بسم الله الرحمن الرحیم

صحیح البخاری

با ترجمهٔ فارسی

جلد (۱)

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه : بخاری، محمدبن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور : الجامع الصحیح. فارسی - عربی
: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر(ص) مولف
: ابوعبدا... محمد بن اسماعیل بخاری/مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر : تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : (ج.۱) 964-6765-06-8 (ج.۴) 978-964-247-006-8
: (ج.۲) 964-6765-71-0 دوره 964-8688-78-8
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : عربی - فارسی
یادداشت : ج.۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت : ج.۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت : ج.۴ چاپ اول ۱۳۸۸ (فیپا)
موضوع : احادیث اهل سنت - - قرن ۳ ق.
شناسه افزوده : احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره : BP ۱۱۹/ ب ۳ ج ۲۰۴۱ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی : ۱۳۱۰۱-۸۸م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد اول)

مولف : امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم : عبدالعلی نور احراری
ویرایش : دکتر عبدا... خاموش هروی
به اهتمام : عزیز احمد جامی
ناشر : شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ : چهارم - ۱۳۹۱
شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
چاپخانه : دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۳۱-۱
شابک دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت : ۱۲۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

پیشگفتار .... أ
مقابله متون .... أ
اسلوب ترجمه .... ب
مقدمۀ مترجم .... ج
معرفی صحیح البخاری .... هـ
ترتیب وتدوین صحیح البخاری برکتب وابواب واحادیث .... و
سیر وتدوین حدیث .... ح
اقسام حدیث به اعتبار اسنادوصحت وقوت وضعف و قبول ور .... ک
اقسام حدیث به اعتبار قبول ورد .... ل
اقسام حدیث صحیح .... ک
اهمیت صحیح البخاری وشرایط امام بخاری در اخذ وقبول حدیث .... س
شرایط «شیخین » دراخذ وقبول حدیث .... س
مدار حدیث صحیح ووجوه افتراق بخاری ومسلم .... ع
اتقان (کمال دقت) .... ف
عدم علت .... ف
احادیث ثلاثی .... ف
اعلای مراتب حدیث .... ص
فقه امام بخاری .... ص
معرفی امام بخاری .... ق
عزیمت حج .... ش
مشایخ وی .... ش
طبقه ی اول .... ش
طبقه ی دوم .... ش
طبقه ی سوم .... ش
طبقه ی چهارم .... ش
طبقه ی پنجم .... ت
شاگردان امام بخاری .... ت
روش تحقیقی امام بخاری .... ث
مناقب امام بخاری .... ذ
ستایش امام بخاری از زبان استادانش .... ظ

توصیف امام بخاری از قول یاران واتباع او .... ه ه
قوت حافظه وروانی ذهن امام بخاری .... زز
دوران رنج ومحنت .... ل ل
بازگشت امام بخاری به بخارا ووفات وی .... ع ع
تصانیف و روایات امام بخاری .... ص ص
۱ـ کتاب آغاز وحی ۱
باب ـ۱،آغاز وحی بررسول الله صلی الله وعلیه وسلم چگونه بوده است ؟ ۱
باـ۲، ۲
باب ـ ۳، ۲
باب ـ ٤، ٥
باب ـ ٥، ٦
باب ـ ٦، ٦
۲ـ کتاب ایمان ۱۳
باب ـ ۱،ایمان.. ۱۳
باب ـ ۲، دعای شما ،ایمان شما است ۱٥
باب ـ۳، امور ایمان ۱٥
باب ـ ٤، مسلمان کسی است که مسلمانان اززبان ودست وی ایمن باشند ۱٦
باب ـ ٥ ، باب اسلام کدام کس بهتر است؟ ۱٦
باب ـ ٦، خوراندن طعام بخشی از اسلام است ۱٦
باب ـ ۷، ازخصایل ایمان است آن که دوست بدارد برای برادر مسلمان خود،آنچه را دوست می دارد برای نفس خود ۱۷
باب ـ ۸، دوستی رسول الله صلی الله وعلیه وسلم از لوازم ایمان است ۱۷
باب – ۹، شیرینی ایمان ۱۸
باب –۱۰، دوستی انصار نشانه ی ایمان است ۱۸
باب ـ ۱۱ .... ۱۸
باب ـ ۱۲، گریز از فتنه بخشی از دین (ایمان) است ۱۹
باب ـ ۱۳، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم : «من خداوند را از همهٔ شما بهتر می شناسم» وهمانا شناخت کار دل است. ۱۹

باب ـ۱٤ ،کسی که از بازگشت به کفر چنان بیزار است که از افکنده شدن در آتش بیزار است،(از نشانه های) ایمان است ۲۰
باب ـ ۱۵، برتری اهل ایمان در اعمال است........................ ۲۰
باب ـ ۱٦، حیاءاز جمله ایمان است........................ ۲۱
باب ـ ۱۷، هرگاه (مشرکان) توبه کنند ونماز برپا دارندوزکات بدهند راه ایشان را بازدارید ۲۲
باب ـ ۱۸،کسی که گفته است : ایمان ،عمل است ۲۲
باب ـ ۱۹، اگر اسلام کسی حقیقی نباشد ۲۳
باب ـ۲۰، پخش سلام بخشی از اسلام است ۲٤
باب ـ ۲۱، ناسپاسی شوهر وکفر فرودتر ازکفر ۲٤
باب ـ ۲۲، گناهان از امر جاهلیت است وصاحب گناه با ارتکاب آن کافر نمی گردد، بجز از شرک........................ ۲۵
باب ـ ۲۳، ظلمی کمتر است از ظلم دیگر ۲٦
باب ـ ۲٤،علامت منافق ۲٦
باب ـ ۲۵ ،شب قدر را به عبادت ایستادن از ایمان است ۲۷
باب ـ ۲٦،جهاد از ایمان است ۲۷
باب ـ۲۷، نماز نفل در ماه رمضان از ایمان است ۲۸
باب ـ ۲۸،گرفتن روزهٔ رمضان بخاطر ثواب از ایمان است........................ ۲۸
باب ـ ۲۹، دین آسانی است ۲۸
باب ـ ۳۰،نماز از ایمان است ۲۹
باب ـ ۳۱،نیکویی اسلام شخص ۳۰
باب ـ ۳۲،پسندیده ترین دین (عبادت) در پیشگاه خداوند عزوجل، دوامدار ترین آن است ۳۰
باب ـ۳۳،زیادتی ایمان ونقصان آن ۳۱
باب ـ۳٤، زکات بخشی از اسلام است........................ ۳۲
باب ـ۳۵، همراهی جنازه جزئی از ایمان است ۳۳
باب ـ۳٦، ترس مسلمان از اینکه عملش به هدر رودواواز آن آگاه نباشد ۳۳
باب ـ ۳۷، سئوال جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه وسلم درمورد ایمان،اسلام،احسان ودانستن قیامت........................ ۳٤

باب ـ۳۸، ۳۶
باب ـ ۳۹،فضیلت کسی که بخاطر دین خویش (از چیزهای شبهه آمیز)بیزاری می جوید ۳۷
باب ـ ٤٠،ادای خمس (یک پنجم مال غنیمت) از ایمان است ۳۷
باب ـ ٤١،آنچه آمده است در بارهٔ اینکه اعمال به نیت وامید ثواب آخرت است وهرکس را همان حاصل است که نیت کرده است ۳۹
باب ـ٤٢،دین اخلاص وخیراندیشی است ٤٠
۳ـ کتاب علم ٤١
باب ـ۱، فضیلت علم ٤١
باب ـ۲، کسی که درمورددانشی از او سئوال شده،درحالی که مشغول صحبت خود است. پس از آن صحبت خویش را پایان داد ٤١
باب ـ۳،کسی که آواز خود را جهت تبلیغ علم بلند کند ٤٢
باب ـ٤، قول راوی حدیث براین لفظ ما را حدیث کرد ،یا به ما خبرداد ٤٢
باب ـ٥، طرح کردن امام مساله ای را بریاران خویش تا دانش آنها را بیازماید ٤٣
باب ـ ٦، آنچه دربارهٔ علم آمده است ٤٤
باب ـ آنچه درمورد مناوله گفته شده وفرستادن نوشته های علمی علما به سوی شهرها ٤٦
باب ـ۸، کسی که در آخر مجلس نشست وکسی که در آن حلقه جای خالی یافت ودر آنجا نشست ٤٧
باب ـ ۹،فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم بسا تبلیغ شده ای که یادگیرنده ترازشنونده اند ٤۸
باب ـ ۱۰، علم مقدم است برگفتار وعمل ٤۹
باب ـ۱۱، آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم درموعظه وعلم به حالات صحابه توجه میکرد تاخسته وملول نشوند ٥٠
باب ـ ۱۲، کسی را که خداوند می خواهد به وی نیکویی وخیر ارزانی دارد اورا درعلم دین دانایی می بخشد ٥۱
باب ـ ۱٤، فهم درعلم ٥۱
باب ـ ۱٥، رشک بردن (غبطه خوردن) در علم وحکمت ٥۲

باب ـ ١٦، آنچه درباب رفتن موسی علیه السـلام در دریـا بسـوی خضـر یـادآوری شده ٥٢
باب ـ ١٧، فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم «بارالها» به اوقرآن بیاموز» ٥٣
باب ـ ١٨، چه وقت شنیدن (حدیث) از نابالغ صحت دارد ٥٤
باب ـ ١٩، برآمدن درطلب علم ٥٤
باب ـ ٢٠، فضیلت کسی که علم فراگرفت وبه دیگران تعلیم داد ٥٥
باب ـ ٢١، ناپدیدشدن علم وظهور جهل ٥٦
باب ـ ٢٢، فضیلت علم ٥٧
باب ـ ٢٣.فتوی دادن درحال سوار بودن برمرکب ٥٧
باب ـ ٢٤، جواب دادن فتوی به اشارهٔ دست وسر.. ٥٨
باب ـ ٢٥، ترغیب پیامبر صلی الله علیه وسلم نمایندگان قبیله عبدالقیس را کـه احکـام ایمان وعلم را فراگیرند ومردمی راکه درعقب ایشان است خبربدهند......... ٥٩
باب ـ ٢٦، مسافرت غرض (اخذ فتوی) در مساله ای که وقوع یافته وتعلیم اهل خانه خویش ٦٠
باب ـ ٢٧، نوبت گذاشتن درفراگیری علم ٦١
باب ـ ٢٨، خشمگین شدن در اثنای وعظ وتعلیم با مشاهده عمل ناشایست.............. ٦٢
باب ـ ٢٩،کسی که در برابر امام یا محدث دوزانو بنشیند ٦٣
باب ـ ٣٠، کسی که گفته اش راسه بار تکرارکند تا آنکه فهمیده شود.................... ٦٤
باب ـ ٣١،تعلیم دادن مرد کنیز واهل خویش را ٦٥
باب ـ ٣٢،وعظ امام برای زنان وتعلیم ایشان ٦٥
باب ـ ٣٣، اشتیاق به شنیدن حدیث ٦٦
باب ـ ٣٤، علم چگونه برچیده می شود... ٦٦
باب ـ ٣٥، آیا برای زنان روزی معین جهت فراگیری علم تعیین گردد.................... ٦٧
باب ـ ٣٦،کسی که چیزی را بشنود ودربارهٔ آن سئوال کند تا آن را بداند ٦٨
باب ـ ٣٧،کسی که حاضر است علم را به غایب برساند.................................. ٦٨
باب ـ ٣٨،گناه کسی که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم دروغ بربندد ٧٠
باب ـ ٣٩،نوشتن علم.. ٧١
باب ـ ٤٠،افاده علم ووعظ در شب ٧٣
باب ـ ٤١، صحبت علمی در شب ٧٤

باب ـ ٤٢، حفظ علم ۷٤
باب ـ٤٣، خاموش شدن وبه علم گوش فردادن.................................... ۷٦
باب ـ ٤٤، آنچه برای عالم مستحب است که چون ازاو سئوال شود :کدام کس داناتر
است ،براوست که دانایی را به خدا نسبت دهد ۷٦
باب ـ٤٥، کسی که ایستاده بودوسئوال کرد از عالمی که نشسته بود ۷۹
باب ـ ٤٦، سئوال کردن وفتوی دادن در هنگام رمی جمره ها ۸۰
باب ـ ٤٧، وشماداده نشده اید از علم مگر اندکی »............................ ۸۰
باب ـ ٤٨، کسی که ترک کرد چیزی را که بدان مخیر است از بیم آن که فهم بعضی
مردم از آن کوتاهی کندوبیش از پیش در مشقت افتند ۸۱
باب ـ ٤٩، کسی که تعلیم علم را به یک گروه مختص کرد نه به گروه دیگر زیرا
کراهیت از آن داشت که آنها نفهمند (وگمراه کردند)، ۸۱
باب ـ ٥٠، حیا در آموختن علم.. ۸۳
باب ـ ٥١، کسی که از سئوال کردن حیا نمود و از دیگری خواست که سئوال کند ۸٤
باب ـ ٥٢، بیان کردن علم و دادن فتوی در مسجد ۸٤
باب ـ ٥٣، کسی که سئوال کننده را بیش از سئوال او جواب بگوید ۸٥
۴ـکتاب وضوء ۸٦
باب ـ ۱، آنچه در بارهٔ وضو آمده است ۸٦
باب ـ ۲، نماز بدون طهارت قبول نمی شود...................................... ۸٦
باب ـ ۳، فضیلت وضو و نورانیت اعضاء از آثار وضو ء ۸۷
باب ـ ٤، کسی از اثر شک وضوء نکند تا آنکه « از شکستن وضوء » یقین حاصل
ککند.. ۸۷
باب ـ ٥، تخفیف در وضو... ۸۷
باب ـ ٦، کامل کردن وضو ۸۹
باب ـ ۷، شستن روی با هر دو دست از یک مشت آب ۸۹
باب ـ ۸، بسم الله گفتن در هر حالتی، و در وقت جماع........................... ۹۰
باب ـ ۹، آنچه هنگام در آمدن به مستراح (توالت) می گوید ۹۰
باب ـ ۱۰، آب نهادن نزدیک مستراح ۹۰
باب ـ ۱۱، روی به قبله، قضای حاجت (مدفوع و ادرار) نشود مگر در کنار خانه،
دیوار و مانند آن ۹۱

باب ـ ۱۲، کسی که برای قضای حاجت بر دو خشت نشیند ۹۱
باب ـ ۱۳، برآمدن زنان به قضای حاجت ۹۲
باب ـ ۱٤، قضای حاجت در خانه ها ۹۲
باب ـ ۱۵، استنجا با آب ۹۳
باب ـ ۱٦، کسی که برای طهارت او، آب همراهش برده شود و ابودرداء گفته است:
آیا در میان شما کفش بردار و پشتی بردار نیست؟ ۹۳
باب ـ ۱۷، بردن عنزه و آب غرض استنجا ۹٤
باب ـ ۱۸، منع کردن از استنجا با دست راست ۹٤
باب ـ ۱۹، کسی که پیشاب می کند، آلت خود را با دست راست نگیرد ۹٤
باب ـ ۲۰، استنجا با سنگ ۹۵
باب ـ ۲۱، با سرگین استنجا نشود ۹۵
باب ـ ۲۲، وضو یک یک بار شستن است. ۹۵
باب ـ ۲۳، وضو دو دوبار شستن است ۹٦
باب ـ ۲٤، وضو سه سه بار شستن است ۹٦
باب ـ ۲۵، افشاندن آب بینی در وضو ۹۷
باب ـ ۲٦، استنجا با سنگ ریزه به عدد طاق ۹۷
باب ـ ۲۷، شستن پای ها و مسح نکند بر پای ها ۹۸
باب ـ ۲۸، مضمضه (شستن دهان) در وضو ۹۸
باب ـ ۲۹، شستن پاشنه های پای ۹۹
باب ـ ۳۰، شستن پای ها که در کفشها است و بر کفش ها مسح نکند ۹۹
باب ـ ۳۱، از طرف راست آغاز کردن در وضو و غسل ۱۰۰
باب ـ ۳۲، جستجوی آب وضو با فرا رسیدن وقت نماز ۱۰۰
باب ـ ۳۳، آبی که در آن موی انسان شسته شده باشد ۱۰۱
باب ، اگر سگی از ظرف هر یک از شما بنوشد آن ظرف را هفت بار بشویید ۱۰۲
باب ـ ۳٤، کسی که (تجدید) وضو را واجب نمی داند بجز از خارج شدن از دو راه،
راه پس و راه پیش ۱۰۳
باب ـ ۳۵، مردی که در وضو کردن دوستش را کمک می کند ۱۰٦
باب ـ ۳٦، قرائت قرآن و غیر آن بعد از بی وضویی ۱۰٦
باب ـ ۳۷. کسی که تجدید وضو نمی کند مگر از اثر بیهوشی عمیق ۱۰۷

باب ـ ۳۸، مسح (در وضو) بر تمام سر است ۱۰۹
باب ـ ۳۹، شستن پای ها تا بجلک ها (قوزک پا)........................ ۱۰۹
باب ـ ٤۰، استعمال باقیماندهٔ آب وضـوی مـردم و جریربـن عبـدالله خـانواده اش را فرمود که از بقیهٔ آب مسواک وی وضو کنند ۱۱۰
باب ـ ٤۱، کسی که با یک مشت آب دهان و بینی را بشوید........................ ۱۱۱
باب ـ٤۲، مسح سر یک بار است ۱۱۲
باب ـ ٤۳، وضو کردن مرد با زن خـود و حکـم بقیـهٔ آب وضـوی زن ، عمـر بـا آب گرمی که از خانهٔ زنی مسیحی آورده شده بود. وضو کرد. ۱۱۲
باب ـ ٤٤، پیامبر صلی الله علیه و سلم باقیمـاندهٔ آب وضـوی خـود را بـر شـخصی ریخت که بیهوش شده بود ۱۱۲
باب ـ ٤٥، غسل و وضو در لگن، کاسهٔ کلان، ظرف چوبی و ظرف سنگی ۱۱۳
باب ـ ٤٦، وضو کردن از ظرف مسی ۱۱٤
باب ـ ٤۷، وضو به مقدار مُد ۱۱٥
باب ـ ٤۸، مسح بر موزه(مسحی)........................ ۱۱٥
باب ـ ٤۹، وقتی که مرد پای های را داخل موزه ها کند و پای ها(بـا طـهارت وضـو) پاک باشد........................ ۱۱۷
باب ـ ٥۰، کسی که پس از خوردن گوشت گوسفند و سویق وضو نکرد و ابوبکـر و عمر و عثمان رضی الله عنهم خوردند و وضو نکردند ۱۱۷
با ب ـ ٥۱، کسی که پس از خوردن سویق دهان را شست و وضو نکرد ۱۱۷
باب ـ ٥۲، آیا از اثر نوشیدن شیر دهان شسته شود ۱۱۸
باب ـ ٥۳، وضو از اثر خواب و کسی که در یک پینکی یا دو پینکی و جنبـانیدن سـر در اثر غلبهٔ خواب، وضورا لازم نمی بیند........................ ۱۱۸
باب ـ ٥٤، وضواز غیر حدث ۱۱۹
باب ـ ٥٥، خود را از پیشاب خود بازنداشتن از گناهان کبیره است ۱۲۰
باب ـ ٥٦، آنچه دربارهٔ شستن آلودگی پیشاب آمده و پیامبر صلـی الله علیـه و سـلم در مورد صاحب قبر گفته اسـت : « او خـودش را از [آلـودگـی] پیشـاب خود باز نمی داشت » و به جز پیشاب انسان چیز دیگر نگفته است ٥٦
باب ۱۲۱

باب ـ ۵۷، پیامبر صلی الله علیه و سلم و مردم، بادیه نشینی را که در مسجد پیشـاب
می کرد، به حال خود گذاشتند تا از حاجت خود فارغ گردد ۱۲۱
باب ـ ۵۸، ریختن آب بر جای پیشاب در مسجد ۱۲۱
باب ـ اینکه بر موضع ادرار آب ریخته می شود ۱۲۲
باب ـ ۵۹، پیشاب کودکان ۱۲۲
باب ـ ٦۰، پیشاب کردن ایستاده و نشسته ۱۲۳
باب ـ ٦۱، پیشاب کردن در کنار شخص همراه خود و در پناه دیوار ۱۲۳
باب ـ ٦۲، پیشاب کردن در خاکروبگاه (زباله دانی) مردم ۱۲۳
باب ـ ٦۳، شستن خون ۱۲٤
باب ـ ٦٤، شستن منی و مالیدن آن از جامـه و شسـتن چـیزی کـه از زن (بـه وقـت
جماع) می رسد ۱۲٤
باب ـ ٦٥، اگر اثر جنابت و غیره شسته شود و لکه های آن نرود ۱۲۵
باب ـ ٦٦، شاش های شتر و چهارپایان و گوسفندان و جای بود و باش و آغل آنها
.... ۱۲۵
باب ـ ٦۷، افتادن مقداری از نجاست در روغن و آب ۱۲٦
باب ـ ٦۸، پیشاب کردن در آب ایستاده ۱۲۸
باب ـ ٦۹، اگر بر پشت نمازگـزار، پلیـدی یـا مـرداری افکنـده شـود. نمـازش فاسـد
نمی گردد... ۱۲۸
باب ـ ۷۰. آب دهن و آب بینی و مانند آن در جامه.......................... ۱۳۰
باب ـ ۷۱، وضو با نبیذ و هر مایعی که مستی آورد جایز نیست ۱۳۰
باب ـ ۷۲، شستن زن خون را از روی پدر خود ۱۳۱
باب ـ ۷۳، مسواک کردن ۱۳۱
باب ـ ۷٤، دادن مسواک به بزرگتر از خود ۱۳۲
باب ـ ۷۵، فضیلت کسی که با وضو می خوابد ۱۳۲
۵ـ کتاب غسل ۱۳٤
باب ـ ۱،وضو پیش از غسل ۱۳۵
باب ـ ۲، غسل مرد با زن خود.. ۱۳۵
باب ـ ۳، غسل با یک صاع ومانند آن ۱۳٦
باب ـ ٤،کسی که (در غسل) سه باربر سرخود آب ریخت ۱۳۷

باب ـ ۵، غسل یک بار شستن است ۱۳۷
باب ـ ٦، کسی که غسل را با حلاب یا خوشبویی آغاز کند.................... ۱۳۸
باب ـ۷، شستن دهان وبینی در غسل جنابت.. ۱۳۸
باب ـ ۸، مالیدن دست برخاک تا آنکه خوب پاک گردد ۱۳۸
باب ـ ۹، آیا جنب قبل از شستن دست ،آن را درظرف آب فرو برد ۱۳۹
باب ـ ۱۰، سکتگی ووقفه (درشستن اندام ها) درغسل ووضو ۱٤۰
باب ـ ۱۱، ریختن آب با دست راست بر دست چپ در غسل ۱٤۰
باب ـ۱۲، کسی که جماع کند وسپس جماع کندوکسی که برزنان خویش گردش کندوبه غسل اکتفا کند.. ۱٤۱
باب ـ ۱۳، شستن مذی ولزوم وضو... ۱٤۲
باب ـ ۱٤، کسی که خوشبویی مالدوسپس غسل کند واثر خوشبویی برجای ماند..... ۱٤۲
باب ـ ۱۵، خلال موی (در اثنای غسل) تا آنگاه که گمان کند که پوست زیرموی را ترکرده است ۱٤۳
باب ـ٦۱، کسی که وضوی غسل جنابت کرد وسپس بقیۀ بدن را شست وجاهای وضو را که قبلا شسته بود،باردیگر نشست ۱٤۳
باب ـ ۱۷،هرگاه درمسجد بیاد آورد که جنب است ودر آن حالت بیرون رود وتیمم نکند ۱٤۳
باب ـ۱۸، افشاندن آب بدن با دستها پس از غسل جنابت ۱٤٤
باب – ۱۹، کسی که در غسل سمت جنابت راست سر آغاز کرد.................... ۱٤۵
باب ـ۲۰، کسی که در حالت تنهایی برهنه غسل کند............................. ۱٤۵
باب ـ ۲۱، پرده گرفتن در غسل از انظار مردم ۱٤٦
باب ـ ۲۲، هرگاه زن احتلام شود... ۱٤۷
باب ـ ۲۳، عرق جنب واینکه مسلمان نجس نمی شود.............................. ۱٤۷
باب ـ ۲٤، جنب بیرون می آید ودربازار وغیره می رود.......................... ۱٤۸
باب ـ ۲۵، ماندن جنب درخانه در صورتی که قبل از غسل وضو کند.............. ۱٤۹
باب ـ۲٦،خوابیدن جنب ۱٤۹
باب ـ ۲۷،جنب وضو کند وسپس بخوابد ۱٤۹
باب ـ ۲۸، هرگاه مواضع ختنه (مرد وزن) تماس یابند ۱۵۰
باب ـ ۲۹، رطوبتی که از شرمگاه زن به مرد می رسد ۱۵۰

۶ـکتاب حیض ۱۵۲
باب ـ۱، آغاز حیض چگونه بوده است ؟ ۱۵۲
باب، حکمی که به زنان حایض متعلق است ، آنگاه که حیض می شوند ۱۵۲
باب ۲، شستن حایض سرشوهرش را وشانه کردن مویش را ۱۵۳
باب ـ ۳، قرآن خواندن مرد درکنار زن خود که حایض باشد ۱۵٤
باب ـ ٤، کسی که نفاس را حیض نامید.. ۱۵٤
باب ـ ٥، هم آغوشی با حایض (نه جماع)... ۱۵٤
باب ـ ٦،ترک کردن حایض روزه را ۱۵٥
باب ـ۷، حایض تمام مناسک حج را بجای آورد بجز آنکه کعبه را طواف نکند ۱۵٦
باب ـ۸، استحاضه ۱۵۸
باب ـ۹، شستن خون حیض قاعدگی ۱۵۹
باب ـ ۱۰،اعتکاف مستحاضه ۱۵۹
باب ۱۲، استعمال خوشبویی دروقت غسل حیض ۱٦۰
باب ـ۱۳، مالیدن زن بدن خود را پس از پاک شدن از حیض (شستشوی کامل)........ ۱٦۱
باب ـ۱٤،غسل حیض ۱٦۱
باب ۱۵، شانه کردن موی سر زن در هنگام غسل حیض ۱٦۲
باب ۱٦،گشودن زن موی سر خود را وقت غسل حیض ۱٦۲
باب ـ ۱۷،قول خدای عزوجل... ۱٦۳
باب ـ ۱۸،حایض درحج وعمره چگونه احرام بندد.. ۱٦۳
باب ـ۱۹، آغاز حیض وانجام آن ۱٦٤
باب ـ۲۰، حایض نماز نگزارد ۱٦٥
باب ـ۲۱،خوابیدن با حایض که درجامهٔ حیض است ۱٦٥
باب ـ ۲۲،کسی که جامه های حیض راجز جامه های دوران پاکی ، برگیرد ۱٦٦
باب ـ ۲۳،حاضر شدن حایض درمراسم دوعید ودعای مسلمانان وگوشه نشستن از
جایگاه نماز.. ۱٦٦
باب ـ ۲٤، اگرزنی دریک ماه سه بار حیض شود وراستگو دانستن زنان در مورد
حیض وحاملگی وآنچه در امکان دارد.. ۱٦۸
باب ۲۵، دیدن مایع زرد گون وتیره در غیر ایام حیض ۱٦۹
باب ـ ۲٦، رگ استحاضه ۱٦۹

باب ـ۲۷، زنی که پس از طواف افاضه حیض می شود ۱۶۹
باب ـ ۲۸، اگر مستحاضه خود را پاک ببیند ۱۷۰
باب ۲۹، نماز جنازه برزنی که پس از زایمان مرده است وسنت آن ۱۷۰
باب، ۳۰ .... ۱۷۱
۷ـ کتاب تیمم ۱۷۲
باب ـ ۱، ۱۷۲
باب ـ۲، هرگاه کسی آب وخاک نیابد ۱۷۳
باب ـ۳، تیمم درحال اقامت (غیر سفر) ۱۷٤
باب ـ ۵، تیمم برروی ودوکف دست ۱۷۵
باب ـ٦، وضوی مسلمان خاک پاک است وآن او را از آب کفایت میکند ۱۷٦
باب ـ۷، اگر جنب از آن بترسد که غسل موجب مریضی یا مرگ او می گردد یا اینکه از تشنگی بترسد، تیمم کند ۱۸۰
باب ـ ۸،تیمم یک بار زدن دست است ۱۸۱
باب ـ ۹، ۱۸۲
۸ـ کتاب نماز ۱۸۳
باب ۱، نماز چگونه فرض شد در آن شب که حضرت را به آسمان بردند ۱۸۳
باب ۲، واجب بودن پوشیدن جامه درنماز ۱۸٦
باب ـ ۳، بستن ازار برپشت درنماز ۱۸۷
باب ـ ٤، نماز گزاردن دریک جامه که بدان پیچیده شده است ۱۸۸
باب ـ ۵، کسی که در یک جامه نماز می گزارد، آن را برهر دودوش خود بگرداند ۱۸۹
باب ـ ٦،اگر جامه نماز گزار تنگ باشد ۱۹۰
باب ـ ۸، کراهت برهنگی درنماز وغیر آن ۱۹۱
باب ـ ۹، نماز در پیراهن وشلوار وازار کوتاه وقبا ۱۹۲
باب ـ۱۰، شرمگاه را با چه چیز باید پوشانید؟ ۱۹۳
باب ۱۱، نماز بدون رداء ۱۹٤
باب ۱۲، آنچه درمورد ران آمده است ۱۹۵
باب ـ ۱۳، زن در نماز چند جامه بپوشد ۱۹۷
باب ١٤، کسی که درجامهٔ دارای نقش ونگار، نماز گزارد وبه نقش آن نظر کند ۱۹۷
باب ـ ۱۵، اگر کسی درجامه ای نماز گزارد که در آن صلیب وتصاویر باشد ۱۹۸

باب –١٦،کسی که در قبای ابریشمی نمازگزارد وسپس آن را از تن در آورد ١٩٨
باب ـ ١٧، نماز درجامهٔ سرخ ١٩٩
باب –١٨، نمازگزاردن بربام ها ومنبر وچوب ١٩٩
باب ـ ١٩، اگر جامهٔ نمازگزار هنگام سجده بازن وی تماس کند ٢٠١
باب – ٢٠، نمازبر برروی حصیر(بوریا) ٢٠١
باب ـ ٢١، نماز برجای نمازکوچک ٢٠٢
باب ـ ٢٢، نمازبر بستر خواب وانس بر بستر خودنماز گزارد ٢٠٢
باب ـ٢٣، سجده برجامهٔ درشدت گرما ٢٠٣
باب ـ ٢٤، نماز با کفش ٢٠٣
باب ـ٢٥، نماز با موزه (مسحی) ٢٠٤
باب ـ ٢٦، کسی که سجده را کامل نکند ٢٠٤
باب ـ ٢٧،نمازگزار درسجده بازوها را ظاهر کند واز پهلوها دور نگه دارد ٢٠٥
باب ـ ٢٨، فضیلت روآوردن به قبله ٢٠٥
باب ـ ٢٩، قبلهٔ مردم مدینه ومردم شام ومشرق زمین ٢٠٦
باب ـ٣٠. فرمودهٔ خدای تعالی :«از مقام ابراهیم نمازگاه بگیرید»(البقره :١٢٥) ٢٠٧
باب ـ٣١، هرکجا که نماز گزار باشد روی به قبله آورد ٢٠٨
باب ـ٣٢،آنچه دربارهٔ قبله گفته شده وکسی که در اعاده نمازی که کسی سهوا به
سوی غیر قبله خوانده است . باکی نمی بیند ٢١٠
باب ـ ٣٣، تراشیدن آب دهان بادست از مسجد ٢١١
باب ـ ٣٤،تراشیدن آب بینی با سنگ از مسجد ٢١٢
باب ـ ٣٥، دروقت نماز ، آب دهان به جانب راست نیفکند.......................... ٢١٢
باب ـ ٣٦، آب دهن به جانب چپ ویادر زیرپای چپ بیفکند ٢١٣
باب ـ ٣٧، کفارهٔ تف افکندن درمسجد ٢١٤
باب ـ ٣٨، پوشیدن بلغم براو با خاک درمسجد.. ٢١٤
باب ـ ٣٩، اگر خارج شدن بلغم غلبه کند آن را درگوشهٔ جامه اش بگیرد.......... ٢١٤
باب ـ ٤٠. وعظ امام برای مردم درمورد کامل کردن نماز وذکر قبله ٢١٥
باب ـ ٤١، آیا گفته شود که مسجد بنی فلان ٢١٥
باب ـ ٤٢، توزیع جنس وآویختن خوشهٔ خرما درمسجد ٢١٥
باب ـ ٤٣،کسی که در مسجد بود وبرای غذا دعوت شد وکسی که دعوت را پذیرفت ٢١٧

باب ـ ٤٤، حکم کردن وجواز لعان (میان مردوزن) در مسجد ۲۱۷
باب ـ ٤٥، اگرکسی به خانهٔ کسی دیگر داخل شد، درهرجا که می خواهد ویا هرجا که به او امر می شود نماز بخواند وتجسس نکند ۲۱۸
باب ـ ٤٦، مسجد درخانه ها وبراء بن عازب درمسجدی که در خانه اش بود نماز جماعت گزارد ۲۱۸
باب ٤٧، داخل شدن به مسجد وغیر آن باپای راست ۲۲۰
باب ٤٨، آیا قبرهای مشرکین زمان جاهلیت شکافته وبرکنده می شود وبه جای آن مسجد آباد می گردد؟ ۲۲۰
باب ـ ٤٩، نماز در آغل گوسفندان ۲۲۲
باب ـ ٥٠. نماز درجایگاه شتران ۲۲۲
باب ـ ٥١، کسی که نماز گزاردودر جلوی روی او تنوری باشد یا آتشی باشد ویا آنچه (درکیش کافران) پرستش بشود وآن کس فقط پرستش خدا را اراده کرده باشد ۲۲۲
باب ـ٥٢، کراهیت نماز درگورستان ۲۲۳
باب ـ ٥٣. نماز در مواضع فرورفتگی زمین که در معرض عذاب خداوند قرار گرفته است ۲۲۳
باب ٥٤،نماز درکلیسا وسایر معابد........................ ۲۲٤
باب ٥٥، ۲۲٤
باب ـ٥٦، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم : زمین برای من سجده گاه گردانیده شدپاک کننده ۲۲٥
باب ـ ٥٧، خوابیدن زن در مسجد........................ ۲۲٥
باب ـ ٥٨،خوابیدن مردان درمسجد........................ ۲۲۷
باب ـ ٥٩، نماز در بازگشت ازسفر ۲۲۸
باب ـ ٦٠، هرگاه کسی از شما وارد مسجد میگردد باید دورکعت نماز بگزارد........ ۲۲۹
باب ـ ٦١، حدث (بی وضو شدن) درمسجد........................ ۲۲۹
باب ـ ٦٢، بنای مسجد(نبوی) ۲۳۰
باب ـ ٦٣، همکاری دربنای مسجد ۲۳۰
باب ـ ٦٤، کمک طلبیدن از نجار وپیشه وران درساختن منبرچوبی ومسجد........ ۲۳۱
باب ـ ٦٥، کسی که مسجد بسازد........................ ۲۳۲

باب ـ ٦٦، کسی که از مسجد می گذرد، پیکانهای تیر را دردست گیرد.............. ۲۳۲
باب ـ ٦٧،شعر خوانی در مسجد ۲۳۲
باب ـ ٦٨، شعر خوانی در مسجد ۲۳۳
باب ـ٦٩، تیراندازان درمسجد... ۲۳۳
باب ـ ۷۰، اظهار موضوع خرید وفروش برمنبر درمسجد.......................... ۲۳٤
باب ـ ۷۱، تقاضای طلب وودار کردن قرضدار به پرداخت طلب درمسجد........ ۲۳۵
باب ـ ۷۲، جاروکردن مسجد وچیدن پاره جامه های کهنه وخاشاک وچوب ۲۳۵
باب ـ ۷۳، حرام گردانیدن تجارت شراب درمسجد ۲۳٦
باب ـ ۷٤، خادمان مسجد ۲۳٦
باب ـ ۷۵،بستن اسیر وقرضدار درمسجد ۲۳٦
باب ـ ۷٦، غسل کردن کسی که مسلمان شود وهمچنان بستن اسیر درمسجد
وشریح دستور می داد که قرضدار به ستون مسجد بسته شود ۲۳۷
باب ـ ۷۷، برپا کردن خیمه درمسجد برای بیماران وغیره ۲۳۷
باب ـ ۷۸، داخل کردن شتر درمسجد دروقت ضرورت ۲۳۸
باب ـ ۷۹، ۲۳۸
باب ـ ۸۰، دریچه وگذرگاه درمسجد ۲۳۹
باب ـ ۸۱، درها ودربندها برای کعبه ومساجد...................................... ۲٤۰
باب ـ ۸۲، داخل شدن مشرک درمسجد ۲٤۱
باب ـ ۸۳، صدا بلندی درمساجد.. ۲٤۱
باب ـ۸٤،حلقه زدن ونشستن درمسجد ۲٤۲
باب ـ ۸۵، برپشت دراز کشیدن در مسجد ودراز کردن پای ۲٤۳
باب ـ ۸٦،جواز بنای مسجد در راه در حالتی که ضرر آن به مردم نرسد ۲٤٤
باب ـ ۸۷، نماز در مسجد بازار.. ۲٤٤
باب ـ ۸۸، در آوردن انگشتان دست در یکدیگر درمسجد وغیره ۲٤۵
باب ـ ۸۹،ذکر مساجدی که در راه مدینه (به سوی مکه) بودند وجاهایی که پیامبر
صلی الله علیه وسلم در آن نماز گزارده است.................................... ۲٤۷
باب ۹۰،سترهٔ (پوشش) امام ، سترهٔ کسی است که پشت سراوست ۲۵۱
باب ۹۱،میان نماز گزار وعنزه چقدر مسافت بایدگذاشته شود ۲۵۲
باب ۹۲،نماز بسوی حربه (نیزهٔ کوتاه) ۲۵۲

باب -۹۳،نماز به سوی عنزه (نیزهٔ کوچک) ۲۵۳
باب -۹٤، ستره گرفتن به مکه وغیر آن ۲۵۳
باب - ۹۵، نماز به سوی ستون ۲۵٤
باب - ۹٦، نماز در میان ستون ها در غیر جماعت ۲۵٤
باب ۹۷، ۲۵۵
باب - ۹۸،نماز به سوی حیوان بارکش وشتر ودرخت وپالان شتر ۲۵٦
باب - ۹۹،نماز به سوی سریر(بستر ،چهارپایی). ۲۵۷
باب - ۱۰۰، نماز گزار کسی را که از جلومی گذرد، برگرداند ۲۵۷
باب - ۱۰۱، گناه کسی که از جلو نماز می گذرد ۲۵۸
باب -۱۰۲ ، روبروشدن مرد با رفیقش یا غیر اوکه در حال نماز است ۲۵۸
باب - ۱۰۳، نماز در عقب کسی که خوابیده است ۲۵۹
باب - ۱۰٤، نماز نافله برپشت سرزن خوابیده ۲۵۹
باب - ۱۰۵، کسی که گفته نماز را (به جز فعل نمازگزار) چیز قطع نمی کند ۲۵۹
باب - ۱۰٦، هرگاه نمازگزار دخترک خردسال را بردوش گیرد ۲٦۰
باب - ۱۰۷، نماز به سوی بستری که زن حایض در آن است ۲٦۱
باب - ۱۰۸، آیا برمرد رواست که در وقت سجده ، زن خویش را بفشارد تا خود سجده نماید. ۲٦۱
باب - ۱۰۹، زن چیز ناپاک وزیانبار را از نماز گزار دور نماید ۲٦۱
۹- کتاب اوقات نماز ۲٦۳
باب -۱، اوقات نماز وفضیلت آن ۲٦۳
باب - ۲، عبادت کنید رجوع کرده به سوی وی وبرپا دارید نماز را ومباشید از مشرکان (الروم ۳۱) ۲٦٤
باب - ۳، بیعت به اقامت نماز ۲٦۵
باب - ٤، نماز کفارهٔ (جبران گناه) است ۲٦۵
باب -۵، افزونی ثواب نماز در وقت آن ۲٦٦
باب - ٦، نمازهای پنج وقت، کفارهٔ گناهان است ۲٦۷
باب - ۷، تأخیر نماز از وقت آن ۲٦۷
باب - ۸، نمازگزار با پروردگار خود عزوجل راز و نیاز می کند ۲٦۸
باب - ۹، تأخیر نماز پیشین در شدت گرما تا هوا به سردی گراید ۲٦۸

باب ـ ۱۰، نماز پیشین(ظهر) در سردی هوا در سفر ۲۷۰
باب ـ ۱۱، وقت نماز پیشین هنگام زوال ۲۷۰
باب ـ ۱۲، تاخیر پیشین تا عصر ۲۷۲
باب ـ ۱۳، وقت عصر ۲۷۲
باب ـ ۱٤، گناه کسی که نماز عصر وی فوت شود ۲۷۵
باب ـ ۱۵، گناه کسی که نماز عصر را (عمدا) ترک کند ۲۷۵
باب ـ ۱٦، افزونی ثواب نماز عصر ۲۷۵
باب ـ ۱۷، کسی که رکعتی از نماز عصر را قبل از غروب دریابد ۲۷٦
باب ـ ۱۸، وقت نماز شام ۲۷۷
باب ـ ۱۹، کسی که کراهت دارد به نماز شام(مغرب)، خفتن(عشاء) گفته شود ۲۷۹
باب ـ ۲۰، ذکر عشاء (خفتن) و عتمه و کسی که هر دو را یکی می داند ۲۷۹
باب ـ ۲۱، وقت عشاء (نماز خفتن) زمانی است که مردم به نماز جمع گردند یا نماز را تأخیر کنند ۲۸۰
باب ـ ۲۲، افزونی ثواب نماز خفتن (عشاء) ۲۸۱
باب ـ ۲۳، کراهت خواب قبل از نماز خفتن ۲۸۲
باب ـ ۲٤، خواب پیش از نماز خفتن در حالتی که خواب بر شخص غلبه کند ۲۸۲
باب ـ ۲۵، وقت نماز خفتن تا نیمهٔ شب ۲۸٤
باب ـ ۲٦، افزونی ثواب نماز صبح ۲۸٤
باب ـ ۲۷، وقت نماز صبح ۲۸۵
باب ـ ۲۸، کسی که یک رکعت از نماز صبح را دریابد ۲۸٦
باب ـ ۲۹، کسی که رکعتی از نماز صبح را دریابد ۲۸٦
باب ـ ۳۰، نماز بعد از نماز صبح تا بلند شدن آفتاب ۲۸۷
باب ـ ۳۱، قبل از غروب آفتاب قصد نماز نشود ۲۸۸
باب ـ ۳۲، کسی که نماز را مکروه نمی داند مگر بعد از نماز عصر و نماز صبح ۲۸۹
باب ـ ۳۳، آنچه گزارده شود بعد از نماز عصر، از نمازهای فوت شده و مانند آن ۲۸۹
باب ـ ۳٤، نماز (عصر) را زودتر گزاردن در روز ابری ۲۹۰
باب ـ ۳۵، اذان پس از گذشتن وقت ۲۹۱
باب ـ ۳٦، کسی که پس از گذشتن وقت نماز به مردم نماز جماعت گزارد ۲۹۱

باب ـ ۳۷، کسی که نمازی را فراموش کرده است چون به یادش آید آن را ادا کند و
به جز از همان نماز، نمازی دیگر را اعاده نکند ۲۹۲
باب ـ ۳۸، گزاردن نماز های قضایی به ترتیب... ۲۹۲
باب ـ ۳۹، آنچه مکروه است از سخن گویی و افسانه سرایی بعد از نماز خفتن ۲۹۳
باب ـ ٤۰.صحبت در علم دین ودربارهٔ نیکوکاری پس از نماز خفتن ۲۹٤
باب – ٤۱، صحبت با میهمان واهل خانه ۲۹۵
۱۰ـ کتاب اذان ۲۹۸
باب ـ ۱،آغاز اذان ۲۹۸
باب ـ ۲،کلمات اذان دو دوبارگفتن است ۲۹۹
باب ـ ۳،کلمات اقامه را یکبار گفتن است مگر گفتن قد قامت الصلاه................. ۲۹۹
باب ـ ٤، فضیلت اذان دادن ۲۹۹
باب ـ ۵، بلند کردن آواز در اذان ۳۰۰
باب ـ ٦، آنچه به سبب اذان از خونریزی منع میکند................................... ۳۰۰
باب ـ ۷، آنچه با شنیدن صدای مؤذن بگوید... ۳۰۱
باب ـ ۸،دعای هنگام اذان ۳۰۲
باب ـ ۹،قرعه افکندن در اذان ۳۰۲
باب ـ ۱۰، سخن گفتن درمیان اذان ۳۰۳
باب ـ ۱۱،اذان کسی که نابینا است ،هرگاه کسی او را از وقت نماز آگاه گرداند ۳۰۳
باب ـ ۱۲،اذان بعد از صبح ۳۰٤
باب – ۱۳،اذان پیش از صبح ۳۰٤
باب – ۱٤، بین اذان واقامه چقدر وقت است وکسی که در انتظار اقامه است ۳۰۵
باب ـ ۱۵، کسی که (پس از اذان) در انتظاراقامه است ۳۰٦
باب ـ ۱٦، ۳۰۷
باب ـ ۱۷، کسی که گفت درسفر یک مؤذن اذان بگوید.................................. ۳۰۷
باب ـ۱۸، مشروعیت اذان واقامت برای مسافر هرگاه جماعتی باشند همچنان
مشروعیت اذان واقامت در عرفات و مزدلفه وگفته مؤذن ۳۰۷
باب ـ۱۹، آیامؤذن دهان خویش را این سو وآن سو بگرداند وآیا در اذان به چپ
وراست بنگرد ۳۰۹
باب ـ ۲۰،سخن شخص که بگوید: نماز ما فوت شد ۳۱۰

باب ـ ۲۱،بسوی نماز باشتاب نرود ۳۱۰
باب ـ ۲۲،هنگام اقامت که مردم امام را می بینند، چه وقت به نماز به پا خیزند ۳۱۱
باب ـ۲۳،بسوی نماز شتاب نورزد ،بلکه با آرامش ووقار بخیزد ۳۱۱
باب ـ ۲٤، آیا کسی غرض ضرورتی (پس از اقامت)از مسجد بیرون رود؟........... ۳۱۱
باب ـ ۲۵، اگر امام بگوید : برسر جای خویش باشید تا آنگاه که بـازگـردد، مقتدیـها
منتظر باشند ۳۱۲
باب ـ ۲٦، گفتهٔ مردی به پیامبر صلی الله علیه وسلم که : مانماز نگزاردیم ۳۱۲
باب ـ ۲۷، ضرورتی که بعداز اقامت به امام پیش آید ۳۱۳
باب ـ ۲۸،سخن گفتن بعد از اقامت نماز ۳۱۳
باب ـ ۲۹، واجب بودن نماز جماعت ۳۱۳
باب ـ ۳۰،افزونی ثواب نماز جماعت ۳۱٤
باب ـ ۳۱، فضیلت نماز صبح (فجر در جماعت) ۳۱۵
باب ـ ۳۲، فضیلت اول وقت ودرنیمهٔ روز رفتن به نماز پیشین ۳۱٦
باب ـ ۳۳،شمارش گام ها (دررفتن به جماعت) ۳۱۷
باب ـ ۳٤، فضیلت نماز خفتن به جماعت ۳۱۷
باب ـ ۳۵، دونفر وبیش از آن جماعت است ۳۱۸
باب ـ ۳٦، کسی که در مسجد در انتظار نماز نشسته است وفضیلت مسجدها ....۳۱۸،
باب ـ ۳۷، فضیلت کسی که روز وشب به مسجد برود.......................... ۳۱۹
باب ـ ۳۸، هرگاه اقامت نماز گفته شود هیچ نمازی روا نیست بجز همان نماز فرض .۳۱۹
باب ـ ۳۹، معیار مریضی غرض حضور درنماز جماعت ۳۲۰
باب ـ٤۰، جوازنماز درخانه به هنگام بارندگی ویا سبب دیگر ۳۲۲
باب ٤۱،آیا رواست که امام به کسانی که حاضر شده اند نماز بگزارد.......................... ۳۲۲
باب ـ٤۲،آنگاه که طعام حاضرگرددواقامت نماز گفته شود وابن عمر اول غذای شب
را می خورد(وسپس نماز شمام می گزارد.) ۳۲٤
باب ـ ٤۳،آنگاه که امام بـه نمـاز فراخوانـده شـود ودردسـت وی چـیزی باشـد کـه
می خورد.......................... ۳۲۵
باب ـ ٤٤، کسی که به کار خانه اش مشغول باشد واقامت نماز گفته شود وبـه نمـاز
برآید ۳۲۵

باب ـ ٤٥، کسی که به مردم امامت نماز بدهد وقصد وی آن باشد که نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم وسنت او را به آنان تعلیم دهد ۳۲۶
باب ـ ٤٦،اهل علم وفضل به امامت سزاوارتر اند ۳۲۶
باب ـ ٤٧، کسی که به دلیلی درکنار امام می ایستد ۳۲۹
باب ـ ٤٨، کسی که به نیابت از امام اول امامت دهد سپس امام اول بیاید آیا نایب امام پس به صف (مقتدی ها) در آید ویا در نیاید به هر حال نماز وی جایز است ۳۲۹
باب ـ ٤٩، هرگاه عده ای درقرائت برابر باشند،بزرگترشان امامت بدهد ۳۳۰
باب ـ ٥٠، هرگاه امام از گروهی دیدن نمود وبه آنها امامت داد ۳۳۱
باب ـ ٥١، امام برای آن است که از وی تبعیت شود ۳۳۱
باب ـ ٥٢، کسی که درعقب امام است چه وقت سجده کند........................ ۳۳٤
باب ـ ٥٣، گناه کسی که قبل از امام سرش را بلند کند........................ ۳۳٥
باب ـ ٥٤،جواز امامت غلام وغلام آزادشده ۳۳٥
باب ـ ٥٥، اگر امام نماز را بروجه تام ادا نکند کسی که در عقب وی است نماز را به تمام ادا کند ۳۳٦
باب ـ ٥٦، امامت کسی که در فتنه فروافتاده است واهل بدعت ، حسن می گوید........ ۳۳٦
باب –٥٧،ایستادن به طرف امام وبرابر با وی اگر دونفر باشند ۳۳۷
باب ـ ٥٨، هرگاه مرد به جانب چپ امام بایستدوامام او را به جانب راست خود بیاورد نماز آنها فاسد نمی گردد........................ ۳۳۷
باب ـ ٥٩،اگر امام نیت امامت نکرده باشد وسپس گروهی بیاید وایشان را امامت بدهد ۳۳۸
باب ـ ٦٠،هرگاه نماز دراز کند وکسی را حاجتی پیش آید وبیرون رود وتنها نماز گزارد ۳۳۸
باب ـ ٦١،کوتاه کردن امام قیام را وکامل کردن رکوع وسجود........................ ۳۳۹
باب ـ ٦٢، کسی که برای خود (تنها) نماز می گزارد هرآنچه می خواهد نماز را دراز کند........................ ۳۳۹
باب ـ ٦٣، کسی که از امام خود بخاطر دراز کردن نماز شکایت کندوابوسعید گفت : نماز را برمادراز کردی ای پسرک من: ۳٤٠
باب ٦٤،کوتاه کردن در نماز وکامل کردن آن ۳٤۱

باب ـ ٦٥، کسی که با شنیدن گریهٔ کودک نماز را سبک بگزارد............................ ٣٤١
باب ٦٦، کسی که نماز بگزارد وسپس قومی را امامت بدهد ٣٤٢
باب ٦٧،کسی که تکبیر امام را به مردم بشنواند ٣٤٣
باب ٦٨، مردی به امام اقتدا می کندومردم به کسی که به امام اقتدامی کند حکمش چگونه است ؟ ٣٤٣
باب ـ ٦٩، امام اگر در شک افتد آیا به قول مردم عمل کند ٣٤٥
باب ـ ٧٠ـ گریهٔ امام در نماز ٣٤٥
باب ـ ٧١، راست کردن صفهای نماز دروقت اقامت وبعد از آن ٣٤٦
باب ـ ٧٢،روبروایستادن امام با مردم هنگام راست کردن صفها............................ ٣٤٦
باب ـ ٧٣، صف اول ٣٤٧
باب ـ ٧٤.راست کردن صف ازکامل کردن نماز است ٣٤٧
باب ـ٧٥، گناه کسی که صفها را تکمیل نکرده است ٣٤٨
باب ـ ٧٦، دوش را به دوش وقدم را به قدم پیوستن درصف نماز ٣٤٨
باب ـ ٧٧،اگر مردی به جانب چپ امام بایستد............................ ٣٤٩
باب ـ ٧٨،یک زن به تنهای صفی بشمار می رود ٣٤٩
باب ـ ٧٩، فضیلت جانب راست مسجدوامام ٣٤٩
باب ـ٨٠،اگر میان امام ومیان مردم دیوار یامانعی باشد ٣٥٠
باب ـ ٨١،نماز شب ٣٥٠
باب ـ ٨٢،وجوب تکبیر (الله اکبرگفتن وآغاز نماز............................ ٣٥١
باب ـ٨٣، بلندکردن دستها در تکبیر اول هنگام شروع نماز ٣٥٢
باب ـ ٨٤، بلندکردن دستها آنگاه که تکبیر بگوید وآنگاه که رکوع کند وآنگاه که ازرکوع بلند شود............................ ٣٥٣
باب ـ ٨٥، دستها را چه اندازه باید بلند کرد؟............................ ٣٥٤
باب ـ ٨٦،بلندکردن دستها هنگام ایستادن از رکعت دوم به (رکعت سوم)............................ ٣٥٤
باب ـ ٨٧،نهادن دست راست بردست چپ ٣٥٥
باب ـ ٨٨، خشوع (فروتنی درنماز) ٣٥٥
باب ـ ٨٩، آنچه پس از تکبیر می گوید............................ ٣٥٦
باب ـ ٩٠، ٣٥٧
باب ـ ٩١،نظر کر دن به سوی امام (درنماز) ٣٥٧

باب ـ ۹۲،نظر کردن به آسمان در حال نماز ۳۵۹
باب ـ ۹۳،چپ وراست نگریستن در نماز ۳۵۹
باب ـ ۹۴،آیا نمازگزار در آنچه برای او رخ می دهد به دوروبرخویش نظر افکند یا
آب دهان یا بینی ای بر دیوار قبله ببیند ۳۶۰
باب ـ ۹۵، واجب بودن قرائت قرآن برامام ومقتدی ۳۶۱
باب ـ ۹۶، قرائت درنماز پیشین ۳۶۳
باب ـ ۹۷،قرائت در نماز عصر ۳٦٤
باب ـ ۹۸ ،قرائت در نماز شام ۳٦٤
باب ـ ۹۹، قرائت به آواز بلند درنماز مغرب ۳٦٥
باب ـ ۱۰۰،قرائت به آواز بلند در نماز خفتن ۳٦٥
باب ـ ۱۰۱، خواندن آیهٔ سجده درنماز خفتن ۳٦٥
باب – ۱۰۲، قرائت درنماز خفتن ۳٦٦
باب ـ ۱۰۳،دراز کردن دورکعت اول وکوتاه کردن دورکعت آخر ۳٦٦
باب ـ ۱۰٤،قرائت در نماز صبح وام سلمه گفت پیامبر صلی الله علیه وسلم درنماز
صبح سوره والسطور راخواند ۳٦٦
باب ـ ۱۰۵، قرائت با آواز بلند در نماز صبح ۳٦۷
باب ـ ۱۰٦، قرائت دوسورهٔ در یک رکعت ۳٦۸
باب ـ ۱۰۷،قرائت سوره فاتحه الکتاب دردورکعت آخر ۳۷۰
باب ـ۱۰۸، کسی که درنماز پیشین وعصر آهسته قرائت کند.. ۳۷۱
باب ـ۱۰۹، وقتی امام در نماز آهسته آیاتی را بشنواند.. ۳۷۱
باب ـ ۱۱۰،دراز کردن رکعت اول ۳۷۱
باب –۱۱۱،بلندکردن امام آمین را ۳۷۲
باب ـ ۱۱۲ ،فضیلت آمین گفتن ۳۷۲
باب ـ ۱۱۳، بلندگفتن آمین توسط مقتدی.. ۳۷۳
باب ـ۱۱٤،کسی که در عقب سقف قبل از رسیدن به صف ،رکوع کند.. ۳۷۳
باب ـ ۱۱۵، تمام کردن تکبیر دررکوع ۳۷۳
باب ـ ۱۱٦، تمام کردن تکبیر در سجده ۳۷٤
باب ـ ۱۱۷، تکبیر هنگام برخاستن از سجده ۳۷۵
باب ـ ۱۱۸، نهادن کف دستها برزانوها دررکوع ۳۷٦

باب ـ ۱۱۹، اگر نمازگزار رکوع را تمام نکند ۳۷۶
باب ـ ۱۲۰،هموار کردن پشت دررکوع ۳۷۶
باب ـ ۱۲۱،کامل کردن رکوع وهموار کردن پشت وآرام گرفتن در رکوع ۳۷۶
باب ـ ۱۲۲، امر پیامبر صلی الله علیه وسلم به اعاده نماز برکسی که رکوع خودرا کامل نمی کند.. ۳۷۷
باب ـ ۱۲۳،دعا در رکوع ۳۷۷
باب ـ ۱۲٤، آنچه امام وکسی که درعقب اوست آنگاه که سرخویش را از رکوع بلند می کند.. ۳۷۸
باب ـ ۱۲۵،فضیلت گفتن اللهم ربناولک الحمد ۳۷۸
باب- ۱۲٦، ۳۷۹
باب ـ ۱۲۷،آرام گرفتن هنگام بلند کردن سراز رکوع ۳۸۰
باب ـ ۱۲۸،هنگام سجده کردن تکبیر بگوید ۳۸۱
باب ـ ۱۲۹، فضیلت سجده ۳۸۳
باب – ۱۳۰، درسجده بازوها را از پهلوها وشکم را از زانوها دور نگهدارد............ ۳۸٦
باب ـ ۱۳۱،نمازگزار انگشتان پای هایش را به سوی قبله می کند........................ ۳۸٦
باب ـ ۱۳۲، اگر کسی سجده را کامل نکند ۳۸۷
باب ـ ۱۳۳،سجده برهفت استخوان (هفت عضو).. ۳۸۷
باب ـ ۱۳٤، ۳۸۸
باب ـ ۱۳۵، سجده بربینی وسجده بر گل ۳۸۸
باب ـ ۱۳٦،گره زدن جامه ها وبستن آن وکسی که در نماز جامه اش را جمع کند از بیم آنکه عورتش ظاهر گردد.. ۳۸۹
باب ـ ۱۳۷،نمازگزار موی را جمع نکند ۳۸۹
باب ـ ۱۳۸، نمازگزار جامه اش را درنماز جمع نکند ۳۹۰
باب ـ ۱۳۹،تسبیح ودعا در سجده ۳۹۰
باب ـ ۱٤۰،درنگ کردن میان دوسجده ۳۹۰
باب ـ ۱٤۱،دوبازوهایش را درسجده نمی گستراند.. ۳۹۱
باب ـ ۱٤۲، کسی که (بعد از سجده دوم) دررکعت های طاق نماز خویش راست بنشیند و(بعد به رکعت دوم وچهارم)برخیزد.. ۳۹۲
باب ـ ۱٤۳،چگونه برزمین تکیه کند ، آنگاه که از یک رکعت به رکعت دیگر برخیزد ... ۳۹۲

باب – ۱٤٤،تکبیر بگوید درحالی که از دوسجده بلند شود وابن زبیر هنگام برخاستن تکبیر می گفت ۳۹۳
باب ـ ۱٤٥،سنت نشستن در تشهد (التحیات) وام در درداء درنماز مانند مرد، می نشست واوزنی فقیه بود ۳۹۳
باب – ۱٤٦،کسی که تشهد اول را واجب نمی داند ۳۹٥
باب ـ ۱٤۷،تشهد در جلسهٔ نخست ۳۹٥
باب – ۱٤۸، تشهد درجلسهٔ آخر ۳۹٦
باب ـ ۱٤۹،دعای قبل از سلام نماز ۳۹٦
باب – ۱٥۰، دعایی که بعد از تشهد اختیار شود واجب نیست (مطلقاً یا بعینه).......... ۳۹۸
باب ـ ۱٥۱، کسی پیشانی وبینی خویش را درنماز دست نکشد ۳۹۸
باب ـ ۱٥۲،سلام دادن به نماز ۳۹۹
باب – ۱٥۳، سلام بدهد هنگامی که امام سلام می دهد ۳۹۹
باب ـ ۱٥٤، کسی که سلام امام را رد نمی کند وبه سلام نماز بسنده می کند ۳۹۹
باب – ۱٥٥، ذکر کردن پس از نماز ٤۰۰
باب ـ ۱٥٦، آنگاه که امام سلام بدهد، بسوی مردم روی کند ٤۰۲
باب ـ ۱٥۷،درنگ کردن امام درجایگاه نماز پس از سلام ٤۰۳
باب ـ ۱٥۸، کسی که برمردم نماز بگزارد وحاجت وی بیادش آید واز میان مردم بگذرد ٤۰٥
باب ـ ۱٥۹،برگشتن (ازمسجد) ازجانب راست وچپ ٤۰٥
باب – ۱٦۰، آنچه در بارهٔ سیر خام وپیاز وگندنه آمده است ٤۰٥
باب ـ ۱٦۱، وضوی کودکان ٤۰۷
باب –۱٦۲،برآمدن زنها بسوی مساجد درشب وتاریکی شب ٤۱۰
باب ـ ۱٦۳، انتظار کشیدن مردم برای برخاستن امام عالم ٤۱۰
باب ـ ۱٦٤،نماز زنان در عقب مردان ٤۱۱
باب – ۱٦٥،بازگشت سریع زنان از نماز صبح وتوقف اندک ایشان درمسجد ٤۱۲
باب –۱٦٦،اجازه خواستن زن از شوهر غرض رفتن به مسجد ٤۱۲
۱۱ـ کتاب جمعه ٤۱۳
باب ـ ۱،فرضیت نماز جمعه ٤۱٤
باب ـ۲،فضیلت غسل در روز جمعه ٤۱٤

باب – ۳، استعمال خوشبویی در روز جمعه ٤١٥
باب –٤،فضیلت نماز جمعه ٤١٦
باب ـ ٥، ٤١٦
باب ـ ٦،استعمال روغن (موی)برای نماز جمعه ٤١٧
باب ـ ۷، نیکوترین لباس را درروزجمعه بپوشد ٤١٨
باب ـ۸،مسواک زدن دندانها در روز جمعه ٤١٨
باب ـ ۹،مسواک کردن با مسواک کس دیگر ٤١٩
باب – ۱۰، آنچه در نماز صبح روز جمعه خوانده می شود ٤١٩
باب – ۱۱، نماز جمعه در قریه ها وشهرها ٤٢٠
باب –۱۲، آیا غسل جمعه برکسی که به نماز جمعه حاضر نمی گردد ٤٢١
باب – ۱۳، ٤٢٢
باب – ١٤،جواز حاضر نشدن به نماز در وقت باران ٤٢٣
باب – ١٥، از چه مسافتی به نماز جمعه آماده شودونماز جمعه برچه کسی واجب است ٤٢٤
باب ـ ١٦،وقت نماز جمعه هنگام میلان آفتاب دروسط روز است ٤٢٤
باب – ۱۷، اگر گرمی هوا در روز جمعه شدت یابد ٤٢٥
باب ـ ۱۸، بارفتار عادی به نماز جمعه رفتن ٤٢٦
باب ـ ۱۹،درروز میان دومرد جدایی نیفکند ٤٢٧
باب – ۲۰،مرد درروز جمعه برادر خود را نخیزاندکه خودبرجای او بنشیند ٤٢٧
باب ـ ۲۱،اذان در روز جمعه ٤٢٨
باب ـ۲۱،یک مؤذن در روز جمعه ٤٢٨
باب – ۲۲، امام برمنبر جواب می گوید، چون اذان را می شنود ٤٢٨
باب ـ٢٤،نشستن درمنبر دروقت اذان ٤٢٩
باب ـ٢٥،اذان هنگام خطبه ٤٢٩
باب ـ ٢٦،خطبه برمنبر وانس گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم برمنبر خطبه خواند ٤٣٠
باب ـ ۲۷،خواندن خطبه به حالت ایستاده ٤٣١
باب ـ ۲۸،روکردن امام به سوی مردم ٤٣١
باب –۲۹،کسی که در خطبه پس از ستایش خداوند گفت :اما بَعْدُ ٤٣٢
باب ـ۳۰، نشستن درمیان دوخطبه درنماز جماعت ٤٣٦

باب ـ ۳۱، گوش دادن به خطبه ٤٣٦
باب ـ ۳۲، آنگاه که امام درهنگام خطبه مردی را ببیند که به مسجد می آید ٤٣٦
باب ـ ۳۳،کسی که بیاید وامام درحال خطبه باشد ، باید دورکعت سبک نماز بگزارد. ٤٣٧
باب ـ ۳٤،دست به دعا برداشتن دروقت خطبه ٤٣٧
باب ـ ۳٦، خاموش بودن در روز جمعهٔ آنگاه که امام خطبه می خواند ٤٣٨
باب ـ ۳۷، ساعاتی در روز جمعه که دعا مستجاب می شود.............................. ٤٣٩
باب ـ ۳۸. هرگاه مردم در نماز جمعه از نزدامام پراکنده شوند ،نمازامام وکسانی که
باوی باقی مانده اند روا می باشد.. ٤٣٩
باب ـ ۳۹،نماز (سنت بعد از فرض) جمعه و پیش از آن ٤٤٠
باب ـ ٤٠، فرمودهٔ خدای تعالی «پس چون تمام کرده شود نماز متفرق شوید
درزمین وطلب کنید از فضل خدا».. ٤٤٠
باب ـ٤١،قیلوله بعد از نماز جمعه ٤٤١
۱۲ـ کتاب نماز خوف ٤٤٢
باب ـ۱،نمازخوف ٤٤٢
باب ـ ۲، نمازخوف را می توان پیاده وسواره گزارد وراجل به معنی قایم وایستاده
است ٤٤٣
باب ـ۳، بعضی ازمردم عدهٔ دیگر را در نماز خوف پاسبانی کنند ٤٤٣
باب ـ ٤، نماز درزمان مبارزه برای غلبه یافتن بر قلعه ها وملاقی شدن با دشمن ٤٤
باب ـ٥،کسی که سواره است ودر تعقیب دشمن است ویادشمن درتعقیب اوست،
،نماز را به اشاره بگزارد ٤٤٥
باب ـ ٦.بیان تکبیر وادای نماز صبح در تاریکی آخرشب ونماز در وقت حمله
وهجوم وغارت بر دشمن ٤٤٥
۱۳- کتاب دوعید ٤٤٧
باب ـ۱،دوعید وزینت کردن در هریک از دوعید ٤٤٧
باب ـ ۲،بازی نیزه وسپردر روز عید ٤٤٧
باب ۳، سنت دوعید برای مسلمانان ٤٤٨
باب ،٤،خوردن درروز نحر (عید اضحی) قبل از برآمدن ٤٤٩
باب ـ ٥، خوردن در روز نحر (عید اضحی ٤٤٩
باب ـ ٦،برآمدن به سوی عیدگاه بدون منبر ٤٥١

باب ـ ۷، پیاده وسواره به نماز عیدرفتن ونماز قبل از خطبه بدون اذان واقامه ٤٥٢
باب ـ ۸، خطبه بعد از نماز عید ٤٥٣
باب ـ ۹.آنچه مکروه است از حمل سلاح در روز عید ودرحرم ٤٥٤
باب ـ ۱۰،نماز عید را زودتر گزاردن (در اول وقت)........................ ٤٥٥
باب ـ ۱۱، فضیلت انجام اعمال نیک در ایام تشریق ٤٥٦
باب ـ ۱۲،تکبیر در ایام منی وبامداد روزی که به عرفات می روند ٤٥٧
باب – ۱۳، نماز به سوی حربه (نیزهٔ کوچک) در روز عید........................ ٤٥٨
باب ـ ۱٤،حمل عنزه (نیزهٔ کوچک) یا حربه درجلوامام در روز عید ٤٥٨
باب ـ ۱٥،برآمدن زنان ، وزنان حایض به سوی عیدگاه ٤٥٨
باب ـ ۱٦، برآمدن خردسالان به سوی عیدگاه ٤٥٩
باب ـ ۱۷،روبروقرارگرفتن امام با مردم درهنگام خطبهٔ عید ٤٥٩
باب ـ۱۸، علامت تشخیص عیدگاه وپرچمی که برآن نصب میگردد........................ ٤٥٩
باب ـ ۱۹، پنددادن امام برای زنان درروز عید ٤٦٠
باب ـ ۲۰،اگرزنی چادری نداشته باشدکه در عید بپوشد ٤٦١
باب ـ ۲۱.زنان حایض ازنماز گاه گوشه بگیرند........................ ٤٦٣
باب ـ۲۲،نحر (ذبح شتر) وذبح دامها در روز نحر در عید گاه ٤٦٣
باب ـ ۲۳،سخن گفتن امام ومردم در خطبهٔ نماز عید ٤٦٣
باب ـ ۲٤،کسی که هنگام برگشت ازنماز عید، راه خود را تغییرداد ٤٦٤
باب ـ ۲٥،کسی که نماز عیدش فوت شود، دورکعت بگزارد........................ ٤٦٥
باب – ۲٦،نماز قبل از عید وپس از آن ٤٦٦
۱۴ـ کتاب وتر ٤٦٧
باب ـ ۱، آنچه دربارهٔ وتر آمده است ٤٦٧
باب ـ ۲، اوقات نماز وتر ٤٦٩
باب ـ ۳، بیدار کردن آن حضرت اهل خانه اش را برای وتر ٤٦٩
باب ـ ٤، وتر را آخرین نماز خود بگردانید........................ ٤٧٠
باب ـ ٥، وتر بر پشت چهارپا ٤٧٠
باب ـ ٦، وتر در سفر ٤٧٠
باب ـ ۷، خواندن قنوت پیش از رکوع و بعد از آن ٤٧١
۱۵ـ کتاب استسقاء « دعای طلب یاران » ٤٧٣

باب ـ ۱، در مورد استسقاء ۴۷۳
باب ـ ۲، دعاء پیامبر صلی الله علیه و سلم که « خداوندا، بر این (کافران) قحط سالی هایی چون زمان یوسف مسلط گردا!».. ۴۷۳
باب ـ ۳، درخواست مردم از امام جهت دعای طلب باران در زمان خشک سالی ۴۷۵
باب ـ ٤، تحویل (زیرورو‌کردن) در دعای طلب باران ۴۷۶
باب ـ ۵، انتقام پروردگار عزوجل از مخلوقات خود بوسیلۀ قحطی هرگاه پاس محرومات او را نگه ندارند ۴۷۷
باب ـ ٦، دعای طلب باران در مسجد جامع ۴۷۷
باب ـ ۷، دعای طلب باران در خطبۀ نماز جمعه در حالی که روی به قبله نباشد........ ۴۷۸
باب ـ ۸، دعای طلب باران بر منبر ۴۷۹
باب ـ ۹، کسی که به دعای طلب باران در روز جمعه بسنده کند ۴۸۰
باب ـ ۱۰، دعاء، هرگاه بواسطۀ، بسیار بودن باران، راه ها قطع گردند ۴۸۰
باب ـ ۱۱، آنچه گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و سلم در دعای طلب باران در روز جمعه، ردای خویش نگردانید ۴۸۱
باب ـ ۱۲، هرگاه مردم از امام دعای طلب باران کنند و او آن را رد نکند ۴۸۱
باب ـ ۱۳، هرگاه در زمان قحط سالی، مشرکان به مسلمانان شفاعت جویند ۴۸۲
باب ـ ١٤، دعاء هنگام زیادتی باران بر اطراف ما و نه بر ما ۴۸۳
باب ـ ۱۵، دعا برای طلب باران در حالت ایستاده ۴۸۳
باب ـ ١٦، قرائت به آواز بلند در نماز استسقاء ۴۸٤
باب ـ ۱۷، چگونه پیامبر صلی الله علیه و سلم پشت خویش را به طرف مردم نمود ... ۴۸٤
باب ـ ۱۸، نماز استسقاء دو رکعت است ۴۸۵
باب ـ ۱۹، استسقاء در مصلای عید ۴۸۵
باب ـ ۲۰، روی آوردن به قبله در استسقاء ۴۸۵
باب ـ ۲۱، بلند کردن دستها همراه امام در دعای استسقاء ۴۸٦
باب ـ ۲۲، بلند کردن امام دست خود را در استسقاء ۴۸٦
باب ـ ۲۳، آنچه در وقت باران گفته می شود ۴۸۷
باب ـ ۲٤، کسی که در زیر باران بماند تا آنکه باران از ریش وی فرود ریزد.......... ۴۸۷
باب ـ۲۵، هرگاه باد بوزد ۴۸۸
باب ـ ۳٦، فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم اینکه نصرت داده شدم به باد صبا ۴۸۸

باب ـ ۲۷، آنچه دربارۀ زلزله و نشانه های دیگر گفته شده است ٤٨٩
باب ـ ۲۸، فرمودۀ خدای تعالی : « و می سازید بهرۀ خود را از قرآن آنکه تکذیب کنید مرا» ٤٨٩
باب ـ ۲۹، کسی نمی داند چه زمانی باران می بارد بجز خداوند ٤٩٠
۱۶ ـ کتاب کسوف ٤٩١
باب ـ ۱، نماز در کسوف آفتاب ٤٩١
باب ـ ۲، صدقه هنگام کسوف ٤٩٢
باب ـ ۳، بانگ به این کلمه ـ برای نماز جمع شوید ـ در وقت کسوف ٤٩٢
باب ـ ٤، خطبه امام به هنگام کسوف ٤٩٣
باب ـ ٥، آیا کسوف آفتاب گفته شود یا خسوف آفتاب ٤٩٥
باب ـ ٦، فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم : « خداوند بندگان خود را توسط کسوف می ترساند.» ٤٩٥
باب ـ ۷، پناه جستن از عذاب قبر به خدا، در وقت نماز کسوف ٤٩٦
باب ـ ۸، درازای سجده در نماز کسوف ٤٩٧
باب ـ ۹، نماز کسوف به جماعت ٤٩٨
باب ـ ۱۰، نماز زنان همراه مردان در نماز کسوف ٤٩٩
باب ـ ۱۱، کسی که دوست می دارد در وقت کسوف آفتاب، بنده ای را آزاد کند ٥٠٠
باب ـ ۱۲، نماز کسوف در مسجد ٥٠٠
باب ـ ۱۳، آفتاب بخاطر مرگ و زندگی کسی نمی گیرد ٥٠٢
باب ـ ١٤، ذکر خداوند به هنگام کسوف ٥٠٣
باب ـ ۱٥، دعا در وقت کسوف ٥٠٣
باب ـ ١٦، قول امام در خطبه کسوف : اما بعد ٥٠٤
باب ـ ۱۷، نماز در کسوف ماه ٥٠٤
باب ـ ۱۸، رکعت اول در نماز کسوف درازتر است ٥٠٥
باب ـ ۱۹، قرائت به آواز بلند در نماز کسوف ٥٠٥

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله. اما بعد :

خـــدای را سپاس که جلد اول صحیح البخاری، اثر جاودانه و ماندگار امیرالمؤمنین فی الحدیث ابوعبدالله محمـــد بـــن اسماعیل بخاری که صحیح ترین کتاب بعد از قرآن می باشد، برای بار دوم تجدید چاپ می شود . چاپ اول این جلد ،که متون احادیث ازنسخه ی ترجمه ی انگلیسی بخاری اثر دکتر محمد محسن خان نقل شده بـــود، از آنچـــه انـــتظار می رفت زودتر به فروش رسید. هر چند جلد دوم و سوم صحیح البخاری را ترجمه و آمـــاده چاپ کرده بودم، لیکن تقاضای مشتاقان جلد اول از یک سو و دسترسی به نسخه ی معتبر صحیح الـــبخاری که به اهتمام آقای صهیب الکرمی در یک جلد در عربستان سعودی در سال ۱۹۹۸ انتشار یافته، از سوی دیگر، مرا بر آن داشت که جلد اول را بر مبنای نسخه ی اخیر الذکر ترجمه و تجدید چاپ نمایم.

نسخه ی چاپ سعودی که توسط مؤسسه ی « بیت الأفکار الدولیه » به چاپ رسیده، از نظر من بر سایر نسخه های بخاری که در دسترس دارم، از جهات گوناگون رجحان و برتری دارد :

۱) ایـــن نســـخه چـــنانکه ناشر آن در مقدمه گفته با نسخ معتبر صحیح البخاری چون : « فتح الباری » و« النسخة السلطانية عن اليونينية » مقابله و تصحیح شده است .

۲) شمـــاره گـــذاری ابواب و احادیث ، به شیوه و اسلوب تحقیقی صورت گرفته و برخی از احادیث که حـــاوی مســـائل و موضـــوعات مختلف و متنوع اند، به دو و یا چند بخش تقسیم گردیده و هر بخش آن حدیث مستقلی را تشکیل داده است .

۳) مسئله ی نقطه گذاری متون به طور کامل رعایت شده است .

٤) آیـــات قرآنـــی در میان پرانتزخاصی ( ) آورده شده و نام سوره و شماره ی آیه در ذیل آن تذکار یافته اســـت . همچـــنان ســـخنان رســـول الله صلی الله علیه و سلم در میان پرانتز جای داده شده تا از سایر موضوعات متن تفکیک گردد .

٥) احادیثـــی که میان صحیح البخاری و صحیح مسلم مشترک است ، شمارة حدیث صحیح مسلم را در ذیل حدیث ذکر کرده است تا خواننده بتواند با مراجعه به صحیح مسلم، به آسانی آن را در یابد .

٦) برخـــی از احادیـــث که نظر به خصوصیت موضوع در ابواب و کتب مندرجة صحیح البخاری تکرار آمده است ، شماره های احادیث مذکور را در ذیل هر یک از احادیث مشخص کرده است .

۷) فهرســـت کـــامل و جامعی به ترتیب احادیث و ابواب و کتب مربوطه در آخر کتاب آورده است که برای خواننده تسهیلاتی را فراهم می کند .

۸) اعـــراب گـــذاری آن مکمـــل است، و این امرسهولت زیادی را در خواندن متن عربی احادیث فراهم می کند .

مـــزایای نسخه ی چاپ سعودی موجب شد تا متن نسخه ی مذکور را عیناً در این جلد نقل و کپی کنم، کـــه البته این امر مشکلی بار آورد که شماره گذاری احادیث این جلد با جلد چاپ اول، تغییر می کرد. برای رفـــع این مشکل، ناگزیر ترجمه جلد اول را از نو آغاز کردم و حتی الامکان کوشیدم تا متن موجود را با متون ســـایر نسخ صحیح البخاری که در دسترس داشتم مقابله کنم تا احیانا اگر موارد اختلافی به نظر می رسد در پاورقی از آن تذکر دهم .

مقابله‌ی متون : متن موجود را با متون نسخه های ذیل مقابله و مقایسه کرده ام :

۱) ترجمه انگلیسی صحیح البخاری در نه جلد اثر دکتر محمد محسن خان چاپ عربستان سعودی
۲) تیسیر القاری شرح فارسی صحیح البخاری اثر شیخ نور الحق محدث دهلوی چاپ هند .
۳) شرح شیخ الاسلام چاپ هند.
٤) صحیح البخاری شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی چاپ بیروت .
٥) صحیح البخاری ، مراجعه ، ضبط و فهرست، اثر شیخ محمد علی قطب و شیخ هشام بخاری چاپ بیروت ۲۰۰۲ .

هر چند متن موجود نظر به متون فوق الذکر با دقت بیشتری ترتیب گردیده با آنهم عاری از اغلاط و اشتباهات جزیی که در اثر سهو کاتب و یا امر طباعت بمیان آمده است نمی باشد، که البته موارد نادر این گونه اغلاط و اشتباهات را با رعایت اصل امانت بدون آنکه تغییری در متن آورده باشم، در پاورقی مشخص کرده ام و احیاناً اشتباهات طباعتی در روش نقطه گذاری را نیز در پاورقی نشان داده ام .

اسلوب ترجمه : در امر ترجمه کاملًا خودم را به متن مقید دانسته و کوشیده ام تا هیچ کلمه ای از ترجمه باز نماند و حتی المقدور سعی کرده ام که ترجمه با زبان ساده به گونه ای که حق مطلب را به درستی ادا کند، صورت پذیرد و از استعمال الفاظ و عبارات تشریفاتی چون « کردند » و « گفتند » و « فرمودند » که روح و اصالت ترجمه را جریحه دار می سازد، دوری جسته ام . گهگاه فقط در جهت توضیح مطلب، عبارتی را در میان پرانتز ( ) جا داده ام تا خواننده آن را از متن اصلی تفکیک کند. و در حالاتی که فهم مطلب دشوار می نمود با استفاده از شروح صحیح البخاری در پاورقی به توضیح آن پرداخته ام .

در مورد اهمیت صحیح البخاری و شرح حال و مناقب امام بخاری و تألیفات وی و سیر و تدوین حدیث و اصطلاحات آن با استفاده از مقدمه ی صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی، چاپ بیروت و سایر منابع عربی و ترجمه ی فارسی مشکوة تالیف شیخ عبد الحق دهلوی، مقدمه ی مفصلی فراهم کرده ام که شاید بسا از مطالب آن به فارسی ترجمه نشده باشد . گفتنی است که در کار ترجمه از کتب تیسیر القاری، شرح شیخ الاسلام و ترجمه ی انگلیسی بخاری استفاده کرده و بهره جسته ام. از بارگاه الهی به مترجمین کتب یاد شده طلب غفران و رحمت می کنم و همچنان از جناب استاد عبدالله سمندر غوریانی که گهگاه توسط مکالمة تلیفونی در جهت حل برخی از مطالب غامض این مقدمه، از وی استمداد جسته ام اظهار سپاس و قدردانی می کنم

در فرجام از تمام علمای کرام استدعا می کنم که هر گاه در امر ترجمه مرتکب اشتباهی شده باشم، از نظرات خویش من حیث وجیبة شرعی مترجم و یا ناشر را آگاه گردانند.

و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب. فریمونت ــ کالیفورنیا، امریکا، دسامبر ۲۰۰۳

مقدمه مترجم :

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدالمرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین. قال الله فی کتابه الحکیم: «و ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین».

ثنا و سپاس بیکران بر پروردگار جهانیان و سلام و درود بی‌پایان بر سرور و سالار پیامبران حضرت محمد و آل و اصحابش باد.

خداوند در کتاب حکیمش می‌فرماید: (و ما نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان) اما بعد.

مصدر اولی و اصلی شریعت اسلامی، قرآن کریم است که بوسیله وحی بر رسول اکرم صلی الله و علیه وسلم فرود آمده و شامل رهنمونی‌ها و احکام الهی برای بشریت است.

احکام قرآنی در بسا موارد به طور کلی و مجمل و موجز نازل شده و تفسیر و شرح و بیان آن جز از طریق سنت نبوی و حدیث میسر و ممکن نیست. مراد از حدیث و سنت، سخنان گهربار و رفتار و کردار و تأییدات حضرت رسول اکرم صلی الله و علیه و سلم است که به موجب دستور خدای عزوجل پیروی از آن بر همه مسلمانان واجب است. خداوند می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة» (همانا رسول الله در اعمال و اقوال برای شما مقتدای نیکی است) همچنان می‌فرماید: «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا». (هر آنچه پیامبر به شما دستور دهد از آن فرمان برید و آنچه شما را از آن منع کند خود را از آن باز دارید).

بیان خصایل پسندیده و صفات حمیده آن منجی عالم بشریت نیز در زمره حدیث و سنت به شمار می‌رود؛ همان اخلاقی که خداوند خود آن را ستوده، آنجا که می‌فرماید: «و إنک لعلی خلق عظیم» (به راستی که تو دارای اخلاق بزرگی هستی).

ارشادات و رهنمودهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از منبع وحی الهام گرفته و خواسته وی نبوده است؛ «و ما ینطق علی الهوی إن هو إلا وحی یوحی». (پیامبر از هوای نفس خویش سخن نمی‌گوید نیست آن جز وحی که بر وی وحی کرده می‌شود). همچنان می‌فرماید: « قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله غفوررحیم » (۱)

(ای محمد) بگو اگر دوست می دارید خدا را پس پیروی من کنید تا دوست دارد شما را خدا و بیامرزد گناهان شما را و خدا آمرزنده ی مهربان است.» همچنان می‌فرماید: «و أنزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل إلیهم و لعلهم یتفکرون» (۲)

(و فرود آوردیم بسوی تو کتاب را تا بیان کنی برای مردمان آنچه (شریعتی) را که فرود آورده شده بسوی ایشان و تا بود که ایشان تفکر کنند) .

آیات مبارکه‌ی فوق، مسلمانان را به پیروی و تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر می‌کند و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برگرفته از وحی می داند و دوستی خدا را در پیروی پیامبرش منوط کرده و او را بیان کننده ی شریعت می خواند.

به تأسی از احکام و دساتیر الهی است که حدیث و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصدر دوم شریعت پس از قرآن شناخته شده که پیروی از آن، بر همه مسلمانان لازم است.

معرفی صحیح البخاری :

صحیح البخاری اثر معروف و جاودانه ی امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، مهم ترین کتاب حدیثی اســت که مؤلف آن احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و سلم را تحت شرایط خاصی که خود در اخذ و قــبول حدیــث وضــع کــرده، جمع و دسته بندی نموده و با ارتباط موضوع در قید کتب و ابواب آورده است. وی این مجموعه را « الجامع الصحیح » نامیده که به « صحیح البخاری » شهرت پیدا کرده و نام بخارا شهر زادگاه مولف، از برکت وجود وی جاودانگی یافته است .

صحیح البخاری در سی جزء تصنیف گردیده که حاوی نود و هفت کتاب است و هر کتاب دارای ابواب مـتعدد و هــر باب شامل یک یا چند حدیث است . مسائل و موضوعات کلی و اصلی در عناوین این کتب گنجانیده شده و مسائل جزئی و فرعی که در واقع دیدگاههای فقهی مولف است در عناوین ابواب آمده و در ذیــل هر باب یک یا چند حدیث در رابطه به موضوع آورده شده است . امام بخاری با استفاده از همین شیوه، احکام شرعی را که در عنوان باب آورده بر طبق آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم استخراج می کند.

روش خاص تحقیقی ای که امام بخاری غرض تشخیص حدیث صحیح وضع نموده و شرایط دشوارو مشکلی را کــه جهــت اخــذ و پذیرش حدیث بر راویان گذاشته ، به اندازه ای دقیق و سنجیده است که دقت نظر و احتیاط وی در هر عصر و زمان مایهٔ شگفتی، تعجب و تحسین همگان بوده است. این کتاب بی همتا از جهت کمــال وثوق، صحت اسناد، حسن اسلوب، متانت کلام و دقت مرام، بر همه کتب حدیث که قبل از آن ویا بعد از آن تالیف گردیده، برتری و رجحان دارد .

عــلمای حدیــث، در صــحت مطالب آن به حدی تأکید کرده اند که آن را « أصح الكتب بعد كتاب الله » یا صحیح ترین کتاب بعد از قرآن، دانسته اند .

صــحیح بخــاری، از حــدود ســیزده قرن بدین سو، طرف توجه، مطالعه، استفاده و استفاضهٔ محدثین، فقهاء، مفسرین، محققین و سیره نویسان بوده و در تمام حوزه های علمی جهان اسلام تدریس می گردد. افزون بر آن، این کتاب در جهان غرب نیز شهرت بسزایی داشته، پژوهشگران و محققان غیر مسلمان در عرصهٔ اسلام شناســی و دیــن پژوهی، من حیث یک منبع موثق و مآخذ معتبر و قابل اطمینان، از آن بهرهٔ وافر برده و حتی برخی از دانشگاه های غرب، آن را در برنامه های درسی خود گنجانیده اند . امام بخاری را در جهان غرب، از والا مقام ترین محققان جهان شناخته اند . این کتاب، که در واقع گنجینهٔ بزرگی از علوم و معارف اسلامی را در خود جمع آورده است، از جزئیات زندگی فردی و اجتماعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم معلومات دقیق و اطلاعات کاملی ارائه کرده و تصویر روشنی از جامعهٔ صدر اسلام عرضه می دارد .

ترتیب و تدوین صحیح البخاری بر کتب و ابواب و احادیث :

صـــحیح الـــبخاری که نام و عنوان اصلی آن « الجامع الصحیح المسند من حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و سننه و أیامه » می باشد، حاوی چندین کتاب است که هر کتاب آن دارای ابواب و احادیث است . از خطیـــب بغدادی روایت شده که محمد بن یوسف فربری (۲۳۱-۳۲۰) گفته است که حدود نود هزار کـــس صحیح البخاری را از محمد بن اسماعیل شنیده اند و از آنها بجز از وی کسی باقی نمانده است . فربری، اشـــهر و اضـــبط راویـــان این کتاب است که از وی دیگران روایت کرده اند که مشهور ترین آنها، ممتحلی، کشمهنی و سرخسی اند که شیوخ حافظ ابوذر عبدالله بن محمد بن احمد هروی می باشند که وی از ایشان نقل کـــرده است. و نسخهٔ صحیح البخاری که ابوذر هروی نقل کرده، مشهورترین و موثق ترین نسخه گفته شده است . برخی از شارحین صحیح البخاری، چون شیخ ابن حجر عسقلانی و قسطلانی طرق روایات خود را در کتب خود بیان داشته اند.

تیســیر القـــاری و شـــرح شیخ الاسلام که از شروح صحیح البخاری چون شرح کرمانی، و فتح الباری و عینـــی و ســـیوطی و شرح تراجم و قسطلانی استفاده کرده، براساس روایت ابوذر هروی، ترتیب و تدوین گردیده است که نظر به تعدد شیوخ آن، راجح ترین روایات نزد شارحین شناخته شده است .

متنـــی کـــه در ترجمه ی انگلیسی صحیح البخاری، اثر دکتر محمد محسن خان بکار برده شده است، متن « فتح الباری » چاپ مصر است . این متن با متن تیسیر القاری و شرح شیخ الاسلام یکسان می نماید.

مـــتن صـــحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی، چاپ بیروت، از نظر شماره گذاری احادیـــث بـــا متون فوق الذکر اندکی اختلاف دارد و در مقدمهٔ آن از اینکه از کدام نسخه گرفته شده است ذکری نرفته است . متن صحیح البخاری، چاپ سعودی که اصل متن مذکور در کتاب حاضر نقل شده است، از نظر شماره گذاری احادیث و تدوین کتب مندرجه صحیح البخاری با متون فوق تا اندازه ای اختلاف دارد .

مـــتن صحیح البخاری، مراجعه و ضبط، شیخ محمد علی قطب و شیخ هشام بخاری، چاپ بیروت ۲۰۰۲، بامتن چاپ سعودی یکسان است .

در متون تیسیر القاری و شرح شیخ الاسلام و متن ترجمهٔ انگلیسی بخاری، عبارت حدیث که با لفظ حدثنا، و حدثنـــی، یعنی حدیث کرد ما را، و حدیث کرد مرا، آغاز یافته، به حیث حدیث مستقل شناخته شده است و در آن سماع امام بخاری از شیخ وی به قصد شنیدن حدیث ،اعتبار داده شده است و عباراتی که با الفاظ ـــ اخبرنی و اخبرنا، یعنی مرا خبر داد و یا ما را خبر داد آغاز یافته و یا با لفظ ـــ قال ـــ یعنی گفت، شروع شده است، آنها را حدیث مستقل نشناخته و در تراجم باب آورده است.

در مـــتن صـــحیح الـــبخاری، شـــرح شیخ قاسم الشماعی الرفاعی، عبارتی که با لفظ ـــ اخبرنا ـــ آغاز یافته، به حیث حدیث مستقل شماره گذاری شده است .

دو نســـخه ی صحیح البخاری، چاپ سعودی، و چاپ بیروت، ضبط شیخ محمد علی قطب و شیخ هشام بخـــاری که به احتمال قوی، از یک متن واحد استفاده شده است در بسا موارد، عباراتی که با الفاظ، اخبرنی و اخـــبرنا و قـــال آغاز یافته بصورت حدیث مستقل شناخته شده و حتی برخی از احادیث که در نسخ دیگر حدیثی واحد بیش نیست ، به دو و یا چند حدیث تقسیم شده و این امر بر تعداد احادیث آن می افزاید .

اختلاف دیگری که در نسخ بخاری به نظر می رسد تعداد کتبی است که در آن جمع آمده است. در شرح شـــیخ الاسلام مجموعة کتب مندرجة بخاری را یکصد و چند کتاب ذکر کرده است، در حالیکه مجموعه کتب مذکور در دو نسخة اخیر الذکر، چاپ سعودی و چاپ بیروت که دارای متن واحد اند به نود و هفت کتاب مـــی رسد، و این بدان سبب است که در بعضی روایات و نسخ، همان عنوان مربوطه تحت نام « باب » آمده است و در برخی روایات زیر نام « کتاب » ذکر شده است.

هـــر چند وجود همچو اختلافات در نفس احادیث راهژ نیافته است و در نقل قول از آن حضرت، اختلافی پدیـــد نـــیاورده است، لیکن تا کنون یک نسخة واحد معیاری پذیرفته شدة صحیح البخاری ، ترتیب و تدوین نشـــده اســـت و این امر در مسئلة ریفرینس و مآخذ برای محققان و اهل حدیث و خوانندگان مشکلی ایجاد مـــی کند. بدین معنی که اگر گفته شود حدیث شماره چند، در باب چند و در کتاب چند، این مآخذ کافی به نظـــر نمی رسد زیرا شماره های احادیث و ابواب و کتب از یک نسخة صحیح البخاری تا نسخه ی دیگر فرق می کند و متفاوت می باشد.

با گذشت زمان شروح زیادی بر صحیح البخاری نوشته شده است. صاحب « کشف الظنون » از هشتاد و دو شـــرح آن نـــام مـــی بـــرد. مشـــهور تـــرین شـــروح آن « فـــتح الـــباری » از ابن حجر عسقلانی، « ارشادالساری » از قسطلانی و « عمده القاری » از عینی است.

« تیسیر القاری » نخستین ترجمه و شرح صحیح البخاری است که حدود چهار صد سال قبل توسط شیخ نور الحق ترک محدث دهلوی به زبان فارسی در هندوستان ترجمه و شرح گردیده است. در شرح این کتاب از شـــروح مشـــهور صحیح البخاری چون « شرح عینی » و « فتح الباری » و « شرح کرمانی » استفاده شده است و پس از وی نوة او بنام « شرح شیخ الاسلام » ترجمه و شرح دیگری به زبان فارسی تألیف کرده که در حاشـــیة « تیســـیر القاری » به چاپ رسیده است . هر چند این دو کتاب برای محققان و طالبان حدیث بس ارزنـــده و ســـودمند است، لیکن برای خوانندة فارسی زبان امروزی که با عبارات و الفاظ مهجور و متروک فارسی چهار صد سال قبل مروج در کشور هند آشنایی ندارد، دشوار می نماید. افزون بر آن شیوة ترجمة آن به گونه ایست که یک حدیث تا آخر نقل و ترجمه نشده است بلکه الفاظ و کلماتی از آن نقل شده وسپس ترجمه و شـــرح گـــردیده است که این امر نوعی سکتگی و گسیختگی را در ترجمه بار آورده و خواننده را در دنبال کردن مطلب با مشکل مواجه می کند .

جـــناب دکـــتر محمد محسن خان، مترجم انگلیسی صحیح البخاری که الحق با ترجمة خود خدمت شایسته و بســـزایی بـــه عالم اسلام کرده است، برخی از بخشهای آخر حدیث را که امام بخاری در جهت تقویت سند حدیث در ذیل حدیث با لفظ « تابعه » آورده است، ترجمه نکرده است و همچنان الفاظ و عباراتی را که امام بخـــاری بـــه دلیل داشتن معانی مختلف شرح کرده است، قابل ترجمه ندانسته است . و حتی به مواردی بر می خوریم که یک حدیث نسبت پیچیدگی مطالب آن ترجمه نشده است . و در توضیح بعضی احادیث در پاورقی ها، دیدگاه مذهب واحدی را در نظر داشته است .

سیر و تدوین حدیث

حدیث یا سنت در اصطلاح محدثین، قول و فعل و صفت و تقریر رسول الله صلی الله علیه و سلم را شامل می گردد. اصحاب کرام که از شرف دیدار و صحبت آن حضرت بهره مند گشته بودند ، سخنان معجز بیان وی را با دقت تمام بخاطر سپرده، اعمال حسنه، آداب پسندیده و اطوار و اخلاق ستوده اش را در همه بخشهای زندگی، اعم از عبادی ، فردی و اجتماعی خویش بکار می بردند و پس از مرگ آن حضرت، هر آنچه را از رسول الله صلی الله علیه و سلم دیده و یا شنیده بودند بطور شفاهی به نسلهای بعدی انتقال می دادند و بدین گونه سنت نبوی را زنده نگهداشتند. با آنکه نقل احادیث بصورت کلی بطور شفاهی صورت گرفته، ولی معدود کسانی بوده اند که آنچه را از نبی کریم صلی الله علیه و سلم می شنیدند، می نوشتند و از این پیداست که در زمان حیات آن حضرت ، صحابه از نوشتن حدیث منع نشده بودند و حتی دریکی از موارد که کسی از اهل یمن خواست تا سخنان آن حضرت را به وی بنویسند ، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که برای وی بنویسند، لیکن نویسندگان حدیث بسیار اندک و حتی انگشت شمار بوده اند .

در زمان حیات نبی کریم صلی الله علیه و سلم ، به نوشتن حدیث نیازی نبود، زیرا صحابه به آن منبع فیض الهی در تماس مستقیم بوده و اگر با مشکلی مواجه می شدند، از ایشان حل مطلب می کردند . بنابراین موضوع حفظ و نگهداری حدیث از بدو بعثت آغاز یافت و در روزگار حیات آن حضرت ادامه داشت و پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم، بحیث موثق ترین منبع تشریعی پس از قرآن به طور شفاهی سینه به سینه به نسلهای بعدی انتقال یافت .

آورده اند که پس از وفات آن حضرت، صحابه از نوشتن حدیث منع شده بودند ، زیرا بیم آن می رفت که با قرآن اختلاط پیدا کند، چنانکه اگر کسی در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حدیثی روایت می کرد از وی شهود می طلبیدند و تا آنگاه که دو شاهد نمی آورد حدیثش را نمی پذیرفتند. وحتی ثقه ترین اصحاب چون : مغیره بن شعبه، ابوموسی اشعری ، و ابی بن کعب از این امر مستثنی نبودند. با گذشت زمان که فتوحات اسلامی گسترش یافت و مسلمانان با تمدنهای روم و ایران آشنا گردیدند، حالات و مواردی پیش آمد که قبل برآن بدان مواجه نشده بودندو احکام شرعی آن را نمی دانستند و همین امر موجب شد که در جهت استخراج احکام شریعت از احادیث نبوی به سنت یا حدیث نیازمندی بیشتری احساس شود .

در قرن اول هجری که صحابه و تابعین در آن می زیستند، در مورد نوشتن و یا ترتیب وتدوین کتب حدیث اقدامی بعمل نیامد و تا آن زمان احادیث بطور شفاهی انتقال می یافت. عمر بن عبدالعزیز خلیفه ی اموی (۹۹ ــ ۱۰۱ هه) نخستین کسی بود که به ابوبکر بن حزم والی خود در مدینه دستور داد که به احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم نظر کند و آن را بنویسد و بجز از احادیث رسول الله صلی الله علیه

و سلم چیزی دیگر ننویسد . زیرا از آن بیم داشت که با مرگ علما ،علم از بین می رود .[1] از آن زمان به بعد است که نوشتن احادیث و جمع و ترتیب و تدوین آن آغاز گشت :

در اوایل قرن دوم هجری که مصادف با اواخر عصر تابعین است ، محدثینی چون : زهری و ربیع بن صبیح (متوفی سال ۱٦۰) و سعید بن ابی عروبه (متوفی سال ۱٥٦) ظهور کردند . آنها کتب حدیث را به ترتیب ابواب تصنیف و تدوین کردند . سپس بزرگان تبع تابعین به تدوین و تصنیف کتب حدیث پرداختند و آن را بر مبنای ابواب فقه ترتیب کردند . مالک امام اهل مدینه کتاب « الموطاء » را تصنیف کرد و از احادیث اهل حجاز آنچه را صحیح و قوی می دانست در آن جمع کرد و اقوال صحابه و فتاوای تابعین و تبع تابعین را در آن آورد . همچنان ابو محمد عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج در مکه، و ابو عمر و عبدالرحمن بن عمر و اوزاعی در شام و ابوعبدالله سفیان بن سعید ثوری در کوفه، و ابوسلمه حماد بن سلمه بن دینار در بصره، کتب حدیث را تصنیف کردند و سپس برهمین منوال عدة کثیری از ایشان تبعیت نمودند.

در آغاز سال « ۲۰۰ هجری » برخی از ائمه ی حدیث، برآن شدند که کتب خویش را تنها به احادیث پیامبر صلی الله علیه و سلم اختصاص دهند. چنانکه هر کدام از عبید الله بن موسی عبسی کوفی، مسدد بن مسرهد بصری و اسد بن موسی اموی و نعیم بن حماد خزاعی مقیم مصر مسانیدی تصنیف کردند. سپس ائمة دیگر حدیث، همین شیوه را اختیار کردند. در میان حفاظ حدیث، کمتر امامی دیده می شد که احادیث را در مسانید تصنیف نکرده باشد، مانند امام احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عثمان ابن ابی شیبه و کسانی دیگر از بزرگان و برازندگان در حدیث. البته در میان ایشان کسانی بودند که کتب خویش را بر ابواب و بر مسانید یکجا تصنیف کردند مانند ابی بکر ابن ابی شیبه.

در اوایل قرن سوم هجری، محمد بن اسماعیل مشهور به بخاری ظهور کرد . وی که این تصانیف و روایات آن را به دقت نگریست، تشخیص داد که بخشی از این احادیث صحیح و حسن اند و بخش بیشتر آن احادیث ضعیف می باشند و بر آن همت گمارد که احادیث صحیحی را جمع کند که در آن کسی شک نیاورد و عزم او را در این مورد آنچه از استاد خود امیرالمومنین در حدیث و فقه ، اسحاق بن راهویه شنیده بود جزم کرد . زیرا وی قبل بر این به بخاری گفته بود : « کاش کسی کتاب مختصری از سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع می کرد. » این سخن در دل وی اثر گزارده بود ، تا آنکه کتاب . « الجامع الصحیح» مشهور به « صحیح البخاری » را تألیف کرد و چنانکه خود گفته است در این کتاب، بجز حدیث صحیح نیاورده و بسیاری از احادیث صحیح را که جمع کرده بود، در این کتاب نیاورده و آن را ترک کرده است. زیرا نمی خواسته که بیش از این بر حجم کتاب خود بیفزاید .

---

[1] ـــ حدیث ۱۰٦ کتاب علم، صحیح البخاری

بخاری پس از آنکه کتاب خود را تألیف کرد، آن را بر احمد بن حنبل، یحیی بن معین، علـــی بـــن المدیـــنی و کسانی دیگر عرضه کرد، آنها او را تحسین کردند و بر صحت احادیث آن، بجز چهار حدیث شهادت دادنـــد که در آن چهار حدیث نیز، قول بخاری صحیح تشخیص داده شده است .

اقسام حدیث به اعتبار اسناد و صحت و قوت و ضعف و قبول و رد

اقسام حدیث از نظر اسناد یا سلسله ی راویان حدیث:

مرفوع : حدیثی است که سند آن به رسول الله صلی الله علیه و سلم منتهی گردد ، یعنی سلسلة روایت به آن حضرت برسد، چنانکه گویند : رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین فرمود یا چنان کرد .

موقوف : حدیثی است که سند آن به صحابه برسد ، یعنی راویان حدیث ، هر یک از شیوخ خود روایت کنند و سلسلة روایت یا زنجیرة حدیث به یکی از صحابه توقف کند . چنانکه در آخر روایت گویند که فلان صحابی چنین گفت یا چنان کرد .

مقطوع : حدیثی است که سند آن به تابعی برسد نه به صحابی .[1]

مسند : سند یا اسناد، رجال حدیث یعنی راویان را گویند که حدیث را هر یک از شیوخ خود شنیده و روایت کرده اند . اما احادیث را از نظر سند چنین طبقه بندی کرده اند :

متصل : اگر سند حدیث پیوسته باشد . یعنی هیچ از روایان از سلسله یا زنجیره ی حدیث ساقط نشده باشند، آن حدیث را متصل خوانند و این عدم سقوط را اتصال گویند .

منقطع : اگر یک یا چند راوی از سلسلة سند حدیث ساقط گردیده باشد، آن را حدیث منقطع گویند و این سقوط را انقطاع خوانند.

معلق : اگر سقوط راویان حدیث از آغاز یا اوایل سند باشد آن را معلق خوانند، چه یک راوی ساقط باشد و چه زیاده از آن . که گاه تمام سند ساقط می باشد . یعنی، بدون ذکر نام راویان که در زنجیره حدیث شامل اند گفته شود که : قال رسول الله صلی الله علیه و سلم .

مرسل : اگر سقوط راویان حدیث از آخر سند باشد، یعنی بعد از تابعین، آن را حدیث مرسل خوانند و فعل آن را ارسال گویند. چنانکه تابعی بدون ذکر نام صحابی بگوید : قال رسول الله صلی الله علیه و سلم.

معضل : اگر سقوط راویان حدیث از میانه اسناد باشد . یعنی دو راوی متوالی و پی هم از زنجیرة سند ساقط باشد . آن را حدیث معضل خوانند . چنانکه اگر یک راوی و یا زیاده از آن ساقط باشد لیکن نه بطور پی هم و متوالی، آن را منقطع خوانند.

مدلس : نوعی از حدیث منقطع است که راوی حدیث نام شیخ خود یعنی کسی را که از وی روایت کرده است بر زبان نیاورد. بلکه از شیخ شیخ خود یعنی از کسی که از وی سماع حدیث نداشته است روایت کند. چنانکه گوید : عن فلان و قال فلان . این فعل را تدلیس گویند

---

[1] ــ صحابی کسی است که در حال ایمان پیامبر صلی الله علیه و سلم را ملاقات کرده و بر دین اسلام مرده باشد . تابعی کسی است که صحابی را ملاقات کرده باشد و تبع تابعی کسی است که تابعی را ملاقات کرده باشد .

مضطرب : اگر در اسناد یا متن حدیث از راوی آن اختلافی بروز کرده باشد از قبیل تـأخر و تقـدم و یـا زیادت و نقصان و یا اینکه عوض یک راوی راوی دیگر و یا عوض یک متن متن دیگـر را آورده باشـد، آن حدیث را مضطرب خوانند .

مدرج : اگر راوی حدیث از روی غرض و یا مصلحت، کلام خود را در میان حدیث بیاورد . آن را حدیث مدرج گویند .

معنعن : حدیثی است که روایت شده است به لفظ : عن فلان عن فلان. و روایت چنین حدیـث را عنعنـه گویند ، یعنی راویان ، شنیدن حدیث را در روایات خویش ذکر نکرده باشند .

شاذ : حدیثی است که با آنچه ثقات روایت کرده اند ، مخالف باشد . پس اگر راوی آن ثقه نیست مـردود است و اگر ثقه است شیوهٔ درست در اینجا ترجیح است، به زیادت حفظ یا کثرت عـدد و دیگـر وجـوه ترجیحات . پس آن را که راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ گویند .

منکر : حدیثی است که راوی ضعیف آن را روایت کند مخالف کسی که ضعف وی کمتر باشد و برخـی حدیث مطعون به فسق و به فرط غفلت و کثرت غلط را ، منکر گویند .

معلل : به صیغه اسم مفعول از « تعلیل » گرفته شده و همان اسنادی را گویند که در آن علل و اسبابی است که معایب آن را اهل مهارت و حذاقت در علم حدیث در می یـابند و آن را دور از صحـت مـی داننـد و تشخیص آن پیچیده ترین مسئلهٔ علم حدیث است و تا کسی به مراتب راویان و احوال اسـانید و متـون، معرفت تام نداشته باشد، نمی تواند آن را تشخیص دهد .

متابعت : اگر کسی حدیثی را روایت کرده و کسی دیگر نیز موافق همان حدیث روایـت کـرده باشـد . حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند و همان است که محدثان می گویند : تابع فلان، و له متابعات .

متابعت، موجب تقویت و تأیید حدیث است . و لازم نیست که متابع در مرتبـه مسـاوی بـا اصـل باشد . و اگر مرتبه آن کمتر باشد باز هم متابعت را می شاید . اگر متابع در لفظ و معنی موافق اصل بود بـر آن لفظ « مثله » را اطلاق کنند و اگر در معنی موافق باشد لفظ « نحوه » را اطلاق کنند.

در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی روایت شده باشد و اگر از دو صحـابی روایـت شده باشد آن را شاهد گویند .

اقسام حدیث به اعتبار قبول و رد : و آن سه نوع است، صحیح و حسن و ضعیف .

صحیح : حدیث صحیح آن است که سند آن از آغاز تا انجام متصل بوده و شاذ و معلل نباشـد و راوی آن دارای عدل و ضبط تام باشد . اگر این صفات بر وجه کمال و تمام در آن پیدا باشد آن را « صحیح لذاتـه » خوانند و این مرتبهٔ اعلی قبول حدیث است. و اگر در صفات آن نوعی از قصور و نقصـان راه یافتـه باشـد و لیکن کثرت طرق، قصور و نقصان آن را جبران نماید، آن را « صحیح لغیره » گویند . و اگـر نقصـان آن جبران نشده باشد آن را « حسن لذاته » خوانند. و اگر با اینحـال بـا تعـدد طـرق قوتـی یـابد . آن را

«حسن لغیره » نامند . حقیقت آنست که در « حسن لذاته » خفت و نقصان در ضبط است ، در حالیکه بقیه صفات به حال خود می باشند. و هر گاه در حدیثی ، صفتی از صفات لازمه مفقود گردد آن را « ضعیف » گویند . در « ضعیف » و « حسن لغیره »در همه صفات لازمهٔ آن نقصان راه یافته است . و راوی به عدم عدالت یا عدم ضبط متصف می باشد و اسناد آن به انقطاع و شذوذ و نکارت و علت موسوم می گردد.

اقسام حدیث صحیح :

اگر راوی حدیث یک نفر است آن را « غریب » نامند و اگر راوی آن دو نفر باشد آنرا « عزیز » گویند، و اگر زیاده از دو نفر باشد آن را مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت راویان به حدی باشد که توافق ایشان را بر کذب نتوان حمل کرد، آن را « متواتر » گویند.

وجوه طعن متعلق به عدالت : و آن پنج مورد است :

آنچه عدالت راوی را زیر سؤال می برد و باعث طعن می گرددعبارتند از :

۱) **کذب راوی (حدیث موضوعی)** : و آن ثابت شدن کذب راوی در حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم است و حدیثی را که راوی آن به دروغ مطعون باشد ، حدیث موضوع خوانند و کسی که دروغ وی در حدیث به اثبات رسد ، اگر چه این دروغ یک بار بوده باشد و هر چند توبه کند هرگز از وی حدیث قبول نشود . البته دربارهٔ احادیث موضوعی و راویان آن ، کتب زیادی تألیف گردیده و این جعل کاران و احادیثشان شناخته شده اند.

۲) **اتهام راوی به کذب (حدیث متروک)** : و آن شهرت راوی به کذب است هر چند این کذب وی در مورد روایت حدیث از پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت نشده باشد و حدیث چنین راویی را متروک خوانند چنانکه گویند : حدیثه متروک یا : هو متروک الحدیث .

۳) **فسق راوی** : مراد از آن فسق راوی، در اعمالی است که از وی سر زده باشد نه در اعتقاد.

٤) **جهالت یا مجهول بودن نام راوی (حدیث مبهم)**: و آن نیز موجب طعن در حدیث است. زیرا در صورتی که نام راوی معلوم نباشد بر حالات وی نمی توان راه یافت که آیا ثقه هست یا غیر ثقه، چنانکه گویند : اخبرنی رجل، یا : اخبرنی شیخ . این نوع حدیث را مبهم خوانند، زیرا نام راوی را ذکر نکرده است و حدیث مبهم مقبول نمی باشد .

٥) **بدعت (حدیث مردود)** : مراد از بدعت، اعتقاد به چیزی است که بنا بر شبهه و تأویل خود. خلاف آنچه معروف و معلوم از پیامبر صلی الله علیه و سلم است، احداث کرده باشد . و هر گاه به طریق انکار و عناد باشد کفر است. حدیث مبتدع مردود است و نزد بعضی اگر به صدق لهجه و صیانت لسان متصف باشد مقبول است . و در این باره اختلاف است . چنانکه علمای حدیث در اخذ حدیث از اهل بدعت و هوا و مذاهب انحرافی اختلاف نظر دارند و احتیاط در عدم اخذ است . زیرا به ثبوت پیوسته است که

این گروه برای ترویج مذاهب خود، احادیثی وضع می کردند و برخی از آنها پس از توبه و رجـــوع، بـــه عمل خود اقرار کرده اند .

وجوه طعن متعلق به ضبط : و آن نیز پنج مورد است :

۱) **فرط غفلت** : یعنی غفلت بسیار راوی در سماع و تحمل حدیث است .

۲) **کثرت غلط** : و آن با مورد اول که فرط غفلت است نزدیک است ، یعنی غلطی در شـــنوانیدن حدیـــث و ادای آن است .

۳) **مخالفت ثقات** : یعنی روایت آنچه در اسناد یا در متن با روایات ثقات حدیث مخالف باشد و آن موجـــب شذوذ حدیث است .

٤) **وهم** : آنست که راوی بر سبیل توهم روایت کرده باشد . و اگر با قراین داله و دریافت علل و اســـباب قادحه بر توهم وی اطلاع یافته شود ، آن را حدیث معلل خوانند . و تشخیص چنین امری از پیچیده تریـن و دقیق ترین مسائل علم حدیث است وفقط کسانی می توانند آن را تشخیص دهند که دارای فهم ثـــاقب و حفظ واسع بوده و معرفت تام به مراتب راویان و احوال و اسانید متون داشته باشند . چنانکه متقدمین از ارباب این فن تا زمان دار قطنی می زیسته اند. و می گویند پس از وی کسی در این فن نیامده است . گاه چنانست که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر باشد و آن را مانند صراف که نقود درهـــم و دینـــار را تشخیص می دهد ، نمی توان تنقیح و تعیین علت کرد .

٥) **سوء حفظ** : یعنی اگر خطا و نسیان راوی بر صواب و اتقان وی غالب باشد و یا مساوی باشد در هر یک از این دو حالت سوء حفظ مطرح می گردد و معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است . و اگر در جمیـــع اوقات عمر کسی دچار سوء حفظ گردد، حدیث وی معتبر نباشد واین قسم را بعضی از محدثین نیز شـــاذ گویند و اگر راوی بر اثر عارضه ای چون کبر سن به اختلال حافظه یا نابینایی مبتلا شده باشد، حدیـــث او را « مختلط » گویند و در آن توقف کنند .

احادیث ناسخ و منسوخ : برخی احادیثی اند که حکم آن منسوخ شده است .

« اقتباس از ترجمه ی مشکاة اثر شیخ عبدالحق دهلوی »

اهمیت صحیح البخاری و شرایط امام بخاری در اخذ و قبول حدیث

در میان همه ی کتب حدیث، هیچ کتابی در صحت و قوت به پایه ی « صحیح بخاری » نمی رسد و پس از آن در مرتبه ی دوم « صحیح مسلم » قرار دارد. در اصطلاح علم حدیث این دو کتاب بنام « صحیحین » و امام بخاری و امام مسلم بنام « شیخین » یاد می شوند. برخی از مشایخ مغرب « صحیح مسلم » را نظر به حسن وضع و جودت ترتیب بر« صحیح بخاری » ترجیح داده اند . لیکن علماء بر افضلیت « صحیح بخاری » بر « صحیح مسلم » از جهت صحت احادیث اتفاق نظر دارند. نسائی که خود از ائمة حدیث و نقد رجال است می گوید : در میان کتب حدیث، کتابی جیدتر از « صحیح بخاری » نیست . و مسلم خود به امامت امام بخاری در فن حدیث و تقدم و تفرد به معرفت وی، شهادت می داد .

« دارقطنی » گفته است که اگر بخاری نمی بود مسلم نمی رفت و نمی آمد، یعنی این همه سعی در تصحیح حدیث و ضبط طرق و اختلاف را در کتاب خود، از بخاری آموخته است . او نیز گفته است که مسلم چه کاری کرده است ؟ کتاب بخاری را پیروی کرده و بر استخراج از آن عمل کرده و بر آن زیاداتی آورده است .

شرایط « شیخین » در اخذ و قبول حدیث :

ائمة حدیث در مورد شرایط شیخین اختلاف کرده اند ، زیرا امام بخاری و امام مسلم از شرایط خویش در اخذ و قبول حدیث در کتب خویش ذکری نکرده اند و نه هم در کتابی دیگر از ایشان نقل شده است . از ابومعمر مبارک بن احمد نقل شده که گفته است : شرط بخاری آنست که حدیثی را که استخراج می کند، راویان حدیث تا آنکه به صحابی مشهور می رسد ثقه باشند، بدون آنکه در اثبات ثقه بودن ایشان اختلافی باشد و اسناد آن متصل و غیر مقطوع باشد و اگر از آن صحابی دو راوی و یا بیشتر از آن روایت کرده باشد بهتر، و اگر یک راوی روایت کرده باشد بسنده است .[1] ولی آنچه حاکم ابوعبدالله ادعا کرده که شرط بخاری و مسلم آن است که از صحابی دو راوی و یا زیاده از آن روایت کرده باشد و سپس از تابعی مشهور دو راوی ثقه روایت کرده باشد ــ تا آخر کلام وی ــ این ادعا نقض می شود . زیرا هر دوی ایشان یعنی بخاری و مسلم احادیثی را از گروهی از صحابه استخراج کرده اند که بجز یک راوی نداشته است . هر چند شرطی را که حاکم ذکر کرده است در مورد برخی از صحابه که از ایشان حدیث استخراج شده است، نقض می شود ولی در مورد راویانی که بعد ازصحابه اند یعنی تابعین اعتبار پیدا می کند .

حافظ ابوبکر حازمی گفته است : همین سخنی را که حاکم می گوید ،بسان گفته ی کسی است که در اسرار حدیث عمیقاً غور نکرده است . اگر وی به دقت کتاب را می خواند، عبارتی در کتاب می یافت که ادعای او را نقض می کرد .

---

[1] ــ آنچه در اینجا شرط بخاری گفته شده مأخوذ از مقدمه ی « صحیح البخاری » شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی چاپ لبنان است. در شرح شیخ الاسلام، شرط مذکور، شرط مشترک بخاری و مسلم گفته شده است .

حاصل گفتارش این است :

شرط حدیث صحیح آنست که اسناد آن متصل و راوی آن مسلمان صادق غیر مدلس [1] بوده، به اختلال حواس گرفتار نباشد، متصف به صفات عدالت و دارای قوة ضبط و حافظه بوده و ذهن سلیم داشته باشد و توهم وی اندک و اعتقادش سالم باشد.

وی گفته است : روش کسی که حدیث صحیح را استخراج می کند آنست که به عدالت حال راوی و به عدالت مشایخ او اعتبار بدهد . زیرا حدیث بعضی از راویان ، صحیح و ثابت است و حدیث بعضی دیگر مدخول است .

وی گفته است : این باب غامضی است و طریقة توضیح آن، شناخت طبقات راویان از راوی اصلی است و همچنین درک مراتب و مدارک ایشان، چنانکه ما می دانیم که اصحاب زهری (تابعی و محدث مشهور) پنج طبقه اند و هر طبقة آن بر طبقه بعدی مزیتی دارد. کسی که در طبقة اول است در نهایت صحت قرار دارد و آن طبقه مقصود امام بخاری است، و طبقه ی دوم در تثبیت (امر تحقیق) با طبقه ی اول شریک است ، مگر آنکه طبقه اول جمع کرده است بین حفظ و اتقان (کمال دقت) و بین ملازمت زهری، و در میان آنها کسانی بوده اند که زهری را در سفر همراهی می کرده اند و در حضر در ملازمت وی بوده اند . در حالی که طبقه ی دوم بجز اندک زمانی ملازمت زهری را نداشته اند و حدیث او را ممارست نکرده بودند و در اتقان پایین تر از طبقه ی اول قرار دارند . و همین طبقه ی دوم شرط مسلم است، در حالیکه شرط بخاری طبقه ی اول است و از طبقه ی دوم فقط همان احادیثی را می پذیرد که بدان اعتماد می کند ، نه همگی را . ولیکن مسلم، احادیث هر دو طبقه، همگی را تخریج می کند و حتی احادیث طبقه ی سوم را تحت همان شرایطی می پذیرد که بخاری احادیث طبقة دوم را می پذیرفت ، ولی به احادیث طبقة چهارم و پنجم مراجعه نمی کند .

مدار حدیث صحیح و وجوه افتراق میان بخاری و مسلم :

حدیث صحیح، بر مدار اتصال اسناد و اتقان (کمال دقت) راویان و نبودن علل می چرخد و با اندکی تأمل واضح می گردد که راویان کتاب « بخاری » در مراتب اعلای دقت قرار داشته و سند آن اتصال محکم دارد .

اتصال اسناد : آن گونه که مسلم در مقدمه ی کتاب خود تصریح کرده است، اسناد معنعن « عن فلان عن فلان » حکم اتصال را دارد؛ در صورتی که معنعن (کسی که بطور عنعنه روایت می کند) و معنعن عنه (کسی که از وی روایت می شود) معاصر بوده باشند، هر چند ملاقات آنها ثابت نشده باشد. بجز آنکه معنعن مدلس بوده باشد . ولی بخاری، اسناد معنعن را بر اتصال حمل نمی کند تا آنکه ملاقات معنعن و معنعن عنه ثابت نشود ولو این ملاقات یک بار بوده باشد.

---

[1] — مدلس، همان راوی را می گویند که در روایت حدیث، نام شیخ خود یعنی کسی را که از وی روایت می کند، ذکر نمی نماید .

اتقان (کمال دقت) :

۱) بخاری از چهار صد وسی و چند مرد بطور منفرد حدیث استخراج کرده که مسلم از ایشان حدیث استخراج نکرده است . از این تعداد فقط در مورد هشتاد نفر ایشان سخن رفته است . مسلم از ششصد و بیست مرد بطور منفرد حدیث استخراج کرده که بخاری از ایشان روایت نکرده است . که از این تعداد دربارهٔ یکصد و شصت نفر ایشان سخن رفته است . البته استخراج حدیث از کسی که در مورد وی سخن نرفته باشد بهتر است ولو که سخنی که گفته شده قادح (عیب و بدگویی) نباشد.

۲) بخاری از کسانی که بطور منفرد از ایشان روایت کرده و در مورد آنها سخن رفته است از هیچ یک از ایشان نسخهٔ بزرگی که همگی یا اکثر احادیث آن را شامل گردد، روایت نکرده است بجز ترجمهٔ عکرمه از ابن عباس. مسلم، برخلاف بخاری بیشتر این نسخه ها را آورده است.

۳) کسانی که بطور منفرد بخاری از آنها روایت کرده و در مورد آنها سخن رفته است، بسیاری از ایشان از شیوخ بخاری اند که بخاری با ایشان ملاقات کرده و همنشینی داشته ، حالات آنها را دریافته، بر احادیث ایشان اطلاع پیدا کرده و احادیث جید و مستقیم آن را از موهم وسقیم آن تمیز کرده است . اما مسلم، بر خلاف بخاری احادیث کسانی را که بطور منفرد روایت کرده و در مورد آنها سخن رفته است، از آن جماعه اندک مقدم اند بر عصروی، از تابعین و بعد از آنها .

٤) بخاری میان کسانی که در روایت حدیث ازشیخ خود در کمال دقت و طول ملازمت اند و کسانی که با شیخ خود اندک ملازمتی داشته و حدیث او را ممارست نکرده اند، تمییز نموده و به همین سبب است که احادیث طبقهٔ دوم را در غیر متابعات و تعلیقات استخراج نمی کند، مگر آنکه قرینهٔ صحت در آن موجود باشد.

عدم علت :

آنچه در حدیث به عدم علت تعلق می گیرد آنست که احادیثی که مورد انتقاد و مؤاخذه قرار گرفته، در مجموع « صحیحین » یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم دویست و بیست اند [یا دویست و ده]. از جمله ی این احادیث کمتر از هشتاد حدیث در صحیح بخاری و بقیه در صحیح مسلم است . شکی نیست که هر اندازه چنین احادیث در کتابی کمتر باشد ، رجحان آن بر کتاب دیگر بیشتر است .

احادیث ثلاثی :

احادیث ثلاثی: احادیثی است که میان راوی حدیث و پیامبرصلی الله علیه وسلم سه واسطه باشد و این اعلی و اقرب اسانید است و از این احادیث بیست و دو حدیث در صحیح البخاری آمده است که با حذف مکررات آن، شانزده حدیث باقی می ماند . درحالی که سایر احادیثی که در صحیح البخاری آمده بیش از سه واسطه در سند آن موجود است.

اعلای مراتب حدیث :

در میان همه کتب حدیث، هیچ کتابی در صحت و قوت خود به پایهٔ « صحیح البخاری » نمی رسد و مذهب جمهور آنست که اعلای مراتب حدیث، همان احادیثی است که شیخین « بخاری و مسلم » بر آن متفق بوده و آنها را تخریج کرده و در صحاح خود آورده اند. گفته اند که مجموع این احادیث (۲۳۲۶) است . به درجه دوم به احادیثی اعتبار داده می شود که بخاری آن را منفرد آورده و سپس احادیثی که مسلم منفرد آورده و پس از آن همان احادیثی که مطابق شرط شیخین باشد و بعد احادیثی که بر شرط بخاری باشد و سپس احادیثی که بر شرط مسلم باشد و پس از آن به احادیثی که بر غیر شرط بخاری و مسلم باشد، یعنی به احادیث سایر ائمه حدیث که التزام صحت کرده باشند، اعتبار داده می شود.

فقه امام بخاری :

قول مشهوری که می گوید : فقه بخاری در تراجم اوست، محمول بر استدلال وی بر کتاب و سنت است که بر سبیل تعلیق می آورد. وی مسائل فقهی را در ابواب کتاب عنوان می کند و در جهت اثبات آن یک یا چند حدیث می آورد . امام بخاری مقلد صرف نیست بلکه در ایراد حدیث در مقام روایت، مقلد است که از آن تجاوز نکرده است، لیکن در اختیار مضمون ترجمه، مجتهد است که در ابواب مربوطه وتعلیقات، اجتهاد خود را می آورد و هیچ یک از محدثین در این منزلت با وی همطراز نیستند .

گفته اند که بخاری در مواضع متعدد کتاب خود حدیث را ذکر می کند و در هر باب به اسناد دیگر، بدان استدلال می کند و با حسن استنباط، همان معنایی را استخراج می کند که مقتضی همان باب می باشد. یعنی، بابی که از آن حدیث را استخراج کرده است و معدود مواردی است که یک لفظ و یک اسناد را در دو جای آورده باشد.

به ثبوت پیوسته که بخاری گفته است ؛ « من صحیح جامع خود را از میان ششصد هزار حدیث استخراج کرده ام و آن را میان خود وخداوند حجت گردانیده ام » و گفته است که بجز احادیث صحیح در این کتاب نیاورده ام . و گفته است که هیچ حدیثی را در این کتاب شامل نکردم مگر آنکه از خداوند تبارک وتعالی استخاره کردم و دو رکعت نماز گزاردم و به صحت آن یقین حاصل کردم .

معرفی امام بخاری

(الإمام الحافظ أبوعبدالله محمد بن إسماعيل البخاری ، أمير المؤمنين فی الحديث)

نام وی محمد و کنیتش ابوعبدالله ، و نام پدرش اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه است . امام بخاری پس از نمازجمعه ی سیزدهم شوال ۱۹٤ هجری ولادت یافت که تاریخ تولد او را پدرش قید کرده است .

پدر او، اسماعیل بن ابراهیم از اهل علم و تقوی بوده و شغل تجارت داشته و به علوم سنت و حدیث اشتغال می ورزیده است. حافظ ابن حبان در کتاب ــ الثقات ــ نام او را در طبقهٔ چهارم آورده و گفته است که وی از حماد بن زید و مالک روایت حدیث می کرده است و عراقیها از وی حدیث روایت کرده اند . پسر وی (امام بخاری) در تاریخ کبیر گفته است که اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره ،حماد را دیده و با ابن مبارک صحبت داشته و از مالک حدیث شنیده است . این امر می رساند که وی قبل از سال ۱۷۹ از وطن خود به عزم حج برآمده چنانکه مدینهٔ منوره را زیارت کرده و در آنجا به ملاقات مالک رسیده است . وی با عبور از عراق میان حجاز و ماوراء النهر درآمد و شد بوده و حماد را ملاقات کرده و از وی حدیث شنیده و مردم عراق بر وی جمع شده و از وی حدیث شنیده اند. وی مستجاب الدعوات بوده چنانکه بارها گفته بود که خداوندا ! دعای مرا همه در دنیا مستجاب مکن و چیزی برای آخرت نگاهدار. تاریخ وفات وی به درستی معلوم نیست و آن هنگامی بوده که پسرش امام بخاری در سنین کودکی بوده است .

امام بخاری پس از مرگ پدرش در دامان پر عطوفت مادر تربیت یافته و مادرش نیز زنی با تقوی و مستجاب الدعوات بوده است .

از حالات ابراهیم بن مغیره پدر بزرگ امام بخاری چنانکه حافظ ابن حجر در کتاب (فی هدی الساری) آورده، اطلاعی در دست نیست.

مغیره پدر ابراهیم، نخستین کس از اجداد امام بخاری است که اسلام آورده است. و اسلام او به دست یکی از هم وطنان او صورت گرفت که « یمان » نامیده می شد و از موالی جعفی بود . یمان جد اعلی حافظ عبدالله بن محمد بن عبدالله یمان مسندی جعفی است .

قبیله ی جعفی منسوب به قبایل یمن است، و به جعفی بن سعد نسبت داده می شود که شاخه ای از قبیله ی مذحج از برادران جد حاتم طایی و از برادران اشعر جد ابوموسی اشعری بوده است.

قبیله ی جعفی در بخارا و ماوراء النهر در جهت دعوت مردم به سوی خدا ، خدمات ارزنده ای انجام داده و ثواب عظیمی حاصل کردند، به خصوص در زمان ولایت سعید بن جعفر جعفی در خراسان.

بسیاری از ترکان ماوراء النهر به دست قبیله ی جعفی مذحجی ایمان آوردند و هدایت یافتند و در نسبت دادن خود به جعفی و مذحج افتخار می کردند و می گفتند که ما پسران ایشانیم و یا مانند پسران ایشانیم. مردم مشرق زمین یعنی کسانی که به دست قبیلهٔ جعفی مذحجی ایمان آوردند بسیار زیاد اند و از اینکه این قبیله

اجداد آنها را دعوت به اسلام کرده اند، ثواب عظیمی حاصل کرده اند. چنانکه از میان ایشان نابغه ای چـــون امام بخاری ظهور کرد و این افتخار را بخاطر دعوت و نشر اسلام بدست آوردند و همـــین مؤلفـــات عظیـــم، ماندگار و جاودانی که امام بخاری برای کافة مسلمین بجا گذاشته، در واقع به برکت هدایت جد اعـــلای وی مغیره به اسلام بوده است.

بردزبه :

بردزبه پدر مغیره است، نام او را احنف نیز ضبط کرده اند و این موضوع در باب اول « الادب المفـــرد » آمده است. کلمهٔ « بردزبه » در اصل زارع یا کشاورز معنی می دهد. وی مجوسی بوده و دین زرتشت داشـــته است.

امام بخاری در سال ۲۰٤ یا قبل از آن به شنیدن حدیث آغاز کرد . شاگرد او محمد بن یوسف فربـــری از محمد بن ابی حاتم وراق بخاری شنیده که امام بخاری گفته بود : « در حالیکه می نوشتم ، حفظ حدیث بر مـــن الهام شد. از وی پرسیده بود که در آن زمان چند ساله بودی ؟ گفت – ده ساله یا کمـــتر از آن . وی در دورهٔ کودکی که احادیث را حفظ می کرد، ترجمه های راویان را کامل می کرد، چنانکه گویی با آنها یکجا زندگی کرده است. او راوی و محیط او را می شناخت و با کسانی که از وی روایت کرده بودند آشنا بود و آنچـــه از وی روایت شده بود، می دانست . اگر کسی حدیثی روایت می کرد و در سند روایت از وی اشتباهی ســـــر می زد ، اشتباه او را درک می کرد ، زیرا وی راوی و شاگردان و مشایخ و زمان و مکان او را بـــــه خـــوبی شناخته بود.

از امام بخاری روایت شده که وی پس از فراغت از دروس خویش گفته بود:

من [با شیخ خود] داخلی و کسی دیگر مخالفت کردم . روزی داخلی در حالی که بـــه مـــردم حدیـــث می خواند گفت :

روایت کرده است سفیان از ابی الزبیر از ابراهیم نخعی – من گفتم : ابی الزبیر از ابراهیم روایت نکرده است . وی مرا توبیخ کرد . به او گفتم : به اصل حدیث اگر نزد تو باشد مراجعه کن . وی رفت و به اصل آن نظر کرد و سپس بازگشت و گفت : او کیست ای پسر ؟ گفتم : او زبیر است ، او ابن عدی است که از ابراهیـــم نخعی روایت کرده است . [نه ابی الزبیر]. وی قلم را گرفت و نوشته اش را اصلاح کرد و مرا گفت : راست گفته ای . شخصی به امام بخاری گفت : در آن زمان که سخن او را رد کردی، چند ســـــاله بـــودی ؟ وی گفت : یازده ساله بوده ام .

امام بخاری در همین سن و سال، روایات شهر خویش را از محمد بن سلام بیکندیو عبدالله بن محمد المســـندی الجعفی و امثال او می شنید .

امام بخاری گفته است : من شانزده ساله بودم که کتابهای « ابن مبارک » و « وکیع » راحفظ کـــــردم و با سخنان فقهای اصحاب رأی آشنا گشتم.

عزیمت حج :

وی بار اول در سال ۲۱۰ مسافرت کرد و با مادر و برادر کوچک خود احمد راهی حج بیت الله شد. توشهٔ این سفر محفوظات وافر وی از سنت و حدیث بود . در هر شهری که وارد می شد از حافظان حدیث، استماع حدیث می کرد . در بلخ از « مکی بن ابراهیم »، در بصره از « ابی عاصم عمرو بن عاصم قیس » و « محمد بن عبدالله بن مثنی انصاری »، در کوفه از « عبید الله بن موسی العبسی »، در مکه از شیخ و قاری آن « عبدالله بن یزید المقری مولی العمریین »، در بغداد از « عفان بن مسلم البصری » مولی الانصار، در حمص از « ابی الیمان بن نافع البهرانی »، در دمشق از « ابی مسهر عبدالاعلی بن مسهرالنعسانی »، در عسقلان از « آدم بن ایاس » و در فلسطین از « محمد بن یوسف بن واقد الفریابی » مولی ابن ضبه، استماع حدیث کرد .

سهل بن السری می گوید : که امام بخاری گفته است : « دو بار به شام و مصر و جزیره رفتم و چهار بار به بصره سفر کردم و شش سال در حجاز اقامت گزیدم و شمار آن نتوانم که همراه محدثین چند بار به کوفه و بغداد آمد و شد کرده ام . »

مشایخ وی :

امام بخاری از هزار و اندی و به روایتی از هزار و هشتاد شیخ حدیث روایت کرده که هر کدام ایشان صاحب حدیث بوده اند . امام ابن حجر عسقلانی، مشایخ او را در پنج طبقه دسته بندی کرده است :

طبقه ی اول :

کسانی که از تابعین روایت حدیث کرده اند . یعنی تبع تابعین اند مانند: محمد بن عبدالله انصاری که از « حمید » روایت حدیث دارد و ابوعاصم نبیل و مکی بن ابراهیم که هر دو از یزید بن ابی عبید روایت حدیث دارند. و عبیدالله بن موسی که از اسماعیل بن ابی خالد روایت حدیث دارد و ابونعیم که از اعمش روایت حدیث دارد و خلاد بن یحیی که از عیسی بن طهمان روایت حدیث دارد و علی بن عیاش وعصام بن خالد که هر دو از حریز بن عثمان روایت حدیث دارند.

طبقه ی دوم : کسانی که در همین عصر می زیستند ، لیکن از ثقات تابعین روایت حدیث نداشتند . مانند : آدم بن ابی ایاس، سعید بن ابی مریم، ابی مسهرعبدالاعلی بن مسهر، ایوب بن سلیمان و امثال ایشان .

طبقه ی سوم : طبقه ی متوسط از مشایخ وی است یعنی؛ کسانی که تابعین را ملاقات نکرده بودند، بلکه از بزرگان تبع تابعین حدیث اخذ کرده اند مانند سلیمان بن حرب، قتیبة بن سعید، نعیم بن حماد، علی بن المدینی ، یحیی بن معین ، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و ابی بکر وعثمان بن ابی شیبه و امثال ایشان. و از همین طبقه است که امام مسلم نیز اخذ حدیث کرده است .

طبقه ی چهارم : رفقای ویند که طالب حدیث بوده اند و اندکی قبل از امام بخاری استماع حدیث کرده اند . مانند : ابو حاتم رازی، محمد بن عبدالرحیم صاعقه، عبد بن حمید، احمد بن النضر و جمعی دیگر .

وی از این طبقه همان احادیثی را استخراج کرده که فرصت نیافته بود از مشایخ خود استماع کند یا اینکه این احادیث را نزد دیگران نیافته بود .

طبقه ی پنجم : این طبقه شاگردان وی‌اند و نظر به فوایدی که در حدیث ایشان ملاحظه کرده، از آنها حدیث گرفته است که از آن جمله اند : عبدالله بن حماد آملی، عبدالله بن ابی العاص خوارزمی و حسین بن محمد القبلنی . امام بخاری از ایشان اندکی حدیث گرفته است و عمل به روایت ایشان چنانست که عثمان بن ابی شیبه به روایت از وکیع گفته است : کسی عالم نمی شود تا آنکه از مافوق خود و مانند خود و فروتر از خود حدیث روایت کند .

و از امام بخاری روایت است که گفته است :

محدث، کامل نمی شود تا آنکه از مافوق خود و مانند خود و فروتر از خود حدیث نویسد.

شاگردان امام بخاری :

گروه زیادی از امام بخاری روایت کرده اند که از آن جمله اند : ابو نصر بن ماکولا، ابراهیم بن معقل النسفی ، حماد بن شاکر النسوی ، محمد بن یوسف و عبدالله بن محمد المسندی، عبدالله بن منیر، ابو زرعه، مسلم بن حجاج، ابن خزیمه، مروزی، نسائی، بزار، ترمذی، ابن ابی الدنیا، البغوی، نیشابوری و جمع کثیری غیر از ایشان.

روایت است از خطیب بغدادی که فربری گفته است : صحیح البخاری را حدود هفتاد هزار، همراه من از امام بخاری شنیده اند و از آنها کسی بجز من باقی نمانده است .

روش تحقیقی امام بخاری

امام بخاری پس از غور و دقت و تأمل زیاد در مورد احادیث و تفکیک حدیث صحیح از حدیث ضعیف، در جهت اخذ و قبول حدیث از راویان حدیث، شرایطی خاص وضع کرد که هرگاه حدیثی با شرایط وی موافق و برابر بود آن را می پذیرفت ، در غیر آن حدیث مذکور را قبول نمی کرد.

هرچند بخاری در هیچ یک از آثار خود از قیود وشرایط خاصی که در اخذ و قبول حدیث وضع نموده ذکر نکرده ، ولی ائمة حدیث شرایط او را چنین تشخیص داده اند:

۱) اتصال سند : سند یا اسناد ، رجال یا راویان حدیث اند که یکی از دیگری روایت می کنند تا آنکه سلسله ی روایت یا زنجیره ی سند را به رسول الله صلی الله علیه و سلم می رسانند. شرط بخاری آنست که این سلسله ی راویان باید متصل باشد و در آن سکتگی پدید نیامده باشد ، که همین پیوستگی را اتصال سند گویند. ولی اگر از زنجیره ی سند یک یا چند راوی ساقط شده باشد ، آن حدیث را منقطع گویند، که مورد قبول امام بخاری نبوده است .

۲) تزکیه ی راویان : بخاری در پذیرش حدیث، حالات راویان را در نظر داشته و آنها را نقد می کند و احادیثی را می پذیرد که راوی آن مسلمان صادق بوده و مدلس (پنهان کننده ی نام شیخ خود) نباشد و در حواس وی اختلال رخ نداده باشد و به صفت عدالت متصف باشد و قوه ی ضبط و حافظه ی قوی داشته باشد ، سلیم الذهن ، قلیل الوهم و سلیم الإعتقاد باشد.

درباره ی دو شرط فوق ، همگان اتفاق نظر دارند، ولی ائمة حدیث شرایط دیگری را نیز ذکر کرده اند که در برخی موارد دچار اختلاف نظر شده اند :

ابو المعمر مبارک بن احمد گفته است : شرط بخاری آنست که : زمانی حدیثی را استخراج می کند که راویان آن تا آنکه به صحابی مشهور می رسد ، ثقه باشند ودر اثبات ثقه بودن ایشان اختلافی نباشد و اسناد آن متصل بوده و قطع نشده باشد. و اگر از آن صحابی دو راوی یا بیش از آن روایت کرده باشند بهتر، و هرگاه بیش از یک راوی روایت نکرده باشد، مشروط بر آنکه طریق روایت وی صحیح باشد ، همان بسنده است.

حاکم ابو عبدالله گفته است : شرط بخاری و مسلم آن است که از صحابی دو راوی و یا بیش از آن روایت کرده باشد ، و سپس از تابعی مشهور، دو راوی ثقه روایت کرده باشند .

علماء بر این سخن حاکم ایراد گرفته اند. زیرا بخاری و مسلم، احادیثی را استخراج کرده اند که فقط یک راوی از صحابه روایت کرده است . بنا براین سخن وی نقض می شود ولی بخش دیگر سخن وی را تأیید کرده می گویند : شرطی را که حاکم ذکر کرده است هرچند در مورد بعضی از صحابه که از ایشان حدیث استخراج کرده اند نقض می شود، ولی درباره کسانی بعد از صحابه اعتبار پیدا می کند.

امام بخاری با این شیوه و روش تحقیقی، اسلوب و فن جدیدی در جهت اخذ و قبول حدیث به میان آورد و بدین وسیله حدیث ضعیف را از حدیث صحیح تمیز کرد و با این طرز تحقیق، تحولی در علم حدیث پدید

آورد که نه تنها مورد قبول جمهور علمای حدیث معاصر وی قرار گرفت، بلکه پس از وی نیز سایر محدثین به وی تأسی جستند و راه وی را ادامه دادند . مسلم بن حجاج که از معاصرین اوست، همین روش را از وی آموخت و از وی تبعیت نمود و کتاب معروف خود « صحیح مسلم » را بر همین اسلوب تصنیف کرد . سپس محدثین بزرگ دیگر با پیروی از این شیوه ی تحقیقی، راه او را ادامه دادند و به تصنیف کتب حدیث پرداختند و کتبی چون « جامع ترمذی » و« سنن أبی داود » و « نسائی » و « ابن ماجه » تصنیف و تدوین گردید که مجموعة آنها به « صحاح سته » یا کتب صحیح ششگانه حدیث مسمی گردید . و در همین دوره است که محدثین ، احادیث را با ذکر سند و راویان آن ضبط می کردند ، یعنی ، پس از تحقیق درباره ی هریک از راویان حدیث، اگر به روایت و ضبط وی یقین حاصل می کردند، آن را می پذیرفتند .همچنان مفکوره ی جرح و تعدیل به میان آمد. چنانکه اگر راوی ای مورد جرح واقع می شد، روایتش را رد می کردند و حدیثش را نمی پذیرفتند و همین موجب شد تا علم « معرفت الرجال » به میان آید . یعنی ، احوال راویان از لحاظ مراتب و ثقه بودن و ضبط ، در نظر گرفته می شد.

مناقب امام بخاری

وراقه از محمد بن خراش روایت کرده که احید بن حفص گفته است : من نزد اسماعیل پدر ابـــو عبـــدالله (بخاری) رفتم که در حال مرگ بود . وی گفت :

نمی دانم که در مال من درهمی از حرام و نه درهمی از شبهه داخل شده باشد .

وراقه حکایت کرده است که امام بخاری از پدر خود مال زیادی میراث گرفت و آن را به مضـــاربت داده بود . مقروضین وی بیست و پنج هزار از آن را ندادند. به او گفته شد که از والی با نوشته ای استمداد بخواه . وی گفت : اگر من از ایشان نوشته ای بگیرم، در طمع می افتند و من دین خود را به دنیا نمی فروشم . ســپس مقروضین وی مصالحه کردند که در هر ماه ده درهم به وی بدهند و بدین طریق تمام آن مال از میان رفت .

و گفته است که من هرگز خودم خرید و فروخت نکرده ام ، بلکه کسی را می گفتم کـــه بـــرای مـــن خریداری کند . به او گفتند که چرا ؟ وی گفت : بخاطری که در آن زیادتی و کمی و آمیختگی رخ ندهد.

غنجار در تاریخ خود آورده است :

احمد بن محمد بن عمرمقری می گوید : ابو سعید بن بکر بن منیر گفته است : ابو حفص برای محمد بـــن اسماعیل مالی فرستاده بود . برخی از تاجران در شب نزد وی آمدند و آن مال را به مفاد پنج هزار درهم خریدار شدند . وی به ایشان گفت که بگذارید شب بگذرد. صبح فردا تاجران دیگری آمده و آن مال را بـــه مفـــاد پانزده هزار درهم می خریدند . وی تقاضا یشان را رد کرد و گفت : دیشب نیت کردم که این مـــال را بـــه کسانی که اول آمده بودند بفروشم . .وی آن مال را به ایشان داد و گفت : نمی خواهم که نیت خود را نقض نمایم . وراق بخاری گفته است : شنیدم از وی که می گفت : نزد آدم بن ابی ایاس رفتم ، و چون در نفقـــه ام تاخیر آمده بود ، گیاهان زمین را می خوردم. چون روز سوم فرا رسید مردی نزدم آمد که او را نمی شـناختم . همیانی برایم داد که در آن دینارها بود .

عبدالله بن محمد الصیارفی گفته است : در منزل محمد بن اسماعیل بودم ، کنیزک او آمد و خواست تا بـــه خانه در آید . ناگاه لغزید و بر روی دواتی افتاد که پیش روی امام بخاری نهاده بود . امام بخاری به او گفـــت : این چگونه راه رفتن است ؟ وی گفت : اگر راهی نباشد، چگونه می توان راه رفت ؟ امام بخـــاری دســـتان خویش را دراز کرد و گفت : برو که آزادت کردم .

کنیزک گفت : ای ابو عبدالله، آیا تو را خشمگین ساختم ؟ وی گفت : بدانچه کرده ام فقط نفس خـــود را خشنود کرده ام .

وراقه گفته است : از بخاری شنیدم که به ابو معشر ضریر گفت : ای ابو معشر مرا حلال کن. وی گفـــت . تو را از چه چیز حلال کنم .

بخاری گفت : تو را دیده بودم که روزی حدیث روایت می کردی و من تعجب کردم و از اینکه ســـرو دست تکان دادی، برایت خندیدم .

وی گفت : تو را حلال کردم، رحمت خداوند بر تو ای ابو عبدالله.

و شنیده ام که می گفت : پروردگارم را دوبار دعا کردم . که دعایم را بی درنگ مستجاب کرد . دوست ندارم که پس ازآن [چنان]، دعا کنم، شاید از حسناتم کم شود.

و از وی شنیده ام که می گفت : در آخرت دشمنی ندارم . به او گفتم: برخی از مردم، تاریخ را بر تو خرده می گیرند و می گویند که آن غیبت مردم است . وی گفت : آنچه را روایت کرده ایم ، همانا روایت است و ما از خود چیزی نقل نکرده ایم و به تحقیق که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : (بئس أخواالعشیره) [1]

و شنیده ام که بخاری می گفت : از آن روزی که دانستم غیبت حرام است ، هرگز غیبت نکرده ام، و بخاری در کلام خود در مورد مردان (راویان) اشتیاق زیاد و دقت تمام به خرج داده و این مسأله از تأمل سخن وی در جرح و تعدیل آشکار است . چنانکه در بسا موارد می گوید : دربارهٔ او سکوت کرده اند . درباره اش نظری است ، ترکش کرده اند. و از این قبیل سخنان . اندک مواردی واقع شده که گفته است : کذاب است و یا دروغ گوی است . بلکه گفته است : فلانی او را به دروغ نسبت داده، یا هدف قرار گرفته، یعنی به دروغ .

احمد بن عمر اللؤلؤی به سند خویش از ابوبکر بن منیر آورده است : از محمد بن اسماعیل بخاری شنیده ام که می گفت : آرزومندم آنگاه که خدای را ملاقات کنم با من محاسبه نکند که غیبت کسی را کرده ام . ابوبکر بن منیر گفته است : محمد بن اسماعیل روزی نماز می گزارد و زنبوری هفده با ر اورا نیش زد. آنگاه که نماز را تمام کرد گفت : بنگرید که چه چیز به هنگام نمازم، مرا اذیت می کرد؟

چون نگریستند، زنبوری را دیدند درحالی که هفده موضع از بدن وی ورم کرده بود، ولی او نماز خویش را قطع نکرده بود.

محمد بن ابی حاتم وراق گفته است : من با ابوعبدالله در سفری همراه بودم و در یک خانه بسر می بردیم . من دیدم که وی در یک شب پانزده تا بیست بار برخاست ودر هر بار سنگ چخماق را می گرفت و آن را با دست خویش روشن می کرد و همان احادیثی را که می دانست تخریج می کرد، و سپس سر به خواب می نهاد . او را گفتم : تو همه این زحمات را بر نفس خود تحمیل می کنی و مرا از خواب بیدار نمی کنی .

وی گرفت : تو جوانی و من نمی خواهم که خواب تورا به هم زنم .

۱ــ أخوالعشیرة ، یعنی او فرد زشت خاندان خود است . این حدیث در صحیح البخاری، در کتاب ادب مفرد به شمارة ۶۰۳۲ و ۶۰۵۴ آمده است که عایشه رضی الله عنها از پیامبر(ص) روایت کرده است . و در صحیح مسلم به شمارة ۲۵۹۱ آمده است. هدف از آن، استناد به قول آن حضرت است که کسی را در غیاب وی زشت خواند . یعنی این عمل غیبت به شمار نمی رود (اقتباس از تیسیر القاری ج ۵ ، ص ۳۸۱).

ستایش امام بخاری از زبان استادانش :

سلیمان بن حرب روزی به سوی وی نگریست و گفت : او بسیار بلند آوازه خواهد شد .

محمد بن ابی حاتم گفته است که از بخاری شنیده ام که می گفت :

هنگامی که از کتاب اسماعیل بن ابی اویس احادیثی را انتخاب می کردم ، .وی همان احادیث را برای خود یاد داشت کرد و گفت : همین احادیث را محمد بن اسماعیل از احادیث من انتخاب کرده است .

و از بخاری شنیده ام که می گفت : اصحاب حدیث جمع شدند و از من خواستند تا برای ایشان سخن گویم . اسماعیل بن ابی اویس قرائت را نیز به خواسته هایشان افزود و من آن کار را کردم . وی کنیز خویش را فرا خواند و او را دستور داد که همیان دینار هارا بیاورد و سپس گفت : ای ابو عبدالله ، میان ایشان تقسیم کن . من گفتم : هدف آنها سماع حدیث بوده است . گفت : آنگاه که زیادتی حدیث طلبیدند تو آن را اجابت کردی . من دوست دارم این را هم بدان بیفزایی .

بخاری گفته است : ابن ابی اویس به من گفت : در کتابهای من نظر کن و همه دارایی من از آن تو باشد و من تا آنگاه که زنده هستم شکر گزار تو هستم .

حاشد بن اسماعیل گفته است : ابو مصعب احمد بن ابی بکر زهری به من گفت :

محمد بن اسماعیل نزد ما فقیه ترین و بصیرتش از احمد بن حنبل بیشتر است .

مردی از هم نشینان او گفت : از اندازه تجاوز کردی .

ابو مصعب به او گفت : اگر مالک را می دیدی و به سوی او می نگریستی می گفتی : هردوی آنها یکی اند، هم در حدیث و هم در فقه . و به او گفتم : قول او را با تدبر و تأمل بیندیش و به سوی وی بنگر و در معارف وی غور کن.

محمد بن قتیبه ی بخاری گفته است : من نزد ابی عاصم النبیل بودم، ونزد وی پسر جوانی را دیدم وبه او گفتم از کجا می باشی ؟ گفت : از بخارا . گفتم : پسر کیستی ؟ گفت : پسر اسماعیل به او گفتم تو از اقوام من هستی . مردی که در حضور ابو عاصم نشسته بود گفت : این همان جوانی است که با قوچها شاخ به شاخ می شود. وآنها را به دور می راند ، یعنی در برابر بزرگان ایستادگی و پایداری می کند .

قتیبة بن سعید گفته است : من با فقیهان و عابدان و زاهدان نشسته ام و از آن زمان که عاقلانه اندیشیده ام، کسی را مانند محمد بن اسماعیل ندیده ام و او در زمان خود بسان عمر در میان صحابه بود .

محمد بن یوسف همدانی گفتنه است : ما نزد قتیبه بودیم که مرد پر مویی در آمد که او را ابو یعقوب می گفتند و دربارهٔ محمد بن اسماعیل سؤال کرد. قتیبه گفت : ای مردم ، من در حدیث نگریسته ام و در رأی نظر کرده ام و با فقیهان و زاهدان و عابدان نشسته ام و لیکن از روزی که خود را شناخته ام، کسی را چون محمد بن اسماعیل ندیده ام .

و او در وقت سحر سیزده رکعت نماز می خواند و با یک رکعت وتر می کرد. و موی پیامبر صلی الله علیه و سلم همراه وی بود که در لباس خود جای داده بود .

و شنیده ام که چون دربارهٔ حدیثی از وی سؤال شد، گفت : ای ابو فلان، تو فکر می کنی که من تدلیس می کنم. همانا من ده هزار حدیث مردی را که در وی سخن رفته بود، ترک کرده ام و به همین مقدار یا بیشتر از آن را از مرد دیگری که در وی نظری بود، ترک کرده ام. ابو الفضل احمد علی السلیمانی گفته است : شنیدم که علی بن محمد ابن منصور می گفت : از پدرم شنیده ام که می گفت : در مجلس ابو عبدالله بخاری بودیم . مردی از ریش خود خاشاکی را چید و بر زمین افکند. محمد بن اسماعیل را دیدم که به سوی مردم و آن خاشاک می نگریست و آنگاه که توجه مردم به سوی دیگر شد، دست دراز کرد و خاشاک را از زمین برداشت و در آستین خویش در آورد. و چون از مسجد بیرون آمد، من دیدم که خاشاک را بیرون آورد و بر زمین افکند . گویی نظافت مسجد را چون نظافت ریش خویش رعایت می کرد .

و همچنان گفته است : از قتیبه درباره طلاق در حال مستی سؤال شد ، در این لحظه محمد بن اسماعیل در آمد . قتیبه به سوال کننده گفت : او احمد بن حنبل و علی بن المدینی و اسحاق بن راهویه ،است که خداوند او را به سوی تو فرستاده است، و اشاره کرد به بخاری ، یعنی از وی سوال کن. ابو عمرو کرمانی گفته است : در بصره حکایت قتیبه بن سعید را به مهیار کردم که گفته بود : از غرب و شرق زمین کسانی نزد من آمده اند ولی کسی چون محمد بن اسماعیل نزد من نیامده است . مهیار گفت : قتیبه راست گفته است، و من قتیبه را بـا یحیی بن معین دیدم که در موردی با هم اختلاف داشتند و قضیه را نزد محمد بن اسماعیل بردند ویحیی را دیدم که در معرفت وی مطیع ومنقاد بود.و ابراهیم بن محمد بن سلام گفته است : مهتران و بزرگان اصحاب حدیث چون سعید ابن ابی مریم، و حجاج بن منهال ، و اسماعیل بن ابی اویس، و حمیدی ، و نعیم بن حماد، و عدنی یعنی محمد بن یحیی بن ابی عمر، و خلال یعنی حسین بن علی حلوانی و محمد بن میمون یعنی خیاط، و ابراهیم بن منذر ، و ابو کریب محمد بن علاء ، و ابو سعید عبدالله بن سعید الأشج، و ابراهیم بن موسی یعنی فراء و امثال ایشان در امر معرفت و نظر ، محمد بن اسماعیل را بر خویشتن ترجیح می دادند . احمد بن حنبل گفته است : وموضوع رانزد محمدبن اسماعیل بردند ویحیی را دیدم که درمعرفت وی مطیع ومنقاد بود.

« خراسان کسی را چون محمد بن اسماعیل نزاده است » و آن را خطیب به اسناد صحیح از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت کرده است. و چون از عبدالله درباره ی حفاظ حدیث سؤال شد ، گفت : جوانانی اند از خراسان و آنها را برشمرد و با نام محمد بن اسماعیل آغاز کرد .

یعقوب بن ابراهیم دورقی و نعیم بن حماد خزاعی گفته اند : محمد بن اسماعیل فقیه این امت است. بندار گفته است : او فقیه ترین خلق خدای در زمان ماست.

فربری گفته است : از محمد بن ابی حاتم شنیدم که حاشد بن اسماعیل گفته است : من در بصره بودم که از ورود محمد بن اسماعیل در آن شهر اطلاع یافتم . وی زمانی که وارد بصره شد ، محمد بشار گفت : امروز سالارفقیهان آمده است .

محمد بن ابراهیم فوشنجی گفته است : در سال ۲۸ [۲۸۸ هه] از بندار شنیده ام که می گفت : « کسی چون محمد بن اسماعیل بر مانیامده است و من در همین سالها به وی افتخار می کنم . »

موسی بن قریش گفته است : عبدالله بن یوسف التنیسی به بخاری گفت : ای ابو عبدالله، در کتابهای من نظر کن و از آنچه در آن سقط و افتادگی است آگاهم کن . بخاری گفت : آری، چنین می کنم .

بخاری گفته است : من نزد حمیدی رفتم . در آن زمان پسری هژده ساله بودم . یعنی سال اولی که به حج رفته بودم و دیدم که میان او و کسی دیگر در حدیثی اختلاف است و چون به من دید گفت : کسی آمد که میان ما فیصله می کند . آنها اختلاف خویش را بر من عرضه کردند، و من به مفاد حمیدی فیصله کردم، زیرا حق با وی بود .

بخاری گفته است : محمد بن سلام بیکندی به من گفت : در کتابهایم بنگر و آنچه را در آن خطا می بینی دور بینداز. برخی از اصحاب وی گفتند : این جوان کیست ؟ گفت : کسی است که او را همتایی نیست .

محمد بن سلام نیز گفته است : هر زمان که محمد بن اسماعیل نزد من می آمد ، در حیرت می بودم و پیوسته از وی در خوف بودم . یعنی می ترسیدم که در حضور وی از من خطایی سر نزند .

حاشد بن اسماعیل گفته است : اسحاق بن راهویه را دیدم که در منبر نشسته و بخاری نیز با وی نشسته بود. اسحاق حدیث می کرد ، وی حدیثی گفت که محمد بن اسماعیل بر آن انکار کرد و اسحاق به قول وی رجوع کرد و گفت : ای گروه اصحاب حدیث ، به سوی این جوان بنگرید و از وی بنویسید .و اگر او در زمان حسن بن ابو الحسن بصری می بود ، وی در شناخت حدیث و فقه به او محتاج می بود .

بخاری گفته است : کتاب تاریخ را که تصنیف کرده بودم، اسحاق بن راهویه گرفت و نزد امیر عبدالله بن طاهر برد [1] و سپس به او گفت : ای امیر، آیا به تو سحر نشان ندهم؟ .

ابوبکر المدینی گفته است : روزی نزد اسحاق بن راهویه بودیم و محمد بن اسماعیل نیز در آنجا بود . اسحاق بر حدیثی مرور کرد که عطاء از کنجاران صحابی روایت کرده بود . اسحاق گفت : ای ابو عبدالله، کنجاران چیست ؟ گفت : قریه ایست در یمن، و معاویه همین مرد صحابی را به یمن فرستاده بود و عطاء از وی همین دو حدیث را شنیده است . اسحاق به او گفت : ای ابو عبدالله، چنانست که گویی آنها را دیده ای . بخاری گفته است، نزد اسحاق بن راهویه بودم ، از او دربارهٔ طلاق در حال فراموشی سئوال شد . وی زمانی طولانی در فکر فرو رفت . من گفتم : پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : « إن الله تجاوز عن أمتي ما حدثت به أنفسها ما لم تعمل أو تتكلم » [2] یعنی خداوند در گذشته از امت من آنچه را که در دلشان خطور کند مادامی که بدان عمل نکرده و یا آن رابرزبان نیاورده باشد .

همانا مراد از آن یکجا شدن سه عنصر است : عمل کردن و از دل گفتن و یا تکلم کردن و از دل گفتن . ودر این امر وی در دل بدان معتقد نبوده است .

اسحاق به او گفت : حق به جانب تو است، مرا قوت بخشیدی، خداوند تو را قوت بخشاید و به گفتهٔ او فتوی داد . ابو الفضل احمد بن سلمه ی نیشابوری به روایت از فتح بن نوح نیشابوری آورده است که : نزد علی بن المدینی رفتم و محمد بن اسماعیل را دیدم که به جانب راست وی نشسته است . وی هر زمانی که حدیث می گفت با هراس و اضطراب به سوی محمد بن اسماعیل می نگریست .

بخاری گفته است : من نزد هیچ کس احساس کهتری نکردم مگر نزد علی بن المدینی و شاید بر وی عجیب می نمودم .

---

[1] مراد از آن، عبدالله، پسر طاهر فوشنجی ملقب به ذوالیمینین است .

[2] این حدیث در کتاب الطلاق در شماره ی ۵۲۶۹ آمده است و در رابطه بدان قتاده گفته است که وقتی کسی طلاق را در دل خود داد، آن حکم طلاق را ندارد . یعنی به آنچه در دل گذشته و بر زبان نیامده باشد، مؤاخذه نمی شود . حدیث مذکور را مسلم در صحیح خود در شماره ی ۱۲۷ آورده است و همچنین شبیه به همین موضوع در صحیح البخاری در کتاب العتق در باب : خطاء و نسیان در عتاقه و طلاق، تحت شمارهٔ ۲۵۲۸ آمده است .

حامد بن احمد گفته است : این گفته ی بخاری را بر علی بن المدینی اظهار کردم . وی به مـــن گفـــت : گفته اش را بگذار، او کسی چون خود را ندیده است .

بخاری گفته است : اصحاب عمرو بن الفلاس بر من حدیثی خواندند. مـــن گفتـــم کـــه آن حدیـــث را نمی شناسم. آنان از این گفته خوشحال شدند و نزد عمرو بن ابی الفلاس رفتند و به او گفتند حدیثـــی را بـــر محمد بن اسماعیل خواندیم و او نشناخت ؟

عمرو بن علی به ایشان گفته بود : حدیثی را که محمد بن اسماعیل نشناسد ، آن حدیث نیست. ابو عمـــرو کرمانی گفته است که از عمرو بن فلاس شنیده ام که می گفت: دوست من ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری کسی است که در خراسان مانند ندارد .

رجاء بن رجاء الحافظ گفته است : برتری و فضیلت محمد بن اسماعیل بر علماء ،مانند برتـــری و فضیلـــت مردان بر زنان است .

او همچنان گفته است : اومعجزه ای از معجزات خداوند است که بر روی زمین روانه است .

حسین بن حریث گفته است : نمی دانم که کسی را چون محمد بن اسماعیل دیده باشم، گویی او را فقـــط بخاطر حدیث آفریده اند .

احمد بن الضوء گفته است : از ابوبکر ابن ابی شیبه و محمد بن عبدالله بن نمیر شنیده ام که مـــی گفتنـــد : کسی را چون محمد بن اسماعیل ندیده ایم و ابوبکر ابن ابی شیبه او را بازل یعنی کامل می نامید . ایـــو عیســـی ترمدی گفته است : محمد بن اسماعیل نزد عبدالله بن منیر بود و چون از نزد وی برخاست برایش گفـــت : ای ابوعبدالله، خداوند تو را زینت این امت بگرداند .

ابو عیسی می گوید : خداوند تعالی دعای او را مستجاب کرد .

ابو عبدالله فربری می گوید : عبدالله بن منیر را دیدم که از بخاری حدیث می نوشت و شنیدم که می گفت من از شاگردان او هستم .

من به فربری گفتم : عبدالله بن منیر از مشایخ بخاری است و بخـــاری در جـــامع الصحیـــح (صحیـــح البخاری) از وی روایت کرده است . وی گفت : من مثل او را ندیده ام و سال وفات عبـــدالله بـــن منـــیر مصادف با سال وفات احمد بن حنبل بوده است .

محمد بن ابی حاتم وراق گفته است که از یحیی بن جعفر بیکندی شنیده است که می گفت : اگر مرا یارای آن می بود که از عمر خود بر عمر محمد بن اسماعیل می افزودم، این کار را می کردم ، زیرا مرگ من مـــرگ یک کس است و در مرگ محمد بن اسماعیل رفتن علم است .

عبدالله بن محمد المسندی گفته است : محمد بن اسماعیل امام است و کسی که او را امـــام نخوانـــد، وی را متهم کنید . وی همچنان گفته است : حافظان زمان ماسه کس اند و از بخاری آغاز کرد .

علی بن حجر گفته است: خراسان سه کس را پدید آورده است ، واز نام بخاری آغاز کرد و گفـــت : وی بصیر ترین و عالم ترین ایشان در حدیث و فقیه ترین است . و من کسی را چون او سراغ ندارم. احمـــد بـــن

اسحاق سهرماری گفته است : کسی که می خواهد به سوی فقیه بر حق و صادق بنگرد ، باید به سوی محمد بن اسماعیل نظر کند .

حاشد گفته است : عمروبن زراره و محمد بن رافع را نزد محمد بن اسماعیل دیدم که در مورد علل حدیث از او سؤال می کردند و چون از مجلس برخاستند، خطاب به حاضرین مجلس گفتند : در مورد ابو عبدالله، کسی شما را فریب ندهد . همانا اونسبت به ما فقیه تر و عالم تر و بصیر تر است . حاشد همچنان گفته است : روزی نزد اسحاق ابن راهویه و عمروبن زراره نشسته بودیم و او بر ابو عبدالله املاء می کرد و اصحاب حدیث از وی می نوشتند و اسحاق می گفت : او از من صاحب نظر تر است . ابو عبدالله در آن زمان جوان بود .

عبدالله بن محمد بن سعید بن جعفر گفته است : آنگاه که احمد بن حرب نیشابوری در گذشت، اسحاق بن راهویه و محمد بن اسماعیل سوار شدند و جنازه اش را مشایعت می کردند . من می شنیدم که اهل معرفت به سوی آنها می نگریستند و می گفتند : محمد از اسحاق فقیه تر است .

توصیف امام بخاری از قول یاران و اتباع او:

ابو حاتم رازی گفته است : خراسان هرگز کسی را حافظ تر از محمد بن اسماعیل پدید نیاورده است و نه هم دانانری از وی به عراق پا نهاده است .

محمد بن حریث گفته است : از ابو زرعه دربارهٔ ابولهیعه سؤال کردم . وی به من گفت : او را ابو عبدالله ترک کرده است. یعنی بخاری.

حسین بن محمد بن عبید معروف به عجلی گفته است : من کسی را بسان محمد بن اسماعیل و مسلم حافظ ندیده ام ولی مسلم، به مقام او نرسیده است .

عجلی گفته است : ابو زرعه و ابو حاتم را دیدم که به سخنان بخاری گوش می دادند واو امتی از امتها است. دیندار فاضلی است که هرچیز را نیکو می کند و با داشتن صفاتی چنین و چنان از محمد بن یحیی الذهلی داناتر است.

عبدالله بن عبدالرحمن دارمی گفته است : همانا در حرمین ، و حجاز و شام و عراق علما را دیده ام ولی در میان آنها جامع تر از محمد بن اسماعیل کسی را ندیده ام . وی داناترین ما و فقیه ترین ما و جوینده ترین ما در حدیث بود .

درباره ی حدیثی از دارمی سئوال شد و به او گفته شد که : بخاری آن را صحیح شمرده است .او گفت : محمد بن اسماعیل نسبت به من صاحب نظر تر است، و او داناترین خلق خداوند است و از آنچه خداوند در کتاب خود به زبان پیامبر خود بدان امر کرده و از آن منع کرده است آگاه است هنگامی که محمد بن اسماعیل قرآن می خواند، چشم و گوش و دل او بدان مشغول است و در امثال آن می اندیشد و حرام و حلال آن را می شناسد.

ابو الطیب حاتم بن منصور گفته است : محمد بن اسماعیل در بصیرت و نفوذ در علم، نشانه ای از نشانه های خداوند بود.

و ابو سهل ، محمد بن نضر فقیه گفته است : به بصره و شام و حجاز و کوفه رفتم و علمای آن بلاد را دیدم . هر یک از ایشان که از محمد بن اسماعیل یاد می کردند، او را از خود برتر می دانستند . ابو سهل همچنان گفته است : از سی و چند عالم از علمای مصر شنیدم که می گفتند : آرزوی ما در دنیا آنست که به سوی محمد بن اسماعیل بنگریم.

صالح بن محمد جزره گفته است : خراسانی ای را فهمیده تر از محمد بن اسماعیل ندیده ام .

و او همچنان گفته است : وی در حدیث نسبت به همه حافظ تر بود و من در بغداد بودم که بر من املاء می کرد. بیست هزار نفر در آن مجلس حاضر بودند .

حمید بن عبدالرحمن دغولی گفته است : مردم بغداد نامه ای به محمد بن اسماعیل بخاری نوشته بودند که در آن این شعر آمده بود :

المسلمون بخير مابقيت لهم و ليس بعدک خير حين تفتقد

يعني : مسلمانان در نيکی و خير بسر می برند تا تو در ميان آنها باشی و پس از تو، خيری نيست آنگاه که تو نباشی .

امام الائمه ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزيمه گفته است : در زير آسمان کبود از محمد بن اسماعيل دانــاتری به حديث نيست .

ابو عيسی ترمذی گفته است : در موضوع علل واسانيد حديث، کسی را از محمد بن اسماعيل بخاری دانـلتر نديده ام .

مسلم به بخاری گفته است : شهادت می دهم که در جهان تو را همتايی نيست .

احمد بن سيار در تاريخ مرو گفته است : محمد بن اسماعيل بخاری ، طالب علم بود و با مردم می نشســت و بخاطر حديث سفر می کرد و در آن مهارت داشت و صاحب بصيرت بود و حديث را خوب می شــناخت و خوب حفظ می کرد و فقاهت داشت .

ابو عمرو حفاف گفته است : تقی النقی به ما گفت : محمد بن اسماعيل چنان عالمی است که مثــل او را نديده ام و او نسبت به احمد و اسحاق و غير آنها در حديث بيست درجه داناتر است

وی همچنان گفته است : اگر او از اين در درآيد و من حديث بگويم، ترس مرا فرا می گيرد .

عبدالله بن حمادالايلی گفته است : دوست دارم اينکه مويی در بدن محمد بن اسماعيل می بودم . سليم بــن مجاهد گفته است : در مدت شصت سال ، کسی را فقيه تر و با ورع تر از محمد بن اسماعيل نديده ام .

موسی به هارون، مسمی به الجمال حافظ البغدادی می گويد : به نظر من اگر همه مسلمانان جمع شوند کـه کسی را مثل محمد بن اسماعيل بيابند، بر آن قادر نخواهند شد .

عبدالله بن محمد بن سعيد بن جعفر گفته است : علمای مصر را شنيده ام که مــی گفتنــد : در معرفــت و صلاح، کسی مثل محمد بن اسماعيل در جهان نيست . و سپس عبدالله می گفت : من با قول ايشان موافقم .

حافظ ابوالعباس، احمد بن محمد بن سعيد بن عقده گفته است : اگر مردی سی هزار حديث نوشته باشــد، هنوز هم از تاريخ محمد بن اسماعيل بی نياز نخواهد بود .

حاکم ابو احمد در کتاب الکنی (کنيت ها) گفته است : بخاری از پيشوايان شناخت و جمع حديث بـود . اگر می گفتم : من هيچ تصنيفی را نديده ام که در حسن و بلاغت، بسان تصنيف بخاری باشد، سخنی درســت گفته ام .

و اگر باب صفت و ستايش او را از قول پيشوايانی که پس از عصر وی بودند می گشودم، کاغذ ها تمــام می شد و نفسها بند می آمد . زيرا اين بحری است که کرانه اش ناپيدا است ، بلکــه ســخنان ابــن عقــده و ابو احمد را در اين باب عنوان کردم وپس از آنکه در اول صفات وی را از قول مشايخ بــزرگ وی آوردم، نيازی نيست که گفتار کسانی را که پس از وی بوده اند، بياورم، زيرا گروه اول که او را ستوده اند، آنچـه را ديده بودند ستوده اند و آنچه را می دانستند وصف کرده اند، بر خلاف گروه دوم که وصف و ستايش وی را

به استناد آنچه بدیشان نقل شده، آورده اند . البته میان این دو حالت فرقی نمایان است و آنچه عیان است با آنچه نقل شده ، متفاوت است .

قوت حافظه و روانی ذهن امام بخاری

امام بخاری دارای حافظه بس قوی و نیرومند بوده و چون یکبار در کتاب نظر می کرد ، هر آنچه را از نظر گذرانده بود حفظ می کرد و توانایی وی در حفظ حدیث، مایهٔ شگفتی، تحسین و اعجاب همگان شده بود و حتی غیر قابل تصور می نمود . یکی از وقایعی که بسیار شهرت یافته و عده ی زیادی از آن خبر داده اند واقعه ی بغداد است که ابو احمد بن عدی الحافظ از آن به تفصیل یاد کرده است. چنانکه می گوید :

شنیده ام از جمعی از مشایخ بغداد که می گفتند : آنگاه که محمد بن اسماعیل بخاری وارد بغداد شد، اصحاب حدیث بر وی گرد آمدند و در صدد آن شدند که نیروی حافظه وی را بیازمایند . آنها صد حدیث انتخاب کردند و متون و اسناد آن را تغییر دادند ، متن یک سند را در سند دیگر آوردند و سند یک متن را سند متن دیگر ساختند . سپس احادیث منقلب شده را به ده نفر سپردند و به هر یک از ایشان وظیف دادند تا در مجلسی که به این مقصد دائر می گردد ، ده حدیث را بر امام بخاری بخواند و درباره هریک از این احادیث از وی سوال کند .

در این گردهمایی علمی بزرگ، که گروهی از مردم خراسان وبغداد جمع شده بودند . نفر اول ایستاد و یکی از آن ده حدیث را بر امام بخاری خواند، و از وی سوال کرد . امام بخاری گفت که من این حدیث را نمی شناسم .

وی سپس حدیث دوم را بر امام بخاری خواند و امام بخاری گفت که من این حدیث را نمی شناسم . تا آنکه ده حدیث خویش را یکایک بر امام بخاری خواند و امام بخاری در برابر هر یک می گفت که من این حدیث را نمی شناسم . علمایی که در آن مجلس حضور داشتند به سوی یکدیگر نگریستند و با خود می گفتند که وی می شناسد . ولی کسان دیگر که موضوع را درک نکرده بودند عجز و قصور و ضعف حافظه را، به وی نسبت می دادند .

سپس نفر دوم برخاست و حدیث اول خود را خواند و امام بخاری گفت که من آن را نمی شناسم تا آنکه هر ده حدیث را خواند و از وی همان جواب را شنید که من آن را نمی شناسم . بعد نفر سوم و چهارم تا نفر دهم احادیث خویش را به ترتیب بر امام بخاری خواندند و او در برابر هر یک می گفت که من آن را نمی شناسم . آنگاه که همه از خواندن احادیث مقلوب فارغ شدند ، امام بخاری روی به نفر اول کرد و گفت :

تو حدیث اول را چنین خواندی، یعنی صورت غلط حدیث را، همچنانکه خوانده بود بر وی خواند و سپس صورت درست حدیث مذکور را خواند و به همین ترتیب صورت غلط و درست هر ده حدیث را بر وی

خواند. یعنی متن هر یک از احادیث را به اسناد مربوطه ی آن آورد و اسناد هر یک را به متن مربوطهٔ آن برد و سپس متوجه نفر دوم شد و با وی نیز به همین منوال عمل کرد تا آنکه همه احادیث هر ده نفر را که جمعا صد حدیث می شد ، هم صورت مقلوب آن را خواند و هم صورت درست آن را .

این حالت همه حاضرین مجلس را به اعجاب وتحسین واداشت و ایشان به قوت حافظه و کمال فضل وی اقرار و اذعان کردند.

آنگاه که امام بخاری وارد سمرقند شد در آنجا نیز شبیه واقعه ی بغداد رخداد. چنانکه چهار صد تن از علمای حدیث گرد آمدند و اسناد احادیث را بر هم زدند. اسناد شام را در اسناد عراق آوردند و سلسله ی اسناد رجال را خلط کردند و متن احادیث را به سندی غیر از سند آن در آوردند و سپس همه را بر امام بخاری خواندند . امام بخاری هر یک از احادیث را به سند آن در آورد و همه احادیث و اسناد آن را درست و اصلاح کرد و هیچ یک از اسناد یا متن ساقط نگردید . و این واقعه چنان بود که در بغداد رخ داده بود .

در تاریخ غنجار آمده است که یوسف بن موسی مروزی گفته است : من در جامع بصره بودم که شنیدم منادی بانگ زد : محمد بن اسماعیل بخاری آمده است، بر خیزید و بیایید. من با ایشان همراه بودم . مرد جوانی را دیدیم که در عقب ستون نماز می گزارد و هیچ تار سفیدی در ریش وی دیده نمی شد. آنگاه که از نماز فارغ شد ، جماعت به دور وی حلقه زدند و از اوخواستند که برای ایشان مجلس املاء حدیث دایر کند . وی خواهش آنها را پذیرفت . منادی بار دیگر بانگ زد : ای اهل علم، همانا محمد بن اسماعیل بخاری آمده است و ما از وی خواسته ایم که مجلس املاء برگزار کند . او خواهش ما را پذیرفته و قرار است که فردا در فلان موضع این مجلس برگزارشود.

فردای آن روز گروهی از محدثین و فقها و ناظرین که شمار آنها به حدود هزار نفر می رسید جمع شدند وابوعبدالله، امام بخاری مجلس املاء را دایر کرد و قبل از آنکه املاء را آغاز کند گفت :

ای اهل بصره ، من جوانم و همانا شما از من خواسته اید که به شما حدیث بگویم . من احادیثی را می گویم که از مردم شهر شما روایت شده و آن احادیث نزد شما نمی باشد . مردم از این گفتهٔ وی تعجب کردند ، سپس به املاء آغاز کرد و گفت : حدیث گفت ما را عبدالله بن عثمان بن جبله بن ابی رواد العتکی ، در شهر شما و گفت : حدیث کرد مرا از شعبه، از منصور و غیر او از انس بن مالک که : بادیه نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت : مردی که قوم خود را دوست می دارد ... تا آخر حدیث .

سپس امام بخاری گفت : این حدیث در نزد شما از منصور روایت نشده و نزد شما از غیر منصور روایت شده است .

یوسف بن موسی گفته است : وی بر همین منوال بر ایشان املاء می کرد و در هر حدیث که روایت می کرد می گفت : فلان کس که این حدیث را روایت کرده نزد شما چنین است و لیکن در روایت کس دیگر چنانکه وی گفته است نزد شما نمی باشد .

حافظ ابوالقاسم بن عساکر گفته است : از محمد بن اسماعیل شنیده ام که می گفت :

در نیشابور مریض شدم . و بیماری من اندک و مصادف با ماه رمضان بود . اسحاق بن راهویه با تنی چند از یاران خویش به عیادتم آمد و مرا گفت : ای ابو عبدالله، آیا روزه را خوردی ؟ گفتم : آری .

گفت : پس در خوردن روزه، شتاب کردی . او را گفتم : عبدان از ابن مبارک مرا خبر داده است که ابن جریج گفته است : به عطاء گفتم : از کدام نوع مریضی روزه خورده می شود ؟ وی گفت : از هر نوع مریضی که باشد ، چنانکه خداوند عز و جل گفته است : و من کان مریضاً (البقره : ۱۸۵)

بخاری گفت : این حدیث نزد اسحاق نبود .

احیدربن ابی جعفر، والی بخارا گفته است : محمد بن اسماعیل روزی به من گفت : اغلباً واقع شده که حدیثی را که در بصره شنیده بودم ، در شام نوشته ام و حدیثی را که در شام شنیده بودم ، در مصر نوشته ام .

من گفتم : ای ابو عبدالله، همه آن را ، وی سکوت کرد .

سلیم بن مجاهد گفته است : محمد بن اسماعیل بمن گفت : حدیثی از صحابه و تابعین نیاورده ام مگر آنکه زادگاه و محل بود و باش و جای وفات او را شناخته ام . و حدیثی از صحابه و تابعین روایت نکرده ام — یعنی از احادیث موقوف — مگر آنکه اصل آن را در کتاب خدا و سنت رسول او دریافته ام .

علی بن حسین به عاصم بیکندی گفته است :

محمد بن اسماعیل نزد ما آمد. مردی از یاران ما او را گفت : از اسحاق بن راهویه شنیده ام که می گفت : گویی چنانست که به سوی کتاب خود می نگرم که شامل هفتاد هزار حدیث است .

محمد بن اسماعیل او را گفت : آیا از این سخن تعجب کردی ؟ شاید در این زمانه کسی باشد که به سوی کتاب خود بنگرد که شامل دویست هزار حدیث است .

و محمد بن اسماعیل از این گفته ، خود را اراده می داشت .

محمد بن حمدویه گفته است : از بخاری شنیده ام که می گفت : من صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح حفظ کرده ام .

وراقه گفته است : از بخاری شنیده ام که می گفت : دیشب نخوابیدم تا آنکه شمار کردم چه تعداد از احادیث را در تصنیف آورده ام، به حدود صد هزار حدیث بالغ گردید .

به او گفتم : آیا همه احادیثی را که در تصنیف می آوردی ، حفظ می کنی ؟ گفت : هر آنچه در تصنیف آورده ام از نظرم پوشیده نیست و من در سه مرحله کتابهایم را تصنیف کرده ام .

وی همچنان گفته است : من پس از آنکه حج گزاردم، یک سال تمام در مدینه اقامت گزیدم و حدیث می نوشتم ، و پنج سال در بصره بودم و کتابهایم همراه من بود، تصنیف می کردم و حج می گزاردم و باز از مکه به بصره باز می گشتم و امیدوارم که خداوند تعالی این مصنفات را برای مردم، سبب برکت بگرداند .

بخاری گفته است : من در جلسه ی حدیث ننشستم تا آنکه حدیث صحیح را از حدیث سقیم تمیز کردم و به کتاب های اهل رأی نظر کردم و در بصره حدیثی نگذاشتم که ننوشته باشم .

احمد بن حمدون حافظ گفته است : بخاری را در جنازه ای دیدم که در آنجا محمد بن یحیی ذهلی در مسأ لـه ی اسماء [راویان]و احادیث معلل ، از وی سؤال می کرد و بخاری چنان به سرعت آنها را مرور مـی کـرد، گویی ـــ قل هو الله احد را می خواند .

ابوحامد اعمش حافظ گفته است : روزی در نیشابور نزد محمد بن اسماعیل بخاری بودم . مسلم بن حجاج آمد و از وی درباره ی حدیثی سوال کرد که عبیدالله بن عمر از ابی الزبیر روایت کرده که جابر گفته اسـت : رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را در لشکری فرستاد و ابو عبیده همراه ما بود ـــ و حدیث را تا آخر خواند.

بخاری گفت : حدیث کرد ما را ابن ابی اویس و گفت : حدیث کرد مرا برادر من از سلیمان بن بـلال، از عبیدالله ـــ و حدیث را کامل خواند .

کسی حدیثی را بر مسلم خواند که روایت شده بود از حجاج بن محمد ، از ابن جریج ، از موســی بـن عقبه، از سهیل بن ابی صالح از پدر او ، از ابو هریره که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است :

« کفاره ی مجلس آنست که وقتی بنده ای بر می خیزد بگوید : ـــ سبحانک اللهم و بحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت ، أستغفرک و أتوب الیک ».

مسلم به بخاری گفت : آیا در دنیا بهتر از این حدیث هست ؟ روایت شده از ابن جریج، از موســی بـن عقبه، از سهیل بن ابی صالح . آیا در دنیا حدیثی را با چنین اسناد می شناسی ؟

محمد بن اسماعیل گفت : مگر آنکه این حدیث معلول است .

مسلم گفت : لا اله الا الله، و بر خود لرزید و گفت : مرا از آن آگاه کن .

بخاری گفت : بپوشان آنچه خدا پوشانیده است . این حدیثی جلیل است که مردم آن را از حجــاج بـن محمد، از ابن جریج روایت کرده اند .

مسلم از وی التماس کرد سر او را بوسید و نزدیک بود که بگرید .

بخاری به او گفت : پس بنویس که : حدیث کرد ما را موسی بن اسماعیل، از وهیب از موسی بن عقبـه از عون بن عبدالله که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود :

« کفاره ی مجلس ... »

مسلم گفت: همانا بر تو خشمگین نمی شود مگر حسود و بر این گواهی می دهم که تو را در دنیا همتــایی نیست . همین قصه را همچنان حاکم در تاریخ نیشابور از ابی محمد مخلدی روایت کرده است.

بیهقی در کتاب المدخل، از حاکم ابی عبدالله به شیوهٔ دیگری روایت کرده و گفته است : از ابو نصر احمد الوراق شنیدم که وی از احمد بن حمدون قصار، یعنی ابو حامد اعمش شنیده است که می گفت : شنیده ام کـه مسلم بن حجاج نزد بخاری آمد و پیشانیش را بوسید و گفت : یا استاد الاستادین و سید المحدثین و طبیب علـل حدیث، بگذار تا پایت را بوسه زنم، حدیث کرده است تو را محمد بن سلام ، از مخلد بن یزید، از ابن جریـج، از موسی بن عقبه، از سهیل بن ابی صالح از پدر وی ، از ابو هریره که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است :

« کفاره ی مجلس آنست که چون از آن مجلس بر خیزی بگویی : سبحانک اللهم ربناو بحمدک »

محمد بن اسماعیل گفت : احمد بن حنبل و یحیی بن معین گفته اند که حدیث کرد مرا حجاج بن محمد از ابن جریج که موسی بن عقبه، از سهیل از پدر وی از ابو هریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است :

« کفاره ی مجلس آنست که چون از آن مجلس برخیزی بگویی : سبحانک ربنا و بحمدک »

سپس محمد بن اسماعیل گفت : این حدیثی است ملیح و در دنیا با این اسناد حدیثی را نمی شناسم ، به جز اینکه این حدیث معلول (معلّل) است .

دوران رنج و محنت :

واقعه ی نیشابور:

حاکم، ابو عبدالله در تاریخ خود آورده است : امام بخاری در سال ۲۱۵ به نیشابور آمد و زمان در ان شهر اقامت گزید . محمد بن حامد البزار از حسن بن محمد بن جابر شنیده است که محمد بن یحیی ذهلی گفت : « نزد این مرد صالح بروید و از وی حدیث بشنوید »

مردم از هر سو بر وی گرد آمدند تا آنکه در مجلس درس محمد بن یحیی اختلال رخ داد .

حاتم بن احمد بن محمود گفته است : از مسلم بن حجاج شنیده ام که می گفت : آنگاه که محمد بن اسماعیل به نیشابور آمد .مردمان آنجا به مسافت دو یا سه منزل به استقبال وی برآمدند . و محمد بن یحیی ذهلی در جلسه خود گفته بود که هر کس که می خواهد از محمد بن اسماعیل استقبال کند این کار را بکند و من از وی استقبال می کنم . و او از وی استقبال کرد و همه علمای نیشابور از وی استقبال کردند .

ابو احمد بن عدی گفته است : جمعی از مشایخ مرا گفته اند : آنگاه که محمد بن اسماعیل وارد نیشابور شد و مردم نزد وی جمع شدند، این امر حسادت برخی از مشایخ زمان را بر انگیخت و برای اصحاب حدیث گفتند که محمد بن اسماعیل گفته است « لفظی بالقرآن مخلوق » یعنی لفظ من در قرآن مخلوق است . آنگاه که وارد مجلس شد کسی ایستاد و گفت: ای ابو عبدالله آیا تو گفته ای که – لفظ من در قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق ؟ – بخاری از وی روی گردانید و او سه بار سؤال خود را تکرار کرد و اصرار ورزید . سپس بخاری گفت : « قرآن کلام خداوند است و غیر مخلوق است و افعال بندگان مخلوق است و امتحان بدعت است »

آن مرد سروصدا به راه انداخت و گفت که بخاری گفته است : « لفظی بالقرآن مخلوق ».

حاکم گفته است : آنگاه که مسأله « لفظ » میان بخاری و ذهلی رخ داد ، مردم با بخاری قطع رابطه کردند ، به استثنای مسلم بن حجاج و احمد بن سلمه . زیرا ذهلی گفته بود : هر کس این « لفظ » را بگوید روا نیست که در مجلس ما بنشیند . مسلم ردای خویش را بر دستار خود کشید و برخاست و هر آنچه را از ذهلی استماع کرده بود، بر پشت شتر بست و به وی فرستاد .

ابن حجر عسقلانی گفته است : بی گمان مسلم انصاف بخرج داده که در کتاب خود نه از این موضوع و نه از آن موضوع یاد کرده است .

حاکم ابو عبدالله گفته است : از محمد بن صالح بن هانی شنیدم که احمد بن نصر نیشابوری گفته است: من نزد بخاری رفتم وبه او گفتم : ای ابو عبدالله، این مرد ذهلی، در خراسان مقبول مردم است، به ویژه در این شهر و در این مورد بحدی اصرار می ورزد که احدی را یارای آن نیست که حرفی بر زبان آورد، تو در این مورد چه فکر می کنی ؟

بخاری دست خود را بر ریش خود کشید و گفت : « و أفوض أمری إلی الله إن الله بصیر باالعباد ».

بارالها، تو خود می دانی که من نه بخاطر حشمت و جاه و نه هم بخاطر طلب ریاست خواسته ام کـه بـه نیشاور اقامت نمایم ، بلکه نفس من فقط بخاطر استیلای مخالفین بر وطنم، از مراجعت بدانجا ابا ورزید . و همانـا این مرد از روی حسد با من کمر به مخالفت بسته است و این فقط بخاطر چیزی است که خداوند به مـن ارزانی داشته است، نه مسأله ی دیگر » .

سپس بخاری گفت : « ای احمد، من فردا از این شهر می روم، تا شما بخاطر من از سـخن وی برهیـد » غنجار در تاریخ بخارا آورده است :

حدیث کرد ما را خلف بن محمد که شنیده است از ابو عمرو احمد بن نصر نیشابوری که گفته است :

« روزی نزد ابو اسحاق قرشی بودیم و محمد نصر مروزی نیز همراه ما بود . از محمد بن اسماعیل یاد شـد و محمد بن نصر گفت که از بخاری شنیده ام که می گفت : « کسی که می گوید مـن گفتـه ام ـــ لفظـی بالقرآن مخلوق ـــ وی سخت دروغگوی است ، همانا من این سخن را نگفته ام » .

حاکم گفته است : از ابو الولید حسان بن محمد الفقیه شنیده ام که می گفت : محمد بن نعیم گفته اسـت که از محمد بن اسماعیل در مورد ایمان سؤال کردم و وی گفت :

« ایمان شامل قول و عمل است، زیاد می شود و کم می شود و قرآن کلام خداوند است و غـیر مخلـوق است و بهترین یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم عبارتند از : ابو بکر، سپس عمر، سپس عثمان و سـپس علی. و من بر همین باور خود می زیم و بر این باور می میرم و بر همین باور برانگیخته می شوم . ان شـاء الله تعالی » .

« الأدب المفرد » یکی از تألیفات امام بخاری است . این کتاب را آقای یوسف تلال دیلور نیزو به انگلیسی ترجمه کرده و در مقدمه آن در مورد واقعه نیشابور، با تفصیل و دقت بیشتر نقل قول کرده است که مطـالبی را از آن مقدمه می آوریم :

در آن زمان مسائل اساسی ای در اسلام پدید آمده بود که میان علما مناقشه و مباحثه می شد . امام بخاری در آن زمان ظهور نمود و شیوه ای تازه در جمع آوری حدیث ایجاد کرد . وی حالات و احوال راویان حدیـث یا بیوگرافی آنها را مطالعه کرده و از آن کتبی تألیف کرد.

و بر نقاط منفی برخی از راویان انگشت اعتراض گذاشت و روایات ایشان را رد کرد و در آن توضیح داد که کدام راوی قابل اعتماد است و کدام یک قابل اعتماد نیست و این امر به شهرت وی افزود . او بـه هـر شهری که سفر می کرد، مردم همه شیفته و مشتاق وی بودند و از وی پذیرایی می کردند . البته هزاران نفـر دیگر از این عمل وی ناراض بودند ، زیرا می دیدند که وی روایات حدیث پدران ، مادران و اجداد و اقـارب ایشان را نادرست و غلط تشخیص داده است . و این موضوع که در جامعه برای آنها افتخاری بـزرگ بـار آورده بود پایمال می شد، زیرا این نوعی امانت به صداقت و راستگوی آن راویان به شمار می رفت .

مسألهٔ دیگر که مفهوم پیچیده و غامضی داشت، مسأله ی « ایمان » بود . یعنی ایمان از نظر شرع چیست ؟ امام بخاری در این مسأله موقف حاد و خاصی اختیار کرد و می گفت که مفهوم ایمان از اقرار زبانی لا اله الا الله و محمد رسول الله فراتر می رود و اعمال شخص را در مفهوم ایمان داخل می دانست و حتی چنان موضع گیری کرد که گفت وی از کسی که ایمان را اقرار و عمل نداند حدیث نمی گیرد و مسلمانی را شامل عقیده و عمل می دانست .

مسأله ی دیگر، که در آن صدها تن زندانی و شکنجه شده بودند . موضوع « مخلوق بودن قرآن » بود . در زمانی که امام بخاری می زیست شهر نیشابور که مسیر راه آمد و شد وی بود ، بزرگترین کانون درخشان علوم در جهان اسلام بود و همچنان این شهر زادگاه امام مسلم صاحب صحیح مسلم و امام محمد بن یحیی ذهلی بود . ذهلی بیست سال از امام بخاری بزرگتر بود . در واقع هنگامی که امام بخاری به دنیا نیامده بود، محمد بن یحیی ذهلی لقب أمیر المؤمنین فی الحدیث را گرفته بود. همان لقبی که امروز امام بخاری بدان شهرت یافته است .

امام بخاری در سال ۲۵۰ هجری به نیشابور سفر کرد، آنگاه که خبر مواصلت وی انتشار یافت امام مسلم و محمد بن یحیی ذهلی به شاگردان و پیروان خود گفتند که همگان به ملاقات امام بخاری بروند . محفل بزرگ و شانداری در دار البحار برای پذیرایی از امام بخاری برگزار شد ، چنان محفلی که تاریخ نیشابور نه قبل از آن و نه بعد از آن، شاهد آن بوده است .

قبل از آغاز محفل امام ذهلی به شاگردان و پیروان خویش دستور داد که مسائل مشاجره آمیز و بحث انگیز را با میهمان خود در میان نگذارند . زیرا از بحث بر روی این مسائل بدعت گذاران که پیرو فلسفه ی یونان بودند، بیشتر نفع خواهند برد .

درروز سوم این محفل بزرگ و شاندار، صحن سرای مملو از انبوه مردم بود و آنها آمده بودند تا با بزرگترین عالم زمان ملاقات کنند و صحبت او را دریابند . در آن جلسه کسی از امام بخاری پرسید که آیا قرآن مخلوق است . امام بخاری در آن مجلس که امام ذهلی نیز حاضر بود پاسخی داد که موقف آشتی ناپذیری وی را نمودار کرد و این پاسخ عواقب بدی به دنبال داشت .

وی گفت : اعمال ما مخلوق است و گفتار ما اعمال ماست .

به مجرد شنیدن این پاسخ ، حاضرین مجلس از تفسیر سخن امام بخاری عقاید خویش را جامه پوشانیدند و سامعین مجلس را نوعی سراسیمگی و بی نظمی فرا گرفت . روز دیگر امام ذهلی اعلامیه ای مبنی بر این متن صادر کرد و به اطلاع عموم رسانید که :

« قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست و کسی که ادعا کند که در هنگام تلاوت قرآن ، لفظی را که قرائت می کند مخلوق است او بدعت گذار است و نباید با وی همراهی کند و یا با او سخن بگوید .

بنابراین، سر از امروز هرکس که به سوی محمد بن اسماعیل برود ، باید او را به بدعت گذاری متهم کنید و در واقع نباید کسی با وی نشست و برخاست کند . زیرا کسی که چنین کند، او نیز همان عقیده را دارد »

این مسأله، یک جدال و مناقشه ی نا خوشایند را در تاریخ علمای اسلامی پدیـــد آورد . در میـــان ایـــن دواصل مشهور [عقیدتی] معدودی از علما توانستند که موقف بی طرفی اتخاذ کنند . زیرا برخی این طــــرف و برخی آن طرف را ترجیح دادند . در نتیجه بسیاری از علمای کلاسیک بر آن شدند که نحوه ی کــــار امـــا بخاری را رد نمایند . ابو زهره ی رازی و ابو حاتم رازی، همه احادیثی را که از امام بخاری اخذ کرده بودند بـــه سوی وی رد کردند .

نتیجه ی بس جالب این مناقشه، یکی آن بود که امام مسلم کوشید در این جدال بی طرف بماند چنانکــــه وی بی طرف ماند و به همین سبب است که وی در صحیح خود نه از امام بخاری حدیث روایت کرده و نــه از ذهلی .

در ظرف چند روز وضع بر امام بخاری تحمل ناپذیر گردید و مجبور شد که نیشابور را ترک نماید و آنگــاه که قصد رفتن بخارا را کرد خبر نداشت که امام ذهلی به همه علما و امیران شهر ها خبر داده است . آنگاه کــه امام بخاری به بخارا نزدیک شد ، دید که در بیرون شهر یک خیمه ی بزرگ در نزدیکی دروازه ی شهر بر پـــا شده است و هر کس که در آن شهر نام و شهرتی داشته به استقبال او آمده است و هنگامی که وی بدانجــــا رسید انبوه مردم او را در میان گرفتند و بر سر وی طلا و نقره پاشیدند . این استقبال به ذات خـــود بی نظـــیر بود .

امام بخاری برای مدتی در مسجد و خانه ی خود درس حدیث می داد و امیر بخارا در صدد آن بود تا راهی بیابد که بتواند امام بخاری را تبعید نماید . زیرا علمای شهر از طرفداران امام ذهلی بودند و امام بخاری را بدعت گذار می دانستند. ولی مردم عامه و تعداد زیادی از علما از وی حمایت و طرفداری می کردند . روزی امــــیر بخارا که امیر خالد بن محمد ذهلی نامیده می شد ، برای امام بخاری توسط قاصد خود پیامی فرســـتاد کـــه وی کتاب صحیح و « تاریخ » خود را نزد او بیاورد و او را بشنواند .

این پیام، پیامی عادی نبود ، بلکه نوعی رودررویی حساب شده به شمار می رفت . هیچ عالم متکی به خود چنین سؤالی را پاسخ نمی گوید . امام بخاری برای وی پیغام فرستاد که بگوید :

« من علم را خوار نمی کنم و به در سرای امیران نمی برم، اگر او می خواهد چیزی از مـــن بشـــنود، بـــه خانه ی من و یا به مسجد من بیاید . اگر نمی خواهد این کار را بکند، مرا از درس دادن منع کند، کـــه در روز قیامت به خاطر ترک علم معذرتی داشته باشم » .

بازگشت امام بخاری به بخارا و وفات وی :

محمد بن منصور شیرازی گفته است : آنگاه که ابو عبدالله بخاری به وطن مألوف خود بخارا برگشت، مردم شهر به مسافت یک فرسنگ از وی استقبال کردند و در جهت بزرگداشت وی خیمه ها بر پا کسرده بودنـد و بر وی دینار و درهم نثار کردند . پس از مدت زمانی میان او و امیر بخارا چیزی واقع شد و او بــه بیکنـد رفت .

غنجار در تاریخ خود آورده است : شنیده ام از احمد بن محمد بن عمر که وی از بکر بن منیر شنیده بــود که می گفت : خالد بن احمد ذهلی والی بخارا کسی را نزد محمد بن اسماعیل فرستاد که نزد او برود و کتـاب جامع الصحیح و تاریخ را بر وی بخواند . محمد بن اسماعیل به فرستاده امیر پیغام فرستاد که به او بگوید : همانـا من علم را خوار نمی کنم و آن را به دروازه های سلاطین نمی برم و اگر او را بدان نیازی است باید به مسـجد من و یا به خانه ی من حاضر گردد . و اگر این قول او را عجب می آید ، مرا از مجلس خود منع کند تـا در روز قیامت به پیشگاه خداوند عذری داشته باشم که علم را پنهان نکرده ام » .

و همین مسأله باعث خرابی مناسبات میان آنها گردید .

حاکم گفته است : شنیده ام از محمد بن عباس ضبی که از ابوبکر بن ابی عمرو روایت می کرد :

سبب بر آمدن ابو عبدالله از شهر بخارا آن بود که خالد بن احمد، خلیفه ی بن طاهر از وی خواسته بود کـه به منزل وی برود و کتاب « جامع » و « تاریخ » را بر اولاد وی بخواند . وی از قبول این کار ابـا ورزیـد و گفت : من نمی توانم که در شنیدن حدیث، گروهی را خاص بسازم وآن را بر گروه دیگر ترجیح دهم .

خالد امیر بخارا از حریث ابن ابی الورقاء و کسانی دیگر از اهل بخارا استمداد جست . آنها در مخالفت بـا امام بخاری حتی درباره ی مذهب وی گفتگو کردند و او را از بخارا اخراج نمودند .

امام بخاری بر ایشان دعای بد کرد و گفت : بار الها ، بنمای ایشان را جزای قصد بدی که با من کرده اند در حق خودشان و اهل شان و اولاد شان .

یک ماه از این واقعه نگذشته بود که خالد از امارت بخارا عزل گردید چنانکه او را بر ماده خری سـوار کردند و گرد شهر گردانیدند و بانگ می زدند که این است سزای اعمال بد، که عاقبت کـارش بـه ذلـت و حبس انجامید .

حریث بن ابی ورقاء به مصیبتی گرفتار شد که در وصف نیاید وکسان دیگری که با وی هـم آواز شـده بودند، هر یک از ایشان به بلایی گرفتار گشتند .

ابن عدی گفته است : از عبدالقدوس بن عبدالجبار شنیده ام که می گفت : امام بخاری به قریه ی خرتنـگ یکی از قریه های بخارا رفت . وی در آنجا اقاربی داشت و در منزل ایشان فرود آمد . یکی از شبها پس از فراغ از نماز شب شنیده ام که می گفت :

« بارالها، زمین تو با آنهمه فراخی، بر من تنگ آمده است، پس مرا بردار و به سوی خود بازگردان! »

ماه به آخر نرسید که خداوند او را برداشت و به سوی خود کشید .

محمد بن ابی حاتم وراق گفته است : شنیدم از غالب بن جبریل، همان کسی که بخاری در قریه خرتنگ نـزد وی فرود آ''مده بود که می گفت : وی چند روزی نزد ما ایستاد و سپس بیمار شد و سپس قاصدی از اهـــل سمرقند آمد و از وی التماس کرده بودند که نزد ایشان به سمرقند برود و وی پذیرفت . برایش سـواری آمـاده شد . کفش پوشید و دستار بر سر نهاد، و چون بیست گام یا به همین حدود سواره رفت و من بـــازوی او را گرفته بودم . مرا گفت : پیاده ام کنید . او را پیاده کردم، سپس دعا کرد و دراز کشید و وفات کرد. سـپس عرق زیادی از وی جاری شد . و او قبل بر آن به ما گفته بود :

« مرا در سه جامه کفن کنید که در آن نه پیراهن باشد و نه دستار »

ما نیز چنان کردیم و چون او را در کفن در آوردیم و بر وی نماز گزاردیم و او را در قـــبر گذاشـــتیم ، از خاک قبر وی بویی بر آمد ه بسان بوی مشک بود و این حالت ادامه یافت و مردم که بـــه زیـــارت قـــبر وی می آمدند از خاک وی تبرک می بردند تا آنکه مردم گرداگرد قبر او را با پنجره ی چوبی احاطه کردند .

خطیب گفته است : علی بن ابی حامد در کتاب خود آورده است که محمد بن محمد مکی به روایـــت از عبدالواحد بن آدم طواویسی گفته است : پیامبر صلی الله علیه و سلم را درخواب دیدم که با جمعی از اصحـاب ایستاده بودند . من بر آن حضرت سلام کردم و ایشان سلام مرا پاسخ دادند . سپس گفتم : یـــا رســـول الله، سبب توقف شما در این جای چیست ؟ فرمودند : منتظر محمد بن اسماعیل می باشم ، پس از چند روز که خـــبر وفات امام بخاری رسید ، چون تفحص کردم زمان وفات وی همان ساعتی بود که من پیامبر صلـــــی الله علیـــه و سلم را در خواب دیده بودم .

مهیب بن سلیم گفته بود : وفات وی در شب شنبه، شب عید فطر در سال ٢٥٦ هجری بوده است.

و چنانست که حسن بن الحسین بزار در تاریخ وفات او گفته است، و این واقعه را ابوالحسین بـــن قـــانع و ابوالحسین بن مناوی و ابو سلیمان بن زبر و دیگران نیز ثبت کرده و مدت عمر اورا سیزده روز کم، شـصت و دو سال قید کرده اند.

تصانیف و روایات امام بخاری

نام کتاب	نام راوی که آن را از امام بخاری روایت کرده است	چگونگی چاپ آن
۱) الأدب المفرد	احمد بن محمد بن جلیل البزار	به اردو ترجمه وچاپ شده است
۲) ر فع الیدین فی الصلوة	محمود بن اسحاق الخزاعی	به اردو ترجمه وچاپ شده است
۳) القراءة خلف الامام	محمود بن اسحاق الخزاعی	
٤) برالوالدین	محمد بن دلویه الوراق	
٥) التاریخ الکبیر	ابواحمد محمد بن سلیمان بن فارس	چاپ شده است
٦) التاریخ الاوسط	عبدالله بن احمد بن عبدالسلام الخفاف	چاپ نشده است
۷) التاریخ الصغیر	عبدالله بن محمدبن عبدالرحمن الأشقر	چاپ شده است
۸) خلق افعال العباد	یوسف بن ریحان بن عبدالصمد وفربری	چاپ شده است
۹)کتاب الضعفاء	ابوبشر محمد بن احمد بن حماد الدولابی	چاپ شده است
۱۰) الجامع الکبیر	ابن طاهر	
۱۱) المسندالکبیر	فربری	مفقود است
۱۲) التفسیر الکبیر	فربری	
۱۳) الأشربه	دارقطنی	
١٤) الهبه	وراقه	چاپ نشده است
١٥) اسماء الصحابه	ابوالقاسم بن منده	چاپ نشده است
١٦) المبسوط فی الحدیث	خلیلی در ارشاد آن را آورده است	
۱۷) العلل	ابوالقاسم بن منده	
۱۸) الاسماء والکنی	حاکم ابواحمد آن را ذکر کرده است	چاپ شده است
۱۹) الفواید	ترمذی درکتاب مناقب، جامع ترمذی	
۲۰) الوجدان		
۲۱) الهیئه		
۲۲) ثلاثیات فی الحدیث		
۲۳) الجامع الصغیر		چاپ شده است
٢٤) العوالی فی الحدیث		
۲۵) الرقاق		
۲٦) السنن فی الفقه		
۲۷) التاریخ والأنصاب		چاپ شده است
۲۸) الجامع الصحیح (صحیح البخاری)		چاپ شده است

۱- كتاب بَدْءِ الْوَحْيِ

قَالَ الشَّيْخُ الإِمَامُ الْحَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْبُخَارِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى آمِينَ :

۱-باب: كَيْفَ كَانَ بَدْءُ الْوَحْيِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَقَوْلُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء:۱۶۲]

۱ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ عَبْدُاللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الأَنْصَارِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيَّ يَقُولُ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» [انظر: ۵۴، ۲۵۲۹، ۳۸۹۸، ۵۰۷۰، ۶۶۸۹، ۶۹۵۳، وانظر في العتق ، باب : ۶ ، و في الإكراه، كتاب: ۸۹، أخرجه مسلم: ۱۹۰۷ باختلاف]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ـ کتاب آغاز وحی

شیخ الامام الحافظ اَبُو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مُغیرَه البخاری رَحِمَهُ الله تعالی آمین گفته است :

۱ـ کتاب آغاز وحی

شیخ الامام الحافظ اَبُو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مُغیرَه البخاری رَحِمَهُ الله تعالی آمین گفته است :

باب ـ۱، آغاز وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم چگونه بوده است؟

و گفتهٔ خداوند جلَّ ذِکْرُهُ :

هر آینه ما وحی فرستادیم به سوی تو چنان که وحی فرستادیم به سوی نوح و پیامبران بعد از او. (النساء :۱۶۲)

۱ـ عَلْقَمَه بن وَقّاص لیثی می گوید : از عُمَر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که بر فراز منبرگفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود : اعمال به نیت ها بستگی دارد و هر کس را همان حاصل آید که نیت کرده است. پس کسی که هجرت وی برای حصول متاع دنیا یا ازدواج با زنی باشد، بهره هجرتش همان است که به خاطر آن هجرت کرده است.

---

۱) این فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم درمورد مردی بود که نه به خاطر اسلام بلکه غرض ازدواج بازنی ازمکه به مدینه هجرت کرده بود. وآن زن شرط گذاشته بود که اگر به مدینه بیاید باوی ازدواج می کند. اصل کلی این حدیث آن است که درهر عمل آنچه مهم است قصد ونیت است، یعنی اگر عمل نیک به حسن نیت انجام شود دارای ثواب است واگر به سوء نیت همراه باشد، ثوابی دربرندارد.
(پاورقی ترجمهٔ انگلیسی صحیح بخاری)

۲- باب

۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنها: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ ﷺ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أَحْيَاناً يَأْتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ، فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِيَ الْمَلَكُ رَجُلًا، فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ».

قَالَتْ عَائِشَةُ رضي الله عنها: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ، فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا. [انظر: ۳۲۱۵. أخرجه مسلم: ۲۳۳۳ مختصراً (القطعة الأخيرة)]

باب -۲

۲- أمّ المؤمنين عایشه رضی الله عنها گفت: حارث بن هشام از رسول الله صلی الله علیه و سلم سئوال کرد و گفت: یا رسول الله، وحی بر تو چگونه می آید؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «گاه چون آواز جَرس (زنگ) می آید و این دشوار ترین آن بر من است. سپس این حالت می گذرد و هر آنچه را «فرشته» گفته است فرا گرفته ام. و گاه فرشته بر صورت مردی بر من ظاهر می گردد و با من سخن می گوید وآنچه را می گوید یاد می گیرم».
عایشه رضی الله عنها گفته است:
همانا آن حضرت را دیده ام که در روز بسیارسرد بر وی وحی فرود می آمد و از ایشان قطع می شد در حالی که، عرق از پیشانی شان روان بود.

۳- باب

۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلَاءُ، وَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ، فَيَتَحَنَّثُ فِيهِ -وَهُوَ التَّعَبُّدُ- اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ، لا وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا، حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ، قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ». قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ، قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ»، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي

باب -۳

۳- عایشه امّ المؤمنین رضی الله عنها گفته است: «در نخستین نوع وحی که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز گشت، رؤیای صالحه در وقت خواب بود و آن رؤیا چون سپیدهٔ صبح تحقق می یافت، سپس وی دوستدار خلوت شد و در غار حراء خلوت می کرد و در آن جا عبادت می نمود و چندین شب را به عبادت می گذراند، قبل از آنکه نزد همسر خود برگردد.
و با خود توشه می گرفت، سپس نزدخدیجه بر می گشت و هم چنان توشه می گرفت تا آنگاه که امر حق در غار حراء نزدشان آمد. فرشته نزدش آمد و گفت: بخوان. وی گفت: «من خواننده نیستم»

۱) لفظ - لا- دروسط سطر هفتم حدیث سوم، زاید به نظر می رسد. البته متن مذکور باچندین نسخهٔ صحیح البخاری تطبیق گردید. (مترجم)

فَقَالَ: اقْرَأْ، فَقَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ»، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ﴾.

فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْجُفُ فُؤَادُهُ، فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ رضي الله عنها فَقَالَ: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي». فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ، فَقَالَ لِخَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ: «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي». فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ.

فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِالْعُزَّى، ابْنَ عَمِّ خَدِيجَةَ، وَكَانَ امْرَأً تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ، فَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ بِالْعِبْرَانِيَّةِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ، اسْمَعْ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ. فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَبَرَ مَا رَأَى، فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعٌ، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ». قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلا عُودِيَ، وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا. ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ، وَفَتَرَ الْوَحْيُ [انظر: ٢٣٩٢ح، ٤٩٥٣ه، ٤٩٥٥ح، ٤٩٥٦ح، ٤٩٥٧ح، ٦٩٨٢ن.

أخرجه مسلم: ١٦٠]

آن حضرت گفت: «آن فرشته مرا محکم گرفت و فشرد تا آن که نیروی من به آخر رسید و سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان.»
آن حضرت گفت: من خواننده نیستم.
وی مرا محکم گرفت و بار دوم مرا فشرد تا آن که طاقت من به آخر رسید و سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان
آن حضرت گفت: من خواننده نیستم.
وی برای بار سوم مرا محکم گرفت و فشردهٔ و بعد رهایم کرد و گفت: بخوان بنام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید.
بخوان و پروردگار تو کریمترین کریمان است «العلق: ١تا٣».
رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که قلبش می طپید با همان آیات بازگشت و نزد خدیجه بنت خُوَیْلد رضی الله عنها آمد وگفت:
مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.

آنان او را پوشاندند تا آنگاه که ترس وی از میان رفت. سپس خدیجه را از قضیه آگاه گردانید و فرمود: همانا بر جان خود ترسیدم. خدیجه گفت: هرگز، به خدا سوگند که خداوند هیچ گاه تو را خوار نمی سازد، زیرا توصلهٔ رحم بجا می کنی و بار فروماندگان را بر می گیری و به مستمندان کمک می کنی و مهمان نوازی می نمائی و در حوادث حق همیاری می نمایی. سپس خدیجه با آن حضرت نزد وَرَقَه بنْ نَوْفَل بن اسد بن عبد العُزّی رفت. وی پسر عم خدیجه بود که در روزگار جاهلیت به کیش مسیحیت در آمده و به خط عبراتی از انجیل می نوشت هر آنچه را که خدا خواسته بود که بنویسد و مردی کهنسال بود که نابینا شده بود.

خدیجه به او گفت :ای پسرعم، ازبرادرزاده‌ات بشنو.
ورَقَه به آن حضرت گفت : ای برادر زاده چه می بینی ؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم هر آنچه دیده را بود شرح داد .
ورَقَه به آن حضرت گفت: این همان ناموس «صاحب اسرارم» است که خداوند بر موسی (ع) فرستاده بود. کاش در روزگار نبوت تو جوان می بودم و کاش ما آنگاه که قومت تو را بیرون می نمایند، زنده بمانم . رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: آیا مرا بیرون خواهند کرد؟
وی گفت : آری ، هیچ مردی مانند آنچه تو آورده ای، نیاورده است مگر آنکه با دشمنی مواجه گشته است، و اگر تا آن روز زنده بمانم تو را سخت یاری خواهم رساند. ورَقَه دیری نپایید و چشم از جهان فرو بست و نزول وحی برای مدت معینی متوقف شد.

٤- قال ابْنُ شِهَابٍ : وَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيَّ قال ، وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ ، فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ :« بَيْنَا أَنَا أَمْشِي إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، فَرُعِبْتُ مِنْهُ ، فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ : زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ . فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ » .

تَابَعَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ وَأَبُو صَالِحٍ

وَتَابَعَهُ هِلالُ بْنُ رَدَّادٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ يُونُسُ وَمَعْمَرٌ: بَوَادِرُهُ [انظر: ٣٢٣٨[ل ث] ، ٤٩٢٢[ل]، ٤٩٢٣[ح]، ٤٩٢٤[ل] ، ٤٩٢٥[ل] ، ٤٩٢٦[ل ث] ، ٤٩٥٤[ل ث]، ٦٢١٤[ح] .

أخرجه مسلم: ١٦١]

٤- جابربن عبد الله انصاری رضی الله عنه در مورد وقفه در نزول وحی در حدیث خود « از قول آن حضرت » روایت کرده است.
« در حالیکه در راه روان بودم، ناگاه از آسمان آوازی به گوشم رسید . بالا نگریستم همان فرشته ای را دیدم که در غار حرا نزدم آمده بود. او در میان زمین و آسمان بر تختی نشسته بود. از او ترسیدم و بازگشتم و گفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. سپس خداوند فرود آورد: «ای جامه بر خود پیچیده ، برخیز و (مردم را از عذاب خدا) بترسان ـ تا این آیت، از پلیدی دوری گزین (المدثر: آیات ۱ تا ۵)

۱)درمختصرصحیح البخاری، اثر محمد ناصر الدین الالبانی گفته شده که مراد ازناموس (صاحب اسرار خیر) جبرئیل علیه السلام است .

پس از آن نزول وحی گرم شد وپی هم ادامه یافت. عبدالله بن یوسف و ابوصالح، یحیی (را وی را) متابعت کرده اند و هلال بن رَدّاد «عقیل را» به روایت از زهری متابعت کرده است.
و یونُس و معمر گفته اند: بوادهُ ـ یعنی گوشت گردن آن حضرت از ترس مَی لرزید (عوض = یرجُفُ فُؤاده ـ یعنی، دلش می لرزید).

٤- باب

٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ قال: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ قال: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾. قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ -فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا، وَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا رَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا، فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾. قال: جَمْعَهُ لَهُ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ: ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾. قال: فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا قَرَأَهُ [انظر: ٤٩٢٧، ٤٩٢٨، ٤٩٢٩، ٥٠٤٤، ٥٧٢٤. أخرجه مسلم: ٤٤٨]

باب ـ۴

۵- از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس این گفتهٔ اوتعالی را که می گوید: «ای محمد زبانت را بخاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده»!
« القیامه :١٦» چنین تفسیر کرده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم نزول وحی را «نسبت دشتواری حفظ آیات » برخود مشکل می یافت و لبانش را «به خواندن آیات» حرکت می داد.
ابن عباس گفت: من در حضور شما لبان خود را بدان گونه حرکت می دهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم لبان خویش را حرکت می داد.
و سعید گفت: من لبان خود را بدان گونه حرکت می دهم که ابن عباس را دیدم که لبان خود را حرکت می داد. و او لبان خویش را به حرکت در آورد. « ابن عباس می گوید»: سپس خداوند این آیات را فرود آورد: «ای محمد» به تکرار قرآن زبانت را حرکت مده تا در خواندن آن شتاب کنی، به درستی که بر ماست جمع کردن و خواندن آن «القیامه :١٦و١٧ »
ابن عباس « در تفسیر آن» گفت: یعنی جمع کردن قرآن در سینهٔ تو و خواندن آن هر بار که بخواهی. پس وقتی آن را «به زبان جبرئیل» بخوانیم، تو قرائت آن را پیروی کن. «القیامه :١٨»
ابن عباس (در نفسیر آن) گفت: یعنی آیات را

بشنو و خاموش باش. سپس بر ماست بیان آن(القیامه:۱۹)
«ابن عباس در تفسیر آن گفته است» : سپس بر ماست که آن را بخوانی.پس از آن، هنگامی که جبرئیل نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم می آمد، آن حضرت گوش فرا می داد و پس از بازگشت جبرئیل آیات را آنگونه که خوانده شده بود تلاوت می کرد .

٥- باب

٦- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّه قال: أَخْبَرَنَا يُونُسُ عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّد قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّه قال: أَخْبَرَنَا يُونُسُ وَمَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ نَحْوَهُ ، قال: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللّه بْنُ عَبْدِاللّه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: كَانَ رَسُولُ اللّه ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ ، وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ، وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ ، فَلَرَسُولُ اللّه ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ
[انظر: ۱۹۰۲ط ، ۳۲۲۰ط ، ۳۵۵٤ط ، ٤۹۹۷ط . اخرجه مسلم: ۲۳۰۸]

باب ـ ٥

٦- ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم سخی ترین مردم بود و در هر ماه رمضان که جبرئیل به دیدارش می آمد ، از هر وقت دیگر سخی تر بود. جبرئیل در هریک از شبهای رمضان به دیدارش می آمد و قرآن را با ایشان دوره می کرد. و رسول الله صلی الله علیه و سلم در نیکوکاری، از باد وزان سخاوتمند تر بود.

٦- باب

٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللّه بْنُ عَبْدِاللّه بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ عَبْدَاللّه بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَكَانُوا تِجَارًا بِالشَّامِ ، فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللّه ﷺ مَادَّ فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ قُرَيْشٍ ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ ،

باب ـ ٦

٧- از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که ابوسفیان بن حرب به او چنین گزارش داده بود که: هرقل «فرمانروای روم» کسی را نزد ابوسفیان که در کاروان قریش بود و در شام تجارت می کردند فرستاد و این واقعه در آن زمان بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم با ابوسفیان و کافران قریش مدت گذاشته بود[1]

۱) مراد از مُدّت، قرارداد صلح حُدیبیه است که در سال ششم هجرت منعقد شد. درآن سال پیامبر صلی الله علیه وسلم باجمع کثیری ازمهاجر وانصار که به حدود هزار ودویست نفرمی رسیدند، غرض ادای عمره عازم مکه گردیدند ودرموضع حدیبیه که درنزدیکی مکه واقع است، توقف نمودند. زیرا کافران قریش باورود آنهابه مکه مخالفت کردند. مسلمانان درزیر درختی با آن حضرت بیعت کردند که تا آخرین نفر دربرابر کافران مکه بجنگند. این بیعت بنام بیعت الرضوان یا بیعت تحت الشجره نامیده شد وآیهٔ ۱۸ سورهٔ فتح بدان اشاره می کند: خداوند ازمؤمنان خشنود شد هنگامی که در زیر درخت باتو بیعت می کردند.

فَدَعَاهُمْ فِي مَجْلِسِهِ ، وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ وَدَعَا بِتَرْجُمَانِهِ

فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ؟ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا .

فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي ، وَقَرِّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ، ثُمَّ قال لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَائِلٌ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ .

فَوَاللَّهِ لَوْلا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْثِرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَبْتُ عَنْهُ.

ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قال: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ .

قال: فَهَلْ قال هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَطُّ قَبْلَهُ ؟ قُلْتُ: لا .

قال: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ ؟ قُلْتُ: لا .

قال: فَأَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ؟ فَقُلْتُ: بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ .

قال: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ .

قال: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ ؟ قُلْتُ: لا .

قال: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لا . قال: فَهَلْ يَغْدِرُ ؟ قُلْتُ: لا ، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لا نَدْرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا .

قال: وَلَمْ تُمْكِنِّي كَلِمَةٌ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرُ هَذِهِ الْكَلِمَةِ . قال: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ ؟ قُلْتُ: نَعَمْ .

قال: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالٌ ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ .

قال: مَاذَا يَأْمُرُكُمْ ؟ قُلْتُ: يَقُولُ: اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ

و ابوسفیان و همراهان وی نزد هرقل رفتند. در حالی که در ایلیاء «بیت المقدس » بودند.
هرقل ایشان را به مجلس خود فراخواند که در آن بزرگان روم گرد آمده بودند. سپس آنها را به نزدیک خویش خواست و ترجمان خود را نیز فراخواند.
هرقل گفت: کدام یک از شما از روی نسب به این مردی که خود را پیامبر می پندارد، نزدیکتر هستید؟
ابوسفیان گفت: گفتم من از روی نسب، به وی نزدیکتر هستم . هرقل گفت : او را نزدیک من بیاورید و همراهان وی را به او نزدیک کنید تا در پشت سر او قرار گیرند. سپس به ترجمان خود گفت: به ایشان بگوی که من دربارهٔ این مرد (آن حضرت) از این کس سؤال می کنم، هرگاه به من دروغ گفت، تکذیبش کنید. (ابوسفیان‌گفت) : به خدا سوگند که اگر شرم آن نمی بود که مرا تکذیب می کنند، در مورد وی دروغ می گفتم. سپس در نخستین سئوالی که دربارهٔ آن حضرت از من کرد گفت: نسب وی در میان شما چگونه است؟
گفتم: او در میان مالی عالی نسب است.
هرقل گفت: آیا قبل از وی کسی از شما چنین سخنی گفته است؟
گفتم: نه
هرقل گفت: آیا کسی از پدرانش پادشاه بوده است؟
گفتم :نه
هرقل گفت :آیا بزرگان قوم از او پیروی می کنند یا مردم ناتوان؟
گفتم: مردم ناتوان.
هر قل گفت: آیا پیروان وی زیاد می شوند یا کم می گردند؟
گفتم : زیاد می شوند.

وَلا تُشْرِكُوا بِه شَيْئًا ، وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ وَالصِّلَة .

فَقَالَ لِلتَّرْجُمَانِ: قُلْ لَهُ: سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِه فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو نَسَبٍ ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبِ قَوْمِهَا .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ ، فَذَكَرْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ: رَجُلٌ يَأْتَسِي بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِه مِنْ مَلِكٍ ، فَذَكَرْتَ أَنْ لا ، قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ مِنْ آبَائِه مِنْ مَلِكٍ ، قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيه .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ ، فَذَكَرْتَ أَنْ لا ، فَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ .

وَسَأَلْتُكَ أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ، فَذَكَرْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُمِ اتَّبَعُوهُ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ .

وَسَأَلْتُكَ أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ ، فَذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ .

وَسَأَلْتُكَ أَيَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِينِه بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيه ، فَذَكَرْتَ أَنْ لا ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ ، فَذَكَرْتَ أَنْ لا ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا تَغْدِرُ .

وَسَأَلْتُكَ بِمَا يَأْمُرُكُمْ ، فَذَكَرْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِه شَيْئًا ، وَيَنْهَاكُمْ عَنْ عِبَادَةِ الأَوْثَانِ ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ ،

فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ ، لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ ، فَلَوْ

هر قل گفت : آیا هیچیک از آنانی که به دین او داخل می شود، دوباره بـه دلیـل زشـت داشـتن دینش، از آن بر می گردد؟ گفتم : نه؟

هر قل گفت: آیا قبـل از آنکـه چنـین سـخنانی گفته باشد، او را به دروغ متهم می کردید ؟

گفتم : نه

هرقل گفت : آیا پیمان شکنی می کند؟

گفتم : نه، و مدتی است که مـا ازاو دورهـستیم و نمی دانیم که چه کار می کند.

ابوسفیان گفت : امکان آن نبود کـه در بـدگویی از آن حضرت کلمهٔ بگویم بجـز همـین کلمـه.

هر قل گفت : آیا با وی جنگیده اید؟

گفتم آری.

هرقل:گفت: نتیجهٔ جنگ های شما با او چگونه بوده است؟

گفتم : جنگ میان ما و او دست به دسـت بـوده که او به ما آسیب مـی رسـاند(گـاهی او پیـروز می شود) و ما به او آسیب می رسـانیم (گـاهی ما بر او پیروز می شویم)

هر قل گفت : شما را به چه امر می کند؟

گفتم : می گوید که خدا را به یگانگی بپرستید و با وی چیزی شریک نیاورید و آنچه را پدران شما می گفتند ترک کنید و ما را امر می کند که نماز بگزاریم و زکـات بـدهیم.[1] و راسـتگوی باشیم و از حـرام بپرهیـزیم و بـا خویـشاوندان و نزدیکان رابطهٔ نیک داشته باشیم.

هر قل به ترجمان گفت: برای او بگـوی کـه: در مورد نسب وی از تو پرسیدم و تو گفتی کـه او در میان شما عالی نسب است، و چنانـست کـه پیامبران از شریف تـرین طبقـات قـوم خـویش برگزیده می شوند، و از تو پرسـیدم کـه آیـا از میان شما کسی قبل از وی چنین سـخنی گفتـه است، و تو گفتی که : نه . با خود گفتم که اگـر

---

۱) کلمه ـ والزکاه ـ درعبارت ـ ویامُرُنا بالصلاة والزکاة ـ یعنی مارابه نماز وزکات امر مـی کنـد. کلمـهٔ زکـات در سـائر نـسخ بخاری که دردسترس بود به ملاحظه نرسید.

أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ ، لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمِه .

ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي بَعَثَ بِهِ دِحْيَةُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى ، فَدَفَعَهُ إِلَى هِرَقْلَ ، فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ : «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ: سَلَامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ ، أَسْلِمْ تَسْلَمْ ، يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ، وَ: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ٦٤]

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ ،وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ وَأُخْرِجْنَا ، فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا: لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ ، إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ. فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامَ .

وَكَانَ ابْنُ النَّاظُورِ ، صَاحِبُ إِيلِيَاءَ وَهِرَقْلَ ، سُقُفًا عَلَى نَصَارَى الشَّأْمِ ، يُحَدِّثُ أَنَّ هِرَقْلَ حِينَ قَدِمَ إِيلِيَاءَ ، أَصْبَحَ يَوْمًا خَبِيثَ النَّفْسِ ، فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ : قَدِ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ، قَالَ ابْنُ النَّاظُورِ: وَكَانَ هِرَقْلُ حَزَّاءً يَنْظُرُ فِي النُّجُومِ، فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَأَلُوهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حِينَ نَظَرْتُ فِي النُّجُومِ مَلِكَ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ ، فَمَنْ يَخْتَتِنُ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَخْتَتِنُ إِلا الْيَهُودُ ، فَلا يُهِمَّنَّكَ شَأْنُهُمْ ، وَاكْتُبْ إِلَى مَدَايِنِ مُلْكِكَ ، فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ .

فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ ، أُتِيَ هِرَقْلُ بِرَجُلٍ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ غَسَّانَ يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا اسْتَخْبَرَهُ هِرَقْلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانْظُرُوا أَمُخْتَتِنٌ هُوَ أَمْ لا؟ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ،

این سخنان را قبل از وی کسی گفته بود، می گفتم که او به سخنانی تأسی می جوید که قبل از وی گفته شده است . و از تو پرسیدم که آیا کسی از نیاکان وی پادشاه بوده است ؟ و تو گفتی که : نه . هرگاه کسی از نیاکانش پادشاه می بود ، می گفتم: مردی است که پادشاهی پدرش را می طلبد.

و از تو پرسیدم که آیا قبل از اینکه چنین سخنانی بگوید، او را به دروغ متهم می کردید؟ و تو گفتی که نه، همانا من می دانم که او چنین نیست که در مورد مردم دروغ را ترک کند و سپس بر خدا دروغ بندد .

و از تو پرسیدم که آیا بزرگان قوم از او پیروی کرده اند یا مردم ناتوان؟ و تو گفتی که مردم ناتوان، و همین ناتوانان پیروان«راستین» پیامبران اند .

و از تو پرسیدم که پیروان وی زیاد می شوند یا کم می گردند؟ و تو گفتی که زیاد می شوند و چنین است امر ایمان، تا اینکه به انجام رسد.

و از تو پرسیدم که آیا کسی که دین او را پذیرفته است از روی نا خشنودی از آن بر می گردد؟ و تو گفتی نه . و همین سان است ایمان هنگامی که بشاشت آن در دلها در آمیزد.

و از تو پرسیدم که شما را به چه چیز امر می کند؟ و تو گفتی که شما را امر می کند که خدای را بپرستید و به او چیزی را شریک نیاورید. و شما را از پرستش بتان منع می کند و شما را به نماز و راستگویی و پاکدامنی دستور می دهد .

اگر آنچه را گفته ای راست باشد، وی به زودی جای قدمهایم « کشور روم » را مالک خواهد شد.

و به تحقیق می دانستم که وی ظهور کرده است ولی گمان نمی کردم که از میان مردم شما ظهور نماید . هرگاه می دانستم که به وی

فَحَدَّثُوهُ أَنَّهُ مُخْتَتِنٌ ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ ، فَقَالَ : هُمْ يَخْتَتِنُونَ ، فَقَالَ هِرَقْلُ : هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ .

ثُمَّ كَتَبَ هِرَقْلُ إِلَى صَاحِبٍ لَهُ بِرُومِيَةَ ، وَكَانَ نَظِيرَهُ فِي الْعِلْمِ ، وَسَارَ هِرَقْلُ إِلَى حِمْصَ ، فَلَمْ يَرِمْ حِمْصَ حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هِرَقْلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ ، فَأَذِنَ هِرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمْصَ ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ ، ثُمَّ اطَّلَعَ فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الرُّومِ ، هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلاَحِ وَالرُّشْدِ ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ ، فَتُبَايِعُوا هَذَا النَّبِيَّ ؟ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ ، فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ .

فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ نَفْرَتَهُمْ ، وَأَيِسَ مِنَ الإِيمَانِ ، قَالَ : رُدُّوهُمْ عَلَيَّ ، وَقَالَ : إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي آنِفًا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ ، فَقَدْ رَأَيْتُ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرَقْلَ .

رَوَاهُ صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ وَيُونُسُ وَمَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ

[انظر: ٥١ح، ٢٦٨١ح، ٢٨٠٤ح، ٢٩٤١ح ل، ٢٩٧٨ح، ٣١٧٤ح، ٤٥٥٣ ل ث، ٥٩٨٠ح، ٦٢٦٠ح، ٧١٩٦ح، ٧٥٤١ح، وانظر في الحيض، باب: ٧- الصلاة، باب ١- الزكاة، باب ١- الصلح، باب:٧- الأيمان والنذور، باب ١٩- أخبار الآحاد، باب ٤، أخرجه مسلم: ١٧٧٣ به اختصار]

رسیده می توانم با قبول رنج به دیدارش می شتافتم و اگر در نزد وی می بودم پای او را می شستم.

سپس هرقل نامهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم را طلبید، و این همان نامه ای بود که دحیه به حاکم بُصْری فرستاده بود و او آن را به هرقل ارسال کرده بود.

هرقل نامه را خواند که در آن آمده بود:

بسم الله الرحمن الرحیم.

از محمد بندهٔ خدا و رسول او به هرقل بزرگ روم .

سلام بر کسی که از راه راست پیروی کند. اما بعد : من تو را به اسلام دعوت می کنم . اسلام بیاور تا به سلامت بمانی و خداوند تو را دو چند پاداش دهد. وهرگاه نپذیری گناه رعایا و زیر دستانت را بگردن خواهی گرفت.[1]

«ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمهٔ که میان ما و شما یکسان است این که بجز خداوند کسی را نپرستیم و به او چیزی را شریک نیاوریم و کسی از ما بجز خداوند کسی را پروردگار نگیرد. پس اگر روی گردانیدند پس بگویید که گواه باشید که ما مسلمانیم .» (آل عمران، آیه٦٤)

آنگاه که هرقل گفتارش را به پایان رساند و از خواندن نامه فراغت یافت، غلغله در میان حاضران افتاد و صدای اعتراض آنها بلند گردید، در آن حال ما از آنجا بیرون آورده شدیم و من هنگام بیرون آمدن به یاران خود گفتم: به تحقیق که کار پسر ابی کبشه[2] چنان بالا گرفته که پادشاه بنی الاصفر «روم» از وی می ترسد. پس از آن یقین حاصل کردم که آن

---

١) تابه عبارت ـ بگردن خواهی گرفت ـ سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم است وپس از آن ترجمهٔ آیه ٦٤ سوره آل عمران است .

٢) ابوسفیان نظر به عداوتی که با اسلام داشت پیامبر صلی الله علیه وسلم را به ابی کبشه نسبت داد تا آن حضرت را توهین نماید. درحالی که پدر آن حضرت ابی کبشه نبود. برخی ابی کبشه را پدر حلیمه مادر رضاعی آن حضرت خوانده اند (تیسیر القاری).

حضرت پیروز شدنی است تا آنگاه که خداوند مرا به اسلام در آورد.

ابن ناطور حاکم ایلیاء «بیت المقدس» که او و هرقل رهبران مذهبی مسیحیان شام بودند. و همزمان دوست هرقل بود، می گوید: آنگاه که هرقل به ایلیاء آمد ، صبحی غم انگیز را آغاز کرد و برخی از کشیشان وی گفتند: همانا سیمای تو را دگرگون می بینیم.

ابن ناطور گفته است : هرقل کاهن بود و در ستاره ها می نگریست و به پاسخ سئوال ایشان گفت :

شبانگاه هنگامی که به ستاره ها می نگریستم از ظهور پادشاه ختنه کنندگان اطلاع یافتم . چه کسانی از مردم این عصر ختنه می کنند؟

گفتند: بجز از یهود دیگران ختنه نمی کنند و تو نباید از آنها تشویش داشته باشی ، به همه شهرهای کشور خود بنویس تا هر کجا که یهودی ای باشد او را بکشند. در این گفت و گوی بودند که مردی نزد هرقل آورده شد، که او را پادشاه غَسان فرستاده بود و از رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر می داد.

آنگاه که هرقل بر اخبار وی اطلاع یافت گفت : او را ببینید که ختنه شده است یا نه ؟

او را معاینه کردند و هرقل را گفتند که او ختنه شده است. هرقل دربارهٔ عربها از وی پرسید و او گفت که عربها ختنه می کنند . سپس هرقل گفت : همانا فرمانروایی این امت «عربها» نمودار شده است. سپس هرقل به دوست خود که در دانشوری هم طراز وی بود و در رومیه می زیست نامه ای نوشت و خود رهسپار حمص شد.

وی حمص را ترک نکرد تا آن که از دوست خویش نامه ای دریافت که در مورد ظهور پیامبر صلی الله علیه و سلم با وی هم نظر بود

---

۱) اسم ابن ناطور- درمتن عربی - ابن ناظور- نوشته شده که با دیگر نسخ بخاری که در دسترس است موافق نیست .

و اینکه آن حضرت همانا پیامبر است.
سپس هرقل بزرگان روم را اجازه داد که در قصر وی در حمص گرد آیند و سپس دستور داد تا دروازه ها را ببندند . و دروازه ها را بستند.
هرقل در برابر آنان ظاهر شد و گفت : ای گروه رومیان هرگاه خواستار رستگاری و راهنمایی هستید و پایداری کشور خود را می خواهید، به این پیامبر بیعت کنید.
آنها چون خران وحشی به سوی دروازه ها رمیدند. و لیکن دروازه ها را مسدود یافتند.
چون هرقل نفرت و رمیدن آنها را مشاهده کرد، از ایمان آوردن شان نومید گشت، گفت: من این سخن کنونی ام را برای آن گفتم تا استواری شما را در دین شما بیازمایم و به تحقیق که آن را دیدم.
آنها در حضور وی سجده کردند و از وی خشنود گشتند .و این بود پایان حال قصهٔ هرقل که صالح بن کیسان و یونس و معمر از زُهری روایت کرده اند.

٢ - كِتَاب الإِيمَانِ

١- باب: الإيمانِ[1]

وقولِ النَّبيِّ ﷺ:

« بُنِيَ الإِسْلامُ على خَمْسٍ »

وهو قولٌ وفعلٌ ، ويَزيدُ ويَنْقُصُ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح:٤]. ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ [الكهف: ١٣] ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ [مريم: ٧٦] ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ [محمد: ١٧] وَقَوْلُهُ: ﴿وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾ [المدثر: ٣١] . وَقَوْلُهُ: ﴿أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ [التوبة: ١٢٤] وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ [آل عمران:١٧٣] وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب :٢٢] .

وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ مِنَ الإِيمَانِ .

وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِلَى عَدِيِّ بْنِ عَدِيٍّ: إِنَّ لِلإِيمَانِ فَرَائِضَ وَشَرَائِعَ وَحُدُودًا وَسُنَنًا ، فَمَنِ اسْتَكْمَلَهَا اسْتَكْمَلَ الإِيمَانَ ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَكْمِلْهَا لَمْ يَسْتَكْمِلِ الإِيمَانَ، فَإِنْ أَعِشْ فَسَأُبَيِّنُهَا لَكُمْ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهَا ، وَإِنْ أَمُتْ فَمَا أَنَا عَلَى صُحْبَتِكُمْ بِحَرِيصٍ .

بسم الله الرحمن الرحيم

٢ـ كتاب ایمان

باب ـ١، ایمان

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم : « بنای اسلام بر پنج است » و آن گفتن است و عمل است و زیاده می شود و کم می گردد.

خدای تعالی می فرماید : «تا ایمانی به ایمان خویش بیفزایند» (الفتح : ٤)

وی می فرماید : « و ایشان را هدایت (ایمان) افزودیم » (الکهف : ١٣)

وی می فرماید : « و خداوند کسانی را که هدایت یافته اند(ایمان) می افزاید » (مریم : ٧٩)

وی می فرماید : « و آنانی که راه یاب شدند خداوند هدایت (ایمان) ایشان را افزود و تقوای آنان را به آنان عطا نمود » (محمد : ١٧)

و قول او تعالی :

وی می فرماید : « کیست از شما که این سوره ایمان او را افزوده باشد ، اما آنانی که ایمان آورده اند این[سوره] ایمان آنها را افزوده است». (التوبه : ١٢٤)

وی می فرماید : « و شما از آنها بترسید، پس این سخن ایمانشان را زیاد کرد » (آل عمران : ١٧٣)

---

١) ایمان درلغت به معنی تصدیق مطلق است ودرشرع تصدیق پیامبر صلی الله علیه وسلم است به اذعان احکام تکلیفی ای که بدان خبرداده؛ تفصیلاً آنجا که به تفصیل معلوم شده واجمالاً دانسته شود.

درنزد محدثین ایمان عبارت ازمجموع اعتقاد به دل واقرار به زبان وعمل به جوارح است ومرادبدان ایمان کامل است چنانکه مذهب جمهور محققین اهل سنت است. برخی ازگروه ها وفرق اسلامی درتعریف ایمان اختلاف نظردارند. امام بخاری اعمال رادر ایمان داخل دانسته وبه استناد آیات قرآنی آن را قابل زیادت ونقصان خوانده است. از امام ابوحنیفه ویاران وی نقل می شود که گفته اند ـ(الایمان لایزید ولاینقص) یعنی ایمان قبول زیادت نمی کند واعمال رادرحقیقت ایمان داخل نمی دانند. معتزله وخوارج طاعات را داخل حقیقت ایمان دانسته، عاصی رامؤمن نگویند،ومرجئه، راه تفریط رفته اعمال رامطلقاً ازدرجهٔ اعتبار ساقط می دانند (اقتباس از تیسیر القاری)

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ ﷺ : ﴿ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ﴾ [البقرة:٢٦]

وَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ : اجْلِسْ بِنَا نُؤْمِنْ سَاعَةً .

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : الْيَقِينُ الإِيمَانُ كُلُّهُ .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : لا يَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ التَّقْوَى حَتَّى يَدَعَ مَا حَاكَ فِي الصَّدْرِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ﴾ [الشورى:١٣]: أَوْصَيْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ وَإِيَّاهُ دِينًا وَاحِدًا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ﴾ [المائدة: ٤٨] سَبِيلاً وَسُنَّةً .

می فرماید : « و آنان را نیفزود جز ایمان وتسلیم » (احزاب : ۲۲)

و دوستی به خاطر خدا و دشمنی به خاطر خدا از ایمان است « حدیث مبارک »

و عمر بر عبد العزیز برای عدی نوشت: ایمان شامل فرایض و عقاید دینی و حدود (منهیات و ممنوعات) و عبادات مسنونه است. کسی که آنها را به کمال رساند. ایمان خویش را به کمال می رساند و اگر به کمال نرساند ایمان خویش را به کمال نمی رساند . من اگر زنده ماندم آنها را برای شما بیان خواهم کرد تا بدان عمل کنید و اگر بمیرم به صحبت شما اشتیاقی ندارم.

و ابراهیم (ع) گفته است : « و لیکن تا دلم آرام گیرد ». (البقره : ۲٦۰)[1]

و معاذ بن جبل گفته است : با ما دمی بنشین تا ایمان خویش بیافرائیم و ابن مسعود گفته است : یقین همهٔ ایمان است[۲] و ابن عمر گفته است : بنده مومن به حقیقت تقوی نمی رسد تا هر گونه شک و شبهه را از دل بزداید.

و مجاهد (در تفسیر آیهٔ) « خداوند برای شما شرع نهاد » (الشوری : ۱۳)

گفته است :یعنی ای محمد ما به تو و نوح یک دین سفارش نمودیم. و ابن عباس (در تفسیر آیهٔ) شرعةً و منها جا «مائده : ٤٨ »،شریعت را راه ، و منهاج را سنت خوانده است .

---

۱) آیهٔ ۲۶۰ سوره بقره: بیاد بیاور (ای محمد) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من، مرده را چگونه زنده کنی؟ خداوند گفت: مگرایمان نیاوردی؟گفت:آری، ولیکن تادلم آرام گیرد(به دیدار چشم،یقین افزایدوازمرتبه علم الیقین به عین الیقین برسد).

۲) مراد ازلفظ یقین است که درآیهٔ ـ واعبد ربک حتی یأتیک الیقین (الحجر: ۹۹)آمده است، یعنی : پروردگار خویش راتا روز رستاخیز (یا دم مرگ) پرستش کن ویقین همه ایمان است واز تأکید ایمان به لفظ کل معلوم شد که ایمان قابل زیادت ونقصان است.زیرا تأکید به کل به نمی کند مگر چیزی که اجزاء دارد.اقتباس ازتیسیر القاری وشرح شیخ الاسلام.

٢-باب: ﴿دُعَاؤُكُمْ﴾ إيمَانُكُمْ ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ :

﴿ قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلا دُعَاؤُكُمْ﴾ [الفرقان:٧٧] وَمَعْنَى الدُّعَاءِ فِي اللُّغَةِ الإِيمَانُ.

٨- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ: عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُنِيَ الإِسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلاةِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَالْحَجِّ ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ»[انظر: ٤٥١٤ ط . أخرجه مسلم: ١٦]

باب ـ۲، دعای شما، ایمان شما است.

نظر به گفتۀ خدای عزوجل : « بگو (ای پیامبر مردم مکه را) اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند » . (الفرقان : ۷۷) و دعاء در لغت به معنی ایمان است.

۸- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:
بنای اسلام بر پنج است : گواهی اینکه نیست معبودی بر حق بجز خدا و محمد فرستادۀ خداوند است ، و بر پا داشتن نماز ودادن زکات و ادای حج و روزۀ رمضان.

٣-بَاب :أُمُورِ الإِيمَانِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [البقرة :١٧٧] .

﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون :١]الآيَةَ .

٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ».[أخرجه مسلم: ٣٥ مطولاً]

باب ـ۳، امور ایمان

و گفتۀ خدای تعالی : نیکی (تنها) آن نیست که روی های خود را «در نماز» به سوی مشرق و مغرب بگردانید ، لیکن نیکوکاری کسی است که به خداوند و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران ایمان آورد و مال خود را در راه دوستی با خداوند، به خویشاوندان و یتیمان و تنگدستان و رهگزران و سؤال کنندگان و در راه آزادی بردگان صرف کند و نماز به پا دارد و زکات بدهد و به پیمانی که بسته وفا کند و در حالت تنگدستی و سختی و بوقت جنگ، شکیبایی ورزد. و ایشانند راستگویان و ایشانند پرهیزگاران. «البقره: ۱۷۷»
هر آینه مسلمانان رستگار شدند «المؤمنون:۱»

۹-از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده : «ایمان دارای شصت و چند شعبه (شاخه) است و حیا شعبه ای از ایمان است.»

٤- بَاب: المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ

۱۰- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي السَّفَرِ وَإِسْمَاعِيلَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ، عَنْ عَامِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ عَبْدُالأَعْلَى: عَنْ دَاوُدَ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [انظر: ٦٤٨٤. أخرجه مسلم: ٤٠، مختصراً]

باب ـ۴، مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست وی ایمن باشند.

۱۰- از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او ایمن باشند و مهاجر کسی است که آنچه را خداوند منع کرده است، ترک نماید.»

ابوعبدالله (امام بخاری) می گوید: ابو معاویه گفته است که حدیث مذکور را داود ازعامر ازعبدالله از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

عبد الاعلی از داوُد از عامر از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.[1]

٥- بَاب: أَيُّ الإِسْلَامِ أَفْضَلُ

۱۱- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ القُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الإِسْلَامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» [أخرجه مسلم: ٤٢]

باب ـ ۵، باب اسلام کدام کس بهتر است؟

۱۱-از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت : (صحابه) گفتند: یا رسول الله، کدام خصلت اسلام بهتر است؟ آن حضرت فرمود : « کسی که مسلمانان از زبان و دست او ایمن باشند»

٦- بَاب: إِطْعَامُ الطَّعَامِ مِنَ الإِسْلَامِ

۱۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الخَيْرِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ

باب ـ۶، خوراندن طعام بخشی از اسلام است

۱۲- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفته است: مردی از پیامبر صلی الله علیه و سلم

---

۱) امام بخاری این حدیث رابه طریق تعلیق نیز آورده است. وتعلیق آن است که حدیث را به کسی نسبت کند که اورا درنیافته باشد.

۲)مولانا عبدالرحمن جامی دررساله چهل حدیث. مضمون حدیث مذکور را چنین به نظم آورده است .

مسلم آن کس بودبه قول رسول — گرچه عامی بود وگر عالم
که به هرجا بود مسلمانی — بود از قول وفعل اوسالم

عَنهمَا : أنَّ رَجُلا سَأَلَ النَّبيَّ ﷺ : أيُّ الإسْلامِ خَيْرٌ؟ قال :« تُطعمُ الطَّعَامَ ، وَتَقرَأُ السَّلامَ عَلى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ» [انظر: ٢٨ر ، ٦٢٣٦ر . اخرجه مسلم: ٣٩]

پرسید: کدام خصلت اسلام نیکوتر است؟ آن حضرت فرمود: اینکه طعام بدهی و بر هرکس که می شناسی یا نمی شناسی سلام نمایی.

٧- بَاب: مِنَ الإِيمَانِ أَنْ يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ

باب ـ ٧، از خصایل ایمان است آن که دوست بدارد برای برادر مسلمان خود، آنچه را دوست می دارد برای نفس خود.

١٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَعَنْ حُسَيْنٍ المُعَلِّمِ قَالَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ » [اخرجه مسلم: ٤٥]

١٣- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : «هیچ یک از شما (بر وجه کمال) ایمان نمی آورد تا آن که دوست بدارد برای برادر مسلمان خود، آنچه را دوست می دارد برای خود.»[1]

٨- بَاب: حُبُّ الرَّسُولِ ﷺ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ٨، دوستی رسول الله صلی الله علیه و سلم از لوازم ایمان است.

١٤- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ قَالَ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ » [اخرجه مسلم: ٤٤]

١٤- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده : «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هیچ یکی از شما ایمان (کامل) نمی آورد تا آنکه در نزد او از پدر و فرزندش محبوبتر باشم.

١٥- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ (ح).

وحَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ :«لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» [اخرجه مسلم: ٤٤].

١٥- از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : «هیچ یکی از شما ایمان (به کمال) نمی آورد تا آن که از پدر و فرزندش و همه مردم در نزد او دوست داشتنی تر باشم.

---

١) مولانا عبدالرحمن جامی دررساله چهل حدیث، مضمون حدیث مذکور راچنین به نظم آورده است :

هریکی را لقب مکن مؤمن گرچه ازسعی جان وتن کاهد
تانخـواهد برادر خود را آنچه ازبهر خویشتن خواهـد

۹- بَاب :حَلاوَةِ الإِيمَانِ

۱۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ قال: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلا لِلَّهِ ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ» [انظر: ۲۱ط، ۶۰۴۱ط، ۶۹۴۱ط. اخرجه مسلم: ۴۳]

باب ـ ۹، شیرینی ایمان

۱۶- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «کسی که دارای این سه خصلت باشد شیرینی ایمان را در می یابد» : اینکه خدا و رسول اورا از هر آن چه جز خدا و رسول اوست بیشتر دوست داشته باشد. و اینکه شخصی را که دوست می دارد محض به خاطر خدا دوست داشته باشد. و اینکه زشت بدارد که به کفر برگردد، همانگونه که ناپسند می دارد که به آتش افکنده شود.

۱۰- بَاب: عَلامَةُ الإِيمَانِ حُبُّ الأَنْصَارِ

۱۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَبْرٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الإِيمَانِ حُبُّ الأَنْصَارِ ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الأَنْصَارِ» [انظر: ۳۷۸۴ط. اخرجه مسلم: ۷۴]

باب ـ ۱۰، دوستی انصار نشانهٔ ایمان است .

۱۷-از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : «دوستی با انصار نشانهٔ ایمان و دشمنی با انصار نشانهٔ نفاق است.»

۱۱- بَاب:

۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ عَائِذُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ﷺ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا ، وَهُوَ أَحَدُ النُّقَبَاءِ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ، وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلا تَسْرِقُوا ، وَلا تَزْنُوا ، وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ، وَلا تَأْتُوا

باب ـ ۱۱

۱۸ـ عباده بن صامت که در جنگ بدر شرکت داشته و یکی از نُقباء در شب عقبه است می گوید:[۱] در حالی که گروهی از اصحاب پیرامون پیامبر صلی الله علیه و سلم بودند آن حضرت فرمود: « با من بیعت کنید بر اینکه به خداوند چیزی را شریک نیاورید و دزدی نکنید و زنا نکنید و فرزندان خویش را نکشید و از

۱) نقباء، جمع نقیب است به معنی سردسته و رئیس قوم نیز آمده است ومراد ازشب عقبه بیعت عقبهٔ دوم است. درسال یازدهم بعثت درموسم حج درموضع عقبهٔ منی، پیامبر صلی الله علیه وسلم اسلام را برشش تن جوانانی که از یثرب آمده بودند عرضه داشت وقرآن را برای آنها تلاوت نمود. آنها اسلام را پذیرفتند وحین بازگشت به مدینه رسالت اسلام رابه مردم خویش رسانیدند. درسال دوازدهم بعثت دوازده نفر درموسم حج به شمول پنج تن ازکسانی که قبلًا بیعت کرده بودند در عقبهٔ منی بارسول الله صلی الله علیه وسلم دیدار نموده وبیعت کردند.مضمون حدیث مذکور اشاره به همین بیعت دوم است (رحیق المختوم اثر مبارکپوری ترجمهٔ عبدالله خاموش هروی).

بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ ، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ». فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ [انظر: ٣٨٩٢ل ، ٣٨٩٣ح ، ٣٩٩٩ح ، ٤٨٩٤ح، ٦٧٨٤ح ، ٦٨٠١ل ، ٦٨٧٣ح ، ٧٠٥٥ح ، ٧١٩٩ح، ٧٢١٣ل، ٧٤٦٨ل ، وانظر في المظالم ، باب: ٣٠.
أخرجه مسلم: ١٧٠٩]

پیش خود بر کسی بهتان نبندید و در کار پسندیده از احکام شریعت نافرمانی نکنید. و کسی از شما که به عهد خود وفا کرد، پاداش وی با خداست و کسی که مرتکب یکی از گناهان مذکور (بجز از شرک) گردد و در دنیا به مجازات(حد یا تعزیر) برسد ، همان مجازات کفارهٔ گناهان وی است (در آخرت جزا نمی بیند) و کسی که مرتکب یکی از آن گناهان شود و سپس خداوند آن گناهش را پوشانید، سروکارش با خدا ست که اگر بخواهد او را عفو می کند و اگر بخواهد او را عذاب می کند.وما بر این‌کار با او بیعت نمودیم. »

١٢- بَاب: مِنَ الدِّينِ الْفِرَارُ مِنَ الْفِتَنِ

١٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ» [انظر: ٣٣٠٠ل ، ٣٦٠٠ل ، ٦٤٩٥ل ، ٧٠٨٨ل]

باب - ١٢، گریز از فتنه بخشی از دین (ایمان) است.

١٩- از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « نزدیک است زمانی فرا رسد که بهترین مال مسلمان گوسفندانی باشد که با آن بدنبال قله های کوهها و جایهای ‹ نزول› باران می رود و برای در امان نگهداشتن دین خود از زیان فتنه ها، فرار می کند»

١٣- بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ «أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ» وَأَنَّ الْمَعْرِفَةَ فِعْلُ الْقَلْبِ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ [البقرة:٢٢٥].

٢٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَهُمْ ، أَمَرَهُمْ مِنَ الأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ ، قَالُوا : إِنَّا

باب - ١٣، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم : « من خداوند را از همهٔ شما بهتر می شناسم» و همانا شناخت کار دل است.

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی : « ولیکن خداوند شما را به آنچه دلهای شما کسب کرده است، مؤاخذه می کند.» (البقره : ٢٢٥)

٢٠- عایشه رضی الله عنها گفته است: هرگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم مردم را به کاری امر می کرد، آنان را به کاری امر می کرد

لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرَفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : «إِنَّ أَتْقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا» [أخرجه مسلم: ٢٣٠٦ بنحوه]

که می توانستند از عهدهٔ آن بر آیند (آن را ادامه بدهند). باری صحابه گفتند: ما همانند تو نیستیم یا رسول الله.همانا خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ تو را بخشیده است. آن حضرت به اندازه ای خشمگین شد که آثار خشم از سیمایش نمودار گشت . سپس فرمود : « همانا من نسبت به همهٔ شما از خداوند بیشتر می ترسم و من خداوند را از همهٔ شما بهتر می شناسم.»

١٤- بَاب: مَنْ كَرِهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ، مِنَ الإِيمَانِ

٢١- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإِيمَانِ : مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا ، وَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا لا يُحِبُّهُ إِلا لِلَّهِ ، وَمَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ ، بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ ، مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ» [راجع: ١٦ أخرجه مسلم: ٤٣]

باب ـ ۱۴، کسی که از بازگشت به کفر چنان بیزار است که از افکنده شدن در آتش بیزار است، از (نشانه های) ایمان است.

۲۱ـ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است:« شیرینی ایمان را کسی در می یابد که دارای این سه خصلت باشد: کسی که خدا و رسولش را از همه کس و همه چیز بیشتر دوست می دارد. و کسی که بنده ای را محض به خاطر خدا دوست می دارد. و آنکه زشت می پندارد که به کفر بازگردد ، پس از اینکه خداوند او را نجات داده است چنانچه زشت می پندارد که در آتش انداخته شود».

١٥-بَاب :تَفَاضُلِ أَهْلِ الإِيمَانِ فِي الأَعْمَالِ

٢٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ . فَيُخْرَجُونَ مِنْهَا قَدِ

باب ـ ۱۵، برتری اهل ایمان در اعمال است.

۲۲- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « سپس بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ داخل می شوند و خدای تعالی می گوید: کسی را که به اندازهٔ دانهٔ اسپندی در دلش ایمان بوده باشد، از دوزخ بیرون آورید.

اسْوَدُّوا ، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرِ الْحَيَا ، أَوِ الْحَيَاةِ -شَكَّ مَالِكٌ- فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً» .

قال وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو: الْحَيَاةِ ، وَقَالَ: خَرْدَلٍ مِنْ خَيْرٍ [انظر: ٤٥٨١ط ، ٤٩١٩ط ، ٦٥٦٠ط ، ٦٥٧٤ط ، ٧٤٣٨ط ، ٧٤٣٩ط . اخرجه مسلم: ١٨٣ ، مطولاً و ١٨٤]

٢٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ» . قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «الدِّينَ» [انظر: ٣٦٩١ط ، ٧٠٠٨ط ، ٧٠٠٩ط . اخرجه مسلم: ٢٣٩٠]

آنها در حالتی از دوزخ بیرون آورده می شوند که سیاه گشته اند و در جوی حیا یا حیات افکنده می شوند، مالک(در لفظ ـ حیا و حیات) شک کرده است.
آنگاه می رویند (زنده می شوند) چنانکه دانه در کنار سیلاب می روید. آیا ندیده ای که آن زرد گون و پیچ در پیچ بیرون می آید» .
(امام بخاری می گوید) وهیب گفته است: عمرو، لفظ ـ حیاه ـ را روایت کرده است و گفته است: به اندازهٔ دانه ای اسپند از خیر (عوض دانه ای اسپند از ایمان؟).
٢٣ـ از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «درحالی‌که خوابیده بودم دیدم که‌مردم برمن پیش‌کرده می‌شوند درحالی‌که پیراهن هایی پوشیده اند که برخی تا سینه می رسید و برخی از آن هم کوتاه تر بود، وعمر بر من پیش کرده شد در حالی که پیراهنی پوشیده بود که آن را بر زمین می کشید».
صحابه گفتند: آن را چه تعبیر کردی، یا رسول الله ؟
فرمود : آن (پیراهن را) به دین تعبیر نمودم.

١٦- بَاب :
الْحَيَاءُ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ١٦، حیاء از جمله ایمان است.

٢٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، وَهُوَ يَعِظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعْهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الإِيمَانِ» [انظر: ٦١١٨ط . اخرجه مسلم: ٣٦ بذكر «سمع» بدل «مر» بدون ذكر «دعه فإن»]

٢٤ـ عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم بر مردی از انصار گذشت که برادر خویش را در مورد شرم و حیاء نصیحت می کرد. که بسیار شرم مکن. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «رهایش کن زیرا حیاء از جملهٔ ایمان است»

١٧- بَاب :
﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلاةَ

وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة :٥]

٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُسْنَدِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو رَوْحٍ الْحَرَمِيُّ بْنُ عُمَارَةَ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ » [أخرجه مسلم :٢٢].

باب ـ ۱۷، هرگاه (مشرکان) توبه کنند و نماز بر پا دارند و زکات بدهند راه ایشان را باز دارید « التوبه: ۵ » .

۲۵ـ از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «من مأمور شده ام که تا زمانی با مردم بـه نبـرد پردازم که گواهی دهند بر این که: نیست معبود بر حقی بجـز خـدای یکتـا و محمـد فرسـتادۀ اوست و نماز بر پـای دارنـد و زکـات بدهنـد. هرگاه چنین کنند خونها و مالهـای ایشـان را از من بازداشته اند، مگـر در مـورد حقـوق اسـلام[1] و حساب (نهان) آنها با خداست.

١٨ - بَاب: مَنْ قَالَ:
إِنَّ الإِيمَانَ هُوَ الْعَمَلُ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الزخرف :٧٢]

وَقَالَ عِدَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الحجر:٩٢]: عَنْ قَوْلِ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ .

وَقَالَ: ﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾ [الصافات:٦١]

٢٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ وَمُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالا : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ : أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ فَقَالَ : « إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » . قِيلَ : ثُمَّ مَاذَا ؟ . قَالَ : « الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . قِيلَ : ثُمَّ مَاذَا؟

باب ـ ۱۸، کسی گفته است: ایمان، عمل است.

نظر به این فرمودۀ خدای تعالی « و آن بهـشتی است که شما ارث داده شدیدش به سبب آنچـه در دنیا عمل نیک می کردید » (الزخرف:۷۲) وبرخی از علما در تفسیر این فرمـودۀ او تعـالی که می گوید : به پروردگار تو سوگند کـه البتـه از همگی آنان بازخواست خواهیم کرد از آنچـه می کردند. «الحجر :۹۲و ۹۳ » از قول ـ لا اله الا الله ـ است.

و خدای تعالی گفته است : « همانند ایـن بایـد عمل کنندگان عمل نمایند»[2]

۲۶ـ ابو هریره رضی الله عنه گفـت : از رسـول الله صلی الله علیه و سلم سئوال شد که بهتـرین عمل کدام است؟ آن حضرت فرمود : ایمان به

---

۱) چنانکه کسی ازمقررات شرعی سرپیچی کند حکم شریعت بروی جاری می گردد.

۲) مقولۀ علما درقول «عمّا کانوا یعملون » بدین تفسیر است که مـراد از عمل مسئول عنـه، قـول بـه توحیـد است.وآیـات واحادیثی راکه امام بخاری در این باب آورده است هریک برجزئی از آن دلالت دارد، یعنی اطلاق عمل برهریک ازاجـزای ایمان کامل آمده است . در دو آیت اول برتصدیق قلبی اطلاق کرده اند ودر سـوم برقول لسانی حمـل کـرده انـد و در حدیث برتصدیق وعمل جوارح و اعضاء. پس ایمان نباشد مگر عمل (تیسیر القاری ،ج۱ ،ص ۲۴)

قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ» [انظر: ١٥١٩، والظر في التوحيد، باب: ٥٦. أخرجه مسلم: ٨٣]

خدا و رسول او.» گفته شد: پس از آن چیست؟ فرمود: «جهاد در راه خدا» گفته شد: پس از آن چیست؟ فرمود: «حج مبرور» (حجی که محض جهت رضای خدا باشد).

١٩ - بَابٌ: إِذَا لَمْ يَكُنِ الإِسْلَامُ عَلَى الحَقِيقَةِ

وَكَانَ عَلَى الاسْتِسْلَامِ أَوِ الخَوْفِ مِنَ القَتْلِ. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ [الحجرات: ١٤] فَإِذَا كَانَ عَلَى الحَقِيقَةِ، فَهُوَ عَلَى قَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ٨٥][1]

باب ـ ١٩، اگر اسلام کسی حقیقی نباشد.

و انقیاد ظاهر و یا از ترس کشته شدن باشد. نظر به فرمودهٔ اوتعالی:« اعراب (با دیه نشینان) گفتند ایمان آوردیم. بگو (ای محمد) به ایشان که شما ایمان نیاوردید و لیکن بگویید که اسلام آورده ایم». (الحجرات:١٤)

و اگر اسلام کسی حقیقی باشد. بر طبق گفته خداوند جل ذکره است: « همانا دین مقبول نزد خداوند اسلام است». «آل عمران: ١٩»

٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ، فَتَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا هُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَكَ عَنْ فُلَانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا». فَسَكَتُّ قَلِيلًا، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ، فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلَانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا». ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي، وَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «يَا سَعْدُ إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ».

وَرَوَاهُ يُونُسُ وَصَالِحٌ وَمَعْمَرٌ وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ عَنِ الزُّهْرِيِّ [انظر: ١٤٧٨. أخرجه مسلم: ١٥٠ وفي الزكاة ١٣١]

٢٧ـ سعد رضی الله عنه گفته است: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم برای گروهی چیزی داد و سعد هم در آنجا نشسته بود. و رسول الله صلی الله علیه و سلم مردی را که از نظر من بهترین ایشان بود، واگذارد و برایش چیزی نداد. من گفتم: یا رسول الله، چه موجب است که فلان کس را واگذاردی؟به خدا سوگند که من او را مردی مؤمن می یابم. آن حضرت فرمود: «یا او را مسلم می یابی». من اندکی خاموش شدم سپس شناخت من از وی مرا واداشت که گفته ام را تکرار کنم و بگویم: چه موجب است که فلان کس را چیزی ندادی؟ به خدا سوگند که من او را مردی مؤمن می یابم. آن حضرت گفت: «یا او را مسلم می یابم» سپس شناخت من از وی موجب شد که گفته ام را تکرار کنم. و رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز همان گفته اش را تکرار کرد و فرمود: « ای سعد همانا به مردی می دهم در

---

١) در آخر باب ١٩ که سورهٔ آل عمران آیه: ٨٥ را مأخذ داده است اشتباه است، آیهٔ مذکور آیهٔ ١٩ سورهٔ آل عمران است.

حالی که غیر او (یعنی مـرد مـورد نظـر سـعد) بر من دوست داشتنی تر است. ، از ترس آن که (مبادا) خداوند او را که (ضعیف الایمان اسـت) بر رویش در دوزخ افکند.[1]
یونس و صالح، مَعمَر، و پسر برادر زُهـری نیـز همین را از زهری روایت کرده اند.

٢٠ - بَاب: إِفْشَاءُ السَّلامِ مِنَ الإِسْلامِ

باب ـ ۲۰، پخش سلام بخشی از اسلام است.

وَقَالَ عَمَّارٌ: ثَلاثٌ مَنْ جَمَعَهُنَّ فَقَدْ جَمَعَ الإِيمَانَ: الإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِكَ ، وَبَذْلُ السَّلامِ لِلْعَالَمِ ، وَالإِنْفَاقُ مِنَ الإِقْتَارِ .

و عمار گفته است : کسی که این سـه خـصلت را فراهم آورد، همانا که ایمـان را فـراهم آورده است: طلب عدالت از خود کردن (حقوق خـدا و مردم را ادا کردن) . و گفتن سلام هـر کـسی که او را می شناسـی یـا نمـی شناسـی وخـرج کردن (در راه خدا) در حالت تنگدستی.

٢٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ؟ . قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ»
[راجع: ١٢ . أخرجه مسلم: ٣٩]

۲۸- عبدالله بن عمـر و رضـی الله عنهمـا گفتـه است: مردی از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید: کدام خصلت اسـلام بهتـر اسـت؟ « آن حضرت فرمود: اینکه طعام دهی و سـلام کنـی بـر آنکـه او را مـی شناسـی و آنکـه او را نمی شناسی».

٢١- بَاب: كُفْرَانِ الْعَشِيرِ، وَكُفْرٍ بَعْدَ كُفْرٍ

باب ـ ۲۱، ناسپاسی شوهر و کفر فرودتر از کفر.

فِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
[راجع: ٣٠٤]

ابو سعید خُدری در این باره از پیامبر صـلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٢٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرِيتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ ، يَكْفُرْنَ».

۲۹ـ از ابن عباس رضی الله عنهماروایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « آتـش دوزخ بر من نشان داده شـد و ناگـاه دیـدم کـه بیشتر باشندگـان آن، زنان بودند. گفته شد : آیـا

1) مردی که آن حضرت او را چیزی داد،ضعیف الایمان بودواگر نمیداد ازایمان خود برمی گشت، وبه آن حضرت بخـل را نسبت میکرد وخداوند اورا در دوزخ می افکند.درحالی که غیـر وی کـه مـرد مـوردنظر سـعد بـود چـون ایمـان داشت از بازگشت وی به کـفر بیمی نبود. (اقتباس از شرح شیخ الاسلام ص ۷۹، حاشیهٔ تیسیر القاری).

قِيلَ : أَيَكْفُرْنَ بِاللّٰهِ ؟ قَالَ :« يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا ، قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ »[انظر: ٤٣١ع، ٧٤٨د، ١٠٥٢ط، ٣٢٠٢د، ٥١٩٧ط، وانظر في الكسوف، باب: ١٤.أخرجه مسلم :٩٠٧ مطولاً]

آنها به خداوند کفر می ورزند» ؟ آن حضرت فرمود : « ناسپاسی شوهر می کنند و کفران احسان می نمایند و اگر به یکی از ایشان همیشه نیکویی کنی و بعد از تو چیزی (خلاف میل خود) ببیند می گوید: من از تو هرگز نیکویی و خیری ندیده ام.

٢٢ - بَاب:الْمَعَاصِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ ، وَلا يُكَفَّرُ صَاحِبُهَا بِارْتِكَابِهَا إِلا بِالشِّرْكِ .

باب ـ ٢٢، گناهان از امر جاهلیت است و صاحب گناه با ارتکاب آن کافر نمی گردد، بجز از شرک .

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ » وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿إِنَّ اللّٰهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء:٤٨]

نظر به فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم (که به ابوذر گفت) : « تو مردی هستی که خصلتهای جاهلیت در تو موجود است» و فرموده خدای تعالی : « همانا خداوند نمی آمرزد که به او شرک آورده شود و غیر از آن را برای هرکس که بخواهد، می بخشاید». (النساء:٤٨)

٣٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاصِلٍ الأَحْدَبِ ، عَنِ الْمَعْرُورِ بْنِ سُوَيْدٍ ، قَالَ : لَقِيتُ أَبَا ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ ، وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ ، وَعَلَى غُلامِهِ حُلَّةٌ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلا فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « يَا أَبَا ذَرٍّ أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ ؟ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ ، إِخْوَانُكُمْ خَوَلُكُمْ ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ ، وَلا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ »[انظر: ٢٥٤٥د، ٦٠٥٠ذ . أخرجه مسلم: ١٦٦١]

٣٠ـ معرُور بن سوید گفته است: ابوذر را در رَبَذه ملاقات کردم که ازار و ردایی بر تن داشت و غلام وی نیز ازار و ردایی بر تن داشت ، دلیل یکسان بودن لباسها را پرسیدم .1 وی گفت : من مردی را دشنام داده و به مادرش طعنه زده بودم و پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت : « آیا او را در مورد مادرش طعنه دادی؟ همانا تو مردی هستی که خصلتهای جاهلیت در تو موجود است. برادران شما، خادمان شما می باشند و خداوند آنها را زیر دست شما قرار داده است. پس کسی که برادرش در زیر دستش باشد، باید او را طعامی بدهد که خود می خورد و از لباسی بپوشاند که خود می پوشد و آنها را به‌کاری مکلف نکنیدکه توان آن را نداشته باشند و چون انان را به این کار فرمان دادید با آنها کمک کنید.

1)چون هر دویک نوع لباس پوشیده بودند وعادت برآن بودکه لباس آقاوغلام فرق داشته باشد،چنین سئوال نمود.

باب :﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات :۹] فَسَمَّاهُمُ الْمُؤْمِنِينَ

۳۱- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَيُونُسُ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الأَحْنَفِ ابْنِ قَيْسٍ قَالَ : ذَهَبْتُ لأَنْصُرَ هَذَا الرَّجُلَ ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرَةَ فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ ؟ قُلْتُ : أَنْصُرُ هَذَا الرَّجُلَ ، قَالَ : ارْجِعْ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» . فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْقَاتِلُ ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ ؟ . قَالَ : «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصاً عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ» [انظر: ۶۸۷۵^د ، ۷۰۸۳^ث . أخرجه مسلم: ۲۸۸۸]

باب

«هرگاه دو گروه از مسلمانان با همدیگر جنگ کنند میان ایشان صلح آورید » (الحجرات :۹۰) که خداوند آنها را مؤمن خوانده است.

۳۱ـ احنف بن قیس گفته است : رفتم که با این مرد(علی بن ابی طالب رضی الله عنه) همیاری کنم. ابوبکره مرا دید و گفت: کجا می روی ؟ گفتم : این مرد را یاری می‌کنم. وی گفت: بازگرد، به تحقیق که من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت : «هرگاه دو مسلمان بر یکدیگر شمشیر می کشند قاتل و مقتول‌در دوزخ‌اند.»[1] من گفتم : یا رسول الله، این قاتل است (که مستحق دوزخ است) ولی مقتول چرا؟ فرمود : « وی نیز به کشتن یار (رقیب) خود حریص بوده است.»

۲۳ - بَاب : ظُلْمٌ دُونَ ظُلْمٍ

۳۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ (ح) .

قَالَ : وحَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ . قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ ؟ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] [انظر: ۳۳۶۰^ط ، ۳۴۲۸^ط ، ۳۴۲۹^ط ، ۴۶۲۹^د ، ۴۷۷۶^د ، ۶۹۱۸^ط ، ۶۹۳۷^د . أخرجه مسلم: ۱۲۴بزيادة]

باب ـ ۲۳، ظلمی کمتر از ظلم دیگر.

۳۲ـ عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت : آنگاه که این آیت نازل گردید:« کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را به ظلم (شرک) نیامیختند، آنها ایمن هستند» (الانعام : ۸۳)، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند: کیست از میان ما که ظلمی نکرده باشد؟ سپس خداوند این آیت را فرو فرستاد : « هر آینه شرک ستمی بزرگ است» (لقمان :۱۳)

۲۴ - بَاب: عَلَامَةِ الْمُنَافِقِ

۳۳- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ أَبُو الرَّبِيعِ قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَبُو سُهَيْلٍ،

باب ـ ۲۴، علامت منافق

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : منافق سه خصلت دارد : چون سخن زند، دروغ گوید

---

۱) احنف به رأی ابوبکره توجه نکرد ودرهمهٔ جنگها با علی رضی الله عنه بودوجمهور علما برآنند مراد از شمشیر کشیدن آن است که بدون صلاح دینی باشد.

عَنْ أبيه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ ، إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ» [انظر: ٢٦٨٢، ٢٧٤٩، ٦٠٩٥ . اخرجه مسلم:٥٩]

و چون پیمان بندد، آن را بشکند و چون ایمن شمرده شود خیانت کند.

٣٤- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فيه كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا ، وَمَنْ كَانَتْ فيه خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فيه خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ».

تَابَعَهُ شُعْبَةُ عَنِ الأَعْمَشِ .[انظر: ٢٤٥٩، ٣١٧٨. أخرجه مسلم: ٥٨ وقال: «إذا وَعَدَ أخلف» مكان «إذا اؤتمن خان»]

٣٤ـ از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : کسی که دارای این چهار خصلت است، منافق خالص است و اگر یکی از این خصلتها را دارا باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد. تا آنکه آن را ترک نماید: اگر امین شمرده شود، خیانت نماید ، و چون صحبت کند دروغ گوید و چون پیمان بندد آن را بشکند و چون دعوا و درگیری نماید، دشنام دهد.

٢٥- بَاب: قِيَامُ لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ٢٥، شب قدر را به عبادت ایستادن از ایمان است.

٣٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قال: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ، إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» [انظر: ٣٧، ٣٨، ١٩٠١، ٢٠٠٨، ٢٠٠٩، ٢٠١٤ . اخرجه مسلم: ٧٦٠]

٣٥ـ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : کسی که در شب قدر از روی ایمان و برای حصول ثواب آخرت (به عبادت) می ایستد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود.

٢٦ - بَاب: الْجِهَادُ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ٢٦، جهاد از ایمان است.

٣٦ - حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ بْنُ حَفْصٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قال: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ قال: حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ بْنُ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ قال: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ ، لا يُخْرِجُهُ إِلا إِيمَانٌ بِي وَتَصْدِيقٌ بِرُسُلِي ، أَنْ أُرْجِعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، وَلَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ

٣٦ـ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند ضامن گردیده برای کسی که در راه او (به جهاد) بیرون آید و او را بیرون نیاورد، مگر ایمان به من و تصدیق پیامبران من، که [در صورت زنده ماندن] او را با آنچه از ثواب یا مال غنیمت بدست آورده است، بازگردانم و یا

خَلْفَ سَرِيَّةٍ ، وَلَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أُحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ». [انظر: ۲۷۸۷، ۲۷۹۷، ۲۹۷۲، ۳۱۲۳، ۷۲۲۶، ۷۲۲۷، ۷۴۵۷، ۷۴۶۳، وانظر في الجهاد والسير ، باب : ۷۷ ، وانظر: ۲۳۷ . أخرجه مسلم: ۱۸۷۶ باختلاف]

[در صورت شهادت] او را در بهشت در آورم . (آن حضرت فرمود) اگر بر امت من دشوار نمی بود ، در پس هیچ سریه ای (که به جهاد می رفت) نمی نشستم و دوست می دارم که در راه خدا کشته شوم و زنده گردم و باز کشته شوم و باز زنده گردم و باز کشته شوم.

۲۷- بَاب: تَطَوُّعُ قِيَامِ رَمَضَانَ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ۲۷، نماز نفل در ماه رمضان از ایمان است.

۳۷- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ ، إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ۳۵ .أخرجه مسلم: ۷۵۹،وبزيادة: ۷۶۰]

۳۷ـ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : کسی که در شبهای رمضان از روی ایمان و به خاطر ثواب نماز بگزارد ، گناهان گذشته اش بخشیده می شود.

۲۸-بَاب: صَوْمُ رَمَضَانَ احْتِسَابًا مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ۲۸، گرفتن روزهٔ رمضان به خاطر ثواب از ایمان است.

۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ، إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ۳۵ . أخرجه مسلم: ۷۵۹ ، وبزيادة: ۷۶۰]

۳۸ـ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «کسی که در ماه رمضان از روی ایمان و به خاطر ثواب روزه بگیرد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود ».

۲۹-بَاب: الدِّينُ يُسْرٌ

باب ـ ۲۹، دین آسانی است .

وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ : «أَحَبُّ الدِّينِ إِلَى اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةُ السَّمْحَةُ».

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم : دوست داشتنی ترین دین نزد خداوند، دین حنیف (یکتا پرستی) آسان است.

۳۹ -حَدَّثَنَا عَبْدُالسَّلامِ بْنُ مُطَهَّرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ مَعْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْغِفَارِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ

۳۹ـ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : دین آسانی است و کسی (در افراط در عبادت) با

الدِّينَ يُسْرٌ ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إلا غَلَبَهُ ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا ، وَأَبْشِرُوا ، وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ ». [انظر: ٥٦٧٣، ٦٤٦٣، ٧٢٣٥ . أخرجه مسلم: ٢٨١٦]

آن سختگیری بی مورد نمی کند مگر آن که دین بر وی غلبه می کند. پس برراه راست استوار بوده و میانه روی کنید (بدون افراط و تفریط) و به ثواب و پاداش خداوند شاد باشید و با عبادت اول روز و آخر روزوپاره‌ای از شب مدد گیرید.

٣٠ - بَاب: الصَّلَاةُ مِنَ الإيمَانِ

باب ـ ٣٠، نماز از ایمان است.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ [البقرة:١٤٣]: يَعْنِي صَلاتَكُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ .

٤٠ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: كَانَ أَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَى أَجْدَادِهِ ، أَوْ قَالَ أَخْوَالِهِ مِنَ الأَنْصَارِ ، وَأَنَّهُ صَلَّى قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا ، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا ، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ ، وَأَنَّهُ صَلَّى أَوَّلَ صَلاةٍ صَلاهَا صَلاةَ الْعَصْرِ ، وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ صَلَّى مَعَهُ، فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ مَسْجِدٍ وَهُمْ رَاكِعُونَ ، فَقَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ مَكَّةَ ، فَدَارُوا كَمَا هُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ ، وَكَانَتِ الْيَهُودُ قَدْ أَعْجَبَهُمْ إِذْ كَانَ يُصَلِّي قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَهْلُ الْكِتَابِ ، فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ ، أَنْكَرُوا ذَلِكَ .

قَالَ زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ فِي حَدِيثِهِ هَذَا: أَنَّهُ مَاتَ عَلَى الْقِبْلَةِ قَبْلَ أَنْ تُحَوَّلَ رِجَالٌ وَقُتِلُوا ، فَلَمْ نَدْرِ مَا نَقُولُ فِيهِمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ [لبقرة: ١٤٣][انظر: ٣٩٩، ٤٤٨٦، ٤٤٩٢، ٧٢٥٢ . أخرجه مسلم: ٥٢٥ ، مختصراً باختلاف]

و گفتهٔ خدای تعالی: « و خداوند ضایع نمی کند ایمان شما را » «البقره:١٤٣» یعنی نمازهایی که بسوی بیت المقدس گزارده بودید.

٤٠ـ براء بن عازب رضی الله عنه گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم در روزهای اول وارد مدینه شد، در خانهٔ دایی هایش که از انصار بودند، فرود آمد، و به مدت شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد .

و آن حضرت دوست می داشت که قبله اش به سوی کعبه باشد. نخستین نمازی که به سوی کعبه گزارد، نماز عصر بود و گروهی با وی نماز گزاردند. مردی از آنانی که با حضرت نماز گزارده بود بر آمد و بر اهل مسجدی گذشت که (به سوی بیت المقدس) در حال نماز بودند. گفت: به خدا سوگند که همانا با رسول الله صلی الله علیه و سلم به جانب مکه نماز گزارده ام. آنها درحال نماز به سوی کعبه تغییر جهت دادند و یهودیها بدان سبب که آن حضرت به سوی بیت المقدس نماز می گزارد خوشحال بودند و همچنان اهل کتاب نیز خوش بودند، و هنگامی که آن حضرت بسوی کعبه روی آورد، این عمل وی را نکوهش کردند.

زهیر گفت: ابو اسحاق به روایت از براء در این حدیث به ما صحبت نمود که: همانا

کسانی بودند که قبل از تحویل قبله مرده بودند و کشته شده بودند و ما نمی دانستیم که دربارهٔ ایشان چه بگوییم. سپس خداوند این آیت را فرود آورد: «وخداوند ضایع نمی کند ایمان شما را (یعنی نماز شما را) «البقره:۱۳۳»

۳۱- بَاب: حُسْنِ إِسْلامِ الْمَرْءِ

٤١ -قال مَالِكٌ: أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ: أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسُنَ إِسْلامُهُ، يُكَفِّرُ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ كَانَ زَلَفَهَا، وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْقِصَاصُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَالسَّيِّئَةُ بِمِثْلِهَا إِلا أَنْ يَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهَا».

باب ـ ۳۱، نیکویی اسلام شخص

٤١ـ ابوسعید خدری رضی الله عنه خبر داده که همانا وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می فرمود : « آنگاه که بنده ای مسلمان شود و اسلام وی نیک شود. خداوند هرگناهی را که در گذشته انجام داده می بخشد و پس از آن قصاص است، پاداش کردار نیک او از ده چند تا هفتصد چند، و کیفر کردار بدش به اندازهٔ همان یک عمل محاسبه می شود، مگر آن که خداوند از گناهان وی در گذرد.»

٤٢- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قال: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَحْسَنَ أَحَدُكُمْ إِسْلامَهُ: فَكُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا تُكْتَبُ لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَكُلُّ سَيِّئَةٍ يَعْمَلُهَا تُكْتَبُ لَهُ بِمِثْلِهَا». [اخرجه مسلم: ۱۲۹]

٤٢- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : آنگاه که کسی از شما اسلام خود را نیک گرداند(از احکام اسلامی پیروی کند)، در برابر هرعمل نیکی که انجام می دهد، ده چند تا هفتصد چند آن برایش نوشته می شود وهرعمل بدی که انجام می دهد، کیفری مانند آن برایش نوشته می شود.»

۳۲-بَاب: أَحَبُّ الدِّينِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَدْوَمُهُ

باب ـ۳۲، پسندیده ترین دین (عبادت) در پیشگاه خداوند عزّوجل دو امدار ترین آن است.

٤٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قال: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قال: «مَنْ هَذِهِ». قَالَتْ: فُلانَةُ، تَذْكُرُ مِنْ صَلاتِهَا، قَالَ: «مَهْ، عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ، فَوَاللَّهِ لا

٤٣ـ عایشه رضی الله عنها گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر وی وارد شد، در حالی که زنی نزد وی حاضر بود ، آن حضرت فرمود: این زن کیست؟ عایشه گفت: فلانی است و یادآور شد که وی بسیار نماز می گزارد. آن

يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا» . وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَادَامَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ .[انظر: ١١٥١، ٤٣، أخرجه مسلم :٧٨٥، بذكر اسم المرأة]

حضرت فرمود: بس کن(مدح او را). عملی را لازم گیرید که توان آن را داشته باشید. به خدا سوگند که خداوند (از دادن ثواب) ملول نمی شود (خودداری نمی ورزد) تا آنکه شما (از انجام عمل) ملول شوید.

٣٣-بَاب: زِيَادَةِ الإِيمَانِ وَنُقْصَانِهِ

باب - ٣٣، زیادتی ایمان و نقصان آن.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ [الكهف: ١٣] ﴿وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾ [المدثر: ٣١] وَقَالَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ٣] فَإِذَا تَرَكَ شَيْئًا مِنَ الْكَمَالِ فَهُوَ نَاقِصٌ .

و فرمودهٔ خدای تعالی : «و زیاد دادیم ایشان را هدایت» «الکهف :١٣» و فرموده اش «و تا بیفزایند مسلمانان در ایمان خود» «المدثر: ٣١» و گفتهٔ اوتعالی «امروز برای شما دین شما را کامل کردم» «المائده : ٣» پس هرگاه چیزی از کمال را ترک کند، ناقص است.

٤٤- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ شَعِيرَةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : قَالَ أَبَانُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مِنْ إِيمَانٍ» مَكَانَ «مِنْ خَيْرٍ» .[انظر: ٤٤٧٦، ٦٥٦٥، ٧٤١٠، ٧٤٤٠، ٧٥٠٩، ٧٥١٠، ٧٥١٦. أخرجه مسلم : ١٩٣]

٤٤- از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: « از دوزخ بیرون می آید کسی که لا اله الا الله گفته و در دلش به اندازهٔ وزن دانهٔ گندمی از نیکویی بوده باشد، و از دوزخ بیرون می آید کسی که لا اله الا الله گفته و ودر دلش به اندازه وزن ذره ای از نیکویی بوده باشد».ابو عبد الله (امام بخاری) گفته است: أبان به روایت از قتاده از انس از پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین روایت کرده است :«ذره ای از ایمان» عوض «ذره ای از خیر»

٤٥- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ ، سَمِعَ جَعْفَرَ بْنَ عَوْنٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ ، أَخْبَرَنَا قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَؤُونَهَا ، لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ ، لاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا . قَالَ: أَيُّ آيَةٍ ؟ قَالَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا﴾ [المائدة: ٣] قَالَ عُمَرُ:

٤٥- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که مردی یهودی به او گفته بود: ای امیر المؤمنین، در کتاب شما آیتی است که آن را می خوانید، که هرگاه آن آیه بر ما گروه یهودی فرود می آمد، همان روز را (که آیه فرود آمده بود) عید می گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ یهودی گفت: « امروز دین شما را به حد کمال رسانید م و تمام کردم بر شما نعمت خود را

قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ . [انظر: ٤٤٠٧، ٤٦٠٦، ٧٢٦٨ . اخرجه مسلم :٣٠١٧]

و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» (مائده :٣)
عمر گفت: به تحقیق می دانم آن روز و آن جایی را که آیهٔ مذکور بر پیامبر صلی الله علیه و سلم فرود آمده است، و آن در روز جمعه بود که آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) در عرفات ایستاده بود(روز جمعه وعرفه عید مسلمانان است).

٣٤- بَاب: الزَّكَاةِ مِنَ الإِسْلامِ

وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البينة: ٥]

باب - ٣٤، زکات بخشی از اسلام است.

و فرمودهٔ خدای عزّوجلّ
« و آنان مأمور نبودند جز اینکه خدای یگانه را بپرستند و دین و کردار خویش را خالصانه برای او پاک دارند و پاک دینان باشند و نماز، بپا دارند و زکات بپردازند این است دین پاینده، استوار و با ارزش (البینه:٥)

٤٦- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنْ عَمِّهِ أَبِي سُهَيْلِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، أَنَّهُ سَمِعَ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِاللَّهِ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ ثَائِرَ الرَّأْسِ ، يُسْمَعُ دَوِيُّ صَوْتِهِ وَلا يُفْقَهُ مَا يَقُولُ ، حَتَّى دَنَا ، فَإِذَا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ » . فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قال : « لا ، إِلا أَنْ تَطَوَّعَ » . قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَصِيَامُ رَمَضَانَ » . قال : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ ؟ قال : «لا ، إِلا أَنْ تَطَوَّعَ» . قال : وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ قال : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قال : « لا ، إِلا أَنْ تَطَوَّعَ » . قال : فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلا أَنْقُصُ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ » .[انظر: ١٨٩١، ٢٦٧٨ل ، ٦٩٥٦ت . اخرجه مسلم:١١]

٤٦- طلحه بن عبید الله رضی الله عنه گفته است : مردی ژولیده موی از اهل نجد نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد. که زمزمهٔ او شنیده می شد ولی فهمیده نمی شد که چه می گوید، تا آنگاه که نزدیک آمد ودانستیم که دربارهٔ اسلام سؤال می کند . رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:
«و آن پنج نماز است در روز و شب»
آن مرد گفت : آیا غیر از این بر من چیزی واجب است؟ آن حضرت فرمود : « نه، مگر آنکه نافله بجای آوری» .سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : و روزهٔ ماه رمضان».
آن مرد گفت : آیا غیر از این چیزی بر من واجب است؟ فرمود: نه ، مگر اینکه نافله بجای آوری.
گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم زکات را برایش یاد آور شد.
گفت : آیا غیر از این چیزی بر من واجب است؟ فرمود : نه مگر اینکه نافله بجای آوری (خیرات بدهی).

گفت : آن مرد برگشت در حالی که می گفت: به خدا چیزی براین نمی افزایم و نه هم از آن کم می کنم.
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : رستگار شد، اگر راست گفته باشد.

٣٥- بَاب: اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ مِنَ الإِيمَانِ

٤٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَنْجُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ، إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيَفْرُغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ، كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيرَاطٍ».

تَابَعَهُ عُثْمَانُ الْمُؤَذِّنُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، نَحْوَهُ. [انظر: ١٣٢٤، ١٣٢٣، ١٣٢٥، وانظر في الجنائز، باب: ٥٦. أخرجه مسلم: ٩٤٥]

باب ـ ۳۵، همراهی جنازه جزئی از ایمان است.

۴۷ـ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «کسی که از روی ایمان و به خاطر ثواب، جنازهٔ مسلمانی را همراهی کند و تا آنگاه با جنازه باشد که بر آن نماز گزارده شود و از دفن وی فراغت یابد، همانا وی با دو قیراط (پیمانهٔ بزرگ) از ثواب باز می گردد که هر قیراط آن به اندازهٔ کوه اُحُد است، و کسی که برجنازه‌ای‌نماز بگزارد و قبل از آنکه دفن گردد باز گردد، به تحقیق که وی با یک قیراط از ثواب باز می گردد.»
عثمان مؤذن در مضمون این حدیث (روح) را متابعت کرده و گفت: عوف به روایت از محمد، از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مانند این حدیث (از حیث معنی نه لفظ) روایت کرده است.

٣٦-بَاب: خَوْفِ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَنْ يَحْبَطَ عَمَلُهُ وَهُوَ لا يَشْعُرُ

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ: مَا عَرَضْتُ قَوْلِي عَلَى عَمَلِي إِلا خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ مُكَذَّبًا.

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَدْرَكْتُ ثَلاثِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، كُلُّهُمْ يَخَافُ النِّفَاقَ عَلَى نَفْسِهِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ يَقُولُ: إِنَّهُ عَلَى إِيمَانِ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ.

باب ـ ۳۶، ترس مسلمان از این که عملش به هدر رود و او از آن آگاه نباشد.

و ابراهیم التّیمی گفته است: من گفته ام را بر عملم عرضه نکرده ام مگر آنکه ترسیدم که دروغگوی باشم. و ابن ابی ملیکه گفته است: سی تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم را دریافته ام که همهٔ ایشان از وجود نفاق در خود می ترسیدند و از ایشان کسی نبود که

وَيُذْكَرُ عَنِ الْحَسَنِ: مَا خَافَهُ إِلا مُؤْمِنٌ وَلا أَمِنَهُ إِلا مُنَافِقٌ. وَمَا يُحْذَرُ مِنَ الإِصْرَارِ عَلَى النِّفَاقِ وَالْعِصْيَانِ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ، لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۵]

بگوید(در ایمان خود) چون جبرئیل و میکائیل است![1] و از حسن (بصری) یاد می شود که گفته است:از نفاق نمی‌ترسد مگر مؤمن، و از آن ایمنی ندارد مگر منافق. و دربیان ترس از اصرار بر نفاق و ارتکاب گناه بدون توبه. نظر به گفتهٔ خداوند تعالی: « و مداومت نکردند(بر گناه پس از توبه) در حالی که می دانند که آنچه کرده اند گناه بوده است. (آل عمران :۱۳۵)

۴۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ زُبَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا وَائِلٍ عَنِ الْمُرْجِئَةِ فَقَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». [انظر: ۶۰۴۴د، ۷۰۷۶د. اخرجه مسلم: ۶۴]

۴۸- زُبید گفته است: از ابووائل دربارهٔ مرجئه[2] پرسیدم وی گفت: روایت کرده است عبدالله (بن مسعود) که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : دشنام دادن مسلمان فسق (خروج از فرمان خداوند) و کشتن وی کفر است.

۴۹- أَخْبَرَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يُخْبِرُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلاحَى رَجُلانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلاحَى فُلانٌ وَفُلانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، الْتَمِسُوهَا فِي السَّبْعِ وَالتِّسْعِ وَالْخَمْسِ». [انظر: ۲۰۲۳د، ۶۰۴۹د، وانظر في فضل ليلة القدر، باب :۳]

۴۹- عبادة بن الصامت گفته است : رسول الله صلی الله علیه و سلم بیرون آمد تا از شب قدر خبر بدهد.پس‌دو مرد مسلمان بایکدیگرنزاع کردند. آن حضرت فرمود: «من بیرون آمدم تا شما را از شب قدر آگاه گردانم و همانا فلان و فلان نزاع کردند، پس بیان تعیین شب قدر از خاطرم برداشته شد پس شاید که این برای شما بهتر باشد و آن را در شبهای بیست و هفتم و بیست نهم و بیست پنجم (ماه رمضان) جستجو کنید.

۳۷-بَاب: سُؤَالِ جِبْرِيلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الإِيمَانِ وَالإِسْلامِ وَالإِحْسَانِ وَعِلْمِ السَّاعَةِ

باب - ۳۷، سئوال جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد ایمان، اسلام، احسان و دانستن قیامت.

وَبَيَانِ النَّبِيِّ ﷺ لَهُ، ثُمَّ قَالَ: «جَاءَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلام يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ» [راجع:۵۳] فَجَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ دِينًا.

و بیان پیامبر صلی الله علیه و سلم به او. سپس آن حضرت (به یاران خویش) گفت: «او جبرئیل علیه السلام بود که آمد تا دین مردم را

۱) همه ایشان ازوجود نفاق درخود می ترسیدند تامبادا دراعمال ایشان چیزی عارض شود که در آن شایبهٔ عدم اخلاص باشد وآنها نظر به ورع وتقوایی که داشتند بدین طریق دراین امر مبالغه میکردند. ویا این امر نظر به تغییراتی بوده است که در آن وقت دردین رخ داده بود وآنها قادر نبودند که آن حالت راتغییر دهند (شرح شیخ الاسلام)

۲) مرجئه درآن زمان مذهبی بودکه می گفت معصیت باایمان ضررندارد چنانکه طاعت باکفر(تیسیر القاری ج ۱ص ۳۴)

وَمَا بَيَّنَ النَّبِيُّ ﷺ لِوَفْدِ عَبْدِالقَيْسِ مِنَ الإِيْمَانِ . وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵]

برای شأن تعلیم دهد» .
آن حضرت همه (آنچه را به جبرئیل گفته بود) شامل دین گردانید.
وآنچه را پیامبر صلی الله علیه و سلم به فرستادگان قوم عبد القیس اظهار کرده بود، شامل ایمان گردانید. وگفتهٔ خدای تعالی: « هرکس که بجز از اسلام دینی برگزیند، هرگز از وی پذیرفته نمی شود.» (آل عمران : ۸۵)

٥٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، أَخْبَرَنَا أَبُو حَيَّانَ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ : مَا الإِيْمَانُ ؟ قَالَ : « الإِيْمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ » . قَالَ : مَا الإِسْلَامُ ؟ قَالَ : « الإِسْلَامُ : أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهِ ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ » . قَالَ : مَا الإِحْسَانُ ؟ قَالَ : « أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ » . قَالَ : مَتَى السَّاعَةُ ؟ قَالَ : « مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا : إِذَا وَلَدَتِ الأَمَةُ رَبَّهَا ، وَإِذَا تَطَاوَلَ رُعَاةُ الإِبِلِ الْبُهْمُ فِي الْبُنْيَانِ ، فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ » . ثُمَّ تَلَا النَّبِيُّ ﷺ : ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ٣٤] الآيَةَ ، ثُمَّ أَدْبَرَ ، فَقَالَ : « رُدُّوهُ » . فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا ، فَقَالَ : « هَذَا جِبْرِيلُ ، جَاءَ يُعَلِّمُ النَّاسَ دِينَهُمْ » .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : جَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنَ الإِيْمَانِ . [انظر: ٤٧٧٧ وانظر: في الاستسقاء ، باب ٢٩ - والاستئذان ، باب ٥٣. أخرجه مسلم: ٩ وبزيادة القدر في (١٠)]

٥٠- ابوهریره رضی الله عنه گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی در میان یاران خویش نمایان بود ، که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت : ایمان چیست ؟
آن حضرت فرمود : «ایمان این است که به خدای تعالی و به فرشتگان وی و به کتابهای وی[1] و به دیدار وی(در قیامت)وپیامبران او و زنده شدن پس از مرگ ایمان آوری » .
جبرئیل علیه السلام گفت: اسلام چیست؟
آن حضرت فرمود : «اسلام آن است که خداوند را بپرستی و به او چیزی شریک نیاوری و نماز بر پاداری و زکات فرض را ادا کنی و ماه رمضان را روزه بگیری.
جبرئیل علیه السلام گفت : احسان چیست؟
آن حضرت فرمود: « احسان آن است که خداوند را به گونه ای عبادت کنی که گویا او را می بینی. زیرا اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.»
جبرئیل علیه السلام گفت : قیامت چه وقت است؟
آن حضرت فرمود: « پاسخ دهنده از سئوال کننده داناتر نیست، ولیکن تو را از نشانه های آن آگاه می گردانم.

۱)کلمهٔ «وکتبه » یعنی به کتابهای وی که درمتن فوق است با پنج نسخهٔ دیگر صحیح البخاری که دردسترس بودمقابله گردید به نظر نرسید.

آنگاه که کنیز مالک و مربی خود را بزاید[1] و زمانی که چرانندگان شتر سیاه در ساختن عمارات بر همدیگر سبقت جویند.[2] (آگاهی از قیامت) یکی از پنج مساله ای است که بجز خدا کسی نمی داند.» سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم تلاوت نمود «همانا دانش روز رستاخیز نزد خداوند است «لقمان: ٣٤»
بعد وی پشت گردانید و رفت . آن حضرت گفت: «او را باز گردانید.» لیکن اثری از او ندیدند. آن حضرت فرمود : وی جبرئیل بود، آمده بود که دین مردم را برایشان تعلیم دهد.»
ابو عبد الله (امام بخاری) می گوید: آن حضرت همهٔ آن را جزء ایمان گردانید.

۳۸- باب :

٥١- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ: أَنَّ هِرَقْلَ قَالَ لَهُ: سَأَلْتُكَ هَلْ يَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ فَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ . وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ ، حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ القُلُوبَ لا يَسْخَطُهُ أَحَدٌ . [راجع: ٧ . أخرجه مسلم: ١٧٧٣ ، مطولاً]

باب ـ ۳۸

٥١ـ از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : ابوسفیان بن حرب به وی گفت : که هرقل به ابوسفیان گفته بود: و از تو پرسیدم که آیا پیروان وی زیاد می شوند ؟ و تو گفتی که زیاد می شوند. چنین است مسیر ایمان تا (از هر جهت) کامل گردد. و از تو پرسیدم که آیا کسی که در دین او در آمده سپس از آن به سبب ناخشنودی از دین وی، بر می گردد؟ و تو گفتی: بر نمی گردد، چنین است ایمان که چون درخشش و شادمانی آن به دلها بیامیزد، کسی از آن ناخشنود نمی گردد.

---

۱) دراین مورد توجیهات زیادی شده است یکی آن است که ممکن است فرزند کنیز پادشاه شود در این حالت مادرش از رعایا خواهد بود.
۲) واین اشاره به آن است که از اثر بی عدالتی،اشراف ورؤسا ازعزت برافتند ودولت به کمینه ها رسد وملک ازنظام برافتد(تیسیر القاری ج ۱ ص ۳۶)

۳۹-بَاب: فَضْلِ مَنِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ

۵۲- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا، عَنْ عَامِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْحَلَالُ بَيِّنٌ، وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنِ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ: كَرَاعٍ يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى، يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً: إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». [انظر: ۲۰۵۱. أخرجه مسلم: ۱۵۹۹]

باب ـ ۳۹، فضلیت کسی که به خاطر دین خویش (از چیزهای شبهه آمیز) بیزاری می جوید.

۵۲ـ از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است: که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «حلال واضح است و حرام واضح است و لیکن در میان آنها چیز هایی اند که مشکوک می باشند و بیشتر مردم (حکم) آن را نمی دانند. پس کسی که از چیزهای مشکوک بپرهیزد، در واقع دین و آبروی خویش را حفظ کرده است وکسی‌که در چیزهای مشکوک بیفتد بسان چوپانی است که گوسفندانش را پیرامون (چراگاه ممنوعه) می چراند و احتمال می رود که گوسفندان در آن در آیند. آگاه باشید که هر پادشاهی قُرقی (چراگاه ممنوعه) دارد و قرق خداوند در روی زمین چیزهایی‌است که آن را حرام قرار داده است. وآگاه باشید که در بدن انسان گوشت پاره ای است که اگر نیک گشت تمام بدن نیک می گردد، و اگر فاسد شد تمام بدن فاسد می گردد. و آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است.»

۴۰-بَاب: أَدَاءُ الْخُمُسِ مِنَ الإِيمَانِ

۵۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: كُنْتُ أَقْعُدُ مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ، يُجْلِسُنِي عَلَى سَرِيرِهِ، فَقَالَ: أَقِمْ عِنْدِي حَتَّى أَجْعَلَ لَكَ سَهْمًا مِنْ مَالِي، فَأَقَمْتُ مَعَهُ شَهْرَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِالْقَيْسِ لَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنِ الْقَوْمُ؟ أَوْ مَنِ الْوَفْدُ»؟.

باب ـ ۴۰، ادای خمس (یک پنجم مال غنیمت) از ایمان است.

۵۳ـ ابوجمره گفته است: من با ابن عباس می نشستم![1] او مرا برتخت خویش می نشاند، و به من گفت: نزد من بمان تا از مال خویش برای تو سهمی بدهم.من به مدت دو ماه نزد وی ایستادم. سپس گفت : آنگاه که فرستادگان

۱) درآن زمان ابن عباس ازطرف حضرت علی رضی الله عنه به حکومت بصره گمارده شده بود وابوجمره وظیفهٔ ترجمانی زبان فارسی رابه دوش داشت.

قَالُوا : رَبِيعَةُ . قال: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ ، أَوْ بِالْوَفْدِ ، غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامَى» . فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ ، نُخْبِرْ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا ، وَنَدْخُلْ بِهِ الْجَنَّةَ . وَسَأَلُوهُ عَنِ الأَشْرِبَةِ: فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ ، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، أَمَرَهُمْ: بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ، قال: «أَتَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ» . قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قال: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ» . وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ وَالدُّبَّاءِ وَالنَّقِيرِ وَالْمُزَفَّتِ. وَرُبَّمَا قال: «الْمُقَيَّرِ» . وَقَالَ: «احْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ». [انظر: ۸۷ ل ث ، ۵۲۳ ع ، ۱۳۹۸ ل ث ، ۳۰۹۵ ل ، ۳۵۱۰ ل ، ۴۳۶۸ ذ ، ۶۱۷۶ ل ، ۷۲۶۶ ل ، ۷۵۵۶ ل ، وانظر في الإيمان ، باب : ۳۷. أخرجه مسلم: ۱۷ وأما قطعة الدّباء في الأشربة (۳۹)]

قوم عبدالقیس نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند آن حضرت گفت: «این ها از کدام قوم اند؟» یا چنین گفت: «این فرستادگان کیستند؟» آنها گفتند: ما از قوم ربیعه هستیم.

آن حضرت فرمود: «خوش آمدید ای قوم - یا - ای فرستادگان از آمدن خویش خوار و پشیمان نشوید.»

آنها گفتند : یا رسول الله، ما به نزد تو نمی توانیم بیاییم مگر در ماه های حرام،[1] زیرا میان ما و میان تو، این قبیله از کفار مضر قرار دارند، پس ما را به مطلبی آگاه کُن ودستور فرما (که مرزهای حق را از باطل مشخص کند)، تا مردمی را که در عقب ماند از آن آگاه گردانیم و با اجرای آن به بهشت در آییم . وسپس در مورد نوشیدنیها از آن حضرت سئوال کردند. آن حضرت ایشان را به چهار چیز امر و از چهار چیز منع کرد. امر کرد: به ایمان به خدای یگانه و فرمود:

آیا می دانید که ایمان به خدای یگانه چیست؟

گفتند: خدا و رسول او بهتر می دانند.

آن حضرت فرمود: گواهی بر اینکه نیست هیچ معبودی بر حق بجز خدا و محمد فرستادهٔ اوست، و بر پاداشتن نماز و دادن زکات و دادن یک پنجم مال غنیمت .»

آن حضرت ایشان را از چهار چیز منع کرد: حنتم، دباء، نقیر و مزفت

حنتم، دباء، نقیر و مزفت و شاید هم گفت : مقیر و فرمود : « این خطاب را به خاطر داشته و کسانی را که در پشت سر شمااند، از آن آگاه کنید». که حنتم و دباء ونقیر و مزفت، به ترتیب خم، ظرف کدو، تنهٔ درخت خرما و ظرف قیراندوداند.

---

۱) ماه های حرام چهاراند: محرم، رجب ذیقعده و ذیحجه که دراین ماه ها جنگ حرام است (تیسیر القاری)

٤١-بَاب: مَا جَاءَ أَنَّ الأعْمَالَ بِالنِّيَّةِ وَالْحِسْبَةِ، وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى

فَدَخَلَ فِيهِ الإِيمَانُ، وَالْوُضُوءُ، وَالصَّلاةُ، وَالزَّكَاةُ، وَالْحَجُّ، وَالصَّوْمُ، وَالأحْكَامُ.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ [الإسراء: ٨٤]: عَلَى نِيَّتِهِ.

«نَفَقَةُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا صَدَقَةٌ».

وَقَالَ: «وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ». [راجع: ١٣٤٩].

باب ـ ۴۱، آنچه آمده است دربارهٔ اینکه اعمال به نیت و امید ثواب آخرت است و هر کس را همان حاصل است که نیت کرده است.

در این حکم، ایمان[1] و وضو و نماز و زکات وحج و روزه و سائر احکام شرعیه شامل گردیده است: خدای تعالی گفته است:

«بگو ای محمد، هرکس برشیوه، وطریقه خود عمل می کند[2]» «اسراء: ٨٤» یعنی نیت خود.

و نفقه دادن مرد برای خانواداش صدقه به شمار می رود«حدیث» «ولیکن جهاد و نیت آن به حال خود باقی است.» «حدیث»

٥٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ، عَنْ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [راجع: ١. أخرجه مسلم: ١٩٠٧]

٥٤ ـ عمر رضی الله عنه گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اعمال به نیت بستگی دارد و هرکس حاصل نیت خود را در می یابد. پس کسی‌که به خاطرخدا و پیامبر او هجرت کرده است پس هجرت او به سوی خدا و رسول اوست و کسی که به خاطر مال دنیا و یا ازدواج با زنی هجرت کرده است، پس هجرتش به سوی همان چیزی است که به خاطر آن هجرت کرده است.

٥٥- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ». [انظر: ٤٠٠٦، ٥٣٥١. أخرجه مسلم: ١٠٠٢، بلفظ (إن المسلم)]

۵۵ـ از ابو مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه مرد جهت کسب ثواب بر زن و فرزند خویش نفقه کند، آن نفقه برایش صدقه است.»

٥٦- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلا أُجِرْتَ عَلَيْهَا، حَتَّى مَا

٥٦ـ از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: هر نفقه ای که در جهت رضای خدا می دهی، اجرش را در می یابی حتی آنچه را به زنت می‌خورانی.

۱) یعنی ایمان که شامل اعمال است محتاج نیت است ولی ایمان که به معنی تصدیق است ،محتاج نیست.

۲) لفظ ـ شاکلته ـ رامصنف طبق تفسیر حسن بصری وقتاده وغیر آنها ، نیت،تفسیر کرده است واکثر اهل تفسیر می گویند که آن به‌معنی طریقه است یعنی هرکس که عمل می کند برطریقه‌ی موافق حال خویش از هدایت وضلالت عمل میکند. بیضاوی لفظ به شاکلته‌را به‌معنی جوهر روح وحالاتی‌که تابع مزاج است تفسیر کرده است (تیسیر القاری : ج ۱ـ ص :۳۸)

تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ» . [انظر: ١٢٩٥ط ، ٢٧٤٢ط ، ٢٧٤٤ك ، ٣٩٣٦ط ، ٤٤٠٩ط ، ٥٣٥٤ط ، ٥٦٥٩ك ، ٥٦٦٨ط ، ٦٣٧٣ط ، ٦٧٣٣طث ، وانظر في الرقاق ، باب : ٦. اخرجه مسلم: ١٦٢٨ ، مطولاً]

٤٢ - بَاب قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ : لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ» .

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [التوبة: ٩١]

٥٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قال: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ . [انظر: ٥٨ط ، ٥٢٤ك ، ١٤٠١ك ، ٢١٥٧ك ، ٢٧١٤ك ، ٢٧١٥ك ، ٧٢٠٤ك . أخرجه مسلم: ٥٦]

٥٨- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ قال: سَمِعْتُ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ يَوْمَ مَاتَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ، قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَقَالَ: عَلَيْكُمْ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَالْوَقَارِ ، وَالسَّكِينَةِ ، حَتَّى يَأْتِيَكُمْ أَمِيرٌ ، فَإِنَّمَا يَأْتِيكُمُ الْآنَ . ثُمَّ قال: اسْتَعْفُوا لِأَمِيرِكُمْ ، فَإِنَّهُ كَانَ يُحِبُّ الْعَفْوَ . ثُمَّ قال: أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ قُلْتُ: أُبَايِعُكَ عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَشَرَطَ عَلَيَّ: «وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» . فَبَايَعْتُهُ عَلَى هَذَا ، وَرَبِّ هَذَا الْمَسْجِدِ إِنِّي لَنَاصِحٌ لَكُمْ . ثُمَّ اسْتَغْفَرَ وَنَزَلَ.

[راجع: ٥٧. أخرجه مسلم: ٥٦ ، مختصراً]

باب ـ ۴۲، دین اخلاص و خیر اندیشی است.

برای خدا (یعنی ایمان به خداوند به همان صفاتی که سزاوار اوست و ادای حق عبودیت، با امتثال او امر و اجتناب از نواهی او) و برای رسول او (یعنی به تصدیق رسالت او و حفظ حرمت او وترویج شریعت او و احیای سنت او) و برای فرمانروایان مسلمان (در جهت کمک به آنها در ادارهٔ امور مسلمانان بر وفق شریعت و آگاه ساختن ایشان در صورت غفلت و خلاف ورزی) و برای همهٔ مسلمانان (به مهربانی و عطوفت و آموزش تعالیم اسلامی).

۵۷ـ جریربن عبد الله رضی الله عنه گفته است: با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کردم که نماز برپا دارم و زکات بدهم و با هر مسلمانی خیر خواهی نمایم.

۵۸ـ زیاد ابن علاقه گفته است : از جریربن عبد الله شنیده ام که در روز مرگ مغیره بن شعبه (امیر کوفه) به خطبه ایستاد و پس از حمد و ستایش خداوند گفت: از خدای یکتا که او را هیچ شریکی نیست بترسید، وآرام و بردبار باشید تا آنگاه که بر شما امیری بیاید و به زودی خواهد آمد.

وسپس گفت: برای امیر خویش عفو و آمرزش بخواهید، همانا وی خود عفو را دوست می داشت. و بعد افزود : اما بعد ، من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و گفتم که با تو بر اسلام بیعت می کنم . آن حضرت بر من شرط گذاشت که برای هر مسلمانی خیر اندیش باشم و من بر این امر با او بیعت کردم . به صاحب این مسجد سوگند که من خیر خواه شما می باشم. سپس طلب آمرزش کرد و از منبر فرود آمد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۳- كِتَاب الْعِلْمِ

۱- بَاب: فَضْلِ الْعِلْمِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱۱]

وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه ۱۱۴]

۲-بَاب: مَنْ سُئِلَ عِلْمًا وَهُوَ مُشْتَغِلٌ فِي حَدِيثِهِ ، فَأَتَمَّ الْحَدِيثَ ثُمَّ أَجَابَ السَّائِلَ

۵۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ (ح) .

وحَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي هِلَالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ ، جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : مَتَى السَّاعَةُ؟ . فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُ ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ : سَمِعَ مَا قَالَ . فَكَرِهَ مَا قَالَ . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : بَلْ لَمْ يَسْمَعْ . حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ قَالَ : « أَيْنَ - أُرَاهُ - السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ » . قَالَ : هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « فَإِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ » . قَالَ : كَيْفَ إِضَاعَتُهَا ؟ قَالَ : « إِذَا وُسِّدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ » . [انظر: ۶۴۹۶]

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ـ كتاب علم

باب ـ ۱، فضيلت علم

و گفتهٔ خدای تعالی: « خداوند بلند می گرداند مرتبه های آنانی را از شما که ایمان آورده اند وآنانی که به ایشان علم عطا کرده شده است وخدا به آنچه می کنید آگاه است» (مجادله: ۱۱) و گفتهٔ خدای عزوجل: « و بگوی، پروردگار برعلم من بیفزای ». (طه:۱۱٤)

باب ـ ۲، کسی که در مورد دانشی از او سئوال شده، در حالی که او مشغول صحبت خود است پس از آن صحبت خویش را پایان داد.

۵۹ـ ابو هریره رضی الله عنه گفته است : در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مجلسی با مردم صحبت می کرد، بادیه نشینی آمد و پرسید : قیامت چه وقت است؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم همچنان به صحبت خود ادامه داد. برخی از مردم گفتند : که آن حضرت سئوال بادیه نشین را شنیده ، لیکن از سئوال او خوشش نیامده است و برخی دیگر گفتند که آن حضرت سئوال او را نشنیده است. آنگاه که آن حضرت به سخنان خویش پایان داد فرمود: « آن کسی که از قیامت می پرسید کجاست؟»

وی گفت: منم اینجا یا رسول الله.

آن حضرت فرمود: « وقتی که امانت ضایع شد، منتظر قیامت باش.»

بادیه نشین گفت : ضایع شدن امانت چگونه می باشد؟ آن حضرت فرمود «آنگاه که کار به نا اهلان سپرده شود ، منتظر قیامت باش.»

٣-بَاب: مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْعِلْمِ

٦٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ عَارِمُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ ﷺ فِي سَفْرَةٍ سَافَرْنَاهَا، فَأَدْرَكَنَا - وَقَدْ أَرْهَقَتْنَا الصَّلَاةُ - وَنَحْنُ نَتَوَضَّأُ، فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ». مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا. [انظر: ٩٦، ١٦٣. أخرجه مسلم: ٢٤١]

باب ـ ۳، کسی که آواز خود را جهت تبلیغ علم بلند کند.

۶۰ـ عبد الله بن عمر و رضی الله عنه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم در سفری از ما عقب ماند و وقتی ما را دریافت که نماز تأخیر شده بود و ما در حال وضو کردن بودیم و نزدیک بود که بر پاهای خویش مسح کنیم. «یعنی پاها را خوب نشسته بودیم» آن حضرت با آواز بلند بر ما بانگ زد:
« وای بر پاشنه‌های(ناشسته) از آتش دوزخ» و این سخن را دو یا سه بار تکرار کرد.

٤-بَاب: قَوْلِ الْمُحَدِّثِ حَدَّثَنَا أَوْ أَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا

وَقَالَ لَنَا الْحُمَيْدِيُّ: كَانَ عِنْدَ ابْنِ عُيَيْنَةَ حَدَّثَنَا وَأَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا وَسَمِعْتُ وَاحِدًا.

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ.

وَقَالَ شَقِيقٌ: عَنْ عَبْدِاللهِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ كَلِمَةً.

وَقَالَ حُذَيْفَةُ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ.

وَقَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ.

وَقَالَ أَنَسٌ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ.

باب ـ ۴، قول راوی حدیث بر این لفظ مارا حدیث کرد، یا به ما خبر داد.

و حمیدی ما را گفته است: نزد ابن عیینه، الفاظ: حدثنا(ما را حدیث کرد) و، أخبَرَنا (ما را خبر داد) و ، أنبَأنا « ما را خبر کرد» و سَمعت «شنیدم»، عین معنی دارد. و ابن مسعود گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم « ما را حدیث کرد» و اوست راستگوی، راستگوشمرده شده.
وروایت است از شقیق که عبد الله «ابن مسعود» گفته است : از پیامبر صلی الله علیه و سلم کلمه ای «شنیدم» و حُذَیفه گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم «ما را حدیث گفت» دو حدیث.
و روایت است از ابوالعالیه که ابن عباس گفته است که پیامبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود «روایت می کند» و آنس از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که : آن حضرت از پروردگار خود عزوجَل «روایت می کند» و ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که: آن حضرت از پروردگار شما عزوجل روایت می کند».

٦١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ، فَحَدِّثُونِي مَا هِيَ». فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي، قَالَ عَبْدُاللَّهِ: وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، فَاسْتَحْيَيْتُ، ثُمَّ قَالُوا حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هِيَ النَّخْلَةُ». [انظر: ٦٢، ٧٢، ١٣١، ٢٢٠٩، ٤٦٩٨، ٥٤٤٤، ٥٤٤٨، ٦١٢٢، ٦١٤٤. أخرجه مسلم: ٢٨١١]

٦١- از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از جنس درختان درختی است که برگ آن نمی ریزد و آن درخت هم مانند مسلمان است، مرا بگویید که آن کدام درخت است.» مردم در درختان صحرا افتادند (که از آن نام می بردند) عبد الله (ابن عمر) می گوید: در خاطرم رسید که آن درخت خرما می باشد ولی از گفتن آن حیا کردم. سپس گفتند: ما را بگوی که آن کدام درخت است یا رسول الله؟ آن حضرت فرمود: «آن درخت، درخت خرما است.»

٥- باب: طَرْحِ الإِمَامِ الْمَسْأَلَةَ عَلَى أَصْحَابِهِ لِيَخْتَبِرَ مَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.

باب - ٥. طرح کردن امام مساله ای را بر یاران خویش تا دانش آنها را بیازماید.

٦٢- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ، حَدِّثُونِي مَا هِيَ». قَالَ: فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي، قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هِيَ النَّخْلَةُ». [راجع: ٦١. أخرجه مسلم: ٢٨١١]

٦٢- از ابن عمر رضی الله عنه روایت است: که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از جنس درختان درختی است که برگ آن نمی ریزد و آن درخت مانند مسلمان است، مرا بگویید که آن کدام درخت است؟»
مردم در درختان صحرا افتادند. عبدالله (ابن عمر) می گوید: درخاطرم رسید که آن درخت، درخت خرما می باشد. سپس مردم گفتند: ما را بگوی که آن کدام درخت است یا رسول الله؟
آن حضرت فرمود: «آن درخت، درخت خرما است».

٦- بَاب: مَا جَاءَ فِي الْعِلْمِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ١١٤]

الْقِرَاءَةُ وَالْعَرْضُ عَلَى الْمُحَدِّثِ.

وَرَأَى الْحَسَنُ وَالثَّوْرِيُّ وَمَالِكٌ الْقِرَاءَةَ جَائِزَةً.

وَاحْتَجَّ بَعْضُهُمْ فِي الْقِرَاءَةِ عَلَى الْعَالِمِ بِحَدِيثِ ضِمَامِ ابْنِ ثَعْلَبَةَ، قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَهَذِهِ قِرَاءَةٌ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، أَخْبَرَ ضِمَامٌ قَوْمَهُ بِذَلِكَ فَأَجَازُوهُ.

وَاحْتَجَّ مَالِكٌ بِالصَّكِّ يُقْرَأُ عَلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُونَ: أَشْهَدَنَا فُلَانٌ، وَيُقْرَأُ ذَلِكَ قِرَاءَةً عَلَيْهِمْ، وَيُقْرَأُ عَلَى الْمُقْرِئِ فَيَقُولُ الْقَارِئُ: أَقْرَأَنِي فُلَانٌ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيُّ، عَنْ عَوْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالْقِرَاءَةِ عَلَى الْعَالِمِ.

وَحَدَّثَنَا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ سُفْيَانَ، قَالَ: إِذَا قُرِئَ عَلَى الْمُحَدِّثِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَقُولَ: حَدَّثَنِي.

قَالَ: وَسَمِعْتُ أَبَا عَاصِمٍ يَقُولُ عَنْ مَالِكٍ وَسُفْيَانَ: الْقِرَاءَةُ عَلَى الْعَالِمِ وَقِرَاءَتُهُ سَوَاءٌ.

باب ـ ۶، آنچه دربارهٔ علم آمده است.

و گفتهٔ اوتعالی: « و بگوی پروردگارا! بر علم من بیفزای » «طه :۱۱٤» خواندن و عرضه کردن حدیث بر محدث. و حسن و سفیان ثوری و مالک خواندن را جایز دانسته اند.[۱]
ابو عبدالله می گوید : از ابوعاصم شنیدم که از سفیان ثوری و امام مالک روایت می نمود که آن دو قرائت و سماع را جایز می دانستند.
برخی از محدثان در باب خواندن (متعلم) بر عالم حدیث ضمام ابن ثعلبه را حجت گرفته اند :
وی به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته بود: آیا خدا تو را امر کرده است که نماز های(پنج گانه را) ادا نمایی؟ آن حضرت فرمود:آری[۲].
(محمد حمیدی) گفته است: و این گفتن ضمام ، خواندن است بر پیامبرصلی الله علیه و سلم و ضمام از آن به قوم خویش خبر داد و آنها گفته اش را درست دانستند (که فرمودهٔ آن حضرت است) و پذیرفتند.
و مالک، اقرار نامه را حجت آورده است که بر گروهی خوانده می شود و آنها می گویند: فلان کس ما را گواه گرفت[۳] و آنچه خوانده شده است خواندن بر ایشان است. و «قرآن مجید توسط شاگرد» بر استاد خوانده می شود و شاگرد می گوید که: فلان استاد بر من (چنین) خواند.
محمد بن سلام ما را حدیث کرد از محمد بن حسن واسطی از عوف که حسن گفته است: باکی نیست در صحت نقل از شیخ به سبب خواندن شاگرد بر عالم.

---

۱) راوی حدیث، حدیثی رابراستادش می خواند واستاد وی (محدث)میگوید که آن حدیث ازوی است،بدون آنکه آن عبارت رابرزبان آورد راوی میگوید که استاد (شیخ محدث) آن حدیث راگفته است . برخی ازیاران امام مالک گفته اند که هفده سال درملازمت امام بودیم.هرگزندیدیم که کتاب حدیث (موطأ) را خود خوانده باشد،بلکه دایم مردم بروی می خواندند.
۲) آن حضرت دربرابر سئوال فقط (اری) گفت واین عبارت راکه)(خدا امرکرده است) برزبان نیاورد.
۳) کسی که اقرار وی درج نامه گردیده است وخود وی اقرار نامه را نمیخواند وخاموش است (تیسیر القاری ج ۱ص ۴۲)

و عبیدالله بن موسی، از سفیان روایت نموده که هرگاه بر محدث حدیثی را بخوانی باکی نیست که بگویی او این حدیث را به من گفته است. گفت:

امام بخاری گفته است : از ابو عاصم شنیدم که به روایت از مالک و سفیان می گفت : خواندن حدیث بر شیخ محدث و خواندن شیخ محدث، یکسان است.

٦٣-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قَال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيد ، هُوَ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ شَرِيك بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ أَبِي نَمِر: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِك: يَقُولُ بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ ، دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ ، فَأَنَاخَهُ فِي الْمَسْجِد ثُمَّ عَقَلَهُ ، ثُمَّ قَال لَهُمْ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ وَالنَّبِيُّ ﷺ: مُتَّكِئٌ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ ، فَقُلْنَا: هَذَا الرَّجُلُ الأَبْيَضُ الْمُتَّكِئُ . فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: ابْنَ عَبْدِالْمُطَّلِب ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «قَدْ أَجَبْتُكَ» . فَقَالَ الرَّجُلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنِّي سَائِلُكَ فَمُشَدِّدٌ عَلَيْكَ فِي الْمَسْأَلَة ، فَلا تَجِدْ عَلَيَّ فِي نَفْسِكَ . فَقَالَ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ» . فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَكَ ، آللَّهُ أَرْسَلَكَ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ» . قَال: أَنْشُدُكَ بِاللَّه ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَة ؟ قَال: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَال: أَنْشُدُكَ بِاللَّه ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نَصُومَ هَذَا الشَّهْرَ مِنَ السَّنَة ؟ قَال: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَال: أَنْشُدُكَ بِاللَّه ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ هَذه الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيَائِنَا فَتَقْسِمَهَا عَلَى فُقَرَائِنَا ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ» . فَقَالَ الرَّجُلُ: آمَنْتُ بِمَا جِئْتَ بِه ، وَأَنَا رَسُولُ مَنْ وَرَائِي مِنْ قَوْمِي ، وَأَنَا ضِمَامُ بْنُ ثَعْلَبَةَ ، أَخُو بَنِي سَعْد بْنِ بَكْر.

وَرَوَاهُ مُوسَى وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِالْحَمِيد ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَابِت ، عَنْ أَنَس ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا . [اخرجه مسلم: ١٢]

٦٣ـ انس بن مالک رضی الله عنه گفته است : در حالی که با پیامبر صلی الله علیه و سلم در مسجد نشسته بودیم، مردی شتر سوار در آمد و شترش را در مسجد خوابانید و زانویش را بست و سپس به حاضرین گفت:کدام یک ازشما محمد است؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان تکیه کرده،نشسته بود.

ما گفتیم : همین مرد سفید چهره که تکیه کرده است. سپس مرد مذکور به آن حضرت گفت : ای پسرعبد المطلب؟ پیامبرصلی الله علیه و سلم به او گفت: «همانا شنیدم و اجابت کردم». سپس آن مرد به پیامبرصلی الله علیه و سلم گفت : من از تو سئوال می کنم و در سئوال بر تو سخت می گیرم و از این باب بر من خشم نکن . آن حضرت فرمود : «هرآنچه در خاطرت می رسد بپرس»

وی گفت : به پروردگار تو و به پروردگار کسانی که پیش از تواند تو را سوگند می دهم که : آیا خداوند تو را بر همه مردم فرستاده است؟ آن حضرت گفت: «بارالها، آری» . وی گفت : به خدا تو را سوگند می دهم که آیا خدا امر کرده است که پنج وقت نماز در شبانه روز بگزاریم؟

آن حضرت فرمود : «بارالها، آری».

وی گفت: به خدا تو را سوگند می دهم که آیا خدا تو را امر کرده است که این ماه از سال را روزه بگیریم؟

آن حضرت فرمود: «بارالها، آری»

وی گفت: به خدا تو را سوگند می دهم که آیا خدا تو را امر کرده است که این صدقهٔ زکات را از ثروتمندان ما بگیری و بر مستمندان ما توزیع کنی ؟

پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمود: « بارالها، آری ».

آن مرد گفت: ایمان آوردم به آنچه تو آورده ای و من فرستادهٔ قوم خود هستم که در عقب من اند و من ضمام بن ثعلبه برادر بنی سعد بن بکر هستم.(امام بخاری می گوید):موسی و علی بن عبد الحمید، این حدیث را از سلیمان، از ثابت ، از انس، از پیامبرصلی الله علیه و سلم روایت کرده اند.

٧- بَاب: مَا يُذْكَرُ فِي الْمُنَاوَلَةِ ، وَكِتَابِ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْعِلْمِ إِلَى الْبُلْدَانِ

وَقَالَ أَنَسٌ: نَسَخَ عُثْمَانُ الْمَصَاحِفَ فَبَعَثَ بِهَا إِلَى الآفَاقِ . [راجع : ٣٥٠٦]

وَرَأَى عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ وَمَالِكٌ ذَلِكَ جَائِزًا .

وَاحْتَجَّ بَعْضُ أَهْلِ الْحِجَازِ فِي الْمُنَاوَلَةِ بِحَدِيثِ النَّبِيِّ ﷺ ، حَيْثُ كَتَبَ لأَمِيرِ السَّرِيَّةِ كِتَابًا وَقَالَ: « لا تَقْرَأْهُ حَتَّى تَبْلُغَ مَكَانَ كَذَا وَكَذَا » . فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْمَكَانَ قَرَأَهُ

باب ـ ۷، آنچه در مورد مناوله[1] گفته شده و فرستادن نوشته های علمی علما به سوی شهرها[2].

و انس گفته است: عثمان نسخه های قرآن را نوشت و به مناطق دور دست فرستاد[3] و برخی از مردم حجاز در باب مناوله ، حدیث پیامبرصلی الله علیه و سلم را حجت آورده اند که آن حضرت نامه ای به فرمانده لشکر سپرد و فرمود : «تا زمانی که به فلان جای می رسی آن را مخوان» و چون بدان جای رسید، نامه را بر مردم خواند و آنها را از دستور پیامبرصلی الله علیه و سلم آگاه گردانید.

---

۱) مناوله درعرف محدثان آن است که شیخ محدث کتاب حدیثش رابه طالب آن بدهد وبگوید که این شنیدهٔ من است ازفلان وبه او اجازه دهد که حدیث را روایت نماید.

۲) شیخ محدث،احادیث خودرا به کسی می فرستد که درجای دیگری می باشد وبه او کتباً اجازه می دهد که احادیث مذکورروایت نماید.

۳) جمع قرآن درزمان ابوبکر رضی الله عنه صورت گرفت وعثمان رضی الله عنه امرکرد که نسخه های مصحف را به یک شیوه ولغت واحد اهل حجاز که درابتدا باهمین لغت نازل شده شده بود،بنویسند ولغات مختلفه را که پیش ازاین درآن توسعه راه یافته بود، ساقط نمایند. به یک روایت چهارنسخه وبروایت دیگر هفت نسخه ازقرآن مجیدتکثیر وبه بلاد اسلامی ارسال شد ٠تیسیر القاری ،ج ،۱ ،ص :۴۴)

عَلَى النَّاسِ ، وَأَخْبَرَهُمْ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ .

٦٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ رَجُلاً ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَزَّقَهُ ، فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ: فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ . [انظر: ۲۹۳۹ل ، ۴۴۲۴ل ، ۷۲۶۴ل]

٦٤ـ عبدالله بن عباس گفته است : رسول الله صلی الله علیه و سلم نامه اش را به وسیلهٔ کسی فرستاد و به وی دستور داد که آن را به حاکم بحرین برساند و حاکم بحرین آن نام را برای کسری (شاه فارس) فرستاد ، و چون کسری نامه را خواند آن را پاره کرد. ابن شهاب می گوید چنین می پندارم که ابن عباس گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم آنها را نفرین کرد که پاره پاره و پراکنده و تکه پاره گردند.

٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا - أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ - فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ لا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلا مَخْتُومًا ، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، نَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، كَأَنِّي انظر إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ . فَقُلْتُ لِقَتَادَةَ: مَنْ قَالَ نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ؟ قَالَ: أَنَسٌ . [انظر: ۲۹۳۸ل ، ۳۱۰۶ز ، ۵۸۷۰ع ، ۵۸۷۲ل ، ۵۸۷۴ز ، ۵۸۷۵ل ، ۵۸۷۷ل ، ۵۸۷۹ز ، ۷۱۶۲ل . اخرجه مسلم: ۲۰۹۲]

٦٥ـ انس بن مالک رضی الله عنه گفته است: پیامبرصلی الله علیه و سلم نامه ای نوشت و یا خواست که نامه ای بنویسد . به آن حضرت گفته شد که ایشان (فرمانروایان) نامه را نمی خوانند مگر آنکه مُهر شده باشد. آن حضرت انگشتر نقره ای را که با کلمه محمد رسول الله منقوش بود، گرفت و آن را مهر کرد.
گویا همین اکنون درخشش سفیدی انگشتر را در دست آن حضرت می بینم. (شعبه می گوید) به قتاده گفتم: چه کسی گفته که نقش آن محمد رسول الله بوده است؟ وی گفت : انس گفته است.

٨-بَاب: مَنْ قَعَدَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ ، وَمَنْ رَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا

باب ـ ۸، کسی که در آخر مجلس نشست و کسی که در آن حلقه جای خالی یافت و در آنجا نشست.

٦٦ -حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّ أَبَا مُرَّةَ مَوْلَى عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ: عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ ، إِذْ أَقْبَلَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَهَبَ وَاحِدٌ ، قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا: فَرَأَى فُرْجَةً

٦٦ـ ابوواقدلیثی رضی الله عنه گفته است : درهنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مسجد نشسته بود و مردم نیز با وی بودند، سه نفر روی آوردند. دو نفر از ایشان به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و نفر سوم رفت. آن دو نفر پیش روی رسول الله صلی الله علیه و سلم ایستادند. یکی از ایشان

فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا ، وَأَمَّا الآخَرُ: فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ ، وَأَمَّا الثَّالِثُ: فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلاثَةِ ؟ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ فَآوَاهُ اللَّهُ ، وَأَمَّا الآخَرُ فَاسْتَحْيَا فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ ، وَأَمَّا الآخَرُ فَأَعْرَضَ فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ». [انظر: ٤٧٤ د. اخرجه مسلم: ٢١٧٦]

در آن حلقه جای خالی یافت و در آن نشست. نفر دیگر در عقب آنها نشست، در حالی که نفر سوم پشت گردانید و رفت. و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم فراغت یافت فرمود: آیا شما را از احوال این سه نفر خبر بدهم؟ اما یکی از ایشان روی آورد خدا او را جای داد (مشمول رحمت قرار گرفت) اما دیگر شان حیا کرد و خدا هم از وی حیا کرد (از عقاب ماند و خدا بر او رحم کرد) نفر سوم که از مجلس روی گردانید، خداوند نیز از وی روی گردانید.

٩-بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «رُبَّ مُبَلَّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ»

٦٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ: ذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ قَعَدَ عَلَى بَعِيرِهِ ، وَأَمْسَكَ إِنْسَانٌ بِخِطَامِهِ - أَوْ بِزِمَامِهِ - قَالَ: «أَيُّ يَوْمٍ هَذَا» . فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ سِوَى اسْمِهِ ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ» . قُلْنَا: بَلَى ، قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا» . فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ ، فَقَالَ: «أَلَيْسَ بِذِي الْحِجَّةِ» . قُلْنَا: بَلَى ، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ ، وَأَمْوَالَكُمْ ، وَأَعْرَاضَكُمْ ، بَيْنَكُمْ حَرَامٌ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا ، لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ». [انظر: ١٠٥ ث ، ١٧٤١ د ، ٣١٩٧ ق ، ٤٤٠٦ طث ، ٤٦٦٢ ق ، ٥٥٥٠ طث ، ٧٠٧٨ دث ، ٧٤٤٧ طث . اخرجه مسلم: ١٦٧٩]

باب ـ ۹، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم بسا تبلیغ شده ای که یادگیرنده تر از شنو نده‌اند.

۶۷ـ ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم یا د آور شده که بر شتر خود نشست و کسی مهار یازمام شترش را گرفت.
آن حضرت فرمود: «امروز کدام روز است؟» ما خاموش گشتیم ، تا آنکه پنداشتیم آن حضرت آن را غیر از نام آن، بنام دیگری یاد می کند.
آن حضرت فرمود : « آیا روز نحر«قربانی» نیست؟»
گفتیم : آری. آن حضرت گفت : « این کدام ماه است؟»
ما خاموش گشتیم تا آن که پنداشتیم که آن حضرت آن را به نام دیگری غیر از نامش می نامد.
آن حضرت فرمود :«آیا ماه ذی الحجه نیست؟»
گفتیم : آری، آن حضرت فرمود : « همانا خونها و مالها و آبروهای شما بر یکدیگر شما حرام است مانند همین روز شما ، در همین ماه شما و در همین شهر شما ، کسی که حاضر است این حدیث را به کسی که غایب است، برساند و شاید حاضر به کسی برساند که نسبت به وی یاد گیرنده تر و پذیرنده تر است.»

١٠- بَاب: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد:١٩] فَبَدَأَ بِالْعِلْمِ.

«وَأَنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَرَّثُوا الْعِلْمَ، مَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ، وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ بِهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ».

وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ٢٨]

وَقَالَ: ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ [العنكبوت: ٤٣] ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [الملك: ١٠].

وَقَالَ: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ٩]

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ». [راجع:٧١].

و«إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ».

وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: لَوْ وَضَعْتُمُ الصَّمْصَامَةَ عَلَى هَذِهِ - وَأَشَارَ إِلَى قَفَاهُ - ثُمَّ ظَنَنْتُ أَنِّي أُنْفِذُ كَلِمَةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ أَنْ تُجِيزُوا عَلَيَّ لَأَنْفَذْتُهَا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿كُونُوا رَبَّانِيِّينَ﴾ [آل عمران: ٧٩]: حُلَمَاءَ فُقَهَاءَ، وَيُقَالُ: الرَّبَّانِيُّ الَّذِي يُرَبِّي النَّاسَ بِصِغَارِ الْعِلْمِ قَبْلَ كِبَارِهِ.

باب ـ ١٠، علم مقدم است بر گفتار و عمل.

نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: « بدان (ای محمد) که نیست خدایی جز خدای یکتا» محمد : ١٩. در این آیت خداوند به علم آغاز کرده است. « وبه تحقیق که علماء وارثان پیامبران اند(و پیامبران) علم را به میراث گذاشته اند. کسی که آن را گرفت، بهرهٔ وافری گرفته است. . کسی که در راهی می رود که بدان علمی می جوید، خداوند راهی را برای او به سوی بهشت آسان می سازد.[1]
و خداوند جل ذکره گفته است: « جز این نیست که از خداوند همان بنده های وی می ترسند که عالم اند». (فاطر : ٢٨)
و گفته است : «و نمی فهمند آن را مگر دانایان» «عنکبوت:۴۳» و « و کافران می گویند : اگر ما می شنیدیم یا می فهمیدیم در زمرهٔ دوزخیان نمی بودیم» «الملک :١٠»
و گفته است : « آیا برابراند کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند.» «الزمر:٩»
و پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است: « کسی که خداوند بخواهد به وی نیکویی و خیر ارزانی دارد، او را در علم دین دانایی می بخشد.»
و « همانا علم از آموختن حاصل می گردد.»
و ابوذر گفته است: اگر شمشیر تیز را بر این - و اشارت کرد به گردن خود- بگذارید و سپس گمان حاصل کنم که می توانم کلمه ای را که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام برزبان می آورم، قبل از آنکه شمشیر را بکشید، آن کلمه را بر زبان خواهم آورد. و ابن عباس « در تفسیر آیهٔ » « علمای ربانی باشید»«آل عمران:٧٩» گفته است : یعنی حلم پیشگان

---

١) امام بخاری پاره هایی ازاحادیث رادراین باب آورده وسندآن رابدان سبب نیاورده است که مطابق شرایط خود، آن را از شیوخ خودشنیده است (اقتباس ازشرح شیخ‌الاسلام ج اول ص ١٣٧، حاشیهٔ تیسیر القاری)

و فقها . امام بخاری می گوید: ربانی کسی است که مردم را به مبادی آسان علم تربیت می کند، قبل از آنکه به مسائل مشکل آن بپردازد.

١١- بَاب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوَّلُهُمْ بِالْمَوْعِظَةِ وَالْعِلْمِ كَيْ لا يَنْفِرُوا

باب ـ ١١، آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم در موعظهٔ و علم به حالات صحابه توجه می کرد تا خسته و ملول نشوند.

٦٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا. [انظر: ٧٠ث، ٦٤١١ث. اخرجه مسلم: ٢٨٢١]

٦٨ـ ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم غرض موعظهٔ ما، روزهایی را در نظر می گرفت از بیم آنکه مبادا برما ملال آورد.

٦٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلا تُنَفِّرُوا». [انظر: ٦١٢٥ل. أخرجه مسلم: ١٧٣٤]

٦٩ـ از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر مردم (امور دین را) آسان گیرید و سخت نگیرید و آنان را (به رحمت الهی) بشارت دهید و موجب فرار ایشان نشوید».

١٢- بَاب: مَنْ جَعَلَ لأَهْلِ الْعِلْمِ أَيَّامًا مَعْلُومَةً

باب ـ ١٢، کسی که جهت تعلیم اهل علم ،روزهایی مشخص نماید.

٧٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُذَكِّرُ النَّاسَ فِي كُلِّ خَمِيسٍ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ، لَوَدِدْتُ أَنَّكَ ذَكَّرْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ؟ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُمِلَّكُمْ، وَإِنِّي أَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ، كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا، مَخَافَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا. [أخرجه مسلم: ٢٨٢١]

٧٠ـ ابووائل گفته است: عبد الله (ابن مسعود) در روزهای پنجشنبه مردم را وعظ می گفت. مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمن، دوست می دارم که هر روز ما را وعظ کنی. ابن مسعود گفت: آنچه مرا از این کار باز می دارد، آن است که خوش ندارم بر شما ملال آورم. و من در امر وعظ به گونه ای رعایت حال شما را می کنم، که پیامبر صلی الله علیه و سلم رعایت حال ما را می کرد. از ترس آن که مبادا بر ما ملال آورد.

١٣-بَاب: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ

٧١ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ خَطِيبًا يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ». [انظر: ٣١١٦ر، ٣٦٤١ع‌ث، ٧٣١٢ر، ٧٤٦٠ع‌ث، وانظر في العلم، باب: ١٠. أخرجه مسلم: ١٠٣٧، (٩٨)، (١٠٠)، مختصراً وفيه زيادة]

باب ـ ۱۳، کسی را که خداوند می خواهد به وی نیکویی وخیر ارزانی دارد او را در علم دین دانایی می بخشد.

۷۱ـ حمید بن عبد الرحمن گفته است: معاویه رضی الله عنه در حالی که خطبه می خواند گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود: « کسی را که خداوند می خواهد به وی نیکویی ارزانی دارد، او را در علم دین دانایی می بخشد ، و همانا من قسمت کنندۀ ، (علم به اندازه نصیب هر یک) می باشم و خداوند بخشندۀ آن است و همواره این امت بر دین خدا استوار است، و کسی که با ایشان مخالفت ورزد ، نمی تواند به ایشان زیانی برساند تا آن زمان که فرمان خدا (قیامت) در رسد.

١٤-بَاب: الْفَهْمِ فِي الْعِلْمِ

٧٢- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ عُمَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَلَمْ أَسْمَعْهُ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلا حَدِيثًا وَاحِدًا، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأُتِيَ بِجُمَّارٍ، فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً، مَثَلُهَا كَمَثَلِ الْمُسْلِمِ». فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ، فَسَكَتُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ». [راجع: ٦١. أخرجه مسلم: ٢٨١١]

باب ـ ۱۴، فهم در علم.

۷۲ـ مجاهد گفته است: تا مدینه همراه و هم صحبت ابن عمر بودم و از وی نشنیدم که حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کند، بجز یک حدیث چنانکه گفت:ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم که جمار (پیه درخت خرما) آوردند . آن حضرت فرمود:« از جنس درخت ، درختی است که (صفتش) مانند مسلمان است».
من می خواستم که بگویم : آن درخت خرما است و چون از همه خوردسالتر بودم، خاموش ماندم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « آن درخت ، درخت خرما است.»

١٥-بَاب: الاغْتِبَاطِ فِي الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ

[وَقَدْ تَعَلَّمَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فِي كِبَرِ سِنِّهِمْ].

وَقَالَ عُمَرُ: تَفَقَّهُوا قَبْلَ أَنْ تُسَوَّدُوا

٧٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِد عَلَى غَيْرِ مَا حَدَّثَنَاهُ الزُّهْرِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ قَيْسَ بْنَ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالا فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». [انظر: ١٤٠٩م، ٧١٤١م، ٧٣١٦م. أخرجه مسلم: ٨١٦]

باب ـ ١٥، رشک بردن (غبطه خوردن) در علم و حکمت.

«همانا یاران پیامبرصلی الله علیه و سلم در بزرگسالی علم آموختند.»[1] و عمر گفته است: علم بیاموزید قبل از آنکه بزرگ قوم شوید.

٧٣ـ از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «غبطه ای نیست مگر در مورد دو کس، کسی که خدا به او دارایی ای داده و او آن را در راه حق خرج می کند وکسی که خدا به اودانشی داده و او بدان حکم می کند. و آن را به دیگران تعلیم می دهد.»

١٦-بَاب: مَا ذُكِرَ فِي ذَهَابِ مُوسَى عليه السلام فِي الْبَحْرِ إِلَى الْخَضِرِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ الآيَةَ [الكهف: ٦٦]

٧٤-حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ غُرَيْرٍ الزُّهْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ حَدَّثَ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ تَمَارَى هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِيُّ فِي صَاحِبِ مُوسَى، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ خَضِرٌ، فَمَرَّ بِهِمَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: إِنِّي تَمَارَيْتُ أَنَا وَصَاحِبِي هَذَا فِي صَاحِبِ مُوسَى، الَّذِي سَأَلَ مُوسَى السَّبِيلَ إِلَى لُقِيِّهِ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَذْكُرُ شَأْنَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «بَيْنَمَا مُوسَى فِي مَلإٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: هَلْ تَعْلَمُ

باب ـ ١٦، آنچه در باب رفتن موسی علیه السلام در دریا بسوی خضر یاد آوری شده.

و فرمودۀ اوتعالی: «آیا پیروی تو کنم به شرط آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموخته شده ای از راه یابی.» «الکهف:٦٦»

٧٤ـ از عبیدالله بن عبد الله روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: او و حُربن قیس بن حصن فزاری، در مورد یار موسی اختلاف و مجادله کردند. ابن عباس گفته بود که یار موسی، خضر بوده است. أُبَی بن کعب بر آنها گذشت وابن عباس او را خواند و گفت: من و این دوستم در مورد یارموسی، کسی که موسی راه رسیدن به دیداراو را درخواست نمود، اختلاف کردیم، آیا تو از پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد وی چیزی شنیده ای؟ وی گفت: آری. از رسول الله صلی الله علیه

۱) در سائر نسخ بخاری که در دسترس بودگفته عمر رضی الله عنه یعنی علم بیاموزید قبل ازآن که بزرگ قوم شوید- بر این‌عبارت - همانا یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم دربزرگسالی علم آموختند مقدم آمده است.

أَحَدًا أَعْلَمَ مِنْكَ ؟ قَالَ مُوسَى : لاَ ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى : بَلَى ، عَبْدُنَا خَضِرٌ ، فَسَأَلَ مُوسَى السَّبِيلَ إِلَيْهِ ، فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ الْحُوتَ آيَةً ، وَقِيلَ لَهُ : إِذَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَارْجِعْ ، فَإِنَّكَ سَتَلْقَاهُ ، وَكَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَ الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ ، فَقَالَ لِمُوسَى فَتَاهُ : أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ ؟ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ ، وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ قَالَ : ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي ، فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ، فَوَجَدَا خَضِرًا ، فَكَانَ مِنْ شَأْنِهِمَا الَّذِي قَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ » .[انظر: ۷۸، ۱۲۲، ۲۲۶۷، ۲۷۲۸ ، ۳۲۷۸ ، ۳۴۰۰، ۳۴۰۱ ، ۴۷۲۵ ، ۴۷۲۶، ۴۷۲۷ ، ۶۶۷۲ ، ۷۴۷۸ . أخرجه مسلم: ۲۳۸۰]

و سلم شنیده ام که می فرمود: آنگاه که موسی در میان گروهی از بنی اسرائیل بود، مردی نزدش آمد و گفت: آیا نسبت به خود داناتری سراغ داری؟

موسی گفت: نه.

سپس خداوند به سوی موسی وحی فرستاد: « آری ، بندهٔ ماخضر از تو داناتر است».موسی راه رسیدن به او را سئوال کرد. خداوند برای موسی ماهی را نشانه ای قرار داد و به او گفته شد که هر زمان که ماهی را گم کردی، باز گرد، در آنجا با وی دیدار خواهی کرد.

موسی در پی دریافت نشان ماهی در دریا، روانه شد. شاگرد (هم سفر) موسی به او گفت: «آیا دیدی چون آرام گرفتیم درحالی که به سنگی تکیه کرده بودیم ، من ماهی را (در آنجا) فراموش کردم وجز شیطان ازآنکه [حکایت] آن رایاد کنم، آن را از خاطرم نبرد.

موسی گفت: «این بود آنچه می جستیم پس بازگشتند بر نشان گامهای خویش جستجو کنان»(الکهف:٦٤)، وخضر را در آنجا یافتند. و چنان است که خدای عزوجل در کتابش یاد کرده است (الکهف:٦٠تا٨٢).

۱۷-بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ »

باب ـ ۱۷، فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم «بارالها، به او قرآن بیاموز».

۷۵- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ : « اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ » .[انظر :۱۴۳، ۳۷۵۶ ، ۷۲۷۰ . أخرجه مسلم: ۲۴۷۷]

۷۵ـ ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا در بغل گرفت و گفت: « بارالها به او قرآن بیاموز ».

١٨-بَاب: مَتَى يَصِحُّ سَمَاعُ الصَّغِيرِ

باب ـ ١٨, چه وقت شنیدن (حدیث) از نابالغ صحت دارد.

٧٦-حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانٍ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الاحْتِلَامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِمِنًى إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ عَلَيَّ أَحَدٌ. [انظر: ٤٩٣د، ٨٦١د، ١٨٥٧د، ٤٤١٢د. أخرجه مسلم: ٥٠٤]

٧٦ـ عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: من بر ماده خری سوار بودم و در آن روزها به سن بلوغ نزدیک شده بودم. رسول الله صلی الله علیه و سلم در منی نماز می گزارد و در جلوی روی او دیواری نبود. من از جلو بخشی از صف نماز گذشتم و ماده خر را رها کردم که بچرد و سپس به صف نماز در آمدم و این عمل مرا کسی ناپسندیده ندانست.

٧٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُسْهِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنِي الزُّبَيْدِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ مَجَّةً مَجَّهَا، فِي وَجْهِي، وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ سِنِينَ، مِنْ دَلْوٍ. [انظر: ١٨٩د، ٨٣٩د، ١١٨٥د، ٦٣٥٤د، ٦٤٢٢د]

٧٧ـ محمود بن ربیع رضی الله عنهه گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و سلم در خاطرم دارم که آب دهان بر روی من افکند. من در آن زمان پسری پنج ساله بودم و آن از آب سطلی بود (که از چاه کشیده شده بود.)

١٩-بَاب: الْخُرُوجِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ

باب ـ ١٩، بر آمدن در طلب علم.

وَرَحَلَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، إِلَى عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أُنَيْسٍ، فِي حَدِيثٍ وَاحِدٍ.

و جابر بن عبدالله جهت شنیدن یک حدیث از عبدالله ابن انیس مسیر راه یک ماهه را پیمود.

٧٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ خَالِدُ بْنُ خَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ: أَخْبَرَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ تَمَارَى هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِيُّ فِي صَاحِبِ مُوسَى، فَمَرَّ بِهِمَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: إِنِّي تَمَارَيْتُ أَنَا وَصَاحِبِي هَذَا فِي صَاحِبِ مُوسَى الَّذِي سَأَلَ السَّبِيلَ إِلَى لُقِيِّهِ، هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَذْكُرُ شَأْنَهُ؟ فَقَالَ أُبَيٌّ: نَعَمْ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ

٧٨ـ ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که همانا او و حربن قیس بن حصن در مورد همسفر موسی (ع) مجادله کردند. (در آن هنگام) ابی بن کعب بر آنها گذشت. ابن عباس او را فراخواند و گفت: همانا من و این دوست من در مورد یار موسی، همان کسی که موسی راه ملاقات با او را سئوال کرده بود، بحث و مناقشه کردیم، آیا تو از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد وی چیزی شنیده ای؟

يَذْكُرُ شَأْنَهُ يَقُولُ: «بَيْنَمَا مُوسَى فِي مَلأٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَتَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنْكَ؟ قَالَ مُوسَى: لا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى: بَلَى، عَبْدُنَا خَضِرٌ، فَسَأَلَ السَّبِيلَ إِلَى لُقِيِّهِ، فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ الْحُوتَ آيَةً، وَقِيلَ لَهُ: إِذَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَارْجِعْ، فَإِنَّكَ سَتَلْقَاهُ، فَكَانَ مُوسَى ﷺ يَتَّبِعُ أَثَرَ الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ فَتَى مُوسَى لِمُوسَى: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، قَالَ مُوسَى: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي، فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا فَوَجَدَا خَضِرًا، فَكَانَ مِنْ شَأْنِهِمَا مَا قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ». [راجع: ٧٤، اخرجه مسلم: ٢٨٣٠].

ابی گفت : آری، من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که از او یاد می کرد ومی گفت: «در حالی که موسی(ع) در میان جمعی از بنی اسرائیل بود، مردی نزدش آمد و گفت: آیا کسی را از خود داناتر سراغ داری ؟
موسی گفت: نه.
سپس خدای عزوجل بر موسی وحی فرود آورد که :«آری ، بندهٔ ماخضر» (از تو داناتر است).

موسی(ع) راه ملاقات با وی را سئوال کرد. و خداوند ماهی را نشانی گذاشت و به موسی گفت:«آنگاه که ماهی را گم کردی باز گرد، در آنجا با او دیدار خواهی کرد و موسی (ع) براه افتاد در حالیکه ماهی را در دریا تعقیب می نمود. شاگرد موسی به او گفت:«آیا دیدی چون به سنگی تکیه نموده آرام گرفتیم، من ماهی را در آنجا فراموش کردم و بر من فراموش نساخت که قصه اش را یاد کنم مگر شیطان» «الکهف : ٦٣» موسی گفت: « این بود آنچه می جستیم ، پس بازگشتند بر نشانهای پای خویش تفحص کنان «الکهف: ٦٤» و خضر را در آنجا یافتند.»
و چنان است که خداوند در کتاب خود یاد کرده است.

٢٠ -بَاب: فَضْلِ مَنْ عَلِمَ وَعَلَّمَ

باب ـ ٢٠، فضیلت کسی که علم فرا گرفت و به دیگران تعلیم داد.

٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ، كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلأَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا

٧٩ـ از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: صفت علم وهدایتی که خدا مرا به آن فرستاده مانند ، صفت باران زیادی است که بر زمینی رسیده، پس پارهٔ از زمین که پاک بود آب را پذیرفت وگیاه وسبزهٔ بسیار رویانید، وپاره ای از زمین که سخت بود آب را نگاه داشت

النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا ، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةً أُخْرَى ، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لا تُمْسِكُ مَاءً وَلا تُنْبِتُ كَلأً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِي دِينِ اللَّهِ ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا ، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ».

قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِسْحَاقُ: وَكَانَ مِنْهَا طَائِفَةٌ قَيَّلَتِ الْمَاءَ ، قَاعٌ يَعْلُوهُ الْمَاءُ ، وَالصَّفْصَفُ : الْمُسْتَوِي مِنَ الأَرْضِ . [اخرجه مسلم: ۲۲۸۲]

و خداوند بدانوسیله برای مردم سود رسانید. پس از آن نوشیدند و به حیوانات خود نوشاندند و کشت کردند. و باران بر پارهٔ دیگری از زمین رسید که هموار و صاف بود که نه آب را نگاه می داشت و نه گیاه را می رویانید.

پس این مثل و صفت کسی است که در دین خدا فقیه و عالم گشت و از آنچه خداوند مرا بدان فرستاده (یعنی علم وحی) بهره برد، پس خود علم را فرا گرفت و به دیگران تعلیم داد.

و مثال (دیگر) کسی است که (از غایت تکبر) بدان سر بلند نکرد و هدایت حق را که من به آن فرستاده شده ام ، نپذیرفت.»

ابو عبدالله (امام بخاری) می گوید ، که اسحاق گفته است: که طایفه ای لفظ «قبلت الماء، یعنی آب را پذیرفت» را قیلت الماء، یعنی آب را خورد» روایت نمو ده اند. و «الصَّفْصَف» را زمین هموار معنی کرده اند.

۲۱-بَاب: رَفْعِ الْعِلْمِ وَظُهُورِ الْجَهْلِ

باب ـ ۲۱، ناپدیدن شدن علم و ظهور جهل.

وَقَالَ رَبِيعَةُ: لا يَنْبَغِي لأَحَدٍ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يُضَيِّعَ نَفْسَهُ .

و ربیعه گفته است: کسی را که از علم بهره برده است، شایسته نیست که(با ترک آن) خودش را ضایع گرداند.

۸۰- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَثْبُتَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا ». [انظر: ۸۱، ۵۲۳۱، ۵۵۷۷، ۶۸۰۸ . اخرجه مسلم: ۲۶۷۱]

۸۰ـ از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: از نشانه های قیامت است ناپدید شدن علم و آشکار شدن جهل و نوشیدن شراب و آشکار شدن زنا.

۸۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا لا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: « مِنْ أَشْرَاطِ

۸۱ـ انس رضی الله عنه گفته است : من برای شما حدیثی می گویم که پس از من هیچ کسی آن را به شما نمی گوید. از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می‌فرمود:« از نشانه های

السَّاعَةِ أَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ، وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ». [راجع: ۸۰. اخرجه مسلم: ۲۶۷۱]

قیامت است: که علم (با زوال علما) کم شده وجهل پدیدار شود و زنا، علنی گردد و زنان فزون شوند و مردان اندک، تا بدان حد که پنجاه زن را یک مرد سرپرستی کند.»

۲۲-بَاب: فَضْلِ الْعِلْمِ

باب ـ ۲۲، فضیلت علم.

۸۲- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمَ». [انظر: ۳۶۸۱، ۷۰۰۶، ۷۰۰۷، ۷۰۲۷، ۷۰۳۲. اخرجه مسلم: ۲۳۹۱]

۸۲ـ از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که در خواب بودم دیدم که ظرفی شیر برایم آورده شد، آن را نوشیدم تا آنکه دیدم سیرابی آن از ناخنهای من نمودار شد به سپس بقیهٔ شیر را به عمر بن خطاب دادم.»
یاران گفتند: یا رسول الله، آن را چه تعبیر کردی؟
آن حضرت فرمود: «علم»

۲۳-بَاب: الْفُتْيَا وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى الدَّابَّةِ وَغَيْرِهَا

باب ـ ۲۳، فتوی دادن در حال سوار بودن بر مرکب و غیر آن.

۸۳-حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنًى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ؟ فَقَالَ: «اذْبَحْ وَلَا حَرَجَ». فَجَاءَ آخَرُ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَنَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلَا حَرَجَ». فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلَا أُخِّرَ إِلَّا قَالَ: «افْعَلْ وَلَا حَرَجَ». [انظر: ۱۲۴، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸، ۶۶۶۵. اخرجه مسلم: ۱۳۰۶]

۸۳ـ عبد الله بن عمر و بن عاص رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حجه الوداع در حالی که بر شتر خود سوار بود، در موضع منی توقف کرد، زیرا مردم از وی سئوال می کردند. مردی آمد و گفت: من نمی دانستم، سر خود را تراشیدم قبل از آنکه قربانی کنم. آن حضرت فرمود: «برو قربانی کن مشکلی نیست.»[۱] مرد دیگری آمد و گفت: نمی دانستم، قربانی کردم قبل از آنکه رمی جمارکنم: آن حضرت فرمود: «رمی جمار کن، مشکلی نیست.» پیامبراز هیچ چیزی که تقدیم یا تأخیر شده بود، پرسیده نشد مگر آنکه

۱) ظاهر این حدیث میرساند که رعایت ترتیب دراین امور واجب نبوده است وهمین است مذهب شافعی واحمد. امامذهب ابوحنیفه ومالک آن است که ترتیب دراین امور واجب است وبی ترتیبی رابابد بادم (قربانی) جبران کرد.چنان که از ابن عباس مروی است که گفته است کسی که درحج چیزی راتقدیم ویاتاخیر کند باید برای جبران آن خونی بریزد (تیسیر القاری ج۱، ص ۵۱)

فرمود انجامش ده و اشکالی دارد.»

٢٤-بَاب: مَنْ أَجَابَ الْفُتْيَا بِإِشَارَةِ الْيَدِ وَالرَّأْسِ

باب ـ ۲۴، جواب دادن فتوی به اشارهٔ دست و سر.

٨٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ فِي حَجَّتِهِ فَقَالَ: ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ، قَالَ: «وَلَا حَرَجَ». قَالَ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ وَلَا حَرَجَ. [انظر: ١٧٢١ع، ١٧٢٢د، ١٧٢٣د، ١٧٣٤م، ٦٦٦٦د، وانظر في الطلاق، باب: ٢٤. أخرجه مسلم: ١٣٠٧، باختلاف]

۸۴ـ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم در حجی که گزارد. سئوال شد. کسی گفت :قربانی کردم پیش از آنکه رمی‌کنم. آن حضرت با اشارهٔ دست گفت: « دشواریی نیست» کسی گفت: سرم را تراشیدم پیش از آنکه قربانی کنم آن حضرت با دست خویش اشاره نمود که دشواریی نیست.

٨٥- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُقْبَضُ الْعِلْمُ، وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ وَالْفِتَنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْهَرْجُ؟ فَقَالَ: هَكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَّفَهَا، كَأَنَّهُ يُرِيدُ الْقَتْلَ. [انظر: ١٠٣٦ل، ١٤١٢ع، ٣٦٠٨ع، ٤٦٣٥ط، ٤٦٣٦ط، ٦٠٣٧ل، ٦٥٠٦ط، ٦٩٣٥ع، ٧٠٦١ل، ٧١١٥ع، ٧١٢١ط، أخرجه مسلم: ١٥٧ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وقريباً من هذا اللفظ في(١٥٧) العلم/١٢]

۸۵ـ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمود: « علم «دین» بر گرفته می شود و جهل و فتنه ها بروز می کند، و «هرج» زیاد می گردد. گفته شد: یا رسول الله، «هرج» چیست؟ آن حضرت با دست خویش اشاره کرد و دست را بدان گونه مایل کرد که گویا به قتل وکشتار دلالت میکرد.

٨٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي، فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا: أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّانِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي، حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ: أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ - مِثْلَ أَوْ - قَرِيبَ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ

۸۶ـ از فاطمه رضی الله عنها روایت است که اسماء رضی الله عنها گفت: نزد عایشه رفتم و او نماز می گزارد . به او گفتم که مردم را چه پیش آمده است ؟ وی به آسمان اشارت کرد «آفتاب گرفته است» و مردم به‌نمازایستاده بودند. عایشه گفت : سبحان الله.
او را گفتم : آیا نشانه ایست؟ وی به اشارهٔ سرگفت: آری. من هم به نماز ایستادم تا آنکه بر من بیهوشی عارض گشت، و سپس به ریختن آب بر سرم پرداختم. پیامبر صلی الله علیه و سلم ، خدای عَزّوجَلّ را حمد و ثنا گفته فرمود:

الدَّجَّالِ ، يُقَالُ مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ - لا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى ، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا ، هُوَ مُحَمَّدٌ ، ثَلاثًا ، فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا ، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ . وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ - لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: لا أَدْرِي ، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ». [انظر: ١٨٤[د]، ٩٢٢[د، خ]، ١٠٥٣[د]، ١٠٥٤[ق]، ١٠٦١[خ]، ١٢٣٥[خ]، ١٣٧٣[خ]، ٢٥١٩[ق]، ٢٥٢٠[ق]، ٧٢٨٧[د]، وانظر في الكسوف، باب:٤، وفي الطلاق، باب: ٢٤. اخرجه مسلم: ٩٠٥ ، بذكر (أما بعد)]

«چیزی نبود که مرا نمودار نشده بود، مگر اینکه آن را در همین جایگاهم مشاهده کردم، حتی بهشت و دوزخ را و بر من چنین وحی آمد که: شما در قبرهای خویش آزموده می شوید و این آزمایش مثل یا نزدیک،نمی دانم که کدام کلمه را اسماء گفته است . فتنهٔ مسیح دجال است (به اهل قبر) گفته می شود که در مورد این مرد چه می دانی ؟ ولی مؤمن یا موقن نمی دانم که کدام کلمه را اسماء گفته است، می گوید:او ، محمد رسول الله است که جهت هدایت ما با معجزات آشکار و رهنمونی آمده است، او را قبول کردیم و از او پیروی نمودیم . او محمد است و سه بار تکرار می کند و سپس به او گفته می شود.

آرام بخواب . به تحقیق دانستیم که به او ایمان داشتی و لیکن «منافق» یا «مُرتاب»[1] نمی دانم که کدام کلمه را اسماء گفته است می گوید: نمی دانم شنیده بودم که مردم چیزی می گفتند، من هم همان چیز را گفتم.

٢٥-بَاب : تَحْرِيضَ النَّبِيِّ ﷺ وَفْدَ عَبْدِالْقَيْسِ عَلَى أَنْ يَحْفَظُوا الإِيمَانَ وَالْعِلْمَ ، وَيُخْبِرُوا مَنْ وَرَاءَهُمْ

وَقَالَ مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ: قَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: «ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ فَعَلِّمُوهُمْ» . [راجع:٦٢٨]

٨٧ -حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: كُنْتُ أُتَرْجِمُ بَيْنَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَبَيْنَ النَّاسِ ، فَقَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِالْقَيْسِ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «مَنِ الْوَفْدُ أَوْ مَنِ الْقَوْمُ» . قَالُوا: رَبِيعَةُ ، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ أَوْ بِالْوَفْدِ ، غَيْرَ خَزَايَا وَلا نَدَامَى» .

باب - ٢٥، ترغیب پیامبر صلی الله علیه و سلم نمایندگان قبیله عبدالقیس را که احکام ایمان و علم را فراگیرند و مردمی را که در عقب ایشان است خبر بدهند.

و مالک بن الحویرث می گوید که رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما گفت: «نزد مردم خویش باز گردید و آنها را تعلیم دهید»

٨٧- ابو جَمره گفته است: من میان ابن عباس و مردم ترجمانی می کردم . ابن عباس گفت: نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند،آن حضرت گفت: « این نمایندگان یا این مردم کیستند؟»

---

١) مرتاب - راشک کننده دراعتقاد ،معنی کرده اند.

قَالُوا: إِنَّا نَأْتِيكَ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ ، وَلا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيَكَ إِلا فِي شَهْرٍ حَرَامٍ ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ نُخْبِرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا ، نَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ ، فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ : أَمَرَهُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحْدَهُ ، قَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ» . قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ ، وَتُعْطُوا الْخُمُسَ مِنَ الْمَغْنَمِ». وَنَهَاهُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ .

قَالَ شُعْبَةُ: رُبَّمَا قَالَ: «النَّقِيرِ» . وَرُبَّمَا قَالَ: «الْمُقَيَّرِ».

قَالَ: «احْفَظُوهُ وَأَخْبِرُوهُ مَنْ وَرَاءَكُمْ» . [راجع: ۵۳. اخرجه مسلم: ۱۷]

گفتند: از قوم ربیعه می باشند.
آن حضرت فرمود: «خوش آمد باد بر قوم و یا بر نمایندگان، از آمدن خویش زیانکار و پشیمان نخواهید بود.»
آنها گفتند: ما از مسافرت دور نزد تو آمده ایم و در میان ما و میان تو، کافران قبیلهٔ مضر قرار دارند و ما نمی توانیم نزد تو بیاییم بجز در ماه حرام، پس ما را کاری بفرمای که آن را به مردمی که در عقب ما می باشند خبر بدهیم و بدان وارد بهشت گردیم.
آن حضرت آنها را به چهار چیز امر و از چهار چیز منع کرد. امر کرد که به خدای یکتا ایمان بیاورند.
آن حضرت فرمود : «آیا می دانید که ایمان به خدای یکتا چیست؟»
گفتند: خدا و رسولش بهتر می داند.
آن حضرت فرمود: «گواهی به اینکه هیچ چیزی سزاوار پرستش نیست بجز الله و محمد فرستادهٔ اوست و بر پا کردن نماز و دادن زکات و روزهٔ رمضان و اینکه یک پنجم از مال غنیمت را(به بیت المال دهید)».
و آن حضرت آنها را از دبّاء و حنتم و مزفت منع کرد. و شعبه گفته است:(همچنان منع کرد) از «نقیر» و شاید گفته باشد « مقیر» (ظروفی که در آن شراب می ساختند) آن حضرت فرمود : اینها را بخاطر بسپارید و کسانی را که در عقب شما هستند، بدان خبر بدهید.

۲۶-بَاب: الرِّحْلَةِ فِي الْمَسْأَلَةِ النَّازِلَةِ ، وَتَعْلِيمِ أَهْلِهِ

باب ـ ۲۶، مسافرت غرض (اخذ فتوی) در مسأله ای که وقوع یافته ، و تعلیم اهل خانهٔ خویش.

۸۸-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ: أَنَّهُ

۸۸ـ از عبد الله بن ابی ملیکه رضی الله عنه روایت است که عقبة بن حارث رضی الله عنه

تَزَوَّجَ ابْنَةً لأبِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكِ أَرْضَعْتِنِي ، وَلا أَخْبَرْتِنِي ، فَرَكِبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ». فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ ، وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ . [انظر: ٢٠٥٢، ٢٦٤٠، ٢٦٥٩، ٢٦٦٠، ٥١٠٤]

گفته است که وی با دختر ابی اهاب بن عزیز ازدواج کرد . سپس زنی نزدش آمد و گفت: من عقبه و زنی را که با وی ازدواج کرده است شیر داده ام. عقبه به او گفت: من نمی دانم که تو مرا شیر داده باشی و نه هم از این قضیه با خبرم ساختی.

سپس عقبه سوار شد و به مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و مسأله را از آن حضرت پرسید. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:«چگونه (باوی ازدواج می کنی) حالانکه چنین گفته شده است» عقبه او را رها کرد و آن زن (نیز) شوهر دیگری گرفت.

٢٧-بَاب: التَّنَاوُبِ فِي الْعِلْمِ

٨٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي ثَوْرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ ، فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ ، وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، يَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا ، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ ، فَنَزَلَ صَاحِبِي الأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ ، فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا ، فَقَالَ: أَثَمَّ هُوَ ؟ فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ. قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَإِذَا هِيَ تَبْكِي ، فَقُلْتُ: طَلَّقَكُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ: لا أَدْرِي . ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ ؟ قَالَ: «لا». فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ . [انظر: ٢٤٦٨، ٤٩١٣، ٤٩١٤، ٤٩١٥، ٥١٩١، ٥٢١٨، ٥٨٤٣، ٧٢٥٦، ٧٢٦٣. أخرجه مسلم: ١٤٧٩، مطولاً]

باب - ٢٧، نوبت گذاشتن در فراگیری علم.

٨٩- عمر رضی الله عنه گفت: من و همسایهٔ انصاری ام که در محلهٔ بنی امیة بن زید در حوالی مدینه می زیستیم و به نوبت نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم می رفتیم . روزی او می رفت و روزی من می رفتم. روزی که من رفته بودم، با خبر همان روز چون وحی وغیره نزد او برمی گشتم و روزی که او می رفت، همان کاری را می کرد ، که من کرده بودم.

باری همان دوست انصاری من در روز نوبت خود آمد و با شدت هرچه تمام دروازهٔ خانه ام را کوبیده و گفت: آیا او (عمر) در خانه است؟ من ترسیدم و برآمدم . او گفت: حادثهٔ بزرگی رخ داده است.

گفت : من نزد حفصه رفتم . وی می گریست، به او گفتم: آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم همهٔ شما را طلاق داده است.

وی گفت: نمی دانم.

پس از آن نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم و در حالی که ایستاده بودم گفتم : آیا زنان خود را طلاق داده ای ؟ گفت : «نه» سپس گفتم: الله اکبر

۲۸-بَاب: الْغَضَبِ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالتَّعْلِيمِ، إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ

۹۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ قال: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ قال: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لا أَكَادُ أُدْرِكُ الصَّلاةَ مِمَّا يُطَوِّلُ بِنَا فُلانٌ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْ يَوْمِئِذٍ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مُنَفِّرُونَ فَمَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ». [انظر: ۷۰۲ط، ۷۰۴ط، ۶۱۱۰ط، ۷۱۵۹ط. اخرجه مسلم: ۴۶۶]

باب ـ ۲۸، خشمگین شدن در اثنای وعظ و تعلیم با مشاهدهٔ عمل ناشایست.

۹۰-ابومسعود انصاری رضی الله عنه گفت: مردی گفت: یا رسول الله، شاید نتوانم نماز(جماعت) را دریابم، زیرا فلان (امام نماز) نماز را بر ما دراز می کند. من پیامبر صلی الله علیه و سلم را در هنگام وعظ خشمگین تر از آن روز ندیده بودم، آن حضرت فرمود: « ای مردم، به تحقیق که شما نماز گزاران را می گریزانید . کسی که بر مردم نماز می گزارد باید تخفیف آورد، زیرا در میان آنها مریض و ضعیف و نیازمند وجود دارند.

۹۱ -حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ الْمَدِينِيُّ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللُّقَطَةِ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وِكَاءَهَا، أَوْ قَالَ وِعَاءَهَا، وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتِعْ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ». قال: فَضَالَّةُ الإِبِلِ؟ فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ، أَوْ قَالَ احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ: «وَمَا لَكَ وَلَهَا، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرْعَى الشَّجَرَ، فَذَرْهَا حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا». قَالَ: فَضَالَّةُ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ». [انظر: ۲۳۷۲ط، ۲۴۲۷ط، ۲۴۲۸ث، ۲۴۲۹ط، ۲۴۳۶ط، ۲۴۳۸، ۵۲۹۲، ۶۱۱۲ث، ۶۱۱۲. اخرجه مسلم: ۱۷۲۲]

۹۱-زید بن‌خالد الجهنی گفته است: مردی از پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره لُقطه(مال یافت شده) سئوال کرد. آن حضرت فرمود:
«رشتهٔ سربند آن را بشناسان» یا فرمود: « ظرف و پوش آن را بشناسان (مشخصات آن را بشناسان) و سپس به مدت یک سال آن را اعلان کن و سپس از آن بهره بگیر. اگر صاحبش آمد، آن را به وی برگردان»
آن مرد گفت : اگر شتری باشد؟
آن‌حضرت به اندازه‌ای‌خشمگین‌گردید که هر دو گونه اش سرخ گشت و یا گفت که رخسارش سرخ گشت. سپس آن حضرت : فرمود: «تو را با شتر چه کار است، شتر مشک (شکم) و کفش خود را با خود دارد و خود را به آب می رساند و برگ درخت می خورد پس بگذار تا صاحبش را پیدا کند.»
آن مرد گفت: در مورد گم شدهٔ گوسفند چه می فرمایید؟
آن حضرت فرمود : « از برای تو است و یا برای برادر تو است و یا نصیب گرگ است.»

٩٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قال: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أُكْثِرَ عَلَيْهِ غَضِبَ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ». قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ». فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. [انظر: ٧٢٩١ط. أخرجه مسلم: ٢٣٦٠]

٩٢ـ ابوموسی رضی الله عنه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزهایی سئوال می شد که او را ناراحت می ساخت. چون این سئوالات زیاد شد، آن حضرت خشمگین گشت و سپس به مردم گفت:«هر آنچه می خواهید سئوال کنید.»

مردی پرسید: پدرم کیست؟

آن حضرت فرمود: «پدرت حذافه است»

مرد دیگری ایستاد و گفت: پدر من کیست یا رسول الله؟

آن حضرت فرمود: «پدر تو سالم، آزاد شدهٔ شیبه است.

چون عمر (اثر ناراحتی را) در سیمای آن حضرت دید، گفت: یا رسول الله، ما به پیشگاه خدای عزوجل پناه می بریم (از اینکه شما را ناراحت ساختیم).

٢٩- بَاب: مَنْ بَرَكَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ عِنْدَ الإِمَامِ أَوِ الْمُحَدِّثِ

باب ـ ٢٩، کسی که در برابر امام یا محدث دو زانو بنشیند.

٩٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ ﷺ خَرَجَ، فَقَامَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. [انظر: ٥٤٠ط، ٧٤٩د، ٤٦٢١د، ٦٣٦٢د ط، ٦٤٦٨د، ٦٤٨٦د، ٧٠٨٩ط، ٧٠٩٠د، ٧٠٩١د، ٧٢٩٤ط، ٧٢٩٥د وانظر في الجمعة، باب:٢٦. أخرجه مسلم: ٢٣٥٩، مطولاً]

٩٣ـ انس بن مالک رضی الله عنه گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم بیرون شد، عبد الله بن حُذافه بپا خاست و گفت: پدر من کیست؟ آن حضرت فرمود: «پدرت حُذافه است» وسپس آن حضرت(از روی ناراحتی) مکرر گفت که: «هرآنچه می خواهید سئوال کنید»

آنگاه عمر بر دو زانو نشست و گفت: ما راضی شدیم که الله پروردگار ماست و اسلام دین ماست و محمد پیامبر ماست. و آن حضرت سکوت کرد.

٣٠-بَاب: مَنْ أعَادَ الْحَدِيثَ ثَلاثًا لِيُفْهَمَ عَنْهُ

باب ـ ۳۰، کسی که گفته اش را سه بار تکرار کند تا آنکه فهمیده شود.

فَقَالَ: «أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ». [راجع:٢٥٨٦]. فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ بَلَّغْتُ». ثَلاثًا. [راجع:١٧٤٢]

آن حضرت فرمود: «هان، آگاه باشید وازگفتن سخن دروغ برحذر باشید» و پیوسته آن را تکرار می کرد. و ابن عمر گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم جملهٔ :«آیا به شما ابلاغ کردم» را سه بار تکرار کرد.

٩٤- حَدَّثَنَا عَبْدَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَلَّمَ سَلَّمَ ثَلاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلاثًا. [انظر: ٩٥، ٦٢٤٤]

۹۴ـ انس رضی الله عنه گفت : هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم (جهت اجازهٔ ورود) سلام می گفت، سه بار سلام می گفت و هرگاه سخن می زد (کلمه مفید را)سه بار تکرار می‌کرد.

٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلاثًا، حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ، وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلاثًا. [راجع: ٩٤]

۹۵ـ انس رضی الله عنه گفت :آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم کلمه ای را بر زبان می‌آورد، سه بار تکرار می کرد تا سخن وی فهمیده شود و هرگاه بر قومی در می‌آمد که برایشان سلام کند، برایشان سه بار سلام می کرد!

٩٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: تَخَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ سَافَرْنَاهُ، فَأَدْرَكَنَا وَقَدْ أَرْهَقْنَا الصَّلاةَ، صَلاةَ الْعَصْرِ، وَنَحْنُ نَتَوَضَّأُ، فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ». مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا. [راجع: ٦٠. أخرجه مسلم: ٢٤١]

۹۶ـ عبد الله بن عمر و گفته است؛
پیامبر صلی الله علیه و سلم در سفری از ما عقب افتاد و زمانی ما را دریافت که وقت نماز به آخر رسیده بود و آن نماز عصر بود و نزدیک بود که بر پاهای خویش مسح کنیم (از بس که شتاب داشتیم در شستن کامل پایها کوتاهی می کردیم).
آن‌حضرت دو بار و یا سه بار با آواز بلند گفت: «وای بر پاشنهای (ناشسته) از آتش دوزخ»

---

۱) گفته اند مراداز این اسلام، نه سلام ملاقات وتحیت بلکه سلام استیذان است که غرض ورود به خانهٔ کسی سه بار سلام می کرد.

۳۱-بَاب: تَعْلِيمِ الرَّجُلِ أَمَتَهُ وَأَهْلَهُ

۹۷- أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ، هُوَ ابْنُ سَلَامٍ، حَدَّثَنَا الْمُحَارِبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ حَيَّانَ قَالَ: قَالَ عَامِرٌ الشَّعْبِيُّ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ يَطَؤُهَا، فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا، فَلَهُ أَجْرَانِ».

ثُمَّ قَالَ عَامِرٌ: أَعْطَيْنَاكَهَا بِغَيْرِ شَيْءٍ، قَدْ كَانَ يُرْكَبُ فِيمَا دُونَهَا إِلَى الْمَدِينَةِ. [انظر: ۲۵۴۴ع، ۲۵۴۷ع، ۲۵۵۱ع، ۳۰۱۱دث، ۳۴۴۶د، ۵۰۸۳دث. اخرجه مسلم: ۱۵۴، وآخره في النكاح (۸۶)]

باب ـ ۳۱، تعلیم دادن مردکنیز و اهل خویش را.

۹۷ـ ابوبرده از پدر خویش روایت کرده است که: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« سه کس اند که ایشانرا دو چند پاداش است: مردی از اهل کتاب که به پیامبر خویش ایمان آورده و به محمد صلی الله علیه و سلم هم ایمان آورده است. و غلامی که حق خدا و حق مالکان خویش را ادا کند و مردی که کنیزی داشت که با وی مباشرت می نمود. پس او را ادب نمود و نیکو ادبش داد و به او علم آموخت و سپس آزادش کرده و با او ازدواج نموده، او را دو چندان پاداش است.»

سپس عامر (راوی حدیث) گفت: این روایت را بدون چیزی به تو دادیم، به تحقیق که برای حدیثی اندک از اینجا تا مدینه سفر می شد.

۳۲- باب: عِظَةِ الإِمَامِ النِّسَاءَ وَتَعْلِيمِهِنَّ

۹۸ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَيُّوبَ قَالَ: سَمِعْتُ عَطَاءً قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ - أَوْ قَالَ عَطَاءٌ: أَشْهَدُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - خَرَجَ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَظَنَّ أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعْ فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُرْطَ وَالْخَاتَمَ، وَبِلَالٌ يَأْخُذُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهِ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَطَاءٍ، وَقَالَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَشْهَدُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۸۶۳د، ۹۶۲د، ۹۶۴د، ۹۷۵ع، ۹۷۷، ۹۷۹ط، ۹۸۹د، ۱۴۳۱د، ۱۴۴۹ع، ۴۸۹۵ط، ۵۲۴۹د، ۵۸۸۰ع، ۵۸۸۱د، ۵۸۸۳د، ۷۳۲۵د، وانظر في الزكاة باب: ۳۳. اخرجه مسلم: ۸۸۴، مطولاً، وفي كتاب العيدين (۱۳) بزيادة]

باب ـ ۳۲، وعظ امام برای زنان و تعلیم ایشان.

۹۸ـ از ایوب روایت است که عطاء گفت: از ابن عباس شنیده ام که می گفت: بر پیامبر صلی الله علیه و سلم گواهی می دهم اینکه، یا عطاء چنین گفت: بر ابن عباس گواهی می دهم اینکه: رسول الله صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و بلال همراه وی بود و گمان برد که زنان موعظهٔ او را نشنیده اند (به سوی آنها رفت) وآنها را پند و اندرز داد وفرمود که صدقه بدهند. زنها گوشواره و انگشتر می افکندند و بلال در گوشهٔ دامن خود جمع می کرد.

روایت است از اسماعیل از ایوب از عطاء که این عبارت که: بر پیامبر صلی الله علیه و سلم گواهی می دهم، گفتهٔ ابن عباس است.

۳۳-بَاب: الْحِرْصِ عَلَى الْحَدِيثِ

۹۹- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ[۱] عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ - ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ - أَنْ لا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلُ مِنْكَ، لِمَا مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ». [انظر: ۶۵۷۰][۲]

باب ـ ۳۳، اشتیاق به شنیدن حدیث.

۹۹ـ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: گفته شد.

یا رسول الله، نیک بخت ترین کس به شفاعت تو در روز قیامت کیست؟

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا گمان کردم ای ابوهریره که هیچ کس پیش از تو این مطلب را از من نخواهد پرسید. آن‌هم‌به دلیل اشتیاق و علاقه ای که از تو به (شنیدن) حدیث دیده ام. نیک بخت ترین مردم به شفاعت من در روز قیامت کسی است که از روی اخلاص و از ته دل یا نفس خود بگوید: لا اله الا الله.»[۲]

۳۴- بَاب: كَيْفَ يُقْبَضُ الْعِلْمُ

وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ إِلَى أَبِي بَكْرِ بْنِ حَزْمٍ: انظر مَا كَانَ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاكْتُبْهُ، فَإِنِّي خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَذَهَابَ الْعُلَمَاءِ، وَلا تَقْبَلْ إِلا حَدِيثَ النَّبِيِّ ﷺ، وَلْتُفْشُوا الْعِلْمَ، وَلْتَجْلِسُوا حَتَّى يُعَلَّمَ مَنْ لا يَعْلَمُ، فَإِنَّ الْعِلْمَ لا يَهْلِكُ حَتَّى يَكُونَ سِرًّا.

حَدَّثَنَا الْعَلاءُ بْنُ عَبْدِالْجَبَّارِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ: بِذَلِكَ، يَعْنِي حَدِيثَ عُمَرَ ابْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ، إِلَى قَوْلِهِ: ذَهَابَ الْعُلَمَاءِ.

باب ـ ۳۴، علم چگونه برچیده می شود.

و عمر بن عبد العزیز[۳] به ابوبکر بن حزم نوشت: بنگر، هر آنچه که از احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم موجود باشد، بنویس. زیرا من از ناپدید شدن علم و رفتن علما می ترسم. و بجز از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم چیز دیگری نپذیر. باید علم را پخش کنید و باید بنشینند تا کسی که نمی داند. تعلیم داده شود.

زیرا علم از میان نمی رود تا آنکه پنهانی شود (آنکه از جلسات مساجد و مجامع ناپدید شود).

علاء بن عبد الجبار به روایت از عبد العزیز بن مسلم از عبدالله بن دینار همین حدیث یعنی حدیث عمربن العزیز را تا کلمهٔ: رفتن علما- آورده است.

---

۱)حدیث ۹۹، سطر دوم چنین اصلاح شود:
عن عمر وبن ابی عمرو، عن سعید بن ابی سعید المقبری عن أبی...

۲) درحدیث ۹۹-سطر ششم چنین اصلاح شود: لمارأیت من حرصک علی الحدیث .أسعدالناس بشفاعتی یوم القیامه من قال: لااله الله، خالصاًمن قلبه اونفسه زیرا برخی الفاظ درمتن از چاپ مانده است.

۳)عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی (۹۹-۱۰۱)به ابوبکر محمد بن عمرو حزم که نایب وی درمدینه بودوتابعی فقیه بودنوشت تااحادیث راکه تا آن زمان در سینه هابود بنویسد وبه ضبط درآورند.زیرا وی ازمرگ علما که باعث از بین رفتن احادیث بود، می‌ترسید.

۱۰۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللهَ لا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُوسًا جُهَّالًا، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا».

قَالَ الْفِرَبْرِيُّ: حَدَّثَنَا عَبَّاسٌ قَالَ: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ هِشَامٍ نَحْوَهُ. [انظر: ۷۳۰۷ر. أخرجه مسلم: ۲۶۷۳]

۱۰۰- از عبدالله بن عمر و بن العاص رضی الله عنهما روایت است. که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند علم را بر نمی گیرد به گونه ای که آن را از بندگان خود برگیرد و لیکن علم را با برگرفتن علما بر می گیرد. تا آنکه عالمی باقی نگذارد و مردم جاهلان را به ریاست برگیرند و چون از آنها (دربارۀ مسائل شرعی) سئوال شود از روی نادانی پاسخ گویند، همان است که خود گمراه شوند و مردم را نیز گمراه کنند.»

فربری می گوید: عباس از قُتَیبَه، از جریر، ازهشام، مانند این حدیث را روایت کرده است.

۳۵-بَاب: هَلْ يُجْعَلُ لِلنِّسَاءِ يَوْمٌ عَلَى حِدَةٍ فِي الْعِلْمِ

باب - ۳۵، آیا برای زنان روزی معین جهت فراگیری علم تعیین گردد.

۱۰۱- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ الأَصْبَهَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ذَكْوَانَ: يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ، فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيمَا قَالَ لَهُنَّ: «مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلاثَةً مِنْ وَلَدِهَا، إِلا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَاثْنَتَيْنِ». [انظر: ۱۲۴۹ر، ۷۳۱۰ر، وانظر في الجنائز، باب: ۹۱. أخرجه مسلم: ۲۶۳۳]

۱۰۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ ذَكْوَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا.

وَعَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَصْبَهَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا حَازِمٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «ثَلاثَةً لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ».

[انظر: ۱۲۵۰ر. أخرجه مسلم: ۲۶۳۴]

۱۰۱- ابو سعید خدری رضی الله عنه گفت: زنها به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند: مردها در مجلس تو بر ما چیره گشته اند، پس برای ما نیز روزی از وقت خود را معین گردان. آن حضرت برای زنها روزی را وعده نمود که در آن روز ملاقاتشان کرد و پند و اندرزشان داد و دستورشان فرمود و اززمرۀ مطالبی که برای ایشان گفت این بود که:«کسی از شما زنان نیست که سه فرزند خویش را از خود پیش می فرستد (یعنی فرزندانش بمیرد) مگر آنکه او را حجابی از آتش دوزخ می باشند.»

زنی گفت: اگر دو فرزندش (مرده باشد؟)

آن حضرت فرمود:«همچنان است دو فرزند.»

۱۰۲- حدیث فوق را (مؤلف با تغییر سند حدیث) از ابو سعید خُدری، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

۳۶-بَاب: مَنْ سَمِعَ شَيْئًا فَرَاجَعَ حَتَّى يَعْرِفَهُ

۱۰۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: كَانَتْ لا تَسْمَعُ شَيْئًا لا تَعْرِفُهُ، إِلا رَاجَعَتْ فِيهِ حَتَّى تَعْرِفَهُ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: أَوَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الانشقاق: ۸] قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكِ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ: مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكْ».

[انظر: ۴۹۳۹، ۶۵۳۶، ۶۵۳۷. أخرجه مسلم: ۲۸۷۶]

باب ـ ۳۶، کسی که چیزی را بشنود و دربارۀ آن سئوال کند تا آن را بداند.

۱۰۳ـ از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی ملیکه گفت: عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی را نمی شنید که آن را نمی دانست، مگر اینکه دربارۀ آن سئوال می کرد تا آن را خوب بداند. و اینکه پیامبرفرمود:

«کسی که در (قیامت) با او حساب صورت گیرد، عذاب کرده شود». عایشه گفت: گفتم: آیا چنان نیست که خداوند می گوید.

«پس با او حساب کرده شود حسابی آسان»«انشقاق :۸» آن حضرت فرمود: « این فقط نمودارکردن حساب است![1] لیکن کسی که حسابش به مناقشه کشد هلاک گردد».[2]

۳۷-بَاب: لِيُبَلِّغِ الْعِلْمَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ

قَالَهُ: ابْنُ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۱۰۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ: أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ - وَهُوَ يَبْعَثُ الْبُعُوثَ إِلَى مَكَّةَ - ائْذَنْ لِي أَيُّهَا الأَمِيرُ، أُحَدِّثْكَ قَوْلاً قَامَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ الْغَدَ مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي، وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ: حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ، وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ، فَلا يَحِلُّ لامْرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ فِيهَا دَمًا، وَلا يَعْضُدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقُولُوا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالأَمْسِ،

باب ـ ۳۷، کسی که حاضر است علم را به غایب برساند.

ابن عباس آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

۱۰۴ـ از سعید روایت است که گفت: ابو شریح به عمرو بن سعید که لشکر ها را به سوی مکه اعزام می کرد، گفت:

ای امیر اجازه بده تا فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم را که فردای روز فتح مکه به خطبه ایستاد، برایت بگویم، آنچه را که گوشهایم شنیده و دلم در یافته و چشمان من دیده است:

آن حضرت خدای را سپاس و ستایش کرد و سپس فرمود: «همانا خداوند مکه را حرم قرار داد » و مردم آن را حرام قرار داده اند. پس بر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان آورده

---

۱) یعنی نامه اعمال رابه وی بنمایند ودر گذرند.

۲) هرگاه از وی پرسیده شود که چون کردی وچرا کردی (تیسیر القاری)

وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ». فَقِيلَ لأَبِي شُرَيْحٍ: مَا قَالَ عَمْرٌو؟ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ مِنْكَ يَا أَبَا شُرَيْحٍ، لا يُعِيذُ عَاصِيًا وَلا فَارًّا بِدَمٍ وَلا فَارًّا بِخَرْبَةٍ. [انظر: ۱۸۳۲دث، ۴۲۹۵دث. اخرجه مسلم: ۱۳۵۴]

است، حلال نیست که در آنجا خون بریزد. و اینکه درختی را در آن قطع کند و هرگاه کسی جنگ رسول الله صلی الله علیه و سلم را دلیل جواز جنگ در مکه بداند، به او بگویید: همانا خداوند به پیامبر خود اجازه داده است و به شما اجازه نداده است و همانا برای من ساعتی از روز اجازه داده و پس از آن حرمت امروز آن چون حرمت دیروز به حال خود برگشته است. پس کسی که حاضر است این موضوع را به کسی که غایب است برساند.» به ابو شریح گفته شد: عمرو (بن سعید) در پاسخ چه گفت: عمرو بن سعید گفته بود: ای ابو شریح من از تو داناترم. مکه به کسی که گناه کرده باشد پناه نمی دهد و نه به فراری ای که خون ریخته باشد و نه هم به فراری ای که دزدی کرده باشد.[1]

۱۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، ذُكِرَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ - قَالَ مُحَمَّدٌ وَأَحْسِبُهُ قَالَ - وَأَعْرَاضَكُمْ، عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، أَلا لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ». وَكَانَ مُحَمَّدٌ يَقُولُ: صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، كَانَ ذَلِكَ: «أَلا هَلْ بَلَّغْتُ». مَرَّتَيْنِ. [راجع: ۶۷. اخرجه مسلم: ۱۶۷۹، مطولاً]

۱۰۵- از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به تحقیق که خونهای شما و مالهای شما» محمد راوی حدیث می گوید: گمان می کنم که فرمود: و آبروهای شما، بر یکدیگر شما حرام است. مانند همین روز شما، در همین ماه شما (روز عرفه، ماه ذی حجه) و آگاه باشید، کسی که حاضر است از شما این حکم را به کسی که غایب است برساند..» محمد (راوی حدیث) می گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم راست گفته است و همچنان بود که فرمود: «آگاه باشید آیا (احکام دین را) ابلاغ کردم.» و دوبار گفته اش را تکرار کرد.

---

۱) مراد از آن عبدالله بن زبیر است که علیه یزید قیام کرد واز سال ۶۱ هجری به بعد تاسال ۷۲ هجری برمکه ومدینه وبسیاری از بلاد اسلامی حکومت راند تا آنکه در اثر حملات وحشیانه حجاج بن یوسف درسال ۷۲هجری برمکه کشته شد.

۳۸-بَاب: إِثْمِ مَنْ كَذَبَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۳۸، گناه کسی که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم دروغ بر بندد.

۱۰۶ -حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْصُورٌ قَالَ: سَمِعْتُ رِبْعِيَّ بْنَ حِرَاشٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَكْذِبُوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ». [اخرجه مسلم: ۱]

۱۰۶ـ از علی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «برمن دروغ نبندید، چه همانا کسی که بر من دروغ بربندد، باید به آتش دوزخ در آید.»

۱۰۷ -حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ جَامِعِ بْنِ شَدَّادٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِلزُّبَيْرِ: إِنِّي لا أَسْمَعُكَ تُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا يُحَدِّثُ فُلانٌ وَفُلانٌ؟ قَالَ: أَمَا إِنِّي لَمْ أُفَارِقْهُ، وَلَكِنْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

۱۰۷ـ از عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: من به زبیر گفتم: از تو نمی شنوم که از رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیثی روایت کنی، چنانکه فلان و فلان روایت می کنند. وی گفت: آگاه باش که من از آن حضرت جدا نبوده ام ولی شنیده ام که می فرمود: «کسی که برمن دروغ ببندد، باید، جایگاه خویش را در آتش دوزخ آماده نماید.»

۱۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ: قَالَ أَنَسٌ: إِنَّهُ لَيَمْنَعُنِي أَنْ أُحَدِّثَكُمْ حَدِيثًا كَثِيرًا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَعَمَّدَ عَلَيَّ كَذِبًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [اخرجه مسلم: ۲]

۱۰۸ـ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: آنچه مرا از گفتن حدیث زیاد برای شما باز می دارد آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «کسی که از روی قصد برمن دروغ ببندد، باید جایگاهش را، در آتش دوزخ آماده کند.»

۱۰۹- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

۱۰۹ـ از مکی بن ابراهیم[1] از یزید ابن عبید روایت است که سلمه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود: «کسی که از قول من چیزی بگوید که من نگفته باشم، باید جایگاه خویش را در آتش دوزخ آماده کند.»

---

۱) این حدیث از نخستین ثلاثیات امام بخاری است که در سلسلهٔ حدیث از وی تا آن حضرت سه واسطه است. مکی بن ابراهیم بن بشیر تیمی بلخی یکی از کبار مشایخ امام بخاری است که از هفده تن از تابعین حدیث اخذ کرده از آن جمله است یزید بن عبید که در این اسناد آورده است. مجموع ثلاثیات بخاری به بیست ودوحدیث می رسد.

١١٠- حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي، وَمَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [انظر: ٣٥٣٩، ٦١٨٨، ٦١٩٧، ٦٩٩٣. أخرجه مسلم: ٣، آخره. وأخرجه مسلم: ٢١٣٤، أوله]

١١٠- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به اسم من (محمد یا احمد) نام بگذارید لیکن به کنیت من (ابوالقاسم) کنیت نکنید![1] و هر کس مرا در خواب دید، همانا مرا دیده است. زیرا شیطان نمی تواند خودش را به صورت من در آورد. و کسی که از روی قصد بر من دروغ بر بندد، باید که جایگاه خویش را در آتش دوزخ آماده کند.

٣٩- بَابُ: كِتَابَةِ الْعِلْمِ

باب - ٣٩، نوشتن علم

١١١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ: هَلْ عِنْدَكُمْ كِتَابٌ؟ قَالَ: لَا، إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، أَوْ فَهْمٌ أُعْطِيَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ، أَوْ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ، وَفَكَاكُ الْأَسِيرِ، وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ. [انظر: ١٨٧٠، ٣٠٤٧، ٣١٧٢، ٣١٧٩، ٦٧٥٥، ٦٩٠٣، ٦٩١٥، ٧٣٠٠. أخرجه مسلم: ١٣٧٠، وفي العتق (٢٠)، مطولاً باختلاف]

١١١- از شَعبی روایت است که ابوجُحیفه گفته است: به علی (بن ابی طالب) رضی الله عنه گفتم: آیا نزد شما نوشته ای می باشد؟
گفت: نه، بجز از کتاب خدا و یا فهمی که به کسی داده شده است ویا آنچه در همین نامه است.»
گفتم: در این نامه چیست؟
گفت: احکام دیت (خونبها) و رهائی اسیران و کشته نشدن به قصاص کافر![2]

١١٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ خُزَاعَةَ قَتَلُوا رَجُلًا مِنْ بَنِي لَيْثٍ - عَامَ فَتْحِ مَكَّةَ - بِقَتِيلٍ مِنْهُمْ قَتَلُوهُ، فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ، فَرَكِبَ رَاحِلَتَهُ فَخَطَبَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْقَتْلَ، أَوِ الْفِيلَ - شَكَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْمُؤْمِنِينَ، أَلَا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ تَحِلَّ

١١٢- ابو هریره رضی الله عنه گفت: قبیلۀ بنی خزاعه به خونخواهی کشته شدن یکی از مردان خویش مردی از قوم بنی لیث را در سال فتح مکه به قتل رسانیدند، و چون پیامبر صلی الله علیه و سلم از آن آگاه گردید، بر شتر خود سوار شد و خطبه ای ایراد کرد و فرمود:
«خداوند قتل یا فیل را از اهل مکه بازداشت- ابو عبدالله[3] شک کرده است و خداوند رسول الله

---

١) گفته اند که مراد از آن جمع است میان نام وکنیت یعنی - ابولقاسم محمد - ودر آن زمانی که آن حضرت حیات داشتند از آن منع کردند.
٢) ظاهر این حدیث کافرحربی وذمی را شامل می گردد وهمین است مذهب شافعی واحمد و غیرآنها امام اعظم آن را به کار حربی خاص ساخته است ازجهت ثبوت قتل مسلم درقصاص ذمی چنانکه درمحل خود بیاید. (تیسر القاری)
٣) دربرخی ازنسخ صحیح البخاری چون ترجمه انگلیسی بخاری وتیسیر القاری وشرح شیخ الاسلام پس از عبارت :شک ابوعبدالله - این عبارت آمده است کذا قال ابونعیم - یعنی چنانکه ابونعیم گفته است).

لأحَدٍ بَعْدي ، ألا وَإنَّهَا حَلَّتْ لي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ، ألا وَإنَّهَا سَاعَتي هَذه حَرَامٌ ، لا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَلا تُلْتَقَطُ سَاقِطَتُهَا إلا لمُنْشد ، فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ : إمَّا أنْ يُعْقَلَ ، وَإمَّا أنْ يُقَادَ أهْلُ الْقَتِيلِ » . فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ : اكْتُبْ لي يَا رَسُولَ اللَّه ، فَقَالَ : « اكْتُبُوا لأبِي فُلانٍ » . فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ : إلا الإذْخِرَ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَإنَّا نَجْعَلُهُ في بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إلا الإذْخِرَ إلا الإذْخِرَ » . [انظر: ٢٤٣٤، ٦٨٨٠ . أخرجه مسلم: ١٣٥٥ ، بذكر أبي شاة والعباس]

قال أبو عَبْد اللَّه : يُقَالُ : يُقَادُ بِالْقَاف ، فَقِيلَ لأبي عَبْدِاللَّهِ : أيُّ شَيْءٍ كَتَبَ لَهُ ؟ قال : كَتَبَ لَهُ هَذِهِ الْخُطْبَةَ .

صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را بر مردم مکه مسلط گردانید. آگاه باشید که قتال در مکه نه پیش از من بر کسی حلال بوده است و نه پس از من و آگاه باشید که این جنگ فقط در ساعتی از روز برای من حلال شده بود و آگاه باشید که همین ساعت مکه حرام است. خار آن زده نمی شود، و درخت آن بریده نمی شود، و مال افتادهٔ کسی در آن برداشته نمی شود، مگر آنکه به صاحبش برگردانیده شود. و شخصی که از وی کسی کشته شده باشد از یکی از این دو، بهترین نظر را اختیار کند: یا اینکه دیت (خونبها) گرفته شود و یا اینکه خانوادهٔ مقتول قصاص گیرند» در این اثنا مردی از مردم یمن آمد و گفت: همین حکم را برایم بنویس یا رسول الله.

آن حضرت فرمود : «برای ابوفلان بنویسید» . مردی از قریش گفت: مگر گیاه اذخر یا رسول الله، که ما از آن در خانه ها و قبرهای خویش استفاده می کنیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : مگر گیاه اذخر. ابو عبدالله می گوید : گفته می شود که: لفظ ـ یقادُ با حرف قاف است (یعنی قصاص می شود). به ابو عبد الله گفته شد: به آن مرد چه نوشتند؟ وی گفت : همین خطبه را برای او نوشتند.

١١٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه قال : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَدَّثَنَا عَمْرٌو قال : أخْبَرَنِي وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أخيه قال : سَمِعْتُ أبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ : مَا مِنْ أصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أحَدٌ أكْثَرَ حَدِيثًا عَنْهُ مِنِّي ، إلا مَا كَانَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، فَإنَّهُ كَانَ يَكْتُبُ وَلا أكْتُبُ .

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ .

١١٣ـ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم کسی بیش از من حدیث روایت نکرده است بجز از عبیدالله بن عمر و (بن عاص) که وی حدیث را می نوشت و من نمی نوشتم. متابعت کرده است (وهب را) معمر، ازهمام، از ابوهریره.

---

۱) آن حضرت (ص) کندن گیاه اذخر را از حرم مکه مجاز شمرد.

۱۱۴- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَجَعُهُ قَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا. فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ، قَالَ: «قُومُوا عَنِّي، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كِتَابِهِ.
[انظر: ۳۰۵۳، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۵۶۶۹، ۷۳۶۶.
أخرجه مسلم: ۱۶۳۷]

۱۱۴- از عبید الله بن عبد الله روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که بیماری پیامبر صلی الله علیه و سلم شدت یافت فرمود: «نوشت افزار بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» عمر گفت: بیماری پیامبر صلی الله علیه و سلم شدت یافته و کتاب خدا نزد ماست که همان ما را بسنده است. حاضرین با هم اختلاف کردند و سر و صدا زیاد شد. آن حضرت فرمود: «از نزد من برخیزید و شایسته نیست که در حضور من خصومت صورت گیرد.» ابن عباس بر آمد در حالی که می گفت: به تحقیق مصیبت و کمال مصیبت چیزی بود که میان رسول الله صلی الله علیه و سلم و نوشته اش حایل گشت(یعنی کاش چیزی نوشته می شد).[1]

۴۰- بَاب: الْعِلْمِ وَالْعِظَةِ بِاللَّيْلِ

باب - ۴۰، افاده علم و وعظ در شب.

۱۱۵- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ هِنْدٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ.

وَعَمْرٍو وَيَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ هِنْدٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقِظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الْآخِرَةِ». [انظر: ۱۱۲۶، ۳۵۹۹، ۵۸۴۴، ۶۲۱۸، ۷۰۶۹]

۱۱۵- امّ سلمه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم شبی از خواب بیدار شد و گفت: «سبحان الله، امشب چه فتنه هایی است که نازل شده و چه خزانه هایی است که گشوده شده است، صاحبان حجره ها را بیدار کنید، بسا جامه پوشانی اند در دنیا که در آخرت برهنه اند[2]»!!

---

۱) مترجم انگلیسی بخاری گفته است که ابن عباس درآن مجلس حاضر نبوده است واین حدیث راروایت کرده است و تفصیل قضیه رابه فتح الباری جلداول صفحه ۲۲۰ راجع کرده است(ترجمه انگلیسی بخاری ص ۸۷)

۲) مراد ازفتنه ها همان فتنه هایی است که پس از آن حضرت رخ داد ومراد ازصاحبان حجره ها همسران آن حضرت اند ومراد از جامه پوشان اشخاص معزز ومرفه دردنیا اند که بسیاری از ایشان در آخرت خوار وزبون اند (تیسیرالقاری)

٤١- بَاب: السَّمَرِ فِي الْعِلْمِ

١١٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ، فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا، لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ».
[انظر: ٥٦٤[ل]، ٦٠١[ش]. أخرجه مسلم: ٢٥٣٧]

باب ـ ۴۱، صحبت علمی در شب.

۱۱۶ـ عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در یکی از آخرین روزهای زندگی خویش نماز خفتن را بر ما گزارد و چون نماز را سلام داد برخاست و گفت.«آیا اهمیت همین شب خویش را می دانید. [امشب را به خاطر بسپارید]. با گذشت صد سال از امشب، از کسانی که اکنون در روی زمین زنده اند، کسی باقی نمی ماند.[1]

١١٧- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بِتُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْغُلَيِّمُ». أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا، ثُمَّ قَامَ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ أَوْ خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ. [انظر: ١٣٨[ط]، ١٨٣[ط]، ٦٩٧[ل]، ٦٩٨[ل]، ٦٩٩[خ]، ٧٢٦[خ]، ٧٢٨[خ]، ٨٥٩[ط]، ٩٩٢[ط]، ١١٩٨[ط]، ٤٥٦٩[ل]، ٤٥٧٠[ط]، ٤٥٧١[ط]، ٤٥٧٢[ط]، ٥٩١٩[خ]، ٦٢١٥[ل]، ٦٣١٦[ط]، ٧٤٥٢[ل]، وانظر في الوضوء، باب: ٧٣. أخرجه مسلم: ٧٦٣]

۱۱۷ـ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: شبی در خانهٔ خاله ام میمونه بنت حارث همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم و پیامبر صلی الله علیه و سلم حسب نوبت، نزد میمونه بود.
پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز خفتن را در مسجد گزارد و سپس به خانهٔ خود آمد و چهار رکعت نماز گزارد و بعد خوابید. سپس برخاست و گفت: «آیا پسرک خوابیده است؟» و یا کلمه ای مشابه به آن گفت، و بعد به نماز ایستاد. من هم به جانب چپ وی به نماز ایستادم. آن حضرت مرا به جانب راست خویش گردانید و پنج رکعت نماز گزارد و سپس دو رکعت گزارد و بعد خوابید تا آنکه آواز نَفَسَ شان را شنیدم و پس از آن به نماز «بامداد» برآمد.

٤٢- بَاب: حِفْظِ الْعِلْمِ

١١٨- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ، وَلَوْلَا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا

باب ـ ۴۲، حفظ علم

۱۱۸ـ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: مردم می گویند ابوهریره احادیث زیادی روایت کرده است. اگر در کتاب خدا این دو آیت نمی بود من حدیثی روایت نمی کردم.
او سپس آیات را خواند:

---

۱) مؤلف وغیر او با این حدیث به مرگ خضر علیه السلام استدلال کرده اند ولی جمهور گویند که وی از این عموم مستثنی است واین حکم برسبیل غالب است (شرح الاسلام) ج ۱تیسیر القاری حاشیه ص ۱۷۷

حَدَّثْتُ حَدِيثًا ، ثُمَّ يَتْلُو: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ١٥٩] إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشِبَعِ بَطْنِهِ ، وَيَحْضُرُ مَا لا يَحْضُرُونَ ، وَيَحْفَظُ مَا لا يَحْفَظُونَ. [انظر: ١١٩، ٢٠٤٧، ٢٣٥٠، ٣٦٤٨، ٧٣٥٤. أخرجه مسلم: ٢٤٩٢]

« هر آینه آنانکه پنهان می دارند آنچه فرود آوردیم از سخنان روشن و هدایت» تا گفتهٔ اوتعالی «الرحیم» «البقره :١٥٩تا١٦٣»[1]در حالی که برادران مهاجر ما را خرید و فروش در بازار بخود مشغول می داشت و برادران انصاری ما به امور کشاورزی مشغول بودند، همانا ابو هریره بود که مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم را به سیری شکم خود برخود لازم گرفته بود و او بود که (در محضر آن حضرت) حاضر می بود ، در حالی که دیگران حاضر نمی بودند و فرا می گرفت آنچه دیگران فرا نمی گرفتند.

١١٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَبُو مُصْعَبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أَنْسَاهُ ؟ قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ ، قَالَ: فَغَرَفَ بِيَدَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ. [راجع: ١١٨. أخرجه مسلم: ٢٤٩٢]

١١٩- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت، گفتم : یا رسول الله، من حدیث های زیادی از تو می شنوم که فراموش می کنم. آن حضرت فرمود : «چادرت را بگستران» من چادرم را گستردم . آن حضرت با هر دو دست خویش (فیض الهی را) بر گرفت(و در چادر افکند) وبعد گفت: چادر را بر خود بپیچان (یا به سینه ات بچسبان) و من آن را پیچاندم . و پس از آن چیزی را فراموش نکردم.

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي فُدَيْكٍ بِهَذَا ، أَوْ قَالَ: غَرَفَ بِيَدِهِ فِيهِ .

و روایت است از ابراهیم بن منذر که همین حدیث را ابن أبی فدیک روایت کرده است ویا چنین گفت : آن حضرت با یک دست خویش در چادر افکند.

١٢٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وِعَاءَيْنِ: فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثَثْتُهُ ، وَأَمَّا الآخَرُ فَلَوْ بَثَثْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ.

١٢٠- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : من از رسول الله صلی الله علیه و سلم دو علم آموختم و لیکن یکی از آن را فاش و پراکنده کردم و اگر دیگر آن را فاش کنم این رگ گلو بریده شود«کشته می شوم» .

---

١) هر آینه آنانکه می پوشند آنچه فرود آورده ایم از سخنان روشن وهدایت بعد از آنکه بیان کردیم آن را برای مردمان درکتاب آن گروه لعنت می کند ایشان راخدا ولعنت می کند ایشان را لعنت کنندگان (البقره: ١٥٩)
مگر کسانی که توبه کردند ونیکوکاری پیش گرفتند وبیان کردند . پس از این گروه به مهر بانی توبه می پذیرم از ایشان ومنم توبه پذیر مهربان (١٦٠)
هرآینه آنانی که کافر شدند ومردند درحال کافربودن :آن گروه برایشان است لعنت خدا وفرشتگان ومردمان همه یکجا (البقره:١٦١) همیشه باشند در آن لعنت سبک کرده نشود از ایشان عذاب ونه ایشان مهلت داده شوند (البقره:١٦٢)
ومعبود شما خدای یگانه است ،نیست هیچ معبود برحقی بجز وی، بخشایندهٔ مهربان است .(البقره :١٦٣)

٤٣- بَاب: الإِنْصَاتِ لِلْعُلَمَاءِ

١٢١- حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ مُدْرِكٍ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ جَرِيرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».

[انظر: ٤٤٠٥، ٦٨٦٩، ٧٠٨٠. أخرجه مسلم: ٦٥]

باب ـ ۴۳، خاموش شدن و به علما گوش فرادادن.

۱۲۱ـ از جریر رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع به او گفته بود: «مردم را خاموش کن» و سپس فرمود : « پس از من به کفر بر نگردید که بعضی از شما گردنهای بعضی دیگر را بزنند.»

٤٤- بَاب: مَا يُسْتَحَبُّ لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَيَكِلُ الْعِلْمَ إِلَى اللَّهِ

١٢٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ:

إِنَّ نَوْفًا الْبَكَالِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ مُوسَى لَيْسَ بِمُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِنَّمَا هُوَ مُوسَى آخَرُ؟

فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ، إِلَيْهِ فَأَوْحَى! اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ، هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ قَالَ: يَا رَبِّ، وَكَيْفَ بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُوَ ثَمَّ.

فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقَ بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَحَمَلَا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا وَنَامَا، فَانْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي

باب ـ ۴۴، آنچه برای عالم مستحب است که چون از او سئوال شود: کدام کس داناتر است؟ بر اوست که دانایی را به خدا نسبت دهد.

۱۲۲ـ از سعیدبن جُبَیر روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم : نوف بکالی چنین می پندارد که موسی (کسی که خضر را همراهی کرد) موسی بنی اسرائیل نیست. ابن عباس گفت: آن دشمن خدا دروغ گفته است. اُبی بن کعب ما را از پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین حدیث کرده است. موسی پیامبر (ع) در میان بنی اسرائیل به خطبه ایستاد، و از او سئوال شد که : داناترین مردم کیست؟ موسی گفت : من داناترین انسانها هستم.
خداوند موسی را عتاب کرد زیرا که علم را به خداوند نسبت نکرده بود و بر وی وحی فرود آورد: همانا یکی از بندگان من در مجمع البحرین، از تو داناتر است . موسی گفت: پروردگارا : چگونه می توانم به او برسم؟
به موسی گفته شد: ماهی ای را در سبد بگذار(و با خود ببر) هر آن جایی که ماهی را گم کردی وی در همانجاست. سپس موسی روانه شد و خادم جوان خود یوشع بن نون را

---

۱) اشتباهاً علامهٔ شارحه: را بعد از لفظ ـ فأوحی ـ آورده است. بایدازوحی فأوحی الله إلیه، می آورد.

الْبَحْرِ سَرَبًا ، وَكَانَ لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا ، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: آتِنَا غَدَاءَنَا ، لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا .

وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ ، قَالَ: مُوسَى ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي .

فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ، فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا رَجُلٌ مُسَجًّى بِثَوْبٍ، أَوْ قَالَ تَسَجَّى بِثَوْبِهِ .

فَسَلَّمَ مُوسَى: فَقَالَ الْخَضِرُ: وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلَامُ؟

فَقَالَ: أَنَا مُوسَى ، فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا ؟

قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ، يَا مُوسَى ، إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لَا تَعْلَمُهُ أَنْتَ ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَكَهُ لَا أَعْلَمُهُ . قَالَ: سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا، وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا .

فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ ، لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ ، فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا ، فَعُرِفَ الْخَضِرُ ، فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ ، فَجَاءَ عُصْفُورٌ ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ ، فَنَقَرَ نَقْرَةً أَوْ نَقْرَتَيْنِ فِي الْبَحْرِ ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا كَنَقْرَةِ هَذَا الْعُصْفُورِ فِي الْبَحْرِ ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ فَنَزَعَهُ ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟ قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا؟ قَالَ: لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ -فَكَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا-

با خود همراه ساخت، و ماهی را در سبد انداختند و با خود بردند تا آنکه به نزدیک سنگی رسیدند و در آنجا سر بخواب نهادند.

ماهی از سبد بیرون جهید و راه خود را به سوی دریا گشود و درآب رفت. این حالت موسی و خادم او را به شگفت آورد. ایشان بقیه شب و آن روز را راه رفتند و چون صبح شد، موسی به خادم نوجوان خود گفت: غذایی چاشت ما را بیاور، هر آینه از این سفر خود رنج یافتیم. «الکهف:٦٢»

موسی دچار چیزی از رنج نشده بودواحساس خستگی نمی کرد تا آنکه از جایی که به وی امر شده بود گذشت. خادم نوجوان همراه وی گفت: آیا دیدی چون آرام گرفتیم تکیه کرده به آن سنگ . پس من ماهی را (در آنجا) فراموش کردم«الکهف:٦٣»

موسی گفت : این (محل گم شدن ماهی) همان جایی است که ما آن را می جستیم. پس بازگشتند بر نشان گام های خویش جستجو کنان «الکهف:٦٤»

آنگاه که بدان سنگ رسیدند مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است - یا (را وی) گفت: مردی را دیدند که خودش را با جامهٔ پوشیده بود.

موسی سلام کرد .

خضر گفت: در این سرزمین که تو هستی، سلام کردن یعنی چه؟(یعنی مردم اینجا با سلام آشنا نیستند)

موسی گفت: منم موسی.

خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟

موسی گفت: آری.

موسی گفت : آیا با این شرط از تو پیروی کنم که از راهیابی ای که آموزش یافته ای به من [نیز] بیاموزانی.«الکهف:٦٦»

برأسه من أعلاهُ فاقتلعَ رأسَهُ بيده ، فقالَ موسَى : أقتلتَ نَفسًا زكيَّةً بغَير نَفس ؟ قال : ألم أقُل لكَ إنَّكَ لن تَستطيعَ مَعيَ صَبرًا ؟ - قال ابنُ عُيينَةَ : وَهذا أوكَدُ -

فانطلقَا ، حتَّى إذا أتيا أهلَ قَريَة استَطعمَا أهلَها ، فأبَوا أن يُضيِّفُوهُمَا ، فوَجدَا فيهَا جدارًا يُريدُ أن يَنقضَّ فأقامَهُ ، قال الخَضرُ بيده فأقامَهُ ، فقالَ لهُ موسَى : لَو شئتَ لاتَّخذتَ عليهِ أجرًا قال : هَذا فراقُ بيني وبينكَ ».

قال النَّبيُّ ﷺ : « يَرحَمُ اللهُ موسَى ، لوَددنَا لو صَبرَ حتَّى يُقصَّ علَينَا مِن أمرِهِمَا ». [راجع: ۷٤ . أخرجه مسلم: ۲۳۸۰]

خضر گفت: هر آینه تو نتوانی با من شکیبایی کردن، ای موسی من علمی دارم از علم خدا که مرا آموخته است و تو آن را نمی دانی و تو علمی داری که خدا تو را آموخته است و من آن را نمی دانم.

موسی گفت: مرا شکیبا خواهی یافت، اگرخدا بخواهد و در هیچ کاری از تو نافرمانی نمی کنم .

آنها در ساحل دریا روانه شدند و لیکن کشتی نداشتند ، سپس کشتی ای از کنارشان گذشت. با اهل کشتی صحبت کردندو آنان خضر را شناختند و آنها را بدون کرایه سوار کردند.

گنجشکی آمد و بر کنار کشتی نشست و یک یا دو منقار در دریا فرو برد. خضر گفت: ای موسی، علم تو از علم خدا نکاست بجز به اندازهٔ منقار زدن این گنجشک در دریا. سپس خضر قصد آن کرد که یکی از تخته های کشتی را برکند و آن را برکند.

موسی گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و تو کشتی را شکافتی که سرنشینان آن را غرق کنی، خضر گفت: آیا نگفته بودم تو با من نمی توانی شکیبایی کنی؟

موسی گفت: مرا به آنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن. و این نخستین فراموشی موسی بود. آنها روانه شدند و ناگاه نوجوانی را دیدند که با دیگر پسران بازی می کرد. خضر با دست خویش سرش را از تنش جدا کرد.

موسی گفت: آیا نفس پاکی را به غیر قصاص کشتی، خضر گفت: آیا نگفته بودم که تو با من نمی توانی شکیبایی کنی !

ابن عُیینه می گوید: این سخن خضر تأکید بیشتر بر موسی است. آنها راهی شدند تا آنکه به شهری رسیدند و از مردم آن خوردنی طلب

کردند. مردم آنجا از میهمانی ایشان ابا ورزیدند.و در آنجا دیواری دیدند که در شرف افتادن بود. خضر با دست خویش به آن اشاره نموده و آن را ، راست کرد.
موسی گفت : اگر می خواستی از این عمل خود، مزدی می گرفتی .
خضر گفت: این است جدایی میان من و تو. پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمود: خداوند بر موسی رحمت کند دوست می داشتیم کاش صبر می کرد تا کار (های) آن دو به ما حکایت می شد.

٤٥-بَاب: مَنْ سَأَلَ ، وَهُوَ قَائِمٌ ، عَالِمًا جَالِسًا

باب ـ ۴۵، کسی که ایستاده بود و سئوال کرد از عالمی که نشسته بود.

١٢٣- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا ، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً ، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ ، قَالَ: وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلا أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا ، فَقَالَ: « مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». [انظر: ٢٨١٠، ٣١٢٦، ٧٤٥٨ . أخرجه مسلم: ١٩٠٤]

۱۲۳ـ از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت : مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یارسول الله، جنگ در راه خدا چیست؟ زیرا یکی از ما از روی خشم می جنگد، و یکی از روی ننگ و غیرت.
آن حضرت سر خود را به سوی وی بالا کرد.
ابوموسی می گوید: آن حضرت سر خود را به سوی وی بالا نکرد، مگر آن که وی ایستاده بود، و سپس گفت:« کسی که برای اعلای کلمة الله بجنگد، آن جنگ در راه خداوند عزوجل است»

---

۱)دلایل اعمال خضر در سورهٔ کهف ازآیات ۷۹تا تا ۸۲بیان گردیده است که ترجمه آن این است،
اما کشتی پس بود ازآن درویشانی چندکه کار می کردند دردریا، پس خواستم که معیوب کنم آن را،وبود پیش روی ایشان پادشاهی که می گرفت هرکشتی درست را به زبردستی (کهف :۷۹)
واما آن نوجوان، پس بودند پدر ومادر وی مسلمان پس ترسیدیم از انکه غالب آید برایشان درکفر وسرکشی (کهف :۸۰)
پس خواستیم که عوض دهد ایشان را پروردگار ایشان بهتر ازوی از روی پاکیزگی ونزدیکتر از جهت شفقت (کهف:۸۱)
واما آن دیوار، پس بود از دونوجوان یتیم درشهر وزیر آن گنجی بود از ایشان وبود پدر ایشان نیکوکار پس خواست پروردگار که این نوجوانان برسند نهایت قوت خویش وبرآرند گنج خود را از روی مهربانی از پروردگار تو ونکردم آن را از رأی خود.این است سرّ آنچه نتوانستی بَرآن شکیبایی کردن (کهف: ۸۲) (القرآن الکریم) وترجمة معانیه إلى اللغة الفارسیة چاپخانهٔ قرآن کریم مدینهٔ منوره.

٤٦- بَاب: السُّؤَالِ وَالْفُتْيَا عِنْدَ رَمْيِ الْجِمَارِ

١٢٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ الْجَمْرَةِ وَهُوَ يُسْأَلُ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قال: «ارْمِ وَلا حَرَجَ». قال آخَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَنْحَرَ؟ قال: «انْحَرْ وَلا حَرَجَ». فَمَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلا أُخِّرَ إِلا قال: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ». [راجع: ٨٣]

باب ـ ۴۶، سئوال کردن و فتوی دادن در هنگام رَمْی جمره ها[1].

١٢٤ـ از عبدالله ابن عمرو رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را در نزدیک جمره دیدم که از او سئوال می شد. مردی گفت: یارسول الله. من قربانی کردم پیش از آن که رمی جمره ها را انجام دهم؟
آن حضرت فرمود: «جمره زن، و بر تو گناهی نیست» دیگری گفت: یا رسول الله، سرم را تراشیدم پیش از آن که قربانی کنم؟
آن حضرت فرمود: «قربانی کن و بر تو گناهی نیست» و از چیزی پرسیده نشد که جلو و عقب افتاده بود، مگر اینکه فرمود: بجایش آور و گناهی نیست»

٤٧- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلا قَلِيلاً﴾ [الإسراء: ٨٥]

١٢٥- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قال: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ سُلَيْمَانُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَرِبِ الْمَدِينَةِ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ؟ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا تَسْأَلُوهُ، لا يَجِيءُ فِيهِ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، فقال: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتُوا مِنَ الْعِلْمِ إِلا قَلِيلاً﴾ [الإسراء: ٨٥]

قال الأَعْمَشُ: هَكَذَا فِي قِرَاءَتِنَا. [انظر: ٤٧٢١ط، ٧٢٩٧ط، ٧٤٥٦ط، ٧٤٦٢ط، وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة، باب: ٨. أخرجه مسلم: ٢٧٩٤]

باب ـ ۴۷، «و شما داده نشده اید از علم مگر اندکی».

١٢٥-از عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت: در هنگامی که من با پیامبر صلی الله علیه و سلم در خرابه های مدینه می رفتم و آن حضرت بر عصای خویش که از شاخهٔ خرما بود تکیه می کرد، ناگاه بر گروهی از یهود گذشت بعضی از آنها به بعضی دیگر گفتند: از او دربارهٔ روح سئوال کنید. بعضی دیگر گفتند که سئوال نکنید تاپاسخی نگوید که شما را ناخوش آید.
برخی از آنها گفتند که البته از وی سئوال می کنیم. مردی از میان آنها برخاست و گفت: یا ابوالقاسم، روح چیست؟ آن حضرت خاموش ماند. من با خود گفتم که همانا به او وحی نازل می شود و ایستادم، آنگاه که آن حالت از وی بر طرف شد. فرمود: « و از تو

---

۱) رمی، سنگ افکندن است در ایام حج درمنی، وجمره یکی از سه ستونی است درمنی، که حجاج برآن سنگریزه‌می‌افکنند.

قَالَ الأَعْمَشُ: هَكَذَا فِي قِرَاءَتِنَا .[انظر: ٤٧٢١[د] ، ٧٢٩٧[د] ، ٧٤٥٦[د] ، ٧٤٦٢[د] ،وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة، باب:٨. أخرجه مسلم: ٢٧٩٤]

دربارهٔ روح سئوال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و شما داده نشده اید از علم مگر اندکی «الاسراء:٨٥»
اعمش می گوید: در قرائت ما چنان است که ذکر شد(یعنی به لفظ ـ أوتوا ـ آمده است.)

٤٨- بَاب: مَنْ تَرَكَ بَعْضَ الاخْتِيَارِ ، مَخَافَةَ أَنْ يَقْصُرَ فَهْمُ بَعْضِ النَّاسِ عَنْهُ ، فَيَقَعُوا فِي أَشَدَّ مِنْهُ

باب ـ ۴۸، کسی که ترک کرد چیزی را که بدان مخیراست از بیم آن که فهم بعضی مردم ازآن کوتاهی کند و بیش از پیش درمشقت افتند.

١٢٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ الزُّبَيْرِ: كَانَتْ عَائِشَةُ تُسِرُّ إِلَيْكَ كَثِيراً ، فَمَا حَدَّثَتْكَ فِي الْكَعْبَةِ ؟ قُلْتُ: قَالَتْ لِي: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ لَوْلا قَوْمُكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ - قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ -بِكُفْرٍ ، لَنَقَضْتُ الْكَعْبَةَ ، فَجَعَلْتُ لَهَا بَابَيْنِ : بَابٌ يَدْخُلُ النَّاسُ وَبَابٌ يَخْرُجُونَ ». فَفَعَلَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ . [انظر: ١٥٨٣[ط] ، ١٥٨٤[ط] ، ١٥٨٥[ذث] ، ١٥٨٦[ث] ، ٣٣٦٨[ط] ، ٤٤٨٤[ط] ، ٧٢٤٣[ط] . أخرجه مسلم: ١٣٣٣]

١٢٦ـ از اسود روایت است که گفت : ابن زبیر به من گفت: عایشه رضی الله عنها، سخنان پنهانی زیادی به تو می گفت. دربارهٔ کعبه به تو چه گفته است؟ گفتم : وی به‌من‌گفته‌که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته بود: ای عایشه، اگر قوم تو نو عهد (نزدیک به دوران جاهلیت) نمی بود. ابن زبیر به اسود گفت: اگر نزدیک به کفر نمی بود – کعبه را از نو بنا می کردم و برآن دو دروازه می نهادم . تا مردم از دروازه ای داخل شوند و از دروازهٔ دیگر خارج گردند.» و ابن زبیر چنان کرد.[2]

٤٩- بَاب: مَنْ خَصَّ بِالْعِلْمِ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ ، كَرَاهِيَةَ أَنْ لا يَفْهَمُوا

باب ـ ۴۹، کسی که تعلیم علم را به یک گروه مختص کرد نه به گروه دیگر، زیرا کراهیت از آن داشت که آنها نفهمند (و گمراه گردند) .

١٢٧-وَقَالَ عَلِيٌّ: حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ ، أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ .

حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ ، عَنْ عَلِيٍّ: بِذَلِكَ.

١٢٧ـ علی رضی الله عنه گفته است: با مردم به اندازهٔ فهم ایشان سخن بگویید، آیا دوست دارید که به خدا و رسول او نسبت دروغ داده شود؟

١) درآخر حدیث ١٢٥ـ آیت مذکوره به لفظ وما اوتوا–آمده است که به صیغه غایب است وازقرائتهای هفتگانه متواتر نیست. قرائت مشهور به صیغهٔ خطاب است یعنی و ما اوتیتم – یعنی شما داده نشده اید .

٢) پیامبر صلی الله علیه وسلم مخیر بود که کعبه را از نو بسازد ولی این کار رابدان سبب نکرد که قوم ضعیف الایمان در فتنه نیفتند.عبدالله بن زبیر که از سال ٦١ تا سال ٧٢ هجری برخلاف دولت اموی برمکه وسائر بلاد اسلامی‌مستقلانه حکومت می کرد، بنای کعبه را تغییرداد برآن وپس از آنکه ابن زبیر توسط حجاج بن یوسف کشته شد.حجاج خانه کعبه‌را ویران کرد وآنرا بریک دروازه بنانهادکه تاکنون برهمان بناءاست.

عبید الله بن موسی از معروف بن خرّبوذ از ابی الطفیل از علی رضی الله عنه همین را روایت کرده است.

۱۲۸ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، وَمُعَاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ، قَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ». قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ». قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثَلَاثًا، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذًا يَتَّكِلُوا». وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا. [انظر: ۱۲۹، أخرجه مسلم: ۳۲]

۱۲۸- انس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مرکبی سوار بود و معاذ بر پشت سر وی بر همان مرکب سوار بود. آن حضرت گفت: «ای معاذ بن جبل» معاذ گفت: لبّیک یا رسول الله و سعد یک.
«بلی، و در خدمت شما و گوش به فرمان شمایم، ای رسول خدا!».
آن حضرت گفت: «ای معاذ»
معاذ گفت: لبیک یا رسول الله و سعد یک.
تا سه بار و سپس فرمود:
«هیچ کسی نیست که از صدق دل گواهی دهد که معبود به حقی جز الله نیست و اینکه محمد فرستادهٔ خداست مگر آنکه خداوند او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند.
معاذ گفت: یا رسول الله، آیا مردم را از آن آگاه نسازم، تا شادمان شوند؟
آن حضرت فرمود: «آنگاه، بر آن اعتماد کنند»«از عمل باز می مانند».
معاذ از این موضوع به هنگام مرگ خویش خبر داد تا (به خاطر پوشیدن آنچه می دانست) مرتکب گناهی نشده باشد.

۱۲۹ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا قَالَ: ذُكِرَ لِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِمُعَاذٍ: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قَالَ: أَلَا أُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «لَا، إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَّكِلُوا». [راجع: ۱۲۸، أخرجه مسلم: ۳۲]

۱۲۹- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: به من گفت شد که پیامبر صلی الله علیه و سلم به معاذ فرمود: «کسی که خدا را ملاقات کند و به او چیزی شریک نیاورده باشد، وارد جنت می شود».
معاذ گفته بود: آیا مردم را بدان بشارت ندهم؟
آن حضرت فرمود: «نه، می ترسم که بر آن اعتماد کنند.»

٥٠- بَاب: الْحَيَاءِ فِي الْعِلْمِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: لا يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ مُسْتَحْيٍ وَلا مُسْتَكْبِرٌ.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: نِعْمَ النِّسَاءُ نِسَاءُ الأَنْصَارِ، لَمْ يَمْنَعْهُنَّ الْحَيَاءُ أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّينِ.

١٣٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ». فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ، تَعْنِي وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ، تَرِبَتْ يَمِينُكِ، فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا». [انظر: ٢٨٢، ٣٣٢٨، ٦٠٩١، ٦١٢١. أخرجه مسلم: ٣١٣]

باب ـ ٥٠، حیا در آموختن علم.

و مجاهد گفته است: شخص کم روی و متکبر علم نمی آموزد، و عایشه گفته است: زنان انصار چه نیکو زنانی هستند، که ایشان را کم رویی از فراگرفتن علم دین، باز نداشت.

١٣٠ـ از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: ام سلَیم نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، خداوند از گفتن حق نمی شرمد، آیا اگر زنی احتلام شود(خواب جماع ببیند) بر او غسل واجب می شود؟

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«آری، اگر آب ببیند» (زینب راوی حدیث می گوید) ام سلمه روی خود را پوشانید، و گفت: یا رسول الله، آیا زن هم احتلام می شود؟

آن حضرت فرمود: «آری، دست راست تو خاک آلود شود!

پس به چه چیزی فرزندش به وی شباهت دارد.»

١٣١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَهِيَ مَثَلُ الْمُسْلِمِ، حَدِّثُونِي مَا هِيَ». فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَادِيَةِ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَاسْتَحْيَيْتُ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنَا بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ».

قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَحَدَّثْتُ أَبِي بِمَا وَقَعَ فِي نَفْسِي، فَقَالَ: لأَنْ تَكُونَ قُلْتَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي كَذَا وَكَذَا.

[راجع: ٦١. أخرجه مسلم: ٢٨١١]

١٣١ـ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از جنس درخت، درختی است که برگش نمی ریزد و آن همانند مسلمان است به من بگویید که آن کدام درخت است؟» مردم در درختان صحرا افتادند و آن را به خاطر آوردند. ولی من چنین اندیشیدم که آن درخت خرما باشد. عبدالله می گوید: من شرمیدم که بگویم» حاضرین گفتند: یا رسول الله، ما را از آن آگاه کن.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن، درخت خرما است.»

عبدالله می گوید: از گمانی که در دلم خطور کرده بود، به پدر خود اظهار کردم.

وی گفت: اگر آن را اظهار می کردی ، گفته ات را بیش از آن دوست می داشتم که مرا چنین و چنان باشد(اشاره به شتران سرخ موی).

٥١- بَاب: مَنِ اسْتَحْيَا فَأَمَرَ غَيْرَهُ بِالسُّؤَالِ

۱۳۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُنْذِرٍ الثَّوْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مَذَّاءً، فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ». [انظر: ۱۷۸د، ۲۶۹ط. أخرجه مسلم: ۳۰۳ بزيادة: من أجل فاطمة]

باب ـ ۵۱، کسی که از سئوال کردن حیا نمود و از دیگری خواست که سئوال کند.

۱۳۲ـ از محمد بن حنفیه روایت است که علی رضی الله عنه گفته است: «من مردی بسیار مذاء[1] بودم . از مقداد خواستم که حکم آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم سئوال کند. وی پرسید و آن حضرت فرمود:«در آن وضو لازم می گردد» (نه غسل).

٥٢- بَاب: ذِكْرِ الْعِلْمِ وَالْفُتْيَا فِي الْمَسْجِدِ

۱۳۳- حَدَّثَنِي قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَجُلًا قَامَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهِلَّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهِلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ الشَّأْمِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ».

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَيُهِلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ».

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهْ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [انظر: ۱۵۲۲، ۱۵۲۵د، ۱۵۲۷ع، ۱۵۲۸ع، ۷۳۴۴د. أخرجه مسلم: ۱۱۸۲]

باب ـ۵۲، بیان کردن علم و دادن فتوی در مسجد .

۱۳۳ـ از نافع غلام آزاد شدهٔ عبد الله بن عمر بن خطاب روایت است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت : مردی در مسجد ایستاد و گفت: یا رسول الله، از کجا امر می فرمائید که آوازمان را با تلبیه بلند کنیم؟ (احرام ببندیم) رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «باشندگان مدینه از موضع- ذی الحلیفه ـ و مردم شام از موضع -جحفه ، و مردم نجد از موضع - قرن احرام (حج و عمره ببندند[2])»!
و ابن عمر گفته است: و گمان می کنند که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است:«مردم یمن از موضع یلملم احرام ببندند.»
و ابن عمر می گفت: من این مسئله را از رسول الله صلی الله علیه و سلم در نیافته ام.

---

۱) مذاء مردی است که دروقت ملاعبت مذی وی بیرون آید.
۲) احرام شامل دو پارچهٔ دوخته نشده است که حاجیان از میقات بر تن می بندند و مواضع مذکور، میقات حج و عمره است .

٥٣- بَاب: مَنْ أَجَابَ السَّائِلَ بِأَكْثَرَ مِمَّا سَأَلَهُ

١٣٤- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَعَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلا الْعِمَامَةَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرْسُ أَوِ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ». [انظر: ٣٦٦د، ١٥٤٢د، ١٨٣٨، ١٨٤٢، ٥٧٩٤د، ٥٨٠٣د، ٥٨٠٥د، ٥٨٠٦د، ٥٨٤٧، ٥٨٥٢.

أخرجه مسلم: ١١٧٧].

باب ـ ٥٣، کسی که سئوال کننده را بیش از سئوال او جواب بگوید.

١٣٤ـ ابن عمر رضی الله عنهما گفت : مردی از پیامبر صلی الله علیه و سلم سئوال کرد که مرد محرم چه بپوشد؟

آن حضرت فرمود: «نه پیراهن بپوشد و نه دستار و نه شلوار(دوخته شده) و نه بُرنس (کلاه دراز یا لباس کلاه دار) و نه هم جامهٔ که بدان رنگ وَرس (گیاه خوشبوی) یا زعفران رسیده باشد. و اگر نعلین (پاپوش که پشت پای را نپوشاند) نیابد، موزه بپوشد و ساق آن را قطع کند تا در زیر بجلک (قوزک) پای قرارگیرد.

٤- كِتَاب الْوُضُوءِ

١- بَاب: مَا جَاءَ فِي الْوُضُوءِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾. [المائدة: ٦]

قال أبو عَبْد اللَّه: وَبَيَّنَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّ فَرْضَ الْوُضُوءِ مَرَّةً مَرَّةً، وَتَوَضَّأَ أَيْضًا مَرَّتَيْنِ وَثَلَاثًا، وَلَمْ يَزِدْ عَلَى ثَلَاثٍ، وَكَرِهَ أَهْلُ الْعِلْمِ وَالإِسْرَافَ فِيهِ، وَأَنْ يُجَاوِزُوا فِعْلَ النَّبِيِّ ﷺ.

بسم الله الرحمن الرحيم

۴ـ كتاب وضوء

باب ـ ۱، آنچه دربارهٔ وضو آمده است.

و فرمودهٔ خدای تعالی: « ای مسلمانان چون برخیزید به سوی نماز، پس بشویید رویهای خود را و دستهای خود را تا آرنجها و مسح کنید سرهای خود را و بشویید پایهای خود را تا قوزک پا» «المائده: ٦»

ابوعبدالله (امام بخاری) می گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم بیان داشته است که: فرض در وضوء یک یک بار شستن است. و آن حضرت وضوء کرد و اعضاء را دوبار و سه بار شست و زیاده از سه بار نشست. و علماء اسراف را در وضوء مکروه دانسته اند و اینکه از فعل پیامبر صلی الله علیه و سلم تجاوز کنند![1]

٢- بَاب: لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ بِغَيْرِ طُهُورٍ

١٣٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةُ مَنْ أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ». قَالَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ: مَا الْحَدَثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: فُسَاءٌ أَوْ ضُرَاطٌ. [انظر: ٦٩٥٤، أخرجه مسلم: ٢٢٥]

باب ـ ۲، نماز بدون طهارت قبول نمی شود.

۱۳۵ـ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که وضویش را شکست، نماز او قبول نمی شود تا آنکه وضوء کند». مردی از اهل حضرموت گفت: یا ابوهریره، حدث چیست؟ وی گفت: بادی که از مقعد برآید، با آواز باشد یا بی آواز![2]

---

۱) فرض وضوء که درکتاب آمده یک بار شستن است وسنت دوبار وسه بار شستن، به فعل آن حضرت معلوم شده است.

۲) البته سوای باد که حدث یا شکنندهٔ وضوء است، شکننده های دیگری برای وضوء هم هست. (تیسیر القاری)

٣-بَاب: فَضْلُ الْوُضُوءِ، وَالْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ

باب ـ ٣. فضیلت وضو و نورانیت اعضاء از آثار وضو.

١٣٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ، عَنْ نُعَيْمٍ الْمُجْمِرِ قَالَ: رَقِيتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ عَلَى ظَهْرِ الْمَسْجِدِ فَتَوَضَّأَ، فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ». [اخرجه مسلم: ٢٤٦، مطولاً]

١٣٦ـ از نعیم المجمر روایت است که گفت: من همراه ابوهریره به بام مسجد بالا رفتم. وی وضو کرد و سپس گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود: «امت من از آثار وضو در قیامت(غُرّاًمحجلین) یعنی دست و صورت و پاسفید، خوانده می شوند، پس اگر کسی از شما بتواند(غرة) خود (یعنی موضع شستن اندامهای وضو) را دراز کند (از حد مفروضه بیشتر بشوید) این کار را بکند.

٤-بَاب: مَنْ لَا يَتَوَضَّأُ مِنَ الشَّكِّ حَتَّى يَسْتَيْقِنَ

باب ـ ٤. کسی از اثر شک وضو نکند تا آنکه «از شکستن وضو» یقین حاصل کند.

١٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، وَعَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَنَّهُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: الرَّجُلُ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «لَا يَنْفَتِلْ - أَوْ: لَا يَنْصَرِفْ - حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا». [انظر: ١٧٧د، ٢٠٥٦د. اخرجه مسلم: ٣٦١]

١٣٧ـ از عباد بن تمیم روایت که عموی «کاکای» وی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت کرد که: کسی که در حال نماز است خیال می کند که چیزی رخ داده (بادی) برآمده است. پس چه کار کند؟
آن حضرت فرمود: «نماز را قطع نکند تا آوازی بشنود و یا بویی دریابد.»

٥- بَاب: التَّخْفِيفِ فِي الْوُضُوءِ

باب ـ ٥. تخفیف در وضو.

١٣٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ: أَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ صَلَّى. وَرُبَّمَا قَالَ: اضْطَجَعَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى.
ثُمَّ حَدَّثَنَا بِهِ سُفْيَانُ، مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ

١٣٨ـ از علی بن عبد الله، از سفیان از عمرو از کریب از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم خوابید تا آنکه خرخر کرد«صدای نفسشان شنیده شد» و شاید «ابن عباس» چنین گفت: آن حضرت دراز کشید تا آنکه خرخر کرد و سپس

كُرَيْب ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس : قَالَ : بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ لَيْلَةً ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ اللَّيْلِ ، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ ، قَامَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَتَوَضَّأَ مِنْ شَنٍّ مُعَلَّقٍ وُضُوءاً خَفِيفاً ، يُخَفِّفُهُ عَمْرٌو وَيُقَلِّلُهُ ، وَقَامَ يُصَلِّي ، فَتَوَضَّأْتُ نَحْواً مِمَّا تَوَضَّأَ ، ثُمَّ جِئْتُ فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ: عَنْ شِمَالِهِ - فَحَوَّلَنِي فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ ، ثُمَّ صَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ ، ثُمَّ أَتَاهُ الْمُنَادِي فَآذَنَهُ بِالصَّلَاةِ ، فَقَامَ مَعَهُ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ .

قُلْنَا لِعَمْرٍو: إِنَّ نَاساً يَقُولُونَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ ؟ قَالَ عَمْرٌو: سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ عُمَيْرٍ يَقُولُ: رُؤْيَا الأَنْبِيَاءِ وَحْيٌ . ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ

به نماز ایستاد. (علی بن عبد الله می گوید :) سپس سفیان باری بعد از بار اول روایت کرد از عمرو ، از کریب از ابن عباس که گفته است: شبی را در خانهٔ خالهٔ خود میمونه گذراندم . پیامبر صلی الله علیه و سلم در پاره ای شب قیام کرد و در پارهٔ از شب از خواب بر خاست و از مشکی که آویخته بود وضو نمود. وضویی که عمر و (راوی حدیث) آن را سبک و اندک می شمرد، و سپس آن حضرت به نماز ایستاد. من هم بدان گونه که آن حضرت وضو کرده بود، وضو کردم. سپس آمدم و به جانب چپ وی (به نماز) ایستادم و شاید، سفیان (راوی حدیث) گفته باشد- « شِمَاله » که آن هم معنی چپ را افاده می کند. آن حضرت مرا بجانب راست خویش برگردانید و آنچه خدا خواسته بود نماز گزارد . سپس دراز کشید و خوابید تا آنکه صدای نفس کشیدن وی بلند شد. پس از آن مؤذن آمد و او را از وقت نماز آگاه گردانید. آن حضرت برخاست و با وی به نماز رفت و نماز بامداد را گزارد و وضو نکرد.

«سفیان می گوید»به عمرو گفتیم؛ مردم می گویند که چشم رسول الله صلی الله علیه و سلم می خوابد و دلش نمی خوابد؟

عمرو گفت: از عبید بن عمیر شنیده ام که می گفت: خواب پیامبران وحی است. و سپس تلاوت کرد: «ابراهیم گفت: ای پسرک من! هر آینه من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم» «الصافات:۱۰۲»

---

۱)عمروبن دینار وضو را وصف میکرد به خفت درکیفیت شستن با اکتفا به واجب و به قلت درکمیت بار بار شستن و آن هم بابسنده کردن یک بار (شرح شیخ الاسلام، تیسیر القاری، ج ۱، ص ۱۹۸،حاشیه)

٦- بَابٌ: إِسْبَاغِ الْوُضُوءِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ الإِنْقَاءُ.

١٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشِّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسْبِغِ الْوُضُوءَ، فَقُلْتُ: الصَّلَاةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «الصَّلَاةُ أَمَامَكَ». فَرَكِبَ، فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ فَتَوَضَّأَ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا. [انظر: ١٨١، ١٦٦٧، ١٦٦٩، ١٦٧٢، ١٥٤٣. أخرجه مسلم: ١٢٨٠، باختلاف، والحج (٢٧٦)]

باب ـ ۶، کامل کردن وضو.

وابن عمر گفته است: کامل کردن وضو پاکیزه کردن است.

۱۳۹ـ از أسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از عرفات بازگشت تا آنکه به درهٔ کوه رسید. در آنجا فرود آمد و پیشاب کرد، سپس وضو نمود و وضو را کامل نکرد. من گفتم: وقت نماز است یا رسول الله؟

فرمود: نماز پیشروی تو است.

سپس سوار شد و چون به مزدلفه رسید، فرود آمد و وضو کرد، و وضو را کامل نمود. سپس اقامت نماز گفته شد و نماز شام را گزارد، بعد هر کسی شترش را در محلش خواباند، سپس اقامت نماز خفتن گفته شد و نماز خفتن را گزارد، و میان این دو نماز، نمازی نگزارد.

٧-بَابٌ: غَسْلِ الْوَجْهِ بِالْيَدَيْنِ مِنْ غَرْفَةٍ وَاحِدَةٍ

١٤٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو سَلَمَةَ الْخُزَاعِيُّ مَنْصُورُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ بِلَالٍ، يَعْنِي سُلَيْمَانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ، أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَمَضْمَضَ بِهَا وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَجَعَلَ بِهَا هَكَذَا، أَضَافَهَا إِلَى يَدِهِ الأُخْرَى، فَغَسَلَ بِهِمَا وَجْهَهُ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُمْنَى، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُسْرَى، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ، فَرَشَّ عَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى حَتَّى غَسَلَهَا، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً أُخْرَى، فَغَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ، يَعْنِي الْيُسْرَى، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ. [انظر في الوضوء، باب: ٢٨]

باب ـ ۷، شستن روی با هر دو دست از یک مشت آب.

۱۴۰ـ از عطاء بن یسار روایت است که گفت: ابن عباس وضو کرد و روی خود را شست. مشتی آب گرفت و با آن دهان و بینی را شست، سپس مشتی آب گرفت و آن را همچنان گردانیده و دست دیگر خود را بدان پیوست و با هر دو دست روی خود را شست. سپس مشتی آب گرفت و با آن دست راست خود را شست و سپس مشتی آب گرفت و با آن دست چپ خود را شست وبعد سر خود را مسح کرد. سپس مشتی آب گرفت و آن را بر پای راست خویش افشاند و آن را شست و سپس مشتی دیگر آب گرفت و با آن پای خود را شست یعنی پای چپ خود را، و سپس گفت: این چنین دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم وضو نمود.

٨- بَابُ: التَّسْمِيَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَعِنْدَ الْوِقَاعِ

١٤١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، يَبْلُغُ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَقُضِيَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ لَمْ يَضُرُّهُ». [انظر: ٣٢٧١، ٣٢٨٣، ٥١٦٥، ٦٣٨٨، ٧٣٩٦. أخرجه مسلم: ١٤٣٤، بزيادة بلفظ: «لم يَضُرَّه شيطانٌ أبداً»]

باب ـ ۸، بسم الله گفتن در هر حالتی، و در وقت جماع.

۱٤۱ـ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که وی این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می رساند که فرموده است: «هرگاه یکی از شما «به قصد جماع» بر زن خود درآید، بگوید که: «بار الها، شیطان را از ما دور بدار و شیطان را از آنچه نصیب ما می کنی دور بدار» پس اگر برای آنها فرزندی مقدر بوده باشد، شیطان نمی تواند به آن فرزند آسیبی برساند.»

٩- بَابُ: مَا يَقُولُ عِنْدَ الْخَلَاءِ

١٤٢- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ».

تَابَعَهُ ابْنُ عَرْعَرَةَ عَنْ شُعْبَةَ.

وَقَالَ غُنْدَرٌ، عَنْ شُعْبَةَ: إِذَا أَتَى الْخَلَاءَ.

وَقَالَ مُوسَى، عَنْ حَمَّادٍ: إِذَا دَخَلَ.

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ: إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ. [انظر: ٦٣٢٢. أخرجه مسلم: ٣٧٥]

باب ـ ۹، آنچه هنگام در آمدن به مستراح (توالت) می گوید.

۱٤۲ـ از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و سلم به مستراح داخل می شد، می گفت: «بارالها، پناه می جویم به تو از مردان شیاطین و زنان آنها. متابعت کرده است (آدم را) ابن عرعره از شعبه و غندر از شعبه به این عبارت روایت کرده است: هرگاه آن حضرت به مستراح می آمد. و موسی از حماد به این عبارت روایت کرده است:

هرگاه آن حضرت به مستراح داخل می شد.

و سعید بن زید به روایت از عبد العزیز چنین روایت کرده است. هرگاه آن حضرت می خواست داخل شود.

١٠- بَابُ: وَضْعِ الْمَاءِ عِنْدَ الْخَلَاءِ

١٤٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ الْخَلَاءَ، فَوَضَعْتُ لَهُ وَضُوءًا، قَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا». فَأُخْبِرَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ». [راجع: ٧٥. أخرجه مسلم: ٢٤٧٧]

باب ـ ۱۰، آب نهادن نزدیک مستراح.

۱٤۳- از ابن عباس رضی الله عنهماروایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مستراح در آمد و من برای او آب وضو نهادم. آن حضرت فرمود: « این (ظرف آب) را چه کسی گذاشته است؟ آن حضرت را خبر دادند. وی فرمود : « بار الها، او را در دین دانشمند بگردان»

١١- بَاب: لا تُسْتَقْبَلُ الْقِبْلَةُ بِغَائِطٍ أَوْ بَوْلٍ، إِلا عِنْدَ الْبِنَاءِ، جِدَارٍ أَوْ نَحْوِهِ

باب - ١١، روی به قبله قضای حاجت (مدفوع وادرار نشود) مگر در کنار خانه، دیوار و مانند آن.

١٤٤- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمُ الْغَائِطَ، فَلا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ، شَرِّقُوا أَوْ غَرِّبُوا». [انظر: ٣٩٤. أخرجه مسلم: ٢٦٤، بلفظ مختلف]

١٤٤- از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت است. که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه کسی قضای حاجت می کند، نه روی به سوی قبله کند و نه پشت به قبله بگرداند بلکه به جانب شرق و یا غرب روی بگردانید![1]

١٢- بَاب: مَنْ تَبَرَّزَ عَلَى لَبِنَتَيْنِ

باب - ١٢، کسی که غرض قضای حاجت بر دوخشت نشیند.

١٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ، عَنْ عَمِّهِ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا بَيْتَ الْمَقْدِسِ.

فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ: لَقَدِ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى لَبِنَتَيْنِ، مُسْتَقْبِلاً بَيْتَ الْمَقْدِسِ لِحَاجَتِهِ. وَقَالَ لَعَلَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُصَلُّونَ عَلَى أَوْرَاكِهِمْ؟ فَقُلْتُ: لا أَدْرِي وَاللَّهِ.

قَالَ مَالِكٌ: يَعْنِي الَّذِي يُصَلِّي وَلا يَرْتَفِعُ عَنِ الأَرْضِ، يَسْجُدُ وَهُوَ لاصِقٌ بِالأَرْضِ. [انظر: ١٤٨، ١٤٩، ٣١٠٢. أخرجه مسلم: ٦٦، مختصراً]

١٤٥- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردم می گویند که چون به قضای حاجت نشستی به سوی قبله و بیت المقدس روی نکنی، عبدالله بن عمر گفت: روزی بر بام خانه ام بالا رفتم و رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که بر دوخشت نشسته قضای حاجت می کرد، و روی وی به سوی بیت المقدس بود.[2]
عبدالله بن عمر(به واسع راوی حدیث) گفت: شاید تو از آن کسانی باشی که به رانهای خویش نماز می گزارند(در سجده، سینه را بر ران می چسبانند).
(واسع می گوید) من گفتم: به خدا سوگند (معنی سخن تو را) نمی دانم[3]! مالک گفته است: یعنی کسی که نماز می گزارد ودو(سرین خود را) از زمین بلند نمی کند! سجده می کند در حالی که چسبیده به زمین می باشد.

---

١) خطاب به اهل مدینه است که قبله آنها به طرف جنوب است.
٢) مترجم انگلیسی بخاری به استناد فتح الباری (ج ١، ص ٢٥٨) گفته است که اطراف آن حضرت بوده است.
٣) مراد از گفته ابن عمر به واسع آن است که کسی که سنت مشهوره رانمیداند، از سنت قضای حاجت هم آگهی ندارد.

١٣- بَاب: خُرُوجِ النِّسَاءِ إِلَى الْبَرَازِ

باب ـ ۱۳، بر آمدن زنان به قضای حاجت.

١٤٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْيَحُ، فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتِ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكِ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ

۱٤٦-ا ز عایشه رضی الله عنه روایت است که گفت :همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم شب هنگام به قضای حاجت بیرون می آمدند و به موضع مناصع، می رفتند و آن زمینی گشاده و فراخ بود.
و عمر به پیامبر صلی الله علیه و سلم می گفت: زنان خویش را در حجاب بدار ، ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم این کار را نمی کرد. در یکی از شبها سوده بنت زمعه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم به وقت خفتن بیرون رفته بود و او زنی بلند قامت بود . عمر بروی بانگ زده بود که ای سوده من تو را شناختم . و عمر به نزول فرمان حجاب علاقهٔ شدید داشت و خداوند آیه حجاب را نازل کرد«الاحزاب:۵۳».[1]

١٤٧- حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَدْ أُذِنَ أَنْ تَخْرُجْنَ فِي حَاجَتِكُنَّ».

قَالَ هِشَامٌ: يَعْنِي الْبَرَازَ. [راجع: ١٤٦ . اخرجه مسلم: ٢١٧٠]

۱٤۷ - از عایشه رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به همسران خود فرمود : «به شما اجازه داده شده است که غرض رفع نیازمندیهای خویش بیرون، روید» هشام گفته است: یعنی به قضای حاجت.

١٤- بَاب: التَّبَرُّزِ فِي الْبُيُوتِ

باب ـ ۱۴، قضای حاجت در خانه ها .

١٤٨- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ، عَنْ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: ارْتَقَيْتُ

۱٤۸- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: من جهت کاری که داشتم به بام خانهٔ حَفْصه ، بالارفتم. و رسول الله صلی الله

---

۱) ای مسلمانان درنیایید به خانه های پیغمبر مگر وقتی که دستوری داده شود شمارا برای طعامی نه انتظاری کنان پخته شدن طعام را ولیکن چون خوانده شوید در آیید.پس چون طعام خورید پراکنده شویدونه آرام گیران برای سخنی. هر آینه این کار می رنجاند پیغامبر را پس شرم می داردازشما وخدا شرم نمی دارد از سخن راست وچون طلب کنید اززنان پیغامبر رختی (متاعی) پس طلب کنید آن را از ایشان از پس پرده، این خصلت پاک تر است برای دلهای شماودلهای ایشان وسزاوار نیست شما را که برنجانید پیغامبر خدا را ونه آنکه نکاح کنید زنان اورا پس از اوهرگز، هرآینه که این کار هست نزدیک خدا گناهی بزرگ.

فَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِ حَفْصَةَ لِبَعْضِ حَاجَتِي ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْضِي حَاجَتَهُ ، مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ ، مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ. [راجع: ١٤٥ . أخرجه مسلم: ٢٦٦]

علیه و سلم را دیدم که قضای حاجت می کرد، پشت وی به سوی قبله و روی وی به سوی شام بود.

١٤٩- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ: أَنَّ عَمَّهُ وَاسِعَ بْنَ حَبَّانَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ قَالَ: لَقَدْ ظَهَرْتُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى ظَهْرِ بَيْتِنَا ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَاعِدًا عَلَى لَبِنَتَيْنِ ، مُسْتَقْبِلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. [راجع: ١٤٥ . أخرجه مسلم: ٢٦٦]

١٤٩ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهماروایت است که گفت: روزی بر بام خانهٔ خود برآمدم ورسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که بر روی دوخشت (به قضای حاجت) نشسته است و روی وی به سوی بیت المقدس بود.

١٥- بَاب: الاسْتِنْجَاءِ بِالْمَاءِ

باب ـ ١٥، استنجا با آب.

١٥٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي مُعَاذٍ ، وَاسْمُهُ عَطَاءُ بْنُ أَبِي مَيْمُونَةَ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ ، أَجِيءُ أَنَا وَغُلَامٌ ، مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ . يَعْنِي يَسْتَنْجِي بِهِ . [انظر: ١٥١د ، ١٥٢ذ ث ، ٢١٧؟ ، ٥٠٠ذ . أخرجه مسلم: ٢٧١]

١٥٠- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم به قضای حاجت بیرون می رفت من و پسری دیگر می آمدیم و با خود ظرف آب همراه داشتیم. یعنی با آب استنجا می کرد.

١٦- بَاب: مَنْ حُمِلَ مَعَهُ الْمَاءُ لِطُهُورِهِ

باب ـ ١٦، کسی که برای طهارت او، آب همر اهش برده شود و ابودرداء گفته است: آیا در میان شما کفش بردار، و پشتی بردار نیست؟[1]

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: أَلَيْسَ فِيكُمْ صَاحِبُ النَّعْلَيْنِ وَالطَّهُورِ وَالْوِسَادِ .

١٥١- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي مُعَاذٍ ، هُوَ عَطَاءُ بْنُ أَبِي مَيْمُونَةَ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلَامٌ مِنَّا ، مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ . [راجع: ١٥٠ . أخرجه مسلم: ٢٧١]

١٥١ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم که به قضای حاجت می رفت ، من و پسری از وابستگان ما از عقب وی می رفتیم در حالی که آب همراه ما بود.

---

١) مراد از آن عبدالله بن مسعود است که این خدمات رابرای آن حضرت انجام میداده وبه این القاب یاد می شد. یعنی چرا ازاو نمی پرسید (تیسیر القاری)

١٧- بَاب: حَمْلِ الْعَنَزَةِ مَعَ الْمَاءِ فِي الاسْتِنْجَاءِ

١٥٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي مَيْمُونَةَ: سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ الْخَلاءَ، فَأَحْمِلُ أَنَا وَغُلامٌ إِدَاوَةً مِنْ مَاءٍ وَعَنَزَةً، يَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ.

تَابَعَهُ النَّضْرُ وَشَاذَانُ عَنْ شُعْبَةَ.

الْعَنَزَةُ: عَصًا عَلَيْهِ زُجٌّ. [راجع: ١٥٠ . أخرجه مسلم: ٢٧١]

باب ـ ۱۷، بردن عنزه و آب غرض استنجا.

۱۵۲ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم که به مستراح داخل می شد، من و پسری ظرف آب و عنزه (نیزهٔ کوچک) را با خود می بردیم . و آن حضرت با آب استنجا می کرد. متابعت کرده است (محمد بن جعفر را) نصر و شاذان از شعبه. عنزه : عصایی است که بر سر آن آهن بیخ نیزه نصب است.

١٨- بَاب: النَّهْيِ عَنِ الاسْتِنْجَاءِ بِالْيَمِينِ

١٥٣- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، هُوَ الدَّسْتَوَائِيُّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلا يَتَنَفَّسْ فِي الإِنَاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلاءَ فَلا يَمَسَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ، وَلا يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ». [انظر: ١٥٤، ٥٦٣٠. أخرجه مسلم: ٢٦٧ ، وأوله في الأشربة (١٢١)]

باب ـ ۱۸، منع کردن از استنجا با دست راست.

۱۵۳ – از ابو قتاده رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه کسی از شما آب می نوشد در ظرف آب پُف نکند، و کسی که به مستراح می رود آلت خود را با دست راست مساس نکند و با دست راست استنجا ننماید.»

١٩- بَاب: لا يُمْسِكُ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ إِذَا بَالَ

١٥٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلا يَأْخُذَنَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ، وَلا يَسْتَنْجِ بِيَمِينِهِ، وَلا يَتَنَفَّسْ فِي الإِنَاءِ».

[راجع: ١٥٣ . أخرجه مسلم: ٢٦٧ ، وآخره في الأشربة (١٢١)]

باب ـ ۱۹، کسی که پیشاب می کند، آلت خود را با دست راست نگیرد .

١٥٤ – ابو قتاده رضی الله عنه گفته است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «چون کسی از شما پیشاب می کند ، آلت خود را با دست راست نگیرد و با دست راست استنجا نکند و در درون ظرف آب ندمد (نفس نکشد).

٢٠- بَاب: الاسْتِنْجَاءِ بِالْحِجَارَةِ

١٥٥- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ يَحْيَى بْن سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْمَكِّيُّ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: اتَّبَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَخَرَجَ لِحَاجَتِهِ، فَكَانَ لا يَلْتَفِتُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «ابْغِنِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضْ بِهَا - أَوْ نَحْوَهُ - وَلا تَأْتِنِي بِعَظْمٍ، وَلا رَوْثٍ». فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي، فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ، وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعَهُ بِهِنَّ. [انظر: ٣٨٦٠]

باب ـ ٢٠، استنجا با سنگ.

١٥٥- از ابو هريره رضى الله عنه روايت است كه گفت: عقب پيامبر صلى الله عليه و سلم رفتم در حاليكه به قضاى حاجت مى رفت و (به چپ و راست خود) توجه نمى كرد، چون به او نزديک شدم فرمود:« سنگهايى برايم بياور تا با آن استنجا كنم» و يا چيزى شبيه به آن گفت و فرمود: «استخوان و سرگين نياورى» من براى وى در گوشهٔ دامن خود سنگهايى را آوردم و در كنار او گذاشتم و از او دور شدم. چون قضاى حاجت كرد، از آن سنگها استفاده نمود.

٢١- بَاب: لا يُسْتَنْجَى بِرَوْثٍ

١٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال: لَيْسَ أَبُو عُبَيْدَةَ ذَكَرَهُ، وَلَكِنْ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ الأَسْوَدِ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ يَقُولُ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ الْغَائِطَ، فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلاثَةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَالْتَمَسْتُ الثَّالِثَ فَلَمْ أَجِدْهُ، فَأَخَذْتُ رَوْثَةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَأَخَذَ الْحَجَرَيْنِ وَأَلْقَى الرَّوْثَةَ، وَقَالَ: «هَذَا رِكْسٌ».

باب ـ ٢١، با سرگين استنجا نشود.

١٥٦ – از عبدالله بن مسعود رضى الله عنه روايت است كه گفت: پيامبر صلى الله عليه و سلم غرض قضاى حاجت رفت و مرا فرمود كه براى وى سه(پاره) سنگ بياورم، دو پاره سنگ پيدا كردم و پاره سوم را جستجو كردم ولى نيافتم. عوض آن سرگينى گرفتم و نزدش آوردم. آن حضرت سنگ ها را گرفت و سرگين را به دور افكند و فرمود: اين پليد است.

٢٢- بَاب: الْوُضُوءِ مَرَّةً مَرَّةً

١٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: تَوَضَّأَ النَّبِيُّ ﷺ مَرَّةً مَرَّةً.

باب ـ ٢٢، وضو يک يک بار شستن است.

١٥٧ – از ابن عباس رضى الله عنهما روايت است كه گفت: پيامبر صلى الله عليه و سلم وضو كرد ويكبار هر (اندام را شست).

٢٣- بَاب: الْوُضُوءِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ

باب ـ ۲۳، وضو دو دو بار شستن است.

١٥٨- حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ.

۱۵۸ – ازعبدالله بـن زیـد رضـی الله عنـه روایت است کـه گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم وضـو کـرد،ودودو بار (اندامها را شست).

٢٤- بَاب: الْوُضُوءِ ثَلاثًا ثَلاثًا

باب ـ ۲۴، وضو، سه سه بار شستن است.

١٥٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَزِيدَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ حُمْرَانَ مَوْلَى عُثْمَانَ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ رَأَى عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ: دَعَا بِإِنَاءٍ، فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَّيْهِ ثَلاثَ مِرَارٍ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الإِنَاءِ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثًا، وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلاثَ مِرَارٍ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلاثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [انظر: ١٦٠ث، ١٦٤ل، ١٩٣٤ل، ٦٤٣٣ع. وفي الوضوء، باب: ٢٥، أخرجه مسلم: ٢٢٦]

١٦٠- وَعَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قَالَ صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ: قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَلَكِنْ عُرْوَةُ يُحَدِّثُ عَنْ حُمْرَانَ: فَلَمَّا تَوَضَّأَ عُثْمَانُ قَالَ: أَلا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا لَوْلا آيَةٌ مَا حَدَّثْتُكُمُوهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ يُحْسِنُ وُضُوءَهُ، وَيُصَلِّي الصَّلاةَ، إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلاةِ حَتَّى يُصَلِّيَهَا».

قَالَ: عُرْوَةُ: الآيَةَ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾. [البقرة: ١٥٩] [راجع: ١٥٩. أخرجه مسلم: ٢٢٧]

۱۵۹ – از حمران مولی (غلام آزاد شدهٔ) عثمان روایت است که گفت : همانا عثمان بن عفان را دید که او ظرف آبی طلبید و از آن سه بار بر هر دو کف دست خویش ریخت و کف ها را شست . سپس دست راست خود را در ظرف در آورد و دهان و بینی را شست. سپس روی خود را سه بار شست و دست ها را تا آرنج ها سه بار شست، بعد بر سر خود مسح کرد و سپس پاهای خویش را تا شتالنگ (قوزک پا) سه بار شست و بعد گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «آنکه مانند این وضوی من وضو کند، و بعد دو رکعت نماز بگزارد که در آن حدیث نفس خود را نکند![1] (آن را با اخلاص بگزارد و در اندیشهٔ دنیا غره نشود) گناهان گذشته اش بخشیده می شود».

۱٦۰ – از عروه روایت است که حمران چنین گفته است: چون عثمان وضو کرد گفت: به شما حدیثی می گویم که اگر آیه ای در (قرآن) نمی بود آن را نمی گفتم،از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می گفت: «مردی وضو نمی کند، که وضوی خود را نیکو نموده و نماز می گزارد مگر آن که گناهانی که میان وی و میان نماز متصل به وی است. بخشیده

۱) مراد ازحدیث نفس خواطردنیوی ووساوس شیطانی خواهد بود.(تیسیر القاری)

می شود، تا آن را ادا کند».
عروه گفته است: مرادش این آیت است: «هر آینه آنان که می پوشند آنچه فرود آورده ایم از سخنان روشن و هدایت، بعد از آن که بیان کردیم آن را برای مردمان در کتاب، آن گروه، لعنت می کند ایشان را خدا و لعنت می کند ایشان را لعنت کنندگان«البقره: ١٥٩»

٢٥- بَاب: الاسْتِنْثَارِ فِي الْوُضُوءِ

ذَكَرَهُ عُثْمَانُ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنهمْ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ١٥٩، ١٨٥]

١٦١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه قَالَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ، وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ». [انظر: ١٦٢. اخرجه مسلم: ٢٣٧، مطولاً]

باب ـ ٢٥، افشاندن آب بینی در وضو.

عثمان و عبد الله بن زید و ابن عباس رضی الله عنهم این موضوع را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند:
١٦١ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که وضو می کند ، بینی را بیفشاند و کسی که نجاست مقعد را با سنگریزه پاک می کند ، به عدد طاق سنگریزه را به کار گیرد».

٢٦- بَاب: الاسْتِجْمَارِ وِتْرًا

١٦٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ، قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِه ثُمَّ لِيَنْثُرْ ، وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ ، وَإِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِه فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْخِلَهَا فِي وَضُوئِه ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ». [راجع: ١٦١ . اخرجه مسلم: ٢٣٧ ، بالقطعة الأولى. وأخرجه: (٢٧٨) بالقطعة الثانية]

باب ـ ٢٦، استنجا با سنگریزه به عدد طاق.

١٦٢ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «کسی از شما که وضو می کند ، آب را در بینی بگرداند و بعد آب بینی را بیفشاند و کسی که با سنگریزه استنجا می کند به عدد طاق بکار گیرد و کسی از شما که از خواب بر می خیزد، دست خود را بشوید قبل از آنکه آن را داخل ظرف آب وضو می کند ، زیرا هیچ یک از شما نمی داند که در وقت خواب دست وی کجا بوده است.

٢٧- بَاب: غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ، وَلا يَمْسَحُ عَلَى الْقَدَمَيْنِ

١٦٣- حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: تَخَلَّفَ النَّبِيُّ ﷺ عَنَّا فِي سَفْرَةٍ سَافَرْنَاهَا، فَأَدْرَكَنَا وَقَدْ أَرْهَقْنَا الْعَصْرَ، فَجَعَلْنَا نَتَوَضَّأُ وَنَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ». مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا. [راجع: ٦٠ . اخرجه مسلم: ٢٤١]

باب ـ ٢٧، شستن پای ها و مسح نکند بر پای ها.

١٦٣ - از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم در سفری از ما عقب ماند و سپس ما را دریافت در حالی که وقت نماز عصر بر ما تنگ شده بود و ما در حال وضو کردن بودیم و(از فرط شتاب) بر پاهای خویش مسح می کردیم (پاها را خوب نمی شستیم) آن حضرت با آواز بلند فریاد زد:« وای بر پاشنه های (ناشسته) از آتش دوزخ) دوبار و یا سه بار.

٢٨- بَاب: الْمَضْمَضَةِ فِي الْوُضُوءِ

قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٤٠، ١٨٥]

١٦٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حُمْرَانَ مَوْلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ: أَنَّهُ رَأَى عُثْمَانَ دَعَا بِوَضُوءٍ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ مِنْ إِنَائِهِ فَغَسَلَهُمَا ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الْوَضُوءِ، ثُمَّ تَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثًا وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلاثًا، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ كُلَّ رِجْلٍ ثَلاثًا، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَوَضَّأُ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا، وَقَالَ: مَنْ: «تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ١٥٩ . اخرجه مسلم: ٢٢٦]

باب ـ ٢٨، مضمضه[1](شستن دهان) در وضو.

ابن عباس و عبد الله بن زید رضی الله عنهم از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند

١٦٤ - از حُمران مولی عثمان بن عفان روایت است که گفته است : وی دیده است که عثمان آب وضو طلبید و از ظرف آب بر دستهای خویش ریخت و هر دو دست را سه بار شست، سپس دست راست را داخل ظرف کرد بعد دهان را شست و آب در بینی کرد و آب بینی را بیفشاند ، سپس روی را سه بار شست و دستها را تا آرنج ها سه بار شست، بعد برسر خود مسح کرد، سپس هر یک از پای ها را سه بار شست.

پس از آن گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده ام که همانند همین وضوی من، وضو می کرد و فرمود: « کسی که وضو کند مانند وضویی که من کرده ام و سپس دو رکعت نماز بگزارد که در دل اندیشهٔ چیزی از امور دنیا را قرار ندهد ، خداوند گناهان گذشتهٔ او را

١) مراد ازمضمضه که شستن دهان ترجمه شد ، آب دردهان کردن وگردانیدن آب است دردهان .

می بخشد.»

٢٩- بَاب: غَسْلِ الأعْقَابِ

وَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ يَغْسِلُ مَوْضِعَ الْخَاتَمِ إِذَا تَوَضَّأَ .

١٦٥- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا وَالنَّاسُ يَتَوَضَّئُونَ مِنَ الْمِطْهَرَةِ ، قَالَ: أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ، فَإِنَّ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ، قَالَ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» . [أخرجه مسلم: ٢٤٢]

باب ـ ٢٩، شستن پاشنه های پای

هنگامی که ابن سیرین وضو می کرد موضع زیر انگشترش را می شست.

١٦٥ – محمد بن زیاد گفته است : از ابو هریره شنیده ام آنگاه که از کنار ما می گذشت و مردم از ظرفی آب وضو می کردند گفت: وضوی خویش را کامل کنید زیرا ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم فرموده است: « وای از پاشنه های پای (ناشسته) از آتش ».

٣٠ -بَاب: غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ فِي النَّعْلَيْنِ ، وَلا يَمْسَحُ عَلَى النَّعْلَيْنِ .

١٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ جُرَيْجٍ : أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا ؟ قَالَ: وَمَا هِيَ يَا ابْنَ جُرَيْجٍ ؟ قَالَ: رَأَيْتُكَ لا تَمَسُّ مِنَ الأَرْكَانِ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلالَ وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ . قَالَ: عَبْدُاللَّهِ : أَمَّا الأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ ، وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ النَّعْلَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا ، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا ، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا ، وَأَمَّا الإِهْلالُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ . [انظر: ١٥١٤، ١٥٥٢، ١٦٠٩، ٢٨٦٥، ٥٨٥١، ٥٨٥١، ١٥٥٤، انظره: ٤٩١، وانظر في الحج، باب:٨٢. أخرجه مسلم: ١١٧٧ ، ١٢٦٧ ، كلاهما مختصراً]

باب ـ٣٠، شستن پایها که در کفش ها است و بر کفشها مسح نکند.

١٦٦ – از عبید بن جریج روایت است که وی به عبد الله بن عمرگفته بود.

ای ابو عبدالرحمن، من تو را دیده ام که چهار کاری می کنی که هیچ یک از یاران تو آن کارها را انجام نمی دهند؟

ابن عمر گفت : کدام اند آن کارها، ای ابن جُریج ؟

ابن جریج گفت: تو را دیده ام که رکن های کعبه را لمس نمی کنی، مگر دو رکن یمانی را، و تو را دیده ام که کفشهای چرمی بی موی (دباغی شده) می پوشی و تو را دیده ام که موی خویش با حنا رنگ می کنی و تو را دیده ام که وقتی در مکه بودی و مردم با دیدن هلال ماه (ذی حجه) تلبیه[1]گفته، احرام می بندند و تو تا رسیدن روز ترویح[2](هشتم ذی الحجه) چنین نمی کنی.

عبدالله گفت : اما، در مورد رکنهای کعبه، من ندیده ام که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن ها را لمس کرده باشد بجز از دو رکن یمانی[3]را،

---

١) اهلال، تلبیه گفتن است یعنی کسی که درحال احرام حج یاعمره است به آوازبلند«اللهم لبیک» میگوید.

٢) روز ترویح ،روز هشتم ذی حجه است یعنی روز آغاز مناسک حج .

٣) دور کن یمانی، همان دوستون کعبه است که حجرالاسوددر آن است .

و اما، کفش دباغی شده، همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده ام که کفشهایی می پوشید که در آن موی نبود و در آن وضو می کرد(به وقت وضو پاها را می شست و در کفش می کرد) من هم دوست دارم که همچو کفشهایی بپوشم.

و اما رنگ کردن موی ، به تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده ام که با حنا رنگ می کرد ، من هم دوست دارم که با آن رنگ کنم .

و اما اهلال، من ندیده ام ، تا آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم احرام می بست و روانه می‌شد، تلبیه بگوید (یعنی روز هشتم ذی حجه).

۳۱- بَاب: التَّيَمُّنِ فِي الْوُضُوءِ وَالْغَسْلِ

باب ـ ۳۱، از طرف راست آغاز کردن در وضو و غسل.

۱٦۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ لَهُنَّ فِي غَسْلِ ابْنَتِهِ: «ابْدَأْنَ بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا» . [انظر: ۱۲۵۳ك، ۱۲۵٤ك ث، ۱۲۵۵ل، ۱۲۵٦ل، ۱۲۵۷ك ، ۱۲۵۸ك، ۱۲۵۹ك ، ۱۲٦۰ك ، ۱۲٦۱ك ، ۱۲٦۲ك ، ۱۲٦۳ك . اخرجه مسلم: ۹۳۹]

۱٦۷ـ از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد شستن جسد دختر خود (زینب) به ایشان گفته بود : «غسل را از طرف راست و جاهای وضوی وی آغاز کنید» .

۱٦۸- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ فِي تَنَعُّلِهِ وَتَرَجُّلِهِ ، وَطُهُورِهِ ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ . [انظر: ٤۲٦ل ، ۵۳۸۰ل ، ۵۸۵٤ل ، ۵۹۲٦ل . اخرجه مسلم: ۲٦۸]

۱٦۸ـ از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم دوست می داشت که در پوشیدن کفش و شانه کردن موی و طهارت (وضو و غسل) و در همه امور از طرف راست آغاز کند.

۳۲- بَاب: الْتِمَاسِ الْوَضُوءِ إِذَا حَانَتِ الصَّلاَةُ

باب ـ ۳۲، جستجوی آب وضو با فرا رسیدن وقت نماز.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: حَضَرَتِ الصُّبْحُ ، فَالْتُمِسَ الْمَاءُ فَلَمْ يُوجَدْ، فَنَزَلَ التَّيَمُّمُ .

و عایشه رضی الله عنها گفته است: وقت نماز بامداد فرا رسید، در جستجوی آب شدند و آب

١٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَحَانَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ النَّاسُ الْوَضُوءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِوَضُوءٍ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الإِنَاءِ يَدَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّئُوا مِنْهُ، قَالَ: فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، حَتَّى تَوَضَّئُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ. [انظر: ١٩٥ث، ٢٠٠ث، ٣٥٧٢ث، ٣٥٧٣ط، ٣٥٧٤ث، ٣٥٧٥ث. اخرجه مسلم: ٢٢٧٩]

نیافتند پس آیهٔ تیمم نازل شد.

۱٦۹ـ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده ام، که چون وقت نماز عصر فرا رسید و مردم در جستجوی آب وضو بر آمدند و آب نیافتند. برای رسول الله صلی الله علیه و سلم آب وضویی آورده شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم دست خویش را در ظرف آب در آورد، و مردم را دستور داد که از آن آب وضو کنند.

انس می گوید: من دیدم که از زیر انگشتان آن حضرت آب بیرون می آمد تا آنگاه که همهٔ آنها تا نفر آخر از آن آب وضو کردند. (این یکی از معجزات ایشان بوده است).

٣٣- بَاب: الْمَاءِ الَّذِي يُغْسَلُ بِهِ شَعَرُ الإِنْسَانِ

باب ـ ۳۳، آبی که در آن موی انسان شسته شده باشد.

وَكَانَ عَطَاءٌ لا يَرَى بِهِ بَأْسًا: أَنْ يُتَّخَذَ مِنْهَا الْخُيُوطُ وَالْحِبَالُ. وَسُؤْرِ الْكِلابِ وَمَمَرِّهَا فِي الْمَسْجِدِ، وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: إِذَا وَلَغَ فِي إِنَاءٍ لَيْسَ لَهُ وَضُوءٌ غَيْرُهُ يَتَوَضَّأُ بِهِ.
وَقَالَ سُفْيَانُ: هَذَا الْفِقْهُ بِعَيْنِهِ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا﴾ [النساء: ٤٣] وَهَذَا مَاءٌ، وَفِي النَّفْسِ مِنْهُ شَيْءٌ، يَتَوَضَّأُ بِهِ وَيَتَيَمَّمُ.

و عطاء، در موی انسان باکی نمی دید که از آن طناب و ریسمان بافته شود. و در بیان پس خورده سگها و گشت و گذار آنها در مسجد. و زهری گفته است: هرگاه سگ ظرف آب را دهن زده باشد و بجز همان آب، برای وضو آب دیگری میسرنباشد، با همان آب وضو کند. و سفیان می گوید: این (فتوی زهری) کاملا فتوای فقهی است. خدای تعالی می گوید: «اگر آب نیابید تیمم کنید.»«النساء : ۴۳» و این چنان آبی است که در نفس آن چیزی از (کراهت) هست پس (به خاطر موجودیت آب) با آن وضو شود و (از روی احتیاط) تیمم شود.

١٧٠- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: قُلْتُ لِعَبِيدَةَ: عِنْدَنَا مِنْ شَعَرِ النَّبِيِّ ﷺ، أَصَبْنَاهُ مِنْ قِبَلِ أَنَسٍ، أَوْ مِنْ قِبَلِ أَهْلِ أَنَسٍ، فَقَالَ: لأَنْ تَكُونَ عِنْدِي شَعَرَةٌ مِنْهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ

۱۷۰ـ از ابن سیرین روایت است که گفت: به عبیده گفتم: چیزی از موی پیامبر صلی الله علیه و سلم در نزد ما موجود است که از طریق انس ـ و یا گفت ـ از طریق خانوادهٔ انس به ما

الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا . [انظر: ۱۷۱]

رسیده است.

عبیده گفت : اگر نزد من یک تار موی آن حضرت باشد، برایم از دنیا و هرچه در آن هست، محبوب تر است.

۱۷۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ قال: أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قال: حَدَّثَنَا عَبَّادٌ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعَرِهِ . [راجع: ۱۷۰ . اخرجه مسلم: ۱۳۰۵ ، بنحوه]

۱۷۱ـ از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم (درحجه الوداع) سر خود را تراشید، نخستین کسی که از موی او گرفت، ابوطلحه بود.

[باب: إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُم فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعاً]

[باب ـ اگر سگی از ظرف هر یک از شما بنوشد آن ظرف را هفت بار بشو يد][1]

۱۷۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا». [اخرجه مسلم: ۲۷۹]

۱۷۲ـ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «اگر سگی از ظرف یکی از شما بنوشد ، باید آن ظرف را هفت بار بشوید.»

۱۷۳- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ: سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ رَجُلاً رَأَى كَلْبًا يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ ، فَأَخَذَ الرَّجُلُ خُفَّهُ ، فَجَعَلَ يَغْرِفُ لَهُ بِهِ حَتَّى أَرْوَاهُ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ» . [انظر: ۲۳٦۳، ۲٤٦٦، ٦۰۰۹ . اخرجه مسلم: ۲۲٤٤ ، مطولاً]

۱۷۳ـ از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : «مردی سگی را دید که از فرط تشنگی گل می خورد. وی موزهٔ خود را گرفت و به وسیلهٔ آن برای سگ آب ریخت تا آن را سیراب کرد. خداوند از عمل وی خشنود گشت و او را به بهشت در آورد.»

۱۷٤- وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبٍ: حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: حَدَّثَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ قال: كَانَتِ الْكِلَابُ تَبُولُ ، وَتُقْبِلُ وَتُدْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ ، فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمْ يَكُونُوا يَرُشُّونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ .

۱۷٤ـ از ابن شهاب از حمزه بن عبد الله (بن عمر) روایت است : که پدر وی گفت : در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم سگها در مسجد آمد وشد می کردند وادرار می نمودند و چنان نبود که بر آثار آلودگی آن چیزی بیفشانند.

۱) این باب،اصلی نیست بلکه موضوعی است ،چنانکه تنظیم کنندهٔ متن بخاری آن رادرمیان دوقلاب آورده است .

١٧٥- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ ابْنِ أَبِي السَّفَرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ الْمُعَلَّمَ فَقَتَلَ فَكُلْ، وَإِذَا أَكَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا أَمْسَكَهُ عَلَى نَفْسِهِ». قُلْتُ: أُرْسِلُ كَلْبِي فَأَجِدُ مَعَهُ كَلْبًا آخَرَ؟ قَالَ: «فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى كَلْبٍ آخَرَ».
[انظر: ٢٠٥٤ د، ٥٤٧٥ د، ٥٤٧٦ د، ٥٤٧٧ ق، ٥٤٨٣ ح، ٥٤٨٤ د، ٥٤٨٥ ق ح، ٥٤٨٦ د، ٥٤٨٧ ح، ٧٣٩٧ ح د. أخرجه مسلم: ١٩٢٩]

١٧٥ـ از عدی بن حاتم روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم (دربارهٔ شکار توسط سگ) پرسیدم. آن حضرت فرمود: «آنگاه که سگ آموزش داده شده ات را (بنام خدا) رها کردی و سگ شکار را کشت، شکار را بخور و اگر سگ از آن شکار خورد، آن شکار را نخور، زیرا سگ شکار را برای خود داشته است»

من گفتم: سگ خود را می فرستم ولی آن را با سگ دیگری می یابم، آن حضرت فرمود: «آن شکار را مخور، زیرا نام خدا را بر سگ خود برده بودی و بر سگ دیگر نام خدا را یاد نکرده بودی»

٣٤- بَاب: مَنْ لَمْ يَرَ الْوُضُوءَ إِلَّا مِنَ الْمَخْرَجَيْنِ: مِنَ الْقُبُلِ وَالدُّبُرِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾ [المائدة: ٦]

وَقَالَ عَطَاءٌ - فِيمَنْ يَخْرُجُ مِنْ دُبُرِهِ الدُّودُ، أَوْ مِنْ ذَكَرِهِ نَحْوُ الْقَمْلَةِ - يُعِيدُ الْوُضُوءَ.

وَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: إِذَا ضَحِكَ فِي الصَّلَاةِ أَعَادَ الصَّلَاةَ وَلَمْ يُعِدِ الْوُضُوءَ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: إِنْ أَخَذَ مِنْ شَعَرِهِ وَأَظْفَارِهِ، أَوْ خَلَعَ خُفَّيْهِ فَلَا وُضُوءَ عَلَيْهِ.

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَا وُضُوءَ إِلَّا مِنْ حَدَثٍ.

وَيُذْكَرُ عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ، فَرُمِيَ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَنَزَفَهُ الدَّمُ، فَرَكَعَ وَسَجَدَ وَمَضَى فِي صَلَاتِهِ.

باب ـ ٣٤، کسی که (تجدید) وضو را واجب نمی داند بجز از خارج شدن از دو راه، راه پس و راه پیش.

و قول خدای تعالی: «یا بیاید یکی از شما (از قضاء حاجت) از مستراح (توالت)» «المائده: ٦» و عطاء گفته است: کسی که از مقعد او کرمی بیرون آید و یا از آلت او چیزی به اندازهٔ شپش خارج گردد، وضوی خود را تجدید کند. و جابر بن عبدالله گفته است: اگر کسی در نماز بخندد، نماز خود را از سر بگیرد و وضو را تجدید نکند.[1]

و حسن گفته است: کسی که موی و نا خنهای خود را می گیرد یا موزه ها (مسحی) را بعد از مسح پایها از پای می کشد، بر وی وضو لازم نمی گردد. و ابو هریره گفته است: وضو لازم نمی گردد[2] بجز از حدث (بر آمدن چیزی از آلت یا مقعد).

---

١) مذهب ابوحنیفه همین است لیکن اصحاب اومیان تبسم که دندان سفید کردن است بی آواز ومیان ضحک یعنی آوازی که خود بشنود نه‌غیر، وقهقهه، خندهٔ که آواز آن رادیگری بشنود فرق میگذارند، تبسم، ناقض نماز نشود وضحک نماز را فاسد گرداند و قهقهه نماز ووضو را فاسد گرداند. (شرح شیخ الاسلام، ج ١تیسیر القاری ص ٢٢۶)

٢) باکشیدن موزهٔ مسحی واجب همین است که پای های را بشوید، وضوی کامل واجب نیست (تیسیرالقاری)

وَقَالَ الْحَسَنُ: مَا زَالَ الْمُسْلِمُونَ يُصَلُّونَ فِي جِرَاحَاتِهِمْ.

وَقَالَ طَاوُسٌ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَعَطَاءٌ، وَأَهْلُ الْحِجَازِ: لَيْسَ فِي الدَّمِ وُضُوءٌ.

وَعَصَرَ ابْنُ عُمَرَ بَثْرَةً، فَخَرَجَ مِنْهَا الدَّمُ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

وَبَزَقَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى دَمًا فَمَضَى فِي صَلَاتِهِ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ، وَالْحَسَنُ فِيمَنْ يَحْتَجِمُ: لَيْسَ عَلَيْهِ إِلا غَسْلُ مَحَاجِمِهِ.

و از جابر روایت شده که گفته است: در غزوهٔ ذات الرقاع که پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن حضور داشت، مردی (در حال نماز) هدف تیری قرار گرفت و خون از وی جاری گشت، وی رکوع و سجده کرد و نماز خود را تمام نمود! و حسن گفته است: مسلمانان همیشه در حالی که زخم داشتند نماز می خواندند. و طاوس و محمد بن علی[2] و عطاء و اهل حجاز[3] گفته اند: در جاری شدن خون وضو لازم نمی گردد.

و ابن عمر آبله اش را فشرد و از آن خون بر آمد و وضو نکرد و ابن ابی اوفی خون تف کرد و به نماز ادامه داد وابن عمر و حسن دربارهٔ کسی که حجامت می شود گفته اند: بر وی وضو نیست بجز از شستن جای حجامت او.

۱۷٦- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلاةٍ، مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ، مَا لَمْ يُحْدِثْ». فَقَالَ رَجُلٌ أَعْجَمِيٌّ: مَا الْحَدَثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قال الصَّوْتُ، يَعْنِي الضَّرْطَةَ. [انظر: ٤٤٥، ٤٧٧، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٥٩، ٢١١٩، ٣٢٢٩، ٤٧١٧. أخرجه مسلم: ٣٦٢، وفي المساجد (٢٧٢) بنحوه، وأخرجه (٦٤٩) بقطعة لم تردفي هذه الطريق، وأخرجه في المساجد (٦٤٩) مطولاً]

۱۷٦- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «بنده پیوسته در ثواب نماز شامل است تا آنگاه که در مسجد در انتظار نماز باشد و تا لحظه ای که بی وضو نشود.» مردی اعجمی گفت: ای ابوهریره حدث چیست؟ گفت: باد صدا دار«گوز».

۱۷۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا يَنْصَرِفْ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا». [راجع: ١٣٧. أخرجه مسلم: ٣٦١]

۱۷۷- عباد بن تمیم از عموی خود روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «نماز را رها نکن تا آنکه آوازی بشنوی و یا بویی دریابی»

---

۱) دراین قول رد حنفیه اراده کرده است واین رد چیزی نیست بعد ازصحت احادیث که صریح دال است برحدث بودن خروج دم (یعنی جاری شدن خون به مذهب امام ابوحنیفه وضو را می شکنند) (تیسیرالقاری ج۱، ص ۸۴).

۲) مراد از محمد بن علی ،امام باقر رضی الله عنه است که از پدر بزگوار خودعلی بن حسین ملقب به امام زین العابدین وازجابر وابن عمر روایت حدیث کرده است وازاعاظم فقهای مدینه وتابعی کثیر الحدیث است (شرح شیخ الاسلام)

۳) اهل حجاز مانندسعید بن مسیب وسعید بن جبیر وفقهاء سبعه ومالک وشافعی وغیره (اسماء الرجال)

ابن ابی اوفی، نام وی عبدالله است که خود و پدرش از صحابه اند در سال ۸۷ وفات کرده وآخرین صحابی استکه تاآن سال زنده بوده وامام ابوحنیفه درهفت سالگی اورادیده است .(شرح الاسلام واسماء الرجال)

١٧٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُنْذِرٍ أَبِي يَعْلَى الثَّوْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ».

وَرَوَاهُ شُعْبَةُ عَنِ الأَعْمَشِ. [راجع: ١٣٢ . أخرجه مسلم: ٣٠٣ ، بزيادة (من أجل فاطمة)]

١٧٨- از محمد بن حنفيه روايت است كه على رضى الله عنه گفت : من مردى مذاء بودم ومى شرميدم كه از رسول الله صلى الله عليه و سلم سئوال نمايم . به مقداد بن اسود گفتم . و او (از حكم آن) سئوال كرد. آن حضرت فرمود: « درآن وضو لازم است» نه غسل . شعبه از اعمش نيز همين را روايت كرده است.

١٧٩- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ زَيْدَ ابْنَ خَالِدٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَأَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ ﷺ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمْنِ؟ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاَةِ، وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ. قَالَ عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَالزُّبَيْرَ، وَطَلْحَةَ، وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، فَأَمَرُوهُ بِذَلِكَ. [انظر: ٢٩٢. أخرجه مسلم: ٣٤٧ ، مختصراً]

١٧٩- از زيد ابن خالد روايت است كه وى (به اين عبارت) از عثمان بن عفان سئوال كرده بود: گفتم : در مورد كسى كه جماع كرده و آب منى اش بيرون نشده است، چه حكم مى كنى؟ عثمان گفت : وضو كند مانند وضويى كه براى نماز مى كند و آلت خود را بشويد.
عثمان گفت: من اين (حكم) را از رسول الله صلى الله عليه و سلم شنيده ام.
(زيد مى گويد) من حكم آن را از على و زبير و طَلحه و ابى بن كعب رضى الله عنهم سئوال كرده ام . آنها نيز همين گونه حكم كردند.[1]

١٨٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنَا النَّضْرُ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ ذَكْوَانَ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ». فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ قُحِطْتَ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ».

تَابَعَهُ وَهْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَلَمْ يَقُلْ غُنْدَرٌ وَيَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ: «الْوُضُوءُ». [أخرجه مسلم: ٣٤٥]

١٨٠- از ابو سعيد خُدرى رضى الله عنه روايت است كه گفت : رسول الله صلى الله عليه و سلم كسى را به عقب مردى از انصار فرستاد، و او در حالى آمد كه آب از سرش مى چكيد. پيامبر صلى الله عليه و سلم به او گفت: «شايد تو را به شتاب وا داشته ايم؟»
«شايد تو را به شتاب واداشته ايم؟»
وى گفت: آرى.
رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود : «هرگاه (به وقت جماع قبل از انزال) به شتاب وادار شدى و يا حبس انزال كرده شدى، بر تو وضو واجب مى گردد.» متابعت كرده است وهب (نضر را) به روايت از شعبه. ابو عبد الله گفته

١) حكم اين حديث منسوخ شده است ودرچنين حالتى غسل واجب ميگردد(ترجمه انگليسى بخارى)

است: غندر و يحيى كه از شعبه روايت كرده اند لفظ (وضوء) ـــ بر تو وضو واجب مى گردد ـ را نگفته اند.

٣٥- بَاب: الرَّجُلُ يُوَضِّئُ صَاحِبَهُ

باب ـ ۳۵، مردى كه در وضو كردن دوستش را كمک مى كند.

۱۸۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا أَفَاضَ مِنْ عَرَفَةَ، عَدَلَ إِلَى الشِّعْبِ، فَقَضَى حَاجَتَهُ. قَالَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ: فَجَعَلْتُ أُصُبُّ عَلَيْهِ وَيَتَوَضَّأُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّي؟ فَقَالَ: «الْمُصَلَّى أَمَامَكَ».

[راجع: ۱۳۹ . أخرجه مسلم: ۱۲۸۰ ، وفي الحج (۲۷٦) مطولاً]

۱۸۱ـ از أسامه بن زيد رضى الله عنه روايت است كه گفت: آنگاه كه رسول الله صلى الله عليه و سلم از عرفه برگشت، راه خود را به سوى درهٔ كوه كج كرد و در آنجا قضاى حاجت نمود. اسامه بن زيد مى گويد: من بر آن حضرت آب مى ريختم و او وضو مى كرد. وسپس گفتم: يا رسول الله، آيا نماز مى گزارى؟

آن حضرت فرمود: نماز در پيشروى توست (يعنى مزدلفه).

۱۸۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَنَّ نَافِعَ بْنَ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ عُرْوَةَ ابْنَ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ يُحَدِّثُ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، وَأَنَّهُ ذَهَبَ لِحَاجَةٍ لَهُ، وَأَنَّ مُغِيرَةَ جَعَلَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ، وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ. [انظر: ۲۰۳، ۲۰٦، ۳٦۳، ۳۸۸، ۲۹۱۸، ٤٤۲۱، ٥۷۹۸، ٥۷۹۹. أخرجه مسلم: ۲۷٤]

۱۸۲ـ از مغيره بن شعبه رضى الله عنه روايت است كه گفت: وى در سفرى، همراه رسول الله صلى الله عليه و سلم بود و آن حضرت به قضاى حاجت رفت، و همانا مغيره بر او آب مى ريخت و او وضو مى كرد. آن حضرت روى و دست ها را شست و بر سر خود مسح كرد و بر موزه هاى خود [نيز] مسح نمود.

٣٦- بَاب: قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ بَعْدَ الْحَدَثِ وَغَيْرِهِ

باب ـ ۳٦، قرائت قرآن و غير آن بعد از بى وضويى.

وَقَالَ مَنْصُورٌ عَنْ إِبْرَاهِيمَ: لَا بَأْسَ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْحَمَّامِ، وَبِكَتْبِ الرِّسَالَةِ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ.

وَقَالَ حَمَّادٌ عَنْ إِبْرَاهِيمَ: إِنْ كَانَ عَلَيْهِمْ إِزَارٌ فَسَلِّمْ، وَإِلَّا فَلَا تُسَلِّمْ.

و منصور به روايت از ابراهيم گفته است: در قرائت قرآن در حمام و نوشتن رساله علمى بى وضو، باكى نمى باشد.

و حماد به روايت از ابراهيم گفته است: اگر آنها (در حمام) ازار پوشيده بودند بر آنها سلام كن و در غير آن، بر آنان سلام مكن.

١٨٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ مَخْرَمَةَ ابْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهِيَ خَالَتُهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهَا فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ. [راجع: ١١٧. أخرجه مسلم: ٧٦٣]

١٨٣ـ عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: وی شبی را در خانهٔ خالهٔ خود میمونه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده است. (وی می گوید) من در عرض بالش پهلو نهادم و رسول الله صلی الله علیه و سلم و همسرش در طول بالش پهلو نهادند. رسول الله صلی الله علیه و سلم تا نیمه شب یا اندکی بیشتر یا کمتر خوابید. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم بیدار شد و نشست و با دست بر روی خود کشید و اثر خواب را زدود. سپس ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران خواند، بعد به سوی مشکی که آویخته بود برخاست و از آن وضو کرد و وضوی خود را نیکو نمود، پس از آن به نماز ایستاد.

ابن عباس می گوید: من برخاستم و همان کردم که او کرده بود، سپس رفتم و در کنارش (به نماز) ایستادم. آن حضرت دست راست خویش را بر سر من نهاد و گوش راستم را گرفت و تابید(و مرا از جانب چپ به جانب راست خود آورد) و سپس دو رکعت نماز گزارد و بعد دو رکعت دیگر، و بعد دو رکعت دیگر و بعد دو رکعت دیگر و بعد دو رکعت دیگر و بعد دو رکعت دیگر (شش دو رکعتی) و بعد و تر گزارد.

آن حضرت پس از آن پهلو نهاد تا آنگاه که مؤذن نزد وی آمد. سپس برخاست و دو رکعت سبک ادا کرد، بعد بر آمد و نماز با مداد را گزارد.

٣٧- بَاب: مَنْ لَمْ يَتَوَضَّأْ إِلا مِنَ الْغَشْيِ الْمُثْقِلِ

باب ـ ٣٧، کسی که تجدید وضو نمی کند مگر از اثر بیهوشی عمیق.

١٨٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ امْرَأَتِهِ فَاطِمَةَ، عَنْ جَدَّتِهَا أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ أَنَّهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ خَسَفَتِ

١٨٤ـ از اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که گفته است: نزد عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم که در آن

الشَّمْسُ ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ يُصَلُّونَ ، وَإِذَا هِيَ قَائِمَةٌ تُصَلِّي ، فَقُلْتُ : مَا لِلنَّاسِ ؟ فَأَشَارَتْ بِيَدِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ ، وَقَالَتْ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَقُلْتُ : آيَةٌ ؟ فَأَشَارَتْ : أَيْ نَعَمْ ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّانِي الْغَشْيُ ، وَجَعَلْتُ أَصُبُّ فَوْقَ رَأْسِي مَاءً ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « مَا مِنْ شَيْءٍ كُنْتُ لَمْ أَرَهُ إِلَّا قَدْ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي هَذَا ، حَتَّى الْجَنَّةَ وَالنَّارَ ، وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ مِثْلَ -أَوْ قَرِيبَ مِنْ- فِتْنَةِ الدَّجَّالِ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - يُؤْتَى أَحَدُكُمْ فَيُقَالُ : مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ : هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى ، فَأَجَبْنَا وَآمَنَّا وَاتَّبَعْنَا ، فَيُقَالُ : نَمْ صَالِحًا ، فَقَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُؤْمِنًا . وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ : لَا أَدْرِي ، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ » . [راجع: ٨٦ . اخرجه مسلم:٩٠٥]

وقت آفتاب گرفته بود. مردم ایستاده بودند و نماز می گزاردند، و عایشه هم ایستاده بود و نماز می گزارد.

به او گفتم : مردم را چه پیش آمده است؟ وی با دست خود به سوی آسمان اشارت کرد و گفت: سبحان الله .

من گفتم : آیا کدام نشانه ایست ؟ گفت : آری. من هم به نماز ایستادم تا آنکه بیهوشی بر من عارض شد و من هم به ریختن آب بر سرم آغاز کردم. و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز را تمام کرد، خدای را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت : «آنچه را من هرگز ندیده بودم، همین حالا در همین جایگاه خود دیدم . تا آنکه بهشت و دوزخ را دیدم . بر من وحی شد که شما در قبرهای خویش آزمایش می شوید مانند یا نزدیک به فتنهٔ مسیح دجال، نمی دانم کدام کلمه را اسماء گفته است. (فرشتگان در قبر) نزد هر یک از شما می آیند و می گویند : در مورد این مرد چه می دانی ؟ مؤمن یا موقن ـ نمی دانم کدام کلمه را اسماء گفته است ـ می گوید : او محمد رسول الله است که با دلایل صدق و هدایت بر ما آمده است، و فرمودهٔ او را پذیرفتیم و به او ایمان آوردیم و از او پیروی کردیم. به او گفته می شود : آرام بخواب ، همانا دانستم که تو مؤمن بوده ای . اما منافق یا مرتاب (شکاک)[1] ـ نمی دانم کدام کلمه را اسماء گفته است ـ می گوید : نمی دانم، شنیدم که مردم چیزی می گفتند . من هم همان را گفتم.»

---

۱) فاطمه درشنیدن این حدیث از اسماء در کلمات : مؤمن یا موقن، مثل یانزدیک ومنافق یامرتاب شک کرده است.

٣٨- بَاب: مَسْحِ الرَّأْسِ كُلِّهِ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ﴾ [المائدة ٦]

وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: الْمَرْأَةُ بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ، تَمْسَحُ عَلَى رَأْسِهَا.

وَسُئِلَ مَالِكٌ: أَيُجْزِئُ أَنْ يَمْسَحَ بَعْضَ الرَّأْسِ؟ فَاحْتَجَّ بِحَدِيثِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ.

١٨٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، وَهُوَ جَدُّ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى: أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِيَنِي كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ؟ فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ: نَعَمْ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ فَغَسَلَ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ مَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلاثًا، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ، بَدَأَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إِلَى قَفَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُمَا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ.

[انظر: ١٨٦، ١٩١، ١٩٢، ١٩٧، ١٩٩ وانظر في الوضوء، باب: ٢٥ وباب: ٢٨. أخرجه مسلم: ٢٣٥]

باب ـ ٣٨، مسح (در وضو) بر تمام سراست.

نظر به فرمودهٔ خدای تعالی : « سرهای خویش را مسح کنید.«مائده : ٦» و ابن مسیب گفته است : زن همچون، مرد است که باید سر خود را مسح کند.

و از امام مالک سئوال شد: آیا بسنده است که کسی بخشی از سر خود را مسح کند؟ وی حدیث عبد الله بن زید را حجت آورد

١٨٥ـ از یحیی مازنی روایت است که گفت : مردی به عبد الله بن زید گفت، که او پدر بزرگ عمرو بن یحیی بود. که : آیا می توانی به من بنمایی که رسول الله صلی الله علیه و سلم چگونه وضو می کرد؟

عبد الله بن زید گفت: آری . وی آب طلبید و بر دستهای خویش ریخت و دستها را دوبار شست ، سپس دهان را سه بار شست و بینی را سه بار شست و آب بینی را بیفشاند . سپس روی خود را سه بار شست، سپس دستها را تا آرنج ها دوبار شست، بعد با هر دو دست مسح سر کرد و از جلو سر به عقب برد چنانکه از جلو سر آغاز کرد و دستها را بطرف گردن برد و سپس دستها را به همان جایی پس آورد که آغاز کرده بود .

٣٩- بَاب: غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

١٨٦- حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِيهِ: شَهِدْتُ عَمْرَو بْنَ أَبِي حَسَنٍ: سَأَلَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ زَيْدٍ، عَنْ وُضُوءِ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَعَا بِتَوْرٍ مِنْ مَاءٍ، فَتَوَضَّأَ لَهُمْ وُضُوءَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكْفَأَ عَلَى يَدِهِ مِنَ التَّوْرِ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي التَّوْرِ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ، ثَلاثَ غَرَفَاتٍ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ

باب ـ ٣٩، شستن پای ها تا بجلک ها (قوزک پا) .

١٨٦ـ از عمرو روایت است که از پدر خود روایت کرده که گفته است : من حاضر بودم که عمرو بن ابی حسن در مورد وضوی پیامبر صلی الله علیه و سلم از عبدالله بن زید سئوال کرد . وی ظرفی آب طلب کرد و مانند وضوی پیامبر صلی الله علیه و سلم برای آنها وضو نمود. از ظرف بر دست خود آب ریخت

ثلاثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَمَسَحَ رَأْسَهُ ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ مَرَّةً وَاحِدَةً ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ . [راجع: ١٨٥ . أخرجه مسلم: ٢٣٥]

و دستها را سه بار شست . سپس دست خود را در ظرف داخل کرد و از آن دهان را شست و بینی را شست و آب بینی را بیفشاند با سه مشت آب[1]. سپس دست در ظرف فرو برد و روی خود را سه بار شست ، سپس دستها را تا آرنج ها دوبار شست ،سپس دستش را در ظرف در آورد و سر خود را مسح کرد، هر دو دست را بر سر خود پیش برد و پس آورد . و پس از آن پای‌ها را تا بجلک ها (قوزک پا) شست.

٤٠- بَاب: اسْتِعْمَالِ فَضْلِ وَضُوءِ النَّاسِ

باب ـ۴۰، استعمال باقیماندهٔ آب وضوی مردم و جریر بن عبدالله خانواده اش را فرمود که از بقیهٔ آب مسواک وی وضو کنند.

وَأَمَرَ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ أَهْلَهُ أَنْ يَتَوَضَّؤُوا بِفَضْلِ سِوَاكِهِ .

١٨٧- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ يَقُولُ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَاجِرَةِ ، فَأُتِيَ بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْ فَضْلِ وَضُوئِهِ فَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ . [انظر: ٣٧٦، ٤٩٥، ٤٩٩، ٥٠١، ٦٣٣، ٦٣٤، ٣٥٥٣، ٣٥٦٦، ٥٧٨٦، ٥٨٥٩ . أخرجه مسلم: ٥٠٣]

۱۸۷ـ از ابو حجیفه رضی الله عنه روایت است که می گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در گرمای چاشت نزد ما آمد و برای او آب وضو آورده شد و وضو کرد. مردم از بقیهٔ آب وضوی وی می گرفتند و بر خود می مالیدند[2]. پیامبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر را گزارد ، در حالی که پیش روی وی نیزهٔ کوچکی[3] قرار داشت.

١٨٨- وَقَالَ أَبُو مُوسَى: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ ، وَمَجَّ فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُمَا: «اشْرَبَا مِنْهُ ، وَأَفْرِغَا عَلَى وُجُوهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا». [انظر: ١٩٦، ٤٣٢٨ . أخرجه مسلم: ٢٤٩٧ ، مطولاً]

۱۸۸ـ و ابو موسی گفته است : پیامبر صلی الله علیه و سلم قدحی طلبید که در آن آب بود و در آن دستها و روی خویش را شست و یک دهن آب در آن افکند و سپس ما را گفت که: «از آن بنوشید و برورویها وسینه های خویش بریزید.»

---

۱) ظاهر آن است که همگی سه مشت آب بوده وباهر مشت دهان وبینی را می شسته است (شرح شیخ الاسلام)
۲) بقیه آب وضوظاهرا آبی خواهد بود که درظرف باقی می ماند، دراینجا آب مستعمل وضو بعید مینماید.(تیسیرالقاری)
۳) عنزه،نیزهٔ کوچکی است که بطور ستره درجلوی نمازگزار قرارداده می شود وطول آن حداقل یک فوت بایدباشد.

١٨٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ: وَهُوَ الَّذِي مَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ غُلَامٌ مِنْ بِئْرِهِمْ.

وَقَالَ عُرْوَةُ عَنِ الْمِسْوَرِ وَغَيْرِهِ، يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ: وَإِذَا تَوَضَّأَ النَّبِيُّ ﷺ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ. [راجع: ٧٧]

١٨٩- از ابن شهاب روایت است که محمود بن ربیع او را گفته بود و محمود همان کسی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در ایام کودکی وی، مقداری آب را که از چاه خانهٔ شان در دهن کرده بود، بر روی وی افکنده بود.

و عروه از مسور و کسی دیگر که هر یک دیگری را تصدیق می کرد، چنین روایت نموده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم وضو می کرد، مردم برای دسترسی به بقیه آب وضوی وی، نزدیک بود با هم بجنگند.

١٩٠- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْجَعْدِ قَالَ: سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ يَقُولُ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ، فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ. [انظر: ٣٥٤٠، ٣٥٤١، ٥٦٧٠، ٦٣٥٢. أخرجه مسلم: ٢٣٤٥ وفيه قال: وجع]

١٩٠- از سائب بن یزید روایت است که گفته است: خاله ام مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم برد و گفت: یا رسول الله! پسر خواهرم بیمار است. آن حضرت دست بر سرم کشید و به حق من دعای برکت کرد و سپس آن حضرت وضو کرد. و من باقیماندهٔ آب وضوی وی‌رانوشیدم، و سپس در پشت سرآن حضرت ایستادم و به مهر نبوت که در میان دوشانه اش بود، نگریستم که بسان تکمهٔ حجلهٔ عروسان می نمود.

٤١- بَاب: مَنْ مَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ مِنْ غَرْفَةٍ وَاحِدَةٍ

باب - ٤١. کسی که با یک مشت آب دهان و بینی را بشوید.

١٩١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّهُ أَفْرَغَ مِنَ الْإِنَاءِ عَلَى يَدَيْهِ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ غَسَلَ - أَوْ مَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ - مِنْ كَفَّةٍ وَاحِدَةٍ، فَفَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثًا، فَغَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ، مَا أَقْبَلَ وَمَا أَدْبَرَ، وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا وُضُوءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ١٨٥. أخرجه مسلم: ٢٣٥]

١٩١- از عمر و بن یحیی روایت است که پدرش گفته است: عبدالله بن زید از ظرفی بر دستهای خویش آب ریخت و دستها را شست و سپس شست - یا - (راوی گفت که) از یک مشت آب مضمضه و استشاق نمود و سه بار این عمل را تکرار کرد.

بعد دستها را دو دوبار تا آرنجها شست و سر خود را مسح کرد، پیش سر و پشت سر را. و بعد هر دو پای را تا بجلکها شست و سپس گفت: چنین است وضوی رسول الله صلی الله علیه و سلم.

٤٢- بَاب: مَسْحِ الرَّأْسِ مَرَّةً

۱۹۲- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قال: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَبِيهِ قال: شَهِدْتُ عَمْرَو بْنَ أَبِي حَسَنٍ، سَأَلَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ زَيْدٍ عَنْ وُضُوءِ النَّبِيِّ ﷺ: فَدَعَا بِتَوْرٍ مِنْ مَاءٍ فَتَوَضَّأَ لَهُمْ، فَكَفَأَ عَلَى يَدَيْهِ فَغَسَلَهُمَا ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلاثًا، بِثَلاثِ غَرَفَاتٍ مِنْ مَاءٍ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ فَمَسَحَ بِرَأْسِهِ، فَأَقْبَلَ بِيَدَيْهِ وَأَدْبَرَ بِهِمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ فَغَسَلَ رِجْلَيْهِ.

وحَدَّثَنَا مُوسَى قال: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قال: مَسَحَ رَأْسَهُ مَرَّةً. [راجع: ۱۸۵. اخرجه مسلم: ۲۳۵]

باب ـ ۴۲، مسح سر یک بار است.

۱۹۲ـ از عمرو بن یحیی روایت است که پدر وی گفته است: من نزد عمرو بن ابی حسن حاضر بودم که وی در مورد وضوی پیامبر صلی الله علیه و سلم از عبد الله بن زید سئوال کرد. عبدالله بن زید آب طلبید و پیش روی آنها وضو کرد: وی بر هر دو دست خویش آب ریخت و سه بار دستها را شست سپس دست خود را در ظرف در آورد و با سه مشت آب دهان و بینی را شست و آب بینی را افشاند. سپس دستش را در ظرف فرو برد و سه بار روی خود را شست بعد دستش را داخل ظرف کرد و دستها را تا آرنجها دو دوبار شست. سپس دست را داخل ظرف کرد و سر خود را مسح کرد، بر پیش و پس سر خود مسح نمود. سپس دست خود را در ظرف فرو برد و پای های خویش را شست. و روایت است از موسی که وهَیب گفته است: آن حضرت سر خود را یک بار مسح کرد.

٤٣- بَاب: وُضُوءِ الرَّجُلِ مَعَ امْرَأَتِهِ، وَفَضْلِ وَضُوءِ الْمَرْأَةِ

وَتَوَضَّأَ عُمَرُ بِالْحَمِيمِ، وَمِنْ بَيْتِ نَصْرَانِيَّةٍ.

۱۹۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قال: كَانَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّؤُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَمِيعًا.

باب ـ ۴۳، وضو کردن مرد با زن خود و حکم بقیهٔ آب وضوی زن، و عمر با آب گرمی که از خانهٔ زنی‌مسیحی آورده شده بود، وضو کرد.

۱۹۳ـ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردان و زنان (که محرم هم بودند) در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم با هم یکجا وضو می کردند.

٤٤- بَاب: صَبِّ النَّبِيِّ ﷺ وَضُوءَهُ عَلَى الْمُغْمَى عَلَيْهِ

۱۹۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قال: سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ

باب ـ ۴۴، پیامبر صلی الله علیه و سلم باقیماندهٔ آب وضوی خود را بر شخصی ریخت که بیهوش شده بود.

۱۹۴ـ از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به

ﷺ يَعُودُنِي ، وَأَنَا مَرِيضٌ لا أَعْقِلُ ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ ، فَعَقَلْتُ ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَنِ الْمِيرَاثُ؟ إِنَّمَا يَرِثُنِي كَلالَةٌ ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ . [انظر: ٤٥٧٧ز ، ٥٦٥١ز ، ٥٦٦٤ح ، ٥٦٧٦ط ، ٦٧٢٣ز ، ٦٧٤٣ط ، ٧٣٠٩ز . أخرجه مسلم: ١٦١٦]

عیادتم آمد و من مریض بوده و از هوش رفته بودم . آن حضرت وضو کرد و از بقیه آب وضوی خود بر من ریخت . من به هوش آمدم و گفتم : یا رسول الله، از من کی میراث می برد، همانا کلاله (غیر از پدر و پسر) از من میراث می برد، سپس آیهٔ فرایض (میراث) نازل گردید.

٤٥-بَاب: الْغُسْلِ وَالْوُضُوءِ فِي الْمِخْضَبِ وَالْقَدَحِ وَالْخَشَبِ وَالْحِجَارَةِ

باب ـ ۴۵. غسل و وضو در لگن، کاسهٔ کلان، ظرف چوبی و ظرف سنگی.

١٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ ، سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلاةُ ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ ، وَبَقِيَ قَوْمٌ ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ ، فَصَغُرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ ، قُلْنَا كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً . [راجع: ١٦٩]

۱۹۵ـ از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : وقت نماز فرا رسید، کسی که خانه اش نزدیک بود برخاست و به خانهٔ خود رفت (که وضو کند) و گروهی در آنجا ماندند . برای رسول الله صلی الله علیه و سلم در لگن سنگی آب آوردند. لگن به اندازهٔ کوچک بود که کف دست آن جضرت در آن پهن نمی شد. تمام آن گروه از آب (لگن) وضو کردند.
انس را گفتیم : شما چند نفر بودید؟
گفت، هشتاد نفر و بیشتر (این یکی از معجزات آن حضرت بود).

١٩٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ ، وَمَجَّ فِيهِ . [راجع: ١٨٨ . أخرجه مسلم: ٢٤٩٧ ، مطولاً]

۱۹۶ـ از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم کاسهٔ بزرگی آب طلبید، دستها و روی خود را در آن شست و در آن یک دهن آب انداخت.

١٩٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَأَخْرَجْنَا لَهُ مَاءً فِي تَوْرٍ مِنْ صُفْرٍ ، فَتَوَضَّأَ ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثًا ، وَيَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ ، فَأَقْبَلَ بِهِ وَأَدْبَرَ ، وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ . [راجع: ١٨٥ . أخرجه مسلم: ٢٣٥ ، مطولاً]

۱۹۷ـ از عبد الله بن زید رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و ما برای وی در ظرف مسی آب بیرون آوردیم . وی وضو کرد، روی خویش را سه بار شست و دستها را دو بار شست و سر خود را مسح کرد و دستها را از پیش به پشت سر برد و پس آورد و بعد پای های خودرا شست.

١٩٨- حدثنا أبو اليمان قال: أخبرنا شعيب، عن الزهري، قال: أخبرني عبيدالله بن عبدالله بن عتبة: أن عائشة قالت: لما ثقل النبي ﷺ واشتد به وجعه، استأذن أزواجه في أن يمرض في بيتي، فأذن له، فخرج النبي ﷺ بين رجلين، تخط رجلاه في الأرض، بين عباس ورجل آخر. قال عبيدالله: فأخبرت عبدالله بن عباس فقال: أتدري من الرجل الآخر؟ قلت: لا. قال: هو علي. وكانت عائشة رضي الله عنها تحدث: أن النبي ﷺ قال: بعدما دخل بيته واشتد وجعه: «هريقوا علي من سبع قرب، لم تحلل أوكيتهن، لعلي أعهد إلى الناس». وأجلس في مخضب لحفصة، زوج النبي ﷺ، ثم طفقنا نصب عليه تلك، حتى طفق يشير إلينا: «أن قد فعلتن». ثم خرج إلى الناس. [انظر: ٦٦٤ث ذ، ٦٦٥ح، ٦٧٩ل، ٦٨٣ل، ٦٨٧ط، ٧١٢ل، ٧١٣ل، ٧١٦ل، ٢٥٨٨ح، ٣٠٩٩ح، ٣٣٨٤ل، ٤٤٤٢ل، ٤٤٤٥ل، ٥٧١٤ل، ٧٣٠٣ل، وانظر في الأذان، باب: ٤٨ وباب: ٥١. أخرجه مسلم: ٤١٨، مطولاً وليس فيه القطعة الأخيرة في هذا الحديث]

۱۹۸ـ از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : آنگاه که بیماری پیامبر صلی الله علیه و سلم شدت یافت. از همسران خویش اجازه خواست تا در خانهٔ من از وی پرستاری شود و به او اجازه دادند. پیامبر صلی الله علیه و سلم در میان دو مرد (که کمکش می کردند) بر آمد. در حالی که پاهای وی بر زمین کشیده می شد، بین عباس و مردی دیگر.

عبید الله می گوید : عبدالله بن عباس را از این موضوع خبر دادم ، وی گفت : آیا می دانی که آن مرد دیگر (که عایشه از او نام نگرفته) کی بوده است ؟ گفتم : نی.

گفت : وی علی بوده است.

و عایشه رضی الله عنها اظهار داشت که پس از آنکه مریضی پیامبر صلی الله علیه و سلم شدت یافت و آن حضرت به خانهٔ وی آمد، فرمود: « از هفت مشک که سر بند آن گشوده نشده باشد، (از آن آب برداشته نشده باشد) بر من آب بریزید، تا بتوانم مردم را وصیّت کنم ».

آن حضرت در ظرف مسی ای که متعلق به حفصه، همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم بود نشانیده شد و سپس ما به ریختن آب بر آن حضرت شروع کردیم تا آنکه وی به ما اشاره کرد که : «همانا شما کار را انجام دادید» . سپس آن حضرت صلی الله علیه و سلم از خانه به سوی مردم بیرون رفت .

٤٦- باب: الوضوء من التور

باب ـ ۴۶، وضو کردن از ظرف مسی

١٩٩- حدثنا خالد بن مخلد قال: حدثنا سليمان قال: حدثني عمرو بن يحيى، عن أبيه قال: كان عمي يكثر من الوضوء، قال: لعبدالله بن زيد: أخبرنيا كيف رأيت النبي ﷺ يتوضأ؟ فدعا بتور من ماء، فكفأ على يديه، فغسلهما ثلاث مرار، ثم أدخل يده في التور، فمضمض

۱۹۹ـ از عمر بن یحیی روایت است که پدر وی گفته است: عم (کاکا) من در وضو کردن آب زیاد مصرف می کرد. وی به عبدالله بن زید گفت: مرا آگاه کن که پیامبر صلی الله علیه و سلم را چگونه دیده ای که وضو می کرد؟ وی در ظرفی مسی آب طلبید و از آن بر

۱) درمتن حدیث ۱۹۹، سطر سوم ،کلمه (أخبرنـا) آمده است که اشتباه است . و(أخبرني) صحیح است .

وَاسْتَنْثَرَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ غَرْفَةٍ وَاحِدَةٍ ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاغْتَرَفَ بِهَا ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ مَاءً فَمَسَحَ رَأْسَهُ، فَأَدْبَرَ بِهِ وَأَقْبَلَ ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ، فَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَوَضَّأُ . [راجع: ١٨٥ . أخرجه مسلم: ٢٣٥]

دستهای خود ریخت و دستها را سه بارشست، سپس دست را داخل ظرف کرد و از یک مشت آب، دهان و بینی را شست و آب بینی را افشاند، سپس دست خود را در ظرف در آورد و از آن مشتی آب گرفت و روی خود را سه بار شست . سپس دست ها را تا آرنج ها دو دوبار شست، بعد با دست خود آب گرفت و سر خود را مسح کرد ، دستها را به پس برد و به پیش آورد. و پس از آن پای ها را شست و گفت :رسول الله صلی الله علیه و سلم را چنان دیده ام که وضو می کرد.

٢٠٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ ، فَأُتِيَ بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ ، فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ ، فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ ، قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ .

قَالَ أَنَسٌ: فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ ، مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ . [راجع: ١٦٩]

٢٠٠- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم ظرف آبی طلبید . برای وی کاسهٔ فراخی آوردند که در آن اندکی آب بود . آن حضرت انگشتان خود را در آن نهاد.
انس گفته است : من می دیدم که آب از میان انگشتان وی می جوشید.
انس گفته است: کسانی را که از آن آب وضو کردند، تخمین کردم، هفتاد تا هشتاد نفر بود.

٤٧- بَابٌ: الْوُضُوءِ بِالْمُدِّ

باب -٤٧، وضو به مقدار مُد.

٢٠١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ جَبْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَغْسِلُ، أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ ، بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ ، وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ . [أخرجه مسلم: ٣٢٥]

٢٠١- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم به مقدار یک صاع تا پنج مد آب غسل نمود و به مقدار یک مد آب وضو می کرد[1].

٤٨- بَابٌ: الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ

باب - ٤٨، مسح بر موزه (مسحی).

٢٠٢- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ الْمِصْرِيُّ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرٌو: حَدَّثَنِي أَبُو النَّضْرِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ

٢٠٢- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم بر موزه ها مسح کرد[2] و عبد الله بن عمر در این

---

١) یک صاع معادل چهارمد وهرمد معادل تقریبی دوسوم کیلوگرم است دراینجا مرادازتعیین نیست بلکه جلوگیری از اسراف است .
٢) مسح برموزه ها برای مسافر سه شبانه روزوبرای مقیم یک شبانه روز است درصورتی که پس ازشستن پای ها دروضو پای ها را داخل موزه ها کند.وموزه، پاپوش ویا جوراب چرمی است که شتالنگ(قوزک)های پای را بپوشاند وباید بقدری سخت ومحکم باشد که آب در آن نفوذ نکند.

عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ .

وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ[1] : سَأَلَ عُمَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ : نَعَمْ ، إِذَا حَدَّثَكَ شَيْئًا سَعْدٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ .

وَقَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : أَخْبَرَنِي أَبُو النَّضْرِ : أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ سَعْدًا ، حَدَّثَهُ فَقَالَ عُمَرُ لِعَبْدِاللَّهِ : نَحْوَهُ .

مورد از عمر سئوال كرد. وی گفت : آری، چنين است. هرگاه سعد برايت حديثی از پيامبر صلی الله عليه و سلم روايت می كند، آن موضوع را از كس ديگری مپرس (تأكيد است بر راستگويی سعد).
موسی بن عقبه گفته است كه ابو النضر روايت كرده كه ابوسلمه گفته است (آن حضرت بر موزه ها مسح كرد) و عمر به عبد الله مانند آنچه يادآوری شد گفته است.

٢٠٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِيهِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ خَرَجَ لِحَاجَتِهِ ، فَاتَّبَعَهُ الْمُغِيرَةُ بِإِدَاوَةٍ فِيهَا مَاءٌ ، فَصَبَّ عَلَيْهِ حِينَ فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ ، فَتَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ . [راجع: ١٨٢ . اخرجه مسلم: ٢٧٤]

٢٠٣- از عروه بن مغيره روايت است كه پدرش مغيره بن شعبه گفت : رسول الله صلی الله عليه و سلم به قضای حاجت بر آمد و مغيره با ظرف آب از عقبش می رفت و چون از حاجت فارغ گشت، مغيره بر وی آب ريخت و او وضو نمود و بر موزه ها مسح كرد.

٢٠٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ : أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ .

وَتَابَعَهُ حَرْبُ بْنُ شَدَّادٍ ، وَأَبَانُ ، عَنْ يَحْيَى . [انظر: ٢٠٥]

٢٠٤- از جعفر بن عمرو بن اميه الضمری روايت است كه پدرش به او خبر داده كه وی پيامبر صلی الله عليه و سلم را ديده است كه بر موزه ها مسح می كرد. حرب بن شدّاد و أبان (در روايت اين حديث) يحيی را متابعت كرده اند.

٢٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ : أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ[2] .

وَتَابَعَهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع: ٢٠٤]

٢٠٥- از جعفر بن عمرو روايت است كه پدرش گفت : پيامبر صلی الله عليه و سلم را ديدم كه بر دستار و موزه های خويش مسح می كرد. و متابعت كرده است(او زاعی را) معمر از يحيی از ابوسلمه از عمرو كه گفت : پيامبر صلی الله عليه و سلم را ديدم كه...

---

۱) درسطر پنجم متن عربی حديث ۲۰۲ علامه شارحه (:) اول آن زايد است .
۲) پس از لفظ (عمامته) لفظ (خفيه) درحديث ۲۰۵ ،سطر چهارم نيامده است .درحاليكه درسائر نسخ بخاری (خفيه) آمده است .

٤٩- بَاب: إِذَا أَدْخَلَ رِجْلَيْهِ وَهُمَا طَاهِرَتَانِ

٢٠٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: «دَعْهُمَا، فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ». فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا. [راجع: ١٨٢ أخرجه مسلم: ٢٧٤]

باب ـ ۴۹، وقتی که مرد پای های را داخل موزه ها کند و پایها (با طهارت وضو) پاک باشد.

٢٠٦ـ از عروه بن مغیره روایت است که پدرش گفت: در سفری با پیامبر صلی الله علیه و سلم همراه بودم، دست دراز کردم تا موزه های آن حضرت را بیرون کنم. آن حضرت فرمود: «بگذار، همانا من وقتی پایها را داخل موزه ها کردم، پاک بودند. (از طهارت وضو)».

٥٠- بَاب: مَنْ لَمْ يَتَوَضَّأْ مِنْ لَحْمِ الشَّاةِ وَالسَّوِيقِ

وَأَكَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، فَلَمْ يَتَوَضَّئُوا

باب ـ ۵۰، کسی که پس از خوردن گوشت گوسفند و سویق وضو نکرد، و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم خوردند و وضو نکردند.

٢٠٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَكَلَ كَتِفَ شَاةٍ، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [انظر: ٥٤٠٤د، ٥٤٠٥د. أخرجه مسلم: ٣٥٤]

٢٠٧ـ از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گوشت شانهٔ گوسفند را خورد و سپس نماز گزارد و وضو نکرد.

٢٠٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ: أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَأَلْقَى السِّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [انظر: ٦٧٥د، ٢٩٢٣د، ٥٤٠٨د، ٥٤٢٢د، ٥٤٦٢د. أخرجه مسلم: ٣٥٥]

٢٠٨ـ از جعفر بن عمرو بن امیه روایت است که پدر وی به او گفت که: وی رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده است که ازگوشت شانهٔ گوسفند با کارد بریده و می خورد و چون به نماز فراخوانده شد، کارد را افکند و نماز گزارد و وضو نکرد.

٥١- بَاب: مَنْ مَضْمَضَ مِنَ السَّوِيقِ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ

باب ـ ۵۱، کسی که پس از خوردن سویق دهان را شست و وضو نکرد.

٢٠٩- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ مَوْلَى بَنِي حَارِثَةَ: أَنَّ سُوَيْدَ بْنَ النُّعْمَانِ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

٢٠٩ـ از سوید بن نعمان روایت است که گفت: وی در سال فتح خیبر رسول الله صلی الله علیه و سلم را همراهی کرده بود تا آنکه به

عَامَ خَيْبَرَ ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ ، فَصَلَّى الْعَصْرَ ، ثُمَّ دَعَا بِالأَزْوَادِ ، فَلَمْ يُؤْتَ إِلا بِالسَّوِيقِ ، فَأَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَكَلْنَا ، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا ، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ [انظر: ۲۱۵ر، ۲۹۸۱ر، ٤۱۷٥ع، ٤۱۹٥ر، ٥۳۸٤ر، ٥۳۹۰ر، ٥٤٥٤ر، ٥٤٥٥ر]

صهباء رسیدند و آن موضعی است در پایین خیبر. آن حضرت نماز عصر را گزارد و بعد توشه(مواد غذایی) طلبید و چیزی آورده نشد بجز سویق (تلخان+ نوعی غذا که با آرد جو یا جو پست کندهٔ سرخ شده، تهیه می شود) . آن حضرت فرمود تا آن را با آب تر کنند . رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن خورد و ما نیز خوردیم . سپس آن حضرت به نماز شام ایستاد و ما نیز مضمضه کردیم . پس از آن نماز گزارد و وضو نکرد.

۲۱۰- وحَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنْ مَيْمُونَةَ أَنَّ: النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عِنْدَهَا كَتِفًا ، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ . [اخرجه مسلم: ۳٦٥]

۲۱۰ـ از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی که در نزد وی بود، گوشت شانه ای را خورد و سپس نماز گزارد و وضو نکرد.

٥۲- بَابٌ: هَلْ يُمَضْمِضُ مِنَ اللَّبَنِ

باب ـ ٥۲، آیا از اثر نوشیدن شیر دهان شسته شود؟

۲۱۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ ، وَقُتَيْبَةُ قَالا : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا ، فَمَضْمَضَ وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا» .

تَابَعَهُ يُونُسُ ، وَصَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [انظر: ٥٦۰۹ر. اخرجه مسلم: ۳٥۸]

۲۱۱ـ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم شیر نوشید و سپس مضمضه نمود و گفت: «همانا شیر چربی دارد.» متابعت کرده اند(عقیل را) یو نس و صالح بن کیسان از زهری.

٥۳- بَابٌ: الْوُضُوءِ مِنَ النَّوْمِ ، وَمَنْ لَمْ يَرَ مِنَ النَّعْسَةِ وَالنَّعْسَتَيْنِ ، أَوِ الْخَفْقَةِ وُضُوءًا

باب ـ ٥۳، وضو از اثر خواب و کسی که در یک پینکی یا دو پینکی یا جنبانیدن سر در اثر غلبهٔ خواب، وضو لازم نمی بیند.

۲۱۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ ، لا يَدْرِي لَعَلَّهُ

۲۱۲ـ از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «اگر کسی ازشما در حالی که نماز می گزارد ،پینکی رفت باید بخوابد تا آنکه خوابش از میان رود . زیرا هر یک از شما که نماز می گزارد و پینکی

يَسْتَغْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ». [اخرجه مسلم: ٧٨٦]

می رود، نمی داند شاید برود که استغفار کند، ولی خودش را دشنام دهد.»

٢١٣- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ: عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاَةِ فَلْيَنَمْ، حَتَّى يَعْلَمَ مَا يَقْرَأُ».

٢١٣- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی از شما که در نماز پینکی می رود، باید بخوابد تا آنکه بداند که چه می خواند»[1]

٥٤- بَاب: الْوُضُوءِ مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ

باب -٥٤- وضو غیر حدث.

٢١٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَساً (ح).

قَالَ: وحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَامِرٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلاَةٍ. قُلْتُ كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ؟ قَالَ: يُجْزِئُ أَحَدَنَا الْوُضُوءُ مَا لَمْ يُحْدِثْ.

٢١٤- از عمر و بن عامر روایت است که انس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در هر نمازی وضو می کرد.
من به او گفتم: شما چه کار می کردید؟
گفت: وضو برای یکی از ما بسنده بود تا لحظه‌ای که وضویش نمی شکست.[2]

٢١٥- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي بُشَيْرُ بْنُ يَسَارٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سُوَيْدُ بْنُ النُّعْمَانِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ، صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعَصْرَ، فَلَمَّا صَلَّى دَعَا بِالأَطْعِمَةِ، فَلَمْ يُؤْتَ إِلاَّ بِالسَّوِيقِ، فَأَكَلْنَا وَشَرِبْنَا، ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَمَضْمَضَ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا الْمَغْرِبَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ٢٠٩]

٢١٥- از سُوید بن نعمان روایت است که گفت: همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم در سال فتح خیبر بر آمدیم تا آنکه به صهباء رسیدیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز عصر را بر ما گزارد و چون از نماز فارغ گشت، طعام طلبید وچیزی آورده نشد. بجز از سویق و ما خوردیم و نوشیدیم. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم به نماز شام ایستاد و دهان را شست، بعد برما نماز شام را گزارد و وضو نکرد.

---

١) درمورد اینکه خواب وضو را می شکند یانه اختلاف است.ابوموسی اشعری،اوزاعی ،ابن عمرو سعید بن مسیب خواب را شکنندهٔ وضو نمی دانند وابن عباس وانس وابوهریره درنوعیت خواب یعنی کم و زیاد آن فرق می گذارند، و قول حسن وابوعبیده واسحاق‌بن‌راهویه وبه روایتی ازشافعی خواب وضورامی شکند وقول ابوحنیفه و داوود وحماد بن سلیمان وسفیان آن است که میان انواع خواب چون پهلوافتاده وتکیه کرده وغیره باید فرق گذاشت (شرح شیخ الاسلام)

٢) جمهوراهل اسلام برآنند که بدون شکستن وضو واجب نیست برای هرنماز ولی طایفه‌ای به استناد آیهٔ وضو، آن را واجب خوانده اند (تیسیر القاری).

٥٥- بَاب: مِنَ الْكَبَائِرِ أَنْ لا يَسْتَتِرَ مِنْ بَوْلِهِ

٢١٦- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ قال: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِحَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، أَوْ مَكَّةَ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذَّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ». ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، وَكَانَ الآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ، فَكَسَرَهَا كِسْرَتَيْنِ، فَوَضَعَ عَلَى كُلِّ قَبْرٍ مِنْهُمَا كِسْرَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ تَيْبَسَا. أَوْ: إِلَى أَنْ يَيْبَسَا». [انظر: ٢١٨، ١٣٦١، ١٣٧٨، ٦٠٥٢، ٦٠٥٥، وانظر في الأدب، باب: ١١٧.

اخرجه مسلم: ٢٩٢]

باب ـ ۵۵، خود راز از پیشاب خود باز نداشتن از گناهان کبیره است .

۲۱۶ ـ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: [1] پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار یکی از چار دیواری های مکه یا مدینه گذشت و آواز دو کس را شنید که در قبر های خویش عذاب می شدند . پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « آنها عذاب می شوند ، لیکن از جهت امری بزرگ عذاب نمی شوند . سپس فرمود : « آری (امری بزرگ است). یکی از آنها خودش را از آلودگی پیشاب خود باز نمی داشت و دیگری سخن چینی می کرد».

آن حضرت، سپس شاخهٔ تری از درخت خرما گرفت و آن را دو نیم کرد و هر نیمی را بر یکی از قبر ها فرو نمود .

به آن حضرت گفته شد : چرا این کار را کردی ؟

آن حضرت فرمود : « شاید عذاب ایشان سبک گردد، مادامی که شاخه ها خشک نشوند » یا آنکه فرمود : « تا آنکه خشک شوند» .

٥٦- بَاب: مَا جَاءَ فِي غَسْلِ الْبَوْلِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ: «كَانَ لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ». وَلَمْ يَذْكُرْ سِوَى بَوْلِ النَّاسِ.

٢١٧- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي رَوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي مَيْمُونَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ، أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ فَيَغْسِلُ بِهِ. [راجع: ١٥٠.

اخرجه مسلم: ٢٧١]

باب ـ ۵۶، آنچه دربارهٔ شستن آلودگی پیشاب آمده و پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد صاحب قبر گفته است : « او خودش را از [آلودگی] پیشاب خود باز نمی داشت » و بجز پیشاب انسان چیزی دیگر نگفته است.

۲۱۷ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم قضای حاجت می کرد ، من برای وی آب می آوردم و با آن آب می شست (استنجا می کرد) .

1) سماع مجاهد ازابن عباس، ثابت است. دراین حدیث مجاهد بدون واسطه ، از ابن عباس روایت کرده است .درحدیث شماره ۲۱۸، مجاهد ازطریق طاووس ازابن عباس روایت کرده است .(شرح شیخ الاسلام)

باب:

٢١٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِم قال: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ مُجَاهِد، عَنْ طَاوُس، عَنِ ابْنِ عَبَّاس قال: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِقَبْرَيْنِ، فَقَالَ: «إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِير، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ، وَأَمَّا الآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ أَخَذَ جَرِيدَةً رَطْبَةً، فَشَقَّهَا نِصْفَيْنِ، فَغَرَزَ فِي كُلِّ قَبْر وَاحِدَةً. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قال: «لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا».

وَقَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: وَحَدَّثَنَا وَكِيعٌ قال: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا مِثْلَهُ: «يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ». [راجع:٢١٦. اخرجه مسلم: ٢٩٢]

باب :

٢١٨ – از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر دو قبر گذشت و فرمود :

« آنها عذاب می شوند و لیکن از جهت امری بزرگ عذاب نمی شوند ، و اما یکی از آنها خودش را از پیشاب باز نمی داشت و دیگری سخن چینی می کرد» .

سپس آن حضرت شاخهٔ تری از درخت خرما گرفت و آن را دو نیم کرد و هر یک از آن را در قبری خلانید .

گفتند : یا رسول الله ، چرا چنین کردی؟

فرمود : « شاید که عذاب شان سبک گردد ، تا آنکه شاخه ها خشک نشوند » محمد بن مثنی به روایتی از وکیع از اعمش گفته است که : شنیدم از مجاهد که مانند آن می گفت : « از پیشاب خود را باز می داشت»

٥٧- بَاب: تَرْكِ النَّبِيِّ ﷺ وَالنَّاسِ الأَعْرَابِيَّ حَتَّى فَرَغَ مِنْ بَوْلِهِ فِي الْمَسْجِدِ

٢١٩- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى أَعْرَابِيًّا يَبُولُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «دَعُوهُ». حَتَّى إِذَا فَرَغَ، دَعَا بِمَاء فَصَبَّهُ عَلَيْهِ. [انظر: ٢٢١، ٦٠٢٥. اخرجه مسلم: ٢٨٥، مطولاً]

باب ـ ٥٧، پیامبر صلی الله علیه و سلم و مردم، بادیه نشینی را که در مسجد پیشاب می کرد، به حال خود گذاشتند تا از حاجت خود فارغ گردد.

٢١٩ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفته است : پیامبر صلی الله علیه و سلم بادیه نشینی را دید که در مسجد پیشاب می کرد. پس فرمود : « او را بگذارید » تا آنگاه که فارغ گشت . سپس آبی طلبید و آن را بر جای پیشاب او ریخت . (فرمود که بریزند).

٥٨- بَاب: صَبِّ الْمَاءِ عَلَى الْبَوْلِ فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ٥٨، ریختن آب بر جای پیشاب در مسجد

٢٢٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ

٢٢٠ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است

الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللّٰه بْنُ عَبْدِاللّٰه بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال: قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَاوَلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهُ وَهَرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». [انظر: ٦١٢٨]

که گفت: بادیه نشینی ایستاد و در مسجد ادرار کرد. مردم بروی اعتراض کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را گفت: «او را بگذارید و بر جای ادرار وی سطلی آب و یا سطل بزرگی از آب (شک را وی) بریزید. و همانا شما آسان گیرنده بر انگیخته شده اید و سخت گیرنده برانگیخته نشده اید.».

۲۲۱- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰه قال: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [اخرجه مسلم: ٢٨٤]

۲۲۱ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که وی حدیث فوق را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

بَابٌ: يُهَرِيقُ الْمَاءَ عَلَى الْبَوْلِ

حَدَّثَنَا خَالِدٌ قال: وَحَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قال: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ، فَبَالَ فِي طَائِفَةِ الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُ النَّاسُ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا قَضَى بَوْلَهُ، أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِذَنُوبٍ مِنْ مَاءٍ، فَأُهْرِيقَ عَلَيْهِ. [انظر: ٦٠٢٥، اخرجه مسلم: ٢٨٤]

باب
اینکه بر موضع ادرار آب ریخته می شود.

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: بادیه نشینی آمد و در گوشه ای از مسجد پیشاب کرد. مردم او را سرزنش کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم مردم را منع کرد. چون وی از پیشاب کردن فارغ گشت، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که سطل آبی آورده شود، و بر موضع پیشاب وی ریخته شد.

٥٩- بَاب: بَوْلِ الصِّبْيَانِ

باب - ٥٩. پیشاب کودکان

۲۲۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ: أُتِيَ رَسُولُ اللّٰه ﷺ بِصَبِيٍّ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَأَتْبَعَهُ إِيَّاهُ. [انظر: ٥٤٦٨، ٦٠٠٢، ٦٣٥٥. اخرجه مسلم: ٢٨٦]

۲۲۲- از عایشه أم المؤمنین رضی الله عنها روایت است که گفت: کودکی را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند. وی بر جامهٔ آن حضرت ادرار کرد. آن حضرت آبی طلبید و بر جای آلودگی ریخت.

۲۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللّٰه بْنِ عَبْدِاللّٰه بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ: أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ، إِلَى رَسُولِ اللّٰه ﷺ، فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللّٰه ﷺ فِي

۲۲۳ - از ام قیس بنت محصن روایت است که گفت: وی با پسرک خورد سال خود که هنوز طعام خوار نشده بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد. رسول الله صلی الله علیه و سلم پسرک را دردامن خود نشاند. وی

حَجْرِه ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِه ، فَدَعَا بِمَاءٍ ، فَنَضَحَهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ . [انظر: ٥٦٩٣ . اخرجه مسلم: ٢٨٧ ، وفي السلام (٨٦) و (٨٧)]

بر جامهٔ آن حضرت پیشاب کرد . آن حضرت آبی طلبید و بر جامه اش پاشاند و جامه را نشست .

٦٠- بَاب: الْبَوْلِ قَائِمًا وَقَاعِدًا

٢٢٤- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ سُبَاطَةَ قَوْمٍ ، فَبَالَ قَائِمًا ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ ، فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ . [انظر: ٢٢٥ ، ٢٢٦ ، ٢٤٧١ . اخرجه مسلم: ٢٧٣]

باب ـ ٦٠ ، پیشاب کردن ایستاده و نشسته

٢٢٤ – از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم به خاکروبگاه (زباله دان) قومی رفت و در آنجا ایستاده پیشاب کرد . سپس آبی طلبید و من برای او آب بردم و او وضو کرد .

٦١- بَاب: الْبَوْلِ عِنْدَ صَاحِبِهِ ، وَالتَّسَتُّرِ بِالْحَائِطِ

٢٢٥- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُنِي أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ نَتَمَاشَى ، فَأَتَى سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ ، فَبَالَ فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ . [راجع: ٢٢٤ اخرجه مسلم: ٢٧٣]

باب ـ ٦١، پیشاب کردن در کنار شخص همراه خود و در پناه دیوار

٢٢٥ – از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: من و پیامبر صلی الله علیه و سلم با هم می رفتیم . آن حضرت در خاکروبگاه قومی رفت و در پس دیواری ایستاد. چنانکه هر یک از شما می ایستد و پیشاب کرد . من خودم را از او کنار کشیدم ، مرا اشارت کرد ، من رفتم و در نزدیک وی به عقب او ایستادم .

٦٢- بَاب: الْبَوْلِ عِنْدَ سُبَاطَةِ قَوْمٍ

٢٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: كَانَ أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِيُّ يُشَدِّدُ فِي الْبَوْلِ ، وَيَقُولُ: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، كَانَ إِذَا أَصَابَ ثَوْبَ أَحَدِهِمْ قَرَضَهُ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ: لَيْتَهُ أَمْسَكَ ، أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبَاطَةَ قَوْمٍ ، فَبَالَ قَائِمًا . [راجع: ٢٢٤. اخرجه مسلم: ٢٧٣]

باب ـ ٦٢ ، پیشاب کردن در خاکروبگاه (زباله دانی) مردم .

٢٢٦ – از ابو وائل روایت است که گفت : ابو موسی اشعری در مورد پیشاب بسیار سخت گیر بود . و می گفت : « اگر جامهٔ کسی از بنی اسرائیل با پیشاب آلوده می شد ، جای آلودگی را می برید . »
حذیفه گفت : کاش ابو موسی از این سخت گیری باز می ماند. رسول الله صلی الله علیه و سلم به خاکروبگاه قومی در آمد، و ایستاده پیشاب کرد[1].

---

۱) همین حدیث حجت امام ابوحنیفه ومالک است درعفو بودن شانشه بول اطراف سوزن، اگر چه شستن بهتر است. (شرح شیخ الاسلام)

٦٣- بَاب: غَسْلِ الدَّمِ

باب ـ ۶۳، شستن خون

٢٢٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قال: حَدَّثَتْنِي فَاطِمَةُ ، عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: «تَحُتُّهُ ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ ، وَتَنْضَحُهُ ، وَتُصَلِّي فِيهِ» . [انظر: ٣٠٧. أخرجه مسلم: ٢٩١]

۲۲۷ – از اسماء رضى الله عنه روايت است كه گفت : زنى نزد پيامبر صلى الله عليه و سلم آمد و گفت : مرا خبر بده كه اگر يكى از ما زنان در جامه خود خون حيض را ببيند، چه كار كند ؟ آن حضرت فرمود : جاى‌خون‌آلوده را بهم مالد و سپس با آب بشويد بعد آبكش كند و در آن جامه نماز بگزارد .

٢٢٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهُرُ ، أَفَأَدَعُ الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا ، إِنَّمَا ذَلِكِ عِرْقٌ ، وَلَيْسَ بِحَيْضٍ ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتُكِ فَدَعِي الصَّلَاةَ ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي» . قال: وَقَالَ أَبِي: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلَاةٍ، حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ» . [انظر: ٣٠٦، ٣٢٠، ٣٢٥، ٣٣١. أخرجه مسلم: ٣٣٣]

۲۲۸ – از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت : فاطمه بنت ابى جبيش نزد رسول الله صلى الله عليه و سلم آمد و گفت : يارسول الله! من زنى مستحاضه‌ام (خونريزى دوامدار دارم) و پاک نمى شوم ، آيا نماز را ترک كنم ؟ رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود : « نه، زيرا آن خون از رگ است و خون حيض نيست . آنگاه كه تو را حيض پيش آيد نماز را ترک كن و چون حيض تمام شد، خون را از خود بشوى ونماز بخوان . »
(هشام راوى حديث) مى گويد : پدرم گفته است (آن حضرت به همان زن گفته بود : « سپس در هر نمازى وضو كن تا آنكه وقت حيض ودوران قاعدگى فرارسد » .

٦٤- بَاب: غَسْلِ الْمَنِيِّ وَفَرْكِهِ ، وَغَسْلِ مَا يُصِيبُ مِنَ الْمَرْأَةِ

باب ـ ۶۴، شستن منى و ماليدن آن از جامه و شستن چيزى كه از زن (به وقت جماع) مى رسد .

٢٢٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال: أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ الْجَزَرِيُّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ ثَوْبِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ ، وَإِنَّ بُقَعَ الْمَاءِ فِي ثَوْبِهِ . [انظر: ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢. أخرجه مسلم: ٢٨٩]

۲۲۹ – از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت : من اثر جنابت (منى) را از جامهٔ پيامبر صلى الله عليه و سلم مى شستم و آن حضرت به نماز مى رفت و همانا لكه هاى آب در جامه نمودار بود (در جامهٔ خشک نشده نماز مى گزارد) .

٢٣٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا يَزِيدُ قال: حَدَّثَنَا عَمْرٌو، عَنْ سُلَيْمَانَ قال: سَمِعْتُ عَائِشَةَ (ح).

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ قال: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ فَقَالَتْ: كُنْتُ أَغْسِلُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَأَثَرُ الْغَسْلِ فِي ثَوْبِهِ: بُقَعُ الْمَاءِ. [راجع: ٢٢٩ . أخرجه مسلم: ٢٨٩]

٢٣٠ – از سلیمان روایت است که حدیث مذکور را از عایشه شنیده است.
و روایت است از سلیمان بن یسار که گفت: در مورد جامه ای که منی بدان می رسد، از عایشه سوال کردم، وی گفت: من منی را از جامهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم می شستم و او به نماز می رفت و اثر شستن که لکهٔ آب بود، در جامه اش نمودار بود.

٦٥- بَاب: إِذَا غَسَلَ الْجَنَابَةَ أَوْ غَيْرَهَا فَلَمْ يَذْهَبْ أَثَرُهُ

باب ـ ۶۵، اگر اثر جنابت و غیره شسته شود و لکه های آن نرود.

٢٣١- حَدَّثَنَا مُوسَى قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ قال: سَأَلْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ يَسَارٍ: فِي الثَّوْبِ تُصِيبُهُ الْجَنَابَةُ، قال: قَالَتْ عَائِشَةُ: كُنْتُ أَغْسِلُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَأَثَرُ الْغَسْلِ فِيهِ: بُقَعُ الْمَاءِ. [راجع: ٢٢٩ . أخرجه مسلم: ٢٨٩]

٢٣١ – از عمرو بن میمون روایت است که گفت: از سلیمان بن یسار در مورد جامه ای که بدان اثر جنابت برسد، سؤال کردم. وی گفت:
عایشه گفت: من از جامهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم (منی) را می شستم و او سپس به نماز می رفت و اثر شستن در آن، لکه های آب بود.

٢٣٢- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ قال: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا كَانَتْ تَغْسِلُ الْمَنِيَّ مِنْ ثَوْبِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ أَرَاهُ فِيهِ بُقْعَةً أَوْ بُقَعًا. [راجع: ٢٢٩ . أخرجه مسلم: ٢٨٩]

٢٣٢ – از سلیمان بن یسار روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:
وی منی را از جامهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم می شسته و سپس لکه یا لکه های شستن را در جامه می دیدم.

٦٦- بَاب: أَبْوَالِ الْإِبِلِ وَالدَّوَابِّ وَالْغَنَمِ وَمَرَابِضِهَا

باب ـ ۶۶، شاش های شتر و چهار پایان و گوسفندان و جای بود و باش و آغل آنها

وَصَلَّى أَبُو مُوسَى فِي دَارِ الْبَرِيدِ وَالسِّرْقِينِ، وَالْبَرِّيَّةُ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ: هَاهُنَا وَثَمَّ سَوَاءٌ.

و ابوموسی در دارالبرید (منزلگاه قاصدان و نامه رسانان) نماز گزارد و سرگین و صحرا در کنار وی بود و گفت: اینجا (جای بود و باش حیوانات) و صحرا (در نماز) یکسان است.

٢٣٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَدِمَ أُنَاسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِلِقَاحٍ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا، فَانْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَحُّوا، قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ، وَاسْتَاقُوا النَّعَمَ، فَجَاءَ الْخَبَرُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ، وَسُمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَأُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ، يَسْتَسْقُونَ فَلَا يُسْقَوْنَ. قَالَ: أَبُو قِلَابَةَ: فَهَؤُلَاءِ سَرَقُوا وَقَتَلُوا، وَكَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ. [انظر: ١٥٠١، ٣٠١٨، ٤١٩٢، ٤١٩٣، ٤٦١٠، ٥٦٨٥، ٥٦٨٦، ٥٧٢٧، ٦٨٠٢، ٦٨٠٣، ٦٨٠٤، ٦٨٠٥، ٦٨٩٩، وانظر في الصّلاة، باب:٥٨. أخرجه مسلم: ١٦٧١]

۲۲۳ – از انس رضی الله عنه روایت است که گفت. کسانی از قبیلهٔ عُکل یا عُرینه به مدینه آمدند و آب و هوای آنجا را ناسازگار یافتند. پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را فرمود که به گله گاه شتران شیر دار بروند و از شیر و ادرار آنها (داروگونه) بنوشند[1]. آنها به آنجا رفتند. و آنگاه که صحت یافتند، شتر چران پیامبر صلی الله علیه و سلم را کشتند و شتران را ربودند. خبر این واقعه در اول روز رسید. آن حضرت به تعقیب آنان فرستاد و چون چاشت فرا رسید، آنها را آوردند. آن حضرت امر کرد تا دستها و پاهایشان بریده شود. و در چشمهایشان میل کشیده شود. ایشان در سنگستان مدینه افکنده شدند و تقاضای آب کردند. برای آنها آب داده نشد. ابو قلابه گفته: آنها دزدی کردند و قتل نمودند و کافر شدند پس از آنکه ایمان آورده بودند و با خدا و رسول او جنگیدند[2].

٢٣٤- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو التَّيَّاحِ يَزِيدُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي، قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ، فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ. [انظر: ٤٢٨، ٤٢٩، ١٨٦٨، ٢١٠٦، ٢٧٧١، ٢٧٧٤، ٢٧٧٩، ٣٩٣٢. أخرجه مسلم: ٥٢٤، مطولاً]

۲۳٤ – از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم قبل از اینکه مسجد ساخته شود. در گاش (آغل) گوسفندان نماز می گزارد.

٦٧- بَاب: مَا يَقَعُ مِنَ النَّجَاسَاتِ فِي السَّمْنِ وَالْمَاءِ

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: لَا بَأْسَ بِالْمَاءِ، مَا لَمْ يُغَيِّرْهُ طَعْمٌ أَوْ رِيحٌ أَوْ لَوْنٌ.

وَقَالَ حَمَّادٌ: لَا بَأْسَ بِرِيشِ الْمَيْتَةِ.

باب ـ ۶۷، افتادن مقداری از نجاست در روغن و آب.

و زهری گفته است: در آبی که نجاست، طعم و بوی و رنگ آن را تغییر نداده باشد، استفاده از آن باکی نیست و حماد گفته است: در پروموی حیوان مرده (که در آب و مانند آن افتد) باکی نیست.

۱) ابوال (شاشه) نزد امام ابوحنیفه وابویوسف وشافعی وجمهور نجس است. واین حدیث راحمل به تداوی کنند به هنگام ضرورت. ابویوسف وشافعی قایل اند به اطلاق تجویز برای تداوی درجمیع زمان .وابوحنیفه تداوی رابدان حلال نمیداند (تیسیرالقاری)

۲) آنها دست وپای ساربان آن حضرت رابریده ودرزبان وچشمان وی خار خلانیده بودند که دراثر آن مرد. پس باقاتلان بطریق قصاص عمل نمودند. اگر چه ندادن آب به کسی که واجب القتل است، جوازندارد ولی آنهامرتد شده بودند (تیسیرالقاری).

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: فِي عِظَامِ الْمَوْتَى، نَحْوَ الْفِيلِ وَغَيْرِهِ: أَدْرَكْتُ نَاسًا مِنْ سَلَفِ الْعُلَمَاءِ، يَمْتَشِطُونَ بِهَا، وَيَدَّهِنُونَ فِيهَا، لَا يَرَوْنَ بِهِ بَأْسًا.

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ وَإِبْرَاهِيمُ: وَلَا بَأْسَ بِتِجَارَةِ الْعَاجِ.

و زهری دربارهٔ استخوان حیوان مرده چون فیل و غیره گفته است: در میان علمای پیشین کسانی را دریافته ام که با استخوان شانه می کردند و درآن روغن می گداختند و در آن باکی نمی دیدند.

و ابن سیرین و ابراهیم گفته اند: در تجارت عاج باکی نیست.

۲۳۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ، وَكُلُوا سَمْنَكُمْ». [انظر: ۲۳۶د، ۵۵۳۸د، ۵۵۳۹، ۵۵۴۰د]

۲۳۵ - از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: از رسول الله دربارهٔ روغنی که در آن موش افتاده بود.سؤال شد. آن حضرت فرمود: «موش و روغن پیرامونش را دور بیندازید و روغن خویش را بخورید[1].»

۲۳۶- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَعْنٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «خُذُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ».

قَالَ مَعْنٌ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ مَا لَا أُحْصِيهِ، يَقُولُ: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ. [راجع: ۲۳۵]

۲۳۶ - از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره روغنی که در آن موش افتاده سوال شد. آن حضرت فرمود: «موش و روغن گرداگرد آن را بگیرید و دور بیندازید» (علی بن عبدالله می گوید) معن گفت: امام مالک ما را حدیث کرد، آنقدر که نمی توانم ضبط کرد که می گفت: (روایت این حدیث) از ابن عباس از میمونه است.[2]

۲۳۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ كَلْمٍ يُكْلَمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا، إِذْ طُعِنَتْ، تَفَجَّرُ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ، وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ». [انظر: ۲۸۰۳، ۵۵۳۳، وانظر في الجهاد والسير، باب:۷۷. أخرجه مسلم: ۱۸۷۶]

۲۳۷ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «هر زخمی را که مسلمانی در راه خدا بر می دارد، آن زخم در روز قیامت به همان شکل ظاهر گشته و از آن خونی جاری می شود که رنگ آن، رنگ خون و بوی آن بوی مشک است».

---

۱) حکم روغن جامد وهرچه مانند آن باشد همین است، وروغن گداخته حکم آب رادارد وتمام آن نجس می شود ولیکن استعمال آن در چراغ ودیگر انتفاع بجز خوردن حرام نیست. شافعیه فروختن آن را نیزحرام دانند وحنفیه گویند فقط خوردن آن حرام است.

۲) آنچه بعضی گفته اند که این حدیث از مرویات ابن عباس است بدون واسطهٔ میمونه، درست نیست وخطاست.

٦٨- بَاب: الْبَوْلِ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ

٢٣٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ هُرْمُزَ الأَعْرَجَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ». [انظر: ٨٧٦ط، ٨٩٦ط، ٢٩٥٦د، ٣٤٨٦ط، ٦٦٢٤د، ٦٨٨٧د، ٧٠٣٦د، ٧٤٩٥د. أخرجه مسلم: ٨٥٥ مطولاً]

٢٣٩- وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ: «لا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ». [أخرجه مسلم: ٢٨٢]

باب ـ ۶۸، پیشاب کردن در آب ایستاده

۲۳۸ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: « ما مسلمانان آخریم (از روی خلقت) و سابقیم (در فضل و منزلت) .

۲۳۹ – (امام بخاری) می گوید: به اسناد این حدیث (همام بن منبه از ابو هریره روایت کرده) که آن حضرت گفته است: « هیچ یک از شما در آب ایستاده که جاری نباشد، پیشاب نکند تا بعداً در آن غسل کند » .

٦٩- بَاب: إِذَا أُلْقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْمُصَلِّي قَذَرٌ أَوْ جِيفَةٌ، لَمْ تَفْسُدْ عَلَيْهِ صَلاتُهُ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ: إِذَا رَأَى فِي ثَوْبِهِ دَمًا، وَهُوَ يُصَلِّي، وَضَعَهُ وَمَضَى فِي صَلاتِهِ.

وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ وَالشَّعْبِيُّ: إِذَا صَلَّى وَفِي ثَوْبِهِ دَمٌ أَوْ جَنَابَةٌ، أَوْ لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ، أَوْ تَيَمَّمَ فَصَلَّى، ثُمَّ أَدْرَكَ الْمَاءَ فِي وَقْتِهِ، لا يُعِيدُ.

باب ـ ۶۹، اگر بر پشت نماز گزار، پلیدی یا مرداری افکنده شود، نمازش فاسد نمی گردد.

و چون ابن عمر می دید که جامه اش با خون آلوده است و در حال نماز می بود، جامه اش را از تن می کشید و بقیهٔ نماز خود را تمام می کرد[1].

و ابن مسیب و شعبی گفته اند: اگر کسی نماز بگزارد و در جامه اش خون و یا منی باشد یا به سوی غیر قبله نماز گزارد (که بعدا حالات برایش معلوم گردد) و یا با تیمم نماز گزارده باشد و سپس در وقت همان نماز به آب دسترسی پیدا کند، همچو نماز ها را دوباره نگزارد.

---

۱) حاصل سخن آنکه بادیدن لوث نجاست در جامهٔ خود نماز نمی گزارد، بلکه جامهٔ خود را می گذاشت وبدون آنکه نماز خود راقطع ویا اعاده کند به نماز ادامه میداد وآنچه ندانسته واقع شده بود آن را فاسد نمی دانست واعاده نمی کرد. (شرح شیخ الاسلام)

٢٤٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ(ح).

قَالَ: و حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ ابْنُ مَسْلَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ ، أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ إِذْ، قَالَ: بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورِ بَنِي فُلَانٍ ، فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ ؟ فَانْبَعَثَ أَشْقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَأَنَا انظر لا أُغَيِّرُ شَيْئًا ، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ، قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ لا يَرْفَعُ رَأْسَهُ ، حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ، قَالَ: وَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ ، ثُمَّ سَمَّى: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ ، وَعَلَيْكَ بِعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ» وَعَدَّ السَّابِعَ فَلَمْ نَحْفَظْهُ ، قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَرْعَى ، فِي الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ . [انظر: ٥٢٠، ٢٩٣٤، ٣١٨٥، ٣٨٥٤، ٣٩٦٠، وانظر في الدعوات، باب:٥٨.

أخرجه مسلم: ١٧٩٤]

٢٤٠ - از عبدالله مسعود روایت است که گفت : آنگاه که رسول الله در سجده بود (چنین واقع شد) .

از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در نزدیک کعبه نماز می گزارد و ابوجهل و یاران وی در آنجا نشسته بودند . بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند : کدام یک از شما زهدان شتر کشته شدهٔ بنی فلان را می آورد تا وقتی محمد سجده می کند ، بر پشت وی بگذارد ؟ بدبخت ترین ایشان برخاست و آن را آورد و لحظه ای درنگ کرد تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و سلم سجده کرد ، وی آن را بر پشت آن حضرت در میان شانه هایش گذاشت . من همچنان می نگریستم و کاری کرده نمی توانستم ، کاش می توانستم آنها را مانع شوم.

(راوی) می گوید : آنها می خندیدند و بعضی از آنان خود را بر یکدیگر می انداختند و رسول الله صلی الله علیه و سلم همچنان در سجده بود و سر خویش را بالا نمی کرد . تا آن که فاطمه آمد و آن را از پشت وی به دور افکند . سپس آن حضرت سر خویش را از سجده برداشت و گفت :

« بار خدایا بر تو است جزای قریش » و سه بار تکرار کرد.چون بر ایشان دعای بد کرد، بر آنان دشوار آمد . آنها بر این باور بودند که دعا در آن شهر مستجاب می گردد . سپس آن حضرت از ایشان نام گرفت :

« بار خدایا بر تو است جزای ابو جهل و بر تو است جزای عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه، و ولید بن عتبه و امیة بن خلف و عقبة بن ابی معیط » و نفر هفتم را به خاطر ندارم .

ابن مسعود می گوید : سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که کسانی را که رسول الله نام برده بود، افتاده در چاه بدر دیدم .

٧٠- بَاب: الْبُزَاقِ وَالْمُخَاطِ وَنَحْوِهِ فِي الثَّوْبِ

قال عُرْوَةُ ، عَنِ الْمِسْوَرِ وَمَرْوَانَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ زَمَنَ حُدَيْبِيَةَ ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ: وَمَا تَنَخَّمَ النَّبِيُّ ﷺ نُخَامَةً ، إلا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ . [راجع: ١٦٩٤، ١٦٩٥]

٢٤١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قال: بَزَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ثَوْبِهِ .

طَوَّلَهُ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ قال: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ قال: سَمِعْتُ: أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٤٠٥، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٧، ٥٣١، ٥٣٢، ٨٢٢، ١٢١٤ . اخرجه مسلم: ٤٩٣ ، بقطعة ليست في هذه الطريق، و اخرجه: (٥٥١) بهذا اللفظ]

باب ـ ٧٠ ، آب دهن و آب بينى و مانند آن در جامه

و عروه از مسور و مروان روايت كرده است : پيامبر صلى الله عليه و سلم در غزوهٔ حديبيه برآمد و (عروه) حديث را بيان كرد : پيامبر صلى الله عليه و سلم آب دهان افكند كه بر كف يكى از حاضران افتاد. وى آن را بر روى وجلد خود ماليد .

٢٤١ ـ از انس رضى الله عنه روايت است كه گفت : پيامبر صلى الله عليه و سلم آب دهان در جامهٔ خود افكند . امام بخارى مى گويد : ابن ابى مريم اين حديث را دراز آورده و گفته است : يحيى بن ايوب از حميد از انس از پيامبر صلى الله عليه و سلم روايت كرده است .

٧١ - بَاب: لا يَجُوزُ الْوُضُوءُ بِالنَّبِيذِ ،وَلا الْمُسْكِرِ

وَكَرِهَهُ الْحَسَنُ وَأَبُو الْعَالِيَةِ .

وَقَالَ عَطَاءٌ: التَّيَمُّمُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْوُضُوءِ بِالنَّبِيذِ وَاللَّبَنِ.

٢٤٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». [انظر: ٥٥٨٥، ٥٥٨٦ . اخرجه مسلم: ٢٠٠١]

باب ـ ٧١ ، وضو با نبيذ [1] و هر مايعى كه مستى آورد ، جايز نيست .

و حسن و ابو العاليه آن را مكروه دانسته اند . و عطا مى گويد : تيمم در نزد من ، بهتر از وضو با نبيذ و شير است .

٢٤٢ – از عايشه رضى الله عنها روايت است كه پيامبر صلى الله عليه و سلم فرموده است : « هر نوشيدنى كه مستى آورد ، حرام است ».[1]

---

۱) نبيذ آبى است كه در آن خرماوكشمش ويا غيره در آن انداخته شده باشدوچند روز برآن بگذرد تا شير ينى از آن جداگشته وتيزى پيداكرده تاآنكه بسيار تند وتيز نشده وبه سرحد اسكار نرسيده باشد (به مذهب حنضى)هلال است .وهمچنان از گندم وعسل وجو .(شرح شيخ الاسلام ج،۱،ص ۲۷۷) .

۲) يعنى هرچه حرام است وضو بدان روا نيست .

٧٢ - بَاب: غَسْلِ الْمَرْأَةِ أَبَاهَا الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ

وَقَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: امْسَحُوا عَلَى رِجْلِي، فَإِنَّهَا مَرِيضَةٌ.

٢٤٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قال: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ: سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ، وَسَأَلَهُ النَّاسُ، وَمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَحَدٌ: بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَ عَلِيٌّ يَجِيءُ بِتُرْسِهِ فِيهِ مَاءٌ، وَفَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ، فَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ. [انظر: ٢٩٠٣، ٢٩١١، ٣٠٣٧، ٤٠٧٥، ٥٢٤٨، ٥٧٢٢. أخرجه مسلم: ١٧٩٠، بزيادة]

باب ـ ٧٢، شستن زن خون را از روی پدر خود.

و ابو عالیه گفته است: بر پای من مسح کنید که که در آن بیماری است (درد میکند)[1]

٢٤٣ ـ از ابوحازم روایت است که او ازسهل بن سعد ساعدی شنید در حالی که مردم از او سوال می‌کردند[٢] و میان من و او کسی دیگر نبود، اینکه: زخم پیامبر صلی الله علیه و سلم توسط چه چیز درمان شد[٣]؟

سهل گفت: در موردی که سوال کردی، داناتری از من باقی نمانده است. چنان بود که علی در سپر خود آب می آورد و فاطمه خون را از روی پدر خود می شست، سپس بوریایی سوختانده شد و با آن جای زخم پُر گشت.

٧٣ - بَاب: السِّوَاكِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بِتُّ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَنَّ. [راجع: ١١٧]

٢٤٤ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قال: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ غَيْلَانَ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ بِسِوَاكٍ بِيَدِهِ، يَقُولُ أُعْ أُعْ، وَالسِّوَاكُ فِي فِيهِ، كَأَنَّهُ يَتَهَوَّعُ. [أخرجه مسلم: ٢٥٤]

٢٤٥ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ قال: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ، يَشُوصُ فَاهُ بِالسِّوَاكِ. [انظر: ٨٨٩، ١١٣٦. أخرجه مسلم: ٢٥٥]

باب ـ ٧٣، مسواک کردن،

و ابن عباس می گوید: شبی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم و آن حضرت دندانها را مسواک کرد.

٢٤٤ - از ابو برده روایت است که پدرش گفت: من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم و او را در حالتی یافتم که مسواک در دست داشت و دندانها را مسواک می‌کرد و می‌گفت: أُع، أُع، و مسواک در دهان وی بود گویی که قی می کند[۴].

٢٤٥ - از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: شب هنگام که پیامبر صلی الله علیه و سلم به نماز تهجد بر می خاست، دهان خود را با مسواک پاکیزه می کرد.

---

٣) سهل آخرین صحابی است که در سال ٩١ هجری در مدینه درگذشت.

۴) مراد جراحاتی است که در غزوهٔ احد به سرورو‌ی آن حضرت رسیده بود.

٧٤- بَاب: دَفْعِ السِّوَاكِ إِلَى الأَكْبَرِ

٢٤٦- وَقَالَ عَفَّانُ: حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَرَانِي أَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ، فَجَاءَنِي رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ، فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الأَكْبَرِ مِنْهُمَا».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: اخْتَصَرَهُ نُعَيْمٌ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ أُسَامَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ. [معلق . اخرجه مسلم: ٢٢٧١ ، و٣٠٠٣]

باب ـ ۷۴ ، دادن مسواک به بزرگتر از خود.

٢٤٦ – از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « در خواب دیدم که ، با مسواکی ، مسواک می کنم. دو مرد نزد من آمدند که یکی از دیگر کلانسالتر بود . من مسواک را به مرد خورد سال دادم . به من گفته شد : آن را به کلان سال بده ومن آن را به کلانسال دادم ».
ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است : اختصار کرده است (این حدیث طولانی را) نعیم بن مبارک از اسامه ، از نافع از ابن عمر.

٧٥- بَاب: فَضْلِ مَنْ بَاتَ عَلَى الْوُضُوءِ

٢٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ، فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ. فَإِنْ مُتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ، فَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ». قَالَ: فَرَدَّدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا بَلَغْتُ: اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، قُلْتُ: وَرَسُولِكَ، قَالَ: «لَا، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». [انظر: ٦٣١١د، ٦٣١٣د، ٦٣١٥د، ٧٤٨٨د. اخرجه مسلم: ٢٧١٠]

باب ـ ۷۵ ، فضیلت کسی که با وضو می خوابد.

٢٤٧ ـ براء بن عازب رضی الله عنه گفته است : پیامبر صلی الله علیه و سلم به من فرمود : « آنگاه که به خوابگاه خود می آیی وضو کن مانند وضویی که به نماز می کنی و بر پهلوی راست دراز کش و بعد بگوی :« بار خدایا ، بتو مطیع و منقاد شده ام و به تو روی آورده ام و سروکارم را به تو سپرده ام و به فضل و کرم تو اتکا کرده ام. به امید ثواب و ترس از عقاب تو . هیچ پناهی نیست به جز پناه تو و هیچ رستگاری نیست به جز به سوی تو.
- بار خدایا ، ایمان آورده ام به کتاب تو که آن را فرو آوردی و به نبی تو که او را فرستادی . هرگاه در آن شب بمیری بر فطرت اسلام مرده ای . و همین (کلمات دعا را) آخرین گفتارت بگردان .» (پس از آن سخن مگوی)

---

۱) وعادت است که این آواز دروقت مبالغه به پاکیزه ساختن دهان ورسانیدن مسواک به اقصی زبان وحلق برمی آید. (شرح شیخ الاسلام).

براء می گوید : من همانا دعا را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم باز خواندم و چون بدین جمله رسیدم :

- بار خدایا ایمان آورده ام به کتاب تو که آن را فرود آوردی و سپس گفتم : به رسول تو (که او را فرستادی)

آن حضرت گفت : « نه . (بگوی) به نبی تو که او را فرستادی » .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥- كِتَاب الْغُسْلِ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ٦]

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلا جُنُبًا إِلا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾ [النساء: ٤٣].

٥ـ کتاب غسل

و فرمودهٔ خدای تعالی :

«واگر باشید جنب پس غسل کنید و اگر باشید بیمار یا مسافر ، یا بیاید یکی از شما از قضای حاجت یا مساس کرده باشید زنان را پس نیابید آب پس قصد کنید خاک پاک را، پس مسح کنید از آن خاک بر روی های خود و دستهای خود . نه می خواهد خدا که مشروع کند بر شما مشقتی و لیکن می خواهد که پاک سازد شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما تا شود که شکر گزاری کنید » (المائده : ٦) و فرمودهٔ خداوند جل ذکره :

« ای مؤمنان به نماز نزدیک مشوید حال آنکه شما مست باشید تا آنکه بفهمید آنچه به زبان می گویید [1] و به نماز نزدیک نشوید . در حال جنابت تا آنکه غسل کنید مگر آنکه مسافر باشید [2] و اگر بیمار باشید یا مسافر ، یا بیاید یکی از شما از جای قضای حاجت یا مباشرت زنان کنید و نیابید آب را ، پس قصد کنید به زمین پاک ، پس مسح کنید به رویهای خویش و دستهای خویش ، هر آینه هست خدا عفو کنندهٔ بخشاینده (النساء : ۴۳)

---

۱) این حکم قبل از تحریم شراب بود ، بعد از آن مستی بالکلیه حرام شد.(قرآن کریم با ترجمهٔ معانی آن به زبان فارسی)

۲) إلا عابری سبیل ـ مگر آنکه مسافر باشید ترجمه گردید که مطابق ترجمه ی شاه ولی الله محدث دهلوی در ترجمهٔ تفسیر حسینی است. وهمچنان موافق با ترجمهٔ (قرآن کریم به زبان فارسی چاپ سعودی). در تفسیر نه جلدی کشف الاسرار میبدی معروف ، به تفسیر خواجه عبدالله انصاری همچنین است : (إلا عابری سبیل) می گوید در حال جنابت گرد مسجد مگر دید، مگر در ـ راه رفتن آنجا بگذشتن ـ که راه دیگر نباشد. و سپس چنین شرح می کند : جماعتی بودند از انصار که درهای سرای ایشان در مسجد بود وچون بیرون می آمدند درحال جنابت مسیر ایشان درمسجد می بود وایشان را از آن کراهیت می آمد .

رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد وایشان را در گذشتن ازمسجد درحال جنابت رخصت داد. اما علی وابن عباس وابن جبیر وابن زید ومجاهدوجماعتی می گویند که (إلا عابری سبیل) معنی آن است که : مگر که مسافران باشید . (جلد دو ، ص ۵۱۶)

١- بَاب: الْوُضُوءِ قَبْلَ الْغُسْلِ

٢٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، بَدَأَ فَغَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ، فَيُخَلِّلُ بِهَا أُصُولَ شَعَرِهِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ غُرَفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ. [انظر: ٢٦٢، ٢٧٢. أخرجه مسلم: ٣١٦، وليس فيه غسل الرجلين واليدين]

باب ـ ١، وضو پیش از غسل

٢٤٨ – از عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم غسل جنابت می کرد، ابتدا دستها را می شست، سپس وضو می‌کرد، مانند وضویی که در نماز می کرد[1]. سپس انگشتان خویش را در آب فرو می کرد و بیخ موهای سر خویش را با انگشتان خلال می نمود، سپس با هر دو دست سه کف آب بر سر خویش می ریخت و سپس بر همهٔ بدن خویش آب می ریخت.

٢٤٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، غَيْرَ رِجْلَيْهِ، وَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ مِنَ الْأَذَى، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَّى رِجْلَيْهِ، فَغَسَلَهُمَا، هَذِهِ غُسْلُهُ مِنَ الْجَنَابَةِ. [انظر: ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٨١. أخرجه مسلم: ٣١٧، مطولاً]

٢٤٩ – از میمونه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم ـ روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم وضو کرد، مانند وضویی که به نماز می کرد. بجز آنکه پاهایش را نشست و شرمگاهش وآنچه ناپاکی به ایشان رسیده بود شست و سپس برخود آب ریخت، و بعد پاهای خویش را به یک سو کشید و آنها را شست و همین است غسل وی از جنابت.

٢- بَاب: غُسْلِ الرَّجُلِ مَعَ امْرَأَتِهِ

باب ـ ٢، غسل مرد با زن خود.

٢٥٠- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، مِنْ قَدَحٍ يُقَالُ لَهُ الْفَرَقُ. [انظر: ٢٦١، ٢٦٣، ٢٧٣، ٢٩٩، ٥٩٥٦، ٧٣٣٩. أخرجه مسلم: ٣١٩]

٢٥٠- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من و پیامبر صلی الله علیه و سلم از یک ظرف آب غسل می کردیم و آن ظرف کاسهٔ بزرگی بود که – فَرَق – گفته می شود.

---

١) وضو پیش از غسل نزد ما (حنفیه) سنت است. بعضی آن راواجب گویند. اگر پیش از جنابت محدث باشد ونزد ما وجوب وضو درغسل متداخل است. چون حائضی که جنب شود آن را یک غسل کفایت میکند.وشافعی را اقوال است. به یک قول لازم است وضودرجنابت مع‌الحدث وبقولی برغسل بسنده کند، لیکن لازم است که حدث وجنابت را هردو نیت کند وبه قولی کفایت می کند نیت غسل. بعضی وضو را بعد از غسل واجب می گویند واز عایشه (رض) مروی است که آن حضرت پس از غسل، وضو نمی کرد(شرح شیخ الاسلام، حاشیه تیسیر القاری، جلد یک، ص ٢٨٢).

٣- بَاب: الْغُسْلِ بِالصَّاعِ وَنَحْوِهِ

٢٥١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالصَّمَدِ قَالَ: حَدَّثَنِي شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ يَقُولُ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَخُو عَائِشَةَ عَلَى عَائِشَةَ، فَسَأَلَهَا أَخُوهَا عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوًا مِنْ صَاعٍ، فَاغْتَسَلَتْ، وَأَفَاضَتْ عَلَى رَأْسِهَا، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَهَا حِجَابٌ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، وَبَهْزٌ، وَالْجُدِّيُّ، عَنْ شُعْبَةَ: قَدْرِ صَاعٍ. [أخرجه مسلم: ٣٢٠]

٢٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، هُوَ وَأَبُوهُ، وَعِنْدَهُ قَوْمٌ، فَسَأَلُوهُ عَنِ الْغُسْلِ، فَقَالَ: يَكْفِيكَ صَاعٌ. فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي، فَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعَرًا وَخَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ أَمَّنَا فِي ثَوْبٍ. [انظر: ٢٥٥، ٢٥٦. أخرجه مسلم: ٣٢٩ بنحوه]

٢٥٣- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَمَيْمُونَةَ، كَانَا يَغْتَسِلَانِ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ.

قَالَ أَبُو عبد الله: كَانَ ابْنُ عُيَيْنَةَ يَقُولُ أَخِيرًا: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مَيْمُونَةَ. والصحيحُ ما رواه أبو نُعَيْم. [أخرجه مسلم: ٣٢٢]

باب ـ ٣، غسل با یک صاع [1] و مانند آن.

٢٥١ – از ابو سلمه رضی الله عنه روایت است که گفت : من و برادر (رضاعی) عایشه ، نزد وی رفتیم و برادر وی در مورد غسل پیامبر صلی الله علیه و سلم از وی سؤال کرد . عایشه ظرفی آب طلبید که گنجایش تخمینی یک صاع آب داشت و غسل کرد و بر سر خویش ریخت و بین ما و بین او پرده ای حایل بود .

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است : یزید بن هارون ، و بهز و جدی به روایتی از شعبه گفته اند : به اندازهٔ یک صاع (عوض تخمین یک صاع) .

٢٥٢ – ابو جعفر گفته است : او (امام محمد باقر) و پدرش (امام زین العابدین) نزد جابر بن عبدالله بودند و گروه دیگری نیز در آنجا بودند ، که در مورد (مقدار آب) غسل از وی سؤال می کردند . جابر گفت : تو را یک صاع کفایت می کند .

مردی گفت : مرا کفایت نمی کند .

جابر گفت : برای کسی کفایت می کرد که مویش زیاده تر از موی تو و خودش بهتر از خود تو بود (یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم) سپس جابر ما را در یک جامه امامت داد .

٢٥٣ – از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم و میمونه از یک ظرف آب غسل می کردند .

ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است : ابن عیینه در آخر حیات خود می گفت : ابن عباس از میمونه روایت کرده است (نه آنکه خود غسل کردن ایشان را دیده باشد) و صحیح (به حسب روایت) همان است که ابونعیم روایت کرده است[2].

---

۱) صاع، واحد وزن است که معادل تقریبی سه کیلو گرم است .

۲) یعنی باحذف نام میمونه در اسناد حدیث ابن عباس ، چنانکه روایت کرده از سفیان کسی که در اوایل شنیده است. چه قدیم [illegible] بودن آن مظنهٔ قوهٔ حفظ، نزد محدثین از مرجحات است .

٤- بَاب: مَنْ أَفَاضَ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثًا

٢٥٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي جُبَيْرُ ابْنُ مُطْعِمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا أَنَا فَأُفِيضُ عَلَى رَأْسِي ثَلَاثًا». وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا. [أخرجه مسلم: ٣٢٧]

٢٥٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مِخْوَلِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُفْرِغُ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثًا. [راجع: ٢٥٢. اخرجه مسلم: ٣٢٩، باطول]

٢٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَامٍ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ لِي جَابِرٌ: وَأَتَانِي ابْنُ عَمِّكَ، يُعَرِّضُ بِالْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: كَيْفَ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ؟ فَقُلْتُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْخُذُ ثَلَاثَةَ أَكُفٍّ، وَيُفِيضُهَا عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ يُفِيضُ عَلَى سَائِرِ جَسَدِهِ.

فَقَالَ لِي الْحَسَنُ: إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الشَّعَرِ؟ فَقُلْتُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَكْثَرَ مِنْكَ شَعَرًا. [راجع: ٢٥٢. اخرجه مسلم: ٣٢٩ بنحوه]

باب ـ ۴، کسی که (در غسل) سه بار بر سر خود آب ریخت.

٢٥٤ – از جبير ابن مطعم رضى الله عنه روايت است كه رسول الله صلى الله عليه و سلم فرموده است: « و اما، من بر سرخود سه بار آب می ریزم » و با هر دو دست (ریختن آب را) اشارت نمود.

٢٥٥ – از محمد بن على (معروف به امام باقر) روايت است كه جابربن‌عبدالله رضى الله عنهم گفته است: پیامبر صلى الله عليه و سلم بر سرخویش سه بار آب می ریخت.

٢٥٦ – از ابو جعفر روایت است که گفت: جابر مرا گفت: پسر کاکا (عموی) تو نزد من آمد – کنایت است از – حسن بن محمد حنفیه – و گفت: غسل جنابت چگونه است؟
من گفتم: پیامبر صلى الله عليه و سلم سه کف آب می گرفت و بر سر خود می ریخت و سپس بر همه بدن خویش می ریخت. حسن مرا گفت: من مردی پر موی هستم؟
به او گفتم: پیامبر صلى الله عليه و سلم بیش از تو موی داشت.

٥- بَاب: الْغُسْلِ مَرَّةً وَاحِدَةً

٢٥٧- حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَتْ مَيْمُونَةُ: وَضَعْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ مَاءً لِلْغُسْلِ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَفْرَغَ عَلَى شِمَالِهِ، فَغَسَلَ مَذَاكِيرَهُ، ثُمَّ مَسَحَ يَدَهُ بِالْأَرْضِ، ثُمَّ مَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَى جَسَدِهِ، ثُمَّ تَحَوَّلَ مِنْ مَكَانِهِ فَغَسَلَ قَدَمَيْهِ. [راجع: ٢٤٩. اخرجه مسلم: ٣١٧]

باب ـ ۵، غسل یک بار شستن است.

٢٥٧ – از ميمونه رضى الله عنها روايت است که گفت: برای پیامبر صلى الله عليه و سلم آب غسل نهادم. وی دستها را دو بار و یا سه بار شست. سپس بر دست چپ خود آب ریخت و آلت تناسلی و خصیه ها را شست، سپس دست خود را بر زمین کشید و بعد دهان و بینی را شست و روی ودستها را شست. سپس آب بر بدن خویش ریخت. پس از آن از جای خود به سوی دیگر رفت و پاهای خود را شست.

٦- بَاب: مَنْ بَدَأَ بِالْحِلابِ أَوِ الطِّيبِ عِنْدَ الْغُسْلِ

٢٥٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ حَنْظَلَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، دَعَا بِشَيْءٍ نَحْوَ الْحِلابِ، فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ الْأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ. [اخرجه مسلم: ٣١٨]

باب ـ ۶، کسی که غسل را با حلاب [1] یا خوشبویی آغاز کند.

۲۵۸ – هر زمان که پیامبر صلی الله علیه و سلم غسل جنابت می کرد چیزی همانند حلاب می طلبید و بر کف دست می گرفت و از جانب راست سر آغاز می کرد و بعد به قسمت چپ سر و سپس با دو کف دست در وسط سر خود می افکند.

٧- بَاب: الْمَضْمَضَةِ وَالاسْتِنْشَاقِ فِي الْجَنَابَةِ

٢٥٩ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: حَدَّثَتْنَا مَيْمُونَةُ قَالَتْ: صَبَبْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ غُسْلًا، فَأَفْرَغَ بِيَمِينِهِ عَلَى يَسَارِهِ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ غَسَلَ فَرْجَهُ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ الْأَرْضَ فَمَسَحَهَا بِالتُّرَابِ، ثُمَّ غَسَلَهَا، ثُمَّ تَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ، وَأَفَاضَ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ تَنَحَّى، فَغَسَلَ قَدَمَيْهِ، ثُمَّ أُتِيَ بِمِنْدِيلٍ، فَلَمْ يَنْفُضْ بِهَا. [راجع: ٢٤٩ . اخرجه مسلم: ٣١٧]

باب – ۷، شستن دهان و بینی در غسل جنابت

۲۵۹ – از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: برای پیامبر صلی الله علیه و سلم آب غسل آماده کردم. آن حضرت با دست راست بر دست چپ آب ریخت و هر دو دست را شست، سپس شرمگاه خویش را شست سپس دست خود را بر زمین نهاد و بر خاک کشید، سپس دستها را شست، بعد دهان و بینی را شست، سپس روی خود را شست و بعد بر سر خویش آب ریخت سپس خودش را کنار کشید و پایها را شست. پس از آن برایش دستمالی آورده شد (تا بدن را بدان خشک کند) لیکن با آن بدنش را خشک نکرد.

٨- بَاب: مَسْحِ الْيَدِ بِالتُّرَابِ لِتَكُونَ أَنْقَى

٢٦٠ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اغْتَسَلَ مِنَ

باب ـ ۸، مالیدن دست بر خاک تا آنکه خوب پاک گردد.

۲۶۰ – از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که میمونه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم غسل جنابت کرد و با دست خویش شرمگاه خویش را شست، سپس

---

۱) حلاب، ظرفی است که گنجایش یکبار جوشیدن شیر شتر ویا گوسفند را داشته باشد. وابن بطال آن را ـ محلب ـ خوانده که دانه خوشبویی است. می توان گفت که مقصود مؤلف آن است که گاه ظرف آب مانند حلاب می طلبید واز آن غسل می کرد وگاه خوشبویی می طلبید وبدان آغاز میکرد.(تیسیر القاری جلد ۱،ص ۱۰۷) در ترجمه انگلیسی بخاری، حلاب، خوشبویی ترجمه شده است. موارد اختلاف مسئله در تیسیر القاری وشرح شیخ الاسلام آمده است.

الْجَنَابَةِ، فَغَسَلَ فَرْجَهُ بِيَدِه، ثُمَّ دَلَكَ بِهَا الْحَائِطَ، ثُمَّ غَسَلَهَا، ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاَةِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِه غَسَلَ رِجْلَيْهِ. [راجع: ٢٤٩ . اخرجه مسلم: ٣١٧]

دستش را به دیوار مالید و بعد آن را شست، سپس وضو کرد مانند وضوی نماز و چون از غسل فارغ گشت، پایهایش را شست.

٩- بَاب: هَلْ يُدْخِلُ الْجُنُبُ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهَا

إِذَا لَمْ يَكُنْ عَلَى يَدِهِ قَذَرٌ غَيْرُ الْجَنَابَةِ.

وَأَدْخَلَ ابْنُ عُمَرَ وَالْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ يَدَهُ فِي الطَّهُورِ وَلَمْ يَغْسِلْهَا، ثُمَّ تَوَضَّأَ.

وَلَمْ يَرَ ابْنُ عُمَرَ، وَابْنُ عَبَّاسٍ بَأْسًا بِمَا يَنْتَضِحُ مِنْ غُسْلِ الْجَنَابَةِ.

باب - ٩، آیا جنب قبل از شستن دست، آن را در ظرف آب فرو برد.

هرگاه دست وی به جز حالت جنابت با ناپاکی آلوده نباشد ؟

ابن عمر و براء بن عازب دست خویش را در آب غسل فرو بردند، در حالی که قبل بر آن دست را نشسته بودند و سپس وضو کردند و ابن عمر و ابن عباس در فرو پاشیدن (قطرات آب در ظرف) آب غسل جنابت، باکی نمی دیدند.

٢٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: أَخْبَرَنَا أَفْلَحُ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، تَخْتَلِفُ أَيْدِينَا فِيهِ. [راجع: ٢٥٠ . اخرجه مسلم: ٣١٩، ٣٢١]

٢٦١ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من و پیامبر صلی الله علیه و سلم از یک ظرف آب غسل می کردیم و به نوبت دستها را در ظرف فرو می بردیم.

٢٦٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ غَسَلَ يَدَهُ. [راجع: ٢٤٨ . اخرجه مسلم: ٣١٦، مطولاً]

٢٦٢ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم غسل جنابت می کرد، (نخست) دست خویش را می شست.

٢٦٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بَكْرِ ابْنِ حَفْصٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنْ جَنَابَةٍ.

وَعَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: مِثْلَهُ. [راجع: ٢٥٠ . اخرجه مسلم: ٣١٩ بذكر الفرق]

٢٦٣ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من و پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که جنب بودیم از یک ظرف غسل می کردیم.

همچنان از عبدالرحمن بن قاسم روایت است، از پدر وی (قاسم بن محمد بن ابوبکر) از عایشه رضی الله عنها که وی مثل این حدیث را روایت کرده است.

٢٦٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَبْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْمَرْأَةُ مِنْ نِسَائِهِ ، يَغْتَسِلَانِ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ. زَادَ مُسْلِمٌ وَوَهْبٌ ، عَنْ شُعْبَةَ: مِنَ الْجَنَابَةِ.

٢٦٤ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم و یکی از همسران وی ، از یک ظرف غسل می کردند .
مسلم و وهب در روایتی از شعبه، لفظ – جنابت –را افزوده اند .

١٠- بَاب: تَفْرِيقِ الْغُسْلِ وَالْوُضُوءِ

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ غَسَلَ قَدَمَيْهِ بَعْدَ مَا جَفَّ وَضُوؤُهُ.

باب – ۱۰، سکتگی و وقفه (درشستن اندام ها) در غسل و وضو.

و از ابن عمر یادآوری می شود که پاهای خویش را پس از آن که تری اندام دیگر ، به خشکی گراییده بود ، شست .

٢٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَتْ مَيْمُونَةُ: وَضَعْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَاءً يَغْتَسِلُ بِهِ ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ ، فَغَسَلَهُمَا مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، ثُمَّ أَفْرَغَ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ ، فَغَسَلَ مَذَاكِيرَهُ ، ثُمَّ دَلَكَ يَدَهُ بِالأَرْضِ ، ثُمَّ مَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ ، وَغَسَلَ رَأْسَهُ ثَلَاثًا ، ثُمَّ أَفْرَغَ عَلَى جَسَدِهِ ، ثُمَّ تَنَحَّى مِنْ مَقَامِهِ ، فَغَسَلَ قَدَمَيْهِ . [راجع: ٢٤٩ . اخرجه مسلم: ٣١٧]

٢٦٥ – از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت : برای رسول الله صلی الله علیه و سلم آب گذاشتم تا غسل کند . وی بر دستهای خویش آب ریخت و آن را دو یا سه بار شست ، سپس با دست راست خویش بر دست چپ خویش آب ریخت ، و آلت و خصیه ها را شست . سپس دست خود را بر زمین مالید . سپس دهان و بینی را شست و بعد روی و دستهای خود را شست و سر خویش را سه بار شست ، سپس بر بدن خود آب ریخت ، بعد از جای خود به کناری آمد و پاهای خویش را شست .

١١- بَاب: مَنْ أَفْرَغَ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ فِي الْغُسْلِ

باب – ۱۱، ریختن آب با دست راست بر دست چپ در غسل .

٢٦٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ: وَضَعْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ غُسْلًا وَسَتَرْتُهُ ، فَصَبَّ عَلَى يَدِهِ ، فَغَسَلَهَا مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ – قَالَ

٢٦٦ – از میمونه بنت حارث رضی الله عنها روایت است که گفت : برای رسول الله صلی الله علیه و سلم آب غسل نهادم و بروی پرده گرفتم . آن حضرت بر دست خویش آب ریخت و یک یا دو بار دستها را شست .

سُلَيْمَانُ: لا أدري، أذكر الثَّالِثَةَ أم لا - ثُمَّ أفْرَغَ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ، فَغَسَلَ فَرْجَهُ، ثُمَّ دَلَكَ يَدَهُ بِالأَرْضِ أَوْ بِالْحَائِطِ، ثُمَّ تَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَغَسَلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ صَبَّ عَلَى جَسَدِهِ، ثُمَّ تَنَحَّى فَغَسَلَ قَدَمَيْهِ، فَنَاوَلْتُهُ خِرْقَةً، فَقَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا، وَلَمْ يُرِدْهَا. [راجع: ٢٤٩. اخرجه مسلم: ٣١٧]

سلیمان (یعنی اعمش راوی) می گوید: نمی دانم که سه بار هم گفته است یا نه. سپس با دست راست خویش بر دست چپ خود آب ریخت و شرمگاه خویش را شست، بعد دست خود را به زمین یا به دیوار مالید، سپس مضمضه و استنشاق نمود و روی و دستهای خویش را شست و سپس سرخویش را شست. سپس آب بر بدن خویش ریخت، بعد به کنار ی آمد و پاهای خویش را شست.
من به او پارچه ای پیش کردم. (که آب بدن را خشک نماید) وی با دستش این چنین اشاره نمود و آن را نگرفت.

١٢- بَاب: إِذَا جَامَعَ ثُمَّ عَادَ وَمَنْ دَارَ عَلَى نِسَائِهِ فِي غُسْلٍ وَاحِدٍ.

باب - ١٢، کسی که جماع کند و سپس جماع کند و کسی که بر زنان خویش گردش کند و به غسل اکتفا کند.

٢٦٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: ذَكَرْتُهُ لِعَائِشَةَ فَقَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ، كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَيَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْضَخُ طِيبًا. [انظر: ٢٧٠. اخرجه مسلم: ١١٩٢]

٢٦٧ - محمد بن منتشر از پدر خود روایت کرده که گفت:
(گفته ابن عمر را) به عایشه اظهار کردم [1] وی گفت:
خداوند بر ابو عبدالرحمن (ابن عمر) رحمت کند. من بر رسول الله صلی الله علیه و سلم خوشبویی می مالیدم و وی بر زنان خویش گشت می زد (جماع می کرد) و صبح آن محرم بود و از وی بوی خوش می تراوید (به مشام می رسید).

٢٦٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدُورُ عَلَى نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ، مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهُنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ. قَالَ: قُلْتُ لأَنَسٍ: أَوَكَانَ يُطِيقُهُ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلاثِينَ.

٢٦٨- از قتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در برخی اوقات از روز و شب بر زنان خویش گردش می کرد و آنها یازده زن بودند [2]
(قتاده می گوید) انس را گفتم: آیا طاقت آنقدر جماع داشت؟

---

١) ابن عمر گفته بود دوست ندارم که درحال احرام صبح کنم و از من بوی عطر برآید. (تیسیر القاری) درتیسیر القاری نامهای همسران آن حضرت ذکر شده است :عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب بنت جحش، ام حبیبه، جویریه، میمونه، سوده، صفیه، زینب بنت خزیمه و ریحانه (رضی‌الله عنهن). نه همسر بود دوکنیز که عبارتند از ریحانه وماریه.

وَقَالَ سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ: إِنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ: تِسْعُ نِسْوَةٍ. [انظر: ٢٨٤ع، ٥٠٦٨ع، ٥٢١٥ع. أخرجه مسلم: ٣٠٩ ، مختصراً وباختلاف]

انس گفت : می گفتیم ، که برای آن حضرت نیروی سی مرد داده شده است .
سعید به روایتی از قتاده گفته است : انس تعداد زنان را نّه گفته است (نه یازده).

١٣- بَاب: غَسْلِ الْمَذْيِ وَالْوُضُوءِ مِنْهُ

باب ـ ۱۳، شستن مذی و لزوم وضو .

٢٦٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مَذَّاءً ، فَأَمَرْتُ رَجُلًا أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ ، لِمَكَانِ ابْنَتِهِ ، فَسَأَلَ فَقَالَ: «تَوَضَّأْ وَاغْسِلْ ذَكَرَكَ» . [راجع: ١٣٢. أخرجه مسلم: ٣٠٣]

۲۶۹ – از علی رضی الله عنه روایت است که گفت : من مردی بودم ، که بسیار مذی می شدم (آبی که در وقت بازی با همسر از آلت مرد می آید). از مرد دیگری خواستم که حکم آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال نماید، زیرا دختر آن حضرت زن من بود . و او سؤال کرد . آن حضرت فرمود : « وضو کن و آلت خود را بشوی ».
(باید گفت که : در مذی غسل واجب نیست)

١٤- بَاب: مَنْ تَطَيَّبَ ثُمَّ اغْتَسَلَ وَبَقِيَ أَثَرُ الطِّيبِ

باب ـ ۱۴ ،کسی که خوشبویی مالد و سپس غسل کند و اثر خوشبویی بر جای ماند .

٢٧٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ ، فَذَكَرْتُ لَهَا قَوْلَ ابْنِ عُمَرَ: مَا أُحِبُّ أَنْ أُصْبِحَ مُحْرِمًا أَنْضَخُ طِيبًا ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَنَا طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ طَافَ فِي نِسَائِهِ ، ثُمَّ أَصْبَحَ مُحْرِمًا . [راجع: ٢٦٧. أخرجه مسلم: ١١٩٢]

۲۷۰ – از محمد بن منتشر از پدرش روایت است ، که گفت : از عایشه سوال کردم و قول ابن عمر را یاد کردم که گفته بود : دوست ندارم که در حالت احرام صبح کنم در حالی که از من بوی خوش بر آید .
عایشه گفت : من بر رسول الله صلی الله علیه و سلم خوشبویی مالیدم و سپس آن حضرت بر زنان خویش دوره نمود (آمیزش کرد) . و صبح آن (پس از غسل) محرم گردید .

٢٧١- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الطِّيبِ ، فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ . [انظر: ١٥٣٨ك، ٥٩١٨د، ٥٩٢٣د. أخرجه مسلم: ١١٩٠]

۲۷۱ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : گویی من اکنون ، آن درخشش خوشبویی را در فرق سر پیامبر صلی الله علیه و سلم می نگرم ، درحالی که محرم بود .

١٥- بَاب: تَخْلِيلِ الشَّعَرِ، حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَرْوَى بَشَرَتَهُ أَفَاضَ عَلَيْهِ

باب ـ ١٥، خلال موی (در اثنای غسل) تا آنگاه که گمان کند که پوست زیر موی را تر کرده است.

٢٧٢- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، غَسَلَ يَدَيْهِ، وَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، ثُمَّ يُخَلِّلُ بِيَدِهِ شَعَرَهُ، حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَرْوَى بَشَرَتَهُ، أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ. [راجع: ٢٤٨. اخرجه مسلم: ٣١٦. وزاد فيه غسل الرجلين]

٢٧٢ – عروه از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که: رسول الله صلی الله علیه و سلم هرگاه غسل جنابت می کرد، دستهایش را می شست و وضو می کرد همچون وضوی نماز بعد غسل می کرد و سپس موی سرش را با دست خلال می کرد تا آنکه گمان می برد که تمام پوست سر وی تر شده است و سپس سه بار بر سر خود آب می ریخت و پس از آن سائر بدن خویش را می شست.

٢٧٣- وَقَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، نَغْرِفُ مِنْهُ جَمِيعًا. [راجع: ٢٥٠. اخرجه مسلم: ٣١٩]

٢٧٣ – همچنان عایشه رضی الله عنها گفت: من و رسول الله صلی الله علیه و سلم از یک ظرف آب غسل می کردیم و هر دوی ما یکبار از آن آب می گرفتیم.

١٦- بَاب: مَنْ تَوَضَّأَ فِي الْجَنَابَةِ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ

وَلَمْ يُعِدْ غَسْلَ مَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مَرَّةً أُخْرَى.

باب ـ ١٦، کسی که وضوی غسل جنابت کرد و سپس بقیهٔ بدن را شست و جاهای وضو را که قبلا شسته بود، باردیگر نشست.

٢٧٤- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عِيسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ قَالَتْ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَضُوءًا لِجَنَابَةٍ، فَأَكْفَأَ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، ثُمَّ غَسَلَ فَرْجَهُ، ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ بِالْأَرْضِ أَوِ الْحَائِطِ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، ثُمَّ مَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَذِرَاعَيْهِ، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَى رَأْسِهِ الْمَاءَ، ثُمَّ غَسَلَ جَسَدَهُ، ثُمَّ تَنَحَّى فَغَسَلَ رِجْلَيْهِ، قَالَتْ: فَأَتَيْتُهُ بِخِرْقَةٍ فَلَمْ يُرِدْهَا، فَجَعَلَ يَنْفُضُ بِيَدِهِ. [راجع: ٢٤٩. أخرجه مسلم: ٣١٧]

٢٧٤ – از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای غسل جنابت آب نهاد و با دست راست بر دست چپ خویش دو یا سه بار آب ریخت و بعد شرمگاه خویش را شست، سپس دست خویش را دو یا سه بار بر زمین یا دیوار زد، بعد مضمضه و استنشاق نمود و روی و بازوهای خویش را شست. بعد بر سرخویش آب ریخت سپس بدن خود را شست و پس از آن خودش را یک سو کشید و پای ها را شست.

میمونه می گوید : برای آن حضرت دستمالی آوردم تا خود را خشک نماید ، ولی آن را نگرفت و با دست خویش آب از بدن افشاند .

١٧- بَاب: إِذَا ذَكَرَ فِي الْمَسْجِدِ أَنَّهُ جُنُبٌ

يَخْرُجُ كَمَا هُوَ ، وَلَا يَتَيَمَّمُ

باب ـ ۱۷، هرگاه در مسجد بیاد آورد که جنب است و در آن حالت بیرون رود و تیمم نکند .

٢٧٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ قَالَ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا ، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلَّاهُ ، ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ ، فَقَالَ لَنَا : «مَكَانَكُمْ» . ثُمَّ رَجَعَ فَاغْتَسَلَ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ ، فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ .

تَابَعَهُ عَبْدُالْأَعْلَى ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَرَوَاهُ الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [انظر: ٦٣٩، ٦٤٠، أخرجه مسلم: ٦٠٥]

۲۷۵ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : اقامت نماز گفته شد و صفوف نماز راست گردید و رسول الله صلی الله علیه و سلم به سوی ما برآمد و چون به جایگاه نماز ایستاد،به یاد آورد که جنب است و به ما گفت : « بر جایهای خویش باشید » سپس برگشت و غسل کرد ، بعد نزد ما آمد در حالی که قطرات آب از سر وی می چکید و تکبیر گفت و با وی نماز گزاردیم .
متابعت کرده (عثمان بن عمر را) عبدالاعلی ، از معمر از زهری . و او زاعی این حدیث را از زهری روایت کرده است .

١٨- بَاب: نَفْضِ الْيَدَيْنِ مِنَ الْغُسْلِ عَنِ الْجَنَابَةِ

باب ـ ۱۸، افشاندن آب بدن با دستها پس از غسل جنابت .

٢٧٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْزَةَ قَالَ : سَمِعْتُ الْأَعْمَشَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَتْ مَيْمُونَةُ : وَضَعْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ غُسْلًا ، فَسَتَرْتُهُ بِثَوْبٍ ، وَصَبَّ عَلَى يَدَيْهِ فَغَسَلَهُمَا ، ثُمَّ صَبَّ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ فَغَسَلَ فَرْجَهُ ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ الْأَرْضَ فَمَسَحَهَا ، ثُمَّ غَسَلَهَا ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَذِرَاعَيْهِ ، ثُمَّ صَبَّ عَلَى رَأْسِهِ ، وَأَفَاضَ عَلَى جَسَدِهِ ، ثُمَّ تَنَحَّى

۲۷٦ – از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت : برای پیامبر صلی الله علیه و سلم آب غسل گذاشتم و او را باجامه ای پوشاندم (پرده گرفتم). وی بر دستهای خویش آب ریخت و آنها را شست ، سپس با دست راستش بر دست چپ آب ریخت و شرمگاه خویش را شست . بعد دستش را بر زمین زد و مالید و بعد آن را شست . پس از آن مضمضه و استنشاق کرد و روی و بازوهای (دستها)

فَغَسَلَ قَدَمَيْه ، فَنَاوَلْتُهُ ثَوْبًا فَلَمْ يَأْخُذْهُ ، فَانْطَلَقَ وَهُوَ يَنْفُضُ يَدَيْه . [راجع: ٢٤٩ . أخرجه مسلم: ٣١٧ . وأخرجه مسلم ٣٣٧، أوله مختصراً]

و استنشاق کرد و روی و بازوهای (دستها) خویش را شست ، بعد بر سر خویش آب ریخت و بر بدن خویش آب ریخت . پس از آن خودش را به یک سو کشید و پاهای خویش را شست.
برای او جامه ای پیش کردم (تا بدنش را خشک نماید) آن را نگرفت و روانه شد .درحالی که با دستها آب بدنش را می افشاند .

١٩- بَاب: مَنْ بَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الأَيْمَنِ فِي الْغُسْلِ

باب ـ ١٩، کسی که در غسل از جانب راست سر آغاز کرد.

٢٧٧- حَدَّثَنَا خَلاَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنَّا إِذَا أَصَابَتْ إِحْدَانَا جَنَابَةٌ ، أَخَذَتْ بِيَدَيْهَا ثَلاَثًا فَوْقَ رَأْسِهَا ، ثُمَّ تَأْخُذُ بِيَدِهَا عَلَى شِقِّهَا الأَيْمَنِ ، وَبِيَدِهَا الأُخْرَى عَلَى شِقِّهَا الأَيْسَرِ .

٢٧٧ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : هرگاه به یکی از ما جنابتی می رسید با هر دو دست سه بار آب می گرفت و بر بالای سر خویش می ریخت ، سپس با دست خود آب می گرفت وبرجانب راست خویش می ریخت وبا دست دیگر بر جانب چپ خویش می ریخت .

٢٠- بَاب: مَنِ اغْتَسَلَ عُرْيَانًا وَحْدَهُ فِي الْخَلْوَةِ

باب ـ ٢٠، کسی که در حالت تنهایی برهنه غسل کند .

وَمَنْ تَسَتَّرَ فَالتَّسَتُّرُ أَفْضَلُ .

وَقَالَ بَهْزٌ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ جَدِّه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ يُسْتَحْيَا مِنْهُ مِنَ النَّاسِ».

٢٧٨- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاةً ، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ، وَكَانَ مُوسَى ﷺ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلاَّ أَنَّهُ آدَرُ ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِه ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثْرِه ، يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى ، فَقَالُوا:

و کسی که عورت را بپوشاند ، و پوشانیدن عورت بهتر است .
و بهز به روایتی از پدر خود ، از جد خود گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: « خداوند بیشتر سزاوار است که از وی حیا شود نسبت به مردم »

٢٧٨ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : « مردم بنی اسرائیل برهنه غسل می کردند که برخی از آنها به سوی برخی دیگرمی نگریستند و موسی (ع) به تنهایی غسل می کرد. آنها می گفتند : - به خدا سوگند که موسی را هیچ چیز از غسل کردن

وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ ، وَأَخَذَ ثَوْبَهُ ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا». فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ ، ضَرْبًا بِالْحَجَرِ . [انظر: ٣٤٠٤ط، ٤٧٩٩ع . اخرجه مسلم: ٣٣٩]

همراه ما باز نمی دارد ، به جز اینکه وی فتق دارد . (دبه است)

موسی رفت که باری غسل نماید و جامه اش را بر روی سنگ نهاد . سنگ همراه جامهٔ موسی بگریخت . موسی بر پس آن سنگ دویده می گفت : ای سنگ ، جامه ام را باز ده . تا آنکه بنی اسرائیل به سوی موسی نگریستند و گفتند : به خدا سوگند که در موسی نقصی نیست . موسی جامه اش را گرفت و به کوبیدن سنگ آغاز کرد .

ابوهریره می گوید : به خدا سوگند که هنوز نشانهٔ شش یا هفت ضربه بر سنگ باقی است .

٢٧٩- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا ، فَخَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْتَثِي فِي ثَوْبِهِ ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ ، أَلَمْ أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى ؟ قَالَ: بَلَى وَعِزَّتِكَ ، وَلَكِنْ لا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ»

وَرَوَاهُ إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا» . [انظر: ٣٣٩١ط، ٧٤٩٣ط، وانظر في الأيمان: ...]

۲۷۹ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « در حالی که ایوب (ع) برهنه غسل می کرد . بر او ملخی طلایی افتاد و او آن را درجامهٔ خود می افکند . از پروردگار وی ندا رسید که :

ای ایوب ، آیا از آنچه می بینی، تو را بی نیاز نکرده ام ؟

ایوب گفت : آری ، به عزت تو سوگند، ولی مرا از برکت تو بی نیازی نیست .

و روایت کرده است ابراهیم [1] از موسی بن عقبه از صفوان از عطاء بن یسار از ابو هریره که پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمود : « در حالی که ایوب برهنه غسل می کرد » .

٢١- بَاب: التَّسَتُّرِ فِي الْغُسْلِ عِنْدَ النَّاسِ

باب ـ ۲۱، پرده گرفتن در غسل از انظار مردم

٢٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّ أَبَا مُرَّةَ ، مَوْلَى أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ تَقُولُ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْتُرُهُ ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ» . فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ . [انظر: ٣٥٧ط، ٣١٧١ط، ٦١٥٨ط . أخرجه مسلم: ٣٣٦]

۲۸۰ – از ام هانئ بنت ابی طالب رضی الله عنها روایت است که گفت :

من در سال فتح مکه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتم و او را در حالی یافتم که

۱) این مقوله تعلیق است .زیرا مولف ابراهیم را درنیافته است (تیسیر القاری) .

غسل می کرد و فاطمه بر او پرده گرفته بود .
آن حضرت فرمود : این زن کیست ؟
گفتم منم ، ام هانی .

٢٨١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ مَيْمُونَةَ قَالَتْ: سَتَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ صَبَّ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ ، فَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ ، ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى الْحَائِطِ أَوِ الأَرْضِ ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاَةِ غَيْرَ رِجْلَيْهِ ، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَى جَسَدِهِ الْمَاءَ ، ثُمَّ تَنَحَّى فَغَسَلَ قَدَمَيْهِ .

تَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ ، وَابْنُ فُضَيْلٍ فِي السَّتْرِ . [راجع: ٢٤٩. اخرجه مسلم: ٣١٧ . و اخرجه مسلم: ٣٣٧ ، أوله مختصراً]

٢٨١ – از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت : بر پیامبر صلی الله علیه و سلم پرده گرفتم و او غسل جنابت می کرد . وی دستهای خویش را شست ، سپس با دست راست خود بر دست چپش آب ریخت و شرمگاه خویش و آنچه ناپاکی بدان رسیده بود شست ، سپس دست خود را بر دیوار و یا زمین کشید . بعد وضو کرد مانند وضویی که به نماز می کرد بجز آنکه پای ها را نشست . سپس بر بدن خویش آب ریخت . پس از آن ، خودش را به یک سو کشید و پای ها را شست .
ابو عوانه و ابن فضیل متابعت کرده اند (سفیان را) در لفظ پرده گرفتم .

٢٢- بَاب: إِذَا احْتَلَمَتِ الْمَرْأَةُ

باب ـ ٢٢، هرگاه زن احتلام شود .

٢٨٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ ، امْرَأَةُ أَبِي طَلْحَةَ ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ، هَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إِذَا هِيَ احْتَلَمَتْ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ « نَعَمْ . إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ» . [راجع: ١٣٠ . اخرجه مسلم: ٣١٣ ، مطولاً]

٢٨٢ – ام المؤمنين ام سلمه رضی الله عنها گفت : ام سلیم زن ابو طلحه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! خداوند از گفتن حق شرم نمی نماید، آیا بر زنی که خواب جماع ببیند ، غسل لازم می گردد ؟
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : «آری، اگر آب ببیند . »

٢٣- بَاب: عَرَقِ الْجُنُبِ ، وَأَنَّ الْمُسْلِمَ لاَ يَنْجُسُ

باب ـ ٢٣، عرق جنب و اینکه مسلمان نجس نمی شود .

٢٨٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرٌ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَهُ فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ

٢٨٣ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : وی در بعضی راه های مدینه با پیامبر صلی الله علیه و سلم ملاقی شد در

جُنُبٌ ، فَانْخَنَسْتُ مِنْهُ ، فَذَهَبَ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ جَاءَ ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ» . قال: كُنْتُ جُنُبًا ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُجَالِسَكَ وَأَنَا عَلَى غَيْرِ طَهَارَةٍ ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ الْمُسْلِمَ لا يَنْجُسُ» . [انظر: ٢٨٥ ، وانظر في الجنائز، باب:٨. أخرجه مسلم: ٣٧١]

حالی که جنب بود . (وی می گوید) خودم را از آن حضرت کنار کشیدم - ابو هریره رفت و غسل کرد و بازگشت .
آن حضرت فرمود : « کجا رفته بودی ، ای ابو هریره؟ »
وی گفت جنب بودم و دوست نداشتم که نزد تو بنشینم و بدون طهارت باشم .
آن حضرت فرمود : سبحان الله ، مسلمان نجس نمی شود ».

٢٤- بَاب: الْجُنُبُ يَخْرُجُ وَيَمْشِي فِي السُّوقِ وَغَيْرِهِ

باب - ۲۴، جنب بیرون می آید و در بازار و غیره می رود.

وَقَالَ عَطَاءٌ: يَحْتَجِمُ الْجُنُبُ ، وَيُقَلِّمُ أَظْفَارَهُ ، وَيَحْلِقُ رَأْسَهُ ، وَإِنْ لَمْ يَتَوَضَّأْ .

و عطاء گفته است : جنب حجامت می کند و ناخنهایش را می گیرد و سرش را می تراشد، هر چند وضو نکرده باشد .

٢٨٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ قال: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قال: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ ، فِي اللَّيْلَةِ الْوَاحِدَةِ ، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ . [راجع: ٢٦٨ . أخرجه مسلم: ٣٠٩ ، باختلاف]

۲۸۴ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در یک شب بر زنان خود (به قصد جماع) می گشت و او در آن زمان نُه زن داشت .

٢٨٥- حَدَّثَنَا عَيَّاشٌ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ عَنْ بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: لَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا جُنُبٌ ، فَأَخَذَ بِيَدِي ، فَمَشَيْتُ مَعَهُ حَتَّى قَعَدَ ، فَانْسَلَلْتُ ، فَأَتَيْتُ الرَّحْلَ ، فَاغْتَسَلْتُ ثُمَّ جِئْتُ وَهُوَ قَاعِدٌ ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هِرٍّ». فَقُلْتُ لَهُ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ يَا أَبَا هِرٍّ ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لا يَنْجُسُ» . [راجع: ٢٨٣ . أخرجه مسلم: ٣٧١]

۲۸۵ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم با من ملاقی شد و من جنب بودم . آن حضرت دست مرا گرفت و با او راهی شدیم تا آنکه نشست . من پنهانی خودم را کنار کشیدم و به خانه آمدم و غسل کردم . سپس رفتم و آن حضرت نشسته بود . فرمود : « کجا رفته بودی ای ابوهریره ». من جریان را به ایشان گفتم « آن حضرت گفت :
« سبحان الله ، ای ابو هریره ، مسلمان نجس نمی شود . »

٢٥- بَاب: كَيْنُونَةِ الْجُنُبِ فِي الْبَيْتِ، إِذَا تَوَضَّأَ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ

٢٨٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ وَشَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَرْقُدُ وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، وَيَتَوَضَّأُ. [انظر: ٢٨٨. اخرجه مسلم: ٣٠٥، باختلاف]

باب ـ ٢٥، ماندن جنب در خانه در صورتیکه قبل از غسل وضو کند.

٢٨٦- از ابو سلمه رضی الله عنه روایت است که گفت: از عایشه سؤال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم در حال جنابت می خوابید؟
گفت: آری، و (قبل از خواب) وضو می‌کرد.

٢٦- بَاب: نَوْمِ الْجُنُبِ

٢٨٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ. سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيَرْقُدُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْقُدْ وَهُوَ جُنُبٌ». [انظر: ٢٨٩، ٢٩٠. اخرجه مسلم:٣٠٦]

باب ـ ٢٦، خوابیدن جنب.

٢٨٧ - از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کرده بود:
آیا یکی از ما در حال جنابت بخوابد؟
آن حضرت فرمود: «آری، اگر یکی از شما وضو کند، بخوابد، هرچند جنب باشد».

٢٧- بَاب: الْجُنُبِ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَنَامُ

٢٨٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنَامَ، وَهُوَ جُنُبٌ، غَسَلَ فَرْجَهُ، وَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ. [راجع: ٢٨٦. اخرجه مسلم: ٣٠٥]

باب ـ ٢٧، جنب وضو کند و سپس بخوابد.

٢٨٨ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم جنب می بود و می خواست که بخوابد، شرمگاهش را می شست و وضو می کرد، مانند وضوی نماز (و سپس می خوابید).

٢٨٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: اسْتَفْتَى عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيَنَامُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ». [اخرجه مسلم:٣٠٦].

٢٨٩ - از عبدالله (ابن عمر) روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین فتوی طلبید، که آیا کسی از ما که جنب است بخوابد؟
آن حضرت فرمود: «آری، اگر وضو کند».

۲۹۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: ذَكَرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ تُصِيبُهُ الْجَنَابَةُ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَوَضَّأْ، وَاغْسِلْ ذَكَرَكَ، ثُمَّ نَمْ». [راجع: ۲۸۷. أخرجه مسلم: ۳۰۶]

۲۹۰ – از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: عمر بن خطاب به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که وی را شب هنگام جنابت می رسد.
رسول الله او صلی الله علیه و سلم او را گفت: «وضو کن و آلت خود را بشوی، سپس بخواب».

۲۸- بَاب: إِذَا الْتَقَى الْخِتَانَانِ

باب ـ ۲۸، هرگاه مواضع ختنهٔ (مرد و زن) تماس یابند.

۲۹۱- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ (ح). وحَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا، فَقَدْ وَجَبَ الْغَسْلُ».

تَابَعَهُ عَمْرُو بْنُ مَرْزُوقٍ، عَنْ شُعْبَةَ: مِثْلَهُ.

وَقَالَ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ: مِثْلَهُ. [أخرجه مسلم: ۳۴۸]

۲۹۱ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
هنگامی که مرد میان چهار شعبه (چهار دست و پای) زن بنشیند و سپس تلاش کند (که سر آلت راه یابد) همانا (بر زن و مرد) غسل واجب می گردد. متابعت کرده است (ابو نعیم یا هشام را) عمرو بن مزروق، از شعبه مانند این حدیث.
و موسی گفته است: روایت کرد ما را ابان از قتاده که حسن به مانند این حدیث روایت کرده است.

۲۹- بَاب: غَسْلِ مَا يُصِيبُ مِنْ فَرْجِ الْمَرْأَةِ

باب ـ ۲۹، رطوبتی که از شرمگاه زن به مرد می رسد.

۲۹۲- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ يَحْيَى: وَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ الْجُهَنِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَأَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَلَمْ يُمْنِ؟ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاَةِ، وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ. قَالَ عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَالزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ، وَطَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِاللَّهِ، وَأُبَيَّ بْنَ

۲۹۲ ـ از زید بن خالد الجهنی روایت است که گفت: وی از عثمان بن عفان پرسیده بود: درمورد اینکه مرد با زن خود جماع کند و منی خارج نشود چه حکم می کنی؟
عثمان گفت: وضو کند مانند وضویی که برای نماز می کند. و آلت خود را قبل از وضو بشوید. عثمان گفت: من آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام.

كَعْبٍ ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ، فَأَمَرُوهُ بِذَلِكَ .

قال يَحْيَى : وَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا أَيُّوبَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ١٧٩ . أخرجه مسلم: ٣٤٧ ، مختصراً]

یحیی می گوید : از ابوسلمه، از عروة بن زبیر از ابو ایوب روایت است که وی این مسئله را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده است .

٢٩٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي قال : أَخْبَرَنِي أَبُو أَيُّوبَ قال : أَخْبَرَنِي أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ أَنَّهُ قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا جَامَعَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَلَمْ يُنْزِلْ ؟ قال : « يَغْسِلُ مَا مَسَّ الْمَرْأَةَ مِنْهُ ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي » .

قال : أبو عَبْد اللَّه : الْغَسْلُ أَحْوَطُ ، وَذَاكَ الآخِرُ ، وَإِنَّمَا بَيَّنَّا لاخْتِلافِهِمْ . [اخرجه مسلم: ٣٤٦]

٢٩٣ ـ از ابو ایوب روایت است که وی گفته بود : یا رسول الله ، اگر مرد با زن جماع کند و منی بیرون نشود ؟ آن حضرت فرمود : « موضع آلت را که با شرمگاه زن تماس کرده است بشوید . سپس وضو کند و نماز بگزارد . »

ابو عبدالله (امام بخاری) می گوید : بنا بر احتیاط غسل کردن بهتر است . و حدیث آخر را بیان نکردیم مگر بخاطر اختلاف اقوال صحابه (که بعضی فتوا بر عدم وجوب غسل داده اند و بعضی بر وجوب آن) .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦- كِتَابُ الْحَيْضِ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ٢٢٢].

۶ـ کتاب حیض

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و سؤال می کنند تو را از حیض. بگو که آن نجاست است پس یک سو شوید از زنان در حال حیض و نزدیکی مکنید به ایشان تا آنکه پاک شوند. پس چون نیک پاک شدند پس نزدیکی کنید با ایشان از آن راه که مباح کرده است شما را خدا (یعنی از جانب پیش) هر آینه خدا دوست می دارد توبه کنندگان را و دوست می دارد پاک شوندگان را » (البقره : ۲۲۲)

١- بَاب: كَيْفَ كَانَ بَدْءُ الْحَيْضِ

وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «هَذَا شَيْءٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ».

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: كَانَ أَوَّلُ مَا أُرْسِلَ الْحَيْضُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَحَدِيثُ النَّبِيِّ ﷺ أَكْثَرُ.

باب ـ ۱، آغاز حیض چگونه بوده است ؟

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم : « این چیزی است که خداوند بر دختران آدم نوشته است . »

و برخی گفته اند : نخستین بار که حکم حیض نازل گردید ، بر بنی اسرائیل بود .

(ابو عبدالله گفته است) حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم معنای گسترده تر و جامع تری دارد که تمام زنان را از زمان آدم علیه السلام در بر می گیرد .(یعنی جامع) است[1] (و همه زنها را در بر می گیرد).

بَاب: الْأَمْرِ بِالنُّفَسَاءِ إِذَا نُفِسْنَ.

٢٩٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ تَقُولُ: خَرَجْنَا لَا نَرَى إِلَّا

باب، حکمی که به زنان حایض متعلق است، آنگاه که حیض می شوند .

۲۹۴ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : ما برآمدیم در حالی که هدفی جز حج نداشتیم و چون به منطقهٔ سرف رسیدیم حیض شدم . رسول الله صلی الله علیه وسلم برمن

۱) حیض در لغت به معنی سیلان است ودر شرع خونی است که بعد از بلوغ ودر ایام معتاد از رحم زن بیرون می آید . وآنچه از رحم زن بی هنگام آید، استحاضه‌اش گویند وآنچه بعد ازولادت بیرون آید نفاس گفته می شود.(شرح شیخ الاسلام، جلد ۱، ص ۳۰۸)

الْحَجَّ ، فَلَمَّا كُنَّا بِسَرِفَ حِضْتُ ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي ، قَالَ: «مَا لَكِ أَنُفِسْتِ». قُلْتُ: نَعَمْ ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ ، فَاقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ ، غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ» . قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ . [انظر: ٣٠٥ع ، ٣١٦ز ، ٣١٧ز ث ، ٣١٩ز ، ٣٢٨ق ، ١٥١٦ق ع ، ١٥١٨ق ، ١٥٥٦ط ، ١٥٦٠ط ، ١٥٦١ط ، ١٥٦٢ق ، ١٦٣٨ق ، ١٦٥٠ع ، ١٧٠٩ق ث ، ١٧٢٠ق ث ، ١٧٣٣ق ، ١٧٥٧ق ، ١٧٦٢ق ، ١٧٧١ق ، ١٧٧٢ق ع ، ١٧٨٣ط ، ١٧٨٦ط ث ، ١٧٨٧ق ، ١٧٨٨ط ، ٢٩٥٢ق ث ، ٢٩٨٤ق ، ٤٣٩٥ط ، ٤٤٠١ق ، ٤٤٠٨ق ، ٥٣٢٩ق ، ٥٥٤٨ل ، ٥٥٥٩ل ، ٦١٥٧ق ، ٧٢٢٩ق . أخرجه مسلم: ١٢١١]

درآمد در حالی که می گریستم.
آن حضرت فرمود : « تو را چه شده ،آیا حیض شدی ؟ »
گفتم : آری
فرمود: « این چیزی است که خداوند بر دختران آدم نوشته است . پس اعمال حاجیان بجای آورجز آنکه بر کعبه طواف نکنی »
عایشه گفت و رسول الله صلی الله علیه وسلم از جانب زنان خویش ، گاوی قربانی کرد .

٢- بَاب: غَسْلِ الْحَائِضِ رَأْسَ زَوْجِهَا وَتَرْجِيلِه

باب - ٢، شستن حایض سر شوهرش را و شانه کردن مویش را .

٢٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أُرَجِّلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا حَائِضٌ . [انظر: ٢٩٦ط ، ٣٠١ز ، ٢٠٢٨ ، ٢٠٢٩ز ، ٢٠٣١ز ، ٢٠٤٦ز ، ٥٩٢٥ل . أخرجه مسلم: ٢٩٧] .

٢٩٥- از عایشه رضی الله عنها روایت شده که گفت : من سر رسول الله صلی الله علیه وسلم را شانه می کردم درحالی که حیض بودم .

٢٩٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي هِشَامٌ [بْنُ عروة]، عَنْ عُرْوَةَ أَنَّهُ سُئِلَ: أَتَخْدُمُنِي الْحَائِضُ ، أَوْ تَدْنُو مِنِّي الْمَرْأَةُ وَهِيَ جُنُبٌ ، فَقَالَ عُرْوَةُ: كُلُّ ذَلِكَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ، وَكُلُّ ذَلِكَ تَخْدُمُنِي ، وَلَيْسَ عَلَى أَحَدٍ فِي ذَلِكَ بَأْسٌ ، أَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ: أَنَّهَا كَانَتْ تُرَجِّلُ ، تَعْنِي رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهِيَ حَائِضٌ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَئِذٍ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ ، يُدْنِي لَهَا رَأْسَهُ ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا ، فَتُرَجِّلُهُ وَهِيَ حَائِضٌ . [راجع: ٢٩٥ . أخرجه مسلم: ٢٩٧]

٢٩٦ - از عروه روایت است که کسی از وی سؤال کرد : آیا حایض مرا خدمت کند، و زن من که جنب باشد به من نزدیک شود ؟
عروه گفت : هر موردی را که گفتی بر من آسان است و هر یک از آنها (حایض و جنب) مرا خدمت می کند ، و در این مورد بر هیچ کس باکی نیست ، و عایشه مرا خبر داده است که در حالی که حایض بوده ، موی رسول الله صلی الله علیه وسلم را شانه می کرده و رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که معتکف و مجاور مسجد بوده ، سر خویش را به عایشه که درحجرۀ خود بوده نزدیک می کرده و او آن را شانه می کرده است (درحالیکه حایض نیز بوده است) .

٣- بَاب: قِرَاءَةِ الرَّجُلِ فِي حَجْرِ امْرَأَتِهِ وَهِيَ حَائِضٌ

وَكَانَ أَبُو وَائِلٍ: يُرْسِلُ خَادِمَهُ وَهِيَ حَائِضٌ إِلَى أَبِي رَزِينٍ، فَتَأْتِيهِ بِالْمُصْحَفِ، فَتُمْسِكُهُ بِعِلَاقَتِهِ.

٢٩٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ: سَمِعَ زُهَيْرًا، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ: أَنَّ أُمَّهُ حَدَّثَتْهُ: أَنَّ عَائِشَةَ حَدَّثَتْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: كَانَ يَتَّكِئُ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ. [انظر: ٧٥٤٩ر. اخرجه مسلم: ٣٠١]

٤- بَاب: مَنْ سَمَّى النِّفَاسَ حَيْضًا

٢٩٨- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْهُ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، مُضْطَجِعَةً فِي خَمِيصَةٍ، إِذْ حِضْتُ، فَانْسَلَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، قَالَ: «أَنُفِسْتِ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي، فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ. [انظر: ٣٢٢ر، ٣٢٣ر، ١٩٢٩ر. اخرجه مسلم: ٢٩٦. و اخرجه: ٣٢٤، بقطعة ليست في هذه الطريق]

٥- بَاب: مُبَاشَرَةِ الْحَائِضِ

٢٩٩- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، كِلَانَا جُنُبٌ [راجع: ٢٥٠. اخرجه مسلم: ٣١٩]

٣٠٠- وَكَانَ يَأْمُرُنِي فَأَتَّزِرُ، فَيُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ [انظر: ٣٠٢ط، ٢٠٣٠ط. اخرجه مسلم: ٢٩٣]

باب ـ ۳، قرآن خواندن مرد د کنار زن خود که حایض باشد.

ابو وائل خادمه اش را که حایض نیز بود، نزد رزین فرستاد تا قرآن را بیاورد (و در هنگام آوردن) بند پوش قرآن را می گرفت.

۲۹۷ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در آغوش من تکیه می کرد، در حالی که من حایض بودم و سپس قرآن می خواند.

باب ـ ۴، کسی که نفاس را حیض نامید.

۲۹۸ – از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه وسلم در زیر چادری دراز کشیده بودم، ناگهان حیض شدم. من خود را از زیر چادر بیرون آوردم و جامه های حیض خود را برداشتم. آن حضرت فرمود: آیا نفاس شدی (یعنی حیض شدی) ؟

گفتم: آری.

آن حضرت مرا واپس خواست و با وی در زیر چادر دراز کشیدم.

باب ـ ۵، هم آغوشی با حایض (نه جماع).

۲۹۹ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من و پیامبر صلی الله علیه وسلم که هر دو جنب بودیم، از یک ظرف آب غسل می کردیم.

۳۰۰ – (عایشه رضی الله عنها افزوده است): آن حضرت مرا می فرمود که ازار بپوشم و بامن هم آغوشی می کرد، در حالیکه من حایض بودم.

٣٠١ - وكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وهُوَ مُعْتَكِفٌ ، فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ. [راجع: ٢٩٥ . أخرجه مسلم: ٢٩٧]

٣٠١ - (عایشه رضی الله عنها افزوده است :) آن حضرت سر خود را (از مسجد) به سوی من (که در حجرهٔ خود بودم) جلو می آورد، در حالیکه معتکف بود و من سرش را می شستم در حالیکه حایض بودم.[1]

٣٠٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، هُوَ الشَّيْبَانِيُّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا ، فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبَاشِرَهَا ، أَمَرَهَا أَنْ تَتَّزِرَ فِي فَوْرِ حَيْضَتِهَا ، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا . قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ ، كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْلِكُ إِرْبَهُ. [أخرجه مسلم: ٢٩٣]

تَابَعَهُ خَالِدٌ وَجَرِيرٌ عَنِ الشَّيْبَانِيِّ .

٣٠٢ - از عبدالرحمن بن اسود ، از پدر وی روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت :
آنگاه که یکی ازما حایض می بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم می خواست با وی دریک جامه شود، او را می فرمود که در شدت خونریزی حیض ازار بپوشد و سپس با اودریک جامه می خوابید.
عایشه گفت: کدام یک از شما بر حاجت جنسی خود حاکمیت دارد چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن حاکمیت داشت .
خالد و جریر در روایت از شیبانی از علی بن مسهر متابعت کرده اند .

٣٠٣ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ قَالَ: سَمِعْتُ مَيْمُونَةَ تَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُبَاشِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِ ، أَمَرَهَا فَاتَّزَرَتْ وَهِيَ حَائِضٌ.

وَرَوَاهُ سُفْيَانُ عَنِ الشَّيْبَانِيِّ . [أخرجه مسلم: ٢٩٤]

٣٠٣ - از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت :
هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم می خواست با یکی از زنان خویش که حایض بود هما غوشی کند ، او را می فرمود که ازار بپوشد . سفیان نیز آن را روایت کرده است .

٦- بَاب: تَرْكِ الْحَائِضِ الصَّوْمَ

باب ـ ۶، ترک کردن حایض روزه را

٣٠٤ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدٌ ، هُوَ ابْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَضْحَى ، أَوْ فِطْرٍ ، إِلَى الْمُصَلَّى ، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ

٣٠٤ - از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه وسلم در عید قربان یا عید فطر به سوی عید گاه روانه شد و چون به جمعی از زنان گذشت فرمود :
« ای گروه زنان، صدقه بدهید، همانا بر من نشان داده شده که شما بیشتر اهل دوزخ هستید . »

1) احادیث شماره ۲۹۹، ۳۰۰ و ۳۰۱ در همه نسخ بخاری که در دسترس بود به استثنای صحیح‌البخاری چاپ ۲۰۰۲ بیروت در یک حدیث آمده است .

أَهْلِ النَّارِ» . فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ» . قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ» . قُلْنَ: بَلَى قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا ، أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ» . قُلْنَ: بَلَى ، قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا» . [انظر: ١٤٦٢، ١٩٥١، ٢٦٥٨، وانظر في الإيمان، باب:٢١، وفي الحيض، باب: ٢٠، وفي العيدين ، باب:١٧، وفي الزكاة باب:٤٨. أخرجه مسلم : ٨٠ ، باختلاف في الحوار]

زنان گفتند : چرا یا رسول الله ؟
آن حضرت فرمود : « لعنت ، لعنت[1] بسیار می کنید . و کفران نعمت شوهران می نمائید . من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده ام که عقل مرد عاقل را زودتر از شما، از میان برد[2].»
زنان گفتند : نقصان عقل و دین ما چیست یا رسول الله ؟
آن حضرت فرمود : « آیا شهادت زن ، نصف شهادت مرد نیست ؟ »
گفتند : آری
فرمود : « این از نقصان عقل اوست ، آیا چنان نیست که زنی که حیض می شود ، نماز نمی خواند و روزه نمی گیرد ؟»
گفتند : آری . چنین است .
فرمود : « و این از نقصان دین اوست » .

٧- بَاب: تَقْضِي الْحَائِضُ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا إِلا الطَّوَافَ بِالْبَيْتِ

باب ـ ۷، حایض تمام مناسک حج را بجای آورد بجز آنکه کعبه را طواف نکند .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: لا بَأْسَ أَنْ تَقْرَأَ الآيَةَ . [راجع:٣٢٤]

وَلَمْ يَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ بِالْقِرَاءَةِ لِلْجُنُبِ بَأْسًا .

وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَذْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ .

وَقَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ: كُنَّا نُؤْمَرُ أَنْ يَخْرُجَ الْحُيَّضُ فَيُكَبِّرْنَ بِتَكْبِيرِهِمْ وَيَدْعُونَ .

و ابراهیم گفته است : بر زن حایض باکی نیست که قرآن بخواند .
ابن عباس در قرآن خواندن جنب باکی نمی بیند .و پیامبر صلی الله علیه وسلم در هر وقت (در حالت طهارت و جنابت) خدای را یاد می کرد.
ام عطیه گفته است : ما مأمور شده بودیم که

---

۱) از این جا معلوم می شود که لعنت کردن بسیار ، کار دوزخیان است . گفته اند که معنی لعنت راندن ودور انداختن خدای تعالی است. بنده را ازدرگاه رحمت خود وبرهیچ کس مشخص حکم نمیتوان کرد اگر چه که کافر باشد،شاید که در آخر مسلمان از جهان برود. مگر آنکه مرگ او به یقین برکفر معلوم گردد.واین سرجزبه توفیق شارع معلوم نگردد چنانکه باایمان رفتن نیزمستورمی‌باشد.لیکن لعنت کردن به تعیین مانند لعنت الله علی الکافرین وعلی الظالمین- ممنوع نیست.(شرح شیخ الاسلام ، جلد ۱،ص ۳۱۵)

۲) عبارت «مارایت من ناقصات عقل ودینٍ ... الخ» مطابق ترجمهٔ انگلیسی بخاری ترجمه شد .اما درتیسیرالقاری بدین گونه ترجمه شده است : ندیدم احدی را از آنها که کم است عقل ودین آنها برنده تر مر عقل مردی را که ضابط است کار خود را وهوشیار درمعاملات از یکی از شمازنان .
در شرح شیخ الاسلام چنین است : ندیده ام هیچیک از ناقصات عقل ودین ، برنده تر ، دریابنده تر ، برعقل خالص مرد ضابط وهوشیار از یکی از شما زنان .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : أَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ : أَنَّ هِرَقْلَ : دَعَا بِكِتَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَرَأَ فَإِذَا فِيهِ : بسم الله الرحمن الرحيم ، وَ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ﴾ . الآيَةَ [آل عمران:٦٤] [راجع:٧]

وَقَالَ عَطَاءٌ ، عَنْ جَابِر: حَاضَتْ عَائِشَةُ فَنَسَكَتِ الْمَنَاسِكَ ، غَيْرَ الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ ، وَلَا تُصَلِّي . [راجع:١٥٥٧]

وَقَالَ الْحَكَمُ: إِنِّي لأَذْبَحُ وَأَنَا جُنُبٌ ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ [الأنعام:١٢١]

زنان حایض (در ایام عید) بیرون روند و همراه با تکبیر مردان ، تکبیر گویند و دعا کنند .
ابن عباس گفته است : ابو سفیان مرا خبر داده که هر قل نامهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم را طلبید و خواند و در آن آمده بود :
« بسم الله الرحمن الرحیم ، ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمهٔ که ... » [١]
و عطاء از جابر روایت کرده است که عایشه حیض شد و تمام مناسک حج را بجای آورد بجز اینکه طواف کعبه نکرد و نماز نگزارد . [٢]
حکم گفته است : من حیوان را ذبح می کنم وجنب می باشم. [٣]
و خدای عز و جل گفته است :
« از آنچه نام خدا بر آن یاد نشده باشد نخورید » (الانعام : ١٢٢) [٤]

٣٠٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لا نَذْكُرُ إِلا الْحَجَّ ، فَلَمَّا جِئْنَا سَرِفَ ، طَمِثْتُ ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي ، فَقَالَ: «مَا يُبْكِيكِ» . قُلْتُ: لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنِّي لَمْ أَحُجَّ الْعَامَ. قَالَ: «لَعَلَّكِ نُفِسْتِ» . قُلْتُ: نَعَمْ ، قَالَ: «فَإِنَّ ذَلِكِ شَيْءٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ ، فَافْعَلِي مَا يَفْعَلُ الْحَاجُّ ، غَيْرَ أَنْ لا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ حَتَّى تَطْهُرِي» . [راجع: ٢٩٤ . اخرجه مسلم:١٢١١]

٣٠٥ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آمدیم و بجز از حج چیزی را یاد نمی کردیم . چون به موضع سرف رسیدیم ، من حیض شدم ، و زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من آمد ، می گریستم .
آن حضرت فرمود : تو را چه چیز می گریاند ؟
گفتم : به خدا دوست داشتم که امسال حج نمی کردم .

---

١) چون در نامه آن حضرت عنوانی هرقل آیت قرآن نگاشته شده بودوهرقل مانند کافران دیگر طهارت شرعی نداشت ونامه را گرفت وخواند، امام بخاری درجواز خواندن قرآن بدان استناد کرده است . ومذهب جمهور حنفیه، شافعیه وحنابله عدم جواز است .

٢) چون عایشه رضی الله عنها مناسک حج را که شامل اذکار وادعیه است بجای آورد، امام بخاری خواندن قران توسط حایض را جایز دانسته است . (تیسیر القاری)

٣) چون در وقت ذبح حیوان نام خدا گرفته می شود وحکم درحال جنابت ذبح می کرد، امام بخاری بدان استناد کرده ویادکردن نام خدا را توسط جنب جایز دانسته است .

۴) درتیسیر القاری گفته شده : این همه دلایل محل سخن است زیرا مولف (رح)برخلاف جمهور علما قرائت قرآن را مطلقا بی تفسیر قلیل وکثیر وعمد ونسیان برای حایض وجنب تجویز کرده ودلیل آورده است .

فرمود : « شاید حیض شده ای ؟ »
گفتم : آری .
فرمود : « این چیزی است که خداوند بر دختران آدم رقم زده است . آنچه را حاجی انجام می دهد ، انجام بده ، بجز آنکه کعبه را طواف نکنی تا آنگاه که پاک شوی .

٨- بَاب: الاسْتِحَاضَةِ

٣٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: قَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لا أَطْهُرُ ، أَفَأَدَعُ الصَّلاةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إِنَّمَا ذَلِكِ عِرْقٌ وَلَيْسَ بِالْحَيْضَةِ ، فَإِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَاتْرُكِي الصَّلاةَ ، فَإِذَا ذَهَبَ قَدْرُهَا ، فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ وَصَلِّي». [راجع: ٢٢٨ . اخرجه مسلم: ٣٣٣]

باب ـ ٨ ، استحاضه [1]

٣٠٦ – از عایشه رضی الله روایت است که گفت : فاطمه بنت ابی جبیش به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت : یا رسول الله ، من (از خونریزی) پاک نمی شوم، آیا نمازم را ترک کنم ؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « این خون از رگ است و خون حیض نیست . آنگاه که دوران قاعدگی تو فرارسد، نماز را ترک کن و چون به اندازهٔ زمان حیض بگذرد، خون را از تن خود بشوی (غسل کن) و نماز بگزار.

٩- بَاب: غَسْلِ دَمِ الْمَحِيضِ

٣٠٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ أَنَّهَا قَالَتْ: سَأَلَتِ امْرَأَةٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا ، إِذَا أَصَابَ ثَوْبَهَا الدَّمُ مِنَ الْحَيْضَةِ ، كَيْفَ تَصْنَعُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إِذَا أَصَابَ ثَوْبَ إِحْدَاكُنَّ الدَّمُ مِنَ الْحَيْضَةِ ، فَلْتَقْرُصْهُ ، ثُمَّ لِتَنْضَحْهُ بِمَاءٍ ، ثُمَّ لِتُصَلِّي فِيهِ ». [راجع: ٢٢٧ . اخرجه مسلم: ٢٩١]

باب ـ ٩، شستن خون حیض قاعدگی

٣٠٧ – از اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنها روایت است که گفت:
زنی از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرد و گفت : یا رسول الله ، خبر بده که چون خون حیض به جامهٔ یکی از ما برسد، چگونه آن را پاک کنیم؟
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: « هرگاه خون حیض به جامه یکی از شما برسد (جای خون آلوده را) با سر انگشتان بمالد و سپس با آب بشوید و بعد در همان جامه نماز بخواند و سپس بر بقیه جامه آب می ریخت و بعد در آن جامه نماز می گزارد .

---

١) استحاضه ، جاری شدن خون در غیر ایام حیض است.

٣٠٨ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ: حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا تَحِيضُ، ثُمَّ تَقْتَرِصُ الدَّمَ مِنْ ثَوْبِهَا عِنْدَ طُهْرِهَا، فَتَغْسِلُهُ وَتَنْضَحُ عَلَى سَائِرِهِ، ثُمَّ تُصَلِّي فِيهِ.

٣٠٨ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون کسی از ما حیض می شد. هنگام پاک شدن از حیض با سرانگشتان خویش خون را از جامه می زدود و جامه را می شست و سپس بر بقیۀ جامه آب می پاشید و بعد از آن، در آن نماز می گزارد.

١٠- بَاب: اعْتِكَافِ الْمُسْتَحَاضَةِ

باب - ١٠، اعتکاف [1] مستحاضه [2]

٣٠٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اعْتَكَفَ مَعَهُ بَعْضُ نِسَائِهِ، وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَرَى الدَّمَ، فَرُبَّمَا وَضَعَتِ الطَّسْتَ تَحْتَهَا مِنَ الدَّمِ. وَزَعَمَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَأَتْ مَاءَ الْعُصْفُرِ، فَقَالَتْ: كَأَنَّ هَذَا شَيْءٌ كَانَتْ فُلَانَةُ تَجِدُهُ. [انظر: ٣١٠، ٣١١، ٢٠٣٧]

٣٠٩ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم با وی به اعتکاف نشست. وی مستحاضه بود و خون می دید و بسا واقع می شد که به دلیل خونریزی در زیر خود تشتی می گذاشت. (عکرمه راوی حدیث) گفته است: چون عایشه گیاه عصفر را (که سرخ گون است) دید. گفت: چنین بود رنگ خونی که فلانه می دید.

٣١٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: اعْتَكَفَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ امْرَأَةٌ مِنْ أَزْوَاجِهِ، فَكَانَتْ تَرَى الدَّمَ وَالصُّفْرَةَ، وَالطَّسْتُ تَحْتَهَا، وَهِيَ تُصَلِّي. [راجع: ٣٠٩]

٣١٠ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: یکی از همسران رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه وی اعتکاف کرد. وی خون و مایع زرد رنگی می دید و در زیر وی تشتی بود و در همان حال نماز می گزارد.

٣١١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ بَعْضَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ اعْتَكَفَتْ وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ. [راجع: ٣٠٩]

٣١١ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: یکی از امهات المؤمنین (زنان آن حضرت) اعتکاف کرد، در حالیکه مستحاضه بود.

---

١) ایام معینی را در مسجد به عبادت گذراندن اعتکاف است. در ایام اعتکاف نباید جماع کند وبه استثنای امور ضروری چون شرکت در نماز جنازه ورفتن به قضای حاجت، نباید مسجد را ترک کند.(تیسیر القاری)

٢) مستحاضه، زنی است که پیوسته خون می بیند.

١١- بَابٌ: هَلْ تُصَلِّي الْمَرْأَةُ فِي ثَوْبٍ حَاضَتْ فِيهِ

٣١٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قال: قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا كَانَ لإِحْدَانَا إِلا ثَوْبٌ وَاحِدٌ، تَحِيضُ فِيهِ، فَإِذَا أَصَابَهُ شَيْءٌ مِنْ دَمٍ، قَالَتْ بِرِيقِهَا، فَقَصَعَتْهُ بِظُفْرِهَا.

باب ـ ۱۱، آیا زن در جامهٔ که در آن حیض شده نماز بگزارد.

۳۱۲ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هیچ یکی از ما (زنان آن حضرت) بیش از یک جامه نداشت و در همان جامه حیض می شد [1] و چون چیزی از خون بدان جامه می رسید آن را با لعاب دهان تر و با ناخن می مالید.

١٢- بَابٌ: الطِّيبِ لِلْمَرْأَةِ عِنْدَ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ

٣١٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ قال: حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ حَفْصَةَ.

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: أَوْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ حَفْصَةَ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلا نَكْتَحِلَ، وَلا نَتَطَيَّبَ، وَلا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلا ثَوْبَ عَصْبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ، إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا، فِي نُبْذَةٍ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ.

قال: أبو عَبْدِ اللَّهِ رَوَاهُ هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ، عَنْ حَفْصَةَ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [كذا كُرِّرَ كلامُ ابي عبد الله، و الأوّلُ محذوف في بعض النسخ كما في اليونينية] [انظر: ١٢٧٨خ ، ١٢٧٩خ ، ٥٣٤٠خ ، ٥٣٤١د ، ٥٣٤٢خ ، ٥٣٤٣خخ ، وانظر في الطب، باب:١٨. أخرجه مسلم: ٩٣٨ ، مختصراً . وفي الطلاق (٦٦) بدون (وكنا ... الجنائز)]

باب ـ ۱۲، استعمال خوشبویی در وقت غسل حیض.

۳۱۳ – از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: ما زنان منع شده بودیم که بیش از سه روز بر مرده سوگواری کنیم مگر بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است و (در آن ایام) نه اینکه سرمه کنیم و نه خوشبویی استعمال کنیم و نه هم جامهٔ رنگین بپوشیم، مگر جامهٔ عصب (نوعی‌لباس یمنی خشن). و برای ما اجازه داده شده بود که هنگام پاک شدن که یکی از ما غسل حیض می کرد، مقداری از اظفار (نوعی خوشبویی سبک) استفاده کند. و ما از همراهی کردن جنازه ها نیزمنع شده بودیم.

ابو عبدالله گفته است: هشام بن حسان نیز آن را، از حفصه، از ام عطیه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است.

---

۱) آنچه در حدیث ام‌سلمه یادآوری شد که وی جامهٔ دیگری مخصوص حیض داشته‌است. ممکن است که به اختلاف اوقات وزمان بوده باشد. ودر ایام عسرت غیر از یک جامه نبوده باشد (تیسیر القاری).

١٣- بَاب: دَلْكِ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا إِذَا تَطَهَّرَتْ مِنَ الْمَحِيضِ

وَكَيْفَ تَغْتَسِلُ، وَتَأْخُذُ فِرْصَةً مُمَسَّكَةً، فَتَتَّبِعُ أَثَرَ الدَّمِ.

٣١٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى قال: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ مَنْصُورِ ابْنِ صَفِيَّةَ، عَنْ أُمِّهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ، قال: «خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسْكٍ، فَتَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قال: «تَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ؟ قال: «سُبْحَانَ اللَّهِ، تَطَهَّرِي». فَاجْتَبَذْتُهَا، إِلَيَّ فَقُلْتُ: تَتَبَّعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ. [انظر: ٣١٥، ٧٣٥٧. أخرجه مسلم: ٣٣٢]

باب ـ ١٣، مالیدن زن بدن خود را پس از پاک شدن از حیض (شستشوی کامل).

و چگونه غسل کند و اینکه پارچه خوشبوی کننده را بگیرد و با آن آثار خون را (هنگام غسل حیض) پاک کند.

٣١٤ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : زنی دربارهٔ غسل حیض از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد . آن حضرت به او فرمود که چگونه غسل کند و گفت : « پارچه ای تمییز وخوشبو بگیر و با آن خود را پاک کن ».
وی گفت : چگونه خود را بدان پاک کنم ؟
آن حضرت فرمود : « سبحان الله ، خودت را با آن پاک کن ».
(عایشه می گوید) (من که هدف سول الله صلی الله علیه وسلم رادرک کردم، بلافاصله آن زن را به سوی خود کشیدم و گفتم . هرجایی که در آن اثری از خون باشد پاک کن .

١٤- بَاب: غَسْلِ الْمَحِيضِ

٣١٥- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ أُمِّهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: لا!، كَيْفَ أَغْتَسِلُ مِنَ الْمَحِيضِ؟ قال: «خُذِي فِرْصَةً مُمَسَّكَةً، فَتَوَضَّئِي ثَلاثًا». ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَحْيَا، فَأَعْرَضَ بِوَجْهِهِ، أَوْ قال: «تَوَضَّئِي بِهَا» فَأَخَذْتُهَا فَجَذَبْتُهَا، فَأَخْبَرْتُهَا بِمَا يُرِيدُ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٣١٤. اخرجه مسلم: ٣٣٢]

باب ـ ١٤، غسل حیض .

٣١٥ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : زنی از انصار به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت : من چگونه غسل حیض کنم ؟
آن حضرت فرمود : « پارچهٔ خوشبویی بگیر و با آن (شرمگاه را) سه بار بشوی) ؟
سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم حیا نمود و روی برگردانید و یا چنین گفت : « با آن بشوی »
من آن زن را به سوی خود کشیدم و از مقصود پیامبر صلی الله علیه وسلم او را آگاه ساختم .

١) حرف (لا)در وسط سطر سوم حدیث ٣١٥،زاید است .

۱۵- بَاب: امْتِشَاطِ الْمَرْأَةِ عِنْدَ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ

۳۱۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَهْلَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَكُنْتُ مِمَّنْ تَمَتَّعَ وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ فَزَعَمَتْ أَنَّهَا حَاضَتْ، وَلَمْ تَطْهُرْ حَتَّى دَخَلَتْ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، وَإِنَّمَا كُنْتُ تَمَتَّعْتُ بِعُمْرَةٍ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْقُضِي رَأْسَكِ، وَامْتَشِطِي وَأَمْسِكِي عَنْ عُمْرَتِكِ». فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحَجَّ، أَمَرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، لَيْلَةَ الْحَصْبَةِ فَأَعْمَرَنِي مِنَ التَّنْعِيمِ، مَكَانَ عُمْرَتِي الَّتِي نَسَكْتُ. [راجع: ۲۹۴. اخرجه مسلم: ۱۲۱۱]

باب ـ ۱۵، شانه کردن موی سر زن در هنگام غسل حیض.

۳۱٦ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : من به همراهی رسول الله صلی الله علیه و سلم در حجه الوداع احرام بستم و به لبیک آواز بلند کردم. من در زمرۀ کسانی بودم که نیت تمتع (حج و عمره) کرده بودم و هدی (قربانی)به مکه نفرستاده بودم .

عایشه گفت : که وی حیض شد و تا فرا رسیدن شب عرفه پاک نگشت. و گفت : یا رسول الله این شب عرفه است و من نیت حج تمتع با عمره کرده بودم .

رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفت : « موی سر خود را بگشای و شانه کن و از عمره درگذر . »

من نیز چنان کردم و چون حج گزاردم، آن حضرت در شب حصبه [1] عبدالرحمن (برادر عایشه) را دستورداد و او از موضع تنعیم مرا به عمره در آورد ، عوض همان عمره که قبل بر آن احرام بسته بودم (و حیض مانع آن شد) .

۱۶- بَاب: نَقْضِ الْمَرْأَةِ شَعَرَهَا عِنْدَ غُسْلِ الْمَحِيضِ

۳۱۷- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: خَرَجْنَا مُوَافِينَ لِهِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهْلِلْ، فَإِنِّي لَوْلَا أَنِّي أَهْدَيْتُ لَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». فَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِعُمْرَةٍ وَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِحَجٍّ وَكُنْتُ أَنَا مِمَّنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، فَأَدْرَكَنِي يَوْمُ عَرَفَةَ وَأَنَا حَائِضٌ، فَشَكَوْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «دَعِي عُمْرَتَكِ، وَانْقُضِي

باب ـ ۱۶، گشودن زن موی سر خود را در وقت غسل حیض .

۳۱۷ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : هنگامی رهسپار حج شدیم که به اول ماه ذی الحجه نزدیک می شدیم (اواخر ذی القعده) . رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت :

« کسی که دوست می دارد برای عمره احرام ببندد ،احرام بندد. من اگر قربانی نمی فرستادم، احرام عمره می بستم . »

---

۱) حصبه ، موضعی است میان مکه ومنی ، که حاجیان وقتی بعد از ایام تشریق برمی گردند،در آنجا شب می گذرانند ، وتنعیم ،میقات است .

رَأْسَكِ ، وَامْتَشِطِي وَأَهِلِّي بِحَجٍّ». فَفَعَلْتُ ، حَتَّى إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْحَصْبَةِ ، أَرْسَلَ مَعِي أَخِي عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ ، فَخَرَجْتُ إِلَى التَّنْعِيمِ ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ مَكَانَ عُمْرَتِي.

قَالَ هِشَامٌ: وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ ، هَدْيٌ وَلَا صَوْمٌ وَلَا صَدَقَةٌ . [راجع: ٢٩٤ . اخرجه مسلم :١٢١١]

بعضی احرام عمره بستند و بعضی احرام حج . من در زمرهٔ کسانی بودم که احرام عمره بسته بودم ، آنگاه که روز عرفه فرا رسید من حایض بودم و از وضع خود به پیامبر صلی الله علیه و سلم شکایت کردم. آن حضرت فرمود : « عمره را ترک کن و موی سرت را بگشای و شانه کن و احرام حج ببند ». من چنین کردم تا آنکه شب حصبه فرا رسید .
آن حضرت برادرم عبدالرحمن بن ابوبکر را با من همراه ساخت و به سوی تنعیم رفتیم و احرام بستم عوض عمره قبلی خود .
هشام می گوید در هیچ یک از این امور، نه هدی نه صدقه و نه روزه واجب بوده است .

١٧- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ- ﴿مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ﴾ . [الحج: ٥]

باب ـ ١٧، قول خدای عز و جل .

(گوشت پاره) صورت داده شده و غیر صورت داده شده . (الحج : ٥)

٣١٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَكًا ، يَقُولُ: يَا رَبِّ نُطْفَةٌ ، يَا رَبِّ عَلَقَةٌ ، يَا رَبِّ مُضْغَةٌ ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَهُ قَالَ: أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى ، شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ ، فَمَا الرِّزْقُ وَالأَجَلُ، فَيُكْتَبُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». [انظر: ٣٣٣٣د ، ٦٥٩٥د. اخرجه مسلم:٢٦٤٦].

٣١٨ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده: « خدای عز و جل بر هر رحمی فرشته ای گمارده است که می گوید : ـ پروردگارا قطرهٔ منی است ، پروردگارا خون بسته است ، پروردگارا پاره گوشت است – و چون خداوند بخواهد خلقت او را تمام کند . آن فرشته سؤال می کند : ـ آیا نر است یا ماده ، بد است یا نیک ، روزی اش چه سان است و عمرش چند است ؟ ـ همهٔ اینها در شکم مادرش نوشته می شود . »

١٨-بَاب: كَيْفَ تُهِلُّ الْحَائِضُ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ

باب ـ ١٨، حایض در حج و عمره چگونه احرام بندد .

٣١٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ

٣١٩ – از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت : همراه با پیامبر صلی الله علیه و سلم در حجه الوداع برآمدیم . برخی از ما

بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ ، فَقَدِمْنَا مَكَّةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يُهْدِ فَلْيُحْلِلْ ، وَمَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَأَهْدَى فَلا يُحِلُّ ، حَتَّى يَحِلَّ بِنَحْرِ هَدْيِهِ ، وَمَنْ أَهَلَّ بِحَجَّةٍ فَلْيُتِمَّ حَجَّهُ» . قَالَتْ فَحِضْتُ ، فَلَمْ أَزَلْ حَائِضًا حَتَّى كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ ، وَلَمْ أُهْلِلْ إِلا بِعُمْرَةٍ ، فَأَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ: أَنْ أَنْقُضَ رَأْسِي ، وَأَمْتَشِطَ ، وَأُهِلَّ بِحَجٍّ ، وَأَتْرُكَ الْعُمْرَةَ ، فَفَعَلْتُ ذَلِكَ ، حَتَّى قَضَيْتُ حَجِّي ، فَبَعَثَ مَعِي عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَعْتَمِرَ مَكَانَ عُمْرَتِي مِنَ التَّنْعِيمِ . [راجع: ۲۹٤ . اخرجه مسلم: ۱۲۱۱] .

احرام عمره و برخی احرام حج بسته بودند . هنگامی که به مکه رسیدیم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « کسی که برای عمره احرام بسته و هدی (قربانی) نیاورده است ، حلال شود (از احرام بیرون آید) و کسی که برای عمره احرام بسته و هدی آورده است حلال نشود تا آنکه با ذبح قربانی خود حلال گردد و کسی که برای حج احرام بسته است حج خود را تمام کند . »
(عایشه می گوید) من حیض شدم تا آنکه روز عرفه فرا رسید، در حالی که من فقط برای عمره (تمتع) ، احرام بسته بودم .
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : که موی سرم را بگشایم و شانه کنم و احرام حج بگیرم و عمره را ترک کنم .
من چنان کردم تا آنکه حج خود را به اتمام رساندم ، سپس آن حضرت عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق را با من همراه کرد و مرا دستور داد که عوض عمره ام از موضع تنعیم عمره بگزارم .

١٩- بَاب: إِقْبَالِ الْمَحِيضِ وَإِدْبَارِهِ

باب ـ ١٩، آغاز حیض و انجام آن .

وَكُنَّ نِسَاءٌ يَبْعَثْنَ إِلَى عَائِشَةَ بِالدُّرْجَةِ فِيهَا الْكُرْسُفُ فِيهِ الصُّفْرَةُ ، فَتَقُولُ: لا تَعْجَلْنَ حَتَّى تَرَيْنَ الْقَصَّةَ الْبَيْضَاءَ ، تُرِيدُ بِذَلِكَ الطُّهْرَ مِنَ الْحَيْضَةِ .

وَبَلَغَ بِنْتَ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: أَنَّ نِسَاءً يَدْعُونَ بِالْمَصَابِيحِ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ ، يَنْظُرْنَ إِلَى الطُّهْرِ ، فَقَالَتْ: مَا كَانَ النِّسَاءُ يَصْنَعْنَ هَذَا ، وَعَابَتْ عَلَيْهِنَّ .

و زنانی بودند که پارچهٔ زرد گون که در شرمگاه نهاده بودند، در میان پاره جامه ای نهاده به عایشه می فرستادند و عایشه می گفت : شتاب نکنید تا آنکه پارچه را سفید ببینید و مراد وی از این سخن پاک شدن از حیض بود .
دختر زید ابن ثابت را چنین خبر رسید : برخی از زنان در نیمه های شب چراغ می طلبند و طهر (پارچه امتحانی) را می نگرند که پاک شده اند یا نه .

٣٢٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَام ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ فَاطمَةَ بنْتَ أَبي حُبَيْش كَانَتْ تُسْتَحَاضُ ، فَسَأَلَت النَّبيَّ ﷺ فَقَالَ: «ذلك عرقٌ ، وَلَيْسَتْ بالْحَيْضَة ، فَإِذَا أَقْبَلَت الْحَيْضَةُ فَدَعي الصَّلاةَ ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْتَسلي وَصَلِّي». [راجع: ٢٢٨ . اخرجه مسلم: ٣٣٣] .

وی گفت: زنان (صحابه) چنین کاری نمی کردند و این زنان را ملامت نمود . (زیرا تشخیص رنگ در روشنی چراغ مشکل بود .)

٣٢٠ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : فاطمه بنت ابی حبیش مستحاضه بود (پیوسته خون می دید) ودر آن باره از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال نمود ، پیامبر فرمود :

« این خون از رگ است و از حیض نیست ، آنگاه که تو را حیض پیش آید نماز را ترک کن و چون حیض بگذرد غسل کن و نماز بگزار . »

٢٠- بَاب: لا تَقْضي الْحَائِضُ الصَّلاةَ

باب ـ ٢٠، حایض نماز نگزارد .

وَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّه وَأَبُو سَعيد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «تَدَعُ الصَّلاةَ» . [راجع: ٣٠٤، ١٥٥٧]

جابربن عبدالله و ابو سعید از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند : که نماز را ترک می کنند .

٣٢١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قال: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال: حَدَّثَتْني مُعَاذَةُ: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لعَائشَةَ: أَتَجْزِي إِحْدَانَا صَلاتَهَا إِذَا طَهُرَتْ؟ فَقَالَتْ: أَحَرُورِيَّةٌ أَنْت؟ كُنَّا نَحيضُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلا يَأْمُرُنَا به ، أَوْ قَالَتْ: فَلا نَفْعَلُهُ . [اخرجه مسلم: ٣٣٥]

٣٢١ – از معاذه روایت است که گفت : آیا یکی از ما پس از پاک شدن از حیض نماز های قضایی را بگزارد ؟

عایشه گفت : آیا تو حروریه هستی ؟ [1]

ما زنان حیض می شدیم و همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم ، آن حضرت ما را بدین کار نمی فرمود و (راوی گوید که یا عایشه گفت) ما چنین کاری نمی کردیم .

٢١- بَاب النَّوْمِ مَعَ الْحَائِضِ وَهِيَ فِي ثِيَابِهَا

باب ـ ٢١، خوابیدن با حایض که در جامهٔ حیض است .

٣٢٢ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْص قال: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبي سَلَمَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بنْت أَبي سَلَمَةَ حَدَّثَتْهُ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ قَالَتْ: حِضْتُ وَأَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْخَمِيلَة ،

٣٢٢ – از زینب بنت ابی سلمه روایت است که ام سلمه رضی الله عنها گفت :

من در حالی حیض شدم که با پیامبر صلی الله علیه و سلم در زیر چادری آرمیده بودم. خودم

---

١) قریهٔ حروریه جایگاه خوارج بود وخوارج قضای نمازهای فوت شدهٔ مدت حیض را پس از پاک شدن ،واجب می پنداشتند (تیسیر القاری) .

فَانْسَلَلْتُ ، فَخَرَجْتُ مِنْهَا ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي فَلَبِسْتُهَا ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَنُفِسْتِ». قُلْتُ: نَعَمْ ، فَدَعَانِي ، فَأَدْخَلَنِي مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ . قَالَتْ: وَحَدَّثَتْنِي: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُقَبِّلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ وَكُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنَ الْجَنَابَةِ . [راجع: ۲۹۸ . اخرجه مسلم: ۲۹٦ . و اخرجه مسلم: ۳۲٤ ، آخره ، ويروى عن عمر بن سلمة برقم (۱۱۰۸)]

را آهسته کنار کشیدم و از چادر برآمدم ، سپس جامه حیض را گرفتم و پوشیدم. رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا گفت : « آیا حیض شدی ؟ »
گفتم : آری
آن حضرت مرا خواست و با وی در زیر چادر در آمدم .
(زینب راوی حدیث می گوید:) ام سلمه مرا گفته است : همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که روزه داشته او را می بوسیده است - (و ام سلمه گفته است) من و پیامبر صلی الله علیه و سلم از یک ظرف آب، غسل جنابت می کردیم .

۲۲- بَاب: مَنِ اتَّخَذَ ثِيَابَ الْحَيْضِ سِوَى ثِيَابِ الطُّهْرِ

باب ـ ۲۲، کسی که جامه های حیض را جز جامه های دوران پاکی، برگیرد.

۳۲۳- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، مُضْطَجِعَةٌ فِي خَمِيلَةٍ ، حِضْتُ فَانْسَلَلْتُ ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي ، فَقَالَ: «أَنُفِسْتِ» . فَقُلْتُ: نَعَمْ ، فَدَعَانِي ، فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ . [راجع: ۲۹۸ . اخرجه مسلم: ۲۹٦ ، واخرجه ايضاً (۳۲٤) بقطعة ليست في هذه الطريق]

۳۲۳ - از زینب بنت ابی سلمه روایت است که ام سلمه رضی الله عنها گفت : در حالی که با پیامبر صلی الله علیه و سلم در زیر چادری آرمیده بودم حیض شدم . آهسته خودم را کنار کشیدم و جامهٔ حیض خود را برداشتم .
آن حضرت فرمود : « آیا حیض شدی ؟ »گفتم: آری .
وی مرا نزد خود خواست و با وی در زیر چادر دراز کشیدم .

۲۳- بَاب شُهُودِ الْحَائِضِ الْعِيدَيْنِ وَدَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ ، وَيَعْتَزِلْنَ الْمُصَلَّى

باب ـ ۲۳، حاضر شدن حایض در مراسم دو عید و دعای مسلمانان و گوشه نشستن از جایگاه نماز.

۳۲٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَفْصَةَ قَالَتْ: كُنَّا نَمْنَعُ عَوَاتِقَنَا أَنْ يَخْرُجْنَ فِي الْعِيدَيْنِ ، فَقَدِمَتِ امْرَأَةٌ ، فَنَزَلَتْ قَصْرَ بَنِي خَلَفٍ ، فَحَدَّثَتْ عَنْ أُخْتِهَا ، وَكَانَ زَوْجُ أُخْتِهَا

۳۲٤ - از ایوب روایت است که حفصه (بنت سیرین) گفت :ما دوشیزگان نوجوان خویش را از برآمدن در نماز های عید منع می کردیم . زنی آمد و در قصر بنی خلف فرود آمد و از خواهرش قصه می کرد. و شوهر خواهر وی در

غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ ، غَزْوَةً وَكَانَتْ أُخْتِي مَعَهُ فِي سِتٍّ ، قَالَتْ: كُنَّا نُدَاوِي الْكَلْمَى ، وَنَقُومُ عَلَى الْمَرْضَى ، فَسَأَلَتْ أُخْتِي النَّبِيَّ ﷺ : أَعَلَى إِحْدَانَا بَأْسٌ ، إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا جِلْبَابٌ ، أَنْ لا تَخْرُجَ ؟ قال: « لِتُلْبِسْهَا صَاحِبَتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا ، وَلْتَشْهَدِ الْخَيْرَ ، وَدَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ». فَلَمَّا قَدِمَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ ، سَأَلْتُهَا: أَسَمِعْتِ النَّبِيَّ ﷺ ؟ قَالَتْ: بِأَبِي ، نَعَمْ ، وَكَانَتْ لا تَذْكُرُهُ إِلا قَالَتْ بِأَبِي ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: « يَخْرُجُ الْعَوَاتِقُ ، وَذَوَاتُ الْخُدُورِ ، أَوِ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ ، وَالْحُيَّضُ ، وَلْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ ، وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَيَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّى » . قَالَتْ حَفْصَةُ: فَقُلْتُ: الْحُيَّضُ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ تَشْهَدُ عَرَفَةَ، وَكَذَا وَكَذَا . [انظر: ٣٥١ع، ٩٧١ع، ٩٧٤ع، ٩٨٠ل، ٩٨١ع، ١٦٥٢ل، وانظر في الحيض ، باب : ٧. أخرجه مسلم : ٨٩٠ ، باختلاف]

دوازده غزوه با پیامبر صلی الله علیه و سلم همراه بوده که در شش غزوهٔ آن ، خواهر وی (در کنار شوهر خویش) بوده است .

خواهر وی گفته بود : ما زخمیان را درمان می کردیم و از بیماران پرستاری می نمودیم .

وی می گوید : خواهرم از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کرده بود که : اگر کسی از ما چادر نداشته باشد آیا بر وی گناه است که از خانه بیرون نیاید ؟

آن حضرت فرموده بود : « زن همراه او ، او را از چادر خویش بپوشاند و او باید که در کارهای خیر و دعای مسلمانان حاضر گردد . »

آنگاه که ام عطیه آمد من از او پرسیدم آیا تو این موضوع را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ای ؟

وی گفت : پدرم فدایش باد، آری .

ام عطیه نام پیامبر صلی الله علیه و سلم را بر زبان نمی گذراند . مگر آنکه می گفت پدرم فدایش باد . شنیده ام که می فرمود : « دوشیزگان جوان و زنان پرده نشین یا دوشیزگان نوجوان پرده نشین و زنان حایض بیرون آیند و در کارهای خیر و دعای مسلمانان حاضر گردند و زنان حایض از جایگاه نماز گوشه بگیرند ».

حفصه می گوید : ام عطیه را گفتم : آیا زنانی که حیضند نیز حاضر گردند ؟

گفت : مگر در عرفات ، و فلان جا و فلان جای حاضر نمی گردند .

٢٤- بَاب: إِذَا حَاضَتْ فِي شَهْرٍ ثَلاثَ حِيَضٍ

وَمَا يُصَدَّقُ النِّسَاءُ فِي الْحَيْضِ وَالْحَمْلِ ، فِيمَا يُمْكِنُ مِنَ الْحَيْضِ .

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ﴾ [البقرة: ٢٢٨]

يُذْكَرُ عَنْ عَلِيٍّ وَشُرَيْحٍ : إِنِ امْرَأَةٌ جَاءَتْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ بِطَانَةِ أَهْلِهَا ، مِمَّنْ يُرْضَى دِينُهُ ، أَنَّهَا حَاضَتْ ثَلاثًا فِي شَهْرٍ ، صُدِّقَتْ .

وَقَالَ عَطَاءٌ: أَقْرَاؤُهَا مَا كَانَتْ . وَبِهِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ .

وَقَالَ عَطَاءٌ: الْحَيْضُ يَوْمٌ إِلَى خَمْسَ عَشْرَةَ .

وَقَالَ مُعْتَمِرٌ ، عَنْ أَبِيهِ : سَأَلْتُ ابْنَ سِيرِينَ ، عَنِ الْمَرْأَةِ تَرَى الدَّمَ ، بَعْدَ قُرْئِهَا بِخَمْسَةِ أَيَّامٍ؟ قَالَ : النِّسَاءُ أَعْلَمُ بِذَلِكَ .

٣٢٥ -حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ عُرْوَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَبِي حُبَيْشٍ ، سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ قَالَتْ: إِنِّي أُسْتَحَاضُ فَلا أَطْهُرُ ، أَفَأَدَعُ الصَّلاةَ ؟ فَقَالَ: «لا ، إِنَّ ذَلِكِ عِرْقٌ ، وَلَكِنْ دَعِي الصَّلاةَ قَدْرَ الأَيَّامِ الَّتِي كُنْتِ تَحِيضِينَ فِيهَا ، ثُمَّ اغْتَسِلِي وَصَلِّي» . [راجع: ٢٢٨. اخرجه مسلم: ٣٣٣]

باب ـ ۲۴، اگر زنی در یک ماه سه بار حیض شود وراستگو دانستن زنان در مورد حیض و حاملگی و آنچه در حیض امکان دارد .

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی : « و جایز نیست ایشان را اینکه پنهان کنند ، آنچه را خدا آفریده است در رحم های ایشان » (البقره : ۲۲۸) [۱]

از علی (بن ابی طالب) و شریح ذکر شده که : اگر زنی یکی از وابستگان خویش را که در دیانت خود عادل باشد گواه بیاورد که در یک ماه سه بار حیض شده است، قول وی تصدیق شود و عطاء گفته است : حیض های او چیزی است که پیش از عدت بوده است .[۲]

ابراهیم نیز همین را گفته است .

عطاء گفته است : مدت حیض از یک شبانه روز تا ۵ شبانه روز است .[۳]

و معتمد به روایتی از پدر خود گفته است : از ابن سیرین دربارهٔ زنی سوال کردم که پس از حیض تا ۵ روز خون می بیند ، وی گفت : در همچو موارد زنان دانا ترند .

۳۲۵ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : فاطمه بنت ابی‌حبیش از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کرد و گفت :

من مستحاضه ام و از حیض پاک نمی شوم ، آیا نماز را ترک کنم ؟

آن حضرت فرمود : « نه ، این خون از رگ است ولیکن نماز را به اندازهٔ روزهایی که حیض هستی ترک کن ، سپس غسل کن و نماز بگزار »

---

۱) این آیت دلیل بر این است که قول زنها در اظهار حمل وحیض مقبول است.
۲) اگر درزمان طلاق دعوی کند چنانکه عادت او بوده است تصدیق شود واگر برخلاف آن دعوی کند مقبول نیست .
۳) این روایت مطابق مذهب شافعی است ونظر به مذهب حنفی حداقل حیض سه روز وحداکثر آن ده روز است .(تیسیر القاری)

٢٥- بَاب: الصُّفْرَةِ وَالْكُدْرَةِ فِي غَيْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ

٣٢٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: كُنَّا لَا نَعُدُّ الْكُدْرَةَ وَالصُّفْرَةَ شَيْئًا.

باب ـ ۲۵، دیدن مایع زرد گون و تیره در غیر ایام حیض.

۳۲۶ – از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: ما مایع تیره و زردگون را (در غیر ایام حیض)، حیض نمی شمردیم.

٢٦- بَاب: عِرْقِ الِاسْتِحَاضَةِ

٣٢٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَعْنٌ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، وَعَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ اسْتُحِيضَتْ سَبْعَ سِنِينَ، فَسَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ، فَقَالَ: «هَذَا عِرْقٌ». فَكَانَتْ تَغْتَسِلُ لِكُلِّ صَلَاةٍ.

باب ـ ۲۶، رگ استحاضه

۳۲۷ – از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت: همانا ام حبیبه به مدت هفت سال مستحاضه بود و در این مورد از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کرد. آن حضرت اورا فرمود که (پس از حیض) غسل کند و سپس فرمود: « این از رگ است »
ولی ام حبیبه در هر نمازی غسل می کرد.

٢٧- بَاب: الْمَرْأَةِ تَحِيضُ بَعْدَ الْإِفَاضَةِ

٣٢٨- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ قَدْ حَاضَتْ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّهَا تَحْبِسُنَا، أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ». فَقَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَاخْرُجِي». [راجع: ٢٩٤ . اخرجه مسلم: ١٢١١، باختلاف واخرجه بنحو هذا اللفظ في الحج (٣٨٢)]

باب ـ ۲۷، زنی که پس از طواف افاضه [1] حیض می شود.

۳۲۸ – از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که وی به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود: یا رسول الله. همانا صفیه بنت حیی حیض شده است.
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: او شاید ما را در اینجا ماندگار بسازد، آیا وی همراه شما طواف افاضه نکرده است ؟»
گفتند: آری کرده است.
آن حضرت فرمود: « پس (از مکه) بیرون آید »

---

۱) افاضه نام طواف روز نحر؛ دهم ذی الحجه است که فرض است در حج وآن را پس از بازگشت از منی به مکه، ادا می کنند.
۲) طواف وداع که سنت است بدلیل حیض از ذمه اش ساقط است .تیسیر القاری)

٣٢٩ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: رُخِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَنْفِرَ إِذَا حَاضَتْ. [انظر: ١٧٥٥، ١٧٦٠. أخرجه مسلم: ١٣٢٨]

۳۲۹ – از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت : برای زنی که (بعد از طواف افاضه) حیض شده رخصت داده شده که (بدون طواف وداع) مکه را ترک کند . [1]

٣٣٠- وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ: إِنَّهَا لَا تَنْفِرُ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: تَنْفِرُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ لَهُنَّ. [انظر: ١٧٦١]

۳۳۰ – و ابن عمر رضی الله عنه در اول می گفت که در چنان حالتی (بدون طواف وداع) ترک نکند و سپس از او شنیده ام که می‌گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را اجازه داده است .

٢٨- بَاب: إِذَا رَأَتِ الْمُسْتَحَاضَةُ الطُّهْرَ

باب ـ ۲۸، اگر مستحاضه خود را پاک ببیند .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي وَلَوْ سَاعَةً، وَيَأْتِيهَا زَوْجُهَا إِذَا صَلَّتْ، الصَّلَاةُ أَعْظَمُ.

ابن عباس گفته است : مستحاضه غسل کند و نماز بگزارد هر چند (حالت پاک بودن) برای ساعتی باشد و چون نماز بگزارد شوهرش می تواند با او آمیزش کند و نماز مهمتر است .

٣٣١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، عَنْ زُهَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلَاةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ وَصَلِّي». [راجع: ٢٢٨. أخرجه مسلم: ٣٣٣، مطولاً].

۳۳۱ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « آنگاه که تو را حیض پیش آید نماز را ترک کن و چون حیض تمام شود خون را از بدن خویش بشوی (غسل کن) و نماز بگزار .

٢٩- بَاب: الصَّلَاةِ عَلَى النُّفَسَاءِ وَسُنَّتِهَا

باب ـ ۲۹، نماز جنازه بر زنی که پس از زایمان مرده است و سنت آن.

٣٣٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي سُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا شَبَابَةُ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حُسَيْنٍ الْمُعَلِّمِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ: أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَامَ وَسَطَهَا. [انظر: ١٣٣١، ١٣٣٢. أخرجه مسلم: ٩٦٤].

۳۳۲ – از سمرة بن جندب روایت است که گفت : زنی هنگام زایمان مرد ، پیامبر صلی الله علیه و سلم بر وی نماز گزارد و به وسط و میانهٔ جنازه ایستاد .

٣٠- باب :

٣٣٣ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِك قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّاد قَالَ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، اسْمُهُ الْوَضَّاحُ ، مِنْ كِتَابِهِ قَالَ : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ الشَّيْبَانِيُّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَدَّاد قَالَ : سَمِعْتُ خَالَتِي مَيْمُونَةَ ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا كَانَتْ تَكُونُ حَائِضًا لا تُصَلِّي ، وَهِيَ مُفْتَرِشَةٌ بِحِذَاءِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى خُمْرَتِهِ ، إِذَا سَجَدَ أَصَابَنِي بَعْضُ ثَوْبِهِ . [انظر: ٣٧٩د ، ٣٨١ج ، ٥١٧ج ، ٥١٨د. أخرجه مسلم: ٥١٣] .

باب ـ ٣٠،

٣٣٣ – از عبدالله بن شداد روایت است که گفت :

از خاله ام میمونه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که وی حایض بوده است و نماز نمی گزارده و در برابر سجده گاه رسول الله صلی الله علیه و سلم خودش را دراز کشیده بود و آن حضرت بر جای نماز خود که از برگ خرما بافته شده بود ، نماز می گزارد .

میمونه گفته است که وقتی آن حضرت سجده می کرد برخی از جامهٔ وی با من تماس می کرد .

بسم الله الرحمن الرحيم

٧ ـ کتاب تیمم

٧- كِتَاب التَّيَمُّمِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ [المائدة:٦]

و گفتهٔ خدای تعالی :
« چون آب نیابید قصد کنید خاک پاک را پس مسح کنید از آن خاک به روی های خود و دستهای خود » (المائده : ٦)

١-بَاب:

٣٣٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالُوا: أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسِ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ، وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلَّا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ، فَأَصَبْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ. [انظر: ٣٣٦ع، ٣٦٧٢ل، ٣٧٧٣ع، ٤٥٨٣ع، ٤٦٠٧ل، ٤٦٠٨ل، ٥١٦٤ع، ٥٢٥٠ع، ٥٨٨٢ع، ٦٨٤٤ع، ٦٨٤٥ع. أخرجه مسلم: ٣٦٧]

باب ـ ١،

٣٣٤ - از عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت:
در یکی از سفرها همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم برآمدیم تا آنکه به بیدا یا ذات الجیش رسیدیم . در آنجا گلوبند من گسست (و گم شد). رسول الله صلی الله علیه و سلم توقف کرد تا آن را جستجو کند و مردم نیز با وی توقف کردند . در آن موضع ما بر سر آب نبودیم . مردم نزد ابوبکر صدیق آمدند وگفتند: نمی بینی که عایشه چه کاری کرد ؟
رسول الله صلی الله علیه و سلم و مردم را ماندگار ساخت ، نه مردم بر سر آب هستند و نه با خود آب همراه دارند .
ابوبکر آمد ، درحالیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم سر خود را بر ران من نهاده و به خواب رفته بود .
وی گفت : تو رسول الله صلی الله علیه و سلم و مردم را ماندگار ساختی ، نه مردم برسر آب اند و نه با خود آب همراه دارند .
عایشه میگوید : ابوبکر مرا سرزنش کرد و گفت : آنچه را که خدا خواسته بود بگوید و با دست خویش بر پهلویم می کوبید و آنچه مرا از جنبانیدن باز می داشت آن بود که سر رسول الله صلی الله علیه و سلم بر ران من قرار

داشت . آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم صبح کرد و برخاست ، آب نبود ، پس خداوند آیت تیمم را فرود آورد و همه تیمم کردند .
اسید بن حضیر گفت : ای خاندان ابوبکر این برکت اول شما نیست !
عایشه می گوید : شتری را که سوار بودیم حرکت دادیم و گلوبند را در زیرآن پیدا کردیم.

٣٣٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ هُوَ الْعَوَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ (ح).

قَالَ: وحَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ النَّضْرِ قَالَ: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ، هُوَ ابْنُ صُهَيْبٍ الْفَقِيرُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أُعْطِيتُ خَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِيَ الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْمَغَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً». [انظر: ٤٣٨، ٣١٢٢، وانظر في الجهاد والسير، باب: ١٢٢. أخرجه مسلم: ٥٢١].

٣٣٥ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « پنج چیز به من داده شده است که قبل از من به کسی داده نشده بود :
خداوند بر ترس (دشمنان از من) به مسافت سفر یک ماهه مرا نصرت بخشیده است . و زمین برای من (و امت من) مسجد و پاک گردانیده شده است . پس هر مردی از امت مرا که وقت نماز فرا رسد و (آب نیابد تیمم کند .) باید نماز بخواند . و غنایم (جنگ)[1] بر من حلال گردانیده شد و قبل از من بر کسی حلال نبوده است . و به من (در روز رستاخیز) حق شفاعت خواهی داده شده است ، و هر پیامبری برای قوم خویش مبعوث می شده است و من برای همه مردم مبعوث شده ام .

٢- بَاب: إِذَا لَمْ يَجِدْ مَاءً وَلا تُرَابًا

باب ـ ٢، هر گاه کسی آب و خاک نیابد [2]

٣٣٦- حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلادَةً فَهَلَكَتْ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٣٣٦- از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت :
وی گلوبندی از اسماء به عاریت گرفته بود و آن گلوبند گم شد . رسول الله صلی الله علیه

---

١) غنایم جنگی همان اموالی است که از جنگ با کفار بدست می آید .
٢) هر گاه آب و خاک نیابد ، مراد از آن است که در کشتی باشد و یا در جایی زندانی باشد که در و دیوار آن کثیف باشد ظاهر حدیث قبلی عام است ، همه اجزای زمین را شامل می گردد و مختص به خاک نیست چنانکه مذهب حنفیه است . لیکن شافعی تیمم را به خاک مختص ساخته است زیرا در بعضی احادیث لفظ تراب یعنی خاک آمده است . مراد از زمین هرجزء آن است که خاک هم یک جزءآن است. (تیسیر القاری)

رَجُلًا فَوَجَدَهَا ، فَأَدْرَكَتْهُمُ الصَّلَاةُ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ، فَصَلَّوْا ، فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ ، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ لِعَائِشَةَ : جَزَاكِ اللَّهُ خَيْرًا ، فَوَاللَّهِ مَا نَزَلَ بِكِ أَمْرٌ تَكْرَهِينَهُ ، إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكِ لَكِ وَلِلْمُسْلِمِينَ فِيهِ خَيْرًا . [راجع: ۳۳٤ . اخرجه مسلم: ۳٦۷ ، مطولاً]

و سلم مردی را به جستجوی آن فرستاد و گلوبند پیدا شد . وقت نماز فرا رسید و مردم با خود آب همراه نداشتند . (بی وضو) نماز گزاردند و از این حالت به رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت کردند . سپس خداوند آیت تیمم را فرود آورد .

اسید بن حضیر به عایشه گفت : خداوند تو را پاداش نیک دهد . به خدا سوگند که بر تو کاری فرود نیامده است که تو را ناخوش بوده است مگر آنکه خداوند آن را بر تو و مسلمانان نیک و مایهٔ خیر گردانیده است .

٣- بَابٌ: التَّيَمُّمُ فِي الْحَضَرِ

إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ وَخَافَ فَوْتَ الصَّلَاةِ .

وَبِهِ قَالَ عَطَاءٌ .

وَقَالَ الْحَسَنُ ، فِي الْمَرِيضِ عِنْدَهُ الْمَاءُ ، وَلَا يَجِدُ مَنْ يُنَاوِلُهُ: يَتَيَمَّمُ .

وَأَقْبَلَ ابْنُ عُمَرَ مِنْ أَرْضِهِ بِالْجُرُفِ ، فَحَضَرَتِ الْعَصْرُ بِمَرْبَدِ النَّعَمِ فَصَلَّى ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ ، فَلَمْ يُعِدْ .

۳۳۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، عَنِ الْأَعْرَجِ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَيْرًا ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ: أَقْبَلْتُ أَنَا وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ يَسَارٍ ، مَوْلَى مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جُهَيْمِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ الصِّمَّةِ الْأَنْصَارِيِّ ، فَقَالَ أَبُو الْجُهَيْمِ الْأَنْصَارِيُّ: أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ نَحْوِ بِئْرِ جَمَلٍ ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ ، حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ . [اخرجه مسلم: ۳٦۹].

باب ـ ۳ ، تیمم در حال اقامت (غیر سفر)

اگر آب نیابد و ترس از آن باشد که وقت نماز می گذرد ، و عطاء نیز همین را گفته است .

« حسن دربارهٔ مریضی که نزدش آب باشد و کسی را نیابد که آب را به او پیش کند، چنین گفته است که وی تیمم کند . و ابن عمر از سرزمین خود واقع در جرف آمد و چون به مربد النعم رسید وقت عصر بود ، وی در آنجا نماز خواند و سپس وارد مدینه شد در حالیکه آفتاب بلند بود ، و وی نماز خود را دوباره نگزارد .

۳۳۷ - ابوجهیم انصاری رضی الله عنه گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم از سوی بئر جمل[1] آمد . مردی با وی ملاقی شد و برآن حضرت سلام کرد . پیامبر صلی الله علیه و سلم سلام او را پاسخ نگفت تا آنکه به سوی دیواری رفت و روی و دستهای خویش را مسح کرد و سپس سلام اورا پاسخ گفت :

---

۱) بئر جمل : نام موضعی است در نزدیکی مدینه .

٤- بَاب: الْمُتَيَمِّمُ هَلْ يَنْفُخُ فِيهِمَا

٣٣٨- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ، عَنْ ذَرٍّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ: إِنِّي أَجْنَبْتُ فَلَمْ أُصِبِ الْمَاءَ، فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: أَمَا تَذْكُرُ أَنَّا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكْتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا». فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِكَفَّيْهِ الْأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ. [انظر: ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧. اخرجه مسلم: ٣٦٨]

باب ـ ۴، در تیمم (قبل از مسح روی) خاک را از دستها پف کند.

٣٣٨ - از عبدالرحمن ابن ابزی روایت است که پدرش گفت: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: من جنب شدم ولی آب نیافتم.

عمار یاسر به عمر بن خطاب گفت: آیا بیاد نداری، در آن سفری که من و تو با هم بودیم (هر دویمان جنب شدیم) و تو نماز نخواندی ولیکن من بر خاک غلطیدم و نماز خواندم و آنگاه که از قضیه به پیامبر صلی الله علیه و سلم اطلاع دادم، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«همانا تو را چنین کفایت می کند.» کف دست‌هایش را بر زمین زد و خاک آنها را پف کرد وبا آن روی و دستهای‌خویش را مسح کرد.

٥- بَاب: التَّيَمُّمُ لِلْوَجْهِ وَالْكَفَّيْنِ

٣٣٩- حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنِي الْحَكَمُ، عَنْ ذَرٍّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى، عَنْ أَبِيهِ: قَالَ عَمَّارٌ بِهَذَا، وَضَرَبَ شُعْبَةُ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ، ثُمَّ أَدْنَاهُمَا مِنْ فِيهِ، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ. [راجع: ٣٣٨. اخرجه مسلم: ٣٦٨، مطولاً]

وَقَالَ النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَمِعْتُ ذَرًّا يَقُولُ: عَنِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى. قَالَ الْحَكَمُ: وَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عَمَّارٌ: [وُضُوءُ الْمُسْلِمِ يَكْفِيهِ مِنَ الْمَاءِ]

باب ـ ۵، تیمم بر روی و دو کف دست

٣٣٩ - از عبد الرحمن بن ابزی روایت است که پدرش گفت: عمار همین (حدیث ٣٣٨) را روایت کرد و دستها را بر زمین زد و سپس دستها را نزدیک دهان آورد (تا خاک را پف کند) و سپس با آن روی و هر دو دست خویش را مسح کرد.[1]

و نضر به روایتی از شعبه، از حکم گفته است: من از ذر شنیدم که به روایتی از بن عبدالرحمن بن ابزی، از حکم روایت کرده است:

همانا او شنیده بود از عبدالرحمن واو از پدر خود که گفته است: عمار گفت وضوی

---

١) مؤلف (امام بخاری) از احادیثی که در کتاب تیمم آورده، تیمم را یک ضربه و مسح کفین گفته است. گویند که مذهب محدثین و امام احمد همین است نزد ایشان ضربه دیگر و مسح ذراعین واجب نیست. مشهور در تیمم واجب دوضربه است یکی برای روی و دیگری برای دستها تا آرنج ها و احادیث صحیحه در این باب بسیار است بعضی از نقاد گفته اند که اول از روی دلیل اصح است و دوم از دیدگاه مذهب و قیاس درست تر می باشد (تیسیر القاری ج ١،ص ١٣١)

مسلمان [با تیمم] او را از آب بسنده است.

٣٤٠ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ ذَرٍّ، عَنِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ شَهِدَ عُمَرَ، وَقَالَ لَهُ عَمَّارٌ: كُنَّا فِي سَرِيَّةٍ فَأَجْنَبْنَا. وَقَالَ تَفَلَ فِيهِمَا. [راجع: ٣٣٨ . اخرجه مسلم: ٣٦٨، مطولاً]

۳۴۰ - از عبدالرحمن بن ابزی روایت است که پدرش گفت: وی نزد عمر حاضر بود که عمار به او گفت:
ما در لشکری بودیم و جنب شدیم و (پس از ذکر حدیث) گفت: آن حضرت با آب دهان پف کرد (عوض لفظ ـ نضخ ـ لفظ ـ نخل ـ را روایت کرد).

٣٤١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ ذَرٍّ، عَنِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: قَالَ عَمَّارٌ لِعُمَرَ: تَمَعَّكْتُ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «يَكْفِيكَ الْوَجْهَ وَالْكَفَّانِ». [راجع: ٣٣٨. اخرجه مسلم: ٣٦٨، مطولاً]

۳۴۱- از عبدالرحمن روایت است که گفت: عمار، عمر را گفت: من در خاک غلطیدم و سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدم. آن حضرت فرمود:
« تو را بسنده است که روی و هر دو کف را مسح کنی »

٣٤٢ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ ذَرٍّ عَنِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: شَهِدْتُ عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ عَمَّارٌ: وَسَاقَ الْحَدِيثَ. [راجع: ٣٣٨. اخرجه مسلم: ٣٦٨]

۳۴۲ - از عبدالرحمن روایت است که گفت: من نزد عمر حاضر بودم که عمار برای عمر گفت:
ومضمون حدیث فوق را ذکر کرد.

٣٤٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ ذَرٍّ، عَنِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عَمَّارٌ: فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ الأَرْضَ، فَمَسَحَ وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ. [راجع: ٣٣٨. اخرجه مسلم: ٣٦٨، مطولاً].

۳۴۳- از عبدالرحمن بن ابزی روایت است که پدرش گفت:
عمار گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم دست خود را بر زمین زد و روی و کفهای خویش را مسح کرد[1].

٦- بَاب: الصَّعِيدُ الطَّيِّبُ وَضُوءُ الْمُسْلِمِ، يَكْفِيهِ مِنَ الْمَاءِ

باب ـ ۶، وضوی مسلمان خاک پاک است و آن او را از آب کفایت می کند

وَقَالَ الْحَسَنُ: يُجْزِئُهُ التَّيَمُّمُ مَا لَمْ يُحْدِثْ.
وَأَمَّ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ مُتَيَمِّمٌ.
وَقَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: لا بَأْسَ بِالصَّلاةِ عَلَى السَّبَخَةِ، وَالتَّيَمُّمِ بِهَا.

و حسن گفته است: تیمم کافی است تا آنکه بی وضو نشود. و ابن عباس امامت داد در حالیکه تیمم کرده بود.[2]
و یحیی بن سعید گفته است: در خواندن نماز بر زمین شوره زار و تیمم بدان باکی نیست.

---

۱) کلمات – کفان و – کفیه که در احادیث تیمم آمده، مترجم انگلیسی بخاری، پشت دستها ترجمه کرده است یعنی پشت دستها را مسح کرد.
۲) یعنی ابن عباس که تیمم کرده بود اهل وضو را امامت نماز داد. (تیسیر القاری)

٣٤٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيد قال: حَدَّثَنَا عَوْفٌ قال: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاء، عَنْ عِمْرَانَ قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَإِنَّا أَسْرَيْنَا، حَتَّى كُنَّا فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَقَعْنَا وَقْعَةً، وَلا وَقْعَةَ أَحْلَى عِنْدَ الْمُسَافِرِ مِنْهَا، فَمَا أَيْقَظَنَا إِلا حَرُّ الشَّمْسِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنِ اسْتَيْقَظَ فُلانٌ ثُمَّ فُلانٌ ثُمَّ فُلانٌ - يُسَمِّيهِمْ أَبُو رَجَاء فَنَسِيَ عَوْفٌ - ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الرَّابِعُ.

وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا نَامَ لَمْ يُوقَظْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ يَسْتَيْقِظُ، لأَنَّا لا نَدْرِي مَا يَحْدُثُ لَهُ فِي نَوْمِهِ.

فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ عُمَرُ وَرَأَى مَا أَصَابَ النَّاسَ، وَكَانَ رَجُلاً جَلِيداً، فَكَبَّرَ وَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، فَمَا زَالَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، حَتَّى اسْتَيْقَظَ بِصَوْتِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ شَكَوْا إِلَيْهِ الَّذِي أَصَابَهُمْ، قَالَ: «لا ضَيْرَ أَوْ لا يَضِيرُ، ارْتَحِلُوا».

فَارْتَحَلَ فَسَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ نَزَلَ فَدَعَا بِالْوَضُوءِ فَتَوَضَّأَ، وَنُودِيَ بِالصَّلاةِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ.

فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلاتِهِ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُعْتَزِلٍ لَمْ يُصَلِّ مَعَ الْقَوْمِ، قال: «مَا مَنَعَكَ يَا فُلانُ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ». قال: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلا مَاءَ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ، فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ».

ثُمَّ سَارَ النَّبِيُّ ﷺ، فَاشْتَكَى إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ، فَنَزَلَ فَدَعَا فُلانًا - كَانَ يُسَمِّيهِ أَبُو رَجَاء نَسِيَهُ عَوْفٌ - وَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ: «اذْهَبَا فَابْتَغِيَا الْمَاءَ».

فَانْطَلَقَا فَتَلَقَّيَا امْرَأَةً بَيْنَ مَزَادَتَيْنِ، أَوْ سَطِيحَتَيْنِ مِنْ مَاءٍ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا، فَقَالا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ؟ قَالَتْ: عَهْدِي بِالْمَاءِ أَمْسِ هَذِهِ السَّاعَةَ، وَنَفَرُنَا خُلُوفٌ.

قَالا لَهَا: انْطَلِقِي إِذًا، قَالَتْ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالا: إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ؟ قَالا: هُوَ

٣٤٤ - از عمران روایت است که گفت: ما در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم و شبانه سفر می کردیم تا آنکه در آخر شب خوابیدیم و برای مسافر شیرین تر از خواب چیزی نیست و ما را بیدار نکرد مگر گرمی آفتاب و نخستین کسی که بیدار شد فلان کس بود و بعد فلان کس وبعد فلان کس. ابورجاء نام های ایشان را یاد می کرد لیکن عوف فراموش کرده است. و سپس عمر بن خطاب نفر چهارم بود که بیدار شد.

و چون پیامبر صلی الله علیه و سلم می خوابید کسی بیدارش نمی کرد تا خود بیدار نمی شد زیرا ما نمی دانستیم که در اثنای خواب بر او چه می گذرد. (از نزول وحی).

چون عمر بیدار شد و دید که مردم را چه پیش آمده است. (گذشتن وقت نماز و نبودن آب) او که مردی استوار و تند بود تکبیر گفت و با گفتن تکبیر آوازش را بلند کرد تا آنکه از شنیدن آواز او پیامبر صلی الله علیه و سلم بیدار شد. چون آن حضرت بیدار شد، مردم از آن حالت که بدان دچار شده بودند به آن حضرت شکایت کردند.

آن حضرت فرمود: « زیانی ندارد و یا (گفت) زیانی نخواهد داشت، حرکت کنید. »

مردم روانه شدند و مسافتی دور نرفته بودند که آن حضرت فرود آمد و آب وضو طلبید. سپس بانگ نماز گفته شد و بر مردم نماز گزارد، و چون از نماز فارغ گشت بر حال مردی اطلاع یافت که خودش را گوشه گرفته و با مردم نماز نخوانده است. آن حضرت فرمود: « ای فلان چه چیز تو را مانع از آن شد که با مردم نماز بخوانی »

وی گفت: من جنب شده ام و آب میسر نیست. فرمود از خاک استفاده کن(تیمم کن) زیرا آن تو را بسنده است.

الَّذِي تَعْنِينَ ، فَانْطَلِقِي .

فَجَاءَا بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَحَدَّثَاهُ الْحَدِيثَ ، قَالَ : فَاسْتَنْزَلُوهَا عَنْ بَعِيرِهَا ، وَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِإِنَاءٍ ، فَفَرَّغَ فِيهِ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَزَادَتَيْنِ ، أَوْ سَطِيحَتَيْنِ ، وَأَوْكَأَ أَفْوَاهَهُمَا ، وَأَطْلَقَ الْعَزَالِيَ ، وَنُودِيَ فِي النَّاسِ : اسْقُوا وَاسْتَقُوا .

فَسَقَى مَنْ شَاءَ ، وَاسْتَقَى مَنْ شَاءَ ، وَكَانَ آخِرُ ذَاكَ أَنْ أَعْطَى الَّذِي أَصَابَتْهُ الْجَنَابَةُ إِنَاءً مِنْ مَاءٍ ، قَالَ : «اذْهَبْ فَأَفْرِغْهُ عَلَيْكَ» . وَهِيَ قَائِمَةٌ تَنْظُرُ إِلَى مَا يُفْعَلُ بِمَائِهَا ، وَايْمُ اللَّهِ ، لَقَدْ أُقْلِعَ عَنْهَا ، وَإِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْنَا أَنَّهَا أَشَدُّ مِلأَةً مِنْهَا حِينَ ابْتَدَأَ فِيهَا .

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اجْمَعُوا لَهَا» . فَجَمَعُوا لَهَا مِنْ بَيْنِ عَجْوَةٍ وَدَقِيقَةٍ وَسَوِيقَةٍ ، حَتَّى جَمَعُوا لَهَا طَعَامًا ، فَجَعَلُوهَا فِي ثَوْبٍ ، وَحَمَلُوهَا عَلَى بَعِيرِهَا ، وَوَضَعُوا الثَّوْبَ بَيْنَ يَدَيْهَا ، قَالَ لَهَا : «تَعْلَمِينَ ، مَا رَزِئْنَا مِنْ مَائِكِ شَيْئًا ، وَلَكِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَسْقَانَا» .

فَأَتَتْ أَهْلَهَا وَقَدِ احْتَبَسَتْ عَنْهُمْ ، قَالُوا : مَا حَبَسَكِ يَا فُلاَنَةُ ؟ قَالَتْ : الْعَجَبُ ، لَقِيَنِي رَجُلاَنِ ، فَذَهَبَا بِي إِلَى هَذَا الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ ، فَفَعَلَ كَذَا وَكَذَا ، فَوَاللَّهِ ، إِنَّهُ لأَسْحَرُ النَّاسِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ وَهَذِهِ - وَقَالَتْ بِإِصْبَعَيْهَا الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ ، فَرَفَعَتْهُمَا إِلَى السَّمَاءِ تَعْنِي : السَّمَاءَ وَالأَرْضَ - أَوْ إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ حَقًّا . فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ ، يُغِيرُونَ عَلَى مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، وَلاَ يُصِيبُونَ الصِّرْمَ الَّذِي هِيَ مِنْهُ ، فَقَالَتْ يَوْمًا لِقَوْمِهَا : مَا أَرَى أَنَّ هَؤُلاَءِ الْقَوْمَ يَدْعُونَكُمْ عَمْدًا ، فَهَلْ لَكُمْ فِي الإِسْلاَمِ ؟ فَأَطَاعُوهَا فَدَخَلُوا فِي الإِسْلاَمِ .

[قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : صَبَأَ : خَرَجَ مِنْ دِينٍ إِلَى غَيْرِهِ .

وَقَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ : الصَّابِئِينَ فِرْقَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يَقْرَؤُونَ الزَّبُورَ] . [انظر : ۳۴۸ ، ۳۵۷۱ . اخرجه مسلم : ۶۸۲ ،

سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم روانه شد و مردم از تشنگی نزد او شکایت کردند. آن حضرت فرود آمد و فلان کس را طلبید - ابو رجاء نام او را گفته ولی عوف فراموش کرده است - و علی را طلبید و به آن دو نفر گفت : « بروید و آب بیاورید ».

آن دو نفر روانه شدند و با زنی ملاقی شدند که در میان دومشک آب بر شتر خود سوار بود . به او گفتند که : کجا آب یافت می شود ؟

وی گفت : من دیروز در همین ساعت بر سر آب بودم و مردمان ما در عقب اند .

آنها به زن گفتند : اکنون روانه شو .

وی گفت : کجا بروم ؟

گفتند : نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم .

وی گفت : همان کسی که او را - صائبی - (آورندهٔ دین نو) می گویند ؟

گفتند : همان کس است که گفتی ، روانه شو

واو را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند و قصه اش را گفتند .

آن حضرت فرمود : « او را از شترش فرود آورید ».

پیامبر صلی الله علیه و سلم ظرف آبی طلبید و از دهانهٔ مشکها در آن ریخته و سپس دهانهٔ مشکها را بست و دهانهٔ زیرین مشکها (یعنی جای تراوش آب)را گشود و بر مردم بانگ زده شد که : بنوشید و (حیوانات را) بنوشانید.

کسی که خواست نوشید و کسی که خواست نوشانید . سرانجام آن حضرت برای کسی که دچار جنابت شده بود ظرفی آب داد و گفت : « برو و آب را بر خود بریز »

آن زن همچنان ایستاده بود و به آب خود می نگریست که از آن استفاده می کردند .

به خدا سوگند آنچه از آب باز مانده بود همانا نزد ما چنان پنداشته می شد که مشکها از

حالت اولیه پر تر می باشند (یکی از معجزات)
سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود :
« برای آن زن چیزی جمع کنید ».
برای او مقداری خرما و آرد و سویق جمع کردند تا آنکه او را طعامی مهیا شد و آن را در جامه پیچانیدند . سپس او را بر شترش سوار کردند و طعام در جامه پیچیده را در جلوی او گذاشتند . آن حضرت به او گفت : « تو خود می دانی که ما از آب تو چیزی کم نکردیم ولی خداوند بود که به ما آب داد .»
آن زن نزد مردم خود برگشت و در حالیکه مدتی از ایشان جدا مانده بود مردم اورا گفتند : ای فلانه . چه پیش آمد که تو از ما جدا ماندی ؟
گفت : چیزی بس شگفت آور. دو مرد با من ملاقی شدند و آنان مرا نزد کسی بردند که او را صابئی گویند و او چنین و چنان کرد . به خدا سوگند که یا او ساحر ترین مردم است میان این واین – و اشارت کرد به انگشت میانه و سبابهٔ خود ـ و انگشتان را به سوی آسمان بلند کرد یعنی : ـ آسمان و زمین ـ و یا اینکه او فرستادهٔ بر حق خداوند است .
پس از این واقعه ، هر گاه مسلمانان بر مناطق مشرکین که در حوالی جایگاه او بود حمله می کردند به محلی که آن زن می زیست حمله ور نمی شدند .
وی روزی قوم خود را گفت : من چنین می پندارم که این مردم از روی قصد ، شما را به حال خویش وا می گذارند (بر شما حمله نمی کنند) آیا به اسلام تمایل دارید ؟ آنها گفته اش را پذیرفتند و اسلام آوردند .
ابو عبدالله (امام بخاری) در معنی ـ صبا ـ گفته است که : برآمدن از یک دین به دین دیگر است .
و ابو العالیه گفته است : صابئین گروهی از اهل

کتاب اند که زبور می خوانند .

٧- بَاب: إِذَا خَافَ الْجُنُبُ عَلَى نَفْسِهِ الْمَرَضَ اَوِ الْمَوْتَ ، اَوْ خَافَ الْعَطَشَ ، تَيَمَّمَ

باب ـ ۷، اگر جنب از آن بترسد که غسل موجب مریضی یا مرگ او می گردد یا اینکه از تشنگی بترسد، تیمم کند .

وَيُذْكَرُ: اَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ اَجْنَبَ فِي لَيْلَةٍ بَارِدَةٍ ، فَتَيَمَّمَ وَتَلا : ﴿ وَلا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء:۲۹] فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُعَنِّفْ .

و از عمر و بن عاص یاد می شود که وی در شبی سرد جنب شد . و تیمم کرد و این آیت را خواند :
« و مکشید خویشتن را هر آینه خدا هست بر شما مهربان » (النساء : ۲۹)
و موضوع را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد آور شد . آن حضرت (عمرو را) سرزنش نفرمود .

۳۴۵ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، هُوَ غُنْدَرٌ ، اَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ اَبِي وَائِلٍ قَالَ: قَالَ اَبُو مُوسَى لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ لا يُصَلِّي؟ قَالَ عَبْدُاللَّهِ: لَوْ رَخَّصْتُ لَهُمْ فِي هَذَا ، كَانَ إِذَا وَجَدَ اَحَدُهُمُ الْبَرْدَ قَالَ هَكَذَا ، يَعْنِي تَيَمَّمَ ، وَصَلَّى.
قَالَ: قُلْتُ: فَاَيْنَ قَوْلُ عَمَّارٍ لِعُمَرَ؟ قَالَ: إِنِّي لَمْ اَرَ عُمَرَ قَنِعَ بِقَوْلِ عَمَّارٍ . [راجع: ۳۳۸ اخرجه مسلم: ۳۶۸]

۳۴۵ - از ابو وائل روایت است که ابوموسی، برای عبدالله بن مسعود گفت :
اگر جنب آب نیابد آیا نماز نگزارد ؟
عبدالله گفت : اگر در این مورد به ایشان اجازه بدهم که تیمم کنند ، زمانی یکی از آنها هوا را سرد احساس کند چنین می گوید .
یعنی تیمم می کند و نماز می گزارد .
ابوموسی می گوید : گفتم: درمورد گفتهٔ عمار که به عمر گفت چه می گویی ؟
ابن مسعود گفت : من ندیدم که عمر به قول عمار قناعت کرده باشد .

۳۴۶ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: سَمِعْتُ شَقِيقَ بْنَ سَلَمَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِاللَّهِ وَاَبِي مُوسَى ، فَقَالَ لَهُ اَبُو مُوسَى: اَرَاَيْتَ يَا اَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، إِذَا اَجْنَبَ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً ، كَيْفَ يَصْنَعُ ؟ فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: لا يُصَلِّي حَتَّى يَجِدَ الْمَاءَ . فَقَالَ اَبُو مُوسَى: فَكَيْفَ تَصْنَعُ بِقَوْلِ عَمَّارٍ ، حِينَ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «كَانَ يَكْفِيكَ» . قَالَ: اَلَمْ تَرَ عُمَرَ لَمْ يَقْنَعْ بِذَلِكَ؟ فَقَالَ اَبُو مُوسَى: فَدَعْنَا مِنْ قَوْلِ عَمَّارٍ ، كَيْفَ تَصْنَعُ بِهَذِهِ الآيَةِ ؟ فَمَا دَرَى عَبْدُاللَّهِ مَا يَقُولُ ، فَقَالَ: إِنَّا لَوْ رَخَّصْنَا

۳۴۶ - از اعمش روایت است که شقیق بن سلمه گفت :
من نزد عبدالله (ابن مسعود) و ابوموسی بودم.
ابو موسی به او گفت : ای ابو عبدالرحمن، اگر کسی جنب گردد و آب نیابد چه کار کند؟
عبدالله گفت : نماز نگزارد تا آنکه آب بیابد .
ابو موسی گفت : در مورد قول عمار چه می گویی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به او گفته بود : « تو را تیمم بسنده است » .
عبدالله ابن مسعود گفت : آیا ندیدی که عمر به گفته اش قناعت نکرد ؟

لَهُمْ فِي هَذَا ، لأَوْشَكَ إِذَا بَرَدَ عَلَى أَحَدِهِمُ الْمَاءُ أَنْ يَدَعَهُ وَيَتَيَمَّمَ . فَقُلْتُ لِشَقِيقٍ : فَإِنَّمَا كَرِهَ عَبْدُاللَّه لِهَذَا ؟ قَالَ : نَعَمْ . [راجع: ۳۳۸ . أخرجه مسلم ۳۶۸]

ابوموسی گفت : از قول عمار می گذریم، دربارهٔ این آیت (تیمم) چه گونه عمل می کنی ؟
عبدالله ندانست که چه جوابی بگوید .
عبدالله سپس گفت : اگر مردم را در این امر اجازه بدهم؟ هرگاه به یکی از ایشان آب سردی کند ، آب را می گذارد و تیمم می کند .
(اعمش می گوید) شقیق را گفتم : پس از همین سبب بود که عبدالله تیمم را دوست نداشت ؟
گفت : آری .

۸- بَاب :التَّيَمُّمُ ضَرْبَةٌ

باب ـ ۸ ، تیمم یک بار زدن دست است.

۳۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ عَبْدِاللَّه وَأَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى : لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَجْنَبَ ، فَلَمْ يَجِدِ الْمَاءَ شَهْرًا ، أَمَا كَانَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي . فَكَيْفَ تَصْنَعُونَ بِهَذِهِ الآيَةِ فِي سُورَةِ الْمَائِدَةِ: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ [المائدة: ۶] فَقَالَ عَبْدُاللَّه : لَوْ رُخِّصَ لَهُمْ فِي هَذَا ، لأَوْشَكُوا إِذَا بَرَدَ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ أَنْ يَتَيَمَّمُوا الصَّعِيدَ . قُلْتُ: وَإِنَّمَا كَرِهْتُمْ هَذَا لِذَا ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ أَبُو مُوسَى : أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ عَمَّارٍ لِعُمَرَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّه ﷺ فِي حَاجَةٍ ، فَأَجْنَبْتُ فَلَمْ أَجِدِ الْمَاءَ ، فَتَمَرَّغْتُ فِي الصَّعِيدِ كَمَا تَمَرَّغُ الدَّابَّةُ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: « إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَصْنَعَ هَكَذَا » . فَضَرَبَ بِكَفِّهِ ضَرْبَةً عَلَى الأَرْضِ ، ثُمَّ نَفَضَهَا ، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا ظَهْرَ كَفِّهِ بِشِمَالِهِ ، أَوْ ظَهْرَ شِمَالِهِ بِكَفِّهِ ، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ . فَقَالَ عَبْدُاللَّه : أَفَلَمْ تَرَ عُمَرَ لَمْ يَقْنَعْ بِقَوْلِ عَمَّارٍ .
وَزَادَ يَعْلَى: عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ : كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللَّه وَأَبِي مُوسَى ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى : أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ عَمَّارٍ لِعُمَرَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ بَعَثَنِي أَنَا وَأَنْتَ ،

۳۴۷ - از اعمش روایت است که شقیق گفت : من با عبدالله (ابن مسعود) و ابوموسی اشعری نشسته بودم .
ابوموسی به او گفت : اگر مردی جنب شود و به مدت یک ماه آب نیابد آیا تیمم کند و نماز بگزارد ؟ (وی گفت : نه)
ابو موسی گفت :سپس بگوی به این آیه که در سوره مائده است چه گونه عمل کنند :
« اگر آب نیابید قصد خاک پاک کنید » (مائده : ٦)
عبدالله گفت : اگر ایشان را در این امر اجازه بدهم ، نزدیک باشد که چون آب بر آنها سردی کند ، به خاک تیمم کنند .
من شقیق را گفتم : پس به همین سبب شما تیمم را دوست نداشتید ؟
گفت : آری .
ابوموسی به عبدالله گفت : آیا قول عمار را که به عمر گفته بود نشنیدی ؟
رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا دنبال کاری فرستاد ، من جنب گشتم و آب نیافتم، پس در خاک غلط زدم همان گونه که حیوان

فَـأَجْنَبْتُ، فَتَمَعَّكْتُ بِـالصَّعِيد ، فَأَتَيْنَـا رَسُـولَ اللَّـهِ ﷺ فَأَخْبَرْنَاهُ ، فَقَالَ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا» . وَمَسَحَ وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ وَاحِدَةً . [راجع :۳۳۸ . اخرجه مسلم: ۳۶۸]

می غلطد ، و چون موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم اظهار کردم . فرمود :
« همانا اگر چنین می کردی تو را کفایت می کرد». آن حضرت کف دست را برای یک بار بر زمین زد و سپس خاک آن را پف کرد و بعد کف چپ را بر پشت دست راست کشید و یا کف راست را بر پشت دست چپ کشید و بعد هر دو دست را بر روی خود کشید.
عبدالله به ابوموسی گفت : آیا ندیدی که عمر به قول عمار قناعت نکرد .
یعلی (راوی حدیث) افزوده است : اعمش از شقیق چنین روایت کرده است :
من با عبدالله و ابوموسی بودم . ابوموسی گفت : آیا قول عمار را که به عمر گفته بود نشنیدی که : رسول الله صلی الله علیه و سلم ، من و تو را به جایی فرستاده بود و من جنب گشتم و در خاک غلطیدم و سپس ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدیم و او را آگاه ساختیم. آن حضرت فرمود :
« همانا تو را کفایت می کرد که چنین می کردی » و آن حضرت روی خویش و کف ها را یک بار مسح کرد .

۹-بـاب :

۳٤۸ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَوْفٌ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيُّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلاً مُعْتَزِلاً ، لَمْ يُصَلِّ فِي الْقَوْمِ ، فَقَالَ: ... ﷺ. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلَا مَاءَ ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ ، فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ».
[راجع: ۳٤٤ . اخرجه مسلم: ٦٨٢ ، مطولاً].

باب ـ ۹،

۳٤۸ – از عمران بن حصین الخزاعی روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه و سلم مردی را دید که خودش را گوشه گرفته و با مردم نماز نگزارده است . آن حضرت فرمود :
« ای فلان ، چه چیز تو را از نماز گزاردن با مردم باز داشته است ؟ »[1]
وی گفت : یا رسول : مرا جنابت رسید و آب میسر نبود .
آن حضرت فرمود : « بر تو است تیمم با خاک پاک و همان تو را کفایت می کند » .

٨- كِتَاب الصَّلَاةِ

١- بَاب: كَيْفَ فُرِضَتِ الصَّلَاةُ فِي الإِسْرَاءِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنِي أَبُو سُفْيَانَ فِي حَدِيثِ هِرَقْلَ فَقَالَ: يَأْمُرُنَا - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - بِالصَّلَاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ. [راجع:٧].

٣٤٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ يُحَدِّثُ:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فُرِجَ عَنْ سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَغَهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ مَعِي مُحَمَّدٌ ﷺ، فَقَالَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ، عَلَى يَمِينِهِ أَسْوِدَةٌ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوِدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَسَارِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالِابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ لِجِبْرِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ، وَهَذِهِ الأَسْوِدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالأَسْوِدَةُ الَّتِي عَنْ

بسم الله الرحمن الرحيم

٨ ـ كتاب نماز

باب ـ ١، نماز چگونه فرض شد در آن شب که آن حضرت را به آسمان بردند .

و ابن عباس گفته است : ابو سفیان در حدیث هر قل به من گفته بود :
ما را دستور می دهد ـ یعنی پیامبر صلی الله علیه و سلم ـ به نماز و راستگویی و پرهیز از حرام .

٣٤٩ – از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت :
همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود :
« سقف خانه ام گشاده شد و در مکه بودم . جبرئیل فرود آمد و سینه ام را شکافت ، سپس آن را با آب زمزم شست . سپس طشتی طلایی آورد که مملو از حکمت و ایمان بود و در سینه ام فرو ریخت ، بعد سینه ام را بست . سپس دست مرا گرفت و مرا به آسمان نزدیک بالا برد و چون به آسمان نزدیک رسیدم ، جبرئیل به دربان آسمان گفت: در را بگشای . دربان گفت : تو کیستی ؟
گفت : جبرئیل هستم .
دربان گفت : آیا کسی همراه تو است ؟
جبرئیل گفت : آری ، محمد صلی الله علیه و سلم همراه من است .
دربان گفت : آیا به سوی او فرستاده شده بودی ؟
جبرئیل گفت : آری .
چون در را گشود ، از آسمان دنیا (نزدیک) بالا رفتیم ، ناگاه مردی را دیدم که گروهی به

شِمَاله أَهْلُ النَّار ، فَإِذَا نَظَرَ عَنْ يَمِينِه ضَحِكَ ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ شِمَاله بَكَى .

حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَة ، فَقَالَ لِخَازِنِهَا : افْتَحْ ، فَقَالَ لَهُ خَازِنُهَا مِثْلَ مَا قَالَ الأَوَّلُ ، فَفَتَحَ » .

قَالَ أَنَسٌ : فَذَكَرَ : أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ آدَمَ ، وَإِدْرِيسَ ، وَمُوسَى ، وَعِيسَى ، وَإِبْرَاهِيمَ ، صَلَوَاتُ اللَّه عَلَيْهِمْ ، وَلَمْ يُثْبِتْ كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ ، غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ : أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَة .

قَالَ أَنَسٌ : فَلَمَّا مَرَّ جِبْرِيلُ بِالنَّبِيِّ ﷺ بِإِدْرِيسَ ، قَالَ : مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ . « فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : هَذَا إِدْرِيسُ ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى ، فَقَالَ : مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ ، قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : هَذَا مُوسَى ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى ، فَقَالَ : مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ ، قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : هَذَا عِيسَى ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ ، فَقَالَ : مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ ، قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : هَذَا إِبْرَاهِيمُ ﷺ » .

قَالَ : ابْنُ شِهَابٍ فَأَخْبَرَنِي ابْنُ حَزْمٍ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ وَأَبَا حَبَّةَ الأَنْصَارِيَّ : كَانَا يَقُولاَنِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيفَ الأَقْلاَمِ » .

قَالَ ابْنُ حَزْمٍ وَأَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَفَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلاَةً ، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى ، فَقَالَ مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ ؟ قُلْتُ : فَرَضَ خَمْسِينَ صَلاَةً ، قَالَ : فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ ، فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ ، فَرَاجَعَنِي فَوَضَعَ شَطْرَهَا ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى ، قُلْتُ : وَضَعَ شَطْرَهَا ، فَقَالَ : رَاجِعْ رَبَّكَ ، فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا

سمت راست و گروهی به جانب چپ وی نشسته بودند . چون به سمت راست خویش می نگریست می خندید و چون به جانب چپ خویش می نگریست ، می گریست .
وی گفت : خوش آمدی ، ای پیامبر شایسته، ای فرزند شایسته .
به جبرئیل گفتم : او کیست ؟
گفت : او آدم (ع) است و کسانی که در راست و چپ وی نشسته اند ارواح فرزندان وی می باشند ، افراد سمت راست او بهشتیان و افراد جانب چپ وی دوزخیان اند .
چون به راست می نگرد می خندد و چون به جانب چپ می نگرد می گرید . تا آنکه جبرئیل مرا به آسمان بالا برد و به دربان آن گفت که : در را بگشای. و دربان به او همان را گفت که دربان اول گفته بود و در را گشود » .
انس می گوید که ابوذر گفته است : آن حضرت در آسمان ها ، آدم و ادریس و موسی و عیسی و ابراهیم . صلوات الله علیهم را دریافته است ولی ابوذرمنازل ایشان را تثبیت نکرده بجز آدم را در آسمان دنیا و ابراهیم را در آسمان ششم دریافته است .
انس گفته است : آنگاه که جبرئیل با پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ادریس گذشت . ادریس گفت :
مرحبا بر این پیامبر صالح و این برادر صالح.
(آن حضرت می گوید که) «گفتم: او کیست ؟ »
جبرئیل گفت : او ادریس است. سپس بر موسی گذشتم ، وی گفت مرحبا بر این پیامبر صالح و این برادر صالح ، گفتم او کیست ؟
جبرئیل گفت او موسی است .
سپس بر عیسی گذشتم وی گفت : مرحبا بر این برادر صالح و پیامبر صالح .

تُطيقُ، فَرَاجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ ، فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ ، فَرَاجَعْتُهُ ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ ، وَهِيَ خَمْسُونَ ، لا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى ، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي ، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لا أَدْرِي مَا هِيَ ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ ، فَإِذَا فِيهَا حَبَايِلُ اللُّؤْلُؤِ ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». [انظر: ۱۶۳۶، ۳۳۴۲ . اخرجه مسلم: ۱۶۳]

گفتم او کیست ؟ جبرئیل گفت : او عیسی است .
سپس بر ابراهیم گذشتم . وی گفت :
مرحبا بر این پیامبر صالح و پسر صالح .
گفتم او کیست ؟ جبرئیل گفت : او ابراهیم است . علیه السلام » .
ابن شهاب می گوید : ابن حزم مرا خبر داده که ابن عباس و ابوحبهٔ انصاری می گفتند :
پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است :
« سپس بالا برده شدم تا به جای همواری رسیدم که آواز قلمها را می شنیدم .[1]
ابن حزم و انس بن مالک گفته اند : پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است :
« خداوند (در شبانه روز) پنجاه نماز را بر امت من فرض گردانید و من با این حکم بر گشتم تا آنکه بر موسی گذشتم . وی گفت :
خداوند برای تو بر امت تو چه چیز فرض کرده است ؟
گفتم : پنجاه نماز فرض گردانیده است .
موسی گفت : به سوی پروردگار خود برگرد زیرا امت تو تاب آن را ندارد .
من بازگشتم و خداوند نیمهٔ آن را کاست .
سپس به سوی موسی برگشتم و گفتم خداوند نیمهٔ آن را کاست .
موسی گفت : به سوی پروردگار خود باز گرد زیرا که امت تو طاقت آن را ندارد .
من بازگشتم و خداوند نیمهٔ آن را کاست ، سپس به سوی موسی بازگشتم .
موسی گفت : بازگرد به سوی پروردگار خود که امت تو طاقت آن را ندارد .
من بازگشتم و خداوند فرمود :
- آن پنج نماز است که (در ثواب خود) با پنجاه برابر است و گفتهٔ من تغییر پذیر نیست -

۱) قلم هایی که ملایکه قضایا و احکام را از لوح محفوظ می نوشتند (تیسیر القاری) .

سپس به سوی موسی برگشتم . وی گفت : بازگرد به سوی پروردگار خود.
من گفتم : از پروردگار خود شرم داشتم .
سپس جبرئیل مرا بالا برد تا آنکه به سدرة المنتهی[1] رسانید که آن را رنگهای گونه گون پوشانیده بود که چگونگی آن را نمی توانم دریابم . سپس به بهشت درآورده شدم که در آن بازنجیرهایی که از مروارید ساخته شده بود روبروی شدم و خاک آن از مشک بود .

٣٥٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ حِينَ فَرَضَهَا ، رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ ، فَأُقِرَّتْ صَلَاةُ السَّفَرِ ، وَزِيدَ فِي صَلَاةِ الْحَضَرِ . [انظر: ١٠٩٠، ٣٩٣٥. اخرجه مسلم: ٦٨٥].

۳۵۰ - از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت :
خداوند نماز را فرض گردانید و در وقت فرضیت آن ، در حضر (اقامت) و در سفر دو رکعت فرض شده بود (بجز نماز شام). نماز سفر به همان حال ماند و در نماز حضر افزوده شد .

٢- بَاب: وُجُوبِ الصَّلَاةِ فِي الثِّيَابِ

باب - ۲، واجب بودن پوشیدن جامه در نماز .

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف :٣١] وَمَنْ صَلَّى مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ .
وَيُذْكَرُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «يَزُرُّهُ وَلَوْ بِشَوْكَةٍ». [راجع: ٣٦٩]. فِي إِسْنَادِهِ نَظَرٌ .
وَمَنْ صَلَّى فِي الثَّوْبِ الَّذِي يُجَامِعُ فِيهِ مَا لَمْ يَرَ أَذًى .
وَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ لا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ .

و فرمودهٔ خدای تعالی :
« بگیرید زینت خود را نزدیک هر نماز » (الاعراف : ۳۱)[2]
و کسی که نماز می گزارد و به خود یک جامه پیچیده است .
و روایت است از سلمة بن اکوع که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : « جامه را بهم بندد و لو با خاری باشد . »
در اسناد این حدیث سخن است .
و کسی که در جامه ای نماز می گزارد که در وقت جماع پوشیده است و در آن نجاستی نمی بیند .
و پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد که :

۱) سدرة المنتهی را در تیسیر القاری مقامی بر اعلای آسمانها گفته است و در ترجمهٔ المنجد ، آن را درخت کناری بر جانب راست عرش تعریف کرده است .
۲) یعنی با پوشیدن جامهٔ پاک.

کسی که برهنه است. کعبه را طواف نکند .

۳۵۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: أُمِرْنَا أَنْ نُخْرِجَ الْحُيَّضَ يَوْمَ الْعِيدَيْنِ، وَذَوَاتِ الْخُدُورِ، فَيَشْهَدْنَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَدَعْوَتَهُمْ، وَيَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ عَنْ مُصَلَّاهُنَّ، قَالَتِ امْرَأَةٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِحْدَانَا لَيْسَ لَهَا جِلْبَابٌ؟ قَالَ: «لِتُلْبِسْهَا صَاحِبَتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا».

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا عِمْرَانُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ سِيرِينَ: حَدَّثَتْنَا أُمُّ عَطِيَّةَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِهَذَا.
[راجع: ۳۲٤ . اخرجه مسلم: ۸۹۰]

۳۵۱ - از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت : به ما دستور داده شد که در ایام دو عید ، زنان حایض و زنان پرده نشین را بیرون آوریم تا در جماعت مسلمانان و دعای ایشان حاضر گردند و زنان حایض از جایگاه نماز زنان گوشه بگیرند .
زنی گفت : یا رسول الله ، از ما زنان کسی هست که چادر ندارد .
آن حضرت فرمود : « زن همراه او ، از چادر خود او را بپوشاند . »
روایت است اوازعبدالله بن رجاء از عمران از محمد ابن سیرین که ام عطیه گفت : من این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام .

٣-بَاب: عَقْدِ الإِزَارِ عَلَى الْقَفَا فِي الصَّلَاةِ

باب - ۳، بستن ازار بر پشت در نماز .

وَقَالَ أَبُو حَازِمٍ عَنْ سَهْلٍ: صَلَّوْا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَاقِدِي أُزْرِهِمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ.

و ابو حازم گفته است : از سهل روایت است که گفت : کسانی با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز گزاردند که ازار های خویش را بر شانه های خویش بسته بودند .

۳۵۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي وَاقِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: صَلَّى جَابِرٌ فِي إِزَارٍ قَدْ عَقَدَهُ مِنْ قِبَلِ قَفَاهُ، وَثِيَابُهُ مَوْضُوعَةٌ عَلَى الْمِشْجَبِ، قَالَ لَهُ قَائِلٌ: تُصَلِّي فِي إِزَارٍ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا صَنَعْتُ ذَلِكَ، لِيَرَانِي أَحْمَقُ مِثْلُكَ، وَأَيُّنَا كَانَ لَهُ ثَوْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ؟ [انظر: ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۷۰. اخرجة مسلم: ۳۰۰۸]

۳۵۲ - از محمد بن منکدر روایت است که گفت : جابر نماز گزارد و ازار خود را بر پس گردن خود بسته بود . و جامه های وی بر سه پایه چوبین آویخته بود .
کسی او را گفت : فقط در یک جامه نماز می گزاری ؟
وی گفت : من بدین سبب این کار را کردم تا بیخردی چون تو مرا ببیند و کدام یک از ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم دو جامه داشته است .

۳۵۳ - حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ أَبُو مُصْعَبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الْمَوَالِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ

۳۵۳ - از محمد بن منکدر روایت است که گفت : جابر بن عبدالله را دیدم که در یک جامه نماز می گزارد و گفت : پیامبر صلی الله علیه

قال: رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ. [راجع: ٣٥٢. أخرجة مسلم: ٥١٨].

و سلم را دیدم که در یک جامه نماز می گزارد.

٤-بَاب: الصَّلَاةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ مُلْتَحِفًا بِهِ

باب - ۴، نماز گزاردن در یک جامه که بدان پیچیده شده است.

قال الزُّهْرِيُّ فِي حَدِيثِهِ: الْمُلْتَحِفُ الْمُتَوَشِّحُ، وَهُوَ الْمُخَالِفُ بَيْنَ طَرَفَيْهِ عَلَى عَاتِقَيْهِ، وَهُوَ الاشْتِمَالُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ.

قال: قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: الْتَحَفَ النَّبِيُّ ﷺ بِثَوْبٍ. وَخَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ عَلَى عَاتِقَيْهِ.

زهری در حدیث خود گفته است: ملتحف (پیچیده) یعنی متوشح[1] و آن گردانیدن دو طرف جامه بر دو دوش است. یعنی پیچیدن جامه بر دو دوش خود.

و ام هانئ گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم خودش را در یک جامه پیچید و دو طرف آن را بر دو دوش خود برگردانید.

٣٥٤ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، قَدْ خَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ. [انظر: ٣٥٥، ٣٥٦. أخرجه مسلم: ٥١٧]

٣٥٤ - از عمرو بن ابی سلمه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در یک جامه نماز گزارد و دو طرف جامه را برگردانید.

٣٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ. وَاحِدٍ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، قَدْ أَلْقَى طَرَفَيْهِ عَلَى عَاتِقَيْهِ. [راجع: ٣٥٤. اخرجه مسلم: ٥١٧].

٣٥٥- از عمرو بن ابی سلمه روایت است که وی پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیده است که در خانهٔ ام سلمه در یک جامه نماز می گزارد و دو طرف جامه را بر دو دوش خود افکنده بود.

٣٥٦ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، مُشْتَمِلًا بِهِ، فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَاضِعًا طَرَفَيْهِ عَلَى عَاتِقَيْهِ. [راجع: ٣٥٤. أخرجه مسلم: ٥١٧].

٣٥٦ - از عمرو بن ابی سلمه رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خانهٔ ام سلمه دیدم که در یک جامه نماز می گزارد در حالیکه آن را بر خود پیچیده و دو طرف جامه را بر دو دوش خود گردانیده بود.

---

۱) چنان که گفته اند که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ بیندازد و طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست راست گرفته بر دوش راست اندازد و بعد هر دو طرف را بر سینه بندد (تیسیر القاری).

٣٥٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قال: حَدَّثَنِي مَالِكُ ابْنُ أَنَسٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّ أَبَا مُرَّةَ، مَوْلَى أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ، أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ تَقُولُ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ، وَفَاطِمَةُ ابْنَتُهُ تَسْتُرُهُ، قَالَتْ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ». فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِئٍ». فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ، قَامَ فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي، أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلاً قَدْ أَجَرْتُهُ، فُلَانُ ابْنُ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ». قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: وَذَاكَ ضُحًى. [راجع: ٢٨٠، وانظر في الأدب، باب: ٩٨، أخرجه مسلم: ٣٣٦، بدون ذكر الإجارة]

۳۵۷ - از ابومره غلام آزاد شده ام هانی بنت ابی طالب روایت است که ام هانی بنت ابی طالب گفت: در سال فتح مکه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم ووی را در حالی یافتم که غسل می کرد و فاطمه دخترش بر او پرده گرفته بود. گفت: بر آن حضرت سلام کردم. آن حضرت فرمود:

« این زن کیست » ؟

گفتم: منم ام هانئ بنت ابی طالب.

آن حضرت فرمود: « خوش آمدی ای ام هانئ »

و چون آن حضرت از غسل فارغ گشت به نماز ایستاد و هشت رکعت نماز گزارد. در حالیکه در یک جامه پیچیده بود و وقتی نماز را تمام کرد گفتم:

یا رسول الله، پسر مادرم (علی) قصد آن کرده است که مردی را بکشد که من به او پناه داده ام و آن مرد فلان کس پسر هبیره است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: همانا ما پناه دادیم کسی را که تو پناه داده ای، ای ام هانئ، » ام هانئ گفت: و آن نمازی که گزارد، نماز ضحی (نافلهٔ چاشتگاه) بود.

٣٥٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ سَائِلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، عَنِ الصَّلَاةِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَلِكُلِّكُمْ ثَوْبَانِ». [انظر: ٣٦٥. أخرجه مسلم: ٥١٥]

۳۵۸ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت:

کسی از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد پوشیدن یک جامه در نماز سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

« آیا همهٔ شما دو جامه دارید ؟ »

٥- بَاب: إِذَا صَلَّى فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ فَلْيَجْعَلْ عَلَى عَاتِقَيْهِ

باب - ۵، کسی که در یک جامه نمازمی گزارد، آن را بر هر دو دوش خود بگرداند.

٣٥٩ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ

۳۵۹ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

ﷺ: «لا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ، لَيْسَ عَلَى عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ». [انظر: ٣٦٠. أخرجه مسلم: ٥١٦]

« هیچ یک از شما در یک جامه نماز نگزارد که چیزی از آن جامه بر شانه هایش نباشد. »

٣٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: سَمِعْتُهُ، أَوْ كُنْتُ سَأَلْتُهُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلْيُخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ». [راجع: ٣٥٩. أخرجه مسلم: ٥١٦].

٣٦٠ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: به یقین شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که می فرمود:
کسی که در یک جامه نمازبگزارد، باید دو طرفش را گره بزند.

٦- بَابٌ: إِذَا كَانَ الثَّوْبُ ضَيِّقًا

باب - ۶، اگر جامهٔ نماز گزار تنگ باشد.

٣٦١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: سَأَلْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ: عَنِ الصَّلاةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ، فَقَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَيَّ ثَوْبٌ وَاحِدٌ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ، وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي فَلَمَّا فَرَغْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الاشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ». قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ، يَعْنِي ضَاقَ، قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ». [راجع: ٣٦١.أخرجه مسلم: ٣٠١٠ قريباً منه، ولي بعض معناه عند مسلم: ٥١٨].

٣٦١ - از سعید بن حارث روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله در مورد نماز در یک جامه سؤال کردیم. وی گفت: در یکی از سفر های آن حضرت با وی همراه بودم. شبی به خاطر کاری نزد او رفتم و او را در حال نماز یافتم. من فقط یک جامه داشتم، که خود را بدان پیچیدم و در کنار وی نماز گزاردم، زمانی که نماز را تمام کرد فرمود:
« سبب آمدن در شب چیست ای جابر ؟ » [1]
من اورا از کار خود آگاه کردم و چون سخنم را تمام کردم فرمود:
« چیست آنچه می بینم بر خود پیچیده ای » ؟
گفتم: جامه ای بود، یعنی تنگ است.
آن حضرت فرمود: « اگر جامه گشاده باشد آن را بر خود بپیچان و اگر تنگ باشد آن را ازار قرار ده ».

٣٦٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، عَاقِدِي أُزْرِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصِّبْيَانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: «لا تَرْفَعْنَ رُؤُوسَكُنَّ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرِّجَالُ جُلُوسًا». [انظر: ٨١٤، ١٢١٥. أخرجه مسلم: ٤٤١].

٣٦٢ - از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت: مردانی بودند که با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزاردند که چون کودکان ازار های خویش را بر گردن های خویش بسته بودند وبه زنان گفته شده بود: « سر های خویش را تازمانی از سجده بر ندارید که مردان راست بنشینند. »

۱) حدیث ۳۶۱ سطر ششم پس از کلمهٔ – قال – این عبارت است که در متن فوق نیامده است: « ما السری یا جابر » یعنی « سبب آمدن در شب چیست ای جابر ».

٧- بَاب: الصَّلَاةِ فِي الْجُبَّةِ الشَّامِيَّةِ

وَقَالَ الْحَسَنُ فِي الثِّيَابِ يَنْسُجُهَا الْمَجُوسِيُّ: لَمْ يَرَ بِهَا بَأْسًا.

وَقَالَ مَعْمَرٌ: رَأَيْتُ الزُّهْرِيَّ: يَلْبَسُ مِنْ ثِيَابِ الْيَمَنِ مَا صُبِغَ بِالْبَوْلِ.

وَصَلَّى عَلِيٌّ فِي ثَوْبٍ غَيْرِ مَقْصُورٍ.

٣٦٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ مُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «يَا مُغِيرَةُ، خُذِ الإِدَاوَةَ». فَأَخَذْتُهَا، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَامِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَضَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ، فَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ صَلَّى. [راجع: ١٨٢. اخرجه مسلم: ٢٧٤].

باب ـ ٧، نماز در جبه شامی[1]

و حسن گفته است که وی در جامه ای که توسط آتش پرستان بافته می شود باکی نمی بیند. و معمر گفته است: زهری را دیدم که جامهٔ یمنی می پوشید که با پیشاب رنگ شده بود.[2] و علی (رض) در جامهٔ ناشسته نماز گزارد.

٣٦٣ – از مغیره بن شعبه روایت است که گفت: در سفری با پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه بودم.آن حضرت فرمود :« ای مغیره این ظرف آب را بردار».

من آن را برداشتم و رسول الله صلی الله علیه وسلم به راه افتاد تا آنکه از نظر من ناپدید گردید. وی قضای حاجت کرد. در حالی که جبهٔ شامی‌ای‌پوشیده بود. وچون‌خواست که دستش را از آستین آن برآورد، آستین تنگی کرد و از زیر آن دست خود را برآورد، من بر وی آب ریختم و آن حضرت وضوکرد مانند وضوی نماز. و بر موزه های خویش مسح کرد و سپس نماز گزارد.

٨- بَاب :كَرَاهِيَةِ التَّعَرِّي فِي الصَّلَاةِ وَغَيْرِهَا

٣٦٤ - حَدَّثَنَا مَطَرُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ، فَجَعَلْتَ عَلَى مَنْكِبَيْكَ دُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: فَحَلَّهُ فَجَعَلَهُ عَلَى

باب ـ ٨، کراهت برهنگی در نمازو غیر آن

٣٦٤ – از جابربن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه مردم جهت بنای کعبه سنگ انتقال می داد و ازار پوشیده بود. عم وی عباس‌گفت: ای برادر زاده اگر ازارت را بگشایی و آن را بر شانه های خود در زیر سنگ ها بگذاری بهتر می باشد.

---

١) جبه ، پوشاکی است که بر روی لباس می پوشند و مراد از آن جامه هایی است که دست باف کافران بوده است در صورتی که به نجاست آن یقین نباشد پاک است و نماز در آن روا است .

٢) هدف :ادرار حیوان حلال گوشت است و ظاهر آن است که مذهب زهری بر پاکی ادرار حیوان حلال گوشت حکم می کند .

مَنْكِبَيْه ، فَسَقَطَ مَغْشِياً عَلَيْه ، فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ عُرْيَانًا ﷺ . [انظر: ۱۵۸۲، ۳۸۲۹. اخرجه مسلم: ۳۴۰].

(جابر می گوید) آن حضرت ازار خود را گشود و آن را بر شانه ها نهاد و سپس بر زمین افتاد و بیهوش گشت . پس از آن ، هرگز پیامبر صلی الله علیه وسلم برهنه دیده نشد .[1]

۹- بَاب: الصَّلاة فِي الْقَمِيصِ وَالسَّرَاوِيلِ وَالتُّبَّانِ وَالْقَبَاءِ

باب ـ ۹، نماز در پیراهن و شلوار و ازار کوتاه و قبا.

۳۶۵ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَامَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَسَأَلَهُ عَنِ الصَّلاةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ، فَقَالَ: « أَوَكُلُّكُمْ يَجِدُ ثَوْبَيْنِ » . ثُمَّ سَأَلَ رَجُلٌ عُمَرَ ، فَقَالَ: إِذَا وَسَّعَ اللَّهُ فَأَوْسِعُوا ، جَمَعَ رَجُلٌ عَلَيْهِ ثِيَابَهُ ، صَلَّى رَجُلٌ فِي إِزَارٍ وَرِدَاءٍ ، فِي إِزَارٍ وَقَمِيصٍ ، فِي إِزَارٍ وَقَبَاءٍ ، فِي سَرَاوِيلَ وَرِدَاءٍ ، فِي سَرَاوِيلَ وَقَمِيصٍ ، فِي سَرَاوِيلَ وَقَبَاءٍ ، فِي تُبَّانٍ وَقَبَاءٍ ، فِي تُبَّانٍ وَقَمِيصٍ ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: فِي تُبَّانٍ وَرِدَاءٍ . [راجع: ۳۸۵ . اخرجه مسلم: ۵۱۵].

۳۶۵ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاد و از وی دربارهٔ نماز در جامه سؤال کرد .
آن حضرت فرمود : « آیا همهٔ شما دو جامه دارید ؟ »
سپس مردی از عمر چنین سؤال کرد :
وی گفت : چون خداوند (در دارایی شما) وسعتی دهد شما هم در(مصرف دارایی) وسعتی دهید .[2] مرد در نماز جامه های خویش را جمع کند (بپوشد) و مرد نماز بگزارد :
در ازار و رداء[3] ، در ازار و پیراهن ، در ازار و قبا[4] در سراویل[5] و رداء ، در سراویل و پیراهن ، در سراویل و قبا ، در تبان[6] و قبا و در تبان و پیراهن .
راوی می گوید : چنین می پندارم که گفته باشد: در تبان و رداء

---

۱) تاریخ این واقعه را مختلف آورده اند ، برخی عمر آن حضرت را در وقت تعمیر مجدد کعبه ، ۱۵ و برخی ۲۵ و برخی ۳۵ گفته اند، البته در ایام جاهلیت برهنگی متعارف بوده است و مردم برهنه طواف می کرده اند ولیکن از آن جایی که محامد اخلاق آن حضرت جبلی بود از حیای برهنگی که نظر به گفتهٔ عباس بدان مبادرت ورزید چنان خجل شد که بیهوش گشت. چنان ثابت شده که آن حضرت از دوشیزگان پرده نشین با حیا تر بودند و عایشه رضی الله عنها گفته است که آن حضرت هرگز عورت مرا ندیده و نه من عورت او را دیده ام (تیسیر القاری) .
۲) این سخن بدان معنی است که یک جامه در وقت تنگی و عسرت روا است.
۳) رداء، چادر است .
۴) قبا، پوشاکی است گشاد و دراز.
۵) سراویل، ازار دوخته شده یا شلوار.
۶) تبان، ازار کوتاه است.

٣٦٦- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ عَنِ، الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ الزَّعْفَرَانُ، وَلا وَرْسٌ، فَمَنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ».

وَعَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مِثْلَهُ.

[راجع: ١٣٤ . أخرجه مسلم: ١١٧٧].

٣٦٦ – از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد و گفت: محرم (کسی که در احرام حج یا عمره است) چه بپوشد؟

آن حضرت فرمود: « پیراهن و سراویل نپوشد. و کلاه دراز نپوشد و جامهٔ که بدان زعفران و یا ورس (گیاه خوش بوی) رسیده باشد، نپوشد. ولی کسی که نعلین (کفش بی رویه) نیابد، موزه (مسحی) بپوشد. باید ساق آن را قطع کند تا در زیر بجلک (قوزک) قرار گیرد.

مثل این حدیث از نافع، از ابن عمر، از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است

١٠- بَابُ: مَا يَسْتُرُ مِنَ الْعَوْرَةِ

باب – ١٠ ،شرمگاه را با چه چیز باید پوشانید؟

٣٦٧ – حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّهُ: قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ. [انظر: ١٩٩١[ز]، ٢١٤٤[ل]، ٢١٤٧[ل]، ٥٨٢٠[خ]، ٥٨٢[ل]، ٦٢٨٤[ز]. أخرجه مسلم: ١٥١٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

٣٦٧ – از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم از اشتمال الصماء (جامه ای که نتوان دامنش را برزد و دست را از آن بیرون آورد) و اینکه مرد خودش را در یک جامه بپیچد (ودست ها را بر زانو ها حلقه کند) که شرمگاه او را چیزی نپوشاند (احتباء) منع کرده است.

٣٦٨ – حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعَتَيْنِ: عَنِ اللِّمَاسِ وَالنِّبَاذِ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَّاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ. [انظر: ٥٨٤[ل]، ٥٨٨[ل]، ١٩٩٣[ز]، ٢١٤٥[م]، ٢١٤٦[خ]، ٥٨١٩[ز]، ٥٨٢١[م]، وانظر في مواقيت الصلاة، باب: ٣٢. أخرجه مسلم: ٨٢٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. و أخرجه أيضاً (١٥١١) أوله].

٣٦٨ – از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم از دو نوع معامله یعنی، لماس (انعقاد معامله با لمس جنس) و نباذ (افکندن جنس به سوی خریدار و افکندن قیمت به سوی فروشنده).

و از اشتمال الصماء اینکه شخص خود را طوری در لباس بپیچاند که دستهایش داخل آن بمانند وبیرون آوردن آنها مشکل باشد. و احتباء که مردپشت وساقهای پا را به جامه بسته بنشیند، منع کرده است.

٣٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ، فِي مُؤَذِّنِينَ يَوْمَ النَّحْرِ، نُؤَذِّنُ بِمِنًى: أَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ.

قَالَ: حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: ثُمَّ أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِـ((بَرَاءَةٌ)). قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِنًى يَوْمَ النَّحْرِ: لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. [انظر: ١٦٢٢ع، ٣١٧٧ع، ٤٣٦٣ع، ٤٦٥٥ل، ٤٦٥٦ل، ٤٦٥٧ع، والنظر في الصلاة، باب:
٢. أخرجه مسلم: ١٣٤٧، بدون ذكر ((علي و براءة)) وبلفظ مختلف]

۳۶۹ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت:

ابوبکر در روز نحر[1] در حج (که قبل از حجة الوداع بود) مرا در جمعی از منادیان به منی فرستاد تا اعلام بداریم اینکه:

پس از امسال هیچ مشرکی نباید حج کند و هیچ برهنه ای نباید بر کعبه طواف نماید.

حمید بن عبدالرحمن گفته است: رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از آن علی (رض) را فرستاد و به او دستور داد که سورهٔ برائت (التوبه) را به آواز بلند بر مردم بخوانند. ابو هریره گفت: علی (رض) همراه ما در روز نحر در منی اعلام کرد که: پس از امسال هیچ مشرکی حج نکند و هیچ برهنه ای بر کعبه طواف ننماید.

١١- بَاب: الصَّلَاةِ بِغَيْرِ رِدَاءٍ

باب - ۱۱، نماز بدون رداء

٣٧٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي الْمَوَالِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ مُلْتَحِفًا بِهِ، وَرِدَاؤُهُ مَوْضُوعٌ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْنَا: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، تُصَلِّي وَرِدَاؤُكَ مَوْضُوعٌ؟ قَالَ: نَعَمْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِي الْجُهَّالُ مِثْلُكُمْ، رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي هَكَذَا. [راجع: ٣٥٢. أخرجه مسلم: ٣٠٠٨].

۳۷۰ – از محمد بن منکدر روایت است که گفت:

نزد جابر بن عبدالله رفتم و او در جامهٔ که بر خود پیچیده بود نماز می گزارد، در حالی که ردایش در کنارش نهاده بود، چون نماز را تمام کرد به او گفتم: ای ابو عبدالله، نماز می گزاری و رداء تو جدا نهاده شده است (یعنی تنها در ازار نماز می گزاری).

وی گفت: آری، دوست دارم تا جاهلانی چون شما مرا ببینند، من پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که چنین نماز می گزارد.

---

[1] پیامبر (ص) پس از آنکه سورهٔ برائت نازل شد، غرض نقض عهد با مشرکان، علی (رض) را فرستاد و این بدان سبب بود که مطابق عرف عرب نقض عهد را کسی باید می کرد که عهد بسته بود یا یکی از اهل بیت وی. و سورهٔ توبه چنین آغاز می یابد. قطع معامله است از جانب خدا و رسول او به سوی آنانکه عهد بسته بودید با ایشان از مشرکان (تیسیر القاری)

١٢- بَاب: مَا يُذْكَرُ فِي الْفَخِذِ

وَيُرْوَى عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، وَجَرْهَدٍ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ جَحْشٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْفَخِذُ عَوْرَةٌ». [راجع : ٢٨٣٢].

وَقَالَ أَنَسٌ: حَسَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ فَخِذِهِ .

وَحَدِيثُ أَنَسٍ أَسْنَدُ ، وَحَدِيثُ جَرْهَدٍ أَحْوَطُ حَتَّى يُخْرَجَ مِنِ اخْتِلَافِهِمْ .

وَقَالَ أَبُو مُوسَى: غَطَّى النَّبِيُّ ﷺ رُكْبَتَيْهِ حِينَ دَخَلَ عُثْمَانُ .

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي ، فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَّ فَخِذِي .

باب ـ ۱۲، آنچه در مورد ران آمده است،

و از ابن عباس و جرهد و محمد بن جحش از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می شود که فرمود : « ران عورت است ».

و انس گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم ران خویش را ظاهر کرد .

و حدیث انس از روی اسناد قوی تر است و حدیث جرهد از روی احتیاط (در امر دین) است تا باشد که از اختلاف آنها بر آمده شود .[1]

و ابوموسی گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که عثمان داخل شد، زانو های خویش را پوشانید .

و زید بن ثابت گفته است : خداوند بر رسول خود وحی فرستاد ،در حالی که ران وی بر ران من قرار داشت و چنان بر من سنگینی کرد که ترسیدم مبادا ران من بشکنند .

٣٧١ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ عُلَيَّةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا خَيْبَرَ ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْغَدَاةِ بِغَلَسٍ ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ ، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي زُقَاقِ خَيْبَرَ ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ حَسَرَ الْإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ ، حَتَّى إِنِّي انْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ ، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ» . قَالَهَا ثَلَاثًا ، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ- قَالَ عَبْدُالْعَزِيزِ: وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا: وَالْخَمِيسُ ، يَعْنِي الْجَيْشَ- قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنْوَةً ، فَجُمِعَ السَّبْيُ ، فَجَاءَ دِحْيَةُ ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ ،

۳۷۱ - از عبدالعزیز بن صهیب روایت است که انس رضی الله عنه گفت :

همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد جهاد خیبر کرد و نماز (صبح) را در نزدیکی خیبر در تاریکی آخر شب گزاردیم . پیامبر صلی الله علیه وسلم سوار شد و ابو طلحه سوار شد ، و من در پشت سر ابو طلحه بر مرکب سوار شدم . پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم درکوچه های خیبر راند و همانا زانوی من با ران پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم برخورد کرد . سپس آن حضرت ران خویش را از ازار نمودار کرد تا آنکه من سفیدی ران پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم را نگریستم و آنگاه که آن حضرت وارد شهر گشت گفت : « الله اکبر ویران گشت خیبر، به تحقیق وقتی ما بر سرزمین قومی فرود آمدیم ، پس بد باشد صبح آن قوم بیم داده

۱) بر حدیث جرهد عمل کردن خلاف حدیث انس نیست و در صورت عکس خلاف روایت جرهد است و می توان گفت که در این دو حدیث تعارض فعل با قول است و قول بر فعل رجحان دارد از جهت احتمال آنکه شاید از خصایصشان بوده باشد (تیسیر القاری).

قال: « اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً » . فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّه ، أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ ، سَيِّدَةَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ ، لا تَصْلُحُ إِلا لَكَ ، قال: « ادْعُوهُ بِهَا » . فَجَاءَ بِهَا . فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قال: « خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا » . قال: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَتَزَوَّجَهَا . فَقَالَ لَهُ ثَابِتٌ: يَا أَبَا حَمْزَةَ ، مَا أَصْدَقَهَا ؟ قال: نَفْسَهَا ، أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ ، جَهَّزَتْهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ ، فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا ، فَقَالَ: « مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ » . وَبَسَطَ نِطَعًا ، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالتَّمْرِ ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمْنِ ، قال وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ ، قال: فَحَاسُوا حَيْسًا ، فَكَانَتْ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ٦١٠ح ، ٩٤٧ح ث ، ٢٢٢٨ح ، ٢٢٣٥ح ز ، ٢٨٨٩ح ز ، ٢٨٩٣ح ز ، ٢٩٤٣ح ز ، ٢٩٤٤ح ز ، ٢٩٤٥ح ، ٢٩٩١ح ز ، ٣٣٦٧ق ، ٣٦٤٧ح ، ٤٠٨٣ق ، ٤٠٨٤ق ، ٤١٩٧ح ، ٤١٩٨ح ز ، ٤١٩٩ق ، ٤٢٠٠ح ث ، ٤٢٠١ح ث ، ٤٢١١ح ز ، ٤٢١٢ق ، ٤٢١٣ح ز ، ٥٠٨٥ح ز ، ٥٠٨٦ح ، ٥١٥٩ح ز ، ٥١٦٩ح ، ٥٣٨٧ح ، ٥٤٢٥ح ز ، ٥٥٢٨ق ، ٦٣٦٣ح ز ، ٧٣٣٣ق ، وانظر في الأطعمة ، باب : ١٦. أخرجه مسلم: ١٣٦٥ الجهاد (١٢٠) أوله ، وهو بطوله في النكاح (٨٤)].

شدگان »
و این کلمات را سه بار تکرار کرد .
راوی می گوید : مردم آنجا که غرض کار های روزمرهٔ شان برآمده بودند گفتند : محمد آمده است .
عبدالعزیز می گوید : برخی از یاران ما کلمهٔ – خمیس – یعنی لشکر را در روایتی از انس افزوده اند (یعنی محمد با لشکر آمده است).
سرانجام ما خیبر را به زور فتح کردیم واسیران جمع آوری شدند.)
دحیه آمد و گفت : ای پیامبر خدا از این اسیران مرا کنیزی ببخش .
آن حضرت فرمود : « برو و برای خود کنیزی بگیر ».
وی صفیه بنت حیی را گرفت . سپس مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت : ای پیامبرخدا، صفیه بنت حیی را که رئیسهٔ اقوام قریظه و بنی نضیر است برای دحیه دادی ، و او به کسی جز تو شایسته نیست .
پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « هردو را بخواهید ».دحیه با وی آمد ، و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی وی نگریست دحیه را گفت : « به جز از وی کنیز دیگری برای خود بگیر »
انس می گوید : پیامبر صلی الله علیه وسلم او را آزاد کرد وسپس او را به عقد ازدواج خود در آورد . ثابت (راوی) به انس گفت : ای ابو حمزه چقدر مهر او را داد ؟
انس گفت : نفس او را . او را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود .
آن حضرت در میانهٔ راه بود که ام سلیم او را بیاراست و در همان شب نزد آن حضرت فرستاد و پیامبر صلی الله علیه وسلم به دامادی صبح کرد و گفت :

« هر کس هر چه با خود دارد بیاورد »
سفره چرمی گسترده شد ، کسی خرما می آورد و کسی روغن.
راوی می گوید : چنین می پندارم که آوردن سویق (تلخان) را نیز ذکر کرده است و افزوده که : طعامی بنام حیس فراهم کردند .
این بود ولیمهٔ (طعام شب زفاف) رسول الله صلی الله علیه وسلم .

١٣- بَاب: فِي كَمْ تُصَلِّي الْمَرْأَةُ فِي الثِّيَابِ

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: لَوْ وَارَتْ جَسَدَهَا فِي ثَوْبٍ لأَجَزْتُهُ .

٣٧٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْفَجْرَ ، فَيَشْهَدُ مَعَهُ نِسَاءٌ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ ، مُتَلَفِّعَاتٍ فِي مُرُوطِهِنَّ ، ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ ، مَا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ . [انظر: ٥٧٨، ٨٦٧، ٨٧٢ . أخرجه مسلم: ٦٤٥].

باب ـ ۱۳، زن در نماز چند جامه بپوشد .

و عکرمه گفته است : اگر بدن خود را در یک جامه بپوشد او را کفایت می کند .[1]

۳۷۲ – از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت : همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز صبح را می گزارد و زنان مسلمان که سر وتن خویش را با چادر پوشیده بودند در نماز با وی حاضر می شدند و آنگاه که زنان به خانه های خویش باز می گشتند، هیچ کس نمی توانست آنها را بشناسد .

١٤- بَاب: إِذَا صَلَّى فِي ثَوْبٍ لَهُ أَعْلامٌ ، وَنَظَرَ إِلَى عَلَمِهَا

٣٧٣ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلامٌ ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلامِهَا نَظْرَةً ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِخَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ ، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا عَنْ صَلاتِي» .

باب ـ ۱۴، کسی که در جامه دارای نقش ونگار نماز گزارد و به نقش آن نظر کند .

۳۷۳– از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم در خمیصه (چادر مربع شکل) نماز گزارد که منقوش بود و نظرش بر آن نقشها افتاد و چون نماز را تمام کرد فرمود :
« این چادرم را به ابوجهم ببرید و چادر بدون نقش ابوجهم را برای من بیاورید ، به تحقیق که این چادر همین لحظه مرا از نمازمن بازداشت. (توجه مرا از نماز به خود معطوف داشت)».

۱– مذهب امام ابی حنیفه و مالک و شافعی آنست که دو جامه پیراهن و سرانداز کفایت می کند و عطاء که از تابعین است ازار را نیز گفته است یعنی پیراهن و سرانداز و ازار . و ابن سیرین چهار جامه گفته است یعنی به اضافه چادر که بر خود بپیچد (تیسیر القاری) .

وَقَالَ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «كُنْتُ انظر إِلَى عَلَمِهَا وَأَنَا فِي الصَّلاةِ ، فَأَخَافُ أَنْ تَفْتِنَنِي» . [انظر: ۷۵۲خ ، ۵۸۱۷ل . أخرجه مسلم: ۵۵٦ باختلاف].

و هشام بن عروه از پدرخود روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفته است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت :
« من به سوی نقشهای آن در هنگام نماز نظر می کردم و از آن ترسیدم که مرا در فتنه افکند . »

۱۵- بَاب: إِنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ مُصَلَّبٍ أَوْ تَصَاوِيرَ ، هَلْ تَفْسُدُ صَلاتُهُ ، وَمَا يُنْهَى عَنْ ذَلِكَ

باب ـ ۱۵، اگر کسی در جامه ای نماز گزارد که در آن صلیب و تصاویر باشد .

۳۷٤- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ ، عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ هَذَا ، فَإِنَّهُ لا تَزَالُ تَصَاوِيرُ تَعْرِضُ فِي صَلاتِي» . [انظر: ۵۹۵۹ل].

آیا نماز وی فاسد می شود و آنچه از آن منع شده است .
۳۷٤ – از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : عایشه رضی الله عنها پرده منقش رنگینی داشت که با آن بخشی از خانهٔ خود را پوشانده بود .
پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :
« این پرده ات را از مقابل دور کن زیرا که تصاویرآن پیوسته در نماز من به چشم می‌خورد[1]. »

۱٦- بَاب مَنْ صَلَّى فِي فَرُّوجِ حَرِيرٍ ثُمَّ نَزَعَهُ

باب ـ ۱٦، کسی که در قبای ابریشمی نماز گزارد و سپس آن را از تن در آورد .

۳۷۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: أُهْدِيَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرُّوجُ حَرِيرٍ ، فَلَبِسَهُ فَصَلَّى فِيهِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا ، كَالْكَارِهِ لَهُ ، وَقَالَ: «لا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ» . [انظر: ۵۸۰۱ل . أخرجه مسلم: ۲۰۷۵].

۳۷۵ – از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که گفت : برای پیامبر صلی الله علیه وسلم فروج (قبا)[2] ابریشمین هدیه آورده شد و آن حضرت آن را پوشیده و در آن نمازگزارد. سپس برگشت و آن را به شدت از تن در آورد مانند کسی که آن را زشت می دارد و فرمود:
« این جامه ، شایستهٔ پرهیزکاران نیست.»

---

۱) این حدیث دلالت به کراهیت نماز دارد نه قطع آن. زیرا آن حضرت نماز را تمام کرد و قطع نکرد (شرح شیخ الاسلام).
۲) فروج ،نوعی قبا است که از عقب چاک دارد .

١٧- بَاب: الصَّلاةِ فِي الثَّوْبِ الأَحْمَرِ

٣٧٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَبْتَدِرُونَ ذَاكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ عَنَزَةً فَرَكَزَهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمِّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ، يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْعَنَزَةِ. [راجع: ١٨٧ . اخرجه مسلم: ٥٠٣].

باب ـ ١٧، نماز در جامهٔ سرخ .

٣٧٦ - از ابو جحیفه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم را درخیمهٔ چرمیِ و سرخ رنگ دیدم و بلال را دیدم که آب وضوی پیامبر صلی الله علیه وسلم را گرفته بود و مردم را دیدم که به سوی آب (استفاده شده) وضوی آن حضرت می شتافتند و کسی را که از آن چیزی رسیده بود، به سروصورت خود می مالید و کسی را که نرسیده بود از تری دست همراه خود استفاده کرد. سپس بلال را دیدم که نیزهٔ کوچک را (بطور ستره) بر زمین فرو برد و سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم در حلهٔ سرخ گون که شلوارراا از ساق بر زده بود بیرون آمد و برای مردم به سوی نیزهٔ کوچک دو رکعت نماز گزارد . و مردم و حیوانات را دیدم که از جلو نیزهٔ کوچک می گذشتند .

١٨- بَاب: الصَّلاةِ فِي السُّطُوحِ وَالْمِنْبَرِ وَالْخَشَبِ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَلَمْ يَرَ الْحَسَنُ بَأْسًا أَنْ يُصَلَّى عَلَى الْجُمْدِ وَالْقَنَاطِرِ، وَإِنْ جَرَى تَحْتَهَا بَوْلٌ، أَوْ فَوْقَهَا، أَوْ أَمَامَهَا، إِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا سُتْرَةٌ.

وَصَلَّى أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى سَقْفِ الْمَسْجِدِ بِصَلَاةِ الْإِمَامِ.

وَصَلَّى ابْنُ عُمَرَ عَلَى الثَّلْجِ.

باب ـ ١٨، نمازگزاردن بر بام ها و منبر و چوب

ابو عبدالله (امام بخاری) گفت : حسن (بصری) در نماز بر روی یخ و پُلها باکی نمی بیند ، هر چند در زیر پل و یا بالای پل و یا در جلوی آن پیشاب جاری باشد هر گاه در پیشروی او ستره باشد .

و ابو هریره با اقتدا به نماز امام بر بام مسجد نماز گزارد .[1] و ابن عمر بر برف نماز گزارد .

٣٧٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ قَالَ: سَأَلُوا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمُ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْغَابَةِ، عَمِلَهُ فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانَةَ، لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَامَ

٣٧٧ - از ابو حازم روایت است که گفت : از سهل بن سعد سؤال کردند که منبر(آن حضرت) از چه چیز ساخته شده ؟
وی گفت : در میان مردم دانا تری از من نمانده است ، منبر از چوب گز وادی غابه است که

---

١) امام ابو حنیفه و امام شافعی مکروه دانسته اند که امام تنها بر بلندی باشد یا مقتدی تنها بر بلندی و امام در پایان باشد، مگر برای تعلیم ارکان نماز .

عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ ، كَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَرَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى ، فَسَجَدَ عَلَى الأَرْضِ ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ ، ثُمَّ رَكَعَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالأَرْضِ ، فَهَذَا شَأْنُهُ .

فلان کس که غلام فلان زن بود برای رسول الله صلی الله علیه وسلم ساخته است . آنگاه که منبر ساخته و بر جایش نهاده شد ، پیامبر صلی الله علیه وسلم روی به قبله کرد و تکبیر گفت و مردم در عقب وی ایستادند . آن حضرت قرائت خواند و رکوع کرد و مردم در عقب وی رکوع کردند و سپس از رکوع سر بلند کرد و بعد از منبر به عقب فرود آمد و زمین را سجده کرد . سپس بر منبر ایستاد (و قرائت کرد)[1] سپس رکوع کرد و بعد سر را از رکوع بلند کرد ، سپس از منبر به عقب فرود آمد تا آنکه بر زمین سجده کرد و این است مسئلهٔ منبر .

قال : أبو عَبْد اللَّه : قال عَلِيُّ بْنُ عبد الله : سَأَلَنِي أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ قال : فَإِنَّمَا أَرَدْتُ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ أَعْلَى مِنَ النَّاسِ ، فَلا بَأْسَ أَنْ يَكُونَ الإِمَامُ أَعْلَى مِنَ النَّاسِ بِهَذَا الْحَدِيثِ . قال : فَقُلْتُ : إِنَّ سُفْيَانَ بْنَ عُيَيْنَةَ ، كَانَ يُسْأَلُ عَنْ هَذَا كَثِيراً ، فَلَمْ تَسْمَعْهُ مِنْهُ ؟ قَالَ : لا . [انظر: ٤٤٨ ، ٩١٧ ، ٢٠٩٤ ، ٢٥٦٩ ، أخرجه مسلم: ٥٤٤ ، مطولاً]

ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است : علی بن عبدالله گفته است : احمد بن حنبل رحمه الله در مورد این حدیث از من سؤال کرد . وی (به پاسخ او) گفته است : همانا (من با ذکر این حدیث) خواستم که بگویم که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز از مردم بلند تر ایستاده بود وی می گوید : به احمد بن حنبل گفتم : در این مورد از سفیان بن عیینه زیاد سوال می شد ، تو از وی چیزی نشنیدی ؟
گفت : نه.

۳۷۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ قال : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ قال : أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ ، فَجُحِشَتْ سَاقُهُ ، أَوْ كَتِفُهُ ، وَآلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْراً ، فَجَلَسَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ ، دَرَجَتُهَا مِنْ جُذُوعٍ ، فَأَتَاهُ أَصْحَابُهُ يَعُودُونَهُ ، فَصَلَّى بِهِمْ جَالِساً وَهُمْ قِيَامٌ ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ : « إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا ، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا ، وَإِذَا

۳۷۸ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه وسلم از اسب افتاد . ساق ویا شانهٔ او خراشیده شد و سوگند یاد کرد که به مدت یک ماه نزد زنان خویش نرود و در مشربه (بالا خانهٔ) خویش که پایهٔ آن از تنهٔ درخت خرما بود ، بود و باش می کرد . یاران به عیادت آن حضرت آمدند. وی به آنها

۱) حدیث ۳۷۷ ، سطر هشتم ، پس از عبادت - ثم عاد الی المنبر - عبارت - ثم قرأ - یعنی سپس قرائت کرد - را ندارد . و عبارت - ثم قرأ - در صحیح بخاری - مراجعه و ضبط شیخ محمد علی قطب و شیخ هشام بخاری طبع بیروت سال ۲۰۰۲ نیز نیامده است ولی در سایر نسخ بخاری چون متن ترجمهٔ انگلیسی بخاری ، و تیسیر القاری و شرح شیخ الاسلام و صحیح بخاری ، شرح شیخ قاسم شماسی رفاعی چاپ بیروت آمده است .

سَجَدَ فَاسْجُدُوا ، وَإِنْ صَلَّى قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا » . وَنَزَلَ لِتِسْعٍ وَعِشْرِينَ ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّكَ آلَيْتَ شَهْرًا؟ فَقَالَ: « إِنَّ الشَّهْرَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ » . [انظر: ٦٨٩، ٧٣٢، ٧٣٣، ٨٠٥، ١١١٤، ١٩١١، ٢٤٦٩، ٥٢٠١، ٥٢٨٩، ٦٦٨٤، والنظر في الأذن، بساب : ٥٢. اخرجه مسلم: ٤١١ ، بدون ذكر « ونزل لتسع ...خ »]

نشسته امامت نماز داد در حالیکه آنها ایستاده بودند و آنگاه که از نماز سلام داد فرمود :
« امام برای آن است که از وی متابعت شود . اگر تکبیر بگوید ، تکبیر بگویید و اگر رکوع کند ، رکوع کنید و اگر سجده کند ، سجده کنید و اگر ایستاده نماز گزارد ،ایستاده نماز گزارید . »
آن حضرت پس از بیست و نه روز از آنجا فرود آمد .
مردم گفتند : یا رسول الله همانا ، سوگند یک ماهه خورده بودی. آن حضرت فرمود : « به تحقیق که ماه بیست و نه روز است ».

١٩- بَاب: إِذَا أَصَابَ ثَوْبُ الْمُصَلِّي امْرَأَتَهُ إِذَا سَجَدَ .

٣٧٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ خَالِد قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ الشَّيْبَانِيُّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ مَيْمُونَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي وَأَنَا حِذَاءَهُ ، وَأَنَا حَائِضٌ ، وَرُبَّمَا أَصَابَنِي ثَوْبُهُ إِذَا سَجَدَ ، قَالَتْ: وَكَانَ يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ. [راجع: ٣٣٣ . اخرجه مسلم: ٥١٣]

باب ـ ۱۹، اگر جامهٔ نمازگزار هنگام سجده با زن وی تماس کند .

۳۷۹ – از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز می گزارد و من حایض بودم و در کنار وی نشسته بودم و چون سجده می کرد، گهگاه جامهٔ او با من تماس می کرد .
میمونه گفته است : آن حضرت بر روی جای نماز بوریایی کوچک، نماز می گزارد .

٢٠- بَاب: الصَّلاةِ عَلَى الْحَصِيرِ

وَصَلَّى جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَأَبُو سَعِيد فِي السَّفِينَةِ قَائِمًا . وَقَالَ الْحَسَنُ: قَائِمًا مَا لَمْ تَشُقَّ عَلَى أَصْحَابِكَ ، تَدُورُ مَعَهَا ، وَإِلا فَقَاعِدًا .

باب ـ ۲۰، نماز بر روی حصیر (بوریا)

و جابر بن عبدالله و ابو سعید در کشتی ایستاده نماز گزاردند .
و حسن گفته است : ایستاده نماز بگزار اگر به همراهان تو زحمتی نباشد و تو به هر جهت که کشتی می گردد، می گردی (قبله یا غیر قبله) و اگر به همراهان تو زحمتی باشد، نشسته نماز بگزار .

۳۸۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ، دَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَتْهُ لَهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قُومُوا فَلأُصَلِّ لَكُمْ». قَالَ أَنَسٌ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا، قَدِ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لُبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَصَفَفْتُ وَالْيَتِيمَ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفَ. [انظر: ۷۲۷، ۸۶۰، ۸۷۱، ۸۷۴، ۱۱۶۴، والنظر في التهجد، باب: ۲۵ وباب: ۳۶. اخرجه مسلم: ۶۵۸].

۳۸۰ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: مادر بزرگ وی، ملیکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم را به غذایی دعوت کرد که برای وی پخته بود. آن حضرت از آن غذا خورد وسپس گفت:
«برخیزید تا برای شما نماز بگزارم.»
انس می گوید: من برخاستم و بوریایمان را که در طول زمان سیاه گشته بود با آب شستم. رسول الله صلی الله علیه وسلم به نماز ایستاد و من و یتیم در عقب وی صف بستیم و پیرزن در عقب ما ایستاد. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ما دو رکعت نمازگزارد و سپس برگشت.

۲۱- بَاب: الصَّلَاةِ عَلَى الْخُمْرَةِ

باب - ۲۱، نماز برجای نماز کوچک.

۳۸۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ. [راجع: ۳۳۳. اخرجه مسلم: ۵۱۳، مطولاً باختلاف].

۳۸۱ - از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر روی خُمره (سجاده بافته شده از برگ خرما) نماز می گزارد.

۲۲- بَاب: الصَّلَاةِ عَلَى الْفِرَاشِ

باب - ۲۲، نماز بستر خواب و انس بر بستر خود نماز گزارد.

وَصَلَّى أَنَسٌ عَلَى فِرَاشِهِ.
وَقَالَ أَنَسٌ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَيَسْجُدُ أَحَدُنَا عَلَى ثَوْبِهِ. [راجع: ۳۸۵].

و انس گفته است: ما با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزاردیم و هر یک از ما بر جامهٔ خویش سجده می کرد.

۳۸۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِجْلَايَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلَيَّ، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ. [انظر: ۳۸۳، ۳۸۴،

۳۸۲ - از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که گفت: من در پیش روی رسول الله صلی الله علیه وسلم می خوابیدم و پاهایم در قبلهٔ وی قرار داشت و چون به سجده می رفت پایم را می فشرد و من پایم را جمع می کردم و چون می ایستاد، پایم را دراز می کردم. در آن زمان در خانه ها چراغ وجود نداشت.

٣٨٣ - حَدَّثَنَا يَحيى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، حَدَّثَني عُقَيْلٌ، عَنِ ابنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَني عُرْوَةُ: أَنَّ عائِشَةَ أخْبَرَتْهُ: أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كانَ يُصَلِّي، وَهيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ القِبْلَةِ، عَلَى فِراشِ أهْلِه، اعْتِرَاضَ الجَنَازَةِ. [راجع: ٣٨٢. أخرجه مسلم: ٥١٢ و أخرجه (٧٤٤) بنحوه]

٣٨٣ - عايشه رضی الله عنها گفت:
همانا رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز می گزارد و عایشه چون جنازه ای میان او و قبله بر بستر وی آرمیده بود.

٣٨٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ عِرَاكٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ النَّبيَّ ﷺ كانَ يُصَلِّي، وَعائِشَةُ مُعْتَرِضَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ القِبْلَةِ، عَلَى الفِراشِ الَّذي يَنامانِ عَلَيْهِ. [راجع: ٣٨٢. أخرجه مسلم: ٥١٢ وأخرجه (٧٤٤) بنحوه]

٣٨٤ - از عروه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزارد و عایشه میان آن حضرت و قبله، بر بستری که هر دو می خوابیدند، دراز کشیده بود.

٢٣- باب: السُّجُود عَلَى الثَّوْبِ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ

باب - ۲۳، سجده بر جامه در شدت گرما.

وَقَالَ الحَسَنُ: كانَ القَوْمُ يَسْجُدُونَ عَلَى العِمامَةِ وَالقَلَنْسُوَةِ، وَيَدَاهُ في كُمِّهِ.

و حسن گفته است: مردم بر دستار و کلاه خویش سجده می کردند و دستهای آنها در آستین بود.

٣٨٥ - حَدَّثَنَا أبُو الوَلِيدِ هِشامُ بْنُ عَبْدِالمَلِكِ، قال: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ المُفَضَّلِ قال: حَدَّثَني غالِبٌ القَطَّانُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللهِ، عَنْ أنَسِ بْنِ مالِكٍ قال: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبيِّ ﷺ، فَيَضَعُ أحَدُنا طَرَفَ الثَّوْبِ، مِنْ شِدَّةِ الحَرِّ في مَكانِ السُّجُودِ. [انظر: ٥٤٢، ١٢٠٨. أخرجه مسلم: ٦٢٠]

٣٨٥ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزاردیم و هر یک از ما به دلیل شدت گرما، گوشۀ جامۀ خویش را در جای سجده می نهاد.

٢٤- باب: الصَّلاة فِي النِّعَالِ

باب - ۲۴، نماز با کفش.

٣٨٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أبي إيَاسٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: أَخْبَرَنَا أبُو مَسْلَمَةَ، سَعِيدُ بْنُ يَزِيدَ الأزْدِيُّ، قال: سَأَلْتُ أنَسَ بْنَ مالِكٍ: أَكانَ النَّبيُّ ﷺ يُصَلِّي في نَعْلَيْهِ؟ قال: نَعَمْ. [انظر: ٥٨٥٠، وانظر في الصلاة، باب: ٢٢. أخرجه مسلم: ٥٥٥]

٣٨٦ - از سعید بن یزید روایت است که گفت:
از انس بن مالک پرسیدم که: آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم با کفش نماز می گزارد؟
وی گفت: آری.

۲۵- بَاب: الصَّلاةِ فِي الْخِفَافِ

باب ـ ۲۵، نماز با موزه (مسحی) .

۳۸۷- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ يُحَدِّثُ: عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: رَأَيْتُ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَسُئِلَ فَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ مِثْلَ هَذَا.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ: فَكَانَ يُعْجِبُهُمْ، لأَنَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ. [أخرجه مسلم: ۲۷۲]

۳۸۷ – از همام بن حارث روایت است که گفت :
جریر بن عبدالله را دیدم که ادرار نمود و سپس وضو کرد و بر موزه های خویش مسح نمود . سپس ایستاد و نماز گزارد ، از وی سؤال شد و او گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که چنین کرد .
ابراهیم (نخعی) گفت : پس همین (حدیث جریر) بود که مردم را به شگفت می آورد. زیرا جریر از کسانی بود که در آخر اسلام آورده بود .[1]

۳۸۸- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ابْنِ شُعْبَةَ قَالَ: وَضَّأْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ وَصَلَّى. [راجع: ۱۸۲ . اخرجه مسلم: ۲۷۴]

۳۸۸ – مغیره ابن شعبه گفت :
پیامبر صلی الله علیه وسلم را در وضو کمک کردم . آن حضرت بر موزه ها مسح کرد و نماز گزارد .

۲۶ - بَاب: إِذَا لَمْ يُتِمَّ السُّجُودَ

باب ـ ۲۶، کسی که سجده را کامل نکند .

۳۸۹- أَخْبَرَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا مَهْدِيٌّ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ: رَأَى رَجُلاً لا يُتِمُّ رُكُوعَهُ وَلا سُجُودَهُ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ، قَالَ لَهُ حُذَيْفَةُ: مَا صَلَّيْتَ- قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ- لَوْ مُتَّ مُتَّ عَلَى غَيْرِ سُنَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ. [انظر: ۷۹۱، ۸۰۸]

۳۸۹ – از حذیفه روایت است که گفت : وی مردی را دید که رکوع و سجده خود را کامل نمی کرد و چون نمازش را تمام کرد حذیفه به او گفت :
ابو وائل می گوید: گمان می کنم که حذیفه به او گفته باشد :
اگر [بر این حال] بمیری به غیر سنت محمد صلی الله علیه وسلم مرده ای !

---

۱) مراد از یاران ابن مسعود است که حدیث جریر ایشان را خوش آمده بود . و جریر در سال وفات آن حضرت ایمان آورده بود . یعنی بعد از نزول سورهٔ مائده که متضمن آیهٔ وضوست . پس دیدن جریر آن حضرت را که بر موزه ها مسح کرده بعد از آن است که فرضیت شستن پاها در آیهٔ وضو آمده است و این روایت،گفته منکران مسح موزه ها را که می گویند مسح بر موزه ها پیش از نزول آیهٔ وضو بوده و با آیهٔ وضو ، منسوخ شده است ، رد می کند . (شرح شیخ الاسلام) .

۲۷- بَاب: يُبْدِي ضَبْعَيْهِ وَيُجَافِي فِي السُّجُودِ

باب ـ ۲۷، نماز گزار در سجده بازو ها را ظاهر کند و از پهلو ها دور نگه دارد .

۳۹۰ -أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنِ ابْنِ هُرْمُزَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ .

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ: نَحْوَهُ . [انظر: ۸۰۷ك ، ۳۵٦٤ك . أخرجه مسلم: ٤۹۵] .

۳۹۰ – از عبدالله بن مالک ابن بحینه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم که نماز می گزارد، بازوها را از پهلوها دور نگه می داشت تا آنکه سفیدی زیر بغل های وی نمودار می شد . و لیث گفته است : جعفر بن ربیعه مانند این حدیث را برایم گفته است .

۲۸-بَاب: فَضْلِ اسْتِقْبَالِ الْقِبْلَةِ

باب ـ ۲۸، فضیلت رو آوردن به قبله .

يَسْتَقْبِلُ بِأَطْرَافِ رِجْلَيْهِ ، قاله أَبُو حُمَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۸۲۸] .

نماز گزار سر آنگشت پای ها را به سوی قبله می کند که ابو حمید آن را از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است .

۳۹۱ -حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْمَهْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ سِيَاهٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا ، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا ، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا ، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ، الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ، فَلَا تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ» . [انظر: ۳۹۲أ ، ۳۹۳ث]

۳۹۱ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسی که چون ما نماز بگزارد و به قبلهٔ ما روی آورد و از حیوان ذبح شده ما بخورد ، وی مسلمانی است که در امان خدا و در امان پیامبرش می باشد . پس خدا را در عهدش خیانت نکنید (چنین کسی را میازارید).

۳۹۲ - حَدَّثَنَا نُعَيْمٌ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ ، حَتَّى يَقُولُوا لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا ، وَصَلَّوْا صَلَاتَنَا ، وَاسْتَقْبَلُوا قِبْلَتَنَا ، وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا ، فَقَدْ حَرُمَتْ عَلَيْنَا دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ ، إِلا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» . [راجع: ۳۹۱]

۳۹۲ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « فرمان یافته ام تا زمانی با مردم پیکار نمایم که بگویند : - لا اله الا الله – و اگر چنان گویند و مانند ما نماز بگزارند و به قبلهٔ ما روی آورند ومانند ما حیوانات خویش را ذبح نمایند. همانا که خون ها و مال هایشان بر ما حرام شده است مگر به حق آن (به گونهٔ قصاص و جبران اموال بر وفق شریعت)».

۳۹۳- وقال ابنُ أبي مَرْيَمَ: أخبرَنا يحيى: حدَّثنا حُمَيدٌ: حَدَّثنا أنسٌ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ.

وقَالَ عَليُّ بنُ عَبدِاللهِ: حدَّثنا خالدُ بنُ الحَارث قال: حدَّثنا حُمَيدٌ قال: سَأَلَ مَيمُونُ بنُ سِيَاه: أنسَ بنَ مَالكٍ قال: يَا أبَا حَمزَةَ، مَا يُحَرِّمُ دَمَ العَبدِ ومَالَهُ؟ فَقَالَ: مَنْ شَهِدَ أنْ لا إلَهَ إلا اللهُ، وَاستَقبَلَ قِبلَتَنا، وصَلَّى صَلاتَنَا، وأكَلَ ذَبِيحَتَنا، فهُوَ المُسلِمُ، لَهُ مَا لِلمُسلِمِ، وعَلَيهِ مَا عَلَى المُسلِمِ. [راجع: ۳۹۱]

۳۹۳ - ابن ابی مریم گفته است : که روایت است از یحیی از حمید از انس از پیامبر صلی الله علیه وسلم . و علی بن عبدالله گفته است : روایت است از خالد بن حارث که حمید گفته است :
میمون بن سیاه از انس بن مالک پرسید و گفت:
ای ابو حمزه چه چیز خون و مال کسی را حرام می گرداند ؟
وی گفت : کسی که به کلمهٔ ـ لا إله إلا الله – شهادت بدهد و به قبلهٔ ما روی آورد و مانند ما نماز بگزارد و ذبح شدهٔ ما را بخورد، وی مسلمان است واورا است حقوقی که برای مسلمانان است و بر اوست آنچه [از وجائب] بر مسلمان است .

۲۹- بَاب قِبلَةِ أهلِ المَدِينَةِ، وأهلِ الشَّامِ، والمَشرِقِ

باب ـ ۲۹، قبلهٔ مردم مدینه و مردم شام و مشرق زمین .

لَيسَ فِي المَشرِقِ وَلا فِي المَغرِبِ قِبلَةٌ، لِقَولِ النَّبيِّ ﷺ: «لا تَستَقبِلُوا القِبلَةَ بِغَائِطٍ أو بَولٍ، ولَكِنْ شَرِّقُوا أو غَرِّبُوا».

قبلهٔ (مدینه) جانب شرق و غرب نیست ، نظر به فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم : « به سوی قبله قضای حاجت و ادرار نکنید ولی به سوی شرق یا غرب روی گردانید ».

۳۹٤ - حدَّثنا عَليُّ بنُ عَبدِاللهِ قال: حدَّثنا سُفيَانُ قال: حدَّثنا الزُّهريُّ، عَنْ عَطَاءِ بنِ يَزيدَ، عَنْ أبي أيُّوبَ الأنصَاريِّ: أنَّ النَّبيَّ ﷺ قَالَ: «إذَا أتَيتُمُ الغَائِطَ، فَلا تَستَقبِلُوا القِبلَةَ وَلا تَستَدبِرُوهَا، ولَكِنْ شَرِّقُوا أو غَرِّبُوا». [راجع: ١٤٤. اخرجه مسلم: ٢٦٤]

قال أبو أيُّوبَ: فَقَدِمنَا الشَّامَ، فَوَجَدنَا مَرَاحِيضَ بُنِيَت قِبَلَ القِبلَةِ، فَنَنحَرِفُ، ونَستَغفِرُ اللهَ تَعَالَى.

وعَنِ الزُّهريِّ، عَنْ عَطَاءٍ قال: سَمِعتُ أبَا أيُّوبَ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ: مِثلَهُ. [راجع: ١٤٤]

۳۹٤ - از ابو ایوب انصاری روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:
« چون به قضای حاجت می روید ، روی به قبله و پشت به قبله نکنید بلکه به سوی شرق و غرب روی بگردانید » .
ابو ایوب گفته است : سپس به شام رفتیم و مستراح ها را دیدیم که به سوی قبله بنا یافته بود. ما نیز کج می نشستیم و از خدای تعالی آمرزش می خواستیم .
زهری از عطاء ، روایت کرده و گفته: از ابو ایوب شنیدم که مثل این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرد .

٣٠- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ﴾ [البقرة:١٢٥]

باب ـ ۳۰، فرمودهٔ خدای تعالی : « از مقام ابراهیم نماز گاه بگیرید » (البقره : ۱۲۵)

٣٩٥- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قَالَ: سَأَلْنَا ابْنَ عُمَرَ، عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعُمْرَةَ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. [انظر: ١٦٢٣د، ١٦٢٧د، ١٦٤٥د، ١٦٤٧ع، ١٧٩٤د. اخرجه مسلم: ١٢٣٤]

۳۹۵ – از عمروبن دینار روایت است که گفت : از ابن عمر در مورد مردی سوال کردیم که در عمره کعبه را طواف کند ولی بین صفا و مروه طواف نکند .آیا (از احرام بر می آید) و با زن خود جماع کند .

ابن عمر گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم به مکه آمد و کعبه را هفت بار طواف کرد و دو رکعت نماز در عقب مقام ابراهیم گزارد و میان صفا و مروه طواف کرد و همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم در اعمال و اقوال برای شما مقتدایی نیک است .

٣٩٦- وَسَأَلْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ: لاَ يَقْرَبَنَّهَا، حَتَّى يَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. [انظر: ١٦٢٤د، ١٦٤٦د، ١٧٩٤م]

۳۹٦ – ما از جابر بن عبدالله (مضمون حدیث فوق را) سوال کردیم . وی گفت : (چنین کسی به قصد جماع) به زن خود نزدیک نشود، تا آنکه میان صفا و مروه طواف نماید .

٣٩٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سَيْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا قَالَ: أُتِيَ ابْنُ عُمَرَ، فَقِيلَ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْكَعْبَةَ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَأَقْبَلْتُ وَالنَّبِيُّ ﷺ قَدْ خَرَجَ، وَأَجِدُ بِلاَلاً قَائِمًا بَيْنَ الْبَابَيْنِ، فَسَأَلْتُ بِلاَلاً فَقُلْتُ: أَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ فِي الْكَعْبَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، رَكْعَتَيْنِ، بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ اللَّتَيْنِ عَلَى يَسَارِهِ إِذَا دَخَلْتَ، ثُمَّ خَرَجَ، فَصَلَّى فِي وَجْهِ الْكَعْبَةِ رَكْعَتَيْنِ. [انظر: ٤٦٨ع، ٥٠٤ع، ٥٠٥ع، ٥٠٦ع، ١١٦٧د، ١٥٩٨ع، ١٥٩٩ع، ٢٩٨٨ع، ٤٢٨٩ع، ٤٤٠٠ط، وانظر في الشهادات، باب: ٤ اخرجه مسلم: ١٣٢٩ ولم يذكركم صلى ولا (ثم خرج ...)]

۳۹۷ – از مجاهد روایت است که گفت : کسی نزد ابن عمر آمد و او به گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم از همین جا داخل کعبه شد .

ابن عمر گفت : سپس من روی آوردم در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از کعبه بر آمده بود و بلال را دیدم که در میان دو پلهٔ درب کعبه ایستاده است . از وی سؤال کردم که آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم در کعبه نماز گزارد ؟

گفت : آری . دو رکعت در میان همان دو ستونی گزارد که چون داخل کعبه شوید به جانب چپ قرار می گیرد و سپس بر آمد و روی به کعبه دو رکعت نماز گزارد .

۳۹۸ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا، وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قُبُلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ». [انظر: ۱۶۰۱، ۳۳۵۱، ۳۳۵۲، وانظر في الشهادات، باب: ٤. أخرجه مسلم: ۱۳۳۱ مختصراً]

۳۹۸ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وسلم داخل کعبه شد در هر گوشه و کنار خانه دعا کرد و در آنجا نماز نگزارد.[1] تا آنکه از کعبه بر آمد و چون از کعبه بر آمد، در پیش روی کعبه دو رکعت نماز گزارد و فرمود: «این است قبله».

۳۱- بَابُ: التَّوَجُّهِ نَحْوَ الْقِبْلَةِ حَيْثُ كَانَ

باب - ۳۱، هر کجا که نماز گزار باشد روی به قبله آورد.

وَقَالَ: أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَكَبِّرْ». [راجع: ۷۵۷].

و ابو هریره گفته است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «رو به قبله کن و تکبیر (الله اکبر) بگو.»

۳۹۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَّى نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ أَنْ يُوَجَّهَ إِلَى الْكَعْبَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ﴾ [البقرة: ۱٤٤] فَتَوَجَّهَ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ، وَهُمُ الْيَهُودُ: ﴿مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۱٤٤][1]. فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ، ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَ مَا صَلَّى، فَمَرَّ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الأَنْصَارِ فِي صَلاةِ الْعَصْرِ، نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَقَالَ: هُوَ يَشْهَدُ: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَنَّهُ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، فَتَحَرَّفَ الْقَوْمُ، حَتَّى تَوَجَّهُوا نَحْوَ الْكَعْبَةِ. [راجع: ٤٠]

۳۹۹ - براء بن عازب رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در مدینه) مدت شانزده، هفده ماه به سوی بیت القدس نماز گزارد. ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم دوست می داشت تا فرمان یابد که به سوی کعبه نماز بگزارد. همان بود که خداوند وحی فرستاد: «به تحقیق ما می بینیم گشتن روی تو را درجانب آسمان» (البقره: ۱٤٤)
آن حضرت به سوی کعبه روی گردانید و مردم بیخرد که از قوم یهود بودند گفتند: «ایشان را چه چیز از قبله ایشان که برآن بودند، برگردانید؟
(یعنی از بیت المقدس) بگو: خدا راست، مشرق و مغرب. راه می نماید هرکه را خواهد به سوی راه راست» (البقره: ۱٤۲)[2]

مردی که در هنگام گردیدن قبله با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز گزارده بود. پس از

---

۱) گفتۀ بلال که آن حضرت در داخل کعبه نماز گزارد، نسبت به گفته ابن عباس موثق تر است. زیرا بلال همراه آن حضرت به داخل کعبه بوده و ثابت نشده است که ابن عباس با آن حضرت بوده باشد. (تیسیر القاری)

۲) اشتباهاً آیت منکور «ما و لا هم ... الخ» ۱٤٤ شماره گذاری شده است. شماره آن ۱٤۲ در سوره بقره است.

نماز بر گروهی از انصار گذشت که نماز عصر را به سوی بیت المقدس می خواندند . وی گفت : او شهادت می دهد بر اینکه : وی با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز گزارده و همانا آن حضرت به سوی کعبه رخ نموده است . آن گروه (در حال نماز) برگشتند تا آنکه به سوی کعبه روی آوردند .

٤٠٠ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ قال: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَابِرٍ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ ، فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ ، نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ . [انظر: ١٠٩٤ح، ١٠٩٩ل، ١٢١٧ل، ٤١٤٠ح. اخرجه مسلم: ٥٤٠ بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

٤٠٠ - از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم برمرکب خویش سوار بود و نماز می گزارد و به هر سو که مرکب روی می آورد، روی می نمود و چون می‌خواست نماز فرض بخواند . از مرکب فرود می آمد و به جانب قبله نماز می‌گزارد.

٤٠١ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ قال: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قال: قَالَ عَبْدُاللَّهِ : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ - قال إِبْرَاهِيمُ: لا أَدْرِي - زَادَ أَوْ نَقَصَ ، فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَحَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ؟ قال: «وَمَا ذَاكَ». قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا ، فَثَنَى رِجْلَيْهِ ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ، ثُمَّ سَلَّمَ ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ قال: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ لَنَبَّأْتُكُمْ بِهِ ، وَلَكِنْ ، إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي ، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ ، فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ ، ثُمَّ لِيُسَلِّمْ ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ» . [انظر: ٤٠٤ح، ١٢٢٦ح، ٦٦٧١ل، ٧٢٤٩ح. اخرجه مسلم: ٥٧٢]

٤٠١ - از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز گزارد .

ابراهیم (راوی) می گوید : نمی دانم آن حضرت در نماز خود چیزی افزود یا از آن کاست . و چون سلام داد به وی گفته شد : یا رسول الله ، آیا در نماز چیز نوی پدید آمده است ؟

« آن حضرت فرمود : « و آن چیز نو کدام است ؟ »

گفتند : تو چنین و چنان نماز گزاردی . آن حضرت پاهای خویش را خم کرد و روی به قبله کرد و دو بار سجده کرد و سپس سلام داد . بعد به سوی ما روی گردانید و گفت : « اگر در نماز چیزی نو پدید می آمد شما را آگاه می ساختم . من هم مانند شما بشری هستم که فراموش می کنم ، همان گونه که شما فراموش می کنید و اگر فراموش کنم به یاد من بدهید . و اگر یکی از شما در نماز خویش شک می کند گمانی را که آن را درست می پندارد (ظن غالب) دریابد و بر همان گمان نمازش را تمام

کند ، سپس سلام بگوید و بعد دو سجدهٔ (سهو) کند » .

٣٢-بَاب: مَا جَاءَ فِي الْقِبْلَةِ ، وَمَنْ لَمْ يَرَ الإِعَادَةَ عَلَى مَنْ سَهَا ، فَصَلَّى إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ .

وَقَدْ سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَكْعَتَيِ الظُّهْرِ ، وَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ بِوَجْهِهِ ، ثُمَّ أَتَمَّ مَا بَقِيَ . [راجع : ٤٨٢] .

٤٠٢ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ قال: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قال: قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلاثٍ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوِ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ، فَنَزَلَتْ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة:١٢٥] وَآيَةُ الْحِجَابِ ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾ [التحريم: ٥] فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ . [انظر: ٤٤٨٣ ، ٤٧٩٠ ، ٤٩١٦ . اخرجه مسلم: ٢٣٩٩ مختصراً]

حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ قال: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ قال: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ قال: سَمِعْتُ أَنَسًا بِهَذَا .

باب ـ ۳۲، آنچه دربارهٔ قبله گفته شده و کسی که در اعادهٔ نمازی که کسی سهواً به سوی غیر قبله خوانده است، باکی نمی بیند.

و همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز پیشین را دو رکعت گزارد و سلام داد و سپس به سوی مردم روی گردانید و بعد دو رکعت باقیمانده را تمام کرد .

٤٠٢ – از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت : پروردگار خود را در سه مورد موافقت کردم (رای من بر وفق وحی قرار گرفت) .

گفتم یا رسول الله ، چه می شد اگر که مقام ابراهیم را نماز گاه می گرفتیم . وحی فرود آمد که : « و بگیرید از جای قدم (ایستگاه » ابراهیم نماز گاه » (البقره : ١٢٥) و آیت حجاب :

گفتم : یا رسول الله ، اگر به زنان خویش امر می کردی که در پرده باشند . زیرا نیکوکار و بدکار با آنها سخن می‌گویند که سپس فرمان حجاب نازل شد . و زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم از جهت رشک بر همدیگر بر خلاف آن حضرت همدست شدند و من بدیشان گفتم (اگر آن حضرت شما را طلاق بدهد و چنین بر زبان من گذشت :)

« نزدیک است که پروردگار او عوض دهد برای او زنان دیگر بهتر از شما » (التحریم: ٥) و این آیه نازل شد .

روایت است از ابن ابی مریم از یحیی بن ایوب که حمید گفته است : از انس این حدیث را شنیدم .

٤٠٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَس، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ دِينَار، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ قال: بَيْنَا النَّاسُ بِقُبَاء فِي صَلاةِ الصُّبْحِ، إِذْ جَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ، وَقَدْ أُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ، فَاسْتَقْبِلُوهَا، وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إِلَى الشَّامِ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْكَعْبَةِ. [انظر: ٤٤٨٨ل، ٤٤٩٠، ٤٤٩١ل، ٤٤٩٣، ٤٤٩٤ل، ٧٢٥١ل. أخرجه مسلم: ٥٢٦]

٤٠٣ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که مردم نماز صبح را در مسجد قبا می گزاردند کسی نزد آنها آمد و گفت: به تحقیق که امشب قرآن (وحی) بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد و به او امر شد که به سوی کعبه نماز گزارد، پس شما نیز به سوی کعبه روی بگردانید. و رویهایشان به جانب شام بود سپس به سوی کعبه دور زدند.

٤٠٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّه قال: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ خَمْسًا، فَقَالُوا: أَزِيدَ فِي الصَّلاةِ؟ قال: «وَمَا ذَاكَ». قَالُوا: صَلَّيْتَ خَمْسًا، فَثَنَى رِجْلَيْهِ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ. [راجع: ٤٠١. أخرجه مسلم: ٥٧٢]

٤٠٤ - از عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز پیشین را پنج رکعت گزارد. گفتند: آیا در نماز زیادت آمده است؟

آن حضرت فرمود: « زیادت چیست؟ »

گفتند: پنج رکعت گزاردی، آن حضرت پاهایش را خم کرد و دو بار سجدهٔ (سهو) نمود.

٣٣- بَاب: حَكِّ الْبُزَاقِ بِالْيَدِ مِنَ الْمَسْجِدِ

باب - ٣٣، تراشیدن آب دهان با دست از مسجد.

٤٠٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَر، عَنْ حُمَيْد، عَنْ أَنَس: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَتَّى رُؤِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَّهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلاتِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ، إِنَّ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلا يَبْزُقَنَّ أَحَدُكُمْ قِبَلَ قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ». ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ، ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا». [راجع: ٢٤١. أخرجه مسلم: ٤٩٣ بقطعة ليست في هذه الطريق، و أخرجه (٥٥١) بهذا اللفظ]

٤٠٥ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم آب دهانی را بر دیوار قبلهٔ مسجد دید. این امر بر وی گران آمد، چنانکه اثر آن در سیمایش ظاهر شد. سپس برخاست و آن را با دست سترد و فرمود: « هر یک از شما که به نماز می ایستد همانا با پروردگار خود راز و نیاز می کند یا آنکه پروردگارش در میان او و میان قبله است. پس هیچ یک از شما به سوی قبله تف نیفکند، بلکه به جانب چپ یا زیر پای خود تف افکند. »

سپس آن حضرت گوشهٔ ردای خویش را گرفت و آب دهان در آن افکند و بهم مالید و بعد گفت: « یا این چنین کند ».

٤٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى بُصَاقًا فِي جِدَارِ الْقِبْلَةِ، فَحَكَّهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «إِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ يُصَلِّي، فَلَا يَبْصُقُ قِبَلَ وَجْهِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قِبَلَ وَجْهِهِ إِذَا صَلَّى». [انظر: ٧٥٣ط، ١٢١٣ط، ٦١١١ط. أخرجه مسلم: ٥٤٧]

٤٠٦ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم دید که آب دهان بر دیوار قبله مسجد است. آن را سترد و سپس روی به مردم کردو گفت:

«آنگاه که یکی از شما نماز می گزارد به پیش روی خود آب دهان نیفکند. زیرا هنگامی که نماز می گزارد خداوند در جلوی روی اوست».

٤٠٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى فِي جِدَارِ الْقِبْلَةِ مُخَاطًا، أَوْ بُصَاقًا، أَوْ نُخَامَةً، فَحَكَّهُ. [أخرجه مسلم: ٥٤٩]

٤٠٧ - از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم آب بینی، یا آب دهان و یا بلغمی را در دیوار قبلهٔ مسجد دید و آن را سترد.

٣٤- بَاب: حَكِّ الْمُخَاطِ بِالْحَصَى مِنَ الْمَسْجِدِ

باب - ٣٤، تراشیدن آب بینی با سنگ از مسجد.

[وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنْ وَطِئْتَ عَلَى قَذَرٍ رَطْبٍ فَاغْسِلْهُ، وَإِنْ كَانَ يَابِسًا فَلَا].

و ابن عباس گفته است: اگر بر پلیدی گام نهادی که تر است آن را بشوی و اگر خشک بود، شستنی لازم نیست بلکه آن را بتراش].

٤٠٨، ٤٠٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ وَأَبَا سَعِيدٍ حَدَّثَاهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي جِدَارِ الْمَسْجِدِ، فَتَنَاوَلَ حَصَاةً فَحَكَّهَا، فَقَالَ: «إِذَا تَنَخَّمَ أَحَدُكُمْ، فَلَا يَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهِ، وَلَا عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى». [انظر: ٤١٠ط كلاهما، ٤١١ط كلاهما، ٤١٤ط أبو سعيد، ٤١٦ط أبو هريرة. أخرجه مسلم: ٥٤٨]

٤٠٨، ٤٠٩ - از ابو هریره و ابو سعید روایت است که گفته اند: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر دیوار مسجد آب بینی یا خلط سینه را دید، سنگریزه ای برداشت و آن را تراشید و سپس گفت: «اگر کسی از شما آب دهان می افکند بر جلوی روی خود نیفکند و به جانب راست نیفکند بلکه باید بهٔ سمت چپ خود یا زیر پای چپ خود آب دهان افکند.

٣٥- بَاب: لَا يَبْصُقْ عَنْ يَمِينِهِ فِي الصَّلَاةِ

باب - ٣٥، در وقت نماز، آب دهان به جانب راست نیفکند.

٤١٠، ٤١١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ،

٤١٠، ٤١١ - از ابو هریره و ابو سعید رضی الله

عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ، وَأَبَا سَعِيدٍ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي حَائِطِ الْمَسْجِدِ ، فَتَنَاوَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَصَاةً فَحَتَّهَا ، ثُمَّ قَالَ : « إِذَا تَنَخَّمَ أَحَدُكُمْ ، فَلا يَتَنَخَّمْ قِبَلَ وَجْهِهِ ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ ، أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى » . [راجع: ٤٠٨ و ٤٠٩ . اخرجه مسلم :٥٤٨]

عنهما روایت است که گفته اند : رسول الله صلی الله علیه و سلم بر دیوار مسجد آب دهان یا بینی ای را دید ، سنگریزه ای برداشت و آن را تراشید و سپس فرمود :
« اگر کسی از شما آب دهان یا بینی می افکند به پیش روی خود نیفکند و بطرف راست خود نیفکند ، بلکه باید به جانب چپ یا زیر پای چپ خود بیفکند . »

٤١٢- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي قَتَادَةُ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَتْفُلَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ ، أَوْ تَحْتَ رِجْلِهِ » . [راجع: ٢٤١ . اخرجه مسلم (٤٩٣) بقطعة ليست في هذه الطريق ، و اخرجه :٥٥١ بهذا اللفظ]

٤١٢ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است :
« هیچ یک از شما به پیش روی خود تف نکند و به جانب راست خویش تف نکند ، لیکن به طرف چپ یا زیر پای چپ خود تف افکند . »

٣٦- بَاب: لِيَبْزُقْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى

باب ـ ٣٦، آب دهن به جانب چپ و یا در زیر پای چپ بیفکند .

٤١٣- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فِي الصَّلاةِ ، فَإِنَّمَا يُنَاجِي رَبَّهُ ، فَلا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ ، أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ » . [راجع: ٢٤١] . [أخرجه مسلم :٤٩٣ بقطعة ليست في هذه الطريق ، و أخرجه (٥٥١) بهذا اللفظ]

٤١٣ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود :
« مسلمان تا آنگاه که در نماز است او را با خدای وی راز و نیاز است . پس به پیشروی و به جانب راست خویش تف نیفکند ولی به جانب چپ یا زیر پای چپ خویش تف بیفکند . »

٤١٤ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَبْصَرَ نُخَامَةً فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ ، فَحَكَّهَا بِحَصَاةٍ ، ثُمَّ نَهَى أَنْ يَبْزُقَ الرَّجُلُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، أَوْ عَنْ يَمِينِهِ ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ ، أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى .

وَعَنِ الزُّهْرِيِّ ، سَمِعَ حُمَيْدًا ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ :

٤١٤ – از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم بر دیوار قبله مسجد آب دهان یا بینی ای را دید و آن را با سنگریزه ای تراشید و سپس منع کرد که مرد به جلوی روی خود یا به جانب راست خود تف بیندازد مگر آنکه به طرف چپ یا در زیر پای خود تف بیندازد .
واز زهری روایت است که از حمید شنیده که ابو سعید مانند این حدیث را، روایت کرده است.

٣٧- بَاب :كَفَّارَةِ الْبُزَاقِ فِي الْمَسْجِدِ

٤١٥- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبُزَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا» .[اخرجه مسلم:٥٥٢]

باب ـ ٣٧، کفّارۀ تف افکندن در مسجد .

٤١٥-از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : « تف افکندن در مسجد گناه است و کفاره اش پوشانیدن آن با خاک است .»

٣٨- بَاب دَفْنِ النُّخَامَةِ فِي الْمَسْجِدِ

٤١٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى الصَّلاةِ، فَلا يَبْصُقْ أَمَامَهُ، فَإِنَّمَا يُنَاجِي اللَّهَ مَا دَامَ فِي مُصَلاهُ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ مَلَكًا، وَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ فَيَدْفِنُهَا» .[راجع: ٤٠٨ . اخرجه مسلم: ٥٤٨] .

باب ـ ٣٨، پوشیدن بلغم با خاک در مسجد.

٤١٦- از ابو هريره رضی الله عنه روايت است که پيامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : « اگر کسی از شما به نماز می ایستد در جلوی روی خود تف نیفکند،زیرا تا زمانی که در جایگاه نماز است با خدای خویش راز و نیاز می کند و به جانب راست خود نیز تف نیفکند بلکه باید به جانب چپ یا در زیر پای خود تف اندازد و آن را بپوشاند . »

٣٩- بَاب: إِذَا بَدَرَهُ الْبُزَاقُ فَلْيَأْخُذْ بِطَرَفِ ثَوْبِهِ

٤١٧-حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَحَكَّهَا بِيَدِهِ، وَرُئِيَ مِنْهُ كَرَاهِيَةٌ، أَوْ رُئِيَ كَرَاهِيَتُهُ لِذَلِكَ، وَشِدَّتُهُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلاتِهِ، فَإِنَّمَا يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ رَبُّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ قِبْلَتِهِ، فَلا يَبْزُقَنَّ فِي قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ» . ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَزَقَ فِيهِ، وَرَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، قَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا» [راجع: ٢٤١. اخرجه مسلم :٤٩٣ بقطعة ليست في هذه الطريق ، و اخرجه (٥٥١) بهذا اللفظ]

باب ـ ٣٩، اگر خارج شدن بلغم غلبه کند آن را در گوشۀ جامه اش بگیرد .

٤١٧ – از انس رضی الله عنه روایت است که گفت :

پیامبر صلی الله علیه و سلم آب دهان یا بینی را بر دیوار قبلۀ (مسجد) دید و آن را با دست خویش سترد و از دیدن آن آثار ناراحتی در ایشان دیده شد و یا از تراشیدن آن ناراحت شد و بر وی گران آمد و فرمود : « به تحقیق هر یکی از شما به نمازش ایستاد، همانا با پروردگار خویش راز و نیاز می کند ، یا پروردگار او میان او و میان قبله اوست پس به جانب قبله اش تف نکند و لیکن به جانب چپ یا زیر پای خود تف کند.»

سپس آن حضرت گوشۀ ردای خویش راگرفت و در آن آب دهان افکند و آن را بهم مالید و گفت : « یا چنین کند . »

٤٠-بَاب: عِظَةِ الإِمَامِ النَّاسَ فِي إِتْمَامِ الصَّلَاةِ، وَذِكْرِ الْقِبْلَةِ

٤١٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَال: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَهُنَا، فَوَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلَا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي».[انظر: ٧٤١ٔ. اخرجه مسلم :٤٢٤]

٤١٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ قَال: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَال: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ صَلَاةً، ثُمَّ رَقِيَ الْمِنْبَرَ، فَقَال فِي الصَّلَاةِ وَفِي الرُّكُوعِ: «إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَائِي كَمَا أَرَاكُمْ».[انظر: ٧٤٢ٔ، ٦٦٤٤ٔ. اخرجه مسلم :٤٢٥]

باب ـ ۴۰، وعظ امام برای مردم در مورد کامل کردن نماز و ذکر قبله .

٤١٨ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « آیا قبلۀ مرا همین جا گمان می برید ، به خدا سوگند که خشوع (سجده) و رکوع شما بر من پوشیده نیست و همانا من شما را از پس پشت خود می بینم . »

٤١٩ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفته است : پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ما نماز گزارد و سپس بر منبر برآمد و در مورد نماز و رکوع گفت : « همانا من شما را از پشت سر همان گونه می بینم که (از پیش روی) می بینم. . »

٤١-بَاب: هَلْ يُقَالُ: مَسْجِدُ بَنِي فُلَانٍ

٤٢٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ: مِنَ الْحَفْيَاءِ، وَأَمَدُهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا. [انظر: ٢٨٦٨ٔث، ٢٨٦٩ٔ، ٢٨٧٠ٔ، ٧٣٣٦ٔ. اخرجه مسلم :١٨٧٠]

باب ـ ۴۱، آیا گفته شود که مسجد بنی فلان .

٤٢٠– از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم میان اسبان لاغر کرده شدۀ تمرین دیده و آماده برای مسابقه از موضع حفیاء تا موضع ثنية الوداع مسابقه براه انداخت که میان اسبان لاغر کرده نشده از موضع ثنیه تا مسجد بنی زریق مسابقه براه انداخت و عبدالله بن عمر در زمرۀ مسابقه کنندگان بود.

٤٢-بَاب: الْقِسْمَةِ، وَتَعْلِيقِ الْقِنْوِ فِي الْمَسْجِدِ

٤٢١- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ [يَعْنِي ابن طَهْمَانَ]، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ

باب ـ ۴۲، توزیع جنس و آویختن خوشۀ خرما در مسجد .

٤٢١– از انس بن مالک رضی الله عنه روایت

ابْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَقَالَ : « انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ » . وَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الصَّلاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلا أَعْطَاهُ ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعْطِنِي ، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خُذْ » . فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اؤْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ إِلَيَّ ، قَالَ: « لا » . قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ ، قَالَ: « لا » . فَنَثَرَ مِنْهُ ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اؤْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ عَلَيَّ ، قَالَ: «لا» . قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ ، قَالَ: « لا » . فَنَثَرَ مِنْهُ ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ ، ثُمَّ انْطَلَقَ ، فَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا ، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ . [انظر: ۳۰۴۹ ، ۳۱٦٥ ، وانظر في العتق ، باب: ۱۱]

است که گفت : برای رسول الله صلی الله علیه و سلم از بحرین مالی آورده شد ، آن حضرت فرمود : « آن را در مسجد بریزید .» و این بیشترین مالی بودکه برای رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده شده بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم به نماز برآمد و اعتنایی به مال نکرد ، و آنگاه که نماز را تمام کرد، آمد و نزدیک مال نشست . آن حضرت هر کس را که می دید از آن مال برایش می بخشید. ناگاه عباس آمد و گفت : یا رسول الله ، از آن مال برای من هم بده. زیرا من برای نفس‌خود و برای عقیل (در هنگام اسارت) فدیه دادم[1]

رسول الله صلی الله علیه و سلم او را گفت : « بگیر».

عباس از آن مال بادودست در جامه اش ریخت و چون خواست که آن را بردارد نتوانست. و گفت :

یا رسول الله ، کسی را امر کن که آن را بر پشت من بگذارد.

آن حضرت فرمود : « خیر ».

عباس گفت : پس خودت آن را بر دوش من بگذارید .

آن حضرت فرمود : « خیر ».

عباس از مقدار آن کم کرد و سپس خواست که بردارد (نتوانست)

و گفت : یا رسول الله ، کسی را لمر کن که آن را بر دوش می نهد..

آن حضرت فرمود : « خیر » عباس گفت : پس خودت آن را بردوشم بنهید. آن حضرت گفت: « خیر »

عباس مقداری از آن مال کاست و آن را برداشت و در میان شانه های خود نهاد و سپس روانه شد .

---

۱) عباس عم آن حضرت و عقیل ابن ابی طالب در جنگ بدر اسیر مسلمانان شده بودند و با دادن فدیه آزاد گردیدند .

رسول الله صلی الله علیه و سلم پیوسته او را می نگریست تا آنکه از نظر ما ناپدید گشت و این نگریستن ، تعجب او از حرص عباس بود . و رسول الله صلی الله علیه و سلم از جای خویش برنخاست تا آنکه آخرین درهم آن توزیع شد .

٤٣- بَاب: مَنْ دَعَا لِطَعَامٍ فِي الْمَسْجِدِ وَمَنْ أَجَابَ فِيهِ

٤٢٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: سَمِعَ أَنَسًا قَالَ: وَجَدْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ مَعَهُ نَاسٌ ، فَقُمْتُ ، فَقَالَ لِي: «آرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ» . قُلْتُ: نَعَمْ ، فَقَالَ: «لِطَعَامٍ» . قُلْتُ: نَعَمْ ، فَقَالَ لِمَنْ مَعَهُ: «قُومُوا» . فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ .

[انظر: ۳۵۷۸، ۵۳۸۱، ۵۴۵۰، ۶۶۸۸ . اخرجه مسلم: ۲۰۴۰، مطولاً]

باب ـ ۴۳، کسی که در مسجد بود و برای غذا دعوت شد و کسی که دعوت را پذیرفت .

٤٢٢- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم را با مردم در مسجد دیدم . من ایستادم آن حضرت مرا گفت : « ابو طلحه تو را فرستاده است ؟ »

گفتم : آری .

گفت : « برای صرف غذا » .

گفتم : آری .

آن حضرت همراهان خویش را گفت : «برخیزید» و آنهاروانه شدند درحالی که من پیشاپیش آنها می رفتم .

٤٤- بَاب: الْقَضَاءِ وَاللِّعَانِ فِي الْمَسْجِدِ ، بَيْنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ

٤٢٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَرَأَيْتَ رَجُلاً ، وَجَدَ مَعَ

باب ـ ۴۴، حکم کردن و جواز لعان (میان مرد و زن) در مسجد .

٤٢٣ – از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت : مردی گفت : یا رسول الله ، اگر کسی مردی را دید که با زن وی زنا می کند، آیا اورا بکشد ؟

ودرحالی که من حاضر بودم آن مرد و زن در مسجد لعان کردند .[1]

---

۱) لعان در حالتی است که مرد زن خود را به زنا متهم کند و شاهدی نداشته باشد . پس از سؤال آن مرد از آن حضرت وحی نازل شد که در آیات ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ سورهٔ نوربه تفصیل آمده است :

و آنانکه تهمت زنا می زنند زنان خود را و نباشد ایشان را گواهان مگر نفس خویشتن پس گواهی یکی از ایشان است چهار بار شهادت که به خدا هر آینه وی از راستگویان است . » (النور : ۶)

یعنی چهار بار در نسبت دادن زنا به زن خود ، سوگند یاد کند و در هر سوگند که به جای یک شاهد به شمار می رود بگوید که :« به خدا هر آینه وی از راستگویان است »

و گواهی پنجم (این صفت) که لعنت خدا بر او باد اگراز دروغگویان باشد(النور : ۷) یعنی شوهر باید بار پنجم عبارت مذکور را اظهار کند و باز می گرداند از آن زن عقوبت را آنکه گواهی دهد ۴ بار که سوگند به خدا هر آینه (شوهر) وی از دروغگویان است (النور : ۸) یعنی زن (مانند مرد) ۴ بار به لفظ آیهٔ مذکور سوگند یاد کند و شوهر خویش را از دروغگویان بشمارد و (زن گواهی دهد) برای بار پنجم (با این صفت) که خشم خدا بر این زن باد ، اگر شوهر از راستگویان باشد . (النور : ۹) سپس عقوبت از هر دو ساقط می شود و طلاق صورت می گیرد.

امْرَأَتِه رَجُلاً ، أَيَقْتُلُهُ ؟ فَتَلاعَنَا فِي الْمَسْجِد ، وَأَنَا شَاهِدٌ .
[انظر: ٤٧٤٥، ٤٧٤٦، ٥٢٥٩، ٥٣٠٩، ٥٣٠٨، ٦٨٥٤، ٧١٦٥، ٧١٦٦، ٧٣٠٤.
أخرجه مسلم: ١٤٩٢، مطولاً]

٤٥- بَاب: إِذَا دَخَلَ بَيْتًا يُصَلِّي حَيْثُ شَاءَ ، أَوْ حَيْثُ أُمِرَ ، وَلا يَتَجَسَّسُ

٤٢٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ قَال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ مَحْمُود بْنِ الرَّبِيعِ ، عَنْ عِتْبَانَ بْنِ مَالِك : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَاهُ فِي مَنْزِلِه ، فَقَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ لَكَ مِنْ بَيْتِكَ» . قَال: فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى مَكَان ، فَكَبَّرَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَصَفَفْنَا خَلْفَهُ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ .
[انظر: ٤٢٥، ٦٦٧، ٦٨٦، ٨٣٨، ٨٤٠، ١١٨٦، ٤٠٠٩، ٤٠١٠، ٥٤٠١، ٦٤٢٣، ٦٩٣٨، وانظر في التهجد ، باب : ٣٣. أخرجه مسلم :٣٣ ، المساجد (٢٦٣) مطولاً]

باب ـ ۴۵، اگر کسی به خانهٔ کسی دیگر داخل شـد، در هر جا که می خواهد و یا هر جا که به او امر می شود، نماز بخواند و تجسس نکند.

٤٢٤ – از عتبان بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم به منزل وی آمد و فرمود:
« در کدام جای خانهٔ خویش دوست می داری که برایت نماز بگزارم ».
عتبان گفت من برایشان به جایی اشاره کردم .
پیامبر صلی الله علیه و سلم تکبیر گفت و ما در عقب وی صف بستیم و آن حضرت دو رکعت نماز گزارد.

٤٦- بَاب: الْمَسَاجِدِ فِي الْبُيُوتِ

وَصَلَّى الْبَرَاءُ بْنُ عَازِب فِي مَسْجِده فِي دَارِه جَمَاعَةً .

٤٢٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْر قَال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَال : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب قَال : أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيُّ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِك ، وَهُوَ مِنْ أَصْحَاب رَسُولِ اللَّه ﷺ ، مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأَنْصَار: أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّه ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه ، قَدْ أَنْكَرْتُ بَصَرِي ، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي ، فَإِذَا كَانَت الأَمْطَارُ ، سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّه ، أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي ، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى ، قَال: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» . قَال عِتْبَانُ : فَغَدَا رَسُولُ اللَّه ﷺ

باب ـ ۴۶، مسجد در خانه ها و براء بن عازب در مسجدی که در خانه اش بود، نماز جماعت گزارد.

٤٢٥ – عتبان بن مالک که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و از زمرهٔ انصاری است که در جنگ بدر حاضر شده بود گفت:
وی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت : یا رسول الله چشم من ضعیف گشته و من مردم خویش را امامت می دهم.
و هرگاه باران می آید در وادیی که میان من و ایشان است سیلاب سرازیر می گردد و من نمی توانم که به مسجدایشان بروم و برای ایشان نماز بگزارم. یا رسول الله دوست می دارم اینکه در خانه ام بیایی و در آنجا نماز بگزاری تا همان جای را برای خود نماز گاه بگیرم.

وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ ، ثُمَّ قَالَ : «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ» . قَالَ : فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَبَّرَ ، فَقُمْنَا فَصَفَّنَا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ، قَالَ : وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ ، قَالَ : فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ ، فَاجْتَمَعُوا ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ ، أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوِ ابْنُ الدُّخْشُنِ ؟ وَقَالَ بَعْضُهُمْ : ذَلِكَ مُنَافِقٌ لا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تَقُلْ ذَلِكَ ، أَلا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» . قَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ ، قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» .

قَالَ : ابْنُ شِهَابٍ : ثُمَّ سَأَلْتُ الْحُصَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ الأَنْصَارِيَّ ، وَهُوَ أَحَدُ بَنِي سَالِمٍ ، وَهُوَ مِنْ سَرَاتِهِمْ ، عَنْ حَدِيثِ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ ، فَصَدَّقَهُ بِذَلِكَ .[راجع: ٤٢٤.

أخرجه مسلم: ٣٣ المساجد (٢٦٣)]

رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفت : « ان شاء الله این کار را خواهم کرد.»

عتبان گفت : « فردای آن روز هنگامی که آفتاب بلند شده بود ، رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر آمدند. رسول الله صلی الله علیه و سلم اجازه در آمدن خواست و من به وی اجازه دادم .و چون به خانه آمد ننشست و سپس فرمود : « در کجای خانه ات دوست می داری که برایت نماز بگزارم . »

من به گوشه ای از خانه اشارت کردم . رسول الله صلی الله علیه و سلم به نماز ایستاد و تکبیر گفت . ما نیز به نماز ایستادیم و صف بستیم . آن حضرت دو رکعت نماز گزارد و سپس سلام داد.

عتبان می گوید : ما آن حضرت را جهت صرف غذای خزیره [1] که برایش پخته بودیم نگه داشتیم . مردانی چند از اهل محل در آن خانه جمع آمدند ، گوینده ای از آنها گفت : مالک بن دخیشن یا ابن دخشن کجاست ؟ یکی از ایشان گفت :

وی مردی منافق است ، خدا و رسول او را دوست ندارد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « چنین مگوی ، آیا او را ندیده ای که همانا لا اله الا الله گفته در حالی که بدان [رضای] خدا را می جوید.

وی گفت : خدا و رسول او بهتر می دانند و سپس افزود:

همانا ما توجه و خیرخواهی او را بامنافقین مشاهده می کنیم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « به تحقیق که خداوند آتش دوزخ را بر کسی که لااله الاالله گفته باشد و با گفتن آن (رضای)

---

۱) خزیره گوشتی است که به قطعات کوچک ریزه شده و آنگاه بر آن آب بسیار ریخته می‌شود و چون پخته شد بر آن آرد می پاشند.

ذات خـدا را مـی خواهـد، حـرام گردانیـده است.» [1]

ابن شهاب می گوید : من از حصین بـه محمد انصاری که وی یکی از بنی سالم و از سادات ایشان است دربارۀ حدیث محمـودبن ربیع سوال کردم. و او وی را در ایـن روایـت تـصدیق کرد .

٤٧- بَاب: التَّيَمُّنِ فِي دُخُولِ الْمَسْجِدِ وَغَيْرِهِ

باب ـ ۴۷، داخل شدن به مسجد و غیر آن با پای راست .

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَبْدَأُ بِرِجْلِهِ الْيُمْنَى ، فَإِذَا خَرَجَ بَدَأَ بِرِجْلِهِ الْيُسْرَى .

و ابن عمر دخول به مسجد را بـا پـای راست و خـروج از مـسجد را بـا پـای چپ آغاز می کرد .

٤٢٦ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ التَّيَمُّنَ مَا اسْتَطَاعَ ، فِي شَأْنِهِ كُلِّهِ ، فِي طُهُورِهِ وَتَرَجُّلِهِ وَتَنَعُّلِهِ . [راجع: ١٦٨. اخرجه مسلم :٢٦٨]

٤٢٦ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم آغاز کـردن از طرف راست را دوست می داشت و به اندازۀ توان ، در همۀ امور ؛ در شستن ، شانه کـردن و کفـش پوشـیدن از طـرف راسـت شـروع می کرد.

٤٨- بَاب: هَلْ تُنْبَشُ قُبُورُ مُشْرِكِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَيُتَّخَذُ مَكَانُهَا مَسَاجِدَ .

باب ـ ۴۸، آیا قبر های مشرکین زمان جاهلیت شکافته و بر کنده می شود و به جای آن مسجد آباد می گردد ؟

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :«لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» . [راجع : ٤٣٥] .

وَمَا يُكْرَهُ مِنَ الصَّلاةِ فِي الْقُبُورِ .

وَرَأَى عُمَرُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُصَلِّي عِنْدَ قَبْرٍ ، فَقَالَ: الْقَبْرَ الْقَبْرَ ، وَلَمْ يَأْمُرْهُ بِالإِعَادَةِ .

نظر بـه قـول پيـامبر صـلی الله علیـه و سـلم : « خدا یهود را به لعنت گرفتار کند که قبر هـای پیامبران خویش را مـسجد سـاختند . »و آنچـه درباره نماز در میان قبر ها گفته شده است .

و عمر ، انس بن مالک را دید که نزدیک قبـری نماز می گزارد ، بر وی بانگ زد که : قبر قبـر . ولیکن او را بـه اعـادۀ نمـاز امـر نکـرد. (پـس معلوم شد که این عمـل موجب کراهـت نمـاز است نه فساد آن)٠

---

[1] مراد از حرام شدن آتش، حرام شدن دائمی است یا آتشی که برای کفار و منا فقین است ، ورنه مجرد گفتن لااله الاالله از روی اخلاص ، حرام نمی کند مطلق ورود را بر مطلق آتش به جزای گناه (شرح شیخ الاسلام) .

٤٢٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قال: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ: ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ أُولَئِكَ، إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [انظر: ٤٣٤، ١٣٤١. أخرجه مسلم :٥٢٨]

٤٢٧ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: ام حبیبه و ام سلمه از کلیسایی که در حبشه دیده بودند حکایت می کردند که در آن تصاویری بوده است و از آن به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه می کردند. آن حضرت فرمود:
« آنگاه که در میان ایشان (مسیحیان) مردی صالح می مرد، بر قبر وی معبدی بنا می کردند و در آن چنان صورت ها می‌کشیدند، آن گروه در روز قیامت در نزد خداوند بدترین آفریدگانند. »

٤٢٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ قال: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ: بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي النَّجَّارِ، فَجَاؤُوا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ، وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلَأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلَاةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلَإٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لَا وَاللَّهِ، لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْخَرِبِ فَسُوِّيَتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا عِضَادَتَيْهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ مَعَهُمْ، وَهُوَ يَقُولُ:

«اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ»

[راجع: ٢٣٤، وانظر في المزارعة، باب: ٦. أخرجه مسلم: ٥٢٤]

٤٢٨ - از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه آمده و در بخش بالای مدینه موسوم به بنو عمرو بن عوف فرود آمد و چهارده شب در آنجا به سر برد، سپس کسی را نزد بنی نجار فرستاد. آنها با شمشیر های آویختهٔ خویش آمدند. گویی همین اکنون به سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم می نگرم که بر شتر خویش سوار است و ابوبکر در پس پشت وی و گروه بنی نجار پیرامون وی، تا آنکه در صحن سرای ابو ایوب فرود آمد. و آنحضرت دوست می داشت که در هر جایی که وقت نماز براو فرا رسید، نماز بگزارد. وحتی در آغل گوسفندان نماز می گزارد. سپس به بنای مسجد دستور داد و کسی را نزد گروه بنی نجار فرستاد و به آنها گفت:
« ای بنی نجار، این باغ خود را به من بفروشید ». آنها گفتند: نه به خدا سوگند که بهای آن را نمی طلبیم مگر از خدا.
انس می گوید: آنچه در آنجا بود برای شما می گویم که قبور مشرکین و زمینی ناهموار بود و درختان خرما، پیامبر صلی الله علیه و سلم

دستور داد که قبور مشرکین برکنده شود و سپس زمین آن هموار شود و درختان خرما قطع گردد که پس از آن درختان خرما را در قبلهٔ مسجد ردیف کردند و دو طرف مسجد را با سنگ دیوار نمودند و مردم در حالی که سنگ می آوردند رجز خوانی می کردند و پیامبر صلی الله علیه و سلم با ایشان یکجا بود و می گفت :
« بار الها ، نیکویی جز نیکویی آخرت نیست پس مهاجرین و انصار را مغفرت کن » .

٤٩- بَاب: الصَّلاةِ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ

٤٢٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسٍ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ بَعْدُ يَقُولُ : كَانَ يُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ ، قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ . [راجع: ٢٣٤ . اخرجه مسلم: ٥٢٤ ، مطولاً]

باب ـ ۴۹، نماز در آغل گوسفندان .

٤٢٩- از ابی التیاح روایت است که انس رضی الله عنه گفت :
پیامبر صلی الله علیه و سلم در آغل گوسفندان نماز می گزارد .
و سپس از انس شنیده ام که می گفت : آن حضرت قبل از بنای مسجد در آغل گوسفندان نماز می گزارد .

٥٠- بَاب :الصَّلاةِ فِي مَوَاضِعِ الإِبِلِ

٤٣٠ -حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ قال: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَيَّانَ قال: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ قال: رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ . وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ . [انظر: ٥٠٧ . اخرجه مسلم :٥٠٢]

باب ـ ۵۰، نماز در جایگاه شتران .

٤٣٠ – از نافع روایت است که گفت : ابن عمر را دیدم که به سوی شتر خود نماز می گزارد و گفت :
پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که چنین می کرد .

٥١- بَاب: مَنْ صَلَّى وَقُدَّامَهُ تَنُّورٌ أَوْ نَارٌ ، أَوْ شَيْءٌ مِمَّا يُعْبَدُ ، فَأَرَادَ بِهِ اللَّهَ .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي أَنَسٌ قال : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أُصَلِّي» .

باب ـ ۵۱، کسی که نماز گزارد و در جلوی روی او تنوری باشد یا آتشی باشد و یا آنچه (در کیش کافران) پرستش بشود و آن کس فقط پرستش خدا را اراده کرده باشد.

و زهری گفت : انس مرا خبر داده که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است. « آتش دوزخ بر من نمودار گشت و من نماز می گزاردم . »

٤٣١ -حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : انْخَسَفَتِ الشَّمْسُ ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ : «أُرِيتُ النَّارَ ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ» . [راجع: ۲۹. أخرجه مسلم: ۹۰۷ مطولاً]

٤٣١ - از عبدالله بن عباس روایت است که گفت :

آفتاب گرفت ورسول الله صلی الله علیه و سلم نماز (کسوف) گزارد و سپس فرمود :

« آتش دوزخ بر من نمودار شد و چنین منظرهٔ زشت و وحشت انگیزی که من امروز دیدم، هرگز ندیده بودم . »

٥٢- بَاب: كَرَاهِيَةِ الصَّلاةِ فِي الْمَقَابِرِ

باب ـ ٥٢، كراهيت نماز در گورستان .

٤٣٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلاتِكُمْ ، وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا» . [انظر: ۱۱۸۷د . أخرجه مسلم: ۷۷۷]

٤٣٢ - از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : بخشی از نماز خویش را در خانه های خویش بگزارید (نماز نافله)، و آن را گورستان نسازید .

٥٣- بَاب: الصَّلاةِ فِي مَوَاضِعِ الْخَسْفِ وَالْعَذَابِ

باب ـ ٥٣، نماز در مواضع فرو رفتگی زمین که در معرض عذاب خداوند قرار گرفته است .

وَيُذْكَرُ أَنَّ عَلِيًّا ﷺ كَرِهَ الصَّلاةَ بِخَسْفِ بَابِلَ .

و گفته می شود که علی رضی الله عنه ادای نماز را در فرو رفتگی در بابل (که در اثر خشم خداوند پدید آمده بود) مکروه دانسته است

٤٣٣ -حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَدْخُلُوا عَلَى هَؤُلاءِ الْمُعَذَّبِينَ إِلا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَلا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ ، لا يُصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ» . [انظر: ۳۳۸۰د، ۳۳۸۱د، ٤٤١٩د، ٤٤٢٠د، ٤٧٠٢د . أخرجه مسلم: ۲۹۸۰]

٤٣٣ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود :

بر این عذاب شدگان داخل نشوید مگر آنکه گریان باشید و اگر گریان نبودید بر ایشان داخل نشوید ، به شما نمی رسد آنچه به آنها رسیده است .

٥٤- بَاب :الصَّلَاةِ فِي الْبِيعَةِ

وَقَالَ عُمَرُ ﷺ إِنَّا لا نَدْخُلُ كَنَائِسَكُمْ ، مِنْ أَجْلِ التَّمَاثِيلِ الَّتِي فِيهَا ، الصُّوَرُ .

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يُصَلِّي فِي الْبِيعَةِ ، إِلا بِيعَةً فِيهَا تَمَاثِيلُ .

٤٣٤ -حَدَّثَنَا محمدٌ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَنِيسَةً رَأَتْهَا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ ، يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ ، فَذَكَرَتْ لَهُ مَا رَأَتْ فِيهَا مِنَ الصُّوَرِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :« أُولَئِكَ قَوْمٌ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ ، أَوِ الرَّجُلُ الصَّالِحُ ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا ، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ ، أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ » . [راجع: ٤٢٧ . أخرجه مسلم: ٥٢٨]

باب ـ ۵۴، نماز در کلیسا و سایر معابد .

و عمر رضی الله عنه گفته است همانا ما داخل کلیسای شما نمی شویم زیرا که در آن تماثیل است یعنی صورت ها و مجسمه ها.

و ابن عباس در کلیسا نماز می گزارد به جز کلیسایی که در آن عکس ها و مجسمه ها بود .

۴۳۴-از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : ام سلمه از کلیسایی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد کرد که در سرزمین حبشه دیده بود که آن را کلیسای ماریه می نامیدند و از صورت هایی که در آن کلیسا دیده بود به آن حضرت حکایت می کرد .

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « آنها گروهی اند که اگر در میان ایشان بنده صالح و یا مرد صالحی می مرد بر قبر وی مسجدی بنا می کردند و بر آن همان صورت ها را می کشیدند ، آنها در نزد خداوند بدترین آفریدگانند .

٥٥- باب :

٤٣٥ ، ٤٣٦ -حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ قَالا : لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ : « لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ » . يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا . [انظر: ١٣٣٠د عائشة ، ١٣٩٠د عائشة ، ٣٤٥٣د كلاهما، ٣٤٥٤د كلاهما ، ٤٤٤١د عائشة ، ٤٤٤٣د كلاهما ، ٤٤٤٤د كلاهما، ٥٨١٥ د كلاهما، ٥٨١٦د كلاهما ، وانظر في الصلاة ، باب : ٤٨. أخرجه مسلم: ٥٣١ ، عن عائشة وابن عباس و أخرجه مسلم: ٥٢٩،عن عائشة]

باب ـ ۵۵،

۴۳۵ ، ۴۳۶ – از عایشه و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفتند :

هنگامی که (مرض موت) بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل گشت ، آن حضرت جامه (پتو) ی خود را بر روی خود می کشید و چون دلتنگ می شد آن را از روی خود بر می داشت و در چنین حالتی می گفت :

« لعنت خدا بر یهود و نصارا باد که قبر های پیامبران خویش را مسجد ساخته اند . » و آن حضرت از آنچه آنان کرده بودند امتش را بر حذر می ساخت .

٤٣٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّب ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: « قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ » [أخرجه مسلم: ٥٣٠]

٤٣٧ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : خداوند یهود را بکشد (از رحمتش دور بدارد) که قبر های پیامبران خویش را مسجد قرار دادند .

٥٦- بَاب :قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: « جُعِلَتْ لِيَ الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا »

باب ـ ۵۶، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم : زمین برای من سجده گاه گردسانیده شد و پاک کننده .

٤٣٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ قَالَ: حَدَّثَنَا سَيَّارٌ ، هُوَ أَبُو الْحَكَمِ ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ الْفَقِيرُ: قَالَ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُعْطِيتُ خَمْسًا ، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الأَنْبِيَاءِ: قَبْلِي نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ ، وَجُعِلَتْ لِيَ الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا ، وَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ فَلْيُصَلِّ ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً ، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً ، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ» . [راجع: ٣٣٥ . أخرجه مسلم: ٥٢١]

٤٣٨ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « برای من پنج چیز داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده بود:
نصرت داده شدم در ترسانیدن (دشمنان) به مسافت یک ماه . زمین برای من سجده گاه و پاک کننده گردانیده شده است و هر مردی از امت من (در هر جا) که وقت نماز را دریابد باید نماز بگزارد . و مال غنیمت بر من حلال گردانیده شد،و هر پیامبر به طور خاص برای قوم خود مبعوث می شد و من برای همه مردم مبعوث شده ام ،و برای من حق شفاعت داده شده است .

٥٧-بَاب: نَوْمِ الْمَرْأَةِ فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ۵۷، خوابیدن زن در مسجد .

٤٣٩ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ لِحَيٍّ مِنَ الْعَرَبِ ، فَأَعْتَقُوهَا فَكَانَتْ مَعَهُمْ ، قَالَتْ: فَخَرَجَتْ صَبِيَّةٌ لَهُمْ ، عَلَيْهَا وِشَاحٌ أَحْمَرُ مِنْ سُيُورٍ ، قَالَتْ: فَوَضَعَتْهُ ، أَوْ وَقَعَ مِنْهَا ، فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّاةٌ وَهُوَ

٤٣٩ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت :
کنیزی سیاه را یکی از قبایل عرب آزاد کرده بودند ولی با آنها یکجا زندگی می کرد ، وی گفت :
دخترکی از آن قبیله که حمایل سرخ چرمی

١)حدیث ۴۳۸،سطر چهارم، علامه شارحه (:) بعد از کلمه (انبیاء)گذاشته شده که اشتباه است باید در آخر سطر و پس از کلمه (قبلی) گذاشته می شد.

يَجدُوهُ ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِه ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفَتِّشُونَ ، حَتَّى فَتَّشُوا قُبُلَهَا ، قَالَتْ: وَاللَّه إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ ، إِذْ مَرَّتِ الْحُدَيَّاةُ فَأَلْقَتْهُ ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِه ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ ، وَهُوَ ذَا هُوَ ، قَالَتْ: فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَتْ ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَ لَهَا خِبَاءٌ فِي الْمَسْجِدِ أَوْ حِفْشٌ ، قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدَّثُ عِنْدِي ، قَالَتْ: فَلا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا ، إِلا قَالَتْ:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا

أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا شَأْنُكِ ، لا تَقْعُدِينَ مَعِي مَقْعَدًا إِلا قُلْتِ هَذَا ؟ قَالَتْ: فَحَدَّثَتْنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ .
[انظر: ۳۸۳۵]

مرصع به مروارید بر گردن کرده بود از منزل خارج شد . آن دختر حمایل خویش را در جایی گذاشته بود و یا از نزدش افتاده بود . زغنی (مرغ گوشت ربا) بر آن جمایل گذشته و آن را گوشت پاره ای پنداشته و ربوده بود .
آن کنیز می گوید : آنها به جستجوی حمایل بر آمدند . ولی آن را نیافتند . سپس مرا به دزدیدن آن متهم کردند و به جستجوی من شروع کردند تا آنکه شرمگاه او را جستجو کردند .
آن کنیز گفت : سوگند به خدا که من در آنجا با ایشان ایستاده بودم که ناگاه آن زغن در بالای سر ما پرواز کرد و حمایل را به زیر افکند و حمایل در میان ایشان افتاد.
من آنها را گفتم : این همان حمایل است که مرا بدان متهم کرده بودید و پنداشته بودید که من آن را ربوده ام در حالی که من از آن پاک و بی گناه می باشم .
عایشه می گوید : وی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و اسلام آورد .
عایشه می گوید : آن زن خیمه ای در مسجد داشت یا خیمه ای مویی کوچک.
عایشه می گوید : وی هر زمان نزد من می آمد، با من به صحبت می نشست و هیچگاهی با من نمی نشست مگر آنکه این شعر را زمزمه می کرد :
روز حمایل از عجایب پروردگار ماست و فقط او بود که از شهر کفر نجاتم داد .
عایشه می گوید : او را گفتم که تو را چه شده که هر وقت با من می نشینی این شعر را می خوانی ؟
وی همان ماجرا را برایم بیان کرد.

٥٨- بَاب: نَوْمِ الرِّجَالِ فِي الْمَسْجِدِ

وَقَالَ أَبُو قِلابَةَ، عَنْ أَنَسٍ: قَدِمَ رَهْطٌ مِنْ عُكْلٍ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَكَانُوا فِي الصُّفَّةِ. [راجع: ٢٣٣].

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: كَانَ أَصْحَابُ الصُّفَّةِ الْفُقَرَاءَ.

٤٤٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ: أَنَّهُ كَانَ يَنَامُ، وَهُوَ شَابٌّ أَعْزَبُ لا أَهْلَ لَهُ، فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ١١٢١ط، ١١٥٦د، ٣٧٣٨ط، ٣٧٤٠د، ٧٠١٥د، ٧٠٢٨د، ٧٠٣٠ط. اخرجه مسلم: ٢٤٧٩]

٤٤١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيّاً فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ». قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ، فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ». فَجَاءَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ قُمْ أَبَا تُرَابٍ». [انظر: ٣٧٠٣د، ٦٢٠٤د، ٦٢٨٠د. اخرجه مسلم: ٢٤٠٩]

باب ـ ٥٨، خوابیدن مردان در مسجد .

و از ابوقلابه روایت است که انس گفته است : جمعی از قبیلهٔ عکل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و ایشان در صفه بود و باش می کردند و عبدالرحمن بن ابوبکر گفته است : اصحاب صفه بینوایان بودند.

٤٤٠ – از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما گفته است که وی در آن هنگام که جوان و مجرد بوده و زن نداشته در مسجد پیامبر صلی الله علیه و سلم می خوابیده است .

٤٤١– از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم به خانهٔ فاطمه (رض) آمد و علی (رض) را در خانه ندید. آن حضرت به فاطمه گفت : « پسر عم تو کجاست ؟ »

وی گفت : میان من و او چیزی واقع شد و او بر من خشمگین گشت و از خانهٔ برآمد و نزد من خواب وسط روز (قیلوله) نکرد . رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را گفت:« بنگر که وی در کجاست ؟»

آن کس آمد و گفت : یا رسول الله او در مسجد خوابیده است .

رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد درحالیکه او خوابیده بود و ردایش از دوش وی افتاده و خاک آلود شده بود . رسول الله صلی الله علیه و سلم خاک را از وی دور می کرد و می گفت : « ای ابو تراب برخیز ، ای ابوتراب برخیز »[1]

---

١) چون کنیت ابوتراب یعنی پدر خاک مشعر به مهربانی و شفقت آن حضرت بود، نزد علی رضی‌الله‌عنه دوست داشتنی ترین کنیتها بود.

٤٤٢ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عِيسَى قال: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: لَقَدْ رَأَيْتُ سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِ الصُّفَّةِ، مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ عَلَيْهِ رِدَاءٌ، إِمَّا إِزَارٌ وَإِمَّا كِسَاءٌ، قَدْ رَبَطُوا فِي أَعْنَاقِهِمْ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ نِصْفَ السَّاقَيْنِ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الْكَعْبَيْنِ، فَيَجْمَعُهُ بِيَدِهِ، كَرَاهِيَةَ أَنْ تُرَى عَوْرَتُهُ.

٤٤٢- از ابو هریره روایت است که گفت: همانا من هفتاد تن از اصحاب صفه[۱] را دیده ام و در میان آنها کسی نبود که ردایی داشته باشد (یعنی چادری بر روی ازار) فقط ازاری داشتند و یا جامه ای که بر گردنهای خویش بسته بودند، که برخی از این جامه ها تا نیمهٔ ساق و برخی تا شتالنگ (قوزک پا) را می پوشید و جامه را با دست خود جمع می کرد، از بیم آنکه مبادا عورتش دیده شود.

٥٩-بَاب: الصَّلاةِ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ

باب ـ ۵۹. نماز در بازگشت از سفر.

وَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ فَصَلَّى فِيهِ. [راجع: ٢٧٥٧].

و کعب بن مالک گفته است: چون رسول الله صلی الله علیه و سلم از سفری بر می گشت ابتدا به مسجد می رفت و نماز می گزارد.

٤٤٣ - حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى قال: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ قال: حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، قال مِسْعَرٌ: أُرَاهُ قال: ضُحًى، فَقَالَ: «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ». وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَقَضَانِي وَزَادَنِي. [انظر: ١٨٠١ك، ٢٠٩٧ط، ٢٣٠٩ط، ٢٣٨٥ط، ٢٣٩٤ك ث، ٢٤٠٦ط، ٢٤٧٠ط، ٢٦٠٣خ، ٢٦٠٤ر، ٢٧١٨ط ث، ٢٨٦١ط، ٢٩٦٧ط ث، ٣٠٨٧خ، ٣٠٨٩خ، ٣٠٩٠خ، ٤٠٥٢ك، ٥٠٧٩ك، ٥٠٨٠ك، ٥٢٤٣ك، ٥٢٤٤ك، ٥٢٤٥ك، ٥٢٤٦ك، ٥٢٤٧ك، ٥٣٦٧ك، ٦٣٨٧ك، وانظر في البيوع، باب: ٣٣، وفي الجهاد والسير، باب: ١٤٤. أخرجه مسلم: ٧١٥، وهو مطوّلٌ في الرضاع (٥٤) وفي المساقاة (١٠٩)]

٤٤٣ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم که در مسجد بود آمدم. مسعر می گوید: گمان می کنم که محارب (راوی) گفته باشد: وقت چاشت بود. و آن حضرت مرا گفت: «دو رکعت نماز بگزار».
من از وی پول طلب داشتم. آن حضرت طلب مرا داد و زیاده تر هم داد.

---

۱) صُفّه یعنی تخت و موضع بلندتر ازسطح زمین است و در تیسیر اقاری گفته شده که آن موضعی بود سایه دار واقع در پایین مسجد نبوی که در آن فقرا، مسافران و مساکین جای می گرفتند. برخی کلمه صوفی را مشتق از کلمه صفه دانسته و سلسله تصوف را به اصحاب صفه می رسانند که از مدرسه پیامبر صلی الله علیه وسلم که همان صفه بود تعالیم اسلامی آموخته اند.

٦٠- بَاب: إِذَا دَخَلَ [أَحَدُكُمْ] الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ

باب ـ ۶۰، هر گاه کسی از شما وارد مسجد می گردد باید دو رکعت نماز بگزارد.

٤٤٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سُلَيْمٍ الزُّرَقِيِّ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ». [انظر: ١١٦٣. أخرجه مسلم: ٧١٤]

٤٤٤- از ابو قتاده سلمی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:
« هر گاه کسی از شما به مسجد وارد شد، باید قبل از نشستن دو رکعت نماز بگزارد. »

٦١- بَاب: الْحَدَثِ فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ۶۱، حدث (بی وضو شدن) در مسجد.

٤٤٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمَلَائِكَةُ تُصَلِّي عَلَى أَحَدِكُمْ، مَا دَامَ فِي مُصَلَّاهُ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَا لَمْ يُحْدِثْ، تَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ». [راجع: ١٧٦. أخرجه مسلم: ٣٦٢ و (٦٤٩) بقطعة ليست في هذه الطريق، وأخرجه بنحوه في المساجد (٢٧٢)]

٤٤٥ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:
« فرشتگان تا زمانی بر هر یک از شما دعا می کنند که در همان جایی که نماز گزارده نشسته باشد و بی وضو نشود و چنین دعا می کنند: بارالها، او را بیامرز و براوزحمت کن»

٦٢- بَاب: بُنْيَانِ الْمَسْجِدِ

باب ـ ۶۲، بنای مسجد (نبوی).

وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: كَانَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ.

وَأَمَرَ عُمَرُ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، وَقَالَ: أَكِنَّ النَّاسَ مِنَ الْمَطَرِ، وَإِيَّاكَ أَنْ تُحَمِّرَ أَوْ تُصَفِّرَ، فَتَفْتِنَ النَّاسَ.

وَقَالَ أَنَسٌ: يَتَبَاهَوْنَ بِهَا، ثُمَّ لَا يَعْمُرُونَهَا إِلَّا قَلِيلًا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَتُزَخْرِفُنَّهَا كَمَا زَخْرَفَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى.

و ابو سعید گفت: سقف مسجد از شاخ درخت خرما بود. عمر رضی الله عنه ساختن مسجد را دستور داد و معمار را گفت:
مردم را از باران محفوظ بدار و زنهار که آن را سرخ وزرد نکنی که مردم را در فتنه افکنی.
انس گفته است: مردم (پس از این) به ساختن مسجد فخر و مباهات خواهند کرد ولی آن را غرض عبادت آباد نمی کنند مگر اندکی از مردم.[1]

---

۱) این جزء حدیثی است که ابن خزیمه در صحیح خود آورده که انس از پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین روایت کرده است: نزدیک است بر امت من زمانی فرا رسد که به مساجد مباهات کنند و در آن عبادت نکنند مگر اندکی از مردم (تیسیر القاری).

ابـن عبـاس گفتـه اسـت : مـسلمانان مـساجد خویش را مـزین خواهنـد کـرد چنانکـه یهـود و نصارا (معابد و کلیساهای خویش را) مزین کرده بودند .

٤٤٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ أَنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَبْنِيًّا بِاللَّبِنِ وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَعُمُدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ ، فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا ، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّبِنِ وَالْجَرِيدِ ، وَأَعَادَ عُمُدَهُ خَشَبًا ، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً ، وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَالْقَصَّةِ ، وَجَعَلَ عُمُدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ .

٤٤٦ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت : در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مسجد از خشت خام ساخته شده بـود . سـقف آن از شـاخ درخـت خرمـا و ستونهای آن از چـوب درخـت خرمـا بـود . ابوبکر در ساختمان مسجد چیزی زیـاده نکـرد، ولی عمر در آن زیاداتی آورد و بنـای آن را بـر اساس بنـای زمـان رسـول الله صـلی الله علیـه و سلم بر خشت خام و شاخ درخت خرما نهاد و ستونهای آن از چوب بود . سپس عثمـان بـر آن تغییراتـی آورد و در آن بـسیار زیـادت آورد (آن را توسعه داد) دیوارهای آن را با سنگهای نقاشی شـده و گـچ بلنـد کـرد و سـتونها را از سنگهای نقاشی شده اعمار کرد و سـقف آن را از چوب شمشاد پوشانید .

٦٣- بَاب: التَّعَاوُنِ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ

باب ـ ۶۳، همکاری در بنای مسجد .

﴿ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴾ [التوبة: ١٧]

« روا نباشـد مـشرکان را کـه آبـاد سـازند مسجدهای خدا را ، اعتراف کرده بـر خـود بـه کفر . آن جماعت باطـل شـد عملهـای ایـشان و در آتش همیشه باشندگانند . » (التوبه : ۱۷) « جز این نیست که عمارت مـی کنـد مـسجد های خدا را کسی که ایمان آورده است به خـدا و به روز آخرت و بر پـا داشـته اسـت نمـاز را و داده است زکات را و نترسیده اسـت مگـر از خدا پس توقع اسـت کـه ایـن جماعـت از راه یافتگان باشند . » (التوبه : ۱۸) [1]

۱) آیات مربوط باب ۶۳ را در متن فوق آیهٔ شماره ۱۷ سورهٔ توبه شماره گذاری کرده است در حالیکه آیات مـذکور شامل آیات شماره ۱۷ و شماره ۱۸ می باشد.

٤٤٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُخْتَارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ، عَنْ عِكْرِمَةَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ وَلابْنِهِ عَلِيٍّ: انْطَلِقَا إِلَى أَبِي سَعِيدٍ، فَاسْمَعَا مِنْ حَدِيثِهِ، فَانْطَلَقْنَا، فَإِذَا هُوَ فِي حَائِطٍ يُصْلِحُهُ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ فَاحْتَبَى، ثُمَّ أَنْشَأَ يُحَدِّثُنَا، حَتَّى أَتَى ذِكْرُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبِنَةً لَبِنَةً، وَعَمَّارٌ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ، تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ».

يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْفِتَنِ. [انظر: ٢٨١٢]

٤٤٧ - از عکرمه روایت است که گفت: ابن عباس به من و پسر خود علی گفت: نزد ابوسعید خدری بروید و به حدیث وی گوش بدهید و ما روانه شدیم. وی در باغی بود که آن را آباد می کرد سپس ردای خویش را گرفت و بر خود پیچید و به روایت حدیث آغاز کرد تا آنکه ذکر بنای مسجد به میان آمد. وی گفت:

ما هر یک، یک خشت بر می داشتیم و عمار دو خشت برمی داشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم او را دید و خاک از بدنش می افشاند و می گفت: «وای (رحمت) بر عمار، گروه سرکش و نافرمان او را می کشند در حالیکه وی آنها را به سوی بهشت فرا می خواند و ایشان او را به سوی دوزخ دعوت می کنند.»[1]

٦٤- بَاب: الاسْتِعَانَةِ بِالنَّجَّارِ وَالصُّنَّاعِ فِي أَعْوَادِ الْمِنْبَرِ وَالْمَسْجِدِ

باب - ۶۴، کمک طلبیدن از نجار و پیشه وران در ساختن منبر چوبی و مسجد

٤٤٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى امْرَأَةٍ: «مُرِي غُلامَكِ النَّجَّارَ، يَعْمَلْ لِي أَعْوَادًا، أَجْلِسُ عَلَيْهِنَّ». [راجع: ٣٧٧. أخرجه مسلم: ٥٤٤، مطولاً]

٤٤٨ - از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را نزد زنی فرستاد و پیغام داد که:

« به غلام خود که نجار است امر کن تا برایم از چوب (منبری) بسازد که بر آن بنشینم.»

٤٤٩ - حَدَّثَنَا خَلادٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَلا أَجْعَلُ لَكَ شَيْئًا تَقْعُدُ عَلَيْهِ، فَإِنَّ لِي غُلامًا نَجَّارًا؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتِ». فَعَمِلَتِ الْمِنْبَرَ. [انظر: ٩١٨، ٢٠٩٥، ٣٥٨٤، ٣٥٨٥]

٤٤٩ - از جابر رضی الله عنه روایت است که زنی گفت: آیا برایت چیزی آماده کنم که بر آن بنشینی زیرا غلام من نجار است؟

آن حضرت فرمود: « اگر می‌خواهی چنان کن» پس او منبر را ساخت.

---

۱) مراد از آن پیش بینی آن حضرت است از کشته شدن عمار بدست گروه یاغی که لشگر معاویه است. چنانکه عمار در جنگ صفین به طرفداری علی رضی الله عنه شرکت کرد و به شهادت رسید. همراهان معاویه که از این حدیث اطلاع داشتند از شهادت عمار پریشان احوال شدند ولی معاویه بدیشان گفت که قاتل عمار علی است که چنین پیر فانی را به میدان جنگ آورده است. رکاکت این حرف ظاهر است. عبارت - تقتله الفئة الباغية - یعنی گروه سرکش و نافرمان او را می کشند - که در متن فوق جز حدیث آمده است در بعضی از نسخ بخاری چون ترجمهٔ انگلیسی بخاری نیامده است. در مختصر بخاری اثر محمد ناصر الدین البانی عبارت مذکور در میان قلابک [ ] آمده است البته در سایر نسخ بخاری که در دسترس است آمده است. در مورد آن اختلاف است که در شرح شیخ الاسلام به تفصیل آمده است.

٦٥- بَاب: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا

٤٥٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: أَنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَهُ: أَنَّ عَاصِمَ بْنَ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَاللَّهِ الْخَوْلَانِيَّ: أَنَّهُ سَمِعَ عُثْمَانَ ابْنَ عَفَّانَ يَقُولُ، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ ﷺ: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا - قَالَ بُكَيْرٌ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ». [أخرجه مسلم: ٥٣٣]

باب ـ ۶۵، کسی که مسجد بسازد .

۴۵۰ – از عبیدالله الخولانی روایت است که اواز عثمان رضی الله عنه شنیده است که وی در برابر اعتراضات مردم آنگاه که مسجد پیامبر صلی الله علیه و سلم را اعمار کرد می گفت : شما حرفهای زیاد گفتید ، همانا من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود :

« کسی که مسجدی آباد کند - بکیر (راوی) گفته است - گمان می کنم که (عاصم راوی) چنین می گفت - و قصدش رضای خداوند باشد ، خداوند برایش در بهشت مانند آن را می سازد . »

٦٦- بَاب: يَأْخُذُ بِنُصُولِ النَّبْلِ إِذَا مَرَّ فِي الْمَسْجِدِ

٤٥١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قُلْتُ لِعَمْرٍو: أَسَمِعْتَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا». [انظر: ٧٠٧٣، ٧٠٧٤. أخرجه مسلم: ٢٦١٤]

باب ـ ۶۶، کسی که از مسجد می گذرد، پیکانهای تیر را در دست گیرد.

۴۵۱- از سفیان روایت است که گفت : برای عمرو گفتم : آیا شنیدی که جابر بن عبدالله می گفت:

مردی از مسجد گذشت و تیرها با وی بود، رسول الله صلی الله علیه و سلم او را گفت : « پیکانهای آن را محکم بگیر! »

٦٧- بَاب: الْمُرُورِ فِي الْمَسْجِدِ

٤٥٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا، أَوْ أَسْوَاقِنَا، بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَى نِصَالِهَا، لَا يَعْقِرْ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا». [انظر: ٧٠٧٥. أخرجه مسلم: ٢٦١٥]

باب ـ ۶۷، شعر خوانی در مسجد .

۴۵۲ – از ابو برده روایت است که پدر وی روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه و سلم فرموده است:

« کسی که با چیزی از تیر از میان مسجدها و بازارهای ما می گذرد، باید پیکانهای آن را در دست خود بگیرد مبادا مسلمانی را با دست خود زخمی کند . »

٦٨- بَاب: الشِّعْرِ فِي الْمَسْجِدِ

٤٥٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّهُ سَمِعَ حَسَّانَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ يَسْتَشْهِدُ أَبَا هُرَيْرَةَ: أَنْشُدُكَ اللَّهَ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ، أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ. [انظر: ٣٢١٢ت، ٦١٥٢ت. أخرجه مسلم: ٢٤٨٥]

باب ـ ۶۸، شعر خوانی در مسجد.

٤٥٣ - ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف گفته است: همانا وی شنیده است که حسان بن ثابت، ابو هریره را چنین به شهادت می گرفت:
تو را به خدا سوگند می دهم آیا شنیده ای که پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین می گفت:
« ای حسان ازجانب رسول الله صلی الله علیه و سلم (با شعر) پاسخ بگوی. بار الها، حسان را با جبرئیل مؤید بدار! »
ابوهریره گفت: بلی.

٦٩- بَاب: أَصْحَابِ الْحِرَابِ فِي الْمَسْجِدِ

٤٥٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ. [انظر: ٤٥٥ح، ٩٥٠ذ، ٩٥٢د، ٩٨٧د، ٩٨٨ذ، ٢٩٠٦ذ، ٢٩٠٧د، ٣٥٢٩د، ٣٥٣٠ذ، ٣٩٣١د، ٥١٩٠ذ، ٥٢٣٦ذ، وانظر في العيدين، باب: ٢٥. أخرجه مسلم: ٨٩٢]

باب ـ ۶۹، تیراندازان در مسجد

٤٥٤ - از عروه بن زبیر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را روزی بر در حجرهٔ خود دیدم در حالیکه حبشیها در مسجد بازی می کردند. رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا در ردای خود می پوشانید و من بازی آنها را تماشا می کردم.

٤٥٥ - زَادَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ. [راجع: ٤٥٤. أخرجه مسلم: ٨٩٢، مطولاً]

٤٥٥ - از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم در حالی که حبشیها با سلاح های خویش بازی می کردند.

٧٠- بَاب: ذِكْرِ الْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ عَلَى الْمِنْبَرِ فِي الْمَسْجِدِ

٤٥٦ -حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَتَتْهَا بَرِيرَةُ تَسْأَلُهَا فِي كِتَابَتِهَا، فَقَالَتْ: إِنْ شِئْتِ أَعْطَيْتُ أَهْلَكِ وَيَكُونُ الْوَلاءُ لِي، وَقَالَ أَهْلُهَا: إِنْ شِئْتِ أَعْطَيْتِهَا مَا بَقِيَ -وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً: إِنْ شِئْتِ أَعْتَقْتِهَا -وَيَكُونُ الْوَلاءُ لَنَا. فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَكَّرَتْهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: «ابْتَاعِيهَا فَأَعْتِقِيهَا، فَإِنَّ الْوَلاءَ لِمَنْ أَعْتَقَ». ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ - وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً: فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ - فَقَالَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ، وَإِنِ اشْتَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ»

قال عَلِيٌّ: قال يَحْيَى.

وَعَبْدُالْوَهَّابِ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عَمْرَةَ.

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ، عَنْ يَحْيَى قال: سَمِعْتُ عَمْرَةَ قَالَتْ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ.

وَرَوَاهُ مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عَمْرَةَ: أَنَّ بَرِيرَةَ، وَلَمْ يَذْكُرْ: صَعِدَ الْمِنْبَرَ. [انظر: ١٤٩٣د، ٢١٥٥خ، ٢١٦٨خ، ٢٥٣٦خ د، ٢٥٦٠خ د، ٢٥٦١د، ٢٥٦٣د، ٢٥٦٤خ، ٢٥٦٥م، ٢٥٧٨د ت، ٢٧١٧خ، ٢٧٢٦خ، ٢٧٢٩د، ٢٧٣٥د، ٥٠٩٧خ د، ٥٢٧٩خ د، ٥٢٨٤خ د، ٥٤٣٠خ د، ٦٧١٧خ، ٦٧٥١خ ت د، ٦٧٥٤خ ت د، ٦٧٥٨خ د، ٦٧٦٠خ. [أخرجه مسلم (١٠٧٥) بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه بطوله: (١٥٠٤)]

باب ـ٧٠، اظهار موضوع خرید و فروش بر منبر در مسجد.

٤٥٦ – از عروة روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: بریره (که کنیز بود) نزد او آمد در حالی که درباره کتابت خویش از او سوال می کرد.[1]

عایشه او را گفت: اگر بخواهی (مال کتابت تو را) به تو دهم و حق ولای تو از آن من باشد[2] (نه مولای تو) مالکان بریره گفتند: اگر بخواهی بقیه وجه کتابت او را به وی دهی[3]

سفیان (راوی) باری چنین گفت: اگر بخواهی او را آزاد کن و ولاء از آن ما باشد.

و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد از این موضوع به وی اظهار کردم. آن حضرت فرمود:

« او را خریداری کن و آزاد نما و همانا ولاء از آن کسی است که او را آزاد کرده است. »

سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر ایستاد.

سفیان بار دیگر (به این لفظ) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر بالا رفت و گفت:

« چیست حال مردمی که شرط می گذارند، چنان شرطی که در کتاب خدا نیست، کسی که شرطی می گذارد که آن شرط در کتاب خدا نیست او را از آن شرط نفعی نیست و لو که صد شرط کرده باشد.»

(مولف می گوید) علی (ابن عبدالله) از یحیی (بن سعید) روایت کرده است.

---

۱) کتابت، فروش بنده به خود وی است در برابر مبلغ معین به دین موجل که پس از تکمیل کردن ادای بها به مالک خود، آزاد می شود. بنده را در چنین حالت مکاتب می گویند.

۲) ولاء نوعی رابطه بین مالک که بنده مکاتب را آزاد کرده و بین همان بنده است و آن حق میراث بنده آزاد شده است که بعدا به تفصیل بیاید.

۳) بریره که کنیز بود در حالت مکاتب قرار داشت و او از عایشه رضی الله عنها کمک می خواست که وی بقیه وجه کتابت او را به مالکان وی بدهد و او را آزاد گرداند. وی مالکان وی بدین شرط موافقه می کردند که حق ولاء بریره یعنی حق میراث وی بدیشان تعلق گیرد و چنین شرطی در قرآن نیست.

و عبدالوهاب از یحیی از عمره روایت کرده است
و جعفر بن عون به روایت از یحیی گفته است: از عمره شنیده ام که عایشه گفته است .

٧١- بَاب: التَّقَاضِي وَالْمُلَازَمَةِ فِي الْمَسْجِدِ

٤٥٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ كَعْبٍ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا، حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ». قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». [انظر: ٤٧١، ٢٤١٨، ٢٤٢٤، ٢٧٠٦، ٢٧١٠، وانظر في الطلاق، باب: ٢٤. أخرجه مسلم: ١٥٥٨]

باب ـ ٧١، تقاضای طلب و وادار کردن قرضدار به پرداخت طلب در مسجد

٤٥٧ – از کعب رضی الله عنه روایت است که گفت : وی در مسجد از ابن ابی حدرد تقاضای آن کرد تا پول طلب او را بپردازد و سرو صدای آنها به اندازه ای بلند شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم که در خانهٔ خود بود شنید و به سوی آنها برآمد تا آنکه پردهٔ خانه خود را بر زد و بانگ زد که : « ای کعب »
کعب گفت : لبیک یا رسول الله !
آن حضرت فرمود : « از این طلب خود کم کن.
و اشارت کرد به نصف (یعنی از نیمهٔ آن درگذر).
کعب گفت : به تحقیق که چنان کردم یا رسول الله. آن حضرت به (ابن ابی حدرد گفت) برخیز و طلبش را ادا کن .

٧٢- بَاب: كَنْسِ الْمَسْجِدِ، وَالْتِقَاطِ الْخِرَقِ وَالْقَذَى وَالْعِيدَانِ

٤٥٨ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَجُلًا أَسْوَدَ، أَوِ امْرَأَةً سَوْدَاءَ، كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلَا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي بِهِ، دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ قَالَ قَبْرِهَا». فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا. [انظر: ٤٦٠، ١٣٣٧، وانظر في الجنائز، باب: ٥. أخرجه مسلم: ٩٥٦ مطولاً]

باب ٧٢، جارو کردن مسجد و چیدن پاره جامه های کهنه و خاشاک و چوب

٤٥٨ – از ابو رافع روایت است که ابو هریره رضی الله عنه گفت : مردی سیاه یا زنی سیاه که مسجد را جارو می کرد درگذشت .
پیامبر صلی الله علیه و سلم جویای حال وی شد ،گفتند وی مرده است .
آن حضرت فرمود : « چرا مرا از آن آگاه نکردید . مرا بر قبر او رهنمایی کنید »
آن حضرت بر سر قبرش رفت و بر وی نماز گزارد .

٧٣- بَاب: تَحْرِيمِ تِجَارَةِ الْخَمْرِ فِي الْمَسْجِدِ

٤٥٩ -حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرِّبَا ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ .
[انظر: ٢٠٨٤ط ، ٢٢٢٦ط ، ٤٥٤٠ط ، ٤٥٤١ط ، ٤٥٤٢ط ، ٤٥٤٣ط . أخرجه مسلم: ١٥٨٠]

باب ـ ۷۳، حرام گردانیدن تجارت شراب در مسجد .

٤٥٩ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : آنگاه که آیاتی از سورهٔ بقره دربارهٔ ربا (یعنی سود) نازل شد ، پیامبر صلی الله علیه و سلم برآمد و به مسجد رفت و آن آیات را بر مردم خواند و سپس تجارت شراب را حرام گردانید .

٧٤- بَاب: الْخَدَمِ لِلْمَسْجِدِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾ [آل عمران: ٣٥] لِلْمَسْجِدِ يَخْدُمُهُ .

باب ـ ۷۴، خادمان مسجد .

و ابن عباس این آیت را خواند : « نیاز تو کردم (ای پروردگار من) آنچه در شکم من است آزاد کرده (یعنی از خدمت والدین معاف داشته » (آل عمران : ۳۵)
و آن را چنین تفسیر کرد : یعنی در مسجد خدمت کند .

٤٦٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ وَاقِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ امْرَأَةً ، أَوْ رَجُلًا ، كَانَتْ تَقُمُّ الْمَسْجِدَ ، وَلَا أُرَاهُ إِلَّا امْرَأَةً ، فَذَكَرَ حَدِيثَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى قَبْرِهَا . [راجع: ٤٥٨ . أخرجه مسلم: ٩٥٦ مطولاً]

٤٦٠ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : همانا زن یا مردی مسجد را جارو می کرد . و گمان نمی برم بجز آنکه زنی بوده باشد . و سپس حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم را ذکر کردکه آن حضرت بر سر قبر وی نماز گزارد .

٧٥- بَاب: الأَسِيرِ أَوِ الْغَرِيمِ يُرْبَطُ فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ۷۵، بستن اسیر و قرضدار در مسجد .

٤٦١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا رَوْحٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قَالَ: «إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - لِيَقْطَعَ عَلَيَّ

٤٦١ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « دیشب عفریتی (دیو) از جنس جن در برابرم نمودار شد . - یاچیزی مانند آن فرمود - تا نماز مرا قطع کند ، پس خداوند مرا بر او

الصَّلاةَ ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لا يَنْبَغِي لأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾ [ص: ٣٥]

قَالَ رَوْحٌ: فَرَدَّهُ خَاسِئًا . [انظر: ١٢١٠ر، ٣٢٨٤، ٣٤٢٣ر، ٤٨٠٨ر. أخرجه مسلم :٥٤١]

قدرت داد و خواستم که او را به یکی از ستونهای مسجد بسته کنم تا آنکه صبح فرا رسد وهمه شما او را ببینید ولی گفتهٔ برادرم سلیمان بیادم آمد : »

« گفت ای پروردگار من بیامرز مرا و عطا کن آن پادشاهی که راست نیاید هیچ کس را غیر از من » (ص : ٣٥)[1] و روح (یکی ازرجال اسناد حدیث) گفت : خداوند آن دیو را مردود ساخت و رانده شده.[2]

٧٦- بَاب: الاغْتِسَالِ إِذَا أَسْلَمَ ، وَرَبْطِ الأَسِيرِ أَيْضًا فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ٧٦، غسل كردن كسى كه مسلمان شود و همچنان بستن اسير در مسجد و شريح دستورمى داد كه قرضدار به ستون مسجد بسته شود.

وَكَانَ شُرَيْحٌ يَأْمُرُ الْغَرِيمَ أَنْ يُحْبَسَ إِلَى سَارِيَةِ الْمَسْجِدِ.

٤٦٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْدٍ ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ ، يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ» . فَانْطَلَقَ إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَاغْتَسَلَ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ . [انظر: ٤٦٩، ٢٤٢٢، ٢٤٢٣، ٤٣٧٢، والظر في الجهاد والسير ، باب : ١٥٠. أخرجه مسلم :١٧٦٤ ، مطولاً]

٤٦٢ - از ابو هريره رضى الله عنه روايت است كه گفت : پيامبر صلى الله عليه و سلم سوارانى را به سوى نجد فرستاد وآنها مردى را از قبيلهٔ بنى حنيفه آوردند كه ثمامه بن اثال ناميده مى شد و او را به يكى از ستونهاى مسجد بستند .

پيامبر صلى الله عليه و سلم به سوى آن مرد برآمد و گفت :

« ثمامه را رها كنيد». ثمامه به سوى درختان خرمايى كه در نزديك مسجد بود برآمد.

و در آنجا غسل كرد و سپس به مسجد در آمد و گفت : أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله .

٧٧- بَاب: الْخَيْمَةِ فِي الْمَسْجِدِ لِلْمَرْضَى وَغَيْرِهِمْ

باب ـ ٧٧، برپاكردن خيمه در مسجد براى بيماران وغيره .

٤٦٣ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ

٤٦٣ - از عايشه رضى الله عنها روايت است كه

قال: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فِي الأَكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمْ يَرُعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْذُو جُرْحُهُ دَمًا، فَمَاتَ فِيهَا. [انظر: ٢٨١٣ د، ٣٩٠١ د، ٤١١٧ د، ٤١٢٢ ط. أخرجه مسلم: ١٧٦٩، مطولاً]

گفت: در روز جنگ خندق بر رگ بازوی سعد تیری اصابت کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم در مسجد برای وی خیمهٔ زد تا او را از نزدیک عیادت کند.
در مسجد خیمه دیگری از غفاری ها بود و خونی که از خیمه سعد به سوی خیمه غفاری ها جاری بود، آنان را ترسانید.
آنها گفتند: ای اهل خیمه، این چیست که از سوی شما می آید؟ ناگهان دیدند که از زخم سعد خون جاری شده است. و سعد از آن جراحت مرد.[1]

٧٨- بَاب: إِدْخَالِ الْبَعِيرِ فِي الْمَسْجِدِ لِلْعِلَّةِ

باب ـ ٧٨، داخل کردن شتر در مسجد در وقت ضرورت.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعِيرٍ [راجع: ١٦٠٧]

و ابن عباس گفته است: پیامبرصلی الله علیه و سلم به سواری شتر طواف کرد.

٤٦٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي، قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ». فَطُفْتُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ، يَقْرَأُ بِالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ. [انظر: ١٦١٩ د، ١٦٢٦ د، ١٦٣٣ د، ٤٨٥٣ د، وانظر في الأذان، باب: ١٠٤ وباب: ١٠٥. أخرجه مسلم: ١٢٧٦]

٤٦٤ – از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: من به رسول الله صلی الله علیه و سلم از بیماری خود شکایت کردم (که پیاده نمی توانم طواف کنم).
آن حضرت فرمود: از عقب مردم سواره طواف کن.»
من طواف کردم و رسول الله صلی الله علیه و سلم در کنار کعبه نماز می گزارد. و سورهٔ – والطور و کتاب مسطور – را می خواند.

٧٩- باب:

باب ـ ٧٩،

٤٦٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ قال: حَدَّثَنَا أَنَسٌ: أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثْلُ الْمِصْبَاحَيْنِ، يُضِيئَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا،

٤٦٥ – از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: دو مرد از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم در شبی تاریک از نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بر آمدند در حالی که مانند دو چراغ آنان را همراهی نموده و پیش روی ایشان

۱) مراد سعد بن معاذ انصاری رئیس قبیلهٔ أوس است (اسماء الرجال).

فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ، حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ. [انظر: ٣٦٣٩ط، ٣٨٠٥ت]

را روشن می کرد و هنگامی که از یکدیگر جدا شدند پیش روی هر یک از ایشان یک چراغ بود تا آنکه به خانه های خویش رسیدند .

٨٠- بَاب: الْخَوْخَةِ وَالْمَمَرِّ فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ٨٠، دریچه و گذرگاه در مسجد .

٤٦٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْعَبْدَ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لا تَبْكِ إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً مِنْ أُمَّتِي لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلامِ وَمَوَدَّتُهُ، لا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلا سُدَّ، إِلا بَابُ أَبِي بَكْرٍ». [انظر: ٣٦٥٤ط، ٣٩٠٤ط، وانظر في فضائل الصحابة، باب:٥. أخرجه مسلم: ٢٣٨٢]

٤٦٦ - از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت: «همانا خداوند یکی از بندگانش را میان دنیا و میان آنچه نزد اوست مخیر گردانید و آن بنده آنچه را نزد خداست برگزید.»
ابوبکر صدیق رضی الله عنه بگریست. من با خود گفتم: چه چیز این پیرمرد را می گریاند. اینکه خداوند یکی از بندگانش را میان دنیا و میان آنچه نزد اوست مخیر گردانید و آن بنده آنچه را نزد خداست برگزید. (چرا این گفتار موجب شد تا ابوبکر بگرید؟)
مراد از آن بنده، رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و ابوبکر از همهٔ ما داناتر بود.
آن حضرت فرمود: «ای ابوبکر گریه مکن، همانا امین ترین مردم ا در جان و مال خود بر من ابوبکر است و اگر خلیلی (دوست ویژه ای) از میان امتم برای خود بر می گزیدم، ابوبکر را بر می گزیدم ولی برادری اسلامی و دوستی وی بسنده است. در مسجد دری [باز] گذاشته نشود. مگر آنکه بسته شود به جز دروازهٔ خانهٔ ابوبکر.»

٤٦٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ يَعْلَى بْنَ حَكِيمٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِبٌ رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرِ

٤٦٧ - از عکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در همان مریضی که در آن وفات یافت، در حالی که پارچه ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد بر منبر نشست و خداوند را سپاس و ستایش کرد و سپس فرمود: «همانا هیچ کسی از مردم در جان و مال خود بر من امین

ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلاً لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً ، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ ، غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ». [انظر: ٣٦٥٦، ٣٦٥٧، ٦٧٣٨، وانظر في فضائل الصحابة، باب:٣]

تر از ابوبکر بن ابی قحافه [1] نیست . من اگر از میان مردم برای خود خلیلی (دوستی صمیمی) می گرفتم. البته ابوبکر را خلیل می گرفتم ولیکن دوستی اسلامی بهتر است . از جانب من هر دریچهٔ که در این مسجد است ببندید، به جز دریچهٔ (خانهٔ) ابوبکر ».

٨١- بَابُ: الأَبْوَابِ وَالْغَلَقِ لِلْكَعْبَةِ وَالْمَسَاجِدِ

باب ـ ۸۱، درها و دربند ها برای کعبه و مساجد .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ لِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال: قَالَ لِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: يَا عَبْدَالْمَلِكِ ، لَوْ رَأَيْتَ مَسَاجِدَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبْوَابَهَا .

ابو عبدالله گفته است : عبدالله بن محمد به من گفت : از سفیان از ابن جریج روایت است که ابن ابی ملیکه به من گفت :
ای عبدالملک (ابن جریج) کاش مساجد ابن عباس و دروازه های آن را می دیدی .

٤٦٨- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ وَقُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالا: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدِمَ مَكَّةَ ، فَدَعَا عُثْمَانَ بْنَ طَلْحَةَ ، فَفَتَحَ الْبَابَ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَبِلالٌ ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ ، ثُمَّ أَغْلَقَ الْبَابَ ، فَلَبِثَ فِيهِ سَاعَةً ، ثُمَّ خَرَجُوا . قال: ابْنُ عُمَرَ: فَبَدَرْتُ فَسَأَلْتُ بِلالاً ، فَقَالَ: صَلَّى فِيهِ ، فَقُلْتُ: فِي أَيٍّ؟ قال: بَيْنَ الأُسْطُوَانَتَيْنِ . قال: ابْنُ عُمَرَ: فَذَهَبَ عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى . [راجع :٣٩٧. اخرجه مسلم:١٣٢٩]

٤٦٨ - از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در سال فتح مکه) وارد مکه شد و عثمان بن طلحه (کلید دار کعبه را) طلبید و وی دروازهٔ کعبه را گشود. پیامبر صلی الله علیه و سلم و بلال و اسامه بن زید و عثمان بن طلحه به آن در آمدند سپس دروازهٔ کعبه بسته شد و زمانی در آنجا توقف کردند و سپس بر آمدند .
ابن عمر گفت : من با شتاب رفتم و از بلال پرسیدم. وی گفت : آن حضرت در کعبه نماز گزارد .
گفتم در کجای خانه ؟
گفت : میان هر دو ستون.
ابن عمر می گوید : یادم رفت که از وی بپرسم که آن حضرت چند رکعت نماز گزارد .

---

۱) ابی قحافه کنیت پدر ابوبکر است . نام وی عثمان بن عامر تیمی است که در روز فتح مکه ایمان آورد و تا زمان خلافت عمر رضی الله عنه حیات داشت و به جز از وی در میان صحابه کسی نیست که از نسل وی سه بطن صحابی باشند (شرح شیخ الاسلام).

٨٢-بَاب: دُخُولِ الْمُشْرِكِ الْمَسْجِدَ

٤٦٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيد بْن أَبِي سَعِيد: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْد، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ، يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ.

[راجع: ٤٦٢. أخرجه مسلم: ١٧٦٤ مطولاً]

باب ـ ٨٢، داخل شدن مشرک در مسجد.

٤٦٩ - از ابو هريره رضى الله عنه روايت است كه گفت: پيامبر صلى الله عليه و سلم سوارانى را به سوى نجد فرستاد. آنها مردى را از قبيلهٔ بنى حنيفه آوردند كه او را ثمامة بن اثال مى گفتند و او را به يكى از ستون هاى مسجد بستند.[1]

٨٣- بَاب: رَفْعِ الصَّوْتِ فِي الْمَسَاجِدِ

٤٧٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد قال: حَدَّثَنَا الْجُعَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قال: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قال: كُنْتُ قَائِمًا فِي الْمَسْجِدِ، فَحَصَبَنِي رَجُلٌ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: اذْهَبْ فَأْتِنِي بِهَذَيْنِ، فَجِئْتُهُ بِهِمَا، قال: مَنْ أَنْتُمَا، أَوْ مِنْ أَيْنَ أَنْتُمَا؟ قَالا: مِنْ أَهْلِ الطَّائِفِ، قال: لَوْ كُنْتُمَا مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ لأَوْجَعْتُكُمَا، تَرْفَعَانِ أَصْوَاتَكُمَا فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

باب ـ ٨٣، صدا بلندى در مساجد.

٤٧٠ - از سائب بن يزيد روايت است كه گفت: من در مسجد ايستاده بودم كه مردى بر من سنگريزه اى افكند. چون نگاه كردم عمر بن خطاب را ديدم، وى گفت: برو و آن دو نفر را بياور ومن آنها را آوردم.

عمر به آنان گفت: شما كيستيد. يا (گفت) شما از كجا هستيد؟

آنها گفتند از مردم طائف هستيم.

عمر گفت اگر از مردم مدينه مى بوديد شما را دردناک مى ساختم. شما در مسجد رسول الله صلى الله عليه و سلم سر و صدا به راه مى اندازيد.

٤٧١ -حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنِي يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبِ ابْنِ مَالِكٍ: أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا لَهُ عَلَيْهِ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، وَنَادَى: «كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ، يَا كَعْبُ». قال: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ أَنْ: «ضَعِ الشَّطْرَ مِنْ

٤٧١ - از كعب بن مالک رضى الله عنه روايت است كه گفت: وى در زمان رسول الله صلى الله عليه و سلم از ابن ابى حدرد در مسجد تقاضاى طلب خود را كرد. سر و صداى آنها بلند شد تا آنكه به گوش رسول الله صلى الله عليه و سلم رسيد كه در خانهٔ خويش بود. رسول الله صلى الله عليه و سلم به سوى آنها بر آمد تا آنكه پردهٔ خانهٔ خود را برزد و با صداى بلند گفت: «كعب بن مالک، يا كعب» كعب گفت: لبيک يارسول الله؛ ايشان به دست خويش

---

[1] اين حديث دليل احناف است كه درآمدن كافر را به مسجد مطلقا روا داشته اند. شافعى از مسجد الحرام منع مى كند و مالک مطلقا منع كرده است (تيسير القارى).

دَيْنِكَ» . قال كَعْبٌ: قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قُمْ فَاقْضِهِ » . [راجع:٤٥٧ . اخرجه مسلم :١٥٥٨]

اشاره کردند که : از نیمه و امت بگذر! کعب گفت : یا رسول الله! این کار را کردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به ابن ابی حدرد گفت:« برخیز و طلب او را ادا کن . »

٨٤- بَاب: الْحِلَقِ وَالْجُلُوسِ فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ۸۴ ، حلقه زدن و نشستن در مسجد .

٤٧٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ، عن عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ قال : سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا تَرَى فِي صَلاةِ اللَّيْلِ ؟ قال : «مَثْنَى مَثْنَى ، فَإِذَا خَشِيَ الصُّبْحَ صَلَّى وَاحِدَةً ، فَأَوْتَرَتْ لَهُ مَا صَلَّى» . وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ وِتْرًا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِهِ . [انظر : ٤٧٣، ٩٩٠، ٩٩٣، ٩٩٥، ١١٣٧. أخرجه مسلم : ٧٤٩. و أخرجه مسلم: ٧٤٩ و ٧٥١ وفي صلاة المسافرين (١٥٦)]

٤٧٢ – از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت : مردی از پیامبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر بود سوال کرد که : دربارهٔ نماز شب چه می فرمایی ؟

آن حضرت فرمود : « دو دورکعت است، اگر کسی از طلوع صبح بترسد یک رکعت بگزارد تا نمازی را که گزارده است طاق بگرداند . » [1]

و ابن عمر می گفت : نماز آخر خویش را وتر (طاق) بگردانید . زیرا که پیامبر صلی الله علیه و سلم بدان امر کرده است .

٤٧٣ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قال : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يَخْطُبُ ، فَقَالَ: كَيْفَ صَلاةُ اللَّيْلِ ؟ فَقَالَ: «مَثْنَى مَثْنَى ، فَإِذَا خَشِيتَ الصُّبْحَ فَأَوْتِرْ بِوَاحِدَةٍ ، تُوتِرُ لَكَ مَا قَدْ صَلَّيْتَ» .

قال الْوَلِيدُ بْنُ كَثِيرٍ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ رَجُلاً نَادَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ . [راجع : ٤٧٢. اخرجه مسلم: ٧٤٩ و ٧٥١ ، وفي صلاة المسافرين ١٥٦]

٤٧٣ – از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت : مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم که خطبه می خواند آمد و گفت : نماز شب چگونه است ؟

آن حضرت فرمود : « دو دورکعت است. اگر از فرا رسیدن صبح بترسی یک رکعت دیگر بگزار تا نماز هایی را که گزارده ای طاق بگرداند.»

ولیدبن کثیر گفته است که : عبیدالله بن عبدالله به من گفت : که ابن عمر به ایشان چنین روایت نموده که : مردی پیامبر صلی الله علیه و سلم را صدا زد در حالی که آن حضرت در مسجد بود .

---

۱)این حدیث دلیل است بر وجوب وتر. زیرا امر برای وجوب است و مباحث نماز شب در بابش ذکر می شود . شافعیه به ظاهر این حدیث تمسک کرده اند که نماز وتر یک رکعت است و حنفیه و مالکیه گفته اند که یک رکعت را همراه دورکعت بگزارد و وتر عبارت از این مجموع است که در باب وتر ذکر می شود .

٤٧٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللّٰه بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّ أَبَا مُرَّةَ مَوْلَى عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ: عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ قال: بَيْنَمَا رَسُولُ اللّٰه ﷺ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَقْبَلَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللّٰه ﷺ وَذَهَبَ وَاحِدٌ: فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللّٰه ﷺ قال: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلَاثَةِ؟ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللّٰه فَآوَاهُ اللّٰهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا فَاسْتَحْيَا اللّٰهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ فَأَعْرَضَ اللّٰهُ عَنْهُ». [راجع: ٦٦. اخرجه مسلم: ٢١٧٦]

٤٧٤ - ابو واقد لیثی رضی الله عنه گفته است: در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مسجد نشسته بود، سه نفر روی آوردند: دو نفر نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و یک نفر رفت. یکی از ایشان جای خالی‌ای‌درحلقه دید و درآن نشست و نفردوم در عقب آنها نشست. و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم فراغت یافت فرمود: «آیا شما را از حال این سه نفر خبر دهم؟ اما یکی از ایشان به خدا پناه آورد و خدا او را پناه داد و نفر دیگر از خدا شرمید (مزاحم مردم نشد) و خدا نیز از وی شرمید (مشمول رحمت گردید) و نفر سوم که رو گردانید، خدا نیز از وی روی گردانید».

٨٥- بَاب الِاسْتِلْقَاءِ فِي الْمَسْجِدِ، وَمَدِّ الرِّجْلِ

باب ـ ٨٥، بر پشت دراز کشیدن در مسجد و دراز کردن پای.

٤٧٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللّٰه ﷺ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى.

وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قال: كَانَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ يَفْعَلَانِ ذَلِكَ. [انظر: ٥٩٦٩د، ٦٢٨٧د اخرجه مسلم: ٢١٠٠ دون ذكر قول سعيد]

٤٧٥ - از عباد بن تمیم روایت است، از عم وی که گفت:
همانا وی رسول الله صلی الله علیه و سلم را در مسجد دیده است که بر پشت دراز کشیده و پای را بر پای دیگر نهاده بود.
و از ابن شهاب روایت است که سعید بن مسیب گفته است که عمر و عثمان رضی الله عنهما نیز چنان می کردند.

٨٦- بَاب: الْمَسْجِدِ يَكُونُ فِي الطَّرِيقِ مِنْ غَيْرِ ضَرَرٍ بِالنَّاسِ

باب ـ ٨۶ ، جواز بنای مسجد در راه در حالتی که ضرر آن به مردم نرسد .

وَبِهِ قَالَ الْحَسَنُ وَأَيُّوبُ وَمَالِكٌ .

و حسن (بصری) و ایوب و امام مالک بدان موافقند .

٤٧٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ إِلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، طَرَفَيِ النَّهَارِ: بُكْرَةً وَعَشِيَّةً ، ثُمَّ بَدَا لأبِي بَكْرٍ ، فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ ، فَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَقِفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ ، يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلا بَكَّاءً ، لا يَمْلِكُ عَيْنَيْهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ ، فَأَفْزَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ .
[انظر: ٢١٣٨ز ، ٢٢٦٣ق ، ٢٢٦٤ق ، ٢٢٩٧ط ، ٣٩٠٥ط ، ٤٠٩٣ط ، ٥٨٠٧ط ، ٦٠٧٩ز ، وانظر في المظالم، باب:٢٢]

٤٧۶ - از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت : من پدر و مادرم را درنیافته‌ام مگر آنکه آنها دیانت اسلام می ورزیدند و روزی بر ما نمی گذشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم صبح و شام به خانهٔ ما نمی آمد ، سپس ابوبکر بر آن شد که در صحن خانه خود مسجدی آباد کند و او در آن مسجد نماز می گزارد و قرآن می خواند و زنان و پسران مشرکان در آنجا می ایستادندو با تعجب به سوی وی می نگریستند . و ابوبکر مردی بسیار گریان بود و چون قرآن می خواند از اشک جلوگیری نمی توانست وهمین، بیم و نگرانی اشراف قریش را که مشرک بودند، بار آورده بود .

٨٧- بَاب: الصَّلاةِ فِي مَسْجِدِ السُّوقِ

باب ـ ٨٧ ، نماز در مسجد بازار .

وَصَلَّى ابْنُ عَوْنٍ فِي مَسْجِدٍ فِي دَارٍ يُغْلَقُ عَلَيْهِمُ الْبَابُ .

و ابن عون در مسجدی (و آن هم) در خانه ای که دروازه بر روی شان بسته می شد[2]. نماز گزارد .

٤٧٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: « صَلاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَى صَلاتِهِ فِي بَيْتِهِ ، وَصَلاتِهِ فِي سُوقِهِ ، خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ ، لا يُرِيدُ إِلاَّ

٤٧٧ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « ثواب نماز جماعت نسبت به نمازی که در خانه خود یا در بازار می گزارد ، بیست و پنج مرتبه بیشتر است. زیرا هر یکی از شماکه‌وضو کند و وضو را کامل نماید و به مسجد برود

---

۱) وآن زمانی بود که ابوبکر رضی الله عنه از فرط اذیت مشرکان مکه به تنگ آمده بود ومی خواست که از مکه بیرون آید . روسای مشرکان باخود گفتند که وای برآن شهری که کسی چون ابوبکر آن را ترک کند ابوبکر را باز آورند وشرط کردند که به حال خود باشد وکسی متعرض وی نشود. وی درصحن منزل خود مسجدی آباد کرد ودر آن عبادت میکرد .
۲) کرمانی می گوید غرض مؤلف از ذکر این موضوع رد است برحنفیه که گویند درست نیست در خانه اش مسجدی بسازد که مردم بدان رفت وآمد نتوانند.

الصَّلاةَ ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إلا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً ، وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيئَةً ، حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، كَانَ فِي صَلاةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ ، وَتُصَلِّي - يَعْنِي - عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ ، مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ ، مَا لَمْ يُحْدِثْ فِيهِ ».
[راجع :١٧٦ . أخرجه مسلم: ٦٤٩ في المساجد ٢٧٢ بطوله]

و تنها به قصد نماز برود . در هر گامی که بر می دارد، خداوند در برابرآن درجه‌ای از اورا بلند و از یکی از خطاهایش در می گذرد تا آن جا که به مسجد در آید . وچون به مسجد در آید تا زمانی که در انتظار نماز است ، ثواب نماز را در می یابد، وتا وقتی که در جای نماز نشسته باشد ملائکه او را دعا کرده می گویند :
بار الها، او را بیامرز. بارالها بر او رحمت کن ! تا آن گاه که در آن بی وضو نشود .

٨٨- بَاب : تَشْبِيكِ الأَصَابِعِ فِي الْمَسْجِدِ وَغَيْرِهِ

باب ـ ٨٨ ، در آوردن انگشتان دست در یکدیگر در مسجد و غیره .

٤٧٨ - ٤٧٩ - حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ: حَدَّثَنَا وَاقِدٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، أَوِ ابْنِ عَمْرٍو: شَبَّكَ النَّبِيُّ ﷺ أَصَابِعَهُ . [انظر: ٤٨٠ ق]

٤٧٨ و ٤٧٩ – از ابن عمر یا ابن عمرو روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم انگشتان خویش را در یکدیگر در آورد .

٤٨٠ - وَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ أَبِي ، فَلَمْ أَحْفَظْهُ ، فَقَوَّمَهُ لِي وَاقِدٌ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو ، كَيْفَ بِكَ إِذَا بَقِيتَ فِي حُثَالَةٍ مِنَ النَّاسِ» . بِهَذَا . [راجع :٤٧٩]

٤٨٠ – از عبدالله روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « ای عبدالله بن عمرو ، آنگاه که با مردم فرومایهٔ (که با خود در جنگ و ستیزاند) باقی مانی، چه حالتی خواهی داشت ؟ »

٤٨١ - حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» . وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ . [انظر: ٢٤٤٦ ق، ٦٠٢٦ ق . أخرجه مسلم: ٢٥٨٥]

٤٨١ – از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: « مسلمان برای مسلمان چون خشتهای دیوار (یا ساختمان) است که برخی، برخی دیگر را محکم میکند » و (با گفتن آن) انگشتان خود را در همدیگر در آورد .

٤٨٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ شُمَيْلٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِحْدَى صَلاتَيِ الْعَشِيِّ- قَالَ ابْنُ سِيرِينَ: سَمَّاهَا أَبُو هُرَيْرَةَ ، وَلَكِنْ نَسِيتُ أَنَا- قَالَ: فَصَلَّى بِنَا

٤٨٢ – از ابن سیرین روایت است که ابو هریره رضی الله عنه گفته است :
رسول الله صلی الله علیه و سلم یکی از دو نماز عشا[1] را بر ما گزارد .

١) مراد از عشا، نماز شام یا خفتن است (تیسیر القاری)

رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ - فَقَامَ إِلَى خَشَبَةٍ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّهُ غَضْبَانُ ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى ، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى ، وَخَرَجَتِ السَّرَعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالُوا : قَصُرَتِ الصَّلَاةُ ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ ، يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلَاةُ ؟ قال : « لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ » . فَقَالَ : « أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ » . فَقَالُوا : نَعَمْ ، فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ ، ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ . فَرُبَّمَا سَأَلُوهُ : ثُمَّ سَلَّمَ ؟ فَيَقُولُ : نُبِّئْتُ أَنَّ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ قَالَ : ثُمَّ سَلَّمَ . [انظر: ۷۱۴ ، ۷۱۵ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۲۹ ، ۶۰۵۱ ، ۷۲۵۰ ، وانظر في الصلاة، باب: ۳۲، وفي الأدب ، باب: ۴۵. اخرجه مسلم : ۵۷۳]

- ابن سیرین می گوید : ابو هریره نام آن نماز ها را گفته بود و لیکن من فراموش کرده ام. آن حضرت بر ما دو رکعت گزارد و سپس سلام داد و به کنار چوبی ایستاد که با پهنا در مسجد گذاشته شده بود و بر آن تکیه کرد گویا خشمگین بود ،و دست راست خویش را بر دست چپ خویش نهاد و انگشتانش را در همدیگر در آورد و رخسار راست خود را برکف دست چپش گذاشت . کسانی شتاب کردند و از دروازه های مسجد بر آمدند و گفتند که : نماز کوتاه شده است . ابوبکر و عمر نیز در آنجا حاضر بودند و ترسیدند که از آن حضرت سؤال کنند. در میان مردم مردی بود که دارای دستهای دراز بود و او را ذوالیدین (دراز دست) می گفتند . وی گفت : یا رسول الله ، آیا فراموش کردی یا نماز کوتاه شده است ؟

آن حضرت فرمود : « نه فراموش کردم و نه نماز کوتاه شده »

و بعد فرمود : « آیا چنان است که ذوالیدین می گوید ؟ »

گفتند : آری .

آن حضرت پیش رفت و آنچه ترک کرده بود بجا آورد و سپس سلام داد و سپس تکبیر گفت و سجده کرد و همچون سجده های عادی یا دراز تر . بعد سر را بلند کرد و تکبیر گفت . سپس تکبیر گفت . و سجده کرد مانند سجده هایی که می کرد یا دراز تر ، بعد سر را بلند کرد و تکبیر گفت . بسا کسان از ابن سیرین می پرسیدند که : آیا آن حضرت (بعد از سجده سهو) سلام داد ؟

وی می گفت : من آگاه گشته ام که عمران بن حصین گفته است : سپس آن حضرت سلام داد

۸۹- بَابُ: الْمَسَاجِدِ الَّتِي عَلَى طُرُقِ الْمَدِينَةِ، وَالْمَوَاضِعِ الَّتِي صَلَّى فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ

باب ـ ۸۹، ذکر مساجدی که در راه مدینه (به سوی مکه) بودند و جاهایی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن نماز گزارده است.

٤٨٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ: رَأَيْتُ سَالِمَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَتَحَرَّى أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيقِ فَيُصَلِّي فِيهَا، وَيُحَدِّثُ أَنَّ أَبَاهُ كَانَ يُصَلِّي فِيهَا، وَأَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الأَمْكِنَةِ.

وَحَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الأَمْكِنَةِ. وَسَأَلْتُ سَالِمًا، فَلا أَعْلَمُهُ إِلا وَافَقَ نَافِعًا فِي الأَمْكِنَةِ كُلِّهَا، إِلا أَنَّهُمَا اخْتَلَفَا فِي مَسْجِدٍ بِشَرَفِ الرَّوْحَاءِ. [انظر: ١٥٣٥، ٢٣٣٦، ٧٣٤٥. أخرجه مسلم: ١٣٤٦، باختلاف]

۴۸۳ – از فضیل بن سلیمان روایت است که موسی بن عقبه گفته است. سالم بن عبدالله (بن عمر) را دیدم که در راه (مدینه) جاهایی را جستجو می کرد و در آن نماز می گزارد واظهار می داشت که پدر او (عبدالله بن عمر) در همان مواضع نماز گزارده است و او پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده بود که در آن جای‌ها نماز گزارده است.

(موسی بن عقبه می گوید) نافع به روایت از ابن عمر به من گفت که وی (یعنی ابن عمر) در همان مواضع نماز می گزارده است.

(موسی بن عقبه می گوید) من از سالم در مورد آن جایها سؤال کردم ونمی‌دانم بجز آنکه نافع در همه جایها با سالم موافقت کرد. مگر آنکه در موضع مسجد شرف الروحاء با هم اختلاف کردند.[1]

(که نافع آن را یادآوری نمود ولی سالم آن را یادآوری نکرد).

٤٨٤ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَنْزِلُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ حِينَ يَعْتَمِرُ، وَفِي حَجَّتِهِ حِينَ حَجَّ، تَحْتَ سَمُرَةٍ، فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، وَكَانَ إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزْوٍ، كَانَ فِي تِلْكَ الطَّرِيقِ، أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، هَبَطَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ، فَإِذَا ظَهَرَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ، أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ

۴۸۴ – از انس بن عیاض روایت است که موسی بن عقبه گفته است: نافع می گوید که عبدالله (بن عمر) به او خبر داده است که: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم، عمره می‌کرد، در موضع ذی الحلیفه فرود می آمد[2] و زمانی که آن حضرت در سال حجة الوداع، حج می‌کرد، در زیر درخت سمره (درخت خاردار) در آن جا که مسجد ذی

---

۱) شرف الروحاء به مسافت سی و شش میلی مدینه در راه مکه واقع است و این حدیث و احادیث بعدی مسیر سفر پیامبر صلی الله علیه و سلم را مشخص می سازد و مواضعی را که آن حضرت در آن نماز گزارده است. مترجم انگلیسی نظر به پیچیدگی موضوع آن را ترجمه نکرده است.

۲) ذی الحلیفه میقات مشهور مردم مدینه است که از آن جای برای حج و عمره احرام می بندند.

الَّتِي عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي الشَّرْقِيَّةِ ، فَعَرَّسَ ثَمَّ حَتَّى يُصْبِحَ ، لَيْسَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِحِجَارَةٍ ، وَلا عَلَى الأَكَمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَسْجِدُ ، كَانَ ثَمَّ خَلِيجٌ يُصَلِّي عَبْدُاللهِ عِنْدَهُ ، فِي بَطْنِهِ كُثُبٌ ، كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ثَمَّ يُصَلِّي ، فَدَحَا السَّيْلُ فِيهِ بِالْبَطْحَاءِ ، حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ ، الَّذِي كَانَ عَبْدُاللهِ يُصَلِّي فِيهِ . [انظر: ١٥٣٢ح، ١٥٣٣ح‌د، ١٥٧٥ك، ١٥٧٦ك، ١٧٦٧ح‌د، ١٧٩٩ح . أخرجه مسلم :١٢٥٧ ، مختصراً باختلاف، وأخرج قطعة ((أناخ وصلى في البطحاء)) في الحج برقم (٤٣٠)]

الحليفه واقع است، فرود آمد . و چون آن حضرت از غزوه ای که در مسیراین راه بود بر می گشت، در مرکز وادی فرود می آمد (که آن را وادی عقیق گویند.) و از مرکز وادی که حرکت می کرد شتر خود را در بطحاء می خوابانید که کنارهٔ شرقی وادی است و آخر شب رادر آنجا استراحت می کرد تا آنکه صبح می شد . و آن موضع (استراحت آن حضرت) نه در کنار مسجد سنگی است و نه هم بر فراز پشته ای است که بر آن مسجد است، بلکه در آن جا ، جویی بود که درکنار آن تپه هایی بود و عبدالله بن عمر در نزدیک آن نماز می گزارد. همان جایی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن نماز می گزارد . سپس سیلاب در آن وادی سرازیر شد وتپه های شنی را با خود برد چنانکه محلی را که عبدالله (بن عمر) در آن نماز می گزارد نابودکرد.

٤٨٥- وَأَنَّ عَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حَيْثُ الْمَسْجِدُ الصَّغِيرُ ، الَّذِي دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِشَرَفِ الرَّوْحَاءِ ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُاللهِ يَعْلَمُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ ، يَقُولُ: ثَمَّ عَنْ يَمِينِكَ ، حِينَ تَقُومُ فِي الْمَسْجِدِ تُصَلِّي ، وَذَلِكَ الْمَسْجِدُ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ الْيُمْنَى ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ الأَكْبَرِ رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ ، أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ .

۴۸۵ - و همانا عبدالله بن عمر (به سلسله سند قبلی به نافع) گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن موضع که مسجد کوچک است ، و نزدیک است به مسجدی که در قریهٔ شرف الروحاء قراردارد نماز گزارد ، و به تحقیق که عبدالله می دانست جاهایی را که پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن نماز گزارده است ، چنانکه می گفت . و چون در مسجد به نماز ایستاده شوی، همان موضع که آن حضرت در آن نماز گزارده است به جانب راست تو قرار می گیرد و آن مسجد (کوچک) به جانب راست راه مکه واقع می شود، اگر تورونده مکه باشی . و میان این مسجد و مسجد بزرگ مسافت یک سنگ انداز است یا کم و بیش از آن .

٤٨٦- وَأَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يُصَلِّي إِلَى الْعِرْقِ الَّذِي عِنْدَ مُنْصَرَفِ الرَّوْحَاءِ ، وَذَلِكَ الْعِرْقُ انْتِهَاءُ طَرَفِهِ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ ، دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُنْصَرَفِ ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ وَقَدِ ابْتُنِيَ ثَمَّ مَسْجِدٌ ، فَلَمْ يَكُنْ عَبْدُاللهِ بْنُ عُمَرَ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ، كَانَ يَتْرُكُهُ عَنْ يَسَارِهِ وَوَرَاءَهُ ، وَيُصَلِّي أَمَامَهُ إِلَى الْعِرْقِ نَفْسِهِ .

وَكَانَ عَبْدُاللهِ يَرُوحُ مِنَ الرَّوْحَاءِ ، فَلَا يُصَلِّي الظُّهْرَ حَتَّى يَأْتِيَ ذَلِكَ الْمَكَانَ ، فَيُصَلِّي فِيهِ الظُّهْرَ ، وَإِذَا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ ، فَإِنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَ الصُّبْحِ بِسَاعَةٍ ، أَوْ مِنْ آخِرِ السَّحَرِ ، عَرَّسَ حَتَّى يُصَلِّيَ بِهَا الصُّبْحَ .

٤٨٦ – و همانا ابن عمر به طرف کوه تپه‌ای نماز می گزارد که دربرگشت از روحاء قرادارد . و انتهای این تپه بر کنارهٔ راه راست در نزدیکی مسجدی است که میان آن تپه ومسیر برگشت از آن قرار دارد ،هرگاه روندهٔ مکه باشی، و به تحقیق که در آنجا مسجدی بنا کرده شده است و لیکن عبدالله بن عمر در آن مسجد نماز نمی گزارد . بلکه مسجد مذکو . به جانب چپ و عقب خود می گذاشت و از آن جلو تر به سوی همان تپهٔ کوچک نمازمی گزارد .

و عبدالله از روحاء می گذشت و نماز پیشین را نمی گزارد تا آنکه به همان جای می رسید و در آن جا نماز پیشین را می گزارد . و هنگامی که از مکه (به سوی مدینه) می‌آمد، اگر ساعتی قبل از صبح یا در آخر شب از همین جای می گذشت در این جا استراحت می کرد تا آنکه نماز صبح را در آن می گزارد .

٤٨٧- وَأَنَّ عَبْدَاللهِ حَدَّثَهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، كَانَ يَنْزِلُ تَحْتَ سَرْحَةٍ ضَخْمَةٍ ، دُونَ الرُّوَيْثَةِ ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَوِجَاهَ الطَّرِيقِ ، فِي مَكَانٍ بَطْحٍ سَهْلٍ ، حَتَّى يُفْضِيَ مِنْ أَكَمَةٍ دُوَيْنَ بَرِيدِ الرُّوَيْثَةِ بِمِيلَيْنِ ، وَقَدِ انْكَسَرَ أَعْلَاهَا فَانْثَنَى فِي جَوْفِهَا ، وَهِيَ قَائِمَةٌ عَلَى سَاقٍ ، وَفِي سَاقِهَا كُثُبٌ كَثِيرَةٌ .

٤٨٧ – و همانا عبدالله (به نافع) گفته است که : پیامبر صلی الله علیه و سلم در زیر درختی بزرگ ودراز در نزدیکی[دهکدهٔ] رویثه فرود می آمد که در جانب راست راه و رویاروی راه جایی وسیع و هموار قرار داشت تا آنگاه که آن حضرت از بلندی که در مسافت دو میلی راه (قاصدگاه) رویثه است بیرون می آمد، اکنون قسمت بالای آن درخت شکسته و میان آن دو تا شده است و بر تنهٔ خود که ریگ بسیاری دراطراف آن جمع شده، ایستاده است .

٤٨٨- وَأَنَّ عَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، صَلَّى فِي طَرَفِ تَلْعَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْجِ ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى هَضْبَةٍ ، عِنْدَ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ قَبْرَانِ أَوْ ثَلَاثَةٌ ، عَلَى الْقُبُورِ رَضَمٌ مِنْ حِجَارَةٍ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ ، عِنْدَ سَلَمَاتِ الطَّرِيقِ ، بَيْنَ أُولَئِكَ السَّلَمَاتِ ، كَانَ عَبْدُاللهِ يَرُوحُ مِنَ الْعَرْجِ ، بَعْدَ أَنْ

٤٨٨ – همانا عبدالله بن عمربه نافع گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در طرف آبی که از آن سوی منزل عرج می ریخت در حالی که تو روندهٔ هضبه (تپه) باشی ، نماز گزارد . در نزدیکی آن مسجد دو یا سه قبر می باشند و سنگها بر قبر ها بر روی هم نهاد شده و به

تَمِيلَ الشَّمْسُ بِالْهَاجِرَةِ ، فَيُصَلِّي الظُّهْرَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ .

جانب راست راه در نزدیک راه، سنگزار قرار دارد . عبدالله که از منزل عرج حرکت می کرد از میان همان سنگزار می رفت و آن هنگامی بود که افتاب به میانهٔ روز میلان کرده بود و نماز پیشین (ظهر) را در آن مسجد می گزارد .

٤٨٩- وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ عِنْدَ سَرَحَاتٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ ، فِي مَسِيلٍ دُونَ هَرْشَى ، ذَلِكَ الْمَسِيلُ لاصِقٌ بِكُرَاعِ هَرْشَى ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَرِيبٌ مِنْ غَلْوَةٍ .

وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي إِلَى سَرْحَةٍ ، هِيَ أَقْرَبُ السَّرَحَاتِ إِلَى الطَّرِيقِ ، وَهِيَ أَطْوَلُهُنَّ .

٤٨٩- همانا عبدالله بن عمر نافع را گفته است : رسول الله صلی الله علیه و سلم در زیر درختان بزرگی که به جانب چپ راه و نزدیک مسیل کوه هرشی است فرود آمد . آن مسیل متصل به کوه هرشی است و مسافت میان آن مسیل و میان راه به اندازهٔ تیر رس است .
و عبدالله (بن عمر) به سوی درختی نماز گزارد که از همهٔ درختها نزدیکتر به راه بود و از دراز ترین آن درختها به شمار می رفت .

٤٩٠- وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، كَانَ يَنْزِلُ فِي الْمَسِيلِ الَّذِي فِي أَدْنَى مَرِّ الظَّهْرَانِ ، قِبَلَ الْمَدِينَةِ ، حِينَ يَهْبِطُ مِنَ الصَّفْرَاوَاتِ ، يَنْزِلُ فِي بَطْنِ ذَلِكَ الْمَسِيلِ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ ، لَيْسَ بَيْنَ مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ إِلا رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ .

٤٩٠ – همانا عبدالله بن عمر به (نافع) گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در مسیلی گاهی فرودمی‌آمد که در پایین مرالظهران به‌جانب مدینه قرار دارد . آنگاه که از صفرا وات فرود می‌آمد، در میان آن مسیل به جانب چپ راه منزل می کرد . اگر به سوی مکه رونده باشی میان موضع فرود آمدن رسول الله صلی الله علیه و سلم و میان راه بیشتر از مسافت یک سنگ انداز نیست .

٤٩١- وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، كَانَ يَنْزِلُ بِذِي طُوًى ، وَيَبِيتُ حَتَّى يُصْبِحَ ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ ، وَمُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ ، لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ . [انظر: ١٧٦٧ل ، ١٧٦٩ع ، ١٥٥٣ل ، ١٥٥٤ل ، ١٥٧٣ل ، ١٥٧٤ع . وانظر (١٦٦) . أخرجه مسلم :١٢٥٩]

٤٩١ – همانا عبدالله بن عمر گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در موضع ذی طوی فرود می آمد و شب را در آن جا می گذراند تا آنکه صبح می شد و نماز صبح را (در آنجا) می گزارد و محل نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنجا بر پشتهٔ بزرگی است و نه در مسجدی که در آنجا ساخته شده ، بلکه پایان تر از آن است بر پشتهٔ بزرگ .

٤٩٢- وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ فُرْضَتَيِ الْجَبَلِ، الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرَفِ الأَكَمَةِ وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الأَكَمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدَعُ مِنَ الأَكَمَةِ عَشَرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرْضَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ. [اخرجه مسلم: ١٢٦٠]

٤٩٢ – و همانا عبدالله (بن عمر) به نافع گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد درهٔ کوهی شد که درهٔ مذکور بین آن کوه و کوه ممتدی است که به سوی کعبه امتداد دارد. و مسجدی را که در آن جا در سمت چپ بنا شده که به جانب پشته می باشد گشت . و موضع نماز پیامبر صلی الله علیه و سلم پایین تر از آن، بر پشتهٔ سیاه قرار دارد . از همان پشته ده گز و یا به همین حدود فاصله بگزار و سپس به سوی دو راهی کوهی نماز بگزار که میان تووکعبه واقع است .

٩٠- بَاب: سُتْرَةُ الإِمَامِ سُتْرَةُ مَنْ خَلْفَهُ

باب ـ ۹۰ ، سترهٔ (پوشش) امام، سترهٔ کسی است که پشت سر اوست.[1]

٤٩٣ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانٍ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الاحْتِلامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِالنَّاسِ بِمِنًى إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، فَنَزَلْتُ وَأَرْسَلْتُ الأَتَانَ تَرْتَعُ، وَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ عَلَيَّ أَحَدٌ. [راجع :٧٦ . اخرجه مسلم :٥٠٤]

٤٩٣ – از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : در حالی که بر ماده خری سوار بودم روی آوردم و در آن روز ها به سن بلوغ نزدیک شده بودم و رسول الله صلی الله علیه و سلم در منی بته سوی غیر دیوار با مردم نماز می گزارد. من از جلو بخشی از صف نماز گذشتم و فرود آمدم و خر را رها کردم که بچرد و در صف نماز داخل شدم . وهیچ کسی بر(این عمل)من اعتراض نکرد.[2]

٤٩٤ – حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ، أَمَرَ بِالْحَرْبَةِ فَتُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي

٤٩٤ – از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت : هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز عید بیرون می آمد می فرمود : که حر به (چوب دستی دارای سر نیزه) را بردارند . و آن در جلو روی آن

---

۱) ستره ، یعنی آنچه که چیزی بدان پوشیده شود ، و مراد اینجا چیزی است که پیش روی نماز گزار در حالتی که دیوار و یا حایلی دیگر نباشد ایستاده کنند تا رهگذرانی که از جلوی وی می گذرند گناهکار نشوند . مانند عصا ، چوب و مانند آن . طول آن یک ذراع و ضخامت آن به قدر انگشت باشد . و در ترجمهٔ انگلیسی بخاری طول آن را یک فت گفته است که میان نماز گزار و کسانی که از پیش روی او می گذرند حائل می گردد .

۲) پوشیده نماند که دلیل عدم اعتراض آن بود که در پیش روی آن حضرت ستره نهاده بودند چنانکه گفته شده : به سوی غیر دیوار نماز می گزارد .

يَدَيْه ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الأُمَرَاءُ . [انظر: ٤٩٨، ٩٧٢، ٩٧٣ . اخرجه مسلم :٥٠١]

حضرت نهاده می شد و به سوی آن نماز می گزارد و مردم در عقب آن حضرت (در نماز) بودند و آن حضرت در سفر نیز چنین می کرد (یعنی اگر دیواری نبود که آن را ستره گیرد ، نیزه را در جلو روی خود قرار می داد و به سوی آن نماز می گزارد).
از این رو ، امیران همین روش را برگزیدند .

٤٩٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَوْنِ ابْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ ، الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ ، تَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ . [راجع :١٨٧ . اخرجه مسلم: ٥٠٣]

٤٩٥ - از عون بن ابو جحیفه روایت است که گفت : از پدرم شنیده ام که : رسول الله صلی الله علیه و سلم در بطحاء بر مردم نماز گزارد و در جلو روی او عنزه (نیزهٔ کوچک) قرار داشت . نماز ظهر (پیشین) را دو رکعت و نماز عصر را دو رکعت گزارد .و از جلو روی او (میان عنزه و قبله) زن و خر می گذشت .

٩١- بَاب: قَدْرُ كَمْ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْمُصَلِّي وَالسُّتْرَةِ

باب ـ ٩١، میان نماز گزار و عنزه چقدر مسافت باید گذاشته شود .

٤٩٦ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُّ الشَّاةِ . [انظر: ٧٣٣٤ . اخرجه مسلم :٥٠٨]

٤٩٦ - از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت : میان جایگاه نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم و دیوار، به اندازهٔ راه عبور گوسفند فاصله وجود داشت .

٤٩٧ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ قَالَ: كَانَ جِدَارُ الْمَسْجِدِ عِنْدَ الْمِنْبَرِ ، مَا كَادَتِ الشَّاةُ تَجُوزُهَا . [اخرجه مسلم: ٥٠٩ بنحوه]

٤٩٧ - از سلمه روایتی است که گفت : مسافت میان دیوار مسجد و منبر به اندازه ای بود که گوسفند از آن می توانست بگذرد.[1]

٩٢- بَاب: الصَّلاةِ إِلَى الْحَرْبَةِ

باب ـ ٩٢ ، نماز به سوی حربه (نیزهٔ کوتاه)

٤٩٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُرْكَزُ لَهُ

٤٩٨ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت : در جلوی روی پیامبر

۱) این حدیث ، حدیث دوم از مجموعهٔ ثلاثیات امام بخاری است که به سه راوی به پیامبر صلی الله علیه و سلم منتهی می‌شود .

الْحَرْبَةُ ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا . [راجع :٤٩٤ . اخرجه مسلم: ٥٠١]

صلى الله عليه و سلم نيزۀ کوتاهی‌نشانده می‌شد و آن حضرت به سوی آن نماز می گزارد .

٩٣- بَاب: الصَّلاةِ إِلَى الْعَنَزَةِ

باب ـ ٩٣، نماز به سوی عنزه (نیزۀ کوچک) .

٤٩٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: حَدَّثَنَا عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ قال: سَمِعْتُ أَبِي قال: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَاجِرَةِ ، فَأُتِيَ بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ ، فَصَلَّى بِنَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ ، وَالْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ يَمُرُّونَ مِنْ وَرَائِهَا . [راجع :١٨٧ . اخرجه مسلم: ٥٠٣]

٤٩٩ - از عون بن ابی جحیفه روایت است که گفت : از پدرم شنیده ام که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم در گرمای نیمه روز به سوی ما برآمد. برای وی آب وضو آورده شد و وضو کرد و نماز پیشین (ظهر) و عصر را بر ما گزارد و در جلو روی وی نیزۀ کوچکی قرار داشت و زن و خر (حیوانات و انسان ها) از آن سوی نیزۀ کوچک می گذشتند .

٥٠٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمِ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شَاذَانُ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي مَيْمُونَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلَامٌ ، وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ ، أَوْ عَصًا ، أَوْ عَنَزَةٌ ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ نَاوَلْنَاهُ الإِدَاوَةَ. [راجع :١٥٠ . اخرجه مسلم :٢٧١]

٥٠٠ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم به قضای حاجت می رفت و من و پسر بچه ای از عقب وی می رفتیم و عصای صنام دار یا عصا یا نیزۀ کوچکی همراه ما بود و ظرف آب را نیز با خود می بردیم و زمانی که از قضای حاجت فراغت می یافت ظرف آب را به وی پیش می کردیم .

٩٤-بَاب: السُّتْرَةِ بِمَكَّةَ وَغَيْرِهَا

باب ـ ٩٤، ستره گرفتن به مکه و غیرآن

٥٠١ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَاجِرَةِ ، فَصَلَّى بِالْبَطْحَاءِ : الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ ، وَنَصَبَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةً ، وَتَوَضَّأَ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَتَمَسَّحُونَ بِوَضُوئِهِ . [راجع :١٨٧ . اخرجه مسلم: ٥٠٣]

٥٠١ - از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم در گرمای نیمه روز برآمد و در بطحاء (مسیل مکۀ مکرمه) نماز گزارد : پیشین و عصر را دو دورکعت گزارد و پیش روی وی عنزه (نیزۀ کوچک) نصب گردید . آن حضرت وضو کرد و مردم آب وضوی وی را بر خود می مالیدند.

۹۵- بَاب: الصَّلاةِ إِلَى الأُسْطُوَانَةِ

وَقَالَ عُمَرُ: الْمُصَلُّونَ أَحَقُّ بِالسَّوَارِي مِنَ الْمُتَحَدِّثِينَ إِلَيْهَا.

وَرَأَى عُمَرُ رَجُلاً يُصَلِّي بَيْنَ أُسْطُوَانَتَيْنِ، فَأَدْنَاهُ إِلَى سَارِيَةٍ، فَقَالَ: صَلِّ إِلَيْهَا.

۵۰۲ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ: كُنْتُ آتِي مَعَ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ، فَيُصَلِّي عِنْدَ الأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَاكَ تَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَ هَذِهِ الأُسْطُوَانَةِ؟ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَهَا. [أخرجه مسلم: ۵۰۹، بزيادة]

۵۰۳ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ كِبَارَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يَبْتَدِرُونَ السَّوَارِيَ عِنْدَ الْمَغْرِبِ.

وَزَادَ شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَنَسٍ: حَتَّى يَخْرُجَ النَّبِيُّ ﷺ. [انظر: ۶۲۵ ذ ث. أخرجه مسلم: ۸۳۷ مطولاً]

باب ـ ۹۵، نماز به سوی ستون.

و عمر رضی الله عنه گفته است: نماز گزاران (غرض ستره گرفتن) به سوی ستون ها سزاوار ترند نظر به کسانی که در عقب ستون ها صحبت می کنند.

و عمر مردی را دید که در میان دو ستون (مسجد) نماز می گزارد. وی آن مرد را به ستون نزدیک کرد و گفت: به سوی ستون نماز بگزار.

۵۰۲ - از یزید بن ابی عبید روایت است که گفت: من همراه سلمه بن اکوع می‌آمدم. او نزدیک ستونی نماز گزارد که مصحف[1] نزدیک آن قرار داشت. من به او را گفتم ای ابو مسلم. تو را می بینم که همیشه تلاش می کنی تا به نزدیک این ستون نماز بگزاری؟

وی گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده ام که قصد می کرد نزدیک همین ستون نماز بگزارد.[2]

۵۰۳ - ازانس رضی الله عنه روایت است که گفت: به تحقیق دیده ام که بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگام نماز شام به سوی ستون ها می شتافتند.[3]

و شعبه به روایتی از عمرو، از انس افزوده است: تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و سلم (برای نماز شام) بیرون می آمد[4]

۹۶- بَاب: الصَّلاةِ بَيْنَ السَّوَارِي فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ

۵۰۴ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ،

باب ـ ۹۶، نماز در میان ستون ها در غیر جماعت.

۵۰۴ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به کعبه در آمد و اسامه بن زید و عثمان بن طلحه

---

۱) این حدیث. حدیث دوم از مجموعهٔ ثلاثیات امام بخاری است که با سه راوی به پیامبر صلی الله و سلم منتهی می شود.

۲) در زمان عثمان رضی الله عنه در نزدیک یک ستون مسجد، قرآن را در صندوق گذاشته بودند. آن ستون را اسطوانهٔ مصحف می گفتند. (تیسیر القاری)

۳) این حدیث، حدیث سوم از ثلاثیات امام بخاری است.

وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ ، وَبِلالٌ ، فَأَطَالَ ، ثُمَّ خَرَجَ ، وَكُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ دَخَلَ عَلَى أَثَرِهِ ، فَسَأَلْتُ بِلالاً أَيْنَ صَلَّى ؟ قَالَ: بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ الْمُقَدَّمَيْنِ.
[راجع:٣٩٧ . اخرجه مسلم :١٣٢٩]

و بلال با وی همراه بودند . آن حضرت در آنجا زمانی درنگ کرد و سپس برآمد و من نخستین کسی بودم که پس از وی به کعبه درآمدم و از بلال سؤال کردم که آن حضرت در کجای کعبه نماز گزارد ؟
بلال گفت : میان دو ستون جلو [خانه] .

٥٠٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْكَعْبَةَ ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، وَبِلالٌ ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ ، فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ ، وَمَكَثَ فِيهَا ، فَسَأَلْتُ بِلالاً حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ ؟ قَالَ: جَعَلَ عَمُوداً عَنْ يَسَارِهِ ، وَعَمُوداً عَنْ يَمِينِهِ ، وَثَلاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ ، ثُمَّ صَلَّى .

وَقَالَ لَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ وَقَالَ: عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ . [راجع :٣٩٧ . اخرجه مسلم: ١٣٢٩ ، باختلاف]

٥٠٥ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم به کعبه در آمد و اسامه بن زید و بلال و عثمان بن طلحه حجبی با وی بودند و عثمان درب کعبه را بر وی بست و آن حضرت در آنجا زمانی درنگ کرد.
و هنگامی که بلال از آنجا بر آمد از او پرسیدند که پیامبرصلی الله علیه و سلم [در آنجا] چه کار کرد ؟
وی گفت :یک ستون را به جانب چپ و یک ستون را به جانب راست قرار داد و سه ستون را در پشت سر گذاشت و در آن روزگار کعبه بر ٦ ستون بنا یافته بود و سپس نماز گزارد.
(امام بخاری می گوید) اسماعیل مارا (به طریق مذاکره و نه روایت ، حدیث) گفته است :
مالک مرا حدیث کرد و گفت : دو ستون به جانب راست آن حضرت قرار داشت .

٩٧-باب:

باب - ٩٧ :

٥٠٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ إِذَا دَخَلَ الْكَعْبَةَ ، مَشَى قِبَلَ وَجْهِهِ حِينَ يَدْخُلُ ، وَجَعَلَ الْبَابَ قِبَلَ ظَهْرِهِ ، فَمَشَى حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِدَارِ الَّذِي قِبَلَ وَجْهِهِ قَرِيبًا مِنْ ثَلاثَةِ أَذْرُعٍ صَلَّى ، يَتَوَخَّى الْمَكَانَ الَّذِي أَخْبَرَهُ بِهِ بِلالٌ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِيهِ . قَالَ: وَلَيْسَ عَلَى أَحَدِنَا بَأْسٌ ، إِنْ صَلَّى فِي أَيِّ

٥٠٦ - از نافع روایت است که گفت : عبدالله بن عمر چون به کعبه در آمد، هنگام در آمدن به پیش رفت و دروازهٔ کعبه را به عقب خود گزارد و تا آنجا پیش رفت که میان او و دیوار جلوی روی او به اندازهٔ سه گز مسافت ماند و در آنجا نماز گزارد . یعنی در همان موضعی که بلال به او گفته بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن نماز گزارده است .

نَوَاحِي الْبَيْتِ شَاءَ . [راجع :۳۹۷ . اخرجه مسلم: ۱۳۲۹ ، باختلاف]

(ابن عمر گفته است): بر هیچ یک از ما باکی نیست که در هر جای کعبه که می خواهد نماز بگزارد .

۹۸- بَاب: الصَّلاةِ إِلَى الرَّاحِلَةِ وَالْبَعِيرِ وَالشَّجَرِ وَالرَّحْلِ

باب ـ ۹۸ ، نماز به سوی حیوان بارکش و شتر و درخت و پالان شتر .

۵۰۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يُعَرِّضُ رَاحِلَتَهُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا ، قُلْتُ : أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرِّكَابُ ؟ قَالَ : كَانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّحْلَ فَيُعَدِّلُهُ ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ ، أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَفْعَلُهُ . [راجع :۴۳۰ . اخرجه مسلم: ۵۰۲ مختصراً]

۵۰۷ - از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم شتر مادهٔ خویش را بر عرض می‌خوابانید و به سوی آن نماز می گزارد .
(نافع می گوید) به ابن عمر گفتم : اگر شتری ایستاد و حرکت می کرد (آن حضرت چه کار می کرد ؟)
وی گفت : پالان شتر را بر می داشت (و به طور ستره) به جلو روی خود راست می نهاد و به سوی آخر پالان نماز می گزارد یا گفت : به سوی مؤخر پالان ،و ابن عمر رضی الله عنهما نیز چنان می کرد . .

۹۹- بَاب: الصَّلاةِ إِلَى السَّرِيرِ

باب ـ ۹۹ ، نماز به سوی سریر (بستر، چهار پایی) .

۵۰۸ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ ؟ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ ﷺ فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ فَيُصَلِّي ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَسْنَحَهُ ، فَأَنْسَلُّ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيِ السَّرِيرِ ، حَتَّى أَنْسَلَّ مِنْ لِحَافِي . [راجع :۳۸۲ . اخرجه مسلم :۵۱۲ ، واختصر في: (۳۴۴)]

۵۰۸ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : آیا شما ما زنان را با سگ و خر برابر نمودید ؟[1] همانا من بر بسترم دراز کشیده بودم و پیامبر صلی الله علیه و سلم در برابر وسط بستر به نماز می ایستاد و زشت می دانستم که در جلوی نماز وی بایستم و خودم را به سوی پایه های بستر می کشیدم تا آنکه از لحاف خود بیرون می آمدم .

---

۱) مراد از این گفته آن است که وی شنیده بود که برخی از صحابه می گفتند که اگر از جلوی نماز زن و سگ و خر بگذرد نماز را قطع می کنند.

١٠٠- بَاب: يَرُدُّ الْمُصَلِّي مَنْ مَرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ

وَرَدَّ ابْنُ عُمَرَ فِي التَّشَهُّدِ ، وَفِي الْكَعْبَةِ ، وَقَالَ: إِنْ أَبَى إِلا أَنْ تُقَاتِلَهُ فَقَاتِلْهُ .

٥٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ (ح) .

وحَدَّثَنَا آدَمُ ابْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ الْمُغِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ هِلالٍ الْعَدَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ السَّمَّانُ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ ، يُصَلِّي إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ ، فَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاغًا إِلا بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الأُولَى ، فَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ ، فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلابْنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلْيَدْفَعْهُ ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ» . [انظر: ٣٢٧٤ . أخرجه مسلم: ٥٠٥]

باب ـ ١٠٠، نماز گزار کسی را که از جلو می گذرد بر گرداند.

و ابن عمر در حال تشهد (قعدة) و در کعبه کسی را که از پیش روی او می گذشت برگردانید .و گفت هرگاه گذرنده از برگشتن ابا ورزد مگر آنکه با وی بجنگی، پس با وی جنگ کن !

٥٠٩ – از یونس از حمید بن هلال ،از ابو صالح ، از ابو سعید روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت .

وروایت است از سلیمان بن مغیره ، از حمید بن هلال عروی ، از ابو صالح سمان که گفت: ابوسعید خدری را دیدم که در روز جمعه به سوی چیزی نماز می گزارد که او را از مردم پوشیده می داشت . جوانی از مردم بنی ابی معیط خواست که از جلو وی بگذرد. ابو سعید بر سینه اش زد و او را برگردانید . آن جوان به هر سو نگریست راهی نیافت که از آن بگذرد به جز از جلو ابو سعید و خواست که از جلو وی بگذرد. ابو سعید او را با شدتی بیش از پیش بر گردانید. وی از ابو سعید آزرده شد و سپس نزد مروان (امیر مدینه) رفت و از آزاری که از ابو سعید دیده بود شکایت کرد . ابو سعید نیز از عقب وی نزد مروان رفت مروان گفت : ای ابو سعید میان تو و پسر برادرت چه واقع شده است ؟
ابو سعید گفت : از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود:
« اگر کسی از شما به سوی چیزی نماز می گزارد که او را از مردم پوشیده می دارد و کسی دیگر می خواهد از جلو اوبگذرد، باید او را برگرداند و اگر نپذیرد با وی بجنگد،زیرا که او شیطان است . »

١٠١- بَاب: إِثْمِ الْمَارِّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي

٥١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ أَرْسَلَهُ إِلَى أَبِي جُهَيْمٍ، يَسْأَلُهُ: مَاذَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَارِّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي؟ فَقَالَ أَبُو جُهَيْمٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». قَالَ أَبُو النَّضْرِ: لا أَدْرِي، أَقَالَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، أَوْ شَهْرًا، أَوْ سَنَةً. [اخرجه مسلم: ٥٠٧]

باب ـ ١٠١، گناه کسی که از جلو نماز می گذرد .

٥١٠ – از بسربن سعید روایت است که گفته است : زید بن خالد او را نزد ابو جهیم فرستاد تا از وی بپرسد که :
وی دربارهٔ کسی که از جلو نمازگزار می گذرد از رسول الله صلی الله علیه و سلم چه شنیده است ؟
ابو جهیم گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است : « اگر کسی که از جلو نماز می گذرد بداند که مرتکب چه گناهی شده است،چهل (روز / ماه / سال) را انتظار می کشید برای وی بهتر بود نسبت به آنکه از جلو نماز گزار بگذرد . »
ابو النضر گفت : نمی دانم چهل روز یا ماه یا سال را گفته است .

١٠٢- بَاب: اسْتِقْبَالِ الرَّجُلِ صَاحِبَهُ أَوْ غَيْرَهُ فِي صَلاتِهِ وَهُوَ يُصَلِّي

وَكَرِهَ عُثْمَانُ أَنْ يُسْتَقْبَلَ الرَّجُلُ وَهُوَ يُصَلِّي. وَإِنَّمَا هَذَا إِذَا اشْتَغَلَ بِهِ.

فَأَمَّا إِذَا لَمْ يَشْتَغِلْ، فَقَدْ قَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: مَا بَالَيْتُ، إِنَّ الرَّجُلَ لا يَقْطَعُ صَلاةَ الرَّجُلِ.

باب ـ ١٠٢، روبرو شدن مرد با رفیقش یا غیر او که در حال نماز است .

و عثمان مکروه می دانست که با مردی روبرو شود که در حال نماز است .
(و مؤلف می گوید) فقط در حالتی که توجه نماز گزار به وی مشغول گردد . و اگر مشغول نگردد چنان است که زید بن ثابت گفته است : من از مقابل شدن باکی ندارم ، زیرا مرد ، نماز مرد را قطع نمی کند .

٥١١ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ، يَعْنِي ابْنَ صُبَيْحٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَهَا مَا يَقْطَعُ الصَّلاةَ، فَقَالُوا: يَقْطَعُهَا الْكَلْبُ وَالْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ، قَالَتْ: لَقَدْ جَعَلْتُمُونَا كِلابًا، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي، وَإِنِّي لَبَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، وَأَنَا مُضْطَجِعَةٌ عَلَى السَّرِيرِ،

٥١١ – از مسروق روایت است که گفت : نزد عایشه از چیز هایی که باعث قطع نماز می گردد یاد شد و گفتند گذشتن سگ و خر و زن از جلو نماز گزار، نماز را قطع می کند .
وی گفت : ما زنان را با سگ برابرکردید! به تحقیق که رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده ام که نماز می گزارد و من میان او و قبله،

فَتَكُونُ لِيَ الحَاجَةُ ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَسْتَقْبِلَهُ ، فَأَنْسَلُّ انْسِلالاً .

وَعَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ: نَحْوَهُ . [راجع :٣٨٢ . أخرجه مسلم: ٥١٢ ، واختصره في: ٧٤٤]

بر بستر خود آرمیده بودم و برای من ضرورتی پیش می آمد وناپسند می‌داشتم‌که روبروی آن حضرت قرار گیرم پس به آهستگی خودم را از بستر بیرون می کشیدم .
و از اعمش از ابراهیم ، از اسود از عایشه مانند این حدیث روایت شده است .

١٠٣- بَاب: الصَّلاةِ خَلْفَ النَّائِمِ

باب ـ ۱۰۳، نماز در عقب کسی که خوابیده است .

٥١٢ - حَدَّثَنَا مسدد قال: حدثنا يحيى قال: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ ، مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتَرْتُ . [راجع :٣٨٢ . أخرجه مسلم :٥١٢ و ٧٤٤]

۵۱۲ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می گزارد و من جلوی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر بستر او خوابیده بودم و چون می خواست که نماز وتر بگزارد مرا بیدارمی‌کرد و من وتر می گزاردم .

١٠٤- بَاب: التَّطَوُّعِ خَلْفَ المَرْأَةِ

باب ـ ۱۰۴، نماز نفل برپشت سر زن خوابیده .

٥١٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِجْلايَ فِي قِبْلَتِهِ . فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي ، فَقَبَضْتُ رِجْلَيَّ ، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا ، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ . [راجع :٣٨٢. أخرجه مسلم: ٥١٢ ، واختصره بزيادة في: ٧٤٤]

۵۱۳ - از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت : من در پیش روی رسول الله صلی الله علیه و سلم خوابیده بودم و پاهای من به سوی قبله وی بود و چون سجده می کرد پای مرا می فشرد و من پاهایم را جمع می کردم و چون می ایستاد پاهایم را دراز می کردم .
عایشه گفت : در آن روزگار در خانه ها چراغ نبود .

١٠٥- بَاب :مَنْ قَالَ لا يَقْطَعُ الصَّلاةَ شَيْءٌ

باب ـ ۱۰۵، کسی که گفته نماز را (به جز فعل نماز گزار) چیزی قطع نمی کند .

٥١٤ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ . قَالَ الأَعْمَشُ: وَحَدَّثَنِي مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ،

۵۱۴ - از مسروق روایت است که گفت : نزد عایشه رضی اله عنها از چیز هایی یاد شد که نماز را قطع می کند مانند گذشتن سگ و خر

عَنْ عَائِشَةَ: ذُكِرَ عِنْدَهَا مَا يَقْطَعُ الصَّلاةَ ، الْكَلْبُ وَالْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ ، فَقَالَتْ: شَبَّهْتُمُونَا بِالْحُمُرِ وَالْكِلابِ ، وَاللَّهِ ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي ، وَإِنِّي عَلَى السَّرِيرِ ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ مُضْطَجِعَةً ، فَتَبْدُو لِيَ الْحَاجَةُ ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَجْلِسَ ، فَأُوذِيَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَنْسَلُّ مِنْ عِنْدِ رِجْلَيْهِ . [راجع:۳۸۲ . أخرجه مسلم: ۵۱۲ ، واختصره بزيادة في: ۷۴۴]

وزن. وی گفت : ما زنان را به خران و سگان تشبیه کردید ، به خدا سوگند که پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که نماز می گزارد درحالی که من بر بسترم میان او و میان قبله آرمیده بودم و چون مرا ضرورتی پیش می آمد زشت می داشتم که بنشینم و پیامبر صلی الله علیه و سلم را اذیت کنم . بلکه خودم را از پایین بستر آهسته بیرون می کشیدم .

۵۱۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّهُ سَأَلَ عَمَّهُ عَنِ الصَّلاةِ يَقْطَعُهَا شَيْءٌ؟ فَقَالَ: لا يَقْطَعُهَا شَيْءٌ ، أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُومُ فَيُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ، وَإِنِّي لَمُعْتَرِضَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ ، عَلَى فِرَاشِ أَهْلِهِ . [راجع:۳۸۲ . أخرجه مسلم: ۵۱۲ ، واختصره بزيادة في: ۷۴۴]

۵۱۵- از یعقوب بن ابراهیم روایت است که گفت : پسر برادر ابن شهاب گفته است که وی از عم خود در مورد چیزی که نماز را قطع می کند ، سؤال کرد. واو گفت :
نماز را چیزی قطع نمی کند چنانکه عروه بن زبیر مرا خبر داده که عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم برمی خاست و نماز شب می گزارد و من بین او و بین قبله جلوشان بر بسترخانواده اش آرمیده بودم .

۱۰۶- بَاب: إِذَا حَمَلَ جَارِيَةً صَغِيرَةً عَلَى عُنُقِهِ فِي الصَّلاةِ

باب ـ ۱۰۶، هر گاه نمازگزار دخترک خردسال را بر دوش گیرد.

۵۱۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سُلَيْمٍ الزُّرَقِيِّ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي ، وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ ، بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: وَلأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا ، وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا . [انظر: ۵۹۹۶ . أخرجه مسلم: ۵۴۳]

۵۱۶ - از ابو قتادهٔ انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز می گزارد و امامه[1] بنت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم را بر دوش گرفته بود و آن کودک دختر ابوالعاص بن ربیعه بن عبدالشمس بود و هنگامی که آن حضرت سجده می کرد، او را بر زمین می نهاد و چون می ایستاد او را بر دوش می گرفت .

۱) امامه، نوهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم است . مادر او زینب دختر آن حضرت قبل از ظهور نبوت به عقد ابوالعاص در آمده بود و ابوالعاص در جنگ بدر همراه دیگر کافران قریش اسیر شد . آن حضرت از وی عهد گرفت که زینب را به مدینه بفرستد و او چنان کرد. سپس ابوالعاص ایمان آورد و به مدینه هجرت کرد و آن حضرت زینب را به او باز داد . و علی رضی الله عنه پس از فوت فاطمه الزهرا رضی الله عنها با امامه (که بیوه شده بود) ازدواج کرد . (شرح شیخ الاسلام)

۱۰۷- بَاب: إِذَا صَلَّى إِلَى فِرَاشٍ فِيهِ حَائِضٌ

۵۱۷ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ عَبْدِاللّه بْنِ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ قَالَ: أَخْبَرَتْنِي خَالَتِي مَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ قَالَتْ: كَانَ فِرَاشِي حِيَالَ مُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ، فَرُبَّمَا وَقَعَ ثَوْبُهُ عَلَيَّ وَأَنَا عَلَى فِرَاشِي. [راجع: ۳۳۳. أخرجه مسلم: ۵۱۳، مطولاً]

باب ـ ۱۰۷، نماز به سوی بستری که زن حایض در آن است.

۵۱۷ - از میمونه بنت حارث رضی الله عنها روایت است که گفت: بستر من در کنار سجده گاه پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و بسا واقع می شد که جامه اش با من که در بستر خود آرمیده بودم تماس می یافت.

۵۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ شَدَّادٍ قَالَ: سَمِعْتُ مَيْمُونَةَ تَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي، وَأَنَا إِلَى جَنْبِهِ نَائِمَةٌ، فَإِذَا سَجَدَ أَصَابَنِي ثَوْبُهُ، وَأَنَا حَائِضٌ.

[وَزَادَ مُسَدَّدٌ عَنْ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ الشَّيْبَانِيُّ: وَأَنَا حَائِضٌ].

[راجع: ۳۳۳. أخرجه مسلم: ۵۱۳]

۵۱۸ - از میمونه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می گزارد و من درکنار وی خوابیده بودم و چون سجده می کرد جامه اش با من تماس می کرد درحالیکه من حایض بودم [مسدد به روایت از خالد افزوده است: سلیمان شیبانی گفته است: (میمونه گفته بود) من حایض بودم].

۱۰۸- بَاب: هَلْ يَغْمِزُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ عِنْدَ السُّجُودِ لِكَيْ يَسْجُدَ

باب ـ ۱۰۸، آیا بر مرد رواست که در وقت سجده، زن خویش را بفشارد تا خود سجده نماید.

۵۱۹ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللّه قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّهم عَنْهَا قَالَتْ: بِئْسَمَا عَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ، لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَرَسُولُ اللّه ﷺ يُصَلِّي، وَأَنَا مُضْطَجِعَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْجُدَ غَمَزَ رِجْلَيَّ، فَقَبَضْتُهُمَا. [راجع: ۳۸۲. أخرجه مسلم: ۵۱۲، واختصره بزيادة في: ۷۴۴]

۵۱۹ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: کار بدی کردید که ما را با سگ و خر برابر کردید، همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده ام که نماز می گزارد و من میان او و قبله دراز کشیده بودم و چون می خواست که سجده کند پاهایم را می فشرد و من پاهایم را جمع می کردم.

۱۰۹- بَاب: الْمَرْأَةُ تَطْرَحُ عَنِ الْمُصَلِّي شَيْئًا مِنَ الأَذَى

باب ـ ۱۰۹، زن چیز ناپاک و زیانبار را از نمازگزار دورنماید.

۵۲۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ السُّورَمَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللّه بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي

۵۲۰ - از عمرو بن میمون روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: هنگامی که رسول الله

إسْحَاق، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُون ، عَنْ عَبْدِاللَّه قَال: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّه ﷺ قَائمٌ يُصَلّي عِنْدَ الْكَعْبَة ، وَجَمْعُ قُرَيْش في مَجَالسهِمْ ، إذْ قَال قَائلٌ مِنْهُمْ: ألا تَنْظُرُونَ إلَى هَذَا الْمُرَائي ، أيُّكُم يَقُومُ إلَى جَزُور آل فُلان ، فَيَعْمدُ إلَى فَرْثها وَدَمها وَسَلاهَا ، فَيَجيءُ به ، ثُمَّ يُمْهلُهُ ، حَتَّى إذَا سَجَدَ ، وَضَعَهُ بَيْنَ كَتفَيْه ؟ فَانْبَعَثَ أشْقَاهُمْ ، فَلَمَّا سَجَدَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَضَعَهُ بَيْنَ كَتفَيْه ، وَثَبَتَ النَّبيُّ ﷺ سَاجداً ، فَضَحكُوا حَتَّى مَال بَعْضُهُمْ إلَى بَعْض منَ الضَّحك ، فَانْطَلَقَ مُنْطَلقٌ إلَى فَاطمَةَ عَلَيْهَا السَّلام ، وَهيَ جُوَيْرِيَةٌ ، فَأقْبَلَتْ تَسْعَى ، وَثَبَتَ النَّبيُّ ﷺ سَاجداً ، حَتَّى ألْقَتْهُ عَنْهُ ، وَأقْبَلَتْ عَلَيْهمْ تَسُبُّهُمْ ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّه ﷺ الصَّلاةَ، قَال: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بقُرَيْش ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بقُرَيْش ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بقُرَيْش». ثُمَّ سَمَّى: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بعَمْرِو بْن هشَام ، وَعُتْبَةَ بْن رَبيعَةَ ، وَشَيْبَةَ بْن رَبيعَةَ ، وَالْوَليد بْن عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْن خَلَف ، وَعُقْبَةَ بْن أبي مُعَيْط ، وَعُمَارَةَ بْن الْوَليد». قَال عَبْدُاللَّه: فَوَاللَّه ، لَقَدْ رَأيْتُهُمْ صَرْعَى يَوْمَ بَدْر ، ثُمَّ سُحبُوا إلَى الْقَليب ، قَليب بَدْر ، ثُمَّ قَال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «وَأُتْبعَ أصْحَابُ الْقَليب لَعْنَةً». [راجع: ۲۴۰ . اخرجه مسلم: ۱۷۹۴]

صلی الله علیه و سلم در نزدیک کعبه ایستاده بود و نماز می گزارد و گروهی از قریش در آنجا نشسته بودند ، گویندهٔ ایشان گفت : آیا این ریاکار را نمی بینید . کدام یک از شما بر می خیزد تا به سوی شتر بنی فلان برود تا سرگین و خون و زهدان آن را بیاورد و صبر کند تا وی به سجده برود و سپس آن را در میان شانه های وی نهد. بدبخت ترین ایشان (عقبه بن ابی معیط) آن را آورد و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم سجده کرد آن را در میان شانه های وی نهاد .

پیامبر صلی الله علیه و سلم همچنان در حال سجده می بود و آنها می خندیدند تا آنکه از فرط خنده یکی بر روی دیگری می افتادند .

رهگذری نزد فاطمه علیها السلام رفت و او که دختری خردسال بود، دویده آمد و پیامبر صلی الله علیه و سلم همچنان در حال سجده بود تا آنکه آن را برداشت و به دور افکند و روی بدیشان کرد و دشنامشان داد .

آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز را تمام کرد و گفت : « بار الها بر تو است جزای قریش ، بار الها بر تو است جزای قریش ، بار الها بر تو است جزای قریش » و سپس آنها را نام گرفت و گفت :

« بار الها بر تو است سزای عمرو بن هشام و عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه و ولید بن عتبه و امیة بن خلف و عقبة بن ابی معیط و عمارة بن ولید». عبدالله می گوید : به خدا سوگند که در روز بدر همه آنها را هلاک شده دیدم و بعد به سوی چاهی که چاه بدر است کشانیده شده (و در آن افکنده شدند) سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت : « هلاک شدگان قلیب (چاه) به لعنت گرفتار شدند »[1]

---

۱) ختم جزء دوم صحیح بخاری

۹ - كِتَاب مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ

۱-باب: مواقيت الصلاة وفضلها

وَقَوْلِه عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ . [النساء: ۱۰۳]: وَقَّتَهُ عَلَيْهِمْ .

۵۲۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ قال: قَرَأْتُ عَلَى مَالِك، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ أَخَّرَ الصَّلَاةَ يَوْمًا، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ فَأَخْبَرَهُ: أَنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ أَخَّرَ الصَّلَاةَ يَوْمًا، وَهُوَ بِالْعِرَاقِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: مَا هَذَا يَا مُغِيرَةُ، أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ: أَنَّ جِبْرِيلَ ﷺ نَزَلَ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ». فَقَالَ عُمَرُ لِعُرْوَةَ: اعْلَمْ مَا تُحَدِّثُ، أَوَ أَنَّ جِبْرِيلَ هُوَ أَقَامَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقْتَ الصَّلَاةِ؟

قال عُرْوَةُ: كَذَلِكَ كَانَ بَشِيرُ بْنُ أَبِي مَسْعُودٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ . [انظر: ۳۲۲۱، ۴۰۰۷ . اخرجه مسلم: ۶۱۰]

بسم الله الرحمن الرحیم

۹- کتاب اوقات نماز

باب - ۱، اوقات نماز و فضیلت آن .

و گفتهٔ خدای عزوجل : « هر آینه نماز بر مؤمنان در اوقاتی معین فرض کرده شده » (النساء : ۱۰۳) مولف در تفسیر آن می گوید محدود کرده است آن فرض را بر ایشان به اوقات معینه.

۵۲۱- از ابن شهاب روایت است که گفت : همانا عمربن عبدالعزیز روزی نماز را تأخیر کرد . عروه بن زبیر بر وی در آمد و به اوگفت: مغیره بن شعبه در هنگامی که در عراق بود ، روزی نماز را تاخیر کرد . ابو مسعود انصاری بر وی در آمد و به او گفت : ای مغیره ، این تاخیر از برای چیست ؟ آیا تو ندانسته ای که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و نماز (صبح) را گزارد و سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز گزارد . بازجبرئیل نماز ظهر را (پیشین) گزارد . پس از او رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز گزارد . باز جبرئیل نماز (عصر) را گزارد . و سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز گزارد . باز وی نماز (شام) را گزارد و پس از او رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز گزارد. سپس وی نماز عشاء (خفتن) را گزارد ، و پس از او رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز گزارد .

سپس جبرئیل گفت :« من بدین کار (ادای نماز در این اوقات) مأمور شده ام »

عمر برای عروه گفت : آیا می دانی که چه می گویی ؟

آیا جبرئیل در اوقات معینه نماز ، برای رسول الله صلی الله علیه و سلم امامت می داد ؟
عروه گفت : آری ، بشیر بن ابی مسعود از پدر خود چنین روایت کرده است .

۵۲۲ - قال عُرْوَةُ: وَلَقَدْ حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْعَصْرَ ، وَالشَّمْسُ فِي حُجْرَتِهَا قَبْلَ أَنْ تَظْهَرَ . [انظر: ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٣١٠٣ . أخرجه مسلم: ٦١١]

۵۲۲ - از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز عصر را زمانی می گزارد که آفتاب بر (زمین) حجرهٔ وی بوده است قبل از آنکه شعاع آن به بالای (دیوار حجره) برود .

٢-بَاب: ﴿ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَلا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الروم: ٣١]

باب - ۲، « عبادت کنید رجوع کرده به سوی وی و بر پا دارید نماز را و مباشید از مشرکان » . (الروم : ۳۱)

۵۲۳-حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادٌ ، هُوَ ابْنُ عَبَّادٍ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِ الْقَيْسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا: إِنَّا مِنْ هَذَا الْحَيِّ مِنْ رَبِيعَةَ ، وَلَسْنَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ ، فَمُرْنَا بِشَيْءٍ نَأْخُذْهُ عَنْكَ ، وَنَدْعُو إِلَيْهِ مَنْ وَرَاءَنَا ، فَقَالَ: «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: الإِيمَانِ بِاللَّهِ». ثُمَّ فَسَّرَهَا لَهُمْ: « شَهَادَةَ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَأَنْ تُؤَدُّوا إِلَيَّ خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ ، وَأَنْهَى عَنِ الدُّبَّاءِ ، وَالْحَنْتَمِ ، وَالْمُقَيَّرِ وَالنَّقِيرِ». [راجع :٥٣. أخرجه مسلم: ١٧ ، وقطعة الدباء في الأشربة (٣٩)]

۵۲۳ - از ابو جمره روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت : نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند : ما از شاخهٔ قبیلهٔ ربیعه ایم و نمی توانیم نزد تو بیاییم بجز از ماه حرام . پس ما را به چیزی امر کن که از تو فرا گیریم و بدان کسی را که در عقب ماست دعوت کنیم . پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « شما را به چهار چیز امر می کنم و از چهار چیز منع می کنم : ایمان به خدا »
و سپس آن حضرت آن را برای آنها تفسیر کرد : « شهادت به اینکه سزاوار پرستش نیست هیچ چیز بجز خدا و اینکه من فرستادهٔ خداوندم . و بر پا داشتن نماز و دادن زکات و دادن یک پنجم از مال غنیمت . و منع می کنم از استعمال دبا ، و حنتم و مقیر و نقیر »[1].

[1] دبا ، وحنتم و مقیر و نقیر ظروفی است که در آن مشروبات الکولی می ساختند .

٣-بَاب: الْبَيْعَة عَلَى إِقَامِ الصَّلاةِ

باب - ۳، بیعت به اقامت نماز .

٥٢٤-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. [راجع :٥٧ . أخرجه مسلم: ٥٦]

٥٢٤ - از جریر بن عبدالله روایت است که گفت : با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کردم بر اینکه نماز بر پا دارم و زکات بدهم و هر مسلمانی را نصیحت کنم .

٤-بَاب: الصَّلاةُ كَفَّارَةٌ

باب - ۴، نماز کفاره (جبران گناه) است .

٥٢٥ -حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ: حَدَّثَنِي شَقِيقٌ قَالَ: سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ ﷺ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟ قُلْتُ: أَنَا، كَمَا قَالَهُ. قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ - أَوْ عَلَيْهَا - لَجَرِيءٌ، قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ، وَلَكِنِ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا، قَالَ: أَيُكْسَرُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: إِذًا لا يُغْلَقَ أَبَدًا، قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْغَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ بِحَدِيثٍ لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ. [انظر: ١٤٣٥، ١٨٩٥، ٣٥٨٦، ٧٠٩٦ . أخرجه مسلم :١٤٤ مطولاً باختلاف و (١٤٤) في الفتن (٢٦)]

٥٢٥-از شقیق روایت است که حذیفه گفت: ما نزد عمر رضی الله عنه نشسته بودیم که وی گفت :
کدامیک از شما فرمودهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم را دربارهٔ فتنه بخاطر دارید؟
گفتم: من به خاطر دارم،چنانکه فرموده است .
عمر گفت : همانا توبرفرمودهٔ وی دلیری که چین می گویی . گفتم : فتنهٔ مرد در مورد زن وی ومال وی وفرزند وی وهمسایهٔ وی که نماز وروزه وصدقه وامر به معروف ونهی از منکر (تقصیرات آن را) جبران می کند.
عمر گفت : مقصودم آن نبود. بلکه مرا دم فتنه ای است که چون موج دریا موج می زند. (همه جا را فرامی گیرد)
گفتم: تو را از آن فتنه با کی نیست ای امیر المؤمنین. زیرامیان تو وآن فتنه در وازه ای است بسته شده .
عمر گفت :آیا آن دوازه شکسته می شود یا گشوده می شود؟
گفتم : شکسته می شود.
عمر گفت:در آن صورت دیگر هرگز بسته نخواهد شد[1] شقیق میگوید: ما به حذیفه گفتیم : آیا عمر می دانست که آن دروازه چیست؟

---

۱) چون عمر شهادت یابد ،آن دروازه شکسته شود وفتنه ها تا قیامت ادامه یابد .(تیسیر القاری)

وی گفت : آری چنانکه می دانست امشب پیش از فردا می آید ومن اورا حدیثی گفتم که در آن هیچ ابهامی نبود.
شقیق می گوید : ما ترسیدیم که خود از حذیفه سئوال کنیم .
از مسروق خواستیم که از اوسئوال نماید.
حذیفه گفت : مراد از آن دروازه، عمر است .

۵۲۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ رَجُلًا أَصَابَ مِنِ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ١١٤] فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي هَذَا؟ قَالَ: «لِجَمِيعِ أُمَّتِي كُلِّهِمْ». [انظر: ٤٦٨٧ د، وانظر في الحدود، باب:٢٦. أخرجه مسلم: ٢٧٦٣]

۵۲۶- از ابن مسعود رضی الیه عنه روایت است که گفت : مردی روی زن بیگانه را بوسید وسپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و او را از قضیه خبر داد.
خداوند وحی فرود آورد: برپاکن نماز را دوطرف روز وساعتی چند از شب هر آینه طاعات گناهان را از میان می برند.
آن مرد گفت : یا رسول الله ،این حکم خاص از برای من است ؟ آن حضرت فرمود : همگی امت مرا شامل است .

٥- بَاب: فَضْلِ الصَّلَاةِ لِوَقْتِهَا

با ب ـ ۵ ، افزونی ثواب نماز در وقت آن .

۵۲۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: الْوَلِيدُ بْنُ الْعَيْزَارِ أَخْبَرَنِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو الشَّيْبَانِيَّ يَقُولُ: حَدَّثَنَا صَاحِبُ هَذِهِ الدَّارِ، وَأَشَارَ إِلَى دَارِ عَبْدِاللَّهِ، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي. [انظر: ٢٧٨٢ د، ٥٩٧٠ د، ٧٥٣٤ ع. أخرجه مسلم: ٨٥]

۵۲۷- از ابوعمر شیبانی روایت است که گفت: شنیده ام از صاحب این سرای واشارت کرد به سرای عبدالله یعنی عبدالله بن مسعود گفت : من از پیامبر صلی الله علیه وسلم سئوال کردم که کدام عمل نزد خداوند پسندیده تر است ؟
آن حضرت فرمود: نماز در وقت آن
عبدالله گفت : سپس کدام عمل ؟
آن حضرت فرمود: نیکویی با پدر ومادر»
عبدالله گفت :سپس کدام عمل ؟
آن حضرت فرمود: جهاد در راه خدا»
عبدالله گفت : آن حضرت همین سخنان را فرمود، واگر بیشتر می پرسیدم بیشتر می گفت .

۱) پوشیده نماند که درباره بهترین اعمال ونیکوترین اعمال احادیث دیگری نیز روایت شده است که البته بنابر اختلاف احوال سئوال کنندگان واختلاف اوقات ، آن حضرت بدان پاسخ داده است چنانکه. در اوایل اسلام جهاد افضل عبادات بود وصدقات واطعام طعام بهترین اعمال است درحالت عسرت واضطرار . (تیسیر القاری ج ۱ص ۱۹۳)

٦-بَاب: الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ كَفَّارَةٌ

٥٢٨ -حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهَرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ ، يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا ، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ». قَالُوا: لا يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا ، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثْلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ ، يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا»

[أخرجه مسلم: ٦٦٧]

باب ـ ۶، نمازهای پنج وقت کفارهٔ گناهان است .

۵۲۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده است که می گفت:
چه می گویید در این مورد که اگر به درخانهٔ یکی از شما جوی آبی باشد که هر روز پنج با در آن غسل نماید، آیا اثری از چرک در او باقی می ماند؟
گفتند : نه ،هیچ اثری از چرک در او باقی نمی ماند.
آن حضرت فرمود: این مثال، مانند نمازهای پنج وقت است که گناهان رامحو می کند.[1]

٧-بَاب: تَضْيِيعِ الصَّلاةِ عَنْ وَقْتِهَا

٥٢٩- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ ، عَنْ غَيْلانَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: مَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ . قِيلَ الصَّلاةُ ؟ قَالَ: أَلَيْسَ ضَيَّعْتُمْ مَا ضَيَّعْتُمْ فِيهَا .

باب ـ۷، تاخیر نماز از وقت آن .

۵۲۹- از غیلان روایت است که انس گفت؛
من چیزی رانمی شناسم از آنچه در روزگار پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده وتا این زمان باقی مانده باشد. (همه چیز تغییر کرده است)
به او گفته شد که : نماز
انس گفت :آیا چنان نیست که ضایع نمودید در مورد آن، آنچه را ضایع کردید (درآن تأخیرکردید).

٥٣٠ -حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ وَاصِلٍ أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَدَّادُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي رَوَّادٍ ، أَخِي عَبْدِالْعَزِيزِ ، قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ ، وَهُوَ يَبْكِي ، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ ؟ فَقَالَ: لا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلا هَذِهِ الصَّلاةَ ، وَهَذِهِ الصَّلاةُ قَدْ ضُيِّعَتْ .
وَقَالَ بَكْرٌ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ الْبُرْسَانِيُّ: أَخْبَرَنَا

۵۳۰ -از زهری روایت است که گفت:
من در دمشق نزد انس بن مالک رفتم ، واو می گریست .او را گفتم که: تو را چه چیز می گریاند؟
وی گفت :ازآنچه درعهد آن حضرت) دریافته بودم چیزی را نمی شناسم که باقی باشد بجز همین نماز، وهمانا آن هم ضایع کرده شد.[2]
بکرگفته است : محمد بن بکر البر سانی ما را

---

۱) گفته اند که مراد از آن گناهان صغیره است .
۲) گریهٔ انس از سبب آن است که امرای ولید، که درشام وبصره بودند نامقید بودند ونماز را در وقت مستحبهٔ آن ادا نمی کردند (تیسیر القاری) .

عُثْمَانُ بْنُ أَبِي رَوَّاد ، نَحْوَهُ .

حدیث کرد وگفت که :عثمان بن ابی رواد مانند این حدیث را به ما گفته است .

٨-بَاب: الْمُصَلِّي يُنَاجِي رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

٥٣١-حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى يُنَاجِي رَبَّهُ ، فَلا يَتْفِلَنَّ عَنْ يَمِينِهِ ، وَلَكِنْ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى » .

وَقَالَ سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : « لا يَتْفُلُ قُدَّامَهُ أَوْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ » .

وَقَالَ شُعْبَةُ : « لا يَبْزُقْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ » .

وَقَالَ حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا يَبْزُقْ فِي الْقِبْلَةِ وَلا عَنْ يَمِينِهِ ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ» . [راجع :٢٤١ . أخرجه مسلم :٤٩٣ بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، و أخرجه (٥٥١) بهذا اللفظ]

باب ـ ۸، نماز گزار با پروردگار خود عزوجل راز ونیاز می کند

۵۳۱- از انس بن مالک رضی‌الله عنه روایت است که پیامبرصلی اللّه‌علیه وسلم فرموده است: هنگامی که یکی از شما نماز می گزارد با پروردگار خود راز ونیاز می‌کند، پس باید به جانب راست خود تف نیفکند بلکه به جانب چپ ویا زیر پای چپ خویش بیفکند.

وسعید از قتاده چنین روایت کرده است به پیش روی خود تف نیفکند ولیکن به جانب چپ ویا زیر پاهای خویش بیفکند . وشعبه گفته : به پیش روی خود تف نیفکند ونه به جانب راست خود ولیکن به جانب چپ یا زیر پای خویش بیفکند.»

و حمید از انس از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت‌کرده است‌که : به طرف قبله وبه جانب راست تف نیندازد ولیکن به جانب چپ ویا زیر پای خویش بیفکند.»

٥٣٢-حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ ، وَلا يَبْسُطْ ذِرَاعَيْهِ كَالْكَلْبِ ، وَإِذَا بَزَقَ فَلا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ» . [راجع :٢٤١ . وانظر القطعة الأولى :(٨٢٢) . أخرجه مسلم (٤٩٣) بزيادة و أخرجه (٥٥١) آخره]

۵۳۲- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : در سجده اعتدال کنید ومانند سگ آرنجها را برزمین نگسترانید[1] و هرگاه کسی تف می کند، به پیش روی وبه جانب راست خویش تف نکند زیرا وی با خدای خویش راز و نیاز می کند.

٩-بَاب: الإِبْرَادِ بِالظُّهْرِ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ

٥٣٣ - ٥٣٤ - حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلالٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، قَالَ : صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ :

باب ـ ۹، تاخیر نماز پیشین درشدت گرما تاهوا به سردی گراید.

۵۳۳،۵۳۴- از ابوهریره وعبدالله بن‌عمررضی‌الله عنهم روایت است که رسول الله صلی الله

۱) یعنی در وقت سجده، آرنجها را از زمین و پهلوها دور نگهدارید.

حَدَّثَنَا الأَعْرَجُ عَبْدُالرَّحْمَنِ وَغَيْرُهُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ.

وَنَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا عَنِ الصَّلاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ».

[انظر: ٥٣٦ عن أبي هريرة. أخرجه مسلم: ٦١٥ و ٦١٧ عن أبي هريرة].

علیه وسلم فرموده است: آنگاه که گرمای هوا شدت می یابد، نماز(پیشین) را در سردی هوا بگزارید به تحقیق که شدت گرمی از تنفس آتش دوزخ است.»

٥٣٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْمُهَاجِرِ أَبِي الْحَسَنِ: سَمِعَ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: أَذَّنَ مُؤَذِّنُ النَّبِيِّ ﷺ الظُّهْرَ، فَقَالَ: «أَبْرِدْ أَبْرِدْ». أَوْ قَالَ: «انْتَظِرِ انْتَظِرْ». وَقَالَ: «شِدَّةُ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ[1]، فَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا عَنِ الصَّلاةِ». [انظر: ٥٣٩، ٦٢٩، ٣٢٥٨. أخرجه مسلم: ٦١٦]

٥٣٥- از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: مؤذن پیامبر صلی اله علیه و سلم برای نماز پیشین اذان گفت وآن حضرت فرمود: تا سردی هوا، تا سردی هوا) یاچنین فرمود: منتظر باش، منتظر باش، وسپس فرمود:
شدت گرما از اثر نفس کشیدن آتش دوزخ است. آنگاه که گرمی هوا شدت یابد، نمازرا در سردی هوا بگزارید.
ابوذر می گوید: نماز را تا آنگاه تأخیر کردیم که سایهٔ تپه ها را دیدیم.

٥٣٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْمَدِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَفِظْنَاهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». [راجع: ٥٣٣. أخرجه مسلم: ٦١٥ و٦١٧].

٥٣٦- از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:
اگر گرمای هوا شدت یابد، نماز پیشین را در سردی هوا بگزارید. زیرا شدت گرما از اثر نفس کشیدن آتش دوزخ است.»

٥٣٧- وَاشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ، نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ». [انظر: ٣٢٦٠. أخرجه مسلم: ٦١٧]

٥٣٧- (به سلسلهٔ سند حدیث قبل، آن حضرت فرمود:
آتش به پروردگار خود شکایت کرد و گفت: پاره ای از اجزای من پارهٔ دیگر را خورد (نابود کرد). خداوند آتش را اجازه داد که دو نَفَس بدمد. نَفَسی در زمستان و نفسی در تابستان و از آن تأثیر است شدت گرمایی که در تابستان و شدت سرمایی که در زمستان می یابید.

---

١) عبارت (حتى رأينا فيء التلول) یعنی تا آنگاه که سایهٔ تپه ها را دیدیم. درمتن فوق درگفتار پیامبر صلی الله علیه وسلم در داخل ناخنک « » آمده است که اشتباه است وآن گفتهٔ ابوذر است که می بایست خارج « » آن می آمد. ترجمهٔ آن اصلاح شده است.

٥٣٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبْرِدُوا بِالظُّهْرِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ».

تَابَعَهُ سُفْيَانُ، وَيَحْيَى وَأَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ.

[انظر: ٣٢٥٩]

٥٣٨- از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «نماز پیشین را در سردی هوا بگزارید، که همانا شدت گرما از اثرتنفس آتش دوزخ است.» متابعت کرده است (حفص را) سفیان و یحیی و ابوعوانه از اعمش.

١٠- بَاب: الإِبْرَادِ بِالظُّهْرِ فِي السَّفَرِ

باب - ۱۰، نماز پیشین (ظهر) در سردی هوا در سفر

٥٣٩- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُهَاجِرٌ أَبُو الْحَسَنِ مَوْلًى لِبَنِي تَيْمِ اللَّهِ، قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَرَادَ الْمُؤَذِّنُ أَنْ يُؤَذِّنَ لِلظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرِدْ». ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَذِّنَ، فَقَالَ لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ».

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «تَتَفَيَّأُ» [النحل: ٤٨] تَتَمَيَّلُ. [راجع: ٥٣٥. أخرجه مسلم: ٦١٦]

٥٣٩- از ابوذر غفاری روایت است که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه وسلم در سفری همراه بودیم و مؤذن خواست تا اذان پیشین بگوید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «بگذار تا هوا سرد شود.» سپس خواست که اذان بگوید آن حضرت فرمود: «بگذار تا هوا سرد شود» تا آنکه ما سایهٔ تپه ها را دیدیم. سپس پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «شدت گرمی هوا از اثر تنفس آتش دوزخ است، پس اگر گرمی هوا شدت یافت نماز پیشین را در سردی هوا بگزارید.»

و ابن عباس گفته است «تتفیأ» [النحل ٤٨] و آن را - تتمیل - تفسیر کرده است، یعنی سایه میلان کرد.[1]

١١- بَاب: وَقْتُ الظُّهْرِ عِنْدَ الزَّوَالِ

باب - ۱۱، وقت نماز پیشین هنگام زوال[2]

وَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي بِالْهَاجِرَةِ. [راجع: ٥٦٠]

و جابر گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم در نیمهٔ روز[3] نماز پیشین را می گزارد.

٥٤٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

٥٤٠ - از انس بن مالک رضی الله روایت است که گفت:

---

۱) مراد از آن لفظ (یتفیؤ ظلاله) است که در سورهٔ نحل در آیهٔ ۴۸ آن سوره آمده است که ابن عباس رضی الله عنه آن را میلان سایه تفسیر کرده است.

۲) مراد از هنگام زوال، برگشت آفتاب از اعلای درجه ارتفاع به جانب مغرب (در نیمهٔ روز) است.

۳) مراداز آن اندکی بعد از نیمهٔ روز است. (تفسیر القاری)

خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، فَذَكَرَ أَنَّ فِيهَا أُمُورًا عِظَامًا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ، فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ، مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْبُكَاءِ، وَأَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَقَامَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ السَّهْمِيُّ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. ثُمَّ قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفًا، فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ». [راجع: ۹۳. اخرجه مسلم: ۲۳۰۹]

رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام میلان آفتاب (به سوی مغرب در وسط روز) برآمد و نماز پیشین را گزارد. سپس بر منبر ایستاد و از قیامت یاد کرد و فرمود که در آن روز کار های بس بزرگ رخ می دهد و بعد افزود:
«آنکه دوست دارد دربارهٔ چیزی سئوال کند، پس سؤال کند. ازچیزی از من نمی پرسید، تا آنگاه که در همین جایگاه خود هستم مگر آنکه شما را آگاه خواهم کرد.»
مردم (از ترس قیامت) بسیار گریستند و آن حضرت بسیار تکرار فرمود:
«از من سئوال کنید».
عبدالله بن حذافه السهمی برخاست و گفت: پدرم کیست؟[1]
آن حضرت فرمود: «پدر تو حذافه» است.
سپس آن حضرت به تکرارمی فرمود: «از من سئوال کنید»
عمر بر دو زانو نشست و گفت: «راضی گشته ایم به خداوند که پروردگار ماست و به اسلام که دین ماست و به محمد که پیامبر ماست[2].
آن حضرت سکوت کرد و سپس فرمود: «همین اکنون بهشت و دوزخ بسوی همین دیوار بر من نمودار گشت و من هرگز چنین منظرهٔ نیک (بهشت) و بدی(جهنم) تا کنون ندیده بودم.»

۵۴۱ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، حَدَّثَنَا أَبُو الْمِنْهَالِ، عَنْ أَبِي بَرْزَةَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الصُّبْحَ، وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ فِيهَا مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجَعَ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا

۵۴۱ – ازابوبرزه رضی الله عنه روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه وسلم آنگاه نماز صبح را می گزارد که هر یک از ما (در روشنی هوا) همنشین خود را می شناخت و در آن میان شصت تا صد آیه قرائت می کرد. و نماز پیشین را زمانی

۱) گویا مردم در نسبت او به پدرش شک و طعن داشتند.
۲) عمر (رض) از مشاهدهٔ حال آن حضرت تجدید ایمان کرد. (تفسیر القاری)

قال فِي الْمَغْرِبِ ، وَلا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ ، ثُمَّ قال : إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ .

وَقَالَ مُعَاذٌ : قال شُعْبَةُ : لَقِيتُهُ مَرَّةً فَقَالَ : أَوْ ثُلُثِ اللَّيْلِ . [انظر: ٥٤٧، ٥٦٨، ٥٩٩، ٧٧١ ،وانظر في مواقيت الصلاة، باب: ٢٠ وباب: ٢٥. أخرجه مسلم: ٤٦١ مختصراً . وأخرجه ٦٤٧]

می گزارد که آفتاب از وسط روز میلان می کرد. و نماز عصر را هنگامی می گزارد که (پس از نماز) یکی از ما به دورترین نقطهٔ مدینه می‌رفت و بر می گشت و آفتاب هنوز زنده و روشن بود(هنوز زرد نشده بود) .
ابو منهال می گوید : فراموش کردم که دربارهٔ نماز شام چه گفته است و آن حضرت در تأخیر نماز خفتن تا یک سوم حصهٔ شب باکی نمی دید . و بعد گفت : تا نیمهٔ شب .
معاذ به روایتی از شعبه گفته است : بار دیگر ابو منهال را دیدم وی گفت : تا یک سوم حصه از شب .

٥٤٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ يَعْنِي ابْنَ مُقَاتِلٍ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال : أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنِي غَالِبٌ الْقَطَّانُ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْمُزَنِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالظَّهَائِرِ ، فَسَجَدْنَا عَلَى ثِيَابِنَا اتِّقَاءَ الْحَرِّ . [راجع :٣٨٥. أخرجه مسلم: ٦٢٠]

٥٤٢- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت :
آنگاه که نمازهای پیشین را در عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم می گزاردیم، ازشدت گرما بر جامه های خویش سجده می کردیم .

١٢- بَاب: تَأْخِيرِ الظُّهْرِ إِلَى الْعَصْرِ

٥٤٣- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قال: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا : الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ ، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ .

فَقَالَ أَيُّوبُ: لَعَلَّهُ فِي لَيْلَةٍ مَطِيرَةٍ ؟ قال: عَسَى . [انظر: ٥٦٢، ١١٧٤ ، وانظر في مواقيت الصلاة، باب: ٢٠. أخرجه مسلم: ٧٠٥ ، المسافرين ٥٤]

باب -۱۲، تأخیر پیشین تا عصر

٥٤٣ - از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت :
پیامبر صلی الله علیه وسلم نمازهای پیشین و عصر و شام و خفتن را هفت رکعت و هشت رکعت در مدینه می گزارد .[1]
ایوب (جابر را) گفت : شاید این حالت در شب بارانی بوده باشد ؟ جابر گفت : شاید .

١٣- بَاب: وَقْتِ الْعَصْرِ

٥٤٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قال : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ ، وَالشَّمْسُ لَمْ تَخْرُجْ مِنْ

باب -۱۳، وقت عصر

٥٤٤ - از پدر هشام از عایشه رضی الله عنه روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز عصر را زمانی می گزارد که آفتاب از حجرهٔ عایشه

١) در این کلام لف و نشر مرتب نیست. مراد آنست که نماز پیشین و عصر را یکبارکی هشت رکعت می گزارد و شام و خفتن را یکبارکی هفت رکعت گزارد .

حُجْرَتِهَا .

[وقالَ أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ : مِنْ قَعْرِ حُجْرَتِهَا]

[راجع :۵۲۲ . أخرجه مسلم:۶۱۱]

خارج نشده بود .

[و ابو اسامه به روایت از هشام گفته است : از میان حجرهٔ وی] .

۵۴۵-حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ فِي حُجْرَتِهَا ، لَمْ يَظْهَرِ الْفَيْءُ مِنْ حُجْرَتِهَا .

[راجع :۵۲۲ . أخرجه مسلم :۶۱۱]

۵۴۵ - از عروه از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی نماز عصر را گزارد که آفتاب در حجرهٔ وی بوده است و سایه در حجره اش نیفتاده بود.

۵۴۶-حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي صَلاةَ الْعَصْرِ ، وَالشَّمْسُ طَالِعَةٌ فِي حُجْرَتِي ، لَمْ يَظْهَرِ الْفَيْءُ بَعْدُ .

وَقَالَ مَالِكٌ ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، وَشُعَيْبٌ ، وَابْنُ أَبِي حَفْصَةَ : وَالشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ تَظْهَرَ . [أخرجه مسلم:۶۱۱]

۵۴۶ - از عروه از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز عصر را می گزارد و پرتو آفتاب در حجره ام می بود و سایهٔ آفتاب از درون حجره بالا نمی رفت .

و مالک و یحیی بن سعید و شعیب و ابن ابی حفصه گفته اند : پیش از آنکه آفتاب (از درون حجره به دیوار) بالا برود .[1]

۵۴۷-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَوْفٌ ، عَنْ سَيَّارِ بْنِ سَلامَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي عَلَى أَبِي بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ ؟ فَقَالَ: كَانَ يُصَلِّي الْهَجِيرَ ، الَّتِي تَدْعُونَهَا الاولَى ، حِينَ تَدْحَضُ الشَّمْسُ ، وَيُصَلِّي الْعَصْرَ ، ثُمَّ يَرْجِعُ أَحَدُنَا إِلَى رَحْلِهِ فِي أَقْصَى الْمَدِينَةِ ، وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ ، وَكَانَ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُؤَخِّرَ الْعِشَاءَ ، الَّتِي تَدْعُونَهَا الْعَتَمَةَ ، وَكَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَهَا وَالْحَدِيثَ بَعْدَهَا ، وَكَانَ يَنْفَتِلُ مِنْ صَلاةِ الْغَدَاةِ حِينَ يَعْرِفُ الرَّجُلُ جَلِيسَهُ ، وَيَقْرَأُ بِالسِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ . [راجع :۵۴۱ . أخرجه مسلم: ۴۶۱ ، مختصراً]

۵۴۷ - از سیار بن سلامه روایت است که گفت : من و پدرم نزد ابوبرزهٔ اسلمی رفتیم و پدرم به او گفت :

رسول الله صلی الله علیه وسلم نمازهای پنج وقت را چگونه می گزارد ؟ وی گفت : نماز نیمه روز را که شما نماز پیشین می خوانید ، آن حضرت هنگامی می گزارد که آفتاب (از وسط آسمان به سوی غرب) میلان می کرد ، و نماز عصر را زمانی می گزارد که پس از نماز یکی از ما به خانهٔ خویش در دور ترین نقطهٔ مدینه بر می گشت و آفتاب روشن و تابان می بود و من آنچه را در مورد وقت نماز شام گفته است فراموش کرده ام و آن حضرت دوست می داشت که نماز خفتن را که شما آن را عتمه

---

۱) مذهب امام ابو حنیفه وقت عصر را بعد از مثلین می گوید . قرطبی گفته است که همه مردم با ابو حنیفه در این قول مخالفت کرده اند حتی اصحاب وی نیز . یعنی می گویند که وقت عصر هنگام رسیدن سایهٔ شی به مانند آن است سوای سایهٔ اصلی که هنگام زوال بود . امام محمد در اول موطاء به اسناد خود از ابو هریره روایت کرده که کسی او را از اوقات نماز پرسید ووی گفت که نماز پیشین را وقتی بگزار که سایه مانند تو باشد و نماز عصر را زمانی بگزار که سایه دو مانند تو باشد (شرح شیخ الاسلام ج ۱ ، ص ۴۶۳ ، حاشیه تیسیر القاری)

می خوانید تأخیر کند و کراهت داشت که قبل از آن بخوابد و پس از آن صحبت کند و از نماز صبح وقتی بر میگشت که شخص می توانست هم نشین خود را (در صف نماز) بشناسد و در نماز صبح شصت تا صد آیه از قرآن را قرائت می کرد .

٥٤٨-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ، ثُمَّ يَخْرُجُ الإِنْسَانُ إِلَى بَنِي عَمْرِو ابْنِ عَوْفٍ ، فَنَجِدُهُمْ يُصَلُّونَ الْعَصْرَ . [انظر: ٥٥٠، ٥٥١، ٧٣٢٩ . أخرجه مسلم :٦٢١]

٥٤٨ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت :
ما نماز عصر را می خواندیم و اگر کسی پس از نماز به قبیلهٔ بنی عمروابن عوف می رفت آنها را در حال گزاردن نماز عصر می دید .[1]

٥٤٩-حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ قال: سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ يَقُولُ: صَلَّيْنَا مَعَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ الظُّهْرَ ، ثُمَّ خَرَجْنَا حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، فَوَجَدْنَاهُ يُصَلِّي الْعَصْرَ ، فَقُلْتُ: يَا عَمِّ مَا هَذِهِ الصَّلاةُ الَّتِي صَلَّيْتَ ؟ قال: الْعَصْرُ ، وَهَذِهِ صَلاةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي كُنَّا نُصَلِّي مَعَهُ . [أخرجه مسلم: ٦٢٣]

٥٤٩ - از ابو امامه روایت است که گفت :
نماز پیشین را با عمر بن عبدالعزیز گزاردیم سپس بر آمدیم تا آنکه بر انس بن مالک در آمدیم و او را دیدیم که نماز عصر می گزارد . او را گفتم : ای عم (کاکا) این کدام نماز بود که گزاردی ؟
گفت : نماز عصر . و این نماز در چنین وقت نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم است که با وی می گزاردیم .

٥٥٠-حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةٌ ، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي ، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ ، وَبَعْضُ الْعَوَالِي مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ ، أَوْ نَحْوِهِ . [راجع :٥٤٨ . أخرجه مسلم: ٦٢١]

٥٥٠ - از انس بن مالک روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز عصر را وقتی می گزارد که آفتاب بلند و تابان می بود اگر رونده ای به اطراف مدینه می رفت . نزد مردم آنجا وقتی می رسید که آفتاب در افق بلند می بود و اطراف مدینه چهار میل یا همین اندازه فاصله بوده است .

٥٥١-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ،

٥٥١ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت :
ما نماز عصر را می گزاردیم و سپس چون

---

۱) قبیلهٔ عمرو بن عوف در دو میلی مدینه واقع بوده است و گفته اند که سبب تأخیر جماعت آن بوده است که مردم آن کشاورز بوده اند و پس از فراغت از کار نماز می گزاردند . (تیسیر القاری)

ثُمَّ يَذْهَبُ الذَّاهِبُ مِنَّا إِلَى قُبَاءٍ ، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ . [راجع :٥٤٨ . اخرجه مسلم: ٦٢١]

کسی از ما به قباء (سه میلی مدینه) می رفت، آفتاب بلند بود .

١٤- بَاب: إِثْمِ مَنْ فَاتَتْهُ الْعَصْرُ

باب ـ ۱۴، گناه کسی که نماز عصر وی فوت شود.

٥٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي تَفُوتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ ، كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ» . [أخرجه مسلم: ٦٢٦]

۵۵۲ – از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسی که نماز عصر را (عمداً) ترک کند چنانست که خانواده و مال خود را از دست داده باشد .

١٥- بَاب: إِثْمِ مَنْ تَرَكَ الْعَصْرَ

باب ـ ۱۵، گناه کسی که نماز عصر را (عمداً) ترک کند .

٥٥٣- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَبِي الْمَلِيحِ قَالَ: كُنَّا مَعَ بُرَيْدَةَ فِي غَزْوَةٍ ، فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ ، فَقَالَ: بَكِّرُوا بِصَلَاةِ الْعَصْرِ ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» . [انظر: ٥٩٤]

۵۵۳ – از ابو المليح روايت است كه گفت : ما در روزی ابری همراه بریده در غزوه ای بودیم . وی گفت : نماز عصر را زود بخوانید زیرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است : « کسی که نماز عصر را ترک کند، همانا عملش تباه شده است . »

١٦- بَاب: فَضْلِ صَلَاةِ الْعَصْرِ

باب ـ ۱۶، افزونی ثواب نماز عصر

٥٥٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِي الْبَدْرَ - فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ ، كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ ، لَا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا» . ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ [ق: ٣٩]

۵۵۴ – از قیس از جریر رضی الله عنه روایت است که گفت : ما نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بودیم و آن حضرت شبی به سوی ماه نگریست ـ یعنی ماه شب چهاردهم ـ و فرمود : « به تحقیق شما پروردگار خویش را خواهید دید چنانکه همین ماه را می بینید و در دیدار او هیچ مزاحمتی برای شما به وجود نخواهد آمد. اگر بتوانید که مغلوب نمازی قبل از طلوع آفتاب (نماز صبح) وقبل از غروب آفتاب (نماز عصر) نشوید، آن نمازها را ادا کنید . »

قَالَ إِسْمَاعِيلُ: افْعَلُوا: لا تَفُوتَنَّكُمْ. [انظر: ٥٧٣ ش، ٤٨٥١ ل، ٧٤٣٤ ل، ٧٤٣٥ ع، ٧٤٣٦ ع. أخرجه مسلم: ٦٣٣]

آن حضرت سپس تلاوت کرد : « به پاکی یاد کن همراه ستایش پروردگار خود را، پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب».
اسماعیل (از روایان این حدیث) گفته است : آن نمازها را ادا کنید و نگذارید که فوت شود.

٥٥٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: « يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ: مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ وَصَلاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ ». [انظر: ٣٢٢٣ ل، ٧٤٢٩ ل، ٧٤٨٦ ل. أخرجه مسلم: ٦٣٢]

۵۵۵ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : فرشتگانی بر شما در شب و فرشتگانی در روز پیاپی می آیند و در نماز صبح و نماز عصر جمع می شوند ، سپس فرشتگانی که شب با شما بودند بالا می روند و خداوند از ایشان سوال می کند هر چند وی به حال نمازگزاران دانا تر است اینکه :
بندگان مرا در چه حالتی ترک کردید ؟
فرشتگان می گویند : ایشان را در حالتی ترک کردیم که نماز می گزاردند و در حالتی بر ایشان آمدیم که نماز می گزاردند .

١٧ - بَاب: مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ قَبْلَ الْغُرُوبِ

باب - ۱۷، کسی که رکعتی از نماز عصر را قبل از غروب دریابد .

٥٥٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « إِذَا أَدْرَكَ أَحَدُكُمْ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ، قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ، وَإِذَا أَدْرَكَ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ، قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ ». [انظر: ٥٧٩، ٥٨٠. أخرجه مسلم: ٦٠٨، و بمجمل معناه أخرجه (٦٠٧)]

۵۵۶ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « اگر کسی از شما رکعتی از نماز عصر را پیش از غروب دریابد، نمازش را کامل ادا کند و اگر رکعتی از نماز صبح را قبل از طلوع آفتاب دریابد، نمازش را کامل کند . »[1]

٥٥٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: « إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ، كَمَا بَيْنَ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى

۵۵۷ - از سالم بن عبدالله از پدر او (ابن عمر) روایت است که گفت : وی شنیده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمود : « به تحقیق که بقای شما با مقایسه به امتهای قبل از

۱)حدیث متمسک شافعیه است که نماز فجر را به طلوع آفتاب باطل نمی دانند ، حنیفه به بطلان آن قایل اند ، یعنی در عصر جایز می دانند و در صبح جایز ندانند . (تیسیر القاری)

غُرُوبِ الشَّمْسِ ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَجَزُوا ، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا ، ثُمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ ، فَعَمِلُوا إِلَى صَلاةِ الْعَصْرِ ثُمَّ عَجَزُوا ، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا ، ثُمَّ أُوتِينَا الْقُرْآنَ ، فَعَمِلْنَا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ ، فَأُعْطِينَا قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ ، فَقَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ : أَيْ رَبَّنَا ، أَعْطَيْتَ هَؤُلاءِ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ ، وَأَعْطَيْتَنَا قِيرَاطًا قِيرَاطًا ، وَنَحْنُ كُنَّا أَكْثَرَ عَمَلاً ؟ قال : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ ؟ قَالُوا : لا ، قال : فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ » . [انظر: ۲۲٦۸، ۲۲٦۹، ۳٤۵۹، ۵۰۲۱، ۷٤٦۷، ۷۵۳۳ ،وانظر في التوحيد، باب:٤۷]

شما به اندازهٔ نماز عصر تا زمان غروب آفتاب است. به پیروان تورات ، تورات داده شد و آنها تا نیمه روز بدان عمل کردند و سپس عاجز آمدند .[1] پس مزد ایشان یک قیراط داده شد . سپس انجیل به پیروان انجیل داده شد و آنها تا زمان عصر بدان عمل کردند و سپس عاجز آمدند پس مزد ایشان یک قیراط داده شد. سپس به ما قرآن داده شد و ما تا غروب آفتاب بدان عمل کردیم پس برای ما دو قیراط داده شد. اهل آن دو کتاب گفتند : ای پروردگار ما ، تو بدیشان دو قیراط و برای ما یک قیراط دادی در حالی که اعمال ما بیشتر بود. خداوند عزوجل می فرماید : آیا بر شما ظلم کردم و چیزی از مزد شما کم کردم ، گفتند: نه . خداوند گفت : آن فضل و کرم من است به هر کس که بخواهم می دهم . »

۵۵۸ -حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ قال : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا ، يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلاً إِلَى اللَّيْلِ ، فَعَمِلُوا إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ فَقَالُوا : لا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ ، فَاسْتَأْجَرَ آخَرِينَ ، فَقَالَ أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمْ وَلَكُمُ الَّذِي شَرَطْتُ ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا كَانَ حِينَ صَلاةِ الْعَصْرِ ، قَالُوا : لَكَ مَا عَمِلْنَا ، فَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ» . [انظر: ۲۲۷۱]

۵۵۸ -از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « مثال مسلمانان و یهود و نصارا مثال مردی است که گروهی را به مزدوری گرفته تا شبانگاه برای وی کار کنند ، آنها تا نیمه روز کار کردند وگفتند : ما را به مزد تو نیازی نیست آن مرد گروه دیگری را به مزدوری گرفت و گفت : کار را کامل کنید و بقیهٔ روز را کار کنید و اجرت شما همان است که (مانند گروه اول) شرط کرده بودم . آنها تا زمان نماز عصر کار کردند و گفتند : هر آنچه کار کرده ایم مزد آن از آن تو باشد .

۱۸-بَاب: وَقْتِ الْمَغْرِبِ

وَقَالَ عَطَاءٌ : يَجْمَعُ الْمَرِيضُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ .

باب ـ ۱۸، وقت نماز شام

و عطاء گفته است : مریض نماز شام و خفتن را جمع کند (یکجا بگزارد)[1]

---

۱) عجز ایشان ظاهرا عدم قبول دین اسلام است (تیسیر القاری)

٥٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِهْرَانَ قال: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قال: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال: حَدَّثَنَا أَبُو النَّجَاشِيِّ صُهَيْبٌ مَوْلَى رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قال: سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ يَقُولُ: كُنَّا نُصَلِّي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا، وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِه. [أخرجه مسلم: ٦٣٧]

۵۵۹ – از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت است که گفت: ما نماز شام را با پیامبر صلی الله علیه وسلم می گزاردیم و چون یکی از ما از نماز برمی گشت (و تیراندازی می کرد) می توانست جایی را که پیکان تیر او رسیده بود، ببیند (اشاره به روشنی هوا) .

٥٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قال: قَدِمَ الْحَجَّاجُ، فَسَأَلْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ نَقِيَّةٌ، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَانًا وَأَحْيَانًا، إِذَا رَآهُمُ اجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإِذَا رَآهُمْ أَبْطَؤُوا أَخَّرَ، وَالصُّبْحَ - كَانُوا، أَوْ- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيهَا بِغَلَسٍ. [انظر: ٥٦٥، وانظر في مواقيت الصلاة، باب: ١١ وباب: ٢٠. أخرجه مسلم: ٦٤٦]

۵۶۰ – از محمد بن عمرو بن حسن بن علی روایت است که گفت : حجاج (دیرتر به نماز آمد و من از جابر بن عبدالله (دربارهٔ اوقات نماز) سئوال کردم . وی گفت :
پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز پیشین (ظهر) را در نیمهٔ روز می گزارد و نماز عصر را زمانی می گزارد که خورشید روشن و تابناک بود و نماز شام را وقتی می گزارد که آفتاب غروب می کرد و نماز خفتن را در اوقات مختلف می گزارد، اگر می دید که مردم جمع شده اند شتاب می کرد و اگر می دید که مردم درنگ کرده اند تأخیر می کرد ونماز صبح را اصحاب با پیامبر صلی الله علیه وسلم در تاریکی هوا می گزاردند .

٥٦١- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ قال: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْمَغْرِبَ إِذَا تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ. [أخرجه مسلم: ٦٣٦]

۵۶۱ _ از سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت : ما نماز شام را زمانی با پیامبر صلی الله علیه وسلم می گزاردیم که آفتاب در افق ناپدید می شد[۲].

٥٦٢- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قال: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ سَبْعًا جَمِيعًا، وَثَمَانِيًا جَمِيعًا. [راجع: ٥٤٣. أخرجه مسلم: ٧٠٥، صلاة المسافرين (٥٤)]

۵۶۲_ ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم هفت رکعت یک بار و هشت رکعت یک بار گزارد (میان پیشین و عصر و شام و خفتن جمع کرد .)

---

۱) مذهب امام احمد و اسحاق همین است . و مشهور از مذهب شافعی و اصحاب او منع است و بعضی شافعیه تجویز کرده اند نووی می گوید قول به جواز جمع در مرض ظاهر و مختار است و به تحقیق در صحیح مسلم ثابت شده که آن حضرت در مدینه بی مرض و مطر (باران) جمع کرد و در مذهب امام ابو حنیفه در هیچ صورتی از این صور جمع کردن نماز شام و خفتن جایز نیست . (تیسیر القاری)

۲) حدیث ۵۶۱ ، چهارمین حدیث از مجموع ثلاثیات امام بخاری است. (تیسیر القاری)

١٩-بَاب: مَنْ كَرِهَ أَنْ يُقَالَ لِلْمَغْرِبِ: الْعِشَاءُ

٥٦٣-حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ ، هُوَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ الْمُزَنِيُّ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تَغْلِبَنَّكُمُ الأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ صَلاتِكُمُ الْمَغْرِبِ». قَالَ: وَتَقُولُ الأَعْرَابُ: هِيَ الْعِشَاءُ.

باب ـ ۱۹، کسی که کراهت دارد که به نماز شام(مغرب) ، خفتن(عشاء) گفته شود .

۵۶۳ ـ از عبدالله مزنی روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « بادیه نشینان بر نام نماز شام شما غلبه نکنند . »
راوی می گوید : بادیه نشینان مغرب (شام) را عشاء (خفتن) می گویند .

٢٠-بَاب: ذِكْرِ الْعِشَاءِ وَالْعَتَمَةِ ، وَمَنْ رَآهُ وَاسِعًا

قال أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَثْقَلُ الصَّلاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ الْعِشَاءُ وَالْفَجْرُ» . [راجع:٦٤٤]

وَقَالَ: «لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالْفَجْرِ». [راجع:٦١٥]

قال أبو عَبْد اللَّه: وَالاخْتِيَارُ: أَنْ يَقُولَ الْعِشَاءُ ، لِقَوْلِه تَعَالَى: ﴿وَمِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشَاءِ﴾ [النور: ٥٨]

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي مُوسَى قال: كُنَّا نَتَنَاوَبُ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ صَلاةِ الْعِشَاءِ ، فَأَعْتَمَ بِهَا . [راجع:٥٦٧]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَعَائِشَةُ: أَعْتَمَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعِشَاءِ . [راجع:٥٦٦]

وَقَالَ بَعْضُهُمْ ، عَنْ عَائِشَةَ: أَعْتَمَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَمَةِ . [راجع:٥٦٦]

وَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الْعِشَاءَ . [راجع:٥٦٠]

وَقَالَ أَبُو بَرْزَةَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُؤَخِّرُ الْعِشَاءَ . [راجع:٥٤١]

وَقَالَ: أَنَسٌ: أَخَّرَ النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ الآخِرَةَ . [راجع:٥٧٢]

باب ـ ۲۰، ذکر عشاء (خفتن) و عتمه و کسی که هر دو را یکی می داند .

از ابو هریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « دشوارترین نماز بر منافقین نماز عشاء (خفتن) و نماز صبح می باشد ».
و آن حضرت گفته است : « اگر ثوابی را که در نماز عشاء و صبح است بدانند . »
ابو عبدالله می گوید : مختار آن است که آن را عشاء بگویند نظر به فرمودهٔ او تعالی :
« و پس از نماز عشاء » (النور : ۵۸)
و از ابو موسی (اشعری) ذکر می شود که گفته است :
« ما به نماز عشاء به نوبت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می رفتیم و او تأخیر می کرد تا آنکه تاریک می شد .
و ابن عباس و عایشه گفته اند : پیامبرصلی الله علیه وسلم نماز عشاء را تأخیر می کرد .
برخی به روایت از عایشه رضی الله عنها گفته اند : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز عتمه را تأخیر می کرد .
و جابر گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز عشاء را می گزارد .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ ، وَأَبُو أَيُّوبَ ، وَابْنُ عَبَّاسٍ ﷺ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ . [راجع: ٥٤٣، ١٠٩١، ١٦٧٤]

و ابو برزه گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز عشاء را تأخیر می کرد .
و انس گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم عشاء آخر را تأخیر می کرد .
ابن عمر و ابوایوب و ابن عباس گفته اند : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز مغرب و عشاء را گزارد .

٥٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه قَالَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ سَالِمٌ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّه قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً صَلاةَ الْعِشَاءِ ، وَهِيَ الَّتِي يَدْعُو النَّاسُ الْعَتَمَةَ ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ ، فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا ، لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ» . [راجع: ١١٦. اخرجه مسلم: ٢٥٣٧]

٥٦٤ - از عبدالله بن عمر روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی نماز عشاء را برما گزارد یعنی، همان نمازی که مردم آن را عتمه می‌خوانند. سپس وی نماز را تمام کرد و روی به ما کرد و گفت :
« همین شب خود را ببینید (به خاطر بسپارید)، از همین شب، با گذشت صد سال کسی از آنانی که اکنون زنده اند، بر روی زمین باقی نمی ماند . »[1]

٢١-بَاب: وَقْتِ الْعِشَاءِ ، إِذَا اجْتَمَعَ النَّاسُ أَوْ تَأَخَّرُوا

باب ـ ۲۱، وقت عشاء (نماز خفتن) زمانی است که مردم به نماز جمع گردند یا نماز را تأخیر کنند .

٥٦٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو ، هُوَ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ ، قَالَ: سَأَلْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه ، عَنْ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ: كَانَ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ ، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ ، وَالْعِشَاءَ: إِذَا كَثُرَ النَّاسُ عَجَّلَ ، وَإِذَا قَلُّوا أَخَّرَ ، وَالصُّبْحَ بِغَلَسٍ . [راجع: ٥٦٠ . اخرجه مسلم: ٦٤٦]

٥٦٥ - از محمد بن عمرو و او ابن حسن ابن علی است روایت است که گفت : ما از جابر بن عبدالله در مورد نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم سئوال کردیم و وی گفت : آن حضرت نماز ظهر را در نیمهٔ روز می گزارد و عصر را آنگاه که آفتاب روشن و تابان بود و نماز شام را آنگاه که آفتاب غروب می کرد و نماز خفتن را اگر مردم جمع می شدند شتاب می کرد و اگر تعداد ایشان کم بود، تأخیر می کرد و صبح را در تاریکی هوا می گزارد .

---

۱) امام بخاری با این حدیث به عدم حیات خضر استدلال کرده است . و جمهور بر آنند که این حدیث مخصوص امت آن حضرت است . و خضر از امت آن حضرت نیست .

٢٢-بَاب: فَضْلِ الْعِشَاءِ

٥٦٦-حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الإِسْلامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ، فَخَرَجَ فَقَالَ لأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ غَيْرُكُمْ» [انظر: ٥٦٩، ٨٦٢، ٨٦٤، والظر في مواقيت الصلاة، باب: ٢٠. أخرجه مسلم: ٦٣٨]

باب ـ ٢٢، افزونی ثواب نماز خفتن (عشاء)

٥٦٦ – از عروه از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم شبى نماز خفتن را تأخير كرد و در آن وقت اسلام (به جز از مدينه) گسترش نيافته بود و به نماز بيرون نيامد تا آنكه عمر گفت: زنان و كودكان خوابيدند. آن حضرت برآمد و به اهل مسجد گفت: «هيچ كس از ساكنين زمين به جز از شما در انتظار اين نماز نمى باشد.»

٥٦٧-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِي فِي السَّفِينَةِ نُزُولا فِي بَقِيعِ بُطْحَانَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَاوَبُ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ صَلاةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَصْحَابِي، وَلَهُ بَعْضُ الشُّغْلِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ، فَأَعْتَمَ بِالصَّلاةِ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ: «عَلَى رِسْلِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ». أَوْ قَالَ: «مَا صَلَّى هَذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ». لا يَدْرِي أَيَّ الْكَلِمَتَيْنِ قَالَ، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَرَجَعْنَا فَفَرِحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [انظر في مواقيت الصلاة، باب: ٢٠. أخرجه مسلم: ٦٤١]

٥٦٧ – از ابو موسى روايت است كه گفت: من و همراهان من كه با كشتى آمده بوديم، در موضع بقيع بطحان فرود آمديم، و پيامبر صلى الله عليه وسلم در مدينه بود و ما نماز خفتن را با پيامبر صلى الله عليه وسلم نوبت كرده بوديم و گروهى از ما به نوبت نزد وى مى رفت و در اين امر من و ياران من با پيامبر صلى الله عليه وسلم موافقت كرده بوديم.
آن حضرت شبى مشغول بعضى كارها بود و نماز را تأخير كرد تا آنكه نيمه شب فرا رسيد و سپس پيامبر صلى الله عليه وسلم برآمد و بر مردم نماز گزارد و چون نماز را تمام كرد به حاضران گفت: «همچنان بر جاى خويش باشيد، مژده باد شما را كه به تحقيق از جملهٔ نعمتهاى خدا بر شما اين است كه در اين ساعت هيچ كسى از مردم بجز از شما نماز نمى گزارد.»
و يا چنين گفت: «در اين ساعت هيچ كس بجز از شما نماز نمى گزارد.»
نمى دانم كداميک از اين دو كلمه را گفته است ابو موسى مى گويد: ما بازگشتيم و از آنچه از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيده بوديم شادمان شديم.

٢٣-بَاب: مَا يُكْرَهُ مِنَ النَّوْمِ قَبْلَ الْعِشَاءِ

باب ـ ۲۳، کراهت خواب قبل از نماز خفتن

٥٦٨-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ، عَنْ أَبِي بَرْزَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ، وَالْحَدِيثَ بَعْدَهَا. [راجع :٥٤١ . أخرجه مسلم :٤٦١ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، و أخرجه (٦٤٧) مطولاً ببعض اللفظ]

٥٦٨ – از ابوبرزه رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم خوابیدن پیش از نماز عشاء و صحبت کردن پس از آن را ناپسند می داشت .

٢٤-بَاب: النَّوْمِ قَبْلَ الْعِشَاءِ لِمَنْ غُلِبَ

باب ـ ۲۴، خواب پیش از نماز خفتن در حالتی که خواب بر شخص غلبه کند.

٥٦٩-حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ: قَالَ صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعِشَاءِ، حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ: الصَّلَاةَ، نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ، فَخَرَجَ فَقَالَ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ غَيْرُكُمْ». قَالَ: وَلَا يُصَلَّى يَوْمَئِذٍ إِلَّا بِالْمَدِينَةِ، وَكَانُوا يُصَلُّونَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ الْأَوَّلِ.

[راجع :٥٦٦ . أخرجه مسلم: ٦٣٨]

٥٦٩ – از ابـن شـهاب ، از عـروه از عایـشه رضی الله عنها که گفت روایت است : رسـول الله صلی الله علیه وسلم نمـاز خفـتن را تـأخیر می کـرد تـا آنکـه عمـر رضـی الله عنـه بانـگ زد : نماز است، زنان و اطفال خوابیدند .
سپس آن حضرت برآمد و گفت : « هیچ کـس در روی زمین در انتظار ایـن نمـاز نمـی باشـد بجز از شما ».
عروه می گوید : در آن روزگار بجز از مدینه در دیگر جای نماز خوانده نمی شد . و نماز خفتن را میان هنگام غایب شدن سرخی افق تـا آنگـاه کـه یـک سـوم حـصهٔ شـب مـی گذشـت، می گزاردند .

٥٧٠-حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شُغِلَ عَنْهَا لَيْلَةً، فَأَخَّرَهَا حَتَّى رَقَدْنَا فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ اسْتَيْقَظْنَا، ثُمَّ رَقَدْنَا، ثُمَّ اسْتَيْقَظْنَا، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ غَيْرُكُمْ».

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ: لَا يُبَالِي أَقَدَّمَهَا أَمْ أَخَّرَهَا، إِذَا كَانَ لَا يَخْشَى أَنْ يَغْلِبَهُ النَّوْمُ عَنْ وَقْتِهَا، وَكَانَ يَرْقُدُ قَبْلَهَا.

[أخرجه مسلم: ٦٣٩]

٥٧٠ – از نافع از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است کـه گفـت : رسـول الله صـلی الله علیه وسلم شبی به کاری مشغول گشت و نماز خفتن را تأخیر کرد تـا آنکـه در مـسجد مـا را خواب برد سپس بیدار شدیم و بعد بـه خـواب رفتیم و بعد بیدار شدیم سپس پیامبر صـلی الله علیه وسلم برآمد و نزد ما آمـد و بعـد گفـت : « هیچ کس از سـاکنین زمـین بجـز از شـما در انتظار این نماز نمی باشد . »

و ابن عمر در قید آن نبود که نماز خفتن را در اول وقت بخواند یا در آخر آن ، البته در آن حالت که از غلبهٔ خواب نمی ترسید که باعث گذشتن وقت نماز گردد و گاهی قبل از نماز می خوابید .

٥٧١- قال ابْنُ جُرَيْجٍ : قُلْتُ لِعَطَاءٍ ، فَقَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ ، حَتَّى رَقَدَ النَّاسُ وَاسْتَيْقَظُوا ، وَرَقَدُوا وَاسْتَيْقَظُوا ، فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ : الصَّلاةَ .

قال عَطَاءٌ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَخَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ ، كَأَنِّي انظر إِلَيْهِ الآنَ ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً ، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ : «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هَكَذَا » .

فَاسْتَثْبَتُّ عَطَاءً : كَيْفَ وَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَأْسِهِ يَدَهُ ، كَمَا أَنْبَأَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ ، فَبَدَّدَ لِي عَطَاءٌ بَيْنَ أَصَابِعِهِ شَيْئًا مِنْ تَبْدِيدٍ ، ثُمَّ وَضَعَ أَطْرَافَ أَصَابِعِهِ عَلَى قَرْنِ الرَّأْسِ ، ثُمَّ ضَمَّهَا يُمِرُّهَا كَذَلِكَ عَلَى الرَّأْسِ ، حَتَّى مَسَّتْ إِبْهَامُهُ طَرَفَ الأُذُنِ ، مِمَّا يَلِي الْوَجْهَ عَلَى الصُّدْغِ وَنَاحِيَةِ اللِّحْيَةِ ، لا يُقَصِّرُ وَلا يَبْطُشُ إِلا كَذَلِكَ ، وَقَالَ : «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوا هَكَذَا» . [انظر:٧٢٣٩ ـ أخرجه مسلم: ٦٤٢]

٥٧١- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز خفتن را شبی تا بدان اندازه تأخیر کرد که مردم خوابیدند و بیدار شدند و خوابیدند و بیدار شدند. عمر بن خطاب برخاست و گفت : نماز . پیامبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و چنانست که گویی همین اکنون به سوی وی می نگرم که قطرات آب از سرش می چکد و دست خود را بر سر خویش نهاده و فرمود : « اگر بر امتم دشوار نمی بود ، امر می کردم که نماز خفتن را در همین وقت بگزارند . »

(ابن جریج می گوید) از عطاء، طلب ثبوت کردم که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنطور که ابن عباس خبر داده چگونه دست خود را بر سر خویش نهاده بود ؟

عطاء جهت نمودن من ، اندکی میان انگشتان خویش را گشادکرد و سپس اطراف انگشتان را بر یک طرف سر خود نهاد و سپس انگشتان را به هم پیوست و بر سر خویش گزارد تا آنکه شصت وی به جانب گوش که متصل روی بر شقیقه و جانب گوش است تماس پیدا کرد . وی این کار را نه به آهستگی و نه به شتاب انجام می داد ، مگر همچنانکه گفته شده است گفت: سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « اگربر امتم دشوار نمی بود امر می کردم که نماز خفتن را در همین وقت بگزارند . »

٢٥-بَاب: وَقْتِ الْعِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ

وَقَالَ أَبُو بَرْزَةَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَحِبُّ تَأْخِيرَهَا. [راجع:٥٤١]

٥٧٢-حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحِيمِ الْمُحَارِبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَخَّرَ النَّبِيُّ ﷺ صَلاةَ الْعِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، ثُمَّ صَلَّى، ثُمَّ قَالَ: «قَدْ صَلَّى النَّاسُ وَنَامُوا، أَمَا إِنَّكُمْ فِي صَلاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُوهَا».
وَزَادَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ، سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: كَأَنِّي انْظُرُ إِلَى وَبِيصِ خَاتَمِهِ لَيْلَتَئِذٍ. [انظر: ٦٠٠، ٦٦١، ٨٤٧، ٥٨٦٩، وانظر في مواقيت الصلاة، باب: ٢٠. أخرجه مسلم: ٦٤٠]

باب ـ ۲۵، وقت نماز خفتن تا نیمهٔ شب

و ابو برزه گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم تأخیر در نماز خفتن را دوست می داشت.

۵۷۲ - از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز خفتن را تا نیمهٔ شب تأخیر کرد و سپس نماز گزارد و بعد فرمود :
« همانا مردم نماز گزاردند و خوابیدند ولی شما تا آنگاه که در انتظار نماز بسر می بردید در نماز بودید. »
ابن ابی مریم افزوده است که یحیی بن ایوب از حمید روایت کرده که انس بن مالک گفته است: گویی همین اکنون به سوی درخشش انگشتری (مُهر) آن حضرت در آن شب می نگرم .

٢٦-بَاب: فَضْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ

٥٧٣-حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ: قَالَ لِي جَرِيرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، إِذْ نَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، فَقَالَ: «أَمَا إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا، لا تُضَامُّونَ - أَوْ لا تُضَاهُونَ - فِي رُؤْيَتِهِ فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثُمَّ قَالَ: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾. [طه: ١٣٠. راجع :٥٥٤. أخرجه مسلم: ٦٣٣]

باب ـ ۲۶، افزونی ثواب نماز صبح

۵۷۳ - از جریر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت : ما به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بودیم و چون به سوی ماه چهاردهم نگریست فرمود: « همانا شما پروردگار خویش را خواهید دید چنانکه همین ماه را می بینید . و در دیدن او مزاحمتی برای شما به وجود نخواهد آمد ـ یا چنین گفت ـ در دیدن او شک و شبهه نمی کنید ـ پس اگر بتوانید که مغلوب نمازی قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نشوید (در اثر خواب یا مشغولیت)آن نمازها را (یعنی صبح وعصررا) اداکنید.
سپس گفت : « به پاکی یاد کن پروردگار خود را همراه ستایش او پیش از برآمدن آفتاب و قبل از غروب آن » (ق : ۳۹ ، طه : ۱۳۰)[1]

---

۱) این دو وقت را به نماز صبح و نماز عصر تفسیر کرده اند و اشارت به آنست که دیدن حق از صفا و نورانیت این دو نماز می باشد.

٥٧٤- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، حَدَّثَنِي أَبُو جَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

وَقَالَ ابْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، أَنَّ أَبَا بَكْرِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَخْبَرَهُ بِهَذَا.

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ، عَنْ حَبَّانَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ. [اخرجه مسلم: ٦٣٥]

٥٧٤ – از ابوبکر بن ابی موسی از پدرش روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آنکه دو نمازی را که با خنکی هوا مصادف است (یعنی صبح و عصر) ادا کرد، داخل بهشت می شود.»[1]
و ابن رجاء گفته است: که همام از ابوجمره که ابوبکر بن عبدالله بن قیس است همین حدیث را به ما گزارش داده است.
و از اسحاق، از حبان، از همام، از ابوجمره، از ابوبکر بن عبدالله، از پدر وی روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم مثل این حدیث را گفته است[2].

٢٧- بَاب: وَقْتِ الْفَجْرِ

باب – ٢٧، وقت نماز صبح

٥٧٥- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ: أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلاةِ. قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً. [انظر: ١٩٢١. اخرجه مسلم: ١٠٩٧، بدون او ستين]

٥٧٥ – از انس از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که او گفت: اصحاب آن حضرت (در ماه رمضان) با پیامبر صلی الله علیه وسلم سحری کردند و سپس به نماز ایستادند. گفتم: بین طعام سحری و نماز صبح چقدر فاصله بود؟ گفت: به اندازۀ پنجاه تا شصت آیه.

٥٧٦- حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ: سَمِعَ رَوْحًا: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَزَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ تَسَحَّرَا، فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ سَحُورِهِمَا، قَامَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِلَى الصَّلاةِ فَصَلَّى. قُلْنَا لأَنَسٍ: كَمْ كَانَ بَيْنَ فَرَاغِهِمَا مِنْ سَحُورِهِمَا وَدُخُولِهِمَا فِي الصَّلاةِ؟ قَالَ: قَدْرُ مَا يَقْرَأُ الرَّجُلُ خَمْسِينَ آيَةً. [انظر: ١١٣٤]

٥٧٦ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم و زید بن ثابت سحری کردند و چون از غذای سحری فارغ گشتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم به نماز ایستاد و نماز گزارد.
(راوی می گوید) ما به انس گفتیم: میان فراغت از سحری و داخل شدن به نماز چه مدت زمانی در بر گرفت؟
وی گفت: به اندازه ای که مردی پنجاه آیه بخواند.

---

۱) نماز صبح و عصر چون در وقت سردی متعین است آن را (بردین) گفته اند و تعبیر به صیغۀ ماضی از کمال وثوق به این وعده است.
۲) مقصود از این دو تعلیق آن است که ابو رجاء این دو حدیث را مرسل روایت کرده و اسحاق مرفوع آورده است و به هر دو طریق تقویت اسناد کرده است. (تیسیر القاری)

٥٧٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ : أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يَقُولُ : كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ، ثُمَّ يَكُونُ سُرْعَةٌ بِي ، أَنْ أُدْرِكَ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [انظر: ١٩٢٠]

۵۷۷ - از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت : من در خانهٔ خویش سحری می کردم و سپس می شتافتم تا نماز صبح را با رسول الله صلی الله علیه وسلم در یابم .

٥٧٨-حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ قَالَتْ : كُنَّ نِسَاءُ الْمُؤْمِنَاتِ ، يَشْهَدْنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَلاةَ الْفَجْرِ . مُتَلَفِّعَاتٍ بِمُرُوطِهِنَّ ، ثُمَّ يَنْقَلِبْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ حِينَ يَقْضِينَ الصَّلاةَ ، لا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْغَلَسِ . [راجع : ٣٧٢ . اخرجه مسلم: ٦٤٥]

۵۷۸ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : زنان مسلمان نماز صبح را با پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر می شدند در حالی که در چادرهای خویش پیچیده بودند و پس از فراغت از نماز که به خانه های خویش برمی گشتند به دلیل تاریکی هوا کسی نمی توانست آنها را بشناسد .

٢٨-بَاب: مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الْفَجْرِ رَكْعَةً

باب - ۲۸، کسی که یک رکعت از نماز صبح را دریابد .

٥٧٩-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، وَعَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، وَعَنِ الأَعْرَجِ ، يُحَدِّثُونَهُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الصُّبْحِ رَكْعَةً ، قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ . وَمَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ ، قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ ، فَقَدْ أَدْرَكَ الْعَصْرَ ».

[راجع :٥٥٦ . اخرجه مسلم: ٦٠٨ ، واخرجه بمجمل معناه: ٦٠٧]

۵۷۹ -از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « کسی که یک رکعت از نماز صبح را قبل از طلوع آفتاب دریابد، به تحقیق که تمام نماز صبح را دریافته است . و کسی که یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب آفتاب دریابد، همانا که تمام نماز عصر را دریافته است . »

٢٩-بَاب: مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الصَّلاةِ رَكْعَةً

باب - ۲۹، کسی که رکعتی از نماز صبح را دریابد .

٥٨٠-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلاةَ » . [راجع :٥٥٦ . اخرجه مسلم: ٦٠٧ . أخرجه بمعناه: ٦٠٨ بمعناه]

۵۸۰-از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « کسی که رکعتی از نماز را دریابد به تحقیق که(همهٔ) نماز را در دریافته است . »

۳۰-بَاب: الصَّلاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ

باب ـ ۳۰، نماز بعد از نماز صبح تا بلند شدن آفتاب .

۵۸۱- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رِجَالٌ مَرْضِيُّونَ، وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ. [انظر: مواقيت الصلاة، باب: ۳۲. اخرجه مسلم: ۸۲۶]

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ: سَمِعْتُ أَبَا الْعَالِيَةِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي نَاسٌ بِهَذَا.

۵۸۱ – از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت :
مردانی که خدا از ایشان راضی است و مرضی ترین ایشان نزد من عمر است گواهی داده اند نزد من که :
پیامبرصلی الله علیه وسلم از نمازی بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و از نمازی بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب منع کرده است .
از مسدد، از یحیی، از شعبه ، از قتاده از ابوالعالیه روایت است که ابن عباس گفت : مردم همین حدیث را به من گفته اند .

۵۸۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَحَرَّوْا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا» [انظر: ۵۸۵، ۵۸۹، ۱۱۹۲، ۱۶۲۹، ۳۲۷۳. اخرجه مسلم : ۸۲۸]

۵۸۲ – از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : «به هنگام طلوع آفتاب و غروب آن قصد نماز نکنید ».

۵۸۳-وَقَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَغِيبَ». تَابَعَهُ عَبْدَةُ. [انظر: ۳۲۷۲. اخرجه مسلم: ۸۲۹]

۵۸۳ – از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « آنگاه که گوشهٔ آفتاب نمودار شد ، نماز را تأخیر کنید (تا به قدر یک نیزه) بلند شود و آنگاه که کنارهٔ آفتاب پنهان گردید ، نماز را تأخیر کنید تا آنکه ناپدید گردد . »

۵۸۴-حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعَتَيْنِ، وَعَنْ لِبْسَتَيْنِ، وَعَنْ صَلَاتَيْنِ: نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ، وَعَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَعَنِ الِاحْتِبَاءِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، يُفْضِي بِفَرْجِهِ إِلَى السَّمَاءِ، وَعَنِ الْمُنَابَذَةِ

۵۸۴ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم از دو نوع بیع (معامله) ، دو نوع لباس، و دو نماز منع کرده است :
از نماز بعد ازنماز صبح تا طلوع آفتاب و از نماز بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب، از (اشتمال الصماء) اینکه چادر را بر خود تنگ

وَالْمُلامَسَة . [راجع :٣٦٨ . أخرجه مسلم :٨٢٥ مختصراً و أخرجه :١٥١١ آخره]

الشَّمْسُ ، وَعَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ ، وَعَنِ الاحْتِبَاءِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ، يُفْضِي بِفَرْجِهِ إِلَى السَّمَاءِ ، وَعَنِ الْمُنَابَذَةِ وَالْمُلامَسَةِ . [راجع :٣٦٨ . أخرجه مسلم :٨٢٥ مختصراً و أخرجه :١٥١١ آخره]

پیچد ، ر از (احتباء، یعنی پوشیدن جامه ای که پایها را از شکم جدا کند و شرمگاه به سوی آسمان نمودارشود .
واز بیع منابذه (که با افکندن جنس به سوی مشتری بیع انجام می گیرد) . و از بیع ملامسه (که با تماس مشتری به جنس بیع کامل می شود .)

٣١-بَاب: لا يَتَحَرَّى الصَّلاةَ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ

باب – ۳۱، قبل از غروب آفتاب قصد نماز نشود .

٥٨٥-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: « لا يَتَحَرَّى أَحَدُكُمْ ، فَيُصَلِّي عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَلا عِنْدَ غُرُوبِهَا » [راجع :٥٨٢ . أخرجه مسلم: ٨٢٨]

۵۸۵ –از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت : به تحقیق که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « هیچ کسی از شما هنگام طلوع آفتاب و هنگام غروب آن قصد نماز گزاردن نکند ».

٥٨٦-حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءُ ابْنُ يَزِيدَ الْجُنْدَعِيُّ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: « لا صَلاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ ، وَلا صَلاةَ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ » . [انظر: ١١٨٨، ١١٩٧، ١٨٦٤، ١٩٩٢، ١٩٩٥، وانظر في مواقيت الصلاة، باب: ٣٢ . أخرجه مسلم: ٨٢٧]

۵۸۶ – از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت : شنیده ام که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود :
« هیچ نمازی پس از نماز صبح جایز نیست تا آنکه آفتاب بلند گردد و هیچ نمازی پس از نماز عصر جایز نیست تا آنکه آفتاب ناپدید گردد . »

٥٨٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ: سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَبَانَ: يُحَدِّثُ عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلاةً ، لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا ، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا ، يَعْنِي: الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ . [انظر: ٣٧٦٦]

۵۸۷ –از معاویه رضی الله عنه روایت است که گفت : همانا شما نمازی را می گزارید که هنگامی ما در مصاحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم ، ندیده ایم که چنین نمازی گزارده باشد و به تحقیق که از آن منع کرده است یعنی : دو رکعت پس از نماز عصر را .

٥٨٨-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ خُبَيْبٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَلاتَيْنِ: بَعْدَ الْفَجْرِ

۵۸۸ –از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم از دو نماز منع کرده است : از نماز بعد از نماز

حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ .
[راجع :٣٦٨ . اخرجه مسلم: ٨٢٥ ، و اخرجه (١٥١١) بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

صبح تا آنکه آفتاب طلوع کند و از نماز پس از نماز عصر تا آنکه آفتاب غروب کند .

٣٢-بَاب: مَنْ لَمْ يَكْرَهِ الصَّلاةَ إلا بَعْدَ الْعَصْرِ وَالْفَجْرِ

باب ـ ٣٢، کسی که نماز را مکروه نمی داند مگر بعد از نماز عصر و نماز صبح .

رَوَاهُ عُمَرُ ، وَابْنُ عُمَرَ ، وَأَبُو سَعِيدٍ ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ
[راجع : ٥٨١ ، ٥٨٦٩ ، ٣٦٨].

عمر و ابن عمر و ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهم همین را روایت کرده اند.

٥٨٩-حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : أُصَلِّي كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يُصَلُّونَ : لا أَنْهَى أَحَدًا يُصَلِّي بِلَيْلٍ وَلا نَهَارٍ مَا شَاءَ ، غَيْرَ أَنْ لا تَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا .
[راجع: ٥٨٢ . اخرجه مسلم: ٨٢٨]

٥٨٩-از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت : من نماز می گزارم بدان گونه که یاران خود را دیده بودم که نماز می گزاردند : من هیچ کسی را نه در روز و نه در شب، هر چه باشد از نماز منع نمی کنم جز آنکه می گویم هنگام طلوع و غروب آفتاب نماز نگزارید .[1]

٣٣-بَاب: مَا يُصَلَّى بَعْدَ الْعَصْرِ مِنَ الْفَوَائِتِ وَنَحْوِهَا

باب ـ ٣٣، آنچه گزارده شود بعد از نماز عصر ، از نمازهای فوت شده و مانند آن

وَقَالَ كُرَيْبٌ : عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ [راجع:١٢٣٣] وَقَالَ : « شَغَلَنِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ ، عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ » .

و کریب به روایت از ام سلمه گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از نماز عصر دو رکعت گزارد و گفت : « مردم قبیلهٔ عبدالقیس مرا از خواندن نماز دو رکعت پس از نماز پیشین بازداشتند . »[2]

٥٩٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي : أَنَّهُ سَمِعَ عَائِشَةَ قَالَتْ : وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ ، مَا تَرَكَهُمَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ ، وَمَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى

٥٩٠-از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : سوگند بدان ذاتی که او (یعنی آن حضرت) را از دنیا برد که وی آن (دو رکعت پس از نماز عصر) را ترک نکرد ، تا آنکه

---

١) پوشیده نماند که در این دو حکم است یکی آنکه پس از نماز صبح و عصر تا طلوع و غروب آفتاب نمازی دیگر نگزارد و دوم آنکه به هنگام طلوع و غروب آفتاب نماز نگزارد . در عنوان به اقوال صحابه ثابت کرده است ولی حدیثی را که آورده است ناطق به حکم ثانی است و همین حدیث استناد فتوای مالک در مورد جواز نماز هنگام استوای آفتاب است.

٢) شافعی به همین حدیث استناد کرده که اگر پس از نماز عصرادای نمازی که آن را سببی باشد بدون کراهت رواست و مانعان می گویند که قضای این سنت از خصایص آن حضرت بوده و قیاس را نمی شاید (تیسیر القاری ، ج ١ ، ص ٢١١).

ثَقُلَ عَنِ الصَّلَاةِ ، وَكَانَ يُصَلِّي كَثِيراً مِنْ صَلَاتِهِ قَاعِداً ، تَعْنِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيهِمَا ، وَلَا يُصَلِّيهِمَا فِي الْمَسْجِدِ ، مَخَافَةَ أَنْ يُثَقِّلَ عَلَى أُمَّتِهِ ، وَكَانَ يُحِبُّ مَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ . [انظر: ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ١٦٣١ . أخرجه مسلم: ٨٣٥ بزيادة]

خدای را ملاقات کرد و خدای را ملاقات نکرد تا آنکه نماز خواندن برایش دشوار گردید وبسا از نمازهای خویش را نشسته می گزارد . ـ (راوی می گوید) ـ مراد همان دو رکعت نماز پس از نماز عصر است (که آن را ترک نکرده است) ـ (و عایشه گفته است) : و پیامبر صلی الله علیه وسلم همان دو رکعت را می گزارد لیکن در مسجد نمی گزارد از بیم آن که مبادا باعث زحمت امت خویش گردد و همیشه تخفیف را برای امت خود دوست می داشت .

٥٩١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي: قَالَتْ عَائِشَةُ: ابْنَ أُخْتِي ، مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ السَّجْدَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ عِنْدِي قَطُّ . [راجع: ٥٩٠ . أخرجه مسلم: ٨٣٥]

٥٩١ -از هشام روایت است که پدر او گفت : عایشه (به من) گفت : ای پسر خواهر، پیامبر صلی الله علیه وسلم تا آنگاه که نزد من بود، آن دو رکعت بعد از نماز عصر را هرگز ترک نکرد.

٥٩٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَسْوَدِ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: رَكْعَتَانِ ، لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَعُهُمَا ، سِرّاً وَلَا عَلَانِيَةً ، رَكْعَتَانِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ . [راجع: ٥٩٠. أخرجه مسلم: ٨٣٥]

٥٩٢ - از اسودروایت است که عایشه رضی الله عنها گفت : دو رکعت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن را در آشکار و نهان ترک نمی نمود . دو رکعت پیش از نماز صبح (فجر) و دو رکعت پس از عصر را .

٥٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: رَأَيْتُ الْأَسْوَدَ وَمَسْرُوقاً ، شَهِدَا عَلَى عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْتِينِي فِي يَوْمٍ بَعْدَ الْعَصْرِ، إِلَّا صَلَّى رَكْعَتَيْنِ . [أخرجه مسلم: ٨٣٥]

٥٩٣ -از ابو اسحاق روایت است که گفت : اسود و مسروق را دیدم که نزد عایشه رفتند و وی گفت : پیامبرصلی الله علیه وسلم هیچگاهی بعد از نماز عصر نزد من نمی آمد مگر آنکه دو رکعت نمازمی گزارد.

٣٤- بَاب: التَّبْكِيرِ بِالصَّلَاةِ فِي يَوْمِ غَيْمٍ

باب ـ ٣٤، نماز (عصر) را زودترگزاردن در روز ابری .

٥٩٤- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، هُوَ ابْنُ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ : أَنَّ أَبَا الْمَلِيحِ حَدَّثَهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ بُرَيْدَةَ فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ ، فَقَالَ: بَكِّرُوا بِالصَّلَاةِ ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ حَبِطَ عَمَلُهُ» . [راجع: ٥٥٣]

٥٩٤- از ابو المليح روایت است که گفت : ما در روزی که ابر بود با بریده همراه بودیم. وی گفت : زودتر نماز بگزارید همانا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « کسی که نماز عصر را ترک کند ، عملش ضایع می گردد . »

۳۵-بَاب: الأَذَانِ بَعْدَ ذَهَابِ الْوَقْتِ

۵۹۵-حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ قال: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أبي قَتَادَةَ عَنْ أبيه قال: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَّسْتَ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «أَخَافُ أَنْ تَنَامُوا عَنِ الصَّلاةِ». قال بلالٌ: أَنَا أُوقِظُكُمْ، فَاضْطَجَعُوا، وَأَسْنَدَ بلالٌ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِه، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَنَامَ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بلالُ، أَيْنَ مَا قُلْتَ». قال: مَا أُلْقِيَتْ عَلَيَّ نَوْمَةٌ مِثْلُهَا قَطُّ، قال: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بلالُ، قُمْ فَأَذِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلاةِ». فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَاضَّتْ، قَامَ فَصَلَّى. [انظر: ۷۴۷۱. اخرجه مسلم: ۶۸۱ مطولاً باختلاف]

باب ـ ۳۵، اذان پس از گذشتن وقت.

۵۹۵-از ابو قتاده روایت است که گفت: همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم شبی سفر کردیم، گروهی گفتند: کاش در آخر شب استراحت کنیم یا رسول الله..
آن حضرت فرمود: «می ترسم که بخوابید و نماز «صبح» را فوت کنید. بلال گفت: من شما را بیدار می کنم.
مردم خوابیدند و بلال پشت بر مرکب خود نهاد و تکیه کرد. سپس خواب بر چشمانش غالب آمد و به خواب رفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم زمانی از خواب بیدار شد که کنارهٔ خورشید بر آمده بود. آن حضرت گفت: «ای بلال، کجاست آنچه تو گفتی(وعده نمودی)؟» وی گفت: من هرگز گرفتار چنین خوابی نشده بودم.
آن حضرت فرمود: «خداوند آنگاه که خواست روح های شما را برگرفت و آنگاه که خواست آن را به شما برگردانید. ای بلال برخیزو به مردم اذان نماز بگوی»
آن حضرت وضو کرد و چون آفتاب بلند شد و سفید و روشن گشت برخاست و نمازگزارد.

۳۶-بَاب: مَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ جَمَاعَةً بَعْدَ ذَهَابِ الْوَقْتِ

۵۹۶ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أبي سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا كِدْتُ أُصَلِّي الْعَصْرَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ

باب ـ ۳۶، کسی که پس از گذشتن وقت نماز، به مردم نماز جماعت گزارد.

۵۹۶-از جابربن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: عمر بن خطاب در روز جنگ خندق پس از غروب آفتاب آمد در حالی که کافران قریش را دشنام می داد، سپس گفت: یا رسول الله، من نتوانستم که نماز عصر را ادا کنم تا آنکه نزدیک بود آفتاب غروب کند.

۱) جنگ خندق یا جنگ احزاب در سال پنجم هجرت واقع شده که در آن تمام احزاب یعنی قبایل عرب برعلیه مسلمانان اتحاد کردند ومسلمانان را به محاصره در آوردند. چون مسلمانان در برابر ایشان حالت دفاعی گرفته و خندق را حفر نموده بودند. این جنگ بنام جنگ خندق نیز یاد میگردد که حدود یک ماه دوام کردوپس ازآن کفار را خداوند شکست داد.

ﷺ: «وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُهَا» . فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا ، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ . [انظر: ۵۹۸، ۶۴۱، ۶۴۵، ۴۱۱۲ . أخرجه مسلم: ۶۳۱]

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « به خدا سوگند که من هم نماز (عصر) را نگزارده ام .»
سپس رهسپار بطحان شدیم . آن حضرت برای نماز وضو کرد و ما هم وضو کردیم و نماز عصر را پس از غروب آفتاب گزارد و پس از آن نماز شام (مغرب) را گزارد .

۳۷-بَاب: مَنْ نَسِيَ صَلاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا ، وَلا يُعِيدُ إِلا تِلْكَ الصَّلاةَ

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: مَنْ تَرَكَ صَلاةً وَاحِدَةً عِشْرِينَ سَنَةً ، لَمْ يُعِدْ إِلا تِلْكَ الصَّلاةَ الْوَاحِدَةَ .

۵۹۷- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ، وَمُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالا : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَسِيَ صَلاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا ، لا كَفَّارَةَ لَهَا إِلا ذَلِكَ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي﴾ »[طه: ۱۴]

قَالَ مُوسَى: قَالَ هَمَّامٌ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ بَعْدُ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلاةَ لِلذِّكْرَى﴾[1].

وَقَالَ حَبَّانُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَهُ . [أخرجه مسلم: ۶۸۴]

باب ـ ۳۷، کسی که نمازی را فراموش کرده است چون به یادش آید آن را ادا کند و به جز از همان نماز، نمازی دیگر را اعاده نکند .

و ابراهیم (نخعی) گفته است : اگر کسی ۲۰ سال [قبل] نمازی را ترک کرده است . به جز همان نماز ، نمازدیگری را اعاده نکند .

۵۹۷–از انس پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود : « اگر کسی نمازی را فراموش می کند، وقتی به یادش می آید آن نماز را ادا کند و آن نماز را کفاره ای به جز خواندن آن نیست –
« و بر پا کن نماز را برای یاد کردن من » – (طه: ۱۴)
از موسی روایت است که همام گفته است : شنیده ام از قتاده که پس (از روایت مذکور) می گفت : « و بر پا کن نماز را برای یاد کردن من ».
و حبان گفته است : قتاده از انس از پیامبر صلی الله علیه وسلم مانند این حدیث را روایت کرده است .

۳۸-بَاب: قَضَاءِ الصَّلَوَاتِ الأُولَى فَالأُولَى

۵۹۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، هُوَ ابْنُ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ

باب ـ ۳۸، گزاردن نماز های قضایی به ترتیب .

۵۹۸ – از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت : عمر در روز جنگ خندق به دشنام دادن

۱) لفظ (لذکری) اشتباهاً در متن فوق (للذکری)نوشته شده است .

جَابِر قال: جَعَلَ عُمَرُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ يَسُبُّ كُفَّارَهُمْ ، وَقَال: مَا كِدْتُ أُصَلِّي الْعَصْرَ حَتَّى غَرَبَتْ ، قال: فَنَزَلْنَا بُطْحَانَ ، فَصَلَّى بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ . [راجع :۵۹۶ . اخرجه مسلم: ۶۳۱]

کافران شروع کرد و گفت : من نماز عصر را گزارده نتوانستم تا آنکه آفتاب غروب کرد . وی گفت : سپس به بطحان فرود آمدیم و آن حضرت پس از غروب آفتاب، نماز عصر را گزارد و سپس نماز شام را گزارد .

۳۹-بَاب: مَا يُكْرَهُ مِنَ السَّمَرِ بَعْدَ الْعِشَاءِ

باب ـ ۳۹، آنچه مکروه است از سخن گویی و افسانه سرایی بعد از نمازخفتن [1]

۵۹۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى قال: حَدَّثَنَا عَوْفٌ قال: حَدَّثَنَا أَبُو الْمِنْهَال قال: انْطَلَقْتُ مَعَ أَبِي إِلَى أَبِي بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيِّ ، فَقَال لَهُ أَبِي: حَدِّثْنَا ، كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ ؟ قال: كَانَ يُصَلِّي الْهَجِيرَ ، وَهِيَ الَّتِي تَدْعُونَهَا الْأُولَى ، حِينَ تَدْحَضُ الشَّمْسُ ، وَيُصَلِّي الْعَصْرَ ، ثُمَّ يَرْجِعُ أَحَدُنَا إِلَى أَهْلِه فِي أَقْصَى الْمَدِينَةِ ، وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ ، وَنَسِيتُ مَا قَال: فِي الْمَغْرِب ، قَال: وَكَانَ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُؤَخِّرَ الْعِشَاءَ ، قَال: وَكَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَهَا ، وَالْحَدِيثَ بَعْدَهَا ، وَكَانَ يَنْفَتِلُ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ ، حِينَ يَعْرِفُ أَحَدُنَا جَلِيسَهُ ، وَيَقْرَأُ مِنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ . [راجع :۵۴۱ . اخرجه مسلم: ۴۶۱مختصراً ، و اخرجه بطوله ۶۴۷]

۵۹۹- از ابو منهال روایت است که گفت : من با پدرم نزد ابو برزۀ اسلمی رفتم . پدرم او را گفت : ما را بگوی که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز های فرض را چگونه می گزارد ؟
وی گفت : نماز ظهر را که شما آن را نماز اولی (پیشین) می‌خوانید، هنگامی می خواند که آفتاب از نصف النهار به سوی مغرب مایل می شد و نماز عصر را آنگاه می گزارد که اگر کسی از ما پس از نماز نزد خویشاوندانش در دورترین نقطۀ مدینه می رفت ، آفتاب هنوز روشن و تابان می بود .
و آنچه را ابو برزه در مورد نماز شام گفته است فراموش کرده ام و ابو برزه گفت : و آن حضرت دوست می داشت که نماز خفتن را تاخیر کند .
وی گفت : آن حضرت مکروه می دانست که قبل از نماز خفتن بخوابد و پس از آن سخن بگوید و از نماز صبح هنگامی بر می گشت که هر یک از ما می توانست همنشین و کسی را که در کنارش بود بشناسد و ۶۰ تا ۱۰۰ آیه (در نماز صبح) تلاوت می کرد .

---

۱) در برخی از نسخ بخاری ، چون تیسیر القاری و شرح شیخ الاسلام و متن ترجمۀ انگلیسی بخاری به ادامۀ عنوان باب ۳۹ این عبارت آمده است : السامر من السمرو الجمع السمّار و السامر ههنا فی موضع الجمع و الاصل و السمر: ضوء لون القمر و كانوا يتحدثون فيه . یعنی سامر مشتق از سمراست (حکایت در شب) و جمع آن سمار است و سامردر جای جمع واقع شده و اصل السمر به معنی روشن شدن رنگ ماه است و همچنان سخن گفتن در آن.

٤٠- بَاب: السَّمَرِ فِي الْفِقْهِ وَالْخَيْرِ بَعْدَ الْعِشَاءِ

باب ـ ۴۰، صحبت در علم دین و دربارهٔ نیکوکاری پس از نماز خفتن .

٦٠٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الصَّبَّاحِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَنَفِيُّ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: انْتَظَرْنَا الْحَسَنَ، وَرَاثَ عَلَيْنَا، حَتَّى قَرُبْنَا مِنْ وَقْتِ قِيَامِهِ، فَجَاءَ فَقَالَ: دَعَانَا جِيرَانُنَا هَؤُلاءِ.

ثُمَّ قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: نَظَرْنَا النَّبِيَّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ، حَتَّى كَانَ شَطْرُ اللَّيْلِ يَبْلُغُهُ، فَجَاءَ فَصَلَّى لَنَا، ثُمَّ خَطَبَنَا فَقَالَ: «أَلا إِنَّ النَّاسَ قَدْ صَلَّوْا ثُمَّ رَقَدُوا، وَإِنَّكُمْ لَمْ تَزَالُوا فِي صَلاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلاةَ».

قَالَ الْحَسَنُ: وَإِنَّ الْقَوْمَ لا يَزَالُونَ بِخَيْرٍ مَا انْتَظَرُوا

۶۰۰ - قره بن خالد گفته است : ما حسن (بصری) را انتظار می بردیم و او از وقت معین (جهت وعظ) دیرترآمد تا آنکه نزدیک شدیم به وقت قیام و فراغ آن از موعظه، سپس وی گفت : انس گفته است : شبی ما منتظر پیامبر صلی الله علیه وسلم بودیم تا آنکه نیمه شب فرا رسید سپس آمد و بر ما نماز گزارد و سپس به ما موعظه نمود و گفت : « آگاه باشید که مردم نمازگزاردند وخفتند، و هماناشما پیوسته در نماز بودید تا آنگاه که در انتظار نماز به سر بردید . »

حسن گفته است : همانا مردم همیشه در نیکی می باشند تا آنگاه که در انتظار نیکی باشند.

قره گفته است : این سخن بخشی از حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم است که انس روایت کرده است .

٦٠١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، وَأَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي حَثْمَةَ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ صَلاةَ الْعِشَاءِ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ، قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ، فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةٍ، لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». فَوَهِلَ النَّاسُ فِي مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِلَى مَا يَتَحَدَّثُونَ مِنْ هَذِهِ الأَحَادِيثِ، عَنْ مِائَةِ سَنَةٍ، وَإِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ». يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهَا تَخْرِمُ ذَلِكَ الْقَرْنَ. [راجع :١١٦ . أخرجه مسلم :٢٥٣٧]

۶۰۱- از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم در ایام آخر حیات خویش نماز خفتن را گزارد وسپس سلام داد . پس از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاد و گفت : « آیا به (اهمیت) این شب خویش آگاهید ؟ به تحقیق که در سر صد سال (پس از امشب) کسی بر روی زمین زنده نمی ماند [1]

(ابن عمر می گوید) مردم در درک این فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم دچار غلط فهمی و اشتباه شدند. در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده بود :

۱) این فرمودهٔ پیامبر(ص) از دلائل نبوت است که به اثبات رسید . چنانکه ابوالطفیل عامربن واثله که در هنگام فرمودهٔ آن حضرت زنده بود، درست صد سال پس از آن تاریخ به سن ۱۱۰ درگذشت و او آخرین کسی بود که از اصحاب تا آن وقت زنده مانده بود . ولی برخی مردم فرمودهٔ آن حضرت را ، به رسیدن قیامت پس از صد سال تعبیر کرده بودند .
(تیسیر القاری ، شرح شیخ الاسلام و ترجمه انگلیسی بخاری)

« از کسانی که امروز بر روی زمین زنده اند، کسی زنده نمی ماند . »
و مقصود وی از این کلام آن بود که مردم این قرن از جهان می روند .

٤١- بَاب: السَّمَرِ مَعَ الضَّيْفِ وَالأَهْلِ

٦٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أُنَاسًا فُقَرَاءَ ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: « مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ ، وَإِنْ أَرْبَعٌ فَخَامِسٌ أَوْ سَادِسٌ» . وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلاثَةٍ ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَشَرَةٍ ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي ، فَلا أَدْرِي قَالَ: وَامْرَأَتِي وَخَادِمٌ ، بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ لَبِثَ حَيْثُ صُلِّيَتِ الْعِشَاءُ ، ثُمَّ رَجَعَ فَلَبِثَ حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ ﷺ ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ ، أَوْ قَالَتْ ضَيْفِكَ ؟ قَالَ: أَوَمَا عَشَّيْتِيهِمْ ؟ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ ، قَدْ عُرِضُوا فَأَبَوْا ، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ ، فَقَالَ: يَا غُنْثَرُ ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ ، وَقَالَ: كُلُوا لا هَنِيًّا ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لا أَطْعَمُهُ أَبَدًا ، وَايْمُ اللَّهِ ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا ، قَالَ: يَعْنِي ، حَتَّى شَبِعُوا ، وَصَارَتْ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ، ذَلِكَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ مِنْهَا ، فَقَالَ لامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ ، مَا هَذَا ؟ قَالَتْ: لا وَقُرَّةِ عَيْنِي ، لَهِيَ الآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلاثِ مَرَّاتٍ ، فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، يَعْنِي يَمِينَهُ ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً ، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى

باب ـ ۴۱، صحبت با میهمان و اهل خانه

۶۰۲- از ابو عثمان روایت است که عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما گفت : اصحاب صفه مردمی فقیر بودند [1] و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده بود : « هرکسی که برای دو نفر غذا دارد باید نفر سوم را از اصحاب صفه با خود ببرد و اگر برای چهار نفر غذا دارد ، باید نفر پنجم یا ششم از ایشان را با خود ببرند .»
و ابوبکر سه نفر از آنان را با خود آورد و پیامبر صلی الله علیه وسلم ۱۰ نفر را با خود برد .
عبدالرحمن می گوید من بودم و پدر و مادرم . (ابو عثمان راوی) می گوید : نمی دانم که عبدالرحمن چنین گفته است :
و همسرم و خادم میان خانهٔ ما و خانه ابو بکر .
عبدالرحمن می گوید : ابوبکر غذای شب را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم صرف کرد و سپس در آنجا ماند تا نماز خفتن خوانده شود و سپس نزد آن حضرت برگشت و تا زمانی در آنجا درنگ کرد که پیامبر صلی الله علیه وسلم غذای شب را خورد . وی پس از آنکه پاسی از شب گذشت ، آنطور که خدا خواسته بود به خانه آمد .
زن ابوبکر به او گفت : تورا چه چیز از آمدن به نزد مهمان یا مهمان هایت مانع شد ؟
ابوبکر گفت : هنوز بدیشان غذا نداده ای ؟

---

۱) اصحاب صُفه مردم محتاج و فاقد اهل و عیال و مال و منال بودند که در صفه یعنی تخت سایه داری که در مسجد نبوی (ص) بود زندگی می کردند و ایشان را اضیاف المسلمین(میهمانان مسلمانان) می خواندند . و از صحبت آن حضرت فیض یاب می گشتند برخی ریشهٔ کلمه صوفی را به اصحاب صفه می رسانند.

النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ ، فَمَضَى الأَجَلُ ، فَفَرَّقَنَا اثْنَي عَشَرَ رَجُلاً ، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ ، فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ . أَوْ كَمَا قَالَ . [انظر: ۳۵۸۱، ۶۱۴۰، ۶۱۴۱. اخرجه مسلم: ۲۰۷۵]

زنش گفت : آنها از خوردن غذا ابا ورزیدند تا آنگاه که تو بیایی ، غذا به آنها برده شد ولی رد کردند .

عبد الرحمن می گوید : من رفتم و (از ترس) خودم را پنهان کردم. ابوبکر به مادرم گفت : ای نادان، ای بینی بریده . و سپس نفرین کرد (صحیح آن است که این دعای بد نبوده بلکه هدفش خیر است که چرا در وقتش از مهمان ها پذیرایی نکرده اید) و دشنام داد و [به مهمانان خود] گفت : شما خود غذا بخورید. برشما گوارا مباد . به خدا سوگند که من هرگز از آن نمی خورم .

(عبدالرحمن گفت :) : به خدا سوگند که ما لقمهٔ از آن بر نمی داشتیم مگر آنکه بیشتر از آن لقمه، از زیر بر آن افزوده می شد . همه از آن غذا سیر خوردند و بقیهٔ غذا از آنچه بود بیشتر گشت .

ابوبکر چون به سوی طعام نگریست، دید که همان است که بوده و یا از آن زیاد تر شده است .

وی با زن خود (به مهربانی) گفت : ای خواهر ابو فراس این چه وضع است ؟ زنش گفت : چیزی نیست مگر آنکه می گویم که به حق نور دیده ام (یعنی آن حضرت) که این طعام اکنون سه برابر بیشتر از پیش است .

سپس ابوبکر از آن طعام خورد و گفت : به یقین که آن (ستیزهٔ من) از وسوسهٔ شیطان بوده است . یعنی سوگند خوردن وی . سپس ابوبکر از آن لقمه ای خورد و پس از آن، طعام را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برد و آن طعام تا بامداد نزد آن حضرت بود .

میان ما مسلمانان و گروهی دیگر پیمان صلحی عقد شده بود که میعاد آن منقضی گردید .

و آن حضرت ما را به ۱۲ دسته (تک نفری)

تقسیم کرد که همراه هر مرد گروهی از مردان بودند. خدا می داند که همراه هر مرد چند مرد دیگر بود . همه از آن طعام خوردند. (و سیر شدند) و یا اینکه عبدالرحمن چنین چیزی گفته است .

١٠-كِتَاب الأَذَانِ

١- بَاب: بَدْءِ الأَذَانِ

وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ﴾ [المائدة: ٥٨] وَقَوْلُهُ: ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ﴾. [الجمعة: ٩]

٦٠٣- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: ذَكَرُوا النَّارَ وَالنَّاقُوسَ، فَذَكَرُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، فَأُمِرَ بِلالٌ: أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ. [الطرف: ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٣٤٥٧. أخرجه مسلم: ٣٧٨]

٦٠٤- حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوقًا مِثْلَ قَرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ: أَوَلا تَبْعَثُونَ رَجُلاً يُنَادِي بِالصَّلاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا بِلالُ، قُمْ فَنَادِ بِالصَّلاةِ». [أخرجه مسلم: ٣٧٧]

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰-کتاب اذان

باب ـ ۱ آغاز اذان

و گفتهٔ خدای عزو جل: « و چون ندا کنید به سوی نماز به تمسخر و بازی گیرند آن را، این به سبب آن است که ایشان گروهی هستند که نمی فهمند (المائده : ۵۹)

وگفتهٔ او تعالی: « ای مسلمانان چون اذان داده شود برای نماز در روز جمعه » (الجمعه : ۹)

۶۰۳ – از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : بر افروختن آتش و زنگ بزرگ را (غرض اعلام نماز) ذکر کردند. و گفتند که این عرف یهودیان و مسیحیان است، سپس به بلال امر شد که دوبار کلمات اذان و یکبار کلمات اقامه را بگوید .

۶۰۴ – از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت : آنگاه که مسلمانان به مدینه آمدند جمع می شدند و وقت نماز را تخمین می کردند و برای نماز بانگ نمی زدند . در این مورد روزی صحبت کردند . برخی گفتند : زنگ بزرگی مانند زنگ بزرگ کلیسای مسیحیان به کار گیرید . وبرخی دیگر گفتند : بوقی مانند بوق یهود به کار گیرید .

عمر گفت : آیا مردی را بر نمی گزینید که بانگ نماز دهد .

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « ای بلال برخیز و بانگ نماز کن . »

٢- بَاب : الأَذَانُ مَثْنَى مَثْنَى

٦٠٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أُمِرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ ، إِلا الإِقَامَةَ . [راجع :٦٠٣ . اخرجه مسلم: ٣٧٨]

٦٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قَالَ: أَخْبَرَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: لَمَّا كَثُرَ النَّاسُ ، قَالَ: ذَكَرُوا أَنْ يَعْلَمُوا وَقْتَ الصَّلَاةِ بِشَيْءٍ يَعْرِفُونَهُ ، فَذَكَرُوا أَنْ يُورُوا نَارًا ، أَوْ يَضْرِبُوا نَاقُوسًا، فَأُمِرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ .
[راجع :٦٠٣ . اخرجه مسلم: ٣٧٨]

باب ـ ۲، کلمات اذان دو دوبار گفتن است.

۶۰۵- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : بلال دستور یافت که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامه را یکبار بگوید به جز اقامه (یعنی قد قامت الصلاه) که دو بار گفته شود .

۶۰۶- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : آنگاه که تعداد مردم زیاد شد ، (انس) گفت : گفتند که وقت نماز را به چه چیز اعلام کنند تا آن را بتوانند بشناسند . گفتند که آتش بیفروزند و یا زنگ بزنند ، پس بلال دستور یافت که کلمات اذان را دوبار و اقامه را یکبار بگوید .

٣- بَاب: الإِقَامَةُ وَاحِدَةٌ إِلا قَوْلَهُ : قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ

٦٠٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : أُمِرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ .

قَالَ إِسْمَاعِيلُ: فَذَكَرْتُ لأَيُّوبَ فَقَالَ: إِلا الإِقَامَةَ .
[راجع :٦٠٣ . اخرجه مسلم: ٣٧٨]

باب -۳، کلمات اقامه را یکبار گفتن است مگر گفتن : قد قامت الصلاه [1].

از ابو قلابه روایت است که انس رضی الله عنه گفت :
بلال دستور یافت که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامه را یکبار بگوید .
اسماعیل (راوی) گفته است : ایوب (سختیانی) را از این موضوع آگاه کردم . وی گفت مگر اقامه (یعنی - قد قامت الصلاه ـ که دوبار گفته می شود)

٤- بَاب: فَضْلِ التَّأْذِينِ

٦٠٨-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

باب ـ ۴، فضیلت دادن اذان .

۶۰۸ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « هنگامی که برای نماز اذان گفته شود . شیطان

---

۱) و همین است مذهب ائمهٔ ثلاثه به حدیث انس و مانند آن از حدیث ابن عمر. نزد امام ابوحنیفه و ثوری و ابن مبارک اقامه مانند اذان است در ترجیع و تکبیر و تثنیهٔ سایر کلمات . و افراد کلمه توحید به حدیث عبدالله بن زید که اصل است در این باب (شرح شیخ الاسلام ج ۲ ، ص ۳۵) .

۲) در این عبارت اشتباهی صورت گرفته واصل متن چنین است «اذکر کذا، اذکر کذا،لمالم یکن یذکر» .

ﷺ قال: «إذَا نُودِيَ للصلاة، أدبرَ الشَّيطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حتَّى لا يَسمَعَ التَّأذينَ، فَإِذَا قَضَى النِّدَاءَ أقبَلَ، حتَّى إذَا ثُوِّبَ بالصَّلاة أدبَرَ، حتَّى إذَا قَضَى التَّثويبَ أقبَلَ، حتَّى يَخطُرَ بَينَ المَرءِ وَنَفسه، يَقُولُ: كَذَا، لمَا اذكُرْ كَذَا، أُرذِكْ لَمْ يَكُنْ يَذكُرُ،[1] حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لا يَدرِي كَمْ صَلَّى». [انظر: ۱۲۲۲، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۳۲۸۵].

اخرجه مسلم: ۳۸۹ وفي المساجد (۸۲)]

پشت می گرداند و می گریزد و او را بادی است صدادار که رها می کند تا آواز اذان را نشنود و چون اذان تمام شود بر می گردد و چون اقامه گفته شود پشت می گرداند و وقتی که اقامه تمام شود رو می آورد تا میان مرد (نماز گزار) ودل او وسوه اندازد و می گوید: فلان موضوع را به یاد آور، فلان موضوع را به خاطر آور، برای آنچه که به خاطر نداشته است تا آنکه مرد را درحالتی قرار می دهد که نمی داند چند رکعت نماز گزارده است .

٥-بَاب: رَفْعِ الصَّوْتِ بِالنِّدَاءِ

باب - ۵. بلند کردن آواز در اذان .

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالعَزِيزِ: أَذِّنْ أَذَانًا سَمْحًا، وَإِلا فَاعتَزِلنَا.

عمر ابن عبدالعزیز (به مؤذن) گفت: اذان بگوی، اذان صاف و هموار (نه نغمه گونه) و گر نه از ما دوری کن .

٦٠٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أخبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ الأنصَارِيِّ، ثُمَّ المَازِنِيِّ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ أَخبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الخُدْرِيَّ قَالَ لَهُ: إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الغَنَمَ وَالبَادِيَةَ، فَإِذَا كُنْتَ فِي غَنَمِكَ، أَوْ بَادِيَتِكَ، فَأَذَّنْتَ بِالصَّلاةِ فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالنِّدَاءِ، فَإِنَّهُ: «لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ المُؤَذِّنِ، جِنٌّ وَلا إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ، إلا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ القِيَامَةِ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [انظر: ۳۲۹۶، ۷۵٤۸]

۶۰۹- از پدرعبدالرحمن روایت است که ابوسعید خدری به او گفته بود: من می بینم که تو گوسفند و صحرا را دوست می داری، پس هرگاه که با گوسفندانت هستی و یا در صحرا می باشی اذان بگوی و آوازت را با اذان بلند گردان به تحقیق « هر آن کس که آواز مؤذن را تا دورترین نقطه می شنوند، چه جن باشد و چه انس و چه چیز دیگر، درروز قیامت برای وی گواهی می دهد . »

ابو سعید گفت: من آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام .

٦- بَاب: مَا يُحْقَنُ بِالأذَانِ مِنَ الدِّمَاءِ

باب - ۶. آنچه به سبب اذان از خون ریزی منع می کند .

٦١٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا غَزَا بِنَا قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بِنَا حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ:

۶۱۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: آنگاه که پیامبرصلی الله علیه وسلم همراه ما با قومی جهاد می کرد بر آنها حمله نمی آوردیم تا صبح گردد و آن

---

۱) در متن حدیث اشتباه رخ داده و اصل عبارت چنین است: « یقول: اذکرکذا، اذکرکذا لما لم یکن یذکر » می باشد .

فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ عَلَيْهِمْ. قَالَ: فَخَرَجْنَا إِلَى خَيْبَرَ ، فَانْتَهَيْنَا إِلَيْهِمْ لَيْلاً ، فَلَمَّا أَصْبَحَ وَلَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا رَكِبَ وَرَكِبْتُ خَلْفَ أَبِي طَلْحَةَ، وَإِنَّ قَدَمِي لَتَمَسُّ قَدَمَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ: فَخَرَجُوا إِلَيْنَا بِمَكَاتِلِهِمْ وَمَسَاحِيهِمْ فَلَمَّا ، رَأَوُا النَّبِيَّ ﷺ قَالُوا: مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ ، قَالَ: فَلَمَّا رَآهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ» . [راجع: ٣٧١.

اخرجه مسلم: ١٣٦٥ الجهاد (١٢٠) بزيادة]

حضرت انتظار می کشید . اگر صدای اذان را می شنید از جنگ با ایشان خودداری می کرد و اگر صدای اذان را نمی شنید بر ایشان یورش می برد .

انس می گوید : ما بر آمدیم و رهسپار خیبر شدیم ، شبانگاه بدانجا رسیدیم و چون آن حضرت صبح کرد و صدای اذان را نشنید ، سوار شد و من به عقب ابو طلحه سوار شدم و پایم با پای پیامبر صلی الله علیه وسلم تماس می کرد .

انس می گوید : باشندگان خیبر با بیل ها و زنبیل های خویش به سوی ما بر آمدند و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدند گفتند : به خدا سوگند که محمد است، و لشگر محمد است و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را دید گفت :

الله اکبر ، الله اکبر ویران شد خیبر، هرگاه (برای جنگ) وارد سرزمین قومی شویم پس زشت است صبحگاه بیم داده شدگان »٠

٧- بَاب: مَا يَقُولُ إِذَا سَمِعَ الْمُنَادِي

باب ـ ٧. آنچه با شنیدن صدای مؤذن بگوید.

٦١١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ ، فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ» . [اخرجه مسلم: ٣٨٣]

٦١١ – از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : هنگامی که اذان را شنیدید شما مانند آنچه مؤذن می گوید بگویید » .

٦١٢- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يَوْمًا: فَقَالَ مِثْلَهُ ، إِلَى قَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ .

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ

٦١٢- از ابراهیم بن حارث روایت است که گفت : عیسی بن طلحه گفت : وی روزی از معاویه شنیده است که (کلمات اذان را) مانند مؤذن تا کلمهٔ : و اشهد ان محمدا رسول الله – گفت :

اسحاق بن راهویه از وهب بن جریر، از هشام،

قال: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى: نَحْوَهُ. [انظر: ٦١٣، ٩١٤]

از یحیی مانند حدیث مذکور روایت کرده است

٦١٣- قال يَحْيَى: وَحَدَّثَنِي بَعْضُ إِخْوَانِنَا: أَنَّهُ قال: لَمَّا قال: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، قال: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ، وَقال: هَكَذَا سَمِعْنَا نَبِيَّكُمْ ﷺ يَقُولُ. [راجع: ٦١٢]

٦١٣ – یحیی گفته است : برخی از برادران ما مرا چنین حدیث کرده اند که (هشام) گفت : آنگاه که مؤذن گفت : حی علی الصلاه معاویه گفت : لا حول و لا قوة الا بالله – و بعد گفت : از پیامبر شما شنیده ایم که چنین می گفت .

٨- بَاب: الدُّعَاءِ عِنْدَ النِّدَاءِ

باب – ٨، دعای هنگام اذان .

٦١٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ قال: حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «مَنْ قال حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [انظر: ٤٧١٩]

٦١٤- از جابربن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « کسی که هنگام شنیدن اذان بگوید : – اللهم رب هذه الدعوة التامة، و الصلاة القائمة ، آت محمد ا الوسیلة و الفضیلة و ابعثه مقاما محمودا الذی وعدته – حلت له شفاعتی یوم القیامه.
یعنی پروردگارا به حق این دعوت کامل(اذان) و نمازی که هم اکنون برگزار می شود به محمد منزلتی عالی (در بهشت که ویژهٔ اوست) و فضیلتی (افزون بر سایر مخلوقات)بده. و او را در مقامی ستوده شده بر انگیز . همان مقامی که او را وعده کرده ای، (مقام شفاعت) شفاعتم در روز قیامت برای او حلال می شود .

٩- بَاب: الاسْتِهَامِ فِي الأَذَانِ

باب – ٩، قرعه افکندن دراذان .

وَيُذْكَرُ: أَنَّ أَقْوَامًا اخْتَلَفُوا فِي الأَذَانِ، فَأَقْرَعَ بَيْنَهُمْ سَعْدٌ.

و گفته می شود که اقوامی در اذان دادن اختلاف کردند (یعنی در رسیدن به این مقام با هم کشمکش کردند) و سعد میان ایشان قرعه افکند . (تا قرعه به نام هرکدام برآید همان کس اذان بگوید)

٦١٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ

٦١٥- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود :
اگر مردم بدانند که چه ثوابی در گفتن اذان و صف اول نماز وجود دارد سپس آن را نیابند

لاستهموا ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاستَبَقُوا إِلَيْهِ ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ ، لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْواً». [انظر: ٦٠٤، ٧٢١، ٢٦٨٩، وانظر في مواقيت الصلاة،باب : ٢٠. أخرجه مسلم: ٤٣٧]

به جز آنکه بر آن قرعه افکنند ، همانا قرعه می افکندند واگر می‌دانستند که چه ثوابی در نماز(در اول وقت آن) است در آن بر همدیگر سبقت می‌جستند و اگر ثواب نماز خفتن و صبح را می دانستند، اگر به خزیدن هم می شد، به آن می آمدند .

١٠- بَاب: الْكَلامِ فِي الأَذَانِ

باب ـ ١٠، سخن گفتن در میان اذان.

وَتَكَلَّمَ سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ فِي أَذَانِهِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ: لا بَأْسَ أَنْ يَضْحَكَ وَهُوَ يُؤَذِّنُ أَوْ يُقِيمُ.

و سلیمان بن صرد در میان اذان خود سخن گفت : و حسن گفته است : بر موذن باکی نیست که هنگام اذان و اقامه خنده کند .

٦١٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، وَعَبْدِالْحَمِيدِ صَاحِبِ الزِّيَادِيِّ ، وَعَاصِمٍ الأَحْوَلِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: خَطَبَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ فِي يَوْمٍ رَدْغٍ، فَلَمَّا بَلَغَ الْمُؤَذِّنُ حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُنَادِيَ: الصَّلاةُ فِي الرِّحَالِ ، فَنَظَرَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ، فَقَالَ: فَعَلَ هَذَا مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ ، وَإِنَّهَا عَزْمَةٌ . [انظر: ٦٦٨، ٩٠١. أخرجه مسلم: ٦٩٩]

٦١٦- از عبدالله بن حارث روایت است که گفت : ابن عباس در روزی بارانی و گل آلود به ما خطبه خواند و چون مؤذن به لفظ حی الصلاه (یعنی به سوی نماز بشتابید) رسید، ابن عباس او را امر کرد که به آواز بلند چنین بگوید :

- در خانه های خویش نماز بگذارید ـ برخی از مردم به سوی برخی دیگر نگریستند[1] . ابن عباس گفت :

این کار را کسی‌کرده که از ابن عباس (و آنان) بهتر بوده است. (یعنی آن حضرت صلی الله علیه و سلم) که در چنین حالتی نماز در خانه حتمی می باشد[2].

١١- بَاب: أَذَانِ الأَعْمَى إِذَا كَانَ لَهُ مَنْ يُخْبِرُهُ

باب ـ ١١، اذان کسی که نا بینا است، هرگاه کسی او را از وقت نماز آگاه گرداند .

٦١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ

٦١٧- از عبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما

---

١) جواز سخن گفتن در میان اذان بدون کراهت از عروه وحسن وعطاء وقتاده و امام احمد روایت شده و از نخعی وابن سیرین واوزاعی واسحاق بن را هویه کراهت آن آمده است مگر در آنچه متعلق به نماز باشد وثوری منع کرده است ونزد امام ابوحنیفه و یارانش نباید درمیان اذان سخن بزند و اگر چنان کند اذانش رواست، که سخن شافعی ومالک نیز برآن دلالت میکند وخنده نیز چون سخن گفتن است (شرح شیخ الاسلام ج ٢وص ٤١)

٢) بعضی شارحان ضمیر (انها) را به جمعه راجع داشته اند چنانکه از سیاق آن فهمیده می شود که این خطبه، خطبهٔ جمعه بوده است . (تیسیر القاری)

شِهَاب ، عَنْ سَالِم بْن عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَبِيه : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال : « إِنَّ بِلالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ » . ثُمَّ قَال : وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى ، لا يُنَادِي حَتَّى يُقَال : لَهُ أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتَ . [انظر: ٦٢٠، ٦٢٢، ١٩١٨، ٢٦٥٦، ٧٢٤٨ . أخرجه مسلم: ١٠٩٢ دون قوله «وكان ..»]

روايت است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود : « بلال در شب اذان مى گويد و شما بخوريد و بنوشيد تا آنكه ابن ام مكتوم اذان بگويد »

سالم (راوى حديث) سپس گفت : ابن ام مكتوم مردى نابينا بود كه اذان نمى داد تا آنكه به او گفته مى شد : صبح است ، صبح است .

١٢- بَاب: الأَذَانِ بَعْدَ الْفَجْرِ

باب ـ ١٢، اذان بعد از صبح.

٦١٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قَال : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ قَال : أَخْبَرَتْنِي حَفْصَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ ، وَبَدَا الصُّبْحُ ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلاةُ . [انظر: ١١٧٣، ١١٨١ . أخرجه مسلم: ٧٢٣]

٦١٨- از عبدالله بن عمر روايت است كه حفصه رضى الله عنها به او گفت : آنگاه كه مؤذن اذان صبح مى داد و صبح ظاهر مى شد، رسول الله صلى الله عليه وسلم دو ركعت سبک مى گزارد قبل از آنكه نماز فرض بر پا شود .

٦١٩- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَال : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، بَيْنَ النِّدَاءِ وَالإِقَامَةِ مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ . [انظر: ٦٢٦، ٩٩٤، ١١٢٣، ١١٥٩، ١١٦٠، ١١٦١، ١١٦٨، ١١٦٩، ١١٧٠، ١١٧١، ٦٣١٠، والظر في الوتر، باب: ٢٠. أخرجه مسلم . ٧٢٤]

٦١٩- از ابو سلمه روايت است كه عايشه رضى الله عنها گفت : پيامبر صلى الله عليه وسلم ميان اذان و اقامهٔ نماز صبح دو ركعت سبک مى گزارد .

٦٢٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ دِينَار ، ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال : « إِنَّ بِلالاً يُنَادِي بِلَيْلٍ ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ » . [راجع :٦١٧ . أخرجه مسلم: ١٠٩٢]

٦٢٠- از ابن عمر رضى الله عنه روايت است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود : « بلال در شب اذان مى گويد و شما بخوريد و بنوشيد تا آنكه ابن ام مكتوم اذان بگويد ».

١٣- بَاب: الأَذَانِ قَبْلَ الْفَجْرِ

باب ـ ١٣ ، اذان پيش از صبح.

٦٢١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَال : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ قَال : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ مَسْعُود ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَال : « لا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ ، أَوْ أَحَداً مِنْكُمْ ، أَذَانُ بِلالٍ مِنْ سَحُورِه ، فَإِنَّهُ

٦٢١- از عبدالله بن مسعود رضى الله عنه روايت است كه پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود : « اذانى كه بلال مى گويد هيچ يک از شما را از طعام سحرى باز ندارد. وى اذان

يُؤَذِّنُ ، أَوْ يُنَادِي ، بِلَيْلٍ ، لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ ، وَلِيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ ، أَوِ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِه ، وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقُ ، وَطَأْطَأَ إِلَى أَسْفَلُ: «حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا».

وَقَالَ زُهَيْرٌ بِسَبَّابَتَيْه ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الأُخْرَى ، ثُمَّ مَدَّهَا عَنْ يَمِينِه وَشِمَالِه . [انظر: ۵۲۹۸، ۷۲۴۷، وانظر في الصوم ، باب :۱۷. أخرجه مسلم : ۱۰۹۳]

می گوید یا ندا می کند در شب تا کسی را که به نماز تهجد مشغول است، برای سحری باز آورد، و کسی را که خوابیده است بیدار کند و نباید بگوید که فجر یا صبح شده است .
و آن حضرت به انگشتان خویش اشارت کرد (به صبح کاذب) و انگشتان خویش را به سوی آسمان بلند کرد و به جانب زمین فرود آورد و گفت : (تا آنگاه که چنین باشد) [1]
و زهیر (در بیان معنی تا آنگاه که چنین باشد) دو انگشت شهادت خویش را یکی بر دیگری نهاد وسپس آنها را به جانب راست و چپ خویش کشانید .

۶۲۲ ، ۶۲۳ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: عُبَيْدُاللَّه حَدَّثَنَا: عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ وَعَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: (ح) .

وحَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ عِيسَى الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ بِلالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَذِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ».
[راجع :۶۱۷ وانظر: ۱۹۱۹ . أخرجه مسلم: ۱۰۹۲]

۶۲۲ - ۶۲۳ - ازعایشه و ابن عمر رضی الله عنهم روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « همانا بلال در شب اذان می گوید و شما بخورید و بنوشید تا آنکه ابن ام مکتوم اذان بگوید. »

۱۴-بَاب: كَمْ بَيْنَ الأَذَانِ وَالإِقَامَةِ ، وَمَنْ يَنْتَظِرُ الإِقَامَةَ

باب - ۱۴، بین اذان و اقامه چقدر وقت است و کسی که در انتظار اقامه است .

۶۲۴- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنِ الْجُرَيْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: « بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ - ثَلاثًا - لِمَنْ شَاءَ» . [انظر: ۶۲۷ . أخرجه مسلم: ۸۳۸]

۶۲۴ - از عبدالله بن مغفل مزنی روایت است که گفت : همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود :
« میان دو اذان (یعنی اذان و اقامه) نمازی

---

۱)روشنی صبح کاذب از پایین به سوی بالا است وروشنایی صبح صادق برپهنای افق است (تیسیر القاری) .

است - سه بار فرمود - برای کسی که می خواهد [نماز بگزارد] ».

٦٢٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرٍ الأَنْصَارِيَّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ الْمُؤَذِّنُ إِذَا أَذَّنَ، قَامَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يَبْتَدِرُونَ السَّوَارِيَ، حَتَّى يَخْرُجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُمْ كَذَلِكَ، يُصَلُّونَ الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْمَغْرِبِ، وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَ الأَذَانِ وَالإِقَامَةِ شَيْءٌ.

قَالَ عُثْمَانُ بْنُ جَبَلَةَ، وَأَبُو دَاوُدَ، عَنْ شُعْبَةَ: لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا إِلَّا قَلِيلٌ. [راجع: ٥٠٣. اخرجه مسلم: ٨٣٧]

٦٢٥ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که مؤذن اذان نماز شام می گفت، عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی ستونهای مسجد (غرض ادای نفل) می شتافتند تا آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم (از خانهٔ خود) بیرون می آمد و آنان بر این حال بودند، که دو رکعت نماز پیش از نماز شام می گزاردند. و میان اذان و اقامه وقفهٔ (چندانی نبود).

عثمان بن جبله و ابوداود از شعبه چنین روایت کرده اند: بین اذان و اقامه چیزی بجز وقفه کوتاه نبود.[۱]

۱۵- بَابُ: مَنِ انْتَظَرَ الإِقَامَةَ

باب - ۱۵. کسی که (پس از اذان) در انتظار اقامه است.

٦٢٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَكَتَ الْمُؤَذِّنُ بِالأُولَى مِنْ صَلاَةِ الْفَجْرِ، قَامَ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ صَلاَةِ الْفَجْرِ، بَعْدَ أَنْ يَسْتَبِينَ الْفَجْرُ، ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُؤَذِّنُ لِلإِقَامَةِ. [راجع: ٦١٩]

٦٢٦- از عروة بن زبیر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: آنگاه که مؤذن اذان نخست نماز صبح را تمام می کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم بر می خاست و دو رکعت سبک پیش از نماز صبح و پس از آنکه صبح روشن شده بود می گزارد. سپس بر پهلوی راست دراز می کشید تا آنکه مؤذن برای اقامه نزدش می آمد.[۲]

---

۱) در میان ائمهٔ اربعهٔ دین در مورد این دو رکعت اختلاف است: امام اعظم گفته که فاصله اندازد میان اذان و اقامت به سکته. و زمان سکته را به سه گام تقدیر کرده است. و صاحبیه به جلسهٔ خطیب. نو وی از شافعیه به استحباب این دو رکعت رفته است و مالک به عدم استحباب و از امام احمد جواز آن را روایت کرده اند (تیسیرالقاری).

۲) ظاهراً آمدن مؤذن، کنایت است از آنکه وی نزدیک درب حجرهٔ شریف آمده اقامت می گفت و آن حضرت که در انتظار اقامت بود به مجرد شنیدن بیرون می آمد و جماعت می کرد. و آنچه در صحیح مسلم به روایت از جابربن سمره آمده که بلال اذان می داد و تا آن حضرت بیرون نمی آمد اقامت نمی گفت، شاید در غیر نماز صبح بوده است و یا شاید در نماز صبح هم گاهی چنین بوده است و گاه چنان. (شرح شیخ الاسلام ج۲، ص ۴۷)

١٦- بَاب: بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ لِمَنْ شَاءَ

٦٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنَا كَهْمَسُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ». ثُمَّ قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ».
[راجع: ٦٢٤. أخرجه مسلم: ٨٣٨]

۶۲۷- از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: میان هر دو اذان (اذان و اقامت) نمازی است، میان هر دو اذان نمازی است. و در نوبت سوم فرمود : برای آنکه بخواهد(یعنی مستحب است).

١٧- بَاب: مَنْ قَالَ لِيُؤَذِّنْ فِي السَّفَرِ مُؤَذِّنٌ وَاحِدٌ

باب ـ ۱۷، کسی که گفت در سفر یک مؤذن اذان بگوید.

٦٢٨- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأَى شَوْقَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ: «ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ». [انظر: ٦٣٠، ٦٣١، ٦٥٨، ٦٨٥، ٨١٩، ٢٨٤٨، ٦٠٠٨، ٧٢٤٦، وانظر في العلم، باب: ٢٥. أخرجه مسلم: ٦٧٤]

۶۲۸- از مالک بن حویرث رضی الله عنه روایت است که گفت : من با گروهی از قوم خود نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم و نزد وی ۲۰ شب ایستادیم و آن حضرت مشفق و مهربان بود و چون اشتیاق ما را به خانواده های ما دید فرمود : « باز گردید و در میان آنها باشید و آنان را تعلیم دهید و نماز بگزارید ، و چون وقت نماز فرا رسید یکی از شما اذان بگوید و بزرگتر شما، شما را امامت دهد ».

١٨- بَاب: الأَذَانِ لِلْمُسَافِرِ، إِذَا كَانُوا جَمَاعَةً، وَالإِقَامَةِ، وَكَذَلِكَ بِعَرَفَةَ وَجَمْعٍ

وَقَوْلِ الْمُؤَذِّنِ: الصَّلاةُ فِي الرِّحَالِ، فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ أَوِ الْمَطِيرَةِ.

باب ـ ۱۸، مشروعیت اذان و اقامت برای مسافر هرگاه جماعتی باشند، همچنان مشروعیت اذان و اقامت در عرفات و مزدلفه و گفتهٔ مؤذن : ـ در شب سرد و بارانی ـ در خانه نماز بگزارید.

٦٢٩- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْمُهَاجِرِ أَبِي الْحَسَنِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ

۶۲۹- از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت : در سفری پیامبر صلی الله علیه وسلم را همراهی می کردیم و مؤذن خواست که اذان (پیشین) بگوید ، آن حضرت به اوگفت :

قال: كُنَّا مَعَ النَّبيِّ ﷺ في سَفَر ، فَأَرَادَ الْمُؤَذِّنُ أَنْ يُؤَذِّنَ، فَقَال لَهُ: «أَبْرِدْ». ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَذِّنَ ، فَقَال لَهُ: «أَبْرِدْ». ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَذِّنَ ، فَقَال لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى سَاوَى الظِّلُّ التُّلُولَ، فَقَال النَّبيُّ ﷺ: «إِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ».
[راجع :٥٣٥ . أخرجه مسلم: ٦١٦]

« بگذار تا هوا سرد شود » باز خواست که اذان بگوید، آن حضرت او را گفت : « بگذار تا هوا سرد شود » باز خواست که اذان بگوید ، آن حضرت او را گفت : « بگذار تا هوا سرد شود» تا آنگاه که درازی سایه پشته ها با آنها برابر شد . سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت : « همانا شدت گرما از نفس کشیدن دوزخ است »

٦٣٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ خَالِد الْحَذَّاء ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِث قَال: أَتَى رَجُلان النَّبيَّ ﷺ يُرِيدَانِ السَّفَرَ ، فَقَال النَّبيُّ ﷺ: «إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا ، فَأَذِّنَا ، ثُمَّ أَقِيمَا، ثُمَّ لِيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا». [راجع :٦٢٨ . أخرجه مسلم: ٦٧٤]

٦٣٠- از مالک بن حویرث رضی الله عنه روایت است که گفت : دو مرد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند که می خواستند سفر کنند . پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « چون بر آمدید {در جریان سفر} اذان بگویید و سپس اقامت بگویید و سپس بزرگتر شما، شما را امامت بدهد . »

٦٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّاب قال: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ قال: حَدَّثَنَا مَالِكٌ: أَتَيْنَا إِلَى النَّبيِّ ﷺ ، وَنَحْنُ شَبَبَةٌ مُتَقَارِبُونَ ، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَحِيمًا رَفِيقًا ، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّا قَدِ اشْتَهَيْنَا أَهْلَنَا ، أَوْ قَدِ اشْتَقْنَا ، سَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا بَعْدَنَا فَأَخْبَرْنَاهُ ، قَال: «ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ ، فَأَقِيمُوا فِيهِمْ وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ». وَذَكَرَ أَشْيَاءَ أَحْفَظُهَا، أَوْ لا أَحْفَظُهَا: «وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ ، فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ». [راجع :٦٢٨ . أخرجه مسلم: ٦٧٤]

٦٣١- از مالک (بن حویرث) رضی الله عنه روایت است که گفت : نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدیم در حالی که جوانانی همسال بودیم و نزد آن حضرت ٢٠ روز اقامت گزیدیم و رسول الله صلی الله علیه وسلم مشفق و مهربان بود و چون گمان برد که ما به زن و فرزند خویش اشتیاق پیدا کرده ایم، از اوضاع کسانی که آنها را عقب گذاشته بودیم سوال کرد و ما او را آگاه ساختیم ، پس از آن فرمود : « به سوی وابستگان خویش باز گردید و در میان آنها باشید و علم (دین) به ایشان بیاموزید و امر به معروف کنید »

آن حضرت از چیز هایی یاد کرد که به خاطرم مانده است ، یا (راوی گفت) که به خاطرم نمانده است و سپس فرمود : « نماز بگزارید آنگونه که دیده اید من نماز می گزارم و آنگاه که وقت نماز فرا رسد ، یکی از شما اذان بگوید و بزرگتر شما ، شما را امامت بدهد . »

٦٣٢– حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: أَخْبَرَنَا يَحْيَى عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ قَالَ: أَذَّنَ ابْنُ عُمَرَ فِي لَيْلَةٍ بَارِدَةٍ بِضَجْنَانَ، ثُمَّ قَالَ: صَلُّوا فِي رِحَالِكُمْ. فَأَخْبَرَنَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ مُؤَذِّنًا يُؤَذِّنُ، ثُمَّ يَقُولُ عَلَى إِثْرِهِ: «أَلا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ». فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ، أَوِ الْمَطِيرَةِ فِي السَّفَرِ. [انظر: ٦٦٦ ـ أخرجه مسلم: ٦٩٧]

٦٣٢– از نافع روایت است که گفت : ابن عمر در شبی که هوا سرد بود در موضع ضجنان اذان داد و سپس گفت : در خانه های خویش نماز بگزارید . ابن عمر ما را خبر داد که : همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم موذن را امر می کرد که اذان بدهد و در پی اذان بگوید که : ـ در خانه های خویش نماز بگزارید ـ البته در شب سرد بارانی در سفر .

٦٣٣– حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قال: أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِالأَبْطَحِ، فَجَاءَهُ بِلالٌ فَآذَنَهُ بِالصَّلاةِ، ثُمَّ خَرَجَ بِلالٌ بِالْعَنَزَةِ حَتَّى رَكَزَهَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالأَبْطَحِ، وَأَقَامَ الصَّلاةَ. [راجع: ١٨٧. أخرجه مسلم: ٥٠٣ مطولاً]

٦٣٣– از عون روایت است که پدرش ابو جحیفه گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم را در موضع ابطح دیدم که بلال نزد وی آمد و اذان گفت . سپس بلال با نیزه ای کوچک درآمد و آن را در پیش روی رسول الله صلی الله علیه وسلم در ابطح قرار داد و اقامت گفت .

١٩– بَاب: هَلْ يَتَتَبَّعُ الْمُؤَذِّنُ فَاهُ هَهُنَا وَهَهُنَا، وَهَلْ يَلْتَفِتُ فِي الأَذَانِ

باب ـ ١٩، آیا موذن دهان خویش را این سو و آن سو بگرداند و آیا در اذان به چپ و راست بنگرد.

وَيُذْكَرُ عَنْ بِلالٍ: أَنَّهُ جَعَلَ إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ.

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ لا يَجْعَلُ إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: لا بَأْسَ أَنْ يُؤَذِّنَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: الْوُضُوءُ حَقٌّ وَسُنَّةٌ.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَذْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ.

از بلال یادآوری می شود که : وی هر دو انگشت خویش را در دو گوش می نهاد و ابن عمر انگشت ها را در گوش ها نمی نهاد .
ابراهیم گفته است : درمؤذن باکی نیست که بی وضو اذان بگوید .
عطاء گفته است : وضو (در اذان) مستحب و سنت است .
و عایشه گفته است : پیامبر صلی الله علیه وسلم در همه اوقات خویش خدای را یاد می کرد با وضو و بی وضو .

٦٣٤– حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ رَأَى بِلالاً يُؤَذِّنُ، فَجَعَلْتُ أَتَتَبَّعُ فَاهُ هَهُنَا وَهَهُنَا بِالأَذَانِ. [أخرجه مسلم: ٥٠٣ مطولاً]

٦٣٤– از عون روایت است که پدرش ابو جحیفه گفت : وی بلال را دیده است که اذان می داد . و من هم به تبعیت از وی دهان خود را این سو و آن سو می گردانیدم .

٢٠- بَاب: قَوْلِ الرَّجُلِ: فَاتَتْنَا الصَّلاةُ

وَكَرِهَ ابْنُ سِيرِينَ أَنْ يَقُولَ: فَاتَتْنَا الصَّلاةُ، وَلَكِنْ لِيَقُلْ: لَمْ نُدْرِكْ.

وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ أَصَحُّ.

باب ـ ۲۰، سخن شخص که بگوید: نماز ما فوت شد.

و ابن سیرین مکروه دانسته است که بگوید: نماز ما فوت شد و باید که بگوید: نماز را در نیافتیم.

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم صحیح ترین است.

٦٣٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قال: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، إِذْ سَمِعَ جَلَبَةَ رِجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قال: «مَا شَأْنُكُمْ». قالوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلاةِ. قال: «فَلا تَفْعَلُوا، إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». [وانظر في الأذان، باب: ٢١. اخرجه مسلم: ٦٠٣]

٦٣٥- از عبدالله بن ابی قتاده روایت است که پدرش گفته است: در هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزاردیم، صدای پای مردانی را شنید (که با شتاب می آمدند) و چون آن حضرت نماز را تمام کرد، گفت: «شما را چه حالت بود؟»

گفتند: به خاطر نماز شتاب کردیم.

آن حضرت فرمود: «چنین کاری نکنید، وچون به نماز می آیید متانت و آرامش خویش را حفظ کنید و آنچه از نماز (با امام) دریافتید آن را ادا کنید و آنچه از نماز درنیافتید،آن را بعد از نماز امام ادا کنید.

٢١-بَاب: لا يَسْعَى إِلَى الصَّلاةِ، وَلْيَأْتِ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ

وَقَالَ: «مَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». [راجع:٦٣٥].

قال أَبُو قَتَادَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

باب ـ ۲۱، به سوی نماز با شتاب نرود بلکه با آرامش و متانت بیاید و فرمود: «آنچه از نماز دریافتید ادا کنید و آنچه از شما فوت شود آن را تمام کنید».

ابو قتاده آن را از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است.

٦٣٦- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ قال: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَعَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِذَا سَمِعْتُمُ الإِقَامَةَ فَامْشُوا إِلَى الصَّلاةِ،

٦٣٦- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «چون اقامت نماز را شنیدید به سوی نماز بروید و آرامش و متانت خویش را حفظ کنید و شتاب نکنید، و آنچه را از نماز دریافتید ادا کنید و آنچه از شما فوت شود، آن را تمام کنید».

وَعَلَيْكُمْ بالسَّكِينَةِ وَالْوَقَار ، وَلا تُسْرِعُوا ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا ، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا ». [انظر: ٩٠٨. أخرجه مسلم: ٦٠٢]

٢٢- بَاب: مَتَى يَقُومُ النَّاسُ ، إِذَا رَأَوُا الإِمَامَ عِنْدَ الإِقَامَةِ

٦٣٧- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ يَحْيَى : عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَلا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي ». [انظر: ٦٣٨، ٩٠٩. أخرجه مسلم: ٦٠٤]

باب ـ ۲۲، هنگام اقامت که مردم امام را می بينند، چه وقت به نماز به پا خيزند.

٦٣٧- از عبدالله بن ابى قتاده روايت است كه پدرش گفت :
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود : « هنگامى كه اقامت نماز گفته شد ، به نماز بر نخيزيد تا آنكه مرا ببينيد ».[1]

٢٣- بَاب: لا يَسْعَى إِلَى الصَّلاةِ مُسْتَعْجِلا ، وَلْيَقُمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ

٦٣٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ ، فَلا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي ، وَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ ». [راجع :٦٣٧ . أخرجه مسلم: ٦٠٤]

باب ـ ۲۳، به سوى نماز شتاب نورزد بلكه با آرامش و وقار بخيزد.

٦٣٨- از عبدالله بن ابى قتاده، از پدر وى روايت است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود : « آنگاه كه اقامت نماز گفته شد به نماز بر نخيزيد تا مرا ببينيد و آرامش را حفظ كنيد . »
على مبارك نيز (اين حديث را) متابعت كرده است

٢٤- بَاب: هَلْ يَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ لِعِلَّةٍ

٦٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ ، وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ ، حَتَّى إِذَا قَامَ فِي

باب ـ ۲٤، آيا كسى غرض ضرورتى (پس از اقامت) از مسجد بيرون رود ؟

٦٣٩- از ابو هريره رضى الله عنه روايت است كه گفت : رسول الله صلى الله عليه وسلم در حالى بيرون آمد كه اقامت نماز گفته شده و صف ها راست گرديده بود تا آنكه آن حضرت در جايگاه نماز خويش ايستاد و ما

---

۱) در آخر حديث ۶۳۸ ـ اين عبارت در پنج نسخهٔ مختلف صحيح بخارى كه در دسترس بودآمده است:
تابعه على بن المبارک ـ كه متن فوق در آن نيامده، كه ترجمه آن آورده شد.

مُصَلاهُ ، انْتَظَرْنَا أَنْ يُكَبِّرَ ، انْصَرَفَ ، قَالَ : « عَلَى مَكَانِكُمْ ». فَمَكَثْنَا عَلَى هَيْئَتِنَا ، حَتَّى خَرَجَ إِلَيْنَا يَنْطِفُ رَأْسُهُ مَاءً ، وَقَدِ اغْتَسَلَ . [راجع : ٢٧٥ . اخرجه مسلم: ٦٠٥]

درحال انتظار تکبیر تحریمه بودیم . آن حضرت (به سوی خانهٔ خود) برگشت و فرمود : « بر سر جای خویش باشید »
ما بر همان حالت (ایستاده) منتظر بودیم تا که به سوی ما بر آمد در حالی که از سرشان آب می چکید و همانا غسل کرده بود .

٢٥-بَاب: إِذَا قَالَ الإِمَامُ: مَكَانَكُمْ حَتَّى رَجَعَ انْتَظَرُوهُ

٦٤٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : أُقِيمَتِ الصَّلاةُ ، فَسَوَّى النَّاسُ صُفُوفَهُمْ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَقَدَّمَ ، وَهُوَ جُنُبٌ ، ثُمَّ قَالَ : « عَلَى مَكَانِكُمْ » . فَرَجَعَ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ مَاءً ، فَصَلَّى بِهِمْ . [راجع:٢٧٥. اخرجه مسلم: ٦٠٥]

باب ـ ۲۵، اگر امام بگوید : بر سر جای خویش باشید تا آنگاه که بازگردد ، مقتدی ها منتظر باشند .

٦٤٠- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : اقامت نماز گفته شد و مردم صفوف خویش را برابر کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد و (به جایگاه نماز) پیش رفت در حالی که جنب بود . سپس فرمود : « در جای خویش باشید » آن حضرت بازگشت و غسل کرد سپس بیرون آمد در حالی که از سرش آب می چکید و بر مردم نماز گزارد .

٢٦-بَاب: قَوْلِ الرَّجُلِ لِلنَّبِيِّ ﷺ مَا صَلَّيْنَا

٦٤١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ يَقُولُ : أَخْبَرَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَاءَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا كِدْتُ أَنْ أُصَلِّيَ ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ ، وَذَلِكَ بَعْدَ مَا أَفْطَرَ الصَّائِمُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُهَا » . فَنَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى بُطْحَانَ وَأَنَا مَعَهُ ، فَتَوَضَّأَ ثُمَّ صَلَّى ، يَعْنِي الْعَصْرَ ، بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ . [راجع:٥٩٦ . اخرجه مسلم: ٦٣١]

باب ـ ۲۶، گفتهٔ مردی به پیامبر صلی الله علیه وسلم که : ما نماز نگزاردیم.

٦٤١- از جابربن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت :
عمر بن خطاب در روز جنگ خندق آمد و گفت : یا رسول الله ، به خدا سوگند که من نماز (عصر) را نگزاردم تا آنکه نزدیک بود که آفتاب غروب کند و این وقت برابر با زمانی بود که روزه دار افطار کرده باشد . رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « به خدا سوگند که من هم آن را نگزاردم » سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم دربطحان فرود آمد و من نیز همراه وی بودم . در آنجا وضو کرد ، سپس نماز گزارد یعنی نماز عصر را .بعد از غروب آفتاب گزارد و سپس نماز شام (مغرب) را گزارد .

۲۷-بَاب: الإِمَامِ تَعْرِضُ لَهُ الْحَاجَةُ بَعْدَ الإِقَامَةِ

٦٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يُنَاجِي رَجُلًا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ. [انظر: ٦٤٣، ٦٢٩٢. أخرجه مسلم: ٣٧٦]

باب ـ ۲۷، ضرورتی که بعد از اقامت به امام پیش آید.

٦٤٢ – از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: اقامت نماز گفته شد. در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم درگوشهٔ مسجد درگوش مردی آهسته آهسته سخن می گفت. آن‌حضرت به نماز نایستاد تا آنکه (عده ای از) مردم (نشسته) به خواب رفتند.

۲۸-بَاب: الْكَلَامِ إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ

٦٤٣- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ قَالَ: سَأَلْتُ ثَابِتًا الْبُنَانِيَّ، عَنِ الرَّجُلِ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ مَا تُقَامُ الصَّلَاةُ، فَحَدَّثَنِي عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَعَرَضَ لِلنَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ، فَحَبَسَهُ بَعْدَ مَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ. [راجع: ٦٤٢. أخرجه مسلم: ٣٧٦]

باب ـ ۲۸، سخن گفتن بعد از اقامت نماز.

٦٤٣ – از حمید روایت است که گفت: من از ثابت البنانی دربارهٔ مردی پرسیدم که پس ازاقامت سخن می گوید. وی از انس بن مالک روایت کرد که گفته است: اقامت نماز گفته شد، پس مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و اورا پس از اقامت نماز بخود مشغول داشت.

۲۹-بَاب: وُجُوبِ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ

وَقَالَ الْحَسَنُ: إِنْ مَنَعَتْهُ أُمُّهُ عَنِ الْعِشَاءِ فِي الْجَمَاعَةِ، شَفَقَةً، لَمْ يُطِعْهَا.

٦٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ آمُرَ

باب ـ ۲۹، واجب بودن نماز جماعت.

و حسن گفته است: اگر کسی را مادرش از روی شفقت از نماز خفتن در جماعت منع کند، از مادر خود اطاعت نکند.[1]

٦٤٤ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: « سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که قصد کرده ام امر کنم که هیزم جمع آوری شود و سپس به نماز امر کنم و اذان نماز

۱) این نیز از علامات وجوب است از آنکه اطاعت ما در منع غیر از واجبات لازم است. جماعت نزد حنفیه مؤکده است مشابه واجب در قوت نظر به قول آن حضرت: الجماعه من سنن الهدی لایتخلف عنها الامنافق کذا فی الهدایه. ودر کفایه گفته شده که داود وامام احمد حنبل واسحاق بن راهویه وابن خزیمه ،جماعت را فرض عین گفته اند وبه مذهب شافعی فرض کفایه است (تیسیر القاری)

۲) کسی که جماعت را فرض عین می داند به همین حدیث استناد کرده است چه اگر جماعت سنت بودی متخلف مستحق سوزانیدن نمیشد واگر فرض کفایت می بود قیام آن حضرت ویک جماعت کافی میشد. درجواب گفته اند که مراد مبالغه درزجر وتهدید است از امتناع از این شعار اسلام که در آن تشبه به منافقان است که حضور درنماز خصوصا در خفتن وصبح، برایشان بسیار گران است .(شرح شیخ الاسلام)

رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ: أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا ، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ ، لَشَهِدَ الْعِشَاءَ».

[انظر: ٦٥٧، ٢٤٢٠، ٧٢٢٤، وانظر في مواقيت الصلاة، باب: ٢٠ . أخرجه مسلم: ٦٥١]

گفته شود سپس امر كنم كه مردى مردم را امامت بدهد سپس عقب مردانى بروم (كه به جماعت نيامده اند) و خانه هايشان را بر سرشان آتش زنم . سوگند به كسى كه نفس من در دست قدرت اوست كه اگر يكى از ايشان بداند كه استخوان گوشتدار يا پاره اى از گوشت بين دو پهلو را مى تواند بدست آورد، در نماز خفتن حاضر مى شود ».

٣٠-بَاب: فَضْلِ صَلاةِ الْجَمَاعَةِ

باب ـ٣٠، افزونى ثواب نماز جماعت.

وَكَانَ الأَسْوَدُ إِذَا فَاتَتْهُ الْجَمَاعَةُ ذَهَبَ إِلَى مَسْجِدٍ آخَرَ.

وَجَاءَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ إِلَى مَسْجِدٍ قَدْ صُلِّيَ فِيهِ ، فَأَذَّنَ وَأَقَامَ ، وَصَلَّى جَمَاعَةً .

اسود (از كبار تابعين) چون نماز جماعت او فوت مى شد، به مسجد ديگرى مى رفت (تا جماعت را دريابد).

و انس به مسجدى آمد كه نماز جماعت در آن گزارده شده بود . وى اذان داد و اقامت گفت و جماعت كرد .

٦٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً».

[انظر: ٦٤٩ . أخرجه مسلم: ٦٥٠]

٦٤٥ – از عبدالله بن عمر رضى الله عنه روايت است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: « ثواب نمازدر جماعت بيست و هفت مرتبه بيشتر است از ثواب نماز تنهايى ».

٦٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: « صَلاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً».

٦٤٦ ـ از ابو سعيد خدرى رضى الله عنه روايت است كه وى از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيده است كه مى گفت : « ثواب نماز جماعت بيست و پنج مرتبه بيشتر از نماز تنهايى است . »

٦٤٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « صَلاةُ الرَّجُلِ فِي الْجَمَاعَةِ تُضَعَّفُ عَلَى صَلاتِهِ فِي بَيْتِهِ ، وَفِي سُوقِهِ ، خَمْسًا وَعِشْرِينَ ضِعْفًا ، وَذَلِكَ أَنَّهُ: إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ ، لا يُخْرِجُهُ إِلا

٦٤٧ – از ابو هريره رضى الله عنه روايت است كه گفت : « ثواب نماز مرد در جماعت بيست و پنج مرتبه بيشتر مى گردد بر نمازى كه در خانه يا بازار (به تنهايى) مى گزارد و اين از آن سبب است كه : چون وضو كند و وضو را نيكو كند ، و سپس راهى مسجد شود و جز به خاطر نماز به مسجد نرود ، گامى بر نمى دارد

الصَّلاةُ ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً ، إلا رُفِعَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ ، وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ ، فَإِذَا صَلَّى ، لَمْ تَزَلِ الْمَلائِكَةُ تُصَلِّي عَلَيْهِ ، مَا دَامَ فِي مُصَلاَّهُ : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ ، وَلا يَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلاةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلاةَ». [راجع :١٧٦. أخرجه مسلم: ٣٦٢ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه : ٦٤٩ أوله، وأخرجه بطوله في المساجد (٢٧٢)]

مگر اینکه بدان وسیله درجهٔ قرب وی بلند می گردد و یکی از گناهانش کم می شود . . و چون نماز بگزارد ، فرشتگان پیوسته بر وی دعای رحمت می کنند تا آنگاه که در جایگاه نماز باشد و می گویند :
بار الها ، بر او ببخشای. بار الها ، بر او رحمت کن . و پیوسته یکی از شما در نماز است تا آنگاه که در انتظار نماز به سر می برد »

٣١-بَاب: فَضْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ فِي جَمَاعَةٍ

باب ـ ٣١، فضیلت نماز صبح (فجر) در جماعت .

٦٤٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلاةُ الْجَمِيعِ صَلاةَ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ ، بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا ، وَتَجْتَمِعُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ».

ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ . [الإسراء :٧٨] [راجع :١٧٦ . أخرجه مسلم: ٣٦٢ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، و أخرجه ٦٤٩ بهذا اللفظ ، وأخرجه مطولاً بعضه في المساجد (٢٧٢)]

٦٤٨- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « ثواب نماز جماعت ٢٥ مرتبه بیشتر از نمازی است که هریک از شما به تنهایی ادا می کند، و فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح جمع می گردند ».
سپس ابو هریره می گوید : اگر می خواهید این آیت را بخوانید:« به تحقیق‌که نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است.» (الاسراء: ٧٨)

٦٤٩- قَالَ شُعَيْبٌ: وَحَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: تَفْضُلُهَا بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً . [راجع :٦٤٥ . أخرجه مسلم: ٦٥٠]

٦٤٩- از نافع روایت است که عبدالله ابن عمر گفت : فضیلت نماز صبح به جماعت بر نماز تنهایی ٢٧ مرتبه بیشتر است .

٦٥٠- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: سَمِعْتُ سَالِمًا قَالَ: سَمِعْتُ أُمَّ الدَّرْدَاءِ تَقُولُ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَهُوَ مُغْضَبٌ ، فَقُلْتُ: مَا أَغْضَبَكَ ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ شَيْئًا ، إِلا أَنَّهُمْ يُصَلُّونَ جَمِيعًا .

٦٥٠- از سالم روایت است که گفت : از ام درداءشنیده ام که می گفت : ابو درداء نزد من آمد در حالی که بسیار خشمگین بود. به او گفتم : چه چیز تو را خشمگین کرده است ؟
وی گفت به خدا سوگند که نمی شناسم چیزی (نیکو) از امت محمد صلی الله علیه وسلم باقی مانده باشد به جز اینکه نماز را در جماعت می گزارند .

٦٥١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلاةِ أَبْعَدُهُمْ فَأَبْعَدُهُمْ مَمْشًى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ، حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الإِمَامِ، أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الَّذِي يُصَلِّي ثُمَّ يَنَامُ». [أخرجه مسلم: ٦٦٢]

٦٥١- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «بزرگترین مردم از نظر ثواب نماز، دورترین و دورترین از جهت راهند و کسی که در انتظار نماز است که با امام نماز بگزارد، اجر وی بس بزرگ است نسبت به کسی که نماز می گزارد و سپس می خوابد»

٣٢-بَاب: فَضْلِ التَّهْجِيرِ إِلَى الظُّهْرِ

باب - ۳۲، فضیلت اول وقت و در نیمهٔ روز رفتن به نماز پیشین.

٦٥٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخَّرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ». [انظر: ٢٤٧٢. أخرجه مسلم: ١٩١٤ مع الحديث الآتي]

٦٥٢- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «در حالی که مردی در راه می رفت شاخهٔ خاری را دید که در راه افتاده بود [اسباب زحمت مردم شده بود] و او آن را از سر راه برداشت، و خداوند [نیز] از وی راضی گشت و وی را آمرزید.»

٦٥٣- ثُمَّ قَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِيقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». وَقَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أَنْ يَسْتَهِمُوا لاسْتَهَمُوا عَلَيْهِ». [انظر: ٧٢٠، ٢٨٢٩، ٥٧٣٣. أخرجه مسلم: ١٩١٤ أوله مع الحديث السابق]

٦٥٣- سپس آن حضرت فرمود:
«شهدا ۵ نوعند: کسی که در مرض طاعون می میرد، کسی که به درد شکم می میرد، و کسی که در آب غرق می شود، و کسی که در زیر دیوار می شود و می میرد، و کسی که در راه خدا شهید می گردد.»
و سپس فرمود:
«اگر مردم از ثواب اذان و صف اول آگاه گردند و آن را درنیابند مگر آنکه قرعه (بر آن) افکنند. همانا بر آن قرعه می افکنند.»

٦٥٤- وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». [راجع: ٦١٥. أخرجه مسلم: ٤٣٧]

٦٥٤- (آن حضرت فرمود:)
«اگر از ثواب نماز پیشین در اول وقت خبر شوند، در رفتن نماز بر یکدیگر سبقت جویند و اگر ثواب نماز خفتن و صبح را بدانند به آن نماز ها حاضر گردند ولو به سینه و شکم خزیده آیند.»

٣٣-باب: احتساب الآثار

٦٥٥- حدثنا محمد بن عبدالله بن حوشب قال: حدثنا عبدالوهاب قال: حدثنا حميد، عن أنس قال: قال النبي ﷺ: «يا بني سلمة، ألا تحتسبون آثاركم».

وقال مجاهد في قوله ﴿ونكتب ما قدموا وآثارهم﴾. [يس: ١٢] قال: خطاهم. [انظر: ٦٥٦]

باب ـ ٣٣، شمارش گام ها (در رفتن به جماعت) .

٦٥٥ - از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: « ای بنی سلمه، آیا [ثواب] گام های خویش را نمی خواهید؟ » و مجاهد در قول او تعالی که می گوید: « و می نویسیم آنچه پیش فرستادند و می نویسیم نقش ایشان را » (یس:١٢) ومجاهد آثار (اقدام) ایشان را، گام های ایشان تفسیر کرده است .

٦٥٦- وقال ابن أبي مريم: أخبرنا يحيى بن أيوب: حدثني حميد: حدثني أنس: أن بني سلمة أرادوا أن يتحولوا عن منازلهم، فينزلوا قريبا من النبي ﷺ، قال: فكره رسول الله ﷺ أن يعروا، فقال: «ألا تحتسبون آثاركم».

قال مجاهد: خطاهم: آثارهم، أن يمشى في الأرض بأرجلهم. [راجع: ٦٥٥]

٦٥٦ - از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: همانا مردم بنی سلمه قصد آن داشتند تا خانه های خویش را تغییر بدهند و در جوار [مسجد] پیامبر صلی الله علیه وسلم سکنی گزینند (تا زودتر به جماعت برسند) لیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم این قصدشان را نپسندید که (بخشی از مدینه) غیر مسکون شود و فرمود:
« آیا گام های خویش را نمی شمارید؟ »
(در هر گام به سوی مسجد ثواب حاصل می کنید)
مجاهد گفته است: گام های ایشان یعنی آثار رفتن در زمین با پای های ایشان است.

٣٤-باب: فضل العشاء في الجماعة

٦٥٧- حدثنا عمر بن حفص قال: حدثنا أبي قال: حدثنا الأعمش قال: حدثني أبو صالح، عن أبي هريرة قال: قال النبي ﷺ: «ليس صلاة أثقل على المنافقين من الفجر والعشاء، ولو يعلمون ما فيهما لأتوهما ولو حبوا، لقد هممت أن آمر المؤذن فيقيم، ثم آمر رجلا يؤم الناس، ثم آخذ شعلا من نار، فأحرق على من لا يخرج إلى الصلاة بعد». [راجع: ٦٤٤. اخرجه مسلم: ٦٥١]

باب ـ ٣٤، فضیلت نماز خفتن به جماعت.

٦٥٧ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:
« برای منافقین نمازی گرانتر از نماز صبح و خفتن نیست و اگر از ثواب آن آگاه می بودند به آن دو نماز می آمدند ولو می خزیدند . همانا قصد کردم مؤذن را امر کنم که اقامت نماز بگوید، سپس مردی را امر کنم که مردم را امامت دهد سپس شعله هایی از آتش را بگیرم و (خانه های) کسانی را که

هنوز به نماز بیرون نیامده‌اند ، بسوزانم»

۳۵-بَاب: اثْنَانِ فَمَا فَوْقَهُمَا جَمَاعَةٌ

۶۵۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَأَذِّنَا وَأَقِيمَا ، ثُمَّ لِيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا» . [راجع :۶۲۸ . اخرجه مسلم: ۶۷۴]

باب ـ ۳۵، دو نفر و بیش از آن جماعت است .

۶۵۸ – از مالک بن حویرث روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :
« آنگاه که وقت نماز فرا رسد پس اذان دهید و اقامت گویید و سپس بزرگتر شما، شما را امامت بدهد .»

۳۶-بَاب: مَنْ جَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ ، وَفَضْلِ الْمَسَاجِدِ

۶۵۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمَلَائِكَةُ تُصَلِّي عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مُصَلَّاهُ، مَا لَمْ يُحْدِثْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، لَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاةٍ مَا دَامَتِ الصَّلَاةُ تَحْبِسُهُ ، لَا يَمْنَعُهُ أَنْ يَنْقَلِبَ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا الصَّلَاةُ» . [راجع :۱۷۶ . اخرجه مسلم: ۳۶۲ و ۶۴۹ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه مطولاً في المساجد (۲۷۲)]

باب ـ ۳۶، کسی که در مسجد در انتظار نماز نشسته است و فضیلت مسجد ها .

۶۵۹ – از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « فرشتگان بر هر یکی از شما تا زمانی که در جایگاه نماز نشسته و وضویش نشکسته باشد چنین دعا می کنند ـ بارالها او را بیامرز، بارالها بر او رحمت کن ـ همیشه یکی از شما در نماز است مادامی که نماز او را در مسجد نگاه داشته و او را به جز از نماز چیزی دیگر از رفتن نزد اهل خانهٔ او منع نکرده باشد .

۶۶۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ ابْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ ، يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ ، فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ ، أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». [انظر: ۱۴۲۳، ۶۴۷۹، ۶۸۰۶ ، وانظر في الزكاة ،

۶۶۰ – از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :
« هفت‌کس اند که خداوند آنان را در سایهٔ خود جای می دهد در آن روزی که هیچ سایهٔ نیست به جز سایهٔ او : امام (حاکم) عادل، و جوانی که به عبادت پروردگار خود از اوان کودکی پرورش یافته است ، و مردی که دل او به مسجد وابسته است ، و دو مردی که به خاطر خدا با هم یکجا می شوند و از هم جدا می شوند و مردی که زن اصیل و صاحب جمال او را به زنا دعوت کند و او نپذیرد و بگوید که همانا من از خدا می ترسم و مردی

باب : ۱۳ . أخرجه مسلم: ۱۰۳۱ بقلب في لفظ الشمال]

که پنهانی صدقه دهد تا آنکه دست چپ او نداند که دست راست او چه داده است، و مردی که در خلوت خدا را یاد می کند و اشک از چشمانش جاری شود .»

٦٦١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ قال: سُئِلَ أَنَسٌ: هَلِ اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا ؟ فَقَالَ: نَعَمْ ، أَخَّرَ لَيْلَةً صَلاةَ الْعِشَاءِ إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ بَعْدَ مَا صَلَّى ، فَقَالَ: «صَلَّى النَّاسُ وَرَقَدُوا ، وَلَمْ تَزَالُوا فِي صَلاةٍ مُنْذُ انْتَظَرْتُمُوهَا». قال: فَكَأَنِّي انظر إِلَى وَبِيصِ خَاتَمِهِ . [راجع :۵۷۲ . أخرجه مسلم: ٦٤٠]

٦٦١ – از حمید روایت است که گفت : از انس سوال شد که آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم (یعنی انگشتری) در انگشت می کرد ؟
وی گفت آری. آن حضرت شبی نماز خفتن را تا نیمۀ شب تأخیر کرد و پس از نماز روی به سوی ما نمود و گفت : « مردم نماز گزاردند وبه خواب رفتند و شما گویا در نمازبودید، از لحظه ای که در انتظار نماز بودید ».
انس می گوید گویی اکنون به سوی درخشش انگشتر آن حضرت صلی الله علیه وسلم می نگرم .

۳۷- بَاب: فَضْلِ مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَمَنْ رَاحَ

باب ـ ۳۷، فضیلت کسی که روز و شب به مسجد برود.

٦٦٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ قال: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُطَرِّفٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: « مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَاحَ ، أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نُزُلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ». [أخرجه مسلم: ٦٦٩]

٦٦٢ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :
کسی که روز و شب به مسجد برود ، خداوند برای وی منزلی (مهمان خانه) در بهشت مهیا می کند ، هر صبح گاه یا شامگاهی که به مسجد برود .

۳۸- بَاب: إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَلا صَلاةَ إِلا الْمَكْتُوبَةُ

باب ـ ۳۸، هرگاه اقامت نماز گفته شود هیچ نمازی روا نیست به جز همان نماز فرض.

٦٦٣- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ قال: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ .

٦٦٣ – از حفص بن عاصم روایت است که عبدالله بن مالک بن بحینه گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم بر مردی گذشت. از سعد بن ابراهیم روایت است که گفت : از حفص بن

قال: و حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ قال: حَدَّثَنَا بَهْزُ بْنُ أَسَدٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: أَخْبَرَنِي سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: سَمِعْتُ حَفْصَ بْنَ عَاصِمٍ قال: سَمِعْتُ رَجُلًا مِنَ الأَزْدِ، يُقَالُ: لَهُ مَالِكُ ابْنُ بُحَيْنَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلًا وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَاثَ بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الصُّبْحَ أَرْبَعًا، الصُّبْحَ أَرْبَعًا».

تَابَعَهُ غُنْدَرٌ وَمُعَاذٌ، عَنْ شُعْبَةَ فِي مَالِكٍ.

وَقَالَ: ابْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ حَفْصٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ.

وَقَالَ حَمَّادٌ: أَخْبَرَنَا سَعْدٌ، عَنْ حَفْصٍ، عَنْ مَالِكٍ.

[اخرجه مسلم: ۷۱۱]

عاصم شنیده ام که می گفت: مردی از منطقهٔ آزد بود که او را مالک بن بحینه می گفتند و او گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم مردی را دید که با آنکه اقامت نماز گفته شده بود دو رکعت نماز می گزارد. آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز را تمام کرد، مردم پیرامون وی جمع گشتند ورسول الله صلی الله علیه وسلم به او گفت: «آیا نماز صبح چهار رکعت است؟ آیا نماز صبح ٤ رکعت است؟» [1]

متابعت کرده اند (بهز را) غندر و معاذ از شعبه در روایت از مالک.

و ابن اسحاق از سعد، از حفص از عبدالله بن بحینه روایت کرده است.

و حماد گفته است: سعد از حفص از مالک به ما خبر داده است.

۳۹-بَاب: حَدِّ الْمَرِيضِ أَنْ يَشْهَدَ الْجَمَاعَةَ

٦٦٤- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي قال: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ: قَالَ الأَسْوَدُ: كُنَّا عِنْدَ عَائِشَةَ رضي الله عنها، فَذَكَرْنَا الْمُوَاظَبَةَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالتَّعْظِيمَ لَهَا، قالت: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَأُذِّنَ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: «إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ

باب ـ ۳۹، معیار مریضی غرض حضور در نماز جماعت.

٦٦٤ – از اسود روایت است که گفت: نزد عایشه رضی الله عنها بودیم واز تعظیم و مداومت به نماز یاد می کردیم. وی گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم مریض شد ـ همان مریضی که در آن وفات یافت پس چون وقت نماز فرا رسید و اذان گفته شد. فرمود: «ابوبکر را بگویید که بر مردم نماز بگزارد». به آن حضرت گفته شد: ابوبکر مردی نرم دل است، آنگاه که به جایگاه تو بایستد نمی تواند که بر مردم نماز بگزارد.

۱) آن مرد بعد از اقامت نماز فرض صبح به دورکعت مشغول گشت وآن حضرت بطریق سرزنش او را تنبیه نمود که چنین نکند. درادای سنت فجر که مؤکد سنن است در همچو حالتی اختلاف کرده اند: شافعی واحمد گویند چون امام برای فرض قیام نماید اشتغال به سنت مکروه است ونزد حنفیه اگر ادراک یک رکعت با امام متصور باشد ترک سنت فجر نکند تا هردو فضیلت را که نماز به جماعت وسنت فجر است درک کرده باشد لیکن گفته اند نماز سنت را بردر مسجد ادا کند نه درصف جماعت (تیسیر القاری)

فَصَلَّى ، فَوَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً ، فَخَرَجَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ ، كَأَنِّي انظر رِجْلَيْهِ تَخُطَّانِ مِنَ الْوَجَعِ ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ مَكَانَكَ ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ .

قِيلَ لِلأَعْمَشِ : وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي ، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلاتِهِ ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ ؟ فَقَالَ بِرَأْسِهِ : نَعَمْ .

رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : بَعْضَهُ .

وَزَادَ أَبُو مُعَاوِيَةَ : جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا . [راجع :١٩٨ . اخرجه مسلم: ٤١٨ مطولاً]

آن حضرت فرمودهٔ خویش را تکرار کرد و آنها نیز همان گفتهٔ خویش را تکرار کردند، آن حضرت بار سوم فرمود و گفت :

« شما (زنان) مانند همان (زنان) یاران یوسف هستید ، ابوبکر را بگویید که بر مردم نماز بگزارد . »

ابوبکر بر آمد و نماز گزارد . سپس پیامبرصلی الله علیه وسلم اندکی درخود بهبودی احساس نمود و در حالی برآمد که دو مرد او را در میان گرفته بودند (و او برآنها تکیه نموده و به‌کمکشان می‌رفت). گویا اکنون می‌بینم که از شدت مریضی پاهای آن حضرت بر زمین کشیده می شدند. ابوبکر (با دیدن آن‌حضرت) خواست که از(جایگاه امامت) عقب آید ، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را اشارت کرد که در جای خویش بماند . سپس آن حضرت را آوردند و وی در پهلوی ابوبکر نشست :

به اعمش (راوی) گفته شد : آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزارد و ابوبکر از نماز او تبعیت می کرد و مردم از نماز ابوبکر تبعیت می کردند؟

وی به اشارهٔ سر گفت : آری .

ابو داود به روایت از شعبه ، از اعمش برخی از این حدیث را آورده است .

و ابومعاویه افزوده است : آن حضرت به جانب چپ ابوبکر نشست و ابوبکر ایستاده نماز می گزارد .

٦٦٥- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى قَالَ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ : لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي فَأَذِنَّ لَهُ ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلاهُ الأَرْضَ ، وَكَانَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وَرَجُلٍ آخَرَ .

٦٦٥ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : آنگاه که مریضی پیامبر صلی الله علیه وسلم شدت یافت و درد وی زیاد شد ، از زنان خویش اجازه خواست که در خانهٔ من پرستاری شود . آنها به وی اجازه دادند .آن حضرت در میان دو مرد بیرون آمد و پاهایش زمین را خط می کشید (به زمین کشیده می شد) و او در میان عباس ومردی دیگر بود .

قال عُبَيْدُاللَّه: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لابْنِ عَبَّاسٍ مَا قالتْ عَائِشَةُ، فقال لي: وَهَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ؟ قُلْتُ: لا، قال: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.
[راجع:۱۹۸. أخرجه مسلم: ۴۱۸ مطولاً]

عبيدالله (راوی) می گوید : از این موضوع که عایشه مرا گفته بود به ابن عباس گفتم ، وی برایم گفت : آیا مردی را که عایشه از او نام نبرده است می دانی که کیست ؟
گفتم : نه.
وی گفت : او علی بن ابی طالب بوده است .

۴۰-بَاب: الرُّخْصَةِ فِي الْمَطَرِ وَالْعِلَّةِ أَنْ يُصَلِّيَ فِي رَحْلِهِ.

باب ـ ۴۰. جواز نماز در خانه به هنگام بارندگی و یا سبب دیگر.

۶۶۶- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَذَّنَ بِالصَّلاةِ، فِي لَيْلَةٍ ذَاتِ بَرْدٍ وَرِيحٍ، ثُمَّ قال: أَلا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ، ثُمَّ قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ الْمُؤَذِّنَ، إِذَا كَانَتْ لَيْلَةٌ ذَاتُ بَرْدٍ وَمَطَرٍ، يَقُولُ: «أَلا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ». [راجع:۶۳۲. أخرجه مسلم: ۶۹۷]

۶۶۶ – از نافع روایت است که گفت : ابن عمر در شبی سرد و طوفانی اذان نماز داد و سپس گفت : هان ! در خانه ها نماز بگزارید و سپس گفت : همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم در شبی که سرد و بارانی بود، به مؤذن فرمود که بگوید : « هان ! درخانه ها نماز بگزارید »

۶۶۷- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيِّ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ، كَانَ يَؤُمُّ قَوْمَهُ وَهُوَ أَعْمَى، وَأَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا تَكُونُ الظُّلْمَةُ وَالسَّيْلُ، وَأَنَا رَجُلٌ ضَرِيرُ الْبَصَرِ، فَصَلِّ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي بَيْتِي مَكَانًا أَتَّخِذُهُ مُصَلًّى، فَجَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ». فَأَشَارَ إِلَى مَكَانٍ مِنَ الْبَيْتِ، فَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [راجع:۴۲۴. أخرجه مسلم: ۳۳ المساجد (۲۶۳)]

۶۶۷ – از محمود بن ربیع انصاری روایت است که گفت : عتبان بن مالک که قوم خویش را امامت نماز می داد گفت : یا رسول الله، هوا تاریک است و سیلاب جاری است و من مردی نا بینا هستم . پس یا رسول الله، در جایی از خانه من نماز بگزار که آن را نماز گاه بگیرم .
رسول الله صلی الله علیه وسلم به خانه اش رفت و فرمود : « کجا دوست می داری که در آن نماز بگزارم ؟ »
وی به جایی از خانهٔ خویش اشارت کرد و رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن نماز گزارد .

۴۱-بَاب: هَلْ يُصَلِّي الإِمَامُ بِمَنْ حَضَرَ، وَهَلْ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي الْمَطَرِ

باب ـ ۴۱. آیا رواست که امام به کسانی که حاضر شده اند نماز بگزارد ؟ و آیا در روز جمعه در وقت باران خطبه بخواند ؟

۶۶۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ قال: حَدَّثَنَا حَمَّادُ

۶۶۸ – از عبدالله بن حارث روایت است که

ابْنُ زَيْد قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالحَمِيد ، صَاحِبُ الزِّيَادِيِّ ، قال: سَمِعْتُ عَبْدَاللّه بْنَ الحَارِث قال: خَطَبَنَا ابْنُ عَبَّاس في يَوْمٍ ذِي رَدْغٍ ، فَأَمَرَ المُؤَذِّنَ لَمَّا بَلَغَ حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قال: قُلِ الصَّلاةُ في الرِّحَال ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْض ، فَكَأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا ، فَقَال: كَأَنَّكُمْ أَنْكَرْتُمْ هَذَا ، إِنَّ هَذَا فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ ، إِنَّهَا عَزْمَةٌ ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرِجَكُمْ .

وَعَنْ حَمَّاد ، عَنْ عَاصِم ، عَنْ عَبْدِاللّه بْنِ الحَارِث ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس: نَحْوَهُ ، غَيْرَ أَنَّهُ قال: كَرِهْتُ أَنْ أُؤَثِّمَكُمْ ، فَتَجِيئُونَ تَدُوسُونَ الطِّينَ إِلَى رُكَبِكُمْ . [راجع: ٦١٦ . اخرجه مسلم: ٦٩٩]

گفت: ابن عباس در روزی که گـل و لای بـود خطبه خواند . و مؤذن را که به لفظ - حی علی الصلاه - رسید، امر کرد که بگوید:

- در خانه ها نماز بگزاریـد - مـردم بعـضی بـه سـوی بعـضی دیگـر نگریـستند. گویـا ایـن عملش را ناپسندیده تلقی کردند . (زیـرا بـه ترک فرض اجازه داده بود) .

ابن عباس گفـت : گویـا شـما ایـن عمـل مـرا ناپسند دانستید، همانا ایـن کـار را کـسی کـرده است که بهتر از من بـوده اسـت ، یعنـی پیـامبر صلی الله علیـه وسـلم . بـه تحقیـق کـه جمعـه واجب اسـت و مـن دوسـت نداشـتم کـه (در چنین روزی) شما را در مشقت اندازم .

حماد از عاصـم از عبـدالله بـن حـارث از ابـن عباس مانند این حدیث را روایت کرده اسـت، بـه جز آنکه حماد در این روایت گفتـه اسـت کـه (ابن عباس گفت) ناپسندیده دانستم کـه شـما را در گناه بیندازم تا با پایهای تـا زانوگـل آلـود (به مسجد) بیایید .

٦٦٩- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قال: سَأَلْتُ أَبَا سَعِيد الخُدْرِيَّ فَقَال: جَاءَتْ سَحَابَةٌ ، فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ السَّقْفُ ، وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ ، فَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي المَاءِ وَالطِّينِ ، حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ . [انظر: ٨١٣ط ، ٨٣٦ع ، ٢٠١٦ط ، ٢٠١٨ط ، ٢٠٢٧ط ، ٢٠٣٦ط ، ٢٠٤٠ط . اخرجه مسلم: ١١٦٧]

٦٦٩ - از ابو سلمه روایت است کـه گفـت : از ابو سعید خدری (دربارۀ شـب قـدر) سـئوال کردم. وی گفت :

« ابری پدید آمد و چنان باریدن گرفـت کـه از سقف (مسجد نبوی) که از شاخ درخت خرما بود آب سرازیر گردید و مـن رسـول الله صـلی الله علیه وسلم را دیدم که در آب و گل سـجده مـی کنـد تـا آنکـه اثـر گـل را در پیـشانی وی مشاهده کردم .

٦٧٠- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ سِيرِينَ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ يَقُولُ قال: رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَار: إِنِّي لا أَسْتَطِيعُ الصَّلاةَ مَعَكَ ، وَكَانَ رَجُلاً ضَخْمًا ، فَصَنَعَ لِلنَّبِيِّ ﷺ طَعَامًا ، فَدَعَاهُ إِلَى مَنْزِلِه ، فَبَسَطَ لَهُ حَصِيرًا ، وَنَضَحَ طَرَفَ الحَصِير ، صَلَّى عَلَيْهِ رَكْعَتَيْنِ ، فَقَال مِنْ آلِ

٦٧٠ - از انس ین سیرین روایت است که انس رضی الله عنه گفت :

مردی از انصار (به آن حـضرت) گفـت : مـرا یارای آن نیست کـه بـا تـو نمـاز بگـزارم . وی مردی تنومند بود . و برای پیامبر صلی الله علیـه

الْجَارُود لأَنَس: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى ؟ قال: مَا رَأَيْتُهُ صَلاهَا إِلا يَوْمَئِذ . [انظر: ١١٧٩، ٦٠٨٠]

وسلم غذایی آماده کرد و آن حضرت را به منزل خود دعوت نمود و برای وی بوریایی گسترد و یک طرف بوریا را شست. آن حضرت بر روی آن دو رکعت نماز گزارد . مردی از خاندان جارود از انس پرسید : آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز ضّحی را گزارد ؟

انس گفت : من ندیده ام که آن حضرت نماز ضحی (چاشت) را گزارده باشد مگر در همان روز .

٤٢-بَاب: إِذَا حَضَرَ الطَّعَامُ وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَبْدَأُ بِالْعَشَاءِ .

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِنْ فِقْهِ الْمَرْءِ إِقْبَالُهُ عَلَى حَاجَتِهِ ، حَتَّى يُقْبِلَ عَلَى صَلاتِهِ وَقَلْبُهُ فَارِغٌ .

باب ـ ۴۲، آنگاه که طعام حاضر گردد و اقامت نماز گفته شود و ابن عمر اول غذای شب را می‌خورد (سپس نماز شام می گزارد) .

و ابو درداء گفته است : این از دانش مرد است که بر نیاز های خود پیشی جوید، تا چون به نماز آغاز می کند دل وی از خطرهٔ آن حاجت فارغ باشد .

٦٧١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي قال: سَمِعْتُ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قال: «إِذَا وُضِعَ الْعَشَاءُ وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ ، فَابْدَؤُوا بِالْعَشَاءِ» . [انظر: ٥٤٦٥ . أخرجه مسلم: ٥٥٨]

۶۷۱ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « هرگاه طعام شب نهاده شد و اقامت نماز گفته شد، به طعام (غذای) شب آغاز کنید ».

٦٧٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا قُدِّمَ الْعَشَاءُ فَابْدَؤُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلاةَ الْمَغْرِبِ ، وَلا تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائِكُمْ» . [انظر: ٥٤٦٣ . أخرجه مسلم: ٥٥٧]

۶۷۲ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : « اگر طعام شب نهاده شد، به خوردن طعام آغاز کنید . قبل از آنکه نماز شام را بگزارید و طعام خویش را رها کرده، در ادای نماز شتاب نکنید . »

٦٧٣- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال: قال: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا وُضِعَ عَشَاءُ أَحَدِكُمْ ، وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَابْدَؤُوا بِالْعَشَاءِ ، وَلا يَعْجَلْ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ» .

۶۷۳ – از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : آنگاه که طعام شب هریک از شما نهاده شد و اقامت نماز گفته شد، به طعام شب آغاز کنید

وكَانَ ابْنُ عُمَرَ: يُوضَعُ لَهُ الطَّعَامُ ، وتُقَامُ الصَّلاةُ، فَلا يَأتِيهَا حَتَّى يَفْرُغَ ، وإنَّهُ لَيَسْمَعُ قِرَاءَةَ الإمَامِ. [انظر: ٦٧٤، ٥٤٦٤. أخرجه مسلم: ٥٥٩]

و شتاب نکنند تا آنکه از خوردن طعام فارغ شود »
و چون برای ابن عمر طعام گذاشته می شد و اقامت نماز گفته می شد، به نماز نمی آمد تا از خوردن طعام فارغ می گشت ، در حالی که قرائت امام را می شنید .

٦٧٤- وقَال زُهَيْرٌ ووَهْبُ بْنُ عُثْمَانَ: عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: « إذَا كَانَ أحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَلا يَعْجَلْ ، حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ مِنْهُ ، وإنْ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ».
رَوَاهُ إبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ عُثْمَانَ ، ووَهْبٌ مَدِينِيٌّ . [أخرجه مسلم: ٥٥٩]

٦٧٤ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود : « هرگاه یکی از شما بر سر طعام باشد ، شتاب نکند تا آنکه حاجت خویش را از طعام بر آورد، هرچند اقامت نماز گفته شود »، ابراهیم بن المنذر (این حدیث را) از وهب بن عثمان و وهب مدینی روایت کرده است .

٤٣-بَاب: إذَا دُعِيَ الإمَامُ إلَى الصَّلاةِ وبِيَدِهِ مَا يَأكُلُ

باب ـ ۴۳، آنگاه که امام به نماز فرا خوانده شود و در دست وی چیزی باشد که می خورد .

٦٧٥- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ عَمْرِو ابْنِ أُمَيَّةَ: أنَّ أبَاهُ قال: رَأيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأكُلُ ذِرَاعًا يَحْتَزُّ مِنْهَا ، فَدُعِيَ إلَى الصَّلاةِ ، فَقَامَ فَطَرَحَ السِّكِّينَ ، فَصَلَّى ولَمْ يَتَوَضَّأْ . [راجع :٢٠٨ . أخرجه مسلم: ٣٥٥]

٦٧٥ - از جعفر بن عمر و ابن امیه روایت است که پدر وی گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیده ام که گوشت شانهٔ گوسفند را می خورد و با کارد آن را می برید . سپس چون به نماز فرا خوانده شد برخاست و کارد را افکند و نماز گزارد و وضو نکرد . (دهانش را نشست) .

٤٤- بَاب: مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أهْلِهِ فَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَخَرَجَ

باب ـ ۴۴، کسی که به کار خانه اش مشغول باشد و اقامت نماز گفته شود و به نماز برآید

٦٧٦- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ، عَنْ إبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأسْوَدِ قال: سَألْتُ عَائِشَةَ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْنَعُ فِي بَيْتِهِ ؟ قالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أهْلِهِ ، تَعْنِي خِدْمَةَ أهْلِهِ ، فَإذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ خَرَجَ إلَى

٦٧٦ - از اسود روایت است که گفت : از عایشه سئوال کردم : پیامبر صلی الله علیه وسلم در خانهٔ خود چه کار می کرد ؟
وی گفت : آن حضرت کارهای خانهٔ خود را

الصَّلاةِ. [انظر: ٥٣٦٣، ٦٠٣٩]

می کرد. یعنی در خدمت خانهٔ خود می بود. و چون وقت نماز فرا می رسید، برای نماز بیرون می شد.

٤٥- بَاب: مَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ وَهُوَ لا يُرِيدُ إلا أنْ يُعَلِّمَهُمْ صَلاةَ النَّبِيِّ ﷺ وَسُنَّتَهُ

٦٧٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ قَالَ: جَاءَنَا مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ فِي مَسْجِدِنَا هَذَا، فَقَالَ: إِنِّي لأُصَلِّي بِكُمْ وَمَا أُرِيدُ الصَّلاةَ، أُصَلِّي كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي. فَقُلْتُ لأَبِي قِلابَةَ: كَيْفَ كَانَ يُصَلِّي؟ قَالَ: مِثْلَ شَيْخِنَا هَذَا. قَالَ: وَكَانَ شَيْخًا، يَجْلِسُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، قَبْلَ أَنْ يَنْهَضَ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى. [انظر: ٨٠٢، ٨١٨، ٨٢٤، وانظر في الأذان، باب: ١١٥]

باب ـ ۴۵، کسی که به مردم امامت نماز بدهد و قصد وی آن باشد که نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم و سنت او را به آنان تعلیم دهد.

۶۷۷ – از ابو ایوب روایت است که ابو قلابه گفت:

مالک بن الحویرث در همین مسجد ما نزد ما آمد و گفت: « من برای شما نماز می گزارم ولی قصد نماز فرض ندارم، بلکه نماز می گزارم بدان گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیده ام که نماز می گزارد.

ایوب می گوید من به ابو قلابه گفتم: آن حضرت چگونه نماز می گزارد؟ گفت: مانند همین شیخ ما.[1] و چون شیخ سر از سجدهٔ دوم در رکعت اول بر می داشت می نشست، قبل از آنکه از رکعت اول برخیزد.[2]

٤٦ -بَاب: أَهْلُ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ أَحَقُّ بِالإِمَامَةِ

٦٧٨- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ، فَقَالَ: « مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ». قَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ. قَالَ: « مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ». فَعَادَتْ، فَقَالَ: « مُرِي أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ

باب ـ ۴۶، اهل علم و فضل به امامت سزاوارترند.

۶۷۸ – از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم مریض شد و چون مریضی وی شدت یافت فرمود: « ابوبکر را بگویید که بر مردم نماز بگزارد ».

عایشه گفت: وی مردی دل نازک است و چون به جایگاه تو بایستد نمی تواند که بر مردم نماز بگزارد.

آن حضرت فرمود: « به ابوبکر بگویید که بر مردم نماز بگزارد ».

---

۱) مراد از شیخ، عمر بن سلمه امام ایشان بوده است.

۲) شافعیه همین حدیث راحجت گرفته اند برای جلسهٔ استراحت وائمهٔ دیگر می گویندکه: این جلسه گاهی واقع شده که آن حضرت ضعفی داشته است ودر این ایام نماز تهجد را نشسته میگزاردند (تیسیر القاری)

«مُرِي أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ، فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ». فَأَتَاهُ الرَّسُولُ ، فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر: ٣٣٨٥. اخرجه مسلم: ٤٢٠]

عایشه گفته اش را تکرار کرد، آن حضرت فرمود : « به ابوبکر بگویید که بر مردم نماز گزارد. چه شما زنان همان یاران یوسف هستید» .

٦٧٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ : «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ» . قَالَتْ عَائِشَةُ : قُلْتُ : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ ، لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ : قُولِي لَهُ : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ ، لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَهْ ، إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ» . فَقَالَتْ : حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ : مَا كُنْتُ لِأُصِيبَ مِنْكِ خَيْرًا . [راجع :١٩٨ . اخرجه مسلم: ٤١٨ مطولاً]

٦٧٩-از عروه از پدرش از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام مریضی خود گفت : « به ابوبکر بگویید که بر مردم نماز بگزارد » .
عایشه می گوید : من گفتم : چون ابوبکر به جایگاه تو بایستد مردم را شنوانده نمی تواند. زیرا به او گریه دست میدهد . پس به عمر فرمان ده تا بر مردم نماز بگزارد .
عایشه می گوید : به حفصه (دختر عمر) گفتم که به آن حضرت بگوید : چون ابوبکر به جایگاه تو به بایستد، مردم را شنوانده نمی تواند. زیرا گریه بر وی غلبه می کند . عُمر را امر کن که بر مردم نماز بگزارد . حفصه چنان گفت : رسول الله صلی علیه وسلم فرمود : « ساکت باشید ، همانا شما (زنان، چون) مصاحبان یوسف هستید. به ابوبکر بگویید که بر مردم نماز بگزارد . »
سپس حفصه به عایشه گفت : نشد که از تو، به خیری برسم .

٦٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الأَنْصَارِيُّ ، وَكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَخَدَمَهُ وَصَحِبَهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الاثْنَيْنِ ، وَهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلاَةِ ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ سِتْرَ الْحُجْرَةِ ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وَهُوَ قَائِمٌ ، كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةُ مُصْحَفٍ ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ ، فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتَتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُؤْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ ، وَظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَارِجٌ إِلَى الصَّلاَةِ ، فَأَشَارَ إِلَيْنَا

٦٨٠- از زهری از انس بن مالک انصاری که خادم، صحابی و پیرو پیامبر صلی الله علیه و سلم بود، روایت است که به او گزارش داد که ابوبکر برایشان امامت می‌داده درهمان مریضی پیامبر که به مرگ وی انجامید. تا چون روز دوشنبه فرا رسید، در حالی که مردم در صفهای نماز ایستاده بودند . پیامبر صلی علیه وسلم پردهٔ حجره را کنار زد، در حالی که [ایستاده بود] به سوی ما می نگریست و رخسار وی گویی چون ورق مصحف می درخشید، سپس

النَّبِيُّ ﷺ: «أَنْ أَتِمُّوا صَلاتَكُمْ». وَأَرْخَى السِّتْرَ فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ. [انظر: ۶۸۱ د، ۷۵۴ د، ۱۲۰۵ د، ۴۴۴۸ د، وانظر في الطلاق، باب: ۲۴. أخرجه مسلم: ۴۱۹]

لب به تبسم گشود و خندید. ما از فرط شادمانی دیدار پیامبر صلی علیه وسلم نزدیک بود که (با قطع نماز) در فتنه افتیم و ابوبکر خودش را عقب کشید تا در صف درآید و پنداشت که پیامبر صلی الله علیه وسلم به نماز می آید. اما آن حضرت به ما اشارت کرد: «نماز خویش را تمام کنید. و پردهٔ حجره راپایین نمود ودرهمان روز وفات کرد.

۶۸۱- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: لَمْ يَخْرُجِ النَّبِيُّ ﷺ ثَلاثًا، فَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَذَهَبَ أَبُو بَكْرٍ يَتَقَدَّمُ، فَقَالَ: نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ بِالْحِجَابِ فَرَفَعَهُ، فَلَمَّا وَضَحَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ، مَا نَظَرْنَا مَنْظَرًا كَانَ أَعْجَبَ إِلَيْنَا مِنْ وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ وَضَحَ لَنَا، فَأَوْمَأَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَتَقَدَّمَ، وَأَرْخَى النَّبِيُّ ﷺ الْحِجَابَ، فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ. [راجع: ۶۸۰. أخرجه مسلم: ۴۱۹]

۶۸۱- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدت سه روز بیرون نیامده، و چون اقامت نماز گفته شد و ابوبکر رفت که به امامت بایستد. انس می گوید: پیامبر صلی علیه وسلم پرده را بر گرفت و آن را بر زد و چون رخسار پیامبر صلی الله علیه وسلم نمودار شد، ما منظره و دیداری خوشتر از رخسار پیامبر صلی الله علیه وسلم که برما نمودار شد، ندیده بودیم؟ پیامبر صلی علیه وسلم با دست خویش به ابوبکر اشارت کرد که به نماز پیش شود و سپس پردهٔ حجره را پایین آورد و سپس دیدارش برای ما میسر نشد تا آنکه وفات کرد.

۶۸۲- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ، قِيلَ لَهُ فِي الصَّلاةِ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَرَأَ غَلَبَهُ الْبُكَاءُ، قَالَ: «مُرُوهُ فَيُصَلِّي». فَعَاوَدَتْهُ، قَالَ: «مُرُوهُ فَيُصَلِّي، إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ».

تَابَعَهُ الزُّبَيْدِيُّ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ، وَإِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى الْكَلْبِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

وَقَالَ عُقَيْلٌ، وَمَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ حَمْزَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۶۸۲- از حمزه بن عبدالله (بن عمر) روایت است که پدروی ابن عمر گفت: هنگامی که درد مریضی رسول الله صلی الله علیه وسلم شدت یافت در بارهٔ نماز به آن حضرت گفتند و آن حضرت فرمودند: «ابوبکر را بگویید که بر مردم نماز بگزارد»

عایشه گفت: ابوبکر مردی دل نرم است و چون قرائت خواند، گریه بر وی غلبه می کند. آن حضرت فرمود: «او را بگویید نماز بگزارد.» عایشه گفته اش را تکرار کرد. آن حضرت فرمود: «او را بگویید نمازبگزارد. (خاموش باشید) شما همان یاران یوسف هستید.» متابعت کرده است (یُونس را)

زُبَیدی و پسر برادر زهری و اسحاق بن یحیی الکلبی، از زهری . و عقَیل و مَعمر از زهری از حَمزه از پیامبر صلی علیه وسلم روایت کرده اند.

٤٧- بَاب: مَنْ قَامَ إِلَى جَنْبِ الإِمَامِ لِعِلَّةٍ

باب ـ۴۷، کسی که به دلیلی در کنار امام می ایستد .

٦٨٣ -حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فِي مَرَضِهِ ، فَكَانَ يُصَلِّي بِهِمْ . قَالَ عُرْوَةُ: فَوَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَفْسِهِ خِفَّةً ، فَخَرَجَ فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ يَؤُمُّ النَّاسَ ، فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ اسْتَأْخَرَ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ: «أَنْ كَمَا أَنْتَ» . فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِذَاءَ أَبِي بَكْرٍ إِلَى جَنْبِهِ ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ . [راجع: ١٩٨ . أخرجه مسلم: ٤١٨ مطولاً]

٦٨٣- از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت : رسول الله صلی علیه وسلم به هنگام بیماری خود ابوبکر را امر کرد که بر مردم نماز گزارد. عروه می گوید : رسول الله علیه وسلم که اندکی در خود بهبودی احساس کرد، بیرون آمد و ابوبکر را دید که بر مردم نماز می گزارد ، و چون ابوبکر آن حضرت را دید خواست که عقب آید. آن حضرت او را اشارت کرد که بر سر جای خود بماند سپس رسول الله دربرابر و کنار ابوبکر نشست. ابوبکر به تبعیت از نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز می گزارد و مردم به تبعیت از نماز ابوبکر نماز می گزاردند .

٤٨- بَاب: مَنْ دَخَلَ لِيَؤُمَّ النَّاسَ ، فَجَاءَ الإِمَامُ الأَوَّلُ ، فَتَأَخَّرَ الآخَرُ أَوْ لَمْ يَتَأَخَّرْ ، جَازَتْ صَلاتُهُ .

فِيهِ عَائِشَةُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ١٩٨] .

باب ـ ۴۸، کسی که به نیابت از امام اول امامت دهد، سپس امام اول بیاید، آیا نایب امام پس به صف (مقتدی ها) در آید و یا در نیاید به هر حالی نماز وی جایز است .

٦٨٤- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَهَبَ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ ، فَحَانَتِ الصَّلاةُ ، فَجَاءَ الْمُؤَذِّنُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي لِلنَّاسِ فَأُقِيمَ ؟ قَالَ: نَعَمْ ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ فِي الصَّلاةِ ، فَتَخَلَّصَ حَتَّى وَقَفَ فِي الصَّفِّ ، فَصَفَّقَ النَّاسُ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لا يَلْتَفِتُ

٦٨٤ـ از سهل بن سعد الساعدی رضی الله عنه روایت است که گفت پیامبر صلی الله علیه وسلم به قبیلۀ عمروبن عوف رفت تا در میان آن ها صلح بیاورد و نماز (عصر) فرا رسید. مؤذن نزد ابوبکر آمد و گفت : آیا بر مردم نماز می گزاری. تا من اقامت بگویم ؟ ابوبکر گفت: آری . و به نماز آغاز کرد . آن حضرت از میان صفها گذشت تا به صف اول ایستاد . مردم

فِي صَلاتِه ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ الْتَفَتَ ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَنِ امْكُثْ مَكَانَكَ » . فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ يَدَيْهِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ ذَلِكَ ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى اسْتَوَى فِي الصَّفِّ ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ : « يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَا مَنَعَكَ أَنْ تَثْبُتَ إِذْ أَمَرْتُكَ » . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا كَانَ لِابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمُ التَّصْفِيقَ ، مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ ، فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ الْتُفِتَ إِلَيْهِ ، وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ » . [انظر: ۱۲۰۱، ۱۲۰۴، ۱۲۳۴ط، ۲۶۹۰ط، ۲۶۹۳ط، ۷۱۹۰ط، وانظر في الأذان، باب : ۹۴، وفي العمل في الصلاة ، باب : ۶ وباب : ۱۳ أخرجه مسلم: ۴۲۱]

دست بر هم زدند، ولی ابوبکر در نماز خود به چیزی توجه نمی کرد ، و چون بیشتر مردم دست بر هم زدند ، وی متوجه شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم را دید و رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم به او اشاره کرد که : « که در جای خود باش » ابوبکر دست ها را بلند کرد و به شکرانهٔ آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را چنان گفته بود، خداوند را سپاس‌گفت. سپس عقب آمد تا در صف نماز قرار گرفت . رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش شد و نماز گزارد و چون نماز را تمام کرد، فرمود : « ای ابوبکر چه چیز تو را مانع از آن شد که در جای خویش بمانی ، آنگاه که به تو فرمان دادم » .
ابوبکرگفت : برای پسر ابوقحافه جایز نیست که در پیش روی رسول الله صلی الله .علیه وسلم نماز بگزارد. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به مردم گفت : « شما چرا بسیار دست بر هم می زدید ، کسی را که در نماز چیزی پیش آید، باید سبحان الله بگوید، به‌وی توجه می شود ولیکن دست بر هم زدن (کف زدن) کار زنان است »

۴۹- بَاب: إِذَا اسْتَوَوْا فِي الْقِرَاءَةِ فَلْيَؤُمَّهُمْ أَكْبَرُهُمْ

باب ـ ۴۹، هر گاهی عده ای در قرائت برابر باشند ،بزرگترشان امامت بدهد .

۶۸۵- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ شَبَبَةٌ ، فَلَبِثْنَا عِنْدَهُ نَحْوًا مِنْ عِشْرِينَ لَيْلَةً ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ رَحِيمًا ، فَقَالَ: « لَوْ رَجَعْتُمْ إِلَى بِلادِكُمْ فَعَلَّمْتُمُوهُمْ ، مُرُوهُمْ فَلْيُصَلُّوا صَلاةَ كَذَا ، فِي حِينِ كَذَا ، وَصَلاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا ، وَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ »
[راجع :۶۲۸ . أخرجه مسلم: ۶۷۴]

۶۸۵ – از مالک بن الحویرث رضی الله عنه روایت است که گفت : خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدیم در حالی که همه نوجوان بودیم و حدود بیست شب را نزد وی اقامت کردیم و پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار مهربان بود . وی به ما گفت : « چون به شهرهای خویش بر گشتید، خانواده های خویش را تعلیم بدهید و آنها را امر کنید که نماز فلان را در فلان وقت و فلان نماز را در فلان وقت بگزارند. و آنگاه که وقت نماز فرا رسید یکی از شما اذان بگوید و بزرگتر شما

امامت بدهد . »

٥٠- بَاب: إِذَا زَارَ الإِمَامُ قَوْمًا فَأَمَّهُمْ

باب ـ ٥٠، هر گاه امام از گروهی دیدن نمود و به آنها امامت داد .

٦٨٦ -حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ: سَمِعْتُ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ الأَنْصَارِيَّ قَالَ: اسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ ، فَقَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ». فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أُحِبُّ ، فَقَامَ وَصَفَفْنَا خَلْفَهُ ، ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا . [راجع :٤٢٤ . اخرجه مسلم: ٣٣ المساجد (٢٦٣)]

٦٨٦ – از محمودبن ربیع روایت است که عتبان بن مالک انصاری رضی الله عنه گفته : رسول الله سلی الله علیه وسلم اجازۀ ورود خواست و من اجازه دادم. وی فرمود « در کجای خانۀ خویش دوست می داری که نماز بگزارم؟ » من بدان جا که دوست می داشتم اشاره کردم. آن حضرت به نماز ایستاد و ما در عقب وی صف بستیم ، سپس سلام داد و ما هم سلام دادیم .

٥١- بَاب: إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ

باب ـ٥١، امام برای آنست که از وی تبعیت شود .

وَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ بِالنَّاسِ وَهُوَ جَالِسٌ . [راجع :١٩٨] .

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: إِذَا رَفَعَ قَبْلَ الإِمَامِ ، يَعُودُ فَيَمْكُثُ بِقَدْرِ مَا رَفَعَ ، ثُمَّ يَتْبَعُ الإِمَامَ .

وَقَالَ الْحَسَنُ: فِيمَنْ يَرْكَعُ مَعَ الإِمَامِ رَكْعَتَيْنِ ، وَلا يَقْدِرُ عَلَى السُّجُودِ ، يَسْجُدُ لِلرَّكْعَةِ الآخِرَةِ سَجْدَتَيْنِ ، ثُمَّ يَقْضِي الرَّكْعَةَ الأُولَى بِسُجُودِهَا ، وَفِيمَنْ نَسِيَ سَجْدَةً حَتَّى قَامَ يَسْجُدُ .

و پیامبر صلی علیه وسلم در همان مریضی ای که وفات کرد، بر مردم نماز گزارد، در حالی که نشسته بود . و ابن مسعود گفت : کسی که (در رکوع یا سجود) قبل از امام سر بلند کند و اپس عود کند و به همان اندازه که پیشتر سر بلندکرده بود (رکوع یا سجده کند) در آن درنگ کند و سپس از امام تبعیت کند . و حسن گفته است : کسی که با امام دو رکعت نماز می گزارد (و نسبت از دحام) قادر نمی گردد که سجده کند (پس از فراغت امام از نماز) برای رکعت اخیر دو سجده کند و رکعت اولی را با دو سجده قضا کند و کسی که یک سجده را فراموش می کند و می ایستد واپس سجده کند (و بعد بایستد .)

٦٨٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَقُلْتُ: أَلا تُحَدِّثِينِي عَنْ مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ: بَلَى ، ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ:

٦٨٧- از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که گفت : نزد عایشه رضی الله عنها رفت و به او گفتم : آیا از مریضی رسول الله صلی الله علیه وسلم برایم نمی گویی ؟ وی گفت :

«أَصَلَّى النَّاسُ». قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَفَعَلْنَا، فَاغْتَسَلَ، فَذَهَبَ لِيَنُوءَ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ ﷺ: «أَصَلَّى النَّاسُ». قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ». قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ». فَقُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ، يَنْتَظِرُونَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلام لِصَلاةِ الْعِشَاءِ الآخِرَةِ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ، وَكَانَ رَجُلاً رَقِيقًا: يَا عُمَرُ صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الأَيَّامَ، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَجَدَ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، أَحَدُهُمَا الْعَبَّاسُ، لِصَلاةِ الظُّهْرِ، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ، فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ لِيَتَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بِأَنْ لا يَتَأَخَّرَ، قَالَ: «أَجْلِسَانِي إِلَى جَنْبِهِ». فَأَجْلَسَاهُ إِلَى جَنْبِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: فَجَعَلَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي وَهُوَ يَأْتَمُّ بِصَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ، وَالنَّاسُ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ، وَالنَّبِيُّ ﷺ قَاعِدٌ.

قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَدَخَلْتُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ: أَلا أَعْرِضُ عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ، عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: هَاتِ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيثَهَا، فَمَا أَنْكَرَ شَيْئًا، غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ: أَسَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ مَعَ الْعَبَّاسِ؟ قُلْتُ: لا، قَالَ: هُوَ عَلِيٌّ. [راجع: ١٩٨. أخرجه مسلم: ٤١٨]

آری، می گویم : آنگاه که مریضی پیامبر صلی الله علیه وسلم شدت یافت ، فرمود « آیا مردم نماز گزاردند .» گفتیم : نه، منتظر شما می باشند . فرمود : « برایم در تغار آب بیاورید . » عایشه می گوید : ما چنان کردیم . آن حضرت غسل کرد و چون خواست که برخیزد بیهوش شد و سپس به هوش آمد و فرمود : « آیا مردم نماز گزاردند ؟ » گفتیم نه منتظر شما می باشند یا رسول الله ! آن حضرت فرمود : « برایم در تغار آب بیاورید ، » آن حضرت نشست و غسل کرد و چون خواست که بر خیزد بیهوش شد. پس از آن بهوش آمد و گفت : « آیا مردم نماز گزاردند ؟ » گفتیم نه منتظر شما هستند یا رسول الله . و مرم در مسجد نشسته بودند و پیامبر علیه السلام را انتظار می بردند تا نماز خفتن (عشاء) را ادا کنند .

پیامبر صلی الله علیه وسلم قاصدی نزد ابوبکر فرستاد تا آنکه بر مردم نماز بگزارد . قاصد نزد ابوبکر رفت و گفت : همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم تو را دستور داده که بر مردم نماز بگزاری .

ابوبکر که مردی دل نازک بود گفت : ای عمر تو بر مردم نماز بگزار .

عمر گفت : تو بدین کار سزاوارتری .

ابوبکر در آن ایام (مریضی آن حضرت) نماز گزارد .

سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم اندکی بهبودی در خود احساس کرد و در میان دو مرد که یکی از آنها عباس بود به نماز پیشین بر آمد، در حالی که ابوبکر برای مردم نماز می گزارد . ابوبکر که آن حضرت را دید خواست که خودش را عقب بکشد ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم به او اشارت کرد که خودش را عقب نکشد . آن حضرت فرمود : « مرا در کنار وی بنشانید » آن حضرت را در کنار وی

نشانیدند. گفت : ابوبکر نماز می گزارد در حالی که به نماز پیامبر صلی الله علیه و سلم اقتدا می کرد و در حالیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بود . عبیدالله گفت : من بر عبدالله بن عباس در آمدم و به او گفتم : آیا برای تو بگویم از آنچه عایشه از بیماری پیامبر صلی الله علیه و سلم مرا خبر داده است ؟

گفت : بگوی. من حدیث عایشه را به او گفتم . وی از آن حدیث چیزی را انکار نکرد ، بجز اینکه گفت : آیا عایشه نام مردی را که با عباس بود گفت : گفتم : نه .

گفت آن مرد (که عباس و آن حضرت را در میان گرفته بود) علی بوده است .

٦٨٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ ، فَصَلَّى جَالِسًا ، وَصَلَّى وَرَاءَهُ قَوْمٌ قِيَامًا ، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ: «أَنِ اجْلِسُوا». فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا ، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا ، وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا». [انظر: ١١١٣، ١٢٣٦، ٥٦٥٨ث . أخرجه مسلم: ٤١٢]

٦٨٨ - از عایشه ام المومنین رضی الله عنها روایت است که گفت :

رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانهٔ خویش نماز گزارد در حالیکه مریض بود . آن حضرت نشسته نماز گزارد و مردم در عقب وی ایستاده نماز گزاردند .

آن حضرت به ایشان اشارت کرد که بنشینند . و چون آن حضرت نماز را تمام کرد، فرمود امام برای آن است که از وی متابعت شود، چون رکوع کند رکوع کنید وچون از رکوع سربلند کند شما نیز چنان کنید وچون نشسته نماز گزارد شما هم نشسته نماز بگزارید.

٦٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ فَرَسًا فَصُرِعَ عَنْهُ ، فَجُحِشَ شِقُّهُ الأَيْمَنُ ، فَصَلَّى صَلاَةً مِنَ الصَّلَوَاتِ وَهُوَ قَاعِدٌ ، فَصَلَّيْنَا وَرَاءَهُ قُعُودًا ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ ، فَإِذَا صَلَّى قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا ، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا ، وَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، فَقُولُوا: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ ، وَإِذَا صَلَّى قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا ، وَإِذَا

٦٨٩- از انس بن مالک رضی عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اسب سوار شد واز آن افتاد وطرف راست بدن وی خراشیده شد .آن حضرت یکی از نمازها را درحالت نشسته گزارد ومانیز در عقب وی نشسته نماز گزاردیم . وچون نماز را تمام کرد ، فرمود :

«امام برای آن است که از وی تبعیت شود. اگر ایستاده نماز گزارد، شما نیز ایستاده نماز

صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا أَجْمَعُونَ».

قال: أبو عَبْد اللّه: قال الحُمَيْدِيُّ: قَوْلُهُ: «إذا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا». هُوَ في مَرَضِه القَدِيم، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَ ذَلكَ النَّبيُّ ﷺ جَالسًا، وَالنَّاسُ خَلْفَهُ قِيَامًا، لَمْ يَأمُرْهُمْ بالقُعُود، وَإنَّمَا يُؤخَذُ بالآخِرِ فَالآخِرِ، مِنْ فِعْلِ النَّبيِّ ﷺ. [راجع: ۳۷۸. أخرجه مسلم: ۴۱۱]

بگزارید وچون رکوع کند شما نیز رکوع کنید وچون بلند شود شما نیز بلند شوید وچون سمع الله لمن حمده[1] بگوید، شما - ربّنا ولک الحمد[2] بگویید.»ابوعبدالله (امام بخاری) می گوید: حمیدی گفته است:

فرمودهٔ آن حضرت «چون امام نشسته نماز گزارد، شما نیز نشسته نماز بگزارید.» به هنگام مریضی پیشین آن حضرت بوده وپس از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته نماز گزارد ومردم به عقب وی ایستاده بودند وآنها را نفرمود که بنشینند، وهمانا حُکم از آخر گرفته می شود یعنی آخر این عمل پیامبر صلی الله علیه وسلم.

۵۲- بَاب: مَتَى يَسْجُدُ مَنْ خَلْفَ الإمَامِ

باب - ۵۲، کسی که در عقب امام است، چه وقت سجده کند؟

قال أنَسٌ: فَإذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا. [راجع: ۳۷۸].

انس گفته است :آنگاه که امام سجده کند شما نیز سجده کنید.

۶۹۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللّه ابْنُ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنِي البَرَاءُ، وَهُوَ غَيْرُ كَذُوب، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّه ﷺ إذَا قَالَ: «سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». لَمْ يَحْنِ أحَدٌ مِنَّا ظَهْرَهُ، حَتَّى يَقَعَ النَّبيُّ ﷺ سَاجِدًا، ثُمَّ نَقَعُ سُجُودًا بَعْدَهُ.

حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْم، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أبِي إسْحَاقَ: نَحْوَهُ بِهَذَا. [انظر: ۷۴۷ط، ۸۱۱ط. أخرجه مسلم: ۴۷۴]

۶۹۰- براء رضی الله عنه که دروغگوی نبود به من گفت: آنگاه که رسول الله صلی علیه وسلم می گفت: «سَمِعَ الله لمن حمده» هیچ کس از ما پشت خویش را برای سجده خم نمیکرد تا آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم خود به سجده می افتاد وما بعد از وی به سجده می افتادیم. ابونعیم از سفیان از ابواسحاق مانند همین حدیث روایت کرده است.

---

۱) سمع الله لمن حمده یعنی خداوند اجابت وقبول کرد حمد او را. ۲) ربنالک الحمد یعنی پروردگارا ثنا برای توست.

۲) این حکم، به حکم حدیثی که آن حضرت نشسته نماز گزارد ومردم ایستاده نماز گزاردند، منسوخ گشت(تیسیر القاری)

٥٣- بَاب: إِثْمِ مَنْ رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الإِمَامِ

٦٩١- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَا يَخْشَى أَحَدُكُمْ، أَوْ: لا يَخْشَى أَحَدُكُمْ، إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الإِمَامِ، أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ، أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ». [أخرجه مسلم: ٤٢٧]

باب ـ۵۳. گناه کسی که قبل از امام سرش را بلند کند.

۶۹۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «آیا هیچ یک از شما ازان نمی ترسد که هرگاه سرش را قبل از امام بلند کند، خداوند سروی را سر خرگرداند (یاگفت) صورتش را صورت خر گرداند.»

٥٤- بَاب: إِمَامَةِ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى

وَكَانَتْ عَائِشَةُ يَؤُمُّهَا عَبْدُهَا ذَكْوَانُ مِنَ الْمُصْحَفِ.

وَوَلَدِ الْبَغِيِّ وَالأَعْرَابِيِّ، وَالْغُلامِ الَّذِي لَمْ يَحْتَلِمْ لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَؤُمُّهُمْ أَقْرَؤُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ».

باب ـ ۵۴. جواز امامت غلام ارباب.

وعایشه رضی الله عنها را غلام وی ذکوان امامت می داد[1] واز روی قرآن قرائت می کرد (نه ازحفظ)[2]

وامامت زاده شده از زنا (حرام زاده) وبادیه نشین وپسر نابالغ[3] نظر به قول پیامبرصلی الله علیه وسلم :

«امامت دهد مردم را کسی که خواننده تر است کتاب خدا را .»

٦٩٢- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الأَوَّلُونَ الْعُصْبَةَ، مَوْضِعٌ بِقُبَاءٍ، قَبْلَ مَقْدَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَؤُمُّهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَكَانَ أَكْثَرَهُمْ قُرْآنًا.

۶۹۲- از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت : آنگاه که مهاجرین اولیه قبل از مواصلت پیامبر صلی الله علیه وسلم به عصبه موضعی درقباء رسیدند ، سالم غلام آزاد شده حذیفه که قرآن را بهتر از دیگران می دانست آنها را امامت می داد .

٦٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ حَبَشِيٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ». [انظر: ٦٩٦ط، ٧١٤٢ط]

۶۹۳- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :

«بشنوید واطاعت کنید (آنچه موافق شرع باشد) هر چند غلامی حبشی برشما گمارده شود که سر وی گویا به اندازه دانهٔ کشمشی باشد.»

---

۱) وامامت ذکوان تنها برای اربابش عایشه رضی الله عنه بود و آن هم به جهت مصلحت قیام رمضان درخانه به جماعت. (شرح شیخ الاسلام)

۲) جواز قرائت از مصحف یعنی از روی قرآن در وقت نماز مرویست از حسن وابن سیرین وحکم وعطاء وآن را منع کرده است نخعی وابن مسیب وشعبی وابوعبدالرحمن سلمی وحسن در روایتی وجمعی دیگر از تابعین وهمین است مذهب ابوحنیفه.

۳) نزد علمای حنفیه امامت پسر نابالغ جایز نیست.

٥٥- بَاب: إِذَا لَمْ يُتِمَّ الإِمَامُ وَأَتَمَّ مَنْ خَلْفَهُ

٦٩٤- حَدَّثَنَا الفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بْنُ مُوسَى الأَشْيَبُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ».

باب ـ ۵۵. اگر امام نماز را بروجه تام ادا نکند کسی که در عقب وی است نماز را تمام اداکند .

٦٩٤- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : «برشما (امامان) نماز خواهند گزارد اگر به صواب (به رعایت احکام وارکان) گزاردند ثواب آن برای شما وبرای آنها است واگر خطا کردند ثوابش برای شما وعقابش برآنها است .»

٥٦- بَاب: إِمَامَةِ المَفْتُونِ وَالمُبْتَدِعِ

وَقَالَ الحَسَنُ: صَلِّ وَعَلَيْهِ بِدْعَتُهُ.

٦٩٥- قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ: لَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ خِيَارٍ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضي الله عنه، وَهُوَ مَحْصُورٌ، فَقَالَ: إِنَّكَ إِمَامُ عَامَّةٍ، وَنَزَلَ بِكَ مَا نَرَى، وَيُصَلِّي لَنَا إِمَامُ فِتْنَةٍ، وَنَتَحَرَّجُ؟ فَقَالَ: الصَّلاَةُ أَحْسَنُ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ، فَإِذَا أَحْسَنَ النَّاسُ فَأَحْسِنْ مَعَهُمْ، وَإِذَا أَسَاءُوا فَاجْتَنِبْ إِسَاءَتَهُمْ.

وَقَالَ الزُّبَيْدِيُّ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: لاَ نَرَى أَنْ يُصَلَّى خَلْفَ المُخَنَّثِ، إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ لاَ بُدَّ مِنْهَا.

باب ـ ۵۶. امامت کسی که در فتنه فروافتاده است واهل بدعت، حسن می گوید درعقب وی نماز گزارید وبراوست بدعت او.

٦٩٥- از عُبَیدُ الله بن عدی بن خیار روایت است که گفت : همانا من نزد عثمان بن عفان رفتم که درمحاصرهٔ (یاغیان) بود وبه اوگفتم تو امام هستی وبه حالی گرفتار شده ای که خود شاهدی .وامامی که در فتنه افتاده برما نمازمیگزارد واز آن می ترسیم که درگناه افتیم . عثمان گفت : نماز نیکوترین عملی است که مردم انجام می‌دهند. آنگاه که مردم نیکویی می کنند با آنها نیکویی کن وچون بدی کنند از ایشان دوری گزین .

از زبیدی اززهری روایت است که گفت : من نمی پسندم که در عقب مُخنث (مرد شبیه به زن)[1] نماز گزارده شود مگر به هنگام ضرورت که از آن چاره ای نباشد .

٦٩٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبَانَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي ذَرٍّ: «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَلَوْ لِحَبَشِيٍّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ».

[راجع :٦٩٣]

٦٩٦- از ابو السیاح روایت است که از انس بن مالک شنیده است که می گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابوذر گفت : «بشنو واطاعت کن هرچند برای بندهٔ حبشی‌ای باشد که سراو همانند دانه کشمشی است .»

---

۱) مخنث کسی است که تشبه به زنان دارد وآن دوحالت دارد یکی آنکه درخلقت وی چنان است که آن را منع نیست ودیگری اینکه خودش را به زنان مشابه بسازد در تحریک انگیزی مردان که همین نکوهیده است (اقتباس ازشرح شیخ الاسلام)

٥٧- بَاب: يَقُومُ عَنْ يَمِينِ الإمَامِ بِحِذَائه سَوَاءً إذَا كَانَا اثْنَيْنِ

٦٩٧- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ قال: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْر، عَنِ ابْنِ عَبَّاس ﷺ قال: بِتُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَات، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، فَجِئْتُ فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِه، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِه، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَات، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ، أَوْ قَال: خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلاة.

[راجع: ۱۱۷ . اخرجه مسلم: ۷٦۳]

باب ـ ٥٧. ایستادن به طرف راست امام وبرابر با وی اگر دونفر باشند.

٦٩٧- از سعید بن جُبَیر روایت است که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: شبی در خانه خالهٔ خود میمونه خوابیدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز خفتن راگزارد، سپس آمده وچهار رکعت نماز گزارد، بعد خوابید، سپس برخاست. من رفتم وبه جانب چپ وی ایستادم. آن حضرت مرا به جانب راست خود آورد وپنج رکعت نمازگزارد. سپس دورکعت گزارد وبعد خوابید تا آنکه آواز نفس آن حضرت را می شنیدم وپس از آن به نماز صبح بر آمد.

٥٨- بَاب: إِذَا قَامَ الرَّجُلُ عَنْ يَسَارِ الامَامِ،

فَحَوَّلَهُ الإِمَامُ إِلَى يَمِينِه، لَمْ تَفْسُدْ صَلاتُهُمَا.

٦٩٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْب قال: حَدَّثَنَا عَمْرٌو، عَنْ عَبْدِرَبِّه بْنِ سَعِيد، عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ كُرَيْب مَوْلَى ابْنِ عَبَّاس، عَنِ ابْنِ عَبَّاس ﷺ قال: نِمْتُ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ، فَتَوَضَّأَ ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، فَقُمْتُ عَلَى يَسَارِه، فَأَخَذَنِي فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِه، فَصَلَّى ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، ثُمَّ أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ، فَخَرَجَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

قال عَمْرٌو: فَحَدَّثْتُ بِه بُكَيْرًا فَقَال: حَدَّثَنِي كُرَيْبٌ بِذَلِكَ. [راجع: ۱۱۷ . اخرجه مسلم: ۷٦۳]

باب ـ ٥٨. هرگاه مرد به جانب چپ امام بایستدوامام اورا به جانب راست خود بیاورد، نماز آنها فاسد نمی گردد.

٦٩٨- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: من نزد میمونه خوابیدم و پیامبر صلی الله علیه وسلم درآن شب (برحسب نوبت) نزد وی بود. آن حضرت وضو کرد وسپس برخاست وبه نماز آغاز کرد. من به جانب چپ وی ایستادم وآن حضرت مرا به جانب راست خویش آورد وسیزده رکعت نمازگزارد وسپس خوابید تا آنکه صدای نفس شان شنیده شد .وچون آن حضرت می خوابید خُرخُر می کرد. سپس مؤذن نزد او آمد وبیرون رفت ونمازگزارد ووضو نکرد.
عمروگفته است: این حدیث را برای بکیر گفتم. وی گفت: کریب این را به من روایت کرده است.

٥٩- بَاب: إِذَا لَمْ يَنْوِ الإِمَامُ أَنْ يَؤُمَّ، ثُمَّ جَاءَ قَوْمٌ فَأَمَّهُمْ.

٦٩٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ، فَقُمْتُ أُصَلِّي مَعَهُ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَأَخَذَ بِرَأْسِي، فَأَقَامَنِي عَنْ يَمِينِهِ.
[راجع: ١١٧. أخرجه مسلم: ٧٦٣]

باب ـ۵۹، اگرا مام نیت امامت نکرده باشد و سپس گروهی بیاید وایشان را امامت بدهد.

۶۹۹- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی نزد خاله ام بودم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به نماز شب (تهجد) ایستاد. من هم ایستادم تا باوی نماز بگزارم وبه جانب چپ اوایستادم. آن حضرت سرمرا گرفت ومرا به جانب راست خویش آورد.

٦٠- بَاب: إِذَا طَوَّلَ الإِمَامُ، وَكَانَ لِلرَّجُلِ حَاجَةٌ، فَخَرَجَ فَصَلَّى

٧٠٠- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَؤُمُّ قَوْمَهُ. [انظر: ٧٠١، ٧٠٥، ٧١١، ٦١٠٦. أخرجه مسلم: ٤٦٥]

باب ـ ۶۰، هرگاه نماز را دراز کند وکسی را حاجتی پیش آید وبیرون رود وتنها نماز گزارد.

۷۰۰- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که که گفت: معاذ بن جَبَل با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز (خفتن را) می گزارد وسپس برمی گشت ومردم خویش را امامت می داد[1].

٧٠١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: كَانَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَؤُمُّ قَوْمَهُ، فَصَلَّى الْعِشَاءَ، فَقَرَأَ بِالْبَقَرَةِ، فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ، فَكَأَنَّ مُعَاذًا تَنَاوَلَ مِنْهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «فَتَّانٌ، فَتَّانٌ، فَتَّانٌ». ثَلاثَ مِرَارٍ، أَوْ قَالَ: «فَاتِنًا، فَاتِنًا، فَاتِنًا». وَأَمَرَهُ بِسُورَتَيْنِ مِنْ أَوْسَطِ الْمُفَصَّلِ. قَالَ عَمْرٌو: لا أَحْفَظُهُمَا. [راجع: ٧٠٠. أخرجه مسلم ٤٦٥]

۷۰۱- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: معاذ بن جبل با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز گزارده سپس برمی گشت وقوم خویش را امامت می داد. وی در نماز خفتن سورهٔ بقره را خواند. مردی جماعت را ترک کرد. معاذ از آن مرد به بدی یاد می کرد. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید معاذ را فرمود: تو فتنه اندازنده ای، تو فتنه اندازنده ای، تو فتنه اندازنده ای»، وسه مرتبه تکرار کرد. ویا چنین فرمود: «فتنه انگیزی، فتنه انگیزی ،فتنه انگیزی».
ومعاذ را به قرائت دوسوره از سوره های اوسط

---

۱) شافعیه همین حدیث را حجت گرفته اند کسی که نماز فرض راگزارده است می تواند همان نماز را به نیت نفل،به کسانی که آن نماز فرض را نگزارده‌اند امامت دهد. یعنی اقتدای مفترض به نفل گزارجایز است. حنفیه این حدیث را به حدیث عمر که گفت: یک نماز در روز دوبار خوانده نشود، منسوخ می دانند.

مفصل[1] امر کرد .
عمروگفت : نام آن دوسوره به یاد من نمانده است .

٦١- بَاب: تَخْفِيفِ الإِمَامِ فِي الْقِيَامِ وَإِتْمَامِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ

٧٠٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: سَمِعْتُ قَيْسًا قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مَسْعُودٍ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاَةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلاَنٍ ، مِمَّا يُطِيلُ بِنَا ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ ، ثُمَّ قَالَ: « إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ ». [راجع : ٩٠ . اخرجه مسلم : ٤٦٦]

باب ـ ۶۱، کوتاه کردن امام قیام را وکامل کردن رکوع وسجود.

۷۰۲- از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که گفت : مردی گفت: به خدا سوگند یا رسول الله که من از نماز بامداد عقب می مانم. (به جماعت نمی آیم) زیرا فلان کس قرائت را برما دراز می کند .
من هرگز رسول الله صلی الله علیه وسلم را به هنگام وعظ از آن روز خشمگین تر ندیده بودم وسپس ان حضرت گفت : «کسانی ازشما مردم را ازجماعت می گریزانند. هریکی از شما که برمردم نماز می گزارد باید نماز راتخفیف کند، زیرا در میان آنها کسانی اند که ضعیف وپیر ونیازمندند .

٦٢- بَاب: إِذَا صَلَّى لِنَفْسِهِ فَلْيُطَوِّلْ مَا شَاءَ

٧٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: « إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِلنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ ، فَإِنَّ مِنْهُمُ الضَّعِيفَ وَالسَّقِيمَ وَالْكَبِيرَ ، وَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِنَفْسِهِ فَلْيُطَوِّلْ مَا شَاءَ ». [اخرجه مسلم: ٤٦٧]

باب ـ۶۲، کسی که برای خود (تنها) نماز می گزارد هر آنچه می خواهد نماز رادراز کند.

۷۰۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود :
« هرگاه کسی از شما برای مردم نماز می گزارد نماز را کوتاه بگزارد. زیرا در میان آنهاکسانی اند که ضعیف وناتوان وپیرند، و اگر کسی برای خود نماز می گزارد ، هر چه می خواهد نماز را دراز کند .

---

۱) سوره های اوسط مفصل از سورهٔ ـ البروج تاسورهٔ ـ البینه است (تیسیر القاری)

۶۳- بَاب: مَنْ شَكَا إِمَامَهُ إِذَا طَوَّلَ

وَقَالَ أَبُو أُسَيْد: طَوَّلْتَ بِنَا يَا بُنَيَّ.

۷۰۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِد، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنِ الصَّلاةِ فِي الْفَجْرِ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا فُلانٌ فِيهَا، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، مَا رَأَيْتُهُ غَضِبَ فِي مَوْضِعٍ كَانَ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَمَنْ أَمَّ النَّاسَ فَلْيَتَجَوَّزْ، فَإِنَّ خَلْفَهُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ». [راجع: ۹۰. اخرجه مسلم: ۴۶۶]

۷۰۵- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيَّ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ بِنَاضِحَيْنِ وَقَدْ جَنَحَ اللَّيْلُ، فَوَافَقَ مُعَاذًا يُصَلِّي، فَتَرَكَ نَاضِحَهُ، وَأَقْبَلَ إِلَى مُعَاذٍ، فَقَرَأَ بِسُورَةِ الْبَقَرَةِ، أَوِ النِّسَاءِ، فَانْطَلَقَ الرَّجُلُ، وَبَلَغَهُ أَنَّ مُعَاذًا نَالَ مِنْهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَشَكَا إِلَيْهِ مُعَاذًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا مُعَاذُ أَفَتَّانٌ أَنْتَ». أَوْ «أَفَاتِنٌ» ثَلاثَ مِرَارٍ: «فَلَوْلا صَلَّيْتَ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، فَإِنَّهُ يُصَلِّي وَرَاءَكَ الْكَبِيرُ وَالضَّعِيفُ وَذُو الْحَاجَةِ». أَحْسِبُ فِي الْحَدِيثِ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَتَابَعَهُ سَعِيدُ بْنُ مَسْرُوقٍ، وَمِسْعَرٌ، وَالشَّيْبَانِيُّ.

قَالَ: عَمْرٌو وَعُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مِقْسَمٍ، وَأَبُو الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ: قَرَأَ مُعَاذٌ فِي الْعِشَاءِ بِالْبَقَرَةِ.

باب -۶۳. کسی که ازامام خود بخاطر دراز کردن نماز شکایت کند وابوسید گفت: نماز را بر ما دراز کردی ای پسرک من:

۷۰۴- از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی گفت: یا رسول الله، من از حضور در نماز صبح باز می‌مانم، زیرا فلان کس نماز را برما درازمی کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم خشمگین شد ومن اورا هرگز از آن روز خشمگین تر ندیده بودم وسپس فرمود «ای مردم، بعضی از شما مردم را از نماز می گریزاند. پس کسی که مردم را امامت می دهد. نماز را سبک بگزارد. زیرا در عقب وی کسانی اند که ضعیف وپیر ونیاز منداند.

۷۰۵- از جابربن عبدالله انصاری روایت است که گفت: مردی دوشتر آبکش را می راند که شب فرارسید ومعاذ را دریافت که نماز خفتن می گزارد. وی شترش را فرو خوابانید وبه سوی معاذ رفت. معاذ سورهٔ بقره یا نساء را قرائت کرد. آن مرد نماز را رها کرد ورفت، وچون خبر شد که معاذ از وی بدگویی کرده است. نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد واز وی شکایت کرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای معاذ! تومردم را در فتنه می افکنی» یا چنین گفت: «فتنه می انگیزی» و سه بار این سخن را تکرار کرد وبعد فرمود: «پس چرا سوره های سبح اسم ربک - والشمس وضحاها، والليل اذا یغشی را در نماز نخواندی. به تحقیق که در عقب تو پیر وضعیف وحاجتمندی نماز می گزارد.»

و گمان می برم که این[1] درحدیث آن

[1] اشارت است به جملهٔ (فلولاصلیت -الخ) یعنی ذکرنام سوره‌ها، را، راوی گمان برده است که درحدیث آن حضرت شامل است ودرشرح شیخ الاسلام آمده است.

شعبه گوید: گمان میکنم این تعلیل را دراین حدیث. یعنی ظن غالب آن است که روایت کرده است محارب این جمله رانیز به ما وگفتن شعبه این را بیانگر آن است که مردم این جمله را از محارب روایت نکرده اند و همچنین عمروبن دینار حدیث شعبه را از جابرروایت نکرده است.

وَتَابَعَهُ الأَعْمَشُ ، عَنْ مُحَارِبٍ . [راجع: ٧٠٠ . أخرجه مسلم: ٤٦٥]

حضرت شامل باشد . ابوعبدالله گفته است : متابعت کرده اند (شعبه را) سعید بن مسروق ومسعر وشیبانی (با ذکر جمله الفاظ آن به روایت از محارب)٢
عمرووعُبَیْدُ الله بن مُقْسم وابوالزبیراز جابرچنین روایت کرده اند : معاذ درنماز خفتن سورۀ بقره راخواند .
واعمش از محارب (بدون تعیین سوره) روایت کرده است .

٦٤-باب: الإيجاز في الصَّلاةِ وإكمالِها

٧٠٦- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُوجِزُ الصَّلاَةَ وَيُكْمِلُهَا . [انظر: ٧٠٨ . أخرجه مسلم: ٤٦٩]

باب ـ ۶۴، کوتاه کردن در نماز و کامل کردن آن .

٧٠٦- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : «پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز را کوتاه می کرد وکامل می کرد (٣) ویگونۀ تمام وکمال ادایش می نمود .

٦٥- بَاب: مَنْ أَخَفَّ الصَّلاَةَ عِنْدَ بُكَاءِ الصَّبِيِّ

٧٠٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا الْوَلِيدُ قَالَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: « إِنِّي لأَقُومُ فِي الصَّلاَةِ أُرِيدُ أَنْ أُطَوِّلَ فِيهَا ، فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ ، فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلاَتِي ، كَرَاهِيَةَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ».

تَابَعَهُ بِشْرُ بْنُ بَكْرٍ ، وَابْنُ الْمُبَارَكِ ، وَبَقِيَّةُ ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ . [انظر: ٨٦٨]

باب ـ ۶۵، کسی که با شنیدن گریۀ کودک نماز را سبک بگزارد .

٧٠٧- از ابو قتاده روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : «آنگاه که به نماز می ایستم می خواهم که نماز را دراز کنم وچون گریۀ کودکی را می شنوم، نمازم راکوتاه می کنم. زیرا زشت می دارم که مادرش را (که به عقب من درجماعت است) به مشقت افکنم .»
متابعت کرده اند ولید را بشر بن بکر، وابن المبارک و دیگران در روایت این حدیث از اوزاعی.

---

١) در تیسیر القاری چنین است بدون ذکر جمله الفاظ آن .
٢) یعنی نماز را طوری کوتاه میکرد که در ارکان واجزای آن نقصان نمی یافت. وبعضی گفته اند تخفیف می کرد درقرائت وتمام می کرد دررکوع وسجود. بعضی گویند نماز آن حضرت باوجود طول در غایت قلت وخفت مـی نمـود(شرح شیخ الاسلام).

۷۰۸- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَد قال: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بلال قال: حَدَّثَنَا شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: سَمِعْتُ أنسَ بْنَ مَالك يَقُولُ: مَا صَلَّيْتُ وَرَاءَ إِمَامٍ قَطُّ، أخَفَّ صَلاةً وَلا أتَمَّ، مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، وَإِنْ كَانَ لَيَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَيُخَفِّفُ، مَخَافَةَ أنْ تُفْتَنَ أمُّهُ. [راجع: ۷۰۶. اخرجه مسلم: ۴۶۹]

۷۰۸- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: من در عقب هیچ امامی چنان نمازی نگزارده ام که سبک تر وکامل تر بوده باشد از نمازی که در عقب پیامبر صلی الله علیه وسلم گزارده ام وچون آن حضرت گریهٔ طفلی را می شنید نماز را سبک می گزارد. زیرا بیم از آن می داشت که مادرش با قطع نماز ویا زوال حضور، در فتنه افتد.

۷۰۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قال: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ قال: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: أنَّ أنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُ: أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «إِنِّي لأدْخُلُ فِي الصَّلاة، وَأنَا أُرِيدُ إِطَالَتَهَا، فَأسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأتَجَوَّزُ فِي صَلاتِي، مِمَّا أعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ أمِّهِ مِنْ بُكَائِه». [انظر: ۷۱۰. اخرجه مسلم: ۴۷۰]

۷۰۹- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «وقتی به نماز داخل می گردم، می خواهم که نماز را دراز کنم ولی گریهٔ کودکی را می شنوم در نمازم تخفیف می آورم زیرا می دانم که گریهٔ او موجب اندوه شدید مادرش می گردد.»

۷۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أبِي عَدِيٍّ، عَنْ سَعِيد، عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِنِّي لأدْخُلُ فِي الصَّلاة، فَأُرِيدُ إِطَالَتَهَا، فَأسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَأتَجَوَّزُ، مِمَّا أعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ أمِّهِ مِنْ بُكَائِه».

وَقال مُوسَى: حَدَّثَنَا أبَانُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أنَسٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مِثْلَهُ. [راجع: ۷۰۹. اخرجه مسلم: ۴۷۰]

۷۱۰- از انس بن مالک روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا من به نماز داخل می شوم ومی خواهم که نماز را دراز کنم ولی چون گریهٔ کودکی را می شنوم آن را کوتاه می‌کنم، زیرا می دانم که گریهٔ او موجب اندوه شدید مادرش می گردد.»

۶۶- بَاب: إِذَا صَلَّى ثُمَّ أمَّ قَوْمًا

باب ـ۶۶، کسی که نماز بگزارد وسپس قومی را امامت دهد.

۷۱۱- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، وَأبُو النُّعْمَانِ قالا: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْد، عَنْ أيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَار، عَنْ جَابِر قال: كَانَ مُعَاذٌ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَأْتِي قَوْمَهُ فَيُصَلِّي بِهِمْ. [راجع: ۷۰۰. اخرجه مسلم: ۴۶۵]

۷۱۱- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: معاذ با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزارد وسپس نزد مردم خویش می رفت وبر آنها نماز می گزارد.

٦٧- بَاب: مَنْ أَسْمَعَ النَّاسَ تَكْبِيرَ الإِمَامِ

٧١٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ النَّبِيُّ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، أَتَاهُ بِلاَلٌ يُؤْذِنُهُ بِالصَّلاَةِ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ». قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِنْ يَقُمْ مَقَامَكَ يَبْكِ، فَلاَ يَقْدِرُ عَلَى القِرَاءَةِ، قَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ». فَقُلْتُ مِثْلَهُ، فَقَالَ فِي الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ: «إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ». فَصَلَّى، وَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَخُطُّ بِرِجْلَيْهِ الأَرْضَ، فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ يَتَأَخَّرُ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ: «أَنْ صَلِّ». فَتَأَخَّرَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ وَقَعَدَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جَنْبِهِ، وَأَبُو بَكْرٍ يُسْمِعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ.

تَابَعَهُ مُحَاضِرٌ عَنِ الأَعْمَشِ. [راجع :١٩٨ . اخرجه مسلم: ٤١٨ مطولاً]

باب ـ ٦٧، کسی که تکبیر امام را به مردم بشنواند.

٧١٢- از اسود از عایشه روایت است که گفت : آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وسلم مریض شد، در همان مریضی کـه در آن وفـات یـافت، نزدش آمد تا او را از نماز آگاه کند. آن حضرت گفت:«ابوبکر را بگویید که برمردم نماز بگزارد.» من گفتم : ابوبکر مردی دل نرم است، چـون بـه جایگاه تو بایستد گریه اش می گیرد وتـوان آن ندارد که قرائت کند .
آن حـضرت فرمـود : «ابـوبکر را بگوییـد کـه برمردم نماز بگزارد »من گفته ام راتکرار کـردم. آن حضرت با رسوم یـا چهـارم فرمـود : «شـما زنان چون زنان هم صحبت یوسف هـستید. بـه ابوبکر بگویید که برمردم نماز بگزارد .»
ابوبکر برمردم نماز میگـزارد وپیـامبر صـلی الله علیـه وسـلم در میـان دومـرد کـه او را کمـک می کردند بیرون آمد. گویی اکنون بـه سـوی او می نگرم که پاهایش برزمین کشیده می شد .
چون ابوبکر آن حضرت را دیـد، خواسـت کـه عقب آید لیکن آن حضرت به وی اشـاره کـرد که : « نماز بگزار»ابوبکر عقب آمد وپیامبر صلی الله علیه وسـلم درکنـار وی نشـست و ابـوبکر تکبیر نماز را به مردم می شنوانید .
متابعـت کـرده اسـت (عبـدالله را) محاضـر از اعمش .

٦٨- بَاب: الرَّجُلُ يَأْتَمُّ بِالإِمَامِ، وَيَأْتَمُّ النَّاسُ بِالمَأْمُومِ

وَيُذْكَرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «ائْتَمُّوا بِي، وَلْيَأْتَمَّ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ».

باب ـ ٦٨، مردی به امام اقتداء می کند ومردم به کسی که به امام اقتداء می کند، حکمش چگونه است ؟

واز پیامبر صلی الله علیه وسلم یادمی شـود کـه فرمود : «شما از من تبعیت کنید و کسانی که در عقب شما هستند، از شما تبعیت کنند .»

٧١٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، جَاءَ بِلالٌ يُؤْذِنُهُ بِالصَّلاةِ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، وَإِنَّهُ مَتَى مَا يَقُمْ مَقَامَكَ لا يُسْمِعُ النَّاسَ، فَلَوْ أَمَرْتَ عُمَرَ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ». فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ: قُولِي لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، وَإِنَّهُ مَتَى يَقُمْ مَقَامَكَ لا يُسْمِعُ النَّاسَ، فَلَوْ أَمَرْتَ عُمَرَ، قَالَ: «إِنَّكُنَّ لأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ». فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلاةِ، وَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَفْسِهِ خِفَّةً، فَقَامَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، وَرِجْلاهُ تَخُطَّانِ فِي الأَرْضِ، حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بَكْرٍ حِسَّهُ، ذَهَبَ أَبُو بَكْرٍ يَتَأَخَّرُ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي قَاعِدًا، يَقْتَدِي أَبُو بَكْرٍ بِصَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَالنَّاسُ مُقْتَدُونَ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ. [راجع: ١٩٨. أخرجه مسلم: ٤١٨ مطولاً]

٧١٣- از عایشه رضی الله عنه روایت است که گفت : آنگاه که بیماری رسول الله صلی لله علیه وسلم شدت یافت ، بلال آمد تا او را از نماز آگاه گرداند . آن حضرت فرمود : » ابوبکر را بگویید که برای مردم نماز بگزارد .»

من گفتم : یا رسول الله، همانا ابوبکر مردی نرم دل است وآنگاه که به جایگاه توقرار گیرد مردم را نمی تواند بشنواند، بهتر است، که عمر را امرکنی .

آن حضرت فرمود : ابوبکر رابگویید که برمردم نماز بگزارد »

من حفصه را گفتم که بهآن حضرت بگوید که : « ابوبکر مردی نرم دل است وآنگاه که به جایگاه توقرار گیرد نمی تواند مردم را بشنواند، بهتر است که عمر را امر کنی .(وی چنان گفت)

آن حضرت فرمود : شما واقعا یاران یوسف هستید ، ابوبکر را بگویید که برمردم نماز بگزارد » چون ابوبکر به نماز آغازکرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم اندکی درخود بهبودی احساس نمود واز جای برخاست ودر میان دومرد که اورا کمک میکردند روانه گشت درحالی که پاهایش برزمین کشیده می شد تا آنکه داخل مسجد گردید . چون ابوبکر آواز آمدن وی راشنید، خواست که عقب آید . رسول الله صلی الله علیه وسلم به او اشارت کرد (که درجایش باشد .)

رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد تا به جانب چپ ابوبکر نشست. ابوبکر ایستاده نماز می گزارد وبه رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدا می کرد . و مردم به نماز ابوبکر اقتدا می کردند (یعنی از حرکات واعمال وی در نماز پیروی می نمودند.)

٦٩-بَاب: هَلْ يَأْخُذُ الإِمَامُ إِذَا شَكَّ بِقَوْلِ النَّاسِ

باب - ۶۹، امام اگر در شک افتد آیا به قول مردم عمل کند ؟

٧١٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك بْنِ أَنَس ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ أَبِي تَمِيمَةَ السَّخْتِيَانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ انْصَرَفَ مِن اثْنَتَيْنِ ، فَقَال : لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ : أَقَصُرَت الصَّلَاةُ أَمْ نَسِيتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَصَدَقَ ذُو الْيَدَيْنِ ». فَقَال النَّاسُ : نَعَمْ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَصَلَّى اثْنَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ ، ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ كَبَّرَ ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِه أَوْ أَطْوَلَ . [راجع :٤٨٢ . أخرجه مسلم: ٥٧٣ مطولاً]

۷۱۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم دورکعت (نماز پیشین) را که گزارد ، نماز را تمام کرد . ذوالیدین (دراز دست) به او گفت : آیا نماز کوتاه شده یا فراموش کردی یا رسول الله ؟
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : «آیا ذوالیدین راست می گوید ؟» مردم گفتند :آری. رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاد ودورکعت آخر (نمازپشین) راگزارد سپس سلام داد وبعد تکبیر گفت وسجده کردمانند سجده های نماز یا طولانی تر .

٧١٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد قَال : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْد بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَال : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ، فَقِيلَ : صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ . [راجع :٤٨٢ . اخرجه مسلم :٥٧٣ مطولاً]

۷۱۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز پیشین را دورکعت گزارد . به اوگفته شد که : دورکعت نماز گزاردی ! آن حضرت دورکعت دیگر گزارد ، سپس سلام داد وبعد دوسجده کرد .

٧٠- بَاب: إِذَا بَكَى الإِمَامُ فِي الصَّلَاةِ

باب -۷۰، گریهٔ امام در نماز.

وَقَال عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّاد : سَمِعْتُ نَشِيجَ عُمَرَ ، وَأَنَا فِي آخِرِ الصُّفُوف ، يَقْرَأُ : ﴿إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ [يوسف: ١٨] .

عبدالله بن شداد گفته است : من آواز گریهٔ عمر را شنیدم درحالی که درصفهای آخر نماز بودم و وی می خواند : «جز این نیست که بیان می کنم غم سخت واندوه خود رابه خداوند » (یوسف : ۸۶)[1]

٧١٦- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَال : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَس ، عَنْ هِشَام بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَال فِي مَرَضِه : « مُرُوا أَبَا بَكْر يُصَلِّي بِالنَّاسِ » . قَالَتْ عَائِشَةُ : قُلْتُ : إِنَّ أَبَا بَكْر ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاء ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ ، فَقَال : « مُرُوا أَبَا بَكْر فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ » . قَالَتْ عَائِشَةُ

۷۱۶-ازعروه از پدرش از عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت است که گفت : «رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقت مریضی خود گفت : «به ابوبکر بگویید که برمردم نماز بگزارد»

۱) در متن عربی باب ۷۰، آیهٔ مبارکه را آیهٔ ۱۸ سورهٔ یوسف مأخذ داده است که اشتباه است، آیهٔ مذکور به شمارهٔ۸۶آمده است .

لحَفْصَةَ: قُولِي لَهُ: إنَّ أبَا بَكْرٍ ، إذَا قَامَ في مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ للنَّاسِ ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَهْ ، إنَّكُنَّ لأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ ، مُرُوا أبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ للنَّاسِ». قالَتْ حَفْصَةُ لعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لأُصِيبَ مِنْكِ خَيْراً . [راجع :۱۹۸. أخرجه مسلم: ۴۱۸ مطولاً] .

عایشه گفت، که گفتم : چون ابوبکر به جایگاه توبایستد به دلیل گریه نمیتواند مردم را بشنواند، عمر را امر کن که به مردم نماز بگزارد. آن حضرت فرمود: «به ابوبکر بگویید که بر مردم نماز بگزارد.» عایشه به حفصه گفت : آن حضرت را بگوی که چون ابوبکر به جایگاه توبایستد از سبب گریه نمی تواند مردم را بشنواند،عمر را امر کن که بر مردم نماز بگزارد . حفصه چنان کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بس کنید. همانا شما یاران یوسف هستید، ابوبکر را بگویید که برمردم نماز بگزارد.»
حفصه به عایشه گفت : از تو خیری به من نرسید.

۷۱- بَاب: تَسْوِيَةِ الصُّفُوفِ عِنْدَ الإقَامَةِ وَبَعْدَهَا

باب -۷۱، راست کردن صفهای نماز دروقت اقامت وبعد از آن.

۷۱۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ ، هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ سَالِمَ بْنَ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ: سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ ، أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ». [أخرجه مسلم : ۴۳۶] .

۷۱۷- ازنعمان بن بشیر روایت است که می گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : «صفهای خویش را راست کنید ویا خداوند درمیان روی های شما اختلاف پدید می آورد .

۷۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَقِيمُوا الصُّفُوفَ ، فَإِنِّي أَرَاكُمْ خَلْفَ ظَهْرِي» . [انظر: ۷۱۹، ۷۲۵. أخرجه مسلم: ۴۳۴]

۷۱۸- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : «صفهای خویش را راست کنید به تحقیق که من شما را از پشت سرخود می بینیم .»

۷۲- بَاب: إقْبَالِ الإمَامِ عَلَى النَّاسِ ، عِنْدَ تَسْوِيَةِ الصُّفُوفِ

باب - ۷۲، روبرو ایستادن امام با مردم هنگام راست کردن صفها.

۷۱۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ابْنُ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ بْنُ قُدَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا

۷۱۹- از انس بن مالک رضی الله روایت است که گفت: اقامت نماز گفته شد ورسول الله صلی الله علیه وسلم رو به سوی ما کرد و فرمود:

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِوَجْهِهِ ، فَقَالَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ ، وَتَرَاصُّوا ، فَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». [راجع: ۷۱۸. أخرجه مسلم: ٤٣٤]

صفهای خویش را برابر نموده و نزدیک به هم استوار بایستید.زیرا من از پشت سرم شما را می بینم .

۷۳- بَاب: الصَّفِّ الأَوَّلِ

باب -۷۳، صف اول

۷۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الشُّهَدَاءُ: الْغَرِقُ ، وَالْمَطْعُونُ ، وَالْمَبْطُونُ ، وَالْهَدِمُ». [راجع: ٦٥٣. أخرجه مسلم: ١٩١٤ مطولاً]

۷۲۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : شهداء عبارتند از غریق در آب ومرده در مرض طاعون، درمریضی اسهال وهلاک شدگان در زیر دیوار (در زلزله ها وحوادث همسان آن).

۷۲۱- وَقَالَ: «وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ ، لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الصَّفِّ الْمُقَدَّمِ لاسْتَهَمُوا». [راجع: ٦١٥. أخرجه مسلم: ٤٣٧]

۷۲۱- (به اسناد حدیث فوق) آن حضرت فرمود : اگر ثواب نماز پیشین را (در اول وقت) بدانند بر یکدیگر سبقت جویند واگر ثواب نماز خفتن وصبح را بدانند در آن نماز ها حاضر کردند و هرچند خزیده بیایند، واگر ثواب صف اول را بدانند در آن قرعه‌خواهندافکند.»

۷۴- بَاب إِقَامَةُ الصَّفِّ مِنْ تَمَامِ الصَّلاةِ

باب - ۷۴، راست کردن صف ازکامل کردن نماز است.

۷۲۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ ، فَلا تَخْتَلِفُوا عَلَيْهِ ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا ، وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ ، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا ، وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا ، فَصَلُّوا جُلُوسًا أَجْمَعُونَ، وَأَقِيمُوا الصَّفَّ فِي الصَّلاةِ ، فَإِنَّ إِقَامَةَ الصَّفِّ مِنْ حُسْنِ الصَّلاةِ». [انظر: ٧٣٤. أخرجه مسلم: ٤١٤ بدون ذكر واقيموا ... الخ]

۷۲۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : «امام از برای آن است که از وی تبعیت شود. پس برخلاف اوعمل نکنید ، آنگاه که رکوع کند رکوع کنید وچون بگوید : سَمِعَ الله لِمَنْ حَمَده - شما بگویید ربّنا لک الحمد .وچون سجده کند سجده کنید ، واگر نشسته نماز گزارد همگی نشسته نماز گزارید . و در نماز صف را راست کنید ، همانا راست نمودن صف ازحسن نماز است .»

۷۲۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «سَوُّوا صُفُوفَكُمْ ، فَإِنَّ تَسْوِيَةَ الصُّفُوف مِنْ إِقَامَةِ الصَّلَاة». [اخرجه مسلم: ۴۳۳ بذكر «تمام» بدل «اقامة»]

۷۲۳- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : صفهای خویش را راست کنید به تحقیق که راست کردن صفها از اقامهٔ نماز است .»

۷۵- بَاب: إِثْمِ مَنْ لَمْ يُتِمَّ الصُّفُوفَ

باب ـ۷۵، گناه کسی که صفها را تکمیل نکرده است.

۷۲٤- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَد قال: أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى قال: أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْد الطَّائِيُّ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّهُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، فَقِيلَ لَهُ: مَا أَنْكَرْتَ مِنَّا مُنْذُ يَوْمِ عَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ قال: مَا أَنْكَرْتُ شَيْئًا إِلا أَنَّكُمْ لا تُقِيمُونَ الصُّفُوفَ .

وَقال عُقْبَةُ بْنُ عُبَيْد ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ: قَدِمَ عَلَيْنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الْمَدِينَةَ: بِهَذَا .

۷۲٤ - از بشیر بن یسار انصاری رضی الله عنه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت : او به مدینه آمد و به او گفته شد : توجه چیز ما را ناپسندیده می شماری درحالی که روزگار رسول الله صلی الله علیه وسلم را دریافته ای ؟انس گفت : چیزی را ناپسندیده نمی شمارم بجز آنکه شما صفها را راست نمی کنید .
عقبه بن عُبید گفته است که بشیر بن یسار گفت : انس بن مالک نزد ما به مدینه آمد وآنچه را ذکر شد ، بیان کرد .

۷۶- بَاب: إِلْزَاقِ الْمَنْكِبِ بِالْمَنْكِبِ ، وَالْقَدَمِ بِالْقَدَمِ ، فِي الصَّفِّ

باب ـ ۷۶، دوش را به دوش وقدم را به قدم پیوستن درصف نماز.

وَقال: النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: رَأَيْتُ الرَّجُلَ مِنَّا ، يُلْزِقُ كَعْبَهُ بِكَعْبِ صَاحِبِه .

ونعمان بن بشیر گفته است : مردی را (در نماز) دیدم که پاشنهٔ پای خویش را به پاشنهٔ پای هم قطارش می پیوست .

۷۲۵- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالد قال: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ، فَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». وَكَانَ أَحَدُنَا يُلْزِقُ مَنْكِبَهُ بِمَنْكِبِ صَاحِبِه ، وَقَدَمَهُ بِقَدَمِه . [راجع :۷۱۸ . اخرجه مسلم: ٤٣٤]

۷۲۵ - از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :
«صفهای خویش را راست کنید، به تحقیق که من شما را از پشت سرخود می بینم .»
انس می گوید : هر یکی از ما شانه را به شانه وقدم را به قدم همکنارش می پیوست .

٧٧- بَاب: إِذَا قَامَ الرَّجُلُ عَنْ يَسَارِ الإِمَامِ،

وَحَوَّلَهُ الإِمَامُ خَلْفَهُ إِلَى يَمِينِه، تَمَّتْ صَلاتُهُ.

٧٢٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَار، عَنْ كُرَيْب مَوْلَى ابْنِ عَبَّاس، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضي الله عنهما قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَة، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِه، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَأْسِي مِنْ وَرَائِي، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِه، فَصَلَّى وَرَقَدَ، فَجَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ، فَقَامَ وَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأ. [راجع: ١١٧. اخرجه مسلم: ٧٦٣]

باب ـ ٧٧، اگرمردی به جانب چپ امام بایستد.

٧٢٦-از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: شبی با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز گزاردم و به جانب چپ شان ایستادم. رسول الله صلی الله علیه وسلم سرمرا از عقب گرفت ومرا به جانب راست خود آورد. آن حضرت نماز گزارد وخوابید. سپس مؤذن نزدش آمد. آن حضرت برخاست ونماز (سنت صبح) را گزارد ووضو نکرد.

٧٨- بَاب: الْمَرْأَةُ وَحْدَهَا تَكُونُ صَفًّا

٧٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّد قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِسْحَاقَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك قَالَ: صَلَّيْتُ أَنَا وَيَتِيمٌ فِي بَيْتِنَا، خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ، وَأُمِّي أُمُّ سُلَيْمٍ خَلْفَنَا. [راجع: ٣٨٠. اخرجه مسلم: ٦٥٨ مطولاً]

باب ـ ٧٨، یک زن (در جماعت) به تنهایی صفی به شمار می رود.

٧٢٧- انس بن مالک رضی الله عنه گفت: شبی درخانۀ ما، من ویتیمی درعقب پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز گزاردیم وما در من ام سلیم در پشت سرما ایستاده بود.

٧٩- بَاب: مَيْمَنَة الْمَسْجِدِ وَالإِمَامِ

٧٢٨- حَدَّثَنَا مُوسَى حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضي الله عنهما قَالَ: قُمْتُ لَيْلَةً أُصَلِّي عَنْ يَسَارِ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَخَذَ بِيَدِي، أَوْ بِعَضُدِي، حَتَّى أَقَامَنِي عَنْ يَمِينِه، وَقَالَ بِيَدِه مِنْ وَرَائِي. [راجع: ١١٧. اخرجه مسلم: ٧٦٣]

باب ـ ٧٩، فضیلت جانب راست مسجد وامام.

٧٢٨-از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: شبی به جانب چپ پیامبر صلی الله علیه وسلم به نماز ایستادم. آن حضرت دست مرا یا بازوی مرا گرفت تا آنکه مرا به جانب راست خویش قرار داد واشارت کرد به دست خویش که از عقب من برگرد.

٨٠- بَاب: إِذَا كَانَ بَيْنَ الإِمَامِ وَبَيْنَ الْقَوْمِ حَائِطٌ أَوْ سُتْرَةٌ

وَقَالَ الْحَسَنُ: لا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ ، وَبَيْنَكَ وَبَيْنَهُ نَهْرٌ

وَقَالَ أَبُو مِجْلَزٍ: يَأْتَمُّ بِالإِمَامِ ، وَإِنْ كَانَ بَيْنَهُمَا طَرِيقٌ أَوْ جِدَارٌ ، إِذَا سَمِعَ تَكْبِيرَ الإِمَامِ .

٧٢٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فِي حُجْرَتِهِ ، وَجِدَارُ الْحُجْرَةِ قَصِيرٌ ، فَرَأَى النَّاسُ شَخْصَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَامَ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ ، فَأَصْبَحُوا فَتَحَدَّثُوا بِذَلِكَ ، فَقَامَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ ، فَقَامَ مَعَهُ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ ، صَنَعُوا ذَلِكَ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا ، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ ، جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَخْرُجْ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ النَّاسُ فَقَالَ: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُكْتَبَ عَلَيْكُمْ صَلاةُ اللَّيْلِ». [انظر: ٧٣٠، ٩٢٤، ١١٢٩، ٢٠١١، ٢٠١٢، ٥٨٦١. أخرجه مسلم: ٧٦١، و أخرجه بشيء من القصة مختلف: ٧٨٢]

باب ـ ٨٠ ، اگر میان امام ومیان مردم، دیوار یا مانعی باشد.

وحسن گفته است : اگر میان توومیان امام نهری بزرگ حایل باشد باکی نیست که نماز بگزاری .

وابومجلز گفته است : به امام اقتدا کند هر چند میان آنها راه یا دیواری باشد، هرگاه تکبیر امام را شنیده بتواند .

۷۲۹-از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم درشب درحجرهٔ خود نمازمی‌گزارد ودیوارحجره کوتاه بود وچون مردم پیامبر صلی الله علیه وسلم را در نماز دیدند با اقتدا به نماز وی به نماز ایستادند ونماز گزاردند .چون بامداد شد در این باره صحبت کردند .

آن حضرت شب دوم به نماز ایستاد ومردم نیز ایستادند ویا اقتدا به نماز وی نماز گزاردند . دوشب ویا سه شب چنین کردند . پس از آن بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست وبه نماز بیرون نیامد . چون صبح فرارسید مردم علت آن را پرسیدند .آن حضرت فرمود .

«از آن ترسیدم که نماز شب برشما فرض گردد.»

٨١- بَاب: صَلاةِ اللَّيْلِ

٧٣٠- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي فُدَيْكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: كَانَ لَهُ حَصِيرٌ ، يَبْسُطُهُ بِالنَّهَارِ وَيَحْتَجِرُهُ بِاللَّيْلِ، فَثَابَ إِلَيْهِ نَاسٌ ، فَصَلَّوْا وَرَاءَهُ . [راجع :٧٢٩ . انظر: ٥٨٦١ ، ٦٤٦٤ ، ٦٤٦٥ ، ١٩٧٠ . أخرجه مسلم: ٧٦١ مطولاً باختلاف ، وأخرجه بنحوه وزاد عليه: ٧٨٢]

باب ـ ۸۱ ، نماز شب.

۷۳۰-از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم حصیر (بوریا) ی داشت که در روز آن را می گسترد ودر شب (درگوشهٔ مسجد) آن را پرده قرار میداد پس عده ای از مردم به سوی وی بازگشته واز عقب او نماز گزاردند.

٧٣١- حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ اتَّخَذَ حُجْرَةً، قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ مِنْ حَصِيرٍ، فِي رَمَضَانَ، فَصَلَّى فِيهَا لَيَالِيَ، فَصَلَّى بِصَلَاتِهِ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا عَلِمَ بِهِمْ جَعَلَ يَقْعُدُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «قَدْ عَرَفْتُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ صَلَاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ».

قَالَ عَفَّانُ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا مُوسَى: سَمِعْتُ أَبَا النَّضْرِ، عَنْ بُسْرٍ، عَنْ زَيْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

[انظر: ٦١١٣، ٧٢٩٠. أخرجه مسلم: ٧٨١ بدون لفظة «في رمضان»]

٧٣١- از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم حجره ای گرفت.
(بسر بن سعید) گفته است: گمان می کنم زید بن ثابت گفته است که آن حجره از بوریا ودرماه رمضان بوده است.
آن حضرت شبی چند درآن حجره نماز گزارد وگروهی از یاران وی با اقتدا به نماز اونماز گزاردند وچون آن حضرت از عمل ایشان آگاه شد (درنماز) می نشست وسپس به سوی آنها برآمد وفرمود:
«همانا می دانستم آنچه را شما می کردید. ای مردم درخانه های خویش نماز بگزارید به تحقیق که بهترین نماز مرد، نمازی است که درخانهٔ خود می گزارد بجز نماز فرض»
عفان می‌گوید: از موسی، روایت است از از ابونضر، از بسر، از زید، از پیامبر صلی الله علیه وسلم.

٨٢- بَاب: إِيجَابِ التَّكْبِيرِ، وَافْتِتَاحِ الصَّلَاةِ

باب - ٨٢، وجوب تکبیر (الله اکبر) وآغاز نماز.

٧٣٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيُّ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ رَكِبَ فَرَسًا، فَجُحِشَ شِقُّهُ الْأَيْمَنُ. قَالَ: أَنَسٌ ﷺ: فَصَلَّى لَنَا يَوْمَئِذٍ صَلَاةً مِنَ الصَّلَوَاتِ، وَهُوَ قَاعِدٌ، فَصَلَّيْنَا وَرَاءَهُ قُعُودًا، ثُمَّ قَالَ لَمَّا سَلَّمَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا صَلَّى قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا، وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ».

[راجع: ٣٧٨. أخرجه مسلم: ٤١١]

٧٣٢- از انس بن مالک انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی علیه وسلم براسب سوار شد وفرو افتاد وجانب راست وی خراشیده شد.
انس می گوید: آن حضرت در آن روز یکی از نمازها را برای ما نشسته گزارد ومادر عقب وی نشسته نماز گزاردیم وچون ازنمازسلام داد فرمود: «امام برای آن است که ازوی متابعت شود، اگر ایستاده نماز گزارد شما نیز ایستاده نماز گزارید[1] وچون رکوع کند رکوع کنید.

---

۱) این حکم که اگر امام نشسته نمازبگزارد، مقتدیها نشسته نماز بگزارند، نظر به فعل آن حضرت در روزهای آخرحیات، منسوخ شده است.

وچون از رکوع بلند شود شمانیز بلند شوید وچون سجده کند سجده کنید وآنگاه که ـ سَمِعَ الله لمن حمده ـ بگوید، شما ـ ربّنا ولک الحمد ـ بگویید .

٧٣٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ قَالَ: خَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ فَرَسٍ فَجُحِشَ، فَصَلَّى لَنَا قَاعِدًا، فَصَلَّيْنَا مَعَهُ قُعُودًا، ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ: «إِنَّمَا الإِمَامُ - أَوْ إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ - لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا، وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا». [راجع: ٣٧٨. أخرجه مسلم: ٤١١]

٧٣٣- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم از اسب افتاد وخراشیده شد. وی برما نشسته نمازگزارد ومانیز باوی نشسته نماز گزاردیم. آنگاه که نماز را تمام کرد فرمود:
امام برای آن است - یا - برای آن امام گردانیده شده است که از وی متابعت شود. پس آنگاه که تکبیرگوید تکبیرگویید وچون رکوع کند رکوع کنید وچون از رکوع بلند شود شما نیز بلند شوید ووقتی که ـ سَمِعَ الله لمَن حَمِده ـ بگوید شما ربّنا لکَ الحمدُ ـ بگویید وزمانی که سجده کند، سجده کنید.»

٧٣٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا، وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا أَجْمَعُونَ». [راجع: ٧٢٢. أخرجه مسلم: ٤١٤]

٧٣٤- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است:
«امام از برای آن گردانیده شده است که از وی متابعت شود. آنگاه که تکبیربگوید تکبیربگویید وآنگاه که رکوع کند رکوع کنید و آنگاه که ـ سَمِعَ الله لمَن حَمِده ـ بگوید ـ ربّنا لکَ الحمدُ ـ بگویید و آنگاه که سجده کند سجده کنید و اگر نشسته نماز بگزارد همگی نشسته نماز بگزارید.

٨٣- بَاب: رَفْعِ الْيَدَيْنِ فِي التَّكْبِيرَةِ الأُولَى مَعَ الافْتِتَاحِ سَوَاءً

باب ـ ٨٣، بلند کردن دستها درتکبیر اول هنگام شروع نماز.

٧٣٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

٧٣٥-ازسالم بن عبدالله از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم می خواست به نماز آغاز کند دستها را تا برابر شانه ها بلند میکرد[1] و زمانی که تکبیر رکوع

١) بلند کردن دستها تا شانه ها مذهب شافعی است که برهمین حدیث تمسک کرده اند و احناف گفته‌اند که دستها را برابر گوشها بردارد وتمسک آنها حدیثی است که وایل بن حجر وبراء عازب و انس روایت کرده اند که آن حضرت فرموده است: أن النبی صلی الله علیه وسلم کان إذاکبر رفع یدیه حذاء أذنیه یعنی آن حضرت وقتی تکبیر می گفت دستها را تابرابر گوشهامی رسانید.

ﷺ ، كَانَ يَرفَعُ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ ، إِذَا افْتَتَحَ الصَّلاةَ ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ رَفَعَهُمَا كَذَلِكَ أَيْضًا ، وَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». وَكَانَ لا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ . [انظر: ٧٣٦ح، ٧٣٨ح، ٧٣٩ح. أخرجه مسلم: ٣٩٠]

می گفت ووقتی سراز رکوع بلند می کرد، دستها را همچنان بلند میکرد ومیگفت: «سَمِعَ اللهُ لمن حمده، ربّنا ولَک الحمد» ودر سجده این کار را نمی کرد .

٨٤- بَاب: رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِذَا كَبَّرَ وَإِذَا رَكَعَ وَإِذَا رَفَعَ

باب ـ ٨٤، بلند کردن دستها آنگاه که تکبیر بگوید وآنگاه که رکوع کند وآنگاه که از رکوع بلند شود .

٧٣٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنهما قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ فِي الصَّلاةِ ، رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى يَكُونَا حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ حِينَ يُكَبِّرُ لِلرُّكُوعِ ، وَيَفْعَلُ ذَلِكَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ ، وَيَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». وَلا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ . [راجع: ٧٣٥. أخرجه

٧٣٦- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که چون به نماز می‌ایستاد، دستها را تابرابر شانه ها بلند می کرد وآنگاه که تکبیر رکوع می گفت وآنگاه که از رکوع بلند می شد نیز چنان می کرد ومی گفت :«سمع الله لمن حمده »واین کار را در سجده نمی کرد[1].

٧٣٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ: أَنَّهُ رَأَى مَالِكَ بْنَ الْحُوَيْرِثِ: إِذَا صَلَّى كَبَّرَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ رَفَعَ يَدَيْهِ ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ رَفَعَ يَدَيْهِ ، وَحَدَّثَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَنَعَ هَكَذَا .

٧٣٧- از ابو قلابه روایت است که وی مالک بن حویرث را دیده است که :وقتی به نماز آغاز می کرد تکبیر می گفت ودستها را بلند می کرد وچون می خواست که رکوع کند دستها را بلند می کرد وچون سرخود را از رکوع بلند می کرد، دستها را بلند میکرد ومی گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین کرده است .

---

١) نزد ابویوسف جمع است میان تسمیع «سمع الله لمن حمده» وتحمید«ربنا ولک الحمد» ونزد امام ابوحنیفه امام تسمیع می کند ومقتدی تحمید.زیرا درحدیث انس که از ابوهریره گذشت آن را میان امام ومقتدی تقسیم کرد وقسمت نص است در مدعا از ظاهر حدیث باب ،

۸۵- بَاب: إِلَى أَيْنَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ

وَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ. [راجع: ۸۲۸].

۷۳۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ افْتَتَحَ التَّكْبِيرَ فِي الصَّلَاةِ، فَرَفَعَ يَدَيْهِ حِينَ يُكَبِّرُ، حَتَّى يَجْعَلَهُمَا حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ فَعَلَ مِثْلَهُ، وَإِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». فَعَلَ مِثْلَهُ، وَقَالَ: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». وَلَا يَفْعَلُ ذَلِكَ حِينَ يَسْجُدُ، وَلَا حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ. [راجع: ۷۳۵. اخرجه مسلم: ۳۹۰]

باب - ۸۵. دستها را چه اندازه باید بلند کرد ؟

وابوحمید به یاران خودگفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم دستها را تا برابر شانه بلند می کرد.

۷۳۸- از عبدالله بن عمررضی الله عنهما روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که نماز را با تکبیر آغازکرد وهنگام تکبیر دستها را بلند کرد تا آنکه دستها را برابر شانه هایش قرار داد و آنگاه که تکبیر رکوع گفت، نیز چنان کرد وچون : «سمع الله لمن حمده» گفت، چنان کرد وگفت :«ربنا ولك الحمد»واین کار را هنگامی که سجده می کرد. انجام نمی داد ونه هرزمانی که سرش را ازسجده بلندمی کرد[1].

۸۶- بَاب: رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِذَا قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ

۷۳۹- حَدَّثَنَا عَيَّاشٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ إِذَا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ، كَبَّرَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ رَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». رَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ رَفَعَ يَدَيْهِ، وَرَفَعَ ذَلِكَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ.

رَوَاهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ

باب - ۸۶. بلند کردن دستها هنگام ایستادن از رکعت دوم (به رکعت سوم).

۷۳۹- از نافع روایت است که گفت : هنگامی که ابن عمر به نماز آغاز میکرد تکبیر می گفت ودستها را بلند می کرد : وآنگاه که رکوع می کرد دستها را بلند میکرد وآنگاه که می گفت: «سمع الله لمن حمده » دستها را بلند می کرد. آنگاه که از رکعت دوم بر می خاست دستها را بلند می کرد واین حدیث را ابن عمرمرفوع روایت کرده وبه پیامبر خدا صلی الله

---

۱) دربارهٔ بلند کردن دستها هنگام گفتن تکبیررکوع، و بلند شدن از رکوع اختلاف است. این عمل نزد ابوحنیفه مستحب نیست جزدرتکبیر احرام واین اشهر روایات است از مالک. حدیث ابن مسعود که به تحقیق آن حضرت برنمی داشت دستهارا مگردر هنگام افتتاح نماز وچیزی ازآن را تکرار نمیکرد و روایت کرده این حدیث را ترمذی وابوداود ونسائی به تفاوت الفاظ...وحکایت کرده اند شارحان هدایه که ملاقات کرد اوزاعی ابوحنیفه را در مسجد حرام وگفت چرا اهل عراق هنگام رکوع وبلندشدن از رکوع دستها را بلند نمیکنند. به تحقیق که زهری از سالم از ابن عمرمرا حدیث کرد که آن حضرت در این سه موضع دستها را بلند می کرد؟ ابوحنیفه گفت: حدیث کرده است مرا حماد از ابراهیم از علقمه واسود از عبدالله بن مسعود که آن حضرت در آغاز دستها را بلند میکرد وپس از آن بلند نمی کرد. اوزاعی گفت:من تراحدیث می کنم از زهری از سالم از پدرش وتوحدیث می کنی مرا ازحماد از علقمه از ابن مسعود اوزاعی حدیث خود را به اسناد ترجیح داد.

ابوحنیفه گفت : حماد افقه است از زهری وابراهیم افقه است از سالم وعلقمه کمتر ازابن عمرنیست درفقه. اگر چه ابن عمر را صحبت است آن حضرت را و اسود را نیز فضل کثیر است وعبدالله خود عبدالله است یعنی ابن مسعود، که منزلت و فقاهت اومعروف ومشهور است. پس ترجیح دادابوحنیفه به فقه و فقاهت ان روات رانه به علو اسناد (شرح شیخ الاسلام)

ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَرَوَاهُ ابْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ أَيُّوبَ وَمُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، مُخْتَصَرًا . [راجع :٧٣٥ . اخرجه مسلم: ٣٩٠]

علیه وسلم رسانیده است وحماد بن سلمه از ایوب ازنافع ا زابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است .
وابن طهمان از ایوب وموسی بن عقبه بطور مختصر روایت کرده است .

٨٧- بَاب: وَضْعِ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى

٧٤٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : كَانَ النَّاسُ يُؤْمَرُونَ أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ الْيَدَ الْيُمْنَى عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى فِي الصَّلاةِ .
قال أَبُو حَازِمٍ : لا أَعْلَمُهُ إِلا يَنْمِي ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ .
قال إِسْمَاعِيلُ : يُنْمَى ذَلِكَ ، وَلَمْ يَقُلْ : يَنْمِي .

باب ـ ٨٧، نهادن دست راست بردست چپ .

٧٤٠- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت : به مردم امر می شد که مرد در نماز دست راست را بر دست چپ خود نهد[1].
ابوحازم گفته است : نمی دانم مگر آنکه سهل این امر را به پیامبر صلی الله علیه و سلم نسبت می کرد[2].
اسماعیل گفته است : یُنمَی (به صیغهٔ مجهول گفته) و ـ یَنمِی ـ به صیغهٔ معلوم روایت نکرده است .

٨٨- بَاب: الْخُشُوعِ فِي الصَّلاةِ

٧٤١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَهُنَا ، وَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ رُكُوعُكُمْ وَلا خُشُوعُكُمْ ، وَإِنِّي لأَرَاكُمْ وَرَاءَ ظَهْرِي » .
[راجع :٤١٨ . اخرجه مسلم: ٤٢٤]

باب ـ ٨٨، خشوع (فروتنی) در نماز.

٧٤١- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود :
آیا فقط قبله ام را اینجا می بینید ؟ به خدا سوگند که رکوع شما وخشوع شما برمن پنهان نیست و همانا من شما را از پس پشت خود می بینم .»

٧٤٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَقِيمُوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ ، فَوَاللَّهِ إِنِّي

٧٤٢- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: رکوع وسجود را درست بجا آورید. به خدا سوگند که من شما را از پشت سرخود می بینم

لاراكُمْ مِنْ بَعْدِي - وَرُبَّمَا قَالَ مِنْ بَعْدِ ظَهْرِي - إِذَا رَكَعْتُمْ وَسَجَدْتُمْ». [راجع :۴۱۹ . اخرجه مسلم :۴۲۵]

ـ ویا شاید چنین فرمود: از پس پشت خود ـ آنگاه که رکوع وسجده می کنید .»

۸۹- بَابٌ: مَا يَقُولُ بَعْدَ التَّكْبِيرِ

باب ـ ۸۹، آنچه پس از تکبیر می گوید .

۷۴۳- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رضي الله عنهما، كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلَاةَ: بِـالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. [اخرجه مسلم: ۳۹۹ مطولاً]

۷۴۳- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : همانا پیامبر صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر رضی الله عنهما نماز خویش را با الحمد لله رب العالمین ـ آغاز می کردند[1] .

۷۴۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ ابْنُ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ الْقَعْقَاعِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْكُتُ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ إِسْكَاتَةً - قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ هُنَيَّةً - فَقُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِسْكَاتُكَ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ، مَا تَقُولُ؟ قَالَ: «أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ، كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ». [اخرجه مسلم: ۵۹۸]

۷۴۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقفهٔ بین تکبیر وقرائت اندکی خاموش می ماند .
ابوزرعه می گوید : گمان می کنم که ابوهریره گفته است : زمانی کوتاه (خاموش می ماند) (ابوهریره گفته است) به آن حضرت گفتم : پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله. در وقفهٔ سکوت بین تکبیر وقرائت چه می خوانی ؟ آن حضرت فرمود که :
« می گویم بارالها دور گردان میان من وگناهان من چنانکه دور گردانید ی میان مشرق ومغرب. بارالها! از آلودگی گناه چنان پاکم کن که جامهٔ سفید از چرک وآلودگی پاک می شود.بارالها خطاهای مرا با آب وبرف وژاله بشوی .»

۹۰- [باب]:

۷٤٥- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ قال: أَخْبَرَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى صَلاةَ الْكُسُوفِ، فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ رَفَعَ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ رَفَعَ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ رَفَعَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ رَفَعَ، فَسَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ رَفَعَ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ: «قَدْ دَنَتْ مِنِّي الْجَنَّةُ، حَتَّى لَوِ اجْتَرَأْتُ عَلَيْهَا، لَجِئْتُكُمْ بِقِطَافٍ مِنْ قِطَافِهَا، وَدَنَتْ مِنِّي النَّارُ حَتَّى قُلْتُ: أَيْ رَبِّ، وَأَنَا مَعَهُمْ؟ فَإِذَا امْرَأَةٌ - حَسِبْتُ أَنَّهُ قال - تَخْدِشُهَا هِرَّةٌ، قُلْتُ: مَا شَأْنُ هَذِهِ؟ قالوا: حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا، لا أَطْعَمَتْهَا، وَلا أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ - قال نَافِعٌ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قال - مِنْ خَشِيشٍ أَوْ خَشَاشِ الأَرْضِ». [انظر: ۲۳٦٤]

باب - ۹۰

۷٤٥- از اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز کسوف راگزارد وچون به نماز ایستاد قیام را دراز کرد، سپس رکوع کرد و رکوع را طولانی نمود.

سپس ایستاد وقیام را دراز کرد، بعد رکوع کرد ورکوع را دراز کرد بعد از رکوع بلند شد وسپس سجده کردوسجده را دراز کرد. سپس از سجده بلند شد وبعد سجده کرد وسجده رادراز کرد: پس از ان ایستاد وقیام را دراز کرد، سپس رکوع کرد ورکوع را دراز کرد سپس بلند شد وقیام را دراز کرد، سپس رکوع کرد ورکوع را دراز کرد بعد بلند شد وسجده کرد وسجده را دراز کرد سپس از سجده بلند وبعد سجده کرد وسجده رادراز کرد. پس ازآن نماز را تمام کردوگفت که همانا بهشت به من نزدیک شد تا آنکه اگر جرأت می کردم خوشهٔ انگوری از خوشه های بهشت به شما می آوردم. ودوزخ برمن نزدیک گشت تا آنکه گفتم: ای پروردگار من، آیا من با ایشان هستم؟ ناگاه در آنجا زنی دیدم. (نافع می گوید) گمان می کنم (ابن ملیکه گفت: آن زن را گربه ای می‌خراشید آن حضرت می‌گوید گفتم: حال این زن چگونه بوده است؟ گفتند: وی گربه ای را در بند نگهداشته بود تااز گرسنگی مرد. نه او را غذا داده بود ونه رهاکرده بود که چیزی بخورد.

(نافع می گوید) گمان می کنم که گفته است از حشرات زمین چیزی بخورد.»

۹۱- بَاب: رَفْعِ الْبَصَرِ إِلَى الإِمَامِ فِي الصَّلاةِ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قال النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلاةِ الْكُسُوفِ:

باب -۹۱، نظرکردن به سوی امام (در نماز).

وعایشه گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم درنماز کسوف فرمود:

«فَرَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، حِينَ رَأَيْتُمُونِي تَأَخَّرْتُ» . [راجع: ۱۰٤٤]

«دوزخ رادیدم که بخشی از آن بخش دیگر را می‌خورد وآن زمانی بودکه مرادیدید درحال نماز عقب آمدم .»

٧٤٦- حَدَّثَنَا مُوسَى قال : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ قال : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ قال : قُلْنَا لِخَبَّابٍ : أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ ؟ قال : نَعَمْ ، قُلْنَا : بِمَ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ ذَاكَ ؟ قال : بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ . [انظر: ٧٦٠، ٧٦١، ٧٧٧]

٧٤٦- از ابو معمر روایت است که گفت: حباب راگفتیم آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم درنماز پیشین وعصر قرائت می کرد ؟
گفت : آری.
او راگفتیم : قرائت اورا چگونه تشخیص می دادید ؟
گفت : ازحرکت ریش آن حضرت .

٧٤٧- حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَنْبَأَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ يَزِيدَ يَخْطُبُ قال : حَدَّثَنَا الْبَرَاءُ ، وَكَانَ غَيْرَ كَذُوبٍ : أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا صَلَّوْا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ ، قَامُوا قِيَامًا ، حَتَّى يَرَوْنَهُ قَدْ سَجَدَ . [راجع : ٦٩٠ . أخرجه مسلم: ٤٧٤]

٧٤٧- از براء روایت است که گفت: ـواودروغگوی‌نبود.ـ صحابهٔ که با پیامبرصلی الله علیه وسلم نماز میگزاردند، چون آن حضرت سر از رکوع بلند می کرد، آنها تا آنگاه ایستاده می بودند که سجده کردن آن حضرت را می دیدند .

٧٤٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : خَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى ، قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ ، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ تَكَعْكَعْتَ ؟ قال : «إِنِّي أُرِيتُ الْجَنَّةَ ، فَتَنَاوَلْتُ مِنْهَا عُنْقُودًا ، وَلَوْ أَخَذْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا» . [راجع: ٢٩. أخرجه مسلم: ٩٠٧ مطولاً]

٧٤٨- ازعبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: در روزگار رسول الله صلی الله علیه وسلم کسوف آفتاب رخ داد وآن حضرت نماز کسوف گزارد .
حاضران گفتند : یا رسول الله ،تورا درجایگاه نماز دیدیم که چیزی را می گیری وسپس تورا دیدیم که عقب آمدی.
آن حضرت فرمود:«به تحقیق که بهشت برای من نمودار گشت و خواستم تا از آنجا خوشهٔ انگوری بگیرم واگر از آن می گرفتم تا جهان باقی بود از آن میخوردید.» (طعام بهشت فنا ناپذیر است).

٧٤٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قال : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ قال : حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال : صَلَّى لَنَا النَّبِيُّ ﷺ ، ثُمَّ رَقِيَ الْمِنْبَرَ ، فَأَشَارَ بِيَدَيْهِ قِبَلَ قِبْلَةِ

٧٤٩- ازانس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم برما نمازگزاردوسپس برمنبر ایستاد وبادستهای خویش به سوی قبلهٔ مسجد اشارت کردوبعد

الْمَسْجِد، ثُمَّ قال: «لَقَدْ رَأَيْتُ الآنَ، مُنْذُ صَلَّيْتُ لَكُمُ الصَّلاةَ، الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، مُمَثَّلَتَيْنِ فِي قِبْلَةِ هَـٰذَا الْجِدَارِ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ». ثَلاثًا. [راجع: ٩٣. اخرجه مسلم: ٢٣٥٩ مطولاً]

فرمود: «به تحقيق كه همين اكنون از لحظه اى كه بر شما نمازگزاردم، (تصوير) بهشت و دوزخ را بر قبلهٔ اين ديوار مجسم ديدم، و من مانند امروز در نيكى و در بدى نديدم. و اين سخنشان را سه بارتكرار فرمود.

٩٢- بَاب: رَفْعِ الْبَصَرِ إِلَى السَّمَاءِ فِي الصَّلاةِ

باب - ٩٢، نظر كردن به آسمان درحال نماز.

٧٥٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَرُوبَةَ قال: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِك حَدَّثَهُمْ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ، يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلاتِهِمْ». فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ، حَتَّى قال: «لَيَنْتَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَتُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ».

٧٥٠- از انس بن مالک رضی الله عنه روايت است كه پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «چه شده مردمى را كه درنماز چشمانشان رابسوى آسمان مى دوزند؟.» سپس گفتار آن حضرت شدت يافت تا آنكه گفت: البته خود را از اين‌كار باز خواهند داشت يا آنكه چشمان شان ربوده خواهد شد.

٩٣- بَاب: الالْتِفَاتِ فِي الصَّلاةِ

باب - ٩٣، چپ وراست نگريستن درنماز.

٧٥١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ قال: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ قالتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الالْتِفَاتِ فِي الصَّلاةِ؟ فَقَال: «هُوَ اخْتِلاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلاةِ الْعَبْدِ». [انظر: ٣٢٩١]

٧٥١- از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت: از رسول الله صلى الله عليه وسلم درمورد چپ وراست نگريستن درنماز سئوال كردم. آن حضرت فرمود: «اين حالت، ربودنى است كه شيطان از نماز بنده مى ربايد.»

٧٥٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلامٌ، فَقَال: «شَغَلَتْنِي أَعْلامُ هَذِهِ، اذْهَبُوا بِهَا إِلَى أَبِي جَهْمٍ، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةٍ». [راجع: ٣٧٣. اخرجه مسلم: ٥٥٦]

٧٥٢- ازعايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت: پيامبر صلى الله عليه وسلم در چادر سياه مربع شكلى كه داراى نقش بود نماز گزارد وسپس گفت: «نقشهاى آن مرا بخود مشغول كرد، آن را به ابوجهم ببريد وبراى من چادرى انبجانى(ساده و بى نقش، منسوب به انبجان) بياوريد.»

٩٤- بَاب: هَلْ يَلْتَفِتُ لأَمْرٍ يَنْزِلُ بِهِ، أَوْ يَرَى شَيْئًا، أَوْ بُصَاقًا فِي القِبْلَةِ

وَقَالَ سَهْلٌ: الْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ فَرَأَى النَّبِيَّ ﷺ.

[راجع: ٦٨٤]

باب ـ۹۴، آیا نمازگزار در آنچه برای او رخ می دهد به دور وبرخویش نظر افکند یا چیزی یا آب دهان یا بینی‌ای بردیوار قبله ببیند.

وسهل گفته است: ابوبکر درحال نماز نگریست وپیامبر صلی علیه وسلم را دید که برآمده است.

٧٥٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيُّ ﷺ نُخَامَةً فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ، وَهُوَ يُصَلِّي بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ، فَحَتَّهَا، ثُمَّ قَالَ حِينَ انْصَرَفَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا كَانَ فِي الصَّلاةِ، فَإِنَّ اللهَ قِبَلَ وَجْهِهِ، فَلا يَتَنَخَّمَنَّ أَحَدٌ قِبَلَ وَجْهِهِ فِي الصَّلاةِ».

رَوَاهُ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، وَابْنُ أَبِي رَوَّادٍ: عَنْ نَافِعٍ.

[راجع: ٤٠٦. أخرجه مسلم: ٥٤٧]

۷۵۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم آب بینی ای را بر دیوار قبلهٔ مسجد مشاهده کرد، در حالی که پیش روی مردم نماز میگزارد. پس آن را تراشید وسپس که نماز را تمام کرد فرمود: «هر گاه یکی از شما در نماز باشد، همانا خداوند پیش روی اوست. پس هیچ کسی درنماز به پیش روی خود (بلغم یا) آب بینی نیفکند.» این حدیث را موسی بن عقبه و ابن ابی رواد از نافع روایت کرده اند.

٧٥٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: بَيْنَمَا الْمُسْلِمُونَ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ، لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلا رَسُولُ اللهِ ﷺ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ صُفُوفٌ، فَتَبَسَّمَ يَضْحَكُ، وَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ عَلَى عَقِبَيْهِ، لِيَصِلَ لَهُ الصَّفَّ، فَظَنَّ أَنَّهُ يُرِيدُ الْخُرُوجَ، وَهَمَّ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِي صَلاتِهِمْ، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ: «أَتِمُّوا صَلاتَكُمْ». فَأَرْخَى السِّتْرَ، وَتُوُفِّيَ مِنْ آخِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ. [راجع: ٦٨٠. أخرجه مسلم: ٤١٩]

۷۵۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: در هنگامی که مسلمانان در ایام بیماری آن حضرت درحال ادای نماز بامداد بودند، رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را در نیافت بجز آنکه پردهٔ حجرهٔ عایشه را برزد وبه سوی آنها که در صفهای نماز بودند نگریست وتبسم کنان خندید. ابوبکر به عقب آمد تا آنکه به صف در آید: زیرا گمان برده بود که آن حضرت قصد برآمدن دارد ومسلمانان (از فرط شادمانی) نزدیک بود که درنماز خویش به فتنه افتند ولی آن حضرت اشاره کرد که نماز خویش را تمام کنند ودر آخر آن روز وفات کرد.

٩٥- بَاب: وُجُوبِ الْقِرَاءَةِ لِلإِمَامِ وَالْمَأْمُومِ

فِي الصَّلَوَاتِ كُلِّهَا ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ ، وَمَا يُجْهَرُ فِيهَا وَمَا يُخَافَتُ

٧٥٥- حَدَّثَنَا مُوسَى قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قال: شَكَا أَهْلُ الْكُوفَةِ سَعْدًا إِلَى عُمَرَ ﷺ ، فَعَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَّارًا ، فَشَكَوْا حَتَّى ذَكَرُوا أَنَّهُ لا يُحْسِنُ يُصَلِّي ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ ، إِنَّ هَؤُلاءِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ لا تُحْسِنُ تُصَلِّي ؟ قال أَبُو إِسْحَاقَ: أَمَّا أَنَا ، وَاللَّهِ فَإِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي بِهِمْ صَلاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَخْرِمُ عَنْهَا ، أُصَلِّي صَلاةَ الْعِشَاءِ ، فَأَرْكُدُ فِي الأُولَيَيْنِ ، وَأُخِفُّ فِي الأُخْرَيَيْنِ . قال: ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ . فَأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلا ، أَوْ رِجَالا ، إِلَى الْكُوفَةِ ، فَسَأَلَ عَنْهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ ، وَلَمْ يَدَعْ مَسْجِدًا إِلا سَأَلَ عَنْهُ ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفًا ، حَتَّى دَخَلَ مَسْجِدًا لِبَنِي عَبْسٍ ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، يُقَالُ: لَهُ أُسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ ، يُكْنَى أَبَا سَعْدَةَ ، قال: أَمَّا إِذْ نَشَدْتَنَا ، فَإِنَّ سَعْدًا كَانَ لا يَسِيرُ بِالسَّرِيَّةِ ، وَلا يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ ، وَلا يَعْدِلُ فِي الْقَضِيَّةِ . قال سَعْدٌ: أَمَا وَاللَّهِ لأَدْعُوَنَّ بِثَلاثٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ هَذَا كَاذِبًا ، قَامَ رِيَاءً وَسُمْعَةً ، فَأَطِلْ عُمْرَهُ ، وَأَطِلْ فَقْرَهُ ، وَعَرِّضْهُ بِالْفِتَنِ . وَكَانَ بَعْدُ إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبِيرٌ مَفْتُونٌ ، أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْدٍ . قال عَبْدُالْمَلِكِ: فَأَنَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ ، قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ ، وَإِنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوَارِي فِي الطُّرُقِ يَغْمِزُهُنَّ .

[انظر: ٧٥٨، ٧٧٠، أخرجه مسلم: ٤٥٣ مختصراً]

باب ـ ۹۵، واجب بودن قرائت قرآن برامام ومقتدی.

درهمهٔ نمازها درحال اقامت ومسافرت ودرنمازی که بلند خوانده می شود یا آهسته[1].

۷۵۵- ازجابربن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت:مردم کوفه از سعد (امیرآن ولایت) به عمر شکایت کردند وعمرسعد را عزل کردوعمار را برآنها امیر مقرر نمود. شکایات ایشان به اندازه ای بود که می گفتند: سعد نماز را به نیکویی نمی گزارد. عمر کسی را عقب سعد فرستاد وگفت : ای ابواسحاق، این مردم گمان می کنند تونماز را نیکونمی گزاری.گفت: (هرآنچه ایشان گفته باشند، باشد) اما به خدا سوگند که من نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم را برایشان می گزاردم و ازآن چیزی ترک نمیکردم. نماز خفتن را که می گزاردم، دورکعت اول را دراز می گزاردم ودورکعت آخر را سبک می گزاردم.

عمر گفت: من برتوهمین راگمان می کردم ای ابواسحاق، وعمریک یاچند مرد را همراه وی به کوفه فرستاد تا در موردش از مردم کوفه سئوال کنند.

فرستادهٔ عمر مسجدی را نگذاشت که دربارهٔ سعد سئوال نکرده باشد ومردم سعد را به نیکویی می ستودند تا آنکه به مسجد بنی عبس رسید. در آنجا بود که مردی از میان مردم برخاست که او را اسامه بن قتاده می گفتند وکنیت وی ابوسعد بود.

---

۱) وائمه در این حکم متفقند ولیکن نزد حنفیه قرائت امام، قرائت مأموم یعنی مقتدی است ودرحکم آن است و مأموم را قرائتی جداگانه از امام نباید، نزد ایشان به دلیل ـ حدیث من کان له امام فقراءة الامام قرائة له ـ که روایت کرده اند آن را اصحاب سنن اربعه وغیر ایشان از اکابر اهل مسانید و قایل اند بدان ائمهٔ ثلثه درجهریه، و درسریه به خلاف آن رفته اند. وامام محمد در موطا گفته که نیست قرائت خلف امام درنماز جهری (که بلند خوانده شود) نه در نمازسری (که آهسته خوانده شود)..... واز سالم بن عبدالله روایت کرده اند که گفت: قرائت پشت سر امام را ترک کرده اند جمعی که بدیشان اقتدا کرده می شود واگر بخوانی خوانده جمعی که بدیشان اقتدا کرده می شود وقاسم خود از آن جمع بود که قرائت نمیکرد(شرح شیخ الاسلام ج ۲،ص ۱۳۱حاشیه)

وی گفت: حال که واقعیت را از ما سئوال کردی ، چنان بود که سعد همراه لشکر به جنگ نمی رفت ومال غنیمت را عادلانه تقسیم نمی کرد ودر قضایا عدالت را رعایت نمی کرد. سعد گفت به خدا سوگند (به خاطر این) درحق توسه را دعا می کنم : بارالهاً اگر این بنده ات دروغ می گوید و به قصد، ریا وخود نمایی برخاسته است، پس عمرش را طولانی وفقرش رادراز کن واورا در فتنه بیفکن (وچنان شد) وپس از آن زمان هرگاه از وی سئوال می شد، میگفت : من پیری کهنسالم که در فتنه افتاده ودعای سعد مرا رسیده است. عبدالملک گفته است : پس از آن او را به حالتی دیدم که از اثر ضعف و پیری ابروان اوبرچشمان اوافتاده بود وبرسرراه ها متعرض دخترکان می شد .

٧٥٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ :« لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ ». [أخرجه مسلم: ٣٩٤]

٧٥٦- از عباده بن الصامت رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: برای کسی که سورهٔ فاتحه را نخواند، نمازی نیست[1].

٧٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى ، فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَدَّ ، وَقَالَ: « ارْجِعْ فَصَلِّ ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ ». فَرَجَعَ يُصَلِّي كَمَا صَلَّى ، ثُمَّ جَاءَ ، فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ: « ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ ». ثَلَاثًا ، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا أُحْسِنُ

٧٥٧- ازابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفته : رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد مسجدی شد. مردی به مسجد در آمد ونماز گزارد وسپس برپیامبر صلی الله علیه وسلم سلام کرد. آن حضرت سلام او را جواب دادوفرمود:«برگرد ونماز بگزار، زیرانمازنگزارده ای ». آن مردبرگشت و نمازگزارد همان گونه که پیشتر نماز گزارده بود. سپس آمد وبرپیامبر

۱) شافعی رح این حدیث وامثال آن را مستمسک خود ساخته وبه فرضیت قرائت فاتحه قایل شده است. حنفیه این نفی را بر نفی کمال وفضیلت حمل می کنند چنانکه درحدیث- لاصلوة لجار المسجدإلافی المسجد-یعنی نماز همسایهٔ مسجد بجز -درمسجد جایز نیست. درحالی که اتفاق است که نماز همسایهٔ مسجددرخانه اش جایز است وفضیلت جماعت از وی فوت می شود. ودرحدیث -لاصلوه للعبد الآبق - مثل صحیح نیست نماز بندهٔ گریز پارا. ونیز گفته اند که حدیث به اتفاق نفی ذات نماز نمیکند بلکه صفتی از صفات آن را نفی می کند، مثل صحت یاکمال، وتقدیر هرکلام از این دوصفت درانیجا جایز است . تقدیر اولی موافق شافعی است وتقدیر ثانی موافق حنفی ، پس دلالت آن ظنی است وظنی موجب نمی باشد وخواندن سورهٔ فاتحه درنماز، نزد حنفیه واجب است نه فرض وآیت :فاقروا ما تیسر من القرآن، قطعی است .

غَيْرَهُ ، فَعَلِّمْني ؟ فقال : « إذا قُمْتَ إلى الصَّلاة فَكَبِّرْ ، ثُمَّ اقْرَأْ ما تَيَسَّرَ مَعَكَ منَ القُرْآن ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطمَئِنَّ راكعًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْدلَ قائمًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ ساجدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جالسًا ، وافْعَلْ ذلكَ في صَلاتكَ كُلِّهَا » . [انظر: ٧٩٣، ٦٢٥١، ٦٢٥٢، ٦٦٦٧، وانظر في الصلاة باب : ٣١ . أخرجه مسلم: ٣٩٧]

صلی الله علیه وسلم سلام کرد. آن حضرت فرمود : برگرد ونماز بگزار زیرا تونماز نگزارده ای .» تاسه بار این حالت تکرارشد. بعد آن مرد گفت : سوگند به کسی که تورا به حق برانگیخته، من بهتر از این نمی توانم، پس مرا تعلیم بده. آن حضرت فرمود: آنگاه که به نماز می ایستی تکبیر بگوی، سپس از آنچه از قرآن بیاد داری بخوان بعد رکوع کن تا دررکوع آرام گیری، سپس بلند شو تا آنکه خوب بایستی پس از آن سجده کن تا در سجده آرام گیری سپس بلند شوتا در نشستن آرام گیری. ودر همهٔ نمازهایت چنین کن .

٧٥٨- حدثَّنا أبُو النُّعمانِ قالَ : حدثَّنا أبُو عَوانَةَ عَنْ عَبْد الملك بن عُمَير، عَنْ جابر بن سَمُرَةَ قالَ : قالَ سَعْدٌ كُنْتُ أُصَلِّي بهِمْ صَلاةَ رَسُولِ الله ﷺ صَلاةَ العشاء لا أخرِمُ عنها. كُنْتُ أرْكُدُ في الأولَيَيْنِ واحذفُ في الأُخْرَيَيْنِ. فقالَ عُمَرُ ذاكَ الظَّنُّ بكَ . [راجع : ٧٥٥]

٧٥٨- از جابربن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت : سعد گفت : من به آنها نماز خفتن را چون نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم می گزاردم واز آن چیزی کم نمیکردم. در دورکعت اول (قرائت) را دراز می کردم ودر دورکعت آخر از قرائت می کاستم .

٩٦- بَاب: القِرَاءَة فِي الظُّهْر

باب ـ ٩٦، قرائت درنماز پیشین.

٧٥٩- حَدَّثَنا أبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحيى ، عَنْ عَبْدالله بن أبي قَتَادَةَ ، عَنْ أبيه قال: كَانَ النَّبيُّ ﷺ يَقرَأُ في الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ مِنْ صَلاة الظُّهْر ، بِفَاتحَة الكتَاب وَسُورَتَيْن ، يُطَوِّلُ في الأُولَى ، ويُقَصِّرُ في الثَّانِيَة ، وَيُسْمِعُ الآيَةَ أحيَانًا ، وكَانَ يَقرَأُ في العَصْر بفَاتحَة الكتَاب وَسُورَتَيْن ، وكَانَ يُطَوِّلُ في الأُولَى ، وكَانَ يُطَوِّلُ في الرَّكْعَة الأُولَى مِنْ صَلاة الصُّبْح ، ويُقَصِّرُ في الثَّانيَة . [انظر: ٧٦٢، ٧٧٦، ٧٧٨، ٧٧٩. أخرجه مسلم: ٤٥١]

٧٥٩- از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم در دورکعت اول نماز پیشین سورهٔ فاتحه را با دوسوره می خواند، که در رکعت اول آن قرائت را دراز می کرد ودررکعت دوم آن را کوتاه،وگاهی آیه را می شنواند. ودر عصر (نیز) فاتحه و دوسوره را می خواند. ودر رکعت اول دراز میکرد. و رکعت اول نماز صبح را دراز می کرد. و رکعت دوم راکوتاه.

٧٦٠- حَدَّثَنا عُمَرُ بْنُ حَفص قال: حَدَّثَنا أبي قال: حَدَّثَنا الأعْمَشُ: حَدَّثَني عُمَارَةُ ، عَنْ أبي مَعْمَر قال: سَألنَا خَبَّابًا: أكَانَ النَّبيُّ ﷺ يَقرَأُ في الظُّهْرِ وَالعَصْرِ ؟ قال:

٧٦٠- از ابومعمر روایت است که گفت : از خباب بن ارت سئوال کردیم که آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم درنمازهای پیشین وعصر قرائت می کرد؟

نَعَمْ، قُلْنَا: بِأَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ. [راجع: ٧٤٦]

وی گفت: آری.
گفتیم: به چه چیزی آن را درمی یافتید.
گفت: به حرکت ریش آن حضرت.

٩٧- بَابُ: الْقِرَاءَةِ فِي الْعَصْرِ

باب ـ ۹۷، قرائت درنماز عصر.

٧٦١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ قَالَ: قُلْتُ لِخَبَّابِ بْنِ الأَرَتِّ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ بِأَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قِرَاءَتَهُ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ. [راجع: ٧٤٦]

٧٦١- از ابومعمر روایت است که به خباب بن ارت گفتم: پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز پیشین وعصر قرائت می کرد؟
گفت: آری. گفتم: به چه چیز قرائت او را میدانستید؟ گفت: از حرکت ریش آن حضرت.

٧٦٢- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، وَسُورَةٍ سُورَةٍ، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ أَحْيَانًا. [راجع: ٧٥٩. أخرجه مسلم: ٤٥١]

٧٦٢- از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که گفته: پیامبر صلی الله علیه وسلم در دورکعت از نماز پیشین ودو رکعت از نماز عصر سورۀ فاتحه ویک یک سوره می خواند وگاهی آن را به ما می شنوانید.

٩٨- بَابُ: الْقِرَاءَةِ فِي الْمَغْرِبِ

باب ـ ۹۸، قرائت درنماز شام (مغرب).

٧٦٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ سَمِعَتْهُ، وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿وَالْمُرْسَلاَتِ عُرْفًا﴾. فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، وَاللَّهِ لَقَدْ ذَكَّرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هَذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لآخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ. [انظر: ٤٤٢٩. أخرجه مسلم: ٤٦٢]

٧٦٣- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: ام الفضل مادر ابن عباس شنید که وی سورۀ «والمر سلات عرفا» را می خواند، گفت: ای پسرک من. به خدا سوگند که با خواندن این سوره بیاد من آوردی که این آخرین قرائتی بود که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بودم که در نماز شام می خواند.

٧٦٤- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: مَا لَكَ تَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِقِصَارٍ، وَقَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ بِطُولَى الطُّولَيَيْنِ؟.

٧٦٤- از مروان بن حکم روایت است که گفت: زید بن ثابت به من گفت: چرا در نماز شام سوره های کوتاه را می خوانی، به تحقیق شنیده ام که پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن دوسوره از سوره های دراز می خواند.

٩٩- بَاب: الْجَهْرِ فِي الْمَغْرِبِ

٧٦٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَرَأَ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ. [انظر: ٣٠٥٠، ٤٠٢٣، ٤٨٥٤ . اخرجه مسلم: ٥٧٨]

باب ـ ٩٩، قرائت به آواز بلند درنماز مغرب (شام)

٧٦٥- از جبيربن مطعم روايت است كه گفت : از رسول الله صلى الله عليه و سلم شنيدم كه در نماز شام سورهٔ طور را خواند.

١٠٠- بَاب: الْجَهْرِ فِي الْعِشَاءِ

٧٦٦- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان قال: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ قال: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ الْعَتَمَةَ ، فَقَرَأَ: «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» . فَسَجَدَ ، فَقُلْتُ لَهُ، قال: سَجَدْتُ خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ ، فَلا أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ . [انظر: ٧٦٨، ١٠٧٤، ١٠٧٨ . اخرجه مسلم: ٥٧٨]

باب ـ ١٠٠، قرائت به آوازبلند در نمازخفتن.

٧٦٦- از ابو رافع روايت است كه گفت : نماز خفتن را با ابوهريره گزاردم . وى سورهٔ « إذا السماء انشقت راخواند وسجده كرد. من به او گفتم : (چرا سجده كردى؟). و گفت : من در عقب ابوالقاسم صلى الله عليه وسلم كه اين سوره را مى خواند سجده كرده ام. پس هميشه با اين آيه سجده مى كنم تا آنگاه كه او را ملاقات كنم .

٧٦٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ قال: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ ، بِالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ . [انظر: ٧٦٩، ٤٩٥٢، ٧٥٤٦ . اخرجه مسلم: ٤٦٤]

٧٦٧- از براء رضى الله عنه روايت است كه گفت:
پيامبر صلى الله عليه وسلم در سفرى بود. درنماز خفتن در يكى از ركعت‌ها سورهٔ والتين والزيتون - راخواند .

١٠١- بَاب: الْقِرَاءَةِ فِي الْعِشَاءِ بِالسَّجْدَةِ

٧٦٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قال: حَدَّثَنِي التَّيْمِيُّ ، عَنْ بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ قال: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ الْعَتَمَةَ ، فَقَرَأَ: «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» . فَسَجَدَ، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ ؟ قال: سَجَدْتُ بِهَا خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ ، فَلا أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ . [راجع :٧٦٦ . اخرجه مسلم: ٥٧٨]

باب ـ١٠١، خواندن آيهٔ سجده در نماز خفتن.

٧٦٨- از ابورافع رضى الله عنه روايت است كه گفت : نماز خفتن را با ابوهريره گزاردم واو سورهٔ «اذا السماء انشقت » را خواند وسجده كرد .
به او گفتم :اين سجده ازبراى چيست ؟
وى گفت : من با اين سوره درعقب ابوالقاسم صلى الله عليه وسلم سجده كرده ام . پس هميشه با اين آيه سجده مى كنم تا آنگاه كه اورا ملاقات كنم.

١٠٢- بَاب الْقِرَاءَةِ فِي الْعِشَاءِ

٧٦٩- حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِت: سَمِعَ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ». فِي الْعِشَاءِ، وَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ، أَوْ قِرَاءَةً. [راجع :٧٦٧. اخرجه مسلم: ٤٦٤]

باب ـ ۱۰۲، قرائت درنماز خفتن.

۷۶۹- از براء روایت است که گفت : از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که در نماز ختفن سورهٔ «والتین والزیتون » را خواند ومن هیچکس را خوش آواز تر یا خوش قرائت تر از وی نشنیده بودم.

١٠٣- بَاب: يُطَوِّلُ فِي الأُولَيَيْنِ، وَيَحْذِفُ فِي الأُخْرَيَيْنِ

٧٧٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي عَوْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ عُمَرُ لِسَعْدٍ: لَقَدْ شَكَوْكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى الصَّلاةِ. قَالَ: أَمَّا أَنَا، فَأَمُدُّ فِي الأُولَيَيْنِ، وَأَحْذِفُ فِي الأُخْرَيَيْنِ، وَلا آلُو مَا اقْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ صَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: صَدَقْتَ، ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ، أَوْ ظَنِّي بِكَ. [راجع :٧٥٥. اخرجه مسلم: ٤٥٣]

باب ـ ۱۰۳، دراز کردن دورکعت اول وکوتاه کردن دورکعت آخر.

۷۷۰- از جابر بن سمره روایت است که عمر به سعد گفت : مردم درهمه امور از تو شکایت کرده اند حتی در مورد نماز .

سعدگفت : درواقع من دورکعت اول را دراز می کنم ودو رکعت آخر را کم (یعنی کوتاه) می کنم، ومن هرگز از نحوهٔ نمازی که با رسول الله علیه وسلم اقتدا کرده ام کوتاهی نمی کنم .

عمر گفت : راست گفتی ، همین گمان به تو می رود ، یاگمان من نسبت به توهمین است .

١٠٤- بَاب: الْقِرَاءَةِ فِي الْفَجْرِ

وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ بِالطُّورِ. [راجع : ٤٦٤].

٧٧١- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَيَّارُ بْنُ سَلامَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي عَلَى أَبِي بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ وَقْتِ الصَّلَوَاتِ، فَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الظُّهْرَ حِينَ تَزُولُ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ، وَيَرْجِعُ الرَّجُلُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ، وَلا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَلا يُحِبُّ النَّوْمَ قَبْلَهَا وَلا الْحَدِيثَ بَعْدَهَا، وَيُصَلِّي الصُّبْحَ، فَيَنْصَرِفُ الرَّجُلُ فَيَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي

باب ـ ۱۰۴، قرائت درنماز صبح وام سلمه گفت پیامبر صلی الله علیه وسلم « در نماز صبح» سورهٔ طور راخواند.

۷۷۱- سیار بن سلامه گفت، من وپدرم نزد ابوبرزهٔ اسلمی رفتیم واز وقت نماز ازوی پرسیدیم .او میگفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز پیشین را زمانی میگزارد که آفتاب ازمیانهٔ آسمان مایل می‌شد، و نماز عصر را زمانی می‌گزارد که اگر مردی (پس ازنماز) به‌دورترین نقطهٔ مدینه (می رفت) و بر می گشت، آفتاب هنوز روشن و تابان می بود.

سیار می گوید من فراموش کردم که درباره نماز شام چه گفته است ودر تأخیر نماز خفتن

الرَّكْعَتَيْنِ، أَوْ إِحْدَاهُمَا، مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ.
[راجع: ٥٤١. أخرجه مسلم: ٤٦١ مختصراً (٦٤٧)]

تا یک سوم حصه از شب بگذرد باکی نمی دید، ودوست نمی داشت که قبل از نماز خفتن بخوابد وپس از آن سخن بگوید. ونماز صبح راهنگامی میگزارد که نماز گزار پس از نماز می توانست مرد پهلوی خود را بشناسد. (اندکی هوا روشن می بود) ودر دورکعت آن ویایکی از دورکعت شصت تا صد آیه از قرآن را تلاوت می کرد.

٧٧٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: فِي كُلِّ صَلَاةٍ يُقْرَأُ، فَمَا أَسْمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْمَعْنَاكُمْ، وَمَا أَخْفَى عَنَّا أَخْفَيْنَا عَنْكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَزِدْ عَلَى أُمِّ الْقُرْآنِ أَجْزَأَتْ، وَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ. [أخرجه مسلم: ٣٩٦]

٧٧٢- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: در هر نماز قرائت کرده می شود (یعنی قرائت فرض است) ومن آنچه را رسول الله صلی علیه وسلم بر ما شنوانیده است برشما می شنوانم وآنچه را از ما پنهان داشته است از شما پنهان میدارم. اگر درخواندن سورهٔ فاتحه درنماز نیفزایی همان تو را بسنده است واگر برآن بیفزایی آن تو را بهتر می باشد[1]

١٠٥- بَاب: الْجَهْرِ بِقِرَاءَةِ صَلَاةِ الْفَجْرِ

باب - ١٠٥، قرائت به آواز بلند در نماز صبح.

وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: طُفْتُ وَرَاءَ النَّاسِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي، وَيَقْرَأُ بِالطُّورِ. [راجع: ٤٦٤].

وام سلمه گفت است: من درعقب مردم طواف کردم وپیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می گزارد وسورهٔ طور را می خواند.

٧٧٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ فَقَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ. قَالُوا: مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إِلا شَيْءٌ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ

٧٧٣- از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم باگروهی از یاران خویش به قصد بازار عکاظ رفتند و آن در زمانی بود که میان شیاطین وخبر آسمان حایلی پدید آمده بود وآنها در معرض هجوم تیر شهاب قرار گرفته بودند.اینان نزد قوم خود برگشتند وقوم ایشان گفتند:

چه شده، چه حال دارید؟

آنها گفتند: میان ما وخبر آسمان حایلی پدید

---

1) در تیسیر القاری گفته شده که از این حدیث معلوم می شود که ضم سوره به سورهٔ فاتحه واجب نیست. ودرشرح شیخ الاسلام آمده‌است: نظر به ظاهر این حدیث ضم سوره به سورهٔ فاتحه‌مستحب است چنانکه شافعیه گویند ونزد حنفیه واجب است ومطلق قرائت را نظر به آیة: (فاقرء وا ما تیسر من القرآن) فرض کرده اند.

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ . فَانْصَرَفَ أُولَئِكَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تِهَامَةَ ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ بِنَخْلَةَ ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ ، فَقَالُوا : هَذَا وَاللَّهِ الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ، فَهُنَالِكَ حِينَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ ، فَقَالُوا : يَا قَوْمَنَا : ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا . يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ [الجن: ١] فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ : ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ﴾ وَإِنَّمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ . [انظر: ٤٩٢١، أخرجه مسلم: ٤٤٩]

آمده است وبرما تير آتشين افكنده مى شود. قوم ايشان گفتند : آنچه ميان شما وخبر آسمان حايل گشته است بجز از يک حادثه بزرگ چيزى بوده نمى تواند ، پس شرق وغرب زمين را بگرديد وبنگريد كه چه چيزى ميان شما وخبر آسمان حايل شده است .گروهى از شياطين به سوى تهامه برگشتند ودرناحية نخله به پيامبر صلى الله عليه وسلم رسيدند كه با ياران خود به قصد بازار عكاظ روانه بود ودر آنجا نماز صبح رامى گزاردند . شياطين كه آواز قرآن را شنيدند بدان گوش فرادادند وگفتند :به خدا سوگند كه همين است كه ميان شما و آسمان حايل گشته است. آنها بازگشتند. به سوى قوم خود در حالى كه مى گفتند.

اى‌قوم ماهماناقرآنى شگفت شنيديم كه به‌سوى راستى راه مى نمايد پس به آن ايمان آورديم و هرگز كسى را به پروردگار خويش شريک نمى آوريم.» الجن(١-٢) وخداوند برپيامبر خود وحى فرود آورد :« بگو وحى فرستاده شده به سوى من .» (الجن :٠)

وآنچه برپيامبر صلى الله عليه وسلم وحى نازل شد،آگهى ازگفتگوى جن بود .

٧٧٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ فِيمَا أُمِرَ ، وَسَكَتَ فِيمَا أُمِرَ . ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مريم: ٦٤] ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ . [الأحزاب: ٢١]

٧٧٤- از ابن عباس رضى الله عنهما روايت است كه گفت : پيامبر صلى الله عليه وسلم در آن نماز كه به او امر شده بود بلند بخواند بلند خواندودرآن نماز كه به او امر شده بود آهسته بخواند آهسته خواند . وسپس ابن عباس تلاوت كرد): « ونيست پروردگار توفراموشكار» (مريم ٦٤). هر آينه براى شما در پيغامبرخدا سرمشق نيكوست ».

١٠٦ - بَاب: الْجَمْعِ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ فِي الرَّكْعَةِ .

وَالْقِرَاءَةِ بِالْخَوَاتِيمِ ، وَبِسُورَةٍ قَبْلَ سُورَةٍ ، وَبِأَوَّلِ سُورَةٍ .

باب ـ ١٠٦، قرائت دو سوره در يک ركعت (به‌اضافهٔ سورهٔ فاتحه).

و قرائت آخر سوره ها (در نماز) وخواندن سوره اى ، پيش از سوره اى كه برآن مقدم

وَيُذْكَرُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ السَّائِبِ : قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُؤْمِنُونَ فِي الصُّبْحِ ، حَتَّى إِذَا جَاءَ ذِكْرُ مُوسَى وَهَارُونَ ، أَوْ ذِكْرُ عِيسَى ، أَخَذَتْهُ سَعْلَةٌ فَرَكَعَ .

وَقَرَأَ عُمَرُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى بِمِائَةٍ وَعِشْرِينَ آيَةً مِنَ الْبَقَرَةِ ، وَفِي الثَّانِيَةِ بِسُورَةٍ مِنَ الْمَثَانِي .

وَقَرَأَ الأَحْنَفُ بِالْكَهْفِ فِي الأُولَى ، وَفِي الثَّانِيَةِ بِيُوسُفَ أَوْ يُونُسَ ، وَذَكَرَ أَنَّهُ صَلَّى مَعَ عُمَرَ ﷺ الصُّبْحَ بِهِمَا .

وَقَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ بِأَرْبَعِينَ آيَةً مِنَ الأَنْفَالِ ، وَفِي الثَّانِيَةِ بِسُورَةٍ مِنَ الْمُفَصَّلِ .

وَقَالَ قَتَادَةُ - فِيمَنْ يَقْرَأُ سُورَةً وَاحِدَةً فِي رَكْعَتَيْنِ ، أَوْ يُرَدِّدُ سُورَةً وَاحِدَةً فِي رَكْعَتَيْنِ - كُلٌّ كِتَابُ اللَّهِ .

است (خلاف ترتيب مصحف عثمانی) وخواندن بخش اول سورۀ ناتمام، واز عبدالله بن سائب تذكر رفته است براینكه : پیامبر صلی الله علیه وسلم درنماز صبح سورۀ ـ المؤمنون ـ را خواند تا آنكه به جایی كه از ـ موسی وهارون ـ ذكر شد رسید . ویا از ـ عیسی ـ ذكر شد. آن حضرت را سرفه گرفت وركوع كرد. وعمر درركعت اول صد وبیست آیه از سورۀ بقره خواند ودرركعت دوم سوره ای از سوره های مثانی كه كمتر از صد آیت است، خواند. واحنف در ركعت اول سورۀ كهف راخواند ودرركعت دوم سورۀ یوسف یا یونس را خواند واظهار داشت كه نماز صبح را با عمر با همین دوسوره خوانده بود. و ابن مسعود چهل آیه از سوره انفال رادر ركعت اول خواند ودر ركعت دوم سوره ای از سوره های مفصل[1] را خواند . وقتاده گفته است : كسی كه یک سوره را در دوركعت ویا یک سوره را مكرردر دو ركعت می خواند، همۀ آن كتاب خداست .

۷۷۴م - وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : كَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ يَؤُمُّهُمْ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ ، وَكَانَ كُلَّمَا افْتَتَحَ سُورَةً يَقْرَأُ بِهَا لَهُمْ فِي الصَّلاةِ مِمَّا يَقْرَأُ بِهِ ، افْتَتَحَ : ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهَا ، ثُمَّ يَقْرَأُ سُورَةً أُخْرَى مَعَهَا ، وَكَانَ يَصْنَعُ ذَلِكَ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ ، فَكَلَّمَهُ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا: إِنَّكَ تَفْتَتِحُ بِهَذِهِ السُّورَةِ ، ثُمَّ لا تَرَى أَنَّهَا تُجْزِئُكَ حَتَّى تَقْرَأَ بِأُخْرَى ، فَإِمَّا تَقْرَأُ بِهَا وَإِمَّا أَنْ تَدَعَهَا وَتَقْرَأَ بِأُخْرَى ، فَقَالَ: مَا أَنَا بِتَارِكِهَا ، إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ أَؤُمَّكُمْ بِذَلِكَ فَعَلْتُ ، وَإِنْ كَرِهْتُمْ تَرَكْتُكُمْ ، وَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّهُ مِنْ أَفْضَلِهِمْ ، وَكَرِهُوا أَنْ يَؤُمَّهُمْ غَيْرُهُ ، فَلَمَّا أَتَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرُوهُ الْخَبَرَ ، فَقَالَ: «يَا فُلانُ ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَفْعَلَ مَا يَأْمُرُكَ بِهِ أَصْحَابُكَ ، وَمَا يَحْمِلُكَ عَلَى لُزُومِ هَذِهِ السُّورَةِ

۷۷۴ م ـ از انس رضی الله عنه روایت است كه گفت: مردی انصاری در مسجد قباء مردم خویش را امامت می‌داد.و هر زمانی‌كه سوره ای‌را آغاز می‌كرد كه می‌خواست آن را در نماز برایشان بخواند، نخست « قل هو الله احد »را می‌خواند،سپس سورۀ دیگر را. واو در هر ركعتی چنین می كرد . یارانش با وی صحبت كرده گفتند : توباهمین سوره آغاز میكنی وبعد نمی دانی كه آن تورا كفایت می كند تا آنكه سوره ای دیگر می خوانی .پس یاهمان سوره را بخوان (وبدان اكتفا كن) ویا آن سوره را ترک كن وبه جای آن سورۀ دیگر را بخوان .

وی گفت : من ترک كنندۀ آن (قل هو الله) نیستم .اگر شما دوست می دارید كه شما راامامت بدهم با همین سوره امامت می دهم

۱) سوره مفصل از آن گویند كه در آن فصول یعنی بسم الله زیاد است (ازسوره ق تا آخر قرآن مجید).

فِي كُلِّ رَكْعَةٍ» . فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّهَا ، فَقَالَ: «حُبُّكَ إِيَّاهَا أَدْخَلَكَ الْجَنَّةَ».

واگر دوست ندارید، امامت شما را ترک می کنم .
آن مردم معتقد بودند که وی بهترین ایشان است ودوست نداشتند که بجز وی کسی دیگر، ایشان را امامت بدهد .
آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد آنها آمد، آنحضرت را از قضیه آگاه کردند . آن حضرت فرمود:
«ای فلان، چه چیز تورا وا میدارد که خواستهٔ یاران خویش را بجانكنی وچه چیز تورا برمی انگیزد که این سوره را در هررکعت لازم بگیری ؟»
آن مرد گفت : من این سوره را دوست می دارم .
آن حضرت فرمود : «دوستی این سوره، تورا به بهشت در آورده است .»

۷۷۵- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ: قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ اللَّيْلَةَ فِي رَكْعَةٍ ، فَقَالَ: هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ ، لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرُنُ بَيْنَهُنَّ، فَذَكَرَ عِشْرِينَ سُورَةً مِنَ الْمُفَصَّلِ ، سُورَتَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ . [انظر: ۴۹۹۶، ۵۰۴۳، ۵۰۴۳. أخرجه مسلم: ۸۲۲]

۷۷۵- از ابووائل روایت است که گفت : مردی نزد ابن مسعود آمد وگفت : امشب دریکی از رکعت ها سوره ای از سوره های مفصل را خواندم.
ابن مسعود گفت : آن را به شتاب خواندی چون با شتاب‌خواندن شعر. به تحقیق من سوره های مماثل آن را شناخته ام که پیامبر صلی الله علیه وسلم میان آنها جمع میکرد (دوسوره از آن را در یک رکعت می خواند) وابن مسعود بیست سوره مفصل را ذکر کرد، دوسوره درهر رکعت[1].

۱۰۷- بَاب: يَقْرَأُ فِي الأُخْرَيَيْنِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ

باب - ۱۰۷، قرائت سورهٔ فاتحه الكتاب دردورکعت آخر.

۷۷۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ النَّبِيَّ

۷۷۶-از ابو قتاده روایت است که گفت : پیامبر صلی الله وعلیه وسلم درنماز پیشین

۱) در سنن ابوداود گفته شده که هر دوسوره که دریک رکعت می خواند عبارتنداز : الرحمن والنجم در رکعتی، واقتربت والحاقه دررکعتی والطور والذاریات دررکعتی والواقعه وسورهٔ نون در رکعتی وهمچنین سأل سائل(المعارج)والنازعات دررکعتی، و ویل للمطففین وعبس دررکعتی و مدثّر و مزمّل در رکعتی دیگر وهل أتی ولااقسم وسورهٔ عم والمرسلات دررکعتی. والدخان وکورت در رکعتی. (تیسیر القاری)

ﷺ كَانَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ، فِي الأُولَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُخْرَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ، وَيُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مَا لا يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ، وَهَكَذَا فِي الْعَصْرِ، وَهَكَذَا فِي الصُّبْحِ. [راجع :۷۵۹ . اخرجه مسلم: ۴۵۱]

دردورکعت اول، درهر رکعت سورهٔ فاتحه را بایک سورهٔ می خواند ودر دورکعت آخر سورهٔ فاتحه راتنها می خواند وگاهی ما را آیتی می شنوانید، که دررکعت اول نماز را دراز می کرد ولی در رگعت دوم دراز نمی کرد ودر نمازهای عصر وصبح نیز چنان می کرد .

۱۰۸- بَاب: مَنْ خَافَتَ الْقِرَاءَةَ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ

باب ـ ۱۰۸، کسی که درنماز پیشین وعصر آهسته قرائت کند.

۷۷۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، قُلْتُ لِخَبَّابٍ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْنَا: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ. [راجع :۷۴۶]

۷۷۷-از ابومعمر روایت است که گفت : حباب راگفتم که : آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز پیشین وعصر قرائت می کرد ؟

گفت : آری

گفتیم : ازکجا دانستی ؟

گفت : از حرکت ریش آن حضرت .

۱۰۹- بَاب: إِذَا أَسْمَعَ الإِمَامُ الآيَةَ

باب ـ ۱۰۹، وقتی که امام درنماز آهسته آیتی را بشنواند.

۷۷۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ بِأُمِّ الْكِتَابِ وَسُورَةٍ مَعَهَا، فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ، مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ وَصَلاةِ الْعَصْرِ، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ أَحْيَانًا، وَكَانَ يُطِيلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى. [راجع :۷۵۹ . اخرجه مسلم: ۴۵۱]

۷۷۸ـ از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم دردورکعت اول نماز پیشین وعصر سورهٔ فاتحه را با یک سورهٔ دیگر می خواند وگاه ما را آیتی می شنواند ودر رکعت اول نماز را دراز می کرد .

۱۱۰- بَاب: يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى

باب ـ ۱۱۰، دراز کردن رکعت اول.

۷۷۹- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَيَفْعَلُ ذَلِكَ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ. [راجع :۷۵۹. اخرجه مسلم: ۴۵۱]

۷۷۹- از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که گفت :

پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز پیشین رکعت اول را دراز می کرد و رکعت دوم را کوتاه می‌گزارد ودر نماز صبح نیز چنان می کرد .

۱۱۱- بَاب: جَهْرِ الإمَامِ بِالتَّأْمِينِ

وَقَالَ عَطَاءٌ: آمِينَ دُعَاءٌ.

أَمَّنَ ابْنُ الزُّبَيْرِ وَمَنْ وَرَاءَهُ، حَتَّى إِنَّ لِلْمَسْجِدِ لَلَجَّةً.

وَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُنَادِي الإمَامَ: لا تَفُتْنِي بِآمِينَ.

وَقَالَ نَافِعٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ لا يَدَعُهُ، وَيَحُضُّهُمْ، وَسَمِعْتُ مِنْهُ فِي ذَلِكَ خَيْرًا.

باب ـ ۱۱۱، بلند گفتن امام آمین را.

وعطاء گفته است : آمین دعاء است.
ابن زبیر وکسی که در عقبش بود به گونه ای آمین گفتند که در مسجد خروش افتاد.
وابوهریره برامام بانگ می زد که آمین مرا فوت مکن (یعنی قبل از داخل شدن من به نماز آمین مگوی).
ونافع گفته است : ابن عمر آمین را ترک نمی کرد ومردم را به گفتن آن تشویق می نمود ودراین مورد از او یک حدیث نیز شنیدم.

۷۸۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّهُمَا أَخْبَرَاهُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَمَّنَ الإمَامُ فَأَمِّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

وَقَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «آمِينَ». [انظر: ۶۴۰۲، ۷۸۱، ۷۸۲، ۴۴۷۵. اخرجه مسلم: ۴۱۰]

۷۸۰- از ابوهریره رضی الله روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : هرگاه امام آمین بگوید شما نیز آمین بگویید، پس کسی که آمین وی با آمین فرشتگان موافق افتد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود.
وابن شهاب گفته است : رسول الله صلی الله علیه وسلم آمین می گفت.[1]

۱۱۲- بَاب: فَضْلِ التَّأْمِينِ

باب ـ ۱۱۲، فضلیت آمین گفتن.

۷۸۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ: أَحَدُكُمْ آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلائِكَةُ فِي السَّمَاءِ آمِينَ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ۷۸۰. اخرجه مسلم: ۴۱۰]

۷۸۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هرگاه یکی از شما آمین گفت و فرشتگان در آسمان آمین گفتند و یکی از این آمین ها با دیگری موافق افتاد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود.

---

۱) این حدیث دلیل است برجهر به تأمین (یعنی آمین گفتن به آواز بلند) زیرااگر جهر نبودی تعلیق تأمین مأمومین به تأمین امام صورت نبستی، مذهب شافعی واحمداین است ولیکن حکم به تأمین مأموم برتأمین امام موقوف نیست. اگر امام نگوید هم مقتدی راسنت باشد به دلیل حدیث: إذاقال الإمام ولاالضالین. فقولوا آمین (یعنی وقتیامام ولاالضالین گفت. ونزد امام ابوحنیفه ودر روایتی نزد مالک (آمین) را اخفا کند (یعنی آهسته بگوید) به دلیل آنچه ثابت شده است از ابراهیم نخعی که گفت : چهار چیزاند که اخفا کند آن را امام : تعوذ وبسم الله الرحمن الرحیم وسبحانک اللهم وآمین (شرح شیخ الاسلام ج۲، ص ۱۳۹)

۱۱۳- بَاب: جَهْرِ الْمَأْمُومِ بِالتَّأْمِينِ

۷۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ ، مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ الإِمَامُ: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلا الضَّالِّينَ﴾ . فَقُولُوا آمِينَ ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلائِكَةِ ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَنُعَيْمٌ الْمُجْمِرُ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ . [راجع : ۷۸۰ . اخرجه مسلم: ٤١٠]

باب ـ ۱۱۳، بلند گفتن آمین توسط مقتدی.

۷۸۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمود : هرگاه امام گفت : غیر المغضوب علیهم ولاالضالین»شما بگویید: آمین. بتحقیق کسی که قول وی با فرشتگان موافق افتد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود .»
متابعت کرده است (سمی راوی را)نعیم المجمر از ابوهریره رضی الله عنه[1].

۱۱٤- بَاب: إِذَا رَكَعَ دُونَ الصَّفِّ

۷۸۳- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنِ الأَعْلَمِ ، وَهُوَ زِيَادٌ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ: أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ رَاكِعٌ ، فَرَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الصَّفِّ ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلا تَعُدْ».

باب ـ ۱۱۴، کسی که در عقب صف (قبل از رسیدن به صف) رکوع کند .

۷۸۳ – از ابوبکره رضی الله عنه روایت است که گفت : وی زمانی به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید که وی در حال رکوع بود و ابوبکره قبل از آنکه خود را به صف برساند رکوع کرد . وی چون از این موضوع به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرد ، آن حضرت فرمود : « خداوند (در کار خیر) حرص تو را زیاد گرداند لیکن این کار را بار دیگر نکنی . (در غیر صف رکوع نکنی) » .

۱۱۵- بَاب: إِتْمَامِ التَّكْبِيرِ فِي الرُّكُوعِ

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۷۸۷] .

فِيهِ مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ .[راجع : ٦٧٧] .

۷۸٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنِ

باب ـ ۱۱۵، تمام کردن تکبیر در رکوع.

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است .
و مالک بن حویرث نیز رواست نموده است .

۷۸٤ – عمران ابن حصین گفت : وی در بصره

---

۱) مذهب امام ابوحنیفه رح آن است که مقتدی وامام آمین را آهسته بگویند و همه کوفیان به این عقیده اند نیز، ومروی است ازامام مالک که گوید آمین دعاء است ووظیفه دعاء اسرار است (یعنی آهسته گفتن) لقوله تعالی : ادعواربکم تضرعا وخفیة: یعنی دعا کنید پروردگار خود را یا بپرستید پروردگار خود را زاری کنان وپوشیده از مردمان (الاعراف :۵۵)

الْجُرَيْرِيِّ ، عَنْ أَبِي الْعَلاءِ ، عَنْ مُطَرِّفٍ ، عَنْ عِمْرَانَ ابْنِ حُصَيْنٍ ، قال : صَلَّى مَعَ عَلِيٍّ ﷺ بِالْبَصْرَةِ ، فَقَالَ : ذَكَّرَنَا هَذَا الرَّجُلُ صَلاةً ، كُنَّا نُصَلِّيهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَذَكَرَ أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَفَعَ وَكُلَّمَا وَضَعَ . [انظر: ۷۸۶، ۸۲۶. أخرجه مسلم: ۳۹۳]

با علی رضی الله عنه نماز گزارد . و عمران گفت : آن مرد (علی) نمازی را به یاد ما آورد که با رسول الله صلی الله علیه و سلم می گزاردیم . و عمران اظهار کرد که علی رضی الله عنه در هر بلند شدن و خم شدن تکبیر می گفت .

۷۸۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي بِهِمْ ، فَيُكَبِّرُ كُلَّمَا خَفَضَ وَرَفَعَ ، فَإِذَا انْصَرَفَ قال : إِنِّي لأَشْبَهُكُمْ صَلاةً بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ۷۸۹، ۷۹۵، ۸۰۳ . اخرجه مسلم: ۳۹۲]

۷۸۵ – از ابو سلمه روایت است که گفت : ابوهریره که به‌مردم نماز می‌گزارد، درهر بلند شدن و خم شدن تکبیر می‌گفت و هنگامی که نماز را تمام کرد گفت : از میان شما نماز من مشابه ترین نماز به نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم است .

۱۱۶- باب: إِتْمَام التَّكْبِيرِ فِي السُّجُودِ

باب ـ ۱۱۶، تمام کردن تکبیر در سجده.

۷۸۶- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قال : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ غَيْلانَ ابْنِ جَرِيرٍ ، عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قال : صَلَّيْتُ خَلْفَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ ، أَنَا وَعِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ ، فَكَانَ إِذَا سَجَدَ كَبَّرَ ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ كَبَّرَ ، وَإِذَا نَهَضَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ كَبَّرَ ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاةَ ، أَخَذَ بِيَدِي عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ فَقَالَ : قَدْ ذَكَّرَنِي هَذَا صَلاةَ مُحَمَّدٍ ﷺ ، أَوْ قَالَ : لَقَدْ صَلَّى بِنَا صَلاةَ مُحَمَّدٍ ﷺ . [راجع: ۷۸۴ . اخرجه مسلم: ۳۳]

۷۸۶ – از مطرف بن عبدالله روایت است که گفت : من و عمران بن حصین در عقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه نماز می گزاردیم . وی هنگامی که سجده می کرد تکبیر می گفت و چون سر از سجده بر می داشت تکبیر می گفت و چون از دو رکعت اول (به رکعت سوم) بر می خاست تکبیر می گفت . آنگاه که وی نماز را تمام کرد، عمران بن حصین دست مرا گرفت و گفت : به تحقیق که وی نماز محمد صلی الله علیه و سلم را بیاد من آورد ـ و یا چنین گفت : به تحقیق که وی نماز محمد صلی الله علیه و سلم را بر ما گزارد .

۷۸۷- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ قال : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ قال : رَأَيْتُ رَجُلاً عِنْدَ الْمَقَامِ ، يُكَبِّرُ فِي كُلِّ خَفْضٍ وَرَفْعٍ ، وَإِذَا قَامَ وَإِذَا وَضَعَ ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، قَالَ : أَوَلَيْسَ تِلْكَ صَلاةَ النَّبِيِّ ﷺ ، لا أُمَّ لَكَ . [انظر في الأذان ، باب : ۱۱۵].

۷۸۷ – از عکرمه روایت است که گفت : مردی را در نزدیک مقام ابراهیم دیدم که در هر خم شدن و بلند شدن تکبیر می گفت و همچنان هنگام برخاستن و نشستن تکبیر می گفت . و من از این موضوع به ابن عباس رضی الله عنهما گفتم . وی گفت : آیا این همان نماز پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست.بی مادر شوی!

(هدف از آن دعا نیست بلکه این اصطلاحی است که درهنگام تهدید و تنبیه گفته می شود).

۱۱۷- باب: التَّكْبِيرِ إِذَا قَامَ مِنَ السُّجُودِ

۷۸۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ شَيْخٍ بِمَكَّةَ، فَكَبَّرَ ثِنْتَيْنِ وَعِشْرِينَ تَكْبِيرَةً، فَقُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّهُ أَحْمَقُ، فَقَالَ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ، سُنَّةُ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ. [راجع: ۷۸۷]

وَقَالَ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبَانُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا

۷۸۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ». قَالَ عَبْدُاللَّهِ: «وَلَكَ الْحَمْدُ». ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الثِّنْتَيْنِ بَعْدَ الْجُلُوسِ. [راجع: ۷۸۵. أخرجه مسلم: ۳۹۲]

باب ـ ۱۱۷، تکبیر هنگام برخاستن از سجده.

۷۸۸ – از عکرمه روایت است که گفت : من در عقب پیری در مکه نماز گزاردم . او بیست و دو تکبیر گفت . به ابن عباس گفتم که وی احمق بوده است (که آن قدر تکبیر گفته است) .
وی گفت : مادرت برتو بگرید، همین است سنت ابو القاسم صلی الله علیه و سلم .
موسی گفته است : ابان از قتاده ، از عکرمه روایت کرده است .

۷۸۹ – از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم به نماز می ایستاد، هنگام ایستادن تکبیر می گفت . سپس زمانی که رکوع می کرد تکبیر می گفت . سپس هنگامی که کمرش را از رکوع راست می کرد می گفت :
« سمع الله لمن حمده ». بعد در حالیکه ایستاده بود می گفت : « ربنا لک الحمد » عبدالله (بن صالح به روایت از لیث) گفته است :
« و لک الحمد ». سپس هنگامی که به سجده می رفت تکبیر می گفت و زمانی که از سجده سر بلند می کرد تکبیر می گفت . و سپس هنگامی که سجده می کرد تکبیر می گفت و سپس وقتی که از سجده سر بلند می کرد تکبیر می گفت . و سپس آن حضرت در هر نماز چنین می کرد تا آنکه نماز را تمام می کرد و همچنان هنگامی که از دو رکعت نخستین بعد از نشستن (به تشهد) برمی‌خاست، تکبیر می گفت .

۱) عبارت ـ قال عبدالله ـ در سائر نسخ بخاری بجز صحیح البخاری شرح شیخ قاسم شماسی رفاعی چنین است : قال عبدالله بن صالح عن‌الليث. که ترجمهٔ آن آورده شد. مترجم.

١١٨- بَاب: وَضْعِ الأَكُفِّ عَلَى الرُّكَبِ فِي الرُّكُوعِ

وَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: أَمْكَنَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ . [راجع : ٨٢٨] .

٧٩٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُصْعَبَ بْنَ سَعْدٍ يَقُولُ: صَلَّيْتُ إِلَى جَنْبِ أَبِي ، فَطَبَّقْتُ بَيْنَ كَفَّيَّ ، ثُمَّ وَضَعْتُهُمَا بَيْنَ فَخِذَيَّ ، فَنَهَانِي أَبِي وَقَالَ: كُنَّا نَفْعَلُهُ فَنُهِينَا عَنْهُ ، وَأُمِرْنَا أَنْ نَضَعَ أَيْدِيَنَا عَلَى الرُّكَبِ . [أخرجه مسلم: ٥٣٥]

باب ـ ۱۱۸، نهادن کف دستها بر زانوها در رکوع.

ابو حمید در میان یاران خود گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم دستهای خویش را بر زانوهای خویش نهاد .

۷۹۰ – از مصعب بن سعد روایت است که گفت : در کنار پدر خود نماز گزاردم ، هر دو کف دست خود را بهم پیوستم و بعد دستهایم را در میان رانهایم نهادم . پدرم از این کار مرا منع کرد و گفت : ما قبل بر این همین کار را می کردیم و از این کار منع شدیم و بر ما امر شد که دستها را بر زانوها بگذاریم .

١١٩- بَاب: إِذَا لَمْ يُتِمَّ الرُّكُوعَ

٧٩١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ قَالَ: رَأَى حُذَيْفَةُ رَجُلاً لا يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ ، قَالَ: مَا صَلَّيْتَ ، وَلَوْ مُتَّ مُتَّ عَلَى غَيْرِ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَيْهَا. [راجع :٣٨٩]

باب ـ ۱۱۹، اگر نماز گزار رکوع را تمام نکند .

زید بن وهب گفته است : حذیفه مردی را دید که رکوع و سجده را به گونه ای کامل انجام نمی داد . وی گفت : تو نماز نگزاردی و آنگاه که بمیری بر غیر آیینی می میری که خداوند محمد صلی الله علیه و سلم را بر آن فرستاده است .

١٢٠- بَاب: اسْتِوَاءِ الظَّهْرِ فِي الرُّكُوعِ

وَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: رَكَعَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ . [راجع : ٨٢٨] .

باب ـ ۱۲۰، هموار کردن پشت در رکوع.

و ابو حمید در میان یاران خود گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم رکوع کرد و سپس پشت خود را خم نمود و راست نگهداشت .[1]

١٢١- بَاب: حَدِّ إِتْمَامِ الرُّكُوعِ وَالاعْتِدَالِ فِيهِ وَالطُّمَأْنِينَةِ

٧٩٢- حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ:

باب ـ ۱۲۱، کامل کردن رکوع و هموار کردن پشت و آرام گرفتن در رکوع.

۷۹۲ – از براء رضی الله عنه روایت است که

۱) در باب ۱۲۰- ثم ظهره ظهره تحریر یافته که اشتباه است وصورت درست آن : ثم هصر ظهره میباشد، چنانکه در غلطنامه نیز این را یاد کرده است.

أَخْبَرَنِي الْحَكَمُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ ﷺ وَسُجُودُهُ ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرُّكُوعِ ، مَا خَلا الْقِيَامَ وَالْقُعُودَ ، قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ .
[انظر: ٨٠١ك ، ٨٢٠د . أخرجه مسلم: ٤٧١]

گفت : رکوع پیامبر صلی الله علیه و سلم و سجدهٔ شان و نشستن میان دو سجده و ایستادن پس از رکوع بجز قیام (ایستادن به قرائت) و قعود (نشستن به تشهد) تقریبا (از نظر زمانی) با هم برابر بوده است .

١٢٢- باب: امر النبي ﷺ الذي لا يُتم ركوعَه بالإعادة

باب ـ ١٢٢، امر پیامبر صلی الله علیه و سلم به اعادهٔ نماز بر کسی که رکوع خود را کامل نمی کند .

٧٩٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى ، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِ السَّلامَ ، فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». فَصَلَّى ، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». ثَلاثًا ، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، فَمَا أُحْسِنُ غَيْرَهُ ، فَعَلِّمْنِي ، قَالَ: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاةِ فَكَبِّرْ ، ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاتِكَ كُلِّهَا». [راجع :٧٥٧ . أخرجه مسلم: ٣٩٧]

٧٩٣ – از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد مسجد شد . مردی در آمد و نماز گزارد سپس آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و سلم سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم سلام او را جواب گفت و سپس فرمود : « باز گرد و نماز بگزار، زیرا تو نماز نگزارده ای ! »
وی نماز گزارد و سپس آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و سلم سلام کرد. آن حضرت فرمود: « بازگرد و نماز بگزار زیرا تو نماز نگزاردی » سه بار (این وضع تکرار شد).
وی گفت : سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده که من بهتر از این نمی‌دانم . پس مرا بیاموز .
آن حضرت فرمود : « چون به نماز ایستادی تکبیر بگوی و سپس از قرآن آنچه را آسان است بر تو و بیاد داری بخوان . بعد رکوع کن تا در رکوع قرار و آرام گیری و سپس از رکوع بلند شو تا راست بایستی . بعد سجده کن تا در نشستن آرام گیری . باز سجده کن تا در سجده آرام گیری و پس از آن در همه نماز های خویش بدین گونه عمل کن ».

١٢٣ -باب: الدُّعَاءِ فِي الرُّكُوعِ

باب ـ ١٢٣، دعاء در رکوع.

٧٩٤- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ

٧٩٤ – از عایشه رضی الله عنه روایت است که

مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». [انظر: ۸۱۷، ۴۲۹۳، ۴۹۶۷، ۴۹۶۸. أخرجه مسلم: ۴۸۴]

گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در رکوع و سجود خویش می گفت: «سبحانک اللهم ربنا و بحمدک. اللهم اغفرلی[1]».

۱۲۴- باب: مَا يَقُولُ الإِمَامُ وَمَنْ خَلْفَهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ

باب - ۱۲۴، آنچه امام و کسی که در عقب اوست می گوید آنگاه که سر خویش را از رکوع بلند می کند.

۷۹۵- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». قَالَ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ».

وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَكَعَ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ يُكَبِّرُ، وَإِذَا قَامَ مِنَ السَّجْدَتَيْنِ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ». [راجع: ۷۸۵. أخرجه مسلم: ۳۹۲]

۷۹۵- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبرصلی الله علیه و سلم «سمع الله لمن حمده» می گفت، «ربنا ولک الحمد» می گفت.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگامی که به رکوع می رفت و آنگاه که سر از رکوع بلند می کرد، تکبیر می گفت. و زمانی که پس از دو سجده بلند می شد، می گفت: «الله اکبر».

۱۲۵- باب: فَضْلِ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ

باب - ۱۲۵، فضیلت گفتن اللهم ربنا و لک الحمد.

۷۹۶- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ الإِمَامُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلاَئِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [انظر: ۳۲۲۸. أخرجه مسلم: ۴۰۹]

۷۹۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که امام سمع الله لمن حمده» بگوید، شما بگویید: اللهم ربنا لک الحمد. زیرا کسی که گفته اش با گفته فرشتگان موافق افتد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود.»

---

۱) یعنی خداوندا! تورا به پاکی یاد میکنم وپروردگارا، حمدوثنای تو می‌گویم. بارالها مرابیامرز: واین امتثال است از آن حضرت به احسن وجوه از آنچه مأمور است بدان در آیه ی-فسبح بحمدربک واستغفره وادعیه واذکار در رکوع مختلف آمده است. شافعی واحمد وبعضی دیگر گفته اند که نمازگزار به هر چه می خواهد دعا کند از ادعیهٔ ماثوره درنماز فرض ونقل. ونزد حنفیه واحمد در روایتی وابراهیم وحسن ،گفتن-سبحان ربی العظیم در رکوع سنت است وکمتر آن سه بار گفتن آن است. ودر سجود گفتن-سبحان ربی الاعلی- سه بار است. واین کمتر آن‌است. طحاوی گفته است که برسبحان ربی العظیم-چیزی زیادت نکند ومی تواند به عدد وتر تکرار کند واز سه‌بارکم نکند.لیکن اگر امام باشد از سه بارزیاد نکند، مگر آنقدر که برمردم مشقت نیاورد(شرح شیخ الاسلام ،ج ۲، ص۱۴۶).

١٢٦- باب:

باب ـ ١٢٦،

٧٩٧- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: لأُقَرِّبَنَّ صَلاَةَ النَّبِيِّ ﷺ. فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ يَقْنُتُ فِي الرَّكْعَةِ الأُخْرَةِ مِنْ صَلاَةِ الظُّهْرِ، وَصَلاَةِ الْعِشَاءِ، وَصَلاَةِ الصُّبْحِ، بَعْدَ مَا يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَيَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَلْعَنُ الْكُفَّارَ. [أخرجه مسلم: ٦٧٦]

٧٩٧ – از ابوسلمه رضی الله عنه روایت است که ابو هریره رضی الله عنه گفت: همانا شما را (با نمودن نماز خود) به نماز پیامبر صلی الله علیه و سلم نزدیک می گردانم.
ابوهریره در رکعت آخر نماز پیشین و نماز خفتن و نماز صبح پس از گفتن «سمع الله لمن حمده» قنوت می کرد و مسلمانان را دعاء و کافران را لعنت می کرد[1].

٧٩٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ.

٧٩٨ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: قنوت در نماز شام و نماز صبح خوانده می شد.

٧٩٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نُعَيْمِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ الْمُجْمِرِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَلاَّدٍ الزُّرَقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا نُصَلِّي وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ، قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». قَالَ رَجُلٌ وَرَاءَهُ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ: «مَنِ الْمُتَكَلِّمُ». قَالَ: أَنَا، قَالَ: «رَأَيْتُ بِضْعَةً وَثَلاَثِينَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا، أَيُّهُمْ يَكْتُبُهَا أَوَّلُ».

٧٩٩ – از رفاعه بن رافع زرقی روایت است که گفت: روزی در عقب پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می گزاردیم و چون سر از رکوع بلند کرد گفت: سمع الله لمن حمده. مردی در پشت سرشان گفت: ربنا ولک الحمد حمداًکثیراطیباً مبارکا فیه[2]. و چون آن حضرت نماز را تمام کرد فرمود:
«گوینده آن کلمات کیست» وی گفت: من هستم.
آن حضرت فرمود: «من سی و چند فرشته را دیدم که شتاب می کردند کدام یک این کلمات را اول تر بنویسد».

---

۱) به این حدیث جمعی قایل شده اند وجمعی آن را مخصوص به نماز صبح دانند وبعضی درنماز صبح نیز تخییرکنند. ونزد حنفیه قنوت دروتر است و پیش از رکوع .... طحاوی از ابن مسعود روایت کرده که آن حضرت یک ماه قنوت کرد یعنی دعای بدمیکرد برعقبه و ذکوان وچون برایشان غالب گشت ترک قنوت کرد. یکی از کسانی که قنوت را روایت کرده است ابن عمر می باشد وی سپس مردم را خبر داد که خداوند با نزول آیت لیس لک من الامر شی أویتوب علیهم أویعذبهم فإنهم ظالمون (ال عمران: ۱۲۸)نیست تورا از این کارچیزی یا با مهربانی توبهٔ ایشان رامی پذیرد ویا عذاب کندایشان را که ایشان ستمکاران اند»آن را منسوخ کرده است.(شرح شیخ الاسلام).

۲) یعنی پروردگار، ستایش توراست . ستایشی بسیار پاک که در آن برکت داده شده است .

۱۲۷- باب: الطُّمَأْنِينَة حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ

وَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَاسْتَوَى جَالِسًا، حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ. [راجع: ۸۲۸].

۸۰۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ ثَابِتٍ قَالَ: كَانَ أَنَسٌ يَنْعَتُ لَنَا صَلَاةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَكَانَ يُصَلِّي، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى نَقُولَ قَدْ نَسِيَ. [انظر: ۸۲۱. أخرجه مسلم: ۴۷۲ مطولاً]

۸۰۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ ﷺ، وَسُجُودُهُ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ. [راجع: ۷۹۲. أخرجه مسلم: ۴۷۱]

۸۰۲- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ قَالَ: كَانَ مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ يُرِينَا كَيْفَ كَانَ صَلَاةُ النَّبِيِّ ﷺ، وَذَاكَ فِي غَيْرِ وَقْتِ صَلَاةٍ، فَقَامَ فَأَمْكَنَ الْقِيَامَ ثُمَّ، رَكَعَ فَأَمْكَنَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَأَنْصَبَ هُنَيَّةً، فَصَلَّى بِنَا صَلَاةَ شَيْخِنَا هَذَا أَبِي بُرَيْدٍ.

وَكَانَ أَبُو بُرَيْدٍ: إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الْآخِرَةِ اسْتَوَى قَاعِدًا، ثُمَّ نَهَضَ. [راجع: ۶۷۷]

باب ـ ۱۲۷، آرام گرفتن هنگام بلند کردن سراز رکوع.

و ابو حمید گفته است : پیامبر صلی الله علیه و سلم سر از رکوع بلند کرد و راست ایستاد تا آنکه استخوان های پشت وی بر جای خود قرار گرفت .

۸۰۰ – از ثابت روایت است که گفت : انس نماز پیامبر صلی الله علیه و سلم را برای ما توصیف می کرد و نماز می گزارد . و چون سر از رکوع بلند می کرد می ایستاد تا آنکه می گفتیم که به تحقیق (سجده را) فراموش کرده است .

۸۰۱ – از براء رضی الله عنه روایت است که گفت : زمان رکوع و سجود پیامبر صلی الله علیه و سلم و زمانی که سر از رکوع بلند می کرد و وقفهٔ میان دو سجده تقریبا با هم برابر بوده است .

۸۰۲ – از ابو قلابه روایت است که گفت : مالک بن حویرث چگونگی نماز پیامبرصلی الله علیه و سلم را برای ما می نمود و این در غیر وقت نماز بود . وی به نماز ایستاد و قیام را کامل کرد ، سپس رکوع کرد و رکوع را کامل کرد ، بعد سر خود را از رکوع بلند کرد و اندک زمانی راست ایستاد .

مالک بن حویرث بر ما نمازی گزارد مانند نماز این شیخ ما ابو برید . و ابو برید آنگاه که سرش را از سجدهٔ دوم بلند می‌کرد، راست می نشست و سپس به رکعت دیگر می ایستاد .

---

۱) شافعیه آن را جلسه استراحت گویند(تیسیر القاری)

۱۲۸- باب: يَهْوِي بِالتَّكْبِيرِ حِينَ يَسْجُدُ

وَقَالَ نَافِعٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ يَضَعُ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ.

۸۰۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ ابْنِ هِشَامٍ، وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يُكَبِّرُ فِي كُلِّ صَلَاةٍ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ وَغَيْرِهَا، فِي رَمَضَانَ وَغَيْرِهِ، فَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، ثُمَّ يَقُولُ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، قَبْلَ أَنْ يَسْجُدَ، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، حِينَ يَهْوِي سَاجِدًا، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الْجُلُوسِ فِي الِاثْنَتَيْنِ، وَيَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ، حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الصَّلَاةِ، ثُمَّ يَقُولُ حِينَ يَنْصَرِفُ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي لَأَقْرَبُكُمْ شَبَهًا بِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِنْ كَانَتْ هَذِهِ لَصَلَاتَهُ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا.

[راجع: ۷۸۵. أخرجه مسلم: ۳۹۲]

باب ـ ۱۲۸، هنگام سجده کردن تکبیر بگوید.

و نافع گفته است: ابن عمر دستها را قبل از زانوها بر زمین می نهاد.

۸۰۳ - ابوبکربن عبدالرحمن بن‌حارث ابن هشام و ابو سلمه بن عبدالرحمن گفته اند: ابو هریره در هر نمازی تکبیر می گفت، چه آن نماز فرض بودی و یا غیر فرض و چه در رمضان می بود و یا غیر آن. وی هنگامی که به نماز می ایستاد تکبیر می گفت، و سپس آنگاه که رکوع می کرد تکبیر می گفت و بعد می گفت: سمع الله لمن حمده و سپس می گفت: ربنا و لک الحمد. قبل از آنکه سجده کند. و سپس می گفت: الله اکبر، وقتی که به سجده می رفت. و بعد هنگامی که سر از سجده بلند می کرد تکبیر می گفت و سپس هنگامی که سجده می کرد تکبیر می گفت. سپس هنگامی که از نشستن تشهد دو رکعت اول بر می خاست تکبیر می گفت. و در هر رکعتی چنین می کرد تا آنکه از نماز فارغ می گشت. سپس هنگامی که نماز را تمام می کرد می گفت: سوگند به کسی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که همانا شباهت نماز من به نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم از همه شما بیشتر است. و همین بود نماز آن حضرت تا آنگاه که جهان را وداع کرد.

۸۰۴- قَالَا: وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». يَدْعُو لِرِجَالٍ فَيُسَمِّيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ ابْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ،

۸۰۴ - (ابوبکر بن عبدالرحمن و ابوسلمه بن عبدالرحمن) گفته اند که ابوهریره گفت: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم سر خود را از رکوع بلند می کرد می گفت: «سمع الله لمن حمده، ربنا و لک الحمد» برای مردانی که ایشان را با نام های ایشان می خواند

۱) مذهب مالک همین است، وائمهٔ ثلاثه می گویند که نماز گزار زانوها را پیش ازدستها برزمین نهد وبدین تمسک کرده اند که در سنن از وائل بن حجرروایت شده که پیامبرصلی‌الله‌علیه وسلم رادیدم که هنگام سجده زانوها را قبل ازدستها برزمین می نهاد.وبرخی ازضعف این حدیث صحبت کرده اند(تیسیر القاری).

اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ». وَأَهْلُ الْمَشْرِقِ يَوْمَئِذٍ مِنْ مُضَرَ مُخَالِفُونَ لَهُ. [انظر: ١٠٠٦ ، ٢٩٣٢ ، ٣٣٨٦ ، ٤٥٦٠ ، ٤٥٩٨ ، ٦٢٠٠ ، ٦٣٩٣ ، ٦٩٤٠ . اخرجه مسلم: ٦٧٥]

دعاء می کرد و می گفت : «بار الها ، ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش ابن ابی ربیعه و سائر مسلمانان نا توان را نجات بده . بارالها، عقوبت خود را بر قبیلهٔ مضر شدید گردان و آنها را مانند زمان سالهای یوسف (در رنج قحطی و گرسنگی) بیفکن . »
در آن زمان مردم مشرق از قبیلهٔ مضر ، با آن حضرت مخالف بودند .

٨٠٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، غَيْرَ مَرَّةٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : سَقَطَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ فَرَسٍ - وَرُبَّمَا قال سُفْيَانُ : مِنْ فَرَسٍ - فَجُحِشَ شِقُّهُ الأَيْمَنُ ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَعُودُهُ ، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ ، فَصَلَّى بِنَا قَاعِدًا وَقَعَدْنَا - وَقال سُفْيَانُ مَرَّةً : صَلَّيْنَا قُعُودًا - فَلَمَّا قَضَى الصَّلاةَ قال : «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا ، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا ، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا ، وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، فَقُولُوا : رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ ، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا».

قال سُفْيَانُ : كَذَا جَاءَ بِهِ مَعْمَرٌ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : لَقَدْ حَفِظَ كَذَا .

قال الزُّهْرِيُّ : وَلَكَ الْحَمْدُ . حَفِظْتُ مِنْ شِقِّهِ الأَيْمَنِ ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ الزُّهْرِيِّ .

قال ابْنُ جُرَيْجٍ وَأَنَا عِنْدَهُ : فَجُحِشَ سَاقُهُ الأَيْمَنُ .
[راجع : ٣٧٨ . اخرجه مسلم: ٤١١]

٨٠٥ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم از اسبی افتاد (عن فرس) و شاید سفیان راوی گفته است (من فرس)[1]
و جانب راست بدن آن حضرت مجروح گشت.
ما نزد وی به عیادت رفتیم . وقت نماز فرا رسید . وی بر ما نشسته امامت داد و ما نشسته بودیم – سفیان راوی بار دیگر به این عبارت گفت : ما نشسته نماز گزاردیم – و آنگاه که نماز تمام شد آن حضرت فرمود : « امام برای آن است که از وی متابعت شود ، آنگاه که تکبیر بگوید تکبیر بگویید و چون رکوع کند رکوع کنید و وقتی از رکوع بلند شود شما نیز بلند شوید و زمانی که سمع الله لمن حمده بگوید شما بگویید : ربنا و لک الحمد و آنگاه که سجده کند سجده کنید . »
(علی بن عبدالله گفته است) سفیان به من گفت : آیا معمر نیز این حدیث را چنین آورده است ؟ گفتم : آری[2].

گفت : همانا معمر (روایت این حدیث را از زهری) خوب حفظ کرد .
و زهری گفته است : و لک الحمد (با زیادت واو) . و من به خاطر سپرده ام که گفته بود– جانب راست آن حضرت – آنگاه که از نزد

---
١)علی بن عبدالله که امام بخاری ازوی روایت کرده است درشنیدن لفظ (عن فرس) و(من فرس) که هردو یک معنی دارد یعنی از اسب – سهار شک شده است وامام بخاری نظربه روش تحقیقی خویش بادقت کامل آن را ضبط کرده است.
٢)امام بخاری این حدیث را ازعلی بن عبدالله روایت کرده وعلی‌بن عبدالله آن را از سفیان روایت کرده است وهم از معمر.

زهری بر آمدیم .
ابن جریج گفت : در حالی که نزدش بودم، ساق راست آن حضرت مجروح شد .

۱۲۹- باب: فَضْلِ السُّجُودِ .

۸۰۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُمَا: أَنَّ النَّاسَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قَالَ: « هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، لَيْسَ دُونَهُ حِجَابٌ». قَالُوا: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ :« فَهَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ». قالوا: لا .

قَالَ: « فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ ، يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْ ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّمْسَ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الْقَمَرَ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الطَّوَاغِيتَ .

وَتَبْقَى هَذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا ، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا ، فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ .

فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا ، فَيَدْعُوهُمْ فَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ جَهَنَّمَ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَجُوزُ مِنَ الرُّسُلِ بِأُمَّتِهِ ، وَلا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلا الرُّسُلُ ، وَكَلامُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلالِيبُ ، مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ ، هَلْ رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ». قالوا: نَعَمْ .

قَالَ: « فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ ، غَيْرَ أَنَّهُ لا يَعْلَمُ قَدْرَ عِظَمِهَا إِلا اللَّهُ ، تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُوبَقُ بِعَمَلِهِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُخَرْدَلُ ثُمَّ يَنْجُو.

باب ـ ۱۲۹، فضیلت سجده .

۸۰۶ – از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت : مردم گفتند : یا رسول الله ، آیا ما در روز قیامت پروردگار خویش را خواهیم دید ؟
آن حضرت فرمود : « آیا در دیدن ماه شب چهاردهم که در زیر ابر نباشد شک می کنید ؟
گفتند : نه ، یا رسول الله .
آن حضرت فرمود : « آیا در دیدن آفتاب که در زیر ابر نباشد شک می کنید ؟ »
گفتند : نه .
آن حضرت فرمود : « همانا شما او را چنان می بینید . مردم در روز قیامت برانگیخته می شوند . خداوند (یا فرشته ای به حکم او) می گوید : هر کس هرچه را پرستش می کرد در پی آن برود . کسانی اند که در پی آفتاب و کسانی اند که در پی ماه وکسانی اند که در پی معبودان باطل می روند . و این امت در حالی که منافقان در میان ایشان است باقی می ماند و خداوند بر ایشان می آید و می گوید :
ـ منم پروردگار شما – آنها می گویند، همین است جایگاه ما تا آنکه پروردگار ما بیاید و چون پروردگار ما بیاید او را می شناسیم .
سپس خداوند بر ایشان آمده می گوید : ـ منم پروردگار شما ـ آنها می گویند : تو پروردگار ما هستی . خداوند آنها را می خواند و پل صراط در وسط دوزخ بر پا می شود و من اولین کسی از میان پیامبران می باشم که با امت خویش از آن می گذرم . و در آن روز بجز پیامبران هیچ کسی سخن نمی گوید .

حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْمَةَ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، أَمَرَ اللَّـهُ الْمَلائِكَـةَ : أَنْ يُخْرِجُـوا مَـنْ كَـانَ يَعْبُـدُ اللَّـهَ ، فَيُخْرِجُونَهُمْ وَيَعْرِفُونَهُمْ بِآثَارِ السُّجُودِ ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ .

فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ ، فَكُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلا أَثَرَ السُّجُودِ ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتَحَشُوا فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ .

ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ ، وَيَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولاً الْجَنَّةَ ، مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ قِبَلَ النَّارِ .

فَيَقُولُ: يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا ، وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا ، فَيَقُولُ: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ فُعِلَ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَ ذَلِكَ ؟ فَيَقُـولُ: لا وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي اللَّـهَ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ ، فَيَصْرِفُ اللَّـهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ.

فَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ عَلَى الْجَنَّةِ ، رَأَى بَهْجَتَهَا سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ قَدِّمْنِي عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ ،

فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ ، أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنْتَ سَأَلْتَ ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا أَكُونُ أَشْقَى خَلْقِكَ ، فَيَقُولُ فَمَا عَسَيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَهُ ؟ فَيَقُولُ: لا وَعِزَّتِكَ ، لا أَسْأَلُ غَيْرَ ذَلِكَ، فَيُعْطِي رَبَّهُ مَا شَاءَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ ، فَيُقَدِّمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ .

فَإِذَا بَلَغَ بَابَهَا ، فَرَأَى زَهْرَتَهَا ، وَمَا فِيهَا مِنَ النَّضْرَةِ وَالسُّرُورِ ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ ، فَيَقُولُ اللَّهُ: وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ ، مَا أَغْدَرَكَ ، أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ ، أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا تَجْعَلْنِي أَشْقَى خَلْقِكَ ، فَيَضْحَكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ ، ثُمَّ يَأْذَنُ لَهُ فِي

و پیامبران چنین سخن می گویند : بار الها، سلامت ارزانی دار ، سلامت ارزانی دار . و در دوزخ چنگال های آهنین است ، مانند خارهای سعدان ، آیا خارهای سعدان (نوعی گیاه) را دیده اید؟ »
می گویند : آری .
آن حضرت گفته است : « آن چنگال ها مانند خارهای سعدان است ولی اندازۀ بزرگی آن را بجز خدا کسی نمی داند . آن چنگال ها مردم را بر حسب اعمالشان می رباید و از آنها کسانی اند که به خاطر اعمال خویش در دوزخ باقی می مانند و کسانی اند که پاره پاره گشته و بعد نجات می یابند .
تا آنکه خداوند بخواهد که بر حال کسی از دوزخیان رحم کند . آنگاه است که به فرشتگان امر می کند که : بیرون آورند کسی که خداوند را پرستش کرده است – فرشتگان آنها را بیرون می آورند و آنها را از آثار سجده می شناسند .
و خداوند خوردن اثر سجده را بر دوزخ حرام کرده است .
آنها از آتش بیرون آورده می شوند و آتش تن آدمی را می خورد بجز اثر سجده را ، در حالی که آنها سوخته اند و بر ایشان آب حیات ریخته می شود و سپس می رویند چنانکه دانۀ تخم در کنار جویبار می روید .
پس از آن خداوند از داوری میان بندگان فارغ می گردد ، و مردی در میان بهشت و دوزخ می ماند و او آخرین دوزخی است که به بهشت در می آید و در حالی که روی او به سوی دوزخ است می گوید : پروردگارا، روی مرا از سوی دوزخ برگردان. زیرا که بوی آن مرا می رنجاند و زبانۀ آتش آن مرا می سوزاند .
خداوند می فرماید : اگر این خواسته ات بر آورده شود غیر از این چیزی دیگر نمی خواهی؟

دُخُولَ الْجَنَّةِ ، فَيَقُولُ: تَمَنَّ ، فَيَتَمَنَّى حَتَّى إِذَا انْقَطَعَ أُمْنِيَّتُهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مِنْ كَذَا وَكَذَا ، أَقْبَلَ يُذَكِّرُهُ رَبُّهُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ بِهِ الأَمَانِيُّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ».

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ لأَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَمْ أَحْفَظْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا قَوْلَهُ: «لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ».

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ذَلِكَ لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ». [انظر: ۶۵۷۳، ۷۴۳۷، وانظر في الأيمان والنذور، باب: ۱۲ . أخرجه مسلم: ۱۸۲]

وی می گوید : به عزت تو سوگند که نه، و هر عهد و پیمانی را که خداوند می خواهد می دهد . سپس خداوند روی او را از آتش بر می گرداند و چون روی به سوی بهشت می کند و خوبی و تازگی آن را می‌بینند، خاموش می ماند تا آنگاه که خدا خواسته است خاموش بماند .

سپس می گوید : پروردگارا مرا تا نزدیک دروازه بهشت برسان . خداوند به او می گوید: آیا عهد و پیمان نکرده بودی که بجز آنچه خواسته بودی، چیزی دیگر نخواهی ؟

وی می گوید : پروردگارا مرا از بدترین آفریدگان خود مگردان . خداوند به او می گوید: هرگاه این هم به تو داده شود چیزی دیگر نمی خواهی ؟

وی می گوید : نه، و سوگند به عزت تو که نه. غیر از این چیز دیگری‌نمی‌خواهم . وآن عهد و پیمانی را که پروردگار از وی خواسته است می دهد . و خداوند او را تا دروازه بهشت می رساند . و چون به دروازهٔ بهشت می رسد و خوبی و خوشی و خرمی بهشت را می بیند، خاموش می ماند تا آنگاه که خدا خواسته است که خاموش بماند .

سپس می گوید : پروردگارا مرا وارد جنت بگردان .

خداوند می گوید : رحمت بر تو ای پسر آدم، تو چقدر پیمان شکن بودی ؟ آیا عهد و پیمان نکرده بودی که غیر از آنچه به تو داده شده چیز دیگری نخواهی ؟

وی می گوید : پروردگارا، مرا از بدترین آفریدگان خویش مگردان .

خداوند عز و جل بر وی می خندد و سپس او را اجازهٔ ورود به بهشت می دهد و به او می گوید : بخواه ، هر آنچه می خواهی و او می خواهد تا آنکه خواسته های وی تمام

می گردد .
خداوند عزوجل می گوید : بخواه، از چنین و چنان بخواه . تا آنکه خداوند پیش می آید و (نعمتها و کرامتها را) به یادش می آورد تا آنگاه که خواهشات وی پایان می یابد . سپس خدای تعالی می گوید : این از برای توست و مانند آن (فزون بر آن) تو را باشد »
ابو سعید خدری به ابوهریره رضی الله عنه گفت : همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است : « خداوند گفت : این برای تو است و ده چند آن غیر تو را باشد »
ابو هریره گفت : من از رسول الله صلی الله علیه و سلم بجز همان را به خاطر ندارم که گفت : « این از برای توست و مانند آن زیادتی تو را باشد ».
ابو سعید گفت : من شنیده ام که آن حضرت می فرمود : « این از برای توست و ده چند آن نیز تو را باشد ».

١٣٠- باب: يُبْدِي ضَبْعَيْهِ وَيُجَافِي فِي السُّجُودِ

باب ـ ۱۳۰، در سجده بازوها را از پهلو ها و شکم را از رانها دور نگهدارد .

٨٠٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ مُضَرَ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنِ ابْنِ هُرْمُزَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ.
وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ نَحْوَهُ.
[راجع: ٣٩٠. أخرجه مسلم: ٤٩٥]

۸۰۷ – از عبدالله بن مالک ابن بحینه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم آنگاه که نماز می گزارد میان دستها را گشاده می داشت (دستها را از پهلوها دور می داشت) تا آنکه سفیدی بغلهای وی ظاهر می گشت .
و لیث می گوید : جعفر بن ربیعه مانند حدیث مذکور را برای من گفته است .

١٣١- باب: يَسْتَقْبِلُ بِأَطْرَافِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ

باب ـ ۱۳۱، نماز گزار انگشتان پای هایش را به سوی قبله می کند.

قال أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٨٢٨].

ابو حمید الساعدی گفته است که : از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است . [به حدیث ۸۲۸ مراجعه شود]

۱۳۲- بَاب: إِذَا لَمْ يُتِمَّ السُّجُودَ

۸۰۸- حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ، بْنُ مَيْمُونٍ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ: رَأَى رَجُلًا لَا يُتِمُّ رُكُوعَهُ وَلَا سُجُودَهُ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ لَهُ حُذَيْفَةُ: مَا صَلَّيْتَ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: وَلَوْ مُتَّ مُتَّ عَلَى غَيْرِ سُنَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ. [راجع :۳۸۹]

باب ـ ۱۳۲، اگر کسی سجده را کامل نکند.

۸۰۸ – از ابووائـل روایـت اسـت کـه گفـت : حذیفه مردی را دید که رکوع و سجود را کامل نمی کرد و چـون نمـاز خـویش را تمـام کـرد حذیفه به او گفت : تو نماز نگزاردی ! ابووائل می گوید : گمان می کنم که حذیفه بـه او گفت : اگر مردی به غیر سنت محمـد صـلی الله علیه و سلم مرده ای .

۱۳۳- بَاب: السُّجُودِ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ

۸۰۹- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أُمِرَ عَنِ(۱) النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ، وَلَا يَكُفَّ شَعَرًا وَلَا ثَوْبًا: الْجَبْهَةِ، وَالْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَالرِّجْلَيْنِ. [انظر: ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۵، ۸۱۶. اخرجه مسلم: ۴۹۰]

باب ـ ۱۳۳، سجده بر هفت استخوان (هفت عضو).

۸۰۹ – از ابن عبـاس رضـی الله عنهمـا روایـت است که گفت : به پیامبر صلی الله علیه و سـلم امر شد که بر هفت عضو سجده کند و در حال نماز موی و جامـهٔ خـویش را جمـع و فـراهم نکند(۲): پیشانی، دو دست، دو زانـو و دو پـای (هفـت عضو)

۸۱۰- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أُمِرْنَا أَنْ نَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ، وَلَا نَكُفَّ ثَوْبًا وَلَا شَعَرًا». [راجع :۸۰۹. اخرجه مسلم: ۴۹۰]

۸۱۰ – از ابن عبـاس رضـی الله عنهمـا روایـت است که پیامبر صلی الله علیـه و سـلم فرمـود : « امر شدیم که بر هفت استخوان سجده کنیم و موی و جامه را جمع و فراهم نکنیم .»

۸۱۱- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ يَزِيدَ الْخَطْمِيِّ: حَدَّثَنَا الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ، وَهُوَ غَيْرُ كَذُوبٍ، قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ، فَإِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». لَمْ يَحْنِ أَحَدٌ مِنَّا ظَهْرَهُ، حَتَّى يَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ جَبْهَتَهُ عَلَى الْأَرْضِ. [راجع :۶۹۰. اخرجه مسلم: ۴۷۴]

۸۱۱ – از براء بن عازب که وی دروغگو نبوده روایت است که گفت : ما در عقب پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز گزاردیم و آنگاه که گفت : « سمع الله لمن حمده » هیچ یـک از مـا پـشت خود را (غرض سجده) خم نمی کرد تا آنکـه پیامبر صلی الله علیه و سلم پیشانی خـویش را بر زمین می نهاد .

---

۱) درحدیث ۸۰۹ ،عبارت امر عن النبی (ص) لفظ (عن) زاید است درست آن : امرالنبی صلی الله علیه وسلم است .

۲) جمهور علما اتفاق برآن دارند که درنمازی که جامه برزده یا آستین بسته یا مـوی گـره زده باشـد، کراهیت وجـود دارد . که آن را در نماز یا پیش از آن کرده باشد. ازابن عباس مروی است که عبدالله بن حارث را دید که نماز می گـزارد وموی او در عقب سروی گره زده بود. ابن عباس آن را گشود وگفت : شـنیدم کـه آن حـضرت مـی فرمـود: ایـن ماننـد کسی است که سربرهنه نمازمیگزارد.(شرح شیخ الاسلام)

١٣٤- باب: السُّجُودِ عَلَى الأَنْفِ

٨١٢- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ قال: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ، عَلَى الْجَبْهَةِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ - الْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَلا نَكْفِتَ الثِّيَابَ وَالشَّعَرَ». [راجع: ٨٠٩. أخرجه مسلم: ٤٩٠]

باب ـ ١٣٤، سجده بر بینی.

٨١٢ - از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مأمور شدم که بر هفت استخوان سجده کنم: بر پیشانی ـ و با دست به بینی خویش اشارت کرد تا حد پیشانی را بنماید ـ و بر دو دست و بر دو زانو و کرانه های انگشتان دو پای. و اینکه (در حال نماز) جامه و موی را جمع نکنیم. (زیرا جمع کردن جامه و موی از رسیدن به زمین، نشانهٔ کبر است).

١٣٥- باب: السُّجُودِ عَلَى الأَنْفِ، وَالسُّجُودِ عَلَى الطِّينِ

٨١٣- حَدَّثَنَا مُوسَى قال: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قال: انْطَلَقْتُ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فَقُلْتُ: أَلا تَخْرُجُ بِنَا إِلَى النَّخْلِ نَتَحَدَّثُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ: قُلْتُ: حَدِّثْنِي مَا سَمِعْتَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؟ قَالَ: اعْتَكَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ الأَوَّلِ مِنْ رَمَضَانَ، وَاعْتَكَفْنَا مَعَهُ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: إِنَّ الَّذِي تَطْلُبُ أَمَامَكَ، فَاعْتَكَفَ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ فَاعْتَكَفْنَا مَعَهُ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: إِنَّ الَّذِي تَطْلُبُ أَمَامَكَ، قَامَ النَّبِيُّ ﷺ خَطِيبًا، صَبِيحَةَ عِشْرِينَ مِنْ رَمَضَانَ، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلْيَرْجِعْ، فَإِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَإِنِّي نُسِّيتُهَا، وَإِنَّهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ، فِي وِتْرٍ، وَإِنِّي رَأَيْتُ كَأَنِّي أَسْجُدُ فِي طِينٍ وَمَاءٍ». وَكَانَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ جَرِيدَ النَّخْلِ، وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ شَيْئًا، فَجَاءَتْ قَزَعَةٌ فَأُمْطِرْنَا، فَصَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ وَالْمَاءِ، عَلَى جَبْهَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَرْنَبَتِهِ، تَصْدِيقَ رُؤْيَاهُ. [راجع: ٦٦٩. أخرجه مسلم: ١١٦٧]

باب ـ ١٣٥، سجده بر بینی و سجده بر گل.

٨١٣- از ابو سلمه روایت است که گفت: نزد ابو سعید خدری رفتم و به او گفتم: همراه ما به سوی نخلستان نمی روی تا با هم صحبت کنیم. و او بر آمد. من به او گفتم: به من بگوی که دربارهٔ شب قدر از پیامبر صلی الله علیه و سلم چه شنیده ای؟

وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم دههٔ اول ماه رمضان را اعتکاف کرد و ما هم با وی اعتکاف کردیم. جبرئیل نزد وی آمد و گفت: آنچه می طلبی (یعنی شب قدر را) در پیشرو داری.

آن حضرت دههٔ دوم را نیز اعتکاف کرد و ما نیز با وی اعتکاف کردیم. و جبرئیل نزد وی آمد و گفت: آنچه را می‌طلبی در پیشرو داری. پیامبر صلی الله علیه و سلم صبح بیستم رمضان به خطبه ایستاد و گفت: «کسی که با پیامبر صلی الله علیه و سلم اعتکاف کرده (از قصد خانه) باز گردد (و در اعتکافگاه ثابت بماند).

همانا شب قدر بر من نموده شد و به تحقیق که بر من فراموش گردانیده شد. به تحقیق که آن

شب در دهۀ اخیر رمضان و در شبهای طاق می باشد و همانا (در خواب) دیده ام که گویا در آب و گل سجده می کنم ».
سقف مسجد از شاخ درخت خرما بود . و در آسمان ، چیزی از ابر نمی دیدیدیم . پس ابر آمد و بر ما باران بارید . سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ما نماز گزارد تا آنکه اثر گل و آب را بر پیشانی رسول الله صلی الله علیه و سلم و گوشۀ بینی وی مشاهده کردم[1]. که در حقیقت درستی خواب شان را می نمود .

۱۳٦- باب: عَقْدِ الثِّيَابِ وَشَدِّهَا ،

وَمَنْ ضَمَّ إِلَيْهِ ثَوْبَهُ ، إِذَا خَافَ أَنْ تَنْكَشِفَ عَوْرَتُهُ .

۸۱٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : كَانَ النَّاسُ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُمْ عَاقِدُو أُزْرِهِمْ مِنَ الصِّغَرِ عَلَى رِقَابِهِمْ ، فَقِيلَ لِلنِّسَاءِ : « لَا تَرْفَعْنَ رُؤُوسَكُنَّ ، حَتَّى يَسْتَوِيَ الرِّجَالُ جُلُوسًا » . [راجع :۳٦۲ . اخرجه مسلم: ٤٤۱]

باب ـ ۱۳٦، گره زدن جامه ها و بستن آن و کسی که در نماز جامه اش را جمع کند از بیم آنکه عورتش ظاهر گردد .

۸۱٤ – از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت : مردم با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می گزاردند در حالی که ازارها (یعنی چادرها را) به خاطر کوتاهی آن برگردنهای خویش بسته بودند و به زنها گفته شده بود که : « سر از سجده بر ندارند تا آنکه مردان راست بنشینند » .

۱۳۷- باب: لَا يَكُفُّ شَعَرًا

۸۱٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، وَهُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أُمِرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ ، وَلَا يَكُفَّ ثَوْبَهُ وَلَا شَعَرَهُ . [راجع :۸۰۹ . اخرجه مسلم: ٤۹۰]

باب ـ ۱۳۷، نماز گزار موی را جمع نکند.

۸۱٥ – از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر شد که بر هفت استخوان (عضو) سجده کند و جامه و موی خویش را (در حال نماز) جمع نکند .

---

۱) ختم جزء سوم صحیح‌البخاری .

۱۳۸- باب: لا يَكُفُّ ثَوْبَهُ فِي الصَّلاةِ

۸۱٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةٍ، لا أَكُفُّ شَعَرًا وَلا ثَوْبًا». [راجع: ۸۰۹. أخرجه مسلم: ٤۹۰]

باب ـ ۱۳۸، نماز گزار جامه اش را در نماز جمع نکند.

۸۱٦ – از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مأمور شده ام که بر هفت (استخوان) سجده کنم و موی و جامه ام را (در نماز) جمع نکنم»

۱۳۹- باب: التَّسْبِيحِ وَالدُّعَاءِ فِي السُّجُودِ

۸۱۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قال: حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ. [راجع: ۷۹٤. أخرجه مسلم: ٤۸٤]

باب ـ ۱۳۹، تسبیح و دعاء در سجده.

۸۱۷ – از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در رکوع و سجود خود این دعا را بسیار می گفت:
« سبحانک اللهم ربنا بحمدک اللهم اغفرلی »
« بارالها تو را به پاکی یاد می کنم، پروردگارا همه ستایشها از آن توست. بار الها، مرا بیامرز » و آن حضرت به موجب امر قرآن این دعا را می خواند[1].

۱٤۰- باب: الْمُكْثِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ

۸۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قال: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ: أَنَّ مَالِكَ بْنَ الْحُوَيْرِثِ قَالَ لأَصْحَابِهِ: أَلا أُنَبِّئُكُمْ صَلاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قال: وَذَاكَ فِي غَيْرِ حِينِ صَلاةٍ، فَقَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَكَبَّرَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَامَ هُنَيَّةً، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ هُنَيَّةً، فَصَلَّى صَلاةَ عَمْرِو بْنِ سَلِمَةَ شَيْخِنَا هَذَا.

قال أَيُّوبُ: كَانَ يَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ أَرَهُمْ يَفْعَلُونَهُ، كَانَ يَقْعُدُ فِي الثَّالِثَةِ وَالرَّابِعَةِ. [راجع: ٦۷۷]

باب ـ ۱٤۰، درنگ کردن میان دو سجده.

۸۱۸ – از ابوقلابه روایت است که گفت: مالک بن حویرث به یارانش گفت: آیا شما را از نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم آگاه نکنم؟
ابوقلابه گفت: و این در غیر وقت نماز بود.
وی به نماز ایستاد، بعد رکوع کرد و تکبیر گفت، سپس سر از رکوع بلند کرد و اندک زمانی ایستاد، سپس سجده کرد، سپس سر از سجده بلند کرد واندکی درنگ نمود. وی نماز گزارد مانند همین شیخ ما عمرو بن سلمه که نماز می گزارد.

---

۱) یعنی آیهٔ فسبح بحمد ربک واستغفره ـ وبسیاری احادیث مرفوع وموقوف دلالت دارد برتعیین سبحان ربی العظیم ـ در رکوع و ـ سبحان ربی الاعلی ـ در سجود (تیسیر القاری)

ایوب (به روایت از ابو قلابه) گفته است : شیخ ما کاری می کرد که من دیگران را ندیده ام که چنان بکنند ، وی در رکعت سوم (بعد از سجدهٔ دوم) و در رکعت چهارم می نشست .

٨١٩- قال : فَأَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ ، فَقَالَ : «لَوْ رَجَعْتُمْ إِلَى أَهْلِيكُمْ ، صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا ، صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ ، فَلْيُؤَذِّنْ أَحَدُكُمْ ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ». [راجع :٦٢٨ . أخرجه مسلم: ٦٧٤]

٨١٩ – مالک بن حویرث گفته است : ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدیم و نزد وی ایستادیم . آن حضرت فرمود : هنگامی که به سوی مردم خویش بر می گردید ببینید (بهتر است که) این نماز را در فلان وقت گزارید و این نماز را در فلان وقت . و چون وقت نماز فرا رسد یکی از شما اذان دهد و بزرگ سالتر شما امامت دهد .

٨٢٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ قال: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الزُّبَيْرِيُّ ، قال : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنِ الْبَرَاءِ قال : كَانَ سُجُودُ النَّبِيِّ ﷺ وَرُكُوعُهُ ، وَقُعُودُهُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ ، قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ . [راجع :٧٩٢ . أخرجه مسلم: ٤٧١ مطولاً]

٨٢٠ – از براء رضی الله عنه روایت است که گفت : سجدهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم و رکوع وی و نشستن میان دو سجده (از لحاظ وقت) تقریبا با هم برابر بوده است .

٨٢١- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قال: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: إِنِّي لَا آلُو أَنْ أُصَلِّيَ بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي بِنَا .

قال ثَابِتٌ: كَانَ أَنَسٌ يَصْنَعُ شَيْئًا لَمْ أَرَكُمْ تَصْنَعُونَهُ ، كَانَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ: قَدْ نَسِيَ ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ: قَدْ نَسِيَ . [راجع: ٨٠٠ . أخرجه مسلم: ٤٧٢]

٨٢١ – از ثابت روایت است که انس رضی الله عنه گفت : من از نماز گزاردن به شما کوتاهی نمی کنم، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده ام که بر ما نماز می گزارد .
ثابت گفته است : انس کاری می کرد که من ندیده ام شما آن کار را کرده باشید . وی آنگاه که سر از رکوع بلند می کرد (دیر) می ایستاد تا آنکه کسی گمان می کرد که سجده را فراموش کرده است . و همچنان در میان دو سجده (چندان می نشست) که کس گمان می کرد (سجدهٔ دوم را) فراموش کرده است .

١٤١- باب: لا يَفْتَرِشُ ذِرَاعَيْهِ فِي السُّجُودِ

وَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ وَوَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلَا قَابِضِهِمَا .

باب ـ ١٤١، دوبازوهایش را در سجده نمی گستراند.

و ابو حمید گفته است : پیامبر صلی الله علیه و سلم سجده کرد و دستها را طوری بر زمین

نهاد که نه گسترده بود و نه جمع شد[1].

٨٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: سَمِعْتُ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلَا يَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِرَاعَيْهِ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ». [انظر: ٥٣٢، أخرجه مسلم: ٤٩٣]

۸۲۲ – از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «درسجده اعتدال کنید و هیچیک ازشما دوبازویش را نگستراند بدان گونه که سگ می گستراند»

١٤٢- باب: مَنِ اسْتَوَى قَاعِدًا فِي وِتْرٍ مِنْ صَلَاتِهِ، ثُمَّ نَهَضَ

باب ـ ۱۴۲، کسی که (بعد از سجدهٔ دوم) در رکعت های طاق نماز خویش راست بنشیند و (بعد به رکعت دوم و چهارم) برخیزد.

٨٢٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ قال: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ قال: أَخْبَرَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ اللَّيْثِيُّ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي، فَإِذَا كَانَ فِي وِتْرٍ مِنْ صَلَاتِهِ، لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا.

۸۲۳ – از مالک بن حویرث اللیثی رض الله عنه روایت است که گفت: همانا وی پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده است که نماز می گزارد و چون در رکعت طاق نماز می بود تا آنکه راست نمی نشست، به رکعت دیگر بر نمی خاست[2].

١٤٣- باب: كَيْفَ يَعْتَمِدُ عَلَى الأَرْضِ إِذَا قَامَ مِنَ الرَّكْعَةِ

باب ـ ۱۴۳، چگونه بر زمین تکیه کند، آنگاه که از یک رکعت به رکعت دیگر برخیزد؟

٨٢٤- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ قال: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ قال: جَاءَنَا مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ، فَصَلَّى بِنَا فِي مَسْجِدِنَا هَذَا، فَقَالَ: إِنِّي لَأُصَلِّي بِكُمْ وَمَا أُرِيدُ الصَّلَاةَ، وَلَكِنْ أُرِيدُ أَنْ أُرِيَكُمْ كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي.

قال أَيُّوبُ: فَقُلْتُ لِأَبِي قِلَابَةَ: وَكَيْفَ كَانَتْ صَلَاتُهُ؟

قال: مِثْلَ صَلَاةِ شَيْخِنَا هَذَا، يَعْنِي عَمْرَو بْنَ سَلِمَةَ.

قال أَيُّوبُ: وَكَانَ ذَلِكَ الشَّيْخُ يُتِمُّ التَّكْبِيرَ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ عَنِ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ جَلَسَ، وَاعْتَمَدَ عَلَى الأَرْضِ ثُمَّ قَامَ. [راجع: ٦٧٧]

۸۲۴ – از ابوقلابه روایت است که گفت: مالک بن حویرث نزد ما آمد و در همین مسجد بر ما نماز گزارد و گفت: به تحقیق که من بر شما نماز می گزارم و قصد آن ندارم که بر شما نماز وقتی را بگزارم ولیکن می‌خواهم بر شما بنمایم که چگونه دیده ام که رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز می گزارد.

ایوب (راوی) می گوید: ابو قلابه را گفتم: نماز آن حضرت چگونه بوده است؟

گفت: مثل نماز همین شیخ ما یعنی عمروبن سلمه.

---

۱) کف دستها وانگشتان را برزمین می نهاد ودستها را از پهلوها دورنگه می داشت.

۲) این حدیث دلیل شافعیه است در استحباب جلسهٔ استراحت. حنفیه می گویند که این جلسه در آخر عمر که آن حضرت را ضعفی پیدا شده بود، گاهی واقع شده است نه از روی عبادت. و غیر از مالک بن حویرث که چند روز به صحبت رسیده، دیگر صحابه آن را نگفته اند (تیسیر القاری).

ایوب گفته است : و چنان بود که شیخ تکبیر را تمام می کرد و آنگاه که سرش را از سجدهٔ دوم بلند می کرد می نشست ، و بر زمین تکیه می کرد و سپس می ایستاد[1].

١٤٤- بَاب: يُكَبِّرُ وَهُوَ يَنْهَضُ مِنَ السَّجْدَتَيْنِ

باب ـ ۱۴۴، تکبیر بگوید در حالی که از دو سجده بلند شود وابن زبیر هنگام برخاستن تکبیر می گفت .

وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يُكَبِّرُ فِي نَهْضَتِه .

٨٢٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: صَلَّى لَنَا أَبُو سَعِيدٍ ، فَجَهَرَ بِالتَّكْبِيرِ حِينَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ ، وَحِينَ سَجَدَ، وَحِينَ رَفَعَ ، وَحِينَ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ ، وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ .

۸۲۵ – از سعید بن حارث روایت است که گفت : ابو سعید بر ما نماز گزارد و هنگام بلند کردن سر از سجده به آواز بلند تکبیر گفت وهنگام سجده کردن و بلند کردن سر از سجده و آنگاه که از دو رکعت اول بلند شد (در همه حالات) تکبیر گفت و بعد گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم را چنین دیدم .

٨٢٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غَيْلاَنُ بْنُ جَرِيرٍ ، عَنْ مُطَرِّفٍ قَالَ: صَلَّيْتُ أَنَا وَعِمْرَانُ صَلاَةً ، خَلْفَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؓ، فَكَانَ إِذَا سَجَدَ كَبَّرَ ، وَإِذَا رَفَعَ كَبَّرَ ، وَإِذَا نَهَضَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ كَبَّرَ ، فَلَمَّا سَلَّمَ ، أَخَذَ عِمْرَانُ بِيَدِي فَقَالَ: لَقَدْ صَلَّى بِنَا هَذَا صَلاَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ ، أَوْ قَالَ: لَقَدْ ذَكَّرَنِي هَذَا صَلاَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ . [راجع :٧٨٤ . أخرجه مسلم: ٣٩٣]

۸۲٦ – از مطرف روایت است که گفت : من و عمران در عقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه نماز گزاردیم . وی هنگامی که سجده کرد تکبیر گفت و آنگاه که ایستاد تکبیر گفت و زمانی که از دو رکعت بر خاست تکبیر گفت و چون نماز را سلام داد،عمران دست مرا گرفت و گفت : به تحقیق که وی نماز محمد صلی الله علیه و سلم را بر ما گزارد. و یا گفت: به تحقیق که وی نماز محمد صلی الله علیه و سلم را به یاد من آورد .

١٤٥- بَاب: سُنَّةِ الْجُلُوسِ فِي التَّشَهُّدِ

باب ـ ۱۴۵، سنت نشستن در تشهد (التحیات) و ام درداء در نماز مانند مرد می‌نشست و او زنی فقیهه بود .

وَكَانَتْ أُمُّ الدَّرْدَاءِ تَجْلِسُ فِي صَلاَتِهَا جِلْسَةَ الرَّجُلِ ، وَكَانَتْ فَقِيهَةً .

---

۱) از ابن عمر روایت است که آن حضرت از اینکه نماز گزار بردودست خود تکیه‌کند، منع کرده است.رواه ابوداود. ودرحدیث وائل آمده است که وقتی آن حضرت در نماز برخاست برهردو ران خود تکیه کرد.از اینجاست که فقها در فضیلت آن اختلاف کرده اند. به هر شیوه روا می باشد خواه بر زمین تکیه کند یا بردوزانو.شافعیه قایل به اول اند وحنفیه به‌دوم، بدون نشستن والله اعلم .(شرح شیخ الاسلام)

۸۲۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ كَانَ يَرَى عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما يَتَرَبَّعُ فِي الصَّلاةِ إِذَا جَلَسَ ، فَفَعَلْتُهُ وَأَنَا يَوْمَئِذٍ حَدِيثُ السِّنِّ ، فَنَهَانِي عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ ، وَقَالَ : إِنَّمَا سُنَّةُ الصَّلاةِ أَنْ تَنْصِبَ رِجْلَكَ الْيُمْنَى ، وَتَثْنِيَ الْيُسْرَى ، فَقُلْتُ : إِنَّكَ تَفْعَلُ ذَلِكَ ؟ فَقَالَ : إِنَّ رِجْلَيَّ لا تَحْمِلانِي .

۸۲۷ – از عبدالله روایت است که وی عبدالله بن عمر را می دید که در نماز خود آنگاه که می نشست چهار زانو می نشست . (عبدالله می گوید) من هم که در آن روزگار خردسال بودم مانند وی نشستم . عبدالله بن عمر مرا منع کرد و گفت : سنت نماز آن است که پای راست را ایستاده کنی و پای چپ را خم کنی . من به او گفتم : تو چرا چنین می کنی ؟ وی گفت : پاهای من نمی توانند مرا تحمل کنند (وی فربه بوده است) .

۸۲۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَطَاءٍ .

وَحَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، وَيَزِيدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَطَاءٍ : أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَذَكَرْنَا صَلاةَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ : أَنَا كُنْتُ أَحْفَظَكُمْ لِصَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، رَأَيْتُهُ إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حِذَاءَ مَنْكِبَيْهِ ، وَإِذَا رَكَعَ أَمْكَنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ ، ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى ، حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلا قَابِضِهِمَا ، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ ، فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى ، وَنَصَبَ الْيُمْنَى ، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ ، قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى ، وَنَصَبَ الأُخْرَى ، وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ .

وَسَمِعَ اللَّيْثُ يَزِيدَ بْنَ أَبِي حَبِيبٍ ، وَيَزِيدُ مِنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَلْحَلَةَ ، وَابْنُ حَلْحَلَةَ مِنِ ابْنِ عَطَاءٍ .

۸۲۸-از محمد بن عمرو بن عطاء روایت است که گفت: وی درجمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بود ، و از نماز پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردیم. ابوحمید ساعدی گفت : من نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم را از همه شما بیشتر به خاطر دارم. آن حضرت را دیدم که چون تکبیر گفت دستها را برابر شانه ها رسانید و آنگاه که رکوع کرد زانوهای خویش را با دستان خود گرفت . سپس پشت خود را خم کرد و هموار ساخت و چون سرش را بلند کرد راست ایستاد تا هر یک از استخوان های پشت در جای خود قرار گرفت و آنگاه که سجده کرد دستها را بر زمین طوری نهاد که نه گسترانیده بود و نه فراهم آورده به پهلوها (یعنی دستها را از زمین و از پهلوها دور داشت) و سرهای انگشتان پای خود را متوجه قبله کرد و زمانی که در دورکعت نشست بر پای چپ خویش نشست و پای راست را ایستاده نگهداشت و آنگاه که در رکعت آخر نشست پای چپ را پیش برد و پای دیگر را ایستاده کرد و بر نشیمنگاه خویش نشست[۱].

---

۱) برسرین نشستن را تورک گویند وشافعیه همین حدیث را دلیل خود ساخته اند که در قعدهٔ اخیر برسرین نشست ونزد حنفیه درهر دوقعده افتراش است یعنی بگستراند پای چپ را وبرآن بنشیند با نصب پای سرین راست چنانکه شافعیه در قعدهٔ اولیه گویند (شرح شیخ الاسلام)

قال أبُو صَالِحٍ ، عَنِ اللَّيْثِ : كُلُّ فَقَارٍ .

وَقال ابْنُ الْمُبَارَكِ : عَنْ يَحْيَى بْنِ أَيُّوبَ قال : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَمْرٍو حَدَّثَهُ : كُلُّ فَقَارٍ . [انظر في الصلاة ، باب : ۲۸ ، وفي الأذان ، باب : ۸۵ وباب : ۱۱۸ وباب : ۱۲۰ وباب : ۱۲۸ وباب : ۱۳۱] .

و لیث از یزید بن ابی حبیب و یزید از محمد ابن حلحله شنیده است و ابن حلحله از ابن عطاء شنیده است .
ابو صالح از لیث روایت کرده است : کل فقار (یعنی هر یک از استخوان های پشت، عوض ـ هریک از استخوانهای پشت در جای خود قرار گرفت)
و ابن مبارک، از یحیی بن ایوب، از یزید بن ابی حبیب روایت کرده است که محمد بن عمرو به او گفت : کل فقار

١٤٦- باب: مَنْ لَمْ يَرَ التَّشَهُّدَ الأَوَّلَ وَاجِبًا ،

لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ وَلَمْ يَرْجِعْ .

٨٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ هُرْمُزَ مَوْلَى بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَقال مَرَّةً : مَوْلَى رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ - أَنَّ عَبْدَ اللهِ ابْنَ بُحَيْنَةَ ، وَهُوَ مِنْ أَزْدِ شَنُوءَةَ ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَبْدِ مَنَافٍ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ ، لَمْ يَجْلِسْ ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ ، حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلاةَ ، وَانْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ ، كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ ، ثُمَّ سَلَّمَ . [انظر : ۸۳۰خ ، ۱۲۲۴د ، ۱۲۲۵ع ، ۱۲۳۰ع ، ۶۶۷۰د . اخرجه مسلم: ۵۷۰]

باب ـ ۱۴۶، کسی که تشهد اول را واجب نمی داند.

زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از دو رکعت (بدون نشستن به تشهد) ایستاد و تشهد را واپس به جای نیاورد .

۸۲۹ – از عبدالله ابن بحینه که از قبیلهٔ ازدشنوء. و هم پیمان بنی عبد مناف و از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده، روایت است که گفت : همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز پیشین را به اصحاب گزارد و پس از دو رکعت اول بلند شد و (به تشهد) ننشست مردم هم با وی ایستادند تا آنکه نماز را تمام کرد و مردم در انتظار آن بودند که وی نماز را سلام بدهد . آن حضرت در حالی که نشسته بود تکبیر گفت و دو سجده کرد، قبل از آنکه سلام بدهد و سپس سلام داد .

١٤٧- باب: التَّشَهُّدِ فِي الأُولَى

٨٣٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قال : حَدَّثَنَا بَكْرٌ ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ قال : صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ الظُّهْرَ ، فَقَامَ وَعَلَيْهِ

باب ـ ۱۴۷، تشهد در جلسه نخست.

۸۳۰ – از عبدالله بن مالک ابن بحینه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز پیشین را بر ما گزارد و (پس از سجدهٔ

قال: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهرَ، فَقَامَ وعَلَيهِ جُلُوسٌ، فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ، سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ. [راجع: ۸۲۹. أخرجه مسلم: ۵۷۰]

رکعت دوم) ایستاد در حالی که بر ایشان نشستن لازم بود و چون به آخر نماز خود رسید، دو سجدهٔ (سهو) کرد، در حالی که نشسته بود.

۱۴۸- باب: التَّشَهُّدِ فِي الآخِرَةِ

باب ـ ۱۴۸، تشهد در جلسهٔ آخر.

۸۳۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ شَقِيقِ ابْنِ سَلَمَةَ قال: قال عَبْدُاللَّهِ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ، فَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمُوهَا، أَصَابَتْ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». [انظر: ۸۳۵، ۱۲۰۲ل، ۶۱۳۰ل، ۶۲۶۵خ، ۶۳۲۸ل، ۷۳۸۱خ. أخرجه مسلم: ۴۰۲ بزيادة]

۸۳۱ - از شفیق بن سلمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: هنگامی که ما در عقب پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می گزاردیم می گفتیم: سلام بر جبرئیل و میکائیل، سلام بر فلان و فلان. رسول الله صلی الله علیه و سلم متوجه ما شد و گفت:

«به تحقیق که خداوند خود سلام است (سلامت از همه نقایص) آنگاه که یکی از شما نماز می گزارد پس باید بگوید:

التحیات لله و الصلوات و الطیبات، السلام علینا و علی عبادالله الصالحین - یعنی سزاوار تمام تعظیم و عبادات و خوبیها خداوند است، سلام بر تو ای پیامبر و رحمت خداوند و برکات وی بر تو باد. سلام بر ما و بنده های نیکوکار خدا.

هرگاه این (کلمهٔ جامع) را بگویید به همه بندگان صالح که بر زمین و آسمان اند، می رسد. أشهد ان لااله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله»

گواهی می دهم که نیست معبودی بر حق بجز خدا و گواهی می دهم اینکه محمد بنده و فرستاده اوست.»

۱۴۹- باب: الدُّعَاءِ قَبْلَ السَّلَامِ

باب ـ ۱۴۹، دعای قبل از سلام نماز.

۸۳۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ

۸۳۲ - از عروه روایت است که عایشه رضی

الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنَا عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ مِنَ الْمَغْرَمِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ، حَدَّثَ فَكَذَبَ، وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ». [انظر: ٨٣٣، ٢٣٩٧، ٦٣٦٨، ٦٣٧٥، ٦٣٧٦، ٦٣٧٧، ٧١٢٩. أخرجه مسلم: ٥٨٧ مختصراً، و أخرجه بطوله: ٥٨٩]

الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم به او گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم (بعد از تشهد) در نماز این دعا را می خواند: «اللهم إنی أعوذ بک من عذاب القبر و أعوذ بک من فتنه المسیح الدجال و أعوذ بک من فتنه المحیا و فتنه الممات، اللهم إنی أعوذ بک من المأثم و المغرم» یعنی: «بار الها، بتو پناه می جویم از عذاب قبر، و بتو پناه می جویم از فتنهٔ مسیح دجال و به تو پناه می جویم از فتنهٔ زندگی و فتنهٔ مرگ. بار الها به تو پناه می جویم از گناه و قرض»
گوینده (عایشه رضی الله عنها) به آن حضرت گفت: چرا از قرض، بسیار پناه می جویی؟
آن حضرت فرمود: «مردی که قرضدار شد، چون سخن زند دروغ گوید و چون وعده کند خلاف ورزد»

٨٣٣- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَعِيذُ فِي صَلاتِهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ. [راجع: ٨٣٢. أخرجه مسلم: ٥٨٧ ومطولاً: ٥٨٩]

٨٣٣ - از زهری از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که در نماز خود از فتنهٔ دجال (به خدا) پناه می جست.

٨٣٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضي الله عنه: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلاتِي. قَالَ: «قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». [انظر: ٦٣٢٦، ٧٣٨٨. أخرجه مسلم: ٢٧٠٥]

٨٣٤ - از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت است که وی برای رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: مرا دعایی بیاموز که در نماز خود به آن دعا کنم. آن حضبرت فرمود: «بگوی: اللهم إنی ظلمت نفسی ظلما کثیرا، و لا یغفر الذنوب إلا أنت، فاغفرلی مغفرة من عندک، وارحمنی، إنک أنت الغفور الرحیم»
یعنی بگوی: بار الها بر نفس خود ستم کردم، ستمی زیاد و نمی آمرزد گناهان را مگر تو، پس مرا بیامرز، آمرزشی از درگاه خود و بر من رحم کن به تحقیق که تویی، بخشایندهٔ مهربان.

۱۵۰- بابٌ: مَا يُتَخَيَّرُ مِنَ الدُّعَاءِ بَعْدَ التَّشَهُّدِ وَلَيْسَ بِوَاجِبٍ

باب ـ ۱۵۰، دعایی که بعد از تشهد اختیار شود واجب نیست (مطلقا یا بعینه).

۸۳۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنِ الأَعْمَشِ ، حَدَّثَنِي شَقِيقٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال: كُنَّا إِذَا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الصَّلَاةِ ، قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: « لَا تَقُولُوا السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ ، وَلَكِنْ قُولُوا: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ ، وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمْ أَصَابَ كُلَّ عَبْدٍ فِي السَّمَاءِ ، أَوْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ فَيَدْعُو ». [راجع: ۸۳۱ . أخرجه مسلم: ۴۰۲]

۸۳۵ – از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت : آنگاه که با پیامبر صلی الله علیه و سلم در نماز بودیم می گفتیم : سلام بر خداوند از جانب بندگان او ، سلام بر فلان و فلان.
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود :
« نگویید که : سلام بر خداوند ، زیرا خداوند خود سلام است، بلکه بگویید : التحیات لله، و الصلوات و الطیبات، السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین .
به تحقیق که چون این کلمات را بگویید به هر بنده می رسد که در آسمان و یا در میان آسمان و زمین است . (و بگویید) اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله .
سپس دعایی را اختیار کنید که خداوند را خوش آید و آن را بخوانید (به احادیث ۸۳۲ ، ۸۳۳ و ۸۳٤ مراجعه شود)

۱۵۱- بابٌ: مَنْ لَمْ يَمْسَحْ جَبْهَتَهُ وَأَنْفَهُ حَتَّى صَلَّى

باب ـ ۱۵۱، کسی پیشانی و بینی خویش را در نماز دست نکشد.

۸۳۶- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قال: سَأَلْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ ، حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ . [راجع: ۶۶۹ . أخرجه مسلم: ۱۱۶۷]

ابو عبدالله (امام بخاری) می گوید : حمیدی را دیدم که به این حدیث استناد می کرد که کسی در نماز پیشانی خویش را نمالد[1].
۸۳۶- از ابو سلمه رضی الله عنه روایت است که گفت: از ابوسعید خدری رضی‌الله عنه سؤال کردم. وی گفت : رسول‌الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که در آب و گل مسجد سجده می کرد تا آنکه اثر گل را در پیشانیش دیدم .

۱) به ادامهٔ عبارت: من لم یمسح جبهته وأنفه حتی صلی-این عبارت درسایر نسخ بخاری که در دسترس بود آمده است : قال ابوعبدالله: رأیت الحمیدی یحتج بهذا الحدیث ان لایمسح‌الجبهة فی‌الصلوة. متن فوق این عبارت را فاقد است، ترجمهٔ آن آورده شد. مترجم

۱۵۲- باب: التَّسْلِيمِ

باب -۱۵۲، سلام دادن نماز.

۸۳۷- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ هِنْدٍ بِنْتِ الحَارِثِ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَلَّمَ، قَامَ النِّسَاءُ حِينَ يَقْضِي تَسْلِيمَهُ، وَمَكَثَ يَسِيرًا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ.

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَرَى - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - أَنَّ مُكْثَهُ لِكَيْ يَنْفُذَ النِّسَاءُ، قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُنَّ مَنِ انْصَرَفَ مِنَ القَوْمِ.

[انظر: ۸۴۹، ۸۵۰]

۸۳۷- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت : با تمام شدن سلامش، آنگاه که رسول الله صلی تاالله علیه وسلم از نماز سلام می داد ، زنان برمی خاستند وآن حضرت اندکی درنگ می کرد پیش ازآنکه برخیزد.[1]
ابن شهاب گفته است : من چنین می پندارم وخداداناتر است که مقصود از درنگ کردن آن حضرت آن بوده است که زنان بگذرند قبل از آنکه مردانی که از جماعت برمیگردند،آنها را دریابند.[2]

۱۵۳- باب: يُسَلِّمُ حِينَ يُسَلِّمُ الإِمَامُ

باب -۱۵۳، سلام بدهد هنگامی که امام سلام می دهد .

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَسْتَحِبُّ إِذَا سَلَّمَ الإِمَامُ، أَنْ يُسَلِّمَ مَنْ خَلْفَهُ.

۸۳۸- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ عِتْبَانَ قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ.

[راجع: ۴۲۴. أخرجه مسلم: ۳۳ المساجد (۲۶۳)]

وابن عمررضی الله عنهما مستحب می دانست که هنگامی که امام سلام می‌دهد، کسی که در عقب وی است سلام بدهد (یعنی همزمان).
۸۳۸- روایت است از عتبان که گفت : با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز گزاردیم وهنگامی که اوسلام داد، سلام دادیم.

۱۵۴- باب: مَنْ لَمْ يَرَ رَدَّ السَّلامِ عَلَى الإِمَامِ وَاكْتَفَى بِتَسْلِيمِ الصَّلاةِ.

باب -۱۵۴، کسی که سلام امام را رد نمیکند وبه سلام نماز بسنده می کند (دو سلام می دهد) .

---

۱) امام شافعی با این حدیث به فرضیت سلام استدلال کرده، زیرا به لفظ-کان-مشعر است که مواظبت از ان مفهوم می شود.لیکن دراکثر موارد کان - برای ربط است وبه خبر واحد فرض ثابت نمی شود. ونزد امام اعظم، لفظ سلام فرض نیست ودلیل این معنی آن است که آن حضرت فرموده است : إذا قعدالامام فی آخر صلوته ثم أحدث قبل أن یسلم فقد تمت صلوته. یعنی وقتی که امام در آخر نماز خود نشست وپیش از آنکه سلام بدهد،وضویش شکست، بتحقیق نماز اوتمام شده است. ومذهب جمعی از تابعین وامام ابوحنیفه ودو یارش وجوب است، اگرآن را ترک کند، نماز باطل نگردد. اما نزد امام مالک وشافعی واصحاب ایشان، سلام درنماز فرض است واگربدون لفظ سلام نماز را تمام کند، نمازش باطل می شود.

۲) مراد از سلام بعد از تشهد است. یعنی چون امام نیت سلام بر مقتدیان می کند،آنان نیز باید سلام امام را رد کنند و در رد سلام امام، سلام دیگر حاجت نیست.

۸۳۹- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ، وَزَعَمَ أَنَّهُ عَقَلَ رَسُولَ اللَّه ﷺ، وَعَقَلَ مَجَّةً مَجَّهَا مِنْ دَلْوٍ كَانَ فِي دَارِهِمْ. [راجع :۷۷]

۸۳۹- روایت است از زهری که گفت: محمود بن ربیع (اوهمان کسی است که ازکودکی خود به خاطر می آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم مقداری آب را از دلو خانهٔ آنها در دهان کرده وبه روی وی افکنده بود)گفت:

۸٤۰- قَالَ: سَمِعْتُ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ الأَنْصَارِيَّ، ثُمَّ أَحَدَ بَنِي سَالِمٍ، قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي لِقَوْمِي بَنِي سَالِمٍ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: إِنِّي أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَإِنَّ السُّيُولَ تَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ مَسْجِدِ قَوْمِي، فَلَوَدِدْتُ أَنَّكَ جِئْتَ فَصَلَّيْتَ فِي بَيْتِي مَكَانًا، حَتَّى أَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالَ: «أَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَغَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ مَعَهُ، بَعْدَ مَا اشْتَدَّ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى قَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ». فَأَشَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي أَحَبَّ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ، فَقَامَ فَصَفَفْنَا خَلْفَهُ، ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ. [راجع :٤٢٤. اخرجه مسلم: ۳۳ المساجد (۲٦۳)]

۸٤۰- (زهری به سند حدیث فوق ازمحمود بن ربیع روایت کرده که) از عتبان بن مالک انصاری سپس از یکی از بنی سالم شنیدم که می گفت:
من برای قوم خویش بنی سالم امامت می دادم، سپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتم وگفتم: من بینایی خویش را ازدست داده ام و میان من و مسجد قوم من، سیلاب مانع می شود. دوست می دارم اینکه درخانهٔ من بیایی ودر جایی از خانه ام نمازبگزاری، تاهمان جای رابرای خود نمازگاه بگیرم.
آن حضرت فرمود: «این کاررا میکنم، انشاء الله». روزدیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد من آمد درحالی که ابوبکر همراه وی بود وآن وقتی بود که آفتاب بلند شده بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازهٔ ورود خواست ومن اورا اجازه دادم واو ننشست تا آنکه گفت: «در کجای خانه ات دوست می داری که نماز بگزارم» و او به جایی که دوست می داشت او در آن نماز بگزارد، اشاره کرد. آن‌حضرت به نماز ایستاد ومادرعقب وی صف بستیم. سپس سلام داد و باسلام دادن او مانیز سلام دادیم.

۱۵۵- بَاب: الذِّكْرِ بَعْدَ الصَّلَاةِ

باب - ۱۵۵، ذکر کردن پس از نماز.

۸٤۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: أَنَّ أَبَا مَعْبَدٍ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَفْعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ، حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ

۸٤۱-از ابومَعْبد غلام آزاد شدهٔ ابن عباس روایت است که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما اوراخبر داده است: بلند کردن آواز به ذکر هنگام تمام کردن نماز فرض، در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم معمول بود.

الْمَكْتُوبَةِ ، كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كُنْتُ أَعْلَمُ إِذَا انْصَرَفُوا بِذَلِكَ إِذَا سَمِعْتُهُ . [انظر: ۸۴۲، ت . أخرجه مسلم: ۵۸۳]

وابن عباس گفته است : من تمام شدن نماز را از شنیدن آواز ذکر، می دانستم[1].

۸۴۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو مَعْبَدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ أَعْرِفُ انْقِضَاءَ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ بِالتَّكْبِيرِ . [راجع: ۸۴۱. أخرجه مسلم :۵۸۳]

۸۴۲- از ابن عباس رضی الله عنهماروایت است که‌گفت: من تمام شدن نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم را، از شنیدن تکبیر می دانستم.

۸۴۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ مِنَ الأَمْوَالِ بِالدَّرَجَاتِ الْعُلَا وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ: يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي ، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ ، وَلَهُمْ فَضْلٌ مِنْ أَمْوَالٍ ، يَحُجُّونَ بِهَا وَيَعْتَمِرُونَ ، وَيُجَاهِدُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ . قَالَ: «أَلا أُحَدِّثُكُمْ بِأَمْرٍ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ ، أَدْرَكْتُمْ مَنْ سَبَقَكُمْ ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ بَعْدَكُمْ ، وَكُنْتُمْ خَيْرَ مَنْ أَنْتُمْ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِ ، إِلا مَنْ عَمِلَ مِثْلَهُ؟ تُسَبِّحُونَ وَتَحْمَدُونَ وَتُكَبِّرُونَ ، خَلْفَ كُلِّ صَلَاةٍ ، ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ». فَاخْتَلَفْنَا بَيْنَنَا ، فَقَالَ بَعْضُنَا: نُسَبِّحُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ ، وَنَحْمَدُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ ، وَنُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ ، فَقَالَ: «تَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ ، حَتَّى يَكُونَ مِنْهُنَّ كُلِّهِنَّ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ».

[انظر: ۶۳۲۹، ت . أخرجه مسلم: ۵۹۵ باختلاف]

۸۴۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفته مردمان فقیر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند رگفتند : ثروتمندان به سبب مال خویش به درجات بلند (ثواب) ونعمتهای دایمی رسیدند ؛ یعنی آنها نماز میگزارند چنانکه ما نماز می گزاریم وروزه میگیرند چنان که ماروزه می گیریم وآنان را مال فراوانی است که با آن حج وعمره می کنند وجهادمی کنند و صدقه میدهند . آن حضرت فرمود : «آیا شمارا چیزی نگویم که اگر بدان عمل کنید . دریابید کسانی را که از شما پیشی گرفته اند و پس از شما هیچکسی این مرتبهٔ شمارا درنیابد وشما در میان ایشان بهترین کسان باشید،بجز کسانی که مثل آن عمل کنند؟ پس در پی هر نماز تسبیح و تحمید و تکبیر بگویید تا اینکه از همهٔ آنها سی وسه بارشود ». ابوهریره می گوید: مادر میان خویش اختلاف کردیم، برخی ازما گفتند: سی وسه بار تسبیح می گوییم وسی وسه بار تحمید می گوییم وسی چهار بار تکبیر میگوییم (وجهت رفع شبهه) به آن حضرت مراجعه کردیم، وی فرمود :

«بگویید: سبحان الله ، والحمدلله والله اکبر تاآنکه مجموع آن سی وسه گردد.»

۱) شافعی این حدیث را به جهر ذکر حمل کرده که اندک وقتی برای تعلیم صفت ذکر جهر میکردند، نه‌آنکه مداومت برجهر داشتند. ومختار آن است که امام ومقتدی آهسته ذکر کنند مگر برای تعلیم وذکر عام تر است چنانکه در احادیث دیگر واقع شده که عبارت از : سبحان الله والحمد لله ولاإله إلا الله والله أکبر است (تیسیر القاری).

٨٤٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ وَرَّادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، قال: أَمْلَى عَلَيَّ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فِي كِتَابٍ إِلَى مُعَاوِيَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ».

وَقال شُعْبَةُ: عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، بِهَذَا.

وَعَنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُخَيْمِرَةَ، عَنْ وَرَّادٍ، بِهَذَا.

وَقال الْحَسَنُ: الْجَدُّ غِنًى. [انظر: ١٤٧٧[ق]، ٢٤٠٨[ق]، ٥٩٧٥[د]، ٦٣٣٠[دث]، ٦٤٧٣[دث]، ٦٦١٥[دث]، ٧٢٩٢[خ]، وانظر في الزكاة، باب: ١٨. أخرجه مسلم: ٥٩٣ بطوله. وأخرجه في الأقضية (١٢) بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

٨٤٤- از وَرّاد کاتب مغیره بن شعبه روایت است که گفت: مغیره بن شعبه برمن املاء کرد تا در نامهٔ که به معاویه می فرستاد بنویسم که: همانا پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از هر نماز فرض می گفت: «لااله الاالله وَحْدَه لاشَریکَ له، لَهُ الْملک، وله الحمدُ وهُوَ علی کَلِّ شیء قدیر اللهم لامانعَ لما أعطیت، ولا مُعْطی لِمَا مَنَعت، ولا یَنْفَعُ ذالجدِّ منک الجَد.» (یعنی: نیست سزاوارعبادت بجزخدا. یگانه است واو را شریکی نیست. پادشاهی از آن اوست وستایش برای اوست و او بر هر کاری تواناست. خدایا، مانعی نیست به آنچه تو داده ای ونیست دهنده‌ای به آنچه تومنع کرده ای، و تلاش خداوند ثروت وکوشش وبخت واقبال برای اواز آنچه نخواسته باشی سودی نمی بخشد.
شُعْبه از عبدالملک همین حدیث را روایت کرده است. واز حَکَم، از قاسم بن مُخیمره، از وَرّاد همین حدیث روایت شده است. وحَسن گفته است: کلمه الجد (که در حدیث آمده) به معنی غنا است.

١٥٦- باب: يَسْتَقْبِلُ الإِمَامُ النَّاسَ إِذَا سَلَّمَ

باب ـ ۱۵۶، آنگاه که امام سلام بدهد به سوی مردم روی کند.

٨٤٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قال: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلاةً، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ. [انظر: ١١٤٣[ك]، ١٣٨٦[ط]، ٢٠٨٥[ق]، ٢٧٩١[ق]، ٣٢٣٦[ق]، ٣٣٥٤[د]، ٤٦٧٤[ط]، ٦٠٩٦[ك]، ٧٠٤٧[ط]. أخرجه مسلم: ٢٢٧٥ بزيادة]

٨٤٥- از سمرة بن جندب رضی الله عنه روایت است که گفت: هر گاه پیامبر صلی الله علیه و سلم نمازی را تمام می کرد، به سوی ما روی می گردانید.

٨٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ صَالِحِ ابْنِ كَيْسَانَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ أَنَّهُ قال: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلاةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَةِ، عَلَى إِثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقال: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قال رَبُّكُمْ». قالوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قال: «أَصْبَحَ

٨٤٦- از زید بن خالد الجُهَنی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز صبح را درحُدَیبیَه پس ازآنکه باران درشب باریده بود، ادا کرد. و چون از نماز فارغ گشت به سوی ما روی گردانید وگفت: «آیا می دانید که پروردگار شما چه گفته است؟» و چون گفتند: خدا ورسول اوداناترند.

مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي وَمُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». [انظر: ۱۰۳۸، ۴۱۴۷، ۷۵۰۳. أخرجه مسلم: ۷۱]

آن حضرت فرمود: «خداوند گفت که صبح کردند از بندگان من، ایمان آورنده به من وکفر ورزنده به من. اما کسی که گفت: بارانی که برای ما داده شده است، ازفضل خداوند و رحمت او بوده است. آن کس مؤمن است به من و کافر است به ستاره واما آن کسی که گفت: از تأثیر ستارهٔ فلان وفلان برای ما باران داده شده است، آن کس کافر است به من و مؤمن است به ستاره».

۸۴۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: سَمِعَ يَزِيدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَخَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّلَاةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَلَمَّا صَلَّى أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ صَلَّوْا وَرَقَدُوا، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا فِي صَلَاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلَاةَ». [راجع: ۵۷۲. أخرجه مسلم: ۶۴۰]

۸۴۷- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی نماز خفتن را تا نیمهٔ شب تأخیر کردوسپس به سوی ما برآمد وهنگامی که نماز را تمام کرد به سوی ما روی گردانید وگفت: «به تحقیق که مردم نماز گزاردند وخوابیدند ولیکن شما پیوسته در نماز بودید، از زمانی که در انتظار نماز بودید.»

۱۵۷- بَاب: مُكْثِ الإِمَامِ فِي مُصَلَّاهُ بَعْدَ السَّلَامِ

باب - ۱۵۷، درنگ کردن امام درجایگاه نماز پس از سلام.

۸۴۸- وَقَالَ لَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ يُصَلِّي فِي مَكَانِهِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ الْفَرِيضَةَ. وَفَعَلَهُ الْقَاسِمُ.

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَفَعَهُ: «لَا يَتَطَوَّعُ الإِمَامُ فِي مَكَانِهِ». وَلَمْ يَصِحَّ.

۸۴۸- از نافع روایت است که گفت: ابن عمر نماز (نافله) را درهمان جایی می‌گزارد که نماز فرض را گزارده بود. وقاسم بن محمدابی بکرنیز چنان می‌کرد. واز ابوهریره این حدیث ذکرشده که مرفوع است: «امام درجایی که نماز فرض می گزارد، نافله نگزارد» لیکن این حدیث به صحت نرسیده است.

۸۴۹- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ هِنْدَ بِنْتِ الْحَارِثِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا سَلَّمَ، يَمْكُثُ فِي مَكَانِهِ يَسِيرًا.

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَنُرَى، وَاللَّهُ أَعْلَمُ، لِكَيْ يَنْفُذَ مَنْ يَنْصَرِفُ مِنَ النِّسَاءِ. [راجع: ۸۳۷]

۸۴۹- از ام سلمه رضی الله عنهاروایت است که‌گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از آنکه از نماز سلام می‌دادند، در جایگاه خود درنگ میکردند.

ابن شهاب گفته است : من چنین می پندارم، خداداناتر است که سبب درنگ کردن آن بوده باشد که تا زنهایی که ازنماز برمی‌گردند، روانه‌شوند (پیش از آنکه مردان از مسجد بیرون آیند .)

۸۵۰- وَقال ابْنُ أبي مَرْيَمَ: أخْبَرَنَا نَافِعُ بْنُ يَزِيدَ قال: أخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ: أنَّ ابْنَ شِهَابٍ كَتَبَ إلَيْهِ قال: حَدَّثَتْنِي هِنْدُ بِنْتُ الحَارِثِ الفِرَاسِيَّةُ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَتْ مِنْ صَوَاحِبَاتِهَا، قالتْ: كَانَ يُسَلِّمُ، فَيَنْصَرِفُ النِّسَاءُ، فَيَدْخُلْنَ بُيُوتَهُنَّ، مِنْ قَبْلِ أنْ يَنْصَرِفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

وَقال ابْنُ وَهْبٍ: عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أخْبَرَتْنِي هِنْدُ الفِرَاسِيَّةُ. وَقال عُثْمَانُ ابْنُ عُمَرَ: أخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَتْنِي هِنْدُ الفِرَاسِيَّةُ.

وَقال الزُّبَيْدِيُّ: أخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ: أنَّ هِنْدَ بِنْتَ الحَارِثِ القُرَشِيَّةَ أخْبَرَتْهُ، وَكَانَتْ تَحْتَ مَعْبَدِ بْنِ المِقْدَادِ، وَهُوَ حَلِيفُ بَنِي زُهْرَةَ، وَكَانَتْ تَدْخُلُ عَلَى أزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقال شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَتْنِي هِنْدُ القُرَشِيَّةُ.

وَقال ابْنُ أبي عَتِيقٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ هِنْدَ الفِرَاسِيَّةِ.

وَقال اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَهُ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ امْرَأَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ: حَدَّثَتْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.
[راجع: ۸۳۷]

۸۵۰ - از جعفر بن ربیعه روایت است که ابن شهاب به وی نوشته بود که :هند بنت حارث فراسیه از أمّ سَلَمهَ همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم که از مصاحبان وی بوده ، خبر داده است که :زمانی که آن حضرت سلام‌می داد، زنان برمی گشتند وبه خانه های خویش درمی‌آمدند، قبل از آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم برگردد . ابن وَهْب از یونس روایت کرده که ابن شهاب نام آن زن را هند فراسیه گفته است .
عثمان ابن عمر گفته است که یونس به روایتی از زهری نام وی را هند فراسیَه گفته است[1].
زبیدی به روایتی از زهری نام او را هند بنت حارث قُرَشیَه گفته است که همسر مَعبدبن مقداد از هم پیمانان بنی زهره بوده و نزد همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدوشد می کرده است . وشعیب گفته که زهری نام وی راهند قُرَشیه گفته است .ابن عتیق گفته که زهری وی را هند فراسیَه‌گفته است . ولیت از یحیی بن سعید روایت کرده که ابن شهاب (زهری) او را زنی از قریش خوانده که آن را غیر موصول از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است .

۱) این حدیث که دربارهٔ اسم یک زن این همه تحقیق می کند، نهایت دقت امام بخاری رانشان می دهد وهمین امر است که اورا در ردیف بلند پایه ترین محققان جهان در آورده است .

١٥٨- بَاب: مَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ، فَذَكَرَ حَاجَةً فَتَخَطَّاهُمْ

٨٥١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْد قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيد قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُقْبَةَ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ الْعَصْرَ، فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا، فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ، إِلَى بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِه، فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِه، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ، فَرَأَى أَنَّهُمْ عَجِبُوا مِنْ سُرْعَتِه، فَقَالَ: «ذَكَرْتُ شَيْئًا مِنْ تِبْرٍ عِنْدَنَا، فَكَرِهْتُ أَنْ يَحْبِسَنِي، فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِه».
[انظر: ١٢٢١، ١٤٣٠، ٦٢٧٥]

باب ـ ۱۵۸، کسی که برمردم نماز بگزارد وحاجت وی به یادش آید واز میان مردم بگذرد.

۸۵۱- از عُقبه رضی الله عنه روایت است که گفت: نمازعصر را در عقب پیامبر صلی الله علیه وسلم درمدینه گزاردم وچون آن حضرت نماز را تمام کرد با شتاب برخاست واز میان مردم گذشت وبه سوی برخی از حجره های زنان خویش روانه شد ومردم از شتاب وی نگران شدند. آن حضرت وا پس نزد مردم آمد وبخاطر شتابی که کرده بود مردم را شگفت زده دید وسپس فرمود :ریزه طلایی که نزد ما بود بیادم آمد ودوست نداشتم که مرا از توجه به خداوند بازدارد ودستور دادم که آن را برفقرا تقسیم کنند.

١٥٩- بَاب: الانْفِتَالِ وَالانْصِرَافِ عَنِ الْيَمِينِ وَالشِّمَالِ

وَكَانَ أَنَسُ يَنْفَتِلُ عَنْ يَمِينِه وَعَنْ يَسَارِه، وَيَعِيبُ عَلَى مَنْ يَتَوَخَّى، أَوْ مَنْ يَعْمِدُ الانْفِتَالَ عَنْ يَمِينِه.

٨٥٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْر، عَنِ الأَسْوَد قَالَ: قَالَ عَبْدُاللَّه: لا يَجْعَلْ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلاتِه، يَرَى أَنَّ حَقًّا عَلَيْه أَنْ لا يَنْصَرِفَ إِلا عَنْ يَمِينِه، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَنْ يَسَارِه. [أخرجه مسلم: ٧٠٧]

باب ـ ۱۵۹، برگشتن (از مسجد) از جانب راست وچپ.

وانس بن مالک از جانب چپ وراست خویش برمی گشت وعیب می کرد کسی را که قصداً یا عمداً از جانب راست برمیگشت (تا از مسجد بیرون رود)

۸۵۲- از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت: هیچ یک از شما سهمی از نماز خود را نصیب شیطان نگردند یعنی بر این نظر باشد که بر وی لازم است جز از جانب راست از نماز بر نگردد .همانا من رسول الله صلی الله علیه و سلم را بسیار دیدم که از جانب چپ خویش برمی گشت.

١٦٠- بَاب: مَا جَاءَ فِي الثُّومِ النِّيءِ وَالْبَصَلِ وَالْكُرَّاثِ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ الثُّومَ أَوِ الْبَصَلَ، مِنَ الْجُوعِ أَوْ غَيْرِه، فَلا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا».

باب ـ ۱۶۰، آنچه دربارهٔ سیر خام و پیاز و گندنه آمده است.

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم:
« کسی که سیر و پیاز خورده باشد، به مسجد ما

نزدیک نشود . »

٨٥٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللّه قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال في غَزْوَةِ خَيْبَرَ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِه الشَّجَرَةِ- يَعْنِي الثُّومَ- فَلا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا». [انظر: ٤٢١٥د، ٤٢١٧ق، ٤٢١٨ق، ٥٥٢١ق، ٥٥٢٢ق، وانظر في الأطعمة، باب: ٤٩. أخرجه مسلم: ٥٦١]

۸۵۳-از ابن عمررضی الله عنهما روایت است که گفت : پیامبر صلی الله وسلم درغزوۀ خیبر گفت : « کسی که از این درخت، یعنی سیرخورده باشد به مسجد ما نزدیک نشود. »

٨٥٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ مُحَمَّدٍ قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ قال: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ قال: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللّه قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ- يُرِيدُ الثُّومَ- فَلا يَغْشَانَا فِي مَسَاجِدِنَا». قُلْتُ: مَا يَعْنِي بِهِ؟ قال: مَا أُرَاهُ يَعْنِي إِلا نِيئَهُ.

وَقَالَ: مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: إِلا نَتْنَهُ. [انظر: ٨٥٥ط، ٥٤٥٢ق، ٧٣٥٩ط. أخرجه مسلم: ٥٦٤]

۸۵٤-از جابربن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند : « کسی که از این درخت یعنی سیر خورده باشد به مسجد ما نیاید . »
عطا می گوید به: جابر گفتم : مقصود آن حضرت چه بوده است ؟ گفت : گمان نمی کنم که مقصود وی بجزازسیرخام بوده باشد.
و مَخلد بن یزید ازابن جُریج روایت کرده است: مقصود آن حضرت بجز بوی بد سیر نبوده است .

٨٥٥- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: زَعَمَ عَطَاءٌ: أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللّه زَعَمَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلًا فَلْيَعْتَزِلْنَا». أَوْ قَالَ: «فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا، وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرِّبُوهَا». إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قال: «كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لا تُنَاجِي». [راجع: ٨٥٤، وانظر في الجمعة، باب: ٨. أخرجه مسلم: ٥٦٤]

وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ: أُتِيَ بِبَدْرٍ، وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: يَعْنِي طَبَقًا، فِيهِ خَضِرَاتٌ.

وَلَمْ يَذْكُرِ اللَّيْثُ، وَأَبُو صَفْوَانَ، عَنْ يُونُسَ: قِصَّةَ الْقِدْرِ، فَلا أَدْرِي: هُوَ مِنْ قَوْلِ الزُّهْرِيِّ، أَوْ فِي الْحَدِيثِ.

۸۵۵- از جابربن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:«کسی که سیر یا پیاز خورد باید از ما گوشه بگیرد .« یاآن‌حضرت چنین گفت : «از مسجد ماگوشه بگیرد ودرخانۀ خویش بماند. (یعنی درهمانجا نمازگزارد).
همانا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم دیگی آورده شد که در آن سبزیجات (پیاز یاگندنه نیز درآن)بود. آن حضرت بوی نامطبوعی از آن احساس کرد واز محتویات دیگ سئوال نمود . آن حضرت را از سبزیجات اطّلاع دادند .سپس به بعضی از اصحاب وی که همراه اوبودند فرمود آن را نزدیک کنید. چون آن حضرت بعضی کسان را دید که خوردن آن را ناخوش میدارد ،(زیرا آنحضرت از آن نخورده بود) فرمود: «بخور زیرا من با کسی راز میگویم که تو نمی گویی (یعنی جبرئیل).

احمد بن صالح به روایت از ابن وهب گفته است: همیانی را آوردند. وابن وهب گفته است: یعنی طبقی که در آن سبزیجات بود. لیث وابوصفوان که از یونس روایت کرده اند. قصهٔ دیگ را ذکر نکرده اند. ومن نمی دانم که آن از گفتهٔ زهری است یا در حدیث آمده است.

۸۵۶- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ قال: سَأَلَ رَجُلٌ أَنَساً: مَا سَمِعْتَ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ يَذْكُرُ فِي الثُّومِ؟ فَقال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَلا يَقْرَبَنَا». أَوْ: «لا يُصَلِّيَنَّ مَعَنَا». [انظر: ۵۴۵۱ن. أخرجه مسلم: ۵۶۲]

۸۵۶- از عبدالعزیز روایت است که گفت: مردی از انس پرسید که: از پیامبرصلی الله علیه وسلم دربارهٔ سیر چه شنیدی؟ وی گفت: پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که از این درخت خورده به ما نزدیک نشود» یا فرمود: «با ما نماز نگزارد.»

۱۶۱- باب: وُضُوءِ الصِّبْيَانِ،

باب - ۱۶۱، وضوی کودکان.

وَمَتَى يَجِبُ عَلَيْهِمُ الْغُسْلُ وَالطُّهُورُ، وَحُضُورِهِمُ الْجَمَاعَةَ وَالْعِيدَيْنِ وَالْجَنَائِزَ، وَصُفُوفِهِمْ.

واینکه چه وقت برایشان غسل وطهارت واجب میگردد وحضور کودکان درنمازهای جماعت ودوعید وجنازه ها وصفوف ایشان.

۸۵۷- حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي غُنْدَرٌ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ الشَّيْبَانِيَّ قال: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ قال: أَخْبَرَنِي مَنْ مَرَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ، فَأَمَّهُمْ وَصَفُّوا عَلَيْهِ. فَقُلْتُ: يَا أَبَا عَمْرٍو، مَنْ حَدَّثَكَ؟ فَقال: ابْنُ عَبَّاسٍ. [انظر: ۱۲۴۷ن، ۱۲۱۹ن، ۱۳۲۱ن، ۱۳۲۲ن، ۱۳۲۶ن، ۱۳۳۶ن، ۱۳۴۰ن. أخرجه مسلم: ۹۵۴ باختلاف]

۸۵۷- از سلیمان شیبانی روایت است که از شعبی شنیدم که گفت: کسی مرا خبرداده است که به همراهی پیامبر صلی الله علیه وسلم برقبری گذشته است که از دیگر قبور دورتر بوده اینکه: آن حضرت امامت نماز جنازه داد ومردم در عقب وی صف بستند. من گفتم یا ابوعمرو: چه کسی این حدیث رابه توگفت؟ وی گفت: ابن عباس.

۸۵۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». [انظر: ۸۷۹ن، ۸۸۰ث، ۸۹۵ن، ۲۶۶۵ن. أخرجه مسلم: ۸۴۶ وهو بزيادة في كتاب الجمعة (۷)]

۸۵۸- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «غسل روز جمعه برهر کسی که به سن بلوغ رسیده است واجب است.»[1]

---

۱) مراد تاکید آن است نه وجوب شرعی به دلیل احادیث دیگر که عنقریب ذکر شود (شرح شیخ الاسلام)

۸۵۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو قال: أَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ لَيْلَةً، فَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَتَوَضَّأَ مِنْ شَنٍّ مُعَلَّقٍ وُضُوءًا خَفِيفًا، يُخَفِّفُهُ عَمْرٌو وَيُقَلِّلُهُ جِدًّا، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، فَقُمْتُ فَتَوَضَّأْتُ نَحْوًا مِمَّا تَوَضَّأَ، ثُمَّ جِئْتُ فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَحَوَّلَنِي فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ صَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ اضْطَجَعَ، فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ، فَأَتَاهُ الْمُنَادِي يَأْذَنُهُ بِالصَّلَاةِ، فَقَامَ مَعَهُ إِلَى الصَّلَاةِ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

قُلْنَا لِعَمْرٍو: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ؟ قال عَمْرٌو: سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ عُمَيْرٍ يَقُولُ: إِنَّ رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ وَحْيٌ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾. [الصافات: ۱۰۲] [راجع: ۱۱۷. اخرجه مسلم: ۷۶۳]

۸۵۹- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی را در خانهٔ خالهٔ خود میمونه گذراندم. پیامبر صلی الله علیه وسلم خوابید و چون پاسی از شب گذشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم برخاست واز مشکی که آویخته بود وضوی سبکی نمود. عمرو (روای) وضوی وی را سبک واندک وصف کرده است سپس آن حضرت به نماز ایستاد. من نیز برخاستم وهمان گونه وضو کردم که آن حضرت وضو کرده بود، سپس رفتم وبه جانب چپ او به نماز ایستادم. آن حضرت مرا برگردانید وبه جانب راست خویش آورد. پس ازآن نماز گزارد، آنچه خدا خواسته بود، سپس پهلو نهاد وخوابید تا آنکه صدای نفس کشیدن وی بلند گشت پس از آن مؤذن آمد واو را از نماز (صبح) خبر داد. آن حضرت همراه وی به نماز رفت ونماز گزارد ووضوی (تازه) نکرد.

(سفیان را وی می گوید): به عمرو گفتیم: مردم می گویند که چشم پیامبر صلی الله علیه وسلم می خوابد ولی دل وی نمیخوابد. عمرو گفت: من از عبید بن عمیر شنیده ام که میگفت: همانا رؤیای پیامبران وحی است - وسپس این آیت را خواند: « ابراهیم گفت: ای پسر من هر آینه می بینم درخواب که ذبح می کنم تورا » (الصافات: ۱۰۲).

۸۶۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ دَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَتْهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ، فَقَالَ: «قُومُوا فَلأُصَلِّيَ بِكُمْ». فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا قَدِ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لُبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْيَتِيمُ مَعِي، وَالْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ. [راجع: ۳۸۰. اخرجه مسلم: ۶۵۸]

۸۶۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ملیکه جده اش رسول الله صلی الله علیه وسلم را به غذایی دعوت کرد که برای وی آماده کرده بود. آن حضرت ازآن خورده وگفت: «برخیزید تا برای شما نماز بگزارم» من برخاستم وبوریای خود را که از کهنگی سیاه گشته بود آب پاشی کردم. رسول الله صلی علیه وسلم به نماز ایستاد. درحالی که

یتیم همراهم بود وپیره زن پشت سرما و آن حضرت برما دورکعت نماز گزارد.

٨٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنِ ابْنِ شهَاب ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما أَنَّهُ قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانٍ ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الاحْتِلامَ ، وَرَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّي بِالنَّاسِ بِمِنًى إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ ، فَنَزَلْتُ وَأَرْسَلْتُ الأَتَانَ تَرْتَعُ ، وَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ ، فَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ عَلَيَّ أَحَدٌ . [راجع :٧٦ . اخرجه مسلم: ٥٠٤]

٨٦١- از ابن عباس رضی‌الله عنهما روایت است که گفت : برماده خری سوار بودم رفتم ودرآن روزها به سن بلوغ نزدیک شده بودم ورسول‌الله‌صلی الله‌علیه وسلم درموضع منی به سوی غیر دیوار بر مردم نماز میگزارد (یعنی دیوار یا ستره ومانعی به پیش رویشان نبود.)من از جلو بخشی از صف نماز گذشتم واز خر فرود آمدم وخر را رها کردم که بچرد ودر صف نماز در آمدم وهیچ کسی بر این کار من ایراد نگرفت .

٨٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَعْتَمَ النَّبِيُّ ﷺ .

وَقَالَ عَيَّاشٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فِي الْعِشَاءِ ، حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ: قَدْ نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَقَالَ: « إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ يُصَلِّي هَذِهِ الصَّلاةَ غَيْرُكُمْ». وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَوْمَئِذٍ يُصَلِّي غَيْرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ . [راجع :٥٦٦ . أخرجه مسلم: ٦٣٨]

٨٦٢- از عروه بن زبیر از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز خفتن را تأخیر کرد تا آنکه عمر بانگ برآورد وگفت : همانا زنان وکودکان به خواب رفته اند .

سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون آمد وگفت : «همانا هیچ یکی از ساکنین کرهٔ زمین بجز شما این نماز را نمی گزارد » وآن روزها غیر از مردم مدینه کسی نماز نمیگزارد»

٨٦٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَابِسٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : قَالَ لَهُ رَجُلٌ: شَهِدْتَ الْخُرُوجَ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ ؟ قَالَ: نَعَمْ ، وَلَوْلا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ ، يَعْنِي مِنْ صِغَرِهِ ، أَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ ابْنِ الصَّلْتِ ، ثُمَّ خَطَبَ ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ ، وَذَكَّرَهُنَّ ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَصَدَّقْنَ ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُهْوِي بِيَدِهَا إِلَى حَلْقِهَا ، تُلْقِي فِي ثَوْبِ بِلالٍ ، ثُمَّ أَتَى هُوَ وَبِلالٌ الْبَيْتَ . [راجع :٩٨ . أخرجه مسلم: ٨٨٤ ، وهو في كتاب العيدين

٨٦٣- از عبدالرحمن بن عباس روایت است که گفت : از ابن عباس رضی الله عنهما شنیدم که: مردی گفته بود : آیا در روز خروج (اشتراک درمراسم عید) با رسول الله صلی علیه وسلم حاضر بودی ؟

وی گفته بود : آری، اگر مرا با آن حضرت قرابتی نمی بود، به آن حاضر نمی شدم یعنی از سبب خورد سالی .

آن حضرت به سوی پرچمی آمد که در نزدیک خانهٔ کثیر بن صلت برپا بود وسپس خطبه

برقم (١٣) بزيادة]

خواند ـ پس از آن بسوی زنـان رفـت وآنهـا را پند واندرز داد و(ثواب وعقاب را) بیاد ایـشان آورد وبه آنها دستور داد که صدقه بدهند .پس زن بود که دست خویش را به گردنش می بـرد (گردبند وگوشواره ها) وآن را درجامهٔ(دامـن) بلال می افکند. سپس آن حضرت وبـلال بـه خانه آمدند .

١٦٢- باب: خُرُوجِ النِّسَاءِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِاللَّيْلِ وَالْغَلَسِ

باب ـ ۱۶۲، برآمدن زنها بسوی مساجد در شب ودر تاریکی شب .

٨٦٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعَتَمَةِ، حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ غَيْرُكُمْ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ». وَلا يُصَلَّى يَوْمَئِذٍ إِلا بِالْمَدِينَةِ، وَكَانُوا يُصَلُّونَ الْعَتَمَةَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ الأَوَّلِ. [راجع :٥٦٦ . أخرجه مسلم: ٦٣٨]

٨٦٤- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت :رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی نماز خفتن را تأخیرکرد تاآنکه عمر بانگ بـرآوردکـه زنان وکودکان خوابیدند. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم برآمد وفرمود : «هیچ کس بـرروی زمین بجز از شما در انتظار این نماز نیست .» ودرآن روزها جزدر مدینـه نماز گـزارده نمـی شد. ومردم نماز خفتن را میان غایب شدن شفق تا ثلث اول شب می خواندند.

٨٦٥- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ حَنْظَلَةَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَأْذَنَكُمْ نِسَاؤُكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأْذَنُوا لَهُنَّ».

تَابَعَهُ شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٨٧٣، ٨٩٩، ٩٠٠، ٥٢٣٨. أخرجه مسلم: ٤٤٢ بزيادة]

٨٦٥- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:هرگاه زنان شما اجازه بخواهنـد کـه در شب بـه مـسجد بروند، برای آنها اجازه بدهید .»
متابعت کرده است (عبیدالله بن موسی را)شعبه از اعمـش از مجاهـد ، از ابـن عمـر، از پیـامبر صلی الله علیه وسلم .

١٦٣- باب: انْتِظَارِ النَّاسِ قِيَامَ الإِمَامِ الْعَالِمِ

باب ـ۱۶۳، انتظار کشیدن مردم برای برخاستن امام عالم.

٨٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَتْنِي هِنْدُ بِنْتُ

٨٦٦- از ام سلمه همسر پیـامبر صـلی الله علیـه وسلم روایت است که گفت : زنان در روزگار

الْحَارث: أنَّ أمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبيِّ ﷺ أخْبَرَتْهَا: أنَّ النِّسَاءَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّه ﷺ كُنَّ إذَا سَلَّمْنَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ قُمْنَ، وَثَبَتَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَمَنْ صَلَّى مِنَ الرِّجَالِ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَإذَا قَامَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَامَ الرِّجَالُ.

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از آن که از فرض سلام می دادند، برمی خاستند (که مسجد را ترک کنند) اما رسول الله صلی الله علیه وسلم ومردانی که نماز گزارده بودند تا آنگاه بر جای خویش می بودند که خدا خواسته بود. وزمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم برمی خاست ،مردان هم بر می خاستند.

٨٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِك (ح). وحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قال: أخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ سَعِيد، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ قالتْ: إنْ كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لَيُصَلِّي الصُّبْحَ، فَيَنْصَرِفُ النِّسَاءُ مُتَلَفِّعَاتٍ بِمُرُوطِهِنَّ، مَا يُعْرَفْنَ مِنَ الْغَلَسِ. [راجع: ٣٧٢ . أخرجه مسلم: ٦٤٥]

٨٦٧- عبدالله بن مَسلَمه از مالک روایت کرده است. وروایت است از عبدالله بن یوسف از مالک از یحیی ابن سعید، از عمره بنت عبدالرحمن که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز صبح را می‌گزارد و زنان در حالی که خود را در چادرهای خویش پیچیده بودند، برمی گشتند و به دلیل تاریکی هوا شناخته نمی شدند.

٨٦٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِسْكِين قال: حَدَّثَنَا بِشْرٌ: أخْبَرَنَا الأوْزاعيُّ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أبِي كَثِير، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ أبِي قَتَادَةَ الأنصاريِّ، عَنْ أبِيه قال: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إنِّي لأقُومُ إلَى الصَّلاة، وأنَا أرِيدُ أنْ أطَوِّلَ فِيهَا، فَأسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأتَجَوَّزُ فِي صَلاتِي، كَرَاهِيَةَ أنْ أشُقَّ عَلَى أمِّه». [راجع: ٧٠٧]

٨٦٨- از ابوقتادهٔ انصاری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «به تحقیق که به نماز می ایستم و می خواهم نماز را دراز کنم و گریهٔ بچه را می شنوم ونمازخود را کوتاه می کنم. زیرا دوست ندارم که مادرش را به مشقت افکنم».

٨٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قال: أخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيد، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قالتْ: لَوْ أدْرَكَ رَسُولُ اللَّه ﷺ مَا أحْدَثَ النِّسَاءُ، لَمَنَعَهُنَّ كَمَا مُنِعَتْ نِسَاءُ بَنِي إسْرَائِيلَ. قُلْتُ لِعَمْرَةَ: أوَمُنِعْنَ؟ قالتْ: نَعَمْ. [أخرجه مسلم: ٤٤٥]

٨٦٩-از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنچه اکنون زنان پدید آورده اند آگاه می بود. آنان را از رفتن به مسجد منع می کرد، چنانکه زنان بنی اسرائیل منع شده بودند.
من برای عمره گفتم: آیا زنان بنی اسرائیل منع شده بودند؟گفت :آری.

١٦٤ - باب: صَلاةِ النِّسَاءِ خَلْفَ الرِّجَالِ

باب ۱۶۴، نماز زنان در عقب مردان.

٨٧٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ قال: حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ

٨٧٠- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است

سَعْد، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ هِنْد بِنْت الحَارِث، عَنْ أُمّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَلَّمَ، قَامَ النِّسَاءُ حِينَ يَقْضِي تَسْلِيمَهُ، وَيَمْكُثُ هُوَ فِي مَقَامِهِ يَسِيرًا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. قَالَ: نَرَى - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - أَنَّ ذَلِكَ كَانَ لِكَيْ يَنْصَرِفَ النِّسَاءُ، قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ.

که گفت : آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم سلام می داد. زنان هنگام پایان یافتن سلام وی، بر می خاستند وآن حضرت اندکی در جایگاه خود درنگ می کرد قبل از آنکه برخیزد . زهری می گوید : من گمان می برم ولی خداوند داناتر است که این درنگ کرن بخاطر آن بوده است که زنان به خانه های خویش برگردند قبل از آنکه یکی از مردان با ایشان مواجه شود .

۸۷۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ، عَنْ أَنَس ﷺ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْت أُمّ سُلَيْم، فَقُمْتُ وَيَتِيمٌ خَلْفَهُ، وَأُمُّ سُلَيْم خَلْفَنَا. [راجع: ۳۸۰ أخرجه مسلم: ٦٥٨ مطولاً]

۸۷۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم درخانهٔ ام سلیم نماز گزارد. من ویتیم درعقب وی به نماز ایستادیم وام سلیم درعقب ما ایستاد .

١٦٥- باب: سُرْعَةِ انْصِرَافِ النِّسَاءِ مِنَ الصُّبْحِ، وَقِلَّةِ مَقَامِهِنَّ فِي الْمَسْجِدِ

باب ۱۶۵، بازگشت سریع زنان از نماز صبح وتوقف اندک ایشان درمسجد .

۸۷۲- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَنْصُور: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الصُّبْحَ بِغَلَس، فَيَنْصَرِفْنَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ، لا يُعْرَفْنَ مِنَ الْغَلَسِ، أَوْ لا يَعْرِفُ بَعْضُهُنَّ بَعْضًا. [راجع: ۳۷۲. أخرجه مسلم: ٦٤٥]

۸۷۲- از عایشه رضی الله عنها روایت که گفت : رسول الله صلی‌الله‌علیه وسلم نماز صبح را در تاریکی هوا می گزارد وزنان مسلمانان (پس از نماز) برمی گشتند ودر تاریکی هواشناخته نمی شدند ، یا (شک را وی) بعضی از این زنان بعضی دیگر را نمی شناختند .

١٦٦- باب: اسْتِئْذَانِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا بِالْخُرُوجِ إِلَى الْمَسْجِدِ

باب ـ ۱۶۶، اجازه خواستن زن از شوهرش غرض رفتن به مسجد.

۸۷۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْع، عَنْ مَعْمَر، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةُ أَحَدِكُمْ فَلا يَمْنَعْهَا». [راجع: ۸٦۵. أخرجه مسلم: ٤٤٢]

۸۷۳- از سالم روایت است که پدر او عبدالله (ابن عمر) رضی الله عنهما گفته است که:
پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : هرگاه زن یکی از شما اجازه بخواهد(که به مسجد برود) اورا منع نکنید .»

٨٧٤ ، ٨٧٥ – [لم يردا في اليونينية ، وإنما زيدا في «الفتح»، وقد تقدما قبل بابين برقم ٨٧٠ ، ٨٧١] .

احادیث :

۸۷٤و۸۷٥– (درنسخهٔ صحیح البخاری یونینیه تکرار شده است ودر «فتح» افزوده شده اند در حالی که در دوباب قبل به شماره های ۸۷۰ و ۸۷۱ آمده است .

۱۱- كِتَاب الْجُمُعَةِ

۱- باب: فَرْضِ الْجُمُعَةِ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. [الجمعة: ۹]

۸۷۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ هُرْمُزَ الأَعْرَجَ، مَوْلَى رَبِيعَةَ ابْنِ الْحَارِثِ، حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ: الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ». [راجع: ۲۳۸. اخرجه مسلم: ۸۵۵]

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱ـ کتاب جمعه

باب ـ۱، فرضیت نماز جمعه

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «چون اذان داده شود برای نماز در روز جمعه، پس سعی کنید به سوی یاد کردن خدا و ترک کنید خرید و فروش را. این بهتر است برای شما اگر می دانید» (الجمعه ۹:)

۸۷۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می فرمود: ما (مسلمانان) واپسینانیم (در دنیا) و پیشینیانیم در روز قیامت با آنکه برای آنها پیش از ماکتاب داده شده بود. سپس همین روز جمعه بر آنها فرض شده بود ولی در آن اختلاف کردند، پس خداوند در (بزرگداشت) این روزمارا رهنمایی کرد ومردمان دیگر در این مورد دنبال افتادگان ما می باشند: یهودی فردای این روز (شنبه را) ونصارا پس فردای آن (یکشنبه) را اختیار کردند.

۲- باب: فَضْلِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

وَهَلْ عَلَى الصَّبِيِّ شُهُودُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، أَوْ عَلَى النِّسَاءِ.

۸۷۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ

باب ـ۲، فضیلت غسل در روز جمعه.

وآیا حضور کودکان وزنان در نماز جمعه لازم است ؟

۸۷۷- از عبدالله بن عمررضی الله عنهما روایت است که گفت: هما نا رسول الله صلی الله

۱) پس از آیه ۹سورهٔ الجمعه که در باب ۱آمده است در متن ترجمهٔ انگلیسی صحیح البخاری ودر تیسیر القاری ودرشرح شیخ الاسلام، این عبارت آمده است. (فاسعوا فامضوا) تفسیر کرده است یعنی به سوی نماز رهسپار شوید نه اینکه بدوید.لیکن عبارت (فاسعوافامضوا) در متن فوق وصحیح البخاری شرح شیخ قاسم شماسی الرفاعی وصحیح البخاری یک جلدی به اهتمام شیخ محمد علی القطب وشیخ هشام البخاری بنظر نرسید (مترجم)

اللَّه ﷺ قال: « إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ ». [انظر: ٨٩٤، ٩١٩. اخرجه مسلم: ٨٤٤]

علیه وسلم فرمود: «هریک از شما که به نماز جمعه می آید باید غسل کند.»

٨٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ قَالَ: أَخْبَرَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، بَيْنَمَا هُوَ قَائِمٌ فِي الْخُطْبَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَنَادَاهُ عُمَرُ: أَيَّةُ سَاعَةٍ هَذِهِ؟ قَالَ: إِنِّي شُغِلْتُ، فَلَمْ أَنْقَلِبْ إِلَى أَهْلِي حَتَّى سَمِعْتُ التَّأْذِينَ، فَلَمْ أَزِدْ أَنْ تَوَضَّأْتُ. فَقَالَ: وَالْوُضُوءُ أَيْضًا، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ بِالْغُسْلِ. [انظر: ٨٨٢. اخرجه مسلم: ٨٤٥ بدون ذكر من المهاجرين]

٨٧٨- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: درهنگامی که عمر بن خطاب به خطبهٔ نماز جمعه ایستاده بود، مردی از مهاجران پیشین[1] از اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه وسلام در آمد. عمر به وی بانگ زد که: حالا چه وقت است؟ وی گفت: من به کاری مشغول بودم وبه خانه ام برنگشتم تاآنکه صدای اذان را شنیدم، سپس فرصت نیافتم ووضو کردم. عمر گفت: فقط وضو کردی، وهمانا دانستی که رسول الله صلی الله علیه وسلام (درروز جمعه) به غسل امر می نمود.

٨٧٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: « غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ ». [راجع: ٨٥٨. اخرجه مسلم: ٨٤٦، وجاء مطولاً في كتاب الجمعة (٧) (٨٤٦)]

٨٧٩- از ابو سعید خدری روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود «غسل روز جمعه بر هر کسی که به سن بلوغ رسیده باشد، واجب است[2].

٣- بَابُ: الطِّيبِ لِلْجُمُعَةِ

باب ـ٣. استعمال خوشبویی در روز جمعه.

٨٨٠- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ بْنُ عُمَارَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو ابْنُ سُلَيْمٍ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: « الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَأَنْ يَسْتَنَّ، وَأَنْ يَمَسَّ طِيبًا إِنْ وَجَدَ ».

٨٨٠- از ابوبکر بن منکدر از عمرو بن سلیم که انصاری روایت است که ابوسعید رضی الله عنه گفته است: گواهی می دهم بر اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «غسل روز جمعه برهر شخص بالغ واجب است و اینکه مسواک کند و اینکه اگر بیابد، خوشبویی ای را استعمال نماید.

---

١) آن مرد عثمان بن عفان رضی الله عنه بوده است. مهاجرین الاولین یا مهاجرین پیشین کسانی اند که درغزوهٔ بدر حضور یافته اند ویا آنانی اند که بیعت رضوان را دریافتند که خداوند درحق آنان فرمود: لقد رضی الله عن‌المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجره.»

٢) درو‌جوب واستحباب غسل جمعه اختلاف است. مالک به وجوب قایل شده وظاهر مذهب امام احمد نیز همین است وهمین احادیث که در ظاهر دروجوب است دلیل ایشان است. امام ابوحنیفه وامام شافعی قایل به استحباب اند (تیسیر القاری وشرح شیخ الاسلام)

قال عَمْرٌو: أَمَّا الْغُسْلُ فَأَشْهَدُ أَنَّهُ وَاجِبٌ، وَأَمَّا الاسْتِنَانُ وَالطِّيبُ فَاللَّهُ أَعْلَمُ، أَوَاجِبٌ هُوَ أَمْ لا؟ وَلَكِنْ هَكَذَا فِي الْحَدِيثِ. [راجع: ٨٥٨. أخرجه مسلم: ٨٤٦ مختصراً. وأخرجه بطوله في الجمعة (٧)]

قال أبو عَبْد اللَّه: هُوَ أَخُو مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، وَلَمْ يُسَمَّ أَبُو بَكْرٍ هَذَا.

رَوَاهُ عَنْهُ بُكَيْرُ بْنُ الأَشَجِّ وَسَعِيدُ بْنُ أَبِي هِلال وَعِدَّةٌ. وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ يُكْنَى بِأَبِي بَكْرٍ وَأَبِي عَبْدِاللَّه.

عمرو گفته است ولیکن غسل را شهادت می دهم که واجب است ولیکن مسواک کردن وخوشبویی مالیدن راخداوند بهتر می داند که واجب است یا نه . ولی آن چنان است که در حدیث آمده است .ابوعبدالله (امام بخاری) می گوید : وی (ابوبکر بن منکدر) برادر کوچک محمد بن منکدر است واین ابوبکر به نام یاد نشده است بجزبه همان کنیت ابوبکر). وروایت کرده است آن را از ابوبکر مذکور بکیر بن اشج وسعید بن ابی هلال وجمعی دیگر . ومحمدبن‌منکدر،کنیه اش‌ابوبکر وابوعبدالله است .

٤- باب: فَضْلِ الْجُمُعَةِ

باب - ۴. فضیلت نماز جمعه.

٨٨١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَن، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّان، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلائِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». [أخرجه مسلم: ٨٥٠]

۸۸۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که در روز جمعه غسل کند مانند غسل جنابت وسپس در ساعت اول[1] روانهٔ مسجد شود، چنان است که شتری قربان کرده است وکسی که در ساعت دوم به مسجد برود چنان است که گاوی قربان کرده است. وکسی که در ساعت سوم به مسجد برود گویا قوچی را قربان کرده است ودر ساعت چهارم مثل آن است که مرغی را صدقه کرده است ودر ساعت پنجم چنان است که تخمی را صدقه کرده است وآنگاه که امام به خطبه بیرون آید فرشتگان حاضر میگردند وخطبه را می شنوند .»

٥-باب:

باب - ۵.

٨٨٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ عُمَرَ ﷺ، بَيْنَمَا هُوَ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: لِمَ

۸۸۲- از ابوهریره رضی الله‌عنه روایت است که گفت : عمر درحالی که خطبهٔ جمعه را می خواند ، مردی در آمد وعمر گفت :چرا

۱) ساعت به معنی جزء زمان است وتعدد ساعات که تا پنج مرتبه شمرده شده به ملاحظهٔ ورود ثواب آمده و به اعتبارتقدم وتأخر است .

تَحتَبِسُونَ عَنِ الصَّلَاةِ ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: مَا هُوَ إِلا أَنْ سَمِعْتُ النِّدَاءَ تَوَضَّأْتُ ، فَقَالَ: أَلَمْ تَسْمَعُوا النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا رَاحَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيَغْتَسِلْ». [راجع :٨٧٨ . أخرجه مسلم: ٨٤٥ باختلاف وبتسمية الرجل عثمان]

مردم از آمدن به نماز دراول وقت باز می مانند ؟
آن مرد گفت : من زیاد تأخیر نکردم جز آنکه وقتی اذان را شنیدم وضو کردم .
عمر گفت : آیا از پیامبر صلی الله علیه وسلم نشنیده ای که می گفت: هر گاه یکی از شما به نماز جمعه می رود باید غسل کند .»

٦- باب: الدُّهْنِ لِلْجُمُعَةِ

باب ـ ۶، استعمال روغن (موی) برای نماز جمعه.

٨٨٣- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنِ ابْنِ وَدِيعَةَ ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ ، وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ ، ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ ، ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ، إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى». [انظر: ٩١٠]

٨٨٣- از سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : مردی در روز جمعه غسل نمی‌کند و آنقدرکه بتواند پاکی وصفایی نماید واز روغنی که دارد ویا از خوشبویی که در خانه اش دارد برخود بمالد وسپس (به سوی مسجد) بیرون آید و میان دوکسی که درصف نمازاند، جدایی نیفکند وسپس هر آنچه بروی مقدر شده است نماز گزارد (نافله) و بعد هنگامی که امام خطبه می خواند، خاموش ماند . در آن صورت گناهان (صغیره) وی میان این جمعه تاجمعه دیگر بخشیده می شود .

٨٨٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: قَالَ طَاوُسٌ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: ذَكَرُوا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اغْتَسِلُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاغْسِلُوا رُؤُوسَكُمْ ، وَإِنْ لَمْ تَكُونُوا جُنُبًا ، وَأَصِيبُوا مِنَ الطِّيبِ». قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَمَّا الْغُسْلُ فَنَعَمْ ، وَأَمَّا الطِّيبُ فَلَا أَدْرِي . [انظر: ٨٨٥ . أخرجه مسلم :٨٤٨ مختصراً وبلفظ مختلف]

٨٨٤- از طاووس روایت است که گفت : به ابن‌عباس رضی الله عنهما گفتم: می‌گویند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است«روزجمعه غسل کنید وسرهای خویش را بشویید هرچند جنب هم نباشید وخوشبویی استعمال کنید .»
ابن عباس گفت : درمورد غسل ،آری چنین است واما درمورد خوشبویی نمی دانم که آن حضرت فرموده است یاخیر ؟

٨٨٥- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، أَنَّهُ ذَكَرَ قَوْلَ

٨٨٥- از طاووس روایت است که گفت : ابن عباس رضی الله عنهما درمورد غسل جمعه فرمودۀ رسول الله صلی الله علیه وسلم را یاد کرد .

النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، فَقُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ: أَيَمَسُّ طِيبًا أَوْ دُهْنًا ، إِنْ كَانَ عِنْدَ أَهْلِهِ ؟ فَقَالَ: لا أَعْلَمُهُ . [راجع : ۸۸٤ . أخرجه مسلم: ۸٤۸]

من به ابن عباس گفتم :
آیا از خوشبویی وروغنی که درخانه دارد برخود بمالد ؟
وی گفت : در این مورد چیزی نمی دانم .

۷- باب: يَلْبَسُ أَحْسَنَ مَا يَجِدُ

باب ـ۷، نیکوترین لباس را در روزجمعه بپوشد .

۸۸٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَأَى حُلَّةً سِيَرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوِ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ ، فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَلِلْوَفْدِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ » . ثُمَّ جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا حُلَلٌ ، فَأَعْطَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ؓ مِنْهَا حُلَّةً ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَسَوْتَنِيهَا وَقَدْ قُلْتَ فِي حُلَّةِ عُطَارِدٍ مَا قُلْتَ ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا » . فَكَسَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ؓ أَخًا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا . [انظر: ۹٤۸ن، ۲۱۰٤ع، ۲٦۱۲د، ۲٦۱۹د، ۳۰٥٤ن، ٥٨٤١ن، ٥٩٨١د، ٦٠٨١ث . أخرجه مسلم: ۲۰٦۸]

۸۸٦-از عبدالله بن عمررضی الله عنهما روایت است که گفت : عمر بن خطاب حُلّه ابریشمی ای را در نزدیک دروازهٔ مسجد دید که می فروختند وگفت:چی می شد یا رسول الله، اگر این حله[1] را خریداری می کردی و در روز جمعه وآنگاه که نمایندگان (مردم) نزدت می آیند، آن را می پوشیدی .
رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود : «کسی آن را می پوشد که در آخرت بهره ای نداشته باشد.
سپس همچوحُلّه‌هایی به رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده شد و یکی از آن را به عمرخطاب رضی الله عنه داد .
عمرگفت : یا رسول الله، این حله را به من دادی در حالی که در بارهٔ حلهٔ عطارد چنان گفته بودی .
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : من این حله را نداده ام که آن را بپوشی .»
سپس عمرخطاب رضی الله عنه، آن حله را به برادر خود داد که مشرک بود ودرمکه می زیست .

۸- باب: السِّوَاكِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

باب ـ ۸، مسواک زدن دندانها در روز جمعه.

وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « يَسْتَنُّ » . [راجع : ۸۵۸] .

وابوسعید از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود : مسواک می‌کند.

۱) حله، نوعی جامه است که شامل ازار ورداء می باشد (تیسیر القاری)

۸۸۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي، أَوْ عَلَى النَّاسِ، لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ». [انظر: ۷۲۴۰. اخرجه مسلم: ۲۵۲]

۸۸۷- از ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر بیم آن نمی بود که به امت خود یا برمردم مشقتی آورم، آنان را امر میکردم که در هر نماز مسواک کنند.»

۸۸۸- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ الْحَبْحَابِ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْثَرْتُ عَلَيْكُمْ فِي السِّوَاكِ».

۸۸۸- از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «در استعمال مسواک به شما بسیار تأکید کردم.»

۸۸۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ وَحُصَيْنٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَشُوصُ فَاهُ. [راجع: ۲۴۵. اخرجه مسلم: ۲۵۵، ۲۵۲]

۸۸۹- از حُذیفه رضی الله عنه روایت است که گفته: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم شبانه به نمازتهجد برمی‌خاست، دهان خویش را پاک می کرد.

۹- بَابُ: مَنْ تَسَوَّكَ بِسِوَاكِ غَيْرِهِ

باب ـ ۹، مسواک کردن با مسواک کسی دیگر.

۸۹۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ: قَالَ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَمَعَهُ سِوَاكٌ يَسْتَنُّ بِهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: أَعْطِنِي هَذَا السِّوَاكَ يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ، فَأَعْطَانِيهِ، فَقَصَمْتُهُ، ثُمَّ مَضَغْتُهُ، فَأَعْطَيْتُهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَنَّ بِهِ، وَهُوَ مُسْتَنِدٌ إِلَى صَدْرِي. [انظر: ۱۳۸۹، ۳۱۰۰، ۳۷۷۴، ۴۴۳۸، ۴۴۴۶، ۴۴۴۹، ۴۴۵۰، ۴۴۵۱، ۵۲۱۷، ۶۵۱۰. اخرجه مسلم: ۲۴۴۳ بقطعة لم ترد هنا]

۸۹۰- ا زعایشه رضی الله عنهما روایت است که گفت: عبدالرحمن بن ابوبکر مسواکی در دست داشت که بدان مسواک میکرد. رسول الله‌صلی الله‌علیه وسلم به سوی وی نگریست.من گفتم: ای عبدا لرحمن، مسواک را به من بده. اومسواک را داد ومن آن را شکستم وجویدم وسپس آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم دادم. آن حضرت مسواک کرد در حالی که به سینه ام تکیه کرده بود [در بیماری وفات آن حضرت].

۱۰- بَابُ: مَا يُقْرَأُ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

باب ـ ۱۰، آنچه در نماز صبح روز جمعه خوانده می شود.

۸۹۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، هُوَ ابْنُ هُرْمُزَ، عَنْ أَبِي

۸۹۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در نماز

هُرَيْرَةَ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ، فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ: ﴿الم تَنْزِيلُ﴾. [السَّجْدَةَ]، وَ: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ [الدهر] [انظر: ۱۰۶۸ ل. أخرجه مسلم: ۸۸۰]

صبح جمعه سورهٔ «الم تنزيل» {سورهٔ سجده} وسوره «هَل أتى على الإنسان» {سورهٔ الدهر}[1] را خواند.

۱۱- باب: الْجُمُعَةِ فِي الْقُرَى وَالْمُدُنِ

باب ـ ۱۱، نماز جمعه در قريه ها وشهرها.

۸۹۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ قال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضُّبَعِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قال: إِنَّ أَوَّلَ جُمُعَةٍ جُمِّعَتْ، بَعْدَ جُمُعَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فِي مَسْجِدِ عَبْدِالْقَيْسِ، بِجُوَاثَى مِنَ الْبَحْرَيْنِ. [انظر: ۴۳۷۱ ل]

۸۹۲- از ابن عباس رضى الله عنهما روايت است كه گفت: همانا اولين نماز جمعه بعد از نماز جمعه در مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم درمسجد عبدالقيس در جواثى بحرين بوده است.

۸۹۳- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنَا سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ».

وَزَادَ اللَّيْثُ: قال يُونُسُ: كَتَبَ رُزَيْقُ بْنُ حُكَيْمٍ إِلَى ابْنِ شِهَابٍ، وَأَنَا مَعَهُ يَوْمَئِذٍ بِوَادِي الْقُرَى: هَلْ تَرَى أَنْ أُجَمِّعَ؟ وَرُزَيْقٌ عَامِلٌ عَلَى أَرْضٍ يَعْمَلُهَا، وَفِيهَا جَمَاعَةٌ مِنَ السُّودَانِ وَغَيْرِهِمْ، وَرُزَيْقٌ يَوْمَئِذٍ عَلَى أَيْلَةَ، فَكَتَبَ ابْنُ شِهَابٍ، وَأَنَا أَسْمَعُ، يَأْمُرُهُ أَنْ يُجَمِّعَ، يُخْبِرُهُ: أَنَّ سَالِمًا حَدَّثَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، الْإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ

۸۹۳- از عبدالله ابن عمررضى الله عنهما روايت است كه گفت: از رسول الله صلى الله عليه وسلم مى شنيدم كه مى فرمود: همه شما شبانيد.

و ليث افزوده است: يونس گفت: رُزَيق بن حُكيم به ابن شهاب (زهرى) نوشت ومن در همان روز دروادى القرى با ابن شهاب همراه بودم كه چنين نوشته بود.

آيا روا مى بينى كه نماز جمعه را با جماعتى كه با من اند، برپا كنم؟ ورزيق در آن روز در زمينى كشاورزى مى كرد وجماعتى ازحبشى ها(ويا سياهان) با وى بودند ورزيق در آن روز از سوى عمر بن عبدالعزيز حاكم ايله بود.

ابن شهاب به رزيق نوشت ومن مى شنيدم كه رزيق را به نمازجمعه امر كرد واو را خبر داد كه سالم حديث كرده كه عبدالله بن عمر مى گفت:

---

۱) يعنى سورهٔ سجده را كامل در ركعت اول وسورهٔ الدهر را كامل در ركعت دوم مى خواند واين حديث دلالت نميكند اين فعل آن حضرت دائمى بوده باشد. ولفظ يقرأ كه درحديث آمده، نزد اكثر علما دائمى بودن عمل را اقتضا نمى كند.

۲) درإقامت نماز جمعه كه بدون اجازهٔ سلطان رواست، شافعيه به اين حديث استدلال كرده اند. زيرا رزيق كه حاكم محل بود از عمر بن عبدالعزيز كه خليفه بود، نهرسيد. حنفيه انن امام يانايب او را كه قاضى وامير باشد لازم دانسته اند واين دليل شافعيه را نمى پذيرند. زيرا رزيق حاكم محل، نايب ابن شهاب بود وازوى پرسيد وابن شهاب خود نايب خليفه عمر بن عبدالعزيز بوده است (تيسير القارى)

وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». قَالَ: وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». [انظر: ٢٤٠٩، ٢٥٥٤، ٢٥٥٨، ٢٧٥١، ٥١٨٨، ٥١٨٨، ٥٢٠٠، ٧١٣٨، وانظر في الجنائز، باب: ٣٢. أخرجه مسلم: ١٨٢٩]

شنیده ام که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:
«همهٔ شما نگهبانید وهمهٔ شما از رعیت خود (چون صلاح وفساد وقیام به مصالح دینی ودنیوی، از آن جمله نماز جمعه) مسئول می باشید.
امام (حاکم) نگهبان است واز رعیت خود (در رعایت حقوق ووجایب براساس شریعت) مسئول است. ومرد درخانه خودنگهبان است واز کسانی که تحت سرپرستی وی اند مسئول است. وزن نگهبان خانه شوهر است واز آنچه متعلق به امور خانه است مسئول است وخدمتکار درمال آقای خودنگهبان است ودر حفظ ونگهداشت آن مسئول است» (راوی می گوید) ومی پندارم که آن حضرت فرمود «مرد نگهبان دارایی پدر خود می باشد ودر برابر آن مسئول است وهمه شما نگهبانید واز رعیت خود مسئولید.»

۱۲- باب: هَلْ عَلَى مَنْ لَمْ يَشْهَدِ الْجُمُعَةَ غُسْلٌ

مِنَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ وَغَيْرِهِمْ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: إِنَّمَا الْغُسْلُ عَلَى مَنْ تَجِبُ عَلَيْهِ الْجُمُعَةُ.

باب ـ۱۲، آیاغسل جمعه برکسی که به نماز جمعه حاضر نمی گردد.

از زنان وکودکان ودیگران، لازم است.
وابن عمر گفته است: همانا غسل برکسی است که نماز جمعه براو واجب باشد.

٨٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ جَاءَ مِنْكُمُ الْجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ». [راجع: ٨٧٧. أخرجه مسلم: ٨٤٤]

۸۹۴-از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: آنکه از شما به نماز جمعه می آید، باید غسل کند.»

٨٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ

۸۹۵- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:

الْخُدْرِيِّ ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». [راجع: ۸۵۸. أخرجه مسلم: ۸٤٦، وهو بزيادة في كتاب الجمعة (۷)]

« غسل روز جمعه بر هر مرد بالغ فرض است.»

۸۹٦- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، وَأُوتِينَاهُ مِنْ بَعْدِهِمْ، فَهَذَا الْيَوْمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَغَدًا لِلْيَهُودِ، وَبَعْدَ غَدٍ لِلنَّصَارَى». فَسَكَتَ. [راجع: ۲۳۸. أخرجه مسلم: ۸۵۵]

۸۹٦- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ماواپسینم (در دنیا)وپیشینیم (در روز قیامت). به آنها پیش از ما کتاب داده شده بود وبه ما پس از آنها کتاب داده شده است واین (جمعه) همان روز است که در آن اختلاف کردند. پس خداوند مارا (بدان) رهنمایی‌کرد. فردای آن روز یهود وپس فردای آن روز نصارا است » وسپس آن حضرت سکوت کرد.

۸۹۷- ثُمَّ قَالَ: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا، يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ». [انظر: ۸۹۸، ۳٤۸۷. أخرجه مسلم: ۸٤۹، بلفظ: «حق لله»]

۸۹۷- سپس آن حضرت (به سلسلهٔ حدیث ۸۹٦) فرمود:
برهر مسلمانی لازم است که درهرهفت روز، روزی سرویدن خویش را بشوید.

۸۹۸- رَوَاهُ أَبَانُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ حَقٌّ، أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا». [راجع: ۸۹۷. أخرجه مسلم: ۸٤۹]

۸۹۸- ازابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برهر مسلمانی حق خداوند است که در هفته‌ای، روزی غسل نماید.

۱۳- باب:

۸۹۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا شَبَابَةُ: حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ائْذَنُوا لِلنِّسَاءِ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ». [راجع: ۸٦۵. أخرجه مسلم: ٤٤۲ بزيادة]

۸۹۹- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:
«برای زنان اجازه بدهید که در شب به مسجد بروند.»

۹۰۰- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَتِ امْرَأَةٌ لِعُمَرَ، تَشْهَدُ صَلَاةَ الصُّبْحِ وَالْعِشَاءِ فِي الْجَمَاعَةِ فِي الْمَسْجِدِ، فَقِيلَ لَهَا: لِمَ تَخْرُجِينَ، وَقَدْ تَعْلَمِينَ أَنَّ عُمَرَ

۹۰۰- از ابن عمررضی الله عنها روایت است که گفت: عمر،زنی داشت که نمازهای صبح وخفتن را در مسجد به جماعت حاضر می شد به آن زن گفته شد. چرا بیرون می آید درحالی که می داند که عمر این عمل وی را ناخوش

يَكْرَهُ ذَلِكَ وَيَغَارُ ؟ قالتْ : وَمَا يَمْنَعُهُ أَنْ يَنْهَانِي ؟ قال : يَمْنَعُهُ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « لا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ ». [راجع :٨٦٥ . أخرجه مسلم: ٤٤٢ بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

می دارد وبه غیرتش برمی خورد ؟
آن زن گفت : اوراچه چیز باز میدارد که مرا منع کند ؟
به آن زن گفته شد : فرمودهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم او را منع می کند که گفته است : «کنیزان خدا را از رفتن به مساجد خدا منع نکنید .»)

١٤- باب: الرُّخْصَةِ إِنْ لَمْ يَحْضُرِ الْجُمُعَةَ فِي الْمَطَرِ

٩٠١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُالْحَمِيدِ صَاحِبُ الزِّيَادِيِّ ، قال : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ ، ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ : قال ابْنُ عَبَّاسٍ لِمُؤَذِّنِهِ فِي يَوْمٍ مَطِيرٍ: إِذَا قُلْتَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، فَلا تَقُلْ حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ ، قُلْ صَلُّوا فِي بُيُوتِكُمْ. فَكَأَنَّ النَّاسَ اسْتَنْكَرُوا ، قال: فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، إِنَّ الْجُمُعَةَ عَزْمَةٌ ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرِجَكُمْ ، فَتَمْشُونَ فِي الطِّينِ وَالدَّحْضِ . [راجع :٦١٦ . أخرجه مسلم: ٦٩٩]

باب ـ ۱۴، جواز حاضر نشدن به نماز دروقت باران.

۹۰۱- از عبدالله بن حارث پسرعموی محمد سیرین روایت است که گفت : ابن عباس در روز بارانی به مؤذن خودگفت :
چون ، أشهدانّ محمداً رسول الله، گفتی، حی علی الصلاه، مگوی .بگوی که : درخانه های خویش نماز بگزارید .
مردم این عمل ابن عباس را نپسندیدند .
وی گفت این کار راکسی کرده است که از من بهتر است (یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم) به تحقیق که نماز جمعه واجب است وهمانا من ناخوش داشتم این که شمارا در دشواری افکنم تادرراه لغزنده وگل آلود روانه شوید .

١٥- باب: مِنْ أَيْنَ تُؤْتَى الْجُمُعَةُ، وَعَلَى مَنْ تَجِبُ

لِقَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ﴾. [الجمعة: ٩].

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِذَا كُنْتَ فِي قَرْيَةٍ جَامِعَةٍ، فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فَحَقٌّ عَلَيْكَ أَنْ تَشْهَدَهَا، سَمِعْتَ النِّدَاءَ أَوْ لَمْ تَسْمَعْهُ.

وَكَانَ أَنَسٌ ﷺ فِي قَصْرِهِ، أَحْيَانًا يُجَمِّعُ وَأَحْيَانًا لَا يُجَمِّعُ، وَهُوَ بِالزَّاوِيَةِ عَلَى فَرْسَخَيْنِ.

٩٠٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ حَدَّثَهُ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَنْتَابُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِي، فَيَأْتُونَ فِي الْغُبَارِ يُصِيبُهُمُ الْغُبَارُ وَالْعَرَقُ، فَيَخْرُجُ مِنْهُمُ الْعَرَقُ، فَأَتَى رَسُولَ اللهِ ﷺ إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وَهُوَ عِنْدِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ أَنَّكُمْ تَطَهَّرْتُمْ لِيَوْمِكُمْ هَذَا». [انظر: ٩٠٣، ٢٠٧١].

باب ـ ۱۵، از چه مسافتی به نماز جمعه آمده شود ونماز جمعه برچه کسی واجب است.

به فرمودۀ خدای عزوجل :

«چون اذان داده شود برای نماز در روزجمعه ..» (الجمعه :۹) وعطاء گفته است : چون تودر قریۀ باشی که نماز جمعه را ادا میکنند واذان نماز جمعه گفته شود . پس برتو واجب است که به نماز جمعه حاضر شوی . چه اذان را بشنوی وچه نشنوی .»

وانس ، گاه درخانه اش نماز جمعه را برپای می کرد وگاه نمی‌کرد. وبه مسجد جامع بصره می آمد در حالی که منزل وی در منطقه واقع بود که در مسافت دوفرسخی‌شهرقرار داشت .

۹۰۲- از عایشه رضی الله عنها- همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم -روایت است که گفت : مردم در روز جمعه از منازل خویش ودهات دور از مدینه به نوبت می آمدند واز میان گرد وغبار می گذشتند وگرد آلود وغبار آلود می شدند وعرق از ایشان سرازیر بود . یکی از ایشان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد درحالی درخانۀ من بودند. آن حضرت فرمود : چقدر خوب بود اگر شما برای این روزتان طهارت (غسل) می کردید .

١٦- باب: وَقْتِ الْجُمُعَةِ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ

وَكَذَلِكَ يُرْوَى عَنْ عُمَرَ، وَعَلِيٍّ، وَالنُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، وَعَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، رضي الله عنهم.

٩٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: أَنَّهُ سَأَلَ عَمْرَةَ عَنِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَانَ النَّاسُ مَهَنَةَ

باب ـ ۱۶، وقت نماز جمعه هنگام میلان آفتاب در وسط روز است.

وهمچنین روایت می شود از عمروعلی ونعمان بن بشیر وعمرو حریث رضی الله عنهم .

۹۰۳- از یحیی بن سعید روایت است که‌گفت: وی در مورد غسل روز جمعه از عمرة سئوال کرد. وعمرة گفت که‌عایشه رضی الله عنها گفته‌است:

أَنْفُسِهِمْ ، وَكَانُوا إِذَا رَاحُوا إِلَى الْجُمُعَةِ رَاحُوا فِي هَيْئَتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُمْ: «لَوِ اغْتَسَلْتُمْ». [راجع :٩٠٢ . اخرجه مسلم: ٨٤٧]

مردم کارگر وخدمت کار خود بودند وهنگامی برای خودکار می کردند وزحمت می کشیدند وانگاه که به نماز جمعه می رفتند به همان وضع (عرقناک وگرد آلود)روانه می شدند .
پس به ایشان گفته شد :«اگر غسل کنید ، بهتر، می باشد .»

٩٠٤- حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عُثْمَانَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ .

٩٠٤- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز جمعه را زمانی میگزارد که آفتاب در وسط روز میلان می کرد .

٩٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كُنَّا نُبَكِّرُ بِالْجُمُعَةِ ، وَنَقِيلُ بَعْدَ الْجُمُعَةِ . [انظر: ٩٤٠]

٩٠٥- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : ما نماز جمعه را (با حضور آن حضرت)در اول وقت می گزاردیم و بعد از نماز قیلوله (خواب سبک در وسط روز) می کردیم .

١٧- بَاب: إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

باب ١٧، اگر گرمی هوا در روز جمعه شدت یابد.

٩٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ بْنُ عُمَارَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو خَلْدَةَ ، هُوَ خَالِدُ بْنُ دِينَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَدَّ الْبَرْدُ بَكَّرَ بِالصَّلَاةِ ، وَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ أَبْرَدَ بِالصَّلَاةِ، يَعْنِي الْجُمُعَةَ .

قَالَ: يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو خَلْدَةَ فَقَالَ: بِالصَّلَاةِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الْجُمُعَةَ .

وَقَالَ بِشْرُ بْنُ ثَابِتٍ: حَدَّثَنَا أَبُو خَلْدَةَ قَالَ: صَلَّى بِنَا

٩٠٦- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم زمانی که هوا زیاد سرد می شد به نماز شتاب می کرد (در اول وقت می گزارد) وزمانی که هوازیاد گرم می شد در سردی هوا نماز میگزارد یعنی، نماز جمعه را[1] یونس بن بکیر گفته است :ابوخلده مارا ازحدیث مذکور خبر داد وگفت: نماز را ،واز جمعه ذکری نکرد. وبشر بن ثابت گفته است : ابوخلده ما راحدیث کرد وگفت ک امیر جمعه[2]برمانماز

1) مراد هردوحالت نماز جمعه است وآن را به نماز پیشین قیاس کرده است .
2) مراد از امیر جمعه، حکم بن ابی عقیل ثقفی نایب و پسر عم حجاج بن یوسف بوده است که به دستور حجاج خطبه را دراز می کرد تا آنکه نزدیک بود که ازوقت خارج شود.(شرح شیخ الاسلام)

أَمِيرُ الْجُمُعَةِ ، ثُمَّ قَالَ لأَنَسٍ ﷺ: كَيْفَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الظُّهْرَ ؟

گزارد وسپس برای انس رضی الله عنه گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز پیشین را چگونه می گزارد ؟

۱۸- باب: الْمَشْيِ إِلَى الْجُمُعَةِ

باب ـ ۱۸، با رفتارعادی به نماز جمعه رفتن

وَقَوْلِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة:۹] وَمَنْ قَالَ: السَّعْيُ الْعَمَلُ وَالذَّهَابُ ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا﴾ [الإسراء: ۱۹]

وَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : يَحْرُمُ الْبَيْعُ حِينَئِذٍ.

وَقَالَ: عَطَاءٌ: تَحْرُمُ الصِّنَاعَاتُ كُلُّهَا .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: إِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَهُوَ مُسَافِرٌ ، فَعَلَيْهِ أَنْ يَشْهَدَ .

وفرمودهٔ خداوند جَلّ ذکر ه : «سعی کنید به سوی یاد کردن خدا » (الجمعه:۹) وبیان قول کسی که گفته است : سعی به معنی عمل ورفتن است. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و سعی کند برای وی سعیی‌که لایق وی است» (الاسراء :۱۹) وابن عباس رضی الله عنهما گفته :در آن هنگام خرید وفروش حرام می شود.

وعطاء گفته است : هر نوع کاری حرام می شود وابراهیم بن سعد گفته که زهری گفته آنگاه که در روز جمعه مؤذن اذان میگوید وکسی مسافر باشد باید در نماز جمعه حضور یابد[۱].

۹۰۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَايَةُ بْنُ رِفَاعَةَ قَالَ: أَدْرَكَنِي أَبُو عَبْسٍ ، وَأَنَا أَذْهَبُ إِلَى الْجُمُعَةِ ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». [انظر: ۲۸۱۱]

۹۰۷- از عبایه بن رفاعه روایت است که گفت: ابوعبس مرا دریافت در حالی که به نماز جمعه می رفتم وگفت : از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود :«کسی که در راه خدا پاهایش غبار آلود شود، خداوند او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند .»

۹۰۸- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ قَالَ: قَالَ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَعِيدٍ وَأَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ:

۹۰۸ - از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که می فرمود : «آنگاه که اقامت نماز گفته شود به حالت دویدن به نماز نیایید بلکه به رفتار عادی به نماز بیایید پس آنچه از نماز دریافتید ادا کنید و آنچه از شما بگذشت آن را تمام کنید »

---

۱) یعنی به طرق استحباب حاضر شود، زیرا که روایات از زهری مختلف آمده است واوگفته است (لا جمعه علی المسافر) یعنی برمسافر نماز جمعه نیست . واین حکم نزدیک به اجماع است .(تیسیر القاری)

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَلا تَأْتُوهَا تَسْعَوْنَ، وَأْتُوهَا تَمْشُونَ، عَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». [راجع :٦٣٦ . اخرجه مسلم: ٦٠٢]

٩٠٩- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، لا أَعْلَمُهُ إِلا عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي وَعَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ».

[راجع :٦٣٧ . أخرجه مسلم: ٦٠٤ بقطعة ليست إلا في هذه الطريق]

٩٠٩- از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود : «بر نخیزید » (برای نماز) تا آنکه مرا در صف نماز ببینید درحالی که آهستگی وقار بر شما نمایان باشد .

١٩- باب: لا يُفَرَّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

٩١٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ وَدِيعَةَ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَتَطَهَّرَ بِمَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ، ثُمَّ ادَّهَنَ أَوْ مَسَّ مِنْ طِيبٍ، ثُمَّ رَاحَ فَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ اثْنَيْنِ، فَصَلَّى مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ إِذَا خَرَجَ الإِمَامُ أَنْصَتَ، غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الأُخْرَى». [راجع:٨٨٣]

باب ١٩، در روز جمعه میان دو مرد جدایی نیفکند.

٩١٠- از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت است که فرمود :

«کسی که در روز جمعه غسل نمود وتا اندازهٔ ممکن خودش را پاکیزه کرد و سپس موی را چرب نمود یا از خوشبویی‌ای استفاده نموده، سپس رهسپار نماز شود و میان دو مرد که پهلوی همدیگرند جدایی نیفکند و بعد هر آنچه بر وی نوشته شده است نماز گزارد . سپس آنگاه که امام به خطبه بیرون آمد خاموش ماند، گناهان او که میان این جمعه و جمعهٔ دیگر یعنی جمعهٔ آینده است، بخشیده می‌شود.

٢٠- باب: لا يُقِيمُ الرَّجُلُ أَخَاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَقْعُدُ فِي مَكَانِهِ

٩١١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: سَمِعْتُ نَافِعًا يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ.

باب -٢٠ ، مرد در روز جمعه برادر خود را نخیزاند که خود بر جای او بنشیند.

٩١١- از ابن جریج روایت است که گفت : از نافع شنیده ام که می گفت : از ابن عمر رضی الله عنهما شنیده ام که می گفت :

پیامبر صلی الله علیه و سلم شخص را از آن منع کرده که برادر خود را از جایش برخیزاند

قُلْتُ لِنَافِعٍ: الْجُمُعَةَ؟ قَالَ: الْجُمُعَةَ وَغَيْرَهَا. [انظر: ۲۶۶۹ر، ۶۲۷۰ر. اخرجه مسلم: ۲۱۷۷]

و خود بر جای وی بنشیند.
از نافع پرسیدم که در نماز جمعه؟
وی گفت: در نماز جمعه و دیگر نمازها

۲۱- بَابُ: الأَذَانِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

۹۱۲- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: كَانَ النِّدَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، أَوَّلُهُ إِذَا جَلَسَ الإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ، عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ ﷺ، وَكَثُرَ النَّاسُ، زَادَ النِّدَاءَ الثَّالِثَ عَلَى الزَّوْرَاءِ. [انظر: ۹۱۳ر، ۹۱۵ر، ۹۱۶ر]

باب ـ ۲۱، اذان در روز جمعه.

۹۱۲- از سائب بن یزید روایت است که گفت: در روزگار پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اذان نخست روز جمعه آنگاه گفته می شد که امام بر منبر می نشست و در زمان خلافت عثمان که تعداد مردم زیاد شد و شهر مدینه توسعه یافت، اذان سوم افزوده شد که در الزوراء، موضعی در بازار مدینه گفته می شد[1].

۲۲- بَابُ: الْمُؤَذِّنِ الْوَاحِدِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

۹۱۳- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ الْمَاجِشُونُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ: أَنَّ الَّذِي زَادَ التَّأْذِينَ الثَّالِثَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ﷺ، حِينَ كَثُرَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِلنَّبِيِّ ﷺ مُؤَذِّنٌ غَيْرَ وَاحِدٍ، وَكَانَ التَّأْذِينُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَجْلِسُ الإِمَامُ، يَعْنِي عَلَى الْمِنْبَرِ. [راجع: ۹۱۲]

باب ـ ۲۲، یک مؤذن در روز جمعه.

۹۱۳- ازسائب بن یزید روایت است که گفت: همانا کسی که اذان سوم را در روز جمعه زیاد کرد عثمان بن عفان رضی الله عنه بود و آن هنگامی بود که مردم مدینه زیاد شده بودند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم بجز یک مؤذن نداشت و در روز جمعه آنگاه اذان گفته می شد که امام می نشست، یعنی بر منبر.

۲۳- بَابُ: يُجِيبُ الإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذَا سَمِعَ النِّدَاءَ

۹۱۴- حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ

باب ـ ۲۳، امام بر منبر جواب می گوید چون اذان را می شنود.

۹۱۴- ابو امامه بن سهل بن حنیف رضی الله عنه گفت: از معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه که بر منبر نشسته بود

---

۱) اذان اول همان اذانی راگفته است که امام برمنبر می نشست ومراد از اذان دوم اقامت است واذان سوم همان است که درالزوراء گفتهمی‌شد. با آنکه آن اذان مقدم بردو اذان دیگر است آن را اذان سوم گفته است. برخی از محققین گفته اند همان اذانی را که عثمان رضی الله عنه درزوراء امر کرده بود، هشام بن عبدالملک آن را به مسجد نقل کرده است. والله اعلم (تیسیر القاری شرح شیخ الاسلام)

سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ قال: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الْمِنْبَرِ، أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، قال: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قال مُعَاوِيَةُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قال: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، فَقال مُعَاوِيَةُ: وَأَنَا، فَقال: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقال مُعَاوِيَةُ: وَأَنَا، فَلَمَّا أَنْ قَضَى التَّأْذِينَ، قال: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، حِينَ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، يَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ مِنِّي مِنْ مَقَالَتِي. [راجع:۶۱۲]

شنیده ام که چون مؤذن اذان می داد و می گفت : الله اکبر الله اکبر
معاویه گفت : الله اکبر الله اکبر
مؤذن گفت : اشهد ان لا اله الا الله
معاویه گفت : و من هم شهادت می دهم که نیست هیچ معبودی بر حق بجز خدا .
مؤذن گفت : أشهد أن محمداً رسول الله
معاویه گفت : و من هم شهادت می دهم که محمد رسول خداست .
وچون مؤذن اذان را تمام کرد، معاویه گفت : ای مردم به تحقیق از رسول الله صلی الله علیه و سلم بر همین نشستگاه منبر شنیده ام که چون مؤذن اذان می داد، چیزی را می گفت که شما از من شنیدید .

۲۴- باب: الْجُلُوسِ عَلَى الْمِنْبَرِ عِنْدَ التَّأْذِينِ

۹۱۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ التَّأْذِينَ الثَّانِيَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، أَمَرَ بِهِ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ﷺ، حِينَ كَثُرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ التَّأْذِينُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَجْلِسُ الإِمَامُ. [راجع:۹۱۲]

باب ۲۴، نشستن بر منبر در وقت اذان.

۹۱۵ – از ابن شهاب روایت است که سائب بن یزید او را خبر داده است که اذان دوم را در روز جمعه عثمان بن عفان امر کرد و آن بدان سبب بود که نماز گزاران زیاد شدند و قبل بر آن اذان روز جمعه زمانی بود که امام بر منبر می نشست .

۲۵- باب: التَّأْذِينِ عِنْدَ الْخُطْبَةِ

۹۱۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ يَقُولُ: إِنَّ الأَذَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، كَانَ أَوَّلُهُ حِينَ يَجْلِسُ الإِمَامُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الْمِنْبَرِ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَلَمَّا كَانَ فِي خِلافَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ، وَكَثُرُوا، أَمَرَ عُثْمَانُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بِالأَذَانِ الثَّالِثِ، فَأُذِّنَ بِهِ عَلَى الزَّوْرَاءِ، فَثَبَتَ الأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ. [راجع:۹۱۲]

باب ـ ۲۵، اذان هنگام خطبه.

۹۱۶- از زهری روایت است که سائب بن یزید گفت : اذان اول روز جمعه هنگامی بود که امام بر منبر می نشست و این در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم وابوبکر وعمر رضی الله عنهما بود و چون دورهٔ خلافت عثمان بن عفان فرا رسید و تعداد نمازگزاران فزونی یافت . عثمان رضی الله عنه امرکرد که در روزجمعه اذان سوم نیز گفته شود . پس به موضع زوراء اذان داده شد و این دستور به همان شیوه باقی ماند.

٢٦- باب: الْخُطْبَةِ عَلَى الْمِنْبَرِ

وَقَال: أَنَسٌ ﷺ: خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ.[راجع: ٩٣].

٩١٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَال: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيُّ الْقُرَشِيُّ الأَسْكَنْدَرَانِيُّ قَال: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمِ بْنُ دِينَارٍ: أَنَّ رِجَالاً أَتَوْا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ، وَقَدِ امْتَرَوْا فِي الْمِنْبَرِ مِمَّ عُودُهُ، فَسَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَال: وَاللَّهِ إِنِّي لأَعْرِفُ مِمَّا هُوَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَوَّلَ يَوْمٍ وُضِعَ، وَأَوَّلَ يَوْمٍ جَلَسَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى فُلاَنَةَ، امْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ قَدْ سَمَّاهَا سَهْلٌ: «مُرِي غُلاَمَكِ النَّجَّارَ، أَنْ يَعْمَلَ لِي أَعْوَادًا، أَجْلِسُ عَلَيْهِنَّ إِذَا كَلَّمْتُ النَّاسَ». فَأَمَرَتْهُ فَعَمِلَهَا مِنْ طَرْفَاءِ الْغَابَةِ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ بِهَا فَوُضِعَتْ هَا هُنَا، ثُمَّ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى عَلَيْهَا وَكَبَّرَ وَهُوَ عَلَيْهَا، ثُمَّ رَكَعَ وَهُوَ عَلَيْهَا، ثُمَّ نَزَلَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ فِي أَصْلِ الْمِنْبَرِ ثُمَّ عَادَ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَال: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا وَلِتَعَلَّمُوا صَلاَتِي». [راجع :٣٧٧ . أخرجه مسلم: ٥٤٤]

باب ـ ۲۶،خطبه بر منبر و انس گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم بر منبر خطبه خواند.

۹۱۷ - از ابو حازم بن دینار روایت است که گفت:مردانی نزد سهل‌بن سعد الساعدی‌آمدند در حالی که درمورد چوب منبر که از کدام نوع بوده است، اختلاف داشتند و در این مورد از وی سئوال کردند .
وی گفت : به خدا سوگند که من می دانم که از چه بوده است .
همانا آن منبر را در اولین روزی که نهاده شد دیده ام و همچنان نخستین روزی را که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آن نشست بخاطر دارم .
رسول‌الله‌صلی‌الله علیه و سلم نزد فلان زن که از انصار بود فرستاد وپیغام دادکه (ابوحازم می گوید: سهل نام آن زن را گرفته است) «غلام خود را که نجار است امر کن تا برایم از چند تخته چوب منبری بسازد تا وقتی با مردم سخن میگویم برآن بنشینم » آن زن به غلام خودامر کرد واو آن را از درخت گز صحرای غابه ساخت وبه نزد آن زن آورد . وی آن را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد وآن حضرت امر کرد ودر اینجا نهاده شد .سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که بر آن منبر نماز گزارد و تکبیر گفت درحالی‌که برفراز آن بود وسپس برآن‌رکوع کرد.
بعد به عقب (روی به قبله) فرود آمد وبر پایین منبر (برزمین) سجده کرد وبعد بر منبر رفت.وچون آن حضرت از نماز فارغ گشت رویه سوی مردم کرد وگفت:«ای مردم ،این کار را بدان سبب کردم که به من در اعمال نماز) اقتدا کنید ونماز مرا (از دور ونزدیک) فراگیرید.

۹۱۸- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَنَسٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: كَانَ جِذْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا وُضِعَ لَهُ الْمِنْبَرُ، سَمِعْنَا لِلْجِذْعِ مِثْلَ أَصْوَاتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ. [راجع: ۴۴۹]

قَالَ سُلَيْمَانُ، عَنْ يَحْيَى: أَخْبَرَنِي حَفْصُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ ابْنِ أَنَسٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ.

۹۱۸- ازجابربن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم (هنگام خطبه) برتنهٔ درخت خرما تکیه کنان می ایستاد وسپس که برای وی منبر نهاده شد، ما از همان تنهٔ درخت خرما آوازی شنیدیم بسان آواز شتری که حامله بوده باشد، تا آنکه آن حضرت از منبر فرود آمد ودست خود را برآن گذاشت.[1]

سلیمان به روایتی از یحیی گفته است: حفص بن عبید الله ابن انس مراخبرداده است که: وی این حدیث را از جابر شنیده است.

۹۱۹- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: «مَنْ جَاءَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيَغْتَسِلْ». [راجع: ۸۷۷. أخرجه مسلم: ۸۴۴]

۹۱۹- از سالم ازپدر وی (عبدالله ابن عمر) روایت است که گفت:
از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده ام که برمنبر خطبه می خواند وفرمود: «کسی که به نماز جمعه می آید، باید غسل کند.»

۲۷- بَاب: الْخُطْبَةِ قَائِمًا

باب ـ۲۷، خواندن خطبه به حالت ایستاده

وَقَالَ أَنَسٌ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ قَائِمًا. [راجع: ۹۳۲]

۹۲۰- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْقَوَارِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ قَائِمًا، ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ، كَمَا تَفْعَلُونَ الآنَ. [انظر: ۹۲۸. أخرجه مسلم: ۸۶۱ بذكره «يفعلون اليوم»]

وانس گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم درحالی خطبه می خواند که ایستاده بود.
۹۲۰- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاده خطبه می خواند وسپس می نشست وبعد (به خطبهٔ دوم) می ایستاد؟چنانکه همین اکنون چنین می‌کنند.

۲۸- بَاب: يَسْتَقْبِلُ الإِمَامُ الْقَوْمَ،

وَاسْتِقْبَالِ النَّاسِ الإِمَامَ إِذَا خَطَبَ.

وَاسْتَقْبَلَ ابْنُ عُمَرَ وَأَنَسٌ ﷺ الإِمَامَ.

باب ـ ۲۸، روی کردن امام به سوی مردم.

وروی کردن مردم به سوی امام در هنگام خطبه. وابن عمر وانس رضی الله عنهما به سوی امام روی کردند.

---

۱) یعنی تنهٔ درخت خرما از جدایی آن حضرت گریه کرد وصحابه از شنیدن آواز او به گریه درآمدند واین خبر مشهور است وبعضی گویند متواتر است (تیسیر القاری)

٩٢١- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ هِلَالِ بْنِ أَبِي مَيْمُونَةَ، حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ يَسَارٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ. [انظر: ١٤٦٥، ٢٨٤٢، ٦٤٢٧. أخرجه مسلم: ١٠٥٢ مطولاً]

۹۲۱- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم روزی بر منبر نشست وما به اطراف وی نشستیم.

٢٩- باب: مَنْ قَالَ فِي الْخُطْبَةِ بَعْدَ الثَّنَاءِ: أَمَّا بَعْدُ

باب ـ ۲۹، کسی که درخطبه پس از ستایش خداوند گفت: أَمّا بَعْدُ:

رَوَاهُ عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٩٢٧].

٩٢٢- وَقَالَ مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ قَالَ: أَخْبَرَتْنِي فَاطِمَةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ، قُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا إِلَى السَّمَاءِ، فَقُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا: أَيْ نَعَمْ، قَالَتْ: فَأَطَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جِدًّا حَتَّى تَجَلَّانِي الْغَشْيُ، وَإِلَى جَنْبِي قِرْبَةٌ فِيهَا مَاءٌ، فَفَتَحْتُهَا فَجَعَلْتُ أَصُبُّ مِنْهَا عَلَى رَأْسِي، فَانْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، وَحَمِدَ اللَّهَ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ». قَالَتْ: وَلَغَطَ نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَانْكَفَأْتُ إِلَيْهِنَّ لِأُسَكِّتَهُنَّ، فَقُلْتُ لِعَائِشَةَ: مَا قَالَ؟ قَالَتْ: قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلَّا قَدْ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي هَذَا، حَتَّى الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَإِنَّهُ قَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ، مِثْلَ - أَوْ قَرِيبَ مِنْ - فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، يُؤْتَى أَحَدُكُمْ فَيُقَالُ لَهُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ، أَوْ قَالَ الْمُوقِنُ، شَكَّ هِشَامٌ، فَيَقُولُ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ، هُوَ مُحَمَّدٌ ﷺ، جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَآمَنَّا وَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا وَصَدَّقْنَا، فَيُقَالُ لَهُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ إِنْ كُنْتَ لَتُؤْمِنُ بِهِ، وَأَمَّا

این حدیث راعکرمه از ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه وسلم روایت کرده است.

۹۲۲- از فاطمه بنت المنذر روایت است که اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما گفت: نزد عایشه رفتم، درحالی که مردم نماز می گزاردند وبه او گفتم: مردم را چه پیش آمده است، وی (که درحال نماز بود) باحرکت سر خویش به سوی آسمان اشارت کرد.

به او گفتم: آیا نشانه ای [از عذاب] است؟ وی با اشارت سر گفت: آری.

اسماء می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم علیه وسلم قیام نماز را دراز کرد تا آنکه بیهوشی برمن عارض گردید ودرکنار من مشکی بود که در آن آب بود. مشک را گشودم وبرسرخود آب می ریختم. رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز (کسوف) را تمام کرد ودرحالی که روشن گشت، آن حضرت برای مردم خطبه خواند وخدای را بدانچه سزاوار اوست ستود. وسپس گفت: «اما بعد» اسماء می گوید: برخی از زنان انصار به آواز بلند سروصدا نمودند و من نزد ایشان رفتم تا آنها راخاموش گردانم. سپس به عایشه گفتم: آنحضرت چه گفت؟

عایشه‌گفت: آن حضرت فرمود: «چیزی که

الْمُنَافِقُ ، أَوْ قَالَ الْمُرْتَابُ: شَكَّ هِشَامٌ ، فَيُقَالُ لَهُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ ؟ فَيَقُولُ: لا أَدْرِي ، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ».

قَالَ هِشَامٌ: فَلَقَدْ قَالَتْ لِي فَاطِمَةُ فَأَوْعَيْتُهُ ، غَيْرَ أَنَّهَا ذَكَرَتْ مَا يُغَلِّظُ عَلَيْهِ . [راجع :۸۶ . أخرجه مسلم: ۹۰۵]

برمن نموده نشده بود آن را درهمین جایگاه خود دیدم تا آنکه بهشت ودوزخ را دیدم وبه تحقیق که برمن وحی شد که شما در قبرهای خویش مورد آزمایش قرار می گیرید مانند یا نزدیک به فتنۀ مسیح دجال. فرشتگانی (درقبر) نزد هر یک از شما می آیند وبه او می گویند : درمورد این مرد (یعنی آنحضرت) چه می دانی؟

اما مؤمن یا موقن- هشام درمورد این دوکلمه شک کرده است. می گوید : اورسول الله است، اومحمد صلی الله علیه وسلم است که با معجزات آشکار وراهنمایی نزد ما آمده وما به او ایمان آوردیم ودعوتش را پذیرفتیم واز او پیروی کردیم واو را تصدیق نمودیم . به اوگفته می شود : آرام بخواب همانا ما می دانستیم که توبه اوایمان داشتی .

ولی منافق یا مرتاب[1] هشام راوی در مورد این دوکلمه شک کرده است می گوید :به او گفته می شود : در مورد این مرد چه عقیده داشتی ؟وی می گوید : من نمیدانم، شنیده بودم که به اوشاعر یا جادوگر میگفتند من هم همان را میگفتم. برخی گفته های مردم را هشام گفته است : به تحقیق که این حدیث را فاطمه به من گفت ومن آن را خوب به خاطر سپردم وهمان بخشی را که مجازات برمنافق شدید است واو از آن یاد آوری می کرد، به خاطر ندارم.

۹۲۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِمَالٍ ، أَوْ بِسَبْيٍ ، فَقَسَمَهُ ، فَأَعْطَى رِجَالاً وَتَرَكَ رِجَالاً ، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا ، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ أَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ وَأَدَعُ الرَّجُلَ ، وَالَّذِي أَدَعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي ، وَلَكِنْ أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا أَرَى

۹۲۳- از عمروبن تغلب روایت است که گفت: برای رسول الله صلی الله علیه وسلم مالی یا اسیرانی آورده شد و آن حضرت آن را تقسیم کرد. به تعدادی از مردان داد و به تعدادی نداد و سپس اطلاع یافت که همان کسانی را که نداده بود ، خشمگین شده اند. آن حضرت خدای را حمد و ستایش کرد وسپس گفت :

۱) مرتاب، یعنی شک کننده دررسالت آن حضرت (تیسیر القاری)

فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْرِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ». فَوَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ .

تَابَعَهُ يُونُسُ . [انظر: ۳۱۴۵، ۷۵۳۵]

« أما بعد»: به خدا سوگند که من به مردی می دهم و به‌مردی نمیدهم وکسی را که نمی دهم نزد من دوستداشتنی تر است از کسی که به او می دهم ، ولیکن گروهی را که می دهم بدان سبب است که در دلهایشان بی تابی وبی صبری می بینم و گروهی را که نمی دهم همانهایی اند که خداوند در دلهایشان بی نیازی ونیکویی نهاده است که از آن جمله است عمرو بن تغلب».

عمروبن تغلب‌گفت: به خدا سوگند که عوض کلمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در (مورد من) گفته ،دوست ندارم که شتر سرخ موی داشته باشم .

۹۲٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ، فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ ، فَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلَاتِهِ ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَتَحَدَّثُوا ، فَاجْتَمَعَ أَكْثَرُ مِنْهُمْ فَصَلَّوْا مَعَهُ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَتَحَدَّثُوا ، فَكَثُرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّوْا بِصَلَاتِهِ ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَةُ ، عَجَزَ الْمَسْجِدُ عَنْ أَهْلِهِ ، حَتَّى خَرَجَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ ، فَلَمَّا قَضَى الْفَجْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَتَشَهَّدَ، ثُمَّ قَالَ :«أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ مَكَانُكُمْ، لَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ ، فَتَعْجِزُوا عَنْهَا».

[راجع: ۷۲۹ . أخرجه مسلم: ۷٦۱، و أخرجه (۷۸۲) باختلاف]

تَابَعَهُ يُونُسُ .

۹۲٤- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی در نیمه شب برآمده ودر مسجد نماز گزارد وجمعی از مردان با اقتدا به نماز وی نماز گزاردند. چون صبح شد مردم درمورد آن نماز صحبت کردند. مردم بیشتری در شب دوم جمع شدند وبا آن حضرت نماز گزاردند وچون صبح شد مردم در بارۀ آن نماز صحبت کردند ودر شب سوم نمازگزاران بیشتری جمع گشتند . رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد ومردم با اقتدا به نماز وی نماز گزاردند .وچون شب چهارم فرارسید مسجد از گنجایش نمازگزاران عاجز آمد وآن حضرت بیرون نیامد تا آنکه به نماز صبح بیرون آمد و چون نماز صبح را گزارد، روبه سوی مردم کرد وکلمۀ شهادت را برزبان راندو فرمود: «أمّا بعد. همانا جایگاه شما (درمسجد) برمن پوشیده نبود ولیکن ترسیدم که (این نماز تراویح) برشما فرض شود وشما از ادای آن عاجز آیید.»

متابعت کرده است عقیل را یونس (از ابن شهاب)

٩٢٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَشِيَّةً بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ».

تَابَعَهُ أَبُو مُعَاوِيَةَ وَأَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ».

تَابَعَهُ الْعَدَنِيُّ، عَنْ سُفْيَانَ، فِي: «أَمَّا بَعْدُ».
[انظر: ١٥٠٠[ق]، ٢٥٩٧[ق]، ٦٦٣٦[ط]، ٦٩٧٩[ط]، ٧١٧٤[ط ث]، ٧١٧٩[ط]. اخرجه مسلم: ١٨٣٢ مطولاً]

٩٢٥-از ابوحمید الساعدی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی بعد از نماز به خطبه ایستاد وکلمهٔ شهادت بر زبان را ند وخداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود وسپس گفت: «أَمّابَعْد»

ومتابعت کرده است (شعیب یا زهری را) ابومعاویه وابواسامه از هشام، از پدر وی از ابوحمید از پیامبر صلی الله علیه وسلم که گفت:«اما بعد»

ومتابعت کرده است عدنی از سفیان در «اما بعد» (نه درتمام حدیث).

٩٢٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشَهَّدَ يَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ».

تَابَعَهُ الزُّبَيْدِيُّ عَنِ الزُّهْرِيِّ. [انظر: ٣١١٠[ط]، ٣٧١٤[ق]، ٣٧٢٩[ط]، ٣٧٦٧[ق]، ٥٢٣٠[ط]، ٥٢٧٨[ق]. اخرجه مسلم: ٢٤٤٩ مطولاً دون هذه القطعة]

٩٢٦- از مسوَر بن مخرمه رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به خطبه ایستاد ومن از وی هنگام گفتن تشهد شنیدم که گفت: «أمّابَعْد» متابعت کرده است شعیب را زبیدی از زهری.

٩٢٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْغَسِيلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِنْبَرَ، وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَهُ، مُتَعَطِّفًا مِلْحَفَةً عَلَى مَنْكِبَيْهِ، قَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ بِعِصَابَةٍ دَسِمَةٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِلَيَّ». فَثَابُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنَ الْأَنْصَارِ، يَقِلُّونَ وَيَكْثُرُ النَّاسُ، فَمَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَضُرَّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعَ فِيهِ أَحَدًا، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ».
[انظر: ٣٦٢٨[ث]، ٣٨٠٠[ط]، وانظر في الجمعة، باب: ٢٩]

٩٢٧- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه وسلم برمنبر بالا رفت واین آخرین مجلس وی بود درحالی که چادری برشانه هایش افکنده بود وسرخود را با سربندی بسته بود که با روغن چرب شده بود. آن حضرت خدای را سپاس وستایش کرد وبعد فرمود:
کسی که سرپرستی کاری «ای مردم نزدیک من آیید.»
مردم نزد وی جمع گشتند وسپس فرمود:
«أمّابَعْد» همانا این قبیله از انصار کم می شود ومردم دیگر زیاد می شوند. پس هرکس که سرپرستی امت محمد صلی الله علیه وسلم را به عهده گیرد که قدرت نفع و ضرر رساندن را داشته

باشد، باید از نیکوکار آنها به نیکی بپذیرد و از بدکردار آنها درگذرد».

٣٠- باب: الْقَعْدَةِ بَيْنَ الْخُطْبَتَيْنِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

٩٢٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ خُطْبَتَيْنِ يَقْعُدُ بَيْنَهُمَا . [راجع: ٩٢٠ . أخرجه مسلم: ٨٦١ باختلاف]

باب ـ۳۰، نشستن درمیان دوخطبه در نماز جمعه.

۹۲۸-از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت:رسول الله صلی الله علیه وسلم دوخطبه می خواند ومیان خطبه ها می نشست .

٣١- باب: الاسْتِمَاعِ إِلَى الْخُطْبَةِ .

٩٢٩- حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الأَغَرِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ ، وَقَفَتِ الْمَلائِكَةُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ، يَكْتُبُونَ الأَوَّلَ فَالأَوَّلَ ، وَمَثَلُ الْمُهَجِّرِ كَمَثَلِ الَّذِي يُهْدِي بَدَنَةً ، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي بَقَرَةً ، ثُمَّ كَبْشًا ، ثُمَّ دَجَاجَةً ، ثُمَّ بَيْضَةً ، فَإِذَا خَرَجَ الإِمَامُ طَوَوْا صُحُفَهُمْ ، وَيَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ» . [انظر: ٣٢١١ . أخرجه مسلم: ٨٥٠ كتاب الجمعة (٢٤)]

باب ـ ۳۱، گوش دادن به خطبه.

۹۲۹-از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : «آنگاه که روز جمعه فرا رسد. فرشتگان بردروازهٔ مسجد می ایستند وکسی که اول می اید (نام اورا) اول می نویسند ومثال آن مثال کسی است که شتری را صدقه میکند وکسی که پس از آن می آید ماننذکسی است که گاوی را صدقه میکند وسپس ماننذکسی است که قوچی راصدقه می کند وسپس مانند کسی است که مرغی را صدقه میکند وسپس مانند کسی است که تخم مرغی را صدقه می کند . وآنگاه که امام (برای نماز جمعه) بیرون می آید، فرشتگان اوراق خویش را می پیچند وبه خطبه گوش می دهند .»

٣٢- باب: إِذَا رَأَى الإِمَامُ رَجُلاً جَاءَ وَهُوَ يَخْطُبُ ، أَمَرَهُ أَنْ يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ .

باب ۳۲، آنگاه که امام درهنگام خطبه مردی را ببیند که به مسجد می آید .

اورا امرکند دورکعت نماز (تحیت مسجد) بگزارد[1].

---

۱) شافعیه وحنابله به این حدیث استدلال کرده اندکه، خطبه استحباب نماز تحیت مسجد را منع نمیکند برای کسی که حین ایراد خطبه وارد مسجد گردد. حنفیه ومالکیه آن را منع کرده اند واستدلال ایشان حدیث ابن ماجه است که آن حضرت کسی را که به مسجد درامد وبادرآمدن درصفوف باعث اذیت مردم شد ، امر کرد که بنشیند (شیخ الاسلام)

٩٣٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «أَصَلَّيْتَ يَا فُلَانُ». قَالَ: لَا، قَالَ: «قُمْ فَارْكَعْ رَكْعَتَيْنِ». [انظر: ٩٣١، ١١٦٦. أخرجه مسلم: ٨٧٥]

۹۳۰-از جابربن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردی آمد درحالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم درروز جمعه به مردم خطبه می خواند. آن حضرت فرمود:
«ای فلانی، آیا نمازگزاردی؟»
گفت: نه
آن حضرت فرمود: «برخیز ودورکعت نمازبگزار»

٣٣- باب: مَنْ جَاءَ وَالإِمَامُ يَخْطُبُ

صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ.

باب -۳۳، کسی که بیاید وامام درحال خطبه باشد، باید دورکعت سبک نمازبگزارد.

٩٣١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرًا قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ، فَقَالَ: «أَصَلَّيْتَ». قَالَ: لَا، قَالَ: «قُمْ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». [راجع: ٩٣٠. أخرجه مسلم: ٨٧٥]

۹۳۱-از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی روز جمعه آمد درحالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند. آن حضرت فرمود: آیا نمازگزاردی:»
آن مرد گفت: نه. آن حضرت فرمود: برخیز ودورکعت نماز بگزار.»

٣٤- باب: رَفْعِ الْيَدَيْنِ فِي الْخُطْبَةِ

باب - ۳۴، دست به دعا برداشتن دروقت خطبه.

٩٣٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَنَسٍ.

وَعَنْ يُونُسَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، إِذْ قَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْكُرَاعُ، وَهَلَكَ الشَّاءُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَسْقِيَنَا. فَمَدَّ يَدَيْهِ وَدَعَا. [انظر: ٩٣٣، ١٠١٣، ١٠١٤، ١٠١٥، ١٠١٦، ١٠١٧، ١٠١٨، ١٠١٩، ١٠٢١، ١٠٢٩، ١٠٣٣، ٣٥٨٢، ٦٠٩٣، ٦٣٤٢. وانظر في الجمعة، باب: ٢٧. أخرجه مسلم: ٨٩٧ مطولاً]

۹۳۲-ازانس رضی الله عنه روایت است که گفت:
پیامبرصلی الله علیه وسلم درحالی که خطبهٔ نماز جمعه را می‌خواند، مردی برخاست وگفت:
یا رسول الله! اسب‌هاوگوسفندان هلاک گردیدند، پس از خداوند بخواه که بر ما باران ببارد. آن حضرت هردودست خویش را بلند کرد ودعا نمود.

٣٥- باب: الاسْتِسْقَاءِ فِي الْخُطْبَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

٩٣٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْمَالُ وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا وَضَعَهَا حَتَّى ثَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مِنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ ﷺ، فَمُطِرْنَا يَوْمَنَا ذَلِكَ، وَمِنَ الْغَدِ وَبَعْدَ الْغَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ، حَتَّى الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى، وَقَامَ ذَلِكَ الْأَعْرَابِيُّ، أَوْ قَالَ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَهَدَّمَ الْبِنَاءُ وَغَرِقَ الْمَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا، فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا». فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ السَّحَابِ إِلَّا انْفَرَجَتْ، وَصَارَتِ الْمَدِينَةُ مِثْلَ الْجَوْبَةِ، وَسَالَ الْوَادِي قَنَاةُ شَهْرًا، وَلَمْ يَجِئْ أَحَدٌ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلَّا حَدَّثَ بِالْجَوْدِ. [راجع: ٩٣٢. أخرجه مسلم: ٨٩٧ باختلاف]

باب ـ ٣٥، طلب باران كردن درخطبه روز جمعه.

۹۳۳-از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت :
در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم به قحطی دچار شدند ودر آن وقت که رسول الله صلی علیه وسلم خطبه می خواند با دیه نشینی برخاست وگفت :
یا رسول الله ،حیوانات (دارایی)ما ازبین رفت وخانواده ها گرسنه ماندند، پس برای ما دعا کن! آن حضرت دستها را به دعا بلند کرد درحالی که هیچ پاره ای از ابر در آسمان نمی‌دیدیم. سوگند به کسی که جان من در دست قدرت اوست که دستها را فرود نیاورده بود تا آنکه ابرها چون کوهها پدید آمد ، وسپس از منبر فرود نیامد تا آنکه دیدیم که باران برریش آن حضرت فرومی ریزد . در آن روز به ما باران داده شد وهمچنان فردا وپس فردای آن، روز های متوالی تاآنکه جمعهٔ دیگر فرارسید .
همان با دیه نشین یاکسی دیگر برخاست وگفت :
یا رسول الله ،خانه ها ویران شد وچهار پایان در آب غرق گشت پس دعاکن! آنحضرت دستها را بلند کرد وگفت :
بارالها باران را براطراف ما بباران ونه برما .»
آن حضرت برهر سوی ابر که با دست خویش اشارت میکرد. ابر پراکنده می شد ومدینه درگشادگی میان ابرقرار گرفت ودروادی قنات به مدت یکماه سیل جاری بود وکسی نبود که از اطراف مدینه بیاید واز باران حکایت نکند .

٣٦- باب: الْإِنْصَاتِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ

باب ـ ۳۶، خاموش بودن درروز جمعه آنگاه که امام خطبه می خواند .

وَإِذَا قَالَ لِصَاحِبِهِ أَنْصِتْ فَقَدْ لَغَا .

وَقَالَ سَلْمَانُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الإِمَامُ».

وچون کسی به یار هم زانوی خود بگوید خاموش باش به تحقیق که سخن لغو گفته است. (از ثواب وی کاسته می شود) وسلمان گفته است که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «شنونده خاموش باشد، آنگاه که امام خطبه می خواند».

۹۳٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَنْصِتْ، وَالإِمَامُ يَخْطُبُ، فَقَدْ لَغَوْتَ». [أخرجه مسلم: ۸۵۱]

۹۳٤- ابوهریره رض الله عنه خبرداده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر به یار (هم زانوی) خود در روز جمعه گفتی که خاموش باش، همانا سخن لغو گفته ای.»

۳۷- باب: السَّاعَةِ الَّتِي فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ

باب ۳۷ ـ ساعاتی در روز جمعه که دعامستجاب می شود.

۹۳۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «فِيهِ سَاعَةٌ، لا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئًا، إِلا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ». وَأَشَارَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا. [انظر: ۵۲۹۴، ۶۴۰۰. أخرجه مسلم: ۸۵۲]

۹۳۵-از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم از روز جمعه یادکرد وفرمود: «در آن ساعتی است که بندهٔ مسلمانی که ایستاده است ونماز می‌گزارد، آن را در نمی‌یابد مگر آنکه هر آنچه از خدای تعالی بخواهد به وی ارزانی می دارد». آن حضرت بادست خویش اشارت کرد که زمان را آن اندک می شمرد

۳۸- باب: إِذَا نَفَرَ النَّاسُ عَنِ الإِمَامِ فِي صَلاةِ الْجُمُعَةِ،

باب ـ۳۸، هرگاه مردم درنماز جمعه از نزد امام پراکنده شوند، نماز امام وکسانی که باوی باقی مانده‌اند، روامی باشد.

فَصَلاةُ الإِمَامِ وَمَنْ بَقِيَ جَائِزَةٌ .

۹۳۶- حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، إِذْ أَقْبَلَتْ عِيرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾. [الجمعة: ۱۱]

۹۳۶- از جابربن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: در حالی که با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز جمعه می‌گزاردیم، کاروانی آمد که غله حمل میکرد. مردم از سبب اضطرار قحطی متوجه کاروان شدند تا آنکه بجز دوازده مردکسی با پیامبر صلی الله علیه وسلم باقی نماند. سپس

این آیت نازل شد.«وچون(آن مسلمانان) تجارتی یا سرگرمی ای ببینند به سوی آن پراکنده شده و تو را ایستاده (به نماز) رها کنند.»

٣٩- باب: الصَّلَاةِ بَعْدَ الْجُمُعَةِ وَقَبْلَهَا

باب ـ ۳۹، نماز (سنت) بعد از (فرض) جمعه و پیش از آن.

٩٣٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي: قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ، وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ، وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ لا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ. [انظر: ١١٦٥، ١١٧٢، ١١٨٠[1]. أخرجه مسلم: ٧٢٩ باختلاف وأخرجه: ٨٨٢ آخره]

۹۳۷- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت :
رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش از نماز فرض پیشین دورکعت می گزارد وبعد از فرض پیشین دورکعت می گزارد وبعد از فرض نماز شام دورکعت در خانه خودمی گزارد وبعد از نماز فرض خفتن دورکعت میگزارد وبعد از فرض نماز جمعه نماز نمی گزارد تا آنکه (به خانه) برمی گشت ودورکعت می گزارد .

٤٠- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ

فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾. [الجمعة: ١٠]

باب ـ ۴۰، فرمودهٔ خدای تعالی « پس چون تمام کرده شود نماز متفرق شوید در زمین ، و طلب کنید از فضل خدا ». (الجمعه : ۱۰)

٩٣٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قال: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ قال: كَانَتْ فِينَا امْرَأَةٌ، تَجْعَلُ عَلَى أَرْبِعَاءَ فِي مَزْرَعَةٍ لَهَا سِلْقًا، فَكَانَتْ إِذَا كَانَ يَوْمُ جُمُعَةٍ، تَنْزِعُ أُصُولَ السِّلْقِ فَتَجْعَلُهُ فِي قِدْرٍ، ثُمَّ تَجْعَلُ عَلَيْهِ قَبْضَةً مِنْ شَعِيرٍ تَطْحَنُهَا، فَتَكُونُ أُصُولُ السِّلْقِ عَرْقَهُ، وَكُنَّا نَنْصَرِفُ مِنْ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ فَنُسَلِّمُ عَلَيْهَا، فَتُقَرِّبُ ذَلِكَ الطَّعَامَ إِلَيْنَا فَنَلْعَقُهُ، وَكُنَّا نَتَمَنَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ

۹۳۸- ازسهل (بن سعد) رضی الله عنه روایت است که گفت : در میان ما زنی بودکه از خود کشتزاری داشت که درکنارهٔ جویهای آن چغندر کاشته بود وچون روز جمعه فرا می رسید ریشه های چغندر را جدا می کرد ودر دیگ می افکند ومشتی از جو ساییده برآن می افزود ومی پخت وهمین ریشه های چغندر حکم گوشت را داشت. آنگاه که ماز نماز جمعه برمی گشتیم برآن زن سلام می کردیم واوهمان

---

۱) جمعی از محدثین، نماز پیش از فرض نماز جمعه را به مبالغه انکار کرده اند. لیکن درنماز بعد ازفرض جمعه اختلاف است که دورکعت بود یا چهار یا شش. درمورد چهار رکعت احادیث صحیح واقع شده است وگویا نزد مؤلف (رح) با شرطی که دارد ثابت نشده است (تیسیر القاری)

لطَعَامِهَا ذَلِكَ . [انظر: ٩٣٩ق، ٩٤١ق، ٢٣٤٩ق، ٥٤٠٣ق، ٦٢٤٨ق، ٦٢٧٩ق . أخرجه مسلم: ٨٥٩ بقطعة ليست في هذه الطريق]

طعام را برای ما عرضه می کرد ، از آن غذا میخوردیم ومی لیسیدیم ومابخاطر آن طعام در آرزوی فرارسیدن روز جمعه بودیم .

٩٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِم ، عَنْ أَبيه ، عَنْ سَهْل بهَذَا ، وَقال: مَا كُنَّا نَقيلُ ، وَلا نَتَغَدَّى إلا بَعْدَ الْجُمُعَة . [راجع :٩٣٨ . أخرجه مسلم: ٨٥٩]

۹۳۹- ابن ابوحازم از پدر خود روایت کرده که سهل همین حدیث را گفته ودرآن افزوده است: ما نه قیلوله (خواب نیم روز) می کردیم ونه طعام روزانه می خوردیم، مگربعد از نماز جمعه .

٤١- باب: الْقَائلَة بَعْدَ الْجُمُعَة

باب ـ ۴۱، قیلوله بعد از نماز جمعه.

٩٤٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُقْبَةَ الشَّيْبَانِيُّ الْكُوفِيُّ قَال: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْفَزَارِيُّ ، عَنْ حُمَيْد قال: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: كُنَّا نُبَكِّرُ إِلَى الْجُمُعَة ، ثُمَّ نَقيلُ . [راجع :٩٠٥]

۹۴۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : ما نماز جمعه را پیشتر می گزاردیم وسپس قیلوله می کردیم .

٩٤١- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قال: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِم ، عَنْ سَهْل قال: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْجُمُعَةَ ، ثُمَّ تَكُونُ الْقَائلَةُ . [راجع :٩٣٨ . أخرجه مسلم: ٨٥٩ بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

۹۴۱- از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت : نماز جمعه را با پیامبر صلی الله علیه وسلم می گزاردیم وپس از آن قیلوله (خواب نیم روز) می کردیم.

١٢-كتاب صلاة الخوف

١- باب : صَلَاةِ الْخَوْفِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا . وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ . [النساء: ١٠١-١٠٢]

٩٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، قَالَ : سَأَلْتُهُ : هَلْ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ ، يَعْنِي صَلاةَ الْخَوْفِ ؟ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ ، فَوَازَيْنَا الْعَدُوَّ ، فَصَافَفْنَا لَهُمْ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي لَنَا ، فَقَامَتْ طَائِفَةٌ مَعَهُ تُصَلِّي وَأَقْبَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَدُوِّ ، وَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ، ثُمَّ

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲- کتاب نماز خوف

باب - ۱، نماز خوف

وفرمودۀ خدای تعالی :

« وچون سفر کنید در زمین پس نیست برشما گناهی در آنکه کوتاه کنید از نماز اگر بترسید از آنکه کافران به شما گزندی رسانند هر آینه کافران هستند شما را دشمنی آشکار، وچون بودی در میان مؤمنانو بپای داشتی برای ایشان نماز را پس باید بایستد گروهی از ایشان باتو وباید که برگیرند سلاح خویش را پس چون سجده کردند (یک رکعت گزاردند) آنان پس باید که باشند پشت سر شما (برای نگهبانی) وباید که بیاید آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده اند ، پس نماز گزارند باتو (یک رکعت دیگر) وباید که بگیرند (خود وزره وسپرو)سلاح خود را . آرزو کردند کافران کاش حمله کنند برشما یک باره ، وهیچ گناه نیست برشما اگر باشد شما را رنجی از باران یا بیمار باشید در آن که بنهید سلاح خویش را والبته بگیرید بیمناکی وآمادگی خود را (احتیاط خود را حفظ کنید). هر آینه خدا آماده کرده است برای کافران عذابی رسواکننده .»(النساء:(۱۰۱، ۱۰۲)

۹۴۲- از شعیب روایت است که گفت : از زهری پرسیدم : آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز خوف گزارده است ؟

وی گفت : سالم مراخبر داده که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفته: من همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی نجد جهاد کردیم و با دشمن مقابل شدیم و در برابرشان صف بستیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم

انصَرَفُوا مَكَانَ الطَّائِفَةِ الَّتِي لَمْ تُصَلِّ ، فَجَاءُوا فَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِمْ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ، ثُمَّ سَلَّمَ ، فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَكَعَ لِنَفْسِهِ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ . [انظر: ۹۴۳، ۴۱۳۲، ۴۱۳۳، ۴۵۳۵ . اخرجه مسلم: ۸۳۹]

ایستاد تا برای ما نماز بگزارد پس گروهی با وی به نماز ایستادند وگروهی مقابل دشمن قرار گرفت . رسول الله صلی‌الله علیه وسلم باگروهی که باوی بودند رکوع و سجده کرد ! سپس این گروه (که یک رکعت گزاردند) برگشتند و بجای گروهی قرار گرفتند که نماز نگزارده بودند .

سپس گروه دیگر آمدند (وبه رکعت دوم نماز آن حضرت اقتداکردند) رسول الله صلی الله علیه وسلم به ایشان رکوع کرد وسجده کرد دوسجده وبعد سلام داد. سپس هریک از این دوگروه ایستاد. و هر شخصی برای خود رکعتی اداکرد و تنهایی دوسجده نمود.

٢- باب: صَلَاةُ الْخَوْفِ رِجَالًا وَرُكْبَانًا ، رَاجِلٌ قَائِمٌ

باب ـ۲، نمازخوف را می توان پیاده وسواره گزارد و راجل به معنی قایم وایستاده است .

۹۴۳- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: نَحْوًا مِنْ قَوْلِ مُجَاهِدٍ: إِذَا اخْتَلَطُوا قِيَامًا .

وَزَادَ ابْنُ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، فَلْيُصَلُّوا قِيَامًا وَرُكْبَانًا». [راجع :۹۴۲ . اخرجه مسلم: ۸۳۹ مطولاً]

۹۴۳- ازنافع روایت است که ابن عمرگفت : مانند آنچه مجاهد گفته است : آنگاه که مسلمانان باکفار درهم شوند. ایستاده نماز گزارند .(برای رکوع وسجود به اشارت اکتفا کنند).

وابن عمر افزوده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : اگر تعداد دشمنان بیشتر از مسلمانان باشند ، مسلمانان پیاده وسواره (انفرادی) نماز بگزارند .»

٣- باب: يَحْرُسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي صَلَاةِ الْخَوْفِ

باب ـ ۳، بعضی از مردم عدهٔ دیگر را در نماز خوف پاسبانی کنند.

۹۴۴- حَدَّثَنَا حَيْوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ ، عَنِ الزُّبَيْدِيِّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ ، فَكَبَّرَ وَكَبَّرُوا مَعَهُ ، وَرَكَعَ

۹۴۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم (به نماز خوف)ایستاد ومردم نیز باوی تکبیرگفتند، و رکوع کرد ومردم نیز باوی رکوع کردند سپس سجده کرد ومردم نیز باوی سجده کردند.

وَرَكَعَ نَاسٌ مِنْهُمْ ، ثُمَّ سَجَدَ وَسَجَدُوا مَعَهُ ، ثُمَّ قَامَ لِلثَّانِيَةِ ، فَقَامَ الَّذِينَ سَجَدُوا وَحَرَسُوا إِخْوَانَهُمْ ، وَأَتَتِ الطَّائِفَةُ الأُخْرَى ، فَرَكَعُوا وَسَجَدُوا مَعَهُ ، وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ فِي صَلاةٍ ، وَلَكِنْ يَحْرُسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا .

سپس آنان که نماز گزارده بودند در برابر دشمن ایستادند) وبرادران خود را پاسبانی کردند وسپس گروه دیگر آمدند وبا آن حضرت رکوع وسجده کردند . همه مردم در نماز بودند لیکن بعضی از ایشان بعضی دیگر را پاسبانی می کردند[1].

٤- باب: الصَّلاةِ عِنْدَ مُنَاهَضَةِ الحُصُونِ وَلِقَاءِ العَدُوِّ

وَقَالَ الأَوْزَاعِيُّ: إِنْ كَانَ تَهَيَّأَ الفَتْحُ ، وَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الصَّلاةِ ، صَلَّوْا إِيمَاءً كُلُّ امْرِئٍ لِنَفْسِهِ ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الإِيمَاءِ أَخَّرُوا الصَّلاةَ ، حَتَّى يَنْكَشِفَ القِتَالُ أَوْ يَأْمَنُوا ، فَيُصَلُّوا رَكْعَتَيْنِ ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرُوا صَلَّوْا رَكْعَةً وَسَجْدَتَيْنِ ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرُوا لا يُجْزِئُهُمُ التَّكْبِيرُ وَيُؤَخِّرُوهَا حَتَّى يَأْمَنُوا ، وَبِهِ قَالَ مَكْحُولٌ .

وَقَالَ أَنَسٌ: حَضَرْتُ عِنْدَ مُنَاهَضَةِ حِصْنِ تُسْتَرَ عِنْدَ إِضَاءَةِ الفَجْرِ ، وَاشْتَدَّ اشْتِعَالُ القِتَالِ ، فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الصَّلاةِ ، فَلَمْ نُصَلِّ إِلا بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ ، فَصَلَّيْنَاهَا وَنَحْنُ مَعَ أَبِي مُوسَى فَفُتِحَ لَنَا .

وَقَالَ أَنَسٌ: وَمَا يَسُرُّنِي بِتِلْكَ الصَّلاةِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا .

باب ـ ۴، نماز درزمان مبارزه برای غلبه یافتن برقلعه‌ها وملاقی شدن با دشمن.

واوزاعی گفته است اگر فتح آماده ونزدیک باشد وقادر نباشند که نماز بگزارند، هر یکی به اشاره برای خود نماز بگزارد واگر با اشاره هم قادر نباشند، نماز را تازمانی تأخیر کنند که نبرد پایان یابد ویا احساس امنیت کنند وآنگاه دورکعت بگزارند ودوسجده کنند واگر بدان هم قادر نباشند،گفتن تکبیر (الله اکبر) ایشان راکفایت نمی کند. بلکه باید نماز را تأخیر کنند. تا ایمن گردند، ومکحول نیزهمین را گفته است . وانس گفته است که هنگام غلبه بر قلعه شوشتر در روشنی صبح حاضر بودم وآنگاه جنگ شدت گرفت ومسلمانان قادر نشدند که نماز بگزارند. ما نماز نگزاردیم مگر بعد از آنکه روز بلندگشت. نماز صبح را با ابوموسی اشعری گزاردیم وآن قلعه برای ما فتح گردید. انس می گوید : من آن نماز را با دنیا ومافیها برابر نمی کنم .

٩٤٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُبَارَكٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: جَاءَ عُمَرُ يَوْمَ الخَنْدَقِ ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ وَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا صَلَّيْتُ العَصْرَ حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

٩٤٥-از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت : عمر در روز جنگ خندق آمد در حالی که کافران قریش را دشنام می داد ومی گفت : یا رسول الله ، من نماز عصر را نگزاردم تا آنکه نزدیک شد آفتاب غروب کند . پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به خدا

۱) ظاهر این حدیث می رساند که هرطایفه یک رکعت گزارده وبس. مسلم‌وابوداود ونسائی‌ازمجاهد روایت کرده اند که ابن عباس گفته است : خداوند نماز را بر زبان پیامبر شما فرض کرده‌است. درحضرچهار رکعت ودرسفر دورکعت ودر وقت خوف یک رکعت . وجمهور برآنند که قصر خوف هیئت وصفت است . نه قصر عدد رکعات وتأویل کرده اند این حدیث را که یک رکعت با امام ورکعت دیگر را تنها گزاردند (تیسیر القاری)

«وَأَنَا وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُهَا بَعْدُ». قال: فَنَزَلَ إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَابَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ بَعْدَهَا. [راجع: ٥٩٦. اخرجه مسلم: ٦٣١]

سوگند که من هم هنوز آن را نگزارده ام.» جابر می گوید: آن حضرت به بطحان فرود آمد ووضوکرد ونماز عصر را پس از غروب آفتاب گزارد وسپس نماز مغرب (شام) را ادا کرد.

٥- باب: صَلاةِ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ، رَاكِبًا وَإِيمَاءً

وَقَالَ الْوَلِيدُ: ذَكَرْتُ لِلأَوْزَاعِيِّ صَلاةَ شُرَحْبِيلَ ابْنِ السِّمْطِ وَأَصْحَابِهِ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ، فَقَالَ: كَذَلِكَ الأَمْرُ عِنْدَنَا إِذَا تُخُوِّفَ الْفَوْتُ. وَاحْتَجَّ الْوَلِيدُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ».

باب ـ ٥. کسی که سواره است ودر تعقیب دشمن است ویا دشمن درتعقیب اوست، نماز را به اشاره بگزارد.

وولید گفته است: اوزاعی را از نماز شرحبیل ابن السمط ویاران وی یاد آوری کردم که در پشت چهار پا ادا میکردند.
وی گفت: حکم آن نزد ما نیز چنان است، در حالتی که ترس فوت آن باشد.
ولید (با مخالفت وی) این فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم را حجت آورد:
«هیچ یک از شما نماز عصر را نگزارد، مگر در بنی قریظه».

٩٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ قال: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنَا لَمَّا رَجَعَ مِنَ الأَحْزَابِ: «لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَأَدْرَكَ بَعْضَهُمُ الْعَصْرُ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يُرَدْ مِنَّا ذَلِكَ، فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُعَنِّفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ. [انظر: ٤١١٩. اخرجه مسلم: ١٧٧٠ بلفظ (الظهر)]

٩٤٦- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه وسلم آنگاه که از غزوۀ احزاب برمی گشت، به ما گفت: هیچ یک از شما نماز عصر را جز در بنی قریظه نگزارد. آنان نمازعصر رادرمسیر راه دریافتند. برخی از آنها گفتند: نماز نمیگزاریم تا آنکه به بنی‌قریظه برسیم. و برخی دیگر گفتند: ما نماز میگزاریم. زیرا آن حضرت با این سخن، ترک نماز را ازما نخواسته است (بلکه مراد از آن شتاب در رفتن بوده است).
آنگاه که از موضوع به پیامبر صلی الله علیه وسلم یادشد، هیچ یک ازآن دوگروه را سرزنش نکرد.

٦- باب: التَّكْبِيرِ وَالْغَلَسِ بِالصُّبْحِ، وَالصَّلاةِ عِنْدَ الإِغَارَةِ وَالْحَرْبِ.

باب ـ ٦. بیان تکبیر و ادای نماز صبح در تاریکی آخرشب و نماز در وقت حمله و هجوم و غارت بردشمن.

٩٤٧- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنا حَمَّادُ بْنُ زَيْد ، عَنْ عَبْدِالعَزيز بْنِ صُهَيْب ، وَثَابت البُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَس بْنِ مَالك : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ صَلَّى الصُّبْحَ بِغَلَس ، ثُمَّ رَكِبَ فَقَال: « اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَة قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». فَخَرَجُوا يَسْعَوْنَ فِي السِّكَكِ وَيَقُولُونَ: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ . قال: وَالْخَمِيسُ الْجَيْشُ ، فَظَهَرَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ ، فَقَتَلَ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذَّرَارِيَّ ، فَصَارَتْ صَفِيَّةُ لِدِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ ، وَصَارَتْ لِرَسُولِ اللَّه ﷺ ، ثُمَّ تَزَوَّجَهَا ، وَجَعَلَ صَدَاقَهَا عِتْقَهَا .

فَقَال عَبْدُالعَزِيز لِثَابت: يَا أَبَا مُحَمَّد ، أَنْتَ سَأَلْتَ أَنَساً مَا أَمْهَرَهَا ؟ قال : أَمْهَرَهَا نَفْسَهَا ، فَتَبَسَّمَ . [راجع: ٣٧١ . اخرجه مسلم: ١٣٦٥ الجهاد (١٢٠) ذكر صفية، وبطوله: في النكاح (٨٤٠)]

٩٤٧- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز صبح را در تاریکی آخر شب گزارد و سپس سوار شد و گفت : « الله اکبر ویران شد خیبر، همانا وقتی ما به ساحهٔ قومی فرود آمدیم، پس بداست بامداد بیم داده شدگان». مردم خیبر در کوچه ها برآمده و می گفتند : محمد و خمیس.

- راوی می گوید : خمیس به معنی لشکر است .

رسول الله صلی الله علیه و سلم بر ایشان غلبه یافت، جنگجویان ایشان را کشت و زن و فرزند ایشان را به اسارت گرفت. صفیه (بنت حیی) برای دحیهٔ کلبی و بعد به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید که سپس با وی ازدواج کرد وآزادی وی را مهر وی گردانید .

عبدالعزیز به ثابت گفت : ای ابومحمد آیا تو از انس پرسیدی که مهر صفیه را چه کرد؟(گفت: نفس وی را مهر وی گردانید (یعنی آزادیش را بدل مهر وی قرار داد).(عبدالعزیز یا ثابت)تبسم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳-كتابُ العِيدَيْنِ

۱۳ـ کتاب دوعید

۱- باب: في العِيدَيْنِ وَالتَّجَمُّلِ فيهِما

۹٤۸- حَدَّثَنا أَبُو اليَمانِ قال: أَخْبَرَنا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَني سالِمُ بْنُ عَبْدِاللهِ، أَنَّ عَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ قال: أَخَذَ عُمَرُ جُبَّةً مِنْ إِسْتَبْرَقٍ تُباعُ في السُّوقِ، فَأَخَذَها فَأَتى بِها رَسُولَ اللهِ ﷺ فَقال: يا رَسُولَ اللهِ، ابْتَعْ هذِهِ تَجَمَّلْ بِها لِلْعِيدِ وَالوُفُودِ، فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «إِنَّما هذِهِ لِباسُ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ». فَلَبِثَ عُمَرُ ما شاءَ اللهُ أَنْ يَلْبَثَ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِجُبَّةِ دِيباجٍ، فَأَقْبَلَ بِها عُمَرُ، فَأَتى بِها رَسُولَ اللهِ ﷺ، فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ، إِنَّكَ قُلْتَ: «إِنَّما هذِهِ لِباسُ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ». وَأَرْسَلْتَ إِلَيَّ بِهذِهِ الجُبَّةِ، فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «تَبِيعُها، أَوْ تُصِيبُ بِها حاجَتَكَ». [راجع: ۸۸٦. أخرجه مسلم: ۲۰٦۸]

باب ـ ۱، دوعید وزینت کردن درهریک از دوعید.

۹٤۸-از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت : عمر جبۀ (نوعی لباس) ابریشمینی راکه در بازار فروخته می شد گرفت وآن را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد وگفت : یارسول الله این جبه راخریداری فرموده و آن رادرعید وهنگام آمدن نمایندگان اعزامی زینت خود بگردان .

رسول الله صلی الله‌علیه وسلم به او گفت :«این لباس برای کسی است که او را در آخرت بهره ای نباشد .»

عمر مدت زمانی انتظار کشید، آنچه خداخواسته بود که انتظار بکشد. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم جبۀ ابریشیمی ای را برای عمر فرستاد .عمر آن را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد وگفت : یا رسول الله همانا گفته بودی:«این لباس برای کسی است که او را در آخرت بهره ای نباشد .»واین جُبّه را برای من فرستادی .آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

«آن را بفروش یاحاجت خود را با آن برآور.»

۲- باب: الحِرابِ وَالدَّرَقِ يَوْمَ العِيدِ

۹٤۹- حَدَّثَنا أَحْمَدُ قال: حَدَّثَنا ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنا عَمْرٌو: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمنِ الأَسَدِيَّ حَدَّثَهُ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عائِشَةَ قالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ

باب ـ۲، بازی نیزه وسپردر روز عید.

۹٤۹- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم برمن درآمد درحالی که دودختر انصاری نزد من

وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ ، تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي ، وَقَالَ : مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلام فَقَالَ : « دَعْهُمَا » . فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا . [راجع :٤٥٤ . اخرجه مسلم: ٨٩٢]

بودند ودرمورد واقعهٔ جنگ بعاث سرود خوانی میکردند .آن حضرت در بستر خواب دراز کشید وپهلو نهاد وروی خویش را به سوی دیگر گردانید . ابوبکر آمد ومرا سرزنش کرد وگفت : مزمار شیطان (آلات موسیقی) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم .رسول الله صلی علیه وسلم روی به ابوبکر نمود وگفت :«آنها را به حال خود بگذار» چون ابوبکر سرگرم کاری دیگر شد، به دختران اشاره کردم وآنها برآمدند .

٩٥٠-وكَانَ يَوْمَ عِيدٍ ، يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ ، فَإِمَّا سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَإِمَّا قَالَ : « تَشْتَهِينَ تَنْظُرِينَ » . فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ ، خَدِّي عَلَى خَدِّهِ ، وَهُوَ يَقُولُ : « دُونَكُمْ يَا بَنِي أَرْفِدَةَ » . حَتَّى إِذَا مَلِلْتُ ، قَالَ : « حَسْبُكِ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « فَاذْهَبِي » . [راجع :٤٥٤ . اخرجه مسلم: ٨٩٢]

٩٥٠- (عایشه رضی الله عنها گفت:) آن روز روز عید بود وسیاه پوستان با سپر ونیزه بازی می کردند . یا من از پیامبر صلی الله علیه وسلم سئوال کردم ویا اوخود فرمود:
«آیا میل داری و می خواهی که ببینی .» من گفتم : آری .
آن حضرت مرا در عقب خود ایستاد کرد درحالی که رخسارهٔ من بررخسارهٔ آن حضرت قرار داشت ووی می فرمود :
«ای بنی ارفده بازی کنید .» تا آنکه من خسته شدم .آن حضرت فرمود :« آیا تورا بس است .» گفتم : آری . فرمود :«پس برو.»

٣- باب: سُنَّةِ الْعِيدَيْنِ لأَهْلِ الإِسْلامِ

باب ـ٣، سنت دوعید برای مسلمانان.

٩٥١- حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي زُبَيْدٌ قَالَ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ ، فَقَالَ : « إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ ، فَمَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا » . [انظر: ٩٥٥ط ، ٩٦٥ط ، ٩٦٨ط ، ٩٧٦ط ، ٩٨٣ط ، ٥٥٤٥ط ، ٥٥٥٦ط ، ٥٥٥٧ق ، ٥٥٦٠ط ، ٥٥٦٣ط ، ٥٥٦٣ث ، ٦٦٧٣ق . اخرجه مسلم: ١٩٦١ مطولاً وبغير هذا اللفظ]

٩٥١- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت : از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که خطبه می خواند وگفت :نخستین کاری که مادر این روز خود (عید اضحی) بدان آغاز می کنیم آنست که نماز بگزاریم وسپس به خانهٔ خود برگردیم وقربانی کنیم . وکسی که چنین کند، همانا به روش مسنونهٔ ما عمل کرده است[1].»

---

۱) نماز عید نزد امام شافعی وامام مالک سنت مؤکده است ونزدامام احمدفرض کفایه است واصح نزد امام‌ابوحنیفه واجب است ودلیل آن مواظبت آن حضرت است برآن .(تیسیر القاری)

۹۵۲- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ مِنْ جَوَارِي الأَنْصَارِ، تُغَنِّيَانِ بِمَا تَقَاوَلَتِ الأَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثَ، قَالَتْ: وَلَيْسَتَا بِمُغَنِّيَتَيْنِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَذَلِكَ فِي يَوْمِ عِيدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا، وَهَذَا عِيدُنَا». [راجع: ۴۵۴. اخرجه مسلم: ۸۹۲]

۹۵۲- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: ابوبکر در آمد ونزد من دودختر از دختران انصاری آمده بودند وقصه های انصار را در بارهٔ روز بعاث به آواز می خواندند. عایشه می گوید: آن دودختر سرایندهٔ (حرفوی) نبودند.
ابوبکرگفت: آیا نایهای شیطان (آلات موسیقی) درخانهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم؟
واین واقعه در روز عید بود، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای ابوبکر هرقومی را عیدی است واین عید ما است.[1]»

٤- باب: الأَكْلِ يَوْمَ الْفِطْرِ قَبْلَ الْخُرُوجِ

۹۵۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لا يَغْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمَرَاتٍ.
وَقَالَ مُرَجَّأُ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: وَيَأْكُلُهُنَّ وِتْرًا.

باب -۴، خوردن در روز نحر (عید اضحی) قبل از برآمدن.

۹۵۳- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز عید فطر تا چند دانه خرما نمی‌خورد، به نماز نمی رفت.
مُرَجًا بن رجاء گفته: عبیدالله به من روایت کرد که انس از پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده است که: آن حضرت به عدد طاق خرما می خورد.

٥- باب: الأَكْلِ يَوْمَ النَّحْرِ

۹۵٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلاةِ فَلْيُعِدْ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: هَذَا يَوْمٌ يُشْتَهَى فِيهِ اللَّحْمُ، وَذَكَرَ مِنْ جِيرَانِهِ، فَكَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَدَّقَهُ، قَالَ: وَعِنْدِي جَذَعَةٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْ لَحْمٍ، فَرَخَّصَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَلا أَدْرِي: أَبَلَغَتِ الرُّخْصَةُ مَنْ سِوَاهُ أَمْ لا. [انظر:

باب -۵، خوردن در روز نحر (عید اضحی).

۹۵۴- از انس رضی ا لله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که قبل از نماز عید ذبح کند، باید باردیگر قربانی کند.»
مردی برخاست وگفت: این روزی است که اشتها به گوشت زیاد می شود واز (فقر

---

۱) فرمودهٔ آن حضرت به رخصت در مورد غنا(آواز خوانی) دلیل به اباحت آن نیست ودر این مسئله میان علمای قدیم وجدید از صحابه وتابعین وغیرایشان اختلاف است. مشهور در سلف حرمت وکراهت آن بود واصح واشهر از ا ئمه اربعه قول به کراهت است واطلاق حرام نیز آمده است وجمعی ازعلما به اباحت آن رفته اند (اقتباس از شرح شیخ الاسلام حاشیه جلد دوم تیسیر القاری صفحه ۲۷۳ که به تفصیل در این موضوع تحقیق شده است.)

٩٨٤، ٥٥٤٦، ٥٥٤٩، ٥٥٦١ . أخرجه مسلم: ١٩٦٢ بزيادة]

وتنگدستى) همسايگان خود يادكرد . گوياپيامبر صلى الله عليه وسلم گفته اش را تصديق كرد . آن مردگفت: من يک بز مادهٔ يک ساله دارم كه از دوگوسفند گوشتى نزد من عزيز تر است. وپيامبر صلى الله عليه وسلم به اواجازه داد كه آن را ذبح كند و نمى دانم كه اين اجازه غير از وى ديگران را شامل است يا نه[1].

٩٥٥- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الأَضْحَى بَعْدَ الصَّلاَةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاَتَنَا، وَنَسَكَ نُسُكَنَا، فَقَدْ أَصَابَ النُّسُكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلاَةِ، فَإِنَّهُ قَبْلَ الصَّلاَةِ وَلاَ نُسُكَ لَهُ». فَقَالَ: أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ، خَالُ الْبَرَاءِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنِّي نَسَكْتُ شَاتِي قَبْلَ الصَّلاَةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ شَاتِي أَوَّلَ مَا يُذْبَحُ فِي بَيْتِي، فَذَبَحْتُ شَاتِي وَتَغَدَّيْتُ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الصَّلاَةَ، قَالَ: «شَاتُكَ شَاةُ لَحْمٍ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّ عِنْدَنَا عَنَاقًا لَنَا جَذَعَةً، هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْنِ، أَفَتَجْزِي عَنِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». [راجع: ٩٥١ . أخرجه مسلم: ١٩٦١]

٩٥٥- از براء بن عازب رضى الله عنهما روايت است كه گفت : پيامبر صلى الله عليه وسلم در روز عيد اضحى پس از نماز عيد به ما خطبه خواند وگفت :

كسى كه نماز بگزارد مانند نماز ما وقربانى كند مانند قربانى ما به تحقيق كه قربانى وى پذيرفته مى شود، وكسى كه قبل از نماز قربانى كند، به تحقيق كه آن قبل از نماز است وبه حساب قربانى نيست .»

ابوبرده بن نيار ماماى(دائى) براء گفت : يا رسول الله، من گوسفند خود را قبل از نماز قربانى كردم ودانستم كه امروز روز خورد ونوش است ودوست داشتم كه گوسفند من اولين گوسفندى باشد كه درخانه ذبح شود، پس من گوسفندم را قبل از آنكه به نماز بيايم ذبح كردم واز گوشت آن خوردم . آن حضرت فرمود: «گوسفندى كه توذبح كردى، آن گوسفند گوشت است .» (نه قربانى كه ثواب آخرت داشته باشد .)ابوبرده گفت : يا رسول الله! نزد ما بز ماده اى است كه از دوگوسفند برمن عزيزتر است ،آيا قربانى آن از طرف من كفايت مى كند ؟آن حضرت فرمود: آرى ،تو را كفايت مى كندولى بعد از توهرگز كسى راكفايت نكند.

---

۱) جذعه درالمنجدبه‌گاووگوسفندى گفته شده كه به سال دوم رسيده باشد ودر تيسير القارى گفته شده كه بز كمتر از دوسال براى قربانى روا نيست .

٦- باب: الخُرُوجِ إلَى المُصَلَّى بِغَيْرِ مِنْبَرٍ

٩٥٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدُ [بْنُ أَسْلَمَ]، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ يَوْمَ الفِطْرِ وَالأَضْحَى إِلَى المُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلاةُ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيَعِظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ: فَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قَطَعَهُ، أَوْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ أَمَرَ بِهِ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ.

قَالَ: أَبُو سَعِيدٍ فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَمِيرُ المَدِينَةِ، فِي أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا المُصَلَّى، إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُرِيدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَجَبَذْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَذَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: غَيَّرْتُمْ وَاللَّهِ، فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ، قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ، فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا لا أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلاةِ، فَجَعَلْتُهَا قَبْلَ الصَّلاةِ. [اخرجه مسلم: ٨٨٩ ليس فيه قول مروان الأخير]

باب ـ ۶ـ برآمدن به سوی عیدگاه بدون منبر.

۹۵۶- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز عید فطر وعید قربان به سوی عیدگاه بیرون می آمد واولین کار وی آن بود که به نماز آغاز میکرد سپس برمی گشت ودر برابر مردم می ایستاد، درحالی که مردم در صفوف خود نشسته بودند پس آنان را وعظ می کرد وتوصیه می‌نمود.و دستورمی‌داد . واگر می خواست که لشکری جدا کند وبه جایی اعزام نماید، چنان می کرد واگر می خواست به چیزی امر کند بدان امر میکرد وسپس از خطبه برمی گشت.

ابوسعید گفته است[1]: مردم همیشه از این سنت پیروی می کردند تا آنگاه که من با مروان به نماز عید بر آمدم واو (از جانب معاویه)امیر مدینه بود.در عید قربان بود یا عید فطر وچون به مصلی (عیدگاه) رسیدیم ناگاه منبری دیدم که آن را کثیر بن الصلت بنا کرده بود . مروان قصد آن کرد که قبل از نماز برمنبر برآید . من از جامه اش گرفته اورا کشیدم. وی مرا عقب زد وبرمنبر برآمد وقبل از نماز خطبه خواند . او راگفتم که :به خداسوگند که (سنت را) تغییر دادی.

مروان گفت : آنچه را تومیدانی هماناگذشته است .من گفتم : به خدا سوگند آنچه را من می دانم بهتر از آنست که نمیدانم. وی‌گفت: مردم برای ما بعد از نماز نمی نشینند.(تا به خطبه گوش دهند) ومن خطبه را قبل از نماز می خوانم.

---

۱) درحدیث ۹۵۶، سطر نهم درمتن حدیث- قال: ابوسعید،آمده است علامت شارحه(:) اشتباه گذاشته شده است، که باید بعد از ابوسعید گذاشته می شد. یعنی قال ابوسعید:

٧- باب: الْمَشْيِ وَالرُّكُوبِ إِلَى الْعِيدِ وَالصَّلَاةِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ بِغَيْرِ أذانٍ وَلَا إِقَامَةٍ.

باب ـ ٧، پياده وسواره به نماز عيد رفتن ونماز قبل از خطبه بدون اذان واقامه.

٩٥٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي فِي الأَضْحَى وَالْفِطْرِ، ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَ الصَّلَاةِ. [انظر: ٩٦٣. اخرجه مسلم: ٨٨٨ بذكر ابي بكر وعمر]

٩٥٧- از عبدالله بن عمررضى الله عنه روايت است كه گفت :
رسول الله صلى عليه وسلم نماز عيد فطر وعيد قربان را مى گزارد وپس از نماز خطبه مى خواند .

٩٥٨- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ الْفِطْرِ، فَبَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ. [انظر: ٩٦١، ٩٧٨. اخرجه مسلم: ٨٨٥ مطولاً]

٩٥٨- از جابربن عبدالله رضى الله عنهما روايت است كه گفت :پيامبر صلى الله عليه وسلم روز عيد فطر برون آمد وبا نماز آغازكرد، قبل از آنكه خطبه بخواند .

٩٥٩- قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَرْسَلَ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، فِي أَوَّلِ مَا بُويِعَ لَهُ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ بِالصَّلَاةِ يَوْمَ الْفِطْرِ، إِنَّمَا الْخُطْبَةُ بَعْدَ الصَّلَاةِ. [انظر: ٩٩٠. اخرجه مسلم: ٨٨٦ مطولاً]

٩٥٩- (ابن جريج گفته:) عطاء مراخبر داد كه ابن عباس به سوى ابن الزبير در مرحلة اول (پس از مرگ يزيد) كه به او بيعت شده بود.فرستاد تا اورا آگاه كند كه : در روز عيد فطر (در روزگار آن حضرت) اذان گفته نمى شد وخطبه پس از نماز است .

٩٦٠- وَأَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَا: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلَا يَوْمَ الأَضْحَى. [راجع :٩٥٩. اخرجه مسلم: ٨٨٦ مطولاً]

٩٦٠- (ابن جر يج گفته است) عطاء مرا از ابن عباس و جابر بن عبدالله رضى الله عنهم خبرداده است كه آنها گفته اند :
در روز عيد فطر وعيد قربان اذان گفته نمى شد .

٩٦١- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَامَ فَبَدَأَ بِالصَّلَاةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ بَعْدُ، فَلَمَّا فَرَغَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ، فَأَتَى النِّسَاءَ فَذَكَّرَهُنَّ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى يَدِ بِلَالٍ، وَبِلَالٌ بَاسِطٌ ثَوْبَهُ، يُلْقِي فِيهِ النِّسَاءُ صَدَقَةً. قُلْتُ لِعَطَاءٍ: أَتَرَى حَقًّا عَلَى الإِمَامِ الآنَ أَنْ يَأْتِيَ

٩٦١- (عطاء گفت) جابربن عبدالله گفت : همانا پيامبر صلى الله عليه وسلم ايستاد وبه نماز آغاز كرد وسپس به مردم خطبه خواند و چون پيامبر خداصلى الله عليه وسلم ازخطبه فراغت يافت، فرودآمد وبه سوى زنها رفت وآن حضرت به دست بلال تكيه كرده بود و بلال

النِّسَاءَ فَيُذَكِّرُهُنَّ حِينَ يَفْرُغُ ؟ قال: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ عَلَيْهِمْ، وَمَا لَهُمْ أَنْ لا يَفْعَلُوا . [راجع :٩٥٨ . أخرجه مسلم: ٨٨٥ بنقص في قول عطاء]

جامهٔ خویش راگسترده بود وزنها برجامه اوصدقه می افکندند .(ابن جریج می گوید) من به عطاء گفتم : آیا فکر می کنی که حالا برامام حقی باشد که پس از فراغت از خطبه بیاید وزنان را وعظ ونصیحت کند ؟
وی گفت : به تحقیق که آن حقی است برائمه وچرا این کاررا نکنند .

٨- باب: الْخُطْبَةِ بَعْدَ الْعِيدِ

باب ـ ٨، خطبه بعد از نماز عید.

٩٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ قال: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، فَكُلُّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ قَبْلَ الْخُطْبَةِ . [راجع :٩٨ . أخرجه مسلم: ٨٨٤ مطولاً ، وهو في كتاب العيدين (١٣) بقطعة ليست في هذه الطريق]

٩٦٢- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : در نماز عید با رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم حاضر بودم و همهٔ آنها پیش از خطبه نماز می گزاردند .

٩٦٣- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، يُصَلُّونَ الْعِيدَيْنِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ . [راجع :٩٥٧ . أخرجه مسلم: ٨٨٨]

٩٦٣- از ابن عمررضی الله عنهما روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر رضی الله عنهم نمازهای هر دو عید را قبل از خطبه می گزاردند .

٩٦٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى يَوْمَ الْفِطْرِ رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَلا بَعْدَهَا، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلْنَ يُلْقِينَ، تُلْقِي الْمَرْأَةُ خُرْصَهَا وَسِخَابَهَا . [راجع: ٩٨. أخرجه مسلم: ٨٨٤ بنقص ، وهو في كتاب العيدين (١٣) كاملاً]

٩٦٤- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز عید فطر دورکعت گزارد ونه قبل از آن نماز میگزارد ونه بعد ازآن. سپس نزد زنان رفت درحالی که بلال همراه شان بود وآنها را به صدقه امرکرد وزنان به افکندن صدقه آغاز کردند وزن گوشواره وگلوبند خود را می افکند .

٩٦٥- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: حَدَّثَنَا زُبَيْدٌ قال: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ

٩٦٥- از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که گفت :
پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:«اولین کاری

نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا ، وَمَنْ نَحَرَ قَبْلَ الصَّلاةِ ، فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ قَدَّمَهُ لأَهْلِهِ ، لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ» . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، يُقَالُ لَهُ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ذَبَحْتُ ، وَعِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ ، فَقَالَ: «اجْعَلْهُ مَكَانَهُ ، وَلَنْ تُوفِيَ، أَوْ تَجْزِيَ، عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ» . [راجع :۹۵۱ . اخرجه مسلم: ۱۹۶۱]

که مادراین روز (عید) مان بدان آغاز می کنیم آنست که نماز می گزاریم، سپس برمی گردیم وقربانی میکنیم . هر آن کس که چنین کند به تحقیق که سنت ما را بجای آورده است وکسی که قبل از نماز قربانی میکند، همانا آن گوشتی است که به خانواده اش تقدیم کرده است ودرزمره قربانی به شمار نمی رود .»

مردی از انصار که ابوبرده بن نیار نامیده می شد گفت : یا رسول الله من پیش از نماز ذبح کردم ولی من بز یک ساله ای دارم که از بز دوساله بهتر است .

آن حضرت فرمود : این را در عوض آن قربانی کن ،واین پس از توبرای هیچ کس کافی نیست .»

۹- بابُ مَا يُكْرَهُ مِنْ حَمْلِ السِّلاحِ فِي الْعِيدِ وَالْحَرَمِ

وَقَالَ الْحَسَنُ: نُهُوا أَنْ يَحْمِلُوا السِّلاحَ يَوْمَ عِيدٍ ، إِلا أَنْ يَخَافُوا عَدُوًّا .

۹۶۶- حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى أَبُو السُّكَيْنِ ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُحَارِبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُوقَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ ابْنِ عُمَرَ ، حِينَ أَصَابَهُ سِنَانُ الرُّمْحِ فِي أَخْمَصِ قَدَمِهِ ، فَلَزِقَتْ قَدَمُهُ بِالرِّكَابِ ، فَنَزَلْتُ فَنَزَعْتُهَا ، وَذَلِكَ بِمِنًى ، فَبَلَغَ الْحَجَّاجَ ، فَجَعَلَ يَعُودُهُ ، فَقَالَ: الْحَجَّاجُ لَوْ نَعْلَمُ مَنْ أَصَابَكَ ؟ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أَنْتَ أَصَبْتَنِي ، قَالَ: وَكَيْفَ ؟ قَالَ: حَمَلْتَ السِّلاحَ فِي يَوْمٍ لَمْ يَكُنْ يُحْمَلُ فِيهِ ، وَأَدْخَلْتَ السِّلاحَ الْحَرَمَ ، وَلَمْ يَكُنِ السِّلاحُ يُدْخَلُ الْحَرَمَ . [انظر: ۹۶۷]

باب ـ ۹. آنچه مکروه است از حمل سلاح در روز عید ودرحرم.

وحسن گفته است : مردم از حمل سلاح در روزعید منع شدند مگر در حالتی که از دشمن بیمناک باشد .

۹۶۶-از سعید بن جبیر روایت است که گفت : من ابن عمر را همراهی میکردم آنگاه که سر نیزه برکف پای اواصابت کرد وپای اورا در رکاب زین پیوست. من فرود آمدم وپایش را از رکاب بیرون آوردم واین واقعه درمنی (که درمحدودهٔ حرم است) به وقوع پیوست. چون این خبر به حجاج رسید وی به عیادتش آمد وگفت :

هرگاه بدانم که چه کسی به تو ضربه زده است او را مجازات خواهم کرد. ابن عمر گفت: تو به من ضربه زدی.

حجاج گفت : یعنی چه ؟

این عمر گفت : توخود سلاح برداشتی درآن روزی که سلاح نبایست بر داشته می شد وسلاح را درحرم مکه داخل کردی، درحالی که

اجازه داده نشده بود که سلاح داخل حرم گردد.

٩٦٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ قال: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، عَنْ أَبِيهِ قال: دَخَلَ الْحَجَّاجُ عَلَى ابْنِ عُمَرَ وَأَنَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: كَيْفَ هُوَ؟ فَقَالَ: صَالِحٌ، فَقَالَ: مَنْ أَصَابَكَ؟ قال: أَصَابَنِي مَنْ أَمَرَ بِحَمْلِ السِّلاحِ، فِي يَوْمٍ لا يَحِلُّ فِيهِ حَمْلُهُ، يَعْنِي الْحَجَّاجَ. [راجع: ٩٦٦]

۹۶۷- ازسعید بن عمروبن سعید روایت است که گفت: حجاج برابن عمر در آمد در حالی که من نزد ابن عمر بودم.
حجاج گفت: زخمت چطور است؟
ابن عمر گفت: خوب است.
حجاج گفت: کدام کس تو را زخمی کرد؟
ابن عمر گفت: کسی که به حمل سلاح امر کرده، در روزی که حمل آن در آن، حلال نیست. یعنی حجاج.[1]

١٠- باب: التَّكْبِيرِ إِلَى الْعِيدِ

باب ۱۰، نماز عید را زودتر گزاردن (در اول وقت).

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُسْرٍ: إِنْ كُنَّا فَرَغْنَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، وَذَلِكَ حِينَ التَّسْبِيحِ.

وعبدالله بن بسر (در اعتراض به تاخیر نماز عید) گفته است: ما در زمان آن حضرت در این ساعت از نماز عید فارغ می‌شدیم واین وقت تسبیح است (یعنی وقت ادای نماز ضحی یا نافلهٔ روزاست، آنگاه که آفتاب یک یا دونیزه بلند می‌شد).

٩٦٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ زُبَيْدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ الْبَرَاءِ قال: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ قال: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا، وَمَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ عَجَّلَهُ لأَهْلِهِ، لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ». فَقَامَ خَالِي أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ، وَعِنْدِي

۹۶۸- از براء (بن عازب) رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز عید قربان به ما خطبه خواند و فرمود: «ما آنچه درهمین روزمان اول بدان آغاز می کنیم آن است که نماز می گزاریم وسپس بر می گردیم وقربانی می کنیم. کسی که چنین کند به تحقیق که سنت ما را بجا آورده است وکسی که قربانی را قبل از نماز ذبح کند، آن گوشتی است که باشتاب به خانوادهٔ خود

۱) حجاج بن یوسف ظالم وخونخوار معروف از جانب عبدالملک خلیفهٔ اموی امیر بود. در رابطه بدین قضیه در تیسیر القاری گفته شده عبدالملک به حجاج نوشته بود که با ابن عمر مخالفت نکند واین معنی برآن ظالم گران آمد وکسی را گفت که حربهٔ زهر ناک برپای ابن عمر زند. روایت دیگر آن است که ابن عمر عمل حجاج را که کعبه را دروقت جنگ با ابن زبیر توسط منجنیق خراب کرده بود وابن زبیر را کشته بود نکوهش نمود واین امرباعث‌شد تا حجاج یکی از اهالی شام را وظیفه دهد تاحربهٔ زهرناک برپای ابن عمر واردکند. روز بعد که حجاج به عیادت ابن عمر آمد. ابن عمر به او گفت: توخود می کشی وخود به عیادت می آیی، حکمیت خداوند میان من وتوبسنده است ..وابن عمر رضی الله عنهما در اثر همین ضربه چند روز بعد در۷۴ سالگی درگذشت (تیسیر القاری شیخ الاسلام)

جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ ، قال: «اجْعَلْهَا مَكَانَهَا ، أَوْ قالَ: اذْبَحْهَا ، وَلَنْ تَجْزِيَ جَذَعَةٌ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». [راجع: ۹۵۱ . أخرجه مسلم: ۱۹۶۱]

عرضه كرده است وبه حساب قربانى نمى رود» ماما (دائى) من ابوبرده بن نيار گفت :
يا رسول الله ، من ذبح كردم قبل از اينكه نماز بگزارم وبزى ماده دارم كه از گوسفند كلانسال بهتر است .
آن حضرت فرمود : اين را بجاى آن بگردان - ياگفت آن را ذبح كن وپس از توچنان بزى از هيچ كس كفايت نمى كند .»

۱۱- باب: فَضْلِ الْعَمَلِ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ

وَقالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ: أَيَّامُ الْعَشْرِ ، وَالأَيَّامُ الْمَعْدُودَاتُ ، أَيَّامُ التَّشْرِيقِ .

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ: يَخْرُجَانِ إِلَى السُّوقِ فِي أَيَّامِ الْعَشْرِ ، يُكَبِّرَانِ وَيُكَبِّرُ النَّاسُ بِتَكْبِيرِهِمَا .

وَكَبَّرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ خَلْفَ النَّافِلَةِ .

باب -۱۱، فضيلت انجام اعمال نيک در ايام تشريق[1]

وابن عباس در تفسير آية : « ياد كنيد خدا را درچند روز شمرده شده (ايام منى)(البقره):۲۰۳ گفت[2]: هدف از آن ده روز اول ذى حجه است . وايام معدودات، ايام تشريق است.
وابن عمر وابوهريره درده روز اول ذى الحجه به بازار بيرون مى آمدند وتكبير مى گفتند ومردم با موافقت به تكبير آنها تكبير مى گفتند.
ومحمد بن على (امام باقر رضى الله عنه درعقب نماز نفل در ايام تشريق درمنى تكبيرميگفت.

۹۶۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُسْلِمٍ الْبَطِينِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قالَ: «مَا الْعَمَلُ فِي أَيَّامٍ أَفْضَلَ مِنْهَا فِي هَذِهِ» . قالُوا: وَلَا الْجِهَادُ؟ قالَ: «وَلَا الْجِهَادُ ، إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ يُخَاطِرُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ ، فَلَمْ يَرْجِعْ بِشَيْءٍ».

۹۶۹- ازابن عباس رضى الله عنهما روايت است كه گفت : پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود :
هيچ عملى در ايام ديگر بهتر از عملى نيست كه در اين ايام انجام شود (يعنى از اول تادهم ذى الحجه)
حاضران گفتند : آيا جهاد هم بهتر نيست ؟
آن حضرت فرمود: جهاد هم بهتر نيست . مگر مردى كه به جهاد مى رود وجان ومال خود را به خطر مى اندازد واز آن سفربا چيزى برنمى گردد (يعنى به شهادت مى رسد)

---

۱) تشريق دراصل به معنى خشک‌كردن گوشت است، چون در اين ايام گوشتهاى قربانى را خشک مى‌كردند. اين ايام را به اين نام خوانده اند وآن چهار روز است . روز عيد وسه روز ديگر . درترجمه انگليسى بخارى ايام تشريق را روزهاى يازده ودوازده وسيزده ذى الحجه گفته است .
۲) وانكر والله فى ايام معلومات كه در متن آمده است آن را ناشى از سهو قلم دانسته اند زيرا چنين آيتى در قرآن نيست بلكه فى ايام معدودات است.

۱۲- باب: التَّكْبِيرِ أَيَّامَ مِنًى ، وَإِذَا غَدَا إِلَى عَرَفَةَ

وَكَانَ عُمَرُ رضي الله عنه يُكَبِّرُ فِي قُبَّتِهِ بِمِنًى ، فَيَسْمَعُهُ أَهْلُ الْمَسْجِدِ فَيُكَبِّرُونَ ، وَيُكَبِّرُ أَهْلُ الأَسْوَاقِ حَتَّى تَرْتَجَّ مِنًى تَكْبِيراً .

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُكَبِّرُ بِمِنًى تِلْكَ الأَيَّامَ ، وَخَلْفَ الصَّلَوَاتِ ، وَعَلَى فِرَاشِهِ ، وَفِي فُسْطَاطِهِ وَمَجْلِسِهِ وَمَمْشَاهُ ، تِلْكَ الأَيَّامَ جَمِيعًا .

وَكَانَتْ مَيْمُونَةُ تُكَبِّرُ يَوْمَ النَّحْرِ .

وَكُنَّ النِّسَاءُ يُكَبِّرْنَ خَلْفَ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ وَعُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ ، لَيَالِيَ التَّشْرِيقِ ، مَعَ الرِّجَالِ فِي الْمَسْجِدِ .

باب ـ۱۲، تكبير در ايام منى وبامداد روزى كه به عرفات مى روند (نهم ذى الحجه[1]).

وعمر رضى الله عنه درخيمهٔ خويش در منى چنان تكبيرمى گفت كه اهل مسجد مى شنيدند وآنها هم تكبير مى گفتند واهل بازار چنان تكبير مى گفتند كه از آواز تكبير ايشان لرزه درمنى مى افتاد .

وابن عمر درهمان ايام درمنى تكبير مى گفت ودر عقب هرنماز (فرض) تكبير مى گفت وبر بستر خود ودر خيمهٔ خود تكبير مى گفت وبه هنگام نشستن و رفتن تكبير مى گفت ودر همهٔ آن روزها تكبير مى گفت.

وميمونه (ام المؤمنين) در روز عيد قربان تكبير ميگفت. وزنان درعقب ابان بن عثمان تكبير مى گفتند[2] وعمر بن عبدالعزير شبهاى ايام تشريق را با مردانى كه درمسجد بودند، تكبير مى گفتند .

۹۷۰- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الثَّقَفِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ ، وَنَحْنُ غَادِيَانِ مِنْ مِنًى إِلَى عَرَفَاتٍ ، عَنِ التَّلْبِيَةِ : كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمُلَبِّي لا يُنْكَرُ عَلَيْهِ ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ فَلا يُنْكَرُ عَلَيْهِ . [انظر: ۱٦٥۹] .

أخرجه مسلم: ۱۲۸٥ بلفظ المهل]

۹۷۰- ازمحمد بن ابى بكرثقفى روايت است كه گفت : من دربارهٔ تلبيه[3] هنگامى كه از منى به عرفات روانه بوديم از انس سئوال كردم كه: شما باپيامبر صلى الله عليه وسلم چگونه تلبيه گفتيد، وى گفت :تلبيه گوينده تلبيه ميگفت وبراواعتراضى نبود وتكبيرگوينده تكبيرمى گفت وبراو اعتراضى نبود[4].

۹۷۱- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: كُنَّا نُؤْمَرُ أَنْ نَخْرُجَ يَوْمَ الْعِيدِ ، حَتَّى نُخْرِجَ الْبِكْرَ مِنْ خِدْرِهَا ، حَتَّى نُخْرِجَ الْحُيَّضَ ، فَيَكُنَّ خَلْفَ النَّاسِ ، فَيُكَبِّرْنَ بِتَكْبِيرِهِمْ، وَيَدْعُونَ بِدُعَائِهِمْ ، يَرْجُونَ بَرَكَةَ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَطُهْرَتَهُ .

[راجع :۳۲٤ . أخرجه مسلم: ۸۹۰]

۹۷۱- از ام عطيه رضى الله عنها روايت است كه گفت : به ما امر شد كه در روز عيد، بيرون آييم، تا جايى كه دوشيزه را از حجاب خانه بيرون آريم و تا آنكه زنان حايض را بيرون آريم كه اينان درعقب مردان جاى مى گرفتند وبا تكبير مردان تكبير مى گفتند ويا

۱) ايام منى روز عيد وسه روز بعد از عيد است .

۲) ابان بن عثمان در زمان عبدالملك بن مروان اميرمدينه بود .

۳) تلبيه گفتن «لبيك اللهم لبيك» است .

۴) گاه تكبير (الله اكبر) مى گفتند وگاه تلبيه وهردو را روا مى‌داشتند، كه ترك تلبيه بطور مطلق روا نيست مگر هنگام رمى جمرهٔ عقبه وهمين است مذهب ابوحنيفه وشافعى (تيسير القارى)

دعایشان دعا می کردند وبه برکت آن روز وپاک شدن از گناهان امیدوار بودند .

١٣- باب: الصَّلاةِ إِلَى الْحَرْبَةِ يَوْمَ الْعِيدِ

باب ـ ۱۳، نماز بسوی حربه (نیزهٔ کوچک) در روز عید.

٩٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ تُرْكَزُ الْحَرْبَةُ قُدَّامَهُ ، يَوْمَ الْفِطْرِ وَالنَّحْرِ ، ثُمَّ يُصَلِّي . [راجع :٤٩٤ أخرجه مسلم (٥٠١)]

۹۷۲- از ابن عمر رضی الله عنهم روایت است که گفت درپیش روی رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز عید فطر وعید قربان نیزهٔ کوچکی (بطور ستره) نصب می شد وسپس آن حضرت نماز می گزارد .

١٤- باب: حَمْلِ الْعَنَزَةِ أَوِ الْحَرْبَةِ بَيْنَ يَدَيِ الإِمَامِ يَوْمَ الْعِيدِ

باب ـ ۱۴، حمل عَنَزه (نیزهٔ کوچک) یا حربه در جلو امام در روز عید.

٩٧٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو: قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَغْدُو إِلَى الْمُصَلَّى ، وَالْعَنَزَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ تُحْمَلُ ، وَتُنْصَبُ بِالْمُصَلَّى بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا . [راجع:٤٩٤ . أخرجه مسلم: ٥٠١]

۹۷۳- از ابن عمررضی الله عنهم، روایت است که گفت :
آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی عید گاه می‌رفت، عنزهٔ (نیزه کوچک) پیشاپیش وی حمل می شد ودر جلوی روی او درجایگاه نماز نصب می شد وآن حضرت به سوی آن نماز می گزارد .

١٥- باب: خُرُوجِ النِّسَاءِ وَالْحُيَّضِ إِلَى الْمُصَلَّى

باب ـ ۱۵، برآمدن زنان، وزنان حایض به سوی عیدگاه.

٩٧٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ. عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: أَمَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ بِأَنْ نُخْرِجَ الْعَوَاتِقَ وَذَوَاتِ الْخُدُورِ .

وَعَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنَحْوِهِ ، وَزَادَ فِي حَدِيثِ حَفْصَةَ: قَالَ ، أَوْ قَالَتْ: الْعَوَاتِقَ وَذَوَاتِ الْخُدُورِ ، وَيَعْتَزِلْنَ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّى . [راجع :٣٢٤ . أخرجه مسلم: ٨٩٠ مطولاً]

۹۷٤- از ام عطیه روایت است که گفت: پیامبر ما صلی الله علیه وسلم ما را امر کرده است که دختران بالغه ودوشیزگان پرده نشین، را به سوی عید گاه بیرون آوریم .
واز ایوب روایت است که حفصه مانند این حدیث گفته است ودرحدیث حفصه افزوده است یا حفصه گفته است: دختران بالغ ودوشیزگان پرده نشین وزنان حایض، از جایگاه نماز گوشه می گرفتند .

١٦- باب: خُرُوجِ الصِّبْيَانِ إِلَى الْمُصَلَّى

٩٧٥- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ قال: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى، فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ، فَوَعَظَهُنَّ وَذَكَّرَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ. [راجع :٩٨ . اخرجه مسلم: ٨٨٤ مطولاً، وهو في كتاب العيدين (١٣) بزيادة]

باب ـ ۱۶، برآمدن خرسالان به سوی عیدگاه.

۹۷۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت:
من (درطفولیت) در روز عید فطر یا عید قربان به همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم برآمدم. آن حضرت نماز گزارد وسپس خطبه خواند و پس ازان نزد زنان آمد وآنها را پند واندرز داد وبه صدقه امر کرد.

١٧- باب: اسْتِقْبَالِ الإِمَامِ النَّاسَ فِي خُطْبَةِ الْعِيدِ

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ مُقَابِلَ النَّاسِ. [راجع:٣٠٤]

٩٧٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنْ زُبَيْدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ الْبَرَاءِ قال: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أَضْحَى إِلَى الْبَقِيعِ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، وَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ نُسُكِنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نَبْدَأَ بِالصَّلَاةِ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَافَقَ سُنَّتَنَا، وَمَنْ ذَبَحَ قَبْلَ ذَلِكَ فَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ عَجَّلَهُ لأَهْلِهِ، لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي ذَبَحْتُ، وَعِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ؟ قال: «اذْبَحْهَا، وَلَا تَفِي عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». [راجع :٩٥١ . اخرجه مسلم: ١٩٦١]

باب ـ ۱۷، روبروقرارگرفتن امام با مردم در هنگام خطبهٔ عید.

ابوسعید گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاد وروبروی مردم قرار گرفت.
۹۷۶- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز عید قربان به سوی بقیع (قبرستان مدینه) بیرون آمد ودورکعت نماز گزارد. سپس روی به سوی ماکرد وفرمود:
«همانا اولین عبادت مان درهمین روز ما، آن است که با نماز آغاز می کنیم سپس بر می گردیم وقربانی می‌کنیم. پس کسی که قبل ازاین ذبح کرده، همانا آن چیزی است که با شتاب برای خانوادهٔ خودتقدیم کرده است.»
مردی برخاست وگفت: یارسول الله ،همانا من (قبل ازنماز) ذبح کردم ونزد من بزی یک ساله است که از گوسفند کلان سال بهتر است؟
آن حضرت فرمود :«آن را ذبح کن ولی بعد از توچنان بزی، هیچ کس را کفایت نمی کند.»

١٨- باب: الْعَلَمِ الَّذِي بِالْمُصَلَّى

باب ـ ۱۸، علامت تشخیص عیدگاه وپرچمی که برآن نصب می گردد.

٩٧٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانُ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَابِسٍ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ قِيلَ لَهُ: أَشَهِدْتَ الْعِيدَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قال: نَعَمْ، وَلَوْلَا مَكَانِي مِنَ الصِّغَرِ مَا شَهِدْتُهُ، حَتَّى أَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ، فَصَلَّى، ثُمَّ خَطَبَ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ، وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَوَعَظَهُنَّ وَذَكَّرَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَرَأَيْتُهُنَّ يَهْوِينَ بِأَيْدِيهِنَّ، يَقْذِفْنَهُ فِي ثَوْبِ بِلَالٍ، ثُمَّ انْطَلَقَ هُوَ وَبِلَالٌ إِلَى بَيْتِهِ.

[وَقَالَ ابْنُ كَثِيرٍ - يعني عَنْ سُفْيَانَ: الْعَلَمَ]. [راجع: ٩٨. أخرجه مسلم: ٨٨٤ مطولاً، وهو في كتاب العيدين (١٣) بزيادة]

٩٧٧- از عبدالرحمن بن عابس روایت است که گفت: شنیدم که به ابن عباس گفته شد: آیا در نماز عید با پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر بوده ای؟
وی گفت: بلی و اگر به دلیل خردسالیم آن حضرت صلی الله علیه وسلم به من الفت نمیداشت،من همراه شان نمی بودم. تا آنکه آنحضرت به نزدیک خانهٔ کثیر بن صلت رسید که در آنجا علامتی نصب شده بود وآن حضرت نماز گزارد وسپس خطبه خواند وبعد نزد زنان رفت درحالی که بلال همراه وی بود وآنها را پند داد وآخرت را بیادشان آورد وامر کرد که صدقه بدهند. من می دیدم که زنها دستهارا بسوی زیورات خویش مایل کرده ودرجامهٔ بلال می افکندند. سپس آنحضرت وبلال به خانه برگشتند.

١٩- باب: مَوْعِظَةِ الإِمَامِ النِّسَاءَ يَوْمَ الْعِيدِ

باب ـ ۱۹، پند دادن امام برای زنان در روز عید.

٩٧٨- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَصْرٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الْفِطْرِ فَصَلَّى، فَبَدَأَ بِالصَّلَاةِ، ثُمَّ خَطَبَ، فَلَمَّا فَرَغَ نَزَلَ فَأَتَى النِّسَاءَ، فَذَكَّرَهُنَّ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى يَدِ بِلَالٍ، وَبِلَالٌ بَاسِطٌ ثَوْبَهُ، يُلْقِي فِيهِ النِّسَاءُ الصَّدَقَةَ.

قُلْتُ لِعَطَاءٍ: زَكَاةَ يَوْمِ الْفِطْرِ؟ قال: لا، وَلَكِنْ صَدَقَةً يَتَصَدَّقْنَ حِينَئِذٍ، تُلْقِي فَتَخَهَا، وَيُلْقِينَ. قُلْتُ: أَتُرَى حَقًّا عَلَى الإِمَامِ ذَلِكَ وَيُذَكِّرُهُنَّ؟ قال: إِنَّهُ لَحَقٌّ عَلَيْهِمْ، وَمَا لَهُمْ لا يَفْعَلُونَهُ؟ [راجع: ٩٥٨. أخرجه مسلم: ٨٨٥]

٩٧٨- از ابن جریج روایت است که گفت: عطا مرا خبر داد که جابر بن عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز عید فطر ایستاد وبه نماز آغاز کرد. سپس خطبه خواند وچون از آن فراغت یافت،فرود آمد ونزد زنان رفت وآنها را از احوال آخرت آگاه گردانید. درحالی که آن حضرت بردست بلال تکیه کرده بود وبلال جامه اش را گسترد، وزنان در آن صدقه می افکندند. من به عطاء گفتم: آن صدقه، صدقهٔ روز فطر بود؟ گفت: نه، بلکه صدقهٔ بود که در این وقت خیرات می دادند و زنان انگشتریهای خویش وهرگونه زیور را می انداختند.
ابن جریج می گوید: به عطاء گفتم: آیا این کار را برامام لازم می بینی واین که زنان را در این

روز پند دهد. عطاء گفت :البته كه اين كار برايشان لازم است وچرا اين كار را نكنند ؟

٩٧٩- قال: ابْنُ جُرَيْجٍ: وَأَخْبَرَنِي الحَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال: شَهِدْتُ الفِطْرَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، يُصَلُّونَهَا قَبْلَ الخُطْبَةِ، ثُمَّ يُخْطَبُ بَعْدُ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ، كَأَنِّي انظر إِلَيْهِ حِينَ يُجَلِّسُ بِيَدِه، ثُمَّ أَقْبَلَ يَشُقُّهُمْ، حَتَّى جَاءَ النِّسَاءَ مَعَهُ بِلالٌ، فَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ المُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ﴾ الآيَةَ [الممتحنة: ١٢]، ثُمَّ قال حِينَ فَرَغَ مِنْهَا: «آنْتُنَّ عَلَى ذَلِك». قالت امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ، لَمْ يُجِبْهُ غَيْرُهَا: نَعَمْ. لا يَدْرِي حَسَنٌ مَنْ هِيَ، قال: «فَتَصَدَّقْنَ». فَبَسَطَ بِلالٌ ثَوْبَهُ، ثُمَّ قال: «هَلُمَّ، لَكُنَّ فِدَاءٌ أَبِي وَأُمِّي». فَيُلْقِينَ الفَتَخَ وَالخَوَاتِيمَ فِي ثَوْبِ بِلالٍ.

قال عَبْدُالرَّزَّاقِ: الفَتَخُ: الخَوَاتِيمُ العِظَامُ كَانَتْ فِي الجَاهِلِيَّةِ. [راجع :٩٧، والنظر في الأحكام، باب: ٤٩. اخرجه مسلم: ٨٨٤، وهو في كتاب العيدين (١٣) مختصراً بزيادة]

٩٧٩- از ابن جريج روايت است كه گفت : حسن بن مسلم به من گزارش داد كه ابن عباس رضى الله عنهما گفت: من در روز عيد فطر با پيامبر صلى الله عليه وسلم وابوبكر وعمر وعثمان رضى الله عنهم حاضر شده ام . آنها قبل از خطبه نماز می‌گزاردند و پس از آن خطبه خوانده ميشد . (ابن عباس گفته است) پيامبر صلى الله عليه وسلم از جايگاه نماز برآمد گويى اكنون به سوى وى مينگرم كه با اشارهٔ دست مردم را مى نشاند وسپس پيش رفت كه صفوف رامى شكافت تاآنكه نزد زنان رسيد درحالى كه بلال همراهش بود وتلاوت كرد: «اى پيغمبر چون بيايند نزد تو زنان مسلمان كه بيعت كنند با تو..« (الممتحنه ١٢).
سپس هنگامى كه آن حضرت از تلاوت آيه فارغ‌گشت، فرمود : «بر اين عهد استواريد؟» يكى از زنان جواب دادكه آرى. ولى غير ازوى كسى جواب نداد .وحسن (بن مسلم) نمى دانست كه آن زن كى بود .
آن حضرت فرمود : صدقه بدهيد ». وبلال جامهٔ خويش را گستردوسپس گفت :هان پدر ومادرم فداى شما باد بياوريد
زنها انگشترى هاى بى نگين ونگين دارشان را درجامهٔ بلال مى افكندند .عبدالرزاق گفته است فتخ:انگشتر يهاى بزرگى بود كه در جاهليت مى پوشيدند .

٢٠- باب: إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا جِلْبَابٌ فِي العِيدِ

باب - ٢٠، اگر زنى چادرى نداشته باشد كه در عيد بپوشد.

٩٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالوَارِثِ قال: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ قالت: كُنَّا نَمْنَعُ

٩٨٠- از حفصه بنت سيرين روايت است كه گفت : مادختران نوجوان خودرا از بيرون آمدن

جَوَارِيَنَا أَنْ يَخْرُجْنَ يَوْمَ الْعِيد ، فَجَاءَت امْرَأَةٌ ، فَنَزَلَتْ قَصْرَ بَنِي خَلَف ، فَأَتَيْتُهَا ، فَحَدَّثَتْ أَنَّ زَوْجَ أُخْتِهَا غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً ، فَكَانَتْ أُخْتُهَا مَعَهُ فِي سِتِّ غَزَوَات ، فَقَالَتْ: فَكُنَّا نَقُومُ عَلَى الْمَرْضَى وَنُدَاوِي الْكَلْمَى ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه ، عَلَى إِحْدَانَا بَأْسٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا جِلْبَاب أَنْ لا تَخْرُجَ ؟ فَقَال: «لِتُلْبِسْهَا صَاحِبَتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا ، فَلْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ». قَالَتْ حَفْصَةُ: فَلَمَّا قَدِمَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ أَتَيْتُهَا فَسَأَلْتُهَا: أَسَمِعْت فِي كَذَا وَكَذَا ؟ قَالَتْ: نَعَمْ بِأَبِي، وَقَلَّمَا ذَكَرَت النَّبِيَّ ﷺ إِلا قَالَتْ بِأَبِي، قَال: «لِيَخْرُجِ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُور ، أَوْ قَال: الْعَوَاتِقُ وَذَوَاتُ الْخُدُور - شَكَّ أَيُّوبُ - وَالْحُيَّضُ ، وَيَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّى ، وَلْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ». قَالَتْ: فَقُلْتُ لَهَا: الْحُيَّضُ ؟ قَالَتْ: نَعَمْ ، أَلَيْسَ الْحَائِضُ تَشْهَدُ عَرَفَات ، وَتَشْهَدُ كَذَا ، وَتَشْهَدُ كَذَا . [راجع :٣٢٤ . أخرجه مسلم :٨٩٠ باختلاف]

به نماز عید منع می کردیم . باری زنی آمد ودر قصر بنی خلف دربصره اقامت گزید . من نزد وی رفتم . اوبه من گفت: که شوهر خواهر وی در دوازده غزوه با پیامبر صلی الله علیه وسلم غزا کرده بود وخواهر وی در شش غزوه شوهر خود را همراهی کرده وچنین گفته است .

ما از مریضان پرستاری می کردیم وزخمیها را درمان می کردیم . وی پرسیده بود : یا رسول الله، آیا اگر یکی ازما چادری نداشته باشد و به نماز عید بیرون نیاید آیا گنهکار می شود؟ آن حضرت فرمود: زن همراه وی از چادر خود اورا بپوشاند . وزنان باید در مجالس خیر واجتماعات دینی مسلمانان شرکت کنند .»[1]

حفصه گفته:آنگاه که ام عطیه آمد، نزد اورفتم واز وی پرسیدم که : آیا توچنین وچنان شنیده ای که زنان حایض نیز حاضر گردند؟ وی گفت :

آری، پدرم فدایش باد .

راوی می گوید : کم بود که حفصه نام پیامبر صلی الله علیه وسلم راببرد،مگر اینکه می گفت: پدرم فدایش باد .وسپس گفت که آن حضرت فرمود :دختران بالغی که در پرده اند - یا چنین فرمود : دختران بالغ ودخترانی که در پرده اند - ایوب شک کرده است وزنان حایض. وزنان حایض از مصلی گوشه بگیرند ودر مجالس خیر واجتماعات دینی مسلمانان حاضر گردند .»

وی گفت :آری : آیا درعرفات حاضر نمی گردند ودر فلان جای حاضر نمیگردند ودر فلان جای حاضر نمی گردند ؟

---

۱) وهمین حدیث دلیل است بر وجوب نماز عید.(تیسیر القاری)

٢١- باب: اعْتِزَالِ الحُيَّضِ المُصَلَّى

٩٨١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ المُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ: أُمِرْنَا أَنْ نَخْرُجَ، فَنُخْرِجَ الحُيَّضَ، وَالعَوَاتِقَ، وَذَوَاتِ الخُدُورِ.

قَالَ ابْنُ عَوْنٍ: أَوِ العَوَاتِقَ ذَوَاتِ الخُدُورِ، فَأَمَّا الحُيَّضُ: فَيَشْهَدْنَ جَمَاعَةَ المُسْلِمِينَ وَدَعْوَتَهُمْ، وَيَعْتَزِلْنَ مُصَلَّاهُمْ. [راجع: ٣٢٤. اخرجه مسلم: ٨٩٠]

باب ـ ٢١، زنان حایض از نمازگاه گوشه بگیرند.

٩٨١- از ام عطیه رضی الله عنهما روایت است که گفت: ما زنها مأمور شده ایم (که در روز عید) بیرون آییم وزنان حایض ودختران بالغ وپرده نشینان را بیرون آوریم. ابن عون گفت: یا دختران بالغ پرده نشین. اما زنان حایض به جماعت مسلمانان ودعایشان حاضر می شدند واز نمازگاه ایشان گوشه می گرفتند.

٢٢- باب: النَّحْرِ وَالذَّبْحِ يَوْمَ النَّحْرِ بِالمُصَلَّى

٩٨٢- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي كَثِيرُ بْنُ فَرْقَدٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْحَرُ، أَوْ يَذْبَحُ بِالمُصَلَّى. [انظر: ١٧١٠، ١٧١١، ٥٥٥١، ٥٥٥٢]

باب ـ٢٢، نحر (ذبح شتر) وذبح دامها در روز نحر در عیدگاه.

٩٨٢- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز عید در عیدگاه شتر را نحر می کرد یاحیوان دیگری را ذبح می نمود.

٢٣- باب: كَلَامِ الإِمَامِ وَالنَّاسِ فِي خُطْبَةِ العِيدِ،

وَإِذَا سُئِلَ الإِمَامُ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ يَخْطُبُ.

٩٨٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ المُعْتَمِرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ البَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا، وَنَسَكَ نُسُكَنَا، فَقَدْ أَصَابَ النُّسُكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَتِلْكَ شَاةُ لَحْمٍ». فَقَامَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَقَدْ نَسَكْتُ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ إِلَى الصَّلَاةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ اليَوْمَ يَوْمُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ، فَتَعَجَّلْتُ وَأَكَلْتُ، وَأَطْعَمْتُ أَهْلِي وَجِيرَانِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تِلْكَ شَاةُ لَحْمٍ». قَالَ: فَإِنَّ

باب ـ ٢٣، سخن گفتن امام ومردم در خطبه نماز عید.

وآنگاه که چیزی ازامام سئوال شود واودرحال خطبه باشد.

٩٨٣- از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز عید قربان پس از نماز به ما خطبه خواند وفرمود: کسی که مانند ما نماز بگزارد ومانند ما قربانی نماید، همانا قربانی وی درست شده است وکسی که قبل از نماز ذبح کند، ذبح وی گوشت گوسفند است (قربانی نیست). ابوبرده بن نیار ایستاد وگفت:

یا رسول الله ،به خدا سوگند که من قبل ا زآنکه

عِنْدِي عَنَاقَ جَذَعَةٍ ، هِيَ خَيْرٌ مِنْ شَاتَيْ لَحْمٍ ، فَهَلْ تَجْزِي عَنِّي ؟ قال : « نَعَمْ ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ ». [راجع :٩٥١ . أخرجه مسلم: ١٩٦١]

به نماز بیرون آییم قربانی کردم ودانسته بودم که امروزه روز خورد ونوش است .من هم شتاب کردم وخوردم واهل خانه وهمسایه ها را خوراندم .
رسول الله صلی‌الله علیه‌وسلم فرمود:«آن فقط گوسفند بوده است .» (نه قربانی) ابوبرده گفت: من بز یک ساله دارم که از دو گوسفند گوشتی بهتر است، آیا قربانی آن مرا کفایت می کند؟
آن حضرت فرمود : «آری ،ولی هرگز کسی را بعد از تو کفایت نمیکند .»

٩٨٤- حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى يَوْمَ النَّحْرِ ، ثُمَّ خَطَبَ ، فَأَمَرَ مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلاةِ أَنْ يُعِيدَ ذَبْحَهُ ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جِيرَانٌ لِي ، إِمَّا قَالَ: بِهِمْ خَصَاصَةٌ ، وَإِمَّا قَالَ: فَقْرٌ ، وَإِنِّي ذَبَحْتُ قَبْلَ الصَّلاةِ ، وَعِنْدِي عَنَاقٌ لِي ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْ لَحْمٍ ، فَرَخَّصَ لَهُ فِيهَا . [راجع :٩٥٤. أخرجه مسلم :١٩٦٢بزيادة]

٩٨٤- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز عید قربان نماز گزارد .
سپس خطبه خواند و دستور داد که اگر کسی قبل از نماز ذبح کرده است، بایست بار دیگر ذبح کند . مردی از انصار ایستاد و گفت :
یا رسول الله ما همسایه هایی داریم که گرسنه اند یا آنکه گفت که فقیر و محتاج اند و همانا من قبل از نماز ذبح کردم . ولی من بزی یک ساله دارم که آن را از دو گوسفند گوشتی بیشتر دوست دارم .
آن حضرت او را اجازه داد که همان را قربانی کند .

٩٨٥- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ جُنْدَبٍ قال : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ ، ثُمَّ خَطَبَ ، ثُمَّ ذَبَحَ ، فَقَالَ: « مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيَذْبَحْ أُخْرَى مَكَانَهَا ، وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ ». [انظر: ٥٥٠٠ن، ٥٥٦٢ن ، ٦٦٧٤ن ، ٧٤٠٠ن . أخرجه مسلم (١٩٦٠)]

٩٨٥- از جندب رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز عید قربان نماز گزارد و سپس خطبه خواند و بعد قربانی کرد و فرمود:
«کسی که پیش از نماز ذبح کرده ، عوض آن یکی دیگر را ذبح کند و کسی که ذبح نکرده است ، باید بنام خدا ذبح کند . »

٢٤- باب: مَنْ خَالَفَ الطَّرِيقَ إِذَا رَجَعَ يَوْمَ الْعِيدِ

باب ۲۴، کسی که هنگام برگشت از نماز عید، راه خود را تغییر داد .

٩٨٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو تُمَيْلَةَ ، يَحْيَى بْنُ وَاضِحٍ ، عَنْ فُلَيْحِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ، إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدٍ ، خَالَفَ الطَّرِيقَ .

تَابَعَهُ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ فُلَيْحٍ . (وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ: عَنْ فُلَيْحٍ)، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

وَحَدِيثُ جَابِرٍ أَصَحُّ .

۹۸۶- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه و سلم چون روز عید می بود در بازگشت از عیدگاه راه خود را تغییر می داد و از راهی که آمده بود بر نمی گشت .

متابعت کرده است ابو تمیله را یونس بن محمد از فلیخ و محمد بن الصلت و از فلیح از سعید از ابوهریره ، حدیث جابر صحیح تر است .

٢٥- باب: إِذَا فَاتَهُ الْعِيدُ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ

باب ـ ۲۵، کسی که نماز عیدش فوت شود، دو رکعت بگزارد.

وَكَذَلِكَ النِّسَاءُ ، وَمَنْ كَانَ فِي الْبُيُوتِ وَالْقُرَى .

[راجع : ٤٥٤ .]

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «هَذَا عِيدُنَا أَهْلَ الإِسْلَامِ» .

وَأَمَرَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ مَوْلَاهُمُ ابْنَ أَبِي عُتْبَةَ بِالزَّاوِيَةِ ، فَجَمَعَ أَهْلَهُ وَبَنِيهِ ، وَصَلَّى كَصَلَاةِ أَهْلِ الْمِصْرِ وَتَكْبِيرِهِمْ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: أَهْلُ السَّوَادِ يَجْتَمِعُونَ فِي الْعِيدِ ، يُصَلُّونَ رَكْعَتَيْنِ ، كَمَا يَصْنَعُ الإِمَامُ .

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِذَا فَاتَهُ الْعِيدُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ .

همچنان زنانی که در نماز عید حاضر نشده باشند و کسی که در خانه و دهات بوده است دو رکعت نماز بگزارد به فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم:

« این عید مسلمانان است» .

و انس بن مالک به غلام خود ابن ابی عتبه، در منطقۀ زاویه دستور داد که اهل خانواده و فرزندان انس را جمع گرداند.

انس نماز عید گزارد. مانند اهل شهر و تکبیر ایشان و عکرمه گفته است مردم دهات در روز عیدجمع می‌گردند و دو رکعت می‌گزارند همانطور که امام می گزارد .

و عطاء گفته است کسی که نماز عیدش فوت شود، دو رکعت بگزارد .

٩٨٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ ، فِي أَيَّامِ مِنًى ، تُدَفِّفَانِ وَتَضْرِبَانِ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ ، فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ وَجْهِهِ ، فَقَالَ: «دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ ، فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ ، وَتِلْكَ الأَيَّامُ أَيَّامُ مِنًى» . [راجع: ٤٥٤. اخرجه مسلم: ٨٩٢]

۹۸۷- از عروه از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : ابوبکر رضی الله عنه بر عایشه در آمد و نزد او دو دختر بودند که در ایام منی دف می زدند و می نواختند و پیامبر صلی الله علیه و سلم خود را در جامه‌ای پیچیده بود . ابوبکر دختران را سرزنش کرد وپیامبر صلی الله علیه و سلم پرده از روی خویش برداشت و فرمود:

ای ابـوبکرآنهـا را بگـذار! همانـا ایـن روزهـا، روزهای عید است و این ایام، ایام منی است ».

٩٨٨-وَقالتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتُرُنِي ، وَأَنَا انظر إِلَى الْحَبَشَةِ ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِد ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: « دَعْهُمْ ، أَمْنًا بَنِي أَرْفِدَةَ». يَعْنِي مِنَ الأَمْنِ .[راجع :٤٥٤ . اخرجه مسلم: ٨٩٢]

۹۸۸- و عایشه رضی الله عنها گفت :
رسول الله صلی الله علیه و سلم مـرا در عقب خود می پوشید و مـن بسوی حبشیها کـه در مسجد بازی می‌کردند، می نگریستم.
عمر ایشان را سرزنش کرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود :
آنها را بحالشان بگذار! ای بنی ارفده شما ایمن هستید . یعنی شما حبشیها در امان می باشید.

٢٦- باب: الصَّلاةِ قَبْلَ الْعِيدِ وَبَعْدَهَا

باب ـ ۲۹، نماز قبل از عید و پس از آن.

وَقالَ أَبُو الْمُعَلَّى : سَمِعْتُ سَعِيدًا ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : كَرِهَ الصَّلاةَ قَبْلَ الْعِيدِ .

و ابوالمعلی گفته است از سعید شنیده ام کـه از ابن عباس روایت کرده که نماز پیش از نماز عید را مکروه دانسته است .

٩٨٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِت قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ الْفِطْرِ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَلا بَعْدَهَا ، وَمَعَهُ بِلالٌ .[اخرجه مسلم: ٨٨٤ بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وهو في كتاب العيدين (١٣) مطولاً]

۹۸۹ـ از ابـن عبـاس رضـی الله عنهمـا روایـت است که گفت : پیـامبر صـلی الله علیـه و سـلم روز عیـد فطـر بیـرون آمـد و دو رکعـت نمـاز گزارد. که پیش‌از آن و پس از آن نماز نگزارد، در حالی که بلال همراه ایشان بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

١٤-كتابُ الْوِتْرِ

۱۴-کتاب وتر

١- باب: مَا جَاءَ فِي الْوِتْرِ

باب ۱، آنچه درباره وتر آمده است.[1]

٩٩٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَلاَةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: «صَلاَةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً، تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى». [راجع: ٤٧٢ . اخرجه مسلم: ٧٤٩ و ٧٥١ و في صلاة المسافرين (١٥٦)]

۹۹۰-از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت : مردی از رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ نماز شب سؤال کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « نماز شب دو رکعت است و اگر کسی از شما از طلوع صبح بترسد یک رکعت دیگر بگزارد تا نمازی را که گزارده است، طاق گرداند ».

٩٩١-وَعَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يُسَلِّمُ بَيْنَ الرَّكْعَةِ وَالرَّكْعَتَيْنِ فِي الْوِتْرِ، حَتَّى يَأْمُرَ بِبَعْضِ حَاجَتِهِ.

۹۹۱-از نافع روایت است که گفت : عبدالله بن عمر در نماز وتر بین یک رکعت و دو رکعت (دو رکعت اول و رکعت سوم » سلام می داد و در همین فاصله به بعضی از حاجات خویش امر می کرد.

٩٩٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ كُرَيْبٍ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَهِيَ خَالَتُهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ وِسَادَةٍ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَنَامَ حَتَّى انْتَصَفَ اللَّيْلُ، أَوْ قَرِيبًا مِنْهُ، فَاسْتَيْقَظَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ، ثُمَّ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، فَصَنَعْتُ مِثْلَهُ، فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ

۹۹۲- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : وی شبی را در خانهٔ خالهٔ خویش میمونه بسر برد و درعرض بستر پهلو نهاد و رسول الله صلی الله علیه و سلم و همسر وی. میمونه در طول بستر پهلو نهادند. آن حضرت تا نیمهٔ شب و یا نزدیک به نیمهٔ شب خوابید و سپس بیدار گشت و روی خویش را مالید و اثر خواب را دور کرد. بعد ده آیت از سورهٔ آل عمران خواند. سپس رسول الله صلی

۱) نماز وتر در مذهب امام ابوحنیفه واجب است ونزد شافعیه ، مالکیه وحنابله سنت است ودرمذهب ثلاثه یک رکعت است که بعد از سلام بردورکعت گزارند وبه مذهب ابوحنیفه وترسه رکعت است بدون سلام. درمورد وجوب ویا سنت بودن وتر، و اینکه یک رکعت وتر گزارده شود و یا سه رکعت، اقوال واحادیث مختلف امده است . اطلاق سنت که برآن آمده است بدان سبب است که ثبوت آن به سنت‌شده است (تیسیر القاری- شرح شیخ الاسلام)

يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي ، وَأَخَذَ بِأُذُنِي يَفْتِلُهَا ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ أَوْتَرَ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ.
[راجع :۱۱۷ . اخرجه مسلم: ۷۶۳]

الله عليه و سلم ايستاد و بسوى مشكى كه آويخته بود رفت و وضونمود و وضو را كامل كرد و بعد به نماز ايستاد. من هم مانند او كردم و به كنار وى ايستادم. آن حضرت دست راست خود را بر سر من نهاد و گوش مرا گرفت در حالى كه آن را مى تابيد و بعد دو ركعت گزارد وبعد دو ركعت گزارد و بعد دو ركعت گزارد و بعد دو ركعت گزارد و بعد دو ركعت گزارد. وبعد دوركعت گزارد (شش دوركعتى) وسپس وتر[1] را (يك ركعت گزارد) بعد به پهلوخوابيد تا آنكه مؤذن نزدش آمد . سپس آن حضرت برخاست ودوركعت (سنت صبح) گزارد. و پس از آن بيرون آمده ونماز صبح را گزارد .

۹۹۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَلاَةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى ، فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَنْصَرِفَ فَارْكَعْ رَكْعَةً تُوتِرُ لَكَ مَا صَلَّيْتَ». قَالَ الْقَاسِمُ: وَرَأَيْنَا أُنَاسًا مُنْذُ أَدْرَكْنَا ، يُوتِرُونَ بِثَلاَثٍ ، وَإِنَّ كُلًّا لَوَاسِعٌ ، أَرْجُو أَنْ لاَ يَكُونَ بِشَيْءٍ مِنْهُ بَأْسٌ. [راجع :۴۷۲ . اخرجه مسلم: ۷۴۹ و ۷۵۱ و في صلاة المسافرين (۱۵۶)]

۹۹۳- از عبدالله بن عمررضى الله عنهما روايت است كه گفت :
نماز شب دو دو است وچون بخواهى كه نماز را تمام كنى يك ركعت بگزار تا نمازى را كه گزارده اى طاق گرداند. قاسم گفت : از زمانى كه به سن بلوغ رسيده ايم، مردم را ديده ايم كه نماز وتر را سه ركعت مى گزارند. پس هر يك از سه ركعت و يك ركعت رواست و اميدوارم كه در آن باكى نباشد.

۹۹۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، كَانَتْ تِلْكَ صَلاَتَهُ ، تَعْنِي بِاللَّيْلِ ، فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً ، قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاَةِ الْفَجْرِ ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُؤَذِّنُ لِلصَّلاَةِ. [راجع :۶۱۹ . اخرجه مسلم: ۷۲۴ مختصراً و اخرجه بطوله (۷۳۶)]

۹۹۴- از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت :
رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز شب را يازده ركعت مى گزارد وهمين بود (عدد ركعات) نماز او در شب و در آن نماز سجده ميكرد به اندازه اى كه يكى از شما پنجاه آيت را بخواند قبل از آنكه سرخود را از سجده بردارد. ودوركعت پيش از نمازصبح مى گزارد وسپس بريهلوى راست دراز مى كشيد تا آنكه مؤذن (جهت اعلام نماز) نزد وى مى آمد.

---

۱) شش دوركعتى با يك ركعت وترسيزده ركعت مى شود.يعنى نمازشب سيزده ركعت است .

٢- باب: سَاعَاتِ الْوِتْرِ

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَوْصَانِي النَّبِيُّ ﷺ بِالْوِتْرِ قَبْلَ النَّوْمِ. [راجع: ٦١٩].

٩٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ سِيرِينَ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ: أَرَأَيْتَ الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ، أُطِيلُ فِيهِمَا الْقِرَاءَةَ؟ فَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، وَيُوتِرُ بِرَكْعَةٍ، وَيُصَلِّي الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ، وَكَأَنَّ الْأَذَانَ بِأُذُنَيْهِ. قَالَ حَمَّادٌ: أَيْ سُرْعَةً. [راجع: ٤٧٢. اخرجه مسلم: ٧٤٩ و٧٥١ و في صلاة المسافرين (١٥٦)]

٩٩٦- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُسْلِمٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُلَّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ. [اخرجه مسلم: ٧٤٥]

٣- باب: إِيقَاظِ النَّبِيِّ ﷺ أَهْلَهُ بِالْوِتْرِ

٩٩٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ، مُعْتَرِضَةً عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتَرْتُ. [راجع: ٣٨٢. اخرجه مسلم: ٥١٢ و ٧٤٤]

باب ـ٢، اوقات نماز وتر.

وابوهریره گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا به نماز وتر پیش از خوابیدن وصیت کرد.

٩٩٥- از انس بن سیرین روایت است که گفت: به ابن عمر گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیده ای که در دو رکعت (سنت) قبل از نماز صبح قرائت را دراز می کرد؟ وی گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب دودورکعت می گزارد وبا رکعتی آن را وتر می گردانید. ودورکعت پیش از نماز صبح می گزارد درحالی که آواز اذان درگوشهای آن حضرت بود. (به مجردی که اذان تمام می شد دورکعت میگزارد) حمّاد گفته است: یعنی در آن د ورکعت شتاب می کرد.

٩٩٦- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله صلی‌الله‌علیه وسلم در همه اوقات شب وتر کرده است وتا آخر شب وتر او پایان یافته است[1].

باب ـ٣، بیدار کردن آن حضرت اهل خانه‌اش را برای وتر.

٩٩٧- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز (شب) می گزارد ومن بربستر وی بر پهنا دراز کشیده بودم. وآنگاه که می خواست نماز وتر بگزارد، مرا بیدار میکرد ومن وتر می گزاردم[2].

---

۱) یعنی وقت وتر آن حضرت از اوایل شب بعد از نماز خفتن تا آخر شب بود. گاه اول شب، گاه وسط شب وگاه آخر شب. واز این حدیث معلوم وظاهر می شود که نماز تهجد آن حضرت همیشه آخر شب نبوده است ویا وتر همیشه بعد از تهجد نبوده است. اختلاف وقت وتر بحسب اتفاق یا بحسب اختلاف احوال بوده است وعمل صحابه مختلف آمده است. جمعی از ایشان که ابوبکر وعثمان وابوهریره رضی الله عنهم از آن جمله اند در اول شب وتر می گزاردند و جمعی دیگر که عمر وعلی وابن مسعود رضی الله عنهم از آن جمله اند در آخر شب وترمی کردند.

۲) مضمون حدیث وتر را در آخر شب مستحب می شمارد، خواه تهجد کند یانکند (تیسیر القاری)

٤- باب: لِيَجْعَلْ آخِرَ صَلاتِهِ وِتْراً

٩٩٨- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنا يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتْراً». [أخرجه مسلم: ٧٤٩ ببعض معناه بلفظ مختلف]

باب - ۴، وتر را آخرین نماز خود بگردانید.

۹۹۸- ازعبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما روایت است که گفت:
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آخرین نماز خود را در شب، وتر بگردانید.»

٥- باب: الْوِتْرِ عَلَى الدَّابَّةِ

٩٩٩- حَدَّثَنا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي بَكْرِ ابْنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ أَنَّهُ قال: كُنْتُ أَسِيرُ مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بِطَرِيقِ مَكَّةَ، فَقَالَ سَعِيدٌ: فَلَمَّا خَشِيتُ الصُّبْحَ نَزَلْتُ فَأَوْتَرْتُ، ثُمَّ لَحِقْتُهُ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ: أَيْنَ كُنْتَ؟ فَقُلْتُ: خَشِيتُ الصُّبْحَ فَنَزَلْتُ فَأَوْتَرْتُ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: أَلَيْسَ لَكَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِسْوَةٌ حَسَنَةٌ؟ فَقُلْتُ: بَلَى وَاللَّهِ، قال: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُوتِرُ عَلَى الْبَعِيرِ.
[انظر: ١٠٠٠، ١٠٩٥، ١٠٩٦، ١٠٩٨، ١١٠٥، أخرجه مسلم: ٧٠٠]

باب -۵، وتر بر پشت چهارپا.

۹۹۹- از سعید بن یسار روایت است که گفت: من و عبدالله بن عمردر راه مکه می رفتیم.
سعید گفت آنگاه که طلوع صبح را نزدیک دیدم، ازمرکب فرود آمدم ونماز وتر گزاردم وسپس با ابن عمر یکجا شدم. عبدالله بن عمر گفت: کجا بودی؟
گفتم: از طلوع صبح ترسیدم وفرود آمدم ونماز گزاردم .عبدالله گفت: آیا تو را در رسول الله صلی علیه وسلم اقتدای نیک نیست؟ گفتم: آری، به خدا سوگند که هست. وی گفت :همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم برپشت شتر وتر می گزارد.

٦- باب: الْوِتْرِ فِي السَّفَرِ

١٠٠٠- حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنا جُوَيْرِيَةُ ابْنُ أَسْمَاءَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي السَّفَرِ عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ، يُومِئُ إِيمَاءً، صَلاةَ اللَّيْلِ إِلا الْفَرَائِضَ، وَيُوتِرُ عَلَى رَاحِلَتِهِ.
[راجع: ٩٩٩. أخرجه مسلم: ٧٠٠]

باب -۶، وتر درسفر.

۱۰۰۰- از ابن عمررضی الله عنهما روایت است که:
پیامبر صلی الله علیه وسلم در سفر نماز (نفل) را سوار برشتر خود می گزارد وبه هر سو که راحله (شتر) روی می کرد. ونماز شب را به اشاره (سوار برشتر) می گزارد بجز از نماز های فرض. ووتر را نیز سوار برشتر می گزارد.

٧- باب: الْقُنُوت قَبْلَ الرُّكُوعِ وَبَعْدَهُ

١٠٠١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: سُئِلَ أَنَسٌ: أَقَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الصُّبْحِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقِيلَ لَهُ: أَوَقَنَتَ قَبْلَ الرُّكُوعِ؟ قَالَ: بَعْدَ الرُّكُوعِ يَسِيراً. [انظر: ١٠٠٢ز، ١٠٠٣ح، ١٣٠٠ق، ٢٨٠١ق ث، ٢٨١٤ق، ٣٠٦٤ق ث، ٣١٧٠ز، ٤٠٨٨ط ث، ٤٠٨٩م، ٤٠٩٠ط، ٤٠٩١ط، ٤٠٩٢ق، ٤٠٩٤ط، ٤٠٩٥ق، ٤٠٩٦ز، ٦٣٩٤ط، ٧٣٤١ح. أخرجه مسلم: ٦٧٧ باختلاف]

١٠٠٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ عَنِ الْقُنُوتِ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ الْقُنُوتُ. قُلْتُ: قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ. قَالَ: فَإِنَّ فُلَانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ؟ فَقَالَ: كَذَبَ، إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا، أُرَاهُ كَانَ بَعَثَ قَوْمًا يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ، زُهَاءَ سَبْعِينَ رَجُلًا، إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دُونَ أُولَئِكَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ، فَقَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ. [راجع: ١٠٠١. أخرجه مسلم: ٦٧٧]

باب ـ۷، خواندن قنوت پیش از رکوع وبعد از آن.[۱]

۱۰۰۱- ازمحمد (ابن سیرین) روایت است که گفت:

از انس سئوال شد که آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز صبح قنوت خوانده است؟ گفت: آری. سپس از وی سؤال شد که: آیا پیش از رکوع قنوت خوانده است؟

گفت: بعد از رکوع اندک زمانی (حدود یک ماه).

۱۰۰۲- از عاصم روایت است که گفت: از انس بن مالک دربارهٔ قنوت سؤال کردم. وی گفت همانا قنوت بود. به او گفتم: آیا پیش ازرکوع بود. یا بعد از رکوع؟ گفت: پیش از رکوع بود. او را گفتم: فلان کس از قول توخبر داده که گفته‌ای، قنوت بعد از رکوع بوده است. انس گفت: دروغ گفته است، به تحقیق که رسول الله صلی علیه وسلم فقط یک ماه بعد از رکوع قنوت خوانده است وگمان می کنم که آن حضرت گروهی که ایشان را قراء (قاریان قرآن) می خواندند و تعدادشان به هفتاد نفر می رسید، نزد قومی از مشرکین(بنام بنی عامر و برای تعلیم دادن احکام دین) فرستاد.که کمتر از آنان بودند[۲] و میان آنها و رسول الله صلی الله علیه وسلم پیمان صلح برقرار بود.

---

۱) قنوت به معنی طاعت وسکوت ودعا وطول قیام در نماز آمده است. ومراد از آن در اینجا دعاست مطلقاً یاخاص دعای مأثور. خواندن قنوت درنماز وتر میان ائمهٔ اربعه متفق علیه نیست ودر آن اختلاف است. نزد امام ابوحنیفه خواندن قنوت دائمی است در تمام سال درنماز وتر پیش از رکوع واین مذهب ابن مسعود رضی الله عنه است. به قول مشهور از امام احمد قنوت پیش از رکوع وبعد از آن جایز است.

نزد ابوحنیفه واحمد قنوت مخصوص نماز وتر است. ودر ظاهر مالک قنوت مخصوص نماز صبح است ونزد شافعی در صبح ووتر است. در موطای امام مالک روایت است از ابن عمر که وی درهیچ یک ازنمازها قنوت نمیکرد. (شاید نمازهای پنج گانه). دعای قنوت: امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست وگویند که تعیین دعاموجب ذهاب رقت قلب است. قنوت شافعی واحمد، اللهم اهدنی فیمن هدیت ... است واللهم انا نستعینک ...را قنوت نشمارند و گویند که روایت آن در صحیین وسنن معروف نیامده، ولی علمای حنفیه آنرا ازطریق طبرانی وغیره اثبات کرده اند (اقتباس ازشرح شیخ الاسلام ج۲ ص ۳۲۸)

۲) عبارت دون اولئک بروفق ترجمهٔ تیسیر القاری ترجمه گردید.انگلیسی بخاری چنین است: تعداد قاریان نظر به مشرکین کم بود.

رسول الله صلى علیه وسلم یک ماه قنوت خواند وبرایشان دعای بد کرد .

١٠٠٣- أخبرَنَا أحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قال: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنِ التَّيْمِيِّ، عَنْ أبي مِجْلَزٍ، عَنْ أنَسٍ قال: قَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ . [راجع :١٠٠١ . اخرجه مسلم: ٦٧٧ باختلاف].

۱۰۰۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم یک ماه قنوت کرد که بر قبایل رعل و ذکوان دعای بد می کرد .

١٠٠٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ أبي قِلابَةَ، عَنْ أنَسٍ قال: كَانَ القُنُوتُ فِي المَغْرِبِ وَالفَجْرِ .

۱۰۰۴- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : قنوت درنماز شب و نماز صبح خوانده می شد.

بسم الله الرحمان الرحیم

١٥-كتابُ الاستِسقَاءِ

۱۵-کتاب استسقاء «دعای طلب باران»

١- باب: الاسْتِسْقَاءِ،

وَخُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الاسْتِسْقَاءِ.

١٠٠٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَسْقِي، وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ. [انظر: ١٠١١، ١٠١٢، ١٠٢٣، ١٠٢٤، ١٠٢٥، ١٠٢٦، ١٠٢٧، ١٠٢٨، ٦٣٤٣. أخرجه مسلم: ٨٩٤ بزيادة "حين استقبال القبلة"]

باب -۱، در مورد استسقاء.

و برآمدن پیامبرصلی الله علیه وسلم (به سوی صحرا) برای نماز استسقاء

۱۰۰۵- از عَبّادبن تمیم روایت است که عموی اوگفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم به قصد استسقاء (به سوی مصلی) بیرون آمد[1] وردای خود را برگردانید (طرف راست آن را به چپ وچپ آن را به راست آورد[2]).

٢- باب: دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ:

«اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ».

١٠٠٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ».

وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ».

باب -۲، دعاء پیامبر صلی علیه وسلم که «خداوندا بر این (کافران) قحط سالی هایی چون زمان یوسف مسلط گردان!»

۱۰۰۶-از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وسلم سر خویش را از رکعت آخر بر می داشت می گفت: «بارالها، عیّاش بن ابی ربیعه را نجات بده. بارالها مسلمانان مستضعف رانجات بده. بارالها، سالهای قحطی ای را چون سالهای زمان یوسف بر آن ها مسلط گردان» و پیامبر صلی علیه وسلم فرمود: «خداوند قوم غفار را ببخشاید و قوم اسلم را خداوند در صلح بدارد[3].»

ابن ابی الزناد روایت کرده که پدر او گفته است:

---

۱) این واقعه در سال ششم از هجرت بوده است.

۲) رداء عبارت از عباء، جامه ولباس است. درترجمهٔ انگلیسی بخاری لفظ- وحول رداء را چنین ترجمه کرده است که آن حضرت عبای خود را به روی دیگر آن برگردانید وآن را پوشید.

۳) قوم غفار از قدیم اسلام آورده بودند وقوم اسلم با آن حضرت مصالحه نموده و خیانت نکردند(تیسیر القاری).

قال ابنُ أبي الزِّنَادِ ، عَنْ أبِيهِ : هَذَا كُلُّهُ فِي الصُّبْحِ .
[راجع :٨٠٤ . أخرجه مسلم: ٦٧٥ و ، أخرجه (٢٥١٥) القطعة الأخيرة]

این دعاها، همه در نماز صبح بوده است .

١٠٠٧- حَدَّثَنا عُثْمَانُ بْنُ أبي شَيْبَةَ قال: حَدَّثَنا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أبي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِاللَّهِ ، فَقَالَ: إنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا رَأى مِنَ النَّاسِ إدْبَارًا ، قال: « اللَّهُمَّ سَبْعٌ كَسَبْعِ يُوسُفَ ». فَأخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ ، حَتَّى أكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجِيَفَ ، وَيَنْظُرَ أحَدُهُمْ إلَى السَّمَاءِ فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ . فَأتَاهُ أبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ، إنَّكَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصِلَةِ الرَّحِمِ ، وَإنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا ، فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ - إلَى قَوْلِهِ - ﴿عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾ .[الدخان: ١٠- ١٦] فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَقَدْ مَضَتِ الدُّخَانُ ، وَالْبَطْشَةُ وَاللِّزَامُ وَآيَةُ الرُّومِ .[انظر: ١٠٢٠د ، ٤٦٩٣د ، ٤٧٦٧ع ، ٤٧٧٤ث ، ٤٨٠٩ث ، ٤٨٢٠ع ، ٤٨٢١د ، ٤٨٢٢ث ، ٤٨٢٣د ، ٤٨٢٤ث ، ٤٨٤٥ع ، وانظر في الدعوات ، باب : ٥٨.
أخرجه مسلم: ٢٧٩٨]

١٠٠٧- از مسروق روایت است که گفت : ما نزد عبدالله (بن مسعود) بودیم و او گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم آنگاه که دید مردم (قریش) به اسلام پشت می کنند، گفت : « بارالها ، هفت سال قحطی ای چون هفت سال زمان یوسف را برآنان چیره کن! » آنها یک سال گرفتار قحطی شدند و گیاه و سبزه و درختان همه نابودشد تاآنکه از فرط گر سنگی به خوردن پوست و اجساد مرده و اسبان مجبور گشتند . و هر یک از ایشان که به سوی آسمان می نگریست از شدت گرسنگی دود به نظرش می آمد . ابوسفیان نزد آن حضرت آمد و گفت: یا محمد همانا تو (مردم را) به اطاعت از خدا و صلهٔ رحم امر میکنی و به تحقیق که قوم تو هلاک شدند ، پس از خدا طلب رحمت کن . سپس خدای تعالی (با نزول وحی) گفت : « پس منتظر باش روزی را که بیاوردآسمان دودی آشکار که فروگیرد مردمان را . این عذابی است دردناک.(گویند:) ای پروردگارما، دور کن از ما این عذاب را. هر آینه مسلمان می‌شویم. چگونه بود ایشان را پند گرفتن و حال آنکه ایشان را پیغامبرروشنگری آمد باز روگردانیدند وگفتند: این شخص تعلیم یافته‌ای دیوانه است. همانا ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم[(ولی شما] درحقیقت باز به‌کفر باز خواهید گشت. روزی که به گرفتنی بزرگ فروگیریم که همانا [آنگاه] انتقام خواهیم گرفت»الدُّخان:آیات ١٠تا ١٦). ابن مسعود می گوید: البطشه (که آیه بدان اشاره می کند) سخت گرفتن روز جنگ بدر بوده است. (یعنی هلاک شدن رؤسای کفار در آن روز) وبتحقیق

که (این وقایع) روز دخان وبطشه (سخت گیری روز بدر) ولزام[1](پیوستن[2] کشتگان بیکدیگر ویا قطحی است) وآیۀ روم همه در گذشته واقع شده است.

۳- باب: سُؤَالِ النَّاسِ الإِمَامَ الاستِسقَاءَ إِذَا قَحَطُوا

باب ـ۳، درخواست مردم از امام جهت دعای طلب باران در زمان خشک سالی.

۱۰۰۸- حَدَّثَنَا عَمرُو بنُ عَلِيٍّ قال: حَدَّثَنَا أَبُو قُتَيبَةَ قال: حَدَّثَنَا عَبدُالرَّحمَنِ بنُ عَبدِاللّٰهِ بنِ دِينَارٍ، عَن أَبِيهِ قال: سَمِعتُ ابنَ عُمَرَ يَتَمَثَّلُ بِشِعرِ أَبِي طَالِبٍ:

وَأَبيَضَ يُستَسقَى الغَمَامُ بِوَجهِهِ ثِمَالُ اليَتَامَى عِصمَةٌ لِلأَرَامِلِ.

[انظر: ۱۰۰۹]

۱۰۰۸- از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عمر شنیدم که این شعر را ابوطالب می خواند و بدان تمثل می جست. سفید رویی‌که به طفیل روی او باران خواسته می شود. کسی که فریادرس یتیمان وپناهگاه بیوه زنان است.

۱۰۰۹ -وَقَالَ عُمَرُ بنُ حَمزَةَ: حَدَّثَنَا سَالِمٌ، عَن أَبِيهِ: رُبَّمَا ذَكَرتُ قَولَ الشَّاعِرِ، وَأَنَا أَنظُرُ إِلَى وَجهِ النَّبِيِّ ﷺ يَستَسقِي، فَمَا يَنزِلُ حَتَّى يَجِيشَ كُلُّ مِيزَابٍ:

وَأَبيَضَ يُستَسقَى الغَمَامُ بِوَجهِهِ ثِمَالُ اليَتَامَى عِصمَةٌ لِلأَرَامِلِ

وَهُوَ قَولُ أَبِي طَالِبٍ. [راجع: ۱۰۰۸]

۱۰۰۹- از سالم روایت است که پدرش ابن عمر گفته: بسا که گفتۀ شاعر را یاد می کردم درحالی که به رخسار پیامبر صلی الله علیه وسلم می نگریستم که دعای طلب باران می کرد واز منبر فرود نمی آمد تا از ناودان هر بامی آب فرو نمی ریخت.
سفید رویی که بطفیل روی او باران خواسته می شود. کسی که فریادرس یتیمان وپناهگاه بیوه‌زنان است. واین شعر از ان ابوطالب است.

۱۰۱۰- حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ مُحَمَّدٍ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِاللّٰهِ الأَنصَارِيُّ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَبدُاللّٰهِ بنُ المُثَنَّى، عَن ثُمَامَةَ بنِ عَبدِاللّٰهِ بنِ أَنَسٍ، عَن أَنَسٍ: أَنَّ عُمَرَ بنَ الخَطَّابِ ﷺ: كَانَ إِذَا قَحَطُوا استَسقَى بِالعَبَّاسِ بنِ عَبدِالمُطَّلِبِ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيكَ بِنَبِيِّنَا

۱۰۱۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که مردم دچار قحطی شدند، عمر بن خطاب رضی الله عنه به هنگام دعای طلب باران عباس بن‌عبدالمطلب را وسیله قرار می داد ومی گفت.

---

۱)اشاره به آیۀ ۷۷ سورۀ فرقان است که می گوید: بگو: اگرنیایشتان نباشد خداوند ارجی به شما نمی نهد. بی گمان (پیامبران و وحی را) دروغ انگاشتید، پس (سزایش)ضروری خواهد بود.

۲)اشاره به آغاز سورۀ الروم‌است که می‌گوید: مغلوب شدند قوم روم. درنزدیک ترین زمین و ایشان بعد از مغلوب شدن خود غالب خواهند آمد. در تفسیرآن آمده است: چون خبر مغلوب شدن رومیان که اهل کتاب بودند به مسلمانان‌رسید، مسلمانان اندوهگین‌شدند. زیرا اهل فارس مشرک بودند. سپس خداوندآیت فرستاد و برغلبۀروم براهل فارس‌بشارت داد و این در چند سال پس از هجرت تحقق یافت و این قضیه یکی از دلایل نبوت است و معجزات قرآن.

فَتَسْقِينَا ، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا ، قَالَ فَيُسْقَوْنَ. [انظر: ۳۷۱۰]

بارالها! همانا پیامبرمان را بتووسیله می کردیم وتو به ما باران می دادی وحالا عموی پیامبر مان را بتو وسیله می کنیم ، پس به ما را باران بده.
انس می گوید :پس باران داده می شدند[۱] .

٤- باب: تَحْوِيلِ الرِّدَاءِ فِي الاسْتِسْقَاءِ

باب -۴، تحویل (زیر وروکردن) دردعای طلب باران[۲]

۱۰۱۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا وَهْبٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَسْقَى فَقَلَبَ رِدَاءَهُ. [راجع:۱۰۰۵ . اخرجه مسلم: ۸۹۴]

۱۰۱۱- از عبدالله بن زید روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم طلب دعای باران کرد وردای خویش را برگردانید .

۱۰۱۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبَّادَ بْنَ تَمِيمٍ يُحَدِّثُ أَبَاهُ ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى ، فَاسْتَسْقَى ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ ، وَقَلَبَ رِدَاءَهُ ، وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : كَانَ ابْنُ عُيَيْنَةَ يَقُولُ: هُوَ صَاحِبُ الأَذَانِ ، وَلَكِنَّهُ وَهْمٌ ، لأَنَّ هَذَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ الْمَازِنِيُّ ، مَازِنُ الأَنْصَارِ . [راجع :۱۰۰۵ . اخرجه مسلم: ۸۹۴]

۱۰۱۲- از عبدالله بن زید روایت است که گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی مصلای عید بر آمد و دعای طلب باران کرد وروی به قبله آورد وردای خویش را برگردانید ودورکعت نمازگزارد .
ابوعبدالله (امام بخاری گفته) ابن عیینه (سفیان) می گفت: عبدالله بن زید همان کسی است که صاحب اذان است. یعنی کلمات اذان را درخواب دیده بود ولیکن این گفتهٔ ابن عیینه از روی توهم است زیرا این شخص عبدالله بن زید بن عاصم المازنی است . یعنی مازن

---

۱) در ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده : این مسأله بس مهم است که بدانیم که کسی می تواند شخصیت دینی را وسیله سازد که از جانب او از خداوند التجا کندلیکن اجازه نیست که کسی را که مرده است به خدا وسیله سازیم.

۲) گردانیدن رداء (عبا، لباس، چادر) به هنگام دعای استسقاء از وضعی به وضعی دیگر نظر به این حدیث نزد اکثر فقهاء مستحب است.یعنی پائین رداء را به اعلا بردن و اعلای آن را به اسفل گذاشتن. لیکن نزد حنفیه و بعضی مالکیه مستحب نیست و گفته اند چیزی از آن تحویل که واقع شده بر حسب اتفاق بوده و یا علامتی بوده است میان آن حضرت و پروردگار او که سرّش را نمی‌دانیم (شرح شیخ الاسلام).

انصاری (نه مازن بنی تمیم).[1]

٥-باب: انتقام الربِّ عز وجل من خلقه بالقحط

إذا انتهكت محارِمُهُ

باب ـ ۵. انتقام پروردگارعزوجل ازمخلوقات خود بوسیلهٔ قحطی هرگاه پاس محرمات اورا نگه ندارند.

٦- باب: الاستسقاء فِي المَسْجِدِ الجَامِعِ

باب ـ ۶. دعای طلب باران درمسجد جامع.

١٠١٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قال: أَخْبَرَنَا أَبُو ضَمْرَةَ أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ قال: حَدَّثَنَا شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَذْكُرُ: أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ بَابٍ كَانَ وِجَاهَ الْمِنْبَرِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَتِ الْمَوَاشِي، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُغِيثُنَا. قال: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا، اللَّهُمَّ اسْقِنَا، اللَّهُمَّ اسْقِنَا».

قال أَنَسٌ: وَلَا وَاللَّهِ، مَا نَرَى فِي السَّمَاءِ مِنْ سَحَابٍ، وَلَا قَزَعَةً، وَلَا شَيْئًا، وَمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ سَلْعٍ مِنْ بَيْتٍ وَلَا دَارٍ. قال: فَطَلَعَتْ مِنْ وَرَائِهِ سَحَابَةٌ مِثْلُ التُّرْسِ، فَلَمَّا تَوَسَّطَتِ السَّمَاءَ انْتَشَرَتْ ثُمَّ أَمْطَرَتْ. قال: وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا.

ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَتِ الْأَمْوَالُ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُمْسِكْهَا. قال: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَيْهِ، ثُمَّ

۱۰۱۳- ازشریک بن عبدالله بن ابی نمر روایت است که گفت: انس بن مالک گفت: مردی درروز جمعه ازدروازه ای که روبروی منبر بود وارد شد درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده بود وخطبه می خواند. وی در مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاد وگفت: یا رسول الله، حیوانات تلف گردیده وراه ها قطع گشت، پس زخداوند بخواه که به فریاد ما برسد (وبه ماباران دهد)

انس می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم دستها را بلند کردوسپس گفت، «بارالها ما را آب بده، بارالها ما را آب بده».

انس می گوید: به خدا سوگند که هیچ ابری در آسمان نمی دیدم و نه ابر پاره ای، ونه چیزی دیگر، ودر میان ما وکوه سلع هیچ خانه وسرایی حایل نبود.

انس می گوید: از عقب کوه سلع ابری مانند سپرظاهر گردید وآنگاه که به وسط آسمان رسید پهن شد وسپس بارید. انس می گوید: به خدا سوگند که ما به مدت یک هفته آفتاب را ندیدیم.

---

۱) سند اکثر علما که به نماز در استسقاء قایل شده اند همین حدیث است. نزد امام ابو حنیفه جایز است که مردم تنها تنها نماز بگذارند و در دعای خود تضرع وزاری کنند واستغفار نمایند. لیکن سنت بودن آن به جماعت نزد این امام همام به ثبوت نپیوسته است زیرا سنت آن است که آن حضرت بدان مواظبت کرده باشد واحیانا آن را ترک کرده باشد. یعنی فعل آن برترک آن غالب بوده باشد. واز آن حضرت به چندین باره شش یا هفت وجه در استسقاء منقول است و نمازراجز در یک بارکه عباد بن تمیم راوی آن است نقل نکرده‌اند. پس به مقتضای آن نماز جایزمی باشد نه سنت وبه صحت رسیده که عمررضی الله عنه استسقاء کردودر آن همین دعا واستغفار بود وبس ودرحدیث مذکور تصریح نیست که آن حضرت به جماعت نمازگزارده باشد. این مساله درشرح سفرالسعادت به تفصیل مذکور است (اقتباس از تیسیر القاری).

قال: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا ، اللَّهُمَّ عَلَى الآكَامِ وَالْجِبَالِ، وَالآجَامِ وَالظِّرَابِ ، وَالأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». قال : فَانْقَطَعَتْ ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ.

قال شَرِيكٌ: فَسَأَلْتُ أَنَسَ: أَهُوَ الرَّجُلُ الأَوَّلُ ؟ قال : لا أَدْرِي . [راجع :۹۳۲ . أخرجه مسلم: ۸۹۷]

پس از ان در روز جمعهٔ بعد، مردی از همان دروازه در آمد درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده بود وخطبه می خواند . وی در مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاد وگفت :یا رسول الله ،حیوانات تلف گردید وراهها بسته شد، پس از خدای بخواه که باران را نگه دارد .

انس می گوید : رسول لله صلی الله علیه وسلم دستها را بلند کرد وسپس گفت : « پروردگارا باران را به اطراف ما بباران ونه برما، بارالها برپشته ها ودژها و کوههای کوچک وکوه ها ووادیها وجای رستن درختان بباران .» انس می گوید :باران قطع گشت ومابرآمدیم ودر آفتاب گشت وگذار میکردیم .

شریک گفته است :از انس پرسیدم : مردی که جمعهٔ بعد آمد همان بود؟ انس گفت : نمی دانم .

۷- باب: الاسْتِسْقَاءِ فِي خُطْبَةِ الْجُمُعَةِ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةِ

باب ـ۷، دعای طلب باران درخطبهٔ نماز جمعه درحالی که روی به قبله نباشد .

۱۰۱۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شَرِيكٍ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْمَسْجِدَ يَوْمَ جُمُعَةٍ ، مِنْ بَابٍ كَانَ نَحْوَ دَارِ الْقَضَاءِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ ، فَاسْتَقْبَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَائِمًا ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلَكَتِ الأَمْوَالُ ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ ، فَادْعُ اللَّهَ يُغِيثُنَا . فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ: « اللَّهُمَّ أَغِثْنَا ، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا ، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا». قَالَ أَنَسٌ: وَلا وَاللَّهِ ، مَا نَرَى فِي السَّمَاءِ مِنْ سَحَابٍ ، وَلا قَزَعَةٍ ، وَمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ سَلْعٍ مِنْ بَيْتٍ وَلا دَارٍ. قَالَ: فَطَلَعَتْ مِنْ وَرَائِهِ سَحَابَةٌ مِثْلُ التُّرْسِ ، فَلَمَّا

۱۰۱٤- مردی در روز جمعه از دروازهٔ دارالقضاء[1] وارد مسجد شد، درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده بود و خطبه می خواند . وی درمقابل رسول الله صلی‌الله علیه‌وسلم ایستاد وگفت:یا رسول الله، اموال تلف گشت وراه ها قطع شد، پس خدای را بخوان که برما باران فرو فرستد .

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستها را بلند کرد وسپس گفت : «بارالها به فریاد ما برس. بارالها به فریاد ما برس. بارالها به فریاد ما برس

انس گفته : به خدا سوگند که ما نه ابری در آسمان می دیدیم و نه هم ابرپاره ای، ومیان ما

۱) دارالقضاء ، خانه عمر بن خطاب بود که پس از فوت وی فروخته شد. زیرا وی ابن عمر وحفصه راوصیت کرده بود که خانه اش رابفروشند وقرض اورا که ازبیت المال برذمه اش بود بپردازند. آن خانه را به معاویه فروختند ونام آن خانه به همین اسم (دارالقضاء) باقی ماند(تیسیر القاری ،ج ۱، ص ۳۴۰)

تَوَسَّطَت السَّمَاءَ انْتَشَرَتْ ، ثُمَّ أَمْطَرَتْ ، فَلا وَاللَّه ، مَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ ستا ، ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَة - يعني الثانية - وَرَسُولُ اللَّه ﷺ قَائمٌ يَخْطُبُ ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائمًا ، فَقَال : يَا رَسُولَ اللَّه ، هَلَكَتِ الأَمْوَالُ ، وَانْقَطَعَت السُّبُلُ ، فَادْعُ اللَّهَ يُمْسكْهَا عَنَّا . قَال: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَدَيْه ، ثُمَّ قال : « اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا ، اللَّهُمَّ عَلَى الآكَامِ وَالظِّرَاب ، وَبُطُونِ الأَوْدِيَة وَمَنَابِت الشَّجَرِ» . قال : فَأَقْلَعَتْ ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْس .

قال شَرِيكٌ : سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالك : أَهُوَ الرَّجُلُ الأَوَّلُ؟ فقال : مَا أَدْرِي . [راجع :٩٣٢ . أخرجه مسلم: ٨٩٧]

وکوه سلع نه خانه ای بود ونه سرایی . انس می گوید : ابری به مانند سپر از عقب کوه سلع ظاهر شد و آنگاه که به وسط آسمان رسید، باران آمد. به خدا سوگند که ما یک هفته آفتاب را ندیدیم.

پس ازآن درروز جمعه ـ یعنی درجمعهٔ دوم ـ مردی از همان دروازه درآمد، درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده بود وخطبه می خواند. وی در مقابل آن حضرت ایستاد وگفت: یا رسول الله، حیوانات هلاک شد وراه ها مسدود گشت ، پس از خدای بخواه که باران را از ما باز بدارد .

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستها را بلند کرد وسپس گفت : «بارالها براطراف ما بباران ونه برما، بارالها، بباران بر کوه ها ودرمیان دره ها ومواضعی که درخت می روید .»

انس می گوید : باران ایستاد وما برآمدیم در حالی که در آفتاب می گشتیم .

شریک گفته : ازانس بن مالک پرسیدم که آیا آن مرد همان مرد اول بود ؟ گفت : نمی دانم .

٨- باب: الاسْتِسْقَاءِ عَلَى الْمِنْبَرِ .

١٠١٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس قال : بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّه ﷺ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَة ، إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقال : يَا رَسُولَ اللَّه ، قَحَطَ الْمَطَرُ ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَسْقِيَنَا . فَدَعَا ، فَمُطِرْنَا ، فَمَا كِدْنَا أَنْ نَصِلَ إِلَى مَنَازِلنَا ، فَمَا زِلْنَا نُمْطَرُ إِلَى الْجُمُعَة الْمُقْبِلَة . قال: فَقَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَوْ غَيْرُهُ ، فَقال: يَا رَسُولَ اللَّه ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَصْرِفَهُ عَنَّا . فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا» . قال : فَلَقَدْ رَأَيْتُ السَّحَابَ يَتَقَطَّعُ يَمِينًا وَشِمَالا ، يُمْطَرُونَ وَلا يُمْطَرُ أَهْلُ الْمَدِينَة . [راجع :٩٣٢ . أخرجه مسلم :٨٩٧ مطولاً]

باب ـ٨. دعای طلب باران برمنبر.

١٠١٥- ازقتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت : درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم درروز جمعه خطبه می خواند، مردی آمد وگفت : یا رسول الله باران نبارید. پس از خدای بخواه که به ما باران بدهد .

آن حضرت دعا کرد وبه اندازهٔ باران بارید که از فرط باران نزدیک بود به خانه های خود رسیده نتوانیم وتاجمعهٔ آینده پیوسته باران می بارید .

انس می گوید : همان مرد یا مرد دیگری در جمعهٔ بعدی ایستاد وگفت : یا رسول الله، خدای را بخوان که باران را از ما باز بدارد .

رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت : « بار الها براطراف ما ونه برما» .
انس می گوید : به تحقیق ابر را دیدم که به سوی چپ وراست قطع شد وباران می بارید ولی نه برمردم مدینه .

٩- باب: مَنِ اكْتَفَى بِصَلَاةِ الْجُمُعَةِ فِي الاسْتِسْقَاءِ

باب ۹، کسی که به دعای طلب باران در روز جمعه بسنده کند .

١٠١٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ: هَلَكَتِ الْمَوَاشِي ، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ ، فَدَعَا ، فَمُطِرْنَا مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ ، ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: تَهَدَّمَتِ الْبُيُوتُ ، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ ، وَهَلَكَتِ الْمَوَاشِي ، فَادْعُ اللَّهَ يُمْسِكْهَا ، فَقَامَ ﷺ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَى الآكَامِ وَالظِّرَابِ ، وَالأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ» . فَانْجَابَتْ عَنِ الْمَدِينَةِ انْجِيَابَ الثَّوْبِ . [راجع :٩٣٢ . اخرجه مسلم: ٨٩٧ مطولاً]

۱۰۱۶ - از شریک بن عبدالله روایت است که انس رضی الله عنه گفت :
مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد وگفت : حیوانات هلاک گشت وراه ها قطع گردید.آن حضرت دعا کرد واز آن جمعه تا جمعهٔ دیگر باران بارید . سپس همان مرد آمد وگفت : خانه ها ویران شد وراه ها قطع گردید وحیوانات به هلاکت رسید . پس از خداوند بخواه که باران را باز دارد .
آن حضرت گفت : «بارالها ، برکوه ها وپشته ها ووادیها وجای روییدن درختان بباران .»
سپس ابر آسمان مدینه چنان شکافت که جامه می شکافد .

١٠- باب: الدُّعَاءِ إِذَا تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ مِنْ كَثْرَةِ الْمَطَرِ

باب ۱۰، دعاء، هرگاه بواسطهٔ بسیار بودن باران، راه ها قطع گردند .

١٠١٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلَكَتِ الْمَوَاشِي ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ ، فَادْعُ اللَّهَ . فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَمُطِرُوا مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تَهَدَّمَتِ الْبُيُوتُ ، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ ، وَهَلَكَتِ الْمَوَاشِي . فَقَالَ

۱۰۱۷- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت :
مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت :یا رسول الله. حیوانات هلاک شده وراه ها قطع گشت پس به حضرت خداوند دعا کن .
رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا کرد وباران بارید ازجمعه تا جمعهٔ دیگر.آن مرد باز نزد

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ عَلَى رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَالآكَامِ، وَبُطُونِ الأَوْدِيَةِ، وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». فَانْجَابَتْ عَنِ الْمَدِينَةِ انْجِيَابَ الثَّوْبِ. [راجع: ۹۳۲. اخرجه مسلم: ۸۹۷ مطولاً]

رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت: یا رسول الله، خانه ها ویران گشت وراه ها قطع گردید وحیوانات به هلاکت رسید.
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: «بارالها، باران برقله های کوه ها وپشته ها ودر میان وادیها وجای روییدن درختان.»
سپس ابر در مدینه پاره شد مانند پاره شدن جامه در بدن.

۱۱ -باب: مَا قِيلَ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يُحَوِّلْ رِدَاءَهُ فِي الاسْتِسْقَاءِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

۱۰۱۸- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بِشْرٍ قال: حَدَّثَنَا مُعَافَى بْنُ عِمْرَانَ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَجُلاً شَكَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ هَلَاكَ الْمَالِ، وَجَهْدَ الْعِيَالِ، فَدَعَا اللَّهَ يَسْتَسْقِي. وَلَمْ يَذْكُرْ أَنَّهُ حَوَّلَ رِدَاءَهُ، وَلَا اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ. [راجع: ۹۳۲. اخرجه مسلم: ۸۹۷ مطولاً]

باب ۱۱، آنچه گفته شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم دردعاء طلب باران درروز جمعه ردای خویش نگردانید.

۱۰۱۸- از اسحاق بن عبدالله از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد واز تلف شدن حیوانات ومشقت (گرسنگی) و رنج زن وفرزند (خشکسالی) شکایت کرد. آن حضرت از خداوند طلب باران کرد. و او یادآور نشده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم ردای خویش را برگردانیده ونه اینکه روی به قبله نموده باشد.

۱۲- باب: إِذَا اسْتَشْفَعُوا إِلَى الإِمَامِ لِيَسْتَسْقِيَ لَهُمْ لَمْ يَرُدَّهُمْ

۱۰۱۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَتِ الْمَوَاشِي، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ. فَدَعَا اللَّهَ، فَمُطِرْنَا مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَهَدَّمَتِ الْبُيُوتُ، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَهَلَكَتِ الْمَوَاشِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ عَلَى ظُهُورِ الْجِبَالِ وَالآكَامِ، وَبُطُونِ الأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». فَانْجَابَتْ عَنِ الْمَدِينَةِ انْجِيَابَ الثَّوْبِ. [اخرجه مسلم (۸۹۷) مطولاً]

باب - ۱۲، هرگاه مردم از امام دعای طلب باران کنند واو آن را رد نکند.

۱۰۱۹- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت: یا رسول الله، حیوانات هلاک وراه ها قطع گشت، پس خداوند را دعا کن. آن حضرت خداوند را به دعا خواند واز این جمعه تاجمعهٔ دیگر برماباران بارید.
مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد وگفت:
خانه ها ویران شد وراه ها قطع گردید وحیوانات به هلاکت رسید.
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: «بارالها!

بباران برسرکوه ها وپشته ها ودر میان وادیها وجای روییدن درختان » سپس ابر مدینه ازمیان شکافت مانند شکافتن جامه بریدن .

۱۳- باب: إِذَا اسْتَشْفَعَ الْمُشْرِكُونَ بِالْمُسْلِمِينَ عِنْدَ الْقَحْطِ

۱۰۲۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ وَالأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال: أَتَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ فَقَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَؤُوا عَنِ الإِسْلَامِ ، فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا ، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ، جِئْتَ تَأْمُرُ بِصِلَةِ الرَّحِمِ ، وَإِنَّ قَوْمَكَ هَلَكُوا ، فَادْعُ اللَّهَ . فَقَرَأَ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ يَوْمَ بَدْرٍ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: وَزَادَ أَسْبَاطٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسُقُوا الْغَيْثَ ، فَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ، وَشَكَا النَّاسُ كَثْرَةَ الْمَطَرِ ، قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا». فَانْحَدَرَتِ السَّحَابَةُ عَنْ رَأْسِهِ ، فَسُقُوا ، النَّاسُ حَوْلَهُمْ .[راجع :۱۷۰۰ . اخرجه مسلم: ۲۷۹۸]

باب -۱۳، هرگاه درزمان قحط سالی مشرکان به مسلمانان شفاعت جویند .

۱۰۲۰- از مسروق روایت است که گفت : نزد ابن مسعود رفتم، وی گفت : همانا قریش درقبول اسلام درنگ وکندی کردند . بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم برایشان دعای بد کرد .[1] و ایشان یک سال به قحطی گرفتار شدند تا آنکه در آن به هلاکت رسیدند وگوشت خود مرده واستخوان میخوردند . سپس ابوسفیان نزد آن حضرت آمد وگفت :

یامحمد، تو آمده ای که مردم را به صلهٔ رحم امر کنی ، بتحقیق که قوم توهلاک شدند، پس خداوند را دعا کن. آن حضرت این آیت راخواند :

«پس منتظر باش روزی را که بیاورد آسمان دودی آشکار» (الدخان : ۱)

(چون قحطی ازایشان برداشته شد) واپس به کفر خویش برگشتند . چنانکه خدای تعالی فرموده است : «روزی که سخت می گیریم سخت گرفتن بزرگ. هر آینه ما انتقام گیرنده ایم » (الدخان :۱٦)

وآن روز روز بدربوده است .

وابو عبدالله (امام بخاری) گفت : اسباط به روایتی از منصور افزوده است که سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا کرد وبرایشان باران داده شد وهفت روز پیاپی برایشان باران می ریخت ومردم از زیادت باران شکایت کردند. آنحضرت گفت : «بارالها، براطراف ما ونه برما» .

سپس ابر از بالای سرآن حضرت پراکنده شد ویرمردم اطراف ایشان باران بارید .

١٤- باب: الدُّعَاءِ إذَا كَثُرَ الْمَطَرُ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا

١٠٢١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ ثَابِت، عَنْ أَنَس قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَقَامَ النَّاسُ فَصَاحُوا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَحَطَ الْمَطَرُ، وَاحْمَرَّتِ الشَّجَرُ، وَهَلَكَتِ الْبَهَائِمُ، فَادْعُ اللَّهَ يَسْقِينَا. فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا». مَرَّتَيْنِ، وَايْمُ اللَّهِ، مَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً مِنْ سَحَاب، فَنَشَأَتْ سَحَابَةٌ وَأَمْطَرَتْ، وَنَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ، لَمْ تَزَلْ تُمْطِرُ إِلَى الْجُمُعَةِ الَّتِي تَلِيهَا، فَلَمَّا قَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ صَاحُوا إِلَيْهِ: تَهَدَّمَتِ الْبُيُوتُ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يَحْبِسْهَا عَنَّا. فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا». فَكَشَطَتِ الْمَدِينَةُ، فَجَعَلَتْ تَمْطُرُ حَوْلَهَا، وَلَا تَمْطُرُ بِالْمَدِينَةِ قَطْرَةً، فَنَظَرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَإِنَّهَا لَفِي مِثْلِ الإِكْلِيلِ.

[راجع:٩٣٢ . أخرجه مسلم: ٨٩٧ باختلاف]

باب ـ ۱۴، دعاء هنگام زیادتی باران براطراف ماونه برما.

۱۰۲۱- از ثابت از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز جمعه خطبه می خواند و مردم فریاد کنان ایستادند وگفتند :

یا رسول الله، باران نبارید ودرختان سرخ گون شده اند وحیوانات به هلاکت رسیده اند، پس خداوند را دعا کن که به ما باران بدهد .

آنحضرت فرمود: «بارالها ما را باران بده » ودوبار تکرار کرد. به خدا سوگند که ما پاره ای از ابر در آسمان نمی دیدیم ولی ناگاه ابری پدید آمد وباریدن گرفت . آن حضرت ازمنبر فرود آمد ونماز گزارد وچون ا زنماز برگشت باران پیوسته می بارید تا آنکه جمعهٔ دیگر فرارسید و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم به خطبه ایستاد، مردم فریاد برآوردند که : خانه ها ویران گشت وراه ها قطع شد پس از خداوند بخواه که باران را از ما باز بدارد .

پیامبر صلی الله علیه وسلم تبسم کردوگفت : براطراف ما ونه برما.»

سپس آسمان مدینه گشاده شد وبرگرداگرد مدینه باران می بارید لیکن قطره ای برمدینه نمی بارید. چون به سوی مدینه نگریستم، همانا مدینه چون اکلیل (تاج) مینمود .

١٥- باب: الدُّعَاءِ فِي الاسْتِسْقَاءِ قَائِماً

١٠٢٢- وَقَالَ لَنَا أَبُو نُعَيْم، عَنْ زُهَيْر، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: خَرَجَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الأَنْصَارِيُّ، وَخَرَجَ مَعَهُ

باب ـ ۱۵، دعای برای طلب باران در حالت ایستاده.

۱۰۲۲- ابونعیم به ما گفت از زهیر از ابواسحاق روایت است که : عبدالله بن یزید انصاری[1]

---

۱) عبدالله بن یزید انصاری (در سال ۶۴ هجری) از جانب عبدالله بن زبیر امیر کوفه بوده است. (تیسیر القاری)

الْبَراءُ بْنُ عَازِبٍ وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ، فَاسْتَسْقَى ، فَقَامَ بِهِمْ عَلَى رِجْلَيْهِ عَلَى غَيْرِ مِنْبَرٍ ، فَاسْتَغْفَرَ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ ، وَلَمْ يُؤَذِّنْ وَلَمْ يُقِمْ .

قال أَبُو إِسْحَاقَ: وَرَأَى عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الأَنْصَارِيُّ النَّبِيَّ ﷺ .

برآمد وبراء بن عازب وزيد بن ارقم رضى الله عنهم همراه وى برآمدند . عبدالله بن يزيد دعاى طلب باران كرد . وى بر پاى خود ايستاده بود ، بدون منبر و سپس استغفار كرد وبعد دوركعت نماز به قرائت و آواز بلند گزارد وكسى اذان واقامت نگفت .
ابواسحاق گفته است : عبدالله بن يزيد انصارى پيامبر صلى الله عليه وسلم را ديده است .

۱۰۲۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ تَمِيمٍ: أَنَّ عَمَّهُ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ بِالنَّاسِ يَسْتَسْقِي لَهُمْ ، فَقَامَ فَدَعَا اللَّهَ قَائِمًا ، ثُمَّ تَوَجَّهَ قِبَلَ الْقِبْلَةِ ، وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ ، فَأُسْقُوا . [راجع :۱۰۰۵ . أخرجه مسلم: ۸۹۴ بدون « فأسقوا »]

۱۰۲۳- از عباد بن تميم روايت است كه گفت : عموى وى كه از اصحاب پيامبر صلى الله عليه وسلم بوده او را خبر داده است كه : پيامبر صلى الله عليه وسلم با مردم برآمد كه بر ايشان دعاى طلب باران كند . آنحضرت ايستاده دعا كرد. سپس روى به قبله نمود ورداى خويش را برگردانيد. پس باران داده شدند .

۱۶- باب: الْجَهْرِ بِالْقِرَاءَةِ فِي الاسْتِسْقَاءِ

باب -۱۶، قرائت به آواز بلند در نماز استسقاء.

۱۰۲۴- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَمِّهِ ، قال: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَسْقِي ، فَتَوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ يَدْعُو ، وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ . [راجع:۱۰۰۵ . أخرجه مسلم: ۸۹۴ بدون الجهر بالقراءة]

۱۰۲۴- از عباد بن تميم روايت است كه عموى وى گفته : پيامبر صلى الله عليه وسلم به قصد دعاى طلب باران برآمد وروى به قبله نمود ودعا ميكرد ورداى خود را برگردانيد. سپس دوركعت نماز گزارد وقرائت را در آن به آواز بلند خواند .

۱۷- باب: كَيْفَ حَوَّلَ النَّبِيُّ ﷺ ظَهْرَهُ إِلَى النَّاسِ

باب - ۱۷، چگونه پيامبر صلى الله عليه و سلم پشت خويش را به طرف مردم نمود .

۱۰۲۵- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَمِّهِ قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ خَرَجَ يَسْتَسْقِي ، قال: فَحَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو ، ثُمَّ حَوَّلَ رِدَاءَهُ ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا

۱۰۲۵- از عبادبن تميم از عموى او روايت است كه گفت : پيامبر صلى الله عليه وسلم را روزى كه به استسقاء برآمد، ديدم . وى پشت به مردم كرد و روى به قبله آورد ودعا ميكرد. پس از آن رداى خويش را برگردانيد وسپس

رَكْعَتَيْنِ ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ . [راجع :١٠٠٥ . أخرجه مسلم: ٨٩٤ بدون الجهر بالقراءة]

برای ما دورکعت نماز گزارد ودر آن قرائـت را به آواز بلند خواند[1].

١٨- بابٌ: صَلَاةِ الاسْتِسْقَاءِ رَكْعَتَيْنِ

باب ـ ۱۸، نماز استسقاء دو رکعت است.

١٠٢٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَمِّهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَسْقَى ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، وَقَلَبَ رِدَاءَهُ . [راجع:١٠٠٥ . أخرجه مسلم: ٨٩٤]

۱۰۲۶- از عبادبن تمیم روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز استسقاء خواند و دو رکعت نماز گـزارد وردای خـویش را بـه روی دیگر گردانید .

١٩- بابٌ: الاسْتِسْقَاءِ فِي الْمُصَلَّى

باب ۱۹، استسقاء در مصلای عید.

١٠٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، سَمِعَ عَبَّادَ بْنَ تَمِيمٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمُصَلَّى يَسْتَسْقِي ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، وَقَلَبَ رِدَاءَهُ .

قَالَ سُفْيَانُ: فَأَخْبَرَنِي الْمَسْعُودِيُّ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: جَعَلَ الْيَمِينَ عَلَى الشِّمَالِ . [راجع :١٠٠٥ . أخرجه مسلم: ٨٩٤]

۱۰۲۷- از عبادبن تمیم روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیـه و سـلم بـه مـصلای عیـد برآمد تا دعای طلب بـاران کنـد . وی روی بـه قبلـه کـرد ودو رکعـت نمـاز گـزارد و ردای خویش را به روی دیگر گردانید .

سفیان گفتـه اسـت : مـسعودی بـه روایـت از ابـوبکر گفتـه اسـت : طـرف راسـت ردا را بـه جانب چپ آورد .

٢٠- بابٌ: اسْتِقْبَالِ الْقِبْلَةِ فِي الاسْتِسْقَاءِ

باب ـ ۲۰، روی آوردن به قبله در استسقاء.

١٠٢٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَنَّ عَبَّادَ بْنَ تَمِيمٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ زَيْدٍ الأَنْصَارِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى يُصَلِّي ، وَأَنَّهُ لَمَّا دَعَا ، أَوْ أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ ، اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ ، وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : ابْنُ زَيْدٍ هَذَا مَازِنِيٌّ ، وَالأَوَّلُ كُوفِيٌّ ، هُوَ ابْنُ يَزِيدَ . [راجع :١٠٠٥ . أخرجه مسلم: ٨٩٤]

۱۰۲۸- از عبادبن تمیم روایت است که عبدالله بن زید انصاری گفت : پیامبر صـلی الله علیـه و سلم به سوی مصلی برآمد که نمـاز اسـتسقاء بگزارد و زمانی که آن حـضرت دعـا مـی کـرد و یا قصد داشت که دعا کند، روی به قبله کـرد و ردای خویش را برگرادانید .

ابوعبدالله(امام بخاری) می گوید: عبدالله بن زیـد کـه در ایـن اسـناد آمـده، مازنـی انـصاری

---

۱) از این حدیث معلوم شد که تحویل رداء در وقت دعاء نبوده است (تیسیرالقاری)

است و عبدالله که اول ذکر وی رفت، کوفی و پسر یزید است .

٢١ - باب: رَفْعِ النَّاسِ أيدِيَهُمْ مَعَ الإمَامِ في الاسْتِسْقَاءِ

باب ـ۲۱، بلند کردن دستها همراه امام در دعای استسقاء.

١٠٢٩-قال: أيُّوبُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَني أبُو بَكْرِ بْنُ أبي أوَيْس ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلال: قَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيد: سَمِعْتُ أنَسَ بْنَ مَالِك قَالَ: أتَى رَجُلٌ أعْرَابِيٌّ مِنْ أهْلِ البَدْوِ ، إلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الجُمُعَة ، فَقَال: يَا رَسُولَ اللَّه ، هَلَكَتِ المَاشِيَةُ ، هَلَكَ العِيَالُ ، هَلَكَ النَّاسُ ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَيْهِ يَدْعُو ، وَرَفَعَ النَّاسُ أيْدِيَهُمْ مَعَهُ يَدْعُونَ . قال: فَمَا خَرَجْنَا مِنَ المَسْجِد حَتَّى مُطِرْنَا ، فَمَا زِلْنَا نُمْطَرُ حَتَّى كَانَتِ الجُمُعَةُ الأخْرَى ، فَأتَى الرَّجُلُ إلَى نَبِيِّ اللَّه ﷺ فَقَال: يَا رَسُولَ اللَّه ، بَشِقَ المُسَافِرُ وَمُنِعَ الطَّرِيقُ . [راجع :٩٣٢ . اخرجه مسلم: ٨٩٧ مطولاً]

۱۰۲۹-از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت : مردی با دیه نشین در روز جمعه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت
یا رسول الله، چهار پایان تلف شدند و زنان و فرزندان به هلاکت رسیدند و مردم نیست و نابود شدند .
رسول الله صلی الله علیه و سلم دستها را به‌دعا بلند کردند و دعا نمودند .
انس می گوید: هنوز از مسجد بیرون نشده بودیم که باران آمد و تا جمعهٔ دیگر می بارید.
باز همان مرد نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آمد و گفت :
یا رسول الله مسافر از سفر عاجز آمد و راه‌ها مسدود شد .

١٠٣٠- وَقَالَ الأوَيْسِيُّ : حدثني مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَر، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيد وَشَرِيك، سَمِعَا أنَساً، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رَأيْتُ بَيَاضَ إبْطَيْهِ . [انظر : ١٠٣١، ٣٥٦٥، ٦٣٤١ . اخرجه مسلم: ٨٩٥]

۱۰۳۰- از اویسی روایت است که گفت : محمد بن جعفر از یحیی بن سعید و شریک روایت نمود که انس گفت : پیامبر صلی الله علیه و سلم دستها را به اندازهٔ بلند نمود که سفیدی بغلهای وی را دیدم .

٢٢- باب: رَفْعِ الإمَامِ يَدَهُ في الاسْتِسْقَاءِ

باب ـ ۲۲، بلند کردن امام دست خود را در استسقاء .

١٠٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار: حَدَّثَنَا يَحْيَى وَابْنُ أبِي عَدِيٍّ ، عَنْ سَعِيد ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِك قَال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إلا فِي الاسْتِسْقَاءِ ، وَأنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إبْطَيْهِ . [راجع: ١٠٣٠ .

۱۰۳۱-از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم درهیچ دعا دست خود را بلند نمی کرد مگر در دعای استسقاء و دستها را به اندازه ای بلند می کرد

أخرجه مسلم: ۸۹۵]

که سفیدی بغلهای وی دیده می شد[1].

۲۳- باب: مَا يُقال : إذا مَطَرَتْ

وَقال ابْنُ عَبَّاس: ﴿كَصَيِّب﴾ [البقرة: ١٩] الْمَطَرُ.
وَقال غَيْرُهُ: صَابَ وَأَصَابَ يَصُوبُ.

۱۰۳۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، هُوَ ابْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ الْمَرْوَزِيُّ، قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه قال: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّه، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ إذَا رَأَى الْمَطَرَ قال: «صَيِّبًا نَافِعًا».

تَابَعَهُ الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّه.
وَرَوَاهُ الأَوْزَاعِيُّ وَعُقَيْلٌ، عَنْ نَافِعٍ.

باب ـ ۲۳، آنچه در وقت باران گفته می شود.

و ابن عباس گفته است «الصیّب» در واژهٔ کلمه کصیب (البقره۱۹) به معنی باران است.
و غیر از ابن عباس گفته است: صیب فعل است از صوب یعنی فرود آمدن از مکان بلند که افعالش چنین است: صاب و أصاب یصُوب.
۱۰۳۲- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم باریدن باران را می دید می گفت بارالها! بارانی سودمند.
متابعت کرده است قاسم بن یحیی عبدالله را از عبید الله و اوزاعی و عقیل آن را از نافع روایت کرده اند.

۲٤- باب: مَنْ تَمَطَّرَ فِي الْمَطَرِ، حَتَّى يَتَحَادَرَ عَلَى لِحْيَتِهِ

۱۰۳۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه قال: أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ أَبِي طَلْحَةَ الأَنْصَارِيُّ قال: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قال: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّه ﷺ، فَبَيْنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَال: يَا رَسُولَ اللَّه، هَلَكَ الْمَالُ، وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا أَنْ يَسْقِيَنَا. قال: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَدَيْهِ، وَمَا فِي السَّمَاءِ قَزَعَةٌ، قال: فَثَارَ سَحَابٌ أَمْثَالُ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مِنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ،

باب ـ ۲٤، کسی که در زیر باران بماند تا آنکه باران از ریش وی فرو ریزد.

۱۰۳۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم دچار قحطی شدند و در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز جمعه بر منبر خطبه میخواند، بادیه نشینی برخاست و گفت: یا رسول الله، مواشی تلف شد وزن وفرزند گرسنه ماند. پس از خدای بخواه که به ما آب بدهد.
رسول الله صلی الله علیه وسلم دستهای خویش را بلند کرد، درحالی که در آسمان اثری از ابر

۱) معنی آن این است که بلند کردن دستها بدان حد که بغلها نمایان شود فقط در استسقاء بود، در غیر آن بلند کردن دستها نظر به احادیثی که در صحیحین و ابو داود و نسائی آمده در دعاها به ثبوت پیوسته است. (تیسیرالقاری)

قال: فَمُطِرنَا يَومَنَا ذلكَ ، وفي الغَدِ ، وَمِنْ بَعْدِ الغَدِ ، وَالَّذي يَلِيه إلى الجُمُعَةِ الأُخرَى . فقَامَ ذلكَ الأعرَابِيُّ ، أو رَجُلٌ غَيرُهُ ، فقال: يا رَسُولَ اللّه ، تَهَدَّمَ البِنَاءُ ، وغَرِقَ المَالُ ، فَادعُ اللّهَ لنَا . فَرَفَعَ رَسُولُ اللّه ﷺ يَدَيْه وقال: «اللّهُمّ حَوالَينَا ولا عَلَينَا». قال: فَمَا جَعَلَ رَسُولُ اللّه ﷺ يُشيرُ بِيَدِه إلى نَاحيَةٍ منَ السَّماء إلا تَفَرَّجَتْ ، حَتَّى صَارَت المَدينَةُ في مِثْلِ الجَوبَة ، حَتَّى سَالَ الوَادي ، وَادي قَنَاةَ ، شَهرًا . قال: فَلَمْ يَجِئْ أحَدٌ مِن نَاحيَةٍ إلا حَدَّثَ بِالجَوْدِ . [راجع :۹۳۲ . أخرجه مسلم: ۸۹۷ باختلاف]

نبود . ناگاه کوه هایی از ابر برخاست وآن حضرت از منبر فرود نیامده بود که دیدم باران برریش وی فرو می ریزد.
انس گفته است : همان روز باران بارید وفردا و پس فردای آن همه روزه پیاپی تا جمعۀ دیگر باران می بارید .همان بادیه نشین یا کسی دیگر برخاست وگفت :
یا رسول الله، خانه ها ویران شد وحیوانات غرق شد، پس خداوند را برای ما دعا کن .
سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم دستها را بلند کرد وگفت : «بارالها، براطراف ما ونه برما».
انس گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم به هر گوشه از آسمان که با دست خویش اشارت می کرد، ابرها گشاده می شد تا آنکه مدینه چون برکه و حوضی درمیان گشادگی ابرها قرار گرفت وبه مدت یک ماه دروادی قنات سیلاب روان بود . کسی نبود که از بیرون مدینه بیاید واز زیادت باران سخن نگوید .

۲۵- باب: إذَا هَبَّت الرِّيحُ

۱۰۳٤- حَدَّثَنَا سَعيدُ بْنُ أبي مَرْيَمَ قال: أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ جَعْفَرٍ قال: أخبَرَني حُمَيدٌ: أنَّه سَمِعَ أنَسًا يَقُولُ: كَانَت الرِّيحُ الشَّديدَةُ إذا هَبَّتْ ، عُرِفَ ذلكَ في وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ـ ۲۵، هرگاه باد بوزد .

۱۰۳٤- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : هرگاه بادتندی می وزید، اثر ترس آن در سیمای پیامبر صلی الله علیه وسلم نمودار می شد.

۲٦- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا»

۱۰۳۵- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الحَكَمِ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «نُصِرْتُ بالصَّبَا ، وأُهلِكَتْ عَادٌ بالدَّبُورِ». [انظر: ۳۲۰۵، ۳۳٤۳، ٤١٠٥ . أخرجه مسلم: ۹۰۰]

باب ـ ۲٦، فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم اینکه نصرت داده شدم به باد صبا.

۱۰۳۵- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من با باد صبا[1] نصرت داده شدم وقوم عاد به باد دبور[2] هلاک گشت.»

۱) یعنی بادی که از سوی شرق می وزد و دشمنان مرا می ترساند.
۲) باد دبور بادی است که از جانب غرب می وزد.

۲۷- باب: مَا قِيلَ فِي الزَّلَازِلِ وَالآيَاتِ

۱۰۳۶- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقْبَضَ العِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلَازِلُ، وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الفِتَنُ، وَيَكْثُرَ الهَرْجُ، وَهُوَ القَتْلُ القَتْلُ، حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ المَالُ فَيَفِيضَ». [راجع: ۸۵. اخرجه مسلم: ۱۵۷ بقطعة ليست في هذه الطريق]

۱۰۳۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ المُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ الحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا». قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا؟ قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا». قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا؟ قَالَ: قَالَ: «هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَالفِتَنُ، وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». [انظر: ۷۰۹۴]

باب ـ ۲۷، آنچه دربارهٔ زلزله ونشانه های دیگر گفته شده است .

۱۰۳۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : «قیامت برپا نمی شود تاآن که علم برگرفته شود وزلزله زیاد گردد وزمان نزدیک گردد(عمر، زود زود بگذرد)[1] و فتنه پدید آید و هرج فزونی یابد. وهرج کشتن است، کشتن تا آنکه درمیان شما ثروت زیاد شود ولبریز ومالامال گردد.»

۱۰۳۷- از ابن عمر رضی‌الله عنهما روایت است که گفت : آن حضرت فرمود : «بارالها برای ما درشام ما برکت نه ودریمن ما .»[2]

مردم گفتند : ودر نجدما؟

آنحضرت گفت : «بارالها برای ما درشام ما برکت نه ودریمن ما .»

مردم گفتند : ودر نجدما ؟

آن حضرت فرمود : «آنجا زلزله ها وفتنه ها واقع می شود واز همان جا است که شاخ های شیطان سر بر می آورند (خروج می کنند) .

۲۸- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: {وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ} [الواقعة: ۸۲]

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: شُكْرَكُمْ.

۱۰۳۸- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ صَالِحِ ابْنِ كَيْسَانَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ

باب ـ ۲۸، فرمودهٔ خدای تعالی :

« ومی سازید بهرهٔ خود را از قرآن آنکه تکذیب کنید مرا (الواقعه :۸۲) ابن عباس می گوید : « مراد از رزق» شکراست.[3]

۱۰۳۸- از زید بن خالد الجهنی روایت است که گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز

---

۱) یعنی برکت از زمان برود و اجزای زمان بهم نزدیک گردند. چنانکه سال همچون ماه وماه همچون هفته وهفته همچون روز و روز همچون ساعت بگذرد . البته معانی دیگری احتمال می رود (تیسیرالقاری)

۲) تخصیص به این دو ناحیه از آنست که مکه مولد آن حضرت است و در زمرهٔ مناطق یمن بوده است و مدینه که مسکن و مدفن آن حضرت است مربوط به شام بوده است.

۳) یعنی بجای آنکه شکر نعمت باران را بکنید، باران را به ستاره ها نسبت می دهید. آیا خدا شما را باران داده یا ستاره ؟ (تیسیرالقاری)

زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَةِ، عَلَى إِثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ». قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». [راجع: ۸۴۶. اخرجه مسلم: ۷۱]

صبح را درحديبيه بدنبال بارانی که در شب باريده بود برما گزارد وچون نماز را تمام کرد روی به مردم کرد وفرمود: آيا می دانيد که پروردگار شما چه گفت ؟»
گفتند: خداورسول اوداناتر است .
آن حضرت گفت که خداوند فرموده است: «از بندگان من صبح کردند، گروهی ايمان آورنده به من وگروهی کافرشونده. امّا آنکه گفت: بارانی که برای ما داده شده است از فضل ومرحمت خداوند بوده است، وی ايمان آورنده است به من وانکار کننده به تأثير ستاره. وليکن کسی که گفت: بارانی که برای ماداده شده از تأثير ستارهٔ چنين وچنان بوده است، وی کافر شونده است به من وايمان آورنده است به ستاره».

۲۹- باب: لا يَدْرِي مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ إِلا اللَّهُ

باب ـ۲۹، کسی نمی داند چه زمانی باران می بارد بجز خداوند.

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «خَمْسٌ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا اللَّهُ». [راجع: ۵۰].

۱۰۳۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ: لا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، وَلا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الأَرْحَامِ، وَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ». [انظر: ۴۶۲۷، ۴۶۹۷، ۴۷۷۸، ۷۳۷۹]

وابوهريره گفته که پيامبر صلی الله عليه وسلم فرمود: «پنج چيز است که بجز خدا کسی آن را نمی داند.»
۱۰۳۹-از ابن عمررضی الله عنهما روايت است که گفت: رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمود: «کليد غيب پنج چيزاست که آن را بجز خداکسی نمی داند: کسی نمی داند که فردا چه واقع می شود.
وکس نمی داند که دررحم ها چيست؟ (بدبخت است يا نيکبخت)
وکسی نمی داند که فردا چه کاری انجام می دهد (خوب يا بد)
وکسی نمی داند که به چه سرزمينی می ميرد.
وکسی نمی داند که باران چه زمانی می آيد.

بسم الله الرحمن الرحیم

١٦- كِتابُ الْكُسُوف

۱۶ـ کتاب کسوف[1]

١- باب: الصَّلاةِ في كُسُوفِ الشَّمْسِ

باب ـ ۱، نماز در کسوف آفتاب .

١٠٤٠- حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ قال: حَدَّثَنا خالِدٌ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الحَسَنِ، عَنْ أَبي بَكْرَةَ قال: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَجُرُّ رِداءَهُ حَتَّى دَخَلَ المَسْجِدَ، فَدَخَلْنا، فَصَلَّى بِنا رَكْعَتَيْنِ حَتَّى انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقال ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالقَمَرَ لا يَنْكَسِفانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، فَإِذا رَأَيْتُمُوهُما فَصَلُّوا وَادْعُوا، حَتَّى يُكْشَفَ ما بِكُمْ». [انظر: ١٠٤٨ع، ١٠٦٢ع، ١٠٦٣ش، ٥٧٨٥ع، وانظر في الكسوف، باب: ١٣]

۱۰۴۰- از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که گفت : ما در نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بو دیم و آفتاب گرفت . پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست در حالی که (از شتاب) ردای خود را می کشید تا آنکه به مسجد در آمد و ما نیز در آمدیم . آن حضرت بر ما دو رکعت نماز گزارد تا آن که آفتاب روشن گشت و سپس گفت : «همانا آفتاب و ما هتاب به مرگ هیچ کسی نمی گیرند وچون حالت گرفتگی آنها را ببینید نماز بگزارید و دعا کنید تا آنکه آن حالت بر طرف گردد » .

١٠٤١- حَدَّثَنا شِهابُ بْنُ عَبَّادٍ قال: حَدَّثَنا إِبْراهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ إِسْماعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ قال: سَمِعْتُ أَبا مَسْعُودٍ يَقُولُ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالقَمَرَ لا يَنْكَسِفانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنَّهُما آيَتانِ مِنْ آياتِ اللَّهِ، فَإِذا رَأَيْتُمُوهُما فَقُومُوا فَصَلُّوا». [انظر: ١٠٥٧د، ٣٢٠٤د. أخرجه مسلم: ٩١١]

۱۰۴۱- از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمود :
« همانا آفتاب و ما هتاب بخاطر مرگ هیچ کسی از مردم نمی گیرند ولی آنها دو نشانه از نشانه های (قدرت) خداوند اند . چون آنها را (در حال گرفتگی) ببینید بر خیزید و نماز بگزارید » .

---

۱) کسوف گرفتن آفتاب و تیره شدن آن را گویند و خسوف و کسوف هر دو بیک معنی است. بعضی خسوف را در ماه و کسوف را در آفتاب گفته اند.
نماز کسوف نزد جمهور سنت مؤکده است و به روایتی از ابو حنیفه و مالک واجب است. و صورت نماز نزد ابو حنیفه دو رکعت است به صفت نفل و در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است ، بدلیل حدیثی که امام ابوحنیفه روایت کرده است از عطاء بن سائب از پدرش از ابن عمر و بن العاص . و اولین کسوفی که در روزگار آن حضرت واقع شد در روز مرگ ابراهیم پسر پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده است. در « رحیق المختوم » تالیف صفی الرحمن مبارکپوری ، ترجمهٔ استاد عبدالله خاموش هروی، این واقعه را شوال سال دهم هجری قید کرده است و تاریخ دقیق آن را ۲۸ یا ۲۹ شوال مطابق با ۲۸ ژانویه سال ۶۳۲ میلادی ضبط نموده است.

۱۰۴۲- حَدَّثَنا أَصْبَغُ قالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ قالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما: أَنَّهُ كَانَ يُخْبِرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهَا فَصَلُّوا». [انظر: ۳۲۰۱ط، وانظر في الكسوف، باب: ۱۳. اخرجه مسلم: ۹۱۴]

۱۰۴۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی خبر داده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بتحقیق که خورشید و ماه بخاطر مرگ وحیات کسی نمی گیرند ولی آنها دو آیت از آیات خداوند اند. پس هر زمانی که کسوف آنها را ببینید برخیزید و نماز بگزارید»

۱۰۴۳- حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ قالَ: حَدَّثَنا شَيْبَانُ أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلاقَةَ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ». [انظر: ۱۰۶۰ط، ۶۱۹۹، وانظر في الكسوف: باب: ۱۳. اخرجه مسلم: ۹۱۵ بزيادة «حتى ينكشف»].

۱۰۴۳- از مغیرة بن شعبه روایت است که گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم، در همان روزی که ابراهیم مرد، آفتاب گرفت. مردم گفتند: گرفتن آفتاب بخاطر مرگ ابراهیم بوده است.
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خورشید و ماه بخاطر مرگ و یا زندگی کسی نمی گیرند و فرمود: «همانا خورشید و ماه بخاطر مرگ و یا زندگی کسی نمی گیرند و چون آن حالات را ببینید، نماز بگزارید و خداوند را دعا کنید[1]»

۲- باب: الصَّدَقَةِ فِي الْكُسُوفِ

باب ـ۲، صدقه هنگام کسوف.

۱۰۴۴- حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا

۱۰۴۴- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آفتاب گرفت، رسول الله صلی الله علیه و سلم برمردم نماز گزارد و چون به قیام ایستاد، قیام را طولانی کرد، سپس رکوع کرد و رکوع را طولانی کرد، سپس قیام کرد و قیام را طولانی کرد و این قیام کوتاه‌تر از قیام اول بود. بعد رکوع کرد و رکوع را درازنمود و این رکوع کوتاه‌تراز رکوع اول بود. پس از آن سجده

۱) دکتر محمد حسین هیکل در اثر معروف خود «زندگی محمد» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده در رابطه به فرمودهٔ آن حضرت که گفت آفتاب و ماه به خاطر مرگ کسی نمی‌گیرند، گفته است: چه عظمتی عالیتر از اینکه پیغمبر در سخت ترین دقایق زندگی که روحش در فشار رنج است، وظیفهٔ پیغمبری خود را فراموش نمی کند. خاور شناسانی که این داستان را نقل کرده اند نمی توانند از اعجاب و تجلیل دربارهٔ محمد خودداری کنند و به راستگویی مردی که در دقیق ترین و سخت ترین مواقع زندگی خود جز راه حقیقت و راستی نرفت، اعتراف می کنند.

فَعَلَ فِي الأُولَى ، ثُمَّ انْصَرَفَ ، وَقَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ ، فَخَطَبَ النَّاسَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ، لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ ، وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا » . ثُمَّ قَالَ : « يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ، وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ، وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا » . [انظر : ١٠٤٦ح ث، ١٠٤٧ح ، ١٠٥٠ح ، ١٠٥٦ح ، ١٠٥٨ح ، ١٠٦٤ح ، ١٠٦٥ح ، ١٠٦٦ح ث ، ١٢١٢د ، ٣٢٠٣ح ، ٤٦٢٤ق ، ٥٢٢١ح ، ٦٦٣١ح ، وانظر في الأذان ، باب : ٩١ ، في الكسوف ، باب : ٤ وباب : ١٥ ، وفي التهجد ، باب ٣٦ . أخرجه مسلم: ٩٠١]

کرد و سجده را دراز تر کرد . بعد رکعت دوم را گزارد و در آن چنان کرد که در رکعت اول کرده بود . سپس نماز را تمام کرد، در حالی که آفتاب روشن شده بود . آنگاه به مردم خطبه خواند و خدای را حمد و ستایش کرد و سپس فرمود : « بتحقیق که خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوند اند. نه به مرگ کسی می‌گیرند و نه به حیات وی، و پس هرگاه گرفتگی آنها را ببینید خداوند را یادکنید و تکبیر بگویید و نماز بگزارید وصدقه بدهید ».
سپس فرمود : «ای امت محمد، به خدا سوگند که هیچ کس غیرتمند تر از خدا نیست که بنده اش زنا کند ویا کنیزش زنا نماید.ای امت محمد، اگر آنچه من می دانستم شما می‌دانستید، همانا کم می خندیدید وزیاد می گریستید.»

٣- بَابُ: النِّدَاءِ بِـ(الصَّلاةُ جَامِعَةٌ) فِي الْكُسُوفِ

باب ـ۳، بانگ به این کلمه ـ برای نماز جمع شوید ـ در وقت کسوف.

١٠٤٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ قَالَ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ سَلامِ بْنِ أَبِي سَلامٍ الْحَبَشِيُّ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنهما قَالَ : لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، نُودِيَ : إِنَّ الصَّلاةَ جَامِعَةٌ . [انظر: ١٠٥١د. أخرجه مسلم: ٩١٠ بلفظ مختلف]

١٠٤٥- از عبدالله بن عمرورضی‌الله عنهما روایت است که گفت :
در زمان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم آنگاه که آفتاب گرفت، چنین بانگ زده شد :
برای نماز جمع شوید (یعنی اذان واقامت گفته نشد).

٤- بَابُ: خُطْبَةِ الإِمَامِ فِي الْكُسُوفِ

باب ـ۴، خطبه امام به هنگام کسوف.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ وَأَسْمَاءُ : خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ . [راجع : ١٠٤٤ ، ٨٦] .

وعایشه واسماء گفته اند : پیامبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواند .

١٠٤٦- حَدَّثَنا يَحيَى بنُ بُكَيرٍ قال: حَدَّثَني اللَّيثُ، عَنْ عُقَيلٍ، عَنِ ابنِ شِهابٍ (ح).

وحَدَّثَني أحمَدُ بنُ صالِحٍ قال: حَدَّثَنا عَنبَسَةُ قال: حَدَّثَنا يُونُسُ، عَنِ ابنِ شِهابٍ: حَدَّثَني عُروَةُ، عَن عائِشَةَ زَوجِ النَّبِيِّ ﷺ قالَت: خَسَفَتِ الشَّمسُ في حَياةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَخَرَجَ إلَى المَسجِدِ، فَصَفَّ النَّاسُ وَراءَهُ، فَكَبَّرَ، فاقتَرَأَ رَسُولُ اللهِ ﷺ قِراءَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ كَبَّرَ فَرَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، ثُمَّ قال: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ». فَقامَ ولَم يَسجُد، وقَرَأَ قِراءَةً طَوِيلَةً، هِيَ أدنَى مِنَ القِراءَةِ الأُولَى، ثُمَّ كَبَّرَ ورَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وهُوَ أدنَى مِنَ الرُّكُوعِ الأوَّلِ، ثُمَّ قال: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ، رَبَّنا ولَكَ الحَمدُ». ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ قال فِي الرَّكعَةِ الآخِرَةِ مِثلَ ذَلِكَ، فاستَكمَلَ أربَعَ رَكَعاتٍ في أربَعِ سَجَداتٍ، وانجَلَتِ الشَّمسُ قَبلَ أن يَنصَرِفَ، ثُمَّ قامَ فَأثنَى عَلَى اللهِ بِما هُوَ أهلُهُ، ثُمَّ قال: «هُما آيَتانِ مِن آياتِ اللهِ، لا يَخسِفانِ لِمَوتِ أحَدٍ ولا لِحَياتِهِ، فَإذا رَأَيتُمُوهُما فافزَعُوا إلَى الصَّلاةِ».

وكانَ يُحَدِّثُ كَثِيرُ بنُ عَبَّاسٍ: أنَّ عَبدَاللهِ بنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُما: كانَ يُحَدِّثُ يَومَ خَسَفَتِ الشَّمسُ بِمِثلِ حَدِيثِ عُروَةَ عَن عائِشَةَ.

فَقُلتُ لِعُروَةَ: إنَّ أخاكَ يَومَ خَسَفَت بالمَدِينَةِ، لَم يَزِد عَلَى رَكعَتَينِ مِثلَ الصُّبحِ؟ قال: أجَل، لأنَّهُ أخطَأَ السُّنَّةَ.

[راجع :١٠٤٤. أخرجه مسلم: ٩٠١]

١٠٤٦- از عروه از عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که‌گفت:در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وسلم آفتاب گرفت و آن حضرت به سوی مسجد برآمد. مردم به عقب وی صف بستند وآن حضرت تکبیر (تحریمه) گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم قرائت کردوقرائت را دراز نمود، سپس تکبیر گفت ورکوع کردورکوع را دراز نمود بعدگفت:«سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه» وایستاد وسجده نکرد، وقرائت کرد وقرائت را دراز کرد، واین قرائت از قرائت اول کوتاه تر بود، سپس تکبیر گفت ورکوع کردورکوع را دراز کرد واین رکوع کوتاه تر از رکوع اول بود. سپس گفت: «سمع الله لمن حمده، ربنا ولكَ الحمد» پس از آن سجده کرد. بعد دررکعت دیگر چنان گفت وکرد که در رکعت اول کرده بود وبدین ترتیب چهار رکوع را با چهار سجده تمام کرد والبته قبل از تمام شدن نماز، آفتاب روشن گشته بود. سپس آن حضرت به خطبه ایستاد وخدای را بدانچه سزاوار اوست ستود وبعد گفت: «آن دو (خورشید و ماه)، دوآیت از آیات خداوندند که نه به مرگ کسی ونه به حیات کسی گرفته می شوند وچون آنها را درحالت گرفتگی ببینید به نماز پناه جویید.»

(زهری گفته است): کثیربن عباس روایت نموده که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از روزی که خورشید گرفت، مانند حدیث عروه از عائشه را روایت می نمود.

من به عروه گفتم: برادرت: (عبدالله بن زبیر) در روزی که در مدینه خورشید گرفت، بر دو رکعت مانند نماز صبح، نیفزود. گفت: آری، زیرا او از شیوهٔ مسنون به اشتباه رفته (زیرا آن را مانند نماز صبح گزارده است).

٥- باب: هَلْ يَقُولُ كَسَفَتِ الشَّمْسُ أَوْ خَسَفَتْ

وَقال اللَّهُ تَعالَى: ﴿وَخَسَفَ الْقَمَرُ﴾ [القيامة: ٨]

١٠٤٧- حَدَّثَنا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَنا اللَّيْثُ: حَدَّثَني عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ قال: أَخْبَرَني عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى يَوْمَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقامَ فَكَبَّرَ، فَقَرَأَ قِراءَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقال: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». وَقامَ كَما هُوَ، ثُمَّ قَرَأَ قِراءَةً طَوِيلَةً، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الْقِراءَةِ الأُولَى، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الرَّكْعَةِ الأُولَى، ثُمَّ سَجَدَ سُجُودًا طَوِيلاً، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ سَلَّمَ وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَقال فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ: «إِنَّهُما آيَتانِ مِنْ آياتِ اللَّهِ، لا يَخْسِفانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَياتِهِ، فَإِذا رَأَيْتُمُوهُما فافْزَعُوا إِلَى الصَّلاةِ». [راجع: ١٠٤٤. أخرجه مسلم: ٩٠١]

باب ـ ۵، آيا كسوف آفتاب گفته شود ياخسوف آفتاب.

وخدای تعالی گفته است: «وخسف القمر» (القيامه :۸) يعنی ماه تيره گردد.

۱۰۴۷–از عروه بن الزبير روايت است كه عايشه رضی الله‌عنها–همسر پيامبر صلی الله عليه وسلم–گفت: همانا رسول الله صلی الله عليه وسلم در آن روز كه آفتاب خسوف كرد، نمازگزارد .ايستاد وتكبير گفت وقرائت كرد وقرائت را دراز كرد، سپس ركوع كرد و ركوع را دراز كرد، سپس سررا از ركوع بلندكرد وگفت: «سمع الله لمن حمده» وايستاده ماند چنانكه بود. سپس قرائت كرد وقرائت را دراز كردواين قرائت از قرائت اول كوتاه تر بود. سپس ركوع كرد وركوع رادراز كرد واين ركوع از ركوع اول كوتاه تر بود. پس از آن سجده كرد وسجده را دراز كرد سپس در ركعت ديگر نيز مثل ركعت اول كرد. بعد سلام داد كه آفتاب روشن شده بود سپس به مردم خطبه خواند و در مورد كسوف آفتاب وماه‌گفت: «همانا آفتاب و ماه دونشانه از نشانه های خداوند‌اند وبه مرگ وحيات كسی گرفته نمی شوند وچون حالات گرفتگی آنها را ديديد، به نماز پناه جوييد.»

٦- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «يُخَوِّفُ اللَّهُ عِبادَهُ بِالْكُسُوفِ».

وَقال أَبُو مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٠٥٩].

١٠٤٨- حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قال: حَدَّثَنا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قال: قال رَسُولُ

باب ـ۶، فرمودهٔ پيامبر صلی الله عليه و سلم: «خداوند بندگان خود را توسط كسوف می ترساند.»

و اين گفته را ابو موسی از پيامبر صلی الله عليه و سلم روايت كرده است.

۱۰۴۸– از ابوبكره روايت است كه رسول الله صلی الله عليه و سلم فرمود: «بتحقيق كه

اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ، لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَوِّفُ بِهَا عِبَادَهُ».

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَلَمْ يَذْكُرْ عَبْدُ الْوَارِثِ ، وَشُعْبَةُ ، وَخَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَحَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ : عَنْ يُونُسَ: «يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ».

وَتَابَعَهُ مُوسَى ، عَنْ مُبَارَكٍ ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَوِّفُ بِهِمَا عِبَادَهُ».

وَتَابَعَهُ أَشْعَثُ ، عَنِ الْحَسَنِ. [راجع: ۱۰۴۰]

خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های خداوندانـد که به مرگ هیچ کسی گرفته نمی شوند ولی خداوند توسط آنها بندگان خویش را می ترساند .»

ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است : عبد الوارث ، و شعبه و خالد بن عبدالله ، و حماد بن سلمه که این حدیث را از یونس روایت کرده اند، این عبارت او را « خداوند توسط آنها بندگان خویش را می ترساند » ذکر نکرده اند . متابعت کرده است (حماد را) موسی از مبارک از حسن، این که گفته است : ابوبکره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند تعالی بندگان خود را توسط آنها می ترساند » و متابعت کرده است (یونس را) اشعث از حسن (بصری)

۷- باب: التَّعَوُّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فِي الْكُسُوفِ

باب ـ۷، پناه جستن از عذاب قبر به خدا ، در وقت نماز کسوف .

۱۰۴۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا ، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ . [انظر: ۱۰۵۵ د ، ۱۳۷۲ د ، ۶۳۶۶ ط . أخرجه مسلم: ۵۸۶ مطولاً باختلاف (۹۰۳)]

۱۰۴۹- از عمره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه- همسر پیامبر صلی‌الله علیه وسلم - رضی الله عنها گفت :زنی یهودی نزد وی آمد که از او سئوال می کردو به او گفت : خدا تو را از عذاب قبر پناه دهد. عایشه‌از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید که آیا مردم در قبرهای خویش عذاب می شوند؟ رسول الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود : از آن به خدا پناه می جویم .

۱۰۵۰- ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ غَدَاةٍ مَرْكَبًا ، فَخَسَفَتِ الشَّمْسُ ، فَرَجَعَ ضُحًى ، فَمَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ ظَهْرَانَيِ الْحُجَرِ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي وَقَامَ النَّاسُ وَرَاءَهُ ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ

۱۰۵۰ ـ سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم صبحگاهی سوار شد که (جایی برود) سپس آفتاب گرفت وآن حضرت چاشتگاه برگشت . رسول الله صلی الله علیه و سلم از میان حجره های همسران خویش گذشت و سپس به نماز

قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَفَعَ فَسَجَدَ ، ثُمَّ قَامَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ قَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَفَعَ ، فَسَجَدَ وَانْصَرَفَ ، فَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . [راجع :١٠٤٤ . أخرجه مسلم: ٩٠١]

ایستاد و مردم در عقب وی ایستادند. وی قیام کرد و قیام را دراز نمود. سپس رکوع کرد و رکوع را دراز تر کرد و بعد بلند شد وقیام کرد و قیام را دراز تر کرد و این قیام کو تاه تر از قیام اول بود. سپس رکوع نمود و رکوع را دراز تر کرد و این کوتاه تر از رکوع اول بود. سپس بلند شد و سجده کرد و بعد ایستاد و قیام را دراز تر کرد و این (قیام سوم) کوتاه تر از قیام اول بود . سپس رکوع کرد و رکوع را دراز تر کرد و این کوتاه تر از قیام اول بود. بعد قیام کرد و قیام را درازتر کرد و این قیام کوتاه تر قیام اول بود. سپس رکوع کرد و رکوع را دراز تر نمود و این رکوع کوتاه تر از رکوع اول بود. بعد بلند شد و سجده کرد و نماز را تمام کرد و گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید . پس از آن مردم را امر کرد که از عذاب قبر پناه جویند .

٨- باب: طُولِ السُّجُودِ فِي الْكُسُوفِ

باب ـ ٨ ، درازای سجده در نماز کسوف.

١٠٥١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُودِيَ: إِنَّ الصَّلاَةَ جَامِعَةٌ ، فَرَكَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَكْعَتَيْنِ فِي سَجْدَةٍ ، ثُمَّ قَامَ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي سَجْدَةٍ ، ثُمَّ جَلَسَ ، ثُمَّ جُلِّيَ عَنِ الشَّمْسِ . قَالَ: وَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: مَا سَجَدْتُ سُجُودًا قَطُّ كَانَ أَطْوَلَ مِنْهَا . [راجع :١٠٤٥ . أخرجه مسلم : ٩١٠]

١٠٥١- از عبد الله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که گفت : در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه که آفتاب گرفت چنین بانگ زده شد : برای نماز جمع شوید . پیامبر صلی الله علیه و سلم در یک رکعت دو رکوع کرد و سپس (به رکعت دیگر) ایستاد و در آن هم دو رکوع کرد و پس از آن (به تشهد) نشست، سپس تیرگی و گرفتگی آفتاب بر طرف شد.
عایشه رضی الله عنها گفت : من هرگز سجده ای دراز تر از این نماز نکرده ام .

٩- باب: صَلاة الْكُسُوفِ جَمَاعَةً

وَصَلَّى ابْنُ عَبَّاسٍ لَهُمْ فِي صُفَّةِ زَمْزَمَ .
وَجَمَعَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ .
وَصَلَّى ابْنُ عُمَرَ .

١٠٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: انْخَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، نَحْوًا مِنْ قِرَاءَةِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ سَجَدَ ، ثُمَّ قَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ سَجَدَ ، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ ، فَقَالَ ﷺ : «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ، لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ ، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ كَعْكَعْتَ؟ قَالَ ﷺ : «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ ، فَتَنَاوَلْتُ عُنْقُودًا ، وَلَوْ أَصَبْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا ، وَأُرِيتُ النَّارَ ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا ، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». [راجع :٢٩ . أخرجه مسلم: ٩٠٧]

باب ـ٩، نماز کسوف به جماعت.

و ابن عباس بر مردم در صفهٔ چاه زمزم نماز گزارد .و علی بن عبدالله بن عباس مردم را (برای نماز کسوف) جمع کرد.
و ابن عمر نماز (کسوف گزارد).

١٠٥٢- از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم آفتاب گرفت . رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز کسوف گزارد و قیام کرد و قیام را دراز کرد بقدر خواندن سوره بقره . سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد ، سپس بلند شد و قیام کرد و قیام را دراز کرد و این کوتاه تر از قیام اول بود. بعد رکوع کرد و رکوع را دراز کرد و این کوتاه تر از رکوع اول بود. سپس سجده کرد . بعد قیام کرد و قیام را دراز کرد و این کوتاه تر از قیام اول بود و بعد رکوع کرد و رکوع را دراز کرد و این کوتاه تر از رکوع اول بود . پس از آن سجده کرد ،سپس نماز را تمام کرد . در حالی که آفتاب روشن شده بود و آن حضرت فرمود : « همانا آفتاب و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند می باشند و بخاطر مرگ کسی و یا حیات کسی خسوف نمی شود و چون خسوف آنها را دیدید، خداوند را ذکر کنید .»
صحابه گفتند : یا رسول الله ، ما تو را دیدیم که در جایی که ایستاده بودی چیزی را گرفتی و بعد دیدیم که عقب آمدی ؟
آن حضرت فرمود : « بتحقیق که من بهشت را دیدم و خواستم از میوه های آن خوشه‌ای بگیرم. اگر بدان می رسیدم تا دنیا باقی بود از آن می خوردید ودوزخ بر من نموده شد و من هرگز چنین منظرهٔ زشت و رسوایی‌تا امروز ندیده

بَقِيَت الدُّنْيَا ، وَأُرِيتُ النَّارَ ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَراً كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئاً ، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْراً قَطُّ». [راجع :٢٩ . اخرجه مسلم: ٩٠٧]

بودم، و دیدم که بیشتر اهل آن زنان بودند .»
صحا به گفتند : این چگونه باشد یا رسول الله ؟
فرمود : «به سبب کفر آنها »
گفته شد : آیا به خدا کفر می ورزند ؟
فرمود :« کفران نعمت شوهر می کنند و کفران احسان می کنند . هرگاه به‌یکی از این زنان همه عمر نیکی کنی و بعد چیزی از تو که (موافق طبع وی نباشد)ببیند، می گوید : من هرگز از تو نیکی ای ندیده ام .»

١٠- بَاب: صَلاةِ النِّسَاءِ مَعَ الرِّجَالِ فِي الْكُسُوفِ

باب ـ١٠، نماز زنان همراه مردان در نماز کسوف .

١٠٥٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ امْرَأَتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ يُصَلُّونَ ، وَإِذَا هِيَ قَائِمَةٌ تُصَلِّي ، فَقُلْتُ: مَا لِلنَّاسِ ؟ فَأَشَارَتْ بِيَدِهَا إِلَى السَّمَاءِ ، وَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ . فَقُلْتُ: آيَةٌ ؟ فَأَشَارَتْ: أَيْ نَعَمْ . قَالَتْ: فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّانِي الْغَشْيُ ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ فَوْقَ رَأْسِي الْمَاءَ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ كُنْتُ لَمْ أَرَهُ إِلا قَدْ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي هَذَا ، حَتَّى الْجَنَّةَ وَالنَّارَ ، وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ مِثْلَ أَوْ قَرِيباً مِنْ - فِتْنَةِ الدَّجَّالِ ، لا أَدْرِي أَيَّتَهُمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ ، يُؤْتَى أَحَدُكُمْ فَيُقَالُ لَهُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ ، أَوِ الْمُوقِنُ ، لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ ، فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى ، فَأَجَبْنَا وَآمَنَّا وَاتَّبَعْنَا ،

١٠٥٣- از اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که گفت :
نزد عایشه رضی الله عنها-همسر پیامبرصلی الله علیه وسلم ـ رفتم و آن هنگامی بود که آفتاب گرفته بود و مردم ایستاده بودند و نماز می گزاردند و عایشه رضی الله عنها ایستاده بود و نماز می گزارد .
من گفتم : مردم را چه پیش آمده است ؟
وی با دست خویش بسوی آسمان اشارت کرد و گفت : سبحان الله.
گفتم:کدام نشانه ایست ؟ وی اشارت کرد یعنی آری . من در (جماعت به نماز) ایستادم تا آنکه بیهوشی بر من آمد سپس بر سر خود آب ریختم . آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز را تمام کرد، خداوند را حمد وسپاس گفت و سپس فرمود :
« من در همین جایگاه خود چیزی نبود که ندیده بودم، مگردیدم .حتی بهشت و دوزخ را دیدم و به تحقیق بر من وحی شد که شما در

فَيُقالُ: لَهُ نَمْ صَالِحًا، فَقَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا، وَأَمَّا الْمُنَافِقُ، أَوِ الْمُرْتَابُ، - لا أَدْرِي أَيَّتَهُمَا قالَتْ أَسْمَاءُ، فَيَقُولُ: لا أَدْرِي، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ». [راجع :۸٦ . اخرجه مسلم: ۹۰۵]

قبر ها آزمایش می شوید - مانند یا نزدیک آزمایش دجال. (راوی می گوید) نمی دانم کدام یک از این دو کلمه ـ مانند یا نزدیک را ـ اسماء گفته است. نزد هر یک از شما آورده می شود و به او گفته می شود : در مورد این مرد (یعنی آن حضرت) چه می دانی ؟ اما مؤمن یا موقن - نمی دانم کدام یک ازاین دو کلمه را اسماء گفته است ـ می گوید :

او محمد رسول الله است که با دلایل روشن و هدایت نزد ما آمده است. پس رسالتش را پذیرفتیم و به او ایمان آوردیم و از او پیروی کردیم .
به او گفته می شود : آرام بخواب . به تحقیق دانستیم که تو مؤمن بودی .
و اما منافق یا مرتاب (شک کننده) ـ نمی دانم کدام یک از این دو کلمه را اسماء گفته است ـ می گوید :
من نمی دانم ، از مردم شنیده بودم که چیزی می گفتند. من هم همان را گفته بودم .

۱۱- باب: مَنْ أَحَبَّ الْعَتَاقَةَ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ

۱۰۵٤- حَدَّثَنَا رَبِيعُ بْنُ يَحْيَى قال: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ قالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ. [راجع :۸٦. اخرجه مسلم: ۹۰۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

باب ـ۱۱، کسی که دوست می دارد در وقت کسوف آفتاب، بنده ای را آزاد کند .

۱۰۵٤ـاز اسماء رضی الله عنها روایت است که گفت :
همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم در آزاد کردن برده به هنگام کسوف آفتاب امر نمود .

۱۲- باب: صَلاةِ الْكُسُوفِ فِي الْمَسْجِدِ

۱۰۵۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ:

باب ـ۱۲، نماز کسوف در مسجد .

۱۰۵۵ـاز عمره بنت عبدالرحمن روایت است که گفت : عایشه رضی الله عنها گفت که زنی یهودی نزد وی آمد و از وی در مورد چیزی

أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ : أَيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ ؟ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ . [راجع :١٠٤٩ . أخرجه مسلم: ٥٨٦ مطولاً ، وأخرجه (٩٠٣) بالقطعة الآتية]

سؤال می کرد و سپس به او گفت : خداوند تو را از عذاب قبر پناه بدهد .
سپس عایشه از رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کرد که : آیا مردم در قبر های خویش عذاب می شوند ؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم (پاسخ مثبت) گفت و از عذاب قبر به خدا پناه جست .

١٠٥٦-ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ غَدَاةٍ مَرْكَبًا ، فَكَسَفَتِ الشَّمْسُ ، فَرَجَعَ ضُحًى ، فَمَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ ظَهْرَانَي الْحُجَرِ ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى ، وَقَامَ النَّاسُ وَرَاءَهُ ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَفَعَ فَسَجَدَ سُجُودًا طَوِيلاً ، ثُمَّ قَامَ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ قَامَ قِيَامًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ سَجَدَ ، وَهُوَ دُونَ السُّجُودِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . [راجع :١٠٤٤ . أخرجه مسلم: ٩٠٢]

١٠٥٦- سپس صبحگاهان رسول الله صلی الله علیه و سلم بر مرکبی سوار شد (تا جهت دفن پسر خود ابراهیم برود) آفتاب گرفت و به هنگام چاشت برگشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم (پس از دفن) از عقب حجره های (همسران خویش) گذشت سپس به نماز ایستاد و مردم در عقب وی به نماز ایستادند . آن حضرت قیام کرد و قیام را دراز نمود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز نمود. بعد بلند شد و قیام کرد و قیام را درازنمود و این کوتاهتر از قیام اول بود ، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز نمود و این کوتاهتر از رکوع اول بود ، بعد بلند شد و سجده کرد و سجده را دراز نمود، پس از آن ایستاد و قیام کرد و قیام را دراز نمود و این کوتاه تر از قیام اول بود سپس رکوع کرد و رکوع را دراز نمود و این کوتاهتر از رکوع اول بود ، سپس قیام کرد و قیام را دراز نمود و این کوتاهتر از قیام اول بود ، بعد رکوع کرد و رکوع را دراز نمود. و این کوتاهتر از رکوع اول بود . پس از آن سجده کرد و این کوتاهتر از سجدهٔ اول بود، بعد نماز را تمام کرد و سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آنچه را خدا خواسته بود که بگوید . پس از آن مردم را امر کرد که از عذاب قبر به خدا پناه جویند .

١٣- باب: لا تَنْكَسِفُ الشَّمْسُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ

رَوَاهُ أَبُو بَكْرَةَ ، وَالْمُغِيرَةُ ، وَأَبُو مُوسَى ، وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ .[راجع : ١٠٤٠ ، ١٠٤٢، ١٠٤٣ ، ٢٩، ١٠٥٩].

١٠٥٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قال: حَدَّثَنِي قَيْسٌ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قال: قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ ، وَلَكِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا ». [راجع :١٠٤١ . اخرجه مسلم: ٩١١]

١٠٥٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قال: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ وَهِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالَتْ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ، فَأَطَالَ الْقِرَاءَةَ ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَأَطَالَ الْقِرَاءَةَ ، وَهِيَ دُونَ قِرَاءَتِهِ الأُولَى ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ دُونَ رُكُوعِهِ الأَوَّلِ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ قَامَ ، فَصَنَعَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ قَامَ فَقال: « إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ ، وَلَكِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ يُرِيهِمَا عِبَادَهُ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَافْزَعُوا إِلَى الصَّلاةِ ». [راجع :١٠٤٤ . اخرجه مسلم: ٩٠١]

باب ـ ١٣، آفتاب بخاطر مرگ و زندگی کسی نمی گیرد .

ابوبکره ، مغیره و ابوموسی و ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم آن را روایت کرده اند.

١٠٥٧-از ابو مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « خورشید و ماه بخاطر مرگ و یا حیات کسی نمی گیرند و لیکن آنها نشانه هایی از نشانه های خداوند می باشند و چون آنها را دیدید، نماز بگزارید . »

١٠٥٨- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم آفتاب گرفت .
پیامبر صلی الله علیه و سلم ایستاد و بر مردم نماز گزارد و قرائت را دراز کرد ، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز نمود وسپس سر خود را بلند کرد و قرائت را دراز نمود و این از قرائت اول کوتاهتر بود . سپس رکوع کرد و رکوع را دراز نمود و این از رکوع اول کوتاهتر بود ، بعد سر خود را بلند کرد و دو سجده نمود.
سپس (به رکعت دوم) ایستاد ودر رکعت دوم نیز چنان کرد (که در رکعت اول کرده بود) پس از آن ایستاد و گفت :
« همانا خورشید و ماه به خاطر مرگ و حیات کسی نمی‌گیرند. لیکن آنها نشانه هایی اند از نشانه های خداوند ، و خداوند کسوف آنها را به بندگان خویش می نماید . پس هر زمان که آنها را در حال گرفتگی دیدید، به سوی نماز بشتابید. »

١٤- باب: الذِّكْرِ فِي الْكُسُوفِ

رَوَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما . [راجع : ٢٩] .

١٠٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ قال: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال: خَسَفَتِ الشَّمْسُ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَزِعًا ، يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ ، فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ ، وَقَالَ: «هَذِهِ الآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ ، لا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ ، وَلا لِحَيَاتِهِ ، وَلَكِنْ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ ، فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتِغْفَارِهِ». [انظر في الكسوف ، باب : ٦ وباب: ١٣ وباب : ١٥ . أخرجه مسلم: ٩١٢]

باب ـ ۱۴، ذکر خداوند به هنگام کسوف .

این موضوع را ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است .

۱۰۵۹- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت : آفتاب گرفت و پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست و از آن ترسید که شاید (مقدمهٔ) قیامت بوده باشد . آن حضرت به مسجد و با درازترین قیام و رکوع و سجود که من هرگز او را چنان ندیده بودم ، نماز گزارد . و گفت :

« این نشانه هایی که خداوند می فرستد بخاطر مرگ و زندگی کسی نمی باشد و لیکن خداوند بدان وسیله بندگان خویش را می ترساند ، پس هرگاه شما از آن چیز ها دیدید،به ذکر خداوند و دعا و استغفار بشتابید . »

١٥- باب: الدُّعَاءِ فِي الْخُسُوفِ

قَالَهُ أَبُو مُوسَى وَعَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ١٠٥٩ ، ١٠٤٤] .

١٠٦٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قال: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ قال: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عِلاقَةَ قال: سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ يَقُولُ: انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ ، فَقَالَ النَّاسُ: انْكَسَفَتْ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ، لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَادْعُوا اللَّهَ وَصَلُّوا حَتَّى يَنْجَلِيَ». [راجع :١٠٤٣ . أخرجه مسلم: ٩١٥ بذكر «ينكشف» بدل «ينجلي»]

باب ـ ۱۵، دعا در وقت کسوف.

ابوموسی و عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند .

۱۰۶۰- از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت :

در روز مرگ ابراهیم (پسر آن حضرت) آفتاب گرفت . مردم گفتند که آفتاب بخاطر مرگ ابراهیم گرفته است .

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود :

« همانا ماه و خورشید دو نشانه از نشانه های خداوند می‌باشند و به‌مرگ و حیات کسی‌نمی‌گیرند پس اگر آنها را در حالت کسوف دیدید، خداوند را بخوانید و نماز بگزارید تا آنکه روشن شود .

١٦- باب: قَوْلِ الإمَامِ فِي خُطْبَةِ الْكُسُوفِ أمَّا بَعْدُ

باب ـ ۱۶، قول امام در خطبه کسوف : اما بعدُ

١٠٦١-وَقال: أبُو أسَامَةَ: حَدَّثَنا هِشَامٌ قال: أخْبَرَتْني فَاطِمَةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ، عَنْ أسْمَاءَ قالَتْ: فَانْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ بِمَا هُوَ أهْلُهُ، ثُمَّ قال: «أمَّا بَعْدُ». [راجع :٨٦. اخرجه مسلم: ٩٠٥ مطولاً]

۱۰۶۱-از اسماء رضی الله عنها روایت است که گفت : سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی برگشت که آفتاب روشن شده بود. آن حضرت خطبه خواند و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس گفت : « اما بعد . »

١٧- باب: الصَّلاة فِي كُسُوفِ الْقَمَرِ

باب ـ ۱۷، نماز در کسوف ماه .

١٠٦٢- حَدَّثَنا مَحْمُودٌ قال: حَدَّثَنا سَعِيدُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أبِي بَكْرَةَ ﷺ قال: انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ. [راجع :١٠٤٠]

۱۰۶۲- از ابوبکره رضی الله عنه روایت است که گفت : در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم آفتاب گرفت و آن حضرت دو رکعت نماز گزارد .[1]

١٠٦٣- حَدَّثَنا أبُو مَعْمَرٍ قال: حَدَّثَنا عَبْدُ الْوَارِثِ قال: حَدَّثَنا يُونُسُ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أبِي بَكْرَةَ قال: خَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى انْتَهَى إلَى الْمَسْجِدِ، وَثَابَ النَّاسُ إلَيْهِ، فَصَلَّى بِهِمْ رَكْعَتَيْنِ، فَانْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقال: «إنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، وَإنَّهُمَا لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أحَدٍ، وَإذَا كَانَ ذَاكَ فَصَلُّوا وَادْعُوا حَتَّى يُكْشَفَ مَا بِكُمْ». وَذَاكَ أنَّ ابْنًا لِلنَّبِيِّ ﷺ مَاتَ يُقَالُ لَهُ إبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ فِي ذَاكَ. [راجع :١٠٤٠]

۱۰۶۳- از ابوبکره رضی الله عنه روایت است که گفت : در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم آفتاب گرفت و آن حضرت در حالی که ردای خود را می کشید بیرون آمد تا آنکه به مسجد رسید و مردم به اطراف وی جمع گشتند. آن حضرت بر مردم دو رکعت نماز گزارد و سپس که آفتاب روشن شد فرمود : « همانا خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند بوده و به مرگ کسی نمی گیرند و چون خسوف شود نماز بگزارید و دعا کنید تا بر شما روشن گردند .[2]

و این فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم بدان سبب بود که پسر آن حضرت که ابراهیم نام داشت فوت کرد و مردم کسوف را به فوت او

---

۱) برخی از ناظران برمؤلف اعتراض کرده اند که این حدیث را باترجمه مناسبتی نیست نه‌صریحاً ونه ضمناً. درجواب این اعتراض گفته اند که این حدیث مختصر از حدیث لاحق است وآن هم مرویات ابوبکره است پس به اعتبار آن دلالتی دارد. یاآنکه ازمؤلف عوض شمس ، قمر روایت شده است . (تیسیر القاری).

نسبت می دادند .

١٨- باب: الرُّكْعَةُ الأُولَى فِي الْكُسُوفِ أطْوَلُ

١٠٦٤- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمْ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي سَجْدَتَيْنِ ، الأَوَّلُ الأَوَّلُ أَطْوَلُ . [راجع: ١٠٤٤ . أخرجه مسلم: ٩٠١]

باب ـ ١٨، ركعت اول در نماز كسوف دارزتر است.

١٠٦٤- از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت : همانا پيامبر صلى الله عليه و سلم در نماز كسوف آفتاب، چهار ركوع را در دو ركعت گزارد . و ركعت اول درازتر بود .

١٩- باب: الْجَهْرِ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْكُسُوفِ

١٠٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ نَمِرٍ: سَمِعَ ابْنَ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: جَهَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلاةِ الْخُسُوفِ بِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ كَبَّرَ فَرَكَعَ ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». ثُمَّ يُعَاوِدُ الْقِرَاءَةَ فِي صَلاةِ الْكُسُوفِ ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكْعَتَيْنِ ، وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ . [راجع :١٠٤٤ . اخرجه مسلم: ٩٠١]

باب ـ ١٩، قرائت به آواز بلند در نماز كسوف.[1]

١٠٦٥- از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت : پيامبر صلى الله عليه و سلم در نماز كسوف به آواز بلند قرائت كرد و آنگاه كه از قرائت فارغ گشت تكبير گفت و ركوع كرد و چون از ركوع بلند شد گفت :
« سمع الله لمن حمده، ربنا و لک الحمد » .
سپس آن حضرت بار ديگر به قرائت در نماز كسوف پرداخت؛ چهار ركوع و چهار سجده در دو ركعت.

١٠٦٦-وَقَالَ الأَوْزَاعِيُّ وَغَيْرُهُ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ الشَّمْسَ خَسَفَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَبَعَثَ مُنَادِيًا بِـ: الصَّلاةُ جَامِعَةٌ، فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكْعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ .

وَأَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ نَمِرٍ: سَمِعَ ابْنَ شِهَابٍ: مِثْلَهُ .

١٠٦٦-از عايشه رضى الله عنها روايت است كه گفت : در زمان رسول الله صلى الله عليه و سلم آفتاب گرفت و آن حضرت كسى را فرستاد كه ندا كند : براى نماز جمع شويد !
سپس آن حضرت به نماز پيش شد و دردو ركعت چهار ركوع و چهار سجده كرد .

---

۱) درمورد قرائت به آواز بلند درنماز كسوف اختلاف است. درشرح شيخ الاسلام گفته شده : به اين حديث تمسک كرده است امام ابويوسف ومحمد وامام احمد واسحاق برجهريه بودن قرائت و مشهور از قول ائمه ثلاثه وعامهٔ شافعيه ومالكيه وجمهور فقها اسرار به قرائت در نماز كسوف آفتاب وجهردر قرائت به خسوف ماه ا ست . (شرح شيخ الاسلام ج٢ ص ٣٨٥)

قال الزُّهْرِيُّ: فَقُلْتُ: مَا صَنَعَ أَخُوكَ ذَلِكَ ، عَبْدُاللَّه ابْنُ الزُّبَيْرِ ، مَا صَلَّى إلا رَكْعَتَيْنِ مِثْلَ الصُّبْحِ ، إِذْ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ ؟ قال: أَجَلْ ، إِنَّهُ أَخْطَأَ السُّنَّةَ .

تَابَعَهُ سُفْيَانُ بْنُ حُسَيْنٍ وَسُلَيْمَانُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ فِي الْجَهْرِ . [راجع :۱۰۴۴ . اخرجه مسلم: ۹۰۱]

ولید گفته است : عبدالرحمن بن نمر مـرا خبـر داد که وی از ابن شهاب (از عروه، از عایـشه) مانند حدیث مذکور شنیده است و (ابن شهاب) زهری گفته است : من (عروه را گفتم که برادر تو عبدالله بن زبیر چه کاری کرد ، نماز کسوف را مانند نماز صبح در مدینه گزارد .
گفت : آری ، به تحقیق که وی سنت نبـوی را اشـتباه کـرده اسـت . متابعـت کـرده است.
عبدالرحمن را) سفیان بن حسین و سلیمان بن کثیر از زهری در قرائت بـه آواز بلنـد در نمـاز کسوف .

SAHIH-AL-BUKHARI
WITH
FARSI TRANSLATION
VOL-I

TRANSLATED BY ABDUL
Ali Nour Ahrary

صحیح البخاری

مولف ابوعبدا... محمد بن اسماعیل بخاری

مترجم: عبدالعلی نور احراری

سرشناسه : بخاری، محمدبن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور : الجامع الصحیح. فارسی - عربی
: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر(ص) مولف
: ابوعبدا... محمد بن اسماعیل بخاری/مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر : تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : (ج.۱) 964-6765-06-8 (ج.۴) 978-964-247-006-8
: (ج.۲) 964-6765-71-0 دوره 964-8688-78-8
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : عربی - فارسی
یادداشت : ج.۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت : ج.۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت : ج.۴ چاپ اول ۱۳۸۸ (فیپا)
موضوع : احادیث اهل سنت -- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده : احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره : BP ۱۱۹/ ب ۳ ج ۲۰۴۱ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی : ۱۳۱۰۱-۸۸م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد دوم)

مولف	:	امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
ویرایش	:	دکتر عبدا... خاموش هروی
به اهتمام	:	عزیز احمد جامی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	سوم - ۱۳۹۰
شمارگان	:	۱۵۰۰ نسخه
چاپخانه	:	دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۱-۰
شابک دوره	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	:	۱۲۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

فهرست مطالب

۱۷- کتاب سجده‌های قرآن (۱) ۱

باب - ۱ آنچه دربارهٔ سجده‌های قرآن و مسنون بودن آن آمده است.................. ۱
باب - ۲ سجدهٔ سورهٔ (تنزیل) السجده ۱
باب - ۳ سجده سوره (ص) ۲
باب - ۴ سجدهٔ سورهٔ (النجم) ۲
باب - ۵ سجدهٔ مسلمانان همراه مشرکان و مشرک ناپاک است و او را وضو نیست............ ۲
باب - ۶ کسی که آیهٔ سجده را خواند و (در آن وقت) سجده نکرد.................... ۳
باب - ۷ سجدهٔ سورهٔ (اذاالسماء انشقت) ۳
باب - ۸ کسی که به سبب سجود خوانندهٔ (آیهٔ سجده)، سجده کند..................... ۴
باب - ۹ ازدحام مردم، آنگاه که امام آیت سجده را بخواند........................ ۴
باب - ۱۰ کسی که بر این باور است که خدای عزوجل سجدهٔ (تلاوت) را واجب نکرده است. ۴
باب - ۱۱ کسی که در نماز آیهٔ سجده را خواند و در آن سجده کرد ۶
باب - ۱۲ کسی که (با امام) نماز بگزارد و از فرط ازدحام جایی برای سجده نیابد.......... ۶

۱۸- کتاب کوتاه کردن نماز ۷

باب - ۱ آنچه دربارهٔ کوتاه کردن نماز آمده است. و چند وقت اقامت می‌نماید تا نماز را کوتاه بگزارد ۷
باب ۲ نماز در منیٰ........................ ۸
باب ۳ - باب پیامبر ﷺ در حج خود، چند روز در مکه اقامت کرد............... ۹
باب - ۴ در کدام (مسافت از سفر) نماز کوتاه می‌شود ۹
باب - ۵ کسی که (به قصد سفر)از جای خود بیرون می‌رود، نماز راکوتاه کند............ ۱۰
باب - ۶ نماز شام در سفر سه رکعت گزارده شود................................ ۱۱
باب - ۷ نماز نفل بر پشت حیوان و هر سو که روی بگرداند ۱۲
باب - ۸ نماز بر پشت حیوان به اشاره ۱۲
باب - ۹ فرود آمدن برای نماز فرض ۱۳
باب - ۱۰ نماز نفل بر پشت خر.......... ۱۳
باب - ۱۱ کسی که در سفر، پس از نماز فرض و قبل از آن نماز نمی‌گزارد............... ۱۴
باب - ۱۲ کسی که در سفر، نه پس از نماز و نه قبل از آن، نماز نفل نگزارد ۱۴
باب - ۱۳ جمع نماز شام و خفتن در سفر ... ۱۵
باب - ۱۴ آیا اذان گفته شود یا اقامه، هرگاه میان نماز شام و خفتن جمع شود؟............ ۱۶
باب - ۱۵ هرگاه مسافر قبل از چاشت سفر آغاز کند، نماز پیشین را تا به وقت عصر تأخیر نماید ۱۶
باب - ۱۶ هرگاه پس از میلان آفتاب به سفر آغاز کند، نماز پیشین را بگزارد و بعد سوار گردد.. ۱۷
باب - ۱۷ نماز نشسته ۱۷
۱۸ - باب نماز نشسته به اشاره ۱۸
باب - ۱۹ کسی که نتواند نشسته نماز بگزارد، به پهلو افتاده نماز بگزارد................ ۱۹
باب - ۲۰ اگر کسی نشسته نماز می‌گزارد و سپس بهبود می‌یابد و یا اندکی سبکی در خود احساس می‌کند، بقیهٔ نماز را ایستاده تمام کند ۱۹

۱۹- کتاب تَهَجُّد ۲۱

باب - ۱ تَهَجُّد در شب و گفتهٔ خدای Y : به شب خیز و نماز کن و این افزونی است بر تو (بنی اسرائیل: ۷۹) ۲۱
باب - ۲ فضیلت نماز شب (تهجد)......... ۲۲
باب - ۳ درازی سجده در نماز شب ۲۲
باب - ۴ ترک نماز شب برای بیمار......... ۲۳

باب - ۵ برانگیختن پیامبر « (مردم) را به نماز شب و نمازهای نفل، بدون آنکه واجب گرداند
باب - ٦ ایستادن پیامبر « به نماز شب تا آنکه پاهایش ورم می‌نمود............ ۲۵
باب - ۷ کسی که نزدیک سحرگاه خوابید... ۲۵
باب - ۸ کسی که سحری کرد و نخوابید تا آنکه نماز صبح گزارد ۲٦
باب - ۹ درازی قیام در نماز شب ۲٦
باب - ۱۰ نماز پیامبر « چگونه بود و پیامبر « در شب چند رکعت نماز می‌گزارد؟ ۲۷
باب - ۱۱ قیام پیامبر « به نماز شب و خواب وی و آنچه از نماز شب منسوخ شده است ۲۸
باب - ۱۲ گروه‌های شیطان در عقب سر. اگر کسی نماز شب نگزارد. ۲۹
باب - ۱۳ کسی که خوابید و نماز نگزارد، شیطان در گوش وی بول کرده است............ ۳۰
باب - ۱۴ دعا و نماز در آخر شب......... ۳۰
باب - ۱۵ کسی که اول شب بخوابد و آخر شب را زنده بدارد.......................... ۳۱
باب - ۱٦ نماز پیامبر « در شب، در رمضان و غیر آن.............................. ۳۱
باب - ۱۷ فضیلت وضو در شب و روز و فضیلت نماز پس از وضو، در شب و روز ۳۲
باب - ۱۸ آنچه از سخت گیری در عبادات مکروه است ۳۲
باب - ۱۹ آنچه از ترک نماز شب مکروه است کسی را که قبل بر آن، نماز شب می‌گزارد... ۳۳
باب - ۲۰ .... ۳۴
باب - ۲۱ ثواب کسی که شب بیدار شود و نماز بگزارد........................... ۳۴
باب - ۲۲ مدامت بر دو رکعت (سنت) صبح. ۳٦
باب - ۲۳ بعد از (سنت) صبح بجانب راست پهلو نهادن............................ ۳٦
باب - ۲۴ کسی که پس از دو رکعت (سنت) صبح سخن بگوید و پهلو بر زمین ننهد........... ۳٦
باب - ۲۵ آنچه دربارهٔ نماز نفل آمده که دو دو رکعت است ۳٦
باب - ۲٦ سخن گفتن پس از دو رکعت (سنت) صبح ۳۹
باب - ۲۷ مواظبت بر دو رکعت (سنت) صبح و کسی که آن را نفل نامید................ ۳۹
باب - ۲۸ در دو رکعت (سنت) صبح چه خوانده میشود............................. ۴۰
باب - ۲۹ نمازهای نفل (سنت) بعد از نمازهای فرض............................. ۴۰
باب - ۳۰ کسی که بعد از نماز فرض نماز نفل (سنّت) نمی‌گزارد ۴۱
باب - ۳۱ نماز ضحیٰ در سفر ۴۱
باب - ۳۲ کسی که نماز ضحیٰ (چاشت) نگزارد و گزاردنش را جایز بداند ۴۲
باب - ۳۳ نماز ضحیٰ (چاشت) در حال اقامت (غیر سفر) ۴۲
باب - ۳۴ دو رکعت نماز قبل از نماز فرض پیشین............................... ۴۳
باب - ۳۵ نماز قبل از فرض شام ۴۴
باب - ۳٦ نمازهای نفل به جماعت......... ۴۴
باب - ۳۷ نماز نفل در خانه............ ۴۷

۲۰ - کتاب فضیلت نماز در مسجد مکه و مدینه.................. ۴۸

باب - ۱ فضیلت نماز در مسجد مکه و مدینه . ۴۸
باب - ۲ مسجد قُباء................. ۴۹
باب - ۳ کسی که هر روز شنبه به مسجد قبا بیاید.............................. ۴۹
باب - ۴ آمدن به مسجد قباء پیاده و سواره .. ۴۹
باب - ۵ فضیلت جایی که میان قبر و منبر آن حضرت است ۵۰
باب - ٦ مسجد بیت المقدس ۵۰

۲۱ - کتاب عمل در نماز ۵۲
باب - ۱ به کار بردن دست در نماز در عملی که در رابطه به نماز نباشد. ۵۲
باب - ۲ سخنی که در نماز از آن منع شده است. ۵۳
باب - ۳ آنچه از تسبیح و تحمید در نماز برای مردان جایز است ۵۴
باب - ۴ کسی که در حال نماز از قومی نام بگیرد یا بر کسی سلام کند و حکم آن را نداند. ۵۴
باب - ۵ کف زدن (در نماز) برای زنان است:. ۵۵
باب - ٦ کسی که از روی ضرورت، در حال نماز عقب آمد یا پیش رفت. ۵۵
باب - ۷ اگر مادر پسرش را که در نماز است صدا زند. ۵٦
باب - ۸ هموار کردن سنگریزه در حال نماز . ۵۷
باب - ۹ گستردن جامه در نماز برای سجده .. ۵۷
باب - ۱۰ آن عملی که در نماز جایز است. . ۵۷
باب - ۱۱ اگر حیوان مردی که در نماز است رها گردد. ۵۸
باب - ۱۲ آنچه از تُف افکندن و پف کردن در نماز جایز گفته شده ٦۰
باب - ۱۳ مردی که از روی نادانی در نماز کف می‌زند، نمازش فاسد نمی‌شود. ٦۱
باب - ۱۴ اگر کسی برای نمازگزار بگوید: پیش برو یا منتظر باش! و او انتظار بکشد، باکی ندارد.. .... ٦۱
باب - ۱۵ در نماز، جواب سلام داده نشود .. ٦۱
باب - ۱٦ بلند کردن دستها در نماز برای کاری که مورد ضرورت نمازگزار است. ٦۲
باب - ۱۷ دست بر سُرین گرفتن در نماز. ... ٦۳
باب - ۱۸ تفکر مرد در مورد چیزی در حال نماز. ٦۴

۲۲ - کتاب سهو ۶۶
باب - ۱ آنچه دربارهٔ سهو آمده، اگر نمازگزار پس از دو رکعت فرض بلند شد (به تشهد ننشست) ٦٦
باب - ۲ اگر پنج رکعت نماز بگزارد. ٦٦
باب - ۳ اگر نمازگزار پس از دو رکعت یا سه رکعت سلام بدهد و سپس دو سجده کند، مانند سجدهٔ نماز یا درازتر از آن. ٦۷
باب - ۴ کسی که پس از دو سجدهٔ سهو، تشهد (التحیات) نخواند ٦۷
باب - ۵ کسی که در سجدهٔ سهو تکبیر می‌گوید ٦۸
باب - ٦ اگر نمازگزار نداند که سه رکعت گزارده یا چهار رکعت، در حالی که نشسته است دو سجده کند. ٦۹
باب - ۷ سهو در نماز فرض و نفل ۷۰
باب - ۸ اگر به نمازگزار سخنی گفته شود و او با دست خویش اشاره کند و بشنود (نمازش باطل نمی‌شود) ۷۰
باب - ۹ اشاره در نماز. ۷۲

۲۳ - کتاب جنازه ۷۴
باب - ۱ در احکام جنازه ۷۴
باب - ۲ امر به همراهی جنازه. ۷۴
باب - ۳ در آمدن بر مرده پس از مرگ و پس از آنکه در کفن درآورده شده است. ۷۵
باب - ۴ مردی که خبر مرگ کسی را شخصاً به اهل میّت برساند. ۷۸
باب - ۵ اعلام جنازه. ۷۸
باب - ٦ فضیلت کسی که فرزند او مُرد و شکیبایی ورزید ۷۹
باب - ۷ گفتهٔ مرد بر زنی که بر سر قبر است: شکیبایی پیشه کن! ۸۰
باب - ۸ غسل و وضو دادن مرده با آب و سِدْر. ۸۰

باب - ۹ آنچه مستحب است که به عدد طاق شسته شود. ۸۱
باب - ۱۰ از جانب راست مرده (غسل) آغاز می‌شود. ۸۲
باب - ۱۱ جاهای وضوی مرده. ۸۲
باب - ۱۲ آیا رواست که زن در ازار مرد کفن کرده شود؟ ۸۲
باب - ۱۳ کافور در مرحلهٔ آخر. ۸۲
باب - ۱۴ گشودن موی زن. ۸۳
باب - ۱۵ چگونگی جامه پوشانیدن مرده. ۸۳
باب - ۱٦ آیا موی سر زن سه طرف گردانیده شود ۸۴
باب - ۱۷ موی زن به پس پشت وی افکنده شود. ۸۵
۱۸ - (موی سر زن به پس پشت وی سه گیسو گردانیده شود). ۸۵
باب - ۱۹ جامه‌های سفید برای کفن ۸۵
باب - ۲۰ کفن در دو جامه ۸۵
باب - ۲۱ مالیدن حنوط (خوشبویی) بر مُرده. ۸٦
باب - ۲۲ مُحرِم (کسی که در احرام حج یا عمره است) چگونه کفن می‌شود؟ ۸٦
باب - ۲۳ کفن در پیراهن دوخته شده یا دوخته نشده و کسی که بدون پیراهن کفن کرده شد. ۸۷
باب - ۲۴ کفن بدون پیراهن ۸۸
باب - ۲۵ کفن بدون دستار ۸۸
باب - ۲٦ کفن از مجموع مال است. ۸۹
باب - ۲۷ هرگاه برای کفن بجز یک جامه چیزی یافت نشود. ۸۹
باب - ۲۸ هرگاه کفن نیابد ۹۰
باب - ۲۹ کسی که در زمان پیامبر « کفن خویش را آماده کرد و بر وی اعتراض نشد. ۹۱
باب - ۳۰ همراهی کردن زنان جنازه را. ۹۱
باب - ۳۱ میعاد سوگواری زن برای غیر شوهر ۹۲
باب - ۳۲ زیارت قبرها. ۹۳
باب - ۳۳ فرمودهٔ پیامبر « «مرده به سبب بعضی گریستن بازماندگانش بر وی، عذاب می‌شود.» ۹۳
باب - ۳۴ آنچه مکروه است از نوحه کردن بر مرده. ۹۷
باب - ۳۵ ۹۸
باب - ۳٦ از ما نیست کسی که گریبان پاره کند. ۹۹
باب - ۳۷ اندوه پیامبر « بر سوگ سعد بن خوله ۹۹
باب - ۳۸ آنچه از تراشیدن موی به هنگام مصیبت منع می‌شود. ۱۰۰
باب - ۳۹ از ما نیست کسی که بر رخسار خود سیلی بزند. ۱۰۰
باب - ۴۰ آنچه منع می‌شود از واویلا گفتن و نوحه‌خوانی دوران جاهلیت در وقت مصیبت ۱۰۱
باب - ۴۱ کسی که به مصیبت نشست و اندوهش آشکار بود. ۱۰۱
باب - ۴۲ کسی که به هنگام مصیبت اندوه خود را ظاهر نکرد. ۱۰۲
باب - ۴۲ صبر در نخستین مرحلهٔ مصیبت. ۱۰۳
باب - ۴۳ فرمودهٔ پیامبر « : «همانا ما از جدایی تو اندوهگین می‌باشیم» ۱۰۳
باب - ۴۵ گریستن نزد بیمار ۱۰۴
باب - ۴٦ آنچه منع می‌شود از نوحه و گریه و زجر از آن ۱۰۵
باب - ۴۷ ایستادن برای جنازه ۱۰٦
باب - ۴۸ کسی که برای جنازه می‌ایستد، کی بنشیند ۱۰۷
باب - ۴۹ کسی که جنازه را همراهی می‌کند ننشیند تا آنکه جنازه از شانه‌های مردم بر زمین نهاده شود و اگر کسی نشست به او امر شود که ایستاده شود. ۱۰۷
باب - ۵۰ کسی که برای جنازهٔ یهودی ایستاد. ۱۰۸

باب - ۵۱ حمل جنازه توسط مردها نه زنها. ۱۰۸
باب - ۵۲ شتاب در حمل جنازه ۱۰۹
باب - ۵۳ گفته مُرده که در تابوت است: مرا پیش ببرید........................ ۱۰۹
باب - ۵۴ کسی که در نماز جنازه در عقب امام دو صف یا سه صف بندد............ ۱۱۰
باب - ۵۵ صفوف در جنازه ۱۱۰
باب - ۵۶ صفوف کودکان با مردان در نماز جنازه........................ ۱۱۱
باب - ۵۷ سنّت نماز بر جنازه ۱۱۱
باب - ۵۸ فضیلت همراهی جنازه........ ۱۱۲
باب - ۵۹ کسی که انتظار بکشد تا مرده دفن شود ۱۱۳
باب - ٦۰ نماز پسران نابالغ با مردان بر جنازه........................ ۱۱۴
باب - ٦۱ نماز بر جنازه در مُصلّا و مسجد . ۱۱۴
باب - ٦۲ کراهیت مسجد گرفتن بر قبور... ۱۱۵
باب - ٦۳ نماز بر زنان ولادت کرده‌ای که در مدت نفاس می‌میرند........................ ۱۱۵
باب - ٦۴ امام در جنازۀ زن و مرد، به کدام جای می‌ایستد......................... ۱۱٦
باب - ٦۵ بر جنازه چهار تکبیر است ۱۱٦
باب - ٦٦ خواندن سورۀ فاتحه الکتاب (الحمدُلِلّه...) در نماز جنازه ۱۱۷
باب - ٦۷ نماز بر قبر پس از آنکه مرده دفن شده‌است.......................... ۱۱۷
باب - ٦۸ مرده صدای پای را می‌شنود.... ۱۱۸
باب - ٦۹ کسی که دوست می‌دارد در سرزمین مقدس و مانند آن دفن شود. ۱۱۹
باب - ۷۰ دفن در شب............... ۱۱۹
باب - ۷۱ ساختن مسجد بر قبر ۱۲۰
باب - ۷۱ کسی که به قبر زن درآید........ ۱۲۰
باب - ۷۳ نماز بر شهید ۱۲۱
باب - ۷۴ دفن دو یا سه مرد در یک قبر... ۱۲۲
باب - ۷۵ کسی که غسل شهدا را لازم نمی‌بیند......................... ۱۲۲
باب - ۷٦ کدام یک پیشتر به لحد گذاشته شود ۱۲۲
باب - ۷۷ اِذخِر و گیاه در قبر ۱۲۳
باب - ۷۸ آیا مرده به سببی از قبر و لحد بیرون آورده شود؟......................... ۱۲۴
باب - ۷۹ لحد و شکافت راست در قبر ... ۱۲۵
باب - ۸۰ اگر کودکی مسلمان شود و در کودکی بمیرد آیا بر وی نماز گزارده شود و آیا بر کودک اسلام عرضه شود.................. ۱۲٦
باب - ۸۱ اگر مشرک به هنگام مرگ بگوید: لا اله الا الله ۱۲۹
باب - ۸۲ شاخ بی‌برگ بر قبر.......... ۱۳۰
باب - ۸۳ گفتار واعظ بر سر قبر و نشستن یارانش در اطراف او ۱۳۱
باب - ۸۴ آنچه در مورد خودکشی آمده است ۱۳۲
باب - ۸۵ آنچه از نماز جنازه بر منافقین و آمرزش بر مشرکین مکروه شده است ۱۳۳
باب - ۸٦ ستودن مردم مرده را ۱۳۴
باب - ۸۷ آنچه در مورد عذاب قبر آمده است............................ ۱۳۵
باب - ۸۸ پناه جستن از عذاب قبر....... ۱۳۸
باب - ۸۹ عذاب قبر از سبب غیبت و آلودگی با پیشاب.......................... ۱۳۹
باب - ۹۰ جایگاه مرده، صبح و شام به او نشان داده می‌شود....................... ۱۴۰
باب - ۹۱ سخن مرده بر تابوت.......... ۱۴۰
باب - ۹۲ آنچه دربارۀ فرزندان مسلمانان گفته شده ۱۴۰
باب - ۹۳ آنچه دربارۀ فرزندان مشرکین گفته شده ۱۴۱
باب - ۹۴ مرگِ روز دوشنبه........... ۱۴۵

باب - ۹۵ مرگ ناگهانی ۱۴۵
باب - ۹۶ آنچه دربارۀ قبر پیامبر » و ابوبکر و عمر آمده است. ۱۴۶
باب - ۹۷ آنچه از دشنام مرده‌ها منع شده است ۱۵۰
باب - ۹۸ یادکردن بدترین مرده‌ها ۱۵۰

۲۴ - کتاب زکات............... ۱۵۱

باب - ۱ وجوب (فرضیت) زکات ۱۵۱
باب - ۲ بیعت به شرط دادن زکات........ ۱۵۴
باب - ۳ گناه کسی که زکات نمی‌دهد..... ۱۵۴
باب - ۴ مالی که زکات آن داده شده باشد، گنج نیست ۱۵۶
باب - ۵ مصرف مال در حق آن ۱۵۹
باب - ٦ ریاء در صدقه................ ۱۵۹
باب - ۷ خداوند صدقه‌ای را که از خیانت در مال غنیمت باشد نمی‌پذیرد ۱۵۹
باب - ۸ صدقه از کسب پاک و حلال ۱٦۰
باب - ۹ صدقه دادن قبل از رد شدن آن... ۱٦۰
باب - ۱۰ از آتش دوزخ دوری جویید هر چند با نیمی از خرما و صدقۀ اندک باشد......... ۱٦۲
باب - ۱۱ کدام صدقه بهتر است و صدقۀ کسی که حریص و تندرست است ۱٦۴
باب - ۱۲ صدقۀ علنی و آشکار ۱٦۵
باب - ۱۳ صدقۀ پنهانی ۱٦۵
باب - ۱۴ اگر کسی به توانگری صدقه بدهد و نداند که او توانگر است ۱٦۵
باب - ۱۵ کسی که بر پسر خود صدقه بدهد و نداند.......................... ۱٦٦
باب - ۱٦ صدقه با دست راست.......... ۱٦۷
باب - ۱۷ کسی که به خادم خود بگوید که صدقه بدهد و به دست خود صدقه ندهد ۱٦۸
باب - ۱۸ صدقه نیست، مگر این که صدقه دهنده توانگر باشد.................. ۱٦۸
باب - ۱۹ منّت‌گذاری کننده به آنچه می‌دهد ۱۷۰
باب - ۲۰ کسی که شتاب در صدقه را در روز آن دوست می‌دارد..................... ۱۷۰
باب - ۲۱ تشویق به صدقه و وساطت در آن ۱۷۱
باب - ۲۲ صدقه به قدر توانمندی ۱۷۲
باب - ۲۳ صدقه، گناه را می‌پوشاند ۱۷۲
باب - ۲۴ کسی که در حال مشرک بودن صدقه داده باشد و سپس اسلام آورده باشد....... ۱۷۳
باب - ۲۵ ثواب خادمی که به امر آقای خود صدقه بدهد بدون قصد ضایع کردن آن ۱۷۳
باب - ۲٦ ثواب زنی که از خانه شوهر صدقه یا مواد خوراکی می‌دهد که قصد ضایع کردن نداشته باشد ۱۷۴
باب - ۲۷ فرمودۀ خدای تعالی: «هر که صدقه داد و پرهیزگاری نمود» ۱۷۵
باب - ۲۸ مثال صدقه دهنده و بخیل ۱۷۵
باب - ۲۹ صدقۀ که زادۀ کسب و تجارت است ۱۷٦
باب - ۳۰ بر هر مسلمانی صدقه است و کسی که چیزی نیابد، کاری پسندیده انجام دهد ۱۷۷
باب - ۳۱ چه مقدار زکات داده شود و چه مقدار صدقه، و کسی که گوسفندی صدقه داده باشد ۱۷۷
باب - ۳۲ زکات نقره.............. ۱۷۸
باب - ۳۳ غیر نقدینه در زکات ۱۷۸
باب - ۳۴ میان متفرِق جمع نشود و میان مُجْتَمِع تفریق نشود ۱۸۰
باب - ۳۵ زکاتی که از مجموع مال دو شریک است هر دوی آنها به مقدار شرکت خود مساوات کنند ۱۸۰
باب - ۳٦ زکات شتر.............. ۱۸۱
باب - ۳۷ کسی که نصاب زکات او، به - بنت

مخاض - رسیده باشد و او - بنت مخاض - نداشته باشد ۱۸۱
باب - ۳۸ زکات گوسفند ۱۸۲
باب - ۳۹ به زکات گرفته نشود: حیوان پیر . ۱۸۴
باب - ۴۰ گرفتن بُزغاله به زکات ۱۸۴
باب - ۴۱ بهترین اموال مردم به زکات گرفته نشود ۱۸۵
باب - ۴۲ به کمتر از پنج شتر زکات نیست . ۱۸۵
باب - ۴۳ زکات گاو................ ۱۸۵
باب - ۴۴ زکات بر وابستگان نزدیک خویش........................ ۱۸۶
باب - ۴۵ بر اسب شخص مسلمان زکات نیست ۱۸۸
باب - ۴۶ بر غلام شخص مسلمان زکات نیست ۱۸۹
باب - ۴۷ صدقه بر یتیمان ۱۸۹
باب - ۴۸ زکات بر شوهر و یتیمانی که از ایشان سرپرستی می‌کند ۱۹۰
باب - ۴۹ فرمودۀ خدای تعالی:.......... ۱۹۱
باب - ۵۰ امتناع از گدایی ۱۹۲
باب - ۵۱ کسی را که خداوند بدون سؤال و طمع چیزی ارزانی دارد (۱) ۱۹۴
باب - ۵۲ کسی که برای مال‌اندوزی سؤال می‌کند........................ ۱۹۵
باب - ۵۳ فرمودۀ خدای تعالی:.......... ۱۹۵
باب - ۵۴ تخمین خرما بر درخت......... ۱۹۸
باب - ۵۵ عُشر [ده یک] از زمینی که از آب باران و آب جاری آبیاری می‌شود.............. ۲۰۰
باب - ۵۶ در کمتر از پنج وَسَق صدقه (زکات) نیست ۲۰۱
باب - ۵۷ گرفتن زکات خرما هنگام چیدن از درخت........................ ۲۰۱
باب - ۵۸ .... ۲۰۲
باب - ۵۹ آیا صدقه‌دهنده، صدقه‌اش را بخرد........................ ۲۰۳
باب - ۶۰ آنچه دربارۀ صدقه به پیامبر « (و آل وی) گفته شده........................ ۲۰۴
باب - ۶۱ صدقه بر کنیزان آزاد شدۀ زنانِ پیامبر « ۲۰۴
باب - ۶۲ اگر صدقه تغییر یابد........... ۲۰۵
باب - ۶۳ گرفتن صدقه از توانگران و دادن آن به نیازمندان. هرکجا که باشند............. ۲۰۶
باب - ۶۴ نماز امام و دعای وی برای صدقه‌دهنده ۲۰۷
باب - ۶۵ آنچه از دریا برآورده می‌شود ... ۲۰۷
باب - ۶۶ در رِکاز (گنج مدفون) خُمس (یک پنجم) است ۲۰۸
باب - ۶۷ فرمودۀ خدای تعالی........... ۲۰۹
باب - ۶۸ استفاده از شتر صدقه و شیر آن برای مسافران ۲۰۹
باب - ۶۹ داغ کردن امام، شتر صدقه را با دست خویش........................ ۲۱۰
باب - ۷۰ فرضیت صدقۀ فطر ۲۱۰
باب - ۷۱ صدقه فطر بر بنده و غیر از وی بر مسلمانان ۲۱۱
باب - ۷۲ صدقه فطر یک صاع جو است... ۲۱۱
باب - ۷۳ صدقۀ فطر یک صاع طعام (مواد خوراکی) است........................ ۲۱۱
باب - ۷۴ صدقۀ فطر یک صاع خرما است . ۲۱۲
باب - ۷۵ یک صاع کشمش ۲۱۲
باب - ۷۶ صدقه قبل از عید............ ۲۱۲
باب - ۷۷ صدقۀ فطر بر آزاد و غلام...... ۲۱۳
باب - ۷۸ صدقۀ فطر بر خورد و بزرگ است ۲۱۴

۲۵- کتاب حج.................. ۲۱۵
باب - ۱ فرضیت حج و فضیلت آن........ ۲۱۵
باب - ۲ فرمودۀ خدای تعالی ۲۱۶
باب - ۳ حج بر پالان شتر ۲۱۶

باب - ۴ فضیلت حج مبرور ۲۱۷
باب - ۵ تعیین میقاتهای حج و عمره ۲۱۸
باب - ۶ فرمودۀ خدای تعالی:.......... ۲۱۸
باب - ۷ میقات اِحرام حج و عمره برای مردم مکه........................ ۲۱۹
باب - ۸ میقات مردم مدینه، و پیش از موضع ذوالحلیفه احرام نبندند............ ۲۱۹
باب - ۹ میقات اهل شام ۲۲۰
باب - ۱۰ میقات مردم نجد........... ۲۲۰
باب - ۱۱ میقات کسی که پیش از موضع میقات (به سوی مکه) است................ ۲۲۱
باب - ۱۲ میقات اهل یمن........... ۲۲۱
باب - ۱۳ میقات مردم عراق ذات عِرق است........................ ۲۲۱
باب - ۱۴.......................... ۲۲۲
باب - ۱۵ برآمدن پیامبر « بر راه شَجَره.... ۲۲۲
باب - ۱۶ فرمودۀ پیامبر «: عقیق وادی مبارکی است ۲۲۳
باب -۱۷ شستن خوشبویی از جامه سه بار .. ۲۲۳
باب - ۱۸ خوشبویی به وقت احرام........ ۲۲۴
باب - ۱۹ کسی که تَلبیه (لَبَّیک ...) گوید و موی را به هم چسبانیده باشد.............. ۲۲۵
باب - ۲۰ اِحرام گرفتن، نزدیک مسجد ذُوالحُلَیفة....................... ۲۲۶
باب - ۲۱ جامه‌هایی که مُحرِم نمی‌پوشد... ۲۲۶
باب -۲۲ سوار بر مرکب، پشت سر کسی در حج........................... ۲۲۶
باب - ۲۳ آنچه مُحرِم از جامه‌هایی چون رداء و ازار می‌پوشد ۲۲۷
باب - ۲۴ کسی که شب را در ذُوالحُلیفه صبح کرد ۲۲۸
باب - ۲۵ بلند کردن آواز به تلبیه........ ۲۲۹
باب - ۲۶ تَلبِیه..................... ۲۲۹
باب - ۲۷ تحمید و تسبیح و تکبیر قبل از تلبیه هنگام سوار شدن بر حیوان ۲۳۰
باب - ۲۸ کسی که تلبیه گوید هنگامی که شترش راست به ایستد ۲۳۱
باب - ۲۹ تلبیه گفتن، روی به قبله ۲۳۱
باب - ۳۰ تلبیه هنگام فرود آمدن در وادی . ۲۳۲
باب - ۳۱ در حالت حیض و نفاس چگونه اهلال کنند؟ ۲۳۲
باب - ۳۲ کسی که در زمان پیامبر « مانند پیامبر « اِحرام گرفت و این را ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما از پیامبر « روایت کرده است.............. ۲۳۳
باب - ۳۳ فرمودۀ خدای تعالی:.......... ۲۳۵
باب - ۳۴ تَمَتّع، اِقران در حج و فسخ حج برای کسی که هدی (قربانی) ندارد........... ۲۳۷
باب - ۳۵ کسی که برای حج تلبیه گوید و آن را نام گیرد............................ ۲۴۱
باب - ۳۶ تَمَتُّع..................... ۲۴۱
باب - ۳۷ قول خدای تعالی.......... ۲۴۲
باب - ۳۸ غسل هنگام ورود به مکه ۲۴۳
باب - ۳۹ ورود به مکه به هنگام روز و شب ۲۴۴
باب - ۴۰ از کدام جهت باید وارد مکه شد. ۲۴۴
باب - ۴۱ از کدام جهت باید از مکه خارج شد ۲۴۵
باب - ۴۲ فضیلت مکه و ساختن آن....... ۲۴۶
باب - ۴۳ فضیلت زمین حرم ۲۴۹
باب - ۴۴ میراث گرفتن خانه‌های مکه و خرید و فروش آن ۲۵۰
باب - ۴۵ فرود آمدن پیامبر « در مکه..... ۲۵۱
باب - ۴۶ فرمودۀ خدای تعالی:.......... ۲۵۲
باب - ۴۷ فرمودۀ خدای تعالی.......... ۲۵۳
باب - ۴۸ جامه پوشانیدن کعبه......... ۲۵۴
باب - ۴۹ انهدام کعبه............... ۲۵۵
باب - ۵۰ آنچه دربارۀ حجرالاسود گفته شده است ۲۵۵
باب - ۵۱ بستن دروازۀ کعبه و نمازگزاردن در هر

جای خانه که بخواهد............. ۲۵۶
باب - ۵۲ نماز در کعبه............. ۲۵۶
باب - ۵۳ کسی که به خانهٔ کعبه داخل نمی‌شود و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما زیاد حج می‌گزارد، لیکن به کعبه داخل نمی‌شد.............. ۲۵۷
باب - ۵۴ کسی که در اطراف کعبه تکبیر بگوید......................... ۲۵۷
باب - ۵۵ رمل چگونه آغاز شد......... ۲۵۸
باب - ۵۶ استلام حجرالاسود هنگام رسیدن به مکه در نخستین طوافی که می‌کند و رمل در سه دور اول طواف......................... ۲۵۸
باب - ۵۷ رمل در حج و عُمره........... ۲۵۹
باب - ۵۸ استلام حجرالاسود توسط چوب خمیده............................ ۲۶۰
باب - ۵۹ کسی که بجز دو رکن یمانی را استلام نکرد............................ ۲۶۰
باب - ۶۰ بوسیدن حجرالاسود........... ۲۶۱
باب - ۶۱ کسی که با رسیدن به حجرالاسود بدان اشاره کند........................ ۲۶۱
باب - ۶۲ گفتن تکبیر در برابر رکن (حجرالاسود).................... ۲۶۲
باب - ۶۳ کسی که با رسیدن به مکه، کعبه را طواف کند............................ ۲۶۲
باب - ۶۴ طواف زنان با مردان.......... ۲۶۳
باب - ۶۵ سخن زدن در طواف.......... ۲۶۴
باب - ۶۶ اگر کسی در وقت طواف تسمه و یا چیزی ناخوشایند ببیند، آن را قطع کند ۲۶۵
باب - ۶۷ کسی که برهنه است کعبه را طواف نکند و مشرک حج نکند.................. ۲۶۵
باب - ۶۸ اگر کسی طواف را متوقف سازد. ۲۶۵
باب - ۶۹ پیامبر « در هفت دَور طواف، دو رکعت نماز گزارد......................... ۲۶۶
باب - ۷۰ کسی به کعبه نزدیک نشود..... ۲۶۷
باب - ۷۱ کسی که دو رکعت طواف را خارج از مسجد گزارد و عمر ۲ آن را خارج از حَرَم گزارد......................... ۲۶۷
باب - ۷۲ کسی که دو رکعت نماز طواف را در عقب مقام ابراهیم گزارد............. ۲۶۸
باب - ۷۳ طواف پس از نماز صبح و عصر . ۲۶۸
باب - ۷۴ مریض سواره طواف کند....... ۲۶۹
باب - ۷۵ تدارک آب برای حاجیان....... ۲۶۹
باب - ۷۶ آنچه دربارهٔ زمزم گفته شده است.......................... ۲۷۰
باب - ۷۷ طواف قارِن (کسی که حج و عمره را جمع کند)......................... ۲۷۱
باب ۷۸.......................... ۲۷۳
باب - ۷۹ وجوب صفا و مروه، و اینکه از شعائر خداوند گردانیده شده است............. ۲۷۴
باب - ۸۰ آنچه دربارهٔ سَعی میان صفا و مروه آمده است............................ ۲۷۶
باب - ۸۱ حایض تمام مناسک حج را بجای آورد.......................... ۲۷۸
باب - ۸۳ احرام از بطحاء و دیگر مواضع برای اهل مکه و حاجیانی که به مِنی می‌روند ۲۸۰
باب - ۸۳ در روز ترویح (حاجی) نماز پیشین را به کجا بگزارد.......................... ۲۸۱
باب - ۸۴ نماز در مِنی.................. ۲۸۱
باب - ۸۵ روزهٔ روز عرفه (نهم ذی‌حجه) .. ۲۸۲
باب - ۸۶ تلبیه و تکبیر، در صبح روزی که از مِنی به عرفات روند....................... ۲۸۲
باب - ۸۷ راهی شدن به سوی عرفات در نیمهٔ روز.......................... ۲۸۳
باب - ۸۸ توقف در عرفات در حالت سواره ۲۸۳
باب - ۸۹ جمع میان دو نماز در عرفات.... ۲۸۴
باب - ۹۰ کوتاه کردن خطبه در عرفات.... ۲۸۴
باب - شتاب در موقف ۲۸۵
باب - ۹۱ وقوف به عرفات ۲۸۵
باب - ۹۲ در بازگشت از عرفات شتاب

کردن ۲۸۷
باب- ۹۳ فرود آمدن میان عرفات و جمع (میان نمازها) ۲۸۷
باب- ۹۴ امر کردن پیامبر « مردم را به آرامش و اشارت کردن به ایشان با تازیانه.......... ۲۸۸
باب- ۹۵ جمع میان دو نماز در مزدلفه.... ۲۸۹
باب- ۹۶ کسی که میان دو نماز جمع کرد و نماز نفل نگزارد ۲۸۹
باب- ۹۷ کسی که به هر یک از این دو نماز اذان و اقامت گفت ۲۹۰
باب- ۹۸ کسی که افراد ناتوان خانواده‌اش را شبانگاه، پیشتر بفرستد............... ۲۹۱
باب- ۹۹ نماز بامداد در مزدلفه چه زمانی گزارده شود.......................... ۲۹۲
باب- ۱۰۰ چه وقت از مزدلفه باید راهی شد.............................. ۲۹۳
باب- ۱۰۱ تلبیه و تکبیر بامداد روز نحر هنگام رمی جمرهٔ (عَقَبه) و سوار بر مرکب در پشت سرِ دیگری رفتن ۲۹۴
باب- ۱۰۲ «پس هر که بهره‌ور شد به ادای عمره سپس به ادای حج (یعنی تمتع کرد یا قران).. ۲۹۴
باب- ۱۰۳ سوار شدن بر شتر و گاو قربانی، به دلیل فرمودهٔ او تعالی:................ ۲۹۵
باب- ۱۰۴ کسی که بُدن را با خود بیاورد.. ۲۹۷
باب- ۱۰۵ کسی که در مسیر راه هدی بخرد ۲۹۸
باب ۱۰۶ -کسی‌که هدی را نشانی‌کند و در ذوالحلیفه آن را قلاده نماید و سپس احرام بندد...... ۲۹۹
باب - ۱۰۷ بافتن قلاده (گردن‌بند) برای شتران و گاوهای قربانی.................... ۳۰۰
باب - ۱۰۸ نشانی کردن شتران قربانی..... ۳۰۰
باب - ۱۰۹ کسی که با دست خویش قربانیها را قلاده کرد......................... ۳۰۱
باب - ۱۱۰ قلاده کردن گوسفند قربانی... ۳۰۱
باب - ۱۱۱ گردن‌بندها از پشم ۳۰۲
باب - ۱۱۲ آویختن کشف (بر گردن حیوان قربانی) ۳۰۲
باب - ۱۱۳ پوشش (جل) برای شتران قربانی ۳۰۳
باب - ۱۱۴ کسی که قربانی‌اش را در مسیر راه خرید و آن را قلاده کرد.............. ۳۰۳
باب- ۱۱۵ ذبح کردن مردگاو (قربانی) را از جانب زنان خویش بدون دستور ایشان ۳۰۴
باب- ۱۱۶ ذبح قربانی در قربانگاه پیامبر« در مِنی............................ ۳۰۵
باب- ۱۱۷ کسی که قربانی خویش را به دست خود ذبح کرد...................... ۳۰۵
باب- ۱۱۸ ذبح شتری که یک پای آن بسته شده است.............................. ۳۰۵
باب- ۱۱۹ ذبح بُدن (شتران قربانی) به حالت ایستاده........................... ۳۰۶
باب- ۱۲۰ برای کشندهٔ شتر، از قربانی چیزی داده نشود.......................... ۳۰۷
باب- ۱۲۱ پوست قربانی صدقه داده شود . ۳۰۷
باب- ۱۲۲ جُلهای شتران قربانی صدقه داده شود ۳۰۸
باب- ۱۲۳ .... ۳۰۸
باب- ۱۲۴ آنچه از شتر قربانی خورده می‌شود و آنچه صدقه داده می‌شود ۳۰۹
باب- ۱۲۵ ذبح قربانی پیش از تراشیدن سر ۳۱۰
باب- ۱۲۶ کسی که موی سر را در وقت احرام با هم بچسپاند و پس از احرام بتراشد ۳۱۱
باب- ۱۲۷ تراشیدن و کوتاه کردن موی هنگام بیرون آمدن از اِحرام................ ۳۱۲
باب- ۱۲۸ کوتاه کردن موی مُتمتِّع بعد از عمره............................... ۳۱۳
باب- ۱۲۹ زیارت روز نحر........... ۳۱۳
باب- ۱۳۰ کسی که بعد از شام (مغرب) رَمْی کند............................ ۳۱۴

باب - ۱۳۱ فِتوا بر پشت حیوان در نزدیک جَمره.................. ۳۱۵
باب - ۱۳۲ خطبهٔ ایّام مِنیٰ.......... ۳۱۶
باب - ۱۳۳ آیا آب رسانان و جُز از ایشان در شبهای مِنی در مکه باقی مانند؟.......... ۳۱۹
باب - ۱۳۴ رَمْی جمار (سنگریزه افکندن) . ۳۱۹
باب - ۱۳۵ رَمْی جمار از میان وادی....... ۳۲۰
باب - ۱۳۶ رَمْی جمار با هفت سنگریزه... ۳۲۰
باب - ۱۳۷ کسی که رمی جَمرهٔ عَقَبَه کرد و کعبه مرا به جانب چپ خویش قرار داد.......... ۳۲۱
باب - ۱۳۸ با هر سنگریزه -الله‌اکبر- گفته می‌شود ۳۲۱
باب - ۱۳۹ کسی که جمرهٔ عَقَبَه را رمی نمود و توقف نکرد.................... ۳۲۲
باب - ۱۴۰ کسی که دو جَمره (غیر جمرهٔ عقبه) را رمی کند و در زمین به ایستد و روی به قبله باشد.......................... ۳۲۲
باب - ۱۴۱ دستها را به دعا بلند کردن، نزدیک جمرةِالدنیا و وُسطیٰ ۳۲۳
باب -۱۴۲ دعا به نزدیک دو جمره....... ۳۲۳
باب - ۱۴۳ استعمال خوشبویی بعد از رَمْی جِمار، و تراشیدن سر، قبل از طواف افاضه ۳۲۴
باب - ۱۴۴ طواف وداع............ ۳۲۴
باب - ۱۴۵ اگر زن بعد از طواف افاضه حایض گردد.......................... ۳۲۵
باب - ۱۴۶ کسی که نماز عصر را در روز نَفَر (مراجعت از مِنی) در اَبْطَح گزارد ۳۲۷
باب - ۱۴۷ مُحَصَّب (۱)............. ۳۲۸
باب - ۱۴۸ منزل کردن در ذِی‌طُوَی....... ۳۲۸
باب - ۱۴۹ کسی که در ذِی‌طوایٰ منزل کرد، آنگاه که از مکه برگشت ۳۲۹
باب - ۱۵۰ تجارت در موسم حج و خرید و فروش در بازارهای عهد جاهلیت ۳۳۰
باب - ۱۵۱ روانه شدن از مُحَصَّب در آخر شب ۳۳۰

۲۶- کتاب عُمْره ۳۳۲

باب - ۱ وجوب عُمره و فضیلت آن....... ۳۳۲
باب - ۲ کسی که پیش از حج عمره گزارد . . ۳۳۲
باب - ۳ پیامبر « چند عمره گزارده است . . . ۳۳۳
باب - ۴ عمره در ماه رمضان ۳۳۵
باب - ۵ عُمرهٔ شب حَصْبه (شب حرکت از مِنیٰ) و دیگر ایام......................... ۳۳۶
باب - ۶ عُمره از تنعیم............. ۳۳۶
باب - ۷ عُمرهٔ پس از حج بدون هَدْی (قربانی)........................ ۳۳۸
باب - ۸ ثواب عمره به اندازهٔ رنج و زحمت است ۳۳۹
باب - ۹ عمره کننده، زمانی که طواف عمره را انجام داد و سپس (از مکه) خارج شد، آیا همان، برای طواف وداع کفایت می‌کند.............. ۳۳۹
باب - ۱۰ در عمره چنان کن که در حج می‌کنی.......................... ۳۴۰
باب - ۱۱ چه وقت عمره‌کننده از احرام بیرون آید؟......................... ۳۴۲
باب - ۱۲ در بازگشت از حج یا از عمره یا از غزوه چه گفته می‌شود.............. ۳۴۴
باب - ۱۳ استقبال ورود حاجیان و سوار شدن سه نفر بر یک مرکب.............. ۳۴۵
باب - ۱۴ رسیدن مسافر به منزل، در بامداد . ۳۴۵
باب - ۱۵ وارد شدن به منزل، در آخر روز. ۳۴۵
باب - ۱۶ مسافر با رسیدن به شهر، شب هنگام نزد اهل خانهٔ خود نرود................ ۳۴۵
باب - ۱۷ کسی که با رسیدن به شهر، شتر خود را تند براند.......................... ۳۴۶
باب - ۱۸ فرمودهٔ خدای تعالی: «و بیایید به خانه‌ها از درهای آنها»................ ۳۴۶
باب - ۱۹ سفر پاره‌ای از عذاب است. ۳۴۷

باب- ۲۰ وقتی مسافر از سفر به زحمت افتد به سوی اهل خانهٔ خویش می‌شتابد ۳۴۷

۲۷- کتاب مُنحَصر ۳۴۸

باب- ۱ هرگاه عمره کننده از عمره بازداشته شود ۳۴۸
باب- ۲ احصار در حج ۳۵۰
باب ۳ ذبح قربانی پیش از تراشیدن سر در زمان حصر.......................... ۳۵۰
باب - ۴ کسی که گفت بر محصر (کسی که از حج یا عمره بازمانده است) بدل (قضایی) نیست . ۳۵۱
باب- ۵ فرمودهٔ خدای تعالی: «پس هر که باشد از شما بیمار یا او را رنجی باشد در سر او، پس لازم است عوض آن، از روزه یا صدقه یا قربانی» ۳۵۲
باب- ٦ فرمودهٔ خدای تعالی «صدقه» و آن طعام دادن شش مسکین است.............. ۳۵۳
باب- ۷ طعام دادن در فدیه نصف صاع است.......................... ۳۵۳
باب- ۸ لفظ نُسُک، مراد از آن گوسفند است............................ ۳۵۴
باب- ۹ فرمودهٔ خدای تعالی: «فلا رَفَثَ» (البقره: ۱۹۷) (یعنی مخالفت زنان جایز نیست) ... ۳۵۵
باب- ۱۰ فرمودهٔ خدای عز و جَل......... ۳۵۵

۲۸- کتاب جزای شکار ۳۵۶

باب- ۱ فرمودهٔ خدای تعالی............ ۳۵۶
باب- ۲ اگر کسی که در احرام نیست شکار کند و از آن شکار به کسی بدهد که در احرام است، از آن بخورد........................ ۳۵۶
باب- ۳ اگر احرام گیرندگان شکاری ببینند و بخندند و کسی که در احرام نیست بدان توجه کند.......................... ۳۵۸
باب- ۴ کسی که در احرام است، در کشتن شکار کمک نکند کسی را که در اِحرام نیست.... ۳۵۹
باب- ۵ مُحرِم به سوی شکار اشاره نکند که غیر مُحرِم آن را شکار کند................ ۳٦۰
باب- ٦ اگر کسی برای مُحرم گوره‌خری زنده هدیه بدهد، نپذیرد.................. ۳٦۱
باب- ۷ جانورانی که در کشتن آن بر مُحرِم گناهی نیست ۳٦۱
باب- ۸ درخت حرم بریده نشود ۳٦۳
باب- ۹ شکار حرم رمانیده نشود ۳٦۴
باب- ۱۰ جنگ در مکه روا نیست ۳٦۵
باب- ۱۱ حجامت (خون کشیدن) برای مُحرِم ۳٦٦
باب- ۱۲ ازدواج مُحرِم ۳٦٦
باب- ۱۳ آنچه از خوشبویی برای محرم و محرمه منع شده است................ ۳٦۷
باب- ۱۴ غسل برای مُحرم ۳٦۸
باب- ۱۵ پوشیدن موزه برای محرم اگر کفش نیابد.......................... ۳٦۹
باب- ۱٦
اگر مُحرم ازار نیابد، سراویل (نوعی تنبان) بپوشد ۳۷۰
باب- ۱۷ پوشیدن سلاح برای محرم....... ۳۷۰
باب- ۱۸ ورود به حرم و مکه بدون احرام . ۳۷۰
باب- ۱۹ کسی که از روی نادانی از احکام احرام، احرام گیرد و پیراهن پوشیده باشد......... ۳۷۱
باب- ۲۰ در مورد محرمی که در عرفات بمیرد.......................... ۳۷۲
باب- ۲۱ طریقهٔ مسنونهٔ مردی که در احرام بمیرد......................... ۳۷۳
باب- ۲۲ حج و نذر از جانب مُرده و مرد از جانب زن خود حج می‌کند.............. ۳۷۳
باب- ۲۳ حج از جانب کسی که خودش را بر مرکب استوار گرفته نمی‌تواند.......... ۳۷۴
باب- ۲۴ حج زن از جانب مرد ۳۷۴
باب- ۲۵ حج کودکان با وسایل سفر از مُزدلفه (به

منیٰ) فرستاد، یا گفت: ۳۷۵
باب ـ ۲۶ حج زنان........................ ۳۷۶
باب ـ ۲۷ کسی که نذر کرد پیاده به کعبه رود.......................... ۳۷۸

۲۹- ابواب فضایل مدینه........ ۳۷۹

باب ـ ۱ حَرَم مدینه.................... ۳۷۹
باب ـ ۲ فضیلت مدینه که مردم (بد) را از خود دور می‌کند.......................... ۳۸۰
باب ـ ۳ مدینه طابه است.............. ۳۸۱
باب ـ ۴ دو کوه مدینه................ ۳۸۱
باب ـ ۵ کسی که از مدینه روی بگرداند ... ۳۸۱
باب ـ ٦ ایمان به مدینه باز می‌گردد........ ۳۸۲
باب ـ ۷ گناه کسی که مردم مدینه را بفریبد . ۳۸۲
باب ـ ۸ قلعه‌های مدینه............... ۳۸۳
باب ـ ۹ رجال به مدینه وارد نمی‌شود ۳۸۳
باب ـ ۱۰ مدینه بدکاران را از خود می‌راند . ۳۸۴
باب ـ ۱۱ ناخشنودی پیامبر ﷺ از تخلیهٔ مدینه. ۳۸٦
باب ـ ۱۲ .... ۳۸٦

۳۰- کتاب روزه.............. ۳۸۸

باب ـ ۱ فرضیت روزهٔ رمضان.......... ۳۸۸
باب ـ ۲ فضیلت روزه................ ۳۸۹
باب ـ ۳ روزه، پوشانندهٔ گناهان است ۳۹۰
باب ـ ۴ رَیّان خاص برای روزه‌داران است.. ۳۹۱
باب ـ ۵ آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و کسی که هر دو را جایز می‌داند................ ۳۹۲
باب ـ ٦ کسی که رمضان را با ایمان به فرضیت آن و بخاطر ثواب و به نیت اجرای امر الهی روزه بگیرد ۳۹۳
باب ـ ۷ سخاوت پیامبر ﷺ در رمضان به اوج می‌رسید.......................... ۳۹۳
باب ـ ۸ کسی که در حال روزه، دروغ و عمل ناشایست را ترک نمی‌کند ۳۹۴
باب ـ ۹ اگر روزه‌دار دشنام داده شود، آیا بگوید که من روزه دارم؟!.................. ۳۹۴
باب ـ ۱۰ روزه برای کسی که می‌ترسد در دام شهوت افتد ۳۹۵
باب ـ ۱۱ فرمودهٔ پیامبر ﷺ:........... ۳۹۵
باب ـ ۱۲ دو ماه عید، هر دو ناتمام نمی‌آید ۳۹۷
باب ـ ۱۳ نه می‌نویسیم و نه حساب می‌کنیم. ۳۹۷
باب ـ ۱۴ رمضان را با گرفتن یک و دو روز روزه پیش نیاورید........................ ۳۹۷
باب ـ ۱۵ قول خداوند جَلّ ذکره:........ ۳۹۸
باب ـ ۱٦ فرمودهٔ خدای تعالی:.......... ۳۹۹
باب ـ ۱۷ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم: اذان بلال شما را از طعام سحری باز ندارد....... ۴۰۰
باب ـ ۱۸ تأخیر در سحری.............. ۴۰۰
باب ـ ۱۹ وقفهٔ میان سحری و نماز صبح... ۴۰۰
باب ـ ۲۰ برکت سحری، بدون اینکه واجب باشد؛ زیرا که پیامبر ﷺ و اصحابشان روزهٔ وصال گرفته‌اند و از سحری سخنی نرفته است............. ۴۰۱
باب ـ ۲۱ هرگاه در روز نیت روزه کند ... ۴۰۱
باب ـ ۲۲ روزه‌دار در حال جنابت صبح می‌کند.......................... ۴۰۲
باب ـ ۲۳ هماغوشی کسی که روزه دارد... ۴۰۳
باب ـ ۲۴ بوسیدن برای روزه‌دار ۴۰۳
باب ـ ۲۵ غسل روزه‌دار.............. ۴۰۴
باب ـ ۲٦ اگر روزه‌دار به فراموشی بخورد و بنوشد ۴۰۵
باب ـ ۲۷ مسواک تر و خشک برای روزه‌دار......................... ۴۰٦
باب ـ ۲۸ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم:. ۴۰۷
باب ـ ۲۹ اگر در رمضان جماع کند....... ۴۰۷
باب ـ ۳۰ کسی که در رمضان جماع کند... ۴۰۸
باب ـ ۳۱ مجامعت در رمضان و آیا خانواده‌اش که محتاج باشند از کفارهٔ آن بخورند.......... ۴۰۹
باب ـ ۳۲ حجامت و قی کردن روزه‌دار ... ۴۰۹

باب- ۳۳ روزه گرفتن و روزه خوردن در سفر. ۴۱۱
باب- ۳۴ اگر کسی چند روزی از رمضان روزه بگیرد و سپس سفر کند. ۴۱۲
باب- ۳۵ ۴۱۲
باب- ۳۶ فرمودهٔ پیامبر « برای کسی که بر وی سایه شده و گرمی شدت کرده است «روزه در سفر از نیکویی نیست.» ۴۱۲
باب- ۳۷ اصحاب پیامبر « در گرفتن و خوردن روزه در سفر، بر یکدیگر اعتراض نکردند. ۴۱۳
باب- ۳۸ کسی که در سفر روزه را خورد تا مردم او را ببینند. ۴۱۳
باب- ۳۹ «و بر کسانی که به دشواری تاب می‌آورند کفّاره (که عبارت از خوراک بینوایی است) واجب است.» (البقره: ۱۸۵) ۴۱۴
باب- ۴۰ قضای روزهٔ رمضان، چه وقت انجام شود. ۴۱۵
باب- ۴۱ حایض، روزه و نماز را ترک کند ۴۱٦
باب- ۴۲ کسی که بمیرد و بر وی روزهٔ قضایی باشد ۴۱٦
باب- ۴۳ چه زمانی افطار روزه‌دار روا می‌شود؟ و ابوسعیدخُدری هنگام ناپدیدن شدن قرص خورشید افطار کرد ۴۱۷
باب- ۴۴ افطار شود بر آنچه میسر گردد از آب و غیره ۴۱۸
باب- ۴۵ شتاب در افطار ۴۱۹
باب- ۴٦ کسی که در رمضان افطار کرد و سپس آفتاب نمودار شد ۴۱۹
باب- ۴۷ روزهٔ کودکان ۴۲۰
باب- ۴۸ روزهٔ وصال و کسی که گفته است در شب روزه نیست. ۴۲۰
باب- ۴۹ کیفر کسی که بسیار روزهٔ وصال می‌گیرد و آن را، انس از پیامبر « روایت کرده است. ۴۲۲
باب- ۵۰ روزهٔ وصال تا سحر. ۴۲۲
باب- ۵۱ کسی که برادر (مسلمان خود را سوگند دهد که روزهٔ نفل را بخورد و بر وی روزهٔ قضائی (آن) را واجب نمی‌داند، اگر خوردن روزه بر وی سازگارتر باشد. ۴۲۳
باب- ۵۲ روزهٔ ماه شعبان ۴۲۴
باب- ۵۳ آنچه درباره ایام روزه و غیره روزهٔ پیامبر «گفته شده. ۴۲۵
باب- ۵۴ حق میهمان در روزه ۴۲٦
باب- ۵۵ حق بدن در روزه ۴۲٦
باب- ۵٦ روزهٔ تمال سال ۴۲۷
باب- ۵۷ حق زن در روزه ۴۲۸
باب- ۵۸ یک روز، روزه بگیرد و یک روز بخورد ۴۲۸
باب- ۵۹ روزهٔ داود ۷ ۴۲۹
باب- ٦۰ روزهٔ روزهای بیض: روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه ۴۳۰
باب- ٦۱ کسی که از قومی دیدار کرد و نزد آنها روزه‌اش را نخورد ۴۳۰
باب- ٦۲ روزه در آخر ماه ۴۳۱
باب- ٦۳ روزهٔ روز جمعه ۴۳۲
باب- ٦۴ آیا از روزها چیزی خاص گردانیده شود ۴۳۳
باب- ٦۵ روزهٔ روز عرفه ۴۳۳
باب- ٦٦ روزهٔ روز عید فطر ۴۳۴
باب- ۷۰ روزهٔ روز عید قربان ۴۳۴
باب- ٦۸ روزهٔ ایام تشریق ۴۳٦
باب- ٦۹ روزهٔ روز عاشوراء ۴۳٦

۳۱- کتاب نماز تراویح ۴۳۹
باب- ۱ فضیلت کسی که در رمضان نماز گزارد ۴۳۹

۳۲- کتاب فضیلت شب قدر ۴۴۲
باب- ۱ فضیلت شب قدر ۴۴۲

باب- ۲ جستجوی شب قدر در هفت شب آخر رمضان ۴۴۳
باب- ۳ جستجوی شب قدر در شبهای طاق دهۀ آخر رمضان و در آن حدیثی است از عَباده. ۴۴۴
باب- ۴ برداشتن شناخت شب قدر به سبب نزاع مردم ۴۴۶
باب- ۵ عمل (نیک) در دهۀ آخر رمضان.. ۴۴۶

۳۳- کتاب اعتکاف ۴۴۷

باب- ۱ اعتکاف در دهۀ آخر و اعتکاف در همۀ مساجد........................ ۴۴۷
باب- ۲ حایض سر معتکف را شانه کند.... ۴۴۸
باب- ۳ معتکف بدون ضرورت به خانۀ خود نرود ۴۴۸
باب- ۴ غسل معتکف............... ۴۴۹
باب- ۵ اعتکاف در شب.............. ۴۴۹
باب- ۶ اعتکاف زنان.............. ۴۵۰
باب- ۷ خیمه در مسجد ۴۵۰
باب- ۸ آیا معتکف برای رفع ضرورت خویش تا دروازۀ مسجد بیرون رود.......... ۴۵۱
باب- ۹ اعتکاف و برآمدن پیامبر « از اعتکاف در صبح روز بیستم ۴۵۱
باب- ۱۰ اعتکاف مستحاضه........... ۴۵۲
باب- ۱۱ دیدار زن با شوهرش که در اعتکاف است ۴۵۲
باب- ۱۲ آیا معتکف از خود دفاع کند ... ۴۵۳
باب- ۱۳ کسی که به وقت صبح از اعتکاف بیرون آید........................ ۴۵۴
باب- ۱۴ اعتکاف در ماه شوال........... ۴۵۴
باب- ۱۵ کسی که روزه را در اعتکاف واجب نمی‌داند........................ ۴۵۵
باب- ۱۶ کسی که در جاهلیت نذر کرده که اعتکاف کند و سپس اسلام آورد ۴۵۵
باب- ۱۷ اعتکاف در دهۀ وسط رمضان... ۴۵۶
باب- ۱۸ کسی که قصد اعتکاف کند و سپس موضوعی پدید آید که از اعتکاف بیرون آید........................ ۴۵۶
باب- ۱۹ معتکف سر خود را برای شستن داخل خانه کند ۴۵۷

۳۴- کتاب معاملات ۴۵۸

باب- ۱ آنچه دربارۀ گفتۀ خدای تعالی آورده است:........................ ۴۵۸
باب- ۲ حلال پیدا و آشکار است و حرام پیدا و آشکار است و میان آنها چیزهای مبهم و مشکوکی وجود دارند........................ ۴۶۱
باب- ۳ تفسیر مشبهات ۴۶۲
باب- ۴ آنچه از شبهات که قابل اجتناب است........................ ۴۶۴
باب- ۵ کسی که وسوسه و مانند آن را از شبهات نمی‌شمارد ۴۶۴
باب- ۶ فرمودۀ خدای تعالی:.......... ۴۶۵
باب- ۷ کسی که پروا ندارد از چه راهی مال به دست می‌آورد ۴۶۵
باب- ۸ تجارت در خشکه و غیره ۴۶۶
باب- ۹ به قصد تجارت برآمدن ۴۶۶
باب- ۱۰ تجارت در دریا............. ۴۶۷
باب- ۱۱ «چون ببینند کاروانی یا سرگرمی‌ای را پراکنده شده، متوجه شوند به سوی آن» ... ۴۶۸
باب- ۱۲ فرمودۀ خدای تعالی: ۴۶۸
باب- ۱۳ کسی که فراخی روزی را دوست می‌دارد........................ ۴۶۹
باب- ۱۴ خرید پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم بطور نسیه ۴۶۹
باب- ۱۵ فضیلت کسب روزی با کار..... ۴۷۰
باب- ۱۶ نرمش و جوانمردی در خرید و فروش و کسی که حقی را می‌طلبد باید پارسایی بطلبد. ۴۷۱
باب- ۱۷ کسی که در طلب حق خود ثروتمندی را

مهلت دهد ۴۷۲
باب - ۱۸ کسی که تنگدستی را مهلت دهد . ۴۷۲
باب - ۱۹ اگر فروشنده و خریدار (عیب مال را) بیان کنند و نپوشند و خیرخواه یکدیگر باشند ۴۷۳
باب - ۲۰ بیع خرمای آمیخته به هم ۴۷۴
باب - ۲۱ آنچه دربارهٔ فروشنده گوشت و ذبح‌کننده گفته شده ۴۷۴
باب - ۲۲ آنچه از دروغ و عیب‌پوشی برکت معامله را از میان می‌برد ۴۷۴
باب - ۲۳ قول خدای تعالی ۴۷۵
باب - ۲۴ سودخوار و شاهد و کاتب آن ... ۴۷۵
باب - ۲۵ خورندهٔ سود ۴۷۶
باب - ۲۶ .... ۴۷۷
باب - ۲۷ کراهت سوگند در معامله ۴۷۸
باب - ۲۸ آنچه دربارهٔ زرگر گفته شده ... ۴۷۸
باب - ۲۹ ذکر آهنگر ۴۷۹
باب - ۳۰ ذکر خیّاط ۴۸۰
باب - ۳۱ ذکر بافنده ۴۸۰
باب - ۳۲ نجّار ۴۸۱
باب - ۳۳ خریدن خود رهبر چیزهای مورد ضرورت خود را ۴۸۲
باب - ۳۴ خریدن چهارپایان و خران ۴۸۲
باب - ۳۵ بازارهایی که در روزگار جاهلیت بودند و مردم در روزگار اسلام در آن معامله می‌کردند ۴۸۴
باب - ۳۶ خرید شتران هیم (تشنگی کشیده) و گرگین ۴۸۴
باب - ۳۷ فروش سلاح در زمان فتنه و غیره ۴۸۵
باب - ۳۸ دربارهٔ عطار و فروش مُشک ۴۸۶
باب - ۳۹ ذکر حجامتگر ۴۸۶
باب - ۴۰ تجارت در آنچه پوشیدن آن برای مردان و زنان مکروه است ۴۸۷
باب - ۴۱ صاحب مال سزاوارتر است که بهای مال را تعیین کند ۴۸۸
باب - ۴۲ خیّار، برای چه مدتی جواز دارد؟. ۴۸۸
باب - ۴۳ اگر زمان خیار معین نشود، آیا بیع جایز می‌شود؟ ۴۸۹
باب - ۴۴ بایع و مشتری تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار دارند ۴۸۹
باب - ۴۵ اگر هر یک از بایع و مشتری پس از عقد بیع دیگری را (در قبول و فسخ معامله) اختیار دهد به تحقیق که بیع واجب می‌گردد ۴۹۰
باب - ۴۶ اگر فروشنده شرط خیار را بخواهد، آیا بیع جایز می‌گردد؟ ۴۹۰
باب - ۴۷ اگر کسی چیزی بخرد و همان ساعت قبل از آنکه از هم جدا شوند، آن را ببخشد ۴۹۱
باب - ۴۸ آنچه مکروه است از فریبکاری در معامله ۴۹۲
باب - ۴۹ آنچه در مورد بازارها یاد شده است ۴۹۲
باب - ۵۰ مکروه بودن سر و صدا کردن در بازار ۴۹۵
باب - ۵۱ پیمانه کردن مال به عهدهٔ فروشنده و دهنده است ۴۹۶
باب - ۵۲ آنچه مستحب است در پیمانه کردن ۴۹۷
باب - ۵۳ برکت صاع و مُد پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم ۴۹۸
باب - ۵۴ آنچه دربارهٔ فروش غله و احتکار یاد شده است ۴۹۸
باب - ۵۵ فروش غله پیش از تحویلگیری و فروش آنچه نزد تو نیست ۵۰۰
باب - ۵۶ کسی که بر این باور است که اگر غله به تخمین خریده شود، باید آن را تا زمانی که به منزل خویش می‌رساند نفروشد، و سزای آن ۵۰۰
باب - ۵۷ کسی که متاع و یا حیوانی می‌خرد و آن را نزد فروشنده می‌گذارد، یا حیوان قبل از تسلیمی

بمیرد ۵۰۱
ـ ۵۸ بر بیع برادر مسلمان خود، بیع نکند ۵۰۲
۵۹ بیع مزایده ۵۰۲
ـ ۶۰ بیع نجش، و کسی که گفت: این بیع جواز ندارد ۵۰۳
باب ـ ۶۱ بیع غرر (جنس ناموجود) وَ حَبَلَ‌الحَبَله (بچه در شکم حیوان) ۵۰۳
باب ـ ۶۲ بیع ملامسه ۵۰۴
باب ـ ۶۳ بیع منابذه ۵۰۴
باب ـ ۶۴ فروشنده منع شده است که شیرپستان شتر و گاو و گوسفند را نادوشیده نگهدارد ۵۰۵
باب ـ ۶۵ اگر کسی بخواهد حیوان شیربند را مسترد کند، در عوض دوشیدن وی یک صاع خرما بدهد ۵۰۶
باب ـ ۶۶ فروش غلام زناکار ۵۰۷
باب ـ ۶۷ خرید و فروش با زنان ۵۰۷
باب ـ ۶۸ آیا شهرنشین مال بادیه‌نشین را بدون مزد بفروشد و آیا او را کمک و خیرخواهی کند ۵۰۸
باب ـ ۶۹ کسی که فروش مال بادیه‌نشین را در بدل مزد توسط شهرنشین، ناپسند می‌داند ۵۰۹
باب ـ ۷۰ شهرنشین، به حیث دلال، مال بادیه‌نشین را نفروشد ۵۰۹
باب ـ ۷۱ منع شدن از پیشوازی کاروان حامل غله ۵۱۰
باب ـ ۷۲ انتهای پیشوازی ۵۱۱
باب ـ ۷۳ اگر در بیع شرایطی گذارد که روا نباشد ۵۱۱
باب ـ ۷۴ فروش خرما به خرما ۵۱۳
باب ـ ۷۵ فروش کشمش به کشمش و غله به غله ۵۱۳
باب ـ ۷۶ فروش جو به جو ۵۱۴
باب ـ ۷۷ فروش طلا به طلا ۵۱۴
باب ـ ۷۸ فروش نقره به نقره ۵۱۵
باب ـ ۷۹ فروش دینار به دینار به نسیه ۵۱۵
باب ـ ۸۰ فروش نقره به طلا به نسیه ۵۱۶
باب ـ ۸۱ فروش طلا به نقره، دست به دست ۵۱۶
باب ـ ۸۲ بیع مزابنه ۵۱۷
باب ـ ۸۳ فروش خرما بر سر درخت، به طلا و نقره ۵۱۸
باب ـ ۸۴ تفسیر بیع عرایا ۵۱۹
باب ـ ۸۵ بیع ثمار یا فروش میوه بر درخت، قبل از آنکه سلامت آن ظاهر گردد ۵۲۰
باب ـ ۸۶ فروش میوهٔ درخت خرما قبل از آنکه سلامت آن ظاهر گردد ۵۲۲
باب ـ ۸۷ اگر کسی میوه را بر درخت، قبل از ظاهر شدن سلامت آن بفروشد و سپس بدان آفت رسد، زیان آن متوجه فروشنده است ۵۲۲
باب ـ ۸۸ خرید غله به نسیه ۵۲۳
باب ـ ۸۹ اگر کس بخواهد خرما را به خرمای بهتر تبادله کند ۵۲۳
باب ـ ۹۰ کسی که درخت خرمای بارور شده یا زمین بذر شده را بفروشد و یا به اجاره دهد ۵۲۴
باب ـ ۹۱ فروش غله در خوشه، به غلهٔ پاک شده، به پیمانه ۵۲۴
باب ـ ۹۲ فروش درخت خرما با بیخ و ریشهٔ آن ۵۲۵
باب ـ ۹۳ بیع مخاضره (سبزیجات قبل از ظاهر شدن سلامت آن) ۵۲۵
باب ـ ۹۴ فروش پیه درخت خرما و خوردن آن ۵۲۶
باب ـ ۹۵ کسی که امور شهر ما را بر آنچه میان ایشان متعارف است چون: خرید و فروش و اجاره و وزن و عرف و عادات و راه و روش مشهورشان اجرا می‌کند ۵۲۶
باب ـ ۹۶ فروش مال شریک، توسط شریک دیگر ۵۲۷

باب- ۹۷ فروش زمین و سرای و مال مشترک
تقسیم نشده ۵۲۸
باب - ۹۸ اگر کسی، برای دیگری بدون اجازهٔ وی
چیزی بخرد و او بدان راضی شود. ۵۲۸
باب- ۹۹ خرید و فروش با مشرکان و اهل
عرب. ۵۳۰
باب- ۱۰۰ خرید برده از دشمن حربی و بخشیدن
و آزاد کردن وی ۵۳۰
باب- ۱۰۱ حکم پوست حیوان مُرده قبل از دباغی
کردن ۵۳۳
باب - ۱۰۲ کشتن خوک. ۵۳۳
باب- ۱۰۳ پیه حیوان خود مرده گداخته نشده و
چربی آن فروخته نشود ۵۳۴
باب - ۱۰۴ فروش تصاویر. ۵۳۵
باب- ۱۰۵ حرام گردانیدن خرید و فروش
شراب ۵۳۵
باب- ۱۰۶ گناه کسی که شخص آزادی را بفروشد
.... ۵۳۶
باب- ۱۰۷ .... ۵۳۶
باب- ۱۰۸ فروش برده به برده و حیوان به حیوان
به نسیه. ۵۳۶
باب- ۱۰۹ فروش برده ۵۳۷
باب- ۱۱۰ بیع مُدَبّر. ۵۳۷
باب- ۱۱۱ آیا کنیزی را که می‌خرد، قبل از اینکه
رحِم وی پاک شود با او جماع کند. ۵۳۸
باب- ۱۱۲ فروش حیوانات مُرده و بُتها ... ۵۳۹
باب- ۱۱۳ بهای سگ. ۵۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم

١٧- كتاب سجود القرآن

١- باب: مَا جَاءَ فِي سُجُودِ الْقُرْآنِ وَسُنَّتِهَا

١٠٦٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الأَسْوَدَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ النَّجْمَ بِمَكَّةَ، فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ، أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًى، أَوْ تُرَابٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ، وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا. [انظر: ١٠٧٠، ٣٨٥٣، ٣٩٧٢، ٤٨٦٣. أخرجه مسلم: ٥٧٦]

کتاب - ١٧
سجده‌های قرآن (١)

باب - ١
آنچه دربارهٔ سجده‌های قرآن و مسنون بودن آن آمده است

١٠٦٧ - از عبدالله (بن مسعود) ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ سورهٔ (النجم) را در مکه خواند و در آن سجده کرد و کسانی که با وی همراه بودند نیز، سجده کردند، بجز مرد پیری که مقداری سنگریزه یا خاک برداشت و به سوی پیشانی خود بلند کرد و گفت: همین مرا بسنده است.

پس از این واقعه، آن مرد را دیدم که کشته شد، در حالی که کافر بود.

٢- بابُ: سَجْدَةِ (تَنْزِيلُ) السَّجْدَةِ

١٠٦٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ: ﴿الم تَنْزِيلُ﴾. السَّجْدَةُ، وَ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾.
[راجع: ٨٩١. أخرجه مسلم: ٨٨٠]

باب - ٢
سجدهٔ سورهٔ (تنزیل) السجده

١٠٦٨ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در نماز صبح روز جمعه سورهٔ (الم تنزیل) السجده را (در رکعت اول) و سورهٔ (هل اتی علی الانسان) را (در رکعت دوم) تلاوت کرد.[1]

١- خواندن آیات سجده که در مواضع مختلف قرآن آمده است، سجده را بر خواننده و شنونده لازم می‌گرداند که آن را سجدهٔ تلاوت گویند. مجموع مواضع آیات سجده در قرآن، نزد امام مالک و احمد پانزده و نزد حنفیه و شافعیه چهارده است. سجدهٔ تلاوت نزد امام ابو حنیفه واجب می‌باشد و در مذاهب دیگر سنت مؤکده است.
در سورهٔ (الحج) در آیهٔ ٧٧ که (ارکعوا و اسجدوا) آمده است نزد شافعیه آیهٔ سجده است لیکن نزد حنفیه آیهٔ سجده نیست، به دلیل آنکه (ارکعوا) به (اسجدوا) متصل آمده است و معنی آن را نماز تعبیر کرده‌اند. یعنی نماز در ابتدا شامل قیام و قعود بود و با نزول این آیه، رکوع و سجود افزوده شد.
در سورهٔ (ص)، آیهٔ ۴۴: (راکعاً و اناب)، نزد حنفیه سجدهٔ تلاوت است و نزد شافعیه سجدهٔ تلاوت نیست.

٣- باب: سَجْدَةِ ص

١٠٦٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ وَأَبُو النُّعْمَانِ قَالا: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: ﴿ص﴾. لَيْسَ مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ فِيهَا. [انظر: ٣٤٢٢]

باب - ۳
سجده سوره (ص)

۱۰۶۹ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: سجدۀ سورۀ (ص) از واجبات نیست. همانا پیامبر ﷺ را دیده‌ام (که به موافقت داود ؏ و شکر قبول توبۀ او)، دراین سوره، سجده می‌کرد.

٤- باب: سَجْدَةِ النَّجْمِ

قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٠٧١].

١٠٧٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَرَأَ سُورَةَ النَّجْمِ فَسَجَدَ بِهَا، فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ إِلا سَجَدَ، فَأَخَذَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ كَفًّا مِنْ حَصًى، أَوْ تُرَابٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى وَجْهِهِ، وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ بَعْدُ قُتِلَ كَافِرًا. [راجع: ١٠٦٧. اخرجه مسلم: ٥٧٦]

باب - ۴
سجدۀ سورۀ (النجم)

ابن عباس رضی الله عنهما (سجود در این سوره را) از پیامبر ﷺ روایت کرده‌است.

۱۰۷۰ - از عبدالله (بن مسعود) ؓ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ سورۀ (النجم) را خواند و در آن سجده کرد و از آن مردم (مؤمن و کافر)، کسی نماند که سجده نکرده باشد. سپس مردی از آن گروه، مشتی سنگریزه و یا خاک برداشت و به سوی روی خود بلند کرد و گفت: همین مراکفایت می‌کند. (عبدالله گفت)[1]: همانا او را دیدم که کشته شد، در حالی که کافر بود.

٥- باب: سُجُودِ الْمُسْلِمِينَ مَعَ الْمُشْرِكِينَ، وَالْمُشْرِكُ نَجَسٌ لَيْسَ لَهُ وُضُوءٌ.

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما يَسْجُدُ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ.

١٠٧١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ

باب - ۵
سجدۀ مسلمانان همراه مشرکان و مشرک ناپاک است و او را وضو نیست

و ابن عمر رضی الله عنهما بدون وضو سجدۀ (تلاوت) می کرد.[2]

۱۰۷۱ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ با خواندن سورۀ (النجم) سجده

۱- در برخی از نسخ بخاری در حدیث ۱۰۷۰ قبل از (فلقد رأیته) عبارت (قال عبدالله) آمده است.

۲- مقصود امام بخاری از ایراد این فعل ابن عمر، عمل تکیر و استبعاد است. زیرا این سجده، سجدۀ عبادت است، و سجدۀ عبادت را بدون وضوء هیچ کسی مجاز نمی‌داند. (تیسیر القاری)

النَّبِيَّ ﷺ سَجَدَ بِالنَّجْمِ، وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ.

وَرَوَاهُ ابْنُ طَهْمَانَ، عَنْ أَيُّوبَ. [انظر: ٤٨٦٢، وانظر في سجود القرآن، باب: ٤]

کرد و با وی مسلمانان و کافران و جن و انس (که در آنجا حاضر بودند)، سجده کردند.

و این حدیث را ابن طهمان، از ایوب روایت کرده است.

٦- باب: مَنْ قَرَأَ السَّجْدَةَ وَلَمْ يَسْجُدْ

باب - ۶ کسی که آیهٔ سجده را خواند و (در آن وقت) سجده نکرد

١٠٧٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ، عَنِ ابْنِ قُسَيْطٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَأَلَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ﷺ، فَزَعَمَ: أَنَّهُ قَرَأَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ: ﴿وَالنَّجْمِ﴾. فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا. [انظر: ١٠٧٣. أخرجه مسلم: ٥٧٧ مطولاً]

۱۰۷۲ - از عطاء بن یسار روایت است که گفت: وی از زید بن ثابت رضی الله عنه سؤال کرده بود و او پاسخ داده بود که: همانا او سورهٔ (النجم) را بر پیامبر ﷺ خواند و آن حضرت در آن سجده نکرد.

١٠٧٣- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قُسَيْطٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ: ﴿وَالنَّجْمِ﴾. فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا. [راجع: ١٠٧٢. أخرجه مسلم: ٥٧٧ مطولاً]

۱۰۷۳ - از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که گفت: سورهٔ (النجم) را بر پیامبر ﷺ خواندم و آن حضرت در آن سجده نکرد.

٧- باب: سَجْدَةِ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾

باب - ۷ سجدهٔ سورهٔ (اذاالسماء انشقت)

١٠٧٤- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ وَمُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالا: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَرَأَ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾. فَسَجَدَ بِهَا. فَقُلْتُ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَلَمْ أَرَكَ تَسْجُدُ؟ قَالَ: لَوْ لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ لَمْ أَسْجُدْ. [راجع: ٧٦٦. أخرجه مسلم: ٥٧٨]

۱۰۷۴ - از ابو سلمه رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوهریره رضی الله عنه را دیدم که سورهٔ (اذا السماءُ انشقت) را خواند و در آن سجده کرد.

به او گفتم: ای ابوهریره، آیا ندیده‌ام که سجده می‌کنی؟

ابوهریره گفت: اگر پیامبر ﷺ را نمی‌دیدم که سجده می‌کرد، من سجده نمی‌کردم.

۸- باب: مَنْ سَجَدَ لِسُجُودِ الْقَارِئِ

وَقالَ ابْنُ مَسْعُودٍ لِتَمِيمِ بْنِ حَذْلَمٍ ، وَهُوَ غُلامٌ ، فَقَرَأَ عَلَيْهِ سَجْدَةً ، فَقالَ : اسْجُدْ فَإِنَّكَ إِمَامُنَا فِيهَا .

باب – ۸
کسی که به سبب سجود خوانندهٔ (آیهٔ سجده)، سجده کند.

و ابن مسعود برای تمیم بن حذلم که کودک بود و بر وی آیهٔ سجده را خواند، گفت: سجده کن، به تحقیق که تو (در این سجده) امام ما هستی.[1]

۱۰۷۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ قالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ ، حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ . [انظر: ۱۰۷۶، ۱۰۷۹ ل . أخرجه مسلم: ۵۷۵]

۱۰۷۵ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: آنگاه‌که پیامبر ﷺ بر ما سوره‌ای می‌خواند که در آن آیهٔ سجده بود، آن حضرت سجده می‌کرد و ما نیز سجده می‌کردیم و به اندازه‌ای ازدحام و شلوغ می‌شد که یکی از ما جای پیشانی نهادنش را نمی‌یافت.

۹- باب: ازْدِحَامِ النَّاسِ إِذَا قَرَأَ الإِمَامُ السَّجْدَةَ

باب – ۹
ازدحام مردم، آنگاه که امام آیت سجده را بخواند

۱۰۷۶ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ آدَمَ قالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ قالَ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ السَّجْدَةَ وَنَحْنُ عِنْدَهُ ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ مَعَهُ ، فَنَزْدَحِمُ ، حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا لِجَبْهَتِهِ مَوْضِعًا يَسْجُدُ عَلَيْهِ . [راجع : ۱۰۷۵ . أخرجه مسلم: ۵۷۵]

۱۰۷۶ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ آیهٔ سجده را می‌خواند و ما نزد وی می‌بودیم، آن حضرت سجده می‌کرد و ما با وی سجده می‌کردیم و به اندازه‌ای ازدحام می‌شد که یکی از ما برای پیشانی نهادن، جایی نمی‌یافت که بر آن سجده کند.

۱۰- باب: مَنْ رَأَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُوجِبِ السُّجُودَ

باب – ۱۰
کسی که بر این باور است که خدای عزوجل سجدهٔ (تلاوت) را واجب نکرده است.

وَقِيلَ لِعِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ : الرَّجُلُ يَسْمَعُ السَّجْدَةَ وَلَمْ يَجْلِسْ لَهَا ؟ قالَ : أَرَأَيْتَ لَوْ قَعَدَ لَهَا ؟ كَأَنَّهُ لا يُوجِبُهُ عَلَيْهِ .

برای عمران بن حصین گفته شد: مردی که آیهٔ سجده را می‌شنود، اما به قصد شنیدن آن ننشسته است؟ عمران

۱- یعنی هر چند تو کودک هستی و سجده بر تو واجب نیست، لیکن این سجده که بر ما لازم آمده بخاطر خواندن تو می باشد، و این بدان معنی نیست که اگر تو سجده نکنی من هم سجده نمی‌کنم؛ زیرا سجده چنانکه بر خواننده لازم است، بر شنونده هم لازم است؛ خواه به قصد شنیده باشد و یا نه و از هر که شنیده باشد. (تیسیر القاری)

وَقال سَلْمَانُ : مَا لِهَٰذَا غَدَوْنَا .

وَقال عُثْمَانُ ﷺ : إِنَّمَا السَّجْدَةُ عَلَى مَنِ اسْتَمَعَهَا .

وَقَال الزُّهْرِيُّ : لا يَسْجُدُ إلا أنْ يَكُونَ طَاهِرًا ، فَإِذَا سَجَدْتَ وَأَنْتَ فِي حَضَرٍ فَاسْتَقْبِلِ القِبْلَةَ ، فَإِنْ كُنْتَ رَاكِبًا فَلا عَلَيْكَ حَيْثُ كَانَ وَجْهُكَ .

وكَانَ السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ لا يَسْجُدُ لِسُجُودِ القَاصِّ .

گفت: چه حکم می‌کنی اگر برای شنیدن آن می‌نشست؟ (عمران، سجدهٔ تلاوت را در هر دو حالت) بر وی واجب نمی‌داند.

سلمان (چون آیهٔ سجده را شنید و سجده نکرد) گفت: برای شنیدن آن نیامده بودم.

و عثمان رضی الله عنه گفت: همانا سجده بر کسی است که آن را به قصد بشنود.

وزهری گفته است: سجده نمی‌کند مگرآنکه پاک (با طهارت) باشد[1]. پس اگر سجده کردی و در حضر بودی، رو بسوی قبله کن و اگر (در سفر) سواره بودی، به هر سو که روی تو باشد سجده کنی، برتو باکی نیست.

سائب‌بن‌یزید نیز با سجدهٔ قصّه گویان، سجده نمی‌کرد.[2]

١٠٧٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى قال : أَخْبَرَنَا هِشَامُ ابْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ التَّيْمِيِّ ، عَنْ رَبِيعَةَ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْهُدَيْرِ التَّيْمِيِّ ، قال أَبُو بَكْرٍ : وكَانَ رَبِيعَةُ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ ، عَمَّا حَضَرَ رَبِيعَةُ مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ : قَرَأَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الْمِنْبَرِ بِسُورَةِ النَّحْلِ ، حَتَّى إِذَا جَاءَ السَّجْدَةَ نَزَلَ فَسَجَدَ ، وَسَجَدَ النَّاسُ ، حَتَّى إِذَا كَانَتِ الْجُمُعَةُ الْقَابِلَةُ ، قَرَأَ بِهَا ، حَتَّى إِذَا جَاءَ السَّجْدَةَ ، قال : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّا نَمُرُّ بِالسُّجُودِ ، فَمَنْ سَجَدَ فَقَدْ أَصَابَ ، وَمَنْ لَمْ يَسْجُدْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ ، وَلَمْ يَسْجُدْ عُمَرُ ﷺ .

وَزَادَ نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنهما إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضِ السُّجُودَ إِلا أَنْ نَشَاءَ .

١٠٧٧ - از ابوبکر بن ابی مُلیکة روایت است که گفت: ربیعه - که از اشخاص نیکو بوده و مجلس عمر بن خطاب رضی الله عنه را دریافته بود - گفت:

عمر بن خطاب رضی الله عنه در روز جمعه سورهٔ (النحل) را بر منبر خواند و چون به آیهٔ سجده رسید، فرود آمد و سجده کرد. آنگاه که جمعهٔ بعد فرا رسید، همان سوره را خواند و چون به آیهٔ سجده رسید، گفت: «ای مردم! به آیهٔ سجده می‌رسیم. هر آنکس که سجده می‌کند، کاری شایسته می‌کند و اگر کسی سجده نمی‌کند، بر وی گناهی نیست».

عمر رضی الله عنه خود سجده نکرد.

نافع به روایت از ابن عمر رضی الله عنه گفت:

خداوند سجده را فرض نکرده است، مگر آنکه ما خود بخواهیم که سجده کنیم.[3]

۱- این قول زهری گفتهٔ ابن عمر را رد می‌کند که سجدهٔ تلاوت را بدون وضو روا می‌داند. (تیسیر القاری)

۲- ابن بطال گفته است که اجماع بر آنست که آنگاه که قاری سجده کند، سجده بر مستمع لازم می‌آید. ولیکن دربارهٔ شنیدن آیهٔ سجده بدون آنکه کسی قصد شنیدن داشته باشد، اختلاف است. نزد بعضی واجب نگردد. شافعی گفته است که آن را تأیید نمی‌کنم ولی نزد حنفیه و جمهور به هر یک از قاری وسامع و مستمع سجده واجب می‌گردد.

۳-نظر به مذهب شافعی و احمد واسحاق واوزاعی وداود و یکی از دو قول مالک، سجدهٔ تلاوت سنت است نه

۱۱- باب: مَنْ قَرَأَ السَّجْدَةَ فِي الصَّلاةِ فَسَجَدَ بِهَا

۱۰۷۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرٌ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ الْعَتَمَةَ، فَقَرَأَ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾. فَسَجَدَ، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ؟ قَالَ: سَجَدْتُ بِهَا خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ، فَلا أَزَالُ أَسْجُدُ فِيهَا حَتَّى أَلْقَاهُ. [راجع: ۷۶۶. أخرجه مسلم: ۵۷۸]

باب - ۱۱
کسی که در نماز آیهٔ سجده را خواند و در آن سجده کرد

۱۰۷۸ -ابو رافع گفته است: نماز عشاء (خفتن) را با ابوهریره گزاردم. وی سورهٔ (اذا السماء انشقت) را خواند و سجده کرد. به او گفتم: این سجده برای چیست؟ گفت: با این سجده، در عقب ابوالقاسم ﷺ سجده کرده‌ام. و همیشه در آن سجده می‌کنم تا آنگاه که او را ملاقات کنم.

۱۲- باب: مَنْ لَمْ يَجِدْ مَوْضِعًا لِلسُّجُودِ مَعَ الإِمَامِ مِنَ الزِّحَامِ.

۱۰۷۹- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ السُّورَةَ الَّتِي فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ، حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَكَانًا لِمَوْضِعِ جَبْهَتِهِ. [راجع: ۱۰۷۹. أخرجه مسلم: ۵۷۵]

باب - ۱۲
کسی که (با امام) نماز بگزارد و از فرط ازدحام جایی برای سجده نیابد.

۱۰۷۹ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ آنگاه‌که سوره‌ای را می‌خواند که در آن سجده بود، سجده می‌کرد و ما نیز سجده می‌کردیم تا آنکه یکی از ما جایی برای پیشانی نهادن خود نمی‌یافت.

← واجب؛ زیرا کسی گفتهٔ عمر رضی الله عنه را انکار نکرد و آن به استناد حدیث زید بن ثابت که گذشت، اجماع سکوتی شد. و گفته‌اند اگر سجدهٔ تلاوت واجب می‌بود، کسی که سوار مرکب می‌بود، نمی‌توانست سجده رابه رکوع و اشاره ادا کند. و اما سجدهٔ تلاوت، نزد حنفیه واجب است بر هر کسی که خوانده و یا شنیده باشد، چه قصدی باشد وچه بدون قصد.(تیسیر القاری)

١٨-أبْوَابُ تَقْصِيرِ الصَّلاةِ

١- باب: مَا جَاءَ فِي التَّقْصِيرِ، وَكَمْ يُقِيمُ حَتَّى يَقْصُرَ.

١٠٨٠- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَاصِمٍ وَحُصَيْنٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عنهما قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ تِسْعَةَ عَشَرَ يَقْصُرُ، فَنَحْنُ إِذَا سَافَرْنَا تِسْعَةَ عَشَرَ قَصَرْنَا، وَإِنْ زِدْنَا أَتْمَمْنَا. [انظر: ٤٢٩٨، ٤٢٩٩]

١٠٨١- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. قُلْتُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا؟ قَالَ: أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا. [انظر: ٤٢٩٧. اخرجه مسلم: ٦٩٣]

بسم الله الرحمن الرحيم

١٨ - کتاب کوتاه کردن نماز

باب - ١

آنچه دربارهٔ کوتاه کردن نماز آمده است. و چند وقت اقامت می‌نماید تا نماز را کوتاه بگزارد

١٠٨٠ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ (به هنگام فتح مکه) نوزده روز در آنجا اقامت گزید در حالی که نماز را کوتاه می‌کرد. و چون ما سفر می‌کردیم، اگر نوزده روز اقامت می‌کردیم، نماز را (به تبعیت از آن حضرت) کوتاه می‌کردیم و اگر اقامت ما بیشتر می‌بود، نماز را تمام می‌کردیم.[1]

١٠٨١ - از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که انس رضی الله عنه گفت: با پیامبر ﷺ از مدینه به قصد مکه بر آمدیم. آن حضرت دو دو رکعت می‌گزارد تا آنکه به مدینه بازگشتیم. از انس پرسیدم: چقدر در مکه اقامت کردید؟ گفت: در آنجا ده روز اقامت گزیدیم.[2]

١- دربارهٔ مدت اقامت در سفر، روایات مختلف است. پانزده روز و هفده روز نیز آمده است و گفته‌اند که امام محمد در کتاب الآثار گفته است که چون ابن عمر رضی الله عنه به اقامت پانزده روز عزم می‌کرد، نماز را تمام می‌گزارد. علمای حنفی که بدان عمل می‌کنند، می‌گویند اگر بدون نیت اقامت مدتها به ایستد، نماز را کوتاه کند. مذهب شافعی آنست که اگر چهار روز یا بیشتر نیت اقامت کند، مقیم می‌گردد و باید چهار رکعت بگزارد و اگر بدون نیت به قصد برآمدن امروز و فردا زیاده از هجده روز اقامت کند، باید نماز را تمام بگزارد و آن با عنایت به حدیث عمران است. (تیسیر القاری)

٢- گفته‌اند که این اقامت در حجة الوداع بوده و آنچه در حدیث قبل گذشت، در فتح مکه بوده است. پوشیده نماند که آن حضرت در حجة الوداع، صبح چهارم ذی‌الحجه داخل مکه شده‌اند و به تاریخ هشتم ذی‌الحجه به منیٰ تشریف بردند. بنابراین، همگی اقامت آن حضرت در مکه چهار روز بوده است. از آنجاست که امام احمد گفته‌است: لا وجه لهذا الحديث فتدبر. (تیسیر القاری)

٢- باب: الصَّلاةِ بِمِنًى

١٠٨٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قال: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ، ثُمَّ أَتَمَّهَا. [انظر: ١٦٥٥. اخرجه مسلم: ٦٩٤]

١٠٨٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قال: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَنْبَأَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قال: سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ قال: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ، آمَنَ مَا كَانَ، بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ. [انظر: ١٦٥٦. اخرجه مسلم: ٦٩٦]

١٠٨٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ، عَنِ الأَعْمَشِ قال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ قال: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ ابْنَ يَزِيدَ يَقُولُ: صَلَّى بِنَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رضي الله عنه بِمِنًى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، فَقِيلَ ذَلِكَ لِعَبْدِاللَّه بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه فَاسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قال: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضي الله عنه بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ. [انظر: ١٦٥٧. اخرجه مسلم: ٦٩٥]

باب ۲
نماز در منیٰ

۱۰۸۲ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: من در محل منیٰ با پیامبر ﷺ دو رکعت نماز گزاردم و در زمان (خلافت) ابوبکر و عمر و اوایل خلافت عثمان نیز چنان بود. سپس عثمان نماز را تمام کرد (چهار رکعت گزارد)[1].

۱۰۸۳ - از حارثه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در موضع منیٰ برای ما دو رکعت نماز گزارد. و آن ایمن ترین اوقات بود[2].

۱۰۸۴ - از عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: عثمان بن عفان رضی الله عنه در منیٰ برای ما چهار رکعت نماز گزارد. از این موضوع که به عبدالله بن مسعود رضی الله عنه یاد شد، (با تأثر) گفت: - انا للّه و انا الیه راجعون - و سپس اظهار داشت که: با پیامبر ﷺ در منیٰ دو رکعت نماز گزاردم. و با ابوبکر رضی الله عنه در منیٰ دو رکعت نماز گزاردم. و با عمر بن خطاب رضی الله عنه در منیٰ دو رکعت نماز گزاردم. کاش عوض چهار رکعت، از دو رکعت مورد قبول، بهره‌مند شوم.[3]

۱- در روز ترویح و ایام رمی که حاجیان در سفر می‌باشند، نماز را در مکه و منیٰ و عرفه و مزدلفه کوتاه می‌کنند. و نزد عثمان رضی الله عنه قصر و اتمام هر دو روا بود.

۲- این واقعه در حجة الوداع بود که انبوه جمعیت در آن حاضر بود و این مسأله را به خاطر می‌آورده است که گمان برده نشود که کوتاه کردن نماز، مخصوص به زمان خوف است، چنانکه ظاهر قرآن بر آن دلالت می کند.

۳- ابن مسعود قصرو کوتاه کردن نماز را فرض می‌دانست و آنگاه که در عقب عثمان رضی الله عنه چهار رکعت نماز گزارد و سپس اعتراض کرد، به او گفتند که: خود چهار رکعت گزاردی و بر عثمان اعتراض کردی؟ گفت: مخالفت با امام عصر، شر است. (تیسیر القاری)

٣- باب: كَمْ أقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّتِهِ

١٠٨٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ الْبَرَّاءِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَالَ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ لِصُبْحِ رَابِعَةٍ، يُلَبُّونَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، إِلا مَنْ مَعَهُ الْهَدْيُ.

تَابَعَهُ عَطَاءٌ عَنْ جَابِرٍ. [انظر: ١٥٦٤ر، ٢٥٠٥ع، ٣٨٣٢ر، وانظر في الوكالة، باب: ١. أخرجه مسلم: ١٢٤٠]

٣- باب پیامبر ﷺ در حج خود، چند روز در مکه اقامت کرد

۱۰۸۵ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ و یاران وی، در بامداد چهارم (ذی الحجه) تشریف آوردند در حالی که تلبیهٔ [1] حج می‌گفتند. سپس حضرت به یاران خود گفت که: حج خویش را به عمره بدل کنند مگر کسی که با وی هدی (حیوان جهت قربانی)است.[2] متابعت کرده است (براء) را، عطاء از جابر.

٤- باب: فِي كَمْ يَقْصُرُ الصَّلاةَ

وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا وَلَيْلَةً سَفَرًا.

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقْصُرَانِ وَيُفْطِرَانِ فِي أَرْبَعَةِ بُرُدٍ، وَهِيَ سِتَّةَ عَشَرَ فَرْسَخًا.

١٠٨٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ: حَدَّثَكُمْ عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تُسَافِرِ الْمَرْأَةُ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ إِلا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». [انظر: ١٠٨٧ر. : اخرجه مسلم: ١٣٣٨]

١٠٨٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تُسَافِرِ الْمَرْأَةُ ثَلاثًا إِلا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ».

تَابَعَهُ أَحْمَدُ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٠٨٧. اخرجه مسلم: ١٣٣٨]

باب - ۴
در کدام (مسافت از سفر) نماز کوتاه می‌شود

و پیامبر ﷺ مسافت یک شبانه روز را سفر نامیده است. و ابن عمر و ابن عباس ﷺ در مسافت چهار برید نماز را کوتاه می‌کردند و روزه را می‌خوردند و هر برید معادل شانزده فرسخ است (و هر فرسخ سه میل).

۱۰۸۶ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: زن، به مدت سه شبانه روز سفر نکند، مگر همراه کسی که با وی محرم (دایمی) باشد.

۱۰۸۷ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: زن، سه روز راه سفر نکند مگر آنکه با وی ذی محرمی باشد. متابعت کرده است (مسدد را) احمد از ابن مبارک، از عبیدالله از نافع از ابن عمر از پیامبر ﷺ.

۱- تلبیه، گفتن (لَبّیک، اللهّم لبیک) است.

۲- یعنی احرام حج را فسخ کنند و حلال شوند و سپس برای حج احرام جدیدی ببندند. فسخ حج به عمره، نزد جمهور جایز نمی‌باشد و این حدیث را از خصایص صحابه گویند که با آن حضرت حج کرده بودند مگر کسی که هدی با وی باشد. زیرا برای او حلال شدن جایز نیست تا هدی به محل خود برسد. (تیسیر القاری)

۱۰۸۸- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أبي ذِئْبٍ قال: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أبيه، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ، تُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، أنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ».

تَابَعَهُ يَحْيَى بْنُ أبي كَثِيرٍ، وَسُهَيْلٌ، وَمَالِكٌ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۱۳۳۹]

۱۰۸۸ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: بر آن زنی که به خدا و روز آخرت ایمان می‌آورد، روا نیست که مسیر یک شبانه روز را سفر کند و با وی محرمی نباشد. متابعت کرده است (ابن ابی ذئب را) یحیی بن ابی کثیر، و سهیل و مالک، از مَقبُری، از ابوهریره رضی الله عنه.

٥- باب: يَقْصُرُ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَوْضِعِهِ

باب - ۵ کسی که (به قصد سفر)از جای خود بیرون می‌رود، نماز راکوتاه کند

وَخَرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام فَقَصَرَ وَهُوَ يَرَى الْبُيُوتَ، فَلَمَّا رَجَعَ قِيلَ لَهُ: هَذِهِ الْكُوفَةُ، قال: لا، حَتَّى نَدْخُلَهَا.

و علی علیه السلام بیرون آمد و نماز را کوتاه کرد، در حالی‌که خانه‌های شهر (کوفه) را می‌دید و آنگاه که از سفر برگشت، به او گفته شد که: این کوفه است. (یعنی نماز راکوتاه مکن). وی گفت: تا زمانی نماز راکوتاه می‌کنم که به کوفه داخل شویم.

۱۰۸۹- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: صَلَّيْتُ الظُّهْرَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَبِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ. [انظر: ۱۵۴۶ن، ۱۵۴۷ن، ۱۵۴۸ن، ۱۵۵۱ط، ۱۷۱۲ن، ۱۷۱۴ط، ۱۷۱۵ن، ۲۹۵۱ن، ۲۹۸۶ن. أخرجه مسلم: ۶۹۰]

۱۰۸۹ - از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: من نماز ظهر (پیشین) را در مدینه با پیامبر «چهار رکعت گزاردم و (نماز عصر را) در ذُوالحُلَیفَه، دو رکعت گزاردم.[۱]

۱۰۹۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قالَتْ: الصَّلاةُ أَوَّلُ مَا فُرِضَتْ رَكْعَتَيْنِ، فَأُقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ، وَأُتِمَّتْ صَلاةُ الْحَضَرِ.

قال الزُّهْرِيُّ: فَقُلْتُ لِعُرْوَةَ: مَا بَالُ عَائِشَةَ تُتِمُّ؟ قال: تَأَوَّلَتْ مَا تَأَوَّلَ عُثْمَانُ. [راجع: ۳۵۰. اخرجه مسلم: ۶۸۵]

۱۰۹۰ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: در آغاز که نماز فرض شد، دو رکعت بود (بجز نماز شام که سه رکعت بود). نماز سفر بر همان حال باقی ماند و نماز حضر (در حال اقامت) کامل گردیده شد؛ (دو رکعت افزوده شد).[۲] زهری می‌گوید: به عروه گفتم: چرا عایشه (نماز را در سفر) تمام می‌گزارد؟ وی گفت: او تأویل کرده بدانچه عثمان تأویل کرده است.

۱- ذُوالحُلَیفه: میقات اهل مدینه است که از آنجا برای حج و عمره احرام می‌بندند و منزل اول است از مدینه به جانب مکه که حدود شش میل با شهر فاصله دارد.

۲- علمای امت، بر کوتاه کردن نمازهای چهار رکعتی در سفر، اجماع کرده‌اند. امام ابوحنیفه و به قول مختار امام مالک، قصر یا کوتاه کردن نماز را در سفر، واجب و عزیمت دانسته‌اند. امام شافعی و امام احمد قایل به رخصت شده‌اند و می‌گویند که نمازگزار مخیر است که در سفر دو رکعت بگزارد یا چهار رکعت (تیسیرالقاری)

٦- باب: يُصَلِّي الْمَغْرِبَ ثَلَاثًا فِي السَّفَرِ

۱۰۹۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ فِي السَّفَرِ، يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْعِشَاءِ. قَالَ سَالِمٌ: وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَفْعَلُهُ إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ. [انظر: ۱۰۹۲، ۱۱۰۶، ۱۱۰۹، ۱۶۶۸، ۱۶۷۳، ۱۸۰۵، ۳۰۰۰، وانظر في مواقيت الصلاة: باب: ۲۰. أخرجه مسلم: ۷۰۳]

۱۰۹۲- وَزَادَ اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ سَالِمٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِالْمُزْدَلِفَةِ. قَالَ سَالِمٌ: وَأَخَّرَ ابْنُ عُمَرَ الْمَغْرِبَ، وَكَانَ اسْتُصْرِخَ عَلَى امْرَأَتِهِ صَفِيَّةَ بِنْتِ أَبِي عُبَيْدٍ، فَقُلْتُ لَهُ: الصَّلَاةَ، فَقَالَ: سِرْ، فَقُلْتُ: الصَّلَاةَ، فَقَالَ: سِرْ، حَتَّى سَارَ مِيلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ.

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ يُسَلِّمُ، ثُمَّ قَلَّمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ، فَيُصَلِّيهَا رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ، وَلَا يُسَبِّحُ بَعْدَ الْعِشَاءِ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ. [راجع: ۱۰۹۱. أخرجه مسلم: ۷۰۳ مختصراً]

باب - ۶
نماز شام در سفر سه رکعت گزارده شود

۱۰۹۱ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ را دیده‌ام که چون در رفتن به سفر شتاب می‌کرد، نماز شام را تأخیر می‌نمود تا آنکه میان نماز شام و خفتن، جمع می‌کرد (یکی را بعد دیگری می‌گزارد).[1] سالم گفته است: عبدالله (بن عمر) نیز اگر در رفتن به سفر شتاب می‌کرد، چنان می‌نمود.

۱۰۹۲ - لیث افزوده و گفته است: یونس، از ابن شهاب، از سالم روایت کرده است که: ابن عمر، نماز شام را تأخیر کرد و آن موقع زمانی بود که از شنیدن خبر مرگ زن خود؛ صفیّه بنت ابی‌عبید فریاد بر آورد. به او گفتم: وقت نماز است. گفت: پیش برو. باز گفتم: وقت نماز است. گفت: پیش برو. تا آنکه دو یا سه میل راه پیمود. سپس فرود آمد و نماز گزارد بعد گفت: پیامبر ﷺ را دیده‌ام که چون با شتاب سیر می‌کرد، همچنین نماز می‌گزارد. عبدالله (بن عمر) گفت: من پیامبر ﷺ را دیده‌ام که وقتی در سفر شتاب می‌کرد، نماز شام را تأخیر می‌نمود سپس سه رکعت نماز می‌گزارد و بعد سلام می‌داد. پس از آن اندکی درنگ می‌کرد تا آنکه اقامت نماز خفتن گفته می‌شد. پس از آن دو رکعت نماز خفتن می‌گزارد و بعد سلام می‌داد. و پس از نماز خفتن، نمازی نمی‌گزارد تا آنکه در میانهٔ شب به نماز (شب) می‌ایستاد.[2]

۱- در این جمع، احناف نیز قایل‌اند و می‌گویند که: آن حضرت در مزدلفه نماز شام و خفتن را جمع کرد و نماز شام را به وقت خفتن گزارد و این را نیز می‌گویند که غیر از همین جمع دو نماز، دیگر از آن حضرت دیده نشده است.

۲- در مورد - جمع بین الصلوتین - یعنی، دو نماز را یکی بعد از دیگری گزاردن، احادیث صحیح آمده است، در بعضی مطلق است و در بعضی مقید است به حالت سیر نه نزول و در بعضی مقید است به حالت سیر با شتاب و در ←

٧- باب: صَلاةِ التَّطَوُّعِ عَلَى الدَّوَابِّ، وَحَيْثُمَا تَوَجَّهَتْ بِهِ

١٠٩٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَامِرِ ابْنِ رَبِيعَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ. [انظر: ١٠٩٧، ١١٠٤. أخرجه مسلم: ٧٠١]

١٠٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي التَّطَوُّعَ وَهُوَ رَاكِبٌ فِي غَيْرِ الْقِبْلَةِ. [راجع: ٤٠٠. أخرجه مسلم: ٥٤٠ بقطعة ليست في هذه الطريق]

١٠٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ، وَيُوتِرُ عَلَيْهَا، وَيُخْبِرُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَفْعَلُهُ. [راجع: ٩٩٩. أخرجه مسلم: ٧٠٠]

٨- باب: الإِيمَاءِ عَلَى الدَّابَّةِ

١٠٩٦- حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عنهما يُصَلِّي فِي السَّفَرِ عَلَى رَاحِلَتِهِ أَيْنَمَا تَوَجَّهَتْ، يُومِئُ.

وَذَكَرَ عَبْدُاللَّهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَفْعَلُهُ. [راجع: ٩٩٩. أخرجه مسلم: ٧٠٠]

باب - ۷
نماز نفل بر پشت حیوان و هر سو که روی بگرداند

۱۰۹۳ - از عبدالله بن عامر ابن ربیعه روایت است که پدر وی گفت: پیامبر ﷺ را دیده‌ام که بر پشت مرکب خود نماز (نفل) می‌گزارد و به هر سو که مرکبش روی می‌گردانید.

۱۰۹۴ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز نفل را در حالی می‌گزارد که بر مرکب سوار بود و روی وی به سوی غیر قبله بود.

۱۰۹۵ - از نافع روایت است که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما بر پشت مرکب خود نماز می‌گزارد و همچنان بر پشت مرکب نماز وتر می‌گزارد و خبر می‌داد که پیامبر ﷺ همچنان می‌کرده است.

باب - ۸
نماز بر پشت حیوان به اشاره

۱۰۹۶ - از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به هنگام سفر بر پشت مرکب خود نماز می‌گزارد و به هر سو که مرکب روی می‌گردانید، وی به اشاره (رکوع و سجده) می‌کرد. عبدالله (بن عمر) گفته است که پیامبر ﷺ همچنان می‌کرده است.

← بعضی عذر زاید بر سفر و همانست که علماء در این باره اختلاف کرده‌اند؛ شافعیه به جواز جمع علی‌الاطلاق قایل می‌باشند، لیکن در جمع تقدیم و جمع تأخیر اختلاف دارند. نزد امام ابوحنیفه جمع به طور مطلق جایز نیست... زیرا تعیین اوقات قطعی است و به تواتر ثابت است که در آن شبهۀ راه ندارد و تأخیر و تقدیم نماز از وقت آن، گناه کبیره خوانده شده است.

٩- باب: يَنْزِلُ لِلْمَكْتُوبَةِ

١٠٩٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ: أَنَّ عَامِرَ بْنَ رَبِيعَةَ أَخْبَرَهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى الرَّاحِلَةِ يُسَبِّحُ، يُومِئُ بِرَأْسِهِ قِبَلَ أَيِّ وَجْهٍ تَوَجَّهَ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ.
[راجع :١٠٩٣ . أخرجه مسلم: ٧٠١ مختصراً]

باب - ۹
فرود آمدن برای نماز فرض

۱۰۹۷ - از عامر بن ربیعه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ را دیده‌ام که بر پشت مرکب خود نماز نفل می‌گزارد و به هر سویی که مرکب‌شان رو می‌کرد با سر اشاره می‌نمود، و پیامبر ﷺ در نماز فرض این کار را نمی‌کرد.

١٠٩٨- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ سَالِمٌ: كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي عَلَى دَابَّتِهِ مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُسَافِرٌ، مَا يُبَالِي حَيْثُ مَا كَانَ وَجْهُهُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسَبِّحُ عَلَى الرَّاحِلَةِ قِبَلَ أَيِّ وَجْهٍ تَوَجَّهَ، وَيُوتِرُ عَلَيْهَا، غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُصَلِّي عَلَيْهَا الْمَكْتُوبَةَ.
[راجع :٩٩٩ . أخرجه مسلم: ٧٠٠]

۱۰۹۸ - لیث از یونس از ابن شهاب روایت می‌کند که سالم گفت: عبدالله بن عمر در سفر در شب، بر پشت حیوان خود نماز می‌گزارد و پروای آن نداشت که روی او به کدام سو می‌باشد. ابن عمر گفته است: رسول الله ﷺ نماز نفل را بر پشت حیوان خود می‌گزارد و به هر سو که روی می‌کرد و بر پشت چهارپای وتر می‌گزارد، بجز آنکه نماز فرض را بر پشت چهارپای نمی‌گزارد.

١٠٩٩- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ ثَوْبَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ الْمَكْتُوبَةَ نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ. [راجع :٤٠٠ . أخرجه مسلم: ٥٤٠ بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

۱۰۹۹ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ بر راحلهٔ (حیوان سواری) خود به سوی مشرق نماز می‌گزارد و چون قصد آن داشت که نماز فرض بگزارد، فرود می‌آمد و به جانب قبله نماز می‌گزارد[1].

١٠- باب: صَلَاةِ التَّطَوُّعِ عَلَى الْحِمَارِ

باب - ۱۰
نماز نفل بر پشت خر

١١٠٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَبَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ سِيرِينَ قَالَ: اسْتَقْبَلْنَا أَنَساً حِينَ قَدِمَ مِنَ الشَّامِ، فَلَقِينَاهُ بِعَيْنِ التَّمْرِ، فَرَأَيْتُهُ يُصَلِّي

۱۱۰۰ - از انس بن سیرین روایت است که گفت: هنگامی که انس (بن مالک) از شام برمی‌گشت، از وی استقبال کردیم و او را در موضع «عین التمر»

۱- صحیح البخاری شامل سی جزء است. جزء چهارم آن با حدیث ۱۰۹۹ ختم شد و سپس جزء پنجم آغاز می‌گردد.

عَلَى حِمَارٍ وَوَجْهُهُ مِنْ ذَا الْجَانِبِ ، يَعْنِي عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ ، فَقُلْتُ: رَأَيْتُكَ تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ ؟ فَقَالَ: لَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلْهُ .

رَوَاهُ ابْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ حَجَّاجٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم: ۷۰۲]

ملاقات کردیم و او را دیدم که بر پشت خر نماز می‌گزارد و روی او بدین سو بود؛ یعنی به جانب چپ قبله. من به او گفتم: تو را دیدم که به سوی غیر قبله نماز می‌گزاردی؟ وی گفت: اگر رسول الله ﷺ را نمی‌دیدم که این کار را می‌کرد، من هم نمی‌کردم. ابراهیم بن طهمان از حجاج از انس بن سیرین، از انس (بن مالک) رضی الله عنه ، از پیامبر ﷺ روایت کرده است.[۱]

۱۱- باب: مَنْ لَمْ يَتَطَوَّعْ فِي السَّفَرِ دُبُرَ الصَّلاةِ وَقَبْلَهَا

باب - ۱۱
کسی که در سفر، پس از نماز فرض و قبل از آن نماز نمی‌گزارد

۱۱۰۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَنَّ حَفْصَ بْنَ عَاصِمٍ حَدَّثَهُ قَالَ: سَافَرَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَقَالَ: صَحِبْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ ، وَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ إِسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ .
[الأحزاب: ۲۱] [انظر: ۱۱۰۲ . أخرجه مسلم: ۶۸۹ مطولاً]

۱۱۰۱- از حفص بن عاصم روایت است که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما سفر کرد و گفت: من پیامبر ﷺ را همراهی کرده‌ام و ندیده‌ام که آن حضرت در سفر نماز نفل بگزارد. و خداوند جل ذکره گفته است: «به تحقیق که هست شما را در رسول الله اقتدای نیک» (الاحزاب: یعنی از آن حضرت تبعیت کنید).

۱۱۰۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عِيسَى بْنِ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: صَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَكَانَ لا يَزِيدُ فِي السَّفَرِ عَلَى رَكْعَتَيْنِ ، وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ كَذَلِكَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ . [راجع: ۱۱۰۱ . أخرجه مسلم: ۶۸۹ مطولاً]

۱۱۰۲ - از حفص بن عاصم روایت است که گفت: پدرم مرا حدیث کرد و او از ابن عمر شنیده بود که می‌گفت: من رسول الله ﷺ را همراهی کرده‌ام و آن حضرت در سفر بر دو رکعت (فرض) نیفزود و ابوبکر و عمر و عثمان نیز همچنان می‌کردند.

۱۲- باب: مَنْ تَطَوَّعَ فِي السَّفَرِ ، فِي غَيْرِ دُبُرِ الصَّلَوَاتِ وَقَبْلَهَا

وَرَكَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ فِي السَّفَرِ .

باب - ۱۲
کسی که در سفر، نه پس از نماز و نه قبل از آن، نماز نفل نگزارد

و پیامبر ﷺ در سفر دو رکعت (سنت) صبح را گزارد.

۱- مؤلف، حدیث مذکور را به اسناد دیگری که متصل ومرفوع است، آورده است.

١١٠٣- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: مَا أَنْبَأَنَا أَحَدٌ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الضُّحَى غَيْرُ أُمِّ هَانِئٍ، ذَكَرَتْ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ اغْتَسَلَ فِي بَيْتِهَا، فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، فَمَا رَأَيْتُهُ صَلَّى صَلَاةً أَخَفَّ مِنْهَا، غَيْرَ أَنَّهُ يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ. [انظر: ١١٧٦ز، ٤٢٩٢ز. أخرجه مسلم: ٣٣٦ صلاة المسافرين (٨٠)]

۱۱۰۳ - از ابن ابی لیلی روایت است که گفت: ما را کسی از آن خبر نداده که پیامبر ﷺ را دیده باشد که نماز ضُحیٰ (چاشت) گزارده است بجز از اُم هانی. وی گفته است: همانا پیامبر ﷺ در روز فتح مکه در خانهٔ وی غسل کرده و هشت رکعت نماز گزارده است. و او آن حضرت را ندیده بود که نمازی سبکتر از آن روز گزارده باشد، مگر آنکه رکوع و سجود را تمام می‌کرد. (تخفیف در قرائت بوده است).

١١٠٤- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ: أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ، عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ. [راجع: ١٠٩٣. أخرجه مسلم: ٧٠١]

۱۱۰۴ - لیث گفته است: یونس از ابن شهاب روایت کرده است که عبدالله بن عامر بن ربیعه او را خبر داده که پدر وی گفت: وی پیامبر ﷺ را دیده است که در سفر، در شب نماز نفل را بر پشت مرکب خود گزارده و به هر جهتی که مرکب روی می‌گردانید.

١١٠٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُسَبِّحُ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ كَانَ وَجْهُهُ، يُومِئُ بِرَأْسِهِ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَفْعَلُهُ. [راجع: ٩٩٩. أخرجه مسلم: ٧٠٠]

۱۱۰۵ - از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ بر پشت مرکب خود نماز نفل می‌گزارد و به هر سو که روی می‌کرد و با سر خود اشارت می‌نمود. و ابن عمر نیز همچنان می‌کرد.

١٣- باب: الْجَمْعِ فِي السَّفَرِ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ

باب - ۱۳
جمع نماز شام و خفتن در سفر

١١٠٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ إِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ. [راجع: ١٠٩١. أخرجه مسلم: ٧٠٣]

۱۱۰۶ - از سالم روایت است که پدر وی (ابن عمر) گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ (در سفر) با شتاب سیر می‌کرد، میان نماز شام و خفتن جمع می‌کرد.

١١٠٧- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ الْمُعَلِّمِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ سَيْرٍ، وَيَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ. [انظر في تقصير الصلاة، باب: ١٥].

۱۱۰۷ - ابراهیم بن طهمان از حسین معلم، از یحیی بن ابی کثیر، از عکرمه روایت کرده که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ (در سفر) بین نماز پیشین و عصر جمع می‌نمود هرگاه با شتاب سیر می‌کرد، و میان نماز شام و خفتن هم جمع می‌نمود.

١١٠٨- وَعَنْ حُسَيْنٍ ، عَنْ يَحيَى بْنِ أَبي كَثِيرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي السَّفَرِ.

وَتَابَعَهُ عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ وَحَرْبٌ ، عَنْ يَحيَى ، عَنْ حَفْصٍ، عَنْ أَنَسٍ: جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ . [انظر: ١١١٠د]

١١٠٨ - حسين از يحيى بن ابى كثير، از حفْص بن عُبيد الله بن انس، روايت كرده كه انس بن مالك ﷺ گفت: پيامبر ﷺ در سفر ميان نماز شام و خفتن جمع مى‌كرد. و متابعت كرده است (حسين معلم را) على بن مبارك و حَرب از يحيى، از حفْص، از انس (بر اين لفظ) كه: پيامبر ﷺ جمع كرد.

١٤- باب: هَلْ يُؤَذِّنُ أَوْ يُقِيمُ ، إِذَا جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ

باب - ١٤
آيا اذان گفته شود يا اقامه، هرگاه ميان نماز شام و خفتن جمع شود؟

١١٠٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قال: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ فِي السَّفَرِ يُؤَخِّرُ صَلاةَ الْمَغْرِبِ ، حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْعِشَاءِ . قال سَالِمٌ: وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَفْعَلُهُ إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ ، وَيُقِيمُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيهَا ثَلاثًا ، ثُمَّ يُسَلِّمُ ، ثُمَّ قَلَّمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ ، فَيُصَلِّيهَا رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ يُسَلِّمُ ، وَلا يُسَبِّحُ بَيْنَهُمَا بِرَكْعَةٍ ، وَلا بَعْدَ الْعِشَاءِ بِسَجْدَةٍ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ . [راجع :١٠٩١ . أخرجه مسلم: ٧٠٣]

١١٠٩ - از زهرى، از سالم روايت است كه عبدالله بن عمر رضى الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ را ديده‌ام كه در سفر آنگاه كه به شتاب سير مى‌كرد، نماز شام را تأخير مى‌نمود تا آنكه ميان نماز شام و خفتن جمع مى‌كرد. سالم گفت: عبدالله (بن عمر) نيز هرگاه در سفر به شتاب مى‌رفت، همچنان مى‌كرد: نماز شام را اقامت مى‌گفت و سه ركعت نماز مى‌گزارد سپس سلام مى‌داد و بعد اندكى درنگ مى‌كرد تا آنكه اقامت نماز خفتن گفته مى‌شد و نماز خفتن را دو ركعت مى‌گزارد و سپس سلام مى‌داد و ميان اين دو نماز، ركعتى نمى‌گزارد و نه هم پس از نماز خفتن نمازى مى‌گزارد، تا آنكه در نيمهٔ شب (به نماز شب) برمى‌خاست.

١١١٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا حَرْبٌ: حَدَّثَنَا يَحيَى قال: حَدَّثَنِي حَفْصُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ: أَنَّ أَنَسًا ﷺ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ هَاتَيْنِ الصَّلاتَيْنِ فِي السَّفَرِ ، يَعْنِي: الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ. [راجع :١١٠٨]

١١١٠ - از انس ﷺ روايت است كه گفت: رسول الله ﷺ بين اين دو نماز جمع كرد؛ يعنى نماز شام و خفتن.

١٥- باب: يُؤَخِّرُ الظُّهْرَ إِلَى الْعَصْرِ ، إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ

فِيهِ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ١١٠٧].

باب - ١٥
هر گاه مسافر قبل از چاشت سفر آغاز كند، نماز پيشين را تا به وقت عصر تأخير نمايد

و در آن ابن عباس از پيامبر ﷺ روايت كرده‌است.

۱۱۱۱- حَدَّثَنَا حَسَّانُ الْوَاسِطِيُّ قال: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ ابْنُ فَضَالَةَ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ، أَخَّرَ الظُّهْرَ إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا، وَإِذَا زَاغَتْ، صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ رَكِبَ. [انظر: ۱۱۱۲. اخرجه مسلم: ۷۰۴]

۱۱۱۱ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: هر گاه پیامبر ﷺ قبل از میلان آفتاب (یعنی قبل از ظهر) به سفر آغاز می‌کرد، نماز پیشین را تا به وقت عصر تأخیر می‌نمود و سپس هر دو نماز را جمع می‌کرد و هر گاه آفتاب میلان کرده بود، نماز پیشین را می‌گزارد و بعد (به عزم سفر) سوار می‌شد.

١٦- باب: إِذَا ارْتَحَلَ بَعْدَ مَا زَاغَتِ الشَّمْسُ صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ رَكِبَ

باب - ۱۶
هر گاه پس از میلان آفتاب به سفر آغاز کند، نماز پیشین را بگزارد و بعد سوار گردد

۱۱۱۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قال: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ فَضَالَةَ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ، أَخَّرَ الظُّهْرَ إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ، ثُمَّ نَزَلَ فَجَمَعَ بَيْنَهُمَا، فَإِنْ زَاغَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَرْتَحِلَ، صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ رَكِبَ. [راجع: ۱۱۱۱. اخرجه مسلم: ۷۰۴]

۱۱۱۲- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: هر گاه پیامبر ﷺ قبل از میلان آفتاب سفر می‌کرد، نماز پیشین را تا به وقت عصر تأخیر می‌نمود. سپس فرود می‌آمد و نماز پیشین و عصر را جمع می‌کرد. و اگر آفتاب میلان کرده بود، پیش از آنکه به سفر آغاز کند، نماز پیشین را می‌گزارد و بعد سوار می‌شد.

١٧- باب: صَلَاةِ الْقَاعِدِ

باب - ۱۷
نماز نشسته

۱۱۱۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ، فَصَلَّى جَالِسًا، وَصَلَّى وَرَاءَهُ قَوْمٌ قِيَامًا، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ أَنِ اجْلِسُوا، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا». [راجع: ۶۸۸. أخرجه مسلم (۴۱۲) مطولاً]

۱۱۱۳ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله ﷺ در خانهٔ خویش نماز گزارد، در حالی که مریض بود و نشسته نماز گزارد و مردم در عقب وی ایستاده نماز گزاردند. آن حضرت به آنها اشاره کرد که بنشینند. و چون از نماز فارغ شد، فرمود: «امام برای آنست که از وی تبعیت شود. آنگاه که رکوع کند رکوع کنید و چون از رکوع بلند شود، شما نیز بلند شوید».[1]

۱۱۱۴- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَن

۱۱۱۴ - از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول

۱- حکم این حدیث، به فعل آن حضرت که در آخر مرض وفات خود نشسته نماز گزارد و مردم در عقب وی ایستاده بودند، منسوخ شده است (تیسیر القاری ج ۱ ص ۳۷۲).

الزُّهْرِيُّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَقَطَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مِنْ فَرَسٍ ، فَخُدِشَ ، أَوْ فَجُحِشَ شِقُّهُ الأَيْمَنُ ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَعُودُهُ ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ ، فَصَلَّى قَاعِدًا فَصَلَّيْنَا قُعُودًا ، وَقَالَ : « إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا ، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا ، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا ، وَإِذَا قَالَ : سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، فَقُولُوا رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ ». [راجع :۳۷۸ . اخرجه مسلم: ۴۱۱]

الله ﷺ از اسب فرو افتاد و پهلوی راست وی خراشیده شد. ما نزد وی رفتیم تا عیادت کنیم، وقت نماز فرا رسید. آن حضرت نشسته نماز گزارد و ما هم نشسته نماز گزاردیم و سپس فرمود: «همانا امام برای آنست که از وی تبعیت شود. آنگاه که تکبیر بگوید، تکبیر گویید، و چون رکوع کند، رکوع کنید. و چون بلند شود بلند شوید و آنگاه که بگوید: سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ[1] بگویید: رَبّنا و لک الحمد»[2].

۱۱۱۵- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: أَخْبَرَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَ نَبِيَّ اللّٰهِ ﷺ .

أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالصَّمَدِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ ، عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ ، وَكَانَ مَبْسُورًا ، قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ عَنْ صَلَاةِ الرَّجُلِ قَاعِدًا ، فَقَالَ: « إِنْ صَلَّى قَائِمًا فَهُوَ أَفْضَلُ ، وَمَنْ صَلَّى قَاعِدًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَائِمِ ، وَمَنْ صَلَّى نَائِمًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَاعِدِ». [انظر: ۱۱۱۶، ۱۱۱۷]

۱۱۱۵ - از عمران بن حُصین ﷺ -که مرض بواسیر داشت- روایت است که گفت: من دربارهٔ مردی از رسول الله ﷺ سؤال کردم که نشسته نماز می‌گزارد. آن حضرت فرمود: «کسی که ایستاده نماز می‌گزارد، او بهتر است و کسی را که نشسته نماز می‌گزارد، نیمهٔ ثواب کسی است که ایستاده نماز می‌گزارد، و کسی که به پهلو افتاده نماز می‌گزارد، ثواب وی نیمهٔ نماز کسی است که نشسته نماز می‌گزارد.»

۱۸- باب: صَلَاةِ الْقَاعِدِ بِالإِيمَاءِ

۱۱۱۶- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْمُعَلِّمُ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بُرَيْدَةَ : أَنَّ عِمْرَانَ ابْنَ حُصَيْنٍ ، وَكَانَ رَجُلًا مَبْسُورًا - وَقَالَ أَبُو مَعْمَرٍ مَرَّةً عَنْ عِمْرَانَ - قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَلَاةِ الرَّجُلِ وَهُوَ قَاعِدٌ ، فَقَالَ: « مَنْ صَلَّى قَائِمًا فَهُوَ أَفْضَلُ ، وَمَنْ صَلَّى قَاعِدًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَائِمِ ، وَمَنْ صَلَّى نَائِمًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَاعِدِ ».

۱۸ - باب
نماز نشسته به اشاره

۱۱۶ - از عمران بن حصین ﷺ - که بیماری بواسیر داشت - روایت است که گفت: از پیامبر ﷺ دربارهٔ نماز مردی سؤال کردم که نشسته است. آن حضرت فرمود: «کسی که ایستاده نماز بگزارد، بهتر است و کسی که نشسته نماز بگزارد، او را نیمهٔ ثواب نماز ایستاده حاصل است و کسی که به طور نائم (دراز کشیده) نماز می‌گزارد، او را نیمهٔ ثواب نشسته است. ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: -نائم-

---

۱- سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ. یعنی شنید خدا، کسی که او را ستود.
۲- رَبّنا و لک الحمد. یعنی: پروردگارا! حمد و سپاس تنها برای تو است.

قال أبو عَبْد اللَّه : نَائِمًا عِنْدِي مُضْطَجِعًا هَا هُنَا .
[راجع:۱۱۱۵]

در نزد من به معنی -مضطجع- است، یعنی به پهلو افتاده.

۱۹- باب: إِذَا لَمْ يُطِقْ قَاعِدًا صَلَّى عَلَى جَنْبٍ .

وَقَال عَطَاءٌ: إِنْ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَتَحَوَّلَ إِلَى الْقِبْلَةِ صَلَّى حَيْثُ كَانَ وَجْهُهُ .

۱۱۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ طَهْمَانَ قال : حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ الْمُكْتِبُ ، عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَال : كَانَتْ بِي بَوَاسِيرُ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الصَّلاَةِ فَقَال : « صَلِّ قَائِمًا ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ » .
[راجع:۱۱۱۵]

باب - ۱۹
کسی که نتواند نشسته نماز بگزارد، به پهلو افتاده نماز بگزارد

و عطاء گفته است: اگر نتواند خودش را به سوی قبله بگرداند، به هر سو که روی اوست نماز بگزارد.

۱۱۱۷ - از عمران بن حصین ﷺ روایت است که گفت: من مرض بواسیر داشتم و از پیامبر ﷺ دربارۀ نماز سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «ایستاده نماز بگزار. اگر نتوانی نشسته نماز بگزار و اگر نتوانی به پهلو افتاده نماز بگزار.»

۲۰- باب: إِذَا صَلَّى قَاعِدًا ، ثُمَّ صَحَّ ، أَوْ وَجَدَ خِفَّةً ، تَمَّمَ مَا بَقِيَ

وَقَال الْحَسَنُ: إِنْ شَاءَ الْمَرِيضُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ قَائِمًا وَرَكْعَتَيْنِ قَاعِدًا .

۱۱۱۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قَال : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا ، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ، أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا لَمْ تَرَ رَسُولَ اللَّه ﷺ يُصَلِّي صَلاَةَ اللَّيْلِ قَاعِدًا قَطُّ حَتَّى أَسَنَّ ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَاعِدًا ، حَتَّى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ ، فَقَرَأَ نَحْوًا مِنْ ثَلاثِينَ آيَةً أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً ، ثُمَّ رَكَعَ . [انظر: ۱۱۱۹، ۱۱۴۸، ۴۸۳۷. وانظر في التهجد باب: ٦. أخرجه مسلم: ۷۳۱ باختلاف ، واخرجه : ۲۸۲۰ بقطعة لم ترد في هذا الطريق]

باب - ۲۰
اگر کسی نشسته نماز می‌گزارد و سپس بهبود می‌یابد و یا اندکی سبکی در خود احساس می‌کند، بقیۀ نماز را ایستاده تمام کند

و حسن گفته است: اگر مریض بخواهد، دو رکعت را ایستاده و دو رکعت را نشسته بگزارد.

۱۱۱۸ - از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: وی هرگز پیامبر ﷺ را ندیده است که نماز شب را نشسته بگزارد، مگر در بزرگسالی که نشسته قرائت می‌کرد و چون می‌خواست که رکوع کند، می‌ایستاد و سی چهل آیه را (ایستاده) می‌خواند و سپس رکوع می‌کرد.

۱۱۱۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قَال : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ يَزِيدَ ، وَأَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ

۱۱۱۹ - از عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله ﷺ نشسته نماز می‌گزارد و در حالی که نشسته بود، قرائت می‌کرد و

الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي جَالِسًا ، فَيَقْرَأُ وَهُوَ جَالِسٌ ، فَإِذَا بَقِيَ مِنْ قِرَاءَتِهِ نَحْوٌ مِنْ ثَلاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً قَامَ ، فَقَرَأَهَا وَهُوَ قَائِمٌ ، ثُمَّ يَرْكَعُ ، ثُمَّ سَجَدَ ، يَفْعَلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ ، فَإِذَا قَضَى صَلاتَهُ نَظَرَ: فَإِنْ كُنْتُ يَقْظَى تَحَدَّثَ مَعِي ، وَإِنْ كُنْتُ نَائِمَةً اضْطَجَعَ . [راجع :۱۱۱۸ . اخرجه مسلم: ۷۳۱ باختلاف]

چون از قرائت وی حدود سی یا چهل آیه می‌ماند، می‌ایستاد و آن را ایستاده قرائت می‌کرد، سپس رکوع می‌نمود و بعد سجده می‌کرد. و در رکعت دوم نیز چنان می‌کرد که در رکعت اول کرده بود. و چون نمازش را تمام می‌کرد، می‌دید که اگر بیدار می‌بودم با من صحبت می‌کرد و اگر خواب می‌بودم، پهلو می‌نهاد.

١٩ -أبوابُ التهجد

١- باب: التَّهَجُّدِ بِاللَّيْلِ،

وَقَوْلِه عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ﴾. [الإسراء:٧٩]

١١٢٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ: سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عنهما قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قال: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ، أَوْ: لا إِلَهَ غَيْرُكَ».

قال سُفْيَانُ: وَزَادَ عَبْدُالْكَرِيمِ أَبُو أُمَيَّةَ: «وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّه».

قال سُفْيَانُ: قال سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ، سَمِعَهُ مِنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

بسم الله الرحمن الرحيم

١٩ - کتاب تَهَجُّد

باب - ١
تهَجُّد در شب و گفتۀ خدای ﷻ: به شب خیز و نماز کن و این افزونی است بر تو (بنی اسرائیل: ٧٩)

١١٢٠ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: هر گاه پیامبر ﷺ شبانه به نماز تهجد برمی‌خاست، می‌گفت: «خداوندا، سپاس و ستایش تو راست، تویی بر پا دارندۀ آسمانها و زمین و هر چه در آنها است. و سپاس و ستایش تو راست. تویی مالک آسمانها و زمین و هر چه در آنها است. و سپاس و ستایش تو راست. تویی نور آسمانها و زمین. و سپاس و ستایش تو راست. تویی پادشاه آسمانها و زمین. و سپاس و ستایش تو راست. تویی حق، و وعدۀ تو حق، و دیدار تو حق، و گفتار تو حق، و بهشت حق و دوزخ حق، و پیامبران حق، و محمد ﷺ حق، و روز قیامت حق است. خداوندا، خودم را به تو تسلیم کردم و به تو ایمان آوردم و به تو توکل کردم و به تو رجوع کردم و به خاطر تو (با کفار) خصومت کردم و تو را داور گرفتم. پس از تقصیرات گذشته و آینده‌ام در گذر و آنچه از من پنهان سر زده، و پیدا. تویی پیش آرنده و تویی پس گذارنده. نیست معبودی بر حق بجز تو و نیست سزاوار عبادت بجز تو.» سفیان گفته است: عبدالکریم ابوامیّه کلمات -لا حول و لا قوّة الّا بالله- را به مضمون حدیث افروده است. سفیان گفته است: سلیمان بن ابی مسلم، شنیده است از

[انظر: ٦٣١٧ن، ٧٣٨٥ن، ٧٤٤٢ن ث، ٧٤٩٩ن. أخرجه مسلم: ٧٦٩]

٢- باب: فَضْلِ قِيَامِ اللَّيْلِ

١١٢١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ.

و حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقُصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكُنْتُ غُلَامًا شَابًّا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أُنَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَنَا مَلَكٌ آخَرُ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرَعْ. [راجع: ٤٤٠. أخرجه مسلم: ٢٤٧٩]

١١٢٢- فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُاللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ».

فَكَانَ بَعْدُ لَا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا. [انظر: ١١٥٧ن، ٣٧٣٩ن، ٣٧٤١ن، ٧٠١٦ن، ٧٠٢٩، ٧٠٣١ن. أخرجه مسلم: ٢٤٧٩]

٣- باب: طُولِ السُّجُودِ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ

١١٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، كَانَتْ تِلْكَ صَلَاتَهُ، يَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ

طاؤس، از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما، از پیامبر ﷺ.

باب - ۲
فضیلت نماز شب (تهجد)

۱۱۲۱ - از سالم روایت است که پدرش (ابن عمر) رضی الله عنهما گفت: در دوران حیات رسول الله ﷺ اگر مردی خواب می‌دید، خواب خود را به رسول الله ﷺ قصه می‌کرد. من هم در آرزوی آن بودم که خوابی ببینم تا آن را به رسول الله ﷺ قصه کنم. من پسری جوان بودم و در روزگار رسول الله ﷺ در مسجد می‌خوابیدم. در خواب دیدم که دو فرشته مرا برگرفتند و به سوی دوزخ بردند و دوزخ به شکل حلقوی همانند چاه سنگ کاری شده بود، و دو پایه داشت و در آنجا مردمانی بودند که آنها را می‌شناختم. و من می‌گفتم: به خدا پناه می‌جویم از آتش. فرشتهٔ دیگر ملاقاتم کرد و گفت: نترس.

۱۱۲۲ - من خوابم را به حَفْصه (همسر حضرت) قصه کردم و خواهرم (حفصه) آن را به رسول الله قصه کرد. آن حضرت فرمود: «عبدالله مرد نیکی است، اگر چنانچه نماز شب می‌گزارد» پس از آن، (عبدالله) جز پاسی از شب نمی‌خوابید.

باب - ۳
درازی سجده در نماز شب

۱۱۲۳ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ یازده رکعت نماز شب می‌گزارد و همین بود نماز (شب) او. و چون به سجده می‌رفت، سجده‌اش به اندازهٔ آن بود که هر یک از شما پنجاه آیه بخواند، پیش از آنکه سر از سجده بردارد. و پیش از نماز صبح، دو رکعت می‌گزارد، و سپس به طرف

الأيمن، حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُنَادِي للصَّلاة. [راجع: ٦١٩. أخرجه مسلم: ٧٢٤ و أخرجه مسلم (٧٣٦)]

راست پهلو می‌نهاد تا آنکه منادی می‌آمد و او را برای نماز صبح فرا می‌خواند.

٤- باب: تَرْك القِيَامِ لِلْمَرِيضِ

باب - ۴
ترک نماز شب برای بیمار

١١٢٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَسْوَدِ قال: سَمِعْتُ جُنْدَبًا يَقُولُ: اشْتَكَى النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ. [انظر: ١١٢٥ق، ٤٩٥٠ط، ٤٩٥١ق، ٤٩٨٣ط. أخرجه مسلم: ١٧٩٧ مطولاً]

۱۱۲۴ - از جُندب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ بیمار گشت و یک یا دو شب به نماز تهجّد برنخاست.

١١٢٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ قال: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: احْتَبَسَ جِبْرِيلُ ﷺ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ: أَبْطَأَ عَلَيْهِ شَيْطَانُهُ، فَنَزَلَتْ: ﴿ وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴾. [الضحى: ١-٣] [راجع: ١١٢٤. أخرجه مسلم: ١٧٩٧ بزيادة]

۱۱۲۵ - از جُندب بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام مدتی نزد پیامبر ﷺ نیامد. زنی از قریش گفت: «شیطانش بر وی درنگ کرده است.» سپس سورهٔ «والضحی..» فرود آمد که: «قسم به وقت چاشت و قسم به شب چون فرو پوشد، که فرو نگذاشت تو را پروردگار تو و دشمن نداشته‌است.»[1]

٥- باب: تَحْرِيضِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى صَلاةِ اللَّيْلِ وَالنَّوَافِلِ مِنْ غَيْرِ إِيجَابٍ.

باب - ۵
برانگیختن پیامبر ﷺ (مردم) را به نماز شب و نمازهای نفل، بدون آنکه واجب گرداند

وَطَرَقَ النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ وَعَلِيًّا عَلَيْهِمَا السَّلام لَيْلَةً لِلصَّلاة. [راجع: ١١٢٧].

و پیامبر ﷺ نزد فاطمه و علی علیهما‌السلام رفت تا ایشان را برای نماز شب برخیزاند.

١١٢٦- حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ هِنْدٍ بِنْتِ الْحَارِثِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَيْقَظَ لَيْلَةً، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتْنَةِ، مَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْخَزَائِنِ، مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجُرَاتِ؟ يَا رُبَّ كَاسِيَةٍ

۱۱۲۶ - از امّ سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ شبی بیدار شد و گفت: «سبحان الله، چه فتنه‌هایی امشب فرود آمده و چه خزانه‌هایی فرو فرستاده شده، کیست که صاحبان حجره‌ها را (برای نماز) بیدار نماید؟ ای بسا

۱- در سبب نزول این سوره، علمای تفسیر اختلاف کرده‌اند: قومی گفتند: روزگاری وحی از آسمان منقطع گشت. ابن عباس گفت: پانزده روز. مقاتل گفت: چهل روز. ابن جریج گفت: دوازده روز انقطاع وحی بوده است. کافرین مکه چون دیدند که وحی منقطع گشته و جبرئیل نمی‌آید، گفتند: «انَّ محمداً وَدَّعه ربُّه و قلاه». رب العالمین به جواب شان این سوره فرستاد. (تفسیر کشف الأسرار میبدی)

فِي الدُّنْيَا ، عَارِيَةٍ فِي الآخِرَةِ». [راجع :١١٥]

پوشیدگانی در دنیااند که در آخرت برهنه‌اند.»[1]

١١٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلام لَيْلَةً ، فَقَالَ : «أَلا تُصَلِّيَانِ» . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا ، فَانْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلٍّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : ﴿وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ . [الكهف:٥٤] [انظر: ٤٧٢٤، ٧٣٤٧، ٧٤٦٥ ، وانظر في التهجد ، باب : ٥. أخرجه مسلم : ٧٧٥]

۱۱۲۷ - از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ شبی نزد او و فاطمه دختر پیامبر ﷺ آمد وگفت: «آیا شما نماز (شب) نمی‌گزارید؟» من گفتم: نفسهای ما در دست خداوند است و چون بخواهد که ما را برخیزاند، بر می‌خیزاند. و آنگاه که سخنم را تمام کردم، آن حضرت بازگشت و در پاسخم چیزی نگفت. سپس در حالی که پشت گردانیده بود و با دست بر ران خویش می‌زد، شنیدم که می‌گفت: «آدمی جدل پیشه تر از همه چیز است» (الكهف: ۵۴)

١١٢٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدَعُ الْعَمَلَ ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبْحَةَ الضُّحَى قَطُّ ، وَإِنِّي لأُسَبِّحُهَا . [انظر: ١١٧٧ . أخرجه مسلم: ٧١٨]

۱۱۲۸ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همانا رسول الله ﷺ عملی را ترک می‌کرد، هر چند دوست داشت که آن کار را انجام دهد. آن حضرت از آن بیم داشت که چون مردم آن کار را انجام دهند، مبادا آن عمل بر ایشان فرض گردد. رسول الله ﷺ هرگز نماز چاشت نگزارده است و لیکن من می‌گزارم.

١١٢٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي الْمَسْجِدِ ، فَصَلَّى بِصَلاتِهِ نَاسٌ ، ثُمَّ صَلَّى مِنَ الْقَابِلَةِ ، فَكَثُرَ النَّاسُ ، ثُمَّ اجْتَمَعُوا مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ ، فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ : «قَدْ رَأَيْتُ الَّذِي صَنَعْتُمْ ، وَلَمْ يَمْنَعْنِي مِنَ الْخُرُوجِ إِلَيْكُمْ إِلا أَنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ» . وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ . [راجع :٧٢٩ . أخرجه مسلم: ٧٦١ و أخرجه : ٧٨٢ باختلاف]

۱۱۲۹ - از اُم المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله ﷺ شبی در مسجد نماز گزارد. مردم با اقتدا به نماز وی نماز گزاردند. شب بعد که آن حضرت نماز گزارد، مردم بیشتری به نماز آمدند. در شب سوم و یا چهارم که مردم جمع شدند، رسول الله ﷺ به سوی ایشان بیرون نیامد و چون صبح شد آن حضرت فرمود: «همانا دیدم آنچه شما کردید و آنچه مرا از بیرون شدن به سوی شما مانع گشت آن بود که ترسیدم این نماز بر شما فرض گردد. و این کار در رمضان بود. (یعنی نماز تراویح)[2].

۱- مراد آنست که در این شب، فتنه‌هایی راکه در آینده به وقوع می‌پیوندد و عطاهای رحمت الهی بر بندگانش را بر آن حضرت کشف کردند. (تیسیر القاری)

۲- حاصل آنست که نماز تراویح از جملهٔ سنتها است و آن حضرت سه شب نماز گزارد و ترک آن به جماعت

٦- باب: قِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ اللَّيْلَ حَتَّى تَرِمَ قَدَمَاهُ

وَقالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَانَ يَقُومُ حَتَّى تَتَفَطَّرَ قَدَمَاهُ. [راجع: ١١١٨].

وَالفُطُورُ: الشُّقُوقُ. ﴿انْفَطَرَتْ﴾: [الانفطار: ١] انْشَقَّتْ.

١١٣٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ ﷺ يَقُولُ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ، حَتَّى تَرِمُ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ. فَيُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». [انظر: ٤٨٣٦ت، ٦٤٧١د. أخرجه مسلم: ٨١٩]

باب - ۶

ایستادن پیامبر ﷺ به نماز شب تا آنکه پاهایش ورم می‌نمود.

و عایشه رضی الله عنها گفته است: آن حضرت به نماز می‌ایستاد تا آنکه پاهایش شکافته می‌شد. (امام بخاری می‌گوید) -فطور- شکافتن است و -انفطرت- یعنی -انْشَقَّتْ.

۱۱۳۰ - از مغیره ﷺ روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ می‌ایستاد و یا نماز می‌گزارد تا آنکه پایها و یا ساقهای وی ورم می‌کرد. و چون به آن حضرت گفته می‌شد: (که چرا آن همه رنج می‌کشی؟) می‌فرمود: «آیا بنده‌ای شکرگزار نباشم؟»

٧ - باب: مَنْ نَامَ عِنْدَ السَّحَرِ

١١٣١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: أَنَّ عَمْرَو بْنَ أَوْسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «أَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى اللَّهِ صَلاةُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلام، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ، وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا». [انظر: ١١٥٢د،ن، ١١٥٣د، ١٩٧٤ن،ح، ١٩٧٥ط، ١٩٧٦ط، ١٩٧٧ط، ١٩٧٨ن،ح، ١٩٧٩ن،ح، ١٩٨٠ح، ٣٤١٨ط، ٣٤١٩ن،ح، ٣٤٢٠د، ٥٠٥٢ط، ٥٠٥٣د، ٥٠٥٤د، ٥١٩٩د، ٦١٣٤ط، ٦٢٧٧ن،ح. أخرجه مسلم: ١١٥٩]

باب - ۷

کسی که نزدیک سحرگاه خوابید

۱۱۳۱ - از عبدالله بن عمر و ابن العاص رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ به او گفته بود: دوست داشتنی ترین نمازها در نزد خداوند نماز داود عليه السلام و دوست داشتنی ترین روزه‌ها در نزد خداوند روزهٔ داود عليه السلام است. و او چنان بود که نیمهٔ شب می‌خوابید و سوم حصه از شب را به نماز می‌ایستاد و ششم حصه از شب را می‌خوابید و یک روز روزه می‌گرفت و یک روز می‌خورد (روزه نمی‌گرفت).»

١١٣٢- حَدَّثَنِي عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَشْعَثَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ مَسْرُوقًا قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَيُّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَتْ: الدَّائِمُ، قُلْتُ: مَتَى كَانَ يَقُومُ؟

۱۱۳۲ - از مسروق روایت است که گفت: از عایشه رضی الله عنها سؤال کردم که کدام عمل نزد پیامبر ﷺ دوست داشتنی‌تر بود؟ وی گفت: عملی که همیشه آن را انجام دهند.[1] به او گفتم: آن حضرت

← روی همین عذر است.(تیسیر القاری)

۱- یعنی عملی که آن را به موقع و بدون وقفه نجام دهند.

قالتْ: كَانَ يَقُومُ إذَا سَمِعَ الصَّارِخَ .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنِ الأَشْعَثِ قَالَ: إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ قَامَ فَصَلَّى . [انظر: ٦٤٦١، ٦٤٦٢ . اخرجه مسلم: ٧٤١ و بنحو أوله أخرجه: ٧٨٣]

کدام وقت به نماز شب می‌ایستاد؟ گفت: آنگاه که اذان خروس را می‌شنید. و اشعث گفته است: آن حضرت وقتی اذان خروس را می‌شنید، به نماز شب می‌ایستاد (یعنی نیمهٔ شب)

۱۱۳۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ قَالَ: ذَكَرَ أَبِي ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلا نَائِمًا . تَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ . [انظر في احاديث الأنبياء، باب: ٣٨ . أخرجه مسلم: ٧٤٢]

۱۱۳۳ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: او را سحر نزد من در نیافت مگر آنکه در خواب بود یعنی پیامبر ﷺ (پس از نماز شب در آخر شب می‌خوابید)

٨- باب: مَنْ تَسَحَّرَ فَلَمْ يَنَمْ حَتَّى صَلَّى الصُّبْحَ

باب - ۸ کسی که سحری کرد و نخوابید تا آنکه نماز صبح گزارد

۱۱۳۴ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَزَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ﷺ تَسَحَّرَا ، فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ سَحُورِهِمَا قَامَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِلَى الصَّلاةِ فَصَلَّى . قُلْنَا لأَنَسٍ: كَمْ كَانَ بَيْنَ فَرَاغِهِمَا مِنْ سَحُورِهِمَا وَدُخُولِهِمَا فِي الصَّلاةِ؟ قَالَ: كَقَدْرِ مَا يَقْرَأُ الرَّجُلُ خَمْسِينَ آيَةً . [راجع: ٥٧٦]

۱۱۳۴ - از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی پیامبر خدا ﷺ و زید بن ثابت طعام سحری خوردند و چون از سحری فارغ شدند، پیامبر خدا ﷺ به نماز صبح ایستاد و نماز گزارد. ما به انس گفتیم: میان فراغت از سحری و داخل شدن آنها به نماز چه مدتی طول کشید؟ انس گفت: آن قدر که مردی پنجاه آیه از قران را بخواند.

٩- باب: طُولِ الْقِيَامِ فِي صَلاةِ اللَّيْلِ

باب - ۹ درازی قیام در نماز شب

۱۱۳۵ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً ، فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ . قُلْنَا: وَمَا هَمَمْتَ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ ﷺ . [أخرجه مسلم (٧٧٣)]

۱۱۳۵ - از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی با پیامبر ﷺ نماز (شب) گزاردم و آن حضرت پیوسته ایستاده بود. من قصد بدی کردم. (ابووائل می‌گوید:) به او گفتیم که چه قصدی؟ وی گفت: قصد کردم بنشینم و پیامبر ﷺ را بگذارم (که ایستاده بماند و من نشسته به نمازم ادامه دهم).

۱۱۳۶ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ:

۱۱۳۶ - از حُذَیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ می‌خواست در شب به نماز

أنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إذَا قَامَ لِلتَّهَجُّدِ مِنَ اللَّيْلِ ، يَشُوصُ فَاهُ بِالسِّوَاكِ . [راجع :۲٤٥ . اخرجه مسلم: ۲٥٥]

تهجد به‌ایستد، دهان خویش را مسواک می‌کرد.

۱۰- باب: كَيْفَ كَانَ صَلاةُ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكَمْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ .

باب - ۱۰
نماز پیامبر ﷺ چگونه بود و پیامبر ﷺ در شب چند رکعت نماز می‌گزارد؟

۱۱۳۷- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ قَالَ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّ رَجُلاً قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ صَلاةُ اللَّيْلِ ؟ قَالَ : « مَثْنَى مَثْنَى ، فَإِذَا خِفْتَ الصُّبْحَ فَأَوْتِرْ بِوَاحِدَةٍ» . [راجع :٤٧٢ . اخرجه مسلم: ٧٤٩ و ٧٥١ ، وفي صلاة المسافرين (١٥٦)]

۱۱۳۷ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردی گفت: یا رسول الله نماز شب چگونه است؟ آن حضرت فرمود: «دو دو رکعت است و هر گاه از طلوع صبح بترسی، آن را طاق بگردان»[1]

۱۱۳۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو جَمْرَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَتْ صَلاةُ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ، يَعْنِي بِاللَّيْلِ . [أخرجه مسلم: ٧٦٤]

۱۱۳۸ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: نماز پیامبر ﷺ سیزده رکعت بوده‌است؛ یعنی نماز شب.

۱۱۳۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ : أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنْ صَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّيْلِ ، فَقَالَتْ : سَبْعٌ وَتِسْعٌ وَإِحْدَى عَشْرَةَ ، سِوَى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ .

۱۱۳۹ - از مسروق رحمه‌الله روایت است که گفت: از عایشه رضی الله عنها دربارهٔ نماز رسول الله ﷺ سؤال کردم. وی گفت: هفت رکعت، و نه رکعت و یازده رکعت بوده است. بدون دو رکعت (سنت صبح).[2]

۱۱٤۰- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ، مِنْهَا الْوِتْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ . [راجع :۱۱٤٧ . اخرجه مسلم: ٧٣٨]

۱۱۴۰ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز شب را سیزده رکعت می‌گزارد که وتر و دو رکعت (سنت) صبح را نیز شامل بود.

۱- در مورد نماز وتر، یعنی طاق، اختلاف است. برخی از مذاهب یک رکعت را وتر می‌دانند ولی به مذهب ابوحنیفه مراد از وتر سه رکعت است،

۲- یعنی آن حضرت،گاه هفت رکعت و گاه نه رکعت و گاه یازده رکعت، بدون دو رکعت سنت صبح، می‌گزاردند.

۱۱- باب: قِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ بِاللَّيْلِ مِنْ نَوْمِهِ، وَمَا نُسِخَ مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ . قُمِ اللَّيْلَ إِلا قَلِيلاً . نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً . أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً . إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلا ثَقِيلاً . إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَأَقْوَمُ قِيلاً . إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلاً﴾ [المزمل: ۱-۷]

وَقَوْلِهِ: ﴿عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا﴾ [المزمل: ۲۰]

قال ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: نَشَأَ: قَامَ بِالْحَبَشِيَّةِ. ﴿وِطَاءً﴾ قَالَ: مُوَاطَأَةَ الْقُرْآنِ، أَشَدُّ مُوَافَقَةً لِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَقَلْبِهِ. ﴿لِيُوَاطِئُوا﴾ لِيُوَافِقُوا.

باب - ۱۱
قیام پیامبر ﷺ به نماز شب و خواب وی و آنچه از نماز شب منسوخ شده است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای جامه بر خود پیچیده شب را زنده بدار مگر اندکی (از آن را). نیم شب (را زنده بدار) و یا کم کن از آن اندکی. یا زیاده کن بر آن. و قرآن را چنانکه باید شمرده و شیوا بخوان. همانا ما به زودی سخنی دشوار بر تو نازل خواهیم کرد. به یقین شب زنده داری در سازگاری زبان و دل مؤثرتر و در سخن استوارتر است. همانا تو در روز مشغله (و گرفتاری) بسیار داری» (المزمل: ۱-۷)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و خداوند دانست که شما طاقت قیام شب ندارید، پس از شما درگذشت. پس بخوانید آنچه آسان باشد از قرآن. دانست خدا که بعضی از شما بیمار خواهند بود و دیگرانی که سفر می‌کنند در زمین و طلب روزی می‌نمایند از فضل خدا. و دیگرانی که کارزار می‌کنند در راه خدا. پس بخوانید آنچه آسان باشد از قرآن. و بر پا دارید نماز را و بدهید زکات را و وام دهید خدا را وام دادن نیکو و آنچه پیش می‌فرستید برای خویشتن از عمل نیک آن را نزد خدا به اعتبار پاداش بهتر و بزرگتر می‌یابید». (المزمل: آیه ۲۰)

ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: - نَشَأَ- به زبان حبشی به معنی برخاست است.[۱]

-وطاء- گفته است: -مُوَاطَأَةَ القرآنِ- معنی آن سخت موافق شنوایی و بینایی و دل اوست.

- لِيُوَاطِئُوا- (التوبه: ۳) به معنی: -لِيُوافقوا- می‌باشد یعنی تا موافق و همسان سازند.

۱- نظر به گفتهٔ ابن عباس - نشاء - در زبان حبشی به معنای برخاستن است. و چون در قرآن غیر عربی نیست، این لفظ از قبیل توافق دو لغت است در وضع (تیسیر القاری)

۱۱۴۱- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لَا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ.

تَابَعَهُ سُلَيْمَانُ وَأَبُو خَالِدٍ الْأَحْمَرُ، عَنْ حُمَيْدٍ. [انظر: ۱۹۷۲ ر، ۱۹۷۳ ر، ۳۵۶۱ ر]

۱۱۴۱ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ (در غیر رمضان) چند روزی را از ماه روزه نمی‌گرفت تا آنکه گمان می‌بردیم که همان ماه را روزه نمی‌گیرد و گاه روزه می‌گرفت تا آنکه گمان می‌بردیم که در آن ماه روزه را نمی‌خورد. و چنان بود که اگر می‌خواستی آن حضرت را در شب در حال نماز ببینی، مگر می‌دیدی و اگر در حال خواب ببینی مگر می‌دیدی.[1] متابعت کرده است (محمد بن جعفر را) سلیمان و ابوخالدالاحمر از حُمید.

۱۲- باب: عَقْدِ الشَّيْطَانِ عَلَى قَافِيَةِ الرَّأْسِ إِذَا لَمْ يُصَلِّ بِاللَّيْلِ

باب - ۱۲ گره‌های شیطان در عقب سر. اگرکسی نماز شب نگزارد.

۱۱۴۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلَاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلَّا أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلَانَ». [انظر: ۳۲۶۹ ر. أخرجه مسلم: ۷۷۶]

۱۱۴۲ - از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: آنگاه‌که در خواب هستید، شیطان بر عقب سر هر یکی از شما سه گره می‌زند، و در جای هر گرهی که می‌زند می‌گوید: - خواب کن که شبی دراز در پیش است. پس اگر بیدار شد و خدای را یاد کرد، گرهی گشوده می‌شود، و اگر وضو کرد، گرهی دیگر گشوده می‌شود و اگر نمازگزارد، گرهی دیگر گشوده می‌شود با نشاط و خاطر شاد صبح می‌کند و در غیر آن با بد دلی و نداشتن آرامش خاطر و کاهلی صبح می‌کند.

۱۱۴۳- حَدَّثَنَا مُؤَمَّلُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَبٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الرُّؤْيَا، قَالَ:

۱۱۴۳ - از سَمُره بن جندب ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ در تعبیر خواب گفته است: کسی که (در خواب ببیند) که سرش با سنگ شکسته می‌شود،

۱- یعنی آن حضرت وقت معینی برای نماز و خواب نداشت. ساعتی در شب قیام می‌کرد و ساعتی خواب می‌شد. کسی که به حسب اتفاق در وقت نماز آن حضرت بیدار می‌شد، آن حضرت را در نماز می‌دید و اگر در وقت خواب آن حضرت بیدار می‌شد، آن حضرت را در حال خواب می‌دید و این دلیلی است که قیام شب بر وی واجب نبود.

«أمَّا الَّذي يُثْلَغُ رَأْسُهُ بالحَجَرِ ، فَإِنَّهُ يَأْخُذُ القُرْآنَ فَيَرْفضُهُ، وَيَنَامُ عَنِ الصَّلاةِ المَكْتُوبَةِ» . [راجع :٨٤٥ . اخرجه مسلم: ٢٢٧٥ بقطعة أخرى لم ترد في هذه الطريق]

تعبیر آنست که قرآن را فرا گرفته و بدان عمل نمی‌کند و می‌خوابد و نماز فرض را نمی‌گزارد.

١٣- باب: إذَا نَامَ وَلَمْ يُصَلِّ ، بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ .

١١٤٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قالَ : حَدَّثَنَا أبُو الأحْوَصِ قالَ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ ، عَنْ أبي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ﷺ قالَ : ذُكِرَ عِنْدَ النَّبيِّ ﷺ رَجُلٌ ، فَقِيلَ: مَا زَالَ نَائِمًا حَتَّى أصْبَحَ، مَا قَامَ إلَى الصَّلاةِ ، فَقَالَ: «بَالَ الشَّيْطَانُ في أُذُنِهِ». [انظر: ٣٢٧٠ . أخرجه مسلم: ٧٧٤]

باب - ۱۳
کسی که خوابید و نماز نگزارد، شیطان در گوش وی بول کرده است.

۱۱۴۴ - از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که گفته در محضر پیامبر ﷺ از مردی یاد شد و دربارهٔ وی گفته شد که: وی پیوسته خواب است تا آنکه صبح می‌شود و به نماز برنمی‌خیزد. آن حضرت فرمود: «شیطان در گوش وی بول کرده است(یعنی بر او چیره شده است)».[1]

١٤- باب: الدُّعَاء والصَّلاة مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ

وَقالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾ . أيْ : مَا يَنَامُونَ . ﴿وَبِالأسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [الذاريات: ١٧- ١٨]

١١٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أبي سَلَمَةَ ، وَأبي عَبْدِاللّٰهِ الأغَرِّ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ ، مَنْ يَسْألُنِي

باب - ۱۴
دعا و نماز در آخر شب

و خدای عزوجلّ گفته است: «بدین صفت (متعبدان) بودند که اندکی از شب خواب می‌کردند» (الذاریات:۱۷). -یهجعون- که در آیه آمده، به معنی -ینامون- است که خوابیدن معنی می‌دهد. «و در سحرگاهان از خدا طلب آمرزش می‌کردند» (الذاریات:۱۸).

۱۱۴۵ - از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: پروردگار ما تبارک و تعالی هر شب به آسمان دنیا نزول می‌کند[2] و آنگاه که ثلث آخر شب باقی می‌ماند، می‌فرماید: کیست که مرا دعا کند تا دعای او را مستجاب کنم؟ کیست که از من

۱-کنایه باشد از بازداشتن سامعه از شنیدن آواز مرغ سحر و جز آن که گرانی در گوش می‌آورد. و این فعل نادرست به بول شیطان تعبیر شده است. (تیسیر القاری)

۲- مراد از آن، نزول رحمت و مزید لطف و اجابت دعاها است، نه نزول حرکت و انتقال؛ یعنی رحمت و کرم او در این وقت بیشتر می‌باشد و دعاها را اجابت می‌نماید (تیسیر القاری، ج ۱، ص ۳۸۳)

فَأُعْطِيَهُ ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي ، فَأَغْفِرَ لَهُ». [انظر: ٦٣٢١، ٧٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٧٥٨]

بخواهد تا خواسته‌اش را برآورده سازم؟ کیست که از من آمرزش بخواهد تا او را بیامرزم؟

١٥- باب: مَنْ نَامَ أَوَّلَ اللَّيْلِ وَأَحْيَا آخِرَهُ

وَقَالَ سَلْمَانُ لأَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : نَمْ . فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ ، قَالَ : قُمْ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «صَدَقَ سَلْمَانُ» . [راجع : ١٩٦٨] .

باب - ۱۵
کسی که اول شب بخوابد و آخر شب را زنده بدارد.

سلمان (فارسی) به ابو درداء رضی الله عنه گفت: بخواب و آنگاه که آخر شب فرا رسید، گفت: برخیز. پیامبر ﷺ فرمود: «سلمان راست گفته است.»

١١٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ وحَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَيْفَ كَانَتْ صَلاةُ النَّبِيِّ ﷺ بِاللَّيْلِ ؟ قَالَتْ : كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ ، وَيَقُومُ آخِرَهُ ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِرَاشِهِ ، فَإِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَثَبَ ، فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ ، وَإِلا تَوَضَّأَ وَخَرَجَ . [أخرجه مسلم: ٧٣٩ مطولاً]

۱۱۴۶ - از اسود روایت است که گفت: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم که نماز پیامبر ﷺ در شب چگونه بوده است؟ وی گفت: آن حضرت اول شب می‌خوابید و آخر شب برمی‌خاست و نماز می‌گزارد. سپس به بستر خواب خود برمی‌گشت، و آنگاه که مؤذن اذان می‌داد، از خواب بلند می‌شد و اگر به غسل احتیاج داشت، غسل می‌کرد. در غیر آن وضو می‌کرد و به نماز می‌رفت.

١٦- باب: قِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ بِاللَّيْلِ فِي رَمَضَانَ وَغَيْرِهِ .

باب - ۱۶
نماز پیامبر ﷺ در شب، در رمضان و غیر آن

١١٤٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَيْفَ كَانَتْ صَلاةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ ؟ فَقَالَتْ : مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، يُصَلِّي أَرْبَعًا ، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا ، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاثًا .

۱۱۴۷ - از ابو سلمة بن عبدالرحمن روایت است که وی از عایشه رضی الله عنها سؤال کرد: نماز رسول الله ﷺ در ماه رمضان چگونه بوده‌است؟ عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله ﷺ چه در رمضان و چه در غیر رمضان بر یازده رکعت (نماز تهجد) نیفزوده است. چهار رکعت می‌گزارد و از خوبی و درازی آن سؤال مکن. سپس چهار رکعت می‌گزارد و از خوبی و درازی آن سؤال مکن. پس از آن سه رکعت می‌گزارد. عایشه گفت: گفتم: یا رسول الله، آیا

قالتْ عَائشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه ، أتَنَامُ قَبْلَ أنْ تُوتِرَ ؟ فَقَالَ: «يَا عَائشَةُ ، إنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ ، وَلا يَنَامُ قَلْبِي». [انظر: ۲۰۱۳، ۳۵۶۹، ۱۱٤۰. اخرجه مسلم: ۷۳۸]

می‌خوابی قبل از آنکه وتر بگزاری؟ آن حضرت فرمود: «ای عایشه، همانا چشمان من می‌خوابد و لیکن دلم نمی‌خوابد».

۱۱٤۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ هِشَام قال: أخْبَرَنِي أبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قالتْ: مَا رَأيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي شَيْءٍ مِنْ صَلاةِ اللَّيْلِ جَالِسًا ، حَتَّى إذَا كَبِرَ قَرَأَ جَالِسًا ، فَإذَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنَ السُّورَةِ ثَلاثُونَ أوْ أرْبَعُونَ آيَةً قَامَ ، فَقَرَأهُنَّ ، ثُمَّ رَكَعَ . [راجع :۱۱۱۸ . اخرجه مسلم: ۷۳۱]

۱۱٤۸ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ را ندیده‌ام که در چیزی از نماز شب به حالت نشسته قرائت بخواند تا آنکه بزرگسال گردید.آنگاه ایشان نشسته قرآن می خواند و چون سی یا چهل آیه از سوره‌ای می‌ماند، می‌ایستاد و آن را ایستاده می‌خواند و سپس رکوع می‌کرد.

۱۷- باب: فَضْلِ الطُّهُورِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَفَضْلِ الصَّلاةِ بَعْدَ الْوُضُوءِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ .

باب - ۱۷
فضیلت وضو در شب و روز و فضیلت نماز پس از وضو، در شب و روز

۱۱٤۹- حَدَّثَنَا إسْحَاقُ بْنُ نَصْر: حَدَّثَنَا أبُو أسَامَةَ ، عَنْ أبِي حَيَّانَ ، عَنْ أبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِبِلالٍ عِنْدَ صَلاةِ الْفَجْرِ: «يَا بِلالُ ، حَدِّثْنِي بِأرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتَهُ فِي الإسْلامِ ، فَإنِّي سَمِعْتُ دَفَّ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ». قال: مَا عَمِلْتُ عَمَلاً أرْجَى عِنْدِي: أنِّي لَمْ أتَطَهَّرْ طَهُورًا ، فِي سَاعَةِ لَيْلٍ أوْ نَهَارٍ ، إلا صَلَّيْتُ بِذَلِكَ الطُّهُورِ مَا كُتِبَ لِي أنْ أصَلِّيَ .

قال أبو عَبْد اللَّه: دَفَّ نَعْلَيْكَ ، يَعْنِي تَحْرِيكَ . [انظر في فضائل الصحابة ، باب : ۲۳ اخرجه مسلم: ۲٤۵۸]

۱۱٤۹ - از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ هنگام نماز صبح به بلال گفت: ای بلال، از آن عملی که در اسلام کرده‌ای و بدان بیشتر امید میداری، مرا آگاه گردان. همانا آواز پای تو را در جلوی روی خود در بهشت شنیده‌ام. بلال گفت: من عملی نکرده‌ام که نزد خود بدان امید بیشتری داشته باشم بجز آنکه به هر وضویی که در شب یا روز ساخته‌ام، به همان وضو نماز گزارده‌ام، آنچه که بر من مقدر شده بود که نماز بگزارم.
ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: «صدای پای تو» یعنی حرکت تو.

۱۸- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّشْدِيدِ فِي الْعِبَادَةِ

باب - ۱۸
آنچه از سخت گیری در عبادات مکروه است

۱۱۵۰- حَدَّثَنَا أبُو مَعْمَر: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث ، حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْب ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قال: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَإذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ . فَقَالَ: «مَا

۱۱۵۰ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به مسجد در آمد و ناگاه دید که ریسمانی میان دو ستون آویخته است. آن حضرت

هَذَا الْحَبْلُ». قالوا: هَذَا حَبْلٌ لِزَيْنَبَ، فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَتْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا، حُلُّوهُ، لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ». [اخرجه مسلم: ٧٨٤]

فرمود: «این ریسمان برای چیست؟» گفتند: این ریسمان از زینب است که وقتی (در نماز) خسته می‌شود، از آن می‌گیرد. پیامبر ﷺ فرمود: «چنین نکنید، ریسمان را بگشایید. باید هر یک از شما در هنگام نشاط و سرحالیش نماز بگزارد و هر گاه خسته شود، بنشیند.»

١١٥١ - قالَ: وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالَتْ: كَانَتْ عِنْدِي امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ». قُلْتُ: فُلانَةُ، لا تَنَامُ بِاللَّيْلِ، فَذُكِرَ مِنْ صَلاتِهَا، فَقَالَ: «مَهْ، عَلَيْكُمْ مَا تُطِيقُونَ مِنَ الأَعْمَالِ، فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا». [راجع: ٤٣. أخرجه مسلم: ٧٨٥]

١١٥١ - عبدالله بن مسلمه، از مالک، از هشام بن عروه، از پدر خود روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت: زنی از قبیلهٔ بنی اسد نزد من بود که رسول الله ﷺ در آمد و گفت: «این زن کیست؟» گفتم: وی فلانی است که شب نمی‌خوابد. و از نماز وی یاد شد. آن حضرت فرمود: «بس کن (وصف او را) بر خود عملی را لازم گیرید که توان آن را داشته باشید. همانا خداوند (از دادن ثواب) ملول نمی‌گردد،(ثواب را قطع نمی‌کند) تا شما ملول گردید.»

١٩- باب: مَا يُكْرَهُ مِنْ تَرْكِ قِيَامِ اللَّيْلِ لِمَنْ كَانَ يَقُومُهُ

باب - ١٩
آنچه از ترک نماز شب مکروه است کسی را که قبل بر آن، نماز شب می‌گزارد

١١٥٢ - حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ: حَدَّثَنَا مُبَشِّرٌ [بْنُ اسماعيلَ]، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ.

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ قال: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قال: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال: قال لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَاللَّهِ، لا تَكُنْ مِثْلَ فُلانٍ، كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ».

وَقَالَ هِشَامٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الْعِشْرِينَ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ثَوْبَانَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ مِثْلَهُ.

وَتَابَعَهُ عَمْرُو بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ. [راجع: ١١٣١. أخرجه مسلم: ١١٥٩]

١١٥٢ - از عبدالله بن عَمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ به من گفت: «ای عبدالله، مانند فلان مرد مباش که نماز شب می‌گزارد و حالا قیام شب را ترک کرده است.»

و هشام گفته است: حدیث کرد مرا ابن ابی العشرین، از اوزاعی، از یحیی، از عُمر بن حَکَم بن ثوبان که ابو سلمه مثل این حدیث را روایت کرده است. و متابعت کرده است (ابن ابی العشرین را) عَمرو بن ابی سلمه از اوزاعی.

٢٠-باب:

١١٥٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قال: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّه بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قال: قال لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَتَصُومُ النَّهَارَ». قُلْتُ: إِنِّي أَفْعَلُ ذَلِكَ. قال: «فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ هَجَمَتْ عَيْنُكَ، وَنَفِهَتْ نَفْسُكَ، وَإِنَّ لِنَفْسِكَ حَقًّا، وَلِأَهْلِكَ حَقًّا، فَصُمْ وَأَفْطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ». [راجع: ١١٣١. أخرجه مسلم: ١١٥٩]

باب - ۲۰

۱۱۵۳ - از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ به من گفت: «آیا خبر نشده‌ام که تمام شب را نماز می‌گزاری و روز را روزه می‌گیری» گفتم: به تحقیق که این کار را می‌کنم. آن حضرت فرمود: «هر گاه چنین کنی، چشمت ضعیف و تنت خسته می‌شود. همانا نفس تو را بر تو حقی است و زن تو را بر تو حقی است. روزه بگیر و باز بخور و (به نماز شب) قیام کن و باز بخواب.»

٢١- باب: فَضْلِ مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّى

١١٥٤- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا الْوَلِيدُ، عن الأَوْزَاعِيُّ قال: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ هَانِئٍ قال: حَدَّثَنِي جُنَادَةُ ابْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: حَدَّثَنِي عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّه، وَسُبْحَانَ اللَّه، وَلا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّه، ثُمَّ قال: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، أَوْ دَعَا، اسْتُجِيبَ لَهُ، فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلاتُهُ».

باب - ۲۱
ثواب کسی که شب بیدار شود و نماز بگزارد

۱۱۵۴ - از عُبادة بن صامت رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که شب بیدار شود و این کلمات را بگوید: لا اله الّا الله وَحْدهُ لا شریک له، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الحَمدُ، وَ هُوَ علی کُلّ شیء قدیر، الحَمدُ للّه و سبحان اللّه، و لا اله الا اللّهُ، و اللّهُ اکبر. و لا حَولَ و لا قوّة الا باللّه[1] و سپس بگوید: اللهُمّ اغفرلی[2] و یا دعایی بکند قبول می‌گردد. و اگر وضو کند و نماز بگزارد، نمازش قبول می‌شود.»

١١٥٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي سِنَانٍ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، وَهُوَ يَقُصُّ فِي قَصَصِهِ، وَهُوَ يَذْكُرُ

۱۱۵۵ - از هیثم بن ابی سنان روایت است که از ابوهریره رضی الله عنه شنیده است که وی در قصه‌های خود از رسول الله ﷺ چنین یاد می‌کرد: همانا برادری از

۱-ترجمه: هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدا. یگانه است و او را شریکی نیست. او راست پادشاهی و او راست ستایش. و او به هر چیز توانا است. ستایش خدای راست. پاکست خدا و هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست بجز خدا. و خدا بزرگ است و هیچ نیرو و توانایی نیست (بر انجام کارهای نیک و نگهداشتن خویش از بدی‌ها) مگر به کمک خدا.

۲- خداوندا مرا بیامرز!

رَسُولَ اللّٰه ﷺ: «إنَّ أخًا لكُمْ لا يَقُولُ الرَّفَثَ». يَعْني بذَلكَ عَبْدَاللّٰه بْنَ رَوَاحَةَ:

وَفينَا رَسُولُ اللّٰه يَتْلُو كتَابَهُ
إذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ منَ الْفَجْر سَاطعُ
به مُوقنَاتٌ أنَّ مَا قَالَ وَاقعُ
يَبيتُ يُجَافي جَنْبَهُ عَنْ فرَاشه
إذَا اسْتَثْقَلَتْ بالْمُشْركينَ الْمَضَاجعُ

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ.

وَقَالَ الزُّبَيْديُّ: أخْبَرَني الزُّهْريُّ، عَنْ سَعيد وَالأعْرَج، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ. [انظر: ۶۱۵۱]

آنِ شما سخنی بیهوده نگفته است و مراد از آن این شعر عبدالله بن رواحه بود که گفته است: در میان ما رسول خدا است که کتابش را می‌خواند، آنگاه که صبح می‌دمد و روشن می‌گردد. رهنمونی‌مان کرد پس از گمراهی. پس دلهای ما به وی یقین کننده است به آن که هر آنچه گفته است، آمدنی است. شب هنگام از بستر خواب خود پهلو برمی‌دارد[۱]. و آن هنگامی است که مشرکین در خواب گران فرو روند. متابعت کرده است (یونس را) عُقیل. و زبیدی گفته‌است: خبر داد مرا زهری از سعید واعرج، از ابوهریره رضی الله عنه.

۱۱۵۶- حَدَّثَنَا أبُو النُّعْمَان: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْد، عَنْ أيُّوبَ، عَنْ نَافع، عَن ابْن عُمَرَ رَضي الله عَنهمَا قَالَ: رَأيْتُ عَلَى عَهْد النَّبيِّ ﷺ كَأنَّ بيَدي قطْعَةَ إسْتَبْرَق، فَكَأنِّي لا أُريدُ مَكَانًا منَ الْجَنَّة إلا طَارَتْ إلَيْه، وَرَأيْتُ كَأنَّ اثْنَيْن أتَيَاني، أرَادَا أنْ يَذْهَبَا بي إلَى النَّار، فَتَلَقَّاهُمَا مَلَكٌ فَقَالَ: لَمْ تُرَعْ، خَلِّيَا عَنْهُ. [راجع: ۴۴۰. اخرجه مسلم: ۲۴۷۸]

۱۱۵۶ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیامبر ﷺ در خواب دیدم که پارچهٔ ابریشمی‌ای در دست دارم که این پارچه مرا به هر جایی از بهشت که خواسته باشم با خود می‌برد. و دیدم که دو کس نزد من آمدند تا مرا به سوی دوزخ ببرند. سپس فرشته‌ای با آنها ملاقات کرد و گفت: نترس. و آنان را گفت که از وی دست بردارید.

۱۱۵۷- فَقَصَّتْ حَفْصَةُ عَلَى النَّبيِّ ﷺ إحْدَى رُؤْيَايَ، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ: «نعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُاللّٰه، لَوْ كَانَ يُصَلِّي منَ اللَّيْل». [راجع: ۱۱۲۲. اخرجه مسلم: ۲۴۷۹]

۱۱۵۷ - حفصه (خواهرم) یکی از خوابهای مرا به پیامبر ﷺ قصه کرده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «عبدالله مرد نیکی است، اگر نماز شب می‌گزارد.»

۱۱۵۸- فَكَانَ عَبْدُاللّٰه ﷺ يُصَلِّي منَ اللَّيْل وَكَانُوا لا يَزَالُونَ يَقُصُّونَ عَلَى النَّبيِّ ﷺ الرُّؤْيَا: أنَّهَا في اللَّيْلَة السَّابعَة منَ الْعَشْر الأوَاخر، فَقَالَ النَّبيُّ ﷺ: «أرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأتْ في الْعَشْر الأوَاخر، فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيَتَحَرَّهَا منَ الْعَشْر الأوَاخر». [انظر: ۲۰۱۵، ۶۹۹۱. اخرجه مسلم: ۱۱۶۵]

۱۱۵۸ - پس از آن عبدالله رضی الله عنه پیوسته نماز شب می‌گزارد. و کسانی بودند که پیوسته خوابهای خویش را به پیامبر ﷺ قصه می‌کردند (که شب قدر) در شب هفتم از دههٔ اخیر رمضان می‌باشد. پیامبر ﷺ فرمود: می‌بینم که خوابهای شما با دههٔ اخیر رمضان توافق می‌کند، پس هر کسی که جویای آن باشد، باید آن را در دههٔ اخیر(رمضان) جستجو کند.

۱- مناسبت حدیث به ترجمة الباب، همین بیت اخیر است،که شب هنگام از بستر خوابش پهلو بر می‌دارد؛ یعنی به نماز شب برمی‌خیزد (تیسیر القاری)

٢٢- باب: الْمُدَاوَمَةِ عَلَى رَكْعَتَي الْفَجْرِ

١١٥٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، هُوَ ابْنُ أَبِي أَيُّوبَ، قال: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ، ثُمَّ صَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، وَرَكْعَتَيْنِ جَالِسًا، وَرَكْعَتَيْنِ بَيْنَ النِّدَاءَيْنِ، وَلَمْ يَكُنْ يَدَعُهُمَا أَبَدًا. [راجع: ٦١٩. أخرجه مسلم: ٧٢٤ باختلاف]

باب - ۲۲
مدامت بر دو رکعت (سنت) صبح

۱۱۵۹ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز خفتن را گزارد (سپس به تهجد برخاست) و هشت رکعت گزارد و دو رکعت نشسته گزارد و دو رکعت بین اذان و اقامت (نماز صبح) گزارد و این دو رکعت را هرگز ترک نکرد.

٢٣ - باب: الضَّجْعَةِ عَلَى الشِّقِّ الأَيْمَنِ بَعْدَ رَكْعَتَي الْفَجْرِ

١١٦٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ: قال: حَدَّثَنِي أَبُو الأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى رَكْعَتَي الْفَجْرِ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ. [راجع: ٦١٩. أخرجه مسلم: ٧٢٤ باختلاف]

باب - ۲۳
بعد از (سنت) صبح بجانب راست پهلو نهادن

۱۱۶۰ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ دو رکعت (سنت) صبح را می‌گزارد، به جانب راست پهلو می‌نهاد.

٢٤- باب: مَنْ تَحَدَّثَ بَعْدَ الرَّكْعَتَيْنِ وَلَمْ يَضْطَجِعْ

١١٦١- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْحَكَمِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّى: فَإِنْ كُنْتُ مُسْتَيْقِظَةً حَدَّثَنِي، وَإِلَّا اضْطَجَعَ حَتَّى يُؤْذَنَ بِالصَّلَاةِ. [راجع: ٦١٩. أخرجه مسلم: ٧٢٤ باختلاف و أخرجه: ٧٤٣ بلفظه]

[جاء بعده في الفتح الأحاديث: ١١٦٨-١١٧١]

باب - ۲۴
کسی که پس از دو رکعت (سنت) صبح سخن بگوید و پهلو بر زمین ننهد.

۱۱۶۱ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ نماز سنت صبح را می‌گزارد، اگر بیدار می‌بودم با من صحبت می‌کرد، در غیر آن پهلو می‌نهاد تا آنکه اقامت نماز صبح گفته می‌شد.

٢٥ - باب: مَا جَاءَ فِي التَّطَوُّعِ مَثْنَى مَثْنَى

وَيُذْكَرُ ذَلِكَ عَنْ عَمَّارٍ، وَأَبِي ذَرٍّ، وَأَنَسٍ. [راجع: ٣٨٠].

باب - ۲۵
آنچه دربارهٔ نماز نفل آمده که دو دو رکعت است

و این فعل ذکر می‌شود از: عمّار و ابوذر، و انس

وَجَابِرِ بْنِ زَيْدٍ ، وَعِكْرِمَةَ ، وَالزُّهْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم.

وَقَالَ: يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الأَنْصَارِيُّ: مَا أَدْرَكْتُ فُقَهَاءَ أَرْضِنَا إِلا يُسَلِّمُونَ فِي كُلِّ اثْنَتَيْنِ مِنَ النَّهَارِ.

۱۱۶۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الْمَوَالِي ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ ، يَقُولُ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالأَمْرِ ، فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ، ثُمَّ لِيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ ، وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ . اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي ، فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي ، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي ، فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي ، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ . قَالَ: وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ». [انظر: ۶۳۸۲، ۷۳۹۰]

۱۱۶۳- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ

و جابر، بن زید و عِکرمه و زُهری، رضی الله عنهم.
و یحیی بن سعید انصاری گفته است: فقهای سرزمین خود را در نیافتم مگر آنکه در هر دو رکعت (نفل) از روز سلام می‌دادند.

۱۱۶۲ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ طریقهٔ استخاره در کارها را برای ما تعلیم می‌داد. همان گونه که سوره‌ای از قرآن را برای ما تعلیم می‌داد. و آن حضرت می‌فرمود: «هر گاه یکی از شما در اندیشهٔ کاری باشد، باید دو رکعت نماز غیر از فرض ادا کند و بعد بگوید:
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْتَخِیرُکَ بعِلْمِک، و اَسْتَقْدِرُکَ بِقُدْرتِک و اَسْأَلُکَ من فضلک العظیم. فانّکَ تَقْدِرُ و لا اَقْدِرُ، و تَعْلَمُ و لا اَعْلَمُ، و اَنْتَ عَلّامُ الغُیوب.
اَللّهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هذا الاءمرَ خیرٌلی، فی دِیْنی و معاشی و عاقِبَةِ أَمْرِیْ، أُو قالَ: عاجل أمری و آجله، فاقْدُرْهُلِی و یَسّرهُلی، ثُم بارک لی فیهِ، و اِن کنتَ تعلمُ اَنّ هذا الامر شرٌّ لی، فی دینی و معاشی و عاقبة امری، او قال: فی عاجل امری و آجله، فاصْرِفهُ عَنّی و اصرفنی عنه، و اَقْدُر لِیَ الخیرَ حیثَ کانَ، ثُمَّ ارضنی به.»
راوی می‌گوید: و سپس حاجت خویش را بگوید.[۱]

۱۱۶۳ - از ابو قتادة بن ربیع انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «آنگاه که یکی از

۱-ترجمهٔ دعا: بار الها، از تو به سبب علمت خیر می‌طلبم، و از تو به سبب قدرتت توانائی می‌خواهم و فضل عظیم ترا مسألت می‌کنم، به تحقیق که تو قدرت داری و من ندارم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تویی دانندهٔ غیبها. بار الها، اگر تو می‌دانی که این کار به خیر من است و به خیر دین و زندگی من است و به خیر عاقبت‌کار من است و یا (شک راوی) به خیر حال و آیندهٔ من است، آن را نصیب من بگردان و برایم آسان کن و سپس در آن مرا برکت ده. و اگر می‌دانی که این کار به شر من است و به شر دین و زندگی و عاقبت‌کار من است و یاگفت: به شر حال و آیندهٔ من است، آن را از من دورکن و مرا از آن دورکن و آنچه خیر است آن را نصیب من کن و مرا بدان راضی گردان.

سُلَيْم الزُّرَقِيُّ: سَمِعَ أَبَا قَتَادَةَ بْنَ رِبْعِيٍّ الأَنْصَارِيَّ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ، فَلا يَجْلِسْ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ». [راجع: ٤٤٤. اخرجه مسلم: ٧١٤]

شما به مسجد داخل می‌شود، ننشیند تا آنکه دو رکعت نماز بگزارد (دو رکعت تحية المسجد).

١١٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ قال: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قال: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ انْصَرَفَ. [راجع: ٣٨٠. أخرجه مسلم: ٦٥٨ مطولاً]

١١٦٤ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ دو رکعت نماز به ما گزارد و سپس برگشت.

١١٦٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ، عَنْ عَبْدِاللَّه ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْجُمُعَةِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ. [راجع: ٩٣٧. أخرجه مسلم: ٧٢٩ باختلاف، واخرجه: ٨٨٢ مختصراً]

١١٦٥ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: من با پیامبر ﷺ (به ترتیب ذیل) دو رکعت قبل از نماز پیشین، و دو رکعت بعد از نماز پیشین و دو رکعت بعد از نماز جمعه و دو رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت بعد از نماز خفتن گزارده‌ام.

١١٦٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ قال: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قال: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ وَهُوَ يَخْطُبُ: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ وَالإِمَامُ يَخْطُبُ - أَوْ: قَدْ خَرَجَ - فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». [راجع: ٩٣٠. أخرجه مسلم: ٨٧٥]

١١٦٦ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ در حالی که خطبه می‌خواند، فرمود: «آنگاه که کسی از شما بیاید و امام خطبه بخواند و یا برای خواندن خطبه برآمده باشد، باید که دو رکعت نماز بگزارد».

١١٦٧ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قال: حَدَّثَنَا سَيْفٌ: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ: أُتِيَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فِي مَنْزِلِهِ، فَقِيلَ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّه ﷺ قَدْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ. قال: فَأَقْبَلْتُ، فَأَجِدُ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَدْ خَرَجَ، وَأَجِدُ بِلالاً عِنْدَ الْبَابِ قَائِمًا، فَقُلْتُ: يَا بِلالُ، صَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ فِي الْكَعْبَةِ؟ قال: نَعَمْ، قُلْتُ: فَأَيْنَ؟ قال: بَيْنَ هَاتَيْنِ الإِسْطُوَانَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ فِي وَجْهِ الْكَعْبَةِ. [راجع: ٣٩٧. أخرجه مسلم: ١٣٢٩ بدون ذكر: ثم خرج]

١١٦٧ - از مجاهد روایت است که گفت: کسی (در مکه) به منزل ابن عمر ﷺ آمد و به او گفته شد: همانا رسول الله ﷺ به داخل کعبه رفت.
ابن عمر می‌گوید: من به سوی کعبه رفتم و رسول الله ﷺ را در حالی دیدم که از کعبه بر آمده بود و بلال بر در کعبه ایستاده بود.
به او گفتم: ای بلال، آیا رسول الله ﷺ در داخل کعبه نماز گزارد؟ گفت: آری. گفتم: در کجای کعبه؟ گفت: میان همین دو ستون.

وَقَالَ عِتْبَانُ: غَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ ﷺ، بَعْدَ مَا امْتَدَّ النَّهَارُ، وَصَفَفْنَا وَرَاءَهُ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ.

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: قال أبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: أَوْصَانِي النَّبِيُّ ﷺ بِرَكْعَتَي الضُّحَى.

سپس آن حضرت برآمد و در پیشروی کعبه دو رکعت نماز گزارد. ابو عبدالله (امام بخاری) می‌گوید: ابو هریره ﷺ گفته است: پیامبر ﷺ مرا توصیه کرده است که دو رکعت نماز ضُحیٰ بگزارم.

و عِتبان گفته است: پیامبر « روزی با ابوبکر ﷺ در حالی که آفتاب بلند شده، بود نزد من آمد. ما در عقب آن حضرت صف بستیم و اودو رکعت نماز گزارد.

٢٦-باب: الحَدِيث بَعْدَ رَكْعَتَي الفَجْرِ

١١٦٨-حدثنا عليُّ بنُ عَبْدِ الله قَالَ: حَدَّثنا سُفْيَانُ، قَالَ أَبُو النَّضْرِ: حَدَّثني عَنْ أَبي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَإِنْ كُنْتُ مُسْتَيْقِظَةً حَدَّثَنِي وَإِلاَّ اضطجَعَ. قُلْتُ لِسُفْيَانَ: فَإِنَّ بَعْضَهُمْ يَرْوِيهِ: رَكْعَتَي الفَجْرِ. قَالَ سُفْيَانُ: هُوَ ذَاكَ.

[راجع: ٦١٩. أخرجه مسلم: ٧٢٤ باختلاف، وأخرجه: ٧٤٣ بلفظه].

باب - ٢٦
سخن گفتن پس از دو رکعت (سنت) صبح

١١٦٨ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ دو رکعت می‌گزارد. من اگر بیدار می‌بودم با من سخن می‌گفت. در غیر این صورت پهلو می‌نهاد.

(علی راوی حدیث می‌گوید): به سفیان گفتم: بعضی مردم (یعنی مالک) روایت می‌کنند که مراد از آن دو رکعت، دو رکعت صبح است. سفیان گفت: همچنان است (که مالک گفته است).

٢٧ - باب: تَعَاهُدِ رَكْعَتَي الفَجْرِ، وَمَنْ سَمَّاهُمَا تَطَوُّعاً

١١٦٩- حَدَّثَنَا بَيَانُ بْنُ عَمْرو: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ، عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ، أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَي الفَجْرِ.

[راجع: ٦١٩. أخرجه مسلم: ٧٢٤]

باب - ٢٧
مواظبت بر دو رکعت (سنت) صبح و کسی که آن را نفل نامید.

١١٦٩ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به ادای هیچ از یک نوافل چنان مواظبت و مداومت از خود نشان نمی‌داد که به دو رکعت صبح نشان میداد.

٢٨ - باب: مَا يُقْرَأ فِي رَكْعَتَي الْفَجْرِ

١١٧٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِاللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ يُصَلِّي، إِذَا سَمِعَ النِّدَاءَ بِالصُّبْحِ، رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ. [راجع :٦١٩ . اخرجه مسلم: ٧٢٤ باختلاف، وأخرجه بطوله (٧٣٦)]

١١٧١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَمَّتِهِ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ (ح).

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، هُوَ ابْنُ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، حَتَّى إِنِّي لَأَقُولُ: هَلْ قَرَأَ بِأُمِّ الْكِتَابِ. [راجع :٦١٩ . اخرجه مسلم : ٧٢٤]

باب - ۲۸
در دو رکعت (سنت) صبح چه خوانده میشود

۱۱۷۰ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول الله ﷺ سیزده رکعت نماز شب می‌گزارد و چون اذان صبح را می‌شنید، دو رکعت سبک می‌گزارد.

۱۱۷۱ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ دو رکعت قبل از نماز صبح را چنان سبک می‌گزارد که حتی من با خود می‌گفتم که: آیا سورهٔ فاتحه را خوانده است یا نه؟

٢٩- باب: التَّطَوُّعِ بَعْدَ الْمَكْتُوبَةِ

١١٧٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الْجُمُعَةِ، فَأَمَّا الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ فَفِي بَيْتِهِ [راجع :٩٣٧ . اخرجه مسلم: ٧٢٩ باختلاف، و اخرجه : ٨٨٢ مختصراً]

باب - ۲۹
نمازهای نفل (سنت) بعد از نمازهای فرض

۱۱۷۲ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: من (به پیروی) از پیامبر ﷺ دو رکعت قبل از فرض پیشین و دو رکعت بعد از فرض پیشین و دو رکعت بعد از (فرض) شام و دو رکعت بعد از (فرض) خفتن و دو رکعت بعد از (فرض) جمعه را گزارده‌ام و لیکن آن حضرت (نوافل) شام و خفتن را، در خانهٔ خود می‌گزارد.
ابن ابی الزناد از موسی بن عُقبه روایت کرده که نافع گفته است: (دو رکعت) پس از خفتن را در خانهٔ خود می‌گزارد.
متابعت کرده است (راوی را) کثیر بن فَرقد و ایّوب از نافع.

١١٧٣-وحَدَّثَتْنِي أُخْتِي حَفْصَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ بَعْدَ مَا يَطْلُعُ الْفَجْرُ، وَكَانَتْ سَاعَةً لَا أَدْخُلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِيهَا.

وَقَالَ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ: بَعْدَ الْعِشَاءِ فِي أَهْلِهِ.

تَابَعَهُ كَثِيرُ بْنُ فَرْقَدٍ، وَأَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ.

[راجع: ٦١٨. أخرجه مسلم: ٧٢٣]

۱۱۷۳ - (ابن عمر می‌گوید:) خواهرم حفصه گفت: همانا پیامبر ﷺ دو رکعت سبک پس از طلوع صبح می‌گزارد. (ابن عمر می‌گوید:) و آن هنگامی بود که من نزد پیامبر ﷺ نمی‌بودم.

و ابن ابی الزّناد از موسی بن عقبه و او روایت کرده که نافع گفته است: (دو رکعت) بعد از نماز خفتن را در خانهٔ خود می‌گزارد.

متابعت کرده است راوی را، کثیر بن فَرقد و ایوب، از نافع

٣٠- باب: مَنْ لَمْ يَتَطَوَّعْ بَعْدَ الْمَكْتُوبَةِ

باب - ۳۰ کسی که بعد از نماز فرض نماز نفل (سنّت) نمی‌گزارد

١١٧٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الشَّعْثَاءِ جَابِرًا قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ثَمَانِيًا جَمِيعًا، وَسَبْعًا جَمِيعًا.

قُلْتُ: يَا أَبَا الشَّعْثَاءِ، أَظُنُّهُ أَخَّرَ الظُّهْرَ وَعَجَّلَ الْعَصْرَ، وَعَجَّلَ الْعِشَاءَ وَأَخَّرَ الْمَغْرِبَ؟ قَالَ: وَأَنَا أَظُنُّهُ.

[راجع: ٥٤٣. أخرجه مسلم: ٧٠٥ صلاة المسافرين (٥٤)]

۱۱۷۴ - از عَمرو، از ابوشعثاء، از جابر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من با پیامبر ﷺ هشت رکعت (شام و خفتن را) یکجا گزاردم[1] (عَمرو می‌گوید:) گفتم: ای ابوشعثاء، من گمان می‌کنم که آن حضرت نماز پیشین را تأخیر کرده و نماز عصر را در اول وقت گزارده است و نماز شام را تأخیر کرده و نماز خفتن را در اول وقت گزارده‌است؟ وی می‌گفت: من هم همین گمان را می‌کنم.

٣١ - باب: صَلَاةِ الضُّحَى فِي السَّفَرِ

باب - ۳۱ نماز ضحیٰ در سفر

١١٧٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ تَوْبَةَ، عَنْ مُوَرِّقٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ

۱۱۷۵ - از مورّق روایت است که گفت: به ابن عمر رضی الله عنهما گفتم: آیا نماز ضحیٰ می‌گزاری؟ گفت: نه.

۱- یعنی آن حضرت تمام نمازی راکه در این چهار وقت می‌گزارد همین بود و بس. امام بخاری با استناد بدین حدیث گفته است که اگر غیر از فرض نماز دیگری می‌بود، مجموع نماز پیشین و عصر هشت رکعت و مجموع نماز شام و خفتن هفت رکعت نمی‌بود. لیکن در تیسیر القاری گفته شده: آن حضرت غرض تعلیم امت به فرایض اکتفاکرد تا بدانند که این سنن رواتب، لازم و واجب نیست.

عنهما: أتُصَلِّي الضُّحَى ؟ قال: لا ، قُلْتُ: فَعُمَرُ؟ قال: لا ، قُلْتُ: فَأبُو بَكْرٍ؟ قال: لا ، قُلْتُ: فَالنَّبِيُّ ﷺ؟ قال: لا إخَالُهُ . [راجع :۷۷]

گفتم: آیا عمر می‌گزارد؟ گفت: نه. گفتم: ابوبکر می‌گزارد؟ گفت: نه. گفتم: آیا پیامبر ﷺ می‌گزارد؟ گفت: گمان نمی‌کنم.

۱۱۷۶- حَدَّثَنَا آدَمُ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ قال: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أبِي لَيْلَى يَقُولُ: مَا حَدَّثَنَا أحَدٌ أنَّهُ رَأى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى غَيْرُ أمِّ هَانِئٍ ، فَإنَّهَا قالتْ: إنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ بَيْتَهَا يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ ، فَاغْتَسَلَ ، وَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ ، فَلَمْ أرَ صَلاةً قَطُّ أخَفَّ مِنْهَا ، غَيْرَ أنَّهُ يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ . [راجع :۱۱۰۳ : اخرجه مسلم: ۳۳۶ صلاة المسافرين (۸۰)]

۱۱۷۶ - از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که گفت: هیچ کسی به ما نگفته که پیامبر ﷺ نماز ضحیٰ گزارده است، بجز اُمّ هانیء؛ زیرا وی گفته است که پیامبر در روز فتح مکه به خانهٔ او آمده و غسل کرده و هشت رکعت نماز ضحیٰ گزارده است. (ام هانی می‌گوید:) و من ندیده‌ام که آن حضرت نمازی سبکتر از آن گزارده باشد. بجز آنکه رکوع و سجود را کامل می‌کرد.

۳۲- باب: مَنْ لَمْ يُصَلِّ الضُّحَى ، وَرَآهُ وَاسِعًا

باب - ۳۲
کسی که نماز ضحیٰ (چاشت) نگزارد و گزاردنش را جایز بداند

۱۱۷۷- حَدَّثَنَا آدَمُ قال: حَدَّثَنَا ابْنُ أبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالتْ: مَا رَأيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَبَّحَ سُبْحَةَ الضُّحَى ، وَإنِّي لأُسَبِّحُهَا . [راجع ۱۱۲۸ . اخرجه مسلم : ۷۱۸]

۱۱۷۷ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من ندیده‌ام که رسول الله ﷺ نماز ضحیٰ گزارده باشد، ولی من می‌گزارم.

۳۳ - باب: صَلاةِ الضُّحَى فِي الْحَضَرِ

باب - ۳۳
نماز ضحیٰ (چاشت) در حال اقامت (غیر سفر)

قالهُ عِتْبَانُ بْنُ مَالِكٍ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۴۲۴].

و عِتبان بن مالک آن را از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۱۷۸- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إبْرَاهِيمَ: أخْبَرَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبَّاسٌ الْجُرَيْرِيُّ ، هُوَ ابْنُ فَرُّوخَ ، عَنْ أبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: أوْصَانِي خَلِيلِي بِثَلاثٍ ، لا أدَعُهُنَّ حَتَّى أمُوتَ: صَوْمِ ثَلاثَةِ أيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ، وَصَلاةِ الضُّحَى ، وَنَوْمٍ عَلَى وِتْرٍ . [انظر: ۱۹۸۱. اخرجه مسلم: ۷۲۱]

۱۱۷۸ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: دوست من (یعنی آن حضرت) مرا به سه چیز وصیت کرد که تا دَم مرگ آن را ترک نمی‌کنم:
سه روز روزه در هر ماه، و نماز ضُحیٰ (چاشت)، و خوابیدن بعد از نماز وتر [۱].

۱- روزهٔ ایام بیض؛ که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه می‌باشد؛ اختیار کرده شده است. و حداقل نماز ضحیٰ دو رکعت است (تیسیر القاری، ج ۱، ص ۳۹۲).

۱۱۷۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيَّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكَانَ ضَخْمًا، لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ الصَّلَاةَ مَعَكَ. فَصَنَعَ لِلنَّبِيِّ ﷺ طَعَامًا، فَدَعَاهُ إِلَى بَيْتِهِ، وَنَضَحَ لَهُ طَرَفَ حَصِيرٍ بِمَاءٍ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَكْعَتَيْنِ وَقَالَ فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ جَارُودٍ لِأَنَسٍ ﷺ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى؟ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُهُ صَلَّى غَيْرَ ذَلِكَ الْيَوْمِ. [راجع: ۶۷۰]

۱۱۷۹ - از انس بن مالک انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: مرد انصاری فربه و تنومندی به پیامبر ﷺ گفت: من نمی‌توانم که نماز جماعت را با تو اداکنم. او برای پیامبر ﷺ طعامی آماده کرد و آن حضرت را به خانهٔ خود دعوت نمود و یک طرف بوریا را با آب شست. آن حضرت بر بوریا دو رکعت نماز گزارد. و فلان بن فلان بن جارود به انس رضی الله عنه گفت: آیا پیامبر ﷺ نماز ضحیٰ می‌گزارد؟
انس گفت: من ندیده‌ام که گزارده باشد، بجز همان روز.

۳۴ - باب: الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ

باب - ۳۴
دو رکعت نماز قبل از نماز فرض پیشین

۱۱۸۰- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَفِظْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ عَشْرَ رَكَعَاتٍ: رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَهَا، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فِي بَيْتِهِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ فِي بَيْتِهِ، وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَكَانَتْ سَاعَةً لَا يُدْخَلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِيهَا [راجع: ۹۳۷. اخرجه مسلم: ۷۲۹ باختلاف و اخرجه (۸۸۲) بقطعه لم ترد في هذه الطريق]

۱۱۸۰ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: من از پیامبر ﷺ (به غیر از فرایض) ده رکعت نماز به یاد دارم: دو رکعت پیش از فرض پیشین و دو رکعت پس از آن. دو رکعت بعد از فرض شام که در خانهٔ خود می‌گزارد. دو رکعت بعد از فرض خفتن که در خانهٔ خود می‌گزارد. دو رکعت قبل از فرض صبح که در آن ساعت کسی نمی‌توانست وارد خانهٔ پیامبر ﷺ شود.

۱۱۸۱- حَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، وَطَلَعَ الْفَجْرُ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ. [راجع: ۶۱۸. اخرجه مسلم: ۷۲۳]

۱۱۸۱ - (ابن عمر می‌گوید) حفصه به من گفت: آنگاه که مؤذن اذان می‌داد و صبح می‌دمید، آن حضرت دو رکعت نماز می‌گزارد.

۱۱۸۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يَدَعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْغَدَاةِ.

تَابَعَهُ ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، وَعَمْرٌو، عَنْ شُعْبَةَ. [اخرجه مسلم: ۷۳۰ مطولاً فيه بعض معناه]

۱۱۸۲ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ چهار رکعت قبل از فرض پیشین و دو رکعت قبل از فرض صبح را ترک نمی‌کرد.
متابعت کرده است (یحیی را) ابن ابی عدی و عَمرو از شعبه.

۳۵- بابٌ: الصَّلاةِ قَبْلَ الْمَغْرِبِ

۱۱۸۳- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ الْمُزَنِيُّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ». قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً. [راجع: ۷۳۶۸]

۱۱۸۴- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ قَالَ: سَمِعْتُ مَرْثَدَ ابْنَ عَبْدِاللَّهِ الْيَزَنِيَّ قَالَ: أَتَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ الْجُهَنِيَّ، فَقُلْتُ: أَلا أُعْجِبُكَ مِنْ أَبِي تَمِيمٍ؟ يَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ؟ فَقَالَ عُقْبَةُ: إِنَّا كُنَّا نَفْعَلُهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قُلْتُ: فَمَا يَمْنَعُكَ الآنَ؟ قَالَ: الشُّغْلُ.

باب - ۳۵
نماز قبل از فرض شام

۱۱۸۳ - از عبدالله مزنی روایت است که پیامبر ﷺ گفت: پیش از نماز (فرض) شام دو رکعت بگزارید. و بار سوم گفت: هر کس که می‌خواهد. آن حضرت نمی‌خواست که مردم آن دو رکعت را سنّت بگیرند.

۱۱۸۴ - از مرثد بن عبدالله یزنی روایت است که گفت: نزد عُقبة بن عامر جُهنی رفتم و به او گفتم: آیا تو را از حال ابوتمیم در عجب نیاورم، که پیش از نماز شام دو رکعت می‌گزارد؟ عقبه گفت: ما هم در روزگار پیامبر ﷺ چنین می‌کردیم. به او گفتم: اکنون تو را چه چیز مانع می‌شود؟ گفت: مشغولیت.

۳۶ - بابٌ: صَلاةِ النَّوَافِلِ جَمَاعَةً

ذَكَرَهُ أَنَسٌ، وَعَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۸۰، ۱۰۴۴].

۱۱۸۵- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيُّ: أَنَّهُ عَقَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَعَقَلَ مَجَّةً مَجَّهَا فِي وَجْهِهِ، مِنْ بِئْرٍ كَانَتْ فِي دَارِهِمْ.

۱۱۸۶- فَزَعَمَ مَحْمُودٌ: أَنَّهُ سَمِعَ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ الأَنْصَارِيَّ ﷺ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: كُنْتُ أُصَلِّي لِقَوْمِي بَنِي سَالِمٍ، وَكَانَ يَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَادٍ إِذَا جَاءَتِ الأَمْطَارُ، فَيَشُقُّ عَلَيَّ اجْتِيَازُهُ قِبَلَ مَسْجِدِهِمْ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي

باب - ۳۶
نمازهای نفل به جماعت

این حدیث را انس و عایشه رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.

۱۱۸۵ - از محمود بن ربیع انصاری روایت است - همان کسی که از دوران کودکی خود رسول الله ﷺ را بخاطر می‌آورد که آن حضرت قدری آب از چاه خانهٔ ایشان در دهان کرده و بر روی وی افکنده است

۱۱۸۶ - محمود می‌گوید: وی از عِتبان بن مالک انصاری رضی الله عنه که در جنگ بدر با پیامبر ﷺ حاضر بود، شنیده است که می‌گفت: من برای قوم خود، بنی سالم نماز می‌گزاردم و میان من و ایشان رودخانه‌ای حایل بود که چون آب باران می‌آمد،

أَنْكَرْتُ بَصَرِي ، وَإِنَّ الْوَادِيَ الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمِي يَسِيلُ إِذَا جَاءَتِ الأَمْطَارُ ، فَيَشُقُّ عَلَيَّ اجْتِيَازُهُ ، فَوَدِدْتُ أَنَّكَ تَأْتِي فَتُصَلِّي مِنْ بَيْتِي مَكَانًا ، أَتَّخِذُهُ مُصَلًّى؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « سَأَفْعَلُ » . فَغَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ ؓ ، بَعْدَ مَا اشْتَدَّ النَّهَارُ ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى قَالَ : « أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ » . فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَبَّرَ ، وَصَفَفْنَا وَرَاءَهُ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ ، فَحَبَسْتُهُ عَلَى خَزِيرٍ يُصْنَعُ لَهُ ، فَسَمِعَ أَهْلُ الدَّارِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي ، فَثَابَ رِجَالٌ مِنْهُمْ حَتَّى كَثُرَ الرِّجَالُ فِي الْبَيْتِ ،

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ : مَا فَعَلَ مَالِكٌ ؟ لا أَرَاهُ . فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ : ذَاكَ مُنَافِقٌ ، لا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَقُلْ ذَاكَ ، أَلا تَرَاهُ قَالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ » . فَقَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، أَمَّا نَحْنُ ، فَوَاللَّهِ لا نَرَى وُدَّهُ وَلا حَدِيثَهُ إِلا إِلَى الْمُنَافِقِينَ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ » . قَالَ مَحْمُودٌ : فَحَدَّثْتُهَا قَوْمًا ، فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ ، صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فِي غَزْوَتِهِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا ، وَيَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ بِأَرْضِ الرُّومِ ، فَأَنْكَرَهَا عَلَيَّ أَبُو أَيُّوبَ ، قَالَ : وَاللَّهِ مَا أَظُنُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَا قُلْتَ قَطُّ . فَكَبُرَ ذَلِكَ عَلَيَّ ، فَجَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ إِنْ سَلَّمَنِي حَتَّى أَقْفُلَ مِنْ غَزْوَتِي : أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ ؓ ، إِنْ وَجَدْتُهُ حَيًّا فِي مَسْجِدِ قَوْمِهِ ، فَقَفَلْتُ ، فَأَهْلَلْتُ بِحَجَّةٍ أَوْ بِعُمْرَةٍ ، ثُمَّ سِرْتُ حَتَّى قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ ، فَأَتَيْتُ بَنِي سَالِمٍ ، فَإِذَا عِتْبَانُ

گذشتن از آن و رفتن به مسجد برایم دشوار می‌شد. من نزد رسول الله ﷺ رفتم و به آن حضرت گفتم: همانا من بینایی خود را از دست داده‌ام و زمانی که باران می‌آید در آن رودی که میان من و قوم من است، سیل جاری می‌شود و عبور از آن برایم دشوار می‌گردد. من دوست می‌دارم اینکه بیایی و در جایی از خانهٔ من نماز بگزاری تا آن جای را مُصَلّیٰ (نماز گاه) بگیرم. رسول الله ﷺ فرمود: این کار را خواهم کرد. فردای آن پس از آنکه روز بالا آمده‌بود، رسول الله ﷺ و ابوبکر ؓ به خانه‌ام آمدند. رسول الله ﷺ اجازهٔ ورود خواست و من به ایشان اجازه دادم. آن حضرت ننشست تا آنکه گفت: «در کجای خانه‌ات دوست میداری که برایت نماز بگزارم؟»

من به همان جایی اشارت کردم که دوست می‌داشتم در آن نماز بگزارد. رسول الله ﷺ به نماز ایستاد و تکبیر گفت و ما در عقب وی صف بستیم. آن حضرت دو رکعت نماز گزارد و سپس سلام داد و هنگام سلام دادن وی ما نیز سلام دادیم.

من آن حضرت را برای صرف طعام خزیره که آماده شده بود، نگه داشتم. و چون اهل محل شنیدند که رسول الله ﷺ در خانهٔ من می‌باشد. مردان زیادی جمع آمدند تا آنکه تعداد ایشان در خانه زیاد شد.

مردی از حاضرین گفت: چه شده که مالک را در اینجا نمی‌بینیم؟

مردی از میان آنها گفت: وی مردی منافق است که خدا و رسول او را دوست ندارد.

رسول الله ﷺ فرمود: «چنین مگوی، آیا ندیده‌ای

شَيْخٌ أَعْمَى يُصَلِّي لِقَوْمِه ، فَلَمَّا سَلَّمَ مِنَ الصَّلاة سَلَّمْتُ عَلَيْه ، وَأَخْبَرْتُهُ مَنْ أَنَا ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيث ، فَحَدَّثَنِيه كَمَا حَدَّثَنِيه أَوَّلَ مَرَّةٍ . [راجع : ٤٢٤ . أخرجه مسلم: ٣٣ المساجد (٢٦٣)]

که - لا اله الا الله - گفته است، و با این سخن رضای خدای را می‌خواهد؟ آن مرد گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند، لیکن به خدا سوگند ما دوستی و صحبت او را جز با منافقین نمی‌بینیم.

رسول الله ﷺ فرمود: «به تحقیق که خداوند بر آتش حرام کرده است، کسی را که - لا اله الا الله - گفته و بدان رضایت خدای را می‌طلبد.»

محمود گفته است: من از این موضوع به عده‌ای حکایت کردم‌که ابوایوب - صحابی رسول الله ﷺ - در میان ایشان بود. - همان‌کسی‌که در سرزمین روم در غزوه‌ای که یزید بن معاویه در آن امیر بود، وفات یافت-

ابوایوب گفته‌ام را رد کرد و گفت: به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم که رسول الله ﷺ هرگز آنچه را تو گفته‌ای، گفته باشد. این انکار وی بر من بسیار گران آمد و من به خدا سوگند یاد کردم که اگر تا آن زمان که از جنگ برمی‌گردم سلامت بمانم، این موضوع را از عتبان بن مالک رضی الله عنه سؤال خواهم کرد. البته اگر او را زنده بیابم که در همان مسجد قوم خود باشد.

سپس برگشتم و احرام حج یا عمره بستم و بعد روانه شدم تا آنکه به مدینه رسیدم.

من نزد قوم بنی‌سالم رفتم و عتبان را دیدم که پیر گشته است و نابینا می‌باشد و در همان حال قوم خویش را امامت نماز می‌داد. و چون نماز را سلام داد، من بر وی سلام کردم و خودم را به او معرفی نمودم و سپس از این حدیث سؤال کردم. وی همان حدیث را باز گفت، همان گونه که بار اول گفته بود.

۳۷- باب: التَّطَوُّعِ فِي الْبَيْتِ

۱۱۸۷- حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّاد: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، وَعُبَيْدِاللَّه، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي الله عنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلاتِكُمْ، وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُوراً».

تَابَعَهُ عَبْدُالْوَهَّاب، عَنْ أَيُّوبَ. [راجع: ۴۳۲. أخرجه مسلم: ۷۷۷]

باب - ۳۷
نماز نفل در خانه

۱۱۸۷ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از نمازها را در خانه‌های خویش ادا کنید و خانه‌ها را قبر نگردانید».

متابعت کرده است (وُهَیب را) عبدالوهاب از ایوب.

بسم الله الرحمن الرحيم

٢٠-كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة

١ - باب: فَضْلِ الصَّلاةِ فِي مَسْجِدِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ

١١٨٨- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالْمَلِكِ، عَنْ قَزَعَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ ﷺ أَرْبَعًا قَالَ: سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً. [راجع :٥٨٦ . اخرجه مسلم: ٨٢٧ بقطعه لم ترد في هذه الطريق، و في الحج(«٤١٥»)]

١١٨٩- وحَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إلا إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». [اخرجه مسلم: ١٣٩٧]

١١٩٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ رَبَاحٍ، وَعُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الأَغَرِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الأَغَرِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «صَلاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ».

[اخرجه مسلم: ١٣٩٤]

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۰ - کتاب فضیلت نماز در مسجد مکه و مدینه

باب - ۱
فضیلت نماز در مسجد مکه و مدینه

۱۱۸۸ - از قَزَعَه روایت است که گفت: من از ابوسعید چهار کلمه شنیده‌ام که وی می‌گفت از پیامبر ﷺ شنیده است - و ابوسعید در دوازده غزوه همراه پیامبر ﷺ جهاد کرده است -[1]

۱۱۸۹ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: پالانهای (مرکبها) به قصد سفر بسته نشود مگر به سوی سه مسجد: مسجد مکه، مسجد رسول الله ﷺ (در مدینه) و مسجد اقصی (در بیت المقدس).

۱۱۹۰ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «نماز در همین مسجد من، بهتر است از هزار نماز در مساجد دیگر، بجز مسجدالحرام در مکه»[2].

۱- این جزء حدیثی است که در باب مسجد بیت‌المقدس به تفصیل خواهد آمد و در این جا بطریق اختصار بدان اشاره شده‌است.

۲-ابن حبان در صحیح خود آورده که یک نماز در مسجدالحرام برابر صد نماز در مسجد مدینه است که جمهور علماء استنباط کرده‌اند که مکه بر مدینه افضل است، زیرا شرافت و فضیلت مکان، بر حسب فضل عبادت در آن است. مشهور از امام مالک و اکثر اصحاب او آنست که مدینه افضل است از مکه، از جهت شرف وجود پیامبر ﷺ .

٢- باب: مَسْجِدِ قُبَاءٍ

١١٩١- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما كَانَ لا يُصَلِّي مِنَ الضُّحَى إِلا فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدَمُهَا ضُحًى، فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ. قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا. [انظر: ١١٩٣، ١١٩٤، ٧٣٢٦. اخرجه مسلم: ١٣٩٩]

١١٩٢- قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا. [اخرجه مسلم: ٨٢٨]

باب - ۲
مسجد قُبَاء

۱۱۹۱ - از نافع روایت است که گفت: ابن عمر رضی الله عنه نماز ضحیٰ نمی‌گزارد مگر در دو روز؛ روزی که به مکه می‌رسید و وقت ضحیٰ (چاشت) می‌بود. وی طواف کعبه می‌کرد و سپس دو رکعت در عقب مقام ابراهیم می‌گزارد. و روزی که به مسجد قُباء می‌آمد. و همانا هر روز شنبه بدانجا می‌آمد و زمانی که به مسجد داخل می‌شد، دوست نمی‌داشت که از مسجد بیرون آید تا آنکه در آنجا نماز می‌گزارد. وی می‌گفت که: رسول الله ﷺ سواره و پیاده از مسجد قباء دیدن می‌کرد[1].

۱۱۹۲ - ابن عمر می‌گفت: من همان کاری را می‌کنم که دیده بودم یاران من می‌کردند و کسی را از نماز در هر زمان از شب و روز منع نمی‌کنم، مگر آنکه باید به هنگام طلوع و غروب آفتاب قصد نماز نکند.

٣ - باب: مَنْ أَتَى مَسْجِدَ قُبَاءٍ كُلَّ سَبْتٍ

١١٩٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ كُلَّ سَبْتٍ، مَاشِيًا وَرَاكِبًا.

وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَفْعَلُهُ. [راجع: ١١٩١. اخرجه مسلم: ٣٩٩]

باب - ۳
کسی که هر روز شنبه به مسجد قبا بیاید

۱۱۹۳ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر ﷺ هر روز شنبه به حالت پیاده و یا سواره به مسجد قباء می‌آمد، و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نیز همین کار را می‌کرد.

٤- باب: إِتْيَانِ مَسْجِدِ قُبَاءٍ مَاشِيًا وَرَاكِبًا

١١٩٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ:

باب - ۴
آمدن به مسجد قباء پیاده و سواره

۱۱۹۴ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است

۱-مسجد قباء اولین مسجدی است که پیامبر ﷺ بناکرده و در آن نمازگزارده است (تیسیر القاری).

حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ رَاكِبًا وَمَاشِيًا .

زَادَ ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ : فَيُصَلِّي فِيهِ رَكْعَتَيْنِ . [راجع :١١٩١ . اخرجه مسلم: ١٣٩٩]

که گفت: پیامبر ﷺ به مسجد قباء سواره و پیاده می‌آمد. ابن نُمَیر افزوده است: عبیدالله به روایت از نافع گفته است: آن حضرت دو رکعت نماز در آنجا می‌گزارد.

٥- باب: فَضْلِ مَا بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ

باب - ۵
فضیلت جایی که میان قبر و منبر آن حضرت است

١١٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الْمَازِنِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ » . [اخرجه مسلم: ١٣٩٠]

۱۱۹۵ - از عبدالله بن زید مازنی رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:
«میان خانهٔ من و منبر من، روضه‌ای (باغچه‌ای) از روضه‌های بهشت است»

١١٩٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي» . [انظر: ١٨٨٨ل، ٦٥٨٨ل، ٧٣٣٥ل . اخرجه مسلم: ١٣٩١]

۱۱۹۶ - از ابوهریره رضی الله عنه روایتست که پیامبر ﷺ فرمود: «میان خانهٔ من و منبر من، روضه‌ای از روضه‌های بهشت است و منبر من بر حوض (کوثر) من است.»

٦- باب: مَسْجِدِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ

باب - ۶
مسجد بیت المقدس.

١١٩٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ : سَمِعْتُ قَزَعَةَ مَوْلَى زِيَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ : يُحَدِّثُ بِأَرْبَعٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَأَعْجَبْنَنِي وَآنَقْنَنِي ، قَالَ : « لا تُسَافِرِ الْمَرْأَةُ يَوْمَيْنِ إِلا مَعَهَا زَوْجُهَا ، أَوْ ذُو مَحْرَمٍ . وَلا صَوْمَ فِي يَوْمَيْنِ : الْفِطْرِ وَالأَضْحَى . وَلا صَلاةَ بَعْدَ صَلاتَيْنِ : بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ . وَلا تُشَدُّ

۱۱۹۷ - از قَزَعه، مولی (غلام آزاد شدهٔ) زیادْ روایت است که گفت: از ابوسعید خدری رضی الله عنه شنیده‌ام که چهار چیز را از پیامبر ﷺ روایت می‌کرد و گفتار وی مرا در شگفت آورد و شادمان ساخت. آن حضرت فرموده است: زن مسافت راه دو روزه را سفر نکند مگر آنکه شوهرش با وی باشد و یا ذومحرمی. (که نکاحش به گونهٔ دائمی بر وی حرام باشد). و دو روز است که در آن روزه نیست: روز عید فطر و عید

الرِّحَالُ إلا إلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى ، وَمَسْجِدِي» . [راجع :۵۸۶ . أخرجه مسلم: ۸۲۷ مختصراً ، وهو كذلك في كتاب الصوم (۱٤۰) ، و في الحج (٤۱۵)]

اضحی. و نیست نمازی پس از دو نماز، پس از نماز صبح تا آنکه آفتاب طلوع کند و پس از نماز عصر تا آنکه آفتاب غروب کند. و بسته نشود پالانهای شتر (به قصد سفر) مگر به سوی سه مسجد: مسجدالحرام (در مکه) و مسجد اقصیٰ (در بیت المقدس) و مسجد من (در مدینه.)

٢١-كتاب العَمَلِ في الصَّلاةِ

١- باب: استعَانَة اليَدِ فِي الصَّلاة، إذَا كَانَ مِنْ أمْرِ الصَّلاة .

وَقال ابنُ عبَّاسٍ رضي الله عنهما : يَستَعينُ الرَّجُلُ في صَلاته منْ جَسَده بمَا شَاءَ . وَوَضَعَ أبُو إسْحَاقَ قَلَنسُوَتَهُ في الصَّلاة ورَفَعَهَا . ووَضَعَ عَليٌّ ﷺ كَفَّهُ عَلى رُسْغه الأيسَرِ ، إلا أنْ يَحُكَّ جلْدًا أوْ يُصْلحَ ثوبًا .

١١٩٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أخْبَرَنَا مَالكٌ ، عَنْ مَخْرَمَةَ بْن سُلَيْمَانَ ، عَنْ كُرَيْب مَوْلَى ابْن عَبَّاس: أنَّهُ أخْبَرَهُ ، عَنْ عَبْداللَّه بْن عَبَّاس رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا: أنَّهُ بَاتَ عنْدَ مَيْمُونَةَ أمِّ الْمُؤْمنينَ رَضيَ اللَّهُ عَنْهَا ، وَهيَ خَالَتُهُ ، قَالَ : فَاضْطَجَعْتُ عَلَى عَرْض الْوسَادَة ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأهْلُهُ في طُولهَا ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَتَّى انْتَصَفَ اللَّيْلُ ، أوْ قَبْلَهُ بقَليل ، أوْ بَعْدَهُ بقَليل ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَجَلَسَ ، فَمَسَحَ النَّوْمَ عَنْ وَجْهه بيَده ، ثُمَّ قَرَأ الْعَشْرَ آيَات خَوَاتيمَ سُورَة آل عمْرَانَ ، ثُمَّ قَامَ إلَى شَنٍّ مُعَلَّقَة ، فَتَوَضَّأ منْهَا ، فَأحْسَنَ وُضُوءَهُ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي .

بسم الله الرحمن الرحيم

٢١ - كتاب عمل در نماز

باب - ١
به كار بردن دست در نماز در عملی که در رابطه به نماز نباشد.

و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: مرد می‌تواند در هنگام نماز هر آنچه بخواهد از بدن خود استعانت جوید.

و ابواسحاق در حال نماز کلاه خویش را بر زمین نهاد و سپس آن را برداشت.

و علی ﷺ کف دست راست خود را بر بند دست چپ خود نهاد. مگر آنکه تنش را بخارد یا جامه‌اش را منظم کند. (آنگاه از دست خویش استعانت می‌جست).

١١٩٨ - از کُرَیب مولی ابن عباس روایت است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما او را خبر داده است که: ابن عباس شبی را در خانهٔ خالهٔ خود میمونه ام‌المؤمنین رضی الله عنها - که خاله‌اش بوده -گذرانیده گفت: من به عرض بالش سر نهادم و خوابیدم و رسول الله ﷺ و همسرش بر طول بالش سر نهادند. رسول الله ﷺ تا نیمهٔ شب خوابید یا اندکی بیشتر یا کمتر. سپس رسول الله ﷺ بیدار شد و نشست و دست بر روی کشید و خواب را از آن دور کرد. بعد ده آیهٔ آخر سورهٔ آل عمران را خواند. سپس به سوی مشک آب رفت که بر دیوار آویخته بود. و از آن وضو کرد و وضوی خود راکامل نمود و

قـال عَبْدُاللَّهِ بـنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا : فَقُمْتُ ، فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ ، فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ اليُمْنَى عَلَى رَأْسِي ، وَأَخَذَ بِأُذُنِي اليُمْنَى يَفْتِلُهَا بِيَدِهِ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ أَوْتَرَ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ ، حَتَّى جَاءَهُ المُؤَذِّنُ ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ . [راجع :۱۱۷. أخرجه مسلم: ۷۶۳]

پس از آن به نماز ایستاد. عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته است:من هم برخاستم و همان کاری را کردم که آن حضرت کرده بود و سپس رفتم و به کنار وی به نماز ایستادم. رسول الله ﷺ دست راست خود را بر سرم نهاد و گوش راست مرا با دست خویش گرفت و مالید.
آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، و بعد دو رکعت و بعد دو رکعت و بعد دو رکعت و بعد دو رکعت و بعد دو رکعت، (شش دو رکعتی) و پس از آن وتر گزارد و سپس خوابید تا آنکه مؤذن آمد. سپس آن حضرت برخاست و دو رکعت سبک گزارد و بعد از خانه برآمد و نماز صبح گزارد.

۲- باب: مَا يُنْهَى مِنَ الكَلامِ فِي الصَّلاةِ

۱۱۹۹- حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ فِي الصَّلاةِ ، فَيَرُدُّ عَلَيْنَا ، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ ، سَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا ، وَقَالَ : « إِنَّ فِي الصَّلاةِ شُغْلاً » [انظر: ۱۲۱۶ د، ۳۸۷۵ د. أخرجه مسلم :۵۳۸]

حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ السَّلُولِيُّ : حَدَّثَنَا هُرَيْمُ بْنُ سُفْيَانَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : نَحْوَهُ .

۱۲۰۰- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عِيسَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الحَارِثِ بْنِ شُبَيْلٍ ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ قَالَ : قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ : إِنْ كُنَّا لَنَتَكَلَّمُ فِي الصَّلاةِ ، عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، يُكَلِّمُ أَحَدُنَا صَاحِبَهُ

باب - ۲
سخنی که در نماز از آن منع شده است.

۱۱۹۹ - از عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت: ما در حال نماز بر پیامبر ﷺ سلام می‌دادیم و آن حضرت سلام ما را جواب می‌داد و آنگاه که از نزد نجاشی برگشتیم بر آن حضرت سلام کردیم، وی سلام ما را جواب نداد و فرمود: «در نماز مشغولیتی است.»
ابن نُمَیْر (با اسنادی دیگر) مانند این حدیث را از عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه ، از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۲۰۰ - از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که گفت: ما در زمان پیامبر ﷺ در حال نماز سخن می‌زدیم و هر یک از ما خواستهٔ خویش را به دوست خود می‌گفت تا آنکه این آیه نازل شد:

بِحَاجَتِه ، حَتَّى نَزَلَتْ : ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ﴾ . [البقرة:۲۳۸] ، فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ . [انظر: ٤٥٣٤ـ . أخرجه مسلم: ٥٣٩]

«تقید کنید بر همه نمازها و بر آن مواظبت نمایید» (البقره: ۲۳۸)
پس از آن در حال نماز به سکوت مأمور گشتیم.

٣- باب: مَا يَجُوزُ مِنَ التَّسْبِيحِ وَالْحَمْدِ فِي الصَّلاةِ لِلرِّجَالِ

١٢٠١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يُصْلِحُ بَيْنَ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ ، وَحَانَتِ الصَّلاةُ ، فَجَاءَ بِلالٌ أَبَا بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ : حُبِسَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَتَؤُمُّ النَّاسَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، إِنْ شِئْتُمْ . فَأَقَامَ بِلالٌ الصَّلاةَ ، فَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ فَصَلَّى ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْشِي فِي الصُّفُوفِ يَشُقُّهَا شَقًّا ، حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ الأَوَّلِ ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِالتَّصْفِيحِ .

قَالَ سَهْلٌ : هَلْ تَدْرُونَ مَا التَّصْفِيحُ ؟ هُوَ التَّصْفِيقُ .

وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ لا يَلْتَفِتُ فِي صَلاتِه ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا الْتَفَتَ ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فِي الصَّفِّ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ مَكَانَكَ ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَيْهِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى وَرَاءَهُ ، وَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى . [راجع :٦٨٤ . أخرجه مسلم: ٤٢١ بزيادة]

باب - ۳
آنچه از تسبیح و تحمید در نماز برای مردان جایز است

۱۲۰۱ - از سهل ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ برآمده بود تا میان قبیلهٔ بنی عَمرو بن عوف صلح بیاورد، و چون وقت نماز فرا رسید، بلال نزد ابوبکر ﷺ آمد و گفت: پیامبر ﷺ در آنجا نگهداشته شده، آیا بر مردم امامت می‌دهی؟
وی گفت: آری، اگر شما بخواهید.
بلال اقامت نماز گفت وابوبکر ﷺ (به امامت) پیش شد و به نماز آغاز کرد. در همین وقت پیامبر ﷺ آمد و در میان صفهای نماز رفت و صفها را شکافت تا به صف اول ایستاد. مردم به تصفیح شروع کردند. آیا می‌دانید، تصفیح چیست؟ و آن کف زدن است. و ابوبکر ﷺ در نماز خود به چیزی توجه نمی‌کرد. و چون بسیار کف زدند، توجه کرد و پیامبر ﷺ را دید که در صف نماز آمده است. آن حضرت به ابوبکر اشاره کرد که در جای خود بماند. ابوبکر دستها را بلند کرد و خدای را حمد گفت و سپس به عقب آمد. آنگاه پیامبر ﷺ پیش شد و نماز گزارد.

٤- باب: مَنْ سَمَّى قَوْمًا ، أَوْ سَلَّمَ فِي الصَّلاةِ

عَلَى غَيْرِه مُوَاجَهَةً ، وَهُوَ لا يَعْلَمُ .

١٢٠٢- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِالصَّمَدِ :

باب - ۴
کسی که در حال نماز از قومی نام بگیرد یا بر کسی سلام کند و حکم آن را نداند.

۱۲۰۲ - از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که

عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا نَقُولُ : التَّحِيَّةُ فِي الصَّلَاةِ ، وَنُسَمِّي ، وَيُسَلِّمُ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ ، فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « قُولُوا التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ ، فَقَدْ سَلَّمْتُمْ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ ، فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ » . [راجع : ۸۳۱. أخرجه مسلم: ۴۰۲ بزيادة]

گفت: ما در حال نماز به مردم تحيّت می‌گفتيم و نام كسی را می‌برديم و بعضی از ما بعضی ديگر را سلام می‌دادند. چون موضوع به سمع پيامبر ﷺ رسيد، فرمود كه بگوييد: «التحيّاتُ لِلّه، و الصَّلَواتُ و الطَّيِّباتُ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ ايُّها النَّبیُّ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْنا و علی عِبادِاللّه الصّالِحِينْ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اِلا اللّهُ و اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ و رَسُولُهُ»[1].

۵ - باب: التَّصْفِيقِ لِلنِّسَاءِ

باب - ۵
كف زدن (در نماز) برای زنان است:

١٢٠٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ ، وَالتَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ » . [أخرجه مسلم: ۴۲۲]

۱۲۰۳ - از ابوهريره ﷺ روايت است كه پيامبر ﷺ فرمود: «تسبيح (سبحان الله) در حال نماز برای مردان و كف زدن برای زنان است.»

١٢٠٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ ، وَالتَّصْفِيحُ لِلنِّسَاءِ » . [راجع : ۶۸۴ . أخرجه مسلم : ۴۲۱ مطولاً]

۱۲۰۴ - از سهل بن سعد ﷺ روايت است كه پيامبر ﷺ فرمود: «تسبيح در نماز برای مردان و كف زدن برای زنان است».

٦- باب: مَنْ رَجَعَ الْقَهْقَرَى فِي صَلَاتِهِ ، أَوْ تَقَدَّمَ بِأَمْرٍ يَنْزِلُ بِهِ .

رَوَاهُ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۶۸۴] .

باب - ۶
كسی كه از روی ضرورت، در حال نماز عقب آمد يا پيش رفت.

سهل بن سعد از پيامبر ﷺ روايت كرده است.

۱-ترجمه: سزاوار تمام تعظيم و عبادات و خوبيها خداوند است. سلام بر تو ای پيامبر و رحمت خداوند و بركات وی بر تو باد. سلام بر ما و بنده‌های نيكوكار خدا. و گواهی می‌دهم كه نيست معبودی بر حق بجز خدا و گواهی می‌دهم اينكه محمد بنده و فرستادهٔ اوست.

۱۲۰۵-حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّد: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه: قَالَ يُونُسُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِك: أَنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَا هُمْ فِي الْفَجْرِ يَوْمَ الاثْنَيْنِ، وَأَبُو بَكْرٍ ﷺ يُصَلِّي بِهِمْ، فَفَجَأَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ صُفُوفٌ، فَتَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ عَلَى عَقِبَيْهِ، وَظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلَاةِ، وَهَمَّ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِي صَلَاتِهِمْ، فَرَحًا بِالنَّبِيِّ ﷺ حِينَ رَأَوْهُ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ: «أَنْ أَتِمُّوا». ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ، وَأَرْخَى السِّتْرَ، وَتُوُفِّيَ ذَلِكَ الْيَوْمَ. [راجع: ۶۸۰. أخرجه مسلم: ۴۱۹]

۱۲۰۵ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: در هنگامی که مسلمانان در روز دوشنبه نماز صبح می‌گزاردند و ابوبکر ﷺ به آنها امامت می‌داد. ناگاه پیامبر ﷺ بر ایشان ظاهر شد. چنانکه آن حضرت پردهٔ حجرهٔ عایشه رضی الله عنها را برزد و به سوی ایشان که در صفهای نماز بودند نگریست و تبسم کرد. ابوبکر ﷺ که گمان برده بود آن حضرت به نماز خواهد آمد، خودش را بر دو پاشنه عقب کشید.

مسلمانان نزدیک بود که در نماز خود (به خاطر توجه به سوی آن حضرت) فریفته شوند، چنانکه از دیدار پیامبر ﷺ شاد شده بودند. آن حضرت با دست خویش اشارت کرد که نماز را تمام کنند و سپس وارد حجره شد و پرده را پایین آورد و در همان روز وفات یافت.

۷ - باب: إِذَا دَعَتِ الأُمُّ وَلَدَهَا فِي الصَّلَاةِ

باب - ۷
اگر مادر پسرش را که در نماز است صدا زند.

۱۲۰۶- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ هُرْمُزَ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَادَتِ امْرَأَةٌ ابْنَهَا وَهُوَ فِي صَوْمَعَةٍ، قَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، قَالَ: اللَّهُمَّ أُمِّي وَصَلَاتِي، قَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، قَالَ: اللَّهُمَّ أُمِّي وَصَلَاتِي، قَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، قَالَ: اللَّهُمَّ أُمِّي وَصَلَاتِي، قَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا يَمُوتُ جُرَيْجٌ حَتَّى يَنْظُرَ فِي وُجُوهِ الْمَيَامِيسِ. وَكَانَتْ تَأْوِي إِلَى صَوْمَعَتِهِ رَاعِيَةٌ تَرْعَى الْغَنَمَ، فَوَلَدَتْ، فَقِيلَ لَهَا: مِمَّنْ هَذَا الْوَلَدُ؟ قَالَتْ: مِنْ جُرَيْجٍ، نَزَلَ مِنْ صَوْمَعَتِهِ، قَالَ جُرَيْجٌ: أَيْنَ

۱۲۰۶ - لیث گفته است: از جعفر از عبدالرحمن بن هُرمُز از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: زنی (از امت‌های گذشته) پسرش را که در صومعه بود صدا کرد و گفت: ای جُرَیج.
جُرَیج گفت: بار الها،[مادرم صدا می‌کند] و نمازم [من نماز می‌گزارم].
مادرش گفت: ای جُریج. جُرَیج گفت: بار الها، مادرم صدا می‌زند و من نماز می‌خوانم. مادرش گفت: ای جُریج. جُرَیج گفت: بار الها، مادرم صدا می‌زند و من نماز می‌خوانم. مادرش گفت: بار الها، جریج تا آن زمان نمیرد که روی زنان زناکار را ببیند.

هَذه الَّتـي تَزْعُـمُ أنَّ وَلَدَهَا لي ؟ قـال : يَا بابوسُ ، مَنْ أبُوكَ ؟ قـال : رَاعـي الْغَنَـمِ» . [انظر: ۲۴۸۲د، ۳۴۳۶ط، ۳۴۶۶د . أخرجه مسلم: ۲۵۵۰ مطولاً]

زنی که گوسفند می‌چرانید و در آن صومعه بود و باش می‌کرد، پسری زایید. به او گفته شد: این پسر از کیست؟ گفت: از جُرَیج است که از عبادتگاه خویش فرود آمده. جُریج از صومعه برآمد و گفت: کجا است آن زنی که می‌گوید این پسر از من است؟ سپس جُریج به آن نوزاد گفت: پدر تو کیست ای بابوس؟[1] نوزاد گفت: چوپان گوسفندان.

۸- باب: مَسْحِ الْحَصَا فِي الصَّلاةِ

باب - ۸
هموار کردن سنگریزه در حال نماز

۱۲۰۷- حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أبِي سَلَمَةَ قال : حَدَّثَنِي مُعَيْقِيبٌ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال ، في الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ . قال : «إنْ كُنْتَ فَاعِلاً فَوَاحِدَةً» . [أخرجه مسلم: ۵۴۶]

۱۲۰۷ - از مُعَیقیب ﷺ روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ به مردی که خاک هموار می‌کرد تا بر آن سجده کند، گفت: «اگر هموار می‌کنی، یکبار هموار کن».

۹- باب: بَسْطِ الثَّوْبِ فِي الصَّلاةِ لِلسُّجُودِ

باب - ۹
گستردن جامه در نماز برای سجده

۱۲۰۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ: حَدَّثَنَا غَالِبٌ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قال : كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ في شِدَّةِ الْحَرِّ ، فَإذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أحَدُنَا أنْ يُمَكِّنَ وَجْهَهُ مِنَ الأرْضِ ، بَسَطَ ثَوْبَهُ فَسَجَدَ عَلَيْهِ . [راجع: ۳۸۵ . أخرجه مسلم: ۶۲۰]

۱۲۰۸ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: با پیامبر ﷺ در گرمای سخت نماز می‌گزاردیم و هرگاه یکی از ما نمی‌توانست روی خویش را بر زمین بگزارد، جامه‌اش را می‌گسترد و بر آن سجده می‌کرد.

۱۰ - باب: مَا يَجُوزُ مِنَ الْعَمَلِ فِي الصَّلاةِ

باب - ۱۰
آن عملی که در نماز جایز است

۱۲۰۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أبِي النَّضْرِ ، عَنْ أبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا

۱۲۰۹ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من پایم را به سوی قبلهٔ پیامبر ﷺ دراز می‌کردم و آن حضرت نماز می‌گزارد، و آنگاه که

۱- شاید نام آن پسر بوده باشد.

قَالَتْ: كُنْتُ أَمُدُّ رِجْلِي فِي قِبْلَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَرَفَعْتُهَا، فَإِذَا قَامَ مَدَدْتُهَا. [راجع: ۳۸۲. أخرجه مسلم: ۵۱۲ وانظر مسلم: ۷۴۴]

سجده می‌کرد، دست بر بدنم می‌نهاد و من پایم را جمع می‌کردم و زمانی که می‌ایستاد، پایم را دراز می‌کردم.

۱۲۱۰- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى صَلَاةً: قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ عَرَضَ لِي: فَشَدَّ عَلَيَّ لِيَقْطَعَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ فَذَعَتُّهُ، وَلَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُوثِقَهُ إِلَى سَارِيَةٍ حَتَّى تُصْبِحُوا فَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾. [الطور: ۱۳] فَرَدَّهُ اللَّهُ خَاسِيًا» ثُمَّ قَالَ النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ: فَذَعَتُّهُ، بِالذَّالِ، أَيْ: خَنَقْتُهُ، وَفَدَعَتُّهُ: مِنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿يَوْمَ يُدَعُّونَ﴾. أَيْ: يُدْفَعُونَ، وَالصَّوَابُ: فَدَعَتُّهُ، إِلَّا أَنَّهُ كَذَا قَالَ، بِتَشْدِيدِ الْعَيْنِ وَالتَّاءِ. [راجع: ۴۶۱. أخرجه مسلم: ۵۴۱]

۱۲۱۰ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نمازی گزارد و فرمود: «همانا شیطان خودش را بر من نمودار کرد و کوشید تا نماز مرا قطع کند، امّا خداوند مرا بر او مسلط ساخت و او را خفه کردم [1] و همانا قصد کرده بودم او را بر ستونی ببندم تا صبح که برمی‌خیزید او را ببینید ولی قول سلیمان ﷺ را به خاطر آوردم (که گفته بود): - پروردگارا مرا چنان فرمانروایی عطا کن که پس از من کسی را نشاید- خداوند شیطان را در حال شرمندگی و سرافکندگی دور گردانید». سپس نضر بن شُمَیل گفت: لفظ - فَذَعَتُّهُ - با ذال کلمه به معنی - خَنَقْتُهُ - است یعنی او را خفه کردم. و لفظ - فَدَعَتُّهُ - از این قول خداوند است «یَومَ یُدَعُّون» که به معنی - یُدْفَعُونْ - است (سورة ص: آیه: ۳۵) و صواب - فدَعَتُّهُ - است - ولی او چنین گفت: به تشدید عین و تاء(سخت راندم او را).

۱۱- باب: إِذَا انْفَلَتَتِ الدَّابَّةُ فِي الصَّلَاةِ

باب - ۱۱
اگر حیوان مردی که در نماز است رها گردد

وَقَالَ قَتَادَةُ: إِنْ أُخِذَ ثَوْبُهُ يَتْبَعُ السَّارِقَ وَيَدَعُ الصَّلَاةَ.

و قتاده گفته است: اگر دزد جامهٔ کسی را بگیرد، نماز را رها کند و دزد را تعقیب نماید.

۱-در رابطه بدان در تیسیرالقاری گفته شده:شیطان را یارای آن نیست تا بکوشد که نماز آن حضرت را قطع کند بلکه آن عفریتی از جنس جن بوده است و آخر حدیث که از فرمانروایی سلیمان بحث می‌کند مؤید این امر است که آن جن بوده نه شیطان. چنانکه حکم سلیمان بر جنیان بوده نه شیطان.

۱۲۱۱- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الأَزْرَقُ بْنُ قَيْسٍ قال: كُنَّا بالأَهْوَازِ نُقَاتِلُ الْحَرُورِيَّةَ، فَبَيْنَا أَنَا عَلَى جُرُفِ نَهَرٍ، إِذَا رَجُلٌ يُصَلِّي، وَإِذَا لِجَامُ دَابَّتِهِ بِيَدِهِ، فَجَعَلَتِ الدَّابَّةُ تُنَازِعُهُ، وَجَعَلَ يَتْبَعُهَا، قال شُعْبَةُ: هُوَ أَبُو بَرْزَةَ الأَسْلَمِيُّ، فَجَعَلَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ افْعَلْ بِهَذَا الشَّيْخِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ الشَّيْخُ قال: إِنِّي سَمِعْتُ قَوْلَكُمْ، وَإِنِّي غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ غَزَوَاتٍ، أَوْ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَثَمَانِيَ، وَشَهِدْتُ تَيْسِيرَهُ، وَإِنِّي، إِنْ كُنْتُ أَنْ أُرَاجِعَ مَعَ دَابَّتِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدَعَهَا تَرْجِعُ إِلَى مَأْلَفِهَا، فَيَشُقُّ عَلَيَّ. [انظر: ۶۱۲۷]

۱۲۱۱ - از ازرق بن قیس روایت است که گفت: ما در اهواز بودیم و با خوارج حروریه می‌جنگیدیم و در حالی که در کنار رودخانه‌ای قرار داشتیم، مردی را دیدیم که نماز می‌گزارد و لگام مرکب خود را در دست دارد. وی لگامش را می‌کشید و به دنبال حیوان می‌رفت. شعبه می‌گوید: آن مرد ابوبرزهٔ اسلمی بود. مردی از خوارج برگشت و می‌گفت: خدایا، بر این پیرمرد بدی کن (که نماز را رها کرده عقب حیوان می‌رود). آنگاه که پیرمرد (یعنی ابوبرزه) از نماز فارغ گشت، گفت: سخنان شما را شنیدم. همانا در شش یا هفت یا هشت غزوه به همراهی پیامبر ﷺ جهاد کرده‌ام و شاهد آسانگیری آن حضرت در امور بوده‌ام. و اگر همراه چهارپایم بازگردنده باشم، برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که آن را بگذارم به آخور خود برگردد و سپس بر من دشوار آید.

۱۲۱۲ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ قال: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَ سُورَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ بِسُورَةٍ أُخْرَى، ثُمَّ رَكَعَ حَتَّى قَضَاهَا، وَسَجَدَ، ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ فِي الثَّانِيَةِ، ثُمَّ قال: «إِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَصَلُّوا، حَتَّى يُفْرَجَ عَنْكُمْ، لَقَدْ رَأَيْتُ فِي مَقَامِي هَذَا كُلَّ شَيْءٍ وُعِدْتُهُ، حَتَّى لَقَدْ رَأَيْتُ أُرِيدُ أَنْ آخُذَ قِطْفًا مِنَ الْجَنَّةِ، حِينَ رَأَيْتُمُونِي جَعَلْتُ أَتَقَدَّمُ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، حِينَ رَأَيْتُمُونِي تَأَخَّرْتُ، وَرَأَيْتُ فِيهَا عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ، وَهُوَ الَّذِي سَيَّبَ السَّوَائِبَ». [راجع: ۱۰۴۴. اخرجه مسلم: ۹۰۱]

۱۲۱۲ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آفتاب گرفت و پیامبر ﷺ به نماز ایستاد و سوره‌ای دراز قرائت کرد. سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد بعد سر خود را از رکوع بلند کرد و به خواندن سورهٔ دیگر آغاز کرد سپس رکوع کرد و آن را تمام کرد. پس از آن سجده کرد. بعد در رکعت دوم نیز چنان کرد و سپس گفت: «همانا ماه و آفتاب دو نشانه از نشانه‌های خداوندند و چون آنها را در حالت گرفتگی ببینید، نماز بگزارید تا آنکه [خسوف و کسوف] برطرف گردد. همانا من در همین جایی که هستم هر آنچه را برایم وعده داده شده بود، مشاهده کردم. حتی بهشت را دیدم و خواستم خوشهٔ انگوری از آنجا بگیرم، و آن هنگامی بود که مرا دیدید که به پیش می‌رفتم. و به تحقیق که دوزخ را

دیدم که برخی از آن برخی دیگر را نابود می‌کرد و آن زمانی بود که مرا دیدید که پس پس آمدم و در آن عَمروبن لُحَی را دیدم و او کسی است که رسم آزاد گذاشتن شتران را[برای بت ها] از خود به جای گذاشته است»[1].

١٢- باب: مَا يَجُوزُ مِنَ الْبُصَاقِ وَالنَّفْخِ فِي الصَّلاةِ

وَيُذْكَرُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: نَفَخَ النَّبِيُّ ﷺ فِي سُجُودِهِ فِي كُسُوفٍ.

١٢١٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ، فَتَغَيَّظَ عَلَى أَهْلِ الْمَسْجِدِ، وَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قِبَلَ أَحَدِكُمْ، فَإِذَا كَانَ فِي صَلاتِهِ، فَلا يَبْزُقَنَّ»، أَوْ قَالَ: لا يَتَنَخَّمَنَّ». ثُمَّ نَزَلَ فَحَتَّهَا بِيَدِهِ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما: إِذَا بَزَقَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْزُقْ عَلَى يَسَارِهِ. [راجع :٤٠٦ . أخرجه مسلم: ٥٤٧]

١٢١٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: سَمِعْتُ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا كَانَ فِي الصَّلاةِ فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ، وَلَكِنْ عَنْ شِمَالِهِ، تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى». [راجع :٢٠١ . أخرجه مسلم: ٤٩٣ بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه مسلم (٥٥١) بهذا اللفظ]

باب - ۱۲
آنچه از تُف افکندن و پف کردن در نماز جایز گفته شده

و از عبدالله بن عمر یاد شده که گفت: پیامبر ﷺ در سجدهٔ خود در نماز کسوف پُف کرد.

۱۲۱۳ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ بر دیوار قبلهٔ مسجد آب بینی‌ای را مشاهده کرد. بر اهل مسجد خشمگین شد و فرمود: «هر یک از شما که در نماز هستید، خداوند پیش روی شماست، پس باید آب دهان نیفکنید - و یا گفت- آب بینی نیفکنید». سپس آن حضرت از منبر فرود آمد و با دست خویش آن را دور کرد.

ابن عمر رضی الله عنهما گفته است: اگر کسی از شما آب دهان می‌افکند، به جانب چپ خویش بیفکند.

۱۲۱۴ - از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: اگر کسی از شما در نماز است، همانا با پروردگار خود راز و نیاز می‌کند پس به پیش روی خود یا جانب راست خویش تف نیفکند، بلکه به جانب چپ خویش و زیر پای چپ خود تف افکند.

۱-عَمرو بن لُحی رسمی را از خود بجای گذاشته بود که برای رفع مشکل، شتری را غرض اهدای نذر به نام بتها اختصاص می‌داد و آن شتر را سائبه می‌نامیدند که آن را آزاد می‌گذاشتند که هر کجا بخواهد برود و بر آن سوار نمی‌شدند. این عمل را خداوند منع کرده، چنانکه گفته است: ما جعل اللّه من بحیرة و لا سائبة

۱۳- باب: مَنْ صَفَّقَ جَاهِلاً

مِنَ الرِّجَالِ فِي صَلاتِهِ لَمْ تَفْسُدْ صَلاتُهُ فِيهِ

فِيهِ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٨٤] .

باب - ۱۳ مردی که از روی نادانی در نماز کف می‌زند، نمازش فاسد نمی‌شود.

در این رابطه سهل بن سعد رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

١٤- باب: إِذَا قِيلَ لِلْمُصَلِّي تَقَدَّمْ ،

أَوِ انْتَظِرْ ، فَانْتَظَرَ ، فَلا بَأْسَ .

١٢١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ النَّاسُ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُمْ عَاقِدُو أُزْرِهِمْ ، مِنَ الصِّغَرِ ، عَلَى رِقَابِهِمْ ، فَقِيلَ لِلنِّسَاءِ : « لا تَرْفَعْنَ رُؤُوسَكُنَّ ، حَتَّى يَسْتَوِيَ الرِّجَالُ جُلُوسًا » . [راجع :٣٦٢ . أخرجه مسلم: ٤٤١]

باب - ۱۴
اگر کسی برای نمازگزار بگوید: پیش برو یا منتظر باش! و او انتظار بکشد، باکی ندارد.

۱۲۱۵- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر ﷺ کسانی بودند که نماز می‌گزاردند و ازارهای خویش را که کوتاه بود با دست می‌گرفتند [تا مبادا شرمگاه‌شان نمودار شود] و برای زنان گفته شده بود که سرهای خویش را تا زمانی از سجده برندارید که مردان راست بنشینند.

١٥- باب: لا يَرُدُّ السَّلامَ فِي الصَّلاةِ

١٢١٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنْتُ أُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ فِي الصَّلاةِ ، فَيَرُدُّ عَلَيَّ ، فَلَمَّا رَجَعْنَا ، سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ ، وَقَالَ : «إِنَّ فِي الصَّلاةِ لَشُغْلاً » . [راجع :١١٩٩ . أخرجه مسلم: ٥٣٨]

١٢١٧- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا كَثِيرُ ابْنُ شِنْظِيرٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قَالَ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَاجَةٍ لَهُ ، فَانْطَلَقْتُ ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَقَدْ قَضَيْتُهَا ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ

باب - ۱۵
در نماز، جواب سلام داده نشود

۱۲۱۶ - از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: من بر پیامبر ﷺ که در نماز بود، سلام می‌دادم و آن حضرت جواب سلام مرا می‌داد، و آنگاه که از (حبشه) برگشتیم بر آن حضرت سلام کردم، لیکن سلام مرا جواب نگفت، و فرمود: «در نماز مشغولیتی است.»

۱۲۱۷ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ مرا برای کار خویش به جایی فرستاد. من روانه شدم و کار را انجام دادم و سپس بازگشتم و نزد پیامبر ﷺ آمده و بر وی سلام کردم، لیکن آن حضرت جواب سلام مرا نداد. حالتی

فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَعَلَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ عَلَيَّ أَنِّي أَبْطَأْتُ عَلَيْهِ ؟ ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَشَدُّ مِنَ الْمَرَّةِ الأُولَى ، ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ ، فَقَالَ: «إِنَّمَا مَنَعَنِي أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ أَنِّي كُنْتُ أُصَلِّي». وَكَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ ، مُتَوَجِّهًا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ . [راجع: ۴۰۰ . أخرجه مسلم: ۵۴۰]

در دلم افتاد که خداوند بدان داناتر است. من با خود گفتم شاید به خاطری که دیر آمده‌ام، رسول الله ﷺ بر من خشمگین شده باشد. بار دیگر بر آن حضرت سلام کردم، ولی وی جواب سلام مرا نداد. این بار بیش از بار اول اندوهگین شدم. بار دیگر سلام کردم. آن حضرت سلام مرا جواب داد و فرمود:
«آنچه مرا مانع شد که سلام تو را جواب بگویم، آن بود که من نماز می‌گزاردم.»
آن حضرت در آن وقت بر مرکب خود سوار بود و روی وی به سوی غیر قبله بود.

١٦- باب: رَفْعِ الأَيْدِي فِي الصَّلاةِ ، لأَمْرٍ يَنْزِلُ بِهِ

١٢١٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِقُبَاءٍ كَانَ بَيْنَهُمْ شَيْءٌ ، فَخَرَجَ يُصْلِحُ بَيْنَهُمْ فِي أُنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَحُبِسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَحَانَتِ الصَّلاةُ ، فَجَاءَ بِلالٌ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ حُبِسَ ، وَقَدْ حَانَتِ الصَّلاةُ ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَؤُمَّ النَّاسَ ؟ قَالَ: نَعَمْ ، إِنْ شِئْتَ . فَأَقَامَ بِلالٌ الصَّلاةَ ، وَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ ، فَكَبَّرَ لِلنَّاسِ ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْشِي فِي الصُّفُوفِ يَشُقُّهَا شَقًّا حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ ، فَأَخَذَ النَّاسُ فِي التَّصْفِيحِ ، قَالَ سَهْلٌ: التَّصْفِيحُ هُوَ التَّصْفِيقُ ، قَالَ: وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ لا يَلْتَفِتُ فِي صَلاتِهِ ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ الْتَفَتَ ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ أَنْ يُصَلِّيَ ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ يَدَهُ ، فَحَمِدَ اللَّهَ ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى وَرَاءَهُ ، حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى لِلنَّاسِ ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى

باب - ۱۶
بلند کردن دستها در نماز برای کاری که مورد ضرورت نمازگزار است

۱۲۱۸ - از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: برای رسول الله ﷺ خبر رسید که در قباء میان قبیلهٔ بنی عمروبن عوف چیزی(اختلاف و نزاعی) واقع شده است. آن حضرت با تنی چند از اصحاب خویش برآمد تا میان آنها صلح بیاورد.
رسول الله ﷺ در آنجا دیر ماند و وقت نماز فرارسید. بلال نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابوبکر به تحقیق که رسول الله ﷺ در آنجا دیر ماند و اکنون وقت نماز فرا رسیده است. آیا می‌خواهی که به مردم امامت بدهی؟
ابوبکر رضی الله عنه گفت: آری، اگر شما بخواهید. بلال اقامت گفت و ابوبکر رضی الله عنه پیش رفت و به مردم تکبیر (تحریمه) گفت. سپس رسول الله ﷺ آمد و در میان صفها رفت و صفها را می‌شکافت تا آنکه در صف (اول) ایستاد. مردم به کف‌زدن آغاز کردند.

النَّاسِ ، فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، مَا لَكُمْ حِينَ نَابَكُمْ شَيْءٌ فِي الصَّلاةِ أَخَذْتُمْ بِالتَّصْفِيحِ ؟ إِنَّمَا التَّصْفِيحُ لِلنِّسَاءِ ، مَنْ نَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيَقُلْ : سُبْحَانَ اللَّهِ » . ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ : « يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ لِلنَّاسِ حِينَ أَشَرْتُ إِلَيْكَ » . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا كَانَ يَنْبَغِي لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع :٦٨٤ . أخرجه مسلم: ٤٢١]

سهل گفته است: - التصفیح - همان - التصفیق - است (یعنی کف زدن). ابوبکر ﷺ در حال نماز به چیزی توجه نمی‌کرد، و چون مردم بسیار کف زدند، توجه کرد و ناگاه رسول الله ﷺ را دید.
آن حضرت با اشاره به وی امر کرد که نماز را ادا کند. ابوبکر ﷺ دستها را بلند کرد و خدای را حمد گفت و سپس عقب آمد تا آنکه به صف ایستاد.
رسول الله ﷺ پیش رفت و بر مردم نماز گزارد.
آنگاه که آن حضرت از نماز فارغ شد، رو به سوی مردم کرد و گفت: «ای مردم چرا وقتی در نماز شما چیزی واقع شد، به کف زدن آغاز کردید؟ کف زدن برای زنان است. کسی که در نماز وی چیزی واقع می‌شود باید که «سبحان الله» بگوید»، و سپس متوجه ابوبکر ﷺ شد و گفت: «ای ابوبکر، تو را چه چیز مانع شد آنگاه که اشاره کردم، که بر مردم نماز بگزاری؟»
ابوبکر گفت: برای پسر ابوقحافه شایسته نیست که پیش روی رسول الله ﷺ نماز بگزارد.

١٧- باب: الْخَصْرِ فِي الصَّلاةِ

١٢١٩- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : نُهِيَ عَنِ الْخَصْرِ فِي الصَّلاةِ .

وَقَالَ هِشَامٌ وَأَبُو هِلالٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر: ١٢٢٠ . أخرجه مسلم: ٥٤٥]

١٢٢٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِراً . [راجع :١٢١٩ . أخرجه مسلم: ٥٤٥]

باب - ۱۷
دست بر سُرین گرفتن در نماز

۱۲۱۹ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: دست بر سُرین گرفتن در نماز منع شده است.
هشام و ابوهلال از ابن سیرین از ابوهریره ﷺ از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.

۱۲۲۰ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: مرد از آن منع شده که دست بر سرین نهاده، نماز بگزارد.

۱۸- باب: يُفكِرُ الرَّجُلُ الشَّيْءَ فِي الصَّلاة

وَقَالَ عُمَرُ ﷺ: إِنِّي لأُجَهِّزُ جَيْشِي وَأَنَا فِي الصَّلاة .

۱۲۲۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُور: حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا عُمَرُ، هُوَ ابْنُ سَعِيد، قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ قال: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَصْرَ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ سَرِيعًا، دَخَلَ عَلَى بَعْضِ نِسَائِه، ثُمَّ خَرَجَ، وَرَأَى مَا فِي وُجُوهِ الْقَوْمِ مِنْ تَعَجُّبِهِمْ لِسُرْعَته، فَقَالَ: «ذَكَرْتُ وَأَنَا فِي الصَّلاة تِبْرًا عِنْدَنَا، فَكَرِهْتُ أَنْ يُمْسِيَ، أَوْ يَبِيتَ عِنْدَنَا، فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِه». [راجع :۸۵۱]

۱۲۲۲- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْر: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ جَعْفَر، عَنِ الأَعْرَجِ قال: قال أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُذِّنَ بِالصَّلاة أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ لَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا سَكَتَ الْمُؤَذِّنُ أَقْبَلَ، فَإِذَا ثُوِّبَ أَدْبَرَ، فَإِذَا سَكَتَ أَقْبَلَ، فَلا يَزَالُ بِالْمَرْءِ يَقُولُ لَهُ: اذْكُرْ، مَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى لا يَدْرِيَ كَمْ صَلَّى».

قال: أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: إِذَا فَعَلَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ قَاعِدٌ.

وَسَمِعَهُ أَبُو سَلَمَةَ مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ. [راجع :۶۰۸. أخرجه مسلم: ۳۸۹ و المساجد (۸۲)]

باب - ۱۸
تفکر مرد در مورد چیزی در حال نماز

و عمر ﷺ گفته است: من در حالی که در نماز هستم، لشکر خود را مجهز و آماده می‌کنم.

۱۲۲۱ - از عقبه بن حارث ﷺ روایت است که گفت: نماز عصر را با پیامبر ﷺ گزاردم و چون آن حضرت نماز را سلام داد، با شتاب برخاست و نزد بعضی از همسران خود رفت و سپس برآمد و از اینکه به خاطر شتاب خویش در سیمای مردم آثار تعجب را مشاهده کرد، فرمود: «به هنگام نماز به یادم آمد که ریزه‌ای از طلا نزد ما موجود است و ناخوش داشتم که آن ریزه طلا شب یا روزی را نزد ما بگذراند. بنابراین، دستور دادم که آن را تقسیم کنند.»

۱۲۲۲ - از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: آنگاه که اذان نماز گفته می‌شود، شیطان پشت می‌گرداند و می‌رود و از عقب باد می‌افکند تا صدای اذان را نشنود و زمانی که مؤذن خاموش می‌گردد، شیطان واپس میاید و هنگامی که اقامت گفته می‌شود، شیطان پشت می‌دهد و چون مؤذن خاموش می‌شود، پیش میاید و پیوسته برای نمازگزار می‌گوید که بیاد بیاور بیاد بیاور. آنچه راکه قبلاً به یاد نمی‌آورد تا آنکه نمازگزار نمی‌داند، چند رکعت گزارده است.

ابوسلمة بن عبدالرحمن گفته است: آنگاه که یکی از شما را چنان حالتی پیش آید، در حالت نشسته دو سجده کند (از روی استحباب، نه از روی وجوب) و این را ابوسلمه از ابوهریره ﷺ شنیده است.

۱۲۲۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي ذِئْب ، عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبُرِيِّ قال : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : يَقُولُ النَّاسُ : أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، فَلَقِيتُ رَجُلاً فَقُلْتُ : بِمَا قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْبَارِحَةَ فِي الْعَتَمَةِ ؟ فَقَالَ : لا أَدْرِي . فَقُلْتُ : لَمْ تَشْهَدْهَا ؟ قَالَ : بَلَى ، قُلْتُ : لَكِنْ أَنَا أَدْرِي ، قَرَأَ سُورَةَ كَذَا وَكَذَا .

۱۲۲۳ - از ابوهریره روایت است که گفت: مردم می‌گویند که ابوهریره ﷺ احادیث زیادی روایت کرده است. من با مردی ملاقات کردم و به او گفتم: رسول الله ﷺ دیشب در نماز خفتن چه (سوره‌ای) قرائت کرد؟ گفت: نمی‌دانم. به او گفتم: به نماز حضور نداشتی؟ گفت: آری. گفتم: لیکن من می‌دانم. سورهٔ چنین و چنان را خواند[1].

۱-مقصود ابوهریره آنست که بسیاری روایات وی متکی بر حفظ احوال و ضبط اقوال بوده است و حال مردم دیگر چنانست که گفته شد «تسیسر القاری»

٢٢- كتاب السَّهو

١- باب: مَا جَاءَ فِي السَّهْوِ إِذَا قَامَ مِنْ رَكْعَتَيِ الْفَرِيضَةِ.

١٢٢٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ مِنْ بَعْضِ الصَّلَوَاتِ، ثُمَّ قَامَ فَلَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ وَنَظَرْنَا تَسْلِيمَهُ، كَبَّرَ قَبْلَ التَّسْلِيمِ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ، ثُمَّ سَلَّمَ. [راجع: ٨٢٩. أخرجه مسلم: ٥٧٠]

١٢٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ مِنِ اثْنَتَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ، لَمْ يَجْلِسْ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ. [راجع: ٨٢٩. أخرجه مسلم: ٥٧٠]

٢- باب: إِذَا صَلَّى خَمْسًا

١٢٢٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا، فَقِيلَ لَهُ: أَزِيدَ فِي الصَّلاةِ؟ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ». قَالَ: صَلَّيْتَ خَمْسًا، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ. [راجع: ٤٠١. أخرجه مسلم: ٥٧٢]

بسم الله الرحمن الرحيم

٢٢ - کتاب سهو

باب - ١
آنچه دربارهٔ سهو آمده، اگر نمازگزار پس از دو رکعت فرض بلند شد (به تشهد ننشست)

١٢٢۴ - از عبدالله ابن بُحَیْنه رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله ﷺ در یکی از نمازها برای ما دو رکعت گزارد، سپس (به رکعت سوم) ایستاد و (به تشهد) ننشست. مردم نیز با آن حضرت ایستادند و چون نماز را به آخر رساند و ما منتظر بودیم که سلام بدهد، پیش از اینکه سلام بدهد، تکبیر گفت و در حالی که نشسته بود دو سجده کرد و سپس سلام داد.

١٢٢۵ - از عبدالله ابن بحینه رضی الله عنه روایت است که گفت: همانا رسول الله ﷺ پس از ادای دو رکعت نماز پیشین ایستاد و در میان نماز (به تشهد) ننشست. آنگاه که نماز را به آخر رساند دو سجده کرد و پس از سجده سلام داد.

باب - ٢
اگر پنج رکعت نماز بگزارد

١٢٢۶ - از عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله ﷺ نماز پیشین را پنج رکعت گزارد. به آن حضرت گفته شد: آیا در نماز زیادت آمده است؟ آن حضرت فرمود: «زیادت چیست؟» گفت: پنج رکعت گزاردی؟ آن حضرت دو سجده کرد و بعد سلام داد.

٣- باب: إذا سلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ،

أَوْ فِي ثَلاثٍ ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ، مِثْلَ سُجُودِ الصَّلاةِ أَوْ أَطْوَلَ .

١٢٢٧- حَدَّثَنَا آدَمُ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ أَوِ الْعَصْرَ ، فَسَلَّمَ ، فَقَالَ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ : الصَّلاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَقَصَتْ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ : «أَحَقٌّ مَا يَقُولُ». قَالُوا نَعَمْ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ ، ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ .

قال سَعْدٌ: وَرَأَيْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ صَلَّى مِنَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ فَسَلَّمَ ، وَتَكَلَّمَ ، ثُمَّ صَلَّى مَا بَقِيَ ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ، وَقَالَ : هَكَذَا فَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ . [راجع :٤٨٢ . أخرجه مسلم: ٥٧٣ باختلاف]

باب - ۳
اگر نمازگزار پس از دو رکعت یا سه رکعت سلام بدهد و سپس دو سجده کند، مانند سجدهٔ نماز یا درازتر از آن

۱۲۲۷ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز ظهر و یا عصر را بر ما گزارد و سپس سلام داد. ذوالیدین (دراز دست) به آن حضرت گفت: یا رسول الله، آیا در نماز کاهش آمده است؟ پیامبر ﷺ به یاران خود گفت: «آیا آنچه می‌گوید، راست است؟ » گفتند: آری.

آن حضرت دو رکعت دیگر گزارد و سپس دو سجده کرد.

سعد (بن ابراهیم) گفته است: عُروه بن زُبیر را دیدم که نماز شام را دو رکعت گزارد و سلام داد. و سخن گفت، سپس بقیهٔ نماز را گزارد و دو سجده کرد و گفت: پیامبر ﷺ همچنان کرده است.

٤- باب: مَنْ لَمْ يَتَشَهَّدْ فِي سَجْدَتَي السَّهْوِ

وَسَلَّمَ أَنَسٌ وَالْحَسَنُ وَلَمْ يَتَشَهَّدَا .

وَقَالَ قَتَادَةُ: لا يَتَشَهَّدُ .

١٢٢٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ أَبِي تَمِيمَةَ السَّخْتِيَانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ انْصَرَفَ مِنَ اثْنَتَيْنِ ، فَقَالَ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ : أَقَصُرَتِ الصَّلاةُ أَمْ نَسِيتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَصَدَقَ ذُو

باب - ۴
کسی که پس از دو سجدهٔ سهو، تشهد (التحیات) نخواند

و انس (بن مالک) و حسن (بصری) سلام دادند و تشهد نخواندند. و قتاده گفته است: (بعد از سجدهٔ سهو) تشهد نخوانید

۱۲۲۸ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ (در نماز چهار رکعتی) پس از دو رکعت نماز را تمام کرد. ذوالیدین به آن حضرت گفت: یا رسول الله، آیا نماز کوتاه شده است، یا فراموش کردی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آیا ذوالیدین راست می‌گوید؟ » مردم گفتند: آری.

الْيَدَيْنِ». فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى اثْنَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ. [راجع: ۴۸۲]

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ عَلْقَمَةَ قال: قُلْتُ لِمُحَمَّدٍ: فِي سَجْدَتَيِ السَّهْوِ تَشَهُّدٌ؟ قال: لَيْسَ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ.

رسول الله ﷺ ایستاد و دو رکعت دیگر گزارد. سپس سلام داد و بعد تکبیر گفت و دو سجده کرد مانند سجده‌های نماز یا درازتر و سپس از سجده بلند شد.

از سلیمان بن حرب، از حَمّاد، از سلمة بن عَلْقمه روایت است که گفت: محمد (بن سیرین) راگفتم: آیا در سجدهٔ سهو تشهُّد هست؟ گفت: در حدیث ابوهریره نیست.[۱]

۵- باب: مَنْ يُكَبِّرُ فِي سَجْدَتَيِ السَّهْوِ

۱۲۲۹- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قال: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ إِحْدَى صَلَاتَيِ الْعَشِيِّ - قال مُحَمَّدٌ: وَأَكْثَرُ ظَنِّي الْعَصْرَ - رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى خَشَبَةٍ فِي مُقَدَّمِ الْمَسْجِدِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا، وَفِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَخَرَجَ سَرَعَانُ النَّاسِ، فَقَالُوا: أَقَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ وَرَجُلٌ يَدْعُوهُ النَّبِيُّ ﷺ ذُو الْيَدَيْنِ، فَقَالَ: أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتْ؟ فَقَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ». قال: بَلَى، قَدْ نَسِيتَ. فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَكَبَّرَ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ فَكَبَّرَ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ. [راجع: ۴۸۲. أخرجه مسلم: ۵۷۳ باختلاف]

باب - ۵
کسی که در سجدهٔ سهو تکبیر می‌گوید

۱۲۲۹ - از محمد (بن سیرین) روایت است که ابوهریره ﷺ گفت: پیامبر ﷺ یکی از نمازهای عشی (ظهر یا عصر) را گزارد. محمد (بن سیرین) می‌گوید: -گمان بیشتر من برآنست که نماز عصر را دو رکعت گزارده است - سپس سلام داد و بعد در کنار چوبی ایستاد که در پیشروی مسجد بود. و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در میان حاضرین بودند ولی (از غایت احترام) از آن بیم داشتند که در آن مورد سخنی بگویند. و مردمی که شتاب داشتند، برآمدند و با یکدیگر گفتند که: آیا نماز کوتاه شده است؟ مردی که پیامبر ﷺ او را «ذوالیدین» می‌خواند، به آن حضرت گفت: آیا فراموش کردی یا نماز کوتاه شده‌است؟ آن حضرت گفت: «نه فراموش کرده‌ام و نه نماز کوتاه شده است». ذوالیدین گفت: آری، فراموش کردی.

۱- در شرح عربی مشکات آمده که علماء در تشهد که پس از سجدهٔ سهو خوانده شود، اختلاف کرده‌اند. امام ابوحنیفه و احمد و بعضی مالکیه و بعضی شافعیه بدان قایل‌اند. حنیفه به حدیث ابن مسعود تمسک کرده‌اند که آن را ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند. اصح قول از شافعی آنست که تشهد بعد از سجدهٔ سهو غیرمسنون است (اقتباس از تیسیر القاری).

آن حضرت دو رکعت دیگر گزارد و سپس سلام داد و بعد تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده‌ی نمازش یا درازتر. سپس سرش را بلند کرد و تکبیر گفت، بعد سر به سجده نهاد و تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده‌اش یا درازتر. پس از آن سر از سجده بلند کرد و تکبیر گفت.

١٢٣٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُحَيْنَةَ الأَسْدِيِّ، حَلِيفِ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَعَلَيْهِ جُلُوسٌ، فَلَمَّا أَتَمَّ صَلَاتَهُ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، فَكَبَّرَ فِي كُلِّ سَجْدَةٍ وَهُوَ جَالِسٌ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، وَسَجَدَهُمَا النَّاسُ مَعَهُ، مَكَانَ مَا نَسِيَ مِنَ الْجُلُوسِ.

تَابَعَهُ ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ فِي التَّكْبِيرِ. [اخرجه مسلم: ۵۷۰]

۱۲۳۰ - از عبدالله بن بُحَینهٔ اسدی، همپیمان بنی عبدالمطلب روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ در نماز پیشین (پس از ادای دو رکعت) که باید می‌نشست (به رکعت سوم) ایستاد، و چون نماز را تمام نمود، دو سجده کرد و در هر سجده تکبیر می‌گفت، در حالی که نشسته بود، پیش از آنکه نماز را سلام دهد و مردم هم با او سجده کردند، عوض آنچه فراموش کرده بود (نشستن در قعدهٔ اول)[1]

متابعت کرده است (لیث را) ابن جُرَیج از ابن شهاب (زهری) در گفتن تکبیر.

٦- باب: إِذَا لَمْ يَدْرِ كَمْ صَلَّى: ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا، سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ.

باب - ۶
اگر نمازگزار نداند که سه رکعت گزارده یا چهار رکعت، در حالی که نشسته است دو سجده کند

١٢٣١ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الدَّسْتَوَائِيُّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا نُودِيَ بِالصَّلَاةِ أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لَا يَسْمَعَ الأَذَانَ، فَإِذَا قُضِيَ الأَذَانُ أَقْبَلَ، فَإِذَا ثُوِّبَ بِهَا أَدْبَرَ،

۱۲۳۱ - از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آنگاه که بانگ نماز گفته می‌شود، شیطان پشت می‌گرداند در حالی که باد می‌افکند تا صدای اذان را نشنود و چون اذان تمام شود، پیش می‌آید و وقتی اقامت گفته شود پس می‌رود و چون اقامت تمام شود پیش می‌آید تا میان شخص و نفس

۱-فراموشی قعده مستلزم فراموشی تشهد است، لیکن تعرض به آن نکرد از آنکه واجب همین قعدهٔ اولی است و تشهد در آن سنت است و سجدهٔ سهو به ترک واجب می‌باشد (تیسیر القاری، ج ۱، ص ۴۱۰)

فَإِذَا قُضِيَ التَّثْوِيبُ أَقْبَلَ ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا وَكَذَا ، مَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ إِنْ يَدْرِي كَمْ صَلَّى ، فَإِذَا لَمْ يَدْرِ أَحَدُكُمْ كَمْ صَلَّى ، ثَلاثًا أَوْ أَرْبَعًا ، فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ».
[راجع :۶۰۸ . اخرجه مسلم: ۳۸۹ و المساجد (۸۲)]

او وسوسه اندازد و می‌گوید: این را و آن را به یاد بیاور، آنچه را قبل بر آن به یاد نمیاورد تا آنکه نمازگزار فراموش می‌کند که چند رکعت گزارده است، سه رکعت یا چهار رکعت. در همچو حالتی، باید در حالی که نشسته است، دو سجده کند.

۷- باب: السَّهْوِ فِي الفَرْضِ وَالتَّطَوُّعِ

وَسَجَدَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ وِتْرِهِ.

باب - ۷
سهو در نماز فرض و نفل

و ابن عباس رضی الله عنهما پس از نماز وترش دو سجده کرد[1].

۱۲۳۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ يُصَلِّي ، جَاءَ الشَّيْطَانُ فَلَبَسَ عَلَيْهِ ، حَتَّى لا يَدْرِي كَمْ صَلَّى ، فَإِذَا وَجَدَ ذَلِكَ أَحَدُكُمْ ، فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ». [راجع :۶۰۸ . اخرجه مسلم: ۳۸۹ مطولاً و المساجد (۸۲)]

۱۲۳۲ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آنگاه که یکی از شما به نماز می‌ایستد، شیطان می‌آید و او را در اشتباه می‌افکند تا آنکه نمی‌داند چند رکعت گزارده است، پس اگر کسی از شما همچو حالتی را دریابد، می‌باید دو سجده کند در حالی که نشسته است.

۸ - باب: إِذَا كُلِّمَ وَهُوَ يُصَلِّي فَأَشَارَ بِيَدِهِ وَاسْتَمَعَ

باب - ۸
اگر به نمازگزار سخنی گفته شود و او با دست خویش اشاره کند و بشنود (نمازش باطل نمی‌شود)

۱۲۳۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ ، وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَزْهَرَ ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ : أَرْسَلُوهُ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالُوا: اقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلامَ مِنَّا جَمِيعًا ، وَسَلْهَا عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ

۱۲۳۳ - از کُرَیب روایت است که گفت: ابن عباس و مِسْوَر بن مَخْرمه و عبدالرحمن بن ازهر رضی الله عنهم، او را نزد عایشه رضی الله عنها فرستادند و گفتند: سلام همهٔ ما را به او بگوی و از او در مورد دو

۱-در مذهب جمهور علما سجدهٔ سهو در نماز نفل نیز واجب است چنانکه در فرض مقرر است. چنانکه نماز بعد از شروع آن واجب می‌شود، پس تدارک آن به سجدهٔ سهو لازم است. از ابن سیرین و قتاده نقل کرده‌اند که در نوافل قائل به سجدهٔ سهو نیستند. گویا از سیاق حدیث سابق که گفته شد:
-اذا نودی بالصلوة - حدیث را تخصیص به فرض کرده‌اند. اما این احادیث و احادیث دیگر که فرمود:
- إن أحَدَكم إذا قام یصلی - عام می‌باشد و نفل را شامل است (تیسیر القاری).

بَعْدَ صَلاةِ الْعَصْرِ ، وَقُلْ لَهَا : إِنَّا أُخْبِرْنَا عَنْكِ أَنَّكِ تُصَلِّينَهُمَا ، وَقَدْ بَلَغَنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْهَا . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : وَكُنْتُ أَضْرِبُ النَّاسَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْهَا . فَقَالَ كُرَيْبٌ : فَدَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَبَلَّغْتُهَا مَا أَرْسَلُونِي ، فَقَالَتْ : سَلْ أُمَّ سَلَمَةَ ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِمْ ، فَأَخْبَرْتُهُمْ بِقَوْلِهَا ، فَرَدُّونِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ بِمِثْلِ مَا أَرْسَلُونِي بِهِ إِلَى عَائِشَةَ . فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنْهَا ، ثُمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا حِينَ صَلَّى الْعَصْرَ ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيَّ وَعِنْدِي نِسْوَةٌ مِنْ بَنِي حَرَامٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ ، فَقُلْتُ : قُومِي بِجَنْبِهِ ، فَقُولِي لَهُ : تَقُولُ لَكَ أُمُّ سَلَمَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتَيْنِ ، وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا ؟ فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخِرِي عَنْهُ . فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ ، فَاسْتَأْخَرَتْ عَنْهُ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ : «يَا بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ ، سَأَلْتِ عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ ، وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ ، فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَهُمَا هَاتَانِ» . [انظر: ٤٣٧٠ ، وانظر في مواقيت الصلاة ، باب : ٣٣، وانظر في السهو ، باب : ٩ . أخرجه مسلم: ٨٣٤]

رکعت پس از عصر سؤال کن و بگوی که به تحقیق به ما خبر رسیده است که تو آن دو رکعت را می‌گزاری، و همانا خبر شده‌ایم که پیامبر ﷺ آن را منع کرده است.
ابن عباس گفته است: من با عمر بن خطاب به خاطر آن، مردم را می‌زدم.
کُرَیب گفته است: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و پیغام آنها را به وی رسانیدم. وی گفت: این مسأله را از اُم سلمه سؤال کن.
کُرَیب می‌گوید: من نزد آنها رفتم و از گفتار عایشه رضی الله عنها آگاهشان کردم. آنها مرا نزد ام سلمة فرستادند همچنانکه نزد عایشه فرستاده بودند.
اُم سلمه رضی الله عنها گفت: من از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که از این دو رکعت منع می‌کرد، و سپس آن حضرت را دیدم که این دو رکعت را می‌گزارد، پس از آنکه نماز عصر را گزارده بود.
پس از آن، آن حضرت نزد من آمد و زنانی از قبیلهٔ بنی حرام انصار نزد من بودند. دخترکی را نزد آن حضرت فرستادم و او را گفتم که در کنار آن حضرت به‌ایستد و او را بگوید که: اُمّ سلمه تو را می‌گوید: یا رسول الله، از تو شنیده‌ام که از این دو رکعت منع می‌کنی و حال تو را می‌بینم که می‌گزاری؟ (و به آن دخترک گفتم) : اگر آن حضرت با دست خویش اشاره کرد، از وی دور شو.
آن دخترک همچنان (که او را گفته بودم)عمل کرد و آن حضرت با دست خویش اشاره کرد که از وی دور شود. چون آن حضرت نماز را تمام کرد (خطاب به من) فرمود: «ای دختر أبو أُمَیَّه! از آن دو رکعت بعد از عصر سؤال کردی، همانا مردانی از قبیلهٔ عبدالقیس نزد من آمده بودند و مرا از ادای دو رکعت بعدازظهر بازداشتند. پس این دو رکعت، همان دو رکعت است.»

۹- باب: الإشَارَةِ فِي الصَّلاةِ.

قَالَهُ كُرَيْبٌ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۱۲۳۳].

۱۲۳۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَلَغَهُ: أَنَّ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، كَانَ بَيْنَهُمْ شَيْءٌ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصْلِحُ بَيْنَهُمْ فِي أُنَاسٍ مَعَهُ، فَحُبِسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَحَانَتِ الصَّلاةُ، فَجَاءَ بِلالٌ إِلَى أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ حُبِسَ، وَقَدْ حَانَتِ الصَّلاةُ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَؤُمَّ النَّاسَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنْ شِئْتَ. فَأَقَامَ بِلالٌ. وَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه، فَكَبَّرَ لِلنَّاسِ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْشِي فِي الصُّفُوفِ، حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ، فَأَخَذَ النَّاسُ فِي التَّصْفِيقِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه لا يَلْتَفِتُ فِي صَلاتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ الْتَفَتَ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُهُ أَنْ يُصَلِّيَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه يَدَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ، وَرَجَعَ الْقَهْقَرَى وَرَاءَهُ، حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ، فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَا لَكُمْ حِينَ نَابَكُمْ شَيْءٌ فِي الصَّلاةِ أَخَذْتُمْ فِي التَّصْفِيقِ، إِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ، مَنْ نَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيَقُلْ، سُبْحَانَ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ حِينَ يَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ إِلا الْتَفَتَ، يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ لِلنَّاسِ حِينَ أَشَرْتُ إِلَيْكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه: مَا كَانَ يَنْبَغِي لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۶۸۴. اخرجه مسلم: ۴۲۱]

باب - ۹
اشاره در نماز

کُرَیب آن را از اُم سَلَمه رضی الله عنها و او از پیامبر ﷺ روایت کرده‌است.

۱۲۳۴ - از سهل بن سعد الساعدی رضی الله عنه روایت است که گفت: به رسول الله ﷺ خبر رسید که: میان قبیلهٔ بنی عَمرو بن عوف چیزی واقع شده است.
رسول الله ﷺ با مردمی که همراه وی بودند برآمد تا میان آنها صلح بیاورد.
رسول الله ﷺ در آنجا ماند و وقت نماز فرارسید.
بلال نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابوبکر، رسول الله ﷺ در آنجا درنگ کرده است و حالا وقت نماز فرارسیده، آیا به مردم امامت می‌دهی؟
ابوبکر گفت: آری، اگر بخواهی.
بلال اقامت گفت و ابوبکر رضی الله عنه پیش شد و برای مردم تکبیر گفت. سپس رسول الله ﷺ آمد و در میان صفوف روانه شد تا آنکه به صف (اول) ایستاد.
مردم به کف زدن شروع کردند و ابوبکر رضی الله عنه در حال نماز به چیزی توجه نمی‌کرد و چون مردم بسیار کف زدند، به چپ و راست نگریست و رسول الله ﷺ را دید. رسول الله ﷺ با اشارهٔ دست به وی امر کرد که نماز را ادا کند.
ابوبکر رضی الله عنه دستها را بلند کرد و خدای را حمد گفت و بعد عقب آمد تا آنکه در صف نماز ایستاد.
رسول الله ﷺ پیش شد و بر مردم نماز گزارد و آنگاه که از نماز فارغ شد، رو به سوی مردم کرد و گفت: «ای مردم، چرا وقتی در نماز شما چیزی واقع شد به کف زدن پرداختید. همانا کف زدن برای زنان است. کسی را که در نمازش چیزی واقع می‌شود،

باید سبحان الله بگوید. کسی نیست که آن را نشنود، مگر آنکه توجّه می‌کند. و ای ابوبکر چه چیز تو را مانع از آن شد که بر مردم نماز بگزاری، آنگاه که به تو اشاره کرده بودم؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: برای پسر ابوقحافه شایسته نیست که پیش روی رسول الله ﷺ نماز گزارد.

۱۲۳۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا الثَّوْرِيُّ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَهِيَ تُصَلِّي قَائِمَةً، وَالنَّاسُ قِيَامٌ، فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا إِلَى السَّمَاءِ، فَقُلْتُ: آيَةٌ؟ فَقَالَتْ بِرَأْسِهَا: أَيْ نَعَمْ. [راجع: ۸۶. أخرجه مسلم: ۹۰۵ مطولاً]

۱۲۳۵ - از اسماء رضی الله عنها روایت است که گفت: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و او ایستاده بود و نماز می‌گزارد و مردم هم به نماز ایستاده بودند. به او گفتم: مردم را چه واقع شده است؟ وی به سوی آسمان اشاره کرد. به او گفتم: آیا نشانه‌ایست؟ وی با اشارهٔ سر گفت:آری.

۱۲۳۶ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهَا قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ جَالِسًا، وَصَلَّى وَرَاءَهُ قَوْمٌ قِيَامًا، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ أَنِ اجْلِسُوا، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا». [راجع: ۶۸۸. أخرجه مسلم: ۴۱۲ مطولاً]

۱۲۳۶ - از عایشه همسر پیامبر ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ، آنگاه که بیمار بود در خانهٔ خویش نشسته نماز گزارد و مردم در عقب آن حضرت ایستاده نماز گزاردند. آن حضرت به آنان اشاره کرد که بنشینند. و چون از نماز فارغ شد گفت: «امام برای آنست که از وی متابعت شود، پس وقتی که رکوع می‌کند رکوع کنید و هنگامی که بلند می‌شود شما نیز بلند شوید.»[1]

۱- حکم این حدیث در مورد اینکه اگر امام نشسته باشد، مقتدیان نیز باید نشسته نماز بگزارند، در فعل آن حضرت در هنگام همان مریضی که به وفات آن حضرت انجامید، منسوخ شده است؛ زیرا در آن موقع آن حضرت نشسته بود و مقتدیان ایستاده نماز می‌گزاردند.

٢٣- كِتَابُ الْجَنَائِزِ

١- باب: فِي الْجَنَائِزِ،

وَمَنْ كَانَ آخِرُ كَلامِه: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ.

وَقِيلَ لِوَهْبِ بْنِ مُنَبِّه: أَلَيْسَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنْ لَيْسَ مِفْتَاحٌ إِلا لَهُ أَسْنَانٌ، فَإِنْ جِئْتَ بِمِفْتَاحٍ لَهُ أَسْنَانٌ فُتِحَ لَكَ، وَإِلا لَمْ يُفْتَحْ لَكَ.

١٢٣٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا وَاصِلٌ الأَحْدَبُ، عَنِ الْمَعْرُورِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي، فَأَخْبَرَنِي، أَوْ قَالَ: بَشَّرَنِي، أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». [انظر: ١٤٠٨، ٢٣٨٨، ٣٢٢٢، ٥٨٢٧، ٦٢٦٨، ٦٤٤٣، ٦٤٤٤، ٧٤٨٧. أخرجه مسلم: ٩٤، وجاء مطولاً في كتاب الزكاة (٣٢)]

١٢٣٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا شَقِيقٌ: عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». وَقُلْتُ أَنَا: مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. [انظر: ٤٤٩٧، ٦٦٨٣. أخرجه مسلم: ٩٢]

٢- باب: الأَمْرِ بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ

١٢٣٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَشْعَثِ

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۳ - کتاب جنازه

باب - ۱
در احکام جنازه

و کسی که آخر کلام او: «لا اله الا الله» باشد.
برای وَهْب بن مُنَبِّه گفته شد: أیا - لا اله الا الله - کلید بهشت نیست؟
گفت: آری، و لیکن کلیدی نیست که دندانه نداشته باشد. هرگاه کلیدی بیاوری که در آن دندانه‌ها است برایت گشوده شود، ورنه گشوده نمی‌شود.

۱۲۳۷ - از ابوذر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «از جانب پروردگار من (پیکی) آمد و مرا خبر داد. - یا چنین فرمود - مرا بشارت داد که: همانا کسی که از امت من بمیرد و به خدای چیزی را شریک نیاورده باشد، داخل بهشت می‌گردد.»
من گفتم: اگر چه زنا و دزدی کرده باشد؟ فرمود: «اگر چه زنا و دزدی کرده باشد.»

۱۲۳۸ - از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که بمیرد در حالی که به خدا چیزی را شریک می‌آورد، داخل دوزخ می‌گردد.»
و من گفتم: کسی که مُرد و به خدا چیزی شریک نیاورد، داخل بهشت می‌گردد.

باب - ۲
امر به همراهی جنازه

۱۲۳۹ - از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که

قال: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قال: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، وَرَدِّ السَّلَامِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ. وَنَهَانَا عَنْ آنِيَةِ الْفِضَّةِ، وَخَاتَمِ الذَّهَبِ، وَالْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْقَسِّيِّ، وَالإِسْتَبْرَقِ. [انظر: ٢٤٤٥ج، ٥١٧٥د، ٥٦٣٥د، ٥٦٥٠ج، ٥٨٣٨ج، ٥٨٤٩ج، ٥٨٦٣د، ٦٢٢٢ج، ٦٢٣٥د، ٦٦٥٤ج. أخرجه مسلم: ٢٠٦٦]

گفت: پیامبر ﷺ ما را به هفت چیز امر و از هفت چیز منع کرد. آن حضرت ما را امر کرد که: جنازه را همراهی کنیم و مریض را عیادت نماییم و دعوت را قبول کنیم، و مظلوم را یاری رسانیم و سوگند خویش را بجا کنیم و سلام کسی را جواب بگوییم و عطسه کننده را - یرحَمک الله - بگوییم. و ما را منع کرده است از: استعمال ظروف نقره‌ای و انگشتر طلا و پوشیدن (لباسهای ابریشمی چون:) حریر، دیباج، قسي و استبرق[1].

١٢٤٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي سَلَمَةَ: عَنِ الأَوْزَاعِيِّ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ».

تَابَعَهُ عَبْدُالرَّزَّاقِ قال: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ.

وَرَوَاهُ سَلَامَةُ، عَنْ عُقَيْلٍ. [أخرجه مسلم: ٢١٦٢]

۱۲۴۰ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان را بر مسلمان پنج حق است: جواب سلام را دادن، مریض را عیادت کردن، جنازه را همراهی نمودن، دعوت را پذیرفتن و عطسه کننده را - یرحمک الله - گفتن.
متابعت کرده است (محمد را) عبدالرزاق و گفته است که ما را مَعْمَر خبر داده است.
و این حدیث را سلامَة (بن روح) از عقیل روایت کرده است.

٣- باب: الدُّخُولِ عَلَى الْمَيِّتِ بَعْدَ الْمَوْتِ إِذَا أُدْرِجَ فِي كَفَنِهِ.

باب - ۳
در آمدن بر مرده پس از مرگ و پس از آنکه در کفن درآورده شده است.

١٢٤١، ١٢٤٢ -حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال: أَخْبَرَنِي مَعْمَرٌ وَيُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، أَخْبَرَتْهُ قَالَتْ: أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ عَلَى فَرَسِهِ مِنْ مَسْكَنِهِ بِالسُّنْحِ، حَتَّى نَزَلَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَلَمْ يُكَلِّمِ النَّاسَ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَتَيَمَّمَ النَّبِيَّ ﷺ

۱۲۴۱، ۱۲۴۲ - از عایشه رضی الله عنها - همسر پیامبر ﷺ - روایت است که گفت: ابوبکر رضی الله عنه از محل نشیمن خویش در سُنح به سواری اسب آمد، تا آنکه از اسب فرود آمد و وارد مسجد شد و با کسی سخن نگفت تا آنکه به خانهٔ عایشه رضی الله

۱-در این روایت هفتم را نیاورده و مؤلف رح آن را در باب خواتیم ذهب آورده و آن میثرهٔ حمرا است مانند قطیفه‌های زنان (تیسیر القاری)

وَهُوَ مُسَجًّى بِبُرْدِ حِبَرَةٍ ، فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ ، ثُمَّ أَكَبَّ عَلَيْهِ فَقَبَّلَهُ ، ثُمَّ بَكَى فَقَالَ : بِأَبِي أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، لا يَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ مَوْتَتَيْنِ ، أَمَّا الْمَوْتَةُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْكَ فَقَدْ مُتَّهَا .

قال أَبُو سَلَمَةَ : فَأَخْبَرَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ خَرَجَ وَعُمَرُ ﷺ يُكَلِّمُ النَّاسَ ، فَقَالَ : اجْلِسْ ، فَأَبَى ، فَقَالَ : اجْلِسْ ، فَأَبَى ، فَتَشَهَّدَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ ، فَمَالَ إِلَيْهِ النَّاسُ وَتَرَكُوا عُمَرَ ، فَقَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا ﷺ فَإِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ قَدْ مَاتَ ، وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لا يَمُوتُ ، قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ - إِلَى - الشَّاكِرِينَ﴾ . [آل عمران :١٤٤] وَاللَّهِ ، لَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهَا حَتَّى تَلاهَا أَبُو بَكْرٍ ﷺ ، فَتَلَقَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ ، فَمَا يُسْمَعُ بَشَرٌ إِلا يَتْلُوهَا . [الحديث :١٢٤١ - انظر: ٣٦٦٧، ٣٦٦٩، ٤٤٥٢، ٤٤٥٥، ٥٧١٠] [الحديث: ١٢٤٢ - انظر: ٣٦٦٨، ٣٦٧٠، ٤٤٥٣، ٤٤٥٤، ٤٤٥٧، ٥٧١١]

عنها درآمد و قصد آن کرد که پیامبر ﷺ را دریابد. آن حضرت در چادر حبرهٔ خط‌دار پوشیده شده بود. وی چادر را از روی وی برداشت و سپس خودش را بر وی افکند و آن حضرت را بوسید، و بعد گریست و سپس گفت: پدرم فدای تو باد ای پیامبر خدا، خداوند دو مرگ را بر تو جمع نکند، تو همان مرگی را دریافتی که بر تو مقدر شده بود. ابوسلمه گفته است: ابن عباس رضی الله عنهما مرا خبر داده است. ابوبکر رضی الله عنه آنگاه (که از خانهٔ عایشه رضی الله عنها) برآمد، عمر رضی الله عنه با مردم سخن می‌گفت، ابوبکر به او گفت: بنشین. وی ابا ورزید. باز او را گفت: بنشین. او ابا ورزید. ابوبکر رضی الله عنه تشهد خواند، مردم بر وی جمع آمدند و عمر را ترک کردند.

وی گفت: اما بعد، هر آن کس از شما که محمد ﷺ را می‌پرستید، به تحقیق که محمد ﷺ مُرد. و هر آن کس که خدا را می‌پرستید، به تحقیق که خداوند زنده است و نمی‌میرد. و خداوند فرموده است:
«و محمد جز رسول خدا نیست تا - شاکرین» (آل عمران: ۱۴۴)[1]
به خدا سوگند گویا مردم نمی‌دانستند که خداوند آن آیه را نازل کرده است، تا آنگاه که ابوبکر رضی الله عنه آن را تلاوت نمود. سپس مردم نیز آن را تلاوت کردند و از هیچ بشری شنیده نمی‌شد، بجز اینکه همین آیه را می‌خواند.

۱۲۴۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّ أُمَّ الْعَلاءِ ، امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ بَايَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ ، أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهُ اقْتُسِمَ الْمُهَاجِرُونَ قُرْعَةً ، فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ ، فَأَنْزَلْنَاهُ فِي أَبْيَاتِنَا ، فَوَجِعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ

۱۲۴۳ - از خارجه بن زید بن ثابت روایت است که زنی از انصار بنام ام‌العلاء که با پیامبر ﷺ بیعت کرده بود، خبر داده است: مهاجرین به حکم قرعه (میان انصار) تقسیم شدند. عثمان بن مظعون در سهم ما آمد و ما او را به خانهٔ خود آوردیم. وی بیمار شد و در

۱-«و محمد جز رسول خدا نیست. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، از آیین خود برمی‌گردید؟ و هرکس از آیین خود برگردد، در حقیقت هیچ زیانی به خداوند نمی‌رساند و خداوند به شکرگزاران پاداش می‌دهد».

فيه ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ وَغُسِّلَ وَكُفِّنَ فِي أَثْوَابِهِ ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ : لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَهُ » . فَقُلْتُ : بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ ؟ فَقَالَ : « أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي ، وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ ، مَا يُفْعَلُ بِي » . قَالَتْ : فَوَاللَّهِ لا أُزَكِّي أَحَداً بَعْدَهُ أَبَداً .

حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ مِثْلَهُ .

وَقَالَ نَافِعُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنْ عُقَيْلٍ : مَا يُفْعَلُ بِهِ .

وَتَابَعَهُ شُعَيْبٌ ، وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، وَمَعْمَرٌ . [انظر: ۲۶۸۷، ۳۹۲۹، ۷۰۰۳، ۷۰۰۴، ۷۰۱۸]

همان بیماری وفات یافت و چون مُرد و غسل داده شد و در جامه‌های خویش کفن کرده شد. رسول الله ﷺ درآمد و من گفتم: رحمت خداوند بر تو باد ای ابوسائب، من بر تو شهادت می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است.
پیامبر ﷺ فرمود: تو چه می‌دانی که خداوند او را گرامی داشته است؟
من گفتم: پدرم فدای تو باد یا رسول الله، پس خداوند کدام کس را گرامی می‌دارد؟
آن حضرت فرمود: «اما او، به تحقیق که مرگ به سراغش آمد و به خدا سوگند که من به او نیکویی آرزو می‌کنم و به خدا سوگند من که خود فرستادهٔ خدا هستم، نمی‌دانم که با من چه معامله خواهد شد.»
امّ العلاء گفت: به خدا سوگند که پس از آن هیچ یکی را تزکیه نمی‌کنم. سعید بن عفیر گفته است: لیث برای ما مثل این حدیث را گفت و نافع بن یزید از عقیل چنین روایت کرده است: (مَایُفْعَلُ بِیْ) یعنی (نمی‌دانم با من چه خواهد شد).
و متابعت کرده است راوی را شُعَیب و عَمرو بن دینار و معمر.

۱۲۴۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : لَمَّا قُتِلَ أَبِي ، جَعَلْتُ أَكْشِفُ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ ، أَبْكِي وَيَنْهَوْنِي عَنْهُ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ لا يَنْهَانِي ، فَجَعَلَتْ عَمَّتِي فَاطِمَةُ تَبْكِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « تَبْكِينَ أَوْ لا تَبْكِينَ ، مَا زَالَتِ الْمَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ » .

تَابَعَهُ ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ جَابِراً ﷺ . [انظر: ۱۲۹۳، ۲۸۱۶، ۴۰۸۰. أخرجه مسلم: ۲۴۷۱]

۱۲۴۴ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: آنگاه که پدرم کشته شد. من چادر را از روی او برداشتم و بگریستم. مردم مرا از آن منع می‌کردند، لیکن پیامبر ﷺ مرا منع نمی‌کرد و عمه‌ام فاطمه نیز می‌گریست. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «فرشتگان پیوسته با بالهای خویش بر وی سایه می‌افکندند تا آنکه او را بلندکردید».
متابعت کرده است (شعبه را) ابن جُریج. و گفته است که محمد بن المنکدر مرا خبر داده که وی از جابر رضی الله عنه شنیده است.

٤- باب: الرَّجُلِ يَنْعَى إِلَى أَهْلِ الْمَيِّتِ بِنَفْسِهِ

١٢٤٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى، فَصَفَّ بِهِمْ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا. [انظر: ١٣١٨، ١٣٢٧، ١٣٢٨، ١٣٣٣، ٣٨٨٠، ٣٨٨١. أخرجه مسلم: ٩٥١]

١٢٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُاللهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ - وَإِنَّ عَيْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَذْرِفَانِ - ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ لَهُ». [انظر: ٢٧٩٨، ٣٠٦٣، ٣٦٣٠، ٣٧٥٧، ٤٢٦٢]

٥- باب: الإِذْنِ بِالْجَنَازَةِ

وَقَالَ أَبُو رَافِعٍ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا آذَنْتُمُونِي». [راجع: ٤٥٨].

١٢٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ: مَاتَ إِنْسَانٌ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُهُ، فَمَاتَ بِاللَّيْلِ، فَدَفَنُوهُ لَيْلًا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَخْبَرُوهُ، فَقَالَ:

باب - ۴
مردی که خبر مرگ کسی را شخصاً به اهل میّت برساند

۱۲۴۵ - از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ خبر مرگ نجاشی را در همان روزی که مُرد به اطلاع مردم رسانید، سپس بسوی مُصَلّیٰ رفت و مردم در عقب وی صف بستند و آن حضرت چهار تکبیر گفت.

۱۲۴۶ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ (از روی کشف) فرمود:
«زید بیرق لشکر راگرفت و شهید شد، سپس جعفر (بن ابی طالب) بیرق را گرفت و شهید شد، سپس عبدالله بن رواحه بیرق راگرفت و شهید شد - در حالی که اشک از چشمان آن حضرت جاری بود - سپس خالد بن ولید که نامزد امارت لشکر نشده بود، بیرق راگرفت و او را فتح میسر شد.»[1]

باب - ۵ اعلام جنازه

ابورافع گفته است: ابوهریره روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «چرا مرا آگاه نکردید.»

۱۲۴۷ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: کسی مُرد. که پیامبر ﷺ از وی قبلاً عیادت می‌کرد. وی شبانگاه درگذشت و در همان شب او را دفن کردند و چون صبح فرا رسید، پیامبر ﷺ را خبر کردند. آن حضرت فرمود: «شما را چه چیز مانع شد

۱- پیامبر ﷺ در جمادی الاول سال نهم هجری. لشکری را به امارت زید بن حارثه به موته واقع در سرزمین شام فرستاد و فرمودکه اگر زید را آفتی رسد، جعفر امیر باشد و بیرق لشکر را بگیرد و اگر جعفر شهید شود، عبدالله بن رواحه امیر باشد و بیرق را بگیرد. هر سه صحابه در آن جنگ امارت لشکر یافتند و به شهادت رسیدند. خالد بن ولید بدون آنکه در مورد وی، آن حضرت چیزی گفته باشد، بیرق راگرفت و بر دشمنان غلبه یافت و او را فتح میسر شد و آن حضرت بدان راضی گشت (اقتباس از تیسیر القاری)

«مَا مَنَعَكُمْ أَنْ تُعْلِمُونِي». قَالُوا: كَانَ اللَّيْلُ، فَكَرِهْنَا، وَكَانَتْ ظُلْمَةٌ، أَنْ نَشُقَّ عَلَيْكَ، فَأَتَى قَبْرَهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ.
[راجع: ۸۵۷. أخرجه مسلم: ۹۵٤ باختلاف]

که مرا خبر می‌کردید؟»
گفتند: شب بود و نخواستیم در تاریکی تو را زحمت دهیم. آن حضرت بر سر قبر وی رفت و بر او نماز (جنازه) گزارد.

٦- باب: فَضْلِ مَنْ مَاتَ لَهُ وَلَدٌ فَاحْتَسَبَ

وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ١٥٥]

١٢٤٨- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنَ النَّاسِ مِنْ مُسْلِمٍ، يُتَوَفَّى لَهُ ثَلاثٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ، إِلا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ». [انظر: ١٣٨١]

١٢٤٩- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ الأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ ذَكْوَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: أَنَّ النِّسَاءَ قُلْنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اجْعَلْ لَنَا يَوْمًا، فَوَعَظَهُنَّ، وَقَالَ: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَاتَ لَهَا ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ، كَانُوا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». قَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاثْنَانِ، قَالَ: «وَاثْنَانِ».
[راجع: ١٠١. أخرجه مسلم: ٢٦٣٣]

باب - ۶
فضیلت کسی که فرزند او مُرد و شکیبایی ورزید

و خدای عزوجل فرموده است: «و بشارت ده شکیبایان را» (البقره: ۱۵۵)

۱۲۴۸ - از انس ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «از مردم مسلمان، کسی نیست که سه کودک وی که به حد بلوغ نرسیده‌اند بمیرد، مگر اینکه خداوند نظر به فضل و رحمتی که برایشان دارد، او را به بهشت در می‌آورد.

۱۲۴۹ - از ابوسعید (خُدری) ﷺ روایت است که گفت: همانا زنان به پیامبر ﷺ گفتند: روزی برای‌مان تعیین کن تا ما را وعظ گویی.
آن حضرت ایشان را فرمود: «هر زنی که از وی سه فرزند مرده باشد، آن فرزندان، او را حجابی از آتش دوزخ می‌باشند.» زنی گفت: اگر دو فرزند مرده باشد؟
آن حضرت فرمود: «همچنان است دو فرزند.»

١٢٥٠-وَقَالَ شَرِيكٌ، عَنِ ابْنِ الأَصْبَهَانِيِّ: حَدَّثَنِي أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: «لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ». [راجع: ١٠٢. أخرجه مسلم: ٢٦٣٣]

۱۲۵۰ - از ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ (مضمون حدیث فوق را) فرموده است. و ابوهریره گفته است که (پیامبر ﷺ فرمود:) «کودکانی که به سن بلوغ نرسیده باشند.»

١٢٥١- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ

۱۲۵۱ - از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر

الزُّهْرِيَّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا يَمُوتُ لِمُسْلِمٍ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ، فَيَلِجَ النَّارَ، إلا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ». [انظر: ٦٦٥٦ ل، انظر في الجنائز، باب: ٩١. أخرجه مسلم: ٢٦٣٢]

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلا وَارِدُهَا﴾.

ﷺ فرمود: «از مسلمانی سه فرزند نمی‌میرند، که سپس به آتش دوزخ، در آید [یعنی به دوزخ در آورده نمی‌شود] مگر برای حلال شدن از سوگند.»[1]

و ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: «هیچکدام شما نیست مگر آنکه بر آن وارد می‌شود».

٧ - باب: قَوْلِ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ عِنْدَ الْقَبْرِ: اصْبِرِي

١٢٥٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ عِنْدَ قَبْرٍ وَهِيَ تَبْكِي، فَقَالَ: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». [انظر: ١٢٨٣ ط، ١٣٠٢ ل، ٧١٥٤ ط. أخرجه مسلم: ٩٢٦ مطولاً]

باب - ٧
گفتهٔ مرد بر زنی که بر سر قبر است: شکیبایی پیشه کن!

١٢٥٢ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ بر زنی گذشت که بر سر قبر بود و می‌گریست. آن حضرت به او گفت: «از خدا بترس و شکیبا باش».

٨- باب: غُسْلِ الْمَيِّتِ وَوُضُوئِهِ بِالْمَاءِ وَالسِّدْرِ

وَحَنَّطَ ابْنُ عُمَرَ ﷺ ابْنًا لِسَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ، وَحَمَلَهُ وَصَلَّى، وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما: الْمُسْلِمُ لا يَنْجُسُ حَيًّا وَلا مَيِّتًا.

وَقَالَ سَعِيدٌ: لَوْ كَانَ نَجِسًا مَا مَسِسْتُهُ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمُؤْمِنُ لا يَنْجُسُ». [راجع: ٢٨٣]

باب - ٨
غسل و وضو دادن مرده با آب و سِدْر

و ابن عمر رضی الله عنهما، بدن پسر سعید بن زید را کافور مالید و آن را بر دوش خود گرفت و بر وی نماز (جنازه) گزارد و (سپس تجدید) وضو نکرد.

و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: مسلمان نجس نمی‌شود؛ نه در زندگی و نه در مرگ.

و سعید گفته است: اگر مرده نجس می‌بود، من آن را لمس نمی‌کردم، و پیامبر ﷺ فرموده است: مؤمن نجس نمی‌شود.

١٢٥٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أُمِّ

١٢٥٣ - از امّ عطيّهٔ انصاری رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ هنگام وفات دختر خود نزد ما آمد و گفت: «او را سه بار یا پنج بار و اگر

١- هدف، گذشتن از پلی است که بر روی دوزخ بنا می‌شود.

عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حِينَ تُوُفِّيَتْ ابْنَتُهُ، فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا، أَوْ خَمْسًا، أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتُنَّ ذَلِكَ، بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ، فَأَعْطَانَا حِقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». تَعْنِي إِزَارَهُ. [راجع: ۱۶۷. أخرجه مسلم: ۹۳۹]

لازم دیدید بیشتر از آن با آب و سِدر بشویید و کافور را در آخر بکار گیرید، و یا چیزی از کافور. و آنگاه که (از غسل وی) فارغ شدید، مرا خبر دهید.»
و ما چون (از غسل وی) فارغ گشتیم، آن حضرت را خبر دادیم. آن حضرت ازار خود را به ما داد و فرمود: «بدن وی را با این بپوشانید.» یعنی با ازار آن حضرت بپوشانید.

۹- باب: مَا يُسْتَحَبُّ أَنْ يُغْسَلَ وِتْرًا

۱۲۵۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَنَحْنُ نَغْسِلُ ابْنَتَهُ، فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا، أَوْ خَمْسًا، أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ، فَأَلْقَى إِلَيْنَا حِقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ».

فَقَالَ أَيُّوبُ: وَحَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ بِمِثْلِ حَدِيثِ مُحَمَّدٍ، وَكَانَ فِي حَدِيثِ حَفْصَةَ: «اغْسِلْنَهَا وِتْرًا». وَكَانَ فِيهِ: «ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ سَبْعًا». وَكَانَ فِيهِ أَنَّهُ قَالَ: «ابْدَؤُوا بِمَيَامِنِهَا، وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». وَكَانَ فِيهِ: أَنَّ أُمَّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: وَمَشَطْنَاهَا ثَلَاثَةَ قُرُونٍ. [راجع: ۱۶۷. أخرجه مسلم: ۹۳۹]

باب - ۹
آنچه مستحب است که به عدد طاق شسته شود.

۱۲۵۴ - از محمد (بن سیرین) روایت است که اُمّ عطیّه رضی الله عنها گفت: رسول الله ﷺ در حالی نزد ما آمد که ما جسد دختر وی را غسل می‌دادیم. آن حضرت فرمود:
«او را سه بار یا پنج بار و یا بیشتر از آن با آب و سدر بشویید و در آخر کافور بکار گیرید و چون فارغ شدید مرا خبر دهید.» و چون ما فارغ گشتیم، آن حضرت را اطلاع دادیم. وی ازار خود را به سوی ما افکند و فرمود: «این را بر او بپوشانید.»
و ایّوب گفته است: حَفْصه همانند حدیث محمد (بن سیرین) به من گفته است. و در حدیث حفصه آمده است: «او را به عدد طاق بشویید.» و در آن آمده است: «سه بار یا پنج بار یا هفت بار.» و همچنان در آن حدیث گفته شده: «از جانب راست و جایهای وضوی وی آغاز کنید.» و در آن آمده که اُمّ عطیّه گفته است: «موی او را شانه کشیدیم و سه گیسو ساختیم.»

۱۰ - باب: يُبْدَأ بِمَيَامِنِ الْمَيِّتِ

۱۲۵۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ في غَسْلِ ابْنَتِه: «ابْدَأْنَ بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». [راجع:۱۶۷. أخرجه مسلم: ۹۳۹]

باب - ۱۰
از جانب راست مرده (غسل) آغاز می‌شود

۱۲۵۵ - از حفصة بنت سیرین روایت است که ام عطیّه رضی الله عنها گفت: رسول الله ﷺ دربارهٔ غسل دختر خود گفت: «از جانب راست و از جایهای وضوی وی آغاز کنید.»

۱۱- باب: مَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنَ الْمَيِّتِ

۱۲۵۶- حَدَّثَنَا يَحيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ خَالِد الْحَذَّاء، عَنْ حَفْصَةَ بِنْت سِيرِينَ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا غَسَّلْنَا بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ قال لَنَا: وَنَحْنُ نَغْسِلُهَا: «ابْدَؤُوا بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». [راجع :۱۶۷ . أخرجه مسلم: ۹۳۹]

باب - ۱۱
جاهای وضوی مرده

۱۲۵۶ - از حفصه بنت سیرین روایت است که اُمّ عطیه رضی الله عنها گفت: هنگامی که جسد دختر پیامبر ﷺ را می‌شستیم، آن حضرت به ما گفت: «از جانب راست و از جایهای وضوی وی آغاز کنید.»

۱۲-باب: هَلْ تُكَفَّنُ الْمَرْأَةُ فِي إِزَارِ الرَّجُلِ

۱۲۵۷- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ حَمَّاد: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْن، عَنْ مُحَمَّد، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: تُوُفِّيَتْ بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ لَنَا: «اغْسِلْنَهَا ثَلاثًا، أَوْ خَمْسًا، أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتُنَّ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ، فَنَزَعَ مِنْ حِقْوِه إِزَارَهُ، وَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». [راجع :۱۶۷ . أخرجه مسلم: ۹۳۹]

باب - ۱۲
آیا رواست که زن در ازار مرد کفن کرده شود؟

۱۲۵۷ - از محمد روایت است که امّ عطیّه رضی الله عنها گفت: دختر پیامبر ﷺ وفات کرد. آن حضرت به ما گفت: «او را سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن، اگر لازم دیدید بشویید، و چون فارغ شدید مرا خبر دهید.»
آنگاه که از شستن وی فارغ شدیم، آن حضرت را خبر دادیم. وی ازار خود را جدا کرد و به ما داد و گفت: «او را در این، کفن کنید.»

۱۳- باب: يُجْعَلُ الْكَافُورُ فِي آخِرِه

۱۲۵۸- حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْد، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّد، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: تُوُفِّيَتْ إِحْدَى

باب - ۱۳
کافور در مرحلهٔ آخر

۱۲۵۸ - از محمد روایت است که اُمّ عطیه رضی الله عنها گفت: یکی از دختران پیامبر ﷺ وفات یافت.

بَنَاتِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَخَرَجَ فَقَالَ : « اغْسِلْنَهَا ثَلاثًا ، أَوْ خَمْسًا ، أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتُنَّ ، بِمَاءٍ وَسِدْرٍ ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا ، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي » . قَالَتْ : فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ ، فَأَلْقَى إِلَيْنَا حِقْوَهُ ، فَقَالَ : « أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ » .

وَعَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ ، رضيَ الله عنها : بِنَحْوِهِ . [راجع :۱٦٧ . اخرجه مسلم: ۹۳۹]

آن حضرت برآمد و فرمود: «او را سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن اگر لازم دانید با آب و سِدْر غسل دهید، و در مرحلهٔ آخر کافور بکار گیرید - و یا چیزی از کافور - و آنگاه که فارغ گشتید مرا خبر کنید.»
اُم عطیّه می‌گوید: آنگاه که فارغ گشتیم آن حضرت را اطلاع دادیم. وی ازار خویش را به سوی ما افکند و فرمود: «او را در این کفن کنید.»
از ایُّوب، از حَفْصه، از اُمّ عطیّه رضی الله عنها مانند این حدیث روایت شده است.

۱۲٥۹ -وَقَالَتْ : إِنَّهُ قَالَ : « اغْسِلْنَهَا ثَلاثًا ، أَوْ خَمْسًا ، أَوْ سَبْعًا ، أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتُنَّ » .

قَالَتْ حَفْصَةُ : قَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : وَجَعَلْنَا رَأْسَهَا ثَلاثَةَ قُرُونٍ . [راجع :۱٦٧ . اخرجه مسلم: ۹۳۹]

۱۲۵۹ - و اُمّ عطیّه گفته است که آن حضرت فرمود: «او را سه بار یا پنج بار یا هفت بار و اگر لازم دانید بیشتر از آن بشویید.»
حفصه گفته است: اُمّ عطیه رضی الله عنها گفت: ما موی سر او را سه گیسو ساختیم.

١٤- باب: نَقْضِ شَعَرِ الْمَرْأَةِ

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : لا بَأْسَ أَنْ يُنْقَضَ شَعَرُ الْمَيِّتِ .

۱۲٦٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : قَالَ أَيُّوبُ : وَسَمِعْتُ حَفْصَةَ بِنْتَ سِيرِينَ قَالَتْ : حَدَّثَتْنَا أُمُّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهُنَّ جَعَلْنَ رَأْسَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَةَ قُرُونٍ ، نَقَضْنَهُ ثُمَّ غَسَلْنَهُ ، ثُمَّ جَعَلْنَهُ ثَلاثَةَ قُرُونٍ . [راجع :۱٦٧ . اخرجه مسلم: ۹۳۹]

باب - ۱۴
گشودن موی زن

و ابن سیرین گفته است: باکی نیست که به وقت غسل، موی مرده گشوده شود.
۱۲۶۰ - از حفصة بنت سیرین روایت است که گفت: اُمّ عطیّه رضی الله عنها به ما گفت: آنها (شوینده‌ها) موی سر دختر رسول الله ﷺ را سه قسمت کردند و بعد آن را گشودند و سپس آن را شستند و پس از آن سه گیسو ساختند.

١٥- باب: كَيْفَ الإِشْعَارُ لِلْمَيِّتِ

وَقَالَ الْحَسَنُ : الْخِرْقَةُ الْخَامِسَةُ تَشُدُّ بِهَا الْفَخِذَيْنِ وَالْوَرِكَيْنِ ، تَحْتَ الدِّرْعِ .

باب - ۱۵
چگونگی جامه پوشانیدن مرده

و حسن (بصری) گفته است: با جامهٔ (پارچهٔ) پنجم (شوینده)، رانها و زانوها را در زیر پیراهن بسته می‌کند.

۱۲۶۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: أَنَّ أَيُّوبَ أَخْبَرَهُ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ سِيرِينَ يَقُولُ: جَاءَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا، امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ مِنَ اللاتِي بَايَعْنَ، قَدِمَتِ الْبَصْرَةَ، تُبَادِرُ ابْنًا لَهَا فَلَمْ تُدْرِكْهُ، فَحَدَّثَتْنَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ وَنَحْنُ نُغَسِّلُ ابْنَتَهُ فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثَلاثًا، أَوْ خَمْسًا، أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتُنَّ ذَلِكَ، بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». قَالَتْ: فَلَمَّا فَرَغْنَا، أَلْقَى إِلَيْنَا حَقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». وَلَمْ يَزِدْ عَلَى ذَلِكَ، وَلا أَدْرِي أَيُّ بَنَاتِهِ. وَزَعَمَ أَنَّ الإِشْعَارَ: الْفُفْنَهَا فِيهِ.

وَكَذَلِكَ كَانَ ابْنُ سِيرِينَ: يَأْمُرُ بِالْمَرْأَةِ أَنْ تُشْعَرَ وَلا تُؤْزَرَ. [راجع: ۱۶۷. اخرجه مسلم: ۹۳۹]

۱۲۶۱ - از ابن سیرین روایت است که گفت: اُمّ عطیّه رضی الله عنها که زنی از انصار بود، آمد. و او از آنانی بود که (با آن حضرت) بیعت کرده بود. وی به بصره رفت تا در آنجا پسر خویش را پیدا کند ولی او را نیافت.

وی به ما حدیث گفت که: پیامبر ﷺ نزد ما آمد و ما (جسد) دخترش را غسل دادیم. آن حضرت فرمود: «او را سه بار یا پنج بار و اگر بیشتر از آن لازم می‌دانید با آب و سدر بشویید و در مرحلهٔ آخر کافور بکار برید و آنگاه که فارغ گشتید مرا خبر کنید.»

اُمّ عطیه گفت: چون فارغ گشتیم، آن حضرت ازار خویش را به سوی ما افکند و فرمود: «او را با این کفن کنید.»

(اُمّ عطیّه یا ابن سیرین) بیش از این چیزی نگفت.

(ایوب راوی می‌گوید): نمی‌دانم که کدام یک از دختران آن حضرت بوده‌است.

و (ایوب) گمان می‌کند که کلمه - اشعار (که در حدیث آمده) پیچیدن مرده در جامه است.

و چنان بود که ابن سیرین دستور می‌داد که جسد زن در جامه پیچیده شود نه در ازار.

۱۶- باب: هَلْ يُجْعَلُ شَعَرُ الْمَرْأَةِ ثَلاثَةَ قُرُونٍ

باب - ۱۶
آیا موی سر زن سه طرف گردانیده شود

۱۲۶۲- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أُمِّ الْهُذَيْلِ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ: ضَفَرْنَا شَعَرَ بِنْتِ النَّبِيِّ ﷺ، تَعْنِي ثَلاثَةَ قُرُونٍ.

وَقَالَ وَكِيعٌ: قَالَ سُفْيَانُ: نَاصِيَتَهَا وَقَرْنَيْهَا. [راجع: ۱۶۷. اخرجه مسلم: ۹۳۹]

۱۲۶۲ - از ام عطیّه رضی الله عنها روایت است که گفت: موی سر دختر پیامبر ﷺ را سه طرف گردانیدیم؛ یعنی سه گیسو بافتیم.

وکیع به روایت از سفیان گفته است: موی جلو روی او را یک گیسو و دو طرف سر را، دو گیسو ساختیم.

١٧- باب: يُلْقَى شَعَرُ الْمَرْأَةِ خَلْفَهَا

١٨- [باب: يُجْعَلُ شَعَرُ الْمَرْأَةِ خَلْفَهَا ثلاثة قُرُونٍ]

١٢٦٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ قال: حَدَّثَتْنَا حَفْصَةُ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تُوُفِّيَتْ إِحْدَى بَنَاتِ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا بِالسِّدْرِ وِتْرًا، ثَلاثًا أَوْ خَمْسًا، أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتُنَّ ذَلِكَ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ، فَأَلْقَى إِلَيْنَا حِقْوَهُ، فَضَفَرْنَا شَعَرَهَا ثَلاثَةَ قُرُونٍ، وَأَلْقَيْنَاهَا خَلْفَهَا. [راجع: ١٦٧. اخرجه مسلم: ٩٣٩]

باب - ۱۷
موی زن به پس پشت وی افکنده شود
۱۸ - (موی سر زن به پس پشت وی سه گیسو گردانیده شود).

۱۲۶۳ - از امّ عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: یکی از دختران پیامبر ﷺ وفات یافت. پیامبر ﷺ نزد ما آمد و گفت: «او را با سِدْر به عدد طاق بشویید، برای سه بار یا پنج بار یا اگر لازم بدانید بیشتر از آن. و کافور را در مرحلهٔ آخر بکار گیرید یا چیزی از کافور، و چون فارغ شدید مرا آگاه کنید.» زمانی که ما فارغ گشتیم آن حضرت را آگاه ساختیم. وی ازار خود را به سوی ما افکند. و ما موی او را سه گیسو بافتیم و به پس پشت وی افکندیم.

١٩- باب: الثِّيَابِ الْبِيضِ لِلْكَفَنِ

١٢٦٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُفِّنَ فِي ثَلاثَةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَةٍ، بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهِنَّ قَمِيصٌ وَلا عِمَامَةٌ. [انظر: ١٢٧١ ل، ١٢٧٢ ع، ١٢٧٣ ع، ١٣٨٧ ط، وانظر في الجنائز، باب: ٦٩. أخرجه مسلم (٩٤١)]

باب - ۱۹
جامه‌های سفید برای کفن

۱۲۶۴ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در سه جامهٔ یمنی سفید سَحولیهٔ پنبه‌ای کفن کرده شد. در آن جامه‌ها، نه پیراهنی بود و نه دستاری.

٢٠- باب: الْكَفَنِ فِي ثَوْبَيْنِ

١٢٦٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قَالَ:

باب - ۲۰
کفن در دو جامه [1]

۱۲۶۵ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: در آن حال که مردی در عرفات ایستاده بود، ناگاه از مرکب بر زمین افتاد و گردنش شکست (مُرد)

۱- واجب در کفن، جامهٔ است که همه بدن را بپوشد. جمعی گویند که واجب همان قدر است که عورت را بپوشد. زیاده از آن سنت و مستحب است. (تیسیر القاری)

بَيْنَمَا رَجُلٌ وَاقِفٌ بِعَرَفَةَ ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ ، أَوْ قَالَ : فَأَوْقَصَتْهُ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ ، وَلَا تُحَنِّطُوهُ ، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا ». [انظر: ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۸۳۹، ۱۸۴۹، ۱۸۵۰، ۱۸۵۱ . اخرجه مسلم : ۱۲۰۶]

- یا راوی گفت - گردنش را شکستاند. پیامبر ﷺ فرمود: «او را با آب و سِدر بشویید و در دو جامهٔ کفن کنید (که در اِحرام پوشیده بود) و در وی خوشبویی نمالید و سرش را نپوشانید. همانا در قیامت لَبَّیک گویان برانگیخته می‌شود.»[1]

۲۱- باب: الْحَنُوطِ لِلْمَيِّتِ

باب - ۲۱
مالیدن حنوط (خوشبویی) بر مُرده

۱۲۶۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ : بَيْنَمَا رَجُلٌ وَاقِفٌ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِعَرَفَةَ ، إِذْ وَقَعَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَأَقْصَعَتْهُ ، أَوْ قَالَ : فَأَقْعَصَتْهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ ، وَلَا تُحَنِّطُوهُ ، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا ». [راجع :۱۲۶۵ . اخرجه مسلم: ۱۲۰۶]

۱۲۶۶ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: در آن حال که مردی در عرفات با رسول الله ﷺ ایستاده بود، ناگاه از مرکبش افتاد و گردنش شکست (مُرد). رسول الله ﷺ فرمود: «او را با آب و سِدر بشویید و در دو جامه کفن کنید و بر او حنوط نمالید و سرش را نپوشانید، به تحقیق که خداوند او را در روز قیامت لبّیک گویان برمی‌انگیزد.»

۲۲- باب: كَيْفَ يُكَفَّنُ الْمُحْرِمُ

باب - ۲۲
مُحرِم (کسی که در احرام حج یا عمره است) چگونه کفن می‌شود؟

۱۲۶۷- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلًا وَقَصَهُ بَعِيرُهُ ، وَنَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ مُحْرِمٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ ، وَلَا تُمِسُّوهُ طِيبًا ، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا ». [راجع :۱۲۶۵ . اخرجه مسلم: ۱۲۰۶]

۱۲۶۷ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردی را شترش کشت و ما همراه پیامبر ﷺ بودیم. آن مرد در احرام بود. پیامبر ﷺ فرمود: «او را با آب و سِدْر بشویید و در دو جامه کفن کنید و او را خوشبویی نزنید و سرش را مپوشانید، همانا خداوند او را در روز قیامت تلبیه گویان برمی‌انگیزد.»

۱-شافعیه این حکم را عام گرفته‌اند و به مقتضای این حدیث هرکسی راکه در حال احرام بمیرد، تابع آن دانسته‌اند. امام ابوحنیفه و مالک این حکم را خاص همان کس می‌دانند که آن حضرت به وحی معلوم کرده که وی لبّیک گویان برانگیخته می‌شود (تیسیر القاری)

۱۲٦۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، وَأَيُّوبَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ رَجُلٌ وَاقِفٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَرَفَةَ ، فَوَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ - قَالَ أَيُّوبُ : فَوَقَصَتْهُ ، وَقَالَ عَمْرٌو : فَأَقْصَعَتْهُ - فَمَاتَ ، فَقَالَ : « اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ ، وَلَا تُحَنِّطُوهُ ، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، قَالَ أَيُّوبُ : يُلَبِّي ، وَقَالَ عَمْرٌو : مُلَبِّيًا » . [راجع :۱۲٦٥ . أخرجه مسلم: ۱۲۰٦]

۱۲٦۸ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردی با پیامبر ﷺ در عرفات ایستاده بود. وی از مرکب خود افتاد - ایوب راوی گفت (فَوَقَصَتْه) گردنش را شکست و عَمرو گفت (فَـأَقْصَعَتْهُ) او را کشت. آن شخص مُرد. آن حضرت فرمود: «او را با آب و سِدر بشویید و در دو جامه کفن کنید و بر او خوشبویی نمالید و سر او را نپوشید. همانا وی در روز قیامت لبّیک گویان برانگیخته می‌شود.»
ایُّوب لفظ - یُلَبِّي - گفته و عَمْرو - مُلَبِّیاً - گفته است.

۲۳- باب: الْكَفَنِ فِي الْقَمِيصِ الَّذِي يُكَفُّ ، أَوْ لَا يُكَفُّ ، وَمَنْ كُفِّنَ بِغَيْرِ قَمِيصٍ .

باب - ۲۳
کفن در پیراهن دوخته شده یا دوخته نشده و کسی که بدون پیراهن کفن کرده شد

۱۲٦۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ لَمَّا تُوُفِّيَ ، جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ ، وَصَلِّ عَلَيْهِ ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ . فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ ، فَقَالَ : « آذِنِّي أُصَلِّي عَلَيْهِ » . فَآذَنَهُ ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ ﷺ ، فَقَالَ : أَلَيْسَ اللَّهُ نَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ ؟ فَقَالَ : « أَنَا بَيْنَ خِيرَتَيْنِ ، قَالَ : ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة : ۸۰] » . فَصَلَّى عَلَيْهِ ، فَنَزَلَتْ : ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا﴾ [التوبة : ۸٤] » .
[انظر: ٤٦٧۰ ل ، ٤٦٧۲ ک ، ٤٦٧۲ ل ، ٥٧۹٦ ث ، وانظر في الجنائز ، باب : ۸٤ . أخرجه مسلم: ۲٤۰۰]

۱۲٦۹ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبَی (سرکردهٔ منافقین) مُرد، پسرش نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، پیراهن خود را برای من بده تا او را در آن کفن کنم، و بر او نماز بگزار و برای وی آمرزش بخواه. پیامبر ﷺ پیراهن خود را داد و گفت: «مرا خبر کن که بر وی نماز بگزارم» و او آن حضرت را خبر کرد. هنگامی که آن حضرت می‌خواست بر او نماز گزارد، عمر ﷺ ، آن حضرت را بسوی خود آورد و گفت: آیا خداوند تو را از نماز بر منافقین منع نکرده است؟ آن حضرت گفت: «من میان دو امر صاحب اختیارم- خداوند می‌گوید - آمرزش طلب کن برای ایشان یا آمرزش طلب مکن برای ایشان - اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار هرگز نیامرزد ایشان را خدا-» (التوبه: آیه: ۸۰)
سپس آن حضرت بر وی نماز جنازه گزارد، و پس از آن این آیه نازل شد:
«و (یا محمد) بر هیچ یکی از ایشان که بمیرد، هرگز نماز مگزار» (التوبه: آیه ۲۴)»

۱۲۷۰- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرًا ﷺ قال: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ عَبْدَاللَّه ابْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا دُفِنَ، فَأَخْرَجَهُ، فَنَفَثَ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ، وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ. [انظر: ۱۳۵۰، ۳۰۰۸، ۵۷۹۵. اخرجه مسلم: ۲۷۷۳]

۱۲۷۰ - از جابر ﷺ روایت است که گفت: پس از آنکه عبدالله ابن اُبَی دفن شد، پیامبر ﷺ بر سر قبر وی آمد و او را از (حُفره) بیرون آورد و آب دهان خویش را بر تن وی افکند و پیراهن خود را بر او پوشانید.

۲۴- باب: الْكَفَنِ بِغَيْرِ قَمِيصٍ

باب - ۲۴
کفن بدون پیراهن

۱۲۷۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُفِّنَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ سُحُولٍ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ. [راجع: ۱۲۶٤. اخرجه مسلم: ۹٤۱]

۱۲۷۱- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در سه جامه کفن کرده شد که سحولی پنبه‌ای بود. و در آن نه پیراهن بود و نه دستار.

۱۲۷۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُفِّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ، لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ. [راجع: ۱۲۶٤. اخرجه مسلم: ۹٤۱]

۱۲۷۲ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: به تحقیق که رسول الله ﷺ در سه جامه کفن کرده شد که در آن نه پیراهن بود و نه دستار.

۲۵- باب: الْكَفَنِ وَلَا عِمَامَةٍ

باب - ۲۵
کفن بدون دستار

۱۲۷۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُفِّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ، لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ. [اخرجه مسلم: ۹٤۱]

۱۲۷۳ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: به تحقیق که رسول الله « در سه جامهٔ سفید سحولی کفن کرده شد که در آن نه پیراهن بود و نه دستار.

٢٦- باب: الْكَفَنِ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ

وَبِهِ قَالَ عَطَاءٌ، وَالزُّهْرِيُّ، وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، وَقَتَادَةُ.

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: الْحَنُوطُ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: يُبْدَأُ بِالْكَفَنِ، ثُمَّ بِالدَّيْنِ، ثُمَّ بِالْوَصِيَّةِ.

وَقَالَ سُفْيَانُ: أَجْرُ الْقَبْرِ وَالْغَسْلِ هُوَ مِنَ الْكَفَنِ.

١٢٧٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: أُتِيَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ عَوْفٍ ﷺ يَوْمًا بِطَعَامِهِ، فَقَالَ: قُتِلَ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ، وَكَانَ خَيْرًا مِنِّي، فَلَمْ يُوجَدْ لَهُ مَا يُكَفَّنُ فِيهِ إِلا بُرْدَةٌ، وَقُتِلَ حَمْزَةُ، أَوْ رَجُلٌ آخَرُ، خَيْرٌ مِنِّي، فَلَمْ يُوجَدْ لَهُ مَا يُكَفَّنُ فِيهِ إِلا بُرْدَةٌ، لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ قَدْ عُجِّلَتْ لَنَا طَيِّبَاتُنَا فِي حَيَاتِنَا الدُّنْيَا، ثُمَّ جَعَلَ يَبْكِي. [انظر: ١٢٧٥، ٤٠٤٥]

باب - ۲۶
کفن از مجموع مال است.

عطاء و زُهری و عَمرو بن دینار و قَتاده همین را گفته‌اند.[۱]

و عَمرو بن دینار گفته است: حنوط از مجموع مال است.

و ابراهیم گفته است: (دارایی مرده) ابتدا مصرف کفن می‌شود سپس قرض او داده می‌شود و سپس وصیت وی اجرا می‌گردد.

و سفیان گفته است: اجرت کندن قبر و شستن مرده، در زمرهٔ (مصارف) کفن است.

۱۲۷۴ - از سعد روایت است که پدر وی گفت: روزی غذای عبدالرحمن بن عوف را آوردند و او روزه داشت. وی گفت: مُصْعب بن عُمیر کشته شد و او از من بهتر بود، برای او چیزی نیافتند که او را کفن کنند، بجز یک چادر، و حمزة بن عبدالمطلب و یا مردی دیگر کشته شد که از من بهتر بود، برای وی نیز چیزی نیافتند که او را کفن کنند بجز یک چادر. همانا از آن می‌ترسم که پاداش اعمال ما در این دنیا پیشتر داده شده باشد و سپس به گریه آغاز کرد.

٢٧- باب: إِذَا لَمْ يُوجَدْ إِلا ثَوْبٌ وَاحِدٌ

١٢٧٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ﷺ أُتِيَ بِطَعَامٍ، وَكَانَ صَائِمًا،

باب - ۲۷
هرگاه برای کفن بجز یک جامه چیزی یافت نشود.

۱۲۷۵ - از ابراهیم روایت است که گفت: برای عبدالرحمن بن عوف ﷺ غذا آورده شد و او روزه

۱- یعنی مصارف کفن باید از مجموع دارایی مرده پرداخته شود نه از سوم حصهٔ دارایی که وصیت کرده است. هرگاه از وی همان مقدار دارایی مانده باشد که صرف تجهیز و تکفین او شود، همهٔ آن را صرف باید کرد ولو قرض او ادا نشود. (تیسیر القاری)

فَقَالَ: قُتِلَ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ، وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، كُفِّنَ فِي بُرْدَةٍ: إِنْ غُطِّيَ رَأْسُهُ بَدَتْ رِجْلاهُ، وَإِنْ غُطِّيَ رِجْلاهُ بَدَا رَأْسُهُ. وَأُرَاهُ قَالَ: وَقُتِلَ حَمْزَةُ، وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، ثُمَّ بُسِطَ لَنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا بُسِطَ، أَوْ قَالَ: أُعْطِينَا مِنَ الدُّنْيَا مَا أُعْطِينَا، وَقَدْ خَشِينَا أَنْ تَكُونَ حَسَنَاتُنَا عُجِّلَتْ لَنَا، ثُمَّ جَعَلَ يَبْكِي حَتَّى تَرَكَ الطَّعَامَ. [راجع: ۱۲۷۴]

داشت. وی گفت: مُصْعَب بن عمیر کشته شد و او از من بهتر بود. وی در یک چادر کفن کرده شد، بدان گونه که اگر سرش پوشیده می‌شد، پاهایش نمودار می‌گشت و اگر پاهایش پوشیده می‌شد، سرش نمودار می‌شد.

(ابراهیم می‌گوید:) به گمان من که وی چنین گفت: و حمزه کشته شد و او از من بهتر بود. سپس ثروت دنیا بر ما فراخ گردید. - یا گفت - ثروت دنیا برای ما داده شد، و همانا ما از آن می‌ترسیم که پاداش نیکیهای ما پیش از پیش داده شده باشد. سپس به گریه آغاز نمود تا آنکه غذایش را ترک کرد.

۲۸- باب: إِذَا لَمْ يَجِدْ كَفَنًا، إِلا مَا يُوَارِي رَأْسَهُ أَوْ قَدَمَيْهِ، غَطَّى رَأْسَهُ.

۱۲۷۶- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا شَقِيقٌ: حَدَّثَنَا خَبَّابٌ ﷺ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللَّهِ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ ابْنُ عُمَيْرٍ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ، فَهُوَ يَهْدِبُهَا، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ، فَلَمْ نَجِدْ مَا نُكَفِّنُهُ إِلا بُرْدَةً، إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ، وَأَنْ نَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الإِذْخِرِ. [انظر: ۳۸۹۷ع، ۳۹۱۳ع، ۳۹۱۴د، ۴۰۴۷د، ۴۰۸۲د، ۶۴۳۲ع، ۶۴۴۸د. اخرجه مسلم: ۹۴۰]

باب - ۲۸
هرگاه کفن نیابد

بجز پارچهٔ که سر و پای مرده را بپوشاند، سر وی پوشیده شود.

۱۲۷۶ - از خباب رضي الله عنه روایت است که گفت: همراه پیامبر ﷺ هجرت کردیم و فقط رضای خدا را می‌جستیم، پس اجر ما بر خدا بود. در میان ما کسی بود که مُرد و چیزی از اجرش نخورد که در آن زمره است مُصْعَب بن عُمَیر. و از میان ما کسی است که میوه‌اش پخته و رسیده است و از آن بهره می‌برد. مُصْعَب در اُحُد کشته شد و ما از دارایی او چیزی نیافتیم که او را کفن کنیم، بجز چادری که اگر سرش را می‌پوشیدیم، پاهایش بیرون می‌آمد و اگر پاهایش را می‌پوشیدیم، سرش بیرون می‌آمد. سپس پیامبر ﷺ ما را دستور داد که سرش را بپوشانیم و بر پاهایش گیاه اِذخر بیفکنیم.

۲۹- باب: مَنِ اسْتَعَدَّ الْكَفَنَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُنْكَرْ عَلَيْهِ.

۱۲۷۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلٍ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ بِبُرْدَةٍ مَنْسُوجَةٍ، فِيهَا حَاشِيَتُهَا، أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟ قَالُوا: الشَّمْلَةُ، قَالَ: نَعَمْ. قَالَتْ: نَسَجْتُهَا بِيَدِي فَجِئْتُ لأَكْسُوَكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَإِنَّهَا إِزَارُهُ، فَحَسَّنَهَا فُلاَنٌ فَقَالَ: اكْسُنِيهَا، مَا أَحْسَنَهَا، قَالَ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، لَبِسَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثُمَّ سَأَلْتَهُ، وَعَلِمْتَ أَنَّهُ لاَ يَرُدُّ، قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ، مَا سَأَلْتُهُ لأَلْبَسَهُ، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِتَكُونَ كَفَنِي. قَالَ سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ. [انظر: ۲۰۹۳، ۵۸۱۰، ۶۰۳۶]

باب - ۲۹
کسی که در زمان پیامبر ﷺ کفن خویش را آماده کرد و بر وی اعتراض نشد

۱۲۷۷ - از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت: زنی برای پیامبر ﷺ بُردهای آورد که حاشیهٔ آن بافته شده بود. آیا می‌دانید که بُرده چیست؟
گفتند: شمله؛ یعنی چادر. گفت: آری.
آن زن گفت: من این چادر را به دست خود بافته‌ام و آورده‌ام که آن را بپوشی.
پیامبر ﷺ آن را گرفت و بدان نیاز داشت. آن حضرت همان چادر را ازار کرد و نزد ما آمد. فلان کس آن چادر را پسندید و گفت: آن را برای من بده که بس نیکو است. مردم گفتند: کار خوبی نکردی، پیامبر ﷺ که آن را پوشیده بود بدان نیاز داشت و سپس آن را از وی طلب کردی و تو می‌دانستی که آن حضرت خواستهٔ کس را رد نمی‌کند. آن کس گفت: به خدا سوگند که آن را نخواسته‌ام که بپوشم، بلکه بدان سبب طلب کردم که آن کفن من باشد. سهل گفت: و همان چادر کفن وی بود.

۳۰- باب: اتِّبَاعِ النِّسَاءِ الْجَنَائِزَ

۱۲۷۸- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أُمِّ الْهُذَيْلِ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا. [راجع: ۳۱۳. أخرجه مسلم: ۹۳۸]

باب - ۳۰
همراهی کردن زنان جنازه را

۱۲۷۸ - از اُم عطیّه رضی الله عنها روایت است که گفت: ما از همراهی جنازه منع شده بودیم ولی (منع را) بر ما واجب نکرد.[1]

۱- پس نهی تحریمی نخواهد بود، لیکن برای زنان بهتر است که جنازه را همراهی نکنند و همین است مذهب امام ابوحنیفه (رح). تیسیر القاری ج، ۱ ص ۴۲۷

٣١- باب: حَدِّ الْمَرْأَةِ عَلَى غَيْرِ زَوْجِهَا

١٢٧٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ عَلْقَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: تُوُفِّيَ ابْنٌ لأُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ، دَعَتْ بِصُفْرَةٍ فَتَمَسَّحَتْ بِهِ، وَقَالَتْ: نُهِينَا أَنْ نُحِدَّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلاثٍ إِلا بِزَوْجٍ. [راجع :٣١٣ . أخرجه مسلم: ٩٣٨ بقطعة ليست في هذه الطريق، وجاء مطولاً في الطلاق (٦٦)]

باب - ۳۱
میعاد سوگواری زن برای غیر شوهر

۱۲۷۹ - از محمد بن سیرین روایت است که گفت: پسری از اُمّ عطیّه رضی الله عنها مُرد. چون روز سوم فرارسید خوشبویی زرد رنگی طلبید و بر خود مالید و سپس گفت: ما منع شدیم که بیش از سه روز سوگواری کنیم، مگر برای شوهر.

١٢٨٠- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ابْنُ مُوسَى قَالَ: أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ نَعْيُ أَبِي سُفْيَانَ مِنَ الشَّامِ، دَعَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بِصُفْرَةٍ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ، فَمَسَحَتْ عَارِضَيْهَا وَذِرَاعَيْهَا، وَقَالَتْ: إِنِّي كُنْتُ عَنْ هَذَا لَغَنِيَّةً، لَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، أَنْ تُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ، فَإِنَّهَا تُحِدُّ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [انظر: ١٢٨١، ٥٣٣٤، ٥٣٣٩، ٥٣٤٥ . أخرجه مسلم: ١٤٨ بذكر المنبر، وفي الطلاق (٥٩) بـ«حميم» بدل «أبو سفيان»، وبلفظه أخرجه في الطلاق (٦٢)]

۱۲۸۰ - از زینب بنت ابی سلمه روایت است که گفت: آنگاه که خبر مرگ ابوسفیان از شام رسید، در روز سوم آن اُمّ حبیبه «دختر ابوسفیان و همسر آن حضرت» خوشبویی زردگونی طلبید و بر رخسار و بازوهای خویش مالید و گفت: مرا به استعمال این خوشبویی احتیاجی نبود، اگر نشنیده بودم که پیامبر ﷺ می‌فرمود:
«روا نیست بر آن زنی که به خدا و روز آخرت ایمان می‌آورد که بیش از سه روز بر مرده سوگواری کند، مگر بر شوهر که میعاد آن چهار ماه و ده روز است.»

١٢٨١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [راجع :١٢٨٠ . أخرجه مسلم: ١٤٨٦ بزيادة وهو كذا في الطلاق (٥٩) و (٦٢)]

۱۲۸۱ - از زینب بنت ابی سلمه روایت است که گفت: نزد اُمّ حبیبه همسر پیامبر ﷺ رفتم، وی گفت: شنیده‌ام که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «روا نیست بر آن زنی که به خدا و روز آخرت ایمان می‌آورد که بر مرده بیش از سه روز سوگواری کند، مگر بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است.»

۱۲۸۲- ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، حِينَ تُوُفِّيَ أَخُوهَا ، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَّتْ ، ثُمَّ قَالَتْ : مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ : «يَقُولُ لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ، تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [انظر: ۵۳۳۵، ۵۳۳۵. اخرجه مسلم (۱۴۸۷) ، واخرجه في الطلاق (۵۹) مختصراً]

۱۲۸۲ - (زینب گفت) سپس نزد زینب بنت جحش رفتم و آن زمانی بود که برادرش فوت کرده بود. وی خوشبویی طلبید و بر خود مالید و سپس گفت: مرا به خوشبویی حاجتی نبود، بجز آنکه از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «بر زنی که به خدا و روز آخرت ایمان می‌آورد، روا نیست که بیش از سه روز بر مرده سوگواری کند، مگر بر مرگ شوهر، که چهار ماه و ده روز است.»

۳۲- باب: زِيَارَةِ الْقُبُورِ

باب - ۳۲
زیارت قبرها

۱۲۸۳- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ ، فَقَالَ : «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». قَالَتْ : إِلَيْكَ عَنِّي ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبْ بِمُصِيبَتِي ، وَلَمْ تَعْرِفْهُ ، فَقِيلَ لَهَا : إِنَّهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَّابِينَ ، فَقَالَتْ : لَمْ أَعْرِفْكَ ، فَقَالَ : «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأُولَى». [راجع :۱۲۵۲ . اخرجه مسلم (۹۲۶)]

۱۲۸۳ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ بر زنی گذشت که بر سر قبری می‌گریست. آن حضرت فرمود: «از خدا بترس و صبر کن».
وی گفت: از من دور شو؛ زیرا بدان مصیبت که من گرفتار شدم تو نشدی و آن را نمی‌دانی.
به وی گفته شد که: وی پیامبر ﷺ بود. سپس آن زن به درِ خانهٔ پیامبر ﷺ آمد و در آنجا دربانهایی ندید و به آن حضرت گفت: من تو را نشناخته بودم. آن حضرت فرمود: «به تحقیق که صبر حقیقی در آغاز مصیبت است»

۳۳- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «يُعَذَّبُ الْمَيِّتُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ».

إِذَا كَانَ النَّوْحُ مِنْ سُنَّتِهِ .

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحريم: ٦]

باب - ۳۳
فرمودهٔ پیامبر ﷺ «مرده به سبب بعضی گریستن بازماندگانش بر وی، عذاب می‌شود.»

هرگاه در حیات نوحه عادت او بوده باشد.[1]
بنا به فرمودهٔ خدای تعالی:

۱- هدف، آن کسی است که طریقهٔ او نوحه گری است و راضی باشد که بر مردان نوحه کند، که همو عذاب می‌شود [تیسر القاری]

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». [راجع: ۸۹۳].

فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ سُنَّتِهِ، فَهُوَ كَمَا قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الأنعام: ١٦٤] وَهُوَ كَقَوْلِهِ: ﴿وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ - ذُنُوبًا - إِلَى حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ﴾ [فاطر: ١٨]

وَمَا يُرَخَّصُ مِنَ الْبُكَاءِ فِي غَيْرِ نَوْحٍ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا، إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا». [راجع: ۳۳۳۵]. وَذَلِكَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ.

«نگهدارید خویشتن را و اهل خانهٔ خود را از آتش»(التحریم: ۶)

و پیامبر ﷺ فرموده است: «همهٔ شما شبان می‌باشید و مسئول زیر دستان خویش هستید.»

پو هرگاه نوحه (شیون) را مُرده عادت قرار نداده باشد، چنان است که عایشه رضی الله عنها گفته است: «و بر ندارد هیچ بردارنده، بار کس دیگری را» [الانعام: ۱۶۴]

و آن همچون فرمودهٔ خداوند است که می‌فرماید: «و اگر بخواند گرانبار (گناه) کسی را به سوی بار خویش، برداشته نشود از آن بار چیزی» (فاطر: ۱۸)

و آنچه درگریه به غیر از نوحه اجازه داده شده است.

و پیامبر ﷺ فرموده است: هیچ نفسی از روی ستم کشته نمی‌شود مگر آنکه سهمی از خون این کشته، بر دوش پسر اول آدم است؛ زیرا وی نخستین کسی است که شیوهٔ کشتن را پدید آورده است.[1]

۱۲۸۴ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ وَمُحَمَّدٌ قَالَا: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَرْسَلَتِ ابْنَةُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَيْهِ: إِنَّ ابْنًا لِي قُبِضَ فَأْتِنَا، فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلَامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلٌّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ لَيَأْتِيَنَّهَا، فَقَامَ وَمَعَهُ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَرِجَالٌ، فَرُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الصَّبِيُّ وَنَفْسُهُ تَتَقَعْقَعُ، قَالَ: حَسِبْتُهُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنَّهَا شَنٌّ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ فَقَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». [انظر:

۱۲۸۴ - از اُسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که گفت: دختر پیامبر ﷺ قاصدی نزد آن حضرت فرستاد که بگوید: همانا پسر وی در حال مرگ است. آن حضرت کسی را نزد وی فرستاد و سلام رسانید و چنین فرمود: «همانا برای خداوند است هر آنچه می‌گیرد و هر آنچه می‌دهد، و نزد او هر چیز مدتی معین دارد. بنابراین باید شکیبا باشد و به پاداش او امیدوار»

دختر آن حضرت بار دیگر قاصدی فرستاد و آن حضرت را سوگند داد که نزدش بیاید.

آن حضرت برخاست و سعد بن عُباده و مُعاذ بن جَبَل و اُبَی بن کعب و زید بن ثابت و مردانی دیگر

۱- اشاره به قابیل پسر آدم علیه السلام است که هابیل راکشته است.

٥٦٥٥، ٦٦٠٢، ٦٦٥٥، ٧٣٧٧، ٧٤٤٨. أخرجه مسلم: ٩٢٣ بدون ذكر «أبي وزيد ورجال»]

آن حضرت را همراهی کردند. آن پسرک را به سوی رسول الله ﷺ بلند کردند، در حالی که نفس وی در سینه بند می‌شد. (راوی می‌گوید) گمان می‌کند که اُسامه گفته است: که آن کودک چون مَشک بوده است. اشک از چشمان آن حضرت جاری شد. سعد گفت: یا رسول الله (این اشک) برای چیست؟

آن حضرت فرمود: «این شفقت و مهربانی است که خداوند در دلهای بندگان خویش نهاده است، و خداوند از میان بندگانش بر همان بندگان رحم می‌کند که آنها بر دیگران شفقت و مهربانی کنند.»

١٢٨٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: شَهِدْنَا بِنْتًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ، قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ مِنْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: «فَانْزِلْ». قَالَ: فَنَزَلَ فِي قَبْرِهَا. [انظر: ١٣٤٢]

۱۲۸۵ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: هنگام تدفین دختر رسول الله ﷺ حاضر بودیم.[1] گفت: در حالی‌که رسول الله ﷺ بر قبر نشسته بود گفت: پس دیدم که چشمان‌شان اشکبار است. و سپس فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که دیشب آمیزش نکرده باشد؟»

ابوطلحه گفت: آری، من.

آن حضرت فرمود: «در قبر فرود آی» و او در قبر وی فرود آمد.[2]

١٢٨٦- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: تُوُفِّيَتِ ابْنَةٌ لِعُثْمَانَ ﷺ بِمَكَّةَ، وَجِئْنَا لِنَشْهَدَهَا، وَحَضَرَهَا ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، وَإِنِّي لَجَالِسٌ بَيْنَهُمَا، أَوْ قَالَ: جَلَسْتُ إِلَى أَحَدِهِمَا، ثُمَّ جَاءَ الآخَرُ

۱۲۸۶ - از عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلیکه روایت است که گفت: دختری از عثمان ﷺ در مکه مرد و ما آمدیم که بر جنازه‌اش حاضر گردیم و ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما نیز حاضر شدند. و من در میان ابن عمر و ابن عباس نشسته بودم - و یا گفت - در کنار یکی از آنها نشسته بودم. سپس کسی دیگر آمد و در کنار من نشست.

۱- دختر آن حضرت که در حدیث آمده است، اُم کُلثوم، همسر عثمان ﷺ بوده است، نه رقیه، دختر آن حضرت که قبلاً وفات یافته بود و در وقت فوت او آن حضرت در جنگ بدر بوده و بر جنازه‌اش حاضر نشده است.

۲- و سِرّ این امر آنست، که کسی که در قبر برای دفن زن فرود می‌آید، باید قریب العهد به آمیزش با زن نباشد تا طبع او مطمئن و ساکن باشد (تیسیر القاری)

فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِي ، فَقَالَ عَبْدُاللَّـهِ بْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما ، لِعَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ : أَلا تَنْهَى عَنِ الْبُكَاءِ ؟ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ ». [أخرجه مسلم: ۹۲۸ و الجنائز (۲۳)]

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به عَمرو بن عثمان گفت: آیا آنها را از گریه منع نمی‌کنی؟ همانا رسول الله ﷺ فرموده است که: «مُرده نسبت گریهٔ کسان خود بر وی، عذاب می‌شود.»

۱۲۸۷- فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما : قَدْ كَانَ عُمَرُ ﷺ يَقُولُ بَعْضَ ذَلِكَ ، ثُمَّ حَدَّثَ قَالَ : صَدَرْتُ مَعَ عُمَرَ ﷺ مِنْ مَكَّةَ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ ، إِذَا هُوَ بِرَكْبٍ تَحْتَ ظِلِّ سَمُرَةٍ ، فَقَالَ : اذْهَبْ فَانظر مَنْ هَؤُلاءِ الرَّكْبُ ؟ قَالَ : فَنَظَرْتُ ، فَإِذَا صُهَيْبٌ ، فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : ادْعُهُ لِي ، فَرَجَعْتُ إِلَى صُهَيْبٍ فَقُلْتُ : ارْتَحِلْ ، فَالْحَقْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَلَمَّا أُصِيبَ عُمَرُ ، دَخَلَ صُهَيْبٌ يَبْكِي ، يَقُولُ : وَا أَخَاهُ ، وَا صَاحِبَاهُ ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ : يَا صُهَيْبُ ، أَتَبْكِي عَلَيَّ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ : « إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ ». [انظر: ۱۲۹۰، ۱۲۹۲. أخرجه مسلم: ۹۲۷ ، وفي الجنائز (۲۲) و (۲۳)]

۱۲۸۷ – از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: عمر ﷺ بعضی از این مطالب را (گریه‌هایی که سبب عذاب می‌شوند) می‌گفته است. و سپس گفت: همراه عمر ﷺ از مکه برآمدیم، تا آنکه به بیابان رسیدیم، و وی سوارانی را دید که در سایهٔ درخت سَمُرَه جمع بودند. به من گفت: برو و ببین که آنها کیستند؟ من رفتم و دیدم که یکی از ایشان صُهَیب بود و عمر ﷺ را خبر دادم. وی گفت: او را به سوی من فراخوان. من نزد صُهَیب رفتم و به او گفتم: حرکت کن و نزد امیرالمؤمنین برو. آنگاه که عُمر را ضربه رسید، صُهَیب درآمد و می‌گریست و می‌گفت: وای برادر من، وای دوست من. عمر ﷺ گفت: یا صُهیب، آیا تو بر من گریه می‌کنی، و همانا رسول الله ﷺ فرموده است: «به تحقیق که مُرده نسبت بعضی گریهٔ کسانش بر وی عذاب می‌شود.»

۱۲۸۸- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما : فَلَمَّا مَاتَ عُمَرُ ﷺ ، ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالَتْ : رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ ، وَاللَّهِ مَا حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ لَيُعَذِّبُ الْمُؤْمِنَ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ

۱۲۸۸ – ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: آنگاه که عمر ﷺ مُرد از این موضوع به عایشه رضی الله عنها گفتم، وی گفت: خداوند عمر را رحمت کند، به خدا سوگند که رسول الله ﷺ نگفته است که مسلمان نسبت گریهٔ کسان او بر وی عذاب می‌شود و لیکن رسول الله ﷺ گفته است: «به تحقیق که خداوند عذاب کافر را به گریهٔ کسان او بر وی زیاد می‌سازد» و عایشه رضی الله عنها افزود: قرآن شما بسنده است که می‌گوید:

اللَّهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». وَقَالَتْ: حَسْبُكُمُ الْقُرْآنُ: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الأنعام:١٦٤] قال ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما عِنْدَ ذَلِكَ: وَاللَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى.

قال ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: وَاللَّهِ مَا قال ابْنُ عُمَرَ: رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا شَيْئًا. [أخرجه مسلم: ٩٢٩، و في الجنائز (٢٣)]

«و هیچ نفسی بار دیگری را بر دوش نگیرد».
و ابن عباس رضی الله عنهما در رابطه بدان (رد قول ابن عمر) گفت: او خداوند است که می‌خنداند و می‌گریاند.
ابن ابی مُلَیکه گفته است: به خدا سوگند که پس از آن ابن عمر رضی الله عنهما چیزی نگفت.

١٢٨٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا سَمِعَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: إِنَّمَا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى يَهُودِيَّةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلُهَا، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا، وَإِنَّهَا لَتُعَذَّبُ فِي قَبْرِهَا». [أخرجه مسلم: ٩٣٢، (٢٧)]

۱۲۸۹ - از عایشه رضی الله عنها - همسر پیامبر ﷺ - روایت است که گفت: رسول الله ﷺ بر قبر زن یهودیی گذشت که کسان او بر وی می‌گریستند. آن حضرت فرمود: «ایشان بر او می‌گریند و او در قبر خود عذاب می‌شود.»

١٢٩٠ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، وَهُوَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ قال: لَمَّا أُصِيبَ عُمَرُ ﷺ، جَعَلَ صُهَيْبٌ يَقُولُ: وَا أَخَاهُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ الْحَيِّ». [راجع: ١٢٨٧. اخرجه مسلم: ٩٢٧، وفي الجنائز (٢٢) و (٢٣)]

۱۲۹۰ - از ابوبرده روایت است که پدر او گفت: آنگاه که عمر رضی الله عنه زخمی شد، صُهَیب می‌گریست و می‌گفت: وای برادر من. عمر گفت: مگر نمی‌دانی که پیامبر ﷺ فرموده است: «مرده به سبب گریهٔ زنده عذاب می‌شود.»

٣٤- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ النِّيَاحَةِ عَلَى الْمَيِّتِ

باب - ۳۴
آنچه مکروه است از نوحه کردن بر مرده

وَقَالَ عُمَرُ ﷺ: دَعْهُنَّ يَبْكِينَ عَلَى أَبِي سُلَيْمَانَ، مَا لَمْ يَكُنْ نَقْعٌ أَوْ لَقْلَقَةٌ، وَالنَّقْعُ التُّرَابُ عَلَى الرَّأْسِ، وَاللَّقْلَقَةُ الصَّوْتُ.

و عمر رضی الله عنه گفته است: این زنان را که بر مرگ ابوسلیمان می‌گریند بحال خودشان بگذار، مادامی که خاک بر سر نکنند و فریاد نکشند.[1]

١٢٩١ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ﷺ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ

۱۲۹۱ - از مغیره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «دروغ بستن بر من همچو دروغ بستن بر کس دیگر نیست، کسی که قصداً بر من دروغ می‌بندد،

۱-مراد از آن، مرگ خالد بن ولید است که در سال ۲۱ هجری مُرد و زنان بر وی گریستند.

عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ». [أخرجه مسلم: ٤، و أخرجه (٩٣٣) آخره]

باید جای خود را در آتش دوزخ آماده کند.»

و شنیده‌ام از پیامبر ﷺ که می‌گفت: «کسی که بر وی نوحه می‌شود، به سبب همان نوحه عذاب می‌شود.»

۱۲۹۲ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللهُ عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ».

تَابَعَهُ عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ.

وَقَالَ آدَمُ، عَنْ شُعْبَةَ: «الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ الْحَيِّ عَلَيْهِ». [راجع: ١٢٨٧. أخرجه مسلم: ٩٢٧ و الجنائز (٢٢) و (٢٣)]

۱۲۹۲ - از ابن عمر از پدر وی رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

«مرده در قبر به سبب نوحهٔ که بر وی می‌شود، عذاب می‌گردد.»

متابعت کرده است راوی را عبدالاعلی و گفته است: روایت است از یزید بن زُریغ، از سعید که قتاده گفته است. آدم از شعبه روایت کرده است: «مرده به سبب گریهٔ زنده بر وی، عذاب می‌شود.»

٣٥-باب:

۱۲۹۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: جِيءَ بِأَبِي يَوْمَ أُحُدٍ قَدْ مُثِّلَ بِهِ، حَتَّى وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَدْ سُجِّيَ ثَوْبًا، فَذَهَبْتُ أُرِيدُ أَنْ أَكْشِفَ عَنْهُ، فَنَهَانِي قَوْمِي، ثُمَّ ذَهَبْتُ أَكْشِفُ عَنْهُ، فَنَهَانِي قَوْمِي، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُفِعَ، فَسَمِعَ صَوْتَ صَائِحَةٍ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ». فَقَالُوا: ابْنَةُ عَمْرٍو، أَوْ: أُخْتُ عَمْرٍو، قَالَ: «فَلِمَ تَبْكِي؟ أَوْ: لا تَبْكِي، فَمَا زَالَتِ الْمَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رُفِعَ». [راجع: ١٢٤٤. أخرجه مسلم: ٢٤٧١]

باب - ۳۵

۱۲۹۳ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: در روز جنگ اُحُد جسد پدرم آورده شد که گوش و بینی او را بریده بودند و او را پیش روی رسول الله ﷺ نهادند و جسد او با جامهٔ پوشیده شده بود. من رفتم و قصد کردم که جامه را از روی او بردارم. قوم من مرا منع کردند، بعد رفتم و قصد کردم که جامه را بردارم، قوم من مرا منع کردند. رسول الله ﷺ دستور داد و جامه برداشته شد ناگاه آن حضرت صدای نالهٔ زنی را شنید و فرمود:

«آن زن کیست؟» گفتند: دختر عَمرو یا خواهر عَمرو است.

آن حضرت فرمود: چرا می‌گرید - یا گفت - گریه نکند، زیرا فرشتگان پیوسته با بالهای خویش بر وی سایه می‌افکندند تا آنگاه که برداشته شد.»

٣٦- باب: لَيسَ مِنَّا مَنْ شَقَّ الْجُيُوبَ

١٢٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيم: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا زُبَيْدٌ الْيَامِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مَسْرُوق، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لَيسَ مِنَّا مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». [انظر: ١٢٩٧، ١٢٩٨، ٣٥١٩. أخرجه مسلم: ١٠٣]

باب - ۳۶
از ما نیست کسی که گریبان پاره کند

۱۲۹۴ - از عبدالله ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «از ما نیست کسی که بر صورت خود سیلی بزند و گریبان چاک کند و مرده را به نامهایی بخواند که در دوران جاهلیت می‌خواندند.»[1]

٣٧- باب: رَثَى النَّبِيُّ ﷺ سَعْدَ بْنَ خَوْلَةَ

١٢٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: بِالشَّطْرِ؟ فَقَالَ: «لَا». ثُمَّ قَالَ: «الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَبِيرٌ، أَوْ كَثِيرٌ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ فَتَعْمَلَ عَمَلاً صَالِحًا إِلَّا ازْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخَلَّفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ، وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». يَرْثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ. [راجع: ٥٦. أخرجه مسلم: ١٦٢٨]

باب - ۳۷
اندوه پیامبر ﷺ بر سوگ سعد بن خوله

۱۲۹۵ - از سعد بن ابی وقّاص ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ در سال حجة‌الوداع مرا عیادت می‌کرد و من سخت رنجور بودم. من به آن حضرت گفتم که: از شدت درد بدین حالت رسیده‌ام و دارای ثروت هستم و بجز یک دختر وارثی دیگر ندارم. آیا دو سوم حصه از ثروت خود را صدقه بدهم؟

آن حضرت فرمود: «نی» سپس گفتم: آیا نیم ثروت خود را؟ فرمود: «نی» و سپس فرمود: «یک سوم، و یک سوم هم زیاد است. همانا اگر وارثان خویش را ثروتمند بگذاری، بهتر از آنست که نیازمند باشند و دست به سوی مردم دراز کنند. به تحقیق هر نفقهٔ که می‌دهی و با آن، رضای خدا را می‌جویی، بدان پاداش داده می‌شوی حتی آنچه را بر دهان زن خود می‌نهی.»

گفتم: یا رسول الله، آیا من در عقب و جدا از یاران

۱- یعنی آنچه کافران قبل از اسلام نوحه می‌کردند و می‌گفتند: واجبلاه، واعضداه، واشداه «ای کوه من، ای بازوی من، ای تکیه‌گاه من». (تیسیر القاری)

خود در مکه خواهم ماند؟[1] آن حضرت فرمود: «همانا تو در مکه نمی‌مانی که کار نیکی را انجام دهی، مگر اینکه بدانوسیله مقام و مرتبهٔ تو فزونی می‌یابد. باز شاید تو در آنجا بمانی تا عده‌ای از مردم از تو بهره‌مند گردند و عده‌ای از تو زیانمند شوند.[2] بار الها، ثواب هجرت یاران مرا کامل بگردان و ایشان را بر عقب شان برنگردان. لیکن بیچاره سعد بن خوله سخت محتاج ترحم می‌باشد.» و رسول الله ﷺ از اینکه وی در مکه مرده است، بس اندوهگین شدند.

٣٨- باب: مَا يُنْهَى مِنَ الْحَلْقِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ

١٢٩٦- وَقَالَ الْحَكَمُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ جَابِرٍ: أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُخَيْمِرَةَ حَدَّثَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ بْنُ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: وَجِعَ أَبُو مُوسَى وَجَعًا، فَغُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأْسُهُ فِي حَجْرِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِئَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَرِئَ مِنَ الصَّالِقَةِ، وَالْحَالِقَةِ، وَالشَّاقَّةِ. [أخرجه مسلم: ١٠٤]

باب - ۳۸
آنچه از تراشیدن موی به هنگام مصیبت منع می‌شود.

۱۲۹۶ - ابوبُرده بن ابوموسی رضی الله عنه گفت: ابوموسی سخت بیمار شد و بیهوش گشت و سر وی بر زانوی زن وی نهاده بود، و نمی‌توانست که زن خویش را (از گریستن به صدای بلند) منع کند، و چون به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسی که رسول الله ﷺ از وی بیزار است. همانا رسول الله ﷺ بیزار است از کسی که به هنگام مصیبت به گریه صدا بلند کند، و کسی که سر بتراشد و کسی که گریبان چاک کند.

٣٩- باب: لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ

١٢٩٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ:

باب - ۳۹
از ما نیست کسی که بر رخسار خود سیلی بزند

۱۲۹۷ - از عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه روایت است

۱- وی می‌ترسید که در مکه بمیرد و یاران وی به مدینه برگردند.

۲- این قول آن حضرت خبر غیب است چنانکه سعد بن وقاص عمر دراز یافت و فتح عراق وترک کرد؛ چنانچه مسلمانان از وی بهره‌مند وکافران زیانمند شدند (تیسیر القاری)

حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». [راجع: ١٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٠٣]

که پیامبر ﷺ فرمود: از ما نیست کسی که بر رخسار خود سیلی بزند و گریبان چاک کند و به رسم عهد جاهلیت نوحه خوانی نماید.

٤٠- باب: مَا يُنْهَى مِنَ الْوَيْلِ وَدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ

١٢٩٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». [راجع: ١٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٠٣]

باب - ٤٠
آنچه منع می‌شود از واویلا گفتن و نوحه‌خوانی دوران جاهلیت در وقت مصیبت

١٢٩٨ - از عبدالله ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «از ما نیست کسی که بر رخسار خود سیلی بزند و گریبان چاک کند و به رسم عهد جاهلیت نوحه خوانی نماید.»

٤١- باب: مَنْ جَلَسَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ يُعْرَفُ فِيهِ الْحُزْنُ

١٢٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى قَالَ: أَخْبَرَتْنِي عَمْرَةُ قَالَتْ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ ﷺ قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرٍ وَابْنِ رَوَاحَةَ، جَلَسَ يُعْرَفُ فِيهِ الْحُزْنُ، وَأَنَا انْظُرُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ، شَقِّ الْبَابِ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرٍ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُنَّ، فَذَهَبَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّانِيَةَ: لَمْ يُطِعْنَهُ، فَقَالَ: «انْهَهُنَّ». فَأَتَاهُ الثَّالِثَةَ، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبْنَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَزَعَمَتْ أَنَّهُ قَالَ: «فَاحْثُ فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ». فَقُلْتُ: أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ، لَمْ تَفْعَلْ مَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَمْ تَتْرُكْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْعَنَاءِ. [انظر: ١٣٠٥ د، ٤٢٦٣ د. أخرجه مسلم: ٩٣٥]

باب - ٤١
کسی که به مصیبت نشست و اندوهش آشکار بود

١٢٩٩ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آنگاه که خبر شهادت ابن حارثه و جعفر و ابن رواحه به پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت نشست و اندوهش آشکار بود و من از شکاف در که درز در است می‌نگریستم و دیدم که مردی آمد و گفت: همانا زنان جعفر، و گریهٔ ایشان را ذکر کرد. آن حضرت به وی گفت که آنها را از گریه منع کند. وی رفت و بار دوم آمد و زنان از وی اطاعت نکرده بودند. آن حضرت گفت: «آنها را منع کن» وی بار سوم آمد و گفت: به خدا سوگند که آنها بر من غالب گشتند، یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «بر دهان ایشان خاک بیفکن.» من به آن مرد گفتم: خداوندبینی تو را به خاک بمالد، آنچه رسول الله ﷺ تو را بدان امر کرد، انجام ندادی و رسول الله ﷺ را از رنج نرهانیدی.

۱۳۰۰- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ الأَحْوَلُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهْرًا، حِينَ قُتِلَ الْقُرَّاءُ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَزِنَ حُزْنًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ. [راجع: ۱۰۰۱. اخرجه مسلم: ۶۷۷]

۱۳۰۰ - از انس ﷺ روایت است که گفت: آنگاه که قاریان قرآن به شهادت رسیدند، رسول الله ﷺ به مدت یک ماه (برجمعی از کفار) قنوت خواند و من هرگز رسول الله ﷺ را از آن روز اندوهناکتر ندیده بودم.[1]

۴۲- باب: مَنْ لَمْ يُظْهِرْ حُزْنَهُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ الْقُرَظِيُّ: الْجَزَعُ الْقَوْلُ السَّيِّئُ وَالظَّنُّ السَّيِّئُ.

وَقَالَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ [يوسف: ۸۶]

۱۳۰۱- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْحَكَمِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ ابْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: اشْتَكَى ابْنٌ لأَبِي طَلْحَةَ، قَالَ: فَمَاتَ وَأَبُو طَلْحَةَ خَارِجٌ، فَلَمَّا رَأَتِ امْرَأَتُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، هَيَّأَتْ شَيْئًا، وَنَحَّتْهُ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: كَيْفَ الْغُلَامُ؟ قَالَتْ: قَدْ هَدَأَتْ نَفْسُهُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدِ اسْتَرَاحَ. وَظَنَّ أَبُو طَلْحَةَ أَنَّهَا صَادِقَةٌ. قَالَ: فَبَاتَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَعْلَمَتْهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ أَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ بِمَا كَانَ مِنْهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَكُمَا فِي لَيْلَتِكُمَا».

باب - ۴۲
کسی که به هنگام مصیبت اندوه خود را ظاهر نکرد

و محمد بن کعب القُرَظی گفته است: ناشکیبایی، سخن بد و گمان بد است.

و یعقوب علیه السلام گفته است: «جز این نیست که شکایت می‌کنم پریشانی و اندوهم را به خدا» [سورهٔ یوسف، آیه، ۸۶].

۱۳۰۱ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: پسری از ابوطلحه بیمار شد و زمانی در گذشت که ابوطلحه در خارج از منزل خود بود، و چون زن ابوطلحه دید که وی مرده است، چیزی مهیا کرد و او را به کنار خانه نهاد.

آنگاه که ابوطلحه آمد، و گفت: بچه در چه حال است؟ زنش گفت: نفسش آرام گرفته و امید است که استراحت کرده باشد، و ابوطلحه گمان کرد که وی راست گفته است. وی شب را گذراند و چون صبح شد، غسل کرد.[2] آنگاه خواست که بیرون رود، زنش او را آگاه ساخت که پسرک مرده است. ابوطلحه نماز صبح را با پیامبر

۱-آن حضرت جمعی از اهل صُفّه را که قاریان قرآن بودند به نجد فرستاد تا ایشان را قرآن بیاموزند و به اسلام دعوت کنند. گروهی با ایشان مصاف دادند و اکثر قاریان را به شهادت رسانیدند. آن حضرت بر قاتلین آنها دعای بد کرد (قنوت) و این واقعه در سال چهارم از هجرت رخ داده بود (تیسیر القاری).

۲-به روایتی که ابن سیرین از انس آورده، در همان شب همسر ابوطلحه خودش را بر شوهر عرضه کرد و حامله شد و سپس پسری زایید (تیسیر القاری)

قال سُفْيَانُ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: فَرَأَيْتُ لَهُمَا تِسْعَةَ أَوْلادٍ، كُلُّهُمْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ. [انظر: ٥٤٧٠، وانظر في الأدب، باب: ١١٦. أخرجه مسلم: ٢١٤٤ باختلاف]

ﷺ گزارد و سپس پیامبر ﷺ را از آنچه بر ایشان گذشته بود، آگاه گردانید. رسول الله ﷺ فرمود: «قریب است که خداوند برای شما در همان شب شما برکت ارزانی دارد».

سفیان گفته است: مردی از انصار گفت: نُه اولاد ایشان را دیدم که همهٔشان حافظان قرآن بودند.

٤٢- باب: الصَّبْرِ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأُولَى

وَقَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: نِعْمَ الْعِدْلانِ، وَنِعْمَ الْعِلاوَةُ: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ١٥٦-١٥٧]

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ [البقرة: ٤٥]

باب - ۴۲
صبر در نخستین مرحلهٔ مصیبت

و عمر رضی الله عنه گفته است: چه نیکو است دو لنگه بار و چه نیکو است آن بار اضافی (سرباری که بر شتر حمل کنند).

«آنانکه چون برسد بدیشان سختی گویند هر آینه ما از آن خداییم و هر آینه ما بسوی او باز خواهیم گشت. این گروه بر ایشان است درودها از جانب پروردگار ایشان و بخشایش و ایشانند راه‌یافتگان» (البقره: ۱۵۶و۱۵۷)

و قول خدای تعالی: «و مدد طلبید به شکیبایی و نماز و هر آینه نماز دشوار است مگر بر فروتنان» (البقر:۴۵)

١٣٠٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ ثَابِتٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأُولَى». [راجع: ١٢٥٢. أخرجه مسلم: ٩٢٦]

۱۳۰۲ - از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «صبر واقعی در هنگام آغاز مصیبت است»

٤٣- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّا بِكَ لَمَحْزُونُونَ»

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ». [راجع: ١٣٠٤].

باب - ۴۳
فرمودهٔ پیامبر ﷺ: «همانا ما از جدایی تو اندوهگین می‌باشیم»

ابن عمر رضی الله عنهما گفت که پیامبر ﷺ فرمود: «چشم اشک می‌ریزد و دل اندوهگین می‌شود.»

١٣٠٣- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ: حَدَّثَنَا قُرَيْشٌ، هُوَ ابْنُ حَيَّانَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَخَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَيْفٍ الْقَيْنِ، وَكَانَ ظِئْرًا لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ، ثُمَّ دَخَلْنَا عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِبْرَاهِيمُ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ﷺ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ، إِنَّهَا رَحْمَةٌ». ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ».

رَوَاهُ مُوسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر في الأدب، باب: ١٠٩ أخرجه مسلم: ٢٣١٥ نحوه]

۱۳۰۳ - از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: همراه پیامبر ﷺ نزد ابوسیف آهنگر رفتیم و او شوهر دایهٔ ابراهیم (پسر آن حضرت) بود.[1] رسول الله ﷺ ابراهیم را گرفت و بوسید و بویید. پس از این واقعه باز نزد وی رفتیم و ابراهیم در آستانهٔ مرگ بود. از چشمان رسول الله ﷺ اشک جاری گشت. عبدالرحمن بن عوف ﷺ به آن حضرت گفت: و تو هم (اشک می‌ریزی) یا رسول الله؟
آن حضرت فرمود: «ای ابن عوف، این (گریه) رحمت است.»
و سپس بیشتر گریست و پس از آن رسول الله ﷺ فرمود: «همانا چشم می‌گرید و دل اندوه می‌خورد و ما نمی‌گوییم بجز آنچه بدان راضی است پروردگار ما. و ما در فراق تو ای ابراهیم اندوهگین هستیم.»

٤٥- باب: الْبُكَاءِ عِنْدَ الْمَرِيضِ

باب - ۴۵
گریستن نزد بیمار

١٣٠٤- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، مَعَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ

۱۳۰۴ - از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که گفت: سَعد بن عُباده بیمار شد. پیامبر ﷺ به عیادت وی رفت. عبدالرحمن بن عوف، و سعد بن ابی وقّاص، و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم آن حضرت را همراهی کردند. آنگاه که آن حضرت بر

۱-ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ از بطن ماریه کنیز مصری آن حضرت زاده شد. وی هنوز طفل شیرخوار بود که درگذشت، و در روز مرگ وی که به سال نهم از هجرت رخ داد، آفتاب گرفت. مردم آفتاب‌گرفتگی را به مرگ وی نسبت می‌دادند ولی پیامبر ﷺ در رد این موضوع فرمود: «همانا آفتاب و ماه از نشانه‌های خداوند و به مرگ کسی نمی‌گیرند.»
محمد حسین هیکل در اثر معروف خود «زندگانی محمد ﷺ» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، می‌نویسد: چه عظمتی عالی‌تر از اینکه در سخت‌ترین دقایق زندگی که روحش در فشار رنج است، وظیفهٔ پیغمبری خود را فراموش نمی‌کند. خاورشناسانی که این داستان را نقل کرده‌اند نمی‌توانند از اعجاب و تجلیل دربارهٔ محمد ﷺ خودداری کنند و به راستگویی مردی که در دقیق‌ترین و سخت‌ترین مواقع زندگی خود جز به راه حقیقت و راستی نرفت، اعتراف می‌کنند.

رَضيَ اللهُ عَنهم ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْه ، فَوَجَدَهُ في غَاشيَة أَهْله ، فَقَالَ : « قَدْ قَضَى » . قَالُوا : لا يَا رَسُولَ اللَّه ، فَبَكَى النَّبيُّ ﷺ ، فَلَمَّا رَأى القَوْمُ بُكَاءَ النَّبيِّ ﷺ بَكَوْا ، فَقَالَ : «أَلا تَسْمَعُونَ ، إنَّ اللَّهَ لا يُعَذِّبُ بدَمْع العَيْن ، وَلا بحُزْن القَلْب ، وَلَكنْ يُعَذِّبُ بهَذَا - وَأَشَارَ إلَى لسَانه - أَوْ يَرْحَمُ ، وَإنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ ببُكَاء أَهْله عَلَيْه» . وَكَانَ عُمَرُ ﷺ يَضْربُ فيه بالعَصَا ، وَيَرْمي بالحجَارَة ، وَيَحْثي بالتُّرَاب . [انظر في الجنائز ، باب: ٤٣ وفي الطلاق ، باب: ٢٤ أخرجه مسلم: ٩٢٤ بدون الزيادة الأخيرة : «إن الميت»]

وی درآمد دید که اهل خانه بر او گرد آمده‌اند. آن حضرت فرمود: «آیا مرده است؟» گفتند: نی، یا رسول الله.
پیامبر ﷺ گریست، و چون مردم گریستن رسول الله ﷺ را دیدند، ایشان نیز گریستند.
آن حضرت فرمود: «آیا نمی‌شنوید، همانا خداوند عذاب نمی‌کند به اشک چشم و اندوه دل، و لیکن عذاب می‌کند به این. - و به زبان خویش اشارت کرد - یا رحم می‌کند. و مرده به سبب گریهٔ کسان خود بر وی عذاب کرده می‌شود.»
و عمر ﷺ کسانی را که بر مرده می‌گریستند، با چوب می‌زد و بر ایشان سنگ می‌افکند و خاک می‌انداخت.

٤٦- باب: مَا يُنْهَى مِنَ النَّوْحِ وَالبُكَاءِ ، وَالزَّجْرِ عَنْ ذَلكَ .

١٣٠٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه بْن حَوْشَب : حَدَّثَنَا عَبْدُالوَهَّاب : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعيد قَالَ : أَخْبَرَتْني عَمْرَةُ قَالَتْ : سَمعْتُ عَائشَةَ رَضيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : لَمَّا جَاءَ قَتْلُ زَيْد بْن حَارثَةَ ، وَجَعْفَر ، وَعَبْدِاللَّه بْن رَوَاحَةَ ، جَلَسَ النَّبيُّ ﷺ يُعْرَفُ فيه الحُزْنُ ، وَأَنَا أَطَّلعُ منْ شَقّ البَاب ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، إنَّ نسَاءَ جَعْفَر ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ ، فَأَمَرَهُ بأَنْ يَنْهَاهُنَّ ، فَذَهَبَ الرَّجُلُ ثُمَّ أَتَى ، فَقَالَ : قَدْ نَهَيْتُهُنَّ ، وَذَكَرَ أَنَّهُنَّ لَمْ يُطعْنَهُ ، فَأَمَرَهُ الثَّانيَةَ أَنْ يَنْهَاهُنَّ ، فَذَهَبَ ثُمَّ أَتَى ، فَقَالَ : وَاللَّه لَقَدْ غَلَبْنَني ، أَوْ غَلَبْنَنَا - الشَّكُّ منْ مُحَمَّد بْن عَبْدِاللَّه بْن حَوْشَب -

باب - ۴۶
آنچه منع می‌شود از نوحه و گریه و زجر از آن

۱۳۰۵ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آنگاه که خبر کشته شدن زید بن حارثه، و جعفر، و عبدالله بن رواحه رسید، پیامبر ﷺ نشست و اندوه وی ظاهر بود، و من از شکاف در می‌نگریستم. مردی نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، همانا زنان جعفراند. و از گریهٔ ایشان تذکر داد. آن حضرت وی را دستور داد که ایشان را از گریستن منع کند. آن مرد رفت و سپس برگشت و گفت: ایشان را منع کرده است و اظهار کرد که آنها از وی اطاعت نکردند. آن حضرت برای بار دوم او را امر کرد که آنها را از گریستن منع کند. آن مرد رفت و سپس برگشت و گفت: به خدا سوگند که بر من یا بر

فَزَعَمَتْ: أنَّ النَّبيَّ ﷺ قالَ: «فَاحْثُ فِي أفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ». فَقُلْتُ: أرْغَمَ اللَّهُ أنْفَكَ، فَوَاللَّهِ مَا أنْتَ بِفَاعِلٍ، وَمَا تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْعَنَاءِ. [راجع: ۱۲۹۹. اخرجه مسلم: ۹۳۵]

ما چیره شدند - شک کلمهٔ بر من، یا بر ما، از محمد بن حوشب، راوی است - گمان می‌کنم که پیامبر ﷺ فرمود: «بر دهان ایشان خاک انداز» من به آن مرد گفتم: خداوند بینی تو را در خاک بمالد. به خدا سوگند که تو کنندهٔ این کار نیستی و رسول الله ﷺ را از رنج نرهانیدی.

۱۳۰۶- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا أيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ الْبَيْعَةِ أنْ لا نَنُوحَ، فَمَا وَفَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ غَيْرَ خَمْسِ نِسْوَةٍ: أُمِّ سُلَيْمٍ، وَأُمِّ الْعَلاءِ، وَابْنَةِ أبِي سَبْرَةَ امْرَأةِ مُعَاذٍ، وَامْرَأتَانِ. أوْ: ابْنَةِ أبِي سَبْرَةَ، وَامْرَأةِ مُعَاذٍ، وَامْرَأةٍ أُخْرَى. [انظر: ۴۸۹۲، ۷۲۱۵. اخرجه مسلم: ۹۳۶ بدون «و امرأة أخرى»]

۱۳۰۶ - از اُمّ عطیّه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به هنگام بیعت از ما زنان، عهد گرفت که نوحه نکنیم و در میان ما بجز پنج زن بدین وفا نکرد که عبارتند از: اُم سَلیم و اُمّ العلاء. و دختر ابی سبرة همسر معاذ، و دو زن دیگر. یا (راوی چنین گفت:) دختر ابی سبرة، و همسر معاذ و زنی دیگر.

٤٧- باب: الْقِيَامِ لِلْجَنَازَةِ

باب - ۴۷
ایستادن برای جنازه

۱۳۰۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أبِيهِ، عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إذَا رَأيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا حَتَّى تُخَلِّفَكُمْ».

قال سُفْيَانُ: قال الزُّهْرِيُّ: أخْبَرَنِي سَالِمٌ، عَنْ أبِيهِ قال: أخْبَرَنَا عَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

زَادَ الْحُمَيْدِيُّ: «حَتَّى تُخَلِّفَكُمْ أوْ تُوضَعَ». [انظر: ۱۳۰۸. اخرجه مسلم: ۹۵۸]

۱۳۰۷ - از عامر بن ربیعه رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه جنازه را ببینید به پا ایستید (به احترام مرده و تعظیم ایمانش یا دشواری و بیم از مرگ) تا آنکه جنازه از شما بگذرد.»

سُفیان از زُهری، از سالم، از پدر او، از عامر بن ربیعه روایت کرده که پیامبر ﷺ (مضمون حدیث فوق را) فرموده است.

و حُمَیدی افزوده است: «تا آنکه جنازه شما را عقب گذارد یا بر زمین نهاده شود».[1]

۱- ابوحنیفه و مالک و شافعی و دیگر علما می‌گویند که این حکم در اوایل به طریق وجوب یا ندب بوده و سپس منسوخ شده است. ولی آنچه امام بخاری از قول ابوسعید و تصدیق ابوهریره آورد، ناظر به عدم نسخ است. (تیسیرالقاری)

٤٨ - باب: مَتَى يَقْعُدُ إِذَا قَامَ لِلْجَنَازَةِ

١٣٠٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما ، عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ جَنَازَةً ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَاشِيًا مَعَهَا فَلْيَقُمْ حَتَّى يُخَلِّفَهَا ، أَوْ تُخَلِّفَهُ ، أَوْ تُوضَعَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَلِّفَهُ». [راجع :١٣٠٧ اخرجه مسلم: ٩٥٨]

١٣٠٩ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ قال : كُنَّا فِي جَنَازَةٍ ، فَأَخَذَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ بِيَدِ مَرْوَانَ ، فَجَلَسَا قَبْلَ أَنْ تُوضَعَ ، فَجَاءَ أَبُو سَعِيدٍ ﷺ ، فَأَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ فَقَالَ : قُمْ ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : صَدَقَ . [انظر: ١٣١٠. اخرجه مسلم: ٩٥٩ باختلاف]

باب - ۴۸

کسی که برای جنازه می‌ایستد، کی بنشیند

۱۳۰۸ - از عامر بن ربیعه ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه کسی از شما جنازه را ببیند و از همراهان جنازه نباشد، باید بایستد تا آنکه جنازه را پشت سر گذارد و یا - شک راوی - جنازه او را پشت سر گذارد، و یا آنکه جنازه بر زمین نهاده شود، قبل از آنکه او را پشت سر گذارد.

۱۳۰۹ - از سعید مَقبُری روایت است که پدر وی گفت: ما جنازه‌ای را همراهی می‌کردیم، ابوهریره دست مروان (بن حکم) راگرفت و هر دوی آنها قبل از اینکه جنازه به زمین نهاده شود نشستند. ابوسعید ﷺ آمد و دست مروان راگرفت و گفت: برخیز، به خدا سوگند که او (یعنی ابوهریره) می‌داند که پیامبر ﷺ (در همچو حالتی) ما را از نشستن منع کرده‌است. ابوهریره گفت: ابوسعید راست می‌گوید.

٤٩ - باب: مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلا يَقْعُدُ

حَتَّى تُوضَعَ عَنْ مَنَاكِبِ الرِّجَالِ ، فَإِنْ قَعَدَ أُمِرَ بِالْقِيَامِ .

١٣١٠ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، يَعْنِي ابْنَ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا ، فَمَنْ تَبِعَهَا فَلَا يَقْعُدْ حَتَّى تُوضَعَ». [راجع :١٣٠٩. اخرجه مسلم: ٩٥٩]

باب - ۴۹

کسی که جنازه را همراهی می‌کند ننشیند تا آنکه جنازه از شانه‌های مردم بر زمین نهاده شود و اگر کسی نشست به او امر شود که ایستاده شود.

۱۳۱۰ - از ابوسعید خُدری ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «و چون جنازه را ببینید بایستید و کسی که جنازه را همراهی می‌کند ننشیند تا آنکه جنازه بر زمین نهاده شود.»[1]

۱- در ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده که حکم ایستادن برای جنازه با آخرین فعل پیامبر ﷺ که توسط علی ﷺ روایت شده و در صحیح مسلم آمده است منسوخ گردیده است. و ماخذ آن را «فتح الباری» ج ۳، ص ۴۲۴ آورده است.

٥٠- باب: مَنْ قَامَ لِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ

١٣١١- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مِقْسَمٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ بِنَا جَنَازَةٌ، فَقَامَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ: إِنَّهَا جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ؟ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا». [أخرجه مسلم: ٩٦٠ بزيادة «إن الموت فزع» وأنها يهودية]

١٣١٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كَانَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ، وَقَيْسُ بْنُ سَعْدٍ، قَاعِدَيْنِ بِالْقَادِسِيَّةِ، فَمَرُّوا عَلَيْهِمَا بِجَنَازَةٍ فَقَامَا، فَقِيلَ لَهُمَا: إِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، أَيْ: مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ، فَقَالَا: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّتْ بِهِ جَنَازَةٌ فَقَامَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهَا جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ، فَقَالَ: «أَلَيْسَتْ نَفْسًا». [أخرجه مسلم: ٩٦١]

١٣١٣- وَقَالَ أَبُو حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كُنْتُ مَعَ قَيْسٍ وَسَهْلٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَقَالَا: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ زَكَرِيَّا، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى: كَانَ أَبُو مَسْعُودٍ وَقَيْسٌ يَقُومَانِ لِلْجَنَازَةِ.

باب - ٥٠
کسی که برای جنازۀ یهودی ایستاد

۱۳۱۱ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: جنازه‌ای از پیش روی ما گذشت، پیامبر ﷺ ایستاد و ما نیز ایستادیم. سپس گفتیم: یا رسول الله، همانا این جنازۀ یهودی است. آن حضرت فرمود: «آنگاه که جنازه را ببینید، بایستید.»

۱۳۱۲ - از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که گفت: سهل بن حُنیف، و قیس بن سعد در قادسیه نشسته بودند[1] از برابر آنها جنازه‌ای را گذراندند. هر دوی آنها ایستادند. به آنها گفته شد که: این جنازۀ اهل زمین است یعنی از اهل ذمّه. آنها گفتند: از برابر پیامبر ﷺ جنازه‌ای گذشت و آن حضرت ایستاد. به آن حضرت گفته شد که: آن جنازۀ یهودی است. آن حضرت فرمود: «آیا او نفسی (انسانی) نیست.»

۱۳۱۳ - ابوحمزه، از اعمش، از عمرو، روایت کرده که ابن لیلی گفته است: من همراه قیس و سهل رضی الله عنهما بودم و آنها گفتند که: ما با پیامبر ﷺ بودیم. و زَکریا از شَعبی، از ابن ابی لیلی روایت کرده که گفته است: ابومسعود و قیس در جنازه ایستادند.

٥١- باب: حَمْلِ الرِّجَالِ الْجِنَازَةَ دُونَ النِّسَاءِ

١٣١٤- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ، وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ

باب - ٥١
حمل جنازه توسط مردها نه زنها

۱۳۱۴ - از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آنگاه که جنازه بر تابوت نهاده شود و مردها آن را بر شانه‌های خویش حمل کنند، اگر مُرده نیکوکار است می‌گوید: مرا پیش

۱-قادسیه شهری است که باکوفه دو مرحله فاصله دارد (تیسیر القاری)

صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا، أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلا الإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ». [انظر: ١٣١٦، ١٣٨٠]

ببرید و اگر بدکردار است می‌گوید: ای وای بر وی، او را کجا می‌برید. و آواز او را هر کس می‌شنود بجز از انسان. که اگر می‌شنید، بیهوش می‌گشت.»

٥٢ - باب: السُّرْعَةِ بِالْجِنَازَةِ

وَقَالَ أَنَسٌ ﷺ: أَنْتُمْ مُشَيِّعُونَ، وَامْشِ بَيْنَ يَدَيْهَا، وَخَلْفَهَا، وَعَنْ يَمِينِهَا، وَعَنْ شِمَالِهَا.

وَقَالَ غَيْرُهُ: قَرِيبًا مِنْهَا.

١٣١٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَفِظْنَاهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجِنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا، وَإِنْ يَكُ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». [أخرجه مسلم: ٩٤٤]

باب - ٥٢
شتاب در حمل جنازه

و اَنَس گفته است: شما که جنازه را مشایعت می‌کنید، به جلو جنازه بروید و به عقب آن و به سوی چپ و راست آن. غیر از انس گفته است: نزدیک جنازه بروید.

١٣١٥ - از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «در حمل جنازه شتاب کنید، اگر مرده نیک اعمال است، او را به سوی نیکویی پیش می‌برید و اگر غیر از آن است، بدی‌ای را از شانه‌های خویش بر زمین می‌نهید.»

٥٣- باب: قَوْلِ الْمَيِّتِ وَهُوَ عَلَى الْجِنَازَةِ: قَدِّمُونِي

١٣١٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ، فَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ لأَهْلِهَا: يَا وَيْلَهَا، أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلا الإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَ الإِنْسَانُ لَصَعِقَ. [راجع: ١٣١٤]

باب - ٥٣
گفته مُرده که در تابوت است: مرا پیش ببرید

١٣١٦ - از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «آنگاه که مُرده بر تابوت گذاشته شود و مردها آن را بر شانه‌های خویش حمل کنند، اگر نیک اعمال باشد می‌گوید: مراپیش ببرید. و اگر نیک اعمال نباشد به کسان خود می‌گوید: ای وای بر وی، او را به کجا می‌برید. و آواز او را هر چیز می‌شنود بجز از انسان که اگر می‌شنید، بیهوش می‌گشت.

٥٤- باب: مَنْ صَفَّ صَفَّيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً عَلَى الْجِنَازَةِ خَلْفَ الإِمَامِ.

١٣١٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى عَلَى النَّجَاشِيِّ، فَكُنْتُ فِي الصَّفِّ الثَّانِي أَوِ الثَّالِثِ.
[انظر: ١٣٢٠، ١٣٣٤، ٣٨٧٧، ٣٨٧٨، ٣٨٧٩، انظر في الجنائز، باب: ٥٦. أخرجه مسلم (٩٥٢) بدون قوله «فكنت...الخ»]

باب - ۵۴
کسی که در نماز جنازه در عقب امام دو صف یا سه صف ببندد.

۱۳۱۷ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ بر نجاشی (غایبانه) نماز جنازه گزارد، و من در صف دوم یا سوم بودم.

٥٥- باب: الصُّفُوفِ عَلَى الْجِنَازَةِ

١٣١٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَعَى النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَصْحَابِهِ النَّجَاشِيَّ، ثُمَّ تَقَدَّمَ، فَصَفُّوا خَلْفَهُ، فَكَبَّرَ أَرْبَعًا. [راجع: ١٢٤٢. أخرجه مسلم: ٩٥١]

١٣١٩- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ شَهِدَ النَّبِيَّ ﷺ: أَتَى عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ، فَصَفَّهُمْ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا. قُلْتُ: مَنْ حَدَّثَكَ؟ قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. [راجع: ٨٥٧. أخرجه مسلم: ٩٥٤ باختلاف]

١٣٢٠- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ تُوُفِّيَ الْيَوْمَ رَجُلٌ صَالِحٌ مِنَ الْحَبَشِ، فَهَلُمَّ فَصَلُّوا عَلَيْهِ». قَالَ: فَصَفَفْنَا، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِ وَنَحْنُ مَعَهُ صُفُوفٌ.

قَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ: كُنْتُ فِي الصَّفِّ الثَّانِي.
[راجع: ١٣١٧. أخرجه مسلم: ٩٥٢ مختصراً]

باب - ۵۵
صفوف در جنازه

۱۳۱۸ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ یاران خویش را از مرگ نجاشی آگاه کرد و سپس پیش شد و مردم در عقبش صف بستند و چهار تکبیر گفت.

۱۳۱۹ - از شیبانی روایت است که شَعبی گفت: کسی مرا خبر داده که پیامبر ﷺ را دیده است که بر قبر منبوذ (تک قبر دور از قبرهای دیگر) آمد و مردم صف بستند و چهار تکبیر گفت.
من به شَعبی گفتم: این سخن را کِی گفته است؟
وی گفت: ابن عباس رضی الله عنهما.

۱۳۲۰ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «همانا، امروز مرد نیکی از حبشه در گذشته است، بیایید و بر وی نماز بگزارید.» ما صف بستیم و پیامبر ﷺ بر وی نماز گزارد و ما در صفها بودیم.
ابوزبیر می‌گوید که جابر گفته است: من در صف دوم بودم.

٥٦- باب: صُفُوفِ الصِّبْيَانِ مَعَ الرِّجَالِ فِي الْجَنَائِزِ

١٣٢١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ عَامِرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِقَبْرٍ قَدْ دُفِنَ لَيْلاً، فَقَالَ: «مَتَى دُفِنَ هَذَا». قَالُوا: الْبَارِحَةَ. قَالَ: «أَفَلا آذَنْتُمُونِي».

قَالُوا: دَفَنَّاهُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ، فَكَرِهْنَا أَنْ نُوقِظَكَ. فَقَامَ فَصَفَفْنَا خَلْفَهُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَأَنَا فِيهِمْ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. [راجع: ٨٥٧ . اخرجه مسلم: ٩٥٤ باختلاف]

باب - ۵۶
صفوف کودکان با مردان در نماز جنازه

۱۳۲۱ - از ابن عباس رضی الله روایت است که گفت: همانا رسول الله ﷺ بر قبری گذشت که مرده در شب دفن شده بود. آن حضرت فرمود: «وی چه زمانی دفن شده است؟» گفتند: شب دفن شده است. فرمود: «چرا مرا خبر نکردید؟»

گفتند: او را در تاریکی شب به خاک سپردیم و ناخوش دانستیم که تو را بیدار کنیم. آن حضرت ایستاد و ما در عقب وی صف بستیم.

ابن عباس گفته است: من در میان مردم بودم و آن حضرت بر وی نماز گزارد.[۱]

٥٧- باب: سُنَّةِ الصَّلاةِ عَلَى الْجَنَائِزِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ صَلَّى عَلَى الْجَنَازَةِ». [راجع: ٤٧].

وَقَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». [راجع: ٢٢٨٩].

وَقَالَ: «صَلُّوا عَلَى النَّجَاشِيِّ». [راجع: ١٣١٧].

سَمَّاهَا صَلاةً، لَيْسَ فِيهَا رُكُوعٌ، وَلا سُجُودٌ، وَلا يُتَكَلَّمُ فِيهَا، وَفِيهَا تَكْبِيرٌ وَتَسْلِيمٌ.

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ لا يُصَلِّي إِلا طَاهِرًا، وَلا يُصَلِّي عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبِهَا، وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: أَدْرَكْتُ النَّاسَ، وَأَحَقُّهُمْ بِالصَّلاةِ

باب - ۵۷
سنّت نماز بر جنازه[۲]

و پیامبر ﷺ فرمود: کسی که بر جنازه نماز بگزارد.»

و فرمود: «بر یار خویش نماز بگزارید.»

و فرمود: «بر نجاشی نماز بگزارید.»

و آن حضرت آن را نماز نامیده است، که نه در آن رکوع است و نه سجود و نه در آن تکلم (یعنی قرائت به آواز بلند) می‌شود. و در آن تکبیر است و سلام دادن.

و ابن عمر نماز جنازه را بدون طهارت نمی‌گزارد و به هنگام طلوع آفتاب نمی‌گزارد و نه به وقت غروب

۱- علماء دربارهٔ نماز جنازه بر غایب اختلاف دارند. امام شافعی و امام احمد و جمعی از سلف، بدان قایل‌اند. امام ابوحنیفه و امام مالک روا نمی‌دانند. (تیسیر القاری)

۲- سنت در این جا طریقهٔ مسلوکهٔ اهل اسلام است و واجب و مستحب را شامل می‌گردد.

عَلَى جَنَائِزِهِمْ مَنْ رَضُوهُمْ لِفَرَائِضِهِمْ ، وَإِذَا أَحْدَثَ يَوْمَ الْعِيدِ أَوْ عِنْدَ الْجَنَازَةِ يَطْلُبُ الْمَاءَ وَلَا يَتَيَمَّمُ ، وَإِذَا انْتَهَى إِلَى الْجَنَازَةِ وَهُمْ يُصَلُّونَ يَدْخُلُ مَعَهُمْ بِتَكْبِيرَةٍ .

وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ : يُكَبِّرُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَالسَّفَرِ وَالْحَضَرِ ، أَرْبَعًا .

وَقَالَ أَنَسٌ ﷺ: تَكْبِيرَةُ الْوَاحِدَةُ اسْتِفْتَاحُ الصَّلَاةِ .

وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا﴾ [التوبة: ٨٤] وَفِيهِ صُفُوفٌ وَإِمَامٌ

آن (و به هنگام تکبیر) دستها را بلند می‌کرد.[۱]
و حسن گفته است: عده‌ای (از اصحاب آن حضرت) را دریافتم که مستحق‌ترین شان به امامت نماز جنازه کسی بود که مردم در امامت نماز فرض به وی راضی بودند. و اگر در وقت نماز عید یا نماز جنازه وضوی کسی می‌شکند آب بطلبد، و تیمم نکند. و اگر کسی زمانی به نماز جنازه می‌رسد که مردم در حال نمازند، با آنها به نماز درآید و تکبیر بگوید (تکبیرات فوت شده را سپس اعاده کند).

و ابن مُسَیَّب گفته است: در نماز جنازه، چه در سفر و چه در حضر و چه در شب و چه در روز، چهار تکبیر است.

و انس رضی الله عنه گفته است: تکبیر نخستین، آغاز نماز است. و خداوند عزّو جلّ گفته است:« (یا محمد) و نماز مگزار بر هیچ یکی از ایشان که بمیرد هرگز» (التوبه: ۸۴) و در آن صفها است و امام است.

۱۳۲۲ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ مَرَّ مَعَ نَبِيِّكُمْ ﷺ عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ ، فَأَمَّنَا فَصَفَفْنَا خَلْفَهُ . فَقُلْنَا: يَا أَبَا عَمْرٍو ، مَنْ حَدَّثَكَ ؟ قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا . [راجع: ٨٥٧ . اخرجه مسلم: ٩٥٤ باختلاف]

۱۳۲۲ - از شیبانی روایت است که شعبی گفت: کسی مرا خبر داده که با پیامبر شما بر تک قبری گذشته است بر اینکه: ما را امامت داد و ما در عقب وی صف بستیم.
به او گفتیم: یا ابوعمر (کنیت شعبی) کِی این را به تو گفت؟ گفت: ابن‌عباس رضی الله عنهما.

٥٨ - باب: فَضْلِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ

باب - ۵۸
فضیلت همراهی جنازه

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ﷺ: إِذَا صَلَّيْتَ فَقَدْ قَضَيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ .

و زید بن ثابت رضی الله عنه گفته است: اگر نماز جنازه را گزاردی، حقی که بر تو است ادا کرده‌ای.

۱-بلند کردن دستها را حنیفه و مالکیه در تکبیر تحریمه گفته‌اند و شافعیه در هر تکبیر (تیسیر القاری، ج ۱، ص ۴۴۲)

وَقَالَ حُمَيْدُ بْنُ هِلالٍ: مَا عَلِمْنَا عَلَى الْجَنَازَةِ إِذْنًا، وَلَكِنْ مَنْ صَلَّى ثُمَّ رَجَعَ فَلَهُ قِيرَاطٌ.

و حمید بن هلال گفته است: ما ندانستیم که پس از ادای نماز جنازه اجازهٔ (اولیای میّت جهت برگشت) نیاز است. و لیکن کسی که نماز جنازه را می‌گزارد و (قبل از تدفین) برگردد، ثواب او یک قیراط است.

۱۳۲۳ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ نَافِعًا يَقُولُ: حُدِّثَ ابْنُ عُمَرَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ.

فَقَالَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا. [راجع :٤٧. اخرجه مسلم: ٩٤٥ مع الحديث الآتي]

۱۳۲۳ - از نافع روایت است که گفت: به ابن عمر گفته شد: ابوهریره می‌گوید: کسی که جنازه را همراهی کند، ثوابش یک قیراط است.ابن عمر گفت: ابوهریره ثواب آن را زیاد گفته است.

١٣٢٤ - فَصَدَّقَتْ، يَعْنِي عَائِشَةَ، أَبَا هُرَيْرَةَ، وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهُ. فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللهُ عنهما: لَقَدْ فَرَّطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثِيرَةٍ.

فَرَّطْتُ: ضَيَّعْتُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ. [راجع :٤٧. اخرجه مسلم ٩٤٥ مع الحديث السابق]

۱۳۲۴ - عایشه سخن ابوهریره را تصدیق کرد و گفت: از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که چنان می‌فرمود. سپس ابن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا قیراطهای زیادی را از دست دادیم.
- فَرَّطْتُ - (را که در کلام ابن عمر آمده) امام بخاری چنین تفسیر کرده‌است: از امر خداوند چیزی بسیار ضایع کردم.

٥٩- باب: مَنِ انْتَظَرَ حَتَّى تُدْفَنَ

باب - ۵۹
کسی که انتظار بکشد تا مرده دفن شود

١٣٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ: عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ. [راجع :٤٧. أخرجه مسلم: ٩٤٥]

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي: حَدَّثَنَا يُونُسُ: قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَحَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ الأَعْرَجُ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَهِدَ الْجَنَازَةَ حَتَّى يُصَلِّيَ فَلَهُ قِيرَاطٌ، وَمَنْ شَهِدَ حَتَّى تُدْفَنَ كَانَ لَهُ قِيرَاطَانِ» قِيلَ: وَمَا الْقِيرَاطَانِ؟ قَالَ: «مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ».

۱۳۲۵ - از سعید بن ابی سعید المَقبُری روایت است که پدر وی از ابوهریره سؤال کرده و او گفته است: از رسول الله ﷺ شنیده است.
از عبدالرحمن الاعرج روایت است که ابوهریره ﷺ گفت: رسول الله ﷺ فرموده است که «کسی که بر جنازه حاضر گردد تا آنکه بر آن نماز بگزارد، ثواب وی یک قیراط است. و کسی که حاضر گردد تا مرده دفن شود، ثواب او دو قیراط است.»
از آن حضرت سؤال شد: قیراط چیست؟ فرمود: «مانند دو کوه بزرگ».

٦٠- باب: صَلاة الصِّبْيَانِ مَعَ النَّاسِ عَلَى الْجَنَائِزِ

١٣٢٦ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ عَامِرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قال: أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْرًا، فَقَالُوا: هَذَا دُفِنَ، أَوْ دُفِنَتِ الْبَارِحَةَ. قال ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: فَصَفَّنَا خَلْفَهُ، ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهَا. [راجع:٨٥٧. أخرجه مسلم: ٩٥٤ باختلاف]

باب - ۶۰
نماز پسران نابالغ با مردان بر جنازه

۱۳۲۶ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ بر قبری آمد، و مردم گفتند: این مرد یا زن، دیشب دفن شده است.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: ما در عقب آن حضرت صف بستیم و سپس آن حضرت بر آن میّت نماز گزارد.

٦١- باب: الصَّلاة عَلَى الْجَنَائِزِ بِالْمُصَلَّى وَالْمَسْجِدِ

١٣٢٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: نَعَى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّجَاشِيَّ، صَاحِبَ الْحَبَشَةِ يَوْمَ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَقَالَ: «اسْتَغْفِرُوا لأَخِيكُمْ». [راجع: ١٢٤٥. أخرجه مسلم: ٩٥١ مع الحديث الآتي]

باب - ۶۱
نماز بر جنازه در مُصلّا و مسجد

۱۳۲۷ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ خبر مرگ نجاشی حاکم حبشه را در همان روزی که مرد، برای ما اعلام کرد و فرمود: «برای برادر خویش آمرزش بخواهید»

١٣٢٨ -وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَفَّ بِهِمْ بِالْمُصَلَّى، فَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعًا. [راجع: ١٢٤٥. أخرجه مسلم: ٩٥١ مع الحديث السابق]

۱۳۲۸ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ در مُصلّی بر مردم صف بست و بر او چهار تکبیر گفت.[1]

١٣٢٩ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ وَامْرَأَةٍ زَنَيَا، فَأَمَرَ بِهِمَا فَرُجِمَا، قَرِيبًا مِنْ مَوْضِعِ

۱۳۲۹ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: یهود، مرد و زنی یهودی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر ﷺ آوردند. آن حضرت دستور داد

۱- مُصلّی جایی بود که برای نماز جنازه تعیین شده بود و آن پهلوی مسجد شریف بود. (تیسیر القاری)

الْجَنَائِزِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ . [انظر: ٣٦٣٥، ٤٥٥٦، ٦٨١٩، ٦٨٤١، ٧٣٣٢، ٧٥٤٣. أخرجه مسلم (١٦٩٩) بدون ذكر " الجنائز "]

و آنها در موضع جنازه‌ها در نزدیک مسجد، سنگسار شدند.[1]

٦٢- باب: مَا يُكْرَهُ مِنِ اتِّخَاذِ الْمَسَاجِدِ عَلَى الْقُبُورِ

وَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ، ضَرَبَتِ امْرَأَتُهُ الْقُبَّةَ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً، ثُمَّ رُفِعَتْ، فَسَمِعُوا صَائِحًا يَقُولُ: أَلا هَلْ وَجَدُوا مَا فَقَدُوا، فَأَجَابَهُ الآخَرُ: بَلْ يَئِسُوا فَانْقَلَبُوا.

باب - ۶۲
کراهیت مسجد گرفتن بر قبور

آنگاه که حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم وفات کرد، زن وی به مدت یک سال بر قبر وی خیمهٔ بپاکرد و سپس خیمه را برکند. در آن هنگام آواز (غیبی) شنیدند که یکی به دیگری می‌گفت: آیا آنچه را گم کرده‌بودند، پیدا کردند؟ دیگری گفت: بلکه نومید شدند و برگشتند.

١٣٣٠- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ شَيْبَانَ، عَنْ هِلالٍ، هُوَ الْوَزَّانُ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسْجِدًا». قَالَتْ: وَلَوْلا ذَلِكَ لأَبْرَزُوا قَبْرَهُ، غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا. [راجع: ٤٣٥. أخرجه مسلم: ٥٢٩ عن عائشة، و أخرجه (٥٣١) عن عائشة و ابن عباس]

۱۳۳۰ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در همان مریضی که در آن رحلت کرد، فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند که قبرهای پیامبران خویش را مسجد گرفتند.»
عایشه رضی الله عنها گفته است: اگر این موضوع نمی‌بود من قبر آن حضرت را ظاهر می‌کردم (و حایل نمی‌گرفتم) بجز آنکه می‌ترسم که مسجد گرفته شود.

٦٣- باب: الصَّلاةِ عَلَى النُّفَسَاءِ إِذَا مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا

باب - ۶۳
نماز بر زنان ولادت کرده‌ای که در مدت نفاس می‌میرند.

١٣٣١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي

۱۳۳۱ - از سُمرة بن جُندب ﷺ روایت است که گفت: در عقب پیامبر ﷺ بر جنازهٔ زنی نماز گزاردم که در دوران نفاس (بیماری زایمان) خود مرده بود،

۱-غرض از این گفته آنست که نماز جنازه را در مسجد نگزاردند و برای جنازه محلی را در نزدیک مسجد تعیین کرده‌بودند. هرگاه نماز جنازه در مسجد روا می‌بود، آن حضرت جایی را تعیین نمی‌کرد. این حدیث موافق قول حنیفه و مالکیه است که جنازه را از مسجد بیرون دارند.

نِفَاسِهَا ، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطَهَا . [راجع : ٣٣٢ . أخرجه مسلم: ٩٦٤]

و آن حضرت در برابر وسط جنازه ايستاد.

٦٤- باب: أَيْنَ يَقُومُ مِنَ الْمَرْأَةِ وَالرَّجُلِ

باب - ۶۴ امام در جنازۀ زن و مرد، به كدام جاى مى‌ايستد

١٣٣٢- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ: حَدَّثَنَا سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا ، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطَهَا . [راجع :٣٣٢ . أخرجه مسلم: ٩٦٤]

۱۳۳۲ - از سَمُرة بن جُنْدب رضي الله عنه روايت است كه گفت: در عقب پيامبر ﷺ بر جنازۀ زنى نماز گزاردم كه در زمان نفاس (بيمارى زايمان) خود مرده بود و آن حضرت در برابر وسط جنازه ايستاد.

٦٥- باب: التَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَازَةِ أَرْبَعًا

باب - ۶۵ بر جنازه چهار تكبير است

وَقَالَ حُمَيْدٌ: صَلَّى بِنَا أَنَسٌ ﷺ ، فَكَبَّرَ ثَلَاثًا ، ثُمَّ سَلَّمَ ، فَقِيلَ لَهُ: فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ ، ثُمَّ كَبَّرَ الرَّابِعَةَ ، ثُمَّ سَلَّمَ .

و حُميد گفته است: انس براى ما نماز جنازه گزارد و سه تكبير گفت و سپس سلام داد. به او گفته شد (كه سه تكبير گفتى) پس از آن وى روى به قبله كرد و تكبير چهارم را گفت و بعد سلام داد.

١٣٣٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ: رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، وَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى الْمُصَلَّى ، فَصَفَّ بِهِمْ ، وَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ . [راجع :١٢٤٥ . أخرجه مسلم: ٩٥١]

۱۳۳۳ - از ابوهريره رضي الله عنه روايت است كه گفت: به تحقيق كه رسول الله ﷺ خبر مرگ نجاشى را در همان روزى كه مُرد، اعلام كرد و با ياران خويش به سوى مصلّى رفت و آنان را در صف‌ها قرار داد و سپس بر وى چهار تكبير گفت.

١٣٣٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى عَلَى أَصْحَمَةَ النَّجَاشِيِّ ، فَكَبَّرَ أَرْبَعًا .

وَقَالَ يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ وَعَبْدُالصَّمَدِ ، عَنْ سَلِيمٍ: أَصْحَمَةَ . [راجع :١٣١٧ . أخرجه مسلم: ٩٥٢]

۱۳۳۴ - از جابر رضي الله عنه روايت است كه گفت: پيامبر ﷺ بر اَصْحَمَةَ النجّاشى نماز جنازه گزارد و چهار تكبير گفت. و يزيد بن هارون و عبدالصمد با روايت از سَليم، نام او را (أَصْحَمَةْ) گفته‌اند.

٦٦- بابٌ: قِرَاءَةِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ عَلَى الْجَنَازَةِ

وَقَالَ الْحَسَنُ: يَقْرَأُ عَلَى الطِّفْلِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فَرَطًا وَسَلَفًا وَأَجْرًا.

١٣٣٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ طَلْحَةَ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عنهما عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فقال: لِيَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ.

باب - ۶۶
خواندن سورهٔ فاتحه الكتاب (الحمدُلِلّه...) در نماز جنازه

و حسن بصری گفته‌است: بر جنازهٔ طفل سورهٔ فاتحة الكتاب بخواند و بگوید: اللّهُمَّ اَجْعَله لنا فَرَطًا و سَلَفًا و أَجْرًا.[1]

۱۳۳۵ - از شعبه از سعد روایت است که طلحه گفت: به عقب ابن عباس رضی الله عنهما نماز گزاردم.

و از سفیان از سعد بن ابراهیم روایت است که طلحه بن عبدالله بن عوف گفته است:

نماز جنازه‌ای را در عقب ابن عباس رضی الله عنهما گزاردم و او سورهٔ فاتحة الكتاب را خواند و گفت: تا آنکه بدانید که خواندن سورهٔ فاتحه سنت است.

٦٧- بابٌ: الصَّلَاةِ عَلَى الْقَبْرِ بَعْدَ مَا يُدْفَنُ

١٣٣٦- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ مَرَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ، فَأَمَّهُمْ وَصَلَّوْا خَلْفَهُ. قُلْتُ: مَنْ حَدَّثَكَ هَذَا يَا أَبَا عَمْرٍو؟ قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا. [راجع: ٨٥٧. أخرجه مسلم: ٩٥٤ باختلاف]

١٣٣٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ أَسْوَدَ، رَجُلًا أَوِ امْرَأَةً، كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ وَلَمْ يَعْلَمِ النَّبِيُّ ﷺ بِمَوْتِهِ، فَذَكَرَهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: «مَا فَعَلَ ذَلِكَ

باب - ۶۷
نماز بر قبر پس از آنکه مرده دفن شده‌است

۱۳۳۶ - از سلیمان الشیبانی روایت است که شعبی گفت: کسی مرا خبر داده که همراه پیامبر ﷺ بر تک قبری گذشته، و آن حضرت امامت داده و مردم به عقب وی نماز گزاردند. به او گفتم: این را کِی به تو گفت یا اباعَمرو؟

وی گفت: ابن عباس رضی الله عنهما.

۱۳۳۷ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی سیاه، یا زنی سیاه که مسجد را جاروب می‌کرد، وفات کرد. پیامبر ﷺ از مرگش آگاه نشد. روزی از وی یادکرد و گفت: «بر آن کس چه واقع شده است؟» گفتند: وی مُرد یا رسول الله. آن

۱-بار الها، او را برای ما پیشرو بگردان و تقدیم عمل نیکو و موجب پاداش.

الإِنْسَانُ». قَالُوا: مَاتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «أَفَلا آذَنْتُمُونِي». فَقَالُوا: إِنَّهُ كَانَ كَذَا وَكَذَا قِصَّتُهُ. قَالَ: فَحَقَرُوا شَأْنَهُ، قَالَ: «فَدُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ». فَأَتَى قَبْرَهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ. [راجع: ٤٥٨. أخرجه مسلم: ٩٥٦ مطولاً]

حضرت فرمود: «چرا مرا آگاه نکردید؟» گفتند: چنین و چنان شد و قصه‌اش را بیان کردند.
آن حضرت فرمود: «مقام وی را حقیر دانستید.» و سپس گفت: «مرا بر قبر وی راهنمایی کنید.»
آن حضرت بر سر قبرش رفت و بر او نماز گزارد.

٦٨- باب: الْمَيِّتُ يَسْمَعُ خَفْقَ النِّعَالِ

١٣٣٨-حَدَّثَنَا عَيَّاشٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ قال: وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا ابْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُوُلِّيَ وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ، فَيَقُولانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَيُقَالُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ». قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا، وَأَمَّا الْكَافِرُ، أَوِ الْمُنَافِقُ: فَيَقُولُ: لا أَدْرِي، كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ. فَيُقَالُ: لا دَرَيْتَ وَلا تَلَيْتَ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً بَيْنَ أُذُنَيْهِ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ إِلا الثَّقَلَيْنِ».
[انظر: ١٣٧٤ر. أخرجه مسلم: ٢٨٧٠ مختصراً]

باب - ۶۸
مرده صدای پای را می‌شنود

۱۳۳۸ - از انس ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «آنگاه که بنده‌ای در قبر گذاشته می‌شود و یاران وی پشت گردانیده و می‌روند، به تحقیق که آن مرده صدای کفشهای ایشان را می‌شنود. دو فرشته نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: تو دربارهٔ این مرد محمد[1] ﷺ چه می‌گفتی؟ وی می‌گوید: من گواهی می‌دهم که وی بندهٔ خدا و رسول اوست. به او گفته می‌شود: «به سوی جایگاه خویش در دوزخ بنگر. لیکن در عوض، خداوند به تو جایگاهی در بهشت داده است.»
پیامبر ﷺ می‌گوید: «وی هر دو جایگاه را می‌بیند. و لیکن کافر یا منافق می‌گوید: من نمی‌دانستم. من همان می‌گفتم که مردم می‌گفتند. به او گفته می‌شود: نه خود دانستی و نه (از قرآن) پیروی کردی. سپس با چکش آهنین در میان دو گوش او نواخته می‌شود که از وی فریادی برمی‌آید که آوازش را، آنانی که نزدیک اویند بجز آدمی و جن می‌شنوند.

۱-در پاورقی صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی گفته شده که - ﷺ - ظاهراً سخن راویان است.

٦٩- باب: مَنْ أَحَبَّ الدَّفْنَ فِي الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ أَوْ نَحْوِهَا.

١٣٣٩- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: «أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلامُ فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لا يُرِيدُ الْمَوْتَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ، وَقَالَ: ارْجِعْ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ. قال: أَيْ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قال: ثُمَّ الْمَوْتُ. قال: فَالآنَ، فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمْيَةً بِحَجَرٍ». قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلَوْ كُنْتُ ثَمَّ لأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ، إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ». [انظر: ٣٤٠٧، أخرجه مسلم: ٢٣٧٢]

باب - ۶۹
کسی که دوست می‌دارد در سرزمین مقدس و مانند آن دفن شود.

۱۳۳۹ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: «ملک الموت به سوی موسی علیه السلام فرستاده شد و چون نزدش آمد، موسی بر وی سیلی نواخت که چشمش کور شد. وی به سوی پروردگار خود برگشت و گفت: مرا به سوی بنده‌ای فرستادی که مرگ را نمی‌خواهد. خداوند چشم او را برایش بازگردانید و گفت: برگرد و او را بگوی که دست خویش را بر روی گاوی بگذارد تا بدان مقدار که دست وی موی را پوشانیده است به شمار هر موی، او را یک سال زندگی باشد.

موسی (پس از شنیدن این پیام) گفت: پروردگارا پس از آن چیست؟ خداوند گفت: پس از آن مرگ است. موسی گفت: پس همین حالا باشد و از خداوند خواست که به مسافت یک سنگ‌انداز قبرش را به بیت‌المقدس نزدیک گرداند.»

رسول الله ﷺ گفت: اگر آنجا می‌بودم، قبر او را به شما نشان می‌دادم که در کنارهٔ راه، نزدیک تودهٔ ریگی سرخ واقع است.

٧٠- باب: الدَّفْنِ بِاللَّيْلِ

وَدُفِنَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ لَيْلاً. [راجع: ١٢١٦٤].

١٣٤٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَجُلٍ بَعْدَ مَا دُفِنَ بِلَيْلَةٍ، قَامَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، وَكَانَ سَأَلَ عَنْهُ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا». فَقَالُوا:

باب - ۷۰
دفن در شب

و ابوبکر ﷺ شبانگاه دفن گردید.

۱۳۴۰ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ بر مردی نماز گزارد که شب قبل دفن شده بود. آن حضرت و یاران او به نماز ایستادند. آن حضرت دربارهٔ وی پرسیده بود که: «او کیست؟»

فُلانٌ دُفِنَ الْبَارِحَةَ ، فَصَلَّوْا عَلَيْهِ . [راجع :٨٥٧ . أخرجه مسلم: ٩٥٤ باختلاف]

گفتند: فلان کس است که در شب دفن شده‌است. آن حضرت بر وی نماز گزارد.

٧١- باب: بِنَاءِ الْمَسْجِدِ عَلَى الْقَبْرِ

١٣٤١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا اشْتَكَى النَّبِيُّ ﷺ، ذَكَرَتْ بَعْضُ نِسَائِهِ كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ، يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ، وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأُمُّ حَبِيبَةَ رَضِيَ اللهُ عنهما، أَتَتَا أَرْضَ الْحَبَشَةِ، فَذَكَرَتَا مِنْ حُسْنِهَا وَتَصَاوِيرَ فِيهَا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «أُولَئِكَ إِذَا مَاتَ مِنْهُمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، ثُمَّ صَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَةَ، أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». [راجع :٤٢٧ . أخرجه مسلم: ٥٢٨]

باب - ٧١
ساختن مسجد بر قبر

۱۳۴۱ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ بیمار شد، برخی از زنان وی از کلیسایی یاد کردند که در سرزمین حبشه دیده بودند و به نام - ماریه - یاد می‌شد. اُمّ سلمة و اُمّ حبیبه رضی الله عنهما به سرزمین حبشه رفته بودند. هر دوی آنها از خوبی آن کلیسا و تصاویر آن صحبت می‌کردند. آن حضرت سر خود را بلند کرد و فرمود: «چنان بود که چون مرد صالحی از آنها می‌مُرد، بر قبر وی مسجدی می‌ساختند و سپس در آن تصاویری می‌کشیدند. آنان بدترین انسانها در نزد خداوندانند.»

٧٢- باب: مَنْ يَدْخُلُ قَبْرَ الْمَرْأَةِ

١٣٤٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا هِلَالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: شَهِدْنَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ، فَقَالَ: «هَلْ فِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: «فَانْزِلْ فِي قَبْرِهَا». فَنَزَلَ فِي قَبْرِهَا فَقَبَرَهَا.

قَالَ ابْنُ مُبَارَكٍ: قَالَ فُلَيْحٌ: أُرَاهُ يَعْنِي الذَّنْبَ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: ﴿لِيَقْتَرِفُوا﴾ [الأنعام: ١١٣] أَيْ: لِيَكْتَسِبُوا. [راجع :١٢٨٥]

باب - ٧١
کسی که به قبر زن درآید

۱۳۴۲ - از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: ما هنگام (دفن) دختر رسول الله ﷺ حاضر بودیم و رسول الله ﷺ بر کنار قبر نشسته بود و می‌دیدم که از چشمان آن حضرت اشک جاری بود.

آن حضرت فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که دیشب آمیزش جنسی نکرده باشد؟»

ابوطلحه گفت: آری، من. آن حضرت فرمود: «پس در قبر وی درآی». وی در قبر فرود آمد و او را دفن کرد.

ابن مبارک گفته است: فُلَیح گفته است: من می‌پندارم (که مراد از کلمهٔ - یُقارِفْ - که در کلام آن حضرت

آمده) گناه بوده است. ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: -لِیَقترقوا - (که در سورهٔ الانعام، آیه ۱۱۳ آمده است) به معنی - لِیکتسبوا - است (یعنی کسب گناه).[1]

۷۳- باب: الصَّلاةِ عَلَى الشَّهِيدِ

باب - ۷۳
نماز بر شهید

۱۳۴۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ». فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ، وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا، وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ. [انظر: ۱۳۴۵ح، ۱۳۴۶ح، ۱۳۴۷ح، ۱۳۴۸ح، ۱۳۵۳ر، ۴۰۷۹ح]

۱۳۴۳ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ هر دو تن از کشتگان اُحُد را در یک جامه کفن می‌کرد و سپس می‌گفت: «کدام یک از ایشان بیشتر قرآن فراگرفته است؟» چون به یکی از ایشان اشاره می‌شد او را پیشتر در لحد می‌گذارد. آن حضرت فرمود: «من بر ایشان در روز قیامت شهادت می‌دهم.» و فرمود که با اجساد خون‌آلود خویش دفن شوند. آنان نه غسل داده شدند و نه بر آنها نماز گزاردند.

۱۳۴۴- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». [انظر: ۳۵۹۶ر، ۴۰۴۲ث، ۴۰۸۵ر، ۶۴۲۶ر، ۶۵۹۰ر. اخرجه مسلم: ۲۲۹۶]

۱۳۴۴ - از عُقبة بن عامِر رضی الله عنه روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ روزی برآمد و بر اهل اُحُد نماز گزارد، همچو نمازی که بر مُرده می‌گزارد و سپس به سوی منبر رفت و فرمود: «من پیشرو شما هستم و من برای شما شهادت می‌دهم، و به خدا سوگند که من اکنون به سوی حوض خود (کوثر) می‌نگرم و کلید خزانه‌های زمین - یا کلیدهای زمین - برای من داده شده است و به خدا سوگند، من از آن بیم ندارم که شما پس از من به شِرک روی آورید، لیکن ترس از آن دارم که با یکدیگر در (مال دنیا) رقابت و حسادت کنید.»

۱-امام بخاری نظر به توجیه کلام فلَیح - یقترفوا - را - یکتسبوا - معنی کرده که معنی عام دارد و خاص برای جماع نیست چنانکه حق سبحانه می‌فرماید: لِیَقْترفوا ما هم مُقترفون - تا عمل کنند آنچه ایشان کنندهٔ آنند. و در تفسیر آن آمده‌است: برای آنکه کسب کنند، آنچه ایشان کسب‌کننده‌اند از گناهان.

٧٤- باب: دَفْنِ الرَّجُلَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ فِي قَبْرٍ وَاحِدٍ

١٣٤٥- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبٍ: أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عنهما أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ. [راجع :١٣٤٣]

باب - ٧۴
دفن دو یا سه مرد در یک قبر

١٣۴۵ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ هر دو نفر از کشتگان اُحُد را در یک قبر دفن می‌کرد.

٧٥- باب: مَنْ لَمْ يَرَ غَسْلَ الشُّهَدَاءِ

١٣٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ادْفِنُوهُمْ فِي دِمَائِهِمْ». يَعْنِي: يَوْمَ أُحُدٍ، وَلَمْ يُغَسِّلْهُمْ. [راجع :١٣٤٣]

باب - ٧۵
کسی که غسل شهدا را لازم نمی‌بیند.

١٣۴۶ - از جابر ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «آنها را در خونهایشان دفن کنید.» یعنی، روز اُحُد. و نفرمود که غسل داده شوند.

٧٦- باب: مَنْ يُقَدَّمُ فِي اللَّحْدِ

وَسُمِّيَ اللَّحْدَ لأَنَّهُ فِي نَاحِيَةٍ، وَكُلُّ جَائِرٍ مُلْحِدٌ، ﴿مُلْتَحَدًا﴾ . [الكهف: ٢٧] مَعْدِلاً، وَلَوْ كَانَ مُسْتَقِيماً كَانَ ضَرِيحًا.

١٣٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ: عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ.

ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ». فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ، وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ بِدِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ، وَلَمْ يُغَسِّلْهُمْ. [راجع :١٣٤٣]

باب - ٧۶
کدام یک پیشتر به لحد گذاشته شود

و لَحَد نامیده شده است، به خاطری که در یک طرف گور است. و هر ستمگری مُلْحِد است. «مُلْتَحَداً» (در سورهٔ کهف، آیه: ٢٧) به معنی پناه و جای بازگشت است. و اگر گور راست باشد آن را «ضریح» خوانند.

١٣۴٧ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ هر دو نفر از شهدای احد را در یک جامه کفن می‌کرده و سپس می‌گفت: «کدام یک از ایشان بیشتر قرآن فراگرفته است؟» و بسوی هر کدام که اشاره می‌شد، او را پیشتر در لحد می‌گذاشت. و گفت: «من بر ایشان شاهدم.» و فرمود که با اجساد خون‌آلود دفن شوند. پس نه بر ایشان نماز گزارده شد و نه هم غسل داده شدند.

١٣٤٨- وَأَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ جَابِرٍ

١٣۴٨ - اوزاعی به روایت از زُهری خبر داده‌است

ابْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِقَتْلَى أُحُدٍ: «أَيُّ هَؤُلَاءِ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ؟». فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى رَجُلٍ قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ قَبْلَ صَاحِبِهِ.

قَالَ جَابِرٌ: فَكُفِّنَ أَبِي وَعَمِّي فِي نَمِرَةٍ وَاحِدَةٍ. [راجع:۱۳۴۳]

وَقَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ كَثِيرٍ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرًا ﷺ.

که جابر ابن عبدالله رضی الله عنهما گفت:[۱] رسول الله ﷺ در مورد کشته‌شدگان احد می‌پرسید که: «کدام یک از ایشان قرآن را بیشتر فراگرفته است.» و چون به مردی اشاره می‌شد او را قبل از هم کفنِ او در قبر می‌گذارد.

جابر گفته است: پدر من و کاکای (عموی) من در یک چادر خط‌دار کفن کرده‌شدند. سلیمان بن کثیر گفته‌است: حدیث کرد مرا زهری و گفت: کسی که از جابر رضی الله عنه شنیده است، برایم روایت نمود.

۷۷- باب: الإِذْخِرِ وَالْحَشِيشِ فِي الْقَبْرِ

۱۳۴۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «حَرَّمَ اللَّهُ مَكَّةَ، فَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَا لِأَحَدٍ بَعْدِي، أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، لَا يُخْتَلَى خَلَاهَا، وَلَا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَلَا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا، وَلَا تُلْتَقَطُ لُقَطَتُهَا إِلَّا لِمُعَرِّفٍ». فَقَالَ الْعَبَّاسُ ﷺ: إِلَّا الْإِذْخِرَ لِصَاغَتِنَا وَقُبُورِنَا؟ فَقَالَ: «إِلَّا الْإِذْخِرَ». وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لِقُبُورِنَا وَبُيُوتِنَا؟

باب - ۷۷
اِذخِر و گیاه در قبر

۱۳۴۹ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند مکه را حرام گردانیده است. و برای هیچ کسی حلال نبوده‌است نه پیش از من و نه بعد از من، و (قتال در آن) فقط برای ساعتی از روز برای من حلال گردیده‌بود. پس گیاه آن چیده نشود و درخت آن بریده نشود و شکار آن رمانده نشود و گم شدهٔ کسی برداشته نشود، مگر کسی که آن را بشناساند.»

سپس عباس رضی الله عنه گفت: مگر اِذخِر که برای زرگران و قبرهایمان بدان احتیاج است.

آن حضرت فرمود: «مگر اِذخر».

ابوهریره رضی الله عنه که از پیامبر ﷺ روایت کرده،

۱-احادیث ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ در دیگر نسخ بخاری حدیث واحدی است و اینکه در حدیث ۱۳۴۸، آمده‌است که، (و اخبرنا الاوزاعی) یعنی اوزاعی ما را خبر داد. اگر این، قول امام بخاری دانسته شود، وی بی‌واسطه از اوزاعی سماع حدیث ندارد و اگر آن را قول عبدالله (بن مبارك) بگیریم که امام بخاری بواسطهٔ محمد بن مقاتل از وی حدیث کرده‌است، وی بواسطهٔ لیث ابن سعد از ابن شهاب زهری حدیث دارد. و زهری نیز این حدیث را از جابر بی‌واسطه نشنیده‌است. پس این حدیث منقطع می‌نماید. و این اضطراب را امام بخاری در آخر حدیث که زهری گفته‌است: حدیث کرد مرا کسی که از جابر بن عبدالله رضی الله عنه شنیده است، مرفوع روایت کرده است.

وَقَالَ أَبَانُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ : مِثْلَهُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : لِقَيْنِهِمْ وَبُيُوتِهِمْ . [انظر: ١٥٨٧خ ، ١٨٣٣دث ، ١٨٣٤ط ، ٢٠٩٠دث ، ٢٤٣٣خ ، ٢٧٨٣د ، ٢٨٢٥د ، ٣٠٧٧د ، ٣١٨٩ط ، ٤٣١٣د عن مجاهد مرسلاً ، وانظر في الإيمان ، باب : ٤١ وفي البيوع ، باب ٢٨. أخرجه مسلم: ١٣٥٣ بزيادة « يوم الفتح ولا هجرة »، وأما قطعة الفتح ولا هجرة ففي الإمارة (٨٥)]

گفته‌است: - برای قبرها و خانه‌هایمان - (عوض برای زرگران و جهت قبرهایمان).
اَبان بن صالح، از حسن بن مسلم از صَفیّة بنت شیبة، روایت کرده که وی از پیامبر ﷺ مثل آن را شنیده‌است. و مجاهد، از طاوس، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌است که: برای آهنگران و خانه‌های ایشان.

٧٨- باب: هَلْ يُخْرَجُ الْمَيِّتُ مِنَ الْقَبْرِ وَاللَّحْدِ لِعِلَّةٍ

باب - ۷۸
آیا مرده به سببی از قبر و لحد بیرون آورده شود؟

١٣٥٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ حُفْرَتَهُ ، فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ ، فَوَضَعَهُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ، وَنَفَثَ عَلَيْهِ مِنْ رِيقِهِ ، وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ ، فَاللَّهُ أَعْلَمُ ، وَكَانَ كَسَا عَبَّاسًا قَمِيصًا .

قَالَ سُفْيَانُ : وَقَالَ أَبُو هَارُونَ : وَكَانَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَمِيصَانِ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلْبِسْ أَبِي قَمِيصَكَ الَّذِي يَلِي جِلْدَكَ . قَالَ سُفْيَانُ : فَيُرَوْنَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَلْبَسَ عَبْدَاللَّهِ قَمِيصَهُ ، مُكَافَأَةً لِمَا صَنَعَ . [أخرجه مسلم (٢٧٧٣)]

۱۳۵۰ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ به سوی عبدالله بن اُبی (منافق) رفت که جسد وی در حُفره دفن شده بود و دستور داد، و بیرون آورده‌شد. آن حضرت او را بر روی زانوهای خود نهاد و با آب دهان خود بر وی دمید و پیراهن خود را بر وی پوشانید. خدا داناتر است (سبب آن را و شاید بدان سبب) که عبدالله بن ابی برای عباس پیراهنی داده بود.
و سفیان می‌گوید که ابوهارون گفته است: رسول الله ﷺ دو پیراهن بر تن کرده‌بود. پسر عبدالله به آن حضرت گفته‌بود: یا رسول الله، پدرم را از همان پیراهنت بپوشان که با جلد بدن تو تماس دارد.
سفیان گفته‌است: مردم می‌پندارند که پیامبر ﷺ بدان سبب پیراهن خود را بر عبدالله پوشانید تا آنچه را او (با عباس) کرده بود، جبران کند.

١٣٥١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : أَخْبَرَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْمُعَلِّمُ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا حَضَرَ أُحُدٌ ، دَعَانِي أَبِي مِنَ اللَّيْلِ ، فَقَالَ : مَا أُرَانِي إِلَّا مَقْتُولًا

۱۳۵۱ - از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: آنگاه که در جنگ احد حاضر شدم، پدرم شبانگاه مرا نزد خود خواند و گفت: من خودم را (در این جنگ)

فِي أوَّلِ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، وَإنِّي لا أتْرُكُ بَعْدِي أعَزَّ عَلَيَّ مِنْكَ غَيْرَ نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإنَّ عَلَيَّ دَيْنًا، فَاقْضِ، وَاسْتَوْصِ بِأخَوَاتِكَ خَيْرًا. فَأصْبَحْنَا، فَكَانَ أوَّلَ قَتِيلٍ، وَدُفِنَ مَعَهُ آخَرُ فِي قَبْرٍ، ثُمَّ لَمْ تَطِبْ نَفْسِي أنْ أتْرُكَهُ مَعَ الآخَرِ، فَاسْتَخْرَجْتُهُ بَعْدَ سِتَّةِ أشْهُرٍ، فَإذَا هُوَ كَيَوْمِ وَضَعْتُهُ هُنَيَّةً، غَيْرَ أُذُنِهِ. [انظر: ۱۳۵۲]

کشته شده می‌بینم، و نخستین کسی که از یاران پیامبر ﷺ کشته شود من می‌باشم و من پس از خود کسی را عزیزتر از تو وانمی‌گذارم بجز ذات رسول الله ﷺ.
البته مرا بر تو دینی است که باید اداکنی، و آن اینکه با خواهران خود رابطهٔ نیک داشته باشی. و چون بامداد فرارسید. نخستین کشته عبدالله بود، و او با کسی دیگر در قبر دفن شد. سپس خوشم نیامد که او را با دیگری در قبر گذارم، پس از شش ماه، او را از قبر بیرون آوردم. وی به همان وضعی بود که در آن روز در قبر گذاشته شده بود بجز آنکه گوش وی اندکی تغییر کرده بود.

۱۳۵۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ ابْنِ أبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: دُفِنَ مَعَ أبِي رَجُلٌ، فَلَمْ تَطِبْ نَفْسِي حَتَّى أخْرَجْتُهُ، فَجَعَلْتُهُ فِي قَبْرٍ عَلَى حِدَةٍ. [راجع: ۱۳۵۱]

۱۳۵۲ - از جابر رضی الله عنهما روایت است که گفته است: مردی با پدرم دفن گردید، نفس من را خوش نیامد تا آنکه وی را از قبر بیرون آوردم و در قبری جدا دفن کردم.

۷۹- بَاب: اللَّحْدِ وَالشَّقِّ فِي الْقَبْرِ

باب - ۷۹
لحد و شکافت راست در قبر

۱۳۵۳ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أخْبَرَنَا اللَّيْثُ ابْنُ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبِ ابْنِ مَالِكٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أيُّهُمْ أكْثَرُ أخْذًا لِلْقُرْآنِ». فَإذَا أُشِيرَ لَهُ إلَى أحَدِهِمَا قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ، فَقَالَ: «أنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَأمَرَ بِدَفْنِهِمْ بِدِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُغَسِّلْهُمْ. [راجع: ۱۳۴۳]

۱۳۵۳ - از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ دو نفر از کشتگان احد را یکجا دفن و سپس می‌گفت: «کدام یک از ایشان قرآن بیشتر فراگرفته است.» و چون به سوی هریک از ایشان اشاره می‌شد، آن حضرت او را پیشتر در لحد می‌گذارد و می‌گفت: «من بر ایشان در روز قیامت شاهد می‌باشم». و آن حضرت دستور داد که با خونهای خویش دفن شوند و شسته نشوند.

۸۰- باب: إِذَا أَسْلَمَ الصَّبِيُّ فَمَاتَ، هَلْ يُصَلَّى عَلَيْهِ،

وَهَلْ يُعْرَضُ عَلَى الصَّبِيِّ الإِسْلامُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ، وَشُرَيْحٌ، وَإِبْرَاهِيمُ، وَقَتَادَةُ: إِذَا أَسْلَمَ أَحَدُهُمَا فَالْوَلَدُ مَعَ الْمُسْلِمِ.

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا مَعَ أُمِّهِ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَلَمْ يَكُنْ مَعَ أَبِيهِ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ.

وَقَالَ: «الإِسْلامُ يَعْلُو وَلا يُعْلَى».

۱۳۵۴- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُمَرَ انْطَلَقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي رَهْطٍ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ الْحُلُمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لابْنِ صَيَّادٍ: «تَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ. فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ». فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا تَرَى». قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ». ثُمَّ قَالَ

باب - ۸۰

اگر کودکی مسلمان شود و در کودکی بمیرد آیا بر وی نماز گزارده شود و آیا بر کودک اسلام عرضه شود.

و حسن و شُریح و ابراهیم و قتاده گفته‌اند: اگر یکی از پدر و مادر اسلام بیاورد، فرزند با همان کس است که اسلام آورده‌است. و ابن عباس رضی الله عنهما با مادر خود می‌زیست که در زمرهٔ مستضعفین بود و با پدر خود نمی‌زیست که بر دین قوم خود (مشرک) بود. و گفته است: «اسلام برتر است نه فرودتر» (فرزند را به سوی خود می‌کشاند.)

۱۳۵۴ - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: عمر رضي الله عنه در گروهی از مردم با پیامبر ﷺ به سوی ابن صَیّاد[1] روانه شدند و او را دیدند که با کودکان دیگر در نزدیکی قلعهٔ بنی مغاله بازی می‌کند. در آن وقت ابن صیّاد به سن بلوغ نزدیک شده بود. ابن صیّاد (از آمدن آن حضرت) آگاه نشد تا آنکه آن حضرت دست خویش را بر وی زد و به او گفت: «آیا گواهی می‌دهی که من فرستادهٔ خدا هستم؟» ابن صیّاد به سوی آن حضرت نگریست و گفت: «گواهی می‌دهم که تو رسول ناخوانان عرب می‌باشی»[2] سپس به پیامبر ﷺ گفت: «آیا گواهی می‌دهی که من فرستادهٔ خدا می‌باشم» آن حضرت دروغش را رد کرد و گفت: «من به خدا و پیامبران او ایمان آوردم» و سپس به او گفت: «چه می‌بینی؟» ابن صیّاد گفت: نزد

۱-امام احمد از طریق جابر روایت کرده که سبب رفتن آن حضرت نزد ابن صیّاد آن بود که شنیده می‌شد در قوم یهود پسری متولد شده که علامات دجال دارد.

۲-اهل مکه را اُمی (ناخوان) می‌گفتند؛ زیرا نام مکه (اُمّ القری) برد و از سوی دیگر جهال یهود بر این باور بودند که در میان اهل مکه کتاب آسمانی نمانده است و همچنان مانده‌اند که از مادر زاده‌اند. (تیسیر القاری).

لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا». فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ. فَقَالَ: «اخْسَأْ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ». فَقَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ». [انظر: ۳۰۵۵د، ۶۱۷۳د، ۶۶۱۸ح. اخرجه مسلم: ۲۹۳۰]

من دروغگو می‌آید. پیامبر ﷺ گفت: «کار بر تو آشفته و درهم شده است.» و سپس پیامبر ﷺ فرمود: «من (برای امتحان تو) چیزی را در دل گذرانیده‌ام.» ابن صیّاد گفت: آن دخ (یعنی دود) است.[1] آن حضرت فرمود: «دورشو، تو در گمراهی می‌مانی و از حد خود نمی‌گذری (یعنی تو به این مقام نمی‌رسی که از وحی ویژهٔ انبیاء آگاهی شوی).»
عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، مرا بگذار تا سر از تنش جدا کنم. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر او همان (دجال) باشد، تو نمی‌توانی بر او چیره شوی و اگر نباشد، از کشتنش خیری به تو نمی‌رسد.»[2]

۱۳۵۵- وَقَالَ سَالِمٌ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنَ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ
وَقَالَ مَعْمَرٌ: رَمْزَةٌ. [انظر: ۲۶۳۸د، ۳۰۳۳د، ۳۰۵۶د، ۶۱۷۴د. اخرجه مسلم: ۲۹۳۱]

۱۳۵۵ - سالم گفته است: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: پس از این واقعه، رسول الله ﷺ و اُبی بن کعب به سوی نخلستانی رفتند که ابن صیّاد در آن می‌زیست تا در حالت غفلت از وی چیزی بشنوند، قبل از آنکه ابن صیاد ایشان را ببیند. پیامبر ﷺ ابن صیاد را در حالی دید که در زیر چادری خوابیده بود و آواز نهانی ای از وی برمی‌آمد که دانسته نمی‌شد.
مادر ابن صیّاد رسول الله ﷺ را دید که خودش را در میان درختان پنهان کرده است، وی به ابن صیّاد گفت: ای صاف - و آن اسم ابن صَیّاد بود - محمد آمده‌است. ابن صیّاد از خواب پرید. پیامبر ﷺ گفت: «اگر مادرش او را می‌گذاشت، وضعیت خودش را نمودار می‌کرد». و شعیب در حدیث خود گفته‌است: فَرَضَهُ، زَمْزَمَةٌ و (اسحاق کلبی) و عُقَیل گفته است: رَمْرَمَةٌ. و مَعْمَر گفته اند: رَمْزَةٌ (کلماتی است که آواز خفه را معنی می‌دهد).

۱-در تیسیر القاری گفته شده که در بعضی نسخ بخاری این عبارت آمده: قالَ ابوعبدالله: أراد أن يقول الدخان فلم يمكنه لأنه كان في لسانه شيء. یعنی ابن صیاد می‌خواست که «دخان» بگوید، او را ممکن نشد و بر زبانش چیزی (بندش) آمد؛ زیرا آن حضرت سورهٔ (دخان) را در دل گذرانده بود و او نتوانست بدان راه یابد.
۲-هر چند ابن صیاد دعوی رسالت کرد، آن حضرت نخواست او را بکشد؛ زیرا می‌دانست که وی خودش را رسوا می‌کند و یا اینکه نابالغ بود.

۱۳۵۶- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، وَهُوَ ابْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ﷺ فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَطِعْ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». [انظر: ۵۶۵۷]

۱۳۵۶ - از انس ﷺ روایت است که گفت: پسری یهودی که پیامبر ﷺ را خدمت می‌کرد مریض شد. پیامبر ﷺ به عیادتش رفت و نزدیک سر او نشست و به او گفت: «اسلام بیاور». وی به سوی پدر خود نگریست که نزدیک وی نشسته بود. پدرش به او گفت: از ابوالقاسم ﷺ اطاعت کن. وی مسلمان شد. پیامبر ﷺ بیرون آمد در حالی که می‌گفت: «ستایش خدایی را که او را از آتش دوزخ نجات داد.»

۱۳۵۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: كُنْتُ أَنَا وَأُمِّي مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ، أَنَا مِنَ الْوِلْدَانِ وَأُمِّي مِنَ النِّسَاءِ. [انظر: ۴۵۸۷، ۴۵۸۸، ۴۵۹۷]

۱۳۵۷ - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: من و مادرم در زمرهٔ (مسلمانان) ناتوان (در مکه) بودیم. من در زمرهٔ پسران و مادرم در زمرهٔ زنان (ناتوان) بود.[1]

۱۳۵۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: يُصَلَّى عَلَى كُلِّ مَوْلُودٍ مُتَوَفًّى وَإِنْ كَانَ لِغَيَّةٍ، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ وُلِدَ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ، يَدَّعِي أَبَوَاهُ الْإِسْلَامَ، أَوْ أَبُوهُ خَاصَّةً، وَإِنْ كَانَتْ أُمُّهُ عَلَى غَيْرِ الْإِسْلَامِ، إِذَا اسْتَهَلَّ صَارِخًا صُلِّيَ عَلَيْهِ، وَلَا يُصَلَّى عَلَى مَنْ لَا يَسْتَهِلُّ، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ سِقْطٌ، فَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ

۱۳۵۸ - از ابن شهاب روایت است که گفت: بر هر نوزادی که به هنگام ولادت می‌میرد، نماز جنازه گزارده شود، هر چند آن کودک زنازاده باشد، زیرا بر فطرت اسلام زاده شده و پدر و مادرش مسلمان هستند، یا اینکه خاص پدرش مسلمان باشد، هر چند مادرش غیر مسلمان باشد.

هر گاه نوزاد در وقت زایمان آواز برآورد، بر وی نماز گزارده شود، و بر کودکی که آواز برنیاورده است، نماز گزاده نشود. زیرا خلقتش ناتمام مانده است. و همانا ابوهریره ﷺ می‌گفت که پیامبر ﷺ فرموده است: «هیچ مولودی نیست مگر اینکه بر فطرت اسلام زاده می‌شود لیکن پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجوسی بار می‌آورند، چنانکه حیوان بچه‌ای می‌زاید که خلقتش کامل است. آیا در آن عیب و نقص جسمی

۱-یعنی در زمرهٔ مسلمانانی بودند که مورد آزار و اذیت مشرکان مکه قرار می‌گرفتند و بخاطر ناتوانی و ممانعت کفار، نمی‌توانستند مهاجرت کنند (تیسیرالقاری)

جَدْعَاءَ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾. الآيَةَ . [الروم: ۳۰] [انظر: ۱۳۵۹، ۱۳۸۵، ۴۷۷۵، ۶۵۹۹، ۶۵۹۹. اخرجه مسلم: ۲۶۵۸]

مشاهده می‌کنید؟»

سپس ابو هریره رضی الله عنه می‌گفت: «آفرینش خدا که آفرید مردم را بر آن، تغییری نیست آفرینش خدا را. این است دین استوار». «الروم: ۳۰)

۱۳۵۹- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾. [الروم: ۳۰] [راجع: ۱۳۵۸. اخرجه مسلم: ۲۶۵۸]

۱۳۵۹ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ مولودی نیست مگر آنکه بر فطرت (اسلام) زاده می‌شود و اما پدر و مادرش او را یهودی و مسیحی یا مجوسی بار می‌آورند، چنانکه حیوان بچه‌ای می‌زاید که خلقتش کامل است، آیا در آن عیب و نقص جسمی مشاهده می‌کنید؟»

سپس ابوهریره رضی الله عنه می‌گفت: «آفرینش خدا که آفرید مردم را بر آن، تغییری نیست آفرینش خدا را. این است دین استوار.» (الروم: ۳۰)

۸۱- باب: إِذَا قَالَ الْمُشْرِكُ عِنْدَ الْمَوْتِ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ

باب - ۸۱
اگر مشرک به هنگام مرگ بگوید: لا اله الا الله

۱۳۶۰- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلِ ابْنَ هِشَامٍ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمِّ، قُلْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ

۱۳۶۰ - از سَعید بن مَسَّیب روایت است که پدر وی گفت: آنگاه که مرگ ابوطالب فرا رسید، رسول الله ﷺ نزد وی رفت و دید که ابوجهل ابن هشام و عبدالله بن ابی اُمیّه بن مُغیره نزد او می‌باشند.

رسول الله ﷺ به ابوطالب گفت: «ای، عم، لا اله الا الله بگوی، کلمهٔ که از تو به نزد خداوند گواهی دهم». ابوجهل و عبدالله بن اُمیّه گفتند:

ای ابوطالب، آیا از دین عبدالمُطّلب اعراض می‌کنی؟ و رسول الله ﷺ پیوسته (کلمهٔ توحید را) بر وی عرضه می‌کرد، لیکن آن دو نفر همان گفتهٔ خویش را تکرار می‌کردند تا آن که ابوطالب در پایان سخنان ایشان گفت که: وی بر دین عبدالمطلب است. و از آن ابا ورزید که بگوید: لا اله الا الله. و

عَبْدالمُطَّلِب . وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾ . الآيَةَ .

[التوبة:۱۱۳] [انظر: ۳۸۸٤، ٤٦٧٥، ٤٧٧٢، ٦٦٨١ . أخرجه مسلم: ٢٤]

سپس رسول الله ﷺ گفت: «آگاه باش که به خدا سوگند برای تو آمرزش می‌خواهم تا وقتی که از آن منع نشوم».

سپس خدای تعالی در مورد ایشان این آیه را فرود آورد: «نباشد مر پیغمبر را ...»، «التوبة: ۱۱۳» [۱]

۸۲- باب: الْجَرِيدِ عَلَى الْقَبْرِ

وَأَوْصَى بُرَيْدَةُ الأَسْلَمِيُّ أَنْ يُجْعَلَ فِي قَبْرِهِ جَرِيدَانِ .

وَرَأَى ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عنهما فُسْطَاطًا عَلَى قَبْرِ عَبْدِالرَّحْمَنِ فَقَالَ: انْزِعْهُ يَا غُلامُ ، فَإِنَّمَا يُظِلُّهُ عَمَلُهُ .

وَقَالَ خَارِجَةُ بْنُ زَيْد: رَأَيْتُنِي ، وَنَحْنُ شُبَّانٌ فِي زَمَنِ عُثْمَانَ ﷺ ، وَإِنَّ أَشَدَّنَا وَثْبَةً الَّذِي يَثِبُ قَبْرَ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ ، حَتَّى يُجَاوِزَهُ .

وَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ حَكِيمٍ: أَخَذَ بِيَدِي خَارِجَةُ ، فَأَجْلَسَنِي عَلَى قَبْرٍ ، وَأَخْبَرَنِي عَنْ عَمِّهِ يَزِيدَ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: إِنَّمَا كُرِهَ ذَلِكَ لِمَنْ أَحْدَثَ عَلَيْهِ .

وَقَالَ نَافِعٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عنهما يَجْلِسُ عَلَى الْقُبُورِ .

باب - ۸۲
شاخ بی‌برگ بر قبر

و بُریدهٔ اسلمی وصیت کرد که دو شاخ بی‌برگ بر قبر او بگذارند. و چون ابن عمر رضی‌الله‌عنهما بر قبر (عبدالرحمن بن ابوبکر) خیمهٔ پشمی را دید گفت: ای پسر، خیمه را دور کن، فقط عمل اوست که بر وی سایه می‌افکند.

و خارجه بن زید گفته است: من در روزگار خلافت عثمان رضی‌الله‌عنه جوان بودم و می‌دیدم که ورزیده‌ترین ما کسی بود که می‌توانست از روی قبر عثمان بن مظعون خیز بزند تا آن که از آن بگذرد.

و عثمان بن حکیم گفت: خارجه دستم را گرفت و مرا بر قبری نشاند و از عموی خویش یزید بن ثابت روایت کرد که گفته است:

«نشستن بر قبر مکروه نیست، مگر کسی که بر آن وضو بشکند و نافع گفته است. ابن عمر رضی‌الله‌عنهما بر روی قبرها می‌نشست». [۲]

۱۳۶۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

۱۳۶۱- از ابن عباس رضی‌الله‌عنه روایت است پیامبر ﷺ بر دو قبری گذشت که مرده‌های آن عذاب می‌شدند.

۱- روا نبود پیغامبر را و نه مسلمانان را که طلب آمرزش کنند برای مشرکان اگر چه خویشاوند باشند. بعد از آن که ظاهر شد ایشان را که آن گروه اهل دوزخ‌اند. (التوبة: ۱۱۳).

۲- مرویست از ابی هریره که گفت: اگر بنشینم بر اخگر که بسوزد مرا، دوست‌تر دارم که بر قبر بنشینم. و کرمانی از ابن بسطان نقل کرده که بول و غایط قبیح‌تر است از آن که آن را مکروه گویند (تیسیر القاری).

رَضي اللهُ عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ مَرَّ بِقَبْرَيْنِ يُعَذَّبَان ، فَقَالَ: «إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَان ، وَمَا يُعَذَّبَان فِي كَبِير ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لا يَسْتَتِرُ مِنَ البَوْلِ ، وَأَمَّا الآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ أَخَذَ جَرِيدَةً رَطْبَةً فَشَقَّهَا بِنِصْفَيْنِ ، ثُمَّ غَرَزَ فِي كُلِّ قَبْرٍ وَاحِدَةً ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّه ، لِمَ صَنَعْتَ هَذَا ؟ فَقَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا». [راجع:٢١٦ . أخرجه مسلم: ٢٩٢]

آن حضرت فرمود: «همانا آنها عذاب می‌شوند، لیکن به خاطر گناه بزرگی عذاب نمی‌شوند. یکی از آنها از آلوده شدن به ادرار خودش را حفظ نمی‌کرد، و دیگری سخن‌چینی می‌کرد». سپس آن حضرت شاخی بی‌برگ و تَر را گرفت و آن را دو نیمه کرد و هر یک از آن را بر یکی از قبرها خلانید. گفتند: یا رسول اللّه، چرا چنین کردی؟

فرمود: «امید است که از عذاب‌شان کاسته شود مادامی که شاخ‌ها خشک نشوند».

٨٣- باب: مَوْعِظَةِ الْمُحَدِّثِ عِنْدَ الْقَبْرِ ، وَقُعُودِ أَصْحَابِهِ حَوْلَهُ .

﴿يَخْرُجُونَ مِنَ الأَجْدَاثِ﴾ [المعارج: ٤٣]: الأَجْدَاثُ الْقُبُورُ .

﴿بُعْثِرَتْ﴾ [الانفطار: ٤]: أُثِيرَتْ ، بَعْثَرْتُ حَوْضِي ،

أَيْ: جَعَلْتُ أَسْفَلَهُ أَعْلاهُ . الإِيفَاضُ الإِسْرَاعُ .

وَقَرَأَ الأَعْمَشُ: ﴿إِلَى نَصْبٍ﴾ [المعارج: ٤٣]: إِلَى شَيْءٍ مَنْصُوبٍ يَسْتَبِقُونَ إِلَيْهِ ، وَالنُّصْبُ وَاحِدٌ ، وَالنَّصْبُ مَصْدَرٌ .

﴿يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ [ق: ٤٢]: مِنَ الْقُبُورِ .

أَيْ: جَعَلْتُ أَسْفَلَهُ أَعْلاهُ . الإِيفَاضُ الإِسْرَاعُ .

وَقَرَأَ الأَعْمَشُ: ﴿إِلَى نَصْبٍ﴾ [المعارج: ٤٣]: إِلَى

باب - ٨٣
گفتار واعظ بر سر قبر و نشستن یارانش در اطراف او

«روزی که از - اجداث - بیرون می‌آیند» اجداث - یعنی قبرها، «بُعْثِرَت» (سورۀ الانفطار: آیه: ۴) از - أُثِيْرَتْ - است[۱] یعنی برانگیخته شدن. و در لفظ - (بَعْثَرْتُ حَوْضِيْ) چنین معنی دارد: حوض را زیر و رو کردم.

- ایفاض - (در آیه: كَأَنَّهُمْ اِلَی نُصُبٍ یوفضون) به معنی شتاب است.[۲] و در قرائت اعمش «اِلَی نَصْب» است. یعنی شتاب می‌کنند به سوی چیزی که برای عبادت برقرار شده است. و لفظ - نُصُبُ - (به ضم نون) صیغۀ واحد است و لفظ - نَصب - (به فتح نون) مصدر است.

«يَومُ الخُرُوج» (در سورۀ: ق، آیه: ۴۲) یعنی بر آمدن از قبرهاست.[۳]

۱- «و اذا القُبُور بُعْثِرَتْ» یعنی وقتی که گورها شکافته شود.

۲- «يَومُ يَخْرُجُون مِنَ الأَجْداثِ سراعاً كَأَنَّهُمْ إِلىٰ نُصُبٍ يُوفِضُون» روزی که برآیند از گور شتابان. گویا ایشان به سوی نشانۀ می‌دوند. (المعارج: ۴۳)

۳- «يَوْمُ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بالحق ذالك يَومُ الخُرُوج» روزی که بشنوند نعرۀ تند را، به غیر تردد و آن روز، روز برآمدن است. (ق: ۴۲)

شَيْءٍ مَنْصُوبٍ يَسْتَبِقُونَ إِلَيْهِ ، وَالنُّصْبُ وَاحِدٌ ، وَالنَّصْبُ مَصْدَرٌ.

﴿يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ [ق: ٤٢]: مِنَ الْقُبُورِ .

﴿يَنْسِلُونَ﴾ [يس: ٥١]: يَخْرُجُونَ .

«یَنْسِلُونَ» [در سورهٔ: یس آیه: ۵۱ به معنی بیرون آمدن است][1]

۱۳۶۲- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ ، فَنَكَّسَ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ ، إِلا كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَإِلا قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ ؟ قَالَ: «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ الشَّقَاوَةِ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ . الآيَةَ . [الليل :٥] [انظر: ٤٩٤٥ ، ٤٩٤٦ ، ٤٩٤٧ ، ٤٩٤٨ ، ٦٢١٧ ، ٦٦٠٥ ، ٧٥٥٢ . اخرجه مسلم: ٢٦٤٧]

۱۳۶۲- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: ما در گورستان بَقیعُ الغَرقَدْ در جنازه‌ای بودیم. پیامبر ﷺ نزد ما آمد و بنشست. ما هم پیرامون وی نشستیم. آن حضرت عصایی در دست داشت و سر خویش را فرو افکند و با آن عصا زمین را می‌خراشید. سپس فرمود: «هیچ یکی از شما نیست، هیچ نفس منفوسه‌ای نیست مگر آن که جایگاه وی در بهشت و دوزخ نوشته شده است، مگر آن که نوشته شده است که: بدبخت است، یا نیک بخت».

مردی گفت: یا رسول اللّه، آیا اعتماد نکنیم بر آنچه بر ما نوشته شده است و ترک عمل کنیم، پس کسی از ما که از اهل نیک‌بختی است به سوی نیک‌بختی روی می‌آورد و کسی از ما که از اهل بدبختی است به سوی بدبختی روی می‌آورد؟

آن حضرت فرمود: «اما اهل نیک بختی، برای وی عمل نیک آسان می‌شود، و اما اهل بدبختی، برای وی عمل بد آسان می‌شود». و آن حضرت سپس خواند:

«و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود» (سوره اللیل: ۵)

٨٤- بَابُ: مَا جَاءَ فِي قَاتِلِ النَّفْسِ

باب - ۸۴
آنچه در مورد خودکشی آمده است

١٣٦٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ ﷺ ، عَنِ

۱۳۶۳ - از ثابت بن ضَحّاک رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که از روی قصد و دروغ به

۱- و نُفِخَ فی الصُّورِ فاذا هم مِنَ الاجدَاثِ إلي ربِّهِمْ ينسلون» و دمیده شود در صور پس ناگهان ایشان از قبرها به سوی پروردگار خویش بشتابند. (یس: ۵۱).

النَّبيِّ ﷺ قال: «مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الإسْلامِ، كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا، فَهُوَ كَمَا قال. وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ، عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ». [انظر: ٤١٧١، ٤٨٤٣، ٦٠٤٧، ٦١٠٥، ٦٦٥٢. أخرجه مسلم: ١١٠ مطولاً]

دینی که غیر از اسلام است سوگند یاد کند چنان است که گفته است و کسی که با آهن (کارد) خودش را می‌کشد، با همان چیز در آتش دوزخ عذاب می‌گردد».

١٣٦٤- وَقَالَ حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنِ الْحَسَنِ: حَدَّثَنَا جُنْدَبٌ ﷺ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، فَمَا نَسِينَا، وَمَا نَخَافُ أَنْ يَكْذِبَ جُنْدَبٌ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قال: «كَانَ بِرَجُلٍ جِرَاحٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ اللَّهُ: بَدَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». [انظر: ٣٤٦٣. أخرجه مسلم: ١١٣ مطولاً و بدون ذكر «بدرني عبدي»]

۱۳۶۴ - حجاج بن منهال گفته است: جریر بن حازم می‌گوید که حَسَنْ گفته است:

«جُنْدَب رضی الله عنه در همین مسجد (بصره) ما را حدیث کرد و ما آن را فراموش نکرده‌ایم، و نه از آن ترس داریم که جُندب از پیامبر ﷺ دروغ روایت کرده است، چنان که آن حضرت فرمود: «مردی جراحت داشت و خودش را کشت، خداوند عزوجل فرمود: بندهٔ من که در کشتن خود شتاب کرد، من بهشت را بر وی حرام گردانیدم».

١٣٦٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «الَّذِي يَخْنُقُ نَفْسَهُ يَخْنُقُهَا فِي النَّارِ، وَالَّذِي يَطْعُنُهَا يَطْعُنُهَا فِي النَّارِ». [انظر: ٥٧٧٨. أخرجه مسلم: ١٠٩ مطولاً باختلاف]

۱۳۶۵ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که خودش را خفه کند، خودش را در آتش دوزخ خفه می‌کند و کسی که خودش را نیزه بزند، خودش را در آتش دوزخ نیزه می‌زند».

٨٥- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الصَّلاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَالاسْتِغْفَارِ لِلْمُشْرِكِينَ.

رَوَاهُ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٢٦٩].

باب - ۸۵
آنچه از نماز جنازه بر منافقین و آمرزش بر مشرکین مکروه شده است

و ابن عمر رضی‌اللّه‌عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

١٣٦٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّهُ قال: لَمَّا مَاتَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، دُعِيَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَثَبْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّي عَلَى ابْنِ أُبَيٍّ، وَقَدْ قال:

۱۳۶۶ - از عبداللّه ابن عباس روایت است که عمر بن خطّاب رضی الله عنه گفته: «آنگاه که عبداللّه بن اُبَی ابن سلول مرد، از رسول اللّه ﷺ خواسته شد که بر وی نماز بگزارد. آنگاه که رسول اللّه ﷺ ایستاد و به سوی وی رفت، من با شتاب بلند شدم و به او گفتم: یا رسول اللّه، آیا بر ابن اُبَی نماز می‌گزاری؟ در حالی

يَوْمَ كَذَا وكَذَا : كَذَا وكَذَا ؟ أعَدِّدُ عَلَيْه قَوْلَهُ : فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللّه ﷺ وقَالَ : « أخِّرْ عَنِّي يَا عُمَرُ » . فَلَمَّا أكْثَرْتُ عَلَيْه ، قال : « إنِّي خُيِّرْتُ فَاخْتَرْتُ ، لَوْ أعْلَمُ أنِّي إنْ زِدْتُ عَلَى السَّبْعِينَ يُغْفَرْ لَهُ لَزِدْتُ عَلَيْهَا » . قال : فَصَلَّى عَلَيْه رَسُولُ اللّه ﷺ ثُمَّ انْصَرَفَ ، فَلَمْ يَمْكُثْ إلا يَسِيرًا حَتَّى نَزَلَت الآيَتَانِ مِنْ بَرَاءَةٌ : ﴿وَلا تُصَلِّ عَلَى أحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أبَدًا - إلى - وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ . [براءة : ۸۰] قَالَ : فَعَجِبْتُ بَعْدُ مِنْ جُرْأتِي عَلَى رَسُولِ اللّه ﷺ يَوْمَئذ ، وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ . [انظر: ۴۶۷۱]

که در روز چنین و چنان، چنین و چنان گفته بودی. و من گفته‌های او را بر او برشمردم. رسول اللّه ﷺ تبسم کرد و گفت: «از من دور شو یا عمر!» و چون به آن حضرت بیشتر گفتم، فرمود: «من (برای آمرزش خواستن و یا آمرزش نخواستن) مخیّر گردانیده شدم و من آمرزش را اختیار کردم، و اگر بدانم که بیش از هفتاد بار آمرزش بخواهم، بخشیده می‌شود، البته بر آن می‌افزایم».

عمر رضی الله عنه گفت: سپس رسول اللّه ﷺ بر وی نماز گزارد و بعد از نماز برگشت، اندکی درنگ کرد و سپس این دو آیه از سورهٔ برائت نازل گردید:

«نماز مگزار بر هیچ یک از ایشان که بمیرد، هرگز - تا - ایشان فاسقانند» (براءة: ۸۰)

عمر رضی الله عنه می‌گوید: پس از آن روز، من از جرأت خود در برابر رسول اللّه ﷺ تعجب کردم.

۸۶- باب: ثَنَاء النَّاسِ عَلَى الْمَيِّتِ

باب - ۸۶ ستودن مردم مرده را

۱۳۶۷- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قال: سَمِعْتُ أنَسَ ابْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَجَبَتْ » . ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًا ، فَقَالَ : « وَجَبَتْ » . فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه : مَا وَجَبَتْ ؟ قال : « هَذَا أثْنَيْتُمْ عَلَيْه خَيْرًا ، فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ، وَهَذَا أثْنَيْتُمْ عَلَيْه شَرًا ، فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ ، أنْتُمْ شُهَدَاءُ اللّه في الأرْضِ » . [انظر: ۲۶۴۲ . اخرجه مسلم: ۹۴۹ مطولاً]

۱۳۶۷ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم بر جنازه‌ای گذشتند و از مرده به نیکی یاد کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «بر او واجب گشت». سپس بر جنازهٔ دیگری گذشتند و از مرده به بدی یاد کردند. آن حضرت فرمود: «بر او واجب گشت».

عمر بن خطّاب رضی الله عنه گفت: بر او چه واجب گشت؟ آن حضرت فرمود: «آن مرده را که به نیکی یاد کردید، بر او بهشت واجب گشت. و این مرده را که به بدی یاد کردید، دوزخ بر او واجب گشت. شما شاهدان خدا بر روی زمین هستید.»

۱۳۶۸- حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أبِي

۱۳۶۸ - از ابو الاسود روایت است که گفت: من به

الفُرَات ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْن بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي الأَسْوَد قال : قَدمْتُ الْمَدينَةَ ، وَقَدْ وَقَعَ بهَا مَرَضٌ ، فَجَلَسْتُ إِلَى عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ ﷺ ، فَمَرَّتْ بهمْ جَنَازَةٌ ، فَأُثْنيَ عَلَى صَاحبهَا خَيْرًا ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ : وَجَبَتْ ، ثُمَّ مُرَّ بأُخْرَى فَأُثْنيَ عَلَى صَاحبهَا خَيْرًا ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ : وَجَبَتْ . ثُمَّ مُرَّ بالثَّالثَة فَأُثْنيَ عَلَى صَاحبهَا شَرًا ، فَقَالَ : وَجَبَتْ . فَقَالَ أَبُو الأَسْوَد : فَقُلْتُ : وَمَا وَجَبَتْ يَا أَميرَ الْمُؤْمنينَ ؟ قال : قُلْتُ كَمَا قَال النَّبيُّ ﷺ : «أَيُّمَا مُسْلمٍ ، شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بخَيْرٍ ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ» . فَقُلْنَا : وَثَلاثَةٌ ، قَال : «وَثَلاثَةٌ» . فَقُلْنَا : وَاثْنَان ، قال : «وَاثْنَان» . ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحد . [انظر: ۲۶۴۳]

مدینه آمدم و در آنجا مرضی شیوع یافته بود، من به نزدیک عمر بن خطاب ﷺ نشستم، جنازه‌ای از برابر آنها گذشت. از صاحب جنازه به خوبی یاد شد. عمر ﷺ گفت: بر او واجب گشت. سپس جنازهٔ دیگری گذشت و از صاحب جنازه به خوبی یاد شد. وی گفت: بر او واجب گشت. سپس جنازهٔ سوم گذشت و از صاحب آن به بدی یاد شد. وی گفت: بر او واجب گشت.

من گفتم: چه واجب گشت بر او، ای امیر المؤمنین؟

وی گفت: من همان را گفتم که پیامبر ﷺ گفته است: «بر هر مسلمانی که چهار نفر به نیکی گواهی دهند، خداوند او را به بهشت داخل می‌گرداند».

ما گفتیم: اگر سه نفر گواهی دهند؟ فرمود: «همچنان است سه نفر». گفتیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ فرمود: «همچنان است دو نفر». سپس از گواهی یک نفر سؤال نکردم.

۸۷- باب: مَا جَاءَ فِي عَذَابِ الْقَبْرِ

وَقَوله تَعَالَى : ﴿إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلائكَةُ بَاسطُو أَيْديهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾ [الأنعام: ۹۳] هُوَ الْهَوَانُ ، وَالْهَوْنُ الرِّفْقُ . وَقَوْله جَلَّ ذكْرُهُ :

باب - ۸۷
آنچه در مورد عذاب قبر آمده است

و فرمودهٔ او تعالی: «وقتی که ظالمان در شداید مرگ باشند و فرشتگان دستهای خود را دراز می‌کنند، می‌گویند بیرون آورید روحهای خود را، امروز جزا داده خواهید شد عذاب رسوا کننده». [الانعام: ۹۳] ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است:

- اَلْهُون (کلمهٔ آخر آیهٔ مذکور) - اَلْهَوانُ - است که به معنی خواری است. و - اَلْهَون - (به فتح هاء) - رِفْق - است - که به معنی نرمی می‌باشد. و گفتهٔ خداوند جل ذکره:

﴿سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة:١٠١]

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ . النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [المؤمن: ٤٥ - ٤٦]

١٣٦٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضي الله عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أُتِيَ، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ [إبراهيم:٢٧].

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: بِهَذَا، وَزَادَ: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ . نَزَلَتْ فِي عَذَابِ الْقَبْرِ. [انظر: ٤٦٩٩ ر. أخرجه مسلم: ٢٨٧١]

١٣٧٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما أَخْبَرَهُ قَالَ: اطَّلَعَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أَهْلِ الْقَلِيبِ، فَقَالَ: «وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا». فَقِيلَ لَهُ: تَدْعُو أَمْوَاتًا؟ فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ، وَلَكِنْ لَا يُجِيبُونَ». [انظر: ٣٩٨٠ ر، ٤٠٢٦ ر]

١٣٧١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

«عذاب خواهیم کرد ایشان را دوبار، پس باز گردانیده شوند به سوی عذاب بزرگ». (التوبه: ۱۰۱)
و گفتهٔ او تعالی:

«و فرا گرفت به خویشان فرعون عذاب سخت. حاضر کرده می‌شوند بر آتش پگاه و شام و روزی که برپا شود قیامت، گوییم که در آورید خویشان فرعون را در سخت‌ترین عذاب». (المؤمن: ۴۵-۴۶)[1]

۱۳۶۹ - از براءبن عازب رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «آنگاه که مسلمان در قبر خویش نشانیده شود (فرشتگان) بر وی می‌آیند، و سپس وی (به کلمهٔ طیبهٔ) - لا اله الا اللّه، و محمّداً رسول اللّه - شهادت می‌دهد. و این موافق با قول خداوند است که می‌فرماید: - استوار می‌سازد خدا مسلمانان را به سخن درست». (ابراهیم: ۲۷)

محمّد بن بشار، از غُنْدُر، از شعبه همین را روایت کرده و افزوده است که آیهٔ «استوار می‌سازد، خدا مسلمانان را به سخن درست». دربارهٔ عذاب قبر نازل گردیده است.

۱۳۷۰ - از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از حال کشتگان چاه بدر[2] آگاه گردید و فرمود: «آیا وعدهٔ پروردگار خویش را حق یافتید؟» به آن حضرت گفته شد: «آیا مرده‌ها را صدا می‌زنی؟ آن حضرت فرمود: «شما از آنها شنواتر نیستید ولیکن آنها جواب نمی‌دهند».

۱۳۷۱ - از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ فرمود: «آنها اکنون می‌دانند

۱- مراد از حاضر شدن به آتش پگاه و شام، برزخ است؛ یعنی عذاب قبر. و جمهور بر این نظراند و مراد از این آیات عذاب قبر است (تیسیر القاری).

۲- مراد کافران قریش‌اند که در غزوهٔ بدر کشته شدند (تیسیر القاری).

قَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ الآنَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ حَقٌّ». وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾. [النحل: ۸۰] [انظر: ۳۹۷۸ ق، ۳۹۷۹ ر، ۳۹۸۱ ل. اخرجه مسلم: ۹۳۲ مطولاً «۲۶»]

که آنچه را به ایشان می‌گفتیم حق است».[1]
و خدای تعالی فرموده است:
«همانا تو نمی‌شنوانی مردگان را» (النحل: ۸۰).

۱۳۷۲- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ: سَمِعْتُ الأَشْعَثَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ يَهُودِيَّةً دَخَلَتْ عَلَيْهَا، فَذَكَرَتْ عَذَابَ الْقَبْرِ، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، فَقَالَ: «نَعَمْ، عَذَابُ الْقَبْرِ حَقٌّ». قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ صَلَّى صَلَاةً إِلَّا تَعَوَّذَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. [راجع: ۱۰۴۹. اخرجه مسلم: ۵۸۶ مطولاً بلفظ مختلف :واخرجه: ۹۰۳]

۱۳۷۲ - از مسروق روایت است که عایشه رضی‌اللّه‌عنها گفت: زنی یهودی نزد وی آمد و به او گفت: خداوند تو را از عذاب قبر نگهدارد. عایشه رضی‌اللّه‌عنها دربارهٔ عذاب قبر از رسول اللّه ﷺ سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «آری عذاب قبر هست».
عایشه رضی‌اللّه‌عنها گفت:
رسول اللّه ﷺ را ندیده‌ام مگر این که پس از هر نمازی که می‌گزارد، از عذاب قبر پناه می‌جست.

۱۳۷۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا تَقُولُ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيبًا، فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يَفْتَتِنُ فِيهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ ضَجَّةً. [راجع: ۸۶. أخرجه مسلم: ۹۰۵ مطولاً]

زَادَ غُنْدَرٌ: عَذَابُ الْقَبْرِ حَقٌّ.

۱۳۷۳ - از اسماء بنت ابی بکر رضی‌اللّه‌عنها روایت است که گفت: «رسول اللّه ﷺ به خطبه ایستاد و از عذاب قبر که آدمی بدان مواجه می‌شود یاد کرد و چون از این موضوع سخن گفت، مسلمانان فریاد سختی کشیدند».
غُندُر (به روایت از آن حضرت) گفته است: عذاب قبر حق است.

۱۳۷۴- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ، وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ، فَيُقْعِدَانِهِ فَيَقُولَانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا

۱۳۷۴ - از قتاده از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول اللّه ﷺ فرمود: «آنگاه که بنده در قبر گذاشته می‌شود و یاران وی پشت می‌گردانند، به تحقیق که وی صدای کفشهای ایشان را می‌شنود، دو فرشته نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌گویند:

۱- شنیدن مرده در صدراول مختلف فیه بوده است. مذهب عایشه (رض) آن است که اهل قبور آنچه را در حال حیات شنیده بودند می‌دانند، ولی بعد از مرگ نمی‌شنوند چنان که منطوق آیهٔ کریمه است. بعضی گویند که حدیث: «شما از آنها شنواتر نیستید»، نزد وی ثابت نشده است. (تیسیر القاری).

الرَّجُلِ، لِمُحَمَّدٍ ﷺ ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ، فَيُقَالُ لَهُ: انظر إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ ، فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا». قال قَتَادَةُ وَذُكِرَ لَنَا: أَنَّهُ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى حَدِيثِ أَنَسٍ ، قال: «وَأَمَّا الْمُنَافِقُ وَالْكَافِرُ فَيُقَالُ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ ؟ فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي ، كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ، فَيُقَالُ: لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ ، وَيُضْرَبُ بِمَطَارِقَ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً ، يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ». [راجع :۱۳۳۸ . اخرجه مسلم: ۲۸۷۰ مختصراً]

دربارهٔ این مرد یعنی محمّد ﷺ چه می‌گویی؟ اما مسلمان می‌گوید: وی بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست. به او گفته می‌شود: به سوی جایگاه خویش در آتش بنگر ولیکن خداوند در عوض برای تو جایگاهی در بهشت داده است. وی هر دو جایگاه را می‌بیند».

قَتاده گفته است: برای ما (در روایتی دیگر) گفته شده که قبر وی گشاده می‌شود. سپس قَتاده به حدیث انس برمی‌گردد و می‌گوید:

«و اما منافق و کافر، به او گفته می‌شود: دربارهٔ این مرد چه می‌گفتی؟ وی می‌گوید: نمی‌دانم، همان می‌گفتم که مردم دیگر می‌گفتند. به او گفته می‌شود: نه خود حقّانیتش را درک کردی و نه (از قرآن) هدایت یافتی؟ سپس با چکشهای آهنین بر او ضرباتی سخت زده می‌شود و از وی فریادی وحشتناک برمی‌آید که به جز انسان و جن، همه اطرافیانش می‌شنوند».[۱]

۸۸- باب: التَّعَوُّذِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ

باب - ۸۸
پناه جستن از عذاب قبر

۱۳۷۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: حَدَّثَنِي عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم قال: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ ، فَسَمِعَ صَوْتًا ، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا» .

وَقَالَ النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَوْنٌ: سَمِعْتُ أَبِي: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ رَضِيَ اللهُ عنهما عَنِ

۱۳۷۵ - از ابو ایّوب (انصاری) رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ برآمد، و همانا آفتاب غروب کرده بود که آوازی شنید و فرمود: «یهود در قبرهای خویش عذاب می‌شوند».

نضر گفته است: شُعبه، از عون ما را خبر داده است که پدرش از بَراء، از ایّوب رضی‌الله‌عنهما، از

۱- شیخ نور الحق تُرک بخاری مؤلف تیسیر القاری که پدرش ابو المجد عبدالحق دربارهٔ دیدار آن حضرت در قبر گفته است: عجیب است از این جان که به شوق دیدن آن جمال جهان‌آرا، از بدن نمی‌برآید. و در تیسیر القاری گفته شده: از این حدیث و مانند آن معلوم می‌شود، کسی که به پیامبر ایمان داشته باشد هر چند عاصی باشد در قبر عذاب نخواهد شد.

النَّبيِّ ﷺ . [اخرجه مسلم: ۲۸٦۹]

۱۳۷٦- حَدَّثَنَا مُعَلًّى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ قال: حَدَّثَتْنِي ابْنَةُ خَالِدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ العَاصِ: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ، وَهُوَ يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ. [انظر: ٦٣٦٤]

۱۳۷۷- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ». [اخرجه مسلم: ۵۸۸ باختلاف]

پیامبر ﷺ روایت کرده است.[1]

۱۳۷٦ - از موسی بن عُقْبه روایت است که دختر خالد بن سعید بن عاص گفت: وی از پیامبر ﷺ شنیده است که (برای تعلیم امت) از عذاب قبر پناه می‌جست.

۱۳۷۷ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: رسول اللّٰه ﷺ این دعا را می‌خواند: «اللّهمَّ إنّی أعوذ بک من عذاب القَبْرِ وَ مِنْ عَذابِ النّارِ، وَ مِن فِتْنَةِ المَحْيا و المَماتِ، و من فَتْنَةِ المسيحِ الدَّجّالِ».[2]

۸۹- باب: عَذَابِ القَبْرِ مِنَ الغِيبَةِ وَالبَوْلِ

باب - ۸۹
عذاب قبر از سبب غیبت و آلودگی با پیشاب

۱۳۷۸- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى قَبْرَيْنِ، فَقَالَ: «إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ مِنْ كَبِيرٍ». ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَسْعَى بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ». قال: ثُمَّ أَخَذَ عُودًا رَطْبًا، فَكَسَرَهُ بِاثْنَتَيْنِ، ثُمَّ غَرَزَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى قَبْرٍ، ثُمَّ قَالَ: «لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا». [راجع: ۲۱٦ . أخرجه مسلم: ۲۹۲]

۱۳۷۸ - از ابن عباس رضی‌اللّٰه‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از کنار دو قبر گذشت و فرمود: «این دو مرده عذاب می‌شوند ولیکن نه به سبب گناهی بزرگ». سپس فرمود: «آری، اما یکی از آنها سخن‌چینی می‌کرد و دیگری خودش را از آلوده شدن با پیشاب خود نگه نمی‌داشت».

ابن عباس گفت: سپس آن حضرت چوبی‌تر را گرفت و آن را شکست و دو نیم ساخت و سپس هر یکی از آن را بر یکی از قبرها فرو کرد و گفت: «شاید که عذاب ایشان تخفیف یابد مادامی که چوبها خشک نشوند».

۱- مقصود از این اسناد آن است که در اسناد اول، عَوْن از پدر خود و از براء بن عازب به طریق عنعنه آورده بود و این اسناد به طریق تحدیث است که اوثق است. (تیسیر القاری).

۲- ترجمه: بار الها، به تو پناه می‌جویم، از عذاب قبر و از عذاب آتش دوزخ و از فتنهٔ زندگی و مرگ و از فتنهٔ مسیح دجّال.

۹۰- باب: المَيِّت يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ

۱۳۷۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ، عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [انظر: ۳۲۴۰، ۶۵۱۵. اخرجه مسلم: ۲۸۶۶]

باب - ۹۰ جایگاه مرده، صبح و شام به او نشان داده می‌شود

۱۳۷۹ - از ابن عمر رضی‌اللّه‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «آنگاه که یکی از شما بمیرد جایگاه او، صبح و شام به او نشان داده می‌شود، اگر از اهل بهشت باشد، جایگاه او در بهشت است و اگر از اهل دوزخ باشد، جایگاهش در دوزخ است. و به او گفته می‌شود: «این است جایگاه تو تا آن که خداوند تو را در روز قیامت برانگیزد».

۹۱- باب: كَلامِ الْمَيِّتِ عَلَى الْجَنَازَةِ

۱۳۸۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ، فَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ، قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا، أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلا الإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهَا الإِنْسَانُ لَصَعِقَ». [راجع: ۱۳۱۴]

باب - ۹۱ سخن مرده بر تابوت

۱۳۸۰ - از ابو سعید خُدری رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول اللّه ﷺ فرمود: «چون جنازه نهاده شود و مردم آن را بر شانه‌های خویش حمل کنند، هرگاه مرده نیک اعمال باشد، می‌گوید: مرا پیش ببرید، مرا پیش ببرید. و اگر بد اعمال باشد می‌گوید: وای بر او، او را به کجا می‌برید. آواز او را هر کس می‌شنود به جز از آدمی که اگر می‌شنید بیهوش می‌گشت».

۹۲ - باب: مَا قِيلَ فِي أَوْلادِ الْمُسْلِمِينَ

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ مَاتَ لَهُ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ، لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ، كَانَ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ، أَوْ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

۱۳۸۱- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنَ النَّاسِ مُسْلِمٌ، يَمُوتُ

باب - ۹۲ آنچه دربارهٔ فرزندان مسلمانان گفته شده

ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفته که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که از وی سه فرزند بمیرند که به سن بلوغ نرسیده باشند، آنها اور ا حجابی از آتش باشند - و یا (فرمود) - او را به بهشت در آورند.»

۱۳۸۱ - از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول اللّه ﷺ فرمود: «از مسلمانان کسی نیست که از او سه فرزند که به سن بلوغ نرسیده باشند بمیرند،

لَهُ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ ، إلا أدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ ، بِفَضْلِ رَحْمَتِه إيَّاهُمْ» . [راجع :۱۲۴۸]

مگر آن که خداونداو را به فضل و رحمت خویش به بهشت در آورد».

۱۳۸۲- حَدَّثَنَا أبُو الْوَلِيد: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِت : أنَّهُ سَمِعَ الْبَرَاءَ ﷺ قال: لَمَّا تُوُفِّيَ إبْرَاهِيمُ عَلَيْه السَّلام ، قال رَسُولُ اللهِ ﷺ : «إنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّة» . [انظر: ۳۲۵۵ ل ، ۶۱۹۵ ل]

۱۳۸۲ - براء (بن عازب) ﷺ گفت: آنگاه که ابراهیم ﷺ (پسر آن حضرت) مُرد، رسول الله ﷺ فرمود: «همانا او را شیر دهنده‌ای در بهشت است».[1]

۹۳- باب: مَا قِيلَ فِي أوْلادِ الْمُشْرِكِينَ

باب - ۹۳
آنچه دربارۀ فرزندان مشرکین گفته شده

۱۳۸۳- حَدَّثَني حِبَّانُ: أخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أبِي بِشْر ، عَنْ سَعِيد بْنِ جُبَيْر ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أوْلادِ الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ: «اللَّهُ ، إذْ خَلَقَهُمْ ، أعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ» . [انظر: ۶۵۹۷ ل . اخرجه مسلم: ۲۶۶۰]

۱۳۸۳ - از ابن عباس رضی‌اللّه‌عنهما روایت است که گفته: از رسول خدا ﷺ دربارۀ فرزندان مشرکین (که در طفولیت می‌میرند) سؤال شد. آن حضرت فرمود: «خداوندی که ایشان را آفریده است داناتر است بدانچه می‌کردند». (عمل اهل دوزخ یا عمل اهل بهشت)[2].

۱۳۸۴- حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَان: أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أخْبَرَني عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ : أنَّهُ سَمِعَ أبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَرَارِيِّ الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ: «اللَّهُ أعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ» . [انظر: ۶۵۹۸ ل ، ۶۶۰۰ ل . اخرجه مسلم: ۲۶۵۹]

۱۳۸۴ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفته:از پیامبر ﷺ دربارۀ فرزندان مشرکین سؤال شد. آن حضرت فرمود: «خداوند داناتر است بدانچه می‌کردند».

۱۳۸۵- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أبِي ذِئْب ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «كُلُّ مَوْلُود يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَة ، فَأبَوَاهُ يُهَوِّدَانِه ، أوْ يُنَصِّرَانِه ، أوْ يُمَجِّسَانِه ، كَمَثَلِ الْبَهِيمَة تُنْتَجُ الْبَهِيمَةَ ، هَلْ تَرَى فِيهَا جَدْعَاءَ» . [راجع :۱۳۵۸ . اخرجه مسلم: ۲۶۵۸]

۱۳۸۵ - از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هر نوزادی به فطرت اسلام زاده می‌شود و پدر و مادرش او را یهودی، یا نصرانی یا مجوسی بار می‌آورند، مانند حیوانی که بچۀ سالم می‌زاید آیا در آن نقصی می‌بینی»؟

۱- جزء پنجم صحیح البخاری با ختم حدیث ۱۳۸۲ پایان پذیرفت و سپس جزء ششم آغاز گردید.
۲- علماء دربارۀ اطفال مشرکین اختلاف کرده‌اند، بعضی می‌گویند که حالشان در مشیت الهی است و قول دیگر آن که به تبعیت از پدران خود دوزخی‌اند و به قولی در برزخی میان دوزخ و بهشت خواهند بود. قولی آن که خادمان اهل بهشت‌اند و قولی دیگر این که خاک می‌شوند.
منقول از امام ابی حنیفه در این مسأله توقف است از جهت تعارض ادّله (تیسیر القاری، ج ۲، ص ۱).

۱۳۸۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلَاةً، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا».

قَالَ: فَإِنْ رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا، فَيَقُولُ: «مَا شَاءَ اللَّهُ».

فَسَأَلَنَا يَوْمًا فَقَالَ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا».

قُلْنَا: لَا.

قَالَ: «لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ، وَرَجُلٌ قَائِمٌ، بِيَدِهِ كَلُّوبٌ مِنْ حَدِيدٍ».

قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُوسَى: «إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلُّوبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الْآخَرِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيَلْتَئِمُ شِدْقُهُ هَذَا، فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ.

قُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ.

فَانْطَلَقْنَا، حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ، وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ، أَوْ صَخْرَةٍ، فَيَشْدَخُ بِهِ رَأْسَهُ، فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهْدَهَ الْحَجَرُ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ، فَلَا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا، حَتَّى يَلْتَئِمَ رَأْسُهُ، وَعَادَ رَأْسُهُ كَمَا هُوَ، فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ.

قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ.

فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقْبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ، أَعْلَاهُ ضَيِّقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ، يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا، حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا، فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ.

فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ.

۱۳۸۶ - از سمُرة بن جُندب رضی الله عنه روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ نماز (صبح) را می‌گزارد، به سوی ما روی می‌کرد و می‌گفت: «آیا دیشب کسی از شما خواب دیده است»؟ هرگاه کسی خوابی دیده بود قصه می‌کرد و آن حضرت «تعبیر آن را» می‌گفت «آنچه خدا خواسته بود».

آن حضرت روزی از ما سؤال کرد و گفت: «آیا کسی از شما خواب دیده است؟» گفتیم: نی.

آن حضرت فرمود: «لیکن من دیشب در خواب دیدم که دو مرد نزد من آمدند و دستهای مرا گرفتند و مرا به بیت المقدس بردند و در آنجا مردی را دیدم که نشسته است و مردی ایستاده که در دستش چنگالی آهنین است».

[امام بخاری می‌گوید] برخی اصحاب ما روایت کرده‌اند که موسی گفته است: [آن حضرت فرمود:] «آن چنگال آهنین را از یک گوشهٔ دهان (آن مرد نشسته) داخل می‌کند تا آن که به پس گردن وی می‌رسد، و سپس همین عمل را درگوشهٔ دیگر دهان وی انجام می‌دهد و هم زمان با آن، گوشهٔ دیگر دهان وی التیام می‌یابد و این عمل را تکرار می‌کند. من گفتم: این چه حالت است؟ گفتند: روانه شو.

ما روانه شدیم تا آن که به مردی رسیدیم که به پشت افتاده است و مردی دیگر بالای سر وی ایستاده است که پارچهٔ سنگ یا تخته سنگی در دست دارد که با آن سر وی را می‌شکند و چون او را می‌زند سنگ غلت می‌خورد. وی به سوی سنگ می‌رود که آن را بردارد و تا وقتی که برمی‌گردد سرش التیام می‌یابد و به حالت اولی برمی‌گردد. وی باز به سوی او می‌رود و او را می‌زند.

فَانْطَلَقْنَا ، حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ، عَلَى وَسَطِ النَّهَرِ .

قَالَ يَزِيدُ وَوَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ .

وَعَلَى شَطِّ النَّهَرِ - رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهَرِ ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ .

فَقُلْتُ: مَا هَذَا ؟ قَالَا : انْطَلِقْ .

فَانْطَلَقْنَا ، حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ ، فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ ، وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصِبْيَانٌ، وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ ، بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا ، فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ ، وَأَدْخَلَانِي دَارًا ، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا ، فِيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ ، وَشَبَابٌ وَنِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ .

ثُمَّ أَخْرَجَانِي مِنْهَا ، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ ، فَأَدْخَلَانِي دَارًا ، هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ ، فِيهَا شُيُوخٌ وَشَبَابٌ .

قُلْتُ: طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ ، فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ .

قَالَا : نَعَمْ .

أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ ، يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ ، فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشْدَخُ رَأْسُهُ ، فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ ، يُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقْبِ فَهُمُ الزُّنَاةُ .

وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهَرِ آكِلُوا الرِّبَا .

وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

من گفتم: او کیست؟ گفتند: روانه شو.

روانه شدیم تا به سوراخی رسیدیم که مانند تنور می‌نمود، بالای آن تنگ و پایین آن گشاده بود و در زیر آن آتشی افروخته بود، که چون شعله‌های آتش زبانه می‌کشید. کسانی که در تنور بودند بالا می‌آمدند تا آن که نزدیک بود بیرون آیند و چون آتش فرو می‌کشید آنها فرو می‌رفتند و در آن مردان و زنان برهنه بودند.

من گفتم: او کیست؟ آنها گفتند: روانه شو.

روانه شدیم تا آن که به جوی خونی رسیدیم که در وسط آن مردی ایستاده بود. - یزید و وَهْب بن جریر گفته‌اند که جریر بن حازِم گفته است: - بر کنار جوی - مردی است که سنگها را در دست دارد - چون مردی که در وسط جوی است پیش می‌آید و می‌خواهد از جوی بیرون آید، مرد دیگر با سنگ بر دهنش می‌کوبد و او را به همان جایی که بوده باز می‌گرداند، و هر بار که می‌خواهد بیرون آید با سنگ بر دهنش می‌کوبد و او را به همان جایی که بوده باز می‌گرداند. من گفتم: این چه حالت است؟ گفتند: روانه شو.

روانه شدیم تا آن که به باغی سرسبز و خرم رسیدیم که در آن درختی بزرگ بود و در پای آن مردی پیر با کودکان نشسته بود، و مردی دیگر به نزدیک درخت بود که در جلو خود آتش می‌افروخت. سپس آنها مرا بر درخت بالا بردند و در سرایی در آوردند که از آن نیکوتر ندیده بودم، و در آن مردان پیر و جوانان و زنان و کودکانی بودند.

سپس مرا از آنجا بیرون آوردند و بر درختی بالا بردند و در سرایی در آوردند که از سرای اول بهتر و

وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلَادُ النَّاسِ .
وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ .
وَالدَّارُ الأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ ،
وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ .
وَأَنَا جِبْرِيلُ ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ .
فَرَفَعْتُ رَأْسِي ، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ .
قَالَا : ذَاكَ مَنْزِلُكَ .
قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي .
قَالَا : إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ ، فَلَوِ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ». [راجع : ۸۴۵ . اخرجه مسلم ۲۲۷۵ القطعه الأولى منه]

نیکوتر بود و در آن پیران و جوانان بودند.

من به آنها گفتم: شما امشب مراگردش دادید، پس از آنچه دیده‌ام، مرا آگاه کنید.

گفتند: آری، و اما کسی راکه دیدی دهانش دریده می‌شد، او دروغ‌گویی بوده است که سخنان دروغ می‌گفته، و از وی نقل قول می‌شده و به سراسر جهان پخش می‌شده است، و با وی تا روز قیامت چنین معامله می‌شود.

و کسانی را که در سوراخ آتشین دیدی، آنها زناکاران بوده‌اند. و کسی را که در میان جوی خونین دیدی وی سودخوار بوده است. مرد پیری را که در پای درخت دیدی ابراهیم علیه السلام بود. و کودکان پیرامون وی فرزندان مردم‌اند.

و کسی که آتش می‌افروخت مالک دوزخ است. و سرای نخستین که در آن درآمدی سرای همه مسلمانان است. و اما این سرای، سرای شهداء است.

و من جبرئیلم و او میکائیل است. سر خود را بلند کن. من سرم را بلند کردم و چون بسان ابر بالای سر خود دیدم. آنها گفتند: این است منزل تو.

گفتم: مرا بگذارید تا به منزل خود بروم. گفتند: مدتی از عمر تو باقی است که آن را تمام نکرده‌ای و چون آن را تمام کنی، به منزل خود می‌آیی».

٩٤- باب: مَوْتِ يَوْمِ الاثْنَيْنِ

١٣٨٧- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ﷺ، فَقَالَ: فِي كَمْ كَفَّنْتُمُ النَّبِيَّ ﷺ؟ قَالَتْ: فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ، لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ. وَقَالَ لَهَا: فِي أَيِّ يَوْمٍ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: يَوْمَ الاثْنَيْنِ. قَالَ: فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟ قَالَتْ: يَوْمُ الاثْنَيْنِ. قَالَ: أَرْجُو فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّيْلِ. فَنَظَرَ إِلَى ثَوْبٍ عَلَيْهِ كَانَ يُمَرَّضُ فِيهِ، بِهِ رَدْعٌ مِنْ زَعْفَرَانٍ، فَقَالَ: اغْسِلُوا ثَوْبِي هَذَا، وَزِيدُوا عَلَيْهِ ثَوْبَيْنِ، فَكَفِّنُونِي فِيهَا. قُلْتُ: إِنَّ هَذَا خَلَقٌ؟ قَالَ: إِنَّ الْحَيَّ أَحَقُّ بِالْجَدِيدِ مِنَ الْمَيِّتِ، إِنَّمَا هُوَ لِلْمُهْلَةِ.

فَلَمْ يُتَوَفَّ حَتَّى أَمْسَى مِنْ لَيْلَةِ الثُّلَاثَاءِ، وَدُفِنَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ. [راجع: ١٢٦٤. اخرجه مسلم: ٩٤١ مختصراً]

باب - ٩٤
مرگِ روز دوشنبه

١٣٨٧ - از پدرِ هشام روایت است که عایشه رضی‌اللّه‌عنها گفت: نزد ابوبکر ﷺ رفتم. وی گفت: پیامبر ﷺ در چند جامه کفن گردید؟

گفتم: در سه جامهٔ سفید سحولیه که نه در آن پیراهن بود و نه دستار. و سپس گفت: رسول اللّه ﷺ در کدام روز وفات کرد؟

گفتم: روز دوشنبه.

گفت: امروز کدام روز است؟

گفتم: دوشنبه.

گفت: امیدوارم که میان همین ساعت و نیمهٔ شب بمیرم.

وی سپس به سوی جامهٔ خویش نگریست که در زمان مریضی پوشیده بود و در آن اثری از زعفران مانده بود.

وی گفت: همین جامه‌ام را بشویید و دو جامهٔ دیگر بر آن بیفزایید و مرا در آنها کفن کنید.

گفتم: این جامه کهنه است؟

گفت: زنده به داشتن جامهٔ نو سزاوارتر است، نسبت به مرده و همانا کفن برای زرداب مرده است.

ابوبکر ﷺ نمرد تا آن که شب سه‌شنبه فرا رسید و قبل از صبح دفن گردید.[1]

٩٥- باب: مَوْتِ الْفَجْأَةِ الْبَغْتَةِ

١٣٨٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ

باب - ٩٥
مرگ ناگهانی

١٣٨٨- از عایشه رضی‌اللّه‌عنها روایت است که

١- ابوبکر صدیق ﷺ در شب سه‌شنبه بیست و سوم جمادی الآخر سال سیزدهم هجری وفات نمود. [تیسیر القاری]

اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّي افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». [انظر: ۲۷۶۰. اخرجه مسلم: ۱۰۰۴، وفي الوصية (۱۲)]

گفت: مردی به پیامبر ﷺ گفت: همانا مادرم ناگهان مُرد و گمان می‌کنم که اگر مجال سخن گفتن می‌یافت، صدقه می‌داد. آیا اگر من از طرف او صدقه بدهم، ثوابش به او می‌رسد؟

آن حضرت فرمود: «آری».

۹۶- باب: مَا جَاءَ فِي قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا

﴿فَأَقْبَرَهُ﴾ [عبس: ۲۱]: أَقْبَرْتُ الرَّجُلَ أُقْبِرُهُ إِذَا جَعَلْتَ لَهُ قَبْرًا، وَقَبَرْتُهُ دَفَنْتُهُ. ﴿كِفَاتًا﴾ [المرسلات: ۲۵]: يَكُونُونَ فِيهَا أَحْيَاءً، وَيُدْفَنُونَ فِيهَا أَمْوَاتًا.

باب - ۹۶
آنچه دربارۀ قبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر آمده است.

«فَأَقْبَرَهُ» (در سورۀ عَبس، آیه: ۲۱) مردی را در قبر کردم. (بدان معنی است) که برایش قبری آماده کرده باشی.

کلمه - قَبَرْتَهُ - به معنی - دَفَنتهُ - است، یعنی او را دفن کردم. و کلمۀ «کِفاتاً» (المرسلات: ۲۵) که در آیه آمده، بدین معنی است:می‌باشند در آن زمین، در حالی که زنده‌اند و در آن دفن کرده می‌شوند، در حالی که مرده‌اند.

۱۳۸۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ هِشَامٍ. وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مَرْوَانَ، يَحْيَى ابْنُ أَبِي زَكَرِيَّا، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَتَعَذَّرُ فِي مَرَضِهِ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ، أَيْنَ أَنَا غَدًا». اسْتِبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي، قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَدُفِنَ فِي بَيْتِي. [راجع: ۸۹۰. اخرجه مسلم: ۲۴۴۳]

۱۳۸۹ - از عایشه رضی‌اللّه‌عنها روایت است که گفت: رسول اللّه ﷺ در زمان مریضی خویش عذر می‌جست و می‌گفت: «امروز کجا می‌باشم و فردا کجا خواهم بود؟» تا در روز نوبت عایشه نزدوی بماند. و چون روز نوبت من شد. خداوند روح آن حضرت را در حالی گرفت که وی میان سینه و پهلوی من قرار داشت و در خانۀ من دفن گردید.

۱۳۹۰- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ هِلَالٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي لَمْ يَقُمْ مِنْهُ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ

۱۳۹۰ - از عایشه رضی‌اللّه‌عنها روایت است که گفت: رسول اللّه ﷺ در همان مریضی که دیگر از آن برنخواست فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند که قبرهای پیامبران خویش را مسجد گرفتند».

اگر این علت نمی‌بود، قبر آن حضرت نمودار

مَسَاجِدَ». لَوْلا ذٰلِكَ أُبْرِزَ قَبْرُهُ، غَيْرَ أَنَّهُ خَشِيَ، أَوْ خُشِيَ، أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِداً.

وَعَنْ هِلالٍ قال: كَنَّانِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، وَلَمْ يُولَدْ لِي. [راجع :٤٣٥ . أخرجه مسلم: ٥٢٩ عن عائشة ، و أخرجه (٥٣١) عن عائشة و ابن عباس]

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰهِ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ: عَنْ سُفْيَانَ التَّمَّارِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ رَأَى قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ مُسَنَّماً.

حَدَّثَنَا فَرْوَةُ: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ: لَمَّا سَقَطَ عَلَيْهِمُ الْحَائِطُ فِي زَمَانِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ، أَخَذُوا فِي بِنَائِهِ، فَبَدَتْ لَهُمْ قَدَمٌ، فَفَزِعُوا، وَظَنُّوا أَنَّهَا قَدَمُ النَّبِيِّ ﷺ، فَمَا وَجَدُوا أَحَداً يَعْلَمُ ذٰلِكَ، حَتَّى قال لَهُمْ عُرْوَةُ: لا وَاللّٰهِ، مَا هِيَ قَدَمُ النَّبِيِّ ﷺ، مَا

می‌شد، مگر آن که آن حضرت ترسید - یا - ترسیده شد که قبر وی مسجد گرفته شود.

و از قول هِلال (راوی) گفته شده که: عُروة بن زُبَیر مراکنیت[1] کرده است در حالی که از من فرزندی پدید نیامده است.

حدیث کرد ما را محمد بن مُقاتِل، از عبدالله از ابوبکر بن عَیّاش از سُفیان التّمّار که وی گفته است: همانا وی قبر پیامبر ﷺ را دیده است که بسان کوهان شتر بوده است. (مُسنَّم)[2].

حدیث کرد ما را فَرْوَة، از عَلِی، از هشام بن عُروه که پدر او گفته است: آنگاه که در زمان ولید بن عبدالملک دیوار (حجرهٔ عایشه رضی‌الله‌عنها) فرو ریخت[3] و مردم به ساختن دیوار قبر شروع کردند. قدمی (با ساق و زانو) نمودار شد مردم سخت ترسیدند و پنداشتند که آن قدم پیامبر ﷺ می‌باشد و کسی را نیافتند که آن را تشخیص دهد. تا آن که عروه به آنها گفت: نه، به خدا سوگند که آن قدم

۱- کُنْیَت، کسی را به نام فرزند وی خواندن است و گفته‌اند که عروه او را ابو جهیم یا ابو امیه خوانده است، در حالی که وی صاحب فرزندی نبوده است و مراد از آن دفع سخن کسانی است که می‌گفتند هلال با عروه ملاقات نکرده است.(تیسیر القاری).

۲- مُسَنَّم به شکل کوهان شتر است؛ یعنی از پایان پهن و از بالا تیزی دارد و همین حدیث دلیل حنفیه و مالک و احمد و مزنی و جمعی از شافعیه است که قبر را به شکل مُسَنَّم افضل می‌دانند. شافعی مسطح را افضل می‌داند و مسنّم را مرتفع تأویل می‌کند.

۳- در زمان عبدالملک بن مروان، عمر بن عبدالعزیز والی مدینه بود و مردم به سوی قبر شریف آن حضرت نماز می‌گزاردند. عمر بن عبدالعزیز دیوار قبر را بنیاد نهاد تا کسی به سوی آن نماز نگزارد.

عینی نقل کرده که عَمر بن دینار وابی یزید گفته‌اند که بر خانهٔ (قبر) آن حضرت دیواری نبود و اول کسی که بر آن دیوار نهاد عمر بن خطاب است. و عبیدالله می‌گوید که آن دیوار کوتاه بود و عبدالله بن زبیر بر آن زیادت کرد. در کتاب (دُرّ تَیّمه، بنی نجار) گفته شده که در زمان عمر بن عبدالعزیز دیوار حجره از موضع متصل به جنایز افتاده بود و قبرها نمایان گشتند و عمر به پوشاندن آن موضع امر کرد.

در بعضی روایات آمده که ولید بن عمر بن عبدالعزیز که حجره‌های مطهره را خریده بود، امر کرد که حجره‌ها راویران کند و مسجد را وسعت بخشد. عمر در گوشه‌ای نشست و سپس امر کرد که حجره‌ها را ویران کنند در حالی که به شدت می‌گریست «شرح شیخ الاسلام ج ۲، ص ۴۴۸، حاشیهٔ تیسیر القاری).

هِيَ إلا قَدَمُ عُمَرَ ﷺ.

پیامبر ﷺ نیست و آن قدمِ عمر رضی الله عنه است.

۱۳۹۱- وَعَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا أَوْصَتْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ﷺ: لا تَدْفِنِّي مَعَهُمْ، وَادْفِنِّي مَعَ صَوَاحِبِي بِالْبَقِيعِ، لا أُزَكَّى بِهِ أَبَدًا. [انظر: ۷۳۲۷]

۱۳۹۱ - هشام از پدر خود روایت کرده است که همانا عایشه رضی‌اللّه‌عنها به عبداللّه بن زبیر چنین وصیّت کرد:

مرا با ایشان (آن حضرت و ابوبکر و عمر) دفن نکنی. بلکه مرا با مصاحبان من (ازواج مطهرات) در گورستان بقیع دفن کن. من خودم را هرگز شایستهٔ (دفن در آن محل) نمی‌دانم.

۱۳۹۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ: حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ الأَوْدِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: يَا عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عُمَرَ اذْهَبْ إِلَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَقُلْ: يَقْرَأُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَيْكِ السَّلامَ، ثُمَّ سَلْهَا أَنْ أُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَيَّ.

قَالَتْ: كُنْتُ أُرِيدُهُ لِنَفْسِي، فَلأُوثِرَنَّهُ الْيَوْمَ عَلَى.

فَلَمَّا أَقْبَلَ، قَالَ لَهُ: مَا لَدَيْكَ؟ قَالَ: أَذِنَتْ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: مَا كَانَ شَيْءٌ أَهَمَّ إِلَيَّ مِنْ ذَلِكَ الْمَضْجَعِ، فَإِذَا قُبِضْتُ فَاحْمِلُونِي ثُمَّ سَلِّمُوا، ثُمَّ قُلْ: يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَإِنْ أَذِنَتْ لِي فَادْفِنُونِي، وَإِلا فَرُدُّونِي إِلَى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ.

إِنِّي لا أَعْلَمُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهَذَا الأَمْرِ مِنْ هَؤُلاءِ النَّفَرِ، الَّذِينَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ.

فَمَنِ اسْتَخْلَفُوا بَعْدِي فَهُوَ الْخَلِيفَةُ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا.

فَسَمَّى: عُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ،

۱۳۹۲ - از عَمرو بن میمون الاودی روایت است که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که به پسر خود گفت: ای عبداللّه ابن عمر، نزد اُمُّ المؤمنین عایشه رضی‌اللّه‌عنها برو و او را بگوی که عمر بن خطاب بر تو سلام می‌گوید و سپس از وی سؤال کن که آیا ممکن است در جوار دو یار خویش (آن حضرت و ابوبکر) دفن شوم.

عایشه رضی‌اللّه‌عنها گفت: هر چند آن مکان را برای خودم می‌خواستم لیکن امروز او را بر خود ترجیح می‌دهم.[1]

آنگاه که این عمر برگشت، عمر رضی الله عنه به او گفت: چه خبر آوردی؟ وی گفت: ای امیرالمؤمنین، برایت اجازه داد.

عمر رضی الله عنه گفت: هیچ چیز بر من مهم‌تر از دفن در این خوابگاه نبود. پس آنگاه که روح من قبض شد، مرا بردارید و بدان سو ببرید، سپس بر عایشه سلام بگویید - و تو ای عبداللّه بگوی: عمر بن خطّاب اجازه می‌خواهد. اگر اجازه داد مرا در آنجا دفن کنید. ورنه مرا به قبرستان مسلمانان ببرید.

۱- آن محل، حجرهٔ عایشه رضی‌اللّه‌عنها بود که پیامبر در آنجا دفن شده بود، و سپس ابوبکر رضی الله عنه در اینجا دفن شد. عایشه رضی‌اللّه‌عنها، خود می‌خواست در آن مکان دفن شود، ولی عمر رضی الله عنه را بر خود ترجیح داد.

وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ .

وَوَلَجَ عَلَيْهِ شَابٌّ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : أَبْشِرْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِبُشْرَى اللَّهِ ، كَانَ لَكَ مِنَ الْقَدَمِ فِي الإِسْلامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتَ فَعَدَلْتَ ، ثُمَّ الشَّهَادَةُ بَعْدَ هَذَا كُلِّهِ .

فَقَالَ : لَيْتَنِي يَا ابْنَ أَخِي وَذَلِكَ كَفَافًا ، لا عَلَيَّ وَلا لِي .

أُوصِي الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي بِالْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ خَيْرًا ، أَنْ يَعْرِفَ لَهُمْ حَقَّهُمْ ، وَأَنْ يَحْفَظَ لَهُمْ حُرْمَتَهُمْ .

وَأُوصِيهِ بِالأَنْصَارِ خَيْرًا ، الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ ، أَنْ يُقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ .
وَيُعْفَى عَنْ مُسِيئِهِمْ .

وَأُوصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ ﷺ ، أَنْ يُوفَى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ ، وَأَنْ لا يُكَلَّفُوا فَوْقَ طَاقَتِهِمْ . [انظر: ٣٠٥٢ ع، ٣١٦٢ ف، ٣٧٠٠ ط، ٤٨٨٨ ع، ٧٢٠٧ ل ، وانظر في فضائل الصحابة ، باب : ٩ و ١٤]

همانا من در امر خلافت هیچ یکی را سزاوارتر از این اشخاص نمی‌دانم، کسانی که رسول الله ﷺ تا دم مرگ از ایشان خشنود بود. پس هر کسی راکه ایشان پس از من خلیفه تعیین کنند به اوامر او گوش فرا دهید و از وی اطاعت کنید. وی نام آنها را بر زبان آورد: عُثمان، و علی، و طلحه و زُبیر وعبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقّاص.

سپس جوانی از انصار بر وی در آمد و گفت: شاد باش ای امیر المؤمنین به بشارت خدای، تو خود می‌دانی که چه پایمردی در اسلام داشتی، سپس به خلافت رسیدی و به عدالت رفتار کردی و پس از آن همه حسنات، به مقام شهادت رسیدی.

عمر رضی الله عنه گفت: ای برادرزاده،کاش از آنچه را بر من برشمردی، نه عقوبتی مرا باشد و نه ثوابی.

من به خلیفهٔ که بعد از من تعیین می‌شود توصیه می‌کنم تا با مهاجرین نخستین[1] به نیکویی عمل کند و حق ایشان را بشناسد و حرمتشان را نگهدارد و همچنان او را دربارهٔ نیکویی به انصار توصیه می‌کنم. آنانی که در مدینه مستقر بودند و ایمان آوردند، تا از نیکوکارشان نیکویی پذیرفته شود و بدی بدکردارشان عفو شود. و او را به رعایت پیمان خدا و رسول او ﷺ (دربارهٔ اهل ذمه) توصیه می‌کنم تا به عهد ایشان وفا کرده شود و با غیر از ایشان قتال شود و بیش از توان ایشان، برایشان تکلیف نشود.

۱- مهاجرین اولین، کسانی بودند که یا: پیش از بیعت رضوان مهاجرت کردند، یا: به دو قبله نماز گزاردند، یا: در غزوهٔ بدر حاضر شدند (تیسیر القاری).

۹۷- باب: مَا يُنْهَى مِنْ سَبِّ الأَمْوَاتِ

۱۳۹۳- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِد، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا».

وَرَوَاهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْقُدُّوسِ، عَنِ الأَعْمَشِ. وَمُحَمَّدُ بْنُ أَنَسٍ، عَنِ الأَعْمَشِ.

تَابَعَهُ عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ، وَابْنُ عَرْعَرَةَ، وَابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ. [انظر: ۶۵۱۶ د]

باب - ۹۷
آنچه از دشنام مرده‌ها منع شده است

۱۳۹۳ - از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مرده‌ها را دشنام ندهید، آنها بدان چه پیش فرشتاده‌اند، رسیده‌اند». (مراد اعمال نیک و یا بد است).

عبدالله بن عبدالقدوس از اعمش روایت کرده است. و محمد بن انس از اعمش روایت کرده است.

متابعت کرده است (آدم، راوی را) علی بن جَعد و ابن عرعره و ابن ابی عدی از شعبه.

۹۸- باب: ذِكْرِ شِرَارِ الْمَوْتَى

۱۳۹٤- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْص: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو لَهَبٍ، عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، لِلنَّبِيِّ ﷺ: تَبًّا لَكَ سَائِرَ الْيَوْمِ، فَنَزَلَتْ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ [المسد: ۱] [انظر: ۳۵۲۵ د، ۳۵۲۶ د، ۴۷۷۰ ط، ۴۸۰۱ ط، ۴۹۷۱ ط، ۴۹۷۲ ط، ۴۹۷۳ د. اخرجه مسلم: ۲۰۸ مطولاً]

باب - ۹۸
یاد کردن بدترین مرده‌ها

۱۳۹۴ - از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: ابو لَهَب که لعنت خدا بر وی باد، به پیامبر ﷺ گفت: هلاک باد تو را تمام روز.[1]

سپس این آیت نازل گردید: «هلاک باد دو دست ابی لهب و هلاک باد خود وی».

۱- آنگاه که آیهٔ «وَ أَنْذِر عَشِيرتكَ الأَقْرَبِين» (العشراء: ۲۱۴) یعنی: بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیک‌تر خود را، نازل گردید، آن حضرت به کوه صفا برآمد و اهل مکه را نداکرد. همه جمع آمدند. آن حضرت فرمود: ای بنی‌عبدالمطلب، اگر خبر دهم که در پس این کوه لشکری بر شما آمده است، آیا باور می‌کنید؟ گفتند: آری. باور می‌کنیم. زیرا از تو به جز سخنی راست نشنیده‌ایم.

سپس آن حضرت فرمود: من می‌ترسانم شما را از عذابی عظیم. اگر ایمان نیاورید هلاک می‌گردید و به عذاب ابدی گرفتار می‌شوید.

ابولهب ملعون گفت: هلاک باد تو را. ما را برای همین طلبیده بودی. (تیسیر القاری)

٢٤- كِتَابُ الزَّكَاةِ

١- بَابُ: وُجُوبِ الزَّكَاةِ

وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾. [البقرة: ٤٣].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا: حَدَّثَنِي أَبُو سُفْيَانَ ﷺ: فَذَكَرَ حَدِيثَ النَّبِيِّ ﷺ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّلَةِ وَالْعَفَافِ. [راجع: ٧].

١٣٩٥ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ، عَنْ زَكَرِيَّا ابْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ صَيْفِيٍّ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: بَعَثَ مُعَاذًا ﷺ إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذٰلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدِ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذٰلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللّٰهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ». [انظر: ١٤٥٨، ١٤٩٦، ٢٤٤٨، ٤٣٤٧، ٧٣٧١، ٧٣٧٢، أخرجه مسلم (١٩) مطولاً].

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۴ - کتاب زکات

باب - ۱
وجوب (فرضیت) زکات[1]

و فرمودۀ خدای تعالی:

«و به پا دارید نماز را و اداکنید زکات را» (البقرة: ۴۳). و ابن عباس رضی‌اللّٰه‌عنهما گفت: ابوسفیان ﷺ از حدیث پیامبر ﷺ یادکرد (که به هرقل گفته بود) که می‌گوید: ما را به نماز و زکات و صلۀ ارحام و باز ماندن از حرام امر می‌کند.

۱۳۹۵ - از ابن عباس رضی‌اللّٰه‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ معاذ را به یمن فرستاد و او را گفت: «مردم یمن را به شهادت - لا اله الا اللّٰه، و این که من فرستادۀ خداوندم دعوت کن. اگر این را پذیرفتند، ایشان را آگاه کن که خداوند در شبانه‌روز پنج نماز را بر آنان فرض کرده است. اگر این را پذیرفتند، ایشان را آگاه کن که خداوند در اموال آنان صدقه را فرض کرده است که از ثروتمندان آنها گرفته می‌شود و برای مستمندان آنها داده می‌شود».

۱- زکات به معنی پاک شدن و افزون شدن است و معنی شرعی آن برآوردن پاره‌ای از اموال و دادن به فقراء است. زکات فرض است بر کسی که عاقل و بالغ و مسلمان بوده و مالک نصاب باشد؛ یعنی آن مقدار مال داشته باشد که بر طبق شرع زکات بر آن واجب باشد، و شرط دیگر آن است که یک سال تمام از آن گذشته باشد.

وجوب زکات در اینجا به معنی فرضیت زکات است. کلمۀ وجوب یا واجب در اصل به معنی ثبوت و تحقق است و در شرع به معنی تأکید و لزوم حکم می‌باشد. واجب به اصطلاح علمای حنفیه ثبوت مؤکد به دلیل ظنی را گویند و گاه در ثابت اطلاق کرده می‌شود به دلیل قطعی که آن را فرض گویند.

زکات یکی از ارکان اسلام است که منکر آن کافر می‌گردد و هر کس از ادای آن امتناع ورزد، کشتنی است. چنان که ابوبکر صدیق ﷺ باکسانی که از ادای زکات سرباز زده بودند، قتال کرد. نزد اکثر علما، فرضیت زکات در سال دوم از هجرت بوده است، البته روایاتی مبنی بر فرضیت آن قبل از هجرت و یا در سال نهم هجرت نیز موجود است، لیکن صحیح، همان سال دوم هجرت است.

۱۳۹۶ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ: مَا لَهُ مَا لَهُ؟ وَقَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَبٌ مَا لَهُ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ»

وَقَالَ بَهْزٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ وَأَبُوهُ عُثْمَانُ، بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُمَا سَمِعَا مُوسَى بْنَ طَلْحَةَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ: بِهَذَا.

قَالَ أَبُوعَبْدِ اللَّهِ: أَخْشَى أَنْ يَكُونَ مُحَمَّدٌ غَيْرَ مَحْفُوظٍ، إِنَّمَا هُوَ عَمْرٌو. [انظر: ۵۹۸۲ع، ۵۹۸۳ل، أخرجه مسلم: ۱۳ بدون ذكر «ماله. . . ؟ أرب. . . ؟»].

۱۳۹۶ - از ابو ایُّوب ﷺ روایت است که گفت: مردی به پیامبر ﷺ گفت: مرا از عملی آگاه کن که مرا به بهشت در آورد. رسول خدا ﷺ فرمود:

او را چه حالت است، او را چه حالت است. و همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «او را حاجتی بزرگ است - و فرمود - این که خدای را بپرستی و به او چیزی را شریک نیاوری، و نماز بپا داری و زکات بدهی و صلهٔ رحم بجا کنی».

بَهْز گفته است: شعبه ما را روایت کرده است: از محمد بن عثمان و پدرش عثمان بن عبداللّه، که آن دو نفر از موسی بن طلحه شنیده بودند که این حدیث را ابو ایُّوب انصاری روایت کرده است.

ابو عبداللّه (امام بخاری) می‌گوید: می‌ترسم از این که نام محمد (بن عثمان) اشتباه باشد و نام وی عَمرو است (یعنی عَمرو بن عثمان).

۱۳۹۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ: حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ بْنِ حَيَّانَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ أَعْرَابِيًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ، إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ، الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا».

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي حَيَّانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو زُرْعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا. [أخرجه مسلم: ۱۴، بزيادة «ولا أنقص منه»].

۱۳۹۷ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: بادیه‌نشینی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: مرا به کاری هدایت کن که چون بدان عمل کنم، به بهشت در آیم. آن حضرت فرمود: «این که خدای را بپرستی و به او چیزی شریک نیاوری، و نماز فرض را ادا کنی و زکات بدهی، و ماه رمضان را روزه بگیری».

وی گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که (از آنچه گفتی یا در رساندن این پیام) زیادت نکنم.

آنگاه که وی پشت گردانید، پیامبر ﷺ فرمود: «آنکه شاد می‌گردد که به سوی مردی از اهل بهشت نظر کند، باید به سوی این مرد بنگرد».

حدیث کرده است ما را: مُسَدَّد از یحیی، از ابو حیَّان که گفته است: همین حدیث را ابو زُرعه از پیامبر ﷺ خبر داده است.

١٣٩٨ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْد: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْس عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّه، إِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنْ رَبِيعَةَ، قَدْ حَالَتْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ، كُفَّارُ مُضَرَ، وَلَسْنَا نَخْلُصُ إِلَيْكَ إِلا فِي الشَّهْرِ الْحَرَام، فَمُرْنَا بِشَيْءٍ نَأْخُذُهُ عَنْكَ وَنَدْعُو إِلَيْهِ مَنْ وَرَاءَنَا، قال: «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: الإِيمَان بِاللّه، وَشَهَادَة أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللّهُ -وَعَقَدَ بِيَدِه هَكَذَا- وَإِقَام الصَّلاة، وَإِيتَاء الزَّكَاة، وَأَنْ تُؤَدُّوا خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ. وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدُّبَّاء، وَالْحَنْتَم، وَالنَّقِير، وَالْمُزَفَّت».

وَقَال سُلَيْمَانُ وَأَبُو النُّعْمَان، عَنْ حَمَّاد: «الإِيمَان بِاللّه: شَهَادَة أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ». [راجع: ٥٣. أخرجه مسلم: ١٧، وقطعة الدّباء في الأشربة (٣٩)].

١٣٩٨ - از ابو جَمره روایت است که ابن عباس رضی‌اللّه‌عنهما گفت: نمایندگان قبیلۀ عبدالقیس نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول اللّه، همانا ما از قبیلۀ ربیعه هستیم و میان ما و تو، کافران قبیلۀ مُضر حایل شده‌اند و ما نمی‌توانیم نزد تو بیاییم به جز در ماه حرام. پس ما را چیزی بفرمای تا از تو فراگیریم و کسانی را که در عقب گذاشته‌ایم به سوی آن فرا خوانیم.

آن حضرت ﷺ فرمود: «شما را به چهار چیز امر و از چهار چیز منع می‌کنم: ایمان به خدا، و شهادت این که نیست معبودی بر حق به جز خدا - آن حضرت انگشت خود را چنین بست - و بپا داشتن نماز و دادن زکات و دادن خمس (پنجم حصه از غنایم) و شما را از (استعمال ظروف مشروبات چون) دَبّاء و حَنْتَم و نَقِیْر و مُزَفَّتْ منع می‌کنم».

سُلیمان و ابو نُعمان روایت کرده‌اند که حَمّاد گفته است: - الایمان باللّه: شهادة اَن لا اله الا اللّه - (با حذف واو که - و شهادة ان لا اله الا اللّه - روایت شده است).

١٣٩٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان الْحَكَمُ بْنُ نَافِع: أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللّه بْنُ عَبْدِاللّه ابْن عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُود: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللّه ﷺ وَكَانَ أَبُو بَكْر ﷺ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَب، فَقَال عُمَرُ ﷺ كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ؟ وَقَدْ قَال رَسُولُ اللّه ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لا إِلَهَ إِلا اللّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلا بِحَقِّه، وَحِسَابُهُ عَلَى اللّه». [انظر: ٦٩٢٤، ٧٢٨٤، وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة، باب ٢٨ أخرجه مسلم: ٢٠ مع الحديث الآتي].

١٣٩٩ - از ابو هریره رضی‌اللّه‌عنه روایت است که گفت: آنگاه که رسول اللّه ﷺ وفات کرد و ابوبکر رضی‌اللّه‌عنه به خلافت رسید و کسانی از عربها کافر شدند. عمر رضی‌اللّه‌عنه به (ابوبکر) گفت: چگونه با این مردم می‌جنگی؟ در حالی که رسول اللّه ﷺ فرموده است:

«مأمور گشته‌ام تا زمانی با مردم بجنگم که - لا اله الا اللّه - بگویند و کسی که آن را بگوید، جان و مال خود را از من نگه می‌دارد مگر به حق اسلام و حساب (نهان) وی با خداست».

١٤٠٠ - فَقَال: وَاللَّهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا. قَالَ عُمَرُ ﷺ: وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلا أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ ﷺ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ. [انظر: ١٤٥٦ع، ٦٩٢٥ د، ٧٢٨٥ ت. أخرجه مسلم (٢٠) مع الحديث السابق].

۱۴۰۰ - ابوبکر ﷺ گفت: به خدا سوگند با کسی که (برحسب فرضیت) میان نماز و زکات فرق بگذارد، قتال خواهم کرد. همانا زکات حقی است بر مال[1]، و به خدا سوگند که اگر (به فرض) بزغالهٔ ماده‌ای را که به رسول الله ﷺ می‌دادند به من ندهند، با آنان قتال خواهم کرد.

عمر ﷺ گفت: به خدا سوگند این حکم قتال جز آن نبود که خداوند سینهٔ ابوبکر ﷺ را گشاده بود و پذیرفتم که حق با او بوده است.

٢- بَاب: الْبَيْعَةِ عَلَى إِيتَاءِ الزَّكَاةِ

باب - ۲
بیعت به شرط دادن زکات

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ٥].

«پس اگر توبه کردند و برپا داشتند نماز را و دادند زکات را پس برادران شمااند» (التوبه: ۵).

١٤٠١ - حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ: قَالَ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. [راجع: ٥٧. أخرجه مسلم: ٥٦].

۱۴۰۱ - از جریر بن عبدالله ﷺ روایت است که گفت: من با پیامبر ﷺ بیعت کردم بر این که نماز بگزارم و زکات بدهم و هر مسلمانی را نصیحت کنم.

٣- بَاب: إِثْمِ مَانِعِ الزَّكَاةِ

باب - ۳
گناه کسی که زکات نمی‌دهد

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، يَوْمَ يُحْمَى

و فرمودهٔ خدای تعالی: «کسانی که جمع می‌کنند زر و سیم را و آن را در راه خدا خرج نمی‌کنند، پس

۱- اختلاف نظر میان ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ کسانی بود که از قبول زکات امتناع کرده بودند. عمر ﷺ جنگ با آنها را نظر به حدیث مذکور که هر کس - لا اله الا الله - بگوید جان و مالش مصون است، جایز نمی‌دانست. ولی ابوبکر ﷺ چنین استدلال کرد که در آن حدیث لفظ - الاّ بحقه - آمده است یعنی مگر به حق آن، یعنی ارتکاب جرایمی که باعث قصاص و دیت و غیره می‌شود، در این استثناء شامل است و همچنان مخالفت و ممانعت با زکات نیز در این استثنا شامل بوده و جان و مال کسانی که زکات نمی‌دهند، مصونیت ندارد. وی همچنان زکات را به نماز قیاس کرد، همان گونه که امتناع از نماز از نظر صحابه کشتنی است، کسی که از دادن زکات امتناع می‌ورزد، نیز قابل کشتن است و نماز حقی بر بدن است و زکات حقی بر مال. سرانجام عمر، تسلیم رأی و اجتهاد ابوبکر رضی‌الله‌عنهما شد.

عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَـٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ﴾ [التوبة: ٣٤، ٣٥].

بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک. روزی که آتش دوزخ بر آن افروخته شود، پس داغ کرده شود بدان رویها و پهلوها و پشتهای ایشان. این است آنچه را برای خود جمع کرده بودید، پس بچشید وبال آنچه جمع می‌کردید» [التوبه: آیات: ۳۴ و ۳۵].[۱]

١٤٠٢ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ هُرْمُزَ الأَعْرَجِ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَأْتِي الإِبِلُ عَلَى صَاحِبِهَا، عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، إِذَا هُوَ لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَأْتِي الْغَنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، إِذَا لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَظْلافِهَا، وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا، وَقَالَ: وَمِنْ حَقِّهَا أَنْ تُحْلَبَ عَلَى الْمَاءِ». قَالَ: «وَلا يَأْتِي أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِشَاةٍ يَحْمِلُهَا عَلَى رَقَبَتِهِ لَهَا يُعَارٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ وَلا يَأْتِي بِبَعِيرٍ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ لَهُ رُغَاءٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ». [راجع: ٢٣٧١. أخرجه مسلم: ٩٨٧ مطولا باختلاف].

۱۴۰۲ - از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «شتران (در روز قیامت) نزد صاحب خویش می‌آیند در حالی که از آنچه در دنیا بودند، قوی‌تراند. اگر صاحبش حق زکات آنها را نداده باشد، او را زیر پای خویش لگدمال می‌کنند. و گوسفندان نزد صاحب خویش می‌آیند و قوی‌تراند از آنچه در دنیا بودند، اگر چنانچه حق زکات آنها را نداده باشد، او را با سُمهای خویش لگدکوب کرده و با شاخهای خویش می‌زنند - آن حضرت فرمود - و از حق آنها این است که بر سرِ آب دوشیده شوند» (و به محتاجان داده شود).

و سپس آن حضرت فرمود: «کسی از شما در روز قیامت نیاید، در حالی که گوسفندی بر گردنش نهاده باشد که صدایی دارد و او فریاد زند که: یا محمّد (شفاعت من کن) و من بگویم: - برایت کاری کرده نمی‌توانم و (امر خدا را) به تو رسانده بودم. و کسی از شما نیاید که شتری بر گردنش نهاده باشد که آواز بکشد و او بگوید: - یا محمد - و من بگویم: برایت در برابر خداوند کاری کرده نمی‌توانم، همانا (امر خدا را) به تو رساندم».

١٤٠٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ

۱۴۰۳ - از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول

۱- اکثر اهل سلف برآنند که آیهٔ مذکور، مسلمانان و اهل کتاب را شامل می‌گردد و برخی برآنند که در شأن اهل کتاب است و دربارهٔ مالی است که زکات آن را نداده باشند چنان که در حدیث عمر ﷺ آمده، و مالی که زکات آن داده شده باشد ولو در زیر زمین مدفون باشد، شامل این وعید نمی‌گردد (تیسیر القاری).

القَاسِم: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ، مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ القِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ، لَهُ زَبِيبَتَانِ، يُطَوَّقُهُ يَوْمَ القِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ، يَعْنِي بِشِدْقَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا مَالُكَ، أَنَا كَنْزُكَ، ثُمَّ تَلا: ﴿لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ﴾. الآيَةَ [آل عمران: ۱۸۰]. [راجع: ۲۳۷۱، أخرجه مسلم: ۹۸۷ بقطعة لم ترد في هذه الطريق «الأقرع»].

اللّه ﷺ فرمود: «خداوند کسی را که مالی داده است و او زکاتش را نداده باشد، آن مال در روز قیامت به شکل ماری سیاه در می‌آید که سرِ آن موی ندارد و دو نقطهٔ سیاه وحشتناک بر دو چشم آن است. آن مار در روز قیامت بر گردنش حلقه می‌زند و صورتش را نیش زده و سپس می‌گوید: من مال تو هستم، من گنج تو هستم». سپس آن حضرت تلاوت کرد:

«باید نپندارند، آنانی که بخل می‌ورزند». (آل عمران: ۱۸۰)[1].

٤- بَاب: مَا أُدِّيَ زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ صَدَقَةٌ».

١٤٠٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ أَسْلَمَ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾. قَالَ: ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: مَنْ كَنَزَهَا فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهَا فَوَيْلٌ لَهُ، إِنَّمَا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنْزَلَ الزَّكَاةُ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ جَعَلَهَا اللَّهُ طُهْرًا لِلأَمْوَالِ. [انظر: ٤٦٦١].

١٤٠٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ إِسْحَاقَ: قَالَ الأَوْزَاعِيُّ: أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ: أَنَّ

باب - ۴
مالی که زکات آن داده شده باشد، گنج نیست

نظر به فرمودهٔ پیامبر ﷺ: «در مالی کمتر از پنج اوقیه صدقه نیست».[2]

۱۴۰۴ - از خالد بن اسلم روایت است که گفت: همراه عبداللّه بن عمر رضی‌اللّه‌عنهما برآمدیم. مردی بادیه‌نشین به او گفت: مرا از این گفتهٔ خداوند آگاه کن که می‌گوید: «کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا خرج نمی‌کنند» (التوبة: ۳۴).

ابن عمر رضی‌اللّه‌عنهما گفت: کسی که از آن گنج ساخت و زکاتش را نداد، پس وای بر او. و این آیهٔ وعید، قبل از نزول آیهٔ زکات بود. و چون آیهٔ زکات فرود آمد، خداوند زکات را پاک کنندهٔ اموال گردانید.

۱۴۰۵ - از ابو سعید رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بر مالی که کمتر از پنج آواق (نقره)

۱- ترجمهٔ کامل آیهٔ مذکور: نپندارند آنانی که بخل می‌ورزند به آنچه داد خدا از فضل خود که آن بهتر است مر ایشان را، بلکه آن بدتر است مر ایشان را. به زودی طوق کرده شوند به آنچه بخل کردند به آن، روز قیامت. مر خدا راست میراث آسمانها و زمین و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.

۲- اوقیه جمع اواق است و هر اواق معادل تقریبی، ۳۸ گرام است. و یا معادل چهل درهم.

عَمْرو بْنَ يَحيَى بْن عُمَارَةَ أخبَرَهُ، عَنْ أبيه يَحيى بْن عُمَارَةَ ابن أبي الحَسَن: أنَّهُ سَمِعَ أبَا سَعيد ﷺ يَقُولُ: قَالَ النَّبيُّ ﷺ: «لَيْسَ فيمَا دُونَ خَمْسِ أوَاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فيمَا دُونَ خَمْسِ أوْسُقٍ صَدَقَةٌ». [انظر: ١٤٤٧، ١٤٥٩، ١٤٨٤. أخرجه مسلم: ٩٧٩].

باشد، زکات نیست و بر کمتر از پنج شتر زکات نیست و بر کمتر از پنج وسق (غله) زکات نیست.[1]

١٤٠٦ - حَدَّثَنَا عَليٌّ: سَمِعَ هُشَيْمًا: أخبَرَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ زَيْد بْن وَهْب قَالَ: مَرَرْتُ بالرَّبَذَة، فَإذَا أنَا بأبي ذَرٍّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا أنْزَلَكَ مَنْزلَكَ هَذَا؟ قَالَ: كُنْتُ بالشَّام، فَاخْتَلَفْتُ أنَا وَمُعَاوِيَةُ فِي: ﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ٣٤]. قَالَ مُعَاوِيَةُ: نَزَلَتْ في أهْل الكتَاب، فَقُلْتُ: نَزَلَتْ فينَا وَفيهمْ، فَكَانَ بَيْني وَبَيْنَهُ في ذَاكَ، وَكَتَبَ إلَى عُثْمَانَ ﷺ يَشْكُوني، فَكَتَبَ إلَيَّ عُثْمَانُ أن اقْدَم المَدينَةَ، فَقَدمْتُهَا، فَكَثُرَ عَلَيَّ النَّاسُ حَتَّى كَأنَّهُمْ لَمْ يَرَوْني قَبْلَ ذَلكَ، فَذَكَرْتُ ذَاكَ لعُثْمَانَ، فَقَالَ لي: إنْ شئْتَ تَنَحَّيْتَ، فَكُنْتَ قَريبًا. فَذَاكَ الَّذي أنْزَلَني هَذَا المَنْزلَ، وَلَوْ أمَّرُوا عَلَيَّ حَبَشيًّا لَسَمعْتُ وَأطَعْتُ. [انظر: ٤٦٦٠].

۱۴۰۶ - از زید بن وَهْب روایت است که گفت: از موضع رَبَذه می‌گذشتم، که ناگاه با ابوذر (غفّاری) ﷺ ملاقی شدم و به او گفتم: چه سبب شد که در اینجا منزل گزیدی؟ وی گفت: من درشام بودم و دربارهٔ این آیه که می‌گوید: «کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا خرج نمی‌کنند» با معاویه اختلاف نظر پیدا کردم. معاویه می‌گفت که: این آیه دربارهٔ اهل کتاب فرود آمده است. و من گفتم که: دربارهٔ ما و ایشان فرود آمده است. و همین مسأله موجب اختلاف بین من و او شد.

معاویه به عثمان ﷺ نوشت و از من شکایت کرد، و عثمان به من نوشت که رهسپار مدینه شوم. من به مدینه رفتم و در آنجا مردم زیادی بر من گرد آمدند و گویا آنها پیش از این مرا ندیده بودند. از این مسأله به عثمان یاد کردم، وی مرا گفت: اگر می‌خواهی کناره گیر و در نزدیک مدینه اقامت گزین. و همین امر است که مرا بدین منزل کشانیده است، و اگر فردی حبشی را بر من امیر گردانند، گفته‌اش را می‌شنوم و از وی اطاعت می‌کنم.[2]

١٤٠٧ - حَدَّثَنَا عَيَّاشٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالأعْلَى: حَدَّثَنَا الجُرَيْريُّ، عَنْ أبي العَلاء، عَن الأحْنَف بْن قَيْس قَالَ: جَلَسْتُ.

۱۴۰۷ - از اَحْنَف بن قیس روایت است که گفت: در میان گروهی از قریش نشسته بودم که ناگاه مردی

۱- وسق معادل شصت صاع است و هر صاع معادل تقریبی سه کیلوگرام است.

۲- ابوذر غفاری ﷺ یکی از زهّاد صحابه، ظاهراً در حکم آیه چنین اجتهاد نموده بود که اندوختن ثروت بیش از حاجت و کفاف ادای قرض، حرام است هرچند زکات آن را اداکرده باشد؛ در حالی‌که جمهور صحابه با این رأی مخالف بودند. همین امر، سبب شد که عثمان ﷺ او را از مدینه دور کند تا باعث اختلاف مسلمانان نشود. طبری معتقد است که او از نظر خویش بازنگشت و حضرت عثمان ﷺ نیز او را به این کار مجبور نساخت و همین نمونه‌ای از اختلاف اجتهاد است (اقتباس از تیسیر القاری)

وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالصَّمَدِ قال: حَدَّثَنِي أَبِي: حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَلاءِ بْنُ الشِّخِّيرِ: أَنَّ الأَحْنَفَ بْنَ قَيْسٍ حَدَّثَهُمْ قال: جَلَسْتُ إِلَى مَلأٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَجَاءَ رَجُلٌ، خَشِنُ الشَّعَرِ وَالثِّيَابِ وَالْهَيْئَةِ، حَتَّى قَامَ عَلَيْهِمْ، فَسَلَّمَ ثُمَّ قال: بَشِّرِ الْكَانِزِينَ بِرَضْفٍ يُحْمَى عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، ثُمَّ يُوضَعُ عَلَى حَلَمَةِ ثَدْيِ أَحَدِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ نُغْضِ كَتِفِهِ وَيُوضَعُ عَلَى نُغْضِ كَتِفِهِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ حَلَمَةِ ثَدْيِهِ، يَتَزَلْزَلُ. ثُمَّ وَلَّى فَجَلَسَ إِلَى سَارِيَةٍ، وَتَبِعْتُهُ وَجَلَسْتُ إِلَيْهِ، وَأَنَا لا أَدْرِي مَنْ هُوَ، فَقُلْتُ لَهُ: لا أَرَى الْقَوْمَ إِلا قَدْ كَرِهُوا الَّذِي قُلْتَ؟ قال: إِنَّهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئًا. [أخرجه مسلم: ۹۹۲، بطوله مع الحديث الآتي (۱٤۰۸)].

درشت موی و درشت جامه و درشت قیافه وارد شد و نزد آنها ایستاد و سلام کرد و سپس گفت: زر اندوزان را از سنگهای تفسیده از تفِ آتش دوزخ آگاه گردان که بر نوک پستانهای هر یک از ایشان نهاده می‌شود تا از استخوان غضروفی شانه‌هایشان بیرون آید و سپس بر استخوان غضروفی شانه‌هایشان گذاشته شود تا از نوک پستانهایشان بیرون آید و سنگها در اضطراب باشند از یک سو به سوی دیگر. سپس وی پشت گردانید و رفت و در مقابل ستونی نشست. من هم به دنبال وی رفتم و نزدیک وی نشستم و هر چند نمی‌دانستم که او کیست. به او گفتم: گمان نمی‌کنم که گفته‌هایت مردم را خوش آمده باشد. وی گفت: این مردم چیزی نمی‌دانند.

۱٤۰۸- قال: لِي خَلِيلِي قال: قُلْتُ مَنْ خَلِيلُكَ؟ قال: النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَتُبْصِرُ أُحُدًا». قال: فَنَظَرْتُ إِلَى الشَّمْسِ مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ، وَأَنَا أُرَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُرْسِلُنِي فِي حَاجَةٍ لَهُ، قُلْتُ: نَعَمْ. قال: «مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا، أُنْفِقُهُ كُلَّهُ، إِلا ثَلاثَةَ دَنَانِيرَ». وَإِنَّ هَؤُلاءِ لا يَعْقِلُونَ، إِنَّمَا يَجْمَعُونَ الدُّنْيَا، لا وَاللَّهِ، لا أَسْأَلُهُمْ دُنْيَا، وَلا أَسْتَفْتِيهِمْ عَنْ دِينٍ، حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ [راجع: ۱۲۳۷. أخرجه مسلم: ۹٤ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، ولكنه في كتاب الزكاة بزيادة (۳۲)].

۱۴۰۸ - ابوذر گفت: دوستم به من گفت: گفتم: دوست تو کیست؟ وی گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوذر، آیا کوه احد را می‌بینی؟». من به سوی آفتاب نگریستم که چه مقدار از روز باقی مانده است و گمان کردم که رسول الله ﷺ برای حاجت خویش مرا به جایی می‌فرستد. آن حضرت فرمود: «دوست ندارم که به اندازهٔ کوه احد طلا داشته باشم. مگر آن که تمام آن را (در راه خدا) به مصرف برسانم، به جز از سه دینار».

ابوذر گفت: این مردم نمی‌دانند که ثروت می‌اندوزند. نه، به خدا سوگند که من از ایشان دنیا نمی‌طلبم و نه هم دربارهٔ دین از آنها فتوا می‌طلبم تا آن که خدای را ملاقات کنم».[1]

۱- ای مؤمنان صدقه‌هایتان را با منت نهادن و آزار رساندن از بین مبرید، همچون کسی که مالش را برای نمایاندن صدقه به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد. پس داستان او مانند - سنگ صافی است که بر روی ←

٥- بَاب: إِنْفَاقِ الْمَالِ فِي حَقِّهِ

١٤٠٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً، فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». [راجع: ٧٣. أخرجه مسلم: ٨١٦]

باب - ۵
مصرف مال در حق آن

۱۴۰۹ - از ابن مسعود ﷺ روایت است که از پیامبر ﷺ شنیده است که می‌فرمود: «نیست رشکی مگر در مورد دو کس. مردی که خداوند به او مالی داده است و او در راه حق آن را به مصرف می‌رساند و مردی که خداوند به او دانشی داده است و او بدان عمل می‌کند و به دیگران تعلیم می‌دهد».

٦- بَاب: الرِّيَاءِ فِي الصَّدَقَةِ

لِقَوْلِهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى - إِلَى قَوْلِهِ - الْكَافِرِينَ﴾. [البقرة: ٢٦٤]. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: ﴿صَلْدًا﴾. لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ. وَقَالَ عِكْرِمَةُ: ﴿وَابِلٌ﴾ مَطَرٌ شَدِيدٌ. وَالطَّلُّ: النَّدَى.

باب - ۶
ریاء در صدقه

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان، صدقه‌هایتان را با منت نهادن و آزار رساندن از بین مبرید ... - تا - خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».[1] (البقرة: ۲۶۴)
ابن‌عباس ﷺ گفت: «صَلْداً» یعنی نیست بر آن چیزی. و عکرمه گفت: «وَابِلٌ» باران سخت. و «الطَّلّ» نم آب، شبنم.

٧- بَاب: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ

وَلَا يَقْبَلُ إِلَّا مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ لِقَوْلِهِ: ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿حَلِيمٌ﴾ [البقرة: ٢٣٦]

باب - ۷ خداوند صدقه‌ای را که از خیانت در مال غنیمت باشد نمی‌پذیرد

و نمی‌پذیرد به جز از کسب حلال، به دلیل فرمودهٔ او تعالی: «گفتار خوب و آمرزش، بهتر از صدقه‌ای است که در پی آن آزاری باشد و خدا بی‌نیاز و بردبار است» (البقرة: ۲۶۳).

← آن خاکی پاشیده باشند. آنگاه با ران درشت دانه‌ای بدان در رسید و سخت و صافش بر جای گذارد. ریاکاران بر چیزی از دستاورد خود دست ندارند و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند. (البقره: ۲۶۴).

۱- و داستان صدقات آنان که مالهایشان را برای کسب خشنودی خدا و استوار داشتنِ دل خویش در مراتب ایمان انفاق می‌کنند، داستان باغی واقع در پشته‌ای است که (وابل) یعنی باران درشت دانه‌ای بر آن ببارد. آنگاه میوه‌هایش را دو چندان به بار نشاند، پس اگر باران درشت دانه‌ای هم به آن نمی‌رسید (طل) باران ریزه‌ای برایش بس بود و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست (البقرة: ۲۶۵) (تفسیر المنیر: ترجمهٔ استاد عبدالرؤف مخلص هروی).

٨-بابٌ: [الصَّدَقَةِ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ

لقوله]: ﴿وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ٢٧٦، ٢٧٧].

١٤١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلا الطَّيِّبَ وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ».

تَابَعَهُ سُلَيْمَانُ عَنِ ابْنِ دِينَارٍ. وَقَالَ وَرْقَاءُ: عَنِ ابْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَرَوَاهُ مُسْلِمُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، وَزَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، وَسُهَيْلٌ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٧٤٣٠، اخرجه مسلم: ١٠١٤].

باب - ٨
صدقه از کسب پاک و حلال

به دلیل فرمودۀ او تعالی: «و (خداوند) صدقه‌ها را افزونی می‌دهد و خداوند دوست نمی‌دارد هر ناسپاس گنهکار را. به تحقیق کسانی که ایمان آوردند و عملهای نیک کردند و برپا داشتند نماز را و دادند زکات را، مر ایشان راست ثواب ایشان نزد پروردگار ایشان، نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند (البقرة: ٢٧٧).

١۴١٠ - از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که به قدر خرمایی از مال پاک صدقه بدهد - و خداوند به جز مال پاک را نمی‌پذیرد - و همانا خداوند آن را با دست راست خویش می‌پذیرد و سپس آن صدقه را برای صاحبش می‌پروراند چنان که یکی از شما کرّه اسبش را که از شیر باز مانده می‌پروراند تا آن که بسان کوه بزرگ می‌شود».

متابعت کرده است (عبدالرحمن راوی را) سلیمان از ابن دینار. ورقاء گفته است: ابن دینار، از سعید بن یسار، از ابو هریره ﷺ از پیامبر ﷺ روایت کرده است. مُسلم بن ابی مریم و زید بن اسلم و سُهَیل، از ابو صالح، از ابوهریره ﷺ، از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

٩ - بَاب: الصَّدَقَةِ قَبْلَ الرَّدِّ

١٤١١ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مَعْبَدُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ، يَمْشِي الرَّجُلُ

باب - ٩
صدقه دادن قبل از رد شدن آن

١۴١١ - از حارثه بن وَهْب روایت است که گفت: از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «صدقه بدهید، همانا بر شما زمانی فرا می‌رسد که مرد با صدقه‌اش

بِصَدَقَتِه فَلا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتَ بِهَا بِالأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلا حَاجَةَ لِي بِهَا». [انظر: ۱۴۲۴، ۷۱۲۰. أخرجه مسلم: ۱۰۱۱].

می‌رود و کسی را نمی‌یابد که صدقه‌اش را بپذیرد. و کسی او را می‌گوید که: اگر دیروز می‌آوردی، می‌پذیرفتم، لیکن امروز مرا بدان نیازی نیست».

۱۴۱۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ، فَيَفِيضَ، حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي». [راجع: ۸۵. أخرجه مسلم ۱۵۷ بقطعة ليست في هذه الطريق].

۱۴۱۲ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که مال در میان شما زیاد گردد و لبریز شود تا آن که صاحب مال، نگران است که چه کسی صدقه‌اش را می‌پذیرد و حتی آن را عرضه می‌کند، لیکن کسی که بر وی عرضه می‌کند، به او می‌گوید: مرا بدان نیازی نیست».

۱۴۱۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ النَّبِيلُ: أَخْبَرَنَا سَعْدَانُ بْنُ بِشْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مُجَاهِدٍ: حَدَّثَنَا مُحِلُّ بْنُ خَلِيفَةَ الطَّائِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ ﷺ يَقُولُ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَهُ رَجُلانِ، أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعَيْلَةَ، وَالآخَرُ يَشْكُو قَطْعَ السَّبِيلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا قَطْعُ السَّبِيلِ: فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكَ إِلا قَلِيلٌ: حَتَّى تَخْرُجَ الْعِيرُ إِلَى مَكَّةَ بِغَيْرِ خَفِيرٍ، وَأَمَّا الْعَيْلَةُ، فَإِنَّ السَّاعَةَ لا تَقُومُ حَتَّى يَطُوفَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَتِهِ لا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا مِنْهُ، ثُمَّ لَيَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ، وَلا تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُوتِكَ مَالاً؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولا؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلا يَرَى إِلا النَّارَ، ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلا يَرَى إِلا النَّارَ، فَلْيَتَّقِيَنَّ أَحَدُكُمُ النَّارَ، وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». [انظر: ۱۴۱۴، ۳۵۹۵، ۶۰۲۳، ۶۵۳۹، ۶۵۴۰، ۶۵۶۳، ۷۴۴۳، ۷۵۱۲. أخرجه مسلم: ۱۰۱۶، مختصراً]

۱۴۱۳ - عَدی بن حاتم رضی الله عنه گفت: من نزد رسول الله ﷺ بودم، دو مرد آمدند که یکی از فقر شکایت داشت و دیگری از دزدان و راهزنان. رسول الله ﷺ فرمود: «اما راهزنی، اندک زمانی بر تو خواهد گذشت تا آن که ببینی که کاروانی که به سوی مکه می‌رود بدون ضامن و پناهنده خواهد رفت، و اما فقر و فاقه، به تحقیق که قیامت برپا نمی‌شود تا آن که یکی از شما با صدقهٔ خود برود و بگردد لیکن کسی را نیابد که صدقه را از وی بپذیرد. سپس (در قیامت) هر یک از شما به حضور خدا می‌ایستد در حالی که میان او و خداوند حجابی نیست، و نه هم ترجمانی، که ترجمانی کند. سپس خداوند به او می‌گوید: آیا برایت مالی نداده بودم؟ می‌گوید: آری، داده بودی. سپس خداوند می‌گوید: آیا برایت رسولی نفرستاده بودم؟ می‌گوید: آری، فرستاده بودی. آنگاه وی به جانب راست خود می‌نگرد، لیکن به جز آتش چیزی نمی‌بیند بعد به سوی چپ خود می‌نگرد، به جز آتش چیزی نمی‌بیند. پس هر یک از شما باید خود را از آتش دوزخ نگهدارد ولو با دادن صدقه‌ای هر چند به اندازهٔ نیمهٔ خرما باشد، و

اگر آن را هم نیابد، سخنی خوش بگوید». (تا نیازمندی را دلجویی کند).

۱٤۱٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ العَلاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ لا يَجِدُ أَحَداً يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الوَاحِدُ يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ». [انظر في النكاح، باب: ۱۱۱. أخرجه مسلم: ۱۰۱۲].

۱۴۱۴ - از ابو موسی ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مردم را زمانی فرا می‌رسد که مرد با صدقه‌اش که طلا است گشت می‌زند و کسی را نمی‌یابد که صدقه را از وی بگیرد. و مردی تنها، دیده می‌شود که چهل زن او را دنبال می‌کنند و بدو پناه می‌برند، و این از سبب کمبود مردان و افزایش زنان است».

۱۰- بَاب: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، وَالقَلِيلِ مِنَ الصَّدَقَةِ

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾ [البقرة: ۲۶۵، ۲۶۶]، وَإِلَى قَوْلِهِ: ﴿مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾.

باب - ۱۰
از آتش دوزخ دوری جویید هر چند با نیمی از خرما و صدقهٔ اندک باشد

«و صفت آنان که خرج می‌کنند مالهای خویش را از جهت طلب رضامندی خدا و به سبب اعتقاد ناشی از دلِ خویش، مانند صفت باغی است به جایی بلند که رسید به آن بارانی عظیم، پس آورد میوه‌های خود را دو چندان، و اگر نمی‌رسید آن را بارانی عظیم، پس شبنم کفایت می‌کرد و خدا به آنچه می‌کنید بیناست» (البقرة: ۲۶۵).

«آیا دوست می‌دارد یکی از شما که باشد او را باغی از درختان خرما و انگور، می‌رود زیر آن جویها، مر او را هست در آن باغ از هر جنس میوه‌ها» (البقر: ۲۶۶).

۱٤۱٥ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ الحَكَمُ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ البَصْرِيُّ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا

۱۴۱۵ - از ابو مسعود ﷺ روایت است که گفت: آنگاه که آیهٔ صدقه نازل گردید ما بارکشی می‌کردیم (تا مزد بگیریم و صدقه بدهیم). مردی آمد و صدقهٔ

نَزَلَتْ آيَةُ الصَّدَقَةِ، كُنَّا نُحَامِلُ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَتَصَدَّقَ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ، فَقَالُوا: مُرَائِي، وَجَاءَ رَجُلٌ فَتَصَدَّقَ بِصَاعٍ، فَقَالُوا: إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنْ صَاعِ هَذَا، فَنَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلا جُهْدَهُمْ﴾. الآيَةَ [التوبة: ۷۹] [انظر: ۱٤۱٦، ٤٦٦٨، ٤٦٦٩]. أخرجه مسلم: ۱۰۱۸ بزيادة].

فراوان داد، (منافقین) گفتند: وی ریاکاری کرده است. مرد دیگری آمد و یک صاع صدقه داد. گفتند: خداوند از یک صاع صدقهٔ وی بی‌نیاز است. آنگاه این آیه نازل شد:

«آنان که عیب می‌کنند رغبت کنندگان را از مسلمانان در صدقات و عیب می‌کنند آنان را که نمی‌یابند مگر (مزد) مشقت خود را» (التوبه: ۷۹)[1].

۱٤۱٦ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ، انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ، فَيُحَامِلُ، فَيُصِيبُ الْمُدَّ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمُ الْيَوْمَ لَمِائَةَ أَلْفٍ. [راجع: ۱٤۱٥. أخرجه مسلم ۱۰۱۸ مطولاً وباختلاف].

۱۴۱۶ - از ابو مسعود انصاری ﷺ روایت است که گفت: آنگاه که رسول الله ﷺ ما را به صدقه امر می‌کرد، یکی از ما (فقراء) به بازار می‌رفت و بارکشی می‌کرد و به مقدار یک مُد مزد می‌گرفت (و از آن صدقه می‌داد). امروز کسانی از آنان، صد هزار دارند.

۱٤۱۷ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَعْقِلٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». [راجع: ۱٤۱۳. أخرجه مسلم ۱۰۱٦ باختلاف].

۱۴۱۷ - از عدی بن حاتم ﷺ روایت است که گفت: از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «از آتش دوزخ دوری جویید ولو با نیمی از خرما باشد».

۱٤۱۸ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ حَزْمٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَتِ امْرَأَةٌ مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَسَلَّمَ عَلَيْنَا فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «مَنِ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». [انظر: ۵۹۹۵. أخرجه مسلم ۲٦۲۹].

۱۴۱۸ - از عایشه رضی‌اللّه‌عنها روایت است که گفت: زنی همراه دو دختر خود نزد من آمد و تقاضای صدقه کرد. من به جز از یک خرما، نزد خود چیز دیگری نداشتم، همان خرما را به وی دادم و او آن را میان هر دو دختر خود تقسیم کرد و خود از آن چیزی نخورد. سپس برخاست و برآمد. بعد پیامبر ﷺ نزد ما آمد و بر ما سلام کرد. من از ماجرا آگاهش کردم. فرمود: «کسی که به چیزی از این دختران آزموده شود، ایشان او را حجابی از آتش باشند».

۱- در تفسیر کشف الاسرار میبدی در شأن نزول این آیه آمده است: وقتی آن حضرت می‌خواست به غزای تبوک برود، غرض تجهیز لشکر، یاران را به صدقه دادن تشویق کرد و هر کس به اندازهٔ توان خود صدقه آورد. مردی که صدقهٔ فراوان داد چنان که در آیهٔ شریف بدان اشاره شد، عبدالرحمن بن عوف بود که چهار هزار درهم یعنی نیمی از دارائیش را آورد. ابو عقیل انصاری که مردی پیر و درویش بود، همهٔ شب را آبکشی کرد و مزد وی دو صاع خرما شد که یک صاع آن را صدقه داد و صاع دیگر را به زن و فرزند خود گذاشت.

۱۱- بَاب: أيُّ الصَّدَقة أفضَل، وصَدَقَة الشَّحيحِ الصَّحيحِ

لقوله: ﴿وَأَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾. الآية [المنافقون: ١٠]. وقوله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ﴾. الآية [البقرة: ٢٥٤].

باب - ۱۱ کدام صدقه بهتر است و صدقهٔ کسی که حریص و تندرست است

نظر به فرمودهٔ او تعالی: «خرج کنید از آنچه روزی دادیم شما را پیش از آن که بیاید یکی از شما را مرگ» [المنافقون: ۱۰].

و فرمودهٔ او تعالی: «خرج کنید از آنچه روزی دادیم شما را پیش از آن که بیاید روزی که خرید و فروشی نیست در آن روز و نه دوستی‌ای» (البقره: ۲۵۴).

١٤١٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ الْقَعْقَاعِ: حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ قال: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ، تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى، وَلَا تُمْهِلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ، قُلْتَ: لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ». [انظر: ٢٧٤٨. أخرجه مسلم: ١٠٣٢].

۱۴۱۹ - از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، کدام صدقه بیشتر ثواب دارد؟

آن حضرت فرمود: «آن که صدقه بدهی در حالی که تندرست و حریص هستی و از ناداری می‌ترسی و در اندیشهٔ آنی که توانگر شوی. (در صدقه) مهلت مده که روح به رگ گردن تو برسد (یعنی دم مرگ) و تو بگویی که این قدر به فلان داده شود و آن قدر به فلان در حالی که مال از آن فلان (ورثه) است. (اگر نخواهد بیش از یک سوم وصیت تو را اجرا نمی‌کند).

١٤٢٠ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ فِرَاسٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لُحُوقًا؟ قال: «أَطْوَلُكُنَّ يَدًا». فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا، فَكَانَتْ سَوْدَةُ أَطْوَلَهُنَّ يَدًا، فَعَلِمْنَا بَعْدُ: أَنَّمَا كَانَتْ طُولَ يَدِهَا الصَّدَقَةُ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لُحُوقًا بِهِ، وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ. [أخرجه مسلم: ٢٤٥٢ مختصراً].

۱۴۲۰ - از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: بعضی از زنان پیامبر ﷺ به پیامبر ﷺ گفتند: کدام یک از ما (پس از وفات تو) زودتر به تو می‌پیوندیم؟ (یعنی زودتر می‌میریم).

آن حضرت فرمود: «کسی که دستش درازتر است». زنان پاره‌ای از نَی گرفتند و دستها را اندازه کردند، دست سَوده درازتر از دستهای دیگران بود، پس از (مرگ زینب) دانستیم که مراد از درازی دست

در صدقه بوده است. زیرا وی قبل از ما به آن حضرت پیوست و صدقه را سخت دوست می‌داشت.[1]

۱۲- بَاب: صَدَقَةِ الْعَلانِيَةِ

وَقَوْلِه: ﴿الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلانِيَةً﴾ -إِلَى قَوْلِهِ- ﴿وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. [البقرة: ۲۷٤].

باب - ۱۲
صدقهٔ علنی و آشکار

و گفتهٔ خدای عزوجل: «آنان که انفاق می‌کنند مالهای خود را به شب و روز، پنهان و آشکار، پس مر آنها راست مزدشان نزد خدای‌شان و نیست بیمی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند» (البقره: ۲۷۴).

۱۳ - بَاب: صَدَقَةِ السِّرِّ

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا، حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا صَنَعَتْ يَمِينُهُ». [راجع: ٦٦٠].

وَقَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ [البقرة: ۲۷۱].

باب - ۱۳
صدقهٔ پنهانی

و ابو هریره ﷺ گفته است که پیامبر ﷺ فرمود: «مردی که صدقه می‌دهد و آن را پنهان می‌کند به گونه‌ای که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه داده است (در روز رستاخیز در سایهٔ رحمت خدا قرار می‌گیرد) و گفتهٔ او تعالی: «اگر ظاهر کنید صدقه‌ها را پس نیکو چیزی است آن، و اگر پنهان دارید آن را و بدهید آن را به درویشان، پس آن بهتر است مر شما را» (البقره ۲۷۱).

۱٤- بَاب: إِذَا تَصَدَّقَ عَلَى غَنِيٍّ وَهُوَ لا يَعْلَمُ

۱٤۲۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو

باب - ۱۴
اگر کسی به توانگری صدقه بدهد و نداند که او توانگر است

۱۴۲۱ - از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول

۱- در این مورد گفته شده که پس از لفظ (انّما کانت) کلمهٔ (زینب) است که از قلم ناسخ افتاده است. زینب بنت جحش قبل از سائر همسران آن حضرت در سال بیست یا بیست و یک در دوران خلافت عمر ﷺ وفات کرده است و سوده در سال ۵۴ در زمان معاویه در گذشته است.

الزِّنَاد، عَنِ الأعْرَجِ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ: لأتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ، فَوَضَعَهَا في يَدِ سَارِقٍ، فَأصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى سَارِقٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الحَمْدُ، لأتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا في يَدَيْ زَانِيَةٍ، فَأصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الحَمْدُ، عَلَى زَانِيَةٍ؟ لأتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ، فَوَضَعَهَا في يَدَيْ غَنِيٍّ، فَأصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى غَنِيٍّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الحَمْدُ، عَلَى سَارِقٍ، وَعَلَى زَانِيَةٍ، وَعَلَى غَنِيٍّ، فَأُتِيَ: فَقِيلَ لَهُ: أمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ: فَلَعَلَّهُ أنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأمَّا الزَّانِيَةُ: فَلَعَلَّهَا أنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زِنَاهَا، وَأمَّا الغَنِيُّ: فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ، فَيُنْفِقُ مِمَّا أعْطَاهُ اللَّهُ». [أخرجه مسلم: ۱۰۲۲].

اللّه ﷺ فرمود: «مردی از بنی‌اسرائیل خواست که صدقه بدهد و با صدقهٔ خویش برآمد و (نادانسته) صدقه‌اش را به دست دزدی داد. چون بامداد فرا رسید،مردم گفتند که: صدقه‌اش را به دزدی داده است. وی گفت: بار الها، تویی سزاوار ستایش، و من باز صدقه می‌دهم. وی باز با صدقهٔ خویش برآمد و آن را به دست زنی زناکار داد. چون صبح فرا رسید مردم گفتند: وی دیشب به زنی زناکار صدقه داده است. وی گفت: بار الها، تویی سزاوار ستایش، بر زنی زناکار صدقه دادم، و من باز صدقه می‌دهم، وی بار دیگر با صدقه‌ای بر آمد و آن را به دست توانگری داد. چون صبح فرا رسید مردم گفتند: وی صدقه‌اش را به توانگری داده است.

وی گفت: بار الها، سزاوار حمد تویی، من صدقه‌ام را به دزدی داده‌ام و به زنی زناکار داده‌ام و به توانگری داده‌ام.

او را (در خواب یا رؤیا) نموده شد و به او گفته شد: اما، صدقه‌ای به دزد؛ شاید او را از دزدی پاک سازد، و اما، برای زنی زناکار؛ شاید او را از زناکاری پاک سازد، و اما برای توانگر؛ شاید او را پند و عبرتی گردد و از آنچه خداوند بدو بخشیده است، انفاق نماید.»

١٥- بَاب: إذَا تَصَدَّقَ عَلَى ابْنِهِ وَهُوَ لا يَشْعُرُ

باب - ۱۵
کسی که بر پسر خود صدقه بدهد و نداند

١٤٢٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا إسْرَائِيلُ: حَدَّثَنَا أبُو الجُوَيْرِيَةِ: أنَّ مَعْنَ بْنَ يَزِيدَ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أنَا وَأبِي وَجَدِّي، وَخَطَبَ عَلَيَّ

۱۴۲۲ - از مَعْن بن یزید ﷺ روایت است که گفت: من و پدر و پدر بزرگم با رسول اللّه ﷺ بیعت کردیم. (پدرم، یا آن حضرت) زنی را برایم خواستگاری و برای من به نکاح گرفت. من جریان

فَأَنْكَحَنِي، وَخَاصَمْتُ إِلَيْهِ: وَكَانَ أَبِي يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِيَّاكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «لَكَ مَا نَوَيْتَ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتَ يَا مَعْنُ».

شکایت از پدرم را نزد آن حضرت مطرح کردم، زیرا پدرم یزید دینارها را برای صدقه برآورده بود و نزد مردی در مسجد گذاشته بود. من هم رفتم و از آن دینارها به خود (صدقه) گرفتم و با همان دینارها نزد پدرم آمدم. پدرم گفت: به خدا سوگند که من نمی‌خواستم تو از آن دینارها بگیری.

چون نزد رسول الله ﷺ دادخواهی کرد، آن حضرت فرمود: «ای یزید، تو را (ثواب) همان است که نیّت کرده‌ای، و ای مَعَنْ از آنِ تو است آنچه گرفته‌ای».

١٦ - بَاب:
الصَّدَقَةِ بِالْيَمِينِ

١٤٢٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَدْلٌ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ، اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ، فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». [راجع: ٦٦٠. أخرجه مسلم ١٠٣١ بقلب لفظ الشمال].

باب - ۱۶
صدقه با دست راست

۱۴۲۳ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هفت کس‌اند که خداوند تعالی از سایهٔ خود بر ایشان سایه می‌افکند، در آن روز که هیچ سایه‌ای نیست به جز سایهٔ خدا: امام عادل، و جوانی که در عبادت خدا پرورده شده است و مردی که دل او در مساجد آویخته است و دو مردی که محض برای خدا یکدیگر را دوست می‌دارند؛ با هم یکجا می‌شوند و از هم جدا می‌گردند. و مردی که زنی زیبا و عالی نسب او را به زنا دعوت کند و نپذیرد و بگوید که همانا من از خداوند می‌ترسم، و مردی که صدقه بدهد و آن را چنان پنهان دهد که دست چپش نداند دست راستش چه داده است، و مردی که در خلوت خدای را یاد می‌کند و چشمانش اشک می‌ریزد».

١٤٢٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَعْبَدُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ

۱۴۲۴ - از حارثه بن وَهْب خزاعی رضی الله عنه روایت است که شنیده است از پیامبر ﷺ که می‌فرمود:

الْخُزَاعِيَّ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا، فَسَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ، يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتَ بِهَا بِالأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا مِنْكَ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلا حَاجَةَ لِي فِيهَا». [راجع: ۱۴۱۱. أخرجه مسلم ۱۰۱۱].

«صدقه بدهید که بر شما زمانی فرا خواهد رسید که مردی با صدقه‌اش برود (که صدقه بدهد) و مردی به او بگوید که اگر صدقه‌ات را دیروز می‌آوردی می‌پذیرفتم ولی امروز مرا بدان نیازی نیست».

۱۷- بَاب: مَنْ أَمَرَ خَادِمَهُ بِالصَّدَقَةِ وَلَمْ يُنَاوِلْ بِنَفْسِهِ

وَقَالَ أَبُو مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «هُوَ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ». [راجع: ۱۴۳۸].

۱۴۲۵- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا». [انظر: ۱۴۳۷، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۲۰۶۵. أخرجه مسلم: ۱۰۲۴].

باب - ۱۷
کسی که به خادم خود بگوید که صدقه بدهد و به دست خود صدقه ندهد

و ابو موسی گفته است که پیامبر ﷺ فرمود: «وی یکی از دو صدقه دهنده است».

۱۴۲۵ - از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر زنی از طعام خانهٔ خود صدقه بدهد که به قصد ضایع کردن آن نباشد، ثواب آنچه صدقه داده است به وی می‌رسد و ثواب آن به شوهرش [نیز] می‌رسد که آن را به دست آورده است و همچنان است برای کسی که آن را نگهداری کرده است و ثواب یکی از ثواب دیگری چیزی کم نمی‌کند».

۱۸- بَاب: لا صَدَقَةَ إِلا عَنْ ظَهْرِ غِنًى

وَمَنْ تَصَدَّقَ وَهُوَ مُحْتَاجٌ، أَوْ أَهْلُهُ مُحْتَاجٌ، أَوْ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَالدَّيْنُ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى مِنَ الصَّدَقَةِ وَالْعِتْقِ وَالْهِبَةِ، وَهُوَ رَدٌّ عَلَيْهِ، لَيْسَ لَهُ أَنْ يُتْلِفَ أَمْوَالَ النَّاسِ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ إِتْلافَهَا أَتْلَفَهُ اللَّهُ». [راجع: ۲۳۸۷].

باب - ۱۸
صدقه نیست، مگر این که صدقه دهنده توانگر باشد

کسی که صدقه بدهد و خود محتاج است و یا خانواده‌اش محتاج است و یا قرض‌دار است، ادای قرض از صدقه و آزاد کردن غلام و بخشش ضرورتر است و همچو صدقه بر وی رد است و او را حقی نیست که اموال مردم را ضایع گرداند.

و پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی که اموال مردم را می‌گیرد و قصد دارد که آن را تلف نماید خداوند

إلا أنْ يَكُونَ مَعْرُوفًا بالصَّبْر، فَيُؤْثِرَ عَلَى نَفْسِه، وَلَوْ كَانَ بِه خَصَاصَةٌ، كَفِعْلِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ حِينَ تَصَدَّقَ بِمَالِه، وَكَذَلِكَ آثَرَ الأَنْصار المُهَاجِرِينَ.

او را تلف می‌کند». مگر آن که صدقه دهنده به شکیبایی معروف باشد و نفس خود را ایثار کند در حالی که خود نیازمند است مانند عمل ابوبکر رضی الله عنه آنگاه که همهٔ اموال خویش را صدقه داد.[1] و همچنان ایثاری که انصار در برابر مهاجرین کردند.

وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ إِضَاعَةِ المَالِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُضَيِّعَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِعِلَّةِ الصَّدَقَةِ. [راجع: ٨٤٤].

و پیامبر ﷺ از ضایع کردن مال منع کرده است و کسی حق ندارد که به سبب صدقه، اموال مردم را ضایع گرداند. و کعب بن مالک رضی الله عنه گفته است: گفتم: یا رسول الله ﷺ بخشی از توبهٔ من آن است که از مال خود دست بکشم و آن را در راه خدا و رسول او صدقه کنم. آن حضرت فرمود: «بخشی از مال خویش را برای خود نگهدار و این برای تو بهتر است».[2]

وَقَالَ: كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِه ﷺ، قَالَ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ. [راجع: ٢٧٥٧].

من گفتم: همانا آن بخش را که از غنیمت خیبر به من رسیده، نگه می‌دارم.

١٤٢٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ». [انظر: ١٤٢٨، ٥٣٥٥، ٥٣٥٦، وانظر في الوصايا، باب ٩]

۱۴۲۶ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین صدقه آن است که از وی توانگری باشد و از خانواده‌ات آغاز کن.

١٤٢٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيه، عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ». [انظر في الوصايا، باب ٩ أخرجه مسلم: ١٠٣٤ مختصراً].

۱۴۲۷ - از حکیم بن حِزام رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «دست بالا بهتر است از دست پایین و صدقه را از خانواده‌ات آغاز کن و بهترین صدقه آن است که زادهٔ توانگری باشد. و کسی که بخواهد خداوند او را از خواستن صدقه باز دارد، خداوند او را باز می‌دارد. و کسی که بی‌نیازی کند، خداوند بی‌نیازش می‌کند».

۱- در یکی از غزوات که ابوبکر رضی الله عنه همه مال خود را صدقه داد. آن حضرت از وی پرسید: برای خود و خانواده‌ات چه گذاشتی؟ گفت: خدا و رسول او را.

۲- کعب از یاران آن حضرت است که در عقبهٔ ثانی حاضر گردیده، لیکن از جملهٔ سه کسی است که از شرکت در غزوهٔ تبوک تخلف کرده بود و سپس توبه کرد و آیه نازل شد و توبه‌اش قبول گردید. (شرح شیخ الاسلام)

١٤٢٨- وعَنْ وُهَيْب قال: أخْبَرَنَا هشَامٌ، عَنْ أبيه، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنْ بهَذَا. [راجع: ١٤٢٦]

١٤٢٩- حَدَّثَنَا أبُو النُّعْمَان قَال: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْد، عَنْ أيُّوبَ، عَنْ نَافع، عَن ابْن عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَال: سَمعْتُ النَّبيَّ ﷺ (ح).

و حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالك، عَنْ نَافع، عَنْ عَبْدِاللَّه بْن عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا: أنَ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال، وَهُوَ عَلَى الْمنْبر، وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ وَالْمَسْألَةَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ منَ الْيَد السُّفْلَى، فَالْيَدُ الْعُلْيَا هيَ الْمُنْفقَةُ، وَالسُّفْلَى هيَ السَّائلَةُ». [أخرجه مسلم: ١٠٣٣]

١٩ - بَاب: الْمَنَّان بمَا أعْطَى

لقَوْله: ﴿الَّذينَ يُنفقُونَ أمْوَالَهُمْ في سَبيل اللَّه ثُمَّ لا يُتْبعُونَ مَا أنْفَقُوا مَنًّا وَلا أذًى﴾ الآيَةَ [البقرة: ٢٦٢].

٢٠- بَاب: مَنْ أحَبَّ تَعْجيلَ الصَّدَقَة منْ يَوْمهَا

١٤٣٠- حَدَّثَنَا أبُو عَاصم، عَنْ عُمَرَ بْن سَعيد، عَن ابْن أبي مُلَيْكَةَ: أنَّ عُقْبَةَ بْنَ الْحَارث ﷺ حَدَّثَهُ قال: صَلَّى بنَا النَّبيُّ ﷺ الْعَصْرَ، فَأسْرَعَ ثُمَّ دَخَلَ الْبَيْتَ، فَلَمْ يَلْبَثْ أنْ

۱۴۲۸ - از وُهَیب روایت است که گفت: هِشام از پدر خود روایت کرده که ابوهریره ﷺ همین حدیث را روایت کرده است.

۱۴۲۹ - از اَیّوب، از نافع روایت است که ابن عمر رضی‌اللّه‌عنهما گفت: از پیامبر ﷺ شنیده‌ام. و روایت شده از مالک از نافع، که عبداللّه بن عمر رضی‌اللّه‌عنهما گفت: رسول اللّه ﷺ در حالی که بر منبر بود از صدقه و عفت نفس و سؤال کردن یاد کرد و فرمود: «دست بالا بهتر است از دست پایین، دست بالا نفقه دهنده است و دست پایین سؤال کننده».[1]

باب - ۱۹
منّت‌گذاری کننده به آنچه می‌دهد

و فرمودهٔ او تعالی: «کسانی که مالهایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند و سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند منّت و آزاری در میان نمی‌آرند، آنان اجرشان را در نزد پروردگارشان دارند» (البقره: ۲۶۲).

باب - ۲۰
کسی که شتاب در صدقه را در روز آن دوست می‌دارد

۱۴۳۰ - از عُقبة بن حارث ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز عصر را بر ما گزارد و سپس با شتاب به خانه‌اش رفت و در آنجا درنگ نکرد و برآمد. من گفتم، یا به آن حضرت گفته شد (سبب شتاب چه بود؟) آن حضرت فرمود: «من خورده و

۱- مولانا عبدالرحمن جامی در رسالهٔ «اربعین حدیث» آن را چنین به نظم آورده است:

هیچ دانی کف دهنده چرا — برتر است از کف ستاننده
آن غنا را ز پیش رانده است — وین غنا را به پیش خواننده

خَرَجَ، فَقُلْتُ، أَوْ قِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «كُنْتُ خَلَّفْتُ فِي الْبَيْتِ تِبْرًا مِنَ الصَّدَقَةِ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُبَيِّتَهُ، فَقَسَمْتُهُ». [راجع: ٨٥١].

ریزهٔ طلایی را برای صدقه در خانه گذاشته بودم و ناخوش داشتم که شب را در خانه‌ام صبح کند و آن را تقسیم کردم».

٢١- بَاب: التَّحْرِيضِ عَلَى الصَّدَقَةِ وَالشَّفَاعَةِ فِيهَا

باب - ۲۱
تشویق به صدقه و وساطت در آن

١٤٣١ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَدِيٌّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ عِيدٍ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلُ وَلَا بَعْدُ، ثُمَّ مَالَ عَلَى النِّسَاءِ، وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَصَدَّقْنَ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُلْبَ وَالْخُرْصَ. [راجع: ٩٨. أخرجه مسلم ٨٨٤، مطولاً بنقص، وهو في كتاب العيدين(١٣)كاملاً].

۱۴۳۱ - از ابن عباس رضی‌اللّه‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در روز عید برآمد و دو رکعت نماز گزارد. و نه قبل از آن نماز گزارد و نه پس از آن، و سپس به سوی زنان رفت که در صفهای پسین بودند و بلال آن حضرت را همراهی می‌کرد. آن حضرت زنان را پند و اندرز داد و فرمود که صدقه بدهند. پس زن بود که دستبندها و گوشواره‌ها را می‌افکند.

١٤٣٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ بْنُ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ، أَوْ طُلِبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، قَالَ: «اشْفَعُوا تُؤْجَرُوا، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ مَا شَاءَ». [انظر: ٦٠٢٧، ٦٠٢٨، ٧٤٧٦. أخرجه مسلم ٢٦٢٧].

۱۴۳۲ - از ابو بُرده بن ابی موسی روایت است که پدر وی ﷺ گفت: آنگاه که سائلی نزد رسول اللّه ﷺ می‌آمد و یا از آن حضرت حاجتی می‌خواست، آن حضرت می‌فرمود: «شفاعت کنید پاداش داده می‌شوید». و خداوند هر آنچه می‌خواست بر زبان پیامبر خود جاری می‌گردانید.

١٤٣٣ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُوكِي فَيُوكَى عَلَيْكِ».

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ عَبْدَةَ، وَقَالَ: «لَا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ». [انظر: ١٤٣٤، ٢٥٩٠، ٢٥٩١. أخرجه مسلم ١٠٢٩ مطولاً]

۱۴۳۳ - از اسماء رضی‌اللّه‌عنها روایت است که پیامبر ﷺ به من گفت: «سر کیسه را مبند[بخل مکن] تا بر تو[در رزق] بسته نشود».

حدیث کرد ما را عثمان بن ابی شَیْبَة، از عَبْدَة (به روایت فوق) که آن حضرت فرمود: «مشمار (صدقه را) که خداوند بر تو می‌شمارد».

٢٢ - بَاب: الصَّدَقَة فِيمَا اسْتَطَاعَ

١٤٣٤ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ. وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ، عَنْ حَجَّاجِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّه ابْنِ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ: أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «لا تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ، ارْضَخِي مَا اسْتَطَعْتِ». [راجع: ١٤٣٣. أخرجه مسلم: ١٠٢٩ مطولاً].

باب - ۲۲
صدقه به قدر توانمندی

۱۴۳۴ - از عبدالله بن زُبَیر روایت است که اسماء بنت ابی بکر ﷺ نزد پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت فرمود: «مال را نگاه مدار که خداوند (برکتش را) از تو نگاه می‌دارد و صدقه کن آن قدر که در توان تو است».

٢٣ - بَاب: الصَّدَقَةُ تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ

١٤٣٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال: قال عُمَرُ ﷺ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنِ الفِتْنَةِ؟ قال: قُلْتُ: أَنَا أَحْفَظُهُ كَمَا قال. قال: إِنَّكَ عَلَيْهِ لَجَرِيءٌ، فَكَيْفَ؟ قال: قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصَّدَقَةُ وَالمَعْرُوفُ -قَالَ سُلَيْمَانُ: قَدْ كَانَ يَقُولُ: الصَّلاةُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ بِالمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ المُنْكَرِ- قال: لَيْسَ هَذِهِ أُرِيدُ، وَلَكِنِّي أُرِيدُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ البَحْرِ، قال: قُلْتُ: لَيْسَ عَلَيْكَ بِهَا يَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ بَأْسٌ، بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابٌ مُغْلَقٌ، قال: فَيُكْسَرُ البَابُ أَوْ يُفْتَحُ؟ قال: قُلْتُ: لا بَلْ يُكْسَرُ، قال: فَإِنَّهُ إِذَا كُسِرَ لَمْ يُغْلَقْ أَبَدًا. قال: قُلْتُ: أَجَلْ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ مَنِ البَابُ؟ فَقُلْنَا لِمَسْرُوقٍ: سَلْهُ، قال: فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: عُمَرُ ﷺ. قال: قُلْنَا: فَعَلِمَ عُمَرُ مَنْ تَعْنِي؟ قال: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةً، وَذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. [راجع: ٥٢٥. أخرجه مسلم ١٤٤ مطولاً باختلاف].

باب - ۲۳
صدقه، گناه را می‌پوشاند

۱۴۳۵ - از ابو وائل روایت است که حُذَیفه ﷺ گفت: عمر ﷺ گفت: کدام یک از شما حدیث رسول الله ﷺ را در مورد - فتنه - به خاطر دارد؟

من گفتم: من آن را به خاطر دارم همانگونه که پیامبر ﷺ فرموده است.

وی گفت: همانا تو که در روایت حدیث جرأت داری، بگو که چیست؟

گفتم: فتنهٔ (عمل ناشایست) مرد که بر زن و فرزند و همسایهٔ او اثر می‌گذارد، آن را نماز و صدقه و امر به معروف جبران می‌کند.

سلیمان (راوی) می‌گفت که ابو وائل گفته است - نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر -

عمر ﷺ گفت: هدفم از آن، این فتنه نیست، بلکه چنان فتنه‌ای است که بسان موج دریا موج می‌زند.

من گفتم: تو را از آن فتنه باکی نیست ای امیرالمؤمنین؛ زیرا میان تو و آن فتنه دروازه‌ایست بسته شده.

وی گفت: آیا آن دروازه شکسته می‌شود یا

گشاده می‌شود؟

گفتم: گشاده نمی‌شود بلکه شکسته می‌شود.

وی گفت: و چون شکسته شد، هرگز بسته نمی‌شود.

گفتم: آری، چنین است.

ابو وائل می‌گوید: ما می‌ترسیدیم که دربارهٔ آن دروازه از حُذیفه سؤال کنیم. به مَسروق گفتیم که او سؤال کند. مسروق سؤال کرد. حذیفه گفت: مراد از آن، عمر رضی الله عنه بود.

ابو وائل می‌گوید: ما گفتیم: آیا عمر می‌دانست که آن دروازه چیست؟ گفت: آری، چنان که می‌دانست که امشب پیش از فردا می‌باشد.

و من به عمر حدیثی گفتم که در آن هیچ اشتباهی نیست.

٢٤ - بَاب: مَنْ تَصَدَّقَ فِي الشِّرْكِ ثُمَّ أَسْلَمَ

١٤٣٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رضي الله عنه قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّه، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ، كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صَدَقَةٍ، أَوْ عَتَاقَةٍ، وَصِلَةِ رَحِمٍ، فَهَلْ فِيهَا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ». [انظر: ٢٢٢٠، ٢٥٣٨، ٥٩٩٢. أخرجه مسلم: ١٢٣ وله رواية فيها زيادة].

باب - ۲۴
کسی که در حال مشرک بودن صدقه داده باشد و سپس اسلام آورده باشد

۱۴۳۶ - از حکیم بن حِزام رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتم، یا رسول الله ﷺ، آیا در عبادتی که در جاهلیت کرده‌ام چون دادن صدقه و آزاد کردن بنده، و به جا آوردن صلهٔ رحم، کدام ثوابی می‌بینی؟ پیامبر ﷺ فرمود: «اسلام آوردی! به اضافهٔ اعمال نیکی که در گذشته انجام دادی!».

٢٥ - بَاب: أَجْرِ الْخَادِمِ إِذَا تَصَدَّقَ بِأَمْرِ صَاحِبِهِ غَيْرَ مُفْسِدٍ

١٤٣٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ

باب - ۲۵
ثواب خادمی که به امر آقای خود صدقه بدهد بدون قصد ضایع کردن آن

۱۴۳۷ - از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر زن از مواد خوراکی

اللَّه عَنْهَا قالتْ: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إذَا تَصَدَّقَت المَرْأةُ مِنْ طَعَامِ زَوْجِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أجْرُهَا، وَلِزَوْجِهَا بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ». [راجع: ١٤٢٥. أخرجه مسلم: ١٠٢٤].

متعلق به شوهرش صدقه بدهد و هدف او از این کار، ضایع کردن[و ضربه زدن به اقتصاد و مال شوهر] نباشد، ثواب آن برای وی می‌رسد و برای شوهرش می‌رسد که آن را به دست آورده است و برای نگاه دارندهٔ آن نیز مثل آن، ثواب می‌رسد».

١٤٣٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاء: حَدَّثَنَا أبُو أسَامَةَ، عَنْ بُرَيْد بْن عَبْدِاللَّه، عَنْ أبي بُرْدَةَ، عَنْ أبي مُوسَى، عَن النَّبيِّ ﷺ قال: «الْخَازِنُ الْمُسْلِمُ الأمِينُ، الَّذي يُنْفِذُ - وَرُبَّمَا قال: يُعْطِي - مَا أُمِرَ بِه، كَامِلاً مُوَفَّرًا، طَيِّبًا بِه نَفْسُهُ، فَيَدْفَعُهُ إلَى الَّذي أُمِرَ لَهُ بِه، أحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ». [انظر: ٢٢٦٠، ٢٣١٩، وانظر في الزكاة، باب: ١٧. أخرجه مسلم: ١٠٢٣].

۱۴۳۸ - از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «خزانه دارِ امینِ مسلمان که اجرا می‌کند - و شاید چنین فرموده - که می‌دهد، آنچه به او امر شده به طور کامل و فراوان و با طیب خاطر به کسی که به [دادن آن به] وی امر شده، یکی از دو صدقه دهنده است».

٢٦ - بَاب أجْرِ الْمَرْأةِ إذَا تَصَدَّقَتْ

أوْ أطْعَمَتْ، مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ.

باب - ۲۶
ثواب زنی که از خانه شوهر صدقه یا مواد خوراکی می‌دهد که قصد ضایع کردن نداشته باشد

١٤٣٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ وَالأعْمَش، عَنْ أبي وَائِل، عَنْ مَسْرُوق، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا، عَن النَّبيِّ ﷺ، تَعْني: «إذَا تَصَدَّقَت الْمَرْأةُ مِنْ بَيْت زَوْجِهَا». [راجع: ١٤٢٥. أخرجه مسلم ١٠٢٣].

۱۴۳۹ - از ابو وائل، از مسروق از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هدفش این بود که هرگاه زن از خانهٔ شوهر خود صدقه بدهد».

١٤٤٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْص: حَدَّثَنَا أبي: حَدَّثَنَا الأعْمَش، عَنْ شَقيق، عَنْ مَسْرُوق، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا قالتْ: قال النَّبيُّ ﷺ: «إذَا أطْعَمَت الْمَرْأةُ منْ بَيْت زَوْجِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أجْرُهَا، وَلَهُ مِثْلُهُ، وَلِلْخَازِن مِثْلُ ذَلكَ، لَهُ بِمَا اكْتَسَبَ، وَلَهَا بِمَا أنْفَقَتْ». [راجع: ١٤٢٥. أخرجه مسلم: ١٠٢٣].

۱۴۴۰ - از شقیق از مسروق، از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر زن از خانهٔ شوهر خود مواد خوراکی بدهد که هدف از آن ضایع کردن مال شوهر نباشد، برای آن زن ثواب است و برای شوهرش ثواب است و برای نگاه دارندهٔ آن مثل آن ثواب است. برای شوهر بدان سبب که آن را به دست آورده است و برای زن بدان جهت که آن را نفقه کرده است».

١٤٤١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، فَلَهَا أَجْرُهَا، وَلِلزَّوْجِ بِمَا اكْتَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ». [راجع: ١٤٢٥. أخرجه مسلم: ١٠٢٣].

۱۴۴۱ - از عایشه رضی‌اللّه‌عنها روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر زن از مواد خوراکی خانهٔ خود صدقه کند که قصد ضایع کردن[مال شوهر را] نداشته باشد، او را ثواب است و برای شوهرش ثواب است؛ زیرا آن را بدست آورده است و برای نگاه دارندهٔ آن مثل آن ثواب است».

٢٧ - بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى، وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾ [الليل: ٥-١٠]

«اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقَ مَالٍ خَلَفًا».

باب - ۲۷ فرمودهٔ خدای تعالی: «هر که صدقه داد و پرهیزگاری نمود»

و باور داشت به بهترین پاداش خداوند، پس آسان می‌سازیم آسایش او را. و اما، کسی که بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دانست و دروغ پنداشت پس‌او را برای دشواری مهیا می‌سازیم» (اللیل: آیات: ۵ تا ۱۰).

«بار الها، صدقه دهنده را عوض بده».

١٤٤٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي مُزَرِّدٍ، عَنْ أَبِي الْحُبَابِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلا مَلَكَانِ يَنْزِلانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الآخَرُ اللَّهُمَّ: أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا». [أخرجه مسلم ١٠١٠].

۱۴۴۲ - از ابو هریره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «روزی نیست که بندگان در آن صبح می‌کنند مگر آن‌که دو فرشته فرود می‌آیند که یکی از آنها می‌گوید: بار الها، برای کسی که صدقه داده، عوض آن را بده. و فرشتهٔ دیگری می‌گوید: بار الها، مال ممسک (و بخیل) را تباه گردان».

٢٨ -: بَاب مَثَلِ الْمُتَصَدِّقِ وَالْبَخِيلِ

باب - ۲۸ مثال صدقه دهنده و بخیل

١٤٤٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ، كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ».

و حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ

۱۴۴۳ - از طاؤس، از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخیل مثال دو مردی است که زره آهنین پوشیده‌اند».

از عبدالرحمن روایت است که وی از ابو هریره

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُنْفِقِ، كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ ثُدِيِّهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ فَلَا يُنْفِقُ إِلَّا سَبَغَتْ، أَوْ وَفَرَتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ، وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ، وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلَا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا إِلَّا لَزِقَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوَسِّعُهَا وَلَا تَتَّسِعُ».

تَابَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ: فِي الْجُبَّتَيْنِ [انظر: ۱۴۴۴، ۲۹۱۷، ۵۲۹۹، ۵۷۹۷، أخرجه مسلم: ۱۰۲۱ باختلاف].

ﷺ شنیده و او از رسول اللّه ﷺ شنیده است که می‌فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخیل مثال دو مردی است که زره آهنین به تن کرده‌اند که از سینه تا گلوگاه (تَرقُوَه) ایشان را پوشانیده است، و چون صدقه دهنده صدقه می‌دهد، زره آهنین گشاده می‌شود - و سراسر پوست وجودش را فرا می‌گیرد تا آن که بند انگشتان و اثر قدم او را نیز فرا می‌گیرد و چون بخیل بخواهد که صدقه بدهد، هر حلقهٔ آن در جای خود جمع می‌گردد و تنگ می‌گردد و چون می‌خواهد که آن را گشاده کند، نمی‌تواند».

متابعت کرده است حسن بن مسلم (ابن طاؤس را) از طاؤس در لفظ - جُبَّتَینْ - یعنی دو زره.

۱۴۴۴ - وَقَالَ حَنْظَلَةُ، عَنْ طَاوُسٍ: جُنَّتَانِ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرٌ، عَنِ ابْنِ هُرْمُزَ، سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: جُنَّتَانِ. [راجع: ۱۴۴۳. أخرجه مسلم: ۱۰۲۱].

۱۴۴۴ - و حَنْظله از طاؤس: - جُنَّتَانِ - روایت کرده و لیث گفته است: جعفر از ابن هرمُز روایت کرده که وی از ابوهریره ﷺ شنیده که از پیامبر ﷺ لفظ - جُنَّتَانِ - را روایت کرده است (یعنی دو زره آهنین).

۲۹ - بَاب: صَدَقَةِ الْكَسْبِ وَالتِّجَارَةِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

باب - ۲۹

صدقهٔ که زادهٔ کسب و تجارت است

به دلیل فرمودهٔ او تعالی: «ای مؤمنان نفقه کنید در راه خدا از پاکیزه‌ها و بهترین آنچه کسب می‌کنید و آنچه از زمین برای شما بیرون آوردیم، و قصد مکنید به چیزهای بد و نامرغوب که از آن نفقه کنید و حال آن که خود گیرندهٔ آن نمی‌باشید مگر آن که در گرفتن آن چشم بپوشید، و بدانید که خدا بی‌نیاز ستوده کار است (بقره: ۲۶۷).

٣٠ - بَاب: عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ

١٤٤٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ». فقالوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قال: «يَعْمَلُ بِيَدِهِ، فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ». قالوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قال: «يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ». قال: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قال: «فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ وَلْيُمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ». [انظر: ٦٠٢٢. أخرجه مسلم: ١٠٠٨ بلفظ مختلف].

باب - ۳۰ بر هر مسلمانی صدقه است و کسی که چیزی نیابد، کاری پسندیده انجام دهد

۱۴۴۵ - از سعید بن ابی بُرده، از پدر او، از جد او روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بر هر مسلمانی صدقه است».

گفت: ای پیامبر خدا، اگر کسی برای صدقه چیزی نیابد؟

آن حضرت فرمود: «با دست خویش کار کند و از آن بهره گیرد و صدقه بدهد».

گفتند: اگر (کار) نیابد؟

آن حضرت فرمود: «نیازمند ستم رسیده‌ای را کمک کند».

گفت: اگر آن را هم نیابد؟

فرمود: «عمل به معروف کند [و بدان فرمان دهد] و خود را از شر نگهدارد؛ زیرا این کار برایش صدقه به شمار می‌رود».

٣١ - بَاب: قَدْرُ كَمْ يُعْطَى مِنَ الزَّكَاةِ وَالصَّدَقَةِ، وَمَنْ أَعْطَى شَاةً

١٤٤٦ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: بُعِثَ إِلَى نُسَيْبَةَ الأَنْصَارِيَّةِ بِشَاةٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ». فَقُلْتُ: لا، إِلا مَا أَرْسَلَتْ بِهِ نُسَيْبَةُ مِنْ تِلْكَ الشَّاةِ، فَقَالَ: «هَاتِ فَقَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا». [انظر: ١٤٩٤، ٢٥٧٩. أخرجه مسلم ١٠٧٦].

باب - ۳۱ چه مقدار زکات داده شود و چه مقدار صدقه، و کسی که گوسفندی صدقه داده باشد

۱۴۴۶ - از حَفصه بنت سیرین روایت است که اُمّ عطیّه رضی‌اللّه‌عنها گفت: برای نُسَیبهٔ انصاری (یعنی ام عطیه) گوسفندی فرستاده شد و او مقداری از آن را به عایشه رضی‌اللّه‌عنها فرستاد. سپس پیامبر ﷺ پرسید: «آیا نزد شما چیزی هست؟» عایشه رضی‌اللّه‌عنها گفت: چیزی نیست به جز مقداری گوشت از آن گوسفند که نُسَیبه فرستاده است.

آن حضرت فرمود: «بیاور، همانا به محل [و

جایگاه] خود رسیده است».[1]

۳۲ - بَاب: زَكَاةِ الْوَرِقِ

۱٤٤٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ مِنَ الإِبِلِ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: سَمِعَ أَبَاهُ: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضي الله عنه: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ: بِهَذَا. [راجع: ۱٤۰۵. أخرجه مسلم ۹۷۹].

باب - ۳۲
زکات نقره

۱۴۴۷ - از ابو سعید خُدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در کمتر از پنج شتر زکات نیست و در کمتر از پنج اوقیهٔ[2] نقره زکات نیست و در کمتر از پنج وسق[3] مواد خوراکی زکات نیست.

(به اِسناد دیگر) از ابو سعید روایت است که وی از پیامبر ﷺ همان را شنیده است.

۳۳ - بَاب: الْعَرْضِ فِي الزَّكَاةِ

وَقَالَ طَاوُسٌ: قَالَ مُعَاذٌ رضي الله عنه لأَهْلِ الْيَمَنِ: ائْتُونِي بِعَرْضٍ، ثِيَابٍ خَمِيصٍ أَوْ لَبِيسٍ، فِي الصَّدَقَةِ، مَكَانَ الشَّعِيرِ وَالذُّرَةِ، أَهْوَنُ عَلَيْكُمْ، وَخَيْرٌ لأَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَأَمَّا خَالِدٌ: [فَقَدِ] احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتُدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [راجع: ۱٤٦۸].

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَصَدَّقْنَ وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ». [راجع: ۹۸].

باب - ۳۳
غیر نقدینه در زکات

طاوُس گفته است: معاذ رضی الله عنه به مردم یمن گفت: جامه‌های کوچک و مستعمل را در عوض جو و جواری (ذُرّت) به طور صدقه (زکات) برایم بیاورید (که نظر به دادن غله) برای شما آسانتر است و برای یاران پیامبر ﷺ که در مدینه‌اند، بهتر است.

و پیامبر ﷺ فرمود: «ولیکن خالد (بن ولید) ابزار آلات جنگ را در راه خدا نگهداشته است».[4]

و پیامبر ﷺ برای زنان گفت: «صدقه بدهید، هر چند از زیورات شما باشد».

آن حضرت میان صدقهٔ فرض (زکات) و غیر آن

۱- یعنی آن گوشت که صدقه است برای تو است و هدیهٔ تو برای من درست است؛ زیرا خوردن صدقه بر آن حضرت حرام بود.

۲- اوقیه معادل چهل درهم است.

۳- وسق معادل شصت صاع است.

۴- زکات ستانان از ابزار آلات جنگی خالد بن ولید زکات می‌طلبیدند و او ابا می‌ورزید. آن حضرت فرمود که وی آنها را در راه خدا نگهداشته است. (تیسیر القاری)

فَلَمْ يَسْتَثْنِ صَدَقَةَ الْفَرْضِ مِنْ غَيْرِهَا - فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي خُرْصَهَا وَسِخَابَهَا. وَلَمْ يَخُصَّ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ مِنَ الْعُرُوضِ.

فرق نگذاشت چنان که بودند زنانی که گوشواره و گردنبند می‌افکندند و آن حضرت طلا و نقره را در زکات از غیر نقدینه خاص نگردانید».

١٤٤٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ: أَنَّ أَنَسًا ﷺ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ: كَتَبَ لَهُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا، وَعِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ». [انظر: ١٤٥٠ف، ١٤٥١ف، ١٤٥٣ط، ١٤٥٤ط، ، ١٤٥٥ك، ٢٤٨٧ف، ٣١٠٦ف، ٥٨٧٨ف، ٦٩٥٥ف، وانظر في الزكاة، باب: ٣٦].

۱۴۴۸ - از ثُمامه روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: ابوبکر رضی‌الله‌عنه برای وی (فریضهٔ زکات را) نوشت چنان‌که خدا و رسول او ﷺ امر کرده بودند: «کسی که زکاتش به بِنت مَخَاض (شتر مادهٔ یک ساله) رسیده باشد و - بنت مخاض - نداشته باشد و - بنت لبون - شتر مادهٔ (دو ساله) داشته باشد، - بنت لبون - از وی قبول شود، و زکات گیرنده برایش بیست درهم یا دو گوسفند بدهد. و اگر نزد مالک زکات - بنت مخاض نباشد، به وجهی که در زکات فرض است و - ابن لَبُون - (شتر نر دو ساله) داشته باشد، - ابن لبون - از وی قبول شود و به او چیزی داده نشود.

١٤٤٩ - حَدَّثَنَا مُؤَمَّلٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَصَلَّى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، فَرَأَى أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعِ النِّسَاءَ، فَأَتَاهُنَّ، وَمَعَهُ بِلَالٌ نَاشِرُ ثَوْبِهِ، فَوَعَظَهُنَّ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَصَدَّقْنَ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي، وَأَشَارَ أَيُّوبُ إِلَى أُذُنِهِ وَإِلَى حَلْقِهِ. [راجع: ٩٨. أخرجه مسلم: ٨٨٤ وهو في كتاب العيدين (١٣) بزيادة].

۱۴۴۹ - از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: گواهی می‌دهم بر این که رسول الله ﷺ نماز (عید) را پیش از خطبه خواند و چون دریافت که زنان خطبه‌اش را نشنیده‌اند نزد آنها رفت و بلال که آن حضرت را همراهی می‌کرد جامه‌اش را گسترد (تا صدقه جمع کند). آن حضرت زنان را پند و اندرز داد و به صدقه امر کرد و بودند زنان که می‌افکندند. ایوب (راوی حدیث) به گوش و گردن خود اشارت کرد (یعنی زیورات گوش و گردن خویش را صدقه می‌کردند).

٣٤ - بَاب:
لا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ وَلا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ

وَيُذْكَرُ عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مِثْلُهُ.

١٤٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ: أَنَّ أَنَسًا ﷺ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ: كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَلا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ، خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ». [راجع: ١٤٤٨]

باب - ۳۴
میان متفرق جمع نشود[1] و میان مُجْتَمِع تفریق نشود[2]

از سالم، از ابن عمر رضی‌اللّه‌عنهما، از پیامبر ﷺ به مثل آن روایت شده است.

۱۴۵۰ - از انس ﷺ روایت است که گفت: ابوبکر ﷺ به وی نوشته بود آنچه را که رسول اللّه ﷺ (در زکات) فرض گردانیده بود:

«میان متفرق[مال دو شریک که جدا جداست] جمع نشود و میان مجتمع[مال دو شریک با هم یکجا می‌باشد] تفریق نشود به سبب ترس. (از کمی و زیادتی) در صدقه».

٣٥ - بَاب:
مَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ، فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ

وَقَالَ طَاوُسٌ وَعَطَاءٌ: إِذَا عَلِمَ الْخَلِيطَانِ أَمْوَالَهُمَا، فَلا يُجْمَعُ مَالُهُمَا.

وَقَالَ سُفْيَانُ: لا يَجِبُ حَتَّى يَتِمَّ لِهَذَا أَرْبَعُونَ شَاةً، وَلِهَذَا أَرْبَعُونَ شَاةً.

١٤٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ: كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ،

باب - ۳۵
زکاتی که از مجموع مال دو شریک است هر دوی آنها به مقدار شرکت خود مساوات کنند

و عطاء و طاوس گفته‌اند: هرگاه دو شریک مقدار مال متعلق به خود را بدانند (در گرفتن زکات) مال ایشان جمع نشود، (از هر یک جدا زکات گرفته شود).

و سُفیان گفته است: زکات واجب نمی‌شود تا هر یک از آن دو شریک، چهل چهل گوسفند نداشته باشد.

۱۴۵۱ - از انس ﷺ روایت است که ابوبکر ﷺ دربارهٔ آنچه رسول اللّه ﷺ فرض کرده است به او نوشته بود: «زکاتی که از مجموع مال دو شریک

۱- یعنی اموال دو یا چند نفر را در نصاب زکات با هم جمع نکند به طور مثال زکات گوسفند از چهل تا صد و بیست گوسفند یک گوسفند است. زکات ستان نباید گوسفندان متعلق به چند نفر را یکجا کند و از صد و بیست گوسفند یکی زکات بگیرد.

۲- یعنی زکات ستان نباید کسی را که صد و بیست گوسفند دارد، چهل چهل شمار کند و از آن سه گوسفند زکات بگیرد (تیسیر القاری).

فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ». [راجع: ١٤٤٨].

٣٦ - بَاب: زَكَاةِ الإِبِلِ

ذَكَرَهُ أَبُو بَكْرٍ، وَأَبُو ذَرٍّ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ، ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٤٤٨، ١٤٦٠].

١٤٥٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». [انظر: ٢٦٣٣، ٣٩٢٣، ٦١٦٥، أخرجه مسلم: ١٨٦٥].

٣٧ - بَاب:
مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ بِنْتِ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ

١٤٥٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ: أَنَّ أَنَسًا ﷺ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ: كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ، الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «مَنْ

است، هر دوی آنها به مقدار سهم خود مساویانه پرداخت می‌کنند».[1]

باب - ۳۶
زکات شتر

و ابوبکر و ابوذر و ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.

۱۴۵۲ - از ابو سعید خُدری رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی بادیه‌نشین از رسول الله ﷺ دربارهٔ هجرت سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «رحمت بر تو، این مسألهٔ دشواری است، آیا شتر داری که از آن صدقه بدهی؟»[2].

وی گفت: آری.

آن حضرت فرمود: «از آن سوی بحار[3] عمل (نیک) می‌کن [یعنی در هر جایی که بودی هر چند دور هم باشد]، همانا خداوند از ثواب عمل تو چیزی کم نمی‌کند».

باب - ۳۷
کسی که نصاب زکات او، به - بنت مخاض - رسیده باشد و او - بنت مخاض - نداشته باشد

۱۴۵۳ - از انس رضی الله عنه روایت است که ابوبکر رضی الله عنه فریضهٔ زکات را به او نوشت، چنان که خداوند به رسول خود ﷺ امر کرده است: «کسی که نصاب

۱- یعنی اگر دو شریک دویست گوسفند داشته باشند، زکات آن دو گوسفند است که سهم زکات هر یک از آنها یک گوسفند می‌شود.

۲- وی از اهل مکه نبود که هجرت بر وی واجب گردد.

۳- عرب، شهر و ده‌ها را بحار می‌گویند، چنان که مدینهٔ منوره را بحیره می‌گویند. (تیسیر القاری)

بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الإبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ إِنِ اسْتَيْسَرَتَا لَهُ، أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ، وَعِنْدَهُ الْجَذَعَةُ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذَعَةُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ. وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلا بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ لَبُونٍ، وَيُعْطِي شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ. وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ مَخَاضٍ، وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ». [راجع: ۱٤٤٨].

شتران وی به زکات جَذعه (شتر ماده چهار ساله) رسیده باشد و جذعه نداشته باشد، وَحِقَّه (شتر مادهٔ سه ساله) داشته باشد، حِقَّه از وی قبول شود به اضافهٔ دو گوسفند اگر در رمهٔ خود داشته باشد و یا بیست درهم بدهد.

و کسی که نصاب شتران وی به زکات حِقَّه رسیده است و حقه نداشته باشد و جِذعه داشته باشد، جذعه از وی قبول شود و زکات ستان به او دو گوسفند یا بیست درهم بدهد.

و کسی که نصاب شتران وی به زکات - حِقَّه - رسیده است و - حِقَّه - نداشته باشد، و - بنت لَبُون - داشته باشد، - بنت لبون - از وی قبول شود به علاوهٔ دو گوسفند یا بیست درهم نیز بدهد.

و کسی که نصاب شتران وی به زکات - بنت لبون - رسیده است و او - حِقَّه - داشته باشد - حِقَّه - از او قبول شود و زکات ستان به او دو گوسفند یا بیست درهم بدهد.

و کسی که نصاب شتران وی به زکات - بنت لبون - رسیده است و بنت لبون نداشته باشد بلکه بنت مخاض داشته باشد، - بنت مخاض - از وی قبول شود، به علاوهٔ بیست درهم، یا دو گوسفند نیز بدهد».

۳۸ - بَاب: زَكَاةِ الْغَنَمِ

باب - ۳۸ زکات گوسفند

۱٤٥٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّى الأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ، كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ، لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ:

هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ، الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولَهُ، فَمَنْ سُئِلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى وَجْهِهَا فَلْيُعْطِهَا، وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلا

۱۴۵۴ - از انس ﷺ روایت است که گفت: ابوبکر ﷺ، چون او را (غرض جمع آوری زکات) به بحرین فرستاد، این نامه را به او نوشت:

«این همان زکات فرض است که رسول الله ﷺ بر مسلمانان فرض گردانیده است و چنان است که خداوند پیامبر خود را بدان دستور داده است:

چون از مسلمانی بر وجه و ترتیب مشروع آن

يُعْطِ: «فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الإِبِلِ فَمَا دُونَهَا، مِنَ الْغَنَمِ، مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ، إِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلَاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لَبُونٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حِقَّةٌ طَرُوقَةُ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسٍ وَسَبْعِينَ فَفِيهَا جَذَعَةٌ، فَإِذَا بَلَغَتْ -يَعْنِي- سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ فَفِيهَا بِنْتَا لَبُونٍ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلا أَرْبَعٌ مِنَ الإِبِلِ فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الإِبِلِ فَفِيهَا شَاةٌ. وَفِي صَدَقَةِ الْغَنَمِ: فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ فَفِيهَا ثَلَاثُ شِيَاهٍ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاةً وَاحِدَةً، فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ إِلا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا. وَفِي الرِّقَةِ رُبْعُ الْعُشْرِ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلا تِسْعِينَ وَمِائَةً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا». [راجع: ١٤٤٨].

زکات خواسته می‌شود، باید که بدهد، و اگر بیش از آن خواسته می‌شود، باید ندهد.

«برای بیست و چهار شتر یا کمتر از آن، یک گوسفند است. و در پنج شتر یک گوسفند است و اگر تعداد شتران به بیست و پنج یا سی برسد، زکات آن یک - بنت مَخاض - ماده است، و اگر تعداد آن به سی و شش تا چهل و پنج برسد، زکات آن یک بنت لبون است، که ماده است. اگر تعداد آن از چهل و شش تا شصت برسد، زکات آن یک حِقّه است که زمان حمل گرفتنش باشد. اگر تعداد آن از شصت و یک تا هفتاد و پنج برسد، زکات آن یک - جذعه - است. اگر تعداد شتران از هفتاد و شش تا نود برسد، زکات آن، دو - بنت لبون - است. اگر تعداد آن از نود و یک تا صد و بیست باشد، زکات آن دو حِقّه است که آمادهٔ حمل گرفتن باشد. و اگر تعداد شتران زیاده از صد و بیست باشد، در هر چهل شتر (مازاد صد و بیست شتر) یک بنت لبون و در هر پنجاه شتر (مازاد صد و بیست شتر) یک حِقّه به زکات آن افزوده می‌شود.

اگر کسی چهار شتر داشته باشد در آن زکات نیست، مگر آن که خواسته باشد چیزی (صدقه) بدهد، و اگر تعداد شتران به پنج برسد، زکات آن یک گوسفند است.

در صدقهٔ گوسفند: از چهل تا صد و بیست گوسفند. یک گوسفند است و اگر تعداد آن تا دویست گوسفند برسد زکات آن دو گوسفند است و زیاده‌تر از دویست تا سیصد گوسفند، زکات آن سه گوسفند است و اگر زیاده از سیصد باشد، در هر صد

گوسفند، زکات آن یک گوسفند است.

اگر کسی کمتر از چهل گوسفند داشته باشد در آن زکات نیست مگر آن که صاحبش بخواهد که صدقه بدهد.

زکات نقره، چهلم حصه است (دو نیم درصد). اگر مقدار آن صد و نود درهم باشد در آن زکاتی نیست، مگر آن که بخواهد صدقه بدهد.

٣٩ - بَاب: لا تُؤْخَذُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ

وَلا ذَاتُ عَوَارٍ، وَلا تَيْسٌ، إلا مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ.

١٤٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنِي أبِي قال: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ: أنَّ أنَسًا ﷺ حَدَّثَهُ: أنَّ أبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ، الَّتِي أمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «وَلا يُخْرَجُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ، وَلا ذَاتُ عَوَارٍ، وَلا تَيْسٌ، إلا مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ».

باب - ۳۹
به زکات گرفته نشود: حیوان پیر

و ناقص و نه بُز نر، مگر آنکه گیرندگان زکات، خواسته باشند.

۱۴۵۵- از انس ﷺ روایت است که گفت: ابوبکر ﷺ به او آنچه را خداوند به رسول خود امر کرده بود، نوشته است که:«حیوان پیر و ناقص و بُز نَر، به زکات گرفته نشود، مگر آن که زکات گیرنده خواسته باشد.»

٤٠ - بَاب: أخْذ الْعَنَاقِ فِي الصَّدَقَةِ

١٤٥٦ - حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَانِ: أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح).

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أنَّ أبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قَالَ أبُو بَكْرٍ ﷺ: وَاللَّه لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا، كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا. [راجع: ١٤٠٠. أخرجه مسلم: ٢٠، مطولاً].

١٤٥٧- قال: عُمَرُ ﷺ: فَمَا هُوَ إلا أنْ رَأيْتُ أنَّ اللَّهَ شَرَحَ صَدْرَ أبِي بَكْرٍ ﷺ بِالْقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أنَّهُ الْحَقُّ. [راجع: ١٤٠٠. أخرجه مسلم: ٢٠، مطولاً].

باب - ۴۰
گرفتن بُزغاله به زکات

۱۴۵۶- از ابوهریره ﷺ روایت است که ابوبکر ﷺ گفت: به خدا سوگند اگر بزغاله‌ای را که آنها (مانعین زکات) به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و سلم می‌دادند به من ندهند، به سبب این ممانعت، با آنها خواهم جنگید.

۱۴۵۷- عمر ﷺ گفت: چیزی نبود بجز آنکه دیدم که خداوند سینهٔ ابوبکر ﷺ را (برای تصمیم)به جنگ گشاده بود و دانستم که همانا حق با وی بوده است.

٤١ - بَاب: لا تُؤْخَذُ كَرَائِمُ أَمْوَالِ النَّاسِ فِي الصَّدَقَةِ

١٤٥٨ - حَدَّثَنَا أُمَيَّةُ بْنُ بِسْطَام: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ صَيْفِيٍّ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا بَعَثَ مُعَاذًا ﷺ عَلَى الْيَمَنِ، قَالَ: «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبَادَةُ اللَّهِ، فَإِذَا عَرَفُوا اللَّهَ، فَأَخْبِرْهُمْ: أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ، فَإِذَا فَعَلُوا، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ زَكَاةً مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِذَا أَطَاعُوا بِهَا، فَخُذْ مِنْهُمْ، وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ». [راجع: ١٣٩٥. أخرجه مسلم: ١٩].

باب- ۴۱
بهترین اموال مردم به زکات گرفته نشود

۱۴۵۸- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: آنگاه که رسول‌الله ﷺ مُعاذ را به یمن فرستاد، فرمود: «تو به نزد مردمی می‌روی که اهل کتاب‌اند، نخستین کاری که می‌کنی آنست که باید ایشان را به پرستش خدای فراخوانی. اگر معرفت خدای را حاصل کردند، آگاهشان کن که خداوند در شبانه‌روز پنج نماز را بر ایشان فرض کرده است. و اگر بدان عمل کردند، آگاهشان کن که همانا خداوند زکات را بر اموالشان فرض کرده است که به فقیرانشان داده می‌شود. و اگر بدان اطاعت کردند، از ایشان زکات بگیر و از آن بپرهیز که بهترین اموال مردم را به زکات بگیری.

٤٢ - بَاب: لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ

١٤٥٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ الْمَازِنِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ مِنَ التَّمْرِ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ مِنَ الْوَرِقِ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ مِنَ الإِبِلِ صَدَقَةٌ». [راجع: ١٤٠٥. أخرجه مسلم ٩٧٩].

باب- ۴۲
به کمتر از پنج شتر زکات نیست

۱۴۵۹- از ابوسعیدخُدری ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «بر کمتر از پنج وسق خرما زکات نیست و بر کمتر از پنج اوقیه نقره زکات نیست و بر کمتر از پنج شتر زکات نیست».

٤٣ - بَاب: زَكَاةِ الْبَقَرِ

وَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لأَعْرِفَنَّ، مَا جَاءَ اللَّهَ رَجُلٌ بِبَقَرَةٍ لَهَا خُوَارٌ». وَيُقَالُ: جُؤَارٌ. ﴿تَجْأَرُونَ﴾ [النحل: ٥٣]: تَرْفَعُونَ أَصْوَاتَكُمْ كَمَا تَجْأَرُ الْبَقَرَةُ.

باب- ۴۳ زکات گاو

ابوحمید گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «مردی را می‌شناسم که (در قیامت) به پیشگاه خداوند می‌آید که با گاوی همراه است و آن گاو آواز می‌کشد.» (امام بخاری می‌گوید:) لفظ جُؤار- (عوض- خُوار که در حدیث آمده گفته می‌شود (و به معنی آواز گاو است) چنانکه لفظ «تَجْأَرُوْنَ» در سورهٔ (النحل: ۵۳)

١٤٦٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَش، عَنِ الْمَعْرُورِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قال: انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، قال: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، أَوْ: وَالَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ - أَوْ كَمَا حَلَفَ - مَا مِنْ رَجُلٍ تَكُونُ لَهُ إِبِلٌ، أَوْ بَقَرٌ، أَوْ غَنَمٌ، لا يُؤَدِّي حَقَّهَا، إِلا أُتِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَعْظَمَ مَا تَكُونُ وَأَسْمَنَهُ، تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا، كُلَّمَا جَازَتْ أُخْرَاهَا رُدَّتْ عَلَيْهِ أُولاهَا، حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ».

رَوَاهُ بُكَيْرٌ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٦٦٣٨، وانظر في الزكاة، باب ٣٦. أخرجه مسلم: ٩٩٠ مطولاً و باختلاف].

بدین عبارت آمده است: «آوازهای خویش را بلند می‌کنند، چنانکه گاو آوازش را بلند می‌کند».

۱۴۶۰- از ابوذر ﷺ روایت است که گفت: نزد آن حضرت رفتم و فرمود: «سوگند به کسی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست یا فرمود: سوگند به آنکه جز او معبودی نیست یا چنان‌که سوگند یاد نمود که نیست مردی که شتر، یا گاو، یا گوسفند داشته و زکات آن را نداده باشد، مگر آنکه وی در روز قیامت با همان حیوان آورده شود، در حالی که آن حیوان قوی‌تر و فربه‌تر است از آنچه بوده و صاحب خویش را باسمهای خویش لگدکوب نموده و با شاخهای خویش ضربه می زند. و چون یک حیوان نوبتش را بگذراند، دیگری آغاز می‌کند تا آنکه خداوند داوری را در میان مردم به پایان برساند.»

بُکیر، از ابوصالح، از ابوهریره، از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

٤٤ - باب: الزَّكَاةِ عَلَى الأَقَارِبِ

وَقال النَّبِيُّ ﷺ: «لَهُ أَجْرَانِ: أَجْرُ الْقَرَابَةِ وَالصَّدَقَةِ». [راجع: ١٤٦٦].

باب- ۴۴
زکات بر وابستگان نزدیک خویش

و پیامبر ﷺ فرموده است: «برای چنان کسی دو ثواب است: ثواب رعایت اقارب و ثواب زکات».

١٤٦١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَدْخُلُهَا، وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ

۱۴۶۱- از اسحاق‌بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که او از انس بن مالک رضی‌الله عنه شنید که می‌گفت: ابوطلحه در مدینه نسبت به سائرانصار بیشتر می‌داشت و بهترین دارایی او بَیرحاء بود که در روبروی مسجد قرار داشت و رسول اللّه ﷺ به آن داخل شده و از آب پاکیزهٔ آن می‌نوشید. انس

فِيهَا طَيِّب. قال أنسٌ: فَلَمَّا أُنزِلَتْ هَذه الآيَةُ: ﴿لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾. قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾. وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ. قال: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَخٍ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ.

تَابَعَهُ رَوْحٌ.

وَقال: يَحْيَى بْنُ يَحْيَى وَإِسْمَاعِيلُ، عَنْ مَالِك: رَايِحٌ.

[انظر: ۲۳۱۸^ل، ۲۷۵۲^ع، ۲۷۵۸^{د،ت}، ۲۷۶۹^ل، ٤٥٥٤^ل، ٤٥٥٥^ق، ٥٦١١^ل، وانظر في الوصايا، باب ۱۳ و ۱٤. أخرجه مسلم: ۹۹۸].

گفت:چون آیهٔ: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» فرو فرستاده شد، ابو طلحه رضی الله عنه برخاست و گفت: یا رسول الله! خداوند می‌فرماید: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممّا تحبّون» (هرگز به نیکوئی و نیکوکاری نمی‌رسید تا آنگاه که از آنچه دوست می‌دارید، خرج کنید)، و همانا دوست داشتنی ترین مالم در نزدم بیرحاء است و من آن را در راه خدا صدقه می‌کنم و به ثواب و ذخیرهٔ آن در پیشگاه خدا امید می‌دارم. پس یا رسول‌الله هر طور که خداوند تو را می‌فرماید، با آن باغ معامله فرما.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «به به!، این دارایی ثمربخش است، این دارایی ثمربخش است و هر آنچه تو گفتی، من شنیدم و همانا نظر می‌دهم تا آن را در میان اقارب خویش توزیع نمایی.»

ابوطلحه گفت: همچنان می‌کنم یا رسول‌الله، ابوطلحه آن باغ را میان نزدیکان و عموزادگان خویش تقسیم کرد.

روح، عبدالله راوی را متابعت کرده و گفت: یَحیی بن یحیی و اسماعیل از مالک چنین روایت کرده‌اند: رایح- (عوض لفظ - رابح - که در حدیث آمده است یعنی مزد و پاداش آن به تو برمی‌گردد).

۱٤٦٢ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قال: أَخْبَرَنِي زَيْدٌ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَوَعَظَ النَّاسَ وَأَمَرَهُمْ بِالصَّدَقَةِ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، تَصَدَّقُوا». فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ».

۱۴۶۲- از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ در روز عید قربان یا عید رمضان رهسپار مُصَلّی شد، سپس که نماز را گزارد، مردم را وعظ کرد و امر کرد که صدقه بدهند و فرمود: «ای مردم صدقه بدهید.» و بعد نزد زنان رفت و گفت: «ای گروه زنان صدقه بدهید، همانا شما را دیدم که بیشتر اهل دوزخ بودید.»

زنان گفتند: چرا چنان است یا رسول‌الله؟

فَقُلْنَ: وَبِمَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ، أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ، مِنْ إِحْدَاكُنَّ، يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ». ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ، جَاءَتْ زَيْنَبُ، امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ زَيْنَبُ، فَقَالَ: «أَيُّ الزَّيَانِبِ». فَقِيلَ: امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «نَعَمْ، ائْذَنُوا لَهَا». فَأُذِنَ لَهَا، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّكَ أَمَرْتَ الْيَوْمَ بِالصَّدَقَةِ، وَكَانَ عِنْدِي حُلِيٌّ لِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَزَعَمَ ابْنُ مَسْعُودٍ: أَنَّهُ وَوَلَدَهُ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكِ وَوَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتِ بِهِ عَلَيْهِمْ».

[راجع: ۳۰٤. أخرجه مسلم ۸۰ مختصراً وبزيادة تفسير «نقصان العقل والدين»].

آن حضرت فرمود: «بسیار لعنت لعنت می‌گویید و کفران نعمت شوهر می‌کنید و من ناقصات عقل و دینی را ندیده‌ام که از یکی از شما، هوش و خرد مرد عاقلی را زودتر برباید.»

سپس آن حضرت از مصلّی برگشت و آنگاه که به منزل خود رفت، زن ابن‌مسعود نزد آن حضرت آمد و اجازه طلبید. به آن حضرت گفته شد: یا رسول‌الله، زینب آمده است. فرمود: «کدام زینب؟» گفته شد: زن ابن‌مسعود. فرمود: «آری، او را اجازه بدهید.» به او اجازه داده شد و او گفت: ای پیامبر خدا، همانا، تو امروز به صدقه امر کردی و من زیوری دارم و می‌خواهم آن را صدقه کنم. لیکن ابن‌مسعود می‌گوید که او و پسرش مستحق‌تراند که بر ایشان صدقه کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: «ابن‌مسعود راست گفته است. شوهر تو و پسر تو مستحق‌تراند که بدیشان صدقه کنی.»[1]

٤٥ - بَاب: لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ صَدَقَةٌ

باب- ۴۵
بر اسب شخص مسلمان زکات نیست

١٤٦٣ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ يَسَارٍ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَغُلَامِهِ صَدَقَةٌ». [انظر: ١٤٦٤. أخرجه مسلم: ٩٨٢].

۱۴۶۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بر اسب شخص مسلمان و غلام وی زکات نیست.»

۱-در مذهب شافعی که به همین حدیث استناد شده است، زکات بر شوهری که محتاج باشد رواست. اما ابوحنیفه و امام مالک و به روایتی امام احمد زکات واجب را بر شوهر فقیر منع کرده‌اند و این حدیث و حدیث دیگری را که بعدا می‌آید، در مورد صدقهٔ نفل دانسته‌اند. لفظ صدقه، هم بر زکات فرض اطلاق می‌شود و هم بر صدقهٔ نفل.

٤٦ - بَاب: لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي عَبْدِهِ صَدَقَةٌ

١٤٦٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ خُثَيْمِ بْنِ عِرَاكٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبُ بْنُ خَالِد: حَدَّثَنَا خُثَيْمُ بْنُ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ صَدَقَةٌ فِي عَبْدِهِ وَلا فِي فَرَسِهِ». [راجع: ١٤٦٣].

باب- ۴۶
بر غلام شخص مسلمان زکات نیست

۱۴۶۴- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «نه بر غلام شخص مسمان زکات است و نه بر اسب وی.»

٤٧ - بَاب: الصَّدَقَة عَلَى الْيَتَامَى

١٤٦٥ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ هِلالِ بْنِ أَبِي مَيْمُونَةَ: حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ يَسَارٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ يُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَوَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ، تُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ وَلا يُكَلِّمُكَ؟ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، قال: فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَضَاءَ، فَقَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ». وَكَأَنَّهُ حَمِدَهُ فَقَالَ: «إِنَّهُ لا يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ أَوْ يُلِمُّ، إِلا آكِلَةَ الْخَضْرَاءِ، أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا، اسْتَقْبَلَتْ عَيْنَ الشَّمْسِ، فَثَلَطَتْ وَبَالَتْ وَرَتَعَتْ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أَعْطَى مِنْهُ الْمِسْكِينَ وَالْيَتِيمَ وَابْنَ السَّبِيلِ - أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ - وَإِنَّهُ مَنْ يَأْخُذُهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

[راجع: ٩٢١. أخرجه مسلم: ١٠٥٢].

باب- ۴۷
صدقه بر یتیمان

۱۴۶۵- از ابوسعیدخدری ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ روزی بر منبر نشست و مادر اطراف وی نشستیم. آن حضرت فرمود: «همانا از آنچه پس از خود دربارهٔ شما بیم دارم، گشایش خوشیهای دنیا و زرق‌وبرق آنست.»

مردی گفت: یا رسول‌الله، آیا نیکی (مال دنیا که نعمت است) با بدی می‌آید؟ پیامبر ﷺ سکوت کرد. به آن مرد گفته شد: حال تو بر چه منوال است که تو با پیامبر ﷺ سخن می‌گویی و او با تو سخن نمی‌گوید؟ سپس دیدیم که بر آن حضرت وحی فرود می‌آید.

ابوسعید گفته است: آن حضرت عرق خویش را پاک کرد و فرمود: «پرسنده کجاست؟» و چنین می‌نمود که آن حضرت از سؤال وی خشنود شده است و سپس فرمود: «همانا نیکی با بدی نمی‌آید و مثال آن بهار است که سبزه را می‌رویاند و (حیوانات را از فرط پرخوری) می‌کُشد و یا به سرحد مرگ می‌رساند. مگر حیوانی که سبزه (خضیره) می‌خورد تا آنکه پهلوهاش پر می‌شود و سپس روی به آفتاب می‌ایستد و سرگین می‌افکند و بول می‌کند و سپس به چریدن شروع می‌کند. به تحقیق که مال دنیا سبز

است و شیرین، و صاحبِ مسلمانِ آن را نیکویی است از آنچه از مال خویش به مسکین و یتیم و مسافر می‌دهد.
- یا چنانکه پیامبر ﷺ فرموده است: کسی که مال را به ناحق از آنِ خود می‌سازد، مانند کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود و همان مال در روز قیامت بر وی شهادت می‌دهد.»

٤٨ - بَاب: الزَّكَاةِ عَلَى الزَّوْجِ وَالأَيْتَامِ فِي الْحَجْرِ

قالهُ أَبُو سَعِيدٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٣٠٤].

١٤٦٦- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعمَش قال: حَدَّثَنِي شَقِيقٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ زَيْنَبَ، امْرَأَةِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا.

قال: فَذَكَرْتُهُ لإِبْرَاهِيمَ: فَحَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ زَيْنَبَ، امْرَأَةِ عَبْدِاللَّهِ، بِمِثْلِهِ سَوَاءً. قالت: كُنْتُ فِي الْمَسْجِدِ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «تَصَدَّقْنَ وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ». وَكَانَتْ زَيْنَبُ تُنْفِقُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ وَأَيْتَامٍ فِي حَجْرِهَا، قَالَ: فَقَالَتْ لِعَبْدِاللَّهِ: سَلْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَيْكَ وَعَلَى أَيْتَامٍ فِي حَجْرِي مِنَ الصَّدَقَةِ؟ فَقَالَ: سَلِي أَنْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَانْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَتُهَا مِثْلُ حَاجَتِي، فَمَرَّ عَلَيْنَا بِلالٌ، فَقُلْنَا: سَلِ النَّبِيَّ ﷺ: أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَى زَوْجِي وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي، وَقُلْنَا: لا تُخْبِرْ بِنَا، فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «مَنْ هُمَا». قَالَ: زَيْنَبُ. قَالَ: «أَيُّ الزَّيَانِبِ». قَالَ: امْرَأَةُ عَبْدِاللَّهِ. قَالَ: «نَعَمْ لَهَا

باب- ۴۸
زکات بر شوهر و یتیمانی که از ایشان سرپرستی می‌کند

و ابوسعید از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۴۶۶- از أعمَش، از شقیق از عمروبن‌حارث از زینب همسر عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: اعمش گفت: این حدیث را به ابراهیم اظهار کردم. ابراهیم از ابوعُبیده، از عَمروبن‌حارث، از زینب همسر عبدالله به مثل این حدیث روایت کرده، که هر دو یکسان‌اند.

زینب گفته است: من در مسجد بودم و دیدم که پیامبر ﷺ فرمود: «ای گروه زنان صدقه بدهید، هرچند از زیورات شما باشد.»

زینب، بر عبدالله و یتیمانی که در پناه وی بودند نفقه می‌کرد و او به عبدالله گفت: از رسول‌الله ﷺ سؤال کن! آیا همین مرا کفایت می‌کند از صدقهٔ (زکات) خود بر تو و یتیمانی که در پناه من‌اند، نفقه کنم؟

عبدالله گفت: تو خود از رسول‌الله ﷺ سؤال کن.

(زینب می‌گوید) من نزد رسول‌الله ﷺ رفتم و زنی از انصار را دیدم که بر درِ خانهٔ آن حضرت در انتظار می‌باشد و او هم مانند من حاجتی دارد. بلال از کنار

أَجْرَانِ، أَجْرُ الْقَرَابَةِ وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ». [انظر في الزكاة، باب٤٤. أخرجه مسلم: ١٠٠٠].

ما گذشت. ما به او گفتیم: از رسول‌الله ﷺ سؤال کن که آیا بر من همین کفایت می‌کند که بر شوهر خود و یتیمانی که در پناه من‌اند نفقه می‌کنم؟ و به او گفتیم: از آمدن ما آن حضرت را آگاه نکن. بلال درآمد و سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «آن دو زن کیستند؟» بلال گفت: زینب است. آن حضرت فرمود: کدام زینب؟ بلال گفت: زنِ عبدالله (ابن‌مسعود).
آن حضرت فرمود: «آری، و او را دو پاداش است؛ پاداش قرابت و پاداش صدقه (زکات)»

١٤٦٧ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبَ، بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِيَ أَجْرٌ أَنْ أُنْفِقَ عَلَى بَنِي أَبِي سَلَمَةَ، إِنَّمَا هُمْ بَنِيَّ؟ فَقَالَ: «أَنْفِقِي عَلَيْهِمْ، فَلَكِ أَجْرُ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ». [انظر: ٥٣٦٩، أخرجه مسلم: ١٠٠١].

۱۴۶۷- از زینب بنت أم سلمه روایت است که ام سلمة رضی‌الله‌عنها گفت: گفتم: یا رسول الله، آیا هرگاه بر فرزندان ابوسلمه که فرزندان من‌اند، نفقه کنم، ثوابی به من داده می‌شود؟
آن حضرت ﷺ فرمود: «برایشان نفقه کن و از آنچه نفقه می‌کنی پاداشش برای تو داده می‌شود.

٤٩ - بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَفِي الرِّقَابِ... وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

[التوبة: ٦٠].

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: يُعْتِقُ مِنْ زَكَاةِ مَالِهِ، وَيُعْطِي فِي الْحَجِّ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: إِنِ اشْتَرَى أَبَاهُ مِنَ الزَّكَاةِ جَازَ، وَيُعْطِي فِي الْمُجَاهِدِينَ، وَالَّذِي لَمْ يَحُجَّ، ثُمَّ تَلَا: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾ [التوبة: ٦٠] الآيَةَ، فِي أَيِّهَا أَعْطَيْتَ أَجْزَأَتْ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ خَالِدًا احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي لَاسٍ: حَمَلَنَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَى إِبِلِ

باب - ۴۹

فرمودهٔ خدای تعالی:

«برای خرج کردن در جهت آزادی برده‌ها و برای وامداران و برای خرج کردن در راه خدا» (التوبه: ۶۰)
و از ابن عباس رضی الله عنهما ذکرشده است (که به استناد آیهٔ مذکور، از زکات مال خود) آزاد کردن برده و کمک به روندگان حج را حکم می‌کرد.
حسن (بصری) گفته است: اگر کسی پدر خویش را (که برده است) از مال زکات بخرد، رواست و از آن به مجاهدین داده می‌شود و به کسانی که حج نکرده‌اند. و سپس این آیه را خواند:
«جز این نیست که صدقه‌ها برای فقیران است» (التوبه: ۶۰)

الصَّدَقَة للحَجِّ.

و سپس حسن افزود: به هر یک از آنچه یاد شد، زکات رواست. و پیامبر ﷺ فرموده است: «همانا خالد زره‌های جنگی خویش را در راه خدا نگاهداشته است.»

و از ابولاس یاد شده که گفته است: پیامبر ﷺ ما را بر شتری سوار کرد که بطور صدقه برای حج داده شده بود.

١٤٦٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنَعَ ابْنُ جَمِيلٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ: فَقَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَنْقِمُ ابْنُ جَمِيلٍ إِلا أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ: فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدِ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتُدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ: فَعَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلُهَا مَعَهَا».

تَابَعَهُ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ أَبِيهِ.

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: عَنْ أَبِي الزِّنَادِ: «هِيَ عَلَيْهِ وَمِثْلُهَا مَعَهَا». [انظر في الزكاة باب: ٣٣، وفي الجهاد والسير باب: ٨٩، أخرجه مسلم: ٩٨٣].

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: حُدِّثْتُ عَنِ الأَعْرَجِ بِمِثْلِهِ.

۱۴۶۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به گرفتن زکات دستور داد، و برایشان گفته شد: ابن‌جمیل و خالدبن‌ولید و عباس بن عبدالمطّلب از دادن زکات سرباز زدند.

پیامبر ﷺ فرمود: «ابن‌جمیل که زکات نمی‌دهد جز آن نیست که وی فقیر بوده و خدا و رسول او، وی را غنی گردانید (باید زکات بدهد) و اما خالد، بر وی ستم نکنید؛ زیرا وی زره‌ها و وسائل خویش را در راه خدا نگهداشته است و اما عباس بن عبدالمطلب که عم رسول الله ﷺ است بر اوست زکات [مفروض]، همراه مثل آن [که از روی کرم و جوانمردی آنرا پرداخت می‌کند]» متابعت کرده است را وی را، ابن‌ابی‌الزناد از پدر خود. ابن‌اسحاق به روایت از ابی‌الزناد گفته است: «براوست، همراه مثل آن» (بدون لفظ - صدقه -) و ابن‌جُرَیج گفته است: از أعرج به مثل حدیث مذکور شنیده‌ام.

٥٠ - بَاب: الاسْتِعْفَافِ عَنِ الْمَسْأَلَةِ

باب - ۵۰
امتناع از گدایی

١٤٦٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: إِنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ، سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

۱۴۶۹- از ابوسعیدخدری رضی الله عنه روایت است که گفت: کسانی از انصار از رسول‌الله ﷺ چیزی طلبیدند. آن حضرت به آنان بخشید و باز طلبیدند و

فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: «مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ». [انظر: ۶۴۷۰. اخرجه مسلم: ۱۰۵۳].

باز بخشید و باز طلبیدند و باز بخشید تا آنچه نزد آن حضرت بود تمام شد. و سپس فرمود: «اگر نزد من بیشتر از این می‌بود، از شما دریغ نمی‌کردم و هر کس که عفت پیشه کند (سؤال نکند) خداوند به او عفت می‌بخشد و هر کس استغنا ورزد، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند، و هر کس که شکیبایی کند، خداوند به او شکیبایی می‌دهد، و خداوند هیچ کسی را عطایی بهتر و نیکوتر از شکیبایی ارزانی نکرده است.»

۱۴۷۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَحْتَطِبَ عَلَى ظَهْرِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلاً فَيَسْأَلَهُ، أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ». [انظر: ۱۴۸۰، ۲۰۷۴، ۲۳۷۴. أخرجه مسلم: ۱۰۴۲].

۱۴۷۰- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که اگر کسی از شما ریسمان خود را بگیرد و بر پشت خود هیزم بکشد و آن را بفروشد، بهتر از آنست که نزد کسی برود و از وی سؤال کند که به او چیزی بدهد یا ندهد.»

۱۴۷۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَأْتِيَ بِحُزْمَةِ الْحَطَبِ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا، فَيَكُفَّ اللَّهُ بِهَا وَجْهَهُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ». [انظر: ۲۰۷۵].

۱۴۷۱- از زبیربن‌عوام ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر کسی از شما ریسمان خود را بگیرد و پشتارهٔ هیزم بر پشت خویش کشد و آن را بفروشد و خداوند آبروی او را بدان وسیله حفظ کند، برای او بهتر از آن است که از مردم سؤال کند، به او چیزی بدهند یا ندهند.»

۱۴۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ثُمَّ، قَالَ: «يَا حَكِيمُ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ

۱۴۷۲- از عُروه‌بن‌زُبَیر و سعیدبن‌مُسَیّب روایت است که حکیم‌بن‌حزام ﷺ گفت: من از رسول‌الله ﷺ سؤال کردم و برایم چیزی داد و باز سؤال کردم و باز چیزی داد و باز سؤال کردم و باز چیزی داد و سپس فرمود: «ای حکیم، همانا این مال سخت شیرین و لذّت‌بخش است، و هر که آن را به سخاوت نفسِ بخشنده می‌گیرد، در آن به او برکت

يُبَارَكْ لَهُ فيه، كَالَّذي يَأكُلُ وَلا يَشْبَعُ، الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَد السُّفْلَى». قال: حَكيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، وَالَّذي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لا أرْزَأُ أحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا، حَتَّى أفَارِقَ الدُّنْيَا. فَكَانَ أبُو بَكْرٍ ﷺ يَدْعُو حَكيمًا إِلَى الْعَطَاء فَيَأبَى أنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ ﷺ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأبَى أنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَال: عُمَرُ إِنِّي أُشْهِدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكيمٍ، أنِّي أعْرِضُ عَلَيْه حَقَّهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ، فَيَأبَى أنْ يَأخُذَهُ. فَلَمْ يَرْزَأْ حَكيمٌ أحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّه ﷺ حَتَّى تُوُفِّيَ. [انظر: ٢٧٥٠ل، ٣١٤٣ل، ٦٤٤١خ. أخرجه مسلم ١٠٣٥، مختصراً].

٥١ - بَاب: مَنْ أعْطَاهُ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ غَيْرِ مَسْألَةٍ وَلا إِشْرَافِ نَفْسٍ

١٤٧٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ: أنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُعْطِيني الْعَطَاءَ، فَأقُولُ: أعْطه مَنْ هُوَ أفْقَرُ إِلَيْه مِنِّي. فَقَال: «خُذْهُ، إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَال شَيْءٌ، وَأنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لا، فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». [انظر: ٧١٦٣ط، ٧١٦٤ل. أخرجه مسلم: ١٠٤٥].

داده می‌شود و هرکه از روی حرص و آز می‌گیرد در آن به او برکت داده نمی‌شود و او همچو کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود. همانا دست بالا بهتر است از دست پایان.»

حکیم گفت: یا رسول‌الله، سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخته است که پس از تو تا زمانی که از این دنیا جدا شوم، چیزی از کسی نمی‌گیرم.

ابوبکر رضی الله عنه، حکیم را می‌طلبید تا به او چیزی بدهد و او ابا می‌ورزید که از وی چیزی بگیرد. سپس عمر رضی الله عنه او را می‌طلبید که به او چیزی بدهد، لیکن او ابا می‌ورزید که از وی چیزی بگیرد. عمر گفت: ای گروه مسلمانان! من شما را بر حکیم گواه می‌گیرم که حق او را از همین مال غنیمت می‌دهم و او از گرفتن آن ابا می‌ورزد.

حکیم پس از پیامبر ﷺ، هرگز از کسی چیزی نگرفت تا آنگاه که جهان را بدرود گفت.»

باب- ۵۱
کسی را که خداوند بدون سؤال و طمع چیزی ارزانی دارد (۱)

۱۴۷۳- از عبدالله‌بن‌عمر رضی الله عنهما روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: رسول‌الله ﷺ به من چیزی می‌داد، من گفتم: به کسی بده که از من فقیرتر است.

آن حضرت فرمود: «این را بگیر، و چون از این مال چیزی برایت داده شود و ترا در آن طمعی نباشد و نه هم سؤال کرده باشی، آن را بگیر. در غیر آن دنبال آن مرو.

٥٢ - بَاب: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ تَكَثُّرًا

١٤٧٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ حَمْزَةَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ، حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ». [انظر: ١٤٧٥، ٤٧١٨. أخرجه مسلم: ١٠٤٠].

١٤٧٥ - وَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرَقُ نِصْفَ الأُذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ».

وَزَادَ عَبْدُاللَّهِ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي جَعْفَرٍ: «فَيَشْفَعُ لِيُقْضَى بَيْنَ الْخَلْقِ، فَيَمْشِي حَتَّى يَأْخُذَ بِحَلْقَةِ الْبَابِ، فَيَوْمَئِذٍ يَبْعَثُهُ اللَّهُ مَقَامًا مَحْمُودًا، يَحْمَدُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ كُلُّهُمْ».

وَقَالَ مُعَلًّى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ، أَخِي الزُّهْرِيِّ، عَنْ حَمْزَةَ: سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الْمَسْأَلَةِ. [راجع: ١٤٧٤. أخرجه مسلم: ١٠٤٠ باختلاف].

باب- ۵۲
کسی که برای مال‌اندوزی سؤال می‌کند

۱۴۷۴- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

«کسی که پیوسته از مردم سؤال می‌کند، چون روز قیامت فرا رسد، در روی وی پاره‌ای گوشت نیست.»

۱۴۷۵- و آن حضرت افزود: «به تحقیق در روز قیامت آفتاب به اندازه‌ای نزدیک می‌شود که عرق تانیمهٔ گوش می‌رسد، در آن حالت، از آدم علیه‌السلام کمک می‌خواهند و سپس از موسی علیه‌السلام. و بعد از محمد ﷺ.»

عبدالله (بن صالح) افزوده است: از لیث، از ابوجعفر روایت است که گفت: «آن حضرت شفاعت می‌کند تا آنکه میان مردم داوری شود[1] و آن حضرت می‌رود تا آنکه حلقهٔ دروازهٔ بهشت را می‌گیرد و در آن روز است که خداوند او را به مقام محمود [نزدیکی خداوند، شفاعت عظمی] برمی‌انگیزد، و همگی کسانی که در آن روز گرد آمده‌اند، او را سپاس می‌گویند.»[2] و مُعلّی گفته است: از وُهَیب، از نعمان‌بن‌راشد از عبدالله‌بن‌مسلم، برادر زهری، از حمزه روایت است که از ابن‌عمررضی‌الله‌عنهما شنیده که از پیامبر ﷺ، این مسأله را روایت کرده است.

٥٣ - بَاب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:

﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ [البقرة: ٢٧٣].

وَكَمِ الْغِنَى.

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَلَا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ».

باب- ۵۳
فرمودهٔ خدای تعالی:

«با اصرار از مردم چیزی سؤال نمی‌کنند» (البقره: ۲۷۳) و اینکه معیار توانگری چند است.

۱-واز عذاب عرصات رهایی یابند

۲-در باب ۵۳ این عبارت: و قال مُعلّی ... تا- فی‌المسألة - سهواً تکرار عبارت آخر حدیث ۱۴۷۵ آمده است.

وَقالَ مُعَلّى : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ، أخي الزُّهْرِيِّ، عَنْ حَمْزَةَ: سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الْمَسْأَلَةِ. [راجع: ۱٤٧٦].

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ- إِلَى قَوْلِهِ - فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ٢٧٣].

و فرمودهٔ پیامبر ﷺ: «و توانگری‌ای نمی‌یابد که او را بی‌نیاز گرداند.» و فرمودهٔ خدای تعالی: «صدقه برای فقیرانی است که در راه خدا محصور مانده‌اند و نمی‌توانند در زمین به سفر بپردازند. آنان را از چهره‌های‌شان می‌شناسی، با اصرار از مردم چیزی نمی‌خواهند. و هر مالی که انفاق می‌کنید، خداوند به آن داناست» (البقره: ۲۷۳) [1]

١٤٧٦ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ الأُكْلَةُ وَالأُكْلَتَانِ، وَلَكِنِ الْمِسْكِينُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ غِنًى، وَيَسْتَحْيِي، أَوْ، لا يَسْأَلُ النَّاسَ إِلْحَافًا». [انظر: ١٤٧٩، ٤٥٣٩. وانظر في الزكاة، باب: ٥٣. أخرجه مسلم: ١٠٣٩ مطولاً].

۱۴۷۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مسکین کسی نیست که او را یکی دو لقمه بازگرداند، بلکه مسکین کسی است که ثروتی ندارد و از [از سؤالگری] احیا می‌کند، یا به اصرار و ابرام از مردم سؤال نمی‌کند.»

١٤٧٧ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ عُلَيَّةَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ، عَنِ ابْنِ أَشْوَعَ: عَنِ الشَّعْبِيِّ: حَدَّثَنِي كَاتِبُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ: أَنِ اكْتُبْ إِلَيَّ بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ ثَلاثًا: قِيلَ وَقَالَ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ». [راجع: ٨٤٤. أخرجه مسلم: ٥٩٣، بقطعة ليست في هذه الطريق وجاءت مختصرة عنده في الأقضية (١٢)].

۱۴۷۷- از شَعبی که کاتب مغیره‌بن‌شُعبه بود روایت است که گفت: معاویه به مُغیره‌بن‌شعبه نوشت که آنچه را از پیامبر ﷺ شنیده است، بنویسد. وی برایش نوشت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خداوند این سه خصلت را بر شما ناخوش می‌دارد: گفتار بیهوده و ضایع کردن مال و بسیار سؤال کردن را.»

١٤٧٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غُرَيْرٍ الزُّهْرِيُّ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْطًا وَأَنَا جَالِسٌ فِيهِمْ، قَالَ: فَتَرَكَ رَسُولُ

۱۴۷۸- از سعد(بن‌ابی‌وقاص) رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله ﷺ برای گروهی که من در میان ایشان نشسته بودم، چیزی داد، لیکن از میان آنها مردی را واگذاشت و به او چیزی نداد که از نظر من از همگی بهتر بود. من به حضور رسول‌الله ﷺ ایستادم

۱-آیهٔ (۲۷۳) البقره، در شأن اهل صفه است؛ یعنی تقریباً چهارصد تن از مهاجرانی بودند بسیار فقیر که در صُفّهٔ مسجد نبوی (ﷺ) بود و باش می‌کردند.

اللَّه ﷺ منهُمْ رَجُلاً لَمْ يُعْطه، وَهُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُمْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَسَارَرْتُهُ، فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلان، وَاللَّه إِنِّي لأَرَاهُ مُؤْمنًا؟ قال: «أَوْ مُسْلمًا». قال: فَسَكَتُّ قَليلاً، ثُمَّ غَلَبَني مَا أَعْلَمُ فيه، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّه، مَا لَكَ عَنْ فُلان، وَاللَّه إِنِّي لأَرَاهُ مُؤْمنًا؟ قال: «أَوْ مُسْلمًا». قال: فَسَكَتُّ قَليلاً، ثُمَّ غَلَبَني مَا أَعْلَمُ فيه، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا لَكَ عَنْ فُلان، وَاللَّه إِنِّي لأَرَاهُ مُؤْمنًا قال: «أَوْ مُسْلمًا». يَعْني: فَقَال: «إِنِّي لأُعْطي الرَّجُلَ، وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ منْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يُكَبَّ في النَّار عَلَى وَجْهه».

وَعَنْ أَبيه، عَنْ صَالح، عَنْ إِسْمَاعيلَ بْن مُحَمَّد أَنَّهُ قال: سَمعْتُ أَبي يُحَدِّثُ هَذَا. فَقَال في حَديثه: فَضَرَبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بيَده، فَجَمَعَ بَيْنَ عُنُقي وَكَتفي، ثُمَّ قال: «أَقْبلْ أَيْ سَعْدُ، إِنِّي لأُعْطي الرَّجُلَ». [راجع: ۲۷. أخرجه مسلم: ۱۵۰]

قال أبو عَبْد اللَّه ﴿فَكُبْكِبُوا﴾: قُلبُوا. ﴿مُكبًّا﴾: أَكَبَّ الرَّجُلُ إِذَا كَانَ فعْلُهُ غَيْرَ وَاقع عَلَى أَحَد، فَإِذَا وَقَعَ الفعْلُ، قُلْتَ كَبَّهُ اللَّهُ لوَجْهه، وَكَبَبْتُهُ أَنَا.

قَالَ: أَبُو عَبْد اللَّه: صَالحُ بْنُ كَيْسَانَ أَكْبَرُ منَ الزُّهْريِّ، وَهُوَ قَدْ أَدْرَكَ ابْنَ عُمَرَ

و آهسته به ایشان گفتم: فلان کس را چرا واگذاردی؟ به خدا سوگند که من او را مؤمن می‌دانم؟ آن حضرت فرمود: «یا مسلمان [زیرا مسلمان گفتن شخص از مؤمن گفتنش بهتر است. چه مسلمانی او آشکار است امّا ایمان، موضوعی نهانی است که جز خداوند کسی آن را نمی‌داند]». من اندکی سکوت کردم، سپس شناخت من از وی، مرا بر آن داشت که بگویم: یا رسول‌الله، فلان کس را چرا واگذاردی؟ به خدا سوگند که من او را مؤمن می‌دانم. آن حضرت فرمود: «یامسلمان». گفت: من اندکی سکوت کردم و سپس شناخت من از وی، مرا بر آن داشت که بگویم: یا رسول الله! فلان کس را چرا واگذاردی؟ به خدا سوگند که من او را مؤمن می‌بینم. فرمود: «یا مسلمان» یعنی، سه بار این موضوع تکرار شد و سپس فرمود: «من به مردی می‌بخشم که مردی دیگر نسبت به وی نزد من دوست داشتنی تر است، از ترس آنکه مبادا بر رویش در جهنم افکنده شود. (زیرا او ضعیف‌الایمان است). وی (یعقوب بن ابراهیم) از پدر خود، از صالح روایت کرده که اسماعیل بن محمد گفته است: این حدیث را از پدر خود شنیده‌ام. چنانکه وی در حدیث خود گفت که (سعد چنین گفته است): رسول‌الله ﷺ دست خود را در میان شانه و گردن من زد و سپس گفت: «ای سعد، همانا من به مردی می‌بخشم ...»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ - فَكُبْكِبُوا - (که در حدیث - يُكَبُّ - آمده است) به معنی - قلبوا - است، یعنی گردانیده شدند، در حالی که بر روی افتاده‌اند. «مُكِبّاً» (۱) چنان است که چون گویند: اكَبَّ الرُّجل. هرگاه فعل او بر کسی واقع نشود و اگر فعل بر مفعول واقع شود چنین گفته می‌شود: كَبَّهُ الله عَلى وَجهِهِ - یعنی خدا او را بر روی انداخت و - كَبَبْتُهُ أَنا - و من او را انداختم. یعنی - اَكَب - فعل لازمی است، و - كَبَّ - فعل متعدی.

ابوعبدالله گفته است: صالح‌بن کیسان از زهری بزرگسالتر است و همانا ابن‌عمر را دریافته است:

١٤٧٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِنِ الْمِسْكِينُ: الَّذِي لا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلا يُفْطَنُ بِهِ فَيُتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلا يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ». [راجع: ١٤٧٦. أخرجه مسلم: ١٠٣٩].

۱۴۷۹- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «مسکین کسی نیست که پیرامون مردم بگردد و او را یکی دو لُقمه یا یکی دو خرما بازگردانند ولیکن مسکین کسی است که مالی نمی‌یابد که او را بی‌نیاز گرداند و از حال وی کسی آگاه نیست که به او صدقه بدهد و او خود از مردم سؤال نمی‌کند.»

١٤٨٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، ثُمَّ يَغْدُوَ - أَحْسَبُهُ قَالَ - إِلَى الْجَبَلِ، فَيَحْتَطِبَ، فَيَبِيعَ، فَيَأْكُلَ وَيَتَصَدَّقَ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ». [راجع: ١٤٧٠. أخرجه مسلم: ١٠٤٢].

۱۴۸۰- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر کسی از شما ریسمان خود را بگیرد و صبحگاهان- گمان می‌کنم که به ادامه فرمود: رهسپار کوه شود و هیزم جمع و فراهم کند و بفروشد و از آن بخورد و صدقه بدهد، بهتر از آنست که از مردم سؤال کند».

٥٤ - بَاب: خَرْصِ التَّمْرِ

باب- ۵۴
تخمین خرما بر درخت

١٤٨١ - حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ بَكَّارٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسٍ السَّاعِدِيِّ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ، قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَلَمَّا جَاءَ وَادِيَ الْقُرَى، إِذَا امْرَأَةٌ فِي حَدِيقَةٍ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «اخْرُصُوا». وَخَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةَ أَوْسُقٍ، فَقَالَ لَهَا: «أَحْصِي مَا يَخْرُجُ مِنْهَا». فَلَمَّا أَتَيْنَا تَبُوكَ قَالَ: «أَمَا، إِنَّهَا سَتَهُبُّ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلا يَقُومَنَّ أَحَدٌ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ بَعِيرٌ فَلْيَعْقِلْهُ». فَعَقَلْنَاهَا، وَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ، فَأَلْقَتْهُ بِجَبَلِ طَيِّءٍ. وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا،

۱۴۸۱- از ابوحمیدالسّاعدی ﷺ روایت است که گفت: ما با پیامبر ﷺ در غزوۀ تبوک جهاد کردیم و چون آن حضرت به وادی القُرَی رسید، زنی را دید که در باغ خود است. پیامبر ﷺ به یاران خویش گفت: «خرمای باغ را تخمین کنید!» رسول‌الله ﷺ آن را ده وسق تخمین کرد و به آن زن گفت: «خرماها را (که چیدی)، اندازه کن که چه مقدار می‌شود.» و هنگامی که ما به تبوک رسیدیم، آن حضرت فرمود: «آگاه باشید که امشب بادی سخت تند می‌وزد و هیچ یک از شما ایستاده نشود و کسی که با خود شتری دارد، زانویش را ببندد.»

وكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ، فَلَمَّا أَتَى وَادِيَ الْقُرَى قال لِلْمَرْأَةِ: «كَمْ جَاءَ حَدِيقَتُكِ». قالتْ: عَشَرَةَ أَوْسُقٍ، خَرْصَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي فَلْيَتَعَجَّلْ». فَلَمَّا - قَالَ ابْنُ بَكَّارٍ كَلِمَةً مَعْنَاهَا - أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ». فَلَمَّا رَأَى أُحُدًا قال: «هَذَا جُبَيْلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الأَنْصَارِ». قال: بَلَى، قال: «دُورُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ، أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ - يَعْنِي خَيْرًا». [انظر: ۱۸۷۲، ۳۱۶۱، ۳۷۹۱، ۴۴۲۲. انظر في الجـة، باب ۲۸، والجهاد والسير، باب ٦۱ و ۱۳٦. أخرجه مسلم: ۱۳۹۲، مختصراً].

ما زانوان شتران را بستیم. باد تندی به وزیدن آغاز کرد، مردی ایستاد و باد او را به کوه طَیْ افکند. پادشاه ایله قاطری سفید و پوشاکی برای پیامبر ﷺ هدیه فرستاد و نوشته بود که مردمش در جای خود می‌مانند.[1]

زمانی که آن حضرت به وادی‌القری برگشت، به آن زن گفت: «باغ تو چه مقدار خرما حاصل داد؟» وی گفت: ده وسق؛ چنانکه رسول‌الله ﷺ تخمین کرده بود.

پیامبر ﷺ فرمود: «من به سوی مدینه شتابان روانه می‌شوم، و هر یک از شما که قصد همراهی مرا دارد، باید بشتابد.»

(امام بخاری می‌گوید): ابن‌بَکّار راوی حدیث کلمهٔ را بر زبان آورد که معنای آن مواصلت به مدینه است، آنگاه آن حضرت فرمود: «این است طابة» و زمانی که کوه اُحُد را دید، فرمود: «این همان کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم، و آیا شما را از بهترین سراهای انصار آگاه نگردانم؟» گفتند: آری.

آن حضرت فرمود: «سراهای بنی‌نجار، سپس سراهای بنی‌عبدالاشهل، سپس سراهای بنی‌ساعده یا سراهای بنی‌حارث‌بن‌خزرج؛ یعنی در همه سراهای انصار نیکویی است.»

١٤٨٢- وَقَال: سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ: حَدَّثَنِي عَمْرٌو: «ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ».

وَقَال سُلَيْمَانُ: عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ

۱۴۸۲- سلیمان‌بن‌بلال گفته است: عَمرو به من چنین گفت: سپس سراهای بنی‌حارث و بعد بنی‌ساعده. (با پس و پیش عبارت قبلی) و سلیمان، از سعدبن‌سعید از عُماره‌بن‌غَزِیّه، از عباس از پدرش

۱-یعنی مردم او جزیه می‌دهند، و جزیة، مالیهٔ سرانه‌ای است که از جانب دولت اسلامی بر اهل کتاب که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کنند، وضع می‌شود.

غَزِيَّةَ، عَنْ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أُحُدٌ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: كُلُّ بُسْتَانٍ عَلَيْهِ حَائِطٌ فَهُوَ حَدِيقَةٌ، وَمَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ حَائِطٌ لَمْ يُقَلْ حَدِيقَةٌ.

(سهل بن سعد) رضی الله عنه، بدین‌گونه روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: (أُحُدٌ جَبَلٌ يُحِبُّنَا و نُحِبُّهُ) «اُحُد کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.»[1]

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: هر بوستانی که گرداگرد آن دیوار باشد، آن را (حدیقه) یعنی باغ گویند و اگر آن را دیوار نباشد، حدیقه نگویند.[2]

۵۵ - باب: الْعُشْرِ فِيمَا يُسْقَى مِنْ مَاءِ السَّمَاءِ، وَبِالْمَاءِ الْجَارِي

وَلَمْ يَرَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ فِي الْعَسَلِ شَيْئًا.

۱۴۸۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْعُيُونُ، أَوْ كَانَ عَثَرِيًّا، الْعُشْرُ، وَمَا سُقِيَ بِالنَّضْحِ نِصْفُ الْعُشْرِ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: هَذَا تَفْسِيرُ الأَوَّلِ، لأَنَّهُ لَمْ يُوَقِّتْ فِي الأَوَّلِ، يَعْنِي حَدِيثَ ابْنِ عُمَرَ: «وَفِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ الْعُشْرُ». وَبَيَّنَ فِي هَذَا وَوَقَّتَ، وَالزِّيَادَةُ مَقْبُولَةٌ، وَالْمُفَسَّرُ يَقْضِي عَلَى الْمُبْهَمِ إِذَا رَوَاهُ أَهْلُ الثَّبَتِ، كَمَا رَوَى الْفَضْلُ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يُصَلِّ فِي الْكَعْبَةِ، وَقَالَ بِلَالٌ: قَدْ صَلَّى، فَأُخِذَ بِقَوْلِ بِلَالٍ، وَتُرِكَ قَوْلُ الْفَضْلِ.

باب - ۵۵
عُشر [ده یک] از زمینی که از آب باران و آب جاری آبیاری می‌شود

و عُمرابن‌عبدالعزیز در عسل چیزی (از عُشر واجب) نمی‌دید.

۱۴۸۳- از سالم‌بن‌عبدالله روایت است که پدرش (ابن‌عمر) رضی‌الله‌عنهما گفته که پیامبر ﷺ فرمود: «زمینی که از آب باران و چشمه‌ها آبیاری می‌شود، یا زمینی که مرطوب و نمناک است، در آن عُشر است و زمینی که توسط دلو (چاه) آبیاری می‌گردد، در آن نیمهٔ عُشر است»[3]

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: این تفسیر حدیثی است که قبلاً بیان شد و مقدار صدقه (به عُشر و نیم‌عشر) تعیین نشده بود و همین حدیث را که ابن‌عمر روایت کرد: «در زمینی که از باران آبیاری می‌شود، عشر است» (وجوب و محل آن را) بیان و تعیین کرد. زیادتی (چون ذکر عشر در حدیث

۱- یعنی عوض کلمهٔ «جبیل» که در حدیث روایت شده بود، کلمهٔ «جبل» را روایت کرده که هر دو کلمه به معنی کوه است.

۲-چون لفظ «حدیقه» در متن حدیث آمده، آن را شرح داده و باغ، معنی کرده است.

۳-عُشر دهم حصهٔ محصول یا یک دهم آن است و نیم عشر، مراد از آن بیستم حصهٔ محصول یا یک بیستم آن است.

ابن‌عمر، و ذکر نصاب در حدیث ابوسعید) مقبول است، چنانکه فضل‌بن‌عباس روایت کرده که پیامبر ﷺ در درون کعبه نماز نگزارد و بلال گفته است که: آن حضرت در آنجا نماز گزارد. بنابراین به گفتهٔ بلال اعتبار داده شده (که زیادت نمازگزاردن است) و گفتهٔ فضل ترک گردید.[1]

٥٦ - بَاب: لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ

١٤٨٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا مَالِكٌ قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لَيْسَ فِيمَا أَقَلُّ مِنْ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ، وَلا فِي أَقَلَّ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الإِبِلِ الذَّوْدِ صَدَقَةٌ وَلا فِي أَقَلَّ مِنْ خَمْسِ أَوَاقٍ مِنَ الْوَرِقِ صَدَقَةٌ». [راجع: ١٤٠٥. أخرجه مسلم: ٩٧٩ بلفظ «فيما دون»].

[قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: هَذَا تَفْسِيرُ الأَوَّلِ إِذَا قَالَ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ». وَيُؤْخَذُ أَبَدًا فِي الْعِلْمِ بِمَا زَادَ أَهْلُ الثَّبَتِ أَوْ بَيَّنُوا].

باب - ۵۶
در کمتر از پنج وَسَق صدقه (زکات) نیست

۱۴۸۴- از ابوسعیدخُدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «در کمتر از پنج وسق زکات نیست و درکمتر از پنج شتر زکات نیست و در کمتر از پنج اوقیهٔ نقره، زکات نیست.»

ابوعبدالله گفته است: این تفسیر اول حدیث است که فرموده است: «درکمتر از پنج وسق زکات نیست.»

٥٧ - بَاب: أَخْذِ صَدَقَةِ التَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ

وَهَلْ يُتْرَكُ الصَّبِيُّ فَيَمَسُّ تَمْرَ الصَّدَقَةِ

١٤٨٥ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الأَسَدِيُّ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُؤْتَى

باب - ۵۷
گرفتن زکات خرما هنگام چیدن از درخت.

و آیا کودک به حال خود گذاشته شود، که از خرمای درخت بچشد؟

۱۴۸۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «چنان بود که در موسم چیدن خرما، خرماها نزد رسول‌الله ﷺ آورده می‌شد و این کس و آن کس

۱-در اصول فقه گفته‌اند که اگر دو حدیث با هم معارض می‌گردند که یکی مثبت باشد و دیگری منفی، حکم بر مثبت می‌شود و همین دو حدیثِ فضل و بلال را مثال آورده‌اند که مثال کمی و زیادتی هم می‌توانند باشد. (تیسیرالقاری)

أحَدُهُمَا تَمْرَةً فَجَعَلَهَا في فيه، فَنَظَرَ إلَيْه رَسُولُ اللّه ﷺ فَأخْرَجَهَا منْ فيه، فقال: «أمَا عَلمْتَ أنَّ آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ لا يَأكُلُونَ الصَّدَقَةَ». [انظر: ۱٤۹۱ع، ۳۰۷۲ع. أخرجه مسلم: ۱۰٦۹ باختلاف وبالجزم بأن آخذ التمرة الحسن].

خرما می‌آورد تا آنکه خرماها نزد آن حضرت توده می‌شد و حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما با خرماها بازی می‌کردند. یکی از آنها خرمایی گرفت و در دهان کرد، رسول‌الله ﷺ به سوی وی نگریست و او خرما را از دهان بیرون آورد. سپس آن حضرت فرمود: «آیا نمی‌دانستی که اولاد محمد ﷺ صدقه نمی‌خورند؟»

۵۸ - بَاب: مَنْ بَاعَ ثِمَارَهُ أوْ نَخْلَهُ

أوْ أرْضَهُ أوْ زَرْعَهُ، وَقَدْ وَجَبَ فيه الْعُشْرُ أو الصَّدَقَةُ، فَأدَّى الزَّكَاةَ منْ غَيْره، أوْ بَاعَ ثمَارَهُ وَلَمْ تَجِبْ فيه الصَّدَقَةُ.

وَقَوْلِ النَّبيِّ ﷺ: «لا تَبيعُوا الثَّمَرَةَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهَا». فَلَمْ يَحْظُر الْبَيْعَ بَعْدَ الصَّلاح عَلَى أحَدٍ، وَلَمْ يَخُصَّ مَنْ وَجَبَ عَلَيْه الزَّكَاةُ ممَّنْ لَمْ تَجِبْ.

باب- ۵۸

کسی که میوه، یا درخت خرما یا زمین و محصول خود را بفروشد که در آن عُشر یا زکات واجب شده باشد، زکات آن را از غیر چیزی که فروخته است بدهد و یا اینکه میوه‌ای را که در آن زکات واجب نشده است، بفروشد (این‌گونه معاملات رواست) و فرمودهٔ پیامبر ﷺ: «میوه را تا آنگاه که سلامت آن ظاهر نگردد (به پختگی نرسد)، نفروشید.

(امام بخاری می‌گوید:) آن حضرت فروش میوه راپس از ظاهر شدن سلامت آن بر هیچ کس منع نکرد و بر کسی که زکات بر وی واجب گشته و یا نگشته، خاص نساخت.[1]

۱٤۸٦ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أخْبَرَني عَبْدُاللّه ابْنُ دينَار: سَمعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضي اللّهُ عَنْهُمَا: نَهَى النَّبيُّ ﷺ عَنْ بَيْع الثَّمَرَة حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهَا، وَكَانَ إذَا سُئلَ عَنْ صَلاحهَا، قَالَ: «حَتَّى تَذْهَبَ عَاهَتُهُ». [انظر: ۲۱۸۳ذ، ۲۱۹٤ذ، ۲۱۹۹ث، ۲۲٤۷ذ، ۲۲٤۹ذ. أخرجه مسلم: ۱۵۳٤، وفي البيوع (۵۱، ۵۷)].

۱۴۸۶- از عبدالله‌بن دینار روایت است که ابن‌عمررضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ فروش میوه را منع کرده است تا آنکه سلامت آن ظاهر گردد. و چون از آن حضرت سؤال شد که مراد از سلامت میوه چیست؟ فرمود: «تا آنکه آفت و فساد آن از میان برود» (به پختگی برسد)(۱)

۱-کرمانی می‌گوید که ابن‌بطال گفته است: مراد مؤلف (امام بخاری) رد است بر شافعی؛ زیرا وی فروش میوه را پس از ظاهر شدن سلامت آن منع کرده است تا آنکه زکات آن را ادا نماید. (تبسیرالقاری)

١٤٨٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثِّمَارِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا. [انظر: ٢١٨٩، ٢١٩٦، ٢٣٨١، ٢٣٤٠، ٢٦٣٢، أخرجه مسلم: ١٥٣٦ وفي البيوع (٨١، ١٠٣)].

۱۴۸۷- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از فروش میوه منع کرده است تا آنکه سلامت آن ظاهر گردد.

١٤٨٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثِّمَارِ حَتَّى تُزْهِيَ. قَالَ: حَتَّى تَحْمَارَّ. [انظر: ٢١٩٥، ٢١٩٧، ٢١٩٨، ٢٢٠٨، أخرجه مسلم ١٥٥٥ بزيادة].

۱۴۸۸- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از فروش میوه منع کرده است تا آنکه رنگ بگیرد.
(راوی گفته است:) تا آنکه سرخ شود (یا زرد و سیاه).

٥٩ - بَاب: هَلْ يَشْتَرِي [الرجلُ] صَدَقَتَهُ

باب- ۵۹
آیا صدقه‌دهنده، صدقه‌اش را بخرد

وَلَا بَأْسَ أَنْ يَشْتَرِيَ صَدَقَتَهُ غَيْرُهُ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ إِنَّمَا نَهَى الْمُتَصَدِّقَ خَاصَّةً عَنِ الشِّرَاءِ، وَلَمْ يَنْهَ غَيْرَهُ.

و باکی نیست بر کسی که مالی را بخرد که دیگری صدقه داده باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ صدقه‌دهنده را بطور خاص از خریداری صدقه‌اش منع کرده است، نه دیگری را.

١٤٨٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ تَصَدَّقَ بِفَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ، فَأَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَهُ، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَأْمَرَهُ، فَقَالَ: «لَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ». فَبِذَلِكَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا لَا يَتْرُكُ أَنْ يَبْتَاعَ شَيْئًا تَصَدَّقَ بِهِ إِلَّا جَعَلَهُ صَدَقَةً. [انظر: ٢٧٧٥، ٢٩٧١، ٣٠٠٢، أخرجه مسلم: ١٦٢١].

۱۴۸۹- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: عُمربن‌خطّاب اسبی در راه خدا صدقه کرد و سپس دید که آن اسب فروخته می‌شود و قصد کرد که آن را بخرد و نزد پیامبر ﷺ آمد. آن حضرت او را فرمود: «به صدقه‌ات باز نگرد.» و به همین سبب بود که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آنچه را صدقه داده بود، نمی‌خرید مگر آن را در صورتی می‌خرید که باز صدقه بدهد.

١٤٩٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ رضي الله عنه يَقُولُ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي

۱۴۹۰- از عمر رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: برای کسی در راه خدا اسبی صدقه کردم. وی اسبی را که نزدش بود ضایع نمود (لاغر کرد). قصد کردم که آن اسب را بخرم و گمان کردم که ارزان می‌فروشد.

كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَا تَشْتَرِهِ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، وَإِنْ أَعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ». [انظر: ۲۶۲۳ر، ۲۶۳۶ع، ۲۹۷۰ع، ۳۰۰۳ع. أخرجه مسلم ۱۶۲۰ بذكر «كالكلب...»].

موضوع را از پیامبر ﷺ سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری منما، و به صدقه‌ات رجوع نکن. ولو که به قیمت یک درهم برایت بدهد؛ زیرا رجوع‌کننده به صدقه، بسان رجوع‌کننده به قئ خود است.»

۶۰ - بَاب: مَا يُذْكَرُ فِي الصَّدَقَةِ لِلنَّبِيِّ ﷺ (وَآلِهِ)

باب- ۶۰
آنچه دربارهٔ صدقه به پیامبر ﷺ (و آل وی) گفته شده.

۱۴۹۱- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَخَذَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا تَمْرَةً مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَةِ، فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَقَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «كِخْ كِخْ». لِيَطْرَحَهَا، ثُمَّ قَالَ: «أَمَا شَعَرْتَ أَنَّا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ». [راجع: ۱۴۷۵. أخرجه مسلم: ۱۰۶۹، بلفظ «ارم بها، أما علمت»].

۱۴۹۱- از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: حسن‌بن‌علی رضی‌الله‌عنهما خرمایی از خرماهای صدقه برداشت و در دهان کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «کِخْ کِخْ (آن را بینداز).»[1] تا آنکه آن را بیرون افکند و سپس آن حضرت فرمود: «آیا ندانسته بودی که ما صدقه نمی‌خوریم؟»

۶۱ - بَاب: الصَّدَقَةِ عَلَى مَوَالِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ

باب- ۶۱
صدقه بر کنیزان آزاد شدهٔ زنانِ پیامبر ﷺ

۱۴۹۲- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ شَاةً مَيِّتَةً، أُعْطِيَتْهَا مَوْلَاةٌ لِمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «هَلَّا انْتَفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا». قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ؟ قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا». [انظر: ۲۲۲۱ر، ۵۵۳۱ر، ۵۵۳۲ع. أخرجه مسلم: ۳۶۳].

۱۴۹۲- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ چنین دریافت که گوسفندی خود مرده برای کنیز آزاد شدهٔ میمونه (همسر آن حضرت) صدقه داده شده است. پیامبر ﷺ فرمود: «چرا از پوست آن نفع نمی‌برید؟» گفتند: این گوسفندی است خود مُرده.

آن حضرت فرمود: «همانا خوردنش حرام است».

۱-لفظ (کِخ) فارسی است که غرض عتاب کودکان به کار می‌رود و با خطاب آن، به کودک می‌فهمانند که چیزی را در دهان نکند و یا آنچه در دهان کرده بیرون افکند و این لفظ در هرات مورد استعمال زیاد دارد. در تیسیرالقاری گفته شده که ابن‌حاجب آن را در اصوات لفظ عجمی درج کرده که معرب شده است و امام بخاری در باب -من تکلم بالفارسیة- در آخر کتاب جهاد آورده است و کلمه‌ایست که برای زجر کودکان می‌گویند.

۱۴۹۳ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ لِلْعِتْقِ، وَأَرَادَ مَوَالِيهَا أَنْ يَشْتَرِطُوا وَلاءَهَا، فَذَكَرَتْ عَائِشَةُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: «اشْتَرِيهَا، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَتْ: وَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِلَحْمٍ، فَقُلْتُ: هَذَا مَا تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ». [راجع: ٤٥٦. وأخرجه مسلم: ١٠٧٥ بدون ذكر قضية الولاء و أخرجه مسلم: ١٥٠٤ «٦»].

۱۴۹۳- از اسود روایت است که گفت: عایشه رضی‌الله‌عنهما قصد آن کرد که بَرِیْرَه را (که کنیز بود) بخرد و آزادش کند. مالکان وی ولاء او را برای خود شرط نهادند. عایشه رضی‌الله‌عنها از موضوع به پیامبر ﷺ یاد کرد و آن حضرت ﷺ فرمود: «او را خریداری کن و همانا -ولاء-[۱] برای کسی است که او را آزاد کرده است.»

عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است: مقداری گوشت برای پیامبر ﷺ آورده شد، و من به آن حضرت گفتم: این گوشتی است که برای بریره صدقه داده شده است. وی فرمود: «برای او صدقه است و برای ما هدیه.»

٦٢ - بَاب: إِذَا تَحَوَّلَتِ الصَّدَقَةُ

باب- ۶۲
اگر صدقه تغییر یابد

۱٤٩٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ». فَقَالَتْ: لا، إِلا شَيْءٌ بَعَثَتْ بِهِ إِلَيْنَا نُسَيْبَةُ، مِنَ الشَّاةِ الَّتِي بَعَثْتَ بِهَا مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ: «إِنَّهَا قَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا». [راجع: ١٤٤٦. اخرجه مسلم: ١٠٧٦].

۱۴۹۴- از اُمّ‌عطّیه انصاری رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ بر عایشه رضی‌الله‌عنها درآمد و گفت: «آیا نزد شما چیزی موجود است؟» وی گفت: نه، بجز آنچه نسیبة (ام‌عطّیه) برای ما فرستاده است. و آن از گوشت همان گوسفندی است که تو از صدقه برای او فرستاده بودی.

آن حضرت فرمود: «همانا آن صدقه به محل خود رسیده است.»[۲]

۱-ولاء، میراث بردهٔ آزاد شده است که اگر وارث شرعی نداشته باشد، برای آزادکنندهٔ وی می‌رسد.

۲-فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه عطایی است برای ثواب آخرت که برای گیرندهٔ آن نوعی خواری به‌شمار می‌رود. امّا هدیه تملیک به غیر است به واسطهٔ اکرام و تقرب به وی و مکافات آن در دنیا نیز میسر است و منت آن نمی‌ماند در حالی که منّت صدقه تا آخرت باقی است. بنابراین سزاوار نیست که جز خداکسی را بر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم منّتی باشد. بنابراین صدقه بر آن حضرت حرام گردیده است.

آنچه بر نسیبه (ام‌عطیه) صدقه داده شد، در واقع به ملکیت وی درآمده و او می‌تواند که بفروشد و یا هدیه کند و آنگاه که هدیه کند از حالت صدقه تغییر می‌یابد و خوردن آن بر کسی که صدقه روا نیست، روا می‌گردد.

١٤٩٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِلَحْمٍ، تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ».

وَقَالَ أَبُو دَاوُدَ: أَنْبَأَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ: سَمِعَ أَنَسًا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٢٥٧٧ل. أخرجه مسلم: ١٠٧٤ بلفظ «أهدت»].

۱۴۹۵- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر ﷺ مقداری گوشت آورده شد که برای بریره صدقه داده شده بود. آن حضرت فرمود: «آن برای او صدقه است و برای ما هدیه.»

ابو داود گفته است: شعبه ما را خبر داده، از قتاده، که از انس شنیده که پیامبر ﷺ فرموده است.

٦٣ - بَاب: أَخْذِ الصَّدَقَةِ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ،

وَتُرَدُّ فِي الْفُقَرَاءِ حَيْثُ كَانُوا.

باب- ۶۳
گرفتن صدقه از توانگران و دادن آن به نیازمندان. هرکجا که باشند[1]

١٤٩٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا زَكَرِيَّا ابْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ صَيْفِيٍّ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، حِينَ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ: «إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا أَهْلَ كِتَابٍ، فَإِذَا جِئْتَهُمْ فَادْعُهُمْ إِلَى: أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». [راجع: ١٣٩٥. أخرجه مسلم: ١٩].

۱۴۹۶- از ابومعبد مولای ابن‌عباس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: آنگاه که رسول‌الله ﷺ معاذبن‌جبل را به یمن فرستاد به او گفت: «تو نزد کسانی خواهی رفت که اهل کتاب هستند و چون بدیشان رسیدی آنها را به شهادت کلمهٔ -لااله‌الاالله، و اَنَّ‌محمداً رَسولُ‌الله- فراخوان، و اگر در این از تو اطاعت کردند، ایشان را آگاه کن که همانا خداوند در شبانه روزی پنج نماز بر ایشان فرض کرده است و اگر در این از تو اطاعت کردند، آنها را آگاه کن که همانا خداوند بر آنها زکات را فرض کرده است که از توانگرانشان گرفته می‌شود و به مستمندان‌شان داده می‌شود. و اگر در این از تو اطاعت کردند، (در گرفتن زکات) از گرفتن بهترین اموالشان بپرهیز و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا میان او و خداوند حجابی وجود ندارد.»

۱-نقل صدقات از شهری به شهر دیگر به مذهب امام ابوحنیفه بر وفق مذهب امام بخاری است، در حالی که در مذهب شافعی روا نیست (تیسیرالقاری)

٦٤ - بَاب: صَلاةِ الإِمَامِ، وَدُعَائِهِ لِصَاحِبِ الصَّدَقَةِ

وَقَوْلِهِ: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ [التوبة: ١٠٣].

١٤٩٧ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلانٍ». فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». [انظر: ٤١٦٦، ٦٣٣٢، ٦٣٥٩. أخرجه مسلم: ١٠٧٨].

باب - ۶۴
نماز امام و دعای وی برای صدقه‌دهنده

و فرمودهٔ اوتعالی: «بگیر از اموال ایشان زکات تا پاک‌سازی ایشان را و با برکت‌سازی ایشان را به آن، و دعای خیر کن بر ایشان. هر آینه دعای تو سبب آرامش دلهای ایشان است» (التوبه:۱۰۳)

۱۴۹۷- از عبدالله‌ابن‌ابی اَوْفی رضی الله عنه روایت است که گفت: آنگاه که مردم با صدقه‌های خویش نزد پیامبر ﷺ آمدند، آن حضرت فرمود: «بارالها، بر آل فلان رحمت کن.» و پدرم با صدقهٔ خود نزد آن حضرت رفت. آن حضرت فرمود: «بارالها، بر آل‌اَبی اَوفی رحمت کن.»

٦٥ - بَاب: مَا يُسْتَخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: لَيْسَ الْعَنْبَرُ بِرِكَازٍ، هُوَ شَيْءٌ دَسَرَهُ الْبَحْرُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: فِي الْعَنْبَرِ وَاللُّؤْلُؤِ الْخُمُسُ، فَإِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الرِّكَازِ الْخُمُسَ، لَيْسَ فِي الَّذِي يُصَابُ فِي الْمَاءِ.

١٤٩٨ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنْ يُسْلِفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَنَقَرَهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ، فَإِذَا بِالْخَشَبَةِ، فَأَخَذَهَا لأَهْلِهِ حَطَبًا -فَذَكَرَ الْحَدِيثَ- فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ». [انظر: ٢٠٦٣، ٢٢٩١، ٢٤٠٤، ٢٤٣٠، ٢٧٣٤، ٦٢٦١].

باب-۶۵
آنچه از دریا برآورده می‌شود

و ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفته است: «عنبر در زمرهٔ گنج مدفون نیست و آن چیزی است که دریا بیرون می‌افکند. و حسن گفته است: در عنبر و مروارید خُمس (یک پنجم) است. (امام بخاری می‌گوید) پیامبر ﷺ زکات گنج مدفون را خمس تعیین کرده است و نه آنچه را از آب بیرون افکنده می‌شود.

۱۴۹۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مردی از بنی‌اسرائیل از یکی از بنی‌اسرائیلیها، هزار دینار قرضه طلب کرد و او برایش قرضه داد. سپس وی (برای ادای قرض) به سوی دریا روانه شد ولی کشتیی نیافت. وی چوبی را گرفت و آن سوراخ کرد و هزار دینار را در آن درآورد و به دریا افکند. مردی که او را قرضه داده بود برآمد و ناگاه چوبی دید. آن را برداشت تا برای خانوادهٔ خویش هیزم فراهم کند -تمام حدیث را بیان کرد- و چون چوب را شکست، مال را در آن یافت.»

٦٦ - بَاب: فِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ

وَقَالَ مَالِكٌ وَابْنُ إِدْرِيسَ: الرِّكَازُ دِفْنُ الْجَاهِلِيَّةِ، فِي قَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ الْخُمُسُ، وَلَيْسَ الْمَعْدِنُ بِرِكَازٍ.

وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمَعْدِنِ: «جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ».

وَأَخَذَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ مِنَ الْمَعَادِنِ، مِنْ كُلِّ مِائَتَيْنِ خَمْسَةً.

وَقَالَ الْحَسَنُ: مَا كَانَ مِنْ رِكَازٍ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ فَفِيهِ الْخُمُسُ، وَمَا كَانَ مِنْ أَرْضِ السِّلْمِ فَفِيهِ الزَّكَاةُ، وَإِنْ وَجَدْتَ اللُّقَطَةَ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ فَعَرِّفْهَا، وَإِنْ كَانَتْ مِنَ الْعَدُوِّ فَفِيهَا الْخُمُسُ.

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: الْمَعْدِنُ رِكَازٌ مِثْلُ دِفْنِ الْجَاهِلِيَّةِ، لِأَنَّهُ يُقَالُ: أَرْكَزَ الْمَعْدِنُ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ. قِيلَ لَهُ: قَدْ يُقَالُ لِمَنْ وُهِبَ لَهُ شَيْءٌ، أَوْ رَبِحَ رِبْحًا كَثِيرًا، أَوْ كَثُرَ ثَمَرُهُ، أَرْكَزْتَ ثُمَّ نَاقَضَ، وَقَالَ: لَا بَأْسَ أَنْ يَكْتُمَهُ فَلَا يُؤَدِّيَ الْخُمُسَ.

باب- ۶۶

در رِکاز (گنج مدفون) خُمس (یک پنجم) است

مالک و ابن‌ادریس گفته‌اند: رکاز، گنجینهٔ مدفون دوران جاهلیت است، اندک باشد یا زیاد و معدن در زمرهٔ رَکاز نیست. و پیامبر ﷺ دربارهٔ معدن گفته است: «هَدر است[1] و در رکاز خُمس است.»

عمربن‌عبدالعزیز در معادن از دو صد حصه، پنج حصه گرفت[2] حسن (بصری) گفته است: گنج مدفون اگر در زمین حربی (نامسلمان) پیدا شود، در آن خُمس است و اگر در زمین مسلمان پیدا شود، در آن زکات است. اگر مالی را در سرزمین دشمن یافتی، آن را بشناسان [چه شاید مال مسلمانی باشد] (تا اگر صاحبش مسلمان بود به وی برگرداند) و اگر متعلق به دشمن باشد بر آن خُمس است. (امام بخاری می‌گوید): گفته‌اند[3]: معدن رکاز است و مانند گنجینهٔ مدفون دوران جاهلیت؛ زیرا گفته می‌شود -اَرْکَزَالمعدن- وقتی که از معدن چیزی کشیده شود. (یعنی رکاز و معدن دارای یک معنی و یک حکم‌اند). در پاسخ وی گفته می‌شود: برای کسی که چیزی بخشیده شده است و یا بهرهٔ فراوان برده است و یا به کسی که میوه‌اش زیاد شده است، لفظ -اَرْکَزَت- بکار می‌رود (پس می‌بایست تابع خُمس می‌بود).[4] سپس (بعضی مردم) قول خود را نقض کرده و گفته‌اند: باکی نیست که آن رکاز را پنهان کند و خُمس آن را ادا نکند.

۱-یعنی در آن زکات نیست.
۲-یعنی دو و نیم درصد.
۳-مراد از بعضی مردم که گفته است، کنایه از امام ابوحنیفه است و مذهب او آنست که معدن نیز تابع خُمس است.
۴-اجماع به آنست که چنین امور تابع چهل حصه یک حصه است یعنی تابع زکات دو و نیم درصد است (تیسیرالقاری).

١٤٩٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ». [انظر: ٢٣٥٥، ٦٩١٢، ٦٩١٣. أخرجه مسلم: ١٧١٠].

۱۴۹۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «هلاک شدن توسط حیوان هدر است و افتادن در چاه هدر است و هلاک شدن در معدن هدر است[1]

٦٧ - بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا﴾ [التوبة: ٦٠]

وَمُحَاسَبَةِ الْمُصَدِّقِينَ مَعَ الإِمَامِ.

باب- ۶۷
فرمودهٔ خدای تعالی.

«صرفِ صدقات برای تحصیل‌کنندگان صدقه» (التوبه: ۶۰) و حساب دادن زکات ستانان با امام.

١٥٠٠ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا مِنَ الأَسْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنَ اللُّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ. [راجع: ٩٢٥. أخرجه مسلم: ١٨٣٢، مطولاً].

۱۵۰۰- از ابوحمیدالسّاعدی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول‌الله « مردی را از قبیلهٔ أسد که ابن‌لُتْبِیّه نامیده می‌شد مأمور جمع‌آوری زکات مردم بنی‌سُلَیم گردانید و آنگاه که وی باز آمد، آن حضرت با وی محاسبه کرد.

٦٨ - بَاب: اسْتِعْمَالِ إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَأَلْبَانِهَا لأَبْنَاءِ السَّبِيلِ

باب- ۶۸
استفاده از شتر صدقه و شیر آن برای مسافران

١٥٠١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ نَاسًا مِنْ عُرَيْنَةَ، اجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ، فَرَخَّصَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَأْتُوا إِبِلَ الصَّدَقَةِ، فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا، فَقَتَلُوا الرَّاعِيَ وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأُتِيَ بِهِمْ، فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ، وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ، وَتَرَكَهُمْ بِالْحَرَّةِ يَعَضُّونَ الْحِجَارَةَ.

تَابَعَهُ أَبُو قِلَابَةَ، وَحُمَيْدٌ، وَثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ. [راجع: ٢٣٣].

۱۵۰۱- از انس‌بن‌مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: مردانی از قبیلهٔ عُرَینه (که به مدینه آمدند) به مریضی هواگردشی دچار شدند، رسول‌الله ﷺ برای آنها اجازه داد که به گله‌گاه شتران صدقه، بروند و از شیر و پیشاب آنها (داروگونه) بنوشند. آنها شترچران را کشتند و شتران را ربودند. رسول‌الله ﷺ به عقب ایشان فرستاد و آنها را آوردند و دستها و پاهایشان را برید و چشمهایشان را میل کشید و ایشان را در سنگستان مدینه افکند، که سنگها را به دندان گرفتند. متابعت کرده است (راوی را) ابوقِلابه و حُمَیْد و ثابت از انس.

۱-یعنی در تمام حالات مذکور ضمان و جبران نیست.

٦٩ - بَاب: وَسْمِ الإِمَامِ إِبِلَ الصَّدَقَةِ بِيَدِهِ

١٥٠٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي طَلْحَةَ: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: غَدَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ لِيُحَنِّكَهُ، فَوَافَيْتُهُ فِي يَدِهِ الْمِيسَمُ، يَسِمُ إِبِلَ الصَّدَقَةِ. [انظر: ٥٤٧٠، ٥٥٤٢، ٥٨٢٤. أخرجه مسلم: ٢١١٩ بدون تسمية عبد الله]

باب- ۶۹
داغ کردن امام، شتر صدقه را با دست خویش

۱۵۰۲- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: عبدالله پسر ابوطلحه را صبحگاهان نزد رسول‌الله ﷺ بردم تا او را تحنیک[1] کند. آن حضرت را دیدم که پارهٔ آهنی در دست دارد و شتران صدقه داده شده را داغ می‌کرد تا از دیگر شتران باز شناخته شوند.

٧٠ - بَاب: فَرْضِ صَدَقَةِ الْفِطْرِ

وَرَأَى أَبُو الْعَالِيَةِ، وَعَطَاءٌ، وَابْنُ سِيرِينَ: صَدَقَةَ الْفِطْرِ فَرِيضَةً.

١٥٠٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّكَنِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَهْضَمٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَرَ ابْنِ نَافِعٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلاةِ. [انظر: ١٥٠٤، ١٥٠٧، ١٥٠٩، ١٥١١، ١٥١٢. أخرجه مسلم: ٩٨٤ و: ٩٨٦، مقطعاً].

باب- ۷۰
فرضیت صدقهٔ فطر

ابوالعالیه، وعطاء، و ابن‌سیرین صدقهٔ فطر را فرض دانسته‌اند.[2]

۱۵۰۳- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ زکات فطر را بر هر برده و آزاد و مرد و زن و خورد و بزرگ مسلمان به مقدار یک صاع خرما، یا یک صاع جو فرض گردانید و دستور داده که قبل از برآمدن به نماز عید داده شود.[3]

۱-تحنیک، شیوهٔ معمول در میان مسلمین بود که کودک نوزاد را نزد آن حضرت می‌آوردند و آن حضرت خرمایی را جویده و تبرکاً درکام کودک می‌مالید.

۲-از اینکه در صدقهٔ فطر لفظ - فرض آمده، امام شافعی و امام احمد و به روایتی امام مالک به فرضیت آن قابل شده‌اند، و در روایتی دیگر از امام مالک سنت مؤکده است. صدقهٔ فطر به مذهب حنفی واجب است نه فرض؛ زیرا حکم آن به دلیل ظنی که خبر واحد است به اثبات رسیده است، نه به دلیل قطعی که فرضیت آن ثابت می‌شد.

۳-یک صاع معادل تقریبی سه کیلوگرم است. (ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

٧١ - بَاب: صَدَقَةِ الْفِطْرِ عَلَى الْعَبْدِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

١٥٠٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَضَ زَكَاةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى كُلِّ حُرٍّ أَوْ عَبْدٍ، ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى، مِنَ الْمُسْلِمِينَ. [راجع: ١٥٠٤. أخرجه مسلم: ٩٨٤، وبقطعة لم ترد في هذه الطريق برقم ٩٨٦].

باب- ۷۱
صدقه فطر بر بنده و غیر از وی بر مسلمانان

۱۵۰۴- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ زکات فطر را به مقدار یک صاع خرما یا یک صاع جو بر هر مسلمان آزاد و بنده، و مرد و زن فرض گردانیده است.

٧٢ - بَاب: صَدَقَةُ الْفِطْرِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ

١٥٠٥ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُطْعِمُ الصَّدَقَةَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ. [انظر: ١٥٠٦ط، ١٥٠٨ط، ١٥١٠ط. أخرجه مسلم: ٩٨٥ مطولاً بذكر معاوية].

باب- ۷۲
صدقه فطر یک صاع جو است.

۱۵۰۵- از ابوسعید خُدری رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: ما صدقهٔ فطر را در زمان رسول‌الله ﷺ یک صاع جو می‌دادیم.

٧٣ - بَاب: صَدَقَةُ الْفِطْرِ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ

١٥٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ الْعَامِرِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ يَقُولُ: كُنَّا نُخْرِجُ زَكَاةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ أَقِطٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ زَبِيبٍ. [راجع: ١٥٠٥. أخرجه مسلم: ٩٨٥ بذكر معاوية].

باب- ۷۳ صدقهٔ فطر یک صاع طعام (مواد خوراکی) است.

۱۵۰۶- از ابوسعید خدری رضی‌الله عنه روایت است که گفت: ما زکات فطر را (در زمان پیامبر ﷺ) یک صاع طعام، یا یک صاع جو، یا یک صاع خرما، یا یک صاع قروت (کَشک) یا یک صاع کشمش می‌دادیم.

٧٤- بَاب: صَدَقَةِ الفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ

١٥٠٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ﷺ قال: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بزَكَاةِ الفِطْرِ، صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ. قَالَ عَبْدُاللَّهِ ﷺ: فَجَعَلَ النَّاسُ عِدْلَهُ مُدَّيْنِ مِنْ حِنْطَةٍ. [راجع: ١٥٠٣. أخرجه مسلم: ٩٨٤، و ٩٨٦ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

باب- ۷۴ صدقهٔ فطر یک صاع خرما است

۱۵۰۷- از عبدالله‌بن‌عمررضی‌الله‌عنهما که گفت: پیامبر ﷺ دستور داد که صدقهٔ فطر را یک صاع خرما، یک صاع جو بدهند.

عبدالله رضی‌الله‌عنه گفته است: مردم آن را معادل دو مُد (نصف صاع) گندم تعیین کردند.

٧٥ - بَاب: صَاعٍ مِنْ زَبِيبٍ

١٥٠٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ يَزِيدَ العَدَنِيَّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ قال: حَدَّثَنِي عِيَاضُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ ﷺ قال: كُنَّا نُعْطِيهَا فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ زَبِيبٍ، فَلَمَّا جَاءَ مُعَاوِيَةُ، وَجَاءَتِ السَّمْرَاءُ، قال: أَرَى مُدًّا مِنْ هَذَا يَعْدِلُ مُدَّيْنِ. [راجع: ١٥٠٥. أخرجه مسلم: ٩٨٥، بزيادة «فأما أنا فلا أزال أخرجه كذلك»].

باب- ۷۵ یک صاع کشمش

۱۵۰۸- از ابوسعیدخُدری رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت:

ما در زمان پیامبر ﷺ، یک صاع طعام یا یک صاع خرما، یا یک صاع جو، یا یک صاع کشمش می‌دادیم و چون دوران معاویه آمد و گندم از شام رسید، وی گفت: من یک مُد گندم را برابر دو مُد می‌دانم.[1]

٧٦ - بَاب: الصَّدَقَةِ قَبْلَ العِيدِ

١٥٠٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بزَكَاةِ الفِطْرِ، قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلَاةِ. [راجع: ١٥٠٣. أخرجه مسلم: ٩٨٦، وبقطعة لم ترد في هذه الطريق برقم ٩٨٤].

باب- ۷۶ صدقه قبل از عید

۱۵۰۹- از ابن‌عمررضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ زکات فطر را قبل از بیرون آمدن مردم به نماز عید امر کرده است.

۱- امام ابوحنیفه که تعیین صدقهٔ فطر را به مقدار نیم صاع گندم جایز دانسته، همین قول معاویه را حجّت گرفته است.

١٥١٠ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ، عَنْ زَيْدٍ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قال: كُنَّا نُخْرِجُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ. وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: وَكَانَ طَعَامَنَا الشَّعِيرُ وَالزَّبِيبُ، وَالأَقِطُ وَالتَّمْرُ. [راجع: ١٥٠٥. أخرجه مسلم: ٩٨٥ باختلاف]

١٥١٠- از ابوسعيدخدرى ﷺ روايت است كه گفت: ما در زمان رسول‌الله ﷺ در روز عيد يک صاع طعام صدقه مى‌داديم. و ابوسعيد گفته است: طعام ما در آن زمان جو و كشمش و قروت و خرما بود.

٧٧ - بَاب: صَدَقَةِ الْفِطْرِ عَلَى الْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ، فِي الْمَمْلُوكِينَ لِلتِّجَارَةِ: يُزَكَّى فِي التِّجَارَةِ، وَيُزَكَّى فِي الْفِطْرِ.

١٥١١ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ النَّبِيُّ ﷺ صَدَقَةَ الْفِطْرِ، أَوْ قَالَ: رَمَضَانَ، عَلَى الذَّكَرِ وَالأُنْثَى، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ، صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، فَعَدَلَ النَّاسُ بِهِ نِصْفَ صَاعٍ مِنْ بُرٍّ.

فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: يُعْطِي التَّمْرَ، فَأَعْوَزَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنَ التَّمْرِ، فَأَعْطَى شَعِيرًا.

فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ: يُعْطِي عَنِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، حَتَّى إِنْ كَانَ لِيُعْطِي عَنْ بَنِيَّ.

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: يُعْطِيهَا الَّذِينَ يَقْبَلُونَهَا.

وَكَانُوا يُعْطُونَ قَبْلَ الْفِطْرِ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ. [راجع: ١٥٠٣. أخرجه مسلم: ٩٨٤ مختصراً، وأخرجه: ٩٨٦ بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

باب- ٧٧
صدقهٔ فطر بر آزاد و غلام

و زُهرى در مورد غلامانى كه براى تجارت‌اند گفته است: به هنگام فروش آنها زكات داده شود و به هنگام فطر، زكات فطر داده شود.

١٥١١- از نافع روايت است كه ابن‌عمر رضى‌الله‌عنهما گفت: پيامبر ﷺ صدقهٔ فطر را - يا گفت - صدقهٔ رمضان را بر مرد و زن و آزاد و غلام[1] به مقدار يک صاع خرما، يا يک صاع جو فرض گردانيده است. سپس مردم نصف صاع گندم را با يک صاع (از ديگر خوراكيها) برابر كردند.

ابن‌عمر رضى‌الله‌عنهما، صدقهٔ فطر را خرما مى‌داد و چون مردم مدينه با كمبود خرما مواجه شدند، وى جو مى‌داد.

ابن‌عمر صدقه فطر خورد و بزرگ را مى‌داد تا آنكه صدقه فطر فرزندان مرا (فرزندان نافع) نيز مى‌داد. و ابن‌عمر رضى‌الله‌عنهما صدقهٔ فطر را به كسانى مى‌داد كه آن را مى‌پذيرفتند. و صدقهٔ فطر را يک يا دو روز قبل از عيد مى‌داد.

١-نزد امام ابوحنيفه (رح) مراد از وجوب بر غلام، وجوب بر مولاى اوست، زيرا غلام فاقد مالكيت است و مراد از آن غلامى است كه در خدمت است نه براى تجارت.

۷۸ - بَاب: صَدَقَة الْفِطْرِ عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ

۱۵۱۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّه ﷺ صَدَقَةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ. [راجع: ۱۵۰۳. أخرجه مسلم: ۹۸٤،وأخرجه أيضاً : ۹۸٦ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

باب-۷۸
صدقهٔ فطر بر خورد و بزرگ است

۱۵۱۲- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ صدقهٔ فطر را به مقدار یک صاع جو، یا یک صاع خرما بر کوچک و بزرگ و آزاد و غلام فرض گردانیده است.

٢٥ - كِتاب الْحَجِّ

١ - بَاب: وُجُوب الْحَجِّ وَفَضْلِه

وَقَوْل اللَّه: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. [آل عمران: ٩٧]

١٥١٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَاب، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَار، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَال: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَشْعَمَ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْه، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشِّقِّ الآخَرِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّه عَلَى عِبَادِه فِي الْحَجِّ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَة، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ. قَال: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاع. [انظر: ١٨٥٤، ١٨٥٥، ٤٣٩٩، ٦٢٢٨. أخرجه مسلم: ١٣٣٤].

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم

۲۵- کتاب حج

باب-۱
فرضیت حج و فضیلت آن.[1]

و فرمودهٔ خدای‌تعالی: «و (حق) خداوند بر مردم حج خانهٔ کعبه است، البته هر کس که بتواند به آن راه بُرد و هرکس که کافر شود خداوند از عالمیان بی‌نیاز است. (آل‌عمران: ۹۷)

۱۵۱۳- از عبدالله‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: فضل (برادر من) بر پشت سرِ رسول‌الله ﷺ بر مرکبی سوار بود. زنی از قبیله خَشْعَم نزد آن حضرت آمد. فضل به سوی وی نگریست و او به سوی فضل می‌نگریست. پیامبر ﷺ روی فضل را به جانب دیگر گردانید. آن زن گفت: یا رسول‌الله، حج؛ این فریضهٔ خداوند پدرم را که مردی کهنسال است دریافته و او نمی‌تواند خودش را بر مرکب نگهدارد. آیا من از جانب او حج بگزارم؟

آن حضرت فرمود: «آری» و این واقعه در حجةالوداع بود.[2]

۱- حج در لغت به معنی قصد است و در اصطلاح شرع: قصد خاص به سوی مکان خاص و رکن پنجم از ارکان اسلام است و در تمام عمر فقط یک بار فرض است. فرضیت آن، به امر خدا و سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اجماع امت ثابت است. دربارهٔ زمان فرضیت آن اختلاف است و اکثر برآنند که حج در سال ششم از هجرت فرض شده است. فرضیت آن بر کسی است که آزاد و عاقل و بالغ و تندرست باشد و از عهدهٔ مصارف سفر حج و نفقهٔ وابستگان خود تا زمان برگشت، برآمده بتواند.

۲-نظر به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست اما جمهور فقهاء آن را جایز می‌دانند (تیسیرالقاری).

٢- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾ [الحج: ٢٧، ٢٨].

﴿فِجَاجًا﴾ [نوح: ٢٠] : الطُّرُقُ الْوَاسِعَةُ.

١٥١٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ سَالِمَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ يُهِلُّ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً. [راجع: ١٦٦. وأخرجه مسلم: ١١٨٧، اخرجه أيضاً: ١٢٦٧ بقطعة لم ترد في هذه الطريق]

١٥١٥ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ: أَخْبَرَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ: سَمِعَ عَطَاءً: يُحَدِّثُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ إِهْلالَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، حِينَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ.

رَوَاهُ أَنَسٌ وَابْنُ عَبَّاسٍ رضي الله عَنْهُمْ.

باب- ۲
فرمودۀ خدای تعالی

«می‌آیند به سوی تو پیاده و بر مرکبهای لاغر سواره، می‌آیند از هر شاهراهی دور تا به بینند سودهایی که برای ایشان است.» (الحج: ۲۷)

«فجاجاً» [در سورۀ نوح: ۲۰] به معنی راه‌های گشاده است.

۱۵۱۴- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ را در موضع- ذُوالحُلَیفة-[1] دیدم که بر مرکب خویش سوار می‌شد و سپس تهلیل (اهلال)[2] می‌گفت تا آنکه بر مرکب خود راست قرار می‌گرفت.

۱۵۱۵- جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا رسول‌الله ﷺ از موضع ذوالحُلَیفَة اهلال می‌کرد (صدایش را با تلبیه بلند می‌کرد). آنگاه که راست بر راحلۀ خود قرار می‌گرفت. انس و ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهم نیز همین را روایت کرده‌اند.

٣- بَاب: الْحَجِّ عَلَى الرَّحْلِ

١٥١٦ -وَقَالَ أَبَانُ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ، عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مَعَهَا أَخَاهَا عَبْدَالرَّحْمَنِ، فَأَعْمَرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ، وَحَمَلَهَا عَلَى قَتَبٍ.

باب- ۳
حج بر پالان شتر

۱۵۱۶- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ، عبدالرحمن برادر او را همراه او فرستاد و عبدالرحمن او را از موضع تنعیم[3] به عمره آورد و وی را (بر پشت سر خود) بر پالان شتر سوار کرد. و عمر رضی‌الله‌عنه گفته است: پالانهای شتران را.

۱-ذُوالحلیفه، موضعی است بر سر راه مدینه به مکه که حدود شش میل با مدینه فاصله دارد و آن محل میقات اهل مدینه است که از آنجا اِحرام حج یا عمره یا حج و عمره را می‌بندند.
۲-تهلیل یا اهلال، بلند کردن آواز به تلبیه گفتن است.
۳-تنعیم، موضعی است که با مکه حدود سه میل فاصله دارد و آن میقات اهل مکه است.

وَقال: عُمَرُ ﷺ: شُدُّوا الرِّحَالَ في الْحَجِّ، فَإِنَّهُ أَحَدُ الْجِهَادَيْنِ. [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١ مطولاً بدون قصة عمر].

(برای سفر حج) محکم ببندید و همانا حج یکی از دو جهاد است.

١٥١٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ قَالَ: حَجَّ أَنَسٌ عَلَى رَحْلٍ، وَلَمْ يَكُنْ شَحِيحًا، وَحَدَّثَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ، وَكَانَتْ زَامِلَتَهُ.

١٥١٧- از ثمامه‌بن‌عبدالله‌بن‌انس روایت است که گفت: اَنَس بر پالان شتر حج (سواره) گزارد و او شخصی بخیل نبود و می‌گفت که رسول‌الله ﷺ بر پالان شتر، حج (سواره) گزارد و آن شتر، شتر باری بود.

١٥١٨ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: حَدَّثَنَا أَيْمَنُ بْنُ نَابِلٍ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اعْتَمَرْتُمْ وَلَمْ أَعْتَمِرْ، فَقَالَ: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ، اذْهَبْ بِأُخْتِكَ، فَأَعْمِرْهَا مِنَ التَّنْعِيمِ». فَأَحْقَبَهَا عَلَى نَاقَةٍ، فَاعْتَمَرَتْ. [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١ مطولاً].

١٥١٨- از قاسم‌بن‌محمد روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها به آن حضرت چنین گفت: یا رسول‌الله، شما مردها عمره کردید و من عمره نکردم. آن حضرت فرمود: «ای عبدالرحمن، خواهرت را با خود ببر تا از موضع تنعیم عمره بگزارد». وی او را بر پشت سر خود بر شتر سوار کرد و او عمره گزارد.

٤- بَاب: فَضْلِ الْحَجِّ الْمَبْرُورِ

باب- ۴ فضیلت حج مبرور[1]

١٥١٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ». [راجع: ٢٦. أخرجه مسلم: ٨٣].

١٥١٩- از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر ﷺ سؤال شد که بهترین اعمال کدام است؟ فرمود: «ایمان به خدا و رسول او.» گفته شد: بعد از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا.» گفته شد: بعد از آن. فرمود: «حج مبرور.»

١٥٢٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: أَخْبَرَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ

١٥٢٠- از عایشه بنت طلحه روایت است که عایشه اُم‌المؤمنین رضی‌الله‌عنها به آن حضرت چنین گفته است:

١-حج مبرور، آن است که خاص برای رضای خدا و بر وفق سنت نبوی بدون ارتکاب گناه ادا شود. (ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

اللّٰه، نَرَى الجِهادَ أفْضَلَ العَمَلِ، أفَلا نُجاهِدُ؟ قال: «لا، لكِنَّ أفْضَلَ الْجِهادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ». [انظر: ۱۸۶۱، ۲۷۸۴، ۲۸۷۵]

ما می‌پنداریم که بهترین عمل جهاد است آیا ما زنان جهاد نکنیم؟ آن حضرت فرمود: «ولیکن بهترین جهاد، حج مبرور (مقبول) است.»

۱۵۲۱ - حَدَّثَنا آدَمُ: حَدَّثَنا شُعْبَةُ: حَدَّثَنا سَيّارٌ أبُو الحَكَمِ قال: سَمِعْتُ أبا حازِمٍ قال: سَمِعْتُ أبا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ لِلّٰهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». [۱۸۱۹، ۱۸۲۰، أخرجه مسلم: ۱۳۵۰].

۱۵۲۱- از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر که خاص برای خدا حج بگزارد (و در ایام حج) مجامعت نکند و فسق نورزد، از حج باز می‌گردد مانند روزی که از مادر زاده شده است.»

٥- بَاب: فَرْضِ مَوَاقِيتِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ

باب- ۵[1]
تعیین میقاتهای حج و عمره

۱۵۲۲ - حَدَّثَنا مالِكُ بْنُ إسْماعِيلَ: حَدَّثَنا زُهَيْرٌ قال: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ جُبَيْرٍ: أنَّهُ أتَى عَبْدَاللّٰهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما في مَنْزِلِهِ، وَلَهُ فُسْطاطٌ وَسُرادِقٌ، فَسَألْتُهُ: مِنْ أيْنَ يَجُوزُ أنْ أعْتَمِرَ؟ قال: فَرَضَها رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لأهْلِ نَجْدٍ قَرْنًا، وَلأهْلِ الْمَدِينَةِ ذا الْحُلَيْفَةِ، وَلأهْلِ الشّامِ الْجُحْفَةَ. [راجع: ۱۳۳. أخرجه مسلم: ۱۱۸۲].

۱۵۲۲- از زیدبن‌جُبَیر روایت است که گفت: وی به منزل عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما رفته است که در آن خیمه‌ها و سراپرده‌ها بوده است او از وی سؤال کرده بود: از کجا بایست احرام بست؟ وی گفت: رسول‌الله ﷺ برای مردم نجد. موضع قَرَن و برای مردم مدینه، موضع ذوالحُلیفه و برای مردم شام، موضع جُحفه را تعیین کرده است.

٦- بَاب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷]

باب- ۶
فرمودۀ خدای تعالی:

با خود (در سفر حج) توشه بردارید، همانا بهترین توشۀ آخرت تقوی است.» (البقره: ۱۹۷)

۱۵۲۳ - حَدَّثَنا يَحْيَى بْنُ بِشْرٍ: حَدَّثَنا شَبابَةُ، عَنْ وَرْقاءَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينارٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما قال: كانَ أهْلُ الْيَمَنِ يَحُجُّونَ وَلا يَتَزَوَّدُونَ، وَيَقُولُونَ: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ، فَإذا قَدِمُوا مَكَّةَ سَألُوا النّاسَ، فَأنْزَلَ اللّٰهُ تَعالَى: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾. رَواهُ ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عِكْرِمَةَ، مُرْسَلًا.

۱۵۲۳- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: مردم یمن به حج می‌آمدند و با خود توشه نمی‌گرفتند و می‌گفتند: توکل ما به خداست و چون به مکه می‌رسیدند از مردم سؤال (تکدی) می‌کردند، خداوند این آیه را فرود آورد: «با خود توشه بردارید، همانا بهترین توشه (آخرت) پرهیزگاری است.» این

۱- میقات، موضعی است که حاجیان از آنجا احرام می‌گیرند. این میقات‌ها در گرداگرد مکه تعیین شده که نزدیکترین میقات «تنعیم» ۷ کیلومتر تا مکه فاصله دارد و دورترین آن «حدیبیه» است که ۲۲ کیلومتر تا حرم فاصله دارد. محدودۀ میان این مرزها و مکه «حرم» و ماورای آن سرزمین حِل و ماورای آن «سرزمین آفاق» است.

حدیث را ابن‌عُیَیْنه (سفیان) از عَمرو، از عِکرمه بطور مرسل (بدون ذکر نام ابن‌عباس) روایت کرده است.

٧- بَاب: مُهَلِّ أَهْلِ مَكَّةَ لِلْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ

١٥٢٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَلأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ، هُنَّ لَهُنَّ، وَلِمَنْ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِنَّ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، وَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ. [انظر: ١٥٢٦، ١٥٢٩، ١٥٣٠، ١٨٤٥. أخرجه مسلم: ١١٨١].

باب- ۷
میقات اِحرام حج و عمره برای مردم مکه

۱۵۲۴- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ میقات مردم مدینه را- ذُوالحلیفه - و از مردم شام را - جُحفه، و از مردم نجد را- قَرْن‌المنازل - و از مردم یَمَن را - یَلَمْلَم- تعیین کرده است.

این میقاتها برای همان مردم است و همچنان برای آنهایی است که به قصد حج و عمره از آن مناطق می‌گذرند. کسی که در محدودهٔ میان مکه و میقات است، میقات وی از همان جایی است که به سفر آغاز کرده، چنانکه میقات مردم مکه، مکه است.

٨- بَاب: مِيقَاتِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَلا يُهِلُّوا قَبْلَ ذِي الْحُلَيْفَةِ

١٥٢٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يُهِلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَأَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ».

قَالَ عَبْدُاللَّهِ: وَبَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَيُهِلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ». [راجع: ١٣٣. أخرجه مسلم: ١١٨٢].

باب- ۸ میقات مردم مدینه، و پیش از موضع ذوالحلیفه احرام نبندند

۱۵۲۵- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: همانا رسول‌الله ﷺ فرمود: «مردم مدینه از - ذوالحُلَیفه - و مردم شام از، جُحْفه و مردم نجد، از قَرْن، احرام ببندد.»

عبدالله گفته است: برایم خبر رسیده که رسول‌الله ﷺ فرمود: «مردم یمن از، یَلَمْلَم احرام ببندند.»

۹- بَاب: مُهَلّ أهْلِ الشَّام

١٥٢٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَقَّتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلأهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَلأهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَلأهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ، فَهُنَّ لَهُنَّ، وَلِمَنْ أتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِ أهْلِهِنَّ، لِمَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَهُنَّ فَمُهَلُّهُ مِنْ أهْلِهِ، وَكَذَاكَ حَتَّى أهْلُ مَكَّةَ يُهِلُّونَ مِنْهَا. [راجع: ١٥٢٤. أخرجه مسلم: ١١٨١].

باب- ۹
میقات اهل شام

۱۵۲۶- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ میقات مردم مدینه را، ذوالحُلَیفة و از اهل شام را، جُحفه، و از اهل نَجْد را، قرن‌المنازل، و از اهل یمن را، یَلَمْلَم تعیین کرده است. این میقاتها برای مردم همان مناطق است و برای کسانی است غیر از ایشان که به قصد حج و عمره از آن مناطق می‌گذرند و کسی که در محدودهٔ حَرَم (بین میقات و مکه) است از همان محل احرام می‌بندد،چنانکه مردم مکه از مکه احرام می‌بندند.[1]

۱۰- بَاب: مُهَلّ أهْلِ نَجْدٍ

١٥٢٧ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَفِظْنَاهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أبِيهِ، وَقَّتَ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ١٣٣. أخرجه مسلم: ١١٨٢ مطولاً].

١٥٢٨ - حَدَّثَنَا أحْمَدُ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أبِيهِ رضي الله عنه: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مُهَلُّ أهْلِ الْمَدِينَةِ ذُو الْحُلَيْفَةِ، وَمُهَلُّ أهْلِ الشَّامِ مَهْيَعَةُ، وَهِيَ الْجُحْفَةُ، وَأهْلِ نَجْدٍ قَرْنٌ».

قَالَ: ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: زَعَمُوا أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ - وَلَمْ أسْمَعْهُ -: «وَمُهَلُّ أهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمُ». [راجع: ١٣٣. أخرجه مسلم: ١١٨٢].

باب- ۱۰
میقات مردم نجد

۱۵۲۷- از سالم روایت است که پدرش (عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنه) گفت: میقاتها را پیامبر ﷺ تعیین کرد.

۱۵۲۸- از سالم‌بن‌عبدالله روایت است که پدرش رضی‌الله‌عنه گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام که می‌گفت: «میقات مردم مدینه، ذُوالحُلیفه، و میقات مردم شام مُهیعَه، که آن جُحْفَه است و میقات مردم نجد قَرْن است.»

ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفته است: مردم پنداشتند که پیامبر ﷺ فرموده است و من از آن حضرت نشنیدم اینکه: «میقات مردم یمن یلملم است.»

۱-در مذهب امام ابوحنیفه هر کس که به عزم حج یا تجارت و غیره می‌خواهد وارد مکه شود باید از یکی از این میقاتها، احرام بگیرد. در سائر مذاهب احرام مخصوص حج و عمره است «رسالهٔ مناسک حج مولانا عبدالرحمن جامی»

۱۱- بَاب: مُهَلِّ مَنْ كَانَ دُونَ الْمَوَاقِيتِ

۱۵۲۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ، وَلأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنًا، فَهُنَّ لَهُنَّ، وَلِمَنْ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِنَّ، مِمَّنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَهُنَّ فَمِنْ أَهْلِهِ، حَتَّى إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ يُهِلُّونَ مِنْهَا. [راجع: ۱۵۲٤. أخرجه مسلم: ۱۱۸۱]

باب- ۱۱ میقات کسی که پیش از موضع میقات (به سوی مکه) است

۱۵۲۹- از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما روایت است که گفت: به تحقیق پیامبر ﷺ میقات مردم مدینه را ذُوالحُلَیفه، و میقات مردم شام را جُحْفه، و میقات مردم یمن را یَلَمْلم و میقات مردم نجد را قَرْن تعیین کرد. این میقاتها برای مردم همان مناطق است و برای غیر از آن مردم، که به قصد حج و عمره از آن مناطق می‌گذرند. کسی که پیش از این میقاتها (بین میقات و مکه) است از همان مواضع احرام ببندد تا آنکه مردم مکه از مکه احرام می‌بندند.

۱۲ - بَاب: مُهَلِّ أَهْلِ الْيَمَنِ

۱۵۳۰ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَلأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ، هُنَّ لأَهْلِهِنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ. [راجع: ۱۵۲٤. أخرجه مسلم: ۱۱۸۱].

باب- ۱۲ میقات اهل یمن

۱۵۳۰- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: به تحقیق پیامبر ﷺ برای مردم مدینه ذُوالحَلَیفه و برای مردم شام جُحفه و برای مردم نجد قَرْن‌المنازل و برای مردم یمن، یَلَمْلَم را میقات تعیین کرد. این میقاتها برای همان مردم است و برای هر کس دیگر غیر از ایشان که به قصد حج و عمره از آن مناطق بگذرد، کسی که پیش از این میقاتها (به سوی مکه) باشد از همان جایی که به سفر آغاز می‌کند، احرام می‌بندد تا آنکه مردم مکه، از مکه احرام می‌بندند.

۱۳ - بَاب: ذَاتُ عِرْقٍ لأَهْلِ الْعِرَاقِ

۱۵۳۱ - حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ:

باب- ۱۳ میقات مردم عراق ذات عِرق است.

۱۵۳۱- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که

حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا قال: لَمَّا فُتِحَ هَذَانِ الْمِصْرَانِ، أَتَوْا عُمَرَ، فقالوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ حَدَّ لأهْلِ نَجْدٍ قَرْنًا. وَهُوَ جَوْرٌ عَنْ طَرِيقِنَا، وَإِنَّا إِنْ أَرَدْنَا قَرْنًا شَقَّ عَلَيْنَا. قَالَ: فَانْظُرُوا حَذْوَهَا مِنْ طَرِيقِكُمْ، فَحَدَّ لَهُمْ ذَاتَ عِرْقٍ.

گفت: آنگاه که این دو شهر (کوفه و بصره) فتح شدند، مردم نزد عمر رضی‌الله‌عنه آمده و گفتند: ای امیرالمؤمنین، همانا رسول‌الله ﷺ برای مردم نجد قَرْن را میقات تعیین کرده است و آن موضع به سوی دیگر راه ما واقع است و رفتن از راه قَرْن بر ما دشوار است. عمر رضی‌الله‌عنه گفت: به موازات قَرْن محلی را ببینید که بر سر راه شما باشد. و ذات عِرق را برای آنها میقات تعیین کرد.

۱۴ - باب:

۱۵۳۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَصَلَّى بِهَا، وَكَانَ عَبْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ ﷺ مَا يَفْعَلُ ذَلِكَ. [راجع: ٤٨٤. أخرجه مسلم ١٢٥٧ بقطعة ليست في هذه الطريق. ولكنها في الحج برقم «٤٣٠»].

باب - ۱۴

۱۵۳۲- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ در موضع بطحاء (رودی که در سنگلاخ باشد) در ذوالحلیفه شتر خود را خوابانید و در آنجا نماز گزارد. و عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما نیز چنان می‌کرد.

۱۵- بَاب: خُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى طَرِيقِ الشَّجَرَةِ

۱۵۳۳ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحُلَيْفَةِ، بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ. [راجع: ٤٨٤، وانظر في الحج، باب ٢٤. أخرجه مسلم: ١٢٥٧ باختلاف وقطعة «صلى بذي الحليفة» في الحج «٤٣٠»].

باب- ۱۵
برآمدن پیامبر ﷺ بر راه شَجَره

۱۵۳۳- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا رسول‌الله ﷺ (از مدینه به عزم حج) از راه شجره بیرون می‌آمد [واز راه مُعَرّس وارد مدینه می‌شد و چون رسول‌الله ﷺ به سوی مکه بیرون می‌آمد، در مسجد شجره نماز می‌گزارد][1]. چون (به مدینه) برمی‌گشت در ذوالحلیفه، مرکز وادی نماز می‌گزارد و در آنجا شب می‌کرد تا صبح می‌شد.

۱- در حدیث ۱۵۳۳، سطر ۴، بعد از لفظ - طریق‌الشجرة - این عبارت که از متن مانده است، آورده شود: - وَيَدخُلُ من طريق المُعَرَّس وَ أَنَّ رسول‌الله عليه‌وسلم كانَ إذا خَرَجَ إلى مَكَّة يُصَلِّي فِي مسجد الشَّجَرَة- ترجمهٔ آن آورده شد.

١٦ - بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْعَقِيقُ وَادٍ مُبَارَكٌ»

١٥٣٤ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، وَبِشْرُ بْنُ بَكْرٍ التِّنِّيسِيُّ قَالا: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: إِنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِوَادِي الْعَقِيقِ يَقُولُ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي فَقَالَ: صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ، وَقُلْ: عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ». [انظر: ٢٣٣٧، ٧٣٤٣]

باب- ۱۶
فرمودهٔ پیامبر ﷺ: عقیق وادی مبارکی است[1]

۱۵۳۴- از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت است که وی از عمر رضی‌الله‌عنه شنیده است که می‌گفت: از پیامبر ﷺ در وادی عقیق شنیدم، که می‌گفت: «امشب آینده‌ای(جبرئیل علیه‌السلام) از جانب پروردگار من آمد و گفت: در این وادی مبارک نماز بگزار و بگوی: عمره‌ای در حج است.»[2]

١٥٣٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رُؤِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسٍ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، بِبَطْنِ الْوَادِي، قِيلَ لَهُ: إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ.

وَقَدْ أَنَاخَ بِنَا سَالِمٌ، يَتَوَخَّى بِالْمُنَاخِ الَّذِي كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُنِيخُ، يَتَحَرَّى مُعَرَّسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِبَطْنِ الْوَادِي، بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ، وَسَطٌ مِنْ ذَلِكَ. [راجع: ٤٨٣. اخرجه مسلم: ١٣٤٦].

۱۵۳۵- از موسی‌بن‌عُقْبَة، از سالم‌بن عبدالله روایت است که پدر او گفت: پیامبر ﷺ فرموده که وقتی آن حضرت در موضع مُعَرَّس در ذُوالحُلیفة در مرکز وادی، بوده است به وی (در خواب) نموده شد که به او گفته می‌شود: به تحقیق که تو در بطحای مبارک هستی. همانا سالم در موضعی ما را از شتر فرود می‌آورد که عبدالله (بن‌عمر) فرود می‌آمد -به تبعیت از محلی که پیامبر ﷺ در آن فرود آمده بود- و آن محل پایین‌تر از مسجدی بود که در مرکز وادی واقع بود و در مسافت میان راه و درون وادی قرار داشت.

١٧- بَاب: غَسْلِ الْخَلُوقِ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنَ الثِّيَابِ

باب-۱۷
شستن خوشبویی از جامه سه بار

١٥٣٦ - قَالَ أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّ صَفْوَانَ بْنَ يَعْلَى أَخْبَرَهُ: أَنَّ يَعْلَى قَالَ لِعُمَرَ ﷺ: أَرِنِي النَّبِيَّ ﷺ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ. قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ

۱۵۳۶- از صَفوان‌بن‌یعلی روایت است که گفت: یَعلی به عمر رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ را در هنگامی‌که بر ایشان وحی می‌شود، برایم نشان ده. زمانی که پیامبر ﷺ در جعرانه بود و تنی چند از صحابه با وی بودند

۱- عقیق، وادی‌ایست که با مدینه چهار میل فاصله دارد. (تیسیرالقاری).
۲-ظاهر آن است که این نماز برای احرام بوده است. (تیسیرالقاری)

فَقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ، وَهُوَ مُتَضَمِّخٌ بِطِيبٍ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ رضي الله عنه إِلَى يَعْلَى، فَجَاءَ يَعْلَى، وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَوْبٌ قَدْ أُظِلَّ بِهِ، فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ، وَهُوَ يَغِطُّ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: «أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ». فَأُتِيَ بِرَجُلٍ، فَقَالَ: «اغْسِلِ الطِّيبَ الَّذِي بِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَانْزِعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ». قُلْتُ لِعَطَاءٍ: أَرَادَ الإِنْقَاءَ، حِينَ أَمَرَهُ أَنْ يَغْسِلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. [انظر: ۱۷۸۹ر، ۱۸۴۷خ، ۴۳۲۹ل، ۴۹۸۵ل. أخرجه مسلم: ۱۱۸۰ بذكر «عمر»].

مردی آمد و گفت: یا رسول‌الله، دربارهٔ مردی که احرام عمره بسته و با خوشبویی آلوده است، چه حکم می‌کنی؟ پیامبر ﷺ زمانی سکوت کرد و سپس بر وی وحی آمد، و عمر به یَعْلی اشاره کرد و یعلی آمد، و بر رسول‌الله ﷺ جامه‌ای سایبان بود. وی سرِ خود را داخل سایبان کرد و رسول‌الله ﷺ را دید که رخسارش گلگون شده است و صدای نفس کشیدنش بلند است و سپس که آن حالت برطرف شد، آن حضرت فرمود:

«کجاست آن مردی که دربارهٔ عمره می‌پرسید؟»

آن حضرت فرمود: «همان خوشبویی بدن خویش را سه بار بشوی و جُبّه را از تنت درآور و در عمرهٔ خود همان کن که در حج خود می‌کنی» (ابن‌جُریج می‌گوید:) به عطاء گفتم: هنگامی که آن حضرت امر کرد که سه بار بشوی؛ مراد از آن پاک کردن است؟ گفت: آری.

۱۸ - بَاب:
الطِّيبِ عِنْدَ الإِحْرَامِ،

وَمَا يَلْبَسُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُحْرِمَ، وَيَتَرَجَّلُ وَيَدَّهِنُ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: يَشَمُّ الْمُحْرِمُ الرَّيْحَانَ، وَيَنْظُرُ فِي الْمِرْآةِ وَيَتَدَاوَى بِمَا يَأْكُلُ: الزَّيْتِ وَالسَّمْنِ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: يَتَخَتَّمُ وَيَلْبَسُ الْهِمْيَانَ.

وَطَافَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَقَدْ حَزَمَ عَلَى بَطْنِهِ بِثَوْبٍ.

باب- ۱۸
خوشبویی به وقت احرام

و چون قصد احرام کند، چه بپوشد، و (قبل از احرام می‌تواند)موی را شانه کند و چرب نماید.

و ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما گفته است: مُحرِم (إحرام گیرنده) گل را می‌بوید و در آینه می‌نگرد و با روغن زیتون و کره (مسکه) خودش را درمان می‌کند.

و عطاء گفته است: مُحرِم انگشتر می‌پوشد و همیان می‌بندد. و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما طواف کرد و مُحرِم بود و به شکم خود جامه‌ای بسته بود.

و عایشه رضی‌الله‌عنها در پوشیدن تبان (ازار کوتاهی که تنها عورتهای مغلّظه را می‌پوشاند) برای کسانی

وَلَمْ تَرَ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا بِالتُّبَّان بَأسًا، لِلَّذِينَ يَرْحَلُونَ هَوْدَجَهَا.

که هودج او را می‌بستند، باکی نمی‌دید.

۱۵۳۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُور، عَنْ سَعِيد بْن جُبَيْر قال: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا يَدَّهِنُ بالزَّيْت. فَذَكَرْتُهُ لإبْرَاهِيمَ، قَال: مَا تَصْنَعُ بِقَوْلِه:

۱۵۳۷- از منصور روایت است که سعیدبن‌جُبَیر گفت: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما (به هنگام احرام) موی خویش را با روغن زیتون (فاقد خوشبویی) چرب می‌کرد. (منصور می‌گوید) از این موضوع به ابراهیم (نخعی) یاد کردم. وی گفت: تو را با گفتهٔ او چه کار است:

۱۵۳۸- حَدَّثَني الأَسْود، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّه عَنْهَا قالتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الطِّيبِ فِي مَفَارِقِ رَسُولِ اللّهِ ﷺ، وَهُوَ مُحْرِمٌ. [راجع: ۲۷۱. أخرجه مسلم: ۱۱۹۰].

۱۵۳۸- از اسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: گویی همین اکنون به سوی درخشش خوشبویی بر فرق رسول‌الله ﷺ می‌نگرم، در حالی که مُحرِم بود.

۱۵۳۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِم، عَنْ أَبِيه، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّه عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قالتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللّهِ ﷺ لإحْرَامه حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّه قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ. [انظر: ۱۷۵٤، ۵۹۲۲، ۵۹۲۸، ۵۹۳۰. أخرجه مسلم: ۱۱۸۹].

۱۵۳۹- از عایشه رضی‌الله‌عنها -همسر پیامبر ﷺ روایت است که گفت: من بر رسول‌الله ﷺ در هنگامی که احرام می‌گرفت و آنگاه که حلال می‌شد (از احرام بیرون می‌آمد) پیش از آنکه بر کعبه طواف کند، خوشبویی می‌مالیدم.[1]

۱۹- بَاب: مَنْ أَهَلَّ مُلَبِّدًا

باب- ۱۹
کسی که تَلبیه (لَبّیک ...) گوید و موی را به هم چسبانیده باشد

۱۵٤۰ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْب، عَنْ يُونُسَ عَن ابْن شِهَاب، عَنْ سَالِم، عَنْ أَبِيه رضي الله عنه قَال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ ﷺ يُهِلُّ مُلَبِّدًا. [انظر: ۱۵٤۹، ۵۹۱٤، ۵۹۱۵. أخرجه مسلم: ۱۱۸٤ مطولاً].

۱۵٤۰- از سالم روایت است که پدرش (ابن‌عمر) رضی‌الله‌عنه گفت: از رسول‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم که تلبیه می‌گفت، و مویهای وی به هم چسبانیده شده بود.

۱-مراد از خوشبویی مالیدن آن بر بدن است چنانکه در حدیث سابق گفته شد که درخشش آن را در فرق آن حضرت می‌دیدم. یعنی پیش از احرام (تیسیرالقاری)

٢٠ - بَاب: الإهْلال عِنْدَ مَسْجِدِ ذِي الْحُلَيْفَةِ

١٥٤١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: سَمِعْتُ سَالِمَ بْنَ عَبْدِاللَّه قال: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عَنْهُمَا.

وحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالك، عَنْ مُوسَى ابْنِ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّه: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ يَقُولُ: مَا أَهَلَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ إلا مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِد، يَعْنِي: مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَة. [أخرجه مسلم: ١١٨٦].

باب- ۲۰
إحرام گرفتن، نزدیک مسجد ذُوالحُلَیفة

۱۵۴۱- سالم‌بن‌عبدالله گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم. همچنان از روایت است که پدرش (ابن‌عمر) رضی الله عنه گفت: رسول‌الله ﷺ إحرام نگرفت مگر از نزدیک مسجد. یعنی مسجد ذُوالحُلَیفه.

٢١- بَاب مَا لا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ

١٥٤٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لا يَلْبَسُ الْقُمُصَ، وَلا الْعَمَائِمَ، وَلا السَّرَاوِيلاتِ، وَلا الْبَرَانِسَ، وَلا الْخِفَافَ، إلا أَحَدٌ لا يَجِدُ نَعْلَيْنِ، فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ، وَلا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ الزَّعْفَرَانُ، أَوْ وَرْسٌ». [راجع: ١٣٤. أخرجه مسلم: ١١٧٧].

باب- ۲۱
جامه‌هایی که مُحرِم نمی‌پوشد

۱۵۴۲- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که مردی گفت: یا رسول‌الله، مُحرِم چه نوع جامه‌هایی بپوشد؟

رسول‌الله ﷺ فرمود: «پیراهن، و دستار، و ازار، و کلاه دراز، و موزه نپوشد، مگر کسی که نعلین (کفش بی‌رویه) نیابد، وی باید موزه‌ای را که می‌پوشد قسمت بالای آن را قطع کند تا پایین‌تر از شتالنگ (قوزک پای) قرار گیرد. و جامه‌هایی را نپوشد که بدان چیزی از زعفران و وَرس رسیده است.»

٢٢ - بَاب: الرُّكُوبِ وَالارْتِدَافِ فِي الْحَجِّ

١٥٤٣، ١٥٤٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِير: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ يُونُسَ الأَيْلِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ أُسَامَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُ كَانَ رِدْفَ النَّبِيِّ

باب-۲۲
سوار بر مرکب، پشت سر کسی در حج

۱۵۴۳، ۱۵۴۴- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: اُسامه رضی الله عنه از عَرفه تا مُزدلفه، بر پشت سر رسول‌الله ﷺ بر مرکب سوار بود و سپس فضل، از مُزدلفه تا مِنی بر پشت سر آن حضرت بر

ﷺ، منْ عَرَفَةَ إلَى الْمُزْدَلفَة، ثُمَّ أرْدَفَ الْفَضْلَ، منَ الْمزْدَلفَة إلَى منًى، قال: فَكلاهُمَا قال: لَمْ يَزَل النَّبيُّ ﷺ يُلَبّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَة. [الحديث: ۱۵٤۳، انظر: ۱۶۸۶ل، ۱۳۹ط. أخرجه مسلم ۱۲۸۰ بلفظ حديث ۱۳۹]، [الحديث: ۱۵٤٤، انظر: ۱۶۷۰ل، ۱۶۸۵ل، ۱۶۸۷ل، أخرجه مسلم ۱۲۸۱].

مرکب سوار بود. هر دوی آنها گفته‌اند: پیامبر ﷺ پیوسته تلبیه می‌گفت تا آنکه جُمرهٔ عَقَبَه را رمی کرد.

۲۳- بَاب: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ منَ الثّيَاب وَالأرْديَة وَالأزُر

وَلَبسَتْ عَائشَةُ رَضيَ اللَّهُ عَنْهَا الثّيَابَ الْمُعَصْفَرَةَ وَهيَ مُحْرِمَةٌ، وَقَالَتْ: لا تَلَثَّمْ، وَلا تَتَبَرْقَعْ، وَلا تَلْبَسْ ثَوْبًا بوَرْسٍ، وَلا زَعْفَرَانٍ.

وَقَال: جَابرٌ لا أرَى الْمُعَصْفَرَ طيبًا.

وَلَمْ تَرَ عَائشَةُ بَأسًا بالْحُلِيّ، وَالثَّوْب الأسْوَد، وَالْمُوَرَّد، وَالْخُفّ للْمَرْأة.

وَقَال: إبْرَاهيمُ: لا بَأسَ أنْ يُبْدلَ ثيَابَهُ.

باب- ۲۳
آنچه مُحرِم از جامه‌هایی چون رداء و ازار می‌پوشد

و عایشه رضی‌الله‌عنها جامهٔ زردگون پوشیده بود، در حالی که مُحرِم بود. و گفت: مُحْرِم صورت خود را نپوشد و برقع بر روی نیفکند و جامه‌ای نپوشد که با وَرَس و زعفران رنگ شده باشد. جابر گفته است: من جامهٔ مُعَصفر (زرد و سرخ) را خوشبو نمی‌شمارم.

و عایشه رضی‌الله‌عنها در پوشیدن زیور و جامهٔ سیاه و سرخ و کفش چرمی برای زن مُحرِم باکی نمی‌دید.

و ابراهیم (نخعی) گفته است: در عوض کردن جامه (احرام) باکی نیست.

۱۵٤۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أبي بَكْرٍ الْمُقَدَّميُّ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَال: حَدَّثَني مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَال: أخْبَرَني كُرَيْبٌ، عَنْ عَبْدالله بْن عَبَّاسٍ رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَال: انْطَلَقَ النَّبيُّ ﷺ منَ الْمَدينَة، بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ وَادَّهَنَ، وَلَبسَ إزَارَهُ وَرِدَاءَهُ، هُوَ وَأصْحَابُهُ، فَلَمْ يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ منَ الأرْديَة وَالأزُر تُلْبَسُ، إلا الْمُزَعْفَرَةَ الَّتي تَرْدَعُ عَلَى الْجلْد، فَأصْبَحَ بذي الْحُلَيْفَة، رَكبَ رَاحلَتَهُ، حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاء أهَلَّ هُوَ وَأصْحَابُهُ، وَقَلَّدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلكَ لخَمْسٍ بَقينَ منْ ذي الْقَعْدَة، فَقَدمَ مَكَّةَ لأرْبَع لَيَالٍ خَلَوْنَ

۱۵٤۵- از عبدالله‌ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از مدینه روانه شد، پس از آنکه موی را شانه کشیده و چرب کرده بود و ازار و رداء خود را پوشیده بود و اصحاب نیز با وی بودند. آن حضرت کسی را از پوشیدن رداء، و ازار منع نکرد، بجز جامهٔ رنگین شده با زعفران که بر پوست اثر می‌گذارد. آن حضرت در ذُوالحُلَیفه صبح کرد و بر مرکبش سوار شد تا آنکه به بَیْداء رسید. در آنجا او و یاران وی اهلال کردند (احرام گرفتند) و بَدَنهٔ (شتر قربانی) خود را قلّاده کرد[1] و آن زمانی بود که پنج روز از، ذی‌قعده مانده بود.

۱-مسنون آنست که بر گردن حیوان قربانی، قلاده می‌اندازند تا مشخص شود.

مِنْ ذِي الْحَجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ، لأَنَّهُ قَلَّدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحَجُونِ وَهُوَ مُهِلٌّ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يُقَصِّرُوا مِنْ رُؤُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحِلُّوا، وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَّدَهَا، وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَلالٌ، وَالطِّيبُ وَالثِّيَابُ. [انظر: ١٦٢٥، ١٧٣١].

آن حضرت زمانی به مکه رسید که چهار شب از ذِی‌حَجّه گذشته بود. وی بر خانهٔ کعبه طواف کرد و میان صفا و مروه سعی نمود[1] و به سبب بُدنَهٔ که با خود آورده بود، حلال نشد[2]. سپس آن حضرت به بلندترین محل مکه به نزدیک حجون فرود آمد و به نیت حج اهلال می‌کرد، و بعد از آن طوافِ (قدوم) که کرده بود به کعبه نزدیک نشد تا آنکه از عَرَفه بازگشت و یاران خویش را دستور داد که خانه را طواف کنند و بین صفا و مروه سعی کنند و سپس موی سر خویش را قطع کنند و پس از آن حلال شوند. البته این حکم برای کسانی بود که با خود حیوان قربانی نیاورده بودند که آن را قلاده کنند. و کسی که زنش با وی بود مجامعت او حلال گردید و استعمال خوشبویی و پوشیدن جامه [نیز]روا گردید.

٢٤ - بَاب: مَنْ بَاتَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ حَتَّى أَصْبَحَ

قَالَهُ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٥٣٣].

١٥٤٦ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَبِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ حَتَّى أَصْبَحَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَلَمَّا رَكِبَ رَاحِلَتَهُ وَاسْتَوَتْ بِهِ أَهَلَّ. [راجع: ١٠٨٩. اخرجه مسلم: ٦٩٠ باختلاف].

باب- ۲۴
کسی که شب را در ذُوالحُلیفه صبح کرد

و این را ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۵۴۶- از محمدبن‌مُنکَدِر روایت است که اَنس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ (نماز پیشین‌را) در مدینه چهار رکعت گزارد و (نماز عصر را) در ذوالحُلَیفه دو رکعت گزارد، سپس شب را در ذوالحلیفه گذراند تا آنکه صبح شد، و آنگاه که بر راحلهٔ (شتر) خویش سوار شد و شتر راست ایستاد، تلبیه گفت.

۱-طواف میان کوه صفا و مروه را سعی گویند.

۲-روا نیست که کسی که با خود هدی (قربانی) آورده است، حلال شود؛ یعنی از إحرام بیرون آید تا آنکه قربانی به محل ذبح در مِنیٰ برسد.

١٥٤٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَصَلَّى الْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ.

[راجع: ١٠٨٩. أخرجه مسلم: ٦٩٠ باختلاف].

۱۵۴۷- از ابوقِلابه روایت است که انس‌بن‌مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحُلَیفه دو رکعت گزارد. (ابوقلابه گفته است) گمان من بر آنست که (انس گفته است:) آن حضرت ﷺ شب را در آنجا گذراند تا آنکه صبح شد.

٢٥ - بَابُ: رَفْعِ الصَّوْتِ بِالْإِهْلَالِ

باب- ۲۵
بلند کردن آواز به تلبیه

١٥٤٨ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، وَسَمِعْتُهُمْ يَصْرُخُونَ بِهِمَا جَمِيعًا.

[أخرجه مسلم: ٦٩٠ باختلاف]

۱۵۴۸- از ابوقِلابه روایت است که انس رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحُلَیفه دو رکعت گزارد و آواز بلند (تلبیهٔ) آنها را (به نیت) حج و عمره با هم، می‌شنیدم.

٢٦ - بَابُ: التَّلْبِيَةِ

باب- ۲۶
تلبیه

١٥٤٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

[راجع: ١٥٤٠. أخرجه مسلم: ١١٨٤].

۱۵۴۹- از نافع روایت است که عبدالله‌ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ (چنین) تلبیه می‌گفت: «لَبّیک اللّهُمَّ لَبّیک، لَبّیکَ لا شَریکَ لَکَ لَبّیک. إنَّ الحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ و المُلکَ، لا شریکَ لَکَ.»[1]

١٥٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي عَطِيَّةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنِّي لَأَعْلَمُ كَيْفَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُلَبِّي: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ». تَابَعَهُ أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ.

۱۵۵۰- از ابوعطّیه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: همانا می‌دانم که پیامبر ﷺ چنین تلبیه می‌گفت: «لَبّیک اَللّهُمَّ لَبّیکَ لَبّیک لا شَریکَ لک لَبّیک، إنّ الحَمْدَ و النِّعْمَةَ لَکَ.»

متابعت کرده است (سفیان ثوری را ابومعاویه از

۱- ترجمه: به اطاعت حاضرم بارالها به اطاعت حاضرم، به اطاعت حاضرم. تو را شریکی نیست به اطاعت حاضرم، همانا که ستایش و نیکویی برای تو است و پادشاهی از آنِ تو است و تو را شریکی نیست.

وَقال شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ: سَمِعْتُ خَيْثَمَةَ، عَنْ أَبِي عَطِيَّةَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.

اعمش و شُعْبه گفته است: سُلیمان از خَیْثمه، از ابوعطّیه، از عایشه رضی‌الله عنها روایت کرده است.

۲۷ -: بَاب التَّحْمِيد وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّكْبِيرِ، قَبْلَ الإِهْلَالِ، عِنْدَ الرُّكُوبِ عَلَى الدَّابَّةِ

۱۵۵۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قال: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَنَحْنُ مَعَهُ، بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهَ وَسَبَّحَ وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ النَّاسُ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا، أَمَرَ النَّاسَ فَحَلُّوا، حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ. قال: وَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ.

قال أبو عَبْد اللَّهِ: قال بَعْضُهُمْ: هَذَا عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَنَسٍ. [راجع: ۱۰۸۹. أخرجه مسلم: ۶۹۰ مختصراً].

باب- ۲۷
تحمید و تسبیح و تکبیر قبل از تلبیه هنگام سوار شدن بر حیوان

۱۵۵۱- از ابوقِلابه روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفته است: رسول‌الله ﷺ نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت گزارد و ما با وی همراه بودیم و نماز عصر را در ذوالحلیفه دو رکعت گزارد و در آنجا شب را گذراند تا آنکه صبح شد. سپس سوار شد تا آنکه به بیداء رسید و خداوند را حمد (الحمدُلله) و تسبیح (سبحان‌الله) و تکبیر (الله اکبر) گفت و سپس برای حج و عمره تلبیه (لَبّیک ...) گفت و مردم هم برای هر دو (حج و عمره) تلبیه گفتند. چون به مکه رسیدیم به مردمی که (قربانی همراه نداشتند) دستور داد و آنها حلال شدند تا آنکه روز ترویح (هشتم ذی‌حجه) فرا رسید (مردم احرام بستند) و برای حج تلبیه گفتند. پیامبر ﷺ با دست خویش شتران قربانی را که ایستاده بودند ذبح کرد. و رسول‌الله ﷺ (در روز عید اضحی) در مدینه دو قوچ ابلق (سیاه و سفید) را ذبح نمود.

ابوعبدالله گفته است: این حدیث را بعضی کسان از ایوب، از مردی (بدون ذکر نام) از انس روایت کرده‌اند.

۲۸ - بَاب: مَنْ أَهَلَّ حِينَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ قَائِمَةً

۱۵۵۲ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهَلَّ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ قَائِمَةً. [راجع: ١٦٦. أخرجه مسلم: ١١٨٧].

باب- ۲۸
کسی که تلبیه گوید هنگامی که شترش راست به ایستد

۱۵۵۲- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ هنگامی که بر شتر خود سوار شد و شتر راست ایستاد، تلبیه گفت.

۲۹ - بَاب: الإِهْلَالِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

۱۵۵۳ - وَقَالَ أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ، قَالَ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: إِذَا صَلَّى بِالْغَدَاةِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَرُحِلَتْ، ثُمَّ رَكِبَ، فَإِذَا اسْتَوَتْ بِهِ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ قَائِمًا، ثُمَّ يُلَبِّي حَتَّى يَبْلُغَ الْحَرَمَ، ثُمَّ يُمْسِكُ، حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طُوًى بَاتَ بِهِ حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَ ذَلِكَ.

تَابَعَهُ إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ: فِي الْغَسْلِ. [راجع: ٤٩١. أخرجه مسلم: ١٢٥٩ مختصراً آخره].

باب- ۲۹
تلبیه گفتن، روی به قبله

۱۵۵۳- از ایُّوب روایت است که نافع گفت: هنگامی که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما نماز بامداد را در ذوالحُلیفه گزارد، امر کرد که راحلهٔ (شتر) او را بیاورند، و آوردند. سپس بر آن سوار شد و چون راست ایستاد، در برابر قبله قرار گرفت و پس از آن پیوسته تلبیه می‌گفت تا آنکه به حرم مکه رسید. سپس تلبیه را قطع می‌کرد تا آنکه به وادی ذی‌طُوی (نزدیک مکه) رسید. شب را در آنجا ماند تا آنکه صبح فرا رسید و چون نماز صبح را گزارد، غسل کرد و گفت که رسول‌الله ﷺ چنین کرده است.

متابعت کرده است (عبدالوارث را) اسماعیل از ایوب در مورد غسل.

۱۵۵٤ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: إِذَا أَرَادَ الْخُرُوجَ إِلَى مَكَّةَ ادَّهَنَ بِدُهْنٍ لَيْسَ لَهُ رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ، ثُمَّ يَأْتِي مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ فَيُصَلِّي، ثُمَّ يَرْكَبُ، وَإِذَا اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ قَائِمَةً أَحْرَمَ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُ. [راجع: ٤٩١. أخرجه مسلم: ١٢٥٩ بقطعة ليست في هذه الطريق].

۱۵۵۴- از فُلَیح روایت است که نافع گفت: هنگامی که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما عزم سفر مکه می‌کرد، خودش را با روغنی که بوی خوش نداشت چرب می‌کرد، سپس به مسجد ذوالحلیفه می‌آمد و در آنجا نماز می‌گزارد، سپس سوار می‌شد و چون شترش راست می‌ایستاد، نیت احرام می‌کرد و بعد می‌گفت: رسول‌الله ﷺ را دیده‌ام که چنین می‌کرد.

۳۰ -بَاب: التَّلْبِيَةِ إِذَا انْحَدَرَ فِي الْوَادِي

۱۵۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قال: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَذَكَرُوا الدَّجَّالَ: أَنَّهُ قَالَ: «مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ». فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَمْ أَسْمَعْهُ، وَلَكِنَّهُ قَالَ: «أَمَّا مُوسَى: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي». [انظر: ۳۳۵۵، ۵۹۱۳].

باب- ۳۰
تلبیه هنگام فرود آمدن در وادی

۱۵۵۵- از مجاهد روایت است که گفت: ما نزد ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما بودیم که سخن از دجال به میان آمد. گفتند که آن حضرت فرمود: «میان دو چشم او کافر نوشته شده است.» ابن‌عباس گفت: من از آن حضرت نشنیدم ولی شنیده‌ام که آن حضرت ﷺ گفت: «اما موسی علیه‌السلام: گویا به سوی او می‌نگرم که وقتی در وادی فرود می‌آمد، تلبیه می‌گفت [شاید بوسیلهٔ وحی خبر داده شده باشد].»

۳۱ -بَاب: كَيْفَ تُهِلُّ الْحَائِضُ وَالنُّفَسَاءُ؟

أَهَلَّ: تَكَلَّمَ بِهِ، وَاسْتَهْلَلْنَا وَأَهْلَلْنَا الْهِلَالَ: كُلُّهُ مِنَ الظُّهُورِ، وَاسْتَهَلَّ الْمَطَرُ: خَرَجَ مِنَ السَّحَابِ.

﴿وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [المائدة: ۳]. وَهُوَ مِنَ اسْتِهْلَالِ الصَّبِيِّ.

باب- ۳۱
در حالت حیض و نفاس چگونه اهلال کنند؟

کلمهٔ - أَهَلَّ - یعنی سخن زد به آن. و کلمات: وَاسْتَهْلَلْنَا، و أَهْلَلْنا الهِلالَ، همه به معنی ظهور است. واستهلَّ المَطَرُ به معنی برآمدن از ابر است.

«وَ ما أُهِلَّ لِغَيرِاللهِ به» [المائده: ۳][1]

وَهُوَ مِنْ استهلال الصَّبِي. یعنی کودک هنگام زاده شدن، آواز بلند کرد. (اظهار حیات نمود)

۱۵۵۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَأَهْلَلْنَا بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيُهِلَّ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ، ثُمَّ لَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا». فَقَدِمْتُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ، وَلَمْ أَطُفْ بِالْبَيْتِ وَلَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «انْقُضِي رَأْسَكِ، وَامْتَشِطِي، وَأَهِلِّي بِالْحَجِّ، وَدَعِي الْعُمْرَةَ». فَفَعَلْتُ. فَلَمَّا قَضَيْنَا الْحَجَّ،

۱۵۵۶- از عروه‌بن‌زُبَیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها -همسر پیامبر ﷺ- گفت: در (سال) حجة‌الوداع برآمدیم و به نیت عمره اِهلال می‌کردیم. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که هدی (قربانی) با خود آورده است، باید به نیت حج و عمره اهلال کند و تا آنکه هر دو را ادا نکند، از احرام بیرون نیاید.» من به مکه آمدم و حایض بودم، نه خانه را طواف کردم و نه میان صفا و مروه سعی کردم. ازاین وضع

۱-مراد از کلمهٔ - أَهَلَّ - آواز بلندکردن به نیت احرام است. چنانکه معنی آیهٔ مذکور چنین است: آنچه آواز بلند نشود به اسم خدا (حرام است گوشت آن).

أرسَلَني النَّبيُّ ﷺ مَعَ عَبدالرَّحمَن بن أبي بَكر إلَى التَّنعيم، فَاعتَمَرتُ، فَقال: «هَذه مَكانَ عُمرَتك». قالَتْ: فَطَافَ الَّذينَ كَانوا أهَلُّوا بالعُمْرَة بالبَيْت، وبَيْنَ الصَّفَا والمَرْوَة ثُمَّ حَلُّوا، ثُمَّ طَافُوا طَوَافًا آخَرَ بَعْدَ أنْ رَجَعُوا منْ مِنًى، وَأمَّا الَّذينَ جَمَعُوا الحَجَّ وَالعُمْرَةَ، فَإنَّمَا طَافُوا طَوَافًا وَاحدًا. [راجع: ۲۹۴. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱].

به پیامبر ﷺ شکایت کردم. آن حضرت ﷺ فرمود: «موی سر خود را بگشای و شانه کن[1] و احرام حج بگیر و از عمره درگذر.»
من چنان کردم و چون حج گزاردیم، پیامبر ﷺ عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر را همراه من به -تنعیم-[2] فرستاد و من عمره کردم.
آن حضرت ﷺ فرمود: «این عوض همان عمرهٔ تو است.» آنهایی که اِحرام عمره گرفته بودند، کعبه را طواف کردند و میان صفا و مروه سعی نمودند و سپس حلال شدند (از احرام بیرون آمدند) و پس از آنکه (در روز نحر) از مِنی برگشتند، طواف دیگر کردند ولیکن کسانی که برای حج و عمره احرام گرفته بودند (از هر دو نسک حج و عمره) یک طواف کردند.

۳۲ - بَاب: مَنْ أهَلَّ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ كَإهْلَالِ النَّبِيِّ ﷺ.

قالَهُ ابنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۴۳۵۳، ۴۳۵۴].

باب- ۳۲
کسی که در زمان پیامبر ﷺ مانند پیامبر ﷺ اِحرام گرفت و این را ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۵۵۷ - حَدَّثَنَا المَكِّيُّ بنُ إبْرَاهيمَ، عَن ابن جُرَيْج، قال عَطاءٌ: قال جَابرٌ رَضيَ اللهُ عَنه: أمَرَ النَّبيُّ ﷺ عَليًّا ؓ أنْ يُقيمَ عَلَى إحْرَامه. وَذَكَرَ قَوْلَ سُرَاقَةَ. [انظر: ۱۵۶۸ق، ۱۵۷۰ق، ۱۶۵۱ط ع، ۱۷۸۵ط، ۲۵۰۶ط، ۴۳۵۲ق، ۷۲۳۰ط، ۷۳۶۷ ق ع، وانظر في الحيض، باب ۷ و ۲۰. أخرجه مسلم: ۱۲۱۶ مطولاً].

۱۵۵۷- از جابر ؓ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به علی ؓ فرمود که در احرام خود بماند.[3] و (جابر) قول سراقه را یاد کرده است.[4]

۱-یعنی حلال شو و از احرام بیرون آی.
۲- تنعیم، موضعی است در دو سه میلی مکه و نزدیکترین محلّ حِلْ به مردم مکه است و مردم مکه از آنجا احرام می‌بندند (تیسیرالقاری).
۳-آنگاه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم احرام گرفته بود کسی از آن اطلاع نداشت که نیت حج کرده است یا عمره، قارن است یا مفرد. علی رضی‌الله‌عنه که از یمن به حج آمده بود و حیوان قربانی همراه داشت، به هنگام احرام، احرام آن حضرت را نیت کرده بود.
۴-سراقه همان کسی است که از آن حضرت دربارهٔ تداخل افعال حج و عمره سؤال کرده بود که این حکم برای همان سال است یا دائم. آن حضرت فرموده بود که برای دائم است (شرح شیخ‌الاسلام)

۱۵۵۸ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلَّالُ الْهُذَلِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ مَرْوَانَ الأَصْفَرَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهْلَلْتَ». قَالَ: بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «لَوْلَا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لأَحْلَلْتُ».

وَزَادَ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «بِمَا أَهْلَلْتَ يَا عَلِيُّ». قَالَ: بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ «فَأَهْدِ، وَامْكُثْ حَرَامًا كَمَا أَنْتَ». [أخرجه مسلم: ۱۲۵۰].

۱۵۵۸- از انس‌بن‌مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: علی رضی الله عنه از یمن (به مکه) نزد پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت به او گفت: «به چه نیّتی احرام گرفته‌ای؟» وی گفت: به همان نیّتی که پیامبر ﷺ بدان احرام گرفته است.
آن حضرت فرمود: «اگر با خود هَدْی (قربانی) نیاورده بودم، از احرام بیرون می‌آمدم»
محمدبن‌بَکْر به روایت از جُریج افزوده است: پیامبر ﷺ به او گفت: «هدی (قربانی) با خود داشته باش و چنانکه هستی، در احرام خود باقی باش.»

۱۵۵۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهْلَلْتَ». قُلْتُ: أَهْلَلْتُ كَإِهْلَالِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ». قُلْتُ: لَا، فَأَمَرَنِي فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَأَحْلَلْتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَشَطَتْنِي أَوْ غَسَلَتْ رَأْسِي.

فَقَدِمَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: إِنْ نَأْخُذْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾. وَإِنْ نَأْخُذْ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحَرَ الْهَدْيَ. [انظر: ۱۵۶۵ح، ۱۷۲۴ح، ۱۷۹۵ن، ۴۳۴۶ح، ۴۳۹۷ح.
أخرجه مسلم: ۱۲۲۱].

۱۵۵۹- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ مرا نزد قومی به یمن فرستاد و آنگاه که از آنجا برگشتم آن حضرت در بطحاء بود و فرمود: «به چه نیّتی احرام گرفتی؟» گفتم: مانند احرام پیامبر ﷺ احرام گرفته‌ام. فرمود: «آیا با خود هدی (قربانی) همراه داری؟» گفتم: نه. آن حضرت مرا فرمود و من طواف خانهٔ کعبه و صفا و مروه را انجام دادم. و سپس مرا فرمود و من از اِحرام بیرون آمدم و نزد زنی از اقوام خود رفتم. وی سرم را شانه کشید -یا- سرم را شست. زمانی که عمر رضی الله عنه به خلافت رسید، گفت: اگر از کتاب خدا حکم بگیریم، همانا خداوند ما را به تمام کردن حج و عمره امر می‌کند، چنانکه خداوند گفته است: «حج و عمره را برای خدا تمام کنید.» (البقره: ۹۶) و اگر از سنت پیامبر ﷺ حکم بگیریم آن حضرت حلال نشد (از احرام بیرون نیامد) تا آنکه هدی را (در روز نحر) ذبح کرد.

۳۳ -بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ

فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ [البقرة: ۸۹].

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَشْهُرُ الْحَجِّ شَوَّالٌ وَذُو الْقَعْدَةِ وَعَشْرٌ مِنْ ذِي الْحَجَّةِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: مِنَ السُّنَّةِ أَنْ لَا يُحْرِمَ بِالْحَجِّ إِلَّا فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ.

وَكَرِهَ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنْ يُحْرِمَ مِنْ خُرَاسَانَ أَوْ كَرْمَانَ.

باب- ۳۳

فرمودۀ خدای تعالی:

«زمان حج ماه‌های معلوم‌اند، پس هر کس که در این ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، باید که از اجماع و ملاعبت با زنان بپرهیزد و سخن بیهوده نگوید و جنگ (جدال و مناقشه) نکند.» (البقره: ۱۹۷) [و فرمودۀ او تعالی] «و از تو از (حکمت) هِلال ماه‌ها سؤال می‌کنند. بگوی که آنها (نشانهای) تعیین اوقات است برای مردمان و برای (دانستن) حج.» (البقره: ۱۸۹)

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفته است: ماه‌های حج شوال، و ذی‌قعده و ده روز از ذی‌حجه است. و ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفته است: در زمرۀ سنّت است که کس بجز از ماه‌های حج احرام نگیرد. و عثمان ﷺ، اِحرام گرفتن از خراسان یا کرمان (یعنی مناطق دوردست) را مکروه می‌دانست.

۱۵۶۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ الْحَنَفِيُّ: حَدَّثَنَا أَفْلَحُ بْنُ حُمَيْدٍ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَلَيَالِي الْحَجِّ، وَحُرُمِ الْحَجِّ، فَنَزَلْنَا بِسَرِفَ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلَا».

قَالَتْ: فَالآخِذُ بِهَا وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ، وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ، فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْرَةِ، قَالَتْ: فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، فَقَالَ: «مَا يُبْكِيكِ

۱۵۶۰ - از عایشه ﷺ روایت است که گفت: به همراه رسول‌الله ﷺ در ماه‌های حج و شبهای حج روانه شدیم و در منزل سَرِف (شش میلی مکه) فرود آمدیم. آن حضرت به سوی یاران خویش رفت و گفت:

«کسی از شما هدِی (قربانی) با خود نیاورده است و دوست می‌دارد که حج خود را عمره بگرداند، باید این کار را بکند و کسی که هَدِی همراه دارد، این کار را نکند.[۱]

گروهی از یاران آن حضرت گیرندۀ عمره بودند و گروهی ترک‌کنندۀ آن و اما رسول‌الله ﷺ و برخی از یاران وی که توانایی داشتند و قربانی همراه آورده

۱-همچنان در احرام باقی بماند

يَا هَنْتَاهُ». قُلْتُ سَمِعْتُ قَوْلَكَ لأصْحَابِكَ، فَمُنِعْتُ الْعُمْرَةَ، قال: «وَمَا شَأْنُكِ». قُلْتُ: لا أُصَلِّي، قال: «فَلا يَضِيرُكِ، إِنَّمَا أَنْتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنَاتِ آدَمَ، كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكِ مَا كَتَبَ عَلَيْهِنَّ، فَكُونِي فِي حَجَّتِكِ، فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَكِيهَا».

قالتْ: فَخَرَجْنَا فِي حَجَّتِهِ حَتَّى قَدِمْنَا مِنًى، فَطَهَرْتُ، ثُمَّ خَرَجْتُ مِنْ مِنًى، فَأَفَضْتُ بِالْبَيْتِ، قالتْ: ثُمَّ خَرَجَتْ مَعَهُ فِي النَّفْرِ الآخِرِ، حَتَّى نَزَلَ الْمُحَصَّبَ، وَنَزَلْنَا مَعَهُ، فَدَعَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: «اخْرُجْ بِأُخْتِكَ مِنَ الْحَرَمِ، فَلْتُهِلَّ بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ افْرُغَا، ثُمَّ ائْتِيَا هَا هُنَا، فَإِنِّي أَنْظُرُكُمَا حَتَّى تَأْتِيَانِي».

قالتْ: فَخَرَجْنَا، حَتَّى إِذَا فَرَغْتُ، وَفَرَغْتُ مِنَ الطَّوَافِ، ثُمَّ جِئْتُهُ بِسَحَرَ، فَقَالَ: «هَلْ فَرَغْتُمْ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَآذَنَ بِالرَّحِيلِ فِي أَصْحَابِهِ، فَارْتَحَلَ النَّاسُ فَمَرَّ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْمَدِينَةِ.

ضَيْرٌ: مِنْ ضَارَ يَضِيرُ ضَيْرًا، وَيُقَالُ: ضَارَ يَضُورُ ضَوْرًا، وَضَرَّ يَضُرُّ ضَرًّا. [راجع: ۲۹٤. اخرجه مسلم: ۱۲۱۱]

بودند قادر نشدند که (تنها) عمره را انجام دهند.[۱]

عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است: رسول‌الله ﷺ بر من درآمد و من می‌گریستم. آن حضرت فرمود: «ای این، تو را چه چیز می‌گریاند؟» گفتم: من آن سخنی را که به یاران خود گفته‌ای، شنیده‌ام. من از گزاردن عمره منع شده‌ام. فرمود: «تو را چه واقع شده است؟» گفتم: نماز نمی‌گزارم.[۲] فرمود: «این وضع، تو را زیانی ندارد، تو هم یکی از دختران آدم می‌باشی و خداوند بر تو مقدر کرده آنچه را بر زنان مقدر کرده است، همچنان در احرام حج خود باقی باش و نزدیک است که خداوند تو را عمره نیز نصیب گرداند.»

عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است: ما برای حج (به سوی عرفات) روانه شدیم و (پس از وقوف در عرفات) به مِنی رسیدیم. از حیض پاک شدم و سپس از مِنیٰ روانه شدم و خانهٔ کعبه را طواف افاضه کردم. سپس با آن حضرت در گروه آخر (از بازگشت‌کنندگان حج) برآمدم تا آن که در موضع مُحَصّب[۳] فرود آمد، و ما نیز فرود آمدیم و ایشان عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر را فرا خواند و به او گفت: «همراه خواهرت از حرم مکه بیرون رو و او باید برای عمره احرام بگیرد و چون از عُمره فارغ شدید به همین جای بیایید و من منتظرم تا شما برگردید.» عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: ما (از حرم مکه) بیرون رفتیم تا آنکه از عمره و طواف فارغ شدم، سپس سحرگاه نزد آن حضرت آمدم. آن حضرت فرمود: «آیا فارغ شدید؟» گفتم آری. آن حضرت به یاران

۱- می‌بایست که حج و عمره را در یک احرام انجام دهند.
۲- کنایه از حیض است.
۳- مُحَصّب وادی‌ایست میان منیٰ و مکه.

خویش اجازهٔ حرکت داد مردم روانه شدند و او هم رهسپار مدینه شد[1]

٣٤ - بَاب: التَّمَتُّعِ وَالإِقْرَانِ وَالإِفْرَادِ بِالْحَجِّ

وَفَسْخِ الْحَجِّ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ.

١٥٦١ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا نُرَى إِلَّا أَنَّهُ الْحَجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ، وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسُقْنَ فَأَحْلَلْنَ، قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَحِضْتُ، فَلَمْ أَطُفْ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْحَصْبَةِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَرْجِعُ النَّاسُ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، وَأَرْجِعُ أَنَا بِحَجَّةٍ؟ قَالَ: «وَمَا طُفْتِ لَيَالِيَ قَدِمْنَا مَكَّةَ». قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَاذْهَبِي مَعَ أَخِيكِ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهِلِّي بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ مَوْعِدُكِ كَذَا وَكَذَا». قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَهُمْ، قَالَ: «عَقْرَى حَلْقَى، أَوَ مَا طُفْتِ يَوْمَ النَّحْرِ». قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «لَا بَأْسَ انْفِرِي». قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ، وَهُوَ مُصْعِدٌ مِنْ مَكَّةَ وَأَنَا مُنْهَبِطَةٌ عَلَيْهَا، أَوْ أَنَا مُصْعِدَةٌ وَهُوَ مُنْهَبِطٌ مِنْهَا. [راجع:

باب- ۳۴

تَمَتّع، اِقران در حج[2] و فسخ حج برای کسی که هدی (قربانی) ندارد.

۱۵۶۱- از اَسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: به همراه پیامبر ﷺ از مدینه روانه شدیم و بجز از حج در اندیشهٔ دیگری نبودیم. هنگامی که به مکه رسیدیم، بر کعبه طواف کردیم. پیامبر ﷺ فرمود: کسی که با خود هَدْیْ (قربانی) نیاورده است، از احرام بیرون آید، پس کسی که با خود هدی نداشت از احرام بیرون آمد و زنان آن حضرت نیز هدی نداشتند.

عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: من حایض شدم و کعبه را طواف نکردم. آنگاه که شب حَصْبَه [شب پس از شبهای تشریق که حجاج در وادی محصَّب گرد می‌آیند]، فرا رسید، گفتم: یا رسول‌الله، مردم با ادای حج و عمره برمی‌گردند و من با ادای (تنها) حج برمی‌گردم. آن حضرت فرمود: «آیا در شبهایی که به مکه آمده بودیم، طواف نکردی؟» گفتم: نه. آن حضرت فرمود: «همراه برادر خود به موضع تنعیم برو و از آنجا اِحرام عمره بگیر، و سپس

۱-آخر حدیث دربارهٔ کلمهٔ - ضَيْرٌ‌است و گردان آن.

۲-حج تمتع: کسی که با خود قربانی ندارد از میقات، احرام عمره می‌گیرد و پس از ادای عمره از احرام بیرون می‌آید و در روز هشتم ذی‌حجه از خود مکه احرام حج می‌بندد و اِعمال حج بجا می‌کند و در روز نحر بر وی گوسفندی واجب می‌گردد که باید ذبح کند.

حج قران: برای کسی است که با خود قربانی همراه دارد. وی حج و عمره را درهم می‌پیوندد و در یک احرام انجام می‌دهد و بر اعمال حج بسنده می‌کند که عمره در آن داخل می‌شود.

حج افراد: برای کسی است که حج را در موقع آن اداکند و بعد از احرام بیرون آید و سپس به میقات رود و از آنجا احرام عمره گیرد و عمره کند.

۲۹۴. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱].

وعده‌گاهت فلان جای است.» سپس صَفِیة (همسر آن حضرت) گفت: نمی‌پندارم مگر اینکه آنان را ماندگار نماییم.

آن حضرت فرمود: «عقری حَلقی[1] آیا در روز نحر طواف نکردی.» گفت: آری، کرده‌ام. آن حضرت فرمود: «باکی نیست، بروید[2].» عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ هنگامی مرا (در بازگشت از عمره) ملاقات کرد که او از مکه به سوی بلندی روانه بود و من بر وی فرود می‌آمدم - یا چنین گفت - من به سوی بلندی روانه بودم و او فرود می‌آمد (شک راوی).

۱۵۶۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، لَمْ يَحِلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ [راجع: ۲۹۴. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱].

۱۵۶۲- از عروةبن‌زبیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: به همراه پیامبر ﷺ در سال حجةالوداع روانه شدیم، در میان ما کسی برای عمره احرام گرفته بود و کسی برای حج و عمره احرام گرفته بود و کسی برای حج احرام گرفته بود و رسول‌الله ﷺ برای حج اِحرام گرفته بود ولیکن کسی که برای حج احرام گرفته بود یا برای حج و عمره یکجا، از احرام بیرون نیامد تا آنکه روز نحر فرا رسید. (دهم ذی‌حجه)

۱۵۶۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: شَهِدْتُ عُثْمَانَ وَعَلِيًّا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، وَعُثْمَانُ يَنْهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا، لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ لأَدَعَ

۱۵۶۳- از مروان‌بن‌حکم روایت است که گفت: من در محضر عثمان و علی رضی‌الله‌عنهما حاضر بودم و عثمان از حج تَمَتُّع و جمع بین حج و عمره (حج‌القران) منع می‌کرد و چون علی این حالت را دید، به نیّت عمره و حج احرام گرفت. سپس گفت: من سنّت پیامبر ﷺ را به سخن کسی ترک نمی‌کنم.[3]

۱- عَقری، حلقی؛ کلمات عتاب‌آمیز است.
۲-زیرا طواف وداع، از حایض ساقط است.
۳-عثمان رضی‌الله‌عنه بر این نظر بود که آنچه در زمان آن حضرت واقع شده بود، به همان سال اختصاص داشته است (تیسیرالقاری)

سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ لِقَوْلِ أَحَدٍ. [انظر: ۱۵۶۹. أخرجه مسلم: ۱۲۲۳، بنحوه].

۱۵٦٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا، وَيَقُولُونَ إِذَا بَرَا الدَّبَرْ، وَعَفَا الأَثَرْ، وَانْسَلَخَ صَفَرْ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرْ. قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةٍ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «حِلٌّ كُلُّهُ». [راجع: ۱۰۸۵. أخرجه مسلم: ۱۲۴۰].

۱۵۶۴- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: در دوران جاهلیت چنین پنداشته می‌شد که احرام گرفتن برای عمره در ماه‌های حج، از بزرگترین گناهانِ روی زمین به‌شمار می‌رود و ماه صفر را ماه حرام قرار داده بودند و می‌گفتند: آنگاه که زخم پشت شتر (از بازگشت سفر حج) بهبود یابد و اثر آن از بین برود و ماه صفر بگذرد، عمره برای کسی که عمره کند، حلال می‌شود.
پیامبر ﷺ و یاران وی، صبح چهارم ذی‌حُجه، در حالی که برای حج احرام گرفته بودند وارد مکه شدند. آن حضرت به یاران خویش امر کرد که حج خویش را عمره بگردانند. این امر بر ایشان بسیار گران آمد و گفتند:
یا رسول‌الله، از کدام اِحرام حلال شویم؟ فرمود: «از همهٔ آنها حلال شوید.» (حتی همبستری و آمیزش با زنان)

۱۵٦٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَمَرَهُ بِالْحِلِّ. [راجع: ۱۵۵۹. أخرجه مسلم: ۱۲۲۱، مطولاً]

۱۵۶۵- از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: من نزد پیامبر ﷺ رفتم. آن حضرت او را به بیرون آمدن از احرام دستور داد.[1]

۱۵٦٦ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ.
وحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ، وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». [انظر: ۱۶۹۷، ۱۷۲۵، ۴۳۹۸، ۵۹۱۶. أخرجه مسلم: ۱۲۲۹].

۱۵۶۶- از ابن‌عمر روایت است که حَفْصَه رضی‌الله‌عنها -همسر پیامبر ﷺ- گفت: یا رسول‌الله، مردم را چه واقع شده که بعد از عمره، از احرام بیرون آمدند و تو همچنان در احرام هستی؟
آن حضرت فرمود: «من موی سرم را درهم بسته‌ام و قربانی را قلاده کرده‌ام تا آنکه قربانی را ذبح نکنم از احرام بیرون نمی‌آیم.»

۱-ابوموسی از یمن برگشته و در حال احرام نزد آن حضرت آمده بود.

١٥٦٧ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا أَبُو جَمْرَةَ، نَصْرُ بْنُ عِمْرَانَ الضُّبَعِيُّ، قَالَ: تَمَتَّعْتُ، فَنَهَانِي نَاسٌ، فَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَأَمَرَنِي، فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ: كَأَنَّ رَجُلاً يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِي: أَقِمْ عِنْدِي فَأَجْعَلَ لَكَ سَهْمًا مِنْ مَالِي، قَالَ شُعْبَةُ: فَقُلْتُ: لِمَ؟ فَقَالَ لِلرُّؤْيَا الَّتِي رَأَيْتُ. [انظر: ١٦٨٨. أخرجه مسلم: ١٢٤٢].

۱۵۶۷- از شُعبه روایت است که ابوجَمره نصربن‌عمرانالضُّبعی گفت: من حج تَمَتُّع کردم و مردم مرا از آن منع کردند. در مورد آن از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما سؤال کردم، وی مرا بدان امر کرد. سپس در خواب دیدم که مردی مرا می‌گوید: حج تو مبرور و عمرهٔ تو مقبول شد. سپس ابن‌عباس را از خواب خود خبر دادم. وی گفت: این موافق سنت پیامبر ﷺ است و سپس گفت: نزد من بمان تا از مال خود برای تو سهمی تعیین کنم. شعبه می‌گوید: ابوجَمره را گفتم: چرا چنین گفت؟
وی گفت: نسبت خوابی که دیده بودم.

١٥٦٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ: قَالَ: قَدِمْتُ مُتَمَتِّعًا مَكَّةَ بِعُمْرَةٍ، فَدَخَلْنَا قَبْلَ التَّرْوِيَةِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَقَالَ لِي أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ: تَصِيرُ الْآنَ حَجَّتُكَ مَكِّيَّةً، فَدَخَلْتُ عَلَى عَطَاءٍ أَسْتَفْتِيهِ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ سَاقَ الْبُدْنَ مَعَهُ، وَقَدْ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ: «لَهُمْ أَحِلُّوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ، بِطَوَافِ الْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصِّرُوا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلَالاً، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهِلُّوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً». فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً، وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلَا أَنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ لَا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَفَعَلُوا. [راجع: ١٥٥٧. أخرجه مسلم: ١٢١٦].

۱۵۶۸- از ابوشهاب روایت است که گفت: من به قصد تَمَتُّع، سه روز قبل از روز ترویح[1] وارد مکه شدم تا عمره را ادا کنم. گروهی از اهل مکه به من گفتند: اکنون حج تو مانند حج مردم مکه می‌گردد.[2] من نزد عطاء رفتم تا از وی فتوا بگیرم. وی گفت: جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما که با پیامبر ﷺ حج کرده بود و در آن روز هَدْیْ با خود برده بود، گفته است که صحابه تنها برای حج احرام بسته بودند. آن حضرت فرمود: «از إحرام خود بیرون آیید و پس از آنکه طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه را انجام دادید و موی سر خویش راکوتاه کردید، حلال باقی باشید تا آنکه روز ترویح فرا رسد و آنگاه به حج احرام بگیرید و آنچه را که بدان آمده‌اید مُتعه بگردانید.» آنها گفتند: چگونه آن را مُتعه بگردانیم در حالی که آن را (هنگام احرام) حج نامیدیم؟
آن حضرت فرمود: «هر آنچه گفتم بدان عمل کنید و

۱-روز ترویح، هشتم ذی‌حجه است
۲-یعنی ثواب آن نظر به قلت مشکلات احرام کمتر است.

اگر من با خود هَدْیْ (قربانی) نمی‌آوردم، من نیز به مانند آنچه به شما گفته‌ام عمل می‌کردم. لیکن حلال نمی‌شود بر من آنچه که حرام است بر من تا آنکه هَدْی به محل خود برسد.» و مردم چنان کردند.[۱]

١٥٦٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَعْوَرُ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: اخْتَلَفَ عَلِيٌّ وَعُثْمَانُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، وَهُمَا بِعُسْفَانَ، فِي الْمُتْعَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: مَا تُرِيدُ إِلا أَنْ تَنْهَى عَنْ أَمْرٍ فَعَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا جَمِيعًا. [راجع: ١٥٦٣. اخرجه مسلم: ١٢٢٣].

۱۵۶۹- از سعیدبن مُسَیَّب رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: علی و عثمان رضی‌الله‌عنهما اختلاف کردند، آنها در موضع عُسفان بودند و موضوع مورد اختلاف مُتْعهٔ حج بود[۲] علی گفت: مقصد تو چیست که از امری منع می‌کنی که پیامبر ﷺ بدان عمل کرده است؟ و چون علی عمل عثمان را دید، برای حج و عمره هر دو احرام گرفت.

٣٥- بَاب: مَنْ لَبَّى بِالْحَجِّ وَسَمَّاهُ

باب- ۳۵
کسی که برای حج تلبیه گوید و آن را نام گیرد

١٥٧٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ قَالَ: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَدِمْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نَقُولُ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلْنَاهَا عُمْرَةً. [راجع: ١٥٥٩. أخرجه مسلم: ١٢١٦، مطولاً، وفي الحج(١٤٦)].

۱۵۷۰- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: ما همراه رسول‌الله ﷺ آمدیم و می‌گفتیم: لَبَّیک اللّهم لَبَّیک بالحج. (به خدمت حاضریم: پروردگارا! به خدمت حاضریم برای ادای حج). رسول‌الله ﷺ به ما دستور داد و ما آن را عمره گردانیدیم.

٣٦ - بَاب: التَّمَتُّعِ

باب- ۳۶
تَمَتُّع

١٥٧١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُطَرِّفٌ، عَنْ عِمْرَانَ ﷺ قَالَ: تَمَتَّعْنَا

۱۵۷۱- از عمران رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: ما در زمان رسول‌الله ﷺ حج تَمتُّع کردیم و (در جواز آن)

۱-در بعضی از نسخ بخاری در آخر حدیث ۱۵۶۸ این عبارت آمده است: قال ابوعبدالله. ابوشهاب: لیس له حدیث مسندٌ إلّا هذا. یعنی امام بخاری گفته است: ابوشهاب بجز همین حدیث، دیگر حدیثی مسند ندارد.

۲- متعهٔ حج؛ یعنی جمع میان حج و عمره.

عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَنَزَلَ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ. [انظر: ۴۵۱۸، ت. أخرجه مسلم: ۱۲۲۶]

آیهٔ قرآن نازل شد[1] لیکن مردی هر آنچه خواسته بود به رأی خود گفت.[2]

۳۷ - بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

۱۵۷۲- وَقَالَ أَبُو كَامِلٍ فُضَيْلُ بْنُ حُسَيْنٍ الْبَصْرِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْشَرٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ غِيَاثٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مُتْعَةِ الْحَجِّ؟ فَقَالَ: أَهَلَّ الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ وَأَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَأَهْلَلْنَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اجْعَلُوا إِهْلالَكُمْ بِالْحَجِّ عُمْرَةً، إِلا مَنْ قَلَّدَ الْهَدْيَ». فَطُفْنَا بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَأَتَيْنَا النِّسَاءَ، وَلَبِسْنَا الثِّيَابَ، وَقَالَ: «مَنْ قَلَّدَ الْهَدْيَ فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لَهُ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». ثُمَّ أَمَرَنَا عَشِيَّةَ التَّرْوِيَةِ أَنْ نُهِلَّ بِالْحَجِّ، فَإِذَا فَرَغْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ، جِئْنَا فَطُفْنَا بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَقَدْ تَمَّ حَجُّنَا وَعَلَيْنَا الْهَدْيُ، كَمَا قَالَ

باب-۳۷
قول خدای تعالی

«این حکم (تمتع) آن راست که نباشد خانواده وی باشندهٔ مسجد الحرام» «البقره: ۱۹۶)

۱۵۷۲- از عِکرمه روایت است که گفت: از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ تَمتُّع حج سؤال شد و او گفت: مهاجرین و انصار و همسران پیامبر ﷺ در حجةالوداع احرام بستند و ما نیز احرام بستیم، چون به مکه رسیدیم، رسول‌الله ﷺ فرمود: «اِحرام حج خویش را عمره بگردانید، بجز کسی که هَدْی را قلّاده کرده است.»

ما خانهٔ کعبه را طواف کردیم و طواف میان صفا و مروه را انجام دادیم و با زنان خویش نزدیکی کردیم و جامه‌های خویش را پوشیدیم. آن حضرت فرمود: «بر کسی که هَدْی قلّاده کرده است، روا نیست که از احرام بیرون آید تا آنکه هَدْی (حیوان قربانی) به محل خود برسد.»

سپس آن حضرت در روز ترویح[3] ما را امر کرد که اِحرام حج بگیریم. و چون از مناسک حج فارغ گشتیم، آمدیم و کعبه و صفا و مروه را طواف کردیم

۱-فمن تمتع بالعمرة الی الحج.

۲-پوشیده نماند که قرآن ناطق به وجوب تمتع نیست. و گفته‌اند اول کسی که آن را منع کرد عمر رضی‌الله‌عنه بود و او به ملاحظهٔ قصور در انجام آن که مردم به رنج و زحمت نیفتند. حج افراد را بهتر می‌دانست و فهمیده بود که حکم آن حضرت به حج تمتع، برای دفع اعتقاد فاسد عهد جاهلیت بوده است و پس از وی عثمان و معاویه و ابن‌زبیر رضی‌الله‌عنهم از آن منع کردند (تیسیرالقاری و شرح شیخ‌الاسلام).

۳-لفظ- عشیةالترویح، در شرح شیخ‌الاسلام چنین ترجمه شده: آخر روز ترویح یعنی بعدازظهر، و در تیسیرالقاری، شب هشتم ماه ذی‌الحجه، ترجمه شده است.

اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾ [البقرة: ١٩٦]: إِلَى أَمْصَارِكُمْ، الشَّاةُ تَجْزِي، فَجَمَعُوا نُسُكَيْنِ فِي عَامٍ، بَيْنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، وَسَنَّهُ نَبِيُّهُ ﷺ، وَأَبَاحَهُ لِلنَّاسِ غَيْرَ أَهْلِ مَكَّةَ، قَالَ اللَّهُ: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ١٩٦] وَأَشْهُرُ الْحَجِّ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى: فِي كِتَابِهِ شَوَّالٌ وَذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحَجَّةِ، فَمَنْ تَمَتَّعَ فِي هَذِهِ الأَشْهُرِ، فَعَلَيْهِ دَمٌ أَوْ صَوْمٌ، وَالرَّفَثُ الْجِمَاعُ، وَالْفُسُوقُ الْمَعَاصِي، وَالْجِدَالُ الْمِرَاءُ.

و همانا حج خویش را تمام کردیم و بر ما قربانی واجب گشت چنانکه خدای تعالی فرموده است: «پس لازم است آنچه سهل باشد از قربانی، پس هر که نیابد پس لازم است روزه داشتنِ سه روز در وقت حج و هفت[1] روز وقتی که بازگردید. (البقره: ۱۹۶)[2] یعنی به سوی شهرهای خویش بازگشتید.
(ابن‌عباس در تفسیر هَدْی -یعنی حیوان قربانی گفته است) در قربانی، گوسفند کفایت می‌کند و آنها در یک سال میان دو نُسُک، حج و عمره جمع کردند. و به تحقیق خداوند جمع میان حج و عمره را در کتاب خود آورده است و پیامبر او ﷺ آن را سنّت گردانیده است و آن را برای مردم بجز اهل مکه، مباح گردانیده است. چنانکه خداوند فرموده است: «این حکم آن راست، که نباشد خانوادۀ وی باشندۀ مسجدالحرام.» (البقره: ۱۹۶) و ماه‌های حج که خدای تعالی در کتاب خود ذکر کرده است، عبارتند از: شوال، ذی‌قعده و ذی‌حجه. و کسی که در این ماه‌ها حج تمتُّع کند، قربانی، یا روزه بر وی واجب می‌گردد.
ابن‌عباس در تفسیر الفاظ آیۀ حج می‌گوید: الّرفَثُ، یعنی جماع. و فسوق به معنی معاصی یا گناهان است. و جَدال، منازعه و مباحثه است.

٣٨ - بَاب: الاغْتِسَالِ عِنْدَ دُخُولِ مَكَّةَ

باب-۳۸ غسل هنگام ورود به مکه

١٥٧٣- حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ:

۱۵۷۳- از نافع روایت است که گفت: آنگاه که

۱-مراد از سه روز روزه داشتن پیش از بیرون شدن از احرام است و مستحب آنست که روزهای هفتم و هشتم و نهم را روزه بگیرد
۲-مقدمۀ آیۀ مذکور چنین است: پس هر که بهره‌ور شد به ادای عمره سپس به ادای حج (یعنی تمتع کرد یا قران) پس لازم است...

أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، إِذَا دَخَلَ أَدْنَى الْحَرَمِ أَمْسَكَ عَنِ التَّلْبِيَةِ، ثُمَّ يَبِيتُ بِذِي طِوًى، ثُمَّ يُصَلِّي بِهِ الصُّبْحَ وَيَغْتَسِلُ، وَيُحَدِّثُ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ. [راجع: ٤٩١. أخرجه مسلم ١٢٥٩].

ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما به نزدیکترین موضع حَرَم می‌رسید تلبیه را بس می‌کرد و سپس شب را در ذِی‌طوی[1] بسر می‌برد، سپس نماز صبح را در آن جا می‌گزارد و غسل می‌کرد و می‌گفت که به تحقیق پیامبر خدا ﷺ چنین کرده است.

٣٩ - بَاب: دُخُولِ مَكَّةَ نَهَارًا أَوْ لَيْلاً

بَاتَ النَّبِيُّ ﷺ بِذِي طِوًى حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ دَخَلَ مَكَّةَ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَفْعَلُهُ.

١٥٧٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَاتَ النَّبِيُّ ﷺ بِذِي طُوًى حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ دَخَلَ مَكَّةَ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَفْعَلُهُ. [راجع: ٤٩١. أخرجه مسلم: ١٢٥٩].

باب- ۳۹
ورود به مکه به هنگام روز و شب

پیامبر ﷺ در ذی‌طوَی، شب راگذراند تا آنکه صبح کرد و سپس وارد مکه شد و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما نیز چنان می‌کرد.

۱۵۷۴- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ در ذِی‌طوی، شب کرد تا آنکه صبح شد و پس از آن وارد مکه شد. نافع می‌گوید: و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما نیز چنان می‌کرد.

٤٠ بَاب: مِنْ أَيْنَ يَدْخُلُ مَكَّةَ

١٥٧٥ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَعْنٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا، وَيَخْرُجُ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى. [راجع: ٤٨٤. أخرجه مسلم: ١٢٥٧ مطولاً].

باب- ۴۰
از کدام جهت باید وارد مکه شد

۱۵۷۵- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ از سمت و سوی ثَنِیَّهٔ بالا وارد مکه می‌شد و از راه ثَنِیَّهٔ پایین، از مکه خارج می‌گردید.[2]

۱-ذی‌طوای نام محلی است در مکه که دارای چاه مشهوری است، که در روزگار رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم این محل در خارج مکه قرار داشت و اکنون در محدودهٔ مکه واقع است. (ترجمه انگلیسی بخاری)

۲- ثنیه، به معنی کوه و راه و پشته است و ترجمهٔ عبارت مذکور در ترجمه المسجد چنین است: داخل می‌شوند از مقابر علیا و خارج می‌شوند از باب شبیکه.

٤١ - باب: مِنْ أينَ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ

١٥٧٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدُ بنُ مُسَرْهَدٍ البَصْرِيُّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّه، عَنْ نافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ العُلْيَا الَّتِي بِالبَطْحَاءِ، وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى. [راجع: ٤٨٤. أخرجه مسلم: ١٢٥٧مطولاً].

قال أبوعَبْد اللَّه: كَانَ يُقالُ: هُوَ مُسَدَّدٌ كاسْمِه، قال أبو عَبْد اللَّه: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِين يَقُولُ: سَمِعْتُ يَحْيَى ابْنَ سَعِيد يَقُولُ: لَوْ أَنَّ مُسَدَّدًا أَتَيْتُه فِي بَيْتِه فَحَدَّثْتُهُ لاسْتَحَقَّ ذَلِكَ، وَمَا أُبَالِي، كُتُبِي كَانَتْ عِنْدِي أَوْ عِنْدَ مُسَدَّد.

١٥٧٧ - حَدَّثَنَا الحُمَيْدِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ المُثَنَّى قال: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أبيه، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا جَاءَ إِلَى مَكَّةَ، دَخَلَ مِنْ أَعْلاهَا، وَخَرَجَ مِنْ أَسْفَلِهَا. [انظر: ١٥٧٨، ١٥٧٩، ١٥٨٠، ١٥٨١، ٤٢٩٠، ٤٢٩١. أخرجه مسلم: ١٢٥٨].

١٥٧٨ - حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلانَ المَرْوَزِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أبيه، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَامَ الفَتْحِ مِنْ كَدَاءٍ -وَخَرَجَ مِنْ كُدًا- مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ. [راجع: ١٥٧٧. أخرجه مسلم: ١٢٥٨، بدون «وخرج...»].

١٥٧٩ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أبيه، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَامَ الفَتْحِ مِنْ -كَدَاءٍ أَعْلَى مَكَّةَ.

قال هِشَامٌ: وَكَانَ عُرْوَةُ يَدْخُلُ عَلَى كِلْتَيْهِمَا مِنْ كَدَاءٍ

باب -۴۱
از کدام جهت باید از مکه خارج شد

۱۵۷۶- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا رسول‌الله ﷺ از ارتفاع کَدَاء، از ثنّیهٔ بالا در وادی بطحاء وارد مکه شد و از ثنّیهٔ پایین از مکه خارج شد. ابوعبدالله گفته است: گفته می‌شد: [راوی این حدیث که نام وی مُسدَّد، است] مانند اسم خود راست گفتار و راست‌کردار است. ابوعبدالله گفته است: از یحیی‌بن معین شنیدم که می‌گفت: از یحیی‌بن‌سعید شنیدم که می‌گفت: هرگاه به خانهٔ مسدِّد می‌رفتم به او حدیث می‌گفتم و او سزاوار آن بود و من پروای آن نداشتم که کتابهای من نزد من باشد یا نزد وی.

۱۵۷۷- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: همانا زمانی که پیامبر ﷺ به مکه آمد، از بالای مکه وارد آن شد و از پایین مکه از آن خارج گردید.

۱۵۷۸- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ در سال فتح مکه، از راه کَدَاء وارد مکه شد و از راه کُدا (با ضمهٔ دال) از بالای مکه خارج گردید.

۱۵۷۹- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ در سال فتح مکه از راه کَدَاء، بالای مکه وارد شد.
هِشام گفته است: عُروه از هر دو راه کَداء، و کُداء، وارد مکه می‌شد و بیشتر اوقات از راه کَداء وارد

وَكُدًا، وَأَكْثَرُ مَا يَدْخُلُ مِنْ كَدَاء، وَكَانَتْ أَقْرَبَهُمَا إِلَى مَنْزِلِه. [راجع: ١٥٧٧. أخرجه مسلم: ١٢٥٨].

می‌شد که نزدیک منزل وی بود.

١٥٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عَبْدِالْوَهَّاب: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ هِشَام، عَنْ عُرْوَةَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ كَدَاء، مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ.

كَانَ عُرْوَةُ أَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ مِنْ كَدَاء، وَكَانَ أَقْرَبَهُمَا إِلَى مَنْزِله. [مرسل. راجع: ١٥٧٧. أخرجه مسلم: ١٢٥٨].

۱۵۸۰- از هشام روایت است که عُروه گفت: پیامبر ﷺ در سال فتح مکه از راه کَداء، بالای مکه، وارد شد.

هشام گفته است: عُروه اکثراً از راه کَداء که به منزل وی نزدیک بود، وارد مکه می‌شد.

١٥٨١ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيه: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ كَدَاء. وَكَانَ عُرْوَةُ يَدْخُلُ مِنْهُمَا كِلَيْهِمَا، وَكَانَ أَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ مِنْ كَدَاء، أَقْرَبِهِمَا إِلَى مَنْزِله.

قال أبو عَبْد اللَّه: كَدَاءٌ وَكُدًا مَوْضِعَان. [مرسل. راجع: ١٥٧٧. أخرجه مسلم: ١٢٥٨].

۱۵۸۱- هِشام از پدر خود عروه روایت کرده است که: پیامبر ﷺ در سال فتح مکه از راه کَداء، وارد مکه شد و عُروه از هر دو طریق به مکه وارد می‌شد و بیشتر اوقات از راه کَداء داخل می‌شد که به منزلش نزدیک بود.
ابوعبدالله گفته است: کَداء و کُداء دو موضع‌اند.

٤٢ - بَاب: فَضْلِ مَكَّةَ وَبُنْيَانِهَا

وَقَوْله تَعَالَى: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّه وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. [البقرة: ١٢٦-١٢٨].

باب- ۴۲ فضیلت مکه و ساختن آن

و گفتهٔ اوتعالی: «و آنگاه که قرار دادیم کعبه را مرجع مردمان و محل امن و بگیرید از جای قدم (ایستگاه) ابراهیم نمازگاه و وحی فرستادیم به سوی ابراهیم و اسماعیل که پاک سازید خانهٔ مرا برای طواف‌کنندگان و اعتکاف‌کنندگان و رکوع و سجده‌کنندگان.

«و آنگاه که گفت ابراهیم: ای پروردگار من! بساز این مکان را شهری باامن و روزی ده ساکنان وی را از میوه‌ها و روزی ده آن را که ایمان آورد از ایشان به خدا و روز بازپسین. فرمود خدا: وکسی که کافر شود بهره‌مند گردانمش اندکی، پس به بیچارگی برانم او را به سوی عذاب آتش و وی به جای بازگشت است.» (البقره: ۱۲۶)

«آنگاه که بلند می‌کردند ابراهیم و اسماعیل بنیادهای خانه را، گفتند: ای پروردگار ما قبول کن از ما! هر آینه تویی شنوای دانا» (البقره: ۱۲۷)
«ای پروردگار ما و بگردان ما را فرمانبردار خودت و از اولاد ما بکن گروهی منقاد خودت، و بنما ما را طریق عبادتهای ما و به مهربانی بازآ بر ما بدرستی که تویی توبه‌پذیر مهربان» (البقره: ۱۲۸)

١٥٨٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِم قَال: أَخْبَرَني ابْنُ جُرَيْجٍ قَال: أَخْبَرَني عَمْرُو بْنُ دِينَار قَال: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رَضِي اللهُ عَنْهُمَا قَال: لَمَّا بُنِيَت الْكَعْبَةُ، ذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَعَبَّاس يَنْقُلان الْحِجَارَةَ، فَقَال الْعَبَّاسُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اجْعَلْ إِزَارَكَ عَلَى رَقَبَتِكَ، فَخَرَّ إِلَى الأَرْضِ، وَطَمَحَتْ عَيْنَاهُ إِلَى السَّمَاء، فَقَال: «أَرِنِي إِزَارِي». فَشَدَّهُ عَلَيْه. [راجع: ٣٦٤. أخرجه مسلم: ٣٤٠].

۱۵۸۲- از جابربن عبدالله‌رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: آنگاه که کعبه ساخته می‌شد، پیامبر ﷺ و عباس رفتند و سنگ انتقال می‌دادند. عباس به پیامبر ﷺ گفت: ازار خود را بیرون آور و بر عقب‌گردن خود بگذار [و سنگ را بر روی آن بگذار، و چون چنان کرد] ناگهان بیهوش بر زمین افتاد و در حالی که چشمانش به آسمان می‌نگریست، گفت: «ازارم را به من بنمای» و آن را بر خود بست.

١٥٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالك، عَنْ ابْن شِهَاب، عَنْ سَالِم بْن عَبْدِاللَّه: أَنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ مُحَمَّد بْن أَبِي بَكْر: أَخْبَرَ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال لَهَا: «أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ قَوْمَكِ لَمَّا بَنَوُا الْكَعْبَةَ، اقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِد إِبْرَاهِيمَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَلا تَرُدُّهَا عَلَى قَوَاعِد إِبْرَاهِيمَ، قَال: «لَوْلا حِدْثَانُ قَوْمِك بِالْكُفْر لَفَعَلْتُ».
فَقَال: عَبْدُاللَّه رضي الله عنه: لَئِنْ كَانَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا سَمِعَتْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ، مَا أُرَى رَسُولَ اللَّه ﷺ تَرَكَ اسْتِلامَ الرُّكْنَيْنِ اللَّذَيْنِ يَلِيَان الْحِجْرَ، إِلا أَنَّ الْبَيْتَ لَمْ يُتَمَّمْ عَلَى قَوَاعِد إِبْرَاهِيمَ. [راجع: ١٢٦. أخرجه مسلم: ١٣٣٣].

۱۵۸۳- از عبدالله‌بن‌محمدبن‌ابوبکر روایت است که عبدالله‌بن‌عمر او را خبر داده که عایشه رضی‌الله‌عنها- همسر پیامبر ﷺ- گفت که رسول‌الله ﷺ به او گفت: «آیا نمی‌بینی که قوم تو (قریش) در تجدید بنای کعبه بر اساسی که ابراهیم گذاشته بود، کوتاهی کردند. من گفتم: یا رسول‌الله، آیا کعبه را بر اساسی که ابراهیم نهاده بود، برنمی‌گردانی؟
آن حضرت فرمود: «اگر قوم تو نزدیک به کفر (عصر جاهلیت) نمی‌بودند، این کار را می‌کردم.» عبدالله‌بن عمررضی‌الله‌عنهما گفت: اگر عایشه رضی‌الله‌عنها این موضوع را از رسول‌الله ﷺ شنیده است پس دلیلی نمی‌بینم مگر آنکه رسول‌الله ﷺ استلام آن دو گوشهٔ کعبه را که متصل حِجر است بدان سبب ترک کرده است که براساس قاعدهٔ ابراهیم تجدید بنا نشده

است.[۱]

۱۵۸۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الجَدْرِ، أَمِنَ البَيْتِ هُوَ؟ قال: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي البَيْتِ؟ قال: «إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قال: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكِ، لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاؤُوا وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاؤُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الجَدْرَ فِي البَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالأَرْضِ». [راجع: ۱۲۶. أخرجه مسلم: ۱۳۳۳].

۱۵۸۴- از اسودبن‌یزید روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: از پیامبر ﷺ دربارهٔ دیوار گرد (نزدیک کعبه) سؤال کردم، آیا آن از کعبه بوده است؟ آن حضرت فرمود: «آری» گفتم: چرا آن را داخل خانه نکردند؟ فرمود: «قوم تو از عهدهٔ مصارف آن کوتاه آمدند.» گفتم: پس چرا دروازهٔ آن از سطح زمین بلند است؟

فرمود: «قوم تو این کار را بدان سبب کردند که هر که را بخواهند که داخل خانه شود، بگذارند و هر که را نخواهند نگذارند و اگر قوم تو به عهد جاهلیت نزدیک نمی‌بودند و می‌ترسم که این کار بر دلهای ایشان دشوار آید، در آن صورت ساحهٔ دیوار را اندرون خانه می‌آورم و دروازه‌اش را همسطح زمین می‌کردم».

۱۵۸۵ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: قال لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْلَا حَدَاثَةُ قَوْمِكِ بِالكُفْرِ، لَنَقَضْتُ البَيْتَ، ثُمَّ لَبَنَيْتُهُ عَلَى أَسَاسِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّ قُرَيْشًا اسْتَقْصَرَتْ بِنَاءَهُ، وَجَعَلْتُ لَهُ خَلْفًا».

قال أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: خَلْفًا يَعْنِي بَابًا. [راجع: ۱۲۶. أخرجه مسلم: ۱۳۳۳].

۱۵۸۵- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ به من گفت: «اگر قوم تو به کفر نزدیک نمی‌بود، خانهٔ کعبه را ویران می‌کردم و آن را بر اساسی که ابراهیم علیه‌الصلوة‌والسلام بنیان نهاده بود، تجدیدبنا می‌کردم. همانا قریش در ساختمان آن کم آوردند (مصارف‌شان از اندازهٔ لازم کم آمد). و من در عقب آن دروازه‌ای می‌گشودم.» ابومعاویه گفته است: لفظ -خَلفاً- [در متن حدیث] به معنی دروازه است.

۱۵۸۶ - حَدَّثَنَا بَيَانُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا يَزِيدُ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ رُومَانَ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال لَهَا: «يَا عَائِشَةُ،

۱۵۸۶- از عروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ به او گفته بود: «ای عایشه، اگر قوم تو به دوران جاهلیت نزدیک

۱-حِجر، در شمال خانه کعبه، اندرون دیواری است که آن را «حطیم» خوانند و غالباً به اسماعیل مضاف است و آن را حِجر اسماعیل گویند (ترجمهٔ المنجد.)

لَوْلا أنَّ قَوْمَكِ حَديثُ عَهْدٍ بِجاهِلِيَّةٍ، لأمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ، فَأدْخَلْتُ فيهِ ما أُخْرِجَ مِنْهُ، وَألْزَقْتُهُ بِالأرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بابَيْنِ بابًا شَرْقِيًّا وَبابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أساسَ إبْراهيمَ». فَذَلِكَ الَّذي حَمَلَ ابْنَ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما عَلَى هَدْمِهِ.

قالَ يَزيدُ: وَشَهِدْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ حينَ هَدَمَهُ وَبَناهُ، وَأدْخَلَ فيهِ مِنَ الْحِجْرِ، وَقَدْ رَأيْتُ أساسَ إبْراهيمَ، حِجارَةً كَأسْنِمَةِ الإبِلِ.

قالَ جَريرٌ: فَقُلْتُ لَهُ: أيْنَ مَوْضِعُهُ؟ قالَ: أُريكَهُ الآنَ، فَدَخَلْتُ مَعَهُ الْحِجْرَ، فَأشارَ إلَى مَكانٍ، فَقالَ: هَا هُنا، قالَ جَريرٌ: فَحَزَرْتُ مِنَ الْحِجْرِ سِتَّةَ أذْرُعٍ أوْ نَحْوَها. [راجع: ۱۲۶. أخرجه مسلم: ۱۳۳۳].

نمی‌بود، دستور می‌دادم تا کعبه را ویران نمایند و آنچه را از خانه خارج ساخته بودند اندرون می‌آوردم و آن را همکف زمین می‌ساختم و بر آن دو دروازه می‌نهادم، دروازهٔ غربی و دروازهٔ شرقی، تا آنکه با بنای ابراهیم مطابق می‌آمد.»

همین امر ابن‌زبیر رضی‌الله‌عنهما را بر آن داشت که خانهٔ کعبه را ویران نماید.[1]

یزید گفته است: من به هنگام ویران کردن و آبادکردن آن توسط ابن‌زبیر حاضر بودم و او بخشی از حِجر را اندرون کعبه آورد. و همانا من بنیاد بنای ابراهیم را دیدم که سنگهای آن مانند کوهان شتر بود.

جریر گفته است: به یزید گفتم: جای بنیاد ابراهیم کجاست؟ یزید گفت: اکنون به تو نشان می‌دهم. با وی به حجر درآمدیم وی به جایی اشارت کرد و گفت: همین‌جاست.

جریر گفته است: به اندازهٔ شش گز یا همین مقدار از حِجر فاصله داشت.

٤٣ - بَاب: فَضْلِ الْحَرَمِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إنَّمَا أُمِرْتُ أنْ أعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذي حَرَّمَها وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أنْ أكُونَ مِنَ الْمُسْلِمينَ﴾ [النحل: ۹۱].

باب- ۴۳
فضیلت زمین حرم

و گفتهٔ اوتعالی: «-بگو یا محمد- جز این نیست که فرموده شد مرا که عبادت کنم خداوند این شهر را (یعنی مکه) آنکه محترم ساخت آن را و به تصّرف

۱-عبدالله‌بن‌زُبَیر از آغاز حکومت یزیدبن‌معاویه علم استقلال در مکه برافراشت و حدود ده سال مستقلانه حکومت کرد. پدر وی زُبَیر، یکی از عشرهٔ مبشره و مادر او اَسماء و دختر ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه است. وی در اثر جنگهای پیاپی خونین در سال ۷۴ در زمان عبدالملک‌بن‌مروان خلیفهٔ اموی توسط حجاج‌بن‌یوسف به قتل رسید و همین حجاج بنای کعبه را که توسط ابن‌زُبَیر صورت گرفته بود منهدم کرد و کعبه را بر بنای قبلی اعمار نمود. عبدالملک با شنیدن حدیث عایشه رضی‌الله‌عنها از عمل خود مبنی بر امر انهدام کعبه پشیمان گردید. در زمان عباسیها خواستند تا کعبه را ویران کرده و بر بنای ابن‌زُبَیر بنیاد کنند ولیکن امام مالک با آن مخالفت کرد و بنای کنونی کعبه همان بنای حجاج‌بن‌یوسف است.

وَقَوْله جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [القصص: ٥٧].

اوست هر چیز و فرموده شد مرا که باشم از مسلمانان.» (النمل: ۹۱)[1] و گفتهٔ خداوند جل‌ذکره: «آیا جا ندادیم ایشان را در حرمی امن، رسانیده می‌شود به سوی آن میوه‌ها از هر جنس، روزی از نزد ما. لیکن بیشتر ایشان نمی‌دانند» (القَصَصْ):۵۷)

۱۵۸۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَّمَهُ اللَّهُ، لَا يُعْضَدُ شَوْكُهُ، وَلَا يُنَفَّرُ صَيْدُهُ، وَلَا يَلْتَقِطُ لُقَطَتَهُ إِلَّا مَنْ عَرَّفَهَا». [راجع: ۱۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳ مطولاً، وقطعة الفتح ولا هجرة في الإمارة (۸۵)].

۱۵۸۷- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ در روز فتح مکه فرمود:
«به تحقیق که خداوند این شهر را حرام گردانیده است، خار آن بریده نشود و شکار آن رمانده نشود و مال افتاده‌اش بوسیلهٔ کسی برداشته نشود مگر آنکه آن را بشناساند تا (صاحبش را بیابد).»

٤٤ - بَاب: تَوْرِيثِ دُورِ مَكَّةَ وَبَيْعِهَا وَشِرَائِهَا،

وَأَنَّ النَّاسَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، سَوَاءٌ خَاصَّةً لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [الحج: ۲۵].

الْبَادِي: الطَّارِئُ. مَعْكُوفًا: مَحْبُوسًا.

باب ۴۴- میراث گرفتن خانه‌های مکه و خرید و فروش آن

و اینکه همه مردم در مسجدالحرام یکسان حق دارند، خاصتاً به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی:
«هر آینه آنانکه کافر شدند و بازمی‌دارند از راه خدا و از مسجدالحرامی که گردانیده‌ایم آن را برای مردمان یکسان. آنجا متوطن. و صحرانشین، و هر که خواهد آنجا کجروی کردن به ستمکاری، بچشانیم او را از عذاب درددهنده.» (الحج: ۲۵)
- البَادِي- (که در آیه است) به معنی -طارِئ- است و آن مسافر است، معکوفاً- به معنی محبوس است.

۱۵۸۸ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ

۱۵۸۸- از عَمروبن‌عثمان، از اُسامه‌بن‌زید رضی‌الله‌عنهما روایت است که وی (در روز فتح مکه) گفته بود: «یا رسول‌الله، در کجا منزل می‌کنی، در خانهٔ خود به مکه؟ آن حضرت فرمود: «آیا عَقِیل،

---

[1] ۱-آیهٔ اول باب ۴۳، اشتباهاً آیهٔ ۹۱ سورهٔ (النحل) قید شده در حالی که آیهٔ مذکور آیهٔ ۹۱ سورهٔ (النمل) است.

عَقيلٌ مِنْ رِبَاعٍ، أَوْ دُورٍ». وَكَانَ عَقيلٌ وَرِثَ أَبَا طَالِبٍ، هُوَ وَطَالِبٌ وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلا عَلِيٌّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا شَيْئًا، لأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ، فَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ: لا يَرِثُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ. قَالَ: ابْنُ شِهَابٍ: وَكَانُوا يَتَأَوَّلُونَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ . الآيَةَ. [الأنفال: ۷۲]. [انظر: ۳۰۵۸، ۴۲۸۲، ۶۷۶۴. أخرجه مسلم: ۱۳۵۱].

مِلک یا خانه‌ای باقی گذاشته است؟[۱] و عَقِیل و طالب از ابوطالب میراث گرفته بودند و جعفر و علی رضی‌الله‌عنهما میراث نگرفتند؛ زیرا آنان مسلمان بودند و عقیل و طالب کافر.[۲]

و عمربن‌خطّاب ﷺ می‌گفت: مسلمان از کافر میراث نمی‌برد. ابن‌شهاب گفته است: ایشان این گفتهٔ خدای تعالی را تأویل می‌کردند: «هر آینه آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند به مال‌های خود و جانهای خود در راه خدا، و آنان که جای دادند و نصرت دادند. این جماعه بعضی ایشان دوستان بعضی دیگراند.» (الانفال: ۷۲)

٤٥ - بَاب: نُزُولِ النَّبِيِّ ﷺ مَكَّةَ

باب- ۴۵
فرود آمدن پیامبر ﷺ در مکه

۱۵۸۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلُنَا غَدًا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». [انظر: ۱۵۹۰، ۳۸۸۲، ۴۲۸۴، ۴۲۸۵، ۷۴۷۹. أخرجه مسلم: ۱۳۱۴].

۱۵۸۹- از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر ﷺ قصد داشت که وارد مکه شود، فرمود: «إِنْ شاءَالله، فردا منزل ما در خِیف بنی کنانه خواهد بود؛ جایی که بر کفر سوگند یاد کرده بودند»[۳]

۱-بعضی گفته‌اند که این سرایها که بدان اشارت فرموده در اصل مالکیت هاشم‌بن‌عبدمناف بوده است که پس از وی به عبدالمطلب رسیده بود و او آن را در میان اولاد خود تقسیم کرده بود که حصه‌ای از آن به عبدالله پدر آن حضرت رسید و آن حصه، حق آن حضرت بوده و در همانجای متولد شده است.

۲-در وقت فوت ابوطالب، عقیل و طالب کافر بودند. طالب در غزوهٔ بدر کشته شد و عقیل در سال صلح حدیبیه مسلمان شد و او خانه‌ها را به تصرف آورده بود. سپس ابوسفیان خانه‌های عقیل و همه مهاجران را تصرف کرد و فروخت. لیکن آن حضرت از روی کرم و عفو از آن درگذشت (اقتباس از تیسیرالقاری)

۳-مراد از آن پیمان کافران قریش است که در جهت تجرید و تحریم بنی‌هاشم یا بنی‌عبدالمطلب در سال هفتم بعثت عقد کرده بودند. به موجب این پیمان که آن را در داخل کعبه آویخته بودند، همه مسلمانان و همهٔ فرزندان عبدالمطلب و حتی کسانی را که اسلام نیاورده بودند مانند ابوطالب جبراً از منازل‌شان بیرون کرده و به دره‌ای انتقال دادند که به شعب یا درهٔ ابوطالب شهرت یافت. این واقعه در سال هفتم بعثت رخ داد و به مدت دو و یا سه سال دوام کرد. مسلمانان از هر نوع معامله و داد و ستد محروم بودند و سختیها و مصائب و درد و رنج زیادی کشیدند و از شدت گرسنگی نزدیک به هلاکت رسیده بودند. هدف آن بود تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را از تماس با مردمی که به مکه

←

۱۵۹۰ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ، مِنَ الْغَدِ يَوْمَ النَّحْرِ، وَهُوَ بِمِنًى: «نَحْنُ نَازِلُونَ غَدًا بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يَعْنِي ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وكِنَانَةَ، تَحَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنْ لا يُنَاكِحُوهُمْ وَلا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ ﷺ.

وَقال سَلامَةُ، عَنْ عُقَيْلٍ. وَيَحْيَى ابْنُ الضَّحَّاكِ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ: وَقال: بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ.

قال أبو عَبْد اللَّه: «بَنِي الْمُطَّلِبِ» أَشْبَهُ. [راجع: ۱۵۸۹. أخرجه مسلم: ۱۳۱٤].

۱۵۹۰- از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فردای روز نحر (سیزدهم ذی‌حجه) که در مِنی بود فرمود: «ما فردا فرود آینده‌ایم بر خیف‌بنی‌کنانه؛ جایی که بر کفر سوگند یاد کرده بودند.» یعنی موضع مُحَصَّب که در آن قبایل قریش، و کنانه، علیه بنی‌هاشم یا بنی‌عبدالمطّلب یا بنی‌المطلب پیمان بسته بودند که با ایشان نکاح نکنند و خرید و فروش ننمایند، تا آنکه پیامبر ﷺ را به آنها تسلیم نمایند. و سَلامه از عُقیل و یحیی‌ابن‌ضحاک از اوزاعی روایت کرده‌اند که ابن‌شهاب گفته است: بنی‌هاشم و بنی‌المطلب (عوض بنی‌عبدالمطلب).

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: بنی‌المطلب، بیشتر مقرون به صواب است.

٤٦ - بَاب: قَوْلِ اللّه تَعَالَى:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ

اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنَامَ. رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾. الآيَةَ [إبراهيم: ۳۵-۳۷].

باب-۴۶

فرمودهٔ خدای‌تعالی:

«و یاد کن، چون گفت ابراهیم ای پروردگار من، بکن این شهر را جای امن و دور دار مرا و فرزندان مرا از آنکه عبادت بتان کنیم (ابراهیم: ۳۵) ای پروردگار من، این بتان گمراه کرده‌اند بسیاری از مردمان را پس هر که پیروی من کرد پس هر آینه او از (آل) من است و هر که نافرمانی کرد مرا، پس هر آینه تو آمرزندهٔ مهربانی. ای پروردگار ما، هر آینه من ساکن ساختم بعضی از اولاد خود را به وادی بی‌زراعت نزدیک خانهٔ محترم تو. ای پروردگار ما تا برپا دارند نماز را،

← می آمدند مانع شوند. ولی آن حضرت در مدت محاصره، در تبلیغ اسلام به قبایل عرب که به مکه می آمدند تلاش زیاد می‌کرد. در سال دهم بعثت در مورد این پیمان میان کافران قریش اختلاف افتاد و خواستند که آن را نقض نمایند و چون پیمان‌نامه را برداشتند دیدند که آن را موریانه خورده است بجز جای نام خدا.

پس بگردان دلهایی چند را از مردمان رغبت‌کننده به سوی ایشان و روزی ده ایشان را از میوه‌ها تا بُود که ایشان سپاسگزاری کنند. (ابراهیم: ۳۷)

٤٧- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:

﴿جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۹۷].

باب- ۴۷
فرمودهٔ خدای تعالی

«گردانید خدای تعالی کعبه را که خانهٔ بزرگوار است سبب انتظام امور مردمان و ماه حرام را، و قربانی را و آنچه در گردنش قلاده اندازند. این بیان برای آنست که تا بدانید که خدا می‌داند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و تا بدانید که خدا به همه‌چیز داناست (المائده: ۹۷)

۱۵۹۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ سَعْدٍ: عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». [انظر: ۱۵۹۶. أخرجه مسلم: ۲۹۰۹].

۱۵۹۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ذُوسُوَیْقَتَیْن، که از حبشه است؛ کعبه را خراب خواهد کرد».[1]

۱۵۹۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا.

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللّٰهِ، هُوَ ابْنُ الْمُبَارَكِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفْرَضَ رَمَضَانُ وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرُ فِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللّٰهُ رَمَضَانَ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ». [انظر: ۱۸۹۳، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲، ۳۸۳۱، ٤٥٠٢، ٤٥٠٤. أخرجه مسلم: ۱۱۲۵]

۱۵۹۲- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: مردم روز عاشورا را قبل از آنکه رمضان فرض گردد، روزه می‌گرفتند. و این همان روزی بود که کعبه در آن روز پوش می‌شد، و چون خداوند روزهٔ رمضان را فرض گردانید، رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که می‌خواهد (روزه محرم را) روزه بگیرد، روزه بگیرد و کسی که می‌خواهد آن را ترک کند، ترک کند.

۱-ذوسُوَیْقَتَین یعنی کسی که دارای ساقهای باریک است.

١٥٩٣ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الْحَجَّاجِ بْنِ حَجَّاجٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي عُتْبَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَيُحَجَّنَّ الْبَيْتُ وَلَيُعْتَمَرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ» .

تَابَعَهُ أَبَانُ وَعِمْرَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ .

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لا يُحَجَّ الْبَيْتُ» . وَالأَوَّلُ أَكْثَرُ .

سَمِعَ قَتَادَةُ عَبْدَاللَّهِ ، وَعَبْدُاللَّهِ أَبَا سَعِيدٍ .

۱۵۹۳- از ابوسعیدخُدری رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «پس از خروج یأجوج و مأجوج، حج و عمره گزارده می‌شود.»[۱] متابعت کرده است (عبدالله‌بن‌ابی‌عُتبه را) اِبان و عِمران از قَتاده. و عبدالرحمن به روایتی از شعبه گفته است: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه حج خانهٔ کعبه گزارده نشود.» (یعنی حج متروک گردد). امام بخاری می‌گوید: روایت اول، بیشتر است.

قَتاده، از عبدالله‌بن‌ابی‌عُتبه شنیده و عبدالله از ابوسعید خدری شنیده است.

٤٨ -بَاب: كِسْوَةِ الْكَعْبَةِ

باب- ۴۸
جامه پوشانیدن کعبه

١٥٩٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا وَاصِلٌ الأَحْدَبُ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : جِئْتُ إِلَى شَيْبَةَ .

وحَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ وَاصِلٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : جَلَسْتُ مَعَ شَيْبَةَ عَلَى الْكُرْسِيِّ فِي الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : لَقَدْ جَلَسَ هَذَا الْمَجْلِسَ عُمَرُ ﷺ ، فَقَالَ : لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لا أَدَعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَلا بَيْضَاءَ إِلا قَسَمْتُهُ . قُلْتُ : إِنَّ صَاحِبَيْكَ لَمْ يَفْعَلا ، قَالَ : هُمَا الْمَرْآنِ أَقْتَدِي بِهِمَا .

[انظر: ۷۲۷۵]

۱۵۹۴- از ابووائل روایت است که گفت: باری با شیبه در داخل کعبه بر کرسی (صندلی= چوکی) نشسته بودم. شَیبه گفت: همانا عمر رضی‌الله‌عنه در همین جا نشسته بود و گفت: به تحقیق قصد آن کرده‌ام که در داخل کعبه زرد و سفید (طلا و نقره) را نگذارم مگر آنکه آن را تقسیم کنم. من گفتم: همانا دو یار تو (قبل از تو) این کار را نکرده‌اند. وی گفت: آن دو، مردانی‌اند که من از ایشان پیروی می‌کنم.[۲]

۱-یعنی با خروج یأجوج و مأجوج، حج و عمره گزارده می‌شود. و یأجوج و مأجوج نام قومی است، از اسماء عجمی و آنها نزدیک به قیامت خروج می‌کنند. (تیسیرالقاری)

۲-مراد از آن دو یار، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ابوبکر رضی‌الله‌عنه است. مردم در آن زمان بطور نذر مالی به کعبه می‌فرستادند و آنچه از احتیاج زاید بود به داخل کعبه ذخیره می‌کردند. کرمانی گفته است که هدایا را در صندوق می‌انداختند و دربانان کعبه میان خود تقسیم می‌کردند و عمر رضی‌الله‌عنه خواست که آن را میان مسلمانان تقسیم کند. (تیسیرالقاری)

٤٩ -: بَاب هَدْمِ الْكَعْبَةِ

قالتْ: عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا: قال النَّبِيُّ ﷺ: «يَغْزُو جَيْشٌ الْكَعْبَةَ، فَيُخْسَفُ بِهِمْ». [راجع: ٢١١٨].

١٥٩٥ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ الأَخْنَس: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «كَأَنِّي بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ، يَقْلَعُهَا حَجَرًا حَجَرًا».

١٥٩٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْر: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَاب، عَنْ سَعِيد بْنِ الْمُسَيَّب، أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». [راجع: ١٥٩١. أخرجه مسلم: ٢٩٠٩].

باب- ۴۹ انهدام کعبه

عایشه رضی‌الله‌عنها گفت که پیامبر ﷺ فرمود: «لشکری بر کعبه حمله می‌کند و آن لشکر در زمین فرو برده می‌شود.»

۱۵۹۵- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «گویی همین اکنون به سوی آن مرد سیاه افحج[1] می‌نگرم که سنگ سنگ کعبه را برمی‌کند.»

۱۵۹۶- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ذُوسُوَیْقَتَین، از حبشه کعبه را خراب می‌کند.»

٥٠ - بَاب: مَا ذُكِرَ فِي الْحَجَرِ الأَسْوَد

١٥٩٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِير: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَابِسِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنْ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْه: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الأَسْوَد فَقَبَّلَهُ، فَقَال: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لا تَضُرُّ وَلا تَنْفَعُ، وَلَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. [انظر: ١٦٠٥، ١٦١٠. أخرجه مسلم: ١٢٧٠].

باب- ۵۰
آنچه دربارۀ حجرالاسود گفته شده است

۱۵۹۷- از عابس‌بن‌ربیعه روایت است که گفت: عمر رضی‌الله‌عنه به سوی حجرالاسود آمد و آن را بوسید و سپس گفت: «همانا می‌دانم که تو سنگی هستی که نه از تو زیانی می‌رسد و نه نفعی، و اگر نمی‌دیدم که رسول‌الله ﷺ تو را می‌بوسید، من نمی‌بوسیدم.»

۱-افحج، کسی است که در رفتار، جلو پاها را نزدیک بگذارد و پاشنه‌ها را دور.

۵۱ -بَاب: إغلاقِ البَيْتِ، وَيُصَلِّي فِي أيِّ نَوَاحِي البَيْتِ شَاءَ

۱۵۹۸ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ شِهَاب، عَنْ سَالِم، عَنْ أبِيهِ، أنَّهُ قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ البَيْتَ، هُوَ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْد وَبِلالٌ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ، فَأَغْلَقُوا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا فَتَحُوا، كُنْتُ أوَّلَ مَنْ وَلَجَ، فَلَقِيتُ بِلالاً، فَسَأَلْتُهُ: هَلْ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، بَيْنَ العَمُودَيْنِ اليَمَانِيَيْنِ [راجع: ۳۹۷. اخرجه مسلم: ۱۳۲۹].

باب۵۱
بستن دروازۀ کعبه و نمازگزاردن در هر جای خانه که بخواهد

۱۵۹۸- از سالم روایت است که پدرش (ابن‌عمر رضی الله عنه) گفت: رسول‌الله ﷺ به خانۀ کعبه درآمد، و اُسامه‌بن‌یزید و بلال و عثمان‌بن‌طلحه نیز درآمدند و دروازه را بر خود بستند، و وقتی دروازه را گشودند، من نخستین کسی بودم که به کعبه درآمدم و با بلال روبرو شدم و از او سؤال کردم که: آیا رسول‌الله ﷺ در کعبه نماز گزارد؟ گفت: آری. در میان دو ستون یمانی (یعنی پشت به دروازۀ کعبه).

۵۲ -بَاب: الصَّلاةِ فِي الكَعْبَةِ

۱۵۹۹ - حَدَّثَنَا أحْمَدُ بْنُ مُحَمَّد: أخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ، أخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِع، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أنَّهُ كَانَ إذَا دَخَلَ الكَعْبَةَ، مَشَى قِبَلَ الوَجْهِ حِينَ يَدْخُلُ، وَيَجْعَلُ البَابَ قِبَلَ الظَّهْرِ، يَمْشِي حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الجِدَارِ الَّذِي قِبَلَ وَجْهِهِ قَرِيبًا مِنْ ثَلاثِ أذْرُع، فَيُصَلِّي، يَتَوَخَّى المَكَانَ الَّذِي أخْبَرَهُ بِلالٌ: أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى فِيهِ، وَلَيْسَ عَلَى أحَد بَأْسٌ أنْ يُصَلِّيَ فِي أيِّ نَوَاحِي البَيْتِ شَاءَ. [راجع: ۳۹۷. اخرجه مسلم: ۱۳۲۹ باختلاف].

باب- ۵۲
نماز در کعبه.

۱۵۹۹- از نافع روایت است که گفت: هر وقت که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما داخل کعبه می‌شد، با ورود به خانه، روبرو می‌رفت و دروازۀ کعبه را پس پشت قرار می‌داد و می‌رفت تا آنکه میان او و دیوار پیش روی او، نزدیک به سه گز مسافت می‌ماند و در آنجا نماز می‌گزارد، و قصد وی همان جایی بود که بلال او را خبر داده بود که رسول‌الله ﷺ در آن نماز گزارده است.

(نافع می‌گوید:) بر کسی باکی نیست که در هر جای خانه که بخواهد، نماز بگزارد.

٥٣ - بَاب: مَنْ لَمْ يَدْخُلِ الْكَعْبَةَ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَحُجُّ كَثِيرًا وَلَا يَدْخُلُ.

١٦٠٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِد، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَعْبَةَ؟ قَالَ: لَا [انظر: ١٧٩١، ٤١٨٨، ٤٢٥٥].

باب- ۵۳
کسی که به خانۀ کعبه داخل نمی‌شود و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما زیاد حج می‌گزارد، لیکن به کعبه داخل نمی‌شد.

۱۶۰۰- از اسماعیل‌بن‌ابی‌خالد روایت است که عبدالله‌بن‌ابی اوفی گفت: رسول‌الله ﷺ عمره کرد و بر کعبه طواف نمود و در عقب مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد و با آن حضرت شخصی بود که در حال نماز او را از مردم سُتره می‌کرد (مانع آن می‌شد که کسی از پیشروی‌شان بگذرد). مردی به ابن‌ابی‌اوفی گفت: آیا رسول‌الله ﷺ به کعبه داخل شد؟ گفت: نِی.

٥٤ - بَاب: مَنْ كَبَّرَ فِي نَوَاحِي الْكَعْبَةِ

١٦٠١- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ، أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ وَفِيهِ الْآلِهَةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامُ، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ». فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ، وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ. [راجع: ٣٩٨. أخرجه مسلم: ١٣٣١ مختصراً آخره].

باب- ۵۴
کسی که در اطراف کعبه تکبیر بگوید

۱۶۰۱- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: آنگاه که رسول‌الله ﷺ وارد مکه شد، از درآمدن به کعبه که در آن بُتها بود ابا ورزید، و امر کرد، و آنها بیرون آورده شدند. و صورت ابراهیم و اسماعیل راکه در دستهایشان تیرهای فال وبد بیرون آوردند. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «خداوند مشرکان را بکشد، به خدا سوگند، همانا می‌دانستند که ابراهیم و اسماعیل هرگز با تیرها فال نمی‌گرفتند.» سپس آن حضرت به خانۀ کعبه درآمد و در اطراف آن تکبیر گفت و در آنجا نماز نگزارد.

٥٥ - بَاب: كَيْفَ كَانَ بَدْءُ الرَّمَلِ

١٦٠٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَّى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ الثَّلَاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعْهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِبْقَاءُ عَلَيْهِمْ. [انظر: ٤٢٥٦، ١٦٤٩، ٤٢٥٧، أخرجه مسلم: ١٢٦٦ بزيادة].

باب- ۵۵
رمل چگونه آغاز شد[1]

۱۶۰۲- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ و اصحاب وی به مکه آمدند. مشرکان گفتند: گروهی آمده‌اند که تبِ یثرب ایشان را سست و ناتوان کرده است. پیامبر ﷺ به یاران خویش گفت که در سه شوط (دَور) نخستین طواف، رَمَل کنند و میان هر دو رکن (رکن یمانی و رکنی مه حجرالاسود در آنست) بطور عادی راه بروند. و آن حضرت را چیزی مانع نشد که امر کند در همه شوطها رمل کنند، بجز شفقت و مهربانی (برامت).

٥٦ - بَاب: اسْتِلَامِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ

أَوَّلَ مَا يَطُوفُ، وَيَرْمُلُ ثَلَاثًا

١٦٠٣ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، إِذَا اسْتَلَمَ الرُّكْنَ الْأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ: يَخُبُّ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ. [انظر: ١٦٠٤، ١٦١٦، ١٦١٧، ١٦٤٤، أخرجه مسلم: ١٢٦١].

باب- ۵۶
استلام حجرالاسود هنگام رسیدن به مکه[2] در نخستین طوافی که می‌کند و رمل در سه دور اول طواف

۱۶۰۳- از سالم روایت است که پدر وی رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌الله ﷺ را زمانی که به مکه آمد، دیدم که در نخستین طوافی که کرد، حجرالاسود را بوسید و در سه طواف از جملهٔ هفت طواف، رمل کرد.

۱-رمل، به معنی شتافتن و دویدن متوسط و جنبانیدن هر دو دوش است و خاص برای مردان است نه برای زنان و هدف از آن قدرت‌نمایی بوده است و در سه دور اول طواف اجرا می‌شود. نزد حنفیه جنباندن دستها است، و نزد شافعیه شتاب رفتن و یا نزدیک به هم زدن گامها است.

۲-استلام، باکف دست مسح کردن و بوسیدن است.

٥٧ - بَاب: الرَّمَلِ فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ

باب- ۵۷
رمل در حج و عُمره

١٦٠٤ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: حَدَّثَنَا سُرَيْجُ ابْنُ النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَعَى النَّبِيُّ ﷺ ثَلَاثَةَ أَشْوَاطٍ، وَمَشَى أَرْبَعَةً، فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ.

تَابَعَهُ اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي كَثِيرُ بْنُ فَرْقَدٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٦٠٣. أخرجه مسلم: ١٢٦١].

۱۶۰۴- از ابن‌عمررضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ سعی کرد (تند رفت) در سه شوطه و در چهار شوطه دیگر مشی کرد (به حالت عادی راه رفت.) متابعت کرده است (سُرَیج را) لیث و گفته است: کثیربن‌فرقد از نافع، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما، از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

١٦٠٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ لِلرُّكْنِ: أَمَا وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَلَمَكَ مَا اسْتَلَمْتُكَ، فَاسْتَلَمَهُ، ثُمَّ قَالَ: فَمَا لَنَا وَلِلرَّمَلِ، إِنَّمَا كُنَّا رَاءَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ، وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَتْرُكَهُ. [راجع: ١٥٩٧. أخرجه مسلم: ١٢٧٠].

۱۶۰۵- از زیدبن‌اسلم روایت است که پدر وی گفت: عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه، رکن (حجرالاسود) را خطاب کرد و گفت: اما به خدا سوگند، می‌دانم که تو سنگی هستی، که نه زیانی می‌رسانی و نه نفعی، و هرگاه نمی‌دیدم که پیامبر ﷺ تو را بوسیده است، من تو را نمی‌بوسیدم. و آن را بوسید و سپس گفت: ما را با رَمْل، چه کار است؟ همانا ما (نیرومندی خویش را) به مشرکین نشان می‌دادیم و همانا خداوند آنها را هلاک گردانید. سپس گفت: رَمْل چیزی است که پیامبر ﷺ آن را انجام داده و ما دوست نداریم که آن را ترک کنیم.

١٦٠٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلَامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ، فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ، مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَلِمُهُمَا.

قُلْتُ لِنَافِعٍ: أَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَمْشِي بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ؟ قَالَ: إِنَّمَا كَانَ يَمْشِي لِيَكُونَ أَيْسَرَ لِاسْتِلَامِهِ. [انظر: ١٦١١ ح. أخرجه مسلم ١٢٦٨].

۱۶۰۶- از عُبَیدالله، از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: من هرگز استلام این دو رکن (حجرالاسود، و رکن یمانی) را ترک نکردم، چه در حال ازدحام و چه بدون ازدحام. زیرا پیامبر ﷺ را دیده بودم که آن دو رکن را استلام می‌کرد.

عُبیدالله می‌گوید: به نافع گفتم: آیا ابن‌عُمر میان این دو رکن [به حالت عادی راه] می‌رفت)؟ وی گفت: همانا بدان سبب به حالت عادی می‌رفت که استلام را بر خود آسان گرداند.

٥٨ - بَاب: اسْتِلامِ الرُّكْنِ بِالْمِحْجَنِ

١٦٠٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ وَيَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالا: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِحْجَنٍ.

تَابَعَهُ الدَّرَاوَرْدِيُّ، عَنِ ابْنِ أَخِي الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَمِّهِ.
[انظر: ١٦١٢ع، ١٦١٣ع، ١٦٣٢ع، ٥٢٩٣ر، وانظر في الصلاة، باب: ٧٨. أخرجه مسلم: ١٢٧٢].

باب- ۵۸
استلام حجرالاسود توسط چوب خمیده

۱۶۰۷- از عبدالله‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در حجة‌الوداع بر شتر سوار بود و طواف می‌کرد و با چوب خمیده استلام می‌کرد. متابعت کرده است (یونس را) دَراوَردِی، از پسر برادر زهری، از عم خود (زهری).

٥٩ - بَاب: مَنْ لَمْ يَسْتَلِمْ إِلا الرُّكْنَيْنِ الْيَمَانِيَيْنِ

١٦٠٨ - وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي الشَّعْثَاءِ أَنَّهُ قَالَ: وَمَنْ يَتَّقِي شَيْئًا مِنَ الْبَيْتِ؟ وَكَانَ مُعَاوِيَةُ يَسْتَلِمُ الأَرْكَانَ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: إِنَّهُ لا يُسْتَلَمُ هَذَانِ الرُّكْنَانِ، فَقَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْبَيْتِ مَهْجُورًا. وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه يَسْتَلِمُهُنَّ كُلَّهُنَّ.

١٦٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه قَالَ: لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَلِمُ مِنَ الْبَيْتِ إِلا الرُّكْنَيْنِ الْيَمَانِيَيْنِ. [راجع: ١٦٦. أخرجه مسلم: ١١٨٧، مطولاً. أخرجه مسلم ١٢٦٧].

باب- ۵۹
کسی که بجز دو رکن یمانی را استلام نکرد[1]

۱۶۰۸- از ابوشعثاء روایت است که گفت: کیست که چیزی را از (استلام) کعبه را پرهیز می‌کند؟ و معاویه همه رکنهای کعبه استلام می‌کرد. ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما به او گفت: این دو رکن (شامی و عراقی) استلام نمی‌شوند. وی گفت: هیچ چیزی از کعبه متروک نیست. و ابن‌زبیر رضی‌الله‌عنهما همه رکنهای کعبه را استلام می‌کرد.

۱۶۰۹- از سالم‌بن‌عبدالله روایت است که پدر وی (ابن‌عمر) -رضی‌الله‌عنهما- گفت: من ندیده‌ام که پیامبر ﷺ از کعبه استلام کند، بجز همان دو رکن یمانی را.

۱-کعبه دارای چهار ستون است که هر یک را رکن گویند. دو رکن یمانی همان است که حجرالاسود در آن است و رکن محاذی آن. دو رکن دیگر بنام رکن عراقی و شامی، یا هر دو را شامی خوانند.

٦٠ - بَاب: تَقْبِيلِ الْحَجَرِ

١٦١٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا وَرْقَاءُ: أَخْبَرَنَا زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ. رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَبَّلَ الْحَجَرَ، وَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبَّلَكَ مَا قَبَّلْتُكَ. [راجع: ١٥٩٧. أخرجه مسلم: ١٢٧٠].

١٦١١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَرَبِيٍّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ اسْتِلَامِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. قَالَ: قُلْتُ: «أَرَأَيْتَ» إِنْ زُحِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ؟ قَالَ: اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. [راجع: ١٦٠٦. أخرجه مسلم: ١٢٦٨، باختلاف].

باب- ۶۰
بوسیدن حجرالاسود

۱۶۱۰- از زیدبن‌اسلم روایت است که پدرش گفت: عمربن‌خطاب ﷺ را دیدم که حجرالاسود را بوسید و گفت: اگر نمی‌دیدم که رسول‌الله ﷺ تو را بوسید، من تو را نمی‌بوسیدم.

۱۶۱۱- زُبیربن‌عربی گفته است: مردی از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ استلام حجرالاسود پرسید. وی گفت: رسول‌الله ﷺ را دیدم که آن را استلام می‌کرد و می‌بوسید.

آن مرد گفت: او را گفتم: «چه حکم می‌کنی، اگر در ازدحام گرفتار شوم، و چه حکم می‌کنی اگر در رسیدن بدان مغلوب گردم؟[1]

ابن‌عمر گفت: سخن خود را «چه حکم می‌کنی» در (شهر خود) یمن بگذار، من (به تو گفتم) که رسول‌الله ﷺ را دیدم که آن را استلام می‌کرد و می‌بوسید.

٦١ - بَاب: مَنْ أَشَارَ إِلَى الرُّكْنِ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ

١٦١٢ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَيْتِ عَلَى بَعِيرٍ، كُلَّمَا أَتَى عَلَى الرُّكْنِ أَشَارَ إِلَيْهِ. [راجع: ١٦٠٧. أخرجه مسلم: ١٢٧٢ باختلاف].

باب- ۶۱
کسی که با رسیدن به حجرالاسود بدان اشاره کند

۱۶۱۲- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: پیامبر ﷺ کعبه را به سواری شتر طواف کرد و هر بار که به سوی رکن می‌آمد، به سوی آن اشاره می‌کرد.

۱-حنیفه گفته‌اند که اگر بوسه بر لب میسر نشود، هر دو دست را به حجرالاسود نهد و بوسه دهد و اگر آن هم میسر نشود، عصا بر آن نهد و بوسه دهد و اگر آن هم میسر نشود، هر دو دست را تا بناگوش بردارد و باطن دستها را به جانب حجر کرده و اشارتی بر آن بکند (تیسیرالقاری)

٦٢ - بَاب: التَّكْبِيرِ عِنْدَ الرُّكْنِ

١٦١٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَيْتِ عَلَى بَعِيرٍ، كُلَّمَا أَتَى الرُّكْنَ أَشَارَ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ كَانَ عِنْدَهُ وَكَبَّرَ. [راجع: ١٦٠٧. أخرجه مسلم: ١٢٧٢، باختلاف].

تَابَعَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ.

باب-۶۲
گفتن تکبیر در برابر رکن (حجرالاسود)

۱۶۱۳- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ کعبه را به سواری شتر طواف کرد و هر بار که به رکن می‌آمد، با چیزی که نزد وی بود بدان اشاره می‌کرد و تکبیر می‌گفت.

متابعت کرده است (خالدبن‌عبدالله را) ابراهیم‌بن‌طهمان، از خالدالحذّاء.

٦٣ - باب: مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ إِذَا قَدِمَ مَكَّةَ،

قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهِ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا.

١٦١٤، ١٦١٥ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: ذَكَرْتُ لِعُرْوَةَ، قَالَ: فَأَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ - حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ - أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً. ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: مِثْلَهُ. ثُمَّ حَجَجْتُ مَعَ أَبِي الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَأَوَّلُ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوَافُ. ثُمَّ رَأَيْتُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ يَفْعَلُونَهُ، وَقَدْ أَخْبَرَتْنِي أُمِّي: أَنَّهَا أَهَلَّتْ هِيَ وَأُخْتُهَا وَالزُّبَيْرُ، وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ، بِعُمْرَةٍ، فَلَمَّا مَسَحُوا الرُّكْنَ حَلُّوا. [الحديث: ١٦١٤، انظر: ١٦٤١ط] [الحديث: ١٦١٥، انظر: ١٦٤٢ط، ١٧٩٦ط. أخرجه مسلم: ١٢٣٠، مطولاً].

باب -۶۳
کسی که با رسیدن به مکه، کعبه را طواف کند

پیش از آنکه به خانهٔ خویش مراجعت کند و سپس دو رکعت (سنّت طواف) بگزارد و سپس به سوی کوه صفا برود.

۱۶۱۵،۱۶۱۴- از محمدبن‌عبدالرحمن روایت است که گفت: از عروه (دربارهٔ کسی که به مکه می‌آید) سؤال کردم. وی گفت: عایشه رضی‌الله‌عنها به من خبر داده است که: اولین کاری که بدان آغاز کرد -هنگامی که پیامبر ﷺ به مکه آمد- آن بود که وضو کرد و سپس کعبه را طواف کرد، سپس (این عمل آن حضرت) عمره نبود.[1] پس از آن ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما، مانند وی حج کردند.

(عُروه می‌گوید) سپس من با پدر خود زبیر رضی‌الله‌عنه حج کردم. وی اولین کاری که بدان آغاز کرد طواف کعبه بود و پس از آن مهاجرین و انصار را دیدم که چنان می‌کردند. و همانا مادرم (اسماء بنت ابوبکر)

۱-یعنی فسخ حج به عمره و برآمدن از احرام نبود، بلکه حج قران بود؛ زیرا آن حضرت با رسیدن به مکه اعمال عمره را انجام داد و بر احرام خود مستمر ماند و در وقت حج اعمال حج نمود و بعد از آن احرام بیرون آمد (شرح شیخ‌الاسلام)

به من خبر داده است که: وی و خواهر او و زبَیر و فلان و فلان اِحرام عمره بسته بودند و آنگاه که حجرالاسود را مسح کردند (و میان صفا و مروه سعی نمودند) از احرام بیرون آمدند.

١٦١٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ أَنَسٌ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا طَافَ، فِي الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ، أَوَّلَ مَا يَقْدَمُ سَعَى ثَلاثَةَ أَطْوَافٍ، وَمَشَى أَرْبَعَةً، ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. [راجع: ١٦٠٣. اخرجه مسلم: ١٢٦١].

۱۶۱۶- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا رسول‌الله ﷺ هنگامی که طواف حج و عمره کرد، در اول زمان قدوم خود، در سه دَور طواف سَعی کرد (تند رفت) و در چهار دور دیگر مَشی کرد (به حالت عادی رفت) و سپس دو رکعت نماز گزارد و بعد میان صفا و مروه طواف کرد.

١٦١٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ الطَّوَافَ الأَوَّلَ، يَخُبُّ ثَلاثَةَ أَطْوَافٍ، وَيَمْشِي أَرْبَعَةً، وَأَنَّهُ كَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ، إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. [راجع: ١٦٠٣. أخرجه مسلم: ١٢٦١].

۱۶۱۷- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا پیامبر ﷺ هنگامی که خانهٔ کعبه را در اول زمان قدوم خود طواف می‌کرد، در سه دور اول با رفتاری تند حرکت می‌کرد و در چهار دور دیگر مشی می‌کرد و در طواف میان صفا و مروه در محل جریان آب می‌دوید.

٦٤ - بَاب: طَوَافِ النِّسَاءِ مَعَ الرِّجَالِ

باب- ۶۴ طواف زنان با مردان

١٦١٨ - وَقَالَ لِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ قَالَ: ابْنُ جُرَيْجٍ أَخْبَرَنَا قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: إِذْ مَنَعَ ابْنُ هِشَامٍ النِّسَاءَ الطَّوَافَ مَعَ الرِّجَالِ، قَالَ: كَيْفَ يَمْنَعُهُنَّ، وَقَدْ طَافَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ الرِّجَالِ؟ قُلْتُ: أَبَعْدَ الْحِجَابِ أَوْ قَبْلُ؟ قَالَ: إِي لَعَمْرِي، لَقَدْ أَدْرَكْتُهُ بَعْدَ الْحِجَابِ. قُلْتُ: كَيْفَ يُخَالِطْنَ الرِّجَالَ؟ قَالَ: لَمْ يَكُنَّ يُخَالِطْنَ، كَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَطُوفُ حَجْرَةً مِنَ الرِّجَالِ، لا تُخَالِطُهُمْ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: انْطَلِقِي نَسْتَلِمْ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ،

۱۶۱۸- ابن جُرَیج گفته است: عطاء به من خبر داد که چون ابن‌هشام[1] طواف زنان را با مردان منع کرد، عطاء به او گفت: چگونه زنان را منع می‌کنی؟ همانا زنان پیامبر ﷺ با مردان طواف کرده‌اند.
(ابن‌جُرَیج می‌گوید) من به عطاء گفتم که آیا طواف زنان آن حضرت با مردان بعد از نزول آیهٔ حجاب بوده است یا قبل از آن؟ عطاء گفت: بجان خودم، که آن را بعد از نزول حجاب دیده‌ام. به عطاء گفتم: چگونه زنان با مردان آمیخته می‌شدند؟ وی گفت:

۱-ابن‌هشام، امیر مکه در زمان هشام‌بن‌عبدالملک بود.

قالت: عَنْك، وَأَبَتْ، وكُن يَخرُجنَ مُتَنَكِّرات بالليل، فَيَطُفْنَ مَعَ الرِّجَال، وَلَكِنَّهُنَّ كُنَّ إذا دَخَلنَ البَيتَ، قُمْنَ حَتَّى يَدْخُلنَ، وأُخرِجَ الرِّجَالُ.

وكُنتُ آتي عَائشَةَ أنا وعُبَيدُ بنُ عُمَير، وهِيَ مُجَاوِرةٌ في جَوفِ ثَبِير، قُلتُ: وَمَا حِجَابُهَا؟ قَالَ: هِيَ في قُبَّةٍ تُركيَّةٍ، لَهَا غِشَاءٌ، وَمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَهَا غَيرُ ذَلكَ، وَرَأيتُ عَلَيهَا دِرعًا مُوَرَّدًا.

زنان با مردان آمیخته نمی‌شدند و عایشه رضی‌الله‌عنها جدا از مردان طواف می‌کرد و با آنها یکجا نمی‌شد. چنانکه زنی به او گفت: ای امّ‌المؤمنین بیا برویم تا حجرالاسود را ببوسیم. وی گفت: تو برو، ولیکن او خود از رفتن ابا ورزید. و زنان آن حضرت، شب هنگام بطور پوشیده و ناشناخته بیرون می‌رفتند و با مردان یکجا طواف می‌کردند و چون می‌خواستند به خانهٔ کعبه درآیند، انتظار می‌کشیدند تا مردها از آنجا بیرون آیند.

(عطاء می‌گوید) من و عُبَیدبن‌عُمَیر نزد عایشه رفتیم و او در موضع جَوف ثبیر بود. به عطاء گفتم: حجاب وی چه بود؟ گفت: وی در خیمهٔ کوچکی بود که دارای پرده‌ای بود و بجز همان پرده میان ما و او چیزی دیگر نبود و پیراهن او را دیدم که سرخ‌گون بود.

١٦١٩ - حَدَّثَنَا إسمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا مَالكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِالرَّحمَنِ بنِ نَوفَلٍ، عَنْ عُروَةَ بنِ الزُّبَيرِ، عَنْ زَينَبَ بنتِ أبي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنهَا، زَوجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: شَكَوتُ إلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أنِّي أشتَكِي، فَقَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأنتِ رَاكِبَةٌ». فَطُفْتُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَئذٍ يُصَلِّي إلَى جَنبِ البَيتِ، وَهُوَ يَقرَأُ: «وَالطُّورِ. وكِتَابٍ مَسْطُورٍ». [راجع: ٤٦٤. أخرجه مسلم: ١٢٧٦ بدون ذكر «الصبح»].

۱۶۱۹- از اُم‌سلمه - همسر پیامبر ﷺ - روایت است که گفت: من از مریضی خود به رسول‌الله علیه‌وسلم شکایت کردم. آن حضرت فرمود: «از عقب مردان و سواره طواف کن». من از عقب مردم طواف کردم در حالی که رسول‌الله ﷺ در آن هنگام درکنار کعبه نماز می‌گزارد و سورهٔ «والطّور و کتابٍ مسطور» را می‌خواند.

٦٥ - بَاب: الْكَلامِ فِي الطَّوَافِ

باب- ۶۵
سخن زدن در طواف

١٦٢٠ - حَدَّثَنَا إبرَاهِيمُ بنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أنَّ ابنَ جُرَيجٍ أخبَرَهُم قَالَ: أخبَرَنِي سُلَيمَانُ الأحوَلُ: أنَّ طَاوُسًا أخبَرَهُ، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا: أنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالكَعبَةِ بِإنسَانٍ، رَبَطَ يَدَهُ إلَى إنسَانٍ، بِسَيرٍ أو

۱۶۲۰- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در وقت طواف کعبه بر کسی گذشت که دست خود را به وسیلهٔ بند چرمی یا ریسمان یا چیزی دیگر به کس دیگری بسته بود.

بخَيْط أَوْ بشَيْءٍ غَيْرِ ذَلكَ، فَقَطَعَهُ النَّبيُّ ﷺ بيَده، ثُمَّ قال: «قُدْهُ بيَده». [انظر: ۱۶۲۱، ۶۷۰۲، ۶۷۰۳]

پیامبر ﷺ آن را با دست خویش قطع نمود و گفت: «با دست خویش او را به دنبال خود بکشان.»

٦٦ - بَاب: إِذَا رَأَى سَيْرًا أَوْ شَيْئًا يُكْرَهُ فِي الطَّوَافِ قَطَعَهُ

باب- ۶۶ اگر کسی در وقت طواف تسمه و یا چیزی ناخوشایند ببیند، آن را قطع کند

١٦٢١ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ، بِزِمَامٍ أَوْ غَيْرِهِ، فَقَطَعَهُ. [راجع: ١٦٢٠].

۱۶۲۱- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ مردی را دید که با مهار یا چیزی دیگر (کعبه را طواف می‌کند). آن حضرت آن را قطع کرد.

٦٧ - بَاب: لا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، وَلا يَحُجُّ مُشْرِكٌ

باب- ۶۷ کسی که برهنه است کعبه را طواف نکند و مشرک حج نکند

١٦٢٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: قَالَ يُونُسُ: قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ، بَعَثَهُ -فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ- يَوْمَ النَّحْرِ، فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ: أَلا، لا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. [راجع: ٣٦٩. أخرجه مسلم: ١٣٤٧].

۱۶۲۲- از ابوهریره ؓ روایت است که گفت: ابوبکر صدیق ؓ در آن حجی که رسول‌الله ﷺ او را امیر گردانیده بود، و آن قبل از حجة‌الوداع بود، ابوهریره را با گروهی در روز نحر فرستاد که مردم را آگاه گردانند که: هیچ مشرکی پس از امسال حج نکند و هیچ برهنه‌ای بر کعبه طواف ننماید.[1]

٦٨ - بَاب: إِذَا وَقَفَ فِي الطَّوَافِ

باب- ۶۸ اگر کسی طواف را متوقف سازد

وَقَالَ عَطَاءٌ: فِيمَنْ يَطُوفُ فَتُقَامُ الصَّلاةُ، أَوْ يُدْفَعُ عَنْ مَكَانِهِ: إِذَا سَلَّمَ يَرْجِعُ إِلَى حَيْثُ قُطِعَ عَلَيْهِ.

وَيُذْكَرُ نَحْوُهُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم.

و عطاء گفته است: اگر به هنگام طواف اقامت نماز گفته شود یا کسی از موضع طواف خویش دور کرده شود، آنگاه که نماز را سلام می‌دهد، به همان جایی بازگردد که طواف را قطع کرده بود (بقیهٔ طواف را کامل کند.)

۱- پیش از بر آن برخی از قبایل عرب برهنه طواف می‌کردند. مردان در روز و زنان در شب. و می‌گفتند، در جامه‌هایی که بدان گناه کرده‌ایم طواف نمی‌کنیم. تا آنکه این آیهٔ کریمه نازل شد: «إنماالمشرکون نجس فلا یقربوا المسجدالحرام.»

از ابن‌عمر و عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر رضی‌الله‌عنهم همانند این یادآوری شده است.

٦٩ - بَاب: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ لِسُبُوعِهِ رَكْعَتَيْنِ

باب- ۶۹
پیامبر ﷺ در هفت دَور طواف، دو رکعت نماز گزارد[1]

وَقَالَ نَافِعٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُصَلِّي لِكُلِّ سُبُوعٍ رَكْعَتَيْنِ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ: قُلْتُ لِلزُّهْرِيِّ: إِنَّ عَطَاءً يَقُولُ: تُجْزِئُهُ الْمَكْتُوبَةُ مِنْ رَكْعَتَيِ الطَّوَافِ؟ فَقَالَ: السُّنَّةُ أَفْضَلُ، لَمْ يَطُفِ النَّبِيُّ ﷺ سُبُوعًا قَطُّ إِلا صَلَّى رَكْعَتَيْنِ.

و نافع گفته است: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در هر هفت دَور طواف، دو رکعت نماز می‌گزارد. اسماعیل بن اُمیّه گفته است: به زُهری گفتم: عطاء می‌گفت: نماز فرض، دو رکعت طواف راکفایت می‌کند. وی گفت: پیروی از سنت بهتر است، و پیامبر ﷺ هرگز هفت دور طواف نکرده است مگر آن که در پی آن، دو رکعت نماز گزارده است.

١٦٢٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَأَلْنَا ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَيَقَعُ الرَّجُلُ عَلَى امْرَأَتِهِ فِي الْعُمْرَةِ، قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ؟ قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، ثُمَّ صَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَالَ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ إِسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ٢١]. راجع: ٣٩٥. أخرجه مسلم: ١٢٣٤]

۱۶۲۳- از سُفیان روایت است که عَمرو گفت: من از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما سؤال کردم که: آیا در زمان عمره رواست که مرد با زن خود مجامعت کند، قبل از آنکه میان صفا و مروه طواف کند؟ وی گفت: رسول‌الله ﷺ به مکه آمد و خانهٔ کعبه را هفت بار طواف کرد و سپس در عقب مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد و میان صفا و مروه طواف کرد. و سپس ابن‌عمر (این آیه را) خواند:
«همانا رسول‌الله ﷺ (در اعمال و اقوال) برای شما مقتدای نیک است» (الاحزاب: ۲۱)

١٦٢٤- قَالَ: وَسَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ: لا يَقْرَبُ امْرَأَتَهُ حَتَّى يَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. [راجع: ٣٩٦].

۱۶۲۴- (عمروبن دینار) گفت: من از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما (مسألهٔ مذکور را) پرسیدم. وی گفت: به زن خود نزدیک نشود تا آنکه میان صفا و مروه طواف (سعی) کند.

۱-دو رکعت نماز بعد از طواف نزد حنفیه و مالکیه واجب است. به دلیل آنکه آن حضرت و صحابه بدان مواظبت کرده‌اند. و نزد شافعیه سنت است. حنفیه و مالکیه می‌گویند: مواظبت یا عدم ترک یک بار از جانب آن حضرت، علامهٔ وجوب است (تیسیرالقاری).

٧٠ - بَاب: مَنْ لَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ،

وَلَمْ يَطُفْ حَتَّى يَخْرُجَ إِلَى عَرَفَةَ، وَيَرْجِعَ بَعْدَ الطَّوَافِ الأَوَّلِ.

١٦٢٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا فُضَيْلٌ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: أَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ. [راجع: ١٥٤٥].

باب- ۷۰
کسی به کعبه نزدیک نشود

و طواف (تطوع) نکند تا آنکه (در روز نهم ذی‌حجه) به سوی عرفات آید و بعد از طواف اول (طواف قدوم) باز گردد.

۱۶۲۵- از عبدالله‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ وارد مکه شد و طواف (قدوم) کرد و میان صفا و مروه سعی نمود، و پس از آن طوافی که کرده بود، به کعبه نزدیک نشد تا آنکه از عرفات بازگشت.

٧١ - بَاب: مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيِ الطَّوَافِ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ

وَصَلَّى عُمَرُ ﷺ خَارِجًا مِنَ الْحَرَمِ.

١٦٢٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ زَيْنَبَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ح.
[أخرجه مسلم: ١٢٧٦ باختلاف]

(ح) وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مَرْوَانَ، يَحْيَى ابْنُ أَبِي زَكَرِيَّا الْغَسَّانِيُّ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَهُوَ بِمَكَّةَ، وَأَرَادَ الْخُرُوجَ، وَلَمْ تَكُنْ أُمُّ سَلَمَةَ طَافَتْ بِالْبَيْتِ، وَأَرَادَتِ الْخُرُوجَ، فَقَالَ: لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُقِيمَتْ صَلَاةُ الصُّبْحِ فَطُوفِي عَلَى بَعِيرِكِ وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ». فَفَعَلَتْ ذَلِكَ، فَلَمْ تُصَلِّ حَتَّى خَرَجَتْ. [راجع: ٤٦٤. أخرجه مسلم: ١٢٧٦ باختلاف].

باب- ۷۱
کسی که دو رکعت طواف را خارج از مسجد گزارد و عمر ﷺ آن را خارج از حَرَم گزارد.

۱۶۲۶- از عُروه از زینب روایت است که اُم‌سلمة رضی‌الله‌عنها گفت: من (از مریضی خود) به رسول‌الله ﷺ شکایت کردم. (ح) از هِشام از عُروه روایت است که اُم‌سلمة رضی‌الله‌عنها - همسر پیامبر ﷺ - گفت: رسول‌الله ﷺ در مکه بود و قصد خروج از آنجا را داشت، و اُم‌سلمه (نسبت مریضی) کعبه را طواف نکرده بود و قصد برآمدن از آن را داشت. رسول‌الله ﷺ به او گفت: «آنگاه که اقامت نماز صبح گفته شود، به سواری شتر خود طواف کن و آن وقتی است که مردم نماز می‌خوانند.»
اُم‌سلمه چنان کرد و او دو رکعت نماز (طواف) را نگزارد تا آنکه از مسجد بیرون شد.

۷۲ - بَاب: مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيِ الطَّوَافِ خَلْفَ الْمَقَامِ

١٦٢٧ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَار قال: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الاحزاب: ۲۱]. [راجع: ۳۹۵. أخرجه مسلم: ۱۲۳۴].

باب- ۷۲
کسی که دو رکعت نماز طواف را در عقب مقام ابراهیم گزارد

۱۶۲۷- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ وارد مکه شد و هفت بار بر کعبه طواف کرد، و در عقب مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد و سپس به سوی صفا برآمد و همانا خدای تعالی گفته است: «همانا رسول‌الله (در اعمال و اقوال) برای شما مقتدای نیک است.» (الاحزاب: ۲۱)

۷۳ - بَاب: الطَّوَافِ بَعْدَ الصُّبْحِ وَالْعَصْرِ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُصَلِّي رَكْعَتَيِ الطَّوَافِ مَا لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ. وَطَافَ عُمَرُ بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، فَرَكِبَ حَتَّى صَلَّى الرَّكْعَتَيْنِ بِذِي طُوًى.

١٦٢٨ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ الْبَصْرِيُّ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ حَبِيبٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ نَاسًا طَافُوا بِالْبَيْتِ بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، ثُمَّ قَعَدُوا إِلَى الْمُذَكِّرِ، حَتَّى إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَامُوا يُصَلُّونَ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَعَدُوا، حَتَّى إِذَا كَانَتِ السَّاعَةُ الَّتِي تُكْرَهُ فِيهَا الصَّلَاةُ، قَامُوا يُصَلُّونَ.

١٦٢٩ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنِ الصَّلَاةِ: عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، وَعِنْدَ غُرُوبِهَا. [أخرجه مسلم: ۸۲۸].

١٦٣٠ - حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، هُوَ الزَّعْفَرَانِيُّ: حَدَّثَنَا عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ رُفَيْعٍ قَالَ: رَأَيْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَطُوفُ بَعْدَ

باب- ۷۳
طواف پس از نماز صبح و عصر

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما دو رکعت نماز طواف را پیش از طلوع آفتاب می‌گزارد. و عمر بعد از نماز صبح بر کعبه طواف کرد و سپس سوار شد تا آنکه دو رکعت نماز (طواف) را به «ذی‌طوی» گزارد.

۱۶۲۸- از عروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: گروهی از مردم پس از نماز صبح بر کعبه طواف کردند و سپس پای صحبت واعظ نشستند و آنگاه که آفتاب طلوع کرد، به نماز (طواف) ایستادند. عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: آنها تا زمانی نشستند که وقت کراهیت نماز گذشت و در آن وقت به نماز ایستادند.

۱۶۲۹- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که از نماز در وقت طلوع آفتاب و غروب آن، منع می‌کرد.

۱۶۳۰- از عبدالعزیزبن‌رُفیع روایت است که گفت: عبدالله‌بن‌زُبَیر رضی‌الله‌عنهما را دیدم که پس از نماز صبح طواف می‌کرد و دو رکعت نماز طواف را

الْفَجْرِ، وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ.

١٦٣١ - قال عَبْدُالْعَزِيز: وَرَأَيْتُ عَبْدَاللهِ بْنَ الزُّبَيْرِ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَيُخْبِرُ أَنَّ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا حَدَّثَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَدْخُلْ بَيْتَهَا إِلا صَلاهُمَا. [راجع: ٥٩٠. أخرجه مسلم: ٨٣٥].

(پیش از طلوع آفتاب) می‌گزارد.

۱۶۳۱- و عبدالعزیز گفت: عبدالله‌بن‌زبیر را دیدم که بعد از عصر، دو رکعت نماز می‌گزارد و خبر داده شده بود که عایشه رضی‌الله‌عنها به او گفته بود که: همانا پیامبر ﷺ به خانهٔ او نمی‌آمد، مگر آنکه آن دو رکعت را می‌گزارد.

٧٤ - بَاب: الْمَرِيضِ يَطُوفُ رَاكِبًا

باب- ۷۴ مریض سواره طواف کند

١٦٣٢ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ خَالِد الْحَذَّاء، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَافَ بِالْبَيْتِ، وَهُوَ عَلَى بَعِيرٍ، كُلَّمَا أَتَى عَلَى الرُّكْنِ أَشَارَ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ فِي يَدِهِ، وَكَبَّرَ. [راجع: ١٦٠٧. أخرجه مسلم: ١٢٧٢، باختلاف].

۱۶۳۲- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ بر کعبه طواف کرد در حالی که بر شتر سوار بود و هر باری که به رکن (حجرالاسود) می‌آمد، با چیزی که در دستش بود به سوی آن اشاره می‌کرد و تکبیر می‌گفت.

١٦٣٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّد بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ زَيْنَبَ ابْنَةِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قالتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي، فَقَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ». فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ، وَهُوَ يَقْرَأُ بِالطُّورِ. وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ. [راجع: ٤٦٤. أخرجه مسلم: ١٢٧٦].

۱۶۳۳- از اُم‌سلمه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ را آگاه کردم که مریض می‌باشم. آن حضرت فرمود: «در عقب مردم، سواره طواف کن.» من طواف کردم در حالی که رسول‌الله ﷺ در کنار کعبه نماز می‌گزارد و سورهٔ «والطورِ. و کتابٍ مسطور» را می‌خواند.

٧٥ - بَاب: سِقَايَةِ الْحَاجِّ

باب- ۷۵ تدارک آب برای حاجیان

١٦٣٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَد: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا قال: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ رَضِي اللَّه عَنْه رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ، لَيَالِيَ مِنًى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ. [انظر: ١٧٤٣، ١٧٤٤، ١٧٤٥. أخرجه مسلم: ١٣١٥].

۱۶۳۴- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: عباس‌بن‌عبدالمطلب رضی‌الله‌عنه از رسول‌الله ﷺ اجازه خواست تا شبهای مِنیٰ را در مکه بگذراند و این بخاطر وظیفهٔ آبرسانی وی بود(حجاج را از چاه زمزم آب می‌داد). آن حضرت ﷺ به وی اجازه داد.

۱۶۳۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَ إِلَى السِّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ، فَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا. فَقَالَ: «اسْقِنِي». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ أَيْدِيَهُمْ فِيهِ. قَالَ: «اسْقِنِي». فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ، وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا، فَإِنَّكُمْ عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ». ثُمَّ قَالَ: «لَوْلَا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ، حَتَّى أَضَعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ». يَعْنِي: عَاتِقَهُ، وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ.

۱۶۳۵- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ به سقایه (جای نوشیدن آب زمزم) آمد و آب خواست. عباس گفت: ای فضل، برو پیش مادر خود و برای رسول‌الله ﷺ از نزد وی آب بیاور. آن حضرت فرمود: «از همین آب برایم بده.»
عباس گفت: یا رسول‌الله، مردم دستهای خویش را در آن درآورده‌اند. آن حضرت فرمود: «از همین آب برایم بده.»
آن حضرت از آن آب نوشید و سپس به سوی چاه زمزم رفت که در آنجا آل‌عباس به مردم آب می‌دادند و مشغول آبکشی بودند. آن حضرت فرمود: «کار کنید؛ زیرا همانا عمل نیک انجام می‌دهید.» سپس فرمود: «هرگاه مغلوب (رقابت) دیگران نمی‌شدید، فرود می‌آمدم و حتی ریسمان را بر این می‌نهادم.» یعنی: شانهٔ خود. و به شانهٔ خود اشارت کرد.

۷۶ - بَابٌ: مَا جَاءَ فِي زَمْزَمَ

۱۶۳۶ - وَقَالَ عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ ﷺ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فُرِجَ سَقْفِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَغَهَا فِي صَدْرِي ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا: افْتَحْ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ». [راجع: ۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۶۳، مطولاً].

باب- ۷۶ آنچه دربارهٔ زمزم گفته شده است

۱۶۳۶- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: ابوذر می‌گفت که رسول‌الله ﷺ فرمود: «سقف خانه‌ام (در شب معراج) گشوده شد و من در مکه بودم. جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و سینه‌ام راگشود و آن را با آب زمزم شست، سپس طشت طلایی آورد که از حکمت و ایمان مملو بود و آن را در سینه‌ام فرو ریخت. سپس سینه‌ام را به هم پیوست. بعد دست مرا گرفت و مرا به سوی آسمان نزدیک بالا برد. جبرئیل به دروازه‌بان آسمان نزدیک گفت: دروازه را بگشای. وی گفت: گوینده کیست؟ گفت: جبرئیل.»

١٦٣٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، هُوَ ابْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا حَدَّثَهُ قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ.

قَالَ عَاصِمٌ: فَحَلَفَ عِكْرِمَةُ: مَا كَانَ يَوْمَئِذٍ إِلا عَلَى بَعِيرٍ. [راجع: ٥٦١٧ ع. أخرجه مسلم: ٢٠٢٧، بدون قول عكرمة].

۱۶۳۷- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ را از آب زمزم نوشانیدم و او به حالت ایستاده آب نوشید.

عاصم گفته است: عِکرمه چنین سوگند یاد کرده است: در آن روز آن حضرت ایستاده نبود، بلکه بر شتر سوار بود.

٧٧ - بَاب: طَوَافِ الْقَارِنِ

باب- ۷۷
طواف قارِن (کسی که حج و عمره را جمع کند)

١٦٣٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَأَهْلَلْنَا بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيُهِلَّ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، ثُمَّ لا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا». فَقَدِمْتُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ، فَلَمَّا قَضَيْنَا حَجَّنَا، أَرْسَلَنِي مَعَ عَبْدِالرَّحْمَنِ إِلَى التَّنْعِيمِ فَاعْتَمَرْتُ، فَقَالَ ﷺ: «هَذِهِ مَكَانَ عُمْرَتِكِ». فَطَافَ الَّذِينَ أَهَلُّوا بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ حَلُّوا، ثُمَّ طَافُوا طَوَافًا آخَرَ، بَعْدَ أَنْ رَجَعُوا مِنْ مِنًى. وَأَمَّا الَّذِينَ جَمَعُوا بَيْنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، طَافُوا طَوَافًا وَاحِدًا. [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١].

۱۶۳۸- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: همراه پیامبر ﷺ در سال حجة‌الوداع برآمدیم و برای عمره احرام بستیم، سپس آن حضرت گفت: «کسی که هَدْی (حیوان قربانی) همراه دارد، باید برای حج و عمره احرام بگیرد و از احرام بیرون نیاید تا آنکه از هر دو احرام بیرون بیاید.» به مکه که رسیدم من حایض بودم، و چون حج خویش را تمام کردیم آن حضرت مرا همراه عبدالرحمن به «تنعیم» فرستاد و من عمره گزاردم، آن حضرت ﷺ گفت: «این عوض همان عمرهٔ تو است.»

آنهایی که برای عمره احرام گرفته بودند، طواف کردند و سپس از احرام بیرون آمدند (و بار دیگر احرام حج گرفتند) و سپس طواف آخر را وقتی انجام دادند که از مِنٰی برگشتند. اما کسانی که بین حج و عمره جمع کرده بودند (حج قِران) فقط یک طواف کردند.

١٦٣٩ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: دَخَلَ ابْنُهُ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ، وَظَهْرُهُ فِي الدَّارِ، فَقَالَ: إِنِّي لا

۱۶۳۹- از نافع روایت است که گفت: عبدالله ابن‌عبدالله، پسر ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما درآمد و شتر وی در سرای بود. وی (به پدر خود) گفت: همانا

آمِنُ أنْ يَكُونَ الْعَامَ بَيْنَ النَّاسِ قِتَالٌ، فَيَصُدُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ، فَلَوْ أَقَمْتَ؟ فَقَالَ: قَدْ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ، فَإِنْ حِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ إِسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾. ثُمَّ قَالَ: أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ مَعَ عُمْرَتِي حَجّاً، قَالَ: ثُمَّ قَدِمَ، فَطَافَ لَهُمَا طَوَافًا وَاحِدًا. [انظر: ١٦٤٠ر، ١٦٩٣ز، ١٧٠٨ز، ١٧٢٩ق، ١٨٠٦خ، ١٨٠٧ط، ١٨٠٨خ، ١٨١٠خز، ١٨١٢خز، ١٨١٣خز، ٤١٨٣خ، ٤١٨٤خ، ٤١٨٥ل. أخرجه مسلم: ١٢٣٠].

امسال میان مردم امنیت نیست و جنگ است و این حالت تو را از مکه مانع خواهد شد. هرگاه ماندگار شوی؟ (و سفر نکنی بهتر است).
ابن‌عمر گفت: به تحقیق رسول‌الله ﷺ به قصد حج برآمد، لیکن کافران قریش میان او و میان کعبه حایل شدند. اگر میان من و کعبه حایلی پدید آمد، همان کاری را خواهم کرد که رسول‌الله ﷺ کرده است. «به تحقیق رسول‌الله (در اعمال و اقوال) برای شما مقتدای نیک است.» (الاحزاب: ۲۱) و سپس گفت: من شما را گواه می‌گیرم که عمره را با حج بر خود واجب گردانیدم. وی سپس وارد مکه شد و یک طواف برای حج و عمره انجام داد.[1]

١٦٤٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَرَادَ الْحَجَّ، عَامَ نَزَلَ الْحَجَّاجُ بِابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ كَائِنٌ بَيْنَهُمْ قِتَالٌ، وَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يَصُدُّوكَ، فَقَالَ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ إِسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ٢١] إِذًا أَصْنَعَ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ عُمْرَةً، ثُمَّ خَرَجَ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِظَاهِرِ الْبَيْدَاءِ، قَالَ: مَا شَأْنُ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ إِلا وَاحِدٌ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ حَجّاً مَعَ عُمْرَتِي، وَأَهْدَى هَدْيًا اشْتَرَاهُ بِقُدَيْدٍ، وَلَمْ يَزِدْ عَلَى ذَلِكَ، فَلَمْ يَنْحَرْ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ شَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ، وَلَمْ يَحْلِقْ وَلَمْ يُقَصِّرْ، حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ، فَنَحَرَ وَحَلَقَ، وَرَأَى أَنْ قَدْ

۱۶۴۰- از نافع روایت است که گفت: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما قصد حج کرد؛ در آن سالی که حجاج بر ابن‌زبیر حمله کرده بود. به ابن‌عمر گفته شد: مردم می‌گویند که میان آنها جنگ واقع شدنی است، و ما می‌ترسیم که مانع ورود تو به مکه گردند. ابن‌عمر گفت: «به تحقیق شما را در رسول‌الله (در اعمال و اقوال) اقتدای نیک است.» (الاحزاب: ۲۱) اگر چنان شد، همان می‌کنم که رسول‌الله ﷺ کرده است. و به تحقیق شما را بر خود گواه می‌گیرم که من عمره را بر خود واجب گردانیدم.
وی هَدْیی راکه در موضع قدید خریده بود (به سوی

۱-مراد از طواف اول در حدیث مذکور نزد امام ابوحنیفه، طواف افاضه است که رکن و فرض حج است و زمان انجام آن از طلوع فجر روز نحر تا آخر ایام تشریق است. سعی میان صفا و مروه، نزد ابوحنیفه از واجبات حج است که ترک آن با قربانی جبران می‌شود، لیکن نزد ائمهٔ دیگر از فرایض و ارکان حج است. قارن به مذهب امام ابوحنیفه با ورود به مکه دو طواف و دو سعی می‌کند یعنی اول طواف و سعی برای عمره می‌کند و بعد طواف قدوم و سعی میان صفا و مروه می‌کند و طواف قدوم یا طواف‌التحیّة نزد حنیفه سنت است و نزد مالک واجب است. و برای اهل مکه طواف قدوم نیست. قارن به مذهب شافعی و مالک و احمد یک طواف قدوم و یک سعی، تمام کند و در همان احرام به افعال حج مشغول شود و عمره در حج داخل می‌گردد چون داخل شدن وضو در غسل.

قَضَى طَوَافَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ بِطَوَافِهِ الأَوَّلِ، وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كَذَلِكَ فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۱٦۳۹. أخرجه مسلم: ۱۲۳۰].

مكه) راند و بیش از آن کاری نکرد. و هدی را ذبح نکرد و از آنچه بر وی حرام شده بود حلال نشد و موی نسترد و کوتاه نکرد تا آنکه روز نحر (دهم ذی‌حجه) فرا رسید. آنگاه قربانی را ذبح کرد و موی خویش را سترد و باور بر آن داشت که طواف حج و عمره را با همان طواف اول[1] (انجام) داده است، و گفت: رسول‌الله ﷺ چنان کرده است.

۷۸ - بَابُ: الطَّوَافِ عَلَى وُضُوءٍ

باب ۷۸

۱٦٤۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ نَوْفَلٍ الْقُرَشِيِّ: أَنَّهُ سَأَلَ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ فَقَالَ: قَدْ حَجَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهُ أَوَّلُ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً. ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ ﷺ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ عُمَرُ ﷺ مِثْلُ ذَلِكَ، ثُمَّ حَجَّ عُثْمَانُ ﷺ، فَرَأَيْتُهُ: أَوَّلُ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ مُعَاوِيَةُ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ، ثُمَّ حَجَجْتُ مَعَ - أَبِي الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ - فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ رَأَيْتُ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارَ يَفْعَلُونَ ذَلِكَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ آخِرُ مَنْ رَأَيْتُ فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ عُمَرَ، ثُمَّ لَمْ يَنْقُضْهَا عُمْرَةً، وَهَذَا ابْنُ عُمَرَ عِنْدَهُمْ فَلَا يَسْأَلُونَهُ، وَلَا أَحَدٌ مِمَّنْ مَضَى، مَا كَانُوا يَبْدَءُونَ بِشَيْءٍ، حَتَّى يَضَعُوا أَقْدَامَهُمْ مِنَ الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ لَا يَحِلُّونَ، وَقَدْ رَأَيْتُ

۱٦٤۱- محمدبن‌عبدالرحمن‌بن‌نوفل‌القرشی گفته است که: وی از عُروة‌بن‌زبیر (دربارۀ حج آن حضرت) سؤال کرد و او گفت: پیامبر ﷺ حج کرد و عایشه رضی‌الله‌عنها به من گفت: هنگامی که آن حضرت به مکه آمد، اول کاری که بدان آغاز کرد وضو بود. پس از آن خانه را طواف کرد و قصد وی (تنها) عمره نبود. پس از آن ابو بکر رضی‌الله‌عنه حج نمود و اولین کاری که به آن آغاز کرد، طواف بر خانه بود و سپس [تنها] عمره نبود. که عمر رضی‌الله‌عنه نیز پس از وی چنان کرد. پس از آن عثمان رضی‌الله‌عنه حج گزارد و او را دیدم که اولین کاری که بدان پرداخت طواف بر خانه بود و سپس عمره [تنها] نبود. پس از آن معاویه و ابن عمر رضی‌الله‌عنهم چنین کردند. پس از آن با پدرم؛ زبیربن عوام رضی‌الله‌عنه حج گزاردم و اولین کاری که بدان آغازکرد طواف بر خانه بود و سپس عمرۀ [تنها] هم نبود. پس از آن مهاجران و انصار رضی‌الله‌عنهم را دیدم که چنین می‌کردند و سپس عمرۀ [تنها] نبود. و آخرین کسی را دیدم که چنان حج گزارد، ابن‌عمر بود و او حج را به عمره فسخ نکرد[2] و این ابن‌عمر است

۱- برخی از شارحین بخاری، تا اینجا راگفتۀ عایشه دانسته‌اند و برخی دیگر بیان حج ابوبکر و عمر را نیز در گفتۀ عایشه شامل می‌دانند و گفتار بعدی را به عروه نسبت می‌دهند.

۲- یعنی از احرام بیرون نیامد و بعد از عمرۀ که کرده بود، عمرۀ دیگر نکرد (ترجمه انگلیسی نجاری)

أُمِّي وَخَالَتِي ، حِينَ تَقْدَمَانِ ، لا تَبْتَدِئَانِ بِشَيْءٍ أَوَّلَ مِنَ الْبَيْتِ ، تَطُوفَانِ بِهِ ، ثُمَّ إِنَّهُمَا لا تَحِلاَّنِ . [راجع: ١٦١٤. أخرجه مسلم: ١٢٣٥، مع الحديث الآتي].

که در میان‌شان حاضر است، و از وی نمی‌پرسیدند. و از گذشتگان احدی را نمی‌توان سراغ کرد که به مکه پای نهاده باشند و بجز طواف خانه به چیز دیگری آغاز کرده باشند و پس از آن احرام بیرون نمی‌آمدند.

١٦٤٢ - وَقَدْ أَخْبَرَتْنِي أُمِّي : أَنَّهَا أَهَلَّتْ هِيَ وَأُخْتُهَا وَالزُّبَيْرُ ، وَفُلانٌ وَفُلانٌ ، بِعُمْرَةٍ ، فَلَمَّا مَسَحُوا الرُّكْنَ حَلُّوا . [راجع: ١٦١٥ . أخرجه مسلم ١٢٣٥ مع الحديث السابق]

۱۶۴۲- همانا من مادر خود (اسماء) و خالهٔ خود (عایشه) را دیده‌ام که او و خواهرش، و زبیر، و فلان و فلان، احرام عمره گرفته بودند و پس از آنکه حجرالاسود را مسح کردند، از احرام بیرون آمدند.

٧٩ - بَاب: وُجُوبِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَجُعِلَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ

باب- ۷۹
وجوب صفا و مروه، و اینکه از شعائر خداوند گردانیده شده است

١٦٤٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: قَالَ عُرْوَةُ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَقُلْتُ لَهَا: أَرَأَيْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ١٥٨] فَوَاللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحٌ أَنْ لا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوْ كَانَتْ كَمَا أَوَّلْتَهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ: لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي الأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسْلِمُوا، يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ، فَكَانَ مَنْ أَهَلَّ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا، سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ

۱۶۴۳- از عُروه روایت است که گفت: از عایشه رضی‌الله‌عنها سؤال کردم و به او گفتم: در تفسیر این فرمودهٔ خدای‌تعالی چه می‌گویی که می‌فرماید: «به درستی که صفا و مروه از نشانه‌های خداوند است. پس کسی که حج خانهٔ کعبه کند یا عمره نماید، بر او گناهی نیست که در میان این هر دو طواف کند.» (البقره: ۱۵۸)

(عروه گفت:) به خدا سوگند (به استناد آیهٔ مذکور) بر کسی گناه نیست که میان صفا و مروه طواف نکند (یعنی این عملی است مباح نه واجب). عایشه گفت: ای پسرخواهر، چیز بدی گفتی. اگر معنی آن چنان بود که تو آن را تأویل کردی، می‌بایست چنین می‌بود:

- بر او گناهی نیست که میان این هر دو طواف نکند

نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ الآيَةَ.

قالتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا: وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لأحَدٍ أنْ يَتْرُكَ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا.

ثُمَّ أخْبَرْتُ أبَا بَكْرِ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ فَقال: إنَّ هَذَا لَعِلْمٌ مَا كُنْتُ سَمِعْتُهُ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رِجَالاً مِنْ أهْلِ الْعِلْمِ يَذْكُرُونَ: أنَّ النَّاسَ، إلا مَنْ ذَكَرَتْ عَائِشَةُ مِمَّنْ كَانَ يُهِلُّ بِمَنَاةَ، كَانُوا يَطُوفُونَ كُلُّهُمْ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى الطَّوَافَ بِالْبَيْتِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ فِي الْقُرْآنِ، قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كُنَّا نَطُوفُ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَإنَّ اللَّهَ أنْزَلَ الطَّوَافَ بِالْبَيْتِ فَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا، فَهَلْ عَلَيْنَا مِنْ حَرَجٍ أنْ نَطَّوَّفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ الآيَةَ.

قال أبُو بَكْرٍ: فَأسْمَعُ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا، فِي الَّذِينَ كَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أنْ يَطُوفُوا بِالْجَاهِلِيَّةِ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَالَّذِينَ يَطُوفُونَ ثُمَّ تَحَرَّجُوا أنْ يَطُوفُوا بِهِمَا فِي الإسْلامِ، مِنْ أجْلِ أنَّ اللَّهَ تَعَالَى أمَرَ بِالطَّوَافِ بِالْبَيْتِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا، حَتَّى ذَكَرَ ذَلِكَ، بَعْدَ مَا ذَكَرَ الطَّوَافَ بِالْبَيْتِ. [انظر: ۱۷۹۰، ۴۴۹۵، ۴۸۶۱، أخرجه مسلم: ۱۲۷۷].

- ولیکن این آیه دربارۂ انصار نازل شده است. آنها قبل از آنکه اسلام بیاورند، برای پرستش بُت منات تلبیه می‌گفتند، یعنی برای همان بُتی که در موضع «مُشلّل» نهاده بودند و آن را می‌پرستیدند. و کسی که برای (منات) احرام می‌گرفت، گناه می‌دانست که میان صفا و مروه طواف کند. آنگاه که ایشان اسلام آوردند، در این مورد از رسول‌الله ﷺ سؤال کردند و گفتند: یا رسول‌الله، ما (قبل بر این) طواف بین صفا و مروه را گناه دانسته و از آن دوری می‌جستیم. سپس خداوند تعالی این آیه را نازل کرد: «به درستی که صفا و مروه از نشانه‌های خداوند است.» آیة. عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: به تحقیق که رسول‌الله ﷺ طواف بین صفا و مروه را سُنّت دانسته است و بر هیچ کس اجازه نیست که آن را ترک نماید.

(عُروه می‌گوید:) سپس ابوبکربن‌عبدالرحمن را (از گفتۂ عایشه) خبر کردم. وی گفت: به تحقیق که من چنین چیزی نشنیده‌ام ولیکن از مردانی که اهل علم بوده‌اند شنیده‌ام که می‌گفتند: تمام مردم -بجز کسانی را که عایشه ذکر کرده- به بُت منات اهلال می‌کردند و همۂ آنها صفا و مروه را طواف می‌کردند و چون خدای تعالی طواف خانۂ کعبه را یاد کرد و از صفا و مروه در قرآن یاد نکرد. مردم گفتند: یا رسول‌الله، ما میان صفا و مروه طواف می‌کردیم و خداوند در آیتی که نازل کرده، طواف کعبه را ذکر کرده و از طواف صفا ذکری نکرده است، آیا بر ما گناهی است که میان صفا و مروه طواف کنیم. همان بود که خدای تعالی این آیه را نازل کرد:

«به تحقیق که صفا و مروه از نشانه‌های خداوند است». ابوبکربن‌عبدالرحمن گفت: من می‌شنوم که

نزول این آیت دربارهٔ دو گروه بوده است. گروهی که از طواف بین صفا و مروه در دوران جاهلیت دوری جُسته و آن را گناه می‌شمردند و گروهی که در آن دوره آن را طواف می‌کردند و سپس طواف آن را در اسلام گناه می‌دانستند و این بدان سبب بود که خداوند به طواف کعبه امر کرده بود و از صفا ذکری نکرده بود تا آنکه، آن را نیز، ذکر کرد، بعد از آنکه طواف کعبه را ذکر کرده بود.

٨٠ - بَاب: مَا جَاءَ فِي السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: السَّعْيُ مِنْ دَارِ بَنِي عَبَّادٍ إِلَى زُقَاقِ بَنِي أَبِي حُسَيْنٍ.

١٦٤٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا طَافَ الطَّوَافَ الأَوَّلَ خَبَّ ثَلاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا، وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. فَقُلْتُ لِنَافِعٍ: أَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَمْشِي إِذَا بَلَغَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَ؟ قَالَ: لا، إِلا أَنْ يُزَاحَمَ عَلَى الرُّكْنِ، فَإِنَّهُ كَانَ لا يَدَعُهُ حَتَّى يَسْتَلِمَهُ.

[راجع: ١٦٠٣. أخرجه مسلم: ١٢٦١].

باب- ۸۰
آنچه دربارهٔ سَعی میان صفا و مروه آمده است

وابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: سعی، از سرای بنی‌عبّاد تا کوچهٔ بنی‌ابی‌حسین است.

۱۶۴۴- از عبیدالله‌بن‌عمر، از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ هنگامی که طواف اول را کرد، سه دور اول را تُند می‌رفت و چهار دور دیگر را مشی می‌کرد (یعنی به روال عادی می‌رفت) و زمانی که بین صفا و مروه طواف می‌کرد، در موضع وسط مسیل سعی می‌نمود (یعنی نزدیک به دویدن). (عبیدالله می‌گوید:) به نافع گفتم: آیا عبدالله‌بن‌عمر چون به رکن یمانی می‌رسید، مشی می‌کرد؟ گفت: نِی، مگر آنکه یورش و شلوغی مردم بر رکن می‌بود، و رکن را ترک نمی‌نمود تا آنکه آن را استلام می‌کرد.

١٦٤٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ: سَأَلْنَا ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ فِي عُمْرَةٍ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، فَطَافَ

۱۶۴۵- از عمروبن‌دینار روایت است که گفت: از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ مردی سؤال کردیم که در احرام عمره، کعبه را طواف کرده و بین صفا و مروه طواف نکرده است. آیا وی با همسرش آمیزش

بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، فَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعًا: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]. [راجع: ۳۹۵. أخرجه مسلم: ۱۲۳٤].

کند؟ وی گفت: پیامبر ﷺ وارد مکه گشت و هفت دور کعبه را طواف کرد و در عقب مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد و هفت بار بین صفا و مروه طواف نمود (و گفت): «هست شما را به رسول‌الله پیروی نیک.» (الاحزاب: ۲۱)

۱٦٤٦ - وَسَأَلْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَقَالَ: لا يَقْرَبَنَّهَا حَتَّى يَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. [راجع: ۳۹۵].

۱۶۴۶- (عمروبن‌دینار می‌گوید): ما از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما سؤال کردیم. وی گفت: به زن خویش نزدیکی نکند تا آنکه میان صفا و مروه طواف کند.

۱٦٤٧ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ تَلا: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ إِسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾. [الأحزاب: ۲۱]. [راجع: ۳۹۵. أخرجه مسلم: ۱۲۳٤، بزيادة].

۱۶۴۷- از عَمروبن‌دینار روایت است که گفت: از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما شنیدم که می‌گفت: پیامبر ﷺ وارد مکه شد و کعبه را طواف کرد، سپس دو رکعت نماز گزارد و بعد میان صفا و مروه سعی نمود و سپس ابن‌عمر تلاوت کرد: «هست شما را به رسول‌الله پیروی نیک» (الاحزاب: ۲۱)

۱٦٤٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ قَالَ: قُلْتُ لأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَكُنْتُمْ تَكْرَهُونَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، لأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ شَعَائِرِ الْجَاهِلِيَّةِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾. [البقرة: ۱۵۸]. [انظر: ٤٤۹٦. أخرجه مسلم: ۱۲۷۸].

۱۶۴۸- از عاصم روایت است که گفت: به انس‌بن‌مالک ﷺ گفتم: آیا شما سعی میان صفا و مروه را ناپسند می‌دانستید؟ وی گفت: آری؛ زیرا از شعار دوران جاهلیت بود، تا آنکه خداوند نازل کرد: «به درستی که صفا و مروه از نشانه‌های خداوند است. پس اگر کسی حج خانهٔ کعبه کند و یا عمره بجا آرد، پس بر او گناهی نیست که بین این هر دو طواف کند.» (البقره: ۱۸۵)

۱٦٤٩ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّمَا سَعَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْبَيْتِ، وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، لِيُرِيَ الْمُشْرِكِينَ قُوَّتَهُ.

زَادَ الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو، سَمِعْتُ عَطَاءً، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: مِثْلَهُ. [راجع: ۱٦۰۲. أخرجه مسلم: ۱۲٦٦].

۱۶۴۹- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ بدان سبب در طواف کعبه و میان صفا و مروه سعی می‌کرد تا نیروی خویش را به مشرکین نمودار سازد. حُمَیدی افزوده است: سفیان به ما گفت که عَمرو به ما گفت که وی از عطاء شنیده است که ابن‌عباس مثل آن را گفته است.

٨١ - بَاب: تَقْضِي الْحَائِضُ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا

إلا الطَّوَافَ بِالْبَيْتِ، وَإِذَا سَعَى عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ.

١٦٥٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: قَدِمْتُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ، وَلَمْ أَطُفْ بِالْبَيْتِ، وَلا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «افْعَلِي كَمَا يَفْعَلُ الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ حَتَّى تَطْهُرِي». [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١].

١٦٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ. قَالَ: وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا حَبِيبٌ الْمُعَلِّمُ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهَلَّ النَّبِيُّ ﷺ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحِلُّوا إلا مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لأَحْلَلْتُ». وَحَاضَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَنَسَكَتِ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا، غَيْرَ أَنَّهَا لَمْ تَطُفْ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا طَهُرَتْ طَافَتْ بِالْبَيْتِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَنْطَلِقُونَ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ وَأَنْطَلِقُ بِحَجٍّ؟ فَأَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ

باب- ۸۱
حایض تمام مناسک حج را بجای آورد

بجز طواف خانهٔ کعبه، و اگر بی‌وضو میان صفا و مروه سعی کند، (بر او باکی نیست).

۱۶۵۰- از قاسم روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: من به مکه آمدم و حایض بودم، نه به خانه طواف نمودم و نه بین صفا و مروه سعی کردم و از این وضع به رسول‌الله ﷺ شکایت نمودم. آن حضرت فرمود: «همان کاری را بکن که حاجیان می‌کنند بجز آنکه خانه را طواف مکن تا پاک شوی.»

۱۶۵۱- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ و یاران وی برای حج احرام گرفتند و با هیچ یک از ایشان هَدْی (حیوان قربانی) نبود بجز پیامبر ﷺ و طلحه رضی‌الله‌عنه. علی (رضی‌الله‌عنه) از یمن آمد و هَدْی همراه خود آورده بود، و گفت: اِحرام گرفته‌ام بدانچه پیامبر ﷺ احرام گرفته است. پیامبر ﷺ یاران خود را فرمود که حج خویش را عمره بگردانند و طواف کنند و سپس موی خویش را کوتاه کنند و از احرام بیرون آیند، بجز کسی که قربانی با خود آورده است. آنها گفتند: چگونه به سوی مِنی برویم که از آلات مردی ما منی بچکد[1]. و چون این خبر به پیامبر ﷺ رسید فرمود: «اگر قبل از آن می‌دانستم آنچه بعد از آن دانستم[2] قربانی با خود نمی‌آوردم و اگر قربانی با خود نیاورده بودم، از اِحرام بیرون می‌آمدم.»

۱-یعنی چون پس از بیرون آمدن از احرام با زنان خویش نزدیکی کنیم، قریب‌العهد به جماع می‌باشیم و رفتن به مِنی مناسب نیست.

۲-یعنی بیرون آمدن از اِحرام بر شما چنین دشوار است.

ابْنَ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهَا إِلَى التَّنْعِيمِ، فَاعْتَمَرَتْ بَعْدَ الْحَجِّ. [راجع: ۱۵۵۷، وانظر في العمرة، باب ۱۱].

عایشه رضی‌الله‌عنها حایض شد. وی همهٔ مناسک حج را بجای آورد بجز آنکه به خانه طواف نکرد و چون از حیض پاک شد، خانه را طواف کرد و گفت: یا رسول‌الله، شما با حج و عمره‌ای که کردید بازمی‌گردید و من فقط با حجی که کرده‌ام بازمی‌گردم. آن حضرت، عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر را فرمود که با وی به «تنعیم» برود. و او پس از حج عمره کرد.

۱۶۵۲ - حَدَّثَنَا مُؤَمَّلُ بْنُ هِشَامٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ حَفْصَةَ قَالَتْ: كُنَّا نَمْنَعُ عَوَاتِقَنَا أَنْ يَخْرُجْنَ، فَقَدِمَتِ امْرَأَةٌ، فَنَزَلَتْ قَصْرَ بَنِي خَلَفٍ، فَحَدَّثَتْ: أَنَّ أُخْتَهَا كَانَتْ تَحْتَ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَدْ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَكَانَتْ أُخْتِي مَعَهُ فِي سِتِّ غَزَوَاتٍ، قَالَتْ: كُنَّا نُدَاوِي الْكَلْمَى، وَنَقُومُ عَلَى الْمَرْضَى، فَسَأَلَتْ أُخْتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: هَلْ عَلَى إِحْدَانَا بَأْسٌ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا جِلْبَابٌ، أَنْ لا تَخْرُجَ؟ قَالَ: «لِتُلْبِسْهَا صَاحِبَتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا، وَلْتَشْهَدِ الْخَيْرَ وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ». فَلَمَّا قَدِمَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا سَأَلْنَهَا، أَوْ قَالَتْ: سَأَلْنَاهَا، فَقَالَتْ: وَكَانَتْ لا تَذْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَبَدًا إِلا قَالَتْ: بِأَبِي، فَقُلْنَا: أَسَمِعْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَتْ: نَعَمْ، بِأَبِي، فَقَالَ: «لِتَخْرُجِ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ، أَوِ الْعَوَاتِقُ وَذَوَاتُ الْخُدُورِ، وَالْحُيَّضُ، فَيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ وَدَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ، وَيَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّى». فَقُلْتُ: الْحَائِضُ؟ فَقَالَتْ: أَوَلَيْسَ تَشْهَدُ عَرَفَةَ، وَتَشْهَدُ كَذَا، وَتَشْهَدُ كَذَا. [راجع: ۳۲۴. أخرجه مسلم: ۸۹۰ باختلاف].

۱۶۵۲- از حفصه روایت است که گفت: ما دختران جوان خویش را از بیرون آمدن (در نماز عید) منع می‌کردیم. باری زنی آمد و در قصر بنی‌خلف (در بصره) منزل کرد و گفت که خواهر من همسر یکی از اصحاب رسول‌الله ﷺ بوده که در دوازده غزوه همراه رسول‌الله ﷺ جهاد کرده است و خواهر من که در شش غزوه با وی همراه بود، گفته است:

- ما زنان، زخمیها را درمان می‌کردیم و بیماران را پرستاری می‌نمودیم - و خواهرم از رسول‌الله ﷺ پرسیده بود که: آیا بر یکی از ما گناه است که اگر چادری نداشته باشد (به نماز عید) بیرون نرود؟ آن حضرت فرمود: «زنی که همراه وی است، از چادر خویش او را بپوشاند تا در مراسم خیر و دعای مسلمانان حاضر گردد.»

آنگاه که اُم‌عطیه رضی‌الله‌عنها آمد، از وی سؤال کردم -یا- سؤال کردیم -وی گفت- و او هرگز لفظ رسول‌الله ﷺ را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه می‌گفت: پدرم فدای وی. ما به او گفتیم: آیا تو شنیدی که رسول‌الله ﷺ چنین و چنان گفته است؟ گفت: آری، پدرم فدای وی. آن حضرت فرمود: «دختران نوجوان پرده‌نشین -یا- دختران نوجوان، و

پرده‌نشین‌ها، و زنان حایض باید در مراسم خیر و دعای مسلمان حضور یابند و زنان حایض از مصلای (عید) گوشه بگیرند.» من به او گفتم: آیا زنان حایض (هم حاضر گردند)؟ گفت: آیا در عرفات حاضر نمی‌شوند؟ و در فلان جای و فلان جای حاضر نمی‌شوند؟

٨٢ - بَاب: الاهْلالِ مِنَ الْبَطْحَاءِ وَغَيْرِهَا، لِلْمَكِّيِّ وَلِلْحَاجِّ إِذَا خَرَجَ إِلَى مِنًى

وَسُئِلَ عَطَاءٌ عَنِ الْمُجَاوِرِ يُلَبِّي بِالْحَجِّ؟ قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُلَبِّي يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، إِذَا صَلَّى الظُّهْرَ وَاسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِه.

وَقَالَ عَبْدُالْمَلِكِ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ: قَدِمْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَحْلَلْنَا، حَتَّى يَوْمِ التَّرْوِيَةِ، وَجَعَلْنَا مَكَّةَ بِظَهْرٍ، لَبَّيْنَا بِالْحَجِّ.

وَقَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ: أَهْلَلْنَا مِنَ الْبَطْحَاءِ.

وَقَالَ: عُبَيْدُ بْنُ جُرَيْجٍ لابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: رَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلالَ، وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَقَالَ: لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ﷺ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ. [راجع: ١٦٦].

باب- ۸۳
احرام از بطحاء و دیگر مواضع برای اهل مکه و حاجیانی که به مِنی می‌روند

از عطاء سؤال شد که آیا مجاور (مکه) برای حج تلبیه بگوید؟ وی گفت: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در روز ترویح (هشتم ذی‌حجه) چون نماز پیشین (ظهر) را خواند و بر مرکب خود سوار شد تلبیه می‌گفت. عبدالملک از عطاء روایت کرده که جابر ﷺ گفت: همراه پیامبر ﷺ وارد مکه شدیم (و بعد از عمره) از احرام بیرون آمدیم تا آنکه روز ترویح فرا رسید و آنگاه مکه را پشت سر گذاشتیم و برای حج تلبیه گفتیم. ابوزبیر می‌گوید که جابر گفت: از بطحاء تلبیه گفتیم. عُبَیدبن‌جُریج به ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: تو را دیدم که در مکه بودی و مردم با دیدن هلال ذی‌حجه تلبیه می‌گفتند و تو تا رسیدن روز ترویح تلبیه نمی‌گفتی.

وی گفت: من پیامبر ﷺ را ندیده‌ام تا آنکه بر مرکب خویش (به قصد سفر) سوار نمی‌شد اینکه، صدایش را به تلبیه بلند کرده باشد.

۸۳ -بَاب: أَيْنَ يُصَلِّي الظُّهْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ

۱۶۵۳ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الأَزْرَقُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنًى، قُلْتُ: فَأَيْنَ صَلَّى العَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ؟ قَالَ: بِالأَبْطَحِ، ثُمَّ قَالَ: افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أُمَرَاؤُكَ. [انظر: ۱۶۵٤، ۱۷٦۳. أخرجه مسلم: ۱۳۰۹].

باب- ۸۳ در روز ترویح (حاجی) نماز پیشین را به کجا بگزارد

۱۶۵۳- از عبدالعزیزبن‌رُفیع روایت است که گفت: از انس‌بن‌مالک ﷺ سؤال کردم و به او گفتم: از چیزی مرا آگاه کن که از رسول‌الله ﷺ دریافتی که آن حضرت در روز ترویح، نماز ظهر و عصر را به کجا گزارد؟ وی گفت: به مِنی. گفتم: نماز عصر را در روز نَفر[1] به کجا گزارد؟ گفت: در اَبْطح. و سپس گفت: چنان عمل کن که امرای (حج) تو می‌کنند.

۱٦٥٤ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: سَمِعَ أَبَا بَكْرِ بْنَ عَيَّاشٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ: لَقِيتُ أَنَسًا.

وحَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى مِنًى يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَلَقِيتُ أَنَسًا ﷺ ذَاهِبًا عَلَى حِمَارٍ، فَقُلْتُ: أَيْنَ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ هَذَا اليَوْمَ الظُّهْرَ؟ فَقَالَ: انْظُرْ، حَيْثُ يُصَلِّي أُمَرَاؤُكَ فَصَلِّ. [راجع: ۱٦٥۳. أخرجه مسلم: ۱۳۰۹، مطولاً].

۱۶۵۴- از عبدالعزیز روایت است که گفت: در روز ترویح به سوی مِنی رفتم و با انس مواجه شدم که بر خری سوار بود و می‌رفت. به او گفتم: پیامبر ﷺ نماز ظهر امروز را به کجا گزارده است؟

وی گفت: ببین، هر جایی که امرای تو نماز می‌گزارند، تو همانجا نماز بگزار.[2]

۸٤ - بَاب: الصَّلَاةِ بِمِنًى

۱٦٥٥ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ المُنْذِرِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ صَدْرًا مِنْ خِلَافَتِهِ. [راجع: ۱۰۸۲. أخرجه مسلم: ٦٩٤].

باب- ۸۴ نماز در مِنی

۱۶۵۵- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ (نماز چهار رکعتی را) در مِنی دو رکعت گزارد و ابوبکر و عمر و عثمان در اوایل خلافت خود [در شش سال اول] نیز دو رکعت گزاردند.

۱٦٥٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الهَمْدَانِيِّ، عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الخُزَاعِيِّ ﷺ قَالَ: صَلَّى

۱۶۵۶- از حارثة‌بن‌وهب‌خُزاعی روایت است که گفت: پیامبر علیه‌السلام بر مادر مِنی، که جمعیت ما بیشتر

۱-روز نَفر، روز چهارم از نحر (چهاردهم ذی‌حجه) است که حاجیان از مِنی برمی‌گردند.
۲-با ختم حدیث ۱۶۵۴، جزء ششم از سی جزء صحیح‌البخاری ختم می‌گردد. و جزء هفتم آغاز می‌گردد.

بنَا النَّبيُّ ﷺ وَنحنُ أكثرُ مَا كُنَّا قطُّ وَآمَنُهُ، بمنَى ركعَتَين. [راجع: ۱۰۸۳. أخرجه مسلم: ۶۹۶].

و امنّیت ما بهتر بود، دو رکعت گزارد.

۱۶۵۷ - حدَّثَنَا قبيصَةُ بنُ عُقبَةَ: حدَّثَنَا سفيَانُ، عَن الأعمَش، عَن إبرَاهيمَ، عَن عَبدالرَّحمَن بن يَزيدَ، عَن عَبدالله ﷺ قال: صلَّيتُ مَعَ النَّبيِّ ﷺ ركعَتَين، وَمَعَ أبي بكرٍ ﷺ ركعَتَين، وَمَعَ عُمَرَ ﷺ ركعَتَين، ثُمَّ تفرَّقَت بكُمُ الطُّرُقُ، فَيَا لَيتَ حَظِّي مِن أربَعٍ ركعَتَان مُتقبَّلتَان. [راجع: ۱۰۸۴. أخرجه مسلم: ۶۹۵].

۱۶۵۷- از عبدالله (بن‌مسعود) ﷺ روایت است که گفت: ما با پیامبر ﷺ (در مِنی) دو رکعت نماز گزاردیم و با ابوبکر ﷺ دو رکعت گزاردیم و با عمر ﷺ دو رکعت گزاردیم، سپس شما (در نماز به مِنی) شیوه‌های مختلف در پیش گرفتید. ای کاش از این چهار رکعت (که با عثمان گزاردم) نصیب من دو رکعت قابل قبول باشد.

۸۵ - بَاب: صَوم يَوم عَرَفَةَ

باب- ۸۵ روزهٔ روز عرفه (نهم ذی‌حجه)

۱۶۵۸ - حدَّثَنَا عَليُّ بنُ عَبدالله: حدَّثَنَا سُفيَانُ، عَن الزُّهريِّ: حدَّثَنَا سَالمٌ قال: سَمعتُ عُمَيرًا، مَولَى أمِّ الفَضل، عَن أمِّ الفَضل: شَكَّ النَّاسُ يَومَ عَرَفَةَ في صَوم النَّبيِّ ﷺ، فَبَعَثتُ إلَى النَّبيِّ ﷺ بشَرَابٍ فَشَرِبَهُ. [انظر: ۱۶۶۱ط، ۱۹۸۸ط، ۵۶۰۴ن، ۵۶۱۸ع، ۵۶۳۶ن. أخرجه مسلم: ۱۱۲۳].

۱۶۵۸- اُمّ‌الفضل (مادر ابن‌عباس) گفت: مردم در روزهٔ روز عرفهٔ پیامبر ﷺ شک کردند. من برای پیامبر ﷺ (در آن روز) نوشیدنی‌ای فرستادم و وی آن را نوشید.

۸۶ - بَاب: التَّلبيَة وَالتَّكبير، إذَا غَدَا من منًى إلَى عَرَفَةَ

باب- ۸۶ تلبیه و تکبیر، در صبح روزی که از مِنی به عرفات روند

۱۶۵۹ - حدَّثَنَا عَبدُالله بنُ يُوسُفَ: أخبَرَنَا مَالكٌ، عَن مُحَمَّد بن أبي بكرٍ الثَّقَفيِّ: أنَّهُ سَأَلَ أنَسَ بنَ مَالكٍ، وَهُمَا غَاديَان من مِنًى إلَى عَرَفَةَ: كَيفَ كُنتُم تَصنَعُونَ في هَذَا اليَوم، مَعَ رَسُول الله ﷺ؟ فَقَال: كَانَ يُهلُّ مِنَّا المُهلُّ فَلا يُنكَرُ عَلَيه، وَيُكَبِّرُ مِنَّا المُكَبِّرُ، فَلا يُنكَرُ عَلَيه. [راجع: ۹۷۰. أخرجه مسلم: ۱۲۸۵].

۱۶۵۹- محمدبن‌ابوبکر ثقفی گفته است که وی در بامداد روزی که با انس‌بن‌مالک از مِنی روانهٔ عرفات بودند، از وی سؤال کرده است که: شما در همین روز به همراهی رسول‌الله ﷺ چه نوع اعمالی انجام می‌دادید؟

وی گفت: کسی از ما که تلبیه‌گوی بود، تلبیه می‌گفت و بر او اعتراضی نمی‌شد، و کسی از ما که تکبیرگوی بود، تکبیر می‌گفت، و بر وی اعتراضی نمی‌شد.[1]

۱-یعنی در این روز هم گفتن تلبیه (اللهم لبیک) و هم گفتن تکبیر (الله‌اکبر) جایز است و رد است بر کسی که گفته

٨٧- بَاب: التَّهْجِيرِ بِالرَّوَاحِ يَوْمَ عَرَفَةَ

١٦٦٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ قَالَ: كَتَبَ عَبْدُالْمَلِكِ إِلَى الْحَجَّاجِ: أَنْ لَا يُخَالِفَ ابْنَ عُمَرَ فِي الْحَجِّ، فَجَاءَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَأَنَا مَعَهُ، يَوْمَ عَرَفَةَ، حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَاحَ عِنْدَ سُرَادِقِ الْحَجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعَصْفَرَةٌ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فَقَالَ: الرَّوَاحَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أُفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجُ، فَنَزَلَ حَتَّى خَرَجَ الْحَجَّاجُ، فَسَارَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَبِي، فَقُلْتُ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ فَاقْصُرِ الْخُطْبَةَ وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَبْدُاللَّهِ: قَالَ: صَدَقَ.
[انظر: ١٦٦٢، ١٦٦٣].

باب- ۸۷
راهی شدن به سوی عرفات در نیمهٔ روز

۱۶۶۰- از سالم روایت است که گفت: عبدالملک (خلیفهٔ اموی) به حجّاج (والی مکه و امیر حجّاج) نوشت که در امور حج با ابن‌عمر مخالفت نکند. ابن‌عمر ﷺ در روز عرفه آنگاه که آفتاب میلان کرد، در حالی که من او را همراهی می‌کردم در نزدیک سراپردهٔ حجّاج فریاد زد. حجاج برآمد در حالی که پوشاکی سرخ‌گون بر تن کرده بود، و گفت: ای ابوعبدالرحمن، چه خبر است؟ وی گفت: بشتاب (به سوی عرفات) اگر می‌خواهی از سنت پیروی کنی. حجاج گفت: در همین ساعت (گرمای نیمهٔ روز)؟ گفت: آری. حجاج گفت: پس مرا مهلت بده که بر سرم آب بریزم و بعد بیرون آیم. ابن‌عمر از مرکب فرود آمد و ایستاد تا آنکه حجاج بیرون آمد و او در میان من و پدرم به راه افتاد.

من به حجاج گفتم: اگر از سنّت پیروی می‌کنی، خطبهٔ (عرفات را) کوتاه کن و در وقوف به عرفات شتاب کن. حجاج (با کنجکاوی) به سوی عبدالله‌ابن‌عمر نگریست. چون عبدالله متوجه وی شد به او گفت: سالم راست می‌گوید.

٨٨ - بَاب: الْوُقُوفِ عَلَى الدَّابَّةِ بِعَرَفَةَ

١٦٦١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ: أَنَّ نَاسًا اخْتَلَفُوا عِنْدَهَا، يَوْمَ عَرَفَةَ، فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: بَعْضُهُمْ هُوَ صَائِمٌ، وَقَالَ

باب- ۸۸
توقف در عرفات در حالت سواره

۱۶۶۱- از اُم‌الفضل بنت حارث روایت است که گفت: گروهی از مردم که در روز عرفه نزد وی بودند در مورد روزهٔ رسول‌الله ﷺ اختلاف کردند. برخی گفتند که وی روزه دارد و برخی گفتند که روزه ندارد.

→ است در این روز تلبیه را قطع کند.

بَعْضُهُمْ: لَيْسَ بِصَائِمٍ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ بِقَدَحِ لَبَنٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى بَعِيرِهِ، فَشَرِبَهُ. [راجع: ١٦٥٨. أخرجه مسلم: ١١٢٣].

من قدحی شیر به آن حضرت فرستادم و او که بر شتر خود سوار و در حال وقوف بود شیر را نوشید.

٨٩ - بَابُ: الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ بِعَرَفَةَ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، إِذَا فَاتَتْهُ الصَّلَاةُ مَعَ الإِمَامِ، جَمَعَ بَيْنَهُمَا.

١٦٦٢ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ: عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ، عَامَ نَزَلَ بِابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، سَأَلَ عَبْدَ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ تَصْنَعُ فِي الْمَوْقِفِ يَوْمَ عَرَفَةَ؟ فَقَالَ سَالِمٌ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ فَهَجِّرْ بِالصَّلَاةِ يَوْمَ عَرَفَةَ. فَقَالَ: عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ: صَدَقَ، إِنَّهُمْ كَانُوا يَجْمَعُونَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فِي السُّنَّةِ. فَقُلْتُ لِسَالِمٍ: أَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ سَالِمٌ: وَهَلْ تَتَّبِعُونَ فِي ذَلِكَ إِلَّا سُنَّتَهُ. [راجع: ١٦٦٠].

باب- ۸۹
جمع میان دو نماز در عرفات

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما، وقتی نماز جماعت وی (در عرفات) فوت می‌شد آن دو نماز را جمع می‌کرد (پیشین و عصر را یکجا می‌گزارد).

۱۶۶۲- از ابن‌شهاب روایت است که سالم گفت: در آن سال که حجاج بر ابن‌زُبیر رضی‌الله‌عنهما هجوم آورده بود، از عبدالله‌ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما سؤال کرد که در روز وقوف به عرفه چه باید کرد؟ سالم گفت: اگر می‌خواهی از سنّت پیروی کنی، در وسط روز (شدت گرما) نماز بگزار.

عبدالله‌بن‌عمر گفت: سالم راست می‌گوید.

همانا مسلمانان در پیروی از سنت، نماز پیشین و عصر را جمع می‌کردند. ابن‌شهاب گفته است: به سالم گفتم: آیا رسول‌الله ﷺ (در روز عرفه) چنان کرده است؟ سالم گفت: در این امر متابعت نمی‌کردند بجز سنّت آن حضرت را.

٩٠ - بَابُ: قَصْرِ الْخُطْبَةِ بِعَرَفَةَ

١٦٦٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عَبْدَالْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ: كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ: أَنْ يَأْتَمَّ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ فِي الْحَجِّ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ، جَاءَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، وَأَنَا مَعَهُ، حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، أَوْ زَالَتْ،

باب- ۹۰
کوتاه کردن خطبه در عرفات

۱۶۶۳- از سالم‌بن‌عبدالله (بن عمر) رضی‌اللّه عنهم روایت است که گفت: عبدالملک‌بن‌مروان به حجّاج نوشت که در امور حج از عبدالله‌بن‌عمر پیروی کند. و چون روز عرفه فرا رسید، ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمد و من با وی همراه بودم. در این وقت که خورشید از وسط آسمان میلان کرده بود، در نزدیک

فَصَاحَ عِنْدَ فُسْطَاطِه: أَيْنَ هَذَا؟ فَخَرَجَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ابْنُ عُمَرَ: الرَّوَاحَ، فَقَالَ: الآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَنْظِرْنِي أُفِيضُ عَلَيَّ مَاءً، فَنَزَلَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا حَتَّى خَرَجَ، فَسَارَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَبِي، فَقُلْتُ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُصِيبَ السُّنَّةَ الْيَوْمَ، فَاقْصُرِ الْخُطْبَةَ وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: صَدَقَ. [راجع: ١٦٦٠].

خیمه حجّاج بانگ برآورد که: این مرد کجاست؟ حجّاج به سوی ابن‌عمر برآمد. وی به او گفت: روانه شو. حجاج گفت: همین اکنون؟ گفت: آری.
حجاج گفت: منتظر من باش تا بر خود آب بریزم (غسل کنم). ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما از مرکب فرود آمد تا آنکه حجاج بیرون آمد و او در میان من و پدرم روانه شد. من به او گفتم: اگر می‌خواهی امروز از سنّت پیروی کنی، پس خطبه را کوتاه کن و به وقوف (در عرفات) شتاب کن. و ابن‌عمر گفت: سالم راست گفته است

[باب التعجيل الى الموقف]

باب - شتاب در موقف

٩١ - بَاب: الْوُقُوفِ بِعَرَفَةَ.

١٦٦٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ: كُنْتُ أَطْلُبُ بَعِيرًا لِي.

وحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ: أَضْلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَاقِفًا

باب- ۹۱
وقوف به عرفات[1]

۱۶۶۴- از جُبَیربن‌مُطعِم رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: من (در روزگار قبل اسلام) شترم را جستجو می‌کردم. از جُبَیربن‌مطعم (به سلسلهٔ سند دیگر) روایت است که گفت: من شترم راگم کرده بودم و در روز عرفه رفتم که آن را پیدا کنم. پیامبر ﷺ را دیدم که در عرفات ایستاده است. من گفتم: به خدا سوگند

۱-عرفات، محل مشهور اجتماع حاجیان در مسافت بیست و پنج کیلومتری شرق مکهٔ معظمه موقعیت دارد و زمان وقوف در آن بعد از زوال روز نهم ذی‌حجه است تا پیش از طلوع صبح روز دهم ذی‌حجه.

بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَهُنَا.
[أخرجه مسلم: ۱۲۲۰].

که این مرد «حُمُس» است. در اینجا چه کار می‌کند؟[1]

۱٦٦٥- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ: قَالَ عُرْوَةُ: كَانَ النَّاسُ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ عُرَاةً إِلا الْحُمْسَ، وَالْحُمْسُ قُرَيْشٌ وَمَا وَلَدَتْ، وَكَانَتِ الْحُمْسُ يَحْتَسِبُونَ عَلَى النَّاسِ، يُعْطِي الرَّجُلُ الرَّجُلَ الثِّيَابَ يَطُوفُ فِيهَا، وَتُعْطِي الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ الثِّيَابَ تَطُوفُ فِيهَا، فَمَنْ لَمْ يُعْطِهِ الْحُمْسُ طَافَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا، وَكَانَ يُفِيضُ جَمَاعَةُ النَّاسِ، مِنْ عَرَفَاتٍ وَيُفِيضُ الْحُمْسُ مِنْ جَمْعٍ.

قال: وَأَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْحُمْسِ: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [البقرة: ۱۹۹].

قال: كَانُوا يُفِيضُونَ مِنْ جَمْعٍ، فَدُفِعُوا إِلَى عَرَفَاتٍ.
[انظر: ٤٥٢٠. أخرجه مسلم: ۱۲۱۹].

۱۶۶۵- از هشام‌بن‌عُروه روایت است که عُروه گفت: در دوران جاهلیت، مردم بر کعبه در حالی طواف می‌کردند که برهنه بودند بجز از حُمُس. حُمس، یعنی قریش و آنچه از قریش زاده شده است. و حُمُس بر مردم بخشاینده بودند. مردی از حُمُس، به مردی دیگر جامه‌هایی می‌داد که در آن طواف نماید و زنی از حُمُس، زنی دیگر را جامه‌هایی می‌داد که در آن طواف نماید و به کسی که حُمُس جامه‌ای نمی‌داد، وی خانهٔ کعبه را برهنه طواف می‌کرد.
انبوه مردم (پس از وقوف) به عرفات، برمی‌گشتند و قوم حُمُس (پس از وقوف) به مزدلفه، برمی‌گشتند.
(عُروه می‌گوید:) پدرم به من گفت که عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است که این آیه دربارهٔ قوم حُمُس نازل گشته است که می‌فرماید: «پس باز گردید از آنجا که باز می‌گردند عامهٔ مردمان» (البقره: ۱۹۹) [قوم حُمُس در مُزدلِفه[2] وقوف می‌کردند و از آنجا به سوی مِنٰی[3] برمی‌گشتند و با این [فرمان] به عرفات رانده شدند.

۱-حُمُس، به معنی شدید و سخت‌گیرنده بر نفس است و قریش به همین نام لقب گرفته بودند. در دوران قبل از اسلام که طوایف عرب به عرفات وقوف می‌کردند، قریش بدانجا نمی‌رفتند و می‌گفتند: ما از حَرَم بیرون نمی‌آییم؛ زیرا ایشان خود را از دیگران برتر شمرده و اهل الله می‌خواندند و در مزدلفه وقوف می‌کردند که در محدودهٔ حرم است. آن حضرت هر چند متعلق به قوم حُمُس یعنی قریش بود، در آن زمان با مردم در موقف ابراهیم (ع) در عرفات وقوف می‌کرد، و همین امر موجب تعجب شخصی شده بود که به وقت جستجوی شتر خود، آن حضرت را در عرفات دیده بود، یعنی مرد قریشی در اینجا چه‌کار می‌کند؟! (اقتباس از شرح شیخ‌الاسلام).
۲-مزدلفه نام محلی است میان عرفات و مِنٰی، که حاجیان پس از غروب آفتاب روز نهم ذی‌حجه از عرفات به سوی مزدلفه که حدود سه میل از آن فاصله دارد برمی‌گردند و نماز شام و خفتن را در آنجا جمع می‌کنند. وقوف در مزدلفه واجب است و زمان آن از طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب است، و سپس به سوی مِنٰی حرکت می‌کنند تا پس از رمی‌جمرهٔ عقبه، قربانی‌های خود را ذبح کنند.
۳-مِنٰی، محلی است در سه میلی شرق مکه، که حاجیان به روز هشتم ذی‌حجه پس از طلوع آفتاب بدانجا می‌روند و شب را در آنجا می‌گذرانند و در بازگشت از مزدلفه به تاریخ دهم ذی‌حجه در آنجا قربانی می‌کنند.

۹۲ - بَاب: السَّيْرِ إِذَا دَفَعَ مِنْ عَرَفَةَ

١٦٦٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ: سُئِلَ أُسَامَةُ وَأَنَا جَالِسٌ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسِيرُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، حِينَ دَفَعَ؟ قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ. قَالَ هِشَامٌ: وَالنَّصُّ فَوْقَ الْعَنَقِ، قَالَ فَجْوَةٌ: مُتَّسَعٌ، وَالْجَمِيعُ فَجَوَاتٌ وَفِجَاءٌ، وَكَذَلِكَ رَكْوَةٌ وَرِكَاءٌ. «مَنَاصٌ» لَيْسَ حِينَ فِرَارٍ [۲۹۹۹، ۴۴۱۳. أخرجه مسلم: ۱۲۸۶].

باب- ۹۲
در بازگشت از عرفات شتاب کردن

۱۶۶۶- از هشام‌بن‌عُروه روایت است که عُروه گفت: از اُسامه سؤال شد و من در آنجا نشسته بودم که: رسول‌الله ﷺ در حجة‌الوداع، آنگاه که (از عرفه) برگشت، چگونه سیر (حرکت) می‌کرد؟
اُسامه گفت: آن حضرت با رفتاری متوسط سیر می‌کرد (نه خیلی آهسته و نه تند) و چون راه فراخ می‌بود، شترش را به تُندی می‌راند.
هشام گفته است: لفظ -نَصّ- (در حدیث) به معنی تُندتر است. و لفظ -فَجْوَةٌ- (در حدیث) به معنی جای فراخ است، و جمع آن -فَجَواتٌ- و فَجَاءٌ- است و همچنان است لفظ -رَكْوَةٌ و رِكَاءٌ- لفظ -«مناصٌ» به معنی گریز است. و (لیس حین فرار) یعنی آنگاه هنگام فرار نیست.

۹۳ - بَاب: النُّزُولِ بَيْنَ عَرَفَةَ وَجَمْعٍ

١٦٦٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَيْثُ أَفَاضَ مِنْ عَرَفَةَ، مَالَ إِلَى الشِّعْبِ، فَقَضَى حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّي؟ فَقَالَ: «الصَّلاةُ أَمَامَكَ». [راجع: ۱۳۹. أخرجه مسلم: ۱۲۸۰مطولاً، والحج «۲۷۶»].

باب- ۹۳
فرود آمدن میان عرفات و جمع (میان نمازها)

۱۶۶۷- از اُسامه‌بن‌زید رضی الله عنهما روایت است که گفت: آنگاه که رسول‌الله ﷺ از عرفات برگشت، راه درهٔ کوه را در پیش گرفت و در آنجا قضای حاجت کرد و وضو نمود. من گفتم: یا رسول‌الله، آیا نماز می‌گزاری؟ فرمود: «نماز در پیش روی تو است.» (یعنی مزدلفه).

١٦٦٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِجَمْعٍ غَيْرَ أَنَّهُ يَمُرُّ بِالشِّعْبِ الَّذِي أَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَدْخُلُ فَيَنْتَفِضُ وَيَتَوَضَّأُ وَلا يُصَلِّي

۱۶۶۸- از نافع روایت است که گفت: عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما نماز شام و خفتن را در مزدلفه جمع می‌کرد و به همان درهٔ کوهی که رسول‌الله ﷺ رفته بود می‌درآمد و در آنجا قضای حاجت می‌کرد و وضو می‌نمود، لیکن نماز نمی‌گزارد تا آنکه به

حَتَّى يُصَلِّيَ بِجَمْعٍ. [راجع: ۱۰۹۱. أخرجه مسلم: ۷۰۳ مختصراً].

مزدلفه می آمد.

۱۶۶۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَرْمَلَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: رَدِفْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَاتٍ، فَلَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الشِّعْبَ الأَيْسَرَ الَّذِي دُونَ الْمُزْدَلِفَةِ، أَنَاخَ فَبَالَ ثُمَّ جَاءَ، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ الْوَضُوءَ، فَتَوَضَّأَ وُضُوءًا خَفِيفًا، فَقُلْتُ: الصَّلاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلاةُ أَمَامَكَ». فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَتَى الْمُزْدَلِفَةَ فَصَلَّى، ثُمَّ رَدِفَ الْفَضْلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَدَاةَ جَمْعٍ. [راجع: ۱۳۹، ۱۵۴۳. أخرجه مسلم: ۱۲۸۰، والحج «۲۷۶»].

۱۶۶۹- از اُسامه‌بن‌زید رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: من از عرفات بر پشت سر رسول‌الله ﷺ بر مرکب سوار شدم. هنگامی که رسول‌الله ﷺ به معبر چپ کوه، نزدیک مزدلفه رسید، شترش را خوابانید و در آنجا پیشاب کرد و سپس آمد. من بر وی آب وضو ریختم و وضو کرد و وضوی سبک نمود. سپس گفتم: یا رسول‌الله، نماز می‌گزاری؟ فرمود: «نماز در پیشروی تو است». سپس رسول‌الله ﷺ سوار شد تا آنکه به مزدلفه رسید، و در آنجا نمازگزارد. سپس بامداد شبی که آن حضرت در مزدلفه بود، فضل (بن‌عباس) بر پشت سر رسول‌الله ﷺ بر مرکب سوار شد.

۱۶۷۰ - قَالَ كُرَيْبٌ: فَأَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ الْفَضْلِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى بَلَغَ الْجَمْرَةَ. [راجع: ۱۵۴۴. أخرجه مسلم: ۱۲۸۱].

۱۶۷۰- کُریب گفته است که عبدالله‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما از قول فضل گفت: رسول‌الله ﷺ (در مسیر راه) پیوسته تلبیه می‌گفت تا آنکه به جمرهٔ (عقبه) رسید.

۹۴ - بَابُ: أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ بِالسَّكِينَةِ عِنْدَ الإِفَاضَةِ،

وَإِشَارَتِهِ إِلَيْهِمْ بِالسَّوْطِ.

باب- ۹۴
امر کردن پیامبر ﷺ مردم را به آرامش و اشارت کردن به ایشان با تازیانه

۱۶۷۱ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سُوَيْدٍ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي عَمْرٍو: مَوْلَى الْمُطَّلِبِ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، مَوْلَى وَالِبَةَ الْكُوفِيُّ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَرَاءَهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَضَرْبًا وَصَوْتًا

۱۶۷۱- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: او همراه پیامبر ﷺ در روز عرفه برآمد و پیامبر ﷺ از پشت سرشان صدای زدن و تند راندن شتران را شنیدند. آن حضرت با تازیانه‌اش به سوی مردم اشارت کرد و گفت: «ای مردم، آرامش را حفظ کنید؛ زیرا در شتاب (راندن شتران) نیکویی نیست.»

«اوضعوا» (که در آیه است) به معنی: اسرعوا، است؛

لِلإبلِ، فَأشَارَ بسَوْطِه إلَيهم، وَقال: «أيُّهَا النَّاسُ، عَلَيْكُمْ بالسَّكِينَة، فَإنَّ البرَّ لَيسَ بالإيضَاع». ﴿أَوْضَعُوا﴾: أسْرَعُوا. ﴿خلالَكُمْ﴾ [التوبة: ٤٧] منَ التَّخَلُّل بَيْنَكُمْ. ﴿وَفَجَّرْنَا خلالَهُمَا﴾ [الكهف: ٣٣] بَيْنَهُمَا.

یعنی شتاب کنید. «خلالکم» از - تخلل بینکم- گرفته شده است؛ یعنی: درآمدن میان شما: «و البته مرکب می‌تاختند میان شما» (التوبه: ۴۷) «و فَجّرنا خلالهما»؛ یعنی: «و جاری ساختیم میان آنها جوی آب» «الکهف: ۳۳)

٩٥ - بَاب: الْجَمْع بَيْنَ الصَّلاتَيْنِ بِالْمُزْدَلِفَة

١٦٧٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: أخْبَرَنَا مَالكٌ، عَنْ مُوسَى بْن عُقْبَةَ، عَنْ كُرَيْب، عَنْ أُسَامَةَ بْن زَيْد رَضي اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمعَهُ يَقُولُ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّه ﷺ منْ عَرَفَةَ، فَنَزَلَ الشِّعْبَ، فَبَالَ ثُمَّ تَوَضَّأ وَلَمْ يُسْبغِ الْوُضُوءَ، فَقُلْتُ لَهُ: الصَّلاةُ؟ فَقَال: «الصَّلاةُ أمَامَكَ».

فَجَاءَ الْمُزْدَلفَةَ، فَتَوَضَّأ فَأسْبَغَ، ثُمَّ أُقيمَت الصَّلاةُ، فَصَلَّى الْمَغْربَ، ثُمَّ أنَاخَ كُلُّ إنْسَانٍ بَعيرَهُ في مَنْزله، ثُمَّ أُقيمَت الصَّلاةُ، فَصَلَّى وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا. [راجع: ١٣٩. أخرجه مسلم: ١٢٨٠، باختلاف، و الحج «٢٧٦»].

باب- ۹۵
جمع میان دو نماز در مزدلفه

۱۶۷۲- از أُسامه‌بن‌زید رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از عرفه برآمد و بر معبر کوه فرود آمد. در آنجا پیشاب کرد و سپس وضو نمود و وضوی کامل نکرد. من به آن حضرت گفتم: آیا نماز است؟ فرمود: «نماز در پیشروی تو است». سپس آن حضرت به مزدلفه آمد و وضو کرد و وضوی کامل نمود و بعد اقامت نماز گفته شد. آن حضرت نماز شام گزارد، سپس هر کس شتر خود را در محلش خوابانید. سپس اقامت نماز گفته شد و آن حضرت نماز (خفتن) را گزارد و میان این دو نماز، نمازی نگزارد.

٩٦ - بَاب: مَنْ جَمَعَ بَيْنَهُمَا وَلَمْ يَتَطَوَّعْ

١٦٧٣ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أبي ذئْب، عَن الزُّهْريِّ، عَنْ سَالم بْن عَبْدالله، عَن ابْن عُمَرَ رَضي اللهُ عَنْهُمَا قال: جَمَعَ النَّبيُّ ﷺ بَيْنَ الْمَغْرب وَالْعشَاء بجَمْعٍ، كُلُّ وَاحدَةٍ منْهُمَا بإقَامَة، وَلَمْ يُسَبِّحْ بَيْنَهُمَا، وَلا عَلَى إثْر كُلِّ وَاحدَةٍ منْهُمَا. [راجع: ١٠٩١. أخرجه مسلم: ٧٠٣ باختلاف].

باب- ۹۶
کسی که میان دو نماز جمع کرد و نماز نفل نگزارد

۱۶۷۳- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز شام و خفتن را در مزدلفه جمع کرد و به هر یک از این دو نماز اقامت جداگانه گفته شد و در میان این دو نماز، نمازی نگزارد و نه هم پس از این دو نماز، نفل گزارد.

١٦٧٤- حَدَّثَنَا خَالدُ بْنُ مَخْلَد: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بلال:

۱۶۷۴- از ابوایوب انصاری رضی‌الله‌عنه روایت است که

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد قال: أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِت قال: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ يَزِيدَ الْخَطْمِيُّ قال: حَدَّثَنِي أَبُو أَيُّوبَ الأَنْصَارِيُّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ جَمَعَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ بِالْمُزْدَلِفَةِ. [انظر: ٤٤١٤، وانظر في مواقيت الصلاة باب ٢٠. أخرجه مسلم: ١٢٨٧].

گفت: رسول‌الله ﷺ در حجةالوداع، نماز مغرب و عشاء (شام خفتن) را در مزدلفه جمع کرد.

٩٧ - بَاب: مَنْ أَذَّنَ وَأَقَامَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا

باب- ۹۷ کسی که به هر یک از این دو نماز اذان و اقامت گفت

١٦٧٥ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِد: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قال: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ يَقُولُ: حَجَّ عَبْدُاللَّه ﷺ فَأَتَيْنَا الْمُزْدَلِفَةَ حِينَ الأَذَانِ بِالْعَتَمَةِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَأَمَرَ رَجُلًا فَأَذَّنَ وَأَقَامَ، ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ، وَصَلَّى بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ دَعَا بِعَشَائِهِ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَمَرَ - أُرَى - فَأَذَّنَ وَأَقَامَ.

قال عَمْرٌو: لا أَعْلَمُ الشَّكَّ إِلا مِنْ زُهَيْرٍ، ثُمَّ صَلَّى الْعِشَاءَ رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ قال: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يُصَلِّي هَذِه السَّاعَةَ إِلا هَذِهِ الصَّلاةَ، فِي هَذَا الْمَكَانِ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ، قال عَبْدُاللَّه: هُمَا صَلاتَانِ تُحَوَّلانِ عَنْ وَقْتِهِمَا: صَلاةُ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا يَأْتِي النَّاسُ الْمُزْدَلِفَةَ، وَالْفَجْرُ حِينَ يَبْزُغُ الْفَجْرُ. قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ. [انظر: ١٦٨٢، ١٦٨٣. أخرجه مسلم: ١٢٨٩ مختصراً].

۱۶۷۵- از عبدالرحمن‌بن‌یزید روایت است که گفت: عبدالله (بن‌مسعود) رضی‌الله‌عنه حج گزارد و ما به وقت اذان خفتن یا نزدیک به اذان، همراه وی به مزدلفه آمدیم. وی مردی را امر کرد تا اذان و اقامت گفت. سپس نماز شام را گزارد و در عقب آن دو رکعت (سنّت شام) را گزارد. سپس طعام شب طلبید و خورد، سپس امر کرد -گمان می‌کنم- مردی را و اذان و اقامت گفت.

(مؤلف می‌گوید:) عمرو(بن‌خالد) گفته است: نمی‌دانم شک (گمان می‌کنم) را مگر اینکه از زُهَیر (راوی) بوده است. سپس نماز خفتن را دو رکعت گزارد و چون صبح دمید، گفت: همانا پیامبر ﷺ در این ساعت هرگز نماز نمی‌گزارد مگر همین نماز را در همین جای و در همین روز؛ یعنی در مزدلفه به روز دهم ذی‌الحجه.

عبدالله (ابن‌مسعود) گفت: این دو نمازی‌اند که از وقت معیّنهٔ خود تغییر کرده‌اند؛ نماز شام پس از رسیدن مردم به مزدلفه (به وقت نماز خفتن) و نماز صبح به مجرد دمیدن صبح. و سپس گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که چنین می‌کرد.

٩٨ - بَاب: مَنْ قَدَّمَ ضَعَفَةَ أَهْلِهِ بِلَيْلٍ،

فَيَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ وَيَدْعُونَ، وَيُقَدِّمُ إِذَا غَابَ الْقَمَرُ.

١٦٧٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ سَالِمٌ: وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُقَدِّمُ ضَعَفَةَ أَهْلِهِ، فَيَقِفُونَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ بِالْمُزْدَلِفَةِ بِلَيْلٍ، فَيَذْكُرُونَ اللَّهَ مَا بَدَا لَهُمْ، ثُمَّ يَرْجِعُونَ قَبْلَ أَنْ يَقِفَ الإِمَامُ وَقَبْلَ أَنْ يَدْفَعَ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدَمُ مِنًى لِصَلَاةِ الْفَجْرِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدَمُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَدِمُوا رَمَوُا الْجَمْرَةَ. وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَرْخَصَ فِي أُولَئِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [أخرجه مسلم: ١٢٩٥]

١٦٧٧ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ جَمْعٍ بِلَيْلٍ. [انظر: ١٦٧٨، ١٨٥٦. أخرجه مسلم: ١٢٩٣، بزيادة. و: ١٢٩٤، مطولاً].

١٦٧٨ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي يَزِيدَ: سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَنَا مِمَّنْ قَدَّمَ النَّبِيُّ ﷺ لَيْلَةَ الْمُزْدَلِفَةِ فِي ضَعَفَةِ أَهْلِهِ. [راجع: ١٦٧٧. أخرجه مسلم: ١٢٩٣، و مطولاً ١٢٩٤].

١٦٧٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ مَوْلَى أَسْمَاءَ، عَنْ أَسْمَاءَ: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ

باب- ۹۸
کسی که افراد ناتوان خانواده‌اش را شبانگاه، پیشتر بفرستد

تا در مزدلفه وقوف کنند و دعا کنند و پیش فرستد وقتی که ماه در آن شب غایب شود.

۱۶۷۶- از سالم روایت است که گفت: عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما افراد ناتوان خانوادهٔ خویش را پیشتر می‌فرستاد. آنها در مشعرالحرام مزدلفه شب را وقوف می‌کردند و خدای عزوجل را در آنچه به خاطر ایشان می‌رسید، یاد می‌کردند و سپس پیش از آنکه امام به مزدلفه وقوف کند و پیش از آنکه به سوی مِنٰی بیرون آید، از مشعرالحرام به مِنٰی برمی‌گشتند. کسانی از ایشان به وقت نماز صبح به مِنٰی می‌رسیدند و کسانی دیرتر از آن می‌رسیدند و چون به مِنٰی می‌رسیدند، رمی جمرهٔ (عقبه) می‌کردند. و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما می‌گفت: دربارهٔ آنها (که از مزدلفه پیشتر به مِنٰی بروند)، رسول‌الله ﷺ اجازه داده است.

۱۶۷۷- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ مرا شبانگاه از مزدلفه فرستاد.

۱۶۷۸- از عُبیدالله‌بن‌ابی یزید روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: من در زمرهٔ کسانی بودم که پیامبر ﷺ در شب مزدلفه، مرا با افراد ناتوان خانواده‌اش (به مِنٰی) فرستاد.

۱۶۷۹- از عبدالله غلام آزاد شدهٔ از اسماء رضی‌الله‌عنها روایت شده که او در شب جمعه، در مزدلفه فرود آمده

جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قُلْتُ: لا، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا، فَارْتَحَلْنَا وَمَضَيْنَا، حَتَّى رَمَتِ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا، فَقُلْتُ لَهَا: يَا هَنْتَاهُ، مَا أُرَانَا إِلا قَدْ غَلَّسْنَا، قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعُنِ. [أخرجه مسلم: ١٢٩١].

و برای ادای نماز ایستاد و ساعتی نماز گزارد و سپس گفت: ای پسرک من! آیا ماه غائب شد! گفتم: نه. باز مدتی نماز گزارد و باز گفت: ای پسرکم! آیا ماه از نظر ناپدید شده! گفتم: بلی. گفت: پس حرکت کنید، و ما کوچیدیم و رفتیم تا آنکه جمره را زد. سپس برگشت و نماز صبح را در منزل خود گزارد. من به او گفتم: ای بانو! ما در تاریکی آخر شب به مِنی آمدیم. وی گفت: ای پسرک من، همانا رسول‌الله ﷺ اجازه داده است.

١٦٨٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، هُوَ ابْنُ الْقَاسِمِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَتْ سَوْدَةُ النَّبِيَّ ﷺ لَيْلَةَ جَمْعٍ، وَكَانَتْ ثَقِيلَةً ثَبِطَةً، فَأَذِنَ لَهَا. [انظر: ١٦٨١. أخرجه مسلم: ١٢٩٠، بزيادة].

۱۶۸۰- از قاسم روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: سَوده، در شب مزدلفه از پیامبر ﷺ اجازه خواست (تا پیشتر به مِنی برود) و او زنی گرانبار و کند رفتار بود. آن حضرت به وی اجازه داد.

١٦٨١ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا أَفْلَحُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنَتِ النَّبِيَّ ﷺ سَوْدَةُ، أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتِ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلأَنْ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنَتْ سَوْدَةُ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ. [راجع: ١٦٨٠. أخرجه مسلم: ١٢٩٠].

۱۶۸۱- از قاسم‌بن‌محمد روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: ما به مزدلفه فرود آمدیم. سَوده از پیامبر ﷺ اجازه خواست تا پیش از هجوم مردم (به مِنی برود- و او زنی کُند رفتار بود- آن حضرت به وی اجازه داد و او قبل از ازدحام مردم روانه شد و ما تا صبح در مزدلفه ماندیم و سپس با روانه شدن آن حضرت روانه شدیم. اگر من هم، همچون سوده، از رسول‌الله ﷺ اجازه خواسته بودم، خوشی آن از هر خوشی خوشایندتر می‌بود.

٩٩ - بَابٌ: مَتَى يُصَلِّي الْفَجْرَ بِجَمْعٍ

باب- ۹۹
نماز بامداد در مزدلفه چه زمانی گزارده شود.

١٦٨٢ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَارَةُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى صَلاةً بِغَيْرِ مِيقَاتِهَا، إِلا صَلاتَيْنِ جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ، وَصَلَّى

۱۶۸۲- از عبدالله‌بن‌مسعود رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: من هرگز ندیده‌ام که رسول‌الله ﷺ نمازی را در غیر وقت آن گزارده باشد، بجز دو نمازی که میان شام و خفتن جمع کرد و نماز بامداد را که قبل از

الْفَجْرَ قَبْلَ مِيقَاتِهَا. [راجع: ١٦٧٥. أخرجه مسلم: ١٢٨٩].

١٦٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ إِلَى مَكَّةَ، ثُمَّ قَدِمْنَا جَمْعًا، فَصَلَّى الصَّلَاتَيْنِ، كُلَّ صَلَاةٍ وَحْدَهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعَشَاءُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ-قَائِلٌ يَقُولُ طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ- ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلَاتَيْنِ حُوِّلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا، فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلَا يَقْدَمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتِمُوا، وَصَلَاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ». ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الْآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ. فَمَا أَدْرِي: أَقَوْلُهُ كَانَ أَسْرَعَ أَمْ دَفْعُ عُثْمَانَ ﷺ. فَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ يَوْمَ النَّحْرِ. [راجع: ١٦٧٥. أخرجه مسلم: ١٢٨٩ مختصراً].

وقت آن گزارد.

۱۶۸۳- از عبدالرحمن‌بن‌یزید روایت است که گفت: همراه عبدالله (بن‌مسعود) رضی‌الله روانهٔ مکه شدیم و آنگاه که به مزدلفه رسیدیم وی دو نماز (شام و خفتن) را گزارد و به هر یک از این دو نماز اذان و اقامت جداگانه گفته شد و در میان این دو نماز طعام شب خورد. سپس هنگامی که صبح دمید، نماز صبح را گزارد و آن زمانی بود که کسی می‌گفت صبح دمیده است و کسی می‌گفت ندمیده است- و سپس گفت: همانا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «این دو نماز، در همین مکان از وقت معین تغییر کرده است؛ نماز شام و خفتن، و مردم نباید تا زمان تاریکی هوا به مزدلفه وارد گردند و زمان ادای نماز صبح همین وقت است.»

سپس ابن‌مسعود توقف کرد تا اندکی هوا روشن شد و بعد گفت: اگر امیرالمؤمنین، همین حالا (در سپیده‌دم) روانهٔ (مِنی) شود سنّت را رعایت کرده است. نمی‌دانم قول ابن‌مسعود مقدم بود یا برآمدن عثمان رضی‌الله‌عنه [1]. و ابن‌مسعود پیوسته تلبیه می‌گفت تا آنکه در روز نحر (دهم‌ذی‌حجه) جُمرهٔ عَقَبه را رمی کرد.

١٠٠ - بَابٌ: مَتَى يُدْفَعُ مِنْ جَمْعٍ

١٦٨٤ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونٍ يَقُولُ: شَهِدْتُ عُمَرَ ﷺ صَلَّى بِجَمْعٍ الصُّبْحَ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ

باب- ۱۰۰
چه وقت از مزدلفه باید راهی شد

۱۶۸۴- از عَمروبن‌میمون روایت است که گفت: عُمر رضی‌الله‌عنه را دیدم که نماز صبح را مزدلفه گزارد و سپس ایستاد و گفت: همانا مشرکان تا زمانی که

۱-یعنی همان لحظه در سپیده‌دم که ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه دربارهٔ عثمان رضی‌الله‌عنه صحبت می‌کرد، وی برآمد و روانهٔ مِنی شد.

كَانُوا لا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَيَقُولُونَ: أَشْرِقْ ثَبِيرُ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَالَفَهُمْ، ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ. [انظر: ۳۸۳۸]

آفتاب طلوع نمی‌کرد، از مزدلفه روانه نمی‌شدند و می‌گفتند: تابان شو ای کوه ثبیر![1] و همانا پیامبر ﷺ با ایشان مخالفت کرد و پیش از طلوع آفتاب از مزدلفه روانه شد.

۱۰۱ - بَاب: التَّلْبِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ غَدَاةَ النَّحْرِ،

حِينَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ، وَالارْتِدَافِ فِي السَّيْرِ

باب- ۱۰۱
تلبیه و تکبیر بامداد روز نحر هنگام رمی جمرهٔ (عَقَبه) و سوار بر مرکب در پشت سرِ دیگری رفتن

۱۶۸۵ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرْدَفَ الْفَضْلَ، فَأَخْبَرَ الْفَضْلُ: أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى الْجَمْرَةَ. [راجع: ۱۵۲٤. اخرجه مسلم: ۱۲۸۱. و: ۱۲۸۰مطولاً].

۱۶۸۵- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ، فضل (بن‌عباس) را بر مرکب بر پشت سرِ خود سوار کرد. فضل خبر داده است که آن حضرت (در مسیر راه) پیوسته تلبیه می‌گفت تا آنکه جمرهٔ (عَقَبه) را رمی کرد.

۱۶۸۶، ۱۶۸۷ - حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا وَهْبُ ابْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ يُونُسَ الأَيْلِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أُسَامَةَ ابْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ رِدْفَ النَّبِيِّ ﷺ، مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمُزْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرْدَفَ الْفَضْلَ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ إِلَى مِنًى، قَالَ: فَكِلاهُمَا قَالَ: لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ.

[راجع: ۱۵٤۳، ۱۵٤٤. : ۱۲۸۰، مطولا. وأخرجه: ۱۲۸۱].

۱۶۸۶، ۱۶۸۷- از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: اُسامه‌بن‌زید رضی‌الله‌عنهما از عرفات تا مزدلفه بر پشت سر پیامبر ﷺ بر مرکب سوار بود. سپس آن حضرت، فضل را از مزدلفه تا مِنی بر مرکب بر پشت سرِ خود سوار کرد. و هر دوی آنها می‌گفتند: پیامبر ﷺ (در مسیر راه) پیوسته تلبیه می‌گفت تا آنکه جمرهٔ (عقبه) را رمی کرد.

۱۰۲ - بَاب: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ

باب- ۱۰۲
«پس هر که بهره‌ور شد به ادای عمره سپس به ادای حج (یعنی تمتع کرد یا قران)

فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي

پس لازم است آنچه سهل باشد از قربانی. پس هر که

۱-مشرکان در ایام جاهلیت تا زمانی که آفتاب طلوع نمی‌کرد بر کوه ثبیر نمی‌رفتند (تیسیرالقاری)

الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]

١٦٨٨ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ الْمُتْعَةِ فَأَمَرَنِي بِهَا، وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْهَدْيِ، فَقَالَ: فِيهَا جَزُورٌ أَوْ بَقَرَةٌ أَوْ شَاةٌ أَوْ شِرْكٌ فِي دَمٍ، قَالَ: وَكَأَنَّ نَاسًا كَرِهُوهَا، فَنِمْتُ فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ إِنْسَانًا يُنَادِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَمُتْعَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَتَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، سُنَّةُ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ.

قَالَ: وَقَالَ آدَمُ وَوَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ وَغُنْدَرٌ عَنْ شُعْبَةَ: عُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، وَحَجٌّ مَبْرُورٌ. [راجع: ١٥٦٧. أخرجه مسلم: ١٢٤٢، باختلاف].

نیابد پس لازم است روزه داشتن سه روز در وقت حج و هفت روز وقتی که بازگردید از سفر، این یک ده روز تمام است. این حکم آن راست که نباشد خانوادۀ وی باشندۀ مسجد «الحرام» (البقره: ۱۹۶)

۱۶۸۸- از ابوجَمره روایت است که گفت: دربارۀ حج تمتع از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما سؤال کردم، وی مرا بدان امر کرد[1] و از وی دربارۀ قربانی سؤال کردم. وی گفت: در قربانی، شتر یا گاو یا گوسفند است و یا شریک شدن در خون (شتر یا گاو) است. ابوجَمره گفته است: کسانی حج تمتع را نمی‌پسندیدند. من در خواب رفتم و در خواب دیدم که کسی بانگ می‌زند: - حج مبرورٌ و عمرةٌ مقبولةٌ. نزد ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما رفتم و او را آگاه ساختم وی گفت:

الله‌اکبر، این سنت ابوالقاسم است. آدَم و وَهْب‌بن‌جریر و غُندَر، از شُعبه چنین روایت کرده‌اند: عُمرۀ مقبول و حجی مبرور

۱۰۳ - بَاب: رُكُوبِ الْبُدْنِ

لِقَوْلِهِ: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّن شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الحج ٣٦، ٣٧].

قَالَ مُجَاهِدٌ: سُمِّيَتِ الْبُدْنَ لِبُدْنِهَا. وَالْقَانِعُ: السَّائِلُ. وَالْمُعْتَرُّ: الَّذِي يَعْتَرُّ بِالْبُدْنِ مِنْ غَنِيٍّ أَوْ فَقِيرٍ، وَشَعَائِرُ: اسْتِعْظَامُ الْبُدْنِ وَاسْتِحْسَانُهَا. وَالْعَتِيقُ: عِتْقُهُ

باب- ۱۰۳
سوار شدن بر شتر و گاو قربانی، به دلیل فرمودۀ او تعالی:

«و شتران قربانی را ساخته‌ایم برای شما از شعائر خدا. شما را در آن نیکی است. پس یاد کنید نام خدا را بر نحر آنها بر چهارپای ایستاده. پس چون به زمین افتد پهلوی آن، بخورید از آنها و بخورانید درویش بی‌سؤال را و سؤال‌کننده را. همچنین رام گردانیدیم چهارپایان را برای شما. بُوَد که شکر کنید» (الحج: ۳۶) «نمی‌رسد به خدا گوشتهای قربانیها و نه خونهای اینها ولیکن می‌رسد به وی پرهیزگاری از شما، تا به

۱-یعنی در ایام حج، قبل از حج، عمره را انجام دهد.

مِنَ الْجَبَابِرَةِ، وَيُقَالُ: وَجَبَتْ، سَقَطَتْ إِلَى الأَرْضِ، وَمِنْهُ وَجَبَتِ الشَّمْسُ.

بزرگی یاد کنید خدا را به شکر آنکه راه نمود شما را و بشارت ده نیکوکاران را» (الحج: ۳۷)
مُجاهد گفته است: بُدن: یعنی شتران. به سبب جسامت و تنومندی آنها، به این اسم نامیده شده است. و لفظ -قانع- به معنی سائل است. و لفظ -مُعتر- کسی است که از روی طمع به قربانیها نزدیک شود، چه فقیر باشد و چه غنی[1] و لفظ -شعائر- ، هدف از آن عظیم شمردن و نیکو گردانیدن بُدن، است. و لفظ -العتیق- مراد، حفظ آزادی آن از تسلط جبّاران است. و گفته می‌شود -وَجَبَتْ- یعنی بر زمین افتاد. و لفظ -وَجَبتِ‌الشمس- از آن مأخوذ است یعنی آفتاب پایین افتاد (غروب کرد).

١٦٨٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ. [انظر: ١٧٠٦، ٢٧٥٥، ٦١٦٠. أخرجه مسلم: ١٣٢٢].

۱۶۸۹- از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ مردی را دید که بُدنی (شتر قربانی) را می‌راند. به او گفت: «بر آن سوار شو.» وی گفت: این بُدنه است. آن حضرت فرمود: «بر آن سوار شو» و برای بار دوم یا سوم به او گفت: «بر آن سوار شو، وای بر تو.»

١٦٩٠ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ وَشُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا». ثَلاثًا. [انظر: ٢٧٥٤، ٦١٥٩. أخرجه مسلم: ١٣٢٣].

۱۶۹۰- از انس ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ مردی را دید که بُدنه‌ای را می‌راند به او گفت: «بر آن سوار شو» وی گفت: این بُدنه است. آن حضرت گفت: «بر آن سوار شو» وی گفت: این بُدنه است. آن حضرت گفت: «بر آن سوار شو»؛ برای سه بار این سخن را تکرار فرمود.

۱- یعنی به اشاره و کنایه سؤال کند نه بطور صریح.

١٠٤ - بَاب: مَنْ سَاقَ الْبُدْنَ مَعَهُ

١٦٩١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِشَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ، حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيُقَصِّرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهِلَّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ». فَطَافَ حِينَ قَدِمَ مَكَّةَ، وَاسْتَلَمَ الرُّكْنَ أَوَّلَ شَيْءٍ، ثُمَّ خَبَّ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ وَمَشَى أَرْبَعًا، فَرَكَعَ حِينَ قَضَى طَوَافَهُ بِالْبَيْتِ عِنْدَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ فَانْصَرَفَ فَأَتَى الصَّفَا، فَطَافَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعَةَ أَطْوَافٍ، ثُمَّ لَمْ يَحْلِلْ مِنْ شَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ، وَنَحَرَ هَدْيَهُ يَوْمَ النَّحْرِ، وَأَفَاضَ فَطَافَ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ، وَفَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أَهْدَى وَسَاقَ الْهَدْيَ مِنَ النَّاسِ. [أخرجه مسلم: ١٢٢٧].

باب- ۱۰۴
کسی که بُدن را با خود بیاورد

۱۶۹۱- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ در حجةالوداع از پیوستن عمره به حج متمتع شد و قربانی کرد. و هَدْی (قربانی) را از موضع ذُوالحُلَیفه، با خود آورده بود.

رسول‌الله ﷺ در آغاز برای عمره احرام گرفت و سپس برای حج احرام گرفت و مردم نیز همراه پیامبر ﷺ از پیوستن به عُمره به حج متمتع شدند. از کسانِ همراه آن حضرت، کسی بود که هَدْی گرفته و با خود آورده بود، و کسی بود که هدِی نگرفته بود. زمانی که پیامبر ﷺ وارد مکه شد، به مردم گفت: «هرکس از شما که با خود هَدی آورده است، حلال نشود از آنچه حرام شده است از آن[1] تا آنکه حج خود را تمام کند و هر کس از شما که با خود هَدْی نیاورده است، باید بر کعبه طواف نماید و میان صفا و مروه طواف کند و موی خویش کوتاه کند و حلال شود و سپس برای حج احرام بگیرد. و کسی که نتواند هَدْی قربان کند، در ایام حج سه روز روزه بگیرد و وقتی به خانهٔ خود برمی‌گردد، هفت روز در آنجا روزه بگیرد.»

از این رو، آن حضرت هنگام ورود به مکه طواف کرد و اولتر از همه رکنْ (حجرالاسود) را استلام نمود. سپس سه دور اول طواف را تُند رفت و چهار دور دیگر را مشی[2] کرد و آنگاه که طواف خانه را انجام داد، در نزدیک مقام (ابراهیم) دو رکعت نماز گزارد و بعد سلام داد و به سوی صَفا آمد و میان

۱-حلال شدن به معنی از احرام بیرون آمدن است.

۲-مشی، رفتار عادی است.

صفا و مروه هفت طواف کرد، سپس حلال نشد از آنچه بر وی حرام شده بود تا آنکه حج خود را تمام کرد و قربانی خود را در روز نحر (دهم‌ذی‌حجه) ذبح نمود و سپس (از مِنی به مکه شتافت) و بر کعبه طواف افاضه کرد[1] و بعد حلال شد از آنچه بر وی حرام شده بود و کسی که هدی گرفته بود و با خود آورده بود، همان‌گونه عمل کرد که رسول‌الله ﷺ کرده بود.

۱۶۹۲- وَعَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي تَمَتُّعِهِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ: فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَهُ، بِمِثْلِ الَّذِي أَخْبَرَنِي سَالِمٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۱۲۲۸].

۱۶۹۲- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها او را از پیوستن عُمرهٔ پیامبر ﷺ به حج، خبر داده است که: مردم همراه آن حضرت نیز متمتع شدند، مانند آنچه سالم از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما، از رسول الله ﷺ خبر داده است.

۱۰۵ - بَاب: مَنِ اشْتَرَى الْهَدْيَ مِنَ الطَّرِيقِ

باب- ۱۰۵
کسی که در مسیر راه هدی بخرد

۱۶۹۳ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: قَالَ: عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنهمْ لِأَبِيهِ: أَقِمْ فَإِنِّي لَا آمَنُهَا أَنْ سَتُصَدُّ عَنِ الْبَيْتِ، قَالَ: إِذًا أَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، -وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ فَأَنَا أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ عَلَى نَفْسِي الْعُمْرَةَ، فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ، قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالْبَيْدَاءِ أَهَلَّ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَقَالَ: مَا شَأْنُ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ إِلَّا وَاحِدٌ، ثُمَّ اشْتَرَى الْهَدْيَ مِنْ قُدَيْدٍ، ثُمَّ قَدِمَ فَطَافَ لَهُمَا طَوَافًا وَاحِدًا، فَلَمْ يَحِلَّ حَتَّى حَلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا. [راجع: ۱۶۳۹. أخرجه مسلم: ۱۲۳۰].

۱۶۹۳ - از نافع روایت است که عبدالله بن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به پدر خود گفت: در جای خود آرام گیرا (از این سفر درگذر). من از این ایمن نیستم که تو از کعبه باز داشته خواهی شد.
ابن عمر گفت: در آن حالت، کاری خواهم کرد که رسول الله ﷺ کرده است. به تحقیق که خداوند گفته است: «هر آینه هست شما را به رسول الله پیروی نیک» و من شما را گواه می‌گیرم که همانا عمره را بر خود واجب گردانیدم.
وی به عمره احرام بست[2] و سپس برآمد تا آنکه به

۱-طواف افاضه، یا طواف زیارت یا طواف رکن، سومین فریضهٔ حج است و واجب است که در ایام نحر انجام شود و پس از انجام آن زن بر وی حلال می‌شود.
۲- از اینجا جواز احرام بستن پیش از رسیدن به میقات معلوم شد.

بیداء رسید. در آنجا برای حج و عمره احرام بست و گفت: حالت حج و عمره، هر دو یکی است. سپس از موضع قدید هدی خرید؛ و بعد وارد مکه شد. وی برای هر دو؛ حج و عمره یک طواف (قدوم) کرد و حلال نشد تا آنکه از هر دو نسک (حج و عمره) یک جا حلال شد (سپس از طواف زیارت).

١٠٦ - بَاب: مَنْ أَشْعَرَ وَقَلَّدَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ثُمَّ أَحْرَمَ

وَقَالَ نَافِعٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا إِذَا أَهْدَى مِنَ الْمَدِينَةِ قَلَّدَهُ وَأَشْعَرَهُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، يَطْعُنُ فِي شِقِّ سَنَامِهِ الأَيْمَنِ بِالشَّفْرَةِ، وَوَجْهُهَا قِبَلَ الْقِبْلَةِ بَارِكَةً.

باب ۱۰۶- کسی که هدی را نشانی کند و در ذوالحلیفه آن را قلاده نماید و سپس احرام بندد

و نافع گفته است: ابن عمر رضی الله عنهما وقتی هدی را از مدینه می‌برد، در موضع ذوالحلیفه آن را قلاده می‌کرد و نشانی می‌نمود و جانب راست کوهان شتر را با کارد می‌زد و روی آن را به سوی قبله می‌گردانید و آن را فرو می‌خوابانید.

١٦٩٤، ١٦٩٥ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ النَّبِيُّ ﷺ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَ، وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ. [الحديث: ١٦٩٤، انظر: ١٨١١ د، ٢٧١٢ ف، ٢٧٣١ ط، ٤١٥٨ ل، ٤١٧٨ ط، ٤١٨١ ط، وانظرفي الوضوء، باب ٧٠- الحج، باب ١٠٨]. [الحديث: ١٦٩٥، انظر: ٢٧١١ ط، ٢٧٣٢ ط، ٤١٥٧ د، ٤١٧٩ ط، ٤١٨٠ ط].

۱۹۶۴، ۱۹۶۵- از مسور بن مخرمه و مروان روایت است که گفته‌اند: پیامبر ﷺ با بیش از هزار تن از یاران خویش در سال حدیبیه از مدینه برآمد تا آنکه به ذوالحلیفه رسیدند، پیامبر ﷺ در آنجا هدی را قلاده و نشانی کرد و برای عمره احرام بست.

١٦٩٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا أَفْلَحُ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلائِدَ بُدْنِ النَّبِيِّ ﷺ بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَّدَهَا وَأَشْعَرَهَا وَأَهْدَاهَا، فَمَا حَرُمَ عَلَيْهِ شَيْءٌ كَانَ أُحِلَّ لَهُ. [انظر: ١٦٩٨ ح د، ١٦٩٩ ل، ١٧٠٠ د، ١٧٠١ ف، ١٧٠٢ د، ١٧٠٣ د، ١٧٠٤ ح، ١٧٠٥ ح د، ٢٣١٧ د، ٥٥٦٦ د].

۱۶۹۶- از عایشه رضی الله عنهما روایت است که گفت: من گردن بندهای شتران قربانی پیامبر ﷺ را با دست خود بافتم و سپس آن حضرت شتران را قلاده کرده و نشانی نموده و به سوی (مکه) فرستاد، و بر آن حضرت حرام نشد آنچه حلال شده بود.[1]

۱- قلاده کردن و فرستان قربانی به مکه در حالی که خود عازم حج نگردد، موجب احرام نمی‌شود.

١٠٧ - بَاب: فَتْلِ الْقَلَائِدِ لِلْبُدْنِ وَالْبَقَرِ

١٦٩٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلَا أَحِلُّ حَتَّى أَحِلَّ مِنَ الْحَجِّ». [راجع: ١٥٦٦. اخرجه مسلم: ١٢٢٩].

١٦٩٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، وَعَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُهْدِي مِنَ الْمَدِينَةِ، فَأَفْتِلُ قَلَائِدَ هَدْيِهِ، ثُمَّ لَا يَجْتَنِبُ شَيْئًا مِمَّا يَجْتَنِبُهُ الْمُحْرِمُ. [راجع: ١٦٩٦. اخرجه مسلم: ١٣٢١].

١٠٨ - بَاب: إِشْعَارِ الْبُدْنِ

وَقَالَ عُرْوَةُ، عَنِ الْمِسْوَرِ ﷺ قَلَّدَ النَّبِيُّ ﷺ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ. [راجع: ١٦٩٤، ١٦٩٥].

١٦٩٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا أَفْلَحُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلَائِدَ هَدْيِ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ أَشْعَرَهَا وَقَلَّدَهَا، أَوْ قَلَّدْتُهَا، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا إِلَى الْبَيْتِ، وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ، فَمَا حَرُمَ عَلَيْهِ شَيْءٌ كَانَ لَهُ حِلٌّ. [راجع: ٦٩٦. اخرجه مسلم: ١٣٢١].

باب - ۱۰۷
بافتن قلاده (گردن‌بند) برای شتران و گاوهای قربانی

۱۶۹۷- از حفصه رضی الله عنها روایت است که گفت: من گفتم: یا رسول الله، مردم را چه واقع شده است که از احرام بیرون آمده‌اند و تو از احرام بیرون نیامدی؟

آن حضرت فرمود: من موی سر خود را به هم چسبانیده‌ام، و هدی را قلاده کرده‌ام و حلال نمی‌شوم تا آنکه (از نسک عمره با) حج حلال شوم.

۱۶۹۸- از عایشه رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از مدینه قربانی می‌فرستاد و من قلاده‌های قربانی‌شان را می‌بافتم. سپس آن حضرت از چیزی از آنچه محرم باید بپرهیزد، پرهیز نمی‌کرد.

باب - ۱۰۸
نشانی کردن شتران قربانی [1]

و عروه گفته است که مسور ﷺ گفت: پیامبر ﷺ قربانی را قلاده نموده و آن را نشانی کرد و برای عمره احرام بست.

۱۶۹۹- از عایشه رضی الله عنهما روایت است که گفت: من گردن بندهای قربانیهای پیامبر ﷺ را بافتم، سپس آن حضرت آنها را نشانی کرد و قلاده نمود- یا گفت- من قلاده کردم- و سپس آنها را به خانه‌ی کعبه فرستاد و آن حضرت در مدینه اقامت

۱- در اشعار، یا نشانی کردن حیوان قربانی، علما را اختلاف است. نزد شافعی سنت است و از ابراهیم نخعی و ابوحنیفه منقول است که اشعار مکروه است. طحاوی که از ائمه حنیفه است می‌گوید که امام ابوحنیفه اشعار زمان خود را از جهت سد باب تعذیب حیوان و تضبیع قربانی پیش از ذبح که منع آن از طریق شارع معلوم شده است، مکروه می‌پندارد (تیسیر القاری)

داشت و چیزی که بروی حلال شده بود، حرام نگردید.

۱۰۹ - بَاب: مَنْ قَلَّدَ الْقَلَائِدَ بِيَدِهِ.

١٧٠٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَمْرِوبْنِ حَزْمٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ زِيَادَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ: كَتَبَ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: إِنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدْيًا، حَرُمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ، حَتَّى يُنْحَرَ هَدْيُهُ. قَالَتْ عَمْرَةُ: فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: لَيْسَ كَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ، أَنَا فَتَلْتُ قَلَائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ. [راجع: ١٦٩٦. أخرجه مسلم: ١٣٢١].

باب - ۱۰۹
کسی که با دست خویش قربانیها را قلاده کرد

۱۷۰۰- از عبدالله بن ابوبکر بن عمرو بن حزم روایت است که عمره بنت عبدالرحمن به او خبر داده است که: زیاد بن ابوسفیان به عایشه رضی‌الله‌عنها نوشت که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: کسی که قربانی (به مکه) می‌فرستد، بر وی حرام می‌شود آنچه بر حاجی حرام می‌شود تا آنکه قربانی وی، ذبح گردد.
عمره گفت: عایشه رضی الله عنهما گفته: چنان نیست که ابن عباس گفته است. من گردن بندهای قربانیهای پیامبر ﷺ را با دستان خویش بافته‌ام و سپس رسول الله ﷺ آنها را با دستان خود قلاده کرد و بعد قربانیها را همراه پدرم (به مکه) فرستاد. و بر رسول الله ﷺ حرام نشد آنچه خداوند بر وی حلال کرده بود تا آنکه قربانیها ذبح شدند.

۱۱۰ - بَاب: تَقْلِيدِ الْغَنَمِ

١٧٠١ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَهْدَى النَّبِيُّ ﷺ مَرَّةً غَنَمًا [راجع: ١٦٩٦. أخرجه مسلم: ١٣٢١، بزيادة].

١٧٠٢ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَفْتِلُ الْقَلَائِدَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَيُقَلِّدُ

باب - ۱۱۰
قلاده کردن گوسفند قربانی

۱۷۰۱ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ، گوسفندان قربانی را، یکبارگی به مکه فرستاد.

۱۷۰۲- از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت : من برای گوسفندان قربانی پیامبر ﷺ گردن‌بند می‌بافتم. و آن حضرت آنها را قلاده می‌کرد در حالی که با خانوادهٔ خویش مقیم بود و حلال.

الْغَنَمَ، وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلالًا. [راجع: ١٦٩٦. أخرجه مسلم: ١٣٢١].

(غیر محرم بود).

۱۷۰۳ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ ابْنُ الْمُعْتَمِرِ.

وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَفْتِلُ قَلائِدَ الْغَنَمِ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَيَبْعَثُ بِهَا، ثُمَّ يَمْكُثُ حَلالًا. [راجع: ١٦٩٦. أخرجه مسلم: ١٣٢١].

۱۷۰۳ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من برای گوسفندان قربانی پیامبر ﷺ، گردن‌بند می‌بافتم و آن حضرت گوسفندان را می‌فرستاد، و سپس حلال باقی می‌ماند.

۱۷۰۴ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ لِهَدْيِ النَّبِيِّ ﷺ، تَعْنِي الْقَلائِدَ، قَبْلَ أَنْ يُحْرِمَ. [راجع: ١٦٩٦. أخرجه مسلم: ١٣٢١].

۱۷۰۴ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من برای قربانیهای پیامبر ﷺ بافتم، یعنی گردن‌بندها را قبل از آنکه احرام بندد.

۱۱۱ - بَاب: الْقَلائِدِ مِنَ الْعِهْنِ

باب - ۱۱۱ گردن‌بندها از پشم

۱۷۰۵ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلائِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي. [راجع: ١٦٩٦. أخرجه مسلم: ١٣٢١، مطولاً].

۱۷۰۵ - از ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفته: گردن‌بندهای حیوانات قربانی را از پشمی که در دسترسم بود می‌بافتم.

۱۱۲ - بَاب: تَقْلِيدِ النَّعْلِ

باب - ۱۱۲ آویختن کشف (بر گردن حیوان قربانی)

۱۷۰۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: هُوَ ابْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ عَبْدِالأَعْلَى، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً، قَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ رَاكِبَهَا، يُسَايِرُ النَّبِيَّ ﷺ، وَالنَّعْلُ فِي عُنُقِهَا.

۱۷۰۶ - از عکرمه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ مردی را دید که بدنه (شتر قربانی) خویش را می‌راند. فرمود: «بر آن سوار شو» وی گفت: همانا این شتر برای قربانی است. آن حضرت فرمود: «بر آن سوار شو». به تحقیق دیدم که آن مرد بر شتر سوار بود و پیامبر ﷺ را همراهی می‌کرد و کفش بر گردن شتر آویخته بود.

قَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ رَاكِبَهَا، يُسَايِرُ النَّبِيَّ ﷺ، وَالنَّعْلُ فِي عُنُقِهَا.

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ.

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۱۶۸۹. أخرجه مسلم: ۱۳۲۲].

متابعت کرده است (معمر را) محمد بن بشار.[1]

عثمان بن عمر، از علی بن مبارک، از یحیی از عکرمه از ابوهریره ﷺ، از پیامبر ﷺ (حدیث فوق را) روایت کرده است.

۱۱۳ - بَاب: الْجِلَالِ لِلْبُدْنِ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا لَا يَشُقُّ مِنَ الْجِلَالِ إِلَّا مَوْضِعَ السَّنَامِ، وَإِذَا نَحَرَهَا نَزَعَ جِلَالَهَا، مَخَافَةَ أَنْ يُفْسِدَهَا الدَّمُ، ثُمَّ يَتَصَدَّقُ بِهَا.

باب - ۱۱۳
پوشش (جل) برای شتران قربانی

ابن عمر رضی الله عنهما جل شتر را نمی‌شکافت، بجز جای کوهان آن را. و چون شتر را قربانی می‌کرد جل آن را بر می‌داشت، از ترس آنکه خون حیوان جل آن را نیالاید و تباه نکند. و سپس جل را صدقه می‌داد.

۱۷۰۷ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلَالِ الْبُدْنِ الَّتِي نُحِرَتْ وَبِجُلُودِهَا. [انظر: ۱۷۱۶، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۲۲۹۹، وانظر في الوكالة، باب ۱. أخرجه مسلم: ۱۳۱۷].

۱۷۰۷ - از علی ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ امر کرد که جلهای شتران قربانی و پوستهای آن راصدقه بدهم.

۱۱۴ - بَاب: مَنِ اشْتَرَى هَدْيَهُ مِنَ الطَّرِيقِ وَقَلَّدَهَا

باب - ۱۱۴
کسی که قربانی‌اش را در مسیر راه خرید و آن را قلاده کرد.

۱۷۰۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: أَرَادَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا الْحَجَّ، عَامَ حَجَّةِ الْحَرُورِيَّةِ، فِي عَهْدِ ابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ كَائِنٌ بَيْنَهُمْ قِتَالٌ، وَنَخَافُ أَنْ يَصُدُّوكَ، فَقَالَ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ إِذًا أَصْنَعَ كَمَا صَنَعَ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي

۱۷۰۸- از نافع روایت است که گفت: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در آن سال قصد حج کرد که حَرُوریه (خوارج) در زمان ابن‌زُبیر رضی‌الله‌عنهما قصد حج کرده بودند. به ابن‌عمر گفته شد: همانا جنگ و کشتار میان آنها واقع شدنی است و بیم از آن داریم که مانع (ورود تو به مکه) شوند. وی گفت: «هر آینه هست

۱- شیخ ابن حجر می‌گوید، تحقیق آنست که متابعت کننده علی بن مبارک است. (تیسیر القاری)

أَوْجَبْتُ عُمْرَةً، حَتَّى إِذَا كَانَ بِظَاهِرِ الْبَيْدَاءِ قَالَ: مَا شَأْنُ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ إِلَّا وَاحِدٌ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ جَمَعْتُ حَجَّةً مَعَ عُمْرَةٍ، وَأَهْدَى هَدْيًا مُقَلَّدًا اشْتَرَاهُ، حَتَّى قَدِمَ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا، وَلَمْ يَزِدْ عَلَى ذَلِكَ، وَلَمْ يَحْلِلْ مِنْ شَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى يَوْمِ النَّحْرِ، فَحَلَقَ وَنَحَرَ، وَرَأَى أَنْ قَدْ قَضَى طَوَافَهُ، الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، بِطَوَافِهِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ قَالَ: كَذَلِكَ صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ۱۶۳۹. أخرجه مسلم: ۱۲۳۰].

شما را در رسول‌الله پیروی نیک.»
من در چنان حالتی، کاری می‌کنم که آن حضرت کرده است و شما را شاهد می‌گیرم که همانا عُمره را بر خود واجب کردم، و چون به بیداء رسید گفت: حالت حج و عمره یکسان است، من شما را گواه می‌گیرم که حج و عمره را با هم انجام می‌دهم: وی قربانی را که خریده بود قلاده کرد و به سوی (مکه) راند و آنگاه که به مکه رسید، بر کعبه طواف کرد و میان صفا و مروه سعی نمود و بیش از این کاری نکرد و حلال نکرد بر خود از آنچه حرام شده بود تا آنکه روز نحر فرا رسید. سپس موی سر را تراشید و قربانی را ذبح کرد و باور داشت بر اینکه طواف حج و عمره را با همان طواف اول انجام داده است و سپس گفت: این چنین کرده است پیامبر ﷺ.

۱۱۵ - بَاب: ذَبْحِ الرَّجُلِ الْبَقَرَ عَنْ نِسَائِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِهِنَّ

۱۷۰۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَتْ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، لَا نُرَى إِلَّا الْحَجَّ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْ مَكَّةَ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ إِذَا طَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ أَنْ يَحِلَّ، قَالَتْ: فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا، قَالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ.

قَالَ يَحْيَى: فَذَكَرْتُهُ لِلْقَاسِمِ، فَقَالَ: أَتَتْكَ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ. [راجع: ۲۹٤. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱].

باب- ۱۱۵
ذبح کردن مرد گاو (قربانی) را از جانب زنان خویش بدون دستور ایشان

۱۷۰۹- از عَمْره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: ما همراه پیامبر ﷺ زمانی برآمدیم که پنج روز از ذی‌القعده مانده بود و گمان نمی‌کردیم مگر حج را. آنگاه که به مکه نزدیک شدیم. رسول‌الله ﷺ امر کرد که کسی که با وی هدَی (قربانی) نباشد، بعد از طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه، حلال شود (یعنی از احرام بیرون می‌آید).
عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: در روز نحر (دهم ذی‌الحجه) برای ما گوشت گاو آورده شد. من گفتم: این چیست؟ گفت: رسول‌الله ﷺ از جانب زنان خویش ذبح کرده است.

یحیی گفته است: این روایت (عمره) را برای قاسم (بن‌محمدبن‌ابوبکر) اظهار کردم. وی گفت: این حدیث را بر همان شیوه‌ای که هست، آورده است (بدون کم و زیاد).

١١٦ - بَاب: النَّحْرِ فِي مَنْحَرِ النَّبِيِّ ﷺ بِمِنًى

١٧١٠ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعَ خَالِدَ بْنَ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ.

قال عُبَيْدُاللَّهِ: مَنْحَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٩٨٢].

باب- ۱۱۶
ذبح قربانی در قربانگاه پیامبر ﷺ در مِنی

۱۷۱۰- از نافع روایت است که گفت: عبدالله (بن‌عمر) رضی‌الله‌عنهما در قربانگاه ذبح می‌کرد. عبیدالله گفت: یعنی قربانگاه پیامبر ﷺ.

١٧١١ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَبْعَثُ بِهَدْيِهِ مِنْ جَمْعٍ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ، حَتَّى يُدْخَلَ بِهِ مَنْحَرُ النَّبِيِّ ﷺ، مَعَ حُجَّاجٍ، فِيهِمُ الْحُرُّ وَالْمَمْلُوكُ. [راجع: ٩٨٢].

۱۷۱۱- از نافع روایت است که گفت: ابن‌عمر رضی الله عنهما در آخر شب، قربانی خود را از مزدلفه همراه حاجیانی که در میان آنها آزاد و غلام بود، می‌فرستاد تا آنکه به منحر (قربانگاه) پیامبر ﷺ داخل می‌شد.

١١٧ - بَاب: مَنْ نَحَرَ هَدْيَهُ بِيَدِهِ

١٧١٢ - حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ بَكَّارٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ: وَذَكَرَ الْحَدِيثَ، قَالَ: وَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ سَبْعَ بُدْنٍ قِيَامًا، وَضَحَّى بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ. مُخْتَصَرًا. [راجع: ١٠٨٩. أخرجه مسلم: ٦٩٠ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

باب- ۱۱۷
کسی که قربانی خویش را به دست خود ذبح کرد

۱۷۱۲- از ابوقلابه روایت است که انس رضی‌الله‌عنه حدیث را یاد کرد و گفت: پیامبر ﷺ با دست خویش، هفت شتر را که ایستاده بودند، ذبح کرد. و در روز عید (اضحی) دو قوچ ابلق (سیاه و سفید) را در مدینه قربانی نمود.

١١٨- بَاب: نَحْرِ الْإِبِلِ مُقَيَّدَةً

١٧١٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ

باب- ۱۱۸
ذبح شتری که یک پای آن بسته شده است.

۱۷۱۳- از زیادبن‌جُبیر روایت است که گفت: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما را دیدم که بر مردی گذشت

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَتَى عَلَى رَجُلٍ قَدْ أَنَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا، قال: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً، سُنَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ.

وَقَالَ شُعْبَةُ: عَنْ يُونُسَ: أَخْبَرَنِي زِيَادٌ. [انظر في الحج، باب ۱۱۹ أخرجه مسلم: ۱۳۲۰].

که شتر خود را خوابانیده بود تا آن را ذبح کند. او را گفت: شتر خود را ایستاده کن و یک پای آن را ببند (سپس ذبح کن) و این سنت محمد ﷺ است. و روایت است از شُعبه که یونُس گفت: زیّاد به من خبر داده است.

۱۱۹ - بَاب: نَحْرِ الْبُدْنِ قَائِمَةً

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: سُنَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ. [راجع: ۱۷۱۳].

وَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: ﴿صَوَافَّ﴾ [الحج: ۳۶]: قِيَامًا.

۱۷۱٤ - حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ بَكَّارٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، فَبَاتَ بِهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَجَعَلَ يُهَلِّلُ وَيُسَبِّحُ، فَلَمَّا عَلَا عَلَى الْبَيْدَاءِ لَبَّى بِهِمَا جَمِيعًا، فَلَمَّا دَخَلَ مَكَّةَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَحِلُّوا، وَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ سَبْعَ بُدْنٍ قِيَامًا، وَضَحَّى بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ. [راجع: ۱۰۸۹. أخرجه مسلم: ۶۹۰ مختصراً].

۱۷۱٥ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ.

وَعَنْ أَيُّوبَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: ثُمَّ بَاتَ حَتَّى

باب- ۱۱۹
ذبح بُدن (شتران قربانی) به حالت ایستاده

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: این سنّت محمد ﷺ است. و ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: «و صَوَاف» (الحج: ۳۶) یعنی شتران قربانی در صف ایستاده بودند.

۱۷۱۴- از ابوقِلابه روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت گزارد و نماز عصر را در ذوالحلیفه دو رکعت گزارد و شب را در ذوالحلیفه گذراند و چون صبح فرا رسید، بر شتر خود سوار شد و به تهلیل و تسبیح[1] آغاز کرد و آنگاه که به بلندی بَیداء برآمد، برای حج و عمره،هر دو، تلبیه گفت، و زمانی که به مکه داخل شد، به یاران خود امر کرد که از احرام بیرون آیند. و پیامبر ﷺ هفت شتر قربانی را که ایستاده بودند، به دست خود ذبح کرد. و آن حضرت در عید اضحی در مدینه دو قوچ شاخدار سیاه و سفید را قربانی کرد.

۱۷۱۵- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت، و نماز عصر را در ذوالحُلیفه دو رکعت گزارد. و از ایوب و از مردی (که شاید ابوقلابه باشد)

۱-تهلیل، گفتن لااله‌الاالله، و تسبیح، گفتن سبحان‌الله است.

أصبَحَ، فَصَلَّى الصُّبحَ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، حَتَّى إِذَا اسْتَوَتْ بِهِ الْبَيْدَاءَ، أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ. [راجع: ۱۰۸۹. أخرجه مسلم: ۶۹۰].

روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: سپس آن حضرت شب را در ذوالحُلَیفه گذراند تا آنکه صبح فرا رسید و نماز صبح را گزارد و سپس بر شتر خود سوار شد تا آنکه به بَیداء رسید و در آنجا برای عمره و حج احرام بست.

۱۲۰ - بَاب: لا يُعْطَى الْجَزَّارُ مِنَ الْهَدْيِ شَيْئًا

۱۷۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَقُمْتُ عَلَى الْبُدْنِ، فَأَمَرَنِي فَقَسَمْتُ لُحُومَهَا، ثُمَّ أَمَرَنِي فَقَسَمْتُ جِلالَهَا وَجُلُودَهَا. [راجع: ۱۷۰۷. أخرجه مسلم: ۱۳۱۷].

۱۷۱۶ م - قَالَ سُفْيَانُ: وَحَدَّثَنِي عَبْدُالْكَرِيمِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبُدْنِ، وَلا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئًا فِي جِزَارَتِهَا. [راجع: ۱۷۰۷. أخرجه مسلم: ۱۳۱۷].

باب- ۱۲۰
برای کشندهٔ شتر، از قربانی چیزی داده نشود

۱۷۱۶- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی روایت است که علی رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ مرا فرستاد، و من از قربانی شتران سرپرستی کردم. آن حضرت دستور داد، و من گوشت قربانی را بخش کردم و سپس مرا دستور داد، و من جُلها و پوستهای شتران را تقسیم و توزیع کردم.

۱۷۱۶م- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی روایت است که علی رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ مرا امر کرد که از قربانی شتران سرپرستی کنم و به ذبح کنندهٔ شتران چیزی از قربانی، مزد ندهم.

۱۲۱ - بَاب: يُتَصَدَّقُ بِجُلُودِ الْهَدْيِ

۱۷۱۷ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ وَعَبْدُالْكَرِيمِ الْجَزَرِيُّ: أَنَّ مُجَاهِدًا أَخْبَرَهُمَا: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يَقُومَ عَلَى بُدْنِهِ، وَأَنْ يَقْسِمَ بُدْنَهُ كُلَّهَا، لُحُومَهَا وَجُلُودَهَا وَجِلالَهَا، وَلا يُعْطِيَ فِي جِزَارَتِهَا شَيْئًا. [راجع: ۱۷۰۷. أخرجه مسلم: ۱۳۱۷].

باب- ۱۲۱
پوست قربانی صدقه داده شود

۱۷۱۷- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی روایت است که علی رضی‌الله‌عنه گفت:

پیامبر ﷺ او را امر کرد بود که از شتران قربانی وی سرپرستی کند و تمام شتران را قسمت نماید؛ یعنی گوشت و پوست و جُل آن را. و برای کشتن آنها چیزی بطور مزد (از گوشت و پوست قربانی) داده نشود.

۱۲۲ - بَاب: يُتَصَدَّقُ بِجِلالِ الْبُدْنِ

۱۷۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سَيْفُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ قال: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي لَيْلَى: أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ حَدَّثَهُ قال: أَهْدَى النَّبِيُّ ﷺ مِائَةَ بَدَنَةٍ، فَأَمَرَنِي بِلُحُومِهَا فَقَسَمْتُهَا، ثُمَّ أَمَرَنِي بِجِلالِهَا فَقَسَمْتُهَا، ثُمَّ بِجُلُودِهَا فَقَسَمْتُهَا. [راجع: ۱۷۰۷. اخرجه مسلم: ۱۳۱۷].

باب- ۱۲۲
جُلهای شتران قربانی صدقه داده شود

۱۷۱۸- از ابن‌ابی‌لیلی روایت است که علی رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ صد شتر را قربانی کرد و مرا امر کرد که گوشت آن را تقسیم کنم، و تقسیم کردم، سپس مرا امر کرد که پوستهای آن را تقسیم کنم و تقسیم کردم.

۱۲۳ - بَاب: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ

أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ. ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۲۶-۳۰].

باب- ۱۲۳

«و یاد کن چون معیّن ساختیم برای ابراهیم موضع خانهٔ کعبه را، این سخن گفته که شریک مقرر مکن با من هیچ چیزی را و پاک کن خانهٔ مرا برای طواف‌کنندگان و ایستادگان و رکوع‌کنندگان و سجودکنندگان. و آوازه در میان مردمان به حج، تا بیایند پیش تو پیاده، و سوار بر هر شتر لاغر از هر راه دور. تا حاضر شوند نزدیک فایده‌ها برای خویش و یاد کنند نام خدا را در روزی چند دانسته شده و بعد از وی بر ذبح آنچه خدای تعالی روزی داده است ایشان را از قسم چهارپایان مواشی، پس بخورید از آن و بخورانید درماندهٔ درویش را. باز باید که دور کنند، چرک تن خود را و به وفا رسانند نذرهای خود را و طواف نمایند به این خانهٔ قدیم. اینست حکم و هر که تنظیم کند شعائر خدا را، پس این تعظیم کردن بهتر است برای او نزدیک پروردگارش، و حلال کرده شده برای شما مواشی(چهار پایان)، مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما. پس پرهیز کنید از پلیدی بتان و بپرهیزید از سخن دروغ. (سورة الحج: آیات ۲۶ تا ۳۰)

١٢٤ - باب: وَمَا يَأْكُلُ مِنَ الْبُدْنِ وَمَا يَتَصَدَّقُ

وَقَالَ عُبَيْدُاللَّه: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: لا يُؤْكَلُ مِنْ جَزَاءِ الصَّيْدِ وَالنَّذْرِ، وَيُؤْكَلُ مِمَّا سِوَى ذَلِكَ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: يَأْكُلُ وَيُطْعِمُ مِنَ الْمُتْعَةِ.

١٧١٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: حَدَّثَنَا عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: كُنَّا لا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُدْنِنَا فَوْقَ ثَلاثِ مِنًى فَرَخَّصَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا». فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا.

قُلْتُ لِعَطَاءٍ: أَقَالَ: حَتَّى جِئْنَا الْمَدِينَةَ؟ قَالَ: لا. [انظر: ٢٩٨٠، ٥٤٢٤، ٥٥٦٧، أخرجه مسلم: ١٩٧٢، بلفظ «نعم» بدل «لا»].

باب- ۱۲۴ آنچه از شتر قربانی خورده می‌شود و آنچه صدقه داده می‌شود

عبدالله گفته است: نافع مرا خبر داده که ابن‌عمررضی‌الله‌عنهما گفت: خورده نمی‌شود از قربانی جزای شکار و نذر و خورده می‌شود غیر از اینها.[1] و عطاء گفته است: از قربانی حج تمتع (و قران) خورده شود و بخوراند.

۱۷۱۹- از عطاء روایت است که جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما گفت: ما از گوشت قربانی خود که در مِنٰی بودیم بیش از سه روز نمی‌خوردیم. سپس پیامبر ﷺ به ما اجازه داد و فرمود: «از آن بخورید و توشه بگیرید.» ما هم خوردیم و هم توشه گرفتیم. به عطاء گفتم: آیا جابر گفته است: تا آنکه به مدینه می‌آمدیم؟ وی گفت: نِی (چنین نگفته است.)

١٧٢٠ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَتْنِي عَمْرَةُ قَالَتْ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، وَلا نُرَى إِلا الْحَجَّ، حَتَّى إِذَا دَنَوْنَا مِنْ مَكَّةَ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ، إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يَحِلُّ، قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: ذَبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ.

قَالَ يَحْيَى: فَذَكَرْتُ هَذَا الْحَدِيثَ لِلْقَاسِمِ، فَقَالَ: أَتَتْكَ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ. [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١].

۱۷۲۰- از عَمْره روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: همراه پیامبر ﷺ زمانی برآمدیم که پنج روز از ذی‌القعده مانده بود و بجز ارادۀ حج گمانی نداشتیم تا آنکه به نزدیک مکه رسیدیم. آنگاه رسول‌الله ﷺ امر کرد که کسی که همراه خود هَدیْ (قربانی) نیاورده است، پس از طواف خانۀ کعبه (و سعی میان صفا و مروه) از احرام بیرون آید.
عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: روز نحر (دهم ذی‌الحجه) که فرا رسید، برای ما گوشت گاو آورده شد. گفتم: این چیست؟ گفته شد: پیامبر ﷺ از جانب همسران خویش ذبح کرده است. یحیی گفت: این حدیث را که برای قاسم یاد، کردم وی گفت: عَمْره این حدیث را به وجه درست آن به تو گفته است:

۱-یعنی کسی که در احرام بر وی قربانی جزای شکار و نذر لازم آمده، خود از آن گوشت نخورد.

۱۲۵ - بَاب: الذَّبْحِ قَبْلَ الْحَلْقِ

۱۷۲۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا .

قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَمَّنْ حَلَقَ قَبْلَ أَنْ يَذْبَحَ، وَنَحْوِهِ، فَقَالَ: «لا حَرَجَ، لا حَرَجَ». [راجع: ۸٤. أخرجه مسلم: ۱۳۰۷بزيادة] .

۱۷۲۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: زُرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، قَالَ: «لا حَرَجَ». قَالَ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ، قَالَ: «لا حَرَجَ». قَالَ: ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، قَالَ: «لا حَرَجَ».

وَقَالَ عَبْدُالرَّحِيمِ الرَّازِيُّ، عَنِ ابْنِ خُثَيْمٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنِي ابْنُ خُثَيْمٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. وَقَالَ عَفَّانُ، أُرَاهُ عَنْ وُهَيْبٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ خُثَيْمٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۱۳۰۷، بلفظ مختلف] .

وَقَالَ حَمَّادٌ، عَنْ قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ، وَعَبَّادِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۱۷۲۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا

باب- ۱۲۵
ذبح قربانی پیش از تراشیدن سر

۱۷۲۱- از عطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: از پیامبر ﷺ (دربارهٔ کسی سؤال شد که پیش از اینکه ذبح کند، سر خود را تراشیده (یعنی در مورد تقدیم و تأخیر بعضی اعمال حج) آن حضرت فرمود: «باکی نیست، باکی نیست»

۱۷۲۲- از عطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: مردی به پیامبر ﷺ گفت: طواف زیارت کردم پیش از آنکه رمی کنم، پیامبر ﷺ فرمود: «باکی نیست».
کسی گفت: سرم را تراشیدم قبل از آنکه ذبح کنم؟ فرمود: «باکی نیست». کسی گفت: ذبح کردم پیش از آنکه رمی کنم؟ فرمود: «باکی نیست». عبدالرحیم رازی، از ابن‌خُثیم از عطاء از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما. (حدیث فوق را) روایت کرده است.
قاسم‌بن‌یحیی، از ابن‌خُثیم، از عطاء، از ابن‌عباس، از پیامبر ﷺ حدیث فوق را روایت کرده است.
عفّان گفته است: گمان می‌کنم، وُهَیب، از ابن‌خُثیم، از سعیدبن‌جُبَیر از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما از پیامبر ﷺ (حدیث فوق را) روایت کرده است.
حمّاد، از قیس‌بن‌سعد، و عبّادبن‌منصور، از عطاء، از جابر رضی‌الله‌عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده است.[1]

۱۷۲۳- از عِکرمه روایت است که ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما گفت: از پیامبر ﷺ سؤال شد و کسی

۱-امام بخاری از طرق مختلف حدیث آورده است که در تقدیم و تأخیر اعمال مذکور، باکی نیست. ائمهٔ ثلاثه و امام ابو یوسف و امام محمد نیز به همین نظراند. لیکن امام ابوحنیفه به استناد حدیث دیگری که از ابن‌عباس روایت شد، تقدیم و تأخیر در اعمال مذکور را تابع دَم یعنی قربانی می‌داند.

قال: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ فقال: رَمَيْتُ بَعْدَ ما أَمْسَيْتُ، فقال: «لا حَرَجَ». قال: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَنْحَرَ، قال: «لا حَرَجَ». [راجع: ٨٤. أخرجه مسلم: ١٣٠٧ بلفظ مختلف]

گفت: پس از آنکه شام فرا رسید، رمی کردم؟ آن حضرت فرمود: «باکی نیست.» کسی گفت: سرم را تراشیدم پیش از آنکه ذبح کنم؟ فرمود: «باکی نیست.»

١٧٢٤ - حَدَّثَنا عَبْدانُ قال: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طارِقِ بْنِ شِهابٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال: قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِالْبَطْحاءِ، فَقال: «أَحَجَجْتَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قال: «بِمَا أَهْلَلْتَ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ بِإِهْلالٍ كَإِهْلالِ النَّبِيِّ ﷺ، قال: «أَحْسَنْتَ، انْطَلِقْ، فَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ». ثُمَّ أَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ نِساءِ بَنِي قَيْسٍ، فَفَلَتْ رَأْسِي، ثُمَّ أَهْلَلْتُ بِالْحَجِّ، فَكُنْتُ أُفْتِي بِهِ النَّاسَ، حَتَّى خِلافَةِ عُمَرَ ﷺ فَذَكَرْتُهُ لَهُ، فَقال: إِنْ نَأْخُذْ بِكِتابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ يَأْمُرُنا بِالتَّمامِ، وَإِنْ نَأْخُذْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى بَلَغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ. [راجع: ١٥٥٩. أخرجه مسلم: ١٢٢١].

١٧٢۴- از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: نزد پیامبر ﷺ که در بَطحاء (مکه) بود رفتم. آن حضرت فرمود: «آیا قصد حج کرده‌ای؟» گفتم: آری. فرمود: «به چه نیّتی اِحرام بستی؟» گفتم: به همان نیّتی لَبّیک گفتم که پیامبر ﷺ احرام گرفته است. فرمود: «کاری نیک کردی، برو خانهٔ کعبه و صفا و مروه را طواف کن». (ابوموسی می‌گوید:) پس از آنکه نزد زنی از قبیلهٔ بنی‌قیس رفتم. وی حشرات موی سرم را چید و سپس احرام حج گرفتم. و من بدین روش مردم را فتوا می‌دادم تا آنکه دوران خلافت عمر ﷺ فرا رسید. چون از این حکم به وی یادکردم، گفت: اگر ازکتاب خدا بگیریم. ما را به اتمام حج و عمره امر می‌کند[1] و اگر از سنت رسول‌الله ﷺ حکم بگیریم، همانا رسول‌الله ﷺ تا زمانی از احرام بیرون نیامد، که قربانی به محل خود رسید (حج و عمره را در یک اِحرام گزارد)[2]

١٢٦ - باب: مَنْ لَبَّدَ رَأْسَهُ عِنْدَ الإِحْرامِ وَحَلَقَ

باب- ۱۲۶
کسی که موی سر را در وقت احرام با هم بچسپاند و پس از احرام بتراشد

١٧٢٥ - حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنا مالِكٌ، عَنْ نافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم أَنَّها

١٧٢۵- از ابن‌عمر ﷺ روایت است که حَفصه رضی‌الله‌عنها گفت: گفتم: یا رسول‌الله، مردم را چه

۱-اشارت است به آیهٔ: وأتمواالحج و العمرةلله.

۲-از اینجا معلوم شدکه تراشیدن سرکه از احرام بیرون آیند، بعد از ذبح قربانی در مِنی است (شرح شیخ‌الاسلام)

قالتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قال: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». [راجع: ١٥٦٦. أخرجه مسلم: ١٢٢٩].

حالت است که پس از عمره از اِحرام بیرون آمدند و تو از احرام عمره‌ات بیرون نیامدی؟ آن حضرت فرمود: «من موی سرم را چسپانیدم و هَدْی را قلاده کردم و از اِحرام بیرون نمی‌آیم تا آنکه قربانی را ذبح کنم.

١٢٧ - بَاب: الْحَلْقِ وَالتَّقْصِيرِ عِنْدَ الإِحْلالِ

باب- ۱۲۷ تراشیدن و کوتاه کردن موی هنگام بیرون آمدن از اِحرام

١٧٢٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ: قال نَافِعٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ [انظر: ١٧٢٩، ٤٤١٠، ٤٤١١. أخرجه مسلم: ١٣٠٤].

۱۷۲۶- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما می‌گفت: رسول‌الله ﷺ در حج خود (پس از اتمام حج)، موی سر خود را تراشید.

١٧٢٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ». قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ». قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ».

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ: «رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ». مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ.

قال: وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، وَقَالَ فِي الرَّابِعَةِ: «وَالْمُقَصِّرِينَ». [أخرجه مسلم: ١٣٠١].

۱۷۲۷- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا رسول‌الله ﷺ گفت: «بارالها، بر تراش‌کنندگان رحمت کن.» گفتند: یا رسول‌الله، و بر کسانی که موی خویش کوتاه کرده‌اند، نیز دعای رحمت کن. آن حضرت گفت: «بارالها، بر تراش‌کنندگان رحمت کن.» گفتند: بر کسانی که موی خویش را کوتاه کرده‌اند، نیز دعای رحمت کن. آن حضرت فرمود: «بر کوتاه‌کنندگان موی نیز.» لیث گفته است: نافع به من گفت: «خداوند بر تراش‌کنندگان رحمت کند» یک یا دو بار.

و عُبَیدالله گفته است: نافع به من گفت: آن حضرت بار چهارم «کوتاه‌کنندگان موی» را گفته است.

١٧٢٨ - حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ الْقَعْقَاعِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ». قَالُوا: وَلِلْمُقَصِّرِينَ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ». قَالُوا: وَلِلْمُقَصِّرِينَ، قَالَهَا ثَلاثًا، قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ». [أخرجه مسلم: ١٣٠٢].

۱۷۲۸- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ گفت: «بارالها، تراش‌کنندگان موی را بیامرز.» گفتند: برای کوتاه‌کنندگان نیز دعا کن. آن حضرت برای تراش‌کنندگان موی سه بار دعا کرد و سپس گفت: «برای کوتاه‌کنندگان موی»[1]

۱-از این حدیث معلوم شد که تراشیدن موی، افضل است از کوتاه کردن آن و گفته‌اند، متمتع بعد از فراغ از عمره، موی را کوتاه کند و بعد از اتمام حج، موی را بتراشد تا هر دو حکم را عملی کرده باشد. اما برای زنان بطور مطلق کوتاه کردن موی است.

۱۷۲۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ: حَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ وَطَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَقَصَّرَ بَعْضُهُمْ. [راجع: ۱۶۳۹، ۱۷۲۶. أخرجه مسلم: ۱۲۳۰ مطولاً و: ۱۳۰۴].

۱۷۲۹- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ و گروهی از یاران وی سرهای خویش را تراشیدند و برخی دیگر موی خویش را کوتاه کردند.

۱۷۳۰ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِشْقَصٍ. [أخرجه مسلم: ۱۲۴۶].

۱۷۳۰- از ابن‌عباس روایت است که معاویه رضی‌الله‌عنهم گفت: موی سر رسول‌الله ﷺ را با پیکانی پهن، کوتاه کردم.

۱۲۸ - بَاب: تَقْصِيرِ الْمُتَمَتِّعِ بَعْدَ الْعُمْرَةِ

باب-۱۲۸ کوتاه کردن موی مُتَمِتِّع بعد از عمره

۱۷۳۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: أَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يَحِلُّوا، وَيَحْلِقُوا أَوْ يُقَصِّرُوا. [راجع: ۱۵۴۵].

۱۷۳۱- از کُرَیب روایت است که ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ وارد مکه شد به یاران خویش امر کرد که طواف کعبه و صفا و مروه را انجام دهند و سپس از احرام بیرون آیند و سر خویش را بتراشند و یا موی را کوتاه کنند.

۱۲۹ - بَاب: الزِّيَارَةِ يَوْمَ النَّحْرِ

باب- ۱۲۹ زیارت روز نحر[1]

وَقَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ، وَابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم: أَخَّرَ النَّبِيُّ ﷺ الزِّيَارَةَ إِلَى اللَّيْلِ.

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي حَسَّانَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَزُورُ الْبَيْتَ أَيَّامَ مِنًى.

و ابوزُبیر از عایشه و ابن‌عباس رضی‌الله عنهم روایت کرده است که: پیامبر ﷺ طواف زیارت را تا فرا رسیدن شب به تأخیر انداخت.

از ابوحسّان یاد شده که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما به او گفت: پیامبر ﷺ در روزهای مِنٰی بر کعبه طواف می‌کرد.

۱۷۳۲ - وَقَالَ لَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ

۱۷۳۲- از نافع روایت است که ابن‌عمر

۱-روز نحر یعنی روز قربانی که مصادف با دهم ذی‌الحجه است و طواف را در آن روز که به اجماع امت فرض است بنام طواف روز نحر و طواف افاضه و طواف رکن و طواف صدر نیز می‌گویند.

عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ طَافَ طَوَافًا وَاحِدًا، ثُمَّ يَقِيلُ، ثُمَّ يَأْتِي مِنًى يَعْنِي يَوْمَ النَّحْرِ.

وَرَفَعَهُ عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ. [أخرجه مسلم ۱۳۰۸ بنحوه مرفوعاً].

رضی‌الله‌عنهما، همانا یک طواف کرد، سپس قیلوله (خواب نیمهٔ روز) می‌کرد سپس به مِنی می‌آمد، یعنی در روز نحر.

عبدالرزاق، از عبیدالله روایت نموده و حدیث مذکور را مرفوع روایت کرده است.[1]

۱۷۳۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ الأَعْرَجِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: حَجَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَفَضْنَا يَوْمَ النَّحْرِ، فَحَاضَتْ صَفِيَّةُ، فَأَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْهَا مَا يُرِيدُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا حَائِضٌ، قَالَ: «حَابِسَتُنَا هِيَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَاضَتْ يَوْمَ النَّحْرِ، قَالَ: «اخْرُجُوا». [راجع: ۲۹٤. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱ باختلاف، وهو في الحج (۳۸۲)].

وَيُذْكَرُ عَنِ الْقَاسِمِ، وَعُرْوَةَ، وَالأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَفَاضَتْ صَفِيَّةُ يَوْمَ النَّحْرِ.

۱۷۳۳- از ابوسلمه‌بن‌عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: همراه پیامبر ﷺ حج کردیم و در روز نحر طواف افاضه کردیم. صَفیّه (همسر آن حضرت) حایض شد و پیامبر ﷺ از وی خواسته بود، همان خواسته‌ای که مرد از زن می‌خواهد. من گفتم: یا رسول‌الله، وی حایض است. آن حضرت فرمود: «آیا او ما را (از رفتن) باز می‌دارد؟» گفتند: یا رسول‌الله، در روز نحر طواف افاضه کرده است. آن حضرت فرمود: «رهسپار شوید.» و از قاسم و عُروه و اسود یاد شده است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: صَفیّه در روز نحر طواف افاضه کرد.

۱۳۰ - بَاب: إِذَا رَمَى بَعْدَ مَا أَمْسَى،

أَوْ حَلَقَ قَبْلَ أَنْ يَذْبَحَ، نَاسِيًا أَوْ جَاهِلًا.

باب- ۱۳۰
کسی که بعد از شام (مغرب) رَمْی کند

یا سرش را بتراشد قبل از آنکه قربانی کند، از روی فراموشی یا نادانی.

۱۷۳٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قِيلَ لَهُ: فِي الذَّبْحِ وَالْحَلْقِ وَالرَّمْيِ، وَالتَّقْدِيمِ وَالتَّأْخِيرِ، فَقَالَ: «لا حَرَجَ». [راجع: ۸٤. أخرجه مسلم: ۱۳۰۷].

۱۷۳۴- از طاوُس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا دربارهٔ ذبح و تراشیدن سر و رَمْی و تقدیم و تأخیر آنها به پیامبر ﷺ گفته شد. آن حضرت فرمود: «باکی نیست»

۱۷۳۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ

۱۷۳۵- از عِکرِمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: از پیامبر ﷺ در روز نحر در

۱-حدیث مرفوع آنست که سند آن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برسد.

عَنْهُمَا قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسْأَلُ يَوْمَ النَّحْرِ بِمِنًى، فَيَقُولُ: «لا حَرَجَ». فَسَأَلَهُ رَجُلٌ، فَقَال: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ، قال: «اذْبَحْ وَلا حَرَجَ». وَقال: رَمَيْتُ بَعْدَ مَا أَمْسَيْتُ، فَقَال: «لا حَرَجَ». [راجع: ٨٤].

مِنی سؤال می‌شد و آن حضرت می‌گفت: «باکی نیست.»
مردی از آن حضرت سؤال کرد که: سرم را تراشیدم قبل از آنکه قربانی کنم؟ فرمود: «حالا قربانی کن و باکی نیست.» کسی گفت: رمی کردم (سنگریزه افکندم) پس از شام. آن حضرت فرمود: «باکی نیست.»

١٣١ - بَاب: الْفُتْيَا عَلَى الدَّابَّةِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ

١٧٣٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَجَعَلُوا يَسْأَلُونَهُ، فَقَال رَجُلٌ: لَمْ أَشْعُرْ، فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ، قال: «اذْبَحْ وَلا حَرَجَ». فَجَاءَ آخَرُ فَقَال: لَمْ أَشْعُرْ فَنَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، قال: «ارْمِ وَلا حَرَجَ». فَمَا سُئِلَ يَوْمَئِذٍ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلا أُخِّرَ إِلا قال: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ».
[راجع: ٨٣. أخرجه مسلم: ١٣٠٦].

باب- ۱۳۱
فِتوا بر پشت حیوان در نزدیک جَمره

۱۷۳۶- از عبدالله‌بن‌عَمرو (بن‌عاص) رضی‌الله‌عنهم روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ در حَجّة‌الوداع (در نزدیک جمره) توقف کرد. و مردم از وی به سؤال آغاز کردند. مردی گفت: نمی‌دانستم، سرِ خود را تراشیدم قبل از آنکه ذبح کنم. آن حضرت فرمود: «ذبح کن و باکی نیست». دیگری آمد و گفت: نمی‌دانستم، ذبح کردم، پیش از آنکه رَمْی کنم. آن حضرت فرمود: «رَمْی کن و باکی نیست.» و هر آنچه در آن روز از تقدیم و تأخیر سؤال شد، آن حضرت فرمود: «بکن و باکی نیست.»

١٧٣٧ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ، أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ شَهِدَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ يَوْمَ النَّحْرِ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَال: كُنْتُ أَحْسِبُ أَنَّ كَذَا قَبْلَ كَذَا، ثُمَّ قَامَ آخَرُ فَقَال: كُنْتُ أَحْسِبُ أَنَّ كَذَا قَبْلَ كَذَا، حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَنْحَرَ، نَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، وَأَشْبَاهَ ذَلِكَ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ». لَهُنَّ كُلِّهِنَّ، فَمَا سُئِلَ يَوْمَئِذٍ عَنْ شَيْءٍ إِلا قال:

۱۷۳۷- از عیسی‌بن‌طلحه روایت است که عبدالله‌بن‌عمر و بن‌عاص رضی الله عنهم گفت: در روز نحر حاضر بوده که پیامبر ﷺ خطبه خوانده است. مردی ایستاد و گفت: من می‌پنداشتم که این عمل باید قبل از آن عمل انجام شود. سپس مردی دیگر ایستاد و گفت: من می‌پنداشتم که این عمل باید قبل از آن عمل انجام شود: (مرد اول گفته بود) سرم را تراشیدم قبل از آنکه ذبح کنم. (مردی دیگر گفته بود) ذبح کردم پیش از آنکه رمی کنم، و همچو

«افْعَلْ وَلا حَرَجَ». [راجع: ۸۳. أخرجه مسلم: ۱۳۰٦].

سؤالاتی مطرح می‌شد.
پیامبر ﷺ فرمود: «حالا بکن و باکی نیست.» برای همهٔ این افعال. در آن روز هر آنچه از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «بکن و باکی نیست.»

۱۷۳۸ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَاقَتِهِ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ.

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ. [راجع: ۸۳. أخرجه مسلم: ۱۳۰٦].

۱۷۳۸- از عیسی‌بن‌طلحه‌بن‌عبیدالله روایت است که عَمْروبن عاص رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ در حالی که بر شتر خود سوار بود توقف کرد. (و راوی) حدیث مذکور را ذکر کرد.

۱۳۲ - بَاب: الْخُطْبَةِ أَيَّامَ مِنًى

باب- ۱۳۲ خطبهٔ ایّام مِنیٰ

۱۷۳۹ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ غَزْوَانَ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا». قَالُوا: يَوْمٌ حَرَامٌ، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا». قَالُوا: بَلَدٌ حَرَامٌ، قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا». قَالُوا: شَهْرٌ حَرَامٌ، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا». فَأَعَادَهَا مِرَارًا،

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ، اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ». قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّهَا لَوَصِيَّتُهُ إِلَى أُمَّتِهِ: «فَلْيُبْلِغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [انظر: ۷۰۷۹ ع].

۱۷۳۹- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ در روز نحر (دهم ذی‌الحجة) برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم امروز کدام روز است؟» گفتند: روزی از روزهای حرام است (یعنی قتال در آن حرام است). فرمود: «این کدام شهر است؟» گفتند: شهر حرام. فرمود: «این کدام ماه است؟» گفتند: ماه حرام.
فرمود: «به تحقیق خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما بر (یکدیگر) شما حرام است. مانند حرمت همین روز شما، در همین شهر شما، در همین ماه شما.» و چندین بار آن را تکرار فرمود.
سپس سر خود را بلند کرد و گفت: «بارالها، آیا ابلاغ کردم آیا ابلاغ کردم» ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: سوگند بدان ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که این سخن آن حضرت وصیتی برای امت اوست، که فرمود: «باید حاضران مجلس (سخن مرا) به کسی که غایب است برساند، بعد از من به کفر برنگردید که بعضی از شما گردنهای بعضی دیگر را بزنند.»

١٧٤٠ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ بِعَرَفَاتٍ.

تَابَعَهُ ابْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ عَمْرٍو. [انظر: ١٨٤١ط، ١٨٤٣ط، ٥٨٠٤ط، ٥٨٥٣ط. أخرجه مسلم: ١١٧٨ مطولاً].

۱۷۴۰- از جابربن‌زید روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: شنیدم که پیامبر ﷺ در عرفات خطبه می‌خواند. متابعت کرده است (شُعبه را) ابن‌عُیَیْنه از عَمرو.

١٧٤١ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، وَرَجُلٌ أَفْضَلُ فِي نَفْسِي مِنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ، قَالَ: «أَتَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «أَيُّ شَهْرٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، فَقَالَ: أَلَيْسَ ذُو الْحَجَّةِ قُلْنَا بَلَى قَالَ: أَيُّ بَلَدٍ هَذَا قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَتْ بِالْبَلْدَةِ الْحَرَامِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ن فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ». قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَرُبَّ مُبَلَّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ، فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ٦٧. أخرجه مسلم: ١٦٧٩].

۱۷۴۱- از محمدبن‌سیرین روایت است که عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکره از ابی‌بکره مرا خبر داده است و مردی که در نزد من از عبدالرحمن بهتر است روایت کرده که ابی‌بکره رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ در روز نحر برای ما خطبه خواند و فرمود: «آیا می‌دانید که امروز کدام روز است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت سکوت کرد تا آنکه گمان بردیم، می‌خواهد که آن را بنام دیگری بجز نام آن بخواند. سپس گفت: «آیا روز نحر نیست؟» گفتیم: آری. فرمود: این کدام ماه است؟ گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت سکوت نمود تا آنکه گمان بردیم می‌خواهد آن را بنام دیگری جز نام آن بخواند. سپس فرمود: آیا ماه ذوالحجه نیست؟ گفتیم! آری. فرمود: «این کدام شهر است» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت سکوت کرد تا آنکه گمان بردیم می‌خواهد آن را به نام دیگری بجز نام آن بخواند. سپس فرمود: «آیا بیت‌الحرام (شهر حرام) نیست.» گفتیم: آری.
آن حضرت فرمود: «همانا خونهای شما و مالهای شما، بر شما حرام است، مانند حرمت همین روز شما، در همین ماه شما و در همین شهر شما تا آن روزی که پروردگار خویش را ملاقات کنید. آیا ابلاغ کردم.»
گفتند: آری. آن حضرت فرمود: «بارالها، تو خود گواه باش. پس باید هر حاضر ابلاغ کند بر هر غایب و بسا غایبی که احکام به وی رسیده، نگاه‌دارنده‌تر و فراگیرنده‌تر از سامعی است (که از من شنیده)، و پس از من به کفر باز نگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند.»

۱۷٤۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِمِنًى: «أَتَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا». قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَقَالَ: «فَإِنَّ هَذَا يَوْمٌ حَرَامٌ، أَفَتَدْرُونَ أَيُّ بَلَدٍ هَذَا». قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «بَلَدٌ حَرَامٌ، أَفَتَدْرُونَ أَيُّ شَهْرٍ هَذَا». قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «شَهْرٌ حَرَامٌ». قَالَ: «فَإِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا».

وَقَالَ هِشَامُ بْنُ الْغَازِ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: وَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ بَيْنَ الْجَمَرَاتِ، فِي الْحَجَّةِ الَّتِي حَجَّ، بِهَذَا، وَقَالَ: «هَذَا يَوْمُ الْحَجِّ الأَكْبَرِ». فَطَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ». وَوَدَّعَ النَّاسَ، فَقَالُوا: هَذِهِ حَجَّةُ الْوَدَاعِ. [انظر: ٤٤٠٣ ل، ٦٠٤٣ ل، ٦١٦٦ ق، ٦٧٨٥ ل، ٦٨٦٨ ق، ٧٠٧٧ ق، وانظر في العلم، باب ٣٠. أخرجه مسلم: ٦٦ بقطعة ليست في هذه الطريق]

۱۷٤۲- از محمدبن‌زید روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ در مِنٰی (در خطبه) فرمود: «آیا می‌دانید که امروز کدام روز است؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت فرمود: «پس امروز روز حرام است. و آیا می‌دانید که این کدام شهر است؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «شهر حرام است و آیا می‌دانید که این کدام ماه است؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «ماه حرام است.» و سپس فرمود: «به تحقیق که خداوند حرام کرده است بر شما، خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما را مانند حرمت همین روز شما در همین ماه شما، و در همین شهر شما.»

پیامبر ﷺ در روز نحر (دهم ذی‌الحجة) در میان جمرات ایستاد؛ در همان حجی که گزارد و همان سخنانی که یاد شد و فرمود: «امروز روز حج اکبر است.»[1] سپس پیامبر ﷺ بدین کلمات آغاز کرد که می‌گفت: «بارالها، گواه باش.» و با مردم وداع کرد. و مردم بدین مناسبت گفتند که این حج - حَجَّةُ‌الوَداع - است.

۱-دربارۀ حج اکبر اقوال مختلفی است: بعضی گویند که روز نحر (دهم ذی‌الحجة) را حج اکبر گویند و برخی روز عرفه را حج اکبر گفته‌اند. برخی همه روزهای حج را حج اکبر گویند، و مجاهد گفته است که حج قِران، حج اکبر است و حج افراد، حج اصغر است، و بعضی از حج اکبر همان حجی را مراد می‌دانند که ابوبکر رضی‌الله‌عنه در آن حج کرده است به دلیل فرمودۀ خدای تعالی که می‌فرماید: وَ اَذانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسولِهِ إِلَى الناسِ يومَ الحَجِّ الأكبرِ (التوبه: ۳) ترجمه: «و خبر رسانیدنست از جانب خدا و رسول او به سوی مردمان روز حج بزرگ». و اینکه می‌گویند اگر حَج به روز جمعه تصادف کند حج اکبر است با زبان علم و شریعت متعارف نیست.

۱۳۳ - بَاب: هَلْ يَبِيتُ أَصْحَابُ السِّقَايَةِ

أَوْ غَيْرُهُمْ بِمَكَّةَ لَيَالِيَ مِنًى ؟

۱۷٤۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ١٦٣٤. أخرجه مسلم: ١٣١٥، مطولاً].

۱۷٤٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَذِنَ. [١٦٣٤. أخرجه مسلم: ١٣١٥].

۱۷٤٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ نُمَيْرٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الْعَبَّاسَ رضي الله عنه اسْتَأْذَنَ النَّبِيَّ ﷺ لِيَبِيتَ بِمَكَّةَ لَيَالِيَ مِنًى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ.

تَابَعَهُ أَبُو أُسَامَةَ، وَعُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ، وَأَبُو ضَمْرَةَ. [راجع: ١٦٣٤. أخرجه مسلم: ١٣١٥].

باب- ۱۳۳
آیا آب رسانان و جُز از ایشان در شبهای مِنٰی در مکه باقی مانند؟[1]

۱۷۴۳- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ به آنها رخصت داده است.

۱۷۴۴- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ اجازه داده است.

۱۷۴۵- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا عبّاس رضی‌الله‌عنه از پیامبر ﷺ اجازه خواست که در شبهای مِنٰی در مکه بمانَد و آن به دلیل وظیفهٔ آب‌رسانی وی بود، و آن حضرت به وی اجازه داد.

متابعت کرده‌اند (محمدبن‌عبدالله) ابواُسامه و عُقْبه‌بن‌خالد و اَبوضَمْرة.

۱۳٤ - بَاب: رَمْيِ الْجِمَارِ

وَقَالَ جَابِرٌ: رَمَى النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ ضُحًى، وَرَمَى بَعْدَ ذَلِكَ بَعْدَ الزَّوَالِ.

۱۷٤٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ وَبَرَةَ قَالَ:

باب- ۱۳۴
رَمْی جمار (سنگریزه افکندن)

و جابر گفته است: پیامبر ﷺ در روز نحر به وقت چاشت رَمْی کرد. و سپس (در ایّام تشریق) پس از میلان آفتاب (یعنی بعدازظهر) رمی کرد.

۱۷۴۶- از مِسعَر روایت است که وِبْره گفت: از

---

[1] ۱-شب در مِنٰی گذراندن، نزد جمهور علماء واجب است و نزد امام ابوحنیفه سنت است، نزد جمهور حکم باقی ماندن در مکه، در شبهای مِنیٰ خاص به اهل سقایه یعنی کسانی که وظیفهٔ آب‌رسانی را به عهده دارند می‌باشد و بعضی حکم را عام گرفته و معذورین را نیز شامل می‌گردانند.

سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : مَتَى أَرْمِي الْجِمَارَ ؟ قَالَ : إِذَا رَمَى إِمَامُكَ فَارْمِهْ ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ ، قَالَ : كُنَّا نَتَحَيَّنُ ، فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ رَمَيْنَا .

ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما پرسیدم که چه وقت رَمْی جمار کنم؟ وی گفت: هر زمان که امام تو رَمْی می‌کند، تو هم رمی کن. من بار دیگر از وی سؤال کردم، وی گفت: ما (در ایام تشریق) مراقب وقت بودیم و چون آفتاب میلان می‌کرد، رَمی می‌کردیم.

۱۳۵ - بَاب: رَمْيِ الْجِمَارِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي

باب- ۱۳۵ رَمْی جمار از میان وادی

۱۷٤۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : رَمَى عَبْدُاللَّهِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ : إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا ؟ فَقَالَ : وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷺ .

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : بِهَذَا . [انظر: ۱۷٤۸، ۱۷٤۹، ۱۷۵۰. أخرجه مسلم: ۱۲۹٦].

۱۷۴۷- از عبدالرحمن‌بن‌یزید روایت است که گفت: عبدالله (بن‌مسعود) از وسط وادی رَمی کرد. به او گفتم: ای ابوعبدالرحمن، همانا مردم از بلند وادی رَمْی (جمرهٔ عقبه) می‌کنند. وی گفت: سوگند به ذاتی که بجز او خدایی نیست، همین جای، موضع رَمْی کسی است که سورة البقرة بر وی نازل شده است -ﷺ- [1]

عبدالله‌بن‌ولید گفت: سُفیان از اعمش همین حدیث را روایت کرده است.

۱۳٦ - بَاب: رَمْيِ الْجِمَارِ بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ

باب- ۱۳۶ رَمْی جمار با هفت سنگریزه

ذَكَرَهُ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۱۷۵۱] .

این نکته را ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۷٤۸ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى ، جَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ ، وَمِنًى عَنْ يَمِينِهِ ، وَرَمَى بِسَبْعٍ ، وَقَالَ : هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷺ . [راجع: ۱۷٤۷. أخرجه مسلم: ۱۲۹٦] .

۱۷۴۸- از عبدالرحمن‌بن‌یزید روایت است که گفت: چون عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما به (جمرهٔ عقبه) رسید، کعبه را به جانب چپ و مِنی را به جانب راست خود قرار داد و هفت سنگریزه افکند و سپس گفت: همچنان رمی کرد کسی که سورهٔ -البقره- بر وی نازل گردید (صلی الله علیه و سلّم).

۱-وجه تخصیص به سورهٔ (البقره) بدان سبب است که اکثر احکام مناسک حج در آن بیان شده است.

۱۳۷ - بَاب: مَنْ رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ

فَجَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ

۱۷٤۹ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَرَآهُ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الْكُبْرَى بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، فَجَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمِنًى عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ. [راجع: ۱۷٤۷. أخرجه مسلم: ۱۲۹٦].

باب- ۱۳۷
کسی که رمی جَمرۀ عَقَبَه کرد و کعبه را به جانب چپ خویش قرار داد.

۱۷۴۹- از عبدالرحمن‌بن‌یزید روایت است که وی همراه ابن‌مسعود ﷺ حج گزارد و ابن‌مسعود را دید که با هفت سنگریزه جَمرةالکبری را رَمْی می‌کرد و خانۀ کعبه را به جانب چپ خود و مِنی را به جانب راست خویش قرار داد و سپس گفت: این، موضع رمی کسی است که سورة البقرة بر وی نازل شده است.

۱۳۸ - بَاب: يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ

قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۱۷٥۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ عَبْدِالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَجَّاجَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: السُّورَةُ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا آلُ عِمْرَانَ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا النِّسَاءُ، قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ:

حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حِينَ رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ، فَاسْتَبْطَنَ الْوَادِيَ، حَتَّى إِذَا حَاذَى بِالشَّجَرَةِ اعْتَرَضَهَا، فَرَمَى بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ، ثُمَّ قَالَ: مِنْ هَا هُنَا، وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، قَامَ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷺ. [راجع: ۱۷٤۷. أخرجه مسلم: ۱۲۹٦، بتقديم النساء على آل عمران].

باب- ۱۳۸
با هر سنگریزه -الله‌اکبر- گفته می‌شود

که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در این مورد از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۷۵۰- از اعمش روایت است که گفت: از حجّاج شنیدم که بر منبر می‌گفت: سوره‌ای که در آن -بقره- ذکر می‌شود و سوره‌ای که در آن -آل‌عمران- ذکر می‌شود و سوره‌ای که در آن -نساء- ذکر می‌شود.[1] از این موضوع به ابراهیم (نخعی) یاد کردم. وی گفت:

عبدالرحمن‌بن‌یزید به گفته است که وی ابن‌مسعود ﷺ را همراهی می‌کرده است و او هنگام رَمْی جَمرۀ عَقَبَه به درون وادی آمد تا آنکه با درختی مقابل شد که در آنجا بود و سپس هفت سنگریزه افکند و با هر سنگریزه تکبیر (الله‌اکبر) می‌گفت. سپس گفت: سوگند به ذاتی که جز او خدایی نیست،

۱-حجاج ابن یوسف نایب عبدالملک خلیفۀ اموی در مکۀ معظمه بود. وی نام سوره‌ها را یاد نکرد و بر خلاف قول جمهور عمل کرد. و موضعی از آن سوره‌ها را یاد کرد که در آن قصه‌های بقره و آل‌عمران و نساء آمده بود.

کسی در این موضع ایستاد که سورهٔ بقره بر وی نازل شده است.

۱۳۹ - بَاب: مَنْ رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ وَلَمْ يَقِفْ

قال ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۱۷۵۱].

باب- ۱۳۹ کسی که جمرهٔ عَقَبَه را رمی نمود و توقف نکرد

این را ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱٤٠ - بَاب: إِذَا رَمَى الْجَمْرَتَيْنِ، يَقُومُ وَيُسْهِلُ، مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

۱۷۵۱ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّى يُسْهِلَ، فَيَقُومَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، فَيَقُومُ طَوِيلاً، وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَى، ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَسْتَهِلُ، وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، فَيَقُومُ طَوِيلاً، وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ، وَيَقُومُ طَوِيلاً، ثُمَّ يَرْمِي جَمْرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي، وَلاَ يَقِفُ عِنْدَهَا، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُولُ: هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ. [انظر: ۱۷۵۲، وانظر في الحج، باب ۱۳٦ و۱۳۹، ۱۷۵۳]

باب- ۱۴۰ کسی که دو جَمره (غیر جمرهٔ عقبه) را رمی کند و در زمین به ایستد و روی به قبله باشد.

۱۷۵۱- از سالم روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما با هفت سنگریزه -جَمرة‌الدنیا- را (که نزدیک مسجد خیف) است، رمی می‌کرد و در پی هر سنگریزه الله‌اکبر می‌گفت، و سپس پیش می‌رفت تا به زمین هموار می‌رسید و دیر زمانی روی به قبله می‌ایستاد و دعا می‌کرد و هر دو دست را بلند می‌کرد، پس از آن -جمرهٔ وسطی- را رمی می‌کرد. سپس جانب چپ را می‌گرفت و به زمین هموار می‌رفت و روی به قبله می‌ایستاد و دیر می‌ایستاد و دعا می‌کرد و دستها را بلند می‌کرد و دیر می‌ایستاد. پس از آن -جَمرهٔ ذات‌العَقَبه- را از وسط وادی رمی می‌کرد و نزدیک آن توقف نمی‌کرد و سپس برمی‌گشت و می‌گفت: پیامبر ﷺ را دیده‌ام که چنین می‌کرد.

١٤١ - بَاب: رَفْعِ الْيَدَيْنِ عِنْدَ جَمْرَةِ الدُّنْيَا وَالْوُسْطَى

١٧٥٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، ثُمَّ يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ فَيُسْهِلُ، فَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ قِيَامًا طَوِيلاً، فَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الْوُسْطَى كَذَلِكَ، فَيَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيُسْهِلُ، وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ قِيَامًا طَوِيلاً، فَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَرْمِي الْجَمْرَةَ ذَاتَ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي، وَلاَ يَقِفُ عِنْدَهَا، وَيَقُولُ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ.

[راجع: ١٧٥١].

باب- ١٤١
دستها را به دعا بلند کردن، نزدیک جمرةِالدنیا و وُسطیٰ

١٧٥٢- از سالم‌بن‌عبدالله (ابن‌عمر) روایت است که گفت: [١] عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما با هفت سنگریزه -جمرةالدنیا- را رمی می‌کرد و سپس در پی هر سنگریزه تکبیر می‌گفت و سپس پیش می‌رفت تا به زمین هموار می‌رسید و روی به قبله دیر می‌ایستاد و دعا می‌کرد و دستها را بلند می‌نمود و سپس همچنان -جمرةالوسطی- را رمی می‌کرد، و بعد جانب چپ را می‌گرفت و به زمین هموار می‌رفت و روی به قبله می‌ایستاد و دیر می‌ایستاد و دعا می‌کرد و دستها را بلند می‌نمود و سپس از میان وادی -جمرهٔ ذات‌العقبه- را رمی می‌کرد و نزدیک آن توقف نمی‌نمود و می‌گفت: رسول‌الله ﷺ را دیده‌ام که چنین می‌کرد.

١٤٢ - بَاب: الدُّعَاءِ عِنْدَ الْجَمْرَتَيْنِ

١٧٥٣ - وَقَالَ مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا رَمَى الْجَمْرَةَ الَّتِي تَلِي مَسْجِدَ مِنًى، يَرْمِيهَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَمَى بِحَصَاةٍ، ثُمَّ تَقَدَّمَ أَمَامَهَا، فَوَقَفَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، رَافِعًا يَدَيْهِ يَدْعُو، وَكَانَ يُطِيلُ الْوُقُوفَ، ثُمَّ يَأْتِي الْجَمْرَةَ الثَّانِيَةَ فَيَرْمِيهَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَمَى بِحَصَاةٍ، ثُمَّ يَنْحَدِرُ ذَاتَ الْيَسَارِ، مِمَّا يَلِي الْوَادِيَ، فَيَقِفُ

باب -١٤٢
دعا به نزدیک دو جمره

١٧٥٣- از زُهری روایت است که گفت: زمانی که رسول‌الله ﷺ جمره‌ای را که نزدیک مسجد مِنٰی است رمی می‌کرد، هفت سنگریزه می‌افکند و با افکندن هر سنگریزه الله‌اکبر می‌گفت، سپس رو به پیش می‌رفت و روی به قبله می‌ایستاد و دستها را به دعا بلند می‌کرد و در آنجا دیر می‌ایستاد. سپس به سوی جُمرهٔ دوم (جمرةالوسطی) می‌آمد و با هفت سنگریزه رمی می‌کرد و با هر سنگریزه الله‌اکبر

١-ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در زمان خود در میان صحابه اعلم اهل مدینه بوده است، و پسر وی سالم، نیز یکی از فقهای مدینه بوده است.

مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ رَافِعًا يَدَيْهِ يَدْعُو، ثُمَّ يَأْتِي الْجَمْرَةَ الَّتِي عِنْدَ الْعَقَبَةِ، فَيَرْمِيهَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ عِنْدَ كُلِّ حَصَاةٍ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ وَلَا يَقِفُ عِنْدَهَا.

قَالَ الزُّهْرِيُّ: سَمِعْتُ سَالِمَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يُحَدِّثُ مِثْلَ هَذَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَفْعَلُهُ. [راجع: ۱۷۵۱].

می‌گفت، سپس به جانب چپ از همان راهی که متصل وادی است به نشیب می‌رفت و روی به قبله می‌ایستاد و دستها را بلندکنان دعا می‌کرد و سپس به جَمره‌ای می‌آمد که نزدیک عَقَبه، است (جَمره‌العَقَبه) و با هفت سنگریزه رمی می‌کرد و با افکندن هر سنگریزه -الله‌اکبر- می‌گفت و سپس از آنجا برمی‌گشت و نزدیک آن توقف نمی‌کرد.

زُهری گفته است: از سالم‌بن عبدالله شنیدم که مِثل این حدیث را از پدر خود (ابن‌عمر)، از پیامبر ﷺ روایت می‌نمود و ابن‌عمر خود چنین می‌کرد.

۱۴۳- بَاب: الطِّيبِ بَعْدَ رَمْيِ الْجِمَارِ،

وَالْحَلْقِ قَبْلَ الْإِفَاضَةِ

۱۷۵٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ، وَكَانَ أَفْضَلَ أَهْلِ زَمَانِهِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ هَاتَيْنِ، حِينَ أَحْرَمَ، وَلِحِلِّهِ حِينَ أَحَلَّ، قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ، وَبَسَطَتْ يَدَيْهَا. [راجع: ۱۵۳۹. أخرجه مسلم: ۱۱۸۹].

باب- ۱۴۳
استعمال خوشبویی بعد از رَمْی جِمار، و تراشیدن سر، قبل از طواف افاضه

۱۷۵۴- از عبدالرحمن بن قاسم روایت است که وی از پدر خود (قاسم)[1] شنیده است که او بهترین مردم عصر خود بوده و می‌گفته که از عایشه رضی‌الله‌عنها شنیده که گفت: من با هر دو دست خود بر رسول‌الله ﷺ آنگاه که ارادهٔ احرام کرد، و زمانی که از احرام بیرون آمد، خوشبویی مالیدم، پیش از آنکه طواف (افاضه) کند.

عایشه رضی‌الله‌عنها (با گفتن این حدیث)، دستهایش را دراز می‌کرد.

۱٤٤ - بَاب: طَوَافِ الْوَدَاعِ

۱۷۵٥ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ

باب- ۱۴۴
طواف وداع

۱۷۵۵- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: مردم امر شدند که در آخر (اجرای مراسم حج)

۱-قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه، یکی از فقهای سبعهٔ مدینه بوده است.

أنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ، إلا أنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ. [راجع: ۳۲۹. أخرجه مسلم: ۱۳۲۸].

کعبه را طواف کنند بجز آنکه این طواف (وداع) از حایض، ساقط گردیده است.

۱۷۵٦ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ، ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ.

تَابَعَهُ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي خَالِدٌ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ حَدَّثَهُ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۱۷٦٤م].

۱۷۵۶- از انس‌بن‌مالک ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ نماز پیشین و عصر و شام و خفتن راگزارد و سپس در موضع مُحَصَّب، اندکی خوابید و پس از آن سوار گردید و رهسپار کعبه شد و کعبه را طواف کرد (طواف وداع) متابعت کرده است (عَمروبن‌حارث را) لیث، از سعید، از قَتادَه. و انس‌بن‌مالک ﷺ، از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

١٤٥ - بَاب: إِذَا حَاضَتِ الْمَرْأَةُ بَعْدَ مَا أَفَاضَتْ

باب- ۱۴۵ اگر زن بعد از طواف افاضه حایض گردد

۱۷۵۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ حَاضَتْ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «أَحَابِسَتُنَا هِيَ». قَالُوا: إِنَّهَا قَدْ أَفَاضَتْ، قَالَ: «فَلا إِذًا». [راجع: ۲۹٤. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱، باختلاف، وهو في الحج «۳۸۲»].

۱۷۵۷- از قاسم روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: صَفیّه بنت حُیَی، همسر پیامبر ﷺ حایض شد. من از این واقعه به رسول‌الله ﷺ یاد کردم. آن حضرت فرمود: «وی ما را ماندگار خواهد ساخت؟» گفتند: همانا وی طواف افاضه کرده است. آن حضرت فرمود «پس ماندگار نمی‌سازد.»

۱۷۵۸، ۱۷۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ: أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ سَأَلُوا ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ امْرَأَةٍ طَافَتْ، ثُمَّ حَاضَتْ، قَالَ لَهُمْ: تَنْفِرُ، قَالُوا: لا نَأْخُذُ بِقَوْلِكَ وَنَدَعُ قَوْلَ زَيْدٍ، قَالَ: إِذَا قَدِمْتُمُ الْمَدِينَةَ فَسَلُوا، فَقَدِمُوا الْمَدِينَةَ، فَسَأَلُوا، فَكَانَ فِيمَنْ سَأَلُوا أُمُّ سُلَيْمٍ، فَذَكَرَتْ حَدِيثَ صَفِيَّةَ.

رَوَاهُ خَالِدٌ وَقَتَادَةُ، عَنْ عِكْرِمَةَ.

۱۷۵۸، ۱۷۵۹- از عِکرِمه روایت است که گفت: مردم مدینه از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ زنی سؤال کردند که طواف (افاضه) کرده و سپس حایض شده است. او به آنها گفت: (بدون طواف وداع) برگردد. آنها گفتند: ما فتوای تو را نمی‌گیریم، و فتوای زید (بن‌ثابت) را ترک نمی‌کنیم.
ابن‌عباس گفت: آنگاه که به مدینه برگشتید، از این مسئله بپرسید. آنها (در مدینه) از کسانی سؤال کردند که در میان ایشان، اُم سُلَیم (مادر انس‌بن‌مالک) نیز

بود. و او حدیث صَفِیّه را یاد کرد. خالد و قَتاده نیز همین از عِکرمه روایت کرده‌اند.

۱۷٦٠ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: رُخِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَنْفِرَ إِذَا أَفَاضَتْ [راجع: ۳۲۹. أخرجه مسلم: ۱۳۲۸].

۱۷۶۰- از طاوس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: برای زن حایض که طواف افاضه کرده است، اجازه داده شده که (بدون طواف وداع) برگردد.

۱۷٦١ - قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لَا تَنْفِرُ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ بَعْدُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ لَهُنَّ. [راجع: ۳۳۰].

۱۷۶۱- طاوس گفته است: از ابن‌عمر شنیدم که می‌گفت: (در آن حالت بدون طواف وداع) برنگردد. و سپس از وی شنیدم که می‌گفت: همانا پیامبر ﷺ برای ایشان اجازه داده است که برگردند.

۱۷٦٢ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا نَرَى إِلَّا الْحَجَّ، فَقَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَمْ يَحِلَّ، وَكَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَطَافَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ نِسَائِهِ وَأَصْحَابِهِ، وَحَلَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَحَاضَتْ هِيَ، فَنَسَكْنَا مَنَاسِكَنَا مِنْ حَجِّنَا، فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةُ الْحَصْبَةِ، لَيْلَةُ النَّفْرِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كُلُّ أَصْحَابِكَ يَرْجِعُ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ غَيْرِي، قَالَ: «مَا كُنْتِ تَطُوفِينَ بِالْبَيْتِ لَيَالِيَ قَدِمْنَا». قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَاخْرُجِي مَعَ أَخِيكِ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهِلِّي بِعُمْرَةٍ، وَمَوْعِدُكِ مَكَانَ كَذَا وَكَذَا». فَخَرَجْتُ مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ، وَحَاضَتْ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَقْرَى حَلْقَى، إِنَّكِ لَحَابِسَتُنَا، أَمَا كُنْتِ طُفْتِ يَوْمَ النَّحْرِ». قَالَتْ: بَلَى، قَالَ: «فَلَا بَأْسَ، انْفِرِي». فَلَقِيتُهُ مُصْعِدًا عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ، وَأَنَا مُنْهَبِطَةٌ، أَوْ أَنَا مُصْعِدَةٌ وَهُوَ مُنْهَبِطٌ.

وَقَالَ مُسَدَّدٌ: «قُلْتُ: لَا». تَابَعَهُ جَرِيرٌ، عَنْ

۱۷۶۲- از اسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: همراه پیامبر ﷺ برآمدیم و بجز حج گمان دیگری نمی‌کردیم.[1] زمانی که پیامبر ﷺ به مکه وارد شد، بر خانهٔ کعبه و میان صفا و مروه طواف کرد و از احرام بیرون نیامد، و هَدْی (قربانی) همراه وی بود. زنان آن حضرت که با وی همراه بودند و اصحاب وی، طواف کردند و آنهایی که با خود هَدْی (قربانی) نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند. او (یعنی عایشه) حایض شد. ما مناسک حج‌مان را انجام دادیم، و چون شب حَصْبه، شب مراجعت فرا رسید، عایشه گفت: یا رسول‌الله همه یاران تو با انجام حج و عمره برمی‌گردند بجز، من (که عمره نکرده‌ام). آن حضرت فرمود: «در آن شبها که ما به مکه آمده بودیم، تو طواف کعبه نکرده بودی؟» گفتم: نی. فرمود: «با برادر خود عبدالرحمن، به موضع تنعیم برو و از آنجا برای عمره احرام بگیر، و وعده‌گاه تو فلان جای و فلان جای است.»

من با عبدالرحمن به موضع تنعیم رفتم و برای عمره

۱- زیرا عُمره، در ماه‌های حج معهود نبود.

مَنْصُورٍ، فِي قَوْلِهِ: «لَا». [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١].

١٤٦ - بَاب: مَنْ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ بِالأَبْطَحِ

١٧٦٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنًى، قُلْتُ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ؟ قَالَ: بِالأَبْطَحِ، افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أُمَرَاؤُكَ. [راجع: ١٦٥٣. أخرجه مسلم: ١٣٠٩].

١٧٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْمُتَعَالِ بْنُ طَالِبٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ: أَنَّ قَتَادَةَ حَدَّثَهُ، أَنَّ أَنَسَ ابْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَهُ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، وَرَقَدَ رَقْدَةً

اِحرام گرفتم. صَفِیّه بنت حُیَی حایض شد. پیامبر ﷺ فرمود: «عَقْرَی حَلْقَی[1]، تو ما را در اینجا ماندگار ساختی، آیا در روز نحر طواف نکردی؟» وی گفت: آری، طواف کردم.

آن حضرت فرمود: «پس باکی نیست، روانه شوید».

عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: (پس از انجام عمره) در حالی با پیامبر ﷺ ملاقی شدم که وی بر اهل مکه بالارونده بود و من فروداًینده و یا (شک راوی) من بالارونده بودم و او فروداًینده.

و مُسدَّد گفته است: (پاسخ حَفْصه به آن حضرت چنین بود): «گفتم: نی» (عوض: گفتم: آری) که در متن آمده است) و متابعت کرده است مُسدَّد را در لفظ «گفتم: نی» جریر از منصور.

باب- ۱۴۶
کسی که نماز عصر را در روز نَفَر (مراجعت از مِنی) در اَبْطَح گزارد

۱۷۶۳- از سُفیان ثوری روایت است که عبدالعزیزبن‌رفیع گفت: از اَنَس‌بن‌مالک سؤال کردم که مرا از چیزی خبر کن که از پیامبر ﷺ دانسته‌ای، اینکه: آن حضرت در روز ترویح (هشتم ذی‌الحجة) نماز پیشین را در کجا گزارد؟ وی گفت: در مِنی. گفتم: نماز عصر را در روز نفر، در کجا گزارد؟ گفت: در ابطح. و سپس گفت: چنان عمل کن که امرای تو می‌کنند. (از امیران حج پیروی کن)

۱۷۶۴- از قَتاده روایت است که انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ نماز پیشین و عصر و شام و خفتن را گزارد و در موضع مُحَصَّب، اندکی خوابید. سپس

۱-لفظی تأسف‌گونه است.

بِالْمُحَصَّبِ، ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ [راجع: ۱۷٥٦].

١٤٧ - بَاب: الْمُحَصَّبِ

١٧٦٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّمَا كَانَ مَنْزِلٌ يَنْزِلُهُ النَّبِيُّ ﷺ، لِيَكُونَ أَسْمَحَ لِخُرُوجِهِ، يَعْنِي بِالأَبْطَحِ. [أخرجه مسلم: ۱۳۱۱].

١٧٦٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، قَالَ عَمْرٌو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ، إِنَّمَا هُوَ مَنْزِلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۱۳۱۲].

١٤٨ - بَاب: النُّزُولِ بِذِي طُوًى

قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ مَكَّةَ، وَالنُّزُولِ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، إِذَا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ.

١٧٦٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كَانَ يَبِيتُ بِذِي طُوًى، بَيْنَ الثَّنِيَّتَيْنِ، ثُمَّ يَدْخُلُ مِنَ الثَّنِيَّةِ الَّتِي بِأَعْلَى مَكَّةَ، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مَكَّةَ، حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا، لَمْ يُنِخْ نَاقَتَهُ إِلا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ يَدْخُلُ، فَيَأْتِي الرُّكْنَ الأَسْوَدَ، فَيَبْدَأُ بِهِ، ثُمَّ يَطُوفُ سَبْعًا: ثَلاثًا سَعْيًا وَأَرْبَعًا مَشْيًا، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيُصَلِّي سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَنْطَلِقُ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَيَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَكَانَ إِذَا صَدَرَ عَنِ الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ، الَّتِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنِيخُ

به عزم کعبه سوار شد و بر کعبه طواف کرد.

باب- ۱۴۷
مُحَصَّب (۱)

۱۷۶۵- از هِشام. از پدر وی روایت است، که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: این منزلی بود که پیامبر ﷺ در آن فرود می‌آمد تا برآمدن (از مِنی به مدینه) بر خود آسان گرداند. یعنی در ابطح.

۱۷۶۶- از عطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: فرود آمدن در مُحَصّب چیزی (از مناسک حج) نیست. بلکه آن محلی است که رسول‌الله ﷺ در آن فرود آمده است.

باب- ۱۴۸
منزل کردن در ذِی‌طُوَی

پیش از داخل شدن به مکه و منزل کردن در بَطحایی که در ذوالحُلَیفه است، هنگام بازگشت از مکه به سوی مدینه.

۱۷۶۷- از نافع روایت است که گفت: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در موضع ذی‌طُوَی در میان دوثَنِیّه، شب می‌کرد. سپس از ثنیّهٔ (کوه) بلند مکه، وارد مکه می‌شد و چون به عزم حج یا عمره وارد مکه می‌شد، شترش را نمی‌خوابانید، بجز در کنار دروازهٔ مسجد(الحرام). سپس وارد مسجد می‌شد و به سوی ستون حجرالاسود می‌رفت و با (استلام) آن آغاز می‌نمود. سپس هفت طواف می‌کرد؛ سه دور آن را سعی می‌کرد (تند می‌رفت) و چهار دور دیگر را مشی می‌کرد (به حال عادی می‌رفت). بعد از آن برمی‌گشت و دو رکعت نماز می‌گزارد. سپس روانه

بهَا. [راجع: ٤٩١، و: ٤٨٤. اخرجه مسلم: ١٢٥٩، بقطعة ليست في هذه الطريق. وآخره في الحج (٤٣٠) من حديث (١٢٥٧) عند مسلم].

می‌شد و قبل از آنکه به منزل خود برگردد، میان صفا و مروه طواف می‌کرد. و اگر از حج یا عمره برمی‌گشت، شتر خود را در بَطْحائی که در ذوالحُلَیفه واقع است می‌خوابانید؛ محلی که پیامبر ﷺ شتر خود را می‌خوابانید.

١٧٦٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عَبْدِالْوَهَّاب: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِث قَال: سُئِلَ عُبَيْدُاللَّه عَنِ الْمُحَصَّب، فَحَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه، عَنْ نَافِعٍ قَال: نَزَلَ بِهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ، وَعُمَرُ، وَابْنُ عُمَرَ.

وَعَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يُصَلِّي بِهَا، يَعْنِي الْمُحَصَّبَ، الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ، أَحْسَبُهُ قَال: وَالْمَغْرِبَ، قَال خَالِدٌ: لا أَشُكُّ فِي الْعِشَاءِ، وَيَهْجَعُ هَجْعَةً، وَيَذْكُرُ ذَلِكَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۱۷۶۸- از خالدبن‌حارث روایت است که گفت: دربارهٔ منزل کردن در مُحَصَّب، از عبیدالله سؤال شد، عبیدالله از نافع روایت کرد که رسول‌الله ﷺ و عُمروابن‌عمر، در آن منزل کرده‌اند.
و نافع گفته است: ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در آنجا؛ یعنی مُحَصَّبْ نماز پیشین و عصر را می‌گزارد و می‌پندارم که نماز شام را هم گفته باشد که: (می‌گزارد).
خالد گفته است: در گزاردن نماز خفتن، شکی ندارم، و در آنجا خوابی سبک می‌کرد و می‌گفت که پیامبر ﷺ چنین کرده است.

١٤٩ - بَاب: مَنْ نَزَلَ بِذِي طُوًى إِذَا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ

١٧٦٩ - وَقَال: مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوب، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتَ بِذِي طُوًى، حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ دَخَلَ، وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طُوًى وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ، وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ. [راجع: ٤٩١. اخرجه مسلم: ١٢٥٩].

باب- ۱۴۹
کسی که در ذِی‌طوایٰ منزل کرد، آنگاه که از مکه برگشت

۱۷۶۹- از نافع روایت است که گفت: زمانی که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما به مکه نزدیک می‌شد، در ذی‌طویٰ شب می‌کرد تا آنکه صبح فرا می‌رسید و آنگاه که از مکه برمی‌گشت بر ذِی‌طویٰ می‌گذشت و در آنجا شب می‌کرد تا آنکه صبح فرا می‌رسید. و یادآور می‌شد که پیامبر ﷺ چنان کرده است.

۱۵۰- بَاب: التِّجَارَةِ أيَّامَ الْمَوْسِمِ

وَالْبَيْعِ فِي أَسْوَاقِ الْجَاهِلِيَّةِ

۱۷۷۰ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: قَالَ عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كَانَ ذُو الْمَجَازِ وَعُكَاظٌ مَتْجَرَ النَّاسِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلَامُ كَأَنَّهُمْ كَرِهُوا ذَلِكَ، حَتَّى نَزَلَتْ: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ﴾ فِي مَوَاسِمِ الْحَجِّ.

[انظر: ۲۰۵۰، ۲۰۹۸، ۴۵۱۹].

باب- ۱۵۰
تجارت در موسم حج و خرید و فروش در بازارهای عهد جاهلیت

۱۷۷۰- از عَمروبن‌دینار روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: ذُوالمجاز و عکاظ؛ تجارتگاه مردم در دوران جاهلیت بود، و چون اسلام آمد، مردم را از معامله در آن بازارها خوش نمی‌آمد، تا آنکه این آیه فرود آمد: «نیست شما را گناهی در آنکه از پروردگار خویش روزی طلب کنید.» یعنی در موسم حج. (البقره: ۱۹۸)

۱۵۱ - بَاب: الإِدْلَاجِ مِنَ الْمُحَصَّبِ

۱۷۷۱- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: حَاضَتْ صَفِيَّةُ لَيْلَةَ النَّفْرِ، فَقَالَتْ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَكُمْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَقْرَى حَلْقَى، أَطَافَتْ يَوْمَ النَّحْرِ». قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَانْفِرِي».

[راجع: ۲۹۴. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱].

۱۷۷۲ - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَزَادَنِي مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا مُحَاضِرٌ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا نَذْكُرُ إِلَّا الْحَجَّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا، أَمَرَنَا أَنْ نَحِلَّ، فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ النَّفْرِ حَاضَتْ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «حَلْقَى عَقْرَى، مَا أُرَاهَا إِلَّا حَابِسَتَكُمْ». ثُمَّ قَالَ: «كُنْتِ طُفْتِ يَوْمَ النَّحْرِ». قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «فَانْفِرِي». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لَمْ أَكُنْ حَلَلْتُ، قَالَ: «فَاعْتَمِرِي مِنَ التَّنْعِيمِ». فَخَرَجَ مَعَهَا أَخُوهَا، فَلَقِينَاهُ

باب- ۱۵۱
روانه شدن از مُحَصَّب در آخر شب

۱۷۷۱- از اسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: صَفِیّه، در شب نفر (مراجعت) حایض شد و گفت: گمان می‌کنم شما را در این جای ماندگار خواهم ساخت. پیامبر ﷺ فرمود: «عَقرَیَ حَلْقَی، آیا در روز نحر طواف کرده است؟» گفته شد: آری. فرمود: «پس مراجعت کنید.»

۱۷۷۲- از اسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: همراه پیامبر ﷺ از مدینه برآمدیم و بجز از حج یاد نمی‌کردیم، زمانی که به مکه رسیدیم، آن حضرت ما را فرمود که از إحرام بیرون آییم و چون شب نَفر (مراجعت از مکه) فرا رسید، صَفِیَّة بنت حُیَی حایض شد. پیامبر ﷺ فرمود: «حَلْقَی عَقْرَی، بجز آن نمی‌پندارم که وی شما را در اینجا ماندگار کند.» و سپس به او گفت: «آیا در روز نحر طواف کردی؟» گفت: بلی. عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، من از

مُدَّلِجًا، فَقَالَ: «مَوْعِدُكِ مَكَانَ كَذَا وَكَذَا». [راجع: ۲۹٤.
أخرجه مسلم: ۱۲۱۱].

اِحرام عُمره بیرون شده‌ام. فرمود: «از موضع تنعیم، عمره کن» و برادر وی با وی برآمد و در آخر شب با آن حضرت ملاقی شد و آن حضرت فرمود: «وعده‌گاه تو فلان جای و فلان جای است.»

٢٦-كتاب العُمْرَة

١- بَاب: وُجُوبِ العُمْرَةِ وَفَضْلِهَا

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : لَيْسَ أَحَدٌ إِلا وَعَلَيْهِ حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : إِنَّهَا لَقَرِينَتُهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ١٩٦].

١٧٧٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، مَوْلَى أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا، وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلا الْجَنَّةُ». [أخرجه مسلم: ١٣٤٩].

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۲۶- کتاب عُمْره

باب- ۱
وجوب عُمره و فضیلت آن

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: کسی نیست که بر وی حج و عمره واجب نباشد. و ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا درکتاب خدای عزّوجلّ، عُمره همراه با حج ذکر شده است.[1] «و تمام کنید حج و عمره را برای خدا» [البقره: ۱۹۶]

۱۷۷۳- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «از عُمره تا عمرهٔ دیگر، کفارهٔ گناهانی است که میان دو عمره واقع می‌شود، و حج مقبول را پاداشی بجز بهشت نیست.»

٢- بَاب: مَنِ اعْتَمَرَ قَبْلَ الْحَجِّ

١٧٧٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: أَنَّ عِكْرِمَةَ بْنَ خَالِدٍ، سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ؟ فَقَالَ: لا بَأْسَ. قَالَ عِكْرِمَةُ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ. وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ ابْنُ خَالِدٍ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ: مِثْلَهُ.

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ

باب- ۲
کسی که پیش از حج عمره گزارد

۱۷۷۴- از عِکرمه‌بن‌خالد روایت است که: وی دربارهٔ عُمرهٔ پیش از حج، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما سؤال کرد. وی گفت: در آن باکی نیست.

عکرمه گفت که ابن‌عمر گفت: پیامبر ﷺ قبل از آنکه حج کند، عمره کرد. ابراهیم‌بن‌سعد از ابن‌اسحاق روایت کرده که عِکرمه‌ابن‌خالد گفت: مثل این

---

[1] ۱-چون عُمره قرین حج فرض آمده است، آن هم فرض تعبیر شده است و امام شافعی با تمسک به همین حدیث، عمره را فرض دانسته است. در مذهب امام احمد دو روایت است. در مذهب امام ابوحنیفه و امام مالک عمره سنت است و دلیل ایشان حدیث ابوهریره است که آن حضرت فرمود: «الحج فریضةٌ و العمرة تطوع» شرح شیخ‌الاسلام و تیسیر القاری)

جُرَيْج : قال عكْرِمَةُ بْنُ خَالد : سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا : مثْلَهُ.

حدیث را از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما سؤال کردم.

٣- بَاب:
كَمِ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ

باب- ۳
پیامبر ﷺ چند عمره گزارده است

١٧٧٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُور، عَنْ مُجَاهد قال: دَخَلْتُ أَنَا وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا عَبْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنْهُمَا، جَالسٌ إِلَى حُجْرَة عَائشَةَ، وَإِذَا نَاسٌ يُصَلُّونَ في الْمَسْجد صَلاةَ الضُّحَى، قال: فَسَأَلْنَاهُ عَنْ صَلاتهمْ، فَقَال: بدْعَةٌ. ثُمَّ قال لَهُ: كَمِ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ؟ قال: أَرْبَعًا: إِحْدَاهُنَّ في رَجَب. فَكَرِهْنَا أَنْ نَرُدَّ عَلَيْه. [انظر: ٤٢٥٣ر. أخرجه مسلم: ١٢٥٥ مع الحديث الآتي].

۱۷۷۵- از مجاهد روایت است که گفت: من و عُروةبن‌الزُّبَیر به مسجد (نبوی) درآمدیم. عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در آن جای بود و نزدیک حجرهٔ عایشه نشسته بود و برخی از مردم در مسجد نماز ضحی (چاشت) را می‌گزاردند.
ما از او از نماز آنان پرسیدیم. گفت: این کار بدعت است. باز برایش گفت: رسول خدا ﷺ چند عمره نمود؟ گفت: چهار که یکی در ماه رجب بود. و ما ناپسند داشتیم که سخن او را رد کنیم.

١٧٧٦ - قال: وَسَمِعْنَا اسْتِنَانَ عَائشَةَ أُمِّ الْمُؤْمنينَ في الْحُجْرَة، فَقَال عُرْوَةُ: يَا أُمَّاهُ، يَا أُمَّ الْمُؤْمنينَ: أَلا تَسْمَعينَ مَا يَقُولُ أَبُو عَبْدالرَّحْمَن، قالتْ: مَا يَقُولُ؟ قال: يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَات، إِحْدَاهُنَّ في رَجَب. قالتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدالرَّحْمَن، مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلا وَهُوَ شَاهدُهُ، وَمَا اعْتَمَرَ في رَجَب قَطُّ. [انظر: ١٧٧٧، ٤٢٥٤ر. أخرجه مسلم: ١٢٥٥، مع الحديث السابق].

۱۷۷۶- (ادامهٔ حدیث مذکور) مجاهد گفته است (در این هنگام) آواز مسواک اُم‌المؤمنین عائشه را در حجره‌اش شنیدیم. عروة گفت: ای مادرم! یا ام‌المومنین، آیا نمی‌شنوی که ابوعبدالرحمن چه می‌گوید؟ گفت: چه می‌گوید؟ گفتم: می‌گوید که: رسول‌الله ﷺ چهار عمره کرده است که یکی از آن در ماه رجب بوده است.
اُم‌المؤمنین گفت: خداوند رحمت کند بر ابوعبدالرحمن (ابن‌عمر). آن حضرت عمره‌ای نکرده که وی (ابن‌عمر) در آن حاضر نبوده باشد، لیکن آن حضرت در ماه رجب هرگز عمره نکرده است.

١٧٧٧ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصم: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْج قال: أَخْبَرَني عَطَاءٌ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قال: سَأَلْتُ عَائشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قالتْ: مَا اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ في رَجَب. [راجع: ١٧٧٦. أخرجه مسلم: ١٢٥٥، مطولاً].

۱۷۷۷- از عطاء روایت است که عُروه‌بن‌زُبَیر گفت: از عایشه رضی‌الله‌عنها سؤال کردم. وی گفت: رسول‌الله ﷺ در ماه رجب عمره نکرده است.

۱۷۷۸ - حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّان: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ: سَأَلْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَمِ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قال: أَرْبَعاً: عُمْرَةُ الْحُدَيْبِيَةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةٌ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةُ الْجِعِرَّانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةَ - أُرَاهُ - حُنَيْنٍ. قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قال: وَاحِدَةً. [انظر: ۱۷۷۹، ۱۷۸۰، ۳۰۶۶، ۴۱۴۸. أخرجه مسلم: ۱۲۵۳، بزيادة].

۱۷۷۸- از قتاده روایت است که گفت: از انس ﷺ سؤال کردم که: پیامبر ﷺ چند عُمره کرده است؟ گفت: چهار عمره: عُمرهٔ حدیبیه در ماه ذی‌القعده، آنگاه که مشرکان او را مانع شدند[۱] و عُمرهٔ دیگر در ماه ذی‌القعدهٔ سال بعد که با مشرکان صلح کرد[۲] و عمرهٔ جُعْرانه آنجا که آن حضرت غنایم را تقسیم کرد و می‌پندارم که غنایم غزوهٔ حنین بوده است.[۳] گفتم: آن حضرت چند حج کرد. گفت: یک حج (با عمره).

۱۷۷۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ قال: سَأَلْتُ أَنَسًا ﷺ، فَقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ حَيْثُ رَدُّوهُ، وَمِنَ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَةِ، وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ، وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ. [راجع: ۱۷۷۸. أخرجه مسلم: ۱۲۵۳].

۱۷۷۹- از قتاده روایت است که گفت: از انس ﷺ سؤال کردم. وی گفت: پیامبر ﷺ عمره کرد؛ آنگاه که مشرکان او را مانع شدند، و سال بعد آن، عُمرهٔ قضای حُدَیبیه، و عمره‌ای که در ذی‌القعده (در بازگشت از جُعرانه) گزارد و عُمره‌ای که با حج خود ادا کرد.

۱۷۸۰ - حَدَّثَنَا هُدْبَةُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ وَقَالَ: اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرٍ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، إِلَّا الَّتِي اعْتَمَرَ مَعَ حَجَّتِهِ: عُمْرَتَهُ مِنَ الْحُدَيْبِيَةِ، وَمِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، وَمِنَ الْجِعِرَّانَةِ حَيْثُ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ، وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ. [راجع: ۱۷۷۸. أخرجه مسلم: ۱۲۵۳].

۱۷۸۰- از هُدْبه، از حمام (به سلسله اسناد قتاده) روایت است که انس گفت: آن حضرت چهار عمره کرد که در ذی‌القعده بود بجز یک عمره که با وی (در ذی‌الحجة) بود: عُمرهٔ حُدَیبیه، عمرهٔ سال بعد آن، و عُمره‌ای از جُعرانه؛ جایی که غنایم غزوهٔ حنین را تقسیم کرد، و عمره‌ای که با حج وی بود.

۱۷۸۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ

۱۷۸۱- از ابواسحاق روایت است که گفت: از

۱-پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در سال ششم هجرت با بیش از هزار تن از یاران خویش به عزم عمره روانهٔ مکه شد. مخالفت مشرکان مکه سبب شد که آنها در موضع حُدَیْبیه توقف نمایند و سپس مذاکراتی میان آنها در آنجا صورت گرفت که منجر به پیمان صلح حُدَیبیه گردید. به موجب پیمان مذکور توافق شد که مسلمانان در آن سال وارد مکه نشوند و سال بعد برای چند روز معین غرض ادای عمره به مکه وارد شوند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در موضع حُدَیبیه، از احرام بیرون آمد و قربانی خویش را ذبح کرد و سر خویش را تراشید و یاران وی نیز چنان کردند، و سپس بطور صلح‌آمیز به مدینه برگشتند هر چند دو رکن عمره که طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه است انجام نشد ولی نسبت گرفتن احرام و طی مراحل و قربانی و سر تراشیدن آن را عمره شمرده‌اند.

۲-این همان عمره‌ای است که به موجب پیمان صلح حُدَیبیه انجام شد و آن را عمرةالقضاء نیز می‌گویند، یعنی قضای عمرهٔ سابق است.

۳-این عمره در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه و غزوهٔ حنین در ماه ذی‌القعده واقع شد.

مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال: سَأَلْتُ مَسْرُوقًا وَعَطَاءً وَمُجَاهِدًا، فَقَالُوا: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ في ذي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ. وَقَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رضي الله عنه يَقُولُ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ في ذي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ مَرَّتَيْنِ. [انظر: ١٨٤٤ن، ٢٦٩٨ن، ٢٦٩٩ط، ٢٧٠٠ن ع، ٣١٨٤ع، ٤٢٥١ن، ٤٢٥١ط. أخرجه مسلم: ١٧٨٣ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

مسروق، و عطاء و مجاهد سؤال کردم، آنها گفتند: رسول‌الله ﷺ در ذی‌القعده عمره کرد، قبل از آنکه حج کند. ابواسحاق می‌گوید: از براءبن‌عازب رضی الله عنه شنیده‌ام که می‌گفت: رسول‌الله ﷺ در ماه ذی‌القعده دو عُمره کرد، قبل از آنکه حج کند.

٤- بَاب: عُمْرَةٍ فِي رَمَضَانَ

باب- ۴ عمره در ماه رمضان

١٧٨٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُخْبِرُنَا يَقُولُ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، سَمَّاهَا ابْنُ عَبَّاسٍ فَنَسِيتُ اسْمَهَا: «مَا مَنَعَكِ أَنْ تَحُجِّينَ مَعَنَا». قَالَتْ: كَانَ لَنَا نَاضِحٌ فَرَكِبَهُ أَبُو فُلانٍ وَابْنُهُ، لِزَوْجِهَا وَابْنِهَا، وَتَرَكَ نَاضِحًا نَنْضَحُ عَلَيْهِ، قال: «فَإِذَا كَانَ رَمَضَانُ اعْتَمِرِي فِيهِ، فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ حَجَّةٌ». أَوْ نَحْوًا مِمَّا قال. [انظر: ١٨٦٣ن ع. أخرجه مسلم: ١٢٥٦].

۱۷۸۲- از عطاء روایت است که گفت: ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما ما را خبر داده و می‌گفت: رسول‌الله ﷺ به زنی از انصار که نام او را ابن‌عباس گفته است و من فراموش کرده‌ام، فرمود: «تو را چه چیز مانع شد که با ما حج کنی؟» وی گفت: ما شتری آبکش داشتیم پدر فلانی و پسر او -کنایه از شوهر و پسر اوست- بر آن سوار شدند (و رفتند) و شتر دیگر را که توسط آن آب می‌کشیم، برای من گذاشتند. آن حضرت فرمود: «آنگاه که رمضان فرا رسید، در آن ماه عمره کن، همانا عمرهٔ رمضان برابر حج است.» یا آن حضرت مانند آن چیزی گفت.

٥- بَاب: الْعُمْرَةِ لَيْلَةَ الْحَصْبَةِ وَغَيْرِهَا

١٧٨٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُوَافِينَ لِهِلالِ ذِي الْحَجَّةِ، فَقَالَ لَنَا: «مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُهِلَّ بِالْحَجِّ فَلْيُهِلَّ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهِلَّ بِعُمْرَةٍ، فَلَوْلا أَنِّي أَهْدَيْتُ لأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». قَالَتْ: فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ، وَكُنْتُ مِمَّنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، فَأَظَلَّنِي يَوْمُ عَرَفَةَ وَأَنَا حَائِضٌ، فَشَكَوْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «ارْفُضِي عُمْرَتَكِ، وَانْقُضِي رَأْسَكِ، وَامْتَشِطِي وَأَهِلِّي بِالْحَجِّ». فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةُ الْحَصْبَةِ أَرْسَلَ مَعِي عَبْدَالرَّحْمَنِ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ مَكَانَ عُمْرَتِي. [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١].

باب- ۵
عُمرهٔ شب حَصْبه (شب حرکت از مِنیٰ) و دیگر ایام

۱۷۸۳- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: همراه رسول‌الله ﷺ زمانی (از مدینه) برآمدیم که هلال ذی‌الحجه را در پیش داشتیم (اواخر ذی‌القعده). آن حضرت به ما فرمود: «کسی از شما که می‌خواهد به حج احرام بگیرد، باید احرام بگیرد و کسی از شما که می‌خواهد برای عمره احرام بگیرد، باید برای عمره احرام بگیرد. و اگر من هَدْی (حیوان قربانی) با خود نمی‌آوردم، برای عمره احرام می‌بستم.» عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: در میان ما کسانی بودند که به عمره احرام بستند و کسانی بودند که برای حج احرام بستند و من از کسانی بودم که برای عمره احرام بستم. روز عرفه نزدیک شد و من حایض بودم و به پیامبر ﷺ شکایت کردم. آن حضرت فرمود: «از عُمرهٔ خود درگذر و موی خود را بگشای و شانه کن و احرام حج بگیر. آنگاه که شب حَصْبه فرا رسید، آن حضرت، عبدالرحمن را همراه من به تنعیم فرستاد و من برای عمره احرام بستم؛ عوض عمرهٔ خود (که فوت شده بود).

٦- بَاب: عُمْرَةِ التَّنْعِيمِ

١٧٨٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ عَمْرَو بْنَ أَوْسٍ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يُرْدِفَ عَائِشَةَ وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ.

باب- ۶
عُمره از تنعیم

۱۷۸۴- از عَمروبن‌اَوس روایت است که عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر رضی‌الله‌عنهما او را خبر داده است که: همانا پیامبر ﷺ او را فرمود، که عایشه را بر پشت سرِ خود بر مرکب سوار کند و از موضع تنعیم او را به عمره آورد.

سُفیان (راوی حدیث) باری چنین گفت: -سَمِعْتُ

قال سُفْيَانُ مَرَّةً: سَمِعْتُ عَمْرًا، كَمْ سَمِعْتُهُ مِنْ عَمْرٍو. [انظر: ۲۹۸۵و. أخرجه مسلم: ۱۲۱۲].

عَمْرًا- از عمرو شنیدم و چندین بار چنین گفت -سَمِعْتُهُ من عمرو- شنیدم آن را از عمرو.

۱۷۸۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ بْنُ عَبْدِالْمَجِيدِ، عَنْ حَبِيبٍ الْمُعَلِّمِ، عَنْ عَطَاءٍ: حَدَّثَنِي جَابِرُ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَهَلَّ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ، وَكَانَ عَلِيٌّ قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَذِنَ لِأَصْحَابِهِ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً: يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحِلُّوا إِلَّا مَنْ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلَا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لَأَحْلَلْتُ». وَأَنَّ عَائِشَةَ حَاضَتْ، فَنَسَكَتِ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا غَيْرَ أَنَّهَا لَمْ تَطُفْ بِالْبَيْتِ، قَالَ: فَلَمَّا طَهُرَتْ وَطَافَتْ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنْطَلِقُونَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ وَأَنْطَلِقُ بِالْحَجِّ؟ فَأَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهَا إِلَى التَّنْعِيمِ، فَاعْتَمَرَتْ بَعْدَ الْحَجِّ فِي ذِي الْحَجَّةِ. وَأَنَّ سُرَاقَةَ ابْنَ مَالِكِ ابْنِ جُعْشُمٍ لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا، فَقَالَ: أَلَكُمْ هَذِهِ خَاصَّةً يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا بَلْ لِلْأَبَدِ». [راجع: ۱۵۵۷، وانظر في العُمرة، باب: ۱۱. أخرجه مسلم: ۱۲۱۶].

۱۷۸۵- از جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: همانا پیامبر ﷺ و یاران وی برای حج احرام بستند و هیچ یک از ایشان بجز از پیامبر ﷺ و طلحه با خود هَدْی نیاورده بودند. و عَلِی (رضی‌الله‌عنه) از یَمَن آمد و با وی هَدْی بود و گفت که من به همان نیّتی اِحرام گرفتم که رسول‌الله‌ﷺ احرام گرفته است. پیامبر ﷺ به یاران خویش اجازه داد که حج خویش را به عمره بدل کنند؛ یعنی بر خانه کعبه طواف کنند (و میان صفا و مروه سعی نمایند) و سپس موی خویش کوتاه کنند و سپس از احرام بیرون آیند، بجز کسی که هَدْی (قربانی) همراه دارد. یاران آن حضرت گفتند: آیا در حالی به مِنی برویم که از آلت یکی از ما منی تراوش می‌کند[1]. این خبر که به پیامبر ﷺ رسید، فرمود: «اگر قبل بر آن می‌دانستم آنچه را بعد از آن دانستم، با خود هَدْی نمی‌آوردم. و اگر با من هَدْی نمی‌بود، از احرام بیرون می‌آمدم.» عایشه حایض شد. وی همه مناسک را انجام داد بجز اینکه بر کعبه طواف نکرد، و چون از حیض پاک گشت و طواف (افاضه) کرد گفت: یا رسول‌الله، همگی شما با ادای عمره و حج برمی‌گردید و فقط من با ادای حج برمی‌گردم. آن حضرت، عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر را با وی همراه کرد که با عایشه به تَنْعیم برود. و عایشه پس از ادای حج، در ماه ذی‌الحجه عمره کرد. سُراقه‌ابن‌مالک ابن‌جُعْشم، پیامبر ﷺ را در عَقَبه ملاقات کرد که آن

۱-چون از عمره بیرون می‌آمدند و می‌توانستند با زنان خویش معاشرت کنند و باز به زودی احرام حج می‌بستند، این سخنان کنایه‌آمیز را بر زبان آورند.

حضرت رَمْی می‌کرد. وی گفت: آیا این (عمرهٔ قبل از حج) خاص برای شماست یا رسول‌الله؟. آن حضرت فرمود: «نی، این برای همه است و برای همیشه.»

٧- بَاب: الاعْتِمَارِ بَعْدَ الْحَجِّ بِغَيْرِ هَدْيٍ

١٧٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ: أَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُوَافِينَ لِهِلَالِ ذِي الْحَجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهِلَّ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهِلَّ بِحَجَّةٍ فَلْيُهِلَّ، وَلَوْلَا أَنِّي أَهْدَيْتُ لَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». فَمِنْهُمْ مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَهَلَّ بِحَجَّةٍ، وَكُنْتُ مِمَّنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، فَحِضْتُ قَبْلَ أَنْ أَدْخُلَ مَكَّةَ، فَأَدْرَكَنِي يَوْمُ عَرَفَةَ وَأَنَا حَائِضٌ، فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «دَعِي عُمْرَتَكِ، وَانْقُضِي رَأْسَكِ وَامْتَشِطِي، وَأَهِلِّي بِالْحَجِّ». فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْحَصْبَةِ، أَرْسَلَ مَعِي عَبْدَ الرَّحْمَنِ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَرْدَفَهَا فَأَهَلَّتْ بِعُمْرَةٍ مَكَانَ عُمْرَتِهَا، فَقَضَى اللَّهُ حَجَّهَا وَعُمْرَتَهَا، وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ هَدْيٌ، وَلَا صَدَقَةٌ وَلَا صَوْمٌ. [راجع: ٢٩٤. اخرجه مسلم: ١٢١١].

باب - ۷
عُمرهٔ پس از حج بدون هَدْی (قربانی)

۱۷۸۶- از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنهما گفت: ما با رسول‌الله ﷺ شبی چند قبل از رؤیت هلال ذی‌الحجه برآمدیم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که می‌خواهد برای عمره احرام بگیرد، باید احرام بگیرد، و کسی که می‌خواهد برای حج اِحرام بگیرد، باید برای حج احرام بگیرد و اگر من با خود هَدْی نمی‌آوردم، برای عمره اِحرام می‌بستم.» کسانی از آنها برای عمره احرام گرفتند و کسانی برای حج احرام گرفتند. و من از کسانی بودم که برای عمره اِحرام گرفتم، و قبل از آنکه وارد مکه شوم حایض شدم. روز عرفه در حالی مرا دریافت که حایض بودم و من از این وضع به رسول‌الله ﷺ شکایت کردم. آن حضرت فرمود: «از عمره‌ات درگذر، و موی سرِ خویش بگشای و شانه کن و (سپس) برای حج احرام بگیر.»

من چنان کردم و آنگاه که شب حَصْبه فرا رسید، آن حضرت عبدالرحمن را همراه من به تنعیم فرستاد. (راوی گفته است) عبدالرحمن او را بر پشت سر خود بر مرکب سوار کرد و او برای عمره احرام گرفت؛ عوض عمرهٔ وی (که فوت شده بود) و خداوند حج و عمره‌اش را ادا نمود و در آن چیزی از هَدْی (قربانی) و صدقه و روزه در میان نبود.»

٨- بَاب: أجْرِ الْعُمْرَةِ عَلَى قَدْرِ النَّصَبِ

١٧٨٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ.

وَعَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَصْدُرُ النَّاسُ بِنُسُكَيْنِ وَأَصْدُرُ بِنُسُكٍ؟ فَقِيلَ لَهَا: «انْتَظِرِي، فَإِذَا طَهُرْتِ فَاخْرُجِي إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَهِلِّي، ثُمَّ ائْتِينَا بِمَكَانِ كَذَا، وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِكِ أَوْ نَصَبِكِ». [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١].

باب- ۸
ثواب عمره به اندازهٔ رنج و زحمت است

۱۷۸۷- از ابن‌عَون، از قاسم‌بن‌محمد روایت است و از ابن‌عَون، از ابراهیم، از اسود روایت است که گفت: عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: یا رسول‌الله، مردم با ادای دونُسُک (حج و عمره) برمی‌گردند و من با ادای یک نُسُک (حج) برمی‌گردم. به وی گفته شد: «منتظر باش و چون پاک شدی به تنعیم برو و از آنجا احرام بگیر و سپس به فلان جای نزد ما بیا، و ثواب آن به اندازهٔ نفقهٔ تو است یا به اندازهٔ رنج و زحمت تو.»

٩- بَاب: الْمُعْتَمِرِ إِذَا طَافَ طَوَافَ الْعُمْرَةِ

ثُمَّ خَرَجَ، هَلْ يُجْزِئُهُ مِنْ طَوَافِ الْوَدَاعِ.

١٧٨٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا أَفْلَحُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَحُرُمِ الْحَجِّ، فَنَزَلْنَا سَرِفَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلا». وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ذَوِي قُوَّةٍ الْهَدْيُ، فَلَمْ تَكُنْ لَهُمْ عُمْرَةً، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، فَقَالَ: «مَا يُبْكِيكِ». قُلْتُ: سَمِعْتُكَ تَقُولُ لأَصْحَابِكَ مَا قُلْتَ، فَمُنِعْتُ الْعُمْرَةَ، قَالَ: «وَمَا شَأْنُكِ». قُلْتُ: لا أُصَلِّي، قَالَ: «فَلا يَضِرْكِ، أَنْتِ مِنْ بَنَاتِ آدَمَ، كُتِبَ عَلَيْكِ مَا كُتِبَ عَلَيْهِنَّ، فَكُونِي فِي حَجَّتِكِ، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَكِهَا». قَالَتْ: فَكُنْتُ حَتَّى نَفَرْنَا مِنْ مِنًى، فَنَزَلْنَا الْمُحَصَّبَ، فَدَعَا عَبْدَالرَّحْمَنِ، فَقَالَ: «اخْرُجْ بِأُخْتِكَ

باب- ۹
عمره‌کننده، زمانی که طواف عمره را انجام داد و سپس (از مکه) خارج شد، آیا همان، برای طواف وداع کفایت می‌کند.

۱۷۸۸- از قاسم روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: در حالت اِحرام حج، و در ماه‌های حج به سوی اماکن حج برآمدیم. و زمانی که به منزل سَرِف فرود آمدیم، پیامبر ﷺ به یاران خویش گفت: «کسی که هَدْی (قربانی) با خود ندارد و می‌خواهد که حج را عمره بگرداند، باید این کار را بکند و کسی که هدی با خود دارد، این کار را نکند.» و همراه پیامبر ﷺ و تنی چند از یاران ثروتمندش قربانی وجود داشت. پس برای آنها عُمرهٔ (جداگانه) نبود.

پیامبر ﷺ در حالی نزد من آمد که من می‌گریستم. فرمود: «تو را چه چیز می‌گریاند؟» من گفتم: شنیدم آنچه را به یاران خویش می‌گفتی، من از عمره منع شدم. آن حضرت فرمود: «تو را چه واقع شده

الْحَرَمَ، فَلْتُهِلَّ بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ افْرُغَا مِنْ طَوَافِكُمَا، أَنْتَظِرُكُمَا هَا هُنَا». فَأَتَيْنَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَقَالَ: «فَرَغْتُمَا». قُلْتُ: نَعَمْ، فَنَادَى بِالرَّحِيلِ فِي أَصْحَابِهِ، فَارْتَحَلَ النَّاسُ وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، ثُمَّ خَرَجَ مُوَجِّهًا إِلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ۲۹۴. أخرجه مسلم: ۱۲۱۱].

است؟» گفتم: نماز نمی‌خوانم. فرمود: «این حالت برایت زیانی ندارد، تو در زمرهٔ دختران آدم هستی، آنچه بر (تقدیر) تو نوشته شده بر دیگر زنان نیز نوشته شده است. در احرام حج خود می‌باش، نزدیک است که خداوند عمره را نیز نصیب تو گرداند.»

من در اِحرام حج بودم تا آنکه از مِنیٰ برآمدیم و به مُحَصَّب فرود آمدیم. آن حضرت عبدالرحمن را فرا خواند و فرمود: «تو و خواهرت از زمین حرم بیرون روید و او باید از آنجا برای عمره احرام ببندد. سپس که از طواف خویش فارغ شدید[1] من در همین جای منتظر شما هستم.» ما در نیمهٔ شب برگشتیم. آن حضرت فرمود: «آیا فارغ شدید؟» گفتم: آری.

آن حضرت به یاران خویش بانگ زد که (به سوی مدینه) حرکت کنند. عامهٔ مردم و کسانی که قبل از نماز صبح بر کعبه طواف کرده بودند، کوچیدند و سپس آن حضرت رهسپار مدینه گردید.

۱۰- بَاب: يَفْعَلُ فِي الْعُمْرَةِ مَا يَفْعَلُ فِي الْحَجِّ

۱۷۸۹ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا عَطَاءٌ قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ - يَعْنِي عَنْ أَبِيهِ -: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ بِالْجِعْرَانَةِ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ، وَعَلَيْهِ أَثَرُ الْخَلُوقِ، أَوْ قَالَ: صُفْرَةٌ، فَقَالَ: كَيْفَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي عُمْرَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَسُتِرَ بِثَوْبٍ، وَوَدِدْتُ أَنِّي قَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَقَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَقَالَ عُمَرُ: تَعَالَ، أَيَسُرُّكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب- ۱۰
در عمره چنان کن که در حج می‌کنی.

۱۷۸۹- از سُفیان‌بن‌یعلی‌بن‌اُمَیّه روایت است که پدرش گفت: مردی در جُعرانه نزد پیامبر ﷺ آمد که جُبّهٔ (جامهٔ گشاد) بر تن کرده بود و اثر خوشبویی خَلوق یا صُفره از وی به مشام می‌رسید و گفت: چگونه امر می‌کنی که در عمرهٔ خود بدان عمل کنم؟ خداوند بر پیامبر ﷺ وحی فرود آورد. آن حضرت با جامه‌ای پوشیده شد.

(یعلی می‌گوید) من دوست داشتم، پیامبر ﷺ را در

۱-طواف عایشه رضی‌الله‌عنها برای عمره بود و طواف عبدالرحمن، طواف وداع بود.

وَقَدْ أَنـزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْوَحْيَ ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَرَفَعَ طَرَفَ الثَّوْبِ، فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ لَهُ غَطِيطٌ - وَأَحْسِبُهُ قال - كَغَطِيطِ الْبَكْرِ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْهُ قال: «أَيْنَ السَّائِلُ عَنِ الْعُمْرَةِ ؟ اخْلَعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاغْسِلْ أَثَرَ الْخَلُوقِ عَنْكَ، وَأَنْقِ الصُّفْرَةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجِّكَ». [راجع: ١٥٣٦. أخرجه مسلم: ١١٨٠].

حالتی ببینم که بر وی وحی فرود می‌آید. عمر گفت: بیا، آیا خوشحال می‌شوی که پیامبر ﷺ را در حالتی ببینی که بر وی وحی فرود میاید؟ گفتم: آری. عُمر گوشهٔ جامه را بر زد و من بسوی آن حضرت نگریستم. وی خرناس (خُرخُر) می‌کرد.
راوی می‌گوید: گمان می‌کنم یعلی گفته است: آواز خرناس وی بسان آواز شتر جوان بود و چون آن حالت از وی دور شد، فرمود: «کجاست کسی که از عمره می‌پرسید؟ جُبّه را از تن خود بیرون آور، و اثر خوشبویی را از بدن خود بشوی، و رنگ زرد را از خود دور کن و در عمره‌ات چنان کن که در حج خود می‌کنی.»

١٧٩٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قال: قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ حَدِيثُ السِّنِّ: أَرَأَيْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ فَلا أُرَى عَلَى أَحَدٍ شَيْئًا أَنْ لا يَطَّوَّفَ بِهِمَا ؟ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: كَلا، لَوْ كَانَتْ كَمَا تَقُولُ، كَانَتْ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَطَّوَّفَ بِهِمَا، إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي الأَنْصَارِ: كَانُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ، وَكَانَتْ مَنَاةُ حَذْوَ قُدَيْدٍ، وَكَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أَنْ يَطُوفُوا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾

زَادَ سُفْيَانُ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ هِشَامٍ: مَا أَتَمَّ اللَّهُ حَجَّ امْرِئٍ، وَلا عُمْرَتَهُ، لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. [راجع: ١٦٤٣. أخرجه مسلم: ١٢٧٧].

۱۷۹۰- از هشام‌بن‌عروه روایت است که پدر وی گفت: من به عایشه رضی‌الله‌عنها همسر پیامبر ﷺ گفتم -در حالی که در آن روزها نوجوان بودم - که: دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند تبارک و تعالی چه می‌گویی که می‌فرماید: «هر آینه صفا و مروه از نشانه‌های خداست، پس هر کس که حج خانه کند یا عمره بجای آورد، پس بر او گناهی نیست که میان این هر دو طواف کند.» (البقره: ۱۵۸)
من (به موجب این آیه) بر هیچ کس چیزی (از گناه) نمی‌بینم که میان صفا و مروه طواف نکند.
عایشه گفت: نه چنانست. اگر چنان می‌بود که تو می‌گویی (آیهٔ مذکور) چنین می‌بود: -بر او گناهی نیست که میان این هر دو طواف نکند- این آیه در مورد انصار نازل شده است که برای بُت مَنات لبیک می‌گفتند و منات در موضع قُدَیْد، قرار داشت و آنها گناه می‌دانستند که میان صفا و مروه طواف کنند، و آنگاه که اسلام آمد، در آن مورد از رسول‌الله ﷺ

سؤال کردند و خداوند تعالی این آیه را نازل کرد: «همانا که صفا و مروه از نشانه‌های خدا است، پس هر کس که حج خانه کند و یا عمره بجای آورد پس بر او گناهی نیست که میان این هر دو طواف کند.» سفیان و ابومعاویه به روایت از هشام افزوده‌اند: خداوند حج و عُمرهٔ مردی را که میان صفا و مروه طواف نکند، کامل نمی‌نماید.

١١- بَاب: مَتَى يَحِلُّ الْمُعْتَمِرُ

وَقَالَ عَطَاءٌ: عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحِلُّوا. [راجع: ١٦٥١، ١٧٨٥].

١٧٩١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ جَرِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاعْتَمَرْنَا مَعَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ مَكَّةَ طَافَ وَطُفْنَا مَعَهُ، وَأَتَى الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ وَأَتَيْنَاهَا مَعَهُ، وَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَنْ يَرْمِيَهُ أَحَدٌ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبٌ لِي: أَكَانَ دَخَلَ الْكَعْبَةَ؟ . قَالَ: لا. [راجع: ١٦٠٠].

١٧٩٢ - قَالَ: فَحَدِّثْنَا مَا قَالَ لِخَدِيجَةَ؟ . قَالَ: «بَشِّرُوا خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، لا صَخَبَ فِيهِ وَلا نَصَبَ». [انظر: ٣٨١٩. أخرجه مسلم: ٢٤٣٣].

باب- ۱۱
چه وقت عمره‌کننده از احرام بیرون آید؟

و عطاء از جابر ﷺ روایت کرده است: پیامبر ﷺ به یاران خویش امر کرد که حج خویش را عمره بگردانند، و طواف کنند، سپس موی خویش را کوتاه کنند و از احرام بیرون آیند.

۱۷۹۱- از اسماعیل روایت است که عبدالله‌ابن‌ابی‌اَوْفَی گفت: رسول‌الله ﷺ عُمره کرد و ما با وی عمره کردیم. وقتی وارد مکه شد، طواف کرد و ما با وی طواف کردیم، و به صفا و مروه آمد و ما نیز همراه وی آمدیم و ما او را از (خطر) مردم مکه زیر پوشش گرفته بودیم (تا شناخته نشود) و کسی بر وی تیری نیفکند.[1] اسماعیل گفته است: رفیق ابن ابی اَوفَی به او گفت: آیا آن حضرت به خانهٔ کعبه درآمد؟ وی گفت: نِی.

۱۷۹۲- رفیق او گفت: بگوی که دربارهٔ خدیجه (همسر آن حضرت) چه گفته است؟ گفت که آن حضرت فرموده است: «خدیجه را به خانه‌ای از مروارید در بهشت بشارت دهید که در آنجا نه بانگ و فریادی است و نه رنج و زحمتی.»

۱-این همان، عمرةالقضاء است که به موجب صلح حُدَیبیه در سال هفتم هجرت انجام شد. در آن زمان مکه در تسلط مشرکین بود.

۱۷۹۳ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ: سَأَلْنَا ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ فِي عُمْرَةٍ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعًا، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. [راجع: ۳۹۵. اخرجه مسلم: ۱۲۳۴].

۱۷۹۳- از عمروبن‌دینار روایت‌است که گفت: از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ مردی‌سؤال کردیم که در عمرهٔ خود بر کعبه طواف کرده و میان صفا و مروه‌سعی نکرده‌است. آیا او به زن خود (به قصد جماع) نزدیک شود؟ وی گفت: پیامبر ﷺ وارد مکه شد و خانهٔ کعبه را هفت بار طواف کرد و میان صفا و مروه هفت بارسعی نمود (و هر آینه هست شما را بەرسول‌الله پیروی نیک).

۱۷۹۴ - قَالَ: وَسَأَلْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ: لَا يَقْرَبَنَّهَا حَتَّى يَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. [راجع: ۳۹۶].

۱۷۹۴- عَمروبن‌دینار گفت: این مسأله را از جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنهما سؤال کردیم. وی گفت: تا آنکه طواف(سعی) بین صفا و مروه را نکند، به زن خویش نزدیک نشود.

۱۷۹۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْبَطْحَاءِ، وَهُوَ مُنِيخٌ، فَقَالَ: «أَحَجَجْتَ». قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «بِمَا أَهْلَلْتَ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ بِإِهْلَالٍ كَإِهْلَالِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «أَحْسَنْتَ، طُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ أَحِلَّ». فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَيْسٍ فَفَلَتْ رَأْسِي، ثُمَّ أَهْلَلْتُ بِالْحَجِّ، فَكُنْتُ أُفْتِي بِهِ حَتَّى كَانَ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ، فَقَالَ: إِنْ أَخَذْنَا بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، وَإِنْ أَخَذْنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ. [راجع: ۱۵۵۹. اخرجه مسلم: ۱۲۲۱].

۱۷۹۵- ازابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه روایت‌است که گفت: من در موضع بَطحاء نزد پیامبر ﷺ آمدم و وی در آنجا فرود آمده بود و به من فرمود: «آیا نیت حج کرده‌ای؟» گفتم: آری. فرمود: «به چه نیتی احرام بسته‌ای؟» گفتم: به همان نیّتی احرام بسته‌ام که پیامبر ﷺ إحرام بسته‌است. فرمود: «کاری نیکو کردی: بر خانهٔ کعبه و صفا و مروه طواف کن وس‌پس از احرام بیرون آی.»[1]

پس بر خانهٔ کعبه و صفا و مروه طواف کردم وس‌پس نزد زنی از قبیلهٔ قیس آمدم. وی موی‌سرم را پالید و حشرات آن را چیدس‌پس احرام حج گرفتم. من (بر وفق امر آن حضرت) مردم را فتوا می‌دادم تا آنکه زمان خلافت عمر فرارسید. عمر گفت: اگر از کتاب خدا بگیریم، همانا ما را به تمام کردن حج (و بیرون نیامدن از احرام آن) امر می‌کند[2] و اگر به قول پیامبر

۱-آن حضرت چون دریافت که ابوموسی با خود هدی نیاورده است، امر کرد که از احرام بیرون آید.
۲-حاصل کلام عمر رضی‌الله‌عنه آنست که بیرون آمدن از احرام عمره و به تعقیب آن إحرام گرفتن به حج، خلاف ظاهر کتاب خدا و عمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم است.

ﷺ (یعنی عمل وی)[1] تمسک کنیم، آن حضرت از احرام بیرون نیامد تا هَدْی به محل ذبح رسید.

۱۷۹۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ: أَنَّ عَبْدَاللهِ مَوْلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ كَانَ يَسْمَعُ أَسْمَاءَ تَقُولُ كُلَّمَا مَرَّتْ بِالْحَجُونِ: صَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَا هُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ، قَلِيلٌ ظَهْرُنَا قَلِيلَةٌ أَزْوَادُنَا، فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحْلَلْنَا، ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ. [راجع: ۱۶۱۵. أخرجه مسلم: ۱۲۳۵، مطولاً عن عروة].

۱۷۹۶- از عبدالله غلام اسماء بنت ابوبکر روایت است که گفت: وی از اسماء شنیده است که هر بار که از حجون می‌گذشت، می‌گفت: صلوات خدا باد بر رسول او محمد، در همین جای با او منزل کرده بودیم و در آن روز ما سبکبار بودیم، حیوانات سواری ما کم بود و توشهٔ سفر ما اندک. من و خواهرم عایشه (صدیقه) و زبیر و فلان کس و فلان کس عمره کردیم و آنگاه که خانهٔ کعبه را لمس کردیم از احرام بیرون آمدیم و در آخر آن روز برای حج اِحرام بستیم.

۱۲- بَاب: مَا يَقُولُ إِذَا رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ

أَوِ الْعُمْرَةِ أَوِ الْغَزْوِ

باب- ۱۲
در بازگشت از حج یا از عمره یا از غزوه چه گفته می‌شود.

۱۷۹۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ مِنَ الأَرْضِ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ». [انظر: ۲۹۹۵ د، ۳۰۸۴ د، ۴۱۱۶ د، ۶۳۸۵ د. أخرجه مسلم: ۱۳۴۴].

۱۷۹۷- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ هر زمان که از غزوه، یا حج یا عُمره برمی‌گشت، بر هر بلندی زمین سه تکبیر می‌گفت و سپس می‌گفت: «لا إله إلا اللهُ وَحْدَهُ لا شریک له، له‌المُلکُ و له‌الحمدُ، وَ هُوَ علی کلِّ شیءٍ قدیر. آیبُونَ تائبونَ عابِدُونَ ساجِدُونَ لِرَبّنا حامِدون، صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ و نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزابَ وَحْدهُ.»[2]

۱-در اینجا اطلاق قول بر فعل آمده است.

۲-نیست سزاوار عبادت مگر خداوند. او یکتاست و او را شریکی نیست. پادشاهی از آن اوست و همه ستایش او راست و او بر هر چیز توانا است. ما رجوع‌کنندهٔ توبه‌کننده‌ایم. عبادت‌کنندهٔ سجده‌کننده‌ایم و ثناگوینده‌ایم پروردگار خود را. خداوند وعده‌اش را راست کرد و بنده‌اش را یاری رساند و گروه‌های کافران را به تنهایی شکست داد.

۱۳- بَاب: اسْتِقْبَالِ الْحَاجِّ الْقَادِمِينَ وَالثَّلاثَةِ عَلَى الدَّابَّةِ

۱۷۹۸ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، اسْتَقْبَلَتْهُ أُغَيْلِمَةُ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَحَمَلَ وَاحِداً بَيْنَ يَدَيْهِ وَآخَرَ خَلْفَهُ. [انظر: ۵۹۶۵، ۵۹۶۶].

باب- ۱۳
استقبال ورود حاجیان و سوار شدن سه نفر بر یک مرکب

۱۷۹۸- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ وارد مکه شد، کودکان بنی‌عبدالمُطّلب از وی استقبال کردند و آن حضرت یکی از ایشان را در پیش روی خود و یکی دیگر را بر پشت سر خود بر مرکب سوار کرد.

۱۴- بَاب: الْقُدُومِ بِالْغَدَاةِ

۱۷۹۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَجَّاجِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحُلَيْفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ. [راجع: ۴۸۴. أخرجه مسلم: ۱۲۵۷، بقطعة ليست في هذه الطريق، وقطعة «ذي الحليفة» في الحج «۴۳۰»].

باب- ۱۴
رسیدن مسافر به منزل، در بامداد

۱۷۹۹- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ هنگامی که بسوی مکه بیرون می‌آمد، در مسجد شجره نماز می‌گزارد و آنگاه که (از مکه) برمی‌گشت، در موضع ذوالحُلَیفه، در میان وادی نماز می‌گزارد و شب را در آنجا می‌گذراند تا بامداد فرا می‌رسید.

۱۵- بَاب: الدُّخُولِ بِالْعَشِيِّ

۱۸۰۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لا يَدْخُلُ إِلا غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً. [أخرجه مسلم: ۱۹۲۸].

باب- ۱۵
وارد شدن به منزل، در آخر روز

۱۸۰۰- از عبدالله‌بن‌ابی‌طلحه روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ (در بازگشت از سفر)، شب هنگام به خانهٔ خویش داخل نمی‌شد بلکه در آغاز روز یا آخر روز به خانهٔ خود می‌آمد.

۱۶- بَاب: لا يَطْرُقُ أَهْلَهُ إِذَا بَلَغَ الْمَدِينَةَ

۱۸۰۱ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ

باب- ۱۶
مسافر با رسیدن به شهر، شب هنگام نزد اهل خانهٔ خود نرود

۱۸۰۱- از جابر رضی‌الله‌عنهما روایت است که

مُحَارِب، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلاً. [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥، وفي الرضاع «٥٤»، وفي المساقاة «١٠٩» بقطعة ليست في هذه الطريق في الإمارة «١٨١»].

گفت: پیامبر ﷺ (در مراجعت از سفر) شب آمدن بر اهل خانهٔ خود را (بگونهٔ ناگهانی) منع کرده است.

١٧- بَاب: مَنْ أَسْرَعَ نَاقَتَهُ إِذَا بَلَغَ الْمَدِينَةَ

باب-۱۷ کسی که با رسیدن به شهر، شتر خود را تند براند.

١٨٠٢ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي حُمَيْدٌ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، فَأَبْصَرَ دَرَجَاتِ الْمَدِينَةِ، أَوْضَعَ نَاقَتَهُ، وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَّكَهَا.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: زَادَ الْحَارِثُ بْنُ عُمَيْرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ: حَرَّكَهَا مِنْ حُبِّهَا.

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: جُدُرَاتِ. تَابَعَهُ الْحَارِثُ بْنُ عُمَيْرٍ. [انظر: ١٨٨٦].

۱۸۰۲- از حُمَید روایت است که انس رضی الله عنه گفت: آنگاه که رسول‌الله ﷺ از سفر برمی‌گشت و بلندیهای مدینه به نظر وی می‌رسید، شتر خود را تند می‌راند و اگر بر مرکبی غیر شتر سوار می‌بود، آن را سرعت می‌بخشید. (حَرَّکَها)

ابوعبدالله (امام نجاری) گفته است: حارث‌بن‌عُمَیر به روایت از حُمَید افزوده است: (حَرَّکَها من حُبِّها) یعنی به سبب دوستی مدینه، حیوان را سرعت می‌بخشید. حدیث کرد ما را، قُتَیبه، از اسماعیل، از حُمَید که انس گفت: دیوارهای مدینه (را می‌دید) (عوض بلندیهای مدینه را می‌دید) متابعت کرده است حُمَید را حارث‌بن‌عُمَیر.

١٨- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾

[البقرة: ١٨٩]

باب-۱۸ فرمودهٔ خدای تعالی: «و بیایید به خانه‌ها از درهای آنها»

١٨٠٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا، كَانَتِ الْأَنْصَارُ إِذَا حَجُّوا فَجَاؤُوا، لَمْ يَدْخُلُوا مِنْ قِبَلِ أَبْوَابِ بُيُوتِهِمْ، وَلَكِنْ مِنْ ظُهُورِهَا، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَدَخَلَ مِنْ قِبَلِ بَابِهِ، فَكَأَنَّهُ عُيِّرَ بِذَلِكَ، فَنَزَلَتْ: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ [البقرة: ١٨٩].

۱۸۰۳- از ابواسحاق روایت است که براء رضی الله عنه گفت: این آیه دربارهٔ ما نازل شده است. زمانی که انصار از حج باز می‌گشتند، از دروازه‌های پیش روی خانه، داخل نمی‌شدند، بلکه از عقب خانه داخل می‌شدند. و مردی از انصار (از حج) آمد و از در پیشروی خانه، به خانهٔ خویش درآمد. وی با این عمل مورد سرزنش قرار گرفت. سپس این آیه نازل

[انظر: ٤٥١٢ع. أخرجه مسلم: ٣٠٢٦].

شد که: «و نیست نیکوکاری آنکه به خانه‌ها از عقب آن درآیید ولیکن صاحب نیکوکاری آنست که پرهیزگاری کند و درآیید به خانه‌ها از راه دروازه‌های آن‌ها» (البقره: ۱۸۹)

١٩- بَاب: السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ

١٨٠٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ، فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِه». [انظر: ٣٠٠١ل، ٥٤٢٩ل. أخرجه مسلم: ١٩٢٧].

باب- ۱۹
سفر پاره‌ای از عذاب است.

۱۸۰۴- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «سفر پاره‌ای از عذاب است که یکی از شما را از خورد و نوش و خوابیدن او بازمی‌دارد. پس هرگاه یکی از شما حاجت خویش را از سفر برآورده ساخت، باید به سوی خانواده‌اش بشتابد».

٢٠- بَاب: الْمُسَافِرِ إِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ يُعَجِّلُ إِلَى أَهْلِه

١٨٠٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا بِطَرِيقِ مَكَّةَ، فَبَلَغَهُ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ أَبِي عُبَيْدٍ شِدَّةُ وَجَعٍ، فَأَسْرَعَ السَّيْرَ حَتَّى كَانَ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّفَقِ نَزَلَ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعَتَمَةَ، جَمَعَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ: إِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ وَجَمَعَ بَيْنَهُمَا. [راجع: ١٠٩١. أخرجه مسلم: ٧٠٣ باختلاف].

باب- ۲۰
وقتی مسافر از سفر به زحمت افتد به سوی اهل خانهٔ خویش می‌شتابد

۱۸۰۵- از زیدبن‌اسلم روایت است که پدر وی گفت: من در راه مکه با عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما همسفر بودم، و چون از شدت بیماری زنِ خود صَفِّیه بنت ابی‌عُبَید آگاه شد، در رفتار خود سرعت بخشید، تا آنکه شفق غروب کرد و سپس فرود آمد و نماز شام و خفتن را گزارد و میان آن دو نماز جمع کرد و بعد گفت: همانا من پیامبر ﷺ را دیده‌ام که هرگاه در سفر شتاب می‌کرد، نماز شام را تأخیر می‌کرد و میان نماز شام و خفتن جمع می‌کرد (یعنی یکی را پس از دیگری می‌گزارد.)

بسم الله الرحمن الرحيم

٢٧- كتاب المُحْصَر

وَقَوْله تَعَالَى: ﴿فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ﴾ [البقرة: ١٩٦].

وَقَالَ عَطَاءٌ: الإِحْصَارُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَحْبِسُهُ.

قال أبو عَبْد اللَّه: ﴿حَصُورًا﴾ [آل عمران: ٣٩]: لا يَأْتِي النِّسَاءَ.

١- بَاب: إِذَا أُحْصِرَ الْمُعْتَمِرُ

١٨٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، حِينَ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ، قَالَ: إِنْ صُدِدْتُ عَنِ الْبَيْتِ صَنَعْتُ كَمَا صَنَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ. فَأَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ. [راجع: ١٦٣٩. أخرجه مسلم: ١٢٣٠].

١٨٠٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّه بْنَ عَبْدِاللَّه، وَسَالِمَ بْنَ

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۲۷- کتاب مُحَصَّر[1]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «پس اگر باز داشته شدید، لازم است آنچه سهل باشد از قربانی و متراشید سرهای خود را تا آنکه برسد قربانی به جایگاهش» (البقره: ۱۹۶)

و عَطاء گفته است: اِحْصار، از هر چیزی که او را (از انجام مناسک حج) باز می‌دارد، مانند مریضی و غیره.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: «حَصُوراً» در (آل‌عمران: ۳۹) یعنی: نمی‌آید زنان را. (یعنی نفس خود را باز می‌دارد).

باب- ۱
هرگاه عمره کننده از عمره بازداشته شود

۱۸۰۶- از مالک روایت است که نافع گفت: عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما، هنگامی که به قصد عمره در زمان فتنه (مقابلهٔ حجاج با ابن‌زبیر) به سوی مکه برآمد، گفت: اگر از طواف خانه بازداشته شوم، کاری خواهم کرد که همراه رسول‌الله ﷺ کرده‌ایم. وی برای عمره احرام بست؛ زیرا رسول‌الله ﷺ در سال حُدَیبیه برای عمره احرام بسته بود.[2]

۱۸۰۷- از نافع روایت است که عُبَیدالله‌بن‌عبدالله، و سالم‌بن‌عبدالله او را خبر داده‌اند که: هر دوی آنها (به

۱-در برخی از نسخ بخاری -کتاب‌المُحْصَر- ضبط نشده، بلکه عنوان آن -ابوابُ المُحْصر و جزاء الصَید- است.

۲-پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در سال صلح حُدَیبیه از ورود به مکه بازداشته شد که تابع حکم احصار است. و احصار به معنی بازداشتن و مانع شدن است.

عَبْدَاللَّه أَخْبَرَاهُ: أَنَّهُمَا كَلَّمَا عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ رَضِـي اللهُ عَنْهُمَا، لَيَالِيَ نَزَلَ الْجَيْشُ بِابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَال: لا يَضُرُّكَ أَنْ لا تَحُجَّ الْعَامَ، وَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يُحَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْبَيْت، فَقال: خَرَجْنَا مَعَ رَسُول اللَّه ﷺ، فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ دُونَ الْبَيْت، فَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَدْيَهُ وَحَلَقَ رَأْسَهُ، وَأشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ الْعُمْرَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، أَنْطَلِقُ، فَإِنْ خُلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبَيْت طُفْتُ، وَإِنْ حِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَعَلْتُ كَمَا فَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا مَعَهُ، فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَة، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً، ثُمَّ قال: إِنَّمَا شَأْنُهُمَا وَاحِدٌ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ حَجَّةً مَعَ عُمْرَتِي، فَلَمْ يَحِلَّ مِنْهُمَا حَتَّى حَلَّ يَوْمَ النَّحْرِ وَأَهْدَى، وَكَانَ يَقُولُ: ولا يَحِلُّ حَتَّى يَطُوفَ طَوَافًا وَاحِدًا يَوْمَ يَدْخُلُ مَكَّةَ. [راجع: ١٦٣٩. أخرجه مسلم: ١٢٣٠].

پدر خود) عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما- در آن شبهایی که لشکر (حجاج) بر ابن‌زبیر هجوم آورده بود، گفتند: تو را زیان ندارد اگر امسال حج نگزاری، و ما از آن می‌ترسیم که میان تو و میان خانهٔ کعبه حایلی پدید آید (و نگذارند که وارد مکه شوی). ابن‌عمر گفت: ما همراه رسول‌الله ﷺ (برای عمره در سال حُدَیبیه) برآمدیم و کافران قریش در نزدیک کعبه مانع (ورود ما به مکه) شدند و پیامبر ﷺ قربانی خویش را ذبح کرد و سر خویش را تراشید. من شما را گواه می‌گیرم بر اینکه عمره را بر خود واجب گردانیدم. إن‌شاءالله، من می‌روم و اگر میان من و کعبه، راه باز بود، طواف می‌کنم و اگر میان من و میان کعبه مانعی وجود داشت، همان کاری را می‌کنم که پیامبر ﷺ کرده است، و من با وی بودم. ابن‌عمر از موضع ذوالحلیفه برای عمره احرام گرفت و ساعتی روانه شد. سپس گفت: حالت حج و عمره یکی است و من شما را گواه می‌گیرم که همانا حج را با عمره بر خود واجب گردانیدم. ابن عمر از احرام حج و عمره بیرون نیامد تا آنکه در روز نحر از احرام بیرون آمد و قربانی را ذبح کرد. و او می‌گفت: (قارنِ) از احرام بیرون نمی‌آید تا آنکه طواف کند، یک طواف، در آن روزی که به مکه داخل می‌شود. (که هم طواف تحیة است و هم برای عمره)

١٨٠٨ - حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ بَعْضَ بَنِي عَبْدِاللَّه قال لَهُ: لَوْ أَقَمْتَ، بِهَذَا. [راجع: ١٦٣٩. أخرجه مسلم ١٢٣٠ مطولاً].

١٨٠٨- از نافع روایت است که گفت: بعضی از پسران عبدالله (ابن‌عمر) به ابن‌عمر گفته بودند: بهتر است امسال در خانهٔ خود باشی (و قصد حج و عمره نکنی).

١٨٠٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ سَلَّامٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ

١٨٠٩- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ (در سال حُدَیبیه

عِكْرِمَةَ قال: قال ابنُ عَبَّاس رَضي اللهُ عَنهُمَا، قَدْ أُحصِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَحَلَقَ رَأسَهُ، وَجَامَعَ نِساءَهُ وَنَحَرَ هَديَهُ، حَتَّى اعتَمَرَ عَامًا قَابلاً.

از عُمره) بازداشته شد. وی سر خود را تراشید و با زنان خویش همبستری نمود و قربانی خود را ذبح کرد تا آنکه سال بعد آن، عمره گزارد.

۲ -بَاب: الإحْصَارِ فِي الحَجّ

۱۸۱۰ - حَدَّثَنَا أحمَدُ بنُ مُحَمَّد: أخبَرَنَا عَبدُاللَّه: أخبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أخبَرَني سَالِمٌ قَال: كَانَ ابنُ عُمَرَ رَضي اللهُ عَنهُمَا يَقُولُ: ألَيسَ حَسبُكُم سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ إن حُبِسَ أحَدُكُم عَنِ الحَجِّ طَافَ بالبَيتِ وَبالصَّفَا وَالمَروَة، ثُمَّ حَلَّ مِن كُلِّ شَيء، حَتَّى يَحُجَّ عَامًا قَابلاً، فَيُهدِي أو يَصُومُ إن لَم يَجِد هَديًا.

وَعَن عَبدِاللَّه: أخبَرَنَا مَعمَرٌ، عَنِ الزُّهرِيِّ قَال: حَدَّثَني سَالِمٌ، عَنِ ابنِ عُمَرَ، نَحوَهُ. [راجع: ۱۶۳۹. اخرجه مسلم: ۱۲۳۰].

باب - ۲
احصار در حج

۱۸۱۰- از زهری روایت است که سالم گفت: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: آیا سنت رسول الله ﷺ شما را بسنده نیست؟ اگر یکی از شما در حج (از وقوف به عرفات) بازداشته شود، بر خانهٔ کعبه و صفا و مروه طواف کند، سپس از هر چیز حلال شود (از احرام بیرون آید) تا آنکه سال آینده حج کند؛ که باید قربانی کند و اگر توان قربانی نداشته باشد، روزه بگیرد. و روایت است از عبدالله (بن مبارک)، از معمر که زهری گفته: سالم مانند همین حدیث را از ابن عمر روایت کرده است.

۳ -بَاب: النَّحْرِ قَبْلَ الحَلْقِ فِي الحَصْرِ

۱۸۱۱ - حَدَّثَنَا مَحمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبدُالرَّزَّاق: أخبَرَنَا مَعمَرٌ، عَنِ الزُّهرِيِّ، عَن عُروَةَ، عَنِ المِسوَرِ رَضي اللهُ عَنهُمَا: أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ نَحَرَ قَبلَ أن يَحلِقَ، وَأمَرَ أصحَابَهُ بذَلِكَ. [راجع: ۱۶۹۴].

باب ۳
ذبح قربانی پیش از تراشیدن سر در زمان حصر

۱۸۱۱- از عروه روایت است که مسور رضی الله عنه گفت: رسول الله ﷺ (در حدیبیه) قربانی را ذبح کرد، قبل از آنکه سر خود را بتراشد و اصحاب خویش را بدان امر کرد.

۱۸۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِالرَّحِيم: أخبَرَنَا أبُو بَدرٍ شُجَاعُ بنُ الوَلِيد، عَن عُمَرَ بنِ مُحَمَّدٍ العُمَرِيِّ قَال: وَحَدَّثَ نَافِعٌ: أنَّ عَبدَاللَّه وَسَالِمًا كَلَّمَا عَبدَاللَّه بنَ عُمَرَ رَضي اللهُ عَنهُمَا، فَقَال: خَرَجنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مُعتَمِرِينَ، فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيشٍ دُونَ البَيتِ، فَنَحَرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بُدنَهُ

۱۸۱۲- از نافع روایت است که گفت: عبدالله و سالم، با عبدالله بن عمر رضی الله عنهما صحبت کردند. وی گفت: با پیامبر ﷺ به قصد عمره برآمدیم و کافران قریش در نزدیک کعبه (از ورود ما به مکه) مانع شدند. پیامبر ﷺ شتر خویش را ذبح

وَحَلَقَ رَأْسَهُ. [راجع: ۱۶۳۹. أخرجه مسلم: ۱۲۳۰].

کرد و سر خود را تراشید.

٤ -بَاب: مَنْ قَالَ لَيْسَ عَلَى الْمُحْصَرِ بَدَلٌ

وَقَالَ رَوْحٌ: عَنْ شِبْلٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: إِنَّمَا الْبَدَلُ عَلَى مَنْ نَقَضَ حَجَّهُ بِالتَّلَذُّذِ، فَأَمَّا مَنْ حَبَسَهُ عُذْرٌ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ فَإِنَّهُ يَحِلُّ وَلَا يَرْجِعُ، وَإِنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ وَهُوَ مُحْصَرٌ نَحَرَهُ إِنْ كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَبْعَثَ بِهِ، وَإِنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْعَثَ بِهِ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ.

وَقَالَ مَالِكٌ وَغَيْرُهُ: يَنْحَرُ هَدْيَهُ وَيَحْلِقُ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ كَانَ، وَلَا قَضَاءَ عَلَيْهِ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَصْحَابَهُ بِالْحُدَيْبِيَةِ نَحَرُوا وَحَلَقُوا وَحَلُّوا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَ الطَّوَافِ، وَقَبْلَ أَنْ يَصِلَ الْهَدْيُ إِلَى الْبَيْتِ، ثُمَّ لَمْ يُذْكَرْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ أَحَدًا أَنْ يَقْضُوا شَيْئًا، وَلَا يَعُودُوا لَهُ، وَالْحُدَيْبِيَةُ خَارِجٌ مِنَ الْحَرَمِ.

باب - ۴
کسی که گفت بر محصر (کسی که از حج یا عمره بازمانده است) بدل (قضایی) نیست

روح، از شبل، از ابن ابی نجیح، از مجاهد روایت کرد که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

عوض (قضایی) بر کسی است که برای خواهش نفس (مجامعت) حج خود را نقض می‌کند. لیکن اگر کسی را معذرتی یا چیزی دیگر از (ادای حج یا عمره) باز می‌دارد، وی از احرام بیرون آید، و قضایی نگزارد[1] و اگر باکسی قربانی است و محصور شود و نتواند قربانی را به محل آن بفرستد، آن را ذبح کند[2] و اگر بتواند که قربانی را بفرستد، از احرام بیرون نیاید تا آنکه هَدْی (قربانی) به محلش برسد.

مالک و غیر از وی (شافعی) گفته‌اند: هَدْی را ذبح کند و سر خود را بتراشد، هر کجا که می‌باشد، و بر وی قضایی نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ و یاران وی در حدیبیه قربانی کردند و سر تراشیدند و از هر چیز حلال شدند قبل از آنکه طواف کنند و هدی به خانهٔ کعبه برسد. و پس از آن از پیامبر ﷺ ذکر نشده است که کسی را امر کرده باشد که چیزی قضایی بجای آورد یا عمره را از سر گیرد. و حُدَیبیه خارج از محدودهٔ حرم است.

۱۸۱۳ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ

۱۸۱۳- از نافع روایت است که گفت: زمانی که

۱- گفته‌اند که این معنی در حج نفل است، نه فرض؛ زیرا فرض از ذمه‌اش ساقط نمی‌شود ولی در نزد حنفیه، فرض و نفل برابر است.

۲- نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه هدی را جز در حرم ذبح نکند به دلیل آیهٔ: (و لا تحلقوا رءوسکم حتی یبلغ الهدی محله)، و شرح شیخ الاسلام.

نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ، حِينَ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ: إِنْ صُدِدْتُ عَنِ الْبَيْتِ صَنَعْنَا كَمَا صَنَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَأَهَلَّ بِعُمْرَةٍ مِنْ أَجْلِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ، ثُمَّ إِنَّ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ عُمَرَ نَظَرَ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمَا إِلَّا وَاحِدٌ، فَالْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمَا إِلَّا وَاحِدٌ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ الْحَجَّ مَعَ الْعُمْرَةِ، ثُمَّ طَافَ لَهُمَا طَوَافًا وَاحِدًا، وَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ مُجْزِيًا عَنْهُ، وَأَهْدَى. [راجع: ١٦٣٩. اخرجه مسلم: ١٢٣٠].

عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما در ایام فتنه برای عمره رهسپار مکه شد، گفت: اگر از کعبه باز داشته شوم، کاری خواهیم کرد که در همراهی رسول‌الله ﷺ کرده بودیم. وی برای عمره اِحرام گرفت؛ زیرا پیامبر ﷺ در سال حُدَیبیه برای عمره احرام گرفته بود. سپس عبدالله‌بن‌عمر در کار خود نگریست و گفت: حج و عمره یکی است، سپس به یاران خود توجه کرد و گفت: حالت حج و عمره یکسان است و من شما را گواه می‌گیرم که حج را با عمره بر خود واجب کرده‌ام. سپس برای هر دو (نُسُک حج و عمره) یک طواف کرد و بر این باور بود که همین یک طواف از وی کفایت می‌کند و هدی را ذبح کرد.

٥ -بَاب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾

[البقرة: ١٩٦].

وَهُوَ مُخَيَّرٌ، فَأَمَّا الصَّوْمُ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ.

باب- ٥

فرمودهٔ خدای تعالی: «پس هر که باشد از شما بیمار یا او را رنجی باشد در سر او، پس لازم است عوض آن، از روزه یا صدقه یا قربانی» (البقره: ٩۶)

وی (در انتخاب آن) مخیّر است ولیکن روزه برای سه روز است.

١٨١٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضی الله عنه، عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لَعَلَّكَ آذَاكَ هَوَامُّكَ». قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «احْلِقْ رَأْسَكَ، وَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ، أَوِ انْسُكْ بِشَاةٍ». [انظر: ١٨١٥، ١٨١٦، ١٨١٧، ١٨١٨، ٤١٥٩، ٤١٩٠، ٤١٩١، ٤٥١٧، ٥٦٦٥، ٥٧٠٣، ٦٧٠٨. اخرجه مسلم: ١٢٠١].

١٨١۴- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی روایت است که گفت: کعب‌بن‌عُجره رضی الله عنه اظهار کرده که رسول‌الله ﷺ به او گفت: «شاید که شپشها تو را اذیت می‌کنند؟» وی گفت: آری، یا رسول‌الله. رسول‌الله ﷺ فرمود: «سر خود را بتراش و سه روز روزه بگیر یا شش مسکین را طعام بده یا گوسفندی قربانی کن.»

٦ -بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿أَوْ صَدَقَةٍ﴾ [البقرة: ١٩٦].
وَهِيَ إِطْعَامُ سِتَّةِ مَسَاكِينَ.

١٨١٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سَيْفٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مُجَاهِدٌ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى: أَنَّ كَعْبَ ابْنَ عُجْرَةَ حَدَّثَهُ قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحُدَيْبِيَةِ وَرَأْسِي يَتَهَافَتُ قَمْلاً، فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاحْلِقْ رَأْسَكَ، أَوْ قَالَ: احْلِقْ». قَالَ: فِيَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ﴾ [البقرة: ١٩٦] إِلَى آخِرِهَا، فَقَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقٍ بَيْنَ سِتَّةٍ، أَوِ انْسُكْ بِمَا تَيَسَّرَ». [راجع: ١٨١٤. اخرجه مسلم: ١٢٠١].

باب- ۶
فرمودۀ خدای تعالی «صدقه» و آن طعام دادن شش مسکین است.

۱۸۱۵- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی روایت است که کعب‌بن‌عُجره گفت: رسول‌الله ﷺ در حُدَیبیه بر بالای سر من ایستاد و پی در پی از سر من شپش می‌ریخت. آن حضرت فرمود: «شپشها تو را اذیت می‌کنند؟» گفتم: آری. فرمود: «سر خود را بتراش» یا فرمود: «بتراش.»
کعب می‌گوید: این آیه دربارۀ من نازل شده است: «پس هر که باشد از شما بیمار یا او را رنجی باشد در سر او.» تا آخر آیه. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «سه روز روزه بگیر، یا یک فَرَق (سه صاع) خرما را میان شش مسکین صدقه بده یا آنچه میسر می‌شود قربانی کن.»

٧ - بَاب: الإِطْعَامُ فِي الْفِدْيَةِ نِصْفُ صَاعٍ

١٨١٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَصْبَهَانِيِّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ قَالَ: جَلَسْتُ إِلَى كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ ﷺ، فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْفِدْيَةِ، فَقَالَ: نَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً، وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةً، حُمِلْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَمْلُ يَتَنَاثَرُ عَلَى وَجْهِي، فَقَالَ: «مَا كُنْتُ أُرَى الْوَجَعَ بَلَغَ بِكَ مَا أَرَى، أَوْ: مَا كُنْتُ أُرَى الْجَهْدَ بَلَغَ بِكَ مَا أَرَى، تَجِدُ شَاةً. فَقُلْتُ: لا، فَقَالَ: «فَصُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ، لِكُلِّ مِسْكِينٍ نِصْفَ صَاعٍ». [راجع: ١٨١٤. اخرجه مسلم: ١٢٠١].

باب- ۷
طعام دادن در فدیه[1] نصف صاع است[2]

۱۸۱۶- از عبدالله‌بن‌مَغْقِل روایت است که گفت: نزد کعب‌بن‌عُجره رضی الله عنه نشستم و دربارۀ فدیه از وی سؤال کردم. وی گفت: آیۀ فدیه، خاص دربارۀ من نازل شده است لیکن حکم آن عام است و شما را شامل است.
کعب گفت: نزد رسول‌الله ﷺ برده شدم و شپش پیهم بر روی من می‌افتاد. آن حضرت فرمود: «گمان نمی‌بردم از این رنجی که تو را رسیده است. -و یا چنین فرمود- گمان نمی‌بردم از این مشقتی که تو را

۱-فدیه، جبران عمل ترک شده یا نادرست انجام شده است.
۲-هر صاع معادل تقریبی سه کیلوگرم است.

رسیده است، آیا می توانی گوسفندی را قربانی کنی.» گفتم: نی. آن حضرت فرمود: «سه روز روزه بگیر یا شش مسکین را طعام بده و هر یکی را به مقدار نصف صاع.»

٨ -بَاب:النُّسُكُ شَاةٌ

١٨١٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا شِبْلٌ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِد قال: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ رَآهُ وَأَنَّهُ يَسْقُطُ عَلَى وَجْهِهِ القَمْلُ، فَقال: «أَيُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ». قال: نَعَمْ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَحْلِقَ وَهُوَ بِالحُدَيْبِيَةِ، وَلَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُمْ أَنَّهُمْ يَحِلُّونَ بِهَا، وَهُمْ عَلَى طَمَعٍ أَنْ يَدْخُلُوا مَكَّةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ الفِدْيَةَ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّه ﷺ أَنْ يُطْعِمَ فَرَقًا بَيْنَ سِتَّةٍ، أَوْ يُهْدِيَ شَاةً، أَوْ يَصُومَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ. [راجع: ١٨١٤. أخرجه مسلم: ١٢٠١].

باب-۸
لفظ نُسُک، مراد از آن گوسفند است

۱۸۱۷- از عبدالرحمن‌بن‌أبی‌لیلی روایت است که کعب‌بن‌عُجره رضی‌الله‌عنه به او گفت: رسول‌الله ﷺ او را دیده بود که شپش بر روی وی می‌افتاد و او را گفت: «آیا اشپشها تو را اذیت می‌کنند؟» وی گفت: آری. آن حضرت به او فرمود که سر خود را بتراشد و او در حدیبیه بود و تا آن وقت معلوم نشده بود که ایشان (به سبب ممانعت از ورود به مکه) از احرام بیرون میایند و تا آن زمان امیدوار بودند که به مکه داخل می‌شوند[1] سپس خداوند آیهٔ فدیه را نازل کرد و رسول‌الله ﷺ به او امر کرد که یک فَرَق طعام را میان شش مسکین صدقه کند، یا گوسفندی قربان کند، یا سه روز روزه بگیرد.

١٨١٨ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِد: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ رَآهُ وَقَمْلُهُ يَسْقُطُ عَلَى وَجْهِهِ... مِثْلَهُ. [راجع: ١٨١٤. أخرجه مسلم: ١٢٠١].

۱۸۱۸- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی روایت است که کعب‌بن‌عُجره رضی‌الله‌عنه گفت: همانا رسول‌الله ﷺ او را دید که اشپش بر روی وی می‌افتاد... مثل حدیث مذکور.

۱-برای کعب اجازه داده شده بود که نسبت اشپشهای سر وی از احرام بیرون آید و فدیه بدهد. سپس همه از احرام بیرون آمدند؛ زیرا از رفتن به کعبه باز داشته شدند.

۹ -بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:
﴿فَلا رَفَثَ﴾
[البقرة: ۱۹۷]

۱۸۱۹ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتَ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». [راجع: ۱۵۲۱. أخرجه مسلم: ۱۳۵۰، بلفظ « من أتى »].

باب- ۹
فرمودهٔ خدای تعالی: «فلا رَفَثَ» (البقره: ۱۹۷)
(یعنی مخالفت زنان جایز نیست)

۱۸۱۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که این خانه را حج کند و (در حال احرام) مجامعت نکند و مرتکب گناهی نشود، از حج چنان بازمی‌گردد مانند روزی که از مادر زاده شده است.»

۱۰ - بَاب: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:
﴿وَلا فُسُوقَ وَلا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ .
[البقرة: ۱۹۷]

۱۸۲۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتَ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». [راجع: ۱۵۲۱. أخرجه مسلم: ۱۳۵۰، بلفظ « من أتى »].

باب- ۱۰
فرمودهٔ خدای عز و جّل

«و نه بدکاری و نه با هم مشاجره کردن در حج» (البقره: ۱۹۷)

۱۸۲۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که این خانه را حج کند و (در حال احرام) آمیزش نکند و مرتکب گناهی نشود، (از حج چنان) باز می‌گردد مانند روزی که از مادر زاده شده است.»

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

٢٨- كتاب جزاء الصيد

۲۸- کتاب جزای شکار [1]

١ -باب: وقول الله تعالى: ﴿ لا تقتلوا الصيد

وأنتم حرم ومن قتله منكم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة أو كفارة طعام مساكين أو عدل ذلك صياما ليذوق وبال أمره عفا الله عما سلف ومن عاد فينتقم الله منه والله عزيز ذو انتقام. أحل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم وللسيارة وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما واتقوا الله الذي إليه تحشرون﴾ [المائدة: ٩٥، ٩٦].

باب- ۱
فرمودهٔ خدای تعالی

«ای مسلمانان مکشید شکار را چون احرام بسته باشید و هر که بکشد آن را از شما به قصد، پس واجب است جزا، و آن جزا مانند چیزی است که آن را کشته است از جنس چهارپایان. حکم کند به آن دو صاحب عدالت از شما، باشد آن چهارپا قربانی رسیده به کعبه، یا آن جزا کفارت است طعام فقیران یا برابر آن از روزه، تا بچشد جزای کردار خود را. عفو کرده است خدا از آنچه گذشت و هر که دیگر بار گیرد، انتقام گیرد از وی خدا. و خدا غالب صاحب انتقام است. حلال کرده شد برای شما شکار دریا و خوردن آن تا منفعت باشد برای شما و برای کاروانیان، و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان تا وقتی که احرام بسته باشید و بترسید از آن خدا که به سوی وی حشر کرده خواهید شد (المائده: ۹۰-۹۶)

٢ -باب: وإذا صاد الحلال فأهدى للمحرم الصيد أكله

ولم ير ابن عباس وأنس بالذبح بأسا، وهو غير الصيد، نحو الإبل والغنم والبقر والدجاج والخيل.

باب- ۲
اگر کسی که در احرام نیست شکار کند و از آن شکار به کسی بدهد که در احرام است، از آن بخورد

و ابن‌عباس و انس باکی نمی‌بینند که کسی که در احرام است ذبح کند و حیوان ذبح شده، غیر شکار

۱-برخی از نسخ صحیح البخاری، کتاب جزای شکار به صورت کتاب مستقل نیامده بلکه - باب جزای شکار، ضبط شده است.

يُقال: عَدْلُ ذَلكَ مِثْلُ، فَإِذَا كُسِرَتْ عِدلٌ فَهُوَ زِنَةُ ذَلكَ.

﴿قِيَامًا﴾ [المائدة: ۹۷]: قِوَامًا

﴿يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱]: يَجْعَلُونَ عَدْلاً.

باشد مانند: شتر و گوسفند و گاو و مرغ و اسب. گفته می‌شود - عَدْل - یعنی - مثل[1] هرگاه حرف عین عَدْل را کسره بدهی - عِدْل - می‌شود و هم وزن معنی می‌دهد. «قیاماً» در (المائده: ۹۷) به معنی -قواماً- است یعنی سبب انتظام امور.[2] «يَعْدِلُون» به معنی -یجعلون- است یعنی: مانند می‌گردانند[3]

۱۸۲۱ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: انْطَلَقَ أَبِي عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ، فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ يُحْرِمْ، وَحُدِّثَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّ عَدُوًّا يَغْزُوهُ بِغَيْقَةَ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ، فَبَيْنَمَا أَنَا مَعَ أَصْحَابِهِ تَضَحَّكَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِحِمَارِ وَحْشٍ، فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُّهُ، وَاسْتَعَنْتُ بِهِمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي، فَأَكَلْنَا مِنْ لَحْمِهِ، وَخَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، فَطَلَبْتُ النَّبِيَّ ﷺ، أُرَفِّعُ فَرَسِي شَأْوًا وَأَسِيرُ شَأْوًا، فَلَقِيتُ رَجُلاً مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، قُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ النَّبِيَّ ﷺ؟ . قَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْهِنَ، وَهُوَ قَائِلٌ السُّقْيَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَهْلَكَ يَقْرَؤُونَ عَلَيْكَ السَّلاَمَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ قَدْ خَشُوا أَنْ يُقْتَطَعُوا دُونَكَ فَانْتَظِرْهُمْ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصَبْتُ حِمَارَ وَحْشٍ، وَعِنْدِي مِنْهُ فَاضِلَةٌ؟ فَقَالَ لِلْقَوْمِ: «كُلُوا». وَهُمْ مُحْرِمُونَ. [انظر: ۱۸۲۲ل، ۱۸۲۳ل، ۱۸۲۴ن، ۲۵۷۰ن، ۲۸۵٤خ، ن، ۲۹۱٤ل، ٤۱٤۹خ، ٥٤۰٦خ، ٥٤۰۷ن، ٥٤۹۰خ، ٥٤۹۱م، ٥٤۹۲ل، وانظر في الهبة، باب ٥ - الطلاق، باب ۲٤. أخرجه مسلم: ۱۱۹٦].

۱۸۲۱- از عبدالله‌بن‌ابی‌قَتاده روایت است که گفت: پدر من در سال حدیبیه رهسپار (مکه) شد. یاران وی إحرام گرفتند و او إحرام نگرفت. به پیامبر ﷺ گفته شده بود که دشمنی از مشرکان قصد دارد بر وی حمله کند. پیامبر ﷺ روانه شد. (ابوقتاده گفته است): در حالی که من در میان یاران آن حضرت بودم، دیدم که بعضی از ایشان به سوی بعضی دیگر می‌خندند. ناگاه گورخری به نظر رسید، بر آن حمله کردم و نیزه‌اش زدم و آن را از پای درآوردم، سپس از یاران خود کمک خواستم لیکن آنها ابا ورزیدند و سپس همهٔ ما از گوشت آن خوردیم. پس از آن ترسیدیم که از آن حضرت دور مانده باشیم و من برای رسیدن به پیامبر ﷺ اسب خود را گاه به سرعت می‌تاختم و گاه آهسته. نیمهٔ شب بود که با مردی از قبیلهٔ بنی‌غفار برخوردم و او را گفتیم: از پیامبر ﷺ درکجا جدا شدی؟ وی گفت: در تعْهَن، از آن حضرت جدا شدم. وی در موضع سُقْیا در حال قیلوله (خواب نیمهٔ روز) بود. (من به آن حضرت پیوستم) و گفتم: یا رسول‌الله، همانا یاران تو، سلام

۱-یعنی در آیهٔ ۹۵ سورهٔ مائده که گفته شده: «اَوْعَدلُ ذَالِکَ صیاماً» یعنی مثل آن روزه بگیرد.
۲-یعنی در آیهٔ ۹۷ سورهٔ المائده: «جَعل‌الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس.» یعنی: گردانید خدای تعالی کعبه را که خانهٔ بزرگوار است سبب انتظام امور مسلمانان.
۳-یعنی در آیه ... سورهٔ الانعام: «ثُم الذین کفروا بربّهم یعدلون.» یعنی می‌گردانند کافران برای پروردگار خود مانند و همتا. یعنی لفظ عدل معانی مختلف دارد و در هر دو آیه، مذکور به یک معنی نیست.

و رحمت خدا بر تو می‌رسانند، و بیم از آن دارند که از تو جدا و دور مانده‌اند، پس منتظر ایشان باش. و سپس گفتم: یا رسول‌الله، من گوره‌خری شکار کردم و چیزی از گوشت آن نزد من است. آن حضرت به همراهان خود گفت: «بخورید» در حالی که آنها در إحرام بودند.

٣ - بَاب: إِذَا رَأَى الْمُحْرِمُونَ صَيْدًا فَضَحِكُوا، فَفَطِنَ الْحَلَالُ

۱۸۲۲ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ، فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرِمْ، فَأُنْبِئْنَا بِعَدُوٍّ بِغَيْقَةَ، فَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ، فَبَصُرَ أَصْحَابِي بِحِمَارِ وَحْشٍ، فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُ إِلَى بَعْضٍ، فَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ، فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُّهُ، فَاسْتَعَنْتُهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي، فَأَكَلْنَا مِنْهُ، ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَخَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، أَرْفَعُ فَرَسِي شَأْوًا، وَأَسِيرُ عَلَيْهِ شَأْوًا فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْهَنَ، وَهُوَ قَائِلٌ السُّقْيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَقْرَؤُونَ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَإِنَّهُمْ قَدْ خَشُوا أَنْ يَقْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَانْظُرْهُمْ، فَفَعَلَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا اصَّدْنَا حِمَارَ وَحْشٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا فَاضِلَةً؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا». وَهُمْ مُحْرِمُونَ.

[راجع: ۱۸۲۲، اخرجه مسلم: ۱۱۹۶].

باب- ۳
اگر احرام گیرندگان شکاری ببینند و بخندند و کسی که در احرام نیست بدان توجه کند

۱۸۲۲- از عبدالله‌بن‌ابی‌قتاده روایت است که پدر وی گفته است: با پیامبر ﷺ در سال حدیبیه روانه شدیم. یاران آن حضرت إحرام گرفتند و من إحرام نگرفتم. از حضور دشمن در موضع غَیْقه اطلاع یافتیم و ما به سوی ایشان روانه شدیم. یاران من گوره‌خری، دیدند و بعضی از ایشان به سوی بعضی دیگر خندیدند. من نگاه کردم و گوره‌خر را دیدم و با اسب خود آن را دنبال کردم و نیزه زدم و آن را از پای درآوردم. از یاران خویش مدد طلبیدم. آنان ابا ورزیدند که کمکم کنند. ما همه از گوشت آن خوردیم. سپس بر آن شدم که خودم را به رسول‌الله ﷺ برسانم؛ زیرا از دوری آن حضرت بیمناک بودیم. اسپ خود را گاه چهار نعل می‌تاختم و گاه آهسته و در نیمهٔ شب با مردی از قبیلهٔ بنی‌غفّار ملاقی شدم و به او گفتم: در کجا از رسول‌الله ﷺ جدا شدی؟ گفت: در موضع تَعْهَن، از وی جدا شدم که در حال قیلوله (خواب نیمه روز) در سُقْیا بود.

من خودم را به رسول‌الله ﷺ رسانیدم و نزد وی رفتم و گفتم: یا رسول‌الله، یاران تو، سلام و رحمت

و برکت خداوند به تو می‌رسانند و ترس از آن دارند که آنها را، دشمن از تو جدا گرداند، پس در انتظار ایشان باش. آن حضرت چنان کرد. من گفتم: یا رسول‌الله، ما گوره‌خری شکار کردیم و مقداری از گوشت آن نزد ما باقی است. رسول‌الله ﷺ به یاران خویش گفت: «بخورید» در حالی که آنها احرام گیرندگان بودند.

٤- باب: لا يُعِينُ المحرمُ الحلالَ في قَتْلِ الصيدِ

١٨٢٣ - و حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلاثٍ (ح).

و حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ، وَمِنَّا الْمُحْرِمُ وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، فَرَأَيْتُ أَصْحَابِي يَتَرَاءَوْنَ شَيْئًا، فَنَظَرْتُ، فَإِذَا حِمَارُ وَحْشٍ - يَعْنِي وَقَعَ سَوْطُهُ - فَقَالُوا: لا نُعِينُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ، إِنَّا مُحْرِمُونَ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَأَخَذْتُهُ، ثُمَّ أَتَيْتُ الْحِمَارَ مِنْ وَرَاءِ أَكَمَةٍ فَعَقَرْتُهُ، فَأَتَيْتُ بِهِ أَصْحَابِي، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: كُلُوا، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا تَأْكُلُوا، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَهُوَ أَمَامَنَا، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: «كُلُوهُ، حَلالٌ».

قَالَ لَنَا عَمْرٌو: اذْهَبُوا إِلَى صَالِحٍ فَسَلُوهُ عَنْ هَذَا وَغَيْرِهِ، وَقَدِمَ عَلَيْنَا هَا هُنَا. [راجع: ١٨٢١. اخرجه مسلم: ١١٩٦].

باب- ۴
کسی که در احرام است، در کشتن شکار کمک نکند کسی را که در اِحرام نیست

۱۸۲۳- از ابومحمد روایت است که ابوقَتاده ﷺ گفت: ما در القَاحَه (سه منزلی مدینه) با پیامبر ﷺ بودیم که کسانی از ما در حال احرام بودند و کسانی در غیر احرام. سپس دیدم که یاران من چیزی را به یکدیگر نشان می‌دادند. چون نظر کردم گوره‌خری دیدم.

یعنی (در تعقیب شکار) تازیانه‌اش افتاد. یاران وی گفتند: ما تو را در این کار کمک نمی‌کنیم؛ زیرا در احرام هستیم. من خود تازیانه را گرفتم و سپس از پشت کوه بر شکار حمله کردم و آن را پی زدم و سپس آن را برای یاران خود آوردم. برخی گفتند: بخورید. و برخی گفتند نخورید. من نزد پیامبر ﷺ رفتم که از ما پیشتر رفته بود و از وی سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «از آن بخورید حلال است.» (سُفیان راوی) گفته است: عَمرو به ما گفت: بروید نزد صالح، و این مسأله را از وی و کسی دیگر بپرسید، و صالح از مدینه نزد ما اینجا (به مکه) آمده است.

٥ -بَاب: لا يُشِيرُ الْمُحْرِمُ إِلَى الصَّيْدِ لِكَيْ يَصْطَادَهُ الْحَلالُ

١٨٢٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ، هُوَ ابْنُ مَوْهَبٍ، قال: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ حَاجًّا، فَخَرَجُوا مَعَهُ، فَصَرَفَ طَائِفَةً مِنْهُمْ فِيهِمْ أَبُو قَتَادَةَ، فَقَالَ: «خُذُوا سَاحِلَ الْبَحْرِ حَتَّى نَلْتَقِيَ». فَأَخَذُوا سَاحِلَ الْبَحْرِ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا، أَحْرَمُوا كُلُّهُمْ إِلا أَبُو قَتَادَةَ لَمْ يُحْرِمْ، فَبَيْنَمَا هُمْ يَسِيرُونَ إِذْ رَأَوْا حُمُرَ وَحْشٍ، فَحَمَلَ أَبُو قَتَادَةَ عَلَى الْحُمُرِ فَعَقَرَ مِنْهَا أَتَانًا، فَنَزَلُوا فَأَكَلُوا مِنْ لَحْمِهَا، وَقَالُوا: أَنَأْكُلُ لَحْمَ صَيْدٍ وَنَحْنُ مُحْرِمُونَ؟ فَحَمَلْنَا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِ الأَتَانِ، فَلَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا أَحْرَمْنَا، وَقَدْ كَانَ أَبُو قَتَادَةَ لَمْ يُحْرِمْ، فَرَأَيْنَا حُمُرَ وَحْشٍ فَحَمَلَ عَلَيْهَا أَبُو قَتَادَةَ فَعَقَرَ مِنْهَا أَتَانًا، فَنَزَلْنَا فَأَكَلْنَا مِنْ لَحْمِهَا، ثُمَّ قُلْنَا: أَنَأْكُلُ لَحْمَ صَيْدٍ وَنَحْنُ مُحْرِمُونَ؟ فَحَمَلْنَا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا. قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا». قَالُوا: لا، قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا». [راجع: ۱۸۲۱. اخرجه مسلم: ۱۱۹۶].

باب- ۵
مُحرِم به سوی شکار اشاره نکند که غیر مُحرِم آن را شکار کند.

۱۸۲۴- از عبدالله‌بن‌ابی‌قتاده روایت است که پدرش گفت: رسول‌الله ﷺ به قصد حج (یعنی عمرهٔ حدیبیه) برآمد و گروهی با وی برآمدند. آن حضرت گروهی را که ابوقتاده در میان آنها بود (به راهی دیگر) روانه کرد و فرمود: «راه کنارهٔ دریا را در پیش گیرید تا آنکه با هم یکی شویم». آنها راه کنارهٔ دریا را در پیش گرفتند و چون رهسپار شدند همگی احرام بستند بجز ابوقتاده. ایشان در مسیر راه گوره‌خران را دیدند و ابوقتاده بر آنها حمله کرد و یکی از گوره‌خران را پی زد. سپس فرود آمدند و از گوشت آن خوردند و بعد گفتند: آیا از گوشت شکار بخوریم در حالی که در احرام هستیم؟ آنها بقیهٔ گوشت گوره خر را با خود گرفتند، و چون به نزد رسول‌الله ﷺ آمدند، گفتند: یا رسول‌الله ما در احرام بودیم و ابوقتاده در احرام نبود. گوره‌خران را دیدیم، و ابوقتاده بر آنها حمله کرد و گورخری را پی زد. ما فرود آمدیم و از گوشت آن خوردیم و سپس گفتیم: چگونه گوشت شکار بخوریم و در حال احرام باشیم، پس بقیهٔ گوشت را با خود آوردیم. آن حضرت فرمود: «آیا کسی از شما ابوقتاده را امر کرده که بر آن گوره‌خر حمله کند، یا به سوی آن اشاره کرده است.» گفتند: نی. آن حضرت فرمود: «از بقیهٔ گوشت آن بخورید.»

٦ -بَاب: إِذَا أَهْدَى لِلْمُحْرِمِ حِمَارًا وَحْشِيًا حَيًّا لَمْ يَقْبَلْ

١٨٢٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيِّ: أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَحْشِيًّا، وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ، فَرَدَّهُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلا أَنَّا حُرُمٌ». [انظر: ٢٥٧٣، ٢٥٩٦، ٣٠١٢. اخرجه مسلم: ١١٩٣].

باب- ۶
اگر کسی برای مُحرم گوره‌خری زنده هدیه بدهد، نپذیرد

۱۸۲۵- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما، از صَعْب‌بن‌جثامهٔ لیثی روایت است که وی در موضع اَبْواء یا وَدّان گوره‌خری را برای رسول‌الله ﷺ اهدا کرد. آن حضرت هدیه‌اش را رد کرد و چون در سیمای وی (آثار نارضایتی) دید فرمود: «بدان سبب هدیه‌ات را رد کردیم، که مُحرِم هستیم.»

٧ - بَاب: مَا يَقْتُلُ الْمُحْرِمُ مِنَ الدَّوَابِّ

١٨٢٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لَيْسَ عَلَى الْمُحْرِمِ فِي قَتْلِهِنَّ جُنَاحٌ».

وَعَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ. [انظر: ٣٣١٥. اخرجه مسلم: ١١٩٩، مطولاً الحج «٧٦»].

باب- ۷
جانورانی که در کشتن آن بر مُحرِم گناهی نیست

۱۸۲۶- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «پنج نوع جانوراند که کشتن آن بر مُحرِم گناه نیست» و از عبدالله‌بن‌دینار روایت است که عبدالله‌بن‌عمر گفت: همانا رسول‌الله ﷺ فرمود: (مطلب فوق را).

١٨٢٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: حَدَّثَتْنِي إِحْدَى نِسْوَةِ النَّبِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَقْتُلُ الْمُحْرِمُ». [انظر: ١٨٢٨. اخرجه مسلم: ١٢٠٠ مطولاً].

۱۸۲۷- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: یکی از همسران پیامبر ﷺ از پیامبر ﷺ روایت کرده، که فرمود: «مُحرِم (جانور را) می‌کشد.»

١٨٢٨ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ حَفْصَةُ: قَالَ رَسُولُ

۱۸۲۸- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که حَفْصة رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «پنج جانوراند که در کشتن آن (بر مُحرِم)

اللّٰهِ ﷺ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لا حَرَجَ عَلَى مَنْ قَتَلَهُنَّ: الْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ، وَالْفَارَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». [راجع: ۱۸۲۷. اخرجه مسلم: ۱۲۰۰].

گناهی نیست. زاغ، و زغن و موش و عقرب و سگ گزنده.»

۱۸۲۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ، كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ، يَقْتُلُهُنَّ فِي الْحَرَمِ: الْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَارَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». [انظر: ۳۳۱۴ر. اخرجه مسلم: ۱۱۹۸].

۱۸۲۹- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «پنج نوع از جانوران زیان‌آورند که باید در سرزمین حرم کشته شوند: زاغ و زغن و عقرب و موش و سگ گزنده.»

۱۸۳۰ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارٍ بِمِنًى، إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ: «وَالْمُرْسَلَاتِ». وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا، وَإِنِّي لأَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اقْتُلُوهَا». فَابْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا». [انظر: ۳۳۱۷ر، ۴۹۳۰ر، ۴۹۳۱ر، ۴۹۳۴ر‌ت. اخرجه مسلم: ۲۲۳۴].

۱۸۳۰- از اسود روایت است که عبدالله (بن‌مسعود) رضی‌الله‌عنه گفت: در حالی که در مِنیٰ با پیامبر ﷺ در غاری بودیم، دفعتاً سورهٔ «والمرسلات» بر آن حضرت نازل شد، آن حضرت، آن را می‌خواند و من از دهان‌شان فرا می‌گرفتم و هنوز دهان‌شان از لذت آن تر بود که ناگاه ماری بر ما برجست. پیامبر ﷺ فرمود: «آن را بکشید.» ما با شتاب دست به کار شدیم، لیکن مار گریخت. پیامبر « فرمود: «مار از شر شما ایمن شد، چنانکه شما از شر آن ایمن شدید.»[1]

۱۸۳۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِلْوَزَغِ: «فُوَيْسِقٌ». وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ. [انظر: ۳۳۰۶ر. اخرجه مسلم: ۲۲۳۹].

قال أبو عبد الله: إنما أردنا بهذا أن منى من الحرم وأنهم لم يروا بقتل الحية بأساً. [كلام أبي عبد الله زيادة من بعض النسخ وليست في اليونينية ولا في الفتح]

۱۸۳۱- از عُروه‌بن‌زُبَیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها، همسر پیامبر ﷺ گفت: همانا رسول‌الله ﷺ در مورد مارمولک (چلپاسه) فرمود: «حیوان بدی است» و من نشنیدم که به کشتن آن امر کرده باشد. امام بخاری گفت: ارادهٔ ما با آوردن این حدیث آن است که مِنیٰ در محدودهٔ حرم است و در کشتن مار در آنجا باکی ندیده‌اند (این سخن

۱-به ادامهٔ حدیث ۱۸۳۰، در برخی از نسخ صحیح‌البخاری این عبارت در ذیل حدیث مذکور آمده است: قال ابوعبدالله، إنّما أَرَدْنا بهذا أنّ مِنى مَنَ الحَرمِ و أنّهم لم يَرَوا بقَتْلِ الْحَيّةِ باساً ... یعنی امام بخاری گفته است: قصد ما از این حدیث آنست که مِنٰی در محدودهٔ حرم است و درکشتن مار در آنجا باکی ندیدند.

ابوعبدالله است که در برخی از نسخ صحیح‌البخاری افزوده شده ولیکن در نسخهٔ یونینیه، و فتح، نیامده است.[۱]

۸ -بَاب: لا يُعْضَدُ شَجَرُ الحَرَمِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «لا يُعْضَدُ شَوْكُهُ» . [راجع : ۱۸۳٤] .

۱۸۳۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ المَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ العَدَوِيِّ : أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرِو ابْنِ سَعِيدٍ ، وَهُوَ يَبْعَثُ البُعُوثَ إِلَى مَكَّةَ : ائْذَنْ لِي أَيُّهَا الأَمِيرُ أُحَدِّثْكَ قَوْلاً ، قَامَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْغَدِ مِنْ يَوْمِ الفَتْحِ ، فَسَمِعَتْهُ أُذُنَايَ ، وَوَعَاهُ قَلْبِي ، وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ ، إِنَّهُ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ ، فَلا يَحِلُّ لامْرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا ، وَلا يَعْضُدَ بِهَا شَجَرَةً ، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُولُوا لَهُ : إِنَّ اللَّهَ أَذِنَ لِرَسُولِهِ ﷺ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ، وَقَدْ عَادَتْ حُرْمَتُهَا اليَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالأَمْسِ ، وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الغَائِبَ » .

فَقِيلَ لأَبِي شُرَيْحٍ : مَا قَالَ لَكَ عَمْرٌو ؟ قَالَ : أَنَا أَعْلَمُ بِذَلِكَ مِنْكَ يَا أَبَا شُرَيْحٍ ، إِنَّ الحَرَمَ لا يُعِيذُ عَاصِيًا ، وَلا فَارًّا بِدَمٍ ، وَلا فَارًّا بِخُرْبَةٍ . خُرْبَةٌ : بَلِيَّةٌ . [راجع: ۱۰٤ ، وانظر في جزاء الصيد ، باب ۱۰. اخرجه مسلم: ۱۳٥٤] .

باب- ۸
درخت حرم بریده نشود

و از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «خار آن قطع نمی‌شود».

۱۸۳۲- از سعیدبن‌ابی‌سعید مقبری روایت است که گفت: ابوشُریح عَدَوی به عَمروبن ابی‌سعید که (برای جنگ با ابن‌زبیر) لشکرها را به مکه فرستاد، گفت: ای امیر، اجازه بده، سخنی به تو بگویم که رسول‌الله ﷺ فردای روز فتح مکه با آن به خطبه ایستاد. سخنی که تکلم بدان را گوشهایم شنیده و دلم دریافته و چشمانم دیده است. همانا آن حضرت، حمد و ثنای خدای را گفت و سپس فرمود: «به تحقیق که مکه را خداوند حرام گردانیده و مردم آن را حرام نگردانیده‌اند. بر هیچ کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، حلال نیست که در آن خونی بریزد و درختی را قطع کند، و اگر کسی جنگ رسول‌الله ﷺ را در آن روز به خود دستاویز قرار دهد، به او بگویید که: خداوند به رسول خود ﷺ اجازه داده بود و به شما اجازه نداده است، و همانا برای من ساعتی (لحظهٔ معینی) از روز اجازه داده بود و به تحقیق که امروز همان حرمت آن بازگشته است همچون حرمتی که دیروز داشت، پس باید کسی که حاضر است، (این حکم را) به کسی که

۱-این عبارت (قال ابوعبدالله...) چنانکه بیان شد، در ذیل حدیث ۱۸۳۰ آمده است.که البته نسبت اینکه موضع مِنیٰ در آن حدیث مطرح شده است، در آنجا مناسب‌تر می‌نماید. اختلاف دیگر لفظ -اِنّما اَرَونا- است که در نسخ دیگر -انّما اردنا- آمده است. البته ترجمهٔ آن بر وفق (اَنّما اردنا) صورت گرفته است

غایب است، برساند.»
به ابوشُریح گفته شد: عَمرو برایت چه گفت: گفت عمرو به من گفت: ای ابوشریح، من این را از تو بهتر می‌دانم، به تحقیق که حَرَم، گناهکار، و فراری را که خون ریخته باشد و فراری فسادکار را، در خود پناه نمی‌دهد[1] (امام بخاری گفته است -خُربة- به معنی بلا است.

۹ -بَاب: لا يُنَفَّرُ صَيْدُ الْحَرَمِ

۱۸۳۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ، فَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَلا تَحِلُّ لأَحَدٍ بَعْدِي، وَإِنَّمَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، لا يُخْتَلَى خَلاهَا، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا، وَلا تُلْتَقَطُ لُقَطَتُهَا إِلا لِمُعَرِّفٍ». وَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلا الإِذْخِرَ، لِصَاغَتِنَا وَقُبُورِنَا؟ فَقَالَ: «إِلا الإِذْخِرَ».

وَعَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: هَلْ تَدْرِي مَا: «لا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا»؟ هُوَ أَنْ يُنَحِّيَهُ مِنَ الظِّلِّ يَنْزِلُ مَكَانَهُ. [راجع: ۱۳٤۹، أخرجه مسلم: ۱۳۵۳ بزيادة الفتح والهجرة]

باب- ۹
شکار حرم رمانیده نشود

۱۸۳۳- از عِکرمه، از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: به تحقیق پیامبر ﷺ فرمود: «همانا خداوند مکه را حرام گردانیده است و پیش از من بر هیچ کس حلال نبوده است و نه بعد از من بر کسی حلال خواهد بود و برای من فقط ساعتی از روز حلال بوده است. پس گیاه‌تر آن بریده نشود و درخت آن قطع نگردد و شکار آن رمانیده نشود و گم شدهٔ کسی در آن برداشته نشود، مگر کسی که آن را بشناساند.»
عباس گفت: یا رسول‌الله، مگر گیاه اِذخر که کار آمد زرگران و قبرهای ما می‌باشد. آن حضرت فرمود: «بجز گیاه اِذخر.»

۱-عَمرو، امیر مدینه از جانب یزیدبن‌معاویه بود. وی، عبدالله ابن‌زبیر را بدین صفات ناشایست نسبت می‌داد. عبدالله، پسر زبیر است و زبیر در زمرهٔ صحابه کرام و یکی از عشرهٔ مبشره است. ما در عبدالله، اسماء، دختر ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه است. عبدالله، خود صحابی است و بسیار متعبد و دارای صفات حمیده. عبدالله‌بن‌زبیر در مقابل خلافت یزید علم مخالفت برافراشت و شهرهای مکه و مدینه را به تصرف آورد. لشکریان یزید در سال ۶۳ هجری (۶۸۲م) بر مدینه هجوم بردند و برای سه روز شهر را غارت کردند و فجایع زیادی به بار آوردند و سپس به مکه حمله کردند و مدت دو ماه این شهر را به محاصره کشیدند که در نتیجهٔ این جنگ، پرده‌های کعبه آتش گرفت و سوخت. در همین وقت بود که خداوند یزید را هلاک گردانید و محاصره پایان یافت. ابن‌زبیر حدود سیزده سال مستقلانه حکومت کرد تا آنکه در سال ۷۳ هجری در جنگ با حجاج‌بن‌یوسف؛ سرلشکر عبدالملک خلیفهٔ اموی کشته شد و چند روز پس از وی مادرش اسماء درگذشت.

از خالد روایت است که عکرمه گفت: آیا می‌دانی که مراد از آن چیست که شکار آن رمانیده نشود؟ یعنی اینکه شکار را از سایه دور نموده و خود به جای آن بنشینی.[1]

۱۰ - بَاب: لا يَحِلُّ الْقِتَالُ بِمَكَّةَ

وَقال أَبُو شُرَيْحٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لا يَسْفِكُ بِهَا دَمًا». [راجع: ۱۸۳۲].

۱۸۳۴ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لا هِجْرَةَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا، فَإِنَّ هَذَا بَلَدٌ حَرَّمَ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، وَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ الْقِتَالُ فِيهِ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ يَحِلَّ لِي إِلا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لا يُعْضَدُ شَوْكُهُ، وَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهُ، وَلا يَلْتَقِطُ لُقَطَتَهُ إِلا مَنْ عَرَّفَهَا، وَلا يُخْتَلَى خَلاهَا». قَالَ الْعَبَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلا الإِذْخِرَ، فَإِنَّهُ لِقَيْنِهِمْ وَلِبُيُوتِهِمْ، قَالَ: قَالَ: «إِلا الإِذْخِرَ». [راجع: ۱۳۴۹، وانظر في جزاء الصيد، باب ۸. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳ وأخرج أوله في الإمارة «۸۵»].

باب- ۱۰
جنگ در مکه روا نیست

و اَبُوشَرِیح گفته است که پیامبر ﷺ فرمود: «در مکه، خون ریختانده نشود.»

۱۸۳۴- از طاوس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ در روز فتح مکه فرمود:

هجرتی نیست[2] ولکن جهاد و نیّت آن باقی است و اگر (به جهاد) فرا خوانده شدید، بیرون آیید، و به تحقیق که این همان شهری است که خداوند روزی که آسمانها و زمین را آفرید، آن را حرام گردانید و تا به روز قیامت به حُرمتِ خداوند حرام می‌باشد، و همانا جنگ و خونریزی در این شهر پیش از من بر کسی حلال نبوده و برای من نیز حلال نبوده بجز اندک زمانی از روز. و این شهر به دلیل حرمت خداوند، تا روز قیامت حرام است، پس خار آن بریده نشود و شکار آن رمانیده نشود و مال افتادهٔ کسی برداشته نشود و گیاه‌تر آن قطع نگردد.»

عباس گفت: یا رسول‌الله، مگر اِذخِر که آهنگران از آن استفاده می‌کنند و برای خانه‌های خویش از آن

۱-یعنی همین قدر هم روا نیست که شکار را بی‌جا کنی و خود در جای آن قرار بگیری؛ زیرا این عمل در زمرهٔ رمانیدن حیوان به‌شمار می‌رود. لیکن در پاورقی ترجمه انگلیسی صحیح‌البخاری گفته شده که عطاء و مجاهد در این مورد با عکرمه موافق نیستند تا آنگاه که عمل کسی به مرگ حیوان نینجامد.

۲-یعنی پس از فتح مکه، از مکه به مدینه هجرتی نیست.

استفاده می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «بجز إذخِر».

١١ - بَاب: الْحِجَامَةِ لِلْمُحْرِمِ

وَكَوَى ابْنُ عُمَرَ ابْنَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ.

وَيَتَدَاوَى مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ طِيبٌ

١٨٣٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ عَمْرٌو: أَوَّلُ شَيْءٍ سَمِعْتُ عَطَاءً يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ. ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: حَدَّثَنِي طَاوُسٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقُلْتُ: لَعَلَّهُ سَمِعَهُ مِنْهُمَا. [انظر: ١٩٣٨، ١٩٣٩، ٢١٠٣، ٢٢٧٨، ٢٢٧٩، ٥٦٩١، ٥٦٩٤، ٥٦٩٥، ٥٦٩٩، ٥٧٠٠، ٥٧٠١. أخرجه مسلم: ١٢٠٢].

١٨٣٦ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ أَبِي عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْأَعْرَجِ، عَنِ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ، بِلَحْيِ جَمَلٍ، فِي وَسَطِ رَأْسِهِ. [انظر: ٥٦٩٨، وانظر في الطب، باب ١٢. أخرجه مسلم: ١٢٠٣، بدون ذكر « لحي جمل » وبذكر مكة].

باب- ۱۱
حجامت (خون کشیدن) برای مُحرِم

وابن‌عمر پسر خود را داغ کرد، در حالی که مُحرِم بود. و محرم از آنچه در آن خوشبویی نباشد، خودش را درمان می‌کند.

۱۸۳۵- از سُفیان روایت است که عَمرو گفت: اولین چیزی که از عطاء شنیدم این بود که گفت: از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله ﷺ حجامت کرده شد در حالی که مُحرِم بود. سُفیان می‌گوید: سپس از عمرو شنیدم که می‌گفت: طاوس از ابن‌عباس (این حدیث را) روایت می‌کرد. سفیان می‌گوید: من با خودم گفتم که شاید عمرو، حدیث مذکور را از عطاء و طاوس شنیده باشد.

۱۸۳۶- از ابن‌بُحَینه ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ حجامت شد در حالی‌که در موضع لَحْیِ جمل مُحرم بود. و در وسط سر حجامت شد.

١٢ - بَاب: تَزْوِيجِ الْمُحْرِمِ

١٨٣٧ - حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ عَبْدُالْقُدُّوسِ بْنُ الْحَجَّاجِ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ، عَنِ ابْنِ

باب- ۱۲
ازدواج مُحرِم

۱۸۳۷- از عطاءبن‌ابی‌رباح روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ با میمونه

عبَّاس رَضِي اللهُ عَنهُمَا : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ. [انظر: ۴۲۵۸، ۴۲۵۹، ۵۱۱۴. أخرجه مسلم: ۱۴۱۰].

ازدواج کرد، در حالیکه محرم بود.[1]

۱۳ - باب: مَا يُنْهَى مِنَ الطِّيبِ لِلْمُحْرِمِ وَالْمُحْرِمَةِ

باب- ۱۳ آنچه از خوشبویی برای محرم و محرمه منع شده است

وَقالتْ عَائشَةُ رَضِي اللَّه عَنهَا : لا تَلْبَسِ الْمُحْرِمَةُ ثَوْبًا بِوَرْسٍ أوْ زَعْفَرَانٍ.

و عایشه رضی الله‌عنها گفت: محرمه (زن در حال احرام) جامهٔ نپوشد که به وَرْس و زعفران رنگ شده باشد.

۱۸۳۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِي اللهُ عَنهُمَا قال: قَامَ رَجُلٌ فَقال: يَا رَسُولَ اللَّه، مَاذَا تَأمُرُنَا أنْ نَلْبَسَ مِنَ الثِّيَابِ فِي الإحْرَامِ؟ فَقال النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَلْبَسُوا الْقَمِيصَ، وَلا السَّرَاوِيلات، وَلا الْعَمَائِمَ، وَلا الْبَرَانِسَ، إلا أنْ يَكُونَ أحَدٌ لَيْسَتْ لَهُ نَعْلان فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْ أسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ، وَلا تَلْبَسُوا شَيْئًا مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلا الْوَرْسُ، وَلا تَنْتَقِبِ الْمَرْأةُ الْمُحْرِمَةُ، وَلا تَلْبَسِ الْقُفَّازَيْنِ».

۱۸۳۸- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: مردی ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، ما را از جامه‌ها به چه امر می‌کنی که در حال احرام بپوشیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: «پیراهن و شلوار و دستار و کلاه دراز نپوشید و اگر کسی کفش رویه باز نداشته باشد، موزه بپوشد و بخش بالای آن را قطع کند تا پایین‌تر از استخوان بند پای (بجلک) قرار گیرد و چیزی را که بدان زعفران و یا ورس رسیده باشد، مپوشید. و محرمه نقاب بر رخ نزند و دستکش بر دست نکند.»

تَابَعَهُ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، وَإسْمَاعِيلُ بْنُ إبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ، وَجُوَيْرِيَةُ، وَابْنُ إسْحَاقَ: فِي النِّقَابِ وَالْقُفَّازَيْنِ.

متابعت کرده است (لیث را) موسی‌بن‌عُقبه و اسماعیل‌بن‌ابراهیم‌بن‌عُقْبه و جُوَیریه و ابن‌عباس در ذکر منع نقاب و دستکش.

وَقال عُبَيْدُاللَّه: وَلا وَرْسٌ، وَكَانَ يَقُولُ: لا تَتَنَقَّبِ الْمُحْرِمَةُ وَلا تَلْبَسِ الْقُفَّازَيْنِ.

وَقال مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: لا تَتَنَقَّبِ الْمُحْرِمَةُ.

وَتَابَعَهُ لَيْثُ بْنُ أبِي سُلَيْمٍ. [راجع: ۱۳۴. أخرجه مسلم:

و عبیدالله گفته است: -ولاورس- یعنی تا لفظ -وَرَس- را (مرفوعاً روایت کرده) و (بقیهٔ آن را از قول ابن‌عمر) می‌گفت: محرمه نقاب بر رخ نزند و

۱-این واقعه درزمان عمر(رض) درسال هفتم هجرت بوده است و این روایت از طریق ابوهریره و عایشه رضی‌الله‌عنهما به صحت پیوسته و مذهب حنفیه که نکاح را در ایام احرام روا دانسته، بر اساس همین حدیث است. روایت میمونه آنست که آن حضرت در وقت نکاح غیرمحرم بوده است و از ابورافع نیز چنین روایت شده است. برخی قول میمونه را بدان سبب بر قول ابن‌عباس ترجیح داده‌اند که وی در این امر دخیل بوده و قول وی بر روایت اجنبی رجحان دارد. از سوی دیگر روایت میمونه اثبات نکاح را مؤید است و قول ابن‌عباس آن را نفی می‌کند. پس خبر مثبت مقدم است بر نافی. حدیث ابن‌عباس متفق علیه است و احادیث مخالف نزد مؤلف ثابت نشده است.

١١٧٧، بدون ذكر التقب].

دستکش بر دست نکند. و روایت است از مالک که نافع گفته است که ابن‌عمر گفت: زن محرم، نقاب بر رخ نکشد. و راوی را لیث‌بن‌ابی‌سُلیم متابعت کرده است.

١٨٣٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَقَصَتْ بِرَجُلٍ مُحْرِمٍ نَاقَتُهُ فَقَتَلَتْهُ، فَأُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «اغْسِلُوهُ وَكَفِّنُوهُ، وَلَا تُغَطُّوا رَأْسَهُ، وَلَا تُقَرِّبُوهُ طِيبًا، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يُهِلُّ». [راجع: ١٢٦٥. أخرجه مسلم: ١٢٠٦].

۱۸۳۹- از سعیدبن‌جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: مردی را که محرم بود، شترش افکند و گردنش را شکست (و کشته شد). وی نزد رسول‌الله ﷺ آورده شد. آن حضرت فرمود: «او را غسل دهید و کفن کنید و سرش را مپوشید و خوشبویی به او نزدیک نکنید، همانا که وی لبیک‌گویان برانگیخته می‌شود.»

١٤ - بَابُ: الِاغْتِسَالِ لِلْمُحْرِمِ

باب- ۱۴
غسل برای مُحرم

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: يَدْخُلُ الْمُحْرِمُ الْحَمَّامَ. وَلَمْ يَرَ ابْنُ عُمَرَ وَعَائِشَةُ بِالْحَكِّ بَأْسًا.

و ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: محرم به حمام می‌رود. ابن‌عمر و عایشه در خاریدن (سر و بدن)، باکی نمی‌بینند.

١٨٤٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حُنَيْنٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ اخْتَلَفَا بِالْأَبْوَاءِ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: يَغْسِلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ، وَقَالَ الْمِسْوَرُ: لَا يَغْسِلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ.

فَأَرْسَلَنِي عَبْدُاللَّهِ ابْنُ الْعَبَّاسِ إِلَى أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ بَيْنَ الْقَرْنَيْنِ، وَهُوَ يُسْتَرُ بِثَوْبٍ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ حُنَيْنٍ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ الْعَبَّاسِ، أَسْأَلُكَ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ؟

۱۸۴۰- از عبدالله‌بن‌حُنَین روایت است که گفت: عبدالله‌بن‌عباس و مسوربن‌مَخْرَمه، آنگاه که در ابواء بودند، با هم اختلاف کردند. عبدالله‌بن‌عباس گفت: محرم سر خویش را می‌شوید. مِسْور گفت: محرم سر خویش را نمی‌شوید.

عبدالله‌بن‌عباس مرا نزد ابوایّوب انصاری فرستاد. من او را در حالی دریافتم که (بر سر چاه) میان دو چوب ایستاده بود و غسل می‌کرد و جامه‌ها را بر خود پرده گرفته بود. بر وی سلام کردم. گفت: تو کیستی؟ گفتم: منم عبدالله‌بن‌حُنین. عبدالله‌بن‌عباس مرا نزد تو

فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ فَطَأْطَأَهُ حَتَّى بَدَا لِي رَأْسُهُ، ثُمَّ قَالَ لإِنْسَانٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَّكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ، وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ﷺ يَفْعَلُ. [أخرجه مسلم: ۱۲۰۵].

فرستاده و از تو سؤال می‌کند که رسول‌الله ﷺ در حالی که محرم بود، چگونه سر خود را می‌شست؟ ابوایوب دست خویش را بر جامه نهاد و اندکی آن را فرود آورد تا آنکه سر وی نمودار شد، سپس به کسی که بر وی آب می‌ریخت، گفت: بریز. وی بر سرش آب ریخت، سپس وی سر خود را با هر دو دست مالید و از جلو به عقب برد و از عقب به جلو آورد و گفت: من دیده‌ام که آن حضرت ﷺ چنین می‌کرد.

۱۵ - بَابُ: لُبْسِ الْخُفَّيْنِ لِلْمُحْرِمِ

إِذَا لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ

۱۸٤۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ بِعَرَفَاتٍ: «مَنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَمَنْ لَمْ يَجِدْ إِزَارًا فَلْيَلْبَسْ سَرَاوِيلَ لِلْمُحْرِمِ». [راجع: ۱۷٤۰. أخرجه مسلم: ۱۱۷۸].

۱۸٤۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: سُئِلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ؟ فَقَالَ: «لَا يَلْبَسِ الْقَمِيصَ، وَلَا الْعَمَائِمَ، وَلَا السَّرَاوِيلَاتِ، وَلَا الْبُرْنُسَ، وَلَا ثَوْبًا مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلَا وَرْسٌ، وَإِنْ لَمْ يَجِدْ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ». [راجع: ۱۳٤. أخرجه مسلم: ۱۱۷۷].

باب- ۱۵
پوشیدن موزه برای محرم اگر کفش نیابد.

۱۸۴۱- از جابربن‌زید روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: از پیامبر ﷺ که در عرفات خطبه می‌خواند، شنیده‌ام که می‌فرمود: «کسی که کفش رویه باز نیابد، موزه بپوشد و کسی که ازار (چادر، لنگ) نیابد، سراویل (نوعی شلوار) بپوشد، برای مُحرم.»

۱۷۴۲- از سالم روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: از رسول‌الله ﷺ سؤال شد که محرم از نوع جامه‌ها، چه جامه‌ای بپوشد؟ آن حضرت فرمود: «پیراهن و تنبان و کلاه دراز نپوشد و جامه‌ای که بدان زعفران و یا وَرس رسیده باشد نپوشد. و اگر کفش نیابد، موزه بپوشد و بلندی آن را قطع کند تا پایین‌تر از استخوان پای (قوزک پا) قرار گیرد.»

١٦ - بَاب: إِذَا لَمْ يَجِدِ الإِزَارَ فَلْيَلْبَسِ السَّرَاوِيلَ

١٨٤٣ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَفَاتٍ، فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَجِدِ الإِزَارَ فَلْيَلْبَسِ السَّرَاوِيلَ، وَمَنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ». [راجع: ١٧٤٠. أخرجه مسلم: ١١٧٨]

باب- ۱۶
اگر مُحرم ازار نیابد، سراویل (نوعی تنبان) بپوشد

۱۸۴۳- از جابربن‌یزید روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ در عرفات به ما خطبه خواند و فرمود: «کسی که ازار (لنگ، چادر) نیابد، سراویل (شلوار) بپوشد و کسی که کفش رویه‌باز نیابد، باید موزه بپوشد.»

١٧ - بَاب: لُبْسِ السِّلاحِ لِلْمُحْرِمِ

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: إِذَا خَشِيَ الْعَدُوَّ لَبِسَ السِّلاحَ وَافْتَدَى. وَلَمْ يُتَابَعْ عَلَيْهِ فِي الْفِدْيَةِ.

١٨٤٤ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ: عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدَعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ حَتَّى قَاضَاهُمْ: لا يُدْخِلُ مَكَّةَ سِلاحًا إِلا فِي الْقِرَابِ. [راجع: ١٧٨١. أخرجه مسلم: ١٧٨٣، مطولاً بدون «ذي القعدة»].

باب- ۱۷
پوشیدن سلاح برای محرم

و عَکْرِمه گفته است: اگر مُحرم از دشمن بترسد، سلاح بپوشد و فدیه بدهد. قول عکرمه در مورد فدیه، تأیید نشده است.

۱۸۴۴- از ابواسحاق روایت است که بَراء رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ در ماه ذی‌القعده، عمرهٔ (قضا) را به جای آورد و مردم مکه از ورود وی به مکه خودداری کردند، تا آنکه آن حضرت و یاران وی توافق کردند که سلاح را در نیام در آورده، وارد مکه شوند.

١٨ - بَاب: دُخُولِ الْحَرَمِ وَمَكَّةَ بِغَيْرِ إِحْرَامٍ

وَدَخَلَ ابْنُ عُمَرَ، وَإِنَّمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالإِهْلالِ لِمَنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، وَلَمْ يَذْكُرْ لِلْحَطَّابِينَ وَغَيْرِهِمْ.

باب- ۱۸
ورود به حرم و مکه بدون احرام

و ابن‌عمر بدون احرام وارد مکه شد و همانا پیامبر ﷺ احرام را به کسی امر کرده است که قصد حج و عمره داشته باشد و از آن برای هیزم‌کشان و غیره ذکری نکرده است،[1]

۱-امام شافعی و جمعی دیگر بر این نظر موافق‌اند. نزد حنفیه و ائمهٔ دیگر، بر هر کسی که وارد مکه می‌شود احرام

١٨٤٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ، هُنَّ لَهُنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ.
[راجع: ١٥٢٤. اخرجه مسلم: ١١٨١].

۱۸۴۵- از طاوس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا پیامبر ﷺ برای مردم مدینه، ذُوالحُلَیفه و برای مردم نَجد، قَرْن‌المنازل، و برای مردم یمن، یَلَمْلَم، را میقات تعیین کرد. این میقاتها برای مردم همان مناطق است و برای مردمی غیر از آنها است که از آن میقاتها می‌گذرند و قصد حج و عمره کرده‌اند. و کسی که از این میقاتها نزدیکتر به مکه باشد، از همان جایی که قصد می‌کند، احرام بگیرد چنانکه اهل مکه، از مکه اِحرام می‌گیرند.

١٨٤٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». [انظر: ٣٠٤٤، ٤٢٨٦، ٥٨٠٨. اخرجه مسلم: ١٣٥٧، بغير هذا اللفظ].

۱۸۴۶- از ابن‌شهاب روایت است که انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌الله ﷺ در سال فتح، وارد مکه شد و بر سر وی کلاه‌خود[1] بود. چون کلاه را از سر برداشت، مردی آمد و گفت: همانا ابن‌خطل خودش را در پرده‌های کعبه آویخته است (یعنی بدان پناه برده است). آن حضرت فرمود: «او را بکشید»[2]

۱۹ - بَاب: إِذَا أَحْرَمَ جَاهِلاً وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ

باب- ۱۹
کسی که از روی نادانی از احکام احرام، احرام گیرد و پیراهن پوشیده باشد

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِذَا تَطَيَّبَ أَوْ لَبِسَ جَاهِلاً أَوْ نَاسِيًا فَلا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ.

و عطاء گفته است: کسی که از روی نادانی یا فراموشی، خوشبویی بمالد و یا لباس بپوشد، بر او کفاره نیست.

← واجب می‌گردد، هر چند قصد حج و عمره نداشته باشد، لیکن حنفیه کسانی را که داخل میقات‌اند، مستثنیٰ ساخته‌اند.

۱-به محرم روا نیست که سر خود را بپوشاند و اینکه پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم حین ورود به مکه سر خود را پوشانیده، نشانهٔ آن است که حین ورود به مکه غیرمحرم بوده است (از پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری).

۲-پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگام ورود به مکه فرموده بود که کسی را نکشند بجز آنانی که جنگ می‌کنند و چند نفر را که مرتکب جنایاتی سنگین شده بودند استثنا قرار داد که باید کشته می‌شدند، از آن جمله بود: ابن‌خطل که نام وی عبدالعزی بود. وی زمانی اسلام آورده بود و سپس مرتد شد و یکی از انصار را کشت و دو کنیزک خواننده داشت که آن حضرت را هجو می‌کردند. آن حضرت هنگامی امر کرد که وی کشته شود که خود از احرام بیرون آمده بود. بنابراین، بر کسی که حدود و قصاص را در حال احرام اجرا می‌کند، حجتی نیست.

۱۸٤٧ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا عَطَاءٌ قال: حَدَّثَني صَفْوَانُ بْنُ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ قال: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ عَلَيْهِ جُبَّةٌ فِيهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ أَوْ نَحْوُهُ، كَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِي: تُحِبُّ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ أَنْ تَرَاهُ؟. فَنَزَلَ عَلَيْهِ ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: «اصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ مَا تَصْنَعُ فِي حَجِّكَ». [راجع: ١٥٣٦. أخرجه مسلم: ١١٨٠ مطولاً].

۱۸۴۷- از سفیان روایت است که یعلی رضی‌الله‌عنه گفت: من همراه رسول‌الله ﷺ بودم. مردی نزد آن حضرت آمد که جُبه پوشیده بود و بر آن اثر زردی یا مانند آن دیده می‌شد. عُمر رضی‌الله‌عنه به من می‌گفت: آیا دوست می‌داری که آن حضرت را زمانی ببینی که وحی بر وی فرود می‌آید؟ بر آن حضرت وحی فرود آمد و چون آن حالت از وی دور شد، آن حضرت علیه‌الصلاةوالسلام[1] فرمود: «در عمره‌ات همان کاری کن که در حج خود می‌کنی.»

١٨٤٨- وَعَضَّ رَجُلٌ يَدَ رَجُلٍ، يَعْنِي فَانْتَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَبْطَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ. [انظر: ٢٢٦٥، ٢٩٧٣، ٤٤١٧، ٦٨٩٣. أخرجه مسلم: ١٦٧٤ باختلاف و زيادة، وأخرجه في القسامة «٢٢» بزيادة].

۱۸۴۸- (به سلسلهٔ سند حدیث فوق گفته شده است).

مردی دست مردی دیگر را به دندان گزید (مرد آسیب رسیده، دستش را چنان بیرون آورد که) دندان او را نیز بیرون آورد. پیامبر ﷺ آن را (قصاص دندان او را) باطل کرد.

٢٠ - بَاب: الْمُحْرِمِ يَمُوتُ بِعَرَفَةَ،

وَلَمْ يَأْمُرِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُؤَدَّى عَنْهُ بَقِيَّةُ الْحَجِّ

١٨٤٩ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال: بَيْنَا رَجُلٌ وَاقِفٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ، أَوْ قَالَ: فَأَقْعَصَتْهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ، أَوْ قَالَ: ثَوْبَيْهِ، وَلَا تُحَنِّطُوهُ، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُهُ

باب- ۲۰

در مورد محرمی که در عرفات بمیرد.

و پیامبر ﷺ امر نکرده است که بقیهٔ اعمال (انجام نشدهٔ) حج از عوض او ادا شود.

۱۸۴۹- از عَمروبن‌دینار، از سعیدبن‌جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: در هنگامی که مردی با پیامبر ﷺ در عرفه ایستاده بود. ناگاه از شتر خود افتاد و گردنش را شکست. پیامبر ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر غسل دهید و در دو جامه کفن کنید، یا فرمود: در دو جامهٔ خودش کفن کنید و بر او خوشبویی نمالید و سر او را مپوشانید، به

۱-در بسا از نسخ صحیح‌البخاری لفظ -فقال علیه الصلوة والسلام- در اخیر ۱۸۴۷ آمده است که ترجمه‌اش آورده شد.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُلَبِّي». [راجع: ١٢٦٥. أخرجه مسلم ١٢٠٦].

١٨٥٠ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: بَيْنَا رَجُلٌ وَاقِفٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ، أَوْ قَالَ: فَأَوْقَصَتْهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ، وَلَا تَمَسُّوهُ طِيبًا، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ وَلَا تُحَنِّطُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا». [راجع: ١٢٦٥. أخرجه مسلم: ١٢٠٦].

تحقیق که خداوند در روز قیامت او را در حالتی برمی‌انگیزد که لبّیک می‌گوید.»

۱۸۵۰- از ایُّوب، از سعیدبن‌جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: در حالی که مردی در عرفات با پیامبر ﷺ ایستاده بود، ناگاه از شتر خود افتاد و گردنش شکست. پیامبر ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر بشویید و در دو جامه کفن کنید و خوشبویی بر او نمالید و سرش را مپوشانید و بر او حنوط (کافور) نزنید، همانا خداوند او را در روز قیامت، تلبیه‌گویان برمی‌انگیزد.

٢١ - بَاب: سُنَّةِ الْمُحْرِمِ إِذَا مَاتَ

١٨٥١ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا كَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَوَقَصَتْهُ نَاقَتُهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ فَمَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْهِ، وَلَا تَمَسُّوهُ بِطِيبٍ، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا». [راجع: ١٢٦٥. أخرجه مسلم: ١٢٠٦].

باب- ۲۱
طریقهٔ مسنونهٔ مردی که در احرام بمیرد

۱۸۵۱- از سعیدبن‌جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: مردی با پیامبر ﷺ بود و شترش گردن او را شکست در حالی که محرم بود و مُرد. رسول‌الله ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر غسل دهید و در دو جامهٔ وی کفن کنید و بر او خوشبویی نمالید و سر او را مپوشانید. همانا در روز قیامت، لبّیک‌گویان برانگیخته می‌شود.»

٢٢ - بَاب: الْحَجِّ وَالنُّذُورِ عَنِ الْمَيِّتِ،

وَالرَّجُلُ يَحُجُّ عَنِ الْمَرْأَةِ.

١٨٥٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ، جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب- ۲۲
حج و نذر از جانب مُرده و مرد از جانب زن خود حج می‌کند.

۱۸۵۲- از سعیدبن‌جُبیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: زنی از قبیلهٔ جُهَینَه نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «مادرم نذر کرده بود که حج کند ولی حج نکرد تا آنکه مرد، آیا من از جانب او حج کنم؟

فَقالتْ: إنَّ أمِّي نَذَرَتْ أنْ تَحُجَّ، فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أفَأحُجُّ عَنْهَا؟. قال: «نَعَمْ، حُجِّي عَنْهَا، أرَأيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أمِّكِ دَيْنٌ أكُنْتِ قَاضِيَةً؟. اقْضُوا اللَّهَ، فَاللَّهُ أحَقُّ بِالْوَفَاءِ». [انظر: ٦٦٩٩، ٧٣١٥]

آن حضرت فرمود: «آری، از جانب وی حج کن. چه می‌گویی، اگر بر ذمهٔ مادرت قرضی باشد، آیا قرض او را ادا می‌کنی؟ پس قرض خدای را ادا کنید؛ زیرا خداوند سزاوارتر است که به حق او وفا شود.»

٢٣ - بَاب: الْحَجِّ عَمَّنْ لا يَسْتَطِيعُ الثُّبُوتَ عَلَى الرَّاحِلَةِ

١٨٥٣ - حَدَّثَنَا أبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أنَّ امْرَأةً (ح). [أخرجه مسلم: ١٣٣٥].

١٨٥٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ أبِي سَلَمَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: جَاءَتِ امْرَأةٌ مِنْ خَثْعَمَ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، قالتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ، أدْرَكَتْ أبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لا يَسْتَطِيعُ أنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ، فَهَلْ يَقْضِي عَنْهُ أنْ أحُجَّ عَنْهُ؟. قال: «نَعَمْ». [راجع: ١٥١٣. اخرجه مسلم: ١٣٣٤ مطولاً].

باب- ۲۳
حج از جانب کسی که خودش را بر مرکب استوار گرفته نمی‌تواند

۱۸۵۳- از (عبدالله) ابن‌عباس روایت است که فضل‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: (ح) (حدیث ذیل را).

۱۸۵۴- از سلیمان‌بن‌یسار روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: فضل بر پشت سر پیامبر ﷺ بر مرکب سوار بود، زنی از قبیلهٔ خثعم آمد -این واقعه در سال حجة‌الوداع بود- و گفت: یا رسول‌الله، همانا فریضهٔ خداوند بر بندگانش که حج است، پدر مرا که مردی کهنسال است دریافته، ولی او خودش را بر شتر، استوارگرفته نمی‌تواند. آیا اگر از جانب او حج کنم، حج وی ادا می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «آری.»[1]

٢٤ - بَاب: حَجِّ الْمَرْأةِ عَنِ الرَّجُلِ

١٨٥٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ النَّبِيِّ ﷺ،

باب- ۲۴
حج زن از جانب مرد

۱۸۵۵- از سلیمان‌بن‌یسار روایت است که عبدالله‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: فضل بر پشت سر پیامبر ﷺ بر مرکب سوار بود که زنی از قبیلهٔ

۱-روایت حدیث ۱۸۵۳، از فضل‌بن‌عباس است، و روایت حدیث ۱۸۵۴، از عبدالله‌ابن‌عباس است که بدون واسطه است و به طریق ارسال. ترمذی گفته است که این مسأله را از امام بخاری سؤال کردم. وی گفت: اصح روایت همانست که عبدالله‌بن‌عباس از فضل‌بن‌عباس روایت کرده است «شرح شیخ‌الاسلام»

فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشِّقِّ الآخَرِ، فَقَالَتْ: إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟. قَالَ: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. [راجع: ۱۵۱۳. اخرجه مسلم: ۱۳۳٤].

خثعم آمد، فضل به سوی وی نگریست و او به سوی فضل نگریست. پیامبر ﷺ روی فضل را به سوی دیگر گردانید. آن زن گفت: همانا فریضهٔ حج پدر پیر مرا دریافته و او خودش را بر مرکب استوار گرفته نمی‌تواند، آیا من از جانب وی حج کنم؟ آن حضرت فرمود: «آری.» و این در سال حجة‌الوداع بود.

۲۵ - بَاب: حَجِّ الصِّبْيَانِ

باب- ۲۵
حج کودکان

۱۸۵٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: بَعَثَنِي، أَوْ قَدَّمَنِي النَّبِيُّ ﷺ فِي الثَّقَلِ مِنْ جَمْعٍ بِلَيْلٍ. [راجع: ۱٦۷۷. اخرجه مسلم: ۱۲۹۳ و مطولاً ۱۲۹٤].

۱۸۵۶- از عُبیدالله‌بن‌ابی‌یزید روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ شبانه مرا با وسایل سفر از مُزدلفه (به منیٰ) فرستاد، یا گفت: پیشتر فرستاد.

۱۸۵۷ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عَمِّهِ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَقْبَلْتُ وَقَدْ نَاهَزْتُ الْحُلُمَ، أَسِيرُ عَلَى أَتَانٍ لِي، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يُصَلِّي بِمِنًى، حَتَّى سِرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ نَزَلْتُ عَنْهَا فَرَتَعَتْ، فَصَفَفْتُ مَعَ النَّاسِ وَرَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَقَالَ يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: بِمِنًى فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. [راجع: ۷٦].

۱۸۵۷- از عبدالله‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: آنگاه که به سن بلوغ نزدیک شده بودم بر خر خود سوار بودم و جلو رفتم، در حالی که رسول‌الله ﷺ در منیٰ به نماز ایستاده بود. من از جلو بخشی از صف اول نماز گذشتم و سپس از خر فرود آمدم و خر مشغول چریدن شد. من با مردم در عقب رسول‌الله ﷺ صف بستم.
و یونس گفته است که ابن‌شهاب گفت: این واقعه در منٰی در سال حجة‌الوداع بوده است.

۱۸۵۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ.

۱۸۵۸- از سائب‌بن‌یزید رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: من (همراه پدر و مادر خود) با رسول‌الله ﷺ حج کردم و در آن زمان پسر هفت ساله بودم.

۱۸۵۹ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ، عَنِ الْجُعَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ

۱۸۵۹- از جُعَید‌بن‌عبدالرحمن روایت است که گفت: از عمربن‌عبدالعزیز شنیدم که دربارهٔ

عَبْدِالعَزِيزِ يَقُولُ لِلسَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، وكَانَ قَدْ حُجَّ بِهِ فِي ثَقَلِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۶۷۱۲، ۷۳۳۰].

سائب‌بن‌یزید می‌گفت که وی همراه با وسایل بار سفر پیامبر ﷺ حج کرده است.

۲۶ - بَاب: حَجِّ النِّسَاءِ

۱۸۶۰ - و قال لي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: أَذِنَ عُمَرُ ﷺ لأَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فِي آخِرِ حَجَّةٍ حَجَّهَا، فَبَعَثَ مَعَهُنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ.

۱۸۶۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ ابْنُ أَبِي عَمْرَةَ قال: حَدَّثَتْنَا عَائِشَةُ بِنْتُ طَلْحَةَ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلا نَغْزُو وَنُجَاهِدُ مَعَكُمْ؟ فَقَالَ: «لَكِنَّ أَحْسَنَ الْجِهَادِ وَأَجْمَلَهُ الْحَجُّ، حَجٌّ مَبْرُورٌ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَلا أَدَعُ الْحَجَّ بَعْدَ إِذْ سَمِعْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۱۵۲۰].

۱۸۶۲ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُسَافِرِ الْمَرْأَةُ إِلا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ، وَلا يَدْخُلُ عَلَيْهَا رَجُلٌ إِلا وَمَعَهَا مَحْرَمٌ». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ فِي جَيْشِ كَذَا وَكَذَا، وَامْرَأَتِي تُرِيدُ الْحَجَّ؟ . فَقَالَ: «اخْرُجْ مَعَهَا». [انظر: ۳۰۰۶، ۳۰۶۱، ۵۲۳۳. أخرجه مسلم: ۱۳۴۱].

باب - ۲۶
حج زنان

۱۸۶۰- احمدبن‌محمد مرا گفت: ابراهیم از پدر خود، از جد خود روایت کرده است که: عمر رضی‌الله‌عنه در آخرین حج خود برای همسران پیامبر ﷺ اجازه داد که حج کنند و عثمان‌بن‌عفّان و عبدالرحمن‌بن‌عَوف را با ایشان همراه کرد.

۱۸۶۱- از عایشه بنت‌طلحه روایت است که عایشه ام‌المؤمنین رضی‌الله‌عنها گفت: گفتم: یا رسول‌الله، آیا ما زنان همراه شما جهاد نکنیم؟ آن حضرت فرمود: «نیکوترین و بهترین جهاد برای شما حج است؛ حج مبرور(مقبول).» عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پس از آنکه این سخن را از رسول‌الله ﷺ شنیدم، دیگر هرگز حج را ترک نکردم.

۱۸۶۲- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «زن بدون کسی که محرم[1] اوست، سفر نکند و مردی بر وی وارد نشود، مگر اینکه با وی محرمی باشد.»

مردی گفت: یا رسول‌الله، من قصد کرده‌ام که با لشکر چنین و چنان به جهاد روم، در حالی که زن من قصد حج کرده است. آن حضرت فرمود: «با زن خود به حج برو.»

۱-ذومحرم، شوهر یا کسی است که نکاحش دایم بر وی حرام باشد. سفر زن بدون محرم، در بعضی روایات یک شبانه روز است و در بعضی روایات دو شبانه روز و در بعضی سه شبانه روز است و نسبت همین روایات اکثر علما، سفر را بطور مطلق اعتبار داده‌اند. امام شافعی در سفر حج، وجود محرم را شرط نمی‌داند. بلکه شرط را آن می‌داند که زن به نفس خود ایمن و مطمئن باشد. (شرح شیخ‌الاسلام).

١٨٦٣ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: أَخْبَرَنَا حَبِيبٌ الْمُعَلِّمُ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَجَّتِهِ، قَالَ لأُمِّ سِنَانٍ الأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكِ مِنَ الْحَجِّ». قَالَتْ: أَبُو فُلانٍ، تَعْنِي زَوْجَهَا، كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَى أَحَدِهِمَا، وَالآخَرُ يَسْقِي أَرْضًا لَنَا. قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً أَوْ حَجَّةً مَعِي».

رَوَاهُ ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ: عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ عَبْدِالْكَرِيمِ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١٧٨٢. أخرجه مسلم: ١٢٥٦].

۱۸۶۳- از عطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: زمانی که پیامبر ﷺ از حج خود برگشت، برای اُم‌سِنان انصاری گفت: «تو را چه چیز از حج باز داشت؟»
وی گفت: ابوفلان، یعنی شوهر وی دو شتر آبکش داشت، که بر یکی از آن دو، حج گزارد و دیگری زمین ما را آبیاری می‌کند. آن حضرت فرمود: «عمره در ماه رمضان حجی را ادا می‌کند، یا فرمود: برابر است با حجی که همراه من گزارده شود.»
ابن‌جُرَیج از عطاء روایت کرده است که: شنیدم که ابن‌عباس از پیامبر ﷺ روایت کرده است.
عبیدالله، از عبدالکریم، از عطاء، از جابر از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

١٨٦٤ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ قَزَعَةَ مَوْلَى زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ، وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً، قَالَ: أَرْبَعٌ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَعْجَبْنَنِي وَآنَقْنَنِي: «أَنْ لا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ، وَلا صَوْمَ يَوْمَيْنِ: الْفِطْرِ وَالأَضْحَى، وَلا صَلاةَ بَعْدَ صَلاتَيْنِ: بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَلا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلا إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». [راجع: ٥٨٦. أخرجه مسلم: ٨٢٧، وفي كتاب الصيام «١٤٠» وفي الحج «٤١٥» مختصراً].

۱۸۶۴- از قَزَعه غلام آزاد شدهٔ زیاد روایت است که گفت: از ابوسعید که در دوازده غَزوه با پیامبر ﷺ بوده است، شنیدم که می‌گفت: من از رسول ﷺ چهار چیز شنیده‌ام - یا چنین گفت- که آن را از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که مرا به شگفت آورده و شادمان ساخته است، اینکه: «هیچ زن، بدون شوهر یا مَحرم دائمی، دو روزه سفر نکند و در این دو روز، روزه جواز ندارد: روز عید فطر و عید قربان، و نمازی نیست پس از این دو نماز: بعد از نماز عصر تا آنکه آفتاب غروب کند و پس از نماز صبح تا آنکه آفتاب طلوع کند و پالانهای شتر به سوی هیچ مسجدی بسته نشود مگر به سوی سه مسجد: مسجدالحرام (در مکه) و مسجد من (در مدینه) و مسجداقصیٰ (در بیت المقدس).»

۲۷ - بَاب: مَنْ نَذَرَ الْمَشْيَ إِلَى الْكَعْبَةِ

١٨٦٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ قَالَ: حَدَّثَنِي ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ، قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا». قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ. قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ». وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ. [انظر: ٦٧٠١. أخرجه مسلم: ١٦٤٢].

١٨٦٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ: أَنَّ يَزِيدَ بْنَ أَبِي حَبِيبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا الْخَيْرِ حَدَّثَهُ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: نَذَرَتْ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرَتْنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُهُ، فَقَالَ ﷺ: «لِتَمْشِ وَلْتَرْكَبْ». قَالَ: وَكَانَ أَبُو الْخَيْرِ لَا يُفَارِقُ عُقْبَةَ.

حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ. فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. [أخرجه مسلم: ١٦٤٤].

باب- ۲۷
کسی که نذر کرد پیاده به کعبه رود

۱۸۶۵- از ثابت روایت است که انس رضي الله عنه گفت: پیامبر ﷺ مردی کهنسال را دید که در میان دو پسر خود برده می‌شد. فرمود: «او را چه شده است؟» گفتند: نذر کرده که پیاده به کعبه رود.
آن حضرت فرمود: «همانا خداوند از اینکه او نفس خود را در عذاب افکند، بی‌نیاز است.» و فرمود که سوار شود.

۱۸۶۶- از ابوالخیر روایت است که عُقبه‌بن‌عامر گفت: خواهر من نذر کرده بود که پیاده به بیت‌الله برود و از من خواست که (در رابطه به نذر وی) از پیامبر ﷺ فتوا بخواهم و من فتوا خواستم. آن حضرت ﷺ فرمود: «پیاده رود و سوار شود» و ابوالخیر از عُقبه جدا نمی‌شد.[1] از ابوعاصم، از ابن‌جُرَیج، از یحیی‌بن‌ایوب، از یزید، از ابوالخیر، از عُقبه روایت است که حدیث مذکور را ذکر کرده است.

۱-مقصود از آن، بیان سماع ابوالخیر است از عُقبه. (شرح شیخ‌الاسلام).

۲۹-ابوابُ فضائلِ المَدِينَة

١- بَاب: حَرَمِ الْمَدِينَةِ

١٨٦٧ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان: حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَحْوَلُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لَا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلَا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ، مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». [انظر: ٧٣٠٦. أخرجه مسلم: ١٣٦٦، باختلاف الحوار].

١٨٦٨ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَأَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ، ثَامِنُونِي». فَقَالُوا: لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ، فَأَمَرَ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْخِرَبِ فَسُوِّيَتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ». [راجع: ٢٣٤. أخرجه مسلم: ٥٢٤، مطولاً].

١٨٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «حُرِّمَ مَا بَيْنَ لَابَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي». قَالَ: وَأَتَى النَّبِيُّ ﷺ بَنِي حَارِثَةَ، فَقَالَ: «أَرَاكُمْ يَا بَنِي حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ». ثُمَّ الْتَفَتَ فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ». [انظر: ١٨٧٣. أخرجه مسلم: ١٣٧٢، باختلاف].

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۲۹- ابواب فضایل مدینه

باب- ۱
حَرَم مدینه

۱۸۶۷- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «حَرَم مدینه از فلان جای تا فلان جای است. درخت آن بریده نشود و هیچ بدعتی در آن پدید نیاید، کسی که در آن بدعتی پدید آورد، پس لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردم بر او بادا.»

۱۸۶۸- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به مدینه آمد و امر کرد که مسجدی ساخته شود و فرمود: «ای بنی‌نجار بر من قیمت گذارید.»[1] آنها گفتند: ما بهای آن را نمی‌خواهیم بجز از خدا.
آن حضرت فرمود که قبرهای مشرکین برکنده شوند و سپس خرابه‌ها هموار شدند و درختان خرما قطع گردیده و بر قبلهٔ مسجد ردیف شدند.»

۱۸۶۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ناحیهٔ میان دو لابهٔ مدینه بر زبان من حَرَم گردانیده شد»[2] ابوهریره می‌گوید: پیامبر ﷺ نزد قبیلهٔ بنی‌حارثه آمد و گفت: «گمان می‌کنم که شما خارج از مرز حرم هستید؟» سپس آن حضرت، ناحیه را به دقت نگریست و فرمود: «شما در داخل حرم هستید.»

۱-قبیله بنی‌نجار از اقوام مادری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند و زمین مسجد ملکیت ایشان بود. آن حضرت خواست که از ایشان بخرد، ولی آنها زمین را رایگان دادند.
۲-حَرّه یا لابه، دو سنگستان یا سنگلاخ است که به جانب شرق و غرب مدینه واقع است.

۱۸۷۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلا كِتَابُ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ، مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحْدِثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ. وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ. وَمَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ». [راجع: ۱۱۱، وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة، باب ٦. أخرجه مسلم: ۱۳۷۰، وفي العتق (۲۰) بلفظ «ما بين عير إلى ثور»].

۱۸۷۰- از ابراهیم التَّیمی، از پدر وی روایت است که علی ﷺ گفت: نزد ما بجز کتاب خدا و این صحیفهٔ پیامبر ﷺ چیزی نیست (که می‌گوید): «مدینه حَرَم است، و از میان کوه عائر تا فلان موضع است، کسی که در آن بدعتی پدید آورد یا مبتدعی را در آن جای دهد، لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردم بر او باد. عبادات فرض و نفل وی پذیرفته نمی‌شود. و سپس فرمود: «عهد و امان مسلمانان یکی است. کسی که عهد مسلمانی را نقض کند، لعنت خدا و ملایکه و همگی مردم بر او باد.[۱] و هر کس که وِلاء،[۲] را بدون اجازهٔ آزادکنندگان، به کسی دیگر انتقال دهد، لعنت خدا و ملایکه و همگی مردم بر او باد. عبادات فرض و نفل وی پذیرفته نمی‌شود.»[۳]

۲- بَاب: فَضْلِ الْمَدِينَةِ، وَأَنَّهَا تَنْفِي النَّاسَ

۱۸۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُبَابِ سَعِيدَ بْنَ يَسَارٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى، يَقُولُونَ يَثْرِبُ، وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». [أخرجه مسلم: ۱۳۸۲].

باب- ۲
فضیلت مدینه که مردم (بد) را از خود دور می‌کند

۱۸۷۱- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «مأمور شده‌ام به شهری هجرت کنم که شهرهای دیگر را می‌بلعد و آن را یثرب می‌گویند و آن مدینه است، مردم بد را چنان از خود دور می‌کند، که کورهٔ آهنگر، چرک وریم آهن را.»

۱-یعنی، اگر مسلمانی به کافری پناه می‌دهد، باید به عهد وی اعتبار داده شود و کسی دیگر آن را نشکند.
۲-وِلاء، حق ارث غلام آزاد شده است که اگر وارثی نداشته باشد، کسی که او را آزاد کرده، وارث وی می‌شود.
۳-در برخی از نسخ صحیح‌البخاری در اخیر حدیث ۱۸۷۰، این عبارت آمده است: قال ابوعبدالله: عَدْلٌ: فِداءٌ یعنی امام بخاری گفته است: کلمهٔ - عَدل- که در حدیث آمده است به معنی فدیه است، یعنی آنچه برای رهایی نفس و مانند آن داده شود.

٣- بَاب: الْمَدِينَةُ طَابَةُ

١٨٧٢ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ ﷺ: أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ تَبُوكَ، حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ». [راجع: ١٤٨١. اخرجه مسلم: ١٣٩٢، مطولاً].

باب- ۳ مدینه طابه است

۱۸۷۲- از ابوحُمَید ﷺ روایت است که گفت: با پیامبر ﷺ از غزوهٔ تبوک بازگشتیم تا آنکه به مدینه رسیدیم، آن حضرت فرمود: «این طابه است.»

٤- بَاب: لابَتَيِ الْمَدِينَةِ

١٨٧٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: لَوْ رَأَيْتُ الظِّبَاءَ بِالْمَدِينَةِ تَرْتَعُ مَا ذَعَرْتُهَا، قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا حَرَامٌ». [راجع: ١٨٦٩. اخرجه مسلم: ١٣٧٢].

باب- ۴
دو کوه مدینه

۱۸۷۳- از سعیدبن‌مُسَیّب روایت است که ابوهریره ﷺ گفت: اگر آهویی را ببینم که در مدینه می‌چرد، آن را رَم نمی‌دهم؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: «میان دو کوه مدینه حَرَم است».

٥- بَاب: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْمَدِينَةِ

١٨٧٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، لا يَغْشَاهَا إِلا الْعَوَافِ - يُرِيدُ عَوَافِيَ السِّبَاعِ وَالطَّيْرِ - وَآخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ، يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ، يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وَحْشًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ، خَرَّا عَلَى وُجُوهِهِمَا». [اخرجه مسلم: ١٣٨٩].

باب- ۵
کسی که از مدینه روی بگرداند

۱۸۷۴- از سعیدبن‌مُسَیّب روایت است که ابوهریره ﷺ گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «مدینه را در وضع خوب آن ترک می‌کنید و بجز از جانوران در آن کسی نمی‌ماند. مراد از جانوران، درندگان و پرندگان است-[1] و آخرین کسانی که از آن جلای وطن می‌کنند، دو چوپان از قبیلهٔ مُزَیْنه‌اند که گوسفندان خویش را به مدینه می‌رانند. لیکن آنجا را، جایگاه جانوران می‌یابند تا آنکه به موضع ثَنِیّةالوداع می‌رسند و در آنجا بر روی‌هایشان می‌افتند و هلاک می‌گردند.»

١٨٧٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ

۱۸۷۵- از عبدالله‌بن‌زُبَیر روایت است که سُفیان بن

۱-عبارت -مراد از جانوران، درندگان و پرندگان است- سخن راوی است.

هِشَام بْن عُرْوَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ، فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، وَتُفْتَحُ الشَّامُ، فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ، فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». [أخرجه مسلم: ۱۳۸۸].

ابوزُهیر گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «یَمَن فتح می‌شود و گروهی از مدینه با حیوانات خویش بیرون می‌روند و خانواده[1] و کسانی راکه از ایشان اطاعت می‌کنند وامی‌دارند که بدانجا کوچ کنند، هرچند مدینه بر ایشان بهتر است، اگر می‌دانستند، و شام فتح می‌شود و گروهی با حیوانات خویش بیرون می‌روند و خانواده و کسانی را که از ایشان اطاعت می‌کنند، وامی‌دارند که بدانجا کوچ کنند هر چند مدینه برایشان بهتر است اگر می‌دانستند و عراق فتح می‌شود و گروهی با حیوانات خویش بیرون می‌روند و خانواده و کسانی راکه از ایشان اطاعت می‌کنند، وامی‌دارند که بدانجا کوچ کنند، هرچند مدینه بر ایشان بهتر است، اگر می‌دانستند[2].

٦- بَاب: الإِيمَانُ يَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ

۱۸۷٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ، كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا». [أخرجه مسلم: ١٤٧].

باب- ۶ ایمان به مدینه باز می‌گردد

۱۸۷۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانا ایمان به مدینه باز می‌گردد، چنانکه مار به سوراخ خویش درمی‌آید.»

٧- بَاب: إِثْمِ مَنْ كَادَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ

۱۸۷۷ - حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ: أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ، عَنْ جُعَيْدٍ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سَمِعْتُ سَعْدًا ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلا انْمَاعَ، كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ». [أخرجه مسلم: ۱۳۸۷ بنحوه]

باب- ۷
گناه کسی که مردم مدینه را بفریبد

۱۸۷۷- از سعد رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که مردم مدینه را بفریبد، خود چنان متلاشی می‌شود که نمک در آب متلاشی می‌گردد.»

۱-کلمهٔ -بأهلمهم- حدیث ۱۸۷۵، سطر پنج اشتباه است. کلمهٔ درست آن: بأهلیهم- است.

۲-پیشبینی آن حضرت بزودی تحقق یافت و کشورهای یمن و شام و عراق فتح گردید. نظر به قول بیضاوی این حدیث در رابطه به فتح همان مناطق است که مردم مدینه به دلیل رفاهیت در کشورهای مفتوحه، از مدینه که جوار حرم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم است، کوچ می‌کنند.

۸- بَاب: آطَامِ الْمَدِينَةِ

۱۸۷۸ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: سَمِعْتُ أُسَامَةَ ﷺ قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى، إِنِّي لأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ».

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ وَسُلَيْمَانُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [انظر: ۲۴۶۷، ۳۵۹۷، ۷۰۶۰. اخرجه مسلم: ۲۸۸۵].

باب- ۸
قلعه‌های مدینه

۱۸۷۸- از عروه روایت است که أُسامه رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ بر فراز یکی از قلعه‌های مدینه برآمد و فرمود: «آیا آنچه را من می‌بینم شما می‌بینید؟ همانا من جای‌های ظهور فتنه را در میان خانه‌های شما بسان جای‌های ریزش دانهٔ باران می‌بینم.»[۱] متابعت کرده است (سفیان را) مَعْمر و سلیمان ابن‌کثیر از زُهری.

۹- بَاب: لا يَدْخُلُ الدَّجَّالُ الْمَدِينَةَ

۱۸۷۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ». [انظر: ۷۱۲۵، ۷۱۲۶].

۱۸۸۰ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نُعَيْمِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ الْمُجْمِرِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلائِكَةٌ، لا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلا الدَّجَّالُ». [انظر: ۵۷۳۱، ۷۱۳۳. اخرجه مسلم: ۱۳۷۹].

۱۸۸۱ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلا سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ، إِلا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلا عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ

باب- ۹
دجال به مدینه وارد نمی‌شود

۱۸۷۹- از ابوبکره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ترسی که از مسیح دجال است در مدینه راه نمی‌یابد و در آن روز مدینه هفت دروازه دارد که بر هر دروازه دو فرشته نگهبان است».

۱۸۸۰- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «بر دروازه‌های مدینه فرشتگانی‌اند که در آن طاعون و دجال راه یافته نمی‌تواند.»

۱۸۸۱- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «شهری نیست که در آن دجال وارد نشود، بجز از مکه و مدینه و بر هر یک از راه‌های این دو شهر، فرشتگان صف بسته پاسبانی

۱-این پیشبینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تحقق یافت و این فتنه‌ها پس از شهادت حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه آغاز شد و ادامه یافت.

صافِّينَ يَحْرُسُونَهَا، ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلاثَ رَجَفَاتٍ، فَيُخْرِجُ اللهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». [انظر: ۷۱۲۴، ۷۱۳۴، ۷۴۷۳. اخرجه مسلم: ۲۹۴۳].

۱۸۸۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللهِ بْنُ عَبْدِاللهِ ابْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ حَدِيثًا طَوِيلا عَنِ الدَّجَّالِ، فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَّالُ، وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ، بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ، أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ، فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ، الَّذِي حَدَّثَنَا عَنْكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ حَدِيثَهُ. فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لا، فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ، فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَقْتُلُهُ فَلا أُسَلَّطُ عَلَيْهِ». [انظر: ۷۱۳۲. اخرجه مسلم: ۲۹۳۸].

می‌کنند. سپس مدینه با همه باشندگان خود سه بار می‌لرزد و خداوند هر کافر و منافق را از آن بیرون می‌راند.»

۱۸۸۲- از ابوسعیدخدری ﷺ روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ حدیثی طولانی در مورد دجال گفت و این است از آنچه ما را حدیث گفته بود: «دجّال می‌آید و ورود وی در راه‌های مدینه حرام گردانیده شده است. وی در خارج مدینه در زمین شوره‌زاری فرود میاید و در آن روز مردی که بهترین مردم یا از بهترین مردم است، به سوی او بیرون میاید و به او می‌گوید: گواهی می‌دهم که تو همان دجّالی هستی که رسول‌الله ﷺ از تو خبر داده است. دجّال به همراهان خود می‌گوید: اگر این مرد را بکشم و سپس او را زنده بسازم، در این کار شک می‌کنید؟ می‌گویند: نی. سپس دجال او را می‌کشد و سپس زنده‌اش می‌سازد و او به هنگام زنده شدن می‌گوید: به خدا سوگند که من هرگز تو را بهتر از امروز نشناخته بودم (که تو همان دجال هستی).
سپس دجال می‌گوید: می‌خواهم او را بکشم ولی بر او تسلط نمی‌یابم»[1]

۱۰- بَاب: الْمَدِينَةُ تَنْفِي الْخَبَثَ

باب- ۱۰
مدینه بدکاران را از خود می‌راند

۱۸۸۳ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَبَايَعَهُ عَلَى الإِسْلامِ، فَجَاءَ مِنَ الْغَدِ

۱۸۸۳- از جابر ﷺ روایت است که گفت: بادیه‌نشینی نزد پیامبر ﷺ آمد و با آن حضرت بر قبول اسلام بیعت کرد. فردای آن، در حالی که دچار عارضهٔ تب بود آمد و گفت: بیعت مرا فسخ گردان.

۱-آخر حدیث ۱۸۸۲ در برخی از نسخ بخاری عوض -فلا أُسلّط علیه، چنین آمده است: فلا یسلط علیه. یعنی بر او تسلط نمی‌یابد.

مَحْمُومًا، فَقَالَ: أَقِلْنِي، فَأَبَى، ثَلَاثَ مِرَارٍ، فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا، وَيَنْصَعُ طَيِّبُهَا». [انظر: ۷۲۰۹، ۷۲۱۱، ۷۲۱۶، ۷۳۲۲. أخرجه مسلم: ۱۳۸۳].

آن حضرت تقاضای او را برای سه بار رد نمود و (پس از بازگشت وی) گفت: «مدینه چون کورهٔ آهنگر است که بدکارش را دور می‌راند و نیکوکارش را خالص می‌سازد».

۱۸۸۴- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ﷺ يَقُولُ: لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُحُدٍ، رَجَعَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَتْ فِرْقَةٌ: نَقْتُلُهُمْ، وَقَالَتْ فِرْقَةٌ: لَا نَقْتُلُهُمْ، فَنَزَلَتْ: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾ وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهَا تَنْفِي الرِّجَالَ كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». [انظر: ۴۰۵۰، ۴۵۸۹. أخرجه مسلم: ۱۳۸۴، مختصراً باختلاف].

۱۸۸۴- از عبدالله‌بن‌یزید روایت است که زیدبن‌ثابت ﷺ گفت: آنگاه که پیامبر ﷺ به جنگ اُحُد برآمد، مردانی از اصحاب وی (که منافق بودند) بازگشتند. گروهی از اصحاب گفتند: بازگشتگان را خواهیم کشت. و گروهی دیگر گفتند: آنها را نخواهیم کشت. سپس این آیه فرود آمد: «پس چیست ای مسلمانان شما را که دربارهٔ منافقین دو گروه شدید...» (النساء: ۸۸) و پیامبر ﷺ فرمود: «مدینه مردان (پلید) را دور می‌کند همانند آتش که چرک آهن را دور می‌کند.»

باب:

۱۸۸۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: سَمِعْتُ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ».

تَابَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ يُونُسَ. [أخرجه مسلم: ۱۳۶۹]

باب -

۱۸۸۵- از ابن‌شهاب، از انس ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ گفت: «بارالها، مدینه را نسبت به برکتی که به مکه داده‌ای دو چندان با برکت گردان.»

متابعت کرده است (جریر را) عثمان‌بن‌عمر از یونس.

۱۸۸۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، فَنَظَرَ إِلَى جُدُرَاتِ الْمَدِينَةِ، أَوْضَعَ رَاحِلَتَهُ، وَإِنْ كَانَ عَلَى دَابَّةٍ حَرَّكَهَا، مِنْ حُبِّهَا. [راجع: ۱۸۰۲]

۱۸۸۶- از حُمَید روایت است که انس ﷺ گفت: هرگاه پیامبر ﷺ از سفر برمی‌گشت، و به سوی دیوارهای مدینه می‌نگریست، شتر خویش را تند می‌راند و اگر بر حیوانی (دیگر) سوار می‌بود آن را تندتر به حرکت وامی‌داشت و این بدان سبب بود که مدینه را دوست می‌داشت.

۱۱- بَاب: كَرَاهِيَةِ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ تُعْرَى الْمَدِينَةُ

۱۸۸۷- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَرَادَ بَنُو سَلِمَةَ أَنْ يَتَحَوَّلُوا إِلَى قُرْبِ الْمَسْجِدِ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُعْرَى الْمَدِينَةُ، وَقَالَ: «يَا بَنِي سَلِمَةَ، أَلا تَحْتَسِبُونَ آثَارَكُمْ فَأَقَامُوا». [راجع: ٦٥٥].

باب- ۱۱
ناخشنودی پیامبر ﷺ از تخلیهٔ مدینه

۱۸۸۷- از حُمَیدالطویل روایت است که انس رضي الله عنه گفت: مردم بنوسَلِمه می‌خواستند که نزدیک مسجد نبوی سکونت گزینند. رسول‌الله ﷺ دوست نداشتند که (اطراف) مدینه خالی از سکنه گردد. بنابراین فرمود: «ای بنی‌سلمه، آیا ثواب گامهای خویش را حساب نمی‌کنید؟» ایشان هم در منازل خویش ماندند[1]

۱۲- باب:

۱۸۸۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي». [راجع: ١١٩٦. أخرجه مسلم: ١٣٩١].

باب - ۱۲

۱۸۸۸- از ابوحریره رضي الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «میان خانهٔ من و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبر من بر فراز حوض من (کوثر) است.»

۱۸۸۹- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِه

وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِه

وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً

بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ

وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ

وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَالَ: اللَّهُمَّ الْعَنْ شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَأُمَيَّةَ

۱۸۸۹- از هشام، از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: زمانی که رسول‌الله ﷺ وارد مدینه شد، ابوبکر و بلال به عارضهٔ تب دچار شدند. آنگاه که ابوبکر را تب می‌گرفت می‌گفت: برای هر مردی در خانه‌اش صبح‌بخیر گفته می‌شود[2] و مرگ از بند کفش او به او نزدیکتر است. و هنگامی که بلال را تب رها می‌کرد با آوازی حزن‌انگیز (به یاد مکه) می‌خواند: کاش می‌دانستم آیا می‌توانم شبی را در آن وادی بگذارم که گیاهان اذخر و جلیل مرا در میان می‌گرفتند و آیا روزی فرا خواهد رسید که در بازار مَجَنّه گذر کنم و کوه‌های شامَه و طَفَیْل بر من ظاهر گردند. و سپس گفت: بارالها، شَیْبَة‌بن‌رَبیعه و

۱-لفظ -فأقاموا- یعنی در منازل خویش ماندند، سهواً در متن حدیث ۱۸۸۷ در سخنان آن حضرت داخل گردیده است.

۲-مصراع مذکور سهواً تکرار آمده است. مصراع اول چنین است: کل امرئٍ مُصَبّح فی أهله که ترجمه‌اش آورده شد.

ابنَ خَلَف، كَمَا أخرَجُونا منْ أرْضنَا إلَى أرْض الوَبَاء. ثُمَّ قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إلَيْنَا المَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أوْ أشَدَّ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا في صَاعنَا وَفي مُدِّنَا، وَصَحِّحْهَا لَنَا، وَانقُلْ حُمَّاهَا إلَى الجُحْفَة». قالتْ: وَقَدمْنَا المَدينَةَ وَهيَ أوبَأ أرْض اللَّه، قالتْ: فَكَانَ بُطحَانُ يَجْري، نَجْلاً تَعْني مَاءً آجنًا. [انظر: ۳۹۲۶ر، ۵۶۵۴ر، ۵۶۷۷ر، ۶۳۷۲ج، وانظر في البيوع، باب ۵۳. أخرجه مسلم: ۱۳۷۶، مختصراً].

عُتبةبن‌ربیعه و اُمَیّه‌ابن‌خَلَف را به لعنت گرفتار کن؛ که ما را از سرزمین‌مان بیرون کردند و به سرزمین وباء کشانیدند.
سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «بارالها، مدینه را محبوب‌مان گردان، همانگونه که مکه را محبوب ما ساخته‌ای یا بیشتر از آن. بارالها به ما در صاع‌ها و مُدها[1]ی‌مان برکت ارزانی کن و (هوای مدینه را) برای ما سازگار گردان و تَبِ آن را به جُحفه ببر.»
عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: وقتی به مدینه آمدیم، این جا یکی از پر وباترین سرزمینهای خدا بود، و در آن رود بُطحان جاری بود که آب آن اندک بود؛ یعنی متغّیر و بدطعم بود.

۱۸۹۰ - حَدَّثَنَا يَحيَى بنُ بُكَيْر: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ خَالد ابن يَزيدَ، عَنْ سَعيد بن أبي هلال، عَنْ زَيْد بن أسْلَمَ، عَنْ أبيه، عَنْ عُمَرَ ﷺ قال: اللَّهُمَّ ارْزُقْني شَهَادَةً في سَبيلكَ، وَاجْعَلْ مَوْتي في بَلَد رَسُولكَ ﷺ.
وَقال ابنُ زُرَيْع، عَنْ رَوْح بن القَاسم، عَنْ زَيْد بن أسْلَمَ، عَنْ أمه، عَنْ حَفْصَةَ بنْت عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنهُمَا قالتْ: سَمعْتُ عُمَرَ: نَحْوَهُ.
وَقال هشَامٌ، عَنْ زَيْد، عَنْ أبيه، عَنْ حَفْصَةَ: سَمعْتُ عُمَرَ ﷺ. [انظر في الجهاد والسير، باب ۳].

۱۸۹۰- از زیدبن‌اسلم از پدر وی روایت است که عمر رضی‌الله‌عنه گفت: بارالها، در راه خود به من شهادت ارزانی کن و مرگ مرا در شهر رسول خود ﷺ قرار ده. ابن‌زُرَیع، از روح‌بن‌قاسم از زیدبن‌اسلم از مادر وی روایت کرده که حَفْصَه بنت عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: که: از عمر، مانند آن شنیده‌ام. و هشام از زید از پدر خود روایت کرده که حفصه گفت: از عمر رضی‌الله‌عنه شنیدم.

۱-صاع و مُد در آن روزگار، واحد و مقیاس وزن و پیمانه بودند.

۳۰ - كِتَابُ الصَّوْمِ

١- بَاب: وُجُوبِ صَوْمِ رَمَضَانَ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ١٨٣].

١٨٩١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي سُهَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَائِرَ الرَّأْسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي مَاذَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ إِلَّا أَنْ تَطَّوَّعَ شَيْئًا». فَقَالَ: أَخْبِرْنِي مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنَ الصِّيَامِ، فَقَالَ: «شَهْرَ رَمَضَانَ إِلَّا أَنْ تَطَّوَّعَ شَيْئًا». فَقَالَ: أَخْبِرْنِي بِمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنَ الزَّكَاةِ، فَقَالَ: فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَرَائِعَ الإِسْلَامِ، قَالَ: وَالَّذِي أَكْرَمَكَ، لَا أَتَطَوَّعُ شَيْئًا، وَلَا أَنْقُصُ مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ شَيْئًا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ، أَوْ: دَخَلَ الْجَنَّةَ إِنْ صَدَقَ».

[راجع: ٤٦. أخرجه مسلم: ١١، باختلاف في الحوار].

١٨٩٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ،

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۳۰- کتاب روزه

باب- ۱
فرضیت روزهٔ رمضان[1]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، گرفتن روزه بر شما فرض شده است، چنانکه فرض شده بود بر کسانی که پیش از شما بودند، تا باشد که پرهیزگاری پیشه کنید.» (البقره: ۱۸۳)

۱۸۹۱- از طلحة‌بن‌عُبیدالله روایت است که گفت: بادیه‌نشین ژولیده مویی، نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله، مرا از آن آگاه کن که خداوند از نماز بر من چه فرض کرده است؟

آن حضرت فرمود: «پنج نماز فرض کرده است، مگر آنکه نفل بخوانی.» وی گفت: مرا آگاه کن که خداوند از روزه بر من چه فرض کرده است؟ آن حضرت فرمود: «روزهٔ ماه رمضان، مگر آنکه روزهٔ نفل بگیری.» وی گفت: مرا آگاه کن که خداوند از زکات بر من چه فرض کرده است؟ رسول‌الله ﷺ او را از احکام شریعت اسلام آگاه گردانید.

بادیه‌نشین گفت: سوگند به ذاتی که تو را بزرگ داشته است، بر آنچه خداوند بر من فرض گردانیده، نه چیزی می‌افزایم و نه چیزی از آن می‌کاهم.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «رستگار شد اگر راست گفت: - یا فرمود- به بهشت درآمد اگر راست گفت.»

۱۸۹۲- از نافع روایت است که ابن‌عمر

۱-فرضیت حج در سال دوم هجرت بوده است.

عَنْ نَافِع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : صَامَ النَّبِيُّ ﷺ عَاشُورَاءَ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ ، فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تُرِكَ . وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ لا يَصُومُهُ إِلا أَنْ يُوَافِقَ صَوْمَهُ . [انظر: ۲۰۰۰، ٤٥٠١. أخرجه مسلم: ۱۱۲٦] .

رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ در عاشورا (دهم محرم) روزه گرفت و به روزه گرفتن در آن روز دستور داد و چون روزهٔ رمضان فرض شد، روزهٔ عاشورا ترک شد.

(نافع می‌گوید) عبدالله‌بن‌عمر در عاشوراء روزه نمی‌گرفت مگر آنکه آن روز با روزهٔ (معیّن) وی برابر می‌شد.[1]

۱۸۹۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيب : أَنَّ عِرَاكَ بْنَ مَالِك حَدَّثَهُ : أَنَّ عُرْوَةَ أَخْبَرَهُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ قُرَيْشًا كَانَتْ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِصِيَامِهِ حَتَّى فُرِضَ رَمَضَانُ ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ شَاءَ فَلْيَصُمْهُ ، وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ » . [راجع: ۱۵۹۲ . أخرجه مسلم ۱۱۲۵] .

۱۸۹۳- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: قُریش در ایام جاهلیت در روز عاشورا روزه می‌گرفتند، سپس رسول‌الله ﷺ به روزه‌گرفتن در آن روز امر نمود، تا آنکه روزهٔ رمضان فرض گردید. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که می‌خواهد، روز عاشورا را روزه بگیرد و کسی که می‌خواهد، نگیرد.»

۲- بَاب: فَضْلِ الصَّوْمِ

باب- ۲ فضیلت روزه

۱۸۹٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الصِّيَامُ جُنَّةٌ ، فَلا يَرْفُثْ وَلا يَجْهَلْ ، وَإِنِ امْرُؤٌ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ ، فَلْيَقُلْ إِنِّي صَائِمٌ -مَرَّتَيْنِ- وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي ، الصِّيَامُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ ، وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا » . [انظر: ۱۹۰٤، ۵۹۲۷، ۷٤۹۲، ۷۵۳۸. أخرجه مسلم: ۱۱۵۱] .

۱۸۹۴- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «روزه سپری است (آتش دوزخ را) و روزه‌دار نباید مجامعت کند یا فحش بگوید و اعمال ناشایست را انجام دهد. و اگر کسی با روزه‌دار، جنگ و جدال کند یا دشنامش دهد، روزه‌دار باید بگوید که: - من روزه دارم - و دو بار تکرار کند. سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که بوی دهان روزه‌دار در نزد خداوند از بوی مشک، خوشبوی‌تر است. (خداوند می‌فرماید:) روزه‌دار، خوردن و نوشیدن و شهوتش را به خاطر من ترک می‌کند. و روزه، خاص برای من است و من در برابر آن پاداش

۱-عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنه روزهای معینی را در هر ماه روزهٔ نفل می‌گرفت.

می‌دهم و عمل نیک ده برابر آن.»

۳- بَاب: الصَّوْمُ كَفَّارَةٌ

۱۸۹۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ حَدَّثَنَا جَامِعٌ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: قَالَ: عُمَرُ ﷺ: مَنْ يَحْفَظُ حَدِيثًا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟. قَالَ حُذَيْفَةُ: أَنَا سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصِّيَامُ وَالصَّدَقَةُ». قَالَ: لَيْسَ أَسْأَلُ عَنْ ذه، إِنَّمَا أَسْأَلُ عَنِ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ. قَالَ: وَإِنَّ دُونَ ذَلِكَ بَابًا مُغْلَقًا، قَالَ: فَيُفْتَحُ أَوْ يُكْسَرُ؟ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: ذَاكَ أَجْدَرُ أَنْ لا يُغْلَقَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقُلْنَا لِمَسْرُوقٍ: سَلْهُ أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ مَنِ الْبَابُ؟ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: نَعَمْ، كَمَا يَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ اللَّيْلَةَ. [راجع: ۵۲۵. أخرجه مسلم: ۱۴۴، مطولاً باختلاف في (۲۷) الفتن].

باب- ۳
روزه، پوشانندهٔ گناهان است

۱۸۹۵- از ابووائل روایت است که حُذَیفه رضی الله عنه گفت: عمر رضی الله عنه گفت: آیا کسی حدیث پیامبر ﷺ را دربارهٔ فتنه، به یاد دارد؟ حُذَیفه گفت: من از آن حضرت شنیده‌ام که می‌گفت: «فتنهٔ مرد (یعنی تقصیر وی) در مورد خانواده، مال و همسایهٔ اوست. که آن را نماز و روزه و صدقه می‌پوشاند.» عمر رضی الله عنه گفت: من از این فتنه نمی‌پرسم، و از آن فتنه‌ای می‌پرسم که بسان امواج دریا موج می‌زند.
حُذیفه گفت: دروازهٔ جلوی آن فتنه بسته است. عمر رضی الله عنه گفت: آیا آن دروازه گشاده می‌شود یا شکسته می‌شود؟ حذیفه گفت: شکسته می‌شود. عمر رضی الله عنه گفت: اگر آن دروازه (که مانع ورود فتنه است) بشکند تا قیامت بسته نخواهد شد.
ما به مسروق گفتیم: از حُذیفه بپرس که آیا عمر می‌دانست که مراد از آن دروازه، چه کسی بوده است؟ وی از حذیفه پرسید. حُذَیفه گفت: آری، وی می‌دانست چنانکه امروز پیش از فردا می‌آید[1]

۱-مراد از آن دروازهٔ، شخص عمر رضی‌الله‌عنه بود و مقصود از شکسته شدن دروازه مرگ وی بود، و منظور از فتنه‌ها که بسان دریا موج می‌زند، واقعهٔ قتل عثمان رضی‌الله‌عنه و وقایع ناگوار بعدی است که هرج و مرج میان امرای اسلام پیوسته ادامه یافته است.

٤- بَاب: الرَّيَّانُ لِلصَّائِمِينَ

١٨٩٦ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، يُقَالُ أَيْنَ الصَّائِمُونَ، فَيَقُومُونَ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ، فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ». [انظر: ٣٢٥٧. أخرجه مسلم: ١١٥٢].

١٨٩٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَعْنٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ».

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». [انظر: ٢٨٤١، ٣٢١٦، ٣٦٦٦. أخرجه مسلم: ١٠٢٧].

باب- ۴
ریّان خاص برای روزه‌داران است

۱۸۹۶- از سهل رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «همانا در بهشت دروازه‌ای است که ریّان نامیده می‌شود و روزه‌داران در قیامت از آن دروازه وارد می‌شوند و بجز آنها هیچ کس نمی‌تواند از آن وارد شود. گفته می‌شود: روزه‌داران کجا می‌باشند؟ آنها می‌ایستند و غیر از آنها هیچ یکی داخل نمی‌شود و چون درآمدند، دروازه بسته می‌شود و هیچ کسی در آن وارد نمی‌شود».

۱۸۹۷- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که دو نوع (نقد و جنس) در راه خدا نفقه کند، از دروازه‌های بهشت بر وی بانگ زده می‌شود که: ای بندهٔ خدا، از این دروازه (درآمدن) بهتر است. کسی که از نمازگزاران باشد، از دروازهٔ نماز فرا خوانده می‌شود و کسی که از جهادکنندگان باشد، از دروازهٔ جهاد فرا خوانده می‌شود و کسی که از روزه‌گیران باشد، از دروازهٔ ریّان فرا خوانده می‌شود و کسی که از صدقه‌دهندگان باشد، از دروازهٔ صدقه فرا خوانده می‌شود».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول‌الله، برای کسی که از همهٔ آن دروازه‌ها فرا خوانده شود نیازی نمی‌ماند، و آیا کسی خواهد بود که از همهٔ آن دروازه‌ها فرا خوانده شود؟

آن حضرت فرمود: «آری، و امیدوارم که تو از آن جمله باشی».

٥- بَاب: هَلْ يُقَال رَمَضَانُ أَوْ شَهْرُ رَمَضَانَ، وَمَنْ رَأَى كُلَّهُ وَاسِعًا

وَقَال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ» [راجع: ١٩٠١]

وَقَال: «لا تَقَدَّمُوا رَمَضَانَ» [راجع: ١٩١٤]

١٨٩٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي سُهَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ». [انظر: ١٨٩٩، ٣٢٧٧. أخرجه مسلم: ١٠٧٩، بزيادة].

١٨٩٩ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي أَنَسٍ، مَوْلَى التَّيْمِيِّينَ، أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». [راجع: ١٨٩٨. أخرجه مسلم: ١٠٧٩].

١٩٠٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ».

وَقَال: غَيْرُهُ، عَنِ اللَّيْثِ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ وَيُونُسُ: لِهِلالِ رَمَضَانَ. [انظر: ١٩٠٦، ١٩٠٧، ١٩٠٨، ١٩١٣، ٥٣٠٢، أخرجه مسلم: ١٠٨٠]

باب- ٥
آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و کسی که هر دو را جایز می‌داند

و پیامبر ﷺ گفت: «کسی که رمضان را روزه گرفت» و آن حضرت فرمود: «بر رمضان پیشی نگیرید».

۱۸۹۸- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «آنگاه که رمضان فرا رسد، دروازه‌های بهشت گشوده می‌شود.»

۱۸۹۹- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «آنگاه که رمضان فرا رسد، دروازه‌های آسمان گشاده شده و دروازه‌های دوزخ بسته می‌گردند و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند.»

۱۹۰۰- از سالم روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «زمانی که (هلال رمضان را) دیدید، روزه بگیرید و چون (هلال شوّال را) دیدید، روزه را بخورید، و اگر بر شما (ماه در زیر ابر) پوشیده شد، پس برای آن اندازه گیری کنید!»[1]

امام بخاری می‌گوید: بجز از راوی کسی دیگر از لیث، از عُقَیل و یونُس روایت کرده‌اند که: برای هلال ماه رمضان اندازه‌گیری کنید (حساب آن را تکمیل کنید).

۱-در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده‌که ماه رمضان سی روز شمار شود، لیکن در تیسیر چنین آمده است: و ظاهر این است که در وقت ابر و غبار، تکمیل ماه شعبان برای روزهٔ رمضان باشد و تکمیل ماه رمضان برای افطار بود و بر این رفته‌اند علماء. در فتح‌الباری آمده است که از حدیث ابن‌عمر معلوم شده است که امر به تکمیل در ماه شعبان است و ماه رمضان را به اشارهٔ انگشتان ۲۹ روز فرموده است.

٦- بَاب: مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا وَنِيَّةً

وَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ» [راجع: ٢١١٨]

١٩٠١ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ، وَمَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ٣٥، وانظر في الصوم باب:٥. أخرجه مسلم: ٧٥٩، مختصراً آخره. وأخرجه أيضاً: ٧٦٠].

باب- ۶
کسی که رمضان را با ایمان به فرضیت آن و بخاطر ثواب و به نیت اجرای امر الهی روزه بگیرد

و عایشه رضی‌الله‌عنها گفت که پیامبر ﷺ فرمود: «مردم به حسب نیّتهای خویش برانگیخته می‌شوند.»

۱۹۰۱- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که شب قدر را از روی ایمان و برای پاداش اخروی به نماز بایستد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود. و کسی که رمضان را از روی ایمان و برای پاداش اخروی روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.»

٧- بَاب: أَجْوَدُ مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَكُونُ فِي رَمَضَانَ

١٩٠٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ، وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ، وَكَانَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَلْقَاهُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي رَمَضَانَ حَتَّى يَنْسَلِخَ، يَعْرِضُ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ الْقُرْآنَ: فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامِ، كَانَ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. [راجع: ٦. أخرجه مسلم: ٢٣٠٨]

باب- ۷
سخاوت پیامبر ﷺ در رمضان به اوج می‌رسید

۱۹۰۲- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ سخاوتمندترین مردم در نیکویی بوده است و سخاوت او در ماه رمضان که جبرئیل به دیدارش می‌آمد، بیشتر می‌شد. و جبرئیل در ماه رمضان، هر شب با وی ملاقات می‌کرد تا آنکه رمضان پایان می‌یافت و پیامبر ﷺ قرآن را بر وی می‌خواند، و چون جبرئیل ﷺ، آن حضرت را ملاقات می‌کرد، سخاوتمندی وی در نیکویی از باد وزان (که بشارت‌دهندهٔ باران است) افزون‌تر می‌شد.

٨- بَاب: مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ، وَالْعَمَلَ بِهِ فِي الصَّوْمِ

١٩٠٣ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ، فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ». [انظر: ٦٠٥٧].

باب- ۸ کسی که در حال روزه، دروغ و عمل ناشایست را ترک نمی‌کند

۱۹۰۳- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که سخن دروغ و اعمال ناشایسته را ترک نکند، خداوند را به ترک خورد و نوش وی نیازی نیست.»

٩- بَاب: هَلْ يَقُولُ إِنِّي صَائِمٌ إِذَا شُتِمَ

١٩٠٤ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ الزَّيَّاتِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ: كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلا الصِّيَامَ، فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَالصِّيَامُ جُنَّةٌ، وَإِذَا كَانَ يَوْمُ صَوْمِ أَحَدِكُمْ فَلا يَرْفُثْ وَلا يَصْخَبْ، فَإِنْ سَابَّهُ أَحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي امْرُؤٌ صَائِمٌ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ. لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا: إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ، وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ». [راجع: ١٨٩٤. أخرجه مسلم: ١١٥١].

باب- ۹ اگر روزه‌دار دشنام داده شود، آیا بگوید که من روزه دارم؟!

۱۹۰۴- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «خداوند گفته است: هر عمل آدمی برای خود اوست بجز از روزه که برای من است و پاداش آن با من است. و روزه در برابر آتش دوزخ سپر است و چون کسی از شما روزه داشته باشد، دشنام ندهد، و سر و صدا راه نیندازد و اگر کسی او را دشنام دهد یا با وی جنگ و جدال کند باید بگوید که: من روزه دارم.

سوگند به ذاتی که جان محمد در ید قدرت اوست که بوی دهن روزه‌دار، در نزد خداوند از بوی مشک خوشتر است. برای روزه‌دار دو نوع خوشی است که بدان خوش می‌شود: آنگاه که افطار می‌کند خوش می‌شود و آنگاه که پروردگارش را ملاقات می‌کند به پاداش روزهٔ خود خوشحال می‌شود.»

١٠- بَاب: الصَّوْمِ لِمَنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْعُزُوبَةَ

١٩٠٥ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ فَقَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ ، فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ» . [انظر: ٥٠٦٥ث، ٥٠٦٦د . أخرجه مسلم: ١٤٠٠] .

باب- ۱۰
روزه برای کسی که می‌ترسد در دام شهوت افتد

۱۹۰۵- از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: در حالی که با عبدالله (ابن‌مسعود) روانه بودم، وی گفت: همراه پیامبر ﷺ بودیم و آن حضرت فرمود: «کسی که توانمندی ازدواج را دارد، باید ازدواج کند و همانا ازدواج چشم را (از نظر بر نامحرم) مانع می‌گردد و شرمگاه (از ارتکاب نامشروع) حفظ می‌کند و کسی که توانایی ازدواج نداشته باشد، بر اوست که روزه بگیرد که آن برای او مهارکنندهٔ شهوت است.»

١١- بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْهِلالَ فَصُومُوا ،

وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا»

وَقَالَ صِلَةُ ، عَنْ عَمَّارٍ: مَنْ صَامَ يَوْمَ الشَّكِّ فَقَدْ عَصَى أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ .

باب- ۱۱
فرمودهٔ پیامبر ﷺ:

«و چون هلال (رمضان) را ببینید، روزه بگیرید و آنگاه که هلال (شوال) را ببینید، بخورید.» و صِلَة گفته است که عَمّار گفت: کسی که روزی را که در آن شک است روزه بگیرد، همانا ابوالقاسم ﷺ را نافرمانی کرده است.

١٩٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ رَمَضَانَ ، فَقَالَ : «لا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوُا الْهِلالَ ، وَلا تُفْطِرُوا حَتَّى تَرَوْهُ ، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ» . [راجع: ١٩٠٠ . أخرجه مسلم: ١٠٨٠] .

۱۹۰۶- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از رمضان یاد کرد و فرمود: «روزه نگیرید تا زمانی که هلال را ببینید و روزه را نخورید تا آنکه هلال را ببینید. و اگر هلال بر شما پوشیده شد، ماه (شعبان) را اندازه‌گیری (تخمین) کنید.

١٩٠٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً ، فَلا

۱۹۰۷- از عبدالله‌بن‌دینار روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: که رسول‌الله ﷺ فرمود: «ماه بیست و نُه شب است و روزه نگیرید تا

تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ ، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلَاثِينَ» . [راجع: ۱۹۰۰ . أخرجه مسلم: ۱۰۸۰] .

ماه را ببینید و اگر هلال بر شما پوشیده شود (ماه شعبان) را سی روز، تکمیل کنید.»

۱۹۰۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ جَبَلَةَ بْنِ سُحَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : «الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا» . وَخَنَسَ الْإِبْهَامَ فِي الثَّالِثَةِ . [راجع: ۱۹۰۰ . أخرجه مسلم: ۱۰۸۰] .

۱۹۰۸- از جَبَلَةبن‌سُحَیم روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما می‌گفت[1] که پیامبر ﷺ فرمود: «ماه این چنین است و این چنین است» آن حضرت انگشتان خویش را برای سه بار نمودار کرد و بار سوم شست خویش را خم نمود.

۱۹۰۹ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ ، أَوْ قَالَ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : «صُومُوا لِرُؤْيَتِهِ وَأَفْطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ ، فَإِنْ غُبِّيَ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا عِدَّةَ شَعْبَانَ ثَلَاثِينَ» . [أخرجه مسلم: ۱۰۸۱] .

۱۹۰۹- از محمدبن‌زیاد روایت است که از ابوهریره رضی‌الله‌عنه شنیده است که می‌گفت: پیامبر ﷺ فرمود -یا گفت- ابوالقاسم ﷺ فرمود: «با دیدن هلال روزه بگیرید و با دیدن هلال روزه را بخورید و اگر ماه بر شما پوشیده شد، ماه شعبان را سی روز تکمیل کنید.»

۱۹۱۰ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَيْفِيٍّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا ، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا ، أَوْ رَاحَ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ شَهْرًا؟ فَقَالَ : «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا» . [انظر : ۵۲۰۲ . أخرجه مسلم: ۱۰۸۵] .

۱۹۱۰-از عِکرمه‌بن‌عبدالرحمن روایت است که امّ‌سلمه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ سوگند یاد کرد که برای یک ماه نزد زنان خویش نرود، و چون بیست و نُه روز گذشت - اول روز یا آخر روز- نزد زنان خود رفت. به آن حضرت گفته شد: برای یک ماه سوگند یاد کرده بودی که نروی. آن حضرت فرمود: «ماه بیست و نه روز است.»

۱۹۱۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ ، وَكَانَتْ انْفَكَّتْ رِجْلُهُ ، فَأَقَامَ فِي مَشْرُبَةٍ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً ، ثُمَّ نَزَلَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، آلَيْتَ شَهْرًا ؟ . فَقَالَ : «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ» . [راجع: ۳۷۸ . أخرجه مسلم: ۴۱۱ بقطعة ليست في هذه الطريق] .

۱۹۱۱- از حُمَید روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌الله ﷺ سوگند یاد کرد که نزد زنان خویش نرود و پای آن حضرت مجروح شده بود، و بیست و نُه شب را در مَشرُبه (بالا خانه) گذراند و سپس از آنجا فرود آمد. به آن حضرت گفتند: یا رسول‌الله، برای یک ماه سوگند یاد کرده بودی؟ فرمود: «همانا ماه، بیست و نه روز است.»

۱- حدیث ۱۹۰۸ سطر دوم «قُول» اشتباه است و صحیح «یَقُول» می‌باشد.

١٢-باب: شَهْرَا عِيدٍ لا يَنْقُصَانِ

قال أبو عَبْد اللَّه : قال إِسْحَاقُ: وَإِنْ كَانَ نَاقِصًا فَهُوَ تَمَامٌ .

وَقال مُحَمَّدٌ: لا يَجْتَمِعَان كِلاهُمَا نَاقِصٌ .

١٩١٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَال: سَمِعْتُ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَحَدَّثَنِي مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ خَالِدِ الْحَذَّاءِ قَال: أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَال: « شَهْرَانِ لا يَنْقُصَانِ ، شَهْرَا عِيدٍ: رَمَضَانُ وَذُو الْحَجَّةِ » . [أخرجه مسلم: ١٠٨٩].

١٣- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: « لا نَكْتُبُ وَلا نَحْسُبُ »

١٩١٣ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمْرٍو: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَال: « إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ ، لا نَكْتُبُ وَلا نَحْسُبُ ، الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا » . يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ ، وَمَرَّةً ثَلاثِينَ . [راجع: ١٩٠٠ أخرجه مسلم: ١٠٨٠].

١٤- باب: لا يَتَقَدَّمَنَّ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ وَلا يَوْمَيْنِ

١٩١٤ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ،

باب- ۱۲
دو ماه عید، هر دو ناتمام نمی‌آید

ابوعبدالله گفته است: اسحاق گفته است: اگر ماه (در شمار روز) ناقص باشد (در ثواب خود) کامل است.
و محمد (بن‌اسماعیل) گفته است: دو ماه (عید فطر و عید قربان) که ناقص باشند، در یک سال جمع نمی‌شود.

۱۹۱۲- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکره روایت است که پدرش - رضی الله عنه - گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «دو ماه‌اند که ناتمام نمی‌شوند: ماه عید رمضان و ذوالحجه.»

باب- ۱۳ فرمودۀ پیامبر ﷺ
نه می‌نویسیم و نه حساب می‌کنیم.

۱۹۱۳- از سعیدبن‌عمرو روایت است که ابن‌عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول‌الله ﷺ فرمود: «ما گروهی اُمّی هستیم. نه می‌نویسیم و نه حساب می‌کنیم و ماه این چنین است، و این چنین است.» یعنی؛ گاه بیست و نه روز و گاه سی روز است.

باب- ۱۴
رمضان را با گرفتن یک و دو روز روزه پیش نیاورید

۱۹۱۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با گرفتن یک روز یادو

عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال: «لا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، إلا أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ، فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ». [انظر في الصوم، باب:٥. أخرجه مسلم: ١٠٨٢].

روز، روزهٔ رمضان را پیش نیاورد، مگر کسی که روزهٔ نفل وی که بدان عادت دارد) با همان روز برابر شود، که البته وی باید آن روز را روزه بگیرد[1]

١٥ - باب: قَوْلِ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾. [البقرة: ١٨٧].

باب- ۱۵
قول خداوند جَلّ ذکره:

«آمیزش کردن با زنان در شبِ روزه، بر شما حلال گردانیده شد. ایشان برای شما به منزلهٔ پوشش‌اند و شما برای ایشان به منزلهٔ پوشش هستید. خداوند دانست که شما در حق خویشتن خیانت می‌کردید. پس توبهٔ شما را پذیرفت و از گناهان شما درگذشت، پس اکنون با زنان خویش (در شبهای رمضان) آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما نوشته است. طلب نمایید.» (البقره: ۱۸۷)

١٩١٥ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال: كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا، فَحَضَرَ الإِفْطَارُ، فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ، لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلا يَوْمَهُ حَتَّى يُمْسِيَ، وَإِنَّ قَيْسَ بْنَ صِرْمَةَ الأَنْصَارِيَّ كَانَ صَائِمًا، فَلَمَّا حَضَرَ الإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدَكِ طَعَامٌ؟ قَالَتْ: لا، وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ، وَكَانَ يَوْمَهُ يَعْمَلُ، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ، فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ، فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: خَيْبَةً لَكَ، فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ غُشِيَ عَلَيْهِ، فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾. فَفَرِحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا، وَنَزَلَتْ: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ﴾. [البقرة: ١٨٧]. [انظر: ٤٥٠٨ وانظر في الصوم: ١٦].

۱۹۱۵- از ابواسحاق روایت است که بَراء رضی الله عنه گفت: اصحاب محمد ﷺ چنان بودند که اگر مردی روزه داشت، چون افطار فرا می‌رسید، می‌خوابید. پیش از آنکه افطار کند. وی در آن شب و روز بعد آن چیزی نمی‌خورد تا آنکه شام می‌رسید. قیس بن‌صِرمهٔ انصاری روزه داشت و چون وقت افطار فرا رسید، نزد زنِ خود آمد و گفت: آیا چیزی برای خوردن داری؟ وی گفت: نی، ولیکن می‌روم که برایت پیدا کنم. قیس که روزانه کار می‌کرد، خواب بر چشمانش غلبه کرد و به خواب رفت. سپس زنش آمد و چون او را دید گفت: بیچاره شدی! و قتی که نیمهٔ روز فرا رسید، بیهوش افتاد و از این موضوع به پیامبر ﷺ اطلاع داده شد. سپس این آیه نازل گردید: «بخورید و بنوشید تا آنکه روشن شود برای شما

۱-روزهای معینی از هفته یا ماه را روزهٔ نفل می‌گرفتند.

رشتهٔ سفید (که فجر است) از رشتهٔ سیاه (شب).»
(البقره:۱۸۷)

١٦- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:
﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ ﴾ [البقرة: ١٨٧].

فيهِ البَرَاءُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ١٩١٥]

باب- ۱۶
فرمودهٔ خدای تعالی:
«بخورید و بنوشید تا آنکه روشن شود برای شما رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه (مراد از رشتهٔ سفید صبح است) و پس از آن تمام کنید روزه را تا شب.» (البقره: ۱۸۷)

و در این مورد بَراء از پیامبر « حدیثی روایت کرده است.

١٩١٦ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَدِيِّ ابْنِ حَاتِمٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ ﴾. عَمَدْتُ إِلَى عِقَالٍ أَسْوَدَ وَإِلَى عِقَالٍ أَبْيَضَ، فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وِسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلَا يَسْتَبِينُ لِي، فَغَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ». [انظر: ٤٥٠٩، ٤٥١٠. أخرجه مسلم: ١٠٩٠، باختلاف].

۱۹۱۶- از عَدِیابن‌حاتم رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی این آیه نازل شد که می‌گوید: «تا آنکه روشن شود برای شما رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه.»، من دو ریسمان سیاه و سفید را گرفتم و زیر بالش خود نهادم و شب هنگام به سوی آنها می‌دیدم، لیکن آنها را تمیز نمی‌کردم. صبح آن، نزد رسول‌الله ﷺ رفتم و از این موضوع یاد کردم. آن حضرت فرمود: «مراد از آن، سیاهی شب و سفیدی روز است.»

١٩١٧ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ (ح).

حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ، مُحَمَّدُ ابْنُ مُطَرِّفٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: أُنْزِلَتْ: ﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ ﴾ وَلَمْ يَنْزِلْ ﴿ مِنَ الْفَجْرِ ﴾ فَكَانَ رِجَالٌ إِذَا أَرَادُوا الصَّوْمَ رَبَطَ أَحَدُهُمْ فِي رِجْلِهِ الْخَيْطَ الأَبْيَضَ وَالْخَيْطَ الأَسْوَدَ، وَلَمْ يَزَلْ يَأْكُلُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُ رُؤْيَتُهُمَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدُ: ﴿ مِنَ الْفَجْرِ ﴾ فَعَلِمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْنِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ. [انظر: ٤٥١١. أخرجه مسلم: ١٩٠١].

۱۹۱۷- از ابوحازم روایت است که سهل‌بن‌سعد گفت: این آیه نازل شد که می‌گوید: «بخورید و بنوشید تا آنکه روشن شود برای شما رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه.» لیکن لفظ «من الفجر» یعنی نمودار شدن صبح نازل نشد. مردمی که می‌خواستند روزه بگیرند، هر یکی از ایشان بر پای خود رشتهٔ سفید و رشتهٔ سیاه می‌بستند و پیوسته می‌خوردند تا آنکه رشته‌ها را از هم تمیز می‌کردند. سپس خداوند لفظ «من‌الفجر» یعنی نمودار شدن صبح را نازل کرد و مردم دانستند که مراد از آن شب و روز بوده است.

۱۷- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «لا يَمْنَعَنَّكُمْ مِنْ سَحُورِكُمْ أذَانُ بِلالٍ» [راجع: ٦٢١]

۱۹۱۸ ، ۱۹۱۹ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ .

وَالْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ بِلالاً كَانَ يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَذِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ، فَإِنَّهُ لا يُؤَذِّنُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ» .

قَالَ الْقَاسِمُ: وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَ أَذَانِهِمَا إِلا أَنْ يَرْقَى ذَا وَيَنْزِلَ ذَا . [راجع: ٦١٧ . أخرجه مسلم: ١٠٩٢] .

باب- ۱۷
فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم: اذان بلال شما را از طعام سحری باز ندارد

۱۹۱۸ و ۱۹۱۹- از قاسم‌بن‌محمد روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: بلال در شب اذان می‌داد، و رسول‌الله ﷺ فرمود: «بخورید و بنوشید تا زمانی که ابن اُم‌مکتوم اذان بگوید، و او تا آنکه صبح ندمد اذان نمی‌گوید.»

و قاسم گفته است میان اذان این دو نفر فاصلهٔ نبود، مگر آنکه یکی بالا می‌رفت و دیگری پایین می‌آمد.

۱۸- باب: تَأْخِيرِ السَّحُورِ

۱۹۲۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ، ثُمَّ تَكُونُ سُرْعَتِي أَنْ أُدْرِكَ السُّجُودَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ٥٧٧] .

باب- ۱۸
تأخیر در سحری

۱۹۲۰- از ابوحازم روایت است که سهل‌بن‌سعد رضی‌الله‌عنه گفت: من در خانه‌ام سحری می‌کردم و سپس می‌شتافتم که نماز صبح را با رسول‌الله ﷺ دریابم.

۱۹- باب: قَدْرِ كَمْ بَيْنَ السَّحُورِ وَصَلاةِ الْفَجْرِ

۱۹۲۱ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلاةِ ، قُلْتُ : كَمْ كَانَ بَيْنَ الأَذَانِ وَالسَّحُورِ ؟ . قَالَ : قَدْرُ خَمْسِينَ آيَةً . [راجع: ٥٧٥ . أخرجه مسلم: ١٠٩٧] .

باب- ۱۹
وقفهٔ میان سحری و نماز صبح

۱۹۲۱- از انس روایت است که زیدبن‌ثابت رضی‌الله‌عنه گفت: ما با پیامبر ﷺ سحری کردیم و سپس آن حضرت به نماز ایستاد. (انس می‌گوید:) میان اذان و ختم سحری چقدر وقفه بود؟ گفت: به اندازهٔ تلاوت پنجاه آیه.

۲۰- باب: بَرَكَةِ السَّحُورِ مِنْ غَيْرِ إِيجَابٍ

لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَصْحَابَهُ وَاصَلُوا ، وَلَمْ يُذْكَرِ السَّحُورُ.

۱۹۲۲ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَاصَلَ فَوَاصَلَ النَّاسُ ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ ، فَنَهَاهُمْ ، قالوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ ، قال: «لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ ، إِنِّي أَظَلُّ أُطْعَمُ وَأُسْقَى» . [انظر: ۱۹۶۲د . أخرجه مسلم: ۱۱۰۲] .

۱۹۲۳ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «تَسَحَّرُوا ، فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً» . [أخرجه مسلم: ۱۰۹۵] .

۲۱- باب: إِذَا نَوَى بِالنَّهَارِ صَوْمًا

وَقَالَتْ أُمُّ الدَّرْدَاءِ: كَانَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُولُ: عِنْدَكُمْ طَعَامٌ؟ فَإِنْ قُلْنَا: لا ، قال: فَإِنِّي صَائِمٌ يَوْمِي هَذَا .

وَفَعَلَهُ أَبُو طَلْحَةَ ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ ، وَابْنُ عَبَّاسٍ وَحُذَيْفَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ.

۱۹۲٤ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلاً يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلْيُتِمَّ ، أَوْ فَلْيَصُمْ ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلا يَأْكُلْ» . [انظر: ۲۰۰۷، ۷۲۶۵. أخرجه

باب- ۲۰

برکت سحری، بدون اینکه واجب باشد؛ زیرا که پیامبر ﷺ و اصحابشان روزهٔ وصال[1] گرفته‌اند و از سحری سخنی نرفته است.

۱۹۲۲- از نافع روایت است که عبدالله (بن‌عمر) رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ روزهٔ وصال گرفت و مردم نیز روزهٔ وصال گرفتند، لیکن بر ایشان مشکل بود. آن حضرت ایشان را منع کرد. ایشان گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیری. آن حضرت فرمود: «من همانند شما نیستم. همانا من خورانیده و نوشانیده می‌شوم.»[2]

۱۹۲۳- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «سحری کنید که همانا در سحری برکت است.»

باب- ۲۱

هرگاه در روز نیت روزه کند

و اُمّ درداء گفت: ابودرداء می‌گفت: آیا نزد شما غذایی هست؟ اگر می‌گفتیم که: نِی. او می‌گفت که: من امروز روزه دارم. و ابوطلحه و ابوهریره و ابن‌عباس و حُذَیفه رضی‌الله‌عنهم نیز چنین می‌کردند.

۱۹۲۴- از سَلَمه‌بن‌اکوع رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در روز عاشورا مردی را فرستاد تا به مردم اعلام کند اینکه: «کسی که امروز چیزی خورده است، باید روز را تمام کند و دیگر چیزی نخورد) -

---

۱- روزهٔ وصال آنست که کسی از یک شبانه روز روزه بگیرد و شام افطار نکند و شب چیزی نخورد و ننوشد.
۲-یعنی خورد و نوش من از جانب پروردگارم مهیا می‌شود.

مسلم: ۱۱۳۵].

یا گفت - باید روزه بگیرد، و کسی که نخورده است نخورد.»

۲۲- باب: الصَّائِمِ يُصْبِحُ جُنُبًا

۱۹۲۵، ۱۹۲۶- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بَكْرِ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَأَبِي حِينَ دَخَلْنَا عَلَى عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ (ح) .

حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ : أَنَّ أَبَاهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ أَخْبَرَ مَرْوَانَ : أَنَّ عَائِشَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ ، وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ ، ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ .

وَقَالَ مَرْوَانُ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ : أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَتُقَرِّعَنَّ بِهَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، وَمَرْوَانُ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْمَدِينَةِ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَكَرِهَ ذَلِكَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ، ثُمَّ قُدِّرَ لَنَا أَنْ نَجْتَمِعَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، وَكَانَتْ لِأَبِي هُرَيْرَةَ هُنَالِكَ أَرْضٌ ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ لِأَبِي هُرَيْرَةَ : إِنِّي ذَاكِرٌ لَكَ أَمْرًا ، وَلَوْلَا مَرْوَانُ أَقْسَمَ عَلَيَّ فِيهِ لَمْ أَذْكُرْهُ لَكَ ، فَذَكَرَ قَوْلَ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ ، فَقَالَ : كَذَلِكَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ ، وَهُوَ أَعْلَمُ .

وَقَالَ هَمَّامٌ وَابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْمُرُ بِالْفِطْرِ ، وَالْأَوَّلُ أَسْنَدُ . [الحديث: ۱۹۲۵، انظر: ۱۹۳۰ن، ۱۹۳۱ن] . [الحديث: ۱۹۲۶ ، انظر: ۱۹۳۲ن. أخرجه مسلم: ۱۱۰۹] .

باب- ۲۲
روزه‌دار در حال جنابت صبح می‌کند

۱۹۲۵، ۱۹۲۶- از ابوبکربن‌عبدالرحمن روایت است که گفت: من و پدرم نزد عایشه و اُم‌سَلَمه رفتیم. (ح).

روایت است که از ابوبکربن عبدالرحمن بن‌حارث بن‌هِشام که پدر او عبدالرحمن به مروان گفته بود که: عایشه و اُم‌سلمه به را گفته‌اند که: رسول‌الله ﷺ صبح می‌کرد در حالی که جُنُب می‌بود؛ زیرا با زنان خویش مجامعت کرده بود. سپس غسل می‌کرد و روزه می‌گرفت.

مَروان به عبدالرحمن‌بن‌حارث گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که ابوهریره را از این موضوع آگاه گردان. و مروان در آن روزها (از جانب معاویه) حاکم مدینه بود. ابوبکر می‌گوید: عبدالرحمن از این تأکید مروان دلگیر شد. سپس بر ما چنین مقدّر شده بود که در ذوالحُلَیفه یکجا شویم. ابوهریره در آنجا زمینی داشت. عبدالرحمن به ابوهریره گفت: من برای تو موضوعی را اظهار می‌کنم که اگر مروان مرا سوگند نمی‌داد، اظهار نمی‌کردم. سپس قول عایشه و اُم‌سلمه را یاد کرد. ابوهریره گفت: فضل‌بن‌عباس مرا همچنین گفته است و او داناتر است.

و هَمّام و ابن‌عبدالله‌بن‌عمر از ابوهریره روایت کرده‌اند: پیامبر ﷺ (در چنان حالتی) به خوردن روزه امر می‌کرد. امام بخاری می‌گوید: روایت اول (قول عایشه و اُم‌سلمه) در سند خود قوی‌تر است.

٢٣- باب: الْمُبَاشَرَةِ لِلصَّائِمِ

وَقالَتْ عَائِشَةُ رَضي اللَّه عَنْهَا: يَحْرُمُ عَلَيْه فَرْجُهَا.

١٩٢٧ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب قال: عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَد، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا قالتْ: كَانَ النَّبيُّ ﷺ يُقَبِّلُ وَيُبَاشرُ وَهُوَ صَائمٌ، وكَانَ أَمْلَكَكُمْ لإِرْبِه.

وَقال: قال ابْنُ عَبَّاس: ﴿مَآرِبُ﴾ حَاجَات.

قَال طَاوُسٌ: ﴿غَيْرِ أُولِي الإِرْبَةِ﴾ [النور: ٣١] الأَحْمَقُ لا حَاجَةَ لَهُ في النِّسَاء.

وَقال جَابِرُ بْنُ زَيْد: إِنْ نَظَرَ فَأَمْنَى يُتِمُّ صَوْمَهُ. [انظر: ١٩٢٨، أخرجه مسلم: ١١٠٦].

باب- ۲۳
هماغوشی کسی که روزه دارد.

و عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است: روزه، بر وی جماع را حرام می‌کند.

۱۹۲۷- از اسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ در حالیکه روزه داشت، می‌بوسید و هم‌آغوشی می‌کرد. و او بیش از همهٔ شما بر حاجت خود مسلط بود. ابن‌عباس گفته است: لفظ «مَآرِبُ» که در قرآن آمده، به معنی حاجات است.[1] طاوُس گفته است: لفظ «غیر أُولِی‌الاِربة» (النّور: ۳۱) بدین معنی است: - احمقی که او را به زنان حاجتی نیست - و جابربن‌زید گفته است: اگر کسی که روزه دارد به زن خود نظر کند و منی وی بریزد، روزه‌اش را کامل کند (روزه فاسد نمی‌شود).

٢٤- باب: الْقُبْلَةِ لِلصَّائِمِ

١٩٢٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قال: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ (ح) و حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالك، عَنْ هشَام، عَنْ أَبِيه، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لَيُقَبِّلُ بَعْضَ أَزْوَاجه وَهُوَ صَائمٌ، ثُمَّ ضَحكَتْ. [راجع: ١٩٢٧، أخرجه مسلم: ١١٠٦].

باب- ۲۴
بوسیدن برای روزه‌دار

۱۹۲۸- از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ بعضی از زنان خود را می‌بوسید در حالی که روزه داشت. و سپس عایشه رضی‌الله‌عنها خندید.

١٩٢٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَام بْنِ أَبِي عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِير، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ زَيْنَبَ ابْنَة أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قالتْ: بَيْنَمَا أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ في الْخَمِيلَة، إِذْ حِضْتُ،

۱۹۲۹- از زینب دختر اُم‌سلمه روایت است که مادر وی اُمّ‌سلمة رضی‌الله‌عنها گفت: در حالی که با رسول‌الله ﷺ در زیر چادر پشمی آرمیده بودم، ناگاه حایض شدم. از چادر بیرون آمدم و جامهٔ حیض

۱-نظر به اینکه لفظ -اِربه- در اخیر حدیث ۱۹۲۷، درکلام عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است (لِاِربه) امام بخاری معنی آن را آورده است.

فَانسَلَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، فَقَالَ: «مَا لَكِ أَنُفِسْتِ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَخَلْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ، وَكَانَتْ هِيَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْتَسِلَانِ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، وَكَانَ يُقَبِّلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ. [راجع: ۲۹۸. أخرجه مسلم: ۲۹۶ وأخرج آخره: ۳۲٤، ويروى عن عمر ابن ابي سلمة برقم «۱۱۰۸»].

خود را گرفتم. آن حضرت فرمود: «تو را چه شد، آیا حایض شدی؟» گفتم: آری. و سپس با وی در زیر چادر درآمدم. و چنان بود که اُم‌سلمه و رسول‌الله ﷺ از یک ظرف آب غسل (جنابت) می‌کردند و آن حضرت او را می‌بوسید، در حالیکه روزه داشت.

٢٥- باب: اغْتِسَالِ الصَّائِمِ

وَبَلَّ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ثَوْبًا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهِ وَهُوَ صَائِمٌ، وَدَخَلَ الشَّعْبِيُّ الْحَمَّامَ وَهُوَ صَائِمٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا بَأْسَ أَنْ يَتَطَعَّمَ الْقِدْرَ أَوِ الشَّيْءَ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: لَا بَأْسَ بِالْمَضْمَضَةِ وَالتَّبَرُّدِ لِلصَّائِمِ.

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: إِذَا كَانَ يَوْمُ صَوْمِ أَحَدِكُمْ فَلْيُصْبِحْ دَهِينًا مُتَرَجِّلًا.

وَقَالَ أَنَسٌ: إِنَّ لِي أَبْزَنَ أَتَقَحَّمُ فِيهِ وَأَنَا صَائِمٌ.

وَيُذْكَرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ اسْتَاكَ وَهُوَ صَائِمٌ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: يَسْتَاكُ أَوَّلَ النَّهَارِ وَآخِرَهُ، وَلَا يَبْلَعُ رِيقَهُ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِنِ ازْدَرَدَ رِيقَهُ لَا أَقُولُ يُفْطِرُ.

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ: لَا بَأْسَ بِالسِّوَاكِ الرَّطْبِ، قِيلَ: لَهُ طَعْمٌ، قَالَ: وَالْمَاءُ لَهُ طَعْمٌ، وَأَنْتَ تُمَضْمِضُ بِهِ.

وَلَمْ يَرَ أَنَسٌ وَالْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ بِالْكُحْلِ لِلصَّائِمِ بَأْسًا.

باب- ۲۵
غسل روزه‌دار

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما جامه را تر کرد و بر بدن خود گذاشت و او روزه‌دار بود. و شعبی به حمام درآمد و او روزه‌دار بود. و ابن‌عباس گفته است: بر روزه‌دار باکی نیست که طعام دیگ یا چیزی دیگر را بچشد.

و حسن گفته است: بر روزه‌دار باکی نیست که مضمضه کند (یعنی آب را در دهن بگرداند) و بدن خود را در آب، سرد نماید. و ابن‌مسعود گفته است: اگر روز روزهٔ یکی از شما باشد باید در حالتی صبح کنید که موی شما چرب و شانه کشیده باشد. انس گفته است: من در حوضچهٔ خود درمی‌آیم در حالیکه روزه دارم. و از پیامبر ﷺ یاد شده است که مسواک می‌کرد در حالیکه روزه داشت.

ابن‌عمر گفته است: کسی که روزه دارد، اول و آخر روز مسواک کند و آب دهان فرو نَبَرَد. و عطاء گفته است: اگر آب دهان خود فرو برد، نمی‌گویم که روزهٔ او می‌شکند.

ابن‌سیرین گفته است: مسواک تر (برای روزه‌دار) باکی نیست. به او گفته شد: مسواک دارای طعم است. وی گفت: آب هم دارای طعم است و تو آن را در دهان می‌گردانی. و اَنَس و حسن و ابراهیم در سرمه کردن باکی نمی‌بینند.

۱۹۳۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ وَأَبِي بَكْرٍ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ فِي رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ حُلُمٍ، فَيَغْتَسِلُ وَيَصُومُ. [راجع: ۱۹۲۵. أخرجه مسلم ۱۱۰۹].

۱۹۳۰- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: پیامبر ﷺ در رمضان صبح می‌کرد، نه از اثر (جنابت) احتلام (بلکه مجامعت) سپس غسل می‌کرد و روزه می‌گرفت.

۱۹۳۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بَكْرِ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ: كُنْتُ أَنَا وَأَبِي، فَذَهَبْتُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ كَانَ لَيُصْبِحُ جُنُبًا، مِنْ جِمَاعٍ غَيْرِ احْتِلَامٍ، ثُمَّ يَصُومُهُ. [راجع: ۱۹۲۵. أخرجه مسلم: ۱۱۰۹].

۱۹۳۱- از ابوبکربن‌عبدالرحمن روایت است که گفت: من بودم و پدر من، همراه او نزد عایشه رضی‌الله‌عنها رفتیم. وی گفت: من بر رسول‌الله ﷺ گواهی می‌دهم که وی با جنابت صبح می‌کرد،از اثر جماع غیر احتلام، و سپس روزه می‌گرفت.

۱۹۳۲- ثُمَّ دَخَلْنَا عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ: مِثْلَ ذَلِكَ. [راجع: ۱۹۲۶. أخرجه مسلم: ۱۱۰۹].

۱۹۳۲- (به سلسلهٔ سند مذکور روایت است): سپس نزد اُم‌سلمه رفتیم. وی نیز سخنی مثل سخن مذکور گفت.

۲۶- باب: الصَّائِمِ إِذَا أَكَلَ أَوْ شَرِبَ نَاسِيًا

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِنِ اسْتَنْثَرَ فَدَخَلَ الْمَاءُ فِي حَلْقِهِ لَا بَأْسَ إِنْ لَمْ يَمْلِكْ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: إِنْ دَخَلَ حَلْقَهُ الذُّبَابُ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ وَمُجَاهِدٌ: إِنْ جَامَعَ نَاسِيًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ.

۱۹۳۳ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ». [انظر: ۶۶۶۹. أخرجه مسلم: ۱۱۵۵].

باب- ۲۶
اگر روزه‌دار به فراموشی بخورد و بنوشد

و عطاء گفته است: اگر کسی آب در بینی کند و به گلوی او درآید بر وی باکی نیست اگر آن را نتواند بیرون آورد. و حسن گفته است: اگر به حلق وی مگس درآید بر وی چیزی (از کفاره) لازم نمی‌شود. و حسن و مجاهد گفته‌اند: اگر به فراموشی جماع کند، بر وی چیزی لازم نمی‌شود.

۱۹۳۳- از ابن‌سیرین از ابوهریره ؓ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر به فراموشی بخورد و بنوشد، باید روزهٔ خود را تمام کند؛ زیرا خداوند او را خورانیده و نوشانیده است.»

٢٧- باب: السِّوَاك الرَّطْب وَالْيَابِس لِلصَّائِمِ

وَيُذْكَرُ عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَاكُ وَهُوَ صَائِمٌ، مَا لَا أُحْصِي أَوْ أَعُدُّ.

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ».

وَيُرْوَى نَحْوُهُ عَنْ جَابِرٍ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَمْ يَخُصَّ الصَّائِمَ مِنْ غَيْرِهِ.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ».

وَقَالَ عَطَاءٌ وَقَتَادَةُ: يَبْتَلِعُ رِيقَهُ.

باب- ۲۷
مسواک تر و خشک برای روزه‌دار

از عامربن‌ربیعه ذکر شده که گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که مسواک می‌کرد و روزه‌دار بود و من نمی‌توانم (وقوع چنین حالتی را) شمار و حساب کنم.
و ابوهریره گفته است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر بر اُمّتم دشوار نمی‌بود، آنها را امر می‌کردم که در هر وضو مسواک کنند.» و مانند این حدیث از جابر و زیدبن‌خالد، از پیامبر ﷺ روایت شده و آن حضرت در این حکم، میان روزه‌دار و غیر آن فرق نگذاشته است. و عایشه از پیامبر ﷺ روایت کرده است: «مسواک پاک‌کنندۀ دهان و موجب خشنودی پروردگار است.» عطاء و قتاده گفته‌اند: روزه‌دار آب دهان خود را فرو برد.

١٩٣٤ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حُمْرَانَ: رَأَيْتُ عُثْمَانَ ﷺ تَوَضَّأَ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ ثَلَاثًا، ثُمَّ تَمَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْمَرْفِقِ ثَلَاثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُسْرَى إِلَى الْمَرْفِقِ ثَلَاثًا، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى ثَلَاثًا، ثُمَّ الْيُسْرَى ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ فِيهِمَا بِشَيْءٍ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ١٥٩. أخرجه مسلم: ٢٢٦].

۱۹۳۴- از عطاءبن‌یزید روایت است که حُمران گفت: عثمان رضی الله عنه را دیدم که وضو کرده بر دستهای خویش سه بار آب ریخت و سپس مضمضه کرد (آب را در دهان گردانید) و آب در بینی کرد و آن را افشاند، سپس روی خویش را سه بار شست، سپس دست راست خود را تا آرنج سه بار شست، بعد دست چپ خود را تا آرنج سه بار شست و پس از آن مسح سر کرد، سپس پای راست را سه بار شست و بعد پای چپ را سه بار شست و سپس گفت: رسول‌الله ﷺ را دیده‌ام که مانند همین وضوی من وضو نمود و سپس گفت: «کسی که مانند همین وضوی من وضو کند و سپس دو رکعت نماز بگزارد، که در آن با خود در مورد اموری که به نماز پیوندی ندارد، زمزمه‌ای نکند، مگر آنکه گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.»

۲۸- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا تَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْشِقْ

بِمَنْخِرِهِ الْمَاءَ».

وَلَمْ يُمَيِّزْ بَيْنَ الصَّائِمِ وَغَيْرِهِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: لا بَأْسَ بِالسَّعُوطِ لِلصَّائِمِ إِنْ لَمْ يَصِلْ إِلَى حَلْقِهِ، وَيَكْتَحِلُ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِنْ تَمَضْمَضَ ثُمَّ أَفْرَغَ مَا فِي فِيهِ مِنَ الْمَاءِ لا يَضِيرُهُ إِنْ لَمْ يَزْدَرِدْ رِيقَهُ وَمَاذَا بَقِيَ فِي فِيهِ، وَلا يَمْضَغُ الْعِلْكَ، فَإِنِ ازْدَرَدَ رِيقَ الْعِلْكِ لا أَقُولُ إِنَّهُ يُفْطِرُ، وَلَكِنْ يُنْهَى عَنْهُ، فَإِنِ اسْتَنْثَرَ فَدَخَلَ الْمَاءُ حَلْقَهُ لا بَأْسَ، لَمْ يَمْلِكْ.

باب- ۲۸
فرمودۀ پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم:

«و چون وضو کند، آب در سوراخ بینی درآورد» آن حضرت (در این حکم) بین روزه‌دار و غیر آن فرق نگذاشت و حسن گفته است: بر روزه‌دار باکی نیست که دارو در بینی بچکاند، در صورتی که به حلقش نرسد و باکی نیست که سرمه کند. عطاء گفته است: اگر مضمضه کند، سپس آب دهان را فرو ریزد، زیانی ندارد، اگر آب دهان را فرو نبرده باشد. و چه چیز در دهان وی باقی می‌ماند. و روزه‌دار سَقِز (ساجق، آدامس) نجود و اگر آب سقِز را فرو برد، نمی‌گویم که روزه‌اش می‌شکند ولیکن از آن منع شده است. و اگر آب در بینی کند و به حلق او درآید باکی نیست، زیرا نمی‌تواند آن را بیرون آورد.

۲۹- باب: إِذَا جَامَعَ فِي رَمَضَانَ

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَفَعَهُ: «مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ رَمَضَانَ، مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ وَلا مَرَضٍ، لَمْ يَقْضِهِ صِيَامُ الدَّهْرِ وَإِنْ صَامَهُ».

وَبِهِ قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ.

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالشَّعْبِيُّ وَابْنُ جُبَيْرٍ وَإِبْرَاهِيمُ وَقَتَادَةُ وَحَمَّادٌ: يَقْضِي يَوْمًا مَكَانَهُ.

۱۹۳۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ يَزِيدَ بْنَ هَارُونَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، هُوَ ابْنُ سَعِيدٍ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ أَخْبَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ بْنِ خُوَيْلِدٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: إِنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ

باب- ۲۹
اگر در رمضان جماع کند

و از ابوهریره یاد می‌شود که از آن حضرت روایت کرده است: «کسی که یک روز از رمضان را بدون عذر و مریضی بخورد، اگر تمام سال را روزه بگیرد، آن را ادا نتواند.»

ابن‌مسعود نیز همین را گفته است. سعیدبن‌مُسَیّب و شَعبی، و ابن‌جُبَیر و ابراهیم و قَتاده و حَمّاد گفته‌اند: در عوض آن روز، یک روز روزه بگیرد.

۱۹۳۵- از عَبّادبن‌عبدالله‌بن‌زبیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: همانا او سوخت. آن حضرت فرمود: «تو را چه واقع شده است؟» گفت: در رمضان با زن خود جماع کردم.

فَقَال: إِنَّهُ احْتَرَقَ. قَال: «مَا لَكَ». قَال: أَصَبْتُ أَهْلِي فِي رَمَضَانَ. فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمِكْتَلٍ يُدْعَى الْعَرَقَ، فَقَال: «أَيْنَ الْمُحْتَرِقُ». قَال: أَنَا، قَال: «تَصَدَّقْ بِهَذَا».
[انظر: ٦٨٢٢ ح. أخرجه مسلم: ١١١٢]

برای پیامبر ﷺ یک زنبیل خرما آورده شد که عَرَق نامیده می‌شد. آن حضرت فرمود: «همان سوخته کجاست؟» گفت: من هستم. فرمود: «همین را صدقه کن.»

٣٠- باب: إِذَا جَامَعَ فِي رَمَضَانَ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْءٌ، فَتُصُدِّقَ عَلَيْهِ فَلْيُكَفِّرْ.

باب- ۳۰
کسی که در رمضان جماع کند

و چیزی نداشته باشد، و به او صدقه داده شود. باید کفاره دهد

١٩٣٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَال: أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ؓ قَال: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكْتُ. قَال: «مَا لَكَ». قَال: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ. فَقَال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا». قَال: لَا. قَال: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ». قَال: لَا. فَقَال: «فَهَلْ تَجِدُ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا». قَال: لَا. قَال: فَمَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ. فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ، وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ، قَال: «أَيْنَ السَّائِلُ». فَقَال: أَنَا. قَال: «خُذْهَا فَتَصَدَّقْ بِهِ». فَقَال الرَّجُلُ: أَعَلَى أَفْقَرَ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا، يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ، أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي. فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ ثُمَّ قَال: «أَطْعِمْهُ أَهْلَكَ». [انظر: ١٩٣٧د، ٢٦٠٠د، ٥٣٦٨د، ٦٠٨٧د، ٦١٦٤د، ٦٧٠٩د، ٦٧١٠د، ٦٧١١د، ٦٨٢١ح. أخرجه مسلم: ١١١١].

۱۹۳۶- از حُمَیدبن‌عبدالرحمن روایت است که ابوهریره ؓ گفت: در حالیکه نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، ناگاه مردی آمد و گفت: یا رسول‌الله، هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «تو را چه شده است؟» گفت: با زن خود جماع کردم در حالی که روزه دار بودم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا می‌توانی غلامی را آزاد کنی؟» گفت: نی.

فرمود: «توان آن را داری که دو ماه پی در پی روزه بگیری؟» گفت: نی. فرمود: «می‌توانی شصت مسکین را طعام بدهی؟» گفت: نی.

پیامبر ﷺ اندکی درنگ کرد. در این اثنا عَرَقِ پر از خرما برای پیامبر ﷺ آورده شد و - عَرَق - به معنای زنبیل است. آن حضرت فرمود: «سؤال کننده کجاست؟» وی گفت: من هستم. آن حضرت فرمود: «این را بگیر و صدقه کن.» آن مرد گفت: به کسی صدقه کنم که از من فقیرتر باشد، یا رسول‌الله؟ به خدا سوگند میان دولابهٔ مدینه - یعنی دو حَرَّهٔ آن - خانواده‌ای. فقیرتر از خانوادهٔ من پیدا نمی‌شود.

پیامبر ﷺ خندید تا آنکه دندانهای جلوی او نمودار شد و سپس فرمود: «آن را بر خانواده‌ات بخوران.»

۳۱- باب: الْمُجَامِعِ فِي رَمَضَانَ ، هَلْ يُطْعِمُ أَهْلَهُ مِنَ الْكَفَّارَةِ إِذَا كَانُوا مَحَاوِيجَ .

۱۹۳۷ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ الْآخِرَ وَقَعَ عَلَى امْرَأَتِهِ فِي رَمَضَانَ . فَقَالَ: «أَتَجِدُ مَا تُحَرِّرُ رَقَبَةً». قَالَ: لَا . قَالَ: «فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» . قَالَ: لَا . قَالَ: «أَفَتَجِدُ مَا تُطْعِمُ بِهِ سِتِّينَ مِسْكِينًا» . قَالَ: لَا . قَالَ: فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، وَهُوَ الزَّبِيلُ ، قَالَ: «أَطْعِمْ هَذَا عَنْكَ» . قَالَ: عَلَى أَحْوَجَ مِنَّا ، مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَحْوَجُ مِنَّا . قَالَ: «فَأَطْعِمْهُ أَهْلَكَ» . [راجع: ۱۹۳۶ . أخرجه مسلم: ۱۱۱۱] .

باب- ۳۱
مجامعت در رمضان و آیا خانواده‌اش که محتاج باشند از کفارهٔ آن بخورند

۱۹۳۷- از حُمَیدبن‌عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: همانا این عقب افتاده در رمضان با زن خود جماع کرده است. آن حضرت فرمود: «آیا می‌توانی غلامی را آزاد کنی» گفت: نی. آن حضرت فرمود: «آیا می‌توانی دو ماه پی در پی روزه بگیری؟» گفت: نی. آن حضرت فرمود: «آیا می‌توانی شصت مسکین را طعام دهی؟» گفت: نی. در این اثنا عَرَق پر از خرما برای پیامبر ﷺ آورده شد. - و عَرَق - همان زنبیل است. آن حضرت فرمود: «از همین، فقرا را بخوران.» وی گفت: بر کسی که محتاج‌تر از ما باشد، میان دو حَرَّهٔ مدینه خانواده‌ای از ما محتاج‌تر نیست. آن حضرت فرمود: «به خانواده‌ات بخوران.»[1]

۳۲- باب: الْحِجَامَةِ وَالْقَيْءِ لِلصَّائِمِ

وَقَالَ لِي يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ سَلَّامٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ثَوْبَانَ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: إِذَا قَاءَ فَلَا يُفْطِرُ ، إِنَّمَا يُخْرِجُ وَلَا يُولِجُ .

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ يُفْطِرُ ، وَالْأَوَّلُ أَصَحُّ .

وَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ وَعِكْرِمَةُ: الصَّوْمُ مِمَّا دَخَلَ وَلَيْسَ مِمَّا خَرَجَ .

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَحْتَجِمُ وَهُوَ صَائِمٌ ،

باب- ۳۲
حجامت و قی کردن روزه‌دار

ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفت: اگر کسی قی کند، روزه‌اش را نخورد؛ زیرا چیزی بیرون می‌آید و درون نمی‌رود.
و نیز از ابوهریره ذکر شده که در همچو حالتی روزه را بخورد؛ (یعنی قی روزه را می‌شکند). لیکن روایت اول صحیح‌تر است. ابن‌عباس و عکرمه گفته‌اند: روزه از چیزی است که درآید و از چیزی نیست که برآید. و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما حجامت می‌شد و او روزه‌دار بود، سپس آن را ترک کرد و در شب حجامت می‌شد. و ابوموسی در شب حجامت

۱-علما از این حدیث مسائل زیادی استنباط کرده‌اند از آن جمله آنست که آن حضرت بر زن کفارت نفرمود.

ثُمَّ تَرَكَهُ ، فَكَانَ يَحتَجِمُ بِاللَّيلِ .

وَاحتَجَمَ أَبُو مُوسَى لَيلاً .

وَيُذكَرُ عَن سَعدٍ وَزَيدِ بنِ أَرقَمَ وَأُمِّ سَلَمَةَ : احتَجَمُوا صِيَامًا .

وَقالَ بُكَيرٌ عَن أُمِّ عَلقَمَةَ : كُنَّا نَحتَجِمُ عِندَ عائِشَةَ فَلا تَنهَى .

وَيُروَى عَنِ الحَسَنِ عَن غَيرِ واحِدٍ مَرفُوعًا : فَقالَ : «أَفطَرَ الحَاجِمُ وَالمَحجُومُ» .

وَقالَ لِي عَيَّاشٌ : حَدَّثَنا عَبدُ الأَعلَى : حَدَّثَنا يُونُسُ ، عَنِ الحَسَنِ : مِثلَهُ . قِيلَ لَهُ : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ قالَ : نَعَم ، ثُمَّ قالَ : اللهُ أَعلَمُ .

می‌شد. و از سعد و زیدبن‌اَرْقَم و اُم‌سلمه یاد شده است که در حال روزه حجامت می‌شدند.
بُکَیْر، از اُم‌عَلْقَمَه روایت کرده است که: ما (در حال روزه) در حضور عایشه حجامت شدیم، و او ما را منع نکرد. و از حسن (بصری) روایت شده که به روایت بیش از یک صحابی از پیامبر ﷺ روایت کرده است: «حجامت‌کننده و حجامت شونده روزه را بخورند.»[1] و عیّاش مرا گفت: عبدالاعلی از یونس، از حسن، به مثل آن خبر داده است. به حسن گفته شد: این حدیث از پیامبر ﷺ است؟ گفت: آری. و سپس گفت: خدا داناتر است.

۱۹۳۸ - حَدَّثَنا مُعَلَّى بنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنا وُهَيبٌ ، عَن أَيُّوبَ ، عَن عِكرِمَةَ ، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُما : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ احتَجَمَ وَهُوَ مُحرِمٌ ، وَاحتَجَمَ وَهُوَ صائِمٌ . [راجع: ۱۸۳۵. أخرجه مسلم: ۱۲۰۲] .

۱۹۳۸- از عکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ حجامت شد و مُحرم بود و حجامت شد و روزه‌دار بود.[2]

۱۹۳۹ - حَدَّثَنا أَبُو مَعمَرٍ : حَدَّثَنا عَبدُ الوارِثِ : حَدَّثَنا أَيُّوبُ ، عَن عِكرِمَةَ ، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُما : قالَ : احتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ صائِمٌ . [راجع: ۱۸۳۵ . أخرجه مسلم: ۱۲۰۲، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

۱۹۳۹- از عکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ حجامت شد و او روزه‌دار بود.

۱۹۴۰ - حَدَّثَنا آدَمُ بنُ أَبِي إِياسٍ : حَدَّثَنا شُعبَةُ قالَ : سَمِعتُ ثابِتًا البُنانِيَّ [قالَ] : سُئِلَ أَنَسُ بنُ مالِكٍ ﷺ :

۱۹۴۰- از ثابت‌البنانی روایت است که گفت: از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه سؤال شد که آیا شما حجامت را

۱-یعنی روزهٔ هر دوی آنها می‌شکند.
۲-حدیث ۱۹۳۸، که حجامت شدن را در حالت روزه مجاز می‌شمارد با حدیث ۱۹۳۷، که به روایت از حسن آمده است که حجامت شدن روزه را می‌شکند در تعارض قرار می‌گیرد و برای رفع این تعارض، فقها تعبیرات زیادی کرده‌اند. شافعی می‌گوید هر دو حدیث درست است، لیکن حدیث ابن‌عباس، از نظر سلسله اسناد قوی‌تر است و باید حکم از آن گرفته شود ولی بهتر خواهد بود که در حال روزه از حجامت خودداری شود. یاران آن حضرت و تابعین و سائر علماء بر این باوراند که حجامت روزه را نمی‌شکند. ابن‌حزم بر این نظر است که حدیث حَسَن توسط حدیثی که از ابوسعید روایت شده منسوخ گردیده است که می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم حجامت را برای روزه‌دار اجازه داده است» (اقتباس از پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری با استناد به فتح‌الباری)

أَكُنْتُمْ تَكْرَهُونَ الْحِجَامَةَ لِلصَّائِمِ؟ قال: لا، إلا مِنْ أَجْلِ الضَّعْفِ.

وَزَادَ شَبابَةُ: حَدَّثَنا شُعْبَةُ: عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ.

برای روزه‌دار ناپسند می‌دانستید؟ گفت: نی، مگر به خاطر ضعفی که موجب می‌شود. و شبابه به روایت از شعبه این را افزوده است: در زمان پیامبر ﷺ.

۳۳- باب: الصَّوْمِ فِي السَّفَرِ وَالإِفْطارِ

باب- ۳۳
روزه گرفتن و روزه خوردن در سفر

۱۹۴۱ - حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّه: حَدَّثَنا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي إِسْحاقَ الشَّيْبانِيِّ: سَمِعَ ابْنَ أَبِي أَوْفَى ﷺ قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي». قال: يَا رَسُولَ اللّهِ، الشَّمْسُ؟ قال: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي». قال: يَا رَسُولَ اللّهِ الشَّمْسُ؟ قال: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي». فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فَشَرِبَ، ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا، ثُمَّ قال: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ».

تَابَعَهُ جَرِيرٌ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، عَنِ الشَّيْبانِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى قال: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ. [انظر: ۱۹۵۵ر، ۱۹۵۶ر، ۱۹۵۸ر، ۵۲۹۷ر. اخرجه مسلم: ۱۱۰۱].

۱۹۴۱- از ابن‌ابی اوفی رضی الله عنه روایت است که گفت: ما با پیامبر ﷺ در سفری یکجا بودیم. آن حضرت به مردی گفت: فرود آی و برایم سویق را با آب بیامیز.» وی گفت: یا رسول‌الله، آفتاب (یعنی نور آن ناپدید نشده) آن حضرت فرمود: «فرود آی و سویق را با آب برایم بیامیز.» گفت: یا رسول‌الله، آفتاب. آن حضرت فرمود: «فرود آی و سویق را با آب برایم مخلوط کن.» وی فرود آمد و سویق را با آب آمیخت. آن حضرت آن را نوشید و سپس با دست خود به اینجا (به مشرق) اشارت کرد و سپس گفت: «وقتی که شما دیدید که شب از این طرف پیش میاید، آن وقت، زمان افطار روزه‌دار است. متابعت کرده است (سفیان را) جَریر و ابوبکربن‌عَیاش، از شیبانی از ابن‌ابی‌اَوفی که گفته است: در سفری با پیامبر ﷺ بودم. (تا آخر حدیث)[1]

۱۹۴۲ - حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا يَحْيَى، عَنْ هِشامٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرٍو الأَسْلَمِيَّ قال: يَا رَسُولَ اللّهِ، إِنِّي أَسْرُدُ الصَّوْمَ. [انظر: ۱۹۴۳ط. أخرجه مسلم: ۱۱۲۱ مطولاً].

۱۹۴۲- از هشام از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: حَمزه‌بن‌عَمروالاسلمی گفت: یا رسول‌الله، من پیاپی روزه دارم.

۱-امام بخاری از این حدیث حکم روزه گرفتن را در سفر استنباط کرده است. البته در میان ائمه در مورد روزه گرفتن در سفر و روزه خوردن در سفر اندک اختلافی موجود است. در مذهب امام احمد حنبل خوردن روزه در سفر مستحب دانسته شده است. در مذهب امام ابوحنیفه روزه گرفتن در سفر افضل خوانده شده است و استناد آن این آیت است که می‌فرماید: وَ أَن تَصُومُوا خَيْرٌ لكم إنْ كُنتُم تعلمون- (البقرة: ۱۸۴) یعنی اگر روزه دارید بهتر است شما را اگر می‌دانید- البته حکم به افضلیت در صورتی است که خطر هلاکت و یا بیماری چه در حال روزه و چه در آینده موجود نباشد.

۱۹٤۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرٍو الأَسْلَمِيَّ، قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟. وَكَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَصُمْ، وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ». [راجع: ۱۹٤۲. اخرجه مسلم: ۱۱۲۱].

۱۹۴۳- از هشام‌بن‌عُروه، از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها - همسر پیامبر ﷺ - گفت: حَمزه‌بن‌عَمروالاسلمی به پیامبر ﷺ گفت: آیا در سفر روزه بگیرم؟ و او بسیار روزه‌دار بود. آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی روزه بگیر، اگر می‌خواهی روزه را بخور.»

٣٤- باب: إِذَا صَامَ أَيَّامًا مِنْ رَمَضَانَ ثُمَّ سَافَرَ

۱۹٤٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ، حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ أَفْطَرَ فَأَفْطَرَ النَّاسُ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَالْكَدِيدُ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقُدَيْدٍ [انظر: ۱۹٤۸، ۲۹٥۳، ٤۲۷٥، ٤۲۷٦، ٤۲۷۷، ٤۲۷۸، ٤۲۷۹. اخرجه مسلم: ۱۱۱۳].

باب- ۳۴
اگر کسی چند روزی از رمضان روزه بگیرد و سپس سفر کند.

۱۹۴۴- از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ در ماه رمضان به سوی مکه برآمد و روزه داشت. چون به موضع کَدِید رسید، روزه را خورد و مردم نیز روزه را خوردند.
ابوعبدالله گفته است: کدِید، آبی است میان عَسفان و قَدِید(!)

٣٥ - باب:

۱۹٤٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ: أَنَّ إِسْمَاعِيلَ ابْنَ عُبَيْدِاللَّهِ حَدَّثَهُ عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ، حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَمَا فِينَا صَائِمٌ إِلا مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَابْنِ رَوَاحَةَ. [اخرجه مسلم: ۱۱۲۲].

باب- ۳۵

۱۹۴۵- از اُم دَرداء روایت است که ابُودرداء رضی‌الله‌عنه گفت: با پیامبر ﷺ در یکی از سفرهای وی در روز بسیار گرم برآمدیم و شدت گرمی به حدی بود که هر کس دست بر سر می‌نهاد. در میان ما بجز پیامبر ﷺ و ابن‌رَواحه کسی دیگر روزه نداشت.

٣٦ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِمَنْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ وَاشْتَدَّ الْحَرُّ:

«لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ».

باب- ۳۶
فرمودهٔ پیامبر ﷺ برای کسی که بر وی سایه شده و گرمی شدت کرده است «روزه در سفر از نیکویی نیست.»

۱۹٤٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

۱۹۴۶- از محمدبن‌عَمرو بن حسن‌بن‌علی روایت

عَبْدالرَّحْمَنِ الأنْصاريُّ قال: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَرَأَى زِحَامًا وَرَجُلًا قَدْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا»؟ فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ». [أخرجه مسلم: ۱۱۱۵، بلفظ: «أن تصوموا»].

است که جابر رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ که در سفر بود دید که مردم هجوم آورده و بر مردی سایه کرده‌اند. آن حضرت فرمود: «چه واقع شده؟» گفتند: وی روزه‌دار است. آن حضرت فرمود: «روزه گرفتن در سفر از نیکوکاری نیست.»

۳۷ - باب: لَمْ يَعِبْ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

فِي الصَّوْمِ وَالإِفْطَارِ

باب- ۳۷
اصحاب پیامبر ﷺ در گرفتن و خوردن روزه در سفر، بر یکدیگر اعتراض نکردند

۱۹٤۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يَعِبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ، وَلَا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ [أخرجه مسلم: ۱۱۱۸].

۱۹۴۷- از حُمَید‌الطویل روایت است که انس‌بن‌مالک رضی الله عنه گفت: ما با پیامبر ﷺ سفر می‌کردیم. روزه‌دار بر روزه‌خوار و روزه‌خوار بر روزه‌دار، اعتراضی نمی‌کرد.

۳۸ - باب: مَنْ أَفْطَرَ فِي السَّفَرِ لِيَرَاهُ النَّاسُ

باب- ۳۸
کسی که در سفر روزه را خورد تا مردم او را ببینند

۱۹٤۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ عُسْفَانَ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى يَدَيْهِ لِيُرِيَهُ النَّاسَ، فَأَفْطَرَ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ. فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: قَدْ صَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَفْطَرَ، فَمَنْ شَاءَ صَامَ وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ. [راجع: ۱۹٤٤. أخرجه مسلم: ۱۱۱۳].

۱۹۴۸- از طاوس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ (در سال فتح مکه) از مدینه رهسپار مکه شد و تا زمانی که به عُسفان رسید روزه داشت، سپس آب طلبید و ظرف آب را با دست خویش بلند کرد تا مردم ببینند و روزه را خورد تا آنکه به مکه رسید. و این واقعه در رمضان بود.
و ابن‌عباس می‌گفت: همانا رسول‌الله ﷺ (در سفر) گاه روزه گرفته و گاه روزه را خورده است. پس کسی که می‌خواهد، روزه بگیرد و کسی که می‌خواهد روزه را بخورد.

۳۹ - باب: ﴿ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ ﴾ [البقرة: ۱۸٤]

قال ابنُ عُمَرَ وَسَلَمَةُ بنُ الأكْوَعِ: نَسَخَتْهَا: ﴿ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾[البقرة: ۱۸٥].

وَقال ابنُ نُمَيْرٍ: حَدَّثَنَا الأعْمَشُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بنُ مُرَّةَ: حَدَّثَنَا ابنُ أبي لَيْلَى: حَدَّثَنَا أصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ: نَزَلَ رَمَضَانُ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ مَنْ أطْعَمَ كُلَّ يَوْمٍ مِسْكِينًا تَرَكَ الصَّوْمَ مِمَّنْ يُطِيقُهُ، وَرُخِّصَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ، فَنَسَخَتْهَا: ﴿ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ ﴾. فَأُمِرُوا بِالصَّوْمِ.

باب- ۳۹
«و بر کسانی که به دشواری تاب می‌آورند کفّاره (که عبارت از خوراک بینوایی است) واجب است.» (البقره: ۱۸۵)[1]

ابن‌عمر و سلمه‌بن‌اکوع گفته‌اند: آیهٔ مذکور با این آیه نسخ شده که می‌گوید: «ماه رمضان (ماهی است) که فرود آورده شد در آن قرآن، راهنما برای مردمان، و سخنان روشن از هدایت و (معیار) حق از باطل، پس هر که دریابد از شما آن ماه را، پس البته روزه دارد آن را و هرکه بیمار باشد یا مسافر، پس بر وی لازم است شمار آنچه فوت شد از روزهای دیگر. می‌خواهد خدا در حق شما آسانی و نمی‌خواهد در حق شما دشواری و می‌خواهد که تمام کنید شمار (روزه) را و به بزرگی یاد کنید خدا را، به شکر آنکه راه نمود شما را و تا باشد که شما شاکر شوید. (البقره: ۱۸۵)

ابن‌نُمَیر گفته است: اَعْمش از عَمروبن‌مُرّه، از ابن‌ابی‌لیلی، از اصحاب محمد ﷺ روایت کرده که گفته‌اند: آیت وجوب رمضان که نازل شد، بر مردم دشوار آمد، کسی که می‌توانست روزانه یک مسکین را طعام دهد، از آنانی که توان روزه گرفتن داشتند، روزه را ترک کردند و همچو اجازه‌ای برایشان داده شده بود و همین عبارت «و آنکه روزه دارید شما را بهتر است» حکم (ما قبل را) نسخ کرد. و مردم به گرفتن روزه مأمور شدند(!)

۱-مضمون این آیت تخییر است در صوم و فدیه. این معنی منسوخ شد به آیتی که متصل می‌آید (قرآن کریم و ترجمه و معانی آن به فارسی، چاپ سعودی). این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد منسوخ شده است و بعضی گفته‌اند در اینجا-لا- مضمر است و تقدیرش -لایطیقونه- است یعنی کسی که نتواند روزه بگیرد چون کهنسالان و غیره، باید فدیه بدهند و براین وجه حکم آیت منسوخ نباشد. (تفسیر حسینی)

۱۹۴۹ - حَدَّثَنَا عَيَّاشٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَرَأَ: ﴿فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ﴾ قَالَ: هِيَ مَنْسُوخَةٌ. [انظر: ۴۵۰۶].

۱۹۴۹- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما این آیه را که می‌گوید: «فدیه دادن طعام برای مساکین است»، خواند و سپس گفت: آیهٔ مذکور منسوخ شده است.

۴۰ - باب: مَتَى يُقْضَى قَضَاءُ رَمَضَانَ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لا بَأْسَ أَنْ يُفَرَّقَ، لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾.

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فِي صَوْمِ الْعَشْرِ: لا يَصْلُحُ حَتَّى يَبْدَأَ بِرَمَضَانَ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِذَا فَرَّطَ حَتَّى جَاءَ رَمَضَانُ آخَرُ يَصُومُهُمَا، وَلَمْ يَرَ عَلَيْهِ طَعَامًا.

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ مُرْسَلًا وَابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ يُطْعِمُ. وَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ الإِطْعَامَ، إِنَّمَا قَالَ: ﴿فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾.

باب- ۴۰
قضای روزهٔ رمضان، چه وقت انجام شود.

و ابن‌عباس گفته است: در گرفتن روزه بطور متفرق باکی نیست؟ به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی که می‌گوید: « پس شمار (روزهٔ قضایی) از ایام دیگر است.» سعیدبن‌مُسَیَّب گفته است: ده روز (اول ذی‌حجه) را روزهٔ (نفل) گرفتن نیک نیست تا آنکه روزهٔ قضایی رمضان را آغاز کند. و ابراهیم گفته است: اگر کسی قضایی روزه را تا رمضان دیگر تأخیر کند هر دو را روزه بگیرد (اول رمضان کنونی را و سپس قضایی رمضان قبل را) و ابراهیم، دادن طعام بر مساکین را بر وی واجب نداشته است.
از ابوهریره بطور مُرسل (انقطاع در روایت)، و از ابن‌عباس ذکر شده است اینکه: مسکینی را در تأخیر هر روز (روزهٔ قضایی) طعام بدهد.
امام بخاری می‌گوید: خداوند، طعام دادن را ذکر نکرده و گفته است: «شمار (روزهٔ قضایی) از ایام دیگر است.»[1]

۱۹۵۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: كَانَ يَكُونُ عَلَيَّ الصَّوْمُ مِنْ رَمَضَانَ، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقْضِيَ إِلا فِي شَعْبَانَ.

قَالَ يَحْيَى: الشُّغْلُ مِنَ النَّبِيِّ، أَوْ بِالنَّبِيِّ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۱۱۴۶].

۱۹۵۰- از ابوسلمه روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: روزی چند از رمضان بر ذمه‌ام بود و توان آن نبود که روزهٔ قضایی بگیرم بجز در ماه شعبان.
یحیی گفته است: مشغولیت (وی) از جانب پیامبر و یا با پیامبر ﷺ بوده است.[2]

۱-یعنی همان روزهایی راکه روزه نگرفته، روزه بگیرد

۲-زیرا آن حضرت در ماه شعبان بیشتر روزه‌دار می‌بود.

٤١ - باب: الْحَائِضِ تَتْرُكُ الصَّوْمَ وَالصَّلاةَ

وَقالَ أَبُو الزِّنَادِ: إِنَّ السُّنَنَ وَوُجُوهَ الْحَقِّ لَتَأْتِي كَثِيرًا عَلَى خِلافِ الرَّأْيِ، فَمَا يَجِدُ الْمُسْلِمُونَ بُدًّا مِنِ اتِّبَاعِهَا، مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْحَائِضَ تَقْضِي الصِّيَامَ وَلا تَقْضِي الصَّلاةَ.

باب- ۴۱
حایض، روزه و نماز را ترک کند

ابوالزناد گفته است: بسا از سنتها و امور شریعت، خلاف قیاس عقلی هستند، و مسلمانان بجز از پیروی آن چاره‌ای ندارند. از آن جمله است، زن حایض که روزۀ قضایی باید بگیرد و نماز قضایی (ایام حیض را) نگزارد.

١٩٥١ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قالَ: حَدَّثَنِي زَيْدٌ، عَنْ عِيَاضٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قالَ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ، فَذَلِكَ نُقْصَانُ دِينِهَا». [راجع: ٣٠٤. أخرجه مسلم: ٨٠ مطولاً].

۱۹۵۱- از ابوسعیدخدری ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «آیا چنین نیست، که اگر حایض شود، نماز نمی‌گزارد و روزه نمی‌گیرد، و این از نقصان دین اوست.»

٤٢ - باب: مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَوْمٌ

وَقالَ الْحَسَنُ: إِنْ صَامَ عَنْهُ ثَلاثُونَ رَجُلاً يَوْمًا وَاحِدًا جَازَ.

باب- ۴۲
کسی که بمیرد و بر وی روزۀ قضایی باشد

و حسن گفته است: اگر از جانب وی (که سی روز روزۀ قضایی دارد) سی نفر برای یک روز روزه بگیرند، جواز دارد.

١٩٥٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى ابْنِ أَعْيَنَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ حَدَّثَهُ عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ».

تَابَعَهُ ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ عَمْرٍو.

وَرَوَاهُ يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ أَبِي جَعْفَرٍ. [أخرجه مسلم: ١١٤٧].

۱۹۵۲- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که بمیرد و بر وی روزۀ قضایی باشد، ولی او از جانب او روزه بگیرد.» متابعت کرده است (موسی ابن اعین را) ابن‌وهب از عمرو. یحیی‌بن‌ایوب از ابن‌ابوجعفر روایت کرده است.[1]

۱-برخی از علما بر این نظراند که مراد از روزه گرفتن ولی، طعام دادن است که قایم مقام روزه می‌باشد. اما امام احمد به ظاهر حدیث حکم کرده است.

۱۹۵۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ الْبَطِينِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمُ شَهْرٍ، أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا؟ . قَالَ: «نَعَمْ، قَالَ: فَدَيْنُ اللهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى».

قَالَ سُلَيْمَانُ فَقَالَ: الْحَكَمُ وَسَلَمَةُ، وَنَحْنُ جَمِيعًا جُلُوسٌ حِينَ حَدَّثَ مُسْلِمٌ بِهَذَا الْحَدِيثِ، قَالَا سَمِعْنَا مُجَاهِدًا يَذْكُرُ هَذَا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ.

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي خَالِدٍ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنِ الْحَكَمِ وَمُسْلِمٍ الْبَطِينِ وَسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ وَعَطَاءٍ وَمُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُخْتِي مَاتَتْ.

وَقَالَ: يَحْيَى وَأَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ.

وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أُنَيْسَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمُ نَذْرٍ.

وَقَالَ أَبُو حَرِيزٍ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: مَاتَتْ أُمِّي وَعَلَيْهَا صَوْمُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا. [أخرجه مسلم: ۱۱۴۸، بزيادة].

۱۹۵۳- از سعیدبن‌جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله، مادرم مُرد و بر ذمه‌اش یک ماه روزه است، آیا من از جانب او روزه بگیرم؟ آن حضرت فرمود: «آری، دَین خداوند سزاوارتر است که ادا گردد.» سلیمان می‌گوید که: حَکَم و سَلَمه گفته‌اند: ما همه نشسته بودیم هنگامی که مُسلِم این حدیث را بیان کرد و از مجاهد شنیدیم که این حدیث را از ابن‌عباس ذکر می‌کرد.

و از ابوخالد ذکر می‌شود که: اَعْمَش، از حَکَم و مُسْلِم‌البطین، و سلمة‌بن‌کُهَیل روایت کرده است و آنها از سعیدبن‌جُبَیر و عطاء و مجاهد روایت کرده‌اند که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: زنی به پیامبر ﷺ گفت: مادرم مرد (تا آخر حدیث) و عبیدالله، از زیدبن‌ابی‌انیسه، از حَکَم، از سعیدبن‌جُبَیر، از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده است که: زنی به پیامبر ﷺ گفت: مادرم مرد و بر ذمه‌اش روزهٔ نذر است. و ابوحریز گفته است: عِکرمه از ابن‌عباس روایت کرده است: زنی به پیامبر ﷺ گفت: مادرم مرد و بر ذمهٔ وی پانزده روز روزه است.

٤٣ - باب: مَتَى يَحِلُّ فِطْرُ الصَّائِمِ

وَأَفْطَرَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ حِينَ غَابَ قُرْصُ الشَّمْسِ.

باب- ۴۳
چه زمانی افطار روزه‌دار روا می‌شود؟ و ابوسعیدخُدری هنگام ناپدید شدن قرص خورشید افطار کرد

۱۹۵۴ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ عَاصِمَ بْنَ

۱۹۵۴- از عاصم روایت است که پدرش عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا أَقْبَلَ اللَّيْلُ مِنْ هَا هُنَا ، وَأَدْبَرَ النَّهَارُ مِنْ هَا هُنَا ، وَغَرَبَتِ الشَّمْسُ ، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ » . [أخرجه مسلم: ١١٠٠ ، بدون ذكر « من ها هنا »] .

«زمانی که شب از این جهت روی آورد و روز از آن جهت پشت گرداند و آفتاب غروب کند، همانا زمان افطار روزه‌دار است.»

١٩٥٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ وَهُوَ صَائِمٌ ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، قَالَ : لِبَعْضِ الْقَوْمِ : « يَا فُلَانُ قُمْ فَاجْدَحْ لَنَا » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمْسَيْتَ ؟ . قَالَ : « انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَلَوْ أَمْسَيْتَ ؟ . قَالَ : « انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا » . قَالَ : إِنَّ عَلَيْكَ نَهَارًا ، قَالَ : « انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا » . فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُمْ ، فَشَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ قَالَ : « إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا ، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ » . [راجع: ١٩٤١ . أخرجه مسلم: ١١٠١] .

۱۹۵۵- از عبدالله بن ابی‌اوفی رضي الله عنه روایت است که گفت: در سفری همراه پیامبر ﷺ بودیم و آن حضرت روزه‌دار بود، زمانی که آفتاب غروب کرد به بعضی کسان گفت: «ای فلان، برخیز و برای ما سویق را با آب بیامیز» وی گفت: یا رسول‌الله، اگر تا شام صبر کنی. آن حضرت فرمود: «فرود آی و برای ما سویق را با آب بیامیز.» وی گفت: یا رسول‌الله اگر تا شام صبر کنی. آن حضرت فرمود: «فرود آی و برای ما سویق را با آب بیامیز.» وی گفت: هنوز روز است. آن حضرت فرمود: «فرود آی و برای ما سویق را با آب بیامیز.» وی فرود آمد و برای ایشان سویق را با آب بیامیخت.

پیامبر ﷺ آن را نوشید و سپس گفت: «زمانی که دیدید، شب از این جهت روی آورده است، همانا وقت افطار روزه‌دار است.»

٤٤ - باب: يُفْطِرُ بِمَا تَيَسَّرَ عليه ، بِالْمَاءِ وَغَيْرِهِ

باب- ۴۴
افطار شود بر آنچه میسر گردد از آب و غیره

١٩٥٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ : سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ صَائِمٌ ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ قَالَ : « انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْ أَمْسَيْتَ ؟ . قَالَ : « انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ عَلَيْكَ نَهَارًا ، قَالَ : « انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا » . فَنَزَلَ فَجَدَحَ ، ثُمَّ قَالَ : « إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ

۱۹۵۶- از عبدالله بن ابی‌اوفی رضي الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر ﷺ سفر کردیم و او روزه‌دار بود، زمانی که آفتاب غروب کرد، فرمود: «فرود آی و برای ما سویق را با آب بیامیز.» وی گفت: یا رسول‌الله، اگر تا شام صبر کنی. آن حضرت فرمود: «فرود آی و سویق را با آب برای ما بیامیز.» وی گفت: یا رسول‌الله، هنوز روز است. آن حضرت فرمود: «فرود آی و سویق را با آب برای ما بیامیز.»

أفطرَ الصَّائمُ» . وَأشارَ بإِصْبَعِه قِبَلَ المَشْرِقِ . [راجع: ١٩٤١ . أخرجه مسلم: ١١٠١] .

وی فرود آمد و سویق را با آب آمیخت. سپس آن حضرت فرمود: «وقتی دیدید که شب از این طرف پیش میاید، همانا زمان افطار روزه‌دار است.» و با انگشت خود به سوی مشرق اشارت کرد.[1]

٤٥ - باب: تَعْجِيلِ الإِفْطَار

١٩٥٧ - حَدَّثَنا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ» . [أخرجه مسلم: ١٠٩٨] .

١٩٥٨ - حَدَّثَنَا أحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا أبُو بَكْرٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنِ ابْنِ أبِي أوْفَى ﷺ قال: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَصَامَ حَتَّى أمْسَى ، قال لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» . قال: لَوِ انْتَظَرْتَ حَتَّى تُمْسِيَ ، قال: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي ، إِذَا رَأَيْتَ اللَّيْلَ قَدْ أقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا ، فَقَدْ أفْطَرَ الصَّائِمُ» . [راجع: ١٩٤١ . أخرجه مسلم: ١١٠١].

باب- ۴۵
شتاب در افطار

۱۹۵۷- از سهل‌بن‌سعد روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «مردم پیوسته در نیکویی‌اند تا هنگامی که در افطار شتاب نمایند.»

۱۹۵۸- از ابن‌ابی اوفی رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: در سفری با پیامبر ﷺ بودیم و آن حضرت روزه داشت و چون شام فرا رسید به مردی گفت: «فرود آی و برایم سویق را با آب بیامیز.» وی گفت: اگر منتظر شوی که شام فرا رسد. آن حضرت فرمود: «فرود آی و سویق را برایم بیامیز، هرگاه دیدی که شب از این جهت پیش میاید، همانا وقت افطار روزه‌دار است.»

٤٦ - باب: إِذَا أفْطَرَ فِي رَمَضَانَ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ

١٩٥٩ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ أبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا أبُو أسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ فَاطِمَةَ ، عَنْ أسْمَاءَ بِنْتِ أبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: أفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ غَيْمٍ ، ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ . قِيلَ لِهِشَامٍ: فَأُمِرُوا بِالْقَضَاءِ؟ . قال: لا بُدَّ مِنْ قَضَاءٍ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ: سَمِعْتُ هِشَامًا: لا أدْرِي أقَضَوْا أمْ لا .

باب- ۴۶
کسی که در رمضان افطار کرد و سپس آفتاب نمودار شد

۱۹۵۹- از ابواُسامه، از هِشام‌بن‌عروه، از فاطمه روایت است که اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنهما گفت: در روزگار پیامبر ﷺ در یک روز ابری، روزه را افطار کردیم، سپس آفتاب نمودار گشت.

به هِشام گفته شد: آیا به گرفتن روزهٔ قضایی مامور شدند؟ گفت: چاره‌ای بجز روزهٔ قضایی نیست. و

۱-با ختم حدیث ۱۹۵۶، جزء هفتم صحیح‌البخاری پایان می‌یابد و با آغاز باب ۴۵، جزء هشتم آغاز می‌گردد.

مَعْمَر گفته است: از هشام شنیدم که می‌گفت: نمی‌دانم که روزهٔ قضایی گرفتند یا نه.

٤٧ - باب: صَوْمِ الصِّبْيَانِ

باب- ۴۷
روزهٔ کودکان

وَقَالَ عُمَرُ ﷺ لِنَشْوَانٍ فِي رَمَضَانَ: وَيْلَكَ، وَصِبْيَانُنَا صِيَامٌ، فَضَرَبَهُ.

و عمر رضی الله عنه، مردی را که در رمضان شراب خورده بود گفت: وای بر تو، کودکان ما روزه می‌گیرند. و او را دُرّه زد.

١٩٦٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ، عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ، وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيَصُمْ». قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ، وَنُصَوِّمُ صِبْيَانَنَا، وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللُّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ، فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَاكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الإِفْطَارِ. [أخرجه مسلم: ١١٣٦].

۱۹۶۰- از رُبَیع بنت مُعَوّذ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ صبح روز دهم محرم قاصدی به قریه‌های انصار فرستاد (که اعلام کند) «کسی که بامداد چیزی خورده است بقیهٔ روز را روزه بگیرد و کسی که بامداد روزه‌دار بوده باید روزه‌اش را تا آخر برساند.» رُبَیع می‌گوید: ما روز دهم محرم را روزه می‌گرفتیم و کودکان خویش را وامی‌داشتیم که روزه بگیرند و از پشم برایشان بازیچه می‌ساختیم و اگر کودکی از گرسنگی می‌گریست، همین بازیچه را برای او می‌دادیم تا آنکه موقع افطار فرا می‌رسید.

٤٨ - باب: الْوِصَالِ، وَمَنْ قَالَ: لَيْسَ فِي اللَّيْلِ صِيَامٌ

باب- ۴۸
روزهٔ وصال[1] و کسی که گفته است در شب روزه نیست

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾ [البقرة: ١٨٧] وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ رَحْمَةً لَهُمْ وَإِبْقَاءً عَلَيْهِمْ، وَمَا يُكْرَهُ مِنَ التَّعَمُّقِ.

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «سپس تا شب روزه را تمام کنید.» (البقره: ۱۸۷) و پیامبر ﷺ، روزهٔ وصال را منع کرده است زیرا بر مردم مهربان بود و سلامت آنها را درنظر می‌گرفت. و آنچه از افراط مکروه دانسته شده است.

۱-روزهٔ وصال یا پیوسته آنست که در روز و شب چیزی نخورد و نیاشامد و به مدت بیش از یک شبانه روز پیوسته روزه داشته باشد.

۱۹۶۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تُوَاصِلُوا». قالوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنْكُمْ، إِنِّي أُطْعَمُ وَأُسْقَى، أَوْ: إِنِّي أَبِيتُ أُطْعَمُ وَأُسْقَى». [راجع: ۷۲۴۱، وانظر في الصوم باب: ۴۹. أخرجه مسلم: ۱۱۰۴ بلفظ آخر].

۱۹۶۱- از انس ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «روزهٔ وصال نگیرید.» گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیری. فرمود: «من مانند یکی از شما نیستم. برای من خوردنی و نوشیدنی (از جانب خداوند) داده می‌شود - یا چنین فرمود - برای من شبانه خوردنی و نوشیدنی داده می‌شود.»

۱۹۶۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ، قالوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أُطْعَمُ وَأُسْقَى». [راجع: ۱۹۲۲. أخرجه مسلم: ۱۱۰۲].

۱۹۶۲- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از روزهٔ وصال منع فرمود. گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیری. آن حضرت فرمود: «من مانند شما نیستم، برای من خوردنی و نوشیدنی داده می‌شود.»

۱۹۶۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تُوَاصِلُوا، فَأَيُّكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ». قالوا: فَإِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ، إِنِّي أَبِيتُ لِي مُطْعِمٌ يُطْعِمُنِي وَسَاقٍ يَسْقِينِ». [انظر: ۱۹۶۷].

۱۹۶۳- از ابوسعیدخدری روایت است که از پیامبر ﷺ شنیده است که می‌فرمود: «روزهٔ وصال نگیرید و اگر کسی از شما بخواهد که روزهٔ وصال بگیرد، روزه‌اش را تا سحر ادامه دهد.»

گفتند: همانا تو خود روزهٔ وصال می‌گیری، یا رسول‌الله، فرمود: «من مانند شما نیستم، به تحقیق که مرا در شب خورانندهای است که می‌خوراند و نوشانندهای است که می‌نوشاند.[۱]

۱۹۶۴ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَمُحَمَّدٌ قَالا: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ رَحْمَةً لَهُمْ، فَقَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ، إِنِّي يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: لَمْ يَذْكُرْ عُثْمَانُ: رَحْمَةً لَهُمْ.
[أخرجه مسلم: ۱۱۰۵].

۱۹۶۴- از عروه، از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ از روزهٔ وصال منع فرمود، نظر به مرحمتی که بر مردم داشت. مردم گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیری. آن حضرت فرمود: «من مانند شما نیستم، همانا پروردگار من مرا می‌خوراند و می‌نوشاند.» ابوعبدالله گفته است: عثمان، لفظ - مرحمتی که بر مردم داشت - را ذکر نکرده است.

۱-در مختصر صحیح‌البخاری اثر ناصرالدین البانی. گفته شده که در مورد این خوردنی و نوشیدنی که حقیقی بوده یا مجازی اختلاف است و ابن‌قیّم مجازی را ترجیح داده است.

٤٩ - باب: التَّنْكِيلِ لِمَنْ أَكْثَرَ الْوِصَالَ

رَوَاهُ أَنَسٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ١٩٦١]

١٩٦٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ فِي الصَّوْمِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي، إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ، وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا، ثُمَّ يَوْمًا، ثُمَّ رَأَوُا الْهِلَالَ، فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ». كَالتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا. [انظر: ١٩٦٦، ٦٨٥١، ٧٢٤٢، ٧٢٩٩. اخرجه مسلم: ١١٠٣].

باب- ۴۹

کیفر کسی که بسیار روزهٔ وصال می‌گیرد و آن را، انس از پیامبر ﷺ روایت کرده است:

۱۹۶۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از روزهٔ وصال منع کرد. مردی از مسلمانان به آن حضرت گفت: همانا تو خود روزهٔ وصال می‌گیری، یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «کدام یک از شما همانند من هستید، همانا پروردگار من، مرا در شب می‌خوراند و می‌نوشاند.» و چون مردم نخواستند که روزهٔ وصال را ترک کنند، آن حضرت با ایشان یک روز روزهٔ وصال گرفت (شب افطار نکرد) و سپس روز دیگر را روزه گرفت، سپس هلال (شوال) را دیدند و فرمود: «اگر (رؤیت ماه) به تأخیر می‌افتاد، بر روزهٔ وصال شما می‌افزودم.» و این برای ایشان چون کیفری بود که از ترک روزهٔ وصال خودداری ورزیده بودند.

١٩٦٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْوِصَالَ». مَرَّتَيْنِ، قِيلَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ، فَاكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ». [راجع: ١٩٦٥. اخرجه مسلم: ١١٠٣].

۱۹۶۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «از روزهٔ وصال دوری جویید» و دو بار آن را تکرار کرد. به آن حضرت گفته شد که تو خود روزهٔ وصال می‌گیری، فرمود: «همانا من شب می‌کنم در حالی که پروردگار من مرا می‌خوراند و می‌نوشاند و شما همان عملی را انجام دهید که توان آن داشته باشید.»

٥٠ - باب: الْوِصَالِ إِلَى السَّحَرِ

١٩٦٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا

باب- ۵۰

روزهٔ وصال تا سحر

۱۹۶۷- از عبدالله‌بن‌خَباب روایت است که ابوسعیدخدری رضی الله عنه گفت که وی از رسول‌الله ﷺ شنیده است که می‌فرمود: «روزهٔ وصال نگیرید و اگر

تُوَاصِلُوا، فَأَيُّكُمْ أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ». قالوا: فَإِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ، إِنِّي أَبِيتُ لِي مُطْعِمٌ يُطْعِمُنِي وَسَاقٍ يَسْقِينِ». [راجع: ۱۹۶۳].

کسی از شما بخواهد که روزهٔ وصال بگیرد تا به وقت سحر روزه بگیرد.» گفتند: تو خود روزه می‌گیری یا رسول‌الله. فرمود: «من مانند شما نیستم، همانا من شب می‌کنم در حالی که مرا خورانندهٔ‌ای است که می‌خوراند و نوشانندهٔ‌ای است که می‌نوشاند.»

۵۱ - باب: مَنْ أَقْسَمَ عَلَى أَخِيهِ لِيُفْطِرَ فِي التَّطَوُّعِ، وَلَمْ يَرَ عَلَيْهِ قَضَاءً إِذَا كَانَ أَوْفَقَ لَهُ

باب- ۵۱
کسی که برادر (مسلمان خود را سوگند دهد که روزهٔ نفل را بخورد و بر وی روزهٔ قضائی (آن) را واجب نمی‌داند، اگر خوردن روزه بر وی سازگارتر باشد.

۱۹۶۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ قال: آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَذِّلَةً، فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟. قالتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا. فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ، فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ، قال: فَإِنِّي صَائِمٌ، قال: مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، قال: فَأَكَلَ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قال: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ، قال سَلْمَانُ: قُمِ الآنَ، فَصَلَّيَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ سَلْمَانُ».

[انظر: ۶۱۳۹، وانظر في التهجد، باب: ۱۵، وفي الصوم، باب: ۵۷، وفي مناقب الأنصار، باب: ۵۰، وفي النكاح، باب: ۹۰، وفي الأدب، باب: ۶۵، ۶۷، ۸۸].

۱۹۶۸- از ابوجُحَیفه ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ میان سلمان و ابودَرْداء، عقد برادری ایجاد کرد. سلمان به دیدن ابودرداء رفت و دید که اُم درداء (زن ابودرداء) جامهٔ کهنه پوشیده است. به او گفت: تو را چه واقع شده است؟ وی گفت: برادرت ابودرداء، به (زینت) دنیا نیازی ندارد. ناگاه ابودرداء آمد، و برای سلمان غذا آماده کرد. سلمان به او گفت: بخور. ابودرداء گفت: من روزه دارم. سلمان گفت: من نمی‌خورم تا تو نخوری. وی غذا خورد و چون شب فرا رسید (و پاسی از شب گذشت) ابودرداء خواست که به نماز شب برخیزد. سلمان گفت: بخواب. وی خوابید و سپس خواست که به نماز شب برخیزد. سلمان گفت: بخواب. و چون شب به آخر می‌رسید، سلمان گفت: اکنون برخیز و هر دویشان نماز (تهجد) گزاردند، سپس سلمان به او گفت: به تحقیق که پروردگار تو را بر تو حقی است، و نفس تو را بر تو حقی است، و زنِ تو را بر تو حقی است، پس حق

هر حقداری را اداکن. سپس ابودرداء نزد پیامبر ﷺ آمده و ماجرا را بیان کرد. آن حضرت فرمود: «سلمان راست گفته است.»

٥٢ - باب: صَوْمِ شَعْبَانَ

١٩٦٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ لا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ لا يَصُومُ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلا رَمَضَانَ، وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ. [انظر: ١٩٧٠، ٦٤٦٥. أخرجه مسلم: ١١٥٦].

١٩٧٠ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُ قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ يَصُومُ شَهْرًا أَكْثَرَ مِنْ شَعْبَانَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ كُلَّهُ، وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ، فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا». وَأَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَا دُووِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلاةً دَاوَمَ عَلَيْهَا. [راجع: ١٩٦٩ و ٧٣٠، أخرجه مسلم ٧٨٢ في الصيام (١٧٧). وذُكر هذا اللفظ مقتصراً على أوله: ١١٥٦، وعلى آخره بغير هذا اللفظ: (٧٨٢)].

باب- ۵۲
روزهٔ ماه شعبان

۱۹۶۹- از ابوسلمه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ چنان (پیهم) روزه می‌گرفت که می‌گفتیم روزه را قطع نخواهد کرد، و گاه روزه نمی‌گرفت که می‌گفتیم دیگر، روزه نمی‌گیرد. من ندیده‌ام که رسول‌الله ﷺ یک ماه کامل را روزه گرفته باشد بجز از ماه رمضان و او را ندیده‌ام که در هیچ ماهی بیشتر از ماه شعبان روزه گرفته باشد.

۱۹۷۰- از ابوسلمه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ در هیچ ماهی بیشتر از شعبان روزه نمی‌گرفت. و همانا شعبان را کامل[۱] روزه می‌گرفت و می‌فرمود: «عملی را لازم گیرید که توان آن را داشته باشید، به تحقیق که خداوند (از دادن ثواب) ملال نمی‌آورد (خودداری نمی‌ورزد) تا آنکه شما از (انجام عبادت) ملال نیاورید.» و دوست داشتنی‌ترین نماز نزد پیامبر ﷺ، نمازی بود که به آن مداومت شود، هرچند اندک می‌بود و چون آن حضرت نماز (نفلی) می‌گزارد، بر آن مداومت می‌کرد.

۱-مراد از روزه گرفتن ماه شعبان، بیشتر روزهای آن ماه است.

۵۳ - باب: مَا يُذْكَرُ مِنْ صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ وَإِفْطَارِهِ

۱۹۷۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا صَامَ النَّبِيُّ ﷺ شَهْرًا كَامِلاً قَطُّ غَيْرَ رَمَضَانَ، وَيَصُومُ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ: لَا وَاللَّهِ لَا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ: لَا وَاللَّهِ لَا يَصُومُ. [أخرجه مسلم: ۱۱۵۷].

۱۹۷۲ - حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لَا تَشَاءُ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ. وَقَالَ سُلَيْمَانُ، عَنْ حُمَيْدٍ: أَنَّهُ سَأَلَ أَنَسًا فِي الصَّوْمِ. [راجع: ۱۱۴۱].

۱۹۷۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو خَالِدٍ الْأَحْمَرُ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا ﷺ، عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا مُفْطِرًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا مَسِسْتُ خَزَّةً وَلَا حَرِيرَةً أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا شَمِمْتُ مِسْكَةً وَلَا عَبِيرَةً أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۱۱۴۱].

باب- ۵۳
آنچه درباره ایام روزه و غیره روزهٔ پیامبر ﷺ گفته شده.

۱۹۷۱- از سعید روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ هیچ ماهی را بطور کامل روزه نگرفته است بجز از ماه رمضان. و آن حضرت (در غیر رمضان) پیهم روزه می‌گرفت تا آنکه شخصی می‌گفت: به خدا سوگند که روزه را ترک نمی‌کند، و روزه را ترک می‌کرد تا آنکه شخص می‌گفت: به خدا سوگند که روزه نمی‌گیرد.

۱۹۷۲- از حُمَید روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌الله ﷺ، ایامی از ماه را روزه نمی‌گرفت تا آنکه گمان می‌کردیم که آن ماه را روزه نمی‌گیرد و روزه می‌گرفت تا آنکه گمان می‌کردیم چیزی از روزه را در آن ماه ترک نمی‌کند. و اگر می‌خواستی آن حضرت را، شب هنگام در حال نماز ببینی، در حال نماز می‌دیدی و اگر می‌خواستی در حال خواب ببینی، در حال خواب می‌دیدی. و سلیمان گفت که حُمَید گفته است: وی دربارهٔ روزهٔ آن حضرت از انس سؤال کرده بود.

۱۹۷۳- از ابوخالدالاحمد روایت است که حُمَید گفت: دربارهٔ روزهٔ پیامبر ﷺ از انس رضی‌الله عنه سؤال کردم. وی گفت: اگر می‌خواستم آن حضرت را در ایامی از ماه روزه‌دار ببینم، او را روزه‌دار می‌دیدم و اگر می‌خواستم ترک کنندهٔ روزه ببینم او را می‌دیدم و اگر می‌خواستم او را در حال اقامت نماز شب ببینم، می‌دیدم و اگر می‌خواستم در حال خواب ببینم، می‌دیدم[1] و من هرگز، ابریشم و

۱-مراد آنست که روزه‌های نفل آن حضرت و نماز شب وی وقت معیّن نداشته است.

حریری لمس نکرده‌ام که از دست رسول ﷺ نرمتر بوده باشد.

٥٤ - باب: حَقِّ الضَّيْفِ فِي الصَّوْمِ

١٩٧٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ - يَعْنِي: «إِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا» - فَقُلْتُ: وَمَا صَوْمُ دَاوُدَ؟ قَالَ: «نِصْفُ الدَّهْرِ». [راجع: ١١٣١. أخرجه مسلم: ١١٥٩].

باب- ۵۴
حق میهمان در روزه

۱۹۷۴- از ابوسلمه روایت است که عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ نزد من آمد. سپس عبدالله این حدیث راگفت که آن حضرت فرمود: «میهمان تو را بر تو حقی است و زنِ تو را بر تو حقّی.» و من گفتم: روزهٔ داود چگونه بوده است؟ فرمود: «نصف سال» (یک روز در میان روزه می‌گرفت).

٥٥ - باب: حَقِّ الْجِسْمِ فِي الصَّوْمِ

١٩٧٥ - حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَاللَّهِ، أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ». فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَلَا تَفْعَلْ، صُمْ وَأَفْطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ بِحَسْبِكَ أَنْ تَصُومَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ». فَشَدَّدْتُ فَشُدِّدَ عَلَيَّ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً؟. قَالَ: «فَصُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ». قُلْتُ: وَمَا كَانَ صِيَامُ نَبِيِّ اللَّهِ

باب- ۵۵
حق بدن در روزه

۱۹۷۵- از ابوسلمة‌بن‌عبدالرحمن روایت است که عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ به من گفت: «ای عبدالله، آیا خبر ندارم که روز را روزه می‌گیری و شب را نماز می‌گزاری.» گفتم: آری، یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: «این کار را مکن، روزه بگیر و روزه مگیر و به نماز شب برخیز و سپس بخواب، به تحقیق که بدن تو را بر تو حقی است و چشمان تو را بر تو حقی است و زن تو را بر تو حقی است و میهمان تو را بر تو حقی است، و بسنده است که در هر ماه سه روز روزه بگیری؛ زیرا در برابر هر عمل نیک، برای تو ده چند ثواب است، و این (سه روز)، روزهٔ تمام سال تو را دربر می‌گیرد.»

(عبدالله می‌گوید:) من روزه را بر خود سخت گرفتم،

دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلام ؟ . قال : « نِصْفَ الدَّهْرِ» . فَكَانَ عَبْدُاللَّه يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ : يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۱۱۳۱ . أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

و بر من نیز سخت گرفته شد و گفتم: یا رسول‌الله، من توان روزه را در خود می‌بینم. آن حضرت فرمود: «پس روزه بگیر، روزهٔ داود پیامبر خدا را علیه السلام و بر آن میفزای.» من گفتم: روزهٔ پیامبر خدا داود علیه السلام چگونه بوده است؟ آن حضرت فرمود: (نصف سال). پس از آنکه عبدالله به کهنسالی رسید می‌گفت: کاش اجازهٔ پیامبر ﷺ را می‌پذیرفتم (یعنی در هر ماه سه روز روزه می‌گرفتم).

٥٦ - باب: صَوْمِ الدَّهْرِ

١٩٧٦ - حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو قَالَ : أُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَقُولُ : وَاللَّهِ لأَصُومَنَّ النَّهَارَ ، وَلأَقُومَنَّ اللَّيْلَ مَا عِشْتُ . فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ قُلْتُهُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، قَالَ : «فَإِنَّكَ لا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ ، فَصُمْ وَأَفْطِرْ ، وَقُمْ وَنَمْ ، وَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، فَإِنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا ، وَذَلِكَ مِثْلُ صِيَامِ الدَّهْرِ» . قُلْتُ : إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمَيْنِ» . قُلْتُ : إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا ، فَذَلِكَ صِيَامُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلام ، وَهُوَ أَفْضَلُ الصِّيَامِ» . فَقُلْتُ : إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ» . [راجع: ۱۱۳۱ . أخرجه مسلم: ۱۱۵۹] .

باب- ۵۶
روزهٔ تمال سال

۱۹۷۶- از سعیدبن‌مُسَیب و ابوسلمةبن‌عبدالرحمن روایت است که عبدالله‌بن‌عَمرو گفت: به پیامبر ﷺ خبر داده شده بود که من می‌گویم: به خدا سوگند تا زمانی که حیات داشته باشم، روز را روزه می‌گیرم و شب را به نماز می‌ایستم. من به آن حضرت گفتم: پدرم فدایت، همانا من گفته‌ام (آنچه شنیده‌ای). آن حضرت فرمود: «به تحقیق که نمی‌توانی از عهدهٔ آن بیرون آیی. روزه بگیر و روزه مگیر و به نماز شب قیام کن و باز بخواب و سه روز از ماه را روزه بگیر، به تحقیق که هر کار نیک را ده چند ثواب است و این (روزهٔ سه روز در ماه) مانند روزهٔ تمام سال است.» گفتم: طاقت من بیش از این است. آن حضرت فرمود: «پس یک روز روزه بگیر و یک روز روزه مگیر.» گفتم: طاقت من بیش از این است. آن حضرت فرمود: «یک روز روزه بگیر و یک روز روزه مگیر، و این روزهٔ داود علیه السلام است، و بهترین روزه است.» گفتم: طاقت من بیش از این است.

پیامبر ﷺ فرمود: «بهتر از این روزه‌ای نیست».

۵۷ - باب: حَقِّ الأَهْلِ فِي الصَّوْمِ

رَوَاهُ أَبُو جُحَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۱۹۶۸] .

۱۹۷۷ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : سَمِعْتُ عَطَاءً : أَنَّ أَبَا الْعَبَّاسِ الشَّاعِرَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ أَنِّي أَسْرُدُ الصَّوْمَ ، وَأُصَلِّي اللَّيْلَ ، فَإِمَّا أَرْسَلَ إِلَيَّ وَإِمَّا لَقِيتُهُ ، فَقَالَ : «أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَصُومُ وَلَا تُفْطِرُ ، وَتُصَلِّي وَلَا تَنَامُ ؟ فَصُمْ وَأَفْطِرْ ، وَقُمْ وَنَمْ ، فَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَظًّا ، وَإِنَّ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَظًّا» . قَالَ: إِنِّي لَأَقْوَى لِذَلِكَ ، قَالَ: «فَصُمْ صِيَامَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» . قَالَ: وَكَيْفَ ؟ . قَالَ: «كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا ، وَلَا يَفِرُّ إِذَا لَاقَى» . قَالَ: مَنْ لِي بِهَذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ؟ قَالَ عَطَاءٌ: لَا أَدْرِي كَيْفَ ذَكَرَ صِيَامَ الْأَبَدِ ، قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «لَا صَامَ مَنْ صَامَ الْأَبَدَ» . مَرَّتَيْنِ . [راجع: ۱۱۳۱ . اخرجه مسلم: ۱۱۵۹] .

باب- ۵۷
حق زن در روزه

ابوجُحیفه از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۱۹۷۷- از ابوالعباس شاعر روایت است که عبدالله‌بن‌عمرو رضی‌الله‌عنهما گفت: به پیامبر ﷺ خبر رسید که من پیهم روزه می‌گیرم و همه شب نماز می‌گزارم. آن حضرت کسی را عقب من فرستاد - یا گفت - آن حضرت را ملاقات کردم. وی فرمود: «آیا خبر نشده‌ام که تو روزه می‌گیری و پیهم روزه می‌گیری، و نماز شب می‌گزاری و نمی‌خوابی؟ پس روزه بگیر و روزه مگیر و به نماز شب برخیز و سپس بخواب. همانا چشمان تو را بر تو حقی است و نفس تو را بر تو حقی است و زن تو را بر تو حقی است.» گفتم: توان من بیش از این است. آن حضرت فرمود: «پس همچون داود عليه السلام روزه بگیر.» گفتم: آن چگونه است؟ فرمود: «وی یک روز روزه می‌گرفت و یک روز روزه نمی‌گرفت و از رویارویی با دشمن نمی‌گریخت.» عبدالله گفت: کیست که تعهد من کند که (روزهٔ داود عليه السلام را بگیرم و بویژه از جلو دشمن نگریزم) ای پیامبر خدا. عطاء گفت: نمی‌دانم چگونه آن حضرت از روزهٔ تمام سال یاد کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که تمام سال روزه بگیرد، روزهٔ وی روزه‌ای نیست.» و آن را دو بار تکرار کرد.

۵۸ - باب: صَوْمِ يَوْمٍ وَإِفْطَارِ يَوْمٍ

۱۹۷۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُغِيرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ

باب- ۵۸
یک روز، روزه بگیرد و یک روز بخورد

۱۹۷۸- از مجاهد روایت است که عبدالله‌بن‌عَمرو رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «در هر ماه

عَمْرو رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « صُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلاثَةَ أيَّامٍ» . قال : أُطيقُ أكْثَرَ مِنْ ذلِكَ ، فَمَا زَالَ حَتَّى قال : «صُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا» . فَقال : « اقْرَإِ القُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ» . قال : إِنِّي أُطِيقُ أكْثَرَ ، فَمَا زَالَ حَتَّى قال : « فِي ثَلاثٍ» . راجع: ۱۱۳۱ . اخرجه مسلم: ۱۱۵۹] .

سه روز روزه بگیر.» عبدالّله گفت: توان من بیش از آن است و پیوسته آن را می‌گفت تا آنکه آن حضرت فرمود: «یک روز روزه بگیر و یک روز بخور.» و آن حضرت فرمود: «قرآن را در یک ماه ختم کن.» عبدالله گفت: توان من بیش از آن است، و پیوسته آن را می‌گفت تا آنکه آن حضرت فرمود: «در سه روز ختم کن.»

۵۹ - باب: صَوْمِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلام

۱۹۷۹ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا العَبَّاسِ المَكِّيَّ ، وَكَانَ شَاعِرًا ، وَكَانَ لا يُتَّهَمُ فِي حَدِيثِهِ ، قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرِو ابْنِ العَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّكَ لَتَصُومُ الدَّهْرَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ» . فَقُلْتُ : نَعَمْ ، قال : « إِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذلِكَ هَجَمَتْ لَهُ العَيْنُ ، وَنَفِهَتْ لَهُ النَّفْسُ ، لا صَامَ مَنْ صَامَ الدَّهْرَ ، صَوْمُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ» . قُلْتُ : فَإِنِّي أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ ، قال : « فَصُمْ صَوْمَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلام ، كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا ، وَلا يَفِرُّ إِذَا لاقَى» . [راجع: ۱۱۳۱ . أخرجه مسلم: ۱۱۵۹] .

باب- ۵۹ روزهٔ داود علیه السلام

۱۹۷۹- از ابوالعباس‌المکّی -که وی شاعر بوده و در حدیث خود متهم به کذب نبوده - روایت است که گفت: از عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص رضی‌الله‌عنهما شنیدم که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «آیا تمام سال روزه می‌گیری و همهٔ شب را نماز می‌گزاری؟» گفتم: آری.

آن حضرت فرمود: «اگر بدین سان ادامه دهی، چشمت ضعیف و بدنت خسته و نفست درمانده می‌شود. کسی که تمام سال را روزه بگیرد، روزه‌اش، روزه‌ای نیست. روزهٔ سه روز در ماه، روزهٔ تمام سال است.» گفتم: توان من بیش از آن است. فرمود: «پس مانند داود علیه السلام روزه بگیر، چنانکه وی یک روز روزه می‌گرفت و روز دیگر می‌خورد، و از رویارویی با دشمن نمی‌گریخت.»

۱۹۸۰ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الوَاسِطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ خَالِدٍ الحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو المَلِيحِ قال : دَخَلْتُ مَعَ أَبِيكَ عَلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، فَحَدَّثَنَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذُكِرَ لَهُ صَوْمِي ، فَدَخَلَ عَلَيَّ ، فَأَلْقَيْتُ لَهُ وِسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ ، فَجَلَسَ عَلَى

۱۹۸۰- از ابوقلابه روایت است که ابوالملیح گفت: با پدر تو نزد عبدالله‌بن‌عمرو رفتم و وی به ما گفت: همانا نزد رسول‌الله ﷺ از روزهٔ من یاد شده بود. آن حضرت نزد من آمد، من بالش چرمی‌ای را که از پوست خرما پر شده بود برایشان افکندم. آن

الأرض ، وَصَارَتِ الْوِسَادَةُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، فَقَالَ : « أَمَا يَكْفِيكَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ» . قال: قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « خَمْسًا » قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «سَبْعًا» . قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « تِسْعًا » قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « إِحْدَى عَشْرَةَ » . ثُمَّ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : « لا صَوْمَ فَوْقَ صَوْمِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلام ، شَطْرَ الدَّهْرِ ، صُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا» . [راجع: ۱۱۳۱ . اخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

حضرت بر زمین نشست و بالش میان من و او بود، سپس فرمود: «آیا سه روز روزه در ماه برایت کفایت نمی‌کند؟» گفتم: یا رسول‌الله، (کفایت نمی‌کند.) فرمود: «پنج روز.» گفتم: یا رسول‌الله، (کفایت نمی‌کند.) فرمود: «هفت روز.» گفتم: یا رسول، (کفایت نمی‌کند.) فرمود: «نُه روز.» گفتم: یا رسول‌الله، (کفایت نمی‌کند.) فرمود: «یازده روز». سپس پیامبر ﷺ فرمود: «روزه‌ای برتر از روزهٔ داود علیه‌السلام نیست، و آن نصف سال است، یک روز روزه بگیر و یک روز بخور.»

٦٠ - باب: صِيَامِ أَيَّامِ الْبِيضِ: ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَأَرْبَعَ عَشْرَةَ وَخَمْسَ عَشْرَةَ

١٩٨١ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أَوْصَانِي خَلِيلِي ﷺ بِثَلَاثٍ : « صِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ، وَرَكْعَتَيِ الضُّحَى ، وَأَنْ أُوتِرَ قَبْلَ أَنْ أَنَامَ» . [راجع: ۱۱۷۸ . أخرجه مسلم: ۷۲۱] .

باب- ۶۰
روزهٔ روزهای بیض: روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه

۱۹۸۱- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: دوست من ﷺ به من سه وصیت کرد: «در هر ماه، سه روز روزه، و دو رکعت نماز ضُحی (چاشت) و نماز وِتر پیش از خواب.»

٦١ - باب: مَنْ زَارَ قَوْمًا فَلَمْ يُفْطِرْ عِنْدَهُمْ

١٩٨٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ : حَدَّثَنِي خَالِدٌ هُوَ ابْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُمِّ سُلَيْمٍ ، فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَمْنٍ ، قَالَ : « أَعِيدُوا سَمْنَكُمْ فِي سِقَائِهِ ، وَتَمْرَكُمْ فِي وِعَائِهِ ، فَإِنِّي صَائِمٌ» . ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ ، فَدَعَا لِأُمِّ سُلَيْمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَا ، فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي خُوَيْصَّةً ، قَالَ : « مَا هِيَ» . قَالَتْ : خَادِمُكَ أَنَسٌ ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلا دُنْيَا إِلا دَعَا لِي بِهِ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ

باب- ۶۱
کسی که از قومی دیدار کرد و نزد آنها روزه‌اش را نخورد

۱۹۸۲- از حُمَید روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ نزد اُم‌سُلَیم (مادر أنس) آمد و او برای آن حضرت، روغن و خرما آورد. آن حضرت فرمود: «روغن خود را در خیک آن بریز و خرمای خود را در ظرف آن بگذار. همانا من روزه دارم» سپس آن حضرت برخاست و به یک جانب خانه رفت و در آنجا نماز نفل گزارد و به حق اُم‌سُلَیم و خانواده‌اش دعا کرد. اُم‌سُلَیم گفت: یا رسول‌الله، من حاجتی

ارْزُقْهُ مَالاً ، وَوَلَدًا ، وَبَارِكْ لَهُ» . فَإِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ الأَنْصَارِ مَالاً . وَحَدَّثَتْنِي ابْنَتِي أُمَيْنَةُ: أَنَّهُ دُفِنَ لِصُلْبِي مَقْدَمَ حَجَّاجٍ الْبَصْرَةَ بِضْعٌ وَعِشْرُونَ وَمِائَةٌ .

حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ أَخْبَرَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ: سَمِعَ أَنَسًا ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر: ٦٣٣٤، ٦٣٤٤، ٦٣٧٨، ٦٣٨٠. أخرجه مسلم: ٢٤٨١] .

خاص دارم. فرمود: «آن چیست؟» اُم‌سَلیم گفت: دعا دربارهٔ خادم تو انس.[1]

انس می‌گوید: آن حضرت از نیکویی دنیا و آخرت چیزی نگذاشت مگر آنکه در حق من دعا کرد، و گفت: «بارالها، او را مال و اولادی روزی کن و برای او برکت نه». همانا من در زمرهٔ ثروتمندترین مردم انصار هستم و اُمَیْنه، دخترم به من گفته است: صد و بیست و چند تن از نطفهٔ من تا سال ورود حجاج به بصره (۷۵ هـ)، به خاک سپرده شدند.[2]

ابن‌ابی مریم گفت: یحیی از حُمَیْد از اَنَس از پیامبر صلی‌الله علیه وسلم روایت کرده است.

٦٢ - باب: الصَّوْمِ آخِرَ الشَّهْرِ

١٩٨٣ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ ، عَنْ غَيْلاَنَ . وحَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا غَيْلاَنُ بْنُ جَرِيرٍ ، عَنْ مُطَرِّفٍ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ - سَأَلَهُ ، أَوْ - سَأَلَ رَجُلاً ، وَعِمْرَانُ يَسْمَعُ ، فَقَالَ: «يَا أَبَا فُلاَنٍ ، أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ» . قَالَ: أَظُنُّهُ قَالَ: يَعْنِي رَمَضَانَ ، قَالَ الرَّجُلُ: لاَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ» . لَمْ يَقُلِ الصَّلْتُ: أَظُنُّهُ يَعْنِي رَمَضَانَ .

باب- ۶۲
روزه در آخر ماه

۱۹۸۳- از مُطَرِّف روایت است که عمران بن حُصَین رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از وی سؤال کرد -یا- مردی سؤال کرد و عمران می‌شنید که آن حضرت فرمود: «ای ابوفلان، آیا روزهای اخیر این ماه را روزه نگرفتی؟» ابونعمان گفت: گمان می‌کنم (که مهدی‌بن‌میمون) گفته است: یعنی ماه رمضان را. آن مرد گفت: روزه نگرفته‌ام یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: چون روزهٔ رمضان را تمام کردی، دو روز روزه بگیر.» صَلْت (در روایت خود) نگفته است که:

۱-انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه تا سال ۹۳ هجری زیست و عمرش از صد سال تجاوز کرد (تیسیر القاری).

۲-از اینکه پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم فرموده است که یک یا دو روز قبل از رمضان روزه گرفته نشود، از این حدیث معلوم می‌شود که مردی که آن حضرت از وی سؤال کرده، عادت وی بوده که دو روز آخر هر ماه را روزه می‌گرفته، و آخر شعبان را بدان سبب روزه نگرفته بود که آن حضرت منع کرده بود. و نظر به اینکه روزهٔ آخر ماه را عادت کرده بود، او را فرمود که قضایی دو روزی راکه روزه نگرفته بود پس از سپری شدن رمضان در ماه شوال اداکند و این امر می‌رساند که عادت‌کردن در عبادات، با همچو موانع نباید ترک گردد.(اقتباس از ترجمهٔ انگلیسی بخاری به نقل از فتح‌الباری)

قال أبو عَبْد اللّه : وَقال ثَابِتٌ ، عَنْ مُطَرِّف ، عَنْ عِمْرَانَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : « مِنْ سَرَرِ شَعْبَانَ » . [أخرجه مسلم: ١١٦١ وفي الصيام (١٩٩)-...] .

گمان می‌کنم که آن ماه رمضان بوده است. ابوعبدالله گفت: ثابت از مَطرّف از عمران، از پیامبر ﷺ روایت کرده است که سؤال آن حضرت چنین بوده است: «از دو روز آخر شعبان.»

٦٣ - باب: صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

باب- ۶۳
روزهٔ روز جمعه

فَإِذَا أَصْبَحَ صَائِمًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَعَلَيْهِ أَنْ يُفْطِرَ ، يَعْنِي : إِذَا لَمْ يَصُمْ قَبْلَهُ ، وَلا يُرِيدُ أَنْ يَصُومَ بَعْدَهُ .

و اگر کسی به نیت روزه، جمعه را صبح کرده باشد، باید روزه را بخورد؛ یعنی، در حالی که روز قبل آن را روزه نگرفته باشد و قصد نداشته باشد که روز بعد آن را روزه بگیرد.

١٩٨٤ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِم ، عَنِ ابْنِ جُرَيْج ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيد بْنِ جُبَيْر ، عَنْ مُحَمَّد بْنِ عَبَّاد قال : سَأَلْتُ جَابِرًا ﷺ : نَهَى النَّبيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ؟ . قال : نَعَمْ .

زَادَ غَيْرُ أَبِي عَاصِم : أَنْ يَنْفَرِدَ بِصَوْم . [أخرجه مسلم: ١١٤٣ ، باختلاف] .

۱۹۸۴- از محمدبن‌عَبّاد روایت است که گفت: از جابر رضی‌الله‌عنه سؤال کردم که آیا پیامبر ﷺ روزهٔ روز جمعه را (در غیر رمضان) منع کرده است؟ گفت: آری. (امام بخاری می‌گوید:) کسی غیر از ابوعاصم (راوی) افزوده است، یعنی اگر روز جمعه را به روزه‌ای اختصاص دهد.

١٩٨٥ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاث : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَش : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِح ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : سَمِعْتُ النَّبيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا يَصُومَنَّ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلا يَوْمًا قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ » . [أخرجه مسلم: ١١٤٤] .

۱۹۸۵- از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: «هیچ یک از شما روز جمعه را (در غیر رمضان) روزه نگیرد، مگر آنکه روز قبل آن را روزه‌گرفته باشد یا روز بعد آن را روزه بگیرد.»

١٩٨٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ (ح).

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَهِيَ صَائِمَةٌ ، فَقَالَ : « أَصُمْتِ أَمْسِ » . قالَتْ : لا ، قَالَ : « تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي غَدًا » . قالَتْ : لا ، قال : « فَأَفْطِرِي » .

۱۹۸۶- از ابوایّوب روایت است که جُوَیریه بنت حارث رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ در روز جمعه نزد وی رفت و وی روزه‌دار بود. آن حضرت فرمود: «آیا دیروز روزه گرفته بودی؟» گفت: نی. فرمود: «آیا فردا می‌خواهی که روزه بگیری؟» گفت: نی. آن حضرت فرمود: «روزه‌ات را بخور». و حَمّادبن‌جَعد گفته است: قتاده شنیده است که ابوایوب به من گفت

وَقال حَمَّادُ بنُ الجَعْد: سَمِعَ قَتادَةَ: حَدَّثَني أَبو أَيُّوبَ: أَنَّ جُوَيْرِيَةَ حَدَّثَتْهُ: فَأَمَرَهَا فَأَفطَرَتْ.

که جُوَیریه به او گفته که آن حضرت او را امر کرد و او روزه را خورد.

٦٤ - باب: هَلْ يَخُصُّ شَيْئًا مِنَ الأَيَّامِ

باب- ۶۴
آیا از روزها چیزی خاص گردانیده شود

١٩٨٧ - حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا يَحيى، عَنْ سُفْيانَ، عَنْ مَنصُور، عَنْ إِبْراهيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ: قُلْتُ لِعائِشَةَ رَضِي اللَّهُ عَنْهَا: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْتَصُّ مِنَ الأَيامِ شَيْئًا؟ قالتْ: لا، كانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيُّكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطيقُ. [انظر: ٦٤٦٦. أخرجه مسلم: ٧٨٣].

۱۹۸۷- از ابراهیم روایت است که عَلْقَمه گفت: به عایشه رضی‌الله‌عنها گفتم: آیا پیامبر ﷺ روزی از روزها را به چیزی خاص می‌ساخت؟ وی گفت: نی، و عمل وی (در انجام عبادات) پیوسته بود و کدام یک از شما طاقتی را دارد که رسول‌الله ﷺ آن را داشت.

٦٥ - باب: صَوْمِ يَوْمِ عَرَفَةَ

باب- ۶۵
روزهٔ روز عرفه

١٩٨٨ - حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا يَحيى، عَنْ مَالك قال: حَدَّثَني سَالِمٌ قال: حَدَّثَني عُمَيْرٌ ومَولَى أُمِّ الفَضْلِ: أَنَّ أُمَّ الفَضْلِ حَدَّثَتْهُ (ح).

و حَدَّثَنا عَبْدُاللَّه بنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنا مَالِكٌ، عَنْ أَبي النَّضْرِ مَولَى عُمَرَ بنِ عُبَيْدِاللَّه، عَنْ عُمَيْرٍ مَولَى عَبْدِاللَّه ابنِ العَبَّاس، عَنْ أُمِّ الفَضْلِ بِنْتِ الحارِث: أَنَّ نَاسًا تَمَارَوْا عِنْدَهَا يَوْمَ عَرَفَةَ في صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ صَائِمٌ، وَقال بَعْضُهُمْ: لَيْسَ بِصَائِمٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ بِقَدَحِ لَبَنٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى بَعيرِه، فَشَرِبَهُ. [راجع: ١٦٥٨. أخرجه مسلم: ١١٢٣].

۱۹۸۸- از اُمّ فضل بنت حارث رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: مردم در روز عرفه در نزد او دربارهٔ روزهٔ پیامبر ﷺ شک کردند. بعضی گفتند که آن حضرت روزه‌دار است و بعضی گفتند که روزه‌دار نیست. من به آن حضرت مقداری شیر فرستادم و ایشان در حالی که بر شتر خویش ایستاده بود شیر را نوشید.

١٩٨٩ - حَدَّثَنا يَحيى بنُ سُلَيْمَان: حَدَّثَنا ابنُ وَهْب، أَوْ قُرِئَ عَلَيْهِ، قال: أَخْبَرَني عَمْرٌو، عَنْ بُكَيْر، عَنْ كُرَيْب، عَنْ مَيْمُونَةَ رَضي اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّاسَ شَكُّوا في صِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ بِحِلابٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ فِي المَوْقِفِ، فَشَرِبَ مِنْهُ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ. [أخرجه مسلم: ١١٢٤].

۱۹۸۹- از کُرَیب روایت است که میمونه رضی‌الله‌عنها گفت: مردم در روز عرفه در مورد روزهٔ پیامبر ﷺ شک کردند، من برای آن حضرت در ظرفی شیر فرستادم و ایشان که در عرفات ایستاده بود. از آن نوشید در حالی که مردم می‌نگریستند.

٦٦ - باب: صَوْمِ يَوْمِ الفِطْرِ

١٩٩٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ، قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ، فَقَالَ: هَذَانِ يَوْمَانِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ صِيَامِهِمَا: يَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَالْيَوْمُ الآخَرُ تَأْكُلُونَ فِيهِ مِنْ نُسُكِكُمْ. ومَن قَالَ: مَوْلَى عَبْدِ الرحمنِ بنِ عَوفٍ فَقَدْ أَصابَ. [انظر: ٥٥٧١. أخرجه مسلم: ١١٣٧].

باب- ۶۶
روزهٔ روز عید فطر

۱۹۹۰- از ابوعُبَید غلام آزاد شدهٔ ابن‌ازهر روایت است که گفت: در روز عید با عمربن‌خطاب رضی الله عنه حاضر بودم. وی گفت: دو روز است که پیامبر ﷺ از روزه گرفتن در آن منع کرده است: روز خوردن شما پس از روزهٔ شما. و روز آخر که از گوشت قربانی خویش می‌خورید (یعنی روز اول عید روزه و روز اول عید قربان).

امام بخاری می‌گوید: ابن‌عُیَینه گفت: کسی که ابوعُبید را غلام آزاد شدهٔ ابن‌ازهر گفته، درست گفته است. و کسی که او را غلام آزاد شدهٔ ابن‌عوف گفته است درست گفته است.[1]

١٩٩١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْفِطْرِ وَالنَّحْرِ، وَعَنِ الصَّمَّاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ. [راجع: ٣٦٧ أخرجه مسلم: ٨٢٧، الصيام((١٤٠)). وأخرجه: ١٥١٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۱۹۹۱- از عمروبن‌یحیی، از پدرش روایت است که ابوسعید رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ از روزه در روز عید فطر و عید قربان و از پوشیدن جامه بطور صَمّاء[2] و از اَحْتباء در یک جامه[3] منع کرده است.

١٩٩٢ - وَعَنْ صَلاةٍ بَعْدَ الصُّبْحِ وَالْعَصْرِ. [راجع: ٥٨٦. أخرجه مسلم ٨٢٧٠ مطولاً].

۱۹۹۲- و آن حضرت همچنان از نماز بعد از نماز صبح و نماز بعد از نماز عصر منع کرده است.

٧ - باب: الصَّوْمِ يَوْمَ النَّحْرِ

١٩٩٣ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنِ

باب- ۷۰
روزهٔ روز عید قربان

۱۹۹۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از

۱-در برخی از نسخ بخاری حدیث ۱۹۹۰ با این عبارت پایان یافته است: مَن قال مولی ابن‌ازهر فقد اصاب و من قال مولی عبدالرحمن بن‌عوف فقد اصاب. متن فوق بخشی از آن را فاقد است که ترجمهٔ آن آورده شد. یعنی ابن‌ازهر و ابن‌عوف در ولایت آزاد کردن ابوعبید شریک بودند.

۲-در تفسیر لفظ -صَمّاء- اختلاف است، از آن جمله این است: چادر را بر تمام بدن طوری بپیچد که فرجه نماند که دست را از آن بیرون آورد. و یا اینکه: بدن خود را در یک چادر طوری بپیچد که یک جانب چادر را بر دوش گذارد که در آن احتمال کشف عورت است.

۳-احتباء آنست که جامه را بر پشت و ساقها حلقه بندد و طوری بنشیند که زانوها ایستاده باشد و عورت نمودار شود.

ابن جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ مِينَا قال: سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: يُنْهَى عَنْ صِيَامَيْنِ، وَبَيْعَتَيْنِ: الْفِطْرِ وَالنَّحْرِ، وَالْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ. [راجع: ٣٦٨. أخرجه مسلم: ٨٢٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وأخرج آخره: ١٥١١].

دو نوع روزه و دو نوع معامله منع شده است: روزه در روز عید فطر و عید قربان و بیع ملامسه و منابذه[1].

١٩٩٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ جُبَيْرٍ قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَقَالَ: رَجُلٌ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ يَوْمًا، قَالَ: أَظُنُّهُ قَالَ: الاثْنَيْنِ، فَوَافَقَ ذَلِكَ يَوْمَ عِيدٍ؟ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أَمَرَ اللهُ بِوَفَاءِ النَّذْرِ، وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ هَذَا الْيَوْمِ. [انظر: ٦٧٠٥، ٦٧٠٦. أخرجه مسلم: ١١٣٩، بدون تسمية اليوم].

۱۹۹۴- از زیاد روایت است که گفت: مردی نزد ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمد و گفت: مردی نذر کرد که روزی را روزه بگیرد -گمان می‌کنم که گفت- روز دوشنبه را روزه بگیرد- و آن روز با روز عید برابر شود؟ ابن عمر گفت: خداوند به وفای نذر امر کرده است و پیامبر ﷺ از روزه در این روز منع کرده است[2]

١٩٩٥ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ قال: سَمِعْتُ قَزَعَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ، وَكَانَ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً، قَالَ: سَمِعْتُ أَرْبَعًا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَعْجَبْنَنِي، قَالَ: «لَا تُسَافِرِ الْمَرْأَةُ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ إِلَّا وَمَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ، وَلَا صَوْمَ فِي يَوْمَيْنِ: الْفِطْرِ وَالأَضْحَى، وَلَا صَلَاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَلَا بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ، وَلَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى، وَمَسْجِدِي هَذَا». [راجع: ٥٨٦. أخرجه مسلم: ٨٢٨، وفي الصيام «١٤٠» وفي الحج «٤١٥» جميعها مختصراً].

۱۹۹۵- از قزعه روایت است که گفت: از ابوسعیدالخدری ﷺ که در دوازده غزوه با پیامبر ﷺ جهاد کرده بود، شنیده‌ام که گفت: از پیامبر ﷺ چهار چیز شنیده‌ام که مرا خوشحال کرد، چنانکه فرمود: «زن باید مسافت دو روز راه را سفر نکند مگر آنکه او را شوهر یا ذو محرمی همراه باشد، و در دو روز روزه گرفته نشود، روز عید فطر و عید قربان، و نمازگزارده نشود بعد از نماز. صبح تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب. و پالانهای شتر به قصد سفر بسته نشود مگر به سوی سه مسجد: مسجدالحرام (در مکه) و مسجداقصی (در بیت‌المقدس) و مسجد من (در مدینه).

۱-بیع ملامسه، آنست که به مجرد تماس مشتری با متاع بیع انجام شود و بیع منابذه آنست که با افکندن متاع به سوی مشتری بیع انجام شود.

۲-آورده‌اند که باید میان دو حکم جمع کرد؛ یعنی روز نذر وی اگر با روز عید مصادف گردد روزه نگیرد و در عوض روز دیگری روزه بگیرد.

٦٨ - باب: صِيَام أيَّامِ التَّشْرِيقِ

١٩٩٦ - وَقَالَ أبو عَبد الله : لي مُحَمَّدُ بْنُ المُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَام قال : أَخْبَرَنِي أَبِي : كَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا تَصُومُ أَيَّامَ بِمِنًى ، وَكَانَ أَبُوهَا يَصُومُهَا .

١٩٩٧ ، ١٩٩٨ - مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عِيسَى ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ .

وَعَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قالا : لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ يُصَمْنَ ، إلا لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ .

١٩٩٩ - حدثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : الصِّيَامُ لِمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ عَرَفَةَ ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا وَلَمْ يَصُمْ صَامَ أَيَّامَ مِنًى .

وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ مِثْلَهُ .

تَابَعَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

باب- ۶۸
روزهٔ ایام تشریق[1]

۱۹۹۶- از هشام روایت است که پدر وی گفت: عایشه رضی‌الله‌عنها ایّام منٰی (ایام تشریق) را روزه می‌گرفت، و پدر هشام (عروه) نیز همین ایام را روزه می‌گرفت.

۱۹۹۷- ۱۹۹۸-[2] از عروه از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است و سالم از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده که هر دوی آنها گفته‌اند: در ایام تشریق اجازه داده نشده که روزه گرفته شود مگر برای کسی که استطاعت قربانی ندارد.

۱۹۹۹- از سالم‌بن‌عبدالله روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: روزه برای کسی است که برای حج و عمره متمتع باشد و تا روز عرفه هَدْی (قربانی) نیافته باشد و روزه نگرفته باشد، وی ایام منٰی را روزه بگیرد.

از ابن‌شهاب، از عُروه از عایشه مثل آن روایت شده است. و متابعت کرده است (مالک را) ابراهیم‌بن‌سعد از ابن‌شهاب.

٦٩- باب: صِيَامِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ

٢٠٠٠ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ عَاشُورَاءَ : «إِنْ شَاءَ صَامَ» . [راجع: ١٨٩٢ . اخرجه مسلم: ١١٢٦ ، مطولاً] .

باب- ۶۹
روزهٔ روز عاشوراء

۲۰۰۰- از سالم، از پدر وی -رضی الله عنه- روایت است که پیامبر ﷺ در مورد روز عاشورا فرمود: «اگر کسی می‌خواهد، آن را روزه بگیرد.»

٢٠٠١ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ

۲۰۰۱- از عُروةبن‌زُبیر روایت است که عایشه

۱-ایام تشریق نزد اکثر علما چهار روز است، یعنی روز عید قربان و سه روز بعد آن. و از ابن‌عباس و ابن‌عمر و عطاء روایت شده است که ایام تشریق سه روز است که روز عید قربان در آن شامل نیست.

۲-کلمه - حَدّثنا- در آغاز حدیث ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸، از چاپ افتاده است.

قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِصِيَامِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ، فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ، كَانَ مَنْ شَاءَ صَامَ وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ. [راجع: ۱۵۹۲. أخرجه مسلم: ۱۱۲۵].

رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ (در اوایل اسلام) روزهٔ روز عاشوراء را امر کرده بود و آنگاه که روزهٔ رمضان فرض گردید، اگر کسی می‌خواست روزه می‌گرفت و اگر کسی می‌خواست روزه نمی‌گرفت.

۲۰۰۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ، فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ. [راجع: ۱۵۹۲. أخرجه مسلم: ۱۱۲۵].

۲۰۰۲- از هشام‌بن‌عُروه از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: قُریش در دوران جاهلیت، روز عاشورا را روزه می‌گرفتند و رسول‌الله ﷺ آن روز را روزه می‌گرفت و زمانی که به مدینه آمد آن روز را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن امر کرد، امّا آنگاه که روزهٔ رمضان فرض شد، روزهٔ روز عاشورا را ترک کرد، اگر کسی می‌خواست آن روز را روزه می‌گرفت و اگر می‌خواست، آن را ترک می‌کرد.

۲۰۰۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ رضي الله عنهما يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَامَ حَجَّ، عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ، أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «هَذَا يَوْمُ عَاشُورَاءَ، وَلَمْ يَكْتُبِ اللَّهُ عَلَيْكُمْ صِيَامَهُ، وَأَنَا صَائِمٌ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصُمْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُفْطِرْ». [أخرجه مسلم: ۱۱۲۹].

۲۰۰۳- از ابن‌شهاب روایت است که حُمَیدبن عبدالرحمن گفت: وی از معاویه‌بن‌ابوسفیان رضی‌الله‌عنهما شنیده است که در آن سالی که حج گزارد در روز عاشورا بر منبر می‌گفت: «ای مردم مدینه، کجا هستند علمای شما؟ من از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌گفت: «امروز روز عاشورا است و خداوند در این روز روزه را بر شما فرض نکرده است، و من روزه دارم، پس کسی که می‌خواهد آن را روزه بگیرد و کسی که می‌خواهد بخورد.»[1]

۲۰۰۴- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَقَالَ: «مَا هَذَا». قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ

۲۰۰۴- از سعیدبن‌جُبَیر، از پدر وی روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ به مدینه آمد و یهود را دید که در روز عاشورا روزه می‌گیرند، فرمود: «این برای چیست؟» گفتند: این روز نیک است، این روزی است که خداوند بنی‌اسرائیل را از شر دشمنان نجات داده است، و موسی این روز را

۱-معاویه از مسلمانانی است که در سال فتح مکه یعنی سال هشتم هجرت ایمان آورده است و این حدیث را باید چند سال بعد از فرضیت رمضان شنیده باشد که فرضیت عاشورا را ناسخ می‌باشد.

عَدُوَّهِمْ ، فَصَامَهُ مُوسَى . قال: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ» . فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ . [انظر: ۳۳۹۷، ۳۹۴۳، ۴۶۸۰، ۴۷۳۷. أخرجه مسلم: ۱۱۳۰] .

روزه گرفته است. آن حضرت فرمود: «من در موافقت با موسی از شما سزاوارترم.» آن حضرت روز عاشورا را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن امر کرد.

۲۰۰۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ أَبِي عُمَيْسٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَعُدُّهُ الْيَهُودُ عِيدًا ، قال النَّبِيُّ ﷺ: «فَصُومُوهُ أَنْتُمْ» . [انظر: ۳۹۴۲. أخرجه مسلم: ۱۱۳۱] .

۲۰۰۵- از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: یهود روز عاشورا را عید می‌شمردند. پیامبر ﷺ فرمود: «شما در این روز روزه بگیرید.»

۲۰۰۶ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَحَرَّى صِيَامَ يَوْمٍ فَضَّلَهُ عَلَى غَيْرِهِ إِلا هَذَا الْيَوْمَ ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ ، وَهَذَا الشَّهْرَ ، يَعْنِي شَهْرَ رَمَضَانَ . [أخرجه مسلم: ۱۱۳۲] .

۲۰۰۶- از عبیدالله‌بن یزید روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ را ندیده‌ام که در روزی که قصد روزه را در آن داشت، آن روز را بر روز دیگر ترجیح داده باشد. بجز از همین روز؛ یعنی روز عاشورا و همین ماه؛ یعنی ماه رمضان[1].

۲۰۰۷ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قال: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً مِنْ أَسْلَمَ : «أَنْ أَذِّنْ فِي النَّاسِ : أَنَّ مَنْ كَانَ أَكَلَ فَلْيَصُمْ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ أَكَلَ فَلْيَصُمْ ، فَإِنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ» . [راجع: ۱۹۲۴ . أخرجه مسلم : ۱۱۳۵] .

۲۰۰۷- از سَلَمة‌بن اکوع ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به مردی از قبیلهٔ بنی‌اسلم امر کرد که: «در میان مردم اعلام کن اینکه: کسی که امروز چیزی خورده است، بقیهٔ روز را روزه بگیرد و کسی که چیزی نخورده است، همچنان روزه داشته باشد؛ زیرا که امروز روز عاشورا است.»

۱-نظر ابن‌عباس دربارهٔ برتری روزه در روز عاشورا با نظرات دیگران اختلاف دارد. قتاده حدیثی روایت کرده که روزهٔ روز عرفه گناهان دو ساله را کفاره است و روزهٔ روز عاشوراء گناهان یک ساله را.

۳۱ - كِتَاب صَلاةِ التَّرَاوِيح

۱- باب: فَضْلِ مَنْ قَامَ رَمَضَانَ

۲۰۰۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِرَمَضَانَ: «مَنْ قَامَهُ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».
[راجع: ۳۵. أخرجه مسلم: ۷۵۹، و بزيادة برقم «۷۶۰»].

۲۰۰۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ كَانَ الأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فِي خِلافَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَصَدْرًا مِنْ خِلافَةِ عُمَرَ ﷺ. [راجع: ۳۵. أخرجه مسلم: ۷۵۹ و بزيادة برقم «۷۶۰»].

۲۰۱۰ - وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدٍالْقَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ لَيْلَةً فِي رَمَضَانَ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ، يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ، وَيُصَلِّي الرَّجُلُ فَيُصَلِّي بِصَلاتِهِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَرَى لَوْ جَمَعْتُ هَؤُلاءِ عَلَى قَارِئٍ وَاحِدٍ لَكَانَ أَمْثَلَ، ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ عَلَى أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةً أُخْرَى وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاةِ قَارِئِهِمْ، قَالَ عُمَرُ: نِعْمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ،

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۳۱- کتاب نماز تراویح

باب- ۱
فضیلت کسی که در رمضان نماز گزارد

۲۰۰۸- از ابوسلمه روایت است که ابوهریره ﷺ گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که در مورد رمضان فرمود: «کسی که در ماه رمضان از روی ایمان و طلب ثواب نماز بر پا دارد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.»

۲۰۰۹- از حُمَیدبن‌عبدالرحمن روایت است که ابوهریره ﷺ گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که در ماه رمضان از روی ایمان و طلب ثواب نماز برپا دارد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.»

ابن‌شهاب گفت: رسول‌الله ﷺ وفات کرد و مردم بر همین شیوه (منفرد) نماز می‌گزاردند. در دوران خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر رضی‌الله‌عنهما نیز همین حالت بود (که تراویح به جماعت ادا نمی‌شد).

۲۰۱۰- از ابن‌شهاب، از عُروةبن‌زبیر، از عبدالرحمن‌بن‌عبدالقاری روایت است که گفت: در یکی از شبهای رمضان با عمربن‌خطاب ﷺ به سوی مسجد روانه شدیم. مردم در آنجا در گروه‌های پراکنده نماز می‌گزاردند، مردی تنها نماز می‌گزارد، و مردی نماز می‌گزارد و گروهی با اقتدا به وی نماز می‌گزاردند.

عمر گفت: همانا من می‌پندارم که اگر همه را بر امامت یک قاری جمع گردانم، بهتر از پراکندگی

وَالَّتِي يَنَامُونَ عَنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الَّتِي يَقُومُونَ ، يُرِيدُ آخِرَ اللَّيْلِ ، وَكَانَ النَّاسُ يَقُومُونَ أَوَّلَهُ .

ایشان است. سپس تصمیم گرفت و مردم را به امامت اُبَی‌بن‌کعب، جمع گردانید. سپس شب دیگر که با وی برآمدیم، دیدیم که مردم در عقب امام خود نماز می‌گزارند. عمر گفت: این چه نیکو بدعتی است.[1] و آنچه از آن خواب می‌شوید (مراد نماز آخر شب است) بهتر از آن چیزی است که آن را زنده می‌دارید (یعنی نماز اول شب)[2] (امام بخاری می‌گوید) مراد از آن آخر شب است که مردم اول آن را زنده می‌داشتند.

۲۰۱۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى ، وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ . [راجع: ۷۲۹ . اخرجه مسلم: ۷۶۱ ، مطولاً . اخرجه مسلم: ۷۸۲ ، باختلاف]

۲۰۱۱- از ابن‌شهاب از عُروه‌بن‌زبیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها - همسر پیامبر ﷺ - گفت: همانا رسول‌الله ﷺ این نماز را می‌گزارد، و آن در ماه رمضان بود.

۲۰۱۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ ، فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ ، وَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلَاتِهِ ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَتَحَدَّثُوا ، فَاجْتَمَعَ أَكْثَرُ مِنْهُمْ فَصَلَّى فَصَلَّوْا مَعَهُ ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَتَحَدَّثُوا ، فَكَثُرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى فَصَلَّوْا بِصَلَاتِهِ ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَةُ عَجَزَ الْمَسْجِدُ عَنْ أَهْلِهِ ، حَتَّى خَرَجَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ ، فَلَمَّا قَضَى الْفَجْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ ، فَتَشَهَّدَ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ مَكَانُكُمْ ، وَلَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ

۲۰۱۲- از ابن‌شهاب از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ در نیمهٔ شب برآمد و در مسجد نماز گزارد و مردم به نماز وی نماز گزاردند. چون صبح فرا رسید، مردم در این مورد صحبت کردند و (نسبت به شب قبل) مردم زیادتر جمع شدند و با آن حضرت نماز گزاردند و چون صبح فرا رسید در این مورد صحبت کردند. در شب سوم بر تعداد نمازگزاران افزوده شد و رسول‌الله ﷺ برآمد و نماز گزارد و مردم با اقتدا به وی نماز گزاردند. چون شب چهارم فرا رسید، مسجد از گنجایش نمازگزاران عاجز آمد. پیامبر ﷺ (بیرون نیامد) تا آنکه به نماز صبح برآمد و چون نماز صبح را گزارد، رو به سوی مردم کرد و کلمهٔ شهادت بر

۱-مراد از بدعت، پدید آوردن چیزی است بر غیر مثال سابق، چون نماز تراویح به اجتماع و التزام سه نفر از خلفای راشدین؛ یعنی از زمان عمر رضی‌الله‌عنه به بعد معمول شده، لاجرم سنت ایشان می‌باشد و مروی است که عایشه رضی‌الله‌عنها نماز تراویح را پشت سر غلام آزاد شده‌اش ذکوان می‌گزارد.

۲-برخی گفتهٔ مذکور را برعکس تعبیر کرده‌اند؛ یعنی نمازی که در آخر شب ادا کنند بهتر است از نمازی که در اول شب ادا کنند.

فَتَعْجِزُوا عَنْهَا» . فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ . [راجع: ۷۲۹ . أخرجه مسلم: ۷۶۱ . وبعض معناه في أوله عند مسلم (۷۸۲)] .

زبان راند و سپس فرمود: «امّا بعدُ، حضور شما در مسجد از نظر من پنهان نبود، ولیکن ترسیدم که این نماز بر شما فرض گردد و شما از آن عاجز آیید.» رسول‌الله ﷺ وفات کرد و تراویح بر همان منوال بود (به جماعت ادا نمی‌شد).

۲۰۱۳ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَيْفَ كَانَتْ صَلاةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ؟ . فَقَالَتْ: مَا كَانَ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاثًا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ؟ . قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، إِنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلا يَنَامُ قَلْبِي» . [راجع: ۱۱۴۷ . أخرجه مسلم: ۷۳۸].

۲۰۱۳- از ابوسلمةبن‌عبدالرحمن روایت است که وی از عایشه رضی‌الله‌عنها سؤال کرده بود که: نماز رسول‌الله ﷺ در رمضان، چگونه بوده؟
وی گفت: آن حضرت در رمضان و در غیر رمضان بر یازده رکعت نیفزوده است. چهار رکعت می‌گزارد، از خوبی و درازی آن سؤال مکن، و سپس چهار رکعت می‌گزارد، از خوبی و درازی آن سؤال مکن، و سپس سه رکعت می‌گزارد. من گفتم: یا رسول‌الله آیا قبل از آنکه وتر بگزاری، می‌خوابی؟
فرمود: «ای عایشه، همانا چشمانم می‌خوابد و دلم نمی‌خوابد.»

بسم الله الرحمن الرحیم

٣٢ - كتاب فضل ليلة القدر

١ - باب: فَضْلِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ . وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ . لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ . تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ . سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴾

قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: مَا كَانَ فِي الْقُرْآنِ ﴿ مَا أَدْرَاكَ ﴾ فَقَدْ أَعْلَمَهُ ، وَمَا قَالَ: ﴿ وَمَا يُدْرِيكَ ﴾ فَإِنَّهُ لَمْ يُعْلِمْهُ .

٢٠١٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَفِظْنَاهُ ، وَإِنَّمَا حَفِظَ مِنَ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ ، وَمَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» .

تَابَعَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [راجع: ٣٥ . أخرجه مسلم: ٧٦٠ باوله، ٧٥٩] .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۳۲- کتاب فضیلت شب قدر

باب- ۱
فضیلت شب قدر

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر. و چه آگاه ساخت تو را که چیست شب قدر. شب قدر از هزار ماه بهتر است. فرود می‌آیند فرشتگان و روح (جبرئیل) در آن شب به فرمان پروردگار خویش برای سرانجام دادن هر کاری. آن شب تا وقت طلوع فجر مایهٔ امن و سلامتی است». ابن‌عُیَیْنه گفته است: آنچه در قرآن «ما اَدْراکَ» آمده است (یعنی به صیغهٔ ماضی) همانا خداوند، آن حضرت را از آن مطلع گردانیده است و آنچه خداوند «و ما یُدْریکَ» گفته است: (یعنی به صیغهٔ مضارع) خداوند، آن حضرت را از آن مطلع نگردانیده است.

۲۰۱۴- از ابوسَلَمه، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که در ماه رمضان از روی ایمان و به طلب ثواب الهی روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود و کسی که شب قدر را از روی ایمان و طلب ثواب به نماز قیام کند، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.»

متابعت کرده است (سفیان) را سلیمان‌بن‌کثیر از زُهری.

۲- باب: الْتِمَاسِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ

۲۰۱۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ، فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». [راجع: ۱۱۵۸. اخرجه مسلم: ۱۱۶۵].

باب- ۲
جستجوی شب قدر در هفت شب آخر رمضان

۲۰۱۵- از مالک از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: شب قدر برای مردانی از اصحاب پیامبر ﷺ در هفت شب آخر رمضان در حال خواب نموده شد. رسول‌الله ﷺ فرمود: «چنین می‌پندارم که خوابهای شما در هفت شب آخر توافق می‌کند، پس کسی که جویای شب قدر است، آن را در هفت شب آخر جستجو کند.»

۲۰۱٦ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا سَعِيدٍ، وَكَانَ لِي صَدِيقًا، فَقَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ، فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا، وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، ثُمَّ أُنْسِيتُهَا، أَوْ: نُسِّيتُهَا، فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ، فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ فَلْيَرْجِعْ». فَرَجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً، فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ، وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ، حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ. [راجع: ٦٦٩. أخرجه مسلم: ١١٦٧].

۲۰۱۶- از ابوسَلَمه روایت است که گفت: از ابوسعید که دوست من بود سؤال کردم، وی گفت: ما با پیامبر ﷺ در دههٔ وسط رمضان اعتکاف کردیم. آن حضرت صبح بیستم رمضان برآمد و خطبه خواند و فرمود: شب قدر بر من نموده شد و سپس بر من فراموش گردانیده شد، یا گفت - من آن را فراموش کردم. پس آن را در دههٔ آخر در شبهای طاق جویا شوید. و همانا در خواب دیدم که در آب و گل سجده می‌کنم. پس کسی که با رسول‌الله ﷺ اعتکاف کرده است، باید (دههٔ آخر را) به اعتکاف بازگردد.» ما به اعتکاف خویش بازگشتیم و پاره‌ای از ابر در آسمان نمی‌دیدیم. ناگاه ابری آمد و باریدن گرفت تا آنکه آب از سقف مسجد فرو ریخت، که سقف مسجد از شاخه‌های درخت خرما پوشیده شده بود و سپس اقامت نماز گفته شد، و من دیدم که رسول‌الله ﷺ در آب و گل سجده می‌کند تا آنکه نشانهٔ گل را در پیشانی وی مشاهده کردم.

٣- باب: تَحَرِّي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي الْوِتْرِ مِنَ الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ

فِيهِ عَنْ عُبَادَةَ [راجع: ٤٩]

٢٠١٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو سُهَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَحَرَّوْا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْوِتْرِ، مِنَ الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ». [انظر: ٢٠١٩، ٢٠٢٠، أخرجه مسلم: ١١٦٩، بدون لفظ«الوتر»].

٢٠١٨ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجَاوِرُ فِي رَمَضَانَ الْعَشْرَ الَّتِي فِي وَسَطِ الشَّهْرِ، فَإِذَا كَانَ حِينَ يُمْسِي مِنْ عِشْرِينَ لَيْلَةً تَمْضِي وَيَسْتَقْبِلُ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، رَجَعَ إِلَى مَسْكَنِهِ، وَرَجَعَ مَنْ كَانَ يُجَاوِرُ مَعَهُ، وَأَنَّهُ أَقَامَ فِي شَهْرٍ جَاوَرَ فِيهِ اللَّيْلَةَ الَّتِي كَانَ يَرْجِعُ فِيهَا، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَأَمَرَهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: «كُنْتُ أُجَاوِرُ هَذِهِ الْعَشْرَ، ثُمَّ قَدْ بَدَا لِي أَنْ أُجَاوِرَ هَذِهِ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ، فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعِي فَلْيَثْبُتْ فِي مُعْتَكَفِهِ، وَقَدْ أُرِيتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ، ثُمَّ أُنْسِيتُهَا، فَابْتَغُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ، وَابْتَغُوهَا فِي كُلِّ وِتْرٍ، وَقَدْ رَأَيْتُنِي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ». فَاسْتَهَلَّتِ السَّمَاءُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَأَمْطَرَتْ، فَوَكَفَ الْمَسْجِدُ فِي مُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، فَبَصُرَتْ عَيْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَنَظَرْتُ إِلَيْهِ انْصَرَفَ مِنَ الصُّبْحِ وَوَجْهُهُ

باب - ٣

جستجوی شب قدر در شبهای طاق دهۀ آخر رمضان و در آن حدیثی است از عُباده.

٢٠١٧- از ابوسُهیل از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «شب قدر را در شبهای طاق دهۀ آخر رمضان جستجو کنید.»

٢٠١٨- از ابوسلمه روایت است که ابوسعید خُدری رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌الله ﷺ در رمضان، در همان دهۀ که میان ماه بود به اعتکاف می‌نشست و چون شب بیستم می‌گذشت و بیست و یکم فرا می‌رسید[1] به خانۀ خویش برمی‌گشت و هر کس که با وی اعتکاف کرده بود نیز به خانۀ خود برمی‌گشت. همانا در همان ماه که اعتکاف کرده بود و در همان شب که قرار بود به خانۀ خود بازگردد، ایستاد و برای مردم خطبه خواند و آنچه خدا خواسته بود به ایشان گفت و سپس فرمود: «من در همین دهۀ (وسط) اعتکاف می‌کردم، سپس بر من ظاهر گشت که این دهۀ آخر را اعتکاف کنم. پس کسی که با من اعتکاف کرده است، باید در اعتکاف خود ثابت بماند. همانا این شب (قدر) بر من نموده شد و سپس فراموش گردانیده شد (که کدام شب است.) شما آن را در دهۀ آخر جستجو کنید و در هر شب طاق جستجو کنید و به تحقیق من (در خواب) خودم را دیدم که در آب و گل سجده می‌کنم.»

۱-ظاهر حدیث آنست که برگشتن به خانه در شب بیست و یکم بوده است و این مخالف آنست که در احادیث متعدد واقع شده که تاریخ بازگشت از اعتکاف، صبح روز بیستم بوده است. اعتکاف دهۀ آخر، از بیست و یکم است و در همین شب باران باریده و فردای آن که صبح روز بیست و دوم بوده، آن حضرت در آب و گل نماز گزارده است. (تیسیر القاری)

مُمتَلِئٌ طِينًا وَمَاءً . [راجع: ٦٦٩ . اخرجه مسلم: ١١٦٧ مطولاً].

آن شب در آسمان ابر پدیدار گشت و باران آمد و در شب بیست و یکم قطرات باران در مسجد، در سجده‌گاه پیامبر ﷺ فرو ریخت، چشمان من رسول‌الله ﷺ را دید و من به سوی وی می‌نگریستم آنگاه که از نماز صبح بازگشت، در حالی که رخسار وی پر از آب و گل بود.

٢٠١٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْتَمِسُوا » . [راجع: ٢٠١٧ . اخرجه مسلم: ١١٦٩] .

۲۰۱۹- از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «جستجو کنید.» (یعنی شب قدر را).

٢٠٢٠ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قالتْ : كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُجَاوِرُ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ ، وَيَقُولُ : «تَحَرَّوْا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ» . [راجع: ٢٠١٧ . اخرجه مسلم: ١١٦٩] .

۲۰۲۰- از هشام‌بن‌عروه، از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ در دههٔ آخر رمضان اعتکاف می‌کرد و می‌گفت: «شب قدر را در دههٔ آخر رمضان جستجو کنید.»

٢٠٢١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ ، لَيْلَةَ الْقَدْرِ ، فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى ، فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى ، فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى» . [انظر: ٢٠٢٢] .

۲۰۲۱- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا پیامبر ﷺ فرمود: «شب قدر را در دههٔ آخر رمضان جستجو کنید. آنگاه که نُه شب باقی بماند، آنگاه که هفت شب باقی بماند، آنگاه که پنج شب باقی بماند.»[1]

٢٠٢٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ وَعِكْرِمَةَ : قالا : ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : « هِيَ فِي الْعَشْرِ ، هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ ، أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ » . يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ .

۲۰۲۲- از ابومجلز و عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «آن. در دههٔ آخر است، آن در نُه شبی است که می‌گذرند (۲۹)، - یا - در هفت شبی است که باقی می‌ماند» یعنی شب قدر.

۱- یعنی در شبهای بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم.

قَالَ عَبْدُ الْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوب ، وَعَنْ خَالِد ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : «الْتَمِسُوا فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ» . [راجع: ۲۰۲۱] .

عبدالوهاب گفته است: ایّوب، از خالد، از عکرمه از ابن‌عباس روایت کرده که: «در بیست و چهارم جستجو کنید»

٤ - باب: رَفْعِ مَعْرِفَةِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ لِتَلاحِي النَّاسِ

۲۰۲۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ لِيُخْبِرَنَا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ ، فَتَلاحَى رَجُلانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَقَالَ : «خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ ، فَتَلاحَى فُلانٌ وَفُلانٌ فَرُفِعَتْ ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ ، فَالْتَمِسُوهَا فِي التَّاسِعَةِ وَالسَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ» . [راجع: ۴۹] .

باب- ۴
برداشتن شناخت شب قدر به سبب نزاع مردم

۲۰۲۳- از انس روایت است که عُباده‌بن‌صامت رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ برآمد تا ما را از شب قدر آگاه گرداند، لیکن دو تن از مسلمانان با هم نزاع کردند. آن حضرت فرمود: «من برآمده بودم تا شما را از شب قدر خبر دهم. ولی فلانی و فلانی با یکدیگر نزاع کردند و آن موضوع برداشته شد و شاید آن برای شما بهتر باشد، پس آن را در شبهای نهم و هفتم، و پنجم جستجو کنید.»

٥ - باب: الْعَمَلِ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ

۲۰۲٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي يَعْفُور ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ ، وَأَحْيَا لَيْلَهُ ، وَأَيْقَظَ أَهْلَهُ . [أخرجه مسلم: ۱۱۷٤] .

باب- ۵
عمل (نیک) در دههٔ آخر رمضان

۲۰۲۴- از مسروق روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: و چون دههٔ آخر رمضان فرا می‌رسید، پیامبر ﷺ ازارش را محکم می‌بست (کنایه از ترک مجامعت است یا آمادگی برای تلاش و کوشش افزون بر آنچه عادت‌شان بود)، و شب خویش را (با عبادت) زنده می‌داشت و خانواده‌اش را (برای عبادت کردن) بیدار می‌نمود.

بسم الله الرحمن الرحيم

٣٣ - كِتَاب الاعْتِكَافِ

١- باب: الاعْتِكَافِ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ،

وَالاعْتِكَافِ فِي الْمَسَاجِدِ كُلِّهَا.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴾ . [البقرة: ١٨٧].

٢٠٢٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ: أَنَّ نَافِعًا أَخْبَرَهُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ. [أخرجه مسلم: ١١٧١].

٢٠٢٦ حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ. [أخرجه مسلم: ١١٧٢].

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۳۳- کتاب اعتکاف[1]

باب- ۱
اعتکاف در دهۀ آخر و اعتکاف در همۀ مساجد

به دلیل فرمودۀ خدای تعالی: «مباشرت نکنید با زنان در حالی که شما معتکف باشید در مسجدها. اینها حدود (منهیات) خدا است، پس نزدیک نشوید به آنها. همچنین بیان می‌کند خدا آیتهای خود ر ابرای مردمان تا پرهیزگاری کنند.» (البقره: ۱۸۷)

۲۰۲۵- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عُمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ ده روز آخر رمضان را اعتکاف می‌کرد.

۲۰۲۶- از ابن‌شهاب، از عُروةبن‌زبیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها - همسر پیامبر ﷺ - گفت: همانا پیامبر ﷺ ده روز آخر رمضان را اعتکاف می‌کرد، تا آنکه خداوند او را به سوی خود فرا خواند. سپس همسران وی بعد از وی اعتکاف می‌کردند.[2]

۱-اعتکاف از عَکَف گرفته شده که به معنی انزوا و گوشه‌گیری است و در اصطلاح شرع آنست که اعتکاف‌کننده، مدت معینی را در مسجد می‌گذراند و به نماز و روزه مشغول می‌گردد. با در نظر داشت شرایط لازمۀ آن. اعتکاف نزد جمهور علما سنت مؤکده است و پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم تا زمان وفات بدان مواظبت کرده است، به استثنای یک بار که آن را ترک کرد و در عوض در ماه شوال به اعتکاف نشست. و همچنان در تعریف اعتکاف گفته‌اند که: مکث کردن است در مسجد با گرفتن روزه به نیت اعتکاف.

۲-این حدیث دلیل بر آنست که زن و مرد در اعتکاف برابراند و آن حضرت بعضی زنان را در مسجد برای اعتکاف اجازه داده بود. چون تعداد زنان در مسجد زیاد شد و مسجد گنجایش آن را نداشت، آن را منع کرد. امام ابوحنیفه گفته است که زن در مسجد خانگی اعتکاف کند.

۲۰۲۷ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْهَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الأَوْسَطِ مِنْ رَمَضَانَ، فَاعْتَكَفَ عَامًا، حَتَّى إِذَا كَانَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يَخْرُجُ مِنْ صَبِيحَتِهَا مِن اعْتِكَافِهِ، قال: «مَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعِي فَلْيَعْتَكِفِ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ، وَقَدْ أُرِيتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ ثُمَّ أُنْسِيتُهَا، وَقَدْ رَأَيْتُنِي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ مِنْ صَبِيحَتِهَا، فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ، وَالْتَمِسُوهَا فِي كُلِّ وِتْرٍ». فَمَطَرَتِ السَّمَاءُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، وَكَانَ الْمَسْجِدُ عَلَى عَرِيشٍ، فَوَكَفَ الْمَسْجِدُ، فَبَصُرَتْ عَيْنَايَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَبْهَتِهِ أَثَرُ الْمَاءِ وَالطِّينِ، مِنْ صُبْحِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ. [راجع: ٦٦٩. اخرجه مسلم: ١١٦٧].

۲۰۲۷- از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ دههٔ وسط رمضان را اعتکاف می‌کرد و سالی تا زمانی اعتکاف کرد که شب بیست و یکم فرا رسید و آن شبی بود که صبح آن (حسب معمول) از اعتکاف بیرون می‌شد. سپس فرمود: «کسی که با من اعتکاف کرده، باید دههٔ آخر را نیز اعتکاف کند، هماناکه (در حال رؤیا) این شب بر من نموده شد و سپس بر من فراموش گردانیده شد، و به تحقیق که خودم را دیدم که صبح آن در آب و گل سجده می‌کنم. پس شب قدر را در دههٔ آخر جستجو کنید، و در شبهای طاق جستجو کنید.» در آن شب (بیست و یکم) باران بارید و سقف مسجد از شاخه‌های درخت خرما بود، قطرات باران در مسجد فرو ریخت. صبح بیست و یکم رمضان بود که چشمان من اثر آب و گل را بر پیشانی رسول‌الله ﷺ مشاهده کرد.

٢- باب: الْحَائِضُ تُرَجِّلُ [رَأْسَ] الْمُعْتَكِفِ

۲۰۲۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قال: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصْغِي إِلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَأُرَجِّلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ. [راجع: ٢٩٥. اخرجه مسلم: ٢٩٧].

باب- ۲
حایض سر معتکف را شانه کند

۲۰۲۸- از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ در حالی که در مسجد معتکف بود، سر خویش را به سوی من مایل می‌کرد و من سر وی را شانه می‌کردم، در حالی که حایض هم بودم.

٣- باب: لا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلا لِحَاجَةٍ

۲۰۲۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ وَعَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ

باب- ۳
معتکف بدون ضرورت به خانهٔ خود نرود

۲۰۲۹- از ابن‌شهاب، از عُروه و عَمْرة بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها، -

عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُدْخِلُ عَلَيَّ رَأْسَهُ ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَأُرَجِّلُهُ ، وَكَانَ لا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلا لِحَاجَةٍ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا . [راجع: ۲۹۵ . اخرجه مسلم: ۲۹۷] .

همسر پیامبر ﷺ -گفت: رسول‌الله ﷺ سر خویش را به سوی من (در خانه‌ام) داخل می‌کرد و او در مسجد بود و من سرش را شانه می‌کردم. و چون معتکف می‌بود به خانه داخل نمی‌شد مگر برای ضرورتی.[1]

٤- باب: غَسْلِ الْمُعْتَكِفِ

باب- ۴
غسل معتکف

۲۰۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ . [راجع: ۳۰۰ . اخرجه مسلم: ۲۹۳] .

۲۰۳۰- از اسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ با من مباشرت می‌کرد و من حایض بودم.

۲۰۳۱ - وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ مِنَ الْمَسْجِدِ ، وَهُوَ مُعْتَكِفٌ ، فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ . [راجع: ۲۹۵ . اخرجه مسلم: ۲۹۷] .

۲۰۳۱- (به ادامهٔ حدیث فوق) و سر خویش را از مسجد به سوی من بیرون می‌آورد، در حالی که معتکف بود و من سر وی را می‌شستم، در حالی که حایض بودم.[2]

٥- باب: الاعْتِكَافِ لَيْلاً

باب- ۵
اعتکاف در شب

۲۰۳۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ؟ . قَالَ: «فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ». [انظر: ۲۰۴۲، ۲۰۴۳، ۳۱۴۴، ۴۳۲۰، ۶۶۹۷ . اخرجه مسلم: ۱۶۵۶] .

۲۰۳۲- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: عُمر رضی‌الله‌عنه از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: من در دوران جاهلیت نذرکرده بودم که شبی را در مسجدالحرام اعتکاف کنم؟ آن حضرت فرمود: «به نذر خود وفا کن.»

۱-اعتکاف‌کننده برای قضای حاجت می‌تواند از مسجد بیرون رود و اگر بدون عذر به مدت یک ساعت از مسجد بیرون باشد، نزد امام ابوحنیفه اعتکاف وی فاسد می‌گردد. لیکن نزد صاحبین اگر توقف وی در بیرون مسجد از نصف روز تجاوز کند، اعتکافش فاسد می‌شود. اعتکاف‌کننده برای ادای نماز جمعه می‌تواند از مسجد بیرون رود. اما به مذهب شافعی، اعتکاف فقط در مسجد جامع روا می‌باشد.

۲-احادیث ۲۰۳۰ و ۲۰۳۱ در واقع یک حدیث است و نظر به اینکه دو موضوع جداگانه در آن آمده است، مهتمم صحیح‌البخاری آن را دو حدیث ساخته است.

٦- باب: اعْتِكَافِ النِّسَاءِ

٢٠٣٣ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَكُنْتُ أَضْرِبُ لَهُ خِبَاءً، فَيُصَلِّي الصُّبْحَ ثُمَّ يَدْخُلُهُ، فَاسْتَأْذَنَتْ حَفْصَةُ عَائِشَةَ أَنْ تَضْرِبَ خِبَاءً فَأَذِنَتْ لَهَا، فَضَرَبَتْ خِبَاءً، فَلَمَّا رَأَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ ضَرَبَتْ خِبَاءً آخَرَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ رَأَى الْأَخْبِيَةَ، فَقَالَ: «مَا هَذَا». فَأُخْبِرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «آلْبِرَّ تُرَوْنَ بِهِنَّ». فَتَرَكَ الِاعْتِكَافَ ذَلِكَ الشَّهْرَ، ثُمَّ اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ.

[انظر: ٢٠٣٤، ٢٠٤١، ٢٠٤٥. اخرجه مسلم: ١١٧٣].

باب- ۶
اعتکاف زنان

۲۰۲۳- از عَمره روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ در دهۀ آخر رمضان اعتکاف می‌کرد و من برای وی خیمه (چادر) می‌زدم، و چون نماز صبح را می‌گزارد به خیمه داخل می‌شد. حَفصه از عایشه اجازه خواست که برای خود خیمه‌ای بزند. عایشه به وی اجازه داد. و چون زینب بنت جَحْش خیمۀ او را دید، وی برای خود خیمۀ دیگر زد. وقتی صبح فرا رسید و پیامبر ﷺ خیمه‌ها را دید، فرمود: «اینها چیست؟» به آن حضرت اطلاع داده شد. وی فرمود: «آیا در این عمل ایشان نیکویی می‌بینید.» سپس آن حضرت اعتکاف را در آن ماه ترک کرد و سپس در ماه شوال ده روز اعتکاف نمود.[1]

٧- باب: الْأَخْبِيَةِ فِي الْمَسْجِدِ

٢٠٣٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، إِذَا أَخْبِيَةٌ: خِبَاءُ عَائِشَةَ، وَخِبَاءُ حَفْصَةَ، وَخِبَاءُ زَيْنَبَ، فَقَالَ: «آلْبِرَّ تَقُولُونَ بِهِنَّ». ثُمَّ انْصَرَفَ فَلَمْ يَعْتَكِفْ، حَتَّى اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ. [راجع: ٢٠٣٣. اخرجه مسلم: ١١٧٣].

باب- ۷
خیمه در مسجد

۲۰۳۴- از عَمْرة بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: پیامبر ﷺ قصد اعتکاف کرد و چون از نماز برگشت به همان جایی رفت که می‌خواست اعتکاف کند، ناگاه خیمه‌هایی دید: خیمۀ عایشه و خیمۀ حَفصه و خیمۀ زینب. سپس فرمود: «آیا این عمل زنان را نیکویی می‌گویید.» آن حضرت از همانجا برگشت و اعتکاف نکرد، تا آنکه در ماه شوال ده روز اعتکاف نمود.

۱-خیمه زدن در مسجد، از یک سو ساحۀ مسجد را تنگ کرده بود و از سوی دیگر اعراب و منافقان در مسجد آمد و شد داشتند، و به آن حضرت معلوم بوده است که مراد از این کار، اخلاص محض در عبادت نبوده بلکه نسبت رشک و غیرت با عایشه رضی‌الله‌عنها بوده است. (اقتباس از تیسیر القاری).

٨- باب: هَلْ يَخْرُجُ الْمُعْتَكِفُ لِحَوَائِجِهِ إِلَى بابِ الْمَسْجِدِ

٢٠٣٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ صَفِيَّةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَزُورُهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ، فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الأَنْصَارِ، فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا». [انظر: ٢٠٣٨ل، ٢٠٣٩ث، ٣١٠١ل، ٣٢٨١ل، ٦٢١٩ل، ٧١٧١ح. أخرجه مسلم: ٢١٧٥].

باب- ۸
آیا معتکف برای رفع ضرورت خویش تا دروازهٔ مسجد بیرون رود

۲۰۳۵- از زُهری، از علی‌بن‌حسین رضی‌الله‌عنهما روایت است که صفیّه همسر پیامبر ﷺ گفت: «وی نزد رسول‌الله ﷺ آمد تا از آن حضرت که در مسجد اعتکاف می‌کرد، دیدار کند، و این در دههٔ آخر رمضان بود. وی مدتی با آن حضرت صحبت کرد و سپس از آنجا برخاست که بازگردد. پیامبر ﷺ نیز با وی برخاست و او را همراهی کرد. تا آنکه به دروازهٔ مسجد رسیدند که نزدیک دروازه ام‌سلمه است. در این وقت دو مرد انصاری گذشتند و بر رسول‌الله ﷺ سلام کردند، پیامبر ﷺ به آنان گفت: «بایستید، همانا این زن، صَفیّه بنت حُیَیْ است.»

آن دو مرد گفتند: سبحان‌الله، یا رسول‌الله، و سخن آن حضرت بر ایشان گران آمد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «به تحقیق که شیطان در سراسر بدن انسان همچنان که در آن خون جریان دارد، نفوذ می‌کند و من از آن ترسیدم که مبادا شیطان در دلهای شما وسوسه‌ای ایجاد کند.»

٩- باب: الاعْتِكَافِ، وَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ

٢٠٣٦ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ هَارُونَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قال: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ قال: سَأَلْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ، قُلْتُ: هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ

باب- ۹ اعتکاف و برآمدن پیامبر ﷺ از اعتکاف در صبح روز بیستم

۲۰۳۶- از ابوسلمة‌بن‌عبدالرحمن روایت است که گفت: از ابوسعید خُدری ﷺ سؤال کرده به او گفتم: آیا دربارهٔ شب قدر از رسول‌الله ﷺ چیزی شنیده‌ای؟ گفت: آری. ما با پیامبر ﷺ در دههٔ وسط

اللّه ﷺ يَذكُرُ لَيلَةَ القَدرِ ؟ قال : نَعَم ، اعتَكَفنا مَعَ رَسُولِ اللّه ﷺ العَشرَ الأوسَطَ مِن رَمَضانَ ، قال : فَخَرَجنا صَبيحَةَ عِشرِينَ ، قال : فَخَطَبَنا رَسُولُ اللّه ﷺ صَبيحَةَ عِشرِينَ فَقال : « إنّي أُرِيتُ لَيلَةَ القَدرِ ، وإنّي نُسّيتُها ، فالتَمِسُوها في العَشرِ الأواخِرِ في وِترٍ ، فإنّي رَأيتُ أنّي أسجُدُ في ماءٍ وطِينٍ ، ومَن كانَ اعتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللّه ﷺ فَليَرجِع » . فَرَجَعَ النّاسُ إلى المَسجِد ، وما نَرى في السَّماءِ قَزَعَةً ، قال : فَجاءَت سَحابَةٌ فَمَطَرَت ، وأُقيمَت الصَّلاةُ ، فَسَجَدَ رَسُولُ اللّه ﷺ في الطِّينِ والماءِ ، حَتّى رَأيتُ أثَرَ الطِّينِ في أرنَبَتِه وجَبهَتِه . [راجع: ٦٦٩ . اخرجه مسلم: ١١٦٧] .

رمضان به اعتکاف نشستیم و صبح روز بیستم از اعتکاف برآمدیم.

ابوسعید گفت: رسول‌الله ﷺ در صبح روز بیستم برای ما خطبه خواند و فرمود: «همانا شب قدر (در خواب) بر من نموده شد و بر من فراموش گردانیده شد و شما آن را در دههٔ آخر، در شبهای طاق بجویید، و من (در خواب) دیده‌ام که در آب و گل سجده می‌کنم، و کسی که با رسول‌الله ﷺ اعتکاف کرده است، باید به محل اعتکاف خود برگردد.»

مردم به مسجد بازگشتند و ما پاره‌ای از ابر در آسمان نمی‌دیدیم. ناگاه ابر آمد و باریدن گرفت و نماز برپا شد و رسول‌الله ﷺ در آب و گل سجده کرد تا آنکه من اثر گِل را بر بینی و پیشانی آن حضرت مشاهده کردم.

١٠- باب: اعتِكافِ المُستَحاضَةِ

٢٠٣٧ - حَدَّثَنا قُتَيبَةُ: حَدَّثَنا يَزيدُ بنُ زُرَيعٍ ، عَن خالِد ، عَن عِكرِمَةَ ، عَن عائِشَةَ رَضيَ اللّه عَنها قالت : اعتَكَفَت مَعَ رَسُولِ اللّه ﷺ امرَأةٌ مِن أزواجِه مُستَحاضَةٌ ، فَكانَت تَرى الحُمرَةَ والصُّفرَةَ ، فَرُبَّما وَضَعنا الطَّستَ تَحتَها وهيَ تُصَلّي . [راجع: ٣٠٩] .

باب- ۱۰
اعتکاف مستحاضه

۲۰۳۷- از عِکرمه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: یکی از همسران پیامبر ﷺ که مستحاضه بود با آن حضرت اعتکاف کرد و او مایع سرخ‌گون و زردگون می‌دید و بسا اوقات در زیر وی تشت می‌گذاشتیم و او (همچنان) نماز می‌گزارد.

١١- باب: زِيارَةِ المَرأةِ زَوجَها في اعتِكافِه

٢٠٣٨ - حَدَّثَنا سَعيدُ بنُ عُفَيرٍ قال : حَدَّثَني اللَّيثُ قال : حَدَّثَني عَبدُالرَّحمنِ بنُ خالِد ، عَن ابنِ شِهابٍ ، عَن عَليِّ ابنِ الحُسَينِ رَضيَ اللّهُ عَنهُما : أنَّ صَفيَّةَ زَوجَ النَّبيِّ ﷺ أخبَرَتهُ . (ح)

باب- ۱۱
دیدار زن با شوهرش که در اعتکاف است

۲۰۳۸- از زُهری، از علی‌بن‌حسین رضی‌الله‌عنهما روایت است که صَفیّه همسر پیامبر ﷺ به او گفت: (ح) (= همچنان با سندی دیگر)

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ، وَعِنْدَهُ أَزْوَاجُهُ، فَرُحْنَ، فَقَالَ لِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ: «لاَ تَعْجَلِي حَتَّى أَنْصَرِفَ مَعَكِ». وَكَانَ بَيْتُهَا فِي دَارِ أُسَامَةَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ مَعَهَا، فَلَقِيَهُ رَجُلاَنِ مِنَ الأَنْصَارِ، فَنَظَرَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ أَجَازَا، وَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ: «تَعَالَيَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». قَالاَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يُلْقِيَ فِي أَنْفُسِكُمَا شَيْئًا». [راجع: ۲۰۳۵. أخرجه مسلم: ۲۱۷۵].

از زُهری روایت است که علی‌بن‌حسین رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ در مسجد (در اعتکاف) بود و همسران وی نزد وی بودند. همسران وی که برگشتند، آن حضرت به صفیّه بنت حُیَی گفت: «شتاب مکن تا آنکه در بازگشت تو را همراهی کنم». خانهٔ صفیّه در سرای اُسامه بود و پیامبر ﷺ با وی روانه شد. دو مرد انصاری با آن حضرت مواجه شدند و نگاهی به سوی پیامبر ﷺ کردند و گذشتند. پیامبر ﷺ به آنان گفت: «بیایید، همانا وی صفیّه بنت حُیَی است.» آنها گفتند: سبحان‌الله یا رسول‌الله.

پیامبر ﷺ فرمود: «به تحقیق که شیطان در مجاری خون انسان نفوذ می‌کند و من از آن ترسیدم که در نفسهای شما چیزی از وسوسه ایجاد کند.

۱۲- باب: هَلْ يَدْرَأُ الْمُعْتَكِفُ عَنْ نَفْسِهِ

۲۰۳۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ صَفِيَّةَ أَخْبَرَتْهُ.

وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يُخْبِرُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: أَنَّ صَفِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ، فَلَمَّا رَجَعَتْ مَشَى مَعَهَا، فَأَبْصَرَهُ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَلَمَّا أَبْصَرَهُ دَعَاهُ، فَقَالَ: «تَعَالَ، هِيَ صَفِيَّةُ». وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ: «هَذِهِ صَفِيَّةُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنِ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ».

قُلْتُ لِسُفْيَانَ: أَتَتْهُ لَيْلاً؟ قَالَ: وَهَلْ هُوَ إِلاَّ لَيْلٌ.

باب- ۱۲ آیا معتکف از خود دفاع کند

۲۰۳۹- از ابن‌شهاب روایت است که علی‌بن‌حسین رضی‌الله‌عنهما گفت که صفیّه به او خبر داده است. از زُهری (به سند دیگر) روایت است که علی‌بن‌حسین رضی‌الله‌عنهما گفت: صفیّه رضی‌الله‌عنها نزد پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت معتکف بود و چون صفیه مراجعت کرد، آن حضرت او را همراهی نمود. مردی از انصار آن حضرت را دید و چون آن حضرت وی را دید، او را فرا خواند و گفت: «بیا، وی صفیّه است.» سفیان (راوی) شاید چنین گفته است که آن حضرت فرمود: «او صفیّه است، به تحقیق که شیطان در مجاری خون بنی‌آدم نفوذ می‌کند.»

من به سُفیان گفتم: آیا صفیه به وقت شب نزد آن

[راجع: ۲۰۳۵ . اخرجه مسلم: ۲۱۷۵ ، باختلاف].

١٣- باب: مَنْ خَرَجَ مِنِ اعْتِكَافِهِ عِنْدَ الصُّبْحِ

٢٠٤٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ، خَالِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ.

قَالَ سُفْيَانُ: وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ.

قَالَ: وَأَظُنُّ أَنَّ ابْنَ أَبِي لَبِيدٍ حَدَّثَنَا، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ، فَلَمَّا كَانَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ، نَقَلْنَا مَتَاعَنَا، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ اعْتَكَفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى مُعْتَكَفِهِ، فَإِنِّي رَأَيْتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ، وَرَأَيْتُنِي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ». فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مُعْتَكَفِهِ وَهَاجَتِ السَّمَاءُ فَمُطِرْنَا، فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، لَقَدْ هَاجَتِ السَّمَاءُ مِنْ آخِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَكَانَ الْمَسْجِدُ عَرِيشًا، فَلَقَدْ رَأَيْتُ عَلَى أَنْفِهِ وَأَرْنَبَتِهِ أَثَرَ الْمَاءِ وَالطِّينِ. [راجع: ٦٦٩. اخرجه مسلم: ١١٦٧].

باب- ۱۳
کسی که به وقت صبح از اعتکاف بیرون آید

۲۰۴۰- از ابوسَلَمه روایت است که ابوسعید ﷺ گفت: با پیامبر ﷺ در دههٔ وسط (رمضان) اعتکاف کردیم و چون صبح بیستم فرا رسید، لوازم و اثاث خویش را نقل دادیم. رسول‌الله ﷺ نزد ما آمد و گفت: «کسی که اعتکاف کرده است به محل اعتکاف خود برگردد و همانا من (زمان فرا رسیدن) این شب (قدر) را دیده‌ام، و خودم را دیده‌ام که در آب و گِل سجده می‌کنم.»

وقتی آن حضرت به محل اعتکاف خود برگشت، آسمان طوفانی شد و باران آمد. سوگند به ذاتی که آن حضرت را به حق برانگیخت، که در آخر آن روز آسمان طوفانی شد و سقف مسجد از شاخه‌های درخت خرما پوشیده بود و به تحقیق که اثر آب و گل ر ابر بینی و اطراف بینی آن حضرت دیده‌ام.

١٤- باب: الاعْتِكَافِ فِي شَوَّالٍ

٢٠٤١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانَ، وَإِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ دَخَلَ مَكَانَهُ الَّذِي اعْتَكَفَ فِيهِ. قَالَ: فَاسْتَأْذَنَتْهُ عَائِشَةُ أَنْ تَعْتَكِفَ فَأَذِنَ لَهَا، فَضَرَبَتْ فِيهِ قُبَّةً، فَسَمِعَتْ بِهَا حَفْصَةُ

باب- ۱۴
اعتکاف در ماه شوال.

۲۰۴۱- از عَمْرة بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ در هر رمضان اعتکاف می‌کرد و چون نماز صبح را می‌گزارد به همان جایی داخل می‌شد که در آن اعتکاف می‌کرد. عایشه اجازه خواست که اعتکاف کند و آن حضرت به وی اجازه داد و او در مسجد برای خود خیمه زد، و حفصه که از آن خبر شد، وی

فَضَرَبَتْ قُبَّةً ، وَسَمِعَتْ زَيْنَبُ بِهَا فَضَرَبَتْ قُبَّةً أُخْرَى ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْغَدَاةِ أَبْصَرَ أَرْبَعَ قِبَابٍ ، فَقَالَ : « مَا هَذَا » . فَأُخْبِرَ خَبَرَهُنَّ ، فَقَالَ : « مَا حَمَلَهُنَّ عَلَى هَذَا ؟ آلْبِرُّ ؟ انْزِعُوهَا فَلَا أَرَاهَا » . فَنُزِعَتْ ، فَلَمْ يَعْتَكِفْ فِي رَمَضَانَ حَتَّى اعْتَكَفَ فِي آخِرِ الْعَشْرِ مِنْ شَوَّالٍ . [راجع: ۲۰۳۳ . أخرجه مسلم: ۱۱۷۳] .

نیز برای خود خیمه زد و زینب که آن را شنید او نیز برای خود خیمه زد. وقتی آن حضرت به محل اعتکاف خود برگشت، دید که چهار خیمه زده شده است. آن حضرت گفت: «این خیمه‌ها برای چیست؟» آن حضرت را از قضیه آگاه ساختند. وی فرمود: «آنان را چه چیز بر این واداشته است؟ نیکویی؟ خیمه‌ها را بر کنید، که دیگر آن را نبینم.» خیمه‌ها برکنده شد و آن حضرت در آن رمضان اعتکاف نکرد تا آنکه در دهۀ آخر شوال اعتکاف کرد.

۱۵- باب: مَنْ لَمْ يَرَ عَلَيْهِ صَوْمًا إِذَا اعْتَكَفَ

۲۰٤۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوْفِ نَذْرَكَ » . فَاعْتَكَفَ لَيْلَةً [راجع: ۲۰۳۲ . أخرجه مسلم: ۱٦٥٦]

باب- ۱۵
کسی که روزه را در اعتکاف واجب نمی‌داند

۲۰۴۲- از عبدالله‌بن‌عمر روایت است که عمربن‌خطّاب رضی‌الله‌عنه گفت: (به آن حضرت گفتم:) یا رسول‌الله، من در روزگار جاهلیت نذر کرده بودم که شبی در مسجدالحرام اعتکاف کنم.
پیامبر ﷺ به او گفت: «به نذر خود وفا کن» و او یک شب اعتکاف کرد.

۱٦- باب: إِذَا نَذَرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ يَعْتَكِفَ ثُمَّ أَسْلَمَ

۲۰٤۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عُمَرَ ﷺ نَذَرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ يَعْتَكِفَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ، قَالَ : أُرَاهُ ، قَالَ : لَيْلَةً ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَوْفِ بِنَذْرِكَ » . [راجع: ۲۰۳۲ . أخرجه مسلم: ۱٦٥٦] .

باب- ۱۶
کسی که در جاهلیت نذر کرده که اعتکاف کند و سپس اسلام آورد

۲۰۴۳- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: عمر رضی‌الله‌عنه در جاهلیت نذر کرده بود که در مسجدالحرام اعتکاف کند. - راوی می‌گوید - گمان می‌کنم که لفظ - یک شب را- گفته است. رسول‌الله ﷺ به او گفت: «به نذر خود وفا کن.»

١٧- باب: الاعْتِكَاف فِي الْعَشْرِ الأوْسَطِ مِنْ رَمَضَانَ

٢٠٤٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانَ عَشَرَةَ أَيَّامٍ ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ اعْتَكَفَ عِشْرِينَ يَوْمًا .

باب- ۱۷
اعتکاف در دهۀ وسط رمضان

۲۰۴۴- از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ در هر رمضان ده روز اعتکاف می‌کرد، لیکن در آن سالی که وفات یافت، بیست روز اعتکاف کرد.

١٨- باب: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ ثُمَّ بَدَا لَهُ أَنْ يَخْرُجَ

٢٠٤٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا الأوْزَاعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قال : حَدَّثَتْنِي عَمْرَةُ بِنْتُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ ذَكَرَ أَنْ يَعْتَكِفَ الْعَشْرَ الأوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ ، فَاسْتَأْذَنَتْهُ عَائِشَةُ فَأَذِنَ لَهَا ، وَسَأَلَتْ حَفْصَةُ عَائِشَةَ أَنْ تَسْتَأْذِنَ لَهَا فَفَعَلَتْ ، فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ أَمَرَتْ بِبِنَاءٍ فَبُنِيَ لَهَا ، قَالَتْ : وَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِذَا صَلَّى انْصَرَفَ إِلَى بِنَائِهِ ، فَبَصُرَ بِالأبْنِيَةِ ، فَقَالَ : «مَا هَذَا» . قَالُوا : بِنَاءُ عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ وَزَيْنَبَ ، فَقَالَ : رَسُولُ اللَّه ﷺ : «آلْبِرَّ أَرَدْنَ بِهَذَا ؟ مَا أَنَا بِمُعْتَكِفٍ» . فَرَجَعَ ، فَلَمَّا أَفْطَرَ اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ .

[راجع: ۲۰۳۳ ، ۱۱۷۳] .

باب- ۱۸
کسی که قصد اعتکاف کند و سپس موضوعی پدید آید که از اعتکاف بیرون آید

۲۰۴۵- از عَمْرة بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ یادآور شد که می‌خواهد دهۀ آخر رمضان را اعتکاف کند. عایشه از آن حضرت اجازه خواست و به او اجازه داده شد، و حَفصه از عایشه خواست تا به وی اجازه بگیرد، وی هم اجازه گرفت. زینب بنت جَحش که آن حالت را دید، امر کرد که برای او نیز خیمه‌ای زده شود و خیمه زده شد.

رسول‌الله ﷺ پس از آنکه نماز صبح را گزارد، به خیمۀ خود برگشت و چون خیمه‌ها را دید فرمود: «این چیست؟» گفتند: خیمۀ عایشه، و حفصه و زینب.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا با این کار قصد نیکویی داشته‌اند؟! من اعتکاف نمی‌کنم.» آن حضرت از اعتکاف بازگشت و چون روزه را تمام کرد، در ماه شوال ده روز اعتکاف نمود.

١٩- باب: الْمُعْتَكِف يُدْخِلُ رَأْسَهُ الْبَيْتَ لِلْغُسْلِ

٢٠٤٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا هِشَامُ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا : أَنَّهَا كَانَتْ تُرَجِّلُ النَّبِيَّ ﷺ وَهِيَ حَائِضٌ ، وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فِي الْمَسْجِد ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا ، يُنَاوِلُهَا رَأْسَهُ .

[راجع: ٢٩٥ . أخرجه مسلم: ٢٩٧].

باب- ۱۹
معتکف سر خود را برای شستن داخل خانه کند

۲۰۴۶- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: عایشه رضی‌الله‌عنها که حایض بود سر پیامبر ﷺ را شانه می‌کرد، در حالی که آن حضرت در مسجد معتکف بود و او در حجرهٔ خود بود. آن حضرت سر خود را به وی می‌داد (به وی نزدیک می‌گردانید).

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم

٣٤ - كِتَابُ الْبُيُوعِ

وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ﴾[البقرة: ٢٧٥] . وَقَوْلُهُ: ﴿ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ ﴾[البقرة: ٢٨٢] .

١- باب : مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴾[الجمعة: ١٠، ١١] .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم

۳۴- کتاب معاملات[1]

و فرمودهٔ خدای عز و جّل «و خداوند بیع را حلال گردانیده و ربا را حرام ساخته است» (البقره: ۲۷۵). و فرمودهٔ خدای تعالی: «مگر آنکه تجارتی حضوری باشد که آن را در میانتان دستگردان می‌کنید. (البقره:۲۸۲)

باب- ۱

آنچه دربارهٔ گفتهٔ خدای تعالی آورده است:

«پس چون تمام کرده شود نماز (جمعه)، متفرق شوید در زمین، و طلب کنید از فضل خدا و یاد کنید خدا را بسیار تا شما رستگار شوید. و (آن مسلمانان) چون ببینند تجارتی یا سرگرمی‌ای را، متفرق شده متوجه می‌شوند به سوی آن و بگذارند تو را ایستاده، بگوی، آنچه نزد خدا است بهتر است از سرگرمی و از سوداگری و خدا بهترین روزی‌دهندگان است» (الجمعه: آیات ۱۰ و ۱۱)[2] و فرمودهٔ خدای تعالی:

۱-بیع به معنی خرید و فروش است و بیشتر بر فروش اطلاق می‌شود و در اصطلاح شرع عبارت است از معاملهٔ مال به مال با رضایت جانبین (فروشنده و خریدار) که آن را بایع و مُشتری گویند. جنس فروخته شده را مَبیع و بهای آن را ثمن گویند. در بیع یا معامله، ایجاب و قبول شرط است. ایجاب یعنی پیشنهاد فروش یا خرید مال که می‌تواند از جانب فروشنده یا خریدار صورت گیرد وقبول، پذیرفتن ایجاب است. البته ایجاب و قبول باید به لفظ ماضی یا زمان حال صورت گیرد و قبول، پذیرفتن پیشنهاد. جانب مقابل حق خیار یا گزینش و انتخاب را دارد که در آن جلسه آن را رد می‌کند یا قبول می‌نماید. و قبول کردن آن را خیار قبول می‌گویند.

۲-در شأن نزول این آیه گفته‌اند که: زمانی در مدینه غله کمیاب بود و رسم بر آن بود که چون کاروان غله می‌رسید، دهل (طبل) می‌زدند تا مردم آگاه شوند. وقتی پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم در حال خواندن خطبه بود، مردم آواز دهل را شنیدند و همه رفتند و فقط دوازده نفر با آن حضرت ماند. که این آیه، به همان مناسبت نازل شد.

وَقَوْلِه : ﴿لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالبَاطِلِ إلا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾[النساء: ٢٩] .

«ای مؤمنان، مخورید اموال خود را در میان خویش به ناحق. مگر اینکه، آن داد و ستد تجارتی همراه با توافقی (از جانب) شما باشد». (النساء: ۲۹)

٢٠٤٧ - حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ المُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : إِنَّكُمْ تَقُولُونَ : إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يُكْثِرُ الحَدِيثَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَتَقُولُونَ : مَا بَالُ المُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ لا يُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِثْلِ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ ، وَإِنَّ إِخْوَتِي مِنَ المُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمْ صَفْقٌ بِالأَسْوَاقِ ، وَكُنْتُ أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى مِلْءِ بَطْنِي ، فَأَشْهَدُ إِذَا غَابُوا ، وَأَحْفَظُ إِذَا نَسُوا ، وَكَانَ يَشْغَلُ إِخْوَتِي مِنَ الأَنْصَارِ عَمَلُ أَمْوَالِهِمْ ، وَكُنْتُ امْرَءاً مِسْكِيناً مِنْ مَسَاكِينِ الصُّفَّةِ ، أَعِي حِينَ يَنْسَوْنَ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَدِيثٍ يُحَدِّثُهُ : «إِنَّهُ لَنْ يَبْسُطَ أَحَدٌ ثَوْبَهُ حَتَّى أَقْضِيَ مَقَالَتِي هَذِهِ ، ثُمَّ يَجْمَعَ إِلَيْهِ ثَوْبَهُ ، إِلا وَعَى مَا أَقُولُ» . فَبَسَطْتُ نَمِرَةً عَلَيَّ ، حَتَّى إِذَا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ جَمَعْتُهَا إِلَى صَدْرِي ، فَمَا نَسِيتُ مِنْ مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ مِنْ شَيْءٍ . [راجع: ١١٨ . أخرجه مسلم: ٢٤٩٢ ، و((١٦٠)) في فضائل الصحابة] .

۲۰۴۷- از ابوسلمةبن‌عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفت: شما می‌گویید اینکه: همانا ابوهریره احادیث زیادی از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند، و می‌گویید: چرا مهاجرین و انصار همچون ابوهریره از رسول‌الله ﷺ حدیث روایت نمی‌کنند؟ همانا برادران مهاجر مرا خرید و فروش در بازارها به خود مشغول می‌داشت و من بودم که ملازمت رسول‌الله ﷺ را اختیار کرده بودم و به سیری شکم خود قناعت می‌کردم، و من حاضر بودم زمانی که آنها غایب بودند و (سخنان وی را) حفظ می‌کردم، وقتی آنها فراموش می‌کردند. برادران انصار مرا کارهای کشاورزی به خود مشغول می‌کرد و من مردی مسکین بودم از مساکین صُفّه[1] یاد می‌گرفتم، وقتی آنها از یاد می‌بردند و به تحقیق باری رسول‌الله ﷺ در حدیثی چنین فرمود: «هرگز کسی از شما جامهٔ خویش را نمی‌گستراند تا آنکه این سخنانم را به پایان برسانم و سپس جامهٔ خویش را بر خود جمع کند، مگر آنکه هر آنچه را من گفته‌ام، فرا می‌گیرد.» من چادر خطدار خود را گستردم تا آنکه رسول‌الله ﷺ سخنان خویش را به پایان رسانید. سپس چادرم را به سوی سینهٔ خود جمع کردم، سپس از گفتار آن حضرت چیزی را فراموش نکردم.

٢٠٤٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ

۲۰۴۸- از ابراهیم‌بن‌سعد از پدر وی، از جد وی

۱-اصحاب صُفّه : صحابهٔ فقیری بودند که در صُفّهٔ مسجد نبوی می‌زیستند و به عبادت مشغول بودند و در غزوات شرکت می‌کردند.

سَعْد ، عَنْ أبيه ، عَنْ جَدِّه قال : قال عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ عَوف ﷺ : لَمَّا قَدِمْنا الْمَدينَةَ آخَى رَسُولُ اللّه ﷺ بَيْني وَبَيْنَ سَعْد بْنِ الرَّبِيعِ ، فَقال سَعْدُ بْنُ الرَّبيع : إنِّي أكْثَرُ الأنْصار مَالا ، فَأقْسِمُ لَكَ نِصْفَ مَالي ، وَانْظُرْ أيَّ زَوْجَتَيَّ هَوِيتَ نَزَلْتُ لَكَ عَنْهَا ، فَإذَا حَلَّتْ تَزَوَّجْتَهَا ، قال : فَقال لَهُ عَبْدُالرَّحْمَن : لا حَاجَةَ لي في ذَلكَ ، هَلْ منْ سُوق فيه تجَارَةٌ ؟ . قال : سُوقُ قَيْنُقَاع ، قال : فَغَدَا إلَيْه عَبْدُالرَّحْمَن ، فَأتَى بأقط وَسَمْن ، قال : ثُمَّ تَابَعَ الْغُدُوَّ ، فَمَا لَبِثَ أنْ جَاءَ عَبْدُالرَّحْمَن عَلَيْه أثَرُ صُفْرَة ، فَقال : رَسُولُ اللّه ﷺ : «تَزَوَّجْتَ» . قال : نَعَمْ ، قال : «وَمَنْ» . قال امْرَأةً منَ الأنْصار ، قال : «كَمْ سُقْتَ» . قال : زِنَةَ نَوَاة منْ ذَهَب ، أوْ نَوَاةً منْ ذَهَب ، فَقال لَهُ النَّبيُّ ﷺ : «أوْلمْ وَلَوْ بشَاة» . [انظر: ۳۷۸۰، وانظر في البيوع، باب: ۴۹، وفي مناقب الأنصار، باب: ۵۰، وفي النكاح، باب: ۷ و ۵۵و ۶۸، وفي الأدب، باب ۶۷] .

روایت است که عبدالرحمن‌بن‌عوف رضی الله عنه گفت: زمانی که به مدینه آمدیم، رسول‌الله ﷺ میان من و سعدبن‌ربیع پیمان برادری برقرار کرد. سعدبن‌ربیع گفت: من از ثروتمندترین انصار می‌باشم و نیم دارایی خود را به تو می‌دهم و بنگر که به کدام یک از این دو زن من میل داری که به خاطر تو از یکی از آنها بگذرم که چون عدّه‌اش تمام شد با وی ازدواج کنی. عبدالرحمن به او گفت: مرا بدان نیازی نیست؟ آیا بازاری هست که در آن داد و ستدی باشد؟ گفت: بازار قَیْنُقاعْ.

گفت: فردا، اول روز، عبدالرحمن به آن بازار رفت و از آنجا با خود قروت (کشک) و روغن آورد و سپس پیهم صبحگاهان به بازار می‌رفت. دیری نگذشت که عبدالرحمن آمد و اثر زردی (خوشبویی‌ای که در هنگام زفاف از آن استفاده کرده بود) در وی پدیدار بود. رسول خدا ﷺ فرمود: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری. فرمود «باکی.» گفت: زنی از انصار. فرمود: چه اندازه مهر دادی؟ گفت: طلایی به اندازه خستهٔ خرما - یا چنین گفت - خستهٔ خرمایی از طلا.

پیامبر ﷺ به او گفت: «ضیافتی (مجلس عروسی) ترتیب کن، هرچند با گوسفندی باشد.»

۲۰۴۹ - حَدَّثَنَا أحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أنَس ﷺ قال : قَدمَ عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ عَوف الْمَدينَةَ ، فَآخَى النَّبيُّ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْد بْنِ الرَّبيعِ الأنْصَاريِّ ، وَكَانَ سَعْدٌ ذَا غنًى ، فَقال لعَبْدالرَّحْمَن : أقَاسمُكَ مَالي نصْفَيْن وَأزَوِّجُكَ ، قال : بَارَكَ اللّهُ لَكَ في

۲۰۴۹- از حُمَید روایت است که انس رضی الله عنه گفت: عبدالرحمن‌بن‌عوف به مدینه رفت و پیامبر ﷺ میان او و سعدبن‌ربیع انصاری پیمان برادری بست و سعد که مردی ثروتمند بود به عبدالرحمن گفت: نیمی از ثروت خود را به تو می‌دهم و زنی را به ازدواج تو درمی‌آورم. عبدالرحمن گفت: خداوند بر تو و خانوادهٔ تو و ثروت تو برکت دهد، مرا به بازار رهنمایی کن.

أَهْلِكَ وَمَالِكَ ، دُلُّونِي عَلَى السُّوقِ ، فَمَا رَجَعَ حَتَّى اسْتَفْضَلَ أَقِطًا وَسَمْنًا ، فَأَتَى بِهِ أَهْلَ مَنْزِلِهِ فَمَكَثْنَا يَسِيرًا ، أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ ، فَجَاءَ وَعَلَيْهِ وَضَرٌ مِنْ صُفْرَةٍ ، فَقَالَ : لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « مَهْيَمْ » . قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مِنَ الأنصار ، قَالَ : « مَا سُقْتَ إِلَيْهَا » . قَالَ : نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ ، أَوْ وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ ، قال : « أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ » .

[انظر: ۲۲۹۳ح، ۳۷۸۱د، ۳۹۳۷د، ۵۰۷۲د، ۵۱۴۸ح، ۵۱۵۳ح، ۵۱۵۵ح، ۵۱۶۷خ، ۶۰۸۲ح، ۶۳۸۶ح، وانظر في البيوع، باب ۴۹. أخرجه مسلم: ۱۴۲۷ ، آخره بزيادة « بارك الله لك » ولفظ « ما هذا » بدل « مهيم »].

عبدالرحمن از بازار برنگشت تا آنکه از مفاد آن معامله، قروت و روغنی اضافی حاصل کرد و آن را به اهل خانهٔ خود آورد. اندک زمانی صبر کردیم یا آنچه را خدا خواسته بود که عبدالرحمن آمد و بر وی اثری از استعمال زعفران نمودار بود. پیامبر ﷺ به او گفت: «این برای چیست؟» وی گفت: یا رسول‌الله، با زنی از انصار ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «چقدر به وی مَهر دادی؟» گفت: خستهٔ خرمایی از طلا، - یا گفت - به وزن خستهٔ خرمایی از طلا.
آن حضرت فرمود: «ولیمه‌ای ترتیب کن ولو با گوسفندی باشد.»[1]

۲۰۵۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَتْ عُكَاظُ وَمَجَنَّةُ وَذُو الْمَجَازِ أَسْوَاقًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَلَمَّا كَانَ الإِسْلَامُ فَكَأَنَّهُمْ تَأَثَّمُوا فِيهِ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فِي مَوَاسِمِ الْحَجِّ ﴾ . قَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ . [راجع: ۱۷۷۰].

۲۰۵۰- از عَمرو روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: عُکاظ و مَجَنّه و ذُوالمجاز، بازارهای روزگار جاهلیت بودند، زمانی که اسلام آمد، مسلمانان تجارت را در این بازارها گناه می‌دانستند. سپس این آیه نازل شد: «نیست شما را گناهی در آنکه طلب کنید روزی را از پروردگار خویش، در موسم‌های حج» (البقره: ۱۹۸) و ابن‌عباس آیه را چنانکه مذکور شد، خوانده است[2].

۲- باب: الْحَلَالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ

باب- ۲ حلال پیدا و آشکار است و حرام پیدا و آشکار است و میان آنها چیزهای مبهم و مشکوکی وجود دارند

۲۰۵۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ

۲۰۵۱- از شَعْبی، از نُعمان‌بن‌بشیر رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «حلال پیدا و آشکار

۱-ولیمه، طعام شب عروسی است.
۲-لفظ - فی مواسم‌الحج - یعنی در موسمهای حج که به روایت ابن‌عباس در آیهٔ مذکور داخل است، اگرچه این روایت شاذ است و خلاف روایات مشهور.

بَشير ﷺ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ (ح) .

وحَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، حَدَّثَنا أَبُو فَرْوَةَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ ﷺ ، عن النَّبِيِّ ﷺ (ح) .

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبي فَرْوَةَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شُبِّهَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَتْرَكَ ، وَمَنِ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشُكُّ فِيهِ مِنَ الإِثْمِ أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقِعَ مَا اسْتَبَانَ ، وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ ، مَنْ يَرْتَعْ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ » . [راجع: ۵۲. اخرجه مسلم: ۱۵۹۹، بلفظ زائد ومختلف] .

است و حرام پیدا و آشکار است و میان آنها چیزهای مبهم و مشکوک‌اند. پس کسی که دوری جوید از آنچه اشتباه گناه بدان می‌رود، از گناه آشکار بیشتر دوری می‌جوید، و کسی که جرأت کند بر آنچه اشتباه گناه بدان می‌رود، نزدیک است که خودش را در گناه آشکار بیفکند. گناهان، چراگاه ممنوعهٔ خداوند، و کسی که در اطراف چراگاه ممنوعه بچراند، زود است که (گوسفندان وی) وارد آن شوند.»[1]

۳- باب: تَفْسِيرِ الْمُشَبَّهَاتِ

وَقال حَسَّانُ بْنُ أَبي سِنَانٍ : مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَهْوَنَ مِنَ الْوَرَعِ ، دَعْ مَا يَرِيبُكَ إِلَى مَا لا يَرِيبُكَ .

باب-۳
تفسیر مشبهات

حسان‌بن‌ابی‌سنان گفته است: هیچ چیزی را آسانتر از وَرَعْ[2] ندیده‌ام، یعنی بگذر از آنچه تو را در شک می‌اندازد و مایل شو بدانچه تو را در شک نمی‌اندازد.

۲۰۵۲ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ : أَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ جَاءَتْ ، فَزَعَمَتْ أَنَّهَا أَرْضَعَتْهُمَا ، فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ، وَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ قال : « كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ » . وَقَدْ كَانَتْ تَحْتَهُ ابْنَةُ أَبِي إِهَابٍ التَّمِيمِيِّ . [راجع: ۸۸] .

۲۰۵۲- از عبدالله‌بن‌ابی‌مُلَیکه روایت است که عُقبة‌بن‌الحارث رضی‌الله‌عنه گفت: زنی سیه‌فام آمد و گفت که وی عُقبه و زن او را شیر داده است. عُقبه از این ماجرا به پیامبر ﷺ یادکرد. آن حضرت از وی روی گردانید و تبسم کرد و فرمود: «چگونه (با وی مباشرت می‌کنی) در حالی که چنان گفته شده است.»[3] و زن وی دختر ابواهاب تمیمی بود.

۱-در این حدیث مبارک انسان به چوپان تشبیه شده و خواهشات وی به رمهٔ گوسفند و گناه یا امر حرام، به چراگاه ممنوعه. بنابراین چرانیدن در اطراف چراگاه ممنوعه از شبهات است. یعنی کسی که پیرامون معاصی می‌گردد، نزدیک است که در معاصی بیفتد.

۲-وَرَعْ، تقوی و پرهیزگاری و دوری جستن از معاصی است.

۳-یعنی تقوی و احتیاط آنست که از وی بگذری، زیرا سخن از شیرخوارگی به میان آمده و در حرمت آن شبهه پدید آمد و هرچند نزد جمهور ثابت نشود، وَرَع و احتیاط ایجاب می‌کند که از ادامهٔ چنین حالتی اجتناب شود.

۲۰۵۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ: أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي فَاقْبِضْهُ، قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي، قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فَقَالَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ابْنُ أَخِي، كَانَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ. فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ. فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ ابْنَ زَمْعَةَ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: «احْتَجِبِي مِنْهُ». لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. [انظر: ۲۲۱۸ط، ۲۴۲۱ط، ۲۵۳۳ط، ۲۷۴۵ط، ۴۳۰۳ط، ۶۷۴۹ط، ۶۷۶۵ط، ۶۸۱۷ط، ۷۱۸۲ط. أخرجه مسلم: ۱۴۵۷، بدون ذکر «الفتح» وتعلیل الحجب].

۲۰۵۳- از عُروةبن‌زبیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: عُتبه‌بن‌ابی‌وَقّاص (از مشرکان مکه) به برادر خود سَعدبن‌ابی وقاص وصیت کرده بود که: پسر کنیز زَمْعه از نطفهٔ من است، او را از وی بگیری. گفت: آنگاه که سال فتح فرا رسید، سعدبن‌ابی‌وقاص آن پسر را نزد خود گرفت و گفت: این پسر برادر من است که درباره‌اش به من وصیت کرده است. عبدبن‌زمعه برخاست و گفت: وی برادر من است و پسر کنیز پدر من، که بر بستر وی زاده شده است.

هر دوی آنها نزد رسول‌الله ﷺ رفتند. سعد گفت: یا رسول‌الله، این پسر برادر من است که در مورد وی به من وصیت کرده است. عبدبن‌زمعه گفت: این برادر من است و پسر کنیز پدر من که بر بستر وی زاده شده است. رسول‌الله ﷺ فرمود: «این پسر متعلق به تو است ای عبدبن‌زمعه.» و سپس پیامبر ﷺ فرمود: «فرزند از آنِ بستر است (کسی که در خانهٔ او زاده می‌شود) و برای زناکار سنگ است.»

سپس آن حضرت به سُودة بنت زمعه - همسر پیامبر ﷺ - گفت: «ای سُوده، از این پسر در حجاب می‌باش.»[1] زیرا آن حضرت دید که آن پسر به عُتبه شباهت دارد. و آن پسر، سُوده را ندید تا آنکه وفات یافت.

۲۰۵۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي السَّفَرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْمِعْرَاضِ، فَقَالَ: «إِذَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلْ، وَإِذَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَقَتَلَ فَلَا

۲۰۵۴- از شَعبی روایت است که عدی‌بن‌حاتم رضی‌الله‌عنه گفت: از پیامبر ﷺ در مورد شکار با مِعراض[2] سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «اگر طرف تیز تیر، بر شکار اصابت کرده بود، شکار را بخور و اگر طرف

۱-زمعه، پدر سوده و سوده همسر پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم بوده است. عتبه در دوران جاهلیت با کنیز زمعه زنا کرده بود و قبل از مرگ به برادر خود سعدبن‌ابی وقاص وصیت کرده بود که پسر آن کنیز از نطفهٔ وی است، او را بگیرد و نزد خود نگهدارد. هرچند نظر به حکم آن حضرت وی پسر زمعه شناخته شد، ولی شباهت وی به عتبه شبهه را سبب شد و آن حضرت سوده را از دیدن آن پسر، که پسر پدر وی بود، منع کرد.

۲-معراض، تیری است که پر و پیکان ندارد و دو طرف آن باریک و میان آن پر است.

تَأْكُلْ، فَإِنَّهُ وَقِيذٌ» . قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُرْسِلُ كَلْبِي وَأُسَمِّي ، فَأَجِدُ مَعَهُ عَلَى الصَّيْدِ كَلْبًا آخَرَ لَمْ أُسَمِّ عَلَيْهِ ، وَلا أَدْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَ ؟ . قال: «لا تَأْكُلْ ، إِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى الآخَرِ» . [راجع: ١٧٥ . اخرجه مسلم: ١٩٢٩] .

پهنای تیر اصابت کند و آن را بکشد، از آن مخور؛ زیرا آن شکار کشته شده با چوب است.»
گفتم: یا رسول‌الله، سگ خود را به قصد شکار رها می‌کنم و نام خدا را می‌گیرم و سپس سگ دیگری را با سگ خود بر شکار می‌بینم که نام خدا را در اثنای شکار بر آن نگرفته بودم و نمی‌دانم که کدام یک از آنها شکار را گرفته است؟
آن حضرت فرمود: «از آن شکار نخور؛ زیرا نام خدا را بر (شکار توسط) سگ خود گرفته بودی نه سگ دیگر.»

٤- باب: مَا يُتَنَزَّهُ مِنَ الشُّبُهَاتِ

٢٠٥٥ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِتَمْرَةٍ مَسْقُوطَةٍ ، فَقَالَ: «لَوْلا أَنْ تَكُونَ مِنْ صَدَقَةٍ لأَكَلْتُهَا» .

وَقَالَ هَمَّامٌ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَجِدُ تَمْرَةً سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي» . [انظر: ٢٤٣٢ط ، ٢٤٣١د ، ٢٤٣٢د . اخرجه مسلم: ١٠٧١] .

باب- ۴
آنچه از شبهات که قابل اجتناب است.

۲۰۵۵- از طلحه روایت است که انس رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ از کنار خرمایی که افتاده بود گذشت و فرمود: «اگر شبههٔ آن نمی‌بود که این خرمای صدقه است، آن را می‌خوردم.» و همّام از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «می‌بینم که خرمایی بر بستر من افتاده است.»

٥- باب: مَنْ لَمْ يَرَ الْوَسَاوِسَ وَنَحْوَهَا مِنَ الْمُشَبَّهَاتِ

٢٠٥٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ: شُكِيَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ الرَّجُلُ يَجِدُ فِي الصَّلاةِ شَيْئًا ، أَيَقْطَعُ الصَّلاةَ؟ . قَالَ: «لا ، حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا» .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي حَفْصَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: لا وُضُوءَ إِلا

باب- ۵
کسی که وسوسه و مانند آن را از شبهات نمی‌شمارد

۲۰۵۶- از عَبّادبن‌تمیم روایت است که عموی وی گفت: از پیامبر ﷺ سؤال شد که کسی در نماز چیزی (از وسوسه) درمی‌یابد، آیا نماز خود را قطع کند؟ آن حضرت فرمود: «نی، مگر آنکه آوازی بشنود یا بویی دریابد.» ابن‌ابی‌حَفصه به روایت از زهری گفته است: وضو لازم نیست مگر آنکه بویی

فِيمَا وَجَدْتَ الرِّيحَ أَوْ سَمِعْتَ الصَّوْتَ . [راجع: ٣٧ . أخرجه مسلم: ٣٦١].

در یابی یا آوازی بشنوی.

٢٠٥٧ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ الْعِجْلِيُّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الطُّفَاوِيُّ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ، لا نَدْرِي: أَذَكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَمُّوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَكُلُوهُ». [انظر: ٥٥٠٧، ٧٣٩٨].

۲۰۵۷- از هشام‌بن‌عُروه از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: کسانی گفتند: یا رسول‌الله، مردم برای ما گوشت می‌آورند و ما نمی‌دانیم که نام خداوند را (به هنگام ذبح) یاد کرده‌اند یا نه؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «شما نام خدا را بر آن یاد کنید و آن را بخورید.»[۱]

٦- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا﴾ [الجمعة: ١١].

باب- ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و چون تجارتی و سرگرمی‌ای را ببینند به سوی آن پراکنده شده ...» (جمعه: ۳)

٢٠٥٨ - حَدَّثَنَا طَلْقُ بْنُ غَنَّامٍ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ سَالِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَتْ مِنَ الشَّامِ عِيرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا، حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلا اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً، فَنَزَلَتْ: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا﴾. [الجمعة: ١١]. [راجع: ٩٣٦. أخرجه مسلم: ٨٦٣].

۲۰۵۸- از سالم روایت است که جابر رضی‌الله‌عنه گفت: در حالی که با پیامبر ﷺ نماز می‌گزاردیم، کاروان غله‌ای از شام رسید. مردم به سوی کاروان رفتند تا آنکه بجز دوازده کس با پیامبر ﷺ نماند. سپس این آیه نازل شد: «چون ببینند کاروانی یا بازی‌ای را، متفرق شده به سوی آن متوجه می‌شوند.»

٧- باب: مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ حَيْثُ كَسَبَ الْمَالَ

باب- ۷
کسی که پروا ندارد از چه راهی مال به دست می‌آورد

٢٠٥٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ: وحَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، لا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ، أَمِنَ الْحَلالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ». [انظر: ٢٠٨٣].

۲۰۵۹- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بر مردم زمانی فرا می‌رسد که کس پروای آن را ندارد که آنچه را به دست آورده از طریق حلال است یا حرام.»

۱- یعنی نظر به اینکه آن را مسلمانان آورده‌اند، وسوسه نکنید که شاید نام خدا را بر آن نبرده باشند.

٨- باب: التِّجَارَةِ فِي الْبَر

وَقَوْلِه: ﴿رِجَالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾[النور: ٣٧].

قال قَتَادَةُ: كَانَ الْقَوْمُ يَتَبَايَعُونَ وَيَتَّجِرُونَ، وَلَكِنَّهُمْ إِذَا نَابَهُمْ حَقٌّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ لَمْ تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، حَتَّى يُؤَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ.

٢٠٦٠، ٢٠٦١ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ قَالَ: كُنْتُ أَتَّجِرُ فِي الصَّرْفِ، فَسَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ ﷺ فَقَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ: حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ ابْنُ مُحَمَّدٍ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ وَعَامِرُ بْنُ مُصْعَبٍ: أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا الْمِنْهَالِ يَقُولُ: سَأَلْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ عَنِ الصَّرْفِ، فَقَالا: كُنَّا تَاجِرَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّرْفِ، فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلا بَأْسَ، وَإِنْ كَانَ نَسَاءً فَلا يَصْلُحُ». [الحديث: ٢٠٦٠، انظر: ٢١٨٠، ٢٤٩٧، ٣٩٣٩] [الحديث: ٢١٦١، انظر: ٢١٨١، ٢٤٩٨، ٣٩٤٠. أخرجه مسلم: ١٥٨٩].

باب- ٨
تجارت در خشکه و غیره[1]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «مردانی که باز ندارد ایشان را تجارت و نه خرید و فروش از یاد خدای.» (النور: ۳۷)

قتاده (در تفسیر آن) گفته است: مردم خرید و فروش و تجارت می‌کردند، ولیکن اگر حقی از حقوق خدا بر ایشان عارض می‌شد، تجارت و خرید و فروش آنها را از ذکر خدا باز نمی‌داشت تا آنکه حق خداوند را ادا می‌کردند.

۲۰۶۰- ۲۰۶۱- از عَمروبن‌دینار روایت است که ابومنهال گفت: من تجارت نقدینه (مبادلهٔ طلا و نقره) می‌کردم و در این باره از زیدبن‌ارقم رضی الله عنه سؤال کردم. وی گفت: پیامبر ﷺ فرمود: از ابن‌جُرَیج روایت است که عَمروبن‌دینار و عامربن‌مُصعب گفتند: از ابومنهال شنیده‌اند که می‌گفت: من از براءبن‌عازب و زیدبن‌ارقم دربارهٔ تبادلهٔ طلا و نقره سؤال کردم. آن دو نفر گفتند: ما در روزگار رسول‌الله ﷺ تاجر بودیم و در مورد مبادلهٔ طلا و نقره از رسول‌الله ﷺ سؤال کردیم. آن حضرت فرمود: «اگر معامله دست به دست باشد، در آن باکی نیست و اگر نسیه باشد، صلاح نیست.»

٩- باب: الْخُرُوجِ فِي التِّجَارَةِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَانْتَشِرُوا فِي الأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾[الجمعة: ١٠].

٢٠٦٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ:

باب- ۹
به قصد تجارت برآمدن

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در زمین متفرق شوید و از فضل خدا طلب کنید.»

۲۰۶۲- از عُبیدبن‌عُمَیر روایت است که گفت:

۱-در بعضی روایات (فی‌البر) و در بعضی (فی‌البز) ضبط شده است.

أَخبَرَنَا ابنُ جُرَيجٍ قال: أَخبَرَنِي عَطاءٌ، عَنْ عُبَيدِ بنِ عُمَيرٍ: أَنَّ أَبَا مُوسَى الأَشعَرِيَّ: استَأذَنَ عَلَى عُمَرَ بنِ الخَطَّابِ ﷺ فَلَمْ يُؤذَنْ لَهُ، وَكَأَنَّهُ كَانَ مَشغُولاً، فَرَجَعَ أَبُو مُوسَى، فَفَرَغَ عُمَرُ فَقال: أَلَمْ أَسمَعْ صَوتَ عَبدِاللهِ ابنِ قَيسٍ، ائذَنُوا لَهُ. قِيلَ: قَدْ رَجَعَ، فَدَعَاهُ، فَقال: كُنَّا نُؤمَرُ بِذَلِكَ. فَقال: تَأتِينِي عَلَى ذَلِكَ بِالبَيِّنَةِ، فَانطَلَقَ إِلَى مَجلِسِ الأَنصارِ فَسَأَلَهُمْ، فَقَالوا: لا يَشهَدُ لَكَ عَلَى هَذَا إِلا أَصغَرُنَا أَبُو سَعِيدٍ الخُدرِيُّ، فَذَهَبَ بِأَبِي سَعِيدٍ الخُدرِيِّ، فَقال عُمَرُ: أَخَفِيَ هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمرِ رَسُولِ اللهِ ﷺ؟ أَلهَانِي الصَّفقُ بِالأَسوَاقِ. يَعنِي الخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ. [انظر: ۶۲۴۵، ۷۳۵۳، وانظر في البيوع باب: ۴۹. أخرجه مسلم: ۲۱۵۳].

ابوموسی اشعری از عمربن‌خطّاب ﷺ اجازهٔ ورود خواست. به وی اجازه داده نشد و گویا وی مشغول بود. ابوموسی برگشت. و چون عُمر فراغت یافت گفت: آیا آواز عبدالله‌بن‌قیس را نشنیدم، به او اجازه بدهید. گفته شد که وی برگشته است. او را فراخواند. (و آنگاه که ابوموسی آمد) گفت: ما بدین کار مأمور شده بودیم (که بدون اجازه داخل نشویم). عمر گفت: بر این سخن خود شاهد بیاور[1].
وی به سوی مجالس انصار روانه شد و از ایشان سؤال کرد. آنها گفتند بر این حدیث (از فرط شهرت آن) کسی برای تو شهادت نمی‌دهد، بجز ابوسعیدخُدری که خوردترین همهٔ ما است. وی ابوسعیدخُدری را نزد عمر برد و عمر گفت: آیا این فرمودهٔ رسول‌الله ﷺ بر من پنهان مانده بود؟ خرید و فروش در بازارها مرا از شنیدن احادیث بازداشته است؛ یعنی به قصد تجارت برآمدن.

۱۰- باب: التِّجَارَةِ فِي البَحرِ

باب- ۱۰
تجارت در دریا

وَقال مَطَرٌ: لا بَأسَ بِهِ، وَمَا ذَكَرَهُ اللهُ فِي القُرآنِ إِلا بِحَقٍّ، ثُمَّ تَلا: ﴿ وَتَرَى الفُلكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبتَغُوا مِنْ فَضلِهِ ﴾[فاطر: ۱۲].
وَالفُلكُ: السُّفُنُ، الوَاحِدُ وَالجَمعُ سَوَاءٌ.
وَقال مُجَاهِدٌ: تَمخَرُ السُّفُنُ الرِّيحَ، وَلا تَمخَرُ الرِّيحَ مِنَ السُّفُنِ إِلا الفُلكُ العِظَامُ.

مَطَر گفته است در آن باکی نیست، و خداوند در قرآن یاد نکرده است مگر بحق و سپس خواند: «و می‌بینی کشتیها را رونده در دریا و مسخر کرد دریا را تا طلب معیشت کنید از فضل او» (النحل: ۱۴)
امام بخاری می‌گوید: لفظ -اَلْفُلک به معنی کشتی است و صیغهٔ مفرد و جمع آن یکی است. مجاهد (در تفسیر لفظ - مَواخر که در آیه آمده) گفته است: کشتیها (با آواز خود) باد را می‌شکافند و هر کشتی

۱-از این حدیث پیداست که عمر رضی‌الله‌عنه بدون شهادت شاهد، حدیث پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم را نمی‌پذیرفت.

۲۰۶۳ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، خَرَجَ إِلَى الْبَحْرِ فَقَضَى حَاجَتَهُ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ.

حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ بِهِ. [راجع: ۱۴۹۸].

باد را نمی‌شکافد مگر کشتیهای بزرگ.

۲۰۶۳- از ابوهریره رضی الله عنه، از رسول‌الله ﷺ روایت است: همانا آن حضرت از مردی از بنی‌اسرائیل یاد کرد که در دریا سفر کرد (و دَینش ر اادا نمود) و ابوهریره حدیث را تا آخر بیان کرد. عبدالله‌بن‌صالح به روایت از لیث حدیث مذکور راگفت.

۱۱- باب: ﴿ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا ﴾

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾[النور: ۳۷].

وَقَالَ قَتَادَةُ: كَانَ الْقَوْمُ يَتَّجِرُونَ وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا نَابَهُمْ حَقٌّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ، لَمْ تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، حَتَّى يُؤَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ.

۲۰۶۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: أَقْبَلَتْ عِيرٌ وَنَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْجُمُعَةَ، فَانْفَضَّ النَّاسُ إِلَّا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾. [الجمعة: ۱۱]. [راجع: ۹۳۶. أخرجه مسلم: ۸۶۳، باختلاف].

باب- ۱۱ «چون ببینند کاروانی یا سرگرمی‌ای را پراکنده شده، متوجه شوند به سوی آن»

و گفتهٔ خداوند جَل ذکره: «مردانی که باز ندارد ایشان را تجارتی و نه خرید و فروش از یاد خدا» (النور: ۳۷) و قَتاده گفته است: مردم تجارت می‌کردند ولیکن اگر حقی از حقوق خدا بر ذمهٔ ایشان می‌بود، تجارت و خرید و فروش، ایشان را از ذکر خدا باز نمی‌داشت تا آنکه حق خدا را ادا می‌کردند.

۲۰۶۴- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: کاروان غله آمد و ما با پیامبر ﷺ نماز جمعه می‌گزاردیم. مردم متفرق شدند، بجز دوازده کس. و این آیه نازل شد: «چون ببینند تجارتی یا سرگرمی‌ای را متفرق شده متوجه شوند به سوی آن و بگذارند تو را ایستاده.» (الجمعه: ۱۱)

۱۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿ أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

۲۰۶۵ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ

باب- ۱۲
فرمودهٔ خدای تعالی:

«خرج کنید از پاکیزه‌های آنچه شما کسب کردید» (البقره: ۲۶۷)

۲۰۶۵- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر زنی از طعام خانهٔ خویش

اللَّه عَنهَا قـالتْ: قـال النَّبيُّ ﷺ: «إذَا أنْفَقَت المَرأةُ منْ طَعَام بَيْتها غَيْرَ مُفْسـدَة، كَانَ لَهَا أجْرُهَا بمَا أنْفَقَتْ، وَلزَوْجهَا بمَا كَسَـبَ، وَللْخَازن مثْلُ ذَلكَ، لا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أجْرَ بَعْض شَيْئًا». [راجع: ١٤٢٥. اخرجه مسلم: ١٠٢٤].

بدون آن که قصد ضایع کردن آن را داشته باشد نفقه کند، او را بدانچه نفقه کرده است ثواب حاصل می‌شود و شوهر وی را به خاطر کسب آن مال ثواب حاصل می‌شود و برای نگاهدارندهٔ آن مال نیز ثواب حاصل می‌شود و ثواب یکی از ثواب دیگری چیزی کم نمی‌کند.

٢٠٦٦ - حَدَّثَني يَحْيَى بْنُ جَعْفَر: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق، عَنْ مَعْمَر، عَنْ هَمَّام قال: سَمعْتُ أبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَن النَّبيِّ ﷺ قـال: «إذَا أنْفَقَت المَرْأةُ منْ كَسْب زَوْجهَا، عَنْ غَيْر أمْره، فَلَهُ نصْفُ أجْره». [انظر: ٥١٩٢، ٥١٩٥، ٥٣٦٠. اخرجه مسلم: ١٠٢٦، مطولاً].

۲۰۶۶- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر زن بدون اجازهٔ شوهر از مال وی نفقه کند، او را نیم ثواب است».

١٣- باب: مَنْ أحَبَّ البَسْطَ في الرِّزْق

٢٠٦٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أبي يَعْقُوبَ الكرْمَانيُّ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ: حَدَّثَنَا يُونُسُ: حدثنا مُحَمَّدٌ، عَنْ أنَس بْن مَالك ﷺ قال: سَمعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أنْ يُبْسَطَ لَهُ في رزْقه، أوْ يُنْسَأ لَهُ في أثَره، فَلْيَصلْ رَحمَهُ». [انظر: ٥٩٨٦. اخرجه مسلم: ٢٥٥٧].

باب- ۱۳
کسی که فراخی روزی را دوست می‌دارد.

۲۰۶۷- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «کسی که دوست دارد روزیش فراخ گردد یا عمرش دراز گردد(یا نام نیک از او بماند) باید صلهٔ رحم را بجای آورد.» (یعنی با اقوام و خویشاوندان به نیکویی عمل کند و پیوند خود را با آنها استوار بدارد).

١٤- باب: شرَاء النَّبيِّ ﷺ بالنَّسيئَة

٢٠٦٨ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أسَد: حَدَّثَنَا عَبْدُالوَاحد: حَدَّثَنَا الأعْمَش قال: ذَكَرْنَا عنْدَ إبْرَاهيمَ الرَّهْنَ في السَّلَم، فَقَال: حَدَّثَني الأسْوَد، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا: أنَّ النَّبيَّ ﷺ اشْتَرَى طَعَامًا منْ يَهُوديٍّ إلَى أجَل، وَرَهَنَهُ درْعًا منْ حَديد. [انظر: ٢٠٩٦، ٢٢٠٠، ٢٢٥١، ٢٢٥٢، ٢٣٨٦، ٢٥٠٩، ٢٥١٣، ٢٥١٦، ٤٤٦٧. اخرجه مسلم: ١٦٠٣].

باب- ۱۴
خرید پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم بطور نسیه

۲۰۶۸- از اعمش روایت است که گفت: دربارهٔ صحت رهن در بیع، نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم. وی گفت: اسود از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که پیامبر ﷺ بطور نسیه از یهودی‌ای غله خریده و زره آهنین خویش را نزد وی به گرو نهاد.

۲۰۶۹ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ (ح).

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ: حَدَّثَنَا أَسْبَاطٌ أَبُو الْيَسَعِ الْبَصْرِيُّ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ الدَّسْتَوَائِيُّ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ مَشَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخُبْزِ شَعِيرٍ، وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ، وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لِأَهْلِهِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَمْسَى عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ صَاعُ بُرٍّ، وَلَا صَاعُ حَبٍّ، وَإِنَّ عِنْدَهُ لَتِسْعَ نِسْوَةٍ». [انظر: ۲۵۰۸].

۲۰۶۹- از قتاده روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: وی قرص نان جوین چرب شده‌ای را برداشت و نزد پیامبر ﷺ رفت. و همانا پیامبر ﷺ زره خویش را در مدینه نزد یهودی‌ای به گرو گذاشته و از وی مقداری جو برای خانوادهٔ خویش خریده بود، و من از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «صاعی از گندم و نه صاعی از غله، نزد خانوادهٔ محمد ﷺ شب نکرده است. در حالی که آن حضرت نُه زن داشت»[1]

۱۵- باب: كَسْبِ الرَّجُلِ وَعَمَلِهِ بِيَدِهِ

باب- ۱۵
فضیلت کسب روزی با کار

۲۰۷۰ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا اسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ قَالَ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنَّ حِرْفَتِي لَمْ تَكُنْ تَعْجِزُ عَنْ مَؤُونَةِ أَهْلِي، وَشُغِلْتُ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ، فَسَيَأْكُلُ آلُ أَبِي بَكْرٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ، وَيَحْتَرِفُ لِلْمُسْلِمِينَ فِيهِ.

۲۰۷۰- از عُروةبن‌زبیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: زمانی که ابوبکر صدیق به خلافت رسید، گفت: همانا قوم من می‌دانند که پیشه‌ام از عهدهٔ مصارف خانواده‌ام عاجز نمی آمد و اکنون که به امور مسلمانان مشغول گشته‌ام پس خانوادهٔ ابوبکر از این مال (بیت‌المال) خواهند خورد و در عوض آن، او به مسلمانان خدمت کند (یعنی امورشان را سرپرستی نموده و در مال‌شان تجارت می‌کند تا سود آن به ایشان بازگردد).

۲۰۷۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عُمَّالَ أَنْفُسِهِمْ، وَكَانَ يَكُونُ لَهُمْ أَرْوَاحٌ، فَقِيلَ لَهُمْ: «لَوِ اغْتَسَلْتُمْ». رَوَاهُ هَمَّامٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ. [راجع: ۹۰۲. أخرجه مسلم: ۸۴۷].

۲۰۷۱- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: یاران رسول‌الله ﷺ کار جسمانی می‌کردند و بدنهای ایشان بوی عرق می‌داد. به ایشان فرموده شد: «کاش غسل کنید.» همّام این حدیث را از هِشام، از پدر خود از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است.

---

۱ عبارت صاعی از گندم و نه صاعی از غله نزد خانوادهٔ محمد صلی‌الله علیه‌وسلم شب نکرده است.» نظر به سوق حدیث فرمودهٔ آن حضرت می‌نماید و شیخ‌ابن‌حجر عسقلانی هم بر این نظر است. برخی از شارحان، لفظ - لقد سمعته - را قول قتاده می‌دانند که از انس شنیده است و آن‌گفته را قول انس دانسته‌اند، نه قول آن حضرت و عینی بر این نظر است. و مراد از نقل این حدیث آنست که آن حضرت فقر را تا بدین حد اختیار کرده بود که یک صاع غله در خانه‌اش شب را نمی‌گذرانده است.

۲۰۷۲ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عِيسَى، عَنْ ثَوْرٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ، عَنِ الْمِقْدَامِ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ، خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ».

۲۰۷۲- از مِقدام رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگز کسی طعامی بهتر از حاصل (کار) دست خویش نخورده است و همانا پیامبر خدا داود علیه السلام از حاصل (کار) دست خویش می‌خورد.»

۲۰۷۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ: حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «أَنَّ دَاوُدَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَا يَأْكُلُ إِلَّا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». [انظر: ۳۴۱۷، ۴۷۱۳].

۲۰۷۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانا داود علیه السلام جز از دست رنج خود، چیزی نمی‌خورد.»

۲۰۷٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ، مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ عَوْفٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَأَنْ يَحْتَطِبَ أَحَدُكُمْ حُزْمَةً عَلَى ظَهْرِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا، فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْنَعَهُ». [راجع: ۱٤۷۰. أخرجه مسلم ۱۰٤۲].

۲۰۷۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «به تحقیق اگر یکی از شما هیزم جمع نموده و آن را بر پشت خود حمل کند، بهتر از کسی است که سؤال کند، که به او چیزی داده شود یا داده نشود.»

۲۰۷۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ أَحْبُلَهُ». [راجع: ۱٤۷۱].

۲۰۷۵- از عُروه، از پدر وی روایت است که زبیربن‌عوام رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «همانا اگر یکی از شما ریسمانش را بگیرد.»

١٦- باب: السُّهُولَةِ وَالسَّمَاحَةِ فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ،

وَمَنْ طَلَبَ حَقًّا فَلْيَطْلُبْهُ فِي عَفَافٍ.

باب- ۱۶
نرمش و جوانمردی در خرید و فروش و کسی که حقی را می‌طلبد باید پارسایی بطلبد.

۲۰۷٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ، مُحَمَّدُ بْنُ مُطَرِّفٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا، سَمْحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى».

۲۰۷۶- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «خداوند رحمت کند کسی را که چون می‌فروشد و چون می‌خرد و چون حق خویش را می‌طلبد، با نرمش و جوانمردی عمل می‌کند.

۱۷- باب: مَنْ أَنْظَرَ مُوسِرًا

۲۰۷۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ: أَنَّ رِبْعِيَّ بْنَ حِرَاشٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ حُذَيْفَةَ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَلَقَّتِ الْمَلَائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَالُوا: أَعَمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا؟. قَالَ: كُنْتُ آمُرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظِرُوا وَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُوسِرِ، قَالَ: فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ».

قَالَ أَبُو مَالِكٍ: عَنْ رِبْعِيٍّ: «كُنْتُ أُيَسِّرُ عَلَى الْمُوسِرِ، وَأُنْظِرُ الْمُعْسِرَ».

وَتَابَعَهُ شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ رِبْعِيٍّ.

وَقَالَ أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ رِبْعِيٍّ: «أُنْظِرُ الْمُوسِرَ، وَأَتَجَاوَزُ عَنِ الْمُعْسِرِ».

وَقَالَ نُعَيْمُ بْنُ أَبِي هِنْدٍ، عَنْ رِبْعِيٍّ: «فَأَقْبَلُ مِنَ الْمُوسِرِ، وَأَتَجَاوَزُ عَنِ الْمُعْسِرِ». [انظر: ۲۳۹۱، ۳۴۵۱. أخرجه مسلم: ۱۵۶۰].

باب- ۱۷
کسی که در طلب حق خود ثروتمندی را مهلت دهد

۲۰۷۷- از حُذَیفه رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «فرشتگان با روح مردی ملاقی شدند که قبل از شما می‌زیسته است و به او گفتند: آیا کار خیری هم انجام داده‌ای؟ گفت: به خدمتکاران خود امر کرده بودم که به قرضدار من که ثروتمند باشد، مهلت دهند و از وی درگذرند. گفت: و فرشتگان از عذاب وی درگذشتند.

ابومالک از ربعی چنین روایت کرده است (که آن حضرت چنین نقل قول کرد): «بر ثروتمند آسان می‌گرفتم و به نیازمند مهلت می‌دادم». متابعت کرده است (ابومالک را) شعبه از عبدالملک، از رِبْعی. ابوعوانه از عبدالملک از رِبعْی چنین روایت کرده است: «به ثروتمند مهلت می‌دادم و از نیازمند درمی‌گذشتم.» و نُعَیم‌بن‌ابی‌هند از ربعی چنین روایت کرده است: «از ثروتمند می‌پذیرفتم و از تنگدست درمی‌گذشتم.»

۱۸- باب: مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا

۲۰۷۸ - حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا الزُّبَيْدِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ تَاجِرٌ يُدَايِنُ النَّاسَ، فَإِذَا رَأَى مُعْسِرًا قَالَ لِفِتْيَانِهِ: تَجَاوَزُوا عَنْهُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا، فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ».

[انظر: ۳۴۸۰. أخرجه مسلم: ۱۵۶۲].

باب- ۱۸
کسی که تنگدستی را مهلت دهد

۲۰۷۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «تاجری به مردم قرض می‌داد و چون قرضدار وی تنگدست می‌بود، به خدمتکاران خود می‌گفت که از وی درگذرید تا باشد که خداوند از ما درگذرد. پس خداوند از وی درگذشت.»

۱۹- باب: إِذَا بَيَّنَ الْبَيِّعَانِ وَلَمْ يَكْتُمَا وَنَصَحَا

وَيُذْكَرُ عَنِ الْعَدَّاءِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذَا مَا اشْتَرَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْعَدَّاءِ بْنِ خَالِدٍ، بَيْعَ الْمُسْلِمِ مِنَ الْمُسْلِمِ، لَا دَاءَ وَلَا خِبْثَةَ وَلَا غَائِلَةَ».

وَقَالَ قَتَادَةُ: الْغَائِلَةُ الزِّنَا وَالسَّرِقَةُ وَالإِبَاقُ.

وَقِيلَ لإِبْرَاهِيمَ: إِنَّ بَعْضَ النَّخَّاسِينَ يُسَمِّي آرِيَّ خُرَاسَانَ وَسِجِسْتَانَ، فَيَقُولُ: جَاءَ أَمْسِ مِنْ خُرَاسَانَ، جَاءَ الْيَوْمَ مِنْ سِجِسْتَانَ، فَكَرِهَهُ كَرَاهِيَةً شَدِيدَةً.

وَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ: لَا يَحِلُّ لامْرِئٍ يَبِيعُ سِلْعَةً، يَعْلَمُ أَنَّ بِهَا دَاءً، إِلَّا أَخْبَرَهُ.

باب- ۱۹

اگر فروشنده و خریدار (عیب مال را) بیان کنند و نپوشند و خیرخواه یکدیگر باشند

و از عَدّاءبن‌خالد یاد شده است که گفت: از جانب پیامبر ﷺ برای من نوشت:

«این است آنچه محمد رسول‌الله ﷺ از عَدّاءبن‌خالد خریده است، خرید مسلمان از مسلمان است (در این معامله) نه عیبی است و نه حرامی و نه هم گناهی» و قتاده گفته است: لفظ - غائله - (که در حدیث است) به معنی زنا و دزدی و پایگریزی می‌باشد. به ابراهیم گفته شد: برخی از دلالان حیوانات را (با فریبکاری) خراسانی و سجستانی نام می‌نهند و می‌گویند: دیروز از خراسان آمده و یا امروز از سجستان رسیده است. ابراهیم نخعی، این عمل را ناپسند و بسیار زشت خواند.

عُقْبةبن‌عامر گفته است: به هیچ مردی حلال نیست که متاعی را بفروشد که عیب آن را می‌داند، مگر آنکه خریدار را از آن آگاه کند.

۲۰۷۹ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ صَالِحٍ أَبِي الْخَلِيلِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ: رَفَعَهُ إِلَى حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، أَوْ قَالَ: حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». [انظر: ۲۰۸۲ل، ۲۱۰۸ح، ۲۱۱۰ل، ۲۱۱۴ح. اخرجه مسلم: ۱۵۳۲]

۲۰۷۹- از حکیم‌بن‌حِزام ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «خریدار و فروشنده (در قبول و رد معامله) اختیار دارند، تا آنکه از هم جدا نشوند - یا چنین فرمود - تا آنکه از هم جدا شوند- اگر ایشان راست باشند و حقیقت را بیان کنند، در معاملهٔ ایشان به آنها برکت داده می‌شود و اگر حقیقت را پنهان کنند و دروغ بگویند، برکت معاملهٔ ایشان نابود می‌شود.»

۲۰- باب: بَيْعِ الْخِلْطِ مِنَ التَّمْرِ

۲۰۸۰ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُرْزَقُ تَمْرَ الْجَمْعِ، وَهُوَ الْخِلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، وَلا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ». [أخرجه مسلم: ۱۵۹۵].

باب- ۲۰
بیع خرمای آمیخته به هم

۲۰۸۰- از ابوسعیدخدری رضی الله عنه روایت است که گفت: روزی ما از خرمای جمع فراهم می‌شد و آن خرمای مخلوطی بود که دو صاع آن را به یک صاع معامله می‌کردیم. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «معاملۀ دو صاع به یک صاع و دو درهم به یک درهم روا نیست.»

۲۱- باب: مَا قِيلَ فِي اللَّحَّامِ وَالْجَزَّارِ

۲۰۸۱ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَقِيقٌ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، يُكْنَى أَبَا شُعَيْبٍ، فَقَالَ لِغُلامٍ لَهُ قَصَّابٍ: اجْعَلْ لِي طَعَامًا يَكْفِي خَمْسَةً، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُوَ النَّبِيَّ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ، فَإِنِّي قَدْ عَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْجُوعَ، فَدَعَاهُمْ، فَجَاءَ مَعَهُمْ رَجُلٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ هَذَا قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ فَأْذَنْ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْ يَرْجِعَ رَجَعَ». فَقَالَ: لا، بَلْ قَدْ أَذِنْتُ لَهُ. [انظر: ۲۴۵۶، ۵۴۳۴، ۵۴۶۱. أخرجه مسلم: ۲۰۳۶].

باب- ۲۱
آنچه دربارۀ فروشنده گوشت و ذبح‌کننده گفته شده

۲۰۸۱- از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی از انصار که کنیت وی ابوشعیب بود، به غلام خود که قصاب بود گفت: برایم طعامی مهیا کن که پنج نفر را کفایت کند؛ زیرا قصد کرده‌ام که پیامبر ﷺ را که پنجم آن پنج نفر است دعوت کنم. چون گرسنگی را در سیمای آن حضرت مشاهده کرده‌ام. وی آنها را دعوت کرد و مرد دیگری نیز با آنها آمد. پیامبر ﷺ فرمود: «این مرد ما را همراهی کرده است. اگر می‌خواهی به وی اجازه دهی، اجازه بده و اگر می‌خواهی که بازگردد، باز گردد.» وی گفت: نی، همانا به وی اجازه دادم.

۲۲- باب: مَا يَمْحَقُ الْكَذِبُ وَالْكِتْمَانُ فِي الْبَيْعِ

۲۰۸۲ - حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْخَلِيلِ يُحَدِّثُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

باب- ۲۲
آنچه از دروغ و عیب‌پوشی برکت معامله را از میان می‌برد

۲۰۸۲- از حکیم‌بن‌حزام رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «خریدار و فروشنده، اختیار دارند

الْحَارِث، عَنْ حَكِيم بْن حِزَام ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، أَوْ قَالَ: حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». [راجع: ۲۰۷۹. أخرجه مسلم: ۱۵۳۲].

تا آنکه از هم جدا نشوند - یا گفت - تا آنکه از هم جدا شوند. اگر هر دوی آنها راست بگویند و حقیقت را بیان کنند، در معاملهٔ ایشان به آنها برکت داده می‌شود و اگر حقیقت را پنهان کنند و دروغ بگویند، برکت معاملهٔ ایشان از میان می‌رود.»

۲۳- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[آل عمران: ۱۳۰].

۲۰۸۳ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، لَا يُبَالِي الْمَرْءُ بِمَا أَخَذَ الْمَالَ، أَمِنْ حَلَالٍ أَمْ مِنْ حَرَامٍ». [راجع: ۲۰۵۹].

باب- ۲۳
قول خدای تعالی

«ای مؤمنان مخورید سود را چند برابر تو بر تو و بترسید از خدا تا باشد که رستگار شوید.» (آل عمران: ۱۳۰)[1]

۲۰۸۳- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بر مردم زمانی فرا می‌رسد که کس پروای آن ندارد که چگونه مال را بدست آورده است؛ از راه حلال یا حرام.»[2]

۲۴- باب: أَكْلِ الرِّبَا وَشَاهِدِهِ وَكَاتِبِهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى

باب- ۲۴
سودخوار و شاهد و کاتب آن

و فرمودهٔ خدای تعالی: «کسانی که ربا (سود) می‌خورند (از قبر) برنمی‌خیزند مگر مانند کسی که شیطان او را به آسیبی آشفته حال کرده باشد. این از آن است که گفتند: بیع مانند رباست، حال آنکه خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام شمرده است. پس هر آن کس که از (جانب) پروردگارش پندی به او رسید،

۱-قبل از اسلام رواج بر آن بود که اگر قرضدار با فرا رسیدن میعاد قرض، نمی‌توانست قرض خود را ادا نماید، بر مبلغ قرض، چیزی می‌افزودند و بر همین منوال ادامه می‌دادند تا آنکه مبلغ قابل پرداخت قرضدار چند برابر مبلغ اصلی قرض می‌شد. خداوند این کار را منع کرد.

۲-در ترجمهٔ انگلیسی بخاری حدیث ۲۰۸۳ نیامده است ولی در سائر نسخ بخاری که در دسترس بود این حدیث آمده است. در رابطه به آن در تیسیرالقاری گفته شده است که به روایت غیرنسفی در این باب همین آیت است و حدیثی در این مورد وجود ندارد.

اللَّـهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾[البقرة: ٢٧٥].

آنگاه (از کار خویش) باز آمد، آنچه گذشت، او راست و کارش واگذار به خداوند است و هر آن کس که (به ربا) بازگردد، اینان دوزخی‌اند. آنان در آن جاودانه‌اند.

٢٠٨٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا نَزَلَتْ آخِرُ الْبَقَرَةِ، قَرَأَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِمْ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ حَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْرِ. [راجع: ٤٥٩. أخرجه مسلم: ١٥٨٠].

۲۰۸۴- از مسروق روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: آنگاه که آیات آخر سورة البقره نازل شد، پیامبر ﷺ آیات مذکور را در مسجد خواند و سپس خرید و فروش شراب را حرام ساخت.

٢٠٨٥ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى أَرْضٍ مُقَدَّسَةٍ، فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ مِنْ دَمٍ، فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ، وَعَلَى وَسَطِ النَّهَرِ رَجُلٌ، بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهَرِ، فَإِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهَرِ آكِلُ الرِّبَا». [راجع: ٨٤٥. أخرجه مسلم: ٢٢٧٥ مختصراً بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۲۰۸۵- از سمرة‌بن‌جُندُب رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «دیشب در خواب دیدم که دو مرد نزد من آمدند و مرا به سرزمین مقدسی بردند، و رفتیم تا آنکه به جوی خونی رسیدیم که در آن جوی مردی ایستاده بود و مردی در وسط آن جوی بود که سنگها در پیشروی وی بود.[1] مردی که در جوی بود چون پیش می‌آمد و می‌خواست که بیرون آید، مرد دیگر با سنگ بر دهن وی می‌کوبید و او را به همان جایی که بوده، باز می‌گرداند. من گفتم: این چه حالت است؟ گفت: کسی را که در جوی دیدی، سودخوار بوده است.»

٢٥- باب: مُوكِلِ الرِّبَا

باب- ۲۵
خورندهٔ سود

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ

به دلیل فرمودهٔ خداوند تعالی: «ای کسانی که ایمان آوردید، بترسید از خدا و ترک کنید آنچه مانده است از سود، اگر هستید از اهل ایمان. پس اگر چنین نکردید پس به جنگی از طرف خدا و رسول او

۱- در «اسماء الرجال» گفته شده، عبارت - مردی در وسط جوی بود که سنگها در پیشروی او بود- با سائر روایات مخالف است چنانکه گفته شده که: آن مرد در کنار جوی بود.

أَمْوَالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ . وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ﴾[البقرة: ۲۷۸-۲۸۱] .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : هَذِهِ آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

[راجع: ٤٥٤٤]

خبردار باشید، و اگر توبه کردید، پس شما راست اصل مالهای شما، نه شما ستم کنید و نه بر شما ستم کرده می‌شود.

و اگر (بدهکار) تنگدست باشد، پس لازم است مهلت دادن تا (حصول) گشایشی و آنکه ببخشید بهتر است برای شما اگر بدانید. و بترسید از آن روزی که بازگردانیده می‌شوید در آن به سوی خدا. پس تمام داده شود هر شخصی را آنچه عمل کرده است و ایشان ستم کرده نشوند.» (البقره: آیات ۲۷۸ تا ۲۸۱)

ابن‌عباس گفته است: این آخرین آیه‌ای بود که بر پیامبر ﷺ نازل شد.

٢٠٨٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قال : رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى عَبْدًا حَجَّامًا فَأَمَرَ بِحَاجِمِهِ فَكُسِرَتْ ، فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ ، وَثَمَنِ الدَّمِ ، وَنَهَى عَنِ الْوَاشِمَةِ وَالْمَوْشُومَةِ ، وَآكِلِ الرِّبَا وَمُوكِلِهِ ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ [انظر: ٢٢٣٨ت ، ٥٣٤٧د ، ٥٩٤٥د ، ٥٩٦٢د] .

۲۰۸۶- از عَون‌بن‌ابوجُحَیفه روایت است که گفت: پدرم را دیدم که غلامی خرید که حجامتگر بود و امر کرد که لوازم حجامت وی شکسته شود. من دلیل آن را از پدرم پرسیدم. وی گفت: پیامبر ﷺ از بهای سگ و بهای خون (مزد حجامت) و از خال‌نگاری و از کسی که بر وی خال‌نگاری می‌شود و از خوردن سود و گرفتن سود منع کرده و صورتگر را لعنت کرده است.

٢٦- باب: ﴿ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ

وَاللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴾ [البقرة: ٢٧٦]

باب- ۲۶

«نابود می‌سازد خدا برکت سود را و افزون می‌سازد برکت صدقات را و خدا دوست نمی‌دارد هر ناسپاس گنهکار را» [البقره: ۲۷۶]

٢٠٨٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، قال ابْنُ الْمُسَيَّبِ : إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « الْحَلِفُ مُنَفِّقَةٌ لِلسِّلْعَةِ ، مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ » . [أخرجه مسلم: ١٦٠٦] .

۲۰۸۷- از ابوهریره روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «سوگند خوردن، معامله را رونق می‌دهد و از برکت آن می‌برد.»

٢٧- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الْحَلِفِ فِي الْبَيْعِ

٢٠٨٨ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَقَامَ سِلْعَةً، وَهُوَ فِي السُّوقِ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا مَا لَمْ يُعْطَ، لِيُوقِعَ فِيهَا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَنَزَلَتْ: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا ﴾. [آل عمران: ٧٧]. [انظر: ٢٦٧٥ث، ٤٥٥١ن].

باب - ٢٧
کراهت سوگند در معامله

۲۰۸۸- از عبدالله‌بن‌ابی‌اوفی ﷺ روایت است که گفت: مردی متاعی را در بازار عرضه کرد و به خداوند سوگند یاد نمود که آن را به چنین بهایی خریده است، در حالی که نخریده بود، تا مرد مسلمانی را بفریبد. سپس این آیه نازل شد: «هر آئینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش، بهای کم را.» (آل‌عمران: ۷۷)

٢٨- باب: مَا قِيلَ فِي الصَّوَّاغِ

وَقَالَ طَاوُسٌ: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يُخْتَلَى خَلاهَا». وَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلا الإِذْخِرَ، فَإِنَّهُ لِقَيْنِهِمْ وَبُيُوتِهِمْ، فَقَالَ: «إِلا الإِذْخِرَ».

٢٠٨٩ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ: أَنَّ حُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلامُ قَالَ: كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنَمِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَعْطَانِي شَارِفًا مِنَ الْخُمُسِ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتَنِيَ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ، بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَاعَدْتُ رَجُلاً صَوَّاغًا مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ أَنْ يَرْتَحِلَ مَعِي، فَنَأْتِيَ بِإِذْخِرٍ أَرَدْتُ أَنْ أَبِيعَهُ مِنَ الصَّوَّاغِينَ، وَأَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرُسِي. [انظر: ٢٣٧٥ث، ٣٠٩١ط، ٤٠٠٣ط، ٥٧٩٣د.
أخرجه مسلم: ١٩٧٩، مطولاً].

٢٠٩٠ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ

باب - ۲۸
آنچه دربارهٔ زرگر گفته شده

و طاوُس از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «گیاه‌تر (حرم مکه) بریده نشود.» و عباس گفت: مگر گیاه اَذخر که برای آهنگران (زرگران) و خانه‌هایشان بکار می‌رود. آن حضرت فرمود: «مگر گیاه اِذخِر».

۲۰۸۹- از علی‌بن‌حُسین، از حسین‌بن‌علی رضی‌الله‌عنهما روایت است که علی ﷺ گفت: شتری از مال غنیمت در سهم من رسیده بود و شتری پیامبر ﷺ از غنیمت خمس به من داد. آنگاه که قصد کردم با فاطمه علیهاالسلام –دختر رسول‌الله- ﷺ ازدواج کنم، با مردی از قبیلهٔ بنی‌قینقاع که زرگر بود، قرار گذاشتم مرا همراهی کند تا کاه اذخر بیاوریم. خواستم آن را به زرگران بفروشم و از بهای آن در ضیافت عروسی خود استفاده کنم.

۲۰۹۰- از عکرمه روایت است که ابن‌عباس

خَالد ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قال : « إنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ ، وَلَمْ تَحِلَّ لأحَدٍ قَبْلِي وَلا لأحَدٍ بَعْدِي ، وَإنَّمَا حَلَّتْ لي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ، لا يُخْتَلَى خَلاهَا ، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا ، وَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا ، وَلا يُلْتَقَطُ لُقَطَتُهَا إلا لِمُعَرِّفٍ » . وَقَالَ عَبَّاسُ ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِب : إلا الإذْخِرَ ، لِصَاغَتِنَا وَلِسُقُفِ بُيُوتِنَا . فَقَالَ : « إلا الإذْخِرَ » . فَقَالَ عِكْرِمَةُ : هَلْ تَدْرِي مَا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا ؟ . هُوَ أنْ تُنَحِّيَهُ مِنَ الظِّلِّ وَتَنْزِلَ مَكَانَهُ .

قَالَ عَبْدُالْوَهَّاب ، عَنْ خَالد : لِصَاغَتِنَا وَقُبُورِنَا .

[راجع: ۱۳۴۹ . أخرجه مسلم: ۱۳۵۳ ، بزيادة الفتح والهجرة ولكن هذه الزيادة وحدها في الإمارة « ۸۵ »] .

رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «خداوند مکه را حرام گردانیده و نه پیش از من و نه بعد از من بر کسی حلال نمی‌باشد و فقط اندک زمانی از روز (جنگ در آن) بر من حلال گردیده بود، پس گیاه آن برکنده نشود و درخت آن بریده نشود و شکار آن رمانیده نشود و گم شدهٔ کسی در آن برداشته نشود، مگر کسی که آن را بشناساند.»

عباس‌بن‌عبدالمطلب گفت: بجز از اِذخِر که مورد استفادهٔ زرگران ما است و بر سقف خانه‌هایمان به کار می‌رود. آن حضرت فرمود: «مگر اِذخر.»

عکرمه گفت: آیا می‌دانی که معنی - شکار آن رمانیده نشود - چیست؟ اینکه حیوان را از سایه دور کنی و خود جای آن را بگیری. عبدالوهاب به روایت از خالد گفته است: - برای زرگران ما و قبرهایمان - (عوض سقف خانه‌هایمان).

۲۹- باب: ذِكْرِ الْقَيْنِ وَالْحَدَّادِ

۲۰۹۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا ابْنُ أبي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أبي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قال : كُنْتُ قَيْنًا في الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ لي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ ، فَأتَيْتُهُ أتَقَاضَاهُ ، قال : لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ . فَقُلْتُ : لا أكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ ثُمَّ تُبْعَثَ . قال : دَعْنِي حَتَّى أمُوتَ وَأُبْعَثَ ، فَسَأُوتَى مَالاً وَوَلَدًا فَأَقْضِيكَ . فَنَزَلَتْ : ﴿أفَرَأيْتَ الَّذي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا أطَّلَعَ الْغَيْبَ أمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ . [مريم: ۷۷ - ۷۸] . [انظر: ۲۲۷۵، ۲۴۲۵، ۴۷۳۲، ۴۷۳۳، ۴۷۳۴، ۴۷۳۵. أخرجه مسلم: ۲۷۹۵].

باب- ۲۹
ذکر آهنگر

۲۰۹۱- از مسروق روایت است که خَباب گفت: من در روزگار جاهلیت آهنگر بودم و از عاص‌بن وائل پول طلب داشتم. نزد او رفتم تا پول خود را از وی بگیرم. وی گفت: طلب تو را نمی‌دهم تا به محمد (ﷺ) کافر نشوی. او راگفتم: کافر نمی‌شوم، تا آنکه خدا تو را بمیراند و سپس زنده گرداند. عاص گفت: پس بگذار بمیرم و سپس زنده شوم و مال و اولاد برایم داده شود، آنگاه طلب تو را خواهم داد. سپس این آیه نازل شد: «آیا دیدی آن راکه کافر شد به آیات ما و گفت البته به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا بر غیب آگاهی یافته است یا گرفته است از

نزدیک خدا عهدی؟» (سورهٔ مریم: آیات: ۷۷ و ۷۸)

۳۰- باب: ذِكرِ الخَيَّاطِ

۲۰۹۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِك ﷺ يَقُولُ: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّه ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، قال أنسُ بْنُ مَالِك: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ خُبْزًا وَمَرَقًا، فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَي الْقَصْعَة، قال: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ. [انظر: ۵۳۷۹، ۵۴۲۰، ۵۴۳۳، ۵۴۳۵، ۵۴۳۶، ۵۴۳۷، ۵۴۳۹. أخرجه مسلم: ۲۰۴۱].

باب- ۳۰
ذکر خیّاط

۲۰۹۲- از انس‌بن‌مالک ﷺ روایت است که گفت: خیاطی، رسول‌الله ﷺ را به صرف طعام دعوت کرد. انس‌بن‌مالک گفت: من با رسول‌الله ﷺ به این دعوت رفتم. میزبان، نان و شوربا را به رسول‌الله ﷺ نزدیک کرد که در آن کدو و گوشت خشکیده بود. من دیدم که پیامبر ﷺ ریزه‌های کدو را از میان کاسه می‌جُست. از آن روز به بعد است که من کدو را دوست می‌دارم.

۳۱- باب: ذِكرِ النَّسَّاجِ.

۲۰۹۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَن، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قال: سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ ﷺ قال: جَاءَتِ امْرَأَةٌ بِبُرْدَةٍ، قال: أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟. فَقِيلَ لَهُ: نَعَمْ، هِيَ الشَّمْلَةُ، مَنْسُوجٌ فِي حَاشِيَتِهَا. قالتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنِّي نَسَجْتُ هَذِهِ بِيَدِي أَكْسُوكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَإِنَّهَا إِزَارُهُ، فَقال رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: يَا رَسُولَ اللَّه، اكْسُنِيهَا. فَقال: «نَعَمْ». فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمَجْلِسِ، ثُمَّ رَجَعَ فَطَوَاهَا، ثُمَّ أَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقال لَهُ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، سَأَلْتَهَا إِيَّاهُ، لَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ لا يَرُدُّ سَائِلا. فَقال الرَّجُلُ: وَاللَّه مَا سَأَلْتُهُ إِلا لِتَكُونَ كَفَنِي يَوْمَ أَمُوتُ. قال سَهْلٌ:

باب- ۳۱
ذکر بافنده

۲۰۹۳- از ابوحازم روایت است که سَهل‌بن‌سعد ﷺ گفت: زنی، بُرده‌ای آورد. آیا می‌دانید که بُرده چیست؟ به او گفته شد: آری، پارچه‌ایست که حاشیهٔ آن بافته شده است. آن زن گفت: یا رسول‌الله، من این را با دستهای خود بافته‌ام تا تو خود آن را بپوشی.

پیامبر ﷺ آن را گرفت و بدان احتیاج داشت و نزد ما آمد در حالی آن را ازار خود کرده بود. مردی از میان ما گفت: یا رسول‌الله، آن را به من بده تا بپوشم.

آن حضرت فرمود: آری (به تو می‌دهم).

پیامبر ﷺ در مجلس نشست و سپس به خانه برگشت و بُرده را پیچید و برای او فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی که از آن حضرت بُرده

فَكَانَتْ كَفَنَهُ . [راجع: ۱۲۷۷] .

طلبیدی، در حالی که می‌دانستی که وی تقاضای کسی را رد نمی‌کند. آن مرد گفت: به خدا سوگند که من آن را طلب نکردم که بپوشم بجز آنکه در روزی که بمیرم کفنم باشد. سَهل گفت: و آن بُرده کفنش شد.

۳۲- باب: النَّجَّارِ

۲۰۹۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: أَتَى رِجَالٌ إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى فُلَانَةَ، امْرَأَةٍ قَدْ سَمَّاهَا سَهْلٌ: «أَنْ مُرِي غُلَامَكِ النَّجَّارَ، يَعْمَلُ لِي أَعْوَادًا، أَجْلِسُ عَلَيْهِنَّ إِذَا كَلَّمْتُ النَّاسَ». فَأَمَرَتْهُ يَعْمَلُهَا مِنْ طَرْفَاءِ الْغَابَةِ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِهَا، فَأَمَرَ بِهَا فَوُضِعَتْ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ. [راجع: ۳۷۷. أخرجه مسلم: ۵۴۴، مطولا].

باب- ۳۲
نجّار

۲۰۹۴- از ابوحازم رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: مردانی نزد سهل‌بن‌سعد آمدند که دربارهٔ منبر از وی سؤال می‌کردند. سهل گفت: رسول‌الله ﷺ نزد فلانه زن فرستاد - سهل نام آن زن را گفته بود - که: «به غلام خود که نجار است امر کن، تا برایم از چوب چیزی بسازد که وقتی با مردم سخن می‌گویم، بر آن بنشینم.»

آن زن به غلام خود امر کرد که آن را از چوب درخت گز غابه (نام موضعی است در حجاز) بسازد. سپس غلام، آن را آورد و او به رسول‌الله ﷺ فرستاد. آن حضرت فرمود که آن را (در مسجد) بگذارند و بر آن نشست.

۲۰۹۵ - حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا:

أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا أَجْعَلُ لَكَ شَيْئًا تَقْعُدُ عَلَيْهِ، فَإِنَّ لِي غُلَامًا نَجَّارًا. قَالَ: «إِنْ شِئْتِ». قَالَ: فَعَمِلَتْ لَهُ الْمِنْبَرَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، قَعَدَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ الَّذِي صُنِعَ، فَصَاحَتِ النَّخْلَةُ الَّتِي كَانَ يَخْطُبُ عِنْدَهَا، حَتَّى كَادَتْ تَنْشَقُّ، فَنَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَخَذَهَا فَضَمَّهَا إِلَيْهِ، فَجَعَلَتْ

۲۰۹۵- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: زنی از انصار به رسول‌الله ﷺ گفت: یا رسول‌الله آیا برایت چیزی نسازم (تا در وقت خطبه) بر آن بنشینی؛ زیرا غلام من نجار است؟ آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی بکن». وی برای آن حضرت منبری ساخت و چون روز جمعه فرا رسید، پیامبر ﷺ بر منبری که ساخته شده بود نشست، لیکن تنهٔ درخت خرمایی که آن حضرت نزدیک آن خطبه می‌خواند فغان برآورد و نزدیک بود که بترکد. پیامبر

تَنُّ أَنِينَ الصَّبِيِّ الَّذِي يُسَكَّتُ ، حَتَّى اسْتَقَرَّتْ ، قال: «بَكَتْ عَلَى مَا كَانَتْ تَسْمَعُ مِنَ الذِّكْرِ» . [راجع: ۴۴۹] .

ﷺ از منبر فرود آمد و آن را به آغوش گرفت و به خود پیوست. تنهٔ درخت بسان کودکی که آرام کرده می‌شود ناله کرد تا آنکه آرام گرفت. آن حضرت فرمود: «بدانچه از یاد خدا می‌شنید، گریست.»

٣٣-باب: شِرَاءِ [الإِمَامِ] الْحَوَائِجَ بِنَفْسِهِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : اشْتَرَى النَّبِيُّ ﷺ جَمَلاً مِنْ عُمَرَ [راجع: ۲۱۱۵].

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : جَاءَ مُشْرِكٌ بِغَنَمٍ ، فَاشْتَرَى النَّبِيُّ ﷺ مِنْهُ شَاةً [راجع: ۲۱۱۶]

وَاشْتَرَى مِنْ جَابِرٍ بَعِيراً [راجع: ۴۴۳]

۲۰۹۶ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : اشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا بِنَسِيئَةٍ ، وَرَهَنَهُ دِرْعَهُ . [راجع: ۲۰۶۸ . أخرجه مسلم: ۱۶۰۳] .

باب- ۳۳
خریدن خود رهبر چیزهای مورد ضرورت خود را

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ شتری از عمر خرید. و ابن‌عمر خود اشیای مورد ضرورت خود را خرید.[1] و عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر رضی‌الله‌عنهما گفت: مشرکی با رمهٔ گوسفند آمد و پیامبر ﷺ از وی گوسفندی خرید و آن حضرت از جابر شتری خرید.

۲۰۹۶- از اسود روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ از مردی یهودی، به نسیه غله خرید و زره خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

٣٤- باب: شِرَاءِ الدَّوَابِّ وَالْحَمِيرِ

وَإِذَا اشْتَرَى دَابَّةً أَوْ جَمَلاً وَهُوَ عَلَيْهِ ، هَلْ يَكُونُ ذَلِكَ قَبْضًا قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ : «بِعْنِيهِ» . يَعْنِي جَمَلاً صَعْبًا :

باب- ۳۴
خریدن چهارپایان و خران

اگر خریدار، حیوان یا شتری بخرد و فروشنده هنوز بر آن سوار باشد، آیا این حالت قبض مال (توسط مشتری) بشمار می‌رود، قبل از آنکه فروشنده از حیوان فرود آید.

ابن‌عمر رضی‌الله عنهما گفته است: پیامبر ﷺ به عمر گفت: «بر من بفروش.» یعنی آن شتر تُندرو و سرکش را.

۱-متن فوق، عبارت: (و اشتری ابن‌عمر بنفسه) را ندارد که پس از نقل قول ابن‌عمر آمده است. این عبارت در ترجمهٔ انگلیسی بخاری و تیسیرالقاری و شرح شیخ‌الاسلام آمده است. و گفته شده که عبارت مذکور در غیر روایت کشمیهنی ضبط نشده است.

۲۰۹۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ: عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «جَابِرٌ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ». قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَخَلَّفْتُ، فَنَزَلَ يَحْجُنُهُ بِمِحْجَنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبْ». فَرَكِبْتُ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكُفُّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «تَزَوَّجْتَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «أَفَلَا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ». قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ وَتَمْشُطُهُنَّ، وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ، فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ». ثُمَّ قَالَ: «أَتَبِيعُ جَمَلَكَ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «آلْآنَ قَدِمْتَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَدَعْ جَمَلَكَ، فَادْخُلْ، فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ، فَأَمَرَ بِلَالًا أَنْ يَزِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلَالٌ فَأَرْجَحَ لِي فِي الْمِيزَانِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: «ادْعُ لِي جَابِرًا». قُلْتُ: الْآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ، قَالَ: «خُذْ جَمَلَكَ وَلَكَ ثَمَنُهُ». [راجع: ٤٤٣. اخرجه مسلم: ٧١٥، مختصراً باختلاف، وكله في كتاب الرضاع «٥٤» وفي المساقاة «١٠٩»].

۲۰۹۷- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: در یکی از غزوات با پیامبر ﷺ بودم، شترم کُند می‌رفت و مانده شده بود. پیامبر ﷺ نزد من آمد و گفت: «جابر هستی؟.» گفتم: آری. فرمود: «تو را چه شده؟.» گفتم: شترم آهسته می‌رود و مانده شده و من از مردم عقب افتاده‌ام. آن حضرت فرود آمد و با عصای سرکج خویش آن را زد و سپس فرمود: «سوار شو.» بر شترم سوار شدم و به تحقیق که آن را از پیشی گرفتن بر (شتر) رسول‌الله ﷺ بازمی‌داشتم.

آن حضرت فرمود: «آیا ازدواج کردی؟» گفتم: آری. فرمود: «با دوشیزه یا بیوه‌ای؟» گفتم: با بیوه‌ای. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که تو با وی بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد؟» گفتم: خواهرانی خوردسال دارم و خواستم با زنی ازدواج کنم که از آنها وارسی کند؛ مویشان را شانه زند و به ایشان رسیدگی نماید. آن حضرت فرمود: «همانا تو از سفر باز آینده‌ای. پس چون از سفر برگشتی (به خانه‌ات رسیدی) هان از خرد کار بگیر، از خرد کار بگیر (او را به طلب فرزند تشویق فرمود) و سپس فرمود: «آیا شترت را می‌فروشی؟.» گفتم: آری. و آن حضرت، شترم را به بهای یک اوقیه طلا خرید.

رسول‌الله ﷺ پیش از من به مدینه رسید و من فردای آن به وقت بامداد رسیدم. ما به مسجد آمدیم و آن حضرت را دیدیم که بر درِ مسجد است. فرمود: «همین اکنون آمده‌ای؟.» گفتم: آری. فرمود: «شترت را بگذار و به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار.» من به مسجد درآمدم و نماز گزاردم. آن حضرت بلال را امر کرد که برای من یک اوقیه (طلا) وزن

کند. بلال یک اوقیه وزن کرد و سنگین‌تر وزن کرد. من روانه شدم و چون پشت گردانیدم، فرمود: «جابر را فرا خوانید.» با خود گفتم که اکنون شترم را به من باز می‌گرداند و کاری از این بدتر برای من نبود. آن حضرت فرمود: «شتر خود را بگیر و بهای آن نیز از آن تو باشد.»

۳۵- باب: الأَسْوَاقِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَتَبَايَعَ بِهَا النَّاسُ فِي الإِسْلَامِ

۲۰۹۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَتْ عُكَاظٌ وَمَجَنَّةُ وَذُو الْمَجَازِ أَسْوَاقًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَلَمَّا كَانَ الإِسْلَامُ تَأَثَّمُوا مِنَ التِّجَارَةِ فِيهَا ، فَأَنْزَلَ اللّهُ : ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ فِي مَوَاسِمِ الْحَجِّ . قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ كَذَا . [راجع: ۱۷۷۰].

باب- ۳۵

بازارهایی که در روزگار جاهلیت بودند و مردم در روزگار اسلام در آن معامله می‌کردند.

۲۰۹۸- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: در روزگار جاهلیت بازارهایی بودند بنام عُکاظ و مَجَنه و ذُوالمجاز و چون اسلام آمد، مردم داد و ستد را در این بازارها گناه می‌دانستند. همان بود که خداوند این آیه را فرود آورد: «نیست بر شما گناهی در آنکه طلب کنید روزی را از پروردگار خویش.» - در مواسم حج - ابن‌عباس چنین قرائت کرده است[۱].

۳۶- باب: شِرَاءِ الإِبِلِ الْهِيمِ ، أَوِ الأَجْرَبِ

الْهَائِمُ : الْمُخَالِفُ لِلْقَصْدِ فِي كُلِّ شَيْءٍ .

۲۰۹۹ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : قَالَ عَمْرٌو :

باب- ۳۶

خرید شتران هیم (تشنگی کشیده) و گرگین

لفظ - هائم - مخالف میانه‌روی در هر چیزی، می‌باشد.[۲]

۲۰۹۹- از عمرو روایت است که گفت: مردی بنام

۱-ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما بر این نظر است که لفظ - فی‌مواسم الحج - یعی در موسم حج شامل آیه است.

۲-از شرحی که امام بخاری در لفظ - هیم - می‌دهد، معلوم می‌شود که گویا بر وی اعتراض کرده‌اند که - هیم - جمع - هائم - نیامده است لفظ - هیم - در قاموس به معنی تشنه و سرگردان و گیج و متحیر آمده است [تیسیرالقاری].

كَانَ هَا هُنَا رَجُلٌ اسْمُهُ نَوَّاسٌ ، وَكَانَتْ عِنْدَهُ إِبِلٌ هِيمٌ ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَاشْتَرَى تِلْكَ الإِبِلَ مِنْ شَرِيكٍ لَهُ ، فَجَاءَ إِلَيْهِ شَرِيكُهُ ، فَقَالَ : بِعْنَا تِلْكَ الإِبِلَ . فَقَالَ : مِمَّنْ بِعْتَهَا ؟ . قَالَ : مِنْ شَيْخٍ كَذَا وَكَذَا ، فَقَالَ : وَيْحَكَ ، ذَاكَ وَاللهِ ابْنُ عُمَرَ ، فَجَاءَهُ فَقَالَ : إِنَّ شَرِيكِي بَاعَكَ إِبِلاً هِيمًا وَلَمْ يَعْرِفْكَ . قَالَ : فَاسْتَقْهَا ، قَالَ : فَلَمَّا ذَهَبَ يَسْتَاقُهَا ، فَقَالَ : دَعْهَا ، رَضِينَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللهِ ﷺ : «لا عَدْوَى» .

سَمِعَ سُفْيَانُ عَمْرًا . [انظر: ۲۸۵۸، ۵۰۹۳، ۵۰۹۴، ۵۷۵۳، ۵۷۷۲ . أخرجه مسلم: ۲۲۲۵ ، مطولاً بدون قصة نواس].

نواس در اینجا (یعنی مکه) بود که شتران هیم داشت. ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما، بدانجا رفت و آن شتران را از شریک وی خرید. و چون شریک وی برگشت، به او گفت: شتران را فروختم. گفت: به کی فروختی؟ گفت: به مرد پیری، چنین و چنان. شریک او گفت: وای بر تو، به خدا سوگند که وی ابن‌عمر است. وی نزد ابن‌عمر آمد و گفت: شریک من شتران هیم را بر تو فروخته و تو را نشناخته است. ابن‌عمر گفت: شتران را واپس ببر. و چون رفت که شتران را با خود ببرد، ابن‌عمر گفت: شتران را بگذار. ما به حکم رسول‌الله ﷺ راضی شدیم که فرمود: «تجاوز نمی‌کند»[1] (یعنی مرض یکی به دیگری سرایت نمی‌کند). سفیان این حدیث را از عَمرو شنیده است.

۳۷- باب: بَيْعِ السِّلاحِ فِي الْفِتْنَةِ وَغَيْرِهَا

وَكَرِهَ عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ بَيْعَهُ فِي الْفِتْنَةِ .

۲۱۰۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَفْلَحَ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ ، مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضي الله عنه قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ فَأَعْطَاهُ - يَعْنِي دِرْعًا - فَبِعْتُ الدِّرْعَ ، فَابْتَعْتُ بِهِ مَخْرَفًا فِي بَنِي سَلِمَةَ ، فَإِنَّهُ لأَوَّلُ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ فِي الإِسْلامِ . [انظر: ۳۱۴۲، ۴۳۲۱، ۴۳۲۲، ۷۱۷۰ . أخرجه مسلم: ۱۷۵۱ ، مطولاً]

باب- ۳۷
فروش سلاح در زمان فتنه و غیره

و عَمران‌بن‌حُصَین فروش آن را در زمان فتنه مکروه می‌دانست.

۲۱۰۰- از ابوقتاده رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: در سال غزوهٔ حُنَین با رسول‌الله ﷺ برآمدیم. (من مردی را کشتم و آن حضرت زره وی را به من داد)[2] من آن زره را فروختم و از بهای آن باغی در موضع بنی‌سَلِمه خریدم و این، اولین مالی بود که پس از قبول اسلام خریدم.

۱-در لفظ (لا عدوی) بعضی گفته‌اند که سخن ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما است؛ یعنی از معامله تجاوز نمی‌کنم.

۲-در تیسیرالقاری و شرح شیخ‌الاسلام: عوض عبارت - فاعطاهُ - یعنی درعاً - این عبارت آمده است: (- فقتلت رجلا فاعطانی سلبه-) که دیگر نسخ بخاری که در دسترس بود این عبارت را نداشت. ترجمه‌اش آورده شد.

٣٨- باب: فِي الْعَطَّارِ وَبَيْعِ الْمِسْكِ

٢١٠١ - حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بُرْدَةَ بْنَ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالْجَلِيسِ السَّوْءِ، كَمَثَلِ صَاحِبِ الْمِسْكِ وَكِيرِ الْحَدَّادِ، لا يَعْدَمُكَ مِنْ صَاحِبِ الْمِسْكِ: إِمَّا تَشْتَرِيهِ أَوْ تَجِدُ رِيحَهُ، وَكِيرُ الْحَدَّادِ: يُحْرِقُ بَدَنَكَ أَوْ ثَوْبَكَ، أَوْ تَجِدُ مِنْهُ رِيحًا خَبِيثَةً». [انظر: ٥٥٣٤. أخرجه مسلم: ٢٦٢٨].

باب- ۳۸
دربارهٔ عطار و فروش مُشک

۲۱۰۱- از ابوموسی رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود: «مثال همنشین نیک و همنشین بد، همچون مثال عطرفروش و دَمهٔ کورهٔ آهنگر است. عطرفروش، تو را محروم نمی‌کند: یا از وی می‌خری یا بوی خوشی از وی درمی‌یابی، ولیکن دمهٔ آهنگر: خانه‌ات، یا جامه‌ات را می‌سوزاند، یا بوی بدی از آن درمی‌یابی.»[1]

٣٩- باب: ذِكْرِ الْحَجَّامِ.

٢١٠٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: حَجَمَ أَبُو طَيْبَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ، وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُخَفِّفُوا مِنْ خَرَاجِهِ. [انظر: ٢٢١٠، ٢٢٧٧، ٢٢٨٠، ٢٢٨١، ٥٦٩٦. أخرجه مسلم: ١٥٧٧ بدون «التمر»، وبمعناه في السلام «٧٧»].

باب- ۳۹
ذکر حجامتگر

۲۱۰۲- از حُمَید روایت است که انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه گفت: اَبوطَیْبه، رسول‌الله ﷺ را حجامت کرد. آن حضرت فرمود که مزد وی را یک صاع خرما بدهند و به صاحبان وی امر کرد که در باج وی تخفیف آورند[2]

٢١٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الَّذِي حَجَمَهُ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ. [راجع: ١٨٣٥. أخرجه مسلم: ١٢٠٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق، ولكنه في المساقاة «٦٥»].

۲۱۰۳- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ حجامت شد و به کسی که او را حجامت کرده بود، مزد داد، و اگر مزد حجامت حرام می‌بود به او مزد نمی‌داد.

۱-گفته‌اند که امام بخاری بدان سبب فروش مشک را ذکر کرده که برخی از تابعین چون حسن بصری، عطاء وکسانی دیگر فروش آن را مکروه می‌دانستند. سپس نظر به اجماع، مشک پاک خوانده شد و فروش آن مجاز گردید.

۲-ابوطیبه، غلام یکی از صحابه بود. خراج وی سه صاع در روز تعیین شده بود که به مولای خود می‌داد (تیسیرالقاری).

٤٠- باب: التِّجَارَة فيمَا يُكْرَهُ لُبْسُهُ للرِّجَال وَالنِّسَاء

٢١٠٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ حَفْصٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عُمَرَ ﷺ بِحُلَّةِ حَرِيرٍ، أَوْ سِيَرَاءَ، فَرَآهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: «إِنِّي لَمْ أُرْسِلْ بِهَا إِلَيْكَ لِتَلْبَسَهَا، إِنَّمَا يَلْبَسُهَا مَنْ لا خَلاقَ لَهُ، إِنَّمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ لِتَسْتَمْتِعَ بِهَا». يَعْنِي تَبِيعَهَا. [راجع: ٨٨٦. اخرجه مسلم: ٢٠٦٨، مطولاً بذكر أن أسامة لبسها لا عمر].

٢١٠٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ، مَاذَا أَذْنَبْتُ؟. فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ». قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ». [انظر: ٣٢٢٤ع، ٥١٨١ل، ٥٩٥٧ل، ٥٩٦١ل، ٧٥٥٧ع، وانظر في التوحيد، باب ٥٦، وانظر: ٢٤٧٩، وما يتبعه. فهي قطعة أخرى عند مسلم برقم واحد]

باب- ۴۰ تجارت در آنچه پوشیدن آن برای مردان و زنان مکروه است

۲۱۰۴- از سالم روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ حُلۀ حَریر یا سیراء (پوشاک ابریشمی) به عمر ﷺ فرستاد و دید که آن را پوشیده است. آن حضرت فرمود: «من آن را برایت نفرستادم که تو آن را بپوشی؛ زیرا کسی آن را می‌پوشد که وی را در آخرت نصیبی نیست، بلکه برای آن فرستاده بودم که از آن بهره بگیری.»

۲۰۱۵- از قاسم‌بن‌محمد روایت است که اُم‌ّالمومنین عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: وی بالش کوچکی خرید که در آن تصاویری نقش شده بود و چون رسول‌الله ﷺ آن را دید، بر در خانه ایستاد و وارد خانه نشد. آثار نارضایتی را در سیمای آن حضرت مشاهده کردم و گفتم: یا رسول‌الله، به سوی خدا و رسول او ﷺ توبه می‌کنم، چه گناهی را مرتکب شدم؟

رسول‌الله ﷺ فرمود: « این بالش برای چیست؟»
گفتم: آن را برای تو خریدم که بر آن بنشینی و تکیه کنی.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانا، صورتگران این تصاویر در روز قیامت عذاب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود : آنچه را آفریدید، زنده گردانید.» و سپس فرمود: «در خانه‌ای که این تصاویر است، فرشتگان (رحمت)داخل نمی‌شوند.»

٤١- باب: صَاحِبُ السِّلْعَةِ أَحَقُّ بِالسَّوْمِ

٢١٠٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ». وَفِيهِ خِرَبٌ وَنَخْلٌ. [راجع: ٢٣٤. أخرجه مسلم: ٥٢٤، مطولاً].

باب- ۴۱
صاحب مال سزاوارتر است که بهای مال را تعیین کند

۲۱۰۶- از انس رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ای بنی‌نجار، باغ خویش را بر من قیمت کنید.» و در آن باغ، خرابه‌ها و درختان خرما بود.

٤٢- باب: كَمْ يَجُوزُ الْخِيَارُ

٢١٠٧ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى قَالَ: سَمِعْتُ نَافِعًا، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمُتَبَايِعَيْنِ بِالْخِيَارِ فِي بَيْعِهِمَا مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، أَوْ يَكُونُ الْبَيْعُ خِيَارًا». قَالَ نَافِعٌ: وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا اشْتَرَى شَيْئًا يُعْجِبُهُ فَارَقَ صَاحِبَهُ. [انظر: ٢١٠٩ل، ٢١١١ل، ٢١١٢، ٢١١٣ل، ٢١١٦ط. أخرجه مسلم: ١٥٣١].

باب- ۴۲
خیار، برای چه مدتی جواز دارد؟[1]

۲۱۰۷- از نافع، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «خریدار و فروشنده (در قبول و فسخ) معامله تا زمانی که از هم جدا نشوند اختیار دارند، یا اینکه بیع به شرط خیار باشد.» نافع گفت: چون ابن‌عمر چیزی می‌خرید که از آن خوشش میامد، از صاحب مال جدا می‌شد.

٢١٠٨ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الْخَلِيلِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا».

وَزَادَ أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا بَهْزٌ قَالَ: قَالَ هَمَّامٌ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي التَّيَّاحِ فَقَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْخَلِيلِ لَمَّا حَدَّثَهُ عَبْدُاللهِ بْنُ الْحَارِثِ بِهَذَا الْحَدِيثِ. [راجع: ٢٠٧٩. أخرجه مسلم: ١٥٣٢، مطولاً].

۲۱۰۸- از حکیم‌بن‌حزام رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بایع و مشتری تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار دارند.» احمد به روایت از بَهْز افزوده است که هَمّام گفت: من این موضوع را به ابی‌التَّیاح اظهار کردم. وی گفت: من با ابوخلیل بودم که عبدالله‌بن‌حارث این حدیث را به وی گفت.

۱-حق خیار، یعنی حق قبول یا فسخ معامله است. و تعریف آن، طلب بهترین امر این است. خیار در بیع به چندگونه است: خیار قبول، خیار مجلس، خیار شرط، خیار رؤیت و خیار تعیین. آنچه متعلق به بیان مدت است، عبارت است از خیار قبول، خیار مجلس و خیار شرط. خیار قبول آنست که چون یکی از عاقدین بیع را ایجاب کند، جانب مقابل در قبول یا رد آن اختیار دارد. خیار مجلس آنست که بعد از حصول ایجاب و قبول، هر یک از عاقدین تا آخر مجلس اختیار دارد که آن را قبول می‌کند یا رد می‌کند البته این به مذهب شافعی و احمد است. لیکن به مذهب حنفیه و جمهور مالکیه پس از اتمام ایجاب و قبول، بیع لازم می‌گردد، و خیار مجلس باقی نمی‌ماند. خیار شرط آنست که یکی از عاقدین به هنگام عقد، خیار را شرط‌گذارد و نزد ابوحنیفه و شافعی مدت آن سه روز است، ولی نزد ابویوسف و محمد و احمد، زیاده از آن تا هر زمانی که شرط بگذارد جواز دارد (از شرح شیخ‌الاسلام)

٤٣- باب: إِذَا لَمْ يُوَقِّتْ فِي الْخِيَارِ، هَلْ يَجُوزُ الْبَيْعُ

۲۱۰۹ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، أَوْ يَقُولُ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ اخْتَرْ». وَرُبَّمَا قَالَ: «أَوْ يَكُونُ بَيْعَ خِيَارٍ». [راجع: ۲۱۰۷. أخرجه مسلم: ۱۵۳۱].

باب- ۴۳
اگر زمان خیار معین نشود، آیا بیع جایز می‌شود؟

۲۱۰۹- از نافع از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بایع و مشتری تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار دارند. یا اینکه یکی به دیگری بگوید: اختیار کن.» و شاید بگوید که: «این بیع به شرط خیار است.»

٤٤- باب: الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا

وَبِهِ قَالَ ابْنُ عُمَرَ، وَشُرَيْحٌ، وَالشَّعْبِيُّ، وَطَاوُسٌ، وَعَطَاءٌ، وَابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ.

۲۱۱۰ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا حَبَّانُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنِي عَنْ صَالِحٍ أَبِي الْخَلِيلِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: سَمِعْتُ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَذَبَا وَكَتَمَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». [راجع: ۲۰۷۹. أخرجه مسلم: ۱۵۳۲].

۲۱۱۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «الْمُتَبَايِعَانِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ عَلَى صَاحِبِهِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، إِلَّا بَيْعَ الْخِيَارِ». [راجع: ۲۱۰۷. أخرجه مسلم: ۱۵۳۱].

باب- ۴۴
بایع و مشتری تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار دارند

و همین را گفته است: ابن‌عمر، و شُریح، و شَعْبی و طاوُس، و عطاء، و ابن‌ابی‌ملیکة.

۲۱۱۰- از حکیم‌بن‌حزام ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بایع و مشتری تا زمانی که از هم جدا نشوند، اختیار دارند. اگر راست بگویند و (عیب مال را) بیان کنند، به آنها برکت داده می‌شود. و اگر دروغ گویند و عیب را بپوشند، برکت معاملهٔ آنها از بین می‌رود.»

۲۱۱۱- از نافع، از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «بایع و مشتری، هر یک از ایشان بر جانب مقابل اختیار دارند تا آنکه از هم جدا نشوند، مگر آنکه بیع به شرط خیار باشد.»

٤٥- باب: إِذَا خَيَّرَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ بَعْدَ الْبَيْعِ

فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ

٢١١٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا تَبَايَعَ الرَّجُلَانِ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، وَكَانَا جَمِيعًا، أَوْ يُخَيِّرُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، فَتَبَايَعَا عَلَى ذَلِكَ، فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ، وَإِنْ تَفَرَّقَا بَعْدَ أَنْ يَتَبَايَعَا وَلَمْ يَتْرُكْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا الْبَيْعَ، فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ». [راجع: ٢١٠٧. أخرجه مسلم: ١٥٣١].

باب- ۴۵

اگر هر یک از بایع و مشتری پس از عقد بیع دیگری را (در قبول و فسخ معامله) اختیار دهد به تحقیق که بیع واجب می‌گردد.

۲۱۱۲- از نافع، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر دو نفر معامله کنند، هر یک از ایشان تا زمانی که از هم جدا نشوند و با هم باشند، اختیار دارند، یا اینکه یکی دیگری را اختیار دهد و بر همین منوال معامله عقد می‌گردد. در آن صورت بیع واجب می‌گردد. و اگر پس از عقد بیع از هم جدا شوند و هیچ یک از ایشان بیع را ترک نکند، به تحقیق که بیع واجب می‌گردد.»

٤٦- باب: إِذَا كَانَ الْبَائِعُ بِالْخِيَارِ هَلْ يَجُوزُ الْبَيْعُ

٢١١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ بَيِّعَيْنِ لَا بَيْعَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يَتَفَرَّقَا، إِلَّا بَيْعَ الْخِيَارِ». [راجع: ٢١٠٧. أخرجه مسلم: ١٥٣١].

٢١١٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا حَبَّانُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَبِي الْخَلِيلِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا».

باب- ۴۶

اگر فروشنده شرط خیار را بخواهد، آیا بیع جایز می‌گردد؟

۲۱۱۳- از عبدالله‌بن‌دینار، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ بیع میان بایع و مشتری قطعیت نمی‌یابد تا آنکه از هم جدا شوند، بجز از بیع خیار.»

۲۱۱۴- از حکیم‌بن‌حزام ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بایع و مشتری - بالخیار- حق خیار دارند تا آنکه از هم جدا شوند.» هَمّام (راوی حدیث) می‌گوید: در کتاب خود حدیث مذکور را چنین دیدم:[1] (بایع و مشتری) - یَختار - حق خیار می‌داشته باشند - سه بار فرمود - اگر راست بگویند و حقیقت را اظهار کنند، در معاملهٔ ایشان به آنها

۱-در تیسیرالقاری، عبارت - وَجَدتُ فی کتابی یختار ثلاث مرار - قول همام دانسته شده، یعنی لفظ - بالخیار - را که در حدیث گفته‌ام چون به کتاب خود مراجعه کردم، سه بار به لفظ مضارع - یختار - نوشته بودم.

قال هَمَّامٌ: وَجَدتُ في كِتابي: «يَختارُ - ثَلاثَ مِرارٍ- فَإنْ صَدَقا وَبَيَّنا بُورِكَ لَهُما في بَيْعِهِما ، وَإنْ كَذَبا وَكَتَما ، فَعَسَى أنْ يَرْبَحا رِبْحًا ، وَيُمْحَقا بَرَكَةَ بَيْعِهِما».

قال: وَحَدَّثَنا هَمَّامٌ: حَدَّثَنا أبُو التَّيَّاحِ: أنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللهِ بْنَ الحارِثِ يُحَدِّثُ بِهذا الحَديثِ ، عَنْ حَكيمِ بْنِ حِزامٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۲۰۷۹ . أخرجه مسلم: ۱۵۳۲].

برکت داده می‌شود و اگر دروغ گویند و عیب را بپوشند، شاید به اندک بهره‌ای دست یابند، لیکن برکت معاملهٔ ایشان نیست و نابود می‌گردد.

راوی می‌گوید: از ابوالتّیاح روایت است که وی همین حدیث را از عبدالله‌بن‌حارث شنیده است و او از حکیم‌بن‌حزام روایت می‌کرد که پیامبر ﷺ فرمود.

٤٧- باب: إذا اشتَرَى شَيئًا ، فَوَهَبَ مِنْ ساعَتِهِ قَبْلَ أنْ يَتَفَرَّقا

وَلَمْ يُنْكِرِ البائِعُ عَلَى المُشْتَري ، أو اشْتَرَى عَبْدًا فَأعْتَقَهُ. وَقالَ طاوُسٌ: فيمَنْ يَشْتَري السِّلْعَةَ عَلَى الرِّضا ، ثُمَّ باعَها: وَجَبَتْ لَهُ وَالرِّبْحُ لَهُ .

باب- ۴۷ اگر کسی چیزی بخرد و همان ساعت قبل از آنکه از هم جدا شوند، آن را ببخشد.

و بایع در این امر بر مشتری اعتراض نکند. یا غلامی بخرد و آزادش کند.[1] و طاوس گفته است: کسی که با رضایت فروشنده چیزی می‌خرد و سپس آن را می‌فروشد، بیع او کامل می‌شود و مفاد آن به او تعلق می‌گیرد.

۲۱۱۵ - وَقالَ الحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنا سُفْيانُ: حَدَّثَنا عَمْرٌو، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ في سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ فَكانَ يَغْلِبُني فَيَتَقَدَّمُ أمامَ القَوْمِ ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ: «بِعْنيهِ» . قالَ: هُوَ لَكَ يا رَسُولَ اللهِ ، قالَ: «بِعْنيهِ» . فَباعَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُوَ لَكَ يا عَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ ، تَصْنَعُ بِهِ ما شِئْتَ» . [انظر: ۲۶۱۰، ۲۶۱۱، وانظر في البيوع، باب ۳۳ و۳٤]

۲۱۱۵- حُمَیدی گفته است: از سفیان، از عَمرو که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: در سفری با پیامبر ﷺ همراه بودیم و من بر شتری نوجوان و سرکش که از عُمر بود سوار بودم. شتر از اداره‌ام خارج می‌شد و بر مردم پیشی می‌گرفت. عمر آن را زجر می‌کرد و بازمی‌گردانید، سپس باز پیشی می‌گرفت و عُمر آن را جلوگیری می‌کرد و باز می‌گردانید. پیامبر ﷺ به عُمر گفت: «آن را بر من بفروش» عمر گفت: از آنِ تو باشد یا رسول‌الله. فرمود: «بر من بفروش» عمر آن را بر رسول‌الله ﷺ فروخت. پیامبر ﷺ فرمود: «آن شتر مال تو باشد. ای عبدالله‌بن‌عمر، با آن هر گونه که می‌خواهی رفتار کن».

---

[1] -در این حالات بیع قطعیت پیدا می‌کند و حق خیار باقی نمی‌ماند.

۲۱۱۶ - قال أبو عَبْد اللّه: وقال اللَّيْثُ: حَدَّثَني عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ خَالد، عَن ابْن شهَاب، عَنْ سَالم بْن عَبْدالله، عَنْ عَبْدالله بْن عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنْهُما قال: بِعْتُ منْ أمير المُؤْمنينَ عُثْمَانَ بْن عَفَّانَ مَالا بالوَادي بمَال لَهُ بخَيْبَرَ، فَلَمَّا تَبَايَعْنَا، رَجَعْتُ عَلَى عَقبي حَتَّى خَرَجْتُ منْ بَيْته، خَشْيَةَ أنْ يُرَادَّني البَيْعَ، وكَانَت السُّنَّةُ: أنَّ المُتَبَايِعَيْن بالخيَار حَتَّى يَتَفَرَّقَا. قال عَبْدُالله: فَلَمَّا وَجَبَ بَيْعي وَبَيْعُهُ، رَأَيْتُ أنّي قَدْ غَبَنْتُهُ، بأنّي سُقْتُهُ إلَى أرْض ثَمُودَ بثَلاث لَيَال، وَسَاقَني إلَى المَدينَة بثَلاث لَيَال. [راجع: ۲۱۰۷. أخرجه مسلم: ۱۵۳۱، مختصراً باختلاف].

۲۱۱۶- ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: عبدالرحمن‌بن‌خالد، از ابن‌شهاب، از سالم‌بن‌عبدالله، روایت کرده که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: ملکیت خود واقع در وادی را با ملکیت امیرالمؤمنین عثمان در خیبر تبادله کردم. چون خرید و فروش انجام شد (بی‌درنگ) به عقب برگشتم تا آنکه از خانه‌اش بیرون آمدم، از ترس آنکه بیع مرا فسخ کند، و سنّت همان بود که بایع و مشتری تا زمانی حق خیار دارند که از هم جدا شوند. عبدالله گفته است: آنگاه که بیع من و او قطعیت یافت، دانستم که او را زیانمند ساختم. بدین معنی که من او را به مسافت سه شبانه راه به سوی ثمود رانده بودم و او مرا به مسافت سه شبانه راه به سوی مدینه رانده بود[1]

۴۸- باب: مَا يُكْرَهُ منَ الخدَاعِ في البَيْعِ

باب- ۴۸
آنچه مکروه است از فریبکاری در معامله

۲۱۱۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ يُوسُفَ: أخْبَرَنَا مَالكٌ، عَنْ عَبْدالله بْن دينَار، عَنْ عَبْدالله بْن عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنْهُما: أنَّ رَجُلاً ذَكَرَ للنَّبيِّ ﷺ أنَّهُ يُخْدَعُ في البُيُوعِ، فَقال: «إذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خلابَةَ». [انظر: ۲۴۰۷د، ۲۴۱۴د، ۶۹۶۴د. أخرجه مسلم: ۱۵۳۳].

۲۱۱۷- از عبدالله‌بن‌دینار روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ اظهار کرد که در معامله فریب می‌خورد. آن حضرت فرمود: «وقتی چیزی خریداری می‌کنی، بگوی: فریبی نباشد.»

۴۹- باب: مَا ذُكرَ في الأسْوَاق

باب- ۴۹
آنچه در مورد بازارها یاد شده است

وَقال عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ عَوْف: لَمَّا قَدمْنَا المَدينَةَ، قُلْتُ: هَلْ منْ سُوق فيه تجَارَةٌ؟ قال: سُوقُ قَيْنُقَاعَ

و عبدالرحمن‌بن‌عوف گفت: وقتی به مدینه آمدیم، گفتم: آیا بازاری هست که در آن خرید و فروش

۱-وادی، ناحیه ایست نزدیک مدینه و خیبر که در شش منزلی شمال غرب مدینه واقع است. در ترجمه انگلیسی بخاری آمده: که زمین عثمان در وادی و زمین ابن‌عمر در خیبر بود.

[راجع: ۲۰۴۸]

وقال أنسٌ: قَالَ عبدُ الرحمن: دُلُّوني على السوق

[راجع: ۲۰۴۹].

وَقال عُمَرُ: أَلْهَاني الصَّفْقُ بالأَسْوَاق [راجع: ۲۰۶۲]

۲۱۱۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَةَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قال: حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَغْزُو جَيْشٌ الْكَعْبَةَ، فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنَ الأَرْضِ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ». [انظر في الحج، باب: ۴۹، وفي الصوم، باب: ۶. أخرجه مسلم: ۲۸۸۴ بمعناه].

باشد؟ گفت: بازار قَیْنُقاع.

و انس گفت: عبدالرحمن گفت: مرا به بازار رهنمایی کنید. و عمر گفت: معامله در بازارها مرا بخود مشغول می‌داشت.

۲۱۱۸- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «لشکری به کعبه حمله می‌کند و چون به بیداء[1] می‌رسد. از اول تا آخرشان در زمین فرو برده می‌شوند.»

گفتم: یا رسول‌الله، چگونه از اول تا آخرشان در زمین فرو برده می‌شوند، در حالی که در میان ایشان بازارهای ایشان است و کسانی (مشغول معامله‌اند) که در زمرهٔ ایشان نیستند؟

آن حضرت فرمود: «از اول تا آخرشان در زمین فرو برده می‌شوند و سپس بر وفق نیات خویش برانگیخته می‌شوند.»

۲۱۱۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلاَةُ أَحَدِكُمْ فِي جَمَاعَةٍ، تَزِيدُ عَلَى صَلاَتِهِ فِي سُوقِهِ وَبَيْتِهِ بِضْعًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، وَذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ لاَ يُرِيدُ إِلاَّ الصَّلاَةَ، لاَ يَنْهَزُهُ إِلاَّ الصَّلاَةُ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلاَّ رُفِعَ بِهَا دَرَجَةً، أَوْ حُطَّتْ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ، وَالْمَلاَئِكَةُ تُصَلِّي عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مُصَلاَّهُ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِثْ فِيهِ، مَا لَمْ يُؤْذِ فِيهِ، وَقَالَ: أَحَدُكُمْ فِي صَلاَةٍ مَا كَانَتِ الصَّلاَةُ تَحْبِسُهُ». [راجع: ۱۷۶. أخرجه مسلم: ۳۶۲، آخره. وأخرجه: ۶۴۹ أوله وهو بتمامه في كتاب المساجد ۲۷۲].

۲۱۱۹- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «ثواب نماز هر یک از شما در جماعت، بیست و چند برابر نماز او در بازار و خانهٔ وی است. و این به خاطر آنست که آنکه وضو کند به نیکویی وضو نماید، سپس به مسجد آید که جز نماز هدفی نداشته باشد و جز نماز چیز دیگری او را نینگیزد، گامی برنمی‌دارد مگر آنکه بدان گام مرتبه‌اش بلند می‌شود. یا از گناهش کم گردد و فرشتگان به هر یک از شما رحمت می‌فرستند، مادامی که در جایگاهی که در آن نماز می‌گزارد، باشد و می‌گویند: بارالها، بر وی درود بفرست، بارالها، بر وی رحمت کن. تا آنکه وضوی وی نشکند و از او به کسی آزار نرسد - و فرمود - یکی از شما در نماز است تا لحظه‌ای که

۱- بیداء موضعی است بین مکه و مدینه.

نماز او را (از بیرون رفتن) باز می‌دارد.»

۲۱۲۰ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي». [انظر ۲۱۲۱ل، ۳۵۳۷ل. أخرجه مسلم: ۲۱۳۱].

۲۱۲۰- از حُمیدالطویل روایت است که انس‌بن‌مالک ﷺ گفت: پیامبر ﷺ در بازار بود، مردی گفت: من این مرد را صدا کردم (که نامش ابوالقاسم است). پیامبر ﷺ فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کُنیَت من کُنیَت نکنید.»[1]

۲۱۲۱ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: دَعَا رَجُلٌ بِالْبَقِيعِ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: لَمْ أَعْنِكَ، قَالَ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي». [راجع: ۲۱۲۰. أخرجه مسلم: ۲۱۳۱].

۲۱۲۱- از حُمید روایت است که انس ﷺ گفت: مردی در بقیع صدا کرد: ای ابوالقاسم. پیامبر ﷺ به سوی وی نگریست. وی گفت: مقصود من تو نبودی. آن حضرت فرمود: «به اسم من، اسم بگذارید و به کُنیَت من کُنیت نکنید.»

۲۱۲۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيِّ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةِ النَّهَارِ، لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أُكَلِّمُهُ، حَتَّى أَتَى سُوقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ، فَجَلَسَ بِفِنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَثَمَّ لُكَعُ، أَثَمَّ لُكَعُ». فَحَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تُلْبِسُهُ سِخَابًا أَوْ تُغَسِّلُهُ، فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَحْبِبْهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ».

قَالَ سُفْيَانُ: قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنِي: أَنَّهُ رَأَى نَافِعَ بْنَ جُبَيْرٍ أَوْتَرَ بِرَكْعَةٍ. [۵۸۸۴ل. أخرجه مسلم: ۲۴۲۱، مختصراً].

۲۱۲۲- از ابوهریرهٔ دَوْسی ﷺ روایت است که گفت:[2] پیامبر ﷺ در اثنای روز برآمد که نه وی با من سخن می‌گفت و نه من با او سخن می‌گفتم، تا آنکه به بازار بنی‌قَیْنُقاع رسید، و سپس در صحن خانهٔ فاطمه نشست و گفت: «آیا کودک در این جا است، آیا کودک در این جا است.»
فاطمه، اندک زمانی کودک را نزد خود نگاهداشت و پنداشتم که حمایل در گردنش می‌کند یا او را می‌شوید. سپس کودک دویده آمد، آن حضرت وی را درکنار گرفت و بوسید و گفت: «بارالها، دوستش بدار و دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد.»[3]

۱-رسم عرب بر آنست که برای تعظیم و تکریم، کسی را به غیر اسم اصلی او یاد می‌کنند؛ یعنی او را به نام پدر، یا پسر، یا مادر یا دختر وی یاد می‌کنند و لفظ: ابو، یاابن، یا اُم، یا بنت را به کار می‌برند مانند ابوالقاسم، یعنی پدر قاسم، یا اُم‌کلثوم، یعنی مادر کُلثوم.
۲-ابوهریره رضی‌الله‌عنه، چون از دَوْس که شاخهٔ از قبیله ازد می‌باشد، او را دوسی گفته است (اسماء الرجال)
۳-آن کودک حسن رضی‌الله‌عنه بوده است.

سفیان گفته است: عُبیدالله مرا خبر داد که وی نافع‌بن‌جُبَیر را دیده است که یک رکعت وتر گزارد.[1]

٢١٢٣ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى، عَنْ نَافِعٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُمَرَ: أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مِنَ الرُّكْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَيَبْعَثُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ حَيْثُ اشْتَرَوْهُ، حَتَّى يَنْقُلُوهُ حَيْثُ يُبَاعُ الطَّعَامُ. [انظر: ٢١٣١، ٢١٣٧، ٢١٦٦، ٢١٦٧، ٦٨٥٢. أخرجه مسلم: ١٥٢٧، وفي البيوع «٣٤ و ٣٧»].

۲۱۲۳- از موسی روایت است که نافع گفت: ابن‌عمر به ما گفت که مردم در زمان رسول‌الله ﷺ از سواران حامل غله (قبل از رسیدن به بازار) غله می‌خریدند. آن حضرت نزد ایشان کسی را فرستاد تا آنها را از فروش غله در محلی که خریده‌اند منع کند تا آنکه غله را به محل فروش آن انتقال دهند. (یعنی در بازار فروش غله).

٢١٢٤- قال: وَحَدَّثَنَا ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُبَاعَ الطَّعَامُ إِذَا اشْتَرَاهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ. [انظر: ٢١٢٦، ٢١٣٣، ٢١٣٦. أخرجه مسلم: ١٥٢٦، وفي البيوع «٣٤ و ٣٥»].

۲۱۲۴- و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما به ما گفت: پیامبر ﷺ از فروش غله‌ای که خریده شده تا زمانی که آن را در تصرف نیاورده و پیمانه نکرده است، منع کرده است.

٥٠- باب: كَرَاهِيَةِ السَّخَبِ فِي السُّوقِ

باب- ۵۰
مکروه بودن سر و صدا کردن در بازار

٢١٢٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ: حَدَّثَنَا هِلَالٌ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: لَقِيتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي التَّوْرَاةِ، قَالَ: أَجَلْ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَاةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ وَحِرْزًا لِلْأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمَّيْتُكَ الْمُتَوَكِّلَ، لَيْسَ بِفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ، وَلَا سَخَّابٍ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَغْفِرُ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ

۲۱۲۵- از عطاءبن‌یسار روایت است که گفت: عبدالله‌بن‌عمرو بن‌عاص رضی‌الله‌عنهما را دیدم و به او گفتم که از صفت رسول‌الله ﷺ در تورات آگاهم کن. وی گفت: آری، به خدا سوگند که وصف آن حضرت در تورات بر وفق برخی از صفات وی که در قرآن است (چنین) یاد شده است: «ای پیامبر همانا تو را فرستادیم شاهد و بشارت‌دهنده وترساننده.» و پناهگاه ناخوانان. تویی بندهٔ من و فرستادهٔ من،تو را متوکل نامیدم. تو نیستی درشتخوی و سخت‌دل، و سروصدا کننده در

۱-مقصود امام بخاری از این روایت آن بوده است که چون در اسناد به طریق عنعنه آورده بود، اشتباه تدلیس می‌رفت، وی با این روایت، ملاقات سفیان را با عبیدالله و ملاقات عبیدالله را با نافع آورده است تا گمان تدلیس برطرف گردد (تیسیرالقاری).

الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ، بِأَنْ يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَيَفْتَحُ بِهَا أَعْيُنًا عُمْيًا، وَآذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا.

تَابَعَهُ عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ هِلالٍ.

وَقَالَ سَعِيدٌ، عَنْ هِلالٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ سَلامٍ: غُلْفٌ: كُلُّ شَيْءٍ فِي غِلافٍ، سَيْفٌ أَغْلَفُ، وَقَوْسٌ غَلْفَاءُ، وَرَجُلٌ أَغْلَفُ: إِذَا لَمْ يَكُنْ مَخْتُونًا.

[انظر: ۴۸۳۸].

بازارها، و بدی را با بدی پاسخ نمی‌گویی، بلکه عفو می‌کنی و از آن درمی‌گذری. و روح او را خداوند قبض نمی‌کند تا آنکه ملت منحرف شده را به راه راست آورد، و بگویند: لااله‌الاالله، تا بدان چشمهای کور بینا و گوشهای کر، شنوا و دلهای پرده گرفته، پرده‌گشا گردد.

متابعت کرده است (فُلَیح را) عبدالعزیزبن‌ابی‌سلمه، از هلال. و سعید از هلال، از عطاء، از ابن‌سلام روایت کرده است که: لفظ - غُلُف - یعنی هر چیزی که در غلاف باشد. شمشیر را که در غلاف باشد - اغلف - گویند و کمان را که در غلاف باشد - غلفاء- گویند و مردی را که ختنه نشده باشد - اغلف -گویند.

۵۱- باب: الْكَيْلِ عَلَى الْبَائِعِ وَالْمُعْطِي

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾[المطففين: ۳]. يَعْنِي كَالُوا لَهُمْ، وَوَزَنُوا لَهُمْ، كَقَوْلِهِ: ﴿يَسْمَعُونَكُمْ﴾[الشعراء: ۷۳]. يَسْمَعُونَ لَكُمْ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اكْتَالُوا حَتَّى تَسْتَوْفُوا». وَيُذْكَرُ عَنْ عُثْمَانَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ: «إِذَا بِعْتَ فَكِلْ، وَإِذَا ابْتَعْتَ فَاكْتَلْ».

باب- ۵۱
پیمانه کردن مال به عهدۀ فروشنده و دهنده است

به دلیل فرمودۀ خدای تعالی: «چون به پیمانه دهند ایشان را، یا به وزن دهند، کم دهند» (المطففین:۳) یعنی برای ایشان پیمانه کنند یا برای ایشان وزن کنند، مانند قول خداوند در «یسمعونکم.» (الشعراء:۷۲) که مراد از آن - یَسْمَعونَ لَکُم - است، یعنی آیا آواز شما را می‌شنوند؟

و پیامبر ﷺ فرموده است: «پیمانه کرده بگیرید تا تمام بگیرید.»

و از عثمان رضي الله عنه یادآوری شده که پیامبر ﷺ به او گفت: «وقتی می‌فروشی پیمانه کن و وقتی می‌خری پیمانه کن.»

۲۱۲۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ

۲۱۲۶- از نافع، از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما

نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «مَنِ ابْتَاعَ طَعَامًا ، فَلا يَبِعْهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ».
[راجع: ٢١٢٦ . أخرجه مسلم: ١٥٢٦ ، وفي البيوع ((٣٤ و ٣٥))].

٢١٢٧ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قال : تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَاسْتَعَنْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى غُرَمَائِهِ أَنْ يَضَعُوا مِنْ دَيْنِهِ ، فَطَلَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «اذْهَبْ فَصَنِّفْ تَمْرَكَ أَصْنَافًا ، الْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ ، وَعَذْقَ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ». فَفَعَلْتُ ، ثُمَّ أَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَجَلَسَ عَلَى أَعْلاهُ أَوْ فِي وَسَطِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «كِلْ لِلْقَوْمِ». فَكِلْتُهُمْ حَتَّى أَوْفَيْتُهُمُ الَّذِي لَهُمْ وَبَقِيَ تَمْرِي كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ .

وَقَالَ فِرَاسٌ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : حَدَّثَنِي جَابِرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : فَمَا زَالَ يَكِيلُ لَهُمْ حَتَّى أَدَّاهُ .

وَقَالَ هِشَامٌ ، عَنْ وَهْبٍ ، عَنْ جَابِرٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «جُذَّ لَهُ ، فَأَوْفِ لَهُ» . [انظر: ٢٣٩٥، ٢٣٩٦، ٢٤٠٥، ٢٦٠١، ٢٧٠٩، ٢٧٨١، ٣٥٨٠، ٤٠٥٣، ٦٢٥٠].

روایت است که رسول‌الله ﷺ فرموده: «کسی که غله می‌خرد، آن را نفروشد تا آنکه آن را پیمانه کند.»

۲۱۲۷- از شعبی روایت است که جابر رضی الله عنه گفت: عبدالله‌بن‌عَمرو‌بن‌حرام مُرد در حالی که قرضدار بود. از پیامبر ﷺ کمک خواستم تا طلبکاران از قرض وی کم کنند. پیامبر ﷺ از ایشان تقاضا کرد، ولیکن نپذیرفتند، پیامبر ﷺ به من گفت: «برو و خرماهای خود را از هم جدا کن. خرمای عَجوه، را از خرمای عَذق زید، جدا گردان، سپس کسی را عقب من بفرست.»
من همچنان کردم و سپس کسی را عقب پیامبر ﷺ فرستادم. آن حضرت آمد و بر بلند خرماها و یا در وسط آن نشست و سپس فرمود: «برای مردم پیمانه کن.»
من پیمانه کردم تا آنکه حقوق (طلب) ایشان را بدادم و بقیهٔ خرمای من چنان می‌نمود که گویی از آن چیزی کم نشده است. و فراس از شعبی روایت کرده که جابر از پیامبر ﷺ روایت کرده است: پیوسته برای ایشان پیمانه می‌کرد تا قرض (پدر) خود را ادا کرد. و هشام، از وَهْب، از جابر روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «خرما را با خوشه‌اش بده و طلبش را ادا کن.»

٥٢- باب: مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الْكَيْلِ

٢١٢٨ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ ، عَنْ ثَوْرٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ ، عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «كِيلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارَكْ لَكُمْ» .

باب- ۵۲
آنچه مستحب است در پیمانه کردن

۲۱۲۸- از مقدام‌بن‌مَعدِی کَرِب رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «غلهٔ خویش را پیمانه کنید برای شما برکت داده می‌شود.»

٥٣- باب: بَرَكَةِ صَاعِ النَّبِيِّ ﷺ وَمُدِّهِ

فِيهِ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۲۱۲۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ الأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَحَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، وَدَعَوْتُ لَهَا فِي مُدِّهَا وَصَاعِهَا مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ لِمَكَّةَ». [أخرجه مسلم: ۱۳٦۰: بلفظ «بمثلي ...»].

۲۱۳۰ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ، وَبَارِكْ لَهُمْ فِي صَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ». يَعْنِي: أَهْلَ الْمَدِينَةِ. [انظر: ٦٧١٤، ٧٣٣١. أخرجه مسلم: ١٣٦٨].

٥٤- باب: مَا يُذْكَرُ فِي بَيْعِ الطَّعَامِ وَالْحُكْرَةِ

۲۱۳۱ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مُجَازَفَةً، يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعُوهُ حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ. [راجع: ۲۱۲۳. أخرجه مسلم: ۱۵۲۷، وفي البيوع «۳٤ و ۳۷»].

۲۱۳۲ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ طَعَامًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ.

باب- ۵۳
برکت صاع و مُد پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم[1]

در این رابطه عایشه رضی‌الله‌عنها از پیامبر ﷺ روایت کرده است:

۲۱۲۹- از عبدالله‌بن‌زید روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «همانا ابراهیم مکه را حرام گردانید و برای آن دعا کرد و من مدینه را حرام گردانیدم و بر مُد و صاع آن دعا کردم مانند آنچه ابراهیم علیه‌السلام برای مکه دعا کرده بود.»

۲۱۳۰- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «بارالها، به ایشان در پیمانه‌هایشان برکت ارزانی کن و در صاع و مُد ایشان برکت ارزانی کن.» یعنی برای مردم مدینه.

باب- ۵۴ آنچه دربارهٔ فروش غله و احتکار یاد شده است

۲۱۳۱- از سالم روایت است که پدر وی ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: کسانی را در زمان رسول‌الله ﷺ دیده‌ام که غله را به تخمین، می‌خریدند و ایشان اگر غله را قبل از آنکه به خانه‌های خویش برسانند می‌فروختند، زده می‌شدند.

۲۱۳۲- از طاوس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ فروش غله را پیش از پیمانه کردن و تحویل گرفتن آن منع کرده است. طاوس می‌گوید: به ابن‌عباس گفتم: چرا چنین

۱-صاع، واحد پیمانه‌ای است که معادل تقریبی سه کیلوگرام بوده است و مُد معادل تقریبی دو سوم کیلوگرام است و چهار مُد معادل یک صاع است.

قُلتُ لابنِ عبَّاس: كيفَ ذاكَ؟ قال: ذاكَ دَراهمُ بدَراهمَ، والطَّعامُ مُرْجأً. [انظر: ۲۱۳۵، أخرجه مسلم: ۱۵۲۵، بذكر الذهب دون الدرهم].

است؟ گفت: این مانند فروش پول به پول است، چنانکه غله به خریدار اول تحویل داده نشده که وی اکنون آن را می‌فروشد.
(ابوعبدالله می‌گوید: مرجأون (که در قرآن است) به معنی مُوخَرون - است یعنی تأخیر کرده و نگهداشته شده)[1]

۲۱۳۳- حَدَّثَني أبو الوَليد: حَدَّثَنا شُعبَةُ: حَدَّثَنا عَبدُاللّه ابنُ دينار قال: سَمِعتُ ابنَ عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنهُما يَقُولُ: قال النَّبيُّ ﷺ: «مَنِ ابتاعَ طَعامًا فَلا يَبِعْهُ حَتَّى يَقبِضَهُ». [راجع: ۲۱۲٤، أخرجه مسلم: ۱۵۲۶، وفي البيوع (۳٤ و۳۵)].

۲۱۳۳- از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که غله می‌خرد تا زمانی که آن را تسلیم و تصرف نمی‌شود، نفروشد.»

۲۱۳٤- حَدَّثَنا عَليٌّ: حَدَّثَنا سُفيانُ: كانَ عَمرُو بنُ دينار يُحَدِّثُهُ، عَنِ الزُّهريِّ، عَن مالِكِ بنِ أوسٍ أنَّهُ قال: مَن عِندَهُ صَرفٌ؟ فَقال طَلحَةُ: أنا، حَتَّى يَجيءَ خازِنُنا مِنَ الغابَةِ.

قال سُفيانُ: هُوَ الَّذي حَفِظناهُ مِنَ الزُّهريِّ لَيسَ فيه زيادَةٌ.

فَقال: أخبَرَني مالِكُ بنُ أوسٍ: سَمِعَ عُمَرَ بنَ الخَطَّابِ رضي الله عنه: يُخبِرُ عَن رَسُولِ اللّه ﷺ قال: «الذَّهَبُ بالذَّهَبِ رِبًا إلا هاءَ وَهاءَ، وَالبُرُّ بالبُرِّ رِبًا إلا هاءَ وَهاءَ، وَالتَّمرُ بالتَّمرِ رِبًا إلا هاءَ وَهاءَ، وَالشَّعيرُ بالشَّعيرِ رِبًا إلا هاءَ وَهاءَ». [انظر: ۲۱۷٤، وسيأتي من حديث ابن عمر برقم ۲۱۷۰ أخرجه مسلم: ۱۵۸۶].

۲۱۳۴- از زهری روایت است که مالک‌بن‌اَوْس گفت: آیا کسی درهم دارد (که به دینار بدل کند)؟ طلحه گفت: من دارم. صبر کن تا خزانه‌دار من از غابه بیاید. سفیان گفت: ما همین اندازه از زهری به خاطر داریم و زیاده بر آن چیزی نیست. زهری گفته است: مالک‌بن‌اوس مرا خبر داده است که از عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه شنیده که از پیامبر ﷺ خبر می‌داد که فرمود: «بیع طلا به طلا ربا (سود) است، مگر آنکه معامله دست بدست باشد. بیع گندم به گندم ربا است، مگر آنکه معامله دست بدست باشد، بیع خرما به خرما ربا است مگر آنکه معامله دست بدست باشد و بیع جو به جو ربا است مگر آنکه معامله دست به دست باشد.»[2]

۱-عبارت میان دو قلابک را متن فوق فاقد است، در دیگر نسخ بخاری آمده است: قال ابوعبدالله: مُرْجأُونَ: مؤخرونَ. که ترجمه‌اش آورده شد و این اشاره است به این آیه: و آخرون مُرجون لأمرالله (التوبه: ۱۰۶) و دیگران‌اند موقوف داشته شده به فرمان خدا.

۲-در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده است: اگر کسی مقداری غله را به یک پوند می‌خرد و قبل از آنکه مال را تحویل گیرد، آن را به دو پوند می‌فروشد این معامله ربا است و حرام است؛ زیرا این مانند معامله یک پوند طلا در برابر دو پوند طلا است و بسان معامله‌ایست که مال ناموجود را به فروش برساند که حرام است نقل از قسطلانی، ج ۴، ص، ۵۶)

۵۵- باب: بَيْعِ الطَّعَامِ قَبْلَ أَنْ يُقْبَضَ، وَبَيْعِ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ

۲۱۳۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: الَّذِي حَفِظْنَاهُ مِنْ عَمْرِو بْنِ دِينَار: سَمِعَ طَاوُسًا يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَمَّا الَّذِي نَهَى عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ فَهُوَ الطَّعَامُ أَنْ يُبَاعَ حَتَّى يُقْبَضَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَلا أَحْسَبُ كُلَّ شَيْءٍ إِلا مِثْلَهُ. [راجع: ۲۱۳۲. أخرجه مسلم: ۱۵۲۵، بلفظ مختلف].

۲۱۳۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنِ ابْتَاعَ طَعَامًا فَلا يَبِعْهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ». زَادَ إِسْمَاعِيلُ: «مَنِ ابْتَاعَ طَعَامًا فَلا يَبِعْهُ حَتَّى يَقْبِضَهُ». [راجع: ۲۱۲۴. أخرجه مسلم: ۱۵۲۶، وفي البيوع «۳۴ و ۳۵»].

باب- ۵۵ فروش غله پیش از تحویلگیری و فروش آنچه نزد تو نیست.

۲۱۳۵- از طاوُس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: آنچه پیامبر ﷺ از آن منع کرده است، آن غله‌ای است که تا آن را تحویل نمی‌گیرد، نفروشد.

ابن‌عباس گفت: من هر چیز را مانند غله می‌پندارم

۲۱۳۶- از نافع، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که غله‌ای می‌خرد تا زمانی که آن را پیمانه نمی‌کند، نفروشد.» اسماعیل افزوده است (که آن حضرت فرمود) «کسی که غله‌ای می‌خرد تا زمانی که آن را تحویل نمی‌گیرد، نفروشد.»[1]

۵۶- باب: مَنْ رَأَى: إِذَا اشْتَرَى طَعَامًا جِزَافًا، أَنْ لا يَبِيعَهُ حَتَّى يُؤْوِيَهُ إِلَى رَحْلِهِ، وَالأَدَبِ فِي ذَلِكَ

۲۱۳۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَبْتَاعُونَ جِزَافًا، يَعْنِي الطَّعَامَ، يُضْرَبُونَ أَنْ يَبِيعُوهُ فِي مَكَانِهِمْ، حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ. [راجع: ۲۱۲۳. أخرجه مسلم: ۱۵۲۷ وفي البيوع «۳۴ و ۳۷»].

باب- ۵۶
کسی که بر این باور است که اگر غله به تخمین خریده شود، باید آن را تا زمانی که به منزل خویش می‌رساند نفروشد، و سزای آن.

۲۱۳۷ - از سالم‌بن‌عبدالله روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا در زمان پیامبر ﷺ مردم را دیدم که غله را به تخمین می‌خریدند. اگر ایشان غله را در همان جایی که خریده بودند می‌فروختند، زده می‌شدند، تا آنکه مال را به خانه‌های خویش می‌رساندند.

۱-آغاز مجلد دوم صحیح‌البخاری تا آخر حدیث: ۲۱۳۵، در سوم رمضان ۱۴۲۱ و انجام آن دوم رمضان ۱۴۲۲، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱ میلادی است بازنگری مجدد آن به تاریخ ۱۴ جولای ۲۰۰۲ به وقت عصر پایان یافت. ترجمهٔ مجدد آن به اسلوب کنونی به تاریخ ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳ آغاز یافت و به وقت عصر ۲۶ فبروری ۲۰۰۴ پایان یافت. فریمونت - کالیفورنیا.

۵۷- باب: إِذَا اشْتَرَى مَتَاعًا أَوْ دَابَّةً

فَوَضَعَهُ عِنْدَ الْبَائِعِ أَوْ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يُقْبَضَ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: مَا أَدْرَكَتِ الصَّفْقَةُ حَيًّا مَجْمُوعًا فَهُوَ مِنَ الْمُبْتَاعِ.

۲۱۳۸ - حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: لَقَلَّ يَوْمٌ كَانَ يَأْتِي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ إِلا يَأْتِي فِيهِ بَيْتَ أَبِي بَكْرٍ أَحَدَ طَرَفَيِ النَّهَارِ، فَلَمَّا أُذِنَ لَهُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْمَدِينَةِ، لَمْ يَرُعْنَا إِلا وَقَدْ أَتَانَا ظُهْرًا، فَخُبِّرَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ: فَقَالَ: مَا جَاءَنَا النَّبِيُّ ﷺ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلا لأَمْرٍ حَدَثَ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا هُمَا ابْنَتَايَ، يَعْنِي عَائِشَةَ وَأَسْمَاءَ، قَالَ: «أَشَعَرْتَ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». قَالَ: «الصُّحْبَةَ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ عِنْدِي نَاقَتَيْنِ أَعْدَدْتُهُمَا لِلْخُرُوجِ، فَخُذْ إِحْدَاهُمَا، قَالَ: «قَدْ أَخَذْتُهَا بِالثَّمَنِ». [راجع: ۴۷۶].

باب- ۵۷

کسی که متاع و یا حیوانی می‌خرد و آن را نزد فروشنده می‌گذارد، یا حیوان قبل از تسلیمی بمیرد

و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفته است: اگر در وقت معامله، حیوان زنده و حاضر بوده باشد، ضرر آن بر خریدار است.»

۲۱۳۸- از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: کمتر روزی می‌بود که پیامبر ﷺ به خانهٔ ابوبکر نمی‌آمد؛ یا اول روز یا آخر روز می‌آمد. و چون برایش اجازه داد که به مدینه هجرت کند آمدن وی به وقت ظهر ما را به شگفت آورد. وقتی ابوبکر از آمدن وی اطلاع یافت، گفت: پیامبر ﷺ که در این ساعت نزد ما آمد، باید حادثه‌ای رخ داده باشد، و آنگاه که آن حضرت درآمد، به ابوبکر گفت: «هر کسی که نزد تو است از خانه بیرون کن». ابوبکر گفت: همانا دو دخترم هستند، یعنی اسماء و عایشه. آن حضرت گفت: «آیا می‌دانی که برایم اجازهٔ خروج داده شده است.» ابوبکر گفت: (من نیز همراه تو هستم یا رسول‌الله؟)[1] آن حضرت گفت: «همراه من باش» ابوبکر گفت: یا رسول‌الله، من دو شتر دارم که برای سفر آماده کرده‌ام، یکی را تو بگیر. آن حضرت فرمود: «در برابر بهای آن گرفتم.»[2]

۱-عبارت (قال: الصحبة، یا رسول‌الله) در ختم فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم در سطر حدیث ۲۱۳۸، از چاپ بازمانده است که ترجمهٔ آن در میان دو قلابک آورده شد.

۲-محل ترجمه همین جزء است که آن حضرت شتری خرید و آن را نزد ابوبکر گذاشت که فروشندهٔ شتر بود.

٥٨- باب: لا يَبِيعُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ،

وَلا يَسُومُ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ، حَتَّى يَأْذَنَ لَهُ أَوْ يَتْرُكَ

٢١٣٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ». [انظر: ٢١٦٥، ٥١٤٢. أخرجه مسلم: ١٤١٢، مطولاً، وفي البيوع «٧»].

٢١٤٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ. «وَلا تَنَاجَشُوا، وَلا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، وَلا تَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَكْفَأَ مَا فِي إِنَائِهَا». [٢١٤٨، ٢١٥٠، ٢١٥١، ٢١٦٠، ٢١٦٢، ٢٧٢٣، ٢٧٢٧، ٥١٤٤، ٥١٥٢، ٦٦٠١. أخرجه مسلم: ١٤١٣، وأخرجه: ١٥١٥، بدون الخطبة. وأخرجه: ١٥٢٠ أوله].

باب- ٥٨
بر بیع برادر مسلمان خود، بیع نکند[1]

و بر بیع برادر مسلمان خود نیفزاید[2] تا آنکه خریدار به وی اجازه دهد و یا از خرید آن منصرف گردد.

٢١٣٩- از نافع، از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی از شما بر بیع برادر خود بیع نکند.»

٢١۴٠- از سعیدبن‌مُسیّب روایت است که ابوهریره ﷺ گفت: رسول‌الله ﷺ منع کرده است که شهرنشین مال بادیه‌نشین را بفروشد[3] فرمود که: نجش (۶) (یعنی توصیف بیجا و قیمت افزایی بدون قصد خرید) نکنید و کسی بر بیع برادر مسلمان خود بیع نکند. و مرد، زنی را خواستگار نشود که برادر مسلمانش وی را خواستگار شده است. و زن از مرد نخواهد که خواهر مسلمان او را طلاق دهد تا خود جای او را بگیرد. (و سهم او را از آنِ خود سازد.)

٥٩- باب: بَيْعِ الْمُزَايَدَةِ

وَقَالَ عَطَاءٌ: أَدْرَكْتُ النَّاسَ لا يَرَوْنَ بَأْساً بَيْعِ الْمَغَانِمِ فِيمَنْ يَزِيدُ.

٢١٤١ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ الْمُكْتِبُ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ

باب- ٥٩
بیع مزایده

عطاء گفت: مردمی را دیده‌ام که در فروش اموال بطور مزایده باکی نمی‌دیدند.

٢١۴١- از عطاءبن‌ابی‌رباح روایت است که جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما گفت: مردی غلام خود را، مُدبّر کرد تا پس از مرگ وی آزاد باشد، و سپس

۱-کسی راکه متاعی خریده، تشویق به فسخ معامله نکند تا متاع خود را بر او بفروشد.
۲- به فروشنده نگوید که این مال را به او نفروش و بر من بفروش، من بهای بیشتری می‌دهم.
۳-مراد آنست که فروشندهٔ شهری به بادیه‌نشین یا شخص دهاتی که مال خود را برای فروش به شهر آورده، نگوید که مال خود را نفروش و نزد من بگذار تا به بهای بیشتری بفروشم.

عَبْدِاللّه رَضيَ اللهُ عَنهُما : أنَّ رَجُلا أعتَقَ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، فَاحتَاجَ ، فَأخَذَهُ النَّبيُّ ﷺ فَقالَ : «مَنْ يَشْتَريه مِنّي». فَاشْتَرَاهُ نُعَيمُ ابنُ عَبْدِاللّه بكَذَا وكَذَا ، فَدَفَعَهُ إلَيْه .
[انظر: ۲۲۳۰ع، ۲۲۳۱ع، ۲۴۰۳ع، ۲۴۱۵ل، ۲۵۳۴ع، ۶۷۱۶ث، ۶۹۴۷دث، ۷۱۸۶ع. أخرجه مسلم: ۹۹۷، مطولاً ، وفي الأيمان ((۵۸))].

محتاج گشت. پیامبر ﷺ غلام او را گرفت و فرمود: «کدام کس او را از من می‌خرد؟» نُعَیم‌بن‌عبدالله، او را به چنین و چنان بهایی خرید و غلام را به وی داد.

۶۰- باب: النَّجْش ، وَمَنْ قالَ: لا يَجُوزُ ذَلكَ البَيْعُ

وَقالَ ابنُ أبي أوفَى : النَّاجِشُ آكِلُ رِبًا خَائنٌ .
وَهُوَ خِدَاعٌ بَاطلٌ لا يَحلُّ .
قالَ النَّبيُّ ﷺ : «الْخَديعَةُ في النَّار» .
«وَمَنْ عَملَ عَمَلا لَيسَ عَلَيْه أمرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» .

۲۱۴۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالكٌ ، عَنْ نَافعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قالَ : نَهَى النَّبيُّ ﷺ عَنِ النَّجْشِ . [انظر: ۶۹۶۳د. أخرجه مسلم: ۱۵۱۶] .

باب- ۶۰
بیع نجش، و کسی که گفت: این بیع جواز ندارد

و ابن‌ابی‌اوفی گفته است: کسی که بیع نجش می‌کند، سودخوار خاین است و این فریبکاریی باطل است که حلال نیست.
پیامبر ﷺ فرمود: «فریبکاری در آتش است.» «و کسی که عملی می‌کند که با حکم ما موافق نیست، عمل وی مردود است.»

۲۱۴۲- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از بیع نجش منع کرده است.

۶۱- باب: بَيْع الْغَرَرِ وَحَبَلِ الْحَبَلَة

۲۱۴۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنَا مَالكٌ ، عَنْ نَافعٍ ، عَنْ عَبْدِاللّه بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبَلِ الْحَبَلَة ، وكَانَ بَيْعًا يَتَبَايَعُهُ أهْلُ الْجَاهليَّة ، كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجَزُورَ إلَى أنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ، ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتي في بَطْنهَا [انظر: ۲۲۵۶ع ث، ۳۸۴۳د. أخرجه مسلم: ۱۵۱۴]

باب- ۶۱
بیع غرر[1] (جنس ناموجود) وَ حَبَلَ‌الحَبَلَه (بچه در شکم حیوان)

۲۱۴۳- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از بیع حَبَلَ‌الحَبَلَة منع کرده است و آن بیعی بود که در روزگار جاهلیت مردم بدان عمل می‌کردند، و آن چنین بود که شخصی شتر ماده‌ای را می‌خرید و شرط می‌گذاشت که هرگاه شتر، بچه‌ای بزاید و بعد، آن بچه شتر بزرگ شود و بچه‌ای بزاید، آنگاه قیمت آن را بپردازد.

۱-بیع غرر، بیعی است که مبیع یا متاع مورد معامله در وقت بیع موجود نباشد، مانند: فروش ماهی در آب، پشم بر پشت گوسفند، فروش غلامی که گریخته باشد، فروش مُشک در آب و پرنده در هوا.

٦٢- باب: بَيْعِ الْمُلامَسَةِ
وَقال أنسٌ: نَهى عَنْهُ النَّبيُّ ﷺ

٢١٤٤- حَدَّثَنا سَعيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَني اللَّيْثُ قال: حَدَّثَني عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ قال: أَخْبَرَني عامِرُ بْنُ سَعْدٍ: أَنَّ أَبا سَعيدٍ ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهى عَنِ الْمُنابَذَةِ - وَهِيَ: طَرْحُ الرَّجُلِ ثَوْبَهُ بِالْبَيْعِ إِلَى الرَّجُلِ قَبْلَ أَنْ يُقَلِّبَهُ أَوْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ - وَنَهى عَنِ الْمُلامَسَةِ. وَالْمُلامَسَةُ لَمْسُ الثَّوْبِ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِ. [راجع: ٣٦٧. أخرجه مسلم: ١٥١٢].

٢١٤٥ - حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: نُهِيَ عَنْ لِبْسَتَيْنِ: أَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ في الثَّوْبِ الْواحِدِ، ثُمَّ يَرْفَعَهُ عَلى مَنْكِبِهِ، وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ: اللِّماسِ وَالنِّباذِ. [راجع: ٣٦٨. أخرجه مسلم: ٨٢٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وأخرجه: ١٥١١ آخره].

باب- ۶۲
بیع ملامسه[1]

و اَنَس گفت: پیامبر ﷺ از آن منع کرده است.

۲۱۴۴- از ابوسعید رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از بیع منابذه منع کرده است و آن چنان بود که: مرد جامه‌اش را برای فروش به سوی مردی می‌افکند قبل از آنکه به وی فرصت دهد که آن را زیر و رو کند و یا به سوی آن بنگرد - و آن حضرت از بیع ملامسه نیز منع کرده است. بیع ملامسه، لمس کردن جامه است، بدون آنکه بدان نظر کند.

۲۱۴۵- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از دو نوع طرز پوشاک منع کرده است: احتباء: اینکه مرد یک جامه را بر خودش بپیچد و سپس آن را بر شانهٔ خود بلند کند. و همچنان از دو بیع ملامسه و منابذه منع کرده است.

٦٣- باب: بَيْعِ الْمُنابَذَةِ

وَقال أَنَسٌ: نَهى عَنْهُ النَّبيُّ ﷺ.

٢١٤٦ - حَدَّثَنا إِسْماعيلُ قال: حَدَّثَني مالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى بْنِ حَبّانَ، وَعَنْ أَبي الزِّنادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهى عَنِ الْمُلامَسَةِ وَالْمُنابَذَةِ. [راجع: ٣٦٨. أخرجه مسلم: ٨٢٥، بقطعة لم ترد هذه الطريق وأخرجه مسلم: ١٥١١].

باب- ۶۳ بیع منابذه[2]

انس گفت: پیامبر ﷺ از آن منع کرده است.

۲۱۴۶- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: همانا رسول‌الله ﷺ از بیع ملامسه و منابذه منع کرده است.

۱-بیع ملامسه، آنست که اگر مشتری جنس را لمس کند، بیع لازم می‌گردد که آن، اشکال مختلف دارد. یکی آنست که به مجردی که مشتری جنس را لمس کند، بدون آنکه آن را ببیند و یا معاینه کند بیع قطعیت پیدا می‌کند و مشتری حق فسخ بیع را ندارد.

۲-بیع منابذه، و آن افکندن جامه به سوی مشتری است که با چنین حالتی بیع لازم می‌گرددو بیشتر شباهت به قمار دارد، چنانکه دو نفر اموال خود را بدون اینکه مال طرف مقابل را دیده باشند تبادله می‌کنند و یا اینکه یکی به دیگری می‌گوید که هر چه تو داری به من بده و هر چه من دارم به تو می‌دهم، بدون اینکه بدانند که هر یک از ایشان چه دارند و به چه پیمانه دارند.

۲۱٤۷ - حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لِبْسَتَيْنِ وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ : الْمُلاَمَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ . [راجع: ٣٦٧ . أخرجه مسلم: ١٥١٢] .

۲۱۴۷- از عطاءبن‌یزید روایت است که ابوسعید ﷺ گفت: پیامبر ﷺ از دو نوع طرز پوشاک و دو نوع بیع منع کرده است: بیع ملامسه و بیع منابذه.

٦٤- باب: النَّهْيِ لِلْبَائِعِ أَنْ لا يُحَفِّلَ الإِبِلَ

وَالْبَقَرَ وَالْغَنَمَ وَكُلَّ مُحَفَّلَةٍ

وَالْمُصَرَّاةُ: الَّتِي صُرِّيَ لَبَنُهَا وَحُقِنَ فيه وَجُمِعَ ، فَلَمْ يُحْلَبْ أَيَّامًا ، وَأَصْلُ التَّصْرِيَةِ حَبْسُ الْمَاءِ ، يُقَالُ مِنْهُ : صَرَّيْتُ الْمَاءَ إِذَا حَبَسْتَهُ .

باب- ۶۴

فروشنده منع شده است که شیرپستان شتر و گاو و گوسفند را نادوشیده نگهدارد[1]

مُصَرّاة: آنست که شیر حیوان نگاهداشته شده و بند شده و در پستان جمع شده باشد و حیوان برای چند روز دوشیده نشده باشد. تَصْریه، در اصل، بند داشتن آب است، اگر آب را بند کنی بدین عمل گفته می‌شود: صَرَّیْتُ الماء.

۲۱٤۸ - حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، عَنِ الأَعْرَجِ : قال أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا تُصَرُّوا الإِبِلَ وَالْغَنَمَ ، فَمَنِ ابْتَاعَهَا بَعْدُ فَإِنَّهُ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا : إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعَ تَمْرٍ» .

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ وَمُجَاهِدٍ وَالْوَلِيدِ بْنِ رَبَاحٍ وَمُوسَى بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «صَاعَ تَمْرٍ» .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : « صَاعًا مِنْ طَعَامٍ ، وَهُوَ بِالْخِيَارِ ثَلاثًا » . وَقَالَ بَعْضُهُمْ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : «صَاعًا مِنْ تَمْرٍ» . وَلَمْ يَذْكُرْ ثَلاثًا . وَالتَّمْرُ أَكْثَرُ. [راجع: ٢١٤٠ . أخرجه مسلم: ١٤١٣ و ١٥٢٠ بقطعة ليست في هذه الطريق . أخرجه مسلم: ١٥١٥ ، بزيادات ، وبنحوه: ١٥٢٤] .

۲۱۴۸- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «شیر شتر و گوسفند را بند نکنید (که پستان آن بزرگ معلوم شود). اگر کسی همچو حیوانی را بخرد، پس از خریدن و دوشیدن آن، حق دو انتخاب را دارد: اگر می‌خواهد آن را نگهدارد و اگر می‌خواهد مسترد کند (اگر مسترد می‌کند) یک صاع خرما بدهد.»[2]

و از ابوصالح و مجاهد و ولیدبن‌رَباح و موسی‌بن‌یسار، تذکار یافته که ابوهریره از پیامبر ﷺ «یک صاع خرما»روایت کرده است. و برخی از ابن‌سیرین «یک صاع غله بدهد، و سه روز نیز از خیار شرط بهره‌مند است» روایت کرده‌اند.

و برخی از ابن‌سیرین «یک صاع خرما» روایت کرده‌اند و از سه روز (خیار شرط) ذکری نکرده‌اند.

۱-فروشندگان حیوانات شیری، برای جلب مشتری، یک یا دو روز حیوانات خویش را نمی‌دوشند تا پستانهای آنها بزرگ و پر شیر معلوم شوند و به اصطلاح هرات، حیوان را شیربند می‌کنند.

۲-یک صاع خرما به صاحب حیوان در عوض شیری که دوشیده است، بدهد.

امام بخاری می‌گوید: روایت خرما، بیشتر است.

٢١٤٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قال: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قال: مَنِ اشْتَرَى شَاةً مُحَفَّلَةً فَرَدَّهَا فَلْيَرُدَّ مَعَهَا صَاعاً مِنْ تَمْرٍ، وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُلَقَّى الْبُيُوعُ. [انظر: ٢١٦٤. أخرجه مسلم: ١٥١٨، مختصراً آخره].

۲۱۴۹- از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که گفت: اگر کسی گوسفندی می‌خرد که دوشیده نشده (یعنی شیربند) است و می‌خواهد آن را مسترد کند، باید آن را با یک صاع خرمابه صاحبش بازگرداند و پیامبر ﷺ خریداران را منع کرده است که به پیشواز فروشندگان بروند (تا اموال آنها را قبل از رسیدن به شهر، ارزان بخرند.»

٢١٥٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «لا تَلَقَّوُا الرُّكْبَانَ، وَلا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا تَنَاجَشُوا، وَلا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلا تُصَرُّوا الْغَنَمَ، وَمَنِ ابْتَاعَهَا فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا: إِنْ رَضِيَهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ سَخِطَهَا رَدَّهَا وَصَاعاً مِنْ تَمْرٍ». [راجع: ٢١٤٠. أخرجه مسلم: ١٤١٣، أوله. أخرجه بلفظه: ١٥١٥. وأخرجه: ١٥٢٠ أخرجه مسلم: ١٥٢٤ مختصراً آخره].

۲۱۵۰- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «به پیشواز کاروان حامل غله نروید و بر بیع برادر مسلمان خود بیع نکنید (قیمت افزایی بدون قصد خرید و برای فریفتن دیگری) و نجش نکنید و شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد و شیر گوسفند را (به قصد فریب دادن مشتری) بند (ذخیره) نکنید و کسی که چنین گوسفندی را می‌خرد پس از دوشیدن آن، حق دو اختیار دارد: اگر بدان راضی است آن را نگهدارد و اگر ناراض است، آن را مسترد کند و یک صاع خرما نیز بدهد.»

٦٥- باب: إِنْ شَاءَ رَدَّ الْمُصَرَّاةَ وَفِي حَلْبَتِهَا صَاعٌ مِنْ تَمْرٍ

باب- ۶۵
اگر کسی بخواهد حیوان شیربند را مسترد کند، در عوض دوشیدن وی یک صاع خرما بدهد.

٢١٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي زِيَادٌ: أَنَّ ثَابِتاً مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ زَيْدٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنِ اشْتَرَى غَنَماً مُصَرَّاةً فَاحْتَلَبَهَا، فَإِنْ رَضِيَهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ سَخِطَهَا فَفِي حَلْبَتِهَا صَاعٌ مِنْ تَمْرٍ». [راجع: ٢١٤٠. أخرجه مسلم: ١٤١٣ و١٥٢٠، بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه مسلم: ١٥١٥، مطولاً. أخرجه مسلم: ١٥٢٠، بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه مسلم: ١٥٢٤].

۲۱۵۱- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که گوسفند شیربند می‌خرد و آن را می‌دوشد، اگر بدان راضی است، آن را نگهدارد و اگر ناراض است (مسترد کند) و در بدل شیر آن، یک صاع خرما بدهد.»

٦٦- باب: بَيْعِ الْعَبْدِ الزَّانِي

وَقالَ شُرَيْحٌ: إِنْ شَاءَ رَدَّ مِنَ الزِّنَا.

٢١٥٢ حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعَرٍ». [انظر: ٢٢٣٤، ٦٨٣٩. أخرجه مسلم: ١٧٠٣].

٢١٥٣، ٢١٥٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنِ الأَمَةِ إِذَا زَنَتْ وَلَمْ تُحْصَنْ؟ قَالَ: «إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَبِيعُوهَا وَلَوْ بِضَفِيرٍ».

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: لا أَدْرِي، بَعْدَ الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ. [انظر: ٢٢٣٢، ٢٢٣٣ و٢٥٥٥ و٢٥٥٦ و٦٨٣٧ و٦٨٣٨، وأخرجه مسلم: ١٧٠٤].

باب- ۶۶
فروش غلام زناکار

شُریح گفت: اگر بخواهد، او را به سبب زناکاری وی مسترد کند.

۲۱۵۲- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر کنیزی زنا کند و زنای وی ظاهر گردد، باید او را تازیانه بزند و سرزنش نکند، و اگر باز زنا کند، باید او را تازیانه بزند و سرزنش نکند، سپس اگر برای بار سوم زنا کند او را بفروشد، هر چند به بهای ریسمانی موبین باشد.

۲۱۵۳، ۲۱۵۴- از ابوعُبیده و زیدبن‌خالد رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفته‌اند: از رسول‌الله ﷺ دربارهٔ کنیزی سؤال شد که زنا کرده است و محصنه (نکاح شده) نیست؟ آن حضرت فرمود: «اگر زنا کند او را تازیانه بزنید، سپس اگر زنا کند او را تازیانه بزنید، سپس اگر زنا کند او را بفروشید ولو در بدل ریسمانی موبین باشد.» ابن‌شهاب گفت: نمی‌دانم بعد از بار سوم یا چهارم گفت: «او را بفروشید.»

٦٧- باب: الْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ مَعَ النِّسَاءِ

٢١٥٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قالَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ لَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَرِي وَأَعْتِقِي، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ».

باب- ۶۷
خرید و فروش با زنان

۲۱۵۵- از عُروه‌بن‌زُبیر روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: رسول‌الله ﷺ نزد من آمد و من موضوع را یاد کردم[1] رسول‌الله ﷺ فرمود: «او (یعنی بریره) را بخر و آزاد کن، همانا وِلاء از آن کسی

۱-مراد از سخنان مالکان بریره است که آنها پس از فروش وی به عایشه رضی‌الله‌عنها، حق ولاء وی را از خود می‌دانستند و وِلاء رابطهٔ میان مالک و برده‌ای است که آزاد شده است؛ و آن حق میراث است که به آزادکننده تعلق می‌گیرد.

ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْعَشِيِّ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : « مَا بَالُ أُنَاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنِ اشْتَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ » .

[راجع: ٤٥٦ . أخرجه مسلم: ١٠٧٥ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه بلفظه: ١٥٠٤ برقم « ٦ »] .

است که او را آزاد می‌کند.»

سپس پیامبر ﷺ شام آن روز به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست، ستود و سپس گفت: «مردم را چه شده که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نمی‌باشد. کسی که شرطی بگذارد که در کتاب خدا نباشد، آن شرط باطل است ولو صد شرط بگذارد. شرط خداوند محکم‌تر و استوارتر است.»

٢١٥٦ - حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ أَبِي عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قَالَ : سَمِعْتُ نَافِعًا يُحَدِّثُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي الله عنهما : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : سَاوَمَتْ بَرِيرَةَ ، فَخَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَتْ : إِنَّهُمْ أَبَوْا أَنْ يَبِيعُوهَا إِلا أَنْ يَشْتَرِطُوا الْوَلاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » .

قُلْتُ لِنَافِعٍ : حُرًّا كَانَ زَوْجُهَا أَوْ عَبْدًا ؟ . فَقَالَ : مَا يُدْرِينِي . [انظر: ٢١٦٩د، ٢٥٦٢د، ٦٧٥٢د، ٦٧٥٧، ٦٧٥٨د، ٦٧٥٩د. أخرجه مسلم: ١٥٠٤ برقم « ٥ »] .

۲۱۵۶- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: عایشه رضی‌الله‌عنها می‌خواست که بریره را بخرد. آن حضرت به نماز برآمد و چون از نماز برگشت، عایشه گفت که: مالکان وی از فروختن وی ابا ورزیدند مگر بدان شرط که ولاء وی از ایشان باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «ولاء از آن کسی است که او را آزاد می‌کند.» همّام می‌گوید: به نافع گفتم: آیا شوهر بریره آزاد بوده است یا غلام؟ گفت: ابن‌عمر مرا از آن آگاه نکرده است.

٦٨- باب: هَلْ يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ بِغَيْرِ أَجْرٍ وَهَلْ يُعِينُهُ أَوْ يَنْصَحُهُ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِذَا اسْتَنْصَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَنْصَحْ لَهُ » .

وَرَخَّصَ فِيهِ عَطَاءٌ .

باب- ۶۸
آیا شهرنشین مال بادیه‌نشین را بدون مزد بفروشد و آیا او را کمک و خیرخواهی کند

و پیامبر ﷺ فرموده است: «اگر برادر (مسلمان) شما از شما مشوره بخواهد، به وی مشوره بدهید». و عطاء اجازه داده است (که شهرنشین مال بادیه‌نشین را بفروشد.»

٢١٥٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ : سَمِعْتُ جَرِيرًا ﷺ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ

۲۱۵۷- از قَیس روایت است که جریر رضی‌الله‌عنه گفت: با رسول‌الله ﷺ بیعت کردم بر شهادت اینکه هیچ معبودی بر حق بجز خدا نیست و محمد فرستادهٔ اوست، و به دادن زکات و شنیدن و فرمان بردن (از

اللّه ، وَإِقَامِ الصَّلاة ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاة ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَة ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِم . [راجع: ۵۷ . أخرجه مسلم: ۵۶ ، مختصراً].

۲۱۵۸ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ طَاوُس ، عَنْ أَبِيه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَال : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « لا تَلَقَّوُا الرُّكْبَانَ ، وَلا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَاد » . قَال : فَقُلْتُ لابْنِ عَبَّاس : مَا قَوْلُهُ : « لا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَاد » . قَال : لا يَكُونُ لَهُ سِمْسَاراً . [انظر: ۲۱۶۳، ۲۲۷۴. أخرجه مسلم: ۱۵۲۱].

۶۹- باب: مَنْ كَرِهَ أَن يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ بِأَجْرٍ

۲۱۵۹ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ صَبَّاح : حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَنَفِيُّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ دِينَار قَال : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَال : نَهَى رَسُولُ اللَّه ﷺ أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَاد .

وَبِه قَالَ ابْنُ عَبَّاس .

۷۰- باب: لا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ بِالسَّمْسَرَة

وَكَرِهَهُ ابْنُ سِيرِينَ وَإِبْرَاهِيمُ لِلْبَائِعِ وَالْمُشْتَرِي .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : إِنَّ الْعَرَبَ تَقُولُ : بِعْ لِي ثَوْبًا ، وَهِيَ تَعْنِي الشِّرَاءَ .

۲۱۶۰ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَال : أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْج ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّب : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « لا يَبْتَاعُ

احکام خدا و ارشادات پیامبر) و نصیحت کردن هر مسلمانی.

۲۱۵۸- از طاوس، از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «به پیشواز سواران حامل غله مروید و شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد.» طاوس می‌گوید: به ابن‌عباس گفتم: مراد از فرمودهٔ آن حضرت چیست که «شهرنشین، مال بادیه‌نشین را نفروشد؟» وی گفت: اینکه شهرنشین، دلال بادیه‌نشین نشود.

باب- ۶۹
کسی که فروش مال بادیه‌نشین را در بدل مزد توسط شهرنشین، ناپسند می‌داند

۲۱۵۹- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از فروش مال بادیه‌نشین توسط شهرنشین منع کرده است. و ابن‌عباس نیز چنین گفت.

باب- ۷۰
شهرنشین، به حیث دلال، مال بادیه‌نشین را نفروشد

ابن‌سیرین و ابراهیم (نخعی) آن را برای فروشنده و خریدار ناپسند دانسته‌اند.

ابراهیم گفته است: عرب می‌گوید: جامه را بر من بیع کن. و این لفظ به معنای خریدن است. (لفظ بیع و شراء به جای یکدیگر به کار می‌روند)

۲۱۶۰- از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی بر معاملهٔ برادر خود معاملهٔ نکند، و نجش نکنید و شهرنشین مال بادیه‌نشین را

الْمَرْءُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ ، وَلا تَنَاجَشُوا ، وَلا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ». [راجع: ۲۱۴۰ . أخرجه مسلم: ۱۴۱۳ و۱۵۱۵، مطولاً . وأخرجه: ۱۵۲۰ ، آخره] .

نفروشد.»

۲۱۶۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ : قال أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : نُهِينَا أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ [أخرجه مسلم: ۱۵۲۳] .

۲۱۶۱- از محمد روایت است که انس‌بن‌مالک ﷺ گفت: ما از آن منع شده بودیم که شهرنشین مال بادیه‌نشین را بفروشد.

۷۱- بَاب: النَّهْيِ عَنْ تَلَقِّي الرُّكْبَانِ ،

[وَأَنَّ بَيْعَهُ مَرْدُودٌ لأَنَّ صَاحِبَهُ عَاصٍ آثِمٌ إذا كانَ بِهِ عَالِماً وهُوَ خِداعٌ فِي البيعِ والخِداعُ لا يَجُوزُ]

باب- ۷۱
منع شدن از پیشوازی کاروان حامل غله

(همانا این معامله باطل است؛ زیرا اگر صاحب آن آگاهانه این کار را می‌کند، گناهکار است، و این عمل فریب است و فریب نارواست).

۲۱۶۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ التَّلَقِّي ، وَأَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ . [راجع: ۲۱۴۰ . أخرجه مسلم: ۱۴۱۳ ، مطولاً دون « التلقي». وأخرجه: ۱۵۱۵ ، مطولاً . وأخرجه: ۱۵۲۰ ، مختصراً آخره] .

۲۱۶۲- از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از پیشوازی کاروان حامل غله و فروش مال بادیه‌نشین به وسیلهٔ شهرنشین منع کرده است.

۲۱۶۳ - حَدَّثَنِي عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالاعْلَى : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ قال : سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : مَا مَعْنَى قَوْلِهِ : « لا يَبِيعَنَّ حَاضِرٌ لِبَادٍ » . فَقَالَ : لا يَكُنْ لَهُ سِمْسَاراً . [راجع: ۲۱۵۸ . أخرجه مسلم: ۱۵۲۱ ، مطولاً] .

۲۱۶۳- از طاوس روایت است که گفت: از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما سؤال کردم که معنای فرمودهٔ آن حضرت چیست که می‌گوید: «مال بادیه‌نشین توسط شهرنشین فروخته نشود.»
وی گفت: یعنی شهرنشین، دلال بادیه‌نشین نشود.

۲۱۶۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قال : حَدَّثَنِي التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : مَنِ اشْتَرَى مُحَفَّلَةً فَلْيَرُدَّ مَعَهَا صَاعًا ، قَالَ : وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ تَلَقِّي الْبُيُوعِ . [راجع: ۲۱۴۹ . أخرجه مسلم: ۱۵۱۸، آخره].

۲۱۶۴- از عبدالله (ابن‌مسعود) روایت است که گفت: کسی که گوسفند شیربند را می‌خرد، چون آن را مسترد کند، باید یک صاع غله بدهد، و پیامبر ﷺ از پیشوازی کاروان حامل غله منع کرده است.

۲۱۶۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ ، وَلا

۲۱۶۵- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «بعضی از شما بر معاملهٔ بعضی دیگر معامله نکنید و به پیشواز مال

تَلَقَّوُا السِّلَعَ حَتَّى يُهْبَطَ بِهَا إِلَى السُّوقِ» . [راجع: ٢١٣٩ . أخرجه مسلم: ١٤١٢ وفي البيوع (٧) أوله، وأخرجه . أخرجه مسلم: ١٥١٧ آخره] .

نروید تا آنکه مال به بازار فرود آورده شود.»

٧٢- باب: مُنْتَهَى التَّلَقِّي

٢١٦٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنَّا نَتَلَقَّى الرُّكْبَانَ ، فَنَشْتَرِي مِنْهُمُ الطَّعَامَ ، فَنَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَبِيعَهُ حَتَّى يُبْلَغَ بِهِ سُوقُ الطَّعَامِ . [راجع: ٢١٢٣ . أخرجه مسلم: (١٥٢٧) وفي البيوع ((٣٤ و ٣٧))] .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : هَذَا فِي أَعْلَى السُّوقِ ، يُبَيِّنُهُ حَدِيثُ عُبَيْدِاللَّهِ .

٢١٦٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : كَانُوا يَتَبَايَعُونَ الطَّعَامَ فِي أَعْلَى السُّوقِ ، فَيَبِيعُونَهُ فِي مَكَانِهِمْ ، نَهَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعُوهُ فِي مَكَانِهِ حَتَّى يَنْقُلُوهُ . [راجع: ٢١٢٣ . أخرجه مسلم: ١٥١٧ و١٥٢٧ وفي البيوع ((٣٤ و ٣٧))].

باب- ۷۲
انتهای پیشوازی

۲۱۶۶- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: ما به پیشوازی (پیشباز) سواران حامل غله می‌رفتیم و از ایشان غله می‌خریدیم. سپس پیامبر ﷺ ما را از خریدن آن منع کرد تا آنکه غله به بازار برسد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: این پیشوازی به مسافتی در بالای بازار بود که حدیث عبیدالله آن را بیان می‌کند.

۲۱۶۷- از عبیدالله، از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: کسانی بودند که غله را (از سواران حامل غله) در بالای بازار می‌خریدند و در همانجا می‌فروختند. پیامبر ﷺ از فروش آن در آنجایی که خریده بودند منع کرد تا آنکه آن را انتقال دهند.

٧٣- باب: إِذَا اشْتَرَطَ شُرُوطًا فِي الْبَيْعِ لاَ تَحِلُّ

٢١٦٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْنِي بَرِيرَةُ فَقَالَتْ : كَاتَبْتُ أَهْلِي عَلَى تِسْعِ

باب- ۷۳
اگر در بیع شرایطی گذارد که روا نباشد

۲۱۶۸- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: بریره، نزد من آمد و گفت: من با مالکان خویش به مقدار نُه اَوقیه[1] (طلا) مکاتبت[2]

۱-هر اَوقیه، معادل چهل درهم است.

۲-مکاتبت، حالتی است که برده برای آزادی خود با مالکان خود در بدل مبلغی معین توافق می‌کند که به تدریج بپردازد.

أواق، في كلِّ عامٍ وقيَّةٌ، فأعينيني، فقلتُ: إن أحبَّ أهلُكِ أن أعدَّها لهم، ويكونَ ولاؤكِ لي فعلتُ. فذهبت بريرةُ إلى أهلها، فقالت لهم فأبوا ذلك عليها، فجاءت من عندهم ورسولُ الله ﷺ جالسٌ، فقالت: إنّي قد عرضتُ ذلك عليهم فأبوا إلا أن يكون الولاءُ لهم، فسمع النبيُّ ﷺ، فأخبرت عائشةُ النبيَّ ﷺ، فقال: «خذيها واشترطي لهم الولاءَ، فإنّما الولاءُ لمن أعتقَ». ففعلت عائشةُ، ثمَّ قام رسولُ الله ﷺ في النّاس، فحمد اللّهَ وأثنى عليه، ثمَّ قال: «أمّا بعدُ ما بالُ رجالٍ يشترطون شروطاً ليست في كتاب الله، ما كان من شرطٍ ليس في كتاب الله فهو باطلٌ، وإن كان مائةَ شرطٍ، قضاءُ الله أحقُّ، وشرطُ الله أوثقُ، وإنّما الولاءُ لمن أعتقَ». [راجع: ٤٥٦. أخرجه مسلم: ١٠٧٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وأخرجه بطوله: ١٥٠٤ «٦»].

کرده‌ام که در هر سال یک اوقیه برایشان بدهم، پس مرا کمک کن.

من گفتم: اگر مالکان تو بخواهند، من بهای تو را به آنها مهیا می‌کنم، و ولاء[1] متعلق به من باشد. بریره نزد مالکین خویش رفت، و به آنان گفت، لیکن ایشان قبول نکردند. وی از نزد ایشان آمد و در حالی که رسول‌الله ﷺ نشسته بود، گفت: من پیام تو را به ایشان رسانیدم. ولی آنها نپذیرفتند، بجز آنکه وِلاء متعلق به آنها باشد. پیامبر ﷺ سخن وی را شنید و سپس عایشه، پیامبر ﷺ را از قضیه آگاه گردانید.

آن حضرت فرمود: «بریره را خریداری کن و شرط ولاء را برای ایشان بگذار و همانا وِلاء برای کسی است که آزاد کرده است.»

عایشه چنان کرد. سپس رسول‌الله ﷺ در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را سپاس گفت و ستود و سپس فرمود: «اما بعد، چیست حال آن کسانی که شرط می‌گذارند، چنان شرایطی که در کتاب خدا نیست؟ هر آن شرطی که درکتاب خدا نباشد، باطل است ولو صد شرط باشد. حکم خداوند سزاوارتر، و شرایط خداوند استوارتر است. وِلاء از آن کسی است که آزاد کرده است.»

٢١٦٩ - حدّثنا عبدُالله بنُ يوسف: أخبرنا مالكٌ، عن نافعٍ، عن عبدِالله بنِ عُمرَ رضي الله عنهما: أنَّ عائشةَ أمَّ المؤمنينَ: أرادت أن تشتريَ جاريةً فتُعتقَها، فقال أهلُها: نبيعُكِها على أنَّ ولاءَها لنا، فذكرت ذلك لرسول الله ﷺ، فقال: «لا يمنعُكِ ذلكِ، فإنّما الولاءُ لمن أعتقَ». [راجع: ٢١٥٦. أخرجه مسلم: ١٥٠٤، برقم «٥»].

۲۱۶۹- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: عایشه اُم‌المؤمنین خواست کنیزی بخرد و او را آزاد کند. مالکان وی گفتند: او را به تو می‌فروشیم و همانا وِلاء وی از آن ما می‌باشد. عایشه، از این قضیه به رسول‌الله ﷺ یاد کرد. آن حضرت فرمود: «این شرط، مانع تو نمی‌شود. همانا وِلاء برای کسی است که آزاد کرده است.»

۱-وِلاء حق میراث بندهٔ آزاد شده است.

٧٤- باب: بَيْعِ التَّمْرِ بِالتَّمْرِ

٢١٧٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ: سَمِعَ عُمَرَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رِبًا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ». [راجع: راجع عن عمر برقم ٢١٣٤. أخرجه مسلم: ١٥٨٦، مطولاً عن عمر].

باب- ۷۴
فروش خرما به خرما

۲۱۷۰- از عمر[۱] رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «فروش گندم به گندم سود است مگر آنکه معامله دست به دست باشد و فروش جَو به جو سود است مگر آنکه معامله دست به دست باشد، و فروش خرما به خرما سود است، مگر آنکه معامله دست به دست باشد.»

٧٥- باب: بَيْعِ الزَّبِيبِ بِالزَّبِيبِ وَالطَّعَامِ بِالطَّعَامِ

٢١٧١ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ.

وَالْمُزَابَنَةُ: بَيْعُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ كَيْلاً، وَبَيْعُ الزَّبِيبِ بِالْكَرْمِ كَيْلاً. [انظر: ٢١٧٢د، ٢١٨٥د، ٢٢٠٥د. أخرجه مسلم: ١٥٤٢].

باب- ۷۵
فروش کشمش به کشمش و غله به غله

۱۲۷۱- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: همانا رسول‌الله ﷺ از بیع مُزابَنَه، منع کرده است. و مُزابَنَه، فروش خرمای تر به خرمای خشک و فروش کشمش به انگور به پیمانه است.

٢١٧٢ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ.

قَالَ: وَالْمُزَابَنَةُ: أَنْ يَبِيعَ الثَّمَرَ بِكَيْلٍ: إِنْ زَادَ فَلِي وَإِنْ نَقَصَ فَعَلَيَّ. [راجع: ٢١٧١. أخرجه مسلم: ١٥٤٢].

۲۱۷۲- از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از بیع مُزابَنَه منع کرده است. ابن‌عمر گفت: مُزابَنَه، فروش میوهٔ تر (بر درخت به تخمین) است، با مالی در بدل پیمانه، به نحوی که فروشندهٔ میوه تر بگوید، اگر میوهٔ تخمین شده بر درخت نسبت به میوهٔ پیمانه شده زیادت آید، زیادتی آن مربوط به من است و اگر کم آید بر من است که آن را تدارک کنم.

٢١٧٣ - قَالَ: وَحَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ فِي الْعَرَايَا بِخَرْصِهَا. [انظر: ٢١٨٤د، ٢١٨٨د، ٢١٩٢ت، ٢٣٨٠د. أخرجه مسلم: ١٥٣٩، وفي البيوع «٦٠»].

۲۱۷۳- ابن‌عمر از زیدبن‌ثابت رضی‌الله‌عنه روایت کرده که: پیامبر ﷺ فروش میوه را بر درخت به طور تخمین اجازه داده است.

۱- در حدیث ۲۱۷۰، سطر دوم، سَمِعَ عمر رضی‌الله‌عنه آمده و در صحیح‌البخاری چاپ بیروت، مراجعهٔ شیخ محمدعلی‌قطب و شیخ هشام بخاری نیز چنین است. ولیکن در سائر نسخ بخاری که در دسترس بود، ابن‌عمر رضی‌الله‌عنه آمده است.

٧٦- باب: بَيْعِ الشَّعِيرِ بِالشَّعِيرِ

٢١٧٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ الْتَمَسَ صَرْفًا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَدَعَانِي طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ، فَتَرَاوَضْنَا حَتَّى اصْطَرَفَ مِنِّي، فَأَخَذَ الذَّهَبَ يُقَلِّبُهَا فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: حَتَّى يَأْتِيَ خَازِنِي مِنَ الْغَابَةِ، وَعُمَرُ يَسْمَعُ ذَلِكَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رِبًا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ». [راجع: ٢١٣٤. أخرجه مسلم: ١٥٨٦].

باب- ۷۶
فروش جو به جو

۲۱۷۴- از ابن‌شهاب روایت است که گفت: مالک بن اوس به او گفته بود که: وی می‌خواست که صد دینار خود را به درهم مبادله نماید، و سپس گفت: طلحه‌بن‌عُبیدالله مرا فرا خواند و ما در این باره مذاکره کردیم تا آنکه به بیع صرف (نقد به نقد) توافق کردیم. و او طلاها را گرفت و در دست خود زیر و رو می‌کرد و سپس گفت: انتظار بکش تا خزانه‌دار من از غابه بیاید، و عُمَر که این گفت و گوی را می‌شنید گفت: به خدا سوگند که از طلحه جدا نمی‌شوی تا آنکه همه طلاها را از وی بگیری؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده: «فروش طلا به طلا سود است، مگر آنکه معامله دست به دست باشد. و فروش گندم به گندم سود است، مگر آنکه معامله دست به دست باشد. و فروش جَو به جَو سود (ربا) است، مگر آنکه معامله دست به دست باشد. و فروش خرما به خرما سود است، مگر آنکه معامله دست به دست باشد».

٧٧- باب: بَيْعِ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ

٢١٧٥ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرَةَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ، وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ، كَيْفَ شِئْتُمْ».
[انظر: ٢١٨٢. أخرجه مسلم: ١٥٩٠، بزيادة].

باب- ۷۷
فروش طلا به طلا

۲۱۷۵- از ابوبکره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «طلا را به طلا مفروشید مگر به وزن برابر به برابر و نقره را به نقره مفروشید مگر به وزن برابر به برابر، و طلا را به نقره و نقره را به طلا، هر گونه که می‌خواهید بفروشید.»

۷۸- باب: بَيْعِ الْفِضَّةِ بِالْفِضَّةِ

۲۱۷۶ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا عَمِّي: حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ حَدَّثَهُ مِثْلَ ذَلِكَ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَقِيَهُ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ، فَقَالَ: يَا أَبَا سَعِيدٍ، مَا هَذَا الَّذِي تُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فِي الصَّرْفِ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَالْوَرِقُ بِالْوَرِقِ مِثْلًا بِمِثْلٍ».

[انظر: ۲۱۷۷، ۲۱۷۸. أخرجه مسلم: ۱۵۸۴، باختلاف وهو بنحوه في المساقاة «۸۲». أخرجه: ۱۵۹۶ مطولاً].

۲۱۷۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ وَلَا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ».

[راجع: ۲۱۷۶. أخرجه مسلم: ۱۵۸۴، وهو في المساقاة باختلاف «۸۲». أخرجه مسلم: ۱۵۹۶، مطولاً].

باب- ۷۸
فروش نقره به نقره

۲۱۷۶- از سالم‌بن‌عبدالله روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: ابوسعیدخدری مانند حدیثی که تذکار یافت از رسول‌الله ﷺ روایت کرده است، عبدالله‌ابن‌عمر (بار دیگر) وی را ملاقات کرد و گفت: ای ابوسعید، این چیست که از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کنی؟ ابوسعید گفت: بیع صرف (نقد به نقد) است، چنانکه از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌گفت: «فروش طلا به طلا، برابر به وزن است و فروش نقره به نقره، برابر به وزن است.»

۲۱۷۷- از ابوسعیدخدری رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «طلا را به طلا نفروشید مگر اینکه وزن هر یک برابر با وزن دیگری باشد و پاره‌ای از یکی را بر پارهٔ دیگر میفزایید، و نقره را به نقره نفروشید مگر اینکه وزن هر یک برابر با وزن دیگری باشد و پاره‌ای از یکی را بر پارهٔ دیگر نیفزایید و نقود (پولهای) موجود را به نقود غایب نفروشید.»

۷۹- باب: بَيْعِ الدِّينَارِ بِالدِّينَارِ نَسَاءً

۲۱۷۸، ۲۱۷۹ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو

باب- ۷۹
فروش دینار به دینار به نسیه

۲۱۷۸، ۲۱۷۹- از عمروبن دینار روایت است که ابوصالح‌الزیات او را خبر داده که ابوسعید خُدری

فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لا يَقُولُهُ، فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ، فَقُلْتُ: سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، أَوْ وَجَدْتَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟. قَالَ: كُلَّ ذَلِكَ لا أَقُولُ، وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي، وَلَكِنْ أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا رِبًا إِلا فِي النَّسِيئَةِ». [راجع: ۲۱۷۶. أخرجه مسلم: ۱۵۸٤، وفي المساقاة «۸۲» من حديث أبي سعيد وأخرجه بلفظه: ۱۵۹۶، أخرجه مسلم: ۱۵۹۶].

می‌گفت: فروش دینار به دینار و درهم به درهم رواست. ابوصالح می‌گوید: من به ابوسعید گفتم: همانا ابن‌عباس چنانکه تو گفتی، نمی‌گوید.
ابوسعید گفت: من از ابن‌عباس پرسیدم و به او گفتم: آیا از پیامبر ﷺ شنیده است یا از کتاب خدا دریافته است؟ ابن‌عباس گفت: من هیچ یکی از این دو گفته را نمی‌گویم و شما (بزرگان صحابه) نسبت به من، به حدیث رسول‌الله ﷺ داناتر هستید، ولیکن اُسامه به من خبر داده است که پیامبر ﷺ فرمود: «سود نیست. مگر در معاملهٔ نسیه.»

۸۰- باب: بَيْعِ الْوَرِقِ بِالذَّهَبِ نَسِيئَةً

۲۱۸۰، ۲۱۸۱ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْمِنْهَالِ قَالَ: سَأَلْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، عَنِ الصَّرْفِ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلاهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا. [راجع: ۲۰۶۰، ۲۰۶۱. أخرجه مسلم: ۱۵۸۹].

باب- ۸۰
فروش نقره به طلا به نسیه

۲۱۸۰، ۲۱۸۱- از ابومنهال روایت است که گفت: از بَراءبن‌عازب و زیدبن اَرقَم رضی‌الله‌عنهم دربارهٔ بیع صرف (مبادلهٔ دو نوع پول مختلف) سؤال کردم، هر یک از آن دو نفر می‌گفتند: وی از من بهتر است (از وی سؤال کن) و هر دوی آنها می‌گفتند: پیامبر ﷺ، از فروش طلا به نقره به نسیه، منع کرده است.

۸۱- باب: بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ يَدًا بِيَدٍ

۲۱۸۲ - حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ الْعَوَّامِ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْفِضَّةِ بِالْفِضَّةِ، وَالذَّهَبِ بِالذَّهَبِ، إِلا سَوَاءً بِسَوَاءٍ. وَأَمَرَنَا أَنْ نَبْتَاعَ الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ كَيْفَ شِئْنَا، وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْنَا. [راجع: ۲۱۷۰. أخرجه مسلم: ۱۵۹۰، بزيادة]

باب- ۸۱
فروش طلا به نقره، دست به دست

۲۱۸۲- از ابوبکره رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از فروش نقره به نقره، و طلا به طلا منع کرده است مگر آنکه برابر به برابر باشد و ما را امر کرده است که طلا را به نقره و نقره را به طلا، هر طور که بخواهیم مبادله کنیم.

٨٢- باب: بَيْعِ الْمُزَابَنَةِ،

وَهِيَ بَيْعُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ، وَبَيْعُ الزَّبِيبِ بِالْكَرْمِ، وَبَيْعُ الْعَرَايَا

قال أنسٌ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمُزَابَنَةِ وَالْمُحَاقَلَةِ.

٢١٨٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «لا تَبِيعُوا الثَّمَرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهُ، وَلا تَبِيعُوا الثَّمَرَ بِالتَّمْرِ». [راجع: ١٤٨٦. أخرجه مسلم: ١٥٣٤ وفي البيوع «٥١ و ٥٧»].

٢١٨٤ - قال سَالِمٌ: وَأَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْعَرِيَّةِ بِالرُّطَبِ أَوْ بِالتَّمْرِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ فِي غَيْرِهِ. [راجع: ٢١٧٣. أخرجه مسلم: ١٥٣٩ وفي البيوع «٦٠»].

٢١٨٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ.

وَالْمُزَابَنَةُ: اشْتِرَاءُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ كَيْلاً، وَبَيْعُ الْكَرْمِ بِالزَّبِيبِ كَيْلاً. [راجع: ٢١٧١. أخرجه مسلم: ١٥٤٢].

٢١٨٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ، مَوْلَى ابْنِ أَبِي

باب- ۸۲
بیع مزابنه

و آن بیع خرمای تر است به خرمای خشک، و بیع کشمش است به انگور، و بیع عرایا است (فروش خرمای تازه بر بالای درخت به خرمای خشک). انس گفت: پیامبر ﷺ از بیع مُزَابنه و مُحَاقِله (فروش گندم در خوشه، به گندم خالص) منع کرده است.

۲۱۸۳- از سالم‌بن‌عبدالله، از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «میوه را بر درخت تا زمانی نفروشید که سلامت و پختگی آن ظاهر گردد. و خرمای تر را بر درخت به خرمای خشک معامله نکنید.»

۲۱۸۴- سالم گفته است که عبدالله(بن‌عمر) مرا خبر داده که زیدبن‌ثابت گفت: همانا رسول‌الله ﷺ پس از آن (یعنی بعد از ممانعت معاملهٔ خرمای تر بر درخت به خرمای خشک)، بیع عرایا را در میوه و خرما اجازه داده و در غیر آن اجازه نداده است.[۱]

۲۱۸۵- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ از بیع مُزَابَنه منع کرده است. و بیع مُزَابَنه فروش خرمای تر (بر درخت) است در بدل خرمای خشک به پیمانه، و فروش انگور (در تاک) است، در بدل کشمش به پیمانه.

۲۱۸۶- از ابوسعیدخُدری رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از بیع مُزَابنه و محاقله منع کرده

۱-مثال آن هبه است، یعنی کسی خرمای یکی از درختان باغ خود را به کسی می‌بخشد و آن کس تا زمان پخته شدن میوهٔ درخت به آن باغ آمد و شد می‌کند. صاحب باغ برای رفع مزاحمت وی، میوهٔ درختی را که به وی بخشیده در بدل میوهٔ خشک می‌خرد. این بیع استثناءً اجازه داده شده است.

أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ وَالْمُحَاقَلَةِ. وَالْمُزَابَنَةُ: اشْتِرَاءُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ فِي رُؤُوسِ النَّخْلِ. [أخرجه مسلم: ١٥٤٦، بزيادة].

است. بیع مزابنه، خرید خرمای تر است بر سر درخت به خرمای خشک.

۲۱۸۷ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمُحَاقَلَةِ وَالْمُزَابَنَةِ.

۲۱۸۷- از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از بیع محاقله و مُزابنه منع کرده است.

۲۱۸۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْخَصَ لِصَاحِبِ الْعَرِيَّةِ أَنْ يَبِيعَهَا بِخَرْصِهَا. [راجع: ٢١٧٣. أخرجه مسلم: ١٥٣٩ وفي البيوع «٦٠»].

۲۱۸۸- از نافع، از ابن‌عمر روایت است که زیدبن‌ثابت رضی‌الله‌عنهم گفت: همانا رسول‌الله ﷺ به صاحب عَریّه اجازه داده است که بطور تخمین معامله کند.

۸۳- باب: بَيْعِ الثَّمَرِ عَلَى رُؤُوسِ النَّخْلِ بِالذَّهَبِ أَوِ الْفِضَّةِ

باب - ۸۳
فروش خرما بر سر درخت، به طلا و نقره

۲۱۸۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، وَأَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ، وَلَا يُبَاعُ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ، إِلَّا الْعَرَايَا. [راجع: ١٤٨٧. أخرجه مسلم: ١٥٣٦ البيوع «٨١، ١٠٣»].

۲۱۸۹- از عطاء و ابوزبیر روایت است که جابر رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ از فروش خرما بر بالای درخت تا آنکه به پختگی برسد، منع کرده و فرموده است که از آن چیزی فروخته نشود بجز با دینار و درهم. مگر بیع عَرَایا (که آن را استثنا قرار داده است).

۲۱۹۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ قَالَ: سَمِعْتُ مَالِكًا، وَسَأَلَهُ عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ الرَّبِيعِ: أَحَدَّثَكَ دَاوُدُ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ، أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ؟. قَالَ: نَعَمْ. [انظر: ٢٣٨٢. أخرجه مسلم: ١٥٤١].

۲۱۹۰- از عبدالله‌بن‌عبدالوهاب روایت است که گفت: از (امام) مالک شنیدم که در پاسخ این سؤال عبیدالله‌بن‌ربیع که: آیا داود، از ابوسفیان، از ابوهریره به تو حدیثی روایت کرده که پیامبر ﷺ در بیع عرایا، به مقدار پنج وَسَق یا کمتر از آن اجازه داده است؟ گفت: آری.

۲۱۹۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: سَمِعْتُ بُشَيْرًا قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ أَبِي حَثْمَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ،

۲۱۹۱- از سُفیان، از یحیی‌بن‌سعید، از بشیر روایت است که سهل‌بن‌ابی‌حَثمه گفت: پیامبر ﷺ از فروش خرمای تر به خرمای خشک منع کرده ولیکن بیع عَرایا را به تخمین اجازه داده است تا صاحب آن

وَرَخَّصَ فِي الْعَرِيَّةِ أَنْ تُبَاعَ بِخَرْصِهَا ، يَأْكُلُهَا أَهْلُهَا رُطَبًا .

وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً أُخْرَى : إِلا أَنَّهُ رَخَّصَ فِي الْعَرِيَّةِ يَبِيعُهَا أَهْلُهَا بِخَرْصِهَا يَأْكُلُونَهَا رُطَبًا ، قَالَ : هُوَ سَوَاءٌ ، قَالَ سُفْيَانُ : فَقُلْتُ لِيَحْيَى وَأَنَا غُلامٌ : إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ يَقُولُونَ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا ، فَقَالَ : وَمَا يُدْرِي أَهْلَ مَكَّةَ ؟ . قُلْتُ : إِنَّهُمْ يَرْوُونَهُ عَنْ جَابِرٍ ، فَسَكَتَ . قَالَ سُفْيَانُ : إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنَّ جَابِرًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ .

قِيلَ لِسُفْيَانَ : وَلَيْسَ فِيهِ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهُ؟ . قَالَ : لا . [انظر: ۲۳۸٤ل . أخرجه مسلم : ۱۵٤۰].

خرمای تر و تازه بخورد.[1]

سفیان بار دیگر به این عبارت گفت: مگر بیع عرایا را اجازه داده است تا صاحب آن، به تخمین آن را بفروشد و خرمای تر و تازه بخورد. راوی می‌گوید: هر دو گفته یکسان است.

سُفیان گفت: من پسر بچهٔ بیش نبودم که به یحیی گفتم: همانا اهل مکه می‌گویند که پیامبر ﷺ (برای ایشان)[2] بیع عرایا را اجازه داده است.

وی گفت: اهل مکه چگونه این (حکم) را دانسته‌اند؟ گفتم: آنها از جابر فراگرفته‌اند. یحیی خاموش ماند. سفیان گفته است: قصدم آنبود که بگویم، جابر از اهل مدینه است. به سفیان گفته شد: آیا در این حدیث از فروش خرمای تر تا آنکه سلامت آن ظاهر گردد، منع شده است؟ گفت: نه.

٨٤- باب: تَفْسِيرِ الْعَرَايَا

وَقَالَ مَالِكٌ : الْعَرِيَّةُ أَنْ يُعْرِيَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ النَّخْلَةَ ، ثُمَّ يَتَأَذَّى بِدُخُولِهِ عَلَيْهِ ، فَرُخِّصَ لَهُ أَنْ يَشْتَرِيَهَا مِنْهُ بِتَمْرٍ .

وَقَالَ ابْنُ إِدْرِيسَ : الْعَرِيَّةُ لا تَكُونُ إِلا بِالْكَيْلِ مِنَ التَّمْرِ يَدًا بِيَدٍ ، لا يَكُونُ بِالْجِزَافِ .

وَمِمَّا يُقَوِّيهِ قَوْلُ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ : بِالأَوْسُقِ الْمُوَسَّقَةِ .

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ فِي حَدِيثِهِ عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : كَانَتِ الْعَرَايَا أَنْ يُعْرِيَ الرَّجُلُ فِي مَالِهِ

باب- ۸۴
تفسیر بیع عرایا

(امام) مالک گفته است: عَرِیّه (که جمع آن عَرایا است) آنست که کسی (میوهٔ درخت) خرمای خود را به کس دیگری می‌بخشد و سپس از ورود وی (به باغ خود) اذیت می‌شود. برای چنین حالتی اجازه داده شده که آن کس آنچه را بخشیده است، در بدل خرمای خشک از وی بخرد.

ابن ادریس (مالک) گفته است: عریّه بجز معاملهٔ خرما به پیمانه و بطور دست به دست چیزی دیگر

۱-یعنی کسی که به مسکینی میوهٔ درخت خود را بخشیده و سپس آن را از وی می‌خرد، خرمای تر و تازه می‌خورد.

۲-در متن فوق در حدیث ۲۱۹۱، سطر ۸، رخص فی بیع‌العرایا - آمده امّا در سائر نسخ بخاری - رخص لهم فی بیع‌العرایا - آمده‌که ترجمهٔ آن آورده شد.

النَّخْلَةَ وَالنَّخْلَتَيْنِ .

وَقَالَ يَزِيدُ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ حُسَيْنٍ : الْعَرَايَا نَخْلٌ كَانَتْ تُوهَبُ لِلْمَسَاكِينِ ، فَلا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَنْتَظِرُوا بِهَا ، رُخِّصَ لَهُمْ أَنْ يَبِيعُوهَا بِمَا شَاؤُوا مِنَ التَّمْرِ .

۲۱۹۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُوسَى ابْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ فِي الْعَرَايَا أَنْ تُبَاعَ بِخَرْصِهَا كَيْلاً .

قَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : وَالْعَرَايَا نَخَلاتٌ مَعْلُومَاتٌ تَأْتِيهَا فَتَشْتَرِيهَا . [راجع: ۲۱۷۳ . أخرجه مسلم: ۱۵۳۹ ، وفي اليوع (۶۰)].

۸۵- باب: بَيْعِ الثِّمَارِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ صَلاحُهَا

۲۱۹۳ - وَقَالَ اللَّيْثُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ : كَانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُحَدِّثُ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ الأَنْصَارِيِّ ، مِنْ بَنِي

نیست.[1] و به تخمین نمی‌باشد و آنچه گفتهٔ ابن‌ادریس را قوت می‌بخشد، قول سهل‌بن‌ابوحَثمه است که می‌گوید: مبادلهٔ خرمای تر به خرمای خشک به پیمانه است (نه بطور تخمین).

ابن‌اسحاق، در حدیث خود از نافع روایت کرده که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: عرایا، آنست که کسی از مال خویش (محصول) یک یا دو درخت خرما را به کسی ببخشد.

یزید از سُفیان‌بن‌حُسین روایت کرده است: عرایا، درخت خرما است که برای مسکینان بخشیده می‌شد، و آنها استطاعت نداشتند که انتظار بکشند تا میوهٔ آن پخته شود. برای آنها اجازه داده شده بود که میوهٔ آن را هر طور که بخواهند در بدل خرمای خشک بفروشند.

۱۲۹۲- از نافع، از ابن‌عمر روایت است که زیدبن‌ثابت رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌الله ﷺ عرایا را اجازه داده است که (خرمای درخت) به تخمین در بدل خرمای خشک به پیمانه معامله شود. موسی‌بن‌عُقبه گفته است: عرایا چند درخت معلوم است که کسی می‌آید و (محصول) آن را می‌خرد.

باب- ۸۵
بیع ثمار یا فروش میوه بر درخت، قبل از آنکه سلامت آن ظاهر گردد

۲۱۹۳- از ابوحَثمهٔ انصاری روایت است که زیدبن‌ثابت رضی‌الله‌عنه گفت: مردم در زمان رسول‌الله ﷺ، میوه را بر درخت خرید و فروش می‌کردند، و

۱-یعنی میوهٔ درخت به میوهٔ خشک سنجیده می‌شود و به پیمانه، و قبل از آنکه جانبین از هم جداگـردند، داده می‌شود.

حَارِثَةَ: أَنَّهُ حَدَّثَهُ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قال: كَانَ النَّاسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَبَايَعُونَ الثِّمَارَ، فَإِذَا جَدَّ النَّاسُ وَحَضَرَ تَقَاضِيهِمْ، قال الْمُبْتَاعُ: إِنَّهُ أَصَابَ الثَّمَرَ الدُّمَانُ، أَصَابَهُ مُرَاضٌ، أَصَابَهُ قُشَامٌ، عَاهَاتٌ يَحْتَجُّونَ بِهَا، فَقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا كَثُرَتْ عِنْدَهُ الْخُصُومَةُ فِي ذَلِكَ: «فَإِمَّا لَا، فَلَا تَتَبَايَعُوا حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُ الثَّمَرِ». كَالْمَشُورَةِ يُشِيرُ بِهَا لِكَثْرَةِ خُصُومَتِهِمْ.

وَأَخْبَرَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ لَمْ يَكُنْ يَبِيعُ ثِمَارَ أَرْضِهِ حَتَّى تَطْلُعَ الثُّرَيَّا، فَيَتَبَيَّنَ الأَصْفَرُ مِنَ الأَحْمَرِ.

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ بَحْرٍ: حَدَّثَنَا حَكَّامٌ: حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ، عَنْ زَكَرِيَّا، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ زَيْدٍ.

چون زمان چیدن میوه فرا می‌رسید و خریداران تقاضای مال خویش را می‌کردند، خریدار می‌گفت: میوه را آفت دُمّان رسیده است و آفت مُراض رسیده است و آفت قُشام رسیده است و همین آفتها را دلیل می‌آوردند و با هم دعوا می‌کردند. چون این خصومتها فزونی گرفت و نزد رسول‌الله ﷺ رسید، آن حضرت فرمود:

«پس اگر ترک خصومت نمی‌کنید، خرید و فروش نکنید تا آنکه سلامت میوه ظاهر گردد.» راوی می‌گوید: رسول خدا ﷺ به خاطر کثرت اختلافات‌شان، این نظر مشورتی را ارائه فرمودند.

و خارجه‌بن‌زیدبن‌ثابت مرا خبر داده است که: زیدبن‌ثابت میوه‌های زمین خویش را نمی‌فروخت تا آنکه ستارهٔ ثریا طلوع می‌کرد[1] و آن زمانی است که میوهٔ زرد از میوهٔ سرخ تمیز می‌گردد.

ابوعبدالله گفته است: علی‌بن‌بحر، از حکام، از عَنْبسه، از زکریا، از ابی‌الزناد، از عُروه، از سهل از زید روایت کرده است.

۲۱۹۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثِّمَارِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا، نَهَى الْبَائِعَ وَالْمُبْتَاعَ. [راجع: ۱۴۸۶ . اخرجه مسلم: ۱۵۳۴ ، وفي البيوع « ۵۱ و۵۷ »].

۲۱۹۴- از نافع روایت است که عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ از فروش میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه سلامت آن ظاهر گردد که خریدار و فروشنده، [هر دو] را منع نموده است.

۲۱۹۵ - حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ تُبَاعَ ثَمَرَةُ النَّخْلِ حَتَّى تَزْهُوَ. قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: يَعْنِي حَتَّى تَحْمَرَّ. [راجع: ۱۴۸۸ . اخرجه مسلم: ۱۵۵۵ ، بزيادة].

۲۱۹۵- از حُمیدالطویل روایت است که اَنس ﷺ گفت: رسول‌الله ﷺ فروش میوهٔ درخت خرما را تا آنکه رنگ بگیرد، منع کرده است.

و ابوعبدالله گفته است: تا آن که رنگ میوه سرخ گردد.

۱- ستارهٔ ثُریا، یعنی پروین، در آغاز فصل تابستان که هوای حجاز به شدت گرم می‌شود، صبحگاهان طلوع می‌کرد و آن زمان، آغاز فصل پخته شدن میوه است.

۲۱۹۶ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ سَلِيمِ بْنِ حَيَّانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَا قالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُبَاعَ الثَّمَرَةُ حَتَّى تُشَقِّحَ. فَقِيلَ: وَمَا تُشَقِّحُ؟. قالَ: تَحْمَارُّ وَتَصْفَارُّ وَيُؤْكَلُ مِنْهَا. [راجع: ۱۴۸۷. أخرجه مسلم: ۱۵۳۶، البيوع «۸۱ و۱۰۳»].

۲۱۹۶- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ از فروش میوه قبل از تشقیح منع کرده است. به جابر گفته شد: تشقیح یعنی چه؟ گفت: سرخ و زرد گردد و قابل خوردن شود.

۸۶- باب: بَيْعِ النَّخْلِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ صَلاحُهَا

باب- ۸۶ فروش میوۀ درخت خرما قبل از آنکه سلامت آن ظاهر گردد

۲۱۹۷ - حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْهَيْثَمِ: حَدَّثَنَا مُعَلًّى: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَرَةِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهَا، وَعَنِ النَّخْلِ حَتَّى يَزْهُوَ. قِيلَ: وَمَا يَزْهُو؟. قالَ: يَحْمَارُّ أَوْ يَصْفَارُّ. [راجع: ۱۴۸۸. أخرجه مسلم: ۱۵۵۵، بزيادة].

۲۱۹۷- از انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه از پیامبر ﷺ روایت است که آن حضرت از فروش میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه سلامت آن ظاهر گردد. و از فروش خر، تا آن که پخته شود.

به او گفته شد: پخته شدن، یعنی چه؟ گفت: سرخ شود یا زرد شود.

۸۷- باب: إِذَا بَاعَ الثِّمَارَ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ صَلاحُهَا

ثُمَّ أَصَابَتْهُ عَاهَةٌ فَهُوَ مِنَ الْبَائِعِ.

باب- ۸۷

اگر کسی میوه را بر درخت، قبل از ظاهر شدن سلامت آن بفروشد و سپس بدان آفت رسد، زیان آن متوجه فروشنده است.

۲۱۹۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثِّمَارِ حَتَّى تُزْهِيَ. فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِي؟. قالَ: حَتَّى تَحْمَرَّ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَةَ، بِمَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ». [راجع: ۱۴۸۸. أخرجه مسلم: ۱۵۵۵].

۲۱۹۸- از حُمَید روایت است که انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه گفت: همانا رسول‌الله ﷺ از فروش میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه پخته شود.

به انس گفته شد: پخته شدن یعنی چه؟ گفت: تا آنکه سرخ گردد. و رسول‌الله ﷺ فرمود: «خود بیندیش که اگر خداوند میوه را از رسیدن باز دارد، چگونه کسی از شما (بهای فروش را که) مال برادر مسلمان شما است، می‌گیرد.»

۲۱۹۹ - قالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ

۲۱۹۹- لیث از یونس روایت کرده که ابن‌شهاب

قال : لَوْ أنَّ رَجُلا ابْتَاعَ ثَمَراً قَبْلَ أنْ يَبْدُوَ صَلاحُهُ ، ثُمَّ أَصَابَتْهُ عَاهَةٌ ، كَانَ مَا أَصَابَهُ عَلَى رَبِّه . أَخْبَرَني سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ : «لا تَتَبَايَعُوا الثَّمَرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهَا ، وَلا تَبِيعُوا الثَّمَرَ بالتَّمْر». [راجع: ١٤٨٦ . أخرجه مسلم: ١٥٣٤ ، وفي البيوع (٥١ و٥٧)] .

گفت: اگر کسی میوه را قبل از ظاهر شدن سلامت آن می‌خرد و سپس بدان آفتی می‌رسد، زیان آن بر صاحب آن است (یعنی فروشنده). ابن‌شهاب گفت: سالم‌بن‌عبدالله، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما مرا خبر داده که رسول‌الله ﷺ فرمود: «میوهٔ بر درخت را، خرید و فروش نکنید تا سلامت آن ظاهر گردد و خرما بر درخت را، با خرمای خشک مبادله نکنید.»

٨٨- باب: شِرَاءِ الطَّعَامِ إلَى أجَلٍ

٢٢٠٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاث : حَدَّثَنَا أبي : حَدَّثَنَا الأعْمَش قَالَ : ذَكَرْنَا عِنْدَ إبْرَاهِيمَ الرَّهْنَ فِي السَّلَف ، فَقَالَ : لا بَأسَ بِه . ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنِ الأسْوَد ، عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إلَى أجَلٍ ، فَرَهَنَهُ دِرْعَهُ . [راجع: ٢٠٦٨ . أخرجه مسلم: ١٦٠٣] .

باب- ۸۸
خرید غله به نسیه

۲۲۰۰- از اعمش روایت است که گفت: ما موضوع گروی در معامله را نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم. وی گفت: در آن باکی نیست و سپس از اسود روایت کرد که عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است: پیامبر ﷺ از یهودیی غله خرید و زره خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

٨٩- باب: إذَا أرَادَ بَيْعَ تَمْرٍ بِتَمْرٍ خَيْرٍ مِنْهُ

٢٢٠١ ، ٢٢٠٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : عَنْ مَالِك ، عَنْ عَبْدِالْمَجِيد بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَن ، عَنْ سَعيد بْنِ الْمُسَيَّب ، عَنْ أبي سَعِيد الْخُدْرِيّ وَعَنْ أبي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلا عَلَى خَيْبَرَ فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيب ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «أكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا». قَالَ : لا وَاللَّه يَا رَسُولَ اللَّه ، إنَّا لَنَأخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بالصَّاعَيْنِ ، وَالصَّاعَيْنِ بالثَّلاثَة . فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «لا تَفْعَلْ ، بِعِ الْجَمْعَ بالدَّرَاهِم ، ثُمَّ

باب- ۸۹ اگر کس بخواهد خرما را به خرمای بهتر تبادله کند.

۲۲۰۱، ۲۲۰۲:- از سعیدبن‌مُسیّب روایت است که ابوسعید و ابوهریره رضی‌الله‌عنهما گفته‌اند: رسول‌الله ﷺ مردی را بحیث عامل (زکات) خیبر منصوب کرد. وی از آنجا خرماهای خوب آورد. رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا همهٔ خرماهای خیبر اینچنین است؟.» وی گفت: نه، به خدا سوگند، یا رسول‌الله، که ما یک صاع از این خرما را به دو صاع، و دو صاع را به سه صاع تبادله می‌کنیم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «چنین نکنید، خرمای مخلوط را به پول بفروشید و

ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا». [الحديث: ۲۲۰۱ ، انظر: ۲۳۰۲، ۴۲۴۴، ۴۲۴۶، ۷۳۵۰ . أخرجه مسلم: ۱۵۹۳] .

خرمای خوب را به پول بخرید.»

۹۰- باب: مَنْ بَاعَ نَخْلاً قَدْ أُبِّرَتْ ، أَوْ أَرْضًا مَزْرُوعَةً ، أَوْ بِإِجَارَةٍ .

۲۲۰۳ - قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : و قال لي إبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يُخْبِرُ عَنْ نَافِعٍ ، مَوْلَى ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ قال : أَيُّمَا نَخْلٍ بِيعَتْ ، قَدْ أُبِّرَتْ لَمْ يُذْكَرِ الثَّمَرُ ، فَالثَّمَرُ لِلَّذِي أَبَّرَهَا ، وَكَذَلِكَ الْعَبْدُ وَالْحَرْثُ ، سَمَّى لَهُ نَافِعٌ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَ . [انظر: ۲۲۰۴، ۲۲۰۶، ۲۳۷۹، ۲۷۱۶ . أخرجه مسلم: ۱۵۴۳].

۲۲۰۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «مَنْ بَاعَ نَخْلًا قَدْ أُبِّرَتْ فَثَمَرُهَا لِلْبَائِعِ ، إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ» . [راجع: ۲۲۰۳ . أخرجه مسلم: ۱۵۴۳] .

باب- ۹۰
کسی که درخت خرمای بارور شده[1] یا زمین بذر شده را بفروشد و یا به اجاره دهد

۲۲۰۳- ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: ابراهیم (به طریق مذاکره نه به طریق حدیث) به من گفت: هِشام از ابن جُرَیج، از ابن‌ابی‌مُلَیکه، روایت کرده که نافع مولی‌ابن‌عمر گفت: اگر درخت خرمای بارور شده، فروخته شود و از میوهٔ آن یادی نشود، میوه از آن کسی است که درخت را بارور کرده است (یعنی فروشنده) و همچنان است در مورد برده و زمین کشت شده.[2]

نافع، هر سه مورد را ذکر کرده است.

۲۲۰۴- از عبدالله‌بن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که درخت خرمایی را بارور کرده و آن را (از ریشه) می‌فروشد، میوهٔ آن مربوط به فروشنده است، مگر آنکه خریدار آن را برای خود شرط بگذارد.»

۹۱- باب: بَيْعِ الزَّرْعِ بِالطَّعَامِ كَيْلاً

۲۲۰۵ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ

باب- ۹۱
فروش غله در خوشه، به غلهٔ پاک شده، به پیمانه

۲۲۰۵- از نافع روایت است که ابن‌عمر

۱-کلمهٔ أُبِّرَتْ، در باب ۹۰، بارور شده ترجمه شدکه از - أبر - مأخوذ است، و آن درآوردن شکوفهٔ نر در شکوفهٔ مادهٔ درخت خرما است.

۲-یعنی این حکم در مورد برده‌ای است که فروخته شود و او را دارایی باشد،که دارایی وی متعلق به فروشنده است و حاصل زمین کشت شده هم متعلق به فروشنده است.

عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُزَابَنَةِ: أَنْ يَبِيعَ ثَمَرَ حَائِطِهِ إِنْ كَانَ نَخْلاً بِتَمْرٍ كَيْلاً، وَإِنْ كَانَ كَرْماً أَنْ يَبِيعَهُ بِزَبِيبٍ كَيْلاً، وَإِنْ كَانَ زَرْعاً، أَنْ يَبِيعَهُ بِكَيْلِ طَعَامٍ، وَنَهَى عَنْ ذَلِكَ كُلِّهِ. [راجع: ٢١٧١. أخرجه مسلم: ١٥٤٢].

رضی‌الله‌عنهما گفت: پیامبر ﷺ از بیع مُزابنه منع کرده است، یعنی این که میوهٔ باغ خویش را که بر درخت است، با خرمای خشک به پیمانه تبادله کند، و انگور را با کشمش به پیمانه مبادله کند و غلهٔ در خوشه را با غلهٔ پاک شده مبادله کند و آن حضرت همه موارد فوق را منع کرده است.

٩٢- باب: بَيْعِ النَّخْلِ بِأَصْلِهِ

٢٢٠٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «أَيُّمَا امْرِئٍ أَبَّرَ نَخْلاً ثُمَّ بَاعَ أَصْلَهَا، فَلِلَّذِي أَبَّرَ ثَمَرُ النَّخْلِ، إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَهُ الْمُبْتَاعُ». [راجع: ٢٢٠٣. أخرجه مسلم: ١٥٤٣].

باب- ٩٢
فروش درخت خرما با بیخ و ریشهٔ آن

٢٢٠٦- از نافع، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که درخت خرما را بارور می‌کند و سپس آن را با ریشه می‌فروشد، میوهٔ آن متعلق به کسی است که آن را بارور کرده است، مگر آن‌که خریدار آن را برای خود شرط کرده باشد.»

٩٣- باب: بَيْعِ الْمُخَاضَرَةِ

٢٢٠٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ يُونُسَ قال: حَدَّثَنِي أَبِي قال: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ أَبِي طَلْحَةَ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُحَاقَلَةِ، وَالْمُخَاضَرَةِ، وَالْمُلَامَسَةِ، وَالْمُنَابَذَةِ، وَالْمُزَابَنَةِ.

٢٢٠٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ ثَمَرِ التَّمْرِ حَتَّى يَزْهُوَ. فَقُلْنَا لِأَنَسٍ: مَا زَهْوُهَا؟ قال: تَحْمَرُّ وَتَصْفَرُّ، أَرَأَيْتَ إِنْ مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَةَ بِمَ تَسْتَحِلُّ مَالَ أَخِيكَ. [راجع: ١٤٨٨. أخرجه مسلم: ١٥٥٥].

باب- ٩٣ بیع مخاضره (سبزیجات قبل از ظاهر شدن سلامت آن)

٢٢٠٧- از انس‌بن‌مالک ﷺ روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از بیع محاقله (فروش حبوبات در خوشه) و بیع مخاضره (فروش میوهٔ نارس) و ملامسه (که با دست زدن به جنس مورد نظر، مال وی می‌شد) و منابذه (پرتاب مال و سلب اختیار از طرف مقابل) منع کرده است.

٢٢٠٨- از حُمَید روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: پیامبر ﷺ از فروش میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه پخته شود.
به انس گفتم: پخته شدن رنگ گرفتن یعنی چه؟ وی گفت: سرخ شود و زرد شود، خود بیندیش، اگر خداوند میوه را از پخته شدن باز دارد، چگونه (با گرفتن بهای آن) مال برادر خود را حلال می‌شماری؟[1]

١-آنچه را انس رضی‌الله‌عنه در آخر حدیث ٢٢٠٨، گفته است، فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله علیه‌وسلم است که با اندکی

٩٤- باب: بَيْعِ الْجُمَّارِ وَأَكْلِهِ

٢٢٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يَأْكُلُ جُمَّارًا، فَقَالَ: «مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةٌ كَالرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ». فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَحْدَثُهُمْ، قَالَ: «هِيَ النَّخْلَةُ». [راجع: ٦١. أخرجه مسلم: ٢٨١١]

٩٥- باب: مَنْ أَجْرَى أَمْرَ الأَمْصَارِ عَلَى مَا يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ: فِي الْبُيُوعِ وَالإِجَارَةِ وَالْمِكْيَالِ وَالْوَزْنِ، وَسُنَنِهِمْ عَلَى نِيَّاتِهِمْ وَمَذَاهِبِهِمُ الْمَشْهُورَةِ.

وَقَالَ شُرَيْحٌ لِلْغَزَّالِينَ: سُنَّتُكُمْ بَيْنَكُمْ رِبْحًا.

وَقَالَ عَبْدُالْوَهَّابِ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ: لَا بَأْسَ، الْعَشَرَةُ بِأَحَدَ عَشَرَ، وَيَأْخُذُ لِلنَّفَقَةِ رِبْحًا.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِهِنْدٍ: «خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدَكِ بِالْمَعْرُوفِ». وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾[النساء: ٦].

وَاكْتَرَى الْحَسَنُ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مِرْدَاسٍ حِمَارًا، فَقَالَ: بِكَمْ؟ قَالَ: بِدَانَقَيْنِ، فَرَكِبَهُ ثُمَّ جَاءَ مَرَّةً أُخْرَى، فَقَالَ: الْحِمَارَ الْحِمَارَ، فَرَكِبَهُ وَلَمْ يُشَارِطْهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ بِنِصْفِ دِرْهَمٍ.

باب- ۹۴
فروش پیه درخت خرما و خوردن آن

۲۲۰۹- از مجاهد روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفت: نزد پیامبر ﷺ بودم و آن حضرت پیه درخت خرما می‌خورد و سپس فرمود: «در زمرهٔ درختان، درختی است که مانند مسلمان است». من قصد کردم که بگویم: آن درخت، درخت خرما است، و چون از همه خردسال‌تر بودم، نگفتم. آن حضرت فرمود: «آن درخت، درخت خرما است.»

باب- ۹۵
کسی که امور شهر ما را بر آنچه میان ایشان متعارف است چون: خرید و فروش و اجاره و وزن و عرف و عادات و راه و روش مشهورشان اجرا می‌کند

و شُریح (قاضی) به ریسمان فروشان (که دعوی داشتند) گفت: عرف و عادات شما در معامله اعتبار دارد.
عبدالوهاب از ایّوب روایت کرده که محمد (بن‌سیرین) گفت: باکی نیست (بنا بر عرف) مالی را که به ده خریده است، به یازده بفروشد و از آنچه بر آن خرج کرده است، نفع بگیرد.
و پیامبر ﷺ به هِند (زن ابوسفیان) گفت: «آنچه تو و فرزند تو را بنا بر عرف، کفایت می‌کند (از مال شوهرت) بگیر.» و خداوند فرموده است: «و هر که فقیر باشد (یعنی وصی یتیم) باید که به وجه معروف (آنچه متعارف است) بخورد.» (النساء:۶) و حَسَن (بصری) از عبدالله ابن‌مِرْداس که خری کرایه کرد، به او گفت: به چند کرایه می‌دهی؟ وی گفت: به دو دانگ. حَسَن، خر را سوار شد. باز باری دیگر آمد و گفت:

← تغییر در حدیث ۲۱۹۸، آمده است.

خر را بیاور، خر را بیاور وی خر را سوار شد و کرایه را شرط نگذاشت، و برای وی نیم درهم فرستاد (یک دانگ بیشتر).

۲۲۱۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: حَجَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَبُو طَيْبَةَ، فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ، وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُخَفِّفُوا عَنْهُ مِنْ خَرَاجِهِ. [راجع: ۲۱۰۲. أخرجه مسلم: ۱۵۷۷، بدون التمر].

۲۲۱۰- از حُمَیدالطویل روایت است که انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه گفت: ابوطَیبه، رسول‌الله ﷺ را حجامت کرد و رسول‌الله ﷺ امر کرد که مزد او را یک صاع خرما بدهند[1] و به مالکان وی امر کرد که در خراج او (که غلام بود)، تخفیف آورند.

۲۲۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: هِنْدُ أُمُّ مُعَاوِيَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ سِرًّا؟. قَالَ: «خُذِي أَنْتِ وَبَنُوكِ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ». [انظر: ۲۴۶۰، ۳۸۲۵، ۵۳۵۹، ۵۳۶۴، ۵۳۷۰، ۶۶۴۱، ۷۱۶۱، ۷۱۸۰. أخرجه مسلم: ۱۷۱۴].

۲۲۱۱- از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: هِند، مادر معاویه به رسول‌الله ﷺ گفت: همانا ابوسفیان مردی بخیل است، آیا بر من گناه است اگر از مال وی پنهانی بگیرم؟ آن حضرت فرمود: «تو و فرزندان تو به اندازهٔ که شما را کفایت کند و متعارف باشد، بگیرید.»

۲۲۱۲ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ. وحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ: سَمِعْتُ عُثْمَانَ بْنَ فَرْقَدٍ قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ عُرْوَةَ يُحَدِّثُ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ سَمِعَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۶]. أُنْزِلَتْ فِي وَالِي الْيَتِيمِ الَّذِي يُقِيمُ عَلَيْهِ وَيُصْلِحُ فِي مَالِهِ، إِنْ كَانَ فَقِيرًا أَكَلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ. [انظر: ۲۷۶۵، ۴۵۷۵. أخرجه مسلم: ۳۰۱۹].

۲۲۱۲- از عروه روایت است که از عایشه رضی‌الله‌عنها شنیده است که این آیه را خواند: «و هر که توانگر باشد باید پرهیزگاری کند و هر که فقیر باشد باید به شیوهٔ پسندیده بخورد.» (النساء: ۶)[2] و گفت: این آیه دربارهٔ کسی نازل شده که از یتیم مراقبت می‌کند و به صلاح مال او می‌کوشد و اگر وی محتاج باشد، به مقداری که عرف است از مال یتیم بخورد.

۹۶- باب: بَيْعِ الشَّرِيكِ مِنْ شَرِيكِهِ

باب- ۹۶
فروش مال شریک، توسط شریک دیگر

۲۲۱۳ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا

۲۲۱۳- از جابر رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت:

۱-در صورتی که مزد او را قبلاً شرط نکرده بود.

۲-مراد از - هر که - در آیهٔ مذکور، وصی یتیم است.

مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ: جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَالٍ لَمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ، فَلَا شُفْعَةَ. [انظر: ۲۲۱۴، ۲۲۵۷، ۲۴۹۵، ۲۴۹۶، ۶۹۷۶. أخرجه مسلم: ۱۶۰۸ بالقطعة الأولى].

رسول‌الله ﷺ در هر مالی که قسمت نشده خق شُفعه را قایل شده است. پس اگر حدود تعیین شد و راه‌ها مشخص گردید، شفعه نمی‌ماند.

۹۷- باب: بَيْعِ الْأَرْضِ وَالدُّورِ وَالْعُرُوضِ مُشَاعًا غَيْرَ مَقْسُومٍ

باب- ۹۷ فروش زمین و سرای و مال مشترک تقسیم نشده

۲۲۱۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَالٍ لَمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ، فَلَا شُفْعَةَ.

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: بِهَذَا، وَقَالَ: فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ.

تَابَعَهُ هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، قَالَ عَبْدُالرَّزَّاقِ: فِي كُلِّ مَالٍ.

رَوَاهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [راجع: ۲۲۱۳. أخرجه مسلم: ۱۶۰۸ بالقطعة الأولى].

۲۲۱۴- از جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ، شفعه را در هر مالی که تقسیم نشده حکم کرده است، پس اگر حدود تعیین شد و راه‌ها مشخص گردید، شفعه نمی‌ماند.

از مُسدّد که عبدالواحد همین حدیث را روایت کرده و گفته است: هر آنچه تقسیم نشده است (عوض هر مالی که تقسیم نشده است). متابعت کرده است او را هشام از مَعْمَر.

عبدالرزاق گفته است: در هر مال.

این حدیث را عبدالرحمن‌بن‌اسحاق از زُهری روایت کرده است.

۹۸- باب: إِذَا اشْتَرَى شَيْئًا لِغَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَرَضِيَ

باب- ۹۸ اگر کسی، برای دیگری بدون اجازهٔ وی چیزی بخرد و او بدان راضی شود.

۲۲۱۵ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَرَجَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ يَمْشُونَ فَأَصَابَهُمُ الْمَطَرُ، فَدَخَلُوا فِي غَارٍ فِي جَبَلٍ، فَانْحَطَّتْ عَلَيْهِمْ صَخْرَةٌ، قَالَ: فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: ادْعُوا اللَّهَ بِأَفْضَلِ عَمَلٍ عَمِلْتُمُوهُ. فَقَالَ أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ إِنِّي كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ،

۲۲۱۵- از نافع، از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «سه نفر برآمدند و روانه شدند، بر ایشان باران، باریدن گرفت و آنها به غار کوهی پناه بردند، سپس سنگ بزرگی فرو افتاد (و مدخل غار را بست). آنها به یکدیگر خود گفتند: خداوند را به بهترین عملی که کرده‌اید، دعا کنید.

یکی از ایشان گفت: بارالها، من پدر و مادری پیر

فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَرْعَى ، ثُمَّ أَجِيءُ فَأَحْلُبُ فَأَجِيءُ بِالحِلاب ، فَآتِي به أَبَوَيَّ فَيَشْرَبَان ، ثُمَّ أَسْقِي الصِّبْيَةَ وَأَهْلِي وَامْرَأَتِي ، فَاحْتَبَسْتُ لَيْلَةً ، فَجِئْتُ فَإِذَا هُمَا نَائِمَان ، قال : فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا ، وَالصِّبْيَةُ يَتَضَاغَوْنَ عِنْدَ رِجْلَيَّ ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبِي وَدَأْبَهُمَا ، حَتَّى طَلَعَ الفَجْرُ ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ ، فَافْرُجْ عَنَّا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ ، قال : فَفُرِجَ عَنْهُمْ .

وَقال الآخرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أُحِبُّ امْرَأَةً مِنْ بَنَاتِ عَمِّي كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرَّجُلُ النِّسَاءَ ، فَقَالَتْ: لا تَنَالُ ذَلِكَ مِنْهَا حَتَّى تُعْطِيَهَا مِائَةَ دِينَار ، فَسَعَيْتُ فِيهَا حَتَّى جَمَعْتُهَا ، فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قالت : اتَّقِ اللَّهَ وَلا تَفُضَّ الخَاتَمَ إلا بِحَقِّه ، فَقُمْتُ وَتَرَكْتُهَا ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَافْرُجْ عَنَّا فُرْجَةً ، قال: فَفَرَجَ عَنْهُمُ الثُّلُثَيْنِ .

وَقال الآخرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا بِفَرَقٍ مِنْ ذُرَة فَأَعْطَيْتُهُ ، وَأَبَى ذَاكَ أَنْ يَأْخُذَ ، فَعَمَدْتُ إِلَى ذَلِكَ الفَرَقِ فَزَرَعْتُهُ ، حَتَّى اشْتَرَيْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرَاعِيهَا ، ثُمَّ جَاءَ فَقَال : يَا عَبْدَاللَّه أَعْطِنِي حَقِّي ، فَقُلْتُ: انْطَلِقْ إِلَى تِلْكَ البَقَرِ وَرَاعِيهَا فَإِنَّهَا لَكَ ، فَقَال : أَتَسْتَهْزِئُ بِي ؟ قال : فَقُلْتُ: مَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ وَلَكِنَّهَا لَكَ ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا ، فَكُشِفَ عَنْهُمْ». [انظر: ۲۲۷۲د، ۲۳۳۳د، ۳۴۶۵د، ۵۹۷۴د. أخرجه مسلم: ۲۷۴۳].

داشتم و برای چرانیدن حیوانات بیرون می‌رفتم و چون باز می‌گشتم، شیر می‌دوشیدم و ظرفی از شیر می‌آوردم و برای پدر و مادر خود می‌دادم و آنها می‌نوشیدند، سپس برای کودکان و اهل خانه و زنِ خود شیر می‌دادم. شبی دیر آمدم و پدر و مادرم خوابیده بودند و دوست نداشتم که ایشان را بیدار کنم و کودکان (از فرط گرسنگی) به پای من افتاده و می‌گریستند.[1] حالت من و پدر و مادرم بر همین منوال گذشت تا آنکه صبح فرا رسید. بارالها، اگر می‌دانی که همانا من این کار را محض برای رضای تو کرده‌ام. پس بر ما دریچهٔ بگشای تا بتوانیم آسمان را به بینیم. بر ایشان اندکی گشوده شد.

نفر دیگر گفت: بارالها، تو خود می‌دانی که من یکی از دختران عموی خویش را دوست می‌داشتم، آن نوع محبت شدیدی که مردان را با زنان است. و او گفت: به این مراد خود نرسی تا آنکه برایش صد دینار بدهی. من تلاش کردم تا آن پول را فراهم کردم، و چون در میان هر دو پای وی نشستم گفت: از خدای بترس و مُهر را مگشا، مگر از راه مشروع آن. من برخاستم و او را واگذاشتم.

اگر می‌دانی (خداوندا) که همانا من این کار را برای رضای تو کرده‌ام. پس بر ما دریچه‌ای بگشای.

دو سوم آن گشوده شد.

نفر دیگر گفت: بارالها، تو خود می‌دانی که من کسی را در بدل یک پیمانه جواری (ذُرّت) به مزدوری گرفتم، و چون مزدش را دادم، نپذیرفت. من آن پیمانه جوار را نگاه داشتم و بذر کردم تا آنکه از محصول آن، گلهٔ گاوی و چوپان آن را خریدم. سپس

۱-در شریعت، نفقهٔ زن و اطفال بر نفقهٔ پدر و مادر مقدم است و این حالت امم گذشته بوده است.

وی آمد و گفت: ای بندهٔ خدا، حق مرا به من بسپار. به او گفتم: برو، آن گاوها و چوپان را بگیر، همان حق تو است. وی گفت: مرا ریشخند می‌کنی؟ گفتم: تو را ریشخند نمی‌کنم، آنها از آنِ تو است.
بارالها، اگر می‌دانی که این کار را برای رضای تو کرده‌ام. پس بر ما بگشای. و بر آنها گشوده شد.

٩٩- باب: الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ مَعَ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْحَرْبِ

٢٢١٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ، بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةً؟ أَوْ قَالَ: أَمْ هِبَةً». قال: لا، بَلْ بَيْعٌ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً. [انظر: ٢٦١٨، ٥٣٨٢. اخرجه مسلم: ٢٠٥٦، مطولاً].

باب- ۹۹
خرید و فروش با مشرکان و اهل حرب

۲۲۱۶- از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر رضی‌الله‌عنهما روایت است که گفت: ما همراه پیامبر ﷺ بودیم که مردی مشرک، ژولیده موی و بلند قامت که گوسفندان را می‌راند، آمد. پیامبر ﷺ به او گفت: «قصد فروختن آنها را داری یا به کسی می‌دهی؟ - یا چنین فرمود - یا به کسی می‌بخشی.»
وی گفت: نه چنین نیست، بلکه برای فروش است. و آن حضرت از وی گوسفندی خرید.

١٠٠- باب: شِرَاءِ الْمَمْلُوكِ مِنَ الْحَرْبِيِّ وَهِبَتِهِ وَعِتْقِهِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِسَلْمَانَ: «كَاتِبْ». وَكَانَ حُرًّا، فَظَلَمُوهُ وَبَاعُوهُ.

وَسُبِيَ عَمَّارٌ وَصُهَيْبٌ وَبِلَالٌ.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [النحل: ٧١].

باب- ۱۰۰
خرید برده از دشمن حربی و بخشیدن و آزاد کردن وی

و پیامبر ﷺ به سلمان (فارسی) گفت: «عقد کتابت کن». وی آزاد بوده، لیکن به حق وی ظلم کرده و او را فروخته بودند.
و عَمّار (بن‌یاسر) و صُهَیب و بلال به بردگی گرفته شده بودند. و خداوند تعالی گفته است: «و خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است. پس کسانی که برتری و فزونی (در روزی و مال) یافته‌اند، دارایی خود را به بردگانشان نمی‌دهند

تا با هم در روزی برابر باشند. آیا آنان به نعمت خداوند (و کتاب او) کافر می‌شوند؟» (النحل: ۷۱)

۲۲۱۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ بِسَارَةَ، فَدَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ، أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ: أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ؟ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَ: لاَ تُكَذِّبِي حَدِيثِي، فَإِنِّي أَخْبَرْتُهُمْ أَنَّكِ أُخْتِي، وَاللَّهِ إِنْ عَلَى الأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرُكِ، فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ فَقَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوَضَّأُ وَتُصَلِّي فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي فَلاَ تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ».

قَالَ الأَعْرَجُ: قَالَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ يُقَالُ هِيَ قَتَلَتْهُ، فَأُرْسِلَ، ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا فَقَامَتْ تَوَضَّأُ تُصَلِّي وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي، فَلاَ تُسَلِّطْ عَلَيَّ هَذَا الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ».

قَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ: قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: «فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ فَيُقَالُ هِيَ قَتَلَتْهُ، فَأُرْسِلَ فِي الثَّانِيَةِ، أَوْ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَرْسَلْتُمْ إِلَيَّ إِلاَّ شَيْطَانًا، ارْجِعُوهَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، وَأَعْطُوهَا آجَرَ، فَرَجَعَتْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ، فَقَالَتْ: أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ وَأَخْدَمَ وَلِيدَةً». [انظر: ۲۶۳۵، ۲۳۵۷، ۳۳۵۸، ۵۰۸۴، ۶۹۵۰. أخرجه مسلم: ۲۳۷۱].

۲۲۱۷- از اعرج، از ابوهریره ﵁ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ابراهیم ﵇ با ساره هجرت کرد. آنان به قریهٔ وارد شدند که در آن پادشاهی از پادشاهان و یا ظالمی از ظالمان فرمان می‌راند. به آن پادشاه گفته شد: ابراهیم با یکی از زیباترین زنان اینجا آمده است. وی کسی را عقب ابراهیم فرستاد و گفت: ای ابراهیم: این زنی که همراه تو می‌باشد، کیست؟ ابراهیم گفت: وی خواهر من است. سپس ابراهیم نزد ساره آمد و گفت: سخن مرا تکذیب مکن؛ زیرا من به آنان گفته‌ام که تو خواهر منی، و به خدا سوگند که بجز از من و تو بر روی زمین مسلمانی وجود ندارد (یعنی خواهر دینی منی). ابراهیم ساره را نزد وی فرستاد و آنگاه که وی به سوی ساره بلند شد، ساره برخاست، وضو کرد و نماز گزارد و گفت: بارالها، من به تو و پیامبر تو ایمان آوردم و شرمگاه خودم را جز برای شوهرم، نگهداشته‌ام (از تعرض). پس این کافر را بر من مسلط مگردان نفس پادشاه بند آمد چنانچه به خرخر افتاد، چنانچه پای بر زمین می‌کوبید.»

اعرج گفته است: ابوسَلَمةبن‌عبدالرحمن از ابوهریره چنین روایت کرده است: «ساره گفت: بارالها، اگر وی بمیرد می‌گویند که این زن او را کشته است. پادشاه سر حال آمد و به سوی ساره بلند شد، ساره برخاست، وضو کرد و نماز گزارد و گفت: بارالها من به تو و پیامبر تو ایمان آوردم و شرمگاه خودم را جز بر شوهرم، نگهداشته‌ام (از تعرض)، پس این کافر را بر من مسلط مگردان. پادشاه باز هم به خرخر افتاد در حالی که پای بر زمین می‌کوبید.»

عبدالرحمن از ابوسلمه روایت کرده که ابوهریره چنین گفته است: «ساره گفت: بارالها، اگر وی بمیرد، می‌گویند که این زن او را کشته است. پادشاه برای بار دوم و یا سوم، سر حال آمد و سپس گفت: به خدا سوگند، شما نزد من نیاوردید مگر شیطان را، او را به سوی ابراهیم بفرستید و آجَر[1] را به او بدهید. سپس ساره نزد ابراهیم علیه‌السلام بازگشت و گفت: آیا دانستی که خداوند آن کافر را خوار گردانید و کنیزی را به خدمت ما گمارد.»

۲۲۱۸ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: اخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فِي غُلَامٍ، فَقَالَ سَعْدٌ: هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي عُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ، انْظُرْ إِلَى شَبَهِهِ. وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: هَذَا أَخِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِي مِنْ وَلِيدَتِهِ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى شَبَهِهِ، فَرَأَى شَبَهًا بَيِّنًا بِعُتْبَةَ، فَقَالَ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ بِنْتَ زَمْعَةَ». فَلَمْ تَرَهُ سَوْدَةُ قَطُّ. [أخرجه مسلم: ۱۴۵۷].

۲۲۱۸- از ابن‌شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: سعدبن‌ابی‌وقّاص و عبدبن‌زَمْعه دربارهٔ پسری دعوی کردند. سعد گفت: یا رسول‌الله، این پسر، پسر برادر من عُتْبه‌بن‌ابی‌وقّاص است که مرا وصیت کرده بود که وی پسر او می‌باشد. به سوی وی بنگر که به عُتبة مشابهت دارد.
عبدبن‌زَمعه گفت: یا رسول‌الله، او برادر من است که بر بستر پدر من از کنیز وی زاده شده است.
رسول‌الله ﷺ به شباهت وی نگریست و شباهت آشکار او را به عُتبه دید و سپس فرمود: «ای عبدبن‌زمعه، این پسر مربوط به تو می‌باشد. پسر از صاحب بستر است و برای زناکار سنگ است. و تو ای سودة بنت زَمعه، از این پسر در حجاب باش.» پس سوده (همسر آن حضرت) هرگز آن پسر را ندید.

۲۲۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ: قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ﷺ لِصُهَيْبٍ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدَّعِ إِلَى غَيْرِ أَبِيكَ. فَقَالَ صُهَيْبٌ: مَا يَسُرُّنِي أَنَّ لِي كَذَا وَكَذَا، وَأَنِّي قُلْتُ ذَلِكَ،

۲۲۱۹- از سَعد روایت است که پدرش گفت: عبدالرحمن‌بن‌عَوف به صُهَیب (که ادعای نسب عرب می‌کرد) گفت: از خدای بترس و خودت را به غیر پدر خود نسبت مده!. صُهیب گفت: داشتن

۱- آجَر (هاجر) کنیز پادشاه بود که او را به ساره بخشید و مناسبت ترجمهٔ باب آنست که کافر کنیزی را به مسلمان بخشید.

وَلَكِنِّي سُرِقْتُ وَأَنَا صَبِيٌّ. [راجع: ۲۰۵۳].

چنین و چنان مرا خوش نمی‌سازد که همچو سخنی بگویم، ولیکن من در کودکی ربوده شده بودم[1].

۲۲۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أُمُوراً كُنْتُ أَتَحَنَّثُ، أَوْ أَتَحَنَّثُ بِهَا، فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صِلَةٍ وَعَتَاقَةٍ وَصَدَقَةٍ، هَلْ لِي فِيهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: حَكِيمٌ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ». [راجع: ۱۴۳۶. أخرجه مسلم: ۱۲۳، بزيادة].

۲۲۲۰- از زُهری، از عُروة‌بن‌زبیر روایت است که حکیم‌بن‌حزام رضی‌الله‌عنه گفت: یا رسول‌الله، از کارهای خیری که در روزگار جاهلیت کرده‌ام، چون ادای صلهٔ رحم و آزاد کردن برده و دادن صدقه، مرا آگاه گردان که در آن پاداشی برایم وجود دارد؟ حکیم رضی‌الله‌عنه گفت که رسول‌الله ﷺ فرمود: «تو اسلام آوردی با همه اعمال نیکی که در گذشته انجام داده‌ای.»

۱۰۱- باب: جُلُودِ الْمَيْتَةِ قَبْلَ أَنْ تُدْبَغَ

باب- ۱۰۱
حکم پوست حیوان مُرده قبل از دباغی کردن

۲۲۲۱- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ: أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِشَاةٍ مَيِّتَةٍ، فَقَالَ: «هَلَّا اسْتَمْتَعْتُمْ بِإِهَابِهَا». قَالُوا: إِنَّهَا مَيِّتَةٌ. قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا». [راجع: ۱۴۹۲. أخرجه مسلم: ۳۶۳].

۲۲۲۱- از ابن‌شهاب، از عبیدالله‌بن‌عبدالله روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: رسول‌الله ﷺ از کنار گوسفندی مُرده، گذشت و فرمود: «چرا از پوست آن استفاده نکردید؟» گفتند: خود مُرده است. آن حضرت فرمود: «خوردن آن حرام شده است.»

۱۰۲- باب: قَتْلِ الْخِنْزِيرِ

وَقَالَ جَابِرٌ: حَرَّمَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْعَ الْخِنْزِيرِ.

باب- ۱۰۲
کشتن خوک

جابر گفته است: پیامبر ﷺ خرید و فروش خوک را حرام کرده است.

۲۲۲۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَماً مُقْسِطاً، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لَا

۲۲۲۲- از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در ید قدرت اوست که نزدیک است که فرزند مریم در میان شما به عنوان زمامداری عادل فرود آید که صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را لغو می‌کند

۱-صُهیب، لهجهٔ عجمی داشت، او را در سنین کودکی از میان قبیله‌اش که در سرزمین عرب بود، دزدیده و به روم برده بودند.

يَقْبَلُهُ أَحَدٌ» . [انظر: ٢٤٧٦د، ٣٤٤٨ط، ٣٤٤٩د . أخرجه مسلم: ١٥٥] .

و ثروت به حدی فزونی می‌یابد که کسی (صدقه) را قبول نمی‌کند.»[1]

١٠٣- باب: لا يُذَابُ شَحْمُ الْمَيْتَةِ وَلا يُبَاعُ وَدَكُهُ

رَوَاهُ جَابِرٌ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٢٢٢٣ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ دِينَارٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي طَاوُسٌ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما يَقُولُ: بَلَغَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَنَّ فُلانًا بَاعَ خَمْرًا، فَقَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ فُلانًا ، أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ ، فَجَمَلُوهَا فَبَاعُوهَا» . [انظر: ٣٤٦٠د . أخرجه مسلم: ١٥٨٢، بالتصريح باسم فلان بـ« سمرة»].

٢٢٢٤ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَاتَلَ اللَّهُ يَهُودَ ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ ، فَبَاعُوهَا وَأَكَلُوا أَثْمَانَهَا» . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : ﴿ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ﴾[التوبة: ٣٠]: لَعَنَهُمْ . ﴿قُتِلَ﴾ لُعِنَ . ﴿ الْخَرَّاصُونَ ﴾[الذاريات: ١٠]: الْكَذَّابُونَ .

[أخرجه مسلم: ١٥٨٣].

باب- ۱۰۳
پیه حیوان خود مرده گداخته نشده و چربی آن فروخته نشود

و جابر رضی‌الله‌عنه. آن را از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۲۲۲۳- از طاوس روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما گفت: به عمر رضی‌الله‌عنها خبر رسید که فلان کس شراب فروخته است. عمر گفت: خداوند او را لعنت کند، آیا نمی‌داند که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «خداوند یهود را لعنت کند که بر آنها پیه حرام گردانیده شد و آنها پیه را گداختند و فروختند.» (یعنی حیله کردند).

۲۲۲۴- از سعیدبن‌مُسَیّب، از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «خداوند یهود را لعنت کند که بر آنها پیه حرام گردانیده شد و آنها آن را فروختند و بهای آن را خوردند.»[2]

ابوعبدالله گفته است: - لفظ (قاتَلَهُمُ الله) - یعنی خداوند آنها را بکشد - در سورهٔ توبه، آیة: ۳۰ - به معنی - لَعَنَهُم - است یعنی خداوند آنها را لعنت کند. کلمهٔ - (قُتِلَ) که در آیه است یعنی کشته شد به معنی - لُعِنَ - است، یعنی لعنت کرده شد کلمهٔ - (الخَرّاصُونَ) (در سورهٔ الذاریات، آیة: ۱۰) به معنی -کذّابون - است یعنی دروغ گویان.[3]

۱-یعنی عیسی علیه‌السلام فرود می‌آید و رهبر مسلمانان می‌باشد و این هُشدار سختی است به مسیحیان که خویشتن را پیر و عیسی علیه‌السلام می‌شمارند. و او صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد. (پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

۲-از این معلوم می‌شود که خوردن آنچه حرام است، فروختن آن موجب لعنت است.

۳-از اینکه در متن حدیث لفظ - قاتل‌الله - نقل قول شده بود و معنی مصدری - قتل - کشتن است، در اینجا، امام بخاری با استناد به آیات قرآن، آن را به معنی - لعنت کردن - آورده است.

١٠٤- باب: بَيْعِ التَّصَاوِيرِ

الَّتِي لَيْسَ فِيهَا رُوحٌ ، وَمَا يُكْرَهُ مِنْ ذَلِكَ .

٢٢٢٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : أَخْبَرَنَا عَوْفٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبَّاسٍ ، إِنِّي إِنْسَانٌ ، إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدِي ، وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ . فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لا أُحَدِّثُكَ إِلا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا » . فَرَبَا الرَّجُلُ رَبْوَةً شَدِيدَةً وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ ، فَقَالَ : وَيْحَكَ ، إِنْ أَبَيْتَ إِلا أَنْ تَصْنَعَ ، فَعَلَيْكَ بِهَذَا الشَّجَرِ ، كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : سَمِعَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ مِنَ النَّضْرِ ابْنِ أَنَسٍ هَذَا الْوَاحِدَ . [انظر: ٥٩٦٣، ٧٠٤٢ . أخرجه مسلم: ٢١١٠ ، باختلاف] .

باب - ۱۰۴
فروش تصاویر.

همان تصاویر بیجان و کراهیت آن

۲۲۲۵- از سعیدبن‌ابوالحسن روایت است که گفت: من نزد ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما بودم، مردی آمد و گفت: ای ابن‌عباس، من انسانم، و از حاصل دست خود روزی می‌خورم و همین تصاویر را می‌کشم. ابن‌عباس گفت: من به تو چیزی نمی‌گویم، بجز آنچه از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «کسی که صورت می‌کشد، همانا خداوند او را عذاب می‌کند تا آن که در آن صورتها جان بدمد و هرگز نمی‌تواند که در آن جان بدمد.» آن کس سخت مضطرب شد و رنگ از رخش پرید.

ابن‌عباس گفت: وای بر تو (اگر نپذیری) اگر این عمل را پیشه می‌کنی، صورت این درخت را بکش و هر چیزی که بیجان باشد. ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: سعیدبن‌ابی‌عَرُوْبه، از نَضْر ابن‌انس فقط همین حدیث را شنیده است.

١٠٥- باب: تَحْرِيمِ التِّجَارَةِ فِي الْخَمْرِ

وَقَالَ جَابِرٌ رضي الله عنه : حَرَّمَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْعَ الْخَمْرِ .

٢٢٢٦ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : لَمَّا نَزَلَتْ آيَاتُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ عَنْ آخِرِهَا ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « حُرِّمَتِ التِّجَارَةُ فِي الْخَمْرِ » . [راجع: ٤٥٩ . أخرجه مسلم: ١٥٨٠] .

باب- ۱۰۵
حرام گردانیدن خرید و فروش شراب

و جابر رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ فروش شراب را حرام گردانید.

۲۲۲۶- از مسروق روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنها گفت: آنگاه که آیات آخر سوره البقره نازل شد، پیامبر ﷺ برآمد و گفت: «خرید و فروش شراب حرام گردید.»

۱۰۶- باب: إِثْمِ مَنْ بَاعَ حُرّاً

۲۲۲۷ - حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ مَرْحُومٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرّاً فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيراً فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ».

باب- ۱۰۶
گناه کسی که شخص آزادی را بفروشد

۲۲۲۷- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند گفته است که سه کس‌اند که من در روز قیامت دشمن ایشانم: مردی که بنام من عهد بندد و سپس خیانت کند. و مردی که شخص آزادی را بفروشد و بهای آن را بخورد، و مردی که کسی را مزدور بگیرد و از کارش بهره گیرد و مزدش را ندهد.»

۱۰۷ - باب: أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ الْيَهُودَ بِبَيْعِ أَرْضِهِمْ حِينَ أَجْلَاهُمْ

فِيهِ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ.

باب- ۱۰۷

فرمودهٔ پیامبر ﷺ برای یهود، که زمین خویش را بفروشند، زمانی که آنان را از مدینه کوچ داد (بیرونشان کرد). مَقْبُری، آن را از ابوهریره روایت کرده است.

۱۰۸ - باب: بَيْعِ الْعَبِيدِ وَالْحَيَوَانِ بِالْحَيَوَانِ نَسِيئَةً

وَاشْتَرَى ابْنُ عُمَرَ رَاحِلَةً بِأَرْبَعَةِ أَبْعِرَةٍ مَضْمُونَةٍ عَلَيْهِ، يُوفِيهَا صَاحِبَهَا بِالرَّبَذَةِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَدْ يَكُونُ الْبَعِيرُ خَيْراً مِنَ الْبَعِيرَيْنِ.

وَاشْتَرَى رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ بَعِيراً بِبَعِيرَيْنِ فَأَعْطَاهُ أَحَدَهُمَا، وَقَالَ: آتِيكَ بِالْآخَرِ غَداً رَهْواً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: لَا رِبَا فِي الْحَيَوَانِ: الْبَعِيرُ بِالْبَعِيرَيْنِ وَالشَّاةُ بِالشَّاتَيْنِ إِلَى أَجَلٍ.

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ: لَا بَأْسَ بَعِيرٌ بِبَعِيرَيْنِ نَسِيئَةً

باب- ۱۰۸
فروش برده به برده و حیوان به حیوان به نسیه

و ابن‌عمر شتر سواری را در بدل چهار شتر خرید و تضمین کرد که شترها را در موضع رَبْذه به وی تسلیم بدهد. و ابن‌عباس گفته است: یک شتر، گاهی از دو شتر بهتر است. و رافع‌بن‌خُدَیج، یک شتر را در بدل دو شتر خرید و یکی از آن را تحویل داد و گفت: شتر دیگر را فردا إن شاءالله، بدون معطلی به تو تسلیم خواهم کرد.

و ابن‌مُسَیّب گفته است: در خرید و فروش حیوان مسألهٔ سود (ربا) در میان نمی‌آید، چون یک شتر در بدل دو شتر و یک گوسفند در بدل دو گوسفند تا مدتی، (مانعی ندارد).

و ابن‌سیرین گفته است: در فروش یک شتر در بدل دو شتر باکی نیست.

۲۲۲۸ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ فِي السَّبْيِ صَفِيَّةُ، فَصَارَتْ إِلَى دَحْيَةَ الْكَلْبِيِّ، ثُمَّ صَارَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵ النكاح «۸۴»، مطولاً].

۲۲۲۸- از ثابت روایت است که انس رضی‌الله‌عنه گفت: صفیّه در میان اسیران بود، و به سهم دَحْیَه کلبی درآمد، سپس به سهم پیامبر ﷺ درآمد[1].

۱۰۹ - باب: بَيْعِ الرَّقِيقِ

۲۲۲۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ مُحَيْرِيزٍ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نُصِيبُ سَبْيًا، فَنُحِبُّ الأَثْمَانَ، فَكَيْفَ تَرَى فِي الْعَزْلِ؟ فَقَالَ: «أَوَإِنَّكُمْ تَفْعَلُونَ ذَلِكَ؟ لاَ عَلَيْكُمْ أَنْ لاَ تَفْعَلُوا ذَلِكُمْ، فَإِنَّهَا لَيْسَتْ نَسَمَةٌ كَتَبَ اللَّهُ أَنْ تَخْرُجَ إِلاَّ هِيَ خَارِجَةٌ». [انظر: ۲۵۴۲، ۴۱۳۸، ۵۲۱۰، ۲۱۰۰، ۶۶۰۳، ۷۴۰۹. أخرجه مسلم: ۱۴۳۸، بلفظ مختلف].

باب- ۱۰۹ فروش برده

۲۲۲۹- از ابوسعیدخدری رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: وی در حالی که نزد پیامبر ﷺ نشسته بود گفت: یا رسول‌الله، کنیزانی (از مال غنیمت) نصیب‌مان می‌گردد و پول فروش آن را دوست داریم. در افکندن منی در بیرون فرج چه حکم می‌کنی؟ آن حضرت فرمود: «آیا شما چنین کاری می‌کنید؟ و اگر این کار را نکنید بر شما باکی نیست؛ زیرا هیچ نفسی نیست که خداوند (بر لوح قضا) بیرون آمدنش را نوشته باشد. مگر آنکه وی بیرون شونده است.

۱۱۰ - باب: بَيْعِ الْمُدَبَّرِ

۲۲۳۰ - حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: بَاعَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُدَبَّرَ. [راجع: ۲۱۴۱. أخرجه مسلم: ۹۹۷، مطولاً وكذلك في الأيمان «۵۸»]

باب- ۱۱۰ بیع مُدَبّر[2]

۲۲۳۰- از عطاء روایت است که جابر رضی‌الله‌عنه گفت: پیامبر ﷺ بردهٔ مُدَبّر را (به نمایندگی از مالک او که محتاج بود) فروخت.[3]

۱-وی صفّیه بنت حُیَی است که در جنگ خیبر جزو اسیران بود و به سهم آن حضرت رسید و رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کرد.

۲-مُدبّر، برده‌ای است که مالکش به او گفته باشد که پس از مرگ وی آزاد است.

۳-در بیع بردهٔ مُدبّر، علما اختلاف کرده‌اند. نزد حنفیه و مالک و اوزاعی و سعیدبن‌مُسیّب بیع بردهٔ مُدبّر جایز نیست. محمد در مُوَطی از زیدبن‌ثابت روایت کرده که بیع مُدبّر ممنوع است. در فتوای مشهور از احمد بیع مُدبّر در صورت احتیاج مالک برده جواز دارد (شرح شیخ‌الاسلام)

٢٢٣١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: بَاعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٢١٤١. أخرجه مسلم: ٩٩٧، مطولاً وكذا في الأيمان (٥٨)].

۲۲۳۱- از قتیبه ازسفیان ازعمرو روایت است که از جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنهما شنید که می‌گفت: رسول خدا ﷺ برای او فروخت.

٢٢٣٢، ٢٢٣٣ - حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، قَالَ حَدَّثَ ابْنُ شِهَابٍ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ وَأَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَاهُ: أَنَّهُمَا سَمِعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُسْأَلُ عَنِ الأَمَةِ تَزْنِي وَلَمْ تُحْصَنْ، قَالَ: «اجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ بِيعُوهَا». بَعْدَ الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ. [راجع: ٢١٥٣ و ٢١٥٤. أخرجه مسلم: ١٧٠٤].

۲۲۳۲، ۲۲۳۳- از ابن‌شهاب، از عُبَیدالله روایت است که زیدبن‌خالد و ابوهریره رضی‌الله‌عنهما خبر داده‌اند: آنگاه که از رسول‌الله ﷺ در مورد کنیزی که شوهر ندیده باشد و زنا کند سؤال شد، فرمود: «او را (پنجاه) تازیانه بزنید و اگر دو مرتبه زنا کند او را تازیانه بزنید و اگر باز زنا کند او را بفروشید.» پس از بار سوم یا چهارم (فرمود که او را بفروشید).

٢٢٣٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا زَنَتْ أَمَةُ أَحَدِكُمْ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا الْحَدَّ، وَلَا يُثَرِّبْ عَلَيْهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا الْحَدَّ وَلَا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا، فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعَرٍ». [راجع: ٢١٥٢. أخرجه مسلم: ١٧٠٣].

۲۲۳۴- از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر کنیز یکی از شما زنا کند و زنای وی آشکار گردد، او را تازیانهٔ حد زنا بزنید و سرزنش نکنید. باز اگر زنا کند، او را تازیانهٔ حد زنا بزنید و سرزنش نکنید و اگر بار سوم زنا کند و زنای وی آشکار گردد، او را بفروشید ولو به بهای یک ریسمان موبین باشد.»

١١١ - باب: هَلْ يُسَافِرُ بِالْجَارِيَةِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَبْرِئَهَا

وَلَمْ يَرَ الْحَسَنُ بَأْساً أَنْ يُقَبِّلَهَا أَوْ يُبَاشِرَهَا.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما: إِذَا وُهِبَتِ الْوَلِيدَةُ الَّتِي تُوطَأُ، أَوْ بِيعَتْ، أَوْ عَتَقَتْ فَلْيُسْتَبْرَأْ رَحِمُهَا بِحَيْضَةٍ، وَلَا تُسْتَبْرَأُ الْعَذْرَاءُ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: لَا بَأْسَ أَنْ يُصِيبَ مِنْ جَارِيَتِهِ الْحَامِلِ مَا دُونَ الْفَرْجِ.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾. [المؤمنون: ٦].

باب- ۱۱۱ آیا کنیزی را که می‌خرد، قبل از اینکه رحِم وی پاک شود با او جماع کند

و حَسن (بصری) در بوسیدن و هم آغوش شدن با وی باکی نمی‌بیند. و ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما گفته است: اگر کنیزی که با وی جماع شده باشد به کسی بخشیده شود یا فروخته شود یا آزاد شود، باید رحم وی با حایض شدن وی پاک گردد. لیکن در دختر بکر پاک شدن رحِم شرط نیست. و عطاء گفته است: هم‌آغوشی کردن با کنیزی که (از کس دیگر) حامله است، بجز از جماع در فرج وی، ممانعتی ندارد.
و خداوند تعالی فرموده است: «مگر بر زنان خود یا

کنیزکانی که مالک آنها شده است دستهای ایشان.»
(المؤمنون: ۶ و المعارج: ۳۰)

۲۲۳۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْغَفَّارِ بْنُ دَاوُدَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِصْنَ، ذُكِرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ، وَقَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا وَكَانَتْ عَرُوسًا، فَاصْطَفَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ، فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الرَّوْحَاءِ حَلَّتْ، فَبَنَى بِهَا، ثُمَّ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ صَغِيرٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «آذِنْ مَنْ حَوْلَكَ». فَكَانَتْ تِلْكَ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى صَفِيَّةَ. ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ، ثُمَّ يَجْلِسُ عِنْدَ بَعِيرِهِ فَيَضَعُ رُكْبَتَهُ، فَتَضَعُ صَفِيَّةُ رِجْلَهَا عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى تَرْكَبَ. [راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، في النكاح «۸۴» باختلاف].

۲۲۳۵- از انس‌بن‌مالک ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ وارد خیبر شد، آنگاه که خداوند فتح قلعهٔ خیبر را بر وی میسر ساخت. از زیبایی صفیّه بنت حُیَی‌بن‌اخطب یاد شد که شوهرش کشته شده بود و او نو عروس بود. پیامبر ﷺ وی را برای خود برگزید. آن حضرت با وی روانه شد تا آنکه به محل سَدّالروحاء، رسید. در آنجا وی از حیض پاک گشت و آن حضرت با وی مجامعت کرد. سپس خوراکی از روغن و خرما و کشک آمیخته آماده شد و بر خوان کوچک چرمی نهاده شد، سپس رسول‌الله ﷺ به من گفت: «کسان چهار اطراف خود را فراخوان: و این بود ولیمهٔ (میهمانی عروسی) رسول‌الله ﷺ در شب ازدواج با صفیه.
ما سپس بسوی مدینه روانه شدیم و رسول‌الله ﷺ را دیدم که در عقب کوهان شتر با عبایی بر او پرده می‌گرفت و اینکه نزدیک شتر خویش می‌نشست و زانو می‌نهاد و صفیّه پای خویش را بر زانوی آن حضرت می‌نهاد تا آنکه بر شتر سوار می‌شد.

۱۱۲ - باب: بَيْعِ الْمَيْتَةِ وَالأَصْنَامِ

باب- ۱۱۲ فروش حیوانات مُرده و بُتها

۲۲۳۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ، وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالأَصْنَامِ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ، فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفُنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا

۲۲۳۶- از عطاءبن‌ابی‌رباح روایت است که جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنهما گفت: وی در سال فتح مکه که در مکه بود، از رسول‌الله ﷺ شنیده است که می‌فرمود: «همانا خداوند و پیامبرش فروش شراب و حیوان مرده و خوک و بُتها را حرام گردانیده است.» به آن حضرت گفته شد: یا رسول‌الله. دربارهٔ پیه

الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ؟ فَقَالَ: «لا هُوَ حَرَامٌ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهُ، ثُمَّ بَاعُوهُ، فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ».

قال أَبُو عَاصِمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْحَمِيدِ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ: كَتَبَ إِلَيَّ عَطَاءٌ: سَمِعْتُ جَابِرًا ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٤٢٩٦، ٤٦٣٣. أخرجه مسلم: ١٥٨١].

حیوان مرده چه حکم می‌کنی که بدان کشتیها چرب می‌شوند و بر پوستها مالیده می‌شود و چراغ روشن می‌گردد؟ آن حضرت فرمود: «نه، آن حرام است.» سپس رسول‌الله ﷺ در رابطه به این موضوع گفت: «خداوند یهود را لعنت کند، که وقتی خداوند پیه (حیوان مرده) را بر ایشان حرام گردانید، آنها پیه را گداختند و سپس فروختند و بهای آن را خوردند.»
ابوعاصم از عبدالحمید روایت کرده که یزید گفته است: عطاء برایم نوشت که: از جابر ﷺ شنیدم که (این حدیث را) از پیامبر ﷺ روایت می‌کرد.

۱۱۳ - باب: ثَمَنِ الْكَلْبِ

۲۲۳۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ. [انظر: ٢٢٨٢، ٥٣٤٦، ٥٧٦١. أخرجه مسلم: ١٥٦٧].

۲۲۳۸ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى حَجَّامًا فَأَمَرَ بِمَحَاجِمِهِ فَكُسِرَتْ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الدَّمِ وَثَمَنِ الْكَلْبِ، وَكَسْبِ الأَمَةِ، وَلَعَنَ الْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ، وَآكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ. [راجع: ٢٠٨٦. أخرجه مسلم: ١٥٦٧].

باب- ۱۱۳
بهای سگ

۲۲۳۷- از ابومسعود انصاری ﷺ روایت است که گفت: همانا رسول‌الله ﷺ از بهای سگ و اجرت زنای زن، و مزد کاهن (فالبین و غیره) منع کرده است[1].

۲۲۳۸- از عَوْن‌بن‌ابوجُحَیفه روایت است که گفت: پدرم غلامی خرید که حجامتگر بود و امر کرد که آلات حجامت وی شکسته شود. من دلیل آن را از وی پرسیدم. او گفت: رسول‌الله ﷺ از بهای خون (حجامت) و بهای سگ و مزد کنیز (از راه زنا) منع کرده و سود خورنده و سوددهنده و صورتگر را لعنت کرده است.

۱- شافعی، فروش سگ را مطلقاً منع کرده است، چه تربیه یافته باشد و چه غیر آن. امام ابوحنیفه و یاران وی و بعضی از مالکیه خرید و فروش سگهایی را که از آن منافعی متصور باشد، مانند: سگهای شکاری یا سگهایی که برای حفاظت و نگهبانی از آن استفاده می‌شود، مجاز دانسته‌اند. (تیسیرالقاری)

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیح البخاری

امام ابومحمد بن‌اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی

جلد سوم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	:	بخاری، محمدبن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	الجامع الصحیح. فارسی - عربی
	:	صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر(ص)/مولف ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بخاری/ مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	:	تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	:	ج.
شابک	:	(ج.۱) 964-6765-06-8 (ج.۳) 964-8688-73-3 (ج.۲) 964-6765-71-0 دوره 964-8688-78-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	عربی - فارسی
یادداشت	:	ج. ۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	:	ج. ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	:	احادیث اهل سنت -- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	:	احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	:	BP۱۱۹/ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / ۱۳۸۶
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۳۱۰۱ - ۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد سوم)

مولف	:	امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	:	وحید عباسی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	سوم - ۱۳۹۰
شمارگان	:	۱۸۰۰ نسخه
چاپخانه	:	دقت (خط ۶) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۳-۳
شابک دوره	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	:	۱۲۵۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

فهرست

۳۵ -کتاب سَلَم ۱
باب ۱: سلم به پیمانه معین ۱
باب ۲: بیع سَلَم در وزن مَعَین ۱
باب ۳: بیع سلم برای کسی که نزد وی مال موجود نیست ۲
باب ۴: بیع سلم برخرمای درخت ۴
باب ۵: ضمانت در بیع سلم ۵
باب ۶: گروگذاشتن در بیع سلم ۵
باب ۷: بیع سلم به میعادی معیّن ۵
باب ۸: بیع سلم بچه شکم شتر ۶

۳۶ – کتاب شُفعه ۷
باب – ۱: شفعه در ملکیتی اعتبار دارد که تقسیم نشده است ۷
باب – ۲: عرضهٔ شفعه بر شریک قبل از فروش ملکیت. ۷
باب ۳: کدام همسایه نزدیکتر است ۸
کتاب اجاره ۹
باب ۱: مزدورگرفتن مرد نیک ۹
باب ۲: چرانیدن گوسفند به (مزد) قیراط ۹
باب ۳: مزدور گرفتن مشرکین به وقت ضرورت ۱۰
باب ۴: اگر کسی مزدوری را به اجرت گیرد ۱۰
باب ۵: مزدورگرفتن درجهاد ۱۱
باب ۶: اگر کسی را مزدور بگیرد و میعاد خدمتش را بیان کند و نوع کار او را بیان نکند ۱۲
باب ۷: اگر کسی را به مزدوری بگیرد که دیوار در حال افتادن را، راست کند، رواست ۱۲
باب ۸: مزدورگرفتن تا نیمه روز ۱۳
باب ۹: مزدورگرفتن تا نماز عصر ۱۴
باب ۱۰: گناه کسی که مزد مزدور را ندهد ۱۴
باب ۱۱: مزدورگرفتن از عصر تا شب ۱۵
باب ۱۲: کسی که یکی را به مزدوری بگیرد و او مزد خویش را ۱۶
باب ۱۳: کسی که نفس خود را مزدور کند تا به پشت خود بار حمل کند ۱۸
باب ۱۴: مزد دلالی ۱۸
باب ۱۵: آیا کسی در دار حرب نزد مشرک مزدوری کند ۱۹
باب ۱۶: آنچه در رُقْیَه (دَم و دعا) سورهٔ فاتحه‌الکتاب به قبایل عرب داده شده است ۲۰
باب ۱۷: باج و خراج مالک بر غلام و سهل‌آوری در خراج کنیزان ۲۱
باب ۱۸: خراج حجامتگر ۲۲
باب ۱۹: کسی که به صاحبان غلام بگوید که خراج وی را تخفیف دهند ۲۲
باب ۲۰: عاید زن زناکار وکنیزان زناکار ۲۲
باب ۲۱: مزد جهانیدن حیوان نر بر ماده ۲۳

باب ۲۲: اگر کسی زمینی را به اجاره می‌دهد و یکی از جانبین می‌میرد ۲۳
۳۸ - کتاب حواله ۲۵
باب ۱: در مورد حواله ۲۵
باب ۲: اگر بر توانگری حواله شود حق ۲۵
باب - ۳: اگر قرض مرده را به کسی حواله کند رواست ۲۶
۳۹ - کتاب کفالت ۲۷
باب ۱: ضمانت‌کردن در ادای قرض و حاضرکردن قرضدار و غیر آن ۲۷
باب ۲: گفته خدای تعالی ۲۹
باب ۳: کسی که ضمانت ادای دین مرده به عهده می‌گیرد،
روا نیست که از ضمانت آن سر باززند. ۳۱
باب ۴: امان‌گرفتن ابوبکر در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و عهدوی ۳۲
باب ۵: قرض ۳۵
۴۰ - کتاب وکالت ۳۶
باب ۱: وکیل‌کردن شریک شریک خود را در تقسیم‌کردن و غیر آن ۳۶
باب ۲۰: اگر مسلمان، از جانب خود کافری را در دار اسلام
یا دار حرب وکیل کند رواست ۳۶
باب ۳: وکالت در بیع نقد و اشیایی که وزن می‌شوند ۳۷
باب ۴: اگر چوپان یا وکیل وی، گوسفندان را در حال مردن ببینند، یا چیزی را درحال
فاسدشدن ببیند، گوسفند را ذبح کند و آنچه را بیم فساد می‌رود اصلاح گرداند. ۳۸
باب ۵: وکالت از کسی که حاضر و غایب است رواست ۳۹
باب ۶: وکالت در ادای قرض ۳۹
باب ۷: اگر کسی به وکیل و یا کسی که به شفاعت قومی آمده است رواست ۴۰
باب ۸: اگر مردی را وکیل کند که از جانب وی چیزی بدهد و معین نکند که
چه مقدار بدهد و او آنچه در میان مردم متعارف است بدهد. ۴۱
باب ۹: وکیل‌گرفتن زن امام را در عقد نکاح ۴۳
باب ۱۰: اگر کسی را وکیل بگیرد و وکیل چیزی را بگذارد ۴۳
باب ۱۱: اگر وکیل به بیع فاسد چیزی بخرد، بیع وی مردود است ۴۵
باب ۱۲: وکالت درمال وقف و نفقهٔ وکیل و اینکه وکیل دوست خود
را از آن بخوراند و خود برطبق عرف از آن بخورد ۴۶
باب ۱۳: وکالت در اجرای حدود (مجازات) ۴۶
باب ۱۴: وکالت در قربانی شتر و تیمارداری از آن ۴۷
باب ۱۵: اگر کسی به وکیل خود بگوید: ۴۷
در آن تصرف کن به گونه‌ای که خدا تورا می‌نماید و وکیل بگوید: همانا،
آن‌چه را گفتی شنیدم . ۴۷
باب ۱۶: وکیل‌گرفتن شخص قابل اعتماد در ۴۸
خزانه‌داری و مانند آن ۴۸
۴۱ - کتاب مزارعت ۴۹
باب ۱ : فضیلت زراعت ونشانیدن نهال که از حاصل آن خورده شود . ۴۹

باب ۲: آنچه حذر می‌شود از عواقب اشتغال به ابزار زراعت و تجاوز از حدی
که بدان امر شده است. ۴۹
باب ۳: نگهداری سگ برای پاسبانی زراعت ۵۰
باب ۴: استفاده از گاو برای کشاورزی ۵۱
باب ۵: اگر کسی بگوید: در کار درختان خرما و غیره مرا کمک کن
و من تو را درمحصول آن شریک می‌گردانم . ۵۱
باب ۶: بریدن درخت و درخت خرما ۵۲
باب ۷ ۵۲
باب ۸: مزارعت به نیمه محصول زمین و مانند آن ۵۲
باب ۹: اگر میعاد را در مزراعت شرط نکند ۵۴
باب ۱۰ ۵۴
باب ۱۱: مزارعت با یهود ۵۵
باب ۱۲: شرایطی که در مزراعت مکروه است ۵۵
باب ۱۳: اگر زمین مردم را بدون اجازهٔ ایشان زراعت کند ۵۵
باب ۱۴: املاک و قضی یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۵۷
باب ۱۵: کسی که زمین مرده را زنده کند (زیر کشت آورد) ۵۸
باب ۱۴ ۵۸
باب ۱۷: اگر مالک زمین بگوید تو را جای می‌دهم تا آنکه خداوند تو را جای دهد. ۵۹
باب ۱۸: آنچه اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بادادن محصول کشاورزی
و میوه به یکدیگر کمک می‌کردند ۶۰
باب ۱۹: اجاره زمین به طلا و نقره ۶۲
باب - ۲۰ ۶۳
باب ۲۱: آنچه دربارهٔ درخت نشاندن آمده است ۶۳
۴۲ - کتاب توزیع آب ۶۶
باب - شرب - و فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۶
«و پیدا کردیم از آب هر چیز زنده را آیا ایمان نمی‌آرند» (الانبیأ ۳۰) ۶۶
باب ۱: در شرب کسی که صدقه دادن آب و بخشیدن و وصیت کردن
آن را جایز می‌داند، چه تقسیم‌پذیر باشد وچه نباشد. ۶۶
باب ۲ : کسی که گفته است: صاحب آب به استفاده از آب سزاوارتر است
تا آن‌که سیراب گردد، ۶۷
باب ۳ : کسی که در زمین خود چاه حفر می‌کند ضمانت (جان دیگری را) نمی‌کند ۶۸
باب ۴ : خصومت در مورد چاه و حکم آن ۶۸
باب ۵ : گناه کسی که مسافر را از آب منع کند ۶۹
باب ۶ : جلوی جوی را بستن ۷۰
باب ۷: آبیاری زمین بالا، قبل از زمین پایین ۷۱
باب ۸: آبیاری زمین بالا (یعنی نزدیک جوی) تا رسیدن آب به بند پای است ۷۱
باب ۹: باب ۹: فضیلت نوشانیدن آب ۷۲
باب ۱۰: کسی که می‌پندارد صاحب حوض و مَشک در استفاده

از آب خود سزاوارتر است ۷۳
باب ۱۱: هیچ حَمِی (چراگاه) خاص گردانیده نشده به جز آنچه را خدا و
رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خاص کرده‌اند ۷۵
باب ۱۲: نوشیدن مردم و حیوانات از جویها ۷۵
باب ۱۳: فروش هیزم و کاه ۷۷
باب ۱۴: بخشیدن پارهٔ از زمین ۷۹
باب ۱۵: نوشتن سند ملکیت زمین ۷۹
باب ۱۶: دوشیدن شتر در موضع آب ۷۹
باب ۱۷: ردی که او را حق آمد و شد و یا سهمی در باغ یا درختان خرما باشد ۷۹
۴۲- کتاب قرض خواستن و پرداخت قرض و منع از تصرف در مال و ورشکستگی ۸۲
باب – ۱:کسی به قرض می‌خرد و بهای آن را ندارد یا به وقت خرید پول نزدش نیست . ۸۲
باب: ۲ کسی که اموال مردم را می‌گیرد و قصد دارد که آن را ادا کند یا تلف کند ۸۲
باب ۳: ادای قرض ۸۳
باب ۴: قرض‌گرفتن شتر ۸۴
باب ۴: قرض‌گرفتن شتر ۸۵
باب ۵: طلب قرض و نیکویی ۸۵
باب ۶: آیا کلانسالتر به قرض خواه داده شود. ۸۶
باب ۷: نیکویی در ادای قرض ۸۶
باب ۸: اگر قرضدار حق او را کمتر بدهد و یا طلب کار از حق خود درگذرد جایز است. ۸۷
باب ۹: اگر کسی قرض خویش را معادل آن یا به‌طور تخمین ادا کند، چه خرما
به خرما و چه غیر آن رواست ۸۷
باب ۱۰: کسی که از قرض به خدا پناه جوید ۸۸
باب ۱۱: نماز جنازه بر کسی که از خود قرض گذاشته است ۸۹
باب ۱۲: تأخیر توانگر در ادای قرض ظلم است ۸۹
باب ۱۳: صاحب حق را حق گفتار است ۸۹
باب ۱۴: کسی که مال خود را نزد کسی می‌یابد که افلاس کرده ۹۰
باب ۱۵: کسی که ادای قرض را تا روز بعد و مانند آن به تأخیر اندازد
و آن را تأخیر نپندارد ۹۱
باب ۱۶: کسی که مال مردی مفلس یا محتاج را بفروشد ۹۱
باب ۱۷: کسی که به میعاد معین قرض بدهد، یا میعاد پرداخت بیع را به تأخیر اندازد ۹۲
باب ۱۸: وساطت در کم‌کردن از مقدار قرض ۹۲
باب ۱۹: آنچه از ضایع‌کردن مال منع می‌شود ۹۳
باب ۲۰: غلام نگهبان است در مال آقای خود و بدون اجازهٔ وی‌کاری نمی‌کند ۹۴
۴۴ – کتاب خصومات ۹۶
باب ۱: آنچه در مورد انتقال قرضدار ۹۶
باب ۲: کسی که معامله شخص نادان ۹۸
باب ۳: کسی که مال شخص کم‌عقل و امثال او را بفروشد ۹۹
باب ۴: گفتار طرفهای دعوی به یکدیگر ۹۹

باب ۵: بیرون کشیدن گناهکاران ۱۰۱
باب ۶: دعوی اجرای وصیت مرده ۱۰۲
باب ۷: در بند نگه داشتن کسی که بیم فساد او می‌رود ۱۰۲
باب ۸: بستن و دربندکردن کسی در حَرَم ۱۰۳
باب ۹: دربارهٔ ملازمت (در قید نگه داشتن) ۱۰۳
باب ۱۰: مطالبهٔ دَین ۱۰۴
۴۵ - کتاب لُقَطه ۱۰۵
باب ۱: اگر صاحب مال یافت شده نشانی بدهد مال به وی داده شود ۱۰۵
باب ۲: شتر گم شده ۱۰۵
باب ۳: گوسفند گم شده ۱۰۶
باب ۴: اگر صاحب مال پس از یک سال پیدا نشود ۱۰۷
باب ۵: اگر کسی در دریا چوبی بیابد و یا تازیانه و مانند آن ۱۰۷
باب ۶: اگر کسی خرمایی در راه بیابد ۱۰۸
باب ۷: مال یافته شده مردم مکه چگونه اعلان شود ۱۰۸
باب ۸: هیچ حیوانی بدون اجازه صاحب آن دوشیده نشود ۱۱۰
باب ۹: اگر صاحب مال یافته شده پس از یک سال بیاید، مال وی مسترد گردد، ۱۱۰
باب ۱۰: آیا کسی مال یافته شده را بگیرد و نگذارد که ضایع گردد ۱۱۱
باب ۱۱: کسی که مال یافت شده را اعلان کرد و آن را به حاکم شرع نسپرد ۱۱۲
باب - ۱۲ ۱۱۳
۴۶ - کتاب مظالم ۱۱۴
دربارهٔ ظالمان و غصب ۱۱۴
باب ۱: کیفر ظلم ۱۱۵
باب ۲: قول خدای تعالی: «آگاه باش که لعنت خداست به ستمکاران»(هود: ۱۸). ۱۱۶
باب ۳: مسلمان بر مسلمان ستم نکند و او را به هلاکت نیفکند ۱۱۶
باب ۴: به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم ۱۱۷
باب ۵: کمک به مظلوم ۱۱۷
باب ۶: انتقام از ظالم ۱۱۸
باب ۷: عفو مظلوم ۱۱۸
باب ۸: ظلم ۱۱۹
در روز قیامت تاریکی است ۱۱۹
باب ۹: ترس و حذر از دعای مظلوم ۱۱۹
باب ۱۰: کسی که مردی بر وی ستم کرده است و او آن مرد را ببخشد،
آیا ظلم وی را بیان کند ۱۱۹
باب ۱۱: اگر ظلم کسی را بخشیده باشد حق بازگشت بدان ندارد ۱۲۰
باب ۱۲: اگر کسی را از حق خویش اجازه دهد و یا بروی حلال گرداند
و مقدار آن را معین نکند که چند است ۱۲۱
باب ۱۳: گناه کسی که ببخشی از زمین دیگری را به ظلم بگیرد ۱۲۱
باب ۱۴: اگر کسی از حق خود چیزی را به دیگری اجازه می‌دهد رواست. ۱۲۲

باب ۱۵: فرمودهٔ خدای تعالی:	۱۲۳
باب ۱۴: گناه کسی که دعوی باطل کند و بدان آگاه باشد	۱۲۳
باب ۱۷: کسی که دعوی کند و دشنام دهد	۱۲۴
باب ۱۸: جبران‌کردن مظلوم، اگر به مال ظالم دست یابد	۱۲۴
باب ۱۹: آنچه در مورد سایبانها آمده است	۱۲۵
باب ۲۰: همسایه، همسایه‌اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند	۱۲۵
باب ۲۱: ریختن شراب در راه	۱۲۶
باب ۲۲: صحن سرایها و نشستن در آن	۱۲۶
باب ۲۳: کندن چاه بر سر راه اگر موجب اذیت نشود	۱۲۷
باب ۲۴: دورکردن آنچه موجب اذیت است	۱۲۷
باب – ۲۵: بالا خانه و جایگاه بلند که مشرف بر بام و غیر آن باشد	۱۲۸
باب ۲۶: کسی که شتر خود را به پیاده‌رو و یا دروازهٔ مسجد بسته کند	۱۳۴
باب ۲۷: ایستادن و پیشاب‌کردن در خاکروبگاه مردم	۱۳۴
باب ۱۸: کسی که شاخه درخت	۱۳۵
باب ۲۹: اگر دربارهٔ راه عام اختلاف کنند	۱۳۵
باب۳۰: غارت بدون اجازه صاحب مال	۱۳۵
باب ۳۱: شکستن صلیب وکشتن خوک	۱۳۶
باب ۳۲: آیا خمهای شراب شکسته شود	۱۳۶
باب ۳۳: کسی در دفاع از مال خود پیکار کند	۱۳۷
باب ۳۴: اگر کسی کاسه یا مال متعلق به دیگری را بشکند	۱۳۸
باب ۳۵: اگر دیوار کسی را ویران کند باید مانند آن آباد کند	۱۳۸
۴۷ – کتاب شرکت	۱۴۰
باب ۱: شرکت در طعام و توشهٔ راه و مال غیرنقدینه	۱۴۰
باب ۲: آنچه میان دو شریک مشترک است	۱۴۲
باب ۳: تقسیم گوسفندان	۱۴۲
باب ۴: دوتایی خوردن خرما در میان شریکان	۱۴۳
باب ۵: ارزشیابی اشیأ میان شریکان به قیمت عادلانه	۱۴۴
باب ۶: آیا در تقسیم و شهم قرعه افکنده شود	۱۴۵
باب ۷: شرکت یتیم و صاحب میراث	۱۴۵
باب ۸: شرکت در زمین و غیر آن	۱۴۷
باب ۹: اگر شریکان سرایها و غیره را تقسیم کنند نه	۱۴۷
باب ۱۰: شرکت در طلا و نقره	۱۴۸
باب ۱۱: شرکت (مسلمان) با اهل ذمه و مشرکان در مزارعت	۱۴۸
باب ۱۲: تقسیم گوسفندان و عدالت در آن	۱۴۸
باب ۱۳: شرکت در طعام و غیره	۱۴۹
باب ۱۴: شرکت در غلام و کنیز	۱۵۰
باب ۱۵: شرکت در حیوانات قربانی و شتران	۱۵۰
باب ۱۹: کسی که در تقسیم (غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد	۱۵۲

۴۸ - کتاب رهن (گرو) ۱۵۴
باب ۱: رهن در حال اقامت ۱۵۴
باب ۲: کسی که زره خویش را به گرو داد ۱۵۴
باب ۳: گرو گذاشتن سلاح ۱۵۴
باب ۴: حیوان گروی سواری می‌شود و دوشیده می‌شود ۱۵۵
باب ۵: گرو گذاشتن نزد یهود و دیگران ۱۵۶
باب ۶: اگر میان گرودهنده و گروگیرنده اختلاف پدید آید ۱۵۶
۴۶ - کتاب آزادی برده ۱۵۹
باب ۱: آنچه دربارهٔ آزادی برده و ثواب آن آمده است ۱۵۹
باب - ۲: آزادی کدام برده بهتر است؟ ۱۵۹
باب ۳: آنچه مستحب است از نوع آزادکردن برده به هنگام کسوف
آفتاب یا سایر نشانه‌ها ۱۶۰
باب ۴: اگر کسی برده‌ای را که در وی دو نفر شریک‌اند و یا کنیزی را
که در وی چند نفر شریک‌اند، آزاد کند. ۱۶۰
باب ۵: اگر کسی سهم خویش را دربرده‌ای آزاد کند ۱۶۲
باب ۶: خطا و فراموشی در آزادکردن برده و طلاق و مانند آن ۱۶۳
باب ۷: اگر کسی به برده‌اش بگوید: او برای خدا است ۱۶۴
باب ۸: اُمّ الولد (کنیزی که از مالک خود پسری زاییده است). ۱۶۵
باب ۹: فروش بردهٔ مُدَبَّر ۱۶۶
باب ۱۰: فروش ولاء و بخشیدن آن ۱۶۶
باب ۱۱: اگر برادر مردی مسلمان اسیر شود ۱۶۷
باب ۱۳: اگر کسی از عرب مالک برده‌ای شود ۱۶۸
باب ۱۴: فضیلت کسی که کنیز خود را ادب بیاموزد و تعلیم دهد ۱۷۱
باب ۱۵: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۱۷۲
باب ۱۶ ۱۷۳
باب ۱۷: کراهیت تکبر و مفاخرت بر برده ۱۷۴
باب ۱۸: آن‌گاه که خدمتگار وی غذای وی را بیاورد ۱۷۶
باب ۱۹: غلام نگهبان مال سید (آقای) خود است ۱۷۶
باب ۲۰: اگر کسی غلام خود را می‌زند، باید بر روی وی نزند ۱۷۷
۵۰ - کتاب مکاتب ۱۷۸
باب - گناه کسی که برده‌اش را دشنام دهد ۱۷۸
باب - ۱: حکم مکاتب و اقساط سالانهٔ وجه آزادی وی ۱۷۸
باب ۲: آنچه از شرایط مکاتب که جواز دارد ۱۸۰
باب ۳: کمک خواستن بردهٔ مکاتب و سؤال از مردم ۱۸۱
باب ۴: فروش برده مکاتب، اگر راضی باشد ۱۸۲
باب ۵: اگر بردهٔ مکاتب بگوید: مرا خریداری و آزاد کن و او را
بدین هدف خریداری نماید. ۱۸۳
کتاب هِبَه (بخشیدن) ۱۸۴

و فضیلت و تشویق بر آن ۱۸۴
باب ۱: فضیلت هَبَه ۱۸۴
باب ۲: هدیه‌ای اندک ۱۸۴
باب ۳: کسی که چیزی هدیه از یاران خویش بخواهد ۱۸۵
باب ۴: کسی که نوشیدنی طلب کند ۱۸۶
باب ۵: پذیرفتن هدیهٔ شکار ۱۸۷
باب ۶: قبول‌کردن هدیه ۱۸۸
باب ۷: قبول هدیه ۱۸۸
باب ۸: کسی که به دوست خود هدیه بدهد ۱۹۰
باب ۹: هدیه‌هایی که رد نمی‌شود ۱۹۳
باب۱۰: کسی که هدیهٔ غایب را جایز می‌پندارد ۱۹۳
باب۱۱: جبران‌کردن بخشش ۱۹۴
باب ۱۲: بخشش برای پسر ۱۹۴
باب ۱۳: گواه‌گرفتن در بخشش ۱۹۵
باب ۱۴: بخشش مرد به زن و زن به شوهر ۱۹۵
باب ۱۵ ۱۹۷
باب ۱۶: هدیه را از کدام کس باید آغاز کرد ۱۹۸
باب: ۱۷ – کسی که هدیه را به سببی قبول نمی‌کند ۱۹۸
باب ۱۸: اگر کسی چیزی می‌بخشد یا وعده می‌کند و پیش از رسیدن هدیه ۲۰۰
باب ۱۹: غلام و متاع چگونه تحویل داده شود ۲۰۱
باب۲۰: اگر کسی هدیه‌ای ببخشد و کسی که آن را دریافت می‌کند نگوید: قبول کردم ۲۰۱
باب ۲۱: اگر دَین خود را برکسی ببخشد ۲۰۲
باب ۲۲: بخشیدن کسی برای گروهی ۲۰۳
باب ۲۳: بخشش تسلیم شده و تسلیم نشده و تقسیم شده و تقسیم نشده ۲۰۴
باب ۲۴:اگر گروهی از مردم به قومی ببخشند ۲۰۵
باب ۲۵: کسی که در میان همنشینان خود است و به او هدیه داده می‌شود،
وی بدان هدیه سزاوارتر است ۲۰۶
باب ۲۶: اگر کسی شتری را بر مردی ببخشد که بر آن سوار است جایز است. ۲۰۷
باب ۲۷: هدیهٔ که پوشیدن آن مکروه است ۲۰۸
باب ۲۸: قبول هدیهٔ مشرکین ۲۰۹
باب ۲۹: هدیه برای مشرکین ۲۱۱
باب ۳۰: بر هیچ یکی روا نیست که بخشش و صدقهٔ خویش را پس بگیرد ۲۱۲
باب ۳۱ ۲۱۳
باب ۳۲: آنچه دربارهٔ عُمر و رُقبه گفته شده است ۲۱۳
باب ۳۳: کسی که از مردم اسپ به عاریت گیرد ۲۱۴
باب ۳۴: عاریت‌گرفتن برای عروس در شب زفاف ۲۱۴
باب ۳۵: فضیلت منیحه (عاریت‌گرفتن حیوان شیری) ۲۱۵
باب ۳۶: اگر یکی به دیگری بگوید ۲۱۷

باب ۳۷: کسی که دیگری را بر اسپ سوار کند ۲۱۸
۵۲ – کتاب شهادت (گواهی) ۲۱۹
باب ۱: آنچه دربارهٔ وجوب شاهدان بر مدعی آمده است ۲۱۹
باب ۲: اگر مردی، دیگری را شایسته گواهی گرداند و بگوید: نمی‌دانم
به جز نیکی از وی. یا ندانستم به جز نیکی از وی. ۲۲۰
باب ۳: شهادت‌دادن کسی که پنهان است ۲۲۱
باب ۴: اگر شاهد یا شاهدانی به چیزی شهادت دهند ۲۲۳
باب ۵: شاهدان عادل ۲۲۴
باب ۶: چند شاهد برای تزکیه و تعدیل کسی لازم است. ۲۲۴
باب ۷: شهادت دربارهٔ نسب ۲۲۵
باب ۸: شهادت قاذف و دزد و زناکار ۲۲۷
باب ۹: اگر کسی بر شهادت ظلم شاهد گرفته می‌شود، شهادت ندهد ۲۲۹
باب ۱۰: آنچه دربارهٔ شهادت دروغ گفته شده است ۲۳۱
باب ۱۱: شهادت‌دادن نابینا ۲۳۲
باب ۱۲: شهادت‌دادن زنان ۲۳۴
باب ۱۳: شهادت کنیزان و غلامان ۲۳۴
باب ۱۴: شهادت زنی که کودک غیر را شیر داده است ۲۳۵
باب – ۱۵ ۲۳۵
باب ۱۶: اگر مردی مردی دیگر را تزکیه کند، بسنده است ۲۴۵
باب ۱۷: آنچه مکروه است از مبالغه در مدح کسی باید آنچه را که می‌داند بگوید ۲۴۵
باب ۱۸: بلوغ پسران و شهادت آنها ۲۴۶
باب ۱۹: سؤال حاکم از مدعی که آیا شاهد داری؟ قبل از سوگنددادن ۲۴۷
باب ۲۰: سوگند بر مدعی علیه ۲۴۸
در اموال و حدود ۲۴۸
باب ۲۱: اگر کسی بر دیگری چیزی دعوی کند یا نسبت زنا به کسی بدهد، ۲۵۰
باب ۲۲: سوگند پس از نماز عصر ۲۵۱
باب ۲۳: مُدَّعی عَلیه به همان جایی سوگند می‌خورد که بر وی واجب گشته است ۲۵۱
باب ۲۴: اگر گروهی در سوگند بر یکدیگر شتاب کنند ۲۵۲
باب ۲۵: فرمودهٔ خدای تعالی ۲۵۲
«کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای
خویش بهای اندک را». ۲۵۲
باب ۲۶: چگونه سوگند یاد شود ۲۵۳
باب ۲۷: کسی که بعد از سوگند (مُدّعی علیه) دو شاهد بیاور ۲۵۴
باب ۲۸: کسی که به وفای وعده حکم می‌کند ۲۵۵
باب ۲۹: از مشرکان گواهی‌دادن و غیره خواسته نشود ۲۵۷
باب ۳۰: قرعه افکندن در بروز مشکلات ۲۵۸
۵۳ – کتاب صلح ۲۶۲
باب ۱: آنچه دربارهٔ صلح‌کردن میان مردم آمده است ۲۶۲

باب ۲: کسی که میان مردم صلح می‌آورد، دروغگوی نیست ۲۶۴
باب ۳: گفتهٔ امام به یاران خود ۲۶۴
با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم. ۲۶۴
باب ۴: فرمودهٔ خدای تعالی ۲۶۵
باب ۵: اگر بر آنچه ستم باشد صلح کنند، آن صلح مردود است ۲۶۵
باب ۶: چگونه صلح‌نامه نوشته شود؟ ۲۶۶
باب ۷: مصالحه با مشرکین ۲۶۹
باب ۸: مصالحه دردِیّت (خون‌بها و بهای جراحت) ۲۷۰
باب ۹: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به حسن بن علی(رضی‌الله عنه) ۲۷۱
باب ۱۰: آیا امام به صلح اشاره کند؟ ۲۷۳
باب ۱۱: فضیلت مصالحه و تأمین عدالت میان مردم ۲۷۳
باب ۱۲: اگر امام به صلح اشاره کند و از آن کسی ابا ورزد، ۲۷۴
باب ۱۳: صلح میان قرضخواهان و میراثخواران و تخمین و اندازه در آن ۲۷۵
باب ۱۴: مصالحه در دَین و عَین (ملکیت) ۲۷۶
۵۴ - کتاب شروط ۲۷۷
باب ۱: شرایطی که در بیعت به اسلام ۲۷۷
باب ۲: کسی که درخت خرما را که پیوند باروری داده است، بفروشد ۲۷۹
باب ۳: شرطها در معامله ۲۷۹
باب - ۴: اگر فروشنده، سواری بر حیوانی را که فروخته است ۲۸۰
باب ۵: شروط در معامله ۲۸۲
باب ۶: شروط در مَهر به وقت نکاح ۲۸۲
باب ۷: شروط مزارعه ۲۸۳
باب ۸: شرطهایی که در نکاح جواز ندارد ۲۸۳
باب ۹: شرطهایی که در حدود شرعیه، روا نیست ۲۸۴
باب ۱۰ : آنچه از شروط بردهٔ مکاتب جایز است ۲۸۵
باب ۱۱: شروط در طلاق ۲۸۶
باب ۱۲: شرطهای شفاهی با مردم ۲۸۷
باب ۱۳: شروط در وِلاء ۲۸۸
باب ۱۴: اگر مالک زمین در مزارعت شرط بگذارد ۲۸۹
باب ۱۵: شرطهای جهاد ۲۹۰
باب ۱۶: شرایط در قرض ۳۰۵
باب ۱۷: بردهٔ مکاتب ۳۰۵
باب ۱۸: آنچه جایز است از شرط گذاشتن ۳۰۶
باب ۱۹: شرایط مال وقف ۳۰۷
کتاب وصایا ۳۰۸
«سفارش تملیک مال بعد از مرگ» ۳۰۸
باب ۱: وصایا ۳۰۸
باب ۲: وارثین را توانگر گذاشتن بهتر از آن است که دست تکدّی

به سوی مردم دراز کنند ۳۱۰
باب ۳: وصیّت به سوم حصه از مال ۳۱۱
از فرزند م مراقبت کن و دعاوی‌ای که برای وصی جایز است. ۳۱۲
باب ۵: اگر مریض با سر خود اشارتی کند که واضح باشد، جواز دارد. ۳۱۳
باب ۶: برای وارث وصیّت جواز ندارد ۳۱۳
باب ۷: صدقه دادن به وقتی که مرگ نزدیک شود ۳۱۳
باب ۸: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۱۴
باب ۹: تعبیر فرمودهٔ خدای تعالی ۳۱۶
باب ۱۰: اگر کسی برای اقارب خویش وقف یا وصیت کند ۳۱۸
باب ۱۱: آیا زنان و فرزندان (در وصیت)، شامل اقارب‌اند؟ ۳۲۰
باب ۱۲: آیا وقف‌کننده از مالی که وقف کرده، استفاده کند؟ ۳۲۰
باب ۱۳: اگر کسی چیزی را وقف کند، پیش از آنکه سرپرستی آن را
به دیگری بسپارد، جایز است ۳۲۱
باب ۱۴: اگر کسی بگوید: سرای من برای خدا صدقه است ۳۲۲
باب ۱۵: اگر کسی بگوید: زمین من یا باغ من ۳۲۲
از جانب مادرم برای خدا صدقه است، جواز دارد، هرچند
بیان نکند که صدقه برای کیست. ۳۲۲
باب ۱۶: اگر کسی برخی از مال یا بعضی از بردگان یا حیوانات
خود را صدقه یا وقف کند، جایز است ۳۲۳
باب ۱۷: کسی که صدقه کند و امور آن را به وکیل خود بسپارد
و سپس وکیل امر صدقه را به وی بازگرداند ۳۲۳
باب ۱۸ : فرمودهٔ خدای تعالی ۳۲۴
«و چون حاضر شوند هنگام قسمت میراث، خویشان [غیر وارث]
و یتیمان و گدایان پس (به طریق استحباب) بدهید ایشان را چیزی از آن» (النسأ: ۸). ۳۲۴
باب ۱۹: آنچه مستحب است، از جانب کسی که ناگهان مرده است،
صدقه داده شود و ادای نذرهای مرده ۳۲۵
باب ۲۰: گواه گرفتن در وقف و صدقه ۳۲۵
باب ۲۱: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۲۶
باب ۲۲ : فرمودهٔ خدای تعالی ۳۲۷
باب ۲۳: و آن‌چه برای وصی می‌شاید که در مال یتیم (به نفع وی)
عمل کند و از آن به اندازهٔ مزد عمل خود بخورد ۳۲۸
باب ۲۳: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۲۹
باب ۲۴: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۲۹
باب ۲۵: به خدمت گرفتن یتیم در سَفَر و حَضَر ۳۳۰
باب ۲۶: ۳۳۱
اگر کسی زمینی را وقف کند و حدود آن را بیان نکند، جایز است و همچنان است صدقه ۳۳۱
باب ۲۷: اگر گروهی زمین مشترک خویش را وقف کنند، جایز است ۳۳۲
باب ۲۸: مال وقف چگونه نوشته شود؟ ۳۳۳

باب ۲۹: وقف برای توانگر و فقیر و میهمان ۳۳۳
باب ۳۰: وقف زمین برای مسجد ۳۳۴
باب ۳۱: وقف حیوانات و اسپ و دارایی و طلا و نقره ۳۳۴
باب ۳۳: ۳۳۵
باب ۳۴: اگر وقف‌کننده بگوید: ۳۳۶
بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم. وقف او جایز است. ۳۳۶
باب ۳۵: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۳۶
باب ۳۶: پرداخت وصی، قروض مُردنه را بدون حضور وارثین ۳۳۸
۵۶ – کتاب جهاد و سِیَر ۲۳۸ ۳۴۰
باب ۱: فضیلت جهاد و سلوک آن حضرت ۳۴۰
باب ۲: بهترین مردم کسی است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کند ۳۴۲
باب ۳: دعای مردان و زنان به شرکت در جهاد و نیل به شهادت ۳۴۳
باب ۴: درجات مجاهدین در راه خدا ۳۴۴
باب ۵: بامدادان و شبانگاه روانه‌شدن (به جهاد) در راه خدا
و گوشه کمان هریک از شما دربهشت ۳۴۵
باب ۴: حُور عین و صفات ایشان ۳۴۶
باب ۷: آرزوی شهادت ۳۴۷
باب ۸: فضیلت کسی که در راه خدا بیفتد و بمیرد، پس وی یکی از ایشان است. ۳۴۸
باب ۹: کسی که در راه خدا مجروح شود و یا نیزه زده شود ۳۴۹
باب ۱۰: کسی که در راه خداوند عزوجلّ مجروح شد ۳۵۰
باب ۱۱: گفتهٔ خداوند عزوجَل«بگو انتظار نمی‌برید در حق ما مگر یکی
از دو نیکی [فتح و شهادت] را» (التوبه:۵۲) ۳۵۱
باب ۱۲: گفتهٔ خدای تعالی ۳۵۱
باب ۱۳: کردار نیک پیش از شرکت درکارزار ۳۵۳
باب ۱۴: کسی که ناگاه تیری بر وی رسید و او را کشت ۳۵۴
باب ۱۵: کسی که برای اعلای کلمه‌الله کارزار کند ۳۵۴
باب ۱۶: کسی که پاهای وی در راه خدا گرد آلود گردد ۳۵۵
باب ۱۷: زدودن غباری که در راه خدا بر سر نشسته است ۳۵۵
باب ۱۸: غسل بعد از جنگ و آلودگی با خاک ۳۵۶
باب ۱۹: فضیلت کسانی که مشمول قول خداوند تعالی شده‌اند ۳۵۶
باب ۲۰: سایه کردن فرشتگان بر شهید ۳۵۸
باب ۲۱: آرزوی مجاهد تا بار دیگر به دنیا بازگردد ۳۵۸
باب ۲۲: بهشت زیر درخشش شمشیرها است ۳۵۹
باب ۲۳: کسی که برای جهاد، پسر طلبد ۳۵۹
باب ۲۴: شجاعت و ترسویی در جنگ ۳۶۰
باب ۲۵: پناه جستن به خدا از جُبن (ترسویی) ۳۶۱
باب ۲۶: کسی که از دیدنیهای خود در جنگ صحبت کند ۳۶۱
باب ۲۷: وجوب برآمدن به جهاد، و آن‌چه واجب است از جهاد و نیّت ۳۶۲

باب ۲۸: کافری که مسلمانی را می‌کشد و سپس اسلام می‌آورد و
در آن استوار می‌ماند و بعد کشته می‌شود. ۳۶۳
باب ۲۹: کسی که جهاد را بر روزهٔ (نفل) ترجیح داده است ۳۶۴
باب ۳۰: شهادت هفت نوع است، بدون کشته شدن ۳۶۴
باب ۳۱: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۶۵
باب ۳۲: شکیبایی در وقت کارزار ۳۶۶
باب ۳۳: برانگیختن مسلمانان به کارزار ۳۶۶
باب ۳۴: کندن خندق ۳۶۷
باب ۳۵: کسی که معذرتی او را از جهاد باز دارد ۳۶۸
باب ۳۶: فضیلت روزه در راه خدا ۳۶۸
باب ۳۷: فضیلت خرج کردن (درجهاد) در راه خدا ۳۶۹
باب ۳۸: فضیلت کسی که غازی را مجهز گرداند و یا در غیاب وی
به مربوطین او کمک کند ۳۷۰
باب ۳۹: استعمال حنوط به هنگام جنگ ۳۷۰
باب ۴۰: فضیلت جلوداری لشکر (برای کسب اطلاعات) ۳۷۱
باب ۴۱: آیا جلودار لشکر را تنها بفرسد ۳۷۲
باب ۴۲: سفر کردن دو نفر باهم ۳۷۲
باب ۴۳: به موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا
به روز قیامت نیکویی بسته است ۳۷۲
باب ۴۴: جهاد با امیر نیکوکار و بدکردار نافذ است ۳۷۳
باب ۴۵: کسی که اسپ (در راه خدا) نگاه می‌دارد ۳۷۳
باب ۴۶: اسم اسپ و خر ۳۷۴
باب ۴۷: آنچه دربارهٔ شومی اسپ گفته شده ۳۷۵
باب ۴۸: نگهداری، اسپ در سه مورد است ۳۷۶
باب ۴۹: کسی که حیوان سواری کسی دیگر را در سفر جهاد بزند ۳۷۷
باب ۵۰: سواری بر حیوان تندرو و سرکش نر از قبیل اسپ ۳۷۸
باب ۵۱: سهم اسپ (از مال غنیمت) ۳۷۸
باب ۵۲: کسی که در جنگ عنان مرکب کسی دیگر را بکشد ۳۷۹
باب ۵۳: زین و رکاب برای حیوان ۳۷۹
باب ۵۴: سواریِ اسپ بدون زین ۳۸۰
باب ۵۵: اسپ کندرو ۳۸۰
باب ۵۶: مسابقهٔ اسپ دوانی ۳۸۰
باب ۵۷: لاغر کردن اسپ برای مسابقه ۳۸۱
باب ۵۸: نهایت مسافت مسابقه برای اسپان لاغر کرده شده ۳۸۱
باب ۵۹: شتر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۸۲
باب ۶۰: جهاد به سواری خر ۳۸۲
باب ۶۱: قاطر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سفید بود ۳۸۲
باب ۶۲: جهاد زنان ۳۸۳

باب ۶۳: جهاد زن در سفر دریا ۳۸۴
باب ۶۴: بردن مرد، زن خویش را به جهاد، بدون زنان دیگر خویش ۳۸۵
باب ۶۵: جهاد زنان و کارزار آنها در همراهی مردان ۳۸۵
باب ۶۶: حمل کردن زنان مشک آب را برای مردان در وقت جنگ ۳۸۶
باب ۶۷: درمان کردن زنان، زخمیها را در میدان جنگ ۳۸۶
باب ۶۸: بازگردانیدن زنان، مجروحان و کشتگان را (به مدینه) ۳۸۶
باب ۶۹: کشیدن تیر از بدن ۳۸۷
باب ۷۰: پاسداری کردن در معرکه در راه خدا ۳۸۷
باب ۷۱: فضیلت خدمت در جهاد ۳۸۹
باب ۷۲: فضیلت کسی که متاع هم‌سفر خود را بردارد ۳۹۰
باب ۷۳: فضیلت یک روز پایداری در راه خدا ۳۹۰
باب ۷۴: کسی که با کودکی که او را به خدمت گرفته، به جهاد برود ۳۹۱
باب ۷۵: سفر دریا ۳۹۲
باب ۷۶: کسی که در جنگ از نیازمندان و نیکوکاران یاری جوید ۳۹۳
باب ۷۷: گفته نشود: فلان کس شهید است ۳۹۴
باب ۷۸: ترغیب به تیراندازی ۳۹۵
باب ۷۹: بازی با سلاح و مانند آن ۳۹۶
باب ۸۰: سپر گرفتن و کسی که در پناه سپر همراه خود قرار گیرد ۳۹۷
باب ۸۱: سپر چرمی ۳۹۸
باب ۸۵: بند شمشیر و آویختن شمشیر به گردن ۳۹۹
باب ۸۳: آنچه دربارهٔ آراستن شمشیر آمده است ۳۹۹
باب ۸۴: کسی که در سفر به وقت خواب نیمه روز
شمشیر خود را به درخت آویخته است ۴۰۰
باب ۸۵۲: پوشیدن کلاه فلزی (در جنگ) ۴۰۰
باب ۷۸۶: کسی که به وقت مرگ شکستن سلاح و کشتن حیوانات را لازم ندیده ۴۰۱
باب ۸۷: جدا شدن مردم از امام به وقت نیمه روز و در سایهٔ درخت آرمیدن ۴۰۱
باب ۸۸: آن‌چه در مورد نیزه‌ها گفته شده ۴۰۲
باب ۸۹: آنچه درباره زره و پیراهن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)
در وقت جنگ گفته شده ۴۰۳
باب ۹۰: پوشیدن جُبّه (پوشاک زرهی) ۴۰۴
در سفر و جنگ ۴۰۴
باب ۹۱: پوشاک ابریشمی در جنگ ۴۰۵
باب ۹۲: آنچه دربارهٔ کارد گفته شده ۴۰۵
باب ۹۳: آنچه دربارهٔ جنگ رومیان گفته شده ۴۰۶
باب ۹۴: جنگ با یهود ۴۰۶
باب ۹۵: جنگ با ترکان ۴۰۷
باب ۹۶: جنگ با کسانی که پای‌پوش مویی دارند ۴۰۷
باب ۹۷: کسی که در آستانهٔ شکست یاران خود را صف بست

و از مرکب خود فرود آمد و از خداوند کمک خواست ۴۰۸
باب ۹۸: دعا بر مشرکان که به شکست و اضطراب دچار گردند ۴۰۹
باب ۹۹: آیا مسلمان اهل کتاب را رهنمایی کنید یا قرآن را به ایشان بیاموزاند ۴۱۱
باب ۱۰۰: دعا برای مشرکین تا هدایت یابند و به اسلام گرایش یابند ۴۱۱
باب ۱۰۱: دعوت یهود و نصارا به اسلام ۴۱۱
باب ۱۰۲: دعوت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۴۱۲
باب ۱۰۳: کسی که قصد جهاد کند و قصد خود را امری دیگر بنماید
و کسی که برآمدن به سفر را در روز پنج‌شنبه دوست می‌دارد ۴۲۰
باب ۱۰۴: برآمدن (به سفر) بعدازظهر ۴۲۱
باب ۱۰۵: برآمدن (به سفر) در اواخر ماه ۴۲۲
باب ۱۰۶: برآمدن (به سفر) در ماه رمضان ۴۲۲
باب ۱۰۷: وداع کردن ۴۲۳
باب ۱۰۸: به سخن امام گوش کردن و اطاعت از وی ۴۲۳
باب ۱۰۹: در عقب امام قتال می‌شود و به او پناه جسته می‌شود ۴۲۴
باب ۱۰۱: بیعت در جنگ که نگریزند ۴۲۵
باب ۱۱۱: امر امام و پیشوا بر مردم، به اندازهٔ توانایی ایشان ۴۲۷
باب ۱۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، اگر در اول روز به جنگ آغاز نمی‌کرد،
جنگ را تا میلان آفتاب (وسط روز) تأخیر می‌نمود. ۴۲۷
باب ۱۱۳: اجازه خواستن از امام، به دلیل فرمودهٔ خداوند ۴۲۸
باب ۱۱۴: کسی که به جهاد برود و نوداماد باشد ۴۳۰
باب ۱۱۵: کسی که بعد از زفاف، رفتن به جهاد را اختیار کند. ۴۳۰
باب ۱۱۶: شتافتن امام (در دفع دشمن) به هنگام ترس ۴۳۰
باب ۱۱۷: شتافتن و تاختن به هنگام ترس ۴۳۱
باب ۱۱۸: به تنهایی در آمدن به وقت ترس ۴۳۱
باب ۱۱۹: مزد و سواری دادن کسی را در راه خدا ۴۳۱
باب ۱۲۰: مزدور گرفتن (در جهاد) ۴۳۲
باب ۱۲۱: آنچه درباره پرچم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شده ۴۳۳
باب ۱۲۲: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۴۳۴
باب ۱۲۳: توشه برداشتن در سفر جهاد ۴۳۵
باب ۱۲۴: توشه را برگردن نهادن ۴۳۷
باب ۱۲۵: زن را بر مرکب بر پشت سر برادرش سوار کردن ۴۳۸
باب ۱۲۶: بر پشت سر خود بر مرکب سوار کردن در حج و غزوه ۴۳۸
باب ۱۲۷: بر پشت سر کسی بر خر سوار شدن ۴۳۸
باب ۱۲۸: کسی که رکاب و مانند آن را گرفت ۴۳۹
باب ۱۲۹: مکروه بودن سفر با فسخ قرآن به سرزمین کافران ۴۴۰
باب - ۱۳۰: تکبیر (الله اکبر) به وقت جنگ ۴۴۰
باب ۱۳۱: آنچه مکروه است در تکبیر آواز بلند کردن ۴۴۱
باب - ۱۳۲: گفتن تسبیح (سبحان‌الله) هنگام فرود آمدن به وادی ۴۴۲

باب ۱۳۳: تکبیر، هنگام رسیدن به بلندی ۴۴۲
باب ۱۳۴: نوشته می‌شود (در نامهٔ اعمال) مسافر مانند آن‌چه در غیر سفر می‌کرده است ۴۴۲
باب ۱۳۵: سفر تنهایی در شب ۴۴۳
باب ۱۳۷: اگر اسپی را که صدقه داده است ببیند که فروخته می‌شود ۴۴۵
باب ۱۳۸: جهاد به اجازهٔ پدر و مادر ۴۴۵
باب ۱۳۹: آن‌چه دربارهٔ زنگ و امثال آن گفته شده که در گردن شتر می‌بندند ۴۴۶
باب ۱۴۰: کسی که در لشکر ثبت نام شده است و زن او به قصد حج برآمده باشد و یا آن کس را عذری دیگر باشد آیا به وی اجازه داده شود (که از رفتن با لشکر بازماند). ۴۴۶
باب ۱۴۱: جاسوس ۴۴۷
باب ۱۴۲: لباس پوشیدن اسیران ۴۴۸
باب ۱۴۳: فضیلت کسی که مردی بر دست وی اسلام آورد ۴۴۹
باب ۱۴۴: اسیران در زنجیر ۴۵۰
باب ۱۴۵: فضیلت کسی که از اهل دو کتاب است و اسلام آورد ۴۵۰
باب ۱۴۶: مردم دار حرب که مورد شبیخون قرار می‌گیرند و کودکان و نابالغان زیان می‌بینند ۴۵۱
باب ۱۴۷: کشتن کودکان در جنگ ۴۵۲
باب ۱۴۸: کشتن زنان در جنگ ۴۵۲
باب ۱۴۹: به عذاب خداوند (یعنی در آتش) کسی عذاب نشود ۴۵۲
باب ۱۵۰: رد یا (اسیران) را به احسان رها کردن است بعد از این و یامالی به عوض گرفتن» (محمد: ۴). ۴۵۳
باب ۱۵۱: آیا برای اسیر مجاز است که کسانی را که او را اسیر کرده‌اند، بکشد و فریب دهد تا آن که از دست کافران نجات یابد؟ ۴۵۴
باب ۱۵۲: اگر مشرک مسلمانی را بسوزاند، آیا وی سوزانیده شود؟ ۴۵۴
باب ۱۵۳ ۴۵۵
باب ۱۵۴: سوزانیدن خانه‌ها و درختان خرما ۴۵۵
باب ۱۵۵: کشتن مشرک در خواب ۴۵۶
باب ۱۵۶: رویارویی با دشمن را آرزو نکنید ۴۵۷
باب ۱۵۷: جنگ، فریب است ۴۵۸
باب ۱۵۸: دروغ در جنگ ۴۵۹
باب ۱۵۹: ناگهان کشتن اهل حرب ۴۶۰
باب ۱۶۰: آنچه جایز است از حیله و حذر مقایسه کردن با کسی که از وی ترس شر و فساد می‌رود ۴۶۰
باب ۱۶۱: رجز خوانی در جنگ و بلند کردن آواز در کندن خندق ۴۶۰
باب ۱۶۲: کسی که بر اسپ، استوار نشسته نمی‌تواند ۴۶۱
باب ۱۶۳: درمان زخم با سوزانیدن بوریا ۴۶۲
باب ۱۶۴: آن‌چه ناخوشایند است از خصومت و اختلاف در جنگ و مجازات کسی که از امر امام خود سرکشی کند ۴۶۲
باب ۱۶۵: اگر در شب مردم هراسان شوند ۴۶۵

باب ۱۶۶: کسی که دشمن را ببیند و با صدای بلند بانگ زند: ای کمک،
تا مردم بشنوند ۴۶۵
باب ۱۶۷: کسی که به دشمن بگوید: این (تیر) را بگیر و من پسر فلانم ۴۶۶
باب ۱۶۸: اگر دشمن با قبول حکمیت مردی مسلمان از منزل خود فرود آید ۴۶۷
باب ۱۷۰: آیا مرد اسارت اختیار کند، و کسی که اسارت اختیار نمی‌کند،
و کسی که به وقت کشتن دو رکعت نماز می‌گزارد ۴۶۸
باب ۱۷۱: رها کردن اسیر ۴۷۱
باب ۱۷۲: فدیه گرفتن از کافران ۴۷۲
باب ۱۷۳: اگر کافر حربی بدون امان گرفتن وارد دار اسلام شود ۴۷۳
باب ۱۷۴: در حمایت از اهل ذمه باید جنگید و از ایشان به غلامی گرفته نشود ۴۷۳
باب ۱۷۵: جوایز برای نمایندگان اعزامی. ۴۷۳
باب ۱۷۶: آیا از اهل ذمه شفاعت طلبیده شود و معامله با ایشان ۴۷۳
باب ۱۷۷: تجمل، برای پذیرش نمایندگان اعزامی ۴۷۴
باب ۱۷۸: چگونه اسلام بر کودک (نامسلمان) عرضه شود ۴۷۵
باب ۱۷۹: فرمودۀ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای یهود:
اسلام آورید تا به سلامت مانید ۴۷۷
باب ۱۸۰: اگر گروهی در دار حرب مسلمان شوند و زمین و دارایی داشته باشند،
ایشان مالک آنند (پس از تسلط اسلام بر آن جای). ۴۷۸
باب ۱۸۱: نام‌نویسی امام مردم را ۴۷۹
باب ۱۴۸۲: همانا خداوند دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند ۴۸۰
باب ۱۸۳: کسی که در وقت جنگ امیر گردد بدون آن که به وی
امر شده باشد، اگر خوف دشمن باشد. ۴۸۱
باب ۱۸۵: کسی که بر دشمن غلبه کرد و در سرزمین ایشان سه روز اقامت نمود ۴۸۲
باب ۱۸۶: کسی که مال غنیمت را در غزوه و سفر تقسیم کرد ۴۸۳
باب ۱۸۷: اگر مشرکان مال مسلمانی را به غنیمت گیرند سپس
مسلمانان آن مال را دریابند ۴۸۳
باب ۱۸۸: کسی که به فارسی و غیرعربی سخن بگوید ۴۸۴
باب ۱۸۹: (مال غنیمت) ۴۸۶
باب ۱۹۱: آن‌چه مکروه است از ذبح شتر و گوسفند در مال غنیمت ۴۸۷
باب ۱۹۲: مژدۀ فتح ۴۸۸
باب ۱۹۳: برای مژده دهنده چه داده شود ۴۸۹
باب ۱۹۴: پس از فتح (مکه) ثواب هجرت نیست. ۴۸۹
باب ۱۹۵: اگر مرد ناچار شود که به سوی موی سر اهل ذمه ۴۹۰
باب ۱۹۶: استقبال از غازیان ۴۹۱
باب ۱۹۷: آنچه در بازگشت از غزوه گفته می‌شود ۴۹۱
باب ۱۹۸: نماز گزاردن در بازگشت از سفر ۴۹۳
باب ۱۹۹: غذا دادن هنگام بازگشت از سفر ۴۹۴
۵۷ - کتاب فَرض خُمس ۴۹۵

باب ۱: فرض خُمس ۴۹۵
باب ۲: دادن خُمس (پنجم حصه از غنیمت) بخشی از دین است ۵۰۲
باب ۳: نفقهٔ زنان پیامبر پس از وفات وی ۵۰۳
باب ۴: آنچه درمورد خانه‌های همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)
آمده است و خانه‌هایی که بدیشان نسبت داده شده است. ۵۰۳
باب ۵: آنچه در مورد زره پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۵۰۶
باب ۶: دلیل این که خُمس (پنجم حصهٔ مال غنیمت) برای
حوایج رسول خدا« و مساکین است ۵۰۹
باب ۷: فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۱۰
«پس پنجم حصه خدای راست و پیامبر راست (الانفال: ۸) ۵۱۰
باب ۸: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «غنایم بر شما حلال گردانیده شد» ۵۱۲
باب ۹: غنیمت حق کسی است که در جنگ حاضر شده است ۵۱۴
باب ۱۰: کسی که برای غنیمت کارزار کند آیا از ثواب وی می‌کاهد ۵۱۵
باب ۱۱: قسمت کردن امام آن‌چه به وی پیشکش می‌شود و نگهداری
آن برای کسی که هنگام تقسیم مال حاضر نمی‌شود یا غایب است. ۵۱۵
باب ۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اموال یهود بنی قُرَیظَه و بنی نضیر
را چگونه تقسیم کرد و آنچه از آن برای احتیاج خود نگاه داشت. ۵۱۶
باب - ۱۳: برکت در مال غازی در زمان حیات ۵۱۷
و پس از مرگ وی، که همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ولی
امر مسلمانان جهاد کرده است. ۵۱۷
باب ۱۴: اگر امام قاصدی را برای حاجت خود به جایی فرستد یا
او را دستور دهد که در شهر خود بماند آیا به وی سهمی (از غنیمت) داده شود. ۵۲۱
باب ۱۵: دلیل این که خمس (پنج یک غنیمت) ۵۲۱
باب ۱۶: منت گذاشتن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران
بدون آن‌که آن‌ها راتابع خُمس قرار دهد. ۵۲۶
باب ۱۷: دلیلی هست که خُمس برای امام است ۵۲۷
باب ۱۸: کسی که وسایل و لوازم مقتول را تابع خمس نمی‌کند ۵۲۸
باب ۱۹: آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای مؤلفه‌القلوب ۵۳۱
باب ۲۰: غذایی که در سرزمین اهل حرب به دست آید ۵۳۷
۵۸ - کتاب جزیه و موادعه ۵۳۹
باب ۱: جزیه و مصالحه با اهل ذمه و اهل حرب ۵۳۹
باب ۲: اگر امام با مالک قریه صلح کند، آیا این صلح شامل حال اهل قریه می‌باشد ۵۴۳
باب ۳: وَصِیّت درمورد اهل ذمهٔ که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)
بدیشان امان داده است ۵۴۳
باب ۵: گناه کسی که ذمّی‌ای را ناحق بکشد ۵۴۶
باب ۶: بیرون راندن یهود از جزیرهٔ‌العرب ۵۴۶
باب ۷: اگر مشرکان با مسلمانان خیانت کنند: آیا مورد عفو قرار گیرند؟ ۵۴۸
باب ۸: دعای (بد) امام بر کسی که عهدشکنی کرده است ۵۴۹

باب ۱۰: عهد مسلمانان و پناه دادن شان یکی است و عهد ضعیف‌ترین‌شان معتبر است ۵۵۰
باب ۱۱: چون (کافران به هنگام جنگ) بگویند به اسلام تمایل
داریم و ندانند که بگویند اسلام آوردیم. ۵۵۱
باب ۱۲: موافقه و مصالحه با مشرکان در بدل مال و غیره ۵۵۲
باب ۱۳: فضیلت وفا به عهد ۵۵۳
باب - ۱۴: آیا ذمّی که جادو می‌کند عفو شود؟ ۵۵۳
باب ۱۵: آنچه از فریب که باید از آن حذر شود ۵۵۴
باب ۱۶: چگونه پیمانی که با کافران عقد شده، فسخ گردد؟ ۵۵۴
باب ۱۷: گناه کسی که پیمان بندد و سپس آن را بشکند ۵۵۵
باب ۱۸ ۵۵۷
باب ۱۹: مصالحه برای سه روز یا به وقت معین ۵۵۸
باب ۲۰: مصالحه بدون تعیین وقت ۵۶۰
باب ۲۱: جسد مشرکان را در چاه افکندن و بهای اجسادشان
گرفته نمی‌شود (یعنی دربرابر پول به کافران داده نمی‌شود.) ۵۶۰
باب ۲۲: گناه پیمان‌شکنی، برای نیکوکار و بدکردار ۵۶۱
۵۹ - کتاب آغاز آفرینش ۵۶۳
باب ۱: آنچه در گفتهٔ خدای تعالی آمده است ۵۶۳
باب ۲: آنچه دربارهٔ هفت زمین آمده است ۵۶۶
باب ۳: در بارهٔ ستارگان ۵۶۸
باب ۴: صفت خورشید و ماه «به حساب» (الرحمن: ۵) ۵۶۹
باب ۵: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ خداوند تعالی آمده است ۵۷۳
باب ۶: دربارهٔ فرشتگان ۵۷۴
باب ۷: چون یکی از شما بگوید: آمین ۵۸۴
باب ۸: آنچه در صفت بهشت آمده و این که بهشت آفریده شده است ۵۹۰
باب ۹: صفت دروازه‌های بهشت ۵۹۸
باب ۱۰: صفت دوزخ، و آن آفریده شده است ۵۹۸
باب ۱۱: صفت شیطان و لشکر وی ۶۰۳
باب ۱۲: ذکری از جن و ثواب و عقاب ایشان ۶۱۴
باب ۱۳: فرمودهٔ خداوند عَزَّ وَ جَلَّ ۶۱۶
باب ۱۴: فرمودهٔ خداوند تعالی: ۶۱۷
باب ۱۵: بهترین مالِ مسلمان گوسفند است که آن را بر سر کوه می‌برد ۶۱۸
باب ۱۶: پنج جنبندهٔ تبهکار کشتنی‌اند، هرچند در حرم (مکه) باشند ۶۲۱
باب ۱۷: اگر مگس در ظرف آشامیدنی هر یک از شما ۶۲۴

۳۵ - كِتَاب السَّلَمِ

۱- باب: السَّلَمِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ

۲۲۳۹ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَالنَّاسُ يُسْلِفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، أَوْ قَالَ: عَامَيْنِ أَوْ ثَلاثَةً، شَكَّ إِسْمَاعِيلُ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ، فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ بِهَذَا: «فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». [انظر: ۲۲۴۰، ۲۲۴۱، ۲۲۵۳. أخرجه مسلم: ۱۶۰۴].

۲- باب: السَّلَمِ فِي وَزْنٍ مَعْلُومٍ

۲۲۴۰ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسْلِفُونَ بِالتَّمْرِ السَّنَتَيْنِ وَالثَّلاثَ، فَقَالَ: «مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ فَفِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». [راجع:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۳۵ -کتاب سَلَم [۱]

باب ۱: سلم به پیمانه معین

۲۲۳۹- از عبدالله بن کثیر[۲] از ابوالمنهال روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و مردم در معاملهٔ میوه به میعاد یک سال- یا گفت- به میعاد دو یا سه سال، بیع سلم می‌کردند- شک دو، یا سه سال، شک ابراهیم راوی است- آن حضرت فرمود: «کسی که در خرما بیع سَلَم می‌کند، باید در پیمانهٔ معیّن و وزن معیّن معامله کند».

محمد، از اسماعیل، از ابن منجیح همین حدیث را روایت کرده و گفته: «در پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن».

باب ۲: بیع سَلَم در وزن مَعین

۲۲۴۰- از عبدالله بن کثیر، از ابوالمنهال روایت است از ابن عباس رضی‌الله عنهما گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد و آنها (مردم مدینه) در معامله خرما به میعاد دو، یا سه سال بیع سلم می‌کند، پیمانه آن را معیّن کند، و وزن

۱- سَلَم، یعنی تسلیم‌دادن، و آن تسلیم‌دادن قیمت جنس به فروشنده است، به نوع پیش پرداخت که جنس را در آینده معیّن و به وزن و جنس معیّن به مشتری تسلیم نماید.

در کتاب هدایه آمده است: «سلم عقدی است که تعجیل است یکی از دو بدل را، و در شرع عبارت است از عقد بیعی که موجب تعجیل ثمن و تأجیل بیع است؛ یعنی تأخر و توقیت آن. و آن مبیع را مسلم فیه می‌گویند و بهای آن را رأس‌المال و بایع را مسلم الیه و مشتری را ربُّ‌السَّلَم می‌گویند». هرچند بیع سلم، بیع نسیه است به نقد ولی جواز آن به اجماع است.

۲- عبدالله بن کثیر، قاری مشهور و یکی از قراء سبعه است.

۲۲۳۹ أخرجه مسلم : ۱۶۰۴].

حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ ، وَقَالَ : «فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» .

۲۲۴۱ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما يَقُولُ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَقَالَ : «فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» . [راجع: ۲۲۳۹ . أخرجه مسلم: ۱۶۰۴].

۲۲۴۲ ، ۲۲۴۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي الْمُجَالِدِ .

وحَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْمُجَالِدِ .

حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدٌ ، أَوْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الْمُجَالِدِ ، قَالَ :

اخْتَلَفَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ وَأَبُو بُرْدَةَ فِي السَّلَفِ ، فَبَعَثُونِي إِلَى ابْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : إِنَّا كُنَّا نُسْلِفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ : فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ . وَسَأَلْتُ ابْنَ أَبْزَى ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ . [الحديث: ۲۲۴۲ ، انظر: ۲۲۴۴، ۲۲۵۵] ؛ [الحديث: ۲۲ ، انظر: ۲۲۴۵، ۲۲۵۴] .

۳- باب: السَّلَمِ إِلَى مَنْ لَيْسَ عِنْدَهُ أَصْلٌ

۲۲۴۴ ، ۲۲۴۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْمُجَالِدِ قَالَ : بَعَثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ وَأَبُو بُرْدَةَ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ ، فَقَالا : سَلْهُ ، هَلْ كَانَ

آن را معیّن نماید و میعاد آن را معیّن کند[۱]».

علی، از سفیان، از ابن ابی‌نجیح روایت کرده که آن حضرت فرموده است:

«باید بیع سلم کند در پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن»[۲].

۲۲۴۱- از ابومنهال که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) روایت است گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مدینه شد و فرمود: «به پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن و میعادی معیّن» (بیع سلم کنید).

۲۲۴۲ و ۲۲۴۳- از شُعبه روایت است که محمد یا عبدالله بن ابوالمجالد گفته: عبدالله بن شدّاد و ابوبُرده در جواز بیع سلم اختلاف کردند، و سپس مرا نزد ابن ابی اوفی فرستادند. من از وی پرسیدم و او گفت: ما در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر و عمر، در گندم و جو و کشمش و خرما به بیع سلم معامله می‌کردیم. من از ابن ابزی نیز پرسیدم، وی نیز مانند این گفت:

باب ۳: بیع سلم برای کسی که نزد وی مال موجود نیست

۲۲۴۴ و ۲۲۴۵- از محمدبن ابوالمجالد روایت است که گفته: عبدالله بن شدّاد و ابوبرده مرا نزد عبدالله بن ابی اوفی(رضی‌الله عنهما) فرستادند و گفتند: از وی سؤال کن که آیا اصحاب

۱- برای خرید جنس پول پیشکی می‌دادند و جنس را مدت زمانی بعد از ان تسلیم می‌شدند.

۲- یعین میوه بر درخت چگونه وزن می‌شود؟

أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ في عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يُسْلِفُونَ في الْحِنْطَةِ ؟ قال عَبْدُاللَّه : كُنَّا نُسْلِفُ نَبِيطَ أَهْلِ الشَّامِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ ، فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ . قُلْتُ : إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ ؟ قال : مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ . ثُمَّ بَعَثَانِي إِلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى ، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ : كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ يُسْلِفُونَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَمْ نَسْأَلْهُمْ : أَلَهُمْ حَرْثٌ أَمْ لا . [راجع: ۲۲۴۲، ۲۲۴۳].

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي مُجَالِد : بِهَذَا ، وَقَال : فَنُسْلِفُهُمْ في الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ .

وَقَال عَبْدُاللَّه بْنُ الْوَلِيد ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ وَقَال : وَالزَّيْت .

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، وَقَال : فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، در گندم بیع سلم می‌کردند؟

عبدالله گفت: ما برای خرید گندم و جو و روغن زیتون، به پیمانهٔ معیّن و میعادی معیّن با کشاورزان شام، بیع سلم می‌کردیم.

من گفتم: با کسانی که نزد خود مالی داشتند؟

وی گفت: ما در این باره نمی‌پرسیدیم.

سپس ایشان مرا نزد عبدالرحمن بن ابزی فرستادند و من از وی سؤال کردم. او گفت:

اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیع سلم می‌کردند و ما از فروشندگان نمی‌پرسیدیم که ایشان کشاورزی دارند یا نه. اسحاق از خالدبن عبدالله، از شیبانی، از محمدبن ابی‌مجالد همین را روایت کرده و گفته: در گندم و جو نیز (با ایشان بیع سلم می‌کردیم). و روایت است از عبدالله بن ولید، از سفیان که شیبانی گفته: و همچنان در روغن زیتون (بیع سلم می‌کردیم).

از قُتَیبه از جَرِیر روایت است که شیبانی گفته: در گندم و جو و کشمش (بیع سلم می‌کردیم).

۲۲۴٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو قال: سَمِعْتُ أَبَا الْبَخْتَرِيِّ الطَّائِيَّ قال: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ ؟ قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يُوكَلَ مِنْهُ ، وَحَتَّى يُوزَنَ . فَقَالَ الرَّجُلُ : وَأَيُّ شَيْءٍ يُوزَنُ ، قال رَجُلٌ إِلَى جَانِبِه : حَتَّى يُحْرَزَ .

وَقَال مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو : قَال أَبُو الْبَخْتَرِيِّ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : نَهَى

۲۲۴٦- از عَمرو روایت است که ابوالبَختری الطائی گفته: از ابن عباس(رضی‌الله عنهما) درمورد بیع سلم خرما به درخت سؤال کردم وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع سلم میوه بر درخت منع کرده است تا آن‌که قابل خوردن شود و تا آن وزن گردد.

مردی گفت: چه چیز وزن می‌شود؟

مردی که در کنار ابن عباس بود، گفت: تا

النَّبِيُّ ﷺ، مِثْلَهُ. [انظر: ٢٢٤٨ل، ٢٢٥٠ل. أخرجه مسلم: ١٥٣٧].

آن‌که اندازه شود (یعنی تخمین گردد). معاذ، از شُعبه، از عَمرو روایت کرده که ابوالبختری گفته: ازابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آنچه یادآوری منع کرده است.

٤- باب: السَّلَمِ فِي النَّخْلِ

٢٢٤٧، ٢٢٤٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ، فَقَالَ: نُهِيَ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَصْلُحَ، وَعَنْ بَيْعِ الْوَرِقِ نَسَاءً بِنَاجِزٍ. [راجع: ١٤٨٦. أخرجه مسلم ١٥٣٤، وفي البيوع (٥١ و٥٧) دون بيع الورق].

وَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ، فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يُؤْكَلَ مِنْهُ، أَوْ يَأْكُلَ مِنْهُ، وَحَتَّى يُوزَنَ. [راجع: ٢٢٤٦. أخرجه مسلم: ١٥٣٧].

باب ۴: بیع سلم برخرمای درخت

۲۲۴۷ و ۲۲۴۸- از عمرو روایت است که ابوالبَختری گفته: از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) در مورد بیع سلم خرما بر درخت سؤال کردم. وی گفت: از بیع میوه بر درخت تا آن‌که سلامت آن ظاهر گردد و از بیع، نقره (به طلا) به معامله نسیه منع شده است.

و سپس از ابن عباس، از بیع میوه بر درخت سؤال کردم. وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه قابل خوردن شود - و یا گفت: تا آنکه صاحبش از آن بخورد - و تا آنکه وزن شود (یعنی تخمین گردد).

٢٢٤٩، ٢٢٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ السَّلَمِ فِي النَّخْلِ، فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَصْلُحَ، وَنَهَى عَنِ الْوَرِقِ بِالذَّهَبِ نَسَاءً بِنَاجِزٍ.

وَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَأْكُلَ، أَوْ يُؤْكَلَ، وَحَتَّى يُوزَنَ. قُلْتُ: وَمَا يُوزَنُ؟ قَالَ: رَجُلٌ عِنْدَهُ: حَتَّى يُحْرَزَ. [راجع: ٢٢٤٦. أخرجه مسلم: ١٥٣٧].

۲۲۴۹ -۲۲۵۰- از عَمرو روایت است که ابوالبختری گفته: از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) در مورد بیع سلم در میوه درخت سؤال کردم. وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع میوه بر درخت منع کرده است تا آن‌که سلامت آن ظاهر گردد و از بیع نقره به طلا به نسیه منع کرده است از ابن عباس این مسأله را سؤال کردم وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع خرما بر درخت منع کرده است تا آن‌که قابل خوردن شود - یا گفت - و یا بخورد.

٥- باب: الْكَفِيلِ فِي السَّلَمِ

٢٢٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا يَعْلَى: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: اشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ بِنَسِيئَةٍ، وَرَهَنَهُ دِرْعًا لَهُ مِنْ حَدِيدٍ. [راجع: ٢٠٦٨. أخرجه مسلم: ١٦٠٣].

٦- باب: الرَّهْنِ فِي السَّلَمِ

٢٢٥٢ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: تَذَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنَ فِي السَّلَفِ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي الأَسْوَدُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، وَارْتَهَنَ مِنْهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ. [راجع: ٢٠٦٨. أخرجه مسلم: ١٦٠٣].

٧- باب: السَّلَمِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ

وَبِهِ قال: ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو سَعِيدٍ وَالأَسْوَدُ وَالْحَسَنُ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: لا بَأْسَ فِي الطَّعَامِ الْمَوْصُوفِ، بِسِعْرٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، مَا لَمْ يَكُ ذَلِكَ فِي زَرْعٍ لَمْ يَبْدُ صَلاحُهُ.

٢٢٥٣ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسْلِفُونَ فِي الثِّمَارِ السَّنَتَيْنِ وَالثَّلاثَ، فَقَالَ: «أَسْلِفُوا فِي الثِّمَارِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، وَقَالَ: «فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». [راجع: ٢٢٣٩. أخرجه مسلم: ١٦٠٤].

٢٢٥٤، ٢٢٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سُلَيْمَانَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ

باب ۵: ضمانت در بیع سلم

۲۲۵۱- از اسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی یهودی به نسیه غلّه خرید و زره آهنین خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۶: گروگذاشتن در بیع سلم

۲۲۵۲- از اعمش روایت است که گفته: مسألهٔ گرو گذاشتن در بیع را نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم. وی گفت: از اسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدتی معین از یهودیی غلّه خرید و زره آهنین خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۷: بیع سلم به میعادی معیّن

و ابن عباس و ابوسعید و اسود وحسن بدان قایل هستند و ابن عمر گفته: در بیع سلم غله، که نرخ و میعاد آن معیّن باشد، باکی نیست. تا آن‌گاه که در کشتزاری نباشد که سلامت آن ظاهر نشده است.

۲۲۵۳- از ابومنهال روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مدینه شد و مردم، میوه را به میعاد دو و سه سال بیع سلم می‌کردند. آن حضرت فرمود: «در بیع سلم میوه به پیمانه معیّن و میعادی معیّن، معامله کنید». عبدالله بن عبدالوید از سفیان روایت کرده که ابن ابی نجیح گفته: «به پیمانهٔ معیّن و وزنی معیّن».

۲۲۵۴-۲۲۵۵- از شیبانی روایت است که محمدبن ابومجالد گفته: ابوبُرده و عبدالله بن

مُحَمَّد بن أبي مُجَالد قال : أَرْسَلَني أَبُو بُرْدَةَ وَعَبْدُاللَّه بْنُ شدَّاد إِلَى عَبْدالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى وَعَبْدالله بْن أبي أوفَى ، فَسَأَلْتُهُمَا عَنِ السَّلَف ، فَقالا : كُنَّا نُصيبُ الْمَغَانمَ مَعَ رَسُول اللَّه ﷺ ، فَكَانَ يَأْتينَا أَنْبَاطٌ منْ أَنْبَاط الشَّأْم ، فَنُسْلفُهُمْ في الْحنْطَة وَالشَّعير وَالزَّبيب إِلَى أَجَل مُسَمًّى ، قال : قُلْتُ : أَكَانَ لَهُمْ زَرْعٌ ، أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ زَرْعٌ ؟ قالا : مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلكَ . [راجع: ۲۲۴۲ ، ۲۲۴۳].

شدّاد، مرا نزد عبدالحرمن بن ابزی عبدالله بن ابی اوفی فرستادند، و من از آنها دربارهٔ بیع سَلَفْ(بیع سلم) سؤال کردم. آنها گفتند: ما همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) غنایم را نصیب می‌شدیم. کسانی از کشاورزان شام نزد ما می‌آمدند و ما برای خرید گندم و جو و روغن زیتون با آنها بیع سلف به میعاد معین می‌کردیم (یعنیٰ پول پیشکی می‌دادیم) من گفتم: آیا آنها کشاورزی داشتند یا نداشتند آنان گفتند: ما در این مورد سؤال نمی‌کردیم.

۸- باب: السَّلَم إِلَى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ

۲۲۵۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعيلَ: أَخْبَرَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافعٍ ، عَنْ عَبْدالله ﷺ قال : كَانُوا يَتَبَايَعُونَ الْجَزُورَ إِلَى حَبَلِ الْحَبَلَة ، فَنَهَى النَّبيُّ ﷺ عَنْهُ . فَسَّرَهُ نَافعٌ: أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ مَا فِي بَطْنِهَا . [راجع: ۲۱۴۳ . أخرجه مسلم: ۱۵۱۴].

باب ۸: بیع سلم بچه شکم شتر

۲۲۵۶- از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردم بچهٔ شتر را که در شکم مادر بود خرید و فروش می‌کردند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرد.

نافع (راوی) لفظ - حبل‌الجبله - را چنین تفسیر کرده است: یعنی شتر، بچه شکم خود را بزاید. و تا آن‌که وزن شود

گفتم: چه وزن شود. مردی که در نزد وی بود گفت: تا آن‌که تخمین زده شود.

٣٦ - كِتاب الشُّفْعَةِ

١- باب: الشُّفْعَةُ فِيمَا لَمْ يُقْسَمْ ،

فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ فَلا شُفْعَةَ .

٢٢٥٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ، فَلا شُفْعَةَ . [راجع: ٢٢١٣ . أخرجه مسلم: ١٦٠٨ بالقطعة الأولى] .

بسم‌الله الرحمن الرحيم

۳۶ – کتاب شُفعه[1]

باب – ۱: شفعه در ملکیتی اعتبار دارد که تقسیم نشده است

و چون حدود (هرشریک) معین شد شفعه نمی‌ماند.

۲۲۵۷– از جابر ابن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شفعه را در آنچه تقسیم نشده بود حکم کرد پس اگر حدود آن معین و راه‌های آن جدا شود شفعه نمی‌ماند.

٢- باب: عَرْضِ الشُّفْعَةِ عَلَى صَاحِبِهَا قَبْلَ الْبَيْعِ

وَقَالَ الْحَكَمُ : إِذَا أَذِنَ لَهُ قَبْلَ الْبَيْعِ فَلا شُفْعَةَ لَهُ .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : مَنْ بِيعَتْ شُفْعَتُهُ ، وَهُوَ شَاهِدٌ لا يُغَيِّرُهَا ، فَلا شُفْعَةَ لَهُ .

٢٢٥٨ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ:

باب – ۲: عرضهٔ شفعه بر شریک قبل از فروش ملکیت.

و حکم گفته است: اگر کسی که حق شفعه دارد از فروش(ملکیت مشترک) قبل از فروش آگاه ساخته شود(ونخرد) شفعه‌ای باقی نمی‌ماند.[2]

و شعبی گفته است: کسی که حق شفعه وی به فروش رسد و او حاضر باشد و در آن تغییری نیاورد(بی‌تفاوت بماند) برای وی حق شفعه نمی‌ماند.

۲۲۵۸– از عمرو بن شرید روایت است که

۱– شفعه، ماخوذ از شفع است و به معانی مختلف آمده است که از آن جمله است خواهش و چیزی را بر ملکیت خود افزودن است، نزد فقها تملک یکی از شریکین است سهم دیگری را با دادن قیمت آن به شریک دیگر.

شفع در شرع حق تملک جبری است در عقار که ثابت می‌شود هر شریک را و جار را بر اجنبی، به همان بهایی که خریده است و این‌که به جوار یعنی به همسایگی شفعه ثابت می‌گردد، اختلاف است، امام ابوحنیفه و امام احمد بدان قایل‌اند.

۲– نزد امام ابوحنیفه، شفعه به هنگام بیع واجب می‌گردد نه قبل از بیع.

أَخْبَرَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ قال : وَقَفْتُ عَلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، فَجَاءَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى إِحْدَى مَنْكِبَيَّ ، إِذْ جَاءَ أَبُو رَافِعٍ مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ فقال : يَا سَعْدُ ابْتَعْ مِنِّي بَيْتَيَّ فِي دَارِكَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : وَاللَّهِ مَا أَبْتَاعُهُمَا ، فَقَالَ الْمِسْوَرُ : وَاللَّهِ لَتَبْتَاعَنَّهُمَا ، فقال سَعْدٌ : وَاللَّهِ لا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلافٍ مُنَجَّمَةً ، أَوْ مُقَطَّعَةً ، قال أَبُو رَافِعٍ : لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ ، وَلَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ» . مَا أَعْطَيْتُكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلافٍ وَأَنَا أُعْطَى بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ . فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ . [انظر: ۶۹۷۷ل، ۶۹۸۱م]

گفته است: نزد سعد بن ابی وقاص ایستادم که مسور بن مخرمه آمد و دست خویش را بر شانه‌ام گذاشت، ناگاه ابورافع غلام آزاد شدهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: ای سعد، همان دو خانه‌ام را که در سرای تو واقع است از من بخر. سعد گفت: به خدا سوگند نمی‌خرم. مسور گفت: تو را به خدا سوگند، بخر. سعد گفت: به خدا سوگند که از چهارهزار(درهم) به اقساط بیشتر نمی‌خرم.

ابورافع گفت: همانا به پانصد دینار(پنج‌هزار درهم) از من می‌خریدند و اگر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشنیده بودم که می‌فرمود: «همسایه سزاوارتر است به خاطر نزدیکی خود.» من به چهارهزار درهم برای تو نمی‌دادم در حالی که بهای آن را پانصد دینار می‌دادند. همان بود که خانه‌ها را به سعد داد.

۳- باب: أَيُّ الْجِوَارِ أَقْرَبُ

۲۲۵۹ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ (ح) . وحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ قال : سَمِعْتُ طَلْحَةَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ لِي جَارَيْنِ ، فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي ؟ قال : «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا» . [انظر: ۲۵۹۵ل، ۶۰۲۰ل] .

باب ۳: کدام همسایه نزدیکتر است

۲۲۵۹- از طلحه بن عبدالله روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت:

گفتم: یا رسول‌الله، من دو همسایه دارم، به کدام یک از آنها هدیه بدهم؟

آن حضرت فرمود: «همان، که دروازهٔ خانه‌اش به تو نزدیکتر است».[1]

۱- پایان جزء هشتم صحیح‌البخاری

٣٧ - كِتَاب الإجَارَة

١- باب: اسْتِئْجَارِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ

وَقَوْلِ اللّٰه تَعَالَى: ﴿إنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الأَمِينُ﴾[القصص: ٢٦]. وَالْخَازِنُ الأَمِينُ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَعْمِلْ مَنْ أَرَادَهُ.

٢٢٦٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قال: أَخْبَرَنِي جَدِّي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيه أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «الْخَازِنُ الأَمِينُ، الَّذي يُؤَدِّي مَا أمِرَ بِه طَيِّبَةً نَفْسُهُ، أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ».

[راجع: ١٤٣٨. أخرجه مسلم: ١٠٢٣، مطولاً].

٢٢٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحيَى، عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالد قال: حَدَّثَني حُمَيْدُ بْنُ هلال: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبي مُوسَى ﷺ قال: أَقْبَلْتُ إلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِي رَجُلان مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ، فَقُلْتُ: مَا عَمِلْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَان الْعَمَلَ، فَقال: «لَنْ - أَوْ: لا - نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ».

[انظر: ٣٠٣٨[ق]، ٤٣٤١[ق]، ٤٣٤٢[ق]، ٤٣٤٣[ق]، ٤٣٤٤[ق]، ٤٣٤٥[ل]، ٦١٢٤[ق]، ٦٩٢٣[ط]، ٧١٤٩[ل]، ٧١٥٦[ق]، ٧١٥٧[ق]، ٧١٧٢[ق]. أخرجه مسلم: ١٧٣٣، بقطعة ليست في هذه الطريق، ولكنها في الإمارة (١٤)].

٢- باب: رَعْيِ الْغَنَمِ عَلَى قَرَارِيطَ

٢٢٦٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ

بسم‌الله‌الرحمن الرحيم

کتاب اجاره

باب ١: مزدورگرفتن مرد نیک

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه بهترین کسی که به خدمت‌گیری شخص توانا با امانت باشد» (القصص ٢٦):

و ذکر خزانه‌دار امانتکار و ذکر کسی که به‌کار نمی‌گمارد، کسی را که به (اصرار) کار می‌طلبد.

٢٢٦٠- از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «خزانه‌دار امانتکاری که آنچه به وی امر شده با خلق خوش ادا می‌کند، یکی از دو صدقه‌دهنده است».

٢٢٦١ - از ابوبرده که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفته: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم درحالی‌که دو نفر از مردان اشعری همراه من بودند. من گفتم: نمی‌دانستم که این دو نفر کار می‌طلبند آن حضرت فرمود: «هرگز، کسی را که خود تقاضای کار کند، به‌کار نمی‌گیرم» [در روایت دوم جملهٔ نفی بدون (لن= هرگز) آمده است].

باب ٢: چرانیدن گوسفند به (مزد) قیراط

٢٢٦٢ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که

يَحْيَى ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلا رَعَى الْغَنَمَ » . فَقَالَ أَصْحَابُهُ : وَأَنْتَ؟ فَقَالَ : « نَعَمْ ، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لأَهْلِ مَكَّةَ »

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند پیامری را برنیانگیخته، مگر آنکه گوسفند چرانیده است». اصحاب آن حضرت گفتند: و تو هم؟

آن حضرت فرمود: «آری، در بدل چند قیراط گوسفندان مردم مکه را می‌چرانیدم».

٣- باب: اسْتِئْجَارِ الْمُشْرِكِينَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ ،

أَوْ : إِذَا لَمْ يُوجَدْ أَهْلُ الإِسْلامِ . وَعَامَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ خَيْبَرَ

باب ۳: مزدور گرفتن مشرکین به وقت ضرورت

یا: اگر مسلمانی یافت نشود، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم یهود خیبر را به‌کار (کشاورزی) گمارد.

٢٢٦٣ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : وَاسْتَأْجَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ ، ثُمَّ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ ، هَادِيًا خِرِّيتًا - الْخِرِّيتُ : الْمَاهِرُ بِالْهِدَايَةِ - قَدْ غَمَسَ يَمِينَ حِلْفٍ فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا ، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ ، فَأَتَاهُمَا بِرَاحِلَتَيْهِمَا صَبِيحَةَ لَيَالٍ ثَلاثٍ ، فَارْتَحَلا ، وَانْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ ، وَالدَّلِيلُ الدِّيلِيُّ ، فَأَخَذَ بِهِمْ أَسْفَلَ مَكَّةَ ، وَهُوَ طَرِيقُ السَّاحِلِ . [راجع: ٤٧٦]

۲۲۶۳- از عره بن زبیر که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر مردی را از قبیله بنی‌دیل و سپس از قبیلهٔ بنی عبدبن عدی بود به مزدوری گرفتند، وی راهنما بود، یعنی در راهنمایی مهارت داشت درحالی‌که پیمان خویش را با طایفهٔ عاص بن وائل شکستانده بود و از مشرکین قریش بود.آنان بر وی اعتماد کردند و دو شتر سواری خویش را به او سپردند، و با وی وعده گذاشتند که شتران را پس از سه شب به حوای غار ثور بیاورد و او در بامداد شب سوم شتران را آورد. آن حضرت و ابوبکر روانه شدند و عامربن فُهَیره با آنها همراه شد و همان مرد دیلی راهنمای ایشان بود. آنها، راه پایین مکه را به پیش گرفتند و آن راه کنارهٔ دریا بود.

٤- باب: إِذَا اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا لِيَعْمَلَ لَهُ بَعْدَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ ،

أَوْ بَعْدَ شَهْرٍ ، أَوْ بَعْدَ سَنَةٍ جَازَ ، وَهُمَا عَلَى شَرْطِهِمَا الَّذِي اشْتَرَطَاهُ إِذَا جَاءَ الأَجَلُ .

باب ۴: اگر کسی مزدوری را به اجرت گیرد

که پس از سه روز، یا پس از سه ماه یا پس از یک سال برای وی خدمتی انجام دهد، جواز دارد و جانبین بر شرطی که کرده‌اند، متعهد

٢٢٦٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ، هَادِيًا خِرِّيتًا، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، فَأَتَاهُمَا بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلَاثٍ. [راجع: ٤٧٦].

٥- باب: الأجيرِ فِي الغَزْوِ

٢٢٦٥ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَعْلَى، عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ جَيْشَ الْعُسْرَةِ، فَكَانَ مِنْ أَوْثَقِ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي، فَكَانَ لِي أَجِيرٌ، فَقَاتَلَ إِنْسَانًا، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا إِصْبَعَ صَاحِبِهِ، فَانْتَزَعَ إِصْبَعَهُ فَأَنْدَرَ ثَنِيَّتَهُ فَسَقَطَتْ، فَانْطَلَقَ إِلَى

٢٢٦٦ - قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: وَحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ جَدِّهِ، بِمِثْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ: أَنَّ رَجُلاً عَضَّ يَدَ

باشند تا موعد آن فرا رسد.

۲۲٦٤ از عروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها)، همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر، مردی را از قبیلهٔ بنی‌دیل به مزدوری گرفتند که در راهنمایی ماهر بود درحالی‌که از مشرکین قریش بود آنان دو شترسواری خویش را به وی سپردند و با او وعده گذاشتند که شتران را پس از سه شب به حوالی غار ثور بیاورد. وی شتران را در بامداد روز سوم آورد.

باب ۵: مزدورگرفتن درجهاد

۲۲٦٥– از یَعْلی بن اُمَیّه(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در لشکر عسرت[1] جهاد کردم و این از بهترین اعمالی است که برای خود انجام داده‌ام. من کسی را مزدور گرفته بودم و او با کسی گفتگو و درگیری کرد و یکی از آنان انگشت دیگری را دندان گزید و چون انگشت خود را به‌شدت (از دهان وی) بیرون کشید، دندان جلو دهان او را برآورد و دندان وی افتاد. وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به دادخواهی) رفت. آن حضرت، ادعای وی را باطل گردانید و فرمود: «می‌خواهی که انگشت خود را در دهان تو درآورد تا آن را دندان‌گیری و فرو بری - می‌پندارم که چنین فرمود - بسان شترند که دندان می‌گیرد».

۲۲٦٦ - ابن جُریج گفته: عبدالله بن ابی مُلیکه ازجدّ خود، مانند همین قصه را روایت کرده

۱– مراد از لشکر عسرت، اشاره به جنگ تبوک است که در سال نهم هجرت واقع شد که گرما و قحطی و کم‌آبی، باعث شد تا مسلمانان رنج و سختی بسیار بکشند و به‌همین مناسبت آن را جیش العسرت نامیده‌اند.

رَجُلٍ فَأَنْدَرَ ثَنِيَّتَهُ ، فَأَهْدَرَهَا أَبُو بَكْرٍ ﷺ .

که: مردی دست کسی را دندان گرفت و دندان جلو دهان وی افتاد. ابوبکر(رضی‌الله عنه) (دیهٔ) دندان او را باطل ساخت.

٦- باب: مَنِ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَبَيَّنَ لَهُ الأَجَلَ وَلَمْ يُبَيِّنِ الْعَمَلَ

لِقَوْلِه : ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ﴾ إِلَى قَوْلِه : ﴿ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴾[القصص: ٢٧-٢٨] .
يَأْجُرُ فُلَانًا : يُعْطِيهِ أَجْرًا ، وَمِنْهُ فِي التَّعْزِيَةِ : أَجَرَكَ اللَّهُ .

باب ۶: اگر کسی را مزدور بگیرد و میعاد خدمتش را بیان کند و نوع کار او را بیان نکند:

به‌دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: (شعیب گفت) می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم، به شرط آنکه خدمت من کنی هشت سال. پس اگر تمام کنی ده سال را، پس آن تبرّع است از نزد تو و نمی‌خواهم که مشقت افکنم بر تو. اگر خدا بخواهد، مرا از شایستگان خواهی یافت.

موسی گفت: این است عهد میان من ومیان تو، هرکدام از این دو مدت که ادا کنم، تعدی نباشد بر من و خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است (القصص ۲۷ و ۲۸).

لفظ - يَأْجُرُ فُلَاناً - یعنی فلان کس را مزدور می‌گیرد - به معنی آن است که: مزد او را می‌دهد. و از همین مقوله است که در عزاپرسی می‌گویند: اجرک‌الله؛ یعنی خداوند تو را اجر بدهد.

٧- باب: إِذَا اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا عَلَى أَنْ يُقِيمَ حَائِطًا

يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ جَازَ

باب ۷: اگر کسی را به مزدوری بگیرد که دیوار در حال افتادن را، راست کند، رواست

٢٢٦٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ ، وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا قَالَ : قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ

۲۲۶۷ - از ابن جُرَیج روایت است که گفته: یَعْلِی بن مُسلِم، و عَمروبن دینار، سعید بن جُبَیر روایت کرده‌اند و هرکدام از ایشان بر روایت یکدیگر خویش چیزی می‌افزود. و کسی به جز

عَنْ سَعِيد قال: قال لـي ابْنُ عَبَّاس ﷺ: حَدَّثَنِي أُبَيُّ بْنُ كَعْب قال: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: « فَانْطَلَقَا ، فَوَجَدَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ – قال سَعِيدٌ بِيَدِه هَكَذَا وَرَفَعَ يَدَيْه – فَاسْتَقَامَ » . قال يَعْلَى: حَسِبْتُ أَنْ سَعِيداً قال: «فَمَسَحَهُ بِيَدِه فَاسْتَقَامَ ، قال: ﴿ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْه أَجْراً ﴾ قال سَعِيدٌ: « أَجْراً نَأْكُلُهُ » . [راجع: ٧٤ . اخرجه مسلم: ٢٣٨٠ ، مطولاً] .

از این دو نفر گفته است: همانا از سعید شنیده‌ام که می‌گفت: ابن عباس (رضی‌الله عنه) به من گفت: اُبَی بن کعب به من گفت که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «آنان (یعنی موسی و خضر) روانه شدند و دیواری دیدند که در حال فرو ریختن بود – سعید گفت که (خضر) با دست خود چنین نمود و دست خود را بلند کرد – دیوار راست ایستاد».

یعلی گفت: می‌پندارم که سعید چنین گفت:

«دیوار را (خضر) بر دست خود کشید و دیوار راست ایستاد و (موسی به خضر) گفت: «اگر می‌خواستی از این کار خود مزدی می‌گرفتی».

سعید گفته: «مزدی که از آن می‌خوردیم»

٨- باب: الإِجَارَة إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ

٢٢٦٨ – حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: « مَثَلُكُمْ وَمَثَلُ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أُجَرَاءَ ، فَقَال: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنْ غُدْوَةَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاط ؟ فَعَمِلَتِ الْيَهُودُ ، ثُمَّ قال: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ عَلَى قِيرَاط ؟ فَعَمِلَتِ النَّصَارَى ، ثُمَّ قال: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنَ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ عَلَى قِيرَاطَيْنِ ؟ فَأَنْتُمْ هُمْ ، فَغَضِبَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى ، فَقَالُوا: مَا لَنَا ، أَكْثَرَ عَمَلاً وَأَقَلَّ عَطَاءً ؟ قال: هَلْ نَقَصْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ ؟ قَالُوا: لا ، قال: فَذَلِكَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ » . [راجع: ٥٥٧] .

باب ٨: مزدورگرفتن تا نیمه روز

٢٢٦٨ – از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مثال شما (مسلمانان) و مثال اهل دو کتاب (تورات و انجیل) مثال مردی است که مزدورانی به اجرت گرفته و به آنها گفته کدام کس به مزد یک قیراط تا نیمهم روز برای من کار می‌کند؟

و یهود این کار را کردند. سپس گفت: با کدام کس به مزد یک قیراط از نیمه روز تا نماز عصر برای من کار می‌کند؟ و نصارا این کار را کردند. و سپس گفت: کدام کس به مزد دو قیراط از عصر تا غروب آفتاب برای من کار می‌کند؟ و شما (مسلمانان) این کار را کردید.

یهود و نصا را خشمگین شدند و گفتند:

سبب چیست که ما کار زیاد کنیم و مزد کم بگیریم؟

خداوند گفت: آیا حق شما را کم داده‌ام؟

گفتند: نُی

خداوند گفت: این فضل و کرم من است به هر کس که بخواهم می‌دهم.

۹- باب: الإجَارَةِ إلَى صَلاةِ الْعَصْرِ

۲۲۶۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَالْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، كَرَجُلٍ اسْتَعْمَلَ عُمَّالًا، فَقَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلَتِ الْيَهُودُ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ عَمِلَتِ النَّصَارَى عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ أَنْتُمُ الَّذِينَ تَعْمَلُونَ مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى مَغَارِبِ الشَّمْسِ عَلَى قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَغَضِبَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، وَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ عَمَلًا وَأَقَلُّ عَطَاءً؟ قَالَ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ شَيْئًا؟ قَالُوا: لا، فَقَالَ: فَذَلِكَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». [راجع: ۵۵۷].

باب ۹: مزدورگرفتن تا نماز عصر

۲۲۶۹ - از عبدالله بن دینار مولی عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر بن خطّاب (رضی‌الله‌عنهما) روایت است که رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) علیه و سلم فرموده: «مثال شما و یهود و نصارا، مانند مردی است که کارگرانی را به مزدوری گرفته و به آنها گفته است. کدام کس به مزد یک قیراط تا نیمه روز برای من کار می‌کند؟ و یهود به مزد یک قیراط کار کردند و سپس نصارا به مزدیک قیراط کار کردند و سپس شما (مسلمانان) هستید که از نماز عصر تا غروب آفتاب به مزد دو قیراط کار می‌کنید.

یهود و نصارا خشمگین شدند و گفتند: ما کار زیاد کردیم و مزد کم گرفتیم. خداوند گفت: آیا بر حق شما چیزی ظلم کرده‌ام؟

گفتند: نی. خداوند گفت: این فضل من است به هر که خواهم می‌دهم».

۱۰- باب: إِثْمِ مَنْ مَنَعَ أَجْرَ الأَجِيرِ

۲۲۷۰ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ثَلاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي

باب ۱۰: گناه کسی که مزد مزدور را ندهد

۲۲۷۰ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند تعالی گفته است: سه کس‌اند که من در روز قیامت دشمن ایشانم: مردی که به من عهد می‌کند و

ثُمَّ غَدَرَ ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ». [راجع: ۲۲۲۷] .

۱۱- باب: الإِجَارَةِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ

۲۲۷۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا ، يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلًا يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ ، عَلَى أَجْرٍ مَعْلُومٍ ، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ ، فَقَالُوا : لَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا . وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ ، فَقَالَ لَهُمْ : لَا تَفْعَلُوا ، أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ ، وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلًا ، فَأَبَوْا وَتَرَكُوا ، وَاسْتَأْجَرَ أَجِيرَيْنِ بَعْدَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمَا : أَكْمِلَا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا ، وَلَكُمَا الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الأَجْرِ ، فَعَمِلُوا ، حَتَّى إِذَا كَانَ حِينُ صَلَاةِ الْعَصْرِ قَالَا : لَكَ مَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ ، وَلَكَ الأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ . فَقَالَ لَهُمَا : أَكْمِلَا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا ، مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ ، فَأَبَيَا ، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا ، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا النُّورِ» .

[راجع: ۵۵۸] .

سپس عهدش را می‌شکنند، و مردی که شخص آزاد را می‌فروشد و بهای آن را می‌خورد و مردی که کسی را به مزدوری می‌گیرد و به نحو کامل ازوی کار می‌گیرد و مزدش را نمی‌دهد».

باب ۱۱: مزدورگرفتن از عصر تا شب

۲۲۷۱ - از ابوبرده، از ابوموسی (رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مثال مسلمانان و یهود و نصارا، مثال مردی است که گروهی را مزدور گرفته است. که روز را تا شب برای وی کار کنند، البته به اجرت معین. آنها تا نیمهٔ روز برای وی کار کردند و سپس گفتند ما را بدان مزدیکه شرط رده بودی نیازی نیست و هر آنچه کار کرده‌ایم باطل باشد. و او به ایشان گفت: چنان مکنید و بقیهٔ کار خویش به پایان برسانید و مزد خویش را کامل بگیرید. آنان نپذیرفتند و کار را ترک کردند. وی سپس گروه دیگری را به مزدوری گرفت و به ایشان گفت: شما بقیهٔ این روز را کار کنید ومن همان مزدی را که بدیشان شرط کرده بودم به شما می‌دهم. آنها کار کردند تا آن‌که نماز عصر فرا رسید و سپس گفتند:کاری که برای تو کردیم باطل باشد و مزدی را که برای ما می‌دادی از خودت باشد. وی به ایشان گفت: بقیه کار خویش را تمام کنید، و اندک زمانی از روز باقی مانده است. لیکن آنها نپذیرفتند. سپس وی گروهی دیگر را به مزدوری گرفت تا بقیه روز را کار کنند. آنان بقیه روز را تا غروب آفتاب کار کردند و مزد هر دو گروه را کامل بگرفتند. پس این مثال شما (مسلمانان) است و مثال آنچه از

این نور پذیرفته‌اید»[۱].

۱۲- باب: مَنِ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَتَرَكَ أَجْرَهُ ،

فَعَمِلَ فِيهِ الْمُسْتَأْجِرُ فَزَادَ ، أَوْ مَنْ عَمِلَ فِي مَالِ غَيْرِهِ فَاسْتَفْضَلَ

باب ۱۲: کسی که یکی را به مزدوری بگیرد و او مزد خویش را

واگذارد و مستأجر مزد او را به‌کار اندازد و در آن افزونی حاصل آید و یا کسی که مال دیگری را به‌کار اندازد و در آن زیادت آورد.

۲۲۷۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «انْطَلَقَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، حَتَّى أَوَوُا الْمَبِيتَ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ ، فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ ، فَقَالُوا : إِنَّهُ لا يُنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ : اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ ، وَكُنْتُ لا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلا وَلا مَالا ، فَنَأَى بِي فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا ، فَلَمْ أُرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا ، فَحَلَبْتُ لَهُمَا غَبُوقَهُمَا فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلا أَوْ مَالا ، فَلَبِثْتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ ، فَاسْتَيْقَظَا فَشَرِبَا غَبُوقَهُمَا ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ ، فَانْفَرَجَتْ شَيْئًا لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : وَقَالَ الآخَرُ : اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَامْتَنَعَتْ مِنِّي ، حَتَّى أَلَمَّتْ بِهَا سَنَةٌ مِنَ السِّنِينَ ، فَجَاءَتْنِي فَأَعْطَيْتُهَا عِشْرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا ، فَفَعَلَتْ حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا قَالَتْ : لا أُحِلُّ لَكَ أَنْ تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلا بِحَقِّهِ ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُقُوعِ عَلَيْهَا ،

۲۲۷۲- از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: شنیده‌ام که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«گروه سه نفری، از امّتهایی که قبل از شما بودند راهی شدند تا آنکه شب فرا رسید و در غاری درآمدند و در آن جای گرفتند. سپس سنگ بزرگی از کوه فرو افتاد و مدخل نماز را بر ایشان بست. آنها گفتند: هیچ چیزی شما را از شرّ این سنگ نجات نمی‌دهد، مگر آنکه خداوند را به بهترین اعمال خویش یاد کنید .مردی از ایشان گفت:

بارالها، من پدر و مادری پیر داشتم و شبانگاه قبل از آنکه به ایشان شیر بدهم، به زن و فرزند و به دکان خود شیر نمی‌دادم. روزی در طلب چیزی رفتم، و وقتی آمدم که ایشان به خواب رفته بودند. وچون شیر را بر ایشان آوردم، آنها در خواب بودند و من ناخوش دانستم که قبل ازآنان به زن و فرزند و بر دکان خود شیر بدهم. در آن جا تا زمانی درنگ کردم و قدح شیر در دست داشتم و انتظار می‌کشیدم که صبح فرا رسید، آن‌گاه بیدار شدند و شیر نوشیدند، بارالها، اگر این کار را محض به جهت رضای

۱- یعنی یهود به حضرت عیسی ایمان نیاوردند و نصارا به حضرت محمد (صلی‌الله علیه وسلم) ایمان نیاوردند و کار را تمام نکردندو مسلمانان به این سعادت دست یافتند و کار را تمام کردند.

فَانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ غَيْرَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا ، قال النَّبِيُّ ﷺ: وَقَالَ الثَّالِثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجَرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ ، فَثَمَّرْتُ أَجْرَهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الأَمْوَالُ ، فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي ، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ ، مِنَ الإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لا تَسْتَهْزِئْ بِي ، فَقُلْتُ: إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ بِكَ ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَاقَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا ، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْشُونَ» . [راجع: ۲۲۱۵ . أخرجه مسلم: ۲۷۴۳].

تو کرده‌ام، پس ما را از مشکلی که این سنگ عاید کرده است گشایشی ارزانی کن. اندکی گشودگی پدید آمد ولیکن نمی‌توانستند از آن بیرون آیند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نفر دیگر گفت: بارالها، دخترعموی خود را از همه مردم بیشتر دوست می‌داشتم، خواستم او را به چنگ آورم لیکن امتناع می‌ورزید، تا آنکه در یکی از سالهای قحطی نزد من آمد و من به او صد و بیست دینار دادم تا میان من و خود خلوتی را مهیا گرداند. وی چنان کرد و چون به وی تسلط یافتم، گفت: حلالت نباشد که مهر را برگیری مگر به سزاواری آن (که نکاح است). از مباشرت با وی پرهیز کردم و از وی کنار گرفتم، درحالی‌که او محبوب‌ترین مردم نزد من بود و از آن پولی که به او داده بودم در گذشتم. بارالها، اگر این کار را محض جهت رضای تو کرده‌ام، پس ما را از آنچه بدان گرفتار شده‌ایم گشایشی ارزانی کن، سنگ، اندکی گشودگی آورد، نه بدان حد که بتوانند از آن بیرون آیند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نفر سوم گفت: بارالها، من کسانی را به مزدوری گرفته بودم و مزد همه ایشان را دادم به جز مردی که مزدش را گذاشت و رفت. من پول مزد او را معامله کردم و مال زیادی از آن حاصل آمد. وی پس از مدت زمانی نزد من آمد و گفت: ای بندهٔ خدا، مزد مرا بده. به او گفتم: هر آنچه را از شتر و گاو و گوسفند و برده می‌بینی حاصل مزد تو است. وی گفت: ای بندهٔ خدا، مرا تمسخر مکن. گفتم:، تو را تمسخر نمی‌کنم.

أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ فَيُحَامِلُ فَيُصِيبُ الْمُدَّ ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ لَمِائَةَ أَلْفٍ . قال : مَا تَرَاهُ إِلا نَفْسَهُ .

وی همه را گرفت و با خود برد و چیزی از آن به جا نگذاشت. بارالها، اگر این کار راجهت رضای تو کرده‌ام، پس در آنچه بدان گرفتار شده‌ایم گشایشی ارزانی کن. سپس سنگ، راه را گشود و آنها از آن‌جا بیرون آمده راهی شدند».

١٣- باب: مَنْ أَجَرَ نَفْسَهُ لِيَحْمِلَ عَلَى ظَهْرِهِ ،

ثُمَّ تَصَدَّقَ بِه ، وَأُجْرَةِ الْحَمَّالِ

۲۲۷۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ فَيُحَامِلُ فَيُصِيبُ الْمُدَّ ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ لَمِائَةَ أَلْفٍ . قال : مَا تَرَاهُ إِلا نَفْسَهُ .

باب ۱۳: کسی که نفس خود را مزدور کند تا به پشت خود بار حمل کند

و مزد آن را صدقه بدهد و اجرت حمال

۲۲۷۳ - از شقیق روایت است که ابومسعود انصاری(رضی‌الله عنه) گفته: چون رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را به صدقه امر می‌کرد، هر یک از ما به بازار می‌رفت و بارکشی می‌کرد و یک مُد مزد می‌گرفت (و صدقه می‌کرد) و همانا (امروز) برخی کسان هزار (دینار یا درهم) دارند.

شقیق گفته است: گمان نمی‌کنم مگر اینکه ابوسعید خودش را مراد می‌داشت.

١٤- باب: أَجْرِ السَّمْسَرَةِ

وَلَمْ يَرَ ابْنُ سِيرِينَ وَعَطَاءٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَالْحَسَنُ بِأَجْرِ السِّمْسَارِ بَأْسًا .

وَقال ابْنُ عَبَّاسٍ : لا بَأْسَ أَنْ يَقُولَ : بِعْ هَذَا الثَّوْبَ ، فَمَا زَادَ عَلَى كَذَا وَكَذَا فَهُوَ لَكَ .

وَقال ابْنُ سِيرِينَ : إِذَا قال : بِعْهُ بِكَذَا ، فَمَا كَانَ مِنْ رِبْحٍ فَهُوَ لَكَ ، أَوْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ، فَلا بَأْسَ بِه .

وَقال النَّبِيُّ ﷺ : «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» .

باب ۱۴: مزد دلالی

و ابن سیرین و عطاء و ابراهیم و حسن در مزد دلالی باکی نمی‌بینند و ابن عباس گفته است: باکی نیست که به (دلال) بگوید که این جامه را بفروش و اگر بهای آن از چنین و چنان زیاد شود زیادتی از آن تو باشد.

و ابن سیرین گفته است: اگر کسی بگوید: به چنین بهایی بفروش و نفعی که از آن حاصل میش ود از آنِ تو باشد، و یا از هر دویمان باشد باکی ندارد.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «مسلمانان پایبند شرطهای خویش‌اند».

٢٢٧٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُتَلَقَّى الرُّكْبَانُ، وَلَا يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ.

قُلْتُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَا قَوْلُهُ: «لَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ». قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ سِمْسَارًا. [راجع: ٢١٥٨ أخرجه مسلم: ١٥٢١].

٢٢٧٤ - از طاوس روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از پیشوازی سواران حامل غله منع کرده است و این‌که شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد. گفتم: ای ابن عباس، معنی این قول آن حضرت چیست که فرمود:

«شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد».

وی گفت: یعنی دلال او نشود.

١٥- باب: هَلْ يُؤَاجِرُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ مِنْ مُشْرِكٍ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ

باب ۱۵: آیا کسی در دار حرب نزد مشرک مزدوری کند

٢٢٧٥ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ: حَدَّثَنَا خَبَّابٌ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا قَيْنًا، فَعَمِلْتُ لِلْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ، فَاجْتَمَعَ لِي عِنْدَهُ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ فَلَا. قَالَ: وَإِنِّي لَمَيِّتٌ ثُمَّ مَبْعُوثٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لِي ثَمَّ مَالٌ وَوَلَدٌ، فَأَقْضِيكَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ: لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾. [مريم: ٧٧] [راجع: ٢٠٩١. أخرجه مسلم: ٢٧٩٥].

٢٢٧٥ - از مسروق روایت است که خُباب(رضی‌الله عنه) گفته: من آهنگ بودم و برای عاص بن وائل (آهنگری) کردم و مزد من نزد وی ماند. نزد او رفتم و مزد خود را طلب کردم وی گفت: نی، به خدا سوگند که مزد تو را نمی‌دهم تا آن‌که به دین محمد کافر نشوی.

من گفتم: آگاه باش، که به خدا سوگند تا زمانی که بمیری و سپس زنده شوی من کافر نمی‌شوم. وی گفت: اگر بمیرم باز زنده می‌شوم؟ گفتم: آری. وی گفت: سرانجام در آن جا مال و فرزندی خواهم داشت و مزد تو را خواهم داد. سپس خدای تعالی (این آیه را) نازل کرد: «آیا دیدی آن را که کافر شد به آیات ما و گفت البته مرا داده شود مال و فرزند». (مریم ۷۷)[1].

۱- عاص بن وائل، پدر عمرو بن عاص بود که در مکه می‌زیست و در آن وقت مکه فتح نشده بود و دار حرب شناخته می‌شد.

١٦- باب: مَا يُعْطَى فِي الرُّقْيَةِ عَلَى أَحْيَاءِ الْعَرَبِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « أَحَقُّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابُ اللَّهِ » .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : لا يَشْتَرِطُ الْمُعَلِّمُ ، إِلا أَنْ يُعْطَى شَيْئًا فَلْيَقْبَلْهُ .

وَقَالَ الْحَكَمُ : لَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا كَرِهَ أَجْرَ الْمُعَلِّمِ . وَأَعْطَى الْحَسَنُ دَرَاهِمَ عَشَرَةً .

وَلَمْ يَرَ ابْنُ سِيرِينَ بِأَجْرِ الْقَسَّامِ بَأْسًا . وَقَالَ : كَانَ يُقَالُ : السُّحْتُ : الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ ، وَكَانُوا يُعْطَوْنَ عَلَى الْخَرْصِ .

باب ۱۶: آنچه در رُقْیَه (دَم و دعا) سورهٔ فاتحه‌الکتاب به قبایل عرب داده شده است

و ابن عباس گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سزاوارترین آن‌چه بدان مزد می‌گیرید قرآن است». و شَعبی گفته است: آموزگار مزدش را شرط نگذارد، هر آنچه به وی داده می‌شود بپذیرد.

وحَکَم گفته است: از هیچ کس نشنیدم که مزد معلم را ناخوش دانسته باشد. و حسن (بصری) ده درهم به معلم داد.

و ابن سیرین در مزد کسی که تقسیم‌کننده (اموال است) باکی نمی‌بینند.

٢٢٧٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ : انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفْرَةٍ سَافَرُوهَا ، حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ ، فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا : يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ ، إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ ، وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ : نَعَمْ ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْقِي ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا ، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلا ، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ ، فَانْطَلَقَ يَتْفِلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلَبَةٌ . قَالَ : فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : اقْسِمُوا ، فَقَالَ الَّذِي رَقَى : لا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ

٢٢٧٦ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: تنی چند از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به سفر رفتند تا آنکه (شبانگاه) بر یکی از قبایل عرب فرود آمدند و از ایشان خواستند که به آنها مهمانی بدهند ولی آنها نپذیرفتند که میهمانشان کنند رئیس آن قبیله، توسط مار یا عقرب گزیده شد و برای درمان وی هر تلاشی که کردند مفید نیفتاد. برخی از آنها گفتند. اگر نزد گروهی که در این‌جا منزل کرده‌اند برویم. شاید نزد ایشان برای درمان چیزی موجود باشد.

ایشان آمدند و گفتند: ای جماعت! همانا رئیس ما گزیده شده است و ما برای درمان وی هر تلاشی که کردیم مفید نیفتاد، آیا نزدیکی از شما (برای مداوای وی) چیزی هست؟

یکی از آنها گفت: آری، به خدا سوگند که

الَّذِي كَانَ ، فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا ، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ ، فَقَالَ : «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ» . ثُمَّ قَالَ : «قَدْ أَصَبْتُمْ ، اقْسِمُوا ، وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» . فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قَالَ شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ : سَمِعْتُ أَبَا الْمُتَوَكِّلِ : بِهَذَا . [انظر: ۵۰۰۷ح، ۵۷۳۶ح، ۵۷۴۹د. أخرجه مسلم: ۲۲۰۱ بلفظ مختصر] .

من دعا می‌خوانم، ولیکن به خدا سوگند که ما از شما خواسته بودیم که ما را میهمان کنید و شما نکردید، پس تا برای ما مزدی تعیین نکنید من دعا نمی‌خوانم. آنها به یک رمهٔ گوسفند موافقه کردند. وی (یعنی ابوسعید) راهی شد که آن مرد گزیده شده را دم نمایدت و «الحمدالله رَبِّ العالمین» را خواند، و چنان بود که گره از پای وی گشوده شد و به راه افتاد و اثری از گزیدگی نماند. سپس مزد وی را بر آنچه بدان موافقه کرده بودند تسلیم وی کردند.

برخی گفتند که مزد حاصله را میان خود تقسیم کنند، کسی که دعا خوانده بود گفت: این کار را نکنید تا این‌که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برویم و ماجرا را برای وی بگوییم و ببینیم که ما را چه امر می‌کند. ایشان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و موضوع را اظهار کردند.

آن حضرت فرمود: «تو چه می‌دانستی که آن سوره دعای (شفا) است»؟ و سپس فرمود: «کار خوبی کردید، میان خود قسمت کنید و برای من نیز سهمی معین کنید». و سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خندید.

شُعْبه، از ابوبِشر، از ابومتوکل این حدیث را روایت کرده است.

۱۷- باب: ضَرِيبَةِ الْعَبْدِ ، وَتَعَاهُدِ ضَرَائِبِ الإِمَاءِ

۲۲۷۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : حَجَمَ أَبُو طَيْبَةَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ ، أَوْ صَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ ، وَكَلَّمَ مَوَالِيَهُ ، فَخَفَّفَ عَنْ غَلَّتِهِ أَوْ ضَرِيبَتِهِ . [راجع:

باب ۱۷: باج و خراج مالک بر غلام و سهل‌آوری در خراج کنیزان

۲۲۷۷ - از حُمَید طویل روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته:

ابوطَیْبه: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را حجامت کرد، و آن حضرت فرمود که برای وی یک یا

۲۱۰۲. أخرجه مسلم: ۱۵۷۷ ، وبمعناه في السلام ((۷۷))] .

دو صاع غله بدهند، و به مالکان وی گفت که در باج و خراج وی تخفیف آورند .

۱۸- باب: خَرَاجِ الْحَجَّامِ

۲۲۷۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَه . [راجع: ۱۸۳۵ . أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق، ولكنه في المساقاة ((٦٥)) و بزيادة: في السلام ((٧٦))] .

باب ۱۸: خراج حجامتگر

۲۲۷۸ - از طاوس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حجامت شد و مزد حجامتگر را داد .

۲۲۷۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ خَالِد، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ ، وَلَوْ عَلِمَ كَرَاهِيَةً لَمْ يُعْطِهِ . [راجع: ۱۸۳۵ . أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ بقطعة لم ترد في هذه الطريق ولكنه في المساقاة ((٦٥)) وفي السلام] .

۲۲۷۹- از عکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حجامت شد و مزد حجامتگر را داد و اگر مزد حجامتگر را مکروه می‌دانست، نمی‌داد.

۲۲۸۰ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْتَجِمُ ، وَلَمْ يَكُنْ يَظْلِمُ أَحَدًا أَجْرَهُ . [راجع: ۲۱۰۲ . أخرجه مسلم: ۱۵۷۷ بلفظ مختلف ، ولكنه باللفظ نفسه في السلام ((۷۷))].

۲۲۸۰ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حجامت می‌شد و چنان نبود که مزد کسی را کم بدهد.

۱۹- باب: مَنْ كَلَّمَ مَوَالِيَ الْعَبْدِ أَنْ يُخَفِّفُوا عَنْهُ مِنْ خَرَاجِهِ

۲۲۸۱ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ غُلَامًا حَجَّامًا فَحَجَمَهُ ، وَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ أَوْ صَاعَيْنِ ، أَوْ مُدٍّ أَوْ مُدَّيْنِ ، وَكَلَّمَ فِيهِ ، فَخُفِّفَ مِنْ ضَرِيبَتِه . [راجع: ۲۱۰۲ . أخرجه مسلم: ۱۵۷۷، وبمعناه في السلام ((۷۷))] .

باب ۱۹: کسی که به صاحبان غلام بگوید که خراج وی را تخفیف دهند

۲۲۸۱ - از حُمَید طویل روایت استکه انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غلامی را فراخواند که حجامتگر بود. وی آن حضرت را حجامت کرد. آن حضرت فرمود که برای وی یک صاع یا دو صاع، یا یک مُد یا دومد بدهند و دربارهٔ وی صحبت کرد و از خراج وی کاسته شد.

۲۰- باب: كَسْبِ الْبَغِيِّ وَالإِمَاءِ

باب ۲۰: عاید زن زناکار وکنیزان زناکار

وكَرِهَ إبْرَاهِيمُ أجْرَ النَّائحَةِ وَالْمُغَنِّيَة .

وَقَوْلُ اللّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾[النور: ۳۳] . ﴿فَتَيَاتِكُمْ ﴾ : إمَاءَكُمْ .

و ابراهیم (نخعی) مزد زن نوحه‌گر و زن سراینده را مکروه خوانده است.

و خدای تعالی گفته است: «و اجبار مکنید کنیزان خود را به زنا اگر ایشان پرهیزگاری خواهند تا به‌دست آرید متاع زندگانی دنیا را و هر که اجبار کند ایشان را، پس هر آینه خدا (آن کنیزان) را بعد اجبارکردن بر ایشان آمرزنده مهربان است (النور ۳۳) و مجاهد گفته است: لفظ «فتَیَاتِکُم» که در آیه است به معنی کنیزان شما، است.

۲۲۸۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد ، عَنْ مَالِك ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَام ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ . [راجع: ۲۲۳۷ . اخرجه مسلم: ۱۵۶۷] .

۲۲۸۲ - از ابومسعود انصاری(رضی‌الله عنه)که گفته: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)[1] از بهای فروش سگ و مزد زنای زن زناکار، و مزد کاهِن (غیبگوی و فالبین) منع کرده است.

۲۲۸۳ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُحَادَةَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَسْبِ الامَاءِ . [انظر: ۵۳۴۸ل] .

۲۲۸۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از عاید (فحشای) کنیزان منع کرده است.

۲۱- باب: عَسْبِ الْفَحْلِ

باب ۲۱: مزد جهانیدن حیوان نر بر ماده

۲۲۸٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَم ، عَنْ نَافِع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ .

۲۲۸٤ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مزد کشیدن حیوان نر بر ماده منع کرده است.

۲۲- باب: إِذَا اسْتَأْجَرَ أَرْضًا فَمَاتَ أَحَدُهُمَا

باب ۲۲: اگر کسی زمینی را به اجاره می‌دهد و یکی از جانبین می‌میرد

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : لَيْسَ لأَهْلِه أَنْ يُخْرِجُوهُ إِلَى تَمَامِ الاجَلِ .

و ابن سیرین گفته است: وارثان اجاره‌دهنده حق ندارند که تا زمان تکمیل میعاد، اجاره‌گیرنده را از آن خارج نمایند. و حَکَم و حَسَن و اِیَاس

۱- پس از لفظ رسول‌الله، درحدیث ۲۲۸۲، سطر چهارم (رضی‌الله عنه)، آمده است که اشتباه است. درست آن: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) است.

وَقال الحَكَمُ وَالحَسَنُ وَإِيَاسُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: تُمْضَى الاجَارَةُ إِلَى أجَلِهَا.

وَقال ابْنُ عُمَرَ: أعْطَى النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ بالشَّطْرِ، فَكَانَ ذَلِكَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأبي بَكْرٍ، وَصَدْرًا مِنْ خلافَةِ عُمَرَ، وَلَمْ يُذْكَرْ أنَّ أبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ جَدَّدَا الإجَارَةَ بَعْدَمَا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ.

بن معاویه گفته‌اند: اجاره با فرا رسیدن میعاد آن به سر می‌رسد.

و ابن عمر گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به مناصفهٔ محصول آن به اجاره داد و در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر و اوایل خلافت عمر بر همین منوال بود و گفته نشده است که پس از رحلت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجاره را تجدید کرده باشند.

۲۲۸۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أسْمَاءَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: أعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ اليَهُودَ: أنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا. وَأنَّ ابْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ: أنَّ المَزَارِعَ كَانَتْ تُكْرَى عَلَى شَيْءٍ، سَمَّاهُ نَافِعٌ لا أحْفَظُهُ. [انظر: ۲۳۲۸ر، ۲۳۲۹ر، ۲۳۳۱ر، ۲۳۳۸ط، ۲۴۹۹ر، ۲۳۴۳ر، ۲۳۴۵ر، ۲۷۲۰ر، ۳۱۵۲ط، ۴۲۴۸ر. أخرجه مسلم: ۱۵۵۱].

۲۲۸۵ - از جُوَیْرِیَه بن اسماء، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفته:

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد - که بر آن کار کنند وکشاورزی کنند و مناصفهٔ محصول مال ایشان باشد.

ابن عمر به نافع گفته بود: زمین‌های زراعی به چیزی (از مقدار محصول) به اجاره داده می‌شد. نافع از آن نام برده است، ولی من فراموش کرده‌ام.

۲۲۸۶ - وَأنَّ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ حَدَّثَ: أنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ المَزَارِعِ. وَقال عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: حَتَّى أجْلاهُمْ عُمَرُ. [انظر: ۲۳۲۷ر، ۲۳۳۲ر، ۲۳۴۴ر، ۲۷۲۲ر. أخرجه مسلم: ۱۵۴۷، والبيوع «۱۱۵»].

۲۲۸۶ - رافع بن خدیج گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از اجارهٔ زمین منع کرده است.

و عبیدالله، از نافع روایت کرده که بن عمر گفته است: تا آنکه عمر، یهود را از خیبر بیرون کرد(وضع بدان منوال بود).

۳۸ - كِتَاب الْحَوَالاتِ

۱- باب: في الْحَوَالَةِ، وَهَلْ يَرْجِعُ فِي الْحَوَالَةِ

وَقَالَ الْحَسَنُ وَقَتَادَةُ: إِذَا كَانَ يَوْمَ أَحَالَ عَلَيْهِ مَلِيًّا جَازَ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَتَخَارَجُ الشَّرِيكَانِ وَأَهْلُ الْمِيرَاثِ، فَيَأْخُذُ هَذَا عَيْنًا وَهَذَا دَيْنًا، فَإِنْ تَوِيَ لأَحَدِهِمَا لَمْ يَرْجِعْ عَلَى صَاحِبِهِ.

۲۲۸۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، فَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتْبَعْ». [انظر: ۲۲۸۸ل، ۲۴۰۰خ. أخرجه مسلم: ۱۵۶۴]

۲- باب: إِذَا أَحَالَ عَلَى مَلِيٍّ فَلَيْسَ لَهُ رَدٌّ

۲۲۸۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ ذَكْوَانَ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَمَنْ أُتْبِعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». [راجع: ۲۲۸۷. أخرجه مسلم: ۱۵۶۴].

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۳۸ - کتاب حواله

باب ۱: در مورد حواله و آیا درحواله مراجعه کند.

وحَسَن و قتاده گفته‌اند: اگر در روزی که حواله به کسی راجع شود و آن کس دارایی داشته باشد. حواله قطعیت می‌یابد (حواله‌گیرنده حق مراجه به حواله‌کننده را ندارد).

و ابن عباس گفته است: اگر دو شریک یا دو میراث خوار از هم جدا می‌شوند و یکی در سهم خود مال موجود را می‌پذیرد و دیگری طلبات را، پس اگر چیزی از سهم هر یک تلف می‌شود حق مراجعه به طرف دیگر را ندارد.

۲۲۸۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «تأخیر دین از سوی توانگر ظلم است، پس اگر طلب شما بر توانگری حواله شود باید بپذیرد».

باب ۲: اگر بر توانگری حواله شود حق ندارد که رد کند.

۲۲۸۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «تأخیر دین از سوی توانگر ظلم است، پس اگر به توانگر حواله شود باید بپذیرد»[1].

۱- حواله، انتقال دَین از کسی به کسی دیگر است که نظر به توافقی که میان داین و مدیون صورت می‌گیرد اعتبار پیدا می‌کند و حواله در اصل اسم است از تحویل یا از حول ماخوذ است که به معنی نقل دَین (قرض) از ذمهٔ کسی بر کسی دیگر است، نظر به شروطی که در فقه آمده است. و در اصطلاح فقه، مدیون را که حواله کرده است سهیل گویند و صاحب دَین را محتال و کسی که بر وی حواله شده است محتال علیه.

۳- باب: إِنْ أَحَالَ دَيْنَ الْمَيِّتِ عَلَى رَجُلٍ جَازَ

۲۲۸۹ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ». قَالُوا: لا، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا». قَالُوا: لا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ». قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا». قَالُوا: ثَلاثَةَ دَنَانِيرَ، فَصَلَّى عَلَيْهَا. ثُمَّ أُتِيَ بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا». قَالُوا: لا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ». قَالُوا ثَلاثَةُ دَنَانِيرَ، قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. [انظر: ۲۲۹۵، ۲]

باب – ۳: اگر قرض مرده را به کسی حواله کند رواست

۲۲۸۹ - از سَلَمه بن اکْوَع(رضی‌الله عنه) که گفته: ما نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بودیم که جنازهٔ آورده شد به آن حضرت گفتند: بر وی نماز بگذار. آن حضرت فرمود:

«آیا قرضدار است» گفتند: نی فرمود: «آیا چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: نی آن حضرت بر وی نمازگزارد. سپس جنازهٔ دیگری آورده شد. گفتند: یا رسول‌الله، بر آن نماز بگذار. آن حضرت فرمود: «آیا قرضدا است» گفتند: آری فرمود: «آیا چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: سه دینار آن حضرت بر وی نماز گزارد.

سپس جنازهٔ سوم آورده شد. گفتند بر وی نماز بگذار. فرمود: «چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: نی. فرمود: «آیا قرضدار است» گفتند سه دینار. فرمود: شما بر دوست خویش نماز بگزارید.

ابوقتاده گفت: یا رسول‌الله بر وی نماز بگزار من قرض او را ادا می‌کنم[1] آن حضرت بر وی نماز گزارد .

۱- مناسبت ترجمهٔ باب همین است که گفت: من قرض او را ادا می‌کنم. اگرچه لفظ ضمان است نه حواله لیکن ضمان از میت مفلس به خودگرفتن است. و حواله بر همین معنی است.

۳۹ - كتاب الكفالة

۱- باب: الْكَفَالَةِ فِي الْقَرْضِ وَالدُّيُونِ بِالأَبْدَانِ وَغَيْرِهَا

۲۲۹۰ - وَقَالَ أَبُو الزِّنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ عَمْرٍو الأَسْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عُمَرَ ﷺ بَعَثَهُ مُصَدِّقًا، فَوَقَعَ رَجُلٌ عَلَى جَارِيَةِ امْرَأَتِهِ، فَأَخَذَ حَمْزَةُ مِنَ الرَّجُلِ كَفِيلاً حَتَّى قَدِمَ عَلَى عُمَرَ، وَكَانَ عُمَرُ قَدْ جَلَدَهُ مِائَةَ جَلْدَةٍ، فَصَدَّقَهُمْ وَعَذَرَهُ بِالْجَهَالَةِ.

وَقَالَ جَرِيرٌ وَالأَشْعَثُ: لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فِي الْمُرْتَدِّينَ: اسْتَتِبْهُمْ وَكَفِّلْهُمْ، فَتَابُوا، وَكَفَلَهُمْ عَشَائِرُهُمْ.

وَقَالَ حَمَّادٌ: إِذَا تَكَفَّلَ بِنَفْسٍ فَمَاتَ فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ، وَقَالَ الْحَكَمُ: يَضْمَنُ.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۳۹ - کتاب کفالت

باب ۱: ضمانت‌کردن در ادای قرض و حاضرکردن قرضدار[1] و غیر آن

۲۲۹۰ - از محمد بن حمزه بن عَمْرو اسلمی روایت است که پدر وی گفته است:

عمر(رضی‌الله عنه) او را برای جمع‌آوری زکات فرستاده بود، در آن‌جا مردی با کنیز همسر خود جماع کرده بود، حمزه از آن مرد ضامن گرفت که او را نزد عمر حاضر گرداند. و عمر قبل بر آن (به‌همین جرم) او را صد تازیانه زده بود و گفتار مردم را تصدیق کرده بود. و آن مرد نادانی خود را (از آن عمل) عذر آورده بود[2].

جریر واشعث دربارهٔ کسانی که مرتد شده بودند به عبدالله بن مسعود گفتند: آنان را تو به فرمای و از ایشان ضامن بگیر. آنان توبه کردند و ابن مسعود قبایل آنها را ضامن گرفت[3].

و حَمّاد گفته است: اگر کسی ضامن شخص شود و آن شخص بمیرد بر ضامن، ضمانتی

۱- ضمانت در ادای قرض را، کفالت بالمال، و ضمانت درحاضرکردن قرضدار را، کفالت بالنفس گویند.

۲- ماجرای مذکور چنین بوده است که عمر حمزه را برای جمع‌آوری زکات فرستاده بود، در حضور حمزه، مرد و زنی درباره‌دادن زکات خویش مناقشه کردند. مرد به زن گفت که از مال پسر کنیز خود زکات بده و زن می‌گفت که او پسر تو است و تو از مال وی زکات بده. حمزه که جویای ماجرا شد، دانست که این مرد باکنیز زن خود جماع کرده و از وی صاحب پسری شده است. زن وی، آن پسر را آزاد کرده بود و او از مادر خود میراث گرفته بود. حمزه با شنیدن این ماجرا میخواست که شوهر وی را به جرم زنا سنگسار نماید. مردم گفتند که قضیهٔ وی نزد عمر رسیده و عمر نسبت این‌که وی نادانسته از حکم شریعت این عمل را مرتکب شده از سنگسار وی صرف‌نظر کرده و او را صد دره زده است. حمزه از آن مرد ضامن گرفت و چون حمزه نزد عمر آمد و قضیه را بیان کرد، عمر موضوع را تأیید کرد و گفت که او را بدان سبب سنگسار نکرده که وی نمی‌دانسته که این عمل وی زنا شناخته می‌شود، بلکه آن را روا می‌دانسته است.

۳- در رابطه به کسانی که از دین برگشته بودند، چنان‌که حارث بن مضرب روایت کرده است که: نماز صبح را با ابن مسعود گزاردم پس از ادای نماز مردی به او گفت که در مسجد بنی حنیفه از مؤذن عبدالله بن نواحه شنیده است که می‌گفت: مسیلمه، رسول‌الله، ابن مسعود، عبدالله بن نواحه را گردن زد، لیکن درمورد مجازات یاران مشوره کرد. عدی بن حاتم به قتل ایشان مشوره داد و جریر و اشعث به توبه‌دادن و ضمانت‌گرفتن از ایشان ابن مسعود آنان را توبه داد و از قبایل آنها ضمانت گرفت (پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری).

نمی‌ماند.

و حکم گفته است: ضمانت وی بر مالی که تعهد کرده است باقی می‌باشد.

۲۲۹۱ – قال أبو عَبْد اللّه: وَقال اللَّيْثُ: حَدَّثَني جَعْفَرُ ابْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللّهِ ﷺ: «أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ بَني إِسْرَائيلَ، سَأَلَ بَعْضَ بَني إِسْرَائيلَ أَنْ يُسْلِفَهُ أَلْفَ دينَار، فَقَالَ: ائْتِني بالشُّهَدَاءِ أُشْهِدُهُمْ، فَقَالَ: كَفَى باللّهِ شَهيدًا، قال: فَأْتِني بالْكَفيلِ، قال: كَفَى باللّهِ كَفيلا، قال: صَدَقْتَ، فَدَفَعَهَا إلَيْهِ إلَى أَجَلٍ مُسَمًّى، فَخَرَجَ في الْبَحْرِ فَقَضَى حَاجَتَهُ، ثُمَّ الْتَمَسَ مَرْكَبًا يَرْكَبُهَا يَقْدَمُ عَلَيْهِ للأَجَلِ الَّذي أَجَّلَهُ، فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَنَقَرَهَا، فَأَدْخَلَ فيهَا أَلْفَ دينَار وَصَحيفَةً مِنْهُ إلَى صَاحِبِه، ثُمَّ زَجَّجَ مَوْضِعَهَا، ثُمَّ أَتَى بِهَا إلَى الْبَحْرِ فَقَال: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنّي كُنْتُ تَسَلَّفْتُ فُلانًا أَلْفَ دينَار، فَسَأَلَني كَفيلا فَقُلْتُ: كَفَى باللّهِ كَفيلا، فَرَضِيَ بِكَ، وَسَأَلَني شَهيدًا فَقُلْتُ: كَفَى باللّهِ شَهيدًا، فَرَضِيَ بِكَ، وَأَنّي جَهَدْتُ أَنْ أَجِدَ مَرْكَبًا أَبْعَثُ إلَيْهِ الَّذي لَهُ فَلَمْ أَقْدِرْ، وَإِنّي أَسْتَوْدِعُكَهَا، فَرَمَى بِهَا في الْبَحْرِ حَتَّى وَلَجَتْ فيه، ثُمَّ انْصَرَفَ، وَهُوَ في ذَلِكَ يَلْتَمِسُ مَرْكَبًا يَخْرُجُ إلَى بَلَدِه، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذي كَانَ أَسْلَفَهُ، يَنْظُرُ لَعَلَّ مَرْكَبًا قَدْ جَاءَ بِمَالِه، فَإِذَا بالْخَشَبَةِ الَّتي فيهَا الْمَالُ، فَأَخَذَهَا لأَهْلِه حَطَبًا، فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ وَالصَّحيفَةَ، ثُمَّ قَدِمَ الَّذي كَانَ أَسْلَفَهُ، فَأَتَى بالأَلْفِ دينَار، فَقَال: وَاللّهِ مَا زِلْتُ جَاهِدًا في طَلَبِ مَرْكَبٍ لآتِيَكَ بِمَالِكَ، فَمَا وَجَدْتُ مَرْكَبًا قَبْلَ الَّذي أَتَيْتُ فيه، قال: هَلْ كُنْتَ بَعَثْتَ إلَيَّ بِشَيْءٍ؟ قال: أُخْبِرُكَ أَنّي لَمْ أَجِدْ مَرْكَبًا قَبْلَ الَّذي جِئْتُ فيه، قال: فَإِنَّ اللّهَ قَدْ أَدَّى عَنْكَ الَّذي بَعَثْتَ في الْخَشَبَةِ، فَانْصَرِفْ بالأَلْفِ الدّينَارِ

۲۲۹۱ – از عبدالرحمن بن هرمز، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که دربارهٔ مردی از بنی‌اسرائیل یاد کرد و فرمود:

«مردی از بنی‌اسرائیل از مرد دیگری از بنی‌اسرائیل هزار دینار قرض خواست. وی گفت: برای من شاهدانی بیاور که ایشان را گواه بگیرم. گفت: شهادت خداوند بسنده است.

گفت: برای من ضامن بیاور. گفت ضمانت خداوند بسنده است گفت: راست گفتی. و پول را به میعادی معین به وی داد قرض‌گیرنده به سفر دریا رفت و حاجتش را برآورد و سپس در جستجوی کشتی برآمد تا سفر کند و به میعاد معین قرض خود را ادا کند وی کشتی نیافت، سپس چوبی را گرفت و درون آن را کاوید و هزار دینار و نامهٔ‌عنوان دوست خود در آن جای داد و موضع کاویدگی را پر کرد و بعد چوب را به ساحل دریا آورد و گفت:

بارالها، تو خود می‌دانی که من هزار دینار از فلان کس قرض گرفته‌ام و او از من ضامن طلبید و من گفتم: ضمانت خداوند بسنده است و او به ضمانت تو راضی شد، و از من شاهد طلبید و من گفتم: شهادت خداوند بسنده است، و او به شهادت تو راضی شد. من تلاش کردم که کشتیی بیابم تا بدان وسیله طلب او را برسانم، لیکن بدان قادر نشدم، اینک طلب او را به تو می‌سپارم. و سپس چوب را به دریا افکند

رَاشِدًا» . [راجع: ۱۴۹۸] .

۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ

فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ﴾ [النساء: ۳۳]. [قرأ عاصمٌ وحمزةُ والكِسائيُّ: «عَقَدَتْ»]

۲۲۹۲ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ إِدْرِيسَ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّفٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا

وچوب در دریا روانه شد و سپس برگشت و تلاش کرد تا وسیلهٔ سواری پیدا کند تا خود را به شهر وی برساند.

مردی که قرض داده بود باری برآمد تا کشتیی را ببیند که شاید پول طلب او را آورده باشد، ناگاه با همان چوبی مواجه شد که در آن پول وی نهاده شده بود: وی چوب را گرفت تا در هیزم خانه خود از آن استفاده کند و چون چوب را شکست، پول و نامه را دریافت.

سپس مرد قرضدار آمده و با خود هزار دینار آورد و گفت: پیوسته در جستجوی آن بودم که وسیله سواری پیدا کنم تا مال تو را به تو برسانم، لیکن قبل بر این وسیله میسر نشد که نزد تو بیایم.

مردی که قرض داده بود. گفت: آیا برایم چیزی فرستاده بودی؟

وی گفت: به تو گفتم که قبل به این وسیله سواری نیافتم که نزد تو بیایم. مردی که قرض داده بود گفت: همانا خداوند از جانب تو ادا ردانید. آنچه را که در درون چوب فرستاده بودی رسید پس با این هزار دینار خود برگرد و راه راست پیش گیر.

باب ۲: گفته خدای تعالی

و کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما، پس بدهید ایشان را بهرهٔ ایشان (النساء: ۳۳).

۲۲۹۲ - از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) در تفسیر آیه «و مقرر کردیم موالی برای هر چیزی» (النساء ۳۳) می‌گویدکه

مَوَالِيَ ﴾قال: وَرَثَةً: ﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ . قال: كَانَ الْمُهَاجِرُونَ لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، يَرِثُ الْمُهَاجِرُ الأنصاريَّ دُونَ ذَوِي رَحِمِهِ ، لِلأُخُوَّةِ الَّتِي آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمْ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ ﴾نَسَخَتْ ، ثُمَّ قال: ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾إلا النَّصْرَ وَالرِّفَادَةَ وَالنَّصِيحَةَ ، وَقَدْ ذَهَبَ الْمِيرَاثُ ، وَيُوصِي لَهُ . [انظر: ۴۵۸۰، ۶۷۴۷ د]

مراد از موالی وارثان‌اند.

و در تفسیر این آیه که می‌گوید: «کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما» می‌گوید:

آن‌گاه که مهاجرین نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمدند، مهاجر از انصار میراث می‌برد و اقربای انصار میراث نمی‌برد، بنا به رابطهٔ برادری که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان مهاجرین و انصار ایجاد کرده بود. و چون این آیت فرود آمد که: «و مقرر کردیم موالی برای هر چیزی» رابطه برادری میان مهاجرین و انصار منسوخ گشت.

سپس ابن عباس گفت: آیه «کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما» حکم یاری رساندن و کمک‌کردن و خیراندیشی را به حال خود باقی می‌گذارد و فقط میراث‌بردن آن منسوخ شده است و برای او وصیت می‌شود.

۲۲۹۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: قَدِمَ عَلَيْنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ، فَآخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ . [راجع: ۲۰۴۹ . أخرجه مسلم: ۱۴۲۷ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۲۲۹۳- ز حُمَید که انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: عبدالرحمن بن عوف نزد ما (گروه انصار) آمد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) میان او و سعد بن ربیع رابطهٔ برادری ایجاد کرد.

۲۲۹۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قال: قُلْتُ لأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَبَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «لا حِلْفَ فِي الإِسْلامِ» . فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصَارِ فِي دَارِي . [انظر: ۶۰۸۳ د، ۷۳۴۰ د. أخرجه مسلم: ۲۵۲۹] .

۲۲۹۴ - از عاصم روایت است که گفته:

به انس(رضی‌الله عنه) گفتم که آیا به تو اطلاع رسیده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته باشد: «عهد در اسلام نیست» وی گفت:

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان قریش و انصار در خانهٔ من عهد بست[1].

۱- عهد و پیمانی که در روزگار جاهلیت بر مبنای جدل و قتال و غارت در میان قبایل عرب موجود بود، اسلام از آن منع کرده است، لیکن کمک و یاری رسانیدن مظلوم و رعایت صله‌ی ارحام که در جاهلیت رواج داشت، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آن را امر کرده است. البته وراثت از میان رفت و تعاون و تعاهد در این امور باقی است.

۳- باب: مَنْ تَكَفَّلَ عَنْ مَيِّتٍ دَيْنًا ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ

وَبِهِ قَالَ الْحَسَنُ .

۲۲۹۵ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهَا ، فَقَالَ : « هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ » . قَالُوا : لاَ ، فَصَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى ، فَقَالَ : « هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ » . قَالُوا : نَعَمْ ، قَالَ : « صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ » . قَالَ أَبُو قَتَادَةَ : عَلَيَّ دَيْنُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَصَلَّى عَلَيْهِ . [راجع: ۲۲۸۹] .

۲۲۹۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا » . فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ ، أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِي كَذَا وَكَذَا ، فَحَثَى لِي حَثْيَةً ، فَعَدَدْتُهَا ، فَإِذَا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ ، وَقَالَ : خُذْ مِثْلَيْهَا . [انظر: ۲۵۹۸د، ۲۶۸۳د، ۳۱۳۷ت، ۳۱۶۴د، ۳۴۸۳ت . أخرجه مسلم: ۲۳۱۴].

باب ۳: کسی که ضمانت ادای دین مرده به عهده می‌گیرد، روا نیست که از ضمانت آن سر باززند.

۲۲۹۵ - از سَلَمه بن اکْوَع(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

جنازه‌ای نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد تا بر آن‌نماز بگزارد. آن حضرت فرمود: «آیا بر ذمهٔ وی قرض است». گفتند: نبی آن حضرت بر آن نماز گزارد. سپس جنازه‌ای دیگر آورده شد آن حضرت فرمود: «آیا بر ذمهٔ وی قرض است» گفتند: آری. فرمود: «شما بر دوست خویش نماز بگزارید».

ابوقتاده گفت: قرض وی بر ذمهٔ من باشد یا رسول‌الله. آن حضرت بر وی نماز گزارد.

۲۲۹۶ - از محمدبن علی[1] روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا گفت: «اگر مال بحرین برسد برای تو چنین و چنین و چنین می‌دهم»[2] مال بحرین نرسید تا آن‌که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد. آن‌گاه که مال بحرین رسید، ابوبکر امر کرد تا اعلام کنند که: هرکس که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او چیزی وعده کردهب اشد و یا طلبی داشته باشد نزد ما بیاید[3]. من نزد ابوبکر رفتم و گفتم: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا چنین و چنان گفته بود. ابوبکر یک کف دست خود را پر کرد و برای من داد. آن را برشمردم پانصد (سکه) بود و سپس گفت: دو چند آن را نیز برگیر.

۱- مراد از محمد بن علی، امام باقر بن امام زین‌العابدین (رضی‌الله عنه) است.

۲- عبارت (هکذا، هکذا - هکذا) که در متن فوق سه بار تکرار شده در بسا از نسخ بخاری دوبار آمده است و اشاره به پری دست دارد.

۳- مناسبت حدیث به ترجمهٔ باب آن است که ابوبکر (رضی‌الله عنه) متکفل ادای دینی شد که بر آن حضرت بود.

٤- باب: جِوَارِ أَبِي بَكْرٍ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَعَقْدِهِ

٢٢٩٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ إِلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ.

وَقَالَ أَبُو صَالِحٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إِلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفَيِ النَّهَارِ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتُلِيَ الْمُسْلِمُونَ، خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا قِبَلَ الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرْكَ الْغِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الأَرْضِ فَأَعْبُدَ رَبِّي. قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: إِنَّ مِثْلَكَ لا يَخْرُجُ وَلا يُخْرَجُ، فَإِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، وَأَنَا لَكَ جَارٌ، فَارْجِعْ فَاعْبُدْ رَبَّكَ بِبِلادِكَ. فَارْتَحَلَ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَرَجَعَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ، فَطَافَ فِي أَشْرَافِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ مِثْلُهُ وَلا يُخْرَجُ، أَتُخْرِجُونَ رَجُلا يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ وَيَحْمِلُ الْكَلَّ، وَيَقْرِي الضَّيْفَ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَأَنْفَذَتْ قُرَيْشٌ جِوَارَ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَآمَنُوا أَبَا بَكْرٍ، وَقَالُوا لابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيُصَلِّ، وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلا يُؤْذِينَا بِذَلِكَ، وَلا يَسْتَعْلِنْ بِهِ، فَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا. قَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لأَبِي بَكْرٍ، فَطَفِقَ أَبُو بَكْرٍ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلا يَسْتَعْلِنُ بِالصَّلاةِ، وَلا الْقِرَاءَةِ فِي غَيْرِ دَارِهِ،

باب ۴: امان‌گرفتن ابوبکر در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و عهدوی

۲۲۹۷ - از عُقَیل، از ابن شهاب از عُدوه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته است:

تا آن‌جا که به‌خاطر می‌آورم پدر و مادرم عبادت دین اسلام می‌کردند روایت است از یونس، از زُهری:، از عُروه بن زبیر که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته است:

تا آن‌جا که به‌خاطر می‌آورم پدر و مادرم فقط عبادت دین اسلام می‌کردند، و روزی بر ما نمی‌گذشت مگر آنکه رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) اول و آخر روز یعنی صبح و شام به خانهٔ ما می‌آمد.

آن‌گاه که مسلمانان به اذیت و آزار مشرکان گرفتار شدند، ابوبکر به سوی حبشه مهاجرت کرد و چون به موضع - بِرْکَ الغِماد - رسید با ابن‌الدَّغِنَه، رئیس قبیلهٔ غاره، مواجه شد. وی گفت: کجا می‌خواهی بروی، ای ابوبکر؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا بیرون کرده‌اند، من می‌خواهم بر روی زمین سیاحت کنم و پروردگار خود را عبادت کنم. ابن‌الدَّغِنه گفت: کسی چون تو را نشاید که بیرون رود و بیرون کرده شود و تویی که مستمندان را کمک می‌کنی و صلهٔ رحم به جا می‌کنی و از درماندگان دستگیری می‌کنی و از میهمانان میزبانی می‌کنی و مصیبت رسیدگان را یاری می‌رسانی. من به تو امان می‌دهم بازگرد و پروردگار خود را در شهر خود عبادت کن.

ابن الدَّغنه راهی شد و همراه ابوبکر بازگشت

ثُمَّ بَدَا لأبي بَكْرٍ ، فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ وَبَرَزَ ، فَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَتَقَصَّفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ ، يَعْجَبُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلا بَكَّاءً ، لا يَمْلِكُ دَمْعَهُ حِينَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَأَفْزَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا لَهُ : إِنَّا كُنَّا أَجَرْنَا أَبَا بَكْرٍ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ ، وَإِنَّهُ جَاوَزَ ذَلِكَ ، فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ ، وَأَعْلَنَ الصَّلاةَ وَالْقِرَاءَةَ ، وَقَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا ، فَأْتِهِ ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ فَعَلَ ، وَإِنْ أَبَى إِلا أَنْ يُعْلِنَ ذَلِكَ ، فَسَلْهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ ، فَإِنَّا كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ ، وَلَسْنَا مُقِرِّينَ لأبي بَكْرٍ الاسْتِعْلانَ . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ أَبَا بَكْرٍ ، فَقَالَ : قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ ، فَإِمَّا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ ، وَإِمَّا أَنْ تَرُدَّ إِلَيَّ ذِمَّتِي ، فَإِنِّي لا أُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أُخْفِرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جِوَارَكَ ، وَأَرْضَى بِجِوَارِ اللَّهِ . وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ أُرِيتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ ، رَأَيْتُ سَبْخَةً ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لابَتَيْنِ» . وَهُمَا الْحَرَّتَانِ ، فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قِبَلَ الْمَدِينَةِ حِينَ ذَكَرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَرَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ بَعْضُ مَنْ كَانَ هَاجَرَ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «عَلَى رِسْلِكَ ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي» . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : هَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَصْحَبَهُ ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ . [راجع: ۴۷۶] .

و با بزرگان کفار قریش دیدار کرد و به ایشان گفت: کسی چون ابوبکر را نسزد که بیرون شود و یا بیرون کرده شود. آیا مردی را بیرون می‌کنید که مستمندان را کمک می‌کند و صله رحم به جا می‌کند و از درماندگان دستگیری می‌کند و از میهمانان پذیرایی می‌کند و مصیبت رسیدگان را یاری می‌رساند.

قریش، امان‌دادن ابن الدّغنه را منظور کردند و به ابوبکر امان دادند. و به ابن الدّغنه گفتند: ابوبکر را بگوی که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند، و نماز بگزارد، و هر آنچه می‌خواهد بخواند، و با این کار خود به ما آزاری نرساند و آن را علنی نکند، همانا بیم از آن داریم که زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد .

ابن‌الدّغنه، این موضوع را به ابوبکر گفت. و ابوبکر بر آن شد که در منزل خود پروردگار خود را عبادت کند و نماز خود را علنی نکند، به جز از منزل خود در جای دیگر قرآن نخواند.

سپس فکر دیگر به‌خاطر ابوبکر رسید. وی در صحن سرای خود مسجدی ساخت و خودش را ظاهر کرد. در آن مسجد نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. در آن‌جا زنان و فرزندان مشرکین بر وی گرد می‌آمدند و شگفت‌زده‌به سوی وی می‌نگریستند. ابوبکر مردی گریه گرای بود و چون قرآن می‌خواند نمی‌توانست اشکش را نگاه دارد. این عمل وی بزرگان قریش را که مشرک بودند در ترس و وحشت انداخت و آنها به سوی ابن‌الدغنه فرستادند و او نزد ایشان آمد و به او گفتند:

ما ابوبکر را امان داده‌ایم که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند. وی از آن تجاوز کرده و در صحن منزل خود مسجدی ساخته و نمازگزاردن و قرآن خواندن خویش را علنی کرده است. همانا ما از آن می‌ترسیم که زنان و فرزندان را به فتنه اندازد. تو نزد وی برو، و به او بگوی که اگر دوست می‌دارد که پروردگار خود را درخانهٔ خود عبادت کند این کار را بکند و اگر نپذیرد و بخواهد که آن علنی کند، از وی بخواه که عهد تو را به تو بازگرداند. ما را خوشایند نیست که عهد تو را بشکنیم و ما بدان قایل نیستیم که وی عبادت خود را علنی کند.

عایشه گفته است: ابن الدّغِنه نزد ابوبکر آمد و به او گفت: به تحقیق دانسته‌ای از آنچه برای تو عهد کرده‌ام، یا به همان اندازه بسنده کن و یا عهد مرا به من بازگردان، زیرا دوست ندارم که عرب بشنوند که من با کسی که عهد بسته‌ام، عهد وی را شکسته‌ام.

ابوبکر گفت: همانا امان تو را به تو بازمی‌گردانم و به امان خدا راضی هستم.

در این روس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مکه بود و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا سرای هجرت شما بر من نموده شده است: سرزمین شوره‌زاری که در میان دو لایه واقع است».

یعنی در میان دو سنگلاخ. و چون رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) این موضوع را اظهار کرد، هرکه خواست به سوی مدینه هجرت کرد و برخی کسانی که به حبشه مهاجرت

کرده بودند به مدینه بازگشتند. ابوبکر اسباب مهاجرت را آماده کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت «بر همان منوال منتظر باش، و امیدوارم که برایم اجازه مهاجرت داده شود».

ابوبکر گفت: آیا به مهاجرت امید می‌دادی، پدرم فدایت باد؟

آن حضرت فرمود: «آری». ابوبکر خودش را از مهاجرت بازداشت تا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی کند، و برای چهار ماه شتران خود را علوفهٔ برگ درختان سَمُره داد.

٥- باب: الدَّيْنِ

٢٢٩٨- حدثنا يحيى بن بُكَيْر: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْل، عَنِ ابْنِ شِهَاب، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى، عَلَيْهِ الدَّيْنُ، فَيَسْأَلُ: «هَلْ تَرَكَ لِدَيْنِهِ فَضْلاً». فَإِنْ حُدِّثَ أَنَّهُ تَرَكَ لِدَيْنِهِ وَفَاءً صَلَّى، وَإِلاَّ قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». فَلَمَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ الْفُتُوحَ، قَالَ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوُفِّيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دَيْنًا فَعَلَيَّ قَضَاؤُهُ، وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ». [انظر: ٢٣٩٨، ٢٣٩٩، ٤٧٨١، ٥٣٧١، ٦٧٣١، ٦٧٤٥، ٦٧٦٣. أخرجه مسلم: ١٦١٩].

باب ۵: قرض

۲۲۹۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: وقتی جنازه مردی را که قرضدار می‌بود نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌آوردند، آن حضرت سؤال می‌کرد که: «آیا برای ادای قرض خود چیزی گذاشته است» اگر گفته می‌شد که برای ادای قرض خود چیزی گذاشته است، بر وی نماز می‌گزارد، در غیر آن به مسلمانان می‌گفت: «به دوست خویش نماز بگزارید» و چون خداوند بر آن حضرت فتوحاتی را گشود، فرمود: «من در ادای قرض مسلمانان نسبت به خود ایشان سزاوارترم، و چون کسی از مسلمانان وفات کند و از خود قرض بگذارد، ادای قرض وی بر من است و اگر از خود مال بگذارد از آن ورثه اوست».

٤٠- كِتَابُ الْوَكَالَةِ

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

۴۰ - کتاب وکالت

١- باب : وَكَالَةُ الشَّرِيكِ [الشَّرِيكَ فِي الْقِسْمَةِ وَغَيْرِهَا] .

وَقَدْ أَشْرَكَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيّاً فِي هَدْيِهِ ، ثُمَّ أَمَرَهُ بِقِسْمَتِهَا . [راجع : ١٠٨٥ ، ١٧٠٧] .

باب ۱: وکیل‌کردن شریک شریک خود را در تقسیم‌کردن و غیر آن

و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ،علی(رضی‌الله عنه) را در قربانی خود شریک کرد و سپس او را امر کرد تا آن را (بر فقرا) تقسیم کند.

٢٢٩٩ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلَالِ الْبُدْنِ الَّتِي نُحِرَتْ وَبِجُلُودِهَا . [راجع : ١٧٠٧ . أخرجه مسلم: ١٣١٧] .

۲۲۹۹ - از عبدالحرمن ابی‌لیلی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا امر کرد که جلها و پوستهای شترانی را که ذبح شده بود، صدقه بدهم.

٢٣٠٠ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَماً يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ ، فَبَقِيَ عَتُودٌ ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «ضَحِّ بِهِ أَنْتَ» . [انظر : ٢٥٠٠ر، ٥٥٤٧ر، ٥٥٥٥ر. أخرجه مسلم : ١٩٦٥]

۲۳۰۰ - از عُقْبه بن عامر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گوسفندانی به او داده بود که به یاران آن حضرت تقسیم کند. از آن گوسفندان بزغاله‌ای باقی ماند و من موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اطلاع دادم. آن حضرت فرمود: «آن را از جانب خود قربانی کن»[1].

٢- باب : إِذَا وَكَّلَ الْمُسْلِمُ حَرْبِيّاً فِي دَارِ الْحَرْبِ ، أَوْ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ جَازَ

باب ۲۰: اگر مسلمان، از جانب خود کافری را در دار اسلام یا دار حرب وکیل کند رواست

٢٣٠١ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

۲۳۰۱ - از عبدالرحمن عوف(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: نامه‌ای به اُمَیَّه بن خلف نوشتم بدین عهد که وی از دارایی من در مکه

۱- در تطبیق این حدیث به ترجمه باب گفته‌اند که معلوم می‌شود این گوسفندان مال غنیمت بوده‌اند و آن حضرت (یاران وی در آن شریک بوده‌اند.

ابْنِ عَوْفٍ ﷺ قال : كَاتَبْتُ أُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ كِتَابًا ، بِأَنْ يَحْفَظَنِي فِي صَاغِيَتِي بِمَكَّةَ ، وَأَحْفَظَهُ فِي صَاغِيَتِهِ بِالْمَدِينَةِ ، فَلَمَّا ذَكَرْتُ الرَّحْمَنَ ، قَالَ : لا أَعْرِفُ الرَّحْمَنَ ، كَاتِبْنِي بِاسْمِكَ الَّذِي كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَكَاتَبْتُهُ : عَبْدَ عَمْرٍو ، فَلَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ بَدْرٍ ، خَرَجْتُ إِلَى جَبَلٍ لأَحْرِزَهُ حِينَ نَامَ النَّاسُ ، فَأَبْصَرَهُ بِلالٌ ، فَخَرَجَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى مَجْلِسٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : أُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ ، لا نَجَوْتُ إِنْ نَجَا أُمَيَّةُ ، فَخَرَجَ مَعَهُ فَرِيقٌ مِنَ الأَنْصَارِ فِي آثَارِنَا ، فَلَمَّا خَشِيتُ أَنْ يَلْحَقُونَا ، خَلَّفْتُ لَهُمُ ابْنَهُ لأَشْغَلَهُمْ فَقَتَلُوهُ ، ثُمَّ أَبَوْا حَتَّى يَتْبَعُونَا ، وَكَانَ رَجُلاً ثَقِيلاً ، فَلَمَّا أَدْرَكُونَا ، قُلْتُ لَهُ : ابْرُكْ فَبَرَكَ ، فَأَلْقَيْتُ عَلَيْهِ نَفْسِي لأَمْنَعَهُ ، فَتَخَلَّلُوهُ بِالسُّيُوفِ مِنْ تَحْتِي حَتَّى قَتَلُوهُ ، وَأَصَابَ أَحَدُهُمْ رِجْلِي بِسَيْفِهِ ، وَكَانَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ يُرِينَا ذَلِكَ الأَثَرَ فِي ظَهْرِ قَدَمِهِ .

قال أبو عبد الله : سمع صالحاً وإبراهيم أباه . [انظر : ٣٩٧١ح] .

محافظت کند و من از دارایی وی در مدینه محافظت کنم. و چون‌در نامه نام رحمن را ذکر کرده بودم، وی گفته بود: من کسی را به نم رحمن نمی‌شناسم. همان نامی را بنویس که در جاهلیت بدان نامیده می‌شدی. من نام (روزگار جاهلیت) خود را که عبد عمرو، بود به وی نوشتم. چون روز جنگ بدر فرا رسید، وقتی مردم در خواب بودند من بر کوه برآمدم تا از وی پاسداری کنم، بلال، اُمَیّه را دید و برآمد تا آن‌که بر مجلس انصار ایستاد و گفت این است اُمَیّه بن خلف، و وای بر من اگر وی نجات یابد[۱]. گروهی از انصار به همراه وی دنبال ما افتادند من از آن ترسیدم که به ما برسند و ما را بگیرند، پسر اُمَیّه را عقب گذاشتم که با وی مشغول گردند، او را کشتند و به تعقیب ما ادامه دادند. اُمَیّه مردی فربه بود (کند می‌رفت) و چون به ما رسیدند بدو گفتم که زانو بزن. وی زانو زد. من خودم را به وی افکندم تا مانع کشتن او شوم. لیکن از زیر بر وی شمشیر زدند تا آنکه او را کشتند و ضربات شمشیر یکی از آنان به پای من اصابت کرد (راوی گفته است) عبدالحرمن بن عوف اثر همان ضربه را که به پشت پایش بود به ما نشان می‌داد.

ابوعبدالله گفته است: یوسف از صالح شنیده و ابراهیم از پدر خود (این حدیث را) شنیده است.

٣- باب : الْوَكَالَةِ فِي الصَّرْفِ وَالْمِيزَانِ

وَقَدْ وَكَّلَ عُمَرُ وَابْنُ عُمَرَ فِي الصَّرْفِ .

باب ۳: وکالت در بیع نقد و اشیایی که وزن می‌شوند

عمر و ابن عمر در بیع نقد کسی را وکیل

۱۹- اُمَیّه بن خلف کسی بود که بلال را که در مکه اسلام آورده بود به سختی شکنجه می‌کرد.

گرفتند

۲۳۰۲ ، ۲۳۰۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالْمَجِيدِ بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً عَلَى خَيْبَرَ ، فَجَاءَهُمْ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ ، فَقَالَ : «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا» . فَقَالَ : إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ ، وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلاثَةِ ، فَقَالَ : «لا تَفْعَلْ ، بِعِ الْجَمْعَ بِالدَّرَاهِمِ ، ثُمَّ ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا» .

وَقَالَ : فِي الْمِيزَانِ مِثْلَ ذَلِكَ . [راجع :۲۲۰۱ ، ۲۲۰۲. اخرجه مسلم : ۱۵۹۳] .

۲۳۰۲ و ۲۳۰۳ - از سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوسعید خُدری و ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته‌اند.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مردی را عامل خیبر تعیین کرد وی به آنها خرمای جَنیب (خرمای خوب) آورد. آن حضرت فرمود: آیا همه خرماهای خیبر از همین نوع است». وی گفت: ما یک صاع از این خرما را در بدل دو صاع، و دوصاع را در بدل سه صاع خرمای (مخلوط) عوض می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «چنین نکن خرمای مخلوط را در بدل پول بفروش و خرمای خوب را در بدل پول بخر». و در مورد اشیایی که به وزن فروخته می‌شود نیز چنین فرمود:

٤- باب : إِذَا أَبْصَرَ الرَّاعِي أَوِ الْوَكِيلُ شَاةً تَمُوتُ ، أَوْ شَيْئًا يَفْسُدُ ، ذَبَحَ وَأَصْلَحَ مَا يَخَافُ عَلَيْهِ الْفَسَادَ .

باب ۴: اگر چوپان یا وکیل وی، گوسفندان را در حال مردن ببینند، یا چیزی را درحال فاسدشدن ببینند، گوسفند را ذبح کند و آنچه را بیم فساد می‌رود اصلاح گرداند.

۲۳۰٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : سَمِعَ الْمُعْتَمِرَ : أَنْبَأَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرْعَى بِسَلْعٍ ، فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةٌ لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا ، فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ ، فَقَالَ لَهُمْ : لا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ ، أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَنْ يَسْأَلُهُ ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَاكَ ، أَوْ أَرْسَلَ ، فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا .

قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : فَيُعْجِبُنِي أَنَّهَا أَمَةٌ ، وَأَنَّهَا ذَبَحَتْ .

تَابَعَهُ عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ . [انظر : ۵۵۰۱، ۵۵۰۲، ۵۵۰٤]

۲۳۰٤ - از نافع، از ابن کعب بن مالک روایت است که پدر وی گفته است: گوسفندان ما بر کوه سلح می‌چریدند، کنیز ما که همرا گوسفندان بود گوسفندی را درحال مردن دید. وی سنگی را شکست و با آن گوسفند را ذبح کرد.

کعب به ایشان گفت: از گوشت آن مخورید تا از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نمایم- یا گفت- کسی را بفرستم تا از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نماید. وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد یا کسی را فرستاد تا از آن حضرت سؤال کند. آن حضرت بعه خوردن آن حکم

کرد عبیدالله (راوی) گفته است: کار آن کنیز که گوسفند را (با زرنگی) ذبح کرد مرا به شگفت آورد.

متابعت کرده است (معتمر را) عبده، از عبیدالله.

٥- باب : وَكَالَةُ الشَّاهِدِ وَالْغَائِبِ جَائِزَةٌ

وَكَتَبَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو إِلَى قَهْرَمَانِهِ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهُ: أَنْ يُزَكِّيَ عَنْ أَهْلِهِ، الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ.

باب ۵: وکالت از کسی که حاضر و غایب است رواست

عبدالله بن عَمرو به سرپرست اموال خود که غایب بود نوشت که از جانب خورد و بزرگ خانواده او صدقه بدهد.

٢٣٠٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سِنٌّ مِنَ الإِبِلِ، فَجَاءَهُ يَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ». فَطَلَبُوا سِنَّهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلاَّ سِنًّا فَوْقَهَا، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ». فَقَالَ: أَوْفَيْتَنِي أَوْفَى اللَّهُ بِكَ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً». [انظر: ٢٣٠٦د، ٢٣٩٠د، ٢٣٩٢د، ٢٣٩٣د، ٢٤٠١غ، ٢٦٠٦د، ٢٦٠٩غ. أخرجه مسلم: ١٦٠١ بنحوه].

۲۳۰۵ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:مردی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری طلب داشت، که سن آن معین بود. وی نزدت آن حضرت آمد و خواستار ادای طلب خود شد آن حضرت فرمود: «طلب او را بدهید» در جستجوی آن شدند تا شتری به همان سن و سال پیدا کنند، اما نیافتند مگر شتری که سن و سال آن کلانتر بود. آن حضرت فرمود: «همان را به او بدهید». آن مرد گفت: حق مرا ادا کردی خداوند حق تو را ادا گرداند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین شما کسی است که به نیکوترین وجه حق را ادا گرداند» (یعنی سخاوتمدانه).

٦- باب : الْوَكَالَةِ فِي قَضَاءِ الدُّيُونِ

باب ۶: وکالت در ادای قرض

٢٣٠٦ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعُوهُ فَإِنَّ

۲۳۰۶ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و با درشتی طلب خود را تقاضا کرد. یاران، قصد آزار وی کردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)

لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً». ثُمَّ قَالَ: «أَعْطُوهُ سِنّاً مِثْلَ سِنِّهِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلا أَمْثَلَ مِنْ سِنِّهِ، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً». [راجع: ۲۳۰، اخرجه مسلم: ۱۶۰۱].

فرمود: «او را به حالش بگذارید زیرا صاحب حق را حق سخن گفتن است». و سپس فرمود: «او را شتری بدهید که هم سن و سال شتر او باشد» یاران گفتند: شتری نمی‌یابیم مگر کلانتر از شتر وی فرمود: «همان را بدهید، زیرا بهترین شما کسی است که به بهترین وجه حق دیگری را ادا می‌کند».

۷- باب: إِذَا وَهَبَ شَيْئًا لِوَكِيلٍ أَوْ شَفِيعِ قَوْمٍ جَازَ

باب ۷: اگر کسی به وکیل و یا کسی که به شفاعت قومی آمده است رواست

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِوَفْدِ هَوَازِنَ حِينَ سَأَلُوهُ الْمَغَانِمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نَصِيبِي لَكُمْ».

نظر به فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به فرستادگان قبیله هوازن، آن‌گاه که در مورد غنایم از آن حضرت سؤال کردند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سهم من (از مال غنیمت) از آنِ شما باشد».

۲۳۰۷، ۲۳۰۸ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: وَزَعَمَ عُرْوَةُ: أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ: إِمَّا السَّبْيَ وَإِمَّا الْمَالَ وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ». وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْتَظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ قَدْ جَاؤُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا

۲۳۰۷ و ۲۳۰۸ - از عُروه که مروان بن حکم و مسور بن مَخْرمه روایت است به او گفته‌اند: آن‌گاه که فرستادگان قبیلهٔ هوازن نزد مسلمانان آمدند، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، ایستاد و ایشان از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به آنان گفت: «خوش‌ترین سخن در نزد من راست‌ترین آن است، پس یکی از این دو را برگزینید: یا اسیران یا اموال، و همانا من برای آنها انتظار کشیده بودم».

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگام بازگشت از طایف (به جُعرانه) بیش از ده روز انتظارشان را کشیده بود. چون برای آنان آشکار شد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به جز یکی از آن دو خواسته را برنمی‌آورد، گفتند: ما اسیران خویش

فَلْيَفْعَلْ» . فَقال النَّاسُ : قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمْ ، فَقال : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . [الحديث : ٢٣٠٧، انظر: ٢٥٣٩، ٢٥٨٤، ٢٦٠٧، ٣١٣١، ٤٣١٨، ٧١٧٦] [الحديث: ٢٣٠٨ ، انظر : ٢٥٤٠، ٢٥٨٣، ٢٦٠٨، ٣١٣٢، ٤٣١٩، ٧١٧٧، وانظر في الهبة ، باب ٢٣] .

را برگزیدیم، آن‌گاه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مسلمانان به خطبه ایستاد، و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بعد، همانا برادران شما توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من صلاح در آن دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم، پس هر یک از شما که دوست می‌دارد این کار را بکند باید این کار راب کند و هرکس از شما دوست می‌دارد در نصیب خود بماند، تا عوض آن را از نخستین غنیمتی که خداوند به ما می‌رساند به او بدهم، چنان کند».

مردم گفتند، ما رهایی اسیران را به جهت خوشی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) پذیرفتیم رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما بدین کار رضایت دارد و کدام کس رضایت ندارد. پس نزد بزرگان خویش بروید تا ایشان نظر شما را به ما برسانند».

مردم نزد بزرگان خویش رفتند و با آنها گفت‌وگو کردند و سپس نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگشتند و آن حضرت را از خشنودی و اجازه آنها بر این امر خبر دادند.

٨- باب : إِذَا وَكَّلَ رَجُلٌ أَنْ يُعْطِيَ شَيْئًا وَلَمْ يُبَيِّنْ كَمْ يُعْطِي ، فَأَعْطَى عَلَى مَا يَتَعَارَفُهُ النَّاسُ .

باب ۸: اگر مردی را وکیل کند که از جانب وی چیزی بدهد و معین نکند که چه مقدار بدهد و او آنچه در میان مردم متعارف است بدهد.

٢٣٠٩ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبراهيم : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ وَغَيْرِهِ ، يَزِيدُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، وَلَمْ يُبَلِّغْهُ كُلُّهُمْ ، رَجُلٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ

۲۳۰۹ - از عطاء بن ابی رباح و غیروی روایت است که هر یک بر سخن دیگری می‌افزاید و تمام حدیث (به‌طور کامل) به هر یک از ایشان

عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى جَمَلٍ ثَفَالٍ ، إِنَّمَا هُوَ فِي آخِرِ الْقَوْمِ ، فَمَرَّ بِي النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَالَ : «مَنْ هَذَا» . قُلْتُ : جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، قَالَ : «مَا لَكَ» . قُلْتُ : إِنِّي عَلَى جَمَلٍ ثَفَالٍ ، قَالَ : «أَمَعَكَ قَضِيبٌ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «أَعْطِنِيهِ» . فَأَعْطَيْتُهُ فَضَرَبَهُ فَزَجَرَهُ ، فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ مِنْ أَوَّلِ الْقَوْمِ ، قَالَ : «بِعْنِيهِ» . فَقُلْتُ : بَلْ هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّه ، قَالَ : «بِعْنِيهِ قَدْ أَخَذْتُهُ بِأَرْبَعَةِ دَنَانِيرَ وَلَكَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ» . فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ أَخَذْتُ أَرْتَحِلُ ، قَالَ : «أَيْنَ تُرِيدُ» . قُلْتُ : تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً قَدْ خَلا مِنْهَا ، قَالَ : «فَهَلا جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ» . قُلْتُ : إِنَّ أَبِي تُوُفِّيَ وَتَرَكَ بَنَاتٍ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَنْكِحَ امْرَأَةً قَدْ جَرَّبَتْ ، خَلا مِنْهَا ، قَالَ : «فَذَلِكَ» . فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ قَالَ : «يَا بِلالُ ، اقْضِهِ وَزِدْهُ» . فَأَعْطَاهُ أَرْبَعَةَ دَنَانِيرَ وَزَادَهُ قِيرَاطًا ، قَالَ جَابِرٌ : لا تُفَارِقُنِي زِيَادَةُ رَسُولِ اللَّه ﷺ . فَلَمْ يَكُنِ الْقِيرَاطُ يُفَارِقُ جِرَابَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم ٧١٥ مختصراً باختلاف وبقطعة ليست في هذه الطريق، وهو في الرضا (٥٤) بلفظ مختلف وفي المساقاة (١٠٩)] .

نرسیده است، اینکه جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته است: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سفری همراه بودم، و به شتری کند رفتار سوار بودم چنان‌که از مردم عقب افتاده بودم، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر من گذشت و فرمود: «کیستی». گفتم: جابربن عبدالله. فرمود: «تو را چه واقع شده است» گفتم: شترم آهسته می‌رود. فرمود: «آیا چوبی با خود داری». گفتم: آری. فرمود: «آن را به من بده». چون را به وی دادم آن حضرت شتر را زد و بر آن بانگ برآورد، پس از آن شتر از همان جای، خودش را به پیشاپیش مردم رسانید.

آن حضرت فرمود: «شتر خود را بر من بفروش». گفتم از آنِ تو باشد یا رسول‌الله. فرمود: «بر من بفروش و من آن را به چهار دینار از تو می‌خرم و تا رسیدن به مدینه بر آن سوار باش».

و چون به مدینه نزدیک شدیم، من راه خانه‌ام را پیش گرفتم. فرمود: «کجا می‌روی» گفتم: با زنی بیوه ازدواج کرده‌ام، فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کرد و با تو بازی می‌کرد» گفتم: پدرم مرد و از خود دخترانی به جا گذاشت، و من خواستم با زنی ازدواج کنم که باتجربه باشد و از آنان وارسی کند. آن حضرت فرمود:کاری نیک کردی. وقتی به مدینه رسیدیم آن حضرت فرمود: «ای بلال طلبش را بده و بیشتر بده» وی چهار دینار داد و یک قیراط بدان افزود جابر گفته است، آن قیراط زیادی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را از خود جدا نمی‌کردم.

٩- باب : وَكَالَةِ الْمَرْأَةِ الإِمَامَ فِي النِّكَاحِ

٢٣١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال : جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقالتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي قَدْ وَهَبْتُ لَكَ مِنْ نَفْسِي . فَقال رَجُلٌ : زَوِّجْنِيهَا ، قال : «قَدْ زَوَّجْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ» . [انظر : ٥٠٢٩ط ، ٥٠٣٠ط ، ٥٠٨٧ط ، ٥١٢١ط ، ٥١٢٦ط ، ٥١٣٢ط ، ٥١٣٥ط ، ٥١٤١ط ، ٥١٤٩ط ، ٥١٥٠ك ، ٥٨٧١ط ، ٧٤١٧ق ، وانظر في النكاح ، باب ٦. أخرجه مسلم : ١٤٢٥ مطولاً] .

١٠- باب : إِذَا وَكَّلَ رَجُلاً ، فَتَرَكَ الْوَكِيلُ شَيْئًا فَأَجَازَهُ الْمُوَكِّلُ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَإِنْ أَقْرَضَهُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى جَازَ

٢٣١١ - وَقال عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ أَبُو عَمْرٍو : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ ، فَأَتَانِي آتٍ ، فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ : وَاللَّهِ لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : إِنِّي مُحْتَاجٌ وَعَلَيَّ عِيَالٌ وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ ، قال : فَخَلَّيْتُ عَنْهُ ، فَأَصْبَحْتُ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ» . قال : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً ، وَعِيَالاً ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، قال : «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ ، وَسَيَعُودُ» . فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّهُ سَيَعُودُ» . فَرَصَدْتُهُ ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ : لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ وَعَلَيَّ عِيَالٌ ، لا أَعُودُ ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، فَأَصْبَحْتُ فَقال لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ

راوی می‌گوید: آن قیراط از کیسه (یا نیام شمشیر) جابربن عبدالله جدا نمی‌شد.

باب ۹: وکیل‌گرفتن زن امام را در عقد نکاح

۲۳۱۰ - از سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: زنی نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، همانا من نفس خود را به توبخشیدم. مردی گفت: او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «همانا او را به ازدواج تو در آوردیم بدانچه از قرآن حفظ داری».

باب ۱۰: اگر کسی را وکیل بگیرد و وکیل چیزی را بگذارد

که مُوَکِّل بدان اجازه داده است، رواست و اگر مُوَکِّل به میعاد معین قرض بدهد جایز است.

۲۳۱۱ - از محمدبن سیرین روایت استکه ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای نگهداری اموال زکات ماه رمضان مرا وکیل گرفت. رهگذری نزد من آمد و غله‌های صدقه را با هر دو دست برمی‌داشت. من او را گرفتم و به او گفتم: به خدا سوگند تا تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نبرم. وی گفت: تا تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نبرم. وی گفت: من محتاجم و عایله‌مند، و بدان سخت نیازمندم. او را رها کردم و چون صبح فرا رسید، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای ابوهریره، دیشب زندانی تو چه‌کاری کرد» گفتم: یا رسول‌الله، وی از شدت احتیاج و عایله‌مندی شکایت کرد، بر وی رحم کردم و گذاشتم که برود آن حضرت

أسيرُكَ» . قُلتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالا ، فَرَحِمتُهُ فَخَلَّيتُ سَبِيلَهُ ، قَال : «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ ، وَسَيَعُودُ» . فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ، وَهَذَا آخِرُ ثَلاثِ مَرَّاتٍ أَنَّكَ تَزْعُمُ لا تَعُودُ ، ثُمَّ تَعُودُ . قَال : دَعْنِي أُعَلِّمْكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا ، قُلْتُ مَا هُوَ ؟ قَال: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ ، فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ : ﴿اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ ، فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ ، وَلا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، فَأَصْبَحْتُ ، فَقَال لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا

فرمود: «آگاه باش که او به تو دروغ گفته است و بازخواهد آمد». دانستم که وی بازخواهد آمد، زیرا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود که «وی بازخواهد آمد»، زیرا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بودکه «وی بازخواهد آمد» در انتظار فرصت بودم که وی بازآمد و با هر دو دست به برداشتن غله آغاز کرد. او را گرفتم و گفتم که تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌برم. وی گفت: مرا بگذار که سخت محتاج و عایله‌مندم و بار دیگر نمی‌آیم. بر او رحم کردم و رهایش کردم. چون صبح فرا رسید، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابوهریره، اسیر توچه کار کرد». گفتم: یا رسول‌الله، وی از احتیاج شدید و عایله‌مندی خود شکایت کرد، بر او رحم کردم و گذاشتم که برود. آن حضرت فرمود: «آگاه باش که او به تو دروغ گفته است و بازخواهد گشت».

من مترصد فرصت بودم که بار سوم آمد و به غله برداشتن شروع کرد به او فتم: تو را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خواهم برد، و این بار سوم است که می‌گویی دیگر نمی‌یایی و بازمیایی.

وی گفت: مرا بگذار، تا تو را کلماتی تعلیم بدهم که بدان کلمات خداوند تو را بهره‌مند گرداند. گفتم: آن کلمات کدام‌اند؟

وی گفت: آن‌گاه در بستر خواب می‌روی، آیهٔ‌الکرسی را بخوان «اللهُ لا اله الاّ هُوَ الحَیّ القَیُّوم» تا آن‌که آیهٔ را تا آخر بخوانی به تحقیق که (از برکت آن) همیشه ازجانب خداوند بر تو نگهبانی مقرر می‌باشد و تا صبحگاه شیطان به

تو نزدیک نمی‌شود. من او را رها کردم.
چون صبح فرا رسید رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «اسیر تو دیشب چه کار کرد» گفتم: یا رسول‌الله گفت، که مرا کلماتی تعلیم می‌دهد. که خداوند مرا بدان کلمات بهره‌مند می‌سازد آن‌حضرت فرمود: «آن کلمات چیست» گفتم که وی مرا گلفت: آن‌گاه که به بستر می‌روی، آیةالکرسی را از اول بخوان تا که آن را تمام کنی «الله لا اله الاّ هوالحیُّ القَیُّوم» و مرا گفت: همیشه از جانب خداوند نگهبانی بر تو مقرر می‌باشد و تا به وقت صبح شیطان به تو نزدیک نمی‌شود.
(راوی میگوید) صحابه در خیر رسانی حریص‌تر بودند.
پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آگاه باش که وی راست گفته است و خود دروغ‌گوی است، ای ابوهریره، آیا می‌دانی که در این سه شب با کدام کس سخن می‌گفتی؟» ابوهریره گفت: نه آن حضرت فرمود: «وی شیطان بوده است».

١١- باب : إِذَا بَاعَ الْوَكِيلُ شَيْئًا فَاسِدًا ، فَبَيْعُهُ مَرْدُودٌ

٢٣١٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، هُوَ ابْنُ سَلَّامٍ ، عَنْ يَحْيَى قَالَ : سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ عَبْدِالْغَافِرِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ : جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « مِنْ أَيْنَ هَذَا » . قَالَ بِلَالٌ : كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيءٌ ، فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ : « أَوَّهْ أَوَّهْ ، عَيْنُ الرِّبَا عَيْنُ الرِّبَا ، لَا تَفْعَلْ ، وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعٍ آخَرَ ، ثُمَّ اشْتَرِهِ بِهِ » .

باب ۱۱: اگر وکیل به بیع فاسد چیزی بخرد، بیع وی مردود است

۲۳۱۲ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: بلال برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مقداری خرمای خوب آورد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «این خرما را از کجا آوردی» بلال گفت: نزد ما خرمای نامرغوب بود، دو صاع از آن را در بدل یک صاع فروختم تا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن بخورد.
پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در این وقت فرمود:

[أخرجه مسلم : ١٥٩٤ ، وجاء مطولاً في المساقاة (٩٩)]

«آه، آه، این بیع ربا است، این کار را مکن، اگر می‌خواهی که خرما بخری، خرمای نامرغوب را بفروش و از پول آ خرمای خوب بخر».

١٢- باب : الْوَكَالَةِ فِي الْوَقْفِ وَنَفَقَتِهِ وَأَنْ يُطْعِمَ صَدِيقًا لَهُ وَيَأْكُلَ بِالْمَعْرُوفِ

٢٣١٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو : قال في صَدَقَةِ عُمَرَ ﷺ : لَيْسَ عَلَى الْوَلِيِّ جُنَاحٌ أَنْ يَأْكُلَ وَيُؤْكِلَ صَدِيقًا ، لَهُ غَيْرَ مُتَأَثِّلٍ مَالاً . فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ هُوَ يَلِي صَدَقَةَ عُمَرَ ، يُهْدِي لِنَاسٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ . [انظر : ٢٧٣٧ط ث، ٢٧٦٤ط، ٢٧٧٢ط، ٢٧٧٣ق، ٢٧٧٧خ ، وانظر في المزارعة ، باب ١٤ - الوصايا باب ١٢ و١٣. أخرجه مسلم: ١٦٣٢ مطولاً به اختلاف]

باب ١٢: وکالت درمال وقف و نفقهٔ وکیل و اینکه وکیل دوست خود را از آن بخوراند و خود برطبق عرف از آن بخورد

٢٣١٣ - از سفیان روایت است که عمرو دربارهٔ وقف عمر(رضی‌الله عنه) گفته: بر متولی وقف گناهی نیست که از مال وقف بخورد و رفیق خود را بخوراندکه البته این امر نباید به نیت جمع‌آوری مال باشد.

ابن عمر تولیت (سرپرستی) اموار موقوفهٔ عمر بن خطاب را به عهده داشت و از آن به مردم مکه که در منازل‌شان فرود می‌آمد، هدیه می‌داد.

١٣- باب : الْوَكَالَةِ فِي الْحُدُودِ

٢٣١٤ ، ٢٣١٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «وَاغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا». [الحديث : ٢٣١٤، انظر : ٢٦٤٩ق ، ٢٦٩٦ط ، ٢٧٢٥ط ، ٦٦٣٤ط ، ٦٨٢٨ط ث ، ٦٨٣١ق ، ٦٨٣٦ط ، ٦٨٤٣ط ، ٦٨٦٠ط ، ٧١٩٤ط ، ٧٢٥٩خ ، ٧٢٧٩ق]
[الحديث: ٢٣١٥ ، انظر : ٢٦٩٥ط ، ٢٧٢٤ط ، ٦٦٣٣ط ، ٦٨٢٧ط ث ، ٦٨٣٣ق ، ٦٨٣٥ط ، ٦٨٤٢ط ، ٦٨٥٩ط ، ٧١٩٣ط ، ٧٢٥٨خ ، ٧٢٦٠ط ، ٧٢٧٨ق . أخرجه مسلم : ١٦٩٧-١٦٩٨ مطولاً].

باب ١٣: وکالت در اجرای حدود (مجازات)

٢٣١٤ و ٢٣١٥- از زیدبن خالد و ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «ای انیس، فردا نیزد همسر این زن برو. اگر وی به زنا اعتراف کرد، او را سنگسار کن».

٢٣١٦ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قال : جِيءَ بِالنُّعَيْمَانِ ، أَوِ ابْنِ النُّعَيْمَانِ ، شَارِبًا ، فَأَمَرَ

٢٣١٦ - از ابن ابی ملکیه که عقبه بن حارث(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردی به نام نُعیمان، یا ابن نُعیمان که شراب نوشیده

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوا ، قَالَ : فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ ، فَضَرَبْنَاهُ بِالنِّعَالِ وَالْجَرِيدِ . [انظر: ٦٧٧٤ط، ٦٧٧٥ط] .

بود آورده شد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کسانی که درخانه بودند، امر کرد که او را بزنند. و من در زمرهٔ آنانی بودم که او را می‌زدند و ما او را با کفش و شاخهٔ خرما می‌زدیم.

١٤- باب : الْوَكَالَةِ فِي الْبُدْنِ وَتَعَاهُدِهَا

٢٣١٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ حَزْمٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَا فَتَلْتُ قَلَائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ ، ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْهِ ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي ، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ. [راجع : ١٦٩٦] .

باب ۱۴: وکالت در قربانی شتر و تیمارداری از آن

۲۳۱۷ - از عمرهٔ بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: من با دستان خویش گردنبندهای شتران قربانی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بافته‌ام و سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با دستان خویش آنان را قلاده کرد و سپس آنها را توسط پدرم (به مکه) فرستاد و حرام نشد به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آنچه خدا بر وی حلال ساخته بود[1] تا آن‌که قربانیها ذبح گردید.

١٥- باب : إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِوَكِيلِهِ : ضَعْهُ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ وَقَالَ الْوَكِيلُ: قَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ

٢٣١٨ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ : قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالاً ، وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءُ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ . قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ . وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ شِئْتَ ، فَقَالَ : «بَخٍ ، ذَلِكَ مَالٌ

باب ۱۵: اگر کسی به وکیل خود بگوید: در آن تصرف کن به گونه‌ای که خدا تورا می‌نماید و وکیل بگوید: همانا، آن‌چه را گفتی شنیدم.

۲۳۱۸ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: اَبُوطلحه، ثروتمندترین مرد مدینه در میان انصار بود و محبوب‌ترین مال وی باغ بَیْرُحَاء بود که در مقابل مسجد واقع بود و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بدانجا می‌رفت و از آب زلال آن می‌نوشید. و چون این آیه نازل شد:

«هرگز نیابید تا آن‌که خرج کنید از آنچه دوست میدارید (آل عمران ۹۲) ابوطلحه به حضور رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، خداوند تعالی در کتاب

۱- یعنی فرستادن قربانی به مکه، حالت احرام را برفرستنده موجب نمی‌شود

رائِحٌ ، ذلكَ مَالٌ رَائِحٌ ، قَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ فِيهَا ، وَأَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ » . قال : أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ .

تَابَعَهُ إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ مَالِك . وَقَالَ رَوْحٌ ، عَنْ مَالِك : «رَابِحٌ» . [راجع : ١٤٦١ . أخرجه مسلم : ٩٩٨] .

خود می‌فرماید : «هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن‌که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید». همانا دوست‌داشتنی‌ترین مال در نزد من باغ بَیْرُحاَ، است من آن را برای خدا صدقه می‌کنم و پاداش و ذخیرهٔ اخروی آن را از خدا امید می‌کنم. یا رسول‌الله، پس هر طور که می‌خواهی درآن تصرف کن (یعنی صدقه بده).

آن حضرت فرمود: «آفرین، آن ملک سودآوری است، آن ملک سودآوری است، همانا آنچه را درمورد آن گفتی شنیدم به‌نظر من بهتر است آن را برای نزدیکان خود صدقه بدهی».

ابوطلحه گفت: چنان می‌کنم یا رسول‌الله. ابوطلحه آن باغ را میان نزدیکان و پسران عمومی خود تقسیم کرد.

متابعت کرده است (یحیحی را) اسماعیل از مالک. و روح به روایت از مالک گفته است: رابح (عوض لفط رایح، یعین سودآور).

١٦- باب : وَكَالَةِ الأَمِينِ فِي الْخِزَانَةِ وَنَحْوِهَا

٢٣١٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الْخَازِنُ الأَمِينُ ، الَّذِي يُنْفِقُ - وَرُبَّمَا قال : الَّذِي يُعْطِي - مَا أُمِرَ بِهِ كَامِلاً مُوَفَّرًا ، طَيِّبًا نَفْسُهُ ، إِلَى الَّذِي أُمِرَ بِهِ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ » . [راجع : ١٤٣٨ . أخرجه مسلم : ١٠٢٣] .

باب ۱۶: وکیل‌گرفتن شخص قابل اعتماد در خزانه‌داری و مانند آن

۲۳۱۹ – از ابومسیو(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«خزانه‌دار مورد اعتماد، کسی که نفقه می‌کند- و بسا که راوی گفته است – کسی که می‌دهد- آنچه را به او امر شده به‌طور کامل و وافر و باخوشی خاطر به کسی که به او امر شده. وی یکی از صدقه‌دهندگان است».

٤١- كِتَاب الْمُزَارَعَةِ

١- باب : فَضْلِ الزَّرْعِ وَالْغَرْسِ إِذَا أُكِلَ مِنْهُ

وَقَوْلِه تَعَالَى : ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ . أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ . لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾ [الواقعة:٦٣-٦٥].

٢٣٢٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ (ح) وحَدَّثَني عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ الْمُبَارَك : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس بْن مَالك ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «مَا منْ مُسْلم يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا ، فَيَأْكُلُ منْهُ طَيْرٌ، أَوْ إِنْسَانٌ ، أَوْ بَهِيمَةٌ ، إِلا كَانَ لَهُ بِه صَدَقَةٌ» .
وَقَال لَنَا مُسْلمٌ : حَدَّثَنَا أَبَانُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٦٠١٢د. أخرجه مسلم : ١٥٥٣].

٢- باب : مَا يُحَذَّرُ منْ عَوَاقِبِ الاشْتغَال بِآلَة الزَّرْعِ أَوْ مُجَاوَزَةِ الْحَدِّ الَّذي أُمرَ بِه

٢٣٢١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ سَالم الْحِمْصيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَاد الأَلْهَانيُّ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهليِّ قَال : وَرَأَى سكَّةً وَشَيْئًا منْ آلَة الْحَرْث ، فَقَال : سَمعْتُ النَّبيَّ ﷺ يَقُولُ : «لا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إلا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الذُّلَّ»

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۱ - کتاب مزارعت[1]

باب ۱: فضیلت زراعت ونشانیدن نهال که از حاصل آن خورده شود.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا دیدید آنچه می‌کارید، آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما رویانیده‌ایم، اگر بخواهیم بگردانیم آن زراعت را گیاهی درهم شکسته (الواعه ٦٣-٦٥).

٢٣٢٠ - از قتاده، از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «هیچ مسلمانی نیست که درختی بنشاند و یا بذری بیفشاند که از آن پرنده، یا انسان، یا حیوانی بخورد. مگر آن‌که او را در آن کار صدقه است».

و مسلم ما را گفته است: اَبان، از قتاده، از انس، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

باب ۲: آنچه حذر می‌شود از عواقب اشتغال به ابزار زراعت و تجاوز از حدی که بدان امر شده است.

٢٣٢١ - از محمدبن زیّاد الالهانی روایت است که گفته:

ابواُمامَهٔ باهلی با دیدن آهن قُلبه و سایر ابزار کشاورزی گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت .

١- مزارعت، عقدی است میان مالک زمین و کسی که بر آن کار می‌کند. بدین معنی که مالک زمین، ملکیت خویش را در اختیار کسی قرار می‌دهد که به آن کشاورزی کند و حاصل زمین را طبق توافق قبلی به سهم مناصفه، یا دو سوم و غیره میان خود تقسیم کنند. مزارعت را در اصطلاح کشاورزی هرات بذرگری و کشمندی می‌گویند. هرچند عقد مزارعت نزد امام ابی‌حنیفه صحیح نیست ولی نزد صاحبین صحیح است.

قالَ مُحمدٌ : واسْمُ أبي أمامَةَ : صُدَيُّ بنُ عَجْلانَ .

«همچو ابزار آلاتی به خانه مردم وارد نمی‌شود مگر آن‌که خداوند خواری را در آن وارد می‌کند[1].

محمد گفته است: اسم ابوامامه، صدی بن عَجْلان است.

٣- باب : اقْتِناءِ الْكَلْبِ لِلْحَرْثِ

٢٣٢٢ - حَدَّثَنا مُعاذُ بْنُ فَضالَةَ : حَدَّثَنا هِشامٌ ، عَنْ يَحْيى بْنِ أبي كَثيرٍ ، عَنْ أبي سَلَمَةَ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ أمْسَكَ كَلْبًا ، فَإنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قيراطٌ ، إلا كَلْبَ حَرْثٍ أوْ ماشِيَةٍ» .

قال ابْنُ سيرينَ وَأبُو صالِحٍ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : «إلا كَلْبَ غَنَمٍ أوْ حَرْثٍ أوْ صَيْدٍ» .

وَقال أبُو حازِمٍ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : «كَلْبَ صَيْدٍ أوْ ماشِيَةٍ» . [انظر : ٣٣٢٤. أخرجه مسلم : ١٥٧٥].

باب ۳: نگهداری سگ برای پاسبانی زراعت

۲۳۲۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که فرموده:

«کسی که سگ نگه می‌دارد، یک قیراط روزانه از عمل نینک خود می‌کاهد، به جز سگی که برای پاسداری زراعت وحیوانات نگهداری می‌شود».

ابن سیرین گفته است: ابوصالح از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: «به جز سگی که از گوسفندان یا زراعت را نگهداری می‌کند، یا برای شکار است».

ابوحازم گفته است: ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چنین روایت کرده است: «به جز سگ شکاری یا سگی که از حیوانات پاسبانی می‌کند»[2].

٢٣٢٣ - حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنا مالِكٌ ، عَنْ يَزيدَ بْنِ خُصَيْفَةَ : أنَّ السّائِبَ بْنَ يَزيدَ حَدَّثَهُ : أنَّهُ سَمِعَ سُفْيانَ بْنَ أبي زُهَيْرٍ ، رَجُلاً مِنْ أزْدِ شَنُوءَةَ ، وَكانَ مِنْ أصْحابِ النَّبيِّ ﷺ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ :

۲۳۲۳ - از صائب بن یزید روایت است که وی از سُفیان بن ابو زُهَیْر، مردی از قبیلهٔ ازدَشنُوءه، که از اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود شنیده‌ام که می‌فرمود:

«کسی که سگ نگه می‌دارد و از آن برای

۱- آلات و ابزار کشاوری در سیستم فیودالی آن زمان بدان سبب مایه خواری خوانده شده که شاید مشغولیت بدان باعث می‌شده تا مردم از شرکت در جهاد و انجام سایر امور دینی دفاع کنند و پایمال حملات دشمن می‌شدند، البته می‌زیستند نظر به مشغولیت‌های کشاورزی نمی‌توانستند از خود دفاع کنند و پایمال حملات دشمن می‌شدند. البته زراعت وکشاورزی امری ناجایز نیست و از آن منع نشده است (اقتباس از ترجمه انگلیسی بخاری به نقل از فتح البخاری).

۲- در کشتن سگ دیوانه اتفاق نظر است ولی در ابحات غیرسگ دیوانه اختلاف است. امام شافعی سگی را که برای پاسداری خانه از آن استفاده می‌شود نیز د زمرهٔ سگ شکاری سگی که از حیوانات پاسداری می‌کند آورده است.

«مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ، لا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلا ضَرْعًا ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ» . قُلْتُ : أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ قال : إِي وَرَبِّ هَذَا الْمَسْجِدِ . [انظر . ۲۳۲۵ر . أخرجه مسلم : ۱۵۷۶] .

پاسداری زراعت و حیوانات استفاده نمی‌کند از عمل وی هر روز یک قیراط می‌کاهد» به سفیان گفتم: تو خود این حدیث را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟ گفت: آری، به پروردگار این مسجد (که خود شنیده‌ام).

٤- باب : اسْتِعْمَالِ الْبَقَرِ لِلْحِرَاثَةِ

۲۳۲٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدٍ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ ، فَقَالَتْ : لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا ، خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ ، قال : آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَأَخَذَ الذِّئْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي ، فَقَالَ الذِّئْبُ : مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ ، يَوْمَ لا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي ، قال : آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» . قال أَبُو سَلَمَةَ : وَمَا هُمَا يَوْمَئِذٍ فِي الْقَوْمِ . [انظر : ۳٤۷۱ر ، ۳٦٦۳ر ، ۳٦۹۰ع . أخرجه مسلم : ۲۳۸۸] .

باب ۴: استفاده از گاو برای کشاورزی

۲۳۲٤ - از ابوهریره روایت است که(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «درحالی‌که مردی به گاو خود سوار بود، گاو او را متوجه ساخت و گفت: من برای سواری آفریده نشدم. برای زراعت آفریده شده‌ام. من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم. و گرگ گوسفندی را گرفت و چوپان گرگ را دنبال کرد. گرگ گفت: در روز تسلط حیوانات وحشی نگهبان آن کیست. روزی که به جز من او را نگهبانی نباشد. - آن حضرت فرمود - من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم» ابوسلمه گفته است: در آن روز ابوبکر و عمر در میان مردم نبودند[1].

٥- باب : إِذَا قال : اكْفِنِي مَؤُونَةَ النَّخْلِ وَغَيْرِهِ ، وَتُشْرِكُنِي فِي الثَّمَرِ .

۲۳۲٥ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قالت الأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ . قال : «لا» . فَقَالُوا : تَكْفُونَا الْمَؤُونَةَ ، وَنُشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ ، قالوا : سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [انظر : ۲۷۱۹ر ، ۳۷۸۲ع] .

باب ۵: اگر کسی بگوید: در کار درختان خرما و غیره مرا کمک کن و من تو را درمحصول آن شریک می‌گردانم.

۲۳۲۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته، انصار به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند: درختان خرمای ما را میان ما و برادران (مهاجر) ما قسمت کن. آن حضرت فرمود: «نی» سپس انصار به مهاجرین گفتند: شما در کار کشاورزی ما را کمک کنید و ما در محصول آن شما را شریک می‌گردانیم مهاجرین گفتند: شنیدیم و

۱- یعنی ابوبکر و عمر (رضی‌الله عنه) هر چند در آن محضور حضور نداشتند ولی چون این سخن را بشنوند بدان ایمان می‌داشته باشند.

قبول کردیم.

٦ - باب : قَطْعِ الشَّجَرِ وَالنَّخْلِ

وَقَالَ أَنَسٌ : أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّخْلِ فَقُطِعَ .[راجع : ٤٢٨].

٢٣٢٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ حَرَّقَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ ، وَلَهَا يَقُولُ حَسَّانُ :

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ
حَرِيقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرُ

[انظر : ٣٠٢١، ٤٠٣١، ٤٠٣٢، ٤٨٨٤. أخرجه مسلم: ١٧٤٦، بزيادة].

باب ۶: بریدن درخت و درخت خرما

و انس گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دستور داد که درختان خرما قطع شود و قطع شد (جهت ساختمان مسجد نبوی).

۲۳۲۶ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درختان خرمای یهود نبی نضیر را سوختاند و قطع کرد (تا میدان نبرد ظاهر شود) و آن در موضع بُوَیره، بود و به‌همین مناسبت حَسَّان سروده است:

بر سالاران بنی لؤی آسان شد
آتشی که بُوَیْره را فرا گرفت و ظاهر شد.

٧- باب :

٢٣٢٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ الأَنْصَارِيِّ : سَمِعَ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ قَالَ : كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا ، كُنَّا نُكْرِي الأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الأَرْضِ ، قَالَ : فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسْلَمُ الأَرْضُ ، وَمِمَّا يُصَابُ الأَرْضُ وَيَسْلَمُ ذَلِكَ ، فَنُهِينَا ، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ . [أخرجه مسلم : ١٥٤٧ ، البيوع (١١٥)] .

باب ۷

۲۳۲۷ - از رافع بن خدیج روایت است که گفته: ما مردم مدینه اکثراً کشتمندی می‌کردیم، چنان‌که در محلی زمین را به اجاره می‌گرفتیم که از محصول آن مقداری را به مالک زمین بدهیم. گاه محصول همان محل را آفت می‌رسید و محل دیگر به سلامت می‌ماند و گاه محل دیگر را آفت می‌رسید و آن محل به سلامت می‌ماند. ما از این کار منع شدیم و در آن روزگار، اجارهٔ زمین به طلا ونقره داده نمی‌شد.

٨- باب : الْمُزَارَعَةِ بِالشَّطْرِ وَنَحْوِهِ .

وَقَالَ قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ : مَا بِالْمَدِينَةِ أَهْلُ بَيْتِ هِجْرَةٍ ، إِلا يَزْرَعُونَ عَلَى الثُّلُثِ وَالرُّبُعِ .

باب ۸: مزارعت به نیمه محصول زمین و مانند آن

و قیس بن مسلم از ابی‌جعفر روایت کرده است: در میان مهاجرین مدینه، کسی نبود که به سوم حصه یا چهارم حصه محصول، مزراعت

وَزَارَعَ عَلِيٌّ ، وَسَعْدُ بْنُ مَالِك ، وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُود ، وَعُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيز ، وَالْقَاسِمُ ، وَعُرْوَةُ ، وَآلُ أَبِي بَكْر ، وَآلُ عُمَرَ ، وَآلُ عَلِيٍّ ، وَابْنُ سِيرِينَ .

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الأَسْوَد : كُنْتُ أُشَارِكُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ فِي الزَّرْعِ .

وَعَامَلَ عُمَرُ النَّاسَ عَلَى إِنْ جَاءَ عُمَرُ بِالْبَذْرِ مِنْ عِنْدِهِ فَلَهُ الشَّطْرُ ، وَإِنْ جَاؤُوا بِالْبَذْرِ فَلَهُمْ كَذَا .

وَقَالَ الْحَسَنُ : لا بَأْسَ أَنْ تَكُونَ الأَرْضُ لأَحَدِهِمَا ، فَيُنْفِقَانِ جَمِيعًا ، فَمَا خَرَجَ فَهُوَ بَيْنَهُمَا .

وَرَأَى ذَلِكَ الزُّهْرِيُّ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : لا بَأْسَ أَنْ يُجْتَنَى الْقُطْنُ عَلَى النِّصْفِ .

وَقَالَ إِبراهِيم وَابْنُ سِيرِينَ وَعَطَاءٌ وَالْحَكَمُ وَالزُّهْرِيُّ وَقَتَادَةُ : لا بَأْسَ أَنْ يُعْطِيَ الثَّوْبَ بِالثُّلُثِ أَوِ الرُّبُعِ وَنَحْوِهِ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ : لا بَأْسَ أَنْ تَكُونَ الْمَاشِيَةُ عَلَى الثُّلُثِ وَالرُّبُعِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى .

۲۳۲۸ - حَدَّثَنَا إِبراهِيمُ بْنُ الْمُنْذِر : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاض ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِع : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْق ، ثَمَانُونَ وَسْقَ تَمْرٍ وَعِشْرُونَ وَسْقَ شَعِير ، فَقَسَمَ عُمَرُ خَيْبَرَ ، فَخَيَّرَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يُقْطِعَ لَهُنَّ مِنَ الْمَاءِ وَالأَرْض ، أَوْ يُمْضِيَ لَهُنَّ ، فَمِنْهُنَّ مَنِ اخْتَارَ الأَرْضَ

نکند علی، و سعدبن مالک، و عبدالله بن مسعود، وعمربن عبدالعزیز و قاسم، و عروه، و خانوادهٔ ابوبکر وخانوادهٔ عمر و خانوادهٔ علی و ابن سیرین (بر مبنای مزارعت) کشاورزی می‌کردند.

و عبدالرحمنم بن اسود گفته است: من در کار کشاورزی با عبدالرحمن بن یزید مشارکت می‌کردم.

عمر با مردم قرار گذاشت که اگر وی (که مالک زمین است) تخم را تهیه کند، نیمه محصول از آن او باشد و اگر کشاورزان تخم را تهیه کنند چنین وچنان حصه محصول از آن ایشان باشد. و حسن گفته است: اگر پنبه بر مبنای نیمه محصول چیده شود، در آن باکی نیست .

و ابراهیم و ابن سِیْرین، و عَطأ، و حَکم، و زُهری و قَتاده، باکی نمی‌بینند، اگر (نخ بافندگی) جامه بر مبنای یک سوم، یا یک چهارم و مانند آن به بافنده داده شود.

و مَعْمَر گفته است: اجگر حیوان (به میعاد معین) بربنای یک سوم و یک چهارم (حاصل کار آن) به کرایه گرفته شود باکی نیست.

۲۳۲۸ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با اهل خیبر بدین گونه معامله کرد که حاصل میوه و زمین مناصفه تقسیم شود. و آن حضرت به هر یک از همسران خویش صد وَسَق می‌داد، یعنی هشتاد وسق خرما و بیست وسق جو عمر (در زمان خلافت خود) زمین خیبر را تقسیم کرد و همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را مخیر

وَمِنْهُنَّ مَنِ اخْتَارَ الْوَسْقَ ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ اخْتَارَتِ الأَرْضَ . [راجع : ٢٢٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٥١].

گردانید که اگر می‌خواهند، آب و زمین خویش را خود به‌کار گیرند یا بر منوال گذشته بمانند. برخی از ایشان زمین را اختیار کردند و برخی همان (صد) وسق را اختیار کردند و عایشه زمین را اختیار کرد .

٩ - باب : إِذَا لَمْ يَشْتَرِطِ السِّنِينَ فِي الْمُزَارَعَةِ

٢٣٢٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : عَامَلَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ . [راجع : ٢٢٨٥. أخرجه مسلم : ١٥٥١] .

باب ۹: اگر میعاد را در مزارعت شرط نکند

۲۳۲۹ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به مناصفهٔ محصول میوه و زراعت آن به مزارعت داد.

١٠ - بابٌ :

٢٣٣٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : قُلْتُ لِطَاوُسٍ : لَوْ تَرَكْتَ الْمُخَابَرَةَ ، فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْهُ ؟ قَالَ : أَيْ عَمْرُو ، إِنِّي أُعْطِيهِمْ وَأُغْنِيهِمْ ، وَإِنَّ أَعْلَمَهُمْ أَخْبَرَنِي - يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ ، وَلَكِنْ قَالَ : « أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا » . [انظر : ٢٣٤٢، ٢٦٣٤،٢٣٤٢. أخرجه مسلم : ١٥٥٠]

باب ۱۰

۲۳۳۰ - از عمرو روایت است که گفته: به طاوُس گفتم: کاش مخابره (کشاورزی به مقدار معین محصول) را ترک کنی، و مردم می‌گویند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرده است. طاوُس گفت: ای عمرو، من که زمین را به ایشان می‌دهم ایشان را توانگر[1] می‌سازم، و همانا داناترین آنها مرا خبر داده است یعنی ابن عباس(رضی‌الله عنه) - که پیامبر، از آن منع نکرده است، ولیکن فرموده است.

«اگر کسی از شما زمین خویش را طور رایگان به برادر مسلمان خود بدهد بهتر از آن استکه مقدار معین محصول از وی بگیرد»[2].

۱- حدیث ۲۳۳۰، سطزر ۴، کلمه وَ أَغْنِيهِم - در متن ترجمه انگلیسی بخاری.

۲- مزارعت منع نشده بلکه توصیه شده که مالک زمین، زمین خویش را برای زراعت طور رایگان در اختیار برادر مسلمان خود بگذارد (ترجمه انگلیسی بخاری).

۱۱ - باب : الْمُزَارَعَةِ مَعَ الْيَهُودِ

۲۳۳۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى خَيْبَرَ الْيَهُودَ ، عَلَى أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا خَرَجَ مِنْهَا . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

باب ۱۱: مزارعت با یهود

۲۳۳۱ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد که بر آن کار و زراعت کنند و نیمه محصول از آن ایشان باشد.

۱۲ - باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الشُّرُوطِ فِي الْمُزَارَعَةِ

۲۳۳۲ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ يَحْيَى : سَمِعَ حَنْظَلَةَ الزُّرَقِيَّ ، عَنْ رَافِعٍ ﷺ قال : كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ حَقْلاً ، وَكَانَ أَحَدُنَا يُكْرِي أَرْضَهُ ، فَيَقُولُ : هَذِهِ الْقِطْعَةُ لِي وَهَذِهِ لَكَ ، فَرُبَّمَا أَخْرَجَتْ ذِهِ وَلَمْ تُخْرِجْ ذِهِ ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ . [راجع : ۲۲۸۶ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۷ ، باختلاف، والبيوع (۱۱۵)] .

باب ۱۲: شرایطی که در مزارعت مکروه است

۲۳۳۲ - از رافع روایت است که(رضی‌الله عنه) گفته: ما مردم مدینه اکثراً زراعت پیشه بودیم و هر یک از ما که زمین خویش را به اجاره می‌داد می‌گفت: این پارهٔ زمین از من است و آن پارهٔ زمین از تو است. بسا واقع می‌شد که یک پاره زمین حاصل می‌داد و پارهٔ دیگر حاصل نمی‌داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آنها را منع کرد .

۱۳ - باب : إِذَا زَرَعَ بِمَالِ قَوْمٍ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ صَلَاحٌ لَهُمْ

۲۳۳۳ - حَدَّثَنَا إبراهيم بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « بَيْنَمَا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ يَمْشُونَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ ، فَأَوَوْا إِلَى غَارٍ فِي جَبَلٍ ، فَانْحَطَّتْ عَلَى فَمِ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَانْطَبَقَتْ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : انْظُرُوا أَعْمَالاً عَمِلْتُمُوهَا صَالِحَةً لِلَّهِ ، فَادْعُوا اللَّهَ بِهَا لَعَلَّهُ يُفَرِّجُهَا عَنْكُمْ ، قَالَ أَحَدُهُمْ : اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ ، وَلِي صِبْيَةٌ صِغَارٌ ، كُنْتُ أَرْعَى عَلَيْهِمْ ، فَإِذَا رُحْتُ عَلَيْهِمْ

باب ۱۳: اگر زمین مردم را بدون اجازهٔ ایشان زراعت کند

۲۳۳۳ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده که فرموده:

«درحالی‌که سه نفر روانه بودند، باران آمد و آنها در غار کوهی پناه بردند، سپس سنگی بزرگ از کوه فرود آمد و دهانه غار را بر ایشان بست و ایشان را در تنگنا قرار داد. بعضی به بعضی دیگر گفتند: به کردار خود بنگرید که کحدام عمل شایسته پیشگاه خداوند بوده است، تا

حَلَبْتُ ، فَبَدَأْتُ بِوَالِدَيَّ أَسْقِيهِمَا قَبْلَ بَنِيَّ ، وَإِنِّي اسْتَأْخَرْتُ ذَاتَ يَوْمٍ ، فَلَمْ آتِ حَتَّى أَمْسَيْتُ ، فَوَجَدْتُهُمَا نَامَا ، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ ، فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا ، أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظَهُمَا ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْقِيَ الصِّبْيَةَ ، وَالصِّبْيَةُ يَتَضَاغَوْنَ عِنْدَ قَدَمَيَّ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ ، فَفَرَجَ اللَّهُ فَرَأَوُا السَّمَاءَ . وَقَالَ الآخَرُ : اللَّهُمَّ إِنَّهَا كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ ، أَحْبَبْتُهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرِّجَالُ النِّسَاءَ ، فَطَلَبْتُ مِنْهَا فَأَبَتْ عَلَيَّ حَتَّى أَتَيْتُهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ ، فَبَغَيْتُ حَتَّى جَمَعْتُهَا ، فَلَمَّا وَقَعْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قَالَتْ : يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ وَلا تَفْتَحِ الْخَاتَمَ إِلا بِحَقِّهِ ، فَقُمْتُ ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا فُرْجَةً ، فَفَرَجَ . وَقَالَ الثَّالِثُ : اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا بِفَرَقِ أَرُزٍّ ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ : أَعْطِنِي حَقِّي ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرَغِبَ عَنْهُ ، فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرَاعِيَهَا ، فَجَاءَنِي فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ ، فَقُلْتُ : اذْهَبْ إِلَى ذَلِكَ الْبَقَرِ وَرُعَاتِهَا فَخُذْ ، فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ وَلا تَسْتَهْزِئْ بِي ، فَقُلْتُ : إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ بِكَ فَخُذْ ، فَأَخَذَهُ ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ ، فَافْرُجْ مَا بَقِيَ فَفَرَجَ اللَّهُ» .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ ابْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : فَسَعَيْتُ . [راجع : ۲۲۱۵ . أخرجه مسلم : ۲۷۴۳] .

همان را وسیلهٔ دعا به درگاه خداوند قرار دهید تا شاید بر شما گشایی پدید آورد.

یکی از ایشان گفت: بارالها من پدر و مادری پیر داشتم و فرزندان من خورد سال بودند و من از ایشان مراقبت می‌کردم و چون شبانگاه نزد ایشان برمی‌گشتم شیر می‌دوشیدم و قبل از آن‌که به فرزندان خویش شیر بدهم، به پدر و مادر خود شیر می‌دادم. روزی دیر کردم و نیامدم تا آنکه شب فرا رسید. پدر و مادرم را خواب در ربوده بود. من به روال گذشته شیر دوشیدم و بر بالای سرشان ایستادم و دوست نداشتم که بیدارشان کنم، و دوست نداشتم که (قبل از آنها) به کودکان خوردسال خود شیر بدهم و کودکان خود را به پای من افکنده و زاری می‌کردند، تا آنکه صبح فرا رسید. خداوندا، تو خود می‌دانی که من این را برای رضای تو کرده‌ام، پس بر ما روزنه‌ای بگشای که آسمان را ببینم، خداوند روزنه‌ای گشود و آسمان را دیدند.

دیگری گفت: بارالها، من دخترعمویی داشتم که او را سخت دوست می‌داشتم، همان دوستی که مردان نسبت به زنان دارند، از وی تقاضایی کردم، نپذیرفت تا آن‌که او را صد دینار بدهم، تلاش کردم تا آن پول را فراهم کردم و چون میان هر دو پایش نشستم گفت: ای بندهٔ خدا، از خدا بترس و این مهر مگشای بجز به سزاواری آن (که نکاح است) من برخاستم. تو خود می‌دانی که اگر این را برای رضای تو کرده‌ام پس بر ما روزنه‌ای بگشای. وخداوند گشود .

نفر سوم گفت: بارالها، من کسی را به مزد یک

فرق برنج به مزدوری گرفتم و چون کارش را تمام کرد گفت: حق مرا بده. من حق او را برای او عرضه کردم، وی آن را نگرفت. وجه مزد او را پیوسته زراعت می‌کردم تا از حاصل آن گاوها و چوپانها فراهم شد. سپس وی نزدم آمد و گفت: از خدا بترس (و مزد مرا بده) به او گفتم: به سوی آن گاوها و چوپانها برو و حق خود را بگیر. وی گفت: از خدا بترس و مسخره‌ام مکن. گفتم: مسخره‌ات نمی‌کنم، برو آنها را بگیر وی آنها را گرفت. تو خود می‌دانی که اگر این را برای رضای تو کرده‌ام بقیه را بگشای. و خداوند گشود.

ابوعبدالله (امام بخاری می‌گوید: ابن عقبه به روایت از نافع گفته است: فَسَعَیْتُ - یعنی سعی کردم (عوض کلمه - فَبَغیتُ - یعنی تلاش کردم که درمتن آمده است).

١٤ - باب : أَوْقَافِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَرْضِ الْخَرَاجِ ، وَمُزَارَعَتِهِمْ وَمُعَامَلَتِهِمْ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ : « تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لا يُبَاعُ ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ » [راجع : ٢٣١٣] . فَتَصَدَّقَ بِهِ .

باب ۱۴: املاک و قضی یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

و حکم زمین خراجی و مزارعت و معاملات ایشان

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: درختان را از بیخ آن وقف کن تا فروخته نشوند ولیکن میوهٔ آن نفقه می‌شود. و عمر آن زمین را وقف کرد.

٢٣٣٤ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عُمَرُ ﷺ : لَوْلا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ ، مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا ، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ . [انظر : ٣١٢٥ل، ٤٢٣٥ذ، ٤٢٣٦ل]

٢٣٣٤ - از زید بن اسلم روایت استکه پدر وی گفته عمر(رضی‌الله عنه) گفت: اگر از مسلمانان نسلهای بعدی نگران نمی‌بودم هر قریه‌ای را که فتح می‌کردم آن را میان فاتحین آن تقسیم می‌کردم چنان‌که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) زمین

خیبر را تقسیم کرد[1]

۱۵ - باب :
مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا

وَرَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ فِي أَرْضِ الْخَرَابِ بِالْكُوفَةِ مَوَاتٌ .

وَقَالَ عُمَرُ : مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيِّتَةً فَهِيَ لَهُ . وَيُرْوَى عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ : «فِي غَيْرِ حَقِّ مُسْلِمٍ ، وَلَيْسَ لِعِرْقٍ ظَالِمٍ فِيهِ حَقٌّ» .

وَيُرْوَى فِيهِ عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۱۵: کسی که زمین مرده را زنده کند (زیر کشت آورد)

و(رضی‌الله عنه) در زمین مخروبهٔ کوفه همین طور حکم کرد .

و عمر(رضی‌الله عنه) گفته است: کسی که زمین مرده را زنده کند، مالک آن می‌شود، و از عمروبن عوف روایت می‌شود که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «که مسلمانی در آن حق نداشته باشد و هیچ ستمگری در آن حق ندارد»

و در این مورد، از جابر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است .

۲۳۳۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ» .

قَالَ عُرْوَةُ : قَضَى بِهِ عُمَرُ ﷺ فِي خِلَافَتِهِ .

۲۳۳۵ - از عُروه، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که زمینی را آباد کند که مالک نداشته باشد وی به ملکیت آن سزاوارتر است».

عُروه می‌گوید: عمر(رضی‌الله عنه) در دوران خلافت خود بدان حکم کرد.

۱۶- باب

باب ۱۴

۲۳۳۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُرِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسِهِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ فِي بَطْنِ الْوَادِي ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ . فَقَالَ مُوسَى : وَقَدْ أَنَاخَ بِنَا سَالِمٌ بِالْمُنَاخِ الَّذِي كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُنِيخُ بِهِ ، يَتَحَرَّى مُعَرَّسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِبَطْنِ الْوَادِي ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ وَسَطٌ مِنْ ذَلِكَ . [راجع : ۴۸۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۴۶] .

۲۲۳۶ - از سالم بن عبدالله بن عمر روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفته است که: همانا به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نموده شد و آن حضرت در ذُوالحُلیفه، مرکز وادی در خوابگاه خویش بود که به او گفته شد: به تحقیق تو در بطحأ مبارک هستی.

موسی می‌گوید: سَالِم که با ما همراه بود شترش را در جایی خوابانید که عبدالله بن

۱- مقصود عمر (رضی‌الله عنه) آن بودکه زمین را میان مجاهدین تقسیم نکند و به‌صورت وقف نگه دارد و به آن خراج مقرر کنید تا مسلمانان از آن نفع برند دربارهٔ اراضی مفتوحه علما اختلاف نظر دارند. به مذهب شافعی تقسیم‌کردن زمین میان فاتحین لازم است مگر آنکه فاتحین به وقف‌کردن زمین راضی شوند و از مالک نقل شده که به مجردی که زمین فتح شد وقف می‌شود از امام ابوحنیفه منقول است که امام میان تقسیم‌کردن و وقف ضمیر است.

عمر شترش را می‌خواباند و قصدش از آن موضع، محلی بود که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در آن استراحت کرده بود و آن موضع پایین‌تر از مسجدی است که در میان وادی قرار دارد. یعنی در بین وسط راه و مسجد.

٢٣٣٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَوْزَاعِي قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « اللَّيْلَةَ أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي - وَهُوَ بِالْعَقِيقِ - أَنْ صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ ، وَقُلْ : عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ » .
[راجع: ١٥٣٤] .

٢٣٣٧ - از عکرمه، از ابن عباس از عمر روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «امشب از جانب پروردگار من آینده‌ای نزد من آمد - و آن حضرت در وادی عقیق بود - که در این وادی مبارک نماز بگزار و بگوی که حج و عمره را یکجا ادا می‌کنیم».

١٧ - باب : إِذَا قَالَ رَبُّ الأَرْضِ : أُقِرُّكَ مَا أَقَرَّكَ اللَّهُ ،

وَلَمْ يَذْكُرْ أَجَلاً مَعْلُومًا ، فَهُمَا عَلَى تَرَاضِيهِمَا .

باب ١٧: اگر مالک زمین بگوید تو را جای می‌دهم تا آنکه خداوند تو را جای دهد.

و میعاد معین را ذکر نکند، و آن به رضایت هر دویشان است.

٢٣٣٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى : أَخْبَرَنَا نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ أَجْلَى الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ ، أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا ، وَكَانَتِ الأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا ، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُقِرَّهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا ، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا » . فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ . [راجع : ٢٢٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٥١] .

٢٣٣٨ - از موسی بن عقبه روایت است که از نافع ابن عمر(رضی‌الله عنه)گفته:

عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه)، یهود و نصارا را از سرزمین حجاز بیرون راند. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ، زمانی که خیبر را فتح کرد قصدت کرد که یهود را از آنجا بیرون راند. و آن زمین به هنگام فتح برای خدا و پیامبر او و مسلمانان (به غنیمت) درآمده بود. و یهود از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خواستند که آنها را در آن جای بدهد که بر زمین کار کنند و نیمه محصول میوه از آن ایشان باشد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت:

»شما را در این زمین تا زمانی که بخواهیم جای می‌دهیم» .

و آنها را در آن جای داد تا آن‌که عمر آنها را به تیمأ و اریحأ جلای وطن گردانید.

١٨ - باب: مَا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يُوَاسِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي الزِّرَاعَةِ وَالثَّمَرَةِ

٢٣٣٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِي، عَنْ أَبِي النَّجَاشِيِّ مَوْلَى رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ: سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجِ بْنِ رَافِعٍ: عَنْ عَمِّهِ ظُهَيْرِ ابْنِ رَافِعٍ.

قَالَ ظُهَيْرٌ: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرٍ كَانَ بِنَا رَافِقًا، قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهُوَ حَقٌّ، قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ». قُلْتُ: نُؤَاجِرُهَا عَلَى الرُّبُعِ، وَعَلَى الأَوْسُقِ مِنَ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ، قَالَ: «لا تَفْعَلُوا، ازْرَعُوهَا، أَوْ أَزْرِعُوهَا، أَوْ أَمْسِكُوهَا». قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمْعًا وَطَاعَةً. [انظر: ٢٣٤٦ز، ٢٣٤٧ك، ٤٠١٢ش، ٤٠١٣ش. أخرجه مسلم: ١٥٤٧، (١١٢)، باختلاف. أخرجه مسلم: ١٥٤٨].

باب ١٨: آنچه اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بادادن محصول کشاورزی و میوه به یکدیگر کمک می‌کردند

٢٣٣٩ - از رافع بن خدیج بن رافع روایت است که عموی وی ظهیر بن رافع گفته: همانا(صلی‌الله علیه وسلم) از امری که همه کار ما بود ما را منع کرد (رافع می‌گوید) من گفتم: هر آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته است حق است. ظهیر گفت: (صلی‌الله علیه وسلم) مرا نزد خود خواند و فرمود: «با کشتزارهای خویش چه گونه معامله می‌کنید».

گفتم: زمین خویش را به گونه‌ای اجاره می‌دهیم که محصول زمین کنار جوی متعلق به ما باشد، یا اینکه زمین را در بدل پیمانهٔ معین خرما و جو به اجاره می‌دهیم.

آن حضرت فرمود: «چنین نکنید، یا خود زمین را کشت کنید یا به دیگری بدهید که آن را (رایگان) کشت کند، و یا آن را (بدون کشت) بگذارید».

گفتم: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.

٢٣٤٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِي، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانُوا يَزْرَعُونَهَا بِالثُّلُثِ وَالرُّبُعِ وَالنِّصْفِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا، أَوْ لِيَمْنَحْهَا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلْيُمْسِكْ أَرْضَهُ». [راجع: ١٤٨٧، أخرجه مسلم: ١٥٣٦ البيوع(٨٩)].

٢٣٤٠ - از عطاء روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفته: مردم بر مبنای سوم حصه، و چهارم حصه و مناصفهٔ محصول، زمین را کشت می‌کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«هرکه زمینی دارد باید آن را کشت کند، یا برای برادر مسلمان خود بدهد (که وی کشت کند) و اگر این کار را نمی‌کند زمین خویش را

(بدون کشت) نگهدارد».

٢٣٤١ - وَقال الرَّبيعُ بْنُ نَافِعٍ أبُو تَوبَةَ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أبي سَلَمَةَ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ كَانَتْ لَهُ أرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا ، أوْ لِيَمْنَحْهَا أخَاهُ ، فَإنْ أبَى فَلْيُمْسِكْ أرْضَهُ» . [أخرجه مسلم: ١٥٤٤] .

۲۳۴۱ - از ابی‌سلمه روایت استکه ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

کسی که زمینی دارد، باید خود آن را کشت کند و یا به برادر مسلمان خود بدهد، اگر وی نپذیرد، زمین خود را (بدون کشت) نگهدارد».

٢٣٤٢ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو قال : ذَكَرْتُهُ لِطَاوُسٍ ، فَقال : يُزْرِعُ ، قال ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : إنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ ، وَلَكِنْ قَالَ : «أنْ يَمْنَحَ أحَدُكُمْ أخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أنْ يَأخُذَ شَيْئًا مَعْلُومًا» . [راجع : ٢٣٣٠ . أخرجه مسلم : ١٥٥٠] .

۲۳۴۲ - از عمرو روایت است که گفته: من به طاوُس (از حدیث رافع بن خدیج) یاد کردم وی گفت: زمین را به اجاره بگیرد، و ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از این کار منع نکرده است ولیکن گفته است: «اگر کسی از شما زمین خود را به برادر خود می‌بخشید، بهتر از آن سات که مقدار معین (اجاره) از وی بگیرد».

٢٣٤٣ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ : أنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ ، عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأبي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ ، وَصَدْرًا مِنْ إمَارَةِ مُعَاوِيَةَ . [راجع : ٢٢٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٤٧ ، مطولاً . وانظر : مسلم ١٥٥١] .

۳۳۴۳ - از نافع روایت است که گفته: ابن عمر(رضی‌الله عنه) در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و دوران ابوبکر و عمر و عثمان و اوایل امارت معاویه، کشتزارهای خویش را به اجاره می‌داد.

٢٣٤٤ - ثُمَّ حُدِّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إلَى رَافِعٍ ، فَذَهَبْتُ مَعَهُ ، فَسَألَهُ ، فَقَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ ، فَقال ابْنُ عُمَرَ : قَدْ عَلِمْتَ أنَّا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَلَى الأرْبِعَاءِ ، وَبِشَيْءٍ مِنَ

۲۳۴۴ - ابن عمر(رضی‌الله عنه) سپس حدیث رافع بن خدیج را شنید که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از اجاره‌دادن زمین منع کرده است، ابن عمر نزد رافع‌رفت، من با وی همراه بودم و این موضوع را از رافع سؤال کرد. وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از اجاره‌دادن مزارع منع کرده است.

ابن عمر گفت: به تحقیق می‌دانستی که ما در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مزارع خود را در برابر حاصلات کنارهٔ جویها و یا مقداری کاه به اجاره می‌دادیم (از چنان اجاره منع کرده

۲۳٤٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الأَرْضَ تُكْرَى ، ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُاللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَحْدَثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ ، فَتَرَكَ كِرَاءَ الأَرْضِ . [راجع : ۲۲۸٥ . أخرجه مسلم : ۱٥٤۷ ، مطولا . وانظر : مسلم ۱٥٥۱].

۱۹ - باب : كِرَاءِ الأَرْضِ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ أَمْثَلَ مَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ : أَنْ تَسْتَأْجِرُوا الأَرْضَ الْبَيْضَاءَ ، مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ .

۲۳٤٦ ، ۲۳٤۷ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمَّايَ : أَنَّهُمْ كَانُوا يُكْرُونَ الأَرْضَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ بِمَا يَنْبُتُ عَلَى الأَرْبِعَاءِ ، أَوْ شَيْءٍ يَسْتَثْنِيهِ صَاحِبُ الأَرْضِ ، فَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ لِرَافِعٍ : فَكَيْفَ هِيَ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ؟ فَقَالَ رَافِعٌ : لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : وَكَانَ الَّذِي نُهِيَ عَنْ ذَلِكَ ، مَا لَوْ نَظَرَ فِيهِ ذَوُو الْفَهْمِ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ لَمْ يُجِيزُوهُ ، لِمَا فِيهِ مِنَ الْمُخَاطَرَةِ . [راجع : ۲۳۳۹ . أخرجه مسلم : ۱٥٤۷ ، (۱۱۲) ، و ۱٥٤۸ باختلاف] .

است).

۲۳٤٥ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: من می‌دانستم که در زمان رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین به اجاره داده می‌شید، (سالم می‌گوید) سپس عبدالله ترسید که شاید پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخنی گفته باشد که وی ندانسته است. پس از آن وی اجاره‌دادن زمین را ترک کرد[۱].

باب ۱۹: اجاره زمین به طلا و نقره

و ابن عباس گفته است: بهترین‌کاری که شما می‌کنید این است که: زمین سفید (بدون کشت) را از یک سال تا سال دیگر به اجاره بگیرید.

۲۳٤٦ و ۲۳٤۷ - از حنظله بن قیس روایت است که رافع بن خدیج گفته:

و عموی من گفته‌اند که ایشان در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین را در برابر حاصلی که از کنارهٔ جویها می‌رویید و یا مقداری که صاحب زمین تعیین می‌کرد به اجاره می‌گرفتند. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرد.

من به رافع گفتم: پس اجاره به دینار و درهم چگونه بوده است؟ رافع گفت: در اجاره با درهم و دینار باکی نیست.

و لیث گفته است: آنچه از آن منع شده است، اگر صاحبان فهم از دیدگاه حلال و حرام بدان بنگرند اجازه نخواهند داد زیرا در آن مخاطره است[۲].

۱- حدیث جابر صراحت دارد که مزارعت به ثلث حصه محصول و مانند آن رواج داشته و آن حضرت، آن را منع کرده است، و حدیث رافع، و ابوهریره در منع آن، همانند است. ابن عباس نهی را به نهی تنزیهی تعبیر کرده است. و ابن عمر از اینکه آن حضرت منع کرده است اطلاعی نداشت و به‌همین سبب استکه ائمه در آن اختلاف کرده‌اند. امام ابوحنیفه منع کرده، صاحب و ائمه دیگر، تاویل ابن عباس را ترجیح داده و آن را تجویز کرده‌اند.

۲- لیث در این حدیث با فقهای دیگر موافق است که می‌گویند اجاره در صورتی جواز ندارد که در آن فریب و خدعه باشد و اجراه به ذات خود غیرمجاز نیست. لیکن در شیوهٔ اجاره فقهاً اختلاف دارند. (اقتباس از ترجمه انگلیسی صحیح البخاری).

٢٠- باب :

٢٣٤٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ .

وحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ : « أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ ، فَقَالَ لَهُ : أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ ، قَالَ : فَبَذَرَ ، فَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتِوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ ، فَيَقُولُ اللَّهُ : دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ ، فَإِنَّهُ لا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ » . فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ : وَاللَّهِ لا تَجِدُهُ إِلا قُرَشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ . [انظر : ٧٥١٩].

باب - ٢٠

٢٣٤٨ - از عطاء بن یسار روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درحالی‌که مردی بادیه‌نشین روزی نزد وی بود صحبت می‌کرد که:

«مردی از اهل بهشت از پروردگار خود اجازه خواست که زراعت کند خداوند به او گفت: آیا هر آنچه می‌خواهی فراهم نیست؟ وی گفت: آری، لیکن دوست می‌دارم که زراعت کنم. وی بذر افشاند و تا چشم برهم زد نبات رویید و پخته شد و درو شد و بسان کوهها توده شد. خداوند تعالی به وی می‌گوید: از آن تو است، ای پسر آدم، همانا تو را چیزی سیر نمی‌کند» .

بادیه‌نشین گفت: به خدا سوگند که آن مرد یا قریشی (مهاجر) بوده است و یا انصاری، و همین مردم زراعت پیشه‌اند و ما بادیه‌نشینان اهل زراعت نیستیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خندید .

٢١- باب : مَا جَاءَ فِي الْغَرْسِ

٢٣٤٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : إِنَّا كُنَّا نَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ ، كَانَتْ لَنَا عَجُوزٌ ، تَأْخُذُ مِنْ أُصُولِ سِلْقٍ لَنَا ، كُنَّا نَغْرِسُهُ فِي أَرْبِعَائِنَا ، فَتَجْعَلُهُ فِي قِدْرٍ لَهَا ، فَتَجْعَلُ فِيهِ حَبَّاتٍ مِنْ شَعِيرٍ - لا أَعْلَمُ إِلا أَنَّهُ قَالَ- لَيْسَ فِيهِ شَحْمٌ ، وَلا وَدَكٌ ، فَإِذَا صَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ زُرْنَاهَا فَقَرَّبَتْهُ إِلَيْنَا ، فَكُنَّا نَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ ، وَمَا كُنَّا نَتَغَدَّى وَلا نَقِيلُ إِلا بَعْدَ الْجُمُعَةِ . [راجع : ٩٣٨ . أخرجه مسلم : ٨٥٩ ، آخره].

باب ٢١: آنچه دربارهٔ درخت نشاندن آمده است

٢٣٤٩ - از یعقوب بن عبدالرحمن، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفته است:

همانا در روز جمعه خوش می‌بودیم. زیرا زنی پیر، ریشه‌های چغندر را که در کنارهٔ جویها کاشته بودیم می‌گرفت و دردیگ میانداخت و دانه‌های جو را بدان می‌افزود - نمی‌دانم که ابوحازم گفته است - در آن دیگ، نه روغن بود و نه چربی گوشت. وچون نماز جمعبه را

ادا می‌کردیم نزد آن زن می‌رفتیم و او همان غذا را نزد ما می‌آورد و از همین خاطر بود که در روز جمع خوش می‌بودیم و چنان بود که ما نه غذا می‌خوردیم و نه خواب نیم روز می‌کردیم، مگر بعد از نماز جمعه.

۲۳۵۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إبراهيم بْنُ سَعْد ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : يَقُولُونَ : إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يُكْثِرُ الْحَدِيثَ ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ، وَيَقُولُونَ : مَا لِلْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ لا يُحَدِّثُونَ مِثْلَ أَحَادِيثِه ؟ وَإِنَّ إِخْوَتِي مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ ، وَإِنَّ إِخْوَتِي مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمْ عَمَلُ أَمْوَالِهِمْ ، وَكُنْتُ امْرَأً مِسْكِينًا ، أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَلَى مِلْءِ بَطْنِي ، فَأَحْضُرُ حِينَ يَغِيبُونَ ، وَأَعِي حِينَ يَنْسَوْنَ ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا : «لَنْ يَبْسُطَ أَحَدٌ مِنْكُمْ ثَوْبَهُ حَتَّى أَقْضِيَ مَقَالَتِي هَذِه ، ثُمَّ يَجْمَعَهُ إِلَى صَدْرِه فَيَنْسَى مِنْ مَقَالَتِي شَيْئًا أَبَدًا» . فَبَسَطْتُ نَمِرَةً لَيْسَ عَلَيَّ ثَوْبٌ غَيْرُهَا ، حَتَّى قَضَى النَّبِيُّ ﷺ مَقَالَتَهُ ، ثُمَّ جَمَعْتُهَا إِلَى صَدْرِي ، فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ ، مَا نَسِيتُ مِنْ مَقَالَتِه تِلْكَ إِلَى يَوْمِي هَذَا ، وَاللَّه لَوْلا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّه ، مَا حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا أَبَدًا : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى﴾ إِلَى قَوْلِه : ﴿الرَّحِيمُ﴾ [البقرة : ۱۵۹ - ۱۶۰] . [راجع : ۱۱۸. أخرجه مسلم : ۲۴۹۲] .

۲۳۵۰ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردم می‌گویند که ابوهریره احادیث زیادی می‌گوید، خداوند خود می‌داند. و می‌گویند که چرا مهاجرین و انصار همچون او حدیث روایت نمی‌کنند؟ همانا برادران مهاجر مرا معاملات در بازار به خود مشغول می‌داشت و برادران انصاری من در کار کشاورزی خود مشغول بودند، و من مرد مسکینی بودم که فقط با سیری شکم، مصاحبت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را برخود لازم گرفته بودم، پس حاضر می‌بودم، وقتی آنها غایب می‌بودند، و فرا می‌گرفتم وقتی آنها فراموش می‌کردند.

روزی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر یک از شما که جامهٔ خود را بگستراند و زمانی که سخنانم را به پایان رسانم جامه‌اش را به سوی سینه خود جمع کند، هرگز چیزی از گفتار مرا فراموش نمی‌کند» من یگانه جامه‌ام را که چادری خط دار بود گستردم تا آن‌که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سخنان خود پایان داد، سپس چادرم را به سوی سینه‌ام جمع کردم. سوگند به ذاتی که او را به حق برانگیخته است که تا همین امروز سخنان آن حضرت را فراموش نکرده‌ام. و به خدا سوگند که اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی‌بود، هرگز حدیثی به شما نمی‌گفتم: «هر آینه آنان‌که می‌پوشند، آنچه فرود آورده‌ایم

از سخنان روشن و هدایت، بعد از آن‌که بیان کردیم آن را برای مردمان در کتاب، آن گروه، لعنت می‌کند ایشان را خدا و لعنت می‌کند ایشان را لعنت‌کنندگان، مگر کسانی که توبه کردند و نیکوکاری پیش گرفتند و بیان کردند. پس این گروه (به مهربانی) توبه می‌پذیرم از ایشان و منم توبه‌پذیر مهربان (البقره ۱۵۹ و ١٦٠).

٤٢ - كِتَاب الْمُسَاقَاةِ (الشُّرْب)

باب : فِي الشُّرْبِ وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنبياء: ٣٠]

وَقَوْله جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ. أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ. لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴾ [الواقعة : ٦٨-٧٠]. الأُجَاجُ : الْمُرُّ، الْمُزْنُ : السَّحَابُ .

١ - باب : فِي الشُّرْبِ وَمَنْ رَأَى صَدَقَةَ الْمَاءِ وَهِبَتَهُ وَوَصِيَّتَهُ جَائِزَةً ، مَقْسُومًا كَانَ أَوْ غَيْرَ مَقْسُومٍ .

وَقَالَ عُثْمَانُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ يَشْتَرِي بِئْرَ رُومَةَ فَيَكُونُ دَلْوُهُ فِيهَا كَدِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ» . فَاشْتَرَاهَا عُثْمَانُ رضي الله عنه .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۲ - کتاب توزیع آب[1]

باب - شرب - و فرمودۀ خدای تعالی: «و پیدا کردیم از آب هر چیز زنده را آیا ایمان نمی‌آرند» (الانبیأ ۳۰)

و قول خداوند جل ذکره:

«آیا دیدید آن آب را که می‌آشامید. آیا شما فرود آورده‌اید آن را از ابر یا ما فرود آرندگانیم. اگر خواهیم شور بگردانیم آن را، پس چرا شکر نمی‌گویید» (الواقعه: ٦٨-٧٠).

کلمه - اجاجُ - که در آیت آمده است - به معنی شور و تلخ است و کلمه مُزْنُ به معنی ابر است[2].

باب ۱: در شرب کسی که صدقه دادن آب و بخشیدن و وصیت کردن آن را جایز می‌داند، چه تقسیم‌پذیر باشد وچه نباشد[3].

عثمان گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«کیست که چاه رُومه را بخرد و دَلو وی در آن مانند دَلوهای سایر مسلمانان باشد».

عثمان (رضی‌الله عنه) آن را خرید (وقف گردانید).

۱- در روایت ابوذر - باب فی‌الشرب - آمده و عنوان - کتاب - ساقط است.
۲- آخر باب در متن ترجمه انگلیسی بخاری و برخی نسخ دیگر چنین است: اجاجاً: مُنصَبّاً، المُزْن: السَّحابُ والأُجاج: المُرُّ. فُراتا: عذبا یعنی کلمه أُجاج، به معنی ریزان است، و مُزن، به معنی ابر و أُجاج، به معنی تلخ و شور است - و فراتا به معنی شیرین.
۳- مقصود امام بخاری رد نظر کسانی استکه آب را ملکیت نمی‌دانستند .

۲۳۵۱ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ أَصْغَرُ الْقَوْمِ ، وَالأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ ، فَقَالَ : «يَا غُلَامُ ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الأَشْيَاخَ» . قَالَ : مَا كُنْتُ لِأُوثِرَ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [انظر : ۲۳۶۶، ۲۴۵۱، ۲۶۰۲، ۲۶۰۵، ۵۶۲۰. أخرجه مسلم : ۲۰۳۰].

۲۳۵۱ - از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفته: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ظرفی (آب یا شیر) آورده شد. از آن نوشید و به جانب راست وی پسربچه‌ای بود که خوردسال‌ترین آن جمعیت بود. و به جانب چپ آن حضرت بزرگان بودند.

آن حضرت فرمود: ای پسر، آیا به من اجازه می‌دهی که بقیه را به بزرگان بدهم» وی گفت: بقیهٔ آشامیدنی تو را به هیچ کس نمی‌دهم، یا رسول‌الله آن حضرت بقیه را به وی داد.

۲۳۵۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهَا حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةٌ دَاجِنٌ ، وَهِيَ فِي دَارِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، وَشِيبَ لَبَنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي فِي دَارِ أَنَسٍ ، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ ، حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ ، فَقَالَ عُمَرُ : وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الأَعْرَابِيَّ : أَعْطِ أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ ، فَأَعْطَاهُ الأَعْرَابِيَّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ» . [انظر : ۲۵۷۱، ۵۶۱۲، ۵۶۱۹. أخرجه مسلم : ۲۰۲۹].

۲۳۵۲ - از زُهری روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شیر گوسفند دوشیده شد، و آن حضرت در سرای انس بن مالک بود و از آب چاه سرای انس انس بن مالک در آن شیر آمیخته شد، و به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) داده شد. آن حضرت از آن نوشید تا آن‌که ظرف شیر را از دهان خود دور کرد. به جانب چپ آن حضرت ابوبکر و به جانب راست وی بادیه‌نشینی قرار داشت. عمر که می‌ترسید، آن حضرت بقیه شیر را به بادیه‌نشین خواهد داد گفت: یا رسول‌الله، آن را به ابوبکر بده که نزدیک تو است. آن حضرت آن را به بادیه‌نشین داد که به جانب راست وی بود و سپس فرمود: «جانب راست اولویت دارد».

۲ - باب : مَنْ قَالَ : إِنَّ صَاحِبَ الْمَاءِ أَحَقُّ بِالْمَاءِ

حَتَّى يَرْوَى ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ»

باب ۲ : کسی که گفته است: صاحب آب به استفاده از آب سزاوارتر است تا آن‌که سیراب گردد،

نظر به قول پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آب زیادی منع نشود.

۲۳۵۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلأُ» . [انظر: ۲۳۵٤، ٦٩٦٢ . أخرجه مسلم : ١٥٦٦] .

۲۳۵۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلأِ » . [راجع : ۲۳۵۳ . أخرجه مسلم : ١٥٦٦] .

۲۳۵۳ - از ابو هریره روایت است(رضی‌الله عنه) که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«آب زیادی منع نشود که چرندگان از آن منع گردند»[1].

۲۳۵۴ - از ابوهریره روایت است(رضی‌الله عنه) که(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده «آب زیادی را منع نکنید تا بدان وسیله فزایندگی چراگاه را مانع شوید».

۳ - باب : مَنْ حَفَرَ بِئْرًا فِي مِلْكِهِ لَمْ يَضْمَنْ

باب ۳ : کسی که در زمین خود چاه حفر می‌کند ضمانت (جان دیگری را) نمی‌کند

۲۳۵۵ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْمَعْدِنُ جُبَارٌ ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ ، وَالْعَجْمَاءُ جُبَارٌ ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ » . [راجع : ١٤٩٩ . أخرجه مسلم : ١٧١٠] .

۲۳۵۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مرگ در معدن هدر است و در چاه هدر است و توسط حیوان هدر است و در گنج مدفون، خمس است»[2].

٤ - باب : الْخُصُومَةِ فِي الْبِئْرِ وَالْقَضَاءِ فِيهَا

باب ۴ : خصومت در مورد چاه و حکم آن

۲۳۵٦ ، ۲۳۵۷ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ . الآيَةَ [آل عمران : ۷۷] ، فَجَاءَ الأَشْعَثُ فَقَالَ : مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ فِيَّ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي ، فَقَالَ لِي : «شُهُودَكَ» . قُلْتُ : مَا لِي شُهُودٌ ، قَالَ : «فَيَمِينُهُ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذًا

۲۳۵٦ و ۲۳۵۷ - از عبدالله (بن مسعود) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سوگند دروغ یاد می‌کند تا بدان وسیله مسلمانی را از مالی محروم گرداند، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است» و خداوند این آیت را نازل کرده است. «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را [این گروه هیچ نصیب نیست ایشان

۱- این حدیث دربارهٔ کسی است که چاه وی نزدیک چراگاه است و یگانه منبع آب آن‌جا همان چاه است، کسی نباید آب زیاد بیر ضرورت خویش را از چراگاه منع کند، تا حیوانات از آن محروم بمانند.

۲- یعنی اگر کسی در معدن می‌میرد، یا در چاه می‌افتد می‌میرد و یا توسط حیوانی می‌میرد، کسی مسئول خون وی نیست.

يَحْلِفَ ، فَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ . [الحديث : ٢٣٥٦ ، انظر : ٢٤١٦[خ]، ٢٥١٥[ل]، ٢٦٦٦[خ] ، ٢٦٦٩[ل] ، ٢٦٧٣[خ] ، ٢٦٧٦[ل] ، ٤٥٤٩[ل] ، ٦٦٥٩[ل] ، ٦٦٧٦[ل]، ٧١٨٣[ل]، ٧٤٤٥[خ]] . [الحديث : ٢٣٥٧ ، انظر : ٢٤١٧[خ] ، ٢٥١٦[ز] ، ٢٦٦٧[خ] ، ٢٦٧٠[ز] ، ٢٦٧٧[خ] ، ٤٥٥٠[م]، ٦٦٦٠[خ]، ٦٦٧٧[ز]، ٧١٨٤[خ] ، وانظر في الشهادات ، باب ٢٠ و ٢٣. أخرجه مسلم: ١٣٨ ، باختلاف] .

را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند خدا به سوی ایشان در روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب درددهنده] (آل عمران ۷۷). سپس اشعث آمد و گفت: ابوعبدالرحمن (ابن مسعود) به شما چه گفت؟ آنچه در این آیهٔ فرود آمده درباره من بوده است: من در زمین پسرعم خود چاهی داشتم (وی با من خصومت کرد) آن حضرت به من گفت: «شاهدان خویش را حاضر کن».

گفتم: شاهدان ندارم. فرمود: «پس او سوگند یاد کند». گفتم: یا رسول‌الله، او سوجند (دروغ) یاد می‌کند. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این حدیث را بیان کرد و خداوند آیت نازل کرد و آن را تصدیق نمود.

٥ - باب : إِثْمِ مَنْ مَنَعَ ابْنَ السَّبِيلِ مِنَ الْمَاءِ

٢٣٥٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ ابْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ قال : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلُ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِنِ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لا يُبَايِعُهُ إِلا لِدُنْيَا ، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سِلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ : وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ ، لَقَدْ أَعْطَيْتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا ، فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ» . ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ [آل عمران : ٧٧] . [انظر : ٢٣٦٩[م]، ٢٦٧٢[خ]، ٧٢١٢[خ]، ٧٤٤٦[خ،ز] ، وانظر في الشهادات ، باب ٢٦. أخرجه مسلم : ١٠٨] .

باب ۵ : گناه کسی که مسافر را از آب منع کند

۲۳۵۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه)روایت است که(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «سه کس‌اند که خداوند در روز قیامت به سوی ایشان نمی‌نگرد و آنان را از گناه پاک نمی‌کند و ایشان را عذابی دردناک است: مردی که آب زاید بر احتیاج بر سر راه دارد و آن را از مسافر دریغ می‌کند. و مردی که با امام بیعت می‌کند و فقط به‌خاطر مال دنیا با وی بیعت می‌کند، که اگر به وی چیزی بدهد خشنود می‌شود و اگر ندهد خشمگین می‌گردد. و مردی که متاع خود را بعد از عصر عرضه کند و بگوید که: به خدا سوگند، این مال را به چنین و چنان بهایی خریدام و مردم سخن وی را راست پندارند».

و سپس آن حضرت این آیهٔ را خواند:

«کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را».

باب ۶: جلوی جوی را بستن

۲۳۵۹ و ۲۳٦۰ – از لیث، از ابن شهاب از عروه روایت است که عبدالله بن زبیر(رضی‌الله عنه) گفته است:

مردی از انصار درباره آب جویی که ازحَرّه می‌گذشت و درختان خرما را آبیاری می‌کرد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) با زبیر خصومت (دعوی) کرد. مرد انصاری گفت: جلوی آب را آزاد بگذار که جریان یابد، ولی زبیر نپذیرفت. هر دویشان دعوی خویش را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به زبی گفت: «ای زبیر، آبیاری کن و سپس آب را به سوی همسایه خود جاری گردان». مرد انصاری خشمگین شد و گفت: به خاطری که پسر عمهٔ تو است؟ (چنین حکم کردی). رخسار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دگرگون گشت و فرمود:

«ای زبیر، آبیایر کن و سپس جلوی آب را ببند تا به پای دیوار برسد و سپس آب را بند کن».

زبیر گفت: به خدا سوگند چنین می‌پندارم که این آیت در همین مورد نازل شده است.

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آنکه حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شد میان ایشان]باز نیابند در دلهای

٦ - باب : سَكْرِ الأَنْهَارِ

٢٣٥٩ ، ٢٣٦٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال : حَدَّثَني ابْنُ شِهَاب ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ابْنِ الزُّبَيْرِ رضي الله عنهما أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصار ، خَاصَمَ الزُّبَيْرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ في شِرَاجِ الْحَرَّةِ الَّتي ، يَسْقُونَ بِهَا النَّخْلَ ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : سَرِّحِ الْمَاءَ يَمُرُّ ، فَأَبَى عَلَيْهِ ، فَاخْتَصَمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لِلزُّبَيْرِ : «أَسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ». فَغَضِبَ الأَنْصَارِيُّ فَقَالَ : أَنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتِكَ؟ فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّه ﷺ ، ثُمَّ قَالَ : «اسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ» . فَقَالَ الزُّبَيْرُ : وَاللَّه إِنِّي لأَحْسِبُ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ : ﴿فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ . [النساء : ٦٥] .

قالَ مُحَمد بن العباس : قالَ أبو عبد الله : لَيسَ أَحَد يذكُرُ عُروَةَ عَنْ عبد الله الا الليثُ فَقَطْ . [انظر : ٢٣٦ ، ٢٣٦٢، ٢٧٠٨ ، ٤٥٨٥ ، عن عروة . أخرجه مسلم : ٢٣٥٧] .

خویش تنگی از آنچه حکم فرمودی و قبول کنند به انقیاد] (النساء: ٦٥) محمدبن عباس گفته است: ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: هیچ کس نگفته است که این حدیث را عروه از عبدالله بن زبیر روایت کرده است، به جز از لیث.

٧ - باب : شُرْبِ الأَعْلَى قَبْلَ الأَسْفَلِ

٢٣٦١ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ قال : خَاصَمَ الزُّبَيْرَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصار ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : «يَا زُبَيْرُ ، اسْقِ ثُمَّ أَرْسِلْ» فَقال الأَنْصارِيُّ : إِنَّهُ ابْنُ عَمَّتِكَ ، فَقال عَلَيْهِ السَّلام : «اسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ يَبْلُغُ الْمَاءُ الْجَدْرَ ، ثُمَّ أَمْسِكْ» فَقال الزُّبَيْرُ : فَأَحْسِبُ هَذهِ الآيَةَ نَزَلَتْ في ذَلكَ : ﴿فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء : ٦٥]. [راجع : ٢٣٥٩].

باب ٧: آبیاری زمین بالا، قبل از زمین پایین

٢٣٦١ - از مَعْمر، از زُهری روایت است که عُروه گفته: مردی از انصار با زبیر دعوی کرد. پیامبرفرمود: «ای زبیر، آبیاری کن، و سپس بگذار که آب جریان یابد» مرد انصاری گفت: به خاطری که پسرعمه تو است .

آن حضرت (علیه‌السلام) گفت: «آبیاری کن و سپس بگذار که آب به پای دیوار برسد و سپس آب را بند کن»[1].

زبیر گفت: می‌پندارم که این آیه در همین مورد نازل شده است: «پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آنکه حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شده میان ایشان» (النساء: ٦٥).

٨ - باب : شِرْبِ الأَعْلَى إِلَى الْكَعْبَيْنِ

٢٣٦٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَاب ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصار خَاصَمَ الزُّبَيْرَ في شِرَاجٍ مِنَ الْحَرَّةِ ، يَسْقِي بِهَا النَّخْلَ ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «اسْقِ يَا زُبَيْرُ - فَأَمَرَهُ بِالْمَعْرُوف - ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَى جَارِكَ».

باب ٨: آبیاری زمین بالا (یعنی نزدیک جوی) تا رسیدن آب به بند پای است

٢٣٦٢ - از ابن جُرَیج، از ابن شهاب روایت است که عُروه بن زُبیر گفته: مردی از انصار در مورد آبی که از جوی حَرّه درختان خرما را آبیاری می‌کرد با زبیر دعوی کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای زبیر، زمین خود را آبیاری کن - و او را به عرف میان مردم امر کرد - و سپس

١- در شرح شیخ‌الاسلام گفته شده: ظاهر آن است که لفظ - ثُم‌امسک - یعنی آب را بند کن به لفظ - حتی یبلغ - تا به پای دیوار برسد - باید مقدم باشد. و در این روایت تقدیم و تأخیر رخ داده که باید چنین می‌بود: زمین خود را آبیاری کن، سپس آب را بند کن و سپس آب را به همسایه رها کن.

فَقال الأنْصاريُّ : أنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتِكَ ؟ فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ قال : « اسْقِ ثُمَّ احْبِسْ ، حَتَّى يَرْجِعَ الْمَاءُ إِلَى الْجَدْرِ » . وَاسْتَوْعَى لَهُ حَقَّهُ ، فَقَالَ الزُّبَيْرُ : وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الآيَةَ أُنْزِلَتْ فِي ذَلِكَ : ﴿ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ .

قال لي ابْنُ شِهَابٍ : فَقَدَّرَتِ الأنْصارُ وَالنَّاسُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ : « اسْقِ ، ثُمَّ احْبِسْ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ » . وَكَانَ ذَلِكَ إِلَى الْكَعْبَيْنِ . [راجع : ۲۳۵۹] .

آب را به سوی همسایه‌ات رها کن» .

مرد انصاری گفت: به خاطری که وی پسرعمهٔ تو است؟ رخسار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دگرگون شد و سپس فرمود: «آبیاری کن، سپس آب را ببند تا آن‌که به پای دیوار (بیخ درختان) برسد». آن حضرت زبیر را به حقش رسانید. سپس زبیر گفت: به خدا سوگند که این آیت در همین مورد نازل شده است:

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آن‌که حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شده میان ایشان».

ابن جُریج می‌گوید: ابن شهاب مرا گفت: انصار و مردم فرموده پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را که گفته است: «آبیاری کن، سپس آب را ببند تا به پای دیوار برسد» مورد سنجش قرار دادند و آن رسیدن آب تا بند پای است[۱].

۹ - باب : فَضْلِ سَقْيِ الْمَاءِ

۲۳۶۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي ، فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ ، فَنَزَلَ بِئْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا ، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ ، فَقال : لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي ، فَمَلأَ خُفَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ ، ثُمَّ رَقِيَ فَسَقَى الْكَلْبَ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا ؟ قال : « فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ » .

تَابَعَهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، وَالرَّبِيعُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ زِيَادٍ . [راجع : ۱۷۳ . أخرجه مسلم : ۲۲۴۴] .

باب ۹: فضیلت نوشانیدن آب

۲۳۶۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مردی در راهی می‌رفت، تشنگی بر وی آورد، در چاهی فرود آمد و آب نوشید. سپس از چاه بیرون آمد، ناگاه سگی را دید که از فرط تشنگی زبان برآورده و نفس نفس می‌زند و از بس که تشنه است گل می‌خورد. وی با خود گفت: همانا این سگ را حالتی رسیده است‌که مرا رسیده بود [وی درچاه فرو رفت] و کفش خود پر از آب کرد و سپس کفش را در دهان خود محکم گرفت و از چاه بیرون آمد و سگ را آب داد.

۱- در روایت مستملی در آخر حدیث ۲۳۶۲ این عبارت آمده است: الجدر هوالاصل. یعنی لفظ جَدْر به معنی بیخ است.

خداوند این عملش را ستود و او را آمرزید».

حاضران گفتند: یا رسول‌الله آیا ما را در احسان به حیوانات پاداشی هست؟ آن حضرت فرمود: «در تازه‌کردن هر جگری پاداش است».

متابعت کرده است (؟) حَمّاد بن سَلَمه و ربیع بن مسلم از محمدبن زِیاد[1].

۲۳٦٤ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى صَلاةَ الْكُسُوفِ ، فَقَالَ : «دَنَتْ مِنِّي النَّارُ ، حَتَّى قُلْتُ : أَيْ رَبِّ وَأَنَا مَعَهُمْ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ - حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - تَخْدِشُهَا هِرَّةٌ ، قَالَ : مَا شَأْنُ هَذِهِ ؟ قَالُوا : حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا» . [راجع : ٧٤٥] .

۲۳٦٤ - از ابن ابی مُلَیکه که اسماء بنت ابی‌بکر(رضی‌الله عنه)گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز کسوف گزارد و فرمود: «آتش دوزخ (درحال نماز) بر من نزدیک شد تا آنکه گفتم: پروردگارا، آیا من هم با ایشانم، ناگاه زنی را دیدم - می‌پندارم که آن حضرت فرمود - گربه‌ای آن زن را می‌خراشد - آن حضرت گفت: ماجرای وی چیست؟ گفتند: گربه‌ای را در بند نگه داشته بود تا آنکه از گرسنگی مرد».

۲۳٦٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «عُذِّبَتِ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ» . قَالَ : فَقَالَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ : «لا أَنْتِ أَطْعَمْتِهَا وَلا سَقَيْتِهَا حِينَ حَبَسْتِيهَا ، وَلا أَنْتِ أَرْسَلْتِهَا فَأَكَلَتْ مِنْ خَشَاشِ الأَرْضِ» . [انظر: ٣٣١٨ ، ٣٤٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٢٤٢] .

۲۳٦٥ - از نافع از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «زنی به‌خاطر گربه‌ای عذاب شد که آن را در بند نگه داشته بود تا آنکه به او گفت: خداوند داناتر است «تو به آن گربه نه غذا دادی و نه آب و نه هم رهایش کردی که از حشرات زمین چیزی بخورد».

١٠ - باب : مَنْ رَأَى أَنَّ صَاحِبَ الْحَوْضِ وَالْقِرْبَةِ أَحَقُّ بِمَائِهِ

باب ۱۰: کسی که می‌پندارد صاحب حوض و مَشک در استفاده از آب خود سزاوارتر است

۲۳٦٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقَدَحٍ

۲۳٦٦ - از ابوحازم روایت استکه سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفته: برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ظرفی آورده شد و از آن نوشید به

[1] - متابعت به معنی آن است که دو یا زیاده از دو کس از یک شیخ روایت کنند. در اسناد این حدیث از محمدبن زیاد ذکری نرفته است بنابراین مرجع ضمیر - تابعه - معلوم نیست (تیسیرالقاری).

فَشَرِبَ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلامٌ هُوَ أَحْدَثُ الْقَوْمِ ، وَالأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ ، قَالَ : «يَا غُلامُ ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ الأَشْيَاخَ» . فَقَالَ : مَا كُنْتُ لأُوثِرَ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [راجع : ۲۳۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۰] .

جانب راست وی پسربچه‌ای بود که از همه خوردسالتر بود و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند. آن حضرت فرمود: «ای پسر، آیا به من اجازه می‌دهی که بقیه نوشیدنی را به بزرگسالان بدهم» وی گفت: سهمی را که از جانب شما به من برسد، هرگز آن را به کسی نمی‌دهم یا رسول‌الله! آن حضرت ظرف را به وی داد.

۲۳۶۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأَذُودَنَّ رِجَالاً عَنْ حَوْضِي ، كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ» . [أخرجه مسلم : ۲۳۰۲] .

۲۳۶۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که برخی کسان را (در روز قیامت) از حوض خود دور خواهم راند چنان‌که شتران بیگانه از آبشخور خود دور رانده می‌شوند[1].

۲۳۶۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ وَكَثِيرِ بْنِ كَثِيرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى الآخَرِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ ، لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ - أَوْ قَالَ : لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ الْمَاءِ - لَكَانَتْ عَيْنًا مَعِينًا» . وَأَقْبَلَ جُرْهُمُ ، فَقَالُوا : أَتَأْذَنِينَ أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكِ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، وَلا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ ، قَالُوا : نَعَمْ [انظر : ۳۳۶۲ع، ۳۳۶۳ق، ۳۳۶۴ط، ۳۳۶۵ط].

۲۳۶۸ - از ایوب و کثیربن کثیر روایت است که یکی به سخن دیگری می‌افزود. از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند به مادر اسماعیل رحمت کند که اگر چشمۀ زمزم را به همان وضع، می‌گذاشت[2] - یا آن حضرت چنین گفت: آب آن را با مشت برنمی‌داشت، آن چشمه جاری می‌ماند».
قبیلۀ جُرهُم نزد وی (هاجره مادر اسماعیل) آمدند و گفتند: آیا ما را اجازه می‌دهی که نزد تو اقامت کنیم. وی گفت: آری، ولیکن شما را در آب حقی نیست. آنها گفتند: آری، (در آب حقی نداریم).

۲۳۶۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ

۲۳۶۹ - از ابوهیره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

۱- یعنی صاحب حوض سزاوارتر است به آب حوض خود وجایز است که برخی کسان را از آن دور کند و همین است مناسبت حدیث به ترجمه باب.
۲- یعنی گرداگرد آن را دیوار نمی‌کرد.

النَّبيِّ ﷺ قال : «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ القِيَامَةِ ولا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ : رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَى وَهُوَ كَاذِبٌ ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ العَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ ، فَيَقُولُ اللَّهُ : اليَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ» .

قال عَليٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ غَيْرَ مَرَّةٍ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ أَبَا صَالِحٍ ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع : ٢٣٥٨ . أخرجه مسلم : ١٠٨ ، باختلاف] .

«سه کس‌اند که خداوند در روز قیامت نه با ایشان سخن می‌گوید و نه به سوی ایشان می‌نگرد: مردی که قسم می‌خورد که متاع خود را به بهایی بیشتر از بهای واقعی آن خریده است، درحالی‌که دروغ می‌گوید و مردی که بعد از عصر سوگند دروغ یاد می‌کند تا مال مسلمانی را به چنگ آورد. و مردی که آب زاید بر احتیاج خود را از مسلمانان دریغ می‌کند، خداوند به او می‌گوید: امروز من هم کرم خود را از تو دریغ می‌دارم چنان‌که تو کرم محصول دستان خویش را دریغ کرده بودی».

علی (بن مدینی) گفته است: سفیان بیش از یک بار این حدیث را به ما گفته است و آن را از عمرو روایت کرده که وی از ابوصالح شنیده که حدیث پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌رسانید.

١١ - باب : لا حِمَى إلا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ

٢٣٧٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ الصَّعْبَ بْنَ جَثَّامَةَ قال : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لا حِمَى إلا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ» . وَقَالَ : بَلَغَنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَمَى النَّقِيعَ ، وَأَنَّ عُمَرَ حَمَى السَّرَفَ وَالرَّبَذَةَ . [انظر : ٣٠١٣] .

باب ۱۱: هیچ حَمِی (چراگاه) خاص گردانیده نشده به جز آنچه را خدا و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خاص کرده‌اند

۲۳۷۰ – از ابن عباس از صَعْب بن جَثّامه(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«حِمی (چراگاه خاصه) از آن کسی نیست، مگر آن‌که از آن خدا و رسول اوست».

و گفته است: ما را خبر رسیده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) موضع نَقیع را حِمی گردانید و عُمر موضع سَرف[1] وربذه راحمی گردانید.

١٢ - باب : شُرْبِ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ مِنَ الأَنْهَارِ

٢٣٧١ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ

باب ۱۲: نوشیدن مردم و حیوانات از جویها

۲۳۷۱ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که

۱– در حدیث ۲۳۷۰، لفظ – السُرف – آمده که شاید اشتباه باشد ،زیرا در سایر نسخ بخاری – الشرف است (اقتباس از ترجمهٔ انگلیسی بخاری).

أَنَس ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الْخَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ : فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ ، فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طِيَلُهَا ، فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ ، كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ ، وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَتَعَفُّفًا ، ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا ، وَلَا ظُهُورِهَا ، فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنِوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ ، فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وِزْرٌ » .

وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ ، فَقَالَ : « مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾ .

[انظر : ۲۸۶۰ل ، ۳۶۴۶ل ، ۴۹۶۳خ ، ۷۳۵۶ل ، ۱۴۰۲خ ، ۱۴۰۳ الأقرع ، ۲۳۷۸ الحلب ، ۳۰۷۳ الطول ، ۴۵۶۵ الأقرع ، ۴۶۵۹ الأقرع ، ۶۹۵۷ الأقرع ، ۶۹۵۸خ . أخرجه مسلم : ۹۸۷ ، مطولاً] .

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «داشتن اسب برای مردی ثواب، و برای مردی پرده‌پوشی و برای مردی گناه است، و برای کسی که ثواب است، مردی است که آن را برای خدا نگه داشته است و رسن آن را در چراگاه یا باغی در میخ می‌بندد و هرچند رسن او را در چراه یا باغ درازتر بندد ثواب وی بیشتر می‌شود و اگر رسن آن را بگسلاند که یکی دو پشته را گشت و گذار کند، گامهایی که برمی‌دارد و... که می‌افکند، در زمرهٔ حسنات وی به‌شمار می‌رود. و اگر به جویی برسد و آب بنوشد و صاحب آن قصد آب‌دادن آن را نداشته باشد، آن هم در زمرهٔ حسنات وی به‌شمار می‌رود و او را ثواب است.

و مردی که اسب را از روی توانگری و پارسایی نگه می‌دارد و حق خداوند را درگردن و پشت آن[1] فراموش نمی‌کند، آن اسب او را پرده است.

و مردی که اسپ را برای تفاخر جویی و ریاکاری و ستیزه‌جویی با مسلمانان نگاه می‌دارد، آن اسپ او را بار گناه است».

از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد خران سؤال شد. فرمود: «درباره آنها چیزی بر من نازل نشده به جز همین آیت جامع و منفرد» .

«کسی که به قدر ذرّه‌یی نیکی کند پاداش آن را می‌بیند و کسی که به قدر ذرّه‌یی بدی کند کیفر آن را می‌بیند».

۲۳۷۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ

۲۳۷۲ - از زیدبن خالد (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردی نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد

۱- مراد از پرداخت زکات و پرهیز از گرانباری آن است.

خَالد ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ اللُّقَطَة ، فَقَالَ : «اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا وَإِلا فَشَأْنَكَ بِهَا» . قال : فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قال : «هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» . قال : فَضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ قال : «مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا» . [راجع : ٩١ . أخرجه مسلم : ١٧٢٢] .

و از حکم لُقْطه (مال یافت شده) سؤال کرد آن حضرت فرمود:

«کیسه و سربند آن را بشناسان و سپس به‌مدت یک سال، مردم را از آن آگاه گردان، اگر صاحبش آمد (مسترد می‌کن) در غیر آن، از آن تو است».

آن مرد گفت: اگر مال یافت شده گوسفندی باشد؟ فرمود: «آن برای تو است یا برای برادر تو است یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت :اگر شتری باشد؟ فرمود:

«تو را با شتر چه کار است، شتر از خود شکم دارد و پای دارد و بر سر آب می‌رود و درخت می‌خورد تا آنکه صاحبش پیدا شود» .

١٣ - باب : بَيْعِ الْحَطَبِ وَالْكَلأ

٢٣٧٣ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَد : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ هِشَام ، عَنْ أَبِيه ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّام ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ أَحْبُلاً ، فَيَأْخُذَ حُزْمَةً مِنْ حَطَبٍ ، فَيَبِيعَ ، فَيَكُفَّ اللَّهُ بِه وَجْهَهُ ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ ، أُعْطِيَ أَمْ مُنِعَ» . [راجع : ١٤٧١] .

باب ١٣: فروش هیزم و کاه

٢٣٧٣ - از زُبَیر بن عوام(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر هر یک از شما ریسمانی بگیرد و پشتاره هیزم بکشد و آن را بفروشد تا خداوند آبروی او را نگاه دارد بهتر از آن است که از کسی سؤآل کند که به او چیزی داده شود یا نشود» .

٢٣٧٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْر : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْل ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ أَبِي عُبَيْد ، مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْف : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ قال : رَسُولُ اللَّه ﷺ : «لأَنْ يَحْتَطِبَ أَحَدُكُمْ حُزْمَةً عَلَى ظَهْرِه ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْنَعَهُ» . [راجع : ١٤٧٠. أخرجه مسلم : ١٠٤٢] .

٢٣٧٤ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر کسی از شما بر پشت هیزم بکشد، بهتر است که از کسی سؤال کند که به او چیزی داده شود یا نشود».

٢٣٧٥ - حَدَّثَنَا إِبراهيم بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَاب ، عَنْ عَلِيِّ ابْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيه حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيٍّ

٢٣٧٥ - از ابن شهاب، از علی بن حسین بن علی روایت است که از در وی حسین بن علی که علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) گفته: سهم من از

ابْنِ أبي طالب رضي الله عنه أنَّهُ قال : أَصَبْتُ شارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ في مَغْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ ، قال : وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شارِفًا أُخْرَى ، فَأَنَخْتُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بابِ رَجُلٍ مِنَ الأنْصارِ ، وَأَنَا أُرِيدُ أنْ أَحْمِلَ عَلَيْهِمَا إِذْخِرًا لأَبِيعَهُ ، وَمَعِي صائِغٌ مِنْ بَنِي قَيْنُقاعَ ، فَأَسْتَعِينَ بِهِ عَلَى وَلِيمَةِ فاطِمَةَ ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ يَشْرَبُ في ذَلِكَ البَيْتِ مَعَهُ قَيْنَةٌ ، فَقالَتْ: أَلا يَا حَمْزَ لِلشُّرُفِ النِّوَاءِ .

فَثَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ ، فَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا ، قُلْتُ لابْنِ شِهَابٍ : وَمِنَ السَّنَامِ ؟ قال : قَدْ جَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا فَذَهَبَ بِهَا .

قال ابْنُ شِهَابٍ : قال عَلِيٌّ رضي الله عنه : فَنَظَرْتُ إِلَى مَنْظَرٍ أَفْظَعَنِي ، فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ، فَأَخْبَرْتُهُ الخَبَرَ ، فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَدَخَلَ عَلَى حَمْزَةَ ، فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ ، فَرَفَعَ حَمْزَةُ بَصَرَهُ وَقالَ : هَلْ أَنْتُمْ إِلا عَبِيدٌ لآبَائِي . فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَهْقِرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ ، وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الخَمْرِ . [راجع : ۲۰۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۷۹ ، بدون قول : (وذلك قبل تحريم الخمر)] .

غنایم جنگ بدر که همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم یک شتر ماده بود، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتر ماده دیگر نیز برای من داد. روزی شتران را به در خانه یکی از انصار خوابانیدم و بر آن بودم که توسط آنها کاه اذخر بیاورم و بفروشم. زرگری از قبیله بنی قَیْنقاع با من بود، تا از بهای فروش آن در میهمانی عروسی فاطمه(رضی‌الله عنها) استفاده کنم. حمزه بن عبدالمطّلب در آن خانه شراب می‌نوشید و زنی سراینده با وی بود. وی (در حال سرایندگی) گفت:

ای حمزه، چه شترانی فربه.

حمزه با شمشیر به سوی شتران شتافت، کوهانهای شتران را چاک کرد و پهلوهای آنها را درید و جگر آنها را بیرون آورد. جریج (راوی) میگوید:به ابن شهاب گفتم: آیا از کوهانهای آنها نیز گرفت. وی گفت :همانا کوهانها را قطع کرد و باخود برد. ابن شهاب گفته است: علی(رضی‌الله عنه) گفت: من به سوی این منظرهٔ بس دلخراش می‌نگریستم و سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و زیدبن حارثه نزد آن حضرت بود. ماجرا را بیان کردم. آن حضرت برآمد و زید همراه وی بود. من همراه وی رفتم. آن حضرت بر حمزه درآمد و بر وی خشمگین شد. حمزه نگاهی به بالا کرد وگفت :آیا شما غلامان پدر من نیستید رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از آن‌جا برگشت و عقب عقب آمد تا از نزد ایشان بیرون رفت. و این واقعه قبل از حرام‌شدن شراب بود.

١٤ - باب : الْقَطَائِعِ

٢٣٧٦ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قَالَ : أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقْطِعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ : حَتَّى تُقْطِعَ لإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطِعُ لَنَا ، قَالَ : «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي» . [انظر: ٢٣٧٧، ٣١٦٣، ٣٧٩٤]

باب ۱۴: بخشیدن پارهٔ از زمین

۲۳۷۶ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خواست تا پارهٔ از زمین بحرین را به انصار ببخشد. انصار گفتند: ما نمی‌پذیریم، تا آن‌که مانند زمینی که برای ما می‌دهی برای برادران مهاجر ما ندهی.

آن حضرت فرمود: «شما پس از من اثر آن (امتیاز طلبی دیگران) را خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید»[1].

١٥ - باب : كِتَابَةِ الْقَطَائِعِ

٢٣٧٧ - وَقَالَ اللَّيْثُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الأَنْصَارَ لِيُقْطِعَ لَهُمْ بِالْبَحْرَيْنِ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ فَعَلْتَ ، فَاكْتُبْ لإِخْوَانِنَا مِنْ قُرَيْشٍ بِمِثْلِهَا ، فَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي» . [راجع: ٢٣٧٦] .

باب ۱۵: نوشتن سند ملکیت زمین

۲۳۷۷ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) انصار را فراخواند تا پاره‌ای از زمین بحرین را به ایشان ببخشد[2] آنها گفتند: یا رسول‌الله اگر چنین می‌کنی، پس برای برادران قریشی ما نیز به مانند آن بنویست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن مقدار زمین کافی نداشت. و فرمود: «شما همانا اثر آن را پس از من خواهید دید، و صبر کنید تا آن‌که مرا ملاقات کنید».

١٦ - باب : حَلَبِ الإِبِلِ عَلَى الْمَاءِ

٢٣٧٨ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مِنْ حَقِّ الإِبِلِ أَنْ تُحْلَبَ عَلَى الْمَاءِ» . [راجع: ٢٣٧١ . أخرجه مسلم : ٩٨٧ ، مطولاً بقطعة «الحلب»] .

باب ۱۶: دوشیدن شتر در موضع آب

۲۳۷۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) وایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «از حق شتر، آن است که چون برای آب‌دادن می‌برند دوشیده شود» تا از شیر آن نیازمندان بهره‌مند شوند.

١٧ - باب : الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ مَمَرٌّ أَوْ شِرْبٌ فِي حَائِطٍ أَوْ فِي نَخْلٍ .

باب ۱۷: ردی که او را حق آمد و شد و یا سهمی در باغ یا درختان خرما باشد

۱- این فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به زودی تحقق یافت، چنان‌که خلفای بنی‌امیه، قدرت را دردست گرفتند و امتیازات را از آن خویش ساختند.

۲- آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌خواست ببخشد، شاید زمین بوده است و یا جزیه‌ای که از آن حاصل می‌شده است (ترجمه انگلیسی بخاری).

قال النَّبيُّ ﷺ : «مَنْ بَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِعِ . فَلِلْبَائِعِ الْمَمَرُّ وَالسَّقْيُ حَتَّى يَرْفَعَ ، وَكَذَلِكَ رَبُّ الْعَرِيَّةِ» .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: دو کس که درخت خرما را پس از پیوند باروری بفروشد، میوه‌اش متعلق به فروشنده است، و فروشنده حق دارد که به باغ آمد و شد کند تا آنکه حاصل را برمی‌دارد، و همچنان است که حکم در مورد صاحب عَرْیه» (کسی که میوه را بر درخت خریده است).

۲۳۷۹ - أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ : «مَنِ ابْتَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِعِ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ ، وَمَنِ ابْتَاعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ» . [راجع : ۲۲۰۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۳].

وَعَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ : فِي الْعَبْدِ .

۲۳۷۹ - از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که پدر وی (ابن عمر)(رضی‌الله عنه) گفته: شنیدم از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که می‌فرمود:

«کسی که درخت خرما را پس از پیوند باروری بخرد، میوهٔ آن از آن فروشنده است، مگر آنکه خریدار میوه را برای خود شرط کند. و کسی که برده‌ای را بخرد و او مالی داشته باشد مال وی از آن کسی است که او را فروخته است مگر آنکه خریدار آن را برای خود شرط کند.

در مورد برده، ما از مالک، ازنافع از ابن عمر، از عمر روایت شده است.

۲۳۸۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُبَاعَ الْعَرَايَا بِخَرْصِهَا تَمْرًا . [راجع : ۲۱۷۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۳۹ ، وفي البيوع ۶۰۱].

۲۳۸۰ - از ابن عمر روایت است که زید بن ثابت(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میوهٔ درخت را به‌طور تخمین اجازه داده است که در بدل میوهٔ موجود فروخته شود (بیع عرایا).

۲۳۸۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمُخَابَرَةِ وَالْمُحَاقَلَةِ ، وَعَنِ الْمُزَابَنَةِ ، وَعَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاَحُهَا ، وَأَنْ لاَ تُبَاعَ إِلاَّ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ إِلاَّ الْعَرَايَا . [راجع : ۱۴۸۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۳۶ ، البيوع ۸۱ ، ۱۰۳].

۲۳۸۱ از عطاء روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع مُخابَره، و. بیع مُحاقَله و بیع مُزابَنه و بیع میوهٔتر بر درخت تا آن‌که صلاح آن ظاهر گردد منع کرده است و این‌که فروخته نشود مگر با دینار و درهم، به جز از عرایا[1].

۱- بیع مخابره، عقد مزارعت است که تخم از دهقان است و محصول را به ثلث یا ربع تعیین می‌کدن. بیع محاقله، بیع گندم در خوشه است در بدل گندم

۲۳۸۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ دَاوُدَ ابْنِ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ مَوْلَى ابْنِ أَبِي أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا بِخَرْصِهَا مِنَ التَّمْرِ ، فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ ، أَوْ فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ ، شَكَّ دَاوُدُ فِي ذَلِكَ . [راجع : ۲۱۹۰ . أخرجه مسلم : ۱۵٤۱] .

۲۳۸۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در بیع عرایا به مقدار پنج وسق یا کمتر از آن اجازه داده است و داود در تعیین مقدار آن شک کرده است.

۲۳۸۳ ، ۲۳۸٤ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْوَلِيدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي بُشَيْرُ بْنُ يَسَارٍ ، مَوْلَى بَنِي حَارِثَةَ : أَنَّ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ وَسَهْلَ بْنَ أَبِي حَثْمَةَ حَدَّثَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ ، بَيْعِ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ ، إِلَّا أَصْحَابَ الْعَرَايَا ، فَإِنَّهُ أَذِنَ لَهُمْ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنِي بُشَيْرٌ ، مِثْلَهُ . [راجع : ۲۱۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵٤۰] .

۲۳۸۳ - ۲۳۸٤ از رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمه(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته‌اند: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از بیع مزابنه، یعنی بیع خرمای‌تر به خرمای خشک منع کرده است مگر صاحبان عرایا که بدیشان اجازه داده است ابوعبدالله گفته است: ابن اسحاق گفته که بشیر مانند این حدیث روایت کرده است.

- خالص. بیع مزابنه، فروش خرمای درخت است در بدل خرمای موجود و فروش انگور است در بدل کشمش. بیع عرایا، آن خرمای‌تر بر درخت است که به محتاجان می‌دادند و برای اینکه مزاحمت آمد و شد ایشان را رفع کنند، قبل از پخته‌شدن میوه، سهمیه میوه‌تر ایشان را بر درخت در بدل خرمای خشک می‌خریدند.

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٢ - كِتَاب فِي الاسْتِقْرَاضِ

وَأَدَاءِ الدُّيُونِ وَالْحَجْرِ وَالتَّفْلِيسِ

١- باب :

مَنِ اشْتَرَى بِالدَّيْنِ وَلَيْسَ عِنْدَهُ ثَمَنُهُ

أَوْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ .

٢٣٨٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : «كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ ، أَتَبِيعُنِيهِ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، غَدَوْتُ إِلَيْهِ بِالْبَعِيرِ ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، مختصراً بقطعة ليست في هذه الطريق وهو مطوّل في كتاب الرضاع (٥٤) وفي المساقاة (١٠٩)] .

٢٣٨٦ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : تَذَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنَ فِي السَّلَمِ ، فَقَالَ : حَدَّثَنِي الأَسْوَدُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إِلَى أَجَلٍ ، وَرَهَنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ . [راجع : ٢٠٨٦ . أخرجه مسلم : ١٦٠٣] .

٢- باب : مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَوْ إِتْلافَهَا

٢٣٨٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۲- کتاب قرض خواستن و پرداخت قرض و منع از تصرف در مال و ورشکستگی

باب - ۱:کسی به قرض می‌خرد و بهای آن را ندارد یا به وقت خرید پول نزدش نیست .

۲۳۸۵ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد کردم، آن حضرت فرمود:

«شتر تو در چه حال است، آیا آن را نمی‌فروشی» گفتم: آری، می‌فروشم. و آن را به آن حضرت فروختم. و. چون آن حضرت به مدینه رسید، صبحگاه، شتر را بردم. وی بهای آن را به من داد.

۲۳۸٦ - از اعمش روایت است که گفته: در محضر ابراهیم (نخعی) دربارهٔ رهن در بیع سلم یاد کردیم وی گفت: اسود روایت کرده که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به میعادی معین (طور نسیه) از یهودی غله خرید و زره آهنین خود را نزد وی به گرو گذاشت.

باب: ۲ کسی که اموال مردم را می‌گیرد و قصد دارد که آن را ادا کند یا تلف کند

۲۳۸۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت استکه

سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ ، وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلافَهَا تْلَفَهُ اللَّهُ » .[انظر في الزكاة ، باب ١٨] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که مال مردم را بگیرد و قصد ادای آن را داشته باشد، خداوند (بر وفق نیت او) آن را ادا می‌کند و کسی که مالی را می‌گیرد و قصد اتلاف آن را می‌داشته باشد، خداوند او را (یا مال او را) تلف می‌کند».

٣- باب : أَدَاءِ الدُّيُونِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾ . [النساء:٥٨] .

باب ۳: ادای قرض

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه خدا می‌فرماید شما را که ادا کنید امانتها را به اهل آن و می‌فرماید که به راستی حکم کنید، چون حاکم شوید میان مردمان. هر آینه نیکو چیزی است آنچه خدا به آن پند می‌دهد شما را. هر آینه خدا هست شنوای بینا (النساء: ۵۸).

٢٣٨٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا أَبْصَرَ - يَعْنِي أُحُدًا - قَالَ : « مَا أُحِبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا ، يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلاثٍ ، إِلا دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ » . ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ الأَكْثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ ، إِلا مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا - وَأَشَارَ أَبُو شِهَابٍ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَعَنْ يَمِينِهِ ، وَعَنْ شِمَالِهِ - وَقَلِيلٌ مَا هُمْ » . وَقَالَ : « مَكَانَكَ » . وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا ، فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ : « مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ » . فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، الَّذِي سَمِعْتُ ، أَوْ قَالَ : الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ ؟ قَالَ : « وَهَلْ سَمِعْتَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلامِ ، فَقَالَ : مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . قُلْتُ : وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : « نَعَمْ » . [راجع : ١٢٣٧ . أخرجه مسلم : ٩٤ ، مختصراً ، وأخرجه بطوله في كتاب الزكاة « ٣٢ »] .

۲۳۸۸ - از زید بن وهب که ابوذر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم وچون نگریست - یعنی به سوی کوه اُحُد - فرمود:

«اگر این کوه از بهر من طلا بگردد، دوست ندارم که دیناری از آن، بیش از سه روز نزد من باقی بماند، به جز دیناری که برای ادای قرض نگاه می‌دارم» و سپس فرمود:

«همانا، آنانی را که ثروت بیشتر است، ثواب کمتر است به جز کسی که با مال خویش چنین وچنان کند».

ابوشهاب در توضیح آن، به پیشروی و به راست وچپ خود اشارت کرد (یعنی مال خود را در راه خدا به هر سو مصرف کند)و سپس فرمود: «شمار همچو کسان اندک است».

پس از آن فرمود: «در جای خود باش» آن

حضرت جلو رفت، نه چندان دور، من آوازی شنیدم. قصد کردم نزد وی بروم، سپس به یادم آمد که گفته بود: «در جای خود باش تا آنکه نزد تو بیایم». و چون بازگشت گفتم: یا رسول‌الله آنچه را که من شنیدم - یا راوی گفت - آن آوازی را که شنیدم چه بوده است؟ فرمود: «آیا تو شنیدی» گفتم :آری. فرمود: «جبرئیل علیه‌السلام نزدمن آمده بود و گفت: کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شریک نیاورد وارد بهشت می‌گردد» من گفتم: اگر چنین و چنان (یعنی دزدی و زنا) کرده باشد فرمود: «آری».

٢٣٨٩ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ يُونُسَ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُتْبَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا، مَا يَسُرُّنِي أَنْ لَا يَمُرَّ عَلَيَّ ثَلَاثٌ وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ، إِلَّا شَيْءٌ أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ».

رَوَاهُ صَالِحٌ وَعُقَيْلٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [انظر : ٦٤٤٥ط، ٧٢٢٨ط. أخرجه مسلم: ٩٩١].

۲۲۸۹- از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر به اندازه کوه اُحُد طلا داشته باشم، خشنودم نمی‌سازد که به‌مدت سه روز نزد من باقی بماند، به جز آنچه را جهت ادای قرض خود نگاه دارم».

صالح و عُقَیل این را از زهری روایت کرده‌اند.

٤- باب : اسْتِقْرَاضِ الإِبِلِ

٢٣٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا سَلَمَةُ ابْنُ كُهَيْلٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بِبَيْتِنَا : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلًا تَقَاضَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَغْلَظَ لَهُ، فَهَمَّ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ : «دَعُوهُ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا، وَاشْتَرُوا لَهُ بَعِيرًا فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ». وَقَالُوا : لَا نَجِدُ إِلَّا أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ، قَالَ : «اشْتَرُوهُ، فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ، فَإِنَّ خَيْرَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً». [راجع : ٢٣٠٥. أخرجه مسلم : ١٦٠١].

باب ۴: قرض‌گرفتن شتر

۲۳۹۰ - از سَلَمهٔ بن کُهَیل که گفته از ابوسلمه در خانه مان[1] شنیدم که از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت می‌کرد که: مردی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضای (شتر خود را) کرد و با درشتی سخن گفت. یاران قصد آزار وی کردند. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذارید، همانا صاحب حق، حق گفتن دارد. برایش شتری بخرید و به او بدهید».

۱- عبارت - سمعتُ ابا سَلَمة بِبَیْتِنا - در حدیث ۲۳۹۰ در ترجمه انگلیسی بخاری چنین است: سمعت اباسلمه بمنی. از ابوسلمه در صفا شنیدم.

گفتند: چنان شتری نمی‌یابیم به جز شتری که از آن بزرگسالتر است فرمود: «برایش بخرید و همان را به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

٤- باب : اسْتِقْرَاضِ الإِبِلِ

٢٣٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا سَلَمَةُ ابْنُ كُهَيْلٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بِبَيْتِنَا : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً تَقَاضَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَغْلَظَ لَهُ ، فَهَمَّ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : « دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً ، وَاشْتَرُوا لَهُ بَعِيراً فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ » . وَقَالُوا : لا نَجِدُ إِلا أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، قال : « اشْتَرُوهُ ، فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ ، فَإِنَّ خَيْرَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً » . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١] .

باب ۴: قرض‌گرفتن شتر

۲۳۹۰ - از سَلَمة بن کُهَیل که گفته از ابوسلمه در خانه مان[1] شنیدم که از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت می‌کرد که: مردی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضای (شتر خود را) کرد و با درشتی سخن گفت. یاران قصد آزار وی کردند. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذارید، همانا صاحب حق، حق گفتن دارد. برایش شتری بخرید و به او بدهید».

گفتند: چنان شتری نمی‌یابیم به جز شتری که از آن بزرگسالتر است فرمود: «برایش بخرید و همان را به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

٥- باب : حُسْنِ التَّقَاضِي

٢٣٩١ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَاتَ رَجُلٌ ، فَقِيلَ لَهُ ، قال : كُنْتُ أُبَايِعُ النَّاسَ ، فَأَتَجَوَّزُ عَنِ الْمُوسِرِ ، وَأُخَفِّفُ عَنِ الْمُعْسِرِ ، فَغُفِرَ لَهُ » .

قَالَ أَبُو مَسْعُودٍ : سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٠٧٧. أخرجه مسلم : ١٥٦٠] .

باب ۵: طلب قرض و نیکویی

۲۳۹۱ - از حُذیفه(رضی‌الله عنه) که گفته: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «مردی مُرد و به او گفته شد: [چه می‌گفتی][2] گفت: با مردم که داد و ستد می‌کردم، به ثروتمند آسان می‌گرفتم[3] و بر مستمند تخفیف می‌دادم خداوند او را بخشید».

ابومسعود گفته است: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این حدیث را شنیده‌ام.

۱- عبارت – سمعتُ ابا سَلَمةَ بِبَيْتنا – در حدیث ۲۳۹۰ در ترجمه انگلیسی بخاری چنین است: سمعت اباسلمه بمنی. از ابوسلمه در صفا شنیدم.

۲- در حدیث ۲۳۹۱، بعد از فقیل له – در ترجمه انگلیسی بخاری، عبارت – ما کنت تقول؟ آمده که متن فوق فاقد آن است. ترجمه آن آورده شد.

۳- یعنی در طلب پول خود به او مهلت می‌دادم، مراد از حسن سلوک است در معامله.

٦- باب: هَلْ يُعْطَى أَكْبَرَ مِنْ سِنِّهِ

۲۳۹۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَتَقَاضَاهُ بَعِيراً ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَعْطُوهُ » . فَقَالُوا : مَا نَجِدُ إِلا سِنّاً أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَوْفَيْتَنِي أَوْفَاكَ اللَّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَعْطُوهُ ، فَإِنَّ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ أَحْسَنَهُمْ قَضَاءً » . [راجع : ۲۳۰۵ . أخرجه مسلم : ۱٦۰۱ ، بنحوه] .

باب ۶: آیا کلانسالتر به قرض خواه داده شود.

۲۳۹۲ - از سَلَمَةبن کُهَیل: از اَبُوسلمهٔ روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: مردی نزدی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و از آن حضرت شتری تقاضا می‌کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به او شتری بدهید» گفتند: شتری نمی‌یابیم مگر کلانسالتر از شتر وی. آن مرد گفت: آن مرد گفت: حق مرا کامل دادی. خداوند حق تو را کامل بدهد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین مردم نیکوترین‌اند در ادای حق».

٧- باب : حُسْنِ الْقَضَاءِ

۲۳۹۳ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سِنٌّ مِنَ الإِبِلِ ، فَجَاءَهُ يَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ ﷺ : «أَعْطُوهُ» . فَطَلَبُوا سِنَّهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلا سِنّاً فَوْقَهَا ، فَقَالَ : « أَعْطُوهُ» . فَقَالَ : أَوْفَيْتَنِي وَفَى اللَّهُ بِكَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» . [راجع : ۲۳۰۵. أخرجه مسلم: ۱٦۰۱] .

باب ۷: نیکویی در ادای قرض

۲۳۹۳ از ابی سلمه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: مردی که شتری به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) داده بود، آمد و طلب خود را تقاضا کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به او بدهید» شتری به همان سن و سال جستجو کردند و نیافتند مگر کلانسالتر از آن. آن حضرت فرمود: «همان را بدهی» آن مرد گفت: حق مرا ادا کردی خداوند حق تو را ادا کند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین شما، نیکوترین است در ادای قرض».

۲۳۹٤ - حَدَّثَنَا خَلادٌ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ . قَالَ مِسْعَرٌ : أُرَاهُ قَالَ : ضُحًى ، فَقَالَ : «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ» . وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَقَضَانِي وَزَادَنِي . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ۷۱۵ ، وجاء مطولاً في الرضاع(٥٤) والمساقاة(۱۰۹)] .

۲۳۹٤ - از مسعر از مُحَارِبْ بن دِثار روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و آن حضرت در مسجد بود. مِسعَر گفت: می‌پندارم که مُحارِب گفته است: وقت چاشت بود آن حضرت (به جابر) گفت: «دو رکعت نماز بگزار»[1] آن

حضرت که قرضدار من بود. قرض مرا داد و زیادتر هم داد.

٨- باب : إِذَا قَضَى دُونَ حَقِّهِ أَوْ حَلَّلَهُ فَهُوَ جَائِزٌ

۲۳۹۵ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَاشْتَدَّ الْغُرَمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَسَأَلَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا تَمْرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي فَأَبَوْا ، فَلَمْ يُعْطِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ حَائِطِي ، وَقَالَ : «سَنَغْدُو عَلَيْكَ» . فَغَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَطَافَ فِي النَّخْلِ وَدَعَا فِي ثَمَرِهَا بِالْبَرَكَةِ ، فَجَدَدْتُهَا فَقَضَيْتُهُمْ ، وَبَقِيَ لَنَا مِنْ تَمْرِهَا . [راجع: ۲۱۲۷].

باب ۸: اگر قرضدار حق او را کمتر بدهد و یا طلب کار از حق خود درگذرد جایز است.

۲۳۹۵ - از زُهری روایت استکه پسر کعب بن مالک گفته: جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) او را خبر داده است که: پدر وی در روز جنگ احد به شهادت رسید و قرضدار بود. طلبکاران او، در طلب حقوق خویش درشتی کردند. من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم. آن حضرت از ایشان خواست که میوهٔ باغ مرا مقبول کنند و بقیه را بر وی ببخشند. آنان نپذیرفتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) باغ مرا به ایشان نداد و فرمود: «فردا نزد تو میایم».

آن حضرت فردای آن به وقت بامداد نزد ما آمد، و بر درختان خرما گذشت و بر میوهٔ آن دعای برکت کرد. من میوه را چیدم و حق آنها را دادم و مقداری از آن میوه برای ما ماند .

٩- باب : إِذَا قَاصَّ أَوْ جَازَفَهُ فِي الدَّيْنِ تَمْرًا بِتَمْرٍ أَوْ غَيْرِهِ

۲۳۹۶ - حَدَّثَنَا إِبراهيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ تُوُفِّيَ وَتَرَكَ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ وَسْقًا لِرَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَاسْتَنْظَرَهُ جَابِرٌ فَأَبَى أَنْ يُنْظِرَهُ ، فَكَلَّمَ جَابِرٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيَشْفَعَ لَهُ إِلَيْهِ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ لِيَأْخُذَ ثَمَرَ نَخْلِهِ بِالَّذِي لَهُ فَأَبَى ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّخْلَ فَمَشَى فِيهَا ، ثُمَّ قَالَ لِجَابِرٍ : «جُدَّ

باب ۹: اگر کسی قرض خویش را معادل آن یا به‌طور تخمین ادا کند، چه خرما به خرما و چه غیر آن رواست

۲۳۹٦ - از وهب بن کیسان روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) او را خبر داده بود که: پدرش مرد و مقدار سی و سق خرما از مرد یهودی قرض‌دار بود جابر از وی مهلت خواسته بود و او مهلت نداده بود. جابر با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مذاکره کرد تا از وی نزدی یهودی وساطت کند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد یهودی رفت و او را گفت که میوهٔ

- ١- مراد، نماز تحیهٔ مسجد است.

لَهُ ، فَأوْفِ لَهُ الَّذِي لَهُ» . فَجَدَّهُ بَعْدَمَا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأوْفَاهُ ثَلاثِينَ وَسْقًا ، وَفَضَلَتْ لَهُ سَبْعَةَ عَشَرَ وَسْقًا ، فَجَاءَ جَابِرٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُخْبِرَهُ بِالَّذِي كَانَ ، فَوَجَدَهُ يُصَلِّي الْعَصْرَ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أخْبَرَهُ بِالْفَضْلِ ، فَقَالَ : «أخْبِرْ ذَلِكَ ابْنَ الْخَطَّابِ» . فَذَهَبَ جَابِرٌ إلَى عُمَرَ فَأخْبَرَهُ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لَقَدْ عَلِمْتُ حِينَ مَشَى فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُبَارَكَنَّ فِيهَا . [راجع : ۲۱۲۷] .

درختان را در عوض طلب خویش بپذیرد، لیکن او نپذیرفت. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به باغ درآمد و از میان درختان گذشت و سپس به جابر گفت:

«میوه‌ها را بچین و جمع کن و هر آنچه طلب دارد و طلبش را ادا کند». پس از آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگشت، وی میوه‌ها را چید و به مقدار سی و سق به یهودی داد و مقدار هفده و سق هم برای خودش زیادت آمد .

جابر نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد تا آن حضرت را از قضیه آگاه گرداند. وی زمانی رسید که آن حضرت نماز عصر را می‌گذارد وچون نماز را تمام کرد، او را از زیادت میوه آگاه گردانید. آن حضرت فرمود: «عمر خطاب را از آن آگاه گردان» جابر نزد عمر رفت و او را خبر داد.

عمر او را گفت: هما دانستم، هنگامی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در میان باغ گذر کرده است، میوه‌ها برکت داده شده است.

۱۰- باب : مَنِ اسْتَعَاذَ مِنَ الدَّيْنِ

۲۳۹۷ - حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أخْبَرَتْهُ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلاةِ ، وَيَقُولُ : «اللَّهُمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأثَمِ وَالْمَغْرَمِ» . فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : مَا أكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ يَا

باب ۱۰: کسی که از قرض به خدا پناه جوید

۲۳۹۷ - از عروه که عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در نماز دعا می‌کرد و می گفت: «بارالها، از گناه و قرض به تو پناه می‌جوی» گوینده (یعنی عایشه) گفت: چرا از قرض، بسیار پناه می‌جویی یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «همانا مردی که قرضدار باشد چون سخن زند دروغ گوید و چون وعده کند خلاف ورزد».

رَسُولَ اللَّهِ مِنَ الْمَغْرَمِ ؟ قال : « إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ ، وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ » . [راجع : ۸۳۲ . أخرجه مسلم : ٥٨٧ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه أيضاً: ٥٨٩، آخره] .

١١- باب : الصَّلاة عَلَى مَنْ تَرَكَ دَيْنًا

٢٣٩٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِت ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ ، وَمَنْ تَرَكَ كَلاًّ فَإِلَيْنَا » . [راجع : ٢٢٩٨ . أخرجه مسلم : ١٦١٩] .

٢٣٩٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلا وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ، اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ﴾ . [الأحزاب:٦] . فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا ، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي ، فَأَنَا مَوْلاهُ » . [راجع : ٢٢٩٨ . أخرجه مسلم : ١٦١٩ ، بدون الآية] .

١٢- باب : مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ

٢٤٠٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، أَخِي وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ » . [راجع : ٢٢٨٧ . أخرجه مسلم : ١٥٦٤ ، بزيادة] .

١٣- باب : لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالٌ

باب ۱۱: نماز جنازه بر كسى كه از خود قرض گذاشته است

۲۳۹۸ - از ابوهريره(رضى‌الله عنه) روايت است كه پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) فرموده:

«كسى كه از خود مالى به جا مى‌گذارد از براى ورثه اوست و اگر اهل و عيال ناتوان به جا مى‌گذارد برما است» كه كمكشان كنيم».

۲۳۹۹ - از ابوهريره(رضى‌الله عنه) روايت است كه پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) فرموده: «نيست هيچ مسلمانى مگر آنكه من به وى سزاوارترم در دنيا و آخرت اگر مى‌خواهيد بخوانيد» .

«پيامبر سزاوارتر است به تصرف در امور مسلمين از ذاتهاى ايشان». (الاحزاب: ٦) پس هر مسلمانى كه مى‌ميرد و از خود مالى به جا مى‌گذارد از آنِ ميراث خواران اوست و كسى كه از خود قرض و يا اهل و عيال نيازمند به جا مى‌گذرد بايد نزد من بيايد ومنم يارى‌دهندهٔ او».

باب ۱۲: تأخير توانگر در اداى قرض ظلم است

٢٤٠٠ - از ابوهريره(رضى‌الله عنه) روايت است كه(صلى‌الله عليه وسلم) فرموده: «توانگر كه در اداى قرض خود تأخير مى‌كند ظلم است».

باب ۱۳: صاحب حق را حق گفتار است

و از پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) يادآورى شده است:

وَيُذْكَرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «لَيُّ الْوَاجِدِ يُحِلُّ عُقُوبَتَهُ وَعِرْضَهُ».

قال سُفْيَانُ : عِرْضُهُ : يَقُولُ : مَطَلْتَنِي ، وَعُقُوبَتُهُ : الْحَبْسُ .

«توانگری که ادای قرض خود را تأخیر می‌کند، آبرو و مجازات خود را حلال می‌گرداند».

سفیان گفته است: حلال گردانیدن آبرو، آن است که صاحب حق می‌گوید: حق مرا به تأخیر انداخت. و مجازات، حبس‌کردن مدیون است.

۲٤۰۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ لَهُ ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : «دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً» . [راجع : ۲۳۰۵. اخرجه مسلم : ۱٦۰۱ ، مطولاً] .

۲٤۰۱ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که گفته مردی نزدی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و حق خود راخواست و درشتی کرد یاران خواستند او را بیازارند. آن حضرت فرمود:

آن حضرت فرمود:«او را واگذارید، صاحب حق را، حق گفتار است».

١٤ - باب : إِذَا وَجَدَ مَالَهُ عِنْدَ مُفْلِسٍ فِي الْبَيْعِ

وَالْقَرْضِ وَالْوَدِيعَةِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : إِذَا أَفْلَسَ وَتَبَيَّنَ لَمْ يَجُزْ عِتْقُهُ وَلا بَيْعُهُ وَلا شِرَاؤُهُ .

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : قَضَى عُثْمَانُ : مَنِ اقْتَضَى مِنْ حَقِّهِ قَبْلَ أَنْ يُفْلِسَ فَهُوَ لَهُ ، وَمَنْ عَرَفَ مَتَاعَهُ بِعَيْنِهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ .

باب ۱۴: کسی که مال خود را نزد کسی می‌یابد که افلاس کرده

چه آن را فروخته، یا به قرض داده، یا به امانت گذاشته است وی در طلب آن مال سزاوارتر است.

و حسن گفته است: اگر کسی افلاس کرد و افلاس وی ظاهر شد، غلام آزادکردن و خرید و فروش وی جایز نیست.

و سعید بن مُسَیَّب گفته است: عثمان حکم کرده است که: کسی که از حق خود قبل از افلاس مدیون می‌گیرد، آنچه گرفته است از آنِ اوست (دیگران حق تعرض بر آن ندارند) و کسی که مال خویش را نزد مدیون شناسایی کند، وی به‌گرفتن مال خود سزاوارتر است.

۲٤۰۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ حَزْمٍ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرِ بْنَ

۲٤۰۲ - از ابوبکر بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: و یا گفته از رسول‌الله(صلی‌الله علیه

عَبْدالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَوْ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ أَدْرَكَ مَالَهُ بِعَيْنِهِ عِنْدَ رَجُلٍ ، أَوْ إِنْسَانٍ ، قَدْ أَفْلَسَ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ » . [أخرجه مسلم: ١٥٥٩] .

وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که مال خود را که بدان اطمینان دارد، نزد مردی یا کسی می‌بیند که افلاس کرده است، وی به‌گرفتن آن مال نسبت به دیگران سزاوارتر است».

١٥- باب : مَنْ أَخَّرَ الْغَرِيمَ إِلَى الْغَدِ أَوْ نَحْوِهِ ،

وَلَمْ يَرَ ذَلِكَ مَطْلاً .

وَقال جَابِرٌ : اشْتَدَّ الْغُرَمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ فِي دَيْنِ أَبِي فَسَأَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي فَأَبَوْا ، فَلَمْ يُعْطِهِمُ الْحَائِطَ ، وَلَمْ يَكْسِرْهُ لَهُمْ ، وَقال : « سَأَغْدُو عَلَيْكَ غَدًا » . فَغَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَدَعَا فِي ثَمَرِهَا بِالْبَرَكَةِ ، فَقَضَيْتُهُمْ . [راجع : ٢١٢٧] .

باب ۱۵: کسی که ادای قرض را تا روز بعد و مانند آن به تأخیر اندازد و آن را تأخیر نپندارد

و جابر گفته است: طلبکاران در تقاضای حقوقی که بر دوش پدرم داشتند، سخت گرفتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آنان خواست هک (در عوض طلب خویش) میوهٔ باغ مرا بپذیرند، آنان نپذیرفتند، آن حضرت باغ مرا به ایشان نداد و میوه را به دسترس ایشان نگذاشت و فرمود:

«فردا نزد شما خواهم آمد» فردای آن روز به وقت بامداد نزد ما آمد و بر میوهٔ باغ دعای برکت کرد و من طلب ایشان را دادم.

١٦- باب : مَنْ بَاعَ مَالَ الْمُفْلِسِ أَوِ الْمُعْدِمِ ،

فَقَسَمَهُ بَيْنَ الْغُرَمَاءِ ، أَوْ أَعْطَاهُ حَتَّى يُنْفِقَ عَلَى نَفْسِهِ

٢٤٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْمُعَلِّمُ : حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : أَعْتَقَ رَجُلٌ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، فَقال النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي » . فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ ، فَأَخَذَ ثَمَنَهُ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ . [راجع : ٢١٤١ . أخرجه مسلم : ٩٩٧ ، مطول، وأخرجه في الأيمان ٥٨] .

باب ۱۶: کسی که مال مردی مفلس یا محتاج را بفروشد

و پول آن را میان طلبکاران تقسیم کند و یا به شخص محتاج بدهد که از آن نفقه کند.

۲۴۰۳- از عطاء بن ابی رباح روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: مردی غلام خود را گفت که پس از مرگ وی آزاد باشد [سپس محتاج شد و قصد فروش وی کردم] پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که او را از من بخرد» نُعَیْم‌بن عبدالله او را خرید، و آن حضرت بهای او را گرفت و به مالکش داد.

۱۷- باب : إِذَا أَقْرَضَهُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ، أَوْ أَجَّلَهُ فِي الْبَيْعِ

قال ابْنُ عُمَرَ فِي الْقَرْضِ إِلَى أَجَلٍ : لا بَأْسَ بِهِ ، وَإِنْ أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِنْ دَرَاهِمِهِ ، مَا لَمْ يَشْتَرِطْ .

وَقَالَ عَطَاءٌ وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : هُوَ إِلَى أَجَلِهِ فِي الْقَرْضِ .

باب ۱۷: کسی که به میعاد معین قرض بدهد، یا میعاد پرداخت بیع را به تأخیر اندازد

ابن عمر در مورد قرض تا میعاد معین گفته است: در آن باکی نیست[1] و اگر مدیون پول بیشتری بدهد در صورتیکه شرط نگذاشته باشد (باکی نیست).

عطاء و عمروبن دینار گفته‌اند: قرض بدهنده پایبند میعاد معین قرض خود است[2].

۲٤۰٤- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يُسْلِفَهُ ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى » . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [راجع : ١٤٩٨] .

۲٤۰٤ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردی از بنی‌اسرائیل از بنی‌اسرائیلی دیگری خواست که به او قرض بدهد، و او تا میعاد معین به وی قرض داد» و ابوهریره حدیث را (تا آخر) یاد کرد.

۱۸- باب : الشَّفَاعَة فِي وَضْعِ الدَّيْنِ

باب ۱۸: وساطت در کم‌کردن از مقدار قرض

۲٤۰٥ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : أُصِيبَ عَبْدُاللَّهِ وَتَرَكَ عِيَالاً وَدَيْنًا ، فَطَلَبْتُ إِلَى أَصْحَابِ الدَّيْنِ أَنْ يَضَعُوا بَعْضًا مِنْ دَيْنِهِ فَأَبَوْا ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَشْفَعْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا ، فَقَالَ : « صَنِّفْ تَمْرَكَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ عَلَى حِدَتِهِ ، عِذْقَ ابْنِ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ ، وَاللِّينَ عَلَى حِدَةٍ ، وَالْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ ، ثُمَّ أَحْضِرْهُمْ حَتَّى آتِيَكَ » . فَفَعَلْتُ ، ثُمَّ جَاءَ ﷺ فَقَعَدَ عَلَيْهِ ، وَكَالَ لِكُلِّ رَجُلٍ حَتَّى اسْتَوْفَى ، وَبَقِيَ التَّمْرُ كَمَا هُوَ ، كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ . [راجع : ٢١٢٧] .

۲٤۰٥ - از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

عبدالله (پدر من) کشته شد و فرزندانی خوردسال و قرض از خود به جای گذاشت. از طلبکاران وی خواستم که بخشی از طلب خویش را کم کنند. آنان نپذیرفتند. نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و آن حضرت را بر ایشان شفیع آوردم، طلبکاران نپذیرفتند. آن حضرت فرمود: «خرماها را از هم جدا کن. نوع عذق ابن زید را جدا، لین را جدا، و عجوه را جدا گردان و سپس طلبکاران را حاضر کن». من چنان کردم، سپس آن حضرت آمد و در آن‌جا نشست و برای هر یک از طلبکاران پیمانه تا آن‌که حق

۱- جمهور شافعیه، تعیین میعاد را در قرض جایز نمی‌دانند.

۲- یعنی قبل از فرا رسیدن میعاد حق مطالبه را ندارد. این مذهب مالک است. ائمه ثلاثه با آن مخالف‌اند.

٢٤٠٦ - وَغَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى نَاضِحٍ لَنَا فَأَزْحَفَ الْجَمَلُ، فَتَخَلَّفَ عَلَيَّ، فَوَكَزَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ خَلْفِهِ، قال: «بِعْنِيهِ وَلَكَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ». فَلَمَّا دَنَوْنَا اسْتَأْذَنْتُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قال ﷺ: «فَمَا تَزَوَّجْتَ: بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: ثَيِّبًا، أُصِيبَ عَبْدُاللَّه وَتَرَكَ جَوَارِيَ صِغَارًا، فَتَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا تُعَلِّمُهُنَّ وَتُؤَدِّبُهُنَّ، ثُمَّ قال: «ائْتِ أَهْلَكَ». فَقَدِمْتُ فَأَخْبَرْتُ خَالِي بِبَيْعِ الْجَمَلِ فَلامَنِي، فَأَخْبَرْتُهُ بِإِعْيَاءِ الْجَمَلِ، وَبِالَّذِي كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَوَكْزِهِ إِيَّاهُ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَوْتُ إِلَيْهِ بِالْجَمَلِ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَ الْجَمَلِ وَالْجَمَلَ، وَسَهْمِي مَعَ الْقَوْمِ. [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥، مختصراً وقطعة ليست في هذه الطريق، وهو بطوله في الرضاع «(٥٤)» والمساقاة «(١٠٩)»].

هر یک را داد و بقیه خرما چنان می‌نمود که گویی دست نخورده است.

٢٤٠٦ - [از جابر روایت است که گفته]: همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غذا کردم، و بر شتر آبکش خود سوار بودم. شتر خسته شده بود، من از دیگران عقب افتادم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، شتر مرا از عقب زد و سپس مرا گفت «آن را بر من بفروش، و تا زمانی که به مدینه می‌رسی بر آن سوار باش». چون نزدیک مدینه رسیدیم از آن حضرت اجازت خواستم و گفتم: یا رسول‌الله، من تازه داماد شده‌ام.

فرمود: «چه نکاح کرده‌ای: دوشیزه یا بیوه».

گفتم: بیوه، عبدالله کشته شد و دخترانیخوردسال از خود به جای گذاشت، بنابراین با بیوه ازدواج کرده‌ام که آنها را تعلیم بدهد و ادب بیاموزاند. سپس آن حضرت فرمود: «به خانه‌ات برو» من به خانه آمدم و دایی (ماما) خود را از فروختن شتر آگاه کردم. وی ملامتم کرد. سپس از خستگی شتر و آن‌چه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کرده بود، که آن را با چوب زده بود برایش قصه کردم. آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، فردای آن، شتر را به نزد وی بردم، آن حضرت بهای شتر را برایم داد و شتر را نیز داد و سهم غنیمت مرا مانند دیگران هم داد.

١٩- باب: مَا يُنْهَى عَنْ إِضَاعَةِ الْمَالِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَاللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسَادَ﴾ [البقرة:٢٠٥]. وَ: ﴿لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [يونس:٨١].

باب ۱۹: آنچه از ضایع‌کردن مال منع می‌شود

و فرموده خدای تعالی: «خداوند تبهکاران را دوست ندارد» (البقره: ۲۰۵) و «خداوند راست نمیارد کار مفسدان را» (یونس: ۸۱).

و در قول خدای تعالی: «[گفتند ای شعیب]

وَقال في قَوْلِه : ﴿أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾ [هود:٨٧].

وَقال : ﴿وَلا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ [النساء:٥]. وَالْحَجْرِ فِي ذَلِكَ ، وَمَا يُنْهَى عَنِ الْخِدَاعِ.

٢٤٠٧ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ابْن دِينَار : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَال : قَال رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنِّي أُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ ، فَقَال : «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خِلابَةَ». فَكَانَ الرَّجُلُ يَقُولُهُ . [راجع : ٢١١٧ . أخرجه مسلم : ١٥٣٣].

٢٤٠٨ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ وَرَّاد مَوْلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَال ، قَال النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ : عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ وَوَأْدَ الْبَنَاتِ ، وَمَنَعَ وَهَاتِ . وَكَرِهَ لَكُمْ : قِيلَ وَقَال : وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». [راجع : ٨٤٤ . أخرجه مسلم : ٥٩٣ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وهوبطوله في الأقضية «١٢»].

٢٠- باب : الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ ، وَلا يَعْمَلُ إِلا بِإِذْنِهِ

٢٤٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، فَالإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِه رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ،

آیا نماز تو می‌فرماید تو را که بگذاریم آنچه می‌پرستیدند پدران ما، یا بگذاریم آنکه کنیم در مال خود هر آنچه خواهیم. هر آینه تو مرد بردبار و شایستهٔ معامله‌ای» (هود: ۸۷).

و گفته خدای تعالی: «و اموال خود را به بی‌خردان ندهید» (النساء ۵) و منع از این کار و آنچه از فریب منع می‌شود.

۲٤۰۷ - از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت استکه گفه:

مردی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: همانا، من در معاملات فریب داده می‌شوم، آن حضرت فرمود:

«وقتی که چیزی می‌خری، بگوی که فریبی نباشد». و آن مرد، همان لفظ را می‌گفت.

۲۰٤۸ - از مُغیرهٔ بن شعبه(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند آزار رسانیدن به مادران و زنده به گورکردن دختران را بر شما حرام کرده است. و ازگرفتن مال ناحق منع کرده است و گفتار ناسزا و سؤال (به قصد جنگ و جدال و مناقشات دینی) و ضایع‌کردن مال را بر شما مکروه کرده است.

باب ۲۰: غلام نگهبان است در مال آقای خود و بدون اجازهٔ وی‌کاری نمی‌کند

۲٤۰۹ - از سالم‌بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: از رسول‌الله شنیده‌ام که می‌فرمود:

«همه شما نگهبانید و از اعمال زیردستان خویش مسئولید امام نگهبان است و از حالات رعایای خویش مسئول است[1]. و مرد نگهبان

وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» . قال : فَسَمِعْتُ هَؤُلَاءِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَحْسَبُ النَّبِيَّ ﷺ قال : « وَالرَّجُلُ فِي مَالِ أَبِيهِ رَاعٍ ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» . [راجع : ۸۹۳ . اخرجه مسلم : ۱۸۲۹] .

خانواده خود است و از حالات زیردستان خویش مسئول است. و زن نگهبان خانهٔ شوهر خود است و از حالات زیردستان خویش مسئول است. و خدمتگار نگهبان مال آقای خود است و از آنچه به وی سپرده شده است مسئول است».

ابن عمر گفته است: من این کلمات را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام و گمان می‌کنم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«مرد نگهبان است در مال پدر خود و از آن مسئول است. و همهٔ شما نگهبانید و از حالات زیردستان خویش مسئولید».

- ۱– مراد از امام، زمامدار وس لطان و حاکم و رئیس است.

٤٤ - كتاب الخُصومات

١- باب : مَا يُذْكَرُ فِي الإِشْخَاصِ وَالْمُلَازَمَةِ

وَالْخُصُومَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْيَهُودِيِّ .

٢٤١٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : عَبْدُالْمَلِكِ ابْنُ مَيْسَرَةَ أَخْبَرَنِي قَالَ : سَمِعْتُ النَّزَّالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَجُلًا قَرَأَ آيَةً ، سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ خِلَافَهَا ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « كِلَاكُمَا مُحْسِنٌ » .

قالَ شُعْبَةُ : أَظُنُّهُ قَالَ : « لَا تَخْتَلِفُوا ، فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا » . [انظر : ٣٤٧٦، ٥٠٦٢]

٢٤١١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبراهيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : اسْتَبَّ رَجُلَانِ : رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ ، قَالَ الْمُسْلِمُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

۴۴ - کتاب خصومات [1]

باب ۱: آنچه در مورد انتقال قرضدار[2]

و حبس وی و خصومت میان مسلمان و یهود آمده است.

۲٤۱۰ از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

از مردی شنیدم که آیتی از قرآن خواند که (در برخی الفاظ) با آنچه از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده بودم اختلاف داشت من دست او را گرفتم و نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بردم. آن حضرت فرمود: «هر دوی شما درست می‌خوانید».

شعبه (راوی حدیث) گفته است: گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: «اختلاف نکنید، همانا کسانی که قبل از شما اختلاف کردند هلاک شدند.

۲٤۱۱– از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

دو مرد یکدیگر را دشنام دادند، مردی از مسلمانان و مردی از یهود مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد را بر عالمیان برگزید، و یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را

۱- در برخی از فسخ صحیح‌البخاری این مبحث زیر عنوان «باب» آمده است نه «کتاب» و در شرح شیخ الاسلام گفته شده که عنوان کتاب الخصومات در غیر روایت ابوذر ساقط است. ۲- لفظ - اشخاص به معنی‌بردن قرضدار است از جایی به جای دیگر.

ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمَ ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي : أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي ، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ » . [انظر : ٣٤٠٨[د]، ٣٤١٤[د]، ٤٨١٣[ح]، ٦٥١٧[د]، ٦٥١٨[ح]، ٧٤٢٨[ح] ، وانظر في الديات ، باب ٣٢. أخرجه مسلم : ٢٣٧٣] .

بر عالمیان برگزید. مسلمان با شنیدن این سخن دست بلند کرد و بر روی یهودی نواخت. یهودی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و از آنچه میان وی و مرد مسلمان رخ داده بود خبر داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرد مسلمان را خواست و از این قضیه معلومات خواست. وی ماجرا را بیان کرد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مرا بر موسی برتری ندهید همانا مردم در روز قیامت بیهوش می‌افتند و من هم با ایشان بیهوش می‌باشم و من نخستین کسی‌ام که به هوش می‌آیم و ناگاه می‌بینم که موسی یک جانب عرش (خدا) را گرفته است. لیکن نمی‌دانم که موسی در میان بیهوش‌شدگان بوده که قبل از من به هوش آمده است، یا آن‌که خداوند او را از بیهوشی مستثنی کرده است» .

٢٤١٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ : بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ جَاءَ يَهُودِيٌّ ، فَقَالَ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، ضَرَبَ وَجْهِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِكَ ، فَقَالَ : « مَنْ » . قَالَ : رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، قَالَ : « ادْعُوهُ » . فَقَالَ : « أَضَرَبْتَهُ » . قَالَ : سَمِعْتُهُ بِالسُّوقِ يَحْلِفُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ ، قُلْتُ : أَيْ خَبِيثُ ، عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ ؟ فَأَخَذَتْنِي غَضْبَةٌ ضَرَبْتُ وَجْهَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الأَرْضُ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ ، أَمْ حُوسِبَ بِصَعْقَةِ الأُولَى » .
[انظر : ٣٣٩٨، ٤٦٣٨، ٦٩١٦[ح]، ٦٩١٧، ٧٤٢٧[ح] .
أخرجه مسلم : ٢٣٧٤] .

٢٤١٢- از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

درحالی‌که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود مرد یهودی آمد و گفت: ای ابوالقاسم، یکی از اصحاب تو بر روی من سیلی نواخته است. آن حضرت فرمود: «کدام کس».

وی گفت: مردی از انصار. آن حضرت فرمود: «او را فراخوانید» (وقتی آن مرد آمد) به وی گفت: آیا او را زده‌ای» وی گفت: من از وی شنیدم که در بازار سوگند می‌خورد که: سوگند به ذاتی که موسی را بر نوع بشر برگزیده است. من به او گفتم: ای ناپاک آیا به محمد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگزیده است. خشمگین شدم و بر روی او نواختم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«میان پیامبران برتری قائل نشوید، زیرا در روز قیامت، مردم بیهوش می‌افتند و من اولین کسی‌ام که از زمین بیرون می‌آیم و ناگاه موسی را می‌بینم که ایستاده است و یکی از پایه‌های عرش را گرفته است و من نمی‌دانم که آیا وی هم در میان بیهوشان بوده و یا با بیهوشی اولی او (با تجلی خدا در طور) محاسبه شده است».

۲٤۱۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ ، قِيلَ : مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكِ ، أَفُلَانٌ ؟ أَفُلَانٌ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا ، فَأُخِذَ الْيَهُودِيُّ فَاعْتَرَفَ ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ . [انظر : ۲۷٤٦ل، ۵۲۹۵ذع ، ٦۸۷٦د ، ٦۸۷۷ذ ، ٦۸۷۹ذ ، ٦۸۸٤د ث ، ٦۸۸۵خذ . أخرجه مسلم : ۱٦۷۲] .

۲٤۱۳ - از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته:

مرد یهودی سر دخترکی را درمیان دو سنگ کوبید. به آن دخترک گفته شد: این کار را کی کرده است، آیا فلان؟ آیا فلان، تا آن‌که نام یهودی برده شد. وی به اشارهٔ سر گفت: آری. یهودی گرفته شد و بدان اعتراف کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دستور داد و سر وی در میان دو سنگ کوبیده شد.

۲- باب : مَنْ رَدَّ أَمْرَ السَّفِيهِ

وَالضَّعِيفِ الْعَقْلِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَجَرَ عَلَيْهِ الإِمَامُ .

وَيُذْكَرُ عَنْ جَابِرٍ ﷺ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ : رَدَّ عَلَى الْمُتَصَدِّقِ قَبْلَ النَّهْيِ ثُمَّ نَهَاهُ .

وَقَالَ مَالِكٌ : إِذَا كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَجُلٍ مَالٌ ، وَلَهُ عَبْدٌ لا شَيْءَ لَهُ غَيْرُهُ فَأَعْتَقَهُ ، لَمْ يَجُزْ عِتْقُهُ .

باب ۲: کسی که معامله شخص نادان

و کم‌عقل رارد کند، هرچند امام، او را از تصرف به مال وی منع نکرده باشد

و از جابر تذکار رفته است که همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صدقه (مرد محتاجی) را رد کرد، قبل از آن‌که او را منع کرده باشد و سپس او را منع کرد.

و مالک گفته است اگر مردی بر مردی دیگر مالی طلب داشته باشد و مدیون به جز از غلام چیزی دیگر نداشته باشد، اگر وی غلام خود را آزاد می‌کند.

٣ - باب : مَنْ بَاعَ عَلَى الضَّعِيفِ وَنَحْوِهِ ،

فَدَفَعَ ثَمَنَهُ إِلَيْهِ .

وَأَمَرَهُ بِالإِصْلاحِ وَالقِيَامِ بِشَأْنِهِ ، فَإِنْ أَفْسَدَ بَعْدُ مَنَعَهُ ، لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ إِضَاعَةِ المَالِ .

وَقَالَ لِلَّذِي يُخْدَعُ فِي البَيْعِ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خِلابَةَ » . وَلَمْ يَأْخُذِ النَّبِيُّ ﷺ مَالَهُ .

باب ۳: کسی که مال شخص کم‌عقل و امثال او را بفروشد

و بهای آن را به وی بازگرداند و او در استفادهٔ درست و جلوگیری از ضیاع آن مشورت دهد، پس اگر وی، مال را ضایع می‌کند پس از آنکه منع شده است، چنان است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از ضایع‌کردن مال منع کرده است.

و آن حضرت به کسی که در معامله فریب می‌خورد گفته است:

«وقتی معامله می‌کنی، بگوی که در آن فریب نباشد» و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مال او را نگرفت.

٢٤١٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ رَجُلٌ يُخْدَعُ فِي البَيْعِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خِلابَةَ » . فَكَانَ يَقُولُهُ .

[راجع : ٢١١٧ . أخرجه مسلم : ١٥٣٣] .

٢٤١٤ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: مردی در معامله فریب داده می‌شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «وقتی معامله می‌کنی بگوی که در آن فریب نباشد» و او چنان می‌گفت:

٢٤١٥ - حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ المُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ عَبْدًا لَهُ ، لَيْسَ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَرَدَّهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَابْتَاعَهُ مِنْهُ نُعَيْمُ بْنُ النَّحَّامِ . [راجع : ٢١٤١ . أخرجه مسلم : ٩٩٧ ، مطولاً ولكنه في الأيمان هو (٥٨)] .

٢٤١٥ - از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: مردی غلام خود را آزاد کرد و به جز از وی مالی نداشت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) معاملهٔ وی را رد کرد. و نُعَیم بن نَحَام آن غلام را از وی خرید.

٤- باب : كَلامِ الخُصُومِ بَعْضِهِمْ فِي بَعْضٍ

باب ۴: گفتار طرفهای دعوی به یکدیگر

٢٤١٦ ، ٢٤١٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . قَالَ : فَقَالَ الأَشْعَثُ : فِيَّ وَاللَّهِ كَانَ ذَلِكَ ،

٢٤١٦ و ٢٤١٧ - از شقیق، از عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«کسی که سوگند یاد کند و در آن دروغ گوید تا مال مرد مسلمانی را صاحب گردد، خداوند

كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ أَرْضٌ فَجَحَدَنِي، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَكَ بَيِّنَةٌ». قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لِلْيَهُودِيِّ: «احْلِفْ». قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذًا يَحْلِفَ وَيَذْهَبَ بِمَالِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. [آل عمران: ۷۷]. [راجع: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۳۸، باختلاف].

را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است». عبدالله می‌گوید که اشعث گفته است: به خدا سوگند که حدیث مذکور در مورد من بوده است، من و مرد یهودی زمینی مشترک داشتیم وی ملکیت مرا انکار کرد. او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم، و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا شاهدان داری» گفتم: نی. آن حضرت به یهودی گفت: «سوگند یاد کن» من گفتم: یا رسول‌الله او اکنون سوگند یاد می‌کند و مال مرا می‌برد خداوند این آیت را نازل کرد.

«هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند وعوض سوگندان خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب درددهنده». (آل عمران: ۷۷).

۲۴۱۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ ابْنِ مَالِكٍ، عَنْ كَعْبٍ ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ». قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». [راجع: ۴۵۷. أخرجه مسلم: ۱۵۵۸].

۲۴۱۸ - از عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: «وی طلب خود را از ابن ابی حَدرد که در مسجد بود تقاضا کرد و سروصدای‌شان به حدی بلند شد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ خود آن را شنید و به سوی آنها برآمد تا آن‌که پردهٔ خانه‌اش را برزد و به آواز بلند گفت: «ای کعب». کعب گفت: لَبّیک یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «این مقدار از طلب خود درگذر». و به سوی وی اشاره کرد که: از نیم طلب درگذر. وی گفت: «همانا چنان کردم یا رسول‌الله. آن حضرت به ابن ابی‌حَدَرد گفت:

۲۴۱۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدٍ الْقَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ : يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَؤُهَا ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْرَأَنِيهَا ، وَكِدْتُ أَنْ أَعْجَلَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَمْهَلْتُهُ حَتَّى انْصَرَفَ ، ثُمَّ لَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ ، فَجِئْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأْتَنِيهَا ، فَقَالَ لِي « أَرْسِلْهُ » . ثُمَّ قَالَ لَهُ : « اقْرَأْ » . فَقَرَأَ ، قَالَ : « هَكَذَا أُنْزِلَتْ » . ثُمَّ قَالَ لِي : « اقْرَأْ » . فَقَرَأْتُ ، فَقَالَ : « هَكَذَا أُنْزِلَتْ ، إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مِنْهُ مَا تَيَسَّرَ » . [انظر : ۴۹۹۲، ۵۰۴۱، ۶۹۳۶، ۷۵۵۰ . أخرجه مسلم : ۸۱۸] .

«برخیز و طلب او را بده».

۲۴۱۹- از عُروهٔبن زبیر روایت است که عبدالرحمن بن عبدالقاری گفته: از عمربن خطاب(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: از هِشام بن حکیم بن حِزام شنیدم که سورهٔ-الفرقان- را، خلاف وجه قرائت آن می‌خواند، و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آن سوره را بر من خوانده بود، و نزدیک بود که بر مجازات وی شتاب کنم. سپس مهلتش دادم و چون برگشت، چادرش را برگردنش بستم و او را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و گفتم: از وی شنیده‌ام که این سوره را خلاف وجهی که تو بر من خوانده‌ای می‌خواند. آن حضرت گفت «او را رها کن» و سپس او را گفت: «بخوان» وی خواند. آن حضرت فرمود: «همچنین نازل شده است». سپس مرا فرمود که: «بخوان» من خواندم. فرمود: «همچنین نازل شده است. همانا قرآن بر هفت قرائت نازل شده است و هر آنچه بر شما آسان است همان را بخوانید» .

۵ - باب : إِخْرَاجِ أَهْلِ الْمَعَاصِي

وَالْخُصُومِ مِنَ الْبُيُوتِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ

وَقَدْ أَخْرَجَ عُمَرُ أُخْتَ أَبِي بَكْرٍ حِينَ نَاحَتْ .

۲۴۲۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِالصَّلَاةِ فَتُقَامَ ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ ، فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ» . [راجع : ۶۴۴ .

باب ۵: بیرون کشیدن گناهکاران

و خصومت کنندگان را از خانه‌هایشان بعد از علم‌آوری بر احوالشان و همانا عمر، خواهر ابوبکر را هنگام نوحه‌کردن از خانه بیرون کشید.

۲۴۲۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «همانا قصد آن کرده‌ام که به ادای نماز امر کنم و اقامت گفته شود و سپس به سوی خانه‌های کسانی بروم که به نماز جماعت حاضر نمی‌شوند و خانه‌ها را

أخرجه مسلم : ٦٥١] .

بر ایشان بسوزانم».

٦ - باب : دَعْوَى الْوَصِيِّ لِلْمَيِّتِ

باب ۶: دعوی اجرای وصیت مرده

٢٤٢١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ عَبْدَ بْنَ زَمْعَةَ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ ، اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي ابْنِ أَمَةِ زَمْعَةَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوْصَانِي أَخِي إِذَا قَدِمْتُ أَنْ أَنْظُرَ ابْنَ أَمَةِ زَمْعَةَ فَأَقْبِضَهُ ، فَإِنَّهُ ابْنِي . وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ أَمَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِي . فَرَأَى النَّبِيُّ ﷺ شَبَهًا بَيِّنًا بِعُتْبَةَ ، فَقَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ » .

[راجع : ٢٠٥٣ . أخرجه مسلم : ١٤٥٧] .

٢٤٢١ – از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته:

عَبد بن زَمعه و سَعدبن ابی وقاص درمورد پسیر کنیز زَمعه نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دعوی کردند. سعد گفت: یا رسول‌الله، برادم عُتْبه (قبل ازمرگ) برایم وصیّت کرده بودکه وقتی به مکه بروم پسر کنیز زَمعه را پیدا کنم و او را نزد خود بیاورم زیرا او پسر عُتبه است.

عبدبن زَمْعه گفت: او برادر من است و پسر کنیز پدر من است و در بستر پدر من زاده شده است.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان آن پسیر و عُتبه شباهتی را مشاهده کرده اما فرمود: «ای عبدبن زمعه، این پسر متعلب به تو است. پسر برای صاحب بستر است، و تو ای سوده، از این پسر در حجاب باش»[1].

٧ - باب : التَّوَثُّقِ مِمَّنْ تُخْشَى مَعَرَّتُهُ

باب ۷: در بند نگه داشتن کسی که بیم فساد او می‌رود

وَقَيَّدَ ابْنُ عَبَّاسٍ عِكْرِمَةَ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ وَالْفَرَائِضِ .

و ابن عباس، عِکرمه را برای فراگرفتن قرآن و سنّت و فرایض در بند کشید.

٢٤٢٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْدٍ ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ

٢٤٢٢ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سوارانی را به نجد

١- سَوده بنت زمعه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بود، هرچند آن پسر نظر به حکم آن حضرت نسبت برادری با وی پیدا می‌کند ولی برای رفع شبهه، آن حضرت سوده را فرمود که از وی در حجاب باشد.

ثُمَامَةُ بْنُ أُثَال ، سَيِّدُ أَهْلِ الْيَمَامَة ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِد ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ» . قَالَ : عِنْدِي يَا مُحَمَّدُ خَيْرٌ ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . قَالَ : «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ» . [راجع : ٤٦٢ . أخرجه مسلم : ١٧٦٤ ، مطولاً] .

٨ - باب : الرَّبْط وَالْحَبْسِ فِي الْحَرَمِ

وَاشْتَرَى نَافِعُ بْنُ عَبْدِالْحَارِث دَارًا لِلسِّجْنِ بِمَكَّةَ ، مِنْ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ ، عَلَى أَنَّ عُمَرَ إِنْ رَضِيَ فَالْبَيْعُ بَيْعُهُ ، وَإِنْ لَمْ يَرْضَ عُمَرُ فَلِصَفْوَانَ أَرْبَعُمَائَةٍ .

وَسَجَنَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ .

٢٤٢٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيد : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْد ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ : ثُمَامَةُ بْنُ أُثَال ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِد . [راجع: ٤٦٢ . أخرجه مسلم : ١٧٦٤ ، مطولاً].

٩ - باب : فِي الْمُلازَمَةِ

٢٤٢٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْر : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ ابْنُ رَبِيعَةَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُز ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ لَهُ عَلَى

فرستاد و آنها مردی را از قبیلهٔ بنی حَنیفَه آوردند که ثُمامَه بن اُثال نامیده می‌شد و رئیس مردم همامه بود. وی را به یکی از ستونهای مسجد بستند و سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی وی برآمد و فرمود: «چه خبری با خودداری، ای ثُمامه» وی گفت: خبری خوش ای محمد. راوی تمام حدیث را بیان کرد. آن حضرت فرمود: «او را رها کنید».

باب ۸: بستن و دربندکردن کسی در حَرَم

نافع بن عبدالحارث سرایی را برای زندانیان در مکه، از صفوان بن اُمَیَّه خرید، بدین شرط که اگر عمر بدان راضی باشد، بیع آن قطعی گردد و اگر عمر راضی نباشد، چهارصد (دینار) به صفوان داده شود».

و ابن زُبَیر در مکه (گناهکاران را) زندانی کرده بود.

۲۴۲۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سوارانی را به نجد فرستاد، آنها مردی را از قبیلهٔ بنی حَنیفه آوردند که ثُمامه بن اُثال نامیده می‌شد او را به یکی از ستونهای مسجد بستند.

باب ۹: دربارهٔ ملازمت (در قید نگه داشتن)

۲۴۲٤ - از عبدالله بن کعب بن مالک انصاری روایت است که کعب‌بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: وی از عبدالله بن ابی حَدرَد اسلمی پولی طلب داشت و چون با وی روبه‌رو شد او را محکم گرفت. گفت‌وگوی آنان به حدی رسید که

عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي حَدْرَدٍ الأَسْلَمِيِّ دَيْنٌ، فَلَقِيَهُ فَلَزِمَهُ، فَتَكَلَّمَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَمَرَّ بِهِمَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «يَا كَعْبُ». وَأَشَارَ بِيَدِهِ، كَأَنَّهُ يَقُولُ: النِّصْفَ، فَأَخَذَ نِصْفَ مَا عَلَيْهِ وَتَرَكَ نِصْفًا. [راجع: ٤٥٧. أخرجه مسلم: ١٥٥٨].

سروصدا به راه انداختند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان گذشت و گفت: «ای کعب» و آن حضرت با دست خود به گونه‌ای اشارت کرد که گویی می‌گفت: مناصفه.

کعب نیمه طلب خود را از وی گرفت و از نیمهٔ آن درگذشت.

۱۰ - باب: التَّقَاضِي

۲٤۲۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَرَاهِمُ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ: لا أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ. فَقُلْتُ: لا وَاللَّهِ لا أَكْفُرُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثَكَ. قَالَ: فَدَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ، ثُمَّ أُبْعَثَ، فَأُوتَى مَالاً وَوَلَدًا ثُمَّ أَقْضِيكَ. فَنَزَلَتْ: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ: لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا﴾ الآيَةَ. [مريم: ۷۷]. [راجع: ۲۰۹۱. أخرجه مسلم: ۲۷۹۵].

باب ۱۰: مطالبهٔ دَین

۲٤۲۵ - از مسروق روایت است که خَباب گفته:

من در روزگار جاهلیت آهنگر بودم و از عاص‌بن وائل پول طلب داشتم. نزد وی رفتم و طلب خود را تقاضا کردم وی گفت: طلب تو را نمی‌دهم تا آنکه به محمد کافر نشوی. من گفتم: نِی، به خدا سوگند که به محمد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کافر نمی‌شوم تا آنکه خداوند تو را بمیراند و باز زنده گرداند. وی گفت: پس مرا بگذار که بمیرم و با زنده گردم و به من مال و اولاد داده شود، سپس طلب تو را می‌دهم. پس از آن این آیه نازل شد:

«آیا دیدی آن را که کافر شد به آیات ما و گفت البته داده شود مرا مال و فرزند (مریم: ۷۷).

٤٥ - كِتَابٌ فِي اللُّقَطَةِ

١- باب : إِذَا أَخْبَرَهُ رَبُّ اللُّقَطَةِ بِالْعَلامَةِ دَفَعَ إِلَيْهِ

٢٤٢٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ .

وحَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ سُوَيْدَ بْنَ غَفَلَةَ قالَ : لَقِيتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ رضي الله عنه فَقالَ : أَخَذْتُ صُرَّةً ، مائَةَ دِينَارٍ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا فَلَمْ أَجِدْ ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلاثاً ، فَقالَ : «احْفَظْ وِعَاءَهَا ، وَعَدَدَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلا فَاسْتَمْتِعْ بِهَا» . فَاسْتَمْتَعْتُ ، فَلَقِيتُهُ بَعْدُ بِمَكَّةَ . فَقالَ : لا أَدْرِي ثَلاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلاً وَاحِداً [انظر : ٢٤٣٧ . أخرجه مسلم : ١٧٢٣] .

٢- باب : ضَالَّةِ الإِبِلِ

٢٤٢٧ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ رَبِيعَةَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رضي الله عنه قالَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ عَمَّا يَلْتَقِطُهُ ، فَقالَ : « عَرِّفْهَا سَنَةً ، ثُمَّ احْفَظْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ أَحَدٌ يُخْبِرُكَ بِهَا وَإِلا فَاسْتَنْفِقْهَا » . قالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قالَ :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۵ - کتاب لُقْطَه
(گم‌شدهٔ یافت شده)

باب ۱: اگر صاحب مال یافت شده نشانی بدهد مال به وی داده شود

۲٤۲٦ - از شُعبه روایت است که از سَلَمه که سُوَیدبن غَفَلَه گفته: با اُبی بن کعب(رضی‌الله عنه) ملاقی شدم وی گفت:

همیانی یافتم که در آن صد دینار بود، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم، آن حضرت فرمود: «به‌مدت یک سال اعلان کن» یک سال آن را اعلان کردم، ولی کسی را نیافتم که آن را بشناسد. سپس نزد آن حضرت آمدم. قفرمود «به‌مدت یک سال اعلان کن» آن را اعلان کردم ولی کسی را نیافتم. سپس برای بار سوم نزد آن حضرت آمدم. فرمود: «کیسه رانگهدار و (پول آن را) به‌شمار و سربند آن را محکم کن. اگر صاحبش آمد به او بده، در غیر آن از آن بهره بگیر».

باب ۲: شتر گم شده

۲٤۲۷ - از زیدبن خالد جُهَنی روایت است که گفته: بادیه‌نشینی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ مال یافت شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«به‌مدت یک سال آن را اعلان کن، سپس پوش و سربند آن را در خاطردار[1] اگر کسی

۱- در متن ترجمه انگلیسی بخاری، در حدیث ۲۴۲۷، سطر ۴، عوض - ثم احفظ - ثم اعرف آمده است یعنی پوش و سربند آن‌را اعلان کن.

«لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» . قَالَ : ضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ فَتَمَعَّرَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا حِذَاؤُهَا وَسِقَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ» . [راجع : ٩١ . أخرجه مسلم : ١٧٢٢] .

آمد و نشان آن را به تو گفت به وی مسترد کن در غیر آن، به مصرف برسان» آن مرد گفت: اگر گوسفندی یافت شود؟ آن حضرت فرمود: «برای تو است یا برادر تو است یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری یافت شود؟ رخسار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سرخ گشت و فرمود: «تو را با شتر چه کار است. شتر پای دارد و شکم دارد و خود را به آب می‌رساند».

٣- باب : ضَالَّةِ الْغَنَمِ

٢٤٢٨ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ : أَنَّهُ سَمِعَ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ ﷺ يَقُولُ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَزَعَمَ أَنَّهُ قَالَ : «اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً» . يَقُولُ يَزِيدُ : إِنْ لَمْ تُعْرَفِ اسْتَنْفَقَ بِهَا صَاحِبُهَا ، وَكَانَتْ وَدِيعَةً عِنْدَهُ .

قَالَ يَحْيَى : فَهَذَا الَّذِي لا أَدْرِي أَفِي حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هُوَ أَمْ شَيْءٌ مِنْ عِنْدِهِ .

ثُمَّ قَالَ : كَيْفَ تَرَى فِي ضَالَّةِ الْغَنَمِ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «خُذْهَا ، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» .

قَالَ يَزِيدُ : وَهِيَ تُعَرَّفُ أَيْضًا .

ثُمَّ قَالَ : كَيْفَ تَرَى فِي ضَالَّةِ الإِبِلِ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «دَعْهَا فَإِنَّ مَعَهَا حِذَاءَهَا وَسِقَاءَهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَجِدَهَا رَبُّهَا» . [راجع : ٩١ . أخرجه مسلم: ١٧٢٢] .

باب ۳: گوسفند گم شده

٢٤٢٨ - از سُلیمان، از یحیی از یزید روایت است که وی از زیدبن خالد شنیده است که می‌گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ مال یافت شده سؤال شد و گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود:

«پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس به‌مدت یک سال اعلان کن یزید می‌گوید: اگر مالک آن پیدا نشد، یابنده، آن را به مصرف برساند و آن مال نزد وی حکم امانت را دارد.

یحیی گفته است: آنچه یحیی گفته است، نمی‌دانم که در حدیث رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمده است و یا از خود چیزی گفته است سپس سائل گفت: دربارهٔ گوسفند یافت شده چه حکم می‌کنی؟

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن را بگیر، همانا آن رابرای تو است یا برای برادر تو است و یا نصیب گرگ است».

یزید گفته است: آن هم باید اعلان شود.

سپس سائل گفت: دربارهٔ شتر گم شده چه حکم می‌کنی؟

آن حضرت فرمود: «از آن درگذر، شتر از خود پای دارد و شکم دارد و خودش را به آب می‌رساند و شاخهٔ درخت می‌خورد تا آن‌که صاحبش آن را پیدا کند».

٤- باب : إِذَا لَمْ يُوجَدْ صَاحِبٌ

اللُّقَطَةِ بَعْدَ سَنَةٍ فَهِيَ لِمَنْ وَجَدَهَا

٢٤٢٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقَالَ : « اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا ، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلَّا فَشَأْنَكَ بِهَا » . قَالَ : فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قَالَ : « هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ » . قَالَ : فَضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ قَالَ : « مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا » .

[راجع : ٩١ . أخرجه مسلم : ١٧٢٢] .

باب ۴: اگر صاحب مال پس از یک سال پیدا نشود

مال مذکور از آن کسی است که یافته است

٢٤٢٩ - از ربیعةبن ابی عبدالرحمن، از یزید روایت است که زَید بن خالد(رضی‌الله عنه) گفته: مردی نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ مال یافته شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس به‌مدت یک سال اعلان کن، اگر صاحبش آمد به او مسترد کن. در غیر آن هر طور که خواهی از آن استفاده کن». آن مرد گفت: اگر مال گم شده گوسفندی باشد؟ فرمود: «آن برای تو است یا برای برادر تو است، یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری باشد؟ آن حضرت فرمود، یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری باشد؟ آن حضرت فرمود: «تو را با آنچه کار است شتر از خود شکم دارد و پای دارد و به سر آب می‌رود و شاخهٔ درخت می‌خورد تا آن صاحبش آن را پیدا کند».

باب ۵: اگر کسی در دریا چوبی بیابد و یا تازیانه و مانند آن

٢٤٣٠ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از ماجرای مردی از بنی‌اسرائیل یاد کرد. و حدیث را بیان نمود که:

اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ : « فَخَرَجَ يَنْظُرُ لَعَلَّ مَرْكَبًا قَدْ جَاءَ بِمَالِهِ ، فَإِذَا هُوَ بِالْخَشَبَةِ ، فَأَخَذَهَا لأَهْلِهِ حَطَبًا ، فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ وَالصَّحِيفَةَ» . [راجع : ١٤٩٨] .

«آن مرد (که پول به قرض داده بود) برآمد تا شاید همان کشتی که میامد مال او را آورده باشد، ناگاه (در دریا) چوبی دید و آن را برای هیزم خانه خود گرفت، و چون چوب را شکست مال خود را با نامهٔ (که در آن جای داده شده بود) دریافت».

٦- باب :إِذَا وَجَدَ تَمْرَةً فِي الطَّرِيقِ

٢٤٣١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِتَمْرَةٍ فِي الطَّرِيقِ ، قَالَ : « لَوْلا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لأَكَلْتُهَا » . [راجع : ٢٠٥٥ . أخرجه مسلم : ١٠٧١] .

٢٤٣٢ - وَقَالَ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ . وَقَالَ زَائِدَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ طَلْحَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ . [راجع : ٢٠٥٥ . أخرجه مسلم : ١٠٧١] .

وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنِّي لأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي ، فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي ، فَأَرْفَعُهَا لآكُلَهَا ، ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأُلْقِهَا » . [راجع : ٢٠٥٥ . أخرجه مسلم : ١٠٧٠] .

باب ۶: اگر کسی خرمایی در راه بیابد

٢٤٣١ – از طلحه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در راه می‌رفت و دید که خرمایی افتاده است فرمود: «اگر نمی‌ترسیدیم که این خرما از مال صدقه است، آن را می‌خوردم».

٢٤٣٢ – از طلحه روایت استکه انس(رضی‌الله عنه) (این حدیث را) روایت کرده است. از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «همانا گاه که به خانه می‌آیم، می‌بینم که خرمایی بر بستر من افتاده است، آن را برمی‌دارم و می‌خواهم که بخورم، سپس از آن می‌ترسم که مال صدقه باشد، آن را می‌افکنم».

٧- باب : كَيْفَ تُعَرَّفُ لُقَطَةُ أَهْلِ مَكَّةَ

وَقَالَ طَاوُسٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لا يَلْتَقِطُ لُقَطَتَهَا إِلا مَنْ عَرَّفَهَا» .

وَقَالَ خَالِدٌ : عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا تُلْتَقَطُ لُقَطَتُهَا إِلا لِمُعَرِّفٍ » .

باب ۷: مال یافته شده مردم مکه چگونه اعلان شود

طاوُس از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی مال یافته شدهٔ آن را برندارد. به جز کسی که آن را می‌شناساند ؛ و خالد از عِکرمه، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله

۲۴۳۳ - وَقال أحْمَدُ بْنُ سَعيد ، حَدَّثَنا رَوْحٌ : حَدَّثَنا زَكَرِيَّا : حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ دينار ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضيَ اللهُ عَنْهُما : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قـال : « لا يُعْضَدُ عِضاهُها ، وَلا يُنَفَّرُ صَيْدُها ، وَلا تَحِلُّ لُقَطَتُها إلا لِمُنْشِد ، وَلا يُخْتَلى خَلاها » . فَقال عَبَّاسٌ : يا رَسُولَ اللَّه ، إلا الإذْخِرَ ، فَقال : « إلا الإذْخِرَ » . [راجع : ۱۳٤٩. أخرجه مسلم: ۱۳٥۳ ، مطولاً ، وأما قطعة الفتح ولا هجرة ففي الإمارة ۸٥] .

۲۴۳٤ - حَدَّثَنا يَحْيى بْنُ مُوسى : حَدَّثَنا الْوَليدُ بْنُ مُسْلِم : حَدَّثَنا الأوْزاعِيُّ قال : حَدَّثَني يَحْيى بْنُ أبي كَثير قال : حَدَّثَني أبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَن قـال : حَدَّثَني أبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قال : لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلى رَسُوله ﷺ مَكَّةَ ، قامَ في النَّاس ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأثْنى عَلَيْه ، ثُمَّ قال : « إنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْفيلَ وَسَلَّطَ عَلَيْها رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنينَ ، فَإنَّها لا تَحِلُّ لأحَد كانَ قَبْلي ، وَإنَّها أُحِلَّتْ لي ساعَةً مِنْ نَهار ، وَإنَّها لا تَحِلُّ لأحَد بَعْدي ، فَلا يُنَفَّرُ صَيْدُها ، وَلا يُخْتَلى شَوْكُها ، وَلا تَحِلُّ ساقِطَتُها إلا لِمُنْشِد . وَمَنْ قُتِلَ لَهُ قَتيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْن : إمَّا أنْ يُفْدى وَإمَّا أنْ يُقيدَ » . فَقال الْعَبَّاسُ : إلا الإذْخِرَ ، فَإنَّا نَجْعَلُهُ لِقُبُورِنا وَبُيُوتِنا . فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « إلا الإذْخِرَ » . فَقامَ أبُو شاه ، رَجُلٌ مِنْ أهْلِ الْيَمَن ، فَقال : اكْتُبُوا لي يا رَسُولَ اللَّه ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « اكْتُبُوا لأبي شاه » .

قُلْتُ لِلأوْزاعِيِّ : ما قَوْلُهُ : اكْتُبُوا لي يا رَسُولَ اللَّه ، قال : هَذه الْخُطْبَةَ الَّتي سَمِعَها مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ .
[راجع: ۱۱۲. أخرجه مسلم : ۱۳٤٥] .

علیه وسلم) فرموده است:

«کسی مال یافته شدهٔ (مکه را) برندارد مگر اعلان‌کنندهٔ آن» .

۲٤۳۳ - از عَمر وبن دینار از عِکرمه، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «درختان خاردار مکه بریده نشود و شکار آن رمانیده نشود و حلال نیست برداشتن مال یافته شدهٔ آن مگر بر اعلان‌کننده آن، و گیاه آن قطع نشود».

عباس گفت:، یا رسول‌الله مگر گیاه اِذخر. فرمود: «مگر اذخِر».

۲٤۳٤ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: وقتی که خداوند مکه را بر پیامبر خود فتح گردانید، آن حضرت در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

«همانا خداوند فیل را[1] از مکه بازداشته و رسول خود و مسلمانان را بر آن مسلط کرده است، بنابراین جنگ و خونریزی در آن قبل از من بر کسی حلال نبوده و برای من فقط ساعتی از روز حلال گردانیده شد و پس از من بر کسی حلال نمی‌شود، پس شکار آن رمانیده نشود و خار آن بریده نشود و برداشتن مال افتاده آن برکسی روا نمی‌باشد. به جز به اعلان‌کننده آن و می‌شود یکی از این دو نظر را اختیار کند: یا فدیه (خونبها) بگیرد، و یا قاتل را قصاص کند».

عباس گفت: مگر گیاه اذخر که آن را

۱- در حدیث ۲۴۳۴، سطر ۴، متن فوق - حَبَس عن مَکه الفیل - آمده است - در برخی فسخ بخاری چنین است - حَبَس عن مَکةَالفیل - یعنی خونریزی را از مکه بازداشته است.

برای قبرها و خانه‌های خود به‌کار می‌گیریم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:، «مگر اِذخِر». مردی از اهل یمن به نام ابوشاه برخاست و گفت:

برایم بنویسید یا رسول‌الله.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای ابوشاه بنویسید» (ولید بن مسلم می‌گوید) به اَوْزاعی گفتم: این گفتهٔ وی که: - برایم بنویسید یا رسول‌الله - چه معنی دارد. وی گفت یعنی همین خطبه را که از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است۱.

٨- بابٌ : لا تُحْتَلَبُ مَاشِيَةُ أَحَدٍ بِغَيْرِ إِذْنِه

٢٤٣٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « لا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةَ امْرِئٍ بِغَيْرِ إِذْنِه ، أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تُؤْتَى مَشْرُبَتُهُ ، فَتُكْسَرَ خِزَانَتُهُ ، فَيُنْتَقَلَ طَعَامُهُ ؟ فَإِنَّمَا تَخْزُنُ لَهُمْ ضُرُوعُ مَوَاشِيهِمْ أَطْعِمَاتِهِمْ ، فَلا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةَ أَحَدٍ إِلا بِإِذْنِه » . [أخرجه مسلم : ١٧٢٦] .

باب ۸: هیچ حیوانی بدون اجازه صاحب آن دوشیده نشود

۲٤۳۵ - از نافع از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «هیچ کس حیوان شیری دیگری را بدون اجازهٔ وی ندوشد، آیا یکی از شما دوست می‌دارد که کسی به ذخیره گاه او بیاید، و خزانهٔ او را بشکند و غذای او را برباید؟ همانا پستانهای حیواناتشان غذایشان را ذخیره می‌کند، پس هیچ کس حیوان شیری دیگری را ندوشد مگر به اجازهٔ او.

٩- بابٌ : إِذَا جَاءَ صَاحِبُ اللُّقَطَةِ بَعْدَ سَنَةٍ رَدَّهَا عَلَيْهِ ،

لأَنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَهُ .

باب ۹: اگر صاحب مال یافته شده پس از یک سال بیاید، مال وی مسترد گردد،

زیرا نزد وی امانت بوده است.

٢٤٣٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَن ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى

۲٤۳٦ - از زیدبن خالد جُهنی روایت است که گفته: مردی دربارهٔ مال یافته شده از

۱- همین حدیث می‌رساند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نوشتن حدیث را دستور داده است.

الْمُنْبَعث ، عَنْ زَيْد بْن خَالد الْجُهَنيِّ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَن اللُّقَطَة ، قال : « عَرِّفْهَا سَنَةً ، ثُمَّ اعْرِفْ وكَاءَهَا وعفَاصَهَا ، ثُمَّ اسْتَنْفقْ بهَا ، فَإنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إلَيْه » . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، فَضَالَّةُ الْغَنَم ؟ قال : « خُذْهَا ، فَإنَّمَا هيَ لَكَ أَوْ لأخيكَ أَوْ للذِّئْب » . قال : يَا رَسُولَ اللَّه ، فَضَالَّةُ الإبل ؟ قال : فَغَضبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ ، أَو احْمَرَّ وَجْهُهُ ، ثُمَّ قال : « مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا حذَاؤُهَا وَسقَاؤُهَا ، حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا » .
[راجع: ۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«برای یک سال آن را اعلان کن، سپس پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس از آن استفاده کن و اگر صاحبش آمد به وی مسترد کن».

گفتند: یا رسول‌الله، حکم گوسفند گم شده چیست؟ فرمود: «آن را برگیر، همانا از برای تو است، یا برای برادر تو است یا برای گرگ است».

سائل گفت: یا رسول‌الله، حکم شتر یافت شده چیست؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به حدی خشمگین شد که وجنات وی یا رخسار وی سرخ گشت، و سپس فرمود: تو را با شتر چه کار است، شتر از خود پای دارد و شکم دارد، تا آنکه صاحبش آن را پیدا کند».

۱۰- باب : هَلْ يَأْخُذُ اللُّقَطَةَ وَلا يَدَعُهَا تَضيعُ

حَتَّى لا يَأْخُذَهَا مَنْ لا يَسْتَحقُّ

باب ۱۰: آیا کسی مال یافته شده را بگیرد و نگذارد که ضایع گردد

تا این‌که کسی که مستحق نیست آن را نگیرد.

۲٤۳۷ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلَمَةَ بْن كُهَيْل قال : سَمعْتُ سُوَيْدَ بْنَ غَفَلَةَ قال : كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ بْن رَبيعَةَ وَزَيْد بْن صُوحَانَ في غَزَاة ، فَوَجَدْتُ سَوْطًا ، فَقَالَ لي : أَلْقه ، قُلْتُ : لا ، وَلَكنْ إنْ وَجَدْتُ صَاحبَهُ وَإلا اسْتَمْتَعْتُ بِه ، فَلَمَّا حَجَجْنَا ، فَمَرَرْتُ بالْمَدينَة ، فَسَأَلْتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْب ﷺ فقال : وَجَدْتُ صُرَّةً عَلَى عَهْد النَّبيِّ ﷺ فيهَا مائَةُ دينَار ، فَأَتَيْتُ بهَا النَّبيَّ ﷺ ، فَقال : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فَقَال : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فقال :

۲٤۳۷ - از شُعبه، از سلمه بن کُهیل روایت است که سُوَیْد بن غفله گفته:

در یکی از غزوات که با سلمان بن رَبیْعه و زیدبن صُوحَان بودم تازیانه‌ای یافتم. یکی از آنان به من گفت که: تازیانه را بیفکن.

گفتم: نمی‌افکنم، و اگر صاحبش را یافتم به او می‌دهم، ورنه از آن استفاده می‌کنم. چون از غزوه برگشتیم[1] حج کردیم و بر مدینه گذر کردم. در آن‌جا مسأله را از اُبَی‌بن کعب(رضی‌الله

۱- در حدیث ۲۴۳۷، سطر پس از لفظ - لمّا لفظ - رَجَعنا - یعنی برگشتیم از چاپ افتاده است - ترجمه آن آورده شد.

فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ : « اعْرِفْ عِدَّتَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، وَوِعَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلا اسْتَمْتِعْ بِهَا» . [راجع : ٢٤٢٦ . أخرجه مسلم : ١٧٢٣] .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ : بِهَذَا ، قَالَ : فَلَقِيتُهُ بَعْدُ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ : لا أَدْرِي أَثَلاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلاً وَاحِدًا .

فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فَقَالَ : « عَرِّفْهَا حَوْلاً » . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُ ، فَقَالَ : فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ : « اعْرِفْ عِدَّتَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، وَوِعَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلا اسْتَمْتِعْ بِهَا» . [راجع : ٢٤٢٦ . أخرجه مسلم : ١٧٢٣] .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ : بِهَذَا ، قَالَ : فَلَقِيتُهُ بَعْدُ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ : لا أَدْرِي أَثَلاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلاً وَاحِدًا .

١١- بَابٌ : مَنْ عَرَّفَ اللُّقَطَةَ وَلَمْ يَدْفَعْهَا إِلَى السُّلْطَانِ

٢٤٣٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ رَبِيعَةَ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ ، قَالَ : « عَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ أَحَدٌ يُخْبِرُكَ بِعِفَاصِهَا وَوِكَائِهَا ، وَإِلا فَاسْتَنْفِقْ بِهَا » . وَسَأَلَهُ عَنْ ضَالَّةِ الإِبِلِ ، فَتَمَعَّرَ وَجْهُهُ وَقَالَ : « مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ

عنه) سؤال کردم. وی گفت: من در روزگار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همیانی یافتم که در آن صد دینار بودم. آن را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردم آن حضرت فرمود: «به‌مدت یک سال آن را اعلان کن» به‌مدت یک سال اعلان کردم، سپس نزد آن حضرت آمدم. فرمود «به‌مدت یک سال آن را اعلان کن». بهمدت یک سال اعلان کردم. سپس نزد آن حضرت آمدم. فرمود «به‌مدت یک سال اعلان کن» به‌مدت یک سال اعلان کردم[1] سپس بار چهارم نزد آن حضرت آمدم. فرمود:

«شمار آن و پوش آن و سربند آن را اعلان کن، اگر صاحبش آمد به او بده ورنه از آن بهره بگیر».

(امام بخاری می‌گوید) روایت است از عبدان، از پدر وی، از شُعْبه که سلمه همین حدیث را روایت کرده و افزوده است:

سپس سُوَید را در مکه ملاقات کردم وی گفت: نمی‌دانم که اُبَی بن کعب (اعلان مال یافته شده را) سه سال گفته است یا یک سال.

باب ۱۱: کسی که مال یافت شده را اعلان کرد و آن را به حاکم شرع نسپرد

۲۴۳۸ – از یزید روایت است که زیدبن خالد(رضی‌الله عنه) گفته: بادیه‌نشینی دربارهٔ مال یافت شده از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد آن حضرت فرمود: «برای یک سال آن را اعلان کن، اگر کسی آمد و نشانی پوش و سربند آن را گفت، مسترد کن، ورنه از آن استفاده کن».

وی از حکم شتر گم شده سؤال کرد. رخسار

۱- در حدیث ۲۴۳۷ در آغاز سطر دهم عبارت «عَرِّفها حَوْلاً» از چاپ افتاده است. ترجمه آن آورده شد.

وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ ، دَعْهَا حَتَّى يَجِدَهَا رَبُّهَا » . وَسَأَلَهُ عَنْ ضَالَّةِ الْغَنَمِ ، فَقَالَ : « هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ » . [راجع : ٩١ . أخرجه مسلم : ١٧٢٢] .

آن حضرت متغیر شد و فرمود، «تو را با شتر چه کار است، از خود شکم دارد و پای دارد و خودش را به آب می‌رساند و شاخهٔ درخت می‌خورد، بگذار تا آن را صاحبش پیدا کند». وی از حکم گوسفند گم شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «برای تو است یا برای برادر تو است یا برای گرگ است» .

١٢- باب :

٢٤٣٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْبَرَاءُ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ .

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ : انْطَلَقْتُ ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ يَسُوقُ غَنَمَهُ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَسَمَّاهُ فَعَرَفْتُهُ ، فَقُلْتُ : هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقُلْتُ : هَلْ أَنْتَ حَالِبٌ لِي ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَمَرْتُهُ ، فَاعْتَقَلَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ ضَرْعَهَا مِنَ الْغُبَارِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ كَفَّيْهِ ، فَقَالَ هَكَذَا ، ضَرَبَ إِحْدَى كَفَّيْهِ بِالأُخْرَى ، فَحَلَبَ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ ، وَقَدْ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِدَاوَةً ، عَلَى فَمِهَا خِرْقَةٌ ، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ : اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ . [انظر : ٣٦١٥ط، ٣٦٥٢ط، ٣٩٠٨ع ، ٣٩١٧ط، ٥٦٠٧غ . أخرجه مسلم : ٢٠٠٩ مختصراً بزيادة ، وأخرجه: ٢٠٠٩ ، في الزهد، ٧٥، مطولاً] .

باب - ١٢

٢٤٣٩ - از ابواسحاق، از براء روایت است که ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفته: من (با آن حضرت در زمان هجرت) راهی بودم، ناگاه با چوپانی مواجه شدم که گوسفندانش را می‌راند. به او گفتم: چوپانِ کیستی؟ وی مردی از قریش را نام گرفت که من می‌شناختم. به او گفتم: آیا گوسفند شیری داری؟ گفت: آری. من او را فرمودم. وی پای یکی از گوسفندان را بست و سپس از وی خواستم که گردوخاک را از پستان گوسفند بیفشاند و بعد از وی خواستم که گرد و خاک دستهای خویش را دور نماید. وی کفهای دستهایش را بر یکدیگر زد و در ظرفی شیر دوشید. من برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در ظرفی شیر ریختم و دهانه ظرف را با پاره جامه‌ای بستم، سپس بر روی ظرف آب ریختم تا آنکه بخش زیرین آن سرد شد، بعد آن را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و گفتم: بنوش یا رسول‌الله آن حضرت نوشید و من خشنود شدم

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٦ - كِتَاب المَظَالِمِ

في المَظالِمِ وَالغَصْبِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ وَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الأَبْصَارُ. مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ ﴾ : رَافِعِي ، المُقْنِعُ وَالمُقْمَحُ وَاحِدٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مُهْطِعِينَ ﴾ مُدِيمِي النَّظَرِ ، وَيُقَالُ : مُسْرِعِينَ .

﴿ لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴾ يَعْنِي جُوفًا لا عُقُولَ لَهُمْ .

﴿ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ العَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ . وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الأَمْثَالَ . وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الجِبَالُ . فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴾ . [إبراهيم: ٤٢ - ٤٧] .

بسم‌الله‌الرحمن الرحيم

۴۶ - کتاب مظالم
دربارهٔ ظالمان و غصب

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و هرگز مپندار خدا را بی‌خبر از آنچه می‌کنند ستمکاران، جز این نیست که مهلت می‌دهد ایشان را برای روزی که خیره شوند در آن چشمها، شتاب کنندگان، سر خود بردارندگان (ابراهیم: ٤٢ و ٤٣).

لفظ «مُقْنِعِی» که در آیت است به معنی بلندکردن است، کلمات المُقْنِع، و المُقْمِح، دارای معنی واحدی است[1].

و مجاهد گفته است: کلمه «مُهْطِعِین» که در آیت است به معنی پیوسته نگرندگان است. و به معنی، شتاب کنندگان، گفته می‌شود[2].

«بازنمی‌گردد به سوی ایشان چشم ایشان، و دلهای ایشان خالی است»(ابراهیم ٤٣)

کلمهٔ «هَوَاْ» که در آیه است یعنی خالی، (٤) و ایشان را (از فرط دهشت قیامت) عقل نیست.

«و بترسان مردمان را از روزی که بیاید به ایشان عذاب، پس گویند ظالمان ای پروردگار ما مهلت ده ما را تا میعادی نزدیک تا اجابت کنیم دعوت تو را و پیروی کنیم رسولان را گفته شود به ایشان، آیا قسم نمی‌خوردید پیش

۱- معنای - مُقْنِعی رؤسهم - به منی بلندکردن سرهای ایشان است. یعنی در قیامت ستمکاران از فرط حیرت سر به هوا راه می‌روند.

۲- در متن ترجمهٔ انگلسی بخاری و برخی نسخ دیگر آمده است: • قال غیره • یعنی غیر از مجاهد گفته است که معنی آن شتاب کنندگان است کلمه - مُهطع - به کسی نسبت داده می‌شود که به خواری و فروتنی بنگرد و چشم برندارد

از اینکه نباشد شما را هیچ زوال» (ابراهیم ٤٤).

«و ساکن شدید در منازل آنان‌که ستم کردند بر خویش و واضح شد شما را که چه کردیم به ایشان و زدیم برای شما مثلها» (ابراهیم: ٤٥).

«و هر آینه تدبیر کردند به تدبیر خویش و نزد خداست علم تدبیر ایشان و اگرچه باشد تدبیر ایشان که از جابر کند کوه‌ها را» (ابراهیم ٤٦).

«پس مپندار خدا را خلاف‌کنندهٔ وعدهٔ خود با رسولان خود هر آینه خدا غالب صاحب انتقام است». (ابراهیم ٤٧).

١ - باب : قِصَاصِ الْمَظَالِمِ

٢٤٤٠ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبراهيم : أَخْبَرَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَام : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ ، عَنْ رَسُول الله ﷺ قال : « إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَيَتَقَاصُّونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُّوا وَهُذِّبُوا ، أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لأَحَدُهُمْ بِمَسْكَنِهِ فِي الْجَنَّةِ أَدَلُّ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا» .

وَقَالَ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ . [انظر : ٦٥٣٥د] .

باب ۱: کیفر ظلم

٢٤٤٠ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن‌گاه که مسلمانان از آتش دوزخ [illegible] بر پلی که میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند و از مظالمی که در دنیا کرده‌اند از یکدیگر قصاص می‌گیرند[1] تا آنکه (از گناه) پاک (و از مظالم) تصفیه گردند. و سپس به ایشان اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که نفس محمد درید قدرت اوست که هر یک از ایشان به مسکن خویش در بهشت را هیاب‌تر است نظر به مسکن خود در دنیا.

یونس بن محمد، از شیبان، از قتاده، از اَبُومُتَوکِّل روایت کرده است.

۱- یعنی از حسنات ظالمین گرفته شده و بر حسنات مظلومین افزوده می‌شود.

٢ - باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :
﴿ألا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود : ١٨]

٢٤٤١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي قَتَادَةُ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ الْمَازِنِيِّ قَالَ : بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي مَعَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا آخِذٌ بِيَدِهِ ، إِذْ عَرَضَ رَجُلٌ فَقَالَ : كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى ؟ فَقَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ اللّٰهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ ، فَيَقُولُ : أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا : أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ أَيْ رَبِّ ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ ، قَالَ : سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا ، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ . وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُ ، فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ : ﴿هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾». [هود : ١٨] . [انظر : ٤٦٨٥، ٦٠٧٠، ٧٥١٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٦٨] .

باب ۲: قول خدای تعالی «آگاه باش که لعنت خداست به ستمکاران»(هود: ۱۸).

۲٤٤١ - روایت است از قَتاده که صفوان بن مُحرز المازنی گفته است: درحالی‌که با ابن عمر(رضی‌الله عنه) در راه روان بودم و دست او را گرفته بودم، ناگاه مردی پیش آمد و گفت: در مورد گفت‌وگوی محرمانه (میان خدا و بنده در قیامت) از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) چه شنیدی؟ ابن عمر گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «همانا خداوند، مسلمان را به خود نزدیک می‌کند و او را در حمایت خود قرار داده بر او پرده می‌نهد و به او می‌گوید: آیا چنین گناهی مرتکب نشدی؟ وی می‌گوید: آری، ای پروردگار من، تا آن‌که به گناهان خویش اقرار می‌کند و به نفس خویش درمی‌یابد که هلاک می‌گردد. خداوند می‌فرماید: گناهان تو را در دنیا پوشیدم و امروز گناهان تو را می‌بخشم سپس نامهٔ اعمال نیک او را به او می‌دهد. و اما در مورد کافر و منافق شاهدان می‌گویند».

«ایشانند آنان‌که دروغ بستند بر پروردگار خویش، آگاه باش لعنت خداست بر ستمکاران» (هود: ۱۸).

٣ - باب : لا يَظْلِمُ الْمُسْلِمُ الْمُسْلِمَ وَلا يُسْلِمُهُ

٢٤٤٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ سَالِمًا أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ : «

باب ۳: مسلمان بر مسلمان ستم نکند و او را به هلاکت نیفکند

۲٤۲۲ - از سالم، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: مسلمان برادر مسلمان است، بر او ظلم نکند و او را به هلاکت نیفکند و کسی که حاجت

الْمُسْلِمُ أخُو الْمُسْلِمِ ، لا يَظْلِمُهُ وَلا يُسْلِمُهُ ، وَمَنْ كَانَ في حَاجَةِ أخِيهِ كَانَ اللَّهُ في حَاجَتِهِ ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . [انظر : ٦٩٥١ . أخرجه مسلم: ٢٥٨٠] .

برادر خود را روا می‌دارد خداوند حاجت او را روا می‌دارد، و کسی که اندوه و مشقت مسلمانی را دور می‌گرداند، خداوند از اندوه‌ها و مشقت‌های او در روز قیامت دور می‌گرداند، و کسی که از مسلمانی پرده‌پوشی کند، خداوند در روز قیامت ازوی پرده‌پوشی می‌کند».

٤ - باب : أعِنْ أخَاكَ ظَالِمًا أوْ مَظْلُومًا

٢٤٤٣ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أبي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أبي بَكْرِ بْنِ أنَسٍ وَحُمَيْدٌ الطَّوِيلُ : سَمِعَ أنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «انْصُرْ أخَاكَ ظَالِمًا أوْ مَظْلُومًا» . [انظر : ٢٤٤٤، ٦٩٥٢] .

باب ۴: به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم

۲۴۴۳ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم».

٢٤٤٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «انْصُرْ أخَاكَ ظَالِمًا أوْ مَظْلُومًا» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا ، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا ؟ قَالَ : «تَأخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ» . [راجع : ٢٤٤٣] .

۲۴۴۴ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم».

گفتند: یا رسول‌الله، آن کسی را که مظلوم است کمک می‌کنیم، ولی کسی را که ظالم باشد، چگونه کمک کنیم.

آن حضرت فرمود: «دستهای او را می‌گیری» (تا او را از ظلم بازداری).

٥ - باب : نَصْرِ الْمَظْلُومِ

٢٤٤٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدٍ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ ، فَذَكَرَ : عِيَادَةَ الْمَرِيضِ ، وَاتِّبَاعَ الْجَنَائِزِ ، وَتَشْمِيتَ الْعَاطِسِ ، وَرَدَّ السَّلامِ ، وَنَصْرَ

باب ۵: کمک به مظلوم

۲۴۴۵ - از معاویه بن سُوَید روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ما را به هفت چیز امر و از هفت چیز منع کرد و چنین ذکر کرد:

عیادت مریض، و همراهی جنازه و

الْمَظْلُوم ، وَإِجَابَةَ الدَّاعِي ، وَإِبْرَارَ الْمُقْسِمِ . [راجع : ١٢٣٩ . أخرجه مسلم : ٢٠٦٦ ، مطولاً] .

عطسه‌کننده را یرحمک الله گفتن و سلام را جواب‌دادن، ومظلوم را یاری رساندن، و دعوت را قبول‌کردن و سوگندکننده را در ایفای آن کمک‌کردن.

٢٤٤٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا » . وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ . [راجع : ٤٨١ . أخرجه مسلم : ٢٥٨٥] .

٢٤٤٦ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مسلمان برای مسلمان مانند بنایی است که اجزای آن یکدیگر را محکم می‌کند» و (در اثنای گفتن) انگشتان خویش را درهم آورد.

٦ - باب : الانْتِصَارِ مِنَ الظَّالِمِ

لِقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴾ [النساء : ١٤٨] . ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴾ [الشورى : ٣٩].

قَالَ إِبْرَاهِيمُ : كَانُوا يَكْرَهُونَ أَنْ يُسْتَذَلُّوا ، فَإِذَا قَدَرُوا عَفَوْا .

باب ۶: انتقام از ظالم

نظر به گفتهٔ خداوند جلّ ذکره:

«دوست نمیدارد خدا، بلند گفتن سخن بد را، مگر سخت گفتن مظلوم که عفو است و هست خدا شنوا و دانا» (النساء ١٤٨) «و آنان‌که چون برسد بدیشان تعدی ایشان انتقام می‌کشند» (الشوری ٣٩) ابراهیم (نخعی) گفته است: صحابه دوست نداشتند (با انتقام‌جویی) خوار ساخته شوند و چون قدرت می‌یافتند عفو می‌کردند.

٧ - باب : عَفْوِ الْمَظْلُومِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴾ [النساء : ١٤٩] . ﴿ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ . إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الأُمُورِ . وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا

باب ۷: عفو مظلوم

نظر به گفتهٔ او تعالی: «اگر آشکارا کنید کار نیک را یا پنهان کنید آن را یا عفو کنید از ظلمی، پس هر آینه هست خدا عفوکنندهٔ توانا (النساء: ١٤٩).

«و سزای بدی است مانندِ آن. پس هر که در گذرد و قضیه را به اصلاح آرد، پس مزد او بر خداست و هر آینه خدا دوست نمی‌دارد ظالمان را. و هر آینه کسی که انتقام کشد بعدِ

رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ﴾ [الشورى: ٤٠-٤٤].

٨ - باب : الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

٢٤٤٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ الْمَاجِشُونُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . [أخرجه مسلم : ٢٥٧٩] .

٩ - باب : الاتِّقَاءِ وَالْحَذَرِ مِنْ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ

٢٤٤٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ الْمَكِّيُّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ صَيْفِيٍّ ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «اتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ ، فَإِنَّهَا لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» . [راجع: ١٣٩٥ . أخرجه مسلم : (١٩) مطولاً] .

١٠ - باب : مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ عِنْدَ الرَّجُلِ فَحَلَّلَهَا لَهُ ، هَلْ يُبَيِّنُ مَظْلَمَتَهُ

مظلوم‌شدنِ خود، پس آن جماعت نیست بر ایشان هیچ راه ملامت. جز این نیست که راه ملامت به آن جماعت است که ظلم می‌کنند برمردمان و فساد می‌طلبند در زمین به ناحق، آن جماعت ایشان راست عذاب‌دهنده و هر که صبر کند و بیامرزد هر آینه این صفت از کارهای مقصود است [و هر که گمراه کند خدا پس نیست او را هیچ کارسازی بعد از وی][1] و ببینی ستمکاران را چون معاینه کنند عذاب را، گویند آیا هست به سوی بازگشتن هیچ راهی» (الشوری: ٤٠ تا ٤٤).

باب ۸: ظلم در روز قیامت تاریکی است

٢٤٤٧ - از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «ظلم در روز قیامت ،تارکی است».

باب ۹: ترس و حذر از دعای مظلوم

٢٤٤٨ - از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) معاد را (برای گرفتن صدقه و تعلیم احکام دین) به یمن فرستاد و فرمود: «از دعای مظلوم بترس، همانا میان وی و میانِ خداوند حجابی نیست».

باب ۱۰: کسی که مردی بر وی ستم کرده است و او آن مرد را ببخشد، آیا ظلم وی را بیان کند

۱- عبارت میان دو قلابک[و هرکرا...] آغاز آیه ۴۴ سورۀ - الشوری - است که در متن نیامده است. آورده شد.

٢٤٤٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لأَحَدٍ مِنْ عِرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ ، قَبْلَ أَنْ لا يَكُونَ دِينَارٌ وَلا دِرْهَمٌ ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ » .

قال أبو عَبْد اللَّه : قال إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَقْبُرِيَّ لأَنَّهُ كَانَ نَزَلَ نَاحِيَةَ الْمَقَابِرِ .

قال أبو عَبْد اللَّه : وَسَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ هُوَ مَوْلَى بَنِي لَيْثٍ ، وَهُوَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ ، وَاسْمُ أَبِي سَعِيدٍ كَيْسَانُ .

[انظر : ٦٥٣٤ د] .

٢٤٤٩ - از سَعید مَقْبُری از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که از جانب وی به یکی[1] ستمی رفته باشد، چون لطمه بر آبروی وی و یا چیزی دیگر، باید امروز از وی بخشودگی بخواهد، قبل از آنه (روزی فرا رسد) که او را درهم و دیناری نباشد و اگر آن ظالم را (در آنروز) عملی نیک باشد از آن به اندازهٔ ظلم وی گرفته می‌شود و اگر او را اعمال نیک نباشد، از اعمال بد کسی که به وی ظلم کرده است گرفته می‌شود و بر او بار می‌شود».

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اسماعیل بن ابی اُویس گفت[2]: (سعید را وی این حدیث) به خاطری - مَقْبُری - نامیده می‌شود که در نزدیک قبرها منزل می‌کرد.

ابوعبدالله گفته است: سعید مَقْبُری، مولی بنی لیث است و اسم وی سعیدبن ابوسعید است و اسم ابوسعید، کیسان است.

١١ - باب : إِذَا حَلَّلَهُ مِنْ ظُلْمِهِ فَلا رُجُوعَ فِيهِ

٢٤٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ . قَالَتْ : الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ ، لَيْسَ بِمُسْتَكْثِرٍ مِنْهَا ، يُرِيدُ أَنْ يُفَارِقَهَا ، فَتَقُولُ : أَجْعَلُكَ مِنْ شَأْنِي فِي حِلٍّ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي ذَلِكَ . [انظر : ٢٦٩٤، ٤٦٠١ د، ٥٢٠٦ د. أخرجه مسلم : ٣٠٢١] .

باب ١١: اگر ظلم کسی را بخشیده باشد حق بازگشت بدان ندارد

٢٤٥٠- از عُروه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) آن آیه را خواند «اگر زنی بترسد از شوهرش، سرکشی یا روگردانی را، پس گناه نیست بر ایشان در آنکه صلح آرند در میان خویش نوعی از صلح» (النساء ١٢٨) (در شأن آن گفت):[3] مردی، زنی داشت که از وی

١- حدیث ٢٤٤٩ سطر ٣، عبارت «من کان له مظلمة لأحد» در برخی نسخ بخاری چنین است «من کان له مظلمة لاخیه» یعنی کسی که از جانب وی به برادرش ستمی رفته باشد.

٢- اسماعیل بن ابی اُویس خواهر زاده امام مالک است.

٣- این آیهٔ در مشروعیت خُلع است، و خلع آن است که زن چیزی به شوهر بدهد و از وی جدا شود.

بسیار بهره‌گیرنده نبود، خواست که وی را از خود جدا گرداند. آن زن می‌گفت: از هر حقی که بر تو دارم می‌گذرم. و این آیه در آن مورد نازل شد.

١٢ - باب : إذَا أذِنَ لَهُ أوْ أحلَّهُ ، وَلَمْ يُبَيِّنْ كَمْ هُوَ

٢٤٥١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أبِي حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلامٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ الأشْيَاخُ ، فَقَالَ لِلْغُلامِ «أتَأْذَنُ لِي أنْ أُعْطِيَ هَؤُلاءِ» . فَقَالَ الغُلامُ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أحَدًا . قَالَ : فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يَدِهِ . [راجع : ٢٣٥١. أخرجه مسلم : ٢٠٣٠] .

باب ۱۲: اگر کسی را از حق خویش اجازه دهد و یا بروی حلال گرداند ومقدار آن را معین نکند که چند است

۲۴۵۱ - از سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد و از آن نوشید به جان راست وی پسر خوردسال و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند. آن حضرت به پسر خوردسال گفت: «آیا اجازه میدهی که بقیه نوشیدنی را به بزرگسالان بدهم».

آن پسر گفت: «به خدا سوگند یا رسول‌الله، که من سهم خود را به هیچ کس نمی‌دهم.

سهل گفته است: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی را به‌دست وی داد.

١٣ - باب : إثْمِ مَنْ ظَلَمَ شَيْئًا مِنَ الأرْضِ

٢٤٥٢ - حَدَّثَنَا أبُو اليَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَمْرِو بْنِ سَهْلٍ أخْبَرَهُ : أنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الأرْضِ شَيْئًا طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أرَضِينَ» . [انظر : ٣١٩٨ . أخرجه مسلم : ١٦١٠] .

باب ۱۳: گناه کسی که ببخشی از زمین دیگری را به ظلم بگیرد

۲۴۵۲ - از عبدالحرمن بن عمرو بن سهل روایت است که سعید بن زید(رضی‌الله عنه) گفته: ازرسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که از زمین دیگری به ظلم بگیرد ،هفت زمین، طوق گردنش می‌شود».

٢٤٥٣ - حَدَّثَنَا أبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالوَارِثِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أبِي كَثِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إبْرَاهِيمَ : أنَّ أبَا سَلَمَةَ حَدَّثَهُ : أنَّهُ كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أُنَاسٍ

۲۴۵۳ - از محمد بن ابراهیم روایت است که ابوسلمهٔ گفته: میان او مردم (به پاره زمین) دعوی شد. وی موضوع را به عایشه(رضی‌الله عنها)

اظهار کرد و او گفت:

ای ابوسلمه، ازگرفتن زمین بپرهیز، همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است.

«کسی به مقدار یک وجب زمین به ظلم بگیرد هفت زمین، طوق گردنش می‌شود».

٢٤٥٤ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبراهيم : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ الْمُبَارَك : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِم ، عَنْ أَبيه ﷺ قَال : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّه ، خُسِفَ بِه يَوْمَ الْقِيَامَة إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ » .

قَالَ الْفِرَبْرِيُّ : قَالَ أَبُو جَعْفَر بْنُ أَبِي حَاتِم : قَالَ أَبُو عَبْدِ الله : هٰذَا الحَدِيثُ لَيْسَ بِخُرَاسَانَ فِي كِتَابِ ابْنِ الْمُبَارَك ، أَمْلاهُ عَلَيْهِمْ بِالْبَصْرَة . [انظر : ٣١٩٦ ر] .

٢٤٥٤ - از عبدالله بن مبارک، از موسی بن عُقبه، روایت است از سالم، از پدر وی(رضی‌الله عنه) فرموده است: «کسی که از زمینی به ناحق چیزی بگیرد، در روز قیامت تا قعر هفت زمین فرو برده می‌شود.

فربری گفته است: ابوجعفر بن ابوحاتم می‌گوید که ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است :این حدیث در کتابهای ابن مبارک در خراسان ضبط نشده است، و آن را (از حافظهٔ خود) بر مردم بصره املاء کرده‌ام.

١٤ - باب : إِذَا أَذِنَ إِنْسَانٌ لآخَرَ شَيْئًا جَازَ

باب ۱۴: اگر کسی از حق خود چیزی را به دیگری اجازه می‌دهد رواست.

٢٤٥٥ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ جَبَلَةَ : كُنَّا بِالْمَدِينَة فِي بَعْضِ أَهْلِ الْعِرَاق ، فَأَصَابَنَا سَنَةٌ ، فَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْر يَرْزُقُنَا التَّمْرَ ، فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَمُرُّ بِنَا فَيَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ نَهَى عَنِ الإِقْرَان ، إِلا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ . [انظر : ٢٤٨٩ ، ٢٤٩٠ ، ٥٤٤٦ ر ش . أخرجه مسلم : ٢٠٤٥] .

٢٤٥٥ - از شُعبه که جَبَبَه روایت است که گفته:

با گروهی از مردم عراق در مدینه بودیم و ما را قحط سالی رسیده بود ابن زبیر ما را خرما می‌داد و ابن عمر(رضی‌الله عنه) بر ما می‌گذشت و می گفت:

همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از خوردن خرما که دو دو دانه در دهان کند منع کرده است، مگر آنکه آن مرد از شما که برادر وی هستید اجازه بگیرد» (در خوان مشترک).

٢٤٥٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنْ أَبِي مَسْعُود : أَنَّ رَجُلاً مِنَ

٢٤٥٦- از ابووائل که ابومسعود روایت است که گفته:

الأنصار يُقال لَهُ أبو شُعَيْب ، كَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ ، فَقَال لَهُ أبو شُعَيْب : اصْنَعْ لي طَعَامَ خَمْسَةٍ ، لَعَلِّي أدْعُو النَّبيَّ ﷺ خَامسَ خَمْسَةٍ ، وَأبْصَرَ فـي وَجْـه النَّبـيِّ ﷺ الْجُـوعَ ، فَدَعَاهُ ، فَتَبعَهُمْ رَجُلٌ لَمْ يُدْعَ ، فَقَال النَّبيُّ ﷺ : « إنَّ هَـذَا قَد اتَّبَعَنَا ، أتَأذَنُ لَهُ » . قال : نَعَمْ . [راجع : ۲۰۸۱ . اخرجه مسلم : ۲۰۳٦] .

مردی از انصار ابوشعیب نامیده شد و غلام وی قصاب بود ابوشعیب به او گفت: طعامی که پنج نفر را کفایت کند برایم مهیا کن که شاید پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دعوت کنم و او نفر پنجم از آن پنج نفر است. و او در سیمای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اثر گرسنگی مشاهده کرده بود. وی آن حضرت را دعوت کرد. لیکن مردی که دعوت نشده بود با ایشان همراه گردید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«این مرد ما را همراهی کرده است، آیا به وی اجازه می‌دهی» .

ابوشعیب گفت: آری.

۱۵ - باب : قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى :
﴿ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ [البقرة : ۲۰٤]

۲٤٥۷- حَدَّثَنَا أبُو عَاصِم ، عَن ابْن جُرَيْج ، عَن ابْن أبي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللّهُ عَنْهَا ، عَن النَّبيِّ ﷺ قَال : «إنَّ أبْغَضَ الرِّجَال إلَى اللّه الألَدُّ الْخَصمُ» . [انظر: ٤٥٢٣ل، ٧١٨٨ل . أخرجه مسلم : ۲٦٦٨] .

باب ۱۵: فرمودۀ خدای تعالی:

«حال آنکه او سخت‌ترین ستیزندگان است» (البقره: ۲۰٤)

۲٤٥۷ - از عایشه(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«همانا مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند، کسی است که بسیار پیکارگر و ستیزه‌جو است».

۱٦ - باب : إثْم مَنْ خَاصَمَ في بَاطلٍ وَهُوَ يَعْلَمُهُ

۲٤٥٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزيز بْـنُ عَبْداللّـه قـال : حَدَّثَنـي إبراهيم بْـنُ سَعْد ، عَنْ صَالح ، عَن ابْن شهَاب قَال : أخْبَرَني عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْر : أنَّ زَيْنَبَ بنْتَ أمِّ سَلَمَةَ أخْبَرَتْهُ : أنَّ أمَّهَـا أمَّ سَـلَمَةَ رَضـي اللّـه عَنْهَـا ، زَوْجَ النَّبـيِّ ﷺ أخْبَرَتْهَا، عَنْ رَسُول اللّه ﷺ : أنَّهُ سَمعَ خُصُومَةً ببَاب حُجْرَته ، فَخَرَجَ إلَيْهـمْ ، فَقَال : « إنَّمَا أنَا بَشَـرٌ ، وَإنَّهُ يَأتيني الْخَصْمُ ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أنْ يَكُونَ أبْلَغَ مـنْ بَعْض ،

باب ۱۴: گناه کسی که دعوی باطل کند و بدان آگاه باشد

۲٤٥٨ - از عُروه بن زبیر، از زیبن بنت اُم‌سلمه روایت است که مادر وی اُم‌سلمه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) - گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر در حجرۀ خویش صدای گفتگو و کشمکش را شنید و به سوی آنها برآمد و گفت:

«همانا من انسانم و خصم (مدعی) نزد من

فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ ، فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا» . [انظر : ۲۶۸۰، ۶۹۶۷، ۷۱۶۹، ۷۱۸۱، ۷۱۸۵، وانظر في الشهادات ، باب ۲۷. أخرجه مسلم : ۱۷۱۳] .

میاید و شاید که یکی از شما نسبت به دیگری زبان‌آورتر باشید و من می‌پندارم که وی راست می‌گوید و به مفاد وی حکم می‌کنم، پس اگر من از حق مسلمانی به مفاد وی حکم می‌کنم، همانا آن پاره‌ای از آتش است که آن را می‌گیرد و یا می‌گذارد».

۱۷ - باب : إِذَا خَاصَمَ فَجَرَ

٢٤٥٩ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا ، أَوْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ أَرْبَعَةٍ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا : إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» . [راجع: ٣٤ . أخرجه مسلم : ٥٨] .

باب ۱۷: کسی که دعوی کند و دشنام دهد

٢٤٥٩ - از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است کهخ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

«چهار خصلت‌اند که در هر کس که باشد منافق است یا اگر یکی از این چهار خصلت در وی باشد خصلتی از نفاق در وی است تا آنکه آن را ترک کند: چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون پیمان بندد، نقض کند، و چون دعوی کند دشنام دهد».

۱۸ - باب : قِصَاصِ الْمَظْلُومِ إِذَا وَجَدَ مَالَ ظَالِمِهِ

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : يُقَاصُّهُ ، وَقَرَأَ : ﴿ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ﴾ [النحل: ١٢٦] .

٢٤٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَنَا ؟ فَقَالَ : « لَا حَرَجَ عَلَيْكِ أَنْ تُطْعِمِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ» . [راجع : ٢٢١١ . أخرجه مسلم : ١٧١٤].

باب ۱۸: جبران‌کردن مظلوم، اگر به مال ظالم دست یابد

و ابن سیرین گفته‌است: مظلوم جبران می‌کند و این آیت را خواند: «و اگر مکافات کنید پس مکافات کنید به مثل آنچه با شما معامله کرده شد» (النمل: ١٢٦).

٢٤٦٠ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: هند بنت عُتْبه بن ربیعه آمد و گفت: یا رسول‌الله، ابوسفیان مردی خسیس است، آیا بر من گناه است که از مال وی اولادمان را غذا بدهم؟

آن حضرت فرمود: «اگر بدیشان مطابق

عرف غذا بدهی بر تو گناهی نیست».

٢٤٦١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ : قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّكَ تَبْعَثُنَا ، فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ لا يَقْرُونَا ، فَمَا تَرَى فِيهِ ؟ فَقَالَ لَنَا : « إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ ، فَأَمَرُوا لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا ، فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ » . [انظر : ٦١٣٧ [د] . أخرجه مسلم : ١٧٢٧] .

٢٤٦١ - از عُقْبهٔبن عامر (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: ما به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفتیم که تو ما را می‌فرستی و ما بر قومی فرود می‌آییم و آنها ما را میهمان نمی‌کنند. در این چه حکم می‌کنی؟ آن حضرت به ما گفت: «چون به قومی فرود می‌آیید بر شما امر می‌شود که آنچه را سزاوار میهمان است بپذیرید و اگر چنان نمی‌کنند حق میهمان را از ایشان بگیرید»[1].

١٩ - باب : مَا جَاءَ فِي السَّقَائِفِ

وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ . [راجع : ٢٢٥٦] .

باب ۱۹: آنچه در مورد سایبانها آمده است

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) وی اران وی در سقیفهٔ بنی‌ساعده نشستند.

٢٤٦٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ . وَأَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ ، عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم قَالَ : حِينَ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ ، إِنَّ الأَنْصَارَ اجْتَمَعُوا فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، فَقُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ : انْطَلِقْ بِنَا ، فَجِئْنَاهُمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ . [انظر : ٣٤٤٥ [ق] ، ٣٩٢٨ [ق] ، ٤٠٢١ [ق] ، ٦٨٢٩ [ق] ، ٦٨٣٠ [ط] ، ٧٣٢٣ [ق] . أخرجه مسلم : ١٦٩١ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . و انظر : ٥٢٧٠ و ٥٢٧١] .

٢٤٦٢ - از ابن عباس روایت است که عمر (رضی‌الله عنه) گفته: آن‌گاه که خداوند روح پیامبرش را رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برگرفت، انصار (برای تعیین خلیفه) در جایگاه بنی‌ساعده گرد آمدند. من به ابوبکر گفتم: بیا با ما راهی شو. و ما نزد ایشان به سقیفه بنی ساعده رفتیم.

٢٠ - باب : لا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ

باب ۲۰: همسایه، همسایه‌اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند

٢٤٦٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي

٢٤٦٣ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «همسایه، همسایه‌اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند» سپس ابوهریره به یاران خود

[1] - در رابطه به قصاص یا جبران مظلوم است و ظاهراً میهمانی را واجب می‌گرداند، زیرا آن حضرت فرمود که حق میهمان را از ایشان بگیرید، و مذهب لیث همین است. امام احمد آن را به بادیه نشینها خاص ساخته است و نزد ابوحنیفه و مالک و شافعی و جمهور سنت موکده است.

جدَارِه». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ، وَاللَّهِ لأَرْمِيَنَّ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ. [انظر: ٥٦٢٧، ٥٦٢٨. أخرجه مسلم: ١٦٠٩].

می‌گفت: چه موجب است که می‌بینم شما از این سنت روی می‌گردانید. به خدا سوگند که این حکم را برگردن شما بار می‌کنیم.

٢١ - باب: صَبِّ الْخَمْرِ فِي الطَّرِيقِ

٢٤٦٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ أَبُو يَحْيَى: أَخْبَرَنَا عَفَّانُ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: كُنْتُ سَاقِيَ الْقَوْمِ فِي مَنْزِلِ أَبِي طَلْحَةَ، وَكَانَ خَمْرُهُمْ يَوْمَئِذٍ الْفَضِيخَ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنَادِيًا يُنَادِي: أَلا إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ، قال: فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: اخْرُجْ فَأَهْرِقْهَا، فَخَرَجْتُ فَهَرَقْتُهَا، فَجَرَتْ فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ - بَعْضُ الْقَوْمِ: قَدْ قُتِلَ قَوْمٌ وَهِيَ فِي بُطُونِهِمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ الآيَةَ. [المائدة: ٩٣]. [انظر: ٤٦١٧، ٤٦٢٠، ٥٥٨٠، ٥٥٨٢، ٥٥٨٣، ٥٥٨٤، ٥٦٠٠، ٥٦٢٢، ٧٢٥٣. أخرجه مسلم: ١٩٨٠].

باب ٢١: ریختن شراب در راه

٢٤٦٤ - از اَنَس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: من در منزل ابوطلحه به مردم شراب می‌دادم و در آن روز شراب ایشان از عُصارهٔ غوره خام یا خرما تهیه می‌شد. رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) منادی را فرمود تا اعلام بدارد که: آگاه باشید. به تحقیق که شراب حرام گردید.

ابوطلحه به من گفت: بیرون آی و شراب را بر زمین بریز. من برآمدم و شراب را بر زمین ریختم تا آنکه در کوچه‌های مدینه جاری گشت برخی از مردم گفتند: آنانی که هنوز شراب در شکمهایشان است به تحقیق که کشته شدند. خداوند این آیت را فرود آورد:

«نیست بر کسانی که ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند گناهی در آنچه خوردند» (مائده: ٩٣).

٢٢ - باب: أَفْنِيَةِ الدُّورِ وَالْجُلُوسِ فِيهَا

وَالْجُلُوسِ عَلَى الصُّعُدَاتِ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَابْتَنَى أَبُو بَكْرٍ مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَتَقَصَّفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ. [راجع: ٤٧٦].

باب ٢٢: صحن سرایها و نشستن در آن

و نشستن بر سر راهها

و عایشه گفته است: ابوبکر در صحن سرای خود مسجدی بنا کرد که در آن نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. زنان مشرکین و فرزندان ایشان بر وی گرد می‌آمدند و از وی در شگفت بودند. در آن روزها پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مکه بود.

٢٤٦٥ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ حَفْصٌ

٢٤٦٥ - از ابوسعید خدری روایت است که

ابنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قَالَ : «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطُّرُقَاتِ» . فَقَالُوا : مَا لَنَا بُدٌّ ، إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فيهَا . قالَ : «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلا الْمَجَالِسَ ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا» . قالوا : وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ ؟ قَالَ : «غَضُّ الْبَصَرِ ، وَكَفُّ الأَذَى ، وَرَدُّ السَّلامِ ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ» . [انظر : ۶۲۲۹. أخرجه مسلم : ۲۱۲۱ وفي السلام ۳] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «شما از نشستن بر سر راهها دوری گزینید» یاران گفتند: ما را از آن گزیری نیست، زیرا آن مواضعی است که در آن می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم.

آن حضرت فرمود: «اگر بدان مجالس می‌روید، حق راه را بدهید» گفتند: حق راه چیست؟

«پوشیدن چشم (از آنچه موجب فتنه است) و پرهیز از آزار رهروان و پاسخ به سلام، و امر به معروف و نهی از منکر است».

٢٣ - باب : الآبَارِ عَلَى الطُّرُقِ إِذَا لَمْ يُتَأَذَّ بِهَا

۲۴۶۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبي بَكْرٍ ، عَنْ أَبي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبيَّ ﷺ قالَ : «بَيْنَا رَجُلٌ بِطَرِيقٍ ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ ، فَوَجَدَ بِئْرًا فَنَزَلَ فيهَا ، فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذي كَانَ بَلَغَ مِنِّي ، فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلأَ خُفَّهُ مَاءً ، فَسَقَى الْكَلْبَ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ» . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ لأَجْرًا؟ فَقَالَ : «فِي كُلِّ ذَاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ» . [راجع : ۱۷۳ . أخرجه مسلم : ۲۲۴۴] .

باب ۲۳: کندن چاه بر سر راه اگر موجب اذیت نشود

۲۴۶۶ - روایت است از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«درحالی‌که مردی در راه روان بود. سخت تشنه شد، سپس چاهی دید و در آن فرود رفت و آب نوشید، سپس بیرون آمد، ناگاه سگی را دید که از تشنگی زبان برآورده و گل می‌خورد. آن مرد با خود گفت :تشنگی که بر این سگ رسیده است همچون حالتی است که بر من رسیده بود. وی در چاه فرود رفت و کفش خود را پر از آب کرد و سگ را نوشانید. خداوند او را ستود و بیامرزید». یاران گفتند: یا رسول‌الله، آیا ما را در نیکویی با حیوانات ثوابی می‌باشد؟ آن حضرت فرمود: «در نیکویی با هر صاحب جگرتر ثواب است».

٢٤ - باب : إِمَاطَةِ الأَذَى

وَقَالَ هَمَّامٌ : عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ :

باب ۲۴: دورکردن آنچه موجب اذیت است

هَمّام از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

«يُمِيطُ الأذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» . [راجع : ٢٧٠٧] .

روایت کرده است که فرمود: «دورکردن آنچه موجب اذیت (بر سر راه) است صدقه است».

٢٥ - باب : الْغُرْفَةِ وَالْعُلِّيَّةِ الْمُشْرِفَةِ فِي السُّطُوحِ وَغَيْرِهَا

باب - ۲۵: بالا خانه و جایگاه بلند که مشرف بر بام و غیر آن باشد

٢٤٦٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنهما قال : أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ قال : «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى ؟ إِنِّي أَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ» . [راجع : ١٨٧٨ . أخرجه مسلم : ٢٨٨٥].

٢٤٦٧ - روایت است از عُروه که اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر یکی از قلعه‌های بلند مدینه برآمد و سپس فرمود: «آیا شما می‌بینید، آنچه من می‌بینم؟ همانا من جای وقوع فتنه‌ها را در میان خانه‌های شما همچون جای دانه‌های باران می‌بینم».

٢٤٦٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي ثَوْرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ ﷺ ، عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ ، اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ لَهُمَا : ﴿ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ﴾ . [التحريم : ٤] .

فَحَجَجْتُ مَعَهُ ، فَعَدَلَ وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِالإِدَاوَةِ ، فَتَبَرَّزَ ، حَتَّى جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنَ الإِدَاوَةِ فَتَوَضَّأَ .

فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَنِ الْمَرْأَتَانِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ ، اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا : ﴿ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ ﴾ .

فَقَالَ : وَا عَجَبِي لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ . ثُمَّ اسْتَقْبَلَ عُمَرُ الْحَدِيثَ يَسُوقُهُ ، فَقَالَ : إِنِّي كُنْتُ وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ ، وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَيَنْزِلُ يَوْمًا ، وَأَنْزِلُ يَوْمًا فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ مِنْ خَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الأَمْرِ وَغَيْرِهِ ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَهُ ، وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى الأَنْصَارِ إِذَا هُمْ قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ

٢٤٦٨ - از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته است: من همیشه در صدد آن بودم که درباره دو تن از همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، از عمر(رضی‌الله عنه) سؤال نمایم که خداوند در مورد ایشان گفته است:

«وای دو زن پیغامبر، اگر رجوع کنید به سوی خدا خوش باشد، هر آینه کج شده است دلهای شما» (التحریم: ٤).

من با عمر(رضی‌الله عنه) حج گزاردم. وی راه خود را کج کرد و من هم راه خود را کج کردم و ظرف آب با خود گرفتم. او قضای حاجت کرد و پس آمد. به دستهایش آب ریختم و وضو کرد.

گفتم: ای امیرالمؤمنین، کدام‌اند آن دو زن از زنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که خداوند عزوجلّ دربارهٔشان گفته است: «ای دو زن پیغامبر، اگر رجوع کنید به سوی خدا خوش باشد هر آینه کج شده است دلهای شما».

وی گفت: ای ابن عباس، در شگفتم از این

نِسَاؤُهُمْ ، فَطَفِقَ نِسَاؤُنَا يَأْخُذْنَ مِنْ أَدَبِ نِسَاءِ الأَنْصَارِ ، فَصِحْتُ عَلَى امْرَأَتِي فَرَاجَعَتْنِي ، فَأَنْكَرْتُ أَنْ تُرَاجِعَنِي ، فَقَالَتْ : وَلِمَ تُنْكِرُ أَنْ أُرَاجِعَكَ ، فَوَاللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيُرَاجِعْنَهُ ، وَإِنَّ إِحْدَاهُنَّ لَتَهْجُرُهُ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ . فَأَفْزَعَنِي ، فَقُلْتُ : خَابَتْ مَنْ فَعَلَ مِنْهُنَّ بِعَظِيمٍ .

ثُمَّ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ ، فَقُلْتُ : أَيْ حَفْصَةُ ، أَتُغَاضِبُ إِحْدَاكُنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ ؟ فَقَالَتْ : نَعَمْ .

فَقُلْتُ : خَابَتْ وَخَسِرَتْ ، أَفَتَأْمَنُ أَنْ يَغْضَبَ اللَّهُ لِغَضَبِ رَسُولِهِ ﷺ فَتَهْلِكِينَ ، لا تَسْتَكْثِرِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلا تُرَاجِعِيهِ فِي شَيْءٍ وَلا تَهْجُرِيهِ ، وَاسْأَلِينِي مَا بَدَا لَكِ ، وَلا يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ هِيَ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يُرِيدُ عَائِشَةَ -

وَكُنَّا تَحَدَّثْنَا أَنَّ غَسَّانَ تُنْعِلُ النِّعَالَ لِغَزْوِنَا ، فَنَزَلَ صَاحِبِي يَوْمَ نَوْبَتِهِ ، فَرَجَعَ عِشَاءً ، فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا ، وَقَالَ : أَنَائِمٌ هُوَ ، فَفَزِعْتُ ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ ، وَقَالَ : حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ ، قُلْتُ : مَا هُوَ أَجَاءَتْ غَسَّانُ ؟ قَالَ : لا ، بَلْ أَعْظَمُ مِنْهُ وَأَطْوَلُ ، طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ .

قَالَ : قَدْ خَابَتْ حَفْصَةُ وَخَسِرَتْ ، كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ هَذَا يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ ، فَجَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي فَصَلَّيْتُ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَدَخَلَ مَشْرُبَةً لَهُ فَاعْتَزَلَ فِيهَا .

فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ ، فَإِذَا هِيَ تَبْكِي ، قُلْتُ : مَا يُبْكِيكِ ، أَوَلَمْ أَكُنْ حَذَّرْتُكِ ، أَطَلَّقَكُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ : لا أَدْرِي ، هُوَ ذَا فِي الْمَشْرُبَةِ .

فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ الْمِنْبَرَ ، فَإِذَا حَوْلَهُ رَهْطٌ يَبْكِي بَعْضُهُمْ ، فَجَلَسْتُ مَعَهُمْ قَلِيلاً .

ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ ، فَجِئْتُ الْمَشْرُبَةَ الَّتِي هُوَ فِيهَا ،

سؤال تو. آن دو زن عایشه و خصصه‌اند. سپس عمر حدیثی را بیان کرد و گفت:

من و همسایهٔ انصاری‌ام که در محل بنی‌اُمیّه بن زید، واقع در بلندیهای مدینه می‌زیستیم، به نوبت نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌رفتیم. روزی او می‌رفت و روزی من می‌رفتم. اگر من می‌رفتم با خبر آن روز، چون اوامر شرعی و غیره برمی‌گشتم و چون او می‌رفت همان می‌کرد که من می‌کردم. ما مردم قریش بر زنان خویش تسلط داشتیم وچون نزد انصار (به مدینه) آمدیم، آن‌گاه دیدیم که ایشان قومی‌اند که زنان ایشان بر ایشان تسلط دارند. بنابراین زنان ما نیز روش و سلوک زنان انصار را در پیش گرفتند. چنان‌که روزی بر زن خود فریاد زدم. وی مرا جواب بازگفت، و دوست نداشتم که مرا جواب باز گوید. وی گفت: چرا ناراحتی که جواب تو را بازگفتم،

به خدا سوگند که زنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را جواب بازمی‌گویند و حتی یکی از زنان وی از روز تا شب با او صحبت نمی‌کند. سخت مضطرب شدم و گفتم: نامرادی و خسران بر آن زنی از زنان وی باد که چنین کرده است.

سپس لباسم را فراهم کردم و نزد (دخترم) حفصه رفتم و گفتم: ای حفصه، آیا یکی از شما زنان، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را از روز تا شب خشمگین می‌سازد؟ گفت: آری.

گفتم :نامراد و زیان باد چنان زنی، آیا از آن نمی‌ترسد که خداوند به خشم رسول خود خشمگین می‌شود و او را هلاک می‌کند. از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیش مخواه و در هیچ

فَقُلْتُ لِغُلامٍ لَهُ أَسْوَدَ : اسْتَأْذِنْ لِعُمَرَ .

فَدَخَلَ فَكَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ : ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ .

فَانْصَرَفْتُ حَتَّى جَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ .

ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ فَذَكَرَ مِثْلَهُ .

فَجَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ .

ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ الْغُلامَ ، فَقُلْتُ : اسْتَأْذِنْ لِعُمَرَ ، فَذَكَرَ مِثْلَهُ .

فَلَمَّا وَلَّيْتُ مُنْصَرِفًا فَإِذَا الْغُلامُ يَدْعُونِي ، قَالَ : أَذِنَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى رِمَالِ حَصِيرٍ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ ، قَدْ أَثَّرَ الرِّمَالُ بِجَنْبِهِ ، مُتَّكِئٌ عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ ، حَشْوُهَا لِيفٌ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: طَلَّقْتَ نِسَاءَكَ ؟ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَيَّ ، فَقَالَ :« لا».

ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ أَسْتَأْنِسُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْ رَأَيْتَنِي وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى قَوْمٍ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ ، فَذَكَرَهُ ، فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ .

ثُمَّ قُلْتُ : لَوْ رَأَيْتَنِي وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقُلْتُ : لا يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ هِيَ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ - يُرِيدُ عَائِشَةَ - فَتَبَسَّمَ أُخْرَى .

فَجَلَسْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ ، ثُمَّ رَفَعْتُ بَصَرِي فِي بَيْتِهِ ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ فِيهِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ ، غَيْرَ أَهَبَةٍ ثَلاثَةٍ .

فَقُلْتُ : ادْعُ اللَّهَ فَلْيُوَسِّعْ عَلَى أُمَّتِكَ ، فَإِنَّ فَارِسَ وَالرُّومَ وُسِّعَ عَلَيْهِمْ وَأُعْطُوا الدُّنْيَا ، وَهُمْ لا يَعْبُدُونَ اللَّهَ ، وَكَانَ مُتَّكِئًا .

فَقَالَ : « أَوَفِي شَكٍّ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ؟ أُولَئِكَ قَوْمٌ عُجِّلَتْ لَهُمْ طَيِّبَاتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» .

موردی او را جواب بازمگوی و از وی دوری مگزین و هر آنچه نیاز داری از من بخواه و بدان مغرور نشوی که از همسایه‌ات تقلید کنی که او از تو زیباتر است و خواستنی‌تر، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) – قصدش عایشه بود – در آن روزها صحبت از آن بود که طایفهٔ غسان، حیوانات خویش را برای جنگ با ما نعل می‌کنند. دوست من که در روز نوبت خویش نزد آن حضرت رفته بود شامگاه برگشت و دروازه‌ام را به‌شدت کوبید و گفت: آیا او خوابیده است. من سراسیمه شدم و برآمدم وی گفت: حادثه‌ای بس بزرگ رخ داده است. من گفتم: چه واقع شده، آیا طایفه غسان آمده است؟ گفت: نی، بلکه از آن هم بزرگتر و مهمتر. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زنان خویش را طلاق داده است.

گفتم :همانا حفصه نامراد و زیانکار شد و گمان می‌کردم که این امر قریب‌الوقوع بوده است. جامه‌ام را فراهم کردم، سپس نماز صبح را با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گزاردم. آن حضرت به بالاخانهٔ خویش رفت و در آن‌جا انزوا گزید.

من نزد حفصه رفتم و دیدم که می‌گرید، گفتم: چرا گریه می‌کنی آیا تو را بر حذر نکرده بودم، آیا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شما را همگی طلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم، و او در بالاخانه است.

از آن‌جا برآمدم و به سوی منبر رفتم، گروهی در اطراف منبر گرد آمده بودند و برخی می‌گریستند، اندک زمانی با ایشان نشستم.

سپس این حالت را تحمل نکردم و به همان

فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي .

فَاعْتَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ حِينَ أَفْشَتْهُ حَفْصَةُ إِلَى عَائِشَةَ ، وَكَانَ قَدْ قَالَ : مَا أَنَا بِدَاخِلٍ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا ، مِنْ شِدَّةِ مَوْجِدَتِهِ عَلَيْهِنَّ حِينَ عَاتَبَهُ اللَّهُ .

فَلَمَّا مَضَتْ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ ، دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَبَدَأَ بِهَا ، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ : إِنَّكَ أَقْسَمْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا ، وَإِنَّا أَصْبَحْنَا لِتِسْعٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَعُدُّهَا عَدًّا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ » . وَكَانَ ذَلِكَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأُنْزِلَتْ آيَةُ التَّخْيِيرِ ، فَبَدَأَ بِي أَوَّلَ امْرَأَةٍ ، فَقَالَ : « إِنِّي ذَاكِرٌ لَكِ أَمْرًا ، وَلا عَلَيْكِ أَنْ لا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبَوَيْكِ » .

قَالَتْ : قَدْ أَعْلَمُ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِكَ .

ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأَزْوَاجِكَ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ عَظِيمًا ﴾ . [الأحزاب : ۲۸ - ۲۹] .

قُلْتُ : أَفِي هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ ، فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ .

ثُمَّ خَيَّرَ نِسَاءَهُ ، فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ . [راجع : ۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۷۹] .

بالاخانه‌ای رفتم که آن حضرت در آن به سر می‌برد و به غلام سیاه او گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی درآمد و با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت کرد و سپس برآمد و گفت: ازآمدن تو اطلاع دادم. آن حضرت سکوت کرد.

از آن‌جا برگشتم و بدان گروه پیوستم که نزدیک منبر نشسته بودند. سپس این حالت را تحمل نکردم و به سوی بالاخانه رفتم. آن غلام همان را گفت که قبل بر آن گفته بود.

پس از آن با مردم نزدیک منبر نشستم.

سپس این حالت را تحمل نکردم و نزد غلام رفتم و گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی همان سخن را تکرار کرد .

آن‌گاه که پشت گردانیدم که بازگردم، ناگاه آن غلام مرا فراخواند و گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای تو اجازه داده است.

من نزد آن حضرت رفتم. وی بر بوریایی از برگ خرما پهلو نهاده بود و میان او و بوریا بستری نبود ونشان بوریا بر پهلوی وی نمودار بود و بر بالش چرمی که از پوست خرما پر شده بود تکیه کرده بود. بر وی سلام کردم. سپس درحالی‌که ایستاده بودم گفتم: آیا زنان خویش را طلاق دادی؟ آن حضرت چشم خویش را به سوی من بلند کرد و گفت: «نی».

سپس[1] درحالی‌که ایستاده بودم با ملایمت گفتم: یا رسول‌الله، به سخنم گوش فرا می‌دهی، ما مردم قریش بر زنان خویش تسلط داشتیم ولیکن نزد قومی آمدیم که زنان ایشان بر آنان تسلط دارند و تا آخر یاد کرد. رسول‌الله(صلی‌الله

۱- کلمه – ثُمَّ– ناقص چاپ شده است.

علیه وسلم) تبسم کرد.

سپس گفتم: به سخنم گوش می‌دهی، نزد حفصه رفتم و او را گفتم بدان مغرور نشوی که از همسایه‌ات تقلید کنی که او از تو زیباتر است و دوست داشتنی‌تر، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) - قصدش عایشه بود - آن حضرت بار دیگر تبسم کرد.

چون دیدم که تبسم کرد نشستم، سپس نظری به سوی خانه‌اش افکندم به خدا سوگند چیزی که چشمگیر باشد در آن ندیدم به جز از سه عدد پوست خام.

به آن حضرت گفتم: خداوند را دعا کن تا بر امت تو گشایشی آورد چنان‌که بر مردم فارس و روم گشایش آورده است و بدیشان نعمت دنیا داده است، هرچند خداوند را نمی‌پرستند. و آن حضرت تکیه کرده بود.

آن حضرت فرمود: «آیا تو در آن شک داری، ای پسر خطاب؟ آنها قومی‌اند خویشهایشان در زندگی دنیا به آنها به شتاب داده شده است».

سپس گفتم: یا رسول‌الله، به من آمرزش بخواه.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به‌خاطر رازی که حفصه بر عایشه افشا کرده بود[1] از زنان خویش عزلت گزیده بود و گفته بود که: به‌مدت یک ماه نزد ایشان نخواهم رفت. و این به‌خاطر شدت خشم آن حضرت بر ایشان بود ،هنگامی که خداوند آن حضرت را مورد عتاب قرار داد[2].

۱- آن حضرت در روز نوبت عایشه، با ماریه خلوت کرد، حفصه بر آن اطلاع یافت ون آن حضرت او را فرمود که کتمان کند و وعده کرد که دیگر نزد ماریه نرود. لیکن حفصه، از آن به عایشه گفت و او را خشمگین و آزرده ساخت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سوگند یاد کرد که به‌مدت یک ماه از زنان خویش دوری گزیند (از ترجمه انگلیسی بخاری، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲- نسبت سوگندی که از ماریه دوری گزیند.

و آن‌گاه که بیست و نه روز گذشت، آن حضرت نزد عایشه رفت و نوبت را از وی آغاز کرد. و عایشه به آن حضرت گفت: همانا سوگند یاد کرده بودی که به‌مدت یک ماه نزد ما نیایی، و ما شب بیست و نهم را صبح کرده‌ایم ومن شمار آن را گرفته‌ام.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ماه، بیست و نه روز است» و آن ماه بیست و نه روز بود.

عایشه گفته است: آیه تَخْيِير[1] فرود آمد، و من اولین زنی بودم که از من آغاز کرد و گفت: «من موضوعی را برایت اظهار می‌کنم، و بر تو باکی نیست اگر در آن شتاب نکنی تا آنکه از پدر و مادرت دستور می‌گیری».

عایشه گفت: این را می‌دانم که پدر و مادرم، مرا به جدایی از تو دستور نمی‌دهند سپس آن حضرت گجلفت: «خداوند می‌فرماید: «ای پیغامبر بگو به زنان خود اگر خواسته باشید زندگی دنیا و آرایش آن، پس بیایید تا چیزی مناسب دهم شما را و رها کنم شما را رهاکردن نیک. و اگر می‌خواهید خدا و پیغامبر او را و سرای آخرت را، پس هر آینه خدا آماده ساخت برای زنان نیکوکاری‌کننده از شما مزد بزرگ» (الاحزاب ۲۸-۲۹).

عایشه می‌گوید: گفتم: آیا در این مورد از پدر ومادرم دستور بگیرم درحالی‌که من خداوند و پیامبر او و روز آخرت را می‌خواهم سپس آن حضرت سائر زنان خویش را ضمیر گردانید و ایشان نیز همان را گفتند که عایشه گفته بود.

۱- قولی آن است که نزول آیهٔ زیا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تحرِّمُ ما أَحَلَّ اللهُ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَ اللهُ غَفُو رَحِيم (التحریم: ۱) یعنی: ای پیغامبر چرا حرام می‌کنی چیزی را که حلال ساخته است خدا برای تو. می‌طلبی خشنودی زنان خود را و خدا آمرزگار مهربان است. که به طریق معاتبه واقع شده به‌خاطر تحریم ماریه بوده است.

٢٤٦٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : حَدَّثَنَا الْفَزَارِيُّ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا ، وَكَانَتِ انْفَكَّتْ قَدَمُهُ ، فَجَلَسَ فِي عُلِّيَّةٍ لَهُ ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ ؟ قَالَ : « لَا ، وَلَكِنِّي آلَيْتُ مِنْهُنَّ شَهْرًا » . فَمَكَثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ ثُمَّ نَزَلَ ، فَدَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ . [راجع : ٣٧٨ . أخرجه مسلم : ٤١١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

٢٤٦٩ - از حُمید الطَویل روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سوگند یاد کرد که به‌مدت یک ماه از همسران خویش دوری گزینند و کف پایش از جای خود زایل شده بود و در بالاخانهٔ خوی به سر می‌برد. عُمَر آمد و گفت: آیا زنان خویش را طلاق داده‌ای؟ فرمود: «نی، ولیکن به‌مدت یک ماه سوگند خورده‌ام که از ایشان دور باشم» آن حضرت بیست و نه روز درنگ کرد و سپس از آن جا فرود آمد و نزد زنان خویش رفت.

٢٦ - بَاب : مَنْ عَقَلَ بَعِيرَهُ عَلَى الْبَلَاطِ أَوْ بَابِ الْمَسْجِدِ

باب ۲۶: کسی که شتر خود را به پیاده‌رو و یا دروازهٔ مسجد بسته کند

٢٤٧٠ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيُّ قَالَ : أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْجِدَ ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ ، وَعَقَلْتُ الْجَمَلَ فِي نَاحِيَةِ الْبَلَاطِ ، فَقُلْتُ : هَذَا جَمَلُكَ ، فَخَرَجَ فَجَعَلَ يُطِيفُ بِالْجَمَلِ ، قَالَ : « الثَّمَنُ وَالْجَمَلُ لَكَ » . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ بقطعة ليست في هذه الطريق ، ومطولاً في الرضاع «٥٤» والمساقاة «١٠٩»] .

٢٤٧٠ - از ابومتوکل النّاجی روایت استکه گفته:

نزد جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) رفتم، وی گفت:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مسجد د و من نزد وی رفتم و شترم را در پیاده‌رو بستم و گفتم: این است شتر تو. (که بر تو فروخته‌ام) آن حضرت برآمد و شتر را از نزدیک مشاهده کرد و فرمود: «بهای شتر و شتر از آن تو باشد».

٢٧ - بَاب : الْوُقُوفِ وَالْبَوْلِ عِنْدَ سُبَاطَةِ قَوْمٍ

باب ۲۷: ایستادن و پیشاب‌کردن در خاکروبگاه مردم

٢٤٧١ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ : لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، أَوْ قَالَ : لَقَدْ أَتَى النَّبِيُّ ﷺ ، سُبَاطَةَ قَوْمٍ ، فَبَالَ قَائِمًا . [راجع : ٢٢٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٣] .

٢٤٧١ - از ابووائل که حذیفه روایت است(رضی‌الله عنه) گفته: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم - یا چنین گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خاکروبگاه مردم آمد و ایستاده پیشاب کرد».

٢٨ - باب : مَنْ أخَذَ الْغُصْنَ ،

وَمَا يُؤْذِي النَّاسَ فِي الطَّرِيقِ ، فَرَمَى بِهِ .

٢٤٧٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ : أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أبِي صَالِحٍ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأخَذَهُ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ » . [راجع : ٦٥٢ . أخرجه مسلم : ١٩١٤ ، مطولاً] .

٢٩- باب : إذَا اخْتَلَفُوا فِي الطَّرِيقِ الْمِيتَاءِ ،

وَهِيَ الرَّحْبَةُ تَكُونُ بَيْنَ الطَّرِيقِ ، ثُمَّ يُرِيدُ أهْلُهَا الْبُنْيَانَ ، فَتُرِكَ مِنْهَا الطَّرِيقُ سَبْعَةَ أذْرُعٍ

٢٤٧٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ خِرِّيتٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : سَمِعْتُ أبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ : إذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أذْرُعٍ . [أخرجه مسلم : ١٦١٣] .

٣٠ - باب : النُّهْبَى بِغَيْرِ إذْنِ صَاحِبِهِ

وَقَالَ عُبَادَةُ : بَايَعْنَا النَّبِيَّ ﷺ أنْ لا نَنْتَهِبَ . [راجع : ١٨] .

٢٤٧٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أبِي إيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ يَزِيدَ الأنْصَارِيَّ ، وَهُوَ جَدُّهُ أبُو أُمِّهِ ، قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النُّهْبَى وَالْمُثْلَةِ . [راجع : ٥٥١٦] .

٢٤٧٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أبِي بَكْرِ بْنِ

باب ۱۸: کسی که شاخه درخت

و آنچه موجب اذیت مردم می‌بر سر راه می‌شود بردارد و دور افکند.

۲۴۷۲ – از ابوهریر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «درحالی‌که مردی در راه روانه بود.شاخهٔ خاری دید که در اه افتاده است شاخهٔ را از راه برداشت. خداوند او را ستود و آمرزید».

باب ۲۹: اگر دربارهٔ راه عام اختلاف کنند

و آن فراخی وسط راه است، سپس صاحب زمین (که راه از میان آن می‌گذرد) بخواهد در آن بنایی بسازد، هفت گز فراخی راه را واگذارد.

۲۴۷۳ – از عکرمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفته: آن‌گاه که در مورد راه مشاجره کردند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به هفت گزگشادی راه حکم کرد.

باب۳۰: غارت بدون اجازه صاحب مال

و عُباده گفته است: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) عهد کردیم که مال کسی را غارت نکنیم.

۲۴۷٤ – از عَدی بن ثابت روایت است که عبدالله بن یزید انصاری – که جدّ وی یعنی پدر مادر وی است، گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از غارت مال مردم و بریدن گوش و بینی و اندام انسان منع کرده است.

۲٤۷۵ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت استکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «زناکننده در حال

عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ، يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ ، حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ» .

وَعَنْ سَعِيدٍ وَأَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : مِثْلَهُ ، إِلا النُّهْبَةَ .

قَالَ الفِرَبْرِيُّ : وَجَدْتُ بِخَطِّ أَبِي جَعْفَرٍ : قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ : تَفْسِيرُهُ : أَنْ يُنْزَعَ مِنْهُ ، يُرِيدُ الإِيمَانَ . [انظر : ۵۵۷۸ع، ۶۷۷۲ل، ۶۸۱۰ع . أخرجه مسلم : ۵۷] .

ارتکاب زنا ایمان نمی‌داشته باشد و شرابخوار هنگام نوشیدن شراب ایمان نمی‌داشته باشد و دزد به وقت دزدی ایمان نمی‌داشته باشد، و غارتگری که مردم به سوی وی می‌نگرند هنگام غارتگری ایمان نمی‌داشته باشد».

و از سعید و ابوسلمه، از ابوهیریه، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مثل این حدیث روایت شده است، به جز در مورد غارت.

فربه‌ی (از اجل روات صحیح بخاری) گفته است: من به خط ابوجعفر (از کاتبان امام بخاری) دیده‌ام که ابوعبدالله (امام بخاری) در تفسیر این حدیث گفته است که: (هنگام ارتکاب آن اعمال) از وی برکشیده می‌شود، یعنی ایمان.

۳۱ - باب : كَسْرِ الصَّلِيبِ وَقَتْلِ الْخِنْزِيرِ

۲۴۷۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ قَالَ : «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسِطًا ، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ» . [راجع : ۲۲۲۲ . أخرجه مسلم : ۱۵۵] .

باب ۳۱: شکستن صلیب وکشتن خوک

۲۴۷۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت بر پا نمی‌شود تا پسر مریم (عیسی علیه‌السلام) که حاکمی دادگر است در میان شما فرود آید، وی صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را دور می‌گرداند[1] و مال به حدی فراوان می‌گردد که حتی کسی (تحفه را) نمی‌پذیرد».

۳۲- باب : هَلْ تُكْسَرُ الدِّنَانُ الَّتِي فِيهَا الْخَمْرُ

أَوْ تُخَرَّقُ الزِّقَاقُ . فَإِنْ كَسَرَ صَنَمًا ، أَوْ صَلِيبًا أَوْ طُنْبُورًا ، أَوْ مَا لا يُنْتَفَعُ بِخَشَبِهِ وَأُتِيَ شُرَيْحٌ فِي طُنْبُورٍ كُسِرَ ، فَلَمْ

باب ۳۲: آیا خمهای شراب شکسته شود

یا مشکهای شراب دریده شود. اگر کسی بُت یا صلیب یا طنبور یامالی را که از چوب آن نفعی متصور نیست بشکند. قضیه طنبوری که شکسته شده بود به قاضی شُریح محول شد.

۱- جزیه، نوعی مالیه است که غیرمسلمان که در جامعه اسلامی زندگی می‌کند به دولت اسلامی می‌دهد. و عیسی (ع) آن را فسخ می‌کند زیرا همه به دین اسلام می‌گروند.

يَقْضِ فيه بشَيْءٍ .

وی به جبران آن حکم نکرد.

۲٤۷۷ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نِيرَانًا تُوقَدُ يَوْمَ خَيْبَرَ ، قَالَ : «عَلَى مَا تُوقَدُ هَذِهِ النِّيرَانُ» . قَالُوا : عَلَى الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ ، قَالَ : «اكْسِرُوهَا وَأَهْرِقُوهَا» . قَالُوا : أَلا نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا ؟ قَالَ : «اغْسِلُوا» .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ : كَانَ ابْنُ أُوَيْسٍ يَقُولُ : الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ . [انظر : ٤١٩٦[ط]، ٥٤٩٧[ل]، ٦١٤٨[ط]، ٦٣٣١[ق]، ٦٨٩١[ق] ، وانظر في الذبائح والصيد ، باب ٢٨ . أخرجه مسلم : ١٨٠٢ ، مطولاً وكله في الصيد (٣٣)] .

۲٤۷۷ - از سَلَمه بن اکوع(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز غزوۀ خیبر دید که آتش افروخته می‌شود. فرمود: «این برافروختن آتش برای چیست؟» گفتند: گوشت خرهای پخته می‌کنند. فرمود: «دیگها را بشکنید و محتویات آن را بر زمین ریزید» گفتند: اگر محتویات آن را بریزیم و دیگها را بشوییم؟ فرمود: «بشویید»[1].

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: ابواُویس (لفظ اَلْحُمُرِالأَنْسیه) را - الحمر الإنسیه - تلفظ می‌کرد.

۲٤۷۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلاثُ مِائَةٍ وَسِتُّونَ نُصُبًا ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ ، وَجَعَلَ يَقُولُ : ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ الآيَةَ . [الإسراء : ٨١] . [انظر : ٤٢٨٧[ف]، ٤٧٢٠[ف] ، اونظر في الذبائح والصيد ، باب ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٧٨١ بزيادة] .

۲٤۷۸ - از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) واردمکهن شد و در اطراف کعبه سیصد و شصت بُت قرار داشت. آن حضرت بت‌ها را با چوب دست خود می‌زد و این آیه را می‌خواند «آمد دین حق و نابود شد دین باطل» (الاسرأ: ۸۱).

۲٤۷۹ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا كَانَتِ اتَّخَذَتْ عَلَى سَهْوَةٍ لَهَا سِتْرًا فِيهِ تَمَاثِيلُ ، فَهَتَكَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَاتَّخَذَتْ مِنْهُ نُمْرُقَتَيْنِ ، فَكَانَتَا فِي الْبَيْتِ يَجْلِسُ عَلَيْهِمَا . [انظر : ٥٩٥٤[ق]، ٥٩٥٥[ح]، ٦١٠٩[ق]. أخرجه مسلم: ٢١٠٧] .

۲٤۷۹ - از قاسم روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: وی طاق خانه را با پرده که در آن تصاویر بود پوشانید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را پاره کرد و عایشه از آن دو بالش ساخت که در خانه می‌بود و آن حضرت بر آن می‌نشست.

٣٣ - بَاب : مَنْ قَاتَلَ دُونَ مَالِهِ

باب ۳۳: کسی در دفاع از مال خود پیکار کند

۱- زیرا گوشت خر حرام شده بود.

٢٤٨٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، هُوَ ابْنُ أَبِي أَيُّوبَ ، قال : حَدَّثَنِي أَبُو الأَسْوَدِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» . [أخرجه مسلم : ١٤١].

٢٤٨٠ - از عکرمه روایت است که عبدالله بن عمرو(رضی‌الله عنه) گفته: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«کسی که برای دفاع از مال خود کشته شود شهید است».

٣٤ - باب : إِذَا كَسَرَ قَصْعَةً أَوْ شَيْئًا لِغَيْرِهِ

باب ۳۴: اگر کسی کاسه یا مال متعلق به دیگری را بشکند

٢٤٨١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ ، فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقَصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ ، فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتِ الْقَصْعَةَ ، فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ ، وَقَالَ : «كُلُوا» . وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقَصْعَةَ حَتَّى فَرَغُوا ، فَدَفَعَ الْقَصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٥٢٢٥].

٢٤٨١ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزدیکی از همسران خویش بود، یکی از اُمّهات المؤمنین (همسران آن حضرت) توسط خدمتگاری برای آن حضرت، کاسه‌ای غذا فرستاد. همسر آن حضرت دست خود را بر کاسه زد و آن را شکست. آن حضرت پاره‌های شکسته را به هم پیوست و غذا را در آن گذاشت و فرمود: «بخورید» و خدمتکار و کاسه را نگه داشت تا از خوردن فارغ گشتند. سپس کاسهٔ درست را داد و کاسه شکسته را نگه داشت.

و ابن ابی مریم گفته است: روایت است از یحیی بن ایّوب از حمید از انس، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

٣٥ - باب : إِذَا هَدَمَ حَائِطًا فَلْيَبْنِ مِثْلَهُ

باب ۳۵: اگر دیوار کسی را ویران کند باید مانند آن آباد کند

٢٤٨٢ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَانَ رَجُلٌ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يُقَالُ لَهُ جُرَيْجٌ يُصَلِّي ، فَجَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ فَأَبَى أَنْ يُجِيبَهَا ، فَقَالَ : أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي ؟ ثُمَّ أَتَتْهُ فَقَالَتْ : اللَّهُمَّ لَا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ

٢٤٨٢ - از محمدبن سیرین، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «در بنی‌اسرائیل مردی بود که جُرَیج نامیده می‌شد و نماز می‌گزارد. مادرش آمد و او را صدا زد. وی به مادرش جواب نداد و با خود گفت: آیا جواب مادرم را بدهم یا نماز بگزارم.

وُجُوهَ الْمُومِسَاتِ ، وكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِه ، فقَالَتِ امْرَأَةٌ : لأفْتِنَنَّ جُرَيْجًا ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ ، فَكَلَّمَتْهُ فَأَبَى ، فَأَتَتْ رَاعِيًا فَأَمْكَنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا ، فَوَلَدَتْ غُلامًا فقَالَتْ : هُوَ مِنْ جُرَيْجٍ ، فَأَتَوْهُ وكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ فَأَنْزَلُوهُ وَسَبُّوهُ ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى ، ثُمَّ أَتَى الْغُلامَ فَقَال : مَنْ أَبُوكَ يَا غُلامُ ؟ قال : الرَّاعِي ، قالوا : نَبْنِي صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ ، قال : لا ، إلا مِنْ طِينٍ» . [راجع : ۱۲۰۶ . أخرجه مسلم : ۲۵۵۰ ، مطولاً] .

بار دیگر مادرش آمد و گفت:

بارالها، جُرَیج را تا آن زمان زمان نمیران که روی زنان زناکار را ببیند. جریج در صومعهٔ خویش می‌بود. زنی آمد و گفت:، جُرَیج را اغوا می‌کنم. خودش را بر جُرَیج عرضه کرد و باوی صحبت کرد. جُرَیج نپذیرفت. وی سپس نزد جوپانی رفت و او را بر نفس خویش مسلط گردانید، سپس وی پسری زایید و گفت: این پسر از آنِ جُرَیج است. مردم آمدند و صومعهٔ جُرَیج را شکستند و او را بیرون کشیدند و دشنام دادند. جریج وضو کرد و نماز گزارد سپس نزدیک یک پسرک رفت و گفت: ای پسرک، پدر تو کیست؟ گفت، چوپان. گفتند: صومعهٔ تو را از طلا می‌سازیم. گفت: نی، فقط از گل بسازید.

٤٧ - كِتَابُ الشَّرِكَةِ

١- باب : الشَّرِكَةِ فِي الطَّعَامِ وَالنَّهْدِ وَالْعُرُوضِ

وَكَيْفَ قِسْمَةُ مَا يُكَالُ وَيُوزَنُ ، مُجَازَفَةً أَوْ قَبْضَةً قَبْضَةً ، لَمَّا لَمْ يَرَ الْمُسْلِمُونَ فِي النَّهْدِ بَأْسًا ، أَنْ يَأْكُلَ هَذَا بَعْضًا وَهَذَا بَعْضًا ، وَكَذَلِكَ مُجَازَفَةُ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَالْقِرَانُ فِي التَّمْرِ .

٢٤٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ ، فَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ ، وَهُمْ ثَلاثُ مِائَةٍ وَأَنَا فِيهِمْ ، فَخَرَجْنَا حَتَّى إِذَا كُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِيَ الزَّادُ ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ ذَلِكَ الْجَيْشِ فَجُمِعَ ذَلِكَ كُلُّهُ ، فَكَانَ مِزْوَدَيْ تَمْرٍ ، فَكَانَ يُقَوِّتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلاً قَلِيلاً حَتَّى فَنِيَ ، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ ، فَقُلْتُ : وَمَا تُغْنِي تَمْرَةٌ ؟ فَقَالَ : لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنِيَتْ ، قَالَ : ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرِبِ ، فَأَكَلَ مِنْهُ ذَلِكَ الْجَيْشُ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضِلَعَيْنِ مِنْ أَضْلاعِهِ فَنُصِبَا ، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرُحِلَتْ ، ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا .

[٢٩٨٣ح، ٤٣٦٠ل ـ ث، ٤٣٦٢ر، ٥٤٩٣ح، ٥٤٩٤ح أخرجه مسلم : ١٩٣٥] .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۷ - کتاب شرکت

باب ۱: شرکت در طعام و توشهٔ راه و مال غیرنقدینه

و چگونگی تقسیم آن، از آن‌چه پیمانه یاوزن می‌شود، یا آنچه تخمین و بدون وزن است، از آنکه مسلمانان در توشهٔ راه باکی ندیده‌اند که یک همسفر این قدر و همسفر دیگر آن‌قدر بخورد. و چنان است دربارهٔ تخمین طلا و نقره و دوتایی خوردن خرما.

۲۴۸۳ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) لشکری به سوی ساحل دریا فرستاد و ابوعُبیده بن جَرّاح را بر آن اسیر تعیین کرد. آنها سیصد نفر بودند و من هم در میان ایشان بودم. ما راهی شدیم و در عرض راه توشهٔ سفر ما به پایان رسید. ابوعبیده به جمع‌آوری توشه این لشکر امر کرد و تمام توشه جمع گردید و از آن دو توشه دان خرما فراهم شد. وی ما را هر روز اندک اندک می‌داد تا آنکه آن هم پایان یافت و سهم هر یک از ما بیش از یک خرما نبود.

(راوی می‌گوید) به جابر گفتم: یک دانه خرما چگونه کفایت می‌کرد؟ وی گفت: قدرش را وقتی دریافتیم که آن هم پایان یافت. سپس به دریا رسیدیم و ناگاه ماهیی دیدیم که بسان کوه پاره بود، و این لشکر به‌مدت هیجده

شب از آن خورد. سپس ابوعبیده امر کرد تا دو استخوان بدن ماهی را بلند کرده و نصب کنند و سپس امر کرد که شتر را بار کنند، پس از آن شتر از زیر آن گذشت و با استخوانها تماس نکرد.

۲٤۸٤ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مَرْحُومٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ : خَفَّتْ أَزْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمْلَقُوا ، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ ، فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ : مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «نَادِ فِي النَّاسِ ، فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ» . فَبُسِطَ لِذَلِكَ نِطَعٌ وَجَعَلُوهُ عَلَى النِّطَعِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا وَبَرَّكَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَتِهِمْ ، فَاحْتَثَى النَّاسُ حَتَّى فَرَغُوا ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» . [انظر : ۲۹۸۲].

۲۲۸٤ - از سلمه(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: خوراک سفر مردم (در غزوهٔ هوازن) کاهش یافت و مردم محتاج شدند و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند تا شتران خویش را ذبح کنند. آن حضرت به ایشان اجازه داد. سپس با عمر مواجه شدند و او را از قضیه آگاه کردند. وی گفت: پس از کشتن شتران بقای شما چگونه خواهد بود.

عمر نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: بقای ایشان پس از کشتن شتران چگونه خواهد بود؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در میان مردم اعلام کن که بقیهٔ توشه‌های خویش را بیاورند» سُفرهٔ چرمی بدین مقصد گسترده شد و توشه‌ها را روی سفره می‌نهادند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و دعا کرد و بر آن برکت نهاد و سپس مردم را فراخواند تا ظروف خویش را بیاورند. و مردم با هر دو دست در ظروف خویش می‌ریختند تا از آن فارغ شدند. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت «گواهی می‌دهم که نیست موجود برحق به جز خدا و به تحقیق که من فرستادهٔ خداوندم» .

۲٤۸۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو النَّجَاشِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ ﷺ

۲٤۸۵ - از رافع بن خَدیج روایت است که گفته: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز عصر را می‌گزاردیم، سپس شتری می‌کشتیم و آن را به

قال : كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَصْرَ ، فَنَنْحَرُ جَزُورًا ، فَتُقْسَمُ عَشْرَ قِسَمٍ ، فَنَأْكُلُ لَحْمًا نَضِيجًا قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ . [أخرجه مسلم : ٦٢٥] .

ده حصه تقسیم می‌کردیم و قبل از آنکه آفتاب غروب کند گوشت پختهٔ آن را می‌خوردیم .

٢٤٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ الْأَشْعَرِيِّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ ، جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ » . [انظر في المغازي ، باب ٧٥ أخرجه مسلم : ٢٥٠٠] .

٢٤٨٦ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «زمانی که توشه‌های اشعریان در جنگ پایان یابد و یا غذای خانواده‌شان در مدینه کاهش پیدا کند، بقیه توشه خویش را که نزد ایشان است در یک جامه جمع می‌کنند و آن را در ظرفی واحد مساویانه میان خود تقسیم می‌کنند. پس من از ایشانم و ایشان از من‌اند».

٢ - باب : مَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ ،

فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ فِي الصَّدَقَةِ .

باب ۲: آنچه میان دو شریک مشترک است

هر دوی ایشان با مراجعه به یکدیگر زکات خویش را برابر (متناسب) ادا کنند.

٢٤٨٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ : كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ ، الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : « وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ ، فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ » [راجع : ١٤٤٨].

٢٤٨٧ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: ابوبکر(رضی‌الله عنه)[1] فریضهٔ زکات، آنچه را رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرض کرده بود به وی نوشت. آن حضرت فرموده است: «آنچه میان دو شریک مشترک است، هر یک باید زکات خود را برابر بدهد».

٣- باب : قِسْمَةِ الْغَنَمِ

باب ۳: تقسیم گوسفندان

٢٤٨٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ الْأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ ، فَأَصَابُوا إِبِلًا وَغَنَمًا ، قَالَ : وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ الْقَوْمِ ، فَعَجِلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ ، ثُمَّ

٢٤٨٨ - از عبایه بن رفاعه بن رافع بن خدیج روایت است که جدّ وی گفته: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ذی‌الحُلَیفه بودیم. مردم گرسنه شدند سپس شتران و گوسفندان (غنیمت) آورده شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مردم عقب افتاده بود. مردم شتاب کردند و حیوانات را ذبح کردندو

۱- در حدیث ۲۴۸۷، سطر ۳، در برخی فسخ بخاری عوض - ابابکر، ابابکر الصدیق آمده است.

قَسَمَ ، فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ ، وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» . فَقَالَ جَدِّي : إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ الْعَدُوَّ غَداً وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى ، أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ ؟ قَالَ : « مَا أَنْهَرَ الدَّمَ ، وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ : أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ » . [انظر : ٢٥٠٧د، ٣٠٧٥د، ٥٤٩٨د، ٥٥٠٣ح، ٥٥٠٦ح، ٥٥٠٩ح، ٥٥٤٣د، ٥٥٤٤ح ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ١٨٦. أخرجه مسلم : ١٩٦٨] .

دیگدانها به پا کردند. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که دیگها واژگون شود و چنان شد سپس آن حضرت غنایم را تقسیم کرد و ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد، یکی از شتران گریخت. مردم در پس آن روان شدند و سپس خسته شدند. تعداد اسپان در میان مردم اندک بود. مردی از ایشان تیری به سوی شتر رها کرد و خداوند شتر را از گریختن بازداشت. سپس آن حضرت فرمود: «برخی از این حیوانات همچو حیوانات رمندهٔ وحشی می‌رمند و می‌گریزند اگر نتوانید بر آنها تسلط یابید همان کنید که با این شتر کردید». جَدِّ من گفت: ما امید داشتیم، یا از آن می‌ترسیدیم که فردا با دشمن مواجه شویم و با خود خنجر نداشته باشیم. آیا توسط نی می‌توان ذبح کرد؟ آن حضرت فرمود: «با آنچه خون را جاری کند ذبح کنید و نام خدا را بر آن یاد کنید و بخورید. لیکن نه با دندان و ناخن، و موجبهٔ آن را به شما خواهم گفت: اما دندان، خود استخوان است و اما ناخن دشنهٔ حبشیان است»[1].

٤- باب : الْقِرَانِ فِي التَّمْرِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ

حَتَّى يَسْتَأْذِنَ أَصْحَابَهُ .

٢٤٨٩ - حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَقْرُنَ الرَّجُلُ بَيْنَ التَّمْرَتَيْنِ جَمِيعًا حَتَّى يَسْتَأْذِنَ أَصْحَابَهُ . [راجع : ٢٤٥٥ . أخرجه مسلم : ٢٠٤٥] .

باب ۴: دوتایی خوردن خرما در میان شریکان

تا از شریک خود اجازه بگیرد .

۲۴۸۹ - از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرده است که کسی خرما را دوتایی بخورد تا آنکه از شریک خود اجازه بگیرد .

۱- یعنی استخوان، حلقوم حیوان را به آسانی قطع نمی‌کند، و استفاده از ناخن، روش ناپسند کافران است که نباید تقلید شود.

٢٤٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ جَبَلَةَ قال : كُنَّا بِالْمَدِينَةِ ، فَأَصَابَتْنَا سَنَةٌ ، فَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا التَّمْرَ ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَمُرُّ بِنَا فَيَقُولُ : لا تَقْرُنُوا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الإِقْرَانِ ، إِلا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ . [راجع : ٢٤٥٥ . أخرجه مسلم : ٢٠٤٥] .

٢٤٩٠ - از شُعبه که جَبَله روایت است که گفته: ما در مدینه بودیم که قحطی شد. ابن زُبَیر ما را خرما می‌داد و ابن عمر بر ما می‌گذشت و می‌گفت: دوتایی نخورید، همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از خوردن خرمای دوتایی منع کرده است مگر آنکه وی از برادر خود اجازه بگیرد.

٥- باب : تَقْوِيمِ الأَشْيَاءِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ بِقِيمَةِ عَدْلٍ

باب ۵: ارزشیابی اشیأ میان شریکان به قیمت عادلانه

٢٤٩١ - حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ شِقْصًا لَهُ مِنْ عَبْدٍ ، أَوْ شِرْكًا ، أَوْ قال : نَصِيبًا ، وَكَانَ لَهُ مَا يَبْلُغُ ثَمَنَهُ بِقِيمَةِ الْعَدْلِ فَهُوَ عَتِيقٌ ، وَإِلا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ » .

قال : لا أَدْرِي قَوْلُهُ : عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ ، قَوْلٌ مِنْ نَافِعٍ ، أَوْ فِي الْحَدِيثِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٢٥٠٣، ٢٥٢١، ٢٥٢٢، ٢٥٢٣، ٢٥٢٤، ٢٥٢٥، ٢٥٥٣ . أخرجه مسلم : ١٥٠١ وفي الأيمان « ٤٧ »] .

٢٤٩١ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) که روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در بردهٔ مشترک آزاد کند، یا شراکت خود را یا گفت: حصهٔ خود را آزاد کند، و مالی داشته باشد که به‌طور عادلانه بهای برده مذکور را کفایت کند، آن برده آزاد می‌شود در غیر آن بردهٔ مذکور به مقدار آن‌چه آزاد شده، آزاد است».

ایوب را وی می‌گوید: نمی‌دانم این قول او را که: به مقدار آن‌چه آزاد شده آزاد است، قول نافع است و یا در حدیث پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شامل است.

٢٤٩٢ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلاصُهُ فِي مَالِهِ ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ ، قُوِّمَ الْمَمْلُوكُ قِيمَةَ عَدْلٍ ، ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ » . [انظر : ٢٥٠٤، ٢٥٢٦، ٢٥٢٧ . أخرجه مسلم : ١٥٠٣ ، وفي الأيمان (٥٤) . واختصره في ١٥٠٢ وفي الأيمان (٥٢ و ٥٣)] .

٢٤٩٢ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در بردهٔ (شریکی) آزاد کند، بر اوست که او را از مال خود به‌طور کامل آزاد کند. و اگر او را مالی نباشد. برده به بهای عادلانه قیمت‌گذاری شود و به‌کاری که سخت نباشد گمارده شود»[1].

۱- یعنی به بردهٔ مذکور اجازه داده شود که کار کند تا سهم شریک دیگر را ادا کند و آزادی خود را به‌دست آورد.

٦- باب : هَلْ يُقْرَعُ فِي الْقِسْمَةِ وَالاسْتِهَامِ فِيهِ

٢٤٩٣ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قال : سَمِعْتُ عَامِرًا يَقُولُ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا ، كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ ، فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا ، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ ، فَقَالُوا : لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا ، وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا ، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا ، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا» . [انظر : ٢٦٨٦] .

باب ۶: آیا در تقسیم و شهم قرعه افکنده شود

۲۴۹۳ – از نُعمان بن بشیر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مثال کسی که به حدود خداوند استوار است با مقایسه به کسی از آن تخلف ورزیده، مثال قومی است که در سواری کشتی میان آنها قرعه افکنده شده است که برخی در بالا و بخشی در پایین کشتی جای گرفته‌اند.

کسانی که در پایین کشتی‌اند اگر به آب نیاز داشته باشند، بر آنانی که در بالای کشتی سواراند می‌گذرند (و مزاحمت می‌کنند) و می‌گویند: ما در جایگاه خویش، کشتی را سوراخ می‌کنیم (تا برای‌گرفتن آب) بالانشینان را اذیت نکنیم. اگر بالانشینان بدیشان اجازه دهند که هر آنچه می‌خواهند بکنند همگی هلاک می‌گردند و اگر دستهای ایشان را بگیرند (و مانع گردند) همه نجات می‌یابند»[۱].

٧- باب : شَرِكَةِ الْيَتِيمِ وَأَهْلِ الْمِيرَاثِ

٢٤٩٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْعَامِرِيُّ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا - إِلَى - وَرُبَاعَ﴾ [النساء : ٣] . فَقَالَتْ : يَا ابْنَ أُخْتِي ، هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، تُشَارِكُهُ فِي مَالِهِ ، فَيُعْجِبُهُ مَالُهَا

باب ۷: شرکت یتیم و صاحب میراث

۲۴۹۴ – از ابن شهاب روایت استک ه گفته: عُروه بن زُبَیر مرا خبر داده است که وی از عایشه(رضی‌الله عنها) درباره این فرمودۀ خدای تعالی سؤال کرده است که می‌گوید:

«و اگر تردسیدی که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیمه، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از سایر زنان دو دو، سه سه، و چهار چهار» (النساء ۳).

۱– مراد از امر به معروف ونهی از منکر است که اگر این امر صورت نگیرد مرتکبین معاصی نسبت اعمال خویش هلاک می‌شوند و آنانی که امر به معروف نکرده‌اند نسبت اعمال آنان هلاک می‌شوند.

وَجَمَالُهَا ، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا ، بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا ، فَيُعْطِيهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ ، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ ، وَيَبْلُغُوا بِهِنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ مِنَ الصَّدَاقِ ، وَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ .

قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ [النساء : ١٢٧] . وَالَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ أَنَّهُ يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ الآيَةُ الأُولَى ، الَّتِي قَالَ فِيهَا : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ : وَقَوْلُ اللَّهِ فِي الآيَةِ الأُخْرَى : ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ [النساء : ١٢٧] . يَعْنِي هِيَ رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ لِيَتِيمَتِهِ الَّتِي تَكُونُ فِي حَجْرِهِ ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ ، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا رَغِبُوا فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا مِنْ يَتَامَى النِّسَاءِ إِلا بِالْقِسْطِ ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ . [انظر : ٢٧٦٣، ٤٥٧٣، ٤٥٧٤، ٤٦٠٠، ٥٠٦٤، ٥٠٩٢، ٥٠٩٨، ٥١٢٨، ٥١٣١، ٥١٤٠، ٦٩٦٥. أخرجه مسلم : ٣٠١٨] .

(عروه می‌گوید) عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: ای پسر خواهر من، مراد از آن دختر یتیمی است که در کنار ولی خود است ولی او در مال وی شریک است، و مال و جمال آن دختر را دوست می‌دارد و می‌خواهد که با وی ازدواج کند، بدون آنکه در مهر وی عدالت کند و به وی همان چیزی را بدهد که به غیر وی می‌دهد. بدین جهت اولیای دختران یتیم منع شدند که آنها را به نکاح خویش درآورند مگر آنکه در مورد آنها عدالت کنند و کابین آنها را به نیکوترین وجهی بدهند و بدیشان امر شده است که زنان دیگری را که دوست می‌دارند، به جز از آن دختران یتیمه، به نکاح خویش درآورند عروه می‌گوید که عایشه گفته است: پس از نزول این آیه مردم از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا خواستند. خداوند این آیت را فرود آورد:

«و طلب فتوی می‌کنند از تو دربارهٔ زنان، بگو خدا فتوی می‌دهد شما را در باب زنان و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب، در حق آن زنانی یتیمه که نمی‌دهید ایشان را آنچه فرض کرده شده است برای ایشان و رغبت می‌کنید که به نکاح درآید ایشان را» (النساء: ۱۳۷).

عایشه می‌گوید: چیزی که خداوند یاد کرد که: آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب – در رابطه به آیت اول است که در آن گفته شده:

«و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیمه، پس نکاح کنید از آنچه خوش آید شما را از سایر زنان».

عایشه گفته است: فرمودهٔ خداوند در آیت دیگر که:

«و رغبت می‌کنید که به نکاح درآرید ایشان را». (النساء: ۱۲۷). یعنی بی‌میلی هر یک از شما به یتیمه‌ای است که تحت سرپرستی وی است و او مالی اندک و جمالی اندک دارد. چنان که (نظر به حکم آیت اول) از نکاح زنان یتیمه که میل به مال و جمال او داشته باشند منع شده‌اند مگر به عدالت از اعراض ایشان از زنان یتیم (که مالی اندک و جمالی اندک دارند)[1].

٨- باب : الشَّرِكَةِ فِي الأَرَضِينَ وَغَيْرِهَا

٢٤٩٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ ، فَلا شُفْعَةَ . [راجع : ٢٢١٣ . أخرجه مسلم: ١٦٠٨ بالقطعة الأولى] .

باب ۸: شرکت در زمین و غیر آن

۲٤۹٥ - از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شُفعه را در ملکیتی لازم گردانیده که میان شرکا تقسیم نشده است. پس اگر حدود تعیین شود و راه‌ها جدا گردد، شفعه‌ای نمی‌ماند.

٩- باب : إِذَا اقْتَسَمَ الشُّرَكَاءُ الدُّورَ وَغَيْرَهَا ،

فَلَيْسَ لَهُمْ رُجُوعٌ وَلا شُفْعَةٌ .

٢٤٩٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ ، فَلا شُفْعَةَ . [راجع : ٢٢١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٠٨ بالقطعة الأولى].

باب ۹: اگر شریکان سرایها و غیره را تقسیم کنند نه

حق بازگشت بدان دارند ونه شفعه

۲٤۹٦ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شفعه را در هر مالی که تقسیم نشده بود امر کرد. و چون حدود ملکیت‌ها معین شود و راه‌ها جدا گردد، شفعه‌ای نمی‌ماند.

۱- یعنی در آیهٔ دیگر که به نکاح یتیمان امر شده از جهت اعراض‌کردن ایشان است از یتیمانی که اندکی مال و جمال دارند و این موضوع در کتاب تفسیر در تفسیر سوره نسأ وضاحت داده شده است. کلمه رغب - اگر در آن لفظ - فی - استعمال شود به معنی میل است و اگر لفظ یمن - استعمال شود به معنی اعراض و بی‌میلی است.

١٠- باب : الاشْتِرَاكِ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَمَا يَكُونُ فِيهِ الصَّرْفُ .

٢٤٩٧ ، ٢٤٩٨ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُثْمَانَ ، يَعْنِي ابْنَ الأَسْوَدِ ، قَالَ : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْمِنْهَالِ عَنِ الصَّرْفِ يَدًا بِيَدٍ ، فَقَالَ : اشْتَرَيْتُ أَنَا وَشَرِيكٌ لِي شَيْئًا يَدًا بِيَدٍ وَنَسِيئَةً ، فَجَاءَنَا الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ فَسَأَلْنَاهُ ، فَقَالَ : فَعَلْتُ أَنَا وَشَرِيكِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ ، وَسَأَلْنَا النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ : « مَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَخُذُوهُ ، وَمَا كَانَ نَسِيئَةً فَذَرُوهُ » .
[راجع : ٢٠٦٠ ، ٢٠٦١ . أخرجه مسلم : ١٥٨٩ باختلاف] .

باب ۱۰: شرکت در طلا و نقره
و آنچه عوض پول از آن استفاده می‌شود

۲۴۹۷ و ۲۴۹۸ - از سلیمان بن ابومسلم روایت است که گفته: من در مورد بیع نقد به نقد (تبادله پول) به‌طور دست به‌دست از ابومنهال سؤال کردم. وی گفت: من و شریک من چیزی را به معاملهٔ دست به‌دست و به نسیه خریدیم، برای بن عازب نزد ما آمد و از وی سؤال کردیم. گفت: من و شریک من، زید بن ارقم چنان کرده بودیم و در آن باره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردیم. فرمود:
«آنچه (در بیع نقد به نقد) دست به‌دست باشد آن را بگیرید و آنچه به نسیه باشد آن را رد کنید».

١١- باب : مُشَارَكَةِ الذِّمِّيِّ وَالْمُشْرِكِينَ فِي الْمُزَارَعَةِ

٢٤٩٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ ، أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . [راجع : ٢٢٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٥١] .

باب ۱۱: شرکت (مسلمان) با اهل ذمه و مشرکان در مزارعت

۲۴۹۹ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمه)(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد تا بر آن کار و کشاورزی نمایند و نیمه محصول زمین متعلق به ایشان باشد .

١٢- باب : قِسْمَةِ الْغَنَمِ وَالْعَدْلِ فِيهَا

٢٥٠٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ ضَحَايَا ، فَبَقِيَ عَتُودٌ ، فَذَكَرَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ :

باب ۱۲: تقسیم گوسفندان و عدالت در آن

۲۵۰۰ - از عُقبة بن عامر(رضی‌الله عنه) روایت استکه گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای وی گوسفندانی داد تا به‌طور قربانی بر اصحاب آن حضرت تقسیم کند. پس از تقسیم، بزغاله‌ای

«ضَحِّ بِهِ أَنْتَ» . [راجع : ٢٣٠٠ . أخرجه مسلم : ١٩٦٥] .

١٣- باب : الشَّرِكَة فِي الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

وَيُذْكَرُ : أَنَّ رَجُلاً سَاوَمَ شَيْئًا فَغَمَزَهُ آخَرُ ، فَرَأَى عُمَرُ أَنَّ لَهُ شَرِكَةً .

٢٥٠١ ، ٢٥٠٢ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ ، عَنْ زُهْرَةَ بْنِ مَعْبَدٍ ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ ، وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْهُ ، فَقَالَ : «هُوَ صَغِيرٌ» . فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ .

وَعَنْ زُهْرَةَ بْنِ مَعْبَدٍ : أَنَّهُ كَانَ يَخْرُجُ بِهِ جَدُّهُ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ هِشَامٍ إِلَى السُّوقِ ، فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ ، فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، فَيَقُولانِ لَهُ : أَشْرِكْنَا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ ، فَيَشْرَكُهُمْ ، فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ . [الحديث : ٢٥٠١، انظر : ٧٢١٠] [الحديث : ٢٥٠٢ ، انظر : ٦٣٥٣] .

یک ساله باقی ماند. وی از موضوع به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «آن را خودت قربانی کن».

باب ۱۳: شرکت در طعام و غیره

و چنین تذکار یافته که مردی بر سر قیمت مالی چانه زد، مردی دیگر به وی اشارت کرد (که بخرد) و او خرید.

عمر (بن خطاب) مردی را که اشاره کرده بود به شرکت در مال حکم کرد.

۲۵۰۱ و ۲۵۰۲ - از زهره بن معبد از جدّ وی عبدالله بن هشام که دیدار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافته روایت است که گفته است که مادر وی زینب بنت حُمَید او را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برده و به آن حضرت گفته بود که: یا رسول‌الله، از وی بیعت بگیر. آن حضرت فرموده است: «وی خوردسال است» و سپس دست خویش را بر سر وی کشیده و به حق وی دعای برکت کرده است. و روایت است از زُهره بن معبد که جدّ وی عبدالله بن هشام، او را با خود به بازار می‌برده و غلّه می‌خریده است و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر که با وی ملاقی می‌شدند می‌گفتند: ما را در آن شریک گردان زیرا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حق تو دعای برکت کرده است. وی ایشان را شریک می‌گردانید و بسا واقع می‌شد که به مقدار یک بار شتر غله مفاد می‌کرد و به خانه خود می‌فرستاد[1].

۱- در برخی از فسخ بخاری در آخر حدیث ۲۵۰۱ و ۲۵۰۲ این عبارت آمده است قال ابوعبدالله: اذ قال الرجل للرجل اشرکنی فاذا سکت، فیکون شریکه بالنصف. یعنی امام بخاری گفته است: اگر مردی به مردی دیگر بگوید که مرا شریک کن و او کند. وی در نصف مال شریک است.

١٤- باب : الشَّرِكَةِ فِي الرَّقِيقِ

٢٥٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ ، وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يُعْتَقَ كُلَّهُ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ قَدْرَ ثَمَنِهِ ، يُقَامُ قِيمَةَ عَدْلٍ ، وَيُعْطَى شُرَكَاؤُهُ حِصَّتَهُمْ ، وَيُخَلَّى سَبِيلُ الْمُعْتَقِ» . [راجع : ٢٤٩١. أخرجه مسلم : ١٥٠١ ، باختلاف والأيمان ٤٧] .

٢٥٠٤ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبراهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ ، خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ» .

قَالَ الْفِرَبْرِيُّ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي حَاتِمٍ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ : هَذَا الْحَدِيثُ لَيْسَ بِخُرَاسَانَ فِي كِتَابِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، أَمْلاهُ عَلَيْهِمْ بِالْبَصْرَةِ . [انظر : ٣١٩٦] .

١٥- باب : الاشْتِرَاكِ فِي الْهَدْيِ وَالْبُدْنِ ،

وَإِذَا أَشْرَكَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي هَدْيِهِ بَعْدَ مَا أَهْدَى .

٢٥٠٤ ، ٢٥٠٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرٍ .

وَعَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صُبْحَ رَابِعَةٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ لا يَخْلِطُهُمْ شَيْءٌ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا ، أَمَرَنَا فَجَعَلْنَاهَا عُمْرَةً ، وَأَنْ نَحِلَّ إِلَى نِسَائِنَا ، فَفَشَتْ فِي ذَلِكَ الْقَالَةُ .

باب ۱۴: شرکت در غلام و کنیز

٢٥٠٣ – از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که سهم شرکت خود را در برده‌ای آزاد می‌کند، بر وی واجب است که به‌طور کل او را آزاد کند. اگر به اندازه بهای بردهٔ مذکور مالی داشته باشد، برده به نرخ عادلانه قیمت شود و سهم شریکانی را که در وی سهم دارند بدهد و راه او را آزاد گذارد.

٢٥٠٤ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در بردهٔ شریکی آزاد می‌کند،

به‌طور کامل آزاد کند اگر مالی داشته اشد، ورنه برده را به‌کاری بگمارد که مشقت‌آور نباشد» (تا از حاصل کار خود سهم آزادی خود را به شریکان دیگر بدهد).

باب ۱۵: شرکت در حیوانات قربانی و شتران

اگر مردی، مردی دیگر را درحیوان قربانی خود شریک کند، پس از آن‌که حیوان را ذبح کرده است.

٢٥٠٥ و ٢٥٠٦ – روایت است از عطاء، از جابر، و روایت است از طاوس که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (با یاران خویش) با مداد چهارم ذی‌حجه به مکه رسیدند و برای حج هلال می‌کردند نه آنکه در اهلال خویش چیزی (یعنی عمره) را درآورند. و چون به مکه رسیدیم، آن حضرت ما را امر

قال عَطاءٌ : فَقال جَابِرٌ : فَيَرُوحُ أَحَدُنَا إِلَى مِنًى وَذَكَرُهُ يَقْطُرُ مَنِيّاً، فَقَالَ جَابِرٌ بِكَفِّهِ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَامَ خَطِيبًا ، فَقَالَ : «بَلَغَنِي أَنَّ أَقْوَامًا يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا ، وَاللَّهِ لأَنَا أَبَرُّ وَأَتْقَى لِلَّهِ مِنْهُمْ ، وَلَوْ أَنِّي اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لأَحْلَلْتُ» . فَقَامَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هِيَ لَنَا أَوْ لِلأَبَدِ ؟ فَقَالَ : «لا ، بَلْ لِلأَبَدِ» . قَالَ : وَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : يَقُولُ لَبَّيْكَ بِمَا أَهَلَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالَ : وَقَالَ الآخَرُ : لَبَّيْكَ بِحَجَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقِيمَ عَلَى إِحْرَامِهِ ، وَأَشْرَكَهُ فِي الْهَدْيِ .[راجع : ۱۰۸۵ ، ۱۵۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۲۴۰ و ۱۲۱۶] .

کرد. و ما حج خویش را به عُمره بدل کردیم، تا پس از انجام عمره (به قصد آمیزش) نزد زنان خود برویم. این دستور (فسخ حج به عمره) به نحوی گسترده سؤال‌برانگیز شد.

عطاء می‌گوید که جابر گفته است: اینکه هر یک از ما که به مِنا برود، از آلت وی مَنی می‌چکد[1] و به - منی چکیدن - با کف دست خویش اشارت کرد.

چون خبر این گفت و گوها به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، به خطبه ایستاد و فرمود:

«من آگاه شده‌ام که مردم چنین و چنان می‌گویند، به خدا سوگند که من نسبت بدیشان به خداوند فرمانبردارتر و پرهیزگارترم و اگر پیشتر می‌دانستم آنچه بعدتر دانستم[2] حیوان قربانی نمی‌آوردم و اگر حیوان قربانی با من نمی‌بود من هم از احرام بیرون می‌آمدم»[3]. سپس سُراقَه بن مالک بن جُعْشم ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، آیا این (عمره در ماه‌های حج) برای ما است یا دایمی است؟ آن حضرت فرمود: «نه، بلکه دایمی است».

راوی می‌گوید: و علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) (از یمن) آمد یکی از آن دو راوی گفته است: وی به همان نیت لبیک می‌گفت که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بدان لبیک می‌گفت.

راوی دیگر گفته است: وی لبیک گفت به همان حج که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نیت کرده است.

۱- چون پس از ادای عمره از احرام بیرون می‌آمدند و با زنان خویش آمیزش می‌کردند و سپس احرام حج می‌بستند این امر را نسبت به قرب زمان میان عمره و حج به مَنی چکیدن تشبیه کرده‌اند.

۲- یعنی در ماههای حج عمره رواست.

۳- حکم خدا آن است که هر کس که قربانی سوق می‌کند از احرام بیرون نیاید.

١٦- باب : مَنْ عَدَلَ عَشْرًا مِنَ الْغَنَمِ بِجَزُورٍ فِي الْقَسْمِ

٢٥٠٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ مِنْ تِهَامَةَ ، فَأَصَبْنَا غَنَمًا وَإِبِلاً ، فَعَجِلَ الْقَوْمُ فَأَغْلَوْا بِهَا الْقُدُورَ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَمَرَ بِهَا فَأُكْفِئَتْ ، ثُمَّ عَدَلَ عَشْرًا مِنَ الْغَنَمِ بِجَزُورٍ ، ثُمَّ إِنَّ بَعِيرًا نَدَّ ، وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ إِلا خَيْلٌ يَسِيرَةٌ ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ فَحَبَسَهُ بِسَهْمٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا » . قَالَ : قَالَ جَدِّي : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ أَنْ نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا ، وَلَيْسَ مَعَنَا مُدًى ، فَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ ؟ فَقَالَ : « اعْجَلْ ، أَوْ : أَرْنِي ، مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوا ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ : أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ » . [راجع : ٢٤٨٨ . اخرجه مسلم : ١٩٦٨] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به وی امر کرد که به همان احرام خود بماند و او را درحیوان قربانی خویش شریک گردانید.

باب ۱۹: کسی که در تقسیم (غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد

۲۵۰۷ - از عَبَایه بن رفاعه روایت است که پدربزرگ وی رافع بن خدیج(رضی‌الله عنه) گفته: ما در موضع ذُوالحُلَیفه واقع در تِهامَه با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) همراه بودیم و برای ما گوسفند و شتر به غنیمت رسید. مردم در (کشتن حیوانات) شتاب کردند و دیگها را به جوش آوردند. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و امر کرد. و دیگها واژگون شدند. و سپس (در تقسیم غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد. پس از آن شتری فرار کردو. و مردم به جز تعداد اندکی اسپ نداشتند (تا شتر را دنبال کنند و بازگردانند) مردی تیری رها کرد و شتر را سر جاش نگهداشت. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا این چهار پایان مانند حیوانات وحشی می‌رمند و چون بر شما غالب آمد با آنها چنان عمل کنید که این مرد کرد .

عایشه می‌گوید: پدربزرگ من گفت: یا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما امیدواریم - یا - می‌ترسیم که فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و همراه ما دشنه نیست، آیا حیوانات را با نَی ذبح کنیم؟ آن حضرت فرمود: «شتاب کنید، یا: بکشید به هر وسیله که خونش را می‌ریزاند، و نام خداوند را بر وی یاد کنید و بخورید و

حیوان را با دندان و ناخن ذبح نکنید و دلیل آن را به شما می‌گویم. دندان، استخوان است و ناخن دشنه حبشیها است».

٤٨ - كِتاب الرَّهْنِ

١- باب : الرَّهْنِ فِي الْحَضَرِ

وَقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ ﴾ [البقرة:٢٨٣] .

٢٥٠٨ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعَهُ بِشَعِيرٍ ، وَمَشَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخُبْزِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « مَا أَصْبَحَ لآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلا صَاعٌ، وَلا أَمْسَى ، وَإِنَّهُمْ لَتِسْعَةُ أَبْيَاتٍ » . [راجع : ٢٠٦٩] .

٢- باب : مَنْ رَهَنَ دِرْعَهُ

٢٥٠٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : تَذَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنَ وَالْقَبِيلَ فِي السَّلَفِ ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : حَدَّثَنَا الأَسْوَدُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا إِلَى أَجَلٍ ، وَرَهَنَهُ دِرْعَهُ . [راجع : ٢٠٦٨ . اخرجه مسلم : ١٦٠٣] .

٣- باب : رَهْنِ السِّلاحِ

٢٥١٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ :

بسم الله الرحمن الرحیم

۴۸ - کتاب رهن (گرو)

باب ۱: رهن در حال اقامت

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر مسافر باشید و نیابید نویسنده را پس لازم است گرو به‌دست آورده شده» (البقره: ۲۸۳).

۲۵۰۸ - روایت است از قَتاده که انس(رضی‌الله عنه) گفته است: «و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زره خویش را در بدل مقداری جو به گرو گذاشت و من برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نان جوین چه بشده برده بودم و به تحقیق که از آن حضرت شنیدم که می‌گفت: «در خانواده محمد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در صبح و شام به جز یک صاع جو نبوده است و آنها نه خانه داشتند».

باب ۲: کسی که زره خویش را به گرو داد

۲۵۰۹ - از اعمش روایت است که گفته: دربارهٔ رهن و ضمانت در معامله نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم، وی گفت: اَسْوَد از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت کرده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از یهودی به نسیه غله خرید و زره خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۳: گرو گذاشتن سلاح

۲۵۱۰ - از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ» . فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَنَا ، فَأَتَاهُ فَقَالَ : أَرَدْنَا أَنْ تُسْلِفَنَا وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ ، فَقَالَ : ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ ، قَالُوا : كَيْفَ نَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا ، وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ ؟ قَالَ : فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ ، قَالُوا : كَيْفَ نَرْهَنُ أَبْنَاءَنَا ، فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ ، فَيُقَالُ : رُهِنَ بِوَسْقٍ أَوْ وَسْقَيْنِ ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا ، وَلَكِنَّا نَرْهَنُكَ اللأْمَةَ - قَالَ سُفْيَانُ : يَعْنِي السِّلاحَ - فَوَعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَقَتَلُوهُ ، ثُمَّ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ . [انظر : ٣٠٣١ع، ٣٠٣٢ع، ٤٠٣٧ط .
أخرجه مسلم : ١٨٠١ ، بزيادة] .

«کیست که کار کعب بن اشرف را یکسره کند زیرا وی خدا و رسول او(صلی‌الله علیه وسلم) را بیازرده است».

محمدبن مَسْلمه گفت: من این کار را می‌کنم.

وی نزد کعب رفت و گفت: می‌خواهیم که یک یا دو وسق غله برای ما به قرض بدهی. کعب گفت: زنان خویش را نزد من به گرو گذارید.

گفتند: چگونه زنان خویش را نزد توبه گرو گذاریم درحالی‌که تو خوبروی‌ترین مرد عرب می‌باشی؟

وی گفت: پسران خویش را نزد من به گرو بگذارید.

گفتند: چگونه پسران خویش را نزد تو به گرو گذاریم، که هر یک از آنها دشنام داده شوند و گفته شود که: به یک یا دو وسق غله به گرو بوده است. این حالت، بر ما ننگ است ولیکن ما لامهٔ خویش را نزد تو به گروه می گذاریم.

سفیان گفته است: یعنی سلاح را.

ایشان وعده کردند که نزد وی می‌آیند، سپس او را کشتند و بعد نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت را آگاه کردند۸۷.

٤- باب : الرَّهْنُ مَرْكُوبٌ وَمَحْلُوبٌ

وَقَالَ مُغِيرَةُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : تُرْكَبُ الضَّالَّةُ بِقَدْرِ

باب ۴: حیوان گروی سواری می‌شود و دوشیده می‌شود

مغیره می‌گوید که ابراهیم (نخعی) گفته

۱- کعب بن اشرف در ذمه عهد نبود و در محاربات قوم خویش را همکاری می‌کرد و اگر در ذمهٔ عهد می‌بود با اشعار خود آن حضرت را هجو نمی‌کرد و نمی‌آزرد. محمدبن سلمه نیز با وی عهد نکرده بود، چنان‌که سخن خرید و فروش را در میان آورد. گویند کسی نزد علی (رضی‌الله عنه) گفته بود که کعب به غدر کشته شده. علی (رضی‌الله عنه) فرمود که او را گردن بزنند (تیسیر القاری ج ۲، ص ۳۸۹).

عَلَفِهَا، وَتُحْلَبُ بِقَدْرِ عَلَفِهَا ، وَالرَّهْنُ مِثْلُهُ .

است: حیوان یافت شده به اندازهٔ علفی که به آن داده شده سواری شود و به اندازه علفی که به آن داده شده دوشیده شود. و همنچنان است حیوان گروی.

۲۵۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ ، عَنْ عَامِر ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : « الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِه ، وَيُشْرَبُ لَبَنُ الدَّرِّ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا » . [انظر: ۲۵۱۲] .

۲۵۱۱ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«حیوانی که به گرو گرفته شده است به‌خاطر علوفه که به آن داده ده سواری شود و تا آن‌گاه که در گرو است شیر آن نوشیده شود».

۲۵۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِل : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا زَكَرِيَّا ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَال : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِه إِذَا كَانَ مَرْهُونًا ، وَلَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِه إِذَا كَانَ مَرْهُونًا ، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةُ » . [راجع : ۲۵۱۱] .

۲۵۱۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «حیوانی که به گرو گرفته شده به‌خاطر خوراکی که به آن داده می‌شود تا زمانی که در گرو است سواری شود و به‌خاطر خوراکی که به آن داده می‌شود تا زمانی که در گرو است شیر آن نوشیده شود. و خوراک حیوان به کسی است که سوارش می‌شود و شیرش را می‌نوشد».

٥- بَاب : الرَّهْنِ عِنْدَ الْيَهُودِ وَغَيْرِهِمْ

باب ۵: گرو گذاشتن نزد یهود و دیگران

۲۵۱۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَد ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَت : اشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا ، وَرَهَنَهُ دِرْعَهُ . [راجع : ۲۰۶۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۰۳] .

۲۵۱۳ - از اَسْوَد که عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از یهودی غله خرید و زره خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

٦- بَاب : إِذَا اخْتَلَفَ الرَّاهِنُ وَالْمُرْتَهِنُ وَنَحْوُهُ ،

فَالْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْه .

باب ۶: اگر میان گرودهنده و گروگیرنده اختلاف پدید آید

و مانند آن، گواه‌آوردن بر مدعی است و سوند بر مُدّعی علیه است.

۲۵۱٤ - حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَال : كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاس ، فَكَتَبَ

۲۵۱٤ - از نافع بن عُمر روایت است که ابن ابی مُلَیکهٔ گفته: من برایابن عباس نوشتم وی

إِلَيَّ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى : أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ .
[٢٦٦٨ر، ٤٥٥٢ط. اخرجه مسلم : ١٧١١] .

برایم نوشت که:
همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حکم کرد که: سوگند بر مدعی علیه (یعنی انکارکنندهٔ دعوی) است.

٢٥١٥ ، ٢٥١٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ فَقَرَأَ إِلَى : ﴿ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [آل عمران : ٧٧] . ثُمَّ إِنَّ الأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ خَرَجَ إِلَيْنَا فَقَالَ : مَا يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ قَالَ : فَحَدَّثْنَاهُ ، قَالَ : فَقَالَ : صَدَقَ ، لَفِيَّ وَاللَّهِ أُنْزِلَتْ ، كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ خُصُومَةٌ فِي بِئْرٍ ، فَاخْتَصَمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ». قُلْتُ : إِنَّهُ إِذًا يَحْلِفُ وَلَا يُبَالِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ ، ثُمَّ اقْتَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ إِلَى : ﴿ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ . [آل عمران : ٧٧] . [راجع : ٢٣٥٦ ، ٢٣٥٧ ، انظر في الديات ، باب ٢٢. اخرجه مسلم : ١٣٨] .

٢٥١٥ و ٢٥١٦ - از ابووائل روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفته: «کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را از آن خود بسازد و او در آن دروغگوی باشد، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

سپس خداوند بر تصدیق آن این آیت را نازل کرد:

«هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب درددهنده» (آل عمران: ۷۷).

ابووائل می‌گوید: پس از آن اَشعَث بن قیس نزد ما آمد و گفت: ابوعبدالرحمن (ابن مسعود) برای شما چه حدیث می‌کند؟ حدیث او را گفتیم. وی گفت :ابن مسعود راست گفته است و در مورد من است ه خداوند (این آیت را) نازل کرده است، چنان‌که میان من و مردی در مورد چاهی دعوی بود. دعوی را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دو شاهد بیاور یا او سوگند بخورد» من گفتم: همانا وی سوگند می‌خورد و از آن باکی ندارد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را از آن خود بسازد و او در آن دروغگوی باشد خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است». سپس خداوند آن را تصدیق کرد و اشعث این آیه را خواند: «هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را» تا «ایشان راست عذاب دردناک».

٤٩ - كِتَابُ الْعِتْقِ

١- باب : [ما جاء] في العِتْقِ وفَضْلِه

وَقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ فَكُّ رَقَبَةٍ . أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ . يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴾ [البلد:١٣-١٥] .

٢٥١٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قال : حَدَّثَني وَاقِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قال : حَدَّثَني سَعِيدُ ابْنُ مَرْجَانَةَ ، صَاحِبُ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، قال : قال لي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قال النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا ، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ » .

قال سَعِيدُ بْنُ مَرْجَانَةَ : فَانْطَلَقْتُ بِه إِلَى عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، فَعَمَدَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ ﷺ إِلَى عَبْدٍ لَهُ ، قَدْ أَعْطَاهُ بِه عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَشَرَةَ آلافِ دِرْهَمٍ ، أَوْ أَلْفَ دِينَارٍ فَأَعْتَقَهُ . [انظر : ٦٧١٥ . أخرجه مسلم : ١٥٠٩] .

٢- باب : أيُّ الرِّقَابِ أفضلُ

٢٥١٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أَبِي مُرَاوِحٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قال : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ قال : « إِيمَانٌ بِاللَّهِ ، وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِه » . قُلْتُ : فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ ؟ قال :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۴۶ - کتاب آزادی برده

باب ۱: آنچه دربارهٔ آزادی برده و ثواب آن آمده است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «خلاص‌کردن برده، یا طعام‌دادن به روز گرسنگی. یتیم صاحب قرابت را»
(البلد: ۱۳-۱۵).

۲۵۱۷ - از سعید ابن مرجانه یار و دوست علی بن حسین روایت است که گفته: ابوهریره(رضی‌الله عنه) به من گفت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «هر کس که مرد مسلمانی را آزاد کند، خداوند در بدل هر عضو از آن مرد آزاد شده، عضوی از او را از آتش دوزخ نجات می‌دهد». سعید بن مرجانه گفت: با این حدیث نزد علی بن حسین (زین‌العابدین) رفتم. علی بن حسین(رضی‌الله عنه) تصمیم گرفت که برده‌اش را آزاد کند؛ همان برده‌ای که او را عبدالله‌بن جعفر به بهای ده هزار درهم، یا هزار دینار خریدار بود. و او آن برده را آزاد کرد.

باب - ۲: آزادی کدام برده بهتر است؟

۲۵۱۸ - از ابوذر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدم که کدام عمل بهتر است؟

فرمود: «ایمان به خداوند و جهاد در راه

«أَغْلاهَا ثَمَنًا، وَأَنْفَسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ صَانِعًا، أَوْ تَصْنَعُ لأَخْرَقَ». قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تَدَعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ». [أخرجه مسلم: ٨٤].

او».

سپس گفتم: آزادکردن کدام نوع برده بهتر است؟

فرمود: «برده‌ای که بهای آن بلند بوده و نزد صاحب خود عزیز باشد».

گفتم: اگر این کار از من نیاید؟

فرمود: «نیازمندی را یاری کن و کسی را که در کار خویش عاجز آمده است، کمک کن».

گفتم: اگر این کار از من نیاید؟

فرمود: «از بدی‌کردن با مردم درمی‌گذری، همانا آن صدقه‌ای است که بر نفس خود صدقه می‌کنی».

٣- باب: مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الْعَتَاقَةِ فِي الْكُسُوفِ أَوِ الآيَاتِ

٢٥١٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ بْنُ قُدَامَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ. [راجع: ٨٦. أخرجه مسلم: ٩٠٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

تَابَعَهُ عَلِيٌّ، عَنِ الدَّرَاوَرْدِيِّ، عَنْ هِشَامٍ.

٢٥٢٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا عَثَّامٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: كُنَّا نُؤْمَرُ عِنْدَ الْخُسُوفِ بِالْعَتَاقَةِ. [راجع: ٨٦. أخرجه مسلم: ٩٠٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

باب ۳: آنچه مستحب است از نوع آزادکردن برده به هنگام کسوف آفتاب یا سایر نشانه‌ها

۲۵۱۹ – از اسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آزادکردن برده به وقت کسوف آفتاب امر کرده است.

متابعت کرده است (موسی بن مسعود را) علی (مدینی) از در اوردی، از هشام.

۲۵۲۰ – از اسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما به هنگام کسوف، به آزادکردن برده مأمور شده بودیم.

٤- باب: إِذَا أَعْتَقَ عَبْدًا بَيْنَ اثْنَيْنِ، أَوْ أَمَةً بَيْنَ الشُّرَكَاءِ

٢٥٢١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ:

باب ۴: اگر کسی برده‌ای را که در وی دو نفر شریک‌اند و یا کنیزی را که در وی چند نفر شریک‌اند، آزاد کند.

۲۵۲۱ – از سالم، از پدر وی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی

«مَنْ أَعْتَقَ عَبْدًا بَيْنَ اثْنَيْنِ ، فَإِنْ كَانَ مُوسِرًا قُوِّمَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يُعْتَقُ» . [راجع : ۲۴۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ مطولاً وكذا هو في الأيمان ، ۴۷] .

که برده‌ای را آزاد می‌کند که در وی دو نفر شریک‌اند، اگر وی توانگر است برده بر او قیمت شود و سپس برده آزاد می‌شود».

۲۵۲۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ ، قُوِّمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ قِيمَةَ عَدْلٍ ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ ، وَإِلا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ» . [راجع : ۲۴۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ والأيمان ، ۴۷] .

۲۵۲۲ - از نافع، از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در بردهٔ شریکی آزاد کند و از خود مالی دارد که بهای برده را کفایت کند، برده به بهای عادلانه بر او قیمت شود و سهم سایر شریکان را بدهد و برده بر او آزاد می‌شود، در غیر آن ،همان سهمی که آزاد شده، آزاد گردیده‌است».

۲۵۲۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ فَعَلَيْهِ عِتْقُهُ كُلُّهُ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَهُ ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يُقَوَّمُ عَلَيْهِ قِيمَةَ عَدْلٍ ، فَأَعْتَقَ مِنْهُ مَا أَعْتَقَ» . [راجع: ۲۴۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ والأيمان ، ۴۷] .

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرٌ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : اخْتَصَرَهُ .

۲۵۲۳ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در بردهٔ شریکی آزاد کند، آزادی کامل وی بر اوست؛ اگر مالی داشته باشد که بهای او را کفایت کند، و اگر او را مالی نباشد، برده به بهای عادلانه بر آزادکنندهٔ آن قیمت شود (تا سهم آزادی وی معین گردد) پس برده به همان تناسبی که آزادکرده، آزاد است. مسدد، از بشر، از عبیدالله به‌طور مختصر روایت کرده است.

۲۵۲۴ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ ، أَوْ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ ، وَكَانَ لَهُ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ قِيمَتَهُ بِقِيمَةِ الْعَدْلِ ، فَهُوَ عَتِيقٌ» .

قَالَ نَافِعٌ : وَإِلا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ .

قَالَ أَيُّوبُ : لا أَدْرِي أَشَيْءٌ قَالَهُ نَافِعٌ ، أَوْ شَيْءٌ فِي الْحَدِيثِ . [راجع : ۲۴۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ والأيمان ، ۴۷].

۲۵۲۴ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که غلامی را که در وی سهم دارد آزاد می‌کند - یا گفت - در غلامی شریک است و او رامالی است که بهای غلام را به بهای عادلانه کفایت می‌کند، آن غلام آزاد است».

نافع گفت: در غیر آن غلام مذکور به همان اندازه که آزاد گردیده، آزاد است.

ایُّوب گفت: نمی‌دانم آنچه را نافع گفته

است، سخن وی است یا چیزی در حدیث است.

٢٥٢٥ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مِقْدَامٍ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما : أَنَّهُ كَانَ يُفْتِي فِي الْعَبْدِ أَوِ الأَمَةِ ، يَكُونُ بَيْنَ شُرَكَاءَ ، فَيُعْتِقُ أَحَدُهُمْ نَصِيبَهُ مِنْهُ ، يَقُولُ : قَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ عِتْقُهُ كُلُّهُ ، إِذَا كَانَ لِلَّذِي أَعْتَقَ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ ، يُقَوَّمُ مِنْ مَالِهِ قِيمَةَ الْعَدْلِ ، وَيُدْفَعُ إِلَى الشُّرَكَاءِ أَنْصِبَاؤُهُمْ ، وَيُخَلَّى سَبِيلُ الْمُعْتَقِ . يُخْبِرُ ذَلِكَ ابْنُ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَرَوَاهُ اللَّيْثُ ، وَابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، وَابْنُ إِسْحَاقَ ، وَجُوَيْرِيَةُ ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مُخْتَصَرًا . [راجع : ٢٤٩١ . أخرجه مسلم : ١٥٠١ والأيمان ٤٧] .

٢٥٢٥ - از موسی بن عُقبه روایت است که نافع گفت: همانا ابن عمر(رضی‌الله عنه) درمورد غلام یا کنیزی فتوی می‌داد که در وی چند نفر شریک‌اند و یکی از ایشان سهم خودش را آزاد کرده بود. وی می‌گفت: به تحقیق که آزادی کامل بر وی در حالتی واجب می‌گردد که بقیهٔ بهای برده از مال وی کفایت کند، که در آن صورت بهای آن از مال وی به قیمت عادلانه تعیین می‌گردد و سهم شریکان داده می‌شود و راه بردهٔ آزاد شده بازگذاشته می‌شود.

ابن عمر این مسأله را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خبر می‌دهد و لَیث، و ابن ابی ذئب، و ابن اسحاق، و جُویریه، و یَحیی بن سعید و اسماعیل بن اُمَیَّه، از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، مختصر روایت کرده‌اند.

٥- باب : إِذَا أَعْتَقَ نَصِيبًا فِي عَبْدٍ ،

وَلَيْسَ لَهُ مَالٌ ، اسْتُسْعِيَ الْعَبْدُ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ ، عَلَى نَحْوِ الْكِتَابَةِ .

باب ۵: اگر کسی سهم خویش را دربرده‌ای آزاد کند

و مالی نداشته باشد، برده به‌کاری گمارده شود که بر وی مشکل نباشد مانند برده‌ای که مکاتب است[1].

٢٥٢٦ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي النَّضْرُ بْنُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ عَبْدٍ » . [راجع : ٢٤٩٢ . أخرجه مسلم : ١٥٠٣ ، وفي الأيمان

٢٥٢٦ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در برده‌ای سهم دارد آن را آزادکند».

۱- تا از حاصل کار خود، بدل آزادی را به‌دست آورد.

(٥٤). واختصره في ١٥٠٢ ، وفي الأيمان (٥٢ و ٥٣)] .

٢٥٢٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا ، أَوْ شَقِيصًا ، فِي مَمْلُوكٍ ، فَخَلاصُهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ ، وَإِلا قُوِّمَ عَلَيْهِ ، فَاسْتُسْعِيَ بِهِ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ» . [راجع : ٢٤٩٢ . أخرجه مسلم : ١٥٠٣، وفي الأيمان (٥٤) . واختصره في ١٥٠٢ ، وفي الأيمان (٥٢ و ٥٣)] .

تَابَعَهُ حَجَّاجُ بْنُ حَجَّاجٍ ، وَأَبَانُ ، وَمُوسَى بْنُ خَلَفٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، اخْتَصَرَهُ شُعْبَةُ .

۲۵۲۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم یا نصیب خود را در بردهٔ شریکی آزاد کند، آزادی (کامل) آن برده بر مال وی واجب می‌گردد، درحالی‌که مالی داشته باشد. در غیر آن برده بر وی قیمت شود، و به‌کاری گمارده شود که طاقت‌فرسا نباشد.

متابعت کرده است (سعید را) حجاج بن حجاج و ابان و موسی بن خلف، از قتاده. و شُعبه مختصر آن را آورده است.

٦- باب : الْخَطَإِ وَالنِّسْيَانِ فِي الْعَتَاقَةِ وَالطَّلاقِ وَنَحْوِهِ ،

وَلا عَتَاقَةَ إِلا لِوَجْهِ اللَّهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى» . وَلا نِيَّةَ لِلنَّاسِي وَالْمُخْطِئِ . [راجع : ١] .

٢٥٢٨ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَوْفَى ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسْوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا ، مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلَّمْ» . [انظر : ٥٢٦٩ث ، ٦٦٦٤ر . أخرجه مسلم : ١٢٧ ، بذكر «حدثت به أنفسها» بدلاً من «وسوست»] .

باب ۶: خطا و فراموشی در آزادکردن برده و طلاق و مانند آن

و نیست آزادی مگر برای خدا.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «هرکس را آنچه نیت کرده، حاصل است». و فراموشکار و خطاکننده را نیّتی نیست.

۲۵۲۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خداوند به‌خاطر من از وسوسه‌هایی که در سینه‌های امت من پدید می‌آید درگذشته است، تا آن‌گاه که بدان عمل نکند یا از آن سخن نگوید»[1].

٢٥٢٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، وَلامْرِئٍ مَا نَوَى ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ،

۲۵۲۹ - از عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «(ثواب) اعمال به نیت وابسته است، و مرد را همان حاصل است که نیّت کرده است. پس کسی که هجرتش برای خدا و رسول اوست، پس

۱- مراد اندیشه‌های بد و تحریکات شیطانی است که به‌طور غیرارادی در ذهن می‌آید که بدان مؤاخذه نیست، و همچنان است خطا و فراموشی.

فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [راجع: ۱. أخرجه مسلم: ۱۹۰۷].

هجرت وی برای خدا و رسول او (پذیرفته) است و کسی که هجرت وی برای دستیابی به مال دنیا است، یا به‌خاطر ازدواج با زنی است، پس هجرت وی به‌سوی چیزی است که برای آن هجرت کرده است».

۷- باب: إِذَا قَالَ رَجُلٌ لِعَبْدِهِ: هُوَ لِلَّهِ،

وَنَوَى الْعِتْقَ، وَالإِشْهَادِ فِي الْعِتْقِ

باب ۷: اگر کسی به برده‌اش بگوید: او برای خدا است

و نیت وی آزادیش باشد. و شاهدگرفتن در آزادی برده

۲۵۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ بِشْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ يُرِيدُ الإِسْلَامَ، وَمَعَهُ غُلَامُهُ، ضَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، هَذَا غُلَامُكَ قَدْ أَتَاكَ». فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا
عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

[انظر: ۲۵۳۱، ۲۵۳۲، ۴۳۹۳].

۲۵۳۰ - از قیس روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: همانا وی به قصد قبول اسلام راهی شد و غلام وی همراه وی بود هر یک، دیگری را گم کرد، سپس غلام آمد و ابوهریره با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای ابوهریره، این است غلام تو که نزد تو آمد».

ابوهریره گفت: به تحقیق تو را شاهد می‌گیرم که وی آزاد است راوی گفت: و آن هنگامی بود که ابوهریره می‌خواند:

و ای شب دراز و رنج‌آوری بود، و خوشحالم که مرا از سرزمین کفر نجات داد.

۲۵۳۱ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، قُلْتُ فِي الطَّرِيقِ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا
عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

قَالَ: وَأَبَقَ مِنِّي غُلَامٌ لِي فِي الطَّرِيقِ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَايَعْتُهُ، فَبَيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ الْغُلَامُ، فَقَالَ

۲۵۳۱ - از قیس روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: چون به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روانه شدم، در مسیر راه این شعر را می‌خواندم. و ای شب که چه دراز و رنج‌آوری، و خوشحالم که مرا از سرزمین کفر نجات داد. وی می‌گوید: غلام من در مسیر راه از نزد من گریخت و چون نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم به آن حضرت بیعت کردم و هنگامی که نزد

لي رَسُولُ اللَّه ﷺ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، هَذَا غُلامُكَ» . فَقُلْتُ : هُوَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللَّه ، فَأَعْتَقْتُهُ .

لَمْ يَقُلْ أَبُو كُرَيْبٍ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ : حُرٌّ .

وی بودم، ناگاه غلام پیدا شد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابوهریره، این است غلام تو». من گفتم: او برای خدا آزاد است [ابوعبدالله می‌گوید][1]: ابوکُریب که از ابواُسامه روایت کرده، کلمه: حُر - یعنی آزاد را نگفته است.

۲۵۳۲ - حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : لَمَّا أَقْبَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ ، وَمَعَهُ غُلامُهُ ، وَهُوَ يَطْلُبُ الإِسْلامَ ، فَضَلَّ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ : بِهَذَا ، وَقَالَ : أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ لِلَّهِ . [راجع : ۲۵۳۰] .

۲۵۳۲ - از قیس روایت است که گفت: زمانی که ابوهریره(رضی‌الله عنه) با غلام خود روانه شد تا اسلام بیاورد، او و غلامش در مسیر راه یکدیگر را گم کردند. (وقتی غلامش آمد) ابوهریره (به آن حضرت) گفت: من تو را شاهد می‌گیرم که این غلام برای خدا است.

۸- باب : أُمِّ الْوَلَدِ

باب ۸: اُمّ الولد (کنیزی که از مالک خود پسری زاییده است).

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تَلِدَ الأَمَةُ رَبَّهَا» .

ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که: «یکی از نشانه‌های قیامت آن است که کنیز سرور و ارباب خود را بزاید».

۲۵۳۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : إِنَّ عُتْبَةَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : أَنْ يَقْبِضَ إِلَيْهِ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، قَالَ عُتْبَةُ : إِنَّهُ ابْنِي ، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْفَتْحِ ، أَخَذَ سَعْدٌ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، فَأَقْبَلَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَقْبَلَ مَعَهُ بِعَبْدِ بْنِ زَمْعَةَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا ابْنُ أَخِي ، عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا أَخِي ، ابْنُ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى ابْنِ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ ، فَإِذَا هُوَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ

۲۵۳۳ - از عُروهٔ بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: عُتبهٔ بن ابی وَقّاص به برادر خود سعدبن ابی وَقّاص وصیت کرد که پسر کنیز زمعه را نزد خود بیاورد. عُتبه گفته بود: وی پسر من است. زمانی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مکه را فتح کرد، سعد، پسر کنیز زمعه را با خود گرفت و نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و عبد بن زمعه را نیز با خود همراه کرد.

سعد گفت: یا رسول‌الله، این پسر برادر من است و مرا وصیت کرده است که پسر او می‌باشد.

۱- عبارت میان قلابک: قال ابوعبدالله در متن فوق نیست و در برخی نسخ بخاری آمده است.

زَمْعَةَ» . مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِيهِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « احْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ بِنْتَ زَمْعَةَ » . مِمَّا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، وَكَانَتْ سَوْدَةُ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۲۰۵۳ . أخرجه مسلم : ۱٤٥۷ بدون ذكر « الفتح» وتعليل الحجب] .

عبد بن زمعه گفت: یا رسول‌الله، این برادر من است، پسر کنیز زمعه است که بر بستر پدر من زاده شده است.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی پسر کنیز زمعه نگریست و او شبیه‌ترین کس به عتبه بود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای عبدبن زمعه، این پسر متعلق به تو است». به خاطری که بر بستر پدر وی زاده شده است. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به همسر خود سوده) گفت: «از این پسر در حجاب باش، ای سَوده بنت زمعه!». بدان سبب که شباهت آن پسر را به عتبه مشاهده کرد. و سَوده همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

۹- باب : بَيْعِ الْمُدَبَّرِ

۲٥۳٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَعْتَقَ رَجُلٌ مِنَّا عَبْدًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِهِ فَبَاعَهُ . قَالَ جَابِرٌ : مَاتَ الْغُلَامُ عَامَ أَوَّلَ . [راجع : ۲۱٤۱ . أخرجه مسلم : ۹۹۷ ، مطولاً وفي الأيمان «٥٨»] .

باب ۹: فروش بردهٔ مُدَبَّر[1]

۲٥۳٤ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی از ما، بردهٔ خویش را پس از مرگ خویش آزاد کرد. اما پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن برده را فراخواند و او را فروخت. جابر گفته است: آن برده در سال اول مرد[2].

۱۰- باب : بَيْعِ الْوَلَاءِ وَهِبَتِهِ

۲٥۳٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْوَلَاءِ وَعَنْ هِبَتِهِ . [انظر : ٦٧٥٦ . أخرجه مسلم : ۱٥۰٦] .

باب ۱۰: فروش ولاء و بخشیدن آن[3]

۲٥۳٥ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از فروش ولا، و بخشیدن آن منع کرده است.

۲٥۳٦ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ

۲٥۳٦ - از اسود روایت است که عایشه(رضی‌الله

۱- مُدبّر، غلامی است که مالکش او را پس از مرگ خویش آزادکرده است.
۲- مردی که غلام خود را پس از مرگ خود آزادکرده بود، محتاج گشت و آن حضرت برای وی صلاحیت داد که قول خود را فسخ نماید.
۲- ولاء؛ حق میراث برده برای آزدکنندهٔ وی است.

مَنْصُور ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَد ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قالت : اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ ، فَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلاءَهَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَال : « أَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّ الْوَلاءَ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرِقَ » . فَأَعْتَقْتُهَا ، فَدَعَاهَا النَّبِيُّ ﷺ فَخَيَّرَهَا مِنْ زَوْجِهَا ، فَقَالَتْ : لَوْ أَعْطَانِي كَذَا وَكَذَا مَا ثَبَتُّ عِنْدَهُ ، فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه مسلم : ١٥٠٤] .

عنها) گفت: من بریده را خریدم، ولی مالکان وی ولاء او را شرط گذاشتند (که از آنان باشد)، از قضیه به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کردم. ایشان فرمود: «او را آزاد کن؛ زیرا ولاء برای کسی است که (دربهای وی) درهم داده است» و من او را آزاد کردم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را فراخواند و مخیر گردانید که شوهرش را (که غلام بود) می‌پذیرد یا نه. وی گفت: اگر برایم چنین و چنان بدهد، نزدش نمی‌مانم، و از وی جدا شد.

١١- باب : إِذَا أُسِرَ أَخُو الرَّجُلِ ،

أَوْ عَمُّهُ ، هَلْ يُفَادَى إِذَا كَانَ مُشْرِكًا

وَقَال أَنَسٌ : قَال الْعَبَّاسُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً . [راجع : ٤٢١] .

وَكَانَ عَلِيٌّ لَهُ نَصِيبٌ فِي تِلْكَ الْغَنِيمَةِ الَّتِي أَصَابَ مِنْ أَخِيهِ عَقِيلٍ وَعَمِّهِ عَبَّاسٍ .

٢٥٣٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَال : حَدَّثَنِي أَنَسٌ ﷺ : أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ ، اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّه ﷺ فقالوا : ائْذَنْ لَنَا فَلْنَتْرُكْ لابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ ، فَقَال : « لا تَدَعُونَ مِنْهُ دِرْهَمًا » . [انظر : ٣٠٤٨ﻫ، ٤٠١٨ﻫ] .

باب ۱۱: اگر برادر مردی مسلمان اسیر شود

یا عموی وی، اگر آن اسیر مشرک باشد، آیا فدیه بدهد و انس گفته است: عَبّاس به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: من برای نفس خود و برای عَقیل فدیه داده‌ام.

سهم علی(رضی‌الله عنه) از غنیمت فدیه‌ای بودکه از برادر خود عقیل و عموی خود عباس دریافته بود[1].

۲۵۳۷ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردانی از انصار[2] از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواستند و گفتند: ما را اجازه بده تا از فدیهٔ پسر خواهر خود عباس درگذریم. آن حضرت فرمود: «از وی به مقدار یک درهم درنگذرید».

١٢- باب : عِتْقِ الْمُشْرِكِ

٢٥٣٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ،

۲۵۳۸ - از هشام، از پدر وی روایت است که

۱- عباس عموی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و عقیل بن ابوطالب پسرعموی آن حضرت در جنگ بدر اسیر گشتند، سپس فدیه دادند و آزاد گشتند.

۲- مراد قبیلهٔ بنی نجار است که با قریش خویشاوند بودند.

عَنْ هِشَامٍ : أَخْبَرَنِي أَبِي : أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ ﷺ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ ، وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ ، وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ ، قَالَ : فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا ؟ يَعْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا ، قَالَ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ» . [راجع : ۱۴۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۲۳ ، بنفس الزيادة في هذه الطريق] .

گفت: حکیم بن حزام(رضی‌الله عنه)[1] در روزگار جاهلیت صد برده را آزاد کرده بود و بر صد شتر (حجاج را) سوار کرده بود و آن‌گاه که اسلام آورد بر صد شتر سوار کرد[2] (و همه را به عنوان قربانی در مکهٔ مکرمه ذبح نمود) و صد برده آزاد کرد. وی گفته است:

از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم و گفتم: یا رسول‌الله آیا در کارهایی که در جاهلیت کردم ثوابی می‌بینی، من با آن اعمال عبادت یعنی پارسایی کردم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اسلام آوردی و قبل بر آن کارهای خیر انجام دادی»[3].

۱۳- باب : مَنْ مَلَكَ مِنَ الْعَرَبِ رَقِيقًا ،

فَوَهَبَ وَبَاعَ وَجَامَعَ وَفَدَى وَسَبَى الذُّرِّيَّةَ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل:۷۵] .

باب ۱۳: اگر کسی از عرب مالک برده‌ای شود

و او را به کسی ببخشد، و بفروشد و (اگر کنیز باشد) با وی مجامعت کند یا او را در بدل مالی آزاد کند ،کودکان عرب را به بردگی بگیرد و فرمودهٔ خداوند تعالی:

«بیان کرد خدا داستان بندهٔ مملوکی که توانایی ندارد به هیچ چیزی و کسی که دادیمش از نزد خود روزی نیک، پس وی خرج می‌کند از آن روزی، پنهان و آشکارا، آیا برابر می‌شوند. همه ستایش خدای راست بلکه اکثر ایشان نمی‌دانند» (النحل ۷۵).

۲۵۳۹ ، ۲۵۴۰ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : ذَكَرَ عُرْوَةُ : أَنَّ مَرْوَانَ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَامَ حِينَ

۲۵۳۹ و ۲۵۴۰ - از عُروه روایت است که مروان و مسوربن مخرمه گفته‌اند: زمانی که فرستادگان قوم هوازن[4] به حضور پیامبر(صلی‌الله

۱- حکیم بن حزام خواهرزادهٔ ام‌المؤمنین خدیجه(رضی‌الله عنه) است که به عمر شصت‌سالگی در فتح مکه اسلام آورد و صد وبیست سال عمر کرد.

۲- عبارت - حمل علی مائة بعیر - که بر صد شتر سوار کرد ترجمه شد. در ترجمه انگلیسی چنین است: صد شتر را ذبح کرد و خیرات کرد.

۳- مراد آن است که اسلام تو از برکت آن اعمال نیک تو بوده که در طبع تو نیکویی سرشته بودند که بدان هدایت یافتی (تیسیر القاری).

۴- واقعهٔ اسیران هوازن در اثر حوادث غزوهٔ طایف که پیامد غزوهٔ حنین است در سال هشتم هجرت پدید آمد.

جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ ، فَقَال : «إِنَّ مَعِي مَنْ تَرَوْنَ ، وَأَحَبُّ الْحَدِيث إِلَيَّ أَصْدَقُهُ ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا الْمَالَ وَإِمَّا السَّبْيَ ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ» . وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ انْتَظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِف ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قَالوا : فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي النَّاسِ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّه بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَال : «أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ قَدْ جَاؤُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّه حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» . فَقَال النَّاسُ : طَيَّبْنَا ذَلِكَ ، قَال : «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّهُمْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . فَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا عَنْ سَبْيِ هَوَازِنَ . وَقَال أَنَسٌ : قَال عَبَّاسٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً . [راجع : ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸] .

علیه وسلم) آمدند آن حضرت ایستاد. ایشان از آن حضرت خواستند که اموال و اسیران را بدیشان بازگرداند. آن حضرت فرمود: «همانا با من کسانی‌اند که خود می‌بینید[1] و نزد من بهترین سخن راست‌ترین آن است، شما یکی از این دو را انتخاب کنید: یا مال یا اسیران، و همانا من تقسیم اسیران را معطل کرده‌ام».

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف ده شب در انتظار ایشان به سر برده بود. وچون بر آنها معلوم شد که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به جز یکی از آن دو را به ایشان بازنمی‌گرداند، گفتند: همانا ما اسیران خویش را می‌خواهیم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس گفت: «امّا بعدُ، برادران شما نزد ما آمده‌اند درحالی‌که توبه‌کاراند، و من صلاح در آن دیده‌ام که اسیران ایشان را بدیشان بازگردانم. پس هرکس از شما که این روش را خوش می‌دارد، باید بدان عمل کند و هرکس که دوست می‌دارد که بر بهره‌اش (از اسیران) باقی ماند تا آن‌که از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد، عوض آن را بدهیم، باید چنان کند.[2] مردم گفتند: ما آن را می‌پسندیم.

آن حضرت فرمود: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه داده و کدام یک از شما اجازه نداده است. پس نزد بزرگان خویش برگردید تا آنها امور شما را به ما برسانند». مردم

۱- یعنی نظر ایشان باید رعایت شود.

۲- یعنی اسیران خویش را اکنون آزاد کنند.

به بزرگان خویش مراجعه نمودند و با بزرگان خویش صحبت کردند و سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و به اطلاع رسانیدند که همه با طیب خاطر اجازه دادند.

«ابن شهاب زُهری می‌گوید» این است آنچه از قضیه اسیران هوازن به ما رسیده است.

و انس گفته است: عباس به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: من برای نفس خود و برای عقیل فدیه داده‌ام.

۲۵٤۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَقِيقٍ أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ قال : كَتَبْتُ إِلَى نَافِعٍ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُّونَ ، وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ ، وَسَبَى ذَرَارِيَّهُمْ ، وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جُوَيْرِيَةَ .

حَدَّثَنِي بِهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ .

[أخرجه مسلم : ۱۷۰۳ ، بزيادة].

۲۵٤۱ - از ابن عون روایت است که گفت: من برای نافع نامه‌ای فرستادم، وی در پاسخ من نوشت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ناگهان بر بنی مصطلق[1] تاخت و ایشان غافل بودند، و حیوانات آنها بر سر آب بودند. مردان جنگی ایشان را کشت و زنان و اطفال را به اسارت گرفت و در همین روز بود که جویریه به سهم آن حضرت رسید.

این موضوع را عبدالله بن عمر به من گفته که در همان لشکر بوده است.

۲۵٤۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ قال : رَأَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ ﷺ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ ، فَأَصَبْنَا سَبْيًا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ ، فَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ ، وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا ، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلا وَهِيَ كَائِنَةٌ » . [راجع :

۲۵٤۲ - از ابن مُحَیریز روایت است که گفت: ابوسعید(رضی‌الله عنه) را دیدم و از وی (درباره عزل) سؤال کردم. وی گفت: ما همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قصد غزوهٔ بنا اصطلق برآمدیم و از مردم عرب اسیر گرفتیم و اشتهای ما به سوی زنان فزونی گرفت. و دوربودن از زنان بر ما گران آمد، و عزل[2] را دوست داشتیم. حکم آن را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدیم. آن

۱- بنی مصطلق که طایفهٔ از قبیلهٔ خزاعه بودند، لشکر انبوهی جمع کرده بودند تا بر مدینه حمله کنند. آن حضرت صلی‌الله علیه‌وسلم، ابوذر را به نیابت خویش در مدینه گذاشت و خود با لشکری به سوی دشمن شتافت و ایشان را که بر سر آب فرود آمده بودن غافلگیر ساخت و بر ایشان تاخت. این واقعه در سال ششم هجرت رخ داده است (سیرهٔ ابن هشام).

۲- عزل، بیرون‌آوردن آلت قبل از انزال و منی افکندن درخارج فرج است.

٢٢٢٩. أخرجه مسلم : ١٤٣٨] .

حضرت فرمود: «اگر عزل نکنید باکی نیست، هیچ مخلوقی نیست که آفریدنش تا روز قیامت مقدر شده باشد، مگر آن‌که آفریده می‌شود».

٢٥٤٣ - حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : لا أَزَالُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ .

و حَدَّثَنِي ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الْحَارِثِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ . وَعَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلَاثٍ ، سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمْ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَّالِ » . قال : وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا » . وَكَانَتْ سَبِيَّةٌ مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ : « أَعْتِقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ » . [انظر : ٤٣٦٦ل. أخرجه مسلم : ٢٥٢٥] .

٢٥٤٣ - از عُمَارهٔ بن قَعقاع، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: و همچنان از حارث، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: من همیشه مردم بنی‌تمیم را به‌خاطر سه خصلت ایشان دوست می‌دارم که از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد ایشان شنیده‌ام. از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود:

«آنها سرسخت‌ترین امت من در برابر دجال‌اند».

زمانی که صدقات بنی‌تمیم مواصلت کرد، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این است صدقات قوم ما».

و عایشه کنیزی داشت که متعلق به همین قوم بود. آن حضرت فرمود: «او را آزاد کن که از نسل اسماعیل است».

١٤- باب : فَضْلِ مَنْ أَدَّبَ جَارِيَتَهُ وَعَلَّمَهَا

باب ۱۴: فضیلت کسی که کنیز خود را ادب بیاموزد و تعلیم دهد

٢٥٤٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ فُضَيْلٍ ، عَنْ مُطَرِّفٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَعَالَهَا فَأَحْسَنَ إِلَيْهَا ، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا كَانَ لَهُ أَجْرَانِ » . [راجع : ٩٧ . أخرجه مسلم : ١٥٤ ، مطولاً ، وبلفظه في النكاح ٨٦] .

٢٥٤٤ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که حاجات کنیز خویش را روا می‌کند[1] و با وی سلوک نیک می‌نماید و سپس او را آزاد می‌کند و با وی ازدواج می‌کند، او را دو پاداش می‌باشد».

۱- حدیث ۲۵۴۴، سطر ۴، لفظ - فعالها - آمده است، در برخی نفسخ بخاری لفظ - فعلمها - نگاشته شده است. یعنی کسی که کنیز خود را تعلیم می‌دهد که این روایت ابی‌ذر هروی است که به‌عنوان باب مناسبتر می‌نماید (تیسیر القاری).

۱۵- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«الْعَبِيدُ إِخْوَانُكُمْ ، فَأَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ»

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴾ [النساء:۳٦] .

ذِي الْقُرْبَى : الْقَرِيبُ . وَالْجُنُبُ : الْغَرِيبُ . الْجَارُ الْجُنُبُ : يَعْنِي الصَّاحِبَ فِي السَّفَرِ .

باب ۱۵: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

«بردگان شما برادران شما می‌باشند، آنان را همان غذایی بدهید که خود می‌خورید» و فرمودهٔ خدای تعالی: «و بپرستید خدا را و شریک او مقرر مکنید چیزی را و به پدر و مادر نیکوکاری کنید و به خویشان و یتیمان و گدایان و همسایهٔ خویشاوند و همسایهٔ اجنبی و به همنشین به پهلو نشسته و به مسافر و به آنچه دست شما مالک او شد[1] هر آینه خدا دوست ندارد کسی را که باشد متکبر خود ستاینده» (النساء ۳٦).

ذی‌القربی: یعنی نزدیک، و الجُنُب: یعنی بیگانه، الْجارُ الجُنُب: یعنی :همسفر.

۲٥٤٥ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا وَاصِلٌ الْأَحْدَبُ قَالَ : سَمِعْتُ الْمَعْرُورَ بْنَ سُوَيْدٍ قَالَ : رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ ﷺ ، وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ ، وَعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا ، فَشَكَانِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ إِخْوَانَكُمْ خَوَلُكُمْ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ فَأَعِينُوهُمْ» . [راجع : ۳۰ . اخرجه مسلم : ۱٦٦۱] .

۲٥٤٥ - از مَعْرُور بن سُوَید روایت است که گفت: ابوذر غفاری(رضی‌الله عنه) را دیدم که حُلّهٔ[2] (جامه دوگانه) پوشیده بود و غلام وی نیز حُلّه‌ای پوشیده بود. دلیل آن را سؤال کردیم. وی گفت، من مردی را دشنام داده بودم و او از من به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شکایت کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا او را دشنام مادر دادی؟» و سپس فرمود:

«همانا بردگان شما برادران شما می‌باشند که خداوند ایشان را زیر دست شما قرار داده است. پس کسی که برادر او زیردست اوست، باید به وی غذایی بدهد که خود می‌خورد و جامه بپوشاند که خود می‌پوشد. و ایشان را به کاری نگمارید که از انجام آن عاجز آیند و

۱- یعنی غلام و کنیز.

۲- حُله، جامهٔ دوگانه، شامل ردأ و ازار است.

اگر ایشان را به‌کاری می‌گمارید که از انجام آن عاجز می‌آیند، با ایشان کمک کنید».

١٦- باب : الْعَبْدِ إِذَا أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ وَنَصَحَ سَيِّدَهُ

باب ۱۶

غلامی که پروردگار خود را به نیکویی عبادت کند و مالک خود را خیرخواهی کند

٢٥٤٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الْعَبْدُ إِذَا نَصَحَ سَيِّدَهُ ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ». [انظر : ٢٥٥٠ . أخرجه مسلم : ١٦٦٤] .

٢٥٤٦ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «غلامی که خیرخواهی مالک خود را نموده و پروردگار خود را به نیکویی عبادت کند، پاداش وی دو چندان است».

٢٥٤٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا ، وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا ، فَلَهُ أَجْرَانِ ، وَأَيُّمَا عَبْدٍ أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ فَلَهُ أَجْرَانِ». [راجع : ٩٧ . أخرجه مسلم : ١٥٤ ، مطولاً وهو في النكاح مختصراً أولاً ٨٦ ع].

٢٥٤٧ - از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر مردی که کنیزی دارد و او را ادب، و سپس او را آزاد کند و با وی ازدواج نماید، او را دو پاداش است. و هر غلامی که حق خدا و حق مالکان خویش را ادا کند، او را دو پاداش است».

٢٥٤٨ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لِلْعَبْدِ الْمَمْلُوكِ الصَّالِحِ أَجْرَانِ » . وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالْحَجُّ ، وَبِرُّ أُمِّي ، لأَحْبَبْتُ أَنْ أَمُوتَ وَأَنَا مَمْلُوكٌ . [أخرجه مسلم : ١٦٦٥] .

٢٥٤٨ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای بنده‌ای که غلام نیکوکار است دو پاداش است». ابوهریره گفته است: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که اگر فضیلت جهاد در راه خدا و حج و نیکویی به مادر من مطرح نمی‌بود، دوست می‌داشتم درحالی بمیرم که برده باشم[1].

٢٥٤٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « نِعْمَ مَا لأَحَدِهِمْ ، يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّهِ ،

٢٥٤٩ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نیکوترین عمل برای هر یک از ایشان آن است که پروردگار

۱- زیرا غلام در ادای حج و جهاد و خدمت به مادر، آزادی ندارد و انجام امور مذکور مشروط به اجازهٔ مالک است.

وَيَنْصَحُ لِسَيِّدِه» . [أخرجه مسلم : ١٦٦٦ ، باختلاف] .

خود را به نیکویی عبادت کند و مالک خود را خیرخواهی نماید».

١٧- باب : كَرَاهِيَةِ التَّطَاوُلِ عَلَى الرَّقِيقِ ،

وَقَوْلِه : عَبْدِي أوْ أَمَتِي

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ [النور:٣١] . وَقَالَ : ﴿ عَبْدًا مَمْلُوكًا ﴾ [النحل:٧٥]. ﴿ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ ﴾ [يوسف:٢٥] . وَقَالَ : ﴿ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ﴾ [النساء:٢٥] .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ» . وَ : ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ ﴾ [يوسف:٤٢] . سَيِّدِكَ . [راجع : ٣٠٤٣]. وَ : «مَنْ سَيِّدُكُمْ» .

باب ۱۷: کراهیت تکبر و مفاخرت بر برده

که او را بگوید: غلام من یا کنیز من.

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «و شایستگان را از غلامان خویش و کنیزان خویش» (النور: ۳۲).

و خداوند گفته است: «بندهٔ مملوک» (النحل، ۷۵).

و «و یافتند سید (آقای) او را نزدیک دروازه» (یوسف: ۲۵).

و «از کنیزان خویش که مسلمان‌اند» (النساء: ۲۵)

و فرموده پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به پا خیزید به سوی سید خود)[1]. و «یاد کن مرا نزد رَبّ خود» (یوسف: ۴۲) یعنی نزد سیّد خود. و فرمودهٔ آنحضرت «کیست سیّد شما» یعنی آقا یا سالار شما[2].

٢٥٥٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِذَا نَصَحَ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّه ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ» . [راجع : ٢٥٤٦ . أخرجه مسلم : ١٦٦٤] .

۲۵۵۰ - از نافع، از عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «غلامی که برای سَیِّد (آقای) خود خیرخواهی و دلسوزی کند، و پروردگار خود را به نیکویی عبادت نماید، او را دو پاداش است».

٢٥٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاء : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْد ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْمَمْلُوكُ الَّذِي يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّه ، وَيُؤَدِّي إِلَى سَيِّدِه الَّذِي لَهُ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَالنَّصِيحَةِ وَالطَّاعَةِ ، لَهُ أَجْرَانِ» . [راجع : ٩٧ . أخرجه مسلم : ١٥٤، مطولاً]

۲۵۵۱ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مملوکی (یعنی برده‌ای) که پروردگار خود را به نیکویی عبادت می‌نماید و آنچه را سید وی بر ذمه‌اش دارد ادا می‌کند؛ و به او خیرخواهی نموده و از او

۱- غلام و کنیز را نباید خطاب کرد که غلامِ من و کنیزِ من - در قرآن و احادیث برای غلام لفظ - عبد و مملوک - و برای کنیز لفظ امه و - فتاة - و برای مالک لفظ - سید - به‌کار رفته است. در متن فوق محض به این الفاظ اشاره شده که در آیات و احادیث آمده است.

۲- پارهٔ از حدیث ابوسعید است که آن حضرت برای سعدبن معاذ نسبت به قوم او فرموده است (شرح شیخ الاسلام).

فرمانبرداری به عمل می‌آورد، او را دو پاداش است.

۲۵۵۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّام بْنِ مُنَبِّه: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يُحَدِّثُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ، اسْقِ رَبَّكَ، وَلْيَقُلْ سَيِّدِي مَوْلايَ، وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي أَمَتِي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ وَفَتَاتِي وَغُلامِي». [اخرجه مسلم: ۲۲۴۹].

۲۵۵۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ یک از شما (برده‌اش را) نگوید: غذا بده رَبّ خود را، در وضو کمک کن ربّ خود را، آب بنوشان ربّ خود را، باید (عوض لفظ - رب) بگوید سید خود را و مولای خود را و هیچ یک از شما نگوید: عبدی، امتی، یعنی غلام من، کنیز من، و باید کنیز خود را بگوید: فتای (پسر جوان من) و فتاتی، یعنی دختر جوان من. و برای کودک بگوید: غلامی، یعنی پسر من».

۲۵۵۳ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِم، عَنْ نَافِع، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا لَهُ مِنَ الْعَبْد، فَكَانَ لَهُ مِنَ الْمَال مَا يَبْلُغُ قِيمَتَهُ، يُقَوَّمُ عَلَيْه قِيمَةَ عَدْل، وَأَعْتَقَ مِنْ مَاله، وَإلا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ». [راجع: ۲۴۹۱. أخرجه مسلم: ۱۵۰۱، وفي الأيمان ۴۷].

۲۵۵۳ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در غلامی که در او شریک است آزاد کند و از خود مالی داشته باشد که بهای غلام را کفایت کند، غلام به بهای عادلانه بر وی قیمت می‌شود و از مال وی آزاد می‌شود.

در غیر آن همان سهم خود را که آزاد کرده است، آزاد می‌شود».

۲۵۵٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّته، فَالأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاس رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِه وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْت بَعْلِهَا وَوَلَده، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَال سَيِّده وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّته». [راجع: ۸۹۳. اخرجه مسلم: ۱۸۲۹].

۲۵۵٤ - از نافع، از عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئول زیردستان خویش هستند. کسی که بر مردم امیر است، نگهبانشان و مسئول ایشان است و مرد نگهبان اهل خانهٔ خود بوده و مسئول ایشان است، و زن، نگهبان خانهٔ شوهر و فرزندان وی بوده، و مسئول ایشان است. و غلام نگهبان مال سید (آقای) خود است و مسئول آن است. آگاه باشید که همگی شما نگهبانید و همگی شما

۲۵۵۵ ، ۲۵۵٦ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّه : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ وَزَيْدَ بْنَ خَالِد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِذَا زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِذَا زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا - فِي الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ - بِيعُوهَا وَلَوْ بِضَفِيرٍ» . [راجع : ۲۱۵۳ ، ۲۱۵٤ . أخرجه مسلم : ۱۷۰٤].

۱۸- باب : إِذَا أَتَاهُ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ

۲۵۵۷ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَال : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زِيَاد : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ ، فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ ، أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ ، فَإِنَّهُ وَلِيَ عِلاجَهُ» . [انظر : ٥٤٦۰ل، أخرجه مسلم : ۱٦٦۳ ، بزيادة] .

۱۹- باب : الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَنَسَبَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَالَ إِلَى السَّيِّدِ .

۲۵۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ : «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، فَالإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِه رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ، وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِه رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه» . قَالَ : فَسَمِعْتُ

مسئول زیردستان خویشید».

۲۵۵۵ و ۲۵۵٦ - از زُهری روایت است که عبیدالله گفت: از ابوهریره و زیدبن خالد شنیده‌ام که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر کنیز زنا کند او را تازیانه بزنید، و اگر باز زنا کند او را تازیانه بزنید و اگر باز زنا کند او را تازیانه بزنید - بار سوم یا چهارم فرمود: او را بفروشید، هر چند عوض ریسمان مویینی باشد».

باب ۱۸: آن‌گاه که خدمتگار وی غذای وی را بیاورد[1]

۲۵۵۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که خدمتگار هر یک از شما غذای او را می‌آورد، اگر او را باخود (به غذاخوردن) نمی‌نشاند باید برای وی یک یا دو لقمه بدهد - یا فرمود - یک یا دو خوردنی؛ زیرا او آن را آماده کرده است».

باب ۱۹: غلام نگهبان مال سید (آقای) خود است

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مال غلام را به آقای وی نسبت داده است.

۲۵۵۸ - از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که او از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنید که می‌فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئول زیردستان خویشید. امام (حاکم) نگهبان است و مسئول رعایای خویش است، و مرد نگهبان خانهٔ خود بوده و مسئول کسان خانهٔ خویش است، و زن

۱- در برخی نسخ بخاری عنوان باب ۱۸، چنین است: اذا أتی أحدکم خادمه بطعامه - یعنی آن‌گاه که خدمتگار یکی از شما غذای وی را آورد».

نگهبان خانهٔ شوهر خویش و مسئول کسان خانه‌اش است، و خدمتگار نگهبان مال آقای خود است و مسئول نگهداری آن».

(ابن عمر می‌گوید) من این سخنان را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم و گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود:

«مرد نگهبان مال پدر خویش است و مسئول نگهداری آن و همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئول زیردستان خویشید».

٢٠- باب : إِذَا ضَرَبَ الْعَبْدَ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ .

٢٥٥٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّه : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْب قال : حَدَّثَني مَالِكُ بْنُ أَنَس . قال : وَأَخْبَرَني ابْنُ فُلان ، عَنْ سَعيد الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبيه ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَن النَّبيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّام ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَن النَّبيِّ ﷺ قال : « إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ » . [أخرجه مسلم : ٢٦١٢] .

باب ۲۰: اگر کسی غلام خود را می‌زند، باید بر روی وی نزند

۲۵۵۹ - از ابن فلان، از سعید مقبری، از پدر وی از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: از مَعْمَر، از هَمّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه کسی از شما جنگ می‌کند باید از زدن بر روی بپرهیزد».

٥٠ - كتاب المكاتب

باب : إثم مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ

١- باب: الْمُكَاتَب ، وَنُجُومِه فِي كُلِّ سَنَةٍ نَجْمٌ

وَقَوْلِه : ﴿ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ﴾ [النور: ٣٢] .

وَقَال رَوْحٌ ، عَن ابْنِ جُرَيْجٍ : قُلْتُ لِعَطَاء : أَوَاجِبٌ عَلَيَّ إِذَا عَلِمْتُ لَهُ مَالاً أَنْ أُكَاتِبَهُ ؟ قال : مَا أُرَاهُ إِلا وَاجِبًا.
وَقَالَهُ عَمْرُو بْنُ دِينَار . قُلْتُ لِعَطَاء . تَأْثُرُهُ عَنْ أَحَد ، قال: لا . ثُمَّ أَخْبَرَنِي : أَنَّ مُوسَى بْنَ أَنَس أَخْبَرَهُ : أَنَّ سِيرِينَ سَأَلَ أَنَسًا الْمُكَاتَبَةَ ، وَكَانَ كَثِيرَ الْمَالِ فَأَبَى ، فَانْطَلَقَ إِلَى عُمَرَ ﷺ فَقال : كَاتِبْهُ ، فَأَبَى ، فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّة وَيَتْلُو عُمَرُ : ﴿ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ﴾ [النور : ٣٣] . فَكَاتَبَهُ.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

٥٠ - کتاب مکاتب [1]

باب - گناه کسی که برده‌اش را دشنام دهد

باب - ۱: حکم مکاتب و اقساط سالانهٔ وجه آزادی وی

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «و آنان که می‌طلبند مکاتبت را از غلامانی که مالک شده است دستهای شما، پس مکاتب کنید ایشان را اگر بدانید در ایشان شایستگی و بدهید مکاتبان را از مال خدا که به شما ارزانی داشته است» (النور: ۳۳) [2].

رَوح از ابن جُرَیج روایت کرده است: به عَطأ گفتم: اگر بدانم که برده‌ام مالی دارد آیا واجب است بر من که او را مکاتَب کنم؟ عطاء گفت: من به جز واجب، چیزی نمی‌پندارم.

و عَمرو بن دینار گفته است: به عطاء گفتم: آیااین (وجوب) را از کسی روایت داری؟ گفت: نی.

سپس عطاء مرا خبر داد که موسی بن انس (بن مالک) به او گفته است که سیرین از انس خواسته بود که او را مکاتب گرداند و او مالی

۱- مُکاتَب، در عرف شرع برده‌اي را گويند که مولاي وي او را در بدل مبلغ معين آزادکند تا وجه آزادي خود را از حاصل کار خويش به‌دست آورد و به اقساط به مولاي خود برساند تا آن مبلغ را پوره کند و اگر از آن وجه معين درهمي باقي بماند آزادي وي تحقق نمي‌يابد. اين عقد را کتاب. کتابت و مکاتبت گويند.

۲- شماره‌گذاري آية در متن عربي ۳۲ است که اشتباه است و ۳۳ درست است. ولاء حق ميراث اوست.

فراوان داشت، لیکن انس نپذیرفت. سپس سیرین نزد عمر(رضی‌الله عنه) رفت. عمر(رضی‌الله عنه) به انس گفت: او را مکاتب گردان. انس نپذیرفت. عمر او را با تازیانه زد و این آیه را تلاوت کرد:

«پس مکاتب کنید آنها را اگر بدانید در آنها شایستگی» (النور ۳۳). و او را وی را مکاتب نمود.

٢٥٦٠- وَقال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قال عُرْوَةُ: قالتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : إنَّ بَرِيرَةَ دَخَلَتْ عَلَيْهَا تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا ، وَعَلَيْهَا خَمْسَةُ أَوَاقٍ ، نُجِّمَتْ عَلَيْهَا فِي خَمْسِ سِنِينَ ، فَقالتْ لَهَا عَائِشَةُ وَنَفِسَتْ فِيهَا : أَرَأَيْتِ إِنْ عَدَدْتُ لَهُمْ عَدَّةً وَاحِدَةً ، أَيَبِيعُكِ أَهْلُكِ فَأُعْتِقَكِ ، فَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي ؟ فَذَهَبَتْ بَرِيرَةُ إِلَى أَهْلِهَا ، فَعَرَضَتْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَقالوا : لا ، إلا أَنْ يَكُونَ لَنَا الْوَلاءُ ، قَالتْ عَائِشَةُ فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، فَقال لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اشْتَرِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقال : « مَا بَالُ رِجَالٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ » . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم :١٠٧٥ بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه بنحوه :١٥٠٤ ، برقم(٦)] .

٢٥٦٠ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بریره (کنیز) نزد وی آمد و از وی در مورد کتابت خود کمک می‌خواست. بریره به مقدار پنج اوقیه طلا (چهل درهم) به اقساط پنج سال قرضدار بود. عایشه که مایل به آزادی وی بود گفت: اگر بهای کامل مکاتبت تو را یکبارگی به مالکان تو بدهم، گمان می‌کنی که تو را بر من بفروشند و من تو را آزاد کنم و حق ولاء تو متعلق به من باشد».

بریره نزد مالکان خویش رفت و قضیه را به اطلاع ایشان رسانید. آنها گفتند:نی، مگر آنکه حق ولاء تو از آنِ ما باشد.

عایشه (رضی‌الله عنها) می‌گوید: من بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) واردشده و این مسأله را یاد کردم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عایشه گفت: «او را بخر و آزاد کن. همانا ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است». سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و فرمود: «مردم را چه شده که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست؟ کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست آن شرط باطل است. شرط خداوند سزاوارتر و

محکم‌تر است».

٢ - باب : مَا يَجُوزُ مِنْ شُرُوطِ الْمُكَاتَبِ ،

وَمَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ .

فيه عن ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

۲۵٦۱ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا : وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا ، قالتْ لَهَا عَائِشَةُ : ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكِ ، فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكِ كِتَابَتَكِ ، وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي فَعَلْتُ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ بَرِيرَةُ لأَهْلِهَا فَأَبَوْا ، وَقالوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكِ فَلْتَفْعَلْ ، وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لَنَا ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ابْتَاعِي ، فَأَعْتِقِي ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . قالَ : ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقالَ : « مَا بَالُ أُنَاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ ، وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه بطوله : ١٥٠٤ ، برقم(٦)] .

۲۵٦۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قالَ : أَرَادَتْ عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ تَشْتَرِيَ جَارِيَةً لِتُعْتِقَهَا ، فَقالَ أَهْلُهَا:

باب ۲: آنچه از شرایط مکاتب که جواز دارد

و کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست. در آن حدیثی است از ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

۲۵٦۱ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) او را خبر داده است که: بَریده نزد وی آمد و دربارهٔ وجه کتابت خود کمک می‌خواست، و او چیزی از وجه کتابت خود را نداده بود. عایشه به وی گفت: نزد مالکان خویش برو. اگر ایشان بخواهند که من عوض کتابت تو را بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، این کار را می‌کنم. بریده این موضوع را به مالکان خویش یاد کرد، آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر وی درجهت آزادی تو ثواب می‌خواهد، این کار را بکند و ولاء تو متعلق به ما می‌باشد.

عایشه قضیه را به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به وی گفت: «او را بخر و آزاد کن و همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است». سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و گفت: «مردم را چه حال است که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست، کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست، او را از آن نفعی نیست هرچند صد بار شرط بگذارد. شرط خداوند سزاوارتر و محکم‌تر است».

۲۵٦۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عایشه اُمّ‌المؤمنین خواست که کنیزی بخرد و آزاد کند. مالکان کنیز گفتند:

عَلَى أَنَّ وَلاءَهَا لَنَا ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :« لا يَمْنَعُكِ ذَلِكِ ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ۲۱۵۶ . اخرجه مسلم : ۱۵۰٤ ، برقم «٥»] .

به شرط آنکه ولاء وی متعلق به ما باشد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شرط ایشان تو را مانع نشود، همانا ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است».

۳ - باب : اسْتِعَانَةِ الْمُكَاتَبِ وَسُؤَالِهِ النَّاسَ

۲۵٦۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ بَرِيرَةُ فَقَالَتْ : إِنِّي كَاتَبْتُ أَهْلِي عَلَى تِسْعِ أَوَاقٍ ، فِي كُلِّ عَامٍ أُوقِيَّةٌ ، فَأَعِينِينِي ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : إِنْ أَحَبَّ أَهْلُكِ أَنْ أَعُدَّهَا لَهُمْ عَدَّةً وَاحِدَةً وَأُعْتِقَكِ فَعَلْتُ ، وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي ، فَذَهَبَتْ إِلَى أَهْلِهَا فَأَبَوْا ذَلِكَ عَلَيْهَا ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ عَرَضْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَأَبَوْا إِلا أَنْ يَكُونَ الْوَلاءُ لَهُمْ ، فَسَمِعَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَسَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « خُذِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، وَاشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلاءَ ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَمَا بَالُ رِجَالٍ مِنْكُمْ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَأَيُّمَا شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ ، فَقَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ وَشَرْطُ اللَّهِ أَوْثَقُ ، مَا بَالُ رِجَالٍ مِنْكُمْ يَقُولُ أَحَدُهُمْ : أَعْتِقْ يَا فُلانُ وَلِيَ الْوَلاءُ ، إِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ٤٥٦ . اخرجه مسلم: ۱۰۷٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه بطوله : ۱۵۰٤ ، برقم «٦»].

باب ۳: کمک خواستن بردۀ مکاتب و سؤال از مردم

۲۵٦۳ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بَریره آمد و گفت: من به مقدار نُه اوقیه طلا، با مالکان خویش قرارداد کتابت کرده‌ام که در هر سال یک اوقیه به ایشان بدهم. در این معامله مرا کمک کن.

عایشه گفت: اگر مالکان تو بخواهند که وجه کتابت تو را یکبارگی بشمارم و تو را آزاد کنم، این کار را می‌کنم و ولاء تو متعلق به من است. وی نزد مالکان خویش رفت و آنها این شرط را نپذیرفتند بریده (آمد) و گفت: من قضیه را به آنها گفتم و نپذیرفتند مگر آنکه ولاء متعلق به ایشان باشد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که موضوع را شنید از من سؤال کرد و من به اطلاع وی رساندم. آن حضرت فرمود: «او را بگیر و آزادکن و ولاء را برای ایشان شرط بگذار، همانا ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است.

عایشه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درمیان مردم ایستاد و خداوند را حمد و ثنا خواند و سپس فرمود: «اما بعد، مردم را چه شده که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. هر آن شرطی که در کتاب خدا نباشد، باطل است، هرچند صد شرط گذاشته باشند. حکم

خداوند سزاوارتر و شرط خداوند محکم‌تر است. برخی از شما مردم را چه شده که یکی می‌گوید، آزاد کن ای فلان و ولاء از آنِ من است. همانا ولاء برای کسی است که آزادش کرده است».

٤ - باب : بَيْعِ الْمُكَاتَبِ إِذَا رَضِيَ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : هُوَ عَبْدٌ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ : مَا بَقِيَ عَلَيْهِ دِرْهَمٌ .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : هُوَ عَبْدٌ إِنْ عَاشَ وَإِنْ مَاتَ وَإِنْ جَنَى ، مَا بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

٢٥٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالَتْ لَهَا : إِنْ أَحَبَّ أَهْلُكِ أَنْ أَصُبَّ لَهُمْ ثَمَنَكِ صَبَّةً وَاحِدَةً فَأُعْتِقَكِ فَعَلْتُ ، فَذَكَرَتْ بَرِيرَةُ ذَلِكَ لأَهْلِهَا ، فَقَالُوا : لا ، إِلا أَنْ يَكُونَ وَلاؤُكِ لَنَا .

قَالَ مَالِكٌ : قَالَ يَحْيَى : فَزَعَمَتْ عَمْرَةُ أَنَّ عَائِشَةَ ذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « اشْتَرِيهَا وَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه بنحوه : ١٥٠٤ ، برقم ٦١] .

باب ۴: فروش برده مکاتب، اگر راضی باشد

عایشه گفته است: برده مکاتب، کسی است که چیزی (از وجه کتابت) بر وی باقی باشد. زیدبن ثابت گفته است: کسی است که درهمی بر وی باقی باشد.

و ابن عمر گفته است: او حکم برده را دارد، اگر مرده است یا زنده و اگر جنایت کرده باشد، مادامی که بر وی چیزی باقی است.

٢٥٦٤ - از یحیی بن سعید روایت است که عمرة بنت عبدالرحمن گفت: بریده نزد ام‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) آمد تا از وی کمک بخواهد. عایشه به وی گفت: اگر مالکان تو بخواهند که بهای تو را یکبارگی به ایشان بدهم و تو را آزاد کنم، این کار را می‌کنم. بریده این موضوع را به مالکان خود گفت: آنها گفتند: نِی، مگر اینکه ولاء تو از آنِ ما باشد.

مالک به روایت از یحیی گفته است: عمره پنداشته است که عایشه این موضوع را به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) یادکرده و آن حضرت فرموده است: «او را خریداری و آزاد کن و همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

٥ - باب : إذا قال المُكَاتَبُ: اشْتَرِنِي وأعْتِقْنِي ، فاشْتَرَاهُ لذلك

٢٥٦٥ - حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا عَبْدُالوَاحِد بْنُ أيْمَنَ قال: حَدَّثَنِي أبِي ، أيْمَنُ ، قال : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِي اللّهم عَنْهَا ، فَقُلْتُ : كُنْتُ غُلامًا لعُتْبَةَ بْنِ أبِي لَهَب ، ومَاتَ وَوَرِثَنِي بَنُوهُ ، وإنَّهُمْ بَاعُونِي مِنْ عَبْدِاللّه بْنِ أبِي عَمْرو ، فَأعْتَقَنِي ابْنُ أبِي عَمْرو ، واشْتَرَطَ بَنُو عُتْبَةَ الوَلاءَ، فقالتْ : دَخَلَتْ بَرِيرَةُ وَهِيَ مُكَاتَبَةٌ ، فقالت : اشْتَرِينِي وأعْتِقِينِي ، قالتْ : نَعَمْ ، قالتْ : لا يَبِيعُونِي حَتَّى يَشْتَرِطُوا وَلائِي ، فقالتْ : لا حَاجَةَ لِي بذلكَ ، فَسَمِعَ بذلكَ النَّبِيُّ ﷺ أوْ بَلَغَهُ ، فَذَكَرَ لعَائِشَةَ ، فَذَكَرَتْ عَائِشَةُ مَا قالتْ لَهَا ، فقال : «اشْتَرِيهَا وأعْتِقِيهَا ، وَدَعِيهِمْ يَشْتَرِطُونَ مَا شَاؤوا» . فَاشْتَرَتْهَا عَائِشَةُ فَأعْتَقَتْهَا ، واشْتَرَطَ أهْلُهَا الوَلاءَ ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : «الوَلاءُ لِمَنْ أعْتَقَ ، وإنِ اشْتَرَطُوا مائَةَ شَرْط» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه بنحوه : ١٥٠٤ ، برقم (٦)] .

باب ۵: اگر بردهٔ مکاتب بگوید: مرا خریداری و آزاد کن و او را بدین هدف خریداری نماید.

۲۵۶۵ - از عبدالواحد بن اَیْمَنْ روایت است که گفت: پدرم اَیْمن گفته است: نزد عایشه[1] (رضی‌الله عنها) رفتم و گفتم: من غلام عُتبهٔ بن اَبُولَهب بودم. اَبُولَهَب مُرد و پسران وی مرا به ارث بردند و آنها مرا به عبدالله بن ابی عمرو فروختند. ابن ابی عمرو آزادم کرد، و پسران عُتبه ولاء را برای خود شرط گذاشتند. عایشه گفت: بَریده نزد من آمد و او کنیز مُکاتَبَه بود و گفت: مرا خریداری و آزاد کن. عایشه گفت: آری می‌خرم. بریده گفت: مرا نمی‌فروشند تا آنکه ولاء را برای خود شرط نگذارند. عایشه گفت: مرا بدان نیازی نیست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را شنید، یا این خبر به وی رسانیده شد. از عایشه معلومات خواست و عایشه آنچه را بریده گفته بود، اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «او را خریداری و آزاد کن و آنها را بگذار که هر شرطی می‌خواهند، بگذارند».

عایشه او را خرید و آزاد کرد و مالکان بریده ولاء را شرط گذاشتند پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است، هرچند صد شرط بگذارند».

۱- حدیث ۲۵۶۵، سطر سوم، لفظ(رضی‌الله عنها) اشتباهاً رضی‌اللهم عنها چاپ شده است.

٥١ - كِتَابُ الْهِبَة وَفَضْلِهَا وَالتَّحْرِيضِ عَلَيْهَا

بسم‌الله الرحمن الرحیم

کتاب هبَه (بخشیدن) و فضیلت و تشویق بر آن

١- باب : فَضْلِ الهبة

٢٥٦٦ - حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ ، لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا ، وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ» . [انظر : ٦٠١٧[د] . أخرجه مسلم : ١٠٣٠] .

باب ۱: فضیلت هَبَه

٢٥٦٦ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای زنان مسلمان ،همسایه تحفهٔ همسایه را حقیر نشمارد، هرچند سُم گوسفندی باشد».

٢٥٦٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ : ابْنَ أُخْتِي ، إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلالِ ، ثُمَّ الْهِلالِ ، ثَلاثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ ، وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ . فَقُلْتُ : يَا خَالَةُ ، مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ ؟ قَالَتِ الأَسْوَدَانِ : التَّمْرُ وَالْمَاءُ ، إِلا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَلْبَانِهِمْ فَيَسْقِينَا . [انظر : ٦٤٥٨[ث]، ٦٤٥٩[د]. أخرجه مسلم: ٢٩٧٢، ٢٦ و ٢٨].

٢٥٦٧ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) به او گفته: ای پسر خواهرم، ما هلال ماه را می‌دیدیم و باز هلال ماه را می‌دیدیم[1] سه هلال را در دو ماه می‌دیدیم، لیکن در این مدت در خانه‌های رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آتش اجاق افروخته نمی‌شد.

(عروه می‌گوید) گفتم: ای خاله، چگونه معیشت می‌کردید؟ گفت: با دو چیز سیاه: آب و خرما، مگر آنکه همسایه‌های رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که از انصار بودند و گوسفندان شیری داشتند، از آن گوسفندان در اختیار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گذاشتند و آن حضرت از شیر آن ما را می‌نوشانید.

٢- باب : الْقَلِيلِ مِنَ الْهِبَةِ

٢٥٦٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي

باب ۲: هدیه‌ای اندک

٢٥٦٨ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر به غذایی که

۱- حدیث ۲۵۶۷، لفظ - ثم الهلا - یعنی باز هلال ماه را می‌دیدیم - در برخی نسخ بخاری به تکرار آمده است یعنی - ثم الهلال ثم‌الهلال -.

هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ ، أَوْ كُرَاعٍ ، لأَجَبْتُ ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ» . [انظر : ٥١٧٨] .

از شانه و یا پاچهٔ گوسفند تهیه شود، دعوت شوم، آن دعوت را قبول می‌کنم، و اگر شانه یا پاچهٔ گوسفندی برایم هدیه داده شود، آن را می‌پذیرم».

٣- باب : مَنِ اسْتَوْهَبَ مِنْ أَصْحَابِهِ شَيْئًا

باب ۳: کسی که چیزی هدیه از یاران خویش بخواهد

وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : «اضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» .[راجع : ٢٢٧٦] .

ابوسعید گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برایم همراه خود سهمی معین کنید».

٢٥٦٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى امْرَأَةٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، وَكَانَ لَهَا غُلَامٌ نَجَّارٌ ، قَالَ لَهَا : «مُرِي عَبْدَكِ فَلْيَعْمَلْ لَنَا أَعْوَادَ الْمِنْبَرِ» . فَأَمَرَتْ عَبْدَهَا ، فَذَهَبَ فَقَطَعَ مِنَ الطَّرْفَاءِ ، فَصَنَعَ لَهُ مِنْبَرًا ، فَلَمَّا قَضَاهُ ، أَرْسَلَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ إِنَّهُ قَدْ قَضَاهُ ، قَالَ ﷺ : «أَرْسِلِي بِهِ إِلَيَّ» . فَجَاءُوا بِهِ ، فَاحْتَمَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَهُ حَيْثُ تَرَوْنَ . [راجع : ٣٧٧ . أخرجه مسلم : ٥٤٤ ، مطولا] .

۲۵۶۹ - از ابُوحازم روایت است که سَهْل(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد زنی از مهاجرین فرستاد که غلام وی نجار بود و به او گفت: «به غلام خود امر کن که برای ما منبری از چوب بسازد» وی به غلام خود امر کرد و غلام او رفت و از درخت گز چوب برید و برای آن حضرت منبری ساخت و آن‌گاه که منبر را آماده کرد، آن زن نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را فرستاد که منبر آماده شده است. آن حضرت فرمود: «آن را برایم بفرست». منبر را آوردند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را برداشت و به همان جایی گذاشت که آن را می‌بینید.

٢٥٧٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : كُنْتُ يَوْمًا جَالِسًا مَعَ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَنْزِلٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَازِلٌ أَمَامَنَا ، وَالْقَوْمُ مُحْرِمُونَ وَأَنَا غَيْرُ مُحْرِمٍ ، فَأَبْصَرُوا حِمَارًا وَحْشِيًّا ، وَأَنَا مَشْغُولٌ أَخْصِفُ نَعْلِي ، فَلَمْ يُؤْذِنُونِي بِهِ ، وَأَحَبُّوا لَوْ أَنِّي أَبْصَرْتُهُ ، وَالْتَفَتُّ فَأَبْصَرْتُهُ ، فَقُمْتُ إِلَى الْفَرَسِ فَأَسْرَجْتُهُ ، ثُمَّ رَكِبْتُ وَنَسِيتُ السَّوْطَ وَالرُّمْحَ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : نَاوِلُونِي السَّوْطَ

۲۵۷۰ - از عبدالله بن ابی قَتادَهٔ‌السَّلَمی روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: روزی در جمع یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در منزلی در مسیر راه مکه نشسته بودم و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در محلی جلوتر از ما فرود آمده بود. مردم در احرام بودند و من غیر محرم بودم. آنها خر وحشی را دیدند، درحالی که من مشغول دوختن کفش خود بودم. ایشان مرا از آن آگاه نساختند. لیکن می‌خواستند که من آن

وَالرُّمْحَ ، فَقَالوا: لا ، وَاللَّهِ لا نُعِينُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ ، فَغَضِبْتُ فَنَزَلْتُ فَأَخَذْتُهُمَا ، ثُمَّ رَكِبْتُ فَشَدَدْتُ عَلَى الْحِمَارِ فَعَقَرْتُهُ ، ثُمَّ جِئْتُ بِهِ وَقَدْ مَاتَ ، فَوَقَعُوا فِيهِ يَأْكُلُونَهُ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ شَكُّوا فِي أَكْلِهِمْ إِيَّاهُ وَهُمْ حُرُمٌ ، فَرُحْنَا وَخَبَأْتُ الْعَضُدَ مَعِي ، فَأَدْرَكْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : «مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ» . فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَنَاوَلْتُهُ الْعَضُدَ فَأَكَلَهَا حَتَّى نَفَّدَهَا وَهُوَ مُحْرِمٌ .

فَحَدَّثَنِي بِهِ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۸۲۱ . أخرجه مسلم : ۱۱۹۶ ، دون ذكر غضب الراوي وأن الأصحاب كلهم أكلوا منه] .

٤- باب : مَنِ اسْتَسْقَى

وَقَالَ سَهْلٌ : قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «اسْقِنِي» . [راجع : ٥٢٥٦].

٢٥٧١ – حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو طُوَالَةَ ، اسْمُهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي دَارِنَا هَذِهِ ، فَاسْتَسْقَى ، فَحَلَبْنَا لَهُ شَاةً لَنَا ، ثُمَّ شُبْتُهُ مِنْ

را ببینم. توجه کردم و آن را دیدم. به سوی اسپ شتافتم. آن را زین بستم و سوار شدم. لیکن تازیانه و نیزه را فراموش کردم. ایشان را گفتم: تازیانه و نیزه را به من بدهید. گفتند: نی، به خدا سوگند که به چیزی تو را کمک نمی‌کنیم – من خشمگین شدم و از اسپ فرود آمدم و تازیانه و نیزه را گرفتم، سپس اسپ را سوار شدم و بر گوره‌خر وحشی حمله کردم و آن را کشتم. سپس جسد بیجان آن را آوردم. آنها مشغول خوردن آن شدند و پس از آن درخوردن گوشت آن در شک افتادند؛ زیرا در حالت احرام بودند.

ما روانه شدیم و من گوشت شانهٔ حیوان را با خود گرفته و پنهان کردم. سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافتم و در آن باره از آن حضرت سؤال کردیم. فرمود «چیزی از آن گوشت با خود آوردید؟» گفتم: آری. من آن را به آن حضرت پیش کردم. آن حضرت آن را خورد و تمام کرد. درحالی‌که محرم بود.

(محمد بن جعفر می‌گوید) زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابو قتاده، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این حدیث را روایت کرده است.

باب ۴: کسی که نوشیدنی طلب کند

و سَهْل گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «مرا بنوشان».

۲۵۷۱ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در همین سرای ما نزد ما آمد و نوشیدنی طلبید. ما برای وی شیر گوسفندمان را دوشیدیم و سپس از آب همین

مَاء بِئْرِنَا هَذِه ، فَأَعْطَيْتُهُ ، وَأَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِه ، وَعُمَرُ تُجَاهَهُ ، وَأَعْرَابِيٌّ عَنْ يَمِينِه ، فَلَمَّا فَرَغَ قال عُمَرُ : هَذَا أَبُو بَكْرٍ ، فَأَعْطَى الأَعْرَابِيَّ فَضْلَهُ ، ثُمَّ قَال : « الأَيْمَنُونَ الأَيْمَنُونَ ، أَلا فَيَمِّنُوا » .

قال أَنَسٌ : فَهِيَ سُنَّةٌ ، فَهِيَ سُنَّةٌ ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ .

[راجع : ۲۳۵۲ . أخرجه مسلم : ۲۰۲۹ ، دون « ألافيمنوا »] .

چاه‌مان بدان آمیختیم و به آن حضرت دادیم. ابوبکر به جانب چپ وی و عمر در مقابل وی و بادیه‌نشینی به سمت راست وی نشسته بود. چون آن حضرت از نوشیدن فراغت یافت، عمر گفت: ابوبکر همین جاست (بقیۀ نوشیدنی را به وی بده) آن حضرت بقیۀ نوشیدنی را به بادیه‌نشین داد و سپس فرمود: «راست نشینان آگاه باشند، راست نشینان آگاه باشند، آگاه باشند که به جانب راست بنشینند».

انس گفت: این عمل (تقدیم بخشش به جانب راست) سنّت است، این عمل سنت است. و سه بار تکرار کرد.

٥- باب : قَبُولِ هَدِيَّةِ الصَّيْدِ

وَقَبِلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَبِي قَتَادَةَ عَضُدَ الصَّيْدِ . [راجع : ۱۸۲۱] .

۲۵۷۲ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قال : أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ ، فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَغَبُوا ، فَأَدْرَكْتُهَا فَأَخَذْتُهَا ، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا ، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : بِوَرِكِهَا أَوْ فَخِذَيْهَا ، قال : فَخِذَيْهَا لا شَكَّ فِيهِ ، فَقَبِلَهُ . قُلْتُ : وَأَكَلَ مِنْهُ ؟ قال : وَأَكَلَ مِنْهُ ، ثُمَّ قال بَعْدُ : قَبِلَهُ . [انظر : ۵۴۸۹، ۵۵۳۵ . اخرجه مسلم : ۱۹۵۳ ، بدون الشك] .

باب ۵: پذیرفتن هدیۀ شکار

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شانۀ حیوان شکار را از اَبو قَتادَه پذیرفت.

۲۵۷۲- از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: در مَرِّ الظَّهران خرگوشی را رماندیم. مردم در پَی آن دویدند تا آنکه خسته شدند. من به آن رسیدم و آن را گرفتم و به ابوطلحه آوردم. وی آن را ذبح کرد و به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد. بالای بدن آن را یا هر دو ران آن را.

انس گفت: هر دو ران آن را. و در آن هیچ شکی نیست. و آن حضرت آن را پذیرفت.

(هشام می‌گوید) به انس گفتم: آیا آن حضرت از گوشت آن خورد. انس گفت: از گوشت آن خورد. سپس انس (در خوردن آن شک کرد) و گفت: آن را پذیرفت.

٦ - باب : قَبُول هَدِيَّة

۲۵۷۳ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم : أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَحْشِيًّا ، وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ ، فَرَدَّ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قال : «أَمَا إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلا أَنَّا حُرُمٌ» . [راجع: ۱۸۲۵. أخرجه مسلم: ۱۱۹۳] .

باب ۶: قبول‌کردن هدیه

۲۵۷۳ - از عبدالله بن عباس روایت است که سعد بن جَثّامَه(رضی‌الله عنه) گفت: وی گورخری به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه آورد و آن حضرت که در موضع اَبوأ یا در وَدّان بود، هدیه‌اش را رد کرد. و چون در سیمایش دگرگونی دید فرمود: «آگاه باش که بدان سبب رد کردیم که در احرام هستیم».

٧ - باب : قَبُولِ الْهَدِيَّةِ

۲۵۷٤ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ ، يَبْتَغُونَ بِهَا ، أَوْ يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ ، مَرْضَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ۲۵۸۰، ۲۵۸۱، ۳۷۷۵. أخرجه مسلم : ۲٤٤۱] .

باب ۷: قبول هدیه

۲۵۷٤ - از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: مردم در پیشکش هدایای خویش انتظار می‌کشیدند که روز نوبت عایشه فرا رسد و با این کار یا بدین وسیله می‌خواستند رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را خشنود گردانند.

۲۵۷۵ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِيَاسٍ قال : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قال : أَهْدَتْ أُمُّ حُفَيْدٍ خَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضُبًّا ، فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الأَقِطِ وَالسَّمْنِ ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقَذُّرًا . قال ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ۵۳۸۹، ۵٤۰۲، ۷۳۵۸. أخرجه مسلم : ۱۹٤۷].

۲۵۷۵ - از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: اُم حُفَید، خالهٔ ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قُروت و روغن و سوسماری هدیه کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از قروت و روغن خورد و سوسمار را به دلیل پلیدشمردن (ناپسند داشتن) آن نخورد.

ابن عبّاس گفته است: سوسمار بر خوان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خورده شد و اگر حرام می‌بود، بر خوان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خورده نمی‌شد.

۲۵۷٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ قال : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ

۲۵۷٦ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اگر برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) طعامی آورده می‌شد، آن حضرت می‌پرسید:

عَنْهُ : « أَهَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ » . فَإِنْ قِيلَ صَدَقَةٌ ، قَالَ لأَصْحَابِه : « كُلُوا » . وَلَمْ يَأْكُلْ ، وَإِنْ قِيلَ هَدِيَّةٌ ، ضَرَبَ بِيَدِه ﷺ فَأَكَلَ مَعَهُمْ . [أخرجه مسلم : ١٠٧٧ ، باختلاف] .

«هدیه است یا صدقه؟» اگر گفته می‌شد که صدقه است، به یاران خود می‌گفت: «بخورید» و خود نمی‌خورد. و اگر گفته می‌شد هدیه است، دست خویش را دراز می‌کرد و با آنها از آن می‌خورد.

٢٥٧٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِلَحْمٍ ، فَقِيلَ : تُصُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ ، قَالَ : « هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ » . [راجع : ١٤٩٥ . أخرجه مسلم : ١٠٧٤] .

۲۵۷۷ - از انس‌بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مقداری گوشت آورده شد و گفته شد که: برای بریره صدقه داده شده است. آن حضرت فرمود: «آن برای وی صدقه است و برای ما هدیه».

٢٥٧٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ : سَمِعْتُهُ مِنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ ، وَأَنَّهُمُ اشْتَرَطُوا وَلاءَهَا ، فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اشْتَرِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . وَأُهْدِيَ لَهَا لَحْمٌ ، فَقِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : هَذَا تُصُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ » . وَخُيِّرَتْ .

قَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : زَوْجُهَا حُرٌّ أَوْ عَبْدٌ .

قَالَ شُعْبَةُ : سَأَلْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ عَنْ زَوْجِهَا ، قَالَ : لا أَدْرِي ، أَحُرٌّ أَمْ عَبْدٌ . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، مختصراً . وأخرجه : ١٥٠٤ ، برقم (١٢) بلفظه وألفاظ أخرى] .

۲۵۸۸ - از قاسم روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: وی قصد آن کرد که بریره را بخرد و مالکان وی حق ولاء او را برای خود شرط گذاشتند. این موضوع به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تذکار یادآوری شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را خبریده و آزاد کن؛ ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

مقداری گوشت به عایشه آورده شد، به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شد: این برای بَریره صدقه داده شده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این برای او صدقه است و برای ما هدیه».

و بَریره (پس از آزادشدن) مخیّر گردانیده شد (که در نکاح شوهرش بماند یا از وی جدا گردد).

عبدالرحمن (با شنیدن این حدیث) گفت: آیا شوهر وی آزاد بود یا برده؟

شُعبه گفت: از عبدالرحمن در مورد شوهر بریده پرسیدم. وی گفت نمی‌دانم که آزاد بوده یا برده.

۲۵۷۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ : « عِنْدَكُمْ شَيْءٌ » . قَالَتْ : لَا ، إِلَّا شَيْءٌ بَعَثَتْ بِهِ أُمُّ عَطِيَّةَ ، مِنَ الشَّاةِ الَّتِي بَعَثْتَ إِلَيْهَا مِنَ الصَّدَقَةِ ، قَالَ : « إِنَّهَا قَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا » . [راجع : ١٤٤٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٦] .

۲۵۷۹- از حَفْصه بنت سیرین روایت است که اُم‌عطیّه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد عایشه آمد و فرمود: «نزد شما چیزی هست»نی،به جز آنچه اُم‌عطیّه فرستاده؛ از گوشت گوسفندی است‌که‌به‌وی‌صدقه‌فرستاده‌شده‌بود.آن حضرت فرمود: «همانا آن به جایی رسید که حلال گردید»(ازحالت صدقه به حالت هدیه درآمد).

٨ - بَابٌ : مَنْ أَهْدَى إِلَى صَاحِبِهِ

وَتَحَرَّى بَعْضَ نِسَائِهِ دُونَ بَعْضٍ

باب ۸: کسی که به دوست خود هدیه بدهد

و منتظر فرصت باشد که دوست وی نزد بعضی زنان خود باشد، نه بعضی دیگر

۲۵۸۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّاسُ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمِي ، وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : إِنَّ صَوَاحِبِي اجْتَمَعْنَ ، فَذَكَرَتْ لَهُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهَا . [راجع : ٢٥٧٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٤١] .

۲۵۸۰ - از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: مردم هدایای خویش را (برای آن حضرت) در روز نوبت من می‌فرستادند و اُم سَلَمه (همسر آن حضرت) گفت: مصاحبان من (سائر همسران به جز عایشه) نزد من جمع آمدند (و از آن حالت ناخشنود بودند). من موضوع را به آن حضرت اظهار کردم. ولی ایشان به آن التفاتی نکرد.

۲۵۸۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ حِزْبَيْنِ : فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ ، وَالْحِزْبُ الْآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَائِشَةَ ، فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةٌ ، يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخَّرَهَا ، حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ ، بَعَثَ صَاحِبُ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ . فَكَلَّمَ حِزْبُ أُمِّ سَلَمَةَ ، فَقُلْنَ لَهَا : كَلِّمِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُكَلِّمُ النَّاسَ ، فَيَقُولُ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ

۲۵۸۱ - از هِشام بن عروه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: زنان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به دو گروه تقسیم شده بودند: در یک گروه عایشه و حَفصه و صَفیّه و سَوده بودند و در گروه دیگر اُم سَلَمه و سایر همسران رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شامل بودند. مردم از دوستی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نسبت به عایشه آگاه بودند. اگر کسی از ایشان هدیه‌ای می‌داشت و می‌خواست که به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اهدا کند، تأخیر می‌کرد تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درخانهٔ

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً ، فَلْيُهْدِه إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِه ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا ، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ : مَا قَالَ لِي شَيْئًا ، فَقُلْنَ لَهَا : فَكَلِّمِيه ، قَالَتْ : فَكَلَّمَتْهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا ، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ : مَا قَالَ لِي شَيْئًا ، فَقُلْنَ لَهَا : كَلِّمِيه حَتَّى يُكَلِّمَك ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَتْهُ ، فَقَالَ لَهَا : « لا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ إِلا عَائِشَةَ». قَالَتْ : فَقَالَتْ : أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقُولُ : إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ، فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ : « يَا بُنَيَّةُ ، أَلا تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ» . قَالَتْ : بَلَى ، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبَرَتْهُنَّ ، فَقُلْنَ : ارْجِعِي إِلَيْهِ فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ ، فَأَتَتْهُ فَأَغْلَظَتْ ، وَقَالَتْ : إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا ، حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ ، قَالَ : فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَتَتْهَا ، قَالَتْ : فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ ، وَقَالَ : « إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»

[راجع : ٢٥٧٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٤١ مختصراً].

قَالَ الْبُخَارِيُّ : الْكَلامُ الأَخِيرُ قِصَّةُ فَاطِمَةَ يُذْكَرُ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ .

وَقَالَ أَبُو مَرْوَانَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : كَانَ النَّاسُ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ .

وَعَنْ هِشَامٍ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَرَجُلٍ مِنَ الْمَوَالِي ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَتْ فَاطِمَةُ .

عایشه می‌بود، و آن‌گاه صاحب هدیه، آن را برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در خانۀ عایشه، می‌فرستاد. گروه اُم سَلَمه با خود صحبت کردند و به اُم سَلَمه گفتند: بارسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) حرف بزن که به مردم بگوید که: هرکه می‌خواهد به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه بفرستد، باید هدیه‌اش را به خانۀ هر یک از همسران خویش که می‌باشد، بفرستد. اُم سَلَمه درمورد آنچه به وی گفته بودند با آن حضرت صحبت کرد لیکن آن حضرت به او چیزی نگفت. چون از اُم سلمه پرسیدند، وی گفت: آن حضرت به من چیزی نگفت. به او گفتند: با آن حضرت حرف بزن.

عایشه گفت: اُم سلمه در روز نوبت خویش که آن حضرت نزد وی بود بار دیگر با آن حضرت صحبت کرد، لیکن آن حضرت به وی چیزی نگفت. همسران شامل گروه وی از او سؤال کردند. وی گفت: آن حضرت به من چیزی نگفت. به او گفتند: با آن حضرت حرف بزن تا آنکه به تو پاسخی بدهد. وی در روزی که آن حضرت نزد وی بود با آن حضرت صحبت کرد. آن حضرت به وی گفت: «دربارۀ عایشه مرا اذیت مکن، زیرا به من وحی نیامده درحالی که در جامۀ خواب زنی بوده باشم، به‌جز از عایشه».

اُمّ سلمه گفت: بدان سب که تو را اذیت کرده‌ام، به خداوند توبه می‌کنم یا رسول‌الله.

سپس آن گروه از همسران آن حضرت، فاطمه دختر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را فراخواندند و او را نزد رسول خدا(صلی‌الله

علیه وسلم) فرستادند. وی گفت: همانا زنان تو به سوگند خدا درمورد دختر ابوبکر خواهان عدالت‌اند. وی با آن حضرت صحبت کرد. آن حضرت فرمود: «آیا آنچه را من دوست می‌درم تو دوست نمی‌داری؟» وی گفت: آری. فاطمه نزد زنان برگشت و ایشان را از آن آگاه گردانید. به وی گفتند: بار دیگر نزد آن حضرت برو. ولی وی نپذیرفت که بار دیگر برود.

آنها زَیْنَب بنت جَحش را نزد آن حضرت فرستادند. وی نزد آن حضرت رفت و درشتی کرد و گفت: همانا زنان تو به سوگند خداوند خواهان عدالت در مورد دختر پسر ابوقحافه (عایشه) می‌باشند. وی آوازش را بلند کرد تا آنکه بر عایشه که در آن جا نشسته بود تعرض کرد و دشنامش داد و تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی عایشه نگریست که آیا وی پاسخ می‌گوید.

عایشه به سخن آغاز کرد و گفته‌های زینب را رد کرد تا آنکه وی را خاموش گردانید.

عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی عایشه نگریست و گفت: «همانا وی دختر ابوبکر است».

بخاری گفته است: سخن اخیر که در آن از فاطمه سخن رفته است از هِشام بن عُروه، از مردی، از زُهری، از محمدبن عبدالرحمن روایت شده است.

و ابومروان، از هِشام از عُروه روایت کرده است که: مردم هدیه‌های خویش را در روز نوبت عایشه به آن حضرت می‌فرستادند و روایت است از هِشام، از مردی از قُریش و

مردی از موالی از زُهری از محمدبن عبدالرحمن بن حارث بن هشام که عایشه گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم که فاطمه اجازهٔ ورود خواست.

٩ - بـاب : مَا لا يُرَدُّ مِنَ الْهَدِيَّةِ

باب ۹: هدیه‌هایی که رد نمی‌شود

٢٥٨٢ - حَدَّثَنَا أَبُـو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابت الأَنْصَارِيُّ قَال : حَدَّثَني ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللّه قال : دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَنَاوَلَني طيبًا ، قـال : كَانَ أَنَـسٌ ﷺ لا يَرُدُّ الطِّيبَ .

قال : وَزَعَمَ أَنَسٌ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ . [انظر : ٥٩٢٩ ل] .

۲۵۸۲ - از عَزْرَه بن ثابت انصاری، از ثُمامه بن عبدالله روایت است که گفت: نزد ثُمامه بن عبدالله رفتم و او برایم خوشبویی داد و گفت: انس(رضی‌الله عنه) خوشبویی را رد نمی‌کرد.

وی گفت: و انس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خوشبویی را رد نمی‌کرد.

١٠ - بـاب : مَنْ رَأَى الْهِبَةَ الْغَائِبَةَ جَائِزَةً

باب۱۰: کسی که هدیهٔ غایب را جایز می‌پندارد

٢٥٨٣ ، ٢٥٨٤ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال : حَدَّثَني عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب قَال : ذَكَرَ عُرْوَةُ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَمَرْوَانَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ ، قَامَ فِي النَّاسِ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قال : « أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ جَاؤُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا» . فَقَالَ النَّاسُ : طَيَّبْنَا لَكَ . [راجع : ٢٣٠٧ ، ٢٣٠٨] .

۲۵۸۳ و ۲۵۸٤ - از عُروه روایت است که مِسْوَربن منحرمه(رضی‌الله عنه) و مروان به او گفته‌اند:

زمانی که فرستادگان قبیلهٔ هوازن نزد آن حضرت آمدند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بعد، همانا برادران شما توبه‌کنان آمده‌اند و من صلاح دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم. پس هر یک از شما که این کار را به رضا و رغبت خویش دوست می‌دارد باید این کار را بکند و هرکه (که نمی‌خواهد) دوست می‌دارد بر سهم خویش باقی بماند (بازهم این کار را انجام دهد)، تا آنکه از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد به او بدهیم».

مردم گفتند: ما خوشی خاطر تو را می‌خواهیم (اسیران را رها می‌کنیم).

١١ - باب : الْمُكَافَأَةِ فِي الْهِبَةِ

٢٥٨٥ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا .

لَمْ يَذْكُرْ وَكِيعٌ وَمُحَاضِرٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ .

باب۱۱: جبران‌کردن بخشش

۲۵۸۵ – از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه را می‌پذیرفت و آن را جبران می‌کرد. وَکیع و مُحاضر (در اسناد این حدیث) این را از هِشام، از پدر وی از عایشه روایت نکرده‌اند[1].

١٢ - باب : الْهِبَةِ لِلْوَلَدِ

وَإِذَا أَعْطَى بَعْضَ وَلَدِهِ شَيْئًا لَمْ يَجُزْ ، حَتَّى يَعْدِلَ بَيْنَهُمْ وَيُعْطِيَ الآخَرِينَ مِثْلَهُ ، وَلا يُشْهَدُ عَلَيْهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ فِي الْعَطِيَّةِ ». [راجع : ٢٥٨٦] .

وَهَلْ لِلْوَالِدِ أَنْ يَرْجِعَ فِي عَطِيَّتِهِ ، وَمَا يَأْكُلُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ بِالْمَعْرُوفِ وَلا يَتَعَدَّى .

وَاشْتَرَى النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عُمَرَ بَعِيرًا ، ثُمَّ أَعْطَاهُ ابْنَ عُمَرَ ، وَقَالَ : اصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ . [راجع : ٢١١٥] .

باب ۱۲: بخشش برای پسر

اگر کسی به بعضی از فرزندان خود چیزی می‌دهد، جایز نیست، تا آن‌که میان ایشان عدالت برقرار کند و به فرزندان دیگر نیز مانند آن را بدهد و بر آن شاهد گرفته نشود.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در بخشش، میان فرزندان خویش عدالت کنید».

و آیا پدر حق دارد که بخشش خود را باز بخواهد. و حکم آنچه از مال پسر خود به مقدار متعارف می‌خورد و از آن تجاوز نمی‌کند

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از عُمر شتری خرید و سپس آن را به ابن عمر داد و به او گفت: «هر طور که خواهی از آن استفاده کن».

٢٥٨٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ : أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ : أَنَّ أَبَاهُ أَتَى بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي نَحَلْتُ ابْنِي هَذَا غُلامًا ، فَقَالَ : « أَكُلَّ وَلَدِكَ نَحَلْتَ مِثْلَهُ » . قَالَ : لا ،

۲۵۸۶ – از نُعمان بن بشیر (رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: پدر وی او را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برد و گفت: من به این پسر خود غلامی بخشیده‌ام. آن حضرت فرمود «آیا به همه پسران خویش مانند آن بخشیده‌ای؟»

[1]- مقصود مؤلف از این کلام آن است که عیسی بن یونس در وصل این حدیث از هشام تنها است و وکیع و محاضر حدیث مذکور را وصل نکرده‌اند. این حدیث نزد جمهور مرسل است.

قال : « فَارْجِعْهُ » . [انظر : ٢٥٨٧، ٢٦٥٠، وانظر في العلم ، باب ٣- الهبة باب ١٢ . أخرجه مسلم : ١٦٢٣] .

١٣ - باب : الإِشْهَادِ فِي الْهِبَةِ

٢٥٨٧ - حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَامِرٍ قال : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رضي الله عنهما وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ : أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً ، فَقالتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ : لا أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فقال : إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً ، فَأَمَرَتْنِي أَنْ أُشْهِدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَـذَا» . قال : لا ، قال : « فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ» . قال : فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ . [راجع : ٢٥٨٦ . أخرجه مسلم : ١٦٢٣] .

١٤ - باب : هِبَةِ الرَّجُلِ لامْرَأَتِهِ وَالْمَرْأَةِ لِزَوْجِهَا

قال إِبْرَاهِيمُ : جَائِزَةٌ .

وَقال عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : لا يَرْجِعَان .

وَاسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ .

وَقال النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ ، كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ » .

وی گفت: نی. آن حضرت فرمود: «بخشش خود را پس بگیر».

باب ١٣: گواه‌گرفتن در بخشش

٢٥٨٧ - از عامر روایت است که گفت: از نُعمان بن بشیر(رضی‌الله عنه) که بر منبر بود، شنیده‌ام که می‌گفت: پدرم برایم چیزی بخشید- عَمْرَة بنت رَواحه گفت: راضی نیستم تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بر آن گواه بگیری. پدرم نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: همانا من برای پسرم که از بطن عَمْرة بنت رواحه است، چیزی بخشیده‌ام و مادرش به من دستور داده که تو را بر این امر گواه بگیرم یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: «آیا به دیگر فرزندانت مانند آن چیزی بخشیده‌ای؟» گفت: نی. آن حضرت فرمود:

«از خدا بترسید و میان فرزندان خویش عدالت کنید».

نعمان گفت: پدرم بازگشت و بخشش خود را پس گرفت.

باب ١٤: بخشش مرد به زن و زن به شوهر

ابراهیم گفته است: آن جایز است.

و عمر بن عبدالعزیز (رضی‌الله عنه) گفته است: زن و شوهر بخشش خویش را پس نگیرند.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از زنان خویش اجازه خواست که در خانهٔ عایشه پرستاری شود.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «بازگشت به بخشش خود، مانند بازگشت سگ

وَقالَ الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ قَالَ لامْرَأَتِهِ : هَبِي لِي بَعْضَ صَدَاقِكِ أَوْ كُلَّهُ ، ثُمَّ لَمْ يَمْكُثْ إِلا يَسِيراً حَتَّى طَلَّقَهَا فَرَجَعَتْ فِيهِ ، قَالَ : يَرُدُّ إِلَيْهَا إِنْ كَانَ خَلَبَهَا ، وَإِنْ كَانَتْ أَعْطَتْهُ عَنْ طِيبِ نَفْسٍ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ خَدِيعَةٌ جَازَ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ﴾ [النساء : ٤] .

است به قیء خود».

و زُهری گفته است: کسی که به زن خود بگوید که بخشی از مَهر یا تمام مَهر خود را بر من ببخش (و او ببخشد) و پس از اندک زمانی طلاقش دهد، زن بخشش خود را باز بخواهد، اگر او را فریب داده باشد. و اگر زن با خوشی خاطر بخشیده باشد که در آن نیرنگی نبوده باشد، جایز است. چنان‌که خداوند تعالی گفته است:

«اگر زنان در گذرند به خوشدلی برای شما از بعضی از آن مهر، پس بخورید آن را حلال و خوشگوار»

(النساء: ٤).

۲۵۸۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَدَّ وَجَعُهُ ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي ، فَأَذِنَّ لَهُ ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلاهُ الأَرْضَ ، وَكَانَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وَبَيْنَ رَجُلٍ آخَرَ ، فَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : فَذَكَرْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ ، فَقَالَ لِي : وَهَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ ؟ قُلْتُ : لا ، قَالَ : هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . [راجع : ۱۹۸ . اخرجه مسلم : ٤١٨ ، مطولاً] .

۲۵۸۸ - از زُهری از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گران شد و مرض وی شدت یافت، از زنان خویش اجازه خواست که در خانهٔ من پرستاری شود و آنها به وی اجازه دادند. آن حضرت در میان دو مرد بیرون آمد درحالی که پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. وی میان عباس و مردی دیگر بود.

عبیدالله گفته است: آنچه را عایشه گفت به ابن عباس اظهار کردم. وی گفت: آیا می‌دانی همان مردی را که عایشه نام او را نگرفته است؟ گفتم: نی. گفت: وی علی بن ابی‌طالب است.

۲۵۸۹ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ ، يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ» . [انظر : ۲٦۲۱، ۲٦۲۲، ٦٩٧٥. اخرجه مسلم : ١٦٢٢] .

۲۵۸۹ - از طاوُس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت، که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که بخشش خود را بازمی‌گیرد، بسان سگی است که قَیء می‌کند و سپس به قیء خود بازمی‌گردد».

١٥- باب : هِبَةِ الْمَرْأَةِ لِغَيْرِ زَوْجِهَا وَعِتْقِهَا ،

إذَا كَانَ لَهَا زَوْجٌ فَهُوَ جَائِزٌ ، إذَا لَمْ تَكُنْ سَفِيهَةً ، فَإِذَا كَانَتْ سَفِيهَةً لَمْ يَجُزْ .

قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ ﴾ [النساء:٥].

٢٥٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا لِي مَالٌ ، إلا مَا أَدْخَلَ عَلَيَّ الزُّبَيْرُ ، فَأَتَصَدَّقُ ؟ قَالَ : « تَصَدَّقِي ، وَلَا تُوعِي فَيُوعَى عَلَيْكِ » . [راجع : ١٤٣٤ . أخرجه مسلم : ١٠٢٩، مطولاً] .

٢٥٩١ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ فَاطِمَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أَنْفِقِي ، وَلَا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ ، وَلَا تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ » . [راجع: ١٤٣٤. أخرجه مسلم : ١٠٢٩ ، مطولاً] .

٢٥٩٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ ، عَنِ اللَّيْثِ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً ، وَلَمْ تَسْتَأْذِنِ النَّبِيَّ ﷺ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ قَالَتْ : أَشَعَرْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنِّي أَعْتَقْتُ وَلِيدَتِي ؟ قَالَ : « أَوَفَعَلْتِ » . قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَ : « أَمَا إِنَّكِ لَوْ أَعْطَيْتِهَا أَخْوَالَكِ كَانَ أَعْظَمَ لِأَجْرِكِ » .

وَقَالَ بَكْرُ بْنُ مُضَرَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ : إِنَّ مَيْمُونَةَ أَعْتَقَتْ . [انظر : ٢٥٩٤. أخرجه مسلم : ٩٩٩ ، مختصراً] .

باب ۱۵

بخشش زن به غیر شوهر و آزادکردن برده؛ اگر آن زن شوهر داشته باشد و کم‌عقل نباشد، جایز است و اگر کم‌عقل باشد جایز نیست

خداوند تعالی گفته است: «و اموال خود را به بیخردان ندهید» (النساء ٤).

۲۵۹۰ – از اسماء(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: گفتم: یا رسول‌الله، من از خود مالی ندارم به جز آنچه را (شوهرم) زُبَیر به من داده است. آیا از آن صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «صدقه کن و نگاه مدار که خداوند بر تو نگاه‌می‌دارد».

۲۵۹۱ – از فاطمه، از اَسْماَ روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نفقه کن و شمار مکن که خداوند بر تو می‌شمارد و نگاه مدار که خداوند بر تو نگاه می‌دار».

۲۵۹۲ – از کُرَیب مَوْلَی ابن عباس روایت است که مَیْمُونهٔ بنت حارث(رضی‌الله عنها) (همسر آن حضرت) به او گفت که: وی کنیز خود را آزاد کرد و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه نگرفت. روزی که حسب نوبت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی آمد، وی گفت: یا رسول‌الله، آیا می‌دانی که من کنیز خود را آزاد کردم؟

آن حضرت فرمود: «آیا چنان کردی؟» گفت: آری. آن حضرت فرمود: «اگر او را به یکی از دایی (ماما)های خود می‌دادی، بیشتر ثواب می‌کردی» بَکر بن مُضَر، از عَمْرو، از بُکَیر، از کُرَیب روایت کرده است که: مَیْمُونهٔ کنیزی را

آزاد کرد.

٢٥٩٣ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا ، غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ٢٦٣٧[ق]، ٢٦٦١[ط]، ٢٦٨٨[ك] ، ٢٨٧٩[ح] ، ٤٠٢٥[ق] ، ٤١٤١[ط] ، ٤٦٩٠[ق] ، ٤٧٤٩[ق] ، ٤٧٥٠[ط] ، ٤٧٥٧[ط] ، ٥٢١٢[ح] ، ٦٦٦٢[ق] ، ٦٦٧٩[ق] ، ٧٣٦٩[ق] ، ٧٣٧٠[ق] ، ٧٥٠٠[ق] ، ٧٥٤٥[ق] . أخرجه مسلم : ١٤٦٣ ، باختلاف آخره ، و أخرجه : ٢٧٧٠ ، مطولا] .

۲۵۹۳ - از زُهری از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، درمیان زنان خویش قرعه می‌افکند. نام هر یک از ایشان که برمی‌آمد، او را با خود همراه می‌کرد، و آن حضرت برای هر یک از زنان خویش یک شبانه روز را تخصیص داده بود، به جز از سَوْدَه بنت زمعه که وی نوبت شبانه روز خویش را به عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بخشیده بود، که با این عمل خشنودی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌طلبید.

١٦ - باب : بِمَنْ يُبْدَأُ بِالْهَدِيَّةِ

باب ۱۶: هدیه را از کدام کس باید آغاز کرد

٢٥٩٤ - وَقَالَ بَكْرٌ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ مَيْمُونَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً لَهَا ، فَقَالَ لَهَا : « وَلَوْ وَصَلْتِ بَعْضَ أَخْوَالِكِ كَانَ أَعْظَمَ لِأَجْرِكِ » . [راجع : ٢٥٩٢ . أخرجه مسلم : ٩٩٩] .

۲۵۹٤ - از کُرَیب مَوْلَی ابن عباس روایت است که گفت: مَیْمُونَه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کنیز خویش را آزاد کرد و آن حضرت به او گفت: «اگر او را به بعضی از دایی (ماما)های خود می‌دادی ثواب بیشتری حاصل می‌کردی».

٢٥٩٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، رَجُلٍ مِنْ بَنِي تَيْمِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ لِي جَارَيْنِ ، فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي ؟ قَالَ : « إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا » . [راجع: ٢٢٥٩] .

۲۵۹۵ - از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: گفتم: یا رسول‌الله، من دو همسایه دارم، به کدام یک از ایشان هدیه بفرستم؟ فرمود: «به هر یکشان که دروازهٔ خانه‌اش به تو نزدیکتر است»

١٧ - باب : مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْهَدِيَّةَ لِعِلَّةٍ

باب: ۱۷ - کسی که هدیه را به سببی قبول نمی‌کند

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : كَانَتِ الْهَدِيَّةُ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً ، وَالْيَوْمَ رِشْوَةٌ .

و عُمَر بن عبدالعزیز (رضی‌الله عنهما) گفت: هدیه در روزگار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه بود وامروز رشوه است.

٢٥٩٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ الصَّعْبَ بْنَ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيَّ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، يُخْبِرُ أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارَ وَحْشٍ ، وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ ، وَهُوَ مُحْرِمٌ ، فَرَدَّهُ ، قَالَ صَعْبٌ : فَلَمَّا عَرَفَ فِي وَجْهِي رَدَّهُ هَدِيَّتِي قَالَ : « لَيْسَ بِنَا رَدٌّ عَلَيْكَ وَلَكِنَّا حُرُمٌ » .
[راجع : ١٨٢٥ . أخرجه مسلم : ١١٩٣] .

٢٥٩٦ - از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی از صَعْب بن جَثّامهٔ لَیْثی که از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود شنیده است که می‌گفت: وی (گوشت) گورخری را برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که در موضع اَبْوأ یا وَدّان درحال اِحرام بود، اهدا کرد. لیکن آن حضرت آن را رد کرد.

صَعب گفت: چون آن حضرت اثر رد هدیه‌ام (تأثرم) را در سیمای من مشاهده کرد، فرمود: «سببی نیست که آن را رد کردیم، به جز آنکه در احرامیم».

٢٥٩٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ : اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً مِنَ الأَزْدِ ، يُقَالُ لَهُ ابْنُ اللُّتْبِيَّةِ ، عَلَى الصَّدَقَةِ ، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ : هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي . قَالَ : « فَهَلَّا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ أَوْ بَيْتِ أُمِّهِ ، فَيَنْظُرَ يُهْدَى لَهُ أَمْ لا ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْهُ شَيْئًا إِلا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ ، إِنْ كَانَ بَعِيرًا لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ شَاةً تَيْعَرُ » . ثُمَّ رَفَعَ بِيَدِهِ حَتَّى رَأَيْنَا عُفْرَةَ إِبْطَيْهِ : « اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ ، اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ » . ثَلاثًا . [راجع : ٩٢٥ . أخرجه مسلم : ١٨٣٢] .

٢٥٩٧ - از عُروهٔ بن زُبَیر روایت است که ابو حُمید السّاعدی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردی از قبیلهٔ ازد را که ابن اللتبیّه[1] نامیده می‌شد مأمور جمع‌آوری زکات گردانید. وقتی وی برگشت گفت: این از آن شما است و این برایم هدیه داده شده است. آن حضرت فرمود: «چرا وی در خانهٔ پدر یا مادر خود ننشست که می‌دید برایش هدیه داده می‌شود یا نی؟ سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که اگر کسی از زکات چیزی (به ناحق) بگیرد، آن چیز در قیامت با وی می‌آید درحالی که آن را بر گردن خویش برمی‌دارد. اگر شتر باشد آواز می‌کشد، اگر گاو باشد آواز می‌کشد و اگر گوسفند باشد آواز می‌کشد».

سپس آن حضرت دست خویش را بلند

١- در برخی از نسخ نجاری نام وی - ابن الاُتبیّه - آمده است.

کرد تا آنکه سفیدی بغل وی را مشاهده کردیم (و گفت»: «بارالها، آیا حکم تو را ابلاغ کردم، بارالها، آیا حکم تو را ابلاغ کردم» و سه بار تکرار فرمود.

١٨ - باب : إِذَا وَهَبَ هِبَةً أَوْ وَعَدَ ،

ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيْهِ .

وَقَالَ عَبِيدَةُ : إِنْ مَاتَ وَكَانَتْ فُصِلَتِ الْهَدِيَّةُ ، وَالْمُهْدَى لَهُ حَيٌّ فَهِيَ لِوَرَثَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فُصِلَتْ فَهِيَ لِوَرَثَةِ الَّذِي أَهْدَى .

وَقَالَ الْحَسَنُ : أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلُ فَهِيَ لِوَرَثَةِ الْمُهْدَى لَهُ ، إِذَا قَبَضَهَا الرَّسُولُ .

باب ۱۸: اگر کسی چیزی می‌بخشد یا وعده می‌کند و پیش از رسیدن هدیه

و عُبیده گفته است: اگر هدیه‌دهنده بمیرد و هدیه از وی جدا شده باشد و کسی که به وی هدیه فرستاده شده زنده باشد، بر ورثهٔ اوست که هدیه را برسانند و اگر هدیه از وی جدا نشده باشد، هدیه متعلق به ورثهٔ کسی است که هدیه کرده است.

و حسن گفته است: اگر هر یکشان پیشتر بمیرد، هدیه در صورتی به وارثان هدیه‌گیرنده تعلق می‌گیرد، که هدیه‌رسان آن را تسلیم کرده باشد.

٢٥٩٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعْتُ جَابِرًا ﷺ قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا - ثَلَاثًا» . فَلَمْ يَقْدَمْ حَتَّى تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَمَرَ أَبُو بَكْرٍ مُنَادِيًا فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَعَدَنِي ، فَحَثَى لِي ، ثَلَاثًا . [راجع : ٢٢٩٦ . أخرجه مسلم : ٢٣١٤] .

۲۵۹۸ - از ابن مُنکَدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «اگر مال از بحرین برسد، برای تو این چنین می‌دهم – سه بار» (با هر دو دست اشارت کرد).

مال نرسید تا آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات یافت، سپس ابوبکر منادی را فرمود که اعلام بدارد اینکه: هر آن کس که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وعده یا طلبی دارد نزد ما بیاید تا آن را ادا کنیم.

من نزد وی رفتم و گفتم: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من وعده کرده است. وی سه مُشت (کف دست) (پول) به من داد.

۱۹ - باب : كَيْفَ يُقْبَضُ الْعَبْدُ وَالْمَتَاعُ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : كُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ ، فَاشْتَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ ، وَقَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ » [راجع : ۲۱۱۵].

۲۵۹۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً ، وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا ، فَقَالَ مَخْرَمَةُ : يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَقَالَ : ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي ، قَالَ : فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا ، فَقَالَ : « خَبَأْنَا هَذَا لَكَ » قَالَ : فَنَظَرَ إِلَيْهِ ، فَقَالَ : « رَضِيَ مَخْرَمَةُ » . [انظر : ۲۶۵۷، ۵۸۰۰- أخرجه مسلم : ۱۰۵۸] .

باب ۱۹: غلام و متاع چگونه تحویل داده شود

و ابن عمر گفت: من بر شتری سرکش، سوار بودم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را خرید و فرمود!:ای عبدالله «این شتر از آنِ تو باشد»

۲۵۹۹ - از مِسْوَر بن مَخْرَمه(رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قباها را تقسیم کرد و از آنها به مِخْرمه چیزی نداد. مخرمه گفت: ای پسر مرا نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ببر. و من با وی روانه شدم. مَخْرمه به من گفت: درآی و آن حضرت را نزد من فراخوان. من آن حضرت را فرا خواندم. وی بیرون آمد درحالی که یکی از آن قباها را پوشیده بود. آن حضرت فرمود: «من این را برای تو نگه داشته بودم» مَخرمه به سوی قبا نگریست و آن حضرت (صلی‌الله علیه‌وسلّم) فرمود: «راضی شد مخرمه».

۲۰ - باب : إِذَا وَهَبَ هِبَةً فَقَبَضَهَا الآخَرُ وَلَمْ يَقُلْ قَبِلْتُ

۲۶۰۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوب : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، فَقَالَ : « وَمَا ذَاكَ » . قَالَ : وَقَعْتُ بِأَهْلِي فِي رَمَضَانَ ، قَالَ : « تَجِدُ رَقَبَةً » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا » . قَالَ : لا ، قَالَ : فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ بِعَرَقٍ ، وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ فِيهِ تَمْرٌ ، فَقَالَ : « اذْهَبْ بِهَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ » . قَالَ : عَلَى أَحْوَجَ مِنَّا يَا

باب۲۰: اگر کسی هدیه‌ای ببخشد و کسی که آن را دریافت می‌کند نگوید: قبول کردم

۲۶۰۰ - از ابوعبیده(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «تو را چه شده است؟».

گفت :در ماه رمضان با زن خود مجامعت کردم. آن حضرت فرمود: «می‌توانی برده‌ای آزاد کنی؟» گفت: نِی. فرمود: «توان آن داری که دو ماه پیاپی روزه بگیری؟» گفت: نِی: فرمود: «توان آن داری که شصت مسکین را طعام بدهی؟». گفت: نِی.

رَسُولَ اللّٰه ، وَالَّذي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَحْوَجُ مِنَّا ، قَالَ : « اذْهَبْ فَأَطْعِمْهُ أَهْلَكَ » . [راجع : ۱۹۳۶. أخرجه مسلم : ۱۱۱۱] .

دراین وقت مردی از انصار عَرَق آورد. عَرَق همان پیمانه‌ای است که در میان آن خرما بود. آن حضرت فرمود: «همین زنبیل خرما را با خود ببر و صدقه کن» وی گفت: یا رسول‌الله! آیا آن را به محتاج‌تری از خود صدقه دهم؟ سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که در میان دو سنگلاخ مدینه، خانوادهٔ محتاج‌تر از ما وجود ندارد. آن حضرت فرمود: «آن را ببر و و آن را بر اهل خانهٔ خود اطعام کن».

۲۱ - باب : إِذَا وَهَبَ دَيْنًا عَلَى رَجُلٍ

قال شُعْبَةُ : عَنِ الْحَكَمِ : هُوَ جَائِزٌ .

وَوَهَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام لِرَجُلٍ دَيْنَهُ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ كَانَ لَهُ عَلَيْهِ حَقٌّ فَلْيُعْطِهِ أَوْ لِيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ » . فَقَالَ جَابِرٌ : قُتِلَ أَبِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ غُرَمَاءَهُ أَنْ يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي .

باب ۲۱: اگر دَین خود را بر کسی ببخشد

شعبه به روایت از حکم گفته است که: جایز است.

و حَسَن بن عَلِی (علیهماالسلام) دَین خود را بر کسی بخشید. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که بر وی حقی است، باید آن را بدهد یا بر خود حلال گرداند»[1].

جابر گفت: پدرم کشته شد و بر او دَینی (وام) بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از طلبکاران وی خواست که میوهٔ باغ مرا (عوض طلب خویش) قبول کنند و بر پدرم حلال گردانند.

۲۶۰۱ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ . وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللّٰه رضي الله عنهما أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا ، فَاشْتَدَّ الْغُرَمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللّٰه ﷺ فَكَلَّمْتُهُ ، فَسَأَلَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي فَأَبَوْا ، فَلَمْ يُعْطِهِمْ رَسُولُ اللّٰه ﷺ حَائِطِي وَلَمْ يَكْسِرْهُ لَهُمْ ، وَلَكِنْ قَالَ : « سَأَغْدُو عَلَيْكَ » . فَغَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَطَافَ فِي النَّخْلِ وَدَعَا

۲۶۰۱ - از کعب بن مالک روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پدر وی در روز جنگ اُحُد کشته و شهید شد و طلبکاران در مطالبهٔ حقوق خویش سخت گرفتند. (جابر گفت) من نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و با وی صحبت کردم. آن حضرت از ایشان خواست که میوهٔ باغ مرا بپذیرند و بر پدرم حلال گردانند. آنان نپذیرفتند.

---
[1] - یعنی از طلبکار خود بخواهد که بر وی ببخشد.

فِي ثَمَرِهِ بِالْبَرَكَةِ ، فَجَدَدْتُهَا فَقَضَيْتُهُمْ حُقُوقَهُمْ ، وَبَقِيَ لَنَا مِنْ ثَمَرِهَا بَقِيَّةٌ ، ثُمَّ جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعُمَرَ : «اسْمَعْ - وَهُوَ جَالِسٌ - يَا عُمَرُ» . فَقَالَ : أَلاَ يَكُونُ ؟ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَاللَّهِ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ . [راجع :۲۱۲۷].

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) باغ مرا به ایشان نداد و میوه را در اختیار ایشان نگذاشت ولیکن فرمود: «من فردا نزد تو میایم» فردای آن روز و در وقت بامداد نزد ما آمد و گرداگرد درختان خرما گشت و بر میوه‌اش دعای برکت کرد. من میوه‌ها را چیدم و حقوق طلبکاران را دادم و از آن میوه مقداری نزد ما باقی ماند. سپس نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم. وی نشسته بود و من موضوع را به اطلاعشان رساندم.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «بشنو - و او نشسته بود - ای عمر -» عمر گفت: آیا پیش از این ندانسته‌ایم که تو فرستادهٔ خدایی؟! به تحقیق دانسته‌ایم که همانا تو فرستادهٔ خداوندی.

۲۲ - باب : هِبَةِ الْوَاحِدِ لِلْجَمَاعَةِ

وَقَالَتْ أَسْمَاءُ لِلْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَابْنِ أَبِي عَتِيقٍ : وَرِثْتُ عَنْ أُخْتِي عَائِشَةَ مَالاً بِالْغَابَةِ ، وَقَدْ أَعْطَانِي بِهِ مُعَاوِيَةُ مِائَةَ أَلْفٍ ، فَهُوَ لَكُمَا .

باب ۲۲: بخشیدن کسی برای گروهی

اسماء برای قاسم بن محمد و ابن ابی عتیق گفت: من زمین غابه را از خواهرم عایشه به میراث گرفتم و معاویه آن را به صد هزار می‌خرید. من آن را برای شما می‌دهم.

۲۶۰۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلاَمٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ الأَشْيَاخُ ، فَقَالَ لِلْغُلاَمِ : «إِنْ أَذِنْتَ لِي أَعْطَيْتُ هَؤُلاَءِ» . فَقَالَ : مَا كُنْتُ لأُوثِرَ بِنَصِيبِي مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَدًا ، فَتَلَّهُ فِي يَدِهِ .
[راجع : ۲۳۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۰].

۲۶۰۲ - از ابوحازم روایت است که سهل‌بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: «برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد و از آن نوشید، پسربچه‌ای به جانب راست آن حضرت نشسته بود و بزرگان به جانب چپ آن حضرت بودند. آن حضرت به آن پسر گفت: «اگر به من اجازه بدهی، بقیه نوشیدنی را به ایشان بدهم».

وی گفت: «یا رسول‌الله! بر آنچه از جانب شما بهرهٔ من شده است، هیچ کس را بر خود مقدم نمی‌شمارم،» سپس آن حضرت ظرف را

به وی داد.

٢٣ - باب : الْهِبَةِ الْمَقْبُوضَةِ وَغَيْرِ الْمَقْبُوضَةِ ،

وَالْمَقْسُومَةِ وَغَيْرِ الْمَقْسُومَةِ

وَقَدْ وَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ لِهَوَازِنَ مَا غَنِمُوا مِنْهُمْ وَهُوَ غَيْرُ مَقْسُومٍ [راجع : ٢٣٠٧ ، ٢٣٠٨] .

٢٦٠٣ - وَقَالَ ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ مُحَارِبٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَضَانِي وَزَادَنِي [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، بزيادة ، وجاء مطولاً في الرضاع ((٥٤)) ، والمساقاة (١٠٩)] .

٢٦٠٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِبٍ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : بِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ بَعِيرًا فِي سَفَرٍ ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمَدِينَةَ قَالَ : « ائْتِ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ » . فَوَزَنَ . قَالَ شُعْبَةُ : أُرَاهُ : فَوَزَنَ لِي فَأَرْجَحَ ، فَمَا زَالَ مَعِي مِنْهَا شَيْءٌ حَتَّى أَصَابَهَا أَهْلُ الشَّامِ يَوْمَ الْحَرَّةِ . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، مطولاً ، وجاء في الرضاع (٥٤) والمساقاة (١٠٩)].

٢٦٠٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ أَشْيَاخٌ ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ : « أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ » . فَقَالَ الْغُلَامُ : لَا وَاللَّهِ ، لَا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا ، فَتَلَّهُ فِي يَدِهِ .[راجع : ٢٣٥١ . أخرجه مسلم : ٢٠٣٠] .

باب ۲۳: بخشش تسلیم شده و تسلیم نشده و تقسیم شده و تقسیم نشده

و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی آنچه از قبیلهٔ هوازن به غنیمت گرفته بودند، بدیشان بخشیدند درحالی که آن تقسیم نشده بود.

٢٦٠٣ – از مُحارِب روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مسجد رفتم. آن حضرت حق مرا داد و بیشتر هم داد.

٢٦٠٤ – از مُحارِب روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: در سفری بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری فروختم و چون به مدینه آمدیم، فرمود: «به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار» و سپس (بهای آن را) وزن کرد.

شُعبه گفته است: می‌پندارم که مُحارِب گفت: برای من وزن کرد و در وزن افزود.

(جابر گفت) پاره‌ای (از طلای بهای آن) همیشه با من می‌بود تا آنکه مردم شام در واقعهٔ حرّه آن را به یغما بردند.

٢٦٠٥ – از سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد. به جانب راست وی پسربچه‌ای بود و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند آن حضرت به آن پسر گفت: «آیا به من اجازه می‌دهی که بقیه به ایشان داده شود؟».

آن پسر گفت: نی، به خدا سوگند، آنچه از

جانب شما بهرهٔ من شده است برای هیچ کس نمی‌دهم. سپس آن حضرت ظرف را به دستش داد.

٢٦٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ جَبَلَةَ قال : أَخْبَرَنِي أبي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ قال : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَيْنٌ ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : « دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا » . وَقَالَ : « اشْتَرُوا لَهُ سِنًّا فَأَعْطُوهَا إِيَّاهُ » . فَقَالُوا : إِنَّا لا نَجِدُ سِنًّا إِلا سِنًّا هِيَ أَفْضَلُ مِنْ سِنِّهِ ، قَالَ : «فَاشْتَرُوهَا ، فَأَعْطُوهَا إِيَّاهُ ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً» . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١] .

٢٦٠٦ - از ابوسلمهٔ روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: مردی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) طلبی داشت (و با درشتی تقاضا کرد) یاران آن حضرت خواستند اذیتش کنند. آن حضرت فرمود: «او را بگذارید، زیرا صاحب حق را سخنی است». و سپس فرمود: «برای وی شتری بخرید و به او بدهید».

گفتند :ما به سن و سال شتر وی، شتری نمی یابیم مگر بزرگسالتر از آن. فرمود: «همان را بخرید و به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

٢٤ - باب : إِذَا وَهَبَ جَمَاعَةٌ لِقَوْمٍ

باب ۲۴:اگر گروهی از مردم به قومی ببخشند

٢٦٠٧ ، ٢٦٠٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ : « مَعِي مَنْ تَرَوْنَ ، وَأَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا السَّبْيَ وَإِمَّا الْمَالَ ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ» . وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قالوا : فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا ، فَقَامَ فِي الْمُسْلِمِينَ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلَاءِ جَاؤُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ

٢٦٠٧ و ٢٦٠٨ - از ابن شهاب، از عُروه روایت است که مروان‌بن حَکَم و مِسوَربن مَخرَمه به او گفته‌اند:

هنگامی که نمایندگان مسلمان قبیلهٔ هوازن نزد آن حضرت آمدند و از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را بدیشان بازگرداند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «کسانی دیگر را که با من‌اند خود می‌بینید، و بهترین سخن نزد من راست‌ترین آن است، پس یکی از این دو را اختیار کنید: یا اسیران یا مال را و من در انتظار شما بودم».

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف، ده روز و اندی انتظار ایشان را کشیده بود، و چون برایشان آشکار شد که پیامبر(صلی‌الله

يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» . فَقَالَ النَّاسُ : طَيَّبْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ : «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِيهِ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّهُمْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا .

وَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا مِنْ سَبْيِ هَوَازِنَ .

هَذَا آخِرُ قَوْلِ الزُّهْرِيِّ ، يَعْنِي فَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا .

علیه وسلم) به جز یکی از آن دو تقاضا را برنمی‌آورد، گفتند: همانا ما آزادی اسیران را اختیار کردیم. آن حضرت در میان مسلمانان ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود:

«اما بعد، همانا همین برادران شما توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من مصلحت در آن دیدم که اسیرانشان را بدیشان بازگردانم. پس هر یک از شما که این را دوست می‌دارد و خاطر بدان خوش می‌دارد. باید این کار را بکند و هرکه از شما که دوست می‌دارد بر سهم خویش بماند تا سهم او را از نخستین غنیمتی که خداوند برای ما ارزانی دارد بدهم، نیز باید چنان کند».

مردم گفتند: یا رسول‌الله، ما با خوشی خاطر اسیرانشان را بازمی‌گردانیم. آن حضرت به مردم گفت: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما بدین کار اجازه داده و کدام یک اجازه نداده است. به بزرگان خویش مراجعه کنید تا آنها نظرات شما را به ما برسانند» مردم بازگشتند و با بزرگان خویش صحبت کردند و سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برگشتند و به اطلاع آن حضرت رساندند که: آنها با خوشی خاطر پذیرفتند و اجازه دادند.

و این است آنچه از قصهٔ اسیران هوازن به ما رسیده و این است آخر سخن زهری، یعنی همین است آنچه به ما رسیده است.

۲۵ - باب : مَنْ أُهْدِيَ لَهُ هَدِيَّةٌ وَعِنْدَهُ جُلَسَاؤُهُ ، فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا

باب ۲۵: کسی که در میان همنشینان خود است و به او هدیه داده می‌شود، وی بدان هدیه سزاوارتر است

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ جُلَسَاءَهُ شُرَكَاءُ ، وَلَمْ يَصِحَّ .

٢٦٠٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَخَذَ سِنّاً ، فَجَاءَ صَاحِبُهُ يَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : « إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً » . ثُمَّ قَضَاهُ أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، وَقَالَ : « أَفْضَلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً » . [راجع : ٢٣٠٥ . أخرجه مسلم : ١٦٠١] .

٢٦١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكَانَ عَلَى بَكْرٍ لِعُمَرَ صَعْبٍ ، فَكَانَ يَتَقَدَّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَيَقُولُ أَبُوهُ : يَا عَبْدَاللَّهِ ، لا يَتَقَدَّمُ النَّبِيَّ ﷺ أَحَدٌ . فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « بِعْنِيهِ » . فَقَالَ عُمَرُ : هُوَ لَكَ ، فَاشْتَرَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ ، فَاصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ » . [راجع : ٢١١٥] .

٢٦ - باب : إِذَا وَهَبَ بَعِيراً لِرَجُلٍ وَهُوَ رَاكِبُهُ فَهُوَ جَائِزٌ

٢٦١١ - وَقَالَ الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، وَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ : « بِعْنِيهِ » . فَابْتَاعَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ » . [راجع : ٢١١٥] .

و از ابن عباس یادآوری شده که همنشینان او، شریک وی‌اند. که این روایت به صحت نرسیده است.

۲۶۰۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری (به قرض) گرفت. صاحب شتر آمد و آن را تقاضا کرد. آن حضرت فرمود: «صاحب حق را سخنی است» سپس آن حضرت شتری بهتر از شتر وی به او داد و فرمود: «بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

۲۶۱۰ - از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سفری همراه بود و بر شتری سرکش که از عمر بود سوار بود، و در رفتار از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشی می‌گرفت. پدر وی به او می‌گفت: ای عبدالله، هیچ کس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشی نمی‌گیرد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «شتر را بر من بفروش» عمر گفت: از آن تو باشد. آن حضرت شتر را خرید و سپس گفت: «ای عبدالله! این شتر از تو باشد و هر گونه که خواهی با آن عمل کن».

باب ۲۶: اگر کسی شتری را بر مردی ببخشد که بر آن سوار است جایز است.

۲۶۱۱ - از عَمرو روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: در سفری با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه و بر شتری سرکش سوار بودم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «شتر را به من بفروش» و عمر آن را فروخت. پیامبر(صلی‌الله

علیه وسلم) فرمود: «این شتر از تو باشد ای عبدالله».

٢٧ - باب : هَدِيَّةِ مَا يُكْرَهُ لُبْسُهُ

٢٦١٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : رَأَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حُلَّةً سِيَرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوِ اشْتَرَيْتَهَا فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلِلْوَفْدِ ، قَالَ : «إِنَّمَا يَلْبَسُهَا مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ» . ثُمَّ جَاءَتْ حُلَلٌ ، فَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُمَرَ مِنْهَا حُلَّةً ، وَقَالَ : أَكَسَوْتَنِيهَا ، وَقُلْتَ فِي حُلَّةِ عُطَارِدٍ مَا قُلْتَ ؟ فَقَالَ : «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا» . فَكَسَاهَا عُمَرُ أَخًا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا . [راجع : ٨٨٦ . اخرجه مسلم : ٢٠٦٨] .

٢٦١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَبُو جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا ، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرَتْ لَهُ ذَلِكَ ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًّا» . فَقَالَ : «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا» . فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا ، فَقَالَتْ : لِيَأْمُرْنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ ، قَالَ : «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلانٍ ، أَهْلِ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ» .

باب ۲۷: هدیهٔ که پوشیدن آن مکروه است

۲۶۱۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطّاب حُلّهٔ ابریشمی را در نزدیک دروازهٔ مسجد دید و گفت: یا رسول‌الله، کاش آن را بخری تا در روز جمعه و زمانی که نمایندگان نزد تو می‌آیند، بپوشی. آن حضرت فرمود: «کسی که آن را می‌پوشد او را نصیبی در آخرت نباشد». سپس حُلّه‌های ابریشمی آورده شد و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از آن حلّهٔ به عمر بخشید. عمر گفت: این را برای پوشیدن دادی، و خود درمورد حلهٔ عطارد، گفتی، آنچه گفتی.

آن حضرت گفت: «من آن را نداده‌ام که بپوشی».

عمر آن حُلّه را به برادر خود داد که در مکه می‌زیست و مشرک بود.

۲۶۱۳ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خانهٔ فاطمه آمد و داخل خانه نشد. وقتی علی آمد، فاطمه موضوع را به او گفت و او موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کرد. آن حضرت فرمود: «من بر در خانهٔ او پردهٔ خطداری (که احتمالاً تصویرهایی داشته) دیدم» و سپس فرمود: «من زینت دنیا را نمی‌خواهم». علی نزد فاطمه رفت و این موضوع را به وی گفت. فاطمه گفت: دربارهٔ آن هرطور که می‌خواهد برایم امر کند. آن حضرت فرمود: «پرده را به

٢٦١٤ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ قال : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال : أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةَ سِيَرَاءَ ، فَلَبِسْتُهَا ، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ ، فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي . [انظر : ٣٦٦٥ر ، ٥٨٤٠ر . اخرجه مسلم : ٢٠٧١] .

٢٨ - باب : قَبُولِ الْهَدِيَّةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

وَقال أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام بِسَارَةَ ، فَدَخَلَ قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ أَوْ جَبَّارٌ ، فَقَال : أَعْطُوهَا آجَرَ » [راجع : ٢٢١٧] .

وأُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ [راجع : ٢٦١٧].

وَقال أَبُو حُمَيْدٍ : أَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ ، وَكَسَاهُ بُرْدًا ، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ . [راجع : ١٤٨١].

٢٦١٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قال : أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ﷺ جُبَّةُ سُنْدُسٍ ، وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا ، فَقَال : « وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا » . [انظر : ٢٦١٦ق ع ، ٣٢٤٨ر . اخرجه مسلم : ٢٤٦٩] .

فلان کس بفرستد؛ خانواده‌ای که بدان نیاز دارد».

٢٦١٤ - از زید بن وَهْب روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برایم حُلّهٔ ابریشمی بخشید. چون آن را پوشیدم، آثار خشم را در سیمای آن حضرت مشاهده کردم. من هم آن را پاره نمودم و میان زنان (خانوادهٔ خود) تقسیم کردم.

باب ٢٨: قبول هدیهٔ مشرکین

ابوهریره(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که: «ابراهیم علیه‌السلام با ساره همسر خود هجرت کرد و به شهری وارد شد که در آن پادشاهی یا ستمکاری فرمان می‌راند. آن پادشاه گفت: آجر را به ساره بدهید».

و برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گوسفندی بریان هدیه داده شد که با زهر آمیخته بود.

و ابوحمید گفته: پادشاه ایله برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قاطری سفید و چادری بخشید. آن حضرت به وی نوشت و او را در منطقه‌اش تأیید کرد[1].

٢٦١٥ - از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جُبّهٔ ابریشمی هدیه داده شد درحالی که آن حضرت از پوشیدن جامهٔ ابریشمی منع می‌کرد و مردم از زیبایی آن تعجب کردند. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد درید قدرت اوست که دستمالهای سعدبن معاذ در بهشت

١- باب ٢٨، سطر آخر، در برخی نسخ بخاری عوض - وکساه بردا. فَکَساهُ بُرداً - آمده است و در ترجمهٔ عبارت در ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده است که: آن حضرت به وی‌چادری فرستاد و فرمانروایی او را در قلمروش تأیید کرد.

از این جُبّه زیباتر است».

٢٦١٦ - وَقال سَعيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : إِنَّ أُكَيْدِرَ دُومَةَ أَهْدَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٦١٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٦٩] .

۲۶۱۶ - از سعید، از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: اُکَیدِر (مسیحی) حاکم دُوَمه، آن جُبّه را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اهدا کرده بود.

٢٦١٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيَّةً أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا ، فَجِيءَ بِهَا ، فَقِيلَ : أَلا نَقْتُلُهَا ؟ قَالَ : « لا » . فَمَا زِلْتُ أَعْرِفُهَا فِي لَهَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [انظر في الهبة ، باب ٢٨ أخرجه مسلم : ٢١٩٠] .

۲۶۱۷ - از هِشام بن زید روایت است که انس‌بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته: زنی یهودی گوسفندی زهرآلود برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و آن حضرت از آن خورد. آن زن نزد آن حضرت آورده شد و به آن حضرت گفته شد: آیا او را نمی‌کشی؟ فرمود: «نی» من همیشه اثر آن را در کام رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) می‌دیدم

٢٦١٨ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثِينَ وَمِائَةً ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ » . فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوُهُ ، فَعُجِنَ ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ ، مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ ، بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةً ، أَوْ قَالَ : أَمْ هِبَةً » . قَالَ : لا ، بَلْ بَيْعٌ ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً ، فَصُنِعَتْ ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشْوَى ، وَايْمُ اللَّهِ ، مَا فِي الثَّلاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلا قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ ﷺ لَهُ حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا ، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَ لَهُ ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ ، فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا ، فَفَضَلَتِ الْقَصْعَتَانِ ، فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ ، أَوْ كَمَا قَالَ . [راجع : ٢٢١٦ . أخرجه مسلم : ٢٠٥٦] .

۲۶۱۸ - از عبدالرحمن بن ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما صد و سی نفر بودیم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا کسی از شما با خود خوراکه دارد؟». مردی به اندازهٔ یک صاع خوراکه یا به‌همین مقدار با خود آورده بود. همان خمیر کرده شد و سپس مردی مشرک با قدی دراز و موهای ژولیده که گوسفند می‌راند آمد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت:

«می‌فروشی یا هدیه می‌دهی - یا فرمود - یا می‌بخشی؟».

وی گفت: نی، برای فروش است. آن حضرت از وی گوسفندی خرید و ذبح شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که اعضای درون شکم گوسفند بریان شود. به خدا سوگند که در آن صد وسی نفر کسی نماند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن پاره‌ای جدا نکرد و به وی نداد؛

اگر حاضر بود به خودش داد و اگر غایب بود برای وی نگاه داشت و سپس آن را در میان دو کاسهٔ کلان افکند که همه از آن خوردند و سیر کردیم سپس بقیهٔ غذای کاسه‌ها را که زیادت آمد بر شتر بار کردیم. یا همچو چیزی گفت.

٢٩ - باب : الْهَدِيَّةِ لِلْمُشْرِكِينَ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ﴾ . [الممتحنة: ٨] .

باب ۲۹: هدیه برای مشرکین

و فرمودهٔ خدای تعالی:، «منع نمی‌کند خدا شما را از نیکی به آنان‌که جنگ نکرده‌اند با شما در کار دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌های شما. (منع نمی‌کند) از آنکه احسان کنید به ایشان و انصاف کنید در حق ایشان. هر آینه خدا دوست میدارد انصاف‌کنندگان را» (الممتحنه: ۸)[۱].

٢٦١٩ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : رَأَى عُمَرُ حُلَّةً عَلَى رَجُلٍ تُبَاعُ ، فَقَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : ابْتَعْ هَذِهِ الْحُلَّةَ تَلْبَسْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَإِذَا جَاءَكَ الْوَفْدُ. فَقَالَ : « إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذَا مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ» . فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا بِحُلَلٍ ، فَأَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ مِنْهَا بِحُلَّةٍ ، فَقَالَ عُمَرُ: كَيْفَ أَلْبَسُهَا وَقَدْ قُلْتَ فِيهَا مَا قُلْتَ ؟ قَالَ : « إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا ، تَبِيعُهَا أَوْ تَكْسُوهَا» . فَأَرْسَلَ بِهَا عُمَرُ إِلَى أَخٍ لَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ . [راجع : ٨٨٦ . أخرجه مسلم : ٢٠٦٨] .

۲۶۱۹ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر دید که مردی حلّهٔ ابریشمی می‌فروشد. وی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: این حُلّه را خریده و روز جمعه و زمانی که نمایندگان نزد تو می‌آیند، آن را بپوش. آن حضرت فرمود: «کسی چنین حله‌ای می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نباشد».

سپس از آن نوع حُلّه‌ها برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد، و آن حضرت یکی از آنها را به عمر فرستاد. عمر گفت: چگونه آن را بپوشم و همانا تو دربارهٔ آن گفتی آنچه گفتی؟

آن حضرت فرمود: «من آن را نداده‌ام که تو آن را بپوشی. آن را بفروش یا به کسی بده».

عمر آن را به برادر خود که از اهل مکه بود فرستاد، پیش از آنکه وی اسلام بیاورد.

۱- در متن موجود، آیه تا آخر نیامده است. در نسخ دیگر بخاری آیه تا آخر آمده است.

٢٦٢٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قُلْتُ : وَهِيَ رَاغِبَةٌ ، أَفَأَصِلُ أُمِّي ؟ قَالَ : « نَعَمْ ، صِلِي أُمَّكِ » . [انظر: ٣١٨٣، ٥٩٧٨، ٥٩٧٩ . أخرجه مسلم : ١٠٠٣] .

٢٦٢٠ - از هِشام از پدر وی روایت است که اسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنهما) گفت: مادرم به دیدنم آمد و او مشرکه بود[1] و این واقعه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود. من از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا خواستم و گفتم: مادر من متمایل به کمک من است آیا با وی صلهٔ رحم کنم؟ فرمود: «آری، بامادر خود صلهٔ رحم کن».

٣٠ - باب : لا يَحِلُّ لأَحَدٍ أنْ يَرْجِعَ فِي هِبَتِهِ وَصَدَقَتِهِ

باب ۳۰: بر هیچ یکی روا نیست که بخشش و صدقهٔ خویش را پس بگیرد

٢٦٢١ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ وَشُعْبَةُ قَالا : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ » . [راجع : ٢٥٨٩ . أخرجه مسلم : ١٦٢٢] .

٢٦٢١ - از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بازگشتن به صدقهٔ خویش مانند بازگشت به قیء خود است».

٢٦٢٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَيْسَ لَنَا مَثَلُ السَّوْءِ ، الَّذِي يَعُودُ فِي هِبَتِهِ ، كَالْكَلْبِ يَرْجِعُ فِي قَيْئِهِ » . [راجع : ٢٥٨٩ . أخرجه مسلم : ١٦٢٢] .

٢٦٢٢ - از عکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای ما مثال‌زدن بد مناسب نیست، کسی که در بخشش خود رجوع می‌کند، مانند سگی است که به قیء خود رجوع می‌کند.

٢٦٢٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ مِنْهُ ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ بَائِعُهُ بِرُخْصٍ ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : « لا تَشْتَرِهِ وَإِنْ أَعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ وَاحِدٍ ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ » . [راجع : ١٤٩٠ . أخرجه مسلم : ١٦٢٠] .

٢٦٢٣ - از زید بن اسلم از پدر وی روایت است که عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) گفت: کسی را در راه خدا بر اسپی سوار کردم (به او بخشیدم) وی اسپ را که نزد وی بود لاغر کرد. قصد کردم که اسپ را از وی بخرم و گمان کردم که ارزان می‌فروشد. در این مورد از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «آن را مخر، هرچند به بهای یک درهم به تو بدهد؛

۱- ابوبکر (رضی‌الله عنه) مادر اسماء را پیش از اسلام طلاق داده بود (تیسیر القاری).

زیرا که بازگشت‌کننده به صدقهٔ خود، بسان سگی است که به قیء خود بازمی‌گردد».

٣١ - باب :

٢٦٢٤ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ بَنِي صُهَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ جُدْعَانَ ، ادَّعَوْا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى ذَلِكَ صُهَيْبًا ، فَقَالَ مَرْوَانُ : مَنْ يَشْهَدُ لَكُمَا عَلَى ذَلِكَ ، قَالُوا : ابْنُ عُمَرَ ، فَدَعَاهُ ، فَشَهِدَ لأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صُهَيْبًا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً ، فَقَضَى مَرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ .

باب ٣١

٢٦٢٤ - از ابن جریج روایت است که عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلَیکه گفت: پسران صُهیب که موالی بنی جُدعان‌اند دربارهٔ دو خانه و خانهٔ کوچکی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آن را به صُهَیب داده بود، دعوی کردند. مروان (حاکم مدینه از جانب معاویه) گفت: در این مورد کدام کس برای شما شهادت می‌دهد؟ گفتند: ابن عمر. وی ابن عمر را خواست و او شهادت داد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دو خانه و یک خانهٔ کوچک را به صهیب داده است. مروان بنا بر شهادت وی حکم کرد[1].

٣٢ - باب : مَا قِيلَ فِي العُمْرَى وَالرُّقْبَى

أَعْمَرْتُهُ الدَّارَ فَهِيَ عُمْرَى ، جَعَلْتُهَا لَهُ . ﴿ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ﴾ [هود: ٦١] . جَعَلَكُمْ عُمَّارًا .

باب ٣٢: آنچه دربارهٔ عُمر و رُقبه گفته شده است[2]

این خانه را به‌طور عُمری به تو دادم به معنی آن است که تا زنده هستی از تو است یعنی آن را ملک وی گردانید: «و ساکن گردانید شما را در زمین» (هود ٦١). اجازه دادکه در آن عمارت کنید.

٢٦٢٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمْرَى ، أَنَّهَا لِمَنْ وُهِبَتْ لَهُ . [انظر : ٢٦٢٦ . اخرجه مسلم: ١٦٢٥] .

٢٦٢٥ - از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به نفع عُمری حکم کرد یعنی به نفع کسی که (خانه مادام‌العمر) به وی بخشیده شده است.

١- تردیدی که در این حدیث کرده‌اند که به گواهی یک شاهد چگونه حکم روا باشد. از بعضی سلف چون قاضی شریح منقول است که شاهد واحد وقتی کفایت می‌کند که قرینه‌ای به آن اضافه گردد که بر صدق شاهد دلالت کند. (شرح شیخ الاسلام).

٢- این نوع هدیه رُقبه نیز نامیده می‌شود که انتظار معنی می‌دهد. یعنی کسی خانه خود را به دیگری می‌دهد و می‌گوید که اگر من قبل از تو بمیرم این خانه ملک تو باشد و اگر تو قبل از من بمیری خانه ملک من است. یکی در انتظار مرگ دیگری است.

۲۶۲۶ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : حَدَّثَني النَّضْرُ بْنُ أَنَس ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيك ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « الْعُمْرَى جَائِزَةٌ » [أخرجه مسلم: ۱۶۲۶].

وَقال عَطَاءٌ : حَدَّثَني جَابِرٌ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : نَحْوَهُ . [راجع : ۲۶۲۵ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۵] .

۲۶۲۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بخشیدن عُمری رواست» و عطاء گفته است: جابر به مانند این حدیث را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۳ - باب : مَنِ اسْتَعَارَ مِنَ النَّاسِ الْفَرَسَ

باب ۳۳: کسی که از مردم اسپ به عاریت گیرد

۲۶۲۷ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ : كَانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ ، فَاسْتَعَارَ النَّبيُّ ﷺ فَرَسًا مِنْ أَبي طَلْحَةَ يُقَالُ لَهُ الْمَنْدُوبُ فَرَكِبَ ، فَلَمَّا رَجَعَ قال : « مَا رَأَيْنَا مِنْ شَيْءٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا » . [انظر : ۲۸۲۰[ز] ، ۲۸۵۷[ل] ، ۲۸۶۲[ل] ، ۲۸۶۶[ز] ، ۲۸۶۷[ث] ، ۲۹۰۸[ز] ، ۲۹۶۸[ل] ، ۲۹۶۹[ث] ، ۳۰۴۰[ز] ، ۶۰۳۳[ز] ، ۶۲۱۲[ل] . أخرجه مسلم : ۲۳۰۷] .

۲۶۲۷ - از قتاده(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ترس و هراس در مدینه پدید آمد، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اسپی از ابوطلحه به عاریت گرفت که مُندوب نامیده می‌شد و بر آن اسپ سوار شد. وقتی آن حضرت برگشت فرمود:

«ما چیزی ندیدیم و اسپ (در تندروی) بسان دریا بود».

۳۴ - باب : الاسْتِعَارَةِ لِلْعَرُوسِ عِنْدَ الْبِنَاءِ

باب ۳۴: عاریت‌گرفتن برای عروس در شب زفاف

۲۶۲۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قال : حَدَّثَني أَبي قال : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، وَعَلَيْهَا دِرْعُ قِطْرٍ ، ثَمَنُ خَمْسَةِ دَرَاهِمَ ، فَقَالَتْ : ارْفَعْ بَصَرَكَ إِلَى جَارِيَتِي انْظُرْ إِلَيْهَا ، فَإِنَّهَا تُزْهَى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ ، وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلا أَرْسَلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ .

۲۶۲۸ - از اَیمن از پدرش روایت است که گفت: نزد عایشه(رضی‌الله عنها) رفتم. پیراهنی از پنبهٔ درشت بر تن وی بود که پنج درهم بهای آن بود. وی گفت: چشمت را بالا کن و کنیزم را ببین، وی کبر می‌کند که این پیراهن را درخانه بپوشد. درحالی‌که در روزگار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) من از این نوع پیراهن داشتم و هیچ زنی در مدینه نبود که برای زفاف آراسته می‌شد مگر آنکه کسی را نزد من می‌فرستاد و آن پیرهن را از من به عاریت می‌گرفت.

۳۵ - باب : فَضْلِ الْمَنِيحَةِ

۲۶۲۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « نِعْمَ الْمَنِيحَةُ اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً ، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ ، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرُوحُ بِإِنَاءٍ » .

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ وَإِسْمَاعِيلُ ، عَنْ مَالِكٍ قال : « نِعْمَ الصَّدَقَةُ » . [انظر : ۵۶۰۸ ر. أخرجه مسلم : ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ ، بلفظ مختلف] .

باب ۳۵: فضیلت منیحه (عاریت‌گرفتن حیوان شیری)[۱]

۲۶۲۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نیکو مَنیحه‌ای است شتری که نو زاییده شده و شیر فراوان می‌دهد، و نیکو منیحه‌ای است گوسفند پرشیر که یک ظرف شیر صبح و یک ظرف شیر شام می‌دهد.

عبدالله بن یوسف و اسماعیل از مالک چنین روایت کرده‌اند:

«نیکو صدقه‌ای است».«عوض نیکو منیحه‌ای است».

۲۶۳۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ ، وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ ، يَعْنِي شَيْئًا ، وَكَانَتِ الأَنْصَارُ أَهْلَ الأَرْضِ وَالْعَقَارِ ، فَقَاسَمَهُمُ الأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثِمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلَّ عَامٍ ، وَيَكْفُوهُمُ الْعَمَلَ وَالْمَؤُونَةَ ، وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسٍ أُمُّ سُلَيْمٍ ، كَانَتْ أُمَّ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، فَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِذَاقًا ، فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلَاتَهُ أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ .

قال ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا فَرَغَ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ ، فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ ، فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُمِّهِ عِذَاقَهَا ، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ . [انظر : ۳۱۲۸ ر، ۴۰۳۰ ر، ۴۱۲۰ ر. أخرجه مسلم : ۱۷۷۱] .

۲۶۳۰ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وقتی مهاجرین از مکه به مدینه آمدند، مالی در دست نداشتند و مردم انصار صاحب زمین و املاک بودند. انصار زمین خود را به مناصفهٔ محصول سالانهٔ آن در دسترس مهاجرین گذاشتند که بر آن کار کنند و زحمت بکشند.

مادر انس، اُم انس یعنی اُم سُلَیم، مادر عبدالله بن ابوطلحه بود. وی چند درخت خرما را به رسول‌الله رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) داده بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن درختان را به اُم اَیْمَن کنیز آزادهٔ شده خود داده بود که مادر اُسامه بن زید بود.

ابن شهاب (زهری) گفته است: انس بن مالک مرا خبر داد که آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ خیبر فراغت یافت، به

۱- منح، به معنی بخشش و عطاء است. منیحه حیوانی است که پشم و شیر و بچه‌اش را انعام کنند (ترجمه المنجد). و در این‌جا مراد از گوسفند و یا شتری است که آن را به عاریت بگیرند و از شیر آن استفاده کنند.

وَقال أحْمَدُ بْنُ شَبِيب : أخبَرَنا أبي ، عَنْ يُونُسَ : بِهٰذَا ، وَقال : مَكَانَهُنَّ مِنْ خَالِصِه .

مدینه آمد. مهاجرین عطاهای انصار را که از میوه‌های درختان خویش داده بودند به انصار بازگردانیدند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درختان خرمای مادر انس را به وی بازگردانید و برای ام‌ایمن در عوض آن از باغ خود داد.

احمدبن شبیب گفت: پدرم از یونس همین حدیث را خبر داده است و گفته است: در عوض آن از ملک خاص خود.

۲٦۳۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنا عيسَى بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنا الأوْزاعيُّ ، عَنْ حَسَّانَ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ أبي كَبْشَةَ السَّلُوليِّ : سَمِعْتُ عَبْدَاللّٰه بْنَ عَمْرو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قال رَسُولُ اللّٰه ﷺ : « أرْبَعُونَ خَصْلَةً ، أعْلاهُنَّ مَنيحَةُ العَنْزِ ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا ، وَتَصْديقَ مَوْعُودِهَا ، إلا أدْخَلَهُ اللّٰهُ بِهَا الْجَنَّةَ » .

قال حَسَّانُ : فَعَدَدْنَا مَا دُونَ مَنيحَةِ العَنْزِ ، مِنْ رَدِّ السَّلامِ ، وَتَشْميتِ العَاطِسِ ، وَإمَاطَةِ الأذَى عَنِ الطَّريقِ وَنَحْوِهِ ، فَمَا اسْتَطَعْنَا أنْ نَبْلُغَ خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً .

۲٦۳۱ - از عبدالله بن عمرو(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چهل خصلت‌اند که والاترین آن منیحه (عاریت‌دادن) بز ماده است هیچ کسی نیست که به یکی از این خصلت‌ها عمل می‌کند و به امید ثواب و تصدیق وعدهٔ آن می‌باشد، خداوند او را به بهشت درمی‌آورد».

حَسّان گفته است: ما خصلت‌هایی را که پایین‌تر از مرتبه منیحهٔ بز ماده است برشمردیم، چون جواب سلام، و دورکردن چیزهای آزار رسان بر سر راه و امثال آن، لیکن نتوانستیم همه آن خصلتها را به پانزده خصلت برسانیم.

۲٦۳۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأوْزَاعيُّ قال : حَدَّثَني عَطَاءٌ ، عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قال : كَانَتْ لِرِجَالٍ مِنَّا فُضُولُ أرَضِينَ ، فَقَالُوا : نُؤَاجِرُهَا بِالثُّلُثِ وَالرُّبُعِ وَالنِّصْفِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ كَانَتْ لَهُ أرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا ، أوْ لِيَمْنَحْهَا أخَاهُ ، فَإنْ أبَى فَلْيُمْسِكْ أرْضَهُ » .
[راجع : ۱٤۸۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۳٦ ، البيوع(۸۹)] .

۲٦۳۲ - از عطاء روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: در میان ما کسانی بودند که زمین زیاد داشتند و می گفتند: زمین خویش را در بدل سوم حصه یا چهارم حصه یا نیمهٔ محصول به اجاره می‌دهیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرکس که از خود زمینی دارد، باید آن را کشت کند یا به برادر (مسلمان) خود ببخشد و اگر برادر وی زمین را نخواهد، زمین خود را نگهدارد».

۲٦۳۳ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت

٢٦٣٣ - وَقالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنا الأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَني الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَني عَطاءُ بْنُ يَزيدَ : حَدَّثَني أَبُو سَعيدٍ قالَ : جاءَ أَعْرابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ الْهِجْرَةِ ، فَقالَ : « وَيْحَكَ إِنَّ الْهِجْرَةَ شَأْنُها شَديدٌ ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ » . قالَ : نَعَمْ ، قالَ : « فَتُعْطِي صَدَقَتَها » . قالَ : نَعَمْ ، قالَ : « فَهَلْ تَمْنَحُ مِنْها شَيْئًا » . قالَ : نَعَمْ ، قالَ : « فَتَحْلُبُها يَوْمَ وِرْدِها » . قالَ : نَعَمْ ، قالَ : « فَاعْمَلْ مِنْ وَراءِ الْبِحارِ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا » . [راجع: ١٤٥٢ . أخرجه مسلم : ١٨٦٥] .

۲۶۳۳ - از ابوسعید روایت است که گفت: مردی بادیه نشین نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و از هجرت از آن حضرت سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «خداوند بر تو رحم کند، همانا هجرت امری است دشوار. آیا شتر داری؟».

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا زکات‌شان را می‌دهی؟».

گفت: آری. فرمود «آیا از آنها به عنوان منیحه چیزی می‌دهی؟».

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا آنها را در روز نوبت بر سر آب می‌دوشی؟».[1]

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «از همان ماورأ دریاها عمل کن، همانا خداوند از ثواب عمل تو چیزی کم نمی‌کند»[2].

٢٦٣٤ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنا أَيُّوبُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ طاوُسٍ قالَ : حَدَّثَني أَعْلَمُهُمْ بِذاكَ - يَعْني ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى أَرْضٍ تَهْتَزُّ زَرْعًا ، فَقالَ : « لِمَنْ هٰذِهِ » . فَقالُوا : اكْتَراها فُلانٌ ، فَقالَ : « أَما إِنَّهُ لَوْ مَنَحَها إِيَّاهُ ، كانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْها أَجْرًا مَعْلُومًا » . [راجع: ٢٣٣٠ . أخرجه مسلم : ١٥٥٠] .

۲۶۳۴ - از عمرو روایت است طاوس گفت: داناترین ایشان؛ یعنی ابن عباس (رضی‌الله عنه) این حدیث را به من گفته است که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به زمینی گذشت که زراعت آن سخت نشو و نما کرده و انبوه بود و فرمود: «این ملک کدام کس است؟» گفتند: فلان کس آن را به اجاره گرفته است. فرمود: «آگاه باشید که اگر مالک زمین آن را به عاریت می‌داد، بهتر از آن بود که از زمین خود اجارهٔ معین بگیرد».

٣٦ - باب : إِذا قالَ : أَخْدَمْتُكَ هٰذِهِ الْجارِيَةَ ،

عَلَى ما يَتَعارَفُ النَّاسُ ، فَهُوَ جائِزٌ

باب ۳۶: اگر یکی به دیگری بگوید

این کنیز یا در خدمت تو باشد، اگر آنچه میان مردم عرف باشد، همان جایز است[3] و بعضی مردم گفته‌اند: این لفظ - عاریت - معنی

۱- یعنی از شیر آن به مستحقان می‌دهی.

۲- یعنی در همان جایی که هستی، اعمال خیر انجام بده. به هجرت نیازی نیست که بدینجا بیایی.

۳- مراد از استعمال همچو الفاظ است. یعنی اگر چنین لفظی در عرف مردم بخشش معنی می‌دهد. بخشش است و اگر عاریت معنی می‌دهد عاریت است.

وَقال بَعْضُ النَّاسِ : هَذِه عَارِيَّةٌ ، وَإِنْ قال : كَسَوْتُكَ هَذَا الثَّوْبَ ، فَهُوَ هِبَةٌ .

می‌دهد. و اگر بگوید این جامه را به تو داده‌ام که بپوشی - مراد از این لفظ بخشش است.

٢٦٣٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ بِسَارَةَ ، فَأَعْطَوْهَا آجَرَ ، فَرَجَعَتْ فَقالَتْ : أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ ، وَأَخْدَمَ وَلِيدَةً » .

وَقال ابْنُ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « فَأَخْدَمَهَا هَاجَرَ » . [راجع : ٢٢١٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٧١ ، مطولا] .

٢٦٣٥ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم (ع) با ساره هجرت کرد و هاجر را به ساره دادند. وقتی ساره برگشت، به ابراهیم گفت: می‌دانی که خداوند آن کافر را خوار گردانید و کنیزی برای خدمت من داد».

و ابن سیرین از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هاجر را به خدمت او داد».

٣٧ - بَاب : إِذَا حَمَلَ رَجُلاً عَلَى فَرَسٍ ،

فَهُوَ كَالْعُمْرَى وَالصَّدَقَةِ .

وَقال بَعْضُ النَّاسِ : لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا .

باب ٣٧: کسی که دیگری را بر اسپ سوار کند

آن مانند بخشش عمری است و صدقه می‌باشد

و بعضی مردم گفته‌اند: حق دارد که آن را پس بگیرد.

٢٦٣٦ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ قال : سَمِعْتُ مَالِكًا يَسْأَلُ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ قال : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : قال عُمَرُ ﷺ : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَرَأَيْتُهُ يُبَاعُ ، فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقال : « لا تَشْتَرِهِ ، وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ١٤٩٠ . أخرجه مسلم : ١٦٢٠] .

٢٦٣٦ - از عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: کسی را در راه خدا بر اسپ سوار کردم و سپس دیدم که آن اسپ فروخته می‌شود. موضوع را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

٥٢ - كِتَابُ الشَّهَادَاتِ

١- باب : مَا جَاءَ فِي الْبَيِّنَةِ عَلَى الْمُدَّعِي

لقَوْلِه تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ [البقرة : ٢٨٢] .

وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ١٣٥] .

لا نَعْلَمُ إِلاَّ خَيْرًا ، أَوْ قَالَ : مَا عَلِمْتُ إِلاَّ خَيْرًا

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۲ - کتاب شهادت (گواهی)

باب ۱: آنچه دربارهٔ وجوب شاهدان بر مدعی آمده است

به‌دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مؤمنان اگر معامله کنید با یکدیگر به وام‌دادن، پس تا میعاد مقرر بنویسید آن را. و باید که بنویسد میان شما نویسنده به انصاف. و سر باز نزند نویسنده از آنکه نویسد چنان‌که آموخته است او را خدا. پس باید که وی بنویسد و املاء کند آنکه وام بر ذمهٔ وی است و باید که بترسد از خدا پروردگارخود و کم نکند از آن وام چیزی را. پس اگر کسی که وام به ذمهٔ وی است بی‌خرد یا ناتوان باشد، یا نمی‌تواند املاءکردن، پس باید که املاء کند کارگزار او به انصاف و گواه گیرید دو شاهد را از مردان خویش پس اگر نباشند دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانی که می‌پسندید از گواهان. تا اگر فراموش ککند یکی از آنان به دیگری یادآوری کند و باید که سرباز نزنند گواهان، آن‌گاه که طلبیده شوند. و دلگیر مشوید از آنکه نویسید حق را، اندک باشد یا بسیار تا میعاد وی. این با انصاف‌تر است نزد خدا و درست‌تر برای گواهی و نزدیکتر از آنکه در شک نشوید، مگر وقتی که باشد آن دو معامله تجارتی دست به‌دست که دستگردان می‌کنید آن را میان خویش. پس

نیست بر شما گناه، در آنکه ننویسید آن را و گواه گیرید هرگاه که خرید و فروش کنید و باید که زیان داده نشود نویسنده و نه گواه و اگر بکنید این کار را پس هر آینه این کار برای شما گناه است برای شما و بترسید از خدا و می‌آموزد شما را خدا و خدا به هر چیز دانا است» (البقره: ۲۸۲). و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان باشید بر پادارندهٔ عدالت، اظهار حق‌کننده برای خدا و اگرچه بر ضرر خویشتن یا پدر و مادر و خویشاوندان باشد. اگر آنکه حق بر وی ثابت می‌شود. توانگر باشد یا فقیر، به هرحال خدا مهربان‌تر است بر ایشان پس پیروی خواهش نفس مکنید اعراض کنان از عدل. و اگر بپیچانید (تحریف کنید) سخن را، یا رو گردانید، پس هر آینه خدا هست به آنچه می‌کنید آگاه» (النساء: ۱۳۵).

باب ۲: اگر مردی، دیگری را شایسته گواهی گرداند و بگوید: نمی‌دانم به جز نیکی از وی. یا ندانستم به جز نیکی از وی[۱].

۲٦۳۷ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا ثَوْبَانُ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ الْمُسَيَّبِ وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ وَعُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا ، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ : فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَأُسَامَةَ ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْتَأْمِرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَقَالَ : أَهْلُكَ وَلَا

۲٦۳۷ - از یونس روایت است که ابن شهاب گفت: عُروهٔ بن زُبَیر، و ابن مُسَیَّب و عَلْقَمهٔ بن وقاص و عُبیدالله، از حدیث عایشه(رضی‌الله عنها) مرا خبر داده‌اند، و سخن هر یکشان سخن دیگری را تصدیق می‌کند، آن‌گاه که تهمت‌کنندگان گفتند [آنچه گفتند][۲].

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) علی و اُسامه را به هنگام تأخیر نزول وحی (در کشف ماجرای عایشه) فراخواند تا در مورد جدایی همسر

۱- یعنی گفتن الفاظ مذکور شاهد را تزکیه و تعدیل کرده او را جایز الشهادت یا مقبول الشهادت می‌گرداند.

۲- حدیث ۲۶۳۷، سطر ۶ در نسخه‌های دیگر چنین است - حین قال لها اهل الافک ماقالوا- لفظ - ماقالوا - در متن فوق نیست.

نَعْلَمُ إلا خَيْرًا ، وَقَالَتْ بَرِيرَةُ : إنْ رَأَيْتُ عَلَيْهَا أمْرًا أغْمِصُهُ أكْثَرَ مِنْ أنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أهْلِهَا ، فَتَأتِي الدَّاجِنُ فَتَأكُلُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ يَعْذِرُنَا فِي رَجُلٍ بَلَغَنِي أذَاهُ فِي أهْلِ بَيْتِي ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْ أهْلِي إلا خَيْرًا ، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إلا خَيْرًا » . [راجع : ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠ ، مطولاً] .

خود با آنها مشورت کند. اما اُسامه گفت: وی همسر تو است و ما جز نیکی از وی نمی‌دانیم. و بَریره (کنیز آزاد شدهٔ عایشه) گفت: من بر وی بیش از اینکه زنی کم سن و سال است عیبی نمی‌بینم که می‌خوابد و از خمیر خانهٔ خود غافل می‌ماند و گوسفند (خانگی) می‌آید و خمیر را می‌خورد.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست تا ما را در برابر مردی کمک کند که آزار وی به (حیثیت) اهل خانه‌ام رسیده است و به خدا سوگند که من از اهل خانه‌ام به جز نیکی ندانستم و از مردی نام می‌گیرند که به جز نیکی بر او ندانستم[۱].

٣- باب : شَهَادَةِ الْمُخْتَبِي

وَأجَازَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ قَالَ : وَكَذَلِكَ يُفْعَلُ بِالْكَاذِبِ الْفَاجِرِ .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ وَابْنُ سِيرِينَ وَعَطَاءٌ وَقَتَادَةُ : السَّمْعُ شَهَادَةٌ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : يَقُولُ : لَمْ يُشْهِدُونِي عَلَى شَيْءٍ ، وَإنِّي سَمِعْتُ كَذَا وَكَذَا .

باب ۳: شهادت‌دادن کسی که پنهان است

و عَمرو بن حریث اجازه داده و گفته است: همین شیوه عملی می‌شود (برای کشف حقیقت) با دروغگوی فاسق.

و شعبی و ابن سیرین و عَطأ و قَتاده گفته‌اند: شنیدن، به خودی خود شهادت است (هرچند شنونده، گوینده را ندیده باشد)[۲].

و حَسَن می‌گفت[۳]: ایشان مرا بر چیزی شاهد نگرفتند ولی چنین و چنان شنیدم.

٢٦٣٨ - حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : قَالَ سَالِمٌ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ الأنْصَارِيُّ ، يَؤُمَّانِ النَّخْلَ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إذَا

۲۶۳۸ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و اُبی بن کعب انصاری قصد کردند به باغی درآیند که ابن صَیّاد در آن بود. تا آنکه

۱- این حدیث در رابطه به تهمتی بود که به عایشه (رضی‌الله عنه) زده شده بود و پیش از نزول وحی در مورد پاکی وی بوده است.
۲- ائمهٔ ثلاثه به شهادت کسی که خود را پنهان کرده و از کسی شنیده است قابل قبول می‌دانند ولی امام ابوحنیفه، شهادت او را عدل نمی‌داند.
۳- در بسیاری نسخ بخاری، عوض لفظ - و قال الحسن - و کان الحسن - آمده است.
-۱۳۳ مراد از شاهد عادل، مسلمانی است که عاقل، بالغ، آزاد، بینا و غیرفاسق باشد (تیسیر القاری).

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنِ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ، وَابْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ، أَوْ زَمْزَمَةٌ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ: أَيْ صَافِ هَذَا مُحَمَّدٌ، فَتَنَاهَى ابْنُ صَيَّادٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ». [راجع: ۱۳۵۵. أخرجه مسلم: ۲۹۳۱].

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وقتی به باغ درآمد به شاخه‌های درختان خرما پناه می‌جست، و آن را پرده می‌گرفت تا آنکه از ابن صَیّاد چیزی بشنود، قبل از آنکه وی آن حضرت را ببیند.

ابن صیّاد بر بستر خویش افتاده بود وچادری بر خود کشیده بود و از وی آوازی برمی‌آمد. مادر ابن صیّاد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دید که خودش را در پناه شاخه‌های درختان خرما قرار داده است. وی به ابن صیّاد گفت: ای صاف، این است محمد. وی از آن حالت (که آواز وی برمی‌آمد) بازماند (به هوش آمد) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «اگر مادرش می‌گذاشت خودش را افشا می‌کرد».

۲۶۳۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: جَاءَتِ امْرَأَةُ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي فَأَبَتَّ طَلاقِي، فَتَزَوَّجْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزَّبِيرِ، إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ هُدْبَةِ الثَّوْبِ، فَقَالَ: «أَتُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لا، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ». وَأَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ عِنْدَهُ، وَخَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بِالْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلا تَسْمَعُ إِلَى هَذِهِ مَا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۵۲۶۰، ۵۲۶۱، ۵۲۶۵، ۵۳۱۷، ۵۷۹۲، ۵۸۲۵، ۶۰۸۴. أخرجه مسلم: ۱۴۳۳].

۲۶۳۹ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همسر رِفاعَه قُرظی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: من همسر رفاعه بودم و او مرا طلاق داد و طلاق مرا به این (قطعی) کرد (سه طلاق داده که رجوع در آن ممکن نیست) سپس با عبدالرحمن بن زُبَیر ازدواج کردم و با وی همچون ریشهٔ جامه است (آلت مردی وی سست است).

آن حضرت فرمود: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نِی، روا نیست تا این‌که از شیرینی مجامعت از وی کام نگیری و او از تو کام نگیرد».

ابوبکر نزد آن حضرت نشسته بود و خالدبن سعید بن عاص که بر دروازه نشسته بود تا به وی اجازهٔ ورود داده شود. گفت :ای ابوبکر، مگر نمی‌شنوی که این زن در حضور پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با صدای بلند چه می‌گوید.

٤- باب : إِذَا شَهِدَ شَاهِدٌ

أَوْ شُهُودٌ بِشَيْءٍ ، وَقَالَ آخَرُونَ : مَا عَلِمْنَا ذَلِكَ ، يُحْكَمُ بِقَوْلِ مَنْ شَهِدَ

قَالَ الْحُمَيْدِيُّ : هَذَا كَمَا أَخْبَرَ بِلالٌ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي الْكَعْبَةِ . وَقَالَ الْفَضْلُ : لَمْ يُصَلِّ ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِشَهَادَةِ بِلالٍ .

كَذَلِكَ إِنْ شَهِدَ شَاهِدَانِ : أَنَّ لِفُلانٍ عَلَى فُلانٍ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَشَهِدَ آخَرَانِ بِأَلْفٍ وَخَمْسِمِائَةٍ ، يُقْضَى بِالزِّيَادَةِ .

٢٦٤٠ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ : أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةً لأَبِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ : مَا أَعْلَمُ أَنَّكِ أَرْضَعْتِنِي وَلا أَخْبَرْتِنِي ، فَأَرْسَلَ إِلَى آلِ أَبِي إِهَابٍ يَسْأَلُهُمْ ، فَقَالُوا : مَا عَلِمْنَا أَرْضَعَتْ صَاحِبَتَنَا ، فَرَكِبَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» . فَفَارَقَهَا وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ . [راجع : ٨٨] .

باب ۴: اگر شاهد یا شاهدانی به چیزی شهادت دهند

و دیگران بگویند: ما بدان اطلاع نداریم. به قول کسی که شهادت داده است حکم می‌شود.

حمیدی گفته است: این حکم چنان است که بلال خبر داده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در درون کعبه نماز گزارد. و فضل گفت:نماز نگزارده است. مردم شهادت بلال را اعتبار دادند. و همچنان که دو شاهد گواهی دهند که: فلان کس از فلان کس هزار درهم طلبکار است. و دو شاهد دیگر به هزار و پانصد درهم گواهی دهند حکم به زیادت می‌شود (یعنی به هزار و پانصد درهم).

٢٦٤٠ - از عبدالله بن ابی ملیکه روایت است که عُقبة بن حارث گفت: وی با دختر اَبی اِهَابْ بن عزیز ازدواج کرد و سپس زنی نزد وی آمد و گفت: همانا من عُقْبه و زنی را که با وی ازدواج کرده است، شیر داده‌ام. عُقْبه به او گفت: من نمی‌دانم که مرا شیر داده‌ای و نه هم مرا خبر کرده‌ای.

عُقبه، کسی را نزد خانواده ابی اِهاب فرستاد تا از آنها معلومات بگیرد. آنها گفتند: ما نمی‌دانیم که آن زن دختر ما را شیر داده باشد.

عقبه سوار شد و به سوی مدینه روانه گشت و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نمود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چگونه [ازدواج شما] روا می‌باشد درحالی‌که چنین گفته شده است».

وی از آن زن جدا شد و آن زن برایش شوهر

دیگری گرفت.

٥- باب : الشُّهَدَاءِ الْعُدُولِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ ﴾ [الطلاق: ٢] . ﴿ وَمِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ﴾ [البقرة: ٢٨٢].

باب ۵: شاهدان عادل[1]

و فرمودۀ خدای تعالی: «و گواه گیرید دو کس صاحب تقوی را از قوم خود» (الطلاق: ۲).

«[اگر نباشد دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است] از کسانی که رضامند باشید از گواهان» (البقره: ۲۸۲).

٢٦٤١ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُتْبَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ : إِنَّ أُنَاسًا كَانُوا يُؤْخَذُونَ بِالْوَحْيِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنَّ الْوَحْيَ قَدِ انْقَطَعَ ، وَإِنَّمَا نَأْخُذُكُمُ الْآنَ بِمَا ظَهَرَ لَنَا مِنْ أَعْمَالِكُمْ ، فَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا خَيْرًا أَمِنَّاهُ وَقَرَّبْنَاهُ ، وَلَيْسَ إِلَيْنَا مِنْ سَرِيرَتِهِ شَيْءٌ ، اللَّهُ يُحَاسِبُهُ فِي سَرِيرَتِهِ ، وَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا سُوءًا لَمْ نَأْمَنْهُ وَلَمْ نُصَدِّقْهُ ، وَإِنْ قَالَ : إِنَّ سَرِيرَتَهُ حَسَنَةٌ .

۲٦٤١ - از عبدالله بن عُتبه روایت است که عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه) گفت: مردم در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (بعضاً) توسط وحی مورد قضاوت قرار می‌گرفتند (حالات نهانی‌شان کشف می‌شد). همانا وحی قطع گشت و اکنون شما را بنابر اعمال شما مورد قضاوت قرار می‌دهیم. کسی که بر ما عملی نیک ظاهر کند، بر وی اعتماد می‌کنیم و او را به خود نزدیک می‌سازیم، درحالی‌که ازحالات نهانی وی چیزی نمی‌دانیم و خداوند از حالات نهانی وی محاسبه می‌کند و کسی که به ما بدی ظاهر کند، بر او اعتماد نمی‌کنیم و او را راستگوی نمی‌پنداریم، هرچند بگوید که حالات نهانی وی نیک است.

٦- باب : تَعْدِيلِ كَمْ يَجُوزُ

باب ۶: چند شاهد برای تزکیه و تعدیل کسی لازم است.

٢٦٤٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : مُرَّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا ، فَقَالَ : « وَجَبَتْ » . ثُمَّ مُرَّ بِأُخْرَى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًا ، أَوْ قَالَ : غَيْرَ ذَلِكَ ، فَقَالَ : « وَجَبَتْ » .

۲٦٤٢ - از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: جنازه‌ای از جلو پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گذشت و مردم از وی به نیکویی یاد کردند. آن حضرت فرمود: «واجب شد» سپس جنازۀ

[1]- مراد از شاهد عادل، مسلمانی است که عاقل، بالغ، آزاد، بینا و غیرفاسق باشد (تیسیر القاری).

فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتَ لِهَذَا وَجَبَتْ وَلِهَذَا وَجَبَتْ ؟ قال : « شَهَادَةُ الْقَوْمِ ، الْمُؤْمِنُونَ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ » .
[راجع : ١٣٦٧ . أخرجه مسلم : ٩٤٩] .

دیگر گذشت و مردم از وی به بدی یاد کردند – یا راوی لفظی غیر از این گفت – آن حضرت فرمود «واجب شد». گفته شد یا رسول‌الله، به این گفتی واجب شد و به آن گفتی واجب شد؟ آن حضرت فرمود: «شهادت مردم، مسلمانان شاهدان خداوند در روی زمین‌اند[1].

٢٦٤٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفُرَاتِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ قَالَ : أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ ، وَقَدْ وَقَعَ بِهَا مَرَضٌ ، وَهُمْ يَمُوتُونَ مَوْتًا ذَرِيعًا ، فَجَلَسْتُ إِلَى عُمَرَ ﷺ ، فَمَرَّتْ جَنَازَةٌ فَأُثْنِيَ خَيْرًا ، فَقَالَ عُمَرُ : وَجَبَتْ ، ثُمَّ مُرَّ بِأُخْرَى فَأُثْنِيَ خَيْرًا فَقَالَ : وَجَبَتْ ، ثُمَّ مُرَّ بِالثَّالِثَةِ فَأُثْنِيَ شَرًّا ، فَقَالَ : وَجَبَتْ ، فَقُلْتُ : وَمَا وَجَبَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : قُلْتُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ » . قُلْنَا : وَثَلاثَةٌ . قَالَ : « وَثَلاثَةٌ » . قُلْتُ : وَاثْنَانِ ، قَالَ : « وَاثْنَانِ » . ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ . [راجع : ١٣٦٨] .

٢٦٤٣ – از ابوالاسود روایت است که گفت: من به مدینه آمدم و در آن‌جا مرضی شیوع یافته بود و مردم پیاپی می‌مردند. نزدیک عمر(رضی‌الله عنه) نشستم، جنازه‌ای گذشت و از آن مرده به نیکی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت. سپس جنازهٔ دیگری گذشت و از آن مرده به نیکی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت. سپس جنازهٔ سوم گذشت و از آن مرده به بدی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت.

من گفتم: ای امیرالمؤمنین، چه چیز واجب گشت؟ وی گفت: من همان گفتم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته است: «هر مسلمانی که چهار نفر به‌خوبی او گواهی دهند، خداوند او را به بهشت وارد می‌گرداند».

ما گفتیم: اگر سه نفر گواهی دهند. فرمود: «همچنان است سه نفر» گفتیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ فرمود «و همچنان است دو نفر» سپس از گواهی یک نفر از آن حضرت نپرسیدیم.

٧- بَاب : الشَّهَادَةِ عَلَى الأَنْسَابِ ،

وَالرَّضَاعِ الْمُسْتَفِيضِ ، وَالْمَوْتِ الْقَدِيمِ
وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ » .

باب ۷: شهادت دربارهٔ نسب

و روابط شیرخوارگی که مشهور است و مرگ کسی که از آن دیر زمانی گذشته است و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «من و

۱– یعنی مرده‌ای که مردم به‌خوبی وی شهادت دادند، بهشت بر وی واجب شد و مرده‌ای که به بدی وی شهادت دادند، دوزخ بر وی واجب گشت.

وَالتَّثَبُّت فيه .

ابوسلمه را ثویبه شیر داده است» و تثبیت شهادت در آن.

۲٦٤٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا الْحَكَمُ ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ فَلَمْ آذَنْ لَهُ ، فَقَالَ : أَتَحْتَجِبِينَ مِنِّي وَأَنَا عَمُّكِ ، فَقُلْتُ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ، قَالَ : أَرْضَعَتْكِ امْرَأَةُ أَخِي بِلَبَنِ أَخِي . فَقَالَتْ : سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « صَدَقَ أَفْلَحُ ، ائْذَنِي لَهُ » . [انظر : ٤٧٩٦خ، ٥١٠٣ع، ٥١١١د، ٥٢٣٩ط، ٦١٥٦خ . أخرجه مسلم : ١٤٤٥ ، بدون قول (صدق أفلح)] .

۲٦٤٤ - از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: اَفْلَح از من اجازهٔ ورود خواست و به او اجازه ندادم. وی گفت: تو از من حجاب می‌کنی درحالی‌که من عموی تو می‌باشم. گفتم این نسبت چگونه است؟ گفت: زن برادر من به شیری که از برادر من است تو را شیر داده است.

عایشه گفت: این مسأله را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم. فرمود: «اَفْلَح راست می‌گوید. به او اجازه بده».

۲٦٤٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بِنْتِ حَمْزَةَ : « لَا تَحِلُّ لِي ، يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ ، هِيَ بِنْتُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ » . [انظر : ٥١٠٠ع . أخرجه مسلم : ١٤٤٧] .

۲٦٤٥ - از جابربن زید روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ دختر حمزه گفت:

«وی بر من روا نیست. حرام می‌شود به‌خاطر شیرخوارگی، آنچه حرام می‌شود به‌خاطر نسب».

۲٦٤٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا ، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ . قَالَتْ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُرَاهُ فُلَانًا » . لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : لَوْ كَانَ فُلَانٌ حَيًّا - لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ - دَخَلَ عَلَيَّ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نَعَمْ ، إِنَّ الرَّضَاعَةَ تُحَرِّمُ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْوِلَادَةِ » . [انظر : ٣١٠٥ع، ٥٠٩٩د .

۲٦٤٦ - از عَمرهٔ بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها)- همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)- گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی بود که آواز مردی را شنید که اجازه می‌خواست تا به خانهٔ حَفصه درآید[1].

عایشه گفت: گفتم یا رسول‌الله، این مردی است که اجازه می‌خواهد به خانه تو درآید.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «می‌پندارم فلان کس است؛» عموی رضاعی حفصه. عایشه گفت: اگر فلان کس زنده می‌بود -

۱- حدیث ۲۶۴۵، سطر ۵، پس از لفظ - فی بیت حَفصه - این عبارت: قالت عایشه: فقلت یا رسول‌الله أُراه فلاناً لعَمّ حفصه من الرضاعة - در برخی نسخ آمده است که متن فوق فاقد آن است. یعنی عایشه گفت: گفتم یا رسول‌الله، می‌پندارم فلان کس است یعنی عموی رضاعی حفصه.

أخرجه مسلم : ١٤٤٤] .

عموی رضاعی من - می‌توانست وارد خانه‌ام شود؟

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آری، همانا شیرخوارگی حرام می‌سازد آنچه را زاییدن حرام می‌سازد».

٢٦٤٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي رَجُلٌ ، قال : «يَا عَائِشَةُ مَنْ هَذَا» . قُلْتُ : أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ ، قال : «يَا عَائِشَةُ ، انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ» . تَابَعَهُ ابْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنْ سُفْيَانَ . [انظر : ٥١٠٢. أخرجه مسلم : ١٤٥٥] .

٢٦٤٧ - از مسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خانه‌ام آمد و نزد من مردی نشسته بود. فرمود: «عایشه، او کسیت؟» گفتم: برادر رضاعی من است. فرمود: «ای عایشه، بنگرید که برادران شما کیستند، همانا شیرخوارگی باید ناشی از گرسنگی باشد»[1].

متابعت کرده است محمدبن کثیر را ابن مهدی، از سفیان.

٨- باب : شَهَادَةِ الْقَاذِفِ وَالسَّارِقِ وَالزَّانِي

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ﴾ [النور: ٥٢٤] .

وَجَلَدَ عُمَرُ أَبَا بَكْرَةَ وَشِبْلَ بْنَ مَعْبَدٍ وَنَافِعًا بِقَذْفِ الْمُغِيرَةِ ، ثُمَّ اسْتَتَابَهُمْ ، وَقَالَ : مَنْ تَابَ قَبِلْتُ شَهَادَتَهُ .

وَأَجَازَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُتْبَةَ ، وَعُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ ، وَسَعِيدُ ابْنُ جُبَيْرٍ ، وَطَاوُسٌ ، وَمُجَاهِدٌ ، وَالشَّعْبِيُّ ، وَعِكْرِمَةُ ، وَالزُّهْرِيُّ ، وَمُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ ، وَشُرَيْحٌ ، وَمُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ .

وَقَالَ أَبُو الزِّنَادِ : الْأَمْرُ عِنْدَنَا بِالْمَدِينَةِ : إِذَا رَجَعَ الْقَاذِفُ عَنْ قَوْلِهِ ، فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ ، قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ .

باب ٨: شهادت قاذف[2] و دزد و زناکار

و فرمودهٔ خدای تعالی: [آنان که تهمت می‌زنند زنان پرهیزگار را، بازنمی‌آورند چهار گواه، بزنید ایشان را هشتاد دره ـ تازینه ـ] و قبول مکنید گواهی ایشان را هیچ گاه و این جماعت ایشانند فاسق مگر آنان که توبه کردند»

(النّور، ٤ و ٥)[3].

عُمر، ابوبکره و شِبل بن مَعْبَد و نافع را به سبب تهمت زنا بر مُغْیَره تازیانه زد و سپس ایشان را توبه داد و گفت: کسی که توبه کند، شهادتش قبول می‌شود[4]. و عبدالله بن عُتبه، و عمربن عبدالعزیز و سعید ابن جُبَیر، و طاوُس و

١- یعنی شیرخوارگی که موجب حرمت می‌گردد باید در اثر گرسنگی کودک و در ایام شیرخوارگی باشد. البته در تفسیر آن اختلاف است.

٢- قاذف، کسی است که زنی پاکدامن را به زنا متهم کند.

٣- شمارهٔ آیهٔ مبارکه ٥٢٤ آمده است که اشتباه است.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ وَقَتَادَةُ : إِذَا أَكْذَبَ نَفْسَهُ جُلِدَ ، وَقُبِلَتْ شَهَادَتُهُ .

وَقَالَ الثَّوْرِيُّ : إِذَا جُلِدَ الْعَبْدُ ثُمَّ أُعْتِقَ جَازَتْ شَهَادَتُهُ، وَإِنِ اسْتُقْضِيَ الْمَحْدُودُ فَقَضَايَاهُ جَائِزَةٌ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لا تَجُوزُ شَهَادَةُ الْقَاذِفِ وَإِنْ تَابَ .

ثُمَّ قَالَ : لا يَجُوزُ نِكَاحٌ بِغَيْرِ شَاهِدَيْنِ ، فَإِنْ تَزَوَّجَ بِشَهَادَةِ مَحْدُودَيْنِ جَازَ ، وَإِنْ تَزَوَّجَ بِشَهَادَةِ عَبْدَيْنِ لَمْ يَجُزْ، وَأَجَازَ شَهَادَةَ الْمَحْدُودِ وَالْعَبْدِ وَالأَمَةِ لِرُؤْيَةِ هِلالِ رَمَضَانَ .

وَكَيْفَ تُعْرَفُ تَوْبَتُهُ .

وَقَدْ نَفَى النَّبِيُّ ﷺ الزَّانِيَ سَنَةً .

وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَلامِ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ وَصَاحِبَيْهِ حَتَّى مَضَى خَمْسُونَ لَيْلَةً . [راجع : ۲۷۵۷] .

مُجاهِد، و شعبی، عِکرمه، و زُهری، مُحارِب ابن جُبَیر، و طاوُس و مُعاویه بن قُرَّهٔ، قبول شهادت تهمت‌کنندهٔ زنا را پس از توبه جایز دانسته‌اند و ابوالزِّناد گفته است: حکم آن در مدینه نزد ما آن است که: اگر تهمت‌کنندهٔ زنا از قول خود بازگردد (توبه کند) و از پروردگار خود آمرزش بخواهد، شهادتش قبول می‌شود.

اما شَعْبی و قتاده گفته‌اند: اگر تهمت‌کنندهٔ زنا به دروغ خود اعتراف کند، تازیانه زده شود و شهادتش قبول گردد.

ثَوری گفته است: اگر غلام تازیانه زده شود و سپس آزاد گردد، شهادت وی جایز است. و اگر کسی که حد قذف بر وی جاری گشته به قضاوت گرفته شود، احکام وی نافذ است.

و برخی مردم[۱] گفته‌اند: شهادت تهمت‌کنندهٔ زنا جایز نیست هرچند توبه کرده باشد.

سپس گفته است: عقد نکاح بدون حضور دو شاهد جایز نیست، و اگر به شهادت دو شاهدی که حد برایشان جاری گشته است نکاح کند، جایز است و اگر به شهادت دو غلام نکاح کند جایز نیست و شهادت کسی را که بر وی حد جاری گشته است و شهادت غلام و کنیز را در رؤیت هلال ماه رمضان جایز می‌داند[۲] و توبهٔ قاذف چگونه معلوم شود.

و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردی زناکار را

– ۴– در زمان عمر(رضی‌الله عنه) مُغیرهٔ بن شُعبه امیر بصره بود. ابوبکره و شِبل و نافع که صحابی‌اند با زیاد ابن ابی‌سفیان. مغیره را دیدند که زنی را زیر گرفته است. آنها به مدینه آمدند و ماجرا را به عمر(رضی‌الله عنه) بیان کردند. عمر (رض) وی را از امارت بصره عزل کرد و ابوموسی را به جای وی منصوب کرد. وقتی مغیره به مدینه آمد، همان سه نفر صحابی بدان گونه بر وی شهادت داند که لازمهٔ شهادت زنا است ولی زیاد بن ابی‌سفیان با آن دقت شهادت نداد. عمر (رضی‌الله عنه) مجازات زنا را بر مغیره تطبیق نکرد و هر یک از آن سه نفر را هشتاد تازیانه زد.

۱– مراد از برخی مردم، امام ابوحنیفه است؛ زیرا امام ابوحنیفه شهادت تهمت‌زنندهٔ زنا را قبول نمی‌کند هرچند توبه کرده باشد. ولی نزد شافعیه شهادت وی پس از توبه قابل قبول است. این اختلاف ناشی از تفسیر لفظ – الاّ – یعنی استثنایی است که در اول آیهٔ ۵، سورهٔ – النّور – آمده است؛ زیرا برخی عدم قبول شهادت را تتمّهٔ حد می‌دانند که بدون آن حد تمام نمی‌شود.

۲– مراد از آن تناقضاتی است که متوجه نظرات امام ابوحنیفه است، که البته علمای حنفی بدین اعتراضات جواب گفته‌اند.

برای یک سال از شهر وی اخراج کرد.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم را از سخن گفتن با کعب بن مالک و دو یار وی منع کرد تا آنکه پنجاه روز سپری شد[1].

٢٦٤٨ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ امْرَأَةً سَرَقَتْ فِي غَزْوَةِ الْفَتْحِ ، فَأُتِيَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَقُطِعَتْ يَدُهَا ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَحَسُنَتْ تَوْبَتُهَا وَتَزَوَّجَتْ ، وَكَانَتْ تَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ ، فَأَرْفَعُ حَاجَتَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ٣٤٧٥ن، ٣٧٣٢ق، ٣٧٣٣ق، ٤٣٠٤ط، ٦٧٨٧ق، ٦٧٨٨ق، ٦٨٠٠ح. أخرجه مسلم: ١٦٨٨، مطولاً] .

٢٦٤٨ - از عُروة بن زُبیر روایت است که گفت: زنی در غزوهٔ فتح مکه دزدی کرد، او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند. آن حضرت دستور داد و دست او را بریدند.

عایشه گفت: توبهٔ آن زن نیک شد و سپس ازدواج کرد و پس از آن نزد من می‌آمد. و من ازطریق رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نیازمندی وی را رفع می‌کردم.

٢٦٤٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ أَمَرَ فِيمَنْ زَنَى وَلَمْ يُحْصَنْ بِجَلْدِ مِائَةٍ ، وَتَغْرِيبِ عَامٍ . [راجع : ٢٣١٤ . أخرجه مسلم : ١٦٩٨ ، مطولاً] .

٢٦٤٩ - از زید بن خالد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد تا کسی را که زنا کرده بود و غیرمحصن[2] بود صدتازیانه بزنند و یک سال تبعید کنند.

٩- باب : لا يَشْهَدُ عَلَى شَهَادَةِ جَوْرٍ إِذَا أُشْهِدَ

باب ۹: اگر کسی بر شهادت ظلم شاهد گرفته می‌شود، شهادت ندهد

٢٦٥٠ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا أَبُو حَيَّانَ التَّيْمِيُّ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضيَ اللهُ عنهما قال : سَأَلَتْ أُمِّي أَبِي بَعْضَ الْمَوْهِبَةِ لِي مِنْ مَالِهِ ، ثُمَّ بَدَا لَهُ فَوَهَبَهَا لِي ، فَقَالَتْ : لا أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَخَذَ بِيَدِي ، وَأَنَا غُلامٌ ، فَأَتَى بِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : إِنَّ أُمَّهُ بِنْتَ رَوَاحَةَ ، سَأَلَتْنِي بَعْضَ الْمَوْهِبَةِ لِهَذَا ، قَالَ : «أَلَكَ وَلَدٌ سِوَاهُ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَأُرَاهُ قَالَ : «لا تُشْهِدْنِي عَلَى جَوْرٍ» .

٢٦٥٠ - از نُعمان بن بشیر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مادرم از پدرم خواست تا بخشی از مال خود را برای من ببخشد. سپس توافق وی ظاهر شد و آن را برایم بخشید. مادرم گفت: من بدان راضی نمی‌شوم تا آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را گواه بگیری. پدرم دست مرا گرفت درحالی که من خوردسال بودم و مرا نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و گفت: همانا

۱- کعب و دو رفیق وی از شرکت در غزوهٔ تبوک تخلف کرده بودند و آن حضرت مردم را از سخن گفتن با ایشان منع کرد که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.
۲- محصین، لفظی است که بر شخص عاقل و بالغ و آزاد و سالم اطلاق می‌گردد که به نکاح صحیح عمل جنسی را انجام داده باشد.

مادر او، دختر رَوَاحَه، از من خواسته است که چیزی به وی ببخشم.

آن حضرت فرمود: «آیا به جز از وی، پسر دیگری داری؟» پدرم گفت: آری. - گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: «مرا بر ظلم شاهد مگیر» ابو حَرِیز از شعبی چنین روایت کرده است: آن حضرت فرمود: «من بر ظلم شهادت نمی‌دهم».

٢٦٥١ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قال : سَمِعْتُ زَهْدَمَ بْنَ مُضَرِّبٍ قال : سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رضيَ اللهُ عَنهُمَا قال : قالَ النَّبيُّ ﷺ : « خَيْرُكُمْ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ » . قال عِمْرَانُ : لا أَدْرِي ، أَذَكَرَ النَّبيُّ ﷺ بَعْدُ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاثَةً .

قالَ النَّبيُّ ﷺ : « إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُونَ ، وَيَشْهَدُونَ وَلا يُسْتَشْهَدُونَ ، وَيَنْذِرُونَ وَلا يَفُونَ ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ » . [انظر : ٣٦٥٠د، ٦٤٢٨د، ٦٦٩٥د. أخرجه مسلم : ٢٥٣٥] .

۲۰۵۱ - از عمران بن حُصَین(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین شما مردم زمان من‌اند (صحابه)، سپس کسانی که به ایشان متصل می‌شوند (تابعین) و سپس کسانی که به ایشان متصل می‌شوند (تبع تابعین).

عمران گفت: نمی‌دانم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از قرن خود، دو قرن را یاد کرد یا سه قرن را[1].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پس از شما مردمی خواهند آمد که خیانت می‌ورزند و امین پنداشته نمی‌شوند، گواهی می‌دهند پیش از آنکه از ایشان گواهی خواسته شود، و نذر بر گردن می‌گیرند و آن را به جا نمی‌کنند و چاقی و فربهی در بین ایشان پدید می‌آید».

٢٦٥٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ : تَسْبِقُ شَهَادَةُ

۲۶۵۲ - از عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین مردم در قرن من‌اند، سپس کسانی که پس از ایشان می‌آیند سپس کسانی که پس

۱- بهترین مردم که در حدیث آمده است به اعتبار اکثریت افراد آن جوامع خواهد بود. پس از آن سه قرن البته افرادی که صاحب کمالات علمی و عملی و اهل تقوی و عارفان بالله بوده‌اند، بسیار ظهور کرده‌اند. ولی فضیلت صحبت آن حضرت را فقط صحابه دریافته‌اند و همین امر آنها را بر دیگران ترجیح می‌دهد و این قول جمهور علما است. برخی بر آنند که این فضیلت مخصوص کبار صحابه بوده که با دوام صحبت کسب و کمالات ظاهر و باطن بر وجه تمام حاصل کرده بودند. «شرح شیخ الاسلام».

أحدهمْ يمينَهُ ويمينُهُ شهادَتَهُ» .

قال إبْراهيمُ : وكانُوا يَضْرِبُونَنَا عَلَى الشَّهَادَةِ وَالعَهْدِ .
[انظر : ٣٦٥١، ٦٤٢٩، ٦٦٥٨. أخرجه مسلم : ٢٥٣٣] .

از ایشان می‌آیند و سپس مردمانی می‌آیند که شهادتشان بر سوگندشان پیشی می‌گیرد و سوگندشان بر شهادتشان»[1] و ابراهیم گفته است: ما را (در طفولیت) به‌خاطر شهادت‌دادن و سوگند خوردن، می‌زدند (تا بدان عادت نگیریم).

١٠- باب : مَا قِيلَ فِي شَهَادَةِ الزُّورِ

لِقَوْلِ اللّه عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ ﴾ [الفرقان:٧٢] . وكِتْمَانِ الشَّهَادَةِ .

﴿ وَلا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴾ [البقرة:٢٨٣] . ﴿ تَلْوُوا ﴾ [النساء: ١٣٥]. أَلْسِنَتَكُمْ بِالشَّهَادَةِ .

باب ۱۰: آنچه دربارهٔ شهادت دروغ گفته شده است

به دلیل فرمودهٔ خدای عزوجل «و آنانی‌که گواهی دروغ نمی‌دهند» (الفرقان، ۷۲) و کتمان شهادت.

«و پنهان نکنید گواهی را و هر که پنهان کند آن را پس هر آینه گناهکار است دل او، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است». (البقره: ۲۸۳).

«و اگر بپیچانید سخن را» (النساء: ۱۳۵) یعنی زبانهای خود را از گواهی‌دادن.

٢٦٥٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ مُنِير : سَمِعَ وَهْبَ بْنَ جَرِيرٍ وَعَبْدَالمَلِكِ بْنَ إِبْرَاهِيمَ قالا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللّه ابْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الكَبَائِرِ قال : «الإِشْرَاكُ بِاللّه ، وَعُقُوقُ الوَالِدَيْنِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ» .

تَابَعَهُ غُنْدَرٌ وَأَبُو عَامِرٍ وَبَهْزٌ وَعَبْدُالصَّمَدِ ، عَنْ شُعْبَةَ .
[انظر : ٥٩٧٧، ٦٨٧١. أخرجه مسلم : ٨٨] .

۲۶۵۳ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد گناهان کبیره سؤال شد، آن حضرت فرمود: «شریک‌آوردن است به خدا و آزار رسانیدن است به پدر و مادر و کشتن انسان، و شهادت‌دادن دروغ»

متابعت کرده است وَهْب را غُندَر و ابوعامر و بَهزو عبدالصمد از شُعْبَه.

٢٦٥٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ المُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا الجُرَيْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الكَبَائِرِ» . ثَلاثًا ، قالوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللّه ، قال : «الإِشْرَاكُ بِاللّه ، وَعُقُوقُ الوَالِدَيْنِ - وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَّكِئًا ، فَقَال - أَلا وَقَوْلُ

۲۶۵۴ - از ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره آگاه نگردانم» و سه بار تکرار کرد. گفتند: آری یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: «شرک‌آوردن به خدا، و

۱- مراد حرص ایشان به شهادت‌دادن است. گاه پیش از شهادت سوگند می‌خوردند و گاه بعد از آن.

الزُّورِ» . قال : فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا : لَيْتَهُ سَكَتَ .

وَقال إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ . [انظر : ۵۹۷۶، ۶۲۷۳، ۶۲۷۴، ۶۹۱۹.

اخرجه مسلم : ۸۷] .

آزار رسانیدن پدر و مادر - آن حضرت که تکیه کرده بود نشست و فرمود: آگاه باشید، و شهادت دروغ».

و پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آن‌که با خود گفتیم: کاش خاموش شود. و اسماعیل بن ابراهیم گفته است: جُرَیْری، از عبدالرحمن روایت کرده است.

۱۱- باب : شَهَادَةِ الأَعْمَى

وَأَمْرِهِ وَنِكَاحِهِ وَإِنْكَاحِهِ وَمُبَايَعَتِهِ وَقَبُولِهِ فِي التَّأْذِينِ وَغَيْرِهِ، وَمَا يُعْرَفُ بِالأَصْوَاتِ .

وَأَجَازَ شَهَادَتَهُ قَاسِمٌ وَالْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ وَالزُّهْرِيُّ وَعَطَاءٌ .

وَقال الشَّعْبِيُّ : تَجُوزُ شَهَادَتُهُ إِذَا كَانَ عَاقِلاً .

وَقال الْحَكَمُ : رُبَّ شَيْءٍ تَجُوزُ فِيهِ .

وَقال الزُّهْرِيُّ : أَرَأَيْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ لَوْ شَهِدَ عَلَى شَهَادَةٍ أَكُنْتَ تَرُدُّهُ ؟ .

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَبْعَثُ رَجُلاً إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ أَفْطَرَ، وَيَسْأَلُ عَنِ الْفَجْرِ ، فَإِذَا قِيلَ لَهُ طَلَعَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ .

وَقال سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ : اسْتَأْذَنْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَعَرَفَتْ صَوْتِي ، قالتْ : سُلَيْمَانُ ، ادْخُلْ ، فَإِنَّكَ مَمْلُوكٌ مَا بَقِيَ عَلَيْكَ شَيْءٌ .

وَأَجَازَ سَمُرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ شَهَادَةَ امْرَأَةٍ مُنْتَقِبَةٍ .

باب ۱۱: شهادت‌دادن نابینا

و امور او و نکاح او، و انعقاد نکاح او و خرید و فروش او و قبول اذان او و غیره (اقامت و امامت او) و آنچه که به آواز شناخته می‌شود.

قاسم و حسن (بصری) و ابن سیرین و زُهری، و عطاء شهادت‌دادن نابینا را جایز دانسته‌اند[۱].

و شعبی گفته است: اگر نابینا عاقل باشد، شهادتش جایز است و حَکَم گفته است: در بسا امور شهادت نابینا رواست.

و زُهری گفته است: چه می‌پنداری که اگر ابن عباس (که نابینا شده است) در موردی شهادت بدهد، آیا می‌توانی شهادتش را رد کنی؟

و ابن عباس کسی را می‌فرستاد تا از غروب آفتاب آگاهش نماید تا روزه را افطار کند[۱] و او از طلوع صبح سؤال می‌کرد و چون به او گفته می‌شد که صبح دمیده است. دو رکعت نماز می‌گزارد. و سلیمان بن یسار گفته است:

۱- این است مذهب مالکیه ولیکن جمهور علما از جهت دشواربودن معرفت امور بر کوران شهادت نابینا را روا ندانسته‌اند، هرچند آواز وابسته به گوش است.

۲- ابن عباس برآواز او اعتماد می‌کرد.

از عایشه اجازهٔ ورود خواستم. وی آواز مرا شناخت و گفت: درآی. همانا تو هنوز غلام هستی تا چیزی از وجه کتابت بر تو باقی باشد[۱].

سَمُرَة بن جُنْدُب شهادت‌دادن زنی را که رویبند می‌پوشد، جایز می‌داند.

۲۶۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : أَخْبَرَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : « رَحِمَهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ، أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا » .

وَزَادَ عَبَّادُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : تَهَجَّدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي ، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَّادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، أَصَوْتُ عَبَّادٍ هَذَا » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَّاداً » . [انظر : ۵۰۳۷، ۵۰۳۸، ۵۰۴۲، ۶۳۳۵. اخرجه مسلم : ۷۸۸ ، بدون ذکر ما زاد عباد] .

۲۶۵۵ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آواز مردی را شنید که در مسجد قرآن می‌خواند و فرمود: «خداوند او را رحمت کند که آیهٔ چنین و چنان را به یاد من آورد، که از سورهٔ چنین و چنان فراموش کرده بودم.

و عَبّادبن عبدالله در روایت خود افزوده که عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ من نماز تهجد گزارد و آواز عَبّاد (بن بشیر انصاری) را شنید که در مسجد نماز می‌گزارد. فرمود: «ای عایشه، آیا این آواز عَبّاد است».

گفتم: آری. فرمود «بارالها، بر عَبّاد رحم کن[۲].

۲۶۵۶ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ بِلَالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا - حَتَّى يُؤَذِّنَ ، أَوْ قَالَ - حَتَّى تَسْمَعُوا أَذَانَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ » . كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ رَجُلاً أَعْمَى ، لا يُؤَذِّنُ حَتَّى يَقُولَ لَهُ النَّاسُ : أَصْبَحْتَ . [راجع : ۶۱۷ . اخرجه مسلم : ۱۰۹۲] .

۲۶۵۶ - از عبدالله بن(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بلال در شب اذان می‌گوید و شما بخورید و بنوشید تا آنکه ابن مکتوم اذان بگوید - یا چنین فرمود - تا آنکه اذان ابن اُم مَکتوم را بشنوید». ابن اُم مکتوم مردی نابینا بود و اذان نمی‌داد تا آنکه مردم به وی می‌گفتند: صبح دمیده است.

۲۶۵۷ - حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ :

۲۶۵۷ - از مِسور بن مخرمه(رضی‌الله عنه) روایت

۱- سلیمان بندهٔ مکاتب ام‌المؤمنین میمونه بود که و چه کتابت خود را کامل ادا نکرده بود و از این حدیث معلوم می‌شود که مذهب عایشه(رضی‌الله عنها) آن بود که حجاب‌گرفتن از غلام ضرور نیست (تیسیر القاری).

۲- مناسبت حدیث به ترجمهٔ باب آن است که آن حضرت بدون آنکه عَبّاد را دیده باشد بر آواز وی اعتماد کرد.

حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رضيَ اللهُ عَنهما قَالَ : قَدِمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَةٌ، فَقَالَ لِي أَبِي مَخْرَمَةُ : انْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ عَسَى أَنْ يُعْطِيَنَا مِنْهَا شَيْئًا ، فَقَامَ أَبِي عَلَى الْبَابِ ، فَتَكَلَّمَ ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ صَوْتَهُ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَمَعَهُ قَبَاءٌ ، وَهُوَ يُرِيهِ مَحَاسِنَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : «خَبَأْتُ هَذَا لَكَ ، خَبَأْتُ هَذَا لَكَ». [راجع: ۲۵۹۹. اخرجه مسلم: ۱۰۵۸].

است که گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قباهایی آورده شد. پدرم مَخْرَمَه به من گفت: مرا نزد آن حضرت ببر تا شاید از آن قباها چیزی به ما بدهد. پدرم بر در خانه ایستاد و سخن گفت، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آواز او را شناخت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیرون آمد درحالی که قبایی با وی بود. وی خوبیهای قبا را به مَخْرَمَه ذکر می‌نمود و می‌گفت: «این را برای تو نگه داشته بودم، این را برای تو نگه داشتم»[۱].

۱۲- باب : شَهَادَةِ النِّسَاءِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

باب ۱۲: شهادت‌دادن زنان

و فرمودهٔ خدای تعالی: «پس اگر نباشند دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است» (القره: ۲۸۲).

۲۶۵۸ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي زَيْدٌ ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ» . قُلْنَ : بَلَى ، قَالَ : «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا» . [راجع: ۳۰۴. اخرجه مسلم: ۸۰، مطولاً].

۲٦۵۸ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شهادت زن، نصف شهادت مرد نیست؟». زنان گفتند: آری: فرمود: «این از نقصان عقل وی است».

۱۳- باب : شَهَادَةِ الإِمَاءِ وَالْعَبِيدِ

وَقَالَ أَنَسٌ : شَهَادَةُ الْعَبْدِ جَائِزَةٌ إِذَا كَانَ عَدْلاً .

وَأَجَازَهُ شُرَيْحٌ وَزُرَارَةُ بْنُ أَوْفَى .

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : شَهَادَتُهُ جَائِزَةٌ إِلا الْعَبْدَ لِسَيِّدِهِ .

وَأَجَازَهُ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ فِي الشَّيْءِ التَّافِهِ .

وَقَالَ شُرَيْحٌ : كُلُّكُمْ بَنُو عَبِيدٍ وَإِمَاءٍ .

باب ۱۳: شهادت کنیزان و غلامان

انس گفته است: شهادت غلام جایز است، اگر راستگوی و پرهیزگار باشد و شُرَیح و زُرارَه بن اَوْفی آن را جایز دانسته‌اند.

ابن سیرین گفته است: شهادت غلام جایز است، مگر شهادت غلام برای آقای خود.

حسن (بصری) و ابراهیم (نخعی) شهادت

۱- مخرمه نابینا بود.

غلام را در چیزی اندک و کم اهمیت جایز دانسته‌اند.

شُریح گفته است: همگی شما فرزندان کنیزان و غلامان (خدا) هستید.

٢٦٥٩ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ .

وحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقْبَةُ بْنُ الْحَارِثِ ، أَوْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ : أَنَّهُ تَزَوَّجَ أُمَّ يَحْيَى بِنْتَ أَبِي إِهَابٍ : قَالَ : فَجَاءَتْ أَمَةٌ سَوْدَاءُ ، فَقَالَتْ : قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَأَعْرَضَ عَنِّي ، قَالَ : فَتَنَحَّيْتُ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، قَالَ : « وَكَيْفَ وَقَدْ زَعَمَتْ أَنْ قَدْ أَرْضَعَتْكُمَا » . فَنَهَاهُ عَنْهَا . [راجع : ٨٨].

۲۶۵۹ - از ابومُلَیْکه روایت است که گفت: عُقْبَهٔ بن حارث به من گفت - یا از وی شنیدم این که:

وی با اُم یحیی دختر ابی اهاب ازدواج کرد. وی گفت: کنیزی سیاه آمد و گفت: همانا من هر دوی شما را شیر داده‌ام. من این موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کردم. آن حضرت از من روی گردانید. من کنار رفتم و این موضوع را دوباره یاد کردم. آن حضرت فرمود: «چگونه ازدواج تو با آن زن (روا) می‌باشد درحالی‌که وی گفته که هر دوی شما را شیر داده است» آن حضرت، عُقبه را از آن زن منع کرد.

١٤- بَاب : شَهَادَةِ الْمُرْضِعَةِ

باب ۱۴: شهادت زنی که کودک غیر را شیر داده است

٢٦٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ : تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : « وَكَيْفَ وَقَدْ قِيلَ ، دَعْهَا عَنْكَ أَوْ نَحْوَهُ » . [راجع : ٨٨] .

۲۶۶۰ - از ابن اَبی مُلیکه روایت است که عُقبهٔ بن حارث گفت: من با زنی ازدواج کردم و زنی آمد و گفت: من هر دوی شما را شیر داده‌ام و من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم. آن حضرت فرمود: «چگونه روا می‌باشد درحالی‌که چنان گفته شده است؟ پس از وی درگذر» یا همچو چیزی فرمود.

١٥- بَاب : تَعْدِيلِ النِّسَاءِ بَعْضِهِنَّ بَعْضًا

باب - ۱۵

٢٦٦١ - حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ ، وَأَفْهَمَنِي بَعْضَهُ أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنِ ابْنِ

۲۶۶۱ - اَبوالرَّبیع سُلیمان بن داوُد، این حدیث را به ما گفت و برخی (معانی و مقاصد) آن را

شهَاب الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيد بْنِ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاص اللَّيْثِيِّ ، وَعُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا : فَبَرَّأَهَا مِنْهُ ، قَالَ الزُّهْرِيُّ : وَكُلُّهُمْ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنْ حَدِيثِهَا ، وَبَعْضُهُمْ أَوْعَى مِنْ بَعْض ، وَأَثْبَتُ لَهُ اقْتِصَاصًا ، وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْ كُلِّ وَاحِد مِنْهُمُ الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا ، زَعَمُوا :

أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا ، فَخَرَجَ سَهْمِي فَخَرَجْتُ مَعَهُ ، بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجٍ وَأُنْزَلُ فِيهِ .

فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ ، وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ ، فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي ، أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ ، فَلَمَسْتُ صَدْرِي ، فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ أَظْفَارٍ قَدِ انْقَطَعَ ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي ، فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ ، وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ ، وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ ، وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ ، وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهَوْدَجِ فَاحْتَمَلُوهُ ، وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا ، فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ ، فَجِئْتُ مَنْزِلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونَنِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ غَلَبَتْنِي عَيْنَايَ فَنِمْتُ ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ ، فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي ، فَرَأَى

احمد بن یونُس به من فهمانید، این‌که: فُلَیح بن سُلیمان. از ابن شهاب زُهری، از عُروهٔ بن زُبیر، و سعید بن مُسَیَّب، و عَلْقَمَهٔ بن وَقّاص لَیْثی، و عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه، از عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند، هنگامی که بهتان‌کنندگان، درمورد عایشه آنچه می‌خواستند گفتند و او از آن بهتان پاک گردید.

زُهری گفته است: آنها همه بخشهایی از حدیث عایشه را به من اظهار کردند و بعضی از ایشان نسبت به بعضی دیگر بیشتر به یاد داشتند و به‌خاطر سپرده بودند. من از هر یک از ایشان حدیثی را که از عایشه روایت کرده بودند، یاد گرفتم و سخن هریکشان سخن دیگری را تصدیق می‌کرد. آن‌ها گفته‌اند:

همانا عایشه گفته است: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چون می‌خواست به سفر رود، میان زنان خویش قرعه می‌افکند و قرعهٔ هر یک که برمی‌آمد او را با خود به سفر می‌برد. در یکی از غزوات[1] میان ما زنان قُرعه افکند و قرعه به نام من برآمد و من با آن حضرت همراه شدم. این واقعه پس از نزول آیهٔ حجاب بود. من در هودج (بر شتر) برده می‌شدم و در هودج در می‌آمدم.

ما به سفر خود ادامه دادیم تا آنکه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از آن غزوه فراغت یافت و بازگشت. به نزد یکی مدینه رسیده بودیم که آن حضرت دستور داد که شب هنگام از آن جا کوچ نمایند. وقتی دستور کوچ داده شد، من

۱- و آن غزوهٔ بنی‌المصطلق بوده که در سال ششم هجرت واقع شده است.

سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ فَأَتَانِي ، وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ ، حِينَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ ، فَوَطِئَ يَدَهَا فَرَكِبْتُهَا ، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرِّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ ، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الإِفْكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ . فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا ، يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ ، وَيَرِيبُنِي فِي وَجَعِي : أَنِّي لا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرَضُ ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ، ثُمَّ يَقُولُ : « كَيْفَ تِيكُمْ » . لا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ .

فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ ، مُتَبَرَّزُنَا ، لا نَخْرُجُ إِلا لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا ، وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي الْبَرِّيَّةِ ، أَوْ فِي التَّنَزُّهِ ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي ، فَعَثَرَتْ فِي مِرْطِهَا ، فَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِئْسَ مَا قُلْتِ ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا ، فَقَالَتْ : يَا هَنْتَاهْ أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا ، فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي .

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي ، دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ، فَقَالَ : « كَيْفَ تِيكُمْ » . فَقُلْتُ : ائْذَنْ لِي إِلَى أَبَوَيَّ، قَالَتْ : وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَيْتُ أَبَوَيَّ ، فَقُلْتُ لأُمِّي : مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ ؟ فَقَالَتْ : يَا بُنَيَّةُ ، هَوِّنِي عَلَى نَفْسِكِ الشَّأْنَ ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ ، عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا ، وَلَهَا ضَرَائِرُ ، إِلا أَكْثَرْنَ عَلَيْهَا . فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا ؟

قَالَتْ : فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ ، لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ ، وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، حِينَ اسْتَلْبَثَ

هم برخاستم و رفتم تا آنکه از جایگاه لشکر گذشتم. پس از قضای حاجت به سوی لشکر آمدم و چون بر سینه‌ام دست نهادم، دریافتم که گلوبند من که دارای مهره‌های یمنی بود گسیخته است. من برگشتم و به جستجوی گلوبند خود مشغول شدم و جستجوی آن به درازا کشید. کسانی که هودج مرا می‌بردند. آمدند و هودج را برداشتند و بر شتری نهادند که من بر آن سوار می‌شدم. آنان پنداشته بودند که من در آن هودج می‌باشم. در آن زمان زنان سبک وزن بودند و گرانبار نبودند که آنها را گوشت پوشانیده باشد. و آنها اندکی غذا می‌خوردند.

مردمی که هودج مرا بلند کردند، سنگینی آن را درنظر نگرفتند و آن را بر شتر بار کردند و من دختری نوجوان بودم. شتر را حرکت دادند و روانه شدند.

من زمانی گلوبندم را پیدا کردم که لشکر حرکت کرده بود و چون به لشکرگاه رسیدم، هیچ یکی در آن جا نبود. من به همان جایی رفتم که قبل بر آن در آن به سر برده بودم و گمان می‌کردم که آنانی که مرا گم کرده بودند، به سراغ من خواهند آمد. در حالیکه نشسته بودم، خواب بر چشمانم غلبه کرد و به خواب رفتم. صفوان بن مُعَطّل سُلَمی و سپس ذَکْوانی، از عقب لشکر صبحگاه به نزدیک جایگاه من رسید و چون سیاهی انسانی خوابیده را دید، نزد من آمد. او قبل از نزول آیت حجاب مرا دیده بود. من با شنیدن آواز - أنا لله و أنّا الیه راجعون، که هنگام خوابانیدن شتر خود

الْوَحْيُ ، يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ .

فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ ، فَقَالَ أُسَامَةُ : أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَلا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلا خَيْرًا ، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ .

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ ، فَقَالَ : «يَا بَرِيرَةُ ، هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيبُكِ» . فَقَالَتْ بَرِيرَةُ : لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنِ الْعَجِينِ ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ .

فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ ، فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أُبَيٍّ ابْنِ سَلُولَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلا خَيْرًا ، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلا خَيْرًا ، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلا مَعِي» .

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذِرُكَ مِنْهُ : إِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ .

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ ، وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلاً صَالِحًا ، وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لا تَقْتُلُهُ ، وَلا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ .

فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ ، وَاللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ .

فَثَارَ الْحَيَّانِ : الأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ ، حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتَ . وَبَكَيْتُ يَوْمِي لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبَوَايَ ، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا ، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي .

می‌گفت، بیدار شدم. وی هر دو دست شتر را بست و من بر آن سوار شدم. وی مهار شتر را محی کشید تا آنکه به لشکرگاه رسیدیم و آن میانهٔ روز بود که لشکر قبل بر آن فرود آمده بود. و هلاک شد آن کسی که هلاک شد، و کسی که این تهمت را بر خود لازم گرفته بود، (سرپرستی آن را به دوش داشت) عبدالله بن اُبی ابن سلول بود. ما به مدینه آمدیم و من به‌مدت یک ماه مریض بودم. و مردم از قول تهمت‌کنندگان حکایت می‌کردند و در همین حالت مریضی در شک و گمان بودم؛ زیرا مهربانی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را نسبت به خود چون گذشته که مریض می‌شدم، نمی‌دیدم. آن حضرت روانه می‌شد و سلام می‌کرد و سپس می‌گفت: «دختر شما چه حال دارد؟». من از این ماجرا چیزی نفهمیدم تا آنکه اندکی بهبود یافتم.

من و اُم مِسْطَح برای قضای حاجت به سوی مَناصِع روانه شدیم و ما بدانجا نمی‌رفتیم به جز از یک شب تا شب دیگر و آن قبل از زمانی بود که مستراح به نزدیکی خانه‌هایمان ساخته شود و حالت بادیه‌نشینان اولیه را داشتیم که می‌بایست به صحرا قضای حاجت کرد. من و اُم مِسْطَح بنت ابی رُهْم پیش رفتم و روانه بودیم که ناگاه چادر دراز وی بر پایش پیچید و بلغزید و بر زمین افتاد و در آن لحظه گفت: هلاک گردد (پسرم) مِسْطَح. به او گفتم: سخن بدی گفتی، آیا مردی را دشنام می‌دهی که در غزوهٔ بدر حاضر بوده است. وی گفت: ای ساده‌دل، آیا نشنیدی که دربارهٔ تو چه گفته‌اند؟

قالتْ : فَبَيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي ، إذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا ، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمِ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا ، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لا يُوحَى إلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ ، قالتْ : فَتَشَهَّدَ ، ثُمَّ قال : «يَا عَائِشَةُ ، فَإنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا ، فَإنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ ، وَإنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إلَيْهِ ، فَإنَّ الْعَبْدَ إذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» .

فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً ، وَقُلْتُ لأَبِي : أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قال : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لأُمِّي : أَجِيبِي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قال ، قالتْ : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

قالتْ : وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ ، فَقُلْتُ : إنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إنِّي بَرِيئَةٌ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إنِّي لَبَرِيئَةٌ ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ ، وَلَئِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ ، لَتُصَدِّقُنِّي ، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إلا أَبَا يُوسُفَ إذْ قال : ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ .

ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّئَنِي اللَّهُ ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنْزِلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا ، وَلأَنَا أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ . فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ ، وَلا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ ، حَتَّى إنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمٍ شَاتٍ ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَكَانَ أَوَّلَ

و سپس مرا از گفتار آنها آگاه گردانید. و همان بود که مرضی دیگر بر مرضم افزوده شد.

وقتی به خانه‌ام بازگشتم، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «دختر شما چه حال دارد؟» من گفتم: برایم اجازه بده تا نزد پدر و مادرم بروم. و این وقتی بود که می‌خواستم واقعیت ماجرا را از پدر و مادرم بشنوم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برایم اجازه داد. من نزد پدر و مادرم آمدم و به مادرم گفتم: مردم دربارهٔ چه چیز سخن می‌گویند؟ وی گفت: ای دخترک من، این کار را بر خود آسان بگیر، به خدا سوگند کمتر زنی صاحب جمال پیدا می‌شود که شوهرش او را دوست بدارد و او مورد عیبجویی دیگران قرار نگیرد. من گفتم: سبحان‌الله، آیا مردم در این مورد سخن می‌گویند.

آن شب را در حالتی به صبح رساندم که نه اشکم می‌ایستاد و نه خواب به چشمم می‌آمد. چون صبح فرا رسید. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) علی‌بن ابی‌طالب و اُسامه بن زید را فراخواند و آن هنگامی بود که نزول وحی به تأخیر افتاد بود و دربارهٔ جدایی از همسر خود با ایشان مشوره کرد.

اما اسامه ،اشارت کرد بدانچه در دل خود می‌دانست از دوستی آن حضرت نسبت به اهل خود و اُسامه گفت: وی همسر تو است، یا رسول‌الله، به خدا سوگند که ما به جز نیکویی از وی نمی‌دانیم. اما، علی بن ابی‌طالب گفت، یا رسول‌الله خداوند بر تو تنگ نگرفته است و به جز از وی زنان بسیارند. پس از کنیز وی بپرس

كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي : «يَا عَائِشَةُ ، احْمَدِي اللَّهَ ، فَقَدْ بَرَّأَكِ اللَّهُ» .

فَقَالَتْ لِي أُمِّي : قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : لا وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ ، وَلا أَحْمَدُ إِلا اللَّهَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴾ . الآيَاتِ . فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ : وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا ، بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ أَلا تحبون أَنْ يَغْفِرَ الله لَكُمْ والله غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ .

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي ، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ . وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي ، فَقَالَ : «يَا زَيْنَبُ ، مَا عَلِمْتِ ، مَا رَأَيْتِ» . فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلا خَيْرًا . قَالَتْ : وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي ، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ .

قَالَ : وَحَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ : مِثْلَهُ .

قَالَ : وَحَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَيَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ : مِثْلَهُ . [انظره مطولاً : ٤١٤١ ، ٤٧٥٠ ، ٤٧٥٧ ، وقطعاً منه ٢٦٣٧ ، ٤٠٢٥ ، ٤٦٩٠ ، ٤٧٤٩ ، ٦٦٦٢ ، ٦٦٧٩ ، ٧٣٦٩ ، ٧٣٧٠ ، ٧٥٠٠ ، ٧٥٤٥ ، وراجع :٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠].

که به تو راست بگوید.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بَریره را فرا خوانده و به او گفت: «آیا در وی چیزی دیده‌ای که تو را درشک افکند؟» بریره گفت: نی، سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است که من هرگز از وی کاری ندیده‌ام که بر آن عیب بگیرم، بیش از آنکه وی نوجوان است و به خواب می‌رود و از خمیر خود غافل می‌ماند و بزها می‌آیند و خمیر را می‌خورند.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن روز به خطبه ایستاد و خواست تا کسی او را در مجازات عبدالله ابن ابی ابن سلول یاری کند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست تا مرا در (انتقام) از مردی یاری کند که آزار وی به (حیثیت) اهل خانه‌ام رسیده است. به خدا سوگند که من از اهل خانه‌ام به جز نیکویی ندیده‌ام و از مردی که (در این ماجرا) از وی نام می‌گیرند، جز نیکویی ندیده‌ام و او هرگز وارد خانهٔ من نمی‌شد به جز همراه من»،

سپس سَعد بن مُعاذ ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، من، به خدا سوگند که در انتقام از وی تو را یاری می‌کنم، اگر از قبیله اوس باشد گردن او را می‌زنیم و اگر در زمرهٔ برادران ما از قبیلهٔ خزرج باشد به ما امر کن و ما امر تو را به جا می‌کنیم.

سَعْدبن عُباده برخاست ،و او رئیس قبیلهٔ خَزَرج بود و او قبل بر آن مردی صالح بود ولیکن غیرت قبیلوی وی برانگیخته شد و گفت: سوگند به بقای خدا که دروغ گفتی، نه می‌توانی او را بکشی و نه قدرت آن را داری.

سپس اُسَید بن حُضَیر برخاست و (به سعد بن عُباده) گفت: سوگند به بقای خدا که تو دروغ گفتی و به خدا سوگند که او را می‌کشیم، و همانا تو خود منافقی که از منافقان پشتیبانی می‌کنی.

دو قبیله اَوْس و خزرَج به هیجان آمدند و قصد جان یکدیگر کردند و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر بود. آن حضرت از منبر فرود آمد و ایشان را نرم ساخت تا آنکه خاموش شدند، و آن حضرت نیز خاموش شد. من در آن روز می‌گریستم و اشکم نمی‌ایستاد و خواب به چشم من نمی‌آمد و پدر و مادرم شب را با من صبح می‌کردند و همانا من دو شب و یک روز گریسته بودم و تا آنکه گمان می‌کردم که گریه جگر مرا می‌شکافد.

درحالی‌که پدر و مادرم نزد من نشسته بودند و من می‌گریستم، زنی از انصار اجازهٔ ورود خواست. من به او اجازه دادم وی نشست و با من به گریه آغاز کرد. در همین وقت ناگاه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درآمد و نشست. وی از آن روزی که دربارهٔ من چیزی گفته شده بود، چنان‌که قبل بر این گفته آمد، نزدم ننشسته بود و همانا یک ماه بود که وحی دربارهٔ من بر وی درنگ کرده بود.

آن حضرت کلمهٔ شهادت بر زبان راند و سپس گفت: «ای عایشه، همانا درمورد تو سخنانی چنین و چنان به من رسیده است، اگر از آن پاک باشی، خداوند پاکی تو را ظاهر می‌کند و اگر گناهی کرده‌ای از خداوند آمرزش

بخواه و توبه کن؛[1] زیرا اگر بنده به گناه خود اعتراف کند و سپس توبه کند، خداوند توبهٔ او را قبول می‌کند». و چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سخنان خود پایان داد، اشک در چشم من خشکید و حتی قطره‌ای فرو نریخت و به پدر خود گفتم: از جانب من به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پاسخ بگوی. وی گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که چه جوابی به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بگویم. سپس به مادرم گفتم :از جانب من به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آنچه فرموده است پاسخ بگوی. مادرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چه پاسخی بگویم. عایشه می‌گوید: من دختری نوجوان بودم و از قرآن بسیار فرانگرفته بودم و گفتم: به خدا سوگند آنچه شما شنیده‌اید که مردم بدان سخن می‌گویند، از آن آگاه شده‌ام؛ چیزی که در دلهای شما جای گرفته و آن را راست پنداشته‌اید. اگر به‌شما بگویم که پاک می‌باشم و خداوند میداند که پاک هستم، شما این گفته‌ام را تصدیق نمی‌کنید و اگر به کاری اعتراف کنم و خداوند خود می‌داند که من از آن پاک هستم، گفتهٔ مرا راست می‌پندارید ،وبه خدا سوگند که برای خود و شما مثالی نمی‌یابم به جز مثال پدر یوسف(ع) آن‌گاه که گفت: «اکنون کار من شکیبایی نیکوست وخداوند در آنچه می‌گویید و صفت می‌نمایید یار من است» (یوسف ۱۸).

سپس به جامهٔ خواب خود برگشتم و امید

۱- در اسماء الرجال گفته شده که در روایت ابی اُویس نزد طبرانی چنین آمده است: همانا تو نیز از دختران آدم هستی. اگر خطایی کرده باشی توبه کن. (تیسیر القاری حاشیهٔ صفحهٔ ۴۴۹، ج دوم).

من به خداوند بود که پاکی مرا ظاهر گرداند. ولیکن به خدا سوگند گمان نمی‌کردم که در شأن من وحی نازل گردد، چه من حقیرتر از آنم که قرآن در مورد من سخن بگوید ولی امیدوار بودم که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خوابی ببیند که خداوند در آن پاکی مرا ظاهر گرداند. به خدا سوگند که آن حضرت از مجلس خود برنخاسته بود و از اهل خانه کسی بیرون نرفته بود که وحی بر وی نازل شد و همان حالت دشوار که (هنگام نزول وحی) او را می‌گرفت به سراغش آمد تا آن‌که قطرات عرق چون دانه‌های مروارید در آن روز سرد (زمستان) از وی فرو می‌ریخت. و چون آن حالت از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) دور شد، آن حضرت می‌خندید و اولین کلمه که بدان زبان گشود، آن بودکه به من گفت: «ای عایشه، ثنای خداوند بگوی که خداوند پاکی تو را ظاهر گردانید».

مادرم به من گفت: برخیز و نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برو من گفتم: نِی، به خدا سوگند که نمی‌روم و به جز خداوند کسی را ستایش نمی‌کنم. وخداوند این آیات را فرود آورد:

«هر آینه آنان‌که آوردند تهمتی را، جماعتی‌اند از شما» (النّور: ۱۱).

و چون خداوند این آیت را در برائت من فرستاد ،ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) نظر به قرابتی که با مِسْطَح بن اثاثه داشت و بر او نفقه می‌کرد، گفت: به خدا سوگند که پس از این هرگز به مِسطح چیزی نمی‌دهم، به‌خاطر آن‌چه به عایشه

گفته است.

سپس خداوند این آیات را فرود آورد: «و باید که سوگند نخورند صاحبان فضل و وسعت از شما، بر آنکه چیزی ندهند خویشاوندان و بینوایان و مهاجرین را در راه خدا، و باید که عفو کنند و درگذرند. آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدا شما را وخدا آمرزندهٔ مهربان است» (النّور: ۲۲).

سپس ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند که دوست می‌دارم خداوند مرا بیامرزد. وی آنچه را قبل بر آن به مسطح نفقه می‌کرد به او بازگردانید.

و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد من از زینب بنت جَحْش پرسیده بود و به او گفته بود: «ای زینب، درمورد او چه می‌دانی و از (او چه دیده‌ای)».

وی گفته بود: گوش و چشمم را از آنچه نشنیده‌ام و ندیده‌ام،) نگاه می‌دارم و به خدا سوگند که به جز نیکویی از وی نمی‌دانم. عایشه می‌گوید: هرچند زینب (در حسن و جمال و قرب خود نزد آن حضرت) با من همسری می‌کرد، خداوند او را به‌خاطر پارسایی و پرهیزگاری‌اش حفظ کرد[1].

«اَبُوالربیع راوی گفته است». فَلیح از هشام بن عُروه، از عروه از عایشه و عبدالله بن زُبَیر مثل آن را روایت کرده است. و گفته است: فُلَیح از ربیعهٔ بن ابی عبدالرحمن، و یحیی بن

۱- عبدالله بن اُبی بن سلول، و زیدبن رفاعه، و حَسّان بن ثابت، و مِسْطح، و حِمْنَهٔ بنت جحش خواهر اُم المؤمنین زینب بنت جحش و برخی انصار از اهل خزرج در زمرهٔ کسانی بودند که تهمت کرده بودند و ایشان را اهل قذف گویند. در سیرهٔ ابن هشام آمده است که چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آیات برائت را بر سر منبر خواند و سپس از منبر فرود آمد، دستور داد که حد قذف را که هشتاد ضربه است بر مِسْطح ابن اُثاثه و حِمْنه بنت جَحْش و حسان بن ثابت جاری گردانند.

سعید، از قاسم بن محمد بن ابوبکر مثل این حدیث را روایت کرده است.

١٦- باب : إِذَا زَكَّى رَجُلٌ رَجُلاً كَفَاهُ

باب ۱۶: اگر مردی مردی دیگر را تزکیه کند، بسنده است

وَقال أبو جَميلَةَ : وَجَدْتُ مَنْبُوذًا ، فَلَمَّا رَآني عُمَرُ قال : عَسَى الْغُوَيْرُ أَبْؤُسًا ، كَأَنَّهُ يَتَّهِمُني ، قال عَرِيفي : إِنَّهُ رَجُلٌ صَالِحٌ ، قال : كَذَاكَ ، اذْهَبْ وَعَلَيْنَا نَفَقَتُهُ .

و ابوجمیله گفته است: من کودکی را یافتم که بر سر راه گذاشته شده بود و چون عُمر مرا دید، گفت: شاید غار کوچک رنج‌آور باشد[1] گویا مرا متهم می‌کرد. رئیس قبیلهٔ من به او گفت :همانا وی مردی نیک است. (مرا تزکیه کرد) عمر گفت: اگر چنان است، برو و نفقهٔ آن(کودک سر راهی) بر عهدهٔ ما (یعنی بیت‌المال) است.

٢٦٦٢ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَـنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قال : أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْـدَ النَّبِـيِّ ﷺ ، فَقَـال : «وَيْلَكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ » . مِرَارًا ، ثُمَّ قال : « مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لا مَحَالَةَ ، فَلْيَقُلْ : أَحْسِبُ فُلانًا ، وَاللَّهُ حَسِيبُهُ ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا ، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا ، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ » . [انظر: ٦٠٦١، ٦١٦٢. أخرجه مسلم: ٣٠٠٠] .

٢٦٦٢ - از ابوبکره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی در نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مرد دیگری توصیف می‌کرد. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، گردن دوست خود را بریدی، گردن دوست خود را بریدی». و آن را تکرار کرد و سپس فرمود: «اگر کسی از شما برادر (مسلمان) خود را توصیف می‌کند، باید که بگوید: «گمان می‌برم که فلان شخص (نیک) است و خداوند بهتر می‌داند. من به پیشگاه خداوند کسی را تزکیه نمی‌کنم - باید بگوید - گمان می‌کنم که چنین و چنان است، اگر می‌داند که دارندهٔ آن صفت است».

١٧- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الإِطْنَابِ فِي الْمَدْحِ ، وَلْيَقُلْ مَا يَعْلَمُ

باب ۱۷: آنچه مکروه است از مبالغه در مدح کسی باید آنچه را که می‌داند بگوید

٢٦٦٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي

٢٦٦٣ - از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی شنید که

۱- این اصطلاحی است که کنایه از زنا است.

مُوسَى ﷺ قال : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يُثْنِي عَلَى رَجُلٍ ، وَيُطْرِيهِ فِي مَدْحِهِ ، فَقَالَ : « أَهْلَكْتُمْ - أَوْ : قَطَعْتُمْ - ظَهْرَ الرَّجُلِ » . [انظر : ٦٠٦٠ ، أخرجه مسلم : ٣٠٠١] .

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا بَلَغَ الأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا ﴾ [النور: ٥٩]

وقال مُغِيرَةُ : احْتَلَمْتُ وَأَنَا ابْنُ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً .

وَبُلُوغِ النِّسَاءِ فِي الْحَيْضِ ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَاللائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾ [الطلاق: ٤] .

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ : أَدْرَكْتُ جَارَةً لَنَا جَدَّةً ، بِنْتَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً .

مرد دیگری را توصیف می‌کند، و در مدح وی مبالغه می‌نماید. فرمود: «او را هلاک کردید - یا چنین گفت - پشت آن مرد را شکستید».

۱۸- باب : بُلُوغِ الصِّبْيَانِ وَشَهَادَتِهِمْ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا بَلَغَ الأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا ﴾ [النور: ٥٩]

وقال مُغِيرَةُ : احْتَلَمْتُ وَأَنَا ابْنُ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً .

وَبُلُوغِ النِّسَاءِ فِي الْحَيْضِ ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَاللائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾ [الطلاق: ٤] .

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ : أَدْرَكْتُ جَارَةً لَنَا جَدَّةً ، بِنْتَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً .

باب ۱۸: بلوغ پسران و شهادت آنها

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و چون رسند کودکان از شما به حد بلوغ، باید که اجازه طلب کنند» (النّور: ۵۹).

و مُغیره گفته است: من به دوازده سالگی به بلوغ رسیدم و بلوغ زنان در حیض است. به دلیل فرمودهٔ خداوند عزَّوجلَّ: «و آنان‌که نومید شدند از حیض از جمله زنان شما (یعنی از مطلّقات) اگر به شبهه افتاده‌اید پس عدّت ایشان سه ماه است. و آنان‌که به سِنِّ حِیض نرسیده‌اند نیز عدّت ایشان سه ماه است، و خداوندان حمل (زنان باردار) عدت ایشان آن است که بنهند حمل خود را» (الطلاق: ٤).

و حَسَن بن صالح گفته است: همسایه‌ام را دیدم که در بیست و یک سالگی مادربزرگ شده بود[۱].

۱- آن زنی به نُه سالگی به بلوغ رسیده بود و ازدواج کرده بود و به ده سالگی دختری زایید. دخترش نیز مانند مادر خود به نه سالگی ازدواج کرد و فرزندی زایید. بنابراین آن زن به بیست و یک سالگی مادربزرگ شد.

٢٦٦٤ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : حَدَّثَني عُبَيْدُاللَّه قال : حَدَّثَني نَافِعٌ قال : حَدَّثَني ابْنُ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُد ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً ، فَلَمْ يُجِزْه . ثُمَّ عَرَضَني يَوْمَ الْخَنْدَق ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ ، سَنَةً فَأَجَازَني .

قال نَافِعٌ : فَقَدِمْتُ عَلَى عُمَرَ بْن عَبْدِالْعَزِيز ، وَهُوَ خَليفَةٌ ، فَحَدَّثْتُهُ هَذَا الْحَديثَ . فَقَال : إِنَّ هَذَا لَحَدٌّ بَيْنَ الصَّغير وَالْكَبير ، وَكَتَبَ إِلَى عُمَّاله : أَنْ يَفْرضُوا لِمَنْ بَلَغَ خَمْسَ عَشْرَةَ . [انظر : ٤٠٩٧. أخرجه مسلم : ١٨٦٨] .

٢٦٦٤ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ احد او را فراخواند و او پسری چهارده ساله بود. و او را اجازه (شرکت در جنگ) نداد. ابن عمر می‌گوید: سپس آن حضرت درجنگ خندق مرا فراخواند و من پسری پانزده ساله بودم. آن حضرت اجازه داد.

نافع گفته است: نزد عمر بن عبدالعزیز رفتم و او خلیفه بود و این حدیث را برایش گفتم. وی گفت: همین (پانزده سالگی) حد فاصل میان کودکی و سن بلوغ است. و برای کارمندان خود نوشت که: برای کسی که به پانزده سالگی می‌رسد (از بیت‌المال) سهمی تعیین کنند[1].

٢٦٦٥ - حَدَّثَنَا عَليُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْم ، عَنْ عَطَاء بْن يَسَار ، عَنْ أَبي سَعيد الْخُدْريِّ ﷺ ، يَبْلُغُ بِه النَّبيَّ ﷺ قال : « غُسْلُ يَوْم الْجُمُعَة وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِم » . [راجع : ٨٥٨ . أخرجه مسلم : ٨٤٦، وهو بزيادة في كتاب الجمعة (٧)] .

٢٦٦٥ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که این حدیث را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌رساند که آن حضرت فرموده:

«غسل روز جمعه بر هر مُحتلم واجب است»[2].

١٩- باب: سُؤَال الْحَاكِم الْمُدَّعي: هَلْ لَكَ بَيِّنَةٌ؟ قَبْلَ الْيَمين

باب ۱۹: سؤال حاکم از مدعی که آیا شاهد داری؟ قبل از سوگنددادن

٢٦٦٦ ، ٢٦٦٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَن الأَعْمَش ، عَنْ شَقيق ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمين ، وَهُوَ فيهَا فَاجِرٌ ، لِيَقْتَطعَ بهَا مَالَ امْرِئ مُسْلم ، لَقيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْه غَضْبَانُ » . قال : فَقال الأَشْعَثُ بْنُ قَيْس : فيَّ وَاللَّه كَانَ ذَلكَ ، كَانَ بَيْني وَبَيْنَ رَجُل منَ الْيَهُود أَرْضٌ ، فَجَحَدَني ، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبيِّ ﷺ ، فَقَال لي رَسُولُ اللَّه ﷺ : « أَلَكَ

٢٦٦٦ و ٢٦٦٧ - از عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد کند و در آن دروغگوی باشد، تا آنکه مال مردی مسلمان را از آن خود سازد، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

عبدالله می‌گوید: اشعث بن قیس گفت: به

۱- در جامعه اسلامی، کسی که به پانزده سالگی می‌رسید مرد به‌شمار می‌رفت و در زمرهٔ مجاهدین از بیت‌المال حقوق می‌گرفت.

۲- محتلم کسی است که خواب جماع ببیند و از او منی خارج گردد. مطابقت این حدیث به ترجمهٔ باب آن است که نشانهٔ سن بلوغ احتلام است.

بَيِّنَةٌ» . قَالَ : قُلْتُ : لا ، قَالَ : فَقَالَ لِلْيَهُودِيِّ: «احْلِفْ». قال : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذًا يَحْلِفَ وَيَذْهَبَ بِمَالِي ، قال : فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ [آل عمران: ۷۷] .
[راجع : ۲۳۵۶ ، ۲۳۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۳۸ ، باختلاف].

خدا سوگند که این حدیث در مورد من بوده است. میان من و مردی یهودی بر ملکیت زمینی دعوی بود و وی حق مرا انکار کرد. او را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بردم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا شاهد داری» گفتم: نِی آن حضرت به یهودی گفت: «سوگند یاد کن» گفتم: یا رسول‌الله او اکنون سوگند یاد می‌کند و مال مرا می‌برد. سپس خداوند تعالی این آیه را فرود آورد. «هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ بهره‌ای نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذابی دردهنده» (آل عمران: ۷۷).

۲۰- باب : الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ

فِي الأَمْوَالِ وَالْحُدُودِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ» . [راجع : ۲۳۵۶، ۲۳۵۷] .

وَقَالَ قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ : كَلَّمَنِي أَبُو الزِّنَادِ فِي شَهَادَةِ الشَّاهِدِ ، وَيَمِينِ الْمُدَّعِي ، فَقُلْتُ : قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى ﴾ [البقرة : ۲۸۲] . قُلْتُ : إِذَا كَانَ يُكْتَفَى بِشَهَادَةِ شَاهِدٍ وَيَمِينِ الْمُدَّعِي ، فَمَا تَحْتَاجُ أَنْ تُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى ، مَا كَانَ يَصْنَعُ بِذِكْرِ هَذِهِ الأُخْرَى .

باب ۲۰: سوگند بر مدعی علیه در اموال و حدود

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «دو شاهد تو یا سوگند او»[1] و قُتَیبه گفته است: روایت است از سُفیان که ابن شُبْرُمَه گفته است: اَبوالزّناد دربارهٔ شهادت یک شاهد و سوگند مدعی (عوض شاهد دیگر) با من سخن گفت. من گفتم: خداوند تعالی فرموده است: «و گواه گیرید دو شاهد را از مردان خویش (یعنی از مسلمانان) پس اگر نباشند دو مرد پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانی که رضامند باشید از گواهان تا اگر فراموش کند یک زن،

۱- مدعی، کسی است که علیه کسی دیگر دعوی می‌کند و مدعی علیه، کسی است که با او دعوی می‌شود.

یاد دهاند یکی دیگر را»
(البقره: ۲۸۲).

من گفتم: اگر شهادت یک شاهد و سوگند مدعی کفایت کند، به یادآوری یک زن به زن دیگر نیازی نیست. بدین تذکر دیگر چه نیاز است[1].

٢٦٦٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : كَتَبَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِالْيَمِينِ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ . [راجع : ٢٥١٤ . أخرجه مسلم : ١٧١١] .

۲۶۶۸ - از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی مُلیکه گفت: ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) نوشت که: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوگندخوردن مُدّعی علیه حکم کرد.

٢٦٦٩ ، ٢٦٧٠ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ﴾ إِلَى : ﴿ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [آل عمران: ٧٧] . ثُمَّ إِنَّ الأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ خَرَجَ إِلَيْنَا ، فَقَالَ : مَا يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ فَحَدَّثْنَاهُ بِمَا قَالَ ، فَقَالَ : صَدَقَ ، لَفِيَّ أُنْزِلَتْ ، كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ خُصُومَةٌ فِي شَيْءٍ ، فَاخْتَصَمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ» . فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُ إِذًا يَحْلِفُ وَلا يُبَالِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ، يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالاً ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ ، ثُمَّ اقْتَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ . [راجع : ٢٣٥٦، ٥٣٠٧ . أخرجه مسلم : ١٣٨] .

۲۶۶۹ و ۲۶۷۰ - از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: «کسی که سوگند دروغ یاد کند تا بدان مالی را مستحق گردد، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است» سپس خداوند برای تصدیق فرمودهٔ آن حضرت آیه نازل کرد: «هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذابی دردده‌نده» (ال عمران: ۷۷).

سپس اشعث بن قیس نزد ما آمد و گفت: ابوعبدالرحمن (ابن مسعود) با شما چه می‌گوید؟ آنچه وی گفته بود، به او گفتیم. وی گفت: راست گفته است. این آیت دربارهٔ

۱- یعنی حکم‌کردن به شهادت یک شاهد و سوگند خوردن مدعی، ظاهراً مخالف حکم کتاب‌الله است. و مفهوم از ترجمهٔ باب دو مسأله است: یکی اینکه سوگند بر مدعی واجب نمی‌شود چنان‌که مذهب ائمه اربعه است و غیر ایشان به‌دلیل حدیث سابق و حدیث باب. لیکن نزد جمعی از علما، حکم قضاوت به یک شاهد و سوگند مدعی، جایز است و آن مذهب حجازیان است و در مذهب کوفیان جایز نیست. طیبی گفته است شاهد و سوگند مدعی در اموال قبول شود و در مسائلی غیر از اموال چون حدود و غیره قبول نشود و در آن اختلاف است.

من نازل شده است. میان من و مردی دعوی شد و دعوایمان را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بردیم. آن حضرت فرمود: «دو شاهد تو، یا سوگند او.» من به آن حضرت گفتم: همانا وی سوگند می‌خورد و از آن باکی ندارد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند می‌خورد تا بدان مالی را مستحق گردد و او در سوگند خود دروغ‌گوی باشد، خداوند عزوجل را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

سپس خداوند در تصدیق قول آن حضرت، آیه فرستاد. پس از آن اشعث این آیه را خواند.

٢١- باب : إِذَا ادَّعَى أَوْ قَذَفَ ،

فَلَهُ أَنْ يَلْتَمِسَ الْبَيِّنَةَ ، وَيَنْطَلِقَ لِطَلَبِ الْبَيِّنَةِ .

٢٦٧١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ هِشَامٍ : حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلًا ، يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ ؟ فَجَعَلَ يَقُولُ : « الْبَيِّنَةَ وَإِلَّا حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَذَكَرَ حَدِيثَ اللِّعَانِ . [انظر : ٤٧٤٧ط ، ٥٣٠٧د]

باب ۲۱: اگر کسی بر دیگری چیزی دعوی کند یا نسبت زنا به کسی بدهد،

حق آن دارد که در جستجوی شاهد بیفتد و برود که شاهدان را بیاورد[1]

۲۶۷۱- از عِکرَمَه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: هِلال بن اُمَیَّه در نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زن خود را به ارتکاب زنا با شریک ابن سَحما متهم ساخت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شاهدان بیاور یا بر پشت تو حد زده می‌شود» وی گفت: یا رسول‌الله: اگر یکی از ما مردی را بر زن خود ببیند، آیا در جستجوی شاهد بیفتد؟ آن حضرت همان را تکرار کرد که: «شاهدان بیاور یا بر پشت تو حد زده می‌شود».

۱- یعنی برای وی مهلت دهند تا شاهدان را حاضر کند و مهلت آن سه روز است و در آن اختلاف است که مهلت‌دادن واجب است یا مستحب و احتمال می‌رود که این مهلت برای حاضرکردن شاهدان قذف باشد.

۲۲- باب: الْيَمِين بَعْدَ الْعَصْرِ

۲۶۷۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلاَثَةٌ لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِطَرِيقٍ يَمْنَعُ مِنْهُ ابْنَ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ رَجُلاً لاَ يُبَايِعُهُ إِلاَّ لِلدُّنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مَا يُرِيدُ وَفَى لَهُ، وَإِلاَّ لَمْ يَفِ لَهُ، وَرَجُلٌ سَاوَمَ رَجُلاً بِسِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا كَذَا وَكَذَا، فَأَخَذَهَا». [راجع: ۲۳۵۸. أخرجه مسلم: ۱۰۸].

ابن عباس حدیث لعان را یاد کرد[1].

باب ۲۲: سوگند پس از نماز عصر

۲۶۷۲- از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سه کس‌اند که خداوند در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید و به سوی ایشان نمی‌نگرد و ایشان را از گناه پاک نمی‌گرداند و ایشان راست عذابی دردناک: مردی که بر سر راه، آب زیادتی دارد و رهگذر را از آن منع می‌کند، و مردی که به مردی بیعت می‌کند و به جز برای منافع دنیوی بیعت نمی‌نماید؛ اگر خواسته‌اش را اجرا کند به او وفا می‌کند، ورنه وفا نمی‌کند. و مردی که پس از عصر برای فروش مال خود با مردی دیگر چانه می‌زند و به خداوند سوگند یاد می‌کند که آن را به چنین و چنان بهایی خریده است و مشتری آن مال را می‌خرد».

۲۳- باب: يَحْلِفُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ حَيْثُمَا وَجَبَتْ عَلَيْهِ الْيَمِينُ،

وَلاَ يُصْرَفُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى غَيْرِهِ.

قَضَى مَرْوَانُ بِالْيَمِينِ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: أَحْلِفُ لَهُ مَكَانِي، فَجَعَلَ زَيْدٌ يَحْلِفُ، وَأَبَى أَنْ يَحْلِفَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَجَعَلَ مَرْوَانُ يَعْجَبُ مِنْهُ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ». [راجع: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷]. فَلَمْ يَخُصَّ مَكَانًا دُونَ مَكَانٍ.

باب ۲۳: مُدَّعی عَلیه به همان جایی سوگند می‌خورد که بر وی واجب گشته است

و از آن جای به جای دیگر برده نمی‌شود.

مَروان (والی مدینه از جانب معاویه) حکم کرد تا زیدبن ثابت به نزدیک منبر سوگند یاد کند[2] وی گفت: در جایی که هستم برای مدعی سوگند می‌خورم و زید به سوگند آغاز کرد و ازرفتن به نزدیک منبر ابا ورزید و مَروان از این عمل او در شگفت شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «دو شاهد تو، یا سوگند او». و آن حضرت به جز همان جای، جای دیگری را

۱- احکام لعان که در سوره «النّور» آمده است در مجلد اول این کتاب بیان شد. و به موجب لعان، زن و شوهر از هم جدا می‌گردند.

۲- لفظ - علی المنبر - در بعضی ترجمه‌ها، بر منبر یا فراز منبر آمده است.

٢٦٧٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد، عَنِ الأَعْمَش، عَنْ أَبي وَائِل، عَنِ ابْنِ مَسْعُود ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالاً، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ». [راجع: ٢٣٥٦. أخرجه مسلم: ١٣٨، مطولاً].

٢٥- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:
﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾.

٢٦٧٥ - حَدَّثَني إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ قَالَ: حَدَّثَني إِبْرَاهِيمُ، أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ: سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبي أَوْفَى ﷺ يَقُولُ: أَقَامَ

٢٥- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:
﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾.

٢٦٧٥ - حَدَّثَني إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ قَالَ: حَدَّثَني إِبْرَاهِيمُ، أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ: سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبي أَوْفَى ﷺ يَقُولُ: أَقَامَ رَجُلٌ سِلْعَتَهُ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا مَا لَمْ يُعْطِهَا، فَنَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾.

وَقَالَ ابْنُ أَبي أَوْفَى: النَّاجِشُ آكِلُ رِبًا خَائِنٌ. [راجع: ٢٠٨٨].

٢٦٧٦، ٢٦٧٧ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

خاص نساخت.

٢٦٧٣ - از ابووائل از ابن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را برباید، خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

باب ۲۴: اگر گروهی در سوگند بر یکدیگر شتاب کنند

٢٦٧٤ - از هَمّام روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر گروهی سوگند را عرضه کرد. ایشان در سوگند خوردن شتاب کردند. آن حضرت فرمود که در سوگند میان ایشان قرعه افکنده شود تاکدام یک سوگند یاد کند.

باب ۲۵: فرمودهٔ خدای تعالی «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را».

٢٦٧٥ - از عبدالله بن ابی اَوْفَی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی متاع خود را بلند کرد و به خداوند سوگند یاد کرد که بر آن چنین بهایی داده است، که نداده بود. سپس این آیه نازل شد: «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را».

و ابن ابی اوفی گفتهاست: ناجِش، یعنی کسی که متاع خود را به دروغ وصف کند سود خوار خاین است.

٢٦٧٦ و ٢٦٧٧ - از عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله

ابنُ جعفرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أبي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللّٰه ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمينٍ كَاذِبًا ، لِيَقْتَطِعَ مَالَ رَجُلٍ - أوْ قال أخيه - لَقِيَ اللّٰهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . وَأنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْديقَ ذَلِكَ في القُرْآنِ : ﴿ إنَّ الَّذينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَأيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَليلًا ﴾ [آل عمران : ۷۷] . الآيَةَ ، فَلَقِيَنِي الأشْعَثُ فَقال : مَا حَدَّثَكُمْ عَبْدُاللّٰهِ اليَوْمَ ؟ قُلْتُ : كَذَا وَكَذَا ، قال : فيَّ أُنْزِلَتْ . [راجع: ۲۳۵٦ ، ۲۳۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۳۸ ، باختلاف].

عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که به دروغ سوگند یاد کند تا مال کسی را به چنگ آورد - یا فرمود مال برادر خود را - خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است».

و خداوند عزوجل به تصدیق فرمودهٔ آن حضرت در قرآن نازل کرد: «کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را» (آل عمران: ۷۷).

ابووائل می‌گوید: اشعث مرا ملاقات کرد و گفت: امروز عبدالله برای شما چه حدیثی گفت؟ من گفتم: چنین و چنان. وی گفت: این آیه درمورد من نازل شده است.

٢٦- باب : كَيْفَ يُسْتَحْلَفُ

باب ۲۶: چگونه سوگند یاد شود

قال تَعَالَى : ﴿ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ ﴾ [التوبة: ٦٢] . وَقَوْلُه عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ ثُمَّ جَاؤُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللهِ إنْ أرَدْنَا إلاَّ إحْسَانًا وَتَوْفيقًا ﴾ [النساء : ٦٢] . يُقَال : بِاللّٰهِ وَتَاللّٰهِ وَوَاللّٰهِ .

وَقال النَّبيُّ ﷺ : « وَرَجُلٌ حَلَفَ بِاللّٰهِ كَاذِبًا بَعْدَ العَصْرِ » .[راجع : ۲۳۵۸] . وَلَا يُحْلَفُ بِغَيْرِ اللّٰهِ .

خدای تعالی فرموده است: «سوگند می‌خورند به خدا برای شما» (التوبه ٦٢). و فرمود خدای عَزّوجل: «پس هر گاه بیایند نزد تو، قسم می‌خورند به خدا که نخواسته بودیم مگر نیکوکاری و موافقت‌کردن را» (النساء: ٦٢). و در سوگند گفته می‌شود: باللهِ وَ تَاللهِ وَ وَاللهِ. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «و مردی بعد از عصر به نام خداوند سوگند دروغ یاد کرد».

(امام بخاری می‌گوید) به جز نام خدا، سوگند یاد نشود.

۲٦۷۸ - حَدَّثَنَا إسْمَاعيلُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : قال : حَدَّثَني مَالِكٌ ، عَنْ عَمِّهِ أبي سُهَيْلٍ ، عَنْ أبيه : أنَّهُ سَمِعَ طَلْحَةَ ابْنَ عُبَيْدِاللّٰهِ يَقُولُ : جَاءَ رَجُلٌ إلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، فَإذَا

۲٦۷۸ - از طلحهٔ بن عبیدالله روایت است که می‌گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ اسلام از آن حضرت سؤال

هُوَ يَسْأَلُهُ عَنِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ » . فَقَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قَالَ : « لا ، إِلا أَنْ تَطَّوَّعَ » . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَصِيَامُ رَمَضَانَ» . قَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ ؟ قَالَ : « لا ، إِلا أَنْ تَطَوَّعَ » . قَالَ : وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ ، قَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قَالَ : « لا ، إِلا أَنْ تَطَوَّعَ » . فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلا أَنْقُصُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ » . [راجع: ٤٦ . أخرجه مسلم : ١١] .

می‌کرد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پنج نماز است در روز و در شب» آن مرد گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نِی. مگر آنکه نماز نضل بگزاری» سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «و روزهٔ ماه رمضان» آن مرد گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نِی: مگر آنکه روزهٔ نفل بگیری» و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از زکات برایش یاد کرد. وی گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نِی، مگر آنکه صدقهٔ نفل بدهی». آن مرد پشت گردانید و رفت درحالی که می‌گفت: به خدا سوگند که نه در آن زیادت می‌کنم و نه از آن کم می‌کنم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «رستگار می‌شود اگر راست بگوید».

٢٦٧٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ قَالَ : ذَكَرَ نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ» . [انظر : ٣٨٣٦، ٦١٠٨، ٦٦٤٦، ٦٦٤٧، ٦٦٤٨. أخرجه مسلم : ١٦٤٦ ، مطولاً].

۲۶۷۹ - از نافع از عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد می‌کند ،باید به نام خدا سوگند یاد کند، یا خاموش باشد»

٢٨- باب : مَنْ أَمَرَ بِإِنْجَازِ الْوَعْدِ

وَفَعَلَهُ الْحَسَنُ .

وَذَكَرَ إِسْمَاعِيلَ : ﴿ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ ﴾ . [مريم: ٥٤] .

وَقَضَى ابْنُ الأَشْوَعِ بِالْوَعْدِ .
وَذَكَرَ ذَلِكَ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ .

وَقَالَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَكَرَ صِهْرًا لَهُ ، قَالَ : « وَعَدَنِي فَوَفَى لِي » [راجع : ٣١١٠] .

باب ۲۷: کسی که بعد از سوگند (مُدّعی علیه) دو شاهد بیاور

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «شاید بعضی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر زبان‌آورتر باشید».

وطاوُس و ابراهیم و شُرَیح گفته‌اند: شاهدان عادل سزاوارتراند نسبت به سوگند دروغ.

قال أبو عَبْد اللّه : وَرَأَيْتُ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَحْتَجُّ بِحَدِيثِ ابْنِ أَشْوَعَ .

۲۶۸۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ زَيْنَبَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قَالَ : « إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِه مِنْ بَعْضٍ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ أَخِيه شَيْئًا بِقَوْلِه ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ ، فَلا يَأْخُذْهَا » . [راجع : ۲٤٥۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۳].

۲٦۸۰ - از زینب، از اُم سَلَمَه(رضی‌الله عنها) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما دعاوی خویش را نزد من می‌آورید و شاید برخی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر فصیح‌تر باشید. اگر من نظر به گفتهٔ او، از حق برادرش چیزی به نفع وی حکم می‌کنم، به تحقیق که من برای او پاره‌ای از آتش جدا می‌کنم، پس نباید آن را بگیرد».

۲۸- باب : مَنْ أَمَرَ بِإِنْجَازِ الْوَعْدِ

وَفَعَلَهُ الْحَسَنُ .

وَذَكَرَ إِسْمَاعِيلَ : ﴿ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ ﴾ . [مريم: ٥٤] .

وَقَضَى ابْنُ الأَشْوَعِ بِالْوَعْدِ .

وَذَكَرَ ذَلِكَ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ .

وَقَالَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَكَرَ صِهْرًا لَهُ ، قَالَ : « وَعَدَنِي فَوَفَى لِي » [راجع : ۳۱۱۰] .

قال أبو عَبْد اللّه : وَرَأَيْتُ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَحْتَجُّ بِحَدِيثِ ابْنِ أَشْوَعَ .

باب ۲۸: کسی که به وفای وعده حکم می‌کند

و حَسَن (بصری) به وفای وعده حکم کرد.

و در [کتاب] آمده است[1]: و اسماعیل را یاد کن که «هر آینه وی بود راست وعده» (مریم: ٥٤).

و ابن اَشْوَع به وفای وعده حکم کرد. و این را از سَمُرَة بن جُنْدُب یاد کرده است.

و مِسور بن مَخْرَمه گفته است: شنیده‌ام از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که از داماد خود[2] یاد کرد و فرمود: «وی برایم وعده نمود و به وعدهٔ خود وفا کرد» ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اسحاق بن ابراهیم را دیدم که به حدیث ابن اشوع حُجَّت می‌آورد [3].

۲۶۸۱ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللّه بْنِ

۲٦۸۱ - از عبدالله بن عبّاس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوسفیان به من گفته است:

۱- در برخی نسخ بخاری چنین است: وَ اُذکُر فی‌الکتاب اسماعیل:..

۲- مراد از آن ابوالعاص شوهر زینب است که در بدر اسیر شده بود و آن حضرت او را رها کرد به شرطی که زینب را به مدینه بفرستند و او به عهد خود وفا کرد.

۳- یعنی وفای وعده از واجبات است.

عَبْدُاللَّه : أنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عَبَّاس رضيَ اللهُ عَنهما أخْبَرَهُ قال : أخْبَرَني أبُو سُفْيَانَ : أنَّ هِرَقْلَ قال لَهُ : سَألْتُكَ مَاذَا يَأمُرُكُمْ ، فَزَعَمْتَ : أنَّهُ أمَرَكُمْ بالصَّلاة ، وَالصِّدْق ، وَالْعَفَاف ، وَالْوَفَاء بالْعَهْد ، وَأدَاء الأمَانَة ، قال : وَهَذه صفَةُ نَبيٍّ . [راجع : ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ ، مطولاً] .

هِرَقل به او گفته بود:

از تو سؤال می‌کنم که (آن حضرت) شما را به چه امر می‌کند و تو گفتی: همانا وی امر می‌کند که نماز بگزارید و راستگوی و پاکدامن باشید و به وعدهٔ خود وفا کنید و امانت را بازگردانید[۱].

هرقل گفت: و همین است صفت پیامبر.

۲۶۸۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعيد : حَدَّثَنَا إسْمَاعيلُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ أبي سُهَيْل نَافع بْن مَالك بْن أبي عَامر ، عَنْ أبيه ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « آيَةُ الْمُنَافق ثَلاثٌ : إذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإذَا اؤْتُمنَ خَانَ ، وَإذَا وَعَدَ أخْلَفَ » . [راجع : ۳۳ . اخرجه مسلم : ۵۹] .

۲۶۸۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «منافق را سه نشانه است: چون سخن زند دروغ گوید و چون امانتی بدو سپرده شود خیانت کند، و چون وعده کند خلاف ورزد».

۲۶۸۳ - حَدَّثَنَا إبْرَاهيمُ بْنُ مُوسَى : أخْبَرَنَا هشَامٌ ، عَن ابْن جُرَيْج قال : أخْبَرَني عَمْرُو ابْنُ دينَار ، عَنْ مُحَمَّد بْن عَليٍّ ، عَنْ جَابر بْن عَبْداللَّه رضيَ اللهُ عَنهما قال : لَمَّا مَاتَ النَّبيُّ ﷺ جَاءَ أبَا بَكْر مَالٌ منْ قبَل الْعَلاء بْن الْحَضْرَميِّ ، فَقَال أبُو بَكْر : مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى النَّبيِّ ﷺ دَيْنٌ ، أوْ كَانَتْ لَهُ قبَلَهُ عدَةٌ ، فَلْيَأتنَا .

قال جَابرٌ : فَقُلْتُ : وَعَدَني رَسُولُ اللَّه ﷺ أنْ يُعْطيَني هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا ، فَبَسَطَ يَدَيْه ثَلاثَ مَرَّات .

قال جَابرٌ : فَعَدَّ في يَدي خَمْسَمائَة ، ثُمَّ خَمْسَمائَة ، ثُمَّ خَمْسَمائَة . [راجع : ۲۲۹۶ . أخرجه مسلم : ۲۳۱۴] .

۲۶۸۳ - از عمرو ابن دینار، از محمدبن علی روایت است که جابرن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد، از جانب عَلاءبن الحَضْرَمِی (عامل بحرین) مالی برای ابوبکر آمد. ابوبکر گفت: اگر کسی را بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) طلبی باشد و یا از جانب آن حضرت به او وعده‌ای شده باشد، نزد ما بیاید.

جابر گفت: گفتم: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من وعده کرده است که این چنین و این چنین و این چنین برایم بدهد. جابر سه بار دستهای خود را گشود.

جابر گفته است: ابوبکر در دستهای من پانصد درهم شمرد و سپس پانصد درهم شمرد و سپس پانصد درهم شمرد.

۲۶۸۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدالرَّحيم : أخْبَرَنَا سَعيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ شُجَاع ، عَنْ سَالم الأفْطَس ،

۲۶۸۴ - از سعیدبن جُبَیر روایت است که گفت: مردی یهودی از مردمان حیره از من سؤال کرد

۱- این موضوع بخشی از حدیثی است که در شمارهٔ ۷، کتاب وحی، در مجلد اول به تفصیل آمده است.

عَنْ سَعيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : سَأَلَني يَهُودِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْحِيرَةِ : أيَّ الأَجَلَيْنِ قَضَى مُوسَى ؟ قُلْتُ : لا أَدْري ، حَتَّى أَقْدَمَ عَلَى حَبْرِ الْعَرَبِ فَأَسْأَلَهُ ، فَقَدِمْتُ فَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقال : قَضَى أَكْثَرَهُمَا وَأَطْيَبَهُمَا ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا قال فَعَلَ .

که: کدام یک از دو میعاد را[1] موسی به اتمام رسانید؟ گفتم: نمی‌دانم. نزد دانشمندترین مرد عرب می‌روم و از او می‌پرسم. من رفتم و از ابن عباس سؤال کردم وی گفت: موسی (ع) بیشترین و خوشترینِ آن دو میعاد را به پایان رسانید وهمانا آنچه را رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت انجام می‌داد.

۲۹- باب : لا يُسْأَلُ أَهْلُ الشِّرْكِ عَنِ الشَّهَادَةِ وَغَيْرِهَا

باب ۲۹: از مشرکان گواهی‌دادن و غیره خواسته نشود

وَقال الشَّعْبيُّ : لا تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ الْمِلَلِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ ﴾ [المائدة: ١٤].

وَقال أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبيِّ ﷺ : « لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُ ، وَقُولُوا : ﴿ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ ﴾ » [البقرة: ١٣٦] . [راجع : ٤٤٨٥] .

و شَعبی گفته است: شهادت‌دادن مردم ادیان دیگر علیه یکدیگرشان جواز ندارد. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی:

«پس برانگیختیم در میان فرقه‌های نصاری دشمنی وکینه» (مائده: ١٤). و ابوهریره روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب کنید، و بگویید:

«ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده است» (البقره: ١٣٦)

٢٦٨٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ ، وَكِتَابُكُمُ الَّذي أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَحْدَثُ الأَخْبَارِ بِاللَّهِ ، تَقْرَؤُونَهُ لَمْ يُشَبْ ، وَقَدْ حَدَّثَكُمُ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ وَغَيَّرُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ ، فَقَالُوا : « هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً » [البقرة: ٧٩] ، أَفَلا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مُسَاءَلَتِهِمْ ، وَلا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلاً قَطُّ

٢٦٨٥ - از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: ای گروه مسلمانان، چگونه شما از اهل کتاب سؤال می‌کنید؟ و کتاب شما آن است که خداوند بر پیامبرش(صلی‌الله علیه وسلم) نازل کرده است، و تازه‌ترین اخبار از جانب خداوند است که می‌خوانید و در آن تحریف نشده است و همانا خداوند به شما خبر داده است که اهل کتاب آنچه را خداوند نوشته است، تحریف کردند

۱- وقتی شعیب دختر خود را به موسی (ع) داد، مهر او را خدمت هشت یا ده سال به طریق تخییر تعیین کرده بود، چنان‌که قرآن مجید بدان ناطق است.

يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ . [انظر : ٧٣٦٣ د، ٧٥٢٢ ع، ٧٥٢٣ د] .

و با دستان خویش کتاب را تغییر دادند و گفتند همین ازجانب خداوند است کتابهای اندکی به‌دست آورند.

(ابن عباس گفته است:) آیا علمی که بر شما آمده است، شما را از سؤال‌کردن از ایشان بازنمی‌دارد؟ و به خدا سوگند، ما هرگز کسی از ایشان را ندیده‌ایم که ازچیزی سؤال کند که بر شما نازل شده است.

٣٠- باب : القُرْعَةِ فِي المُشْكِلاتِ

وَقَوْلِهِ : ﴿ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ﴾ . [آل عمران:٤٤] .

وَقالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : اقْتَرَعُوا فَجَرَتِ الأَقْلامُ مَعَ الجِرْيَةِ ، وَعَالَ قَلَمُ زَكَرِيَّا الجِرْيَةَ ، فَكَفَلَهَا زَكَرِيَّا .

وَقَوْلِهِ : ﴿ فَسَاهَمَ ﴾ . أَقْرَعَ : ﴿ فَكَانَ مِنَ المُدْحَضِينَ ﴾ . [الصافات:١٤١]. مِنَ المَسْهُومِينَ . [راجع : ٢٦٧٤] .

وَقالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : عَرَضَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى قَوْمٍ اليَمِينَ فَأَسْرَعُوا ، فَأَمَرَ أَنْ يُسْهِمَ بَيْنَهُمْ : أَيُّهُمْ يَحْلِفُ .

باب ۳۰: قرعه افکندن در بروز مشکلات

و فرمودهٔ خدای تعالی: «چون می‌انداختند قلمهای خویش را تا کدام کس از ایشان کفالت مریم را عهده‌دار شود»
(آل عمران: ٤٤)

و ابن عباس در تفسیر آن گفته است: قرعه انداختند و در میان آب قلمهای قرعه روان شد به جز قلم زکریّا که بر روی آب ایستاد و او کفالت مریم را به عهده گرفت.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «فَسَاهَم» - یعنی قرعه انداخت با اهل کشتی و سپس شد از مغلوبان» (الصّافات: ٤١) یعنی از قرعه برآمدگان (که به دریا افکنده شوند).

و ابوهریره گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از گروهی خواست که سوگند یاد کنند. آنها در آن شتاب کردند. آن حضرت فرمود که میانشان قرعه اندازند تا کدام یک‌شان سوگند یاد کند.

٢٦٨٦ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قالَ : حَدَّثَنِي الشَّعْبِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ النُّعْمَانَ ابْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَثَلُ المُدْهِنِ فِي حُدُودِ اللَّهِ وَالوَاقِعِ فِيهَا ، مَثَلُ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا

٢٦٨٦ - از نُعمان بن بَشیر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مثال مُدْهِن، یعنی سهل‌انگار از محذورات و ممنوعات خدا و مرتکب آن، مثال گروهی

سَفِينَةٍ ، فَصَارَ بَعْضُهُمْ فِي أَسْفَلِهَا وَصَارَ بَعْضُهُمْ فِي أَعْلاهَا ، فَكَانَ الَّذِي فِي أَسْفَلِهَا يَمُرُّونَ بِالْمَاءِ عَلَى الَّذِينَ فِي أَعْلاهَا ، فَتَأَذَّوْا بِهِ ، فَأَخَذَ فَأْسًا ، فَجَعَلَ يَنْقُرُ أَسْفَلَ السَّفِينَةِ ، فَأَتَوْهُ فَقَالُوا : مَا لَكَ ، قَالَ : تَأَذَّيْتُمْ بِي وَلا بُدَّ لِي مِنَ الْمَاءِ ، فَإِنْ أَخَذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَنْجَوْهُ وَنَجَّوْا أَنْفُسَهُمْ ، وَإِنْ تَرَكُوهُ أَهْلَكُوهُ وَأَهْلَكُوا أَنْفُسَهُمْ» .

است که در جایگاه کشتی در میانشان قرعه افکنده‌اند. بعضی در بخش بلند کشتی و بعضی در بخش پایین آن جای گرفته‌اند. آنانی که در پایین کشتی می‌باشند، برای دسترسی به آب بر کسانی که در بلند کشتی هستند می‌گذرند ومزاحمت بار می‌آورند. یکی از کسانی که در پایین کشتی است تبری می‌گیرد که زیر کشتی را سوراخ کند. سرنشینان کشتی نزد او می‌روند و به او می‌گویند: چرا چنین میکنی؟ وی می‌گوید: شما را اذیت کرده‌ام و ناگزیرم که آب بگیرم. پس اگر دست او را بگیرند (و مانع او شوند) هم او را نجات می‌دهند و هم خود را. و اگر او را به حالش بگذارند، هم او را هلاک می‌کنند و هم خود را.

۲۶۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدٍ الأَنْصَارِيُّ : أَنَّ أُمَّ الْعَلاءِ ، امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِمْ قَدْ بَايَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ ، أَخْبَرَتْهُ ، أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ طَارَ لَهُ سَهْمُهُ فِي السُّكْنَى ، حِينَ أَقْرَعَتِ الأَنْصَارُ سُكْنَى الْمُهَاجِرِينَ ، قَالَتْ أُمُّ الْعَلاءِ : فَسَكَنَ عِنْدَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ ، فَاشْتَكَى فَمَرَّضْنَاهُ ، حَتَّى إِذَا تُوُفِّيَ وَجَعَلْنَاهُ فِي ثِيَابِهِ ، دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ أَكْرَمَهُ» . فَقُلْتُ : لا أَدْرِي ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَّا عُثْمَانُ فَقَدْ جَاءَهُ وَاللَّهِ الْيَقِينُ ، وَإِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِهِ» . قَالَتْ : فَوَاللَّهِ لا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا . وَأَحْزَنَنِي ذَلِكَ ، قَالَتْ : فَنِمْتُ ، فَأُرِيتُ لِعُثْمَانَ عَيْنًا تَجْرِي ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : «ذَاكِ عَمَلُهُ» . [راجع : ۱۲۴۳] .

۲۶۸۷ - از زُهری روایت است که خَارجه بن زَید انصاری گفت: اُم عَلاء ـ یکی از زنان انصار که با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بود ـ او را خبر داده است که: قُرعهٔ عثمان بن مظعون به نام ما بر آمد که نزد ما سکونت کند و آن هنگامی بود که انصار به حکم قرعه مهاجرین را جای می‌دادند. اُم علاء گفت: عثمان بن مظعون نزد ما سکونت گزید. وی مریض شد و ما از وی پرستاری کردیم تا آنکه وفات کرد و او را درجامه‌های وی کفن کردیم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به خانهٔ ما آمد. من گفتم: رحمت خداوند بر تو باد ای ابو سائب (عثمان بن مظعون) من به تو شهادت می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «چگونه دانستی که خداوند او را گرامی داشته است؟».

گفتم: من نمی‌دانم، پدر و مادرم فدایت باد یا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اما عثمان، به خدا سوگند مرگ او را درگرفت، و من به او نیکویی می‌خواهم. به خدا سوگند، من که فرستادهٔ خداوندم، نمی‌دانم با وی چگونه معامله می‌شود».

اُمّ علاء گفت: به خدا سوگند که بعد از وی هرگز کسی را تزکیه نمی‌کنم و این واقعه مرا اندوهگین کرد. وی می‌گوید: در خواب بودم که برایم نموده شد که برای عثمان چشمهٔ جاری است. نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و از خواب خود به ایشان خبر دادم. آن حضرت فرمود: «آن عمل وی است».

۲۶۸۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللّٰه ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا ، غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللّٰه ﷺ . [راجع : ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۱٤٦۳ ، آخره] .

۲۶۸۸ - از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان همسران خویش قرعه می‌افکند و قرعهٔ هر یک که برمی‌آمد، او را با خود همراه می‌کرد. و آن حضرت برای هر یک از همسران خود یک روز و یک شب نوبت تعیین کرده بود، به جز برای سَوده بنت زمعه که وی نوبت شب و روز خویش را برای عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بخشیده بود و با این عمل خشنودی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را درنظر گرفته بود.

۲۶۸۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الْأَوَّلِ ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلَّا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لَاسْتَهَمُوا ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لَاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ

۲۶۸۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم ثواب اذان‌دادن و ایستادن در صف اول جماعت را بدانند و سپس، بدون قرعه‌فکندن آن را نیابند، البته در آن قرعه می‌افکند. و اگر

وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْواً» . [راجع: ٦١٥ . اخرجه مسلم: ٤٣٧]

ثواب نماز در اول وقت[1] بدانند، بر آن پیشی می‌گرفتند، و اگر ثواب نماز خفتن و صبح را بدانند، خود را بدان می‌رساندند ولو خزیده می‌بود».

۱- لفظ - التهجیر - که در فوق، اول وقت ترجمه شد، مترجم انگلیسی بخاری آن را نماز چاشت ترجمه کرده است.

٥٣ - كِتَاب الصُّلْحِ

١- باب : مَا جَاءَ فِي الإِصْلاحِ بَيْنَ النَّاسِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ١١٤].

وَخُرُوجِ الإِمَامِ إِلَى الْمَوَاضِعِ لِيُصْلِحَ بَيْنَ النَّاسِ بِأَصْحَابِهِ.

٢٦٩٠ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ أُنَاسًا مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ ، كَانَ بَيْنَهُمْ شَيْءٌ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يُصْلِحُ بَيْنَهُمْ ، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ وَلَمْ يَأْتِ النَّبِيُّ ﷺ ، فَجَاءَ بِلالٌ ، فَأَذَّنَ بِلالٌ بِالصَّلاةِ وَلَمْ يَأْتِ النَّبِيُّ ﷺ ، فَجَاءَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ، فَقَالَ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ حُبِسَ ، وَقَدْ حَضَرَتِ الصَّلاةُ ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَؤُمَّ النَّاسَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، إِنْ شِئْتَ . فَأَقَامَ الصَّلاةَ ، فَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْشِي فِي الصُّفُوفِ ، حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ الأَوَّلِ ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِالتَّصْفِيحِ حَتَّى أَكْثَرُوا ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لا يَكَادُ يَلْتَفِتُ فِي الصَّلاةِ ، فَالْتَفَتَ فَإِذَا هُوَ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَرَاءَهُ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُصَلِّيَ كَمَا هُوَ ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۳ - کتاب صلح

باب ۱: آنچه دربارهٔ صلح‌کردن میان مردم آمده است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در بسیاری از مشورتهای پنهانی ایشان خیری نیست، لیکن خیر در مشورت کسی است که می‌فرماید به صدقه یا به کار پسندیده یا به اصلاح‌آوردن میان مردمان و هر که این کند به طلب خشنودی خدا، پس به زودی بدهیمش مزد بزرگ» (النساء: ١١٤). و بیرون‌آمدن امام با اصحاب خویش به مواضعی که میان مردم صلح آورد.

٢٦٩٠ - از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: در میان مردمان عَمر و بن عوف چیزی واقع شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با تنی چند از اصحاب خویش نزد ایشان رفت تا میان آنها صلح بیاورد. وقت نماز فرا رسید و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برنگشت بلال اذان نماز گفت. ولی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نیامد. وی نزد ابوبکر آمد و گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (از آمدن) بازداشته شده و وقت نماز فرا رسیده است، آیا تو برای مردم امامت می‌دهی؟ ابوبکر گفت: آری، اگر بخواهی.

بلال اقامت گفت و ابوبکر به نماز پیش شد، سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و در میان صفها رفت تا آنکه به صف اول رسید. مردم

ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى وَرَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ فِي الصَّفِّ ، وَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِذَا نَابَكُمْ شَيْءٌ فِي صَلاتِكُمْ أَخَذْتُمْ بِالتَّصْفِيحِ ، إِنَّمَا التَّصْفِيحُ لِلنِّسَاءِ ، مَنْ نَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيَقُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُ لا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلا الْتَفَتَ يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَا مَنَعَكَ حِينَ أَشَرْتُ إِلَيْكَ لَمْ تُصَلِّ بِالنَّاسِ » . فَقَالَ : مَا كَانَ يَنْبَغِي لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٨٤ . أخرجه مسلم: ٤٢١] .

به کف‌زدن آغاز کردند و بسیار کف زدند. و ابوبکر چنان بود که به وقت نماز، به چپ و راست خود نمی‌نگریست. وی ناگهان توجه کرد و دید که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پشت سر وی است. آن حضرت با دست خویش اشارت کرد که در همان جایی که هست به نماز خود ادامه دهد. ابوبکر دست خود را بلند کرد و خداوند را حمد گفت و ستود، سپس پس پس آمد تا آنکه به صف درآمد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیش شد و بر مردم نماز گزارد. و چون از نماز فارغ شد رو به سوی مردم کرد و فرمود: «ای مردم، وقتی در نماز شما چیزی واقع شد، شما به کف‌زدن آغاز کردید. همانا کف‌زدن برای زنان است. کسی که در نماز وی چیزی واقع می‌شود، باید بگوید: سبحان‌الله. و هرکس که آن را بشنود بدان توجه می‌کند و ای ابوبکر، تو را چه چیز مانع شد که وقتی به تو اشارت کردم، تو بر مردم نماز نگزاردی؟».

ابوبکر گفت: بر پسر ابوقحافه شایسته نیست که پیشروی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز بگزارد.

٢٦٩١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي : أَنَّ أَنَسًا ﷺ قَالَ : قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : لَوْ أَتَيْتَ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَرَكِبَ حِمَارًا ، فَانْطَلَقَ الْمُسْلِمُونَ يَمْشُونَ مَعَهُ ، وَهِيَ أَرْضٌ سَبِخَةٌ ، فَلَمَّا أَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : إِلَيْكَ عَنِّي ، وَاللَّهِ لَقَدْ آذَانِي نَتْنُ حِمَارِكَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ مِنْهُمْ : وَاللَّهِ لَحِمَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَطْيَبُ رِيحًا مِنْكَ ، فَغَضِبَ لِعَبْدِاللَّهِ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ ، فَشَتَمَهُ ، فَغَضِبَ لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ ، فَكَانَ بَيْنَهُمَا ضَرْبٌ بِالْجَرِيدِ وَالأَيْدِي وَالنِّعَالِ ، فَبَلَغَنَا أَنَّهَا أُنْزِلَتْ :

۲۶۹۱ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شد، کاش نزد عبدالله ابن اُبَی بروی (تا شاید آن منافق اسلام بیاورد). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر خری سوار شد و روانه گشت و مسلمانان با پای پیاده آن حضرت را همراهی می‌کردند و مسیر راه شوره‌زار بود. آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی رفت، وی گفت: از من دور شو، به خدا سوگند که بوی خر تو مرا اذیت می‌کند. مردی از میان انصار به وی گفت: به خدا سوگند که

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ .
[الحجرات : ۹] [أخرجه مسلم : ۱۷۹۹] .

خر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خوشبوی‌تر از تو می‌باشد. مردی از افراد عبدالله خشمگین شد و هر دویشان یکدیگر را دشنام دادند، سپس طرفداران هر یک از این دو خشمگین شدند و با چوب و کفش و مشت بر همدیگر کوبیدند. به ما خبر رسید که همانا این آیه نازل شد: «و اگر دو گروه از مسلمانان جنگ کنند، پس صلح کنید میان ایشان» (البحرات: ۹).

۲- باب : لَيْسَ الْكَاذِبُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ

۲٦۹۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أُمَّهُ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عُقْبَةَ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ ، فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا » . [أخرجه مسلم : ۲٦۰۵ ، زيادة] .

باب ۲: کسی که میان مردم صلح می‌آورد، دروغگوی نیست

۲٦۹۲ – از ابن شهاب، از حُمید بن عبدالرحمن روایت است که مادر وی اُم کُلثوم بنت عُقْبه او را خبر داده که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «کسی که میان مردم صلح می‌آورد، دروغگوی نیست، پس اگر چیزی نیک را می‌رساند – یا – سخنی نیک (به جانبین) می گوید[1].

۳- باب: قَوْلِ الإِمَامِ لأَصْحَابِهِ: اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحُ

۲٦۹۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ وَإِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَرْوِيُّ قَالا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه : أَنَّ أَهْلَ قُبَاءٍ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامَوْا بِالْحِجَارَةِ ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ ، فَقَالَ : « اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحُ بَيْنَهُمْ » . [راجع : ٦٨٤ . أخرجه مسلم : ٤٢١ ، مطولاً بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب ۳: گفتهٔ امام به یاران خود با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم.

۲٦۹۳ – از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: مردم قبا با یکدیگر زد و خورد نمودند تا آنکه بر یکدیگر سنگ افکندند. از این واقعه به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خبر رسید و فرمود: «با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم».

۱- مبنای این سخن بر آن است که دروغ را برای دفع فساد روا داشته‌اند از قبیل: اختیار شر قلیل برای رسیدن به خیر کثیر. در روایت مسلم آمده که دروغ را به جز از سه مورد اجازه نداده‌اند: در جنگ، در مصالحه میان طرفین و در خشنود ساختن زن که بگوید تو را دوست می‌دارم. هرچند او را دوست نداشته باشد. برخی علما دروغ را به گونهٔ مطلق روا نمی‌دارند. (تیسیر القاری).

٤- باب : قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى:

﴿ أَنْ يُصَالِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾. [النساء: ۱۲۸].

٢٦٩٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ [النساء : ۱۲۸] . قالت : هُوَ الرَّجُلُ يَرَى مِنَ امْرَأَتِه مَا لا يُعْجِبُهُ ، كِبَرًا أَوْ غَيْرَهُ ، فَيُرِيدُ فِرَاقَهَا ، فَتَقُولُ : أَمْسِكْنِي وَاقْسِمْ لِي مَا شِئْتَ ، قالتْ : فَلا بَأْسَ إِذَا تَرَاضَيَا . [راجع : ۲٤٥٠ . أخرجه مسلم : ۳۰۲۱] .

باب ۴: فرمودۀ خدای تعالی

[اگر زنی بترسد از شوهرش، سرکشی یا روگردانی را، پس گناه نیست برایشان] «در آنکه صلح آرند در میان خویش نوعی از صلح و صلح‌کاری بهتر است» (النساء: ۱۲۸).

٢٦٩٤ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) این آیه را خواند: «اگر زنی بترسد از شوهرش سرکشی یا روگردانی را» (النساء: ۱۲۸). وی گفت: دربارۀ آن مردی است که از زن خود چیزی می‌بیند که از آن خوشش نمی‌آید؛ چون کهنسالی و غیره، و می‌خواهد که از وی جدایی اختیار کند، و آن زن می‌گوید: مرا نزد خود نگهدار و هر آن‌چه خواهی به من نفقه بده. عایشه گفته است: اگر زن و شوهر بدان راضی باشند، گناهی نیست.

٥- باب : إِذَا اصْطَلَحُوا عَلَى صُلْحِ جَوْرٍ فَالصُّلْحُ مَرْدُودٌ

٢٦٩٥ ، ٢٦٩٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْب : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْد بْنِ خَالِد الْجُهَنِيِّ ﷺ قالا : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَال : يَا رَسُولَ اللَّه ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّه ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَال : صَدَقَ ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّه ، فَقَال الأَعْرَابِيُّ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا ، فَزَنَى بِامْرَأَته ، فَقَالوا لي : عَلَى ابْنِكَ الرَّجْمُ ، فَفَدَيْتُ ابْنِي مِنْهُ بِمِائَة مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَة ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَقَالوا : إِنَّمَا عَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَة وَتَغْرِيبُ عَام ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : « لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ

باب ۵: اگر بر آنچه ستم باشد صلح کنند، آن صلح مردود است

٢٦٩٥ و ٢٦٩٦ - از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوهریره و زیدبن خالد الجُهنی(رضی‌الله عنهما) گفته‌اند: بادیه‌نشینی آمد و گفت: یا رسول‌الله، در میان ما به کتاب خدا حکم کن. جانب مقابل وی گفت: راست میگوید، در میان ما به کتاب خدا حکم کن بادیه‌نشین گفت: پسر من که نزد این مرد مزدور بود با زن وی زنا کرده است و به من گفتند: بر پسرت سنگسار لازم می‌شود[1] من به جبران این عمل پسر خود، صد گوسفند فدیه دادم و

۱- مجازات رجم؛ یعنی سنگسارکردن زناکار، در قرآن صراحت ندارد، لیکن از اینکه خداوند در قرآن گفته: وَ مَا آتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذوه وَ مَانَهَكُم عَنهُ فَانْتَهُوا (الحشر: ۷) یعنی: و هر چه بدهد شما را پیغامبر آن را بگیرید و هرچه منع کند شما را از آن باز ایستید. و همچنان آیهٔ: من يُطِعِ الرَّسولَ فَقَد أطاعَ‌اللهَ (النساء: ۸۰) (هر که فرمانبرداری کند پیغامبر را هر آینه فرمانبرداری خدا کرد). از مطالب شرح کرمانی مفهوم می‌شود که رجم، یعنی سنگسار در قرآن بوده ولی آن منسوخ شده و حکم آن باقی است (تیسیر القاری ج ۲، ص ۴۶۴).

اللَّه ، أَمَّا الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ فَرَدٌّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ - فَاغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا فَارْجُمْهَا» . فَغَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسٌ فَرَجَمَهَا . [راجع : ۲۳۱۴ ، ۲۳۱۵ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ ، بزيادة] .

کنیزی آزاد کردم. سپس این موضوع را از علما[1] سؤال کردم. آنها گفتند: بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌شود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. و اما کنیز و گوسفندان بر تو رد است. و بر پسر تو صدتازیانه و یک سال تبعید است، و اما تو ای اُنَیس - برای مردی گفت - فردا بر و آن زن را سنگسار کن» فردای آن، آن اُنَیس رفت و آن زن را سنگسار کرد.

۲۶۹۷ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ» .

رَوَاهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَخْرَمِيُّ ، وَعَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَبِي عَوْنٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ . [انظر في الاعتصام بالكتاب والسنة ، باب : ۲۰. أخرجه مسلم : ۱۷۱۸] .

۲۶۹۷ - از قاسم بن محمد روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در شریعت ما چیزی نو پدید آورد، چیزی که در شریعت نباشد، آن مردوداست».

روایت کرده است آن را عبدالله بن جعفر مَخْرَمِی و عبدالواحد بن ابی عَوْن، از سعدبن ابراهیم.

٦- باب : كَيْفَ يُكْتَبُ : هَذَا مَا صَالَحَ فُلانُ بْنُ فُلانٍ ،

وَفُلانُ بْنُ فُلانٍ ، وَإِنْ لَمْ يَنْسُبْهُ إِلَى قَبِيلَتِهِ أَوْ نَسَبِهِ .

باب ۶: چگونه صلح‌نامه نوشته شود؟

این است آنچه صلح کرده است فُلان بن فُلان، و فُلان بن فُلان، هرچند نام قبیله و نسب وی نوشته نشود.

۲۶۹۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا صَالَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْلَ الْحُدَيْبِيَةِ ، كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَهُمْ كِتَابًا ، فَكَتَبَ

۲۶۹۸ - از بَرأ بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با مردم حُدَیبیه (یعنی کافران قریش) صلح کرد[2]. علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) میان ایشان نامه‌ای نوشت و در آن نوشت: محمد رسول‌الله،

۲- در عینی گفته شده که در زمان آن حضرت خلفای اربعه، و سه کس از انصار یعنی اُبی بن کعب، و معاذ بن جَبَل و زید بن ثابت(رضی‌الله عنه)(به عنهم تبدیل شود)فتوا می‌دادند.

۲- در سال ششم هجرت، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با هزار واندی از یاران خویش برای ادای عمره روانه مکه شدند. کافران قریش در موضع حُدَیبیه، از ورود ایشان ممانعت کردند و مذاکرات میان آنها ادامه یافت و سرانجام میان ایشان مصالحه شد و صلح‌نامهٔ نوشته شد که مسلمانان سال آینده وارد مکه شوند. این صلح‌نامه به پیمان حدیبیه شهرت یافت که بر وفق آن سال بعد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی به مکه درآمدند وعمره گزاردند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ : لا تَكْتُبْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، لَوْ كُنْتَ رَسُولاً لَمْ نُقَاتِلْكَ ، فَقَالَ لِعَلِيٍّ : « امْحُهُ » . فَقَالَ عَلِيٌّ : مَا أَنَا بِالَّذِي أَمْحَاهُ ، فَمَحَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ ، وَصَالَحَهُمْ عَلَى أَنْ يَدْخُلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، وَلا يَدْخُلُوهَا إِلا بِجُلُبَّانِ السِّلاحِ ، فَسَأَلُوهُ مَا جُلُبَّانُ السِّلاحِ ؟ فَقَالَ : الْقِرَابُ بِمَا فِيهِ . [راجع: ۱۷۸۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۸۳].

مشرکان گفتند: محمد رسول‌الله ننویس. اگر تو پیامبر می‌بودی ما با تو نمی‌جنگیدیم. آن حضرت به علی گفت: «آن را محو کن» علی گفت: من محوکنندهٔ آن نیستم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خویش آن را محو کرد، و با آنها بر این صلح کرد که آن حضرت و یاران وی (سال آینده) به مکه در آیند و سه روز بمانند و سلاح‌شان در جُلبان باشد.

از راوی پرسیدند که سلاح در جُلبان یعنی چه؟ گفت: یعنی سلاح در نیام و غلاف باشد.

۲۶۹۹ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدَعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ ، حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا : هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالُوا : لا نُقِرُّ بِهَا ، فَلَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، قَالَ : « أَنَا رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ » . ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ : « امْحُ : رَسُولُ اللَّهِ » . قَالَ : لا وَاللَّهِ لا أَمْحُوكَ أَبَدًا ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ ، فَكَتَبَ : « هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، لا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلاحٌ إِلا فِي الْقِرَابِ ، وَأَنْ لا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ ، وَأَنْ لا يَمْنَعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا » . فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الأَجَلُ ، أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا : قُلْ لِصَاحِبِكَ اخْرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الأَجَلُ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَتَبِعَتْهُمُ ابْنَةُ حَمْزَةَ : يَا عَمِّ يَا عَمِّ ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَخَذَ بِيَدِهَا ، وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ : دُونَكِ ابْنَةَ عَمِّكِ

۲۶۹۹ - از براء بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ماه ذیقعده قصد عمره کرد، ولی مردم مکه از ورود وی به مکه خودداری کردند تا آنکه آن حضرت با آن‌ها مصالحه کرد که در آن‌جا سه روز اقامت گزینند و چون صلح‌نامه را نگاشتند. در آن نوشتند: این همان است که محمد فرستادهٔ خدا بر آن صلح کرده است. آنها گفتند: ما بدان اقرار نمی‌کنیم. اگر بدانیم که تو فرستادهٔ خداوندی، تو را مانع نمی‌شویم، لیکن تو محمدبن عبدالله هستی. آن حضرت فرمود: «من فرستادهٔ خدا و من محمّد بن عبدالله هستم» و سپس به علی گفت: «رسول‌الله را پاک کن».

علی گفت: نی، به خدا سوگند که هرگز آن را پاک نمی‌کنم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نامه را گرفت و در آن نوشت[۱]:

«این است آنچه صلح کرده است بر آن

۱- نسبت نوشتن به آن حضرت به طریق مجاز، امر بر نوشتن است. بعضی گویند که آن حضرت نظر به اعجاز و خرق عادت، خودش نوشت و نیز می‌گویند که لفظ اُمّی که بر آن حضرت آمده است، برکسی اطلاق می‌شود که نیکو کتابت نکند نه اینکه اصلاً ننویسد و این امر مخالف آیت ۴۸ سوره عنکبوت نیست که می‌گوید: «و نمی‌خواندی پیش از نزول قرآن هیچ کتاب را به‌دست راست خود آن‌گاه در شک می‌افتادند این بدکیشان»، البته برخی با این نظر موافق نیستند (شرح شیخ الاسلام، حاشیه تیسیر القاری ج ۴، ص ۳۸۵).

احمَلِيهَا ، فَاخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ ، فَقَالَ عَلِيٌّ : أَنَا أَحَقُّ بِهَا ، وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي ، وَقَالَ جَعْفَرٌ : ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي ، وَقَالَ زَيْدٌ ابْنَةُ أَخِي ، فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِخَالَتِهَا ، وَقَالَ : «الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الأُمِّ» . وَقَالَ لِعَلِيٍّ : «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» . وَقَالَ لِجَعْفَرٍ : «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي» . وَقَالَ لِزَيْدٍ : «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلَانَا» . [راجع : ۱۷۸۱ ، وانظر في فضائل الصحابة ، باب : ۱۷. أخرجه مسلم : ۱۷۸۳ مختصراً] .

محمد بن عبدالله، این‌که: سلاح را وارد مکه نکند مگر در غلاف آن، و کسی از اهالی مکه که قصد پیروی او را دارد، از مکه خارج نشود، و هیچ یک از یاران خویش را که بخواهد در مکه اقامت گزیند، مانع نشود».

آن‌گاه که آن حضرت وارد مکه شد و میعاد اقامت وی سپری شد، مشرکان نزد علی آمدند و گفتند: به یار خود بگوی که از نزد ما بیرون رود و همانا میعاد آن سپری شده است.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مکه بیرون آمد و دختر حمزه به دنبال‌شان روانه شد درحالی که به آن حضرت می‌گفت: ای عمو، ای عمو. علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) دست وی را گرفت و به فاطمه(علیهاالسلام) گفت: دختر عموی خود را بگیر و او را با خود سوار کن و علی و زید، و جعفر درمورد (تربیت و پرورش) وی باهم اختلاف کردند. علی گفت: من به وی سزاوارترم. او دخترعموی من است و جعفر گفت: وی دختر عموی من است و خاله‌اش زن من است. زید گفت: او دختر برادر من است[1]. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حکم کرد که آن دختر به خاله‌اش سپرده شود و فرمود: «خاله منزلت مادر را دارد».

و آن حضرت به علی گفت: «تو از منی و من از توأم» و به جعفر گفت: «صورت و سیرت تو به من می‌ماند».

و به زید گفت: «تو برادر ما و دوست ما هستی».

۱- پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) رابطهٔ اخوت و برادری را بین زید غلام آزاد شدهٔ خود و حمزه عموی خود قایم ساخته بود.

٧- باب : الصُّلْحِ مَعَ الْمُشْرِكِينَ

فيه عَنْ أَبِي سُفْيَانَ . [راجع : ٧] .

وَقَالَ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « ثُمَّ تَكُونُ هُدْنَةٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الأَصْفَرِ » . [راجع : ٣١٧٦] .

وَفِيهِ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ ، وَأَسْمَاءُ ، وَالْمِسْوَرُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ :

٢٧٠٠ - وَقَالَ مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : صَالَحَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى ثَلاثَةِ أَشْيَاءَ ، عَلَى أَنَّ مَنْ أَتَاهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ رَدَّهُ إِلَيْهِمْ ، وَمَنْ أَتَاهُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَرُدُّوهُ ، وَعَلَى أَنْ يَدْخُلَهَا مِنْ قَابِلٍ ، وَيُقِيمَ بِهَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، وَلا يَدْخُلَهَا إِلا بِجُلُبَّانِ السِّلاحِ ، السَّيْفِ وَالْقَوْسِ وَنَحْوِهِ . فَجَاءَ أَبُو جَنْدَلٍ يَحْجُلُ فِي قُيُودِهِ ، فَرَدَّهُ إِلَيْهِمْ . [راجع : ١٧٨١ . أخرجه مسلم: ١٧٨٣ مطولاً] .

قَالَ : لَمْ يَذْكُرْ مُؤَمَّلٌ عَنْ سُفْيَانَ : أَبَا جَنْدَلٍ ، وَقَالَ إِلا بِجُلُبِ السِّلاحِ .

باب ٧: مصالحه با مشرکین

در آن از ابوسفیان روایت شده است (حدیث: ٧)

و روایت است از عَوف بن مالک که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سپس میان شما و رومیان صلح برقرار می‌گردد».

و در آن سَهْل بن حُنَیف، و اسماء، و مِسور از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند[١].

٢٧٠٠ - از بَرأ بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز حُدَیْبیه در سه چیز با مشرکین صلح کرد: اگر کسی از مشرکین نزد آن حضرت بیاید، او را به مشرکین بازگرداند. اگر کسی از مسلمانان نزد مشرکان برود، او را به مسلمانان بازنگردانند. سال بعد که آن حضرت به مکه می‌آید فقط سه روز در آن‌جا اقامت کند، و به مکه داخل نشود مگر آنکه سلاح در غلاف باشد، مانند شمشیر، کمان و امثال آن.

ابوجندل که پای در زنجیر جست و خیز کنان آمد، آن حضرت او را به مشرکین بازگردانید[٢].

ابوعبدالله می‌گوید: مُؤَمَّل از سفیان از ابوجندل یاد نکرده و این لفظ را آورده است: اِلاّ بِجُلُبِ السّلاَح - (عوض - الاّ بِجُلُبّان السّلاح).

١- اشاره به حدیثی است که اسماء بنت ابوبکر در مورد حکم صلهٔ رحم با مادر خود که مشرک بود از آن حضرت اجازه خواست.

٢- ابوجندل پسر سُهیل است و سُهیل که از اشراف قریش بود، متصدی و مباشر مذاکرات صلح حدیبیه بود. وی قبل از آنکه به حُدَیبیه بیاید، پسر خود ابوجندل را که مسلمان شده بود در زنجیر کشیده بود تا نزد مسلمانان نیاید. وقتی که سهیل با مسلمانان مذاکره می‌کرد، ابوجندل با همان حالت که در زنجیر بود، خود را به حُدَیبیه رسانید وچون سهیل پسر خود را دید. گفت: ای محمد، این اولین کسی است که به‌خاطر وی با تو صلح می‌کنم. او را به من بازگردان، آن حضرت فرمود :هنوز صلحنامه نوشته نشده است. سهیل اصرار کرد. آن حضرت ناگزیر ابوجندل را به او سپرد. (شرح شیخ‌الاسلام).

۲۷۰۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ مُعْتَمِرًا ، فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ ، فَنَحَرَ هَدْيَهُ وَحَلَقَ رَأْسَهُ بِالْحُدَيْبِيَةِ ، وَقَاضَاهُمْ عَلَى ، أَنْ يَعْتَمِرَ الْعَامَ الْمُقْبِلَ ، وَلَا يَحْمِلَ سِلَاحًا عَلَيْهِمْ إِلَّا سُيُوفًا ، وَلَا يُقِيمَ بِهَا إِلَّا مَا أَحَبُّوا . فَاعْتَمَرَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَالَحَهُمْ ، فَلَمَّا أَقَامَ بِهَا ثَلَاثًا ، أَمَرُوهُ أَنْ يَخْرُجَ فَخَرَجَ . [انظر : ٤٢٥٢ر] .

۲۷۰۱ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به قصد عمره برآمد. کافران قریش میان او و کعبه حایل شدند. آن حضرت در حُدَیبیه قربانی خویش را ذبح کرد و سرِ خود را تراشید و با ایشان مصالحه کرد که سال آینده عمره کند و سلاح برندارد به جز شمشیر، و در مکه اقامت نکند به جز میعادی را که ایشان بخواهند. آن حضرت سال بعد عمره کرد و تحت شرایطی که با ایشان صلح کرده بود وارد مکه شد و چون سه روز اقامت کرد به او گفتند که از مکه بیرون رود. آن حضرت از مکه خارج شد.

۲۷۰۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ قَالَ : انْطَلَقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ . [انظر : ۳۱۷۳ط ، ٦١٤٣ط ، ٦٨٩٨ط ، ٧١٩٢ط . أخرجه مسلم : ١٦٦٩ ، مطولاً] .

۲۷۰۲ - از سهل بن ابوحَثْمه روایت است که گفت: عبدالله ابن سَهل و مُحَیِّصَه بن مسعودبن زید به سوی خیبر رفتند و در آن روز (میان یهود و مسلمانان) صلح بود.

۸- باب : الصُّلْحِ فِي الدِّيَةِ

باب ۸: مصالحه دردیَت (خون‌بها و بهای جراحت)

۲۷۰۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ الرُّبَيِّعَ ، وَهِيَ ابْنَةُ النَّضْرِ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ ، فَطَلَبُوا الْأَرْشَ وَطَلَبُوا الْعَفْوَ فَأَبَوْا ، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهُمْ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ : أَتُكْسَرُ ثَنِيَّةُ الرُّبَيِّعِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا ، فَقَالَ : « يَا أَنَسُ ، كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ » . فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَعَفَوْا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ ، مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ » .

زَادَ الْفَزَارِيُّ : عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ : فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَقَبِلُوا الْأَرْشَ . [انظر : ٢٨٠٦ر ، ٤٤٩٩ع ، ٤٥٠٠ر ، ٤٦١١ر ، ٦٨٩٤ع ، وانظر في الديات ، باب : ١٤ . أخرجه مسلم : ١٦٧٥ ، باختلاف] .

۲۷۰۳ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رُبیع دختر نَضْر دو دندان پیشین دختری را شکستاند. کسان رُبیع از کسان آن دختر خواستند که خونبهای جراحت بگیرند و قصاص را عفو کنند. آن‌ها نپذیرفتند. هر دو طرف نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت به قصاص امر کرد.

انس بن نضر گفت: آیا دندان ربیع را می‌شکنی یا رسول‌الله؟ نی، سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است که دندان او شکسته نمی‌شود.

آن حضرت فرمود: «ای اَنَس، حکم خدا قصاص است» سپس کسان دختر راضی شدند و عفو کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا از بندگان خدا کسی هست که اگر به خدا سوگند یاد کند خداوند سوگندش را راست می‌گرداند»[۱].

فَزاری به روایت از حُمَید، از انس افزوده است: کسان آن دختر راضی شدند و بهای جراحت را قبول کردند.

٩- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رضي الله عنهما :

«ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ» .

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ﴾ [الحجرات:٩] .

باب ۹: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به حسن بن علی(رضی‌الله عنه)

«همانا این پسر من سیّد (سالار و مقتدا) است و شاید خداوند به‌واسطهٔ او میان دو گروه بزرگ صلح بیاورد»[۲].

و فرمودهٔ خداوند جَلّ ذکره: «صلح آورید میان آنها» (الحجرات: ۹).

٢٧٠٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : اسْتَقْبَلَ وَاللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُعَاوِيَةَ بِكَتَائِبَ أَمْثَالِ الْجِبَالِ ، فَقَالَ عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ : إِنِّي لَأَرَى كَتَائِبَ لَا تُوَلِّي حَتَّى تَقْتُلَ أَقْرَانَهَا ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ -وَكَانَ وَاللَّهِ خَيْرَ الرَّجُلَيْنِ- : أَيْ عَمْرُو ، إِنْ قَتَلَ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ ، وَهَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ ، مَنْ لِي بِأُمُورِ النَّاسِ ، مَنْ لِي بِنِسَائِهِمْ ، مَنْ لِي بِضَيْعَتِهِمْ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ رَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ ، مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ ، عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ عَامِرِ بْنِ كُرَيْزٍ ، فَقَالَ : اذْهَبَا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ ، فَاعْرِضَا عَلَيْهِ ، وَقُولَا لَهُ ، وَاطْلُبَا إِلَيْهِ . فَأَتَيَاهُ

۲۷۰۴ - از ابوموسی روایت است که حسن (بصری) گفته: به خدا سوگند که حسن بن علی ،کوههایی از لشکر را به مقابل معاویه جلو آورد و عَمْرو بن عاص (به معاویه) گفت: همانا لشکرهای (تو را) می‌بینم که تا حریفان خود را به قتل نرسانند، پشت نمی‌دهند.

معایه به عَمرو گفت - و به خدا سوگند که وی از عَمْرو بهتر بود -[۳]:

ای عَمرو، اگر آنها اینها را بکشند و اینها آنها را بکشند، برای من کِی می‌ماند که از امور مردم

۱- اشاره به قول انس برادر ربیع است، سوگند یاد کرده بود که دندان ربیع شکسته نمی‌شود.

۲- این فرمودهٔ آن حضرت را به صلحی که امام حسن(رضی‌الله عنه) با معاویه کرد تعبیر می‌کنند.

۳- پس از شهادت حضرت علی(رضی‌الله عنه) در شب هفدهم رمضان سال چهلم هجرت، توسط عبدالرحمن بن ملجم، چهل هزار کس با امام حسن(رضی‌الله عنه) بیعت کردند. و مسلمانان دو گروه شدند، مردم کوفه به امام حسن(رضی‌الله عنه) بیعت کردند و مردم شام به معاویه بیعت کردند، و دو لشکر در سرزمین کوفه مقابل هم قرار گرفتند، تا آنکه این مذاکرات به صلح انجامید (شرح شیخ الاسلام).

فَدَخَلا عَلَيْه ، فَتَكَلَّمَا وَقالا لَهُ ، فَطَلَبَا إِلَيْه ، فَقال لَهُمَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ : إِنَّا بَنُو عَبْدِالْمُطَّلِب ، قَدْ أَصَبْنَا مِنْ هَذَا الْمَال ، وَإِنَّ هَذِه الأُمَّةَ قَدْ عَاثَتْ فِي دِمَائِهَا . قالا : فَإِنَّهُ يَعْرِضُ عَلَيْكَ كَذَا وَكَذَا ، وَيَطْلُبُ إِلَيْكَ وَيَسْأَلُكَ ، قال : فَمَنْ لِي بِهَذَا ؟ قالا : نَحْنُ لَكَ بِه ، فَمَا سَأَلَهُمَا شَيْئًا إِلا قالا : نَحْنُ لَكَ بِه ، فَصَالَحَهُ . فَقال الْحَسَنُ : وَلَقَدْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ يَقُولُ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَلَى الْمِنْبَر ، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِه ، وَهُوَ يُقْبِلُ عَلَى النَّاس مَرَّةً وَعَلَيْه أُخْرَى ، وَيَقُولُ : « إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِه بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ » .

قال لِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : إِنَّمَا ثَبَتَ لَنَا سَمَاعُ الْحَسَنِ مِنْ أَبِي بَكْرَةَ بِهَذَا الْحَدِيث . [انظر : ۳۶۲۹، ۳۷۴۶، ۷۱۰۹]

رسیدگی کند، چه کسی از زنان آنها سرپرستی کند و چه کسی از اطفال آنها وارسی نماید.

معاویه دو مرد از طایفۀ قریش را که از قبیلۀ بنی‌عبد شمس بودند؛ یعنی عبدالرحمن بن سَمُره و عبدالله بن عامر بن کُرَیز را نزد امام حسن فرستاد و گفت: نزد این مرد بروید و بر وی صلح را عرضه کنید و با او سخن گویید ومذاکره کنید و مطلوب خود را در میان نهید. آنها نزد امام حسن رفتند و با وی سخن گفتند و مذاکره کردند و مطلوب خود را در میان نهادند.

حسن بن علی به آنان گفت: ما اولاد عبدالمطَّلب هستیم، همانا این اموال به ما رسیده است، و به تحقیق که این مردم (همراه من) در خونریزی بی‌باک‌اند (و به جز پول ایشان را بازنمی‌دارد). آنان گفتند: همانا معاویه برای تو چنین و چنان مالی پیشنهاد می‌کند، و مطلوب خود را می‌خواهد و از تو صلح می‌طلبد.

امام حسن گفت: کِی آن را ضمانت می‌کند؟ آنان گفتند: ما آن را ضمانت می‌کنیم. و امام حسن هر آنچه از ایشان خواست، ایشان گفتند که ما ضمانت می‌کنیم. وی با معاویه صلح کرد.

حسن (بصری) گفته است: از ابوبکره شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بر منبر دیدم، درحالی که حسن بن علی در کنار وی بود. آن حضرت باری رو به سوی مردم می‌کرد و گاه به سوی وی و می‌گفت:

«همانا این پسر من سَیِّد است و شاید خداوند به واسطۀ او میان دو گروه بزرگ از

مسلمانان صلح بیاورد».

(امام بخاری می‌گوید) علی‌بن عبدالله به من گفت: همانا سماع حسن بصری از ابوبکره توسط همین حدیث بر ما ثابت شده است.

۱۰- باب : هَلْ يُشِيرُ الإِمَامُ بِالصُّلْحِ

۲۷۰۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قال : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيد ، عَنْ أَبِي الرِّجَالِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أُمَّهُ عَمْرَةَ بِنْتَ عَبْدِالرَّحْمَنِ قالتْ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ ، عَالِيَةٍ أَصْوَاتُهُمَا ، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الآخَرَ وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ ، وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لا أَفْعَلُ ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ». فَقَالَ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبَّ.
[أخرجه مسلم : ۱۵۵۷] .

باب ۱۰: آیا امام به صلح اشاره کند؟

۲۷۰۵ - از عَمرۀبنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صدای خصومت کسانی را در دروازۀ مسجد شنید که سروصدا به راه انداخته بودند. یکی از دیگری می‌خواست که از طلب خود کم کند و در تقاضای خود نرمش نشان دهد و جانب مقابل می‌گفت که به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی آنان برآمد و فرمود: «کجاست کسی که به خدا سوگند یاد می‌کند که آ نچه را معروف (پسندیده) است انجام نمی‌دهد؟» وی گفت: منم یا رسول‌الله، هر آنچه وی دوست دارد همان کند.

۲۷۰۶ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، عَنِ الأَعْرَجِ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّهُ كَانَ لَهُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي حَدْرَدٍ الأَسْلَمِيِّ مَالٌ ، فَلَقِيَهُ فَلَزِمَهُ ، حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَمَرَّ بِهِمَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَالَ : «يَا كَعْبُ» . فَأَشَارَ بِيَدِهِ ، كَأَنَّهُ يَقُولُ النِّصْفَ ، فَأَخَذَ نِصْفَ مَا لَهُ عَلَيْهِ وَتَرَكَ نِصْفًا . [راجع : ٤٥٧ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۸].

۲۷۰۶ - از عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعب بن مالک گفت: وی بر ذمۀ عبدالله بن ابی حدرد اسلمی، مالی داشت و چون با وی روبرو شد او را محکم گرفت تا آوازشان بلند شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان گذشت و فرمود: «ای کعب» و با دست خویش اشاره کرد - گویا می‌فرمود: نصف. وی نیمۀ طلب خود را از وی گرفت و نیمۀ دیگر را واگذاشت.

۱۱- باب : فَضْلِ الإِصْلاحِ بَيْنَ النَّاسِ وَالْعَدْلِ بَيْنَهُمْ

باب ۱۱: فضیلت مصالحه و تأمین عدالت میان

٢٧٠٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّام ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « كُلُّ سُلامَى مِنَ النَّاس عَلَيْه صَدَقَةٌ ، كُلَّ يَوْم تَطلُعُ فيه الشَّمْسُ ، يَعْدلُ بَيْنَ النَّاس صَدَقَةٌ » . [انظر : ٢٨٩١، ٢٩٨٩ ، وانظر في المظالم ، باب ٢٤. أخرجه مسلم : ١٠٠٩ ، مطولاً] .

مردم

۲۷۰۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر هر بندی از مردم صدقه است، در هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند. کسی که میان مردم عدالت می‌کند، صدقه است».

١٢- باب : إِذَا أَشَارَ الإِمَامُ بِالصُّلْحِ فَأَبَى ،

حَكَمَ عَلَيْه بِالْحُكْمِ الْبَيِّنِ

٢٧٠٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْر ، أَنَّ الزُّبَيْرَ كَانَ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ خَاصَمَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَار قَدْ شَهِدَ بَدْراً ، إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ في شرَاجٍ مِنَ الْحَرَّة ، كَانَا يَسْقيَان به كلاهُمَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ للزُّبَيْر : « اسْق يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَرْسلْ إِلَى جَارِكَ » . فَغَضبَ الأَنْصَارِيُّ ، فَقَال : يَا رَسُولَ اللَّه ، آنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتكَ ؟ فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُول اللَّه ﷺ ثُمَّ قال : «اسْق ، ثُمَّ احْبسْ حَتَّى يَبْلُغَ الْجَدْرَ » . فَاسْتَوْعَى رَسُولُ اللَّه ﷺ حينَئذٍ حَقَّهُ للزُّبَيْر ، وكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَبْلَ ذَلكَ أَشَارَ عَلَى الزُّبَيْر برَأْيٍ سَعَةٍ لَهُ وَللأَنْصَاريِّ ، فَلَمَّا أَحْفَظَ الأَنْصَاريُّ رَسُولَ اللَّه ﷺ اسْتَوْعَى للزُّبَيْر حَقَّهُ في صَرِيح الْحُكْم ، قال عُرْوَةُ : قال الزُّبَيْرُ : وَاللَّه مَا أَحْسبُ هَذه الآيَةَ نَزَلَتْ إلا في ذَلكَ : ﴿ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ . الآيَةَ . [النساء : ٦٥] . [راجع: ٢٣٦٠] .

باب ۱۲: اگر امام به صلح اشاره کند و از آن کسی ابا ورزد،

بر ظاهر قضیه حکم کند

۲۷۰۸ - از عروهٔ بن زبیر روایت است که گفت: زُبَیر می‌گفت: وی با مردی از انصار که در غزوهٔ بدر حاضر شده بود، نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) دعوی کرد. هر دوی آنها از جوی حَرَّه مزارع خویش را آبیاری می‌کردند.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به زبیر گفت: «ای زبیر، زمین خود را آبیاری کن و سپس آب را به سوی همسایه‌ات رها کن».

مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول‌الله؛ زیرا وی پسرعمهٔ تو است. رخسار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) متغیر شد و سپس فرمود: «آبیاری کن و بعد آب را بند کن تا به بیخ دیوار برسد».

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) حقّابهٔ زبیر را به طور کامل داد. و قبل از آن رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جهت فراخی و آسانی برای زبیر و آن مرد انصاری چنان دستور فرموده بود. وقتی مرد انصاری رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را به خشم آورد، آن حضرت حق زُبَیر را به طور

١٣- باب : الصُّلْحِ بَيْنَ الْغُرَمَاءِ

وَأَصْحَابِ الْمِيرَاثِ وَالْمُجَازَفَةِ فِي ذَلِكَ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لا بَأْسَ أَنْ يَتَخَارَجَ الشَّرِيكَانِ ، فَيَأْخُذَ هَذَا دَيْنًا ، وَهَذَا عَيْنًا ، فَإِنْ تَوِيَ لأَحَدِهِمَا لَمْ يَرْجِعْ عَلَى صَاحِبِهِ .

٢٧٠٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : تُوُفِّيَ أَبِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَعَرَضْتُ عَلَى غُرَمَائِهِ أَنْ يَأْخُذُوا التَّمْرَ بِمَا عَلَيْهِ فَأَبَوْا ، وَلَمْ يَرَوْا أَنَّ فِيهِ وَفَاءً ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : « إِذَا جَدَدْتَهُ فَوَضَعْتَهُ فِي الْمِرْبَدِ آذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ » . فَجَاءَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَدَعَا بِالْبَرَكَةِ ، ثُمَّ قَالَ : « ادْعُ غُرَمَاءَكَ فَأَوْفِهِمْ » . فَمَا تَرَكْتُ أَحَدًا لَهُ عَلَى أَبِي دَيْنٌ إِلا قَضَيْتُهُ ، وَفَضَلَ ثَلاثَةَ عَشَرَ وَسْقًا ، سَبْعَةٌ عَجْوَةٌ وَسِتَّةٌ لَوْنٌ ، أَوْ سِتَّةٌ عَجْوَةٌ وَسَبْعَةٌ لَوْنٌ ، فَوَافَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَغْرِبَ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَضَحِكَ ، فَقَالَ : « ائْتِ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَأَخْبِرْهُمَا » . فَقَالا : لَقَدْ عَلِمْنَا إِذْ صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا صَنَعَ أَنْ سَيَكُونُ ذَلِكَ .

کامل داد و بر ظاهر امر حکم کرد.

عُروه گفته است: زبیر گفت: به خدا سوگند گمان می‌کنم که درمورد همین حکم این آیه نازل شده است.

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مؤمن نباشند تا آن که حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شد میان ایشان» (النساء: ٦٥).

باب ۱۳: صلح میان قرضخواهان و میراثخواران و تخمین و اندازه در آن

و ابن عباس گفته است: اگر دو شریک توافق کنند که یکی مال موجود را بگیرد و دیگری مالی را که بر دوش قرضداران است، در آن باکی نیست. پس اگر حق یکی تلف گردد، حق مراجعه به شریک دیگر را ندارد.

۲۷۰۹ – از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پدرم مُرد و قرضدار بود. از طلبکاران وی تقاضا کردم که طلب خود را خرما بگیرند. آنها نپذیرفتند و ندانستند که خرما طلب‌شان را کفایت می‌کند. نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و ماجرا را بیان کردم. آن حضرت فرمود: «وقتی که خرما را چیدی و خرمن کردی، مرا را آگاه کن».

آن حضرت آمد درحالی که ابوبکر و عمر همراه وی بود و بر بالای خرماها نشست و بر آن دعای برکت کرد و سپس فرمود: «طلبکاران و طلب آنها را ادا کن».

کسی که بر پدرم طلبی داشت نماند، مگر آن که طلب او را ادا کردم و به مقدار سیزده وسق خرما زیادت آمد، که هفت وسق آن خرمای

وَقال هشَامٌ : عَنْ وَهْب ، عَنْ جَابِر : صَلاةَ الْعَصْر، وَلَمْ يَذْكُرْ أَبَا بَكْر ، وَلا ضَحِكَ ، وَقال : وَتَرَكَ أَبِي عَلَيْه ثَلاثِينَ وَسْقًا دَيْنًا .

وَقال ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ وَهْب ، عَنْ جَابِر : صَلاةَ الظُّهْرِ . [راجع : ٢١٢٧] .

عَجْوَه و شش وسق آن خرمای لَوْن بود، یا شش وسق آن خرمای عَجْوه و هفت وسق آن خرمای لَوْن بود. نماز شام را همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گزاردم و ماجرا را بیان کردم آن حضرت خندید و فرمود: «نزد ابوبکر و عمر برو و آنها را خبر کن». آنها گفتند: ما دانسته بودیم که اگر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کاری بکند، آنچه که خواسته باشد، آن کار انجام شدنی است. و هِشام از وَهْب روایت کرده که جابر گفت: نماز عصر (عوض نماز شام) و نام ابوبکر و لفظ خنده را ذکر نکرده و چنین گفته است: پدرم به مقدار سی وسق قرض بر خود گذاشت.

و ابن اسحاق از وهب از جابر روایت کرده است: نماز پیشین (ظهر).

١٤- باب : الصُّلْحِ بِالدَّيْنِ وَالْعَيْنِ

٢٧١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ .

وَقال اللَّيْثُ : حَدَّثَني يُونُسُ ، عَن ابْن شهَاب : أَخْبَرَني عَبْدُاللَّه بْنُ كَعْب : أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالك أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَد دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْه في عَهْد رَسُول اللَّه ﷺ في الْمَسْجد ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمعَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ وَهُوَ في بَيْت ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إلَيْهمَا ، حَتَّى كَشَفَ سجْفَ حُجْرَته ، فَنَادَى كَعْبَ بْنَ مَالك ، فَقال : « يَا كَعْبُ » . فَقال : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَأَشَارَ بِيَده : أَنْ ضَع الشَّطْرَ ، فَقال كَعْبٌ : قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَقال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « قُمْ فَاقْضه » . [راجع : ٤٥٧ . اخرجه مسلم : ١٥٥٨] .

باب ۱۴: مصالحه در دَین و عَین (ملکیت)

۲۷۱۰ - از ابن شهاب روایت است که عبدالله بن کعب گفت: کعب بن مالک گفت: وی از ابن ابی حَدرد طلب خود را تقاضا کرد و این واقعه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در مسجد رخ داد. سروصدای آنان بلند شد تا آنکه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ خود آن را شنید و به سوی آنها برآمد و پردهٔ حجرهٔ خویش را برزد و کعب‌بن مالک را خواند و گفت: «ای کعب» وی گفت: لَبّیک، یا رسول‌الله. آن حضرت با دست خویش اشاره کرد که: از نیم طلب خود درگذر. کعب گفت: چنان کردم یا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به ابن ابی حدرد) گفت: «برخیز و طلب او را ادا کن».

٥٤ - كِتَابُ الشُّرُوطِ

١- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الشُّرُوطِ فِي الإِسْلَامِ

وَالأَحْكَامِ وَالْمُبَايَعَةِ.

٢٧١١ ، ٢٧١٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ مَرْوَانَ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : يُخْبِرَانِ عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : لَمَّا كَاتَبَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو يَوْمَئِذٍ ، كَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو عَلَى النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ لا يَأْتِيكَ مِنَّا أَحَدٌ ، وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ ، إِلا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا وَخَلَّيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ . فَكَرِهَ الْمُؤْمِنُونَ ذَلِكَ وَامْتَعَضُوا مِنْهُ ، وَأَبَى سُهَيْلٌ إِلا ذَلِكَ ، فَكَاتَبَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى ذَلِكَ ، فَرَدَّ يَوْمَئِذٍ أَبَا جَنْدَلٍ إِلَى أَبِيهِ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو ، وَلَمْ يَأْتِهِ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ إِلا رَدَّهُ فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ وَإِنْ كَانَ مُسْلِمًا ، وَجَاءَتِ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ ، وَكَانَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ مِمَّنْ خَرَجَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ وَهِيَ عَاتِقٌ ، فَجَاءَ أَهْلُهَا يَسْأَلُونَ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ يَرْجِعَهَا إِلَيْهِمْ ، فَلَمْ يَرْجِعْهَا إِلَيْهِمْ ، لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِنَّ : ﴿ إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ﴾ . إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ﴾ . [الممتحنة : ١٠] . [راجع : ١٦٩٤ ، ١٦٩٥] .

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

۵۴ - کتاب شروط

باب ۱: شرایطی که در بیعت به اسلام

و احکام دین و معاملات جایز است

۲۷۱۱ و ۲۷۱۲ از ابن شهاب روایت است که عُروهٔ بن زُبَیر از مَروان و مِسْوَر بن مَخْرمه(رضی‌الله عنه) شنید که آنان از اصحاب رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خبر داده و گفته‌اند: آن‌گاه که سُهَیل بن عَمْرو، در روز (صلح حُدَیبه) صلح نامه را نوشت بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شرط گذاشت: اگر کسی ا ز ما که بر دین تو باشد نزد تو بیاید، باید او را به ما بازگردانی و میان ما و او مداخله نکنی. مسلمانان این شرط را ناخوش داشتند و از آن خشمگین شدند. و سُهیل بدون این شرط قبول نکرد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) این شرط را نوشت و در همان روز ابوجندل را به پدر وی سُهیل بن عَمرو بازگردانید، و آن حضرت هر کسی را که در آن مدّت نزد وی می‌آمد، بازگردانید، هرچند مسلمان می‌بود. زنان مسلمان (از مکه) مهاجرت کردند و اُم کلثوم بنت عُقْبهٔ بن ابی مُعَیط از کسانی بود که در آن روز نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و او به سن بلوغ رسیده بود. بستگان وی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)

آمدند و خواستند تا او را به آنها بازگرداند. آن حضرت او را به آنها بازنگردانید. زیرا خداوند در مورد زنان این آیه را نازل کرد: «ای مسلمانان چون بیایند پیش شما، زنانِ مسلمان هجرت کرده، پس امتحان کنید ایشان را، خدا داناتر است به ایمان ایشان. پس اگر مسلمان دانید، ایشان را باز نفرستید ایشان را به سوی کافران، نه این زنان حلال‌اند برای کافران و نه کافران حلال‌اند برای این زنان (الممتحنه: ۱۰).

٢٧١٣ - قَالَ عُرْوَةُ : فَأَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْتَحِنُهُنَّ بِهَذِهِ الآيَةِ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ﴾ إِلَى : ﴿ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ . قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنْهُنَّ ، قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَدْ بَايَعْتُكِ » . كَلامًا يُكَلِّمُهَا بِهِ ، وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُهُ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ فِي الْمُبَايَعَةِ ، وَمَا بَايَعَهُنَّ إِلا بِقَوْلِهِ . [انظر : ٢٧٣٣[ك،ع]، ٤١٨٢[خ،ذ]، ٤٨٩١[ل]، ٥٢٨٨[ل]، ٧٢١٤[خ،ذ]. أخرجه مسلم : ١٨٦٦].

۲۷۱۳ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) زنانی را (که اسلام می‌آوردند) بر شرایط این آیه امتحان محی کرد:

«ای مسلمانان چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را» تا «خدا آمرزگار مهربان است»[1] عُروه می‌گوید که عایشه گفت: هر یک از زنان مهاجر که بدین شرط اقرار می‌کرد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به او می‌گفت: «بیعت تو را پذیرفتم» و این بیعت فقط سخنی بود که به آن زن می‌گفت. و به خدا سوگند که در وقت بیعت دست آن حضرت با دست زنی تماس نکرده است. و از هیچ زنی بیعت نگرفت به جز با سخن خود.

٢٧١٤ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلاقَةَ قَالَ : سَمِعْتُ جَرِيرًا ﷺ يَقُولُ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَاشْتَرَطَ عَلَيَّ : « وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ » . [راجع : ٥٧. أخرجه مسلم : ٥٦].

۲۷۱۴ - از زیاد بن عِلاقه روایت است که گفت: از جَریر(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کردم. آن حضرت بر من شرط گذاشت این که: «با هر

۱- شروط بیعت در آیهٔ ۱۲ سوره الممتحنه آمده است که می‌فرماید: ای پیامبر، چون بیایند نزدیک تو زنان مسلمان که بیعت کنند با تو به این شرط که مقرر نکنند با خدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند اولاد خود را و پیش نیارند سخن دروغ که بر بسته باشند آن را در میان دستهای خویش و در میان پاهای خویش ونافرمانی نکنند تو را در کار نیک پس قبول کن بیعت ایشان و طلب را آمرزش کن برای ایشان از خدا، هر آینه خدا آمرزگار مهربان است.

۲۷۱۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ . [راجع : ٥٧. اخرجه مسلم : ٥٦] .

۲- باب : إِذَا بَاعَ نَخْلاً قَدْ أُبِّرَتْ

۲۷۱۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ بَاعَ نَخْلاً قَدْ أُبِّرَتْ ، فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِعِ إِلا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ » . [راجع : ۲۲۰۳ . اخرجه مسلم : ١٥٤٣].

۳- باب : الشُّرُوطِ فِي الْبُيُوعِ

۲۷۱۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ عَائِشَةَ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا ، وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا ، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ : ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكِ ، فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكِ كِتَابَتَكِ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي فَعَلْتُ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ بَرِيرَةُ إِلَى أَهْلِهَا فَأَبَوْا ، وَقَالُوا : إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكِ فَلْتَفْعَلْ ، وَيَكُونَ لَنَا وَلاؤُكِ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا :« ابْتَاعِي فَأَعْتِقِي ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ٤٥٦ . اخرجه مسلم : ١٠٧٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . اخرجه بطوله: ١٥٠٤].

مسلمانی خیراندیشی کن».

۲۷۱۵ - از قیس بن ابی حازم روایت است که جَریر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کردم که نماز بگزارم و زکات بدهم و با هر مسلمانی خیراندیشی کنم.

باب ۲: کسی که درخت خرما را که پیوند باروری داده است، بفروشد

۲۷۱۶ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که درخت خرمایی را بفروشد که آن را به گردنری داده و اصلاح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن که خریدار میوه را برای خود شرط گذاشته باشد.

باب ۳: شرطها در معامله

۲۷۱۷ - از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بَرِرده (کنیز) نزد عایشه(رضی‌الله عنها) آمد و از وی در ادای وجه کتابت خود کمک طلبید، درحالی که او از اقساط کتابت خود چیزی نداده بود.

عایشه به او گفت: نزد مالکین خویش برو، اگر ایشان بخواهند که من وجه کتابت تو را بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، این کار را می‌کنم.

بَریره این شرط را به مالکان خویش گفت. آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر عایشه می‌خواهد که به جهت ثواب اخروی وجه کتابت تو را

ادا نماید، این کار را بکند ولیکن وَلاء تو متعلق به ما می‌باشد. عایشه این موضوع را به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت. آن حضرت به وی گفت: «او را خریده و آزاد کن. وِلاء برای کسی است که آزاد کرده است».

٤- باب : إِذَا اشْتَرَطَ الْبَائِعُ ظَهْرَ الدَّابَّةِ

إِلَى مَكَانٍ مُسَمًّى جَازَ

باب - ۴: اگر فروشنده، سواری بر حیوانی را که فروخته است

تا محلی معین شرط بگذارد، رواست

۲۷۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ : سَمِعْتُ عَامِرًا يَقُولُ : حَدَّثَنِي جَابِرٌ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهُ قَدْ أَعْيَا ، فَمَرَّ النَّبِيُّ ﷺ فَضَرَبَهُ ، فَدَعَا لَهُ فَسَارَ بِسَيْرٍ لَيْسَ يَسِيرُ مِثْلَهُ ، ثُمَّ قَالَ : «بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ» . قُلْتُ : لَا ، ثُمَّ قَالَ : «بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ» . فَبِعْتُهُ ، فَاسْتَثْنَيْتُ حُمْلَانَهُ إِلَى أَهْلِي ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيْتُهُ بِالْجَمَلِ وَنَقَدَنِي ثَمَنَهُ ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ ، فَأَرْسَلَ عَلَى إِثْرِي قَالَ : «مَا كُنْتُ لِآخُذَ جَمَلَكَ ، فَخُذْ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ» [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ وبقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وهو باختلاف في الرضاع ((٥٤)) كله في المساقات ((١٠٩))] .

قَالَ شُعْبَةُ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ جَابِرٍ : أَفْقَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ .

وَقَالَ إِسْحَاقُ ، عَنْ جَرِيرٍ ، عَنْ مُغِيرَةَ : فَبِعْتُهُ عَلَى أَنَّ لِي فَقَارَ ظَهْرِهِ حَتَّى أَبْلُغَ الْمَدِينَةَ .

وَقَالَ عَطَاءٌ وَغَيْرُهُ : «لَكَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ» .

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ : شَرَطَ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ .

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ جَابِرٍ : « وَلَكَ ظَهْرُهُ حَتَّى تَرْجِعَ» .

۲۷۱۸ - از عامر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: وی سوار بر شتری سفر می‌کرد که شتر مانده و خسته شده بود و به کندی حرکت می‌کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آن‌جا گذشت و شتر را زد و بر آن دعا کرد. شتر با سرعتی روان شد که هرگز بدان سرعت روان نشده بود. سپس آن حضرت فرمود: «آن را به بهای یک اوقیه بر من بفروش» گفتم: نِی. سپس فرمود: «به یک اوقیه بر من بفروش». من هم آن را فروختم ولیکن سواری آن را تا رسیدن به خانه، برای خود شرط گذاشتم.

آن‌گاه که (به مدینه) رسیدیم، شتر را آوردم و آن حضرت بهای آن را به من داد. چون از آن‌جا برگشتم، آن حضرت کسی را عقب من فرستاد و گفت: «من شتر تو را نمی‌گیرم. شتر خود را بگیر و این مال از آنِ تو است».

شعبه، از مغیره، ازعامر روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت سواری شتر را تا مدینه برایم پذیرفت.

اسحاق از جَرِیر روایت کرده که مُغیره

وَقال أَبُو الزُّبَيْرِ ، عَنْ جَابِرٍ : « أَفْقَرَنَاكَ ظَهْرَهُ إِلَـى الْمَدِينَةِ».

وَقال الأَعْمَشُ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ : «تَبَلَّغْ عَلَيْهِ إِلَى أَهْلِكَ».

وَقال عُبَيْدُاللَّه وَابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ وَهْبٍ ، عَنْ جَابِرٍ : اشْتَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ بِوَقِيَّةٍ .

وَتَابَعَهُ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ جَابِرٍ .

وَقال ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ وَغَيْرِهِ ، عَنْ جَابِرٍ : «أَخَذْتُهُ بِأَرْبَعَةِ دَنَانِيرَ» . وَهَـذَا يَكُونُ وَقِيَّةً عَلَى حِسَابِ الدِّينَارِ بِعَشَرَةِ دَرَاهِمَ .

وَلَـمْ يُبَيِّنِ الثَّمَنَ مُغِيرَةُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرٍ . وَابْنُ الْمُنْكَدِرِ وَأَبُو الزُّبَيْرِ ، عَنْ جَابِرٍ .

وَقال الأَعْمَشُ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ : وَقِيَّةُ ذَهَبٍ .

وَقال أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ : بِمِائَتَيْ دِرْهَمٍ .

وَقال دَاوُدُ بْنُ قَيْسٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ مِقْسَمٍ ، عَنْ جَابِرٍ : اشْتَرَاهُ بِطَرِيقِ تَبُوكَ ، أَحْسِبُهُ قال : بِأَرْبَعِ أَوَاقٍ .

وَقال أَبُو نَضْرَةَ ، عَنْ جَابِرٍ : اشْتَرَاهُ بِعِشْرِينَ دِينَارًا .

وَقَوْلُ الشَّعْبِيِّ بِوَقِيَّةٍ أَكْثَرُ. الاشْتِرَاطُ أَكْثَرُ وَأَصَحُّ عِنْدِي . قالهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ .

گفت: آن را به این شرط به وی فروختم که تا مدینه بر آن سوار باشم. عطاء و غیره گفته‌اند: آن حضرت فرمود: «تا مدینه بر آن سوار باش» و محمدبن منکدر روایت کرده که جابر گفت: وی سواری آن را تا مدینه برای خود شرط گذاشت. زَید بن اسلم از جابر روایت کرده است: آن حضرت فرمود: «بر آن سوار باش تا آن که مراجعت می‌کنی». ابوزید از جابر روایت کرده که آن حضرت فرمود: «سواری آن را تا مدینه به تو دادیم».

اعمش، از سالم، از جابر روایت کرده که آن حضرت فرمود: «بر آن سوار باش تا به خانهٔ خود می‌رسی»

و عُبیدالله و ابن اسحاق از وَهْب روایت کرده‌اند که جابر گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتر را به یک اوقیه خرید. و متابعت کرده است (وهب را) زَید بن اسلم از جابر از ابن جُریج از عطاء و غیر وی روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت فرمود: «شتر را به چهار دینار خریدم» و (امام بخاری می‌گوید) این چهار دینار به حساب هر دینار معادل ده درهم برابر یک اوقیه است.

مُغیره که از شَعبی، از جابر روایت کرده، و ابن مُنکَدِرْ و ابوزبیر که از جابر روایت کرده‌اند، بهای شتر را بیان نکرده‌اند.

اَعْمَش از سالم روایت کرده که جابر گفت: آن اوقیه طلا بود و ابواسحاق از سالم روایت کرده که جابر گفت: بهای آن دویست درهم بوده است.

داودبن قیس، از عبیدالله بن مَقْسَم روایت

کرده است که جابر گفت: آن حضرت، شتر را در راه تَبُوک خرید و گمان می‌کنم که گفت: به چهار اوقیه خرید.

ابونضره روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت، شتر را به بیست دینار خرید. امام بخاری می‌گوید: قول شعبی که یک اوقیه است، بیشترین روایات است و روایت شرط گذاشتن جابر بیشتر و صحیح‌تر است نزد من.

٥- باب : الشُّرُوطِ فِي الْمُعَامَلَةِ

۲۷۱۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَتِ الأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ ، قَالَ : « لا » . فَقَالَ : « تَكْفُونَا الْمَؤُونَةَ وَنُشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ». قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [راجع : ۲۳۲٥] .

باب ۵: شروط در معامله

۲۷۱۹ - از اعرج روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: انصار به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند: درختان خرمای ما را میان ما و برادران (مهاجر) ما تقسیم کن. آن حضرت فرمود: «نی» و گفت: «کار و زحمت‌کشی شما کفایت می‌کند و ما شما را در محصول آن شریک می‌گردانیم»[1].

مهاجرین گفتند: شنیدیم و قبول کردیم. (این شرط را)

۲۷۲۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى : بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ ، أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . [راجع : ۲۲۸٥ . أخرجه مسلم : ۱٥٥۱] .

۲۷۲۰ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد (که در آن مسکون بودند) تا بر آن کار کنند و زراعت کنند ونیمهٔ محصول زمین متعلق به ایشان باشد.

٦- باب : الشُّرُوطِ فِي الْمَهْرِ عِنْدَ عُقْدَةِ النِّكَاحِ .

وَقَالَ عُمَرُ : إِنَّ مَقَاطِعَ الْحُقُوقِ عِنْدَ الشُّرُوطِ ، وَلَكَ مَا شَرَطْتَ .

وَقَالَ الْمِسْوَرُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ صِهْرًا لَهُ ،

باب ۶: شروط در مَهر به وقت نکاح

و عُمر گفته است: حقوق به شروط محدود است و تو راست آنچه شرط کردی.

و مِسْوَر گفته است: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

۱- حدیث ۲۷۱۹، سطر چهارم. پس از لفظ «لا» در دیگر متون نسخ صحیح‌البخاری - قامت الانصار للنبی (صلی‌الله علیه وسلم) آمده یا لفظ - قالوا - آمده - و یا لفظ - قال - آمده که عبارت «کار و زحمت‌کشی شما کفایت می‌کند...» سخن انصار است نه سخن آن حضرت و از سوق کلام نیز می‌توان حدس زد که آن سخن انصار می‌باشد، ترجمه مطابق متن صورت گرفت.

فَـأَثْنَى عَلَيْـهِ فِـي مُصَاهَرَتِـهِ فَأَحْسَـنَ ، قَـال : « حَدَّثَنِـي وَصَدَقَنِي ، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي » .

شنیدم که از داماد خویش (ابوالعاص) یادنمود و از نیکویی وی صفت کرد و او را ستود و فرمود: «سخنی به من گفت و راست گفت، و وعده‌ای که به من کرد، وفا نمود».

۲۷۲۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ » . [انظر : ۵۱۵۱ر. أخرجه مسلم : ۱۴۱۸] .

۲۷۲۱ - از عقبة بن عامر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سزاوارترین شروطی که بدان وفا کنید، همان است که فرجهای خویش را به آن حلال گردانیده‌اید» (یعنی شرطهای عقد نکاح).

۷- باب : الشُّرُوطِ فِي الْمُزَارَعَةِ

باب ۷: شروط مزارعه

۲۷۲۲ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ حَنْظَلَةَ الزُّرَقِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ ﷺ يَقُولُ : كُنَّا أَكْثَرَ الأَنْصَارِ حَقْلاً ، فَكُنَّا نُكْرِي الأَرْضَ ، فَرُبَّمَا أَخْرَجَتْ هَذِهِ وَلَمْ تُخْرِجْ ذِهِ ، فَنُهِينَا عَنْ ذَلِكَ ، وَلَمْ نُنْهَ عَنِ الْوَرِقِ . [راجع : ۲۲۸۶ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۷ ، باختلاف ، وفي البيوع(۱۱۵)] .

۲۷۲۲ - از رافع بن خدیج(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما مردم انصار اکثراً زمیندار بودیم و زمین خویش را به اجاره می‌دادیم (بدین شرط که محصول یک قطعه زمین متعلق به کشاورز باشد و محصول قطعهٔ دیگر متعلق به ما باشد) و بسا واقع می‌شد که یک قطعه زمین حاصل می‌داد و قطعهٔ دیگر حاصل نمی‌داد. ما از این کار منع شدیم ولی از اجاره در بدل پول منع نشدیم.

۸- باب : مَا لا يَجُوزُ مِنَ الشُّرُوطِ فِي النِّكَاحِ

باب ۸: شرطهایی که در نکاح جواز ندارد

۲۷۲۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ ، وَلا تَنَاجَشُوا ، وَلا يَزِيدَنَّ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ ، وَلا يَخْطُبَنَّ عَلَى خِطْبَتِهِ ، وَلا تَسْأَلِ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَكْفِئَ إِنَاءَهَا » . [راجع: ۲۱۴۰.

۲۷۲۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شهری، مال روستایی را نفروشد[۱] و بهای جنس را بدون قصد خرید زیاد نکنید[۲] و بر بیع برادر خود زیادت نکند[۳] و خواستگار زنی نشود که برادر

۱- مراد غله‌ای است که روستایی برای فروش به شهر می‌آورد. شهری نباید به او بگوید که غله را نفروش تا من به تدریج به بهای بیشتری بفروشم.

۲- تا کسی دیگر فریب خورد و آن را بخرد.

۳- وقتی که بایع و مشتری در بهای متاع به توافق رسیدند، کسی دیگر پیشنهاد بهای بیشتر نکند (قیمت‌افزایی ننماید).

أخرجه مسلم : ١٤١٣ . أخرجه : ١٥١٥ ، بدون الخطبة . وأخرجه : ١٥٢٠ ، أوله] .

٩- باب : الشُّرُوط الَّتِي لا تَحِلُّ فِي الْحُدُودِ

٢٧٢٤ ، ٢٧٢٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُود ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِد الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُمَا قَالا : إِنَّ رَجُلا مِنَ الأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنْشُدُكَ اللَّهَ إِلا قَضَيْتَ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَالَ الْخَصْمُ الآخَرُ ، وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ : نَعَمْ ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، وَأْذَنْ لِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قُلْ» . قَالَ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا ، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَوَلِيدَةٍ ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ ، فَأَخْبَرُونِي : أَنَّمَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ رَدٌّ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . قَالَ : فَغَدَا عَلَيْهَا فَاعْتَرَفَتْ ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَتْ . [راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ . أخرجه مسلم : ١٦٩٧ و ١٦٩٨].

مسلمان او خواستگار شده است، و زن، طلاق خواهر مسلمان خود را نخواهد که خود جای او را بگیرد.

باب ۹: شرطهایی که در حدود شرعیه، روا نیست

۲۷۲٤ و ۲۷۲۵ - از ابن شهاب، ازعبیدالله بن عبدالله بن عُتبة بن مسعود روایت است که ابوهریره و زیدبن خالد جُهنی(رضی‌الله عنه) گفته‌اند: مردی بدوی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که در موضوع من مطابق کتاب خدا حکم کن. جانب مقابل وی که از وی دانسته‌تر بود. گفت: آری، میان ما به کتاب خدا حکم کن و به من اجازه بده. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بگوی».

مرد بدوی (یا جانب مقابل او) گفت: پسر من که نزد این مرد مزدور بود، با زن وی زنا کرده است، و به من گفته شد که بر پسر من سنگسار لازم می‌گردد. من به خاطر آن صد گوسفند و کنیزی را فدیه دادم و چون از علما سؤال کردم به من گفتند که مجازات صد تازیانه و یک سال تبعید از شهر بر پسر تو و سنگسار بر زن این مرد لازم می‌گردد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که در میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. کنیز و گوسفند بر تو رد می‌شود و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌گردد. و تو ای اُنَیس بامداد، نزد زنِ این مرد برو و اگر اعتراف کرد، او را

سنگسار کن».

راوی می‌گوید: وی فردا نزد آن زن رفت و او اعتراف کرد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد و او سنگسار شد.

۱۰- باب : مَا يَجُوزُ مِنْ شُرُوطِ الْمُكَاتَبِ

باب ۱۰ : آنچه از شروط بردهٔ مکاتب جایز است

إِذَا رَضِيَ بِالْبَيْعِ عَلَى أَنْ يُعْتَقَ

اگر به فروش خود راضی باشد، برای این که آزاد شود

۲۷۲۶ - حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ الْمَكِّيُّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَتْ عَلَيَّ بَرِيرَةُ وَهِيَ مُكَاتَبَةٌ ، فَقَالَتْ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ اشْتَرِينِي ، فَإِنَّ أَهْلِي يَبِيعُونِي ، فَأَعْتِقِينِي ، قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَتْ : إِنَّ أَهْلِي لا يَبِيعُونِي حَتَّى يَشْتَرِطُوا وَلائِي ، قَالَتْ : لا حَاجَةَ لِي فِيكِ ، فَسَمِعَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْ بَلَغَهُ ، فَقَالَ : «مَا شَأْنُ بَرِيرَةَ» . فَقَالَ : «اشْتَرِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، وَلْيَشْتَرِطُوا مَا شَاءُوا» . قَالَتْ : فَاشْتَرَيْتُهَا فَأَعْتَقْتُهَا ، وَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلاءَهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ :«الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ ، إِنِ اشْتَرَطُوا مِائَةَ شَرْطٍ» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه : ١٥٠٤ ، برقم ٦١] .

۲۷۲۶ - از ایمن الملکی روایت است که گفت: نزد عایشه(رضی‌الله عنها) رفتم و او گفت: بریره نزدم آمد و او مکاتبه بود و گفت: ای اُم‌المؤمنین مرا خریداری کن؛ زیرا مالکان من مرا می‌فروشند و مرا آزاد کن.

عایشه گفت: آری، این کار را می‌کنم.

بریره گفت: مالکانِ من مرا نمی‌فروشند تا آن که وِلاء مرا برای خود شرط نگذارند.

عایشه گفت: در آن حالت مرا به تو نیازی نیست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که این را شنید و یا به وی رسانیده شد، فرمود: «قضیهٔ بریره چگونه است؟» و فرمود: «او را بخر و آزاد کن» هر آنچه می‌خواهند شرط بگذارند».

عایشه گفت: او را خریدم و آزاد کردم و مالکان وی وِلاء او را برای خود شرط گذاشتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ولاء[1] برای کسی است که آزاد کرده است، هرچند صد شرط بگذارند».

۱- حدیث ۲۷۲۶ و لفظ آخر سطر نهم، عوض - الولاء - لاء - نوشته شده که اشتباه است.

١١- باب : الشُّرُوطِ فِي الطَّلاقِ

قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْحَسَنُ وَعَطَاءٌ : إِنْ بَدَا بِالطَّلاقِ أَوْ أَخَّرَ فَهُوَ أَحَقُّ بِشَرْطِهِ .

٢٧٢٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ التَّلَقِّي ، وَأَنْ يَبْتَاعَ الْمُهَاجِرُ لِلأَعْرَابِيِّ ، وَأَنْ تَشْتَرِطَ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا ، وَأَنْ يَسْتَامَ الرَّجُلُ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ ، وَنَهَى عَنِ النَّجْشِ ، وَعَنِ التَّصْرِيَةِ .

تَابَعَهُ مُعَاذٌ وَعَبْدُالصَّمَدِ عَنْ شُعْبَةَ .

وَقَالَ غُنْدَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ : نُهِيَ .

وَقَالَ آدَمُ : نُهِينَا .

وَقَالَ النَّضْرُ وَحَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : نَهَى . [راجع : ٢١٤٠. أخرجه مسلم : ١٤١٣ ، دون «التلقي والتصرية» . وأخرجه : ١٥١٥ ، مختصراً] .

باب ۱۱: شروط در طلاق

ابن مُسَیَّب و حَسَن و عطاء گفته‌اند: اگر شوهر لفظ طلاق را (قبل از شرط) ذکر کند و یا آن را مؤخر ذکر کند، وی به شرط خود سزاوارتر است.[1]

۲۷۲۷ - از ابوحازم روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) منع کرده است تا کسی پیشاپیش کاروان غله نرود، تا مال را قبل از رسیدن به بازار بخرد. و این که مقیم (به نمایندگی از روستایی) مال او را نفروشد و زن (برای عقد خود) طلاق خواهر مسلمان خود را شرط نگذارد و مرد بر خریدبرادر خود بهایی بیشتر پیشنهاد نکند.

و آن حضرت از بیع نجش (پیشنهاد بهای بیشتر بدون قصد خرید) و شیربند کردن حیوان (به منظور جلب مشتری) منع کرده است[2].

متابعت کرده است (محمد بن عرعره را) مُعاذ و عبدالصمد از شُعبه و غُنْدُر و عبدالرحمن گفته‌اند: نُهِیَ - (عوض نَهَی) یعنی منع شده است (عوض منع کرده است).

و آدم گفته است: - نُهِیْنا - یعنی ما منع شدیم.

و نَضْر و حَجّاج بن مِنْهال گفته‌اند: نَهَی - یعنی منع کرده است[3].

۱- اگر با این الفاظ به طلاق آغاز کند. أنتِ طالقٌ إن دخلتِ الدارَ - و یا لفظ طلاق را مؤخر ذکر کند: إن دخلتِ الدارَ فأنتِ طالقٌ - یعنی تو طلاق هستی اگر به خانه درآیی - و یا - اگر به خانه درآیی، تو طلاق هستی. یعنی گفتن لفظ طلاق - به طور مقدم یا مؤخر تفاوت نمی‌کند البته تحقق یافتن شرط مهم است. تا شرط تحقق نیابد، طلاق واقع نمی‌شود.

۲- این که حیوان شیری را یک یا دو روز ندوشد تا پستانهایش بزرگ نماید و مشتری فریب خورد.

۳- جزء دهم صحیح‌البخاری در این‌جا پایان یافت و باب ۱۲، آغاز جزء یازدهم صحیح‌البخاری است.

۱۲- باب : الشُّرُوط مَعَ النَّاسِ بِالْقَوْلِ

۲۷۲۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا ، قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : إِنَّا لَعِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، قَالَ : حَدَّثَنِي أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ» . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . قَالَ : «أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»[الكهف:۷۲] ، كَانَتِ الأُولَى نِسْيَانًا ، وَالْوُسْطَى شَرْطًا ، وَالثَّالِثَةُ عَمْدًا ، قَالَ : «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»[الكهف:۷۳] ، لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ ، فَانْطَلَقَا فَوَجَدَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ» [الكهف : ۷۷]. قَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ : أَمَامَهُمْ مَلِكٌ . [راجع : ۷٤ . اخرجه مسلم : ۲۳۸۰ ، مطولاً] .

باب ۱۲: شرطهای شفاهی با مردم

۲۷۲۸ – از ابن جُرَیج روایت است که یَعْلَی بن مسلم و عَمْرو بن دینار از سعید بن جُبَیر روایت کرده‌اند و هر یک به سخن دیگری می‌افزود و به جز از این دو نفر هم شنیده‌ام که از سعید بن جُبَیر روایت می‌کرد که گفته: ما نزد ابن عباس(رضی‌الله عنه) بودیم، وی گفت: اُبَی بن کعب روایت کرده که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «موسی رسول‌الله مصاحب خضر بوده است» (نه موسی دیگری) و راوی حدیث قصهٔ موسی و خضر را بیان کرد:

خضر به موسی گفت: «آیا نگفته بودم که تو نتوانی با من شکیبایی کردن» (الکهف: ۷۲).

سؤال اول موسی از روی فراموشی بود.

و سؤآل دوم موسی تخلف از شرط بود[۱] و سؤال سوم موسی از روی قصد و عمد بود.

موسی گفت: «به [سزای] آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم میرحسن سخت مگیر»

(الکهف: ۷۳).

با نوجوانی برخوردند و خضر او را کشت. (جزئی از آیه ۷٤). «پس راه رفتند [تا وقتی که آمدند به اهل دهی، طعام طلب کردند از اهل آن ده. اهل ده قبول نکردند که ایشان را مهمانی کنند] پس یافتند در آن‌جا دیواری که می‌خواست بیفتد. خضر آن را راست ساخت» (الکهف: ۷۷).

۱– در مورد دوم، موسی بدون شرط کتبی یا حضور شاهد تعهد کرده بود که اگر بار دیگر از خضر سؤال کند، خضر حق دارد که از وی جدا شود. چنان‌که با جداشدن خضر از وی که قبلاً شرط کرده بود، موافقت کرد.

۱۳- باب : الشُّرُوط فِي الْوَلَاءِ

۲۷۲۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : جَاءَتْنِي بَرِيرَةُ فَقَالَتْ : كَاتَبْتُ أَهْلِي عَلَى تِسْعِ أَوَاقٍ ، فِي كُلِّ عَامٍ أُوقِيَّةٌ ، فَأَعِينِينِي ، فَقَالَتْ : إِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَعُدَّهَا لَهُمْ وَيَكُونَ وَلَاؤُكِ لِي فَعَلْتُ ، فَذَهَبَتْ بَرِيرَةُ إِلَى أَهْلِهَا ، فَقَالَتْ لَهُمْ فَأَبَوْا عَلَيْهَا ، فَجَاءَتْ مِنْ عِنْدِهِمْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ عَرَضْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا إِلا أَنْ يَكُونَ الْوَلَاءُ لَهُمْ ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَخْبَرَتْ عَائِشَةُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : « خُذِيهَا وَاشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلَاءَ ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . فَفَعَلَتْ عَائِشَةُ ، ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «مَا بَالُ رِجَالٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ ، قَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ ، وَشَرْطُ اللَّهِ أَوْثَقُ ، وَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» .

[راجع : ٤٥٦ . أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه : ١٥٠٤ ، برقم (٦)] .

ابن عباس (در قرائت خود) آیهٔ - «ورائهُمْ مَلِکٌ» را - اَمَامَهُم مَلِکٌ - خوانده است[1].

باب ۱۳: شروط در وِلاء

۲۷۲۹ - از عُروَه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بریره نزد من آمد و گفت: من با مالکان خویش به نُه اوقیه عقد کتابت کرده‌ام تا در هر سال یک اوقیه به ایشان بدهم. پس مرا کمک کن.

عایشه گفت: اگر مالکان تو بخواهند که تمام وجه کتابت تو را به ایشان بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، من این کار را می‌کنم. بریره، نزد مالکان خویش رفت و به ایشان گفت. آنها نپذیرفتند، و از نزد ایشان آمد، درحالی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود و گفت: همانا من موضوع را به ایشان گفتم، لیکن قبول نکردند مگر آن که وِلاء متعلق به ایشان باشد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخنان او را شنید و عایشه ماجرا را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیان کرد. آن حضرت فرمود: «بریره را خریداری کن و برای ایشان وِلاء را شرط بگذار و البته وِلاء متعلق به کسی است که آزاد کرده است».

عایشه او را خرید و سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم (به خطبه) ایستاد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «چیست حال مردانی که شروطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. هر آن شرطی که در کتاب خدا نباشد، آن شرط باطل است ولو صد شرط

۱- اشاره به سورهٔ کهف، آیه ۷۹ است که ابن عباس لفظ - ورائهم ملک - یعنی در ورای ایشان پادشاهی بود، آن را - امامهم ملک - یعنی پیش روی ایشان پادشاهی بود که هر کشتی درست را به زور می‌گرفت.

باشد. قبول حکم خدا سزاوارتر و قبول شرط او استوارتر است و ولاء متعلق به کسی است که آزاد کرده است».

١٤- باب : إذا اشْتَرَطَ في الْمُزَارَعَةِ ، إذا شئتُ أخرجْتُكَ .

باب ۱۴: اگر مالک زمین در مزارعت شرط بگذارد

که هر زمان بخواهم تو را بیرون می‌کنم

٢٧٣٠ - حَدَّثَنَا أبو أحْمَدَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، أبُو غَسَّانَ الْكِنَانِيُّ ، أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : لَمَّا فَدَعَ أهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ، قَامَ عُمَرُ خَطِيبًا فقال : إنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَامَلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى أمْوَالِهِمْ ، وَقَالَ : « نُقِرُّكُمْ مَا أقَرَّكُمُ اللَّهُ». وَإنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عُمَرَ خَرَجَ إلَى مَالِهِ هُنَاكَ ، فَعُدِيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ ، فَفُدِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلاهُ ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرَهُمْ ، هُمْ عَدُوُّنَا وَتُهْمَتُنَا ، وَقَدْ رَأيْتُ إجْلاءَهُمْ . فَلَمَّا أجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أتَاهُ أحَدُ بَنِي أبِي الْحُقَيْقِ ، فَقَالَ : يَا أمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أتُخْرِجُنَا وَقَدْ أقَرَّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ ، وَعَامَلَنَا عَلَى الأمْوَالِ ، وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا . فقال عُمَرُ : أظَنَنْتَ أنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « كَيْفَ بِكَ إذَا أخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قَلُوصُكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ » . فَقَالَ : كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أبِي الْقَاسِمِ ، قال : كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، فَأجْلاهُمْ عُمَرُ ، وَأعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ ، مَالاً وَإبِلاً وَعُرُوضًا مِنْ أقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ .

رَوَاهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ - أحْسِبُهُ - عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : اخْتَصَرَهُ .

۲۷۳۰ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: وقتی که مردم خیبر دست و پای ابن عمر را شکستند، عمر به خطبه ایستاد و گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردم یهود خیبر را بر اموال ایشان گمارد و به ایشان گفت: «شما را برجای و ثابت می‌داریم مادامی که خداوند شما را برجای دارد»، و عبدالله بن عمر بر سر مالی که در آنجا داشت رفته بود. شبانه بر وی ستم کردند و دست و پای او را شکستند و کار نادرستی را مرتکب شدند، و ما به جز یهود در آن جا دشمنی نداریم. آن‌ها دشمنان ما هستند و گمان ما برایشان است، و من صلاح دیده‌ام که آنها را از آن‌جا بیرون کنم. چون عمر بر کوچ دادن آن‌ها عزم جزم کرد، کسی از قبیلهٔ بَنِی ابی الحُقَیْق نزد وی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا تو ما را از این‌جا بیرون می‌کنی، در حالی که محمد(صلی‌الله علیه وسلم) ما را در این‌جا، جای داده است و ما را بر اموال مورد معامله قرار داده و این را برای ما شرط کرده است.

عمر گفت: آیا گمان می‌کنی که من سخن رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را فراموش کرده‌ام که به تو گفته بود:

«چگونه خواهد بود حال تو، آن‌گاه که از خیبر بیرون آورده شوی و شتر تو شبی بعد شبی دیگر تو را حمل کند؟»[۱].

وی گفت: ابوالقاسم این سخن را از روی هزل گفته است. عمر گفت: دروغ گفتی ای دشمن خدا.

عمر آن‌ها را از خیبر کوچ داد و بهای محصولات‌شان را که پخته نشده بود، مال و شتر و چیزهایی از قبیل پالان شتر و ریسمان و سائر اجناس داد.

حَمّاد بن سَلَمَه از عبیدالله روایت کرده و گفته است - گمان می‌کنم - عبیدالله، از نافع، از ابن عُمر، از عُمر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، این حدیث را مختصر روایت کرده است.

١٥- باب : الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ ؛

وَالْمُصَالَحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ ، وَكِتَابَةِ الشُّرُوطِ .

٢٧٣١ ، ٢٧٣٢ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ ، يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ ، قَالَا :

خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْغَمِيمِ ، فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةٌ ، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ » . فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتَرَةِ الْجَيْشِ ، فَانْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ .

وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبَطُ عَلَيْهِمْ

باب ۱۵: شرطهای جهاد

و مصالحه با اهل حرب و نوشتن شرطهای آن

۲۷۳۱ و ۲۷۳۲ - از مَعْمَر، از زُهری روایت است که عُروَه بن زبیر گفت: مِسْوَربن مَخْرَمه، و مروان که هر یکشان سخن دیگری را تصدیق می‌کردند، گفته‌اند:[۲]

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان (پیمان) حُدَیبیه[۳] روانه مکه شد و در عرض راه بود که فرمود: «همانا، خالدبن ولید در موضع غمیم است، و او مقدمهٔ لشکر قریش است. پس راه سمت راست را بگیرید». به خدا سوگند که خالد از ورود ایشان آگاه نشد تا آن که گردوخاک

۱- این سخن آن حضرت، در آن زمان خبر غیب بود.

۲- این حدیث مُرسل است؛ زیرا مروان صحابی نبوده است. مِسور، هرچند صحابی بوده لیکن در آن وقت با آن حضرت همراه نبوده و این قضیه را از اصحاب دیگر شنیده است.

۳- سفر آن حضرت در روز دوشنبه غرهٔ ذی‌قعدهٔ سال ششم هجرت بوده است که با هزار و اندی از اصحاب خود روانه شده است.

مِنْهَا، بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلْ حَلْ، فَأَلَحَّتْ، فَقَالُوا خَلَأَتِ الْقَصْوَاءُ، خَلَأَتِ الْقَصْوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا خَلَأَتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ».

ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ، يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ يُلَبِّثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ.

وَشُكِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَطَشُ، فَانْتَزَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرِّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ.

فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عَيْبَةَ نُصْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَةِ، وَمَعَهُمُ الْعُوذُ الْمَطَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنَّ قُرَيْشًا قَدْ نَهِكَتْهُمُ الْحَرْبُ، وَأَضَرَّتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً، وَيُخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرْ: فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلا فَقَدْ جَمُّوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي هَذَا حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلَيُنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ».

فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ، قَالَ: فَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا، قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ، وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلا، فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا،

لشکر مسلمانان را دید. سپس وی روانه شد تا این خبر ترسناک را به قریش برساند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به پیش رفت تا آن که به راه ثَنیّه رسید و از آن‌جا بر آنها فرود آمده می‌شد. در همین جا شتر آن حضرت زانو زد. مردم گفتند: حَل حَل، تا شتر برخیزد ولی شتر جایگیر شد و برنخاست. مردم گفتند: شتر بدون موجب بخفت، بدون موجب بخفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شتر بیخود نخفته است و او را چنین عادتی نیست ولیکن آن را بازدارندهٔ فیل بازداشته است»[1] و سپس فرمود: «سوگند به کسی که نفس من درید قدرت اوست که هر آنچه (قریش) از من بخواهند که مراد از آن بزرگداشت حرمتهای خداوند باشد (یعنی ترک قتال در ماه‌های حرام) با ایشان توافق می‌کنم». سپس آن حضرت شتر را زجر کرد و شتر برخاست و روانه شد. آن حضرت مسیر خود را تغییر داد تا آن که به آخرین موضع حُدَیبیه بر سر حُفره‌ای که آبی اندک داشت فرود آمد. مردم از آن حفره اندک‌اندک آب می‌گرفتند. دیری نگذشت که تمام آب را کشیدند. مردم از تشنگی به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شکایت کردند. آن حضرت تیری از ترکش خود کشید و فرمود تا آن را درمیان حُفره بیفکنند و به خدا سوگند که آب از میان حُفره می‌جوشید تا آنکه همه سیراب گشتند و از آن‌جا برگشتند.

در این وقت بُدَیْل بن وَرْقَا خُزَاعِی با تنی چند از قوم خزاعه از راه رسیدند و ایشان

۱- اشاره به واقعهٔ ابرهه است که با فیل به جنگ اهل مکه آمده بود و فیل را خداوند بازداشت.

فَقال سُفَهَاؤُهُمْ : لا حَاجَةَ لَنَا أَنْ تُخْبِرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ ، وَقال ذَوُو الرَّأْيِ مِنْهُمْ : هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ ، قَال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا ، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا قَال النَّبِيُّ ﷺ .

فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُود فَقَال : أَيْ قَوْمِ ، أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قالوا : بَلَى ، قَال : أَوَلَسْتُ بِالْوَلَدِ ؟ قالوا : بَلَى ، قَال : فَهَلْ تَتَّهِمُونِي ؟ قالوا : لا ، قَال : أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عُكَاظَ ، فَلَمَّا بَلَّحُوا عَلَيَّ جِئْتُكُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي ؟ قالوا : بَلَى ، قَال : فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ ، اقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهِ ، قالوا : ائْتِهِ .

فَأَتَاهُ ، فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ ، فَقَال عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ : أَيْ مُحَمَّدُ ، أَرَأَيْتَ إِنِ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاحَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ ، وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى ، فَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى وُجُوهًا ، وَإِنِّي لأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدَعُوكَ ، فَقَال لَهُ أَبُو بَكْرٍ : امْصَصْ بِبَظْرِ اللاتِ ، أَنَحْنُ نَفِرُّ عَنْهُ وَنَدَعُهُ ؟ فَقَال : مَنْ ذَا ؟ قالوا : أَبُو بَكْرٍ ، قَال : أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْلا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لأَجَبْتُكَ .

قَال : وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَكُلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمِغْفَرُ ، فَكُلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ضَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السَّيْفِ ، وَقَال لَهُ : أَخِّرْ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَرَفَعَ عُرْوَةُ رَأْسَهُ ، فَقَال : مَنْ هَذَا ؟ قالوا الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ، فَقَال : أَيْ غُدَرُ ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي غَدْرَتِكَ .

وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحِبَ قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلَهُمْ ، وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : « أَمَّا

خیرخواه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بودند که در ناحیهٔ تِهامَه بود و باش داشتند.

بُدَیل گفت: من کعب بن لؤی و عامر بن لؤی را در حالی ترک کردم که بر سر آبهای حُدَیبیه فرود آمده بودند و شتران نوزای ایشان (با زن و فرزندشان) با ایشان بود و قصد دارند که با تو بجنگند و تو را از کعبه بازدارند.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما نیامده‌ایم تا با کسی بجنگیم بلکه برای ادای عمره آمده‌ایم. همانا قریش را جنگ زیانمند ساخته و ناتوان کرده است و اگر ایشان بخواهند من میعادی را برای مصالحه تعیین می‌کنم و مرا با سائر مردم (یعنی کفار عرب) بازگذارند، تا اگر برایشان پیروزی یافتم. ایشان هم اگر بخواهند به کیش اسلام درآیند. چنان‌که سایر مردم در آمدند، این کار را بکنند، در غیر آن قریش در این مدت نیروی جنگی خود را بازخواهند یافت. و اگر قریش مصالحه را نپذیرد، سوگند به کسی که نفس من در ید قدرت اوست که در جهت مرام خود تا دم مرگ با ایشان خواهم جنگید و خداوند امر خود را نافذ می‌کند» بُدَیل گفت: آنچه را گفتی، بدیشان می‌رسانم.

راوی می‌گوید: بُدَیل روانه شد تا آن که به کفار قریش رسید و به آنها گفت: من از نزد این مرد آمده‌ام و از وی سخنانی شنیده‌ام که اگر می‌خواهید به شما اظهار کنم، این کار را می‌کنم.

بی‌خردان قریش گفتند: ما را بدان نیازی نیست که ما را به چیزی از وی خبر دهی.

الإِسْلامَ فَأَقْبَلُ ، وَأَمَّا المَالَ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ » .

ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنَيْهِ ، قَالَ : فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نُخَامَةً إِلا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ .

فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ : أَيْ قَوْمِ ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَمَّدًا ، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ فَاقْبَلُوهَا .

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ : دَعُونِي آتِيهِ ، فَقَالُوا ائْتِهِ ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَذَا فُلانٌ ، وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعَظِّمُونَ الْبُدْنَ ، فَابْعَثُوهَا لَهُ » . فَبُعِثَتْ لَهُ ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُلَبُّونَ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَا يَنْبَغِي لِهَؤُلاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ : رَأَيْتُ الْبُدْنَ قَدْ قُلِّدَتْ وَأُشْعِرَتْ ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ .

فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، يُقَالُ لَهُ : مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ ، فَقَالَ : دَعُونِي آتِيهِ ، فَقَالُوا ائْتِهِ ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هَذَا مِكْرَزٌ ، وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ » . فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو . قَالَ مَعْمَرٌ : فَأَخْبَرَنِي أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ سُهَيْلُ

مردم صاحب رأی گفتند: بیاور هر آنچه از وی شنیده‌ای که گفته است. بُدیل گفت: شنیده‌ام از وی که چنین و چنان می‌گفت، و آنچه را پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود، بدیشان باز گفت.

عُروه بن مسعود، ایستاد و گفت: ای قوم، آیا من به منزلهٔ پدر شما نیستم؟ گفتند: آری. گفت: آیا شما چون فرزند نیستید؟ گفتند: آری، گفت: آیا بر من گمان بد دارید؟ گفتند: نی. وی گفت: آیا نمی‌دانید که من مردم عُکاظ را به کمک شما آوردم. و چون ایشان امتناع ورزیدند، من با زن و فرزند و کسانی که از من اطاعت کردند (از میان‌شان برآمدم) نزد شما آمدم، گفتند: آری.

عروه گفت: همانما این مرد، پیشنهادی برای خیر و صلاح شما کرده است، آن را بپذیرید و مرا بگذارید که نزد وی بروم. گفتند: نزد وی برو.

عُروه نزد آن حضرت آمد و با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مذاکره کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هر آنچه به بُدیل گفته بود، به عروه نیز گفت. عُروه در برابر گفتار آن حضرت (که اگر قریش نپذیرند با ایشان خواهم جنگید) گفت: ای محمد، آیا کسی را دیده‌ای که قوم خود را برانداخته باشد؟ آیا شنیده‌ای که یکی از عرب، قبل از تو بیخ قوم خود را برکنده باشد؟ و اگر حالتی دیگر پدید آید (که قریش پیروز شود) به خدا سوگند که من روهایی را می‌بینم (که طرفدار قریش‌اند) و همانا مردمی را می‌بینیم که از گروههای مختلف نزد تو گرد آمده‌اند که می‌گریزند و تو را تنها می‌گذارند. ابوبکر به

ابنُ عَمْرو : قال النَّبيُّ ﷺ : «لَقدْ سَهلَ لَكُمْ منْ أمْرِكُمْ».
قال مَعْمَرٌ : قال الزُّهْريُّ في حَديثه : فَجاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرو فقال : هَات اكْتُبْ بَيْنَنَا وبَيْنَكُمْ كتابًا ، فَدعَا النَّبيُّ ﷺ الْكَاتبَ ، فَقَال النَّبيُّ ﷺ : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

قال سُهَيْلٌ : أمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّه مَا أدْري مَا هُوَ، ولَكن اكْتُبْ باسْمكَ اللَّهُمَّ كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ ، فَقَال الْمُسْلمُونَ : وَاللَّه لا نَكْتُبُهَا إلا .

فَقال النَّبيُّ ﷺ : «اكْتُبْ باسْمكَ اللَّهُمَّ» . ثُمَّ قَال : «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه» .

فَقال سُهَيْلٌ : وَاللَّه لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أنَّكَ رَسُولُ اللَّه مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْت وَلا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكنِ اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه ، فَقَال النَّبيُّ ﷺ : «وَاللَّه إنِّي لَرَسُولُ اللَّه وَإنْ كَذَّبْتُمُوني ، اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه» . قال الزُّهْريُّ : وَذَلكَ لقَوْله : «لا يَسْألُوني خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فيهَا حُرُمَات اللَّه إلا أعْطَيْتُهُمْ إيَّاهَا» .

فَقال لَهُ النَّبيُّ ﷺ : «عَلَى أنْ تُخَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْت فَنَطُوفَ به».

فَقال سُهَيْلٌ : وَاللَّه لا تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ أنَّا أخذْنَا ضُغْطَةً، وَلَكنْ ذَلكَ منَ الْعَام الْمُقْبل ، فَكَتَبَ .

فَقال سُهَيْلٌ : وَعَلَى أنَّهُ لا يَأتيكَ منَّا رَجُلٌ ، وَإنْ كَانَ عَلَى دينكَ إلا رَدَدْتَهُ إلَيْنَا .

قَال الْمُسْلمُونَ : سُبْحَانَ اللَّه ، كَيْفَ يُرَدُّ إلَى الْمُشْركينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلمًا ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلكَ إذْ دَخَلَ أبُو جَنْدَل بْنُ سُهَيْل بْن عَمْرو يَرْسُفُ في قُيُوده ، وَقَدْ خَرَجَ منْ أسْفَل مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بنَفْسه بَيْنَ أظْهُر الْمُسْلمينَ .

فَقال سُهَيْلٌ : هَذَا يَا مُحَمَّدُ أوَّلُ مَا أقَاضيكَ عَلَيْه أنْ

او گفت: شرمگاه لات را بچوش. آیا ما از نزد آن حضرت می‌گریزیم و او را تنها می‌گذاریم؟ عُروه گفت: او کیست؟ گفتند: ابوبکر. عروه گفت: آگاه باش و سوگند به کسی که نفس من در دست اوست که اگر بر ذمّهٔ من احسانی نمی‌داشتی که تا اکنون ادا نکرده‌ام، پاسخ تو را می‌گفتم.

راوی می‌گوید: عُروه با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به صحبت خود ادامه داد و در اثنای صحبت به ریش آن حضرت دست می‌برد. و مُغیره بن شعبه بر پشت سر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاده بود که شمشیر با خود داشت و کلاه خود بر سرش بود. هر بار که عُروه به سوی ریش پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دست دراز می‌کرد، وی با نیام شمشیر بر دستش می‌زد و به او می‌گفت: دست خود را از ریش پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دور کن. عُروه سر خود را بلند کرد و گفت: او کیست؟ گفتند: مُغیره بن شعبه است. عُروه گفت: ای خاین، آیا تا کنون در تلاش جبران خیانت تو نیستم؟[1]

مُغیره در دوران جاهلیت گروهی را همراهی کرده، سپس آنها را کشته و اموالشان را ربوده بود، سپس (به مدینه) آمد تا اسلام بیاورد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفته بود: «اسلام آوردن تو را می‌پذیرم ولیکن از مال تو چیزی نمی‌گیرم (و به آن کاری ندارم).

پس از آن عروه، از گوشه چشم یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را به دقت نگریست و گفت: به خدا سوگند که اگر رسول خدا(صلی‌الله

۱- عُروه خویشاوند مغیره بود.

تَرُدَّهُ إِلَيَّ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ ». قال : فَوَاللَّهِ إِذًا لَمْ أُصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « فَأَجِزْهُ لِي » .

قال : مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ ، قال : « بَلَى فَافْعَلْ » . قال : مَا أَنَا بِفَاعِلٍ ، قال مِكْرَزٌ : بَلْ قَدْ أَجَزْنَاهُ لَكَ .

قال أَبُو جَنْدَلٍ : أَيْ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، أُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا ، أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ ؟ وَكَانَ قَدْ عُذِّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ .

قال : فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا ؟ قال : « بَلَى » . قُلْتُ : أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ ؟ قال : « بَلَى » . قُلْتُ : فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا ؟ قال : « إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ ، وَهُوَ نَاصِرِي » . قُلْتُ : أَوَلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَنَطُوفُ بِهِ ؟ قال : « بَلَى ، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا نَأْتِيهِ الْعَامَ » . قال : قُلْتُ : لا ، قال : « فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ » .

قال : فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا ، قال : بَلَى ، قُلْتُ : أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ ؟ قال : بَلَى ، قُلْتُ : فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا ؟ قال : أَيُّهَا الرَّجُلُ ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ ، وَهُوَ نَاصِرُهُ ، فَاسْتَمْسِكْ بِغَرْزِهِ ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ ، قُلْتُ : أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَنَطُوفُ بِهِ ؟ قال : بَلَى ، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ ؟ قُلْتُ : لا ، قال : فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ .

قال الزُّهْرِيُّ : قال عُمَرُ : فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالًا ، قال : فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَضِيَّةِ الْكِتَابِ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ : « قُومُوا فَانْحَرُوا ثُمَّ احْلِقُوا » .

قال : فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ

علیه وسلم) آب دهان بیفکند و بر کف دست یکی از یاران وی افتد، وی آن را بر جلد و روی خود می‌مالد. و چون وضو می‌کند نزدیک است که بر سر گرفتن آب وضوی او خود را به کشتن دهند و اگر صحبت کند، همه صداهای خویش را آهسته می‌کنند و به سوی وی تیز نمی‌نگرند و این بدان سبب است که او را تعظیم می‌کنند.

عُروه نزد یاران خود برگشت و گفت: ای قوم، به خدا سوگند که من در دربار پادشاهان به عنوان سفیر رفته‌ام و نزد قیصر (روم) و کسرا (فارس) و نجاشی (حبشه) آمد و شد کرده‌ام. به خدا سوگند که هرگز ندیده‌ام که یاران هیچ یک از ایشان، پادشاه خود را تعظیم کنند، چنان‌که اصحاب محمد(صلی‌الله علیه وسلم)، محمد را تعظیم می‌کنند. و به خدا سوگند که وی تُف نمی‌افکند مگر آن که بر دست مردی می‌افتد و وی آن را بر روی و جلد خود می‌مالد. و چون یاران خود را به کاری امر می‌کند، در انجام آن می‌شتابند، و چون وضو کند، نزدیک است‌که بر سر گرفتن آب وضوی وی خود را به کشتن دهند. و چون در نزدش سخن می‌گویند، آواز خویش را پست می‌سازند و به سوی وی با عنایت به تعظیمی که دارند، تیز نمی‌نگرند. و همانا وی برای خیر و صلاح شما چنین پیشنهادی کرده است، آن را بپذیرید.

مردی از قبیلهٔ بنی کنانه گفت: بگذارید من نزد وی بروم. به او گفتند: برو. وی وقتی به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی نزدیک شد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او فلان

مَرَّاتٍ ، فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ .

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : يَا نَبِيَّ اللهِ ، أَتُحِبُّ ذَلِكَ ، اخْرُجْ ثُمَّ لَا تُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً ، حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ ، وَتَدْعُوَ حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ . فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ، نَحَرَ بُدْنَهُ ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَنَحَرُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا ، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا غَمًّا .

ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ ، فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ﴾ [الممتحنة : ۱۰] حَتَّى بَلَغَ ﴿ بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ ﴾ . فَطَلَّقَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ ، كَانَتَا لَهُ فِي الشِّرْكِ فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، وَالْأُخْرَى صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ .

ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ ، رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ ، فَقَالُوا : الْعَهْدَ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا ، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ ، فَنَزَلُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرٍ لَهُمْ ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ : وَاللهِ إِنِّي لَأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلَانُ جَيِّدًا ، فَاسْتَلَّهُ الْآخَرُ ، فَقَالَ : أَجَلْ ، وَاللهِ إِنَّهُ لَجَيِّدٌ ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ ، ثُمَّ جَرَّبْتُ ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ : أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْهِ ، فَأَمْكَنَهُ مِنْهُ ، فَضَرَبَهُ حَتَّى بَرَدَ ، وَفَرَّ الْآخَرُ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْدُو ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ حِينَ رَآهُ : « لَقَدْ رَأَى هَذَا ذُعْرًا » . فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : قُتِلَ وَاللهِ صَاحِبِي وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ : فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللهِ ، قَدْ وَاللهِ أَوْفَى اللهُ ذِمَّتَكَ ، قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللهُ مِنْهُمْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَيْلُ أُمِّهِ ، مِسْعَرَ حَرْبٍ ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ » . فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُدُّهُ إِلَيْهِمْ ، فَخَرَجَ

کس است و به قومی متعلق است که شتر قربانی را تعظیم می‌کنند، پس شتر قربانی را به جلو او ببرید». شتر را به جلو او بردند و مردم تلبیه‌گویان به جلو او رفتند. چون آن حالت را دید گفت: سبحان‌الله، سزاوار نیست که همچو کسان از زیارت کعبه بازداشته شوند و چون وی نزد قوم خود رفت، گفت: شتر قربانی را دیدم که قُلّاده و نشانی شده بود و من صلاح نمی‌بینم که ایشان از کعبه بازداشته شوند. مردی از میان ایشان برخاست که مِکرزبن حَفص نامیده می‌شد. وی گفت بگذارید که من نزد او بروم. گفتند: برو.

وقتی وی نزد مسلمانان رسید، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او مِکرَز است» و او با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به صحبت آغاز کرد و در این هنگام سُهَیل بن عَمرو وارد شد. مَعمَر گفته است: ایّوب از عِکرمه روایت کرده است. زمانی که سُهَیل بن عَمرو آمد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (با تفاؤل به نام وی) فرمود: «حالا، کار شما سهل و آسان گردید».

مَعمر گفته است: زُهری در حدیث خود آورده است: سُهَیل بن عَمرو آمد و گفت: بیائید که میان خود صلحنامه‌ای بنویسیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نویسنده‌ای طلبید[1] و سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «بسم‌الله الرحمن الرحیم»[2].

سُهَیل گفت: اما رحمَن، به خدا سوگند، نمی‌دانم که آن چیست؟ ولیکن بنویس: - بِاِسْمِکَ اَللّٰهُمَّ - چنان‌که در گذشته می‌نوشتی.

۱- نویسندهٔ این صلحنامه به روایت ابن اسحاق، علی بن ابی طالب (رضی‌الله عنه) بوده است.

۲- در سائر متون بخاری چنین است: اکْتُب: بسم‌الله الرحمن الرحیم. یعنی بنویس بسم‌الله الرحمن الرحیم. در متن فوق لفظ - اکتب - نیامده است.

حَتَّى أَتَى سِيفَ الْبَحْرِ .

قال : وَيَنْفَلِتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلٍ ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ ، فَجَعَلَ لا يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلا لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عِصَابَةٌ ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّأْمِ إِلا اعْتَرَضُوا لَهَا ، فَقَتَلُوهُمْ وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ .

فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحِمِ : لَمَّا أَرْسَلَ : فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ ﴾ [الفتح : ٢٤-٢٦] . وَكَانَتْ حَمِيَّتُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يُقِرُّوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ ، وَلَمْ يُقِرُّوا بِهَا ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ . [راجع : ١٦٩٤ ، ١٦٩٥] .

قال أبوعَبْد اللَّه : « مَعَرَّةٌ » : الْعُرُّ الْجَرَبُ . « تَزَيَّلُوا » : تَمَيَّزُوا . وَحَمَيْتُ الْقَوْمَ : مَنَعْتُهُمْ حِمَايَةً ، وَأَحْمَيْتُ الْحِمَى جَعَلْتُهُ حِمًى لا يُدْخَلُ .

مسلمانان گفتند: به خدا سوگند که به جز بسم‌الله الرحمن الرحیم نمی‌نویسیم[۱]. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: بنویس: «بِاسْمِکَ اَللَّهُمَّ» و سپس فرمود: «این چیزی است که محمد رسول خدا بر آن صلح کرده است».

سُهَیْل گفت: به خدا سوگند، اگر می‌دانستیم که تو فرستادهٔ خداوندی، تو را از کعبه بازنمی‌داشتیم و با تو جنگ نمی‌کردیم ولیکن بنویس: محمدبن عبدالله. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به خدا سوگند که من فرستادهٔ خداوندم، اگرچه شما مرا تکذیب می‌کنید. بنویس محمدبن عبدالله».

زُهری گفته است: این سهل‌گیری آن حضرت بدان سبب بود که قبلاً فرموده بود: «هر آنچه (قریش) از من بخواهند که مراد از آن بزرگداشت حرمتهای خداوند (آنچه شکستن آن روا نباشد) باشد با ایشان موافقه می‌کنم».

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به نویسندهٔ صلح‌نامه گفت که بنویسد:

«بر این شرط که میان ما و میان خانه تخلیه شود تا کعبه را طواف کنیم».

سُهَیل گفت: به خدا سوگند عرب به ما می‌گویند که ما به قهر و خشم تسلیم شده‌ایم ولیکن این کار به سال آینده باشد. و نویسنده آن را نوشت.

سُهَیل گفت: و بر این شرط که کسی از ما، هرچند به دین تو باشد نزد تو بیاید، باید او را به ما بازگردانی.

مسلمانان گفتند: سبحان‌الله، چگونه به

۱- کلمهٔ بسم‌الله الرحمن الرحیم در متن حاضر از چاپ افتاده است.

مشرکین بازگردانیده شود، کسی که اسلام آورده است.

در همین گفت‌وگوی بودند که ناگاه ابوجَنْدَل پسر سُهَیل، پای در زنجیر وارد شد. وی از بخش پایین مکه بدین جا آمده بود و خودش را در میان مسلمانان افکند.

سُهَیل (با دیدن پسر خود) گفت: ای محمد، نخستین تقاضای من از تو این است که ابوجندل را به من بازگردانی.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما هنوز از نوشتن صلحنامه فارغ نشده‌ایم».

سُهَیل گفت: به خدا سوگندن که هرگز در هیچ چیزی با تو صلح نمی‌کنم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابوجندل را به من واگذار» سُهَیل گفت: من او را به تو وانمی‌گذارم.

آن حضرت فرمود: «آن‌چه می‌گویم بکن»

سُهَیل گفت: من نیز کنندهٔ آن نیستم.

مِکْرَز گفت: همانا ما او را به تو وامی‌گذاریم.

ابوجندل گفت: ای مسلمانان، در حالی که اسلام آورده‌ام، مرا به مشرکان برمی‌گردانید، آیا نمی‌بینید که چه بر سر من آمده است؟ و به تحقیق که او را به خاطر قبول دین خدا، سخت عذاب کرده بودند. عمربن خطاب گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: آیا تو پیامبر برحقِّ خدا نیستی؟ فرمود: «آری». گفتم: آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ فرمود: «آری». گفتم: پس چرا پستی و حقارت را در دین‌مان بدهیم (بپذیریم). آن حضرت فرمود: «همانا من فرستادهٔ خداوندم

و از خداوند نافرمانی نمی‌کنم و اوست که یاری‌دهندهٔ من است».

گفتم: آیا تو به ما نمی‌گفتی که به کعبه خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم کرد.

آن حضرت فرمود: «آری می‌گفتم، اما به تو گفته بودم که امسال به طواف کعبه می‌آییم؟».

گفتم: نِی. فرمود: «همانا تو آمدنی کعبه و طواف‌کنندهٔ آن هستی».

عمر می‌گوید: نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: ای ابوبکر، آیا او پیامبر بر حق خدا نیست. ابوبگر گفت: آری. گفتم: آیا ما بر حق، و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: آری. گفتم: چرا در این زبونی وقت در دین خود را بپذیریم؟

وی گفت: این مرد، همانا پیامبر خدا است، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و از امر پروردگار خود سرکشی نمی‌کند، و اوست یاری دهندهٔ او. پس به رکاب وی بپیوند، و به خدا سوگند که وی بر حق است، گفتم: آیا وی به ما نمی‌گفت که به کعبه خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم کرد؟ گفت: آری، و آیا به تو گفته بود که امسال به طواف کعبه می‌آیی. گفتم: نِی.

زُهری گفته است: عمر گفت: من به کفّارهٔ (آن سؤالات نامناسب) اعمال صالحه انجام دادم.

راوی می‌گوید: آن‌گاه که از نوشتن صلحنامه فراغت حاصل شد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به اصحاب خود گفت:

«برخیزید و قربانیها را ذبح کنید و سپس سرها را بتراشید».

راوی می‌گوید: به خدا سوگند که از میان

ایشان هیچ مردی برنخاست تا آن‌که آن حضرت سه مرتبه گفته‌اش را تکرار کرد[۱]. چون کسی برنخاست، آن حضرت نزد (همسر خود) اُمّ‌سلمه رفت و آن‌چه از مردم دیده بود، به وی اظهار کرد.

اُمّ‌سَلَمه گفت: ای پیامبر خدا، اگر تو خود دوست می‌داری (که مردم از احرام بیرون آیند) بیرون رو و با هیچ کس از ایشان یک کلمه حرف نزن تا آن که شتر قربانی را ذبح کنی. سپس سلمان خود را فراخوان که سرت را بتراشد.

آن حضرت برآمد و با یکی از ایشان حرف نزد تا آن که همان کرد (که اُمّ‌سلمه گفته بود) شتر قربانی خود را ذبح کرد و سلمان را فراخواند و سر خود را تراشید.

صحابه چون این حالت را دیدند، برخاستند و قربانیها را ذبح کردند و به تراشیدن سر یکدیگر پرداختند و از فرط شتاب، نزدیک بود که یکدیگر خود را بکشند.

پس از آن، زنان مسلمان (قریش) نزد آن حضرت آمدند و خداوند تعالی این آیه را نازل کرد.

«ای مسلمانان، چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را».

(الممتحنه:۱۰)

تا «نگاه ندارید دستاویز زنان نامسلمان را»[۲].

۱- یاران آن حضرت، از این‌که رفتن مکه و طواف کعبه برای آنها میسر نشده بود، این صلح‌نامه را به سودِ کفار قریش تعبیر می‌کردند و بیرون آمدن از احرام بر ایشان دشوار می‌نمود و انتظار آن داشتند که در صورت توقف از اجرای امر آن حضرت، خداوند در ابطال صلحنامه وحی نازل کند (تیسیر القاری و شرح شیخ‌الاسلام).

در آن روز عمر (بن خطاب) دو زن خود را که مشرک بودند (نظر به حکم آیهٔ مذکور) طلاق داد. با یکی از آنها معاویه بن ابوسفیان ازدواج کرد و با دیگری صَفوان بن اُمَیّه.

سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه بازگشت. ابوبصیر نزد آن حضرت آمد، و او مردی از قریش بود که مسلمان شده بود. مشرکان قریش دو نفر را فرستادند که او را بازگردانند. آنها به آن حضرت گفتند، در عهدی که با ما کرده‌ای وفا کن. آن حضرت، ابوبصیر را بدیشان سپرد. آنها روانه شدند تا آن‌که به موضع ذوالحُلیفه رسیدند. در آن جا فرود آمدند و به خرما خوردن شروع کردند. ابوبصیر به یکی از آنان گفت: به خدا سوگند، ای فلان که شمشیر تو در نظر من بسیار سره و خوب می‌نماید. مرد دیگر شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: به خدا سوگند که این شمشیر سره و خوب است و من بارها آن را تجربه کرده‌ام. ابوبصیر گفت: مرا نشان بده تا ببینم. وی شمشیر را به ابوبصیر داد. ابوبصیر بر وی ضربه وارد کرد تا او را از پای درآورد. مرد دیگر گریخت تا آن که به مدینه رسیده و دویده به مسجد درآمد.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)، وقتی او را دید، فرمود: «به تحقیق که این مرد بسیار ترسانیده شده است».

چون وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید گفت: رفیق همراه من کشته شد و من هم

- ۲- آیهٔ ۱۰ سورهٔ الممتحنه: ای مسلمانان، چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را خدا داناتر است به ایمان ایشان. پس اگر مسلمان دانید ایشان را، باز نفرستید ایشان را به سوی کافران. نه این زنان حلال‌اند کافران را و نه آن کافران حلال‌اند این زنان را. و بدهید به شوهران آنچه خرج کردند و نیست گناهی بر شما که نکاح کنید با ایشان چون بدهید ایشان را مهر ایشان و به عقد زنان کافرتمسک مجویید. و طلب کنید آن‌چه شما خرج کردید و باید که مشرکان طلب کنند آن‌چه خرج کرده‌اند. این است حکم خدا، فیصله می‌کند میان شما، و خدا دانای با حکمت است.

کشتنی بودم.

سپس ابوبصیر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، همانا، به خدا سوگند که خداوند عهد تو را به جای کرد، همانا تو مرا بدیشان بازگردانیدی و خداوند مرا از شرّ ایشان نجات داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وای بر مادرش! عجب جنگ‌افروزی است، اگر کسی همراهش می‌بود!» بوبصیر که این سخن را شنید، دانست که آن حضرت او را به کافران قریش بازمی‌گرداند. وی از مدینه برآمد تا آن‌که به ساحل دریا رسید. راوی می‌گوید: ابوجندل بن سُهَیل از نزد کافران قریش گریخت و به ابوبصیر پیوست و هر مردی از قریش که مسلمان می‌شد و از مکه بیرون می‌آمد، به ابوبصیر می‌پیوست تا آن که ایشان گروهی تشکیل دادند. و به خدا سوگند که چون می‌شنیدند قافله‌ای از قریش روانهٔ شام است، بر آن حمله می‌کردند و آنها را می‌کشتند و اموالشان را می‌ربودند.

قریش قاصدی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرستادند و از آن حضرت خواستند که به خاطر خدا و حق قرابت، کسی را نزد ابوبصیر بفرستد و کسی که نزد آن حضرت آید، در امان قرار دارد. (بازگرداندن او به قریش لازم نیست)[1].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد ابوبصیر و یارانش قاصدی فرستاد و خداوند این آیه را فرود آورد:

«و اوست آن که بازداشت دستهای کافران را

۱- در روایت ابوالاسود از عُروه آمده که قریش ابوسفیان بن حرب را نزد آن حضرت فرستادند و پیغام دادند که هرکس نزد تو می‌آید، ما به او کاری نداریم و از این شرط که او را باید به ما بازگردانی گذشتیم.

از شما و دست شما را از کافران در میان مکه بعد از آن که پیروزمند ساخت شما را برایشان و هست خدا به آن‌چه می‌کنید بینا» تا - «آن‌گاه که کافران در دلهای خویش حمیّت (غیرت) را از همان حمیّت جاهلیت را درآوردند» (الفتح، ۲٤-۲٦). و غیرت آنها این بود که اقرار نکردند که آن حضرت پیامبر خداست و اقرار نکردند که (در صلحنامه) بسم‌الله الرحمن الرحیم[۱] بنویسند و میان مسلمانان و میان کعبه حایل گشتند.

ابوعبدالله (امام بخاری) (در تفسیر بعضی کلمات غریب که در آیات آمده) گفته است:

«مَعَرَّةٌ» به معنی بیماری‌گری است[۲].

«تَزَیَّلوا» به معنی جدا کردن است[۳].

لفظ - حَمَیْتُ القَومَ - یعنی بازداشتیم قوم را که آزاری به آنها برسد و - تَاَحْمَیتُ الحِمَی- یعنی آن را قُرق کردم که کسی وارد آن نشود[٤].

۲۷۳۳ - از عُقَیل، از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت:

همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) زنان مهاجری را که مسلمان شده بودند، امتحان می‌کرد.

و به ما خبر رسیده است آن‌گاه که خداوند این حکم را فرود آورد که: مسلمانان مهرهای

۱- پس از لفظ - وَلَم یُقِرّوا - بها آمده است که اشتباه است - درست آن: وَلَم یُقروا بسم‌الله الرحمن الرحیم است.

۲- مراد از آن لفظ - «فَتُصِیبَکُم مِنهُم مَعَرَّةٌ» در سوره (الفتح: ۲۵) است - یعنی از جهت هلاک ایشان به شما گزند می‌رسد و لفظ - مَعَرَّةٌ - را مرض‌گری تفسیر کرده که آبله و خارش در پوست بدن عارض می‌شود که آن را جَرَب نیز گویند.

۳- اشاره به «لَوْ تَزَیَّلوا لَعَذَّبْنا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُم عَذَاباً اَلِیماً» (الفتح: ۲۵) است یعنی - اگر از هم جدا می‌بودند (این هر دو فریق) البته عقوبت می‌کردیم کافران را عقوبت درددهنده.

۴- اشاره به «اِذْ جَعَلَ الّذِینَ کَفروا فی قُلوبِهم الحَمِیَّةَ حَمیَّةَ الجاهلیَّة» (الفتح: ۲۶) است. یعنی آن‌گاه که کافران در دلهای خویش غیرت را از جنس غیرت جاهلیت درآوردند.

زنانی را که مسلمان شده‌اند و به مدینه هجرت کرده‌اند به شوهرانشان که کافراند بازگردانند و مسلمانان را امر کرد که زنان کافرهٔ خویش را در نکاح خود نگاه ندارند[۱]. عمربن خطّاب دو زن خویش یعنی قَرِیْبَه بنت اَبی اُمَیّه، و دختر جَرْوَل خزاعی را طلاق داد[۲]. قریبه با معاویه ازدواج کرد و آن زن دیگر به عقد اَبُوجَهْم درآمد.

و چون کافران از اقرار به ادای آنچه مسلمانان بر زنان خویش خرج کرده بودند ابا ورزیدند خداوند تعالی این حکم را نازل کرد: «اگر از دست شما برود کسی از زنان شما به سوی کافران پس شما عقوبت رسانید (غنیمت بگیرید») (الممتحنه: ۱۱).

لفظ - عَقْبٌ - (که - عَاقَبْتُم از آن مأخوذ است و در آیه آمده است) مَهری است که مسلمانان به کافرانی می‌دهند که زنان ایشان هجرت کرده‌اند و خداوند فرمود که از مهر زنانی که از شوهران مشرک خویش جدا گشته و مهاجرت کرده‌اند، برای مسلمانانی داده شود که زنان ایشان مرتد شده و به سوی مشرکین رفته‌اند (و مشرکین مهر آنها را به شوهران مسلمان‌شان نداده‌اند).

(زُهری می‌گوید) به ما خبر رسیده است که ابوبصیر بن اسید ثقفی، که در معاهدهٔ صلح، مسلمان و مهاجر بود، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اَخْنس بن شَرِیق به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نوشت تا ابوبصیر را به او بازگرداند. و زهری حدیث ابوبصیر را (که درازترین حدیث صحیح

۱- قبل از نزول این حکم در مورد نکاح زن کافره با مرد مسلمان مانعی نبود.
۲- دختر جرول خزاعی و مادر عبدالله بن عمر است.

بخاری است) اظهار کرد.

١٦- باب : الشُّرُوطِ فِي الْقَرْضِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهمَا وَعَطَاءٌ : إِذَا أَجَّلَهُ فِي الْقَرْضِ جَازَ .

٢٧٣٤ - قَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلا سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يُسْلِفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى . [راجع : ١٤٩٨].

١٧- باب : الْمُكَاتَبِ ،

وَمَا لا يَحِلُّ مِنَ الشُّرُوطِ الَّتِي تُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ .

وَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنهمَا : فِي الْمُكَاتَبِ : شُرُوطُهُمْ بَيْنَهُمْ .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ ، أَوْ عُمَرُ : كُلُّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَإِنِ اشْتَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَيُقَالُ عَنْ كِلَيْهِمَا : عَنْ عُمَرَ وَابْنِ عُمَرَ.

٢٧٣٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَتَتْهَا بَرِيرَةُ تَسْأَلُهَا فِي كِتَابَتِهَا ، فَقَالَتْ : إِنْ شِئْتِ أَعْطَيْتُ أَهْلَكِ وَيَكُونُ الْوَلاءُ لِي ، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَكَّرْتُهُ ذَلِكَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ابْتَاعِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ

باب ۱۶: شرایط در قرض

ابن عمر(رضی‌الله عنه) و عطاء گفته‌اند: تعیین میعاد در قرض جایز است.

۲۷۳٤ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی یاد کرد که وی از مردی از بنی‌اسرائیل تقاضای هزار دینار قرض کرد و او به مدتی معین به او قرض داد.

باب ۱۷: بردهٔ مکاتب[1]

و حلال نبودن شرایطی که مخالف کتاب خداست.

و جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته است: درمورد بندهٔ مکاتب، شرایط میان او و مالکان وی معتبر است.

و ابن عُمر یا عمر گفته است: هر آن شرطی که مخالف کتاب خدا باشد، باطل است، هرچند صد شرط گذاشته شود.

و ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: این قول از هر دویشان یعنی از عمر و ابن عمر روایت شده است.

۲۷۳۵ – از عَمره روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بریره آمده و دربارهٔ آزادی خود از قید کتابت کمک خواست.

عایشه به او گفت: اگر تو بخواهی مبلغ کتابت تو را به مالکان تو می‌دهم و ولاء تو

۱- مکاتب، برده‌ای است که آزادی وی در بدل پرداخت مبلغی به طور تدریجی با او موافقت شده باشد.

لِمَنْ أَعْتَقَ» . ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ ، وَإِنِ اشْتَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ» . [راجع : ٤٥٦ . أخرجه بطوله : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، برقم (٦)] .

از آن من باشد، وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد عایشه موضوع را به او اطلاع داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را خریده و آزاد کن و ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر ایستاد و گفت: «مردم را چه شده شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. کسی که شرطی بگذارد که در کتاب خدا نباشد، او را از آن شرط نفعی نیست هرچند صد شرط گذاشته شود».

١٨- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الاشْتِرَاطِ وَالثُّنْيَا فِي الإِقْرَارِ ،

وَالشُّرُوطِ الَّتِي يَتَعَارَفُهَا النَّاسُ بَيْنَهُمْ ، وَإِذَا قَالَ مِائَةٌ إِلا وَاحِدَةً أَوْ ثِنْتَيْنِ .

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : قَالَ رَجُلٌ لِكَرِيِّهِ : أَرْحِلْ رِكَابَكَ فَإِنْ لَمْ أَرْحَلْ مَعَكَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا ، فَلَكَ مِائَةُ دِرْهَمٍ ، فَلَمْ يَخْرُجْ ، فَقَالَ شُرَيْحٌ : مَنْ شَرَطَ عَلَى نَفْسِهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فَهُوَ عَلَيْهِ .

وَقَالَ أَيُّوبُ : عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : إِنَّ رَجُلا بَاعَ طَعَامًا وَقَالَ : إِنْ لَمْ آتِكَ الأَرْبِعَاءَ فَلَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَيْعٌ ، فَلَمْ يَجِئْ ، فَقَالَ شُرَيْحٌ لِلْمُشْتَرِي : أَنْتَ أَخْلَفْتَ ، فَقَضَى عَلَيْهِ .

باب ۱۸: آنچه جایز است از شرط گذاشتن

و استثناء کردن در اقرار و شرطهایی که مردم میان خویش متعارف کرده‌اند. اگر کسی بگوید که وی صد واحد از من طلبکار است اگر یک یا دو واحد استثناً کند رواست.

از ابن عون روایت است که ابن سیرین گفت: مردی به کرایه دهنده می‌گوید: شتران خود را آماده کن، اگر روز چنین و چنان با تو نروم صد درهم به تو می‌دهم. و همان روز او بیرون نمی‌رود.

شُرَیح گفته است: اگر کسی به رضا و رغبت خود بدون آنکه مجبور شود، خود را به شرطی مقیّد می‌کند، ایفای آن بر وی لازم می‌گردد.

ایّوب به روایت از ابن سیرین گفته است: مردی از کسی غله خرید و گفت: اگر روز چهارشنبه نزد تو نیامدم میان من و تو بیعی نیست و او در آن روز نیامد.

شرَیح (قاضی) به مشتری گفت: تو خلاف

شرط عمل کردی و به فسخ معامله حکم کرد.

۲۷۳۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا ، مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا ، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . [انظر : ۶۴۱۰ ، ۷۳۹۲ . أخرجه مسلم : ۲۶۷۷] .

۲۷۳۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: خدای را نود و نه نام است، یعنی از صد یکی کمتر، هرکس که آنها را بشمارد وارد بهشت می‌گردد[۱].

۱۹- باب : الشُّرُوطِ فِي الْوَقْفِ

باب ۱۹: شرایط مال وقف

۲۷۳۷ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ : أَنْبَأَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصَابَ أَرْضًا بِخَيْبَرَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَأْمِرُهُ فِيهَا ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِخَيْبَرَ ، لَمْ أُصِبْ مَالًا قَطُّ أَنْفَسَ عِنْدِي مِنْهُ ، فَمَا تَأْمُرُ بِهِ ؟ قَالَ : « إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا » . قَالَ : فَتَصَدَّقَ بِهَا عُمَرُ : أَنَّهُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ ، وَتَصَدَّقَ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ ، وَفِي الْقُرْبَى ، وَفِي الرِّقَابِ ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَابْنِ السَّبِيلِ ، وَالضَّيْفِ ، لَا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ ، وَيُطْعِمَ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ .

قَالَ فَحَدَّثْتُ بِهِ ابْنَ سِيرِينَ ، فَقَالَ : غَيْرَ مُتَأَثِّلٍ مَالًا .
[راجع: ۲۳۱۳ . أخرجه مسلم: ۱۶۳۲] .

۲۷۳۷ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر (بن خطاب) در موضع خیبر زمینی (از سهم غنیمت) به دست آورد و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد تا در آن مورد با وی مشورت کند. وی گفت: یا رسول‌الله، در خیبر مرا زمینی میسر شده است که هرگز از آن بهتر مرا میسر نشده بود. درمورد آن زمین چه می‌فرمایی؟

آن حضرت فرمود: اگر می‌خواهی اصل زمین را وقف کن و محصول آن را صدقه بده. راوی می‌گوید: عُمر آن زمین را صدقه (وقف) کرد و نوشت این که، زمین مذکور فروخته نشود، و بخشیده نشود، و به میراث برده نشود. و محصول آن را برای تهیدستان، خویشاوندان برای و آزادی بردگان، و در راه خدا و مسافران و میهمانان صدقه کرد. و برکسی که از آن سرپرستی می‌کند اگر مطابق معروف از حاصل آن می‌خورد و می‌خوراند بر وی گناهی نیست، درصورتی که به قصد مال‌اندوزی نباشد.

(ابن‌عَون) می‌گوید: این حدیث را به ابن‌سیرین گفتم. وی گفت: - غیر متأثل مالاً (عوض غیر مُتَوّلٍ»، به قصد جمع‌آوری مال نباشد.

۱- یعنی خداوند را به همین‌نامها سپاس و ستایش کند.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

٥٥- كِتَاب الْوَصَايَا

کتاب وصایا
«سفارش تملیک مال بعد از مرگ»

١ - بَاب : الْوَصَايَا

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « وَصِيَّةُ الرَّجُلِ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ » . وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ . فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [البقرة : ١٨٠- ١٨٢] . جَنَفًا : مَيْلاً . ﴿مُتَجَانِفٌ﴾ [المائدة: ٣]: مَائِلٌ .

باب ۱: وصایا

و فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «وصیت مرد نزد وی نوشته شده است».

و فرمودهٔ خدای تعالی: «لازم کرده شد به شما، وقتی که پیش آید یکی از شما را مرگ، اگر مال بگذارد وصیت کردن برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکویی، لازم شد این کار بر متقیان.

پس هر که بدل کند وصیت را بعد از آن که شنیدش، جز این نیست که گناه تبدیل آن بر دوش کسانی است که بدل می‌کنند آن وصیت را هر آینه خدا شنوای داناست.

پس هر که دریابد از وصیت کننده ظلمی یا گناهی، پس صلاح آرد در میان ایشان، پس هیچ گناه نیست بر وی، هر آینه خدا آمرزندهٔ مهربان است» (البقره: ۱۸۰-۱۸۲).

(امام بخاری می‌گوید) کلمهٔ «جَنَفاً» (در آیهٔ مذکور که معنی آن را گناه دانسته‌اند) به معنی میل است. کلمه «متجانف» (المائده:) به معنی متمایل است[1].

٢٧٣٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ أَخْبَرَنَا : مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ

۲۷۳۸ - از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر

۱- جَنَف. عملی است که از روی خطا سر زند و اِثم - عمل قصدی است (شرح شیخ‌الاسلام).

اللّه ﷺ قال : « مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ ، يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إلا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ » . [أخرجه مسلم : ۱۶۲۷] .

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

مرد مسلمانی که چیزی دارد که قابل وصیت است، سزاوار نیست که دو شب بخوابد، مگر آن که وصیت وی نوشته شده نزد وی باشد». متابعت کرده است (مالک را) محمدبن مسلم از عَمْرو، از ابن عمر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

۲۷۳۹ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْجُعْفِيُّ ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ ، خَتَنِ رَسُولِ اللّهِ ﷺ ، أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ ، قَالَ : مَا تَرَكَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا ، وَلا دِينَارًا ، وَلا عَبْدًا ، وَلا أَمَةً ، وَلا شَيْئًا ، إِلا بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ ، وَسِلاحَهُ ، وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً . [انظر : ۲۸۷۳، ۲۹۱۲، ۳۰۹۸، ۴۴۶۱] .

۲۷۳۹ - از عَمْرو بن حارث - برادر همسر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) یعنی برادر جُوَیْریه بنت حارث ـ روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به هنگام مرگ نه درهمی از خود میراث گذاشت و نه دیناری، و نه کنیزی و نه غلامی، و نه چیزی، به جز قاطر سفید و سلاح او و زمینی که آن را صدقه کرده بود.

۲۷۴۰ - حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا مَالِكٌ : هُوَ ابْنُ مِغْوَلٍ : حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ مُصَرِّفٍ قَالَ : سَأَلْتُ عَبْدَاللّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رضي الله عنهما : هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى؟ فَقَالَ : لا ، فَقُلْتُ : كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ ، أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ قَالَ : أَوْصَى بِكِتَابِ اللّهِ . [انظر : ۴۴۶۰، ۵۰۲۲. أخرجه مسلم : ۱۶۳۴] .

۲۷۴۰ - از طَلْحه بن مُصَرِّف روایت است که گفته: از عبدالله بن ابی اَوفَی(رضی‌الله عنه) پرسیدم که: آیا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وصیَّت کرده است؟ گفت: نی. گفتم: پس بر مردم چگونه وصیّت گردانیده شده است - یا - به وصیت مأمور گشته‌اند گفت: آن حضرت با تمسک به کتاب خدا، به وصیت امر کرده است.

۲۷۴۱ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ : ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا ﷺ كَانَ وَصِيًّا ، فَقَالَتْ : مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ ، وَقَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتَهُ إِلَى صَدْرِي ، أَوْ قَالَتْ : حَجْرِي ، فَدَعَا بِالطَّسْتِ ، فَلَقَدِ انْخَنَثَ فِي حَجْرِي ، فَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ ، فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ ؟ . [انظر : ۴۴۵۹. أخرجه مسلم : ۱۶۳۶] .

۲۷۴۱ - از ابراهیم روایت است که اسوَد گفت: نزد عایشه(رضی‌الله عنها) اظهار کردند که علی(رضی‌الله عنه) (در امر خلافت) وصی بوده است.

وی گفت: چه وقت به او وصیت کرده بود، درحالی که آن حضرت (تا دم مرگ) بر سینهٔ من تکیه کرده بود - یا چنین گفت - در کنار من تکیه کرده بود، و از من تشت (آب) خواست و سپس در کنار من خمیده شد و من درنیافتم که آن حضرت مرده است. پس کَی به او وصیت کرده بود.

٢- بَاب : أَنْ يَتْرُكَ وَرَثَتَهُ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَتَكَفَّفُوا النَّاسَ.

۲۷٤۲- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا بِمَكَّةَ ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ يَمُوتَ بِالأَرْضِ الَّتِي هَاجَرَ مِنْهَا ، قَالَ : «يَرْحَمُ اللَّهُ ابْنَ عَفْرَاءَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أُوصِي بِمَالِي كُلِّهِ ؟ قَالَ : «لا» . قُلْتُ : فَالشَّطْرُ ؟ قَالَ : «لا» . قُلْتُ : الثُّلُثُ ؟ قَالَ : «فَالثُّلُثُ ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ ، إِنَّكَ أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدَعَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي أَيْدِيهِمْ ، وَإِنَّكَ مَهْمَا أَنْفَقْتَ مِنْ نَفَقَةٍ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ ، حَتَّى اللُّقْمَةُ الَّتِي تَرْفَعُهَا إِلَى فِي امْرَأَتِكَ ، وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْفَعَكَ ، فَيَنْتَفِعَ بِكَ نَاسٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ» . وَلَمْ يَكُنْ لَهُ يَوْمَئِذٍ إِلا ابْنَةٌ . [راجع : ٥٦ . أخرجه مسلم : ١٦٢٨].

باب ۲: وارثین را توانگر گذاشتن بهتر از آن است که دست تکدّی به سوی مردم دراز کنند

۲۷٤۲ – از سعدبن ابی وقّاص(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عیادت من آمد و من به مکه بودم.

(راوی می‌گوید) سعد را خوش نمی‌آمد که در سرزمینی بمیرد که از آن مهاجرت کرده بود. آن حضرت فرمود: (خداوند (سعد) بن عَفرا را (هدف سعدبن خوله است که در مکه مرد) رحمت کند» (سعد می‌گوید:) گفتم: یا رسول‌الله، آیا تمام مال خود را (به صدقه) وصیت کنم؟ آن حضرت گفت: «نی»

گفتم: نیمه آن را. فرمود: «نی» گفتم: سومین حصهٔ آن را. فرمود: «آری، سومین حصه، هرچند سومین حصه هم زیاد است. این که وارثان خود را توانگر بگذاری بهتر از آن است که نیازمند بگذاری تا به سوی مردم دست دراز کنند که به ایشان چیزی بدهند. همانا هر آنچه را نفقه می‌کنی همان صدقه است، تا آن که لقمه‌ای را که برمی‌داری و به دهان زن خود می‌گذاری (در زمرهٔ صدقه است) و نزدیک است که خداوند تو را از این مریضی برهاند و عمر تو را دراز گرداند و برخی از مردم (مسلمان) از تو بهره‌مند گردند و برخی دیگر (کافران) از تو زیان‌مند شوند»[1] و سعد در آن روز فقط یک دختر داشت.

۱- سعدبن ابووقّاص همان‌گونه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده بود از آن مرض شفا یافت و تا پنجاه سال دیگر زنده ماند و جهاد کرد و لشکر او به غنایم جنگی زیادی دست یافت و کافران از وی زیان دیدند. و اوست فاتح جنگ قادسیه.

۳- بَاب : الْوَصِيَّةِ بِالثُّلُثِ

وَقَالَ الْحَسَنُ : لا يَجُوزُ لِلذِّمِّيِّ وَصِيَّةٌ إِلا الثُّلُثَ .
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ . [المائدة : ۴۹] .

۲۷۴۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ : لَوْ غَضَّ النَّاسُ إِلَى الرُّبُعِ ، لأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ» . [أخرجه مسلم : ۱۶۲۹] .

۲۷۴۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ ابْنُ عَدِيٍّ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ ، عَنْ هَاشِمِ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ عَامِرِ ابْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : مَرِضْتُ ، فَعَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ لا يَرُدَّنِي عَلَى عَقِبِي ، قَالَ : « لَعَلَّ اللَّهَ يَرْفَعُكَ ، وَيَنْفَعُ بِكَ نَاسًا » . قُلْتُ : أُرِيدُ أَنْ أُوصِيَ ، وَإِنَّمَا لِي ابْنَةٌ ، قُلْتُ : أُوصِي بِالنِّصْفِ ؟ قَالَ : « النِّصْفُ كَثِيرٌ » . قُلْتُ : فَالثُّلُثُ ؟ قَالَ : « الثُّلُثُ ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ ، أَوْ كَبِيرٌ » قَالَ : فَأَوْصَى النَّاسُ بِالثُّلُثِ ، وَجَازَ ذَلِكَ لَهُمْ . [راجع: ۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۸].

باب ۳: وصیّت به سوم حصه از مال

و حسن گفته است: وصیّت ذمی جواز ندارد به جز سوم حصه از مال متروکهٔ وی. و خداوند تعالی فرموده است: «و فرمودیم که حکم کن میان ایشان به آنچه فرود آورده است خدا» (المائده: ۴۹).

۲۷۴۳ - از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اگر مردم وصیت را از سوم حصه به چهارم حصهٔ مال متروکه کاهش دهند، بهتر است؛ زیرا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «آری، سومین حصه، هرچند یک سوم حصه هم زیاد است».

۲۷۴۴ - از سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: من بیمار شدم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ازمن عیادت کرد. گفتم: یا رسول‌الله: خداوند را دعا کن که مرا در ملکی که عقب گذاشته‌ام (مکه) بازنگرداند (تا در آن‌جا بمیرم).

آن حضرت فرمود: «باشد که خداوند تو را از این بیماری برخیزاند و نفع تو را به مردم برساند».

گفتم: قصد دارم که (در مورد مال خود پس از مرگ) وصیت کنم و من فقط یک دختر دارم. گفتم: آیا به نیمهٔ مالم وصیت کنم؟ فرمود: «نیمهٔ مال زیاد است» گفتم: سومین حصهٔ مال، فرمود: «سومین حصه، سومین حصه زیاد است - یا گفت - بسیار است».

(راوی می‌گوید): مردم به سوم حصهٔ مال وصیت کردند و همین مقدار برای آنها جایز گردید[۱].

۱- وصیت به بیشتر از سوم حصهٔ مال متروکه که صدقه داده شود بدان سبب جایز نیست که حق ورثه در میان است.

٤- بَاب : قَوْلِ الْمُوصِي لِوَصِيِّهِ : تَعَاهَدْ وَلَدِي ، وَمَا يَجُوزُ لِلْوَصِيِّ مِنَ الدَّعْوَى

٢٧٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ ، عَائِشَةَ رَضِي اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَنَّهَا قَالَتْ : كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاص عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاص : أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي ، فَاقْبِضْهُ إِلَيْكَ : فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدٌ ، فَقَال : ابْنُ أَخِي قَدْ كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَال : أَخِي وَابْنُ أَمَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَتَسَاوَقَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَال سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْنُ أَخِي ، كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَال عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، فَقَال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ ابْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . ثُمَّ قَال لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ : « احْتَجِبِي مِنْهُ » ؛ لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ . [راجع : ٢٠٥٣. أخرجه مسلم: ١٤٥٧ مختصراً] .

باب ۴: گفتهٔ وصّیت کننده برای وصی: از فرزند م مراقبت کن و دعاوی‌ای که برای وصی جایز است.

٢٧٤٥ – از عُروهٔ بن زُبَیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: عُتْبَه بن ابی وقّاص به برادر خود سَعد بن ابی وقّاص وصیت کرد که پسر کنیز زمعه از نطفهٔ من است، او را نزد خود بیاور. چون سال فتح مکه فرا رسید، سعد آن پسر را گرفت و گفت: این پسر برادر من است که دربارهٔ او به من وصیّت کرده است. عبدبن زَمْعه ایستاد و گفت: او برادر من است و پسر کنیز پدر من که بر بستر او زاده شده است. هردویشان موضوع را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند.

سعد گفت: یا رسول‌الله، این پسر برادر من است که درمورد وی به من وصیت کرده است.

عبدبن زمعه گفت: برادر من و پسر کنیز پدر من است.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این پسر از آن تو است، ای عبد بن زمعه، پسر برای صاحب بستر است و زناکار را سنگ است» سپس آ ن حضرت به (همسر خود) سَوده بنت زمعه گفت: «از این پسر (هرچند پسر پدر تو باشد) در حجاب باش».

و این فرمودهٔ وی بدان سبب بود که مشابهت آن پسر را به عُتْبه مشاهده کرده بود. و آن پسر سوده را تا دم مرگ ندید.

٥- بَاب : إِذَا أَوْمَأَ الْمَرِيضُ بِرَأْسِهِ إِشَارَةً بَيِّنَةً جَازَتْ

٢٧٤٦- حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ أَبِي عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ ، فَقِيلَ لَهَا : مَنْ فَعَلَ بِكِ ، أَفُلاَنٌ ، أَوْ فُلاَنٌ ، حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا ، فَجِيءَ بِهِ ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى اعْتَرَفَ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بِالْحِجَارَةِ . [راجع : ٢٤١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٢] .

باب ۵: اگر مریض با سر خود اشارتی کند که واضح باشد، جواز دارد.

۲۷۴۶ – از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی یهودی سر دختری را درمیان دو سنگ کوفت و آن شکست. به آن دختر گفته شد: کی این کار را کرد، آیا فلان، آیا فلان، تا آن که نام یهودی برده شد. وی با سر خود اشاره کرد. مرد یهودی آورده شد و او را نگاه داشتند تا آن‌که اعتراف کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به قصاص) امر کرد و سر وی با سنگ کوفته شد.

٦- بَاب : لا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ

٢٧٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ وَرْقَاءَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَانَ الْمَالُ لِلْوَلَدِ ، وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ ، فَنَسَخَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَحَبَّ ، فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ ، وَجَعَلَ لِلأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسَ ، وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنَ وَالرُّبُعَ ، وَلِلزَّوْجِ الشَّطْرَ وَالرُّبُعَ . [انظر : ٤٥٧٨ل، ٦٧٣٩ل] .

باب ۶: برای وارث وصیّت جواز ندارد[1]

۲۷۴۷ – از عطأ روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: مال میراث (در اوایل اسلام) به پسر می‌رسید و برای پدر و مادر وصیّت می‌شد. خداوند هر آنچه خواست از این حکم نسخ کرد و سهم میراث مرد را دو چند سهم میراث زن گردانید و برای هر یک از پدر و مادر ششم حصه مقرّر گردانید و سهم زن را از میراث شوهر هشتم حصه و چهار حصه تعیین نمود و سهم شوهر را از میراث زن مناصفه و چهارم حصه تعیین کرد[2].

٧- بَاب :الصَّدَقَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ

باب ۷: صدقه دادن به وقتی که مرگ نزدیک شود

۱- این لفظ حدیثی است مرفوع که نزد محدثین ثابت الاصل است و تمایل شافعی به تواتر آن است. فخر رازی و غیروی در تواتر آن نزاع کرده‌اند. شاید این حدیث بر شرط مؤلف ثابت نبوده است که سند آن را ذکر نکرده و من حیث المعنی در عنوان باب آورده است (شرح شیخ‌الاسلام).

۲- یعنی اگر شوهر از خود فرزند به جای گذاشته باشد، زن وی هشتم حصهٔ مال را میراث می‌برد در غیر آن چهارم حصه را میراث می‌برد و همچنان اگر زن از خود فرزند به جای گذاشته باشد، شوهر وی چهارم حصهٔ مال او را میراث می‌برد و در غیر آن نیمهٔ مال را میراث می‌برد.

٢٧٤٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ ؟ قال : « أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ ، تَأْمُلُ الْغِنَى ، وَتَخْشَى الْفَقْرَ ، وَلا تُمْهِلْ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ، قُلْتَ : لِفُلانٍ كَذَا ، وَلِفُلانٍ كَذَا ، وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ » . [راجع : ١٤١٩. أخرجه مسلم : ١٠٣٢ بلفظ « شحيح »].

٢٧٤٨ - از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «یا رسول‌الله، کدام صدقه بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «این‌که صدقه دهی در حالی که صحت داری و حرص مال داری و امید داری که توانگر شوی و از فقر می‌ترسی و تا آن زمان درنگ نمی‌کنی که جان به رگ گردن برسد و آن‌گاه بگویی: چقدر به فلان کس، چقدر به فلان کس داده شود. در صورتی که مال تو از آن فلان کس (ورثه) است»[1].

٨- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ﴾

[النساء : ١١] .

وَيُذْكَرُ : أَنَّ شُرَيْحًا وَعُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ وَطَاوُسًا وَعَطَاءً وَابْنَ أُذَيْنَةَ : أَجَازُوا إِقْرَارَ الْمَرِيضِ بِدَيْنٍ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : أَحَقُّ مَا تَصَدَّقَ بِهِ الرَّجُلُ آخِرَ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلَ يَوْمٍ مِنَ الآخِرَةِ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ وَالْحَكَمُ : إِذَا أَبْرَأَ الْوَارِثَ مِنَ الدَّيْنِ بَرِئَ .

وَأَوْصَى رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ : أَنْ لا تُكْشَفَ امْرَأَتُهُ الْفَزَارِيَّةُ عَمَّا أُغْلِقَ عَلَيْهِ بَابُهَا .

وَقَالَ الْحَسَنُ : إِذَا قَالَ لِمَمْلُوكِهِ عِنْدَ الْمَوْتِ : كُنْتُ أَعْتَقْتُكَ ، جَازَ .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : إِذَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ عِنْدَ مَوْتِهَا : إِنَّ زَوْجِي قَضَانِي وَقَبَضْتُ مِنْهُ ، جَازَ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لا يَجُوزُ إِقْرَارُهُ لِسُوءِ الظَّنِّ بِهِ لِلْوَرَثَةِ ، ثُمَّ اسْتَحْسَنَ فَقَالَ : يَجُوزُ إِقْرَارُهُ بِالْوَدِيعَةِ وَالْبِضَاعَةِ وَالْمُضَارَبَةِ .

باب ٨: فرمودهٔ خدای تعالی

«و این تقسیم بعد از ادای وصیّتی است که مرده (در زمان حیات) به آن فرموده یا بعد از ادای دین» (النسأ: ١١)[2].

و یادآوری شده که: شُرَیح و عُمَربن عبدالعزیز و طاوُس و عطأ و ابن اذینه اقرار مریض را به قرض وی اجازه داده‌اند[3].

حسن گفته است: سزاوارترین حالتی که مرد بدان تصدیق می‌شود واپسین روز دنیا و نخستین روز آخرت وی است (اقرار به وقت مرگ اعتبار دارد) و ابراهیم و حکم گفته‌اند: اگر وارث از قرضی که بر ذمت وی است تبرئه شود، تبرئه است (وارثان دیگر حق اعتراض و دعوی بر وی ندارند). و رافع بن خَدیج وصیت کرد این که: بر زن وی فَزاریه اعتراضی نشود و دروازهٔ خانهٔ که مال وی در آن است، گشاده

۱- یعنی اگر وارث تو نخواهد، وصیّت تو را که بیش از سوم حصهٔ مال متروکه باشد، اجرا نمی‌کند.
۲- مقصود تقدّم دین و وصیت بر میراث است؛ یعنی قبل از تقسیم مال متروکه اگر مرده قرض داشته باشد، و یا وصیتی کرده باشد، باید داده شود.
۳- یعنی اگر مریض به قرضداری خود اقرار کند، چون بمیرد به قول وی اعتبار داده شود و قرض او را ادا کنند. لفظ (یُذکرُ) یعنی یادآوری می شود که به صیغهٔ مجهول آمده است، اشاره به عدم ثبوت صحت این روایت نزد مؤلف است، چنان‌که در شرح شیخ‌الاسلام آمده است.

وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ» . [راجع: ۵۱۴۳]

وَلا يَحِلُّ مَالُ الْمُسْلِمِينَ ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «آيَةُ الْمُنَافِقِ : إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ» .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا ﴾ [النساء :۵۸] . فَلَمْ يَخُصَّ وَارِثًا وَلا غَيْرَهُ .

فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۳۴]

نشود.

و حسن گفته است: اگر کسی به هنگام مرگ به بردهٔ خود بگوید که: تو را آزاد کردم – جواز دارد.

و شعبی گفته است: اگر زن به هنگام مرگ خود بگوید که: همانا شوهر من حق (مهر) مرا ادا کرده است و من از وی گرفته‌ام. جواز دارد و بعضی مردم گفته‌اند[۱]. اقرار وی (به وقت مرگ) بنا بر بدگمانی وارثان نسبت به وی جواز ندارد. و سپس استحسان کرده و گفته‌اند: اقرار وی به مالی که نزد وی امانت است، و مالی که بضاعت است و مالی که به مضاربت است، جواز دارد[۲].

و همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «از گمان بد خود را دور بدارید؛ زیرا که گمان بعد دروغ‌ترین سخن است» و مال مسلمانان (برای ورثه) حلال نمی‌شود (که با بدگمانی تصرف کنند) به دلیل فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) : «نشانهٔ منافق آن است که چون امانتی بدو سپرده شود، خیانت کند».

و خداوند تعالی فرموده است: «هر آینه خدا می‌فرماید شما را که ادا کنید امانتها را به اهل آن»

(النسأ: ۵۸).

و خداوند در این حکم وارث و غیر او را خاص نساخته است. حدیث نشانه منافق را، عبدالله بن عَمرو از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت

۱– مراد از بعضی مردم کنایه از ا مام ابوحنیفه است، گویی درنظرات وی تناقض است، زیرا اقرار به وقت مرگ را نسبت بدگمانی وارثان جایز ندانسته است و سپس اقرار را درمورد مال امانت و مال بضاعت و مال مضاربت اعتبار داده است.

۲– بضاعت دادن مال برای حصول منفعت است و چنان‌که کسی در وقت مرگ بگوید که این سرمایه از فلان کس است. یا بگوید که فلان کس شریک مضارب اوست.

۲۷۴۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَبُو سُهَيْلٍ : عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ : إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ » . [راجع : ۳۳ . أخرجه مسلم : ۵۹].

کرده است.

۲۷۴۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «منافق را سه نشانه است: چون سخن زند دروغ گوید، و چون بدو امانتی سپرده شود، خیانت کند و چون وعده کند، خلاف ورزد».

۹- بَاب : تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ﴾ [النساء:۱۱] .

وَيُذْكَرُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِالدَّيْنِ قَبْلَ الْوَصِيَّةِ .

وَقَوْلِه : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا ﴾ [النساء:۵۸]. فَأَدَاءُ الامَانَةِ أَحَقُّ مِنْ تَطَوُّعِ الْوَصِيَّةِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَا صَدَقَةَ إِلَا عَنْ ظَهْرِ غِنًى » .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَا يُوصِي الْعَبْدُ إِلَا بِإِذْنِ أَهْلِه ،

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِه » [راجع: ۱۴۲۶، ۱۴۲۷]

باب ۹: تعبیر فرمودهٔ خدای تعالی

«[تقسیم میراث] بعد از ادای وصیّتی است که مرده کرده است و یا بعد از ادای دین که بر ذمه‌ی اوست»
(النسأ: ۱۱).

و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یادآوری شده که ادای دین را پیش از وصیّت حکم کرده است.

و فرمودهٔ خدای تعالی:

«همانا خداوند به شما امر می‌کند که امانتهای مردم را به صاحبان آن باز گردانید» (النسأ: ۵۸).

و ادای امانت (که واجب است) مقدم است بر ادای وصیّت که تطوع و نافله است.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «صدقه نیست مگر آن که ناشی از توانگری باشد»[۱].

و ابن عبّاس گفته است: غلام بدون اجازهٔ مالک خود وصیت نکند[۲]. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «غلام نگهبان مال مالک خود است».[۳]

۲۷۵۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ ،

۲۷۵۰ - از عُروة بن زبیر روایت است که

۱- قرضداری ناشی از توانگری نیست.

۲- دینی که بر ذمه غلام است موقوف به اجازهٔ مالک وی نیست.

۳- وی اجازه ادای دین معاملاتی را که انجام داده دارد، نه وصیت را.

عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ قَالَ لِي : «يَا حَكِيمُ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرٌ حُلْوٌ ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ ، فِيهِ وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» . قَالَ حَكِيمٌ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لَا أَرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا ، حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا . فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَدْعُو حَكِيمًا لِيُعْطِيَهُ الْعَطَاءَ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَهُ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، إِنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ الَّذِي قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ . فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى تُوُفِّيَ رَحِمَهُ اللَّهُ . [راجع : ١٤٧٢ . أخرجه مسلم : ١٠٣٥ مختصراً] .

حکیم بن حِزام(رضی‌الله عنه) گفت: من از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی طلبیدم و آن حضرت به من بخشید، بار دیگر طلبیدم و باز به من بخشید و سپس به من گفت: «ای حکیم، همانا این مال دنیا سبز و شیرین است. کسی که آن را به سخاوت نفس بستاند، برای وی برکت داده می‌شود و کسی که آن را از روی حرص و طمع بگیرد به او برکت داده نمی‌شود و او بسان کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود. دست بالا بهتر است از دست پایین» (حکیم می‌گوید:) گفتم: یا رسول‌الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که پس از تو از کسی چیزی نخواهم گرفت تا آن که با دنیا وداع گویم.

ابوبکر، حکیم را نزد خود فرا می‌خواند تا به او چیزی بدهد، او نمی‌پذیرفت که از وی چیزی بگیرد. سپس عمر او را فراخواند که به او چیزی بدهد وی از پذیرفتن آن خودداری کرد.

عمر گفت: ای گروه مسلمانان، همانا من حق او را که خداوند از همین مال غنیمت بر او مقرر داشته بر او عرضه می‌کنم و او از گرفتن آن امتناع می‌ورزد. حکیم پس از زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هرگز چیزی از کسی نگرفت تا آن که وفات کرد. رحمت خدا بروی.

٢٧٥١ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّخْتِيَانِيُّ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالْإِمَامُ

۲۷۵۱ - از سالم، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئول زیردستان خویش می‌باشید، امام نگهبان است و مسئول رعیّت خود است. مرد نگهبان امور خانهٔ خود است

رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ، وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».

قَالَ : وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ : «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ» . [راجع : ۸۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۲۹] .

و مسئول اعضای خانوادۀ خود است، و زن نگهبان خانۀ شوهر خود است و مسئول حالات اهل خانه است. خادم نگهبان مال آقای خود است و مسئول امور آن است».

ابن عمر می‌گوید: گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: «مرد نگهبان مال پدر خود است».

۱۰- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَوْ أَوْصَى لِأَقَارِبِهِ ، وَمَنِ الأَقَارِبُ

وَقَالَ ثَابِتٌ : عَنْ أَنَسٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ : «اجْعَلْهَا لِفُقَرَاءِ أَقَارِبِكَ» . فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ.

وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ مِثْلَ حَدِيثِ ثَابِتٍ ، قَالَ : «اجْعَلْهَا لِفُقَرَاءِ قَرَابَتِكَ».

قَالَ أَنَسٌ : فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ، وَكَانَا أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنِّي ، وَكَانَ قَرَابَةُ حَسَّانَ وَأُبَيٍّ مِنْ أَبِي طَلْحَةَ ، وَاسْمُهُ زَيْدُ بْنُ سَهْلِ بْنِ الأَسْوَدِ بْنِ حَرَامِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ عَدِيِّ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ . وَحَسَّانُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ حَرَامٍ ، فَيَجْتَمِعَانِ إِلَى حَرَامٍ ، وَهُوَ الأَبُ الثَّالِثُ ، وَحَرَامُ بْنُ عَمْرِو بْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ عَدِيِّ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ ، فَهُوَ يُجَامِعُ حَسَّانَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأُبَيًّا إِلَى سِتَّةِ آبَاءٍ إِلَى عَمْرِو بْنِ مَالِكٍ . وَهُوَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبِ ابْنِ قَيْسِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَالِكِ ابْنِ النَّجَّارِ ، فَعَمْرُو بْنُ مَالِكٍ يَجْمَعُ حَسَّانَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأُبَيًّا .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِذَا أَوْصَى لِقَرَابَتِهِ فَهُوَ إِلَى آبَائِهِ فِي الإِسْلَامِ.

باب ۱۰: اگر کسی برای اقارب خویش وقف یا وصیت کند

از ثابت روایت است که انس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «آن (باغ) را برای اقارب محتاج خود وقف کن و او آن را برای حَسّان و اُبَی بن کعب بخشید.

و انصاری گفته است: پدر من از، ثُمامه، از انس، مِثل حدیث برایم روایت کرده و گفته است: آن حضرت فرمود: «آن را برای نزدیکان محتاج خود وقف کن»[۱].

انس گفت: ابوطلحه آن را برای حَسّان و اُبَی بن کعب بخشید و آنها نسبت به من به ابوطلحه نزدیکتر بودند. و نسبت قرابت حَسّان و اُبَی به ابوطلحه چنین بود که نام ابوطلحه زیدبن سَهْل بن اَسْود بن حَرَام بن عَمْرو ابن زید مَنات بن عَدِی بن عمرو بن مالک بن نجّار است. و حَسّان بن ثابت بن مُنذر بن حرام است. ابوطلحه و حَسّان در حَرَم که پشت سوم آنها می‌باشد به هم می‌پیوندند.

و حَرام بن عَمرو بن زید منات بن عَدِی بن عَمْرو بن مالک بن نجّار است بنابراین

۱- یعنی با روایت قبلی اندکی در لفظ فرق دارد نه در معنی.

حَرام، اَبُوطلحه و حَسّان و اُبَی را در خود جمع می‌کند تا این که به پدر ششم می‌رسد که عَمْرو بن مالک است.

و اُبَی بن کعب ابن قیس بن عُبَید بن زید بن مُعاویه بن عَمرو بن مالک ابن نجار است. بنابراین عَمرو بن مالک.، حَسّان و ابوطلحه و اُبَی را در خور جمع می‌کند. و برخی گفته‌اند: اگر کسی از دارایی خود به نزدیکان خود وصیت می‌کند آن وصیت دربارهٔ همان پدرانی اعتبار دارد که در اسلام بوده‌اند.

۲۷۵۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ قال : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ : «أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ». قال أَبُو طَلْحَةَ : أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ وَقال ابْنُ عَبَّاسٍ : لَمَّا نَزَلَتْ ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ [الشعراء : ٢١٤]. جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَادِي : «يَا بَنِي فِهْرٍ ، يَا بَنِي عَدِيٍّ» . لِبُطُونِ قُرَيْشٍ .

وَقال أَبُو هُرَيْرَةَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ . قال النَّبِيُّ ﷺ : «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ» . [راجع : ١٤٦. أخرجه مسلم : ٩٩٨ مطولاً] .

۲۷۵۲ - از عبدالله بن ابی طلحه روایت است که اَنَس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «صلاح در آن می‌بینم که (باغ خود را) به اقربای خود صدقه کنی» ابوطلحه گفت: این کار را می‌کنم یا رسول‌الله.

ابوطلحه آن را میان اقارب و پسرعموهای خود تقسیم کرد[۱].

ابن عبّاس گفته است: آن‌گاه که این آیه نازل شد: «بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیکتر خود را» (الشعرأ: ۲۱٤).

آن حضرت اقارب خویش را بانگ می‌زد که: «ای بنی فِهر، ای بنی عدِی» که از قبیلهٔ قریش بودند[۲].

ابوهریره گفته است: آن‌گاه که این آیت نازل شد: «بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیکتر خود را» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای معشر قُرَیش».

۱- یعنی اقارب خویشاوندان پدری است.

۲- چون لفظ اقارب بر قریش استعمال شده و قریش خویشاوندان پدری آن حضرت است پس - اقارب - به معنی خویشاوندان پدری است.

۱۱- بَاب : هَلْ يَدْخُلُ النِّسَاءُ وَالْوَلَدُ فِي الأَقَارِبِ

۲۷۵۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ [الشعراء : ۲۱٤] . قَالَ : « يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا عَبَّاسُ ابْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ، سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي ، لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا » .

تَابَعَهُ أَصْبَغُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ . [انظر : ۳۵۲۷ ، ٤۷۷۱ . اخرجه مسلم ۲۰٦] .

باب ۱۱: آیا زنان و فرزندان (در وصیت)، شامل اقارب‌اند؟

۲۳۷۵۳ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: آن‌گاه که خدای عزّوجَلّ این آیه را نازل کرد: «بترسان از عذاب خدا خویشان نزدیکتر خود را» رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: «ای معشر قریش – یا کلمهٔ مانند آن گفت – نفسهای خود را بخرید[1]. من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمایم. ای اولاد عبدمناف من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمایم. ای عبّاس بن عبدالمطّلب، من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنیم. ای صفیّه، عمّهٔ رسول‌الله، من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم. و ای فاطمهٔ بنت محمد، هر آنچه خواهی از مال من طلب کن. من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم[2].

متابعت کرده است (ابوالیمان را) اَصْبغ از ابن وَهْب، از یونُس از ابن شهاب.

۱۲- بَاب : هَلْ يَنْتَفِعُ الْوَاقِفُ بِوَقْفِهِ ؟

وَقَدِ اشْتَرَطَ عُمَرُ ﷺ لا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا . وَقَدْ يَلِي الْوَاقِفُ وَغَيْرُهُ .

وَكَذَلِكَ كُلُّ مَنْ جَعَلَ بَدَنَةً أَوْ شَيْئًا لِلَّهِ ، فَلَهُ أَنْ يَنْتَفِعَ بِهَا كَمَا يَنْتَفِعُ غَيْرُهُ ، وَإِنْ لَمْ يَشْتَرِطْ [راجع: ۲۳۱۳]

باب ۱۲: آیا وقف‌کننده از مالی که وقف کرده، استفاده کند؟

و همانا عمر(رضی‌الله عنه) (بر زمین خود که وقف کرد) شرط گذاشت که خوردن از (محصول) آن برکسی که از آن سرپرستی می‌کند، گناه نیست. و مال وقف را، وقف

۱- یعنی خود را از آتش دوزخ برهانید.

۲- چون آیهٔ مذکور در مکه نازل شده و ابوهریره پس از هجرت آن حضرت در مدینه اسلام آورده است، ظاهراً این حدیث مُرسل می‌نماید. و اگر ابوهریره آن را از صحابی دیگری شنیده باشد، حدیث مرفوع است، و خطاب آن حضرت به فاطمه(رضی‌الله عنها) نیز سؤال‌برانگیز است. زیرا وی در آن زمان خردسال بوده است.

کنندهٔ آن یا کسی دیگر سرپرستی می‌کند و همچنین است هرکه شتر قربانی یا چیزی دیگر را برای خدا وقف کند، و او می‌تواند از آن بهره گیرد چنان‌که دیگری می‌تواند از آن بهره گیرد، اگرچه بهره‌گیری خود را از آن شرط نکرده باشد.

۲۷٥٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلا يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ لَهُ : « ارْكَبْهَا » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الرَّابِعَةِ : « ارْكَبْهَا وَيْلَكَ ، أَوْ : وَيْحَكَ» . [راجع : ١٦٩٠ . أخرجه مسلم : ١٣٢٣] .

۲۷٥٤ - از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند، به وی گفت: «آن را سوار شو» وی گفت: یا رسول‌الله این شتر قربانی است. آن حضرت برای بار سوم یا چهارم به او گفت: «آن را سوار شو وای بر تو - یا - رحمت بر تو».

۲۷٥٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلا يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ : « ارْكَبْهَا » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : « ارْكَبْهَا وَيْلَكَ » . فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ . [راجع : ١٦٨٩ . أخرجه مسلم : ١٣٢٢].

۲۷٥٥ - از اَعْرج روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند فرمود: «آن را سوار شو» وی گفت: یا رسول‌الله، این شتر قربانی است. فرمود: «آن را سوار شو وای بر تو».

١٣- بَاب : إِذَا وَقَفَ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى غَيْرِهِ فَهُوَ جَائِزٌ

لأَنَّ عُمَرَ ﷺ أَوْقَفَ ، وَقَالَ : لا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ ، وَلَمْ يَخُصَّ إِنْ وَلِيَهُ عُمَرُ أَوْ غَيْرُهُ .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي طَلْحَةَ : « أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ » . فَقَالَ : أَفْعَلُ ، فَقَسَمَهَا فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ .

باب ۱۳: اگر کسی چیزی را وقف کند، پیش از آنکه سرپرستی آن را به دیگری بسپارد، جایز است

چنان‌که عمر(رضی‌الله عنه) (زمین خیبر را) وقف کرد و گفت: برکسی که از آن سرپرستی می‌کند گناهی نیست که (از محصول آن) چیزی بخورد و مشخص نکرد که سرپرست آن عمر باشد یا کسی دیگر.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «صلاح می‌بینم که (باغ خود را) برای اقارب

خود وقف گردانی».
و او گفت: چنان می‌کنم. و او میان اقارب و عموزادگان خود تقسیم کرد.

١٤- بَاب : إِذَا قَالَ : دَارِي صَدَقَةٌ لِلَّهِ

وَلَمْ يُبَيِّنْ لِلْفُقَرَاءِ أَوْ غَيْرِهِمْ ، فَهُوَ جَائِزٌ ، وَيَضَعُهَا فِي الأَقْرَبِينَ أَوْ حَيْثُ أَرَادَ .

قال النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي طَلْحَةَ حِينَ قَالَ : أَحَبُّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ ، فَأَجَازَ النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لا يَجُوزُ حَتَّى يُبَيِّنَ لِمَنْ ، وَالأَوَّلُ أَصَحُّ .

باب ۱۴: اگر کسی بگوید: سرای من برای خدا صدقه است

و بیان نکند که برای فقرا و غیرایشان است جایز است، و می‌تواند آن را برای اقارب خود و یا هرکس دیگری که بخواهد بدهد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت، زمانی که او گفت: دوست داشتنی مال من باغ بَیرُحاٌ است و آن برای خدا صدقه است، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را جایز دانست.

و بعضی گفته‌اند: صدقه جواز ندارد تا آن که بیان کند که برای کدام کس است. لیکن قول اول صحیح‌تر است.

١٥- بَاب : إِذَا قَالَ : أَرْضِي أَوْ بُسْتَانِي صَدَقَةٌ لِلَّهِ عَنْ أُمِّي فَهُوَ جَائِزٌ ، وَإِنْ لَمْ يُبَيِّنْ لِمَنْ ذَلِكَ .

٢٧٥٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى : أَنَّهُ سَمِعَ عِكْرِمَةَ يَقُولُ : أَنْبَأَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ ﷺ تُوُفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أُمِّي تُوُفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا ، أَيَنْفَعُهَا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . قَالَ : فَإِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ حَائِطِيَ الْمِخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا. [٢٧٦٢، ٢٧٧٠]

باب ۱۵: اگر کسی بگوید: زمین من یا باغ من از جانب مادرم برای خدا صدقه است، جواز دارد، هرچند بیان نکند که صدقه برای کیست.

۲۷۵۶ - از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: مادر سَعد بن عُبادَه(رضی‌الله عنه) وفات یافت و او در وقت مرگ وی حاضر نبود. وی گفت: یا رسول‌الله، همانا مادرم مرد و من در وقت مرگ او حاضر نبودم، آیا به او ثوابی می‌رسد اگر از جانب او صدقه دهم؟ آن حضرت فرمود: «آری» سعد گفت: همانا من تو را شاهد می‌گیرم که باغ من مخراف از جانب وی صدقه است.

١٦- بَاب : إِذَا تَصَدَّقَ ، أَوْ أَوْقَفَ بَعْضَ مَالِهِ ، أَوْ بَعْضَ رَقِيقِهِ ، أَوْ دَوَابِّهِ ، فَهُوَ جَائِزٌ .

٢٧٥٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ؟ قَالَ : «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» . قُلْتُ : فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ . [انظر : ٢٩٤٧ ق ، ٢٩٥٠ ق ، ٣٠٨٨ ق ، ٣٥٥٦ ق ، ٣٨٨٩ ق ، ٣٩٥١ ق ، ٤٤١٨ ط ، ٤٦٧٣ ق ، ٤٦٧٦ أ ، ٤٦٧٧ ، ٤٦٧٨ ق ، ٦٢٥٥ ق ، ٦٦٩٠ ل ، ٧٢٢٥ ق ، وانظر في الصلاة ، باب ٥٩ ، وفي الزكاة ، باب ١٨ ، وفي الشهادات ، باب٨ ، وفي الجهاد والسير ، باب ١٩٣ . أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه: ٢٧٦٩ مطولاً].

باب ۱۶: اگر کسی برخی از مال یا بعضی از بردگان یا حیوانات خود را صدقه یا وقف کند، جایز است

۲۷۵۷ – از عبدالله بن کعب روایت است که کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت[۱]:

گفتم: یا رسول‌الله، از تتمهٔ توبهٔ من این است که از دارایی خود دست بردارم و آن را در راه خدا و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) صدقه کنم. آن حضرت فرمود: «بخشی از دارایی خود را برای خود نگهدار و آن برای تو بهتر است».

گفتم: فقط سهم خویش را که در خیبر است، نگه می‌دارم.

١٧ - بَاب : مَنْ تَصَدَّقَ إِلَى وَكِيلِهِ ، ثُمَّ رَدَّ الْوَكِيلُ إِلَيْهِ

٢٧٥٨- وَقَالَ : إِسْمَاعِيلُ أَخْبَرَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، لَا أَعْلَمُهُ إِلا عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]. جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ : ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]. وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بِيرُحَاءَ - قَالَ : وَكَانَتْ حَدِيقَةً ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَسْتَظِلُّ بِهَا ، وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا - فَهِيَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ ، أَرْجُو بِرَّهُ وَذُخْرَهُ ، فَضَعْهَا أَيْ رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بَخْ يَا أَبَا

باب ۱۷: کسی که صدقه کند و امور آن را به وکیل خود بسپارد و سپس وکیل امر صدقه را به وی بازگرداند

۲۶۵۸ – از عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: چون این آیه نازل گشت که: «هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید» (آل عمران: ۹۲).

ابوطلحه نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود می‌گوید:

«هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید» همانا مال دوست داشتنی من بَیْرُحا است.

۱– کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) در زمرهٔ سه کسی است که از شرکت در غزوهٔ تبوک تخلف ورزیده بود و سپس خداوند توبهٔ آنان را قبول کرد.

طَلْحَةَ ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ ، قَبِلْنَاهُ مِنْكَ ، وَرَدَدْنَاهُ عَلَيْكَ ، فَاجْعَلْهُ فِي الأَقْرَبِينَ » . فَتَصَدَّقَ بِهِ أَبُو طَلْحَةَ عَلَى ذَوِي رَحِمِهِ ، قَالَ : وَكَانَ مِنْهُمْ أُبَيٌّ وَحَسَّانُ ، قَالَ : وَبَاعَ حَسَّانُ حِصَّتَهُ مِنْهُ مِنْ مُعَاوِيَةَ ، فَقِيلَ لَهُ : تَبِيعُ صَدَقَةَ أَبِي طَلْحَةَ ؟ فَقَالَ : أَلا أَبِيعُ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ بِصَاعٍ مِنْ دَرَاهِمَ . قَالَ : وَكَانَتْ تِلْكَ الْحَدِيقَةُ فِي مَوْضِعِ قَصْرِ بَنِي حُدَيْلَةَ الَّذِي بَنَاهُ مُعَاوِيَةُ . [راجع : ١٤٦١ . أخرجه مسلم : ٩٩٨] .

انس می‌گوید: بَیْرُحاء، باغی بود که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن واردشده و در سایهٔ آن می‌نشست و از آب آن می‌نوشید. ابوطلحه گفت: آن باغ را به پیشگاه خدای عزّوجلّ و رسول او(صلی‌الله علیه وسلم) تقدیم می‌کنیم و به نیکویی و ذخیرهٔ ثواب آن امید می‌دارم، یا رسول‌الله. بدان گونه که خدا تو را می‌نماید از آن استفاده کن. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آفرین، ای ابوطلحه، آن مالی است سودآور، ما آن را از تو قبول کردیم و آن را به تو بازگردانیدیم، پس آن را در میان اقارب خود تقسیم کن».

ابوطلحه، آن باغ را در میان اقارب خود تقسیم کرد.

انس می‌گوید: اُبَی و حَسّان از کسانی بودند که حصهٔ از باغ را به' ایشان داده بود. و حَسّان حصهٔ خود را به معاویه فروخت. به حَسّان گفته شده بود که: آیا صدقهٔ ابوطلحه را می‌فروشی؟ وی گفت: آگاه باش که یک صاع خرما را در بدل یک صاع درهم می‌فروشم و این باغ در موضع قصر بنی حُدَیْله واقع بود که معاویه آن را بنا کرده بود.

١٨- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ ﴾ . [النساء:٨].

باب ۱۸ : فرمودهٔ خدای تعالی «و چون حاضر شوند هنگام قسمت میراث، خویشان [غیر وارث] و یتیمان و گدایان پس (به طریق استحباب) بدهید ایشان را چیزی از آن» (النسأ: ۸).

٢٧٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ

۲۷۵۹ – از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: گروهی از مردم بر این

عَبَّاس رضي الله عنهما قال : إنَّ نَاسًا يَزْعُمُونَ أنَّ هَذه الآيَة نُسِخَتْ ، وَلا وَاللَّهِ مَا نُسِخَتْ ، وَلَكنَّهَا ممَّا تَهَاوَنَ النَّاسُ ، هُمَا وَاليَان : وَالٍ يَرِثُ ، وَذَاكَ الَّذي يَرْزُقُ ، وَوَالٍ لا يَرِثُ فَذَاكَ ، الَّذي يَقُولُ بِالْمَعْرُوف ، يَقُولُ : لا أَمْلِكُ لَكَ أنْ أُعْطِيَكَ . [انظر: ٤٥٧٦].

١٩- بَاب : مَا يُسْتَحَبُّ لِمَنْ تُوُفِّيَ فُجَاءَةً أَنْ يَتَصَدَّقُوا عَنْهُ، وَقَضَاءِ النُّذُورِ عَنِ الْمَيِّتِ .

٢٧٦٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّ أُمِّي افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا ، وَأُرَاهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ ، أَفَأَتَصَدَّقُ عَنْهَا ؟ قَالَ : « نَعَمْ ، تَصَدَّقْ عَنْهَا » . [راجع : ١٣٨٨ . أخرجه مسلم : ١٠٠٤ ، وفي الوصية:١٢].

٢٧٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ ﷺ اسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا نَذْرٌ ، فَقَالَ : « اقْضِهِ عَنْهَا » . [انظر : ٦٦٩٨ ، ٦٩٥٩ . أخرجه مسلم : ١٦٣٨] .

٢٠- بَاب : الإِشْهَادِ فِي الْوَقْفِ وَالصَّدَقَةِ

گمان‌اند که این آیه که (مذکور شد) نسخ شده است. و چنین نیست، و به خدا سوگند که نسخ نشده است ولیکن مردم در عمل کردن بدان سستی کرده‌اند. زیرا دو نوع ولی وجود دارد: والیی که میراث می‌برد و او همان است که (به کسانی که به خاطر میراث حاضر شده‌اند) از مال خود چیزی می‌دهد[۱]. و والیی که میراث نمی‌برد (مانند ولی و سرپرست یتیم)، و او کسی است که به حاضران در وقت میراث سخن نیکو می‌گوید[۲] و می‌گوید: من مالک آن نیستم که به تو چیزی بدهم.

باب ۱۹: آنچه مستحب است، از جانب کسی که ناگهان مرده است، صدقه داده شود و ادای نذرهای مرده

۲۷۶۰ – از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: مردی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: مادرم ناگهان مُرد و گمان می‌کنم اگر به سخن‌زدن مجال می‌یافت، صدقه می‌کرد. آیا من از جانب وی صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «آری، از جانب وی صدقه کن».

۲۷۶۱ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: سَعْدبن عُباده از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا طلبید و گفت: همانا مادرم مُرد و بر وی نذری است. آن حضرت فرمود: «از جانب وی ادا کن».

باب ۲۰: گواه گرفتن در وقف و صدقه

۱- و او مخاطب قول خداوند در لفظ «يرزقوا» است.

۲- و او مخاطب قول خداوند در اين عبارت است: «و قولو لهم قولاً معروفاء».

۲۷۶۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى : أَنَّهُ سَمِعَ عِكْرِمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ يَقُولُ : أَنْبَأَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ ﷺ أَخَا بَنِي سَاعِدَةَ ، تُوُفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أُمِّي تُوُفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا ، فَهَلْ يَنْفَعُهَا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا ؟ قَالَ : (نَعَمْ) . قَالَ : فَإِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ حَائِطِيَ الْمِخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا . [راجع : ۲۷۵۶] .

۲۷۶۲ – از عِکرمه غلام آزاده شدهٔ ابن عبّاس روایت است که گفت: ابن عبّاس به ما خبر داده که مادر سعد بن عُباده(رضی‌الله عنه) – که با بنی‌ساعده رابطهٔ برادری دارد – وفات کرد و او به وقت مرگ وی حاضر نبود. سعد نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله همانا مادرم وفات کرد و من به وقت مرگ وی حاضر نبودم، اگر از جانب وی صدقه بدهم چیزی از ثواب به وی می‌رسد؟ آن حضرت فرمود: «آری» سعد گفت: «همانا تو را شاهد می‌گیرم که باغ من مِخراف از جانب وی صدقه است.

۲۱- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ

وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا . وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء:۲،۳].

باب ۲۱: فرمودهٔ خدای تعالی

و بدهید به یتیمان اموال ایشان را و بدل نکنید ناپاک را به پاکیزه و مخورید اموال ایشان را به هم آورده به اموال خویش، هر آینه این گناهی بزرگ است. و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیم، پس نکاح کنید. آنچه خوش آید شما را از سایر زنان». (النسأ: ۱-۲).

۲۷۶۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : كَانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ . قَالَتْ : هِيَ الْيَتِيمَةُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، فَيَرْغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا ، وَيُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِأَدْنَى مِنْ سُنَّةِ نِسَائِهَا فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ ، إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ مِنَ النِّسَاءِ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : ثُمَّ اسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ ،

۲۷۶۳ – از زُهری روایت است که عُروهٔ بن زبیر حدیث می‌کرد این که وی از عایشه(رضی‌الله عنها) در معنی این آیه سؤال نمود که می‌گوید: «و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیم، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از سایر زنان».

عایشه گفت: مراد از لفظ «یَتَامَی» که در آیه است، آن دختر یتیمی است که تحت سرپرستی وَلِی خود است و ولی او به جمال و مال او چشم دوخته است و می‌خواهد با وی به مهری

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ ﴾ [النساء: ١٢٧]. قالتْ : فَبَيَّنَ اللَّهُ فِي هَذِهِ أَنَّ الْيَتِيمَةَ إِذَا كَانَتْ ذَاتَ جَمَالٍ وَمَالٍ رَغِبُوا فِي نِكَاحِهَا ، وَلَمْ يُلْحِقُوهَا بِسُنَّتِهَا بِإِكْمَالِ الصَّدَاقِ ، فَإِذَا كَانَتْ مَرْغُوبَةً عَنْهَا فِي قِلَّةِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ تَرَكُوهَا وَالْتَمَسُوا غَيْرَهَا مِنَ النِّسَاءِ ، قال : فَكَمَا يَتْرُكُونَهَا حِينَ يَرْغَبُونَ عَنْهَا ، فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَنْكِحُوهَا إِذَا رَغِبُوا فِيهَا ، إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهَا الأَوْفَى مِنَ الصَّدَاقِ ، وَيُعْطُوهَا حَقَّهَا . [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨].

کمتر از مهر زنان مثل وی ازدواج کند. پس همچو وَلی‌ها از ازدواج با همچو یتیمه‌ها منع شدند، مگر آن که با عدالت، مهر ایشان را کامل بدهند. و آنها مأمور شدند که با زنانی به جز از این یتیمه‌ها ازدواج کنند.

عایشه گفته است: پس ا ز نزول آیهٔ مذکور مردم از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا خواستند. خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد: «و طلب فتوا می‌کنند از تو دربارهٔ زنان، بگو خدا فتوا می‌دهد شما را دربارهٔ زنان».
(النسأ: ۱۲۷).

عایشه گفت: خداوند در این آیه بیان فرمود که اگر دختر یتیمه صاحب مال و جمال می‌بود، خواستار نکاح وی می‌شدند و مهر او را مانند زنانی مثل او، به نحو کامل ادا نمی‌کردند. و اگر از روی مال و جمال مرغوب نمی‌بود او را به حال خود وامی‌گذاشتند و به طلب زنان دیگر می‌رفتند. پس حق آن ندارند که چون به یتیمه‌ها رغبت پیدا کنند، آنها را به نکاح خویش درآورند مگر آن که به عدالت رفتار کنند و حقشان را کامل ادا کنند.

٢٢- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَابْتَلُوا الْيَتَامَى

حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا . لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴾ [النساء:٦،٧]. حَسِيبًا يَعْنِي كَافِيًا .

باب ۲۲ : فرمودهٔ خدای تعالی

«و امتحان کنید یتیمان را تا آن که به سن بلوغ برسند. پس اگر دریافتید از ایشان حسن تدبیر، پس برسانید به ایشان اموال ایشان را و نخورید آن اموال را به اسراف و شتاب از ترس آن که بزرگ شوند پس هرکه باشد توانگر (یعنی وصی یتیم) پس باید که پرهیزگاری کند (مال یتیم را نخورد) و هرکه باشد فقیر، پس

باید که بخورد به شیوۀ پسندیده. پس چون برسانید به ایشان اموال ایشان را، گواه گیرید بر ایشان. و بس است به حقیقت خدا حساب گیرنده».

مردان را حصه‌ای است از آنچه (به میراث) بگذارند پدر و مادر و خویشان، و زنان را نیز حصه‌ای است از آنچه (به میراث) بگذارند پدر و مادر و خویشان، از آن‌چه کم باشد یا بسیار حصۀ مقرر کرده شده» (النسأ: ٦ و ٧). لفظ «حسیباً» در این آیه به معنی کافی است، یعنی بسنده.

باب : وما لِلْوَصِيِّ أَنْ يَعْمَلَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ ، وَمَا يَأْكُلُ مِنْهُ بِقَدْرِ عُمَالَتِهِ .

٢٧٦٤- حَدَّثَنَا هَارُونُ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيد ، مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ : حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ يُقَال لَهُ ثَمْغٌ ، وَكَانَ نَخْلاً ، فَقَال : عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي اسْتَفَدْتُ مالاً ، وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ ، فَقَال : النَّبِيُّ ﷺ : «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ ، لا يُبَاعُ وَلا يُوهَبُ وَلا يُورَثُ ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ». فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ ، فَصَدَقَتُهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَفِي الرِّقَابِ ، وَالْمَسَاكِينِ ، وَالضَّيْفِ ، وَابْنِ السَّبِيلِ ، وَلِذِي الْقُرْبَى ، وَلا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ ، أَوْ يُوكِلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ . [راجع : ٢٣١٣ . اخرجه مسلم : ١٦٣٢ . بدون قوله: ثمغ ونخلا] .

باب ۲۳: و آن‌چه برای وصی می‌شاید که در مال یتیم (به نفع وی) عمل کند و از آن به اندازۀ مزد عمل خود بخورد

٢٧٦٤ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمَر مال خویش را در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) صدقه کرد و آن نخلستانی بود که ثَمْغْ نامیده می‌شد. عمر گفت: یا رسول‌الله من مالی را مالک شده‌ام که نزد من بسیار نفیس است، و می‌خواهم آن را صدقه کنم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اصل آ ن را صدقه کن که فروخته نشود و بخشیده نشود و به میراث برده نشود ولیکن میوۀ آن به مصرف برسد».

عمر آ ن را صدقه کرد و این صدقۀ او در راه خدا و در راه آزادی بردگان و برای محتاجان و میهمانان و مسافران و خویشاوندان بود و برکسی که از آن سرپرستی می‌کند اگر به وجه پسندیده از آن بخورد، گناهی نیست و یا این

که دوست خود را بخوراند، نه اینکه به نیت زراندوزی باشد.

٢٧٦٥- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾. قَالَتْ: أُنْزِلَتْ فِي وَالِي الْيَتِيمِ: أَنْ يُصِيبَ مِنْ مَالِهِ إِذَا كَانَ مُحْتَاجًا، بِقَدْرِ مَالِهِ بِالْمَعْرُوفِ. [راجع: ٢٢١٢. أخرجه مسلم: ٣٠١٩].

۲۷۶۵ – از هشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) تلاوت کرد. «هرکه (از اولیای یتیم) اگر توانگر باشد باید پرهیزگاری کند (مال یتیم رانخورد) و هرکه فقیر باشد، پس باید که بخورد به وجه پسندیده» و گفت: این آیه دربارهٔ ولی (متصدی مال) یتیم نازل شد تا اگر محتاج باشد از مال وی بگیرد به همان اندازهٔ که متعارف است.

٢٣- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ١٠].

باب ۲۳: فرمودهٔ خدای تعالی

«هر آینه آنان‌که می‌خورند اموال یتیمان را به ظلم، جز این نیست که می‌خورند در شکم خویش آتش را و به زودی درآیند به دوزخ» (النسأ: ۱۰).

٢٧٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلَالٍ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ الْمَدَنِيِّ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ». [انظر: ٥٧٦٤، ٦٨٥٧. أخرجه مسلم: ٨٩].

۲۷۶۶ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از هفت خصلتی که هلاک‌کننده‌اند دوری جویید» گفتند: یا رسول‌الله، آنها کدام‌اند؟ آن حضرت فرمود: «شریک گردانیدن به خداوند، و جادوگری، و کشتن نفسی که خداوند حرام گردانیده است مگر به حکم شرع، و سودخواری و خوردن مال یتیم، و پشت‌دادن به کافران در روز جنگ و اتهام زنا به زنان مؤمن پاکدامن بی‌گناه (بی‌خبر از همه چیز).

٢٤- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ

باب ۲۴: فرمودهٔ خدای تعالی

«و سؤال می‌کنند تو را از یتیمان، بگو به صلاح آوردن کار ایشان بهتر است، و اگر

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ [البقرة: ۲۲۰]. لأعنتكم: لأحرجكم وضيّق. ﴿ وعَنَت ﴾ [مريم: ۱۱۱]: خضعت.

مشارکت کنید با ایشان، پس ایشان برادران شمایند و خدا می‌داند تباه کار را از صلاح‌کار، و اگر خدا می‌خواست سخت می‌گرفت بر شما، هرآینه خدا غالب استوار کار است» (البقره: ۲۲۰).

لفظ «لَأَعْنَتَكُم» یعنی – سخت می‌گرفت بر شما – به معنی – لَأَحْرَجكم و ضَيَّقَ – است یعنی – هر آینه شما را در حرج انداختی و تنگ گرفتی –

لفظ «وَعَنَت» (مریم: ۱۱۱) به معنی – خَضَعَت – است یعنی فروتنی کردن[1].

۲۷۶۷- وَقَالَ لَنَا سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: مَا رَدَّ ابْنُ عُمَرَ عَلَى أَحَدٍ وَصِيَّةً.
وَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ: أَحَبَّ الأَشْيَاءِ إِلَيْهِ فِي مَالِ الْيَتِيمِ أَنْ يَجْتَمِعَ إِلَيْهِ نُصَحَاؤُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ، فَيَنْظُرُوا الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَهُ.
وَكَانَ طَاوُسٌ: إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْيَتَامَى قَرَأَ: ﴿ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ﴾.
وَقَالَ عَطَاءٌ فِي يَتَامَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ: يُنْفِقُ الْوَلِيُّ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ بِقَدْرِهِ مِنْ حِصَّتِهِ.

۲۷۶۷ – از أَيُّوب روایت است که نافع گفت: ابن عمر وصیت هیچ کس را در مورد سرپرستی از یتیمان رد نکرده است و نزد ابن سیرین دوست داشتنی‌ترین چیزها در مورد مال یتیم آن بود که خیرخواهان و اولیای او جمع شوند و بنگرند که چه چیزی به خیر وی است.

و چون از طاوس دربارهٔ چیزی از امور یتیمان سؤال می‌شد، این آیه را می‌خواند: «خداوند می‌داند تباه‌کار را از صلاح کار» و عطأ درمورد یتیمان چه کوچک و چه بزرگ باشند گفته است: ولی ایشان بر هر یکشان به اندازه‌اش از سهم خودش انفاق می‌کند (مال یتیم را نمی‌خورد).

۲۵- بَاب: اسْتِخْدَامِ الْيَتِيمِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ،

إِذَا كَانَ صَلاحًا لَهُ وَنَظَرِ الأُمِّ وَزَوْجِهَا لِلْيَتِيمِ.

باب ۲۵: به خدمت گرفتن یتیم در سَفَر و حَضَر

اگر به صلاح کار وی باشد، و توجه مادر و شوهرش به سوی یتیم (هرچند وصی او

[1] مراد از لفظ – لأعنتكم – است که در آیه آمده است.

٢٧٦٨- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ ، فَأَخَذَ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِي ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَنَسًا غُلَامٌ كَيِّسٌ فَلْيَخْدُمْكَ ، قَالَ : فَخَدَمْتُهُ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ ، مَا قَالَ : لِي لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا هَكَذَا ، وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَصْنَعْهُ لِمَ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا هَكَذَا؟ [انظر: ٦٠٣٨، ٦٩١١ ت . أخرجه مسلم : ٢٣٠٩] .

٢٦- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَرْضًا وَلَمْ يُبَيِّنِ الْحُدُودَ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَكَذَلِكَ الصَّدَقَةُ

٢٧٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَةِ مَالًا مِنْ نَخْلٍ ، أَحَبُّ مَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ ، مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ . قَالَ أَنَسٌ فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . قَامَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ ، فَضَعْهَا حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ ، فَقَالَ : «بَخٍ ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ ، أَوْ رَايِحٌ - شَكَّ ابْنُ مَسْلَمَةَ - وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ» . قَالَ أَبُو

نباشند).

٢٧٦٨ - از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت :رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و خدمتکاری نداشت. ابوطلحه (شوهر مادرم) دست مرا گرفت و مرا نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برد و گفت: یا رسول‌الله، همانا اَنَس پسری هوشمند است، باید که تو را خدمت کند.

انس گفت: من در سفر و حضر آن حضرت را خدمت کردم و هرچه کردم به من نگفت که چرا این کار را چنین کردی، و هرکاری که نکردم به من نگفت که چرا این کار را چنین نکردی؟[1].

باب ۲۶:
اگر کسی زمینی را وقف کند و حدود آن را بیان نکند، جایز است و همچنان است صدقه

٢٧٦٩ - از عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) می‌گفت: ابوطلحه از نظر دارایی نخلستان، متمول‌ترین مردم انصار در مدینه بود و دوست‌داشتنی‌ترین مال وی باغ بَیْرُحاء بود که در مقابل مسجد واقع بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آن باغ می‌رفت و از آب زلال آن می‌نوشید.

انس می‌گوید: چون این آیه نازل شد: «هرگز درنیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید» (ال عمران: ۹۲).

ابوطلحه گفت: یا رسول‌الله: خداوند می‌گوید: «هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که

۱- یعنی اگر عملی کرده باشم که خلاف طبع آن حضرت بوده باشد بر من اعتراض نکرده است.

طَلْحَةَ: أَفْعَلُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَفِي بَنِي عَمِّهِ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَعَبْدُاللَّهِ ابْنُ يُوسُفَ، وَيَحْيَى بْنُ يَحْيَى، عَنْ مَالِكٍ: «رَايِحٌ». [راجع: ١٤٦١. أخرجه مسلم: ٩٩٨].

خرج کنید از آن‌چه دوست می‌دارید» و همانا دوست‌داشتنی‌ترین مال من باغ بَیْرُحاء است و آن برای رضای خداوند صدقه باشد و به نیکویی این صدقه و ذخیرهٔ ثواب آن به پیشگاه خداوند امیدوارم. پس آن باغ را چنان‌که خداوند تو را می‌نماید، صدقه کن.

آن حضرت فرمود: «آفرین، این مالی است سودمند – و یا فرمود ارزنده است – ابن مسلمه راوی (دراین دو کلمه) شک کرده است – همانا هر آنچه گفتی شنیدم، من صلاح در آن می‌بینم که آن را بر اقارب خود تقسیم کنی».

ابوطلحه گفت: چنان می‌کنم یا رسول‌الله. ابوطلحه آن را بر اقارب و پسرعموهای خود تقسیم کرد.

و اسماعیل و عبدالله بن یوسف و یحیی بن یحیی، از مالک به لفظ «رایحٌ» یعنی ارزنده روایت کرده‌اند (عوض «رابح» یعنی سودمند).

٢٧٧٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أُمَّهُ تُوُفِّيَتْ، أَيَنْفَعُهَا إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَإِنَّ لِي مِخْرَافًا، وَأُشْهِدُكَ أَنِّي قَدْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا. [راجع: ٢٧٥٦].

۲۷۷۰ – از عِکرمه روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: که مادر وی وفات کرده، آیا به او ثوابی می‌رسد، اگر از جانب وی صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «آری»

وی گفت: باغ مخراف مال من است و تو را شاهد می‌گیرم که آن را از جانب وی صدقه کردم.

٢٧- بَاب: إِذَا أَوْقَفَ جَمَاعَةٌ أَرْضًا مُشَاعًا فَهُوَ جَائِزٌ

باب ۲۷: اگر گروهی زمین مشترک خویش را وقف کنند، جایز است

٢٧٧١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ،

۲۷۷۱ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به بنای مسجد امر

فَقَالَ : «يَا بَنِي النَّجَّارِ ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَـٰذَا» . قَالُوا : لا وَاللَّهِ ، لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللَّهِ . [راجع : ۲۳٤ . أخرجه مسلم : ٥٢٤ مطولاً] .

کرد و فرمود: «ای بنی نَجّار! همین باغ خویش را بر من قیمت کنید و بفروشید».

آنها گفتند: نی، به خدا سوگند، که بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم.

۲۸- بَاب : الْوَقْفِ كَيْفَ يُكْتَبُ ؟

۲۷۷۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : أَصَابَ عُمَرُ بِخَيْبَرَ أَرْضًا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : أَصَبْتُ أَرْضًا ، لَمْ أُصِبْ مَالاً قَطُّ أَنْفَسَ مِنْهُ ، فَكَيْفَ تَأْمُرُنِي بِهِ ؟ قَالَ «إِنْ شِئْتَ حَبَّسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا» . فَتَصَدَّقَ عُمَرُ : أَنَّهُ لا يُبَاعُ أَصْلُهَا ، وَلا يُوهَبُ ، وَلا يُورَثُ ، فِي الْفُقَرَاءِ ، وَالْقُرْبَى ، وَالرِّقَابِ ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالضَّيْفِ ، وَابْنِ السَّبِيلِ ، لا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ ، أَوْ يُطْعِمَ صَدِيقًا غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ فِيهِ . [راجع : ۲۳۱۳ . أخرجه مسلم: ۱٦۳۲] .

باب ۲۸: مال وقف چگونه نوشته شود؟

۲۷۷۲ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر زمینی را در خیبر مالک شد، و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: زمینی را مالک شدم که از آن بهتر هرگز نداشتم، درمورد آن مرا چه می‌فرمایی؟

آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی اصل آن را نگهدار و (حاصل) آن را صدقه کن».

عمر آن را صدقه کرد بدین شرط که: اصل زمین فروخته نشود و بخشیده نشود و به میراث گرفته نشود، (بلکه محصول آن) به محتاجان و اقارب و در جهت آزادی بردگان و در راه خدا و برای میهمانان و مسافران داده شود و بر کسی که از آن سرپرستی می‌کند گناهی نیست که از آن به وجه پسندیده بخورد و یا دوست خویش را بخوراند، بدون آن که قصدش زراندوزی باشد.

۲۹-بَاب : الْوَقْفِ لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَالضَّيْفِ

۲۷۷۳- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عُمَرَ ﷺ وَجَدَ مَالاً بِخَيْبَرَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ ، قَالَ : «إِنْ شِئْتَ تَصَدَّقْتَ بِهَا» . فَتَصَدَّقَ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ ، وَذِي الْقُرْبَى ، وَالضَّيْفِ . [راجع: ۲۳۱۳ . أخرجه مسلم : ۱٦۳۲].

باب ۲۹: وقف برای توانگر و فقیر و میهمان

۲۷۷۳ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر(رضی‌الله عنه) در خیبر به ملکیتی دست یافت، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و آن حضرت را آگاه گردانید. آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی آن را صدقه کن»

عمر آن را برای فقرا و مساکین و خویشاوندان

و میهمانان وقف کرد.

٣٠- بَاب : وَقْفِ الأَرْضِ لِلْمَسْجِدِ

٢٧٧٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي : حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، وَقَالَ : «يَا بَنِي النَّجَّارِ ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا : لا وَاللَّهِ ، لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللَّهِ . [راجع: ٢٣٤ . أخرجه مسلم : ٥٢٤ مطولاً] .

باب ۳۰: وقف زمین برای مسجد

۲۷۷٤ - از اَنس بن مالک(رضی‌الله عنه) که گفت: زمانی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، به بنای مسجد امر کرد و فرمود: «ای بنی‌نجار، همین باغ خود را بر من بفروشید».

آنها گفتند: نی به خدا سوگند، که بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم.

٣١- بَاب : وَقْفِ الدَّوَابِّ وَالْكُرَاعِ وَالْعُرُوضِ وَالصَّامِتِ

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ جَعَلَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَدَفَعَهَا إِلَى غُلامٍ لَهُ تَاجِرٍ يَتْجِرُ بِهَا ، وَجَعَلَ رِبْحَهُ صَدَقَةً لِلْمَسَاكِينِ وَالأَقْرَبِينَ ، هَلْ لِلرَّجُلِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ رِبْحِ ذَلِكَ الأَلْفِ شَيْئًا ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ جَعَلَ رِبْحَهَا صَدَقَةً فِي الْمَسَاكِينِ ، قَالَ : لَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا .

باب ۳۱: وقف حیوانات و اسپ و دارایی و طلا و نقره

و زُهری (در برابر این سؤال) که: اگر مردی هزار دینار در راه خدا صدقه کند، و آن را به پسرش که تاجر است بدهد تا با آن تجارت کند و مفاد آن را برای مساکین و اقربا صدقه کند. آیا آن مرد می‌تواند از مفاد آن هزار دینار چیزی بخورد، اگرچه سود آن را به مساکین صدقه نکرده باشد؟

زُهری گفت: روا نیست که آن مرد از مفاد آن چیزی بخورد.

٢٧٧٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ عُمَرَ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَعْطَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيَحْمِلَ عَلَيْهَا رَجُلا ، فَأُخْبِرَ عُمَرُ أَنَّهُ قَدْ وَقَفَهَا يَبِيعُهَا ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبْتَاعَهَا ، فَقَالَ : «لا تَبْتَعْهَا ، وَلا تَرْجِعَنَّ فِي صَدَقَتِكَ» . [راجع : ١٤٨٩ . أخرجه مسلم : ١٦٢١] .

۲۷۷۵ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر اسپ خویش را برای کسی که در راه خدا صدقه کرد و آن اسپ را رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به او داده بود تا آن را به کسی صدقه کند. عمر خبر شد که اسپی را که وقف کرده بود، می‌فروشد. وی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد که آیا آن اسپ را بخرد. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

٣٢- بَاب : نَفَقَةِ الْقَيِّمِ لِلْوَقْفِ

٢٧٧٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأعرج ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا ، وَلا دِرْهَمًا مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَئُونَةِ عَامِلِي ، فَهُوَ صَدَقَةٌ » . [انظر: ٣٠٩٦ ل، ٦٧٢٩ ل. أخرجه مسلم : ١٧٦٠] .

٢٧٧٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ عُمَرَ اشْتَرَطَ فِي وَقْفِهِ : أَنْ يَأْكُلَ مَنْ وَلِيَهُ وَيُؤْكِلَ صَدِيقَهُ ، غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ مالاً . [راجع : ٢٣١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٣٢ مرفوعاً مطولاً] .

باب ۳۲: نفقهٔ عامل وقف

۲۷۷۶ – از ابوهریره روایت است(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وارثان من دینار یا درهمی قسمت نمی‌کنند، آنچه پس از نفقهٔ زنانم و کارگذارم به‌جای می‌گذارم، در زمرهٔ صدقه است».

۲۷۷۷ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر در وقف خود شرط کرد که هر آن کس که متولی آن است از آن بخورد و دوست خود را بخوراند، نه این که چیزی ذخیره کند.

٣٣- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَرْضًا أَوْ بِئْرًا ، وَاشْتَرَطَ لِنَفْسِهِ مِثْلَ دِلاءِ الْمُسْلِمِينَ

وَأَوْقَفَ أَنَسٌ دَارًا ، فَكَانَ إِذَا قَدِمَهَا نَزَلَهَا .

وَتَصَدَّقَ الزُّبَيْرُ بِدُورِهِ ، وَقَالَ : لِلْمَرْدُودَةِ مِنْ بَنَاتِهِ أَنْ تَسْكُنَ غَيْرَ مُضِرَّةٍ وَلا مُضَرٍّ بِهَا ، فَإِنِ اسْتَغْنَتْ بِزَوْجٍ فَلَيْسَ لَهَا حَقٌّ .

وَجَعَلَ ابْنُ عُمَرَ نَصِيبَهُ مِنْ دَارِ عُمَرَ سُكْنَى لِذَوِي الْحَاجَةِ مِنْ آلِ عَبْدِاللَّهِ .

باب ۳۳:

اگر کسی زمین یا چاهی را وقف کند و برای خود شرط کند که دلو او همچون دلوهای سایر مسلمانان از آن بهره‌گیرد.

و اَنَس سرای خود را (در مدینه) وقف کرد و زمانی که می‌آمد، در آن اقامت می‌کرد.

و زُبیر سراهای خود را وقف کرد و به یکی از دختران خویش که طلاق شده بود گفت که در آن اقامت کند بدون آن که به کسی زیان برساند و یا از کسی زیان ببیند و اگر با ازدواج با کسی از آن سرای بی‌نیاز گردد او را در آن حقی نیست و ابن عمر سهم خود را از سرای عمر برای نیازمندان اولاد عبدالله وقف کرد (یعنی برای اولاد نیازمند خود).

٢٧٧٨- وَقَالَ عَبْدَانُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ عُثْمَانَ ﷺ حَيْثُ حُوصِرَ ، أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالَ : أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ ، وَلا أَنْشُدُ إِلا أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

۲۷۷۸ – از ابواسحاق روایت است که ابوعبدالرحمن گفت: آن‌گاه که عثمان(رضی‌الله عنه) (توسط شورشیان) محاصره شد، بالابر آمد و به ایشان گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم

و سوگند نمی‌دهم به جز یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را، که آیا شما نمی‌دانید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که چاه رُومه را حفر کند، به بهشت می‌رود» و من آن را حفر کردم[1].

آیا شما نمی‌دانید که آن حضرت فرمود: «کسی که لشکر عُسرت[2] را مجهز کند، به بهشت می‌رود». و من آن را مجهز کردم.

راوی می‌گوید: صحابه گفته‌های او را تصدیق کردند.

و عمر در مورد وقف خود گفت: بر متولی آن گناهی نیست، اگر از آن بخورد و متولی آن می‌تواند وقف کنندهٔ آن باشد یا کس دیگر. پس لفظ خوردن همه را شامل می‌شود.

٣٤- بَاب : إِذَا قَالَ الْوَاقِفُ : لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللَّهِ فَهُوَ جَائِزٌ

٢٧٧٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَس ﷺ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا بَنِي النَّجَّار ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ » . قَالُوا : لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلاَّ إِلَى اللَّهِ .

[راجع : ٢٣٤ . أخرجه مسلم : ٥٢٤ مطولاً] .

باب ۳۴: اگر وقف‌کننده بگوید: بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم. وقف او جایز است.

۲۷۷۹ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای بنی نجار، باغ خود را بر من بفروشید». آنها گفتند: بهای آن را به جز از خدا از کس نمی‌طلبیم».

٣٥- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ

إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ

باب ۳۵: فرمودهٔ خدای تعالی

«ای مسلمانان نصاب شهادت میان شما، چون مرگ شما فرا رسد به هنگام وصیت،

۱- زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وارد مدینه شد، منبع آب شیرین و گوارا به جز از چاه رَومَه نبود که صاحبش آب را در مشک می‌فروخت. آن حضرت فرمود که هرکس این چاه را بخرد و در دسترس مسلمانان قرار دهد، جای وی بهشت است. عثمان(رض) آن را خرید، خود از آن استفاده کرد و مسلمانان نیز از آن استفاده کردند.

۲- لشکر عسرت بدان سبب می‌گویند که مسلمان در غزوهٔ تبوک که به سال نهم هجرت واقع شد بسیار تنگدست بودند.

فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ . فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ . ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [المائدة : ١٠٦ -١٠٨] .

دو کس‌اندکه صاحب عدالت باشند از شما یا دیگران غیر از شما. اگر شما سفر کرده باشید در زمین پس رسد به شما مصیبت مرگ، اگر شک داشته باشید بازدارید ایشان را بعد از نماز (یعنی نماز عصر) پس قسم خورند به خدا که خرید نمی‌کنیم عوض سوگند خدا، بهای دنیا را، و اگرچه برای کسی که به نفع او گواهی می‌دهیم صاحب قرابت باشد، و پنهان نمی‌کنیم گواهی خدا هر آینه ما آن‌گاه از گناهکاران باشیم.

هرگاه مشخص شد که گواهان مرتکب گناه [و خیانت] شده‌اند، دو تن دیگر از کسانی که مورد خیانت قرار گرفته‌اند و [به میّت]نزدیکترند به جایشان قرار گیرند. پس سوگند خورند به خدا که گواهی ما درست‌تر است از گواهی آن دو و از حد تجاوز نکرده‌ایم، هر آینه ما آن‌گاه از ستمکاران باشیم. این اسلوب نزدیکتر است به آن‌که گواهی را بر وجه [حقیقی]اش ادا کنند و یا بترسند از اینکه سوگندهای دیگری بر سوگندهای خودشان حاکم گردد. بترسید از خدا و بشنوید حکم او را و خدا راه نمی‌نماید گروه فاسقان را» (المائده: ۱۰۶-۱۰۸)[۱]. کلمهٔ «عُثِرَ» که در آیهٔ آمده به معنی - أُظهِرَ - است، یعنی ظاهر کرده شد. کلمهٔ «أَعْثَرنا» (الکهف: ۲۱) مطلع گردانیدیم، به معنی - أَظْهَرْنا - است.

۲۷۸۰- وقَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ

۲۷۸۰ - از سعید بن جُبَیر روایت است که

۱- از این‌که ترجمهٔ لفظی آیهٔ ۱۰۷ سورهٔ المائده خالی از اشکال نیست مفهوم آن در شرح شیخ‌الاسلام چنین است: و چون کسی بخواهد که وصیت کند سزاوار آن است که دو شاهد عادل بر وصیت خود اختیار کند که از اقرباً و هم دینان وی باشند. پس اگر همچو کسانی نیابد دو کس دیگر از غیر اقرباً یا غیرمسلمانان شاهد بگیرد. اگر وارثان در شهادت ایشان شک کنند، شاهدان به عدم خیانت سوگند داده شوند، اگر دروغ و خیانت‌شان ظاهر شد، و ارثان میت در برابر دعوی تملک چیزی که ادعا کرده‌اند، سوگند داده شوند (شرح شیخ‌الاسلام).

آدَمَ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَّاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بِتَرِكَتِهِ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُخَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ، فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وُجِدَ الْجَامُ بِمَكَّةَ، فَقَالُوا: ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيٍّ، فَقَامَ رَجُلَانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، فَحَلَفَا: لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا، وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ. قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾ [المائدة:۱۰۶].

ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی از قبیلهٔ بنی سَهم همراه ت میم داری، و عَدی بن بَدّاء (به قصد تجارت) به شام رفت. وی در سرزمینی مرد که در آن هیچ مسلمانی نبود. چون آن دو نفر (تمیم داری، وعدی بن بدّاء) برگشتند و دارایی آن مرد را با خود آوردند، جام نقره‌ای طلاکوب او را گم کردند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) هر دویشان را (نسبت مفقودی جام) سوگند داد. سپس آن جام در مکه نزد کسانی پیدا شدکه می‌گفتند آن را از تمیم و عَدی خریده‌اند. سپس دو تن از اقربای آن مرد متوفی برخاستند و سوگند یاد کردند و گفتند که شهادت ما سزاوارتر از شهادت آن دو نفر (یعنی تمیم وعدی) است و این‌که جام مذکور متعلق به رفیق ایشان است (که مرده است). راوی می‌گوید: در همین مورد است که این آیه نازل شد: «ای مسلمانان نصاب شهادت در میان شما، چون مرگ شما فرا رسد...»

٣٦- بَاب: قَضَاءِ الْوَصِيِّ دُيُونَ الْمَيِّتِ بِغَيْرِ مَحْضَرٍ مِنَ الْوَرَثَةِ

۲۷۸۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ، أَوِ الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْهُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ فِرَاسٍ قَالَ: قَالَ الشَّعْبِيُّ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ ﷺ: أَنَّ أَبَاهُ اسْتُشْهِدَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ سِتَّ بَنَاتٍ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا، فَلَمَّا حَضَرَ جِدَادُ النَّخْلِ، أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ وَالِدِي اسْتُشْهِدَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا كَثِيرًا، وَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ الْغُرَمَاءُ، قَالَ: «اذْهَبْ فَبَيْدِرْ كُلَّ تَمْرٍ عَلَى نَاحِيَتِهِ». فَفَعَلْتُ ثُمَّ دَعَوْتُهُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ أُغْرُوا بِي تِلْكَ السَّاعَةَ، فَلَمَّا رَأَى مَا

باب ۳۶: پرداخت وصی، قروض مُردنه را بدون حضور وارثین

۲۷۸۱ – از جابربن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: همانا پدر وی در روز جنگ اُحُد به شهادت رسید و شش دختر از خود به جا گذاشت و قرضدار بود. چون موسم چیدن خرما فرا رسید، من نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: یا رسول‌الله: تو خود می‌دانی که پدرم در روز اُحُد شهید شد و از خود قروض زیادی به جا گذاشت، و دوست می‌دارم این که (هنگام ادای قرض) قرض

يَصْنَعُونَ أَطَافَ حَوْلَ أَعْظَمِهَا بَيْدَرًا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « ادْعُ أَصْحَابَكَ » . فَمَا زَالَ يَكِيلُ لَهُمْ حَتَّى أَدَّى اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي ، وَأَنَا وَاللَّهِ رَاضٍ أَنْ يُؤَدِّيَ اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي ، وَلَا أَرْجِعَ إِلَى أَخَوَاتِي بِتَمْرَةٍ ، فَسَلَّمَ وَاللَّهِ الْبَيَادِرُ كُلُّهَا ، حَتَّى أَنِّي انظر إِلَى الْبَيْدَرِ الَّذِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ تَمْرَةً وَاحِدَةً .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : أَغْرُوا بِي : يَعْنِي هِيجُوا بِي : ﴿فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾ . [راجع : ۲۱۲۷].

خواهان تو را ببینند (تا از برکت تو قروض وی ادا گردد). آن حضرت فرمود: «برو، خرما را نظر به نوعیت آن در جایی جمع کن».

من چنان کردم و سپس آن حضرت را فراخواندم. چون قرض‌خواهان آن حضرت را دیدند، بر من برانگیخته شدند. چون آن حضرت لجاجت آنها را دید، در اطراف بزرگترین خرمن خرما سه بار گشت زد و سپس بر آن نشست و فرمود: «قرض‌خواهان خود را فراخوان». آن حضرت برای ایشان پیوسته پیمانه می‌کرد تا آن که خداوند قرض پدرم را ادا کرد.

به خدا سوگند، من بدان راضی بودم که خداوند قرض پدرم را ادا کند هرچند یک خرما هم به خواهران خود نیاورم. به خدا سوگند که توده‌های خرما همچنان به حال خود ماند تا آن که به سوی تودهٔ خرما که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بود، نگریستم که گویی یک خرما از آن کم نشده بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ - أُغْرُوایی - که در حدیث آمده است به معنی - هِیْجُوابی - است - (یعنی در مطالبهٔ خویش) مرا برانگیختند. چنان‌که در آیه است: «پس برانگیختیم میان ایشان دشمنی و کینه را» (المائده: ١٤).

بسم‌الله الرحمن الرحیم

٥٦- كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسِّيَرِ

۵۶ - کتاب جهاد و سِیَر [1]

١- بَاب : فَضْلِ الْجِهَادِ وَالسِّيَرِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [التوبة : ١١١، ١١٢] .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الْحُدُودُ : الطَّاعَةُ .

باب ۱: فضیلت جهاد و سلوک آن حضرت

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه خدا خریده است از مسلمانان جانهای ایشان و مالهای ایشان را به عوض آن که ایشان را باشد بهشت، جنگ می‌کنند در راه خدا، پس می‌کشند و کشته می‌شوند. (وعده بهشت) وعده‌ای است بر خدای، ثابت، در تورات و انجیل و قرآن. و کیست وفاکننده‌تر به عهد خویش از خدا. پس شادمان باشید به این فروختن خود که معامله کردید به آن [و این است پیروزی بزرگ] - تا فرمودهٔ خداوند - و مژده ده مسلمانان را» (التوبه: ۱۱۱ و ۱۱۲).

٢٧٨٢- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ الْعَيْزَارِ : ذَكَرَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ قَالَ : قَالَ : عَبْدُاللَّهِ ابْنُ مَسْعُودٍ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : « الصَّلاةُ عَلَى مِيقَاتِهَا » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . فَسَكَتُّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي . [راجع : ٥٢٧ . أخرجه مسلم : ٨٥] .

۲۷۸۲ - از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردم و گفتم: یا رسول‌الله، بهترین عمل کدام است؟ فرمود: «نماز در وقت آن» گفتم: پس از آن کدام عمل است؟ فرمود: «نیکویی به پدر و مادر» گفتم: پس از آن کدام عمل است؟ فرمود: «جهاد در راه خدا».

سپس خاموش ماندم که از رسول خدا(صلی‌الله

۱- جهاد، مشتق از جهد است که معنی آن کوشش و رنج و مشقت و جنگ و ستیز است و در عرف شرع، جنگ با کافران است برای نصرت اسلام و اعلای کلمةالله. اگر کافران بر دیار اسلام حمله کنند، جهاد فرض عین است و اگر در سرزمین خود باشند فرض کفایه است. و این که جهاد در ابتدا فرض عین بود یا فرض کفایت در باب «وجوب النفیر» بعداً می‌آید. جهاد بر مجاهدهٔ نفس نیز اطلاق می‌شود. لفظ سِیَر، جمع سیرت، است به معنی سلوک و راه و روش آن حضرت است در غزوات.

علیه وسلم) چیزی دیگر بپرسم و اگر زیادتر می‌پرسیدم، زیادتر پاسخ می‌داد.

۲۷۸۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِد ، عَنْ طَاوُس ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا» . [راجع : ۱۳۴۹. أخرجه مسلم : ۱۳۵۳ مطولاً ، وهو في الإمارة ۸۵] .

۲۷۸۳ - از طاوُس از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پس از فتح (مکه)، هجرت (واجب) نیست[1] ولیکن جهاد و نیت آن باقی است، و چون (به جهاد) فراخوانده شوید، بیرون آیید».

۲۷۸۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّه ، تُرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ أَفَلا نُجَاهِدُ ؟ قَالَ : «لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ» . [راجع : ۱۵۲۰] .

۲۷۸۴ - از عایشه بنت طلحه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، ما جهاد را بهترین عمل می‌پنداریم، آیا جهاد نکنیم؟ فرمود: «لیکن بهترین جهاد، حج مبرور است»[2].

۲۷۸۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُور : أَخْبَرَنَا عَفَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُحَادَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو حَصِين : أَنَّ ذَكْوَانَ حَدَّثَهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ : دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ ، قَالَ : «لا أَجِدُهُ» . قَالَ : وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : إِنَّ فَرَسَ الْمُجَاهِدِ لَيَسْتَنُّ فِي طِوَلِه ، فَيُكْتَبُ لَهُ حَسَنَات . [أخرجه مسلم : ۱۸۷۸ باختلاف ودون قول أبي هريرة] .

۲۷۸۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: برایم عملی را نشان ده که ثواب آن برابر با جهاد باشد.

آن حضرت فرمود: «چنین عملی نمی‌یابم» و سپس فرمود[3]: «آیا می‌توانی، زمانی که مجاهد به عزم رزم بیرون رود، تو به مسجد خود درآیی و به نماز به ایستی و در نماز وقفه نیاوری و روزه بگیری و افطار نکنی»؟

آن مرد گفت: کدام کس می‌تواند؟

ابوهریره می‌گوید: اسپ مجاهد که در رسن بسته است، چون می‌جهد و می‌رود (که بچرد) برای صاحبش حسنات نوشته می‌شود».

۱- پس از فتح مکه، وجوب مهاجرت از مکه به مدینه رفع شد؛ یعنی اگر مسلمانان در آن‌جا اقامت کنند باکی نیست و یا این که ثواب هجرت از مکه به مدینه نمانده است. اما هجرت از جایی که شعار اسلام در آن باقی نماند و احکام دین جاری نباشد، به دار اسلام واجب است و هر مسلمان می‌باید نیت جهاد را داشته باشد.

۲- یعنی حجی که موافق با سنت باشد و بر وجه کمال ادا گردد.

۳- حدیث ۲۷۸۵، سطر پنجم، پس از - قال «لا أَجِدُه» قال: این عبارت از چاپ بازمانده است: «هَلْ تَسْتَطِيعُ اِذَا خَرَجَ المُجاهِدُ أن تَدْخُلَ مَسجِدَكَ، فَتَقُوْمَ وَ لاتَفْتُرَ، و تَصُوْمَ وَ لاتُفْطِرَ» که ترجمه آن است.

۲- بَاب : أَفْضَلُ النَّاسِ مُؤْمِنٌ مُجَاهِدٌ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ . تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾ [الصف: ١٠-١٢] .

باب ۲: بهترین مردم کسی است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان، آیا دلالت کنم شما را به تجارتی که برهاند شما را از عذاب درددهنده... ایمان می‌آرید به خدا و رسول او و جهاد می‌کنید در راه خدا به اموال خود و به جانهای خود، این بهتر است برای شما اگر می‌دانید. (اگر این چنین کنید) بیامرزد برای شما گناهان شما را و در آرد شما را به بوستانهایی که می‌رود از زیر آن جویها و به محلهای پاکیزه در بهشتهای همیشه ماندن. این است پیروزی بزرگ» (الصَّف: ۱۰-۱۲).

٢٧٨٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ : قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ » . قَالُوا : ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ : « مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشِّعَابِ ، يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ » . [انظر : ٦٤٩٤. أخرجه مسلم : ١٨٨٨] .

۲۷۸۶ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به آن حضرت گفته شد: کدام مردم بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «مسلمانی که در راه خدا با جان و مال خود جهاد می‌کند» گفتند: پس از آن کدام کس؟ فرمود: «مسلمانی که در دره‌ای از دره‌ها جای گرفته. از خدا می‌ترسد و مردم را از شرّ خود در امان می‌دارد»[۱].

٢٧٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ ، كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ ، وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِأَنْ يَتَوَفَّاهُ : أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ » . [راجع: ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٧٦ مختصراً اخره] .

۲۷۸۷ - از سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: شنیدم از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که می‌فرمود: «مثال کسی که در راه خدا جهاد می‌کند و خدا داناتر است که چه کسی در راه او جهاد می‌کند، مثال کسی است که روزه می‌گیرد و نماز می‌گزارد. و خداوند به کسی که در راه او جهاد می‌کند،

۱- مراد از گوشه‌گیری به هنگام بروز فتنه است، چنان‌که در حدیثی که ترمذی روایت کرده، آمیزش با مردم و تحمل آزار ایشان بر گوشه‌گیری ترجیح داده شده است.

ضمانت کرده است که چون او را بمیراند به بهشت درآورد، یا این که او را باثواب اخروی و غنیمت بازگرداند.

٣- بَاب : الدُّعَاءِ بِالْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ

وَقَالَ عُمَرُ : اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَهَادَةً فِي بَلَدِ رَسُولِكَ

[راجع : ١٨٩٠].

٢٧٨٨ ، ٢٧٨٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِك ﷺ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتُطْعِمُهُ ، وَكَانَتْ أُمُّ حَرَامٍ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِت ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَطْعَمَتْهُ ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ، عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ » - شَكَّ إِسْحَاقُ - قَالَتْ : فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَقُلْتُ : وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ، عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . كَمَا قَالَ فِي الأَوَّلِ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، قَالَ : « أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ » . فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ ، فَهَلَكَتْ .

[الحديث : ٢٧٨٨، انظر : ٢٧٩٩، ٢٨٧٧، ٢٨٩٤، ٦٢٨٢، ٧٠٠١] ، [الحديث: ٢٧٨٩ ، انظر : ٢٨٠٠، ٢٨٧٨، ٢٨٩٥، ٦٢٨٣ ، ٧٠٠٢ . أخرجه مسلم : ١٩١٢] .

باب ۳: دعای مردان و زنان به شرکت در جهاد و نیل به شهادت

و عمر گفته است: بارالها، مرا در شهر پیامبر خود (مدینه) شهادت نصیب بگردان.

۲۷۸۸ و ۲۷۸۹ – از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد اُمّ حَرام بنت مِلحان می‌رفت و او برای آن حضرت غذا می‌آورد. و اُمّ حَرَام همسر عُبادَه بن صامت بود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی رفت و وی برای آن حضرت غذا آورد، و سپس به پاک‌کردن موی آن حضرت مشغول شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آن‌جا خوابید و چون بیدار شد، می‌خندید. اُمّ حرام می‌گوید: گفتم یا رسول‌الله، تو را چه چیز می‌خنداند؟ آن حضرت فرمود: «مردمی از اُمّت من بر من ظاهر شدند که در راه خدا می‌رزمیدند و در میان این دریا بر کشتی سوار بودند. آنها پادشاهانی بودند که بر تختها نشسته بودند – یا – بسان پادشاهانی که بر تختها نشسته باشند – اسحاق راوی شک کرده است – اُم حَرام می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله! از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آنها بگرداند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای وی دعا کرد. سپس آن حضرت سر به خواب نهاد و بعد بیدار شد و می‌خندید. گفتم: تو را چه چیز می‌خنداند یا رسول‌الله؟ فرمود: «مردمی از

امت من بر من ظاهر شدند که در راه خدای می‌رزمیدند» چنان‌که در اول گفته بود. گفتم: یا رسول‌الله، از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آنها بگرداند فرمود: «تو ازجملهٔ گروه نخستین هستی».

انس می‌گوید: اُمّ حِرام در زمان معاویه بن ابوسُفیان به سفر دریا رفت (و آن گاه که از دریا برآمد) از حیوان سواری خود بر زمین افتاد و مرد.

٤- بَاب :دَرَجَاتِ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

يُقَال : هَذِهِ سَبِيلِي وَهَذَا سَبِيلِي

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : ﴿ غُزًّا ﴾ [آل عمران ١٥٦] : وَاحِدُهَا غَازٍ . ﴿ هُمْ دَرَجَاتٌ ﴾ [آل عمران :١٦٣] : لَهُمْ دَرَجَاتٌ .

باب ۴: درجات مجاهدین در راه خدا

گفته می‌شود: هَذِهِ سَبِيْلِى، و هَذا سَبِيْلى. (به صیغهٔ تذکیر و تأنیث یعنی لفظ - سبیل - را که به معنی راه است، مذکر و مؤنث اعتبار کرده‌اند.) ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: «غُزًّا» (آل عمران: ١٥٦).

که به معنی جنگ است به صیغهٔ جمع است و مفرد آن - غَازٍ - است. لفظ «هُمْ دَرَجَاتٌ» (ال عمران: ١٦٣) مراد از آن - لَهُمْ دَرَجَاتٌ - است. یعنی برای ایشان درجات است.

٢٧٩٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ ، وَصَامَ رَمَضَانَ ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا » . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلَا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ :« إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ ،

٢٧٩٠ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: کسی که به خدا و رسول او ایمان بیاورد و نماز به پا دارد، و روزه بگیرد، بر خداوند حق است که او را به بهشت درآورد. چه وی در راه خدا جهاد کند و چه در سرزمینی که تولد شده، بود و باش کند».

گفتند: یا رسول‌الله، آیا از این موضوع به مردم بشارت ندهیم؟ فرمود: «همانا در بهشت صد درجه است، که خداوند آن را برای

فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ - أُرَاهُ- فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ » .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ : عَنْ أَبِيهِ : وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ. [انظر : ۷۴۲۳] .

مجاهدان راه خدا آماده کرده است، و مسافت میان دو درجه بسان مسافت میان زمین و آسمان است، و چون از خداوند می‌طلبید، فِرْدَوْس[1] را بخواهید که در وسط بهشت و در بلندترین منازل بهشت است - گمان می‌کنم که فرمود - بلندتر از عرش رحمان است که جویهای بهشت از آن جریان می‌یابد».

محمدبن فُلَیح از پدر خود روایت کرده است «بلندتر از آن عرش رحمان است».

۲۷۹۱- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ ، عَنْ سَمُرَةَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي ، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ ، فَأَدْخَلَانِي دَارًا هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ ، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا ، قَالَا : أَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ». [راجع : ۸۴۵ . أخرجه مسلم : ۲۲۷۵] .

۲۷۹۱ - از اَبورَجاء، از سَمُرَه روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دیشب (در خواب) دیدم که دو مرد نزد من آمدند و مرا بر درختی بالا بردند و به سرایی درآوردند که بس خوب و نیکو بود. که هرگز از آن نیکوتر ندیده بودم. و گفتند: این سرای، سرای شهیدان است».

۵- بَاب : الْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَقَابِ قَوْسِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ

باب ۵: بامدادان و شبانگاه روانه‌شدن (به جهاد) در راه خدا و گوشه کمان هریک از شما در بهشت

۲۷۹۲- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [انظر: ۲۷۹۶ ، ۶۵۶۸ . أخرجه مسلم : ۱۸۸۰] .

۲۷۹۲ - از حُمَید، از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا... روز یا شبی را در راه خدا سیر کردن، بهتر است از جهان و آنچه در آن است».

۲۷۹۳- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». وَقَالَ :«لَغَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ

۲۷۹۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «جایی به مقدار گوشهٔ از کمان در بهشت، بهتر است از هر آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌کند».

۱- فِرْدَوس یعنی بهشت برین

ممَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». [انظر: ۳۲۵۳. أخرجه مسلم: ۱۸۸۲. مختصراً باختلاف].

۲۷۹۴- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الرَّوْحَةُ وَالْغَدْوَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [انظر: ۲۷۹۲، ۳۲۵۰، ٦٤١٥. أخرجه مسلم: ۱۸۸۱].

۲۷۹۴ - از سَهْل بن سَعْد(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شب یا روزی را در راه خدا سیر کردن از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

٦- بَاب: الْحُورِ الْعِينِ وَصِفَتِهِنَّ

يُحَارُ فِيهَا الطَّرْفُ، شَدِيدَةُ سَوَادِ الْعَيْنِ، شَدِيدَةُ بَيَاضِ الْعَيْنِ.

﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ﴾ [الدخان: ٥٤]. أَنْكَحْنَاهُمْ.

باب ۴: حُور عین و صفات ایشان

(بدان سبب حور عین گفته می‌شود، که به لمعات حسن آن چشم حیران می‌شود و سیاهی چشم وی بسیار زیاد است و سفیدی چشم وی بسیار زیاد است «وَزوَّجناهُم» (الدّخان: ٥٤) به معنی آن است که بهشتیان را با زنان خوبروی نکاح گردانیدیم.

۲۷۹۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَمُوتُ، لَهُ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ، يَسُرُّهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، وَأَنَّ لَهُ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، إِلاَّ الشَّهِيدَ، لِمَا يَرَى مِنْ فَضْلِ الشَّهَادَةِ، فَإِنَّهُ يَسُرُّهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، فَيُقْتَلَ مَرَّةً أُخْرَى». [انظر: ۲۸۱۷. أخرجه مسلم: ۱۸۷۷].

۲۷۹۵ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که بمیرد و او را نزد خداوند ثوابی باشد، این که او را خوش آید که بار دیگر به دنیا برگردد، هرچند جهان و هرچه در آن است به او داده شود، مگر شهید که او را خوش می‌آید که به دنیا برگردد و بار دیگر کشته شود».

۲۷۹٦- قَالَ: وَسَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَرَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ غَدْوَةٌ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَقَابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، أَوْ مَوْضِعُ قِيدٍ - يَعْنِي سَوْطَهُ - خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ لأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَمَلأَتْهُ رِيحًا، وَلَنَصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [راجع: ۲۷۹۲. أخرجه مسلم: ۱۸۸۰ أوله].

۲۷۹٦ - از (حُمَید به سند حدیث قبل) از انس بن مالک روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در اول شب، شبانه یا آغاز روز، سیرکردن در راه خدا، بهتر است از جهان و هرچه در آن است. و جایی به اندازهٔ گوشهٔ کمان هر یک از شما در بهشت یا جایی به اندازهٔ قید - یعنی تازیانه - بهتر است از جهان و هرچه در آن است. و اگر زنی از زنان بهشت

خویشتن را به زمینیان بنماید، با نور خویش میان زمین و آسمان را روشن گرداند، و با بوی خوش خویش جهان را عطرآگین کند، و روسری سرِ وی بهتر است از دنیا و هرچه در آن است».

٧- بَاب : تَمَنِّي الشَّهَادَةِ

٢٧٩٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « وَالَّذِي نَفْسِي ، بِيَدِهِ لَوْلاَ أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، لا تَطِيبُ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي ، وَلاَ أَجِدُ مَا أَحْمِلُهُمْ عَلَيْهِ ، مَا تَخَلَّفْتُ عَنْ سَرِيَّةٍ تَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أُحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ» . [راجع: ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٧٦ مطولاً باختلاف] .

باب ٧: آرزوی شهادت

٢٧٩٧ - از سَعید بن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، اگر مردانی از مسلمانان نمی بودند که دوست ندارند از من عقب مانند، درحالی که برای آنها هیچ وسیلهٔ سواری نیز نمی‌یابم، از هیچ سپاهی کوچک که در راه خدا جنگ می‌کنند، جدا نمی‌ماندم. و سوگند به ذاتی که جان من در دست (ید قدرت) اوست، دوست دارم تا در راه خدا کشته شوم و باز زنده شوم، سپس کشته شوم و باز زنده شوم، سپس کشته شوم و باز زنده شوم و سپس کشته شوم».

٢٧٩٨- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ الصَّفَّارُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلاَلٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ لَهُ ، وَقَالَ : مَا يَسُرُّنَا أَنَّهُمْ عِنْدَنَا» .

٢٧٩٨ - از حُمَید بن هِلال روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خطبه خواند و فرمود:

«زید پرچم را گرفت و کشته شد و سپس جعفر پرچم را گرفت و کشته شد سپس عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و کشته شد، سپس خالدبن ولید پرچم را گرفت بدون آن که وی مأمور شده باشد. و او را فتح میسر شد»[1]. فرمود:

١- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ماه جمادی‌الاول سال هشتم از هجرت لشکری به امارت زید به موته اعزام کرد و فرمود اگر زید شهید شود، جعفربن ابی‌طالب امارت لشکر را بدوش گیرد و اگر او شهید شود عبدالله بن رواحه امیر لشکر باشد. هر سه نفر مذکور در میدان جنگ یکی بعد از دیگری به شهادت رسیدند و خالدبن ولید که درمورد وی حکمی نرفته بود پرچم را گرفت و فتح کرد. آن حضرت به طریق وحی یا کشف از این واقعه خبر داد.

قال أَيُّوبُ: أوْ قال: «مَا يَسُرُّهُمْ أَنَّهُمْ عِنْدَنَا». وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. [راجع: ١٤٤٦].

شادمان نمی‌کند که آنان نزد ما می‌بودند. ایوب گفته است: یا چنین فرمود: «ایشان را خوش نمی‌سازد که آنان نزد ما می‌بودند»، درحالی که از چشمان آن حضرت اشک می‌ریخت.

٨- بَاب: فَضْلِ مَنْ يُصْرَعُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَهُوَ مِنْهُمْ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [النساء: ١٠٠]. وَقَعَ: وَجَبَ.

باب ۸: فضیلت کسی که در راه خدا بیفتد و بمیرد، پس وی یکی از ایشان است.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هرکه بیرون رود از خانهٔ خود، هجرت کنان به سوی خدا و پیامبر او و سپس دریابد او را مرگ پس به تحقیق ثابت شد مزد او بر خدا» (النسأ: ۱۰۰).

لفظ «وَقَع» (در آیهٔ مذکور) به معنی - وَجَبَ - است یعنی واجب شد[1].

٢٧٩٩، ٢٨٠٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ خَالَتِهِ أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ قَالَتْ: نَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا قَرِيبًا مِنِّي، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ يَتَبَسَّمُ، فَقُلْتُ: مَا أَضْحَكَكَ؟ قَالَ: «أُنَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ، يَرْكَبُونَ هَذَا الْبَحْرَ الأَخْضَرَ، كَالْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ». قَالَتْ: فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَدَعَا لَهَا، ثُمَّ نَامَ الثَّانِيَةَ، فَفَعَلَ مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: مِثْلَ قَوْلِهَا، فَأَجَابَهَا مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ: «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ». فَخَرَجَتْ مَعَ زَوْجِهَا عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ غَازِيًا، أَوَّلَ مَا رَكِبَ الْمُسْلِمُونَ الْبَحْرَ مَعَ مُعَاوِيَةَ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا مِنْ غَزْوِهِمْ قَافِلِينَ فَنَزَلُوا الشَّامَ، فَقُرِّبَتْ إِلَيْهَا دَابَّةٌ لِتَرْكَبَهَا فَصَرَعَتْهَا فَمَاتَتْ. [راجع: ٢٧٨٨، ٢٧٨٩. أخرجه مسلم: ١٩١٢ باختلاف].

۲۷۹۹ و ۲۸۰۰ - از انس بن مالک روایت است که خالهٔ او: اُمّ حَرام بنت مِلحان گفت: روزی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خانه‌ام خوابید، سپس بیدار شد و تبسم می‌کرد. گفتم: شما را چه چیز می‌خنداند؟ فرمود:

«مردانی چند از امّتم بر من نموده شدند که بر این دریای سبز سیر می‌کنند، همچون پادشاهان که بر تختها نشسته‌اند».

اُمّ حَرام گفت: دعا کن که خداوند مرا در زمرهٔ آنها بگرداند. آن حضرت در حقّ او دعا کرد، و سپس بار دوم خوابید و همان کرد که بار اول کرده بود. و اُمّ حرام گفتهٔ اول خود را بر زبان آورد، و آن حضرت همان جواب را به وی داد.

اُمّ حَرام گفت: دعا کن که خداوند مرا در زمرهٔ آنها بگرداند.

[1] - یعنی مزد او واجب شد بر خدا و این وجوب به محض فضل و کرم خداوند است.

فرمود: «تو از گروه نخستین هستی» (که در دریا سیر می‌کردند).

سپس اُمّ حَرام همراه شوهر خود عبادهٔ بن صامت به جهاد رفت و این نخستین بار بود که مسلمانان همراه معاویه به سفر دریا رفتند و آن‌گاه که از جهاد برگشتند، در منطقهٔ شام فرود آمدند و برای اُم حرام حیوان سواری آورده شد تا بر آن سوار شود. حیوان او را بر زمین ا فکند و مُرد.

٩- بَاب : مَنْ يُنْكَبُ [أَوْ يُطْعَنُ] فِي سَبِيلِ اللَّهِ

٢٨٠١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ الْحَوْضِيُّ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ ، فَلَمَّا قَدِمُوا : قَالَ لَهُمْ : خَالِي : أَتَقَدَّمُكُمْ ، فَإِنْ أَمَّنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِلاَّ كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا ، فَتَقَدَّمَ فَأَمَّنُوهُ ، فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَوْمَؤُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ ، فَقَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلاَّ رَجُلاً أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ - قَالَ هَمَّامٌ : فَأُرَاهُ آخَرَ مَعَهُ - فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ النَّبِيَّ ﷺ : أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ ، فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ ، فَكُنَّا نَقْرَأُ : أَنْ بَلِّغُوا قَوْمَنَا ، أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا ، فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا . ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ، عَلَى رِعْلٍ ، وَذَكْوَانَ ، وَبَنِي لَحْيَانَ ، وَبَنِي عُصَيَّةَ ، الَّذِينَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧ مختصراً باختلاف ، والإمارة ١٤٧] .

باب ۹: کسی که در راه خدا مجروح شود و یا نیزه زده شود

۲۸۰۱ – از اسحاق روایت است که اَنَس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هفتاد مرد از قبیلهٔ بنی‌سُلَیم را به قبیله بنی عَامِر[1] فرستاد. چون بدانجا رسیدند، دایی من (حَرام بن ملحان) به ایشان گفت: من پیشتر از شما می‌روم، اگر مرا امان دادند، پیام رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را به ایشان می‌رسانم، ورنه، شما به من نزدیک باشید. وی پیشتر رفت و به وی امان دادند. او در حالی که پیام رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌رساند. آنها به یکی از مردان خویش اشاره کردند. وی، حَرام را نیزه زد و از پای درآورد. حرام گفت: الله اکبر، به پروردگار کعبه سوگند که رستگار شدم.

سپس به سایر همراهان وی حمله کردند و همه را به جز مردی لنگ که بر سر کوه برآمده بود، کشتند.

۱- گفته‌اند که در این قول از حَفص بن عمر، شیخ مؤلف، وهم و خطایی واقع شده؛ زیرا آن حضرت گروهی از مسلمانان را به قبیلهٔ بنی‌سلیم فرستاده بود، نه آن که این فرستاده‌ها از قبیلهٔ بنی‌سلیم بودند (تیسیر القاری).

همام گفت: گمان می‌کنم مردی دیگر نیز همراه وی نجات یافت. جبرئیل(علیه‌السلام) به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خبر داد که: آنها خدای خویش را ملاقات کردند، و خداوند از ایشان راضی شد، و ایشان را راضی گردانید.

(راوی می‌گوید) ما (در آن وقت در قرآن) می‌خواندیم که: قوم ما را آگاه گردانید که همانا ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم، و او از ما راضی شد و ما را راضی گردانید.

سپس تلاوت آن منسوخ شد. و آن حضرت بر ایشان (مشرکان) چهل صبح (پس از رکوع در نماز فرض صبح) دعای بد کرد که بر قبایل رِعل، و ذَکْوان و بنی لَحیَان و بنی عُصَیَّه بود؛ یعنی آنهایی که خدا و رسول او را نافرمانی کرده بودند.

۲۸۰۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ ، وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ ، فَقَالَ :

هل أنتِ إلاَّ إصبعٌ دَميتِ وَفِي سَبِيلِ اللهِ مَا لقيتِ ؟

[انظر: ٦١٤٦، أخرجه مسلم : ١٧٩٦] .

۲۸۰۲ – از اسودبن قیس روایت است که جُنْدَب بن سفیان(رضی‌الله عنه) گفت: در یکی از غزوات که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بود، انگشت وی مجروح و خون‌آلود شد. آن حضرت (خطاب به انگشت خود) فرمود: «تو فقط انگشتی هستی که خونین شدی و آنچه دیدی در راه خدا دیدی»[1].

۱۰- بَاب : مَنْ يُجْرَحُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ۱۰: کسی که در راه خداوند عزوجل مجروح شد

۲۸۰۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ

۲۸۰۳ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هیچ

۱- برخی از ملاحده در طعن قرآن مجید گفته‌اند که این عبارت، شعری است که آن حضرت گفته است و در قرآن نفی شاعر بودن‌شان است. این هرزه‌گویی ناشی از ناشناسی و نافهمی است؛ زیرا اولاً شعر کلامی است موزون به یکی از اوزان عروض که گوینده قصد موزونیت آن کرده است، ثانیاً این کلام در مقام مجادله و مقابله واقع شده. پس ازقبیل رجز باشد نه شعر (تیسیر القاری).

اللَّه ﷺ قـال : « وَالَّذي نَفْسي بِيَدِه ، لا يُكْلَمُ أحَدٌ في سَبِيلِ اللَّه ، وَاللَّهُ أعْلَمُ بِمَـنْ يُكْلَمُ في سَبيله ، إلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَة ، وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدَّم ، وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ » . [راجع: ۲۳۷ . اخرجه مسلم : ۱۸۷۶] .

کسی در راه خدا مجروح نمی‌شود، مگر آن که خداوند می‌داند که وی در راه او مجروح شده است. و چنانچه در روز قیامت که می‌آید، رنگ جراحت وی، رنگ خون و بوی آن بوی مشک است».

۱۱- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إلاَّ إحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ﴾ [التوبة :۵۲] .

وَالْحَرْبُ سِجَالٌ .

۲۸۰٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَال : حَدَّثَني يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه : أنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عَبَّاس أخْبَرَهُ : أنَّ أبَا سُفْيَانَ أخْبَرَهُ : أنَّ هِرَقْلَ قَالَ لَهُ : سَألْتُكَ كَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إيَّاهُ ، فَزَعَمْتَ أنَّ الْحَرْبَ سِجَالٌ وَدُوَلٌ ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ، ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ . [راجع : ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ مطولاً].

باب ۱۱: گفتهٔ خداوند عزوجَل «بگو انتظار نمی‌برید در حق ما مگر یکی از دو نیکی [فتح و شهادت] را» (التوبه:۵۲)[1]

و جنگ همچون دلوها است[2].

۲۸۰٤ – از عبدالله بن عباس، از ابوسفیان بن حَرب روایت است که هِرق گفته بود: از تو پرسیدم که جنگهای شما (با کسی که مدعی نبوّت است) چگونه بوده است و تو گفتی که جنگ همچون دلو و بین بین بوده است (گاه پیروزی و گاه شکست). و چنان است حالت پیامبران که گرفتار جنگ می‌شوند و در فرجام پیروزی با ایشان است.

۱۲- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً ﴾ [الأحزاب :۲۳] .

۲۸۰۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيد الْخُزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأعْلَى ، عَنْ حُمَيْد قال : سَألْتُ أنَسًا . قَال : حَدَّثَنَا

باب ۱۲: گفتهٔ خدای تعالی

«از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه را با خدا عهد بسته بودند بر آن، پس از ایشان کسی هست که به انجام رسانید قرارداد خود را، و از ایشان کسی هست که انتظار می‌کشد و به هیچ وجه تبدیلی [در پیمان خود] نیاورده‌اند» (الاحزاب، ۲۳).

۲۸۰۵ – از حُمَید طویل روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: عموی من، انس بن نضر در جنگ بدر غایب بود و گفت: یا رسول‌الله

۱- یعنی اگر بکشیم نصرت است و اگر کشته شویم شهادت.

۲- یعنی یکی به یک طرف و دیگری به طرف دیگر است، گاه پیروزی و گاه شکست است.

عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : حَدَّثَنَا زِيَادٌ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتَ الْمُشْرِكِينَ ، لَئِنِ اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ لَيَرَيَنَّ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ . فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ ، وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ ، يَعْنِي أَصْحَابَهُ ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ ، يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ . ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ ، فَقَالَ : يَا سَعْدُ بْنَ مُعَاذٍ الْجَنَّةَ وَرَبِّ النَّضْرِ ، إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ ، قَالَ سَعْدٌ : فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعَ . قَالَ أَنَسٌ : فَوَجَدْنَا بِهِ بِضْعًا وَثَمَانِينَ : ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ رَمْيَةً بِسَهْمٍ ، وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ وَقَدْ مَثَّلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلاَّ أُخْتُهُ بِبَنَانِهِ .

قَالَ أَنَسٌ : كُنَّا نُرَى ، أَوْ نَظُنُّ : أَنَّ هَذِهِ آيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ : ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ . [انظر: ٤٠٤٨، ٤٧٨٣، أخرجه مسلم: ١٩٠٣] .

من در جنگ اولی که با مشرکین کرده‌ای حاضر نبودم. اگر خداوند مرا در جنگ با مشرکین حاضر گرداند، خداوند می‌بیند که من چه خواهم کرد. چون جنگ احد پیش آمد و مسلمانان به هزیمت رفتند، وی گفت: بارالها، من در پیشگاه تو عذر می‌خواهم که آنها چنان کردند، یعنی یاران وی. و از آنچه اینها کردند بیزاری می‌جویم، یعنی مشرکین. سپس به پیش رفت و با سعدبن مُعاذ ملاقی شد و گفت: ای سعد بن مُعاذ، بهشت، سوگند به پروردگار نضر که بوی بهشت را از آن سوی کوه اُحُد درمی‌یابیم.

سعد گفت: یا رسول‌الله، من نتوانستم آنچه را نضر (در میدان جنگ) کرد، انجام دهم.

انس گفت: ما او را در حالی یافتیم که هشتاد و اندی زخم خورده بود.

یا زخم شمشیر به او اصابت کرده بود یا با نیزه زده شده بود یا بر وی تیر افکنده شده بود. ما او را کشته یافتیم و کافران او را مثله کرده بودند (گوش و بینی او را بریده بودند) و کسی نتوانست او را شناسایی کند به جز از خواهرش که او را از انگشتان او شناخت. انس گفت: ما می‌پنداشتیم و گمان می‌کردیم که این آیه درمورد انس بن نضر و امثال وی نازل شده است:

«از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا بر آن» تا آخر آیه.

٢٨٠٦- وَقَالَ : إِنَّ أُخْتَهُ ، وَهِيَ تُسَمَّى الرُّبَيِّعَ ، كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسٌ :

۲۸۰۶ - انس (به سند قبل) گفته است: خواهر انس بن نضر که رُبیع نامیده می‌شد،

يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا ، فَرَضُوا بِالأَرْشِ وَتَرَكُوا الْقِصَاصَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ان مِنْ عِبَادِ اللهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لأَبَرَّهُ». [راجع ٢٧٠٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٥ . باختلاف] .

دندان زنی را شکست و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به قصاص امر کرد. انس بن نضر گفت: یا رسول‌الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده، دندان خواهرم شکسته نمی‌شود. مدعیان وی به تاوان مالی راضی شدند و از قصاص درگذشتند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در میان بنده‌های خدا کسانی‌اندکه اگر به خداوند سوگند یاد کنند، خداوند او را راستگو می گرداند».

٢٨٠٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ - أُرَاهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدٍ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ ، فَفَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الأَحْزَابِ ، كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا ، فَلَمْ أَجِدْهَا إِلا مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيِّ ، الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ ، وَهُوَ قَوْلُهُ : ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ . [الأحزاب: ٢٣] . [انظر: ٤٠٤٩ل ، ٤٦٧٩ط ، ٤٧٨٤ل ، ٤٩٨٦ط ، ٤٩٨٨ل ، ٤٩٨٩م ، ٧١٩١ط ، ٧٤٢٥م] .

۲۸۰۷ - از خارجه بن زید[1] روایت است که زید بن ثابت(رضی‌الله عنه) گفت: صحیفه‌ها را (هنگام جمع قرآن) در مصحفها می‌نوشتم و آیتی از سورهٔ احزاب را که شنیده بودم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آن را می‌خواند، گم کردم[2] و آن را نیافتم به جز نزد خُزیمهٔ بن ثابت انصاری، کسی که شهادت او را رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با شهادت دو مرد برابر گردانید و آن قول خداوند این است: «از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا به آن» (الاحزاب: ۲۳).

١٣- باب : عَمَلٌ صَالِحٌ قَبْلَ الْقِتَالِ

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ : إِنَّمَا تُقَاتِلُونَ بِأَعْمَالِكُمْ .

وَقَوْلُهُ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لا تَفْعَلُونَ . إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ [الصف :٢-٤] .

باب ۱۳: کردار نیک پیش از شرکت درکارزار

و ابودرداء گفته است: کارزار نمی‌کنید مگر به نیروی کردار خود.

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «ای مسلمانان چرا می‌گویید آنچه نمی‌کنید. بسیار ناپسندیده است نزد خدا آن که بگویید چیزی که نکنید. هر آینه

۱- خارجه بن زید بن ثابت انصاری یکی از فقهای سبعهٔ مدینه است.

۲- زید بن ثابت یکی از مشاهیر صحابه و از کاتبان وحی بود. وی در زمان ابوبکر(رضی‌الله عنه) مأمور جمع‌آوری قرآن گردید و آیات قرآن را که بر پاره‌های کاغذ و غیره نوشته بود، بر مصحف‌ها می‌نوشت. وی نوشتهٔ آیهٔ سورهٔ احزاب را جز نزد خزیمهٔ انصاری نیافت. البته آیهٔ مذکور متواتر بود که شرط اثبات قرآن است (شرح شیخ‌الاسلام، ج ۴، ص ۵۶۲).

خدا دوست می‌دارد آنانی را که جنگ می‌کنند در راه خدا صف بسته، گویا ایشان عمارتی هستند محکم با یکدیگر چسبیده» (الصَّفْ: ۲-٤).

٢٨٠٨- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنا شَبابَةُ بْنُ سَوَّارٍ الْفَزارِيُّ : حَدَّثَنا إِسْرائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحاقَ قال : سَمِعْتُ الْبَراءَ ﷺ يَقُولُ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ ، فَقالَ : يا رَسُولَ اللَّهِ ، أُقاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ ؟ قال : «أَسْلِمْ ثُمَّ قاتِلْ» . فَأَسْلَمَ ثُمَّ قاتَلَ فَقُتِلَ ، فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «عَمِلَ قَلِيلاً وأُجِرَ كَثِيراً» . [أخرجه مسلم : ١٩٠٠ باختلاف] .

۲۸۰۸ – از بَراء(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد که خود آهنین بر سر نهاده بود، و گفت: یا رسول‌الله، آیا کارزار کنم یا مسلمان شوم؟ آن حضرت فرمود: «مسلمان شو و سپس کارزار کن» وی مسلمان شد و سپس کارزار کرد و کشته شد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عملی اندک کرد و مزدی بسیار گرفت».

١٤- باب : مَنْ أَتاهُ سَهْمٌ غَرْبٌ فَقَتَلَهُ

باب ۱۴: کسی که ناگاه تیری بر وی رسید و او را کشت

٢٨٠٩- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو أَحْمَدَ : حَدَّثَنا شَيْبانُ ، عَنْ قَتادَةَ : حَدَّثَنا أَنَسُ ابْنُ مالِكٍ : أَنَّ أُمَّ الرُّبَيِّعِ بِنْتَ الْبَراءِ ، وَهِيَ أُمُّ حارِثَةَ بْنِ سُراقَةَ ، أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقالَتْ : يا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَلا تُحَدِّثُنِي عَنْ حارِثَةَ - وَكانَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ ، أَصابَهُ سَهْمٌ غَرْبٌ - فَإِنْ كانَ فِي الْجَنَّةِ صَبَرْتُ ، وَإِنْ كانَ غَيْرَ ذَلِكَ ، اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكاءِ ؟ قال : «يا أُمَّ حارِثَةَ ، إِنَّها جِنانٌ فِي الْجَنَّةِ ، وَإِنَّ ابْنَكِ أَصابَ الْفِرْدَوْسَ الأَعْلَى» . [انظر: ٣٩٨٢، ٦٥٥٠، ٦٥٦٧] .

۲۸۰۹ – از قَتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: اُمّ رُبَیع بنت بَراء که مادر حارثه بن سُراقه است، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: ای پیامبر خدا، آیا از حال حارثه مرا خبر نمی‌دهی که در روز جنگ بدر کشته شد و او راناگاه تیری رسید. که اگر در بهشت باشد، شکیبایی کنم، ورنه بر وی بگریم و بسیار بگریم. آن حضرت فرمود: «ای اُمِّ حارثه، همانا در بهشت، بهشتها است و به تحقیق که پسر تو به فردوس اعلی رسیده است» (یعنی بهشت برین).

١٥- باب : مَنْ قاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا

باب ۱۵: کسی که برای اعلای کلمه‌الله کارزار کند

٢٨١٠- حَدَّثَنا سُلَيْمانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنْ

۲۸۱۰ – از ابووائل روایت است که

عَمْرو ، عَنْ أَبِي وَائِـل ، عَـنْ أَبِي مُوسَـى ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ إِلَـى النَّبِـيِّ ﷺ فَقَـال : الرَّجُـلُ يُقَـاتِلُ لِلْمَغْنَـم ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُـهُ ، فَمَـنْ فِي سَبِيلِ اللَّه ؟ قـال : « مَنْ قَـاتَلَ لِتَكُـونَ كَلِمَـةُ اللَّـه هِـيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِـي سَـبِيلِ اللَّـه » . [راجع : ۱۲۳. أخرجه مسلم: ۱۹۰٤] .

ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: مردی است که برای مال غنیمت می‌جنگد و مردی است که برای شهرت می‌جنگد و مردی است که برای نمایاندن مقام خود می‌جنگد، پس کیست که در راه خدا می‌جنگد؟

آن حضرت فرمود: «کسی که بجنگد تا کلمهٔ خدا (توحید و یکتاپرستی) برتر شود، هس همواره در راه خداست.»

١٦- باب : مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَقَوْلِ اللَّه تَعَالَى : ﴿ مَا كَانَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - إِلَى قَوْلِه - إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [التوبة:۱۲۰] .

باب ۱۶: کسی که پاهای وی در راه خدا گرد آلود گردد

و فرمودهٔ خدای تعالی: «لایق نبود اهل مدینه و آنان را که پیرامون ایشانند از اعراب، که باز پس مانند از همراهی رسول خدا - تا این فرمودهٔ خداوند - هر آینه ضایع نمی‌کند مزد نیکوکاران را». (التوبه: ۱۲۰).

۲۸۱۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُبَـارَك : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ قال : حَدَّثَني يَزِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَـمَ : أَخْبَرَنَا عَبَايَةُ بْنُ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْسٍ ، هُوَ عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ جَبْرٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « مَا اغْبَرَّتْ قَدَمَا عَبْدٍ فِي سَبِيلِ اللَّه فَتَمَسَّهُ النَّارُ » . [راجع : ۹۰۷] .

۲۸۱۱ - از ابوعَبَس، عبدالرحمن بن جَبْر روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قدمهای بندهٔ که در راه خدا گرد آلود شود، آتش دوزخ را مساس نمی‌کند».

١٧- باب : مَسْحِ الْغُبَارِ عَنِ الرَّأْسِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب ۱۷: زدودن غباری که در راه خدا بر سر نشسته است

۲۸۱۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّاب : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قال لَهُ وَلِعَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللَّه : ائْتِيَا أَبَا سَعِيد فَاسْمَعَا مِنْ حَدِيثِه ، فَأَتَيْنَاهُ وَهُوَ وَأَخُوهُ فِي حَائِطٍ لَهُمَا يَسْقِيَانِه ، فَلَمَّا رَآنَا جَاءَ فَاحْتَبَى

۲۸۱۲ - از خالد روایت است که عِکرمه گفت: ابن عباس به او و علی‌بن عبدالله گفت: نزد ابوسعید (خُدری) بروید و حدیث او را بشنوید. ما نزد او رفتیم. او و برادر او در باغ

وَجَلَسَ ، فَقال : كُنَّا نَنْقُلُ لَبِنَ الْمَسْجِدِ لَبِنَةً لَبِنَةً ، وَكَانَ عَمَّارٌ يَنْقُلُ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ ، فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ وَمَسَحَ عَنْ رَأْسِهِ الْغُبَارَ ، وَقالَ : « وَيْحَ عَمَّارٍ ، تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ ، عَمَّارٌ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ » . [راجع : ٤٤٧].

خویش آبیاری می‌کردند. آن‌گاه که ابوسعید ما را دید، آمد و ردای خود را بر پاهای خویش پوشید و گفت: ما (به وقت بنای مسجد نبوی) خشتهای مسجد را یک یک انتقال می‌دادیم و عَمّار (بن یاسر) دو دوخشت انتقال می‌داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی گذشت و غبار از سر وی زدود و فرمود: «رحمت بر عمار، گروه نافرمان او را می‌کشند، عمّار آنها را به سوی خدا فرا می‌خواند و آنها او را به سوی آتش فرا می‌خوانند».

۱۸- باب : الْغَسْلِ بَعْدَ الْحَرْبِ وَالْغُبَارِ

۲۸۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَوَضَعَ السِّلاحَ وَاغْتَسَلَ ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْغُبَارُ ، فَقالَ : وَضَعْتَ السِّلاحَ ، فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ . فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَأَيْنَ» . قال : هَا هُنَا ، وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ . قالَتْ : فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٤٦٣ . أخرجه مسلم : ١٧٦٩ . مطولاً] .

باب ۱۸: غسل بعد از جنگ و آلودگی با خاک

۲۸۱۳ – از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ خندق برگشت[1] و سلاح را نهاد و غسل کرد، جبرئیل آمد و به تحقیق که بر سر وی غبار نشسته بود. و گفت: تو سلاح را نهادی و به خدا سوگند که من سلاح را ننهادم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «کجا؟» گفت: بدین سو و به سوی بنی قُرَیظه اشاره کرد.

عایشه گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی ایشان برآمد.

۱۹- باب : فَضْلِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ

باب ۱۹: فضیلت کسانی که مشمول قول خداوند تعالی شده‌اند

«و مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا، بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خویش،

۱- مراد جنگ خندق یا غزوهٔ احزاب است که در سال پنجم هجرت رخ داد. مسلمانان در این جنگ حالت تدافعی اختیار کردند و در اطراف مدینه خندق حفر کردند. خداوند کافران را شکست داد. چون یهود بنی‌قریظه در این جنگ با کافران همکاری کردند، مسلمانان بر آنها حمله کردند.

خَلْفِهِمْ أَنْ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ١٦٩-١٧١]

روزی داده می‌شوند. شادان به آنچه عطا کرده است خدا ایشان را از فضل خود و خوشوقت می‌شوند به آنان‌که به ایشان نپیوسته‌اند از پس ایشان، به سبب آن که هیچ ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند. خوشوقت می‌شوند به نعمت خدا و فضل او و به آن که خدا ضایع نمی‌کند مزد مؤمنان را»
(آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱).

٢٨١٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الَّذِينَ قَتَلُوا أَصْحَابَ بِئْرِ مَعُونَةَ ثَلاثِينَ غَدَاةً، عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَعُصَيَّةَ، عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

قَالَ أَنَسٌ: أُنْزِلَ فِي الَّذِينَ قُتِلُوا بِبِئْرِ مَعُونَةَ قُرْآنٌ قَرَأْنَاهُ، ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ: بَلِّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا، فَرَضِيَ عَنَّا وَرَضِينَا عَنْهُ. [راجع: ١٠٠١. اخرجه مسلم: ٦٧٧].

۲۸۱٤ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر کسانی که اصحاب بئْر مَعُوْنَه را کشته بودند به مدت سی روز دعای بد (نفرین) کرد و این دعا بر قبایل رِعْل و ذَکوان و عُصَیّه بود که از خدا و رسول او سرکشی کرده بودند.

انس گفته است: دربارهٔ کسانی که در بئر مَعُونه کشته شدند، آیهٔ قرآن نازل شد که ما آن را می‌خواندیم و سپس این آیه منسوخ شد و چنین بود: قوم ما را آگاه کنید که به تحقیق ما پرودرگار خویش را ملاقات کردیم، او از ما راضی شد و ما هم از او راضی شدیم[1].

٢٨١٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ يَقُولُ: اصْطَبَحَ نَاسٌ الْخَمْرَ يَوْمَ أُحُدٍ، ثُمَّ قُتِلُوا شُهَدَاءَ، فَقِيلَ لِسُفْيَانَ: مِنْ آخِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ؟ قَالَ: لَيْسَ هَذَا فِيهِ. [انظر: ٤٠٤٤، ٤٦١٨].

۲۸۱۵ – از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: کسانی که در بامداد روز جنگ اُحُد شراب نوشیدند و سپس کشته شدند، شهیداند[2].

به سُفیان گفته شد: از آخر این روز بود (که کشته شدند)؟ سفیان گفت: این مطلب در حدیث نیامده.

۱- این آیت منسوخ التلاوت است. نقل آن جایز است (شرح شیخ‌الاسلام).
۲- در آن زمان شراب حرام نشده بود (تیسیرالقاری).

۲۰- باب : ظِلِّ الْمَلائِكَةِ عَلَى الشَّهِيدِ

۲۸۱۶- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ قال : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ قال : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ : أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا يَقُولُ : جِيءَ بِأَبِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ مُثِّلَ بِهِ ، وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَذَهَبْتُ أَكْشِفُ عَنْ وَجْهِهِ ، فَنَهَانِي قَوْمِي ، فَسَمِعَ صَوْتَ صَائِحَةٍ ، فَقِيلَ : ابْنَةُ عَمْرٍو ، أَوْ أُخْتُ عَمْرٍو ، فَقَالَ : «لِمَ تَبْكِي - أَوْ : لا تَبْكِي - مَا زَالَتِ الْمَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا» . قُلْتُ لِصَدَقَةَ : أَفِيهِ : «حَتَّى رُفِعَ» . قال : رُبَّمَا قَالَهُ . [راجع : ۱۲۴۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۷۱] .

باب ۲۰: سایه کردن فرشتگان بر شهید

۲۸۱۶ - از محمدبن مُنْکَدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: جسد پدرم را (در جنگ اُحُد) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند و گوش و بینی او را بریده بودند و در پیشروی آن حضرت گذاشتند.

من رفتم که جامه را از روی او بردارم، مردم مرا منع کردند.

آن حضرت آواز زنی را شنید که نوحه می‌کرد. گفته شد که وی دختر عَمْرو یا خواهر عَمْرو است. فرمود: چرا گریه می‌کند - یا فرمود - گریه نکن فرشتگان با بالهای خویش پیوسته بر وی سایه می‌کنند».

(امام بخاری می‌گوید) به صَدَقهٔ (راوی) گفتم: بر وی سایه می‌کنند «تا آن که جسدش برداشته شود» وی گفت: شاید راوی چنین گفته باشد.

۲۱- باب : تَمَنِّي الْمُجَاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا

۲۸۱۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ ، يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا ، وَلَهُ مَا عَلَى الأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ إِلا الشَّهِيدُ ، يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ » . [راجع : ۲۷۹۵ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۷] .

باب ۲۱: آرزوی مجاهد تا بار دیگر به دنیا بازگردد

۲۸۱۷ - از قَتاده از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نیست کسی که به بهشت درآید و بازبخواهد که به دنیا بازگردد، هرچند همه چیز زمین از آن او باشد، به جز شهید، که آرزو می‌کند به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود، به خاطر آن‌چه از کرامت شهادت دریافته است».

۲۲- باب : الْجَنَّةُ تَحْتَ بَارِقَةِ السُّيُوفِ

وَقالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ : أَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ ، عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا : «مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ» [راجع : ۳۱۵۹].

وَقالَ عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَلَيْسَ قَتْلَانَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتْلَاهُمْ فِي النَّارِ ؟ قَالَ : «بَلَى» [راجع: ۳۱۸۱].

۲۸۱۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، وَكَانَ كَاتِبَهُ ، قَالَ : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ» .

تَابَعَهُ الْأُوَيْسِيُّ ، عَنِ ابْنِ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ . [انظر: ۲۸۳۳ق ، ۲۹۳۳ق ، ۲۹۶۵ط ، ۲۹۶۶ط ، ۳۰۲۴ط ، ۳۰۲۵ط ، ۴۱۱۵ق ، ۶۳۹۲ق ، ۷۲۳۷ق ، ۷۴۸۹ق . أخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مطولاً].

۲۳- باب : مَنْ طَلَبَ الْوَلَدَ لِلْجِهَادِ

۲۸۱۹- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى مِائَةِ امْرَأَةٍ ، أَوْ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ ، كُلُّهُنَّ يَأْتِي بِفَارِسٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ : قُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَقُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ ، جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُلٍ ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَوْ قَالَ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ،

باب ۲۲: بهشت زیر درخشش شمشیرها است

و مُغیره بن شعبه گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ما را از پیام پروردگار ما خبر داده است که: «کسی که از ما کشته شود، به بهشت درمی‌آید».

وعُمر (در وقت صُلح حُدَیبیه) به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آیا کشتگان ما به بهشت و کشتگان آنها به دوزخ نمی‌روند؟ آن حضرت فرمود: «آری».

۲۸۱۸ - از سالِم ابی النضر مولی عُمَر بن عبیدالله و کاتب وی روایت است که گفت: عبدالله بن اوفی(رضی‌الله عنه) به عُمَر بن عبیدالله نوشت که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«بدانید که همانا بهشت در زیر سایهٔ شمشیرها است». متابعت کرده است (ابواسحاق را) اُوَیْسی، از ابن ابی الزّناد از موسی بن عُقْبه.

باب ۲۳: کسی که برای جهاد، پسر طلبد

۲۸۱۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سلیمان بن داود علیهماالسلام گفت: همانا امشب بر صد زن یا نودونه زن دور می‌زنم که هر یک از ایشان سوارکاری (سلحشوری) بزاید که در راه خدا جهاد کند. مصاحب وی به او گفت: بگوی ان‌شاءالله. (اگر خدا بخواهد) سُلیمان، ان‌شاءالله نگفت. هیچ یک از آن زنان باردار نشد، به جز

لَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ». [انظر: ۳۴۲۴، ۵۲۴۲، ۶۶۳۹، ۶۷۲۰، ۷۴۶۹].

یک زن که مولود نیمه مردی زایید. سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست، اگر سلیمان انشاءالله می‌گفت، پسران سلحشوری می‌داشت که همه در راه خدا جهاد می‌کردند».

۲۳- باب: مَنْ طَلَبَ الْوَلَدَ لِلْجِهَادِ

۲۸۱۹- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ: لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى مِائَةِ امْرَأَةٍ، أَوْ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ، كُلُّهُنَّ يَأْتِي بِفَارِسٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: قُلْ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ، جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُلٍ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، لَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ». [انظر: ۳۴۲۴، ۵۲۴۲، ۶۶۳۹، ۶۷۲۰، ۷۴۶۹].

باب ۲۴: شجاعت و ترسویی در جنگ

۲۸۲۰ - از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نیکوترین مردم و شجاع‌ترین مردم و سخی‌ترین مردم بود. و به تحقیق که مردم مدینه (شبی از خوف دشمن) هراسان شدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشاپیش شان اسپ تاخت و فرمود: «این اسپ را چون بحر یافتم» (در تندروی و هموار روی).

۲۸۲۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ يَسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ، مَقْفَلَهُ مِنْ حُنَيْنٍ، فَعَلِقَهُ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي، لَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ، ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بَخِيلًا، وَلَا كَذُوبًا، وَلَا جَبَانًا». [انظر: ۳۱۴۸].

۲۸۲۱ - از محمدبن جُبَیر روایت است که جُبَیر بن مُطعِم گفته است: درحالی که وی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سفر می‌کرد و مردم با آن حضرت بودند، و از غزوه حُنَین برمی‌گشتند، کسانی از بادیه‌نشینان در آن حضرت درآویختند و او را واداشتند که در زیر درخت سَمُره توقف کند (شاخه‌های خار) ردای آن حضرت را در ربود (ردای‌شان به آن درخت خاردار بند آمد). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) توقف کرد و گفت: «ردای مرا به من بدهید، اگر من به شمار این درختان مال می‌داشتم، میان شما تقسیم می‌کردم و سپس شما مرا بخیل و دروغگوی و ترسو نمی‌یافتید».

٢٥- باب : مَا يُتَعَوَّذُ مِنَ الْجُبْنِ

٢٨٢٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونٍ الأَوْدِيَّ قَالَ : كَانَ سَعْدٌ يُعَلِّمُ بَنِيهِ هَؤُلاءِ الْكَلِمَاتِ ، كَمَا يُعَلِّمُ الْمُعَلِّمُ الْغِلْمَانَ الْكِتَابَةَ ، وَيَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْهُنَّ دُبُرَ الصَّلَاةِ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ » . فَحَدَّثْتُ بِهِ مُصْعَبًا فَصَدَّقَهُ . [انظر: ٦٣٦٥، ٦٣٧٠، ٦٣٧٤، ٦٣٩٠].

٢٨٢٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ » . [أنظر: ٤٧٠٧، ٦٣٦٧، ٦٣٧١ . أخرجه مسلم : ٢٧٠٦] .

٢٦- باب : مَنْ حَدَّثَ بِمَشَاهِدِهِ فِي الْحَرْبِ

قَالَهُ أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ سَعْدٍ [راجع : ٣٧٢٢، ٣٧٢٣، ٤٣٢٦، ٤٣٢٧].

٢٨٢٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : صَحِبْتُ طَلْحَةَ ابْنَ عُبَيْدِاللَّهِ ، وَسَعْدًا ، وَالْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ﷺ ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ

باب ۲۵: پناه جستن به خدا از جُبن (ترسویی)

۲۸۲۲ - از عَمرو بن مَیمُون اَوْدِی روایت است که گفت: سعد (بن وقّاص) این کلمات را به پسران خود می‌آموخت، چنان‌که معلم به کودکان نوشتن می‌آموزد، و می‌گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در پس هر نماز با این کلمات پناه می‌جُست: «اللّهُمَّ انّی اَعُوذُ بک مِنَ الجُبْنِ، و اَعُوذُ بک اَنْ اُرَدَّ اِلَی اَرْذَل الْعُمُرِ، و اَعُوذُ بک مِنْ فِتْنَهِ‌الدُنیا، وَ اعُوذ بکَ مِن عَذَاب القَبْر»[1].

(عَمْرو بن میمون می‌گوید) این حدیث را به مُصْعَب (بن سعد وقاص) گفتم. وی تصدیق کرد.

۸۲۳ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «اللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُبک مِنَ‌الْعَجزِ وَ الْکَسَلِ، والجُبْن والْهَرَم: وَ اَعُوذُ بکَ مِن فِتْنه‌المَحْیا وَالْمَمَاتِ، وَ اَعُوذُبک مِنْ عَذَابِ‌الْقَبْرِ»[2].

باب ۲۶: کسی که از دیدنیهای خود در جنگ صحبت کند

و آن را ابوعثمان از سَعد روایت کرده است.

۲۸۲٤ - از سَائب بن یزید روایت است که گفت: من با طلحه ابن عبیدالله و سَعد، و مِقداد بن اَسوَد و عبدالرحمَن بن عَوف صحبت داشتم، از هیچ یک از ایشان نشنیدم که از

۱- ترجمه: بارالها، من به تو پناه می‌جویم از جُبن و به تو پناه می‌جویم از رسیدن به سن پیری و فرتوتی، و به تو پناه می‌جویم از فتنهٔ دنیا، و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.

۲- بارالها، به تو پناه می‌جویم از ناتوانی و کاهلی و ازجبن و ضعف پیری، به تو پناه می‌جویم از فتنه زندگی و مرگ و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.

وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ﷺ ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، إِلاَّ أَنِّي سَمِعْتُ طَلْحَةَ يُحَدِّثُ عَنْ يَوْمِ أُحُدٍ . [انظر : ٤٠٦٢]

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت و روایت کند مگر آن که از طلحه شنیدم که از جنگ اُحُد سخن می‌گفت.

٢٧- باب : وُجُوبِ النَّفِيرِ ، وَمَا يَجِبُ مِنَ الْجِهَادِ وَالنِّيَّةِ

وَقَوْلِه : ﴿ انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ﴾ . الآيَة [التوبة: ٤١، ٤٢] . وَقَوْلِه : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ - إِلَى قَوْلِه - عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ [التوبة: ٣٨ ، ٣٩] . يُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ انْفِرُوا ثُبَاتٍ ﴾ [النساء: ٧١] : سَرَايَا مُتَفَرِّقِينَ . يُقَالُ : أَحَدُ الثُّبَاتِ ثُبَةٌ .

باب ۲۷: وجوب برآمدن به جهاد، و آن‌چه واجب است از جهاد و نیّت

«بیرون آیید سبکار و گرانبار و جهاد کنید به مالهای خویش و جانهای خویش در راه خدا، این بهتر است شما را اگر می‌دانید. اگر بودی آنچه به آن دعوت می‌کنی نفع قریب الحصول و سفری آسان، البته پیروی می‌کردند تو را، ولیکن دور شد برایشان مسافت راه و سوگند خواهند خورد به خدا [که اگر می‌توانستیم بیرون می‌آمدیم با شما، هلاک می‌کنند خویش را و خدا می‌داند که ایشان دروغ گویند] (التوبه: ۴۱-۴۲)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان، چیست شما را که چون به شما گفته می‌شود بیرون آیید در راه خدا، گران شده میل می‌کنید به سوی زمین، آیا رضامند شدید به زندگانی دنیا عوض آخرت، پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی. اگر بیرون نیایید عذاب کند شما را عذابی درد دهنده و بدل شما گیرد قومی را به جز شما و هیچ زیان نرسانید خدا را و خدا بر همه چیز توانا است» (التوبه: ۳۸-۳۹).

از ابن عبّاس ذکر می‌شود که لفظ «اِنْفِرُوا ثُباتٍ» (النسأ: ۷۱). یعنی در گروههای متفرقه (به جهاد بروید) گفته می‌شود:

مفرد کلمه ثبات، ثُبَتَه است:

۲۸۲۵- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِد ، عَنْ طَاوُس ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنهما أَنَّ : النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : يَوْمَ الْفَتْحِ «لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا» . [راجع : ۱۳۴۹ . أخرجه مسلم : ۱۳۵۳ مطولاً ، وهو في الإمارة ۸۵] .

۲۸۲۵ - از طاوُس روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه فرمود:

«پس از این فتح هجرت (به مدینه) واجب نیست ولیکن جهاد و نیت (اعمال صالحه باقی است) و چون فراخوانده شوید (به جهاد) بیرون آیید».

۲۸- باب : الْكَافِرِ يَقْتُلُ الْمُسْلِمَ ، ثُمَّ يُسْلِمُ ، فَيُسَدِّدُ بَعْدُ وَيُقْتَلُ

باب ۲۸: کافری که مسلمانی را می‌کشد و سپس اسلام می‌آورد و در آن استوار می‌ماند و بعد کشته می‌شود.

۲۸۲۶- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَاد ، عَنِ الأعرج ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ ، يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ ، يَدْخُلانِ الْجَنَّةَ : يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ ، فَيُسْتَشْهَدُ» . [أخرجه مسلم : ۱۸۹۰] .

۲۸۲٦ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند به سوی دو کس می‌خندد که یکی دیگری را می‌کشد و هر دو وارد بهشت می‌شوند؛ این یکی در راه خدا کارزار می‌کند و کشته می‌شود، سپس خداوند توبهٔ قاتل او را قبول می‌کند (و اسلام می‌آورد) و شهید می‌گردد».

۲۸۲۷- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قال : أَخْبَرَنِي عَنْبَسَةُ بْنُ سَعِيد ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَسْهِمْ لِي ، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ : لا تُسْهِمْ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ : وَاعَجَبًا لِوَبْرٍ ، تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَأْنٍ ، يَنْعَى عَلَيَّ قَتْلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ ، أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ وَلَمْ يُهِنِّي عَلَى يَدَيْهِ . قال : فَلا أَدْرِي أَسْهَمَ لَهُ أَمْ لَمْ يُسْهِمْ لَهُ . [انظر : ۴۲۳۷، ۴۲۳۸، ۴۲۳۹] .

قال سُفْيَانُ : وَحَدَّثَنِيه السَّعِيدِيُّ ، عَنْ جَدِّه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

۲۸۲۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدم و او در خیبر بود، پس از آن که خیبر را فتح کرده بودند و گفتم: یا رسول‌الله، برای من (از غنایم) سهمی بده. یکی از پسران سعید بن عاص گفت: به او سهم مده، یا رسول‌الله.

ابوهریره گفت این مرد قاتل ابن قَوْقل (در جنگ اُحُد) است. برخی پسران سعید بن عاص (ابان) گفت: عجبا، از این جانور گربه مانند، که از کوه قدوم بر ما فرود آمده و مرا به خاطر کشتن مرد مسلمانی که خداوند به دست من او را گرامی داشت و مرا به دست وی خوار نکرد،

قال أبو عَبْد اللّه : السَّعِيدِيُّ عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيد ابْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ .

ملامت می‌کند.

راوی می‌گوید: نمی‌دانم که آن حضرت به ابوهریره سهمی داد یا نداد. سفیان گفته است: سعیدی این حدیث را به من گفت، وی از جَدّ خود، از ابوهریره روایت می‌کرد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: سَعیدی، عَمْرو بن یحیی بن سعید ابن عَمْروبن سعید بن عاص است.

۲۹- باب : مَنِ اخْتَارَ الْغَزْوَ عَلَى الصَّوْمِ

۲۸۲۸- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قال : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَجْلِ الْغَزْوِ ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلاَّ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى .

باب ۲۹: کسی که جهاد را بر روزهٔ (نفل) ترجیح داده است

۲۸۲۸ - از انس بن مالک روایت است که گفت: ابوطلحه در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خاطر جهاد، روزهٔ (نفل) نمی‌گرفت (تا نیروی خویش را حفظ کند) و چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات یافت، او را بدون روزه ندیدم به جز در روز عید فطر و عید اضحی.

۳۰- باب : الشَّهَادَةُ سَبْعٌ سِوَى الْقَتْلِ

۲۸۲۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قَالَ : « الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ : الْمَطْعُونُ ، وَالْمَبْطُونُ ، وَالْغَرِقُ ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللّه » . [راجع: ٦٥٣. أخرجه مسلم: ١٩١٤ مطولاً] .

۲۸۳۰- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّد : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّه : أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ » . [انظر: ٥٧٣٢ . أخرجه مسلم : ١٩١٦ بزيادة] .

باب ۳۰: شهادت هفت نوع است، بدون کشته شدن

۲۸۲۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شهادت پنج نوع است: مردن در مرض طاعون و مردن به درد شکم، و غرق شدن در آب و زیر دیوار شدن، و کسی که در راه خدا شهید می‌شود»[1].

۲۸۳۰ - از انس مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردن در مرض طاعون برای هر مسلمان شهادت است».

۱- امام بخاری پنج نوع شهادت را ذکر کرده، و شارحین گفته‌اند که مالک از جابر در موطاء، هفت نوع شهادت را آورده است و امام بخاری به خاطری حدیث جابر را نیاورده است که با شرط وی موافق نبوده است (تیسیر القاری).

٣١- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ - إِلَى قَوْلِهِ - غَفُوراً رَحِيمًا ﴾ [النساء : ٩٥- ٩٦] .

باب ٣١: فرمودۀ خدای تعالی

«برابر نیستند مؤمنان [در خانه] نشستۀ آسیب‌نادیده و جهادکنندگان در راه خدای تعالی به مالهای خویش و جانهای خویش. برتری داده است خدای مجاهدان را به مال و جان خویش در خانه‌نشستگان در مرتبه و هریکی را وعدۀ نیک کرده است خدا، و افزون داده است خدا مجاهدان را به نسبت نشینندگان مزد بزرگ».

(النسأ: ۹۵).

افزون داده است مرتبه‌ها از جانب خویش و آمرزش و بخشایش، و هست خدا آمرزندۀ مهربان» (النسأ: ۹٦).

٢٨٣١- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا ، فَجَاءَ بِكَتِفٍ فَكَتَبَهَا ، وَشَكَا ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ضَرَارَتَهُ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ . [انظر: ٤٥٩٣، ٤٥٩٤، ٤٩٩٠ . أخرجه مسلم : ١٨٩٨] .

۲۸۳۱ - از بَرأ بن عازب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: آن‌گاه که این آیه نازل شد: «برابر نیستند مؤمنان [در خانه] نشسته» رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ، زید (بن ثابت) را نزد خود فراخواند. زید با شانۀ (استخوان حیوان) آمده و آن آیه را (برشانه) نوشت. سپس ابن ام مَکتُوم. از (معذرت کوری خود) شکایت کرد، پس از آن (بر این شیوه) نازل شد: «برابر نیستند مؤمنان [در خانه] نشستۀ آسیب‌نادیده».

٢٨٣٢- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ الزُّهْرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ قَالَ : رَأَيْتُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جَلَسْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَأَخْبَرَنَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمْلَى عَلَيْهِ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ . قَالَ : فَجَاءَهُ

۲۸۳۲ - از ابن شهاب روایت است که سهل بن سَعد ساعدی گفت: مروان بن حکم (امیر مدینه از جانب معاویه) را دیدم که در مسجد نشسته بود. من پیش رفتم تا آن که در کنار وی نشستم. وی ما را خبر داد که زیدبن ثابت به او گفته است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی املاء کرد که: «برابر نیستند نشینندگان از

ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمِلُّهَا عَلَيَّ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ ، وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي ، فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَّ فَخِذِي ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ . [انظر : ۴۵۹۲ ، وانظر في الصلاة ، باب ۱۲] .

مسلمانان و جهادکنندگان در راه خدا».

زید گفت: ابن اُمّ مکتوم آمد، و آن حضرت بر من املاء می‌کرد. وی گفت: یا رسول‌الله: اگر مرا توانایی جهاد می‌بود، جهاد می‌کردم. وی مردی نابینا بود. خداوند تبارک و تعالی بر رسول خود وحی فرود آورد، در آن حالت ران آن حضرت که بر ران من قرار داشت (از اثر گرانی بار وحی) به اندازه‌ای سنگین شد که ترسیدم ران من ریزه‌ریزه می‌شود. سپس آن حالت از وی دور شد و خداوند عزوجل فرود آورد: «غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» یعنی به جز معذوران.

۳۲- باب : الصَّبْرِ عِنْدَ الْقِتَالِ

۲۸۳۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى كَتَبَ ، فَقَرَأْتُهُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا » . [راجع : ۲۸۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مطولاً] .

باب ۳۲: شکیبایی در وقت کارزار

۲۸۳۳ – از موسی بن عقبه روایت است که سالم ابی‌النَّضْر گفت: عبدالله بن ابی اَوفَی (به عَمْرو بن عبیدالله که در جنگ با خوارج اسیر بود) نوشت و من نوشته‌اش را خواندم این‌که: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون با دشمن مواجه شدید، شکیبا باشید».

۳۳- باب : التَّحْرِيضِ عَلَى الْقِتَالِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ ﴾ [الأنفال: ۶۵].

۲۸۳۴- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ؓ يَقُولُ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ ، فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ ، قَالَ :

« اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ » .

باب ۳۳: برانگیختن مسلمانان به کارزار

و فرمودهٔ خدای تعالی: [ای پیامبر] رغبت ده مسلمانان را به جنگ» (الانفال: ٦٥).

۲۸۳٤ – از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خندق رفت و مهاجرین و انصار را دید که در روزی سرد آن را حفر می‌کنند. آنها برده‌هایی نداشتند که برایشان کار کنند و چون رنج خاک‌کشی و گرسنگی آنها را مشاهده کرد، فرمود: «بارالها، همانا زندگی زندگی آخرت

فَقالوا : مُجيبينَ لَهُ :

نَحْنُ الَّذينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

[انظر : ۲۸۳۵، ۲۹۶۱، ۳۷۹۵، ۳۷۹٦، ٤۰۹۹، ٤۱۰۰، ٦٤۱۳، ۷۲۰۱ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ۱٦۱. أخرجه مسلم : ۱۸۰۵ باختلاف].

است بیامرز انصار و مهاجران را»

آنها به پاسخ آن حضرت گفتند:

ما آن کسانیم که با محمد بیعت کردیم‌تا حیات داریم، پیوسته جهاد کنیم

۳٤- باب : حَفْرِ الْخَنْدَقِ

باب ۳۴: کندن خندق

۲۸۳۵- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : جَعَلَ الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ الْخَنْدَقَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ ، وَيَنْقُلُونَ التُّرَابَ عَلَى مُتُونِهِمْ ، وَيَقُولُونَ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا عَلَى الإِسْلامِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

وَالنَّبِيُّ ﷺ يُجِيبُهُمْ ، وَيَقُولُ :

«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَةِ فَبَارِكْ فِي الأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ» .

[راجع : ۲۸۳٤ . أخرجه مسلم:۱۸۰۵ باختلاف].

۲۸۳۵ - از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مهاجرین و انصار در گرداگرد مدینه به کندن خندق آغاز کردند و بر پشت خویش خاک می‌کشیدند و می‌گفتند:

ما آنانیم که با محمد بیعت کردیم‌بر کار جهاد تا جان به تن داریم

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به پاسخشان می‌گفت:

«بارالها، همانا هیچ نیکویی نیست به جز نیکویی آخرت پس برکت ارزانی دار انصار و مهاجرین را».

۲۸۳٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْقُلُ وَيَقُولُ : « لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا » . [انظر : ۲۸۳۷، ۳۰۳٤، ۳۰۳٤، ٤۱۰٤، ٦٦۲۰، ۷۲۳٦ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۳ بزيادة] .

۲۸۳٦ - از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (خاک) انتقال می‌داد و می‌گفت: «اگر رحمت تو نمی‌بود، ما هدایت نمی‌یافتیم».

۲۸۳۷- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ ، وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ :

لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

۲۸۳۷ - از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفته: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که در جنگ احزاب، خاک انتقال می‌داد و همانا سفیدی شکم آن حضرت را خاک پوشانیده بود و آن حضرت می‌گفت:

اگر رحمت تو نمی‌بود هدایت نمی‌یافتیم‌نه صدقه می‌کردیم و نه نماز می‌گزاردیم

پس بر ما وقار و آرامش فرود آرو در مقابله

إِنَّ الأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا».

[راجع : ٢٨٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٠٣ بزيادة ((ويرفع بها صوته)) ، وبدون : ((وثبت))] .

با د شمن گامهای ما را ثابت كن
آن گروه كه بر ماستم روا داشتنداگر قصد فتنه‌انگیزی كنند، ابا می‌ورزیم

٣٥- باب : مَنْ حَبَسَهُ الْعُذْرُ عَنِ الْغَزْوِ

٢٨٣٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قَالَ : رَجَعْنَا مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٢٨٣٩، ٤٤٢٣] .

٢٨٣٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزَاةٍ ، فَقَالَ : « إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلْفَنَا ، مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ ، حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ » . [راجع : ٢٨٣٨] .

وَقَالَ مُوسَى : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ مُوسَى ابْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : الأَوَّلُ أَصَحُّ .

باب ۳۵: كسی كه معذرتی او را از جهاد باز دارد

۲۸۳۸ - از حُمَيد روايت است كه انس(رضی‌الله عنه) گفت: با پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) از غزوهٔ تبوک برگشتيم.

۲۸۳۹ - از حُمَيد روايت است كه انس(رضی‌الله عنه) گفت: پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) در غزوه‌ای بود و گفت: «همانا كسانی را در مدينه عقب گذاشته‌ايم، ولی دره و واديی را نپيموده‌ايم مگر آن كه آنها با ما بودند (يعنی ثواب آن را برده‌اند) و ايشان را معذرتی بازداشته است».

موسی گفت: حَمّاد از حُمَيد از موسی ابن انس، از پدر خود از پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) روايت كرده است.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: روايت اول (سند حُمَيد از انس بدون واسطهٔ موسی) صحيح‌تر است).

٣٦- باب : فَضْلِ الصَّوْمِ فِي سَبِيلِ اللهِ

٢٨٤٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ وَسُهَيْلُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ : أَنَّهُمَا سَمِعَا النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عَيَّاشٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، بَعَّدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا » . [أخرجه مسلم : ١١٥٣] .

باب ۳۶: فضيلت روزه در راه خدا

۲۸٤۰ - از ابوسعيد خُدری(رضی‌الله عنه) روايت است كه گفت: از پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) شنيدم كه می‌فرمود: «كسی كه روزی در راه خدا روزه بگيرد، خداوند روی او را از آتش دوزخ به مسافت هفتاد سال دور می‌گرداند».

٣٧- باب : فَضْلِ النَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

٢٨٤١- حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، دَعَاهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ ، كُلُّ خَزَنَةِ بَابٍ : أَيْ فُلُ هَلُمَّ » . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ذَاكَ الَّذِي لا تَوَى عَلَيْهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ » . [راجع : ١٨٩٧ . أخرجه مسلم : ١٠٢٧] .

باب ۳۷: فضیلت خرج کردن (درجهاد) در راه خدا

۲۸٤۱ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که دو چیز (یک زوج از هر چیز که باشد) را در را ه خدا خرج کند، همه دربانان بهشت، او را فراخوانند که: ای فلان از این در بیا».

ابوبکر گفت: یا رسول‌الله، بر همچو کسی هلاکت و زیانی نیست. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا امید می‌دارم که تو در آن زمره باشی».

٢٨٤٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ : « إِنَّمَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الأَرْضِ » . ثُمَّ ذَكَرَ زَهْرَةَ الدُّنْيَا ، فَبَدَأَ بِإِحْدَاهُمَا وَثَنَّى بِالأُخْرَى ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ ؟ فَسَكَتَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ : قُلْنَا يُوحَى إِلَيْهِ ، وَسَكَتَ النَّاسُ كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرَ ، ثُمَّ إِنَّهُ مَسَحَ عَنْ وَجْهِهِ الرُّحَضَاءَ ، فَقَالَ : « أَيْنَ السَّائِلُ آنِفًا ، أَوَخَيْرٌ هُوَ - ثَلاثًا - إِنَّ الْخَيْرَ لا يَأْتِي إِلا بِالْخَيْرِ ، وَإِنَّهُ كُلَّمَا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ مَا يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلِمُّ ، إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضِرِ كُلَّمَا أَكَلَتْ ، حَتَّى إِذَا امْتَلأَتْ خَاصِرَتَاهَا ، اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسَ ، فَثَلَطَتْ وَبَالَتْ ثُمَّ رَتَعَتْ ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ ، وَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ لِمَنْ أَخَذَهُ بِحَقِّهِ فَجَعَلَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ ، وَمَنْ لَمْ يَأْخُذْهُ بِحَقِّهِ فَهُوَ كَالآكِلِ الَّذِي لا يَشْبَعُ ، وَيَكُونُ عَلَيْهِ شَهِيدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٩٢١ . خرجه مسلم : ١٠٥٢] .

۲۸٤۲ - از عَطأ بن یَسار روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر ایستاد و گفت:

«همانا، من بر شما از آن می‌ترسم که پس از من برکات زمین بر شما گشاده شود». سپس آن حضرت از خوبی و خوشی دنیا یاد کرد، البته نخست از برکات زمین و سپس از خوبی و خوشی دنیا یاد کرد. سپس مردی ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، آیا خیر شر می‌آورد؟ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در پاسخ وی سکوت کرد. ما گفتیم که بر وی وحی می‌آید. مردم هم سکوت کردند که گویی بر سر ایشان مرغان نشسته است. سپس آن حضرت عرق رخسار خویش را پاک کرد و فرمود: «سؤال کننده‌ای که همین اکنون سؤال می‌کرد، کجاست؟ آیا آن خیر است - و سه بار سخن خویش را تکرار فرموده و سپس گفت: همانا خیر جز خیر نمی‌آورد، آنچه را بهار می‌رویاند می‌کشد یا نزدیک به مرگ می‌گرداند مگر آن حیوانی را

که سبزه می‌خورد تا هر دو تهیگاه آن پر شود[1] و سپس روی به آفتاب می‌کند و شکمش را خالی می‌نماید و پیشاب می‌کند و سپس می‌چرد. به تحقیق که این مال دنیا سبز شیرین است و نعمت است بر مسلمانی که آن را از راه حلال به دست آورد و در راه خدا و برای یتیمان و مسکینان به مصرف برساند. و کسی که آن را از راه حلال به دست نیاورد، بسان خورنده‌ای است که سیر نمی‌شود، و آن مال خود گواهی است بر وی در روز قیامت».

٣٨- باب :فَضل مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا خَلفه أَوْ بِخَيْر

٢٨٤٣- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ قال : حَدَّثَنِي يَحْيَى قال : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ قال : حَدَّثَنِي بُسْرُ بْنُ سَعِيد قال : حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ خَالد ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّه فَقَدْ غَزَا ، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّه بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا » . [أخرجه مسلم : ١٨٩٥] .

٢٨٤٤- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : عَنْ إِسْحَاقَ بْن عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَنَس ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَة غَيْرَ بَيْت أُمِّ سُلَيْم إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِه ، فَقِيلَ لَهُ فَقَال : « إِنِّي أَرْحَمُهَا قُتِلَ أَخُوهَا مَعِي » . [أخرجه مسلم: ٢٤٥٥] .

باب ۳۸: فضیلت کسی که غازی را مجهز گرداند و یا در غیاب وی به مربوطین او کمک کند

٢٨٤٣ – از زَید بن خَالد(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که مجاهدی را در راه خدا مجهز کند، همانا وی جهاد کرده است و کسی که از اهل و عیال و مال مجاهد به نیکویی وارسی کند، به تحقیق که وی جهاد کرده است».

٢٨٤٤ – از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به هیچ خانه‌ای در مدینه نمی‌رفت به جز خانهٔ اُم سُلَیم، و به جز خانه‌های همسران خویش. در این مورد به آن حضرت گفته شد. فرمود: «من بدان سبب با وی مهربانی می‌کنم، که برادرش در همراهی من کشته شده است».

٣٩- باب : التَّحَنُّط عِنْدَ الْقِتَال

باب ۳۹: استعمال حنوط به هنگام جنگ

[1]– مراد از بسیاری سبزه به هنگام بهار است که حیواناتی را که پرخوری می‌کنند، می‌کشد و یا در آستانهٔ مرگ قرار می‌دهد.

۲۸٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ قَالَ : وَذَكَرَ يَوْمَ الْيَمَامَةِ قَالَ : أَتَى أَنَسٌ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ ، وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فَخِذَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّطُ ، فَقَالَ : يَا عَمِّ ، مَا يَحْبِسُكَ أَنْ لَا تَجِيءَ ؟ قَالَ : الْآنَ يَا ابْنَ أَخِي ، وَجَعَلَ يَتَحَنَّطُ ، يَعْنِي مِنَ الْحَنُوطِ ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ ، فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكِشَافًا مِنَ النَّاسِ ، فَقَالَ : هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، بِئْسَ مَا عَوَّدْتُمْ أَقْرَانَكُمْ .

رَوَاهُ حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ .

۲۸٤٥ – از خالد ابن حارث روایت است که ابن عَوْن گفت: موسی بن انس، با یادآوری از جنگ یمامه گفت: انس بن مالک، نزد ثابت بن قیس رفت. وی هر دو ران خویش را برهنه کرده بود و خوشبویی حنوط می‌مالید. انس به او گفت: ای عمو چه چیز تو را از آمدن (به جنگ) بازداشته است؟ گفت: همین اکنون می‌آیم ای برادرزاده. وی بر خود خوشبویی می‌مالید، یعنی از حنوط سپس آمد و در صف نشست. انس ماجرای فرار مردم را بیان کرد: ثابت گفت: از جلوی ما یک سو شوید تا با این مردم بجنگیم. ما به همراهی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چنین نمی‌کردیم (که فرار نماییم). بد چیزی است که شما عادت دشمنان خود را گرفته‌اید.

این حدیث را حَمَّاد، از ثابت، از انس روایت کرده است.

٤٠- باب : فَضْلِ الطَّلِيعَةِ

۲۸٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ» . يَوْمَ الْأَحْزَابِ ، قَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، ثُمَّ قَالَ : «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ» . قَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ» . [انظر : ۲۸٤۷، ۲۹۹۷، ۳۷۱۹، ٤۱۱۳، ۷۲٦۱ . اخرجه مسلم : ۲٤۱٥، بنحوه] .

باب ۴۰: فضیلت جلوداری لشکر (برای کسب اطلاعات)

۲۸٤٦ – از محمدبن مُنکَدِر روایت است که جَابِر (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «کیست که خبر دشمن را برایم بیاورد؟» و آن در روز جنگ احزاب بود. زُبَیر گفت: من (خبر دشمن را می‌آورم) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواریی (یاری دهنده‌ای) بوده است و حواری من زُبَیر است»[1].

۱- چنان‌که اصحاب حضرت عیسی علیه‌السلام از جهت کمال خصوصیت و اخلاص به این نام شهرت یافته‌اند، و این کمال فضیلت و منقبت زبیر است به شتافتن در عملی‌کردن امر آن حضرت و قوت دل و شجاعت وی (تیسیر القاری)

٤١- باب : هَلْ يُبْعَثُ الطَّلِيعَةُ وَحْدَهُ ؟

٢٨٤٧- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنهما قال : نَدَبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ - قال صَدَقَةُ : أَظُنُّهُ - يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَ النَّاسَ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَ النَّاسَ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيّاً ، وَإِنَّ حَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ » . [راجع : ٢٨٤٦. أخرجه مسلم: ٢٤١٥] .

باب ۴۱: آیا جلودار لشکر را تنها بفرسد

۲۸٤۷ - از ابن مُنْکَدِرْ روایت است که جَابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (برای خبر آوردن از دشمن) مردم را فراخواند. صَدَقه (راوی حدیث) گفته است: گمان می‌کنم - روز جنگ خندق بود. زُبیر آن را اجابت کرد. سپس آن حضرت مردم را فراخواند، و زبیر اجابت کرد، سپس مردم را فراخواند، و زبیر اجابت کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواری‌یی بوده است، و همانا حواری من زبیر است».

٤٢- باب : سَفَرِ الإِثْنَيْنِ

٢٨٤٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ : انْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لَنَا ، أَنَا وَصَاحِبٍ لِي : « أَذِّنَا وَأَقِيمَا ، وَلْيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا » . [راجع: ٦٢٨ . أخرجه مسلم : ٦٧٤] .

باب ۴۲: سفر کردن دو نفر باهم

۲۸٤۸ - از اَبوقِلابَه روایت است که مالک بن حُوَیْرِث(رضی‌الله عنه) گفت: از نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که بازگشتم، آن حضرت به ما، یعنی به من و رفیق من گفت: «اذان دهید و اقامت گویید و بزرگتر شما (در سفر) امامت دهد».

٤٣- باب : الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

٢٨٤٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهمُ قالَ : قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْخَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » . [انظر : ٣٦٤٤. أخرجه مسلم : ١٨٧] .

باب ۴۳: به موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی بسته است

۲۸٤۹ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: «به موی پیشانی اسپان (آماده جهاد) تا به روز قیامت نیکویی گره زده شده است».

٢٨٥٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُصَيْنٍ وَابْنِ أَبِي السَّفَرِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ

۲۸۵۰ - از عُروَه بن جَعد روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در پیشانی اسپان

الْجَعْد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » .

قال : سُلَيْمَانُ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَبِي الْجَعْد .

تَابَعَهُ مُسَدَّدٌ ، عَنْ هُشَيْمٍ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَبِي الْجَعْد . [انظر : ۲۸۵۳، ۳۱۱۹، ۳۶۴۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۳ بزيادة الأجر والمغنم].

بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی گره زده شده است».

امام بخاری گفته است: سُلیمان، از شُعْبه، عُروه بن ابی‌الجعد روایت کرده است (نه عُروه بن جَعد)[1].

متابعت کرده است (سُلیمان را) مسدَّد، از هُشَیم، از حُصَیْن از شَعْبی، از عُروه بن ابی‌الجعد.

۲۸۵۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قال : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ » . [انظر : ۳۶۴۵ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۴] .

۲۸۵۱ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در موی پیشانی اسپان برکت گره زده شده است».

٤٤- باب : الْجِهَادُ مَاضٍ مَعَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

باب ۴۴: جهاد با امیر نیکوکار و بدکردار نافذ است

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » .

به دلیل فرمودۀ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم): «بر موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی است».

۲۸۵۲- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ، عَنْ عَامِرٍ : حَدَّثَنَا عُرْوَةُ الْبَارِقِيُّ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ : الأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ » . [راجع : ۲۸۵۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۳] .

۲۸۵۲ – از عُروۀ بارقی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی است: ثواب اخروی و غنیمت».

٤٥- باب : مَنِ احْتَبَسَ فَرَسًا [فِي سَبِيلِ اللَّهِ]

باب ۴۵: کسی که اسپ (در راه خدا) نگاه می‌دارد

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ ﴾ [الأنفال : ٦٠] .

به دلیل فرمودۀ خدای تعالی: «و از آماده داشتن اسپان» (الانفال: ۶۰).

۲۸۵۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنَا طَلْحَةُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ قال : سَمِعْتُ سَعِيدًا الْمَقْبُرِيَّ

۲۸۵۳ – از ابوهُریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که اسپ در

۱- در روایت حَفص بن عُمر، از شُعبه - عُروه بن جَعد گفته شده است، سلیمان از شعبه - عُروه بن ابی‌الجعد - روایت کرده است.

يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنِ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِيمَانًا بِاللَّهِ، وَتَصْدِيقًا بِوَعْدِهِ، فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرِيَّهُ وَرَوْثَهُ وَبَوْلَهُ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

راه خدا نگاه می‌دارد، به خاطر ایمان به خدا و تصدیق وعدهٔ او، همانا سیری و سیرابی، و فضله و پیشاب آن در روز قیامت در میزان (حسنات) اوست».

٤٦- باب: اسْمِ الْفَرَسِ وَالْحِمَارِ

باب ۴۶: اسم اسپ و خر

٢٨٥٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَتَخَلَّفَ أَبُو قَتَادَةَ مَعَ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، وَهُمْ مُحْرِمُونَ وَهُوَ غَيْرُ مُحْرِمٍ، فَرَأَوْا حِمَارًا وَحْشِيًّا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ، فَلَمَّا رَأَوْهُ تَرَكُوهُ حَتَّى رَآهُ أَبُو قَتَادَةَ، فَرَكِبَ فَرَسًا لَهُ يُقَالُ لَهُ الْجَرَادَةُ، فَسَأَلَهُمْ أَنْ يُنَاوِلُوهُ سَوْطَهُ فَأَبَوْا، فَتَنَاوَلَهُ فَحَمَلَ فَعَقَرَهُ، ثُمَّ أَكَلَ فَأَكَلُوا، فَقَدِمُوا فَلَمَّا أَدْرَكُوهُ قَالَ: «هَلْ مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ». قَالَ: مَعَنَا رِجْلُهُ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَأَكَلَهَا. [راجع: ١٨٢١. أخرجه مسلم: ١١٩٦ دون ذكر اسم الفرس وأنهم أكلوا منه جميعاً].

۲۸۵٤ – از عبدالله بن ابی قَتاده روایت است که پدر وی گفت: وی (در غزوهٔ حدیبیه) با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روانه شد، سپس با برخی از یاران خویش از آن حضرت عقب افتاد. یاران وی در اِحرام بودند و او بدون اِحرام بود. آنها گوره‌خری دیدند قبل از آنکه ابوقتاده آن را ببیند، و از دیدن آن چیزی نگفتند، تا آن که ابوقَتاده آن را دید. وی بر اسپ خود که آن را جَراده می‌گفتند سوار شد، و از یاران خویش خواست که تازیانه‌اش را بدو بدهند، آنها ندادند. خودش تازیانه را گرفت و بر گوره‌خر حمله کرد و آن را پی زد، سپس از گوشت آن خورد و دیگران هم خوردند، و روانه شدند[1] و چون آن حضرت را دریافتند (ماجرا را بیان کردند) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا چیزی از آن نزد شما باقی است؟».

ابوقتاده گفت: پای وی نزد ما می‌باشد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را گرفت و خورد.

٢٨٥٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا مَعْنُ ابْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ لَهُ اللُّحَيْفُ.

۲۸۵۵ – از سَهْل روایت است که گفت: اسپ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که - لُحَیْف - نامیده می‌شد، در باغ ما نگهداری می‌شد».

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: برخی

۱- در برخی نسخ بخاری عوض - فقدموا - یعنی روانه شدند، - فندموا - آمده است - یعنی پشیمان شدند از این که گوشت شکار را در حال احرام خورده بودند.

قال أبو عَبْد اللَّه : وَقال بَعْضُهُمْ : اللُّخَيْفُ .

۲۸۵٦- حَدَّثَني إسْحَاقُ بْنُ إبْراهيمَ : سَمِعَ يَحْيَى بنَ آدَمَ : حَدَّثَنا أَبُو الأَحْوَصِ ، عَنْ أَبي إسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرو ابْن مَيْمُون ، عَنْ مُعاذ ﷺ قال : كُنْتُ رِدْفَ النَّبيِّ ﷺ عَلَى حمَارٍ يُقالُ لَهُ عُفَيْرٌ ، فَقال : « يَا مُعاذُ هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّه عَلَى عبَاده ، وَمَا حَقُّ العبَاد عَلَى اللَّه » . قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قال : « فَإنَّ حَقَّ اللَّه عَلَى العبَاد أنْ يَعْبُدُوهُ ، وَلا يُشْرِكُوا به شَيْئًا ، وَحَقَّ العبَاد عَلَى اللَّه أنْ لا يُعَذِّبَ مَنْ لا يُشْرِكُ به شَيْئًا » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَفَلا أُبَشِّرُ به النَّاسَ ؟ قال : « لا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَّكلُوا » . [انظر : ٥٩٦٧، ٦٢٦٧، ٦٥٠٠، ٧٣٧٣ . أخرجه مسلم : ٣٠] .

۲۸۵۷- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس بْن مَالك ﷺ قال : كَانَ فَزَعٌ ، بالْمَدينَة فَاسْتَعَارَ النَّبيُّ ﷺ فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ : مَنْدُوبٌ ، فَقَال : « مَا رَأَيْنَا منْ فَزَعٍ ، وَإنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا » . [راجع : ٢٦٢٧] .

٤٧- باب : مَا يُذْكَرُ منْ شُؤْم الفَرَس

۲۸۵۸- حَدَّثَنا أَبُو اليَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَن الزُّهْريِّ قال : أَخْبَرَني سَالمُ بْنُ عَبْداللَّه : أنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : سَمعْتُ النَّبيَّ ﷺ يَقُولُ : « إنَّمَا

نام آن را - لُخَیف - گفته‌اند.

۲۸۵٦ - از عَمرو ابن مَیْمون روایت است که مُعاذ(رضی‌الله عنه) گفت: من بر پشت سر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر خری سوار بودم که - عُفَیْر - گفته می‌شد. و آن حضرت فرمود: «ای معاذ، آیا حق خداوند را بر بندگان وی و حق بندگان بر خداوند را می‌دانی؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت فرمود: «همانا حق خداوند بر بندگان آن است که او را بپرستند و به او چیزی شریک نیاورند، و حق بندگان بر خداوند آن است که کسی را که به وی چیزی شریک نمی‌آورد، مورد عذاب قرار ندهد».

گفتم: یا رسول‌الله: آیا مردم را از این خبر بشارت ندهم؟

فرمود: «آنها را بشارت مده؛ زیرا بر آن اتکاء می‌کنند» (عمل را ترک می‌کنند).

۲۸۵۷ - از قَتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مدینه را ترس و هراس فراگرفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اسپ ما را که مَندوب نامیده می‌شد به عاریت گرفت و فرمود: «چیزی از ترس و هراس ندیدیم و این اسپ را (در سواری) چون دریا یافتیم» (در تندروی و هموار روی).

باب ۴۷: آنچه دربارهٔ شومی اسپ گفته شده

۲۸۵۸ - از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«شومی در سه چیز است: در اسپ، و زن،

الشُّؤْمُ في ثَلاثَةٍ في الْفَرَسِ ، وَالْمَرْأَةِ ، وَالدَّارِ» . [راجع: ۲۰۹۹ . أخرجه مسلم : ۲۲۲۵] .

و خانه»[1].

۲۸۵۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ : فَفِي الْمَرْأَةِ ، وَالْفَرَسِ ، وَالْمَسْكَنِ» . [انظر : ۵۰۹۵ . أخرجه مسلم : ۲۲۲۶].

۲۸۵۹ - روایت است از سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر در چیزی (شومی باشد)، در زن و اسپ و مسکن است».

٤٨- باب : الْخَيْلُ لِثَلاثَةٍ

باب ۴۸: نگهداری، اسپ در سه مورد است

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لا تَعْلَمُونَ ﴾ [النحل :۸] .

و فرمودۀ خدای تعالی: «و آفرید اسپان را و شتران و خران را تا سوار شوید بر آن و برای آرایش و می‌آفریند آنچه نمی‌دانید». (النحل: ۸).

۲۸٦۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الْخَيْلُ لِثَلاثَةٍ : لِرَجُلٍ أَجْرٌ ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَطَالَ فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ ، وَلَوْ أَنَّهَا قَطَعَتْ طِيَلَهَا ، فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ ، كَانَتْ أَرْوَاثُهَا وَآثَارُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَهَا كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِئَاءً وَنِوَاءً لأَهْلِ الإِسْلامِ فَهِيَ وِزْرٌ عَلَى ذَلِكَ» . وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ ، فَقَالَ : «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا إِلاَّ هَذِهِ الآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾» . [الزلزلة : ۷-۸] . [راجع: ۲۳۷۱] .

۲۸٦۰ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نگهداری اسپ در سه مورد است: برای کسی موجب ثواب است و برای کسی پرده‌پوشی است و برای کسی موجب گناه است، و اما برای کسی که موجب ثواب است، مردی است که اسپ را برای خدا نگه داشته است و رسن آن را دراز می‌بندد تا آن‌جا که بتواند در چراگاه یا باغ بچرد، و این چریدن در زمرۀ حسنات وی است. اگر اسپ ریسمانش را بگسلاند و بر یک یا دو تپه جست و خیز زند، فضله‌ها و نشان گامهای آن در زمرۀ حسنات آن مرد است، و اگر اسپ بر جوی آب بگذرد و آب بنوشد بدون آن که قصد آب دادن آن را داشته باشد، همان نوشیدن آب، در زمرۀ حسنات است. و مردی که اسپ را برای فخر و ریاکاری و دشمنی با مسلمانان نگه می‌دارد،

۱- شُوم (شومی) به معنی شر و نامیمون و بدفالی و نحسی است. شومی دراسپ مراد از اسپی است که بر آن جهاد نکند و شومی در زن همان زنی است که نازا باشد، و شومی درخانه همان خانه‌ای است که همسایۀ بد داشته باشد و یا از مسجد دور باشد. «صحیح‌البخاری، شرح شیخ قاسم شماعی رفاعی».

این حالت بر وی موجب گناه است».

از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد خران سؤال شد. آن حضرت فرمود: «در آن مورد بر من وحی نیامده است به جز از این آیهٔ جامع منفرد».

«هرکه کرده باشد هم وزنِ یک ذرّه عملِ نیک، بیند آن را، و هرکه کرده باشد هم وزن یک ذرّه عملِ بد، بیند آن را» (الزلزاله: ۷–۸)[۱].

٤٩- باب : مَنْ ضَرَبَ دَابَّةَ غَيْرِهِ فِي الْغَزْوِ

٢٨٦١- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيُّ قال : أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ الأنصاريَّ فَقُلْتُ لَهُ : حَدِّثْنِي بِمَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : سَافَرْتُ مَعَهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، قال أَبُو عَقِيلٍ : لا أدري غَزْوَةً أَوْ عُمْرَةً - فَلَمَّا أَنْ أَقْبَلْنَا ، قال النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَعَجَّلَ إِلَى أَهْلِهِ فَلْيُعَجِّلْ» .

قال جَابِرٌ : فَأَقْبَلْنَا وَأَنَا عَلَى جَمَلٍ لِي أَرْمَكَ ، لَيْسَ فِيهِ شِيَةٌ ، وَالنَّاسُ خَلْفِي ، فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ ، إِذْ قَامَ عَلَيَّ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «يَا جَابِرُ ، اسْتَمْسِكْ» . فَضَرَبَهُ بِسَوْطِهِ ضَرْبَةً فَوَثَبَ الْبَعِيرُ مَكَانَهُ ، فَقَالَ : «أَتَبِيعُ الْجَمَلَ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْجِدَ فِي طَوَائِفِ أَصْحَابِهِ ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ ، وَعَقَلْتُ الْجَمَلَ فِي نَاحِيَةِ الْبَلَاطِ ، فَقُلْتُ لَهُ : هَذَا جَمَلُكَ ، فَخَرَجَ فَجَعَلَ يُطِيفُ بِالْجَمَلِ وَيَقُولُ : «الْجَمَلُ جَمَلُنَا» . فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَوَاقٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ : «أَعْطُوهَا جَابِرًا» . ثُمَّ قال : «اسْتَوْفَيْتَ الثَّمَنَ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : «الثَّمَنُ وَالْجَمَلُ لَكَ» . [راجع : ٤٤٣. أخرجه مسلم : ٧١٥. مختصراً باختلاف ، وبقطعة ليست في هذه الطريق ، وأخرجه في الرضاع (٥٧)

باب ۴۹: کسی که حیوان سواری کسی دیگر را در سفر جهاد بزند

۲۸۶۱- از ابوعَقِیل روایت است که ابومتوکل ناجی گفت: من نزد جابر بن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنه) رفتم و به او گفتم: آن‌چه را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای به من بگوی. وی گفت: در بعضی سفرها آن حضرت را همراهی کردم - ابوعَقِیل گفت: نمی‌دانم که آن سفر برای جهاد بود یا عمره - (جابر گفته است) و چون (به سوی مدینه) بازگشتیم، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که می‌خواهد به سوی اهل و عیال خود بشتابد پس بشتابد».

جابر گفت: ما راهی (مدینه) شدیم و من بر شتر خود سوار بودم که دارای رنگ سرخ و سیاه بود و رنگی دیگر در آن آمیخته نبود، و مردم در عقب من بودند. ناگاه شترم (از فرط ماندگی) ایستاد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «شتر خود را نگهدار» و آن را با تازیانه خود زد. شتر از جای خود برجست. آن حضرت فرمود: «آیا شترت را نمی‌فروشی؟» گفتم: می‌فروشم و

۱- یعنی در مورد خر، بدان گونه که از آن استفاده می‌کنند، در کار نیک یا بد، برطبق آن سزا یا جزا می‌بینند. (تیسیر القاری)

مطولاً . وأخرجه في المساقاة (۱۰۹) بنحوه ، وبقطعة أخرى] .

چون به مدینه آمدیم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با گروه‌هایی از یاران خود به مسجد درآمد، من نزد وی رفتم و شتر را در پیاده‌رو مسجد بسته بودم و به آن حضرت گفتم: این است شتر تو. آن حضرت برآمد و برگرد شتر می‌گشت و می‌گفت: «این شتر، شتر ما است» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چند اوقیه طلا فرستاد و فرمود: «آن را به جابر بدهید» و سپس فرمود: «بهای آن را کامل گرفتی؟» گفتم: آری. سپس فرمود: «شتر و بهای آن از آنِ تو باشد».

٥٠- باب : الرُّكُوبِ عَلَى الدَّابَّةِ الصَّعْبَةِ وَالْفُحُولَةِ مِنَ الْخَيْلِ

وَقَالَ رَاشِدُ بْنُ سَعْدٍ : كَانَ السَّلَفُ يَسْتَحِبُّونَ الْفُحُولَةَ، لأَنَّهَا أَجْرَى وَأَجْسَرُ .

٢٨٦٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَزَعٌ ، فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لأَبِي طَلْحَةَ يُقَالُ لَهُ : مَنْدُوبٌ ، فَرَكِبَهُ ، وَقَالَ : « مَا رَأَيْنَا مِنْ فَزَعٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا » . [أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۵۰: سواری بر حیوان تندرو و سرکش نر از قبیل اسپ

و راشدبن سعد گفته است: مسلمانان پیشین سواری اسپ نر را دوست می‌داشتند؛ زیرا آن تندروتر و دلیرتر است.

۲۸۶۲ - از قَتادَه روایت است که اَنس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: ترس و هراسی در مدینه پیدا شد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اسپی از ابوطلحه به عاریت گرفت که مَندُوب نامیده می‌شد، و بر آن سوار شد و گفت: «ما ترس و هراسی ندیدیم، و این اسپ را چون دریا یافتیم».

٥١- باب : سِهَامِ الْفَرَسِ ،

وَقَالَ مَالِكٌ : يُسْهَمُ لِلْخَيْلِ ، وَالْبَرَاذِينِ مِنْهَا ، لِقَوْلِهِ : ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا﴾ [النحل:٨] . وَلا يُسْهَمُ لأَكْثَرَ مِنْ فَرَسٍ .

٢٨٦٣- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ

باب ۵۱: سهم اسپ (از مال غنیمت)

و مالک گفته است: برای اسپان عربی و غیرعربی سهم داده شود، به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و آفرید اسپان و شتران را و خران را تا سوار شوید بر آن». (النحل: ۸) و برای بیشتر از یک اسپ سهم داده نشود.

۲۸۶۳ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله

عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِع ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا .
[انظر : ۴۲۲۸ ذ . أخرجه مسلم : ۱۷۶۲ بلفظ : وللرجل] .

عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای اسپ دو سهم و برای صاحب آن یک سهم (از مال غنیمت) تعیین کرد. (یعنی اسپ سوار سه سهم مستحق می گردد).

۵۲- باب : مَنْ قَادَ دَابَّةَ غَيْرِهِ فِي الْحَرْبِ

۲۸۶۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ رَجُلٌ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالَ : لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاةً ، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ فَانْهَزَمُوا ، فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْغَنَائِمِ وَاسْتَقْبَلُونَا بِالسِّهَامِ ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَفِرَّ ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ آخِذٌ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ» . [انظر : ۲۸۷۴ د، ۲۹۳ ر، ۳۰۴۲ ح، ۴۳۱۵ د، ۴۳۱۶ ح، ۴۳۱۷ ح . وانظر في المناقب ، باب ۱۳ أخرجه مسلم : ۱۷۷۶] .

باب ۵۲: کسی که در جنگ عنان مرکب کسی دیگر را بکشد

۲۸۶۴ – از شعبه روایت است که ابو اسحاق گفت: مردی به بَرَاء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: آیا در روز جنگ حُنین از نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرار کردید؟ وی گفت: لیکن رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرار نکرد (و بر جای خود ثابت ماند) و همانا قوم هوازن، قومی تیرانداز بودند و چون با ایشان مواجه شدیم بر آنها حمله کردیم و آنها شکست خوردند، وقتی مسلمانان به سوی غنایم روی آوردند، بر ما تیراندازی کردند و اما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرار نکرد و به تحقیق که آن حضرت را دیدم که بر استر سفید خود سوار بود، و ابوسُفیان[1] لگام اسپ او را گرفته بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «من پیامبرم و این دروغ نیست، و من پسر عبدالمطلب هستم».

۵۳- باب : الرِّكَابِ وَالْغَرْزِ لِلدَّابَّةِ

۲۸۶۵- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِع ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَدْخَلَ رِجْلَهُ فِي الْغَرْزِ ، وَاسْتَوَتْ بِهِ نَاقَتُهُ قَائِمَةً ، أَهَلَّ مِنْ عِنْدِ مَسْجِدِ ذِي الْحُلَيْفَةِ . [راجع : ۱۶۶ . أخرجه مسلم: ۱۱۸۷ .أخرجه مسلم : ۱۸۷ .وأخرجه: ۱۲۶۷ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب ۵۳: زین و رکاب برای حیوان

۲۸۶۵ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پای خویش را در رکاب درمی‌آورد و شتر آن حضرت برمی‌خاست و راست می‌ایستاد. از نزدیک مسجد ذوالحلیفه (برای حج یا عُمره)

۱– ابوسُفیان، پسر حارث بن عبدالمطلب، پسرعموی آن حضرت بود که یکی از دلیران و فضلای صحابه بوده است. (تیسیرالقاری)

تلبیه می‌گفت.

٥٤- باب : رُكُوبِ الْفَرَسِ الْعُرْيِ

٢٨٦٦- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : اسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَرَسٍ عُرْيٍ ، مَا عَلَيْهِ سَرْجٌ ، فِي عُنُقِهِ سَيْفٌ . [راجع : ٢٦٢٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۵۴: سواری اسپ بدون زین

۲۸۶۶ - از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سوار بر اسپی برهنه بدون زین نزد مردم مدینه آمد، درحالی که شمشیری بر گردن آن حضرت آویخته بود.

٥٥- باب : الْفَرَسِ الْقَطُوفِ

٢٨٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَزِعُوا مَرَّةً ، فَرَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لأَبِي طَلْحَةَ كَانَ يَقْطِفُ ، أَوْ كَانَ فِيهِ قِطَافٌ ، فَلَمَّا رَجَعَ قَالَ : «وَجَدْنَا فَرَسَكُمْ هَذَا بَحْرًا» . فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ لا يُجَارَى . [راجع : ٢٦٢٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۵۵: اسپ کُندرو

۲۸۶۷ - از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مردم مدینه باری هراسان شدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسپ ابوطلحه که کُندرو بود، یا نزدیک گام می‌نهاد، سوار شد و آن‌گاه که برگشت فرمود: «این اسپ شما را بسان دریا یافتم» از آن به بعد (از برکت سواری آن حضرت) هیچ اسپی از آن پیشی نمی‌گرفت.

٥٦- باب : السَّبْقِ بَيْنَ الْخَيْلِ

٢٨٦٨- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : أَجْرَى النَّبِيُّ ﷺ مَا ضُمِّرَ مِنَ الْخَيْلِ مِنَ الْحَفْيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَأَجْرَى مَا لَمْ يُضَمَّرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ : وَكُنْتُ فِيمَنْ أَجْرَى .

قَالَ عَبْدُاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ . ال سُفْيَانُ : بَيْنَ الْحَفْيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ خَمْسَةُ أَمْيَالٍ أَوْ سِتَّةٌ ، وَبَيْنَ ثَنِيَّةَ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ مِيلٌ . [راجع : ٤٢٠ . أخرجه مسلم : ١٨٧٠] .

باب ۵۶: مسابقهٔ اسپ دوانی

۲۸۶۸ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان اسپانی که لاغر و باریک میان شده بودند، مسابقه گذاشت که آنها را از موضع حَفْیاء تا موضع ثنیّه‌الوداع می‌دوانیدند، و اسپانی که باریک میان نشده بودند آنها را از موضع ثنیّه تا مسجد بنی زُرَیق دوانیدند. ابن عمر گفت: و من در میان اسپ دوانان بودم.

عبدالله ابن ولید گفته است: حدیث کرد ما را سفیان و گفت: عبیدالله بر من حدیث کرد[1]. سفیان گفته است: مسافت میان حَفْیاء تا

ثنیّه‌الوداع پنج یا شش میل بود و میان ثنیه تا مسجد بنی زُریق یک میل.

۵۷- باب : إِضْمَارِ الْخَيْلِ لِلسَّبْقِ

۲۸۶۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ ، وَكَانَ أَمَدُهَا مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ سَابَقَ بِهَا .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : أَمَدًا : غَايَةً : ﴿ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ﴾ [الحديد:١٦] . [راجع : ٤٢٠. أخرجه مسلم : ١٨٧٠] .

باب ۵۷: لاغر کردن اسپ برای مسابقه

۲۸۶۹ - از لیث، از نافع روایت است که عبدالله (ابن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) میان اسپانی که لاغر کرده نشده بودند، مسابقه گذاشت، و مسافت مسابقه از ثنیّته تا مسجد بنی زریق بود و عبدالله بن عمر در آن مسابقه شرکت داشت.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اَمَداً یعنی: غایت «پس دراز گشت بر ایشان مدت» (الحدید: ۱۶).

۵۸- باب : غَايَةِ السَّبْقِ لِلْخَيْلِ الْمُضَمَّرَةِ

۲۸۷۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهما قال : سَابَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي قَدْ أُضْمِرَتْ ، فَأَرْسَلَهَا مِنَ الْحَفْيَاءِ ، وَكَانَ أَمَدُهَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ - فَقُلْتُ لِمُوسَى : فَكَمْ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ ؟ قال : سِتَّةُ أَمْيَالٍ أَوْ سَبْعَةٌ - وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ ، فَأَرْسَلَهَا مِنْ ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَكَانَ أَمَدُهَا مَسْجِدَ بَنِي زُرَيْقٍ - قُلْتُ : فَكَمْ بَيْنَ ذَلِكَ ؟ قال : مِيلٌ أَوْنَحْوُهُ - وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ مِمَّنْ سَابَقَ فِيهَا . [راجع : ٤٢٠ . أخرجه مسلم : ١٨٧٠] .

باب ۵۸: نهایت مسافت مسابقه برای اسپان لاغر کرده شده

۲۸۷۰ - از موسی بن عُقبه، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) میان اسپان لاغر کرده شد مسابقه گذاشت. آنان را از موضع حَفْیاً رها کرد و نهایت آن ثنیّهٔ الوداع بود.

(ابواسحاق می‌گوید) به موسی گفتم: میان آن دو موضع چه اندازه مسافت بود؟ گفت: شش یا هفت میل. و آن حضرت میان اسپان لاغر کرده نشده مسابقه گذاشت و اسپ‌ها را از موضع ثنیّه‌الوداع رها کرد که نهایت آن مسجد بنی زُرَیق بود.

(ابواسحاق می‌گوید) به موسی گفتم: میان آن دو موضع چه اندازه مسافت بود؟ گفت:

- ۱- در سند سابق، یعنی روایت سُفیان از عبیدالله به لفظ عَن (از راه عنعنه) بود. در این‌جا به طریق تحدیث است.

یک میل، یا به همین اندازه.

۵۹- باب : نَاقَةِ النَّبِيِّ ﷺ

قال ابْنُ عُمَرَ : أَرْدَفَ النَّبِيُّ ﷺ أُسَامَةَ عَلَى الْقَصْوَاءِ .
وَقال الْمِسْوَرُ: قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَا خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ»
[راجع : ۲۷۳۱ ، ۲۷۳۲].

باب ۵۹: شتر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

ابن عمر گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اُسامه را بر شتر القَصْواء بر پشت سر خود سوار کرد.

و مِسْوَر گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «القصواء بی‌موجب نمی‌خوابد».

۲۸۷۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قال : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : كَانَتْ نَاقَةُ النَّبِيِّ ﷺ يُقَالُ لَهَا الْعَضْبَاءُ . [انظر : ۲۸۷۲] .

۲۸۷۱ – از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: شتر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، العَضْباء، نامیده می‌شد.

۲۸۷۲- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ ، لا تُسْبَقُ - قال حُمَيْدٌ : أَوْ لا تَكَادُ تُسْبَقُ - فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ فَسَبَقَهَا ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ ، فَقال : « حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلا وَضَعَهُ» .

طَوَّلَهُ مُوسَى ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۲۸۷۱] .

۲۸۷۲ – از حُمَید روایت است که انس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شتری داشت که العَضْباء، نامیده می‌شد، و هیچ شتری از وی پیشی نمی‌گرفت – یا حُمَید چنین گفت: نزدیک نبود که از آن پیشی بگیرد. باری بادیه‌نشینی آمد، وی بر شتری سوار بود که به شش سالگی نرسیده بود و شتر وی از العَضباء پیشی گرفت. این امر بر مسلمانان دشوار آمد تا آن که آن حضرت دریافت و فرمود: «این قانون خداوند است که چیزی از امور دنیا بلند نگردد مگر آنکه آن را فرود آورد». موسی، از حَمّاد، از ثابت، از انس، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده و آن را طولانی آورده است.

[۶۰- باب : الغَزْوِ عَلَى الحَمِير]

۶۱- باب : بَغْلَةِ النَّبِيِّ ﷺ الْبَيْضَاءِ

قالهُ أَنَسٌ [راجع : ۳۱٤٦] .

وَقال أَبُو حُمَيْدٍ : أَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً

باب ۶۰: جهاد به سواری خر

باب ۶۱: قاطر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سفید بود

که انس آن را گفته است.

و ابُو حُمید گفته است: پادشاه اَیله به

بَيْضَاءَ [راجع : ١٤٨١] .

٢٨٧٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ الْحَارِثِ قال : مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إِلا بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ ، وَسِلاحَهُ وَأَرْضًا تَرَكَهَا صَدَقَةً . [راجع : ٢٧٣٩] .

٢٨٧٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : عَنْ سُفْيَانَ قال : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ ، قال لَهُ رَجُلٌ : يَا أَبَا عُمَارَةَ وَلَّيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قال : لا وَاللَّهِ مَا وَلَّى النَّبِيُّ ﷺ ، وَلَكِنْ وَلَّى سَرَعَانُ النَّاسِ ، فَلَقِيَهُمْ هَوَازِنُ بِالنَّبْلِ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ آخِذٌ بِلِجَامِهَا ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ» . [راجع : ٢٨٦٤ . أخرجه مسلم : ١٧٧٦] .

٦٢- باب : جِهَادِ النِّسَاءِ

٢٨٧٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : اسْتَأْذَنْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْجِهَادِ ، فَقَالَ : «جِهَادُكُنَّ الْحَجُّ» .

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ : بِهَذَا . [راجع : ١٥٢٠] .

٢٨٧٦- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بِهَذَا .

وَعَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ ،

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قاطری سفید بخشید.

۲۸۷۳ – از ابواسحاق روایت است که عَمْروبن حارث گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی از خود باقی نگذاشت به جز از قاطری سفید و سلاح خود و زمینی که آن را صدقه کرد (زمین فدک).

۲۸۷٤– از ابواسحاق روایت است که براء(رضی‌الله عنه) گفته است که شخصی به او گفت: یا ابوعُماره، آیا در روز حُنین از دشمن رو گردانیدید؟ وی گفت: نی، به خدا سوگند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روی نگردانید. ولیکن مردمان شتابکار روی گردانیدند، و مردم هوازن آنها را به تیر بستند. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر قاطر سفید خود سوار بود و ابوسفیان بن حارث عنان قاطر را در دست گرفته بود، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: منم پیامبر، و این دروغ نیست، منم پسر عبدالمطلب.

باب ۶۲: جهاد زنان

۲۸۷۵ – از عایشه بنت طلحه روایت است که اُمّ‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواستم که جهاد کنم. آن حضرت فرمود: «جهاد شما زنان حج است».

و عبدالله بن ولید گفت: سُفیان به روایت از معاویه همین حدیث را آورده است.

۲۸۷٦ – از قَبیصه روایت است که گفت: سُفیان از معاویه همین حدیث را روایت کرده است.

از حَبیب بن ابی عَمْرة، از عایشه بنت طلحه، از اُمّ‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) از پیامبر(صلی‌الله

عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : سَأَلَهُ نِسَاؤُهُ عَنِ الْجِهَادِ ، فَقَالَ : « نِعْمَ الْجِهَادُ الْحَجُّ » . [راجع : ۱۵۲۰].

٦٣- باب : غَزْوِ الْمَرْأَةِ فِي الْبَحْرِ

۲۸۷۷ ، ۲۸۷۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ : يَقُولُ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ابْنَةِ مِلْحَانَ فَاتَّكَأَ عِنْدَهَا ، ثُمَّ ضَحِكَ ، فَقَالَتْ : لِمَ تَضْحَكُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يَرْكَبُونَ الْبَحْرَ الأَخْضَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، مَثَلُهُمْ مَثَلُ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ » . فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ . قَالَ : « اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مِنْهُمْ » . ثُمَّ عَادَ فَضَحِكَ ، فَقَالَتْ لَهُ مِثْلَ أَوْ مِمَّ ذَلِكَ؟ فَقَالَ لَهَا مِثْلَ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ . قَالَ : « أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ ، وَلَسْتِ مِنَ الآخِرِينَ » . قَالَ : قَالَ أَنَسٌ : فَتَزَوَّجَتْ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ، فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ مَعَ بِنْتِ قَرَظَةَ ، فَلَمَّا قَفَلَتْ ، رَكِبَتْ دَابَّتَهَا ، فَوَقَصَتْ بِهَا ، فَسَقَطَتْ عَنْهَا فَمَاتَتْ . [راجع : ۲۷۸۸ ، ۲۷۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۱۲] .

علیه وسلم) روایت است این که: زنان آن حضرت دربارهٔ حج از وی سؤال کردند. فرمود: «حج، نیکو جهادی است برای زنان».

باب ۶۳: جهاد زن در سفر دریا

۲۸۷۷ و ۲۸۷۸ - از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد بنت مِلحان آمد و در آن‌جا به خواب رفت، سپس (که بیدار شد) خندید. بنت مِلحان گفت: چرا می‌خندی یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «گروهی از امّت خویش را دیدم که در دریای سبز در راه خدا سفر می‌کنند آنها همچون پادشاهان بر تخت نشسته‌اند».

بنت مِلحان گفت: یا رسول‌الله، دعا کن که خدا مرا در زمرهٔ آنها درآورد. آن حضرت گفت: «بارالها، او را در آن زمره درآورا».

سپس آن حضرت به خواب رفت و بعد خندید. بنت مِلحان، همان سؤال را کرد، یا گفت که سبب خنده چیست؟ آن حضرت مانند آنچه گفته بود، گفت. بنت مِلحان گفت: دعا کن که خدا مرا در زمرهٔ آنها درآورد. آن حضرت فرمود: «تو در زمرهٔ گروه اولین هستی نه آخرین». راوی می‌گوید: انس گفته است: بنت ملحان با عُباده بن صامت ازدواج کرد و سپس با بنت قَرَظَه (زن معاویه بن ابوسفیان) به سفر دریا (به جهاد) رفت. در بازگشت از سفر بر مرکب خود سوار شد و از مرکب بر زمین افتاد و گردن وی شکست و مرد.

٦٤- باب : حَمْلِ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ فِي الْغَزْوِ دُونَ بَعْضِ نِسَائِهِ

٢٨٧٩- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَال : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قال : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْر ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّب ، وَعَلْقَمَةَ ابْنَ وَقَّاص ، وَعُبَيْدَاللَّه بْنَ عَبْدِاللَّه ، عَنْ حَدِيث عَائِشَةَ ، كُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيث ، قالتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِه ، فَأَيَّتُهُنَّ يَخْرُجُ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا ، فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي ، فَخَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ .

[راجع : ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠ ، مطولاً] .

باب ۶۴: بردن مرد، زن خویش را به جهاد، بدون زنان دیگر خویش

۲۸۷۹ - از یونُس روایت است که زُهری گفته است: در مورد حدیث عایشه (ماجرای افک) از عُروه بن زُبیر و سعید بن مُسیَّب و عَلْقَمة ابن وَقّاص، و عُبیدالله بن عبدالله شنیده‌ام بدان گونه که هر یکشان بخشی از جدیث را به من گفته‌اند، چنان‌که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان زنان خویش قرعه می‌افکند و نام هر یک که به قرعه برمی‌آمد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را با خود می‌برد. آن حضرت در یکی از آن غزوات میان ما زنان قرعه افکند و قرعه به نام من برآمد. همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمدم و این واقعه پس از نزول آیهٔ حجاب بود.

٦٥- باب : غَزْوِ النِّسَاءِ وَقِتَالِهِنَّ مَعَ الرِّجَالِ

٢٨٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيز ، عَنْ أَنَس ﷺ قال : لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، قال : وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سُلَيْم ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَان ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا ، تَنْقُزَانِ الْقِرَبَ . وَقال غَيْرُهُ : تَنْقُلانِ الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا ، ثُمَّ تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْم ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فَتَمْلآنِهَا ، ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهَا فِي أَفْوَاهِ الْقَوْم . [انظر : ٢٩٠٢ د ، ٣٨١١ ط ، ٤٠٦٤ ط . أخرجه مسلم : ١٨١١] .

باب ۶۵: جهاد زنان و کارزار آنها در همراهی مردان

۲۸۸۰ - از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که مردم در جنگ اُحُد شکست خوردند و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جدا افتادند، انس گفت: همانا من عایشه بنت ابی‌بکر و اُمّ‌سُلَیم (مادر انس) را دیدم که دامن برچیده‌اند و خلخالهای ساق پای‌شان را می‌دیدم که مشکهای آب را برداشته، می‌دویدند - راوی دیگر چنین گفت - مشکهای آب را به پشت خویش می‌کشیدند، و بعد بر دهان مردم آب می‌ریختند، سپس برمی‌گشتند و مشکها را پر می‌کردند و بازمی‌آمدند و بر دهان مردم

٦٦- باب : حَمْلِ النِّسَاءِ
الْقِرَبَ إِلَى النَّاسِ فِي الْغَزْوِ

٢٨٨١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ ثَعْلَبَةُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ ، فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي عِنْدَكَ ، يُرِيدُونَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ ، فَقَالَ عُمَرُ : أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . قَالَ عُمَرُ : فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقِرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : تَزْفِرُ تَخِيطُ . [انظر: ٤٠٧١د] .

٦٧- باب : مُدَاوَاةِ النِّسَاءِ
الْجَرْحَى فِي الْغَزْوِ

٢٨٨٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ ، عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَسْقِي وَنُدَاوِي الْجَرْحَى ، وَنَرُدُّ الْقَتْلَى . [انظر : ٢٨٨٣د، ٥٦٧٩د] .

٦٨- باب : رَدِّ النِّسَاءِ
الْجَرْحَى وَالْقَتْلَى
[إِلَى الْمَدِينَةِ]

می‌ریختند.

باب ۶۶: حمل کردن زنان مشک آب را برای مردان در وقت جنگ

۲۸۸۱ - از ابن شهاب روایت است که ثَعْلَبه بن ابی مالک گفت: عمربن خطّاب(رضی‌الله عنه) جامه‌های دوخته نشده را میان زنان مدینه تقسیم کرد، و یک جامهٔ نیکو باقی ماند. برخی کسانی که نزد وی بودند گفتند: ای امیرالمؤمنین، آن را به دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بده که همسر تو است، و هدفشان اُم کُلْثُوم بت علی بود.[۱] عُمر گفت: سلیط سَلِیط بدان سزاوارتر است، و اُمّ سلیط از زنان انصار بود، که با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بود. عمر گفت: وی همان زنی است که در روز اُحُد مشک آب بر دوش می‌کشید. ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ - تَزْفِرُ - به معنی دوختن مشک است.

باب ۶۷: درمان کردن زنان، زخمیها را در میدان جنگ

۲۸۸۲ - از خالد بن ذکوان روایت است که رُبیع بنت مُعَوّذ گفت: ما زنان، همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم و مردم را آب می‌دادیم و زخمیها را درمان می‌کردیم و کشتگان را (به مدینه) می‌آوردیم.

باب ۶۸: بازگردانیدن زنان، مجروحان و کشتگان را (به مدینه)

۱- اُمّ کلثوم دختر حضرت علی از بطن حضرت فاطمه، زن حضرت عمر (رضی‌الله عنه) بود.

٢٨٨٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ ذَكْوَانَ ، عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ : كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَسْقِي الْقَوْمَ ، وَنَخْدُمُهُمْ ، وَنَرُدُّ الْجَرْحَى وَالْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ . [راجع : ٢٨٨٢] .

٢٨٨٣ – از خالدبن ذکوان روایت است که رُبَیْع بنت مُعوِّذ گفته ما زنان، همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد می‌کردیم، مردم را آب می‌دادیم، و ایشان را خدمت می‌کردیم و زخمیها و کشتگان را به مدینه بازمی‌گردانیدیم.

٦٩- باب : نَزْعِ السَّهْمِ مِنَ الْبَدَنِ

باب ۶۹: کشیدن تیر از بدن

٢٨٨٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : رُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ ، قَالَ : انْزِعْ هَذَا السَّهْمَ ، فَنَزَعْتُهُ ، فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ » . [أنظر : ٤٣٢٣ط ، ٦٣٨٣ف ، وانظر في الدعوات ، بـاب ١٩ . أخرجه مسلم: ٢٤٩٨ مطولاً] .

٢٨٨۴ – از ابوبرده روایت است که ابوموسی (اشعری)(رضی‌الله عنه) گفت: تیری بر زانوی ابوعامر اصابت کرد و من نزد وی رسیدم. وی گفت: این تیر را بیرون آور. آن را بیرون آوردم، از موضع آن آب روان شد (این نشانهٔ مرگ بود)، سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و موضوع را به اطلاع‌شان رساندم آن حضرت گفت: «بارالها، عُبَید، ابی عامر را بیامرز».

٧٠- باب : الْحِرَاسَةِ فِي الْغَزْوِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب ۷۰: پاسداری کردن در معرکه در راه خدا

٢٨٨٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَامِرِ ابْنِ رَبِيعَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهِرَ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، قَالَ : « لَيْتَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ » . إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلاَحٍ ، فَقَالَ : « مَنْ هَذَا » . فَقَالَ : أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ . [انظر: ٧٢٣١ت. أخرجه مسلم : ٢٤١٠] .

٢٨٨۵ – از عبدالله بن عامر بن ربیعه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شبی بیدار ماند و چون به مدینه رسید، فرمود: «کاش مردی صالح از یاران من، امشب از من پاسداری کند». آنگاه آواز سلاح به گوش رسید، فرمود: «اوکیست؟» وی گفت: منم سَعد بن ابی وُقّاص، آمده‌ام که از شما پاسداری کنم. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خوابید[1].

٢٨٨٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ ، وَالدِّرْهَمِ ،

٢٨٨۶- از ابوحَصِین، از ابوصالح، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هلاک شد بندهٔ دینار و درهم

۱- ظاهراً چنین می‌نماید که در آن شب از جانب دشمنان در مدینه مکر و خدعه‌ای در کار بوده است که باعث شده بود آن حضرت بیدار بماند.

وَالْقَطِيفَةِ، وَالْخَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ».

لَمْ يَرْفَعْهُ إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ. [انظر: ۲۸۸۷، ۶۴۳۵]

۲۸۸۷- وَزَادَنَا عَمْرٌو قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ، وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ، وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ، تَعِسَ وَانْتَكَسَ، وَإِذَا شِيكَ فَلَا انْتَقَشَ، طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَشْعَثَ رَأْسُهُ، مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ، إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ، وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ، إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ: لَمْ يَرْفَعْهُ إِسْرَائِيلُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ جُحَادَةَ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ.

وَقَالَ: ﴿تَعْسًا﴾ كَأَنَّهُ يَقُولُ: فَأَتْعَسَهُمُ اللَّهُ.

﴿طُوبَى﴾ فُعْلَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ طَيِّبٍ، وَهِيَ يَاءٌ حُوِّلَتْ إِلَى الْوَاوِ، وَهِيَ مِنْ: يَطِيبُ. [راجع: ۲۸۸۶]

و جامهٔ نفیس و فرش نفیس، که اگر به وی داده شود، راضی گردد و اگر داده نشود، ناراضی باشد.» اسرائیل و محمدبن جُحاده این حدیث را از حَصِین مرفوع ذکر نکرده است[1].

۲۸۸۷ – (امام بخاری می‌گوید): و عَمْرو افزوده است: عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از پدر خود، از ابو صالح، از ابوهریره روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هلاک شد بندهٔ دینار و بندهٔ درهم و بندهٔ فرش نفیس که اگر آنها به وی داده شود راضی گردد و اگر داده نشود ناخشنود گردد. هلاک و نگونسار باد چنین کسی، اگر خاری او را بخلد بیرون آورده نشود، و سعادت باد بنده‌ای را که در راه خدا با موی پریشان و پای غبارآلود عنان اسپ خود را می‌گیرد تا اگر او را در پاسبانی لشکر بگمارند، از آن پاسداری کند و اگر در عقب لشکر بگمارند، در عقب لشکر باشد؛ که اگر اجازه بخواهد به او اجازه ندهند و اگر شفاعت کند شفاعتش را نپذیرند»[2].

امام بخاری می‌گوید: «تَعْساً» که در آیهٔ است (یعنی هلاک) گویا خداوند می‌فرماید: خداوند هلاک گرداند ایشان را[3].

لفظ «طُوبَی» در آیه، بر وزن – فُعْلَی – مأخوذ است از لفظ – طَیِّبْ – یعنی خوب و خوش. و حرف – یأ آن به حرف – واو – تغییر یافته است. و مشتق از –یَطِیب – است.

۱- یعنی سند حدیث را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نمی‌رساند بلکه بر ابوحَصین موقوف کرده است.

۲- هرچند وی نزد مردم عزت و اعتبار چندانی ندارد، ولی در راه خدا روان است و خشنودی او را می‌خواهد.

۳- اشاره است بدین آیت: والذین کفروا فتعساً لهم و أضل أعمالهم (محمد): و آنان‌که کافر شدند پس هلاک باد ایشان را و بر باد کرد خدا اعمال ایشان را.

۷۱- باب : فَضْلِ الْخِدْمَةِ فِي الْغَزْوِ

۲۸۸۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ ، ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : صَحِبْتُ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، فَكَانَ يَخْدُمُنِي وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْ أَنَسٍ ، قال جَرِيرٌ : إِنِّي رَأَيْتُ الأَنْصَارَ يَصْنَعُونَ شَيْئًا ، لا أَجِدُ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلاَّ أَكْرَمْتُهُ .

[أخرجه مسلم : ۲۵۱۳] .

۲۸۸۹- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ بْنِ حَنْطَبٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ رَاجِعًا وَبَدَا لَهُ أُحُدٌ ، قال : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ » . ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ ، قال : « اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا ، كَتَحْرِيمِ إِبْرَاهِيمَ مَكَّةَ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَمُدِّنَا». [راجع : ۳۷۱ ، و ۲۸۹۳. أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، في الحج ۴۶۲ بزيادة] .

۲۸۹۰- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ مُوَرِّقٍ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَكْثَرُنَا ظِلاًّ الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكِسَائِهِ ، وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا ، وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالأَجْرِ » . [أخرجه مسلم: ۱۱۱۹] .

باب ۷۱: فضیلت خدمت در جهاد

۲۸۸۸ - از ثابت البنانی روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: با جَریر بن عبدالله همراه شدم و او مرا خدمت می‌کرد و درحالی‌که از انس بزرگتر بود. جریر گفت: من انصار را دیده‌ام که به آن حضرت خدمت می‌کردند، پس هر یک از ایشان راکه دریابم، او را گرامی می‌دارم.

۲۸۸۹ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خیبر برآمدم و آن حضرت را خدمت می‌کردم، آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بازگشت و کوه اُحُد پدیدار شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم» و سپس با دست خویش به سوی مدینه اشارت کرد و گفت: «بارالها، من ساحهٔ میان دو سنگستان مدینه را حرام می‌گردانم چنان‌که ابراهیم مکه را حرام گردانید، بارالها، بر ما برکت ارزانی دار؛ بر صاع ما و مُد ما». (یعنی در رزق و روزی ما).

۲۸۹۰ - از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه بودیم و بیشترین ما را سایه همان بود که با چادر خویش بر خود سایه می‌کرد. و اما کسانی که روزه داشتند کاری نمی‌کردند و کسانی که روزه نداشتند از شتران خویش مراقبت می‌کردند و مردم را خدمت می‌کردند و احتیاجات آنها را برآورده می‌ساختند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود «ثواب (کامل) را امروز کسانی بردند که روزه

ندارند»[۱].

٧٢- باب : فَضْلِ مَنْ حَمَلَ مَتَاعَ صَاحِبِهِ فِي السَّفَرِ

٢٨٩١- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « كُلُّ سُلَامَى عَلَيْهِ صَدَقَةٌ ، كُلَّ يَوْمٍ ، يُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ ، يُحَامِلُهُ عَلَيْهَا ، أَوْ يَرْفَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ ، وَكُلُّ خَطْوَةٍ يَمْشِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ ، وَدَلُّ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ » . [راجع : ٢٧٠٧ . أخرجه مسلم: ١٠٠٩ ، ببعض الاختلاف] .

باب ۷۲: فضیلت کسی که متاع هم‌سفر خود را بردارد

۲۸۹۱ - از همّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر هر بندی هر روز صدقه است، یاری کردن کسی را که بر مرکب خویش سوار می‌شود یا برداشتن متاع او و نهادن آن بر مرکب، صدقه است، و سخنی خوش و هرگامی که به سوی نماز برداشته می‌شود، صدقه است، و نشان دادن راه صدقه است.

٧٣- باب : فَضْلِ رِبَاطِ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا ﴾ إلى آخرِ الآيَةِ [آل عمران : ٢٠٠] .

٢٨٩٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا ، وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا ، وَالرَّوْحَةُ يَرُوحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوِ الْغَدْوَةُ ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا » . [راجع: ٢٧٩٤ . أخرجه مسلم : ١٨٨١ ، آخره] .

باب ۷۳: فضیلت یک روز پایداری در راه خدا[۲]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان بردباری کنید و پایداری ورزید و برای جهاد آماده باشید و بترسید از خدا، باشد که رستگار شوید» (آل عمران: ۲۰۰).

۲۸۹۲ - از سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پاسداری یک روز (از مرزهای اسلام) در راه خدا بهتر است از دنیا و هرچه در آن است (و موضعی بس کوچک چون) موضع تازیانهٔ شما در بهشت بهتر است از دنیا و هرچه در آن است، و سیر و سفری که در آغاز شب در راه خدا می‌کند و یا در آغاز صبح (بامداد) بهتر است از دنیا و هرچه در آن است».

۱- معلوم شد که اجر خدمت در جهاد بیشتر است از اجر روزه (شرح شیخ‌الاسلام).

۲- کلمه - را بطوا - که به معنی پاسداری از مرزها ترجمه شد در برخی از تفاسیر، معنی آن آمادگی برای جهاد گفته شده است.

۷۴- باب : مَنْ غَزَا بِصَبِيٍّ لِلْخِدْمَةِ

۲۸۹۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لأَبِي طَلْحَةَ : «الْتَمِسْ غُلَامًا مِنْ غِلْمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي حَتَّى أَخْرُجَ إِلَى خَيْبَرَ» . فَخَرَجَ بِي أَبُو طَلْحَةَ مُرْدِفِي ، وَأَنَا غُلَامٌ رَاهَقْتُ الْحُلُمَ ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا نَزَلَ ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ كَثِيرًا يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ » . ثُمَّ قَدِمْنَا خَيْبَرَ ، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِصْنَ ذُكِرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ ، وَقَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا ، وَكَانَتْ عَرُوسًا فَاصْطَفَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ ، فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الصَّهْبَاءِ حَلَّتْ فَبَنَى بِهَا ، ثُمَّ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ صَغِيرٍ ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « آذِنْ مَنْ حَوْلَكَ » . فَكَانَتْ تِلْكَ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى صَفِيَّةَ . ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ : فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ ، ثُمَّ يَجْلِسُ عِنْدَ بَعِيرِهِ ، فَيَضَعُ رُكْبَتَهُ ، فَتَضَعُ صَفِيَّةُ رِجْلَهَا عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى تَرْكَبَ ، فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ نَظَرَ إِلَى أُحُدٍ ، فَقَالَ : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ » . ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا بِمِثْلِ مَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مُدِّهِمْ وَصَاعِهِمْ » .

[راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳٦٥ ، في الحج ٤٦٢ بدون ذكر دعاء اللهم وصفية، وذكر صفية في النكاح ٨٤] .

باب ۷۴: کسی که با کودکی که او را به خدمت گرفته، به جهاد برود

۲۷۸۹۳ – از عَمرو روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «یکی از پسربچه‌های خود را بخواه که مرا خدمت کند تا به سوی خیبر برآیم». ابوطلحه برآمد و مرا پشت سر خود بر مرکب سوار کرد[1] من پسربچه‌ای بودم که به سن بلوغ نزدیک شده بودم. وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) منزل می‌کرد من آن حضرت را خدمت می‌کردم و از وی بسیار می‌شنیدم که می‌فرمود:

«بارالها، به تو پناه می‌جویم از غم و اندوه و ناتوانی و کاهلی و بخل و بددلی (ترسویی) و گرانی بار وام و غلبهٔ مردان (برخود)» سپس به خیبر رسیدیم و آن‌گاه که خداوند فتح قلعهٔ خیبر را بر آن حضرت میسر کرد، از حسن صَفِیّه بنت حُیَی بن اخطب نزد آن حضرت یاد شد که شوهرش کشته شده بود و او نوعروس بود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) او را برای خود برگزید و با وی برآمد تا آن که به سَدّ الصَّحْبأ رسیدیم و او از حیض پاک شد و آن حضرت با وی زفاف کرد. سپس آن حضرت غذای حَیْس را بر روی سُفرهٔ کوچک چرمی چید. سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسانی را که در اطراف تواند فراخوان» و همین بود ولیمهٔ (ضیافت بعد از زفاف) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر صفیّه. سپس راهی مدینه شدیم.

۱- ابوطلحه شوهر ام سلیم، مادر انس بوده است.

انس گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که گلیمی (کسایی) بر گرد کوهان شتر بر پس پشت خود (برای صفیه) فراهم می‌کرد، و سپس در کنار شتر خود می‌نشست و زانوی خود را می‌نهاد و صفیه پای خود را بر زانوی وی می‌گذاشت تا آن که بر شتر سوار می‌شد.

طی مسافت کردیم تا آن که به مدینه نزدیک شدیم، آن حضرت به سوی اُحُد نگریست و گفت: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم» سپس به سوی مدینه نگریست و فرمود: «بارالها، همانا حرام می‌گردانم ساحهٔ میان دو سنگستان مدینه را چنان‌که ابراهیم مکه را حرام گردانید. بارالها، در مد و صاع ایشان برکت ارزانی کن» (یعنی در رزق و روزی).

٧٥- باب : رُكُوبِ الْبَحْرِ

٢٨٩٤ ، ٢٨٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ : عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : حَدَّثَتْنِي أُمُّ حَرَامٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمًا فِي بَيْتِهَا ، فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُضْحِكُكَ ، قَالَ : « عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ مِنْ أُمَّتِي يَرْكَبُونَ الْبَحْرَ كَالْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَقَالَ : « أَنْتِ مِنْهُمْ » . ثُمَّ نَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَيَقُولُ : « أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ » . فَتَزَوَّجَ بِهَا عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ ، فَخَرَجَ بِهَا إِلَى الْغَزْوِ ، فَلَمَّا رَجَعَتْ قُرِّبَتْ دَابَّةٌ لِتَرْكَبَهَا ، فَوَقَعَتْ فَانْدَقَّتْ عُنُقُهَا . [راجع : ٢٧٨٨، ٢٧٨٩ . أخرجه مسلم : ١٩١٢] .

باب ۷۵: سفر دریا

۲۸۹۴ و ۲۸۹۵ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اُمّ حَرام (خاله‌ام) گفت که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روزی در خانه‌اش خواب نیم‌روز کرد و چون بیدار شد، می‌خندید. اُمّ حرام گفت: یا رسول‌الله، تو را چه چیز می‌خنداند؟ آن حضرت فرمود: «در شگفتم که گروهی از امت خود را دیدم که برکشتی سوارند و مانند پادشاهان بر تخت نشسته‌اند» گفتم: یا رسول‌الله، از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آن‌ها بگرداند. فرمود: «تو در جملهٔ ایشان هستی». سپس آن حضرت خوابید و بعد بیدار شد و می‌خندید. و همان گفته‌اش را دو یا سه بار تکرار کرد. گفتم: یا رسول‌الله،

از خداوند بخواه که مرا ازجملهٔ آنها بگرداند. آن حضرت می‌فرمود: «تو از جملهٔ گروه اولین هستی.» عُباده بن صامِت با اُمّ حرام ازدواج کرد و با وی به جهاد رفت، وقتی از جهاد برگشت، حیوان سواری را به او نزدیک کردند تا بر آن سوار شود. وی از پشت حیوان افتاد و گردنش شکست و مُرد».

باب ۷۶: کسی که در جنگ از نیازمندان و نیکوکاران یاری جوید

وَقالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ : قالَ لِي قَيْصَرُ : سَأَلْتُكَ : أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ، فَزَعَمْتَ ضُعَفَاءَهُمْ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ .

و ابن عباس گفته است: ابوسُفیان مرا خبر داده که قیصر به او گفته بود: از تو سؤال کردم که آیا بزرگان از وی پیروی می‌کنند یا نیازمندان و تو گفتی که نیازمندان. و همین گروه پیروان پیامبرانند[1].

۲۸۹۶- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ ، عَنْ طَلْحَةَ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ قالَ : رَأَى سَعْدٌ ﷺ أَنَّ لَهُ فَضْلاً عَلَى مَنْ دُونَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلاَّ بِضُعَفَائِكُمْ » .

۲۸۹۶ – از مُصْعَب بن سعد روایت است که گفت: سعد (بن وقّاص) گمان کرد که او را بر فرودتران از وی برتری است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا یاری و روزی داده می‌شوید، مگر به برکت نیازمندان خویش؟!».

۲۸۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرًا ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ : « يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيُقَالُ : فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ ، فَيُقَالُ : فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ ، فَيُقَالُ : فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ ». [انظر: ۳۵۹۴ر ، ۳۶۴۹ر . أخرجه مسلم : ۲۵۳۲] .

۲۸۹۷ – از جابر، از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم به جهاد می‌روند و به آنها گفته می‌شود که: آیا در میان شما کسی هست که صحبت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافته باشد؟ گفته می‌شود: آری. پس فتح میسر می‌شود. سپس زمانی فرا می‌رسد که گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که صحبت یکی از اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

۱- اشاره به گفت و گوی هِرَقل و ابوسفیان است که قصهٔ آن در کتاب آغاز وحی، در حدیث ۷، جلد اول آمده است.

را دریافته باشد؟ گفته می‌شود: آری. پس فتح میسر می‌شود».

۷۷- باب : لا يَقُولُ : فُلانٌ شَهِيدٌ

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ » [راجع : ٣٦ ، ٢٣٧].

باب ۷۷: گفته نشود: فلان کس شهید است

ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده که فرمود: خداوند به حال کسی که در راه او جهاد می‌کند، داناتر است و خداوند به حال کسی که در راه او زخم برمی‌دارد داناتر است».

٢٨٩٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْتَقَى هُوَ وَالْمُشْرِكُونَ فَاقْتَتَلُوا ، فَلَمَّا مَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَسْكَرِهِ ، وَمَالَ الآخَرُونَ إِلَى عَسْكَرِهِمْ ، وَفِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ ، لا يَدَعُ لَهُمْ شَاذَّةً وَلا فَاذَّةً إِلاَّ اتَّبَعَهَا يَضْرِبُهَا بِسَيْفِهِ ، فَقَالَ : مَا أَجْزَأَ مِنَّا الْيَوْمَ أَحَدٌ كَمَا أَجْزَأَ فُلانٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَمَا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ » . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَنَا صَاحِبُهُ ، قَالَ : فَخَرَجَ مَعَهُ كُلَّمَا وَقَفَ وَقَفَ مَعَهُ ، وَإِذَا أَسْرَعَ أَسْرَعَ مَعَهُ ، قَالَ : فَجُرِحَ الرَّجُلُ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِهِ بِالأَرْضِ ، وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَى سَيْفِهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، قَالَ : « وَمَا ذَاكَ » . قَالَ الرَّجُلُ : الَّذِي ذَكَرْتَ آنِفًا أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : أَنَا لَكُمْ بِهِ ، فَخَرَجْتُ فِي طَلَبِهِ ، ثُمَّ جُرِحَ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ فَوَضَعَ ، نَصْلَ سَيْفِهِ فِي الأَرْضِ ، وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ : « إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ

۲۸۹۸ – از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و مشرکان باهم مقابل شدند و به جنگ آغاز کردند. آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به لشکرگاه خویش برگشت و دیگران به لشکرگاه خویش برگشتند، در میان اصحاب رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مردی بود که هر که را تک و تنها می‌یافت او را نمی‌گذاشت مگر آن که وی را دنبال می‌کرد و با شمشیر خود بر او ضربه وارد می‌کرد. کسی گفت: هیچ یک از ما امروز چنان کفایتی از خود نشان نداد که فلان کس نشان داد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا آن مرد از اهل دوزخ است».

مردی از میان مردم گفت: من آن مرد را همراهی می‌کنم (تا از حال وی اطلاع یابم) وی همراه آن مرد برآمد، هرجایی که وی می‌ایستاد، او نیز می‌ایستاد و اگر وی می‌دوید، او نیز می‌دوید. آن مرد به سختی زخمی شد و بر مرگ خویش شتاب کرد؛ قبضهٔ شمشیر را بر زمین نهاد و نوک آن را در میان دو سینه‌اش جای داد و سپس خودش را بر آن افکند و

عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». [انظر: ۴۲۰۳[ل]، ۴۲۰۷[ل]، ۶۴۹۳[ت]، ۶۶۰۷[م]. أخرجه مسلم: ۱۱۲].

خودکشی کرد. مردی که او را همراهی کرده بود نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: همانا گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی آن حضرت فرمود: «سبب آن چیست؟» آن مرد گفت: وقتی تو او را اهل دوزخ خواندی، مردم در شگفت شدند. و مردم را گفتم که به خاطر شما او را همراهی می‌کنم و به جست‌وجوی وی برآمدم. سپس وی زخم سختی برداشت و بر مرگ خویش شتاب ورزید چنان‌که قبضهٔ شمشیر را بر زمین گذاشت و نوک آن را در میان سینه خویش جای داد، سپس خودش را بر آن افکند و خودش را کشت رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با شنیدن آن گفت: «همانا مردی است که کاری می‌کند که کار اهل بهشت است و بر مردم چنان می‌نماید، در حالی که او از اهل دوزخ است، و همانا مردی است که کاری می‌کند که کار اهل دوزخ است، و بر مردم چنان می‌نماید، در حالی که او اهل بهشت است»[1].

باب ۷۸: ترغیب به تیراندازی

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و مهیّا سازید ای مسلمانان برای ایشان آنچه توانید از توانایی و از آماده داشتن اسپان بترسانید به آن دشمن خدا را و دشمن خویش را» (الانفال: ۶۰).

۲۸۹۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ

۲۸۹۹ - از سَلَمَه بن اکوع(رضی‌الله عنه) روایت

۱- ظاهراً از سیاق کلام برمی‌آید که آن مرد پس از جراحت سخت، کشتن خود را حلال دانست و مرتد شد، یا این که از اول مسلمان نبود و به سببی غیر از اعلای دین اسلام آن همه جنگ کرد. مطابقت حدیث به ترجمه آن است که اگر این مرد از دست دیگران کشته می‌شد او را شهید می‌گفتند، پس نشاید که به شهادت کسی جزم کنند، شاید که از این قبیل باشد (تیسیرالقاری).

-۲۷۶ در حدیث ۲۹۰۰ علامهٔ شارحه، اشتباه گذاشته شده و عبارت - صَفّتوالنا - یعنی آن‌ها در برابر ما صف بسته بودند، در زمرهٔ سخنان آن حضرت آمده است.

إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَلَمَةَ بْنَ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ : مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا ، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلَانٍ » . قَالَ : فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا لَكُمْ لَا تَرْمُونَ » . قَالُوا : كَيْفَ نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ارْمُوا فَأَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ » . [انظر : ۳۳۷۳ ، ۳۵۰۷] .

است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر مردانی از قبیلهٔ بنی اسلم گذشت که تیراندازی می‌کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای پسران اسماعیل، تیراندازی کنید، همانا پدر شما تیرانداز بود، تیر بیفکنید و من با بنی‌فلان می‌باشم».

یکی از این دو گروه از تیراندازی دست کشید. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شما را چه پیش آمد که تیر نمی‌افکنید؟» گفتند: چگونه تیراندازی کنیم که تو با ایشان هستی.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «تیراندازی کنید، من با همهٔ شما هستم».

۲۹۰۰- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْغَسِيلِ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ ، حِينَ صَفَفْنَا لِقُرَيْشٍ : « وَصَفُّوا لَنَا إِذَا أَكْثَبُوكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالنَّبْلِ » . [انظر : ۳۹۸۴ ، ۳۹۸۵] .

۲۹۰۰ – از حمزة بن ابی اُسَید از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ بدر، وقتی که در برابر قریش صف بسته بودیم و آنها در برابر ما صف بسته بودند[1]، فرمود: «چون دشمن به شما نزدیک گردیدند، پس شما آنگاه تیراندازید».

۷۹- باب : اللَّهْوِ بِالْحِرَابِ وَنَحْوِهَا

باب ۷۹: بازی با سلاح و مانند آن

۲۹۰۱- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَيْنَا الْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِحِرَابِهِمْ دَخَلَ عُمَرُ ، فَأَهْوَى إِلَى الْحَصَى فَحَصَبَهُمْ بِهَا ، فَقَالَ : « دَعْهُمْ يَا عُمَرُ » .

وَزَادَ عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ : فِي الْمَسْجِدِ . [أخرجه مسلم : ۱۹۳] .

۲۹۰۱ – از زُهری، از ابن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: «درحالیکه حبشیان با سلاح خود در حضور پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بازی می‌کردند، عمر در آمد و سنگریزه برداشت و بر ایشان انداخت. آن حضرت (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای عمر، ایشان را به حالشان بگذار!».
امام بخاری می‌گوید: علی (بن مدینی) افزود که: عبدالرزاق ما را حدیث کرد که معمر گفت:

۱- در حدیث ۲۹۰۰ علامهٔ شارحه، اشتباه گذاشته شده و عبارت – صَفَتوالنا – یعنی آن‌ها در برابر ما صف بسته بودند، در زمرهٔ سخنان آن حضرت آمده است.

در مسجد (این اتفاق افتاد).

۸۰- باب : الْمِجَنِّ وَمَنْ يَتَّرِسُ بِتُرْسِ صَاحِبِهِ

۲۹۰۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ يَتَتَرَّسُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِتُرْسٍ وَاحِدٍ ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ حَسَنَ الرَّمْيِ ، فَكَانَ إِذَا رَمَى تَشَرَّفَ النَّبِيُّ ﷺ فَيَنْظُرُ إِلَى مَوْضِعِ نَبْلِهِ . [راجع : ۲۸۸۰ . اخرجه مسلم : ۱۸۱۱ ، مطولاً] .

۲۹۰۳- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ : لَمَّا كُسِرَتْ بَيْضَةُ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى رَأْسِهِ ، وَأُدْمِيَ وَجْهُهُ ، وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ ، وَكَانَ عَلِيٌّ يَخْتَلِفُ بِالْمَاءِ فِي الْمِجَنِّ ، وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَغْسِلُهُ ، فَلَمَّا رَأَتِ الدَّمَ يَزِيدُ عَلَى الْمَاءِ كَثْرَةً ، عَمَدَتْ إِلَى حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهَا ، وَأَلْصَقَتْهَا عَلَى جُرْحِهِ ، فَرَقَأَ الدَّمُ . [راجع : ۲۴۳ . اخرجه مسلم : ۱۷۹۰] .

۲۹۰۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ : كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكَابٍ ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السِّلاحِ وَالْكُرَاعِ ، عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ . [انظر : ۳۰۹۴ط ، ۴۰۳۳ط ، ۴۸۸۵ل ، ۵۳۵۷ح ، ۵۳۵۸ط ، ۶۷۲۸ط ، ۷۳۰۵ط . اخرجه مسلم: ۱۷۵۷]

باب ۸۰: سپر گرفتن و کسی که در پناه سپر همراه خود قرار گیرد

۲۹۰۲ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوطلحه با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در پناه یک سپر قرار می‌گرفت (که در دست آن حضرت بود) و ابوطلحه تیراندازی ماهر بود و چون تیر می‌افکند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هدف تیر او را به دقت می‌نگریست.

۲۹۰۳ – از ابوحازم روایت است که سهل(رضی‌الله عنه) گفت: زمانی که سپر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر سر وی شکست و رخسار وی خون‌آلود شد، و یکی از دندانهای پیشین وی شکست، علی در سپر خود آب می‌آورد و فاطمه آن را می‌شست، و چون فاطمه دید که خون بسیار، بر آب زیادت می‌کند، بوریایی را گرفت و سوختاند و سوخته‌اش را بر زخم نهاد و خون ایستاد[1].

۲۹۰۴ – از عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اموال (قبیلهٔ یهود) بنی نضیر را که خداوند بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به طور غنیمت (فیء)[2] ارزانی داشت، یعنی مالی که توسط تلاش و زحمت مسلمانان با اسپ و شتر حاصل نشده بود و خاص برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود و از آن نفقهٔ سالانهٔ همسران خویش را می‌داد. سپس آن حضرت آن‌چه از این مال می‌ماند، در تدارک سلاح و اسپ مصرف می‌کرد تا از آن در راه خدا

۱- این واقعه در جنگ اُحُد بود.

۲- فیء، مال غنیمت چون زمین و غیره است که بدون جنگ با کفار به آن حضرت رسید.

استفاده کند.

۲۹۰۵-حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قال : حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ عَلِيٍّ.

حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ قال : سَمِعْتُ عَلِيّاً ﷺ يَقُولُ : مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُفَدِّي رَجُلاً بَعْدَ سَعْدٍ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي » . [انظر : ٤٠٥٨، ٤٠٥٩، ٦١٨٤ . أخرجه مسلم : ٢٤١١] .

۲۹۰۵ – از عبدالله بن شَدّاد روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را ندیده‌ام که پس از سعد (بن وَقّاص) در مورد مردی دیگر لفظ – فدا – را گفته باشد و از آن حضرت شنیده‌ام که (در جنگ اُحُد) به سعد می‌گفت: «تیر بینداز پدر و مادرم فدایت».

٨١ - باب : الدَّرَقِ

باب ۸۱: سپر چرمی

۲۹۰۶- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال عَمْرٌو : حَدَّثَنِي أَبُو الأَسْوَدِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي وَقَالَ : مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «دَعْهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا . [راجع: ٤٥٤ . أخرجه مسلم : ٨٩٢] .

۲۹۰۶ – از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد من آمد و دو دختر در خانه‌ام بود که قصهٔ جنگ بُعاث را آوازخوانهی می‌کردند[1] آن حضرت بر بستر پهلونها و روی خود را به سوی دیگر گردانید، سپس ابوبکر آمد و مرا سرزنش کرد و گفت: آلت سرود شیطان نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم). رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رو به سوی ابوبکر کرد و گفت: «آنها را به حالشان بگذار» چون ابوبکر غافل شد به آنها اشارت کردم و آنها بیرون رفتند.

۲۹۰۷- قالتْ : وَكَانَ يَوْمُ عِيدٍ ، يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ ، فَإِمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَإِمَّا قَالَ : «تَشْتَهِينَ تَنْظُرِينَ» . فَقَالَتْ : نَعَمْ ، فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ ، خَدِّي عَلَى خَدِّهِ ، وَيَقُولُ : « دُونَكُمْ بَنِي أَرْفِدَةَ» . حَتَّى إِذَا مَلِلْتُ ، قَالَ : « حَسْبُكِ» قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاذْهَبِي».

۲۹۰۷ – عایشه(رضی‌الله عنها) (به روایت سند حدیث مذکور) گفته: و آن روز عید بود. و سیاهان با سپر چرمی و آلات جنگی بازی می‌کردند، یا من از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضا کردم یا او خود به من گفت «آیا می‌خواهی (بازی) آنها را ببینی» عایشه گفت: آری. وی مرا در پس

[1]– بُعاث نام موضعی است نزدیک مدینه که دو قبیلهٔ اوس و خزرج در آن می‌زیستند و حدود یکصد و بیست سال میان این دو قبیله جنگ و خصومت ادامه یافت. شاعران هر دو قبیله دربارهٔ قهرمانیها و شجاعت افراد أشعار می‌سرودند تا آن که از برکت اسلام این دشمنیها پایان یافت (شرح شیخ‌الاسلام).

قال أحْمَدُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ : فَلَمَّا غَفَلَ . [راجع : ٤٥٤ . أخرجه مسلم : ٨٩٢] .

پشت خود بلند کرد و رخسار من بر رخسار آن حضرت تماس داشت. و فرمود: «بازی کنید ای بنی ارفده» تا آن که از دیدن آن سیر آمدم فرمود: «بس کردی» گفتم: آری. فرمود: «پس برو».

احمد (راوی) از ابن وَهْبْ چنین روایت کرده است: چون ابوبکر غافل شد.

٨٢- باب : الْحَمَائِلِ وَتَعْلِيقِ السَّيْفِ بِالْعُنُقِ

٢٩٠٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، وَلَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً ، فَخَرَجُوا نَحْوَ الصَّوْتِ ، فَاسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدِ اسْتَبْرَأَ الْخَبَرَ ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لأَبي طَلْحَةَ عُرْيٍ ، وَفي عُنُقِهِ السَّيْفُ ، وَهُوَ يَقُولُ : «لَمْ تُرَاعُوا ، لَمْ تُرَاعُوا». ثُمَّ قال : «وَجَدْنَاهُ بَحْرًا» . أَوْ قال : «إِنَّهُ لَبَحْرٌ» . [راجع : ٢٦٢٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٧ ، بزيادة في الأثر ، وصفة من الشمائل] .

باب ٨٥: بند شمشیر و آویختن شمشیر به گردن

۲۹۰۸ - از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نیکوترین مردم، و شجاع‌ترین مردم بود، همانا شبی مردم مدینه هراسان شدند و به سوی آوازی که شنیده بودند برآمدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیشاپیش ایشان رفت و این خبر را تحقیق کرد (که چیزی نبوده است) آن حضرت بر اسپس ابوطلحه که بدون زین بود سوار شد و بر گردنش شمشیری آویخته بود. و می‌گفت: «نترسید، نترسید» و سپس گفت: «این اسپ را چون دریا یافتم» یا گفت: این اسپ همچو دریا است» (در تندروی).

٨٣- باب : [مَا جَاءَ] فِي حِلْيَةِ السُّيُوفِ

٢٩٠٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال : سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ حَبِيبٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ يَقُولُ : لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٌ ، مَا كَانَتْ حِلْيَةُ سُيُوفِهِمُ الذَّهَبَ وَلا الْفِضَّةَ ، إِنَّمَا كَانَتْ حِلْيَتُهُمُ الْعَلابِيَّ وَالآنُكَ وَالْحَدِيدَ .

باب ٨٣: آنچه دربارهٔ آراستن شمشیر آمده است

۲۹۰۹ - از ابوامامه روایت است که گفته: همانا مردم فتوحات زیادی کردند، لیکن شمشیرهای آنها به طلا و نقره آراسته نشده بود بلکه آرایش آنها از پی گردن شتر (چرم) و سرب و آهن بود.

٨٤ - بَاب : مَنْ عَلَّقَ سَيْفَهُ بِالشَّجَرِ فِي السَّفَرِ عِنْدَ الْقَائِلَةِ

٢٩١٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي سِنَانُ بْنُ أَبِي سِنَانٍ الدُّؤَلِيُّ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عنهما أَخْبَرَ : أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَفَلَ مَعَهُ ، فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ سَمُرَةٍ وَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ ، وَنِمْنَا نَوْمَةً ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُونَا ، وَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ ، فَقَالَ : «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ عَلَيَّ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِهِ صَلْتًا ، فَقَالَ : مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ فَقُلْتُ : اللَّهُ - ثَلاثًا» . وَلَمْ يُعَاقِبْهُ وَجَلَسَ . [انظر : ٢٩١٣ن، ٤١٣٤ع، ٤١٣٥ن ، ٤١٣٦ت . أخرجه مسلم : ٨٤٣ ، فضائل ١٣] .

باب ۸۴: کسی که در سفر به وقت خواب نیمه روز شمشیر خود را به درخت آویخته است

۲۹۱۰ - از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفته: وی به همراهی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به جانب نجد به غزا رفت و زمانی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بازگشت، او نیز به همراهی آن حضرت بازگشت و در نیمهٔ روز به وادی‌یی رسیدند که درختان خاردار زیادی داشت. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در آن وادی فرود آمد و مردم پراکنده شد تا در سایهٔ درختان بیاسایند.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در زیر درختی خار دار فرود آمد و شمشیر خود را بر آن آویخت. ما اندکی خوابیدیم، ناگاه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را فراخواند و دیدیم که مردی بادیه‌نشین نزد آن حضرت است. فرمود: «این مرد، درحالی که خوابیده بودم شمشیر مرا از نیام کشید، من بیدار شدم و دیدم که شمشیر برهنه در دست وی است و می‌گوید: کیست که تو را از من نجات دهد؟ من گفتم: الله، و سه بار تکرار کردم» آن حضرت او را مجازات نکرد و وی در آن جا نشست.

٨٥ - باب : لُبْسِ الْبَيْضَةِ

٢٩١١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ ﷺ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ جُرْحِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَقَالَ : جُرِحَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ ، وَهُشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ ، فَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام تَغْسِلُ الدَّمَ وَعَلِيٌّ يُمْسِكُ ، فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّ

باب ۸۵: پوشیدن کلاه فلزی (در جنگ)

۲۹۱۱- از ابوحازم روایت است که سهل(رضی‌الله عنه) گفته: دربارهٔ جراحت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در جنگ اُحُد از وی سؤال شد و او گفت: روی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مجروح شد و دندان پیش او شکست و خُود (کلاه فلزی) بر سر

الدَّمَ لا يَزِيدُ إلاَّ كَثْرَةً ، أَخَذَتْ حَصِيراً فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَاداً ، ثُمَّ أَلْزَقَتْهُ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ . [راجع : ۲۴۳ . أخرجه مسلم: ۱۷۹۰] .

آن حضرت شکسته شد. فاطمه(علیهماالسلام) خون را می‌شست و علی آب را (در سپر) نگاه می‌داشت و چون فاطمه دید که خون به شدت جریان دارد، حصیری را گرفت و سوختاند و تا آن که خاکستر شد، سپس آن را بر زخم نهاد و خون بند شد.

٨٦- باب : مَنْ لَمْ يَرَ كَسْرَ السِّلاحِ [وعقر الدواب] عِنْدَ الْمَوْتِ

۲۹۱۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ قال: مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إِلاَّ سِلاحَهُ ، وَبَغْلَةً بَيْضَاءَ ، وَأَرْضاً جَعَلَهَا صَدَقَةً . [راجع : ۲۷۳۹] .

باب ۷۸۶: کسی که به وقت مرگ شکستن سلاح و کشتن حیوانات را لازم ندیده[1]

۲۹۱۲ - از ابواسحاق روایت است که عمرو بن حارث گفته پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به وقت مرگ) چیزی باقی نگذاشت، به جز سلاح خود و استری سفید و زمینی (به خیبر) که آن را صدقه کرده بود.

٨٧ - باب : تَفَرُّقِ النَّاسِ عَنِ الإِمَامِ عِنْدَ الْقَائِلَةِ ، وَالاسْتِظْلالِ بِالشَّجَرِ

۲۹۱۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا سِنَانُ بْنُ أَبِي سِنَانٍ وَأَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ جَابِراً أَخْبَرَهُ . [أخرجه مسلم : ۸۴۳، فضائل ،۱۳] .

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سِنَانِ بْنِ أَبِي سِنَانٍ الدُّؤَلِيِّ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ ، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاهِ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ ، فَنَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ ، ثُمَّ نَامَ ، فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ وَهُوَ لا يَشْعُرُ بِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي ، فَقَالَ : مَنْ يَمْنَعُكَ ؟ قُلْتُ : اللَّهُ ، فَشَامَ السَّيْفَ ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ » . ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ . [راجع :

باب ۸۷: جدا شدن مردم از امام به وقت نیمه روز و در سایهٔ درخت آرمیدن

۲۹۱۳ - از زُهری، از سِنان بن ابی سِنان و ابوسَلَمه که جابرن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته:

وی همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به غزا رفت و در نیمهٔ روز به وادی‌یی رسیدند که درختان خاردار زیادی داشت، مردم پراکنده شدند تا در سایه درختان بیاسایند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زیر درختی فرود آمد و شمشیر خود را بر آن آویخت، سپس خوابید وقتی بیدار شد مردی را نزدیک خود دید که از حضور آن آگاه نشده بود پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا این مرد شمشیر مرا از نیام برآورد و گفت: کیست که تو

۱- در جاهلیت عادت بر آن رفته بود که به وقت مرگ به شکستن سلاح و کشتن حیوانات خود وصیت می‌کردند.

۲۹۱۰ . أخرجه مسلم: ۸۴۳ ، فضائل ۱۳] .

را از من نجات دهد؟ گفتم: الله وی شمشیر را در نیام کرد، و او کسی است که این‌جا نشسته است». آن حضرت او را مجازات نکرد.

۸۸- باب : مَا قِيلَ فِي الرِّمَاحِ

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِي ، وَجُعِلَ الذِّلَّةُ وَالصَّغَارُ عَلَى مَنْ خَالَفَ أَمْرِي»

باب ۸۸: آن‌چه در مورد نیزه‌ها گفته شده

و از ابن عمر تذکار یافته که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «روزی من در زیر سایهٔ نیزه من گردانیده شده است و خواری و ذبت کسی را لازم آمده که از امر من سرپیچی نماید». (و جزیه بدهد).

۲۹۱٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِبَعْضِ طَرِيقِ مَكَّةَ ، تَخَلَّفَ مَعَ أَصْحَابٍ لَهُ مُحْرِمِينَ ، وَهُوَ غَيْرُ مُحْرِمٍ ، فَرَأَى حِمَاراً وَحْشِيّاً ، فَاسْتَوَى عَلَى فَرَسِهِ ، فَسَأَلَ أَصْحَابَهُ أَنْ يُنَاوِلُوهُ سَوْطَهُ فَأَبَوْا ، فَسَأَلَهُمْ رُمْحَهُ فَأَبَوْا ، فَأَخَذَهُ ثُمَّ شَدَّ عَلَى الْحِمَارِ فَقَتَلَهُ ، فَأَكَلَ مِنْهُ بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبَى بَعْضٌ ، فَلَمَّا أَدْرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ ، قَالَ : «إِنَّمَا هِيَ طُعْمَةٌ أَطْعَمَكُمُوهَا اللَّهُ» .

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ : فِي الْحِمَارِ الْوَحْشِيِّ ، مِثْلُ حَدِيثِ أَبِي النَّضْرِ ، قَالَ : « هَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٌ» . [راجع : ۱۸۲۱ . أخرجه مسلم : ۱۱۹٦] .

۲۹۱٤ - از نافع مولی ابی‌قتاده انصاری روایت است که ابوقتاده(رضی‌الله عنه) گفته: وی (در سفر عمر حُدَیبیه) بخشی از راه مکه را با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه بوده است و با تنی چند از یاران خود که در احرام بودند عقب ماندند و او خود غیرمحرم بود. وی گورخری دید و بر اسپ خود سوار شد و از یاران خود خواست که تازیانه‌اش را به او بدهند. آنها ابا ورزیدند و از آنها خواست که نیزه‌اش را به او بدهند و ندادند. وی خود آن را گرفت و سپس بر گورخر حمله کرد و آن را کشت. برخی از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از گوشت آن خوردند و برخی نخوردند و چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافتند از حکم آن سؤال کردند آن حضرت فرمود: «همانا آن خوراکی بود که خداوند بر شما خورانید».

از زیدبن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابوقتاده روایت شده در قضیه گورخر، مثل حدیث ابی‌النضر (که تذکار یافت) و با زیادت این که آن حضرت فرمود: «آیا چیزی از گوشت آن

نزد شما می‌باشد؟»

٨٩- باب : مَا قِيلَ فِي دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْقَمِيصِ فِي الْحَرْبِ

وَقال النَّبيُّ ﷺ : «أَمَّا خَالِدٌ فَقَدِ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [راجع: ١٤٦٨].

باب ۸۹: آنچه درباره زره و پیراهن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در وقت جنگ گفته شده

و پیامبر « فرمود: «و اماخالد زره‌های خویش را در را خدا نگه داشته است».

٢٩١٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ :«اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ» . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ : حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ ، وَهُوَ فِي الدِّرْعِ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴾ [القمر : ٤٥ ، ٤٦]

وَقال وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : يَوْمَ بَدْرٍ . [انظر : ٣٩٥٣، ٤٨٧٥، ٤٨٧٧].

۲۹۱۵ - از عکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در جنگ بدر) که در خیمه بود و گفت: «بارالها، من عهد و وعدهٔ تو را می‌ج ویم، بارالها اگر خواهی (که مسلمانان را هلاک کنی) پس از امروز پرستش نخواهی شد» ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: بسنده است تو را یا رسول‌الله، همانا بر پروردگار خود اصرار کردی».

آن حضرت زره بر تن داشت و بیرون آمد و می‌گفت:

«شکست داده خواهد شد این جماعت را و بگردانند ایشان پشت. بلکه قیامت وعده‌گاهِ ایشان است و قیامت سخت‌تر و تلخ‌تر است». (القمر: ٤٥ و ٤٦).

وُهیب گفت که خالد گفته است: این واقعه در روز بَدْر بوده است.

٢٩١٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ ، بِثَلاثِينَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ .

۲۹۱٦ – از اسود روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و زِره وی به مقدار سی صاع جو نزد یهودی به گرو بود.

و یَعْلِی گفته است: اعمش گفت: زره آن

وَقالَ يَعْلَى : حَدَّثَنَا الأعْمَشُ : دِرْعٌ مِنْ حَدِيدٍ .
وَقالَ مُعَلَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأعْمَشُ وَقالَ : رَهَنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ . [راجع : ۲۰۶۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۰۳ ، بدون ذكر ثلاثين صاعاً من شعير]

حضرت از آهن بود.

۲۹۱۷- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ مَثَلُ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ ، قَدِ اضْطَرَّتْ أَيْدِيَهُمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا ، فَكُلَّمَا هَمَّ الْمُتَصَدِّقُ بِصَدَقَتِهِ اتَّسَعَتْ عَلَيْهِ حَتَّى تُعَفِّيَ أَثَرَهُ ، وَكُلَّمَا هَمَّ الْبَخِيلُ بِالصَّدَقَةِ انْقَبَضَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ إِلَى صَاحِبَتِهَا وَتَقَلَّصَتْ عَلَيْهِ ، وَانْضَمَّتْ يَدَاهُ إِلَى تَرَاقِيهِ -فَسَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ- فَيَجْتَهِدُ أَنْ يُوَسِّعَهَا فَلا تَتَّسِعُ » . [راجع : ۱۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۱۰۲۱].

۲۹۱۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: مثالب بخیل و صدقه دهنده، مثال دو مردی است که لباس آهنی پوشیده‌اند و تنگی لباس دستهایشان را به چنبر گردنهایشان بسته است، آن‌گاه که صدقه دهنده می‌خواهد صدقه بدهد، لباس بر وی فراخ می‌شود تا آن که اثر پایش (یعنی گناهان) را ناپدید می‌کند، و چون بخیل می‌خواهد که صدقه بدهد هر حلقهٔ لباس بر صاحبش تنگ می‌گردد و بدنش را می‌فشارد و دستهایش راه به گردن وی می‌بندد - و ابوهریره - شنید که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «می‌کوشد که لباس خود را فراخ گرداند و فراخ نمی‌شود».

۹۰- باب : الْجُبَّةِ فِي السَّفَرِ وَالْحَرْبِ

باب ۹۰: پوشیدن جُبّه (پوشاک زرهی) در سفر و جنگ

۲۹۱۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأعْمَشُ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى مُسْلِمٍ ، هُوَ ابْنُ صُبَيْحٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : حَدَّثَنِي الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَالَ : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحَاجَتِهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ ، فَلَقِيتُهُ بِمَاءٍ ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَامِيَّةٌ ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ ، فَذَهَبَ يُخْرِجُ يَدَيْهِ مِنْ كُمَّيْهِ ، فَكَانَا ضَيِّقَيْنِ ، فَأَخْرَجَهُمَا مِنْ تَحْتُ فَغَسَلَهُمَا وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ ، وَعَلَى خُفَّيْهِ . [راجع : ۱۸۲ . أخرجه مسلم : ۲۷۴]

۲۹۱۸ - از مَسروق روایت است که مُغیره بن شُعبه(رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قضای حاجت رفت، سپس برگشت من برای وی آب آوردم. جُبّه شامی بر تن وی بود، دهان و بینی خود را شست و روی خود را شست و چون خواست دستها را از آستین‌ها بیرون آورد، آستینها تنگی کرد، دستها را از زیر آن بیرون آورد و آنها را شست و بر سر خویش و موزه‌های خویش مسح کرد.

۹۱- باب : الْحَرِيرِ فِي الْحَرْبِ

۲۹۱۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ فِي قَمِيصٍ مِنْ حَرِيرٍ ، مِنْ حِكَّةٍ كَانَتْ بِهِمَا . [انظر : ۲۹۲۰، ۲۹۲۱، ۲۹۲۲، ۵۸۳۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶] .

۲۹۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرَ : شَكَوَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ - يَعْنِي الْقَمْلَ - فَأَرْخَصَ لَهُمَا فِي الْحَرِيرِ ، فَرَأَيْتُهُ عَلَيْهِمَا فِي غَزَاةٍ . [راجع : ۲۹۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶] .

۲۹۲۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ : أَخْبَرَنِي قَتَادَةُ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قَالَ : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ . [راجع : ۲۹۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶ ، بزيادة] .

۲۹۲۲- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : رَخَّصَ ، أَوْ رُخِّصَ لَهُمَا لِحِكَّةٍ بِهِمَا . [راجع : ۲۹۱۹ ، أخرجه مسلم : ۲۰۷۶ مطولاً] .

۹۲- باب : مَا يُذْكَرُ فِي السِّكِّينِ

۲۹۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ أُمَيَّةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ مِنْ كَتِفٍ يَحْتَزُّ مِنْهَا ، ثُمَّ دُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ .

حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، وَزَادَ : فَأَلْقَى السِّكِّينَ . [راجع : ۲۰۸ ، أخرجه مسلم : ۳۵۵] .

باب ۹۱: پوشاک ابریشمی در جنگ

۲۹۱۹ - از سعید، از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای عبدالرحمن بن عَوف و زُبیر اجازه داد تا پیراهن ابریشمی بپوشند زیرا بدن آنها خارش می‌کرد.

۲۹۲۰ - از هَمّام، از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: عبدالرحمن بن عَوْف و زبیر به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شکایت کردند - یعنی به خاطر شپش - آن حضرت پوشیدن جامهٔ ابریشمی را برایشان اجازت داد. من آنان را در میدان جنگ دیدم.

۲۹۲۱ - از شُعبه از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای عبدالرحمن بن عَوْف و زُبَیر بن عوام اجازه داد تا از پوشاک ابریشمی استفاده کنند.

۲۹۲۲ - از شعبه، از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: آن حضرت رخصت داد، یا رخصت داده شد تا آن دو نفر به سبب خارش بدن جامهٔ ابریشمی بپوشند.

باب ۹۲: آنچه دربارهٔ کارد گفته شده

۲۹۲۳ - از جعفر بن عمرو ابن اُمَیّه روایت است که پدر وی گفته پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) راد دیم که گوشت شانه (گوسفند) می‌خورد و از آن با کارد می‌برید. سپس به نماز فراخوانده شد. آن حضرت نمازگزارد و وضو (تازه) نکرد.

ابوالیمان، از شعیب، از زهری روایت کرده و افزوده است: کارد را افکند.

٩٣- باب : مَا قِيلَ فِي قِتَالِ الرُّومِ

٢٩٢٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيُّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ قال : حَدَّثَنِي ثَوْرُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ : أَنَّ عُمَيْرَ بْنَ الأَسْوَدِ الْعَنْسِيَّ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ أَتَى عُبَادَةَ ابْنَ الصَّامِتِ ، وَهُوَ نَازِلٌ فِي سَاحَةِ حِمْصَ ، وَهُوَ فِي بِنَاءٍ لَهُ ، وَمَعَهُ أُمُّ حَرَامٍ .

قال عُمَيْرٌ : فَحَدَّثَتْنَا أُمُّ حَرَامٍ : أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا » . قالتْ أُمُّ حَرَامٍ : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ ؟ قال : « أَنْتِ فِيهِمْ » . ثُمَّ قال النَّبِيُّ ﷺ : « أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ » . فَقُلْتُ : أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « لا » . [راجع : ٢٧٨٩] .

باب ۹۳: آنچه دربارهٔ جنگ رومیان گفته شده

٢٩٢٤ - از ثَور بن یزید، روایت است که از خالد بن معدان از عُمَیر بن اسود عَنْسی که گفته: وی نزد عُبَادَه ابن صامت رفت و او در ساحل حِمس فرود آمده بود و در خانهٔ خود به سر می‌برد. (زن او) اُمّ حرام نیز با وی بود عُمَیر گفت: اُمّ حرام ما را گفت: وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود:

«نخستین لشکر از امّت من که از راه دریا جهاد می‌کنند، همان بهشت را بر خود واجب گردانیده‌اند».

اُمّ حَرام می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، آیا من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «تو در میان ایشانی»[1].

سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین لشکر از امّت من که بر شهر قیصر هجوم می‌برند،[2] آمرزیده شده‌اند». گفتم: من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «نی».

٩٤- باب : قِتَالِ الْيَهُودِ

٢٩٢٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَرْوِيُّ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ : عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ ، حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ ، فَيَقُولُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ » . [انظر : ٣٥٩٣ر . أخرجه مسلم : ٢٩٢١] .

باب ۹۴: جنگ با یهود

٢٩٢٥ - از مالک از نافع، از عبدالله بن(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

«شما با یهود خواهید جنگید، تا آن که یکی از ایشان پس سنگ پنهان می‌گردد و سنگ

۱- آن غزوهٔ قبرس بود که در زمان عثمان (رضی‌الله عنه) به اهتمام معاویه واقع شد (شرح شیخ‌الاسلام).

۲- قیصر لقب پادشاه روم است و مراد از مدینه یا شهر قیصر نزد اکثر، قسطنطنیه است که به دست سادات صحابه فتح شد، چون ابن عمر و ابن عباس و ابن زبیر و ابوایوب چنان‌که قبر ابوایوب در کنار دیوار شهر است. برخی برآنند شهر قیصر، شهری است که قیصر در آن‌جا می‌باشد و آن حِمس است (شرح شیخ‌الاسلام).

می‌گوید: ای بندهٔ خدا، یهودی در پس من است او را بکش».

۲۹۲۶- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ ، حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ : يَا مُسْلِمُ ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ ». [أخرجه مسلم : ۲۹۲۲ ، مختصراً].

۲۹۲۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که شما با یهود بجنگید و تا آن که سنگ بگوید که در عقب وی یهودی است (و خطاب کنند): ای مسلمان، یهودی در عقب من است او را بکش».

۹۵- باب : قِتَالِ التُّرْكِ

۲۹۲۷- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا يَنْتَعِلُونَ نِعَالَ الشَّعَرِ ، وَإِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا عِرَاضَ الْوُجُوهِ ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ ». [انظر : ۳۵۹۲د] .

۲۹۲۸- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ الأَعْرَجِ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ ، صِغَارَ الأَعْيُنِ ، حُمْرَ الْوُجُوهِ ، ذُلْفَ الأُنُوفِ ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ ، وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ » . [انظر: ۲۹۲۹ج، ۳۵۸۷د، ۳۵۹۰د، ۳۵۹۱ج. أخرجه مسلم : ۲۹۱۲] .

باب ۹۵: جنگ با ترکان

۲۹۲۷ - از عمرو بن تَغْلِب روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «از علامات قیامت است که با قومی می‌جنگید که پای‌افزار مویی می‌پوشند، و از علامات قیامت است که با قومی می‌جنگید که دارای رخسار پهن‌اند و روی‌شان بسان سپر چرمی است».

۲۹۲۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت به پا نمی‌شود تا آن که شما با تُرک بجنگید، آنانی که دارای چشمان کوچک، رخسار سرخ‌گون و بینی پهن‌اند و گویی رخسارشان سپر چرمی است. و قیامت برپا نمی‌شود تا آن که با قومی بجنگند که دارای پای پوش موییِ‌اند».

۹۶- باب : قِتَالِ الَّذِينَ يَنْتَعِلُونَ الشَّعَرَ

۲۹۲۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا

باب ۹۶: جنگ با کسانی که پای‌پوش مویی دارند

۲۹۲۹ - از سعید بن مَسَیِّب، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که با قومی بجنگند که پای پوش‌شان مویی است، و قیامت

نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ ، وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ» .

قال سُفْيَانُ : وَزَادَ فيه أبو الزِّنَاد ، عَنِ الأَعْرَج ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ رِوَايَةً : « صِغَارَ الأَعْيُن ، ذُلْفَ الأنوف ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ» . [راجع : ۲۹۲۸ . أخرجه مسلم: ۲۹۱۲] .

برپا نمی‌شود تا آن که با قومی بجنگید که روی‌شان مانند سپر چرمی است.

فیان گفته است: ابُو الزّناد، از اعرج، در روایت خود از ابوهریره افزوده است: «دارندهٔ چشمان کوچک، بینی پهن و رخساری چون سپر چرمی».

۹۷- باب : مَنْ صَفَّ أَصْحَابَهُ عِنْدَ الْهَزِيمَةِ ، وَنَزَلَ عَنْ دَابَّتِهِ وَاسْتَنْصَرَ

باب ۹۷: کسی که در آستانهٔ شکست یاران خود را صف بست و از مرکب خود فرود آمد و از خداوند کمک خواست

۲۹۳۰- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ الْحَرَّانِيُّ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ : أَكُنْتُمْ فَرَرْتُمْ يَا أَبَا عُمَارَةَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قال : لا وَاللَّه ، مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَلَكِنَّهُ خَرَجَ شُبَّانُ أَصْحَابِهِ وَأَخِفَّاؤُهُمْ حُسَّرًا لَيْسَ بِسِلاحٍ ، فَأَتَوْا قَوْمًا رُمَاةً ، جَمْعَ هَوَازِنَ وَبَنِي نَصْرٍ ، مَا يَكَادُ يَسْقُطُ لَهُمْ سَهْمٌ ، فَرَشَقُوهُمْ رَشْقًا مَا يَكَادُونَ يُخْطِئُونَ فَأَقْبَلُوا هُنَالِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، وَابْنُ عَمِّهِ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ يَقُودُ بِهِ ، فَنَزَلَ وَاسْتَنْصَرَ ، ثُمَّ قَالَ : « أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ» . ثُمَّ صَفَّ أَصْحَابَهُ. [راجع : ۲۸٦٤ . أخرجه مسلم : ۱۷۷٦] .

۲۹۳۰ – از زُهَیر روایت است که ابواسحاق روایت است که گفته: از بَرأ (بن عازب) شنیدم که مردی از وی پرسید: ای ابوعُمَراهْ، آیا در روز جنگ حنین همگی شما فرار کردید؟ وی گفت: نی به خدا سوگند،رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (از دشمن) روی نگردانید ولیکن یاران جوان آن حضرت و آنان که سبکبار بودند، و خُوْد، و زره و سلاح نداشتند بیرون رفتند و با تیراندازان قبایل هوازن و بنی نصر مواجه شدند که به ندرت تیرشان خطا می‌کرد و آنها این جوانان را تیرباران کردند و تیرهایشان کمتر خطا می‌کرد. مسلمانان به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روی آوردند و آن حضرت بر استر سفید خود سوار بود و پسرعموی او ابوسُفیان بن حارث بن عبدالمطّلب عنان استر را می‌کشید. آن حضرت از استر فرود آمد و از خداوند کمک خواست و سپس گفت: «منم پیامبر و این دروغ نیست، منم پسر عبدالمطّلب» و سپس یاران خود را صف بست.

۹۸- باب : الدُّعَاءِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ بِالْهَزِيمَةِ وَالزَّلْزَلَةِ

۲۹۳۱- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عِيسَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الأَحْزَابِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَلأَ اللَّهُ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَاراً ، شَغَلُونَا عَنِ الصَّلاَةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ » . [انظر: ۴۱۱۱، ۴۵۳۳، ۶۳۹۶. أخرجه مسلم : ۶۲۷] .

۲۹۳۲- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ ذَكْوَانَ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُو فِي الْقُنُوتِ : « اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ » . [راجع: ۸۰۴ . أخرجه مسلم: ۶۷۵].

۲۹۳۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ ، أَخْبَرَنَا : إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الأَحْزَابَ ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ » . [راجع : ۲۸۱۸ . أخرجه مسلم: ۱۷۴۲] .

۲۹۳۴- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ

باب ۹۸: دعا بر مشرکان که به شکست و اضطراب دچار گردند

۲۹۳۱ -از عَبِیْدَه روایت است که(رضی‌الله عنه) گفته: در روز جنگ احزاب بود که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند خانه‌ها و قبرهای ایشان (یعنی کافران) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز میانه (عصر۹ بازداشتند تا آن که آفتاب غروب کرد».

۲۹۳۲ -روایت است از اعْرَج که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در قنوت (پس از رکوع رکعت دوم نماز صبح) دعا می‌کرد که:

«بارالها، سَلَمه بن هِشام را نجات بده[1] بارالها، ولید بن ولید را نجات بده[2] بارالها، عیّاش بن ابی ربیعه را نجات بده، بارالها، مسلمانان ناتوان را نجات بده، بارالها عقوبت خود را بر قبیلهٔ منضر بیفزای، بارالها، سالهای قحطی چون سالهای زمان یوسف بر ایشان نازل کن.

۲۹۳۳ - از عبداله بن ابی اَوفی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ احزاب بر مشرکان دعای (بد) کرد و گفت:

«بارالها، که فرستندهٔ کتاب و شتاب کنندهٔ حسابی، بارالها، گروههای مشرکان را منهزم گردان، بارالها، ایشان را به شکست و اضطراب دچار گردان».

۲۹۳۴ - از ابواسحاق، از عَمْرو بن مَیمون

۱- سَلَمه بن هشام بن مغیرهٔ مخزومی، برادر ابوجهل، قدیم‌الاسلام بودو و از خیار صحابه، کافران او را در مکه حبس کرده بودند و عذاب می‌کردند. سپس وی از آن‌جا گریخت و نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد.

۲- ولید بن ولید مخزومی، برادر خالد بن ولید است که برادرانش با دادن فدیه او را از اسارت مسلمانان بیرون آوردند وقتی به مکه رفت مسلمان شد و در آن‌جا مورد شکنجه و اذیت قرار تا آن که نجات یافت و نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد.

عَوْن : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَنَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَنُحِرَتْ جَزُورٌ بِنَاحِيَةِ مَكَّةَ ، فَأَرْسَلُوا فَجَاؤُوا مِنْ سَلاهَا وَطَرَحُوهُ عَلَيْهِ ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَلْقَتْهُ عَنْهُ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ » . لأَبِي جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ ، وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ ، وَأُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ . قال عَبْدُاللَّهِ : فَلَقَدْ رَأَيْتُهُمْ فِي قَلِيبِ بَدْرٍ قَتْلَى .

قال أَبُو إِسْحَاقَ : وَنَسِيتُ السَّابِعَ . وَقال يُوسُفُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : أُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ .

وَقال شُعْبَةُ : أُمَيَّةُ أَوْ أُبَيٌّ .

وَالصَّحِيحُ أُمَيَّةُ . [راجع : ٢٤٠ أخرجه مسلم : ١٧٩٤ باختلاف] .

روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سایهٔ کعبه نماز می‌گزارد، ابوجهل و کسانی از قریش گفتند: شتری در محلی از مکه ذبح شده است، آنها کسی را فرستادند و زهدان آن را آوردند و بر آن حضرت افکندند. فاطمه (دختر آن حضرت) آمد و آن را برداشت و دور افکند آن حضرت گفت: «بارالها، بر تو است هلاک قریش، بارالها، بر تو است هلاک قریش» (و دعای بد کرد) بر ابوجهل بن هِشام و عُتْبَه بن رَبِیْعه، و شیبهٔ بن ربیعه، و وَلید بن عُتْبه، و اُبَی بن خَلَف؛ و عُقْبه بن ابی مُعَیْط.

عبدالله گفتعه است: همانا من ایشان را کشته شده در چاه بدر دیده‌ام و ابواسحاق گفته است: نام نفر هفتم را فراموش کردم.

و یوسف بن اسحاق گفته که ابواسحاق (نام نفر هفتم را) اُمَیّه بن خَلَف گفته است.

و شُعْبه گفته است: اُمَیّه یا اُبَی (نفر هفتم بوده است) امام بخاری می‌گوید: صحیح آن، اُمَیّه، است.

٢٩٣٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ الْيَهُودَ دَخَلُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَلَعَنْتُهُمْ . فَقَالَ : « مَا لَكِ » . قُلْتُ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قال : « فَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ : وَعَلَيْكُمْ » . [انظر : ٦٠٢٤ ، ٦٠٣٠ ، ٦٢٥٦ ، ٦٣٩٥ ، ٦٤٠١ ، ٦٩٢٧ . أخرجه مسلم : ٢١٦٥ ، باختلاف لفظ الحوار] .

۲۹۳۵ – از ابن ابی مُلَیکه که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: یهودیها نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند:

اَلسَّام علیک (یعنی مرگ بر تو، عوض السلام علیک).

من ایشان را لعنت کردم. آن حضرت فرمود: «چرا چنین گفتی» گفتم: آیا نشنیدی که چه گفتند؟ فرمود: «تو نشنیدی که من چه گفتم». گفتم: «وَ عَلیکم» (یعنی بر شما باد، آنچه گفتید)[1].

۹۹- باب : هَلْ يُرْشِدُ الْمُسْلِمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَوْ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

۲۹۳۶- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَتَبَ إِلَى قَيْصَرَ وَقَالَ : « فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ » .

[انظر: ۲۹۴۰ط . وهو قطعة من حديث ابن عباس عن أبي سفيان انظر:۷].

باب ۹۹: آیا مسلمان اهل کتاب را رهنمایی کنید یا قرآن را به ایشان بیاموزاند

۲۹۳۶ - از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قیصر (روم) نوشت و گفت: «اگر از اسلام روی بگردانی گناه رعایای خود را به عهده خواهی گرفت».

۱۰۰- باب : الدُّعَاءِ لِلْمُشْرِكِينَ بِالْهُدَى لِيَتَأَلَّفَهُمْ

۲۹۳۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَدِمَ طُفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا ، فَقِيلَ : هَلَكَتْ دَوْسٌ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَائْتِ بِهِمْ » . [انظر : ۴۳۹۲ت ، ۶۳۹۷د . أخرجه مسلم : ۲۵۲۴].

باب ۱۰۰: دعا برای مشرکین تا هدایت یابند و به اسلام گرایش یابند

۲۹۳۷ - از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: طُفیل بن عَمْرو الدّوسی و رفقای وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: یا رسول‌الله، همانا قبیله دَوس از امر تو نافرمانی کردند و ابا ورزیدند، دربارهٔ ایشان به خداوند دعا کن. گفته شد: هلاک باد دَوْس. آن حضرت فرمود: «بارالها، دَوْس را هدایت کن و به اسلام فراخوان».

۱۰۱- باب : دَعْوَةِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى ،

وَعَلَى مَا يُقَاتَلُونَ عَلَيْهِ ، وَمَا كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى كِسْرَى وَقَيْصَرَ ، وَالدَّعْوَةِ قَبْلَ الْقِتَالِ .

باب ۱۰۱: دعوت یهود و نصارا به اسلام

و هر آنچه مسلمانان باکافران بر آن می‌جنگند و آنچه را پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خسرو (شاه فارس) و قیصر (شاه روم) نوشت و دعوت به اسلام پیش از جنگ.

۲۹۳۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ ، قِيلَ لَهُ : إِنَّهُمْ لا يَقْرَؤُونَ كِتَابًا إِلاَّ أَنْ

۲۹۳۸ - از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: وقتی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خواست که به قیصر روم نامه نویسد به آن حضرت

- ۱- (سامَ علیک)، با (سَلام علیک) شباهت لفظی دارد. یهود عوض سلام علیک) (سام علیک) گفتند و آن حضرت گفته ایشان را به ایشان برگردانید.

يَكُونَ مَخْتُومًا ، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . [راجع: ٦٥. أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

گفته شد: پادشاهان نامه‌ای نمی‌خوانند مگر آن که مُهر شده باشد. آن حضرت انگشتر نقره‌ای را گرفت. گویی اکنون به سفیدی انگشتر دردست آن حضرت می‌نگرم که در آن نقش شده بود: محمد رسول‌الله.

۲۹۳۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَى كِسْرَى ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، يَدْفَعُهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ كِسْرَى حَرَّقَهُ ، فَحَسِبْتُ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ : «أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ». [راجع: ٦٤]

۲۹۳۹ – از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نامه‌اش را به خسرو فرستاد و به قاصد نامه دستور داد که آن را به حاکم بَحرَیْن برساند تا حاکم بحرین آن را به خسرو بفرستد. وقتی خسرونامه را خواند، آن را پاره کرد.

زهری (ابن شهاب) گفته است: گمان می‌کنم که سعید بن مُسیَّب گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان دعا کرد که: «آنها به سختی پراکنده و متلاشی گردند».

۱۰۲ - باب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ

النَّاسَ إِلَى الإِسْلَامِ وَالنُّبُوَّةِ ، وَأَنْ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ [آل عمران: ٧٩] .

باب ۱۰۲: دعوت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

به قبول اسلام و اقرار به نُبوَّت و این‌که برخی، برخی دیگر را به خدایی نگیرند به جز خداوند را.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «سزاوار نیست هیچ آدمی را که عطا کند او را خدا کتاب و علم و نبوَّت، بازبگوید به مردمان، بندگان شوید مرا بدون خدا، ولیکن مثل این شخص می‌گوید که باشید ربّانی (مرشد خلق) به سبب آموزاندن کتاب و خواندن آن» (آل عمران: ۷۹).

۲۹۴۰- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ : عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَتَبَ إِلَى

۲۹۴۰ – از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نامه‌ای به قیصر (روم) نوشت و او را به اسلام دعوت کرد و نامه را توسط دِحیه کلبی، فرستاد و به

قَيْصَرَ يَدْعُوهُ إِلَى الإِسْلامِ ، وَبَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَيْهِ مَعَ دِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ ، وَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى لِيَدْفَعَهُ إِلَى قَيْصَرَ ، وَكَانَ قَيْصَرُ لَمَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ جُنُودَ فَارِسَ ، مَشَى مِنْ حِمْصَ إِلَى إِيلِيَاءَ شُكْرًا لِمَا أَبْلاهُ اللَّهُ ، فَلَمَّا جَاءَ قَيْصَرَ كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ حِينَ قَرَأَهُ : الْتَمِسُوا لِي هَا هُنَا أَحَدًا مِنْ قَوْمِهِ ، لأَسْأَلَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع : ۲۹۳۶].

او فرمود که نامه را به حاکم بُصری بسپارد تا او به قیصر برساند. و قیصر به شکر آن که خداوند لشکر فارس را از وی دور کرده بود (و لشکر وی غالب آمده بود) از حِمْص به سوی ایلیأ (بیت‌المقدس) پیاده روان شده بود. آن‌گاه که قیصر نامهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافت، هنگام خواندن آن گفت: یکی از اقوام او را برایم پیدا کنید تا دربارهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از وی سؤال کنیم.

۲۹۴۱- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ : أَنَّهُ كَانَ بِالشَّامِ فِي رِجَالٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدِمُوا تِجَارًا ، فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ .

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ : فَوَجَدَنَا رَسُولُ قَيْصَرَ بِبَعْضِ الشَّامِ ، فَانْطَلَقَ بِي وَبِأَصْحَابِي ، حَتَّى قَدِمْنَا إِيلِيَاءَ فَأُدْخِلْنَا عَلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ فِي مَجْلِسِ مُلْكِهِ ، وَعَلَيْهِ التَّاجُ ، وَإِذَا حَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ .

فَقَالَ لِتَرْجُمَانِهِ : سَلْهُمْ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، قَالَ أَبُو سُفْيَانَ : فَقُلْتُ : أَنَا أَقْرَبُهُمْ إِلَيْهِ نَسَبًا .

قَالَ : مَا قَرَابَةُ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ ؟ فَقُلْتُ : هُوَ ابْنُ عَمِّي ، وَلَيْسَ فِي الرَّكْبِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ غَيْرِي .

فَقَالَ قَيْصَرُ : أَدْنُوهُ ، وَأَمَرَ بِأَصْحَابِي فَجُعِلُوا خَلْفَ ظَهْرِي عِنْدَ كَتِفِي .

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ : قُلْ لأَصْحَابِهِ : إِنِّي سَائِلٌ هَذَا الرَّجُلَ عَنِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، فَإِنْ كَذَبَ فَكَذِّبُوهُ ، قَالَ أَبُو سُفْيَانَ : وَاللَّهِ لَوْلا الْحَيَاءُ يَوْمَئِذٍ ، مِنْ أَنْ يَأْثُرَ أَصْحَابِي عَنِّي الْكَذِبَ ، لَكَذَبْتُهُ حِينَ سَأَلَنِي عَنْهُ ، وَلَكِنِّي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ يَأْثُرُوا الْكَذِبَ عَنِّي فَصَدَقْتُهُ .

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ : قُلْ لَهُ كَيْفَ نَسَبُ هَذَا الرَّجُلِ فِيكُمْ ؟ قُلْتُ : هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ .

۲۹۴۱ - ابن عباس (به استناد سند حدیث قبل) گفت: ابوسُفیان به من خبر داد که وی با برخی از مردان قریش در شام مشغول تجارت بودند و آن مصادف به زمانی بود که میان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و کافران قریش (نظر به پیمان صلح حدیبیه) میعاد تعیین شده بود.

ابوسفیان گفت: قاصدِ قیصر ما را در محلی از شام پیدا کرد و مرا و یاران مرا با خود برد تا آن که به ایلیاء رسیدیم و نزد قیصر رفتیم و قیصر را دیدیم که در بارگاه پادشاهی خود نشسته است و تاج بر سر دارد و پیرامون وی بزرگان روم نشسته‌اند.

قیصر به ترجمان خود گفت: از ایشان سؤال کن که کدام یک از روی نَسَب به همان مردی که خود را پیامبر می‌پندارد، قرابت دارد؟

ابوسُفیان گفت: گفتم: من از روی نَسب به او از همه نزدیکترم. قیصر گفت: میان او و تو چه نوع قرابتی است؟ گفتم: وی پسرعموی من است، و در کاروان ما در آن روز، به جز از من کسی دیگر از اولاد عبد مناف نبود.

قیصر گفت: او را نزدیک بیاورید. و به یاران

قال : فَهَلْ قال هَذَا الْقَـوْلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَبْلَهُ ؟ قُلْتُ : لا .

فَقال : كُنْتُـمْ تَتَّهِمُونَهُ عَلَى الْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قال؟ قُلْتُ : لا .

قال : فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائه مِنْ مَلك ؟ قُلْتُ : لا .

قال : فَأَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ؟ قُلْتُ : بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ .

قال : فَيَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ؟ قُلْتُ : بَلْ يَزِيدُونَ .

قال : فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لدينه بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فيه؟ قُلْتُ: لا .

قال : فَهَـلْ يَغْدرُ ؟ قُلْتُ : لا ، وَنَحْنُ الآنَ منْهُ في مُدَّة نَحْنُ نَخَافُ أَنْ يَغْدرَ - قـال أَبُو سُفْيَانَ : وَلَـمْ يُمْكنِّي كَلمَـةٌ أُدْخلُ فيهَا شَيْئًا أَنْتَقصُهُ به لا أَخَافُ أَنْ تُؤْثَرَ عَنِّي غَيْرُهَا -

قال : فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ أَوْ قَاتَلَكُمْ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : فَكَيْـفَ كَـانَتْ حَرْبُـهُ وَحَرْبُكُـمْ ؟ قُلْـتُ : كَـانَتْ دُوَلاً وَسجَالاً ، يُدَالُ عَلَيْنَا الْمَرَّةَ وَنُدَالُ عَلَيْه الأُخْرَى ، قال : فَمَاذَا يَأْمُرُكُمْ ؟ قال : يَأْمُرُنَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ لا نُشْرِكُ به شَيْئًا ، وَيَنْهَانَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ، وَيَأْمُرُنَا بالصَّلاة ، وَالصَّدَقَة ، وَالْعَفَاف ، وَالْوَفَاء بالْعَهْد ، وَأَدَاء الأَمَانَة .

فَقَالَ لتَرْجُمَانه حينَ قُلْتُ ذَلكَ لَهُ : قُلْ لَـهُ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبه فيكُمْ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ذُو نَسَب ، وَكَذَلكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ في نَسَب قَوْمهَا .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ قال أَحَدٌ منْكُمْ هَذَا الْقَـوْلَ قَبْلَـهُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ أَحَدٌ منْكُمْ قال هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ ، قُلْتُ رَجُلٌ يَأْتَمُّ بقَوْل قَدْ قيلَ قَبْلَهُ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بالْكَذب قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قال ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ ليَدَعَ الْكَذبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذبَ عَلَى اللَّه .

من امر کرد که در پس پشت من و نزدیک شانه‌ام قرار گیرند. و سپس به ترجمان خود گفت: به یاران وی بگوی: من دربارهٔ کسی که خود را پیامبر می‌پندارد، از این مرد سؤال می‌کنم، اگر دروغ بگوید، دروغ او را آشکار کنید.

ابوسفیان گفت: اگر در آن روز شرم آن نمی‌بود که یاران من از من دروغ نقل کنند، هنگامی که دربارهٔ آن حضرت سؤال می‌کرد، به او دروغ می‌گفتم. لیکن شرم کردم که دروغ مرا آشکار کنند. بنابراین، راست گفتم.

سپس به ترجمان خود گفت: به او بگوی که نسب آن مرد در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما عالی نسب است.

قیصر گفت: آیا گفته‌های او را قبل از وی کسی دیگر گفته است؟ گفتم: نی. گفت: آیا او را قبل از آنکه بگوید آنچه گفته است به دروغ متهم کرده‌اید؟ گفتم: نی.

گفت: آیا کسی از اجداد وی پادشاه بوده است؟ گفتم: نی.

گفت: آیا بزرگان قوم از وی پیروی می‌کنند یا مردم ناتوان؟ گفتم: مردم ناتوان.

گفت: پیروان وی زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند؟ گفتم: زیاد می‌شوند.

گفت: آیا کسی که در دین وی درآمده آیا از روی ناخشنودی از آن برگشته است؟ گفتم: نی.

گفت: آیا پیمان‌شکنی می‌کند؟ گفتم: نی، و ما اکنون در حالت صلح قرار داریم و می‌ترسیم که پیمانش را بشکند - ابوسُفیان گفت: بر من

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ ، قُلْتُ يَطْلُبُ مُلْكَ آبَائِهِ .

وَسَأَلْتُكَ : أَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ، فَزَعَمْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُمْ اتَّبَعُوهُ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ . وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حِينَ تَخْلِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ لا يَسْخَطُهُ أَحَدٌ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا يَغْدِرُونَ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ وَقَاتَلَكُمْ ، فَزَعَمْتَ أَنْ قَدْ فَعَلَ ، وَأَنَّ حَرْبَكُمْ وَحَرْبَهُ تَكُونُ دُوَلاً ، وَيُدَالُ عَلَيْكُمُ الْمَرَّةَ وَتُدَالُونَ عَلَيْهِ الأُخْرَى ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى وَتَكُونُ لَهَا الْعَاقِبَةُ ، وَسَأَلْتُكَ : بِمَاذَا يَأْمُرُكُمْ ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ، وَيَنْهَاكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلاةِ ، وَالصَّدَقَةِ ، وَالْعَفَافِ ، وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ ، وَأَدَاءِ الأَمَانَةِ ، قَالَ : وَهَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ ، قَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ ، وَلَكِنْ لَمْ أَظُنَّ أَنَّهُ مِنْكُمْ ، وَإِنْ يَكُ مَا قُلْتَ حَقًّا ، فَيُوشِكُ أَنْ يَمْلِكَ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ ، وَلَوْ أَرْجُو أَنْ أَخْلُصَ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ قَدَمَيْهِ .

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ : ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُرِئَ فَإِذَا فِيهِ : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ ، سَلامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَّا بَعْدُ : فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ ، أَسْلِمْ تَسْلَمْ ، وَأَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الأَرِيسِيِّينَ ، وَ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ

ممکن نبود که در عیب آن حضرت کلمه دیگر بگویم، که نترسم از من دروغ نقل شود، به جز آن‌چه گفتم.

قیصر گفت: آیا با او جنگیده‌اید و او با شما جنگیده است؟ گفتم: آری.

گفت: نتیجهٔ جنگ شما و جنگ او چگونه بوده است؟

گفتم: حالت نوبتی توأم با شکست و پیروزی داشت، گاه او را بر ما پیروز می‌بود و گاه ما را بر او.

گفت: شما را به چه امر می‌کند؟

گفتم: به ما امر می‌کند که تنها خداوند را بپرستیم و به او چیزی شریک نیاوریم و ما را از آنچه پدران ما پرستش کرده‌اند منع می‌کند، و ما را به نماز و صدقه و پارسایی و وفا به عهد و ادای امانت امر می‌کند. وقتی که این سخنان را گفتم، قیصر به ترجمان خود گفت: به او بگوی، من از نسب وی در میان شما از تو سؤال کردم و تو گفتی که وی عالی نسب است، و چنان است که پیامبران از میان مردم عالی نسب قوم خود برانگیخته می‌شوند.

و از تو سؤال کردم که: آیا کسی از شما این گفته‌ها را قبل از وی گفته است؟ و تو گفتی: نِی. من با خود گفتم: اگر کسی از شما این گفته‌ها را قبل از وی گفته باشد، می‌گفتم که وی مردی است که به سخنی که قبل از وی گفته شد، اقتدا می‌کند.

و از تو سؤال کردم که آیا او را قبل از این‌که این سخنان را بگوید، به دروغ متهم کردید، و تو گفتی که نِی. من دانستم که وی چنان نیست

شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾». [آل عمران : ٦٤].

قال أَبُو سُفْيَانَ : فَلَمَّا أَنْ قَضَى مَقَالَتَهُ عَلَتْ أَصْوَاتُ الَّذِينَ حَوْلَهُ مِنْ عُظَمَاءِ الرُّومِ ، وَكَثُرَ لَغَطُهُمْ ، فَلا أَدْرِي مَاذَا قالوا ، وَأُمِرَ بِنَا فَأُخْرِجْنَا ، فَلَمَّا أَنْ خَرَجْتُ مَعَ أَصْحَابِي وَخَلَوْتُ بِهِمْ ، قُلْتُ لَهُمْ : لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ ، هَذَا مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ يَخَافُهُ ، قال أَبُو سُفْيَانَ : وَاللَّهِ مَا زِلْتُ ذَلِيلاً مُسْتَيْقِنًا بِأَنَّ أَمْرَهُ سَيَظْهَرُ ، حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ قَلْبِي الإِسْلَامَ وَأَنَا كَارِهٌ . [راجع : ٧ . اخرجه مسلم : ١٧٧٣].

که برمردم دروغ نبندد و بر خدا دروغ بندد.

و از تو پرسیدم که آیا کسی از اجداد وی پادشاه بوده است، و تو گفتی که نی. با خود گفتم: اگر کسی از اجداد وی پادشاه می‌بود، می‌گفتم که وی پادشاهی اجداد خود را می‌طلبد.

و از تو پرسیدم که آیا بزرگان قوم از وی پیروی می‌کنند یا مردم ناتوان و تو گفتی که مردم ناتوان از وی پیروی می‌کنند. و همین مردم ناتوان پیروان پیامبرانند.

و از تو پرسیدم که آیا پیروان او زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند، و تو گفتی که زیاد می‌شوند و این ایمان است تا آن که کامل گردد.

و از تو پرسیدم آیا کسی از روی ناخشنودی از دین وی برگشته است، پس آن که به دین وی درآمده است، و تو گفتی نِی ،البته این از نشانهٔ ایمان است که چون بشاشت آن با دلها آمیخت، کسی از این امر ناخشنود نمی‌گردد.

و از تو پرسیدم که آیا پیمان می‌شکند و تو گفتی نی. و چنان است که پیامبران پیمان نمی‌شکنند.

و از تو پرسیدم که آیا با وی جنگیده‌اید و او با شما جنگیده است، و تو گفتی که وی جنگیده است، و همانا جنگ شماو جنگ او حالت نوبتی داشته است که گاه پیروزی با شما و گاه پیروزی با او بوده است. چنان است که پیامبران مورد آزمون قرار می‌گیرند که در فرجام پیروزی با ایشان است.

و از تو پرسیدم که شما را چه امر می‌کند و تو گفتی که شما را امر می‌کند که خدا را

بپرستید و به او چیزی شریک نیاورید و شما را از آن‌چه پدران شما پرستیده‌اند منع می‌کند، و شما را به نماز و صدقه و پارسایی و وفا به عهد و ادای امانت امر می‌کند.

قیصر گفت: و همین است صفت پیامبر، و من می‌دانستم که وی ظهور کردنی است ولیکن گمان نمی‌کردم که از مردم شما باشد. و اگر آن‌چه که تو گفتی راست باشد، زود است که جای هر دو پای مرا مالک شود و اگر امید می‌داشتم که به وی می‌توانم برسم، بی‌درنگ به دیدارش می‌شتافتم و اگر نزد وی می‌بودم، پاهایش را می‌شستم.

ابوسفیان گفت: سپس قیصر نامهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را طلبید و در آن آمده بود.

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. از جانب محمد بندهٔ خدا و رسول او، به هرقل بزرگ روم، سلام بر کسی که از راه راست پیروی کند، اما بعدُ: همانا تو را به اسلام فرا می‌خوانم، اسلام بیاور تا به سلامت مانی، و اسلام بیاور تا خداوند تو را دو چند پاداش بدهد و اگر از اسلام روی بگردانی گناه کشاورزان و خدم و حشم تو، برعهدهٔ تو خواهد بود. (ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی مسلّم میان ما و شما که نپرستیم به جز خدا و شریک نسازیم با وی چیزی دیگر را و پروردگار نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را به جز خدا، پس اگر روی گردانیدند پس بگویید که گواه باشید ما مسلمانیم) (آل عمران: ٦٤)».

ابوسفیان گفت: آن‌گاه که قیصر به سخنان خو.د پایان داد، آواز کسانی که از بزرگان روم

پیرامون وی گرد آمده بودند بلند گردید و به اندازهٔ سروصدا به راه انداختندکه ندانستم که چه می‌گویند. و به ما امر شد و برآمدیم. و چون با یاران خویش بیرون آمدیم و تنها شدیم، به یاران خود گفتم: کار پسر ابی کَبَشَه چنان بالا گرفته که پادشاه بنی اصفر از وی می‌ترسد[1].

ابوسفیان می‌گوید: به خدا سوگند همیشه خودم را خوار می‌پنداشتم و یقین می‌کردم که سرانجام دین وی پیروز خواهد شد، تا آن که خداوند اسلام را در دل من جای داد و من از آن ناخوش بودم.

٢٩٤٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ القَعْنَبِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ : « لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ » . فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَى ، فَغَدَوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى ، فَقَالَ : « أَيْنَ عَلِيٌّ » . فَقِيلَ : يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ ، فَأَمَرَ فَدُعِيَ لَهُ ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ ، فَقَالَ : نُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟ فَقَالَ : « عَلَى رِسْلِكَ ، حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلامِ ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ ، فَوَاللَّهِ لأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ » . [انظر : ٣٠٠٩، ٣٧٠١، ٤٢١٠ . أخرجه مسلم: ٢٤٠٦] .

٢٩٤٢ - از عبدالعزیز بن ابی حازم روایت است که سهل بن سَعْد(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ خیبر شنیده است که می‌فرمود: «همانا این پرچم را به دست کسی می‌دهم که خداوند بر دستان وی فتح را میسر می‌کند».

صحابه به امید آن برخاستند که پرچم به کدام یک‌شان داده می‌شود و هریک بدین امید شب را صبح کردند که برایشان پرچم داده شود.

آن حضرت فرمود: «علی کجاست؟» گفته شد: چشمانش درد می‌کند. آن حضرت امر کرد و او فراخوانده شد. از آب د هان خویش بر چشمان وی افکند، چشمانش جابه‌جا بهبود یافت که گویی هرگز چشمانش درد نمی‌کرده است. علی گفت: تا زمانی با آنها می‌جنگیم که

[1]- مراد از پسر ابوکشبه، کنایت توهین‌آمیز به آن حضرت است. برخی ابوکبشه را از اجداد مادری آن حضرت و برخی از اجداد حلیمه مادر رضاعی آن حضرت گفته‌اند.

همانند ما (مسلمان) شوند.

آن حضرت فرمود: «نرمش نشان بده تا آن که به مواضع ایشان فرود می‌آیید سپس آنها را به اسلام دعوت کن و از آنچه برایشان واجب گشته است آگاه‌شان گردان، به خدا سوگند که هرگاه خداوند یک مرد را به وسیلۀ هدایت کند برای تو بهتراز آن است که شتران سرخ موی داشته باشی».

۲۹۴۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرو حَدَّثَنَا ، أبُو إسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْد قال : سَمِعْتُ أنَسًا ﷺ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إذَا غَزَا قَوْمًا لَمْ يُغِرْ حَتَّى يُصْبِحَ ، فَإنْ سَمِعَ أذَانًا أمْسَكَ ، وَإنْ لَمْ يَسْمَعْ أذَانًا أغَارَ بَعْدَ مَا يُصْبِحُ ، فَنَزَلْنَا خَيْبَرَ لَيْلاً . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم: ۱۳۶۵ ، في الجهاد ۱۲۰ بقطعة ليس فيها إلاّ ذكر خيبر ليلاً] .

۲۹٤۳ - از ابواسحاق، از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در مقابل قومی غزا می‌کرد، حمله نمی‌کرد تا آن که صبح می‌شد[1]. اگر صدای اذان را (از ایشان) می‌شنید، خودداری می‌کرد، و اگر صدای اذان را نمی‌شنید، پس از آن که صبح می‌شد، حمله می‌کرد. ما شبانگاه به خیبر رسیدیم.

۲۹٤٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أنَس : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إذَا غَزَا بِنَا . [راجع: ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ الجهاد ۱۲۰ مطولاً] .

۲۹٤٤ - از اسماعیل بن جَعفر، از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون جهاد می‌کرد، همراه ما جهاد می‌کرد.

۲۹٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أنَس ﷺ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إلَى خَيْبَرَ ، فَجَاءَهَا لَيْلاً ، وكَانَ إذَا جَاءَ قَوْمًا بلَيْل لا يُغيرُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يُصْبحَ ، فَلَمَّا أصْبَحَ خَرَجَتْ يَهُودُ بمَسَاحيهِمْ وَمَكَاتلهِمْ ، فَلَمَّا رَأوْهُ قالوا : مُحَمَّدٌ وَاللَّه ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُ أكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إنَّا إذَا نَزَلْنَا بسَاحَة قَوْم فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ » . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الجهاد ۱۲۰ باختلاف] .

۲۹٤٥ - از مالک از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خیبر برآمد و شبانگاه بدانجا رسید. و چون آن حضرت شبانه بر قومی می‌آمد، بر ایشان حمله نمی‌کرد تا آن که صبح می‌شد. آن‌گاه که صبح فرا رسید، یهود با بیلها و زنبیلهای خویش برآمدند و چون آن حضرت را دیدند، گفتند: محمد است به خدا سوگند محمد است و لشکر. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)

۱- حدیث ۲۹۴۲، سطر سوم، لم یَغِر - آمده است که اشتباه است - صحیح آن - لم یغز - است.

فرمودک الله اکبر. خیبر ویران شد. چون به سرزمین قومی فرود آییم، صبح بدی در انتظار بیم‌داده‌شدگان خواهد بود».

۲۹۴٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي نَفْسَهُ وَمَالَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» [أخرجه مسلم : ٢١]
رَوَاهُ عُمَرُ وَابْنُ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم : ٢١]

۲۹٤٦ - از زُهری از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مأمور شدم تا زمانی با مردم کارزار کنم که بگویند: لا اله الاالله، و هرکه لا اله الاالله بگوید جان و مال خود را از من در امان داشته است مگر به حق آن و حساب (نهان) وی با خداست[۱]».

و عُمَر و ابن عمر این را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند.

۱۰۳- باب : مَنْ أَرَادَ غَزْوَةً فَوَرَّى بِغَيْرِهَا ، وَمَنْ أَحَبَّ الْخُرُوجَ [إِلَى السَّفَرِ] يَوْمَ الْخَمِيسِ

باب ۱۰۳: کسی که قصد جهاد کند و قصد خود را امری دیگر بنماید و کسی که برآمدن به سفر را در روز پنج‌شنبه دوست می‌دارد

۲۹٤۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ ﷺ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ ، قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ : حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَّى بِغَيْرِهَا . [راجع : ٢٧٥٧. أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه مسلم: ٢٧٦٩ ، مطولاً]

۲۹٤۷ - از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که گفت: عبدالله بن کعب(رضی‌الله عنه) که عصاکش پدر نابینای خود کعب بود گفته است: از کعب بن مالک شنیدم، آن‌گاه که از همراهی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (در غزوهٔ تبوک) بازماند که گفت: چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد غزوه‌ای می‌کرد، قصد خویش را چیزی دیگر می‌نمود (تا آشکار نشود).

۲۹٤۸- وحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ

۲۹٤۸ - از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعبن بن مالک گفت:

۱- لفظ - الا بَحَقّه، یعنی مگر به حق آن، شامل قصاص وحَد است که استثناً قرار گرفته، یعنی اگر مسلمان مستوجب قصاص یا حد شود، در امان نمی‌ماند و حکم آن عملی می‌شود و حتی ابوبکر(رضی‌الله عنه)، کسانی را که زکات نمی‌دادند در این استثناً قرار داد و قتال با ایشان را جایز دانست، هرچند در آغاز با مخالفت عمر(رضی‌الله عنه) مواجه شد ولی بعداً عمر(رضی‌الله عنه) تسلیم رأی وی گردید.

-۲۸۹ جزء یازدهم صحیح‌البخاری پایان یافت.

عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قال : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَلَّمَا يُرِيدُ غَزْوَةً يَغْزُوهَا إِلاَّ وَرَّى بِغَيْرِهَا ، حَتَّى كَانَتْ غَزْوَةُ تَبُوكَ ، فَغَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا ، وَاسْتَقْبَلَ غَزْوَ عَدُوٍّ كَثِيرٍ ، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ ، لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ عَدُوِّهِمْ ، وَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ . [راجع : ۲۷۵۷] .

چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قصد غزوه‌ای می‌کرد که در آن کارزار کند، موضوعی دیگر را روپوش می‌کرد. تا آن که غزوهٔ تبوک پیش آمد، که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در گرمای شدید عزم رزم کرد و سفر دور و درازی را پیش گرفت که از بیابان می‌گذشت. و دشمنان زیادی در انتظار وی بودند. آن حضرت حالت دشمنان را برای مسلمانان آشکار کرد تا در برابر دشمن مجهز گردند و ایشان را از مسیر سفر خود آگاه گردانید.

۲۹۴۹- وَعَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ كَانَ يَقُولُ : لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ ، إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ ، إِلاَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ . [راجع : ۲۷۵۷] .

۲۹۴۹ - از زُهری، از عبدالرحمن‌بن کعب بن مالک روایت است که: کعب بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در کمتر سفری به جز از روز پنج‌شنبه سفر کرده است.

۲۹۵۰- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ . [راجع : ۲۷۵۷ . أخرجه مسلم : ۷۱۶ بقطعة ليست في هذه الطريق . و ۲۷۶۹ ، مطولاً دون هذه القطعة] .

۲۹۵۰ - از زُهری، ازعبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که پدر وی گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز پنج‌شنبه به عزم غزوهٔ تبوک برآمد و دوست می‌داشت که به روز پنج‌شنبه سفر کند.

۱۰۴- باب : الْخُرُوجِ بَعْدَ الظُّهْرِ

باب ۱۰۴: برآمدن (به سفر) بعدازظهر

۲۹۵۱- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا ، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ ، وَسَمِعْتُهُمْ يَصْرُخُونَ بِهِمَا جَمِيعًا . [راجع : ۱۰۸۹ . اخرجه مسلم : ۶۹۰ باختلاف يسير] .

۲۹۵۱ - از ابوقِلابه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت خواند، و نماز عصر را در ذُوالحُلیفه، دو رکعت گزارد، و شنیدم که برای هر دو (حج و عمره) یکجا به آواز بلند تلبیه می‌گفتند.

۱۰۵- باب : الْخُرُوجِ آخِرَ الشَّهْرِ

وَقَالَ كُرَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما : انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ ، وَقَدِمَ مَكَّةَ لأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ .

۲۹۵۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّهَا سَمِعَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِخَمْسِ لَيَالٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ ، وَلا نُرَى إِلاَّ الْحَجَّ ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْ مَكَّةَ ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ ، إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، أَنْ يَحِلَّ قَالَتْ عَائِشَةُ : فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ ، فَقُلْتُ : مَا هَذَا ؟ فَقَالَ : نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ .

قَالَ يَحْيَى : فَذَكَرْتُ هَذَا الْحَدِيثَ لِلْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ، فَقَالَ : أَتَتْكَ وَاللَّهِ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ . [راجع: ۲۹٤ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۱] .

باب ۱۰۵: برآمدن (به سفر) در اواخر ماه

و کُرَیب از ابن عباس(رضی‌الله عنه) آورده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمانی از مدینه روانه شد که پنج روز از ماه ذی قعده مانده بود و آن گاه به مکه رسید که چهار شب از ماه ذی حجه گذشته بود.

۲۹۵۲ - از عَمْره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) زمانی روانه شدیم که پنج شب از ذی قعده مانده بود و گمان نمی‌بردیم مگر حج را، آن گاه که به مکه نزدیک شدیم، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که کسی که با وی هدی (قربانی) نیست، پس از طواف کعبه و سعی میان صفاو مروه حلال شود (از احرام بیرون آید). عایشه گفت: در روز نحر برای ما گوشت گاو آورده شد. گفتم: این برای چیست؟ گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از جانب همسران خویش قربانی کرده است.

یحیی گفته است: این حدیث را برای قاسم بن محمد بن ابی بکریاد کردم. گفت: به خدا سوگند که این حدیث را عَمْره، بر آن وجهی که بوده به تو گفته است[۱].

۱۰۶- باب : الْخُرُوجِ فِي رَمَضَانَ

۲۹۵۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ أَفْطَرَ .

باب ۱۰۶: برآمدن (به سفر) در ماه رمضان

۲۹۵۳ - از عُبَیدالله روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ماه رمضان به سفر برآمد و روزه داشت تا آن که به کَدید رسید و در آن‌جا روزه را

۱- جزء یازدهم صحیح‌البخاری پایان یافت.

قال سُفْيَانُ قال : الزُّهْرِيُّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : وَسَاقَ الْحَدِيثَ . [راجع : ١٩٤٤] .

شکست.

سفیان گفته است: زُهری می‌گوید که عبیدالله مرا خبر داده که ابن عباس گفته است: و حدیث را بیان کرد.

[ابوعبدالله، (امام بخاری) گفته است: قول زهری همین است، و همانا از واپسین عمل رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)، حکم گرفته می‌شود][1].

١٠٧- باب : التَّوْدِيعِ

٢٩٥٤- وَقال ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قال : بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْثٍ ، وَقال لنا : « إِنْ لَقِيتُمْ فُلانًا وَفُلانًا - لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمَا - فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ » . قال : ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُوَدِّعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ . فَقال : « إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فُلانًا وَفُلانًا بِالنَّارِ ، وَإِنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إِلاَّ اللهُ ، فَإِنْ أَخَذْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا » .

[انظر : ٣٠١٦] .

باب ۱۰۷: وداع کردن

۲۹۵٤ - از سُلیمان بن یسار روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ما را در لشکری فرستاد و گفت: «اگر با فلان و فلان - دو مرد از قریش که آنها را نام گرفت -برخوردید، آنان را با آتش بسوزانید».

ابوهریره گفت: سپس نزد آن حضرت رفتیم تا با وی وداع کنیم هنگامی که خواستیم برآییم، فرمود:

«شما را امر کرده بودم که فلان و فلان را با آتش بسوزانید، و با آتش کسی عذاب نمی‌کند مگر خداوند، پس اگر آن دو نفر را گرفتید بکشید».

١٠٨- باب : السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلإِمَامِ

٢٩٥٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ

باب ۱۰۸: به سخن امام گوش کردن و اطاعت از وی

۲۹۵۵ - از یَیحی، از عبیدالله، از نافع از ابن

۱- عبارت میان دو قلابک که متن فوق فاقد آن است در سایر نسخ بخاری در اخیر حدیث ۲۹۵۳ آمده است که متن آن این است: (قال ابوعبدالله: هَذا قول الزهری. و اِنّما یُؤخَذُ بالاخر من فعل) یعنی قول زهری آن است که در سفر روزه را بخورند و گفته‌اند که حکم آخر ناسخ اول باشد. و نیز گفته‌اند. امری که در آن تخیر بوده است، آن حضرت افضل آن را اختیار می‌کرد، پس معلوم شد که خوردن روزه در سفر افضل است. پوشیده نماند که آن حضرت و صحابه تا منزل کدید در نزدیکی مکه روزه داشتند و در آن جا روزه را خوردند تا اباحت خوردن روزه را بیان کنند و نیز در دفع دشمن ضعیف نباشند. پس اگر افضل است همان روزه است و اباحت خوردن، نفی افضلیت نمی‌کند (تیسیرالقاری).

قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا النَّبِيِّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ».

[انظر: ۷۱۴۴. أخرجه مسلم: ۱۸۳۹، بزيادة].

عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

از اسماعیل بن زکریّا، از عبیدالله، از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شنیدن و اطاعت کردن امام واجب است مادامی که به گناه امر نکند، و اگر به گناه امر شود شنیدن و اطاعت کردن وی لازم نیست».

۱۰۹- باب: يُقَاتَلُ مِنْ وَرَاءِ الإِمَامِ وَيُتَّقَى بِهِ

باب ۱۰۹: در عقب امام قتال می‌شود و به او پناه جسته می‌شود

۲۹۵۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ الأَعْرَجَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ».

[راجع: ۲۳۸. أخرجه مسلم: ۸۵۵ مطولاً].

۲۹۵۶ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «ما (اُمّتی) واپسین و پیشینیم»[1].

۲۹۵۷- وَبِهَذَا الإِسْنَادِ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِعِ الأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ يَعْصِ الأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الإِمَامُ جُنَّةٌ، يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ». [انظر: ۷۱۳۷. أخرجه مسلم: ۱۸۳۵، أوله. و أخرجه: ۱۸۴۱ آخره].

۲۹۵۷ - و به همین اسناد آن حضرت فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، از خداوند اطاعت می‌کند و کسی که دربرابر من سرکشی کند، از خداوند سرکشی می‌کند، و کسی که از امیر خود اطاعت کند، از من اطاعت می‌کند و کسی که از امیر خود سرکشی کند از من سرکشی می‌کند، و همانا امام همچون سپری است که از عقب وی (با کافران) جنگ می‌شود و به او پناه جسته می‌شود.

اگر امام با پرهیزگاری به موجب حکم خداوند امر کند و عدالت نماید، او را بدان عمل پاداش است و اگر به غیر آن امر کند، در آن مورد مسئول است».

۱- یعنی در دنیا امت آخرینیم و در دخول بهشت، امت پیشین.

۱۱۰- باب : الْبَيْعَةِ فِي الْحَرْبِ أَنْ لا يَفِرُّوا

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : عَلَى الْمَوْتِ . لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح : ۱۸] .

۲۹۵۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما : رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا ، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ . فَسَأَلْتُ نَافِعًا : عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ ، عَلَى الْمَوْتِ ؟ قَالَ : لا ، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ .

۲۹۵۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ : إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقَالَ : لا أُبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ۴۱۶۷ . أخرجه مسلم: ۱۸۶۱ ، دون ذكر الحرة] .

باب ۱۰۱: بیعت در جنگ که نگریزند

و برخی گفته‌اند: بیعت بر مرگ است: به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: هر آینه خشنود شد خدا از مسلمانان وقتی که بیعت می‌کردند با تو در زیر درخت» (الفتح: ۱۸).

۲۹۵۸ - از جُوَیریه، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: سال بعد از آن (به سوی حُدَیبیه) بازآمدیم. از میان ما دو نفر در مورد درختی (که سال قبل) در زیر آن بیعت کردیم، مخالفت کردند (که این درخت است یا درختی دیگر). (که پوشیدن و گم کردن آن درخت) رحمتی از جانب خداوند بود[1].

جُوَیریه می‌گوید: از نافع پرسیدیم که: آن حضرت از ایشان بر چه چیزی بیعت گرفت، آیا بیعت بر مرگ بود؟

نافع گفت: نی، بلکه بر صبر و شکیبایی از ایشان بیعت می‌گرفت.

۲۹۵۹ - از عبّاد بن تمیم روایت است که عبدالله ابن زید رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آن‌گاه که واقعه حَرّه رخ داد[2] کسی نزد عبدالله ابن زید آمد و گفت: همانا ابن حنظله از مردم بر مرگ بیعت می‌گیرد.

عبدالله بن زید گفت: من پس از رسول

۱- واقعهٔ حُدَیبیه، در ذی‌قعدهٔ سال ششم هجرت، زمانی رخ داد که مشرکان مکه، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران او را از رفتن به مکه برای ادای عمره مانع شدند و در موضع حدیبیه متوقف ساختند. مسلمانان با آن حضرت در زیر درختی بیعت کردند که در صورت بروز جنگ، جد و جهد تمام کنند و نگریزند. این بیعت به نام بیعت الرّضوان نیز یاد می‌شود که خداوند دربارهٔ آن آیه فرستاد. چون کار به صلح کشید. معاهدهٔ میان مسلمانان و مشرکان مکه به امضا رسید که بنابراین معاهده، مسلمانان سال دیگر به قصد عمره به مکه آمدند و چون به موضع حدیبیه رسیدند، برخی همان درختی را جستجو می‌کردند که سال قبل در زیر آن با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بودند و آن موضع را محل رحمت می‌پنداشتند. راوی حدیث، گم کردن و پوشیدن آن درخت را رحمت خداوند خوانده است تا مبادا جاهلان آن را مقدس شمارند و گمراه گردند.

۲- حَرّه، موضعی است در یک میلی مدینه و در آن جا قشون مدینه به امارت ابن حنظله که پدرش معروف به - غسیل ملایکه - است و عبدالله ابن مطیع در مقابل لشکر یزید جنگ خونینی به راه انداختند که در آن حدود ده هزار نفر به شمول هزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار توسط لشکر یزید به شهادت رسیدند.

خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با هیچ کس بر مرگ بیعت نمی‌کنم.

۲۹۶۰- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ : بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ : « يَا ابْنَ الأَكْوَعِ أَلا تُبَايِعُ » . قَالَ : قُلْتُ : قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « وَأَيْضًا » . فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ . فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَبَا مُسْلِمٍ ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ ؟ قَالَ : عَلَى الْمَوْتِ . [انظر: ٤١٦٩، ٧٢٠٦، ٧٢٠٨ . أخرجه مسلم: ١٨٦٠ مختصراً] .

۲۹۶۰ - از یَزید بن ابی عُبَید روایت است که سَلَمه(رضی‌الله عنه) گفت: من با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (در بیعت الرّضوان) بیعت کردم و سپس در زیر سایهٔ درختی رفتم، وقتی تعداد مردم کم شد، آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، آیا بیعت نمی‌کنی؟»

گفتم: همانا بیعت کردم، یا رسول‌الله.

فرمود: «بار دیگر بیعت کن» من بار دوم بیعت کردم. (یزید بن ابی عبید می‌گوید) به او گفتم: یا ابومسلم، شما در آن روز بر چه چیز بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ.

۲۹۶۱- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : كَانَتِ الأَنْصَارُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَقُولُ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا
عَلَى الْجِهَادِ مَا حَيِينَا أَبَدَا

فَأَجَابَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ :

« اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَهْ
فَأَكْرِمِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ »

[راجع : ٢٨٣٤. أخرجه مسلم : ١٨٠٥] .

۲۹۶۱ - از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مردم انصار در روز جنگ خندق، می‌خواندند:

ما آن کسانیم که با محمد بیعت کردیم
بر امر جهاد، برای همیشه مادامی که زنده‌ایم

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (با قبول بیعت ایشان) پاسخ داد که:

بارالها، زندگی جز زندگی آخرت نیست
انصار و مهاجرین را گرامی بدار

۲۹۶۲ ، ۲۹۶۳- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ فُضَيْلٍ ، عَنْ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ مُجَاشِعٍ ﷺ قَالَ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَخِي فَقُلْتُ : بَايِعْنَا عَلَى الْهِجْرَةِ ، فَقَالَ : « مَضَتِ الْهِجْرَةُ لأَهْلِهَا » . فَقُلْتُ : عَلامَ تُبَايِعُنَا ؟ قَالَ : « عَلَى الإِسْلامِ وَالْجِهَادِ » . [الحديث ٢٩٦٢ ، انظر : ٤٣٠٥، ٤٣٠٧ ، ٤٣٠٧] [الحديث ٢٩٦٣ ، انظر : ٤٣٠٦، ٤٣٠٨، ٤٣٠٨ . أخرجه مسلم

۲۹۶۲ و ۲۹۶۳ - از ابوعثمان روایت است که مُشاجِع(رضی‌الله عنها) گفت: «من و برادرم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدیم و گفتیم: بر امر هجرت بر ما بیعت کن. آن حضرت فرمود: «دوران هجرت بر اهل آن گذشت» گفتم: با ما بر چه بیعت می‌کنی؟

فرمود: «بر اسلام و جهاد»

١٨٦٣ ، بزيادة الخير] .

١١١- باب : عَزْمِ الإِمَامِ عَلَى النَّاسِ فِيمَا يُطِيقُونَ

٢٩٦٤- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال : قال عَبْدُاللَّهِ ﷺ : لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا دَرَيْتُ مَا أَرُدُّ عَلَيْهِ ، فَقال : أَرَأَيْتَ رَجُلاً مُؤْدِيًا نَشِيطًا ، يَخْرُجُ مَعَ أُمَرَائِنَا فِي الْمَغَازِي ، فَيَعْزِمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لا نُحْصِيهَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ ، إِلاَّ أَنَّا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَعَسَى أَنْ لا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلاَّ مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ ، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ بِخَيْرٍ مَا اتَّقَى اللَّهَ ، وَإِذَا شَكَّ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلاً فَشَفَاهُ مِنْهُ ، وَأَوْشَكَ أَنْ لا تَجِدُوهُ ، وَالَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ ، مَا أَذْكُرُ مَا غَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ كَالثَّغْبِ ، شُرِبَ صَفْوُهُ وَبَقِيَ كَدَرُهُ .

باب ۱۱۱: امر امام و پیشوا بر مردم، به اندازۀ توانایی ایشان

٢٩٦٤ - از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: امروز مردی نزد من آمد و از من چیزی پرسید که نمی‌دانستم به او چه جوابی بگویم.

وی گفت: دربارۀ مردی که با وسایل جنگی به خوشی خاطر همراه امرای ما به غزوات می‌رود و امیر بر ما چیزهایی تحمیل کند که از توان آن عاجزیم، چه حکم می‌کنی؟ به او گفتم: به خدا سوگند نمی‌دانم که برایت چه بگویم، به جز این که وقتی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردیم. بسا اوقات در هیچ کاری بر ما سخت نمی‌گرفت، مگر گاهی که آن را انجام می‌دادیم.

همانا هر یک از شما همیشه در نیکویی است تا آن که از خداوند اطاعت می‌کند، و اگر در مشروعیت چیزی در شک می‌افتد، از مردی دیگر سؤال کند تا او را از شک برهاند و زود است که زمانی فرا رسد که شما همچو کسی را نیابید. سوگند به ذاتی که جز او معبودی بر حق نیست که آنچه از دنیا گذشته و به جا مانده، چنان می‌پندارم که صاف آن نوشیده شده و دُرد آن باقی مانده است.

١١٢- باب : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ أَوَّلَ النَّهَارِ أَخَّرَ الْقِتَالَ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ

٢٩٦٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ

باب ۱۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ، اگر در اول روز به جنگ آغاز نمی‌کرد، جنگ را تا میلان آفتاب (وسط روز) تأخیر می‌نمود.

٢٩٦٥ - از موسی بن عُقبه روایت است

عَمْرو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّه ، وَكَانَ كَاتِبًا لَهُ ، قال : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّه بْنُ أَبِي أَوْفَى رضيَ اللهُ عَنْهمَا فَقَرَأْتُهُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ في بَعْضِ أَيَّامِه الَّتي لَقِيَ فيهَا ، انْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ . [راجع : ۲۸۱۸ . اخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مع الحديث الآتي] .

که سالم ابی‌النضر، مولای عُمَر بن عُبیدالله که کاتب وی نیز بود، گفت: عبدالله بن ابی اَوفَی (رضی‌الله عنه) برای عمر بن عبیدالله نوشت که من آن راخواندم:

همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روزهایی که به مقابلهٔ (دشمن) روبرو شد، انتظار کشید تا آفتاب میلان کرد.

۲۹۶۶- ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ خَطِيبًا قال : « أَيُّهَا النَّاسُ ، لا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوفِ . ثُمَّ قال : اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، وَمُجْرِيَ السَّحَابِ ، وَهَازِمَ الأَحْزَابِ ، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنَا عَلَيْهِمْ». [راجع : ۲۸۱۸ و ۲۹۳۳ . أخرجه مسلم: ۱۷۴۲ مع الحديث السابق] .

۲۹٦٦ - (به استناد، سند حدیث مذکور و به ادامهٔ آن):

سپس در میان مردم به خطبه ایستاد و فرمود: «ای مردم، رویارویی با دشمن را آرزو نکنید، و از خداوند بخواهید شما را از بلا برهاند، و چون با دشمن روبرو شدید، شکیبایی ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایهٔ شمشیرها است - سپس فرمود - بارالها، ای فرود آورندهٔ کتاب و روان کنندهٔ ابر و شکست دهندهٔ گروههای کافر! آن‌ها را شکست ده و ما را یاری بخش».

۱۱۳- باب : اسْتِئْذَانِ الرَّجُلِ الإِمَامَ لِقَوْلِه :

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّه وَرَسُولِه وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ [النور :٦٢] .

باب ۱۱۳: اجازه خواستن از امام، به دلیل فرمودهٔ خداوند

«جز این نیست که مسلمانان آنانند که ایمان آوردند به خدا و رسول او و چون باشند با وی بر کاری که مقتضی اجتماع ایشان است نروند تا آن که اجازه طلبند از وی. هر آینه آنانی که اجازه می‌طلبند از تو، ایشان آنانی‌اند که ایمان آورده‌اند به خدا و به رسول او، پس اگر اجازه طلبند از تو برای بعضی کارهای‌شان، اجازه بده هر کرا خواهی از ایشان، و آمرزش طلب کن برای ایشان از خدا. هر آینه خدا آمرزندهٔ مهربان است» (النور، ٦٢).

۲۹۶۷- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عنهما قال : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : فَتَلاحَقَ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَأَنَا عَلَى نَاضِحٍ لَنَا قَدْ أَعْيَا ، فَلا يَكَادُ يَسِيرُ فَقَالَ لِي : « مَا لِبَعِيرِكَ » . قال : قُلْتُ : عَيِيَ ، قال : فَتَخَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَزَجَرَهُ وَدَعَا لَهُ ، فَمَا زَالَ بَيْنَ يَدَيِ الإِبِلِ قُدَّامَهَا يَسِيرُ ، فَقَالَ لِي : « كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ » . قَالَ : قُلْتُ : بِخَيْرٍ . قَدْ أَصَابَتْهُ بَرَكَتُكَ ، قَالَ : «أَفَتَبِيعُنِيهِ». قال : فَاسْتَحْيَيْتُ ، وَلَمْ يَكُنْ لَنَا نَاضِحٌ غَيْرُهُ ، قال : فَقُلْتُ : نَعَمْ ، قال : « فَبِعْنِيهِ » . فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ عَلَى أَنَّ لِي فَقَارَ ظَهْرِهِ حَتَّى أَبْلُغَ الْمَدِينَةَ ، قال : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي عَرُوسٌ ، فَاسْتَأْذَنْتُهُ فَأَذِنَ لِي ، فَتَقَدَّمْتُ النَّاسَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، حَتَّى أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ ، فَلَقِيَنِي خَالِي ، فَسَأَلَنِي عَنِ الْبَعِيرِ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَنَعْتُ فِيهِ ، فَلامَنِي ، قال : وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قال لي حِينَ اسْتَأْذَنْتُهُ : «هَلْ تَزَوَّجْتَ بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا» . فَقُلْتُ : تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا ، فَقَال : «هَلاَّ تَزَوَّجْتَ بِكْرًا تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تُوُفِّيَ وَالِدِي ، أَوِ اسْتُشْهِدَ ، وَلِي أَخَوَاتٌ صِغَارٌ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ مِثْلَهُنَّ فَلا تُؤَدِّبُهُنَّ وَلا تَقُومُ عَلَيْهِنَّ ، فَتَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا لِتَقُومَ عَلَيْهِنَّ وَتُؤَدِّبَهُنَّ ، قال : فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، غَدَوْتُ عَلَيْهِ بِالْبَعِيرِ ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ وَرَدَّهُ عَلَيَّ . قال الْمُغِيرَةُ : هَذَا فِي قَضَائِنَا حَسَنٌ لا نَرَى بِهِ بَأْسًا . [راجع : ٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٧١٥ ، مختصراً و باختلاف وبقطعة ليست في هذه الطريق . وهو في الرضاع ٥٤ والمساقاة ١٠٩ بنحوه] .

۲۹۶۷ - از شَعْبی روایت است که جَابر بن‌عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد کردم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در مسیر راه) به من رسید درحالی که من بر شتر آبکش خود سوار بودم و شتر مانده شده بود و به سختی راه می‌رفت. آن حضرت فرمود: «شترت را چه شده است؟»

گفتم: مانده شده است. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عقب رفت و شتر را زد و درمورد آن دعا کرد، و چنان بود که شتر من همیشه پیشاپیش شتران می‌رفت و آن حضرت مرا گفت: «شتر خود را چگونه می‌بینی؟» گفتم: به نیکی، همانا برکت تو به آن رسیده است. فرمود: «آیا آن رانمی‌فروشی؟» من حیال کردم درحالی که بجز از آن شتر، شتر آبکش دیگری نداشتم. گفتم: آری، می‌فروشم. فرمود: «بر من بفروش» شترم را به آن حضرت فروختم، بدان شرط که تا رسیدن به مدینه بر آن سوار باشم. سپس گفتم: یا رسول‌الله. من تازه دامادم و از آن حضرت اجازه خواستم و به من اجازه داد، از مردم پیشی گرفتم تا آن که به مدینه رسیدم. در آن جا با دائی (مامای) خود برخوردم. وی در مورد شتر از من سؤال کرد و او را از آن معامله آگاه کردم. وی مرا ملامت کرد.

آن‌گاه که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواسته بودم، از من پرسید: «آیا با دوشیزه ازدواج کردی یا با بیوه؟»».

گفتم: با بیوه ازدواج کرده‌ام. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد».

گفتم: یا رسول‌الله، پدرم وفات کرد یا شهید شد و من خواهرانی خوردسال دارم، و ناپسند دانستم که با دوشیزه‌ای مثل آنها ازدواج کنم که آنها را ادب نیاموزد و از آنها سرپرستی نکند.

آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه رسید، فردا آن شتر را برای وی بردم. آن حضرت بهای شتر را برایم داد و شتر را هم برایم داد.

مغیره (بن مُقسم) گفت: این بیع با چنین شرطی نزد ما نیکوست و در آن باکی نمی‌بینیم.

١١٤- باب : مَنْ غَزَا وَهُوَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسِهِ

فِيهِ جَابِرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٤٤٣].

باب ۱۱۴: کسی که به جهاد برود و نوداماد باشد

در این مورد حدیث جابر است که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است.

١١٥- باب : مَنِ اخْتَارَ الْغَزْوَ بَعْدَ الْبِنَاءِ

فِيهِ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٣١٦٧].

باب ۱۱۵: کسی که بعد از زفاف، رفتن به جهاد را اختیار کند.

در این مورد حدیث ابوهریره است که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است.

١١٦- باب : مُبَادَرَةِ الإِمَامِ عِنْدَ الْفَزَعِ

٢٩٦٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : عَنْ شُعْبَةَ : حَدَّثَنِي قَتَادَةُ : عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَزَعٌ ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لأَبِي طَلْحَةَ ، فَقَالَ : «مَا رَأَيْنَا مِنْ شَيْءٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا» . [راجع ٢٦٢٧. أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ۱۱۶: شتافتن امام (در دفع دشمن) به هنگام ترس

۲۹۶۸ - از قَتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: در مدینه (شایعهٔ حملهٔ دشمن) ترس پدید آورد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسپ ابوطلحه سوار شد و آن اسپی کُندرو بود و فرمود: «ما چیزی ندیدیم و این اسپ را (در تندروی) چون دریا یافتیم».

۱۱۷- باب : السُّرْعَةِ وَالرَّكْضِ فِي الْفَزَعِ

۲۹۶۹- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : فَزِعَ النَّاسُ ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لأَبِي طَلْحَةَ بَطِيئًا ، ثُمَّ خَرَجَ يَرْكُضُ وَحْدَهُ ، فَرَكِبَ النَّاسُ يَرْكُضُونَ خَلْفَهُ ، فقال : «لَمْ تُرَاعُوا ، إِنَّهُ لَبَحْرٌ» . فَمَا سُبِقَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ . [راجع : ۲۶۲۷ . أخرجه مسلم : ۲۳۰۷] .

باب ۱۱۷: شتافتن و تاختن به هنگام ترس

۲۹۶۹ - از محمد روایت است که که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مردم هراسان شدند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسپی کُندرو که از ابوطلحه بود سوار شد و سپس به تنهایی برآمد و اسپ می‌تاخت، و مردم بر اسپ سوار شدند و از عقب وی تاختند. آن حضرت فرمود: «نترسید، و همانا این اسپ مانند دریا است».

پس از آن روز هیچ اسپی از آن پیشی نگرفت.

۱۱۸- باب : الْخُرُوجِ فِي الْفَزَعِ وَحْدَهُ

باب ۱۱۸: به تنهایی در آمدن به وقت ترس

۱۱۹- باب : الْجَعَائِلِ وَالْحُمْلانِ فِي السَّبِيلِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ : الْغَزْوَ ، قَالَ : إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أُعِينَكَ بِطَائِفَةٍ مِنْ مَالِي ، قُلْتُ : أَوْسَعَ اللَّهُ عَلَيَّ ، قَالَ : إِنَّ غِنَاكَ لَكَ ، وَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَالِي فِي هَذَا الْوَجْهِ [راجع : ۳۸۹۹].

وَقَالَ عُمَرُ : إِنَّ نَاسًا يَأْخُذُونَ مِنْ هَذَا الْمَالِ لِيُجَاهِدُوا ، ثُمَّ لا يُجَاهِدُونَ ، فَمَنْ فَعَلَهُ فَنَحْنُ أَحَقُّ بِمَالِهِ حَتَّى نَأْخُذَ مِنْهُ مَا أَخَذَ .

وَقَالَ طَاوُسٌ وَمُجَاهِدٌ : إِذَا دُفِعَ إِلَيْكَ شَيْءٌ تَخْرُجُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَاصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ ، وَضَعْهُ عِنْدَ أَهْلِكَ .

باب ۱۱۹: مزد و سواری دادن کسی را در راه خدا

و مُجاهد گفت به ابن عمر گفتم: می‌خواهم به جهاد بروم. گفت: دوست می‌دارم که با بخشی از مال خود به تو کمک کنم. گفتم: خداوند گشایشی بر من ارزانی داشته است (به مال تو نیازی نیست) گفت: توانگری تو برای تو است، لیکن دوست می‌دارم که از مال من در این راه به مصرف برسد.عُمَر گفت: همانا مردم از این مال (بیت‌المال) می‌گیرند که جهاد کنند و سپس جهاد نمی‌کنند، پس اگر کسی چنین کند، پس ما بدان مال که از ما گرفته سزاوارتریم که از وی بازستانیم. و طاوُس و مُجاهد گفته‌اند: اگر برایت چیزی داده شود که با آن در راه خدا بیرون آیی، هرگونه که خواهی آن را مصرف

کن و آن را به نزد اهل خود بگذار.

۲۹۷۰- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ سَأَلَ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ ، فَقَالَ زَيْدٌ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَرَأَيْتُهُ يُبَاعُ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : آشْتَرِيهِ ؟ فَقَالَ : « لا تَشْتَرِهِ ، وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱۴۹۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۰] .

۲۹۷۰ - از زید بن اسلم، از پدر وی روایت است که عُمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) گفت: اسپی را در راه خدا به کسی بخشیدم، سپس دیدم که آن کس اسپ را می‌فروشد. از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدم که آیا آن اسپ را بخرم؟

فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

۲۹۷۱- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ ، فَأَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَهُ ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « لا تَبْتَعْهُ ، وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱۴۸۹ . أخرجه مسلم ۱۶۲۱] .

۲۹۷۱ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر بن خطّاب اسپی را در راه خدا به کسی بخشید و سپس دریافت که آن اسپ فروخته می‌شود و خواست که آن را بخرد. در آن مورد از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «آن را مخر و به صدقهٔ خود بازنگرد»

۲۹۷۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو صَالِحٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا تَخَلَّفْتُ عَنْ سَرِيَّةٍ ، وَلَكِنْ لا أَجِدُ حَمُولَةً ، وَلا أَجِدُ مَا أَحْمِلُهُمْ عَلَيْهِ ، وَيَشُقُّ عَلَيَّ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي ، وَلَوَدِدْتُ أَنِّي قَاتَلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقُتِلْتُ ، ثُمَّ أُحْيِيتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ أُحْيِيتُ » . [راجع: ۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۶ مطولاً باختلاف] .

۲۹۷۲ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «اگر بر اُمّتم دشواری نمی‌آوردم از هیچ سَریّه[1] بازنمی‌ماندم. لیکن (مرکبی) که بر آن بار (سوار) کنم نمی‌یابم و چیزی نمی‌یابم که بر آن سوار شوند و بر من دشوار است که (جهادکنندگان) از من بازمانند. همانا دوست می‌دارم که در راه خدا بجنگم و کشته شوم، و سپس زنده شوم و سپس کشته شوم و باز زنده شوم».

۱۲۰- بَابُ :الأَجِيرِ

باب ۱۲۰: مزدور گرفتن (در جهاد)

وَقَالَ الْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ : يُقْسَمُ لِلأَجِيرِ مِنَ الْمَغْنَمِ. وَأَخَذَ عَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ فَرَسًا عَلَى النِّصْفِ ، فَبَلَغَ

حسن و ابن سیرین گفته‌اند: از مال غنیمت به اجیر سهمی داده شود. و عَطِیّه بن قَیس،

۱- سَریّه، به معنی فوج یا دسته‌جات کوچک مسلح است که از پنج نفر تا چهارصد نفر را دربرمی‌گیرد، و آن حضرت، خود در آن شرکت نمی‌کرد و اگر شرکت می‌کرد، غزوه نامیده می‌شد.

سَهْمُ الْفَرَسِ أَرْبَعَ مِائَةِ دِينَارٍ ، فَأَخَذَ مِائَتَيْنِ ، وَأَعْطَى صَاحِبَهُ مِائَتَيْنِ .

اسپی را از کسی بدین شرط گرفت که مناصفهٔ مال غنیمت متعلق به وی باشد، و سهم اسپ از مال غنیمت به چهارصد دینار رسید. وی دوصد دینار را برای خود گرفت و دو صد دینار را به صاحب اسپ داد.

۲۹۷۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ ، فَحَمَلْتُ عَلَى بَكْرٍ ، فَهُوَ أَوْثَقُ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي ، فَاسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا ، فَقَاتَلَ رَجُلاً ، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا الآخَرَ ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَهْدَرَهَا ، فَقَالَ : « أَيَدْفَعُ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضَمُهَا كَمَا يَقْضَمُ الْفَحْلُ » .

[راجع : ۱۸٤۸ . أخرجه مسلم : ۱٦٤۷ ، مختصراً باختلاف ، وأخرجه بنحوه في القسامة ۲۲] .

۲۹۷۳ - از صَفوان بن یعلی روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ تبوک جهاد نمودم و کسی را بر شتر جوان خود سوار کردم و این را از بهترین عملهای خود دانستم، و کسی را مزدور گرفتم. وی با یکی (از مسلمانان) جنگ و جدل کرد، یکی از آنان انگشت دیگری را دندان گزید، چون انگشتش را از دهان وی بیرون آورد، دندان پیشین وی را نیز بیرون کرد. آن کس (برای گرفتن قصاص) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت ادعایش را باطل کرد و گفت: «آیا می‌خواهی که دستش را در دهان تو درآورد تا همچون شتر نر، آن را قلم (قطع) کنی».

۱۲۱- باب : مَا قِيلَ فِي لِوَاءِ النَّبِيِّ ﷺ

باب ۱۲۱: آنچه درباره پرچم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شده

۲۹۷٤- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ثَعْلَبَةُ ابْنُ أَبِي مَالِكٍ الْقُرَظِيُّ : أَنَّ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ الأَنْصَارِيَّ ﷺ . وَكَانَ صَاحِبَ لِوَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَرَادَ الْحَجَّ فَرَجَّلَ .

۲۹۷٤ - از ثَعلبه بن ابومالک قُرَظی روایت است که گفت: آن‌گاه که قیس بن سعد انصاری(رضی‌الله عنه) که صاحب پرچم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود، قصد حج کرد، موی خویش را شانه نمود.

۲۹۷۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ : كَانَ

۲۹۷۵ - از یزید بن ابی عُبید روایت است که سَلَمة بن اکوع(رضی‌الله عنه) گفت:

علی(رضی‌الله عنه) در غزوهٔ خیبر از پیامبر(صلی‌الله

عَلِيٌّ رضي الله عنه تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ في خَيْبَرَ ، وَكَانَ بِهِ رَمَدٌ ، فَقَالَ : أَنَا أَتَخَلَّفُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَخَرَجَ عَلِيٌّ فَلَحِقَ بِالنَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا كَانَ مَسَاءُ اللَّيْلَةِ الَّتِي فَتَحَهَا في صَبَاحِهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ - أَوْ قَالَ : لَيَأْخُذَنَّ - غَدًا رَجُلٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، أَوْ قَالَ : يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ» . فَإِذَا نَحْنُ بِعَلِيٍّ وَمَا نَرْجُوهُ ، فَقَالُوا : هَذَا عَلِيٌّ ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ . [انظر: ۳۷۰۲د ، ۴۲۰۹د . أخرجه مسلم : ۲۴۰۷] .

علیه وسلم) عقب افتاد و دچار بیماری چشم گردید و گفت: من از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عقب افتادم. وی برآمد و به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیوست و چون شام آن شب فرا رسید که بامداد فردای آن خیبر فتح شد، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پرچم را به مردی می‌دهم - یا گفت - فردا مردی می‌گیرد که او را خدا و رسولش دوست می‌دارد، و خداوند به دست وی فتح می‌آورد». ناگاه با علی برخوردیم و انتظار آمدنش را نداشتیم. مردم گفتند: اینک علی. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پرچم را به وی داد و خداوند توسط وی فتح آورد.

۲۹۷۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ يَقُولُ لِلزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ : هَا هُنَا أَمَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ .

۲۹۷۶ - از عُروه روایت است که نافع بن جُبَیر گفت: من از عَبّاس شنیدم که به زبیر(رضی‌الله عنه) می‌گفت:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به تو امر کرده است که در همین جای پرچم را نصب کنی.

۱۲۲- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ»

وَقَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ : ﴿ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ﴾ [آل عمران : ۱۵۱] . قَالَهُ جَابِرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ۳۳۵] .

باب ۱۲۲: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

«نصرت داده شده‌ام (بر دشمن) با ترس که از مسیر و فاصلهٔ یک ماه از من در ترس باشد و فرمودهٔ خدای عزّوجل: «خواهیم انداخت در دل کافران بزدلی به سبب آن که شریک مقرر ساختند با خدا» (آل عمران: ۱۵۱). و آن را جابر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۲۹۷۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي

۲۹۷۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «با جَوامعُ الکَلِم»[1] مبعوث شده‌ام و به افکندن ترس (در

۱- جوامع‌الکلم، یعنی سخنانی در لفظ اندک و پرمعنی.

هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي » .

قال أَبُو هُرَيْرَةَ : وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا . [انظر۲ : ۶۹۹۸، ۷۰۱۳، ۷۲۷۳. أخرجه مسلم: ۵۲۳] .

دل دشمن) نصرت داده شده‌ام و آن‌گاه که در خواب بودم، کلیدهای گنجینه‌های زمین نزد من آورده شد و در دست من نهاده شد».

ابوهریره گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از جهان رفت و شما خزاین را بیرون می‌آورید.

۲۹۷۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ ، فَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ وَأُخْرِجْنَا ، فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا : لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ . [راجع: ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ مطولاً] .

۲۹۷۸ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که ابوسفیان او را خبر داده است که: هِرَقل کسی را نزد او فرستاد درحالی که آنها در اِیلِیَاء بیت‌المقدس بودند. سپس نامهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را طلبید، و چون از خواندن نامه فارغ گشت، پیرامون وی غوغا به پا شد و سروصدا بلند گردید و ما از آنجا بیرون آورده شدیم. هنگام بیرون آمدن به یاران خود گفتم: همانا کار پسر ابوکبشه[1] چنان بالا گرفته که پادشاه روم از وی می‌ترسد.

۱۲۳- باب : حَمْلِ الزَّادِ فِي الْغَزْوِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷] .

باب ۱۲۳: توشه برداشتن در سفر جهاد

و فرمودهٔ خدای تعالی: «توشه همراه گیرید، هر آینه بهترین توشه، توشهٔ پرهیزگاری است».

(البقره: ۱۹۷).

۲۹۷۹- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، وَحَدَّثَتْنِي أَيْضًا فَاطِمَةُ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالتْ : صَنَعْتُ سُفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ ، حِينَ أَرَادَ أَنْ يُهَاجِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، قالتْ : فَلَمْ نَجِدْ لِسُفْرَتِهِ ، وَلا لِسِقَائِهِ مَا نَرْبِطُهُمَا بِهِ ، فَقُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ : وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرْبِطُ بِهِ إِلا نِطَاقِي ، قال : فَشُقِّيهِ بِاثْنَيْنِ فَارْبِطِيهِ : بِوَاحِدٍ السِّقَاءَ

۲۹۷۹ – از فاطمه روایت است که اسماء(رضی‌الله عنها) گفت: من برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ ابوبکر توشه تهیه کردم، و آن هنگامی بود که آن حضرت قصد داشت به مدینه هجرت کند. اسماء گفت: من برای توشه‌دان و ظرف آب‌شان چیزی نیافتم که آن را بدان ببندم. پس به ابوبکر گفتم: به خدا سوگند چیزی نیافتم که

[1]- اشارهٔ اهانت‌آمیز به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است که تفصیل آن گذشت.

وَبِالآخَرِ السُّفْرَةَ، فَفَعَلْتُ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ: ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ. [انظر: ۳۹۰۷، ۵۳۸۸].

آن را بدان ببندم مگر کمربند خود را.

ابوبکر گفت: کمربند خود را از میان دو پاره کن، با یک پاره ظرف آب را ببند و با پارهٔ دیگر توشه‌دان را. من چنان کردم، راوی می‌گوید: بدان سبب اسماء، ذات النِّطاقِین (صاحب دو کمربند) نامیده شد.

۲۹۸۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كُنَّا نَتَزَوَّدُ لُحُومَ الأَضَاحِيِّ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ۱۷۱۹. أخرجه مسلم: ۱۹۷۲].

۲۹۸۰ - از عَطاء روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: ما گوشت قربانی را در سفر مدینه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) توشه می‌گرفتیم.

۲۹۸۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قال: سَمِعْتُ يَحْيَى قال: أَخْبَرَنِي بُشَيْرُ بْنُ يَسَارٍ: أَنَّ سُوَيْدَ بْنَ النُّعْمَانِ ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ مِنْ خَيْبَرَ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ، فَصَلَّوُا الْعَصْرَ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِالأَطْعِمَةِ، فَلَمْ يُؤْتَ النَّبِيُّ ﷺ إِلاَّ بِسَوِيقٍ، فَلُكْنَا فَأَكَلْنَا وَشَرِبْنَا، ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا وَصَلَّيْنَا. [راجع: ۲۰۹].

۲۹۸۱ - از بُشَیر بن یسار روایت است که سُوَید بن نعمان(رضی‌الله عنه) گفت: وی همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح خیبر روانه شد تا آن که به موضع صهباء رسیدند که بخشی از خیبر و در پایین خیبر واقع است. نماز عصر را در آن جا گزاردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غذا طلبید. برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بجز سویق چیزی دیگر آورده نشد. سَویق (تلخان) را جویدیم و خوردیم و پس از آن نو نوشیدیم[1]. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برخاست و دهان خویش را شست. ما نیز دهان خویش را شستیم و نماز گزاردیم.

۲۹۸۲- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مَرْحُومٍ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قال: خَفَّتْ أَزْوَادُ النَّاسِ وَأَمْلَقُوا، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ، فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ، فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ؟ قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «نَادِ فِي النَّاسِ يَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ». فَدَعَا وَبَرَّكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ دَعَاهُمْ

۲۹۸۲ - از یزید بن ابی عُبَید روایت است که سلمه(رضی‌الله عنه) گفت: توشه‌های مردم (در غزوهٔ هوازن) کاهش یافت و به غذا محتاج شدند. مردم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند که اجازه بگیرند شتران خویش را ذبح کنند. آن حضرت اجازه داد. سپس با عمر مواجه شدند و از قضیه او را خبر دادند. وی گفت: پس

۱- حدیث ۲۹۸۱، سطر آخر - ثُمَّ قامَ- است که چنین تحریر یافته - ثمقام -

بِأَوْعِيَتِهِمْ ، فَاحْتَثَى النَّاسُ حَتَّى فَرَغُوا ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ » .

[راجع: ٢٤٨٤] .

از خوردن شتران بقای شما چگونه خواهد بود. عُمَر نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: پس از خوردن شتران بقای ایشان چگونه است؟ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردم را بانگ بزن که بقیهٔ توشه‌های خویش را بیاورند» آن حضرت دعا کرد و از خداوند برایشان برکت خواست و سپس آنها را با توشه‌دانهای آن‌ها طلبید. مردم با هر دو دست توشه برداشتند و در توشه‌دانها انداختند. آن‌گاه که فارغ شدند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گواهی می‌دهم که نیست هیچ معبودی بر حق بجز خدا و به تحقیق که من فرستادهٔ خداوندم».

۱۲٤- باب : حَمْلِ الزَّادِ عَلَى الرِّقَابِ

۲۹۸۳- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَرَجْنَا وَنَحْنُ ثَلاثمائَةٍ نَحْمِلُ زَادَنَا عَلَى رِقَابِنَا ، فَفَنِيَ زَادُنَا ، حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا يَأْكُلُ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَمْرَةً ، قَالَ رَجُلٌ : يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ ، وَأَيْنَ كَانَتِ التَّمْرَةُ تَقَعُ مِنَ الرَّجُلِ ؟ قَالَ : لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَقَدْنَاهَا ، حَتَّى أَتَيْنَا الْبَحْرَ ، فَإِذَا حُوتٌ قَدْ قَذَفَهُ الْبَحْرُ ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا مَا أَحْبَبْنَا . [راجع : ٢٤٨٣ . أخرجه مسلم : ١٩٣٥] .

باب ۱۲۴: توشه را برگردن نهادن

۲۹۸۳ - از وَهْب بن کیسان روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: ما روانه شدیم و سه صد نفر بودیم که توشه‌های خویش را بر گردن‌های خویش می‌نهادیم، و توشه‌ها تمام شد، تا آن که کسی در میان ما بود که یک خرما در روز می‌خورد.

مردی به جابر گفت: ای ابوعبدالله، چگونه یک خرما خوراک مردی را کفایت می‌کرد؟

جابر گفت: زمانی قدر یک خرما را دانستیم که آن را هم از دست دادیم، تا آن که به دریا رسیدیم. ناگاه نهنگی را دیدیم که دریا بیرون افکنده بود. مدت هجده روز هر آنچه می‌خواستیم از گوشت آن خوردیم.

۱۲۵- باب : إِرْدَافِ الْمَرْأَةِ خَلْفَ أَخِيهَا

۲۹۸٤- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِم : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَرْجِعُ أَصْحَابُكَ بِأَجْرِ حَجٍّ وَعُمْرَةٍ ، وَلَمْ أَزِدْ عَلَى الْحَجِّ ؟ فَقَالَ لَهَا : « اذْهَبِي ، وَلْيُرْدِفْكِ عَبْدُالرَّحْمَنِ » . فَأَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ أَنْ يُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ ، فَانْتَظَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَعْلَى مَكَّةَ حَتَّى جَاءَتْ . [راجع : ۲۹٤ . أخرجه مسلم: ۱۲۱۱] .

باب ۱۲۵: زن را بر مرکب بر پشت سر برادرش سوار کردن

۲۹۸٤ - از ابن مُلَیکه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، یاران تو با ثواب حج و عمره برمی‌گردند و من بر ثواب حج چیزی نیفزودم (عمره نکردم).

آن حضرت او را گفت: «برو که (برادرت) عبدالرحمن تو را بر مرکب بر پشت سر خود سوار کند».

آن حضرت به عبدالرحمن امر کرد که از موضع تنعیم او را به عمره درآورد. و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در بخش بالای مکه در انتظار وی بود تا آن که بازآمد.

۲۹۸۵- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَوْسٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضي الله عنه قَالَ : أَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أُرْدِفَ عَائِشَةَ ، وَأُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ . [راجع : ۱۷۸٤ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۲] .

۲۹۸۵ - از عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدّیق(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا امر کرد که عایشه را بر پشت سر خود بر مرکب سوار کنم و او را از موضع تنعیم به عمره آورم.

۱۲٦- باب : الارْتِدَافِ فِي الْغَزْوِ وَالْحَجِّ

۲۹۸٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ : كُنْتُ رَدِيفَ أَبِي طَلْحَةَ ، وَإِنَّهُمْ لَيَصْرُخُونَ بِهِمَا جَمِيعًا : الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ . [راجع : ۱۰۸۹ . أخرجه مسلم : ٦۹۰ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب ۱۲٦: بر پشت سر خود بر مرکب سوار کردن در حج و غزوه

۲۹۸٦ - از ابوقلابه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: من بر پشت سر ابوطلحه بر مرکب سوار بودم و مسلمانان برای حج و عمره هر دو (نُسک) آواز (لبیک) بلند می‌کردند.

۱۲۷- باب : الرِّدْفِ عَلَى الْحِمَارِ

۲۹۸۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ

باب ۱۲۷: بر پشت سر کسی بر خر سوار شدن

۲۹۸۷ - از ابن شهاب، از عُروه روایت است که اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله

رضيَ اللهُ عَنهما أنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ ركبَ عَلى حمَار، عَلى إكَاف عَلَيه قطيفَة، وأردَفَ أسَامَةَ ورَاءَه. [انظر: ٥٦٦٤ط، ٥٦٦٣ت، ٥٩٦٤ط، ٦٢٠٧ل، ٦٢٥٤ث، ٦٢٥٤ط. أخرجه مسلم: ١٧٨٩ مطولاً].

علیه وسلم) بر خری سوار شد که بر پالان خر چادری نهاده بودند، و اُسامه بر پشت سر آن حضرت بر مرکب سوار بود.

٢٩٨٨- حَدَّثَنا يَحيَى بنُ بُكَير: حَدَّثَنا اللَّيثُ قَال: يُونُسُ: أَخبَرَني نَافعٌ: عَنْ عَبدِاللّه ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ أقبَلَ يَومَ الفَتحِ منْ أعلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحلَته، مُردفًا أُسَامَةَ بنَ زَيد، ومَعَهُ بلالٌ، ومَعَهُ عُثمَانُ بنُ طَلحَةَ منَ الحَجَبَة، حتَّى أنَاخَ في المَسجد، فَأمَرَهُ أنْ يَأتيَ بمفتَاح البَيت فَفَتَحَ، ودَخَلَ رَسُولُ اللّه ﷺ ومَعَهُ أُسَامَةُ وبلالٌ وعُثمَانُ، فَمَكَثَ فيهَا نَهَارًا طَويلاً، ثُمَّ خَرَجَ، فَاستَبَقَ النَّاسُ، وكَانَ عَبدُاللّه بنُ عُمَرَ أوَّلَ مَن دَخَلَ، فَوَجَدَ بلالاً وَرَاءَ البَاب قَائمًا، فَسَألَهُ أينَ صَلَّى رَسُولُ اللّه ﷺ؟ فَأشَارَ لَهُ إلَى المَكَان الَّذي صَلَّى فيه.

قال عَبدُاللّه: فَنَسيتُ أنْ أسألَهُ كَم صَلَّى منْ سَجدَة. [راجع: ٣٩٧. أخرجه مسلم: ١٣٢٩].

۲۹۸۸ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه سوار بر شتر خود از سوی بالای مکه روانه بود و اُسامه بن زید بر پشت سر آن حضرت بر شتر سوار بود. و بلال و عثمان بن طلحه از پرده‌داران کعبه آن حضرت را همراهی می‌کردند تا آن که آن حضرت شتر خود را در مسجد فرو خوابانید، و امر کرد که کلید کعبه را بیاورند، و دروازه را گشود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به کعبه درآمد و اُسامه و بلال و عثمان با وی درآمدند. آن حضرت زمانی دراز در آن‌جا درنگ کرد، و سپس برآمد و مردم در داخل شدن به کعبه بر یکدیگر سبقت می‌جستند. عبدالله بن عمر نخستین کسی بود که به کعبه درآمد، و بلال را دید که بر پشت در ایستاده است. از وی پرسید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در کدام جای کعبه نماز گزارد. وی به جایی اشارت کرد که آن حضرت در آن نماز گزارده بود.

عبدالله (بن عمر) گفت: فراموش کردم که از بلال بپرسم که آن حضرت چند رکعت نماز گزارد.

١٢٨- باب: مَنْ أخَذَ بالرِّكَاب ونَحوِه

٢٩٨٩- حَدَّثَني إسحَاقُ: أخبَرَنَا عَبدُالرَّزَّاق: أخبَرَنَا مَعمَرٌ، عَنْ هَمَّام، عَنْ أبي هُرَيرَةَ ﷺ قَال: قَال رَسُولُ

باب ۱۲۸: کسی که رکاب و مانند آن را گرفت

۲۹۸۹ - از هَمّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر

اللَّه ﷺ : «كُلُّ سُلامَى مِنَ النَّاس عَلَيْه صَدَقَةٌ ، كُلَّ يَوْم تَطْلُعُ فيه الشَّمْسُ ، يَعْدلُ بَيْنَ الاثْنَيْن صَدَقَةٌ ، وَيُعينُ الرَّجُلَ عَلَى دَابَّته فَيَحْملُ عَلَيْهَا ، أوْ يَرْفَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ ، وَالْكَلمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ ، وَكُلُّ خُطْوَة يَخْطُوهَا إلَى الصَّلاة صَدَقَةٌ ، وَيُميطُ الأذَى عَنِ الطَّريق صَدَقَةٌ» .
[راجع: ۲۷۰۷ ، وانظر في الأدب ، باب ۳٤. أخرجه مسلم : ۱۰۰۹].

هر بند استخوان بدن مردم صدقه است[1]، در هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند و کسی میان دو نفر داوری عادلانه می‌کند صدقه است و کمک با مردی که بر مرکب خود سوار شود و یا بار او را بلند کند، صدقه است، سخنی نیکو صدقه است، و هرگامی که به سوی نماز (جماعت) برداشته شود، صدقه است و دور گردانیدن آنچه بر سر راه موجب اذیت باشد، صدقه است».

۱۲۹- باب :كراهية السَّفَر بِالْمَصَاحِفِ إلَى أرْضِ الْعَدُوِّ

وَكَذَلكَ يُرْوَى عَنْ مُحَمَّد بْن بشْر : عَنْ عُبَيْداللَّه ، عَنْ نَافع ، عَن ابْن عُمَرَ ، عَن النَّبيِّ ﷺ .
وَتَابَعَهُ ابْنُ إسْحَاقَ ، عَنْ نَافع ، عَن ابْن عُمَرَ ، عَن النَّبيِّ ﷺ .
وَقَدْ سَافَرَ النَّبيُّ ﷺ وَأصْحَابُهُ في أرْض الْعَدُوِّ ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْقُرْآنَ .

باب ۱۲۹: مکروه بودن سفر با فسخ قرآن به سرزمین کافران

و همین موضوع از محمد بن بِشْر، روایت می‌شود که وی از عُبیدالله از نافع از ابن عمر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است و متابعت کرده است (عبیدالله را) ابن اسحاق، از نافع از ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی به سرزمین دشمن سفر کردند و ایشان قرآن را می‌دانستند[2].

۲۹۹۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ نَافع ، عَنْ عَبْداللَّه بْن عُمَرَ رَضيَ اللهُ عنهما : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ نَهَى أنْ يُسَافَرَ بالْقُرْآن إلَى أرْض الْعَدُوِّ . [أخرجه مسلم : ۱۸٦۹] .

۲۹۹۰ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از سفر کردن با قرآن در سرزمین دشمن منع کرده است.

۱۳۰- باب : التَّكْبير عنْدَ الْحَرْب

باب - ۱۳۰: تکبیر (الله اکبر) به وقت جنگ

۲۹۹۱-حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّد ، عَنْ أنَس ﷺ قَالَ : صَبَّحَ النَّبيُّ ﷺ

۲۹۹۱- از محمد روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بامدادان به خیبر

۱- یعنی هر سر انگشت یا هر استخوان یا مفصل مستوجب صدقه و شکر خداوند است.
۲- یعنی قرآن را با خود نبرده بودند تا مبادا به دست کافران افتد و بدان گستاخی کنند.

خَيْبَرَ ، وَقَدْ خَرَجُوا بِالْمَسَاحِي عَلَى أَعْنَاقِهِمْ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قالوا : هَـذَا مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ ، فَلَجَؤُوا إِلَى الْحِصْنِ ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ وَقَالَ : « اللَّهُ أَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ » . وَأَصَبْنَا حُمُرًا فَطَبَخْنَاهَا ، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ : إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ ، فَأُكْفِئَتِ الْقُدُورُ بِمَا فِيهَا .

تَابَعَهُ عَلِيٌّ ، عَنْ سُفْيَانَ : رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ . [راجع: ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، ۱۲۰ أوله . أخرجه: ۱۹۴۰ آخره الحمر].

رسید. مردم آن‌جا با بیلها که بر شانه داشتند (و روانهٔ مزارع خویش بودند) برآمدند و چون آن حضرت را دیدند، گفتند: اینک محمد، و لشکر، محمد و لشکر.

آنها به قلعه‌های خویش پناه بردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دست خویش را بلند کرد و گفت: «الله اکبر، ویران شد خیبر، وقتی که به سرزمین قومی فرود آییم، بد است صبح بیم‌داده شدگان». و سپس خران را یافتیم و گوشت آن را پختیم. پس از آن منادی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آواز بلند اعلام داشت که:

همانا خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خر منع می‌کند. همان بود که دیگها با آنچه در آن بود واژگون شد.

متابعت کرده است (عبدالله بن محمد) را علی از سُفیان این که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دست خویش را بلند کرد.

۱۳۱- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ رَفْعِ الصَّوْتِ فِي التَّكْبِيرِ

۲۹۹۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : عَنْ عَاصِم : عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ ، هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا ، إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ، تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ» . [انظر : ۴۲۰۲ط ، ۶۳۸۴ط ، ۶۴۰۹ط ، ۶۶۱۰ط ، ۷۳۸۶ط . أخرجه مسلم : ۲۷۰۴] .

باب ۱۳۱: آنچه مکروه است در تکبیر آواز بلند کردن

۲۹۹۲ - از ابوعثمان روایت است که ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) گفت: ما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردیم و چون به مواضع بلند در وادی می‌رسیدیم به آواز بلند تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می‌گفتیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای مردم، برخود نرمش کنید (از شدت آواز بکاهید) شما کَر و (ناشنوا) و یا غایبی را دعا نمی‌کنید، همانا او (خداوند) با شما است و شنوای نزدیک است. اسم او پاک و منزه است و عظمت او برتر

است و والا».

١٣٢- باب : التَّسْبِيحِ إِذَا هَبَطَ وَادِيًا

٢٩٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا ، وَإِذَا نَزَلْنَا سَبَّحْنَا . [راجع : ٢٩٩٤ ، وانظر في الدعوات، باب :٥١] .

باب - ۱۳۲: گفتن تسبیح (سبحان‌الله) هنگام فرود آمدن به وادی

۲۹۹۳ - از سالم بن ابی الجَعد روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که به بلندی می‌رسیدیم، تکبیر می‌گفتیم و چون به نشیبی فرود می‌آمدیم، تسبیح می‌گفتیم.

١٣٣- باب : التَّكْبِيرِ إِذَا عَلَا شَرَفًا

٢٩٩٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ : عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قال : كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا ، وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا . [راجع: ٢٩٩٣] .

٢٩٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَفَلَ مِنَ الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ - وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قال الْغَزْوِ - يَقُولُ: كُلَّمَا أَوْفَى عَلَى ثَنِيَّةٍ أَوْ فَدْفَدٍ كَبَّرَ ثَلَاثًا ، ثُمَّ قال : «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ . صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» .

قال صَالِحٌ : فَقُلْتُ لَهُ : أَلَمْ يَقُلْ عَبْدُاللَّهِ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، قال : لا . [راجع : ١٧٩٧ . أخرجه مسلم : ١٣٤٤] .

باب ۱۳۳: تکبیر، هنگام رسیدن به بلندی

۲۹۹۴ - از سالم روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که به موضع بلندی می‌رسیدیم، تکبیر می‌گفتیم و چون در نشیبی فرود می‌آمدیم، تسبیح می‌گفتیم.

۲۹۹۵ - از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون از حج یا عمره بازمی‌گشت - و نمی‌دانم که بازگشت از غزوه را گفته باشد - می‌گفت:

«لا اله الاالله، وَحْدَهُ لا شَرِیْکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ و لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شیءٍ قَدیر. آیِبُونَ تائِبُونَ عَابِدُونَ ساجِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ صَدَقَ الله وَعْدَه، و نصرَ عَبْدَهُ، و هَزَمَ الاَحْزَابَ وَحْدَهُ».

صالح (بن کیسان) گفت: سالم را گفتم: آیا عبدالله (در آخر حدیث) گفت: ان شاءالله؟ وی گفت: نی.

١٣٤- باب : يُكْتَبُ لِلْمُسَافِرِ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ فِي الإِقَامَةِ

باب ۱۳۴: نوشته می‌شود (در نامهٔ اعمال) مسافر مانند آن‌چه در غیر سفر می‌کرده است

۲۹۹۶- حَدَّثَنَا مَطَرُ بْنُ الْفَضْلِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : حَدَّثَنَا الْعَوَّامُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ قال : سَمِعْتُ أَبَا بُرْدَةَ ، وَاصْطَحَبَ هُوَ وَيَزِيدُ ابْنُ أَبِي كَبْشَةَ فِي سَفَرٍ ، فَكَانَ يَزِيدُ يَصُومُ فِي السَّفَرِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بُرْدَةَ : سَمِعْتُ أَبَا مُوسَى مِرَارًا يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ ، أَوْ سَافَرَ ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا » .

۲۹۹۶ - از عَوّام روایت است که ابراهیم ابواسماعیل سَکْسَکی، گفته: من از ابوبرده شنیدم، و او و یَزید بن ابی کبشه در سفری همراه شد و یَزید پیوسته در سفر روزه می‌گرفت. ابوبرده به وی گفت: از ابوموسی بارها شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «اگر بنده مریض شود یا سفر کند. (ثواب) بر وی مثل همان حالتی نوشته می‌شود که مقیم و تندرست بوده است»[1].

۱۳۵- باب : السَّيْرِ وَحْدَهُ

باب ۱۳۵: سفر تنهایی در شب

۲۹۹۷- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُنْكَدِرِ قال : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ نَدَبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًا ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ » .

قال سُفْيَانُ : الْحَوَارِيُّ النَّاصِرُ . [راجع: ۲۸۴۶ . أخرجه مسلم: ۲٤١٥] .

۲۹۹۷ - از محمد بن مُنکَدِر روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز خندق مردم را فراخواند (تا کسی خبر کافران را بیاورد) زُبیر بی‌درنگ پذیرفت، سپس مردم را فراخواند، زبیر بی‌درنگ پذیرفت. سپس مردم را فراخواند. زبیر بی‌درنگ پذیرفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبر را حواریی است و حواری من زُبیر است» سفیان گفته است: حواری به معنی یاری دهنده است.

۲۹۹۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قال : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُ ، مَا سَارَ رَاكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ » .

۲۹۹۸ - از ابُو الولید، از عاصم بن محمد، از پدر وی، از جدّش ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همچنان از عاصم بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر از پدر وی، از ابن عمر روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم بدانند (آفت) تنها سفر کردن را آنچه من می‌دانم، هیچ سواری در شب تنها سفر نمی‌کند»[2].

۱- یعنی کسی که در حال اقامت عبادت می‌کند، اگر به سفر می‌رود یا مریض می‌شود که عبادت خود را مانند آنچه در اقامت انجام می‌داد، نمی‌تواند انجام دهد، همان ثواب حالت اقامت یا ایام تندرستی برای وی نوشته می‌شود.

۲- این حدیث را امام بخاری از دو طریق روایت کرده و مراد از آن کراهت در سفر تنهایی در شب است، اگرچه بنا بر مصلحت جواز دارد.

١٣٦- باب : السُّرْعَةِ فِي السَّيْرِ

قال أبو حُمَيْد قال : النَّبيُّ ﷺ : «إنِّي مُتَعَجِّلٌ إلَى الْمَدِينَةِ ، فَمَنْ أرَادَ أنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي فَلْيُعَجِّلْ» [راجع : ......

باب ۱۳۶: شتاب در راه‌پیمایی

ابوحُمید گفته که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من با شتاب روندهٔ مدینه می‌باشم. پس کسی که می‌خواهد با من به شتاب رود، بشتابد».

٢٩٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : عَنْ هِشَامٍ قال : أخْبَرَنِي أبِي قال : سُئِلَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا - كَانَ يَحْيَى يَقُولُ ، وَأنَا أسْمَعُ ، فَسَقَطَ عَنِّي - عَنْ مَسِيرِ النَّبِيِّ ﷺ في حَجَّةِ الْوَدَاعِ قال : فَكَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ ، فَإذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ . وَالنَّصُّ فَوْقَ الْعَنَقِ . [راجع: ١٦٦٦ . أخرجه مسلم : ١٢٨٦] .

۲۹۹۹ - از محمدبن مُثَنّی، از یَحْیَی روایت است که هشام گفت: پدرم (عُروه) مرا خبر داد و گفت:

از اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) سؤال شد - یحیی می‌گفت: (عروه گفت) من می‌شنیدم، آه فراموش کردم (آری یادم آمد) - از نحوهٔ راه پیمودن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حجهٔ الوداع (هنگام بازگشت از عرفات).آن حضرت تند می‌راند و چون به راه گشادی می‌رسید، تندتر می‌راند. لفظ، نَصْ (یعنی رفتار تندتر) برتر از لفظ عَنَقْ (یعنی رفتار تند) است.

٣٠٠٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أبِي مَرْيَمَ : أخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قال : أخْبَرَنِي زَيْدٌ ، هُوَ ابْنُ أسْلَمَ ، عَنْ أبِيهِ قال : كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا بِطَرِيقِ مَكَّةَ ، فَبَلَغَهُ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ أبِي عُبَيْدٍ شِدَّةُ وَجَعٍ ، فَأسْرَعَ السَّيْرَ ، حَتَّى إذَا كَانَ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّفَقِ ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعَتَمَةَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا ، وَقال : إنِّي رَأيْتُ النَّبِيَّ ﷺ إذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ أخَّرَ الْمَغْرِبَ ، وَجَمَعَ بَيْنَهُمَا . [راجع : ١٠٩١ . أخرجه مسلم : ٧٠٣] .

۳۰۰۰ - از محمدبن جعفر از زید یعنی ابن اسلم روایت است که پدر وی گفت: من با ابن عمر(رضی‌الله عنه) در راه مکه، همراه بودم، به وی خبر رسید که (همسر وی) صَفیّه بنت ابی عُبَید به شدت مریض است. وی در راه پیمودن شتاب کرد و تا بعد از غروب شفق حرکت خود ادامه، سپس فرود آمد و نماز شام و خفتن را گزارد و میان این دو نماز جمع کرد و گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که چون در رفتن شتاب می‌کرد، نماز شام را تأخیر می‌کرد و میان شام و خفتن جمع می‌کرد (یعنی نماز خفتن را بی‌درنگ پس از نماز شام می‌گزارد).

٣٠٠١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

۳۰۰۱ - از ابوصالح روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه

سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ ، فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ » . [راجع : ۱۸۰٤ . أخرجه مسلم : ۱۹۲۷] .

وسلم) فرمود: «مسافرت پاره‌ای از عذاب است، که یکی از شما را از خواب، و خوردن، و نوشیدن بازمی‌دارد، پس هرگاه کدام یک از شما حاجت خود را در سفر برآورده نمود، باید به سوی خانهٔ خویش بشتابد».

۱۳۷- باب : إِذَا حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فَرَآهَا تُبَاعُ

باب ۱۳۷: اگر اسپی را که صدقه داده است ببیند که فروخته می‌شود

۳۰۰۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ ، فَأَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَهُ ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَال : « لا تَبْتَعْهُ ، وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱٤۸۹ . أخرجه مسلم : ۱٦۲۱] .

۳۰۰۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمربن خطّاب اسپی را در راه خدا صدقه کرد و سپس دید که آن اسپ فروخته می‌شود و خواست که آن را بخرد. از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«آن را خریداری مکن و به صدقهٔ خود بازنگرد».

۳۰۰۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قال : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَابْتَاعَهُ أَوْ فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ بَائِعُهُ بِرُخْصٍ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَال : « لا تَشْتَرِهِ وَإِنْ بِدِرْهَمٍ ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي هِبَتِهِ ، كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ » . [راجع : ۱٤۹۰ . أخرجه مسلم : ۱٦۲۰] .

۳۰۰۳ - از زید بن اسلم روایت است که پدر وی گفت: از عمربن خطاب(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت:

اسپی را در راه خدا صدقه کردم. (صدقه گیرنده)خواست که آن اسپ را بفروشد یا گفت که اسپ را لاغر کرده بود، و خواستم که آن را بخرم و گمان کردم که ارزان می‌فروشد. در آن مورد از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدم. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن هر چند به درهمی بفروشد، همانا رجوع کننده به بخشش خود، بسان سگی است که به قیء خود رجوع می‌کند».

۱۳۸- باب : الْجِهَادِ بِإِذْنِ الأَبَوَيْنِ

باب ۱۳۸: جهاد به اجازهٔ پدر و مادر

۳۰۰٤- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابت قال : سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ الشَّاعِرَ ، وَكَانَ لا يُتَّهَمُ فِي حَدِيثِه ، قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رضيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ ، فقال : «أَحَيٌّ وَالِدَاكَ» . قال : نَعَمْ ، قال : «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ» . [انظر : ۵۹۷۲ . أخرجه مسلم : ۲۵٤۹] .

۳۰۰٤ - از حَبیب بن ابی ثابت روایت است که گفت: از ابوالعباس شاعر شنیدم که در حدیث او تهمت کذب نمی‌شد[1]. مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اجازه خواست که جهاد کند. آن حضرت فرمود: «آیا پدر و مادر تو زنده‌اند؟» گفت: آری. فرمود: «در خدمت آنها جهاد کن»[2].

۱۳۹- باب : مَا قِيلَ فِي الْجَرَسِ وَنَحْوِهِ فِي أَعْنَاقِ الإِبِلِ

باب ۱۳۹: آن‌چه دربارهٔ زنگ و امثال آن گفته شده که در گردن شتر می‌بندند

۳۰۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ : أَنَّ أَبَا بَشِيرٍ الأَنْصَارِيَّ ﷺ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِه ، قال عَبْدُاللَّهِ : حَسِبْتُ أَنَّهُ قال : وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَسُولاً أَنْ : «لا يَبْقَيَنَّ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلادَةٌ مِنْ وَتَرٍ - أَوْ قِلادَةٌ - إِلاَّ قُطِعَتْ» . [أخرجه مسلم : ۲۱۱۵ بذكر قول مالك] .

۳۰۰۵ - از عبدالله بن ابی‌بکر، از عَبّاد بن تمیم روایت است که که ابوبشیر انصاری(رضی‌الله عنه) گفت: وی در بعضی از سفرها پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کرده است. عبدالله (بن ابی‌بکر) گفت: گمان می‌کنم که عبّادبن تمیم گفته: وقتی مردم در خوابگاه خود بودند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قاصدی فرستاد و دستور داد که:

«هیچ گونه کمربند، چه قلاده - یا قلاده از وَتَر در گردن شتران باقی نماند، مگر آن که قطع شود»[3].

۱٤۰- باب : مَنِ اكْتُتِبَ فِي جَيْشٍ فَخَرَجَتِ امْرَأَتُهُ حَاجَّةً ، أَوْ كَانَ لَهُ عُذْرٌ ، هَلْ يُؤْذَنُ لَهُ

باب ۱۴۰: کسی که در لشکر ثبت نام شده است و زن او به قصد حج برآمده باشد و یا آن کس را عذری دیگر باشد آیا به وی اجازه داده شود (که از رفتن با لشکر بازماند).

۳۰۰٦ - از ابومَعْبَد روایت است که ابن

۱- این قول به خاطر آن آورده شده که هرچند وی شیعه بود و متهم در اعتقاد و حدیث شیعی، حدیث او را مقبول داشته‌اند.

۲- یعنی جهاد را در خدمت آنها اختصاص بده و مراد لازم جهاد است نه حقیقت آن، یعنی بذل مال و تعب و رنج بدن در خدمت آنها کن؛ از آن که برّ والدین فرض عین است و جهاد فرض کفایه (تیسیر القاری).

۳- قلاده از وتر، یعنی گردن‌بندی که از زه و کمان باشد که در گردن شتران می‌کنند.

عباس(رضی‌الله عنه) گفت: وی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «مرد با زنی (نامحرم) خلوت نکند و زن مسافرت نکند، مگر آن که با وی محرمی باشد».

مردی ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، من در غزوهٔ چنین و چنان ثبت نام شده‌ام وزن من به قصد حج برآمده است. آن حضرت فرمود: «با زن خود برو و حج را ادا کن».

١٤١- باب : الْجَاسُوسِ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة :١] . التَّجَسُّسُ : التَّبَحُّثُ .

٣٠٠٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَار ، سَمِعْتُهُ مِنْهُ مَرَّتَيْنِ قَال : أَخْبَرَنِي حَسَنُ بْنُ مُحَمَّد قَال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِع قَال : سَمِعْتُ عَلِيّاً ﷺ يَقُولُ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ ابْنَ الأَسْوَد ، قَال : « انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً ، وَمَعَهَا كِتَابٌ فَخُذُوهُ مِنْهَا » . فَانْطَلَقْنَا تَعَادَى بِنَا خَيْلُنَا ، حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّوْضَةِ ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ ، فَقُلْنَا : أَخْرِجِي الْكِتَابَ ، فَقَالَتْ : مَا مَعِي مِنْ كِتَاب ، فَقُلْنَا لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا ، فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا فِيهِ : مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أُنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا حَاطِبُ مَا هَذَا » . قَال : يَا رَسُولَ اللَّهِ لا تَعْجَلْ عَلَيَّ ، إِنِّي كُنْتُ امْرَأً مُلْصَقًا فِي قُرَيْشٍ ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا ، وَكَانَ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ بِمَكَّةَ ، يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ ، فَأَحْبَبْتُ إِذْ فَاتَنِي

باب ۱۴۱: جاسوس

و قول خدای تعالی: «دوست مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را» (الممتحنه: ۱) تجسس یعنی بحث و تفتیش است.

۳۰۰۷ - از حسن بن محمد روایت است که عُبیدالله ابی رافع گفت: از علی(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت:

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)، من و زُبیر و مِقداد بن اسود را فرستاد و فرمود: «بروید تا آن که به رَوضهٔ خاخ، برسید. همانا در آن‌جا زنی در هودج است و با وی نامه‌ای است. نامه را از او بگیرید».

ما روانه شدیم و اسپ می‌دوانیدیم تا آن‌که به رَوْضَه رسیدیم و ناگاه زن را در هودج دیدیم و گفتیم: نامه را بیرون آور. وی گفت: نامه‌ای با من نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری یا جامه‌ها را برمی‌کنی، وی نامه را از میان موی سر خود بیرون آورد.

آن نامه را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم. در آن نامه نوشته شده بود که: از جانب حَاطِب بن ابی بلتعه است، و به سوی

ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ، أَنْ أَتَّخِذَ عِنْدَهُمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِي ، وَمَا فَعَلْتُ كُفْرًا وَلا ارْتِدَادًا ، وَلا رِضًا بِالْكُفْرِ بَعْدَ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَقَدْ صَدَقَكُمْ» . قَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ ، قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» .

قَالَ سُفْيَانُ : وَأَيُّ إِسْنَادٍ هَذَا . [انظر : ٣٠٨١ح، ٣٩٨٣ن، ٤٢٧٤ل ، ٤٨٧٤ل ، ٤٨٩٠ل ، ٦٢٥٩ث ، ٦٩٣٩ن ، وانظر في الأدب باب : ٧٤. أخرجه مسلم : ٢٤٩٤] .

مردی از مشرکان مکه فرستاده شده بود که از بعضی کارهای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان اطلاع می‌داد.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای حاطِب، این چیست؟» وی گفت: یا رسول‌الله، دربارهٔ من شتاب مکن، همانا من مردی بودم که به قریش پیوسته بودم و از قوم قریش نیستم، و مهاجرینی که با تو می‌باشند در میان مردم مکه از خود اقاربی دارند که وابستگان و اموال ایشان را نگه می‌دارند، چون مرا پیوند نسبی با آنها نبود، دوست داشتم که بر ایشان منتی گذارم تا بدان واسطه از وابستگان من نگهداری کنند، و این کار را از روی کفر و برگشت از اسلام نکرده‌ام و نه هم راضی می‌باشم که بعد از اسلام به کفر برگردم.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا به شما سخنی راست گفت». عُمر گفت: یا رسول‌الله، مرا بگذار تا گردن این منافق را بزنم. آن حضرت فرمود: «همانا وی در غزوهٔ بدر حاضر شده است، و چه چیز تو را می‌آگاهاند (که چنین می‌گویی)، شاید چنین است که خداوند بر (حالات) اهل بدر نظر داشته که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید، من شما را آمرزیده‌ام».

سُفیان گفته است: کدام اسناد است این اسناد؛ «یعنی اسنادی بس معتبر است و تمام رجال آن قوی وثقه و عادل‌اند».

١٤٢- باب : الْكِسْوَةِ لِلأُسَارَى

٣٠٠٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ،

باب ۱۴۲: لباس پوشیدن اسیران

۳۰۰۸ - از عَمْرو روایت است که جابربن

عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهمُا قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ ، أُتِيَ بِأُسَارَى ، وَأُتِيَ بِالْعَبَّاسِ ، وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ ثَوْبٌ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ لَهُ قَمِيصًا ، فَوَجَدُوا قَمِيصَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ يَقْدُرُ عَلَيْهِ ، فَكَسَاهُ النَّبِيُّ ﷺ إِيَّاهُ ، فَلِذَلِكَ نَزَعَ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ الَّذِي أَلْبَسَهُ.

قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : كَانَتْ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ يَدٌ ، فَأَحَبَّ أَنْ يُكَافِئَهُ . [أخرجه مسلم : ۲۷۷۳].

عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: و در جنگ بود که اسیران را آوردند، و عباس را آوردند که جامه‌ای بر تن نداشت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نگریست تا پیراهنی برای او بیابد (که بر قامتش راست آید) پیراهن عبدالله بن اُبَی را بر قامتش موافق یافتند.

۳۰۰۵ - از عبدالله بن ابی‌بکر، از عَبّاد بن تمیم روایت است که ابوبشیر انصاری(رضی‌الله عنه) گفت:

وی در بعضی از سفرها پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کرده است. عبدالله (بن ابی‌بکر) گفت: گمان می‌کنم که عبّاد بن تمیم گفته: وقتی مردم در خوابگاه خود بودند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قاصدی فرستاد و دستور داد که: «هیچ گونه کمربند، چه قلاده - یا قلاده از وَتَر در گردن شتران باقی نماند، مگر آن که قطع شود».

١٤٣- باب : فَضْلِ مَنْ أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ رَجُلٌ

٣٠٠٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدٍ الْقَارِيُّ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَهْلٌ ﷺ ، يَعْنِي ابْنَ سَعْدٍ ، قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ : « لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلاً يُفْتَحُ عَلَى يَدَيْهِ ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». فَبَاتَ النَّاسُ لَيْلَتَهُمْ : أَيُّهُمْ يُعْطَى ، فَغَدَوْا كُلُّهُمْ يَرْجُوهُ ، فَقَالَ : « أَيْنَ عَلِيٌّ» . فَقِيلَ : يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ ، فَبَرَأَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ ، فَأَعْطَاهُ ، فَقَالَ : أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟

باب ۱۴۳: فضیلت کسی که مردی بر دست وی اسلام آورد

۳۰۰۹ - از ابوحازم روایت است که سهل(رضی‌الله عنه) یعنی ابن سعد گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ خیبر گفت: «همانا پرچم را فردا به مردی می‌دهم که خیبر بر دست وی فتح می‌شود، مردی که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و خدا و رسول او، وی را دوست می‌دارد».

مردم شب را صبح کردند و به فکر آن بودند که پرچم به کی داده می‌شود و فردای آن هر یک بدان امیدوار بودند. آن حضرت فرمود:

فَقَالَ : « انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلامِ ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ ، فَوَاللَّهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلاً ، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ » . [راجع : ۲۹٤۲ . أخرجه مسلم : ۲٤۰٦] .

١٤٤- باب : الأُسَارَى فِي السَّلاسِلِ

۳۰۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلاسِلِ » . [انظر :٤٥٥٧] .

١٤٥- باب : فَضْلِ مَنْ أَسْلَمَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ

۳۰۱۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ حَيٍّ أَبُو حَسَنٍ قال : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يَقُولُ : حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « ثَلاثَةٌ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ : الرَّجُلُ تَكُونُ لَهُ الأَمَةُ ، فَيُعَلِّمُهَا فَيُحْسِنُ تَعْلِيمَهَا ، وَيُؤَدِّبُهَا فَيُحْسِنُ أَدَبَهَا ، ثُمَّ يُعْتِقُهَا فَيَتَزَوَّجُهَا فَلَهُ أَجْرَانِ ، وَمُؤْمِنُ أَهْلِ الْكِتَابِ ، الَّذِي كَانَ مُؤْمِنًا ، ثُمَّ آمَنَ بِالنَّبِيِّ ﷺ فَلَهُ

«علی کجاست؟» گفته شد که: چشمانش درد می‌کند. آن حضرت از آب دهان خود بر چشمان وی افکند و او را دعا کرد. چشمانش بهبود یافت، گویی که درد چشم نداشته است و پرچم را به وی داد.

علی گفت: آیا با ایشان تا زمانی کارزار کنم که مانند ما مسلمان شوند؟ آن حضرت فرمود: «با متانت و آرامش عمل کن تا به سرزمین ایشان داخل می‌شوی، سپس آنها را به اسلام فراخوان و آنان را از آنچه برایشان واجب است آگاه کن. به خدا سوگند هرگاه مردی را خداوند بر دست تو هدایت کند، بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی».

باب ۱۴۴: اسیران در زنجیر

۳۰۱۰- از محمدبن زیاد، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند از آن قومی در شگفت است، که در زنجیر به بهشت درمی‌آیند».

باب ۱۴۵: فضیلت کسی که از اهل دو کتاب است و اسلام آورد

۳۰۱۱ – از شَعبی روایت است که ابوبرده از پدر خود روایت کرده که وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده که می‌فرمود: «سه کس‌اند که اجر ایشان دوبار داده می‌شود: مردی که کنیزی دارد و او را علم می‌آموزاند و نیکویی تعلیم می‌دهد و ادب می‌آموزاند و نیکو ادب می‌دهد، و سپس آزادش می‌کند و با وی ازدواج می‌نماید. چنین کسی را دو اجر است. و ایمان آورندهٔ اهل

أَجْرَانِ، وَالْعَبْدُ الَّذِي يُؤَدِّي حَقَّ اللَّهِ وَيَنْصَحُ لِسَيِّدِهِ». ثُمَّ قَالَ الشَّعْبِيُّ: وَأَعْطَيْتُكَهَا بِغَيْرِ شَيْءٍ وَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يَرْحَلُ فِي أَهْوَنَ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ۹۷. أخرجه مسلم: ۱٥٤. وفي النكاح ۸٦، بقطعة الجارية].

کتاب که به کتاب خود ایمان آورده و سپس به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ایمان می‌آورد، او را نیز دو اجر است. و غلامی که حق خداوند را ادا می‌کند و به آقای خود خیرخواهی می‌نماید».

سپس شعبی (به صالح راوی) گفت: من این حدیث را بدون چیزی به تو دادم و همانا مردی در طلب کمتر از این حدیث به مدینه سفر می‌نمود.

١٤٦- باب: أَهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ، فَيُصَابُ الْوِلْدَانُ وَالذَّرَارِيُّ

باب ۱۴۶: مردم دار حرب که مورد شبیخون قرار می‌گیرند و کودکان و نابالغان زیان می‌بینند

﴿بَيَاتًا﴾ [الأعراف: ٤، ٩٧، ويونس: ٥٠]: لَيْلاً. ﴿لَنُبَيِّتَنَّهُ﴾ [النمل: ٤٩]: لَيْلاً. ﴿بَيَّتَ﴾ [النساء: ٨١] لَيْلاً.

لفظ «بیاتاً» (در سورهٔ الاعراف: ٤ و یونس ٥٠) به معنی شب است. کلمهٔ «لَنُبَیِّتَنَّه» (النمل: ٤٩) یعنی شب (شبیخون زدن). کلمه «بَیَّتَ» (النسأ: ٨١) یعنی شب (به وقت شب).

٣٠١٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ، وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ، قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لا حِمَى إِلاَّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ». [راجع: ١٨٢٥. أخرجه مسلم: ١١٩٣. أخرجه مسلم: ١٧٤٥].

۳۰۱۲ - از ابن عباس روایت است که صَعْب بن جَثّامه(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در موضع اَبْواءْ یا وَدّان از کنارم گذشت. از آن حضرت در مورد اهل حرب؛ یعنی مشرکانی که مورد غارت قرار می‌گیرند و زنان و کودکان‌شان آسیب می‌بینند، سؤال شد. آن حضرت فرمود: «آنها نیز از ایشانند»[1].

صَعب می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «هیچ حَمِی نیست مگر برای خدا و رسول او»[2].

٣٠١٣- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَاللَّهِ، عَنِ ابْنِ

۳۰۱۳ - از زُهری (به سند قبل) روایت است که

۱- یعنی زنان و کودکان مشرکان هم در زمرهٔ ایشانند و مشرک در دین‌اند و نه در قتل. صاحب فتح الباری آورده است که قتل زنان و کودکان به طریق قصد مباح نیست سو اگر دسترسی به مردان ممکن نباشد، و در این میان زنان و کودکان کشته شوند باکی نیست. مالک و اوزاعی گفته‌اند قتل زنان و کودکان به هیچ حال جایز نیست حتی اگر آنان را سبر خود ساخته باشند.

۲- حَمِی؛ یعنی منطقهٔ که آن را برای مقصد معینی خاص ساخته باشند و دیگران اجازهٔ ورود نداشته باشند، مانند قرق کردن و غیره.

عَبَّاس: حَدَّثَنَا الصَّعْبُ فِي الذَّرَارِيِّ.

كَانَ عَمْرٌو يُحَدِّثُنَا، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. فَسَمِعْنَاهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ، قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ».

وَلَمْ يَقُلْ كَمَا قَالَ عَمْرٌو: «هُمْ مِنْ آبَائِهِمْ». [راجع: ۲۳۷۰].

عبیدالله از ابن عباس روایت کرده که: صَعب، فقط - کودکان - به ما روایت کرده است (نه در مورد زنان).

(سُفیان می‌گوید) عَمرو بن دینار، از ابن شهاب (زهری) (به طور مرسل) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت می‌کرد. و ما از زهری شنیدیم که می‌گفت: عبیدالله، از ابن عباس، از صعب روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هُم مِنهم» (اینها هم از ایشانند). و چنان‌که عَمْرو روایت کرده، وی نگفته است که آن حضرت فرمود: «هُم مِن آبائهم» (اینها هم از پدران خوداند).

۱۴۷- باب: قَتْلِ الصِّبْيَانِ فِي الْحَرْبِ

باب ۱۴۷: کشتن کودکان در جنگ

۳۰۱۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّ امْرَأَةً وُجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ ﷺ مَقْتُولَةً. فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. [انظر: ۳۰۱۵. أخرجه مسلم: ۱۷۴٤].

۳۰۱٤ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: در یکی از غزوات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، زنی کشته شده یافت شد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کشتن زنان و کودکان را ناخوشایند خواند.

۱٤۸- باب: قَتْلِ النِّسَاءِ فِي الْحَرْبِ

باب ۱۴۸: کشتن زنان در جنگ

۳۰۱۵- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي أُسَامَةَ: حَدَّثَكُمْ عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وُجِدَتِ امْرَأَةٌ مَقْتُولَةٌ فِي بَعْضِ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. [راجع: ۳۰۱٤. أخرجه مسلم: ۱۷٤٤].

۳۰۱۵ - از نافع روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: «در یکی از غزوات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زنی یافت شد که کشته شده بود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از کشتن زنان و کودکان منع کرد.

۱٤۹- باب: لا يُعَذَّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ

باب ۱۴۹: به عذاب خداوند (یعنی در آتش) کسی عذاب نشود

۳۰۱٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ بُكَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:

۳۰۱٦ - از سُلَیمان بن یَسار روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه

بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ في بَعْثٍ فَقَالَ : « إِنْ وَجَدْتُمْ فُلانًا وَفُلانًا فَأَحْرِقُوهُمَا بِالنَّارِ » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ : « إِنِّي أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحْرِقُوا فُلانًا وَفُلانًا ، وَإِنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إِلاَّ اللَّهُ ، فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا » . [راجع : ٢٩٥٤] .

وسلم) ما را در فوجی فرستاد و فرمود: «اگر فلان کس و فلان کس را یافتید، آن دو نفر را در آتش بسوزانید». سپس که قصد بیرون آمدن را داشتیم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما را امر کردم که فلان کس و فلان کس را بسوزانید و همانا در آتش به جز خداوند، کسی عذاب نمی‌کند، پس اگر آن دو نفر را یافتید، بکشید».

٣٠١٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّ عَلِيًّا ﷺ حَرَّقَ قَوْمًا ، فَبَلَغَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ : لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ ، لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «لا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ » . وَلَقَتَلْتُهُمْ ، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ » . [انظر في الاعتصام بالكتاب والسنة ، باب ٢٨ راجع : ٦٩٢٢ـل] .

۳۰۱۷ - از ایُّوب روایت است که عِکرمه گفت: علی(رضی‌الله عنه) گروهی را در آتش سوزانید[1] چون این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من به جای وی بودم، آن‌ها را نمی‌سوزانیدم؛ زیرا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «عذاب نکنید به عذابی که خداوند عذاب می‌کند»، بلکه آنها را می‌کشتم. چنان‌که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«کسی که دین خود را عوض کرد، او را بکشید».

١٥٠- باب :

﴿ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً ﴾ [محمد: ٤]

فِيهِ حَدِيثُ ثُمَامَةَ [راجع : ٤٦٢] .

وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ - يَعْنِي : يَغْلِبَ فِي الأَرْضِ - تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا ﴾ الآيَةَ [الأنفال: ٦٧]

باب ۱۵۰: رد یا (اسیران) را به احسان رها کردن است بعد از این و یامالی به عوض گرفتن» (محمد: ۴).

در این حدیث ثمامه است (که در باب بستن اسیر در مسجد گذشت)، و فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: «سزاوار نبود پیغامبری را که به دست وی اسیران باشند تا آن که قتل بسیار به وجود آورد در زمین - یعنی: تا آن که غالب آید در زمین -[2] می‌خواهید مال دنیا را» (الانفال: ٦٧).

۱- و آن گروه پسران ابن سبا بودند که (العیاذ بالله) می‌گفتند: خدای ما علی است. چون از عمل خود توبه نکردند، علی ۲ آنها را سوزانید.
۲- لفظ: «یثخِنُ فی الأرض» را امام بخاری «غالب آید در زمین» تفسیر کرده است.

۱۵۱- باب : هَلْ لِلأَسِيرِ أَنْ يَقْتُلَ وَيَخْدَعَ الَّذِينَ أَسَرُوهُ حَتَّى يَنْجُوَ مِنَ الْكَفَرَةِ

فِيهِ الْمِسْوَرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

۱۵۲- باب : إِذَا حَرَّقَ الْمُشْرِكُ الْمُسْلِمَ هَلْ يُحَرَّقُ

۳۰۱۸- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَهْطًا مِنْ عُكْلٍ ، ثَمَانِيَةً ، قَدِمُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْغِنَا رِسْلاً ، قَالَ : «مَا أَجِدُ لَكُمْ إِلا أَنْ تَلْحَقُوا بِالذَّوْدِ» . فَانْطَلَقُوا فَشَرِبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا ، حَتَّى صَحُّوا وَسَمِنُوا ، وَقَتَلُوا الرَّاعِيَ وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ ، وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ ، فَأَتَى الصَّرِيخُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ ، فَمَا تَرَجَّلَ النَّهَارُ حَتَّى أُتِيَ بِهِمْ ، فَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ ، ثُمَّ أَمَرَ بِمَسَامِيرَ فَأُحْمِيَتْ فَكَحَلَهُمْ ، بِهَا وَطَرَحَهُمْ بِالْحَرَّةِ ، يَسْتَسْقُونَ فَمَا يُسْقَوْنَ ، حَتَّى مَاتُوا

قَالَ أَبُو قِلابَةَ : قَتَلُوا وَسَرَقُوا وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ وَسَعَوْا فِي الأَرْضِ فَسَادًا . [راجع : ۲۳۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۱] .

باب ۱۵۱: آیا برای اسیر مجاز است که کسانی را که او را اسیر کرده‌اند، بکشد و فریب دهد تا آن که از دست کافران نجات یابد؟

در این باره حدیث مِسْوَر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است.

باب ۱۵۲: اگر مشرک مسلمانی را بسوزاند، آیا وی سوزانیده شود؟

۳۰۱۸- از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: گروهی از قبیلهٔ عُکل، که هشت نفر بودند، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند، لیکن اقامت در مدینه را ناخوش داشتند و گفتند: یا رسول‌الله، برای ما شیر آماده کن، آن حضرت فرمود: «برای شما نمی‌توانم شیر مهیا کنم، مگر آن که به گله گاه شتران بروید». آنها بدانجا رفتند و (داروگونه) از شیر و شاشهٔ شتران نوشیدند، تا آن که صحتمند و فربه گشتند. آن‌گاه شترچران را کشتند و شتران را ربودند، و بعد از اسلام آوردن خویش کافر شدند، سپس کسی فریاد کنان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت گروهی را به تعقیب آنان فرستاد و آفتاب هنوز بلند نشده بود، که آنها را آوردند. آن حضرت فرمود که دست و پای ایشان را قطع کنند و سپس دستور داد که میل کشیده شوند، میلها داغ شد و بر چشمان‌شان کشیده شد، و آنها به حَرّه (سنگستان مدینه) افکنده شدند، و آب می‌طلبیدند، برایشان آب داده نشد تا مردند.

ابوقلابه گفته است: آنها قتل و دزدی کردند و با خدا و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جنگیدند

و در زمین فساد کردند.

۱۵۳- بابٌ :

۳۰۱۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الأَنْبِيَاءِ ، فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ : أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنَ الأُمَمِ تُسَبِّحُ اللهَ ؟ ». [انظر : ۳۳۱۹. أخرجه مسلم: ۲۲۴۱].

باب ۱۵۳

۳۰۱۹ - از ابن شهاب، از سعید بن مسیَّب و ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت:

از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «یکی از پیامبران را مورچه‌ای گزید، به سوزانیدن لانهٔ مورچه‌ها امر کرد و لانهٔ آنها سوزانیده شد. خداوند بر وی وحی فرستاد که: همانا تو را یک مورچه گزید و تو گروهی را سوزانیدی که خداوند را تسبیح می‌گفتند!

۱۵۴- باب : حَرْقِ الدُّورِ وَالنَّخِيلِ

۳۰۲۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : قَالَ لِي جَرِيرٌ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ » . وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثْعَمَ يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ ، قَالَ : فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، قَالَ : وَكُنْتُ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ : «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» . فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْوَفُ ، أَوْ أَجْرَبُ . قَالَ : فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ . [انظر : ۳۰۳۶، ۳۰۷۶ ل، ۳۸۲۳، ۴۳۵۵، ۴۳۵۶ ل، ۴۳۵۷، ۶۰۸۹، ۶۳۳۳ ل. أخرجه مسلم: ۲۴۷۶].

باب ۱۵۴: سوزانیدن خانه‌ها و درختان خرما

۳۰۲۰ - از قَیس بن ابی حازم روایت است که گفت: جَریر به من گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا مرا از موجودیت بتخانهٔ ذی‌الخَلَصه راحت نمی‌سازید؟» و آن خانه‌ای بود و در قبیلهٔ خَشْعَم که کَعْبَهٔ الیَمانیَه، نامیده می‌شد. جریر گفت: من با صد و پنجاه مرد سوارکار از قبیلهٔ اَحْمَس روانه شدم و آنها سوارکاران ماهری بودند. من به گونه‌ای استوار بر اسپ نشسته نمی‌توانستم. آن حضرت با دست خود بر سینه‌ام زد (تا آن که اثر انگشتان وی را برسینه‌ام مشاهده کردم و سپس گفت: «بارالها، او را استوار بدار و راهنما و راهیاب بگردان».

جریر به سوی بتخانه رفت و آن را شکست و سوزانید، و سپس مردی را به سوی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد تا آن حضرت را از

ماجرا آگاه گردند.

فرستادۀ جریر گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که بدین سو نیامده‌ام تا بتخانه را زمانی ترک کردم که به شکل کالبد میان‌خالی شتر درآمده بود، یا گفت: به شکل شتر سیاه گرگین (راوی می‌گوید) آن حضرت بر اسپان و سوارکاران قبیله اَحْمَس دعای برکت کرد و (این دعا را) پنج بار تکرار نمود.

۳۰۲۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عنهما قال : حَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ .[راجع : ۲۳۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۶] .

۳۰۲۱ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درختان خرمای بنی نضیر را سوزانید.

۱۵۵- باب : قَتْلِ الْمُشْرِكِ النَّائِمِ

باب ۱۵۵: کشتن مشرک در خواب

۳۰۲۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا ابْنِ أَبِي زَائِدَةَ قال : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْطًا مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ لِيَقْتُلُوهُ ، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَدَخَلَ حِصْنَهُمْ ، قال : فَدَخَلْتُ فِي مَرْبِطِ دَوَابَّ لَهُمْ ، قال : وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحِصْنِ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ فَقَدُوا حِمَارًا لَهُمْ ، فَخَرَجُوا يَطْلُبُونَهُ ، فَخَرَجْتُ فِيمَنْ خَرَجَ ، أُرِيهِمْ أَنَّنِي أَطْلُبُهُ مَعَهُمْ ، فَوَجَدُوا الْحِمَارَ فَدَخَلُوا وَدَخَلْتُ ، وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحِصْنِ لَيْلاً ، فَوَضَعُوا الْمَفَاتِيحَ فِي كَوَّةٍ حَيْثُ أَرَاهَا ، فَلَمَّا نَامُوا أَخَذْتُ الْمَفَاتِيحَ ، فَفَتَحْتُ بَابَ الْحِصْنِ ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ، فَأَجَابَنِي ، فَتَعَمَّدْتُ الصَّوْتَ فَضَرَبْتُهُ فَصَاحَ ، فَخَرَجْتُ ثُمَّ جِئْتُ ، ثُمَّ رَجَعْتُ كَأَنِّي مُغِيثٌ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ، وَغَيَّرْتُ صَوْتِي ، فَقَالَ : مَا لَكَ لِأُمِّكَ الْوَيْلُ ، قُلْتُ : مَا شَأْنُكَ ؟ قال : لَا أَدْرِي مَنْ دَخَلَ عَلَيَّ فَضَرَبَنِي ، قال : فَوَضَعْتُ

۳۰۲۲ - از ابواسحق روایت است که بَراء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گروهی از انصار را به قصد کشتن ابورافع فرستاد و مردی از ایشان به قلعۀ آنها درآمد.

آن مرد گفت: من در موضع نگهداری حیواناتشان در آمدم. آنها دروازۀ قلعه را بستند، سپس خرشان گم شد و به جستجوی آن برآمدند. من هم در میان ایشان برآمدم تا به ایشان بنمایم که من هم خر را جستجو می‌کنند. آنها خر را یافتند و به قلعه درآمدند. من هم در آمدم و شب بود که دروازۀ قلعه را بستندو کلیدها را در روزنی گذاشتند که من می‌دیدم. چون خوابیدند، کلیدها را گرفتم و دروازۀ قلعه را گشودم. سپس بر او درآمدم و گفتم: ای ابورافع، وی جواب مرا داد، من به سوی آواز وی رفتم و ضربه‌ای بر او وارد کردم. فریاد وی

سَيْفِي فِي بَطْنِه ، ثُمَّ تَحَامَلْتُ عَلَيْهِ حَتَّى قَرَعَ الْعَظْمَ ، ثُمَّ خَرَجْتُ وَأَنَا دَهِشٌ، فَأَتَيْتُ سُلَّمًا لَهُمْ لأَنْزِلَ مِنْهُ فَوَقَعْتُ ، فَوُثِئَتْ رِجْلِي ، فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ : مَا أَنَا بَبَارِحٍ حَتَّى أَسْمَعَ النَّاعِيَةَ ، فَمَا بَرِحْتُ حَتَّى سَمِعْتُ نَعَايَا أَبِي رَافِعٍ تَاجِرِ أَهْلِ الْحِجَازِ ، قال : فَقُمْتُ وَمَا بِي قَلَبَةٌ ، حَتَّى أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْنَاهُ . [انظر : ۳۰۲۳ع، ۴۰۳۸ع، ۴۰۳۹ط، ۴۰۴۰ط] .

برآمد. من برآمدم، سپس نزد او رفتم، گویا به کمکش شتافته‌ام، و گفتم: ای ابورافع، و آوازم را تغییر دادم. گفت: چه می‌خواهی، وای بر مادر تو. گفتم: تو را چه شده است؟ گفت: نمی‌دانم، کسی بر من درآمد و مرا ضربه زد. سپس شمشیرم را بر شکمش نهادم و با شدت آن را فرو بردم تا آن‌که به استخوان رسید، پس از آن دهشت زده برآمدم و به سوی نردبانی رفتم که در آن‌جا نهاده شده بود تا از آن فرود آیم، ناگاه بر زمین افتادم و پایم آسیب دید. بعد نزد یاران خود رفتم و گفتم: من امشب از این‌جا نمی‌روم تا آواز نوحهٔ زنی را نشنوم و از آن جا نرفتم تا آن که آواز نوحه‌گرهای ابورافع تاجر مردم حجاز را شنیدم. سپس برخاستم و درد و ناراحتی نداشتم تا آن که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدیم و ایشان را از جریان آگاه کردیم.

۳۰۲۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ ، الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْطًا مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ بَيْتَهُ لَيْلا ، فَقَتَلَهُ وَهُوَ نَائِمٌ . [راجع : ۳۰۲۲] .

۳۰۲۳ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گروهی از انصار را به سوی ابورافع فرستاد و عبدالله بن عَتیک شبی به خانه‌اش درآمد و او را در حال خواب کشت.

۱۵۶- باب : لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ

۳۰۲۴- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ يُوسُفَ الْيَرْبُوعِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْفَزَارِيُّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ قال : حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ ابْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، كُنْتُ كَاتِبًا لَهُ ، قال : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى ، حِينَ خَرَجَ إِلَى الْحَرُورِيَّةِ ، فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ : إِنَّ

باب ۱۵۶: رویارویی با دشمن را آرزو نکنید

۳۰۲۴ - از موسی بن عُقْبه روایت است که سالم ابوالنَّضر مولای عُمر بن عبیدالله گفت: من کاتب عُمر ابن عبیدالله بودم. عبدالله بن ابی اَوْفی، آن‌گاه که به جنگ (خوارج) حَرُوریه، می‌رفت به عُمر ابن عبیدالله نامهٔ نوشت، من آن نامه را خواندم و در آن آمده بود: همانا

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ في بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، انْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ . [راجع : ۲۸۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۲ ، مع الحديث الآتي] .

۳۰۲۵- ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ : « أَيُّهَا النَّاسُ لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ ، فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوفِ . ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، وَمُجْرِيَ السَّحَابِ ، وَهَازِمَ الأَحْزَابِ اهْزِمْهُمْ ، وَانْصُرْنَا عَلَيْهِمْ » .

وَقَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ : كُنْتُ كَاتِبًا لِعُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، فَأَتَاهُ كِتَابُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ » . [راجع: ۲۹۳۳ و ۲۸۱۸، انظر في التمني باب ۸. أخرجه مسلم: ۱۷۴۲، مع الحديث السابق] .

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از روزهایی که با دشمن مواجه شد، انتظار کشید تا آفتاب میلان نماید (هنگام زوال فرارسد).

۳۰۲۵ - (به ادامه حدیث مذکور) آن حضرت سپس در میان مردم ایستاد و فرمود: «ای مردم، ملاقات با دشمن را آرزو نکنید، و از خداوند عافیت بخواهید و آن‌گاه که با دشمن رویاروی شوید، شکیبایی ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایهٔ شمشیرها است» و سپس گفت: «بارالها» ای فرود آورندهٔ کتاب و روان کننده ابر و شکنندهٔ احزاب (کافران) آنها را منهزم گردان و ما را بر ایشان پیروز گردان». موسی بن عُقبه گفته است: سالم ابوالنضر گفت: من نزد عمر بن عبیدالله کاتب بودم و نامهٔ عبدالله بن ابی اَوْفَی(رضی‌الله عنه) به وی رسید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «رویارویی با دشمن را آرزو نکنید».

۳۰۲۶- وَقَالَ أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا » . [انظر في التمنى باب : ۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۱] .

۳۰۲۶ - از اَعْرَج و از ابوهُریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و چون با آنها مقابل شدید، شکیبا باشید».

۱۵۷- باب : الْحَرْبُ خَدْعَةٌ

باب ۱۵۷: جنگ، فریب است

۳۰۲۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « هَلَكَ كِسْرَى ، ثُمَّ لا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَقَيْصَرٌ لَيَهْلِكَنَّ ثُمَّ لا يَكُونُ قَيْصَرٌ بَعْدَهُ ، وَلَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [انظر: ۳۱۲۰، ۳۶۱۸، ۶۶۳۰. أخرجه مسلم: ۲۹۱۸] .

۳۰۲۷ - از هَمّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خسرو (پادشاه فارس) هلاک می‌شود و پس از وی خسروی نمی‌ماند و قیصر (پادشاه‌روم) هلاک می‌شود و پس از وی قیصری نمی‌ماند و گنجینه‌های آنها در راه خدا قسمت می‌شود.

۳۰۲۸- وَسَمَّى الْحَرْبَ خَدْعَةً . [انظر : ۳۰۲۹ . أخرجه

۳۰۲۸ - (به سند حدیث قبل) و آن حضرت،

مسلم : ١٧٤٠] .

٣٠٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَصْرَمَ [اسْمُهُ : بُورُ الْمَرْوَزِيُّ] : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّام بْن مُنَبِّه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : سَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الْحَرْبَ خَدْعَةً . [راجع: ٣٠٢٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤٠] .

٣٠٣٠- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عَنْهما قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «الْحَرْبُ خَدْعَةٌ» . [أخرجه مسلم : ١٧٣٩] .

جنگ را، فریب نامید.

۳۰۲۹ - از هَمّام بن مُنَبِّه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «جنگ، فریب است».

١٥٨- باب : الْكَذِبِ فِي الْحَرْبِ

٣٠٣١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَار ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رضيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ» .

قال مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ يَا رَسُولَ اللَّه؟ قال : « نَعَمْ» . قال : فَأَتَاهُ ، فَقَالَ : إِنَّ هَذَا - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - قَدْ عَنَّانَا وَسَأَلَنَا الصَّدَقَةَ ، قَالَ : وَأَيْضًا ، وَاللَّه لَتَمَلُّنَّهُ، قال : فَإِنَّا قَد اتَّبَعْنَاهُ فَنَكْرَهُ أَنْ نَدَعَهُ ، حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى مَا يَصِيرُ أَمْرُهُ ، قال : فَلَمْ يَزَلْ يُكَلِّمُهُ حَتَّى اسْتَمْكَنَ مِنْهُ فَقَتَلَهُ. [راجع : ٢٥١٠ ، أخرجه مسلم : ١٨٠ مطولاً] .

باب ۱۵۸: دروغ در جنگ

۳۰۳۱ - از عَمْرو بن دینار روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که کار کعب بن اشرف را یکسره کند؟ همانا وی خدا و رسول او را اذیت کرده است».

محمدبن مَسْلَمَه گفت: آیا می‌خواهی که او را بکشم یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری» جابر گفت: محمد بن مَسْلَمَه نزد کعب رفت و گفت: به تحقیق این مرد - یعنی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) - ما را به رنج انداخت و از ما صدقه می‌طلبد.

کعب گفت: و شما نیز به خداوند سوگند که از وی به ستوه خواهید آمد. محمدبن مسلمه گفت: همانا از وی پیروی کرده‌ایم و ناخوش می‌دانیم که او را ترک کنیم، تا آن که ببینیم کار وی به کجا می‌کشد.

جابر گفت: محمدبن مَسْلَمه پیوسته به سخنان خود ادامه داد تا آن که فرصت آن یافت که او را بکشد.

١٥٩- باب : الْفَتْكِ بِأَهْلِ الْحَرْبِ

٣٠٣٢- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ » . فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . قَالَ : فَأْذَنْ لِي فَأَقُولَ ، قَالَ : « قَدْ فَعَلْتُ » . [راجع : ٢٥١٠] .

باب ۱۵۹: ناگهان کشتن اهل حرب

۳۰۳۲ - از عَمْرو، از جابر روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که کار کعب بن اشرف را تمام کند؟».

محمدبن مسلمه گفت: آیا می‌خواهی که او را بکشم؟ فرمود: «آری». گفت: پس اجازه بده چیزی بگویم (که او را بفریبم). فرمود: «تو را اجازه دادم».

١٦٠- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الاحْتِيَالِ وَالْحَذَرِ ، مَعَ مَنْ تُخْشَى مَعَرَّتُهُ

٣٠٣٣- قَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ ، قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ فَحُدِّثَ بِهِ فِي نَخْلٍ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّخْلَ ، طَفِقَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، وَابْنُ صَيَّادٍ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا صَافِ هَذَا مُحَمَّدٌ ، فَوَثَبَ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ » . [راجع : ١٣٥٥ . أخرجه مسلم : ٢٩٣١] .

باب ۱۶۰: آنچه جایز است از حیله و حذر مقایسه کردن با کسی که از وی ترس شر و فساد می‌رود

۳۰۳۳ - از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با اُبی بن کَعب، به سوی ابن صَیّاد (کاهن و ساحر) روانه شد. به آن حضرت خبر داده شده بود که وی در میان درختان خرما است. وقتی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وارد نخلستان وی شد، خودش را در پناه درختان خرما پنهان کرد، ابن صَیّاد در زیر چادری (آرمیده) بود و آواز نامفهومی از وی بیرون می‌شد. مادر اُمّ صَیّاد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دید گفت: ای صَاف، این است محمد. ابن صَیّاد از جا برجست. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مادرش او را به حالش می‌گذاشت، خودش را ظاهر می‌کرد».

١٦١- باب : الرَّجَزِ فِي الْحَرْبِ وَرَفْعِ الصَّوْتِ فِي حَفْرِ الْخَنْدَقِ

باب ۱۶۱: رجز خوانی در جنگ و بلند کردن آواز در کندن خندق

فيه سَهْلٌ وَأَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٢٨٣٤ ، ٣٧٩٧].
وَفيه يَزِيدُ عَنْ سَلَمَةَ [راجع : ٤١٩٦] .

٣٠٣٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَهُوَ يَنْقُلُ التُّرَابَ حَتَّى وَارَى التُّرَابُ شَعَرَ صَدْرِهِ ، وَكَانَ رَجُلاً كَثِيرَ الشَّعَرِ ، وَهُوَ يَرْتَجِزُ بِرَجَزِ عَبْدِاللَّهِ :

«اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا
فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا
إِنَّ الأَعْدَاءَ قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا»

يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ . [راجع : ٢٨٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٠٣ ، بدون ذكر عبدالله وثبت وبلفظ بياض بطنه] .

١٦٢- باب : مَنْ لا يَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ

٣٠٣٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ ﷺ قال : مَا حَجَبَنِي النَّبِيُّ ﷺ مُنْذُ أَسْلَمْتُ ، وَلا رَآنِي إِلاَّ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِي . [انظر : ٣٨٢٢، ٦٠٩٠ . أخرجه مسلم: ٢٤٧٥] .

٣٠٣٦- وَلَقَدْ شَكَوْتُ إِلَيْهِ إِنِّي لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ : «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» . [راجع : ٣٠٢٠ . أخرجه مسلم: ٢٤٧٥] .

در این باب سَهل و انس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند و یزید از سلمه روایت کرده است.

۳۰۳۴ - از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را در روز جنگ خندق دیدم که خاک حمل می‌کرد تا آن که روی سینه وی را خاک پوشانیده بود و آن حضرت مردی پرموی بود. و در آن حال رجز عبدالله [بن رواحه] را می‌خواند:

بارالها، اگر راهنمایی تو نمی‌بود راهیاب نمی‌شدیم و نه صدقه می‌کردیم و نه نماز می‌گزاردیم

آرامش خود را بر ما نازل کن و در برابر دشمن ما را ثابت قدم گردان

همانا دشمنان بر ما شوریدنداگر فتنه انگیزی کنند از آن ابا می‌ورزیم

و آن حضرت با خواندن رجز صدای خود را بلند می‌کرد.

باب ۱۶۲: کسی که بر اسپ، استوار نشسته نمی‌تواند

۳۰۳۵ - از قیس روایت است که جریر(رضی‌الله عنه) گفت: از آن روزی که اسلام آورده‌ام، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا از انجام خواسته‌هایم بازنداشت و مرا ندید مگر آن که بر رویم تبسم کرد.

۳۰۳۶ - [به ادامهٔ حدیث قبل] نزد آن حضرت شکایت کردم که استوار بر اسپ نشسته نمی‌توانم، بادست خویش بر سینه‌ام زد و گفت: «بارالها، استوارش بدار و راهنما و راهیابش

١٦٣- باب: دَوَاءِ الْجُرْحِ بِإِحْرَاقِ الْحَصِيرِ،

وَغَسْلِ الْمَرْأَةِ عَنْ أَبِيهَا الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَحَمْلِ الْمَاءِ فِي التُّرْسِ.

٣٠٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ قال: سَأَلُوا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ ﷺ: بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَ عَلِيٌّ يَجِيءُ بِالْمَاءِ فِي تُرْسِهِ، وَكَانَتْ - يَعْنِي فَاطِمَةَ - تَغْسِلُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، ثُمَّ حُشِيَ بِهِ جُرْحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٢٤٣. أخرجه مسلم: ١٧٩٠ بزيادة].

١٦٤- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّنَازُعِ وَالاخْتِلافِ فِي الْحَرْبِ، وَعُقُوبَةِ مَنْ عَصَى إِمَامَهُ

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الانفال: ٤٦].

قال قَتَادَةُ: الرِّيحُ: الْحَرْبُ.

٣٠٣٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا وَأَبَا مُوسَى إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: «يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا، وَتَطَاوَعَا وَلَا تَخْتَلِفَا». [راجع: ٢٢٦١. أخرجه مسلم: ١٧٣٣، وقصة البعث في الإمارة ١٥ وهو مطولاً

بگردان».

باب ۱۶۳: درمان زخم با سوزانیدن بوریا

و شستن زن، خون را از روی پدر خویش و آوردن آب در سپر.

۳۰۳۷ - از سُفیان روایت است که ابوحازم گفته: مردم از سهل بن سَعْدَ السَّاعِدی سؤال کردند که با چه چیز زخم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در جنگ اُحُد) درمان شد؟

وی گفت: در میان مردم داناتری از من نمانده است، چنان بود که علی در سپر خود آب می‌آورد، و بود - یعنی فاطمه - که خون را از روی آن حضرت می‌شست. و بوریایی سوزانیده شد و با سوختهٔ آن زخم رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پر کرده شد.

باب ۱۶۴: آن‌چه ناخوشایند است از خصومت و اختلاف در جنگ و مجازات کسی که از امر امام خود سرکشی کند

و خداوند تعالی فرموده است: «و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل شوید و برود دولت (و قوت) شما) (الانفال:: ٤٦). و قَتاده گفته است: لفظ - الرِّیحُ به معنی جنگ است (یعنی جنگ شما به سبب اختلاف آرأ تباه گردد).

۳۰۳۸ - از سعیدبن ابی‌بُرده، از پدر وی روایت است که جد وی(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مُعاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد و فرمود: «بر مردم آسان گیرید و سخت مگیرید و بشارت دهید و نگریزانید و موافقت

باختلاف في الأشربة ۷۰] .

۳۰۳۹- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالد : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِب رضيَ اللهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ قَالَ : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَّالَة يَوْمَ أُحُد - وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلا - عَبْدَاللَّه بْنَ جُبَيْر فَقَالَ : «إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخْطَفُنَا الطَّيْرُ فَلا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسلَ إِلَيْكُمْ ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَاهُمْ ، فَلا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسلَ إِلَيْكُمْ» .

فَهَزَمُوهُمْ ، قال : فَأَنَا وَاللَّه رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَددْنَ ، قَدْ بَدَتْ خَلاخلُهُنَّ وَأَسْوُقُهُنَّ ، رَافعَات ثيَابَهُنَّ .

فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِاللَّه بْنِ جُبَيْر : الْغَنِيمَةَ أَيْ قَوْمِ الْغَنِيمَةَ ، ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ ؟

فَقَالَ عَبْدُاللَّه بْنُ جُبَيْر : أَنَسِيتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ ؟ قالوا : وَاللَّه لَنَأْتِيَنَّ النَّاسَ فَلَنُصِيبَنَّ مِنَ الْغَنِيمَة .

فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ فَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ ، فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلاً ، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْر أَرْبَعِينَ وَمِائَةً ، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلاً .

فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ : أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ ، ثَلاثَ مَرَّات ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجِيبُوهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، ثَلاثَ مَرَّات ، ثُمَّ قَالَ : أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّاب ، ثَلاثَ مَرَّات ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِه .

فَقَالَ : أَمَّا هَؤُلاءِ فَقَدْ قُتِلُوا ، فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ وَاللَّه يَا عَدُوَّ اللَّه ، إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ ، وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوؤُكَ .

کنید و مخالفت نکنید».

۳۰۳۹ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ ا ُحُد، عبدالله بن جُبَیر را بر پنجاه مرد پیاده (تیرانداز) فرمانده تعیین کرد و فرمود: «اگر شما دیدید که پرندگان ما را می‌ربایند، باید از جای خود تکان نخورید تا آن که کسی را نزد شما بفرستم. و اگر دیدید که دشمن را شکست داده‌ایم و می‌گریزند، از جای خود تکان نخورید، تا آن که کسی را نزد شما بفرستم» پس کافران را شکست داد.

بَراء می‌گوید: به خدا سوگند که زنان مشرکان را در حال فرار چنان دیدم که دامنهای خویش را بر زده بودند و خلخالها و ساقهایشان نمودار بود و سپس افراد عبدالله بن جُبَیر گفتند: غنیمت، ای مردم غنیمت را بگیرید. یاران شما غالب آمدند، منتظر چه می‌باشید؟

عبدالله بن جُبیر گفت: آیا فراموش کردید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای شما چه گفته است؟ گفتند: به خدا سوگند که به سوی مردم می‌رویم و غنیمت خود را می‌گیریم.

چون جلو رفتند، رویهایشان برگردانیده شد و هزیمت کنان به سوی مردم آمدند، و آن هنگامی بودکه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ایشان را در آخرین گروه نزد خود فرا می‌خواند، و همراه پیامبربه جز دوازده نفر، کسی باقی نمانده بود[1]. و کافران هفتاد نفر ما را شهید کرده بودند. در حالی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی در

۱- و آن دوازده نفر که در جنگ احد با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) باقی مانده بودند عبارت بودند از: ابوبکر و عمر و علی، و عبدالرحمن‌بن عوف، و سعدبن ابی وقاص و طلحه بن عبدالله و زُبیربن عوام و ابوعبیدهٔ جراح و حباب بن منذر و سعدبن معاذ و اسعدبن‌خضیر(رضی‌الله عنهم)

قال : يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ ، وَالْحَرْبُ سِجَالٌ ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مُثْلَةً ، لَمْ آمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسُؤْنِي ، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ : أُعْلُ هُبَلْ ، أُعْلُ هُبَلْ .

قال النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تُجِيبُونَهُ» . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا نَقُولُ ؟ قال : «قُولُوا : اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ» .

قال : إِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَلا عُزَّى لَكُمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تُجِيبُونَهُ» . قال : قالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، مَا نَقُولُ ؟ قال : «قُولُوا : اللَّهُ مَوْلانَا وَلا مَوْلَى لَكُمْ» . [انظر: ٣٩٨٦ح، ٤٠٤٣ل، ٤٠٦٧ح، ٤٥٦١ح] .

روز جنگ بدر، صد و چهل تن از مشرکین را از جنگ خارج کرده بودند که هفتاد نفرشان اسیر گشتند و هفتاد نفر دیگر کشته شدند.

سپس ابوسفیان گفت: آیا محمد (زنده) است در میان مردم. و سه بار تکرار کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم را منع کرد که به وی پاسخ بدهند. سپس گفت: آیا پسر ابوقحافه (ابوبکر) در میان مزدم است، و سه بار تکرار کرد. و بعد گفت: آیا پسر خطّاب (عمر) در میان مردم است و سه مرتبه تکرار کرد. سپس نزد یاران خود برگشت.

ابوسفیان گفت: آن کسانی را که نام گرفته‌ام همانا کشته شده‌اند. عمر سخنانش را تحمل نتوانست و گفت: به خدا سوگند که دروغ گفتی، ای دشمن خدا، آنانی را که برشمردی همگی زنده‌اند و بقای آنها برایت سخت ناخوشایند است.

ابوسفیان گفت: این روز، در برابر روز بدر، و جنگ حالت دلو را دارد (پیروزی و شکست) و همانا شما در میان کشتگان خویش افرادی خواهید دید که مُثلَه (یعنی گوش و بینی بریده) شده‌اند هرچند من بدین کار امر نکرده‌ام و نه هم این کار مرا ناخوش می‌آید و سپس به رجزخوانی آغاز کرد و گفت: سربلند باش، ای (بُت) هُبَل، سربلند باش ای هُبَل.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: آیا پاسخ او را نمی‌گویید؟ گفتند: یا رسول‌الله، چه جوابی بگوییم؟ فرمود: «بگویید که خداوند برتر و بزرگتر است».

ابوسُفیان گفت: ما (بُت) عُزّا داریم و شما

عُزّا ندارید.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا جواب وی را نمی‌دهید؟».

گفتند: یا رسول‌الله، چه جوابی بدهیم؟

فرمود: «بگویید: خداوند ما را یاری دهنده است و شما را یاری‌دهنده‌ای نیست».

١٦٥- باب : إِذَا فَزِعُوا بِاللَّيْلِ

٣٠٤٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَأَجْوَدَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، قَالَ : وَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً ، سَمِعُوا صَوْتًا ، قَالَ : فَتَلَقَّاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ عُرْيٍ ، وَهُوَ مُتَقَلِّدٌ سَيْفَهُ ، فَقَالَ : «لَمْ تُرَاعُوا لَمْ تُرَاعُوا» . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَجَدْتُهُ بَحْرًا» . يَعْنِي الْفَرَسَ . [راجع: ٢٦٢٧. أخرجه مسلم: ٢٣٠٧].

باب ۱۶۵: اگر در شب مردم هراسان شوند

۳۰۴۰ – از حَمّاد، از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نیکوترین و سخی‌ترین و شجاع‌ترین مردم بود.

انس می‌گوید: مردم مدینه، شبی هراسان شدند، و آوازی شنیدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که بر اسپ بدون زین ابوطلحه سوار بود، پیشاپیش مردم رفت درحالی که شمشیر بر گردن آویخته بود و سپس فرمود: «هراسان نشوید، هراسان نشوید»

سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن را مانند دریا یافتم» یعنی اسپ را (در هموار روی و تندروی).

١٦٦- باب : مَنْ رَأَى الْعَدُوَّ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا صَبَاحَاهْ ، حَتَّى يُسْمِعَ النَّاسَ

٣٠٤١- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ قَالَ : خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْغَابَةِ ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِثَنِيَّةِ الْغَابَةِ لَقِيَنِي غُلَامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، قُلْتُ : وَيْحَكَ مَا بِكَ ؟ قَالَ : أُخِذَتْ لِقَاحُ النَّبِيِّ ﷺ ، قُلْتُ مَنْ أَخَذَهَا ؟ قَالَ : غَطَفَانُ

باب ۱۶۶: کسی که دشمن را ببیند و با صدای بلند بانگ زند: ای کمک، تا مردم بشنوند

۳۰۴۱ – از یَزید بن ابی عُبید روایت است که سَلَمه گفت: از مدینه برآمدم و راهی غابه بودم تا آن که به راه کوه غابه رسیدم، در آن‌جا غلام عبدالرحمن بن عوف با من مواجه شد. به او گفتم: وای بر تو، تو را چه شده است؟ گفت: شتران شیرده پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ربوده شده

وَفَزَارَةُ ، فَصَرَخْتُ ثَلاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا : يَا صَبَاحَاهْ يَا صَبَاحَاهْ ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ وَقَدْ أَخَذُوهَا ، فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَقُولُ :

أَنَا ابْنُ الأَكْوَعِ   وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعْ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا ، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوقُهَا ، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الْقَوْمَ عِطَاشٌ ، وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سِقْيَهُمْ ، فَابْعَثْ فِي إِثْرِهِمْ ، فَقَالَ : « يَا ابْنَ الأَكْوَعِ : مَلَكْتَ فَأَسْجِحْ ، إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرَوْنَ فِي قَوْمِهِمْ » . [انظر : ٤١٩٤ ، وانظر في الجهاد والسير باب ١٦٧ . أخرجه مسلم : ١٨٠٦ باختلاف] .

است. گفتم: کی آنها را ربود؟ گفت: غَطفَان و فَزاره

من سه بار به آواز بلند بانگ زدم و آوازم را تا میان دو کوه مدینه رساندم که: کمک، کمک. سپس با شتاب رفتم تا بدیشان رسیدم. آنها شتران را ربوده بودند و بر ایشان تیر می‌انداختم و می‌گفتم:

منم پسر اکوع امروز، روز شکست و هلاکت کسانی است که شیر پستی و ذلت را از پستان مادر مکیده باشد شتران را از چنگشان رهانیدم پیش از آن که آب بنوشند، و شتران را به پیش راندم تا آن که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مواجه شدم و گفتم: یا رسول‌الله: آن گروه (رباینده) تشنه‌اند و من آنها را به شتاب واداشتم از این‌که چیزی بنوشند. به تعقیب آنان کسانی را بفرست. آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، تو بر ایشان غالب آمدی، پس آسان بگیر. اکنون آنها در میان قوم خود پذیرایی می‌شوند» (یعنی به دیار خود رسیده‌اند).

١٦٧- باب : مَنْ قَالَ : خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ فُلانٍ

وَقَالَ سَلَمَةُ : خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الأَكْوَعِ [راجع : ٣٠٤١].

باب ۱۶۷: کسی که به دشمن بگوید: این (تیر) را بگیر و من پسر فلانم

و سَلَمه گفته است: این (تیر) را بگیر و منم پسر اکوع.

٣٠٤٢- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَأَلَ رَجُلٌ الْبَرَاءَ ﷺ فَقَالَ : يَا أَبَا عُمَارَةَ ، أَوَلَّيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالَ الْبَرَاءُ : وَأَنَا أَسْمَعُ : أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُوَلِّ يَوْمَئِذٍ ، كَانَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ آخِذًا بِعِنَانِ بَغْلَتِهِ ، فَلَمَّا غَشِيَهُ الْمُشْرِكُونَ نَزَلَ ، فَجَعَلَ يَقُولُ : «أَنَا

۳۰۴۲ - از اسرائیل روایت است که ابواسحاق گفت: مردی از بَراء(رضی‌الله عنه) سؤال کرد و گفت: ای ابوعُماره آیا در جنگ حُنین پشت گردانیدید؟

براء گفت و من می‌شنیدم: اما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن روز به دشمن پشت

نگردانید، و ابوسفیان بن حارث زمان استر او را در دست داشت، و آن گاه که مشرکان گرداگرد آن حضرت را گرفتند، وی از استر فرود آمد و (این رجز را) گفته می‌رفت: «من پیامبرم و این سخنی دروغ نیست. منم پسر عبدالمطلب».

براء گفته است: در آن روز در میان مردم، کسی شجاع‌تر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دیده نشد.

١٦٨- باب : إِذَا نَزَلَ الْعَدُوُّ عَلَى حُكْمِ رَجُلٍ

٣٠٤٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ هُوَ ابْنُ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ بَنُو قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ ، هُوَ ابْنُ مُعَاذٍ ، بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ قَرِيبًا مِنْهُ ، فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ ، فَلَمَّا دَنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ » . فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهُ : « إِنَّ هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ » . قَالَ : فَإِنِّي أَحْكُمُ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ ، وَأَنْ تُسْبَى الذُّرِّيَّةُ ، قَالَ : «لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ الْمَلِكِ» . [انظر : ٣٨٠٤ر ، ٤١٢١ر ، ٦٢٦٢ر ، وانظر في العتق باب ١٧. أخرجه مسلم: ١٧٦٨] .

باب ۱۶۸: اگر دشمن با قبول حکمیت مردی مسلمان از منزل خود فرود آید

۳۰۴۳ - از ابو امامه روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که (یهود) بنی قُرَیْظَه بر قبول حکمیت سعد بن مُعاذ از (قلعه‌های خود) فرود آمدند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را نزد سعد فرستاد که در نزدیک آن حضرت به سر می‌برد. وی که بر خری سوار بود آمد و چون نزدیک شد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به پیشواز مهتر خود به پاخیزید»[1] وی آمد و در کنار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشست. آن حضرت به وی گفت: «همانا این گروه بر قبول حکمیت تو فرود آمده‌اند».

سعد گفت: من حکم می‌کنم که جنگ آوران آنها کشته شوند و زنان و کودکان به اسارت درآیند».

آن حضرت فرمود: «به تحقیق که درموردشان، به حکم خداوند حکم کردی».

۱- سعد در غزوهٔ خندق زخمی شده بود و آن حضرت او را در نزدیکی خود در خیمه‌ای جای داده بود و از وی عیادت می‌کرد. و در باب این که به پیشواز کسی بپا خیزند، عینی آن را معارض حدیث دیگری خوانده است که از این کار منع شده است و قرطبی این عمل را مکروه خوانده است و بعضی گویند که دستور آن حضرت برای آن بود تا سعد را که زخمی بود، کمک کنند تا از خر فرود آید (شرح شیخ‌الاسلام).

١٦٩- باب : قَتْلِ الأَسِيرِ ، وَقَتْلِ الصَّبْرِ

٣٠٤٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ : إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : «اقْتُلُوهُ». [راجع: ١٨٤٦. أخرجه مسلم: ١٣٥٧].

باب ۱۶۹: کشتن اسیر و کشتن کسی که برای کشتن در بند است

٣٠٤٤ - از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح وارد (مکه) شد و بر سر وی خود زرهی بود. آن‌گاه که خود (کلاه زهی) را از سر خود برداشت مردی آمد و گفت: همانا ابن خطل خودش را به پرده‌های کعبه آویخته است.

آن حضرت فرمود: «او را بکشید».

١٧٠- باب : هَلْ يَسْتَأْسِرُ الرَّجُلُ وَمَنْ لَمْ يَسْتَأْسِرْ ، وَمَنْ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْقَتْلِ

٣٠٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ أَسِيدِ بْنِ جَارِيَةَ الثَّقَفِيُّ ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي زُهْرَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ :

أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةَ رَهْطٍ سَرِيَّةً عَيْنًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَاصِمَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ جَدَّ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْهَدَأَةِ ، وَهُوَ بَيْنَ عُسْفَانَ وَمَكَّةَ ، ذُكِرُوا لِحَيٍّ مِنْ هُذَيْلٍ ، يُقَالُ لَهُمْ بَنُو لَحْيَانَ ، فَنَفَرُوا لَهُمْ قَرِيبًا مِنْ مِائَتَيْ رَجُلٍ كُلُّهُمْ رَامٍ ، فَاقْتَصُّوا آثَارَهُمْ حَتَّى وَجَدُوا مَأْكَلَهُمْ تَمْرًا تَزَوَّدُوهُ مِنَ الْمَدِينَةِ ، فَقَالُوا : هَذَا تَمْرُ يَثْرِبَ .

فَاقْتَصُّوا آثَارَهُمْ ، فَلَمَّا رَآهُمْ عَاصِمٌ وَأَصْحَابُهُ لَجَؤُوا إِلَى فَدْفَدٍ وَأَحَاطَ بِهِمُ الْقَوْمُ ، فَقَالُوا لَهُمْ : انْزِلُوا وَأَعْطُونَا بِأَيْدِيكُمْ ، وَلَكُمُ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ ، وَلا نَقْتُلُ مِنْكُمْ أَحَدًا .

قال عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ أَمِيرُ السَّرِيَّةِ : أَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ لا

باب ۱۷۰: آیا مرد اسارت اختیار کند، و کسی که اسارت اختیار نمی‌کند، و کسی که به وقت کشتن دو رکعت نماز می‌گزارد

٣٠٤٥ - از شعیب روایت است که زُهری گفت: عَمرو بن ابی‌سُفیان بن اسیر بن جاریهٔ ثقفی که هم‌پیمان بنی زهره و از اصحاب ابوهریره بوده است، گفت: ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خداگروه ده نفری را به جاسوسی فرستاد و عاصم بن ثابت انصاری، جَدّ (مادری عاصم بن عمر (خطاب) را بر ایشان امیر گردانید. آنها روانه شدند تا آن که به موضع هَداهٔ رسیدند که میان عُسْفان و مکه واقع است و قبیلهٔ هُذَیل که بَنولَحْیان - نامیده می‌شدند از آمدن آنها خبر شدند، نزدیک به دو صد نفر که همه تیرانداز بودند برای ردیابی آنها برآمدند تا آن که جایی را پیدا کردند که در آن خرما خورده بودند، و آن را از مدینه توشه آورده بودند. گفتند: این خرمای یثرب (مدینه) است. آنها به ردیابی ادامه دادند، عاصم و یاران وی که آنها را دیدند، به

أَنْزِلُ الْيَوْمَ فِي ذِمَّةِ كَافِرٍ ، اللَّهُمَّ أَخْبِرْ عَنَّا نَبِيَّكَ .

فَرَمَوْهُمْ بِالنَّبْلِ فَقَتَلُوا عَاصِمًا فِي سَبْعَةٍ ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ ثَلاثَةُ رَهْطٍ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ ، مِنْهُمْ خُبَيْبٌ الأَنْصَارِيُّ وَابْنُ دَثِنَةَ وَرَجُلٌ آخَرُ .

فَلَمَّا اسْتَمْكَنُوا مِنْهُمْ أَطْلَقُوا أَوْتَارَ قِسِيِّهِمْ فَأَوْثَقُوهُمْ ، فَقَالَ الرَّجُلُ الثَّالِثُ : هَذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ ، وَاللَّهِ لا أَصْحَبُكُمْ ، إِنَّ لِي فِي هَؤُلاءِ لأُسْوَةً ، يُرِيدُ الْقَتْلَى ، فَجَرَّرُوهُ وَعَالَجُوهُ عَلَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ فَأَبَى فَقَتَلُوهُ .

فَانْطَلَقُوا بِخُبَيْبٍ وَابْنِ دَثِنَةَ حَتَّى بَاعُوهُمَا بِمَكَّةَ بَعْدَ وَقْعَةِ بَدْرٍ ، فَابْتَاعَ خُبَيْبًا بَنُو الْحَارِثِ بْنِ عَامِرِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ ، وَكَانَ خُبَيْبٌ هُوَ قَتَلَ الْحَارِثَ بْنَ عَامِرٍ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَلَبِثَ خُبَيْبٌ عِنْدَهُمْ أَسِيرًا .

فَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عِيَاضٍ : أَنَّ بِنْتَ الْحَارِثِ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهُمْ حِينَ اجْتَمَعُوا اسْتَعَارَ مِنْهَا مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا فَأَعَارَتْهُ ، فَأَخَذَ ابْنًا لِي وَأَنَا غَافِلَةٌ حِينَ أَتَاهُ .

قَالَتْ : فَوَجَدْتُهُ مُجْلِسَهُ عَلَى فَخِذِهِ وَالْمُوسَى بِيَدِهِ ، فَفَزِعْتُ فَزْعَةً عَرَفَهَا خُبَيْبٌ فِي وَجْهِي ، فَقَالَ : تَخْشَيْنَ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ مَا كُنْتُ لأَفْعَلَ ذَلِكَ .

وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَسِيرًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ خُبَيْبٍ ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَجَدْتُهُ يَوْمًا يَأْكُلُ مِنْ قِطْفِ عِنَبٍ فِي يَدِهِ ، وَإِنَّهُ لَمُوثَقٌ فِي الْحَدِيدِ ، وَمَا بِمَكَّةَ مِنْ ثَمَرٍ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : إِنَّهُ لَرِزْقٌ مِنَ اللَّهِ رَزَقَهُ خُبَيْبًا .

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ فِي الْحِلِّ ، قَالَ لَهُمْ خُبَيْبٌ : ذَرُونِي أَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ ، فَتَرَكُوهُ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : لَوْلا أَنْ تَظُنُّوا أَنَّ مَا بِي جَزَعٌ لَطَوَّلْتُهَا ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا :

مَا أُبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا عَلَى أَيِّ شِقٍّ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي
وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإِلَهِ وَإِنْ يَشَأْ يُبَارِكْ عَلَى أَوْصَالِ شِلْوٍ مُمَزَّعِ

فَقَتَلَهُ ابْنُ الْحَارِثِ فَكَانَ خُبَيْبٌ هُوَ سَنَّ الرَّكْعَتَيْنِ

جای سخت و بلندی پناه بردند. گروه بنولَحْیان آنها را درمحاصره گرفتند و به آنها می‌گفتند: پایین آیید و آنچه در دست دارید تسلیم کنید و این عهد و میثاق با شما است، و هیچ یک از شما را نمی‌کشیم.

عاصم بن ثابت امیر فوج گفت: اما من به خدا سوگند که فرود نمی‌آیم که امروز در امان کافر قرارگیرم. بارالها، پیامبر خود را از حال ما خبر بده.

کافران بر آنها تیراندازی کردند و به شمول عاصم هفت نفر را کشتند سه نفر دیگر با اعتماد به عهد و پیمان آنها پایین آمدند که عبارت‌اند از خُبیب انصاری، و ابن دَثِنه و مردی دیگر.

چون کافران بر آنها تسلط یافتند، زه کمانها را گشودند و آنها را بستند. نفر سوم گفت: این نخستین عهدشکنی شما می‌باشد، و به خدا سوگند که شما را همراهی نمی‌کنم و به کسانی اقتدا می‌کنم که آنها را به قتل رسانیدید. کافران او را بر زمین کشیدند و کوشیدند او را با خود ببرند. وی خودداری کرد. او را به قتل رسانیدند.

خُبیب و ابن دِثنه را با خود بردند تا آن که آن‌ها را در مکه فروختند و این پس از واقعهٔ جنگ بدر بود. خُبَیب را پسران حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف خریدند. و خُبَیب در جنگ بدر، حارث بن عامر را کشته بود. خُبیب نزد پسران حارث اسیر بود. زُهری می گوید که عُبَیدالله بن عَیَاض مرا خبر داده است که دختر حارث به او گفته بود که هنگامی که آنها به قصد کشتن خُبَیب جمع آمدند، خُبَیب از من

لِكُلِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ قُتِلَ صَبْرًا .

فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لِعَاصِمِ بْنِ ثَابِتٍ يَوْمَ أُصِيبَ ، فَأَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ خَبَرَهُمْ وَمَا أُصِيبُوا .

وَبَعَثَ نَاسٌ مِنْ كُفَّارِ قُرَيْشٍ إِلَى عَاصِمٍ حِينَ حُدِّثُوا أَنَّهُ قُتِلَ لِيُؤْتَوْا بِشَيْءٍ مِنْهُ يُعْرَفُ ، وَكَانَ قَدْ قَتَلَ رَجُلاً مِنْ عُظَمَائِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَبُعِثَ عَلَى عَاصِمٍ مِثْلُ الظُّلَّةِ مِنَ الدَّبْرِ ، فَحَمَتْهُ مِنْ رَسُولِهِمْ ، فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى أَنْ يَقْطَعُوا مِنْ لَحْمِهِ شَيْئًا . [انظر: ۳۹۸۹، ٤٠٨٦، ٧٤٠٢].

تیغی به عاریت طلبید تا موی زهار خویش را بتراشد. من تیغ را به خُبَیب دادم، وی پسر مرا گرفت و من از آن غافل بودم که پسرم نزد وی رفت.

دختر حارث گفت: خُبَیبْ را دیدم که پسرم را بر ران خویش نشانده است و تیغ در دست وی است. هراسان شدم و چنان ترسیدم که خُبَیب اثر ترس را در سیمای من مشاهده کرد و گفت: می‌ترسی که پسرت را بکشم؟ من چنین کاری نمی‌کنم.

به خدا سوگند که من هرگز اسیری بهتر از خُبیب ندیده‌ام و به خدا سوگند که روزی او را دیدم که خوشهٔ انگور در دست دارد و انگور می‌خورد، در حالی که در زنجیر آهنی پیچیده شده بود و در مکه هیچ میوه‌ای پیدا نمی‌شد.

آن‌گاه که از حرم بیرون رفتند تا خُبیب را در سرزمین حِل به قتل رسانند. خُبَیب به آنها گفت: بگذارید دو رکعت نماز بگزارم. او را اجازه دادند و او دو رکعت نماز گزارد. سپس گفت: اگر ترس از آن نمی‌بود که گمان می‌کردید من از مرگ می‌ترسم، نمازم را دراز می‌کردم، بارالها، یک یکشان را هلاک گردان:

من هیچ باک ندارم، هنگامی که مسلمان کشته می‌شوم، که بر روی کدام پهلوی خویش در اره خدا بر بستر مرگ بیفتم. اینها همه برای خداست؛ و اگر بخواهد این اعضای ازهم‌گسیخته و متلاشی شده را برکت خواهد داد.

پسر حارث: خُبَیب را کشت و خُبیب گزاردن دو رکعت نماز را برای هر مسلمانی که در بند

است و در شرف کشته‌شدن سنّت گردانید.

خداوند دعای عاصم بن ثابت را در آن روز که کشته شد اجابت کرد (و در همان روز آن حضرت را از ماجرا آگاه گردانید). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از واقعهٔ عاصم و همراهان وی، یاران خویش را خبر داد.

کافران قریش با شنیدن خبر کشته شدن عاصم، کسانی را فرستادند تا پاره‌ای از بدن وی را بیاورند تا بدان شناخته شود، و او در روز جنگ بدر یکی از بزرگان قریش را کشته بود. انبوهی از زنبوران بسان ابری بسوی عاصم فرستاده شد و او از دستبرد فرستادگان قریش در امان ماند و نتوانستند که از جسد وی چیزی قطع کنند و با خود ببرند.

١٧١- باب : فَكَاكِ الأَسِيرِ

فيه عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۱۷۱: رها کردن اسیر

در این مورد ابوموسی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

٣٠٤٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « فُكُّوا الْعَانِيَ ، يَعْنِي : الأَسِيرَ ، وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ » . [انظر : ٥١٧٤، ٥٣٧٣، ٥٦٤٩، ٧١٧٣] .

٣٠٤٦ - از ابووائل روایت است که ابوموسی(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عَانی را رها کنید یعنی اسیر را، و گرسنه را غذا بدهیدو مریض را عیادت کنید»[1].

٣٠٤٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ : أَنَّ عَامِرًا حَدَّثَهُمْ ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قال : قُلْتُ لِعَلِيٍّ ﷺ : هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلا مَا فِي كِتَابِ اللَّه ؟ قال : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، مَا أَعْلَمُهُ إِلا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلاً فِي الْقُرْآنِ ، وَمَا فِي هَذِهِ

٣٠٤٧ - از مُطَرِّف روایت است که ابوجُحَیفه(رضی‌الله عنه) گفت: به علی(رضی‌الله عنه) گفتم: آیا نزد شما (اهل بیت) چیزی از وحی موجود است، به جز آنچه در کتاب خدا آمده است؟

گفت: نی،[2] سوگند به ذاتی که دانه را شکافت

۱- رها کردن اسیر و غذا دادن گرسنه، فرض کفایی است و عیادت مریض، سنت مؤکده است.
۲- لفظ: (لا) در متن نیامده که از چاپ مانده است.

الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ : وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ ، قال : الْعَقْلُ ، وَفَكَاكُ الأَسِيرِ ، وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ . [راجع : ١١١ . أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، وفي العتق مطولاً باختلاف ٢٠] .

و جان را آفرید که نمی‌دانم به جز فهمی که خداوند در دانستن قرآن به مردی داده است و آنچه در این صحیفه است.

گفتم: در این صحیفه چیست؟

گفت: دِیَت (خون بها) و رها کردن اسیر، و این‌که مسلمان با کشتن کافر، کشته نمی‌شود[1].

١٧٢- باب : فِدَاءِ الْمُشْرِكِينَ

٣٠٤٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ائْذَنْ فَلْنَتْرُكْ لابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ . فَقَالَ : « لا تَدَعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا » . [راجع : ٢٥٣٧] .

باب ۱۷۲: فدیه گرفتن از کافران

۳۰۴۸ - از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: تنی چند از انصار از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه طلبیدند و گفتند: یا رسول‌الله، اجازه بده تا از فدیهٔ خواهرزادهٔ خود عباس بگذریم. آن حضرت فرمود: «به اندازهٔ درهمی از وی نگذرید»[2].

٣٠٤٩- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ قال : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعْطِنِي ، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً . فَقَالَ : « خُذْ » . فَأَعْطَاهُ فِي ثَوْبِهِ . [راجع: ٤٢١] .

۳۰۴۹ - از صُهَیب روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از بَحْرین مالی آورده شد. عباس نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول‌الله، از این مال برایم بده، همانا من برای نفس خود و عَقِیل فدیه داده‌ام. آن حضرت فرمود: «بگیر» و در جامه‌اش افکند.

٣٠٥٠- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَكَانَ جَاءَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ ، قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ . [راجع : ٧٦٥ . أخرجه مسلم : ٤٦٣].

۳۰۵۰ - از زُهری، از محمد بن جُبَیر که پدرش که در میان اسیران بدر بوده است روایت است که گفت:

از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که در نماز شام سورهٔ - الطُور - را می‌خواند.

۱- حنفیه به دلیل حدیثی که دار قطنی آورده است می‌گویند که مسلمان باید دربرابر کشتن کافری که در سایهٔ عهد و امان دولت اسلامی حضور دارند، کشته می‌شود.

۲- عباس عموی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و عقیل‌بن ابی‌طالب پسرعموی آن حضرت در جنگ بدر، در سال دوم از هجرت به اسارت مسلمانان درآمدند. آن حضرت خواهش انصار را که از عباس فدیه نگیرند، نپذیرفت. و عباس در برابر فدیه آزاد شد.

١٧٣- باب : الْحَرْبِيِّ إِذَا دَخَلَ دَارَ الإِسْلامِ بِغَيْرِ أَمَانٍ

٣٠٥١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ ، عَنْ إِيَاسِ ابْنِ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ ، ثُمَّ انْفَتَلَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ» . فَقَتَلَهُ فَنَفَّلَهُ سَلَبَهُ .[أخرجه مسلم : ١٧٥٤ مطولا] .

باب ۱۷۳: اگر کافر حربی بدون امان گرفتن وارد دار اسلام شود

۳۰۵۱ – از اِیاس ابن سَلَمَه بن اکوع روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: جاسوسی از سوی مشرکان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و آن حضرت در سفر بود و نزد یاران آن حضرت نشست و به صحبت کردن آغاز کرد. سپس برگشت (ناپدید شد). پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید».

من او را کشتم. و آن حضرت وسایل آن جاسوس را به سَلَمَه داد.

١٧٤- باب : يُقَاتَلُ عَنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَلا يُسْتَرَقُّونَ

٣٠٥٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ : وَأُوصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ ﷺ ، أَنْ يُوفَى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ ، وَلا يُكَلَّفُوا إِلاَّ طَاقَتَهُمْ . [راجع : ١٣٩٢] .

باب ۱۷۴: در حمایت از اهل ذمه باید جنگید و از ایشان به غلامی گرفته نشود[1]

۳۰۵۲ – از عَمروبن میمون روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: و وصیت می‌کنم (به خلیفهٔ بعد از خود) که عهد خدا و عهد رسول او رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را با اهل ذمه ایفا کند و در دفاع از ایشان بجنگد و بیش از توان ایشان (جزیه) برایشان تکلیف نشود.

١٧٥- باب : جَوَائِزِ الْوَفْدِ

باب ۱۷۵: جوایز برای نمایندگان اعزامی.

١٧٦- باب : هَلْ يُسْتَشْفَعُ إِلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُعَامَلَتِهِمْ

٣٠٥٣- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ ، حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ، ثُمَّ بَكَى

باب ۱۷۶: آیا از اهل ذمه شفاعت طلبیده شود و معامله با ایشان

۳۰۵۳ – از سُلیمان اَحْوَل روایت است از سعید بن جُبَیر که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: روز پنج‌شنبه، و چه روز پنج‌شنبه‌ای، سپس ابن

[1]- اهل ذمه، غیر مسلمانانی‌اند که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کنند و جزیه می‌دهند و در حمایت مسلمانان قرار دارند.

حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ ، فَقَالَ : اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ ، فَقَالَ : « ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا » . فَتَنَازَعُوا وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ ، فَقَالُوا : هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : « دَعُونِي ، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ » . وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ : « أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ » . وَنَسِيتُ الثَّالِثَةَ .

وَقَالَ يَعْقُوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ : سَأَلْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، فَقَالَ : مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَالْيَمَامَةُ وَالْيَمَنُ .

وَقَالَ يَعْقُوبُ : وَالْعَرْجُ أَوَّلُ تِهَامَةَ . [راجع : ۱۱٤ . أخرجه مسلم : ۱٦۳۷] .

عباس گریست تا اشک وی سنگریزه‌ها راتر کرد و سپس گفت:

مریضی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز پنج‌شنبه شدت یافت و آن حضرت فرمود: «ابزار نوشتن بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که پس از این هرگز گمراه نشوید».

حاضران مخالفت کردند و مخالفت کردن در حضور پیامبر شایسته نیست. برخی گفتند: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از دنیا مفارقت کرده است[1] آن حضرت فرمود: مرا بگذارید، حالتی که در آن قرار دارم (یعنی مراقبه حق) بهتر از آن است که مرا به سوی آن فرا می‌خوانید».

آن حضرت به وقت مرگ به سه چیز وصیت کرد: مشرکان را از جزیرهٔ عرب بیرون کنید. و برای نمایندگانی که نزد شما می‌آیند همان‌گونه جایزه بدهید که من جایزه می‌دادم». و وصیت سوم را فراموش کردم و یعقوب بن محمد گفته است: از مُغیره بن عبدالرحمن در مورد جزیره‌العرب سؤال کردم. وی گفت که شامل مکه و مدینه و یَمامه و یَمَن است.

و یعقوب گفته است: عَرَج، اول موضع تهامه است (از جزیرهٔ‌العرب).

۱۷۷- باب : التَّجَمُّلِ لِلْوُفُودِ

۳۰۵٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ

باب ۱۷۷: تجمل، برای پذیرش نمایندگان اعزامی

۳۰۵٤- از ابن شهاب از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عُمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر حُله

۱- این حدیث به تفصیل تمام در جلد اول تحت شماره ( ) آمده است. لفظ (هَجَر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)) که مفارقت از دنیا ترجمه شد به معنی هَذی نیز گفته‌اند، یعنی کلام آن حضرت نامضبوط است که این معنی لایق‌شان مقام رسالت و مناسب قدر رفیع آن نیست. مستَملی و حَموی که از روات این کتاب‌اند گفته‌اند که (أَهَجَرَ) است، به همزهٔ استفهام انکاری. که در آن صورت ترجمه آن چنین حالتی پیدا می‌کند: آیا آن حضرت زیاده و پریشان سخن گفته است؟ چرا در اجرای امر او توقف می‌کنید؟ (تیسیرالقاری).

عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهما قال : وَجَدَ عُمَرُ حُلَّةَ اسْتَبْرَقٍ تُبَاعُ في السُّوقِ ، فَأَتَى بهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْتَعْ هَذِهِ الْحُلَّةَ فَتَجَمَّلْ بهَا للْعِيدِ وَلِلْوُفُودِ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسُ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ ، أَوْ : إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ » . فَلَبِثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بجُبَّةِ دِيبَاجٍ ، فَأَقْبَلَ بهَا عُمَرُ حَتَّى أَتَى بهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتَ إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسُ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ ، أَوْ إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ ، ثُمَّ أَرْسَلْتَ إِلَيَّ بهَذِهِ ؟ فَقَالَ : « تَبِيعُهَا ، أَوْ تُصِيبُ بهَا بَعْضَ حَاجَتِكَ » . [راجع : ۸۸٦. أخرجه مسلم : ۲۰٦۸] .

(جامه) ابریشمی را دید که در بازار فروخته می‌شود. وی آن را به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و گفت: یا رسول‌الله، این را بخر و در روز عید و برای پذیرش نمایندگان اعزامی، آن را زینت خود کن. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا این لباس از آن کسی است که او را در آخرت نصیبی نیست - یا فرمود - کسی آن را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نیست».

مدتی که خداوند خواسته بود از این واقعه گذشت، سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای عُمر حلهٔ ابریشمی فرستاد. عُمر آن را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورد و گفت: یا رسول‌الله، تو گفتی که این لباس از آن کسی است که او را در آخرت نصیبی نیست - یا - کسی آن را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نیست، و سپس آن را برای من فرستادی. آن حضرت فرمود: «آن را بفروش یا با آن بعضی حاجات خویش را برآور».

۱۷۸- باب : كَيْفَ يُعْرَضُ الإِسْلامُ عَلَى الصَّبِيِّ

۳۰۵۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنهما أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عُمَرَ انْطَلَقَ في رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ ، عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ ، وَقَدْ قَارَبَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ صَيَّادٍ يَحْتَلِمُ ، فَلَمْ يَشْعُرْ بشَيْءٍ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ ظَهْرَهُ بيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ » . فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ ،

باب ۱۷۸: چگونه اسلام بر کودک (نامسلمان) عرضه شود

۳۰۵۵ - از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر در جمعی از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی ابن صَیّاد راهی شد، و دید که وی با دیگر پسران نابالغ در نزدیکی قلعهٔ بنی مَغالَه بازی می‌کند. ابن صَیّاد در آن روزها به سن بلوغ نزدیک شده بود. وی از (حضور) آن حضرت به چیزی آگاه نشد تا

فقال : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ ، فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ؟ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ» . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَاذَا تَرَى» . قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ : يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «خُلِطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ» . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا» . قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ : هُوَ الدُّخُّ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اخْسَأْ ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ» . قَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ائْذَنْ لِي فِيهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» . [راجع: ۱۳۵۴ . أخرجه مسلم: ۲۹۳۰].

آن که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که من فرستادهٔ خداوندم» ابن صَیّاد به سوی آن حضرت نگریست و گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر اُمیّین (ناخوانان) هستی. و سپس ابن صَیّاد به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آیا گواهی می‌دهی که من فرستادهٔ خداوندم؟ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «من به خدا و پیامبران او ایمان دارم» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «چه چیز می‌بینی».

ابن صیاد گفت: راستگوی و دروغگوی نزد من می‌آید.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «امر (حق و باطل) بر تو درهم و برهم شده است». سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا (برای امتحان) تو چیزی در دل پنهان داشته‌ام» ابن صَیّاد گفت: آن دُخ است[1] پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «دور شو، تو هرگز از حد خود تجاوز نمی‌کنی» عمر گفت: یا رسول‌الله، اجازه‌ام بده که او را گردن زنم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر وی (دجال) باشد بر او تسلط نمی‌یابی و اگر نباشد در کشتنش تو را نفعی نیست».

۳۰۵۶- قَالَ ابْنُ عُمَرَ : انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ ، يَأْتِيَانِ النَّخْلَ الَّذِي فِيهِ ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ النَّخْلَ ، طَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، وَهُوَ يَخْتِلُ ابْنَ صَيَّادٍ أَنْ يَسْمَعَ مِنَ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ، وَابْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْزَةٌ ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، فَقَالَتْ : لابْنِ صَيَّادٍ : أَيْ صَافِ ، وَهُوَ اسْمُهُ ، فَثَارَ ابْنُ صَيَّادٍ ،

۳۰۵۶ – ابن عمر (به ادامهٔ حدیث مذکور) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و اُبی بن کعب به سوی نخلستانی روانه شدند که ابن صَیّاد در آن می‌زیست، تا آن که به نخلستان درآمدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خود را در میان شاخه‌های نخل پنهان می‌کرد تا از نظر ابن صَیّاد پنهان باشد و قبل از آن که ابن صَیّاد، آن حضرت را

[1]- آن حضرت برای امتحان کردن ابن صَیّاد سورهٔ «الدخان» را در دل گرفته بود. ابن صیّاد نتوانست بدان راه یابد و به طور ناقص لفظ – دُخ – را بر زبان آورد، که آن تخلیط و تلبیس از شیطان است، چنان‌که کاهنان را باشد (شرح شیخ‌الاسلام).

فَقال النَّبيُّ ﷺ : « لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ » . [راجع : ١٣٥٥. أخرجه مسلم: ٢٩٣١] .

ببیند از وی چیزی بشنود. ابن صَیّاد بر بستر خود دراز کشیده بود و خود را در چادری پوشانیده بود و آواز نامفهومی از وی شنیده می‌شد.

مادر ابن صَیّاد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دید که خود را در میان شاخه‌های درخت پنهان می‌دارد. وی به ابن صَیّاد گفت: ای صاف – و آن اسم ابن صَیّاد بود – ابن صَیّاد از جا برجست.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر او را می‌گذاشت، خودش را ظاهر می‌کرد».

٣٠٥٧- وَقال سَالِمٌ : قال ابْنُ عُمَرَ : ثُمَّ قَامَ النَّبيُّ ﷺ في النَّاسِ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ ، فَقال : « إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ ، وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ : تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ ، وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ » . [انظر : ٣٣٣٧، ٣٤٣٩، ٤٤٠٢، ٦١٧٥، ٧١٢٣، ٧١٢٧، ٧٤٠٧ . أخرجه مسلم: ١٦٩ ، في الفتن (٩٥)].

۳۰۵۷ – سالم (به ادامهٔ حدیث مذکور) گفت که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار است ستود، سپس از دِجّال یاد کرد و گفت:

«همانا من از وی شما را برحذر می‌دارم، و پیامبری نبوده است که قوم خویش را از وی نترسانیده باشد، و به تحقیق که نوح، قوم خود را از وی ترسانیده است، لیکن دربارهٔ دَجّال سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است. بدانید که وی (که دعوی خدایی می‌کند) کور یک چشم است. و خداوند کور یک چشم نیست».

١٧٩- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْيَهُودِ : أَسْلِمُوا تَسلمُوا

قالهُ الْمَقْبُرِيُّ عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ [راجع : ٣١٦٧].

باب ۱۷۹: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای یهود: اسلام آورید تا به سلامت مانید

مَقْبُری از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت کرده است.

۱۸۰- باب : إِذَا أَسْلَمَ قَوْمٌ فِي دَارِ الْحَرْبِ ، وَلَهُمْ مَالٌ وَأَرَضُونَ ، فَهِيَ لَهُمْ

۳۰۵۸- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيْنَ تَنْزِلُ غَدًا ؟ فِي حَجَّتِهِ ، قَالَ : « وَهَلْ تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مَنْزِلاً » . ثُمَّ قَالَ : « نَحْنُ نَازِلُونَ غَدًا بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ الْمُحَصَّبِ ، حَيْثُ قَاسَمَتْ قُرَيْشٌ عَلَى الْكُفْرِ » . وَذَلِكَ أَنَّ بَنِي كِنَانَةَ حَالَفَتْ قُرَيْشًا عَلَى بَنِي هَاشِمٍ : أَنْ لاَ يُبَايِعُوهُمْ وَلاَ يُؤْوُوهُمْ .

قال الزُّهْرِيُّ : وَالْخَيْفُ : الْوَادِي . [راجع : ۱۵۸۸.

أخرجه مسلم : ۱۳۵۱ مختصراً] .

باب ۱۸۰: اگر گروهی در دار حرب مسلمان شوند و زمین و دارایی داشته باشند، ایشان مالک آنند (پس از تسلط اسلام بر آن جای).

۳۰۵۸ - از زُهری، از علی بن حُسین، از عَمرو بن عثمان بن عَفّان روایت است که اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول‌الله: فردا، کجا فرود می‌آیی؟ و آن در هنگام حج وی بود.

فرمود: «آیا عَقیل برای ما (در مکه) منزلی باقی گذاشته است»[1] و سپس فرمود:

«فردا به خَیف بنی کنانه مُحَصَّب، فرود خواهیم آمد؛ محلی که کافران قریش به کفر خود سوگند خوردند».

و آن زمانی بود که بَنی کنانه مشرکان قریش را بر ضد بنی‌هاشم سوگند دادند که با آنها معامله نکنند و به ایشان جای ندهند[2].

زُهری گفته است: خَیف، به معنی وادی است.

۳۰۶۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما أَنَّهُ كَانَ عَلَى فَرَسٍ يَوْمَ لَقِيَ الْمُسْلِمُونَ ، وَأَمِيرُ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ ، بَعَثَهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ ، فَلَمَّا هُزِمَ الْعَدُوُّ رَدَّ خَالِدٌ فَرَسَهُ . [راجع : ۳۰۶۷].

۳۰۵۹ - از زَید بن اسلم روایت است که پدر وی گفته: عمر بن خَطّاب(رضی‌الله عنه)، غلام آزاد شدهٔ خود هُنَی - را مسئول حِمَی (چراگاه خاصهٔ حیوانات زکات داده شده) گردانید و به او گفت: ای هُنَی، از ستم بر مسلمانان دست بردار و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا که دعای مظلوم مستجاب می‌شود. برای کسانی که شتران اندک و گوسفندان اندک دارند اجازه

۱- مطابق رسم جاهلیت منازل عبدالمطلب را پسر کلان وی ابوطالب به تصرف درآورد. پس از مرگ ابوطالب، پسران وی عقیل و طالب که کافر بودند، همه را تصرف کردند و به علی (رض) و جعفر (رض) که مسلمان بودند، چیزی ندادند. عقیل، همه را فروخته بود. مطابقت ترجمه باب این است که چون آن حضرت تملک عقیل را در حالت کفر تجویز کرد، درحالت اسلام، تملک مسلمان به طریق اولی مجاز است (تیسیر القاری).

۲- مراد عهدنامه‌ای است که مشرکان در سال هفتم بعثت بر ضد بنی‌هاشم بستند که تا زمانی با بنی‌هاشم قطع رابطه و دادوستد نمایند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را بدیشان تسلیم کنند. طبق این پیمان تمام خاندان بنی‌هاشم به جز ابولهب به درهٔ کوه انتقال یافتند و برای دو تا سه سال، مسلمانان با حالتی بس دشوار و مشقت‌بار به سر می‌بردند و در پایان همین دوران بود که خدیجه (رض) و ابوطالب درگذشتند.

بده که به چراگاه درآیند و خود را از حیوانات (عبدالرحمن) بن عَوف و (عثمان) بن عَفّان دور بدار، که اگر حیواناتشان هلاک گردند، به باغ و زراعت خویش برمی‌گردند، ولی اگر صاحبان شتران اندک و گوسفندان اندک، حیوانات خویش را از دست بدهند، فرزندان خود را نزد من می‌آورند و می‌گوید:

ای امیر المؤمنین؟ (کمک می‌طلبند) آیا آنها را به همان حالت واگذارم؟! بی‌پدر شوی (هُنَی)، دادن آب و چراگاه، آسان‌تر است بر من از زر و سیم، و به خدا سوگند که این مردم می‌پندارند که بر ایشان ستم کرده‌ام. همانا این زمین چراگاه متعلق به شهرهایشان بوده است که در دوران جاهلیت برای آن جنگیده‌اند و با مالکیت آن اسلام آورده‌اند. سوگند به ذاتی که جان من درید قدرت اوست، اگر چنان نمی‌بود که نیازمندی را در راه خدا بر این حیوانات سوار کنم، یک وجب زمین از شهر ایشان را چراگاه خاصه نمی‌ساختم.

١٨١- باب : كِتَابَةِ الإِمَامِ النَّاسَ

٣٠٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالإِسْلامِ مِنَ النَّاسِ » . فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةِ رَجُلٍ ، فَقُلْنَا نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسمائَة ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا ، حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : فَوَجَدْنَاهُمْ خَمْسَمائَة .

باب ۱۸۱: نام‌نویسی امام مردم را

۳۰۶۰ - از سُفیان از اعمش از ابووائل روایت است که حُذَیفه(رضی‌الله عنه) گفت: «نام کسانی‌از مردم را که خود را مسلمان می‌خوانند، برایم بنویسید» ما نام هزار و پانصد مرد را برای وی نوشتیم، و گفتیم: می‌ترسیم، در حالی که هزار و پانصد نفر هستیم؟ (و حالا با وجود کثرت مسلمانان) خویشتن را گرفتار فتنه می‌بینیم. حتی مردی که به تنهایی نماز می‌گزارد،

قال أبو مُعَاوِيَةَ : مَا بَيْنَ سِتِّمِائَةٍ إِلَى سَبْعِمائَةٍ . [أخرجه مسلم : ۱۴۹ باختلاف] .

می‌ترسد[1]. عبدان، از ابی حَمزه روایت کرده که اعمش گفته است:

ما نام‌نویس‌شدگان را پانصد نفر شمردیم.

و ابومعاویه گفته است: میان ششصد تا هفتصد نفر بوده است[2].

۳۰۶۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنهما قال : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي كُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا ، وَامْرَأَتِي حَاجَّةٌ . قَالَ : « ارْجِعْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ » . [راجع: ۱۸۶۲. أخرجه مسلم : ۱۳۴۱] .

۳۰۶۱ - از ابومَعبَد روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، من در غزوهٔ چنین و چنان نام‌نویس شده‌ام، و زن من روندهٔ حج است. آن حضرت فرمود: «به خانه‌ات بازگرد و همراه زن خود حج ادا کن».

۱۸۲- باب : إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ

باب ۱۴۸۲: همانا خداوند دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند

۳۰۶۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

و حَدَّثَنِي مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : شَهِدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ ، فَقَالَ لِرَجُلٍ مِمَّنْ يَدَّعِي الإِسْلَامَ : « هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ » . فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ قِتَالاً شَدِيداً فَأَصَابَتْهُ جِرَاحَةٌ ، فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، الَّذِي قُلْتَ لَهُ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَإِنَّهُ قَدْ قَاتَلَ الْيَوْمَ قِتَالاً شَدِيداً وَقَدْ مَاتَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِلَى النَّارِ » . قال : فَكَادَ بَعْضُ النَّاسِ أَنْ يَرْتَابَ ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ قِيلَ : إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ ، وَلَكِنَّ بِهِ جِرَاحاً شَدِيداً ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى الْجِرَاحِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَأُخْبِرَ النَّبِيُّ ﷺ بِذَلِكَ فَقَالَ : « اللَّهُ أَكْبَرُ ، أَشْهَدُ

۳۰۶۲ - از شُعَیب روایت است که زُهری گفته (ح): و روایت است از مَعْمَر از زُهری، از ابن مُسَیَّب که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته است: در غزوهٔ خیبر[3] با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم. آن حضرت در مورد مردی که ادعای اسلامیت می‌کرد گفت: «وی از اهل دوزخ است» آن‌گاه که به کارزار حاضر شد، آن مرد (با کفار) به سختی جنگید و جراحتی بدو رسید. به آن حضرت گفته شد: یا رسول‌الله، این همان کسی است که او را اهل دوزخ خوانده بودی، و امروز وی به شدت نبرد کرد و همانا مُرد.

پیامبر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به سوی دوزخ».

۱- در توجیه این حدیث آمده که در زمان خلافت عثمان (رضی‌الله عنه) کسانی از عاملان وی چون ولید بن عُقبه، والی کوفه نماز را تأخیر می‌کرد. و برخی از مردم پرهیزگار در خانه به تنهایی نماز می‌خواندند و سپس از ترس فتنه، با وی به جماعت نماز می‌گزاردند.

۲- در توجیه جمع و توفیق روایات گفته شده که مجموع آنها به شمول مردان و زنان و کودکان پانصد نفر بوده‌اند.

۳- لفظ «خیبر» در دیگر متون نسخ بخاری به نظر نرسید. بلکه (در غزوه‌ای) گفته شده است.

أنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ» . ثُمَّ أمَرَ بِلالاً فَنَادَى بالنَّاس : «إنَّهُ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إلاَّ نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ ، وَإنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَـٰذَا الدِّينَ بالرَّجُلِ الْفَاجِر». [أنظر: ٤٢٠٤، ٦٦٠٦. أخرجه مسلم: ١١١]

ابوهریره گفت: نزدیک بود که بعضی مردم در صدق گفتار آن حضرت شک پیدا کنند. در همین میان بود که گفته شد که وی نمرده است و لیکن جراحات شدیدی برداشته است. چون شب فرا رسید، وی صبر خود را از دست داد و خودش را کشت. سپس از این واقعه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را خبر دادند. فرمود: «الله اکبر، همانا گواهی می‌دهم که بندۀ خدا و فرستاده‌اش می‌باشم». سپس آن حضرت بِلال را امر کرد تا میان مردم به‌بانگ بلند اعلام دارد که: «به بهشت داخل نمی‌شود به جز کسی که مسلمان است و خداوند این دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند».

١٨٣- باب : مَنْ تَأمَّرَ فِي الْحَرْبِ مِنْ غَيْرِ إمْرَةٍ إذَا خَافَ الْعَدُوَّ

٣٠٦٣- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أخَذَهَا عَبْدُاللَّهِ ابْنُ رَوَاحَةَ ، فَأُصِيبَ ثُمَّ أخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ غَيْرِ إمْرَةٍ فَفُتِحَ عَلَيْهِ ، وَمَا يَسُرُّنِي ، أوْ قَالَ : مَا يَسُرُّهُمْ ، أنَّهُمْ عِنْدَنَا» . وَقَالَ : وَإنَّ عَيْنَيْهِ لَتَذْرِفَانِ. [راجع : ١٢٤٦].

باب ۱۸۳: کسی که در وقت جنگ امیر گردد بدون آن که به وی امر شده باشد، اگر خوف دشمن باشد.

۳۰۶۳ – از حُمَید بن هِلال روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خطبه خواند و فرمود: «زَید پرچم را گرفت و کشته شد، سپس جعفر پرچم را گرفت و کشته شد، سپس عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و کشته شد. پس از آن خالدبن ولید بدون آن که به وی امر شده باشد پرچم را گرفت و بر وی فتح شد، و مرا خوش نمی‌سازد – یا فرمود – آنها را خوش نمی‌سازد، اگر نزد ما می‌بودند». (خوش‌اند از این‌که شهید شده‌اند) – و از چشمان آن حضرت اشک می‌ریخت[1].

۱– این واقعه در سال هشتم هجرت در ناحیهٔ موته، از نواحی بیت‌المقدس رخ داد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) وقتی ایشان را اعزام کرد، فرمود که اول

١٨٤- باب : الْعَوْنِ بِالْمَدَدِ

٣٠٦٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ وَسَهْلُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَاهُ رِعْلٌ وَذَكْوَانُ وَعُصَيَّةُ وَبَنُو لَحْيَانَ ، فَزَعَمُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَسْلَمُوا ، وَاسْتَمَدُّوهُ عَلَى قَوْمِهِمْ ، فَأَمَدَّهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعِينَ مِنَ الأَنْصَارِ .

قَالَ أَنَسٌ : كُنَّا نُسَمِّيهِمُ الْقُرَّاءَ ، يَحْطِبُونَ بِالنَّهَارِ وَيُصَلُّونَ بِاللَّيْلِ ، فَانْطَلَقُوا بِهِمْ ، حَتَّى بَلَغُوا بِئْرَ مَعُونَةَ غَدَرُوا بِهِمْ وَقَتَلُوهُمْ ، فَقَنَتَ شَهْرًا يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَبَنِي لَحْيَانَ .

قَالَ قَتَادَةُ : وَحَدَّثَنَا أَنَسٌ : أَنَّهُمْ قَرَؤُوا بِهِمْ قُرْآنًا : أَلا بَلِّغُوا عَنَّا قَوْمَنَا ، بِأَنَّا قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا ، فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا . ثُمَّ رُفِعَ ذَلِكَ بَعْدُ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧، مختصراً باختلاف وفي الإمارة ١٤٧ مُطوّلاً] .

باب ۱۸۴: یاری رساندن لشکر

٣٠٦٤ - از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: قبایل رِعْل، و ذَکْوان، و عُصَیَّه، و بَنُولَحْیان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند که اسلام آورده‌اند و از آن حضرت کمک خواستند تا در برابر قوم خویش (که کافر بودند) ایشان را کمک کند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با فرستادن هفتاد تن از انصار ایشان را کمک کرد.

انس گفت: ما آنها را قاریان (قرآن) می‌نامیدیم، که در روز هیزم‌کشی می‌کردندو شب را به نماز می‌گذراندند. این قاریان با ایشان راهی شدند تا آن که به بئرِ مَعُونَه رسیدند. در آن‌جا (اینان) خیانت کردند و قاریان را کشتند. آن حضرت به مدت یک ماه قنوتِ خواند و بر قبایل رِعْل و ذِکوان و بنی لحیان دعای (بد) کرد.

قتاده به روایت از انس گفته است: مسلمانان این آیت را (که دربارۀ ایشان نازل شده بود) می‌خواندند که: آگاه باشید و برسانید از جانب ما قوم ما را که ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم. او از ما خشنود گردید و ما را خشنود گردانید - سپس این آیت برداشته شد (خواندن آن منسوخ شد).

١٨٥- باب : مَنْ غَلَبَ الْعَدُوَّ فَأَقَامَ عَلَى عَرْصَتِهِمْ ثَلاثًا

٣٠٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ

باب ۱۸۵: کسی که بر دشمن غلبه کرد و در سرزمین ایشان سه روز اقامت نمود

٣٠٦٥ - از قَتاده، از انس بن مالک روایت است که ابوطلحه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله

- پرچم را زید بگیرد، اگر او کشته شد، جعفر بگیرد و اگر او کشته شد، عبدالله بن رواحه بگیرد، مطابق گفتۀ آن حضرت هر سه نفر ایشان در میدان جنگ پرچم را گرفتند و یکی بعد از دیگری شهید شدند. سپس خالدبن ولید که مأمور گرفتن پرچم نشده بود، پرچم را گرفت و فتح کرد.

مَالك ، عَنْ أبي طَلْحَةَ رضيَ اللهُ عَنْهما ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : أنَّهُ كَانَ إذا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أقَامَ بالعَرْصَة ثَلاثَ لَيَالٍ .

تَابَعَهُ مُعَاذٌ ، وَعَبْدُالأعْلَى : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أنَس ، عَنْ أبي طَلْحَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ . [انظر: ٣٩٧٦. أخرجه مسلم : ٢٨٧٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

علیه وسلم) چون بر قومی غلبه می‌کرد بر سرزمین ایشان سه روز توقف نمود.

متابعت کرده است (روح را) مُعاذ و عبدالاعلی، که روایت کرده‌اند از سعید، از قتاده، از انس، از ابی‌طلحه، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

١٨٦- باب : مَنْ قَسَمَ الْغَنِيمَةَ فِي غَزْوِهِ وَسَفَرِهِ

وَقال رَافِعٌ : كُنَّا مَعَ النَّبيِّ ﷺ بذي الْحُلَيْفَة ، فَأصَبْنَا غَنَمًا وَإبلاً ، فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَم بِبَعِيرٍ [راجع : ٢٤٨٨].

باب ۱۸۶: کسی که مال غنیمت را در غزوه و سفر تقسیم کرد

و رافع گفته است: در ذُوالحُلَیفه همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم و شتر و گوسفند به غنیمت گرفتیم، آن حضرت (در تقسیم غنیمت) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد.

٣٠٦٦- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالد : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أنَّ أنَسًا أخْبَرَهُ قال : اعْتَمَرَ النَّبيُّ ﷺ مِنَ الْجِعْرَانَة ، حَيْثُ قَسَمَ غَنَائمَ حُنَيْن . [راجع : ١٧٧٨ . أخرجه مسلم : ١٢٥٣ مطولاً] .

۳۰٦٦ - از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از موضع جُعرانه، محلی که در آن اموال غنیمت جنگ حنین را تقسیم کرد، به عُمره آغاز نمود.

١٨٧- باب : إذَا غَنِمَ الْمُشْرِكُونَ مَالَ الْمُسْلِمِ . ثُمَّ وَجَدَهُ الْمُسْلِمُ

٣٠٦٧- قال ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهما قال : ذَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأخَذَهُ الْعَدُوُّ ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَرُدَّ عَلَيْه في زَمَنِ رَسُولِ اللَّه ﷺ ، وَأبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحِقَ بالرُّوم ، فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ ، فَرَدَّهُ عَلَيْه خَالِدُ بْنُ الْوَلِيد بَعْدَ النَّبيِّ ﷺ . [انظر : ٣٠٦٨، ٣٠٦٩] .

باب ۱۸۷: اگر مشرکان مال مسلمانی را به غنیمت گیرند سپس مسلمانان آن مال را دریابند

۳۰٦۷ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: اسپ ابن عمر گریخت و دشمن آن را گرفت، سپس مسلمانان بر مشرکین غالب آمدند و آن اسپ به ابن عمر برگردانیده شد و این واقعه در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

همچنان غلام ابن عمر به کشور روم گریخت، و وقتی مسلمانان بر کشور روم غالب آمدند، خالدبن ولید، آن غلام را به ابن عمر

برگردانید و این واقعه پس از زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

٣٠٦٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ: أَنَّ عَبْدًا لابْنِ عُمَرَ أَبَقَ فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَرَدَّهُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ، وَأَنَّ فَرَسًا لابْنِ عُمَرَ عَارَ فَلَحِقَ بِالرُّومِ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ فَرَدُّوهُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: عَارَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْعَيْرِ، وَهُوَ حِمَارُ، وَحْشٍ أَيْ: هَرَبَ. [راجع: ٣٠٦٧].

٣٠٦٨ - از عُبیدالله روایت است که نافع گفت: ابن عمر غلامی داشت که به رُوم گریخت. خالدبن ولید بر روم غالب آمد و غلام را به عبدالله‌بن عمر برگردانید.

و اسپ ابن عمر رها شد و به روم رفت خالد بر آن‌جا تسلط یافت و اسپ را به ابن عمر بازگردانید.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ (عَارْ) یعنی رها شدن از (عِیْر) مشتق است یعنی خر وحشی، یعنی: گریزنده. (بدان سبب عار به معنی گریختن آمده است).

٣٠٦٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ عَلَى فَرَسٍ يَوْمَ لَقِيَ الْمُسْلِمُونَ، وَأَمِيرُ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، بَعَثَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ، فَلَمَّا هُزِمَ الْعَدُوُّ رَدَّ خَالِدٌ فَرَسَهُ. [راجع: ٣٠٦٧].

٣٠٦٩ - از موسی بن عُقْبه روایت است که نافع گفت: ابن عمر(رضی‌الله عنه)، در روز مقابلهٔ مسلمانان (با رومیان) بر اسپی سوار بود، و در آن روز خالد بن ولید امیر مسلمانان بود که ابوبکر او را فرستاده بود. دشمن، اسپ او را گرفت، سپس که دشمن شکست خورد، خالد، اسپ را به وی بازگردانید.

١٨٨- باب: مَنْ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّةِ وَالرَّطَانَةِ

باب ۱۸۸: کسی که به فارسی و غیرعربی سخن بگوید

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾ [الروم: ٢٢].

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾ [إبراهيم: ٤].

و فرمودهٔ خدای تعالی «و گوناگون بودن زبانهای شما و رنگهای شما» (الروم: ۲۲).

«و نفرستادیم هیچ پیغامبر را مگر به زبان قوم او» (ابراهیم: ٤).

٣٠٧٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ: أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قُلْتُ: يَا

٣٠٧٠ - از سَعیدبن مِیناء روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، بزغالهٔ خود را ذبح کردم و یک صاع

رَسُولَ اللَّه ، ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا ، وَطَحَنْتُ صَاعاً مِنْ شَعِير ، فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « يَا أَهْلَ الْخَنْدَق ، إنَّ جَابِراً قَدْ صَنَعَ سُوْرًا ، فَحَيَّ هَلاً بِكُمْ » . [انظر: ۴۱۰۱ ⁽ᵃ⁾، ۴۱۰۲ ⁽ᵃ⁾ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۹ مطولا] .

جو را در آتش پختم تو و چند کس دیگر بیایید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بانگ زد و فرمود: «ای اهل خندق[1] همانا جابر برای شما سُوَر کرده است[2] بشتابید که شما را فرا می‌خوانیم».

۳۰۷۱- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّه ، عَنْ خَالِد بْنِ سَعِيد ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أُمِّ خَالِد بِنْتِ خَالِد بْنِ سَعِيد قَالَتْ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « سَنَهْ سَنَهْ » . قَالَ عَبْدُ اللَّه : وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ .

قَالَتْ : فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ ، فَزَبَرَنِي أَبِي ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « دَعْهَا » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «أَبْلِي وَأَخْلِفِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي» .

قَالَ عَبْدُ اللَّه : فَبَقِيَتْ حَتَّى ذَكَرَ . [انظر: ۳۸۷۴، ۵۸۲۳، ۵۸۴۵، ۵۹۹۳] .

۳۰۷۱ - از مادرخالد بنت خالد بن سعید روایت است که گفت: همراه پدر خود نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم درحالی که پیراهنی زردگون پوشیده بودم. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سَنَه سَنَه» عبدالله (راوی) گفت: لفظ سَنَه، در زبان حبشی به معنی خوب و نیکو است. مادر خالد گفت: سپس خواستم. با مُهر نبوّت (که در میان دو دوش آن حضرت بود) بازی کنم. پدرم مرا مانع شد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را بگذار» سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این جامه را کهنه و پوسیده کنی، باز کهنه و پوسیده کنی، باز کهنه و پوسیده کنی» (یعنی عمر دراز کنی).

عبدالله (راوی) گفته است: آن زن عمری دراز کرد تا آن که درازی عمر او زبانزد مردم شد.

۳۰۷۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّد بْنِ زِيَاد ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخَذَ تَمْرَةً مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَة ، فَجَعَلَهَا فِي فِيه ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْفَارِسِيَّة : « كِخْ كِخْ ، أَمَا تَعْرِفُ أَنَّا لا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ » . [راجع : ۱۴۸۵. أخرجه مسلم : ۱۰۶۹] .

۳۰۷۲ - از محمدبن زیَاد روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفته: حَسَن بن علی «رضی‌الله عنه» خرمایی از خرماهای صدقه را برداشت و در دهان کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به فارسی گفت: «کَخ کَخ، آیا نمی‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم»[3].

۱- این واقعه در غزوهٔ خندق بوده که در سال پنجم هجرت رخ داده است.

۲- سُور به زبان فارسی ضیافت و میهمانی است و آن حضرت در بیان خود این واژهٔ فارسی را بر زبان آورد.

۳- کلمهٔ کخ، کلمه فارسی است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر زبان راند و هشداری است به کودک که چیزی را در دهان نکند و یا از دهان بیرون کند.

۱۸۹- باب : الْغُلُولِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ ﴾ [آل عمران : ١٦١].

٣٠٧٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو زُرْعَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ ، قَالَ : «لا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثُغَاءٌ ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ ، يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا ، قَدْ أَبْلَغْتُكَ ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ ، يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ : لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ وَعَلَى ، رَقَبَتِهِ صَامِتٌ فَيَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ : لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ ، فَيَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي ، فَأَقُولُ : لا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ» .

وَقَالَ أَيُّوبُ : عَنْ أَبِي حَيَّانَ : «فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ» .

[راجع : ٢٣٧١ . أخرجه مسلم : ٩٨٧ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق «الغلول» . أخرجه مسلم : ١٨٣١] .

باب ۱۸۹: (مال غنیمت)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و هر که خیانت کند خواهد آورد آن چیز را که خیانت کرده است» (آل عمران: ۱٦۱).

۳۰۷۳ - ابو حَیّان، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان ما به خطبه ایستاد و درمورد خیانت در مال غنیمت سخن گفت و آن را گناهی بزرگ خواند و امری مهم دانست و فرمود: «کسی از شما را در قیامت باید درنیابم که گوسفندی بر گردنش باشد و آواز بکشد و اسپی بر گردنش باشد و آواز بکشد و آن کس بگوید: یا رسول‌الله به فریاد من برس، و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی شتری باشد که آواز بکشد و آن کس بگوید: یا رسول‌الله، به فریاد من برس، و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی زر و سیم باشد و او بگوید: یا رسول‌الله به فریاد من برس و من بگویم: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی جامه‌ها در جنبش و حرکت باشد و و او بگوید: یا رسول‌الله، به فریاد من برس و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی‌توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم». و اَیّوب از ابی حَیّان روایت کرده است: «فَرَسٌ له حَمْحَمَة»[1]. (اسبی که شیهه می‌کند)

۱- در تیسیرالقاری گفته شده که در غیر روایت ابی‌حیّان ذکر فرس نیست چنان‌که مذکور شده لیکن مراد است در آن. در شرح شیخ‌الاسلام گفته شده: یعنی در طریق روایت ایوب از ابی‌حیان نیز تنقیص است بر لفظ فرس در این حدیث و ظاهراً نظر به این کلام از بعضی روایت کتاب، لفظ فرس ساقط شده است؟

۱۹۰- باب : القَلِيلِ مِنَ الغُلُولِ

وَلَمْ يَذْكُرْ عَبْدُاللَّه بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ حَرَّقَ مَتَاعَهُ ، وَهَذَا أَصَحُّ .

۳۰۷٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عَمْرٍو قال : كَانَ عَلَى ثَقَلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُقَال لَهُ كِرْكِرَةُ فَمَاتَ ، فَقَال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « هُوَ فِي النَّارِ » . فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا .

قال أبو عَبْد اللَّه : قال ابْنُ سَلامٍ : كَرْكَرَةُ ، يَعْنِي بِفَتْحِ الْكَاف ، وَهُوَ مَضْبُوطٌ كَذَا .

باب ۱۹۰: خیانت اندک (در مال غنیمت)

و عبدالله بن عَمْرو (بن عاص) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ذکر نکرده که آن حضرت متاع کسی را که در غنیمت خیانت کرده بود، سوخته باشد، و این روایت صحیح‌تر است.

۳۰۷٤ - از عبدالله بن عَمْرو روایت است که گفت: مردی که از رخت سفر و متاع پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حفاظت می‌کرد و کِرکِره نامیده می‌شد، مُرد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وی در دوزخ است». مردم رفتند که از وی اطلاع یابند. و دریافتند که عبایی را از مال غنیمت دزدیده بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: ابن سلام گفته است: کَرکَره به فتح کاف است. و همچنان ضبط شده است.

۱۹۱- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ ذَبْحِ الإِبِلِ وَالغَنَمِ فِي المَغَانِمِ

۳۰۷۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعٍ قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ ، وَأَصَبْنَا إِبِلاً وَغَنَمًا ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ النَّاسِ ، فَعَجِلُوا فَنَصَبُوا الْقُدُورَ ، فَأَمَرَ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ ، وَفِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرٌ ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ ، فَأَهْوَى إِلَيْهِ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ، فَقَال : « هَذِهِ الْبَهَائِمُ لَهَا أَوَابِدُ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا نَدَّ عَلَيْكُمْ ، فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا » . فَقَال جَدِّي : إِنَّا نَرْجُو ، أَوْ نَخَافُ أَنْ نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا ، وَلَيْسَ مَعَنَا مُدًى ، أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ ؟ فَقَال : « مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ

باب ۱۹۱: آن‌چه مکروه است از ذبح شتر و گوسفند در مال غنیمت

۳۰۷۵ - از عَبایه بن رِفاعه روایت است که جدّ رافع گفته: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ذوالحُلَیفه بودیم. مردم گرسنه شدند، و به غنایمی چون شتر و گوسفند دست یافته بودیم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آخر (کاروان) مردم بود. مردم شتاب کردند (حیوانات غنیمت را کشتند) و دیگدانهابه پا کردند. آن حضرت دستور داد که دیگها را واژگون کنند، سپس غنایم را تقسیم کرد و ده گوسفند را معادل یک شتر گردانید. در آن میان شتری گریخت و مردم تعداد اندکی اسپ داشتند (که شتر را بازگردانند) و مردم در پس آن راهی شدند تا

اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْ ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ : أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ».

[راجع : ٢٤٨٨ . أخرجه مسلم : ١٩٦٨] .

آن که خسته شدند. مردی به سوی آن تیری رها کرد و آن را از رفتن بازداشت. آن حضرت فرمود: «این حیوانات بسان حیوانات وحشی گریزنده و رمنده‌اند، پس اگر فرار کنند با آن‌ها همچنان عمل کنید». (عبایه می‌گوید) جَدّ من به آن حضرت گفته بود: همانا ما امیدواریم یا می‌ترسیم که فردا با دشمن مقابل شویم. درحالی که کارد همراه ما نیست، آیا حیوانات را با نَی ذبح کنیم؟

آن حضرت فرمود: «آنچه خون توسط آن جاری گردد و بر آن نام خدا یاد شود آن را بخور، به جز ذبح کردن با دندان و ناخن، و دلیل آن را به شما می‌گویم: اما دندان، استخوان است، و ناخن وسیله‌ای است که حبشیان (کافر) از آن استفاده می‌کنند».

١٩٢- باب : الْبِشَارَةِ فِي الْفُتُوحِ

٣٠٧٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ : قَالَ لِي جَرِيرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ » . وَكَانَ بَيْتًا فِيهِ خَثْعَمُ ، يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ ، فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنِّي لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي فَقَالَ : « اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا » . فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا ، فَأَرْسَلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يُبَشِّرُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْرَبُ ، فَبَارَكَ عَلَى خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ .

باب ۱۹۲: مژدهٔ فتح

۳۰۷۶ - از قَیس روایت است که جریر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا مرا از بابت ذِی‌الخَلَصه راحت نمی‌سازی؟» و آن خانه‌ای در قبیلهٔ خشعم بود که - کَعْبَۀ اليَمانيه، نامیده می‌شد. من با صد و پنجاه نفر از قبیله اَحْمَس که همه سوار کار بودند روانه شدم و به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اطلاع دادم که به حالتی استوار بر اسپ نشسته نمی‌توانم. آن حضرت بر سینه‌ام زد تا آن که اثر انگشتان وی را در سینه‌ام مشاهده کردم و گفت: «بارالها، او را استوار بدار و رهنما و رهیاب بگردان».

سپس جریر بدان سو رفت و آن خانه

قال مُسَدَّدٌ : بَيْتٌ فِي خَثْعَمَ . [راجع : ٣٠٢٠ . اخرجه مسلم : ٢٤٧٦] .

را شکستاند و سوختاند و مژدهٔ آن را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسانید، و فرستادهٔ جریر گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که به سوی تو نیامدم تا آن بتخانه را دیدم که به شکل شترگرگین (سیاه و سوخته) درآمده بود. آن حضرت بر اسپان و مردان قبیلهٔ اَحْمس پنج بار دعای برکت کرد و مُسدَّدْ (در روایت خود) گفته است: بیتٌ فی خَثْعَمْ(عوض، بَیْتاً فی خشعم)[۱].

١٩٣- باب : مَا يُعْطَى الْبَشِيرُ

وَأَعْطَى كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ ثَوْبَيْنِ حِينَ بُشِّرَ بِالتَّوْبَةِ [راجع : ٢٧٥٧].

باب ۱۹۳: برای مژده دهنده چه داده شود

و کعب بن مالک برای کسی که قبول توبه‌اش را مژده داد، دو جامه مژدگانی داد.

١٩٤- باب : لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ

٣٠٧٧- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهما قال : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ : « لا هِجْرَةَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا ». [راجع: ١٣٤٩ . أخرجه مسلم : ١٣٥٣ مطولاً وهو بهذا اللفظ في الإمارة ٨٥]

باب ۱۹۴: پس از فتح (مکه) ثواب هجرت نیست.

۳۰۷۷ - از طاوُس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه گفت:

«هجرت نیست ولیکن جهاد و نیت آن باقی است و اگر به جهاد فراخوانده شوید، بشتابید».

٣٠٧٨ ، ٣٠٧٩ – حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : جَاءَ مُجَاشِعٌ بِأَخِيهِ مُجَالِدِ بْنِ مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : هَذَا مُجَالِدٌ يُبَايِعُكَ عَلَى الْهِجْرَةِ ، فَقَالَ : « لا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ ، وَلَكِنْ أُبَايِعُهُ عَلَى الإِسْلامِ » . [راجع : ٢٩٦٢ ، ٢٩٦٣ . أخرجه مسلم : ١٨٦٣ بزيادة] .

۳۰۷۸ و ۳۰۷۹ – از عثمان النهدی روایت است که مُجاشع بن مسعود گفته: مُجاشِع با برادر خود مُجالِد بن مسعود نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: این مُجالِد است که برای هجرت با تو بیعت می‌کند. آن حضرت فرمود: «پس از فتح مکه هجرتی نیست ولیکن بر قبول اسلام با او بیعت می‌کنم».

٣٠٨٠ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قال

۳۰۸۰ – از عَطاء روایت است که گفت: همراه

۱- اندکی در لفظ تفاوت است.

عَمْرٌو وَابْنُ جُرَيْجٍ : سَمِعْتُ عَطَاءً يَقُولُ : ذَهَبْتُ مَعَ عُبَيْدِ ابْنِ عُمَيْرٍ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَهِيَ مُجَاوِرَةٌ بِثَبِيرٍ ، فَقَالَتْ : لَنَا انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ مُنْذُ فَتَحَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ مَكَّةَ.[انظر : ۳۹۰۰، ۴۳۱۲. اخرجه مسلم:۱۸۶۴ بغیر هذا اللفظ].

عُبَیده بن عمیر نزد عایشه(رضی‌الله عنها) رفتم که در کوه ثَبیر (نزدیک مزدلفه) به سر می‌برد. وی گفت: هجرت بر ما قطع شد، از آن روز که خداوند مکه را بر دست پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتح کرد.

۱۹۵- باب : إِذَا اضْطَرَّ الرَّجُلُ إِلَى النَّظَرِ فِي شُعُورِ أَهْلِ الذِّمَّةِ ،

وَالْمُؤْمِنَاتِ إِذَا عَصَيْنَ اللَّهَ ، وَتَجْرِيدِهِنَّ.

باب ۱۹۵: اگر مرد ناچار شود که به سوی موی سر اهل ذمه

و زنان مسلمانی که از امر خداوند سرکشی کنند، نظر کند و آن‌ها را برهنه ببیند.

۳۰۸۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ الطَّائِفِيُّ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَكَانَ عُثْمَانِيًّا ، فَقَالَ لابْنِ عَطِيَّةَ ، وَكَانَ عَلَوِيًّا ، إِنِّي لأَعْلَمُ مَا الَّذِي جَرَّأَ صَاحِبَكَ عَلَى الدِّمَاءِ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَالزُّبَيْرَ ، فَقَالَ : «ائْتُوا رَوْضَةَ كَذَا ، وَتَجِدُونَ بِهَا امْرَأَةً ، أَعْطَاهَا حَاطِبٌ كِتَابًا» . فَأَتَيْنَا الرَّوْضَةَ فَقُلْنَا : الْكِتَابَ ، قَالَتْ : لَمْ يُعْطِنِي ، فَقُلْنَا : لَتُخْرِجِنَّ أَوْ لأُجَرِّدَنَّكِ ، فَأَخْرَجَتْ مِنْ حُجْزَتِهَا ، فَأَرْسَلَ إِلَى حَاطِبٍ ، فَقَالَ : لا تَعْجَلْ ، وَاللَّهِ مَا كَفَرْتُ وَلا ازْدَدْتُ لِلإِسْلامِ إِلا حُبًّا ، وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ إِلا وَلَهُ بِمَكَّةَ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ ، وَلَمْ يَكُنْ لِي أَحَدٌ ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَّخِذَ عِنْدَهُمْ يَدًا ، فَصَدَّقَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، قَالَ عُمَرُ : دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَهُ فَإِنَّهُ قَدْ نَافَقَ ، فَقَالَ : «مَا يُدْرِيكَ ، لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» . فَهَذَا الَّذِي جَرَّأَهُ . [راجع : ۳۰۰۷. اخرجه مسلم : ۲۴۹۴] .

۳۰۸۱ – از سعدبن عبیده روایت است که ابوعبدالرحمن هواخواه عثمان، به ابن عَطِیَّه هواخواه علی، گفت: همانا می‌دانم که چه چیز یار تو (علی) را به خونریزی جرأت داده است[1] از وی شنیده‌ام که می‌گفت:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) من و زبیر را فرستاد و فرمود: «به روضهٔ چنان بروید و در آن‌جا زنی را می‌یابید که حَاطِب به وی نامه‌ای داده است».

ما بدان روضه رفتیم و گفتیم: نامه را بده. آن زن گفت: کسی برایم نامه‌ای نداده است. گفتیم: نامه را بیرون می‌آوری یا تو را برهنه کنیم. وی نامه را از نیفهٔ ازار خود بیرون آورد.

آن حضرت کسی را نزد حاطب فرستاد. حاطب گفت: در کار من شتاب مکن، به خدا سوگند که کافر نشده‌ام و دوستی من نسبت به اسلام افزوده است. کسی از یاران تو در مکه نیست مگر آن‌که وابستگانی از خود دارد که

۱- پوشیده نماند که چنین سخنی در برابر مقام علی ؓ سوء ادب و حق ناشناسی مطلق است، چه وی به جز یاغیان، خون کسی دیگر را نریخته است و محاربهٔ وی از راه خلافت اجماعی بوده است نه از راه اجتهاد که علما آن را به جانب مقابل وی نسبت می‌دهند.

خداوند توسط آنها دشمنان را از خانواده و مال وی دور می‌گرداند، و من در آن‌جا کسی ندارم و خواستم (بدین وسیله) بر آنها منتی بگذارم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخن وی را تصدیق کرد. عمر گفت: اجازه بده که گردن او را بزنم؛ زیرا وی منافقت کرده است. آن حضرت گفت: «تو چه می‌دانی، خداوند بر دلهای کسانی که در جنگ بدر حاضر شده‌اند، آگاه بوده که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید» (ابوعبدالرحمن گفت) پس همین است که علی را جرأت داده است[۱].

١٩٦- باب : اسْتِقْبَالِ الْغُزَاةِ

٣٠٨٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ وَحُمَيْدُ بْنُ الأَسْوَدِ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ الشَّهِيدِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ لابْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَحَمَلَنَا وَتَرَكَكَ . [أخرجه مسلم : ٢٤٢٧] .

باب ۱۹۶: استقبال از غازیان

۳۰۸۲ - از ابن ابی مُلَیکه روایت است که گفت: ابن زُبیر به ابن جعفر(رضی‌الله عنه) گفت: آیا به یاد داری که من و تو و ابن عباس به پیشواز رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم؟ ابن جعفر گفت: آری، به یاد دارم که آن حضرت ما را با خود سوار کرد و تو را گذاشت.

٣٠٨٣- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : قَالَ السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ ﷺ : ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الصِّبْيَانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ .[انظر: ٤٤٢٦، ٤٤٢٧] .

۳۰۸۳ - از زُهری روایت است که سائب بن یزید(رضی‌الله عنه) گفت: ما رفتیم و با سایر کودکان در ثنیةالوداع از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) استقبال کردیم.

١٩٧- باب : مَا يَقُولُ إِذَا رَجَعَ مِنَ الْغَزْوِ

٣٠٨٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ كَبَّرَ ثَلاثًا ، قَالَ : «آيِبُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَائِبُونَ ، عَابِدُونَ

باب ۱۹۷: آنچه در بازگشت از غزوه گفته می‌شود

۳۰۸۴ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون (از غزوه‌ای) بازمی‌گشت سه بار تکبیر می‌گفت و

۱- یعنی علی بدان نظر است که از حاضران جنگ بدر بوده و خطای خودو را قابل عفو دانسته، معاذالله از این سخن (شرح شیخ‌الاسلام).

حَامِدُونَ ، لِرَبِّنَا سَاجِدُونَ ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» . [راجع : ۱۷۹۷ . اخرجه مسلم : ۱۳۴۴ باختلاف] .

گفت: «ما بازگشت کننده‌ایم ان‌شاءالله، توبه‌کننده، پرستش‌کننده و ستایش‌کننده و پروردگار خود را سجده‌کننده‌ایم. خداوند وعده‌اش را راست گردانید و بنده‌اش را نصرت ارزانی داشت و گروه‌های (کفار) را به تنهایی شکست داد».

۳۰۸۵- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مَقْفَلَهُ مِنْ عُسْفَانَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ ، وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ ، فَعَثَرَتْ نَاقَتُهُ فَصُرِعَا جَمِيعًا ، فَاقْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ ، قَالَ : « عَلَيْكَ الْمَرْأَةَ » . فَقَلَبَ ثَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا ، وَأَصْلَحَ لَهُمَا مَرْكَبَهُمَا فَرَكِبَا ، وَاكْتَنَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ : « آيِبُونَ تَائِبُونَ ، عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ » . فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ ، حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ . [انظر : ۳۰۸۶ط ، ۵۹۶۸ط ، ۶۱۸۵ط ، وانظر في الدعوات باب ۵۲ . أخرجه مسلم : ۱۳۴۵ مختصراً] .

۳۰۸۵ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از عُسْفان برمی‌گشتیم [1] و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر شتر خود سوار بود و صَفیّه بنت حُیَیْ بر عقب وی بر شتر سوار بود. شتر وی لغزید و هر دو یکبارگی افتادند. ابوطلحه خودش را انداخت و گفت: یا رسول‌الله، خداوند مرا فدای تو گرداند. آن حضرت فرمود: «با این زن کمک کن» ابوطلحه چادری بر روی خود پیچید (تا صفیّه را نبیند) و نزد صفیّه رفت و جامه را بر صَفیّه افکند، و مرکب ایشان را آماده و برابر کرد و هر دو بر مرکب سوار شدند و ما رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را احاطه کردیم و چون به مدینه نزدیک شدیم، آن حضرت فرمود: «بازگشت کننده‌ایم توبه کننده، پرستش کننده‌ایم، پروردگار خویش را سجده کنند.» و پیوسته این کلمات را می‌گفت تا وارد مدینه شد.

۳۰۸۶- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ أَقْبَلَ هُوَ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ صَفِيَّةُ مُرْدِفُهَا عَلَى رَاحِلَتِهِ ، فَلَمَّا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَثَرَتِ النَّاقَةُ ، فَصُرِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْمَرْأَةُ ، وَإِنَّ أَبَا طَلْحَةَ- قَالَ : أَحْسِبُ

۳۰۸۶ - از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: او و ابوطلحه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردند. و صفیّه همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودکه او را بر پشت سر خود بر شتر سوار کرده بود و چون

۱- غزوهٔ عُسفان در سال ششم هجرت بوده و به اتفاق روایت، صفیّه در غزوهٔ خیبر، در سال هفتم به نکاح آن حضرت درآمد. هرگاه مراد از بازگشت از عُسفان، غزوهٔ عسفان باشد، وهمی پدید می‌آید و اگر مقصود منزل عُسفان باشد وهمی نمی‌ماند (تیسیرالقاری).

قال - اقْتَحَمَ عَنْ بَعِيرِه فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقال : يَا نَبِيَّ اللَّه جَعَلَني اللَّهُ فِدَاءَكَ ، هَلْ أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ ؟ قال : «لا ، وَلَكِنْ عَلَيْكَ بِالْمَرْأَة» . فَأَلْقَى أَبُو طَلْحَةَ ثَوْبَهُ عَلَى وَجْهِه فَقَصَدَ قَصْدَهَا ، فَأَلْقَى ثَوْبَهُ عَلَيْهَا ، فَقَامَتِ الْمَرْأَةُ ، فَشَدَّ لَهُمَا عَلَى رَاحِلَتِهِمَا فَرَكِبَا ، فَسَارُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بِظَهْرِ الْمَدِينَة ، أَوْ قال : أَشْرَفُوا عَلَى الْمَدِينَة ، قال النَّبِيُّ ﷺ : «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» . فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُهَا ، حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ . [راجع : ۳۰۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۳۴۵ مختصرا] .

آن حضرت پاره‌ای راه پیمود، حیوان لغزید و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و آن زن افتادند.

و اما ابوطلحه، (یحیی بن ابی اسحاق) گفت: گمان می‌کنم که انس گفت: ابوطلحه خودش را از شتر افکند و نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا پیامبر خدا، خداوند مرا فدای تو کند، آیا تو را چیزی رسیده است؟ فرمود: «نی، ولیکن او را کمک کن». ابوطلحه جامهٔ خویش را بر روی خود انداخت، و به سوی صفیّه رفت و جامه را بر روی وی افکند. آن زن ایستاد. سپس ابوطلحه پالان شتر آنها را محکم بست و هر دو سوار شدند و راهی شدند تا آن که به بلندیهای مدینه رسیدند - یا راوی گفت - به نزدیک مدینه رسیدند. آن‌گاه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «بازگشت کننده‌ایم، پرستش‌کننده، توبه‌کننده، پروردگار خود را ستایش‌کننده» و پیوسته این کلمات را می‌گفت تا به مدینه درآمد.

۱۹۸- باب : الصَّلاة إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ

باب ۱۹۸: نماز گزاردن در بازگشت از سفر

۳۰۸۷- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِب بْن دِثَار قال : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه رضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ في سَفَرٍ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، قال لي : «ادْخُلِ الْمَسْجِدَ ، فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ» . [راجع : ۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۷۱۵ بزيادة و مطولاً في الرضاع ۵۴ والمساقاة ۱۰۹] .

۳۰۸۷ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را در سفری همراه بودم. آن‌گاه که به مدینه رسیدیم به من گفت: «به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار».

۳۰۸۸- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِم ، عَنِ ابْنِ جُرَيْج ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْن عَبْدِاللَّه بْن كَعْب ، عَنْ أَبِيه وَعَمِّه عُبَيْدِاللَّه بْن كَعْب ، عَنْ كَعْب ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضُحًى دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَصَلَّى

۳۰۸۸ - از کعب(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون به وقتن چاشت از سفر بازمی‌گشت به مسجد وارد می‌شد و دو رکعت نماز می‌گزارد قبل از آن

رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ . [راجع : ٢٧٥٧. أخرجه مسلم : ٧١٦و أخرجه مسلم : ٢٧٦٩ مطولاً] .

که بنشیند.

١٩٩- باب : الطَّعَامِ عِنْدَ الْقُدُومِ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُفْطِرُ لِمَنْ يَغْشَاهُ .

٣٠٨٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَارِبِ بْنِ دِثَارٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، نَحَرَ جَزُورًا أَوْ بَقَرَةً .

زَادَ مُعَاذٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَارِبٍ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ : اشْتَرَى مِنِّي النَّبِيُّ ﷺ بَعِيرًا بِوَقِيَّتَيْنِ ، وَدِرْهَمٍ أَوْ دِرْهَمَيْنِ ، فَلَمَّا قَدِمَ صِرَارًا ، أَمَرَ بِبَقَرَةٍ فَذُبِحَتْ فَأَكَلُوا مِنْهَا ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، أَمَرَنِي أَنْ آتِيَ الْمَسْجِدَ فَأُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ ، وَوَزَنَ لِي ثَمَنَ الْبَعِيرِ . [راجع ٤٤٣ : أخرجه مسلم : ٧١٥ ، وفي المساقاة ١٠٩ وهو باختلاف في الرضاع ٥٤ ونفس الحديث في المساقاة ١٠٩] .

٣٠٩٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِبِ ابْنِ دِثَارٍ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : قَدِمْتُ مِنْ سَفَرٍ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « صَلِّ رَكْعَتَيْنِ » .

صِرَارٌ مَوْضِعٌ نَاحِيَةً بِالْمَدِينَةِ . [راجع : ٤٤٣ .أخرجه مسلم : ٧١٥ بزيادة ومطولاً في الرضاع ٥٤ والمساقاة ١٠٩] .

باب ۱۹۹: غذا دادن هنگام بازگشت از سفر

و ابن عُمر (با رسیدن از سفر) روزه نمی‌گرفت؛ زیرا کسی به دیدن وی می‌آمد[۱].

۳۰۸۹ – از شُعْبه، از مُحارِب بن دِثار روایت است که جابربن عبدالله(رضی الله عنه) گفت: آن‌گاه که رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، شتر یا گاوی را ذبح کرد.

مُعاذ، از شُعبه، از مُحارِب افزوده است: از جابربن عبدالله شنیدم که می‌گفت: پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به بهای دو اُوْقیه و یک یا دو درهم شتری خرید، و چون به موضع صِرار رسید، امر کرد که گاوی بکشند و گاو را ذبح کردند و از گوشت آن خوردند، و آن‌گاه که به مدینه آمد، مرا فرمود که به مسجد بیایم و دو رکعت نماز بگزارم و بهای شتر مرا برایم وزن کرد.

۳۰۹۰ – شعبه، از محارب ابن دثار، از جابر روایت کرده که گفت: از سفری آمدم، آن حضرت فرمود: «دو رکعت نماز بگزار» و صِرار، موضعی است در مدینه.

۱– ابن عمر (رضی‌الله عنه) در سفر روزه نمی‌گرفت، نه روزهٔ نفل و نه روزهٔ فرض و در حالت اقامت اکثراً روزه می‌گرفت ولی در روزهای اول که از سفر بازمی‌گشت به خاطر کسانی که از وی دیدن می‌کردند روزه نمی‌گرفت.

٥٧- كِتَابُ فَرْضِ الْخُمُسِ

١- باب : فرض الخُمس

٣٠٩١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : أَنَّ حُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلام أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيًّا قال : كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنَمِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَعْطَانِي شَارِفًا مِنَ الْخُمُسِ ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتَنِيَ بِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاعَدْتُ رَجُلاً صَوَّاغًا مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ أَنْ يَرْتَحِلَ مَعِيَ ، فَنَأْتِيَ بِإِذْخِرٍ أَرَدْتُ أَنْ أَبِيعَهُ الصَّوَّاغِينَ ، وَأَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِي ، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لِشَارِفَيَّ مَتَاعًا مِنَ الأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِبَالِ ، وَشَارِفَايَ مُنَاخَتَانِ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، رَجَعْتُ حِينَ جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ ، فَإِذَا شَارِفَايَ قَدِ اجْتُبَّ أَسْنِمَتُهُمَا ، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا ، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنَيَّ حِينَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الْمَنْظَرَ مِنْهُمَا ، فَقُلْتُ : مَنْ فَعَلَ هَذَا ؟ فَقَالوا : فَعَلَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فِي وَجْهِي الَّذِي لَقِيتُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا لَكَ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتَيَّ ، فَأَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا ، وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ، وَهَا هُوَ ذَا فِي بَيْتٍ مَعَهُ شَرْبٌ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِرِدَائِهِ فَارْتَدَى ، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي ، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ ، فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنُوا لَهُمْ ، فَإِذَا هُمْ شَرْبٌ ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۷ - کتاب فَرض خُمس

باب ۱: فرض خُمس

۳۰۹۱ - از زُهری از (زین‌العابدین) علی بن حُسین، از حُسین بن علی علیهماالسلام روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفته:

از اموال غنیمت روز بدر، ناقهٔ پیری، سهم من رسید و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مال خُمس شتری به من داد. آن‌گاه که قصد کردم با فاطمه دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ازدواج کنم، با مردی زرگر از قبیلهٔ بنی قَیْنُقَاع وعده گذاشتم که مرا همراهی کند تا کاه اذخر بیاوریم و بر زرگران بفروشیم و بهای آن را در ضیافت عروسی مصرف کنم. در این میان که مشغول فراهم آوری وسایلی چون پالان و کاه جامه و ریسمان برای شتران شدم و شتران در کنار خانهٔ مردی از انصار زانو زده بودند، ومن پس از جمع‌آوری وسایل برگشتم، دیدم که کوهانهای شتران بریده شده و پهلوهای آن دریده شده و جگرهای آن برآورده شده است. با دیدن این منظره اشکم را نتوانستم مانع شوم. گفتم کدام کسی چنین کرده است؟ گفتند: حَمزه بن عبدالمطلب کرده است، که با جمعی از شرابخواران از انصار در این خانه است.

من روانه شدم تا آن که بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درآمدم و زُیدبن حارِثه نزد آن حضرت

ﷺ يَلُومُ حَمْزَةَ فِيمَا فَعَلَ ، فَإِذَا حَمْزَةُ قَدْ ثَمِلَ ، مُحْمَرَّةً عَيْنَاهُ ، فَنَظَرَ حَمْزَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ ، فَنَظَرَ إِلَى رُكْبَتِهِ ، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ ، فَنَظَرَ إِلَى سُرَّتِهِ ، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَالَ حَمْزَةُ : هَلْ أَنْتُمْ إِلا عَبِيدٌ لأَبِي ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَدْ ثَمِلَ ، فَنَكَصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقِبَيْهِ الْقَهْقَرَى ، وَخَرَجْنَا مَعَهُ . [راجع: ۲۰۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۷۹] .

بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از سیمای من دانست که چه واقع شده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر تو چه واقع شد؟» گفتم: یا رسول‌الله: من هرگز چنین روزی ندیده بودم. حمزه بر دو شتر من ستم کرد، کوهانهایشان را برید و پهلوهایشان را شکافت و آگاه باش که وی درخانه‌ای با شرابخواران یکجا می‌باشد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ردای خویش را خواست و پوشید و راهی شد. من وزیدبن حارثه در پی او روان شدیم تا آن که به خانه‌ای رسیدیم که حمزه در آن‌جا بود. آن حضرت اجازه خواست. اجازه دادند. آنها شراب می‌نوشیدند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به خاطر کاری که حمزه کرده بود به ملامت کردن وی آغاز کرد. لیکن حمزه مست شده بود و چشمانش سرخ گشته بود. وی به سوی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نگریست و سپس نظری به بالا افکند و به زانوهای آن حضرت نگریست و سپس نظری به بالا افکند و به ناف آن حضرت نگریست و سپس نظری به بالا افکند و به سیمای آن حضرت نگریست. سپس حمزه گفت: شما مگر غلامان پدر من نیستید؟ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر پاشنه‌های خویش به عقب برگشت، و ما نیز با آن حضرت برآمدیم[۱].

۳۰۹۲- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا :

۳۰۹۲ - از ابن شهاب، از عُروه‌بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پس از وفات رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از

۱- این واقعه قبل از حرام شدن شراب بوده است، و اگر کسی از امری مباح مست شود و دیگری را دشنام دهد و قذف کند، حکم مجنون و بیهوش و کودک را دارد و حد قذف بر روی واجب نمی‌شود و به همین سبب آن حضرت مؤاخذه حد بر حمزه نکرد و به غرامت بهای دو شتر بسنده کرد؛ زیرا جنایت مال از دیوانه و غیره ساقط نیست.

أخبَرَتْهُ أنَّ فاطمَةَ عَلَيْهَا السَّلام ، ابْنَةَ رَسُول اللّه ﷺ : سَأَلَتْ أبَا بَكْر الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفاة رَسُول اللّه ﷺ : أنْ يَقْسمَ لَهَا ميرَاثَهَا ، ممَّا تَرَكَ رَسُولُ اللّه ﷺ ممَّا أفَاءَ اللّهُ عَلَيْه . [انظر: ۳۰۹۳ط، ۳۷۱۱ز، ۴۰۳۵غ، ۴۲۴۰، ۴۲۴۰ط، ۶۷۲۵غ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۹ ، مع الحديث الآتي] .

ابوبکر صدیق خواست که سهم میراث او را از آنچه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از غنیمت فیء به جا گذاشته بدهد.

۳۰۹۳- فَقال لَهَا أبُو بَكْر : إنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قال : «لا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» . فَغَضبَتْ فاطمَةُ بنْتُ رَسُول اللّه ﷺ فَهَجَرَتْ أبَا بَكْر ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجرَتَهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُول اللّه ﷺ ستَّةَ أشْهُر قالتْ : وكَانَتْ فَاطمَةُ تَسْأَلُ أبَا بَكْر نَصيبَهَا ممَّا تَرَكَ رَسُولُ اللّه ﷺ منْ خَيْبَرَ وَفَدَك ، وَصَدَقَتَهُ بالْمَدينَة ، فَأبَى أبُو بَكْر عَلَيْهَا ذَلكَ وَقال :لَسْتُ تَاركًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللّه ﷺ يَعْمَلُ به إلا عَملْتُ به ، فَإنِّي أخْشَى إنْ تَرَكْتُ شَيْئًا منْ أمْره أنْ أزيغَ . فَأمَّا صَدَقَتُهُ بالْمَدينَة فَدَفَعَهَا عُمَرُ إلَى عَليٍّ وَعَبَّاس ، وَأمَّا خَيْبَرُ وَفَدَكُ فَأمْسَكَهَا عُمَرُ وَقال : هُمَا صَدَقَةُ رَسُول اللّه ﷺ ، كَانَتَا لحُقُوقه الَّتي تَعْرُوهُ وَنَوَائبه ، وَأمْرُهُمَا إلَى مَنْ وَليَ الأمْرَ ، قال: فَهُمَا عَلَى ذَلكَ إلَى الْيَوْم .

[قَالَ ابو عبد الله : اعتراكَ افتعلتَ من عروته فأصبتهُ . ومنهُ يعرُوهُ واعتراني]. [انظر : ۳۷۱۲ج، ۴۰۳۶ق، ۴۲۴۱ط، ۶۷۲۶ق . اخرجه مسلم : ۱۷۵۹ مع الحديث السابق . بدون زيادة عمر وبه اختصار] .

۳۰۹۳ - [به ادامهٔ حدیث فوق] ابوبکر به او گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «از ما میراث گذاشته نمی‌شود. آنچه از ما می‌ماند، برای صدقه است». فاطمه دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خشمگین شد و ابوبکر را ترک کرد و پیوسته از وی دوری گزید تا آن‌که وفات کرد، و او پس از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شش ماه زنده بود. عایشه گفت: فاطمه سهم میراث خود را از آنچه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در خیبر و فَدَک و صدقه‌ای که در مدینه گذاشته بود، طلب می‌کرد[1] و ابوبکر از برآوردن تقاضای وی ابا ورزید و گفت: من ترک کنندهٔ چیزی نیستم که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بدان عمل کرده است، مگر آن که بدان عمل نمایم و از آن می‌ترسم که اگر چیزی از عمل وی را ترک کنم، گمراه خواهم شد.

اما صدقهٔ آن حضرت در مدینه را، عُمر به علی و عباس سپرد، لیکن زمین خیبر و فدک را نگه داشت و گفت: این هرد و زمین صدقهٔ

۱- زمینهایی که متعلق به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بود عبارت بود از خمس زمین خیبر، زمین فدَک و صدقهٔ مدینه. نظر به روایت معمر، آن حضرت نیمهٔ محصول زمین خیبر را برای نوائب و حاجات خود و نیمهٔ دیگر محصول را برای مسلمانان تخصیص داده بود. نظر به روایت ابوداود، دو حصهٔ محصول آن را برای مسلمانان و یک حصهٔ آن را برای نفقهٔ اهل و عیال خود تخصیص داده بود. و آنچه از نفقهٔ اهل و عیال زیاد می‌شد، به مهاجران داده می‌شد. فدَک: قریه‌ای است میان خیبر و مدینه. آن حضرت بعد از فتح خیبر به مناصفهٔ زمین فدک صلح کرد. این زمین در زمرهٔ فیء است که در قرآن آمده است. فیء مالی است که بدون جنگ از کافران به دست آید. خداوند فرموده است: «و ما افأالله علی رسوله منهم» (الحشر: ۴) یعنی «آنچه عاید گردانید خدا بر پیامبر خود از اموال (بنی‌نضیر»). محصول این زمین برای مسافران اختصاص یافته است. صدقهٔ مدینه: شامل زمین‌های بنی‌نضیر در نزدیک مدینه و سوم حصهٔ زمین وادی‌القری بود که به صلح از یهود گرفته بود که در زمره فیء محسوب می‌شد و همچنان زمین‌هایی را شامل می‌شد که انصار گذاشته بودند. نظر به روایت ابوداود، محصول زمینهای صدقهٔ مدینه برای حوادث و حوایج ضروری اهل و عیال، و سلاح و غیره تخصیص یافته بود.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) است که از محصول آن در حوایج و حوادثی که رخ می‌داد مصرف می‌کرد و تصرف و سرپرستی از آن بر ولی امر (خلیفه) است.

زُهری گفته است: آن دو زمین تا امروز بر همین منوال است.

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: لفظ - اعْتراک[1] از باب افْتَعال است و مشتق است از مجرد که مأخوذ است از - عروته - یعنی پیش آمدم، به معنی - اَصَبْتهُ، است او را، و - اعترانی، یعنی پیش آمد مرا، از همین قبیل است.

۳۰۹٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَرْوِيُّ: حَدَّثَنَا مَالِكُ ابْنُ أَنَسٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيثِ، فَقَالَ مَالِكٌ: بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ فِي أَهْلِي حِينَ مَتَعَ النَّهَارُ، إِذَا رَسُولُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَأْتِينِي، فَقَالَ: أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى رِمَالِ سَرِيرٍ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ، مُتَّكِئٌ عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ، فَقَالَ: يَا مَالِ، إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْمِكَ أَهْلُ أَبْيَاتٍ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرَضْخٍ، فَاقْبِضْهُ فَاقْسِمْهُ بَيْنَهُمْ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَمَرْتَ بِهِ غَيْرِي، قَالَ: اقْبِضْهُ أَيُّهَا الْمَرْءُ.

فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ أَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا، فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ يَسْتَأْذِنُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا فَسَلَّمُوا وَجَلَسُوا.

۳۰۹٤ - از مالک بن انس روایت است که ابن شهاب (زُهری) گفت: محمد بن جُبَیر از مالک بن اُوس حدیثی روایت کرد و گفت: من روانه شدم تا نزد مالک بن اوس رفتم، او را از این حدیث پرسیدم مالک گفت: در حالی که در خانه‌ام نشسته بودم و آفتاب بلند شده بود و گرم بود، قاصد عمر بن خطاب نزد من آمد و گفت: امر امیرالمؤمنین را اجابت کن. با وی راهی شدم تا نزد عمر رسیدم. وی بر تخت بوریایی نشسته بود که بر آن فرشی نبود و بر بالش چرمی تکیه کرده بود. بر وی سلام کردم و سپس نشستم و گفت: ای مال (یعنی مالک) خانواری چند از اقوام تو نزد من آمده‌اند و من به عطای اندکی امر کرده‌ام. آن را بگیر و میانشان تقسیم کن. گفتم: ای امیرالمؤمنین اگر به جز من کسی دیگر را امر کنی. گفت: ای مرد، آن را بگیر.

۱- مراد از آن در این فرمودهٔ خداوند تعالی است که می‌فرماید: «إن فقول الااعْتَرَاکَ بَعْضُ الِهتِنا بِسُوءٍ» (هود: ۵۴) یعنی نمی‌گوییم مگر آن که رسانیده‌اند به تو بعضی معبودان ما ضرری. امام بخاری در تفسیر لفظ «تعرُوه» که در حدیث آمده است، آورده است.

ثُمَّ جَلَسَ يَرْفَا يَسِيرًا ، ثُمَّ قَالَ : هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَذِنَ لَهُمَا فَدَخَلَا فَسَلَّمَا فَجَلَسَا .

فَقَالَ عَبَّاسٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا ، وَهُمَا يَخْتَصِمَانِ فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ مَالِ بَنِي النَّضِيرِ ، فَقَالَ الرَّهْطُ ، عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنَهُمَا ، وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الآخَرِ .

قَالَ عُمَرُ : تَيْدَكُمْ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» . يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : قَدْ قَالَ ذَلِكَ .

فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : أَنْشُدُكُمَا اللَّهَ ، أَتَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ ذَلِكَ ؟ قَالَا : قَدْ قَالَ ذَلِكَ .

قَالَ عُمَرُ : فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الأَمْرِ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْفَيْءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - قَدِيرٌ﴾ . فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ ، وَلَا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ ، قَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ ، حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ ، فَعَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ حَيَاتَهُ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ ؟ قَالُوا : نَعَمْ .

ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ ؟ قَالَ عُمَرُ : ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ ، فَعَمِلَ فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ : إِنَّهُ فِيهَا لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ ، فَكُنْتُ أَنَا وَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ ، فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلُ ، فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا عَمِلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ :

در حالی که نزد وی نشسته بودم، دربان وی یَرفا، آمد و گفت: آیا برای ورود عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد بن ابی وقّاص اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. به آنها اجازه داد. درآمدند و سلام کردند و نشستند. سپس یَرفا اندکی نشست و بعد گفت: آیا به علی و عباس اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. به آنها اجازه داد، درآمدند و سلام کردند و نشستند.

عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، بین من و این مرد (یعنی علی) قضاوت کن. آن دو نفر در مورد مالی که خداوند به پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به طور (فیء) از مال بنی نضیر عطا کرده بود، مخاصمت می‌کردند.

آن گروه، یعنی عثمان و همراهان وی گفتند: ای امیر المؤمنین میان آنها قضاوت کن، و یکی را از دیگری راحت گردان.

عمر گفت: آرام باشید، شما را به خدایی سوگند می‌دهم که آسمان و زمین به حکم وی قایم است که آیا این را می‌دانید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از ما میراث گذاشته نمی‌شود، آن‌چه از ما می‌ماند صدقه است». (مراد از لفظ – ما–) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شخص خود را اراده می‌کرد؟ (یعنی آن‌چه از من می‌ماند صدقه است).

آن گروه گفتند: همانا آن حضرت چنان فرموده است.

سپس عمر به سوی علی و عباس روی کرد و گفت: شما را به خداوند سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چنان گفته است؟ آنان گفتند: به تحقیق

إِنِّي فِيهَا لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ .

ثُمَّ جِئْتُمَانِي تُكَلِّمَانِي ، وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ ، وَأَمْرُكُمَا وَاحِدٌ جِئْتَنِي يَا عَبَّاسُ تَسْأَلُنِي نَصِيبَكَ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ ، وَجَاءَنِي هَذَا - يُرِيدُ عَلِيًّا - يُرِيدُ نَصِيبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا ، فَقُلْتُ لَكُمَا : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . فَلَمَّا بَدَا لِي أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَيْكُمَا ، قُلْتُ : إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا ، عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ : لَتَعْمَلَانِ فِيهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَبِمَا عَمِلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ ، وَبِمَا عَمِلْتُ فِيهَا مُنْذُ وَلِيتُهَا ، فَقُلْتُمَا : ادْفَعْهَا إِلَيْنَا ، فَبِذَلِكَ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا ، فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا بِذَلِكَ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : نَعَمْ .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ ، هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ ؟ قَالَا : نَعَمْ .

قَالَ : فَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَادْفَعَاهَا إِلَيَّ ، فَإِنِّي أَكْفِيكُمَاهَا . [راجع : ٢٩٠٤ . أخرجه مسلم : ١٧٥٧] .

که چنان گفته است.

عمر گفت: همانا واقعیت را من به شما می‌گویم، به تحقیق که خداوند این فیء (غنیمت حاصله بدون جنگ) را برای رسول خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خاص گردانیده است، و این غنیمت را به جز وی به کسی دیگر نداده است. سپس عمر تلاوت کرد: «و آنچه عاید گردانید خدا بر پیغامبر خود از اموال (بنی نضیر) پس نتاخته بودید بر آن اسپان را و نه شتران را ولیکن خدا غالب می‌گرداند پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چیز تواناست» (الحشر: ٦).

پس این اموال، خالص برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود، به خدا سوگند که آن حضرت آن مال را مالک نشده است که برای شما نداده باشد و نه هم آن را برای شما برگزیده است، همانا از آن مال برای شما داد و میان شما قسمت کرد تا آن که از آن مال همین مقدار مانده است. و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نفقهٔ سالانه اهل و عیال خود را از همین مال می‌داد و بقیهٔ عاید آن را در راه خدا مصرف می‌کرد، و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در دوران حیات خود بر همین منوال عمل کرد. من شما را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری. سپس عمر به علی و عباس گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا این را می‌دانید؟ عمر افزود: سپس خداوند پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را از جهان برد، و ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم)

هستم و او آن مال را تصرف کرد و با آن چنان عمل کرد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عمل می‌کرد و خداوند می‌داند این‌که: ابوبکر در معامله بدان صادق و نیکوکار و راهیاب و تابع حق بود. سپس خداوند ابوبکر را از جهان برد و من جانشین ابوبکر شدم و در مدت دو سال امارت خود آن مال را در تصرف داشتم و در آن به گونه‌ای عمل کردم که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عمل می‌کرد و ابوبکر عمل می‌کرد، و خداوند می‌داند که من در معامله بدان، صادق و نیکوکار و راهیاب و پیرو حق بوده‌ام.

سپس هر دوی شما (عباس و علی) نزد من آمدید و سخن زدید. سخن شما یکی بود و کار شما یکی بود. ای عباس، تو نزد من آمدی و سهم خود را از میراث برادرزادهٔ خود می‌طلبیدی، و این مرد نزد من آمد - مراد وی علی بود - و سهم زن خود را از میراث پدر وی می‌طلبید. من برای هر دوی شما گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «از ما میراث گذاشته نمی‌شود آنچه می‌ماند صدقه است» و چون صلاح در آن دیدم که زمین را به شما بسپارم، گفتم: اگر می‌خواهید بدین شرط به شما می‌سپارم که عهد و پیمان خدا را بر خود لازم گیرید و در آن به گونه‌ای عمل کنید که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در آن عمل می‌کرد و ابوبکر در آن عمل می‌کرد و آن گونه که از آغاز روز سرپرستی خود من بدان عمل می‌کردم. هر دوی شما گفتید که آن را برای ما بسپار و من بدان شرط برای شما سپردم. اکنون من شما جمعیت را به خدا

سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا تحت همین شرایط بدیشان سپرده بودم؟ جمعیت گفتند: آری.

سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا تحت همین شرایط به شما سپرده بودم؟

گفتند: آری.

عمر گفت: حالا از من می‌خواهید که به جز از آن حکم کنم. سوگند به ذاتی که آسمان و زمین به حکم وی قایم است که به جز آنچه حکم کرده بودم، دیگر حکمی نمی‌کنم. پس اگر از سرپرستی آن عاجز آمدید آن را برای من بسپارید تا عوض شما، من از آن سرپرستی کنم.

٢- باب : أَدَاءُ الْخُمُسِ مِنَ الدِّينِ

٣٠٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضُّبَعِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِ الْقَيْسِ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا هَذَا الْحَيَّ مِنْ رَبِيعَةَ ، بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كُفَّارُ مُضَرَ ، فَلَسْنَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلاَّ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ نَأْخُذُ بِهِ وَنَدْعُو إِلَيْهِ مَنْ وَرَاءَنَا ، قَالَ : «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، الإِيمَانِ بِاللَّهِ : شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ - وَعَقَدَ بِيَدِهِ - وَإِقَامِ الصَّلاةِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَصِيَامِ رَمَضَانَ ، وَأَنْ تُؤَدُّوا لِلَّهِ خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ . وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ ، وَالنَّقِيرِ ، وَالْحَنْتَمِ ، وَالْمُزَفَّتِ . [راجع : ٥٣ . أخرجه مسلم : ١٧ ، وأما قطعة الدباء في الأشربة ٣٩] .

باب ۲: دادن خُمس (پنجم حصه از غنیمت) بخشی از دین است

۳۰۹۵ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: نمایندگان قبیله عبدالقیس آمدند و گفتند:

یا رسول‌الله، ما از قبیلهٔ ربیعه هستیم و میان ما و تو کافران قبیلهٔ مُضَر قرار دارند، ما نزد تو رسیده نمی‌توانیم به جز در ماههای حرام پس ما را دستوری فرمای که از تو بگیریم و کسانی را بدان فراخوانیم که در عقب ما می‌باشند.

آن حضرت فرمود: «شما را به چهار چیز امر می‌کنم و از چهار چیز منع می‌کنم: ایمان به خداوند: گواهی این که نیست هیچ معبود برحق به جز خدا – و آن حضرت انگشتش را

گره کرد – و ادای نماز، و دادن زکات، و روزهٔ ماه رمضان و دادن پنجم حصه از مال غنیمت برای خداوند، و شما را منع می‌کنم از ظروف دُبّاء، و نِقَیر، و حَنْتَم، و مُزَفَّتْ»[1].

٣- باب : نَفَقَة نساءِ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ وَفَاته

٣٠٩٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَاد ، عَنِ الأَعْرَج ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتي دينَاراً ، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَة نسَائي وَمؤونَة عَاملي فَهُوَ صَدَقَةٌ » . [راجع : ٢٧٧٦ . أخرجه مسلم : ١٧٦٠] .

٣٠٩٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ أَبي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هشَامٌ ، عَنْ أَبيه ، عَنْ عَائشَةَ قَالَتْ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَمَا فِي بَيْتِي منْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِد ، إلا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفٍّ لي ، فَأَكَلْتُ منْهُ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ ، فَكلْتُهُ فَفَنِيَ . [انظر : ٦٤٥١ . أخرجه مسلم : ٢٩٧٣] .

٣٠٩٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قال : حَدَّثَني أَبُو إِسْحَاقَ قال : سَمعْتُ عَمْرَو بْنَ الحَارث قال : مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إلا سلاحَهُ ، وَبَغْلَتَهُ البَيْضَاءَ وَأَرْضًا ، تَرَكَهَا صَدَقَةً [٢٧٣٩] .

باب ۳: نفقهٔ زنان پیامبر پس از وفات وی

۳۰۹۶ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وارثان من دیناری را قسمت نکنند، آنچه به جز از نفقهٔ زنان خود و اجرت عامل خود بگذارم، صدقه است».

۳۰۹۷ – از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و در خانه‌ام چیزی نبود که زنده جانی از آن بخورد به جز مقداری جو که در طاق خانه‌ام نهاده شده بود و دیر زمانی از آن خوردم و آن را پیمانه کردم تا تمام شد.

۳۰۹۸ – از ابواسحاق روایت است که عَمرو بن حارث گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی از خود به جا نگذاشت به جز سلاح خود و استری سفید و زمینی که آن را صدقه کرده بود.

٤- باب : ما جاء في بيوت أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَا نُسِبَ مِنَ البُيُوتِ إِلَيْهِنَّ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ﴾ [الأحزاب:٣٣]. و : ﴿ لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ﴾ . [الأحزاب : ٥٣].

باب ۴: آنچه درمورد خانه‌های همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمده است و خانه‌هایی که بدیشان نسبت داده شده است.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و بمانید در خانه‌های خویش». (الاحزاب: ۳۳)[2].

۱- مراد از آن ظروفی است که در آن نبیذ می‌افکندند و سکرآور می‌شد، تفصیل آن در کتاب ایمان، جلد اول گذشت.
۲- خطاب به همسران آن حضرت است.

و «در نیایید به خانه‌های پیغامبر مگر وقتی که دستوری داده شود شما را» (الاحزاب: ۵۳).

۳۰۹۹- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى وَمُحَمَّدٌ قَالا: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ وَيُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي فَأَذِنَّ لَهُ. [راجع: ۱۹۸. اخرجه مسلم: ۴۱۸ مطولاً].

۳۰۹۹ – از عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که گفت: چون بیماری رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شدت یافت از همسران خویش اجازه خواست که در خانهٔ من پرستاری شود و به وی اجازه دادند.

۳۱۰۰- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي، وَفِي نَوْبَتِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ. قَالَتْ: دَخَلَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بِسِوَاكٍ، فَضَعُفَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ، فَأَخَذْتُهُ فَمَضَغْتُهُ، ثُمَّ سَنَنْتُهُ بِهِ. [راجع: ۸۹۰. اخرجه مسلم: ۲۴۴۳].

۳۱۰۰ – از نافع از ابن ابی مُلَیکه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ من و در روز نوبت من وفات کرد، درحالی که میان سینه و گردن من تکیه کرده بود، و خداوند میان آب دهان من و آب دهان وی جمع کرد.

عایشه گفت: (برادرم) عبدالرحمن درآمد و مسواکی با وی بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نتوانست از آن استفاده کند. من مسواک را گرفتم و جویدم و با آن دندانهای آن حضرت را مسواک کردم.

۳۱۰۱- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ: أَنَّ صَفِيَّةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزُورُهُ، وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فِي الْمَسْجِدِ، فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ مَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ قَرِيبًا مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ، عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، مَرَّ بِهِمَا رَجُلانِ مِنَ الأَنْصَارِ، فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَفَذَا، فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا». قَالا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا ذَلِكَ، فَقَالَ

۳۱۰۱ – از ابن شهاب از علی بن حُسین روایت است که صَفِیّه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: او نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفت تا از آن حضرت دیدار کند آن حضرت در مسجد معتکف بود و با دههٔ اواخر رمضان مصادف بود. سپس صَفیّه برخاست که بازگردد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همراه وی برخاست تا نزدیک به دروازهٔ مسجد رسیدند که نزدیک خانهٔ اُم‌سَلَمه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود. دو مرد انصاری از کنار ایشان گذشتند و بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سلام کردند و سپس گذشتند. رسول

رَسُولُ اللّهِ ﷺ : «إنَّ الشَّيْطانَ يَبْلُغُ مِنَ الإنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإنِّي خَشِيتُ أنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا» . [راجع: ۲۰۳۵ . أخرجه مسلم: ۲۱۷۵] .

خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای آنان گفت: «بر همان حالت خویش باشید» (تند نروید تا دریابید که وی همسر من است) آنان گفتند: سبحان‌الله یا رسول‌الله و این سخن برایشان گران آمد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا شیطان در وجود انسان به هرجایی می‌رسد که خون می‌رسد و از آن ترسیدم که شیطان چیزی (وسوسه) در دلهای شما پدید آورد».

۳۱۰۲- حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِر : حَدَّثَنَا أنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : ارْتَقَيْتُ فَوْقَ بَيْتِ حَفْصَةَ ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْضِي حَاجَتَهُ ، مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ . [راجع : ۱۴۵ . أخرجه مسلم : ۲۶۶] .

۳۱۰۲ – از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به بام خانهٔ حَفصَه، برآمدم، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که پشت به قبله و روی به شما قضای حاجت می‌کرد.

۳۱۰۳- حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِر : حَدَّثَنَا أنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أبِيهِ : أنَّ عَائِشَةَ رَضِي اللّه عَنْهَا قالتْ : كَانَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ لَمْ تَخْرُجْ مِنْ حُجْرَتِهَا . [راجع : ۵۲۲ . أخرجه مسلم : ۶۱۱] .

۳۱۰۳ – از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نماز عصر را زمانی می‌گزارد که آفتاب از حجرهٔ عایشه بیرون نیامده بود.

۳۱۰۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللّهِ ﷺ قال : قَامَ النَّبِيُّ ﷺ خَطِيبًا ، فَأشَارَ نَحْوَ مَسْكَنِ عَائِشَةَ ، فَقَالَ : «هُنَا الْفِتْنَةُ – ثَلاثًا – مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ» . [انظر : ۳۲۷۹ط، ۳۵۱۱ط، ۵۲۹۶ط، ۷۰۹۲ط، ۷۰۹۳ط . أخرجه مسلم : ۲۹۰۵] .

۳۱۰۴ – از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و به سوی خانهٔ عایشه (جانب شرق) اشارت کرد و گفت: «از آن سو فتنه پدید می‌آید – سه بار تکرار کرد – محلی که گوشهٔ سر شیطان از آن ظاهر می‌شود» (آفتاب پرستی).

۳۱۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ أبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَمْرَةَ ابْنَةِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أخْبَرَتْهَا : أنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ كَانَ

۳۱۰۵ – از عَمْرَه بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی بود. در آن حال عایشه آواز کسی را شنید که برای ورود

عِنْدَهَا ، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ إِنْسَانٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ ، فَقَالَ : « رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُرَاهُ فُلَانًا - لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ - تُحَرِّمُ الرَّضَاعَةُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ » .
[راجع: ٢٦٤٤. أخرجه مسلم: ١٤٤٤] .

به خانهٔ حفصه اجازه می‌خواست[1].

عایشه می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، این مردی است که برای ورود به خانهٔ تو اجازه می‌طلبد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گمان می‌کنم که فلان کس خواهد بود - عموی رضاعی حفصه - همانا شیرخوارگی حرام می‌کند آنچه را ولادت حرام می‌کند».

٥- باب : مَا ذُكِرَ مِنْ دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ

وَعَصَاهُ وَسَيْفِهِ وَقَدَحِهِ وَخَاتَمِهِ ، وَمَا اسْتَعْمَلَ الْخُلَفَاءُ بَعْدَهُ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ قِسْمَتُهُ ، وَمِنْ شَعَرِهِ وَنَعْلِهِ وَآنِيَتِهِ مِمَّا يَتَبَرَّكُ أَصْحَابُهُ وَغَيْرُهُمْ بَعْدَ وَفَاتِهِ .

باب ۵: آنچه در مورد زره پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

و عصا و شمشیر و قدح و انگشتری وی گفته شده، و آنچه خلفا پس از رحلت آن حضرت، از آنچه قسمت کردن آن ذکر نشده است، استعمال کرده‌اند و آنچه دربارهٔ موی و کفش و ظروف آن حضرت گفته شده که یاران آن حضرت و غیر ایشان پس از وفات آن حضرت بدان تبرک می‌جویند.

٣١٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ لَمَّا اسْتُخْلِفَ بَعَثَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ ، وَكَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكَانَ نَقْشُ الْخَاتَمِ ثَلَاثَةَ أَسْطُرٍ : «مُحَمَّدٌ» سَطْرٌ ، وَ«رَسُولُ» سَطْرٌ ، وَ«اللَّهِ» سَطْرٌ . [راجع: ١٤٤٨ و ٦٥. أخرجه مسلم: ٢٠٩٢ ، بدون ذكر أبي بكر والبحرين] .

۳۱۰۶ - از ثُمامه روایت است که اَنس(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که ابوبکر(رضی‌الله عنه) به خلافت رسید، او (یعنی انس) را به بحرین فرستاد و این نامه را به وی نوشت و آن را با مُهر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مُهر کرد، و نقش مُهر سه سطر بود: «محمدٌ» یک سطر و «رَسُول» یک سطر و «اَللّه» یک سطر.

٣١٠٧- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَسَدِيُّ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ طَهْمَانَ قَالَ : أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَنَسٌ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالَانِ ، فَحَدَّثَنِي ثَابِتٌ

۳۱۰۷ - از عیسی بن طَهْمان روایت است که گفت: اَنَس، یک جفت کفش چرمی بدون موی را که دارای تسمهٔ چرمی بود نزد ما آورد. سپس ثابت البنانی از قول انس گفت که: آن

۱- نسبت دادن خانه به همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به اعتبار سکونت ایشان در آن خانه‌ها بوده است. پس از وفات همسران آن حضرت، خانه‌های ایشان در زمرهٔ صدقه آن حضرت است و آنها این خانه‌ها را وارث نشدند. پس از مرگ همسران آن حضرت، خانه‌های ایشان در ساحهٔ مسجد نبوی درآمد بعضی گفته‌اند که آن حضرت به هر یک از همسران خویش خانه‌ای تملیک کرده بود(شرح شیخ‌الاسلام، ج ۵، ص ۱۶۴).

الْبُنَانِيُّ بَعْدُ : عَنْ أَنَسٍ أَنَّهُمَا نَعْلَا النَّبِيِّ ﷺ . [انظر: ۵۸۵۷، ۵۸۵۸].

۳۱۰۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ : فِي هَذَا نُزِعَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ .

وَزَادَ سُلَيْمَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ ، وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ . [انظر: ۵۸۱۸، أخرجه مسلم: ۲۰۸۰].

۳۱۰۹- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ انْكَسَرَ ، فَاتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ ، قَالَ عَاصِمٌ : رَأَيْتُ الْقَدَحَ وَشَرِبْتُ فِيهِ . [انظر: ۵۶۳۸].

۳۱۱۰- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَرْمِيُّ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي : أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ كَثِيرٍ حَدَّثَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ الدُّؤَلِيِّ حَدَّثَهُ : أَنَّ ابْنَ شِهَابٍ : حَدَّثَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ حَدَّثَهُ : أَنَّهُمْ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ مِنْ عِنْدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، مَقْتَلَ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، لَقِيَهُ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ ، فَقَالَ لَهُ : هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ تَأْمُرُنِي بِهَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : لَا ، فَقَالَ لَهُ : فَهَلْ أَنْتَ مُعْطِيَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ ، وَايْمُ اللَّهِ لَئِنْ أَعْطَيْتَنِيهِ لَا يُخْلَصُ إِلَيْهِمْ أَبَدًا حَتَّى تُبْلَغَ نَفْسِي ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَسَمِعْتُ رَسُولَ

جفت کفش از آنِ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بوده است.

۳۱۰۸ - از حُمَید بن هلال روایت است که ابو برده گفت: عایشه(رضی‌الله عنها)، جامهٔ وصله شده‌ای را نزد ما آورد و گفت: در همین جامه روح پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قبض گردید.

سُلیمان در روایت خود از حُمَیْد، از ابوبرده، افزوده و گفته است: عایشه نزد ما ازاری درشت آورد که در یمن ساخته شده بود و جامهٔ آن از قماشی بود که مُلَبَّدَه خوانده می‌شود.

۳۱۰۹ - از ابن سیرین روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: قدَح (کاسهٔ) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شکست. وی جای شکستگی را با زنجیرهٔ نقره به هم پیوست.

عاصم گفته است: من آن قدح را دیدم و در آن آب نوشیدم.

۳۱۱۰ - از ابن شهاب (زُهری) روایت است که علی بن حسین (زین‌العابدین) گفت: آن‌گاه که ایشان پس از شهادت حسین بن علی(رضی‌الله عنه) از نزد یزید بن معاویه به مدینه برگشتند. مِسْوَرْبن مَخْرَمه با وی ملاقات کرد و گفت: اگر تو را بر من حاجتی باشد به من امر کن.

زین‌العابدین می‌گوید: به او گفتم: نی.

مِسْوَر می‌گوید: به او گفتم: آیا شمشیر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را برایم می‌دهی؛ زیرا از آن می‌ترسم که این مردم شمشیر را به زور از تو بگیرند[1].

۱- مِسْوَر شاید از آن تشویش داشت که مبادا عُمّال یزید آن شمشیر را طلب کنند و او ندهد و حیات وی به خطر افتد و یا این که مناسب نمی‌دانست که شمشیری را که پیامبر « در میان بسته بود، به دست ظالمان و فاسقان افتد که بدان افتخار و مباهات کنند. ظاهراً چنین می‌نماید که مراد از آ ن شمشیر ذوالفقار بوده باشد که از غنایم بدر به دست آمده بود و همیشه نزد آن حضرت می‌بود تا آن که قبل از وفات، آن را به علی (رضی‌الله عنه) بخشید و از او به اولاد وی انتقال یافت (شرح شیخ‌الاسلام).

اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ذَلِكَ عَلَى مِنْبَرِهِ هَذَا ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ مُحْتَلِمٌ ، فَقَالَ : « إِنَّ فَاطِمَةَ مِنِّي ، وَأَنَا أَتَخَوَّفُ أَنْ تُفْتَنَ فِي دِينِهَا » . ثُمَّ ذَكَرَ صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ ، قَالَ : « حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي ، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي ، وَإِنِّي لَسْتُ أُحَرِّمُ حَلاَلاً ، وَلاَ أُحِلُّ حَرَامًا ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لاَ تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا » . [انظر في الشهادات ، باب ٢٨ - الشروط باب ٦. أخرجه مسلم : ٢٤٤٩] .

به خدا سوگند که اگر آن را به من بدهی، هرگز کسی را بدان دسترسی نخواهد بود تا آن که اجل من فرا رسد.

همچنان چون علی‌بن ابی‌طالب، دختر ابوجهل را با موجودیت فاطمه علیهاالسلام خواستگاری کرد، از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که در این مورد برای مردم بر منبر خطبه خواند. من در آن زمان به سن بلوغ رسیده بودم. آن حضرت فرمود:

آن حضرت سپس از داماد خود یاد کرد که از قبیلهٔ عبد شمس بود[1] و او را در معاملهٔ دامادی وی ستود و فرمود: «وی سخنی به من گفت و راست گفت، و وعدهٔ که به من کرد، بدان وفا کرد. و من کسی نیستم که حلال را حرام گردانم، ولیکن به خدا سوگند که هرگز دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با دختر دشمن خدا (در نکاح یک مرد) جمع نمی‌گردد».

٣١١١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَةَ ، عَنْ مُنْذِرٍ ، عَنِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ : لَوْ كَانَ عَلِيٌّ ﷺ ذَاكِرًا عُثْمَانَ ﷺ ذَكَرَهُ يَوْمَ جَاءَهُ نَاسٌ ، فَشَكَوْا سُعَاةَ عُثْمَانَ ، فَقَالَ : لِي عَلِيٌّ اذْهَبْ إِلَى عُثْمَانَ فَأَخْبِرْهُ : أَنَّهَا صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَمُرْ سُعَاتَكَ يَعْمَلُونَ فِيهَا . فَأَتَيْتُهُ بِهَا ، فَقَالَ : أَغْنِهَا عَنَّا ، فَأَتَيْتُ بِهَا عَلِيًّا فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : ضَعْهَا حَيْثُ أَخَذْتَهَا . [انظر : ٣١١٢] .

٣١١١ - از مُنْذِر روایت است که ابن حَنَفیّه گفت: اگر علی(رضی‌الله عنه) (به بدی) از عثمان(رضی‌الله عنه) یاد می‌کرد، همان روزی یاد می‌کرد که مردم نزد وی آمده بودند و از عاملین زکات عثمان(رضی‌الله عنه) شکایت می‌کردند.

علی به من گفت: نزد عثمان برو و او را خبر کن که این صحیفه، حاوی احکام صدقهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) است و به عاملین خود امر کن که بدان عمل کنند. من آن صحیفه را نزد عثمان بردم. وی گفت: آن را از نزدم دور کن (بدان نیازی نیست). آن صحیفه را نزد

۱- مراد از داماد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ابوالعاص بن ربیع است. آن حضرت قبل از بعثت، دختر خود زینب را به او داده بود. سپس ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد و آن حضرت او را به شرطی رها کرد که زینب را به مدینه بفرستد و او به وعدهٔ خود وفا کرد.

علی آوردم، و او را از ماجرا خبر کردم. گفت: صحیفه را از همانجایی که گرفته‌ای، بگذار.

٣١١٢- قال الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ سُوقَةَ قال : سَمِعْتُ مُنْذِرًا الثَّوْرِيَّ ، عَنِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قال : أَرْسَلَنِي أَبِي : خُذْ هَذَا الْكِتَابَ فَاذْهَبْ بِهِ إِلَى عُثْمَانَ ، فَإِنَّ فِيهِ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الصَّدَقَةِ . [راجع: ٣١١١].

٣١١٢ - حُمَیدی گفت: از سُفیان، از محمد ابن سُوقه، از مُنذِرالثوری روایت است که ابن حنفیّه گفت: پدرم (علی) مرا فرستاد و گفت: این نامه را بگیر و آن را به عثمان ببر و همانا در آن امر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد صدقه است.

٦- باب : الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ لِنَوَائِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْمَسَاكِينِ

وَإِيثَارِ النَّبِيِّ ﷺ أَهْلَ الصُّفَّةِ وَالأَرَامِلَ ، حِينَ سَأَلَتْهُ فَاطِمَةُ وَشَكَتْ إِلَيْهِ الطَّحْنَ وَالرَّحَى : أَنْ يُخْدِمَهَا مِنَ السَّبْيِ فَوَكَلَهَا إِلَى اللَّهِ .

باب ۶: دلیل این که خُمس (پنجم حصۀ مال غنیمت) برای حوایج رسول خدا« و مساکین است

و برگزیدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اهل صُفّه و بیوه زنان را (در امر کمک از خُمس)، و هنگامی که فاطمه از آن حضرت تقاضا کرد و از آرد کردن با دستاس شکایت کرد که: به وی کنیزی از اسیران بدهد، آن حضرت کار او را به خدا واگذاشت.

٣١١٣- حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْحَكَمُ قال : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى : حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام اشْتَكَتْ مَا تَلْقَى مِنَ الرَّحَى مِمَّا تَطْحَنُ ، فَبَلَغَهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِسَبْيٍ ، فَأَتَتْهُ تَسْأَلُهُ خَادِمًا فَلَمْ تُوَافِقْهُ ، فَذَكَرَتْ لِعَائِشَةَ فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَتْ ذَلِكَ عَائِشَةُ لَهُ ، فَأَتَانَا وَقَدْ دَخَلْنَا مَضَاجِعَنَا ، فَذَهَبْنَا لِنَقُومَ ، فَقَالَ : « عَلَى مَكَانِكُمَا » . حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي ، فَقَالَ : « أَلا أَدُلُّكُمَا عَلَى خَيْرٍ مِمَّا سَأَلْتُمَاهُ ، إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا فَكَبِّرَا اللَّهَ أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ ، وَاحْمَدَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، وَسَبِّحَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمَا مِمَّا سَأَلْتُمَاهُ » . [انظر : ٣٧٠٥، ٥٣٦١، ٦٣١٨. أخرجه مسلم: ٢٧٢٧].

٣١١٣ - از ابن ابی لیلی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: فاطمه علیهاالسلام که از رنج و زحمت آرد کردن با دستاس شکایت داشت، به وی خبر رسید که اسیرانی را نزد آن حضرت آورده‌اند. او نزد آن حضرت رفت تا کنیزی بخواهد، لیکن آن حضرت را دیده نتوانست. خواسته‌اش را به عایشه گفت: وقتی عایشه این موضوع را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کرد. آن حضرت نزد ما آمد و ما به خوابگاه خویش درآمده بودیم، ما خواستیم که برخیزیم. آن حضرت فرمود: «بر جایگاه خویش بمانید» تا آن که سردی قدم آن حضرت را بر سینه‌ام

احساس کردم، سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از آن‌چه خواسته‌اید رهنمایی کنم؟ آن‌گاه که از خوابگاه خویش برخیزید، سی‌وچهاربار، الله اکبر، و سی‌و سه بار اَلْحَمْدُلله و سی و سه بار سبحان‌الله بگویید. همانا این بهتر است برای شما از آن‌چه خواسته‌اید».

٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :
﴿ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ ﴾

[الأنفال :٤١]. يَعْنِي : لِلرَّسُولِ قَسْمَ ذَلِكَ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ ، وَخَازِنٌ وَاللَّهُ يُعْطِي » .

باب ۷: فرمودهٔ خدای تعالی:
«پس پنجم حصه خدای راست و پیامبر راست (الانفال: ۸)

یعنی قسمت کردن مال غنیمت از صلاحیت پیامبر است. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «همانما منم قسمت کننده و خزانه‌دار، و خداوند بخشنده است».

٣١١٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُورٍ وَقَتَادَةَ سَمِعُوا سَالِمَ بْنَ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا مِنَ الأَنْصَارِ غُلامٌ ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا .

قال شُعْبَةُ فِي حَدِيثِ مَنْصُورٍ : إِنَّ الأَنْصَارِيَّ قال : حَمَلْتُهُ عَلَى عُنُقِي فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ .

وَفِي حَدِيثِ سُلَيْمَانَ : وُلِدَ لَهُ غُلامٌ ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا ، قال :« سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي ، فَإِنِّي إِنَّمَا جُعِلْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ » .

وَقال حُصَيْنٌ : « بُعِثْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ » .

قال عَمْرٌو : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ سَالِمًا ، عَنْ جَابِرٍ : أَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «سَمُّوا بِاسْمِي ، وَلا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي» . [انظر :

٣١١٤ - از ابوالولید[1] از شعبه، از سلیمان، و منصور، و قتاده روایت است که ایشان از سالم بن ابی‌الجعد شنیده‌اند که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: برای مردی از ما مردم انصار پسری زاده شد و خواست که او را محمدنام گذارد. و شُعبه در حدیث منصور گفته است: آن مرد انصاری گفت: آن کودک را بر دوش گرفتم و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و در حدیث سلیمان آمده است: برای او پسری زاده شد و خواست که او رامحمد نام گذارد. آن حضرت فرمود: «به نام من، نام بگذارید و به کُنیّت من کُنیت نکنید. همانا من قسمت کننده گردانیده شدم تا میان شما قسمت کنم»[2].

وحُصَین گفته است: فرمود «من قسمت کننده

۱- مراد از ابوالولید هشام بن عبدالملک طیاسی است (اسمأ الرجال).

۲- کُنیت، آن است که مرد یا زنی را به نام فرزندش می‌خوانند و به او لقب می‌دهند و می‌گویند پدر فلانی یا مادر فلانی و این رسم در عرب معمول است، چون کنیت آن حضرت ابوالقاسم بود، فرمود که آن راکنیت نکنند.

٣١١٥ ، ٣٥٣٨ ، ٦١٨٦ ، ٦١٨٧ ، ٦١٨٩ ، ٦١٩٦ .
أخرجه مسلم : ٢١٣٣].

برانگیخته شدم تا میان شما قسمت کنم».

عَمْرو گفته است: روایت است از شُعبه از قَتاده، از سالم که جابر گفت: آن مرد خواست که کودک را قاسم نام گذارد آن حضرت فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کُنیت من کُنْیَت نکنید».

٣١١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ : لا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وُلِدَ لِي غُلامٌ ، فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ : لا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ ، وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَحْسَنَتِ الأَنْصَارُ ، سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي ، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ » .
[راجع: ٣١١٤ . أخرجه مسلم : ٢١٣٣] .

٣١١٥ - از سالم بن ابی‌الجعد روایت است که جابربن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنه) گفت: برای مردی از ما پسری زاییده شد، او را قاسم نام گذارد. انصار گفتند: تو را ابوالقاسم کنیت نمی‌کنیم و (با این نام) تو را تعظیم و اکرام نمی‌کنیم. وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، برایم پسری زاییده شده و او را قاسم نام گذاردم. انصار گفتند: تو را ابوالقاسم کُنْیَت نمی‌کنیم و تو را تعظیم و اکرام نمی‌کنیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «انصار سخنی نیک گفته‌اند، به نام من نام بگذارید و به کُنْیَت من کُنْیَت نکنید؛ زیرا من قاسم هستم» (یعنی قسمت‌کننده).

٣١١٦- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ ، وَاللَّهُ الْمُعْطِي وَأَنَا الْقَاسِمُ ، وَلا تَزَالُ هَذِهِ الأُمَّةُ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ » . [راجع : ٧١ . أخرجه مسلم : ١٠٣٧ مختصرا بزيادة ، وأخرجه في كتاب الزكاة ١٠٠ مختصرا] .

٣١١٦ - از زُهری، از حُمَید بن عبدالرحمن، از معاویه روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که خداوند به وی نیکی می‌خواهد، او را در دین فقیه می‌گرداند» خداوند بخشنده است و من تقسیم کننده، و این امت همیشه بر مخالفین خود غالب است تا آن که حکم خداوند بیاید و ایشان غالب باشند» (یعنی تا روز قیامت).

٣١١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

٣١١٧ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من به شما نمی‌دهم و از شما منع نمی‌کنم. همانا من

ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « مَا أُعْطِيكُمْ وَلا أَمْنَعُكُمْ إِنَّمَا ، أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أُمِرْتُ » .

قسمت کننده‌ام، می‌نهم هرجایی که بدان امر شده‌ام»[1].

۳۱۱۸ – از نُعمان روایت است که خَوْلَه انصاری(رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «آنانی که در مال خداوند به ناحق تصرف می‌کنند، سزای ایشان در روز قیامت آتش است».

۸- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « أُحِلَّتْ لَكُمُ الْغَنَائِمُ »

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ ﴾ [الفتح : ۲۰].

وَهِيَ لِلْعَامَّةِ حَتَّى يُبَيِّنَهُ الرَّسُولُ ﷺ .

باب ۸: فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «غنایم بر شما حلال گردانیده شد»

و خدای تعالی فرموده است: «وعده داده است شما را خدا غنیمتهای بسیار که به دست آرید آن را، پس زود عطا کرد برای شما این غنیمت را» (الفتح: ۲۰).

آن غنایم متعلق به عموم مسلمانان است تا آن که (طرز تقسیم آن را) رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بیان می‌کند.

۳۱۱۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ ، الأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ۲۸۵۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۳] .

۳۱۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلا كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلا قَيْصَرَ بَعْدَهُ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [انظر : ۳۰۲۷ . أخرجه مسلم:۲۹۱۸] .

۳۱۱۹ – از عُرْوَه البارقی(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نیکویی بر پیشانی اسپان رقم زده شده است؛[2] پاداش (جهاد) و غنیمت تا روز قیامت باقی است».

۳۱۲۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «و چون خسرو (پادشاه فارس) هلاک شود، پس از وی خسروی نخواهد بود و چون قیصر (پادشاه شام) هلاک گردد. پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که جان من در حیطهٔ قدرت اوست که گنجینه‌های آن‌ها در راه خدا

۱- یعنی اگر کسی را اندک می‌دهم یا بسیار، به حکم خداوند است.
۲- مراد از آن اسپانی است که در جهاد از آن استفاده می‌شود.

به مصرف خواهد رسید»[۱].

۳۱۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلا كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلا قَيْصَرَ بَعْدَهُ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [انظر : ۳۰۲۷ . أخرجه مسلم:۲۹۱۸] .

۳۱۲۰ - از جابر بن سَمُرَه روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر خسرو هلاک گردد، پس از وی خسروی نخواهد بود و اگر قیصر هلاک گردد، پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که خزاین آنها در راه خدا به مصرف خواهد رسید».

۳۱۲۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ الْفَقِيرُ : حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ» . [راجع : ۳۳۵ . أخرجه مسلم : ۵۲۱ مطولا] .

۳۱۲۲ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «غنایم بر من حلال گردانیده شد».

۳۱۲۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « تَكَفَّلَ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ، لا يُخْرِجُهُ إِلاَّ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ وَتَصْدِيقُ كَلِمَاتِهِ ، بِأَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ ، الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ مَعَ مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ » . [راجع : ۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۶] .

۳۱۲۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ضمانت می‌کند خداوند، کسی را که در راه او جهاد می‌کند، و به جز جهاد در راه او، امری دیگر او را بیرون نمی‌آورد، و احکام خداوند را تصدیق می‌کند که او را به بهشت درآورَد، یا به مسکن وی بازگرداند، محلی که از آن جا برآمده است، با ثواب و غنیمتی که حاصل کرده است».

۳۱۲٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ : لا يَتْبَعْنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا ، وَلا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا ، وَلا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلِفَاتٍ ، وَهُوَ يَنْتَظِرُ وِلادَهَا ، فَغَزَا ، فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلاةَ الْعَصْرِ ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ : إِنَّكِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا ، فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ

۳۱۲٤ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «یکی از پیامبران جهاد کرد و به قوم خود گفت: کسی که با زنی ازدواج کرده و قصد خلوت با وی دارد و هنوز خلوت نکرده است، مرا همراهی نکند، و کسی که خانه‌ها ساخته و هنوز سقف‌های آن را بلند نکرده مرا همراهی نکند، و کسی که گوسفند یا شتر خریده و چشم انتظار زاییدن آنهاست مرا همراهی نکند. وی (با گروهی) به

۱- فرمودۀ آن حضرت در زمان عمر (رضی‌الله عنه) عملی شد و مسلمانان به گنجینه‌ها و خزاین آن دو امپراطوری بزرگ جهان دست یافتند.

فَجَاءَتْ - يَعْنِي النَّارَ - لِتَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمْهَا ، فَقَالَ : إِنَّ فِيكُمْ غُلُولاً ، فَلْيُبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِه ، فَقَالَ : فِيكُمُ الْغُلُولُ ، فَلْيُبَايِعْنِي قَبِيلَتُكَ ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلاثَةٍ بِيَدِه ، فَقَالَ : فِيكُمُ الْغُلُولُ ، فَجَاؤُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ ، فَوَضَعُوهَا ، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا ، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا ، فَأَحَلَّهَا لَنَا» . [انظر : ٥١٥٧ ، أخرجه مسلم : ١٧٤٧] .

جهاد برآمد و چون بدان شهر رسید، وقت نماز عصر بود یا نزدیک به آن. وی به آفتاب گفت: تو تابع امری، و من هم تابع امرم. بارالها، آفتاب را از غروب بازدار، آفتاب از غروب بازداشته شد، تا آن که خداوند به او فتح ارزانی داشت. آن‌گاه غنایم را جمع کرد و آمد - یعنی آتش - که غنایم را بخورد ولیکن آن رانخورد. وی گفت: درمیان شما خیانتی واقع شده، پس از هر قبیله مردی با من بیعت کند. در اثنای بیعت دست مردی به دست وی چسبید. وی گفت: در میان شما خیانت واقع شده است، پس باید همه افراد قبیله‌ات با من بیعت کنند. در اثنای بیعت دست دو یا سه نفر به دست وی چسبید.

وی گفت: خیانت در میان شما می‌باشد، سپس سر طلایی مانند سر گاو را آوردند و در آن‌جا نهادند. آتش آمد و غنایم را خورد. (آن حضرت فرمود) سپس خداوند غنایم را بر ما حلال گردانید، ناتوانی و درماندگی ما را دید، و بر ما حلال گردانید».

٩- باب : الْغَنِيمَةُ لِمَنْ شَهِدَ الْوَقْعَةَ

باب ۹: غنیمت حق کسی است که در جنگ حاضر شده است

٣١٢٥- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عُمَرُ ﷺ : لَوْلَا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ ، مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا ، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ . [راجع : ٢٣٣٤] .

۳۱۲۵ - از زید بن اسلم از پدر وی روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: اگر حالت مسلمانان آینده در نظر نمی‌بود، هرشهری را که فتح می‌کردم، زمین آن را میان جنگاوران جهاد تقسیم می‌کردم بدان گونه که پیامبر(صلی‌الله علیه

وسلم) خیبر را تقسیم کرد[1]

۱۰- باب : مَنْ قَاتَلَ لِلْمَغْنَمِ هَلْ يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ

۳۱۲۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِيُّ ﷺ قَالَ : قَالَ أَعْرَابِيٌّ لِلنَّبِيِّ ﷺ : الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذْكَرَ ، وَيُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُهُ ، مَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ فَقَالَ :« مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [راجع: ۱۲۳. اخرجه مسلم: ۱۹۰٤] .

باب ۱۰: کسی که برای غنیمت کارزار کند آیا از ثواب وی می‌کاهد

۳۱۲٦ - از ابووائل روایت است که ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) گفت: بادیه نشینی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: مردی برای به دست آوردن غنیمت کارزار می‌کند و مردی برای نام آوری پیکار می‌کند و مردی برای اظهار شجاعت خود نبرد می‌کند، پس کدام کس در راه خدا می‌جنگد؟ آن حضرت فرمود: «کسی که برای برتری و بلندی کلمهٔ خدا (دین خدا) می‌جنگد، (یعنی برای مجد و عظمت اسلام)، پس همان، در اره خدا به شمار می‌رود».

۱۱- باب : قِسْمَةِ الإِمَامِ مَا يَقْدَمُ عَلَيْهِ ، وَيَخْبَأُ لِمَنْ لَمْ يَحْضُرْهُ أَوْ غَابَ عَنْهُ

۳۱۲۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُهْدِيَتْ لَهُ أَقْبِيَةٌ مِنْ دِيبَاجٍ ، مُزَرَّرَةٌ بِالذَّهَبِ ، فَقَسَمَهَا فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، وَعَزَلَ مِنْهَا وَاحِدًا لِمَخْرَمَةَ بْنِ

باب ۱۱: قسمت کردن امام آن‌چه به وی پیشکش می‌شود و نگهداری آن برای کسی که هنگام تقسیم مال حاضر نمی‌شود یا غایب است.

۳۱۲۷ - از اَیُّوب روایت است که عبدالله بن ابی مُلَیکه(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قباهای ابریشمی تکمه طلایی هدیه فرستاده شد و آنها را میان یاران خویش تقسیم کرد، و یکی از آن را برای مَخْرَمه بن نَوفل

۱- عمر (رضی‌الله عنه) زمینهای مفتوحه را میان جهاد کنندگان تقسیم نکرد. باشندگان آن مناطق را تابع جزیه کرد و بر زمین خراج تعیین نمود. از ابن عباس و ابن عُمر و جابر(رضی‌الله عنه)؟؟به عنهم تبدیل شود؟؟ روایت کرده‌اند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پس از فتح خیبر، زمین آن راکامل قسمت نکرد و بر بخشی از زمین خراج تعیین کرد و عمر (رضی‌الله عنه) بدان حجت گرفته است. عَمروبن عاص، در مورد زمینهای مفتوحهٔ مصر با جمعی از اصحاب کرام که زبیر بن عوام در آن زمره بود مشورت کرد که آن رامیان مجاهدین تقسیم نماید و یا بر آن خراج تعیین کند و این امر را به مشورهٔ عمر (رضی‌الله عنه) موکول کرد. برخی از صحابه بر وی اعتراض کردند که آن‌ها بودند که برای فتح آن سرزمین رنج کشیدند و بر آن اسپ تاختند و خدا اجر آن را بر ایشان داده است. باید زمینها میان ایشان تقسیم شود، زیرا نه عمر (رض) و نه عمرو بن عاص صلاحیت آن را دارد که زمین را تقسیم نکند. سرانجام عمر (رض) مشوره داد که باشندگان آن جزیه بدهند و به زمین خراج تعیین کند و همه رضایت دادند. ابوعبید به استناد آثار آن حضرت و رفتار خلفای بعدی، در مورد زمین مفتوحه سه حکم آورده است: زمینی که مردم آن اسلام را قبول کنند، زمین‌شان ملک‌شان است و در آن عُشر محصول است. زمینی که به صلح فتح گردد به مقدار معین خراج مصالحه می‌شود و زمینی که به جنگ به دست آید، بعضی آن را غنیمت می‌دانند که باید تقسیم شود و بعضی به رأی امام واگذار می‌کنند.

نَوْفَلٍ، فَجَاءَ وَمَعَهُ ابْنُهُ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ، فَقَامَ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ: ادْعُهُ لِي، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ صَوْتَهُ، فَأَخَذَ قَبَاءً فَتَلَقَّاهُ بِهِ، وَاسْتَقْبَلَهُ بِأَزْرَارِهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا الْمِسْوَرِ خَبَأْتُ هَذَا لَكَ، يَا أَبَا الْمِسْوَرِ خَبَأْتُ هَذَا لَكَ». وَكَانَ فِي خُلُقِهِ شِدَّةٌ.

وَرَوَاهُ ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ أَيُّوبَ.

وَقَالَ حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ: قَدِمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَةٌ.

تَابَعَهُ اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ. [راجع: ۲۵۹۹].

جدا کرد. مَخْرمه با پسر خود مِسور بن مخرمه به سوی آن حضرت رفت و بر دروازهٔ خانه ایستاد و (به پسر خود) گفت: او را صدا کن.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوازش را شنید و قبا را گرفت و برای وی برد و تکمه‌های قبا را به وی (که نابینا بود) پیش نمود و گفت: «ای ابومِسْور، این را برای تو نگاه داشته بودم. ای ابومِسْور. این را برای تو نگاه داشته بودم». و مَخرمه خُلق خوشی نداشت. ابن عُلَیَّه، از اَیّوب روایت کرده است.

حاتم بن وَرْدان گفته است: اَیّوب، از ابی مُلَیْکه روایت کرده که مِسْوَر بن مَخرمه گفته است: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قباهایی آورده شد.

متابعت کرده است راوی، از لَیْث از ابن ابی مُلَیکه.

۱۲- باب: كَيْفَ قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ، وَمَا أَعْطَى مِنْ ذَلِكَ فِي نَوَائِبِهِ

باب ۱۲: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اموال یهود بنی قُرَیظه و بنی نضیر را چگونه تقسیم کرد و آنچه از آن برای احتیاج خود نگاه داشت.

۳۱۲۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ: كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ النَّخَلاتِ، حَتَّى افْتَتَحَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ، فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ. [راجع: ۲۶۳۰. أخرجه مسلم: ۱۷۷۱ مطولاً].

۳۱۲۸ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردم درختان خرمای خویش را برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه می‌کردند تا آن که آن حضرت سرزمین بنی قُرَیْظه و بنی‌نضیر را فتح کرد. پس از آن زمان بود که درختان خرمای ایشان را به خودشان بازمی‌گردانید.

۱۳- باب : بَرَكَةِ الْغَازِي فِي مَالِهِ حَيًّا وَمَيِّتًا ، مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَوُلاةِ الأَمْرِ

۳۱۲۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ : أَحَدَّثَكُمْ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ : لَمَّا وَقَفَ الزُّبَيْرُ يَوْمَ الْجَمَلِ ، دَعَانِي فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَقَالَ : يَا بُنَيِّ إِنَّهُ لا يُقْتَلُ الْيَوْمَ إِلا ظَالِمٌ أَوْ مَظْلُومٌ ، وَإِنِّي لا أُرَانِي إِلا سَأُقْتَلُ الْيَوْمَ مَظْلُومًا ، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ هَمِّي لَدَيْنِي ، أَفَتُرَى يُبْقِي دَيْنُنَا مِنْ مَالِنَا شَيْئًا ؟ فَقَالَ : يَا بُنَيِّ بِعْ مَالَنَا فَاقْضِ دَيْنِي ، وَأَوْصَى بِالثُّلُثِ ، وَثُلُثِهِ لِبَنِيهِ - يَعْنِي بَنِي عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ - يَقُولُ : ثُلُثُ الثُّلُثِ فَإِنْ فَضَلَ مِنْ مَالِنَا فَضْلٌ بَعْدَ قَضَاءِ الدَّيْنِ شَيْءٌ فَثُلُثُهُ لِوَلَدِكَ .

قَالَ هِشَامٌ : وَكَانَ بَعْضُ وَلَدِ عَبْدِاللَّهِ قَدْ وَازَى بَعْضَ بَنِي الزُّبَيْرِ ، خُبَيْبٌ وَعَبَّادٌ وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعَةُ بَنِينَ وَتِسْعُ بَنَاتٍ .

قَالَ عَبْدُاللَّهِ : فَجَعَلَ يُوصِينِي بِدَيْنِهِ وَيَقُولُ : يَا بُنَيِّ إِنْ عَجَزْتَ عَنْهُ فِي شَيْءٍ فَاسْتَعِنْ عَلَيْهِ مَوْلايَ . قَالَ : فَوَاللَّهِ ، مَا دَرَيْتُ مَا أَرَادَ حَتَّى قُلْتُ : يَا أَبَةِ مَنْ مَوْلاكَ ؟ قَالَ : اللَّهُ . قَالَ : فَوَاللَّهِ مَا وَقَعْتُ فِي كُرْبَةٍ مِنْ دَيْنِهِ إِلا قُلْتُ : يَا مَوْلَى الزُّبَيْرِ اقْضِ عَنْهُ دَيْنَهُ فَيَقْضِيهِ ، فَقُتِلَ الزُّبَيْرُ ﷺ وَلَمْ يَدَعْ دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا إِلاَّ أَرَضِينَ ، مِنْهَا الْغَابَةُ وَإِحْدَى عَشْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ ، وَدَارَيْنِ بِالْبَصْرَةِ ، وَدَارًا بِالْكُوفَةِ ، وَدَارًا بِمِصْرَ .

باب - ۱۳: برکت در مال غازی در زمان حیات و پس از مرگ وی، که همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ولی امر مسلمانان جهاد کرده است.

۳۱۲۹ - از عُروه روایت است که عبدالله ابن زبیر گفتب: آن‌گاه که زُبَیر در روز جنگ جَمَل ایستاد، مرا فراخواند[۱]. من در کنار وی ایستادم.

وی گفت: ای پسرک من، امروز کشته نمی‌شود مگر ظالم یا مظلوم و چنین می‌بینم که من امروز مظلوم کشته می‌شوم و زیادترین تشویشی که دارم قرض من است، آیا می‌پنداری که مال ما قرض ما را ادا کند و چیزی باقی بماند؟ سپس زبیر گفت: ای پسرک من! مال ما را بفروش و قرض مرا ادا کن، و به سوم حصهٔ مال وصیت می‌کنم.

وی سوم حصه از سوم حصه را برای پسران وی وصیت کرد - یعنی برای پسران عبدالله بن زبیر.

زبیر می‌گفت: سوم حصه از سوم حصه، یعنی اگر پس از ادای قرض از مال ما چیزی زیاده بماند، سوم حصه از سوم حصه برای پسران تو است. هِشام (راوی حدیث) می‌گوید: برخی از پسران عبدالله با بعضی از پسران زبیر هم‌زاد (هم‌سن) بودند مانند خُبَیْب و عَبّاد. و در آن روز زبیر نُه پسر و نُه دختر داشت[۲].

۱- در سال ۳۶ هجری پس از شهادت عثمان (رضی‌الله عنه) میان دو گروه از مسلمانان جنگ خونینی رخ داد. عایشه (رضی‌الله عنه) و موافقین وی چون طلحه و زبیر و سایر مخالفین بر علیه علی (رضی‌الله عنه) پرچم مخالفت برافراشتند و جنگ سختی در نزد یکی کوفه رخ داد. طرفداران عایشه (رضی‌الله عنه) چون طلحه و زبیر که در زمرهٔ عشره مبشره‌اند شهید شدند و علی (رضی‌الله عنه) مخالفین را شکست داد. چون عایشه (رض) بر شتر سوار بود این جنگ را جنگ جمل گفته‌اند.

۲- یعنی اگر امانت مردم در نزد من ضایع شود، سوء محافظت از امانت را بر گمان می‌برند و آن امانت ضمان ندارد و اگر امانت به طور قرض باشد، ادای قرض بر ذمهٔ من است. وی نمی‌خواست که امانت مردم نزد او رایگان تلف شود.

قال : وَإِنَّمَا كَانَ دَيْنُهُ الَّذي عَلَيْه أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأتيه بالْمَال فَيَسْتَوْدعُهُ إيَّاهُ ، فَيَقُولُ الزُّبَيْرُ : لا ، وَلَكنَّهُ سَلَفٌ ، فَإنِّي أَخْشَى عَلَيْه الضَّيْعَةَ ، وَمَا وَليَ إمَارَةً قَطُّ ، وَلا جبَايَةَ خَرَاج ، وَلا شَيْئًا إلاَّ أَنْ يَكُونَ في غَزْوَة مَعَ النَّبيِّ ﷺ ، أَوْ مَعَ أَبي بَكْر وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضيَ اللهُ عَنْهُم .

قال عَبْدُاللَّه بْنُ الزُّبَيْر : فَحَسَبْتُ مَا عَلَيْه منَ الدَّيْن فَوَجَدْتُهُ أَلْفَيْ أَلْف ، وَمائَتَيْ أَلْف .

قال : فَلَقيَ حَكيمُ بْنُ حزَام عَبْدَاللَّه بْنَ الزُّبَيْر فَقَال : يَا ابْنَ أَخي ، كَمْ عَلَى أَخي منَ الدَّيْن ؟ فَكَتَمَهُ ، فَقَال : مائَةُ أَلْف ، فَقَال حَكيمٌ ، وَاللَّه مَا أَرَى أَمْوَالَكُم تَسَعُ لهَذه . فَقَال لَهُ عَبْدُاللَّه : أَفَرَأَيْتَكَ إنْ كَانَتْ أَلْفَي أَلْف وَمائَتَيْ أَلْف؟ قال : مَا أُرَاكُمْ تُطيقُونَ هَذَا ، فَإنْ عَجَزْتُمْ عَنْ شَيْءٍ منْهُ فَاسْتَعينُوا بي .

قال : وَكَانَ الزُّبَيْرُ اشْتَرَى الْغَابَةَ بسَبْعينَ وَمائَة أَلْف ، فَبَاعَهَا عَبْدُاللَّه بأَلْف أَلْف وَستّمائَة أَلْف ، ثُمَّ قَامَ فَقَال : مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْر حَقٌّ فَلْيُوَافنَا بالْغَابَة ، فَأَتَاهُ عَبْدُاللَّه ابْنُ جَعْفَر ، وَكَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْر أَرْبَعُ مائَة أَلْف ، فَقَال لعَبْدالله : إنْ شئْتُمْ تَرَكْتُهَا لَكُمْ ، قال عَبْدُاللَّه : لا ، قال : فَإنْ شئْتُمْ جَعَلْتُمُوهَا فيمَا تُؤَخّرُونَ إنْ أَخَّرْتُمْ ، فَقَال عَبْدُاللَّه : لا ، قال : قال : فَاقْطَعُوا لي قطْعَةً ، فَقَال عَبْدُاللَّه : لَكَ منْ هَاهُنَا إلَى هَاهُنَا ، قال : فَبَاعَ منْهَا فَقَضَى دَيْنَهُ فَأَوْفَاهُ ، وَبَقيَ منْهَا أَرْبَعَةُ أَسْهُم وَنصْفٌ .

فَقَدمَ عَلَى مُعَاويَةَ وَعنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ وَالْمُنْذرُ بْنُ الزُّبَيْر وَابْنُ زَمْعَةَ ، فَقَال لَهُ مُعَاويَةُ : كَمْ قُوِّمَت الْغَابَةُ ؟ قال : كُلُّ سَهْم مائَةَ أَلْف ، قال : كَمْ بَقيَ ، قال : أَرْبَعَةُ أَسْهُم وَنصْفٌ قال الْمُنْذرُ بْنُ الزُّبَيْر : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بمائَة أَلْف ، قال عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بمائَة أَلْف ، وَقَال ابْنُ زَمْعَةَ : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بمائَة أَلْف ،

عبدالله می‌گوید زبیر پیوسته مرا به ادای قرض خویش وصیت کرد و می‌گفت: ای پسرک من، اگر از ادای قرض چیزی عاجز آمدی از مولای من کمک بخواه.

عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند، من ندانستم که مراد از مولای وی کیست، تا آن که به او گفتم: ای پدر، مولای تو کیست؟ گفت: الله.

عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند که به هر مشکلی که در ادای قرض وی مواجه می‌شدم، به جز این نمی‌گفتم که: ای مولای زبیر، قرض او را ادا کن. و او ادا می‌کرد. زُبیر(رضی‌الله عنه) کشته شد و از خود دینار و درهمی به جا نگذاشت به جز زمینهایی که زمین غابه در آن زمره است، و یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر.

عبدالله می‌گوید: قرضی که به ذمهٔ زبیر بود، بدان سبب بود که کسی مال خود را می‌آورد تا نزد وی به امانت بگذارد و زبیر می‌گفت: نی، لیکن به طور قرض باشد؛ زیرا از آن می‌ترسم که ضایع شود.

زبیر هرگز امیر نبود و نه هم مسئول جمع‌آوری خراج و نه هم چیزی دیگر به جز آن که در غزوات همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود یا همراه ابوبکر و عمر و عثمان(رضی‌الله عنه) بود[1].

عبدالله بن زبیر گفت: چون قروض وی را برشمردیم به دو ملیون و دویست هزار رسید.

حکیم بن حِزام به ملاقات عبدالله بن زبیر

۱- یعنی آن همه دارایی را از راه شرکت در جهاد و حصول غنایم جنگی به دست آورده بود.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : كَمْ بَقِيَ ؟ فَقَالَ : سَهْمٌ وَنِصْفٌ ، قَالَ : قَدْ أَخَذْتُهُ بِخَمْسِينَ وَمِائَةِ أَلْفٍ .

قَالَ : وَبَاعَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ نَصِيبَهُ مِنْ مُعَاوِيَةَ بِستِّ مِائَةِ أَلْفٍ ، فَلَمَّا فَرَغَ ابْنُ الزُّبَيْرِ مِنْ قَضَاءِ دَيْنِهِ ، قَالَ بَنُو الزُّبَيْرِ : اقْسِمْ بَيْنَنَا مِيرَاثَنَا ، قَالَ : لا وَاللَّهِ لا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ حَتَّى أُنَادِيَ بِالْمَوْسِمِ أَرْبَعَ سِنِينَ : أَلا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْرِ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَلْنَقْضِهِ .

قَالَ : فَجَعَلَ كُلَّ سَنَةٍ يُنَادِي بِالْمَوْسِمِ ، فَلَمَّا مَضَى أَرْبَعُ سِنِينَ قَسَمَ بَيْنَهُمْ ، قَالَ : فَكَانَ لِلزُّبَيْرِ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ ، وَرَفَعَ الثُّلُثَ ، فَأَصَابَ كُلَّ امْرَأَةٍ أَلْفُ أَلْفٍ وَمِائَتَا أَلْفٍ ، فَجَمِيعُ مَالِهِ خَمْسُونَ أَلْفَ أَلْفٍ ، وَمِائَتَا أَلْفٍ .

آمده و گفت: ای برادرزاده، بر ذمت برادر من چقدر قرض است؟ عبدالله، آن را کتمان کرد و گفت: صدهزار. حکیم گفت: به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم که اموال شما، قرض او را کفایت کند. عبدالله به او گفت: پس به من بگوی که اگر قرض او یک ملیون و دویست هزارباشد چه باید کرد؟ حکیم گفت: توان پرداخت آن را در شما نمی‌بینم. اگر از ادای آن چیزی درمانید، از من کمک بخواهید.

راوی گفت: زبیر زمین غابه را به صد و هفتاد هزار خریده بود و عبدالله آن را به یک ملیون و ششصد هزار فروخت، سپس ایستاد و به مردم گفت: هرکسی که بر زبیر حقی دارد، نزد ما به غابه بیاید. عبدالله بن جعفر نزد وی رفت و او چهارصدهزار از زبیر طلبکار بود.

وی به عبدالله گفت: اگر می‌خواهید من از طلب خود می‌گذرم.

عبدالله گفت: نی. عبدالله بن جعفر گفت: اگر می‌خواهید طلب مرا تأخیر کنید و دیرتر بدهید. عبدالله بن زبیر گفت: نی.

عبدالله بن جعفر گفت: پس برایم قطعه‌ای از زمین جدا کنید. عبدالله بن زبیر گفت: از آن‌جا تا بدان جا از تو باشد. عبدالله بین زبیر، بخشی از زمین غابه را فروخت[1]. و قرض او را داد و به وجه کامل ادا کرد و از زمین غابه چهار سهم و نیم باقی ماند.

عبدالله بن زبیر نزد معاویه رفت. عمروبن عثمان و مُنْذِر بن زبیر و ابن زمعه نزد معاویه بودند. معاویه به او گفت: زمین غابه را چند

۱- ظاهر عبارت می‌نماید که بخشی از زمین غابه را فروخت، ولی در اسمأ الرجال گفته شده که مراد از آن، زمین غابه و همه سراهای زبیر است.

قیمت گذاشتی؟ گفت: هر سهم آن صدهزار. معاویه گفت: چند سهم باقی مانده است؟ گفت: چهار و نیم سهم. مُنذِر بن زبیر گفت: یک سهم آن را به صد هزار گرفتم.

عمرو بن عثمان گفت: یک سهم آن را به صدهزار گرفتم.

ابن زُمعه گفت: یک سهم آن را به صدهزار گرفتم.

معاویه گفت: چند سهم باقی مانده است؟ عبدالله گفت: یک سهم و نیم.

معاویه گفت: آن را به صدو پنجاه هزار گرفتم.

راوی گفت: عبدالله بن جعفر، سهم خود را به ششصدهزار به معاویه فروخت و چون ابن زبیر از ادای دین فارغ گشت، پسران زبیر به او گفتند: میراث‌مان را میان ما تقسیم کن.

عبدالله گفت: نِی، به خدا سوگند که میان شما تقسیم نمی‌کنم تا آن که در موسم حج برای چهار سال اعلان کنم که هرکسی را بر زبیر حقی باشد نزد ما بیاید که حق او را ادا کنم.

راوی گفت: وی هر سال در موسم حج اعلان می‌کرد و چون چهار سال گذشت، میراث را میان ایشان تقسیم کرد.

راوی گفت: زبیر چهار زن داشت و پس از آن که سوم حصه از دارایی (بر وفق وصیت زبیر) جدا شد، به هر یک از زنان وی یک ملیون و دویست هزار رسید. و مجموع بهای مال او به پنجاه ملیون و دویست هزار بالغ گردید.

١٤- باب : إِذَا بَعَثَ الإِمَامُ رَسُولاً فِي حَاجَةٍ ، أَوْ أَمَرَهُ بِالْمُقَامِ هَلْ يُسْهَمُ لَهُ

٣١٣٠- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ مَوْهَبٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّمَا تَغَيَّبَ عُثْمَانُ عَنْ بَدْرٍ ، فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ » . [انظر : ٣٦٩٨ق ، ٣٧٠٤ق ، ٤٠٦٦ط ، ٤٥١٣ق ، ٤٥١٤ق ، ٤٦٥٠ق ، ٤٦٥١ق ، ٧٠٩٥ق] .

١٥- باب : وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ لِنَوَائِبِ الْمُسْلِمِينَ :

مَا سَأَلَ هَوَازِنُ النَّبِيَّ ﷺ بِرَضَاعِهِ فِيهِمْ فَتَحَلَّلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعِدُ النَّاسَ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنَ الْفَيْءِ وَالأَنْفَالِ مِنَ الْخُمُسِ ، وَمَا أَعْطَى الأَنْصَارَ ، وَمَا أَعْطَى جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ تَمْرَ خَيْبَرَ .

٣١٣١ ، ٣١٣٢ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : وَزَعَمَ عُرْوَةُ أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ ،

باب ۱۴: اگر امام قاصدی را برای حاجت خود به جایی فرستد یا او را دستور دهد که در شهر خود بماند آیا به وی سهمی (از غنیمت) داده شود.

۳۱۳۰ - از عثمان ابن موهَب روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا عثمان (بن عفان) در جنگ بدر حاضر نشد، زیرا زن وی که دختر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بود مریض بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به وی گفت: «همانا تو را ثواب و سهم (غنیمت) مردی است که در جنگ بدر حاضر شده است».

باب ۱۵: دلیل این که خمس (پنج یک غنیمت)

برای ضروریات مسلمانان است، بدان سبب است که مردم قبیلهٔ هوازن به نسبت شیرخوارگی آن حضرت، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تقاضای (استر داد اموال خویش را) کردند - آن حضرت از مسلمانان خواست که اموالشان را واگذارند[1] و آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مردم وعده می‌داد که از غنیمت فَیء و غنیمت‌های زیادی از خُمس به ایشان بدهد. و آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای انصار داد. و آنچه برای جابربن عبدالله از خرمای خیبر داده شد.

۳۱۳۱ و ۳۱۳۲ - از عُقَیل روایت است که ابن شهاب گفت: عُروه گفته است که مروان بن حَکَم و مِسْوَر بن مخرمه او را خبر داده‌اند که: آن‌گاه که نمایندگان قبیله هوازن آمدند و از

۱- حلیمه، شیرده آن حضرت از قوم هوازن بود.

فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا السَّبْيَ ، وَإِمَّا الْمَالَ ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ» . وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْتَظَرَ آخِرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قَالُوا : فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ فَأَثْنَى ، عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُطَيِّبَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ ، حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» . فَقَالَ النَّاسُ : قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . فَهَذَا الَّذِي بَلَغَنَا عَنْ سَبْيِ هَوَازِنَ . [راجع : ٢٣٠٧ ، ٢٣٠٨] .

آن حضرت(صلی‌الله علیه وسلم) خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند، به ایشان گفت: «دوست داشتنی‌ترین سخن در نزد من راست‌ترین آن است، پس شما یکی از این دو را برگزینید، یا اسیران یا اموال را، همانا من در انتظار شما بودم».

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف، بیش از ده شب در انتظار ایشان بود، و چون برایشان معلوم شد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به جز یکی از این دو را بر ایشان برنمی‌گرداند، آنها گفتند: ما اسیران خویش را برگزیدیم. سپس رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود:

«امّا بَعْدُ، به تحقیق اینان برادران شمااند که توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من مصلحت در آن دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم. کسی که این کار را دوست می‌دارد باید چنان کند و کسی از شما که دوست می‌دارد که بر سهم خویش باقی بماند تا آن که از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد به او بدهیم، باید چنان کند». مردم گفتند: همانا رأی تو را در مورد ایشان پسندیدیم یا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «همانا ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه داده و کدام یک اجازه نداده است. پس نزد بزرگان خویش برگردید تا آنها رأی شما را به ما برسانند» مردم نزد بزرگان خویش برگشتند و با آنها صحبت کردند و سپس نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بازآمدند و به آن حضرت

خبر دادند که بزرگانشان آن رأی را پسندیدند و اجازه دادند (که اسیران رها گردند). زُهری می‌گوید: همین است آنچه از ماجرای اسیران هوازن به ما رسیده است.

۳۱۳۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عَبْدالْوَهَّاب : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ قال : وَحَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ عَاصِمٍ الْكُلَيْبِيُّ ، وَأَنَا لِحَدِيث الْقَاسِم أَحْفَظُ ، عَنْ زَهْدَمٍ قال : كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى ، فَأُتِيَ - ذَكَرَ دَجَاجَةً - وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّه أَحْمَرُ كَأَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِي ، فَدَعَاهُ لِلطَّعَامِ ، فَقَال : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ لا آكُلُ ، فَقَال : هَلُمَّ فَلأُحَدِّثْكُمْ عَنْ ذَاكَ ، إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَال : «وَاللَّه لا أَحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ» . وَأُتِيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بِنَهْبِ إِبِلٍ ، فَسَأَلَ عَنَّا فَقَال :«أَيْنَ النَّفَرُ الأَشْعَرِيُّونَ» . فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا : مَا صَنَعْنَا ؟ لا يُبَارَكُ لَنَا ، فَرَجَعْنَا إِلَيْه ، فَقُلْنَا : إِنَّا سَأَلْنَاكَ أَنْ تَحْمِلَنَا ، فَحَلَفْتَ أَنْ لا تَحْمِلَنَا ، أَفَنَسِيتَ ؟ قَال : «لَسْتُ أَنَا حَمَلْتُكُمْ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّه - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَتَحَلَّلْتُهَا» . [انظر : ۴۳۸۵ل ، ۴۴۱۵ذ ، ۵۵۱۷خ ، ۵۵۱۸خ ، ۶۶۲۳ل ، ۶۶۴۹ل ، ۶۶۷۸خ ، ۶۶۸۰خ ، ۶۷۱۸خ ، ۶۷۱۹ل ، ۶۷۲۱ل، ۷۵۵۵ل . أخرجه مسلم : ۱۶۴۹] .

۳۱۳۳ - از قاسم روایت است که زَهدَم گفت: ما نزد ابوموسی بودیم و او مرغی پخته بود و نزد وی مردی سرخ‌گون از قبیلهٔ بنی تَیم‌الله نشسته بود و چنان می‌نمود که از اسیران رومی است. ابوموسی او را به خوردن غذا صدا زد.

وی گفت: همانا دیده‌ام که مرغان چیزهای نجس می‌خورند، پس سوگند خوردم که گوشت مرغ نخورم.

ابوموسی گفت: بیایید که دربارهٔ سوگند به شما سخنی بگویم. من با گروهی از اشعریان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم و خواستار وسایل سواری و باربری شدیم. فرمود: «به خدا سوگند که وسایل سواری را فراهم کرده نمی‌توانم و نزد من از آن، چیزی نیست که در اختیار شما بگذارم».

سپس شترانی از مال غنیمت به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد. آن حضرت از حال ما پرسید و گفت: «اشعریان کجا هستند؟» و فرمود که برای ما پنج شتر سفید بلند کوهان بدهند. چون راهی شدیم با خودگفتیم که: چه کاری کردیم؟ بر ما (از آنچه خواسته‌ایم) برکت داده نمی‌شود. سپس نزد آن حضرت بازگشتیم و گفتیم همانا از تو خواسته بودیم که برایمان وسایل سواری را فراهم کنی، و تو سوگند یاد کردی که آن را فراهم کرده نمی‌توانی، آیا فراموش کردی؟ فرمود: «من برای شما وسایل

سواری فراهم نکردم ولیکن خداوند برای شما وسایل سواری را فراهم کرد و همانا به خدا سوگند - اگر خدا بخواهد - هرگاه درموردی سوگند یاد کنم و موردی دیگر را بهتر از آن تشخیص دهم، همان مورد بهتر را اختیار می‌کنم و کفارهٔ سوگند خودم را می‌دهم».

٣١٣٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً فِيهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ قِبَلَ نَجْدٍ ، فَغَنِمُوا إِبِلاً كَثِيرَةً ، فَكَانَتْ سِهَامُهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيراً ، أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيراً ، وَنُفِّلُوا بَعِيراً بَعِيراً . [انظر : ٤٣٣٨ . أخرجه مسلم: ١٧٤٩ ، دون قوله أحد عشراً] .

۳۱۳۴ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌خدا(صلی‌الله علیه وسلم) سَرِیّه (لشکری کوچک)ای را که عبدالله بن عمر در آن بود به سوی نجد فرستاد. آنها شترانی زیاد به غنیمت گرفتند که سهم هر یک دوازده شتر، یا یازده شتر رسید، و برای هر یکشان یک شتر زیادی هم داده شد.

٣١٣٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي اللهُ عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُنَفِّلُ بَعْضَ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا لأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً ، سِوَى قِسْمِ عَامَّةِ الْجَيْشِ . [أخرجه مسلم : ١٧٥٠ ، بزيادة] .

۳۱۳۵ - از سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای برخی کسانی که آن‌ها را در سَرِّیه‌ها می‌فرستاد، سهم زیادی می‌داد و این به علاوهٔ سهمی بود که عموم لشکریان را می‌داد.

٣١٣٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : بَلَغَنَا مَخْرَجُ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ ، أَنَا وَأَخَوَانِ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالآخَرُ أَبُو رُهْمٍ ، إِمَّا قَالَ : فِي بِضْعٍ ، وَإِمَّا قَالَ : فِي ثَلاَثَةٍ وَخَمْسِينَ أَوِ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلاً مِنْ قَوْمِي ، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً ، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ ، وَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَصْحَابَهُ عِنْدَهُ ، فَقَالَ جَعْفَرٌ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنَا هَاهُنَا ، وَأَمَرَنَا بِالإِقَامَةِ ، فَأَقِيمُوا مَعَنَا ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى ، قَدِمْنَا جَمِيعًا ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ ، فَأَسْهَمَ لَنَا ، أَوْ قَالَ : فَأَعْطَانَا مِنْهَا ، وَمَا قَسَمَ لأَحَدٍ غَابَ عَنْ فَتْحِ

۳۱۳۶ - از یزیدبن عبدالله، از ابوبرده روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: خبر بیرون آمدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وقتی به ما رسید که ما در یمن بودیم، و ما هجرت‌کنان به سوی آن حضرت روانه شدیم. من بودم و برادران من، و من از ایشان کوچکتر بودم. یکی از برادران من ابوبرده بود و دیگری ابورُهم. یا ابوموسی چنین گفت که: با گروهی از مردم بودم، و یا گفت که: در میان پنجاه و سه نفر یا پنجاه و پنج نفر از قوم خود بودم. برکشتی‌یی سوار شدیم که ما را به حبشه نزد نجاشی آورد و با جعفربن ابی‌طالب و یاران وی که نزد نجاشی

خَيْبَرَ مِنْهَا شَيْئًا ، إلاَّ لِمَنْ شَهِدَ مَعَهُ ، إلا أَصْحَابَ سَفِينَتِنَا مَعَ جَعْفَرٍ وَأَصْحَابِه ، قَسَمَ لَهُمْ مَعَهُمْ . [انظر : ٣٨٧٦ف ، ٤٢٣٠ل ، ٤٢٣٣ع ، وانظر في مناقب الأنصار بـاب ٣٧. أخرجه مسلم : ٢٥٠٢] .

بودند، یکجا شدیم جعفر گفت: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ما را بدین جای فرستاده و فرموده است که در این جا اقامت کنیم. شما نیز با ما اقامت کنید، ما با آنها یک جا اقامت گزیدیم تا آن که بازآمدیم و به هنگام فتح خیبر نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدیم.

آن حضرت سهمی برایمان داد - یا گفت - سهمی از آن برایمان داد، و برای کسی که در جنگ خیبر غایب بود چیزی نداد، به جز کسی که با آن حضرت حاضر بود. و به جز همراهان کشتی ما که جعفر و یاران وی بودند که برای آنها همراه دیگران سهم داد.

٣١٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ جَابِرًا ﷺ قال : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ قَدْ جَاءَنِي مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» . فَلَمْ يَجِئْ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ ، أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ مُنَادِيًا فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَيْنٌ أَوْ عِدَةٌ فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال لي : كَذَا وَكَذَا ، فَحَثَا لِي ثَلاثًا ، وَجَعَلَ سُفْيَانُ يَحْثُو بِكَفَّيْهِ جَمِيعًا ، ثُمَّ قال لَنَا : هَكَذَا قال لَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ .

وَقال مَرَّةً : فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَسَأَلْتُ فَلَمْ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَلَمْ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الثَّالِثَةَ ، فَقُلْتُ : سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، ثُمَّ سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، ثُمَّ سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، فَإِمَّا أَنْ تُعْطِيَنِي ، وَإِمَّا أَنْ تَبْخَلَ عَنِّي ، قَال : قُلْتَ تَبْخَلُ عَنِّي ؟ مَا مَنَعْتُكَ مِنْ مَرَّةٍ إلا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُعْطِيَكَ .

قال سُفْيَانُ : وَحَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ جَابِرٍ : فَحَثَا لِي حَثْيَةً وَقال : عُدَّهَا ، فَوَجَدْتُهَا خَمْسَمِائَةٍ ، قال : فَخُذْ مِثْلَهَا مَرَّتَيْنِ .

٣١٣٧ - از سفیان، از محمد بن منکدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مال بحرین برای ما برسد همانا برای تو چنین و چنین و چنین می‌دهم».

مال بَحْرین نرسید تا آن که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد. و چون مال بَحْرین رسید، ابوبکر دستور داد تا منادی اعلام بدارد این که: هرکسی که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) طلبی داشته باشد یا به او وعده‌ای داده باشد، زد ما بیا. من نزد ابوبکر رفتم و گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مرا چنین و چنان گفته است. ابوبکر سه بار با دستان خود (از آن پول) پر کرد و به من داد.

سفیان (راوی) هر دو دست خویش را یک جا می‌کرد و آن حالت را می‌نمود، و سپس به ما گفت: ابن مُنکدِر به ما چنین گفته است.

جابر بار دیگر چنین گفت: نزد ابوبکر رفتم و از وی طلبیدم، برایم نداد. سپس نزد وی

وَقَالَ: يَعْنِي ابْنَ الْمُنْكَدِرِ: وَأَيُّ دَاءٍ أَدْوَأُ مِنَ الْبُخْلِ. [راجع: ۲۲۹٦. أخرجه مسلم: ۲۳۱٤].

رفتم، برایم نداد، سپس بار سوم نزد وی رفتم و گفتم: از تو طلبیدم و تو برایم ندادی، سپس از تو طلبیدم و تو برایم ندادی و سپس از تو طلبیدم و تو برایم ندادی. چنان است که یا برایم نمی‌دهی و یا نسبت به من بخل می‌ورزی.

ابوبکر گفت: تو گفتی که نسبت به من بخل می‌ورزی؟ من یک بار برایت ندارم، درحالی که قصد داشتم که برایت بدهم.

سُفیان گفته است: عَمرو، از محمدبن علی (امام باقر) روایت کرده که جابر گفته است: ابوبکر با هر دو کف دست خود برایم داد و گفت: آن را بشمار. آن را پانصد درهم شمردم. ابوبکر سپس گفت: مانند آن دو بار دیگر بردار.

و گفت: یعنی ابن مُنْکَدِر (که ابوبکر گفت) کدام درد بدتر از بخل است (که به من نسبت می‌کنی).

۳۱۳۸- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ، إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اعْدِلْ، فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ». [أخرجه مسلم: ۱۰٦۳، مطولاً].

۳۱۳۸ – از عمروبن دینار روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: درحالی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) غنیمت‌های جُعرانه را تقسیم می‌کرد، مردی به آن حضرت گفت: عدالت کن. آن حضرت فرمود: «همانا بدبخت باشم اگر عدالت نکنم».

١٦- باب: مَا مَنَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الْأُسَارَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخَمِّسَ

باب ۱۶: منت گذاشتن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران بدون آن‌که آن‌ها راتابع خُمس قرار دهد.

۳۱۳۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ

۳۱۳۹ – از محمدبن جُبیر روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در

أبيه ﷺ : أنَّ النَّبيَّ ﷺ قال : « في أُسَارَى بَدْرٍ لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيّاً ، ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلاءِ النَّتْنَى ، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ » . [انظر : ٤٠٢٤ ث] .

مورد اسیران بدر گفت:[1]

«اگر مُطْعِمْ بن عَدِی، زنده می‌بود و از این فرومایگان نزد من شفاعت می‌کرد، ایشان را (بدون فدیه) به خاطر او رها می‌کردم».

۱۷- باب : وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ لِلإِمَامِ،

وَأَنَّهُ يُعْطِي بَعْضَ قَرَابَتِهِ دُونَ بَعْضٍ : مَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي الْمُطَّلِبِ وَبَنِي هَاشِمٍ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ .

قال عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : لَمْ يَعُمَّهُمْ بِذَلِكَ ، وَلَمْ يَخُصَّ قَرِيباً دُونَ مَنْ هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ ، وَإِنْ كَانَ الَّذِي أَعْطَى لِمَا يَشْكُو إِلَيْهِ مِنَ الْحَاجَةِ ، وَلِمَا مَسَّهُمْ فِي جَنْبِهِ ، مِنْ قَوْمِهِمْ وَحُلَفَائِهِمْ .

باب ۱۷: دلیلی هست که خُمس برای امام است

و امام را صلاحیت آن است که (از مال غنیمت) برای برخی از نزدیکان خود بدهد و به برخی دیگر ندهد و آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای بنی عبدالمطلب و بنی‌هاشم از خمس غنیمت خیبر تقسیم کرد.

عمربن عبدالعزیز گفته است: آن حضرت غنایم را عام نکرد و نه خاص گردانید، به جز کسی که محتاج‌تر بود و کسی را از غنایم داد که نزد وی از محتاجی شکایت کرد، و به خاطر آسیبی که نسبت جانبداری از آن حضرت، از اقوام و هم‌پیمانان بدیشان رسیده بود.

۳۱۴۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ جُبَيْرِ ابْنِ مُطْعِمٍ قال : مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا ، وَنَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا بَنُو الْمُطَّلِبِ وَبَنُو هَاشِمٍ شَيْءٌ وَاحِدٌ » .

قال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، وَزَادَ : قال جُبَيْرٌ : وَلَمْ يَقْسِمِ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي عَبْدِشَمْسٍ وَلا لِبَنِي نَوْفَلٍ ،

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : عَبْدُشَمْسٍ وَهَاشِمٌ وَالْمُطَّلِبُ إِخْوَةٌ لأُمٍّ ، وَأُمُّهُمْ عَاتِكَةُ بِنْتُ مُرَّةَ ، وَكَانَ نَوْفَلٌ أَخَاهُمْ لأَبِيهِمْ . [انظر : ٣٥٠٢ ، ٤٢٢٩] .

۳۱۴۰ - از ابن مُسیَّب روایت است که جُبَیر(رضی‌الله عنه) گفته: من و عُثمان بن عَفّان نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم و گفتیم: یا رسول‌الله، به اولاد مُطّلِب از (غنایم) دادی و ما را واگذاشتی، و ما و ایشان در قرابت با تو یکسانیم.

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بنی مُطّلِب و بنی هاشم یک چیزاند». لیث گفته است: یونس روایت کرد و گفت که جبیر افزوده است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای بنی عبد شمس و بنی نوفل (از غنایم) نداد. و

[1]- حدیث ۳۱۳۹ و سطر ۳ لفظ - فی اساری بَدْر - یعنی در مورد شهیدان بدر، میان گیومه « » آمده که اشتباه است، زیرا این سخن از آن حضرت نیست.

ابن اسحاق گفته است: عبد شمس و هاشم و مُطّلب برادران مادری‌اند و مادرشان عاتکه بنت مُرّه بود و نوفل برادرشان از جانب پدر بود.

١٨- باب :
مَنْ لَمْ يُخَمِّسِ الأَسْلاَبَ

وَمَنْ قَتَلَ قَتِيلاً فَلَهُ سَلَبُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخَمَّسَ . وَحُكْمِ الإِمَامِ فِيهِ .

٣١٤١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي ، فَإِذَا أَنَا بِغُلاَمَيْنِ مِنَ الأَنْصَارِ ، حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا ، تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعَ مِنْهُمَا ، فَغَمَزَنِي أَحَدُهُمَا فَقَالَ : يَا عَمِّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي ؟ قَالَ : أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَئِنْ رَأَيْتُهُ لا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الأَعْجَلُ مِنَّا ، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ ، فَغَمَزَنِي الآخَرُ ، فَقَالَ لِي مِثْلَهَا ، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ ، قُلْتُ : أَلا ، إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي ، فَابْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا ، فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلاهُ ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ ، فَقَالَ : « أَيُّكُمَا قَتَلَهُ » . قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا : أَنَا قَتَلْتُهُ ، فَقَالَ : « هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا » . قَالا : لا ، فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ ، فَقَالَ : « كِلاكُمَا قَتَلَهُ ، سَلَبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ » . وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ .

قَالَ مُحَمَّدٌ : سَمِعَ يُوسُفُ صَالِحًا ، وَإِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ .

[انظر : ٣٩٦٤، ٣٩٨٨ . أخرجه مسلم : ١٧٥٢] .

باب ١٨: کسی که وسایل و لوازم مقتول را تابع خمس نمی‌کند

و کسی که کافری را می‌کشد، سلاح و مرکب و جامه‌اش از آن اوست، و حکم امام است در این باب.

٣١٤١ - از عبدالرحمن بن عَوف(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: درحالی که در روز بدر در صف جنگ ایستاده بودم، به سوی راست و چپ خود نگریستم، ناگاه دو پسربچهٔ انصاری را دیدم که کم سن و سال بودند، آرزو کردم که کاش نیرومندتر از آنها می‌بودم. یکی از آنها به من اشارت کرد و گفت: ای عمو، ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: آری، با وی چه کار داری، ای برادرزاده؟ گفت: خبر شده‌ام که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دشنام می‌دهد، سوگند به ذاتی که نفس من در حیطهٔ قدرت اوست، اگر او را ببینم کالبد من از کالبد وی جدا نمی‌شود تا آنکه یکی از ما بمیرد؛ کسی که اجلش زودتر فرا رسیده است.

از گفتار وی شگفت‌زده و خوشحال شدم. آن یکی دیگر به من اشاره کرد و همچون او سخن گفت، بی‌درنگ به سوی ابوجهل نگریستم که در میان مردم آمد و شد می‌کند. گفتم: اوست همان یار شما که درباره‌اش از من سؤال می‌کردید. آن دو نوجوان به سوی وی شتافتند و بر وی ضربه زدند تا او را کشتند. سپس به

سوی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برگشتند و او را آگاه کردند. آن حضرت فرمود: «کدام یک از شما او را کشتید؟» هریکشان گفتند که: من او را کشتم.

آن حضرت فرمود: «آیا خون را از شمشیرهای خویش پاک کرده‌اید؟» آنها گفتند: نی. آن حضرت به سوی شمشیرهایشان نگریست و فرمود: «هردوی شما او را کشتید و سلاح و جامه و مرکب او از آنِ مُعَاذ بن عَمْرو بن جموح است» آن دو نفر مُعاذبن عَفرأ و مُعاذ بن عَمرو بن جموح بودند»[1].

محمد (امام بخاری) گفته است: یوسف (ابن ماجشون) از صالح شنیده است و ابراهیم بن عبدالرحمن از پدر خود شنیده است[2].

۳۱٤۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعيد ، عَنِ ابْنِ أفْلَحَ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّد مَولَى أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قال : خَرَجْنَا مَعَ رَسُول اللَّه ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ ، فَلَمَّا الْتَقَيْنَا ، كَانَتْ لِلْمُسْلمينَ جَوْلَةٌ ، فَرَأَيْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُشْرِكِينَ عَلا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلمِينَ ، فَاسْتَدَرْتُ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَرَائِه حَتَّى ضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِه ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِي ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فَأَرْسَلَنِي ، فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ : مَا بَالُ النَّاسِ ؟ قال : أَمْرُ اللَّه ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا ، وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ فَقال : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً لَهُ عَلَيْه بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلَبُهُ » . فَقُمْتُ فَقُلْتُ : مَنْ يَشْهَدُ لِي ، ثُمَّ جَلَسْتُ ، ثُمَّ قال : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً لَهُ

۳۱٤۲ - از ابوقَتاده(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: همراه رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در سال حُنَین برآمدیم[3]. چون با دشمن روبرو شدیم، مسلمانان از هم جدا شدند، من مردی از مشرکین را دیدم که بر مردی از مسلمانان غالب آمده است، دور زدم تا آن که در عقب وی رسیدم، آن‌گاه با شمشیر در میان گردن و شانه‌اش زدم. وی به سوی من آمد و محکمم گرفت و به حدی فشرد که بوی مرگ را دریافتم سپس مرگ او را فراگرفت و دست از من برداشت. سپس به عُمر بن خطاب پیوستم و گفتم: مردم را چه پیش آمده است؟ گفت: ارادهٔ

۱- آن حضرت مشاهده کرد که شمشیر مُعاذ بن عمرو بن جموع عمیق‌تر در بدن مقتول فرو رفته بود. و این حدیث می‌رساند که امام صلاحیت آن را دارد که سامان آلات حربی مقتول را به هر که خواهد ببخشد.

۲- یوسُف ابن ماجشون و صالح و ابراهیم در سلسلهٔ سند این حدیث شامل‌اند، چون برخی گمان کرده‌اند که این حدیث مقطوع است و میان یوسف و صالح مردی دیگر است که نام وی عبدالواحد است. امام بخاری این شبهه را رفع کرده است.

۳- حُنَین، موضعی است در سه میلی مکه و جنگ حُنین در سال هشتم هجرت رخ داد.

عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلَبُهُ» . فَقُمْتُ ، فَقُلْتُ : مَنْ يَشْهَدُ لِي ، ثُمَّ جَلَسْتُ ، ثُمَّ قَالَ : الثَّالِثَةَ مِثْلَهُ ، فَقُمْتُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا لَكَ يَا أَبَا قَتَادَةَ» . فَاقْتَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ ، فَقَالَ رَجُلٌ : صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَسَلَبُهُ عِنْدِي فَأَرْضِهِ عَنِّي ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ؓ : لاهَا اللَّهِ ، إِذًا لا يَعْمِدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أُسْدِ اللَّهِ يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ ، يُعْطِيكَ سَلَبَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «صَدَقَ». فَأَعْطَاهُ ، فَبِعْتُ الدِّرْعَ ، فَابْتَعْتُ بِهِ مَخْرَفًا فِي بَنِي سَلِمَةَ ، فَإِنَّهُ لَأَوَّلُ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ فِي الإِسْلامِ . [راجع : ۲۱۰۰، وانظر في الأيمان والنذور ، باب ۳. أخرجه مسلم : ۱۷۵۱].

خدا چنین رفته است. پس از آن مردم بازگشتند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشست و فرمود:

«کسی که مشرکی را کشته باشد و بر کشتن وی گواهی داشته باشد، وسایل و لوازم وی از آن اوست».

من ایستادم و گفتم: کیست که برای من گواهی دهد؟ و سپس نشستم. سپس آن حضرت فرمود: «کسی که مشرکی را کشته باشد و بر کشتن وی گواهی داشته باشد وسایل و لوازم وی از آن اوست».

من ایستادم و گفتم: کیست که بر من گواهی دهد؟ و سپس نشستم. سپس آن حضرت گفته‌اش را برای بار سوم تکرار کرد. و من ایستادم. آن حضرت فرمود: «تو را چه پیش آمده است ای ابوقتاده» ماجرا را برای آن حضرت بیان کردم.

مردی گفت: او راست می‌گوید یا رسول‌الله و ساز و برگ جنگی آن مقتول نزد من است. ابوقتاده را از من راضی گردان (که بازنستاند). ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) گفت: نی به خدا سوگند که آن حضرت نمی‌خواهد که به سوی شیری از شیران خدا (یعنی ابوقتاده) که در راه خدا و رسول او می‌جنگد قصد کند، و ساز و برگ جنگی (حق او را) برای تو بدهد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «راست می‌گوید» (ابوبکر).

آن حضرت لوازم را به ابوقتاده داد. ابوقتاده می‌گوید: من زره او را فروختم و از بهای آن باغی در موضع بنی سلمه خریدم و این نخستین مالی بود که آن را در اسلام به سختی

۱۹- باب : مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْطِي الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرَهُمْ مِنَ الْخُمُسِ وَنَحْوِهِ

رَوَاهُ عَبْدُاللَّه بْنُ زَيْد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۴۴۳۰].

۳۱۴۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ قَالَ لِي : «يَا حَكِيمُ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرٌ حُلْوٌ ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» . قَالَ حَكِيمٌ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لا أَرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَدْعُو حَكِيمًا لِيُعْطِيَهُ الْعَطَاءَ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، إِنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ الَّذِي قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ . فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ شَيْئًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى تُوُفِّيَ . [راجع : ۱۴۷۲ . أخرجه مسلم : ۱۰۳۵ مختصراً] .

فراهم کردم.

باب ۱۹: آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای مؤلفه‌القلوب

(نومسلمان وضعیف‌الایمان) و غیرایشان، از غنایم خمس و سایر منابع می‌داد این را عبدالله بن زید از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۲۱۴۳ - از زُهری روایت است که سعید بن مُسَیَّب و عُروه بن زبیر گفته‌اند: حکیم بن حِزام(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی خواستم، برایم داد. سپس از وی چیزی خواستم برایم داد و سپس برایم گفت:

«ای حکیم، همانا این مال سبز و شیرین است، اگر کسی آن را به سخاوت نفس بگیرد، در آن مال به او برکت داده می‌شود، و اگر به حرص نفس بگیرد، در آن مال به او برکت داده نمی‌شود، و او بسان کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود. همانا دست بالا بهتر است از دست پایین» حکیم گفت: گفتم یا رسول‌الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که پس از تو چیزی از کسی نمی‌طلبم تا آن که از دنیا بروم.

سپس ابوبکر (در زمان خلافت خود) حکیم را فرا می‌خواند که به وی چیزی بدهد، ولی او ابا می‌ورزید که چیزی از وی بپذیرد.

سپس عمر (در زمان خلافت خود) او را فراخواند که به وی چیزی بدهد ولی او از قبول آن ابا ورزید. عمر گفت: ای گروه مسلمانان! همانا بر وی حق او را عرضه می‌کنم، آنچه خداوند از این مال غنیمت بر وی مقرر داشته

و او از قبول آن ابا می‌ورزد.

حکیم پس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هرگز از کسی چیزی نگرفت تا آن که وفات یافت.

٣١٤٤- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهُ كَانَ عَلَيَّ اعْتِكَافُ يَوْمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَفِيَ بِهِ ، قَالَ : وَأَصَابَ عُمَرُ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ ، فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ ، قَالَ : فَمَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى سَبْيِ حُنَيْنٍ ، فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السِّكَكِ ، فَقَالَ عُمَرُ : يَا عَبْدَاللَّهِ ، انْظُرْ مَا هَذَا ؟ فَقَالَ : مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّبْيِ ، قَالَ : اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ .

قَالَ نَافِعٌ : وَلَمْ يَعْتَمِرْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْجِعْرَانَةِ ، وَلَوِ اعْتَمَرَ لَمْ يَخْفَ عَلَى عَبْدِاللَّهِ .

وَزَادَ جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : مِنَ الْخُمُسِ .

وَرَوَاهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ فِي النَّذْرِ ، وَلَمْ يَقُلْ : يَوْمٍ . [راجع : ٢٠٣٢ . أخرجه مسلم : ١٦٥٦] .

٣١٤٤ - از ایوب، از نافع روایت است که عمربن خطاب(رضی‌الله عنه) گفت[۱]: (گفتم) یا رسول‌الله، همانا یک روز (نذر) اعتکاف از روزگار جاهلیت بر من مانده است. آن حضرت به او فرمود که آن وفا کند. نافع می‌گوید: سهم عمر از اسیران حُنَین دو کنیز رسید. وی آنها را در بعضی از خانه‌های مکه گذاشت، و چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران حُنَین منت نهاد (و آنها را آزاد کرد) مردم در کوچه‌ها به گشت پرداختند. عمر گفت: ای عبدالله، ببین که چه خبر است و وی گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران منّت نهاده است.

عمر گفت: برو و آن دو کنیز را آزاد کن.

نافع گفته است: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (پس از غزوهٔ حُنَین) از موضع جُعرانه عمره نکرده است[۲] و اگر عمره می‌کرد این مسأله بر عبدالله (بن عمر) پوشیده نمی‌ماند.

جریربن حازم، از ایُّوب، ازنافع، ازابن عمر روایت کرده و افزوده است: از خُمس، (یعنی آن دو کنیز از خمس آن حضرت بوده است) و مَعْمر از ایوب از نافع، از ابن عمر لفظ - نذر - را روایت کرده و نگفته است - روز -[۳].

٣١٤٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ ﷺ

٣١٤٥ - از حسن روایت است که عَمْرو بن تَغْلِب(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه

۱- این حدیث را ایّوب به طریق انقطاع آورده و نام ابن عمر را قبل از عمر (رضی‌الله عنه) ذکر نکرده ولی در آخر حدیث به روایت از جریر ر آن را مرفوع آورده است.

۲- چنان‌که در کتاب عمره گذاشت عمره آن حضرت از موضع جُعرانه روایت شده است.

۳- یعنی حمّادبن زید از ایوب، یک روز اعتکاف روایت کرده و معتمر از ایوب لفظ - نذر - روایت کرده است.

قال : أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْمًا وَمَنَعَ آخَرِينَ ، فَكَأَنَّهُمْ عَتَبُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : «إِنِّي أُعْطِي قَوْمًا أَخَافُ ظَلَعَهُمْ وَجَزَعَهُمْ ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْغِنَاءِ ، مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ» . فَقَالَ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ : مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ .

وَزَادَ أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِمَالٍ أَوْ بِسَبْيٍ فَقَسَمَهُ ، بِهَذَا . [راجع : ٩٢٣] .

وسلم) به قومی بخشید و قومی دیگر را واگذارد و گویی آن قوم (که بدیشان چیزی نداده بود) بر آن حضرت خشمگین شدند.

آن حضرت فرمود: «همانا من به گروهی چیزی می‌دهم که از کج دلی و ناشکیبایی ایشان می‌ترسم، درحالی که گروه دیگر را به نیکی و بی‌نیازیی که خداوند در دلهایشان جای داده است، حواله می‌کنم که عَمْروبن تَغْلِب از همین گروه است.

عَمْروبن تغلب گفت: دوست ندارم که به عوض این کلمهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شترانی سرخ موی داشته باشم.

و ابوعاصِم به روایت از جَریر افزوده است: شنیدم از حسن که می‌گفت: عَمْرو بن تَغْلِب به ما گفت:

برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مال یا اسیرانی آورده شد و آن حضرت (بدان گونه که تذکار یافت) تقسیم کرد.

٣١٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ ، لأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ» . [انظر : ٣١٤٧ط ، ٣٥٢٨ق ، ٣٧٧٨ق ، ٣٧٩٣ق ، ٤٣٣١ط ، ٤٣٣٢ق ، ٤٣٣٣ق ، ٤٣٣٤ط ، ٤٣٣٧ق ، ٥٨٦٠ق ، ٦٧٦١ق ، ٦٧٦٢ ، ٧٤٤١ق ، وانظر في الجهاد والسير باب ٦١ . أخرجه مسلم : ١٠٥٩ مطولاً] .

٣١٤٦ – از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا من به قُریش چیزی می‌دهم تا به اسلام الفت گیرند؛ زیرا آنها به زندگی جاهلیت نزدیک‌اند».

٣١٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ ، فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالاً مِنْ

٣١٤٧ – از زُهری روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مردانی از انصار به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند، و آن‌گاه بود که خداوند به رسول خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) غنایمی را از اموال هوازن ارزانی داشت

قُرَيْشٍ الْمِائَةَ مِنَ الإِبِلِ ، فَقَالوا : يَغْفِرُ اللّٰهُ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدَعُنَا ، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ . قال أَنَسٌ : فَحُدِّثَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ ، فَأَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ ، وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ » . قَالَ لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ : أَمَّا ذَوُو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا ، وَأَمَّا أُنَاسٌ مِنَّا حَدِيثَةٌ أَسْنَانُهُمْ ، فَقَالُوا : يَغْفِرُ اللّٰهُ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، يُعْطِي قُرَيْشًا ، وَيَتْرُكُ الأَنْصَارَ ، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : « إِنِّي أُعْطِي رِجَالاً حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِكُفْرٍ ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالأَمْوَالِ ، وَتَرْجِعُوا إِلَى رِحَالِكُمْ بِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، فَوَاللّٰهِ مَا تَنْقَلِبُونَ بِهِ خَيْرٌ مِمَّا يَنْقَلِبُونَ بِهِ » . قالوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَدْ رَضِينَا ، فَقَالَ لَهُمْ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً شَدِيدَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوُا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ ﷺ عَلَى الْحَوْضِ » . قال أَنَسٌ : فَلَمْ نَصْبِرْ .

[راجع : ٣١٤٦ . اخرجه مسلم : ١٠٥٩] .

و آن حضرت به مردانی از قریش صد شتر بخشید، این که: خداوند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را مغفرت کند که برای قریش می‌بخشد و ما را وامی‌گذارد، درحالی‌که خونهای قریش از شمشیرهای ما می‌چکد.

انس می‌گوید: سخنان قریش به اطلاع رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رسانیده شد. آن حضرت کسی را نزد انصار فرستاد و ایشان را درخیمهٔ چرمی جمع کرد و به جز ایشان کسی را در آن اجازه نداد. و چون همه جمع آمدند رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نزد ایشان رفت و فرمود: «چیست آن سخنی که از شما به ما رسیده است». مردم فهمیدهٔ آنها به آن حضرت گفتند: یا رسول‌الله، خردمندان ما چیزی نگفته‌اند، لیکن کم‌سالان ما گفته‌اند که: خداوند رسول خدا را مغفرت کند که به قریش بخشیده و انصار را واگذارده است، درحالی که خونهای قریش از شمشیرهای ما می‌چکد.

رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا به کسانی می‌دهم که آنها به زمان کفر نزدیک‌اند. آیا شما خشنود نمی‌شوید که مردم با مالهای خویش بروند و شما با رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خانه‌های خویش بازگردید؟ به خدا سوگند چیزی که شما با آن برمی‌گردید، بهتر از آن است که آنها با آن برمی‌گردند».

انصار گفتند: آری، یا رسول‌الله، ما بدان راضی هستیم. آن حضرت به ایشان گفت: «همانا شما پس از من خودگزینی و استبدادی سخت را خواهید دید، پس شکیبا باشید تا خداوند و رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بر حوض و در

قیامت ببینید».

انس گفته است: لیکن ما شکیبایی نکردیم.

٣١٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرٍ قال : أَخْبَرَنِي جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ : أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ ، مُقْبِلاً مِنْ حُنَيْنٍ ، عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ ، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَعْطُونِي رِدَائِي ، فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ ، ثُمَّ لا تَجِدُونِي بَخِيلاً ، وَلا كَذُوبًا ، وَلا جَبَانًا». [راجع : ٢٨٢١].

۳۱۴۸- از جُبَیر بن مُطعِم(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: در حالی که وی با رسول الله(صلی‌الله علیه وسلم) بوده و مردم آن حضرت را همراهی می‌کردند و از حُنَین روانهٔ (مدینه) بودند، بادیه نشینان با آن حضرت درآویختند و تقاضای غنایم کردند تا آن که آن حضرت را ناگزیر به سوی درخت سَمُره بردند و شاخه‌های درخت (یا آنها) ردای وی را ربودند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و به آنها گفت: «ردای مرا به من بدهید، اگر به تعداد این درختان خاردار، گاو و شتر می‌داشتم، آن را میان شما قسمت کردم و سپس مرا بخیل و دروغگوی و ترسو نمی‌یافتید (یعنی عدهٔ ایشان به بخشش و عطا از روی ترس و بیم نبوده است»).

٣١٤٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً ، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ قَدْ أَثَّرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ : مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ . [انظر : ٥٨٠٩ن ، ٦٠٨٨ن ، وانظر في اللباس ، باب ٧. أخرجه مسلم : ١٠٥٧].

۳۱۴۹ - از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: من با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روانه بودم و آن حضرت بُردی نجرانی پوشیده بود که حاشیهٔ آن ضخیم و درشت بود. بادیه‌نشینی نزد آن حضرت رفت و با شدتی تمام بُرد او را کشید و چون بر جلد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نگریستم اثر کشیدن شدید حاشیهٔ رداء بر شانهٔ آن حضرت پیدا بود. و سپس گفت: امر کن که از مال خداوند که نزد تو است برای من بدهند. آن حضرت به سوی وی نگریست و خندید و سپس فرمود که به وی چیزی بدهند[1].

٣١٥٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ

۳۱۵۰ - از ابووائل روایت است که عبدالله

۱- این حالت کمال حلم و تحمل آن حضرت را در برابر جفای بیخردان می‌نماید و نموداری از غایت لطف خوش و کرم آن حضرت نسبت به سائلان و محتاجان و تألیف قلوب است تا مردم به مسلمانی الفت گیرند (تیسرالقاری).

مَنْصُور ، عَنْ أبي وَائل ، عَنْ عَبْدِاللّه ﷺ قال : لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْن ، آثَرَ النَّبيُّ ﷺ أنَاسًا في الْقسْمَة ، فَأعْطَى الأقْرَعَ بْنَ حَابس مائَةً منَ الإبل ، وَأعْطَى عُيَيْنَةَ مثْلَ ذَلكَ ، وأعْطَى أنَاسًا منْ أشْرَاف الْعَرَب ، فَآثَرَهُمْ يَوْمَئذ في الْقسْمَة ، قال رَجُلٌ : وَاللّه إنَّ هَذه الْقسْمَةَ مَا عُدلَ فيهَا ، وَمَا أُريدَ بهَا وَجْهُ اللّه . فَقُلْتُ : وَاللّه لأُخْبرَنَّ النَّبيَّ ﷺ ، فَأتَيْتُهُ فَأخْبَرْتُهُ ، فَقَال :« فَمَنْ يَعْدلُ إذَا لَمْ يَعْدل اللّهُ وَرَسُولُهُ ، رَحمَ اللّهُ مُوسَى ، قَدْ أُوذيَ بأكْثَرَ منْ هَذَا فَصَبَرَ» . [انظر : ٣٤٠٥ح، ٤٣٣٥ح، ٤٣٣٦ح، ٦٠٥٩ح، ٦١٠٠ح، ٦٢٩١ح، ٦٣٣٦ح . أخرجه مسلم : ١٠٦٢].

(بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: در روز حُنَین پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در تقسیم غنایم برایشان کسانی را برگزید. برای اقرع بن حابس صد شتر داد و به همان تعداد برای عُیَینه داد، و برای کسانی از بزرگان (نومسلمان) عرب در تقسیم غنایم در آن روز امتیازاتی داد.

مردی گفت: به خدا سوگند که در این تقسیمات عدالت نشده و رضای خداوند رعایت نشده است[1].

(ابن مسعود می‌گوید) گفتم: به خدا سوگند تا (از این سخنان تو) به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خبر ندهم. نزد آن حضرت رفتم و به اطلاعشان رساندم. آن حضرت فرمود: «کیست که عدالت کند، اگر خدا و رسول او عدالت نکنند. خداوند بر موسی رحم کند که بیش از این (از قوم خود) آزار یافت و شکیبایی ورزید».

٣١٥١- حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلانَ : حَدَّثَنَا أبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هشَامٌ قال : أخْبَرَني أبي ، عَنْ أسْمَاءَ بنْت أبي بَكْر ﷺ قالتْ : كُنْتُ أنْقُلُ النَّوَى منْ أرْض الزُّبَيْر الَّتي أقْطَعَهُ رَسُولُ اللّه ﷺ عَلَى رَأسي ، وَهيَ منِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخ .

وَقال أبُو ضَمْرَةَ : عَنْ هشَام ، عَنْ أبيه : أنَّ النَّبيَّ ﷺ أقْطَعَ الزُّبَيْرَ أرْضًا منْ أمْوَال بَني النَّضير . [انظر: ٥٢٢٤ط ، أخرجه مسلم : ٢١٨٢ مطولاً] .

۳۱۵۱ – از اسماء بنت ابی‌بکر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: من خسته‌های خرما را از زمین (شوهرم) زُبَیر بر روی سرم حمل می‌کردم؛ همان زمینی که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به وی داده بود و با خانه‌ام دو سوم فرسخ مسافت داشت.

و ابُو ضَمره، از هِشام، از پدر وی روایت کرده که: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای زُبَیر پاره‌ای زمین از اموال بنی‌نضیر داده بود.

٣١٥٢- حَدَّثَني أحْمَدُ بْنُ الْمقْدَام : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قال : أخْبَرَني نَافعٌ ،

۳۱۵۲ – از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطاب (در دوران خلافت خود) یهود و نصارا را از سرزمین حِجاز بیرون

۱– نسبت ظلم و نارضامندی خداوند به آن حضرت موجب کفر و ارتداد است و این که چرا آن کس را عقوبت نکردند و توبه ندادند دلایلی مختلف آورده‌اند. البته شاید آن حضرت بر مبنای کرم ذاتی خود از این موضوع گذشته و بر وی شفقت کرده باشد. لیکن علما بر این امر متفق‌اند که اهانت به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) موجب ارتداد است (تیسیرالقاری).

عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي اللهُ عَنهما : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَجْلَى الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى أَهْلِ خَيْبَرَ أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ الْيَهُودَ مِنْهَا ، وَكَانَتِ الأَرْضُ لَمَّا ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلْيَهُودِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلْمُسْلِمِينَ ، فَسَأَلَ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَتْرُكَهُمْ عَلَى أَنْ يَكْفُوا الْعَمَلَ وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نُقِرُّكُمْ عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا » . فَأُقِرُّوا حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ فِي إِمَارَتِهِ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَا . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

کرد. و چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر مردم خیبر تسلط یافت، می‌خواست که یهود را از آن‌جا بیرون آورد و آن زمین پس از تسلط آن حضرت بر یهود، به خدا و پیامبر و مسلمانان تعلق گرفت. یهود از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) خواستند بدیشان اجازه دهد که در آن جای ماندگار شوند و کار کشاورزی کنند و مناصفهٔ محصول زمین بدیشان تعلق گیرد. (و مناصفه آن خراج باشد).

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما بر این شرط شما را تا زمانی جای می‌دهیم که خواسته باشیم.» آنها در آن جا ماندگار شدند تا آن که عمر در زمان امارت خود ایشان را به مناطق تیمأ و اَریحَا جلای وطن کرد.

۲۰- باب : مَا يُصِيبُ مِنَ الطَّعَامِ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ

۳۱۵۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مُحَاصِرِينَ قَصْرَ خَيْبَرَ ، فَرَمَى إِنْسَانٌ بِجِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ ، فَنَزَوْتُ لآخُذَهُ ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ . [انظر : ۴۲۱۴ن ، ۵۵۰۸ن ، . أخرجه مسلم : ۱۷۷۲] .

۳۱۵۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي اللهُ عَنهما قَالَ : كُنَّا نُصِيبُ فِي مَغَازِينَا الْعَسَلَ وَالْعِنَبَ ، فَنَأْكُلُهُ وَلا نَرْفَعُهُ .

۳۱۵۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى

باب ۲۰: غذایی که در سرزمین اهل حرب به دست آید

۳۱۵۳ - از حُمَید بن هِلال روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل(رضی‌الله عنه) گفت: ما قلعهٔ خیبر را محاصره کرده بودیم. کسی انبانی افکند که در آن پنبه بود و من دویدم که آن را بگیرم و چون متوجه شدم، ناگاه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم و از وی حیا کردم.

۳۱۵۴ - از نافع از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: در غزوه‌ها وقتی به عسل و انگور (غنیمت) دست می‌یافتیم، آن را می‌خوردیم و برنمی‌داشتیم (که آن را تقسیم کنیم).

۳۱۵۵ - از شیبانی روایت است که ابن ابی اَوْفی(رضی‌الله عنه) گفت: در شبهای محاصرهٔ خیبر گرسنگی کشیدیم و چون روز جنگ خیبر

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : أَصَابَتْنَا مَجَاعَةٌ لَيَالِيَ خَيْبَرَ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ خَيْبَرَ وَقَعْنَا فِي الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ فَانْتَحَرْنَاهَا ، فَلَمَّا غَلَتِ الْقُدُورُ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَكْفِئُوا الْقُدُورَ ، فَلا تَطْعَمُوا مِنْ لُحُومِ الْحُمُرِ شَيْئًا . قَالَ عَبْدُاللَّهِ : فَقُلْنَا : إِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ لأَنَّهَا لَمْ تُخَمَّسْ ، قال : وَقَالَ آخَرُونَ: حَرَّمَهَا أَلْبَتَّةَ ، وَسَأَلْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ فَقَالَ : حَرَّمَهَا أَلْبَتَّةَ . [انظر: ۴۲۲۰. أخرجه مسلم : ۱۹۳۷].

فرا رسید، خرهای اهلی را به چنگ آوردیم و آنها را سر بریدیم، و وقتی دیگها می‌جوشید، منادی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اعلام کرد که: دیگها را واژگون کنید و چیزی از گوشت خر نخورید.

عبدالله (ابن اَبی و اَوفی) گفته است: ما با خود گفتیم که همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بدان سبب منع کرده است که خمس آن برآورده نشده است.

دیگران گفتند: البته (مطلقاً) آن را حرام کرده است. (شیبانی می‌گوید) من مسألهٔ تحریم آن را از سعید بن جُبیر پرسیدم. وی گفت: به طور قطع آن را حرام کرده است.

۳۱۵۶- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ عَمْرًا قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ وَعَمْرِو ابْنِ أَوْسٍ، فَحَدَّثَهُمَا بَجَالَةُ سَنَةَ سَبْعِينَ، عَامَ حَجَّ مُصْعَبُ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِأَهْلِ الْبَصْرَةِ عِنْدَ دَرَجِ زَمْزَمَ، قَالَ: كُنْتُ كَاتِبًا لِجَزْءِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَمِّ الأَحْنَفِ، فَأَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ: فَرِّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ.

۳۱۵۶ - از سُفیان روایت است که عَمرو (بن دینار) گفت: من با جابر بن زید و عمرو بن اَوس نشسته بودم. بَجَلَه از سال هفتاد به ایشان قصه می‌کرد؛ سالی که مُصعَب بن زُبَیر امیر حج مردم بصره بود و در نزدیک زینهٔ زمزم با بَجَاله بوده است.

بجاله گفت: من نزد جزء بن مُعاویه، عموی احنف کاتب بودم. نامهٔ از عمر بن خطاب، یک سال قبل از مرگ وی به ما رسید که میان هر زن و شوهر مجوسی (که نکاحشان بر قانون اسلام حرام باشد) جدایی آورید[1]. و عُمر از مردم مجوس جزیه نمی‌گرفت.

۳۱۵۷- حَتَّى شَهِدَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ.

۳۱۵۷ - (به سلسلهٔ سند حدیث مذکور و به ادامهٔ آن) تا آن که عبدالرحمن بن عَوف شهادت داد که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از مجوس هَجَر جزیه گرفته است.

۳۱۵۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَمْرَو بْنَ عَوْفٍ الأَنْصَارِيَّ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا، أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلاَءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ فَوَافَتْ صَلاَةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُمْ، وَقَالَ: «أَظُنُّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلْ يَا

۳۱۵۸ - از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که مِسْوَر بن مَخْرَمه گفت: عَمرو بن عَوْف انصاری هم‌پیمان بنی‌عامِر بن لوئی که در جنگ بَدر حاضر شده بود، به او گفته است:

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) ابوعُبَیده جَرّاح را به بحرین فرستاد تا جزیهٔ آنجا را بیاورد و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با مردم بحرین (در مورد خراج و جزیه) صلح کرده[2] و عَلاء بن حَضْرمی، را بر ایشان امیر گمارده بود.

ابوعُبَیده با مال بحرین آمد و انصار خبر ورود ابوعبیده را شنیدند[3] و نماز صبح را با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گزاردند. چون پیامبر(صلی‌الله

۱- چون مجوسیها با محارم خویش ازدواج می‌کردند، عمر ۱ از این عمل زشت منع کرد.

۲- آن حضرت در سال نهم هجرت با مردم بحرین به خراج و جزیه صلح کرد و همین بخش حدیث موافق به ترجمه است.

۳- مالی را که ابوعبیده از بحرین آورد، نخستین خراج در اسلام است.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۸- كِتَاب الْجِزْيَةِ وَالمُوادَعَةِ

۱- باب: الْجِزْيَةِ وَالْمُوَادَعَةِ مَعَ أَهْلِ الذِّمَّةِ الْحَرْبِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹]: أذلاءُ. وَ: ﴿الْمَسْكَنَةُ﴾ [البقرة: ٦١] و [آل عمران: ١١٢]: مَصْدَرُ الْمِسْكِينِ، يُقَالُ: فُلانٌ أَسْكَنُ مِنْ فُلانٍ: أَحْوَجُ مِنْهُ وَلَمْ يَذْهَبْ إِلَى السُّكُونِ.

وَمَا جَاءَ فِي أَخْذِ الْجِزْيَةِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالْعَجَمِ.

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ: قُلْتُ لِمُجَاهِدٍ: مَا شَأْنُ أَهْلِ الشَّامِ عَلَيْهِمْ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ، وَأَهْلُ الْيَمَنِ عَلَيْهِمْ دِينَارٌ؟ قَالَ: جُعِلَ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ الْيَسَارِ.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۵۸ - کتاب جزیه و موادعه

باب ۱: جزیه و مصالحه با اهل ذمه و اهل حرب

و فرمودهٔ خدای تعالی: «جنگ کنید با آنان که ایمان نمی‌آرند به خدا و نه به روز آخر، و حرام نمی‌شمرند آنچه حرام کرده است خدا و پیغامبر او، و اختیار نمی‌کنند دین راست را از اهل کتاب تا آن که بدهند جزیه را از دست خود خوارشدگان» (التوبه: ۲۹).

لفظ «صَاغِرُون» یعنی خوارشدگان. لفظ «الْمَسكَنَة» (البقره: ٦١) و (ال عمران: ۱۲).

به معنی مسکین است، یعنی نیازمندی. گفته می‌شوود که: فُلان أُسکَنْ مِنْ فُلانٍ - یعنی فلانی مسکین‌تر از فلانی است. یعنی محتاج‌تر است از وی. و مفسر به سوی سکون نرفته است (که آن را از سکون گرفته باشد)، و آنچه در مورد جزیه از یهود و نصاری و مجوس (آتش‌پرستان) و کافران عجم آمده است.

و روایت است از ابن عُیَیْنه که ابن نجیح گفته است: به مُجاهد گفتم: چگونه است که بر مردم شام چهار دینار جزیه است و بر مردم یمن یک درهم است؟

گفت: جزیه بر مبنای توانگری آنها تعیین شده است.

رَسُولَ اللَّه، قال: «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَوَاللَّه لا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ».

[انظر: ۴۰۱۵، ۶۴۲۵. اخرجه مسلم: ۲۹۶۱].

علیه وسلم) برایشان نماز صبح را گزارد و از نماز برگشت، ایشان خود را به آن حضرت نمودند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با دیدن‌شان تبسم کرد و فرمود: «گمان می‌کنم شنیده‌اید که ابوعُبیده چیزی آورده است؟» گفتند: آری، یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود:

«شاد باشید و بدانچه شما را خوش می‌سازد امیدوار باشید. به خدا سوگند که از فقر و محتاجی شما نمی‌ترسم ولیکن از آن می‌ترسم که مال دنیا بر شما فراخی کند، چنان‌که بر کسانی که قبل از شما بودند فراخی کرده بود و شما بدان رغبت کنید، چنان‌که آنان بدان رغبت کردند و هلاک شوید چنان‌که آنها هلاک شدند».

۳۱۵۹- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ: حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّه الثَّقَفِيُّ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِاللَّه الْمُزَنِيُّ وَزِيَادُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ قال: بَعَثَ عُمَرُ النَّاسَ فِي أَفْنَاءِ الأَمْصَارِ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَسْلَمَ الْهُرْمُزَانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَغَازِيَّ هَذِه، قال: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ: لَهُ رَأْسٌ وَلَهُ جَنَاحَانِ وَلَهُ رِجْلانِ، فَإِنْ كُسِرَ أَحَدُ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرِّجْلانِ بِجَنَاحٍ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كُسِرَ الْجَنَاحُ الآخَرُ نَهَضَتِ الرِّجْلانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدِخَ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرِّجْلانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى، وَالْجَنَاحُ قَيْصَرُ، وَالْجَنَاحُ الآخَرُ، فَارِسُ فَمُرِ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى.

وَقَالَ بَكْرٌ وَزِيَادٌ جَمِيعًا: عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ قال:

۳۱۵۹ - از سَعیدبن عُبیدالله ثقفی از بَکربن عبدالله مُزنی و زِیادبن جُبیر روایت است که جُبَیْر بن حَیّه گفته: عُمر مردم را به شهرهای بزرگ فرستاد تا با مشرکین بجنگند. هُرمزان اسلام آورد. عمر به وی گفت: همانا من دربارهٔ جنگهای این شهرها از تو مشورت می‌خواهم[1].

هُرمزان گفت: مثال این شهرها و مثال دشمنان مسلمانان در این شهرها، مثال مرغی است که دارای سر و دو بال و دو پای است، که اگر یکی از بالهای آن شکسته شود، با سروبال و دو پای می‌تواند بپرد، و اگر بال دیگر آن شکسته شود با دو پای و سر حرکت می‌کند و اگر سر او شکسته شود پایها و بالها و سر آن از میان می‌روند.

۱- هرمزان یکی از ملوک فارس بود که پس از پیروزی مسلمانان در جنگ قادسیه، سرانجام امان خواست، و او را به مدینه آوردند و اسلام آورد.

فَنَدَبَنَا عُمَرُ، وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا النُّعْمَانَ ابْنَ مُقَرِّنٍ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ، وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلُ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيُكَلِّمْنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أُنَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ، كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ، وَبَلاَءٍ شَدِيدٍ، نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالنَّوَى مِنَ الْجُوعِ، وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعَرَ، وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرَضِينَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ - إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا، رَسُولُ رَبِّنَا ﷺ: أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ، وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا: أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا قَطُّ، وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابَكُمْ. [انظر: ۷۵۳۰، وانظر في الجهاد والسير، باب ۲۲- الجزية والموادعة، باب ۱۱].

پس سر، خسرو است، و بال قیصر، و بال دیگر فارس. پس به مسلمانان امر کن که به سوی خسرو بروند.

و بَکْر و زِیَاد هر دو می‌گویند که جُبَیر بن حَیَّه گفته است: عمر ما را خواست و نُعمان ابن مُقَرن را بر ما سالار گردانید تا آن که به (نهاوند)، سرزمین دشمن رسیدیم. در آن جا گماشتهٔ خسرو با چهل هزار جنگاور آمد. ترجمان وی ایستاد و گفت: یکی از شما با من سخن بگوید. مُغیره (بن شعبه) گفت: هر آنچه می‌خواهی سؤال کن. وی گفت: شما کِی هستید؟ مغیره گفت: ما مردم عرب می‌باشیم، که سخت در بدبختی و رنج و محنت می‌زیستیم. از فرط گرسنگی پوست حیوان و خستهٔ خرما می‌مَکیدیم و پوشاک ما از پشم شتر و موی بُز بود، و درخت و سنگ را می‌پرستیدیم. در چنین حالتی بود که پروردگار آسمانها و زمینها، تعالی ذِکرهُ و جَلَّت عَظَمَتُهُ، از میان خود ما به ما پیامبری فرستاد. پروردگار ما به ما امر کرد که با شما تا زمانی بجنگیم که خداوند را به یگانگی بپرستید و یا این که جزیه بدهید. و پیامبر ما(صلی‌الله علیه وسلم) این پیام پروردگار ما را به ما رسانیده است که: همانا کسی که از ما کشته شود به بهشت می‌رود، جایی که در آن نعمتهایی است که هرگز دیده نشده است و کسی که از ماباقی بماند گردنهای شما را مالک می‌گردد.

۳۱۶۰- فَقَالَ النُّعْمَانُ: رُبَّمَا أَشْهَدَكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُنَدِّمْكَ وَلَمْ يُخْزِكَ، وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ

۳۱۶۰ - (به ادامه) نُعمان به مغیره گفت: اگر خداوند تو را در همچو جنگها در همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر می‌کرد، پشیمانی

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، انْتَظَرَ حَتَّى تَهُبَّ الأَرْوَاحُ، وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ.

و خواری (نسبت تأخیر جنگ) احساس نمی‌کردی. لیکن من در جنگها با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بوده‌ام. چنان بود که اگر آن حضرت در اول روز به جنگ آغاز نمی‌کرد، وزیدن باد نیم روزی و فرا رسیدن نماز پیشین را انتظار می‌کشید.

٢- باب: إِذَا وَادَعَ الإِمَامُ مَلِكَ الْقَرْيَةِ، هَلْ يَكُونُ ذَلِكَ لِبَقِيَّتِهِمْ

٣١٦١- حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ بَكَّارٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسٍ السَّاعِدِيِّ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبُوكَ، وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ. [راجع: ١٤٨١. أخرجه مسلم: ١٣٩٢، بقطعة ليست في هذه الطريق].

باب ۲: اگر امام با مالک قریه صلح کند، آیا این صلح شامل حال اهل قریه می‌باشد

۳۱۶۱ – از حُمَید ساعدی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ تبوک شرکت کردم، و پادشاه اَیْلَه برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) استر سفید فرستاد. آن حضرت برای وی بُرْدی (جامه خط دار) فرستاد و او را در قلمروش ابقا کرد[1].

باب ۳: وَصیّت درمورد اهل ذمهٔ که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بدیشان امان داده است

و لفظ – الذِّمّه – به معنی پیمان است، و لفظ – الالُّ – به معنی قرابت است.

٣١٦٢- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ جُوَيْرِيَةَ بْنَ قُدَامَةَ التَّمِيمِيَّ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ: قُلْنَا: أَوْصِنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: أُوصِيكُمْ بِذِمَّةِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ ذِمَّةُ نَبِيِّكُمْ، وَرِزْقُ عِيَالِكُمْ. [راجع: ١٣٩٢].

۳۱۶۲ – از جُوَیریه بن قُدامهٔ تمیمی روایت است که گفت: از عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) شنیدم و ما را به او گفتیم: ای امیرالمؤمنین ما را وصیت کن. وی گفت: شما را وصیت می‌کنم به پیمان خدا، که همان پیمان پیامبر شما (نسبت به اهل ذمه) است و آن درواقع روزی خانوادهٔ شماست.

۲– مترجم انگلیسی بخاری، لفظ – کَساه بُرْداً – یعنی برای وی بُرد فرستاد – را به پادشاه اَیله نسبت داده است. بدین معنی که پادشاه ایله استر سفید و بُرد برای آن حضرت فرستاد. در تیسیرالقاری و شرح شیخ‌الاسلام لفظ مذکور به آن حضرت نسبت داده شده، چنان‌که ترجمه شد.

٤- باب: مَا أَقْطَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْبَحْرَيْنِ،

وَمَا وَعَدَ مِنْ مَالِ الْبَحْرَيْنِ وَالْجِزْيَةِ، وَلِمَنْ يُقْسَمُ الْفَيْءُ وَالْجِزْيَةُ.

٣١٦٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الأَنْصَارَ لِيَكْتُبَ لَهُمْ بِالْبَحْرَيْنِ، فَقَالُوا: لا وَاللَّهِ حَتَّى تَكْتُبَ لإِخْوَانِنَا مِنْ قُرَيْشٍ بِمِثْلِهَا، فَقَالَ: «ذَاكَ لَهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ». يَقُولُونَ لَهُ، قَالَ: «فَإِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي [عَلَى الحَوْضِ]». [راجع: ٢٣٧٦].

٣١٦٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِدَةٌ فَلْيَأْتِنِي، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَانَ قَالَ لِي: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ لأَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَقَالَ لِي: احْثُهُ، فَحَثَوْتُ حَثْيَةً، فَقَالَ لِي: عُدَّهَا، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ، فَأَعْطَانِي أَلْفًا وَخَمْسَمِائَةٍ. [راجع: ٢٢٩٦. أخرجه مسلم: ٢٣١٤].

باب ۴: آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (جزیه و خراج) بحرین را تعیین کرده است

و آنچه از مال بحرین و جزیهٔ آن وعده کرده است و برای کسی که فیء و جزیه تقسیم می‌شود.

٣١٦٣ - از یحیی بن سعید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم انصار را فراخواند تا ملکیت زمین بحرین را برای‌شان بنویسند. انصار گفتند: نی، به خدا سوگند، نمی‌پذیریم تا مانند آن را برای برادران قریشی ما بنویسی.

آن حضرت فرمود: «آن مال برای مهاجران باشد تا آن گاه که خدا بخواهد». انصار بر گفته خویش اصرار می‌کردند. آن حضرت فرمود: «همانا شما پس از من خودگزینی را خواهید دید و شکیبایی ورزید تا مرا (در قیامت) برحوض ببینید[1].

٣١٦٤ - از محمدبن مُنکَدِر روایت است که جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مال بحرین برای ما برسد، همانا برای تو این چنین، و این چنین، و این چنین می‌دهم».

آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و سپس مال بحرین آمد، ابوبکر گفت: کسی که نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) وعده‌ای داشته باشد نزد من بیاید. من نزد وی رفتم و گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفته است: «اگر مال بحرین به ما رسید برای تو این چنین و این چنین و این چنین می‌دهم».

۱- یعنی شما به زودی امتیازطلبی دیگران را نسبت به خود خواهید دید.

ابوبکر به من گفت: با هر دو دست بردار. من با هر دو دست برداشتم. سپس به من گفت: آن را بشمار. آن را شمردم. پانصد برآمد و او برایم هزار و پانصد داد.

٣١٦٥- وَقال إبْراهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ البَحْرَيْنِ، فَقالَ: «انْثُرُوهُ في المَسْجِدِ». فَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِذْ جَاءَهُ العَبَّاسُ، فَقالَ: يا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي إِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلاً. قالَ: «خُذْ». فَحَثَا في ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقالَ: أْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ إِلَيَّ. قالَ: «لا». قالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قالَ: «لا». فَنَثَرَ مِنْهُ ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَرْفَعْهُ، فَقالَ: فَمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ عَلَيَّ، قالَ: «لا». قالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قالَ: «لا». فَنَثَرَ مِنْهُ ثُمَّ احْتَمَلَهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ فَمَا زَالَ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ. [راجع: ٤٢١].

٣١٦٥ - از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مالی از بحرین رسید و فرمود: «آن را در مسجد بریزید» و آن بیشترین مالی بود که برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شده بود. ناگاه عباس نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول‌الله، برای من بده که من برای نفس خود و برای عقیل (به هنگام اسارت در جنگ بدر) فدیه داده‌ام. آن حضرت فرمود: «بگیر». وی با هر دو دست در جامهٔ خود ریخت، و سپس خواست که آن را بلند کند، نتوانست. وی گفت: برخی از این کسان را امر کن که آن را بر دوش من بنهند. آن حضرت فرمود: «نی» عباس گفت: پس خودت آن را بر دوش من بلند کن. فرمود: «نی».

عباس مقداری از آن را بر زمین ریخت و سپس خواست که بردارد، لیکن نتوانست. گفت: برخی از این کسان را امر کن که آن را بر دوش من بنهند. فرمود: «نی» عباس گفت: پس خودت آن را بر دوش من بلند کن. فرمود: «نی» وی مقداری از آن را بر زمین ریخت و سپس آن را در میان دوش خود نهاد و سپس راهی شد.

آن حضرت پیوسته در پی عباس می‌نگریست تا آن که از نظر ما ناپدید شد. و از حرص وی در شگفت مانده بود. و رسول خدا(صلی‌الله علیه

٥- باب: إِثْمِ مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا بِغَيْرِ جُرْمٍ

٣١٦٦- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». [انظر: ٦٩١٤].

٦- باب: إِخْرَاجِ الْيَهُودِ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ

وَقَالَ عُمَرُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أُقِرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ٢٢٨٥].

٣١٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ». فَخَرَجْنَا حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمِدْرَاسِ، فَقَالَ: «أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ الأَرْضِ، فَمَنْ يَجِدْ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ، وَإِلا فَاعْلَمُوا أَنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ». [انظر: ٦٩٤٤، ٧٣٤٨، وانظر في الجهاد والسير، باب ١١٥ و ١٧٩. أخرجه مسلم: ١٧٦٥ بزيادة].

٣١٦٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ: سَمِعَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ: سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ، ثُمَّ

وسلم) تا درهمی از آن مال باقی بود.، از آن جای برنخاست. (همه را به مردم بخشید).

باب ۵: گناه کسی که ذمّی‌ای را ناحق بکشد

٣١٦٦ – از مُجاهد روایت است که عبدالله بن عَمرو(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که ذمّی‌ای را (ناحق) بکشد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد، هرچند بوی بهشت را از مسافت چهل سال راه می‌توان دریافت».

باب ۶: بیرون راندن یهود از جزیرةالعرب

و عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که فرمود: «شما را در این‌جا تا آن‌گاه نگاه می‌داریم که خداوند شما را نگاه دارد».

٣١٦٧ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: درحالی که درمسجد بودیم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمد و فرمود: «به سوی یهود حرکت کنید» ما بیرون آمدیم تا آن که به بیت‌المدراس رسیدیم، آن حضرت فرمود:

«اسلام بیاورید تا به سلامت مانید، و بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست. همانا قصد کرده‌ام که شما را از این سرزمین بیرون برانم، پس کسی که از خود مالی دارد، باید آن را بفروشد و در غیر آن بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست».

٣١٦٨ – از سعیدبن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفته: روز پنج‌شنبه بود، و چه روز پنج‌شنبه‌ای.

سپس ابن عباس گریست، تا اشک وی

بَكَى حَتَّى بَلَّ دَمْعُهُ الْحَصَى، قُلْتُ: يَا أَبَا عَبَّاس: مَا يَوْمُ الْخَمِيس؟ قَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ، فَقَالَ: «ائْتُونِي بِكَتِفٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا، وَلا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، فَقَالُوا: مَا لَهُ أَهَجَرَ اسْتَفْهِمُوهُ؟ فَقَالَ: «ذَرُونِي، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ». فَأَمَرَهُمْ بِثَلاثٍ، قَالَ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ». وَالثَّالِثَةُ خَيْرٌ، إِمَّا أَنْ سَكَتَ عَنْهَا، وَإِمَّا أَنْ قَالَهَا فَنَسِيتُهَا.

قال سُفْيَانُ: هَذَا مِنْ قَوْلِ سُلَيْمَانَ. [راجع: ۱۱٤. أخرجه مسلم: ۱٦۳۷].

سنگریزه‌ها راتر گردانید. من گفتم: ای ابن عباس، روز پنج‌شنبه چیست؟

وی گفت: بیماری رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) (در آن روز بود) که شدت یافت و فرمود:

«برایم استخوان شانه‌ای بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید».

آنها (یعنی حاضرین) اختلاف کردند و شایسته نبود که در حضور پیامبر اختلاف کنند. (طرفداران نوشتن نامه به مخالفین خود) گفتند: آن حضرت را چه شده است (که از آوردن ابزار کتابت منع می‌کنید) آیا پریشان گفته است. از وی بپرسید که چه می‌خواهد تا بدانید[۱].

آن حضرت فرمود: مرا به حالم بگذارید، حالتی که من در آن قرار دارم بهتر از آن است که مرا به سوی آن فرا می‌خوانید»[۲].

آن حضرت ایشان را به سه چیز امر کرد و فرمود:

«مشرکان را از جزیره‌العرب بیرون برانید، و نمایندگان (پادشاهان و امراء) را جایزه بدهید، همان گونه که من جایزه می‌دادم» (راوی می‌گوید) فرمودهٔ سوم آن حضرت کاری خیر بود که یا ابن عباس آن رامسکوت گذاشت، و یا او گفت: من فراموش کردم. سُفیان گفت: این قول (یعنی فرمودهٔ سوم) از گفته‌های سُلیمان است.

۱- گروهی که طرفدار آوردن ابزار کتابت بودند با گروهی که نمی‌خواستند در آن حالت آن حضرت را زحمت دهند، مخالفت کردند.
۲- یعنی این حالتی است که مشغول آمادگی ملاقات پروردگار خود می‌باشم.

٧- باب: إِذَا غَدَرَ الْمُشْرِكُونَ بِالْمُسْلِمِينَ، هَلْ يُعْفَى عَنْهُمْ.

٣١٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قال: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودَ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَائِلُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْهُ فَقَالَ». فقالوا: نَعَمْ، قال لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَبُوكُمْ». قالوا: فُلانٌ، فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ، بَلْ أَبُوكُمْ فُلانٌ». قالوا: صَدَقْتَ، قال: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ». فَقالوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي أَبِينَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ؟». قالوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيراً، ثُمَّ تَخْلُفُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اخْسَؤُوا فِيهَا، وَاللَّهِ لا نَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَداً». ثُمَّ قال: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ». فَقالوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قال: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمّاً». قالوا: نَعَمْ، قال: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ». قالوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِباً نَسْتَرِيحُ، وَإِنْ كُنْتَ نَبِيّاً لَمْ يَضُرَّكَ. [انظر: ٤٢٤٩، ٥٧٧٧].

باب ٧: اگر مشرکان با مسلمانان خیانت کنند: آیا مورد عفو قرار گیرند؟

۳۱۶۹- از سعید روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که قلعهٔ خیبر فتح گردید، برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گوسفندی بریان زهرآلود آورده شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر یهودی که در این جا می‌باشد، جمع کنید و نزد من بیاورید» یهودیها نزد آن حضرت جمع آمدند. آن حضرت فرمود:

«من دربارهٔ چیزی از شما سؤال می‌کنم، آیا حقیقت آن را به من می‌گویید؟» آنها گفتند: آری.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بدیشان گفت: «پدر شما کیست»؟ گفتند: فلان کس است. آن حضرت فرمود: «دروغ گفتید، لیکن پدر شما فلان کس است». گفتند :راست گفتی.

آن حضرت فرمود: «آیا به من راست می‌گویید اگر از شما سؤال کنم» گفتند: آری، ای ابوالقاسم، و اگر دروغ بگوییم، دروغ ما را تشخیص می‌دهی، چنان‌که دربارهٔ پدران‌مان تشخیص دادی.

آن حضرت به ایشان گفت: «چه کسانی اهل دوزخ‌اند؟» گفتند: ما اندک زمانی در آن می‌باشیم و سپس شما جایگزین ما می‌شوید. آن حضرت فرمود: «دورشوید، به خدا سوگند که ما هرگز جایگزین شما در دوزخ نیستیم». سپس فرمود: «آیا به من راست می‌گویید، اگر از شما چیزی بپرسم؟» گفتند: آری، ای ابوالقاسم.

فرمود: «آیا در این گوسفند بریان شده زهر آمیخته‌اید؟» گفتند: آری. فرمود: «چه سبب شد که این کار را کردید» گفتند: قصد کردیم بدانیم که اگر تو دروغگوی باشی از تو راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشی به تو زیانی نمی‌رساند[۱].

۸- باب: دُعَاءِ الإِمَامِ عَلَى مَنْ نَكَثَ عَهْدًا

باب ۸: دعای (بد) امام بر کسی که عهدشکنی کرده است

۳۱۷۰- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قال: سَأَلْتُ أَنَسًا ﷺ عَنِ الْقُنُوتِ، قَالَ: قَبْلَ الرُّكُوعِ، فَقُلْتُ: إِنَّ فُلَانًا يَزْعُمُ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ؟ فَقَالَ: كَذَبَ، ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَنَتَ شَهْرًا بَعْدَ الرُّكُوعِ، يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ، قَالَ: بَعَثَ أَرْبَعِينَ - أَوْ سَبْعِينَ، يَشُكُّ فِيهِ - مِنَ الْقُرَّاءِ، إِلَى أُنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَعَرَضَ لَهُمْ هَؤُلَاءِ فَقَتَلُوهُمْ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ عَهْدٌ، فَمَا رَأَيْتُهُ وَجَدَ عَلَى أَحَدٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ. [راجع: ۱۰۰۱. أخرجه مسلم: ٦٧٧، باختلاف].

۳۱۷۰- از عَاصِم روایت است که گفت: از انس دربارهٔ قُنُوت (دعای داخل نماز) سؤال کردم. وی گفت: قُنُوت قبل از رکوع بوده است.

گفتم: فلان کس می‌گوید که تو گفته بودی که بعد از رکوع بوده است. گفت: دروغ گفته است. سپس انس حدیث پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را به ما گفت که آن حضرت برای یک ماه بعد از رکوع قنوت خواند و بر جمعی از قبایل بنی سُلَیم دعای بد کرد.

انس گفت: آن حضرت چهل یا هفتاد نفر از قاریان را - شک کرده در تعدادشان - به سوی گروهی از مشرکان فرستاد. آنها با قاریان مقابله کردند و همه را کشتند، درحالی که میان آن قبایل از مشرکان و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) عهد بسته شده بود.

انس می‌گوید: آن حضرت را ندیده بودم که بر هیچ یکی چنان اندوهگین شده باشد که بر این قاریان اندوهگین گردید.

۱- در مسأله مجازات زن یهودی که گوسفند بریان شدهٔ زهرآلود را به آن حضرت آورد، اختلاف است. برخی گویند که وی مجازات نشد؛ زیرا آن حضرت برای نفس خود از کسی انتقام نمی‌گرفت، یا چون اثبات آن به اقرار زن نبوده است، از آن صرف‌نظر شد. زهری گفته است که زن اسلام آورد و از مجازاتش گذشتند و سپس بِشربن برا که از آن گوشت خورده بود مُرد و آن زن را قصاص کردند. اما مذهب علماً آن است که زهر دهنده را، کشتن به قصاص روا نیست، پس باید کشتن وی از روی سیاست بوده باشد.

۹- باب: أَمَانِ النِّسَاءِ وَجِوَارِهِنَّ

۳۱۷۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّ أَبَا مُرَّةَ مَوْلَى أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ تَقُولُ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ، وَفَاطِمَةُ ابْنَتُهُ تَسْتُرُهُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ». فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِئٍ». فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ قَامَ فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي، عَلِيٌّ، أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلًا قَدْ أَجَرْتُهُ، فُلَانُ بْنُ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ». قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: وَذَلِكَ ضُحًى. [راجع: ۲۸۰. أخرجه مسلم: ۳۳۶، بدون ذكر الإجارة].

باب ۹: امان دادن و پناه دادن زنان (کافران‌را)

۳۱۷۱ از ابومُرَّه مولای اُمّ هانِیء روایت است که اُمّ هانِیء بنت أبی‌طالب گفته: در سال فتح (مکه) نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و دیدم که وی غسل می‌کند، و دخترش فاطمه بر وی پرده گرفته است. من بر آن حضرت سلام کردم، وی گفت: «این زن کیست؟» گفتم: منم اُمّ هانِیء بنت ابی‌طالب.

فرمود: «خوش آمدی ای اُمّ هانیء»

چون از غسل فارغ شد، ایستاد و هشت رکعت نماز گزارد و فقط یک جامه بر خود پیچیده بود.

گفتم: یا رسول‌الله، پسر مادرم، علی، مردی را خواهد کشت که من او را امان داده‌ام، و او فلان بن هُبَیره است. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا ما امان دادیم کسی را که توامان دادی ای اُمّ هانیء».

اُمّ هانی گفته است: و آن نماز در وقت چاشت بود.

۱۰- باب: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَجِوَارُهُمْ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ

۳۱۷۲- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَطَبَنَا عَلِيٌّ فَقَالَ: مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَؤُهُ إِلَّا كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَقَالَ: فِيهَا الْجِرَاحَاتُ وَأَسْنَانُ الْإِبِلِ: «وَالْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى فِيهَا مُحْدِثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَمَنْ

باب ۱۰: عهد مسلمانان و پناه دادن شان یکی است و عهد ضعیف‌ترین‌شان معتبر است

۳۱۷۲ - از ابراهیم تیمی روایت است که پدرش گفته: علی(رضی‌الله عنه) بر ما خطبه خواندو گفت: کتابی نزد ما نیست که آن را بخوانیم به جز کتاب خدا، و آنچه در این صحیفه است، که در آن (احکام دیت) زخمها است و سال‌های شتران (شترانی که در دیه‌ها باید پرداخت می‌شد و دانستن عمرهای آنان) (و

تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ». [راجع: ۱۱۱. أخرجه مسلم: ۱۳۷۰، بلفظ إلى ثور. وبلفظ عير وثور في العتق ۲۰].

این فرمودهٔ آن حضرت: «مدینه حَرَم است میان موضع عَیْر و موضع کَذا. کسی که در آن بدعتی‌ پدید آورد یا بدعت‌گذاری را جای دهد، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست. فرایض و نوافل وی قبول نمی‌شود[1] و کسی که دوست بگیرد به جز از دوستان خویش را که (مسلمانان‌اند) بر وی نیز همچنان (لعنت) است. عهد مسلمانان یکی است[2] پس کسی که عهد مسلمانی را بشکند، بر وی نیز همچنان (لعنت) است».

۱۱- باب: إِذَا قَالُوا صَبَأْنَا وَلَمْ يُحْسِنُوا أَسْلَمْنَا

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ». [راجع: ۴۳۳۹].

وَقَالَ عُمَرُ: إِذَا قَالَ مَتْرَسْ فَقَدْ آمَنَهُ، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ الأَلْسِنَةَ كُلَّهَا. وَقَالَ: تَكَلَّمْ لَا بَأْسَ. [راجع: ۳۱۵۹].

باب ۱۱: چون (کافران به هنگام جنگ) بگویند به اسلام تمایل داریم و ندانند که بگویند اسلام آوردیم.

و ابن عُمر گفت: و خالد مردمی را (که می‌گفتند به اسلام تمایل داریم) کشته می‌رفت، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، از کردار خالد به تو پناه می‌جویم»[3].

و عُمر گفته است: ا گر به مسلمانی (به فارسی یا عجمی) بگوید: مَتْرس! به تحقیق که به وی امان داده است. به تحقیق که خداوند همهٔ زبانها را می‌داند. و عمر گفت: سخن بگوی، (حاجت خود را بیان کن) باکی نیست (این امان شمرده می‌شود و نباید بر او تعرض شود)[4].

۱- مراد از لفظ - صَرْفٌ ولا عَدْلٌ - که فرایض و نوافل آن قبول نمی‌شود ترجمه شد، برخی گفته‌اند مراد از آن توبه است، یعنی توبه‌اش قبول نمی‌شود.

۲- یعنی هر مسلمانی که به کافری امان بدهد چه آن مسلمان قوی باشد، و یا ضعیف، باید امان دادن وی معتبر شناخته شود.

۳- در برخی نسخ بخاری فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) چنین است: «اللهم إنّی أبْرَأُ الیک مِمّا صَنَع خالد» که متن موجود لفظ «اللهم إنّی» را فاقد است. ترجمهٔ آن آورده شد. و خالد به گفتار مردم که می‌گفتند به اسلام میل داریم پی نبرد و آنها را کشته می‌رفت.

۴- چون هُرمزان یکی از ملوک فارسی را نزد عمربن خطاب آوردند نتوانست به عربی چیزی بگوید. عمر گفت به زبان خود سخن بگوی و این قول، امان دادن است.

۱۲- باب: الْمُوَادَعَةِ وَالْمُصَالَحَةِ مَعَ الْمُشْرِكِينَ بِالْمَالِ وَغَيْرِهِ،

وَإِثْمِ مَنْ لَمْ يَفِ بِالْعَهْدِ. وَقَوْلِهِ: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾ الآيَةَ [الأنفال: ٦١].

۳۱۷۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ هُوَ ابْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَأَتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَّطُ فِي دَمِهِ قَتِيلاً، فَدَفَنَهُ ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَانْطَلَقَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُوَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدُالرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبِّرْ كَبِّرْ». وَهُوَ أَحْدَثُ الْقَوْمِ، فَسَكَتَ فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ، أَوْ صَاحِبَكُمْ». قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَرَ؟ قَالَ: «فَتُبْرِئُكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ، فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ. [راجع: ۲۷۰۲. اخرجه مسلم: ۱۶۶۹].

باب ۱۲: موافقه و مصالحه با مشرکان در بدل مال و غیره

و گناه کسی که به عهد خود وفا نمی‌کند. و فرمودهٔ خدای تعالی «و اگر میل کنند به صلح، توهم میل کن به سوی آن (الأنفال: ٦١) [لفظ - جَنَحوا - را مؤلف، طلب کردن تفسیر کرده است][1].

۳۱۷۳ - از بُشَیر بن یَسار روایت است که سهل بن ابی حَثْمه گفت: عبدالله بن سهل، و مُحَیِّصه بن مسعود بن زید راهی خیبر شدند و در آن روز صلح برقرار بود. سپس آن دو نفر از هم جدا شدند، مُحَیِّصه چون به سوی عبدالله بن سَهل رفت، او را دید که در خون می‌غلطید. و کشته شده است. سپس عبدالرحمن بن سَهل (برادر مقتول) و مُحَیِّصه و حُوَیِّصه (عموزادگان مقتول) پسران مسعود نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتند، و عبدالرحمن به سخن آغاز کرد. آن حضرت فرمود: «بزرگتر، بزرگترها» و او کوچکترین همه بود وی ساکت شد و آن دو نفر سخن زدند (وماجرا را بیان کردند) آن حضرت فرمود: «آیا سوگند می‌خورید و مستحق می‌شوید خون قاتل کشته شدهٔ خویش را - یا - همراه خویش را».

گفتند: چگونه سوگند بخوریم، که نه حاضر بوده‌ایم و نه دیده‌ایم؟ آن حضرت فرمود: «یهود با پنجاه سوگند از شما دفع تهمت می‌کنند» گفتند: چگونه به سوگندهای قوم کافر اعتماد کنیم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، ازجانب خود دیَت

۱- عبارت میان دو قلابک [ ] در متن فوق نیست و در بسا از نسخ بخاری آمده است.

(خونبهای) عبدالله را داد.

۱۳- باب: فَضْلِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ

۳۱۷۴- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَخْبَرَهُ أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ: أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ ابْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ، كَانُوا تِجَارًا بِالشَّامِ، فِي الْمُدَّةِ الَّتِي مَادَّ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا سُفْيَانَ فِي كُفَّارِ قُرَيْشٍ. [راجع: ۷. أخرجه مسلم: ۱۷۷۳ مطولاً].

باب ۱۳: فضیلت وفا به عهد

۳۱۷٤ - از عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که ابوسُفیان بن حرب گفت: هِرَقل نزد وی کسی را فرستاده بود و او در جمعی از سواران قریش برای تجارت به شام آمده بود و آن زمانی بود که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با ابوسفیان که در زمرهٔ کافران قریش بود، صلح کرده بود[۱].

۱٤- باب: هَلْ يُعْفَى عَنِ الذِّمِّيِّ إِذَا سَحَرَ

وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: سُئِلَ أَعَلَى مَنْ سَحَرَ مِنْ أَهْلِ الْعَهْدِ قَتْلٌ؟ قَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ صُنِعَ لَهُ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْتُلْ مَنْ صَنَعَهُ، وَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ.

باب - ۱۴: آیا ذِمّی که جادو می‌کند عفو شود؟

ابن وَهْب گفته است: روایت است از یُونُس که ابن شهاب گفته است: سؤال شد که آیا بر کسی از اهل ذمه که جادو می‌کند، کشتن واجب میگردد؟ ابن شهاب گفت: ما را چنین خبر رسیده است که چون رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جادو شده بود[۲]، آن حضرت کسی را که جادو کرده بود نکشت درحالی که جادوگر از اهل کتاب بود.

۳۱۷۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُحِرَ، حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ. [انظر: ۳۲۶۸ع، ۳۲۶۸ط، ۵۷۶۳ط، ۵۷۶۵ط، ۵۷۶۶ط، ۶۰۶۳ط، ۶۳۹۱ط. أخرجه مسلم: ۲۱۸۹].

۳۱۷۵ - از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: باری رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جادو شد، تا آن که به پندارشان می‌آمد که چیزی را کرده است که نکرده بود[۳].

۱- مراد از آن، پیمان صلح حُدَیبیه است. هرقل گفته بود که پیامبران پیمان نمی‌شکنند و این عمل آن حضرت را ستوده بود.

۲- این جادو نه بر عقل شریف آن حضرت و نه در در امور وحی اثری نداشت. به‌جز تخیل و وهم و خداوند آن حضرت را از موضعی که سحر در آن بود آگاه کرد و جادو را از آن‌جا برآورد و دفع کرد (تیسیرالقاری).

۳- بسیاری از پیش‌بینی‌های پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در همان سالهای صدر اسلام تحقق یافت. چنان‌که بیت‌المقدس فتح شد و در زمان عمر (رضی‌الله عنه) و بایی آمد که در ظرف سه روز هزاران نفر مردند و پس از فتح فارس افزونی ثروت پدید آمد و آغاز فتنه با شهادت عثمان (رضی‌الله عنه) پدید آمد که قرنها ادامه یافت.

۱۵- باب: مَا يُحْذَرُ مِنَ الْغَدْرِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ﴾. الآيَة [الأنفال: ٦٢].

باب ۱۵: آنچه از فریب که باید از آن حذر شود

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «و اگر بخواهند که تو را فریب دهند پس همانا خداوند برایت بسنده است.»

(الأنفال: ٦٢)

۳۱۷۶- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْعَلاءِ بْنِ زَبْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ بُسْرَ بْنَ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا إِدْرِيسَ قَالَ: سَمِعْتُ عَوْفَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ، فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مُوْتَانٌ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظَلُّ سَاخِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الأَصْفَرِ، فَيَغْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً، تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا». [انظر في الصلح، باب ٧].

۳۱۷۶ ـ از ابوادریس روایت است که عوف بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: در غزوهٔ تبوک نزد پیامبر(صلی‌الله علیه و آله وسلم) رفتم درحالی که ایشان در خیمه‌ای چرمین نشسته بود و فرمود: «شش نشانهٔ پیش از قیامت را بشمار: مرگ من، سپس فتح بیت‌المقدس و سپس مرگ و میر (وبا یا طاعونی) که شما را فرامی‌گیرد بسان طاعونی که حیوانات (دامها) را فرامی‌گیرد، و افزایش مال و ثروت تا آنکه به مردی صد دینار داده می‌شود و او از اندک بودن آن خشمگین می‌گردد. سپس فتنه‌ای پدید می‌آید که هیچ خانه‌ای از عرب نمی‌ماند مگر آنکه در آن وارد می‌شود و سپس صلحی که میان شما و کشور روم ایجاد می‌گردد ولی آنان پیمان شکسته و زیر هشتاد پرچم بر مشا یورش می‌آورند که در زیر هر پرچمی دوازده هزار نفر است.»

۱۶- باب: كَيْفَ يُنْبَذُ إِلَى أَهْلِ الْعَهْدِ

وَقَوْلِ ﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾. الآيَة [الأنفال:٥٧].

باب ۱۶: چگونه پیمانی که با کافران عقد شده، فسخ گردد؟

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر بترسی از گروهی خیانت را، پس بازگردان به سوی ایشان عهد ایشان، به نوعی که همه برابر شوند» (الانفال، ٥٨)[1].

۱- در متن عربی در ذیل باب ۱۴، شماره آیت مذکور ۵۷ گذاشته شده که اشتباه است. بلکه ۵۸ است.

۳۱۷۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ ﷺ فِيمَنْ يُؤَذِّنُ يَوْمَ النَّحْرِ بِمِنًى، لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، وَيَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ يَوْمُ النَّحْرِ، وَإِنَّمَا قِيلَ الْأَكْبَرُ مِنْ أَجْلِ قَوْلِ النَّاسِ: الْحَجُّ الْأَصْغَرُ، فَنَبَذَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّاسِ فِي ذَلِكَ الْعَامِ، فَلَمْ يَحُجَّ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، الَّذِي حَجَّ فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ مُشْرِكٌ. [راجع: ۳۶۹. اخرجه مسلم: ۱۳۴۷].

۳۱۷۷ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوبکر(رضی‌الله عنه) در روز نحر (دهم ذی‌الحجه) مرا در زمرهٔ منادیان به مِنیٰ فرستاد تا اعلام بداریم این که: هیچ مشرکی پس از این سال حج نگزارد و کسی که برهنه باشد، کعبه را طواف نکند، و روز حج اکبر روز نحر است[۱].

و بدان سبب حج اکبر گفته شده که مردم می‌گفتند: عُمره، حج اصغر است. در همین سال بود که ابوبکر پیمان با کافران را فسخ کرد، و در سال حجه‌الوداع که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آن حج نمود، هیچ مشرکی حج نکرد.

۱۷- باب: إِثْمِ مَنْ عَاهَدَ ثُمَّ غَدَرَ

باب ۱۷: گناه کسی که پیمان بندد و سپس آن را بشکند

وَقَوْلِ: ﴿الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴾. [الأنفال: ۵۶].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آنان که عهد بسته‌ای با ایشان، بازمی‌شکنند عهد خود را در هر مرتبه و ایشان پرهیز نمی‌کنند» (الانفال: ۵۶).

۳۱۷۸- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعُ خِلَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا: مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ. وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا». [راجع: ۳۴. اخرجه مسلم: ۵۸].

۳۱۷۸ – از مَسرُوق روایت است که عبدالله بن عَمرو(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که دارای این چهار خصلت است، منافق خالص است: چون سخن زند دروغ گوید، و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون پیمان بندد بشکند، و چون دعوی و خصومت کند دشنام دهد، و کسی که دارای یکی از این خصلتها باشد، در او خصلتی از نفاق است تا آن که آن را ترک کند.

۱- پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در سال نهم هجرت ابوبکر (رضی‌الله عنه) را امیر حج گردانید و در آن وقت سوره برأت (التوبه) نازل شد: «قطع معامله است از جانب خدا و رسول او از آنان که عهد بسته بودید با ایشان از مشرکان» (التوبه: ۱) آن حضرت در عقب ابوبکر (رضی‌الله عنه) علی (رض) را در موسم حج فرستاد تا آیاتی از سورهٔ برأت را بخواند و عهد مشرکان را فسخ کند و بدیشان چهارماه مهلت دهد. در روز ترویج ابوبکر (رض) بر مردم خطبه خواند و مناسک حج را تعلیم داد و در روز نحر علی (رض) نزدیک جمرهٔ عقبه سورهٔ برأت را خواند.

۳۱۷۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال: مَا كَتَبْنَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِلا الْقُرْآنَ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، قال النَّبِيُّ ﷺ: «الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ عَدْلٌ وَلا صَرْفٌ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ. وَمَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ». [راجع: ۱۱۱. أخرجه مسلم: ۱۳۷۰، بلفظ ما بين عير الى ثور وبهذا اللفظ عنده في العتق].

۳۱۷۹ - از ابراهیم تَیمی از پدر وی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: ما از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی ننوشتیم به جز از قرآن و آنچه در صحیفه است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ساحت مدینه از میان (کوه) عائر تا فلان موضع حرام است. کسی که در آن بدعتی پدید آورد یا بدعتی‌گزاری را جای دهد، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی قبول نمی‌شود، و امان دادن مسلمانان یکی است، هرچند مسلمانی که امان می‌دهد در موقفی پایین قرار داشته باشد، و کسی که عهد مسلمانی را بشکند، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی پذیرفته نمی‌شود و کسی که بدون اجازهٔ دوستان (مسلمان) خود، قومی را دوست می‌گیرد، لعنت خدا و ملایکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی پذیرفته نمی‌شود».

۳۱۸۰- قال أَبُو مُوسَى: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجْتَبُوا دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قال: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ، عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ، قالوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قال: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ﷺ، فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ، فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ.

۳۱۸۰ - از اسحاق بن سعید از پدر وی روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: برچه منوال خواهید بود (اگر از اهل ذِمّه) دینار و درهمی به دست نیاورید؟ به ابوهریره گفته شد: چگونه می‌پنداری که همچو حالتی پیش آید، ای ابوهریره؟ وی گفت: سوگند به ذاتی که نفس ابوهریره در ید قدرت اوست که این گفتهٔ راست گویندهٔ تصدیق‌کرده شده است. گفتند: و آن کدام قول (آن حضرت) است؟

وی گفت: عهد خدا و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شکسته می‌شود و خداوند دلهای اهل ذِمّه را سخت می‌سازد و آنچه در دست دارند،

نمی‌دهند.

[۱۸- بابٌ:]

۳۱۸۱- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْزَةَ قال: سَمِعْتُ الأَعْمَشَ قال: سَأَلْتُ أَبَا وَائِلٍ: شَهِدْتَ صِفِّينَ؟ قال: نَعَمْ، فَسَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ يَقُولُ: اتَّهِمُوا رَأْيَكُمْ، رَأَيْتُنِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ، وَلَوْ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَرُدَّ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ لَرَدَدْتُهُ، وَمَا وَضَعْنَا أَسْيَافَنَا عَلَى عَوَاتِقِنَا لأَمْرٍ يُفْظِعُنَا إِلا أَسْهَلْنَ بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ غَيْرِ أَمْرِنَا هَذَا. [انظر: ۳۱۸۲ط، ۴۱۸۹ن، ۴۸۴۴ط، ۷۳۰۸لث ، اونظر في الجهاد والسير بـاب ۲۲. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵].

باب ۱۸

۳۱۸۱ - از اعمش روایت است که گفت: از ابووائل سؤال کردم که: آیا در جنگ صِفِّین حاضر بودی؟[۱] گفت: آری، و از سهل بن حُنیف[۲] شنیدم که می‌گفت: شما رأی خویش (جنگ مسلمان با مسلمان) را ملامت کنید. خود را در روز ابوجندل دیدم و[۳] اگر مرا توان آن می‌بود که امر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را رد کنم، آن را رد می‌کردم. در آن روز (صفین) شمشیرهای خویش را بر دوشهای خود ننهادیم (جنگ نکردیم) و این به خاطر کاری بود که سخت بر ما دشوار بود، مگر آن که آن شمشیرها ما را به سوی امری آورد که عواقب آن را آسان می‌دانیم غیر این امر (جنگ با مسلمانان).

۳۱۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ، عَنْ أَبِيهِ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ قال: حَدَّثَنِي أَبُو وَائِلٍ قال: كُنَّا بِصِفِّينَ، فَقَامَ سَهْلُ ابْنُ حُنَيْفٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهِمُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، وَلَوْ نَرَى قِتَالاً لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ؟ فَقَالَ: «بَلَى». فَقَالَ: أَلَيْسَ قَتْلانَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتْلاهُمْ فِي النَّارِ؟ قال: «بَلَى». قال: فَعَلامَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا، أَنَرْجِعُ وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا». فَانْطَلَقَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ

۳۱۸۲ - از حبیب بن ابی ثابت روایت است که ابووائل گفت: ما در موضع صِفِّین بودیم. سَهْل بن حُنیف ایستاد و گفت: ای مردم، نفسهای خویش را ملامت کنید. ما در روز حُدَیبیه با پیامبربودیم، و اگر جنگ را لازم می‌دیدیم جنگ می‌کردیم. عمر بن خطاب آمد و گفت: یا رسول‌الله: آیا ما، برحق و ایشان بر باطل نیستند؟ آن حضرت فرمود: «آری» عمر گفت: آیا کشتگان ما در بهشت و کشتگان ایشان در دوزخ نیستند؟ آن حضرت فرمود: «آری».

عمر گفت: پس چرا ما در دین خود خواری

۱- جنگ صفین، میان معاویه و علی ۲ در سال ۳۷ هجرت در موضع صفین رخ داد که محلی است در کنار فرات.
۲- سَهْل بن حُنَیف از طرفداران علی (رضی‌الله عنه) بود و او را به خاطر کوتاهی در جنگ ملامت می‌کردند.
۳- در زمان انعقاد صلح حُدیبیه، ابوجندل که مسلمان شده بود و او را به زنجیر کشیده بودند، توانست خودش را نزد مسلمانان به حُدَیبیه برساند. آن حضرت به خاطر عقد صلح با کافران قریش او را بازگردانید و این امر در آغاز، بر مسلمانان گران آمد.

مِثْلَ مَا قالَ: للنَّبيِّ ﷺ، فَقال: إنَّهُ رَسُولُ اللّه ولَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَدًا، فَنَزَلَتْ سُورَةُ الْفَتْحِ، فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللّه ﷺ عَلَى عُمَرَ إِلَى آخِرِهَا، فَقال عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَوَفَتْحٌ هُوَ؟ قال: «نَعَمْ». [راجع: ۳۱۸۱. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵].

آوریم.[۱] آیا ما از این جای برگردیم درحالی که خداوند میان ما و ایشان حکم نکرده است.

آن حضرت فرمود: «ای پسر خَطّاب، منم فرستادهٔ خداوند و خداوند مرا هرگز ضایع نمی‌کند».

سپس عمر نزد ابوبکر رفت و به او همان گفت که به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود. ابوبکر گفت: همانا وی فرستادهٔ خداوند است و خداوند هرگز او را ضایع نمی‌کند.

سپس سورهٔ الفتح نازل شد و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آن را تا آخر بر عمر خواند.

عمر گفت: یا رسول‌الله، آیا این صلح فتح است؟ فرمود: «آری».

۳۱۸۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيه، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا قالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ، فِي عَهْدِ قُرَيْشٍ إِذْ عَاهَدُوا رَسُولَ اللّه ﷺ وَمُدَّتِهِمْ مَعَ أَبِيهَا، فَاسْتَفْتَتْ رَسُولَ اللّه ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّه، إِنَّ أُمِّي قَدِمَتْ عَلَيَّ وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَفَأَصِلُهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ صِلِيهَا». [راجع: ۲۶۲۰. أخرجه مسلم: ۱۰۰۳].

۳۱۸۳- از عُروه روایت است که اسماء بنت ابی بکر(رضی‌الله عنها) گفت: مادرم نزدم آمد درحالی که مشرک بود، و آن هنگامی بود که قریش با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) عهد بسته بودند و میعاد گذاشته بودند. پدر مادم نیز همراه وی بود.

عروه می‌گوید: اسماء از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا طلبید و گفت: یا رسول‌الله، همانا مادرم نزدم آمده و انتظار احسان دارد[۲]. آیا به وی احسان کنم؟ فرمود: «آری، با وی احسان کن».

۱۹- باب: الْمُصَالَحَةِ عَلَى ثَلاثَةِ أَيَّامٍ أَوْ وَقْتٍ مَعْلُومٍ

باب ۱۹: مصالحه برای سه روز یا به وقت معین

۱- یعنی چرا شرایط آنها را بپذیریم؟! که یکی از شرایط، تسلیمی ابوجندل به کافران قریش بود.

۲- بعی از شارحین لفظ – هی راغبهٔ – که انتظار احسان دارد – ترجمه شد، آن را روی گردانی از اسلام، ترجمه کرده‌اند. یعنی وی از اسلام روی‌گردان است.

٣١٨٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ ابْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْبَرَاءُ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَعْتَمِرَ أَرْسَلَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ، يَسْتَأْذِنُهُمْ لِيَدْخُلَ مَكَّةَ، فَاشْتَرَطُوا عَلَيْهِ أَنْ لَا يُقِيمَ بِهَا إِلَا ثَلَاثَ لَيَالٍ، وَلَا يَدْخُلَهَا إِلَا بِجُلُبَّانِ السِّلَاحِ، وَلَا يَدْعُوَ مِنْهُمْ أَحَدًا، قَالَ: فَأَخَذَ يَكْتُبُ الشَّرْطَ بَيْنَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لَوْ عَلِمْنَا أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ لَمْ نَمْنَعْكَ وَلَبَايَعْنَاكَ، وَلَكِنِ اكْتُبْ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ: «أَنَا وَاللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، وَأَنَا وَاللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ». قَالَ: وَكَانَ لَا يَكْتُبُ، قَالَ: فَقَالَ لِعَلِيٍّ: «امْحَ رَسُولَ اللَّهِ». فَقَالَ عَلِيٌّ: وَاللَّهِ لَا أَمْحَاهُ أَبَدًا، قَالَ: «فَأَرِنِيهِ». قَالَ: فَأَرَاهُ إِيَّاهُ فَمَحَاهُ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ. فَلَمَّا دَخَلَ وَمَضَتِ الْأَيَّامُ، أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: مُرْ صَاحِبَكَ فَلْيَرْتَحِلْ، فَذَكَرَ ذَلِكَ عَلِيٌّ ﷺ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «نَعَمْ». ثُمَّ ارْتَحَلَ. [راجع: ١٧٨١. اخرجه مسلم: ١٧٨٣].

٣١٨٤- از ابواسحاق روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قصد کرد که عمره بگزارد، نزد مردم مکه فرستاد تا از ایشان اجازه بگیرد که به مکه درآید. اهل مکه بر آن حضرت شرط گذاشتند که در آن‌جا بیش از سه شب اقامت نکند و به مکه داخل نشود، مگر آن که سلاح در نیام باشد و هیچ یک از ایشان را به اسلام دعوت نکند.

بَراء گفته است: علی‌بن ابی‌طالب به نوشتن شرطنامه میان ایشان آغاز کرد و نوشت:

این است آنچه محمد فرستادهٔ خدا، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بر آن صلح کرده است. کافران قریش گفتند: اگر می‌دانستیم که تو فرستادهٔ خداوندی تو را مانع نمی‌شدیم و از تو پیروی می‌کردیم. لیکن چنین بنویس: این است آنچه محمد بن عبدالله بر آن صلح کرده است.

آن حضرت گفت: به خدا سوگند که منم محمدبن عبدالله و به خدا سوگند که منم فرستادهٔ خدا».

راوی می‌گوید: آن حضرت خودش نمی‌نوشت. و به علی گفت: «لفظ - رسول‌الله - را محو کن» علی گفت: به خدا سوگند که هرگز محو نمی‌کنم. آن حضرت گفت: «آن لفظ را به من نشان بده!» علی آن را به وی نشان داد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خویش آن را محو کرد.

زمانی که آن حضرت (در سال بعد) وارد مکه شد و روزهای (معین) سپری شد، اهل مکه نزد علی آمدند و گفتند: دوست خود را

بگوی که مکه را ترک کند. علی(رضی‌الله عنه) گفته‌شان را به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «آری» و سپس مکه را ترک کرد.

۲۰- باب: الْمُوَادَعَةِ مِنْ غَيْرِ وَقْتٍ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أُقِرُّكُمْ عَلَى مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ۲۲۸۵].

باب ۲۰: مصالحه بدون تعیین وقت

و فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «شما را تا زمانی می‌دهم که خداوند جای بدهد».

۲۱- باب: طَرْحِ جِيَفِ الْمُشْرِكِينَ فِي الْبِئْرِ، وَلَا يُؤْخَذُ لَهُمْ ثَمَنٌ

۳۱۸۵- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ، وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِذْ جَاءَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ بِسَلَى جَزُورٍ، فَقَذَفَهُ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَام، فَأَخَذَتْ مِنْ ظَهْرِهِ، وَدَعَتْ عَلَى مَنْ صَنَعَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ الْمَلَأَ مِنْ قُرَيْشٍ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ، وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَعُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ، وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ، أَوْ: أُبَيَّ بْنَ خَلَفٍ». فَلَقَدْ رَأَيْتُهُمْ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ، فَأُلْقُوا فِي بِئْرٍ، غَيْرَ أُمَيَّةَ أَوْ أُبَيٍّ، فَإِنَّهُ كَانَ رَجُلًا ضَخْمًا، فَلَمَّا جَرُّوهُ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُ قَبْلَ أَنْ يُلْقَى فِي الْبِئْرِ. [راجع: ۲۴۰. أخرجه مسلم: ۱۷۹۴].

باب ۲۱: جسد مشرکان را در چاه افکندن و بهای اجسادشان گرفته نمی‌شود (یعنی دربرابر پول به کافران داده نمی‌شود.)

۳۱۸۵ - از عَمْروبن مَیْمُون روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: درحالی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سجده بود و پیرامون وی مردمی از مشرکان قریش بودند، ناگاه عُقْبَهٔ بن ابی مُعَیْط، زهدان شتری کشته شده را آورد و بر پشت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) افکند. آن حضرت سر از سجده بلند نکرد تا آن که فاطمه علیهاالسلام آمد و آن را از پشت وی برداشت و بر کسی که این کار را کرده بود دعای بد کرد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، بر تو است هلاک این گروه از قریش. بارالها، بر تو است هلاک ابوجهل بن هِشام، و عُتبَهٔ بن ربیعه، و شَیْبَهٔ بن ربیعه، و عُقبهٔ بن اَبی مُعَیط، و اُمَیَّهٔ بن خَلَف - یا اُبَی بن خَلَف».

(این مسعود گفته است) به تحقیق که ایشان را کشته شده دیدم در روز بَدْر، که در چاه افکنده شدند، به جز از اُمیّه، یا اُبی، که مردی

بس فربه بود و چون جسدش را کشیدند، اندام وی گسیخت، قبل از آن که او را به چاه افکنند.

۲۲- باب: إِثْمِ الْغَادِرِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

باب ۲۲: گناه پیمان‌شکنی، برای نیکوکار و بدکردار

۳۱۸۶، ۳۱۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، وَعَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ أَحَدُهُمَا: يُنْصَبُ، وَقَالَ الآخَرُ: يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُعْرَفُ بِهِ». [أخرجه مسلم: ۱۷۳۶ و ۱۷۳۷، بألفاظ مختلفة].

۳۱۸۶ و ۳۱۸۷ - از ابووائل، ازعبدالله (بن مسعود) از ثابت، از انس روایت است که پیامبرفرمود: «هر پیمان شکنی را در روز قیامت پرچمی است» یکی از آن دو راوی این را گفت: «برافراشته می‌شود» و دیگری گفت: «آن پرچم در روز قیامت نمودار می‌شود تا بدان شناخته شود».

۳۱۸۸- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُنْصَبُ بِغَدْرَتِهِ». [انظر: ۶۱۷۷، ۶۱۷۸، ۶۹۶۶، ۷۱۱۱. أخرجه مسلم: ۱۷۳۵ بزيادة].

۳۱۸۸ - از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

«هر پیمان شکنی را در روز قیامت پرچمی است که به سبب پیمان‌شکنی وی برافراشته می‌شود».

۳۱۸۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا». وَقَالَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَّمَهُ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ الْقِتَالُ فِيهِ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ يَحِلَّ لِي إِلا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لا يُعْضَدُ شَوْكُهُ، وَلا يُنَفَّرُ صَيْدُهُ، وَلا يَلْتَقِطُ لُقَطَتَهُ إِلا مَنْ عَرَّفَهَا، وَلا يُخْتَلَى خَلاهُ». فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلا الإِذْخِرَ، فَإِنَّهُ لِقَيْنِهِمْ

۳۱۸۹ - از طاوُس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه گفت:

«هجرتی نیست، ولیکن جهاد و نیت آن باقی است و چون برای جهاد فراخوانده شوید، بیرون آیید».

و آن حضرت در روز فتح مکه گفت: «به تحقیق که خداوند این شهر را در آن روزی که زمین و آسمانها را آفرید، حرام گردانید. این شهر به تحریم خداوند تا به روز قیامت حرام می‌باشد. همانا جنگ و خون‌ریزی در این شهر بر هیچ کس قبل از من حلال نبوده است و برای

وَلِبُیُوتِهِمْ، قال: «إلا الإذْخرَ». [راجع: ۱۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳، و مختصراً وأوله في الإمارة ۸۵].

من نیز به جز اندک زمانی از روز حلال نبوده است، پس این شهر به حرمت خداوند تا روز قیامت حرام می‌باشد، خار آن بریده نشود، و شکار آن رمانیده نشود و گم‌شدۀ کسی برداشته نشود مگر کسی که آن را بشناساند، و گیاه آن برکنده نشود». عباس گفت: یا رسول‌الله، به جز از گیاه اِذخِر، که برای آهنگرا و خانه‌ها بدان نیاز است.

آن حضرت فرمود: «بجز از اذخر».

۵۹- كِتَاب بَدْءِ الْخَلْقِ

۱- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ [الروم: ۲۷].

قال الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَالْحَسَنُ: كُلٌّ عَلَيْهِ هَيِّنٌ.

هَيْنٌ وَهَيِّنٌ مِثْلُ: لَيْنٍ وَلَيِّنٍ، وَمَيْتٍ وَمَيِّتٍ، وَضَيْقٍ وَضَيِّقٍ.

﴿أَفَعَيِينَا﴾ [ق: ۱۵]: أَفَأَعْيَا عَلَيْنَا حِينَ أَنْشَأَكُمْ وَأَنْشَأَ خَلْقَكُمْ. ﴿لُغُوبٌ﴾ [فاطر: ۳۵] و[ق: ۳۸]: النَّصَبُ. ﴿أَطْوَارًا﴾ [نوح: ۱۴]: طَوْرًا كَذَا وَطَوْرًا كَذَا، عَدَا طَوْرَهُ أَيْ: قَدْرَهُ.

بسم‌الله الرحمن الرحيم

۵۹ - کتاب آغاز آفرينش

باب ۱: آنچه در گفتهٔ خدای تعالی آمده است

«و اوست آن که نوپيدا می‌کند آفرينش را، باز دوباره کُندش و اين دوباره کردن آسان‌تر است بر وی»

(الرُّوم: ۲۷).

رَبيع بن خُثيم و حَسَنْ گفته‌اند: همه کارها بر خداوند آسان است. لفظ - هَيْنٌ و هَيِّنٌ (يعنی آسان) مانند: لَيْنٍ و لَيِّنٍ، و مَيْتٍ و مَيِّتٍ، و ضَيْقٍ و ضَيِّقٍ است (يعنی هر يک از اين دو کلمات با تخفيف و تشديد عين معنی دارند)[۱].

کلمه «اَفَعَيِيْنا» (ق: ۱۵) يعنی آيا عاجز شده بوديم، که در قول خداوند آمده است، به معنی - اَفَاَعْيا عَلَيْنَا - است. يعنی آيا آفريدن بار نخست ما را عاجز کرده است - آن‌گاه که خدا شما را (از عدم يا از خاک) آفريد و پيدايش انسانی شما را (بعد از تطور نطفه) آفريد.

کلمهٔ «لُغُوبٌ» (فاطر: ۳۵) و (ق: ۳۸) به معنی رنج است[۲] کلمهٔ «اَطْوَاراً» (نوح: ۱٤) جمع طَوْر - است يعنی يک بار - باری بدين وضع و باری بدان وضع (باری نطفه و باری ديگر علقه)[۳]. لفظ - عَدَاطَوْرَهُ - به معنی از

۱- گويا اين کلام رداست بر آنچه از ابن اعرابی نقل می‌کنند که عرب در کلمه ـ لَيِّن ـ به حالت مخفف آن مدح و به حالت مشدد آن ذم می‌کنند.

۲- «حال آنکه آفريده است شما را به طور (گونه)های مختلف». (نوح: ۱۴).

۳- دراين لفظ ـ طَوْر ـ به معنی اندازه و رتبه است.

اندازه‌ش تجاوز کرد - است[1].

۳۱۹۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ جَامِعِ بْنِ شَدَّادٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ أَبْشِرُوا». قَالُوا: بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبِلْنَا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ، لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ. [انظر: ۳۱۹۱ط، ۴۳۶۵ط، ۴۳۸۶ع، ۷۴۱۸ط].

۳۱۹۰ - از صفوان بن مُحْرِز روایت است که عِمْران بن حُصَیْن(رضی‌الله عنه) گفت: افرادی[2] از مردم بنی تَمیم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «ای بنی تمیم بر شما بشارت باد» (بدانچه موجب دخول بهشت است).

آنها گفتند: ما را که بشارت دادی، پس برای ما چیزی بده. رخسار آن حضرت (از نادانی ایشان) دگرگون شد. سپس مردم یَمَن آمدند. آن حضرت فرمود: «ای اهل یمن بر شما بشارت باد، چون مردم بنی‌تمیم نپذیرفتند» آنها گفتند: ما پذیرفتیم.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ آغاز آفرینش و عرش خداوند به سخن آغاز کرد. در این اثنا مردی آمد و گفت: ای عمران، شتر تو رمید و گریخت. کاش از آن مجلس برنمی‌خواستم (و تا آخر می‌شنیدم).

۳۱۹۱- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا جَامِعُ بْنُ شَدَّادٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ: أَنَّهُ حَدَّثَهُ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعَقَلْتُ نَاقَتِي بِالْبَابِ، فَأَتَاهُ نَاسٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، فَقَالَ: «اقْبَلُوا الْبُشْرَى يَا بَنِي تَمِيمٍ». قَالُوا: قَدْ بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا، مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «اقْبَلُوا الْبُشْرَى يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَدْ قَبِلْنَا يَا

۳۱۹۱ - از صفوان بن مُحْرِز روایت است که عمران بن حُصَین(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و شترم را بر در مسجد بستم. مردانی از قبیلهٔ بنی تمیم نزد آن حضرت آمده بودند. آن حضرت فرمود: «این بشارت را بپذیرید ای بنی‌تمیم».

آنها گفتند: همانا ما را بشارت دادی، پس ما را چیزی بده. و دوبار تکرار کردند. سپس

۱- لفظ ـ جَآ نَفَرٌ ـ به افرادی بین سه تا ده نفر اطلاق می‌شود، و این حادثه در سال نهم هجرت بوده است.

۲- در روایت است غیر بخاری، چنین است ـ کانَ اللّهُ وَلَم یَکُن معه شیئاً ـ یعنی: خدا بود و با خدا چیزی نبود و این مرتبه به عماً تعبیر شده که در حدیث ابی رزین العقلی آمده که به امام احمد و ترمذی آن را آورده است. در روایتی چنین است: قال: قُلت: یا رسول‌الله، این کانَ رَبُّنا قبل ان یخلق خلقه؟ و به روایت دیگر: أین کان ربّنا قبل ان یخلق السموات والارض؟ یعنی ابی زرین العقلی از آن حضرت پرسیده بود که: پروردگار ما قبل از آفرینش مخلوق خویش یا قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین کجا بوده است؟ قال: کان فی عماً، ما فوقهُ هواً، ثم خلق عرشه علی‌الماً. آن حضرت فرمود: خداوند در عماً بود که فوق وی هوا بود و سپس عرش خود را بر آب آفرید. مولانا عبدالرحمن جامی در رسالهٔ «شرح حدیث عماً» عماً را سحاب رقیق معنی کرده و معنی حدیث را به حسب ظاهر خالی از اشکال نمی‌داند. شیخ قاسم شماسی الرفاعی در ذیل این حدیث تحقیق جامی کرده است.

رَسُولَ اللَّهِ، قالوا: جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا الأَمْرِ، قال: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ، وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ». فَنَادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَاقَتُكَ يَا ابْنَ الْحُصَيْنِ، فَانْطَلَقْتُ فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا. [راجع: ۳۱۹۰].

مردانی از اهل یمن نزد آن حضرت آمدند، آن حضرت فرمود: «این بشارت را بپذیرید، ای اهل یمن، چون بنی‌تمیم نپذیرفتند».

آنها گفتند: همانا ما پذیرفتیم یا رسول‌الله. و سپس گفتند: ما نزد تو آمده‌ایم که از این موضوع (آغاز آفرینش) سؤال کنیم. آن حضرت فرمود: «در ازل خدا بود و جز او هیچ چیزی نبود[1]، و عرش وی بر آب بود،[2] و همه‌چیز را بر لوح محفوظ نوشت و آسمانها و زمین را آفرید».

در این اثنا منادی بانگ زد که: ای ابن حُصَین، شترت گریخت. من روانه شدم و شتر در سراب از نظر ناپدید شد. به خدا سوگند دوست داشتم که از شتر دست بردارم (تا از سخنان آن حضرت محروم نمانم).

۳۱۹۲- وَرَوَى عِيسَى، عَنْ رَقَبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قال: سَمِعْتُ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ مَقَامًا فَأَخْبَرَنَا عَنْ بَدْءِ الْخَلْقِ حَتَّى دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنَازِلَهُمْ، وَأَهْلُ النَّارِ مَنَازِلَهُمْ، حَفِظَ ذَلِكَ مَنْ حَفِظَهُ وَنَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ.

۳۱۹۲ - و عیسی، از رَقَبَه، از قیس بن مُسلِم روایت کرده که طارق بن شهاب گفت: از عمر(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان ما به خطبه ایستاد و ما را از آغاز آفرینش آگاه کرد تا آن‌گاه که بهشتیان به بهشت و دوزخیان در دوزخ جای می‌گیرند. کسی گفتار آن حضرت را به خاطر سپرد و کسی فراموش کرد.

۳۱۹۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ - أُرَاهُ - «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

۳۱۹۳ - از اَعرج روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: - بر من نموده شد - «خداوند تعالی فرمود: پسر

۱- در روایت غیربخاری، چنین است - کانَ اللهُ وَلَم یَکُن معه شیئاً - یعنی: خدا بود و با خدا چیزی نبود و این مرتبه به عمأ تعبیر شده که در حدیث ابی رزین العقلی آمده که امام احمد و ترمذی آن را آورده است. در روایتی چنین است: قال: قُلت: یا رسول‌الله، این کانَ رَبّنا قبل ان یخلق خلقه؟ و به روایت دیگر: اَین کان ربّنا قبل ان یخلق السموات و الارض؟ یعنی ابی زرین العقلی از آن حضرت پرسیده بود که :پروردگار ما قبل از آفرینش مخلوق خویش یا قبل از آفرینش آسمانها و زمین کجا بوده است؟ قال: کان فی عمأ، ما فوقهُ هوأ، ثم خلق عرشه علی المأ. آن حضرت فرمود: خداوند در عمأ بود که فوق وی هوأ بود و سپس عرش خود را بر آب آفرید. مولانا عبدالرحمن جامی در رسالهٔ «شرح حدیث عمأ» عمأ را سحاب رقیق معنی کرده و معنی حدیث را به حسب ظاهر خالی از اشکال نمی‌داند. شیخ قاسم شماسی الرفاعی در ذیل این حدیث تحقیق جامعی کرده است.

۲- مراد از آیه «رَفَع سَمْکَهما فَسَوّاها» است، یعنی بلند ساخت ارتفاع آن را، پس درست ساخت آن را.

يَشْتِمُنِي ابْنُ آدَمَ، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتِمَنِي، وَيُكَذِّبُنِي، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ. أَمَّا شَتْمُهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا، وَأَمَّا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي». [انظر: ۴۹۷۴ر، ۴۹۷۵ر].

آدم مرا دشنام دهد و او را نمی‌سزد که مرا دشنام می‌دهد و به من نسبت دروغ کند، و او را شایسته نیست. او دشنامش آن است که می‌گوید: همانا من پسری دارم. و اما نسبت دروغ وی آن است که می‌گوید: مرا (در قیامت) برنمی‌انگیزد، چنان‌که قبل بر آن آفریده بود.

۳۱۹۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي». [انظر: ۷۴۰۴ر، ۷۴۲۲ر، ۷۴۵۳ر، ۷۵۵۳ر، ۷۵۵۴ر. أخرجه مسلم: ۲۵۷۱].

۳۱۹۴ – از اعرج از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن‌گاه که خداوند به آفرینش حکم کرد در کتاب خود (لوح محفوظ) نوشت و آن کتاب نزد خداوند بر بالای عرش است این که: همانا رحمت من بر غضب من غلبه کرده است.

۲- باب: مَا جَاءَ فِي سَبْعِ أَرَضِينَ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطلاق: ۱۲]. ﴿وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾ [الطور: ۵]: السَّمَاءُ. ﴿سَمْكَهَا﴾ [النازعات: ۲۸]: بِنَاءَهَا، كَانَ فِيهَا حَيَوَانٌ. ﴿الْحُبُكِ﴾ [الذاريات: ۷]: اسْتِوَاؤُهَا وَحُسْنُهَا. ﴿وَأَذِنَتْ﴾ [الانشقاق: ۵]: سَمِعَتْ وَأَطَاعَتْ. ﴿وَأَلْقَتْ﴾ أَخْرَجَتْ ﴿مَا فِيهَا﴾ مِنَ الْمَوْتَى ﴿وَتَخَلَّتْ﴾ [الانشقاق: ۴] عَنْهُمْ. ﴿طَحَاهَا﴾ [الشمس: ۶]: دَحَاهَا. ﴿بِالسَّاهِرَةِ﴾ [النازعات: ۱۴]: وَجْهُ الأَرْضِ، كَانَ فِيهَا الْحَيَوَانُ، نَوْمُهُمْ وَسَهَرُهُمْ.

باب ۲: آنچه دربارهٔ هفت زمین آمده است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «خدا آن است که آفرید هفت آسمان را و آفرید از زمین مانند آن را فرود می‌آید فرمان [خداوند] در میان آسمانها و زمین تا بدانید که خدا بر همه چیز تواناست و نیز بدانید که خدا در ذهنش بر همه‌چیز احاطه کرده است.» (الطلاق: ۱۲). «والسَّقْفِ المَرفوع» (الطور: ۵) سقف برافراشته شده، مراد از آن آسمان است. (و قسم به سقف برافراشته شده).

«سَمْکَها» (النازعات: ۲۸) مراد بنای آن است.[۱] «الحُبُک» (الذاریات: ۷) صورتهای گوناگون،[۲] یعنی برابری و خوبی آن. «وَ اَذِنَت» (الانشقاق: ۵۲) یعنی شنیدن و اطاعت کردن.[۳]

۱- مراد از آیه «رَفَعَ سَمْکَهما فَسَوّاها» است، یعنی بلند ساخت ارتفاع آن را، پس درست ساخت آن را.
۲- مراد از آیه «والسَّماءَ ذاتِ الحُبُک» است. یعنی قسم به آسمان دارای راه‌ها، یعنی صورتهای مختلف دارند.
۳- مراد از آیه «وَ اَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت» است. یعنی، و گوش کند فرمان پروردگار خود را و زمین سزاوار گوش کردن است.

«وَ أَلْقَتْ» یعنی بیرون آورد. «مافیها» آنچه در آن است از مردگان. «وَ تَخَلَّتْ» (الانشقاق: ٤) یعنی خالی شود از مردگان.[۱] «طَحاهَا» (الشمس: ٤) یعنی گسترده و هموار ساخت آن را.[۲] «بِالسَّاهِرَه» (النّازعات: ١٤) یعنی روی زمین، در آن جانداران‌اند، که خواب و بیداری‌شان بر روی زمین است[۳].

۳۱۹۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، وَكَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أُنَاسٍ خُصُومَةٌ فِي أَرْضٍ، فَدَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَذَكَرَ لَهَا ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا سَلَمَةَ، اجْتَنِبِ الأَرْضَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ ظَلَمَ قِيدَ شِبْرٍ طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ». [راجع: ۲٤٥۳. أخرجه مسلم: ۱٦۱۲].

۳۱۹۵ - از ابو سلمه بن عبدالرحمن روایت است که گفت: میان او و مردم بر سرزمینی دعوی بود. وی نزد عایشه رفت و این موضوع را به وی اظهار کرد.

عایشه گفت: ای ابوسَلَمه، از زمین بپرهیز، همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «کسی که یک وجَب زمین به ظلم بگیرد، از هفت زمین طوق گردنش می‌شود».

۳۱۹٦- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَخَذَ شَيْئًا مِنَ الأَرْضِ بِغَيْرِ حَقِّهِ، خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ». [راجع: ۲٤٥٤].

۳۱۹٦ - از سالم، از پدر وی روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که چیزی از زمین را بدون حق خود بگیرد، در روز قیامت تا هفت طبقهٔ زمین فرو برده می‌شود».

۳۱۹۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ» [راجع: ٦٧. أخرجه مسلم: ۱٦۷۹، مطولاً].

۳۱۹۷ - از محمدبن سیرین، از ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گردش زمان به حالت اولیهٔ خود برگشت، به همان حالت روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید. یک سال دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است، سه ماه پی در پی: ذوالقعده، و ذوالحجه، و مُحَرّم. و رَجَبْ مُضَر که میان جمادی‌الثانی و شعبان است.

۳۱۹۸- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ،

۳۱۹۸ - از هِشام، از پدر وی، از سعیدبن زید

۱- مراد از آیه «وَ أَلْقَت مافیهَا و تَخلّت» است. یعنی بیرون اندازد (زمین) آنچه در آن باشد و خالی شود.
۲- مراد از آیه «وَالارضِ وَ ما طَحَاها» است. یعنی: قسم به زمین و هموار ساختن خدا آن را.
۳- مراد از آیه «فاذاهُم بِالسَّاهِرَة» است. یعنی: پس ناگهان ایشان بر روی زمین آمده باشند.

عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ: أَنَّهُ خَاصَمَتْهُ أَرْوَى - فِي حَقٍّ - زَعَمَتْ أَنَّهُ انْتَقَصَهُ لَهَا - إِلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا أَنْتَقِصُ مِنْ حَقِّهَا شَيْئًا، أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَخَذَ شِبْرًا مِنَ الأَرْضِ ظُلْمًا، فَإِنَّهُ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ».

قَالَ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ: عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ لِي سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۲۴۵۲. أخرجه مسلم: ۱۶۱۰ بزيادة].

بن عَمرو بن نُفیل روایت است که گفت: زنی به نام اَرْوَی در حقی با وی دعوی کرد و گمان برده بود که سعید از حق وی کاسته است. دعوی نزد مروان (بن حکم) بود. سعید گفت: آیا من از حق وی چیزی کم می‌کنم؟ درحالی که گواهی می‌دهم این‌که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «کسی که یک وجب زمین را به ظلم بگیرد، در روز قیامت هفت زمین بر گردنش طوق می‌شود».

ابن ابی‌الزناد، از هشام، از پدر خود روایت کرده و گفته است: سعیدبن زید به من گفت: بر رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درآمدم (عوض، از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم).

٣- باب: فِي النُّجُومِ

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾ [الملك: ۵]: خَلَقَ هَذِهِ النُّجُومَ لِثَلَاثٍ: جَعَلَهَا زِينَةً لِلسَّمَاءِ، وَرُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، وَعَلَامَاتٍ يُهْتَدَى بِهَا، فَمَنْ تَأَوَّلَ فِيهَا بِغَيْرِ ذَلِكَ أَخْطَأَ، وَأَضَاعَ نَصِيبَهُ، وَتَكَلَّفَ مَا لَا عِلْمَ لَهُ بِهِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿هَشِيمًا﴾ [الكهف: ۴۵]: مُتَغَيِّرًا. وَالأَبُّ مَا يَأْكُلُ الأَنْعَامُ. ﴿وَالأَنَامُ﴾ [الرحمن: ۱۰]: الْخَلْقُ. ﴿بَرْزَخٌ﴾ [المؤمنون: ۱۰۰] و [الرحمن: ۲۰]: حَاجِبٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَلْفَافًا﴾ [النبأ: ۱۶]: مُلْتَفَّةً. وَالْغُلْبُ: الْمُلْتَفَّةُ. ﴿فِرَاشًا﴾ [البقرة: ۲۲]: مِهَادًا كَقَوْلِهِ: ﴿وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ﴾. ﴿نَكِدًا﴾ [الأعراف: ۵۸]: قَلِيلًا.

باب ۳: در بارهٔ ستارگان

و قتاده در تفسیر این آیه که می‌گوید: «هر آینه زینت دادیم آسمان نزدیک را به چراغها» (المُلک: ۵) گفته است: که: خداوند این ستارگان را به سه مقصد آفریده است: زینت آسمان، و راندن شیاطین و علامات راهنمایی (برای مسافران) و کسی که بجز از این مقاصد تفسیر کند، خطا می‌کند و زحمتش را ضایع می‌کند، و خویشتن را به چیزی تکلیف می‌دهد که بر آن علم ندارد[1].

و ابن عباس گفته است: «هَشِیماً» (الکهف: ۴۵) به معنی متغیر است.[2] لفظ «والأکمامُ» (الرحمن: ۱۰) و (الرحمن: ۲۰» به معنی حجاب و حایل است[3] و مُجاهد گفته است:

۱- در رد گفتار منجمان است که برای کواکب آثاری خاص قایل‌اند.

۲- مراد آیهٔ «فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ» است. یعنی: پس شد (گیاه زمین) آخر کار، درهم شکسته، می‌پرانیدش بادها.

۳- مراد آیهٔ «و مِن ورائهم بَرْزَخٌ الی يَوْمِ يُبْعَثُون» است. یعنی پیش ایشان حجابی باشد تا روزی که برانگیخته شوند. و همچنان آیهٔ: «بَينَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَانِ».

«اَلْفافاً» (اَلنّباء ١٦) به معنی پیچیده شدن است. لفظ «وَالغُلْب» (عَبَسَ: ۳۰) به معنی پیچیده شده است (انبوه)[1].

«فراشاً» (البقره: ۲۲) به معنی بستر است. به دلیل فرمودۀ خدای تعالی: «و شما را هست در زمین آرامگاه» (البقره: ٣٦) «نَكِداً» (الاعراف: ۵۸) به معنی اندک است[2].

٤- باب: صِفَةِ الشَّمْسِ وَالقَمَرِ ﴿بِحُسْبَانٍ﴾ [الرحمن: ٥].

قال مُجَاهِدٌ: كَحُسْبَانِ الرَّحَى.

وَقالَ غَيْرُهُ: بِحِسَابٍ وَمَنَازِلَ لا يَعْدُوَانِهَا. حُسْبَانٌ: جَمَاعَةُ حِسَابٍ، مِثْلُ شِهَابٍ وَشُهْبَانٍ.

﴿ضُحَاهَا﴾ [الشمس: ١]: ضَوْءُهَا. ﴿أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ [يس: ٤٠]: لا يَسْتُرُ ضَوْءُ أَحَدِهِمَا ضَوْءَ الآخَرِ، وَلا يَنْبَغِي لَهُمَا ذَلِكَ. ﴿سَابِقُ النَّهَارِ﴾ [يس: ٤٠]: يَتَطَالَبَانِ، حَثِيثَيْنِ. ﴿نَسْلَخُ﴾ [يس:٣٧]: نُخْرِجُ أَحَدَهُمَا مِنَ الآخَرِ وَنُجْرِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا. ﴿وَاهِيَةٌ﴾ [الحاقة: ١٦]: وَهْيُهَا تَشَقُّقُهَا. ﴿أَرْجَائِهَا﴾ [الحاقة: ١٧]: مَا لَمْ يَنْشَقَّ مِنْهَا، فَهُمْ عَلَى حَافَتَيْهَا، كَقَوْلِكَ: عَلَى أَرْجَاءِ الْبِئْرِ. ﴿أَغْطَشَ﴾ [النازعات: ٢٩]. وَ ﴿جَنَّ﴾ [الأنعام: ٧٦]: أَظْلَمَ.

باب ۴: صفت خورشید و ماه «به حساب» (الرحمن: ۵)[3]

مجاهد گفته است: خورشید و ماه بسان سنگ آسیا می‌گردند و غیر از مجاهد گفته است: به حساب و منازلی می‌کردند که از آن تجاوز نمی‌کنند. حُسبانٌ (که در آیت آمده است) جمع حساب است. مانند شِهاب و شُهبان[4] «ضُحَاهَا» (الشمس: ۱) روشنی خورشید است[5].

«أَن تُدرِکَ القَمر» (یس: ٤٠) یعنی نمی‌پوشد نور یکی نور دیگر را و نشاید که خورشید و ماه این کار را بکنند.

«سابِقُ‌النَّهارِ» (یس: ٤٠) یعنی شب و روز یکدیگر را به شتاب می‌جویند (در پی یکدیگر می‌آیند)[6].

«نَسْلَخُ» (یس: ۳۷) بیرون می‌آوریم هر یک

۱- در رد گفتار منجمان است که برای کواکب آثاری خاص قایل‌اند.

۲- مراد آیۀ «فَأَصْبَحَ هَشِيماً تذرُوهُ الرِّيَاح» است. یعنی: پس شد (گیاه زمین) آخر کار، درهم شکسته، می‌پرانیدش بادها.

۳- مراد آیۀ «و مِن ورائِهم بَرْزَخٌ الی يَوْمِ يُبْعَثون» است. یعنی پیش ایشان حجابی باشد تا روزی که برانگیخته شوند. و همچنان آیۀ: «بَينهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَن».

۱- مراد از آیۀ «و حدایق غُلبا» و بوستانهای بزرگ درهم پیچیده.

۲- مراد آیۀ: «لا يُخرجُ الاّ نَكِداً» است. یعنی گیاه آن زمین و ناپاک بیرون نمی‌آید مگر اندکی.

۳- مراد آیۀ «الشَّمسُ وَ القَمَرُ بحُسبانٍ» است: یعنی خورشید و ماه به حساب مقرر می‌روند.

۴- شِهاب، ستارۀ روشن را گویند و جمع آن، شهبان - است.

۵- مراد آیۀ «والشَّمسِ وَ ضُحَاهَا» است. یعنی: قسم به خورشید و روشنی او.

۶- مراد آیۀ: «لاالشَّمسُ يَنبَغِي لَها أَن تُدرِکَ القَمَرَ وَ لااللَّيلُ سَابِقُ النَّهارِ» یعنی: نه خورشید می‌سزدش که دریابد ماه را و نه شب سبقت کننده است بر روز.

وَقال الْحَسَنُ ﴿كُوِّرَتْ﴾ [التكوير: ١]: تُكَوَّرُ حَتَّى يَذْهَبَ ضَوْؤُهَا. ﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾ [الانشقاق: ١٧]: جَمَعَ مِنْ دَابَّة. ﴿اتَّسَقَ﴾ [الانشقاق: ١٨]: اسْتَوَى. ﴿بُرُوجًا﴾ [الحجر: ١٦]: مَنَازِلَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ. ﴿الْحَرُورُ﴾ [فاطر: ٢١]: بِالنَّهَارِ مَعَ الشَّمْسِ.

وَقال ابْنُ عَبَّاسٍ وَرُؤْبَةُ: الْحَرُورُ بِاللَّيْلِ، وَالسَّمُومُ بِالنَّهَارِ، يُقَالُ: ﴿يُولِجُ﴾ [الحج: ٦١]: يُكَوِّرُ. ﴿وَلِيجَةً﴾ [التوبة: ١٦]: كُلُّ شَيْءٍ أَدْخَلْتَهُ فِي شَيْءٍ.

از شب و روز را از دیگری و روان می‌سازیم یکی را از پی دیگری[۱].

«واهِيَةٌ» (الحاقه: ۱۰۸) به معنی سستی است، و پاره شدن (در قیامت).[۲]

«اَرْجائِها» (الحاقه: ۱۷) آنچه از آن جدا نشده است، آنها بر کناره‌های خودواند. چنان‌که می‌گویی: - عَلَى اَرجاءِالبِئر - یعنی در دو کنارهٔ چاه.[۳]

«اَغْطَشَ» (النازعات: ۲۹) و «جَنَّ» (الانعام: ۷۶) به معنی تاریکی است.[٤]

و حَسَن گفته است: «كُوِّرَتْ» (التکویر: ۱) یعنی آفتاب پیچیده می‌شود تا آن که نور آن می‌رود[٥].

«وَ اللَّيلِ وَ مَا وَسَقَ» (الانشقاق: ۱۷) وَسَقَ - به معنی جمع کردن است یعنی از هرچه بر زمین می‌رود[٦].

«اتَّسَقَ» (الانشقاق: ۱۸) یعنی وقتی که راست و کامل گردد[۷].

«بُرُوْجاً» (الحجر: ١٦) یعنی منازل خورشید و ماه[۸]

و ابن عباس گفته است: حَرُور، وزیدن باد گرم در شب است.

و - سَمُومْ، وزیدن باد گرم در روز است.

۱- مراد آیهٔ «نَسلَخُ من النَّهارَ فاذَا هُم مُظلِمُون» می‌کشیم از وی روز را پس ناگهان ایشان در تاریکی آیندگان باشند.

۲- مراد آیهٔ «وَ انشَقَّت السَّماُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ» یعنی: و بشکافد، پس آسمان آن روز سست شده باشد.

۳- مراد آیهٔ «وَالْمَلَکُ علی اَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّک فَوْقَهُم يَوْمَئِذٍ ثَمانِيةٌ» یعنی: و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند و بردارند تخت پروردگار تو را بالای خویش، آن روز، هشت کس.

۴- «وَ اَغْطَشَ لَيلَهَا وَ اَخْرَجَ ضُحَاهَا» یعنی و تاریک کرد شب او را و به ظهور آورد روشنی روز او را. «فَلَمَّا جَنَّ عَليه اللَّيْلُ رأكَوكَباً. قال هَذا رَبِّی، فَلَمَّا اَفَلَ قالَ لا اُحِبُّ الآفِلِيْن» پس چون تاریک شد بروی شب، دید ستاره‌ای. گفت: این است پروردگار من. پس وقتی که فرو رفت. گفت: دوست ندارم فرو روندگان را.

۵- «اذَاالشَمسُ كُوِّرَت» وقتی که خورشید پیچیده شود.

۶- «وَاللَّيلِ وَ مَا وَسَق» و قسم می‌خورم به شب و آنچه شب آن را جمع کرده است.

۷- «والقَمَر اذا اتسق» و قسم می‌خورم به ماه چون تمام شود.

۸- «وَ لا الظِّلُ و لاالحَرُورُ» و نه سایه و نه باد گرم.

گفته می‌شود: «یُولِجُ» (الحج: ٤١) یعنی درمی‌آورد[1].

«وَلِیْجَه» (التَّوْبَه: ١٦) در آوردن هرچیز در چیزی است[2].

٣١٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قال: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا، وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلا يُقْبَلَ مِنْهَا، وَتَسْتَأْذِنَ فَلا يُؤْذَنَ لَهَا، يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾». [يس: ٣٨]. [انظر: ٤٨٠٢، ٤٨٠٣، ٧٤٢٤، ٧٤٣٣. اخرجه مسلم: ١٥٩].

٣١٩٩ - از ابراهیم تَیمی از پدر وی روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگام غروب آفتاب به ابوذر گفت: «آیا می‌دانی که خورشید کجا می‌رود؟».

گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «همانا می‌رود تا آن که در زیر عرش سجده کند، و اجازه می‌طلبد و به آن اجازه داده می‌شود، و نزدیک است که سجده کند، ولی پذیرفته نمی‌شود، و سپس اجازه می‌خواهد و به آن اجازه داده نمی‌شود و به آن گفته می‌شود: بازگرد از آن‌جایی که آمده‌ای. سپس طلوع می‌کند از جای غروب خود: و این است فرمودهٔ خدای تعالی: «و آفتاب می‌رود به راهی که قرارگاه وی است این است اندازهٔ (تقدیر) خدای غالب دانا» (یس: ٣٧).

٣٢٠٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ الدَّانَاجُ، قال: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكَوَّرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

٣٢٠٠ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خورشید و ماه، در روز قیامت در هم پیچیده می‌شوند».

٣٢٠١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ: حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ

٣٢٠١ - از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که خبر می‌داد که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خورشید و ماه به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند[3] بلکه آنها نشانه‌هایی

١- «ذالک بأنَ الله یُولِجُ اللّیل فِی‌النهار وَ یُولِجُ النَّهارَ فی اللّیل وَ أنَ الله سَمیعٌ بصیر» این نصرت به سبب آن است که خدا درمی‌آورد شب را در روز و درمی‌آرد روز را در شب و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست. ٢- «و لاالمؤمنین و لیجة» و به جز مؤمنان هیچ دوست پنهانی.

٣- نخستین آفتاب گرفتگی که در زمان آن حضرت در مدینه واقع شد، روزی بود که ابراهیم پسر خوردسال، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مُرد، و مردم می‌گفتند که گرفتگی ماه به خاطر وی بوده است، که آن حضرت سخنان ایشان را رد کرد.

از نشانه‌های خداوندند، پس چون آنها را ببینید که خسوف کرده‌اند، نماز بخوانید».

۳۲۰۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنْهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ». [راجع: ۲۹. أخرجه مسلم: ۹۰۷ مطولاً].

۳۲۰۲ - از ابن عباس (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خورشید و ماه دو نشانه‌اند از نشانه‌های خداوند و برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. پس اگر خسوف آنها را دیدید، خداوند را یاد کنید.

۳۲۰۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَخْبَرَتْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ قَامَ فَكَبَّرَ وَقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». وَقَامَ كَمَا هُوَ، فَقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الْقِرَاءَةِ الأُولَى، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الرَّكْعَةِ الأُولَى، ثُمَّ سَجَدَ سُجُودًا طَوِيلاً، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ سَلَّمَ وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ: «إِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَافْزَعُوا إِلَى الصَّلاةِ». [راجع: ۱۰۴۴. أخرجه مسلم: ۹۰۱].

۳۲۰۳ - از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) او را خبر داده است که: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم)، در آن روزی که آفتاب گرفت به نماز (کسوف) ایستاد و تکبیر گفت و قرائتی دراز خواند، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، سپس سر از رکوع برداشت و گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ»[1] و ایستاد، چنان‌که ایستاده بود، و قرائت کرد و قرائت را دراز کرد، و این قرائت کمتر از رکوع اول بود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، و این رکوع کمتر از رکوع اول بود. سپس سجده کرد و سجده را دراز کرد[2]. پس از آن در در رکعت آخر مانند رکعت اول عمل کرد. بعد سلام داد و همانا خورشید روشن شده بود. سپس به مردم خطبه خواند و دربارهٔ کسوف خورشید و ماه گفت: «خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوندند، که برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند، اگر آنها را در حالت خسوف ببینید، نماز بگزارید».

۳۲۰۴- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ

۳۲۰۴ - از ابومسعود (رضی‌الله عنه) روایت است که

۱- خداوند شنید کسی که او را حمد کرد.

۲- چنین می‌نماید که در آن نماز کسوف آفتاب، در یک رکعت، دو رکوع و یک سجده کرده است.

إِسْمَاعِيلَ قال : حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا». [راجع: ۱۰۴۱. أخرجه مسلم: ۹۱۱].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خورشید و ماه به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند، ولیکن این دو، دو نشانه‌اند از نشانه‌های خداوند. پس اگر آنها را در حالت گرفتگی ببینید، نماز بگزارید».

۵- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِهِ:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ نُشُرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ [الفرقان: ۴۸]. [قرأ عاصم: «بُشْراً» وقرأ حمزةُ والكسائي «نَشراً» . وقرأ ابن عامر: «نُشراً»]

﴿قَاصِفًا﴾ [الإسراء:۶۹]: تَقْصِفُ كُلَّ شَيْءٍ. ﴿لَوَاقِحَ﴾ [الحجر: ۲۲] مَلاقِحَ مُلْقِحَةً. ﴿إِعْصَارٌ﴾ [البقرة: ۲۶۶]: رِيحٌ عَاصِفٌ تَهُبُّ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ كَعَمُودٍ فِيهِ نَارٌ. ﴿صِرٌّ﴾ [آل عمران: ۱۱۷]: بَرْدٌ. ﴿نُشُرًا﴾: مُتَفَرِّقَةً.

باب ۵: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ خداوند تعالی آمده است

«و اوست آن‌که فرستاد بادها را مژده دهنده، پیشاپیش رحمت خویش» (الفرقان: ۴۸).

«قَاصِفاً» (الاسراء: ۶۹) بادِ شکننده است، که هرچیزی را می‌شکند[1].

«لواقح» (الحجر: ۲۲) به معنی آبستن کننده است، اصل آن مَلاقح که جمع مَلحقة می‌باشد[2].

«اِعصار» (البقره: ۲۴۶) گِردبادی است که سخت و زنده است و از زمین به سوی آسمان می‌وزد و همچون ستونی از آتش است[3].

«صِرّ» (آل عمران: ۱۱۷) سرمای سخت است[4].

«نُشْراً» گستردن و پراکنده کردن است[5].

۳۲۰۵ - از مُجاهِد روایت است که ابن عَبّاس(رضی‌الله عنه) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من (در جنگ خندق، توسط باد صَبَا، نصرت داده شدم و قوم عَاد توسط باد دَبُور به هلاکت رسیدند.

۱- «فَيُرسِلَ عَلَيكُم قَاصِفاً من الرِّيحِ» پس بفرستد بر شما از جنس باد، باد تندی را.
۲- «وَ اَرْسلنا الرِّيَح لَوَاقِحَ» و فرستادیم بادها را باردارکنندهٔ ابر.
۳- «فَاَصَابَهآ اِعْصَارٌ فِيْهِ نارٌ» پس در این حالت رسید آن باغ را گردبادی که در آن آتش است.
۴- «كَمَثَلِ رِيحٍ فِيها صِرٌّ» مثال بادی است که در آن سرمای سخت است.
۵- «وَ هُو الَّذِى اَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً» (الفرقان: ۴۸) و اوست آن که فرستاد بادها را مژده دهنده.

٣٢٠٦- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ، وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَّفَتْهُ عَائِشَةُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ﴾. الآيَةَ [الأحقاف: ٢٤]. [انظر: ٤٨٢٩، وانظر في أحاديث الأنبياء، باب ٦. أخرجه مسلم: ٨٩٩].

٣٢٠٦ - از عَطاء روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: هرگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ابری در آسمان می‌دید، پیش و پس می‌آمد و درون و بیرون می‌رفت و رخسارش دگرگون می‌شد و چون از آسمان باران می‌بارید آن حالت (ناراحتی) از وی برطرف می‌شد. عایشه آن حالت را تشخیص داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

من نمی‌دانم، شاید چنان است که (خداوند) به قوم (عاد) گفته است:

«پس چون دیدند آن عقوبت را به صورت ابری رو آورده به میدانهای ایشان: [گفتند این ابری‌است بارانده بر ما، بلکه به حقیقت آن ابر چیزی است که به شتاب طلب کردید آن را. بادی است که در آن عقوبت درد دهنده است]» (الاحقاف: ٢٤)[1].

٦- باب: ذِكْرِ الْمَلائِكَةِ

وَقَالَ أَنَسٌ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلامِ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلائِكَةِ. [راجع: ٣٣٢٩].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَنَحْنُ الصَّافُّونَ﴾ [الصافات: ١٦٥]: الْمَلائِكَةُ.

باب ۶: دربارۀ فرشتگان

و اَنَس گفت: عبدالله بن سلام[2] به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا جَبرئیل علیه‌السلام در میان فرشتگان دشمن یهود است و ابن عباس گفته است: در آیۀ: «هر آینه ما صف بستگانیم» (الصّافات: ١٦٥)، گویندگان آن فرشتگان‌اند.

٣٢٠٧- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ. وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَهِشَامٌ قَالا: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ،

٣٢٠٧ - روایت است (به دو اسناد) از قتاده، از انس بن مالک، که مالک بن صَعْصَعَه(رضی‌الله عنه) گفته است:

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «درحالی که

١- عبارت میان دو قلابک]گفتند...[در متن نیامده است و آن تتمۀ آیه است که برای توضیح مطلب آورده شد.

٢- سِدرة المُنتَهی، جایی است در ملاء اعلی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در معراج بدانجا رسید و با قلبش خدا را ملاقات کرد. و آن درخت کناری است در جانب راست عرش (ترجمۀ المنجد).

عَنْ مَالكِ بْنِ صَعْصَعَةَ ﷺ قال: قال النَّبيُّ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا عِنْدَ الْبَيْتِ بَيْنَ النَّائِمِ وَالْيَقْظَانِ - وَذَكَرَ: يَعْنِي رَجُلاً بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ - فَأُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، مُلِئَ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَشُقَّ مِنَ النَّحْرِ إِلَى مَرَاقِّ الْبَطْنِ، ثُمَّ غُسِلَ الْبَطْنُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ مُلِئَ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، وَأُتِيتُ بِدَابَّةٍ أَبْيَضَ، دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ: الْبُرَاقُ، فَانْطَلَقْتُ مَعَ جِبْرِيلَ حَتَّى أَتَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قال: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ، جَاءَ فَأَتَيْتُ عَلَى آدَمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنِ ابْنٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قال: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى عِيسَى وَيَحْيَى فَقَالا: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّالِثَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى يُوسُفَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، قال: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ ﷺ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قِيلَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى إِدْرِيسَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ

نزدیک خانه (کعبه) در حالتی میان خواب و بیداری بودم - آن حضرت از مردی یاد کرد که میان دو مرد بود - (و سپس فرمود): برای من تشت طلایی آورده شد که مملو از حکمت و ایمان بود، و سپس بدن من از گلو تا شکم شکافته شد. سپس شکم من با آب زمزم شسته شد و با حکمت و ایمان پر کرده شد. بعد برایم مرکبی سفید آورده شد که کوتاهتر از اسپ و بلندتر از خر بود: یعنی اَلْبُراق.

من با جبرئیل روانه شدم تا آن که به آسمان نزدیک رسیدیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: منم جبرئیل. گفته شد: کیست همراه تو؟

گفت: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است. گفت: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت فرمود) من نزد آدم رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: مرحبا بر تو ای پسر و پیامبر.

سپس به آسمان دوم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است. من نزد عَیسی و یَحیَی رفتم. آنان گفتند: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر. سپس به آسمان سوم رفتیم و گفته شد: او کیست؟ گفته شد: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفت: آری، گفته شد: خوش آمده است

جَاءَ، فَأَتَيْنَا عَلَى هَارُونَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ.

فَأَتَيْنَا عَلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى مُوسَى فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ، فَلَمَّا جَاوَزْتُ بَكَى، فَقِيلَ: مَا أَبْكَاكَ؟ قَالَ: يَا رَبِّ هَذَا الْغُلَامُ الَّذِي بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَفْضَلُ مِمَّا يَدْخُلُ مِنْ أُمَّتِي.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ السَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنِ ابْنٍ وَنَبِيٍّ، فَرُفِعَ لِيَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ فَقَالَ: هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، يُصَلِّي فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، إِذَا خَرَجُوا لَمْ يَعُودُوا إِلَيْهِ آخِرَ مَا عَلَيْهِمْ، وَرُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبِقُهَا كَأَنَّهُ قِلَالُ هَجَرَ، وَوَرَقُهَا كَأَنَّهُ آذَانُ الْفُيُولِ، فِي أَصْلِهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ فَقَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَفِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ النِّيلُ وَالْفُرَاتُ.

ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلَاةً، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جِئْتُ مُوسَى فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ قُلْتُ فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلَاةً، قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ بِالنَّاسِ مِنْكَ، عَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، وَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَلْهُ، فَرَجَعْتُ فَسَأَلْتُهُ، فَجَعَلَهَا أَرْبَعِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، ثُمَّ ثَلَاثِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عِشْرِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عَشْرًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى فَقَالَ: مِثْلَهُ، فَجَعَلَهَا خَمْسًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ، قُلْتُ: جَعَلَهَا خَمْسًا، فَقَالَ: مِثْلَهُ. قُلْتُ:

و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) من نزد یوسف رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر.

سپس به آسمان چهارم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: جبرئیل است گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد، گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفته شد: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) ما نزد هارون رفتیم و بر وی سلام کردیم. وی گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر.

سپس بر آسمان ششم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفته شد: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد است. گفته شد: و همان به سوی فراخوانده شده است، خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) نزد موسی رفتم و بر وی سلام کردم. وی گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر. و چون از کنار وی گذشتم، گریست. گفته شد: تو را چه چیز می‌گریاند؟ گفت: پروردگارا، این جوانی که پس از من برگزیده شده، از اُمّت وی گروهی بیشتر به بهشت درمی‌آیند نسبت به اُمّت من.

سپس به آسمان هفتم رفتیم. گفته شد. او کیست؟ گفت: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است، خوش آمده است و

فَسَلَّمْتُ فَنُودِيَ: إِنِّي قَدْ أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي، وَأَجْزِي الْحَسَنَةَ عَشْرًا».

وَقَالَ هَمَّامٌ: عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ».

[انظر: ٣٣٩٣، ٣٤٣٠، ٣٨٨٧. أخرجه مسلم: ١٦٤].

چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) من نزد ابراهیم رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: سلام بر تو ای پسر و پیامبر. سپس بَیْت‌المَعْمُورْ بر من نموده شد و من از جبرئیل پرسیدم. وی گفت: این بَیْت‌المَعْمُور است، و در آن هفتاد هزار فرشته در هر روز نماز می‌گزارند و چون از آن جا بیرون می‌روند، دیگر بدان جای برنمی‌گردند(گروه دیگر می‌آیند» و این آخرین دیدار آنها است.

سپس سِدْرهُ المُنتَهَی[1] بر من نموده شد و ناگاه میوهٔ آن را دیدم که بسان سبوی هَجَر بزرگ است و برگهای آن گویا بسان گوش فیل است. در بیخ این درخت چهار جوی است: که دو جوی آن پنهان و دو جوی آن نمایان است. چون از جبرئیل پرسیدم، گفت: دو جوی پنهان آن در بهشت است، و دوجوی نمایان آن نِیل و فرات است.

سپس پنجاه نماز (در شبانه روز) بر من فرض شد. من روانه شدم تا آن که نزد موسی آمدم. وی گفت: چه کارکردی؟ گفتم که پنجاه نماز بر من فرض شده است. گفت: من احوال مردم را از تو بهتر می‌دانم. بنی‌اسرائیل را تجربه کردم و این سخت‌ترین تجربه بود (تا آنها را به اطاعت وادارم) و همانا که اُمّت تو توان آن را ندارد. بازگرد نزد پروردگار خود و از وی بخواه (که از آن کم کند). من بازگشتم و تقاضا کردم. خداوند نمازها را به چهل (نماز) رسانید. سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) که آن را

۱- سِدْرهُ المُنتَهَی، جایی است در صلاء اعلی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در معراج بدانجا رسید و با قلبش خدا را ملاقات کرد. و آن درخت کناری است در جانب راست عرش (ترجمهٔ الصنجد).

به سی نماز رسانید و سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) سپس بیست نماز رسانید. و سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) آن را به ده رکعت رسانید. سپس نزد موسی آمدم. وی گفت: وی همان سخن را گفت: خداوند آن را به پنج رسانید. باز نزد موسی آمدم. وی گفت: چه کار کردی؟ گفتم آن را به پنج نماز رسانید. وی همان سخن را گفت.

من گفتم: من (به حکم خدا) تسلیم شدم. سپس ندا برآمد که:

همانا فریضهٔ خود را مقرر کردم و بار آن را بر بندگان سبک ساختم و نیکویی را ده چند پاداش می‌دهم».

و هَمّام از قَتاده، از حسن، از ابوهریره(رضی‌الله عنه)، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در موضوع) بَیْت المَعْمور روایت کرده است[1].

۳۲۰۸- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ، قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، وَيُقَالُ لَهُ: اكْتُبْ عَمَلَهُ، وَرِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». [انظر: ۳۳۳۲، ۶۵۹۴، ۷۴۵۴. أخرجه مسلم: ۲۶۴۳].

۳۲۰۸- از زید بن وَهْب روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) که راستگوی است و راستگو شمرده گفته شده، ما را خبر داده است که: «همانا آفرینش هر یک از شما در شکم مادر به مدت چهل روز فراهم می‌شود، سپس در همچو مدتی به حالت عَلَقه (خون بسته) درمی‌آید، سپس در همچو مدتی به حالت مُضْغَه (گوشت پاره) درمی‌آید. سپس خداوند فرشته‌ای می‌فرستد که مأمور شده است چهار چیز را بنویسد، و به او گفته می‌شود که: بنویس عمل او را، و روزی او را، و عمر او را و بدبختی یا نیکبختی او را. سپس در وی روح دمیده می‌شود. همانا در میان

[1]- یعنی همام در سیاق حدیث خود قصهٔ بیت المعمور را از قصه اسرا جدا آورده است.

شما مردی است که بدان گونه عمل می‌کند که میان او و بهشت یک وجب فاصله بیش نیست، ولی نوشته‌ای (که در شکم مادر بر وی رقم زده شده) پیشی می‌گیرد (و سرانجام) کردار اهل دوزخ را اختیار می‌کند (و مستحق آن می‌شود) و مردی دیگر بدان گونه عمل می‌کند که میان او و دوزخ یک وجب فاصله بیش نیست ولی نوشته بر وی پیشی می‌گیرد و (سرانجام) عمل اهل بهشت را اختیار می‌کند.

٣٢٠٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَتَابَعَهُ أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ».

[انظر: ٦٠٤٠، ٧٤٨٥. أخرجه مسلم: ٢٦٣٧، زيادة].

۳۲۰۹ – از نافع، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر خداوند بنده‌ای رادوست بدارد. بر جبرئیل بانگ می‌زند: همانا خداوند فلان را دوست می‌دارد، تو نیز او را دوست بدار. جبرئیل او را دوست می‌دارد و بر اهل آسمان بانگ می‌زند که: همانا خداوند فلان را دوست می‌دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس بر روی زمین مقبولیت می‌یابد.

٣٢١٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: «يَقُولُ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ، وَهُوَ السَّحَابُ، فَتَذْكُرُ الْأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ، فَتَسْتَرِقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ». [انظر: ٣٢٨٨، ٥٧٦٢، ٦٢١٣، ٧٥٦١. أخرجه مسلم: ٢٢٢٨ باختلاف].

۳۲۱۰ – از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها)- همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)- از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده که می‌گفت: «فرشتگان بر دامنهٔ بلند آسمان که آن ابر است، فرود می‌آیند و ازکارهایی که در آسمان مقدر شده است یاد می‌کنند، شیاطین بدان دزدیده گوش فرا می‌دهند و از آن‌چه شنیده‌اند به کاهنان می‌رسانند و کاهنان با آن، دروغ می‌گویند و صد دروغ از خود بدان می‌پیوندند».

٣٢١١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ

۳۲۱۱ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است

سَعْد: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَاب، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَالأَغَرِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلائِكَةُ، يَكْتُبُونَ الأَوَّلَ فَالأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الإِمَامُ طَوَوُا الصُّحُفَ، وَجَاؤُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». [راجع: ۹۲۹. أخرجه مسلم: ۸۵۰، كتاب الجمعة ۲٤].

که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون روز جمعه فرا رسد، فرشتگان بر هر دری از درهای مسجد می‌باشند، و نخست نام کسانی را می‌نویسندکه اول آمده‌اند[1] و چون امام (بر منبر) نشیند، فرشتگان دفاتر خویش را جمع می‌کنند و می‌آیند و به خطبه گوش می‌دهند[2].

۳۲۱۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: مَرَّ عُمَرُ فِي الْمَسْجِدِ، وَحَسَّانُ يُنْشِدُ، فَقَالَ: كُنْتُ أُنْشِدُ فِيهِ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ فَقَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَجِبْ عَنِّي، اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». قَالَ: نَعَمْ. [راجع: ٤٥٣. أخرجه مسلم: ٢٤٨٥].

۳۲۱۲ – از زُهری روایت است که سعید بن مُسَیِّب گفت: عُمر بر مسجد (نبوی) گذشت و حَسّان شعری می‌خواند (عمر او را عتاب کرد) حَسّان گفت: من در این مسجد زمانی شعر می‌خواندم که کسی بهتر از تو در این مسجد بود. سپس عمر به سوی ابوهریره توجه کرد. حسّان گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم (ای ابوهریره) که آیا شنیده‌ای که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «پاسخ بگوی از جانب من (کافران را)، بارالها، او را با رُوحِ القُدُس تأیید کن»[3].

ابوهریره گفت: آری. (شنیده‌ام).

۳۲۱۳- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِحَسَّانَ: «اهْجُهُمْ - أَوْ هَاجِهِمْ - وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». [انظر: ۴۱۲۳ ث، ۴۱۲۴ ث، ۶۱۵۳ ل. أخرجه مسلم: ۲۴۸۶].

۳۲۱۳ – از براء(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به حسّان گفت: «ایشان را با (شعر خود) هجو کن».

۳۲۱٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ حُمَيْدَ بْنَ هِلالٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى غُبَارٍ سَاطِعٍ فِي سِكَّةِ بَنِي غَنْمٍ، زَادَ مُوسَى: مَوْكِبَ جِبْرِيلَ.

۳۲۱٤ – از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: گویی اکنون به سوی غباری می‌نگرم که از کوچهٔ بنی غنم (در غزوهٔ بنی قُرَیظه) برخاسته است.)

موسی در روایت خود افزوده است: موکب جبرئیل (یعنی غباری که از موکب جبرئیل

۱- یعنی هر که پیشتر آید، ثوابش را بیشتر نویسند
۲- یعنی پس از آن نام کسی را که در مسجد آید نمی‌نویسند.
۳- یعنی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به حسان می‌گفت که با شعر خود به کافران پاسخ گوی.

برخاسته است.

۳۲۱۵- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ، سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ قال: «كُلُّ ذَاكَ، يَأْتِينِي الْمَلَكُ أَحْيَانًا فِي مِثْلِ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ، فَيَفْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ مَا قَالَ، وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ، وَيَتَمَثَّلُ لِيَ الْمَلَكُ أَحْيَانًا رَجُلًا، فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ». [راجع: ۲. أخرجه مسلم: ۲۳۳۳، بقطعة لم ترد هنا].

۳۲۱۵ - از عُروه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: حارث بن هشام از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد که: وحی چگونه بر تو فرود می‌آید؟

آن حضرت فرمود: «در همه حالات، فرشته‌ای بر من می‌آید، گاه بسان آواز زنگ است، از آن حالت که وامی‌رهم هر آنچه گفته شده است فرا می‌گیرم، و این حالت سخت‌ترین (نوع وحی) است، و گاه فرشته‌ای به صورت مردی برمن می‌آید و با من سخن می‌گوید، و آنچه می‌گوید فرامی‌گیرم».

۳۲۱۶- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دَعَتْهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ: أَيْ فُلُ هَلُمَّ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: ذَاكَ الَّذِي لَا تَوَى عَلَيْهِ قال النَّبِيُّ ﷺ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». [راجع: ۱۸۹۷. أخرجه مسلم: ۱۰۲۷].

۳۲۱٦ - از ابوهُریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفته از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که دو چیز (درهم یا دینار) در راه خدا خرج کند، دربانان بهشت او را فرا می‌خوانند که: ای فلان، زود بیا».

ابوبکر گفت: همچو کسی را زیانی نباشد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «امیدوارم تو در زمرهٔ آنان باشی»

۳۲۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال لَهَا: «يَا عَائِشَةُ، هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، تَرَى مَا لَا أَرَى تُرِيدُ النَّبِيَّ ﷺ. [انظر: ۳۷٦۸ل، ٦۲۰۱ل، ٦۲٤۹ل، ٦۲٥۳ع، وانظر في الاستئذان باب ۱۸. أخرجه مسلم: ۲٤٤۷].

۳۲۱۷ - از زُهری از ابوسَلَمه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او فرمود: «ای عایشه، این جبرئیل است که بر تو سلام می‌گوید».

عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر وی باد «تو» چیزی را می‌بینی که من نمی‌بینم.

مراد وی از (تو) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

۳۲۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ. (ح)

۳۲۱۸ - از سَعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله

قال: حَدَّثَني يَحيَى بنُ جَعفَر: حَدَّثَنا وَكيعٌ، عَن عُمَرَ بنِ ذَرٍّ، عَن أبيه، عَن سَعيدِ بنِ جُبَير، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رَضيَ اللهُ عَنهُمَا قَال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِجبريلَ: «ألا تَزُورُنا أكثَرَ ممَّا تَزُورُنَا». قال: فَنَزَلَت ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إلا بِأمرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَينَ أيدِينَا وَمَا خَلفَنَا﴾ الآيَةَ. [مريم: ٦٤]. [انظر: ٤٧٣١، ٧٤٥٥].

علیه وسلم) به جبرئیل علیه‌السلام گفت:

«چرا به دیدار ما بیشتر از آنچه می‌آمدی، نمی‌آیی؟».

ابن عباس گفت: سپس این آیه نازل شد: «فرشتگان گفتند» فرود نمی‌آییم الاّ به حکم پروردگار تو، او راست (علم) آنچه پیش ماست و آنچه عقب ماست». (مریم: ٦٤).

٣٢١٩- حَدَّثَنا إسمَاعيلُ قال: حَدَّثَني سُلَيمَانُ، عَن يُونُس، عَنِ ابنِ شِهَاب، عَن عُبَيدِاللَّه بنِ عَبدِاللَّه بنِ عُتبَةَ ابنِ مَسعُود، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنهما: أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «أقرَأني جِبريلُ عَلَى حَرفٍ، فَلَم أزَل أستَزيدُهُ، حَتَّى انتَهَى إلَى سَبعَةِ أحرُفٍ». [انظر: ٤٩٩١، أخرجه مسلم: ٨١٩].

٣٢١٩ – از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «جبرئیل (قرآن را) به یک لُغَت بر من خواند، و من همیشه خواهان افزونی قرائت از وی بودم تا آن که با هفت قرائت به نهایت رسید».

٣٢٢٠- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ مُقَاتِل: أخبَرَنا عَبدُاللَّه: أخبَرَنا يُونُسُ، عَنِ الزُّهرِيِّ قال: حَدَّثَني عُبَيدُاللَّه بنُ عَبدِاللَّه، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنهما قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أجوَدَ النَّاسِ، كَانَ أجوَدُ مَا يَكُونُ في رَمَضَانَ، حِينَ يَلقَاهُ جِبريلُ، كَانَ جِبريلُ يَلقَاهُ في كُلِّ لَيلَةٍ مِن رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ القُرآنَ، فلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَلقَاهُ جِبريلُ أجوَدُ بِالخَيرِ مِنَ الرِّيحِ المُرسَلَةِ.

عَن عَبدِاللَّه: حَدَّثَنا مَعمَرٌ بِهَذَا الإسنَاد نَحوَهُ.

وَرَوَى أبُو هُرَيرَةَ وَفَاطِمَةُ رضي اللهُ عَنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أنَّ جِبريلَ كَانَ يُعَارِضُهُ القُرآنَ. [راجع: ٦. أخرجه مسلم: ٢٣٠٨].

٣٢٢٠ – از زُهری از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: «رسول خدا – صلی‌الله علیه وآله وسلم – سخاوتمندترین مردم بود و در ماه رمضان که جبرئیل از وی دیدار می‌کرد، از آن هم سخاوتمندتر می‌بود، و جبرئیل در رمضان هر شب از وی دیدار می‌کرد، و قرآن را باهم می‌خواندند، و آن‌گاه که جبرئیل از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) دیدار می‌کرد، آن حضرت در خیررسانی از بادوزان سخاوتمندتر می‌بود.

عبدالله (بن مبارک) گفت: مَعْمَر به همین اسناد، به مانند این حدیث ما را خبر داده است.

و ابوهریره و فاطمه(رضی‌الله عنها) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند که: همانا جبرئیل قرآن را بر آن حضرت می‌خواند.

٣٢٢١- حَدَّثَنا قُتَيبَةُ: حَدَّثَنا لَيثٌ، عَنِ ابنِ شِهَاب: أنَّ

٣٢٢١ – از ابن شهاب روایت است که گفته:

عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ أَخَّرَ الْعَصْرَ شَيْئًا، فَقَالَ لَهُ عُرْوَةُ: أَمَا إِنَّ جِبْرِيلَ قَدْ نَزَلَ فَصَلَّى أَمَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عُمَرُ: اعْلَمْ مَا تَقُولُ يَا عُرْوَةُ، قَالَ: سَمِعْتُ بَشِيرَ بْنَ أَبِي مَسْعُودٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا مَسْعُودٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَزَلَ جِبْرِيلُ فَأَمَّنِي فَصَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ». يَحْسُبُ بِأَصَابِعِهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ. [راجع: ٥٢١. أخرجه مسلم: ٦١٠].

همانا عمر بن عبدالعزیز نماز عصر را اندکی تأخیر کرد. عروه به او گفت: آگاه باش که همانا جبرئیل فرود آمد و پیش روی رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نماز گزارد.

عمر گفت: می‌دانی که چه می‌گویی، ای عُروه. عروه گفت: از بشیر ابن ابی مسعود شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «جبرئیل فرود آمد و مرا امامت داد و من با وی نماز گزاردم، سپس با وی نماز گزاردم، سپس با وی نماز گزاردم سپس با وی نماز گزاردم، سپس با وی نماز گزاردم» و آن حضرت با انگشتان خویش پنج نماز را می‌شمرد.

٣٢٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ لِي جِبْرِيلُ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، أَوْ: لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ». قَالَ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ». [راجع: ١٢٣٧. أخرجه مسلم: ٩٤ باختلاف وورد مطولاً في كتاب الزكاة ٣٢].

۳۲۲۲ - از اَبوذَر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شریک نیاورده باشد، داخل بهشت می‌شود - یا فرمود - داخل دوزخ نمی‌شود».

ابوذر پرسید: اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد؟

آن حضرت فرمود: «اگرچه» (این کارها را کرده باشد).

٣٢٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمَلَائِكَةُ يَتَعَاقَبُونَ: مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ، وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَفِي صَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ. فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَقَالُوا: تَرَكْنَاهُمْ يُصَلُّونَ وَأَتَيْنَاهُمْ يُصَلُّونَ». [راجع: ٥٥٥. أخرجه مسلم: ٦٣٢].

۳۲۲۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان پیهم درآمد و شداند: فرشتگانی که در شب می‌آیند و فرشتگانی که در روز می‌آیند، و این دو گروه در نماز صبح و عصر جمع می‌شوند. سپس فرشتگانی که شب با شما بوده‌اند، به سوی خداوند عروج می‌کنند و خداوند از ایشان می‌پرسد، هرچند که خود می‌داند، که:

بنده‌های مرا در چه حالتی ترک کردید؟ آنها می‌گویند: «ایشان را درحالی ترک کردیم که نماز می‌گزاردند و چون نزد ایشان رفته بودیم، نماز می‌گزاردند».

٧- باب : إِذَا قالَ أَحَدُكُمْ :آمِينَ

وَالْمَلائكَةُ في السَّمَاءِ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِه.

٣٢٢٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ: أَنَّ نَافِعًا حَدَّثَهُ: أَنَّ القَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالَتْ: حَشَوْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ وِسَادَةً فِيهَا تَمَاثِيلُ، كَأَنَّهَا نُمْرُقَةٌ، فَجَاءَ فَقَامَ بَيْنَ البَابَيْنِ، وَجَعَلَ يَتَغَيَّرُ وَجْهُهُ، فَقُلْتُ: مَا لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قالَ: «مَا بَالُ هَذِهِ الْوِسَادَةِ». قالَتْ: وِسَادَةٌ جَعَلْتُهَا لَكَ لِتَضْطَجِعَ عَلَيْهَا، قالَ: «أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ الْمَلائكَةَ لا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ، وَأَنَّ مَنْ صَنَعَ الصُّورَةَ يُعَذَّبُ يَوْمَ القِيَامَةِ، يَقُولُ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». [راجع: ٢١٠٥. اخرجه مسلم: ٢١٠٧].

باب ۷: چون یکی از شما بگوید: آمین

و فرشتگان در آسمان (آمین بگویند) و یکی دیگری را موافق افتد (هر دو آمین هم زمان باشد) گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.

٣٢٢٤ - از نافع از قاسم بن محمد روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بالشی پُر کردم که صورتها بر آن نقش شده بود. همچون بالشی کوچک. آن حضرت آمد و میان دو در خانه ایستاد، و رخسار وی دگرگون شد. گفتم: ما چه کرده‌ایم یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «این بالش برای چیست». عایشه گفت: این بالشی است کوچک که برای تو آماده کرده‌ام تا بر آن بخوابی. آن حضرت فرمود: «آیا نمی‌دانستی که فرشتگان در خانهٔ که صورت باشد داخل نمی‌شوند؟ و همانا کسی که صورتی بسازد، در روز قیامت عذاب می‌شود. و گفته می‌شود، زنده گردانید آنچه آفریده‌اید».

٣٢٢٥- حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عنهما يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا طَلْحَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا تَدْخُلُ الْمَلائكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةُ تَمَاثِيلَ». [انظر: ٣٢٢٦، ٣٣٢٢،

٣٢٢٥ - از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که ابوطلحه(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای داخل نمی‌شوند که در آن سگ و صورت جاندار باشد»[1].

۱- این تمثالها از جنس چیزی بوده است که بت‌پرستان آن را می‌پرستیدند وگرنه در تصویر بعضی صورتهای بیجان رخصت است. چنان‌که در حدیث صحیح از ابن عباس (رضی‌الله عنه) روایت شده است. (شرح شیخ‌الاسلام).

۴۰۰۲^{ك}، ۵۹۴۹، ۵۹۵۸^{ع}. أخرجه مسلم: ۲۱۰۶].

۳۲۲۶- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو: أَنَّ بُكَيْرَ بْنَ الأَشَجِّ حَدَّثَهُ: أَنَّ بُسْرَ بْنَ سَعِيدٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ الْجُهَنِيَّ ﷺ حَدَّثَهُ: وَمَعَ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عُبَيْدُاللَّهِ الْخَوْلَانِيُّ، الَّذِي كَانَ فِي حَجْرِ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: حَدَّثَهُمَا زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ: أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ».

قَالَ بُسْرٌ: فَمَرِضَ زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ، فَعُدْنَاهُ فَإِذَا نَحْنُ فِي بَيْتِهِ بِسِتْرٍ فِيهِ تَصَاوِيرُ، فَقُلْتُ: لِعُبَيْدِاللَّهِ الْخَوْلَانِيِّ: أَلَمْ يُحَدِّثْنَا فِي التَّصَاوِيرِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «إِلا رَقْمٌ فِي ثَوْبٍ». أَلا سَمِعْتَهُ؟ قُلْتُ: لا، قَالَ: بَلَى قَدْ ذَكَرَهُ.

[راجع: ۳۲۲۵. أخرجه مسلم: ۲۱۰۶].

۳۲۲۶ - از بُسر بن سعید روایت است که گفته: زَیدبن خالد الجُهَنی به او گفته است: همراه بُسْربن سعید، عبیدالله خوْلانی بوده است، همان کسی که در تحت پرورش میموه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قرار داشت که زید بن خالد به هردویشان گفت: ابوطلحه او را گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در خانهٔ داخل نمی‌شوند که در آن صورت باشد».

بُسْر گفته است: زیدبن خالد بیمار شد و ما از وی عیادت کردیم و ناگاه پردهٔ خانه‌اش را دیدیم که در آن تصاویر بود. من به عُبَیدالله خَوْلانی گفتم: آیا وی دربارهٔ تصاویر ما را حدیث نمی‌کرد؟ وی گفت: همانا وی گفته بودو (که آن حضرت فرموده است) «به جز از نقشی که درجامه باشد» آیا تو آن را نشنیدی؟ گفتم: نی. گفت: آری، آن را گفته بود.

۳۲۲۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَعَدَ النَّبِيَّ ﷺ جِبْرِيلُ فَقَالَ: «إِنَّا لا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلا كَلْبٌ». [انظر: ۵۹۶۰^{ع}].

۳۲۲۷ - از سالم از پدر وی (عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: جبرئیل وعده کرد که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیاید (و نیامد) و گفت: «ما به خانه‌ای داخل نمی‌شویم که در آن سگ و صورت باشد».

۳۲۲۸- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ الإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ۷۹۶. أخرجه مسلم: ۴۰۹].

۳۲۲۸ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون امام بگوید: سَمِع اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، شما بگویید: اَللّهُمَّ رَبَّنا لَکَ الحَمْدُ. همانا اگر کسی گفته‌اش با گفتهٔ فرشتگان موافق افتد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.

۳۲۲۹- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

۳۲۲۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که

فُلَيْح: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ فِي صَلاةٍ مَا دَامَتِ الصَّلاةُ تَحْبِسُهُ، وَالْمَلائِكَةُ تَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، مَا لَمْ يَقُمْ مِنْ صَلاتِهِ، أَوْ يُحْدِثْ». [راجع: ١٧٦. أخرجه مسلم: ٦٦٢ آخره، أخرجه: ٦٤٩ بقطعة ليست في هذه الطريق].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا هر یک از شما در نماز است تا آن‌گاه که در انتظار نماز است. فرشتگان می‌گویند: بارالها، او را بیامرز و بر وی رحمت کن، تا آن که از جای نماز برنخیزد و وضویش نشکند».

۳۲۳۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ﴾.

قال سُفْيَانُ: فِي قِرَاءَةِ عَبْدِاللَّه: وَنَادَوْا يَا مَالِ. [انظر: ٣٢٦٦، ٤٨١٩. أخرجه مسلم: ٨٧١ بلفظ: مالك].

۳۲۳۰ - از صَفوان بن یَعْلی روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که این آیه را بر منبر می‌خواند: «و آواز دهند که‌ای مالک [باید که به مرگ حکم کند بر ما پروردگار تو. مالک گوید: هر آینه شما همیشه باشند گانید]» (الزُّخرف: ۷۷)[1]. سُفیان گفته است: در قرائت عبدالله بن مسعود: ای مال است.

۳۲۳۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنِي، يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ حَدَّثَتْهُ: أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟ قال: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ مَا لَقِيتُ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلَ بْنِ عَبْدِكُلالٍ، فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي، فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ، فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ، لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ: ذَلِكَ

۳۲۳۱ - از ابن شهاب، از عُروه، از عایشه(رضی‌الله عنها) - همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که گفت: وی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آیا روزی سخت‌تر از جنگ اُحُد بر سر تو آمده است؟ آن حضرت فرمود:

«همانا دیدم از قوم تو آنچه دیدم و سخت‌ترین آن را در روز عَقبه از ایشان دیدم،[2] آن‌گاه که خودم را بر ابن عبدِ یَا لِیْل بن عَبد کَلال عرضه کردم، و او بدانچه خواسته بودم پاسخی نداد. از آن‌جا با سیمای اندوهناک روانه شدم تا آن که به قرنِ الثَّعالِب، رسیدم، به خود نیامدم. سرم را بلند کردم، ناگاه ابری دیدم که بر من سایه می‌کند و چون بدان نگریستم جبرئیل را دیدم. وی بر من بانگ زد و گفت:

۱- مراد از آن مالک دوزخ است. تتمۀ آیه در متن نبود، در میان دو قلابک [باید که...] آورده شد.
۲- عَقَبَه نام موضعی است که میان کوه مکه که - جمرة‌العَقَبه - بدان منسوب است. آن حضرت در آن‌جا قبایل را به اسلام دعوت کرد و سپس به سوی ثقیف رفت و بزرگان ایشان چون عبد یا لیل بن عبد کلال را که از اهل طایف بود دعوت کرد، ولی نپذیرفتند (شرح شیخ‌الاسلام).

فِيمَا شِئْتَ، إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الأَخْشَبَيْنِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». [انظر: ٧٣٨٩ـع. اخرجه مسلم: ١٧٩٥].

همانا خداوند شنیده است آنچه را قوم تو به تو گفته‌اند و آن‌چه را بر تو رد کرده‌اند. و خداوند فرشتهٔ کوهها را بر تو فرستاده است تا هر آن‌چه خواهی به وی دستور دهی.

(آن حضرت گفت:) فرشتهٔ کوه‌ها بر من بانگ زد و بر من سلام کرد و سپس گفت: ای محمد. و گفت: این است آنچه می‌خواهی، اگر می‌خواهی، دو کوه اَخْشَبْ را برایشان می‌کوبم؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نی، بلکه امید می‌دارم که خداوند از اصلاب آنها کسی را بیرون آورد که خداوند را به یگانگی بپرستد و کسی را به او شریک نیاورد».

٣٢٣٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيُّ قال: سَأَلْتُ زِرَّ بْنَ حُبَيْشٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾ [النجم ٩، ١٠] قال: حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ: أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ. [انظر: ٤٨٥٦ـل، ٤٨٥٧ـل. اخرجه مسلم: ١٧٤].

٣٢٣٢ - از اَبُوعَوانه روایت است که ابواسحاق شیبانی گفت: از زِرّبن حُبیش درمورد فرمودهٔ خدای تعالی پرسیدم که می‌گوید: «پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن. پس پیغام رسانید به سوی بندهٔ خود آنچه رسانید» (النّجم: ۹ و ۱۰)[1].

زِر گفت: ابن مسعود به ما گفت که: همانا آن حضرت جبرئیل را دیده است که ششصد بال داشت[2].

٣٢٣٣ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾. قال: رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أُفُقَ السَّمَاءِ. [انظر: ٤٨٥٨ـل].

٣٢٣٣ - از عَلْقَمه روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی‌الله عنه) در تفسیر این آیه گفت: «هر آینه (آن حضرت) معاینه کرد بعضی نشانه‌های بزرگ پروردگار خود را» (النجم: ۱۸).

یعنی آن حضرت، رَفرَف (فرش) سبزی دید که بر کناره‌های آسمان گسترده شده بود.

۱- مراد از آن، در سفر معراج است.

۲- یعنی مراد از این نزدیکی، نزدیکی آن حضرت به جبرئیل است، درحالی که این مخالف منطوق احادیث مشهورهٔ معراج است و این آیه در آن واقع شده است (تیسیرالقاری).

۳۲۳۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ: أَنْبَأَنَا الْقَاسِمُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ، وَلَكِنْ قَدْ رَأَى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ، وَخَلْقُهُ سَادٌّ مَا بَيْنَ الأُفُقِ. [انظر: ۳۲۳۵م، ۴۶۱۲ق، ۴۸۵۵ط، ۷۳۸۰ن، ۷۵۳۱ق. أخرجه مسلم: ۱۷۷ مطولاً].

۳۲۳۴ – از قاسم روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: کسی که گمان می‌کند که محمد(صلی‌الله علیه وسلم) پروردگار خویش را دیده است، سخت به خطا رفته است، لیکن آن حضرت، جبرئیل را به شکل و آفرینش اصلی وی دید که تمام افق را فراگرفته بود.

۳۲۳۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنِ ابْنِ الأَشْوَعِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَأَيْنَ قَوْلُهُ: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ قَالَتْ: ذَاكَ جِبْرِيلُ، كَانَ يَأْتِيهِ فِي صُورَةِ الرَّجُلِ، وَإِنَّهُ أَتَاهُ هَذِهِ الْمَرَّةَ فِي صُورَتِهِ الَّتِي هِيَ صُورَتُهُ، فَسَدَّ الأُفُقَ. [راجع: ۳۲۳۴. أخرجه مسلم: ۱۷۷].

۳۲۳۵ – از شَعبی روایت است که مسروق گفت: به عایشه(رضی‌الله عنها) گفتم: این فرمودهٔ خدای تعالی بر کجا دلالت می‌کند که می‌گوید:

«پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیک‌تر از آن».

وی گفت: مراد از آن جبرئیل است که به صورت مردی نزد آن حضرت می‌آمد و همانا این بار به صورت اصلی خود آمد، درحالی که صورت وی همه افق را فراگرفته.[1]

۳۲۳۶- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي، قَالَا: الَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ». [راجع: ۸۴۵. أخرجه مسلم: ۲۲۷۵].

۳۲۳۶ – از سَمُره روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دیشب (در خواب) دیدم که دو مرد نزد من آمدند و گفتند: کسی که آتش دوزخ را می‌افروزد، وی مالک است؛ نگهدارندهٔ آتش و من جبرئیلم و این مکائیل است.

۳۲۳۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ، فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا، لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى

۳۳۳۷ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر کسی زن خود را (برای مباشرت) به بستر خویش فرا خواند و او نپذیرد و شوهرش خشمگین

۱– در مسألهٔ دیدار آن حضرت، خداوند را به چشم سر در شب معراج اختلاف است، عایشه(رضی‌الله عنها) آن را نفی می‌کند و ابن عباس (رضی‌الله عنه) تأیید می‌نماید و هر یک از این دو نظر در میان صحابه و تابعین و پس از تابعین مورد تأیید و تردید بوده است. برخی در این مسأله توقف کرده‌اند و به اثبات آن دلایل واضح و کافی نیافته‌اند. لیکن جمهور به جانب اثبات آن است یعنی دیدن آن حضرت خداوند را به چشم سر. شیخ محیی‌الدین نو وی گفته است که راجح و مختار نزد اکثر علمای کبار آن است که آن حضرت به چشم سر پروردگار خویش را دیده است. وی می‌گوید که اثبات آن جز به سماع از آن حضرت راست نیاید، و عایشه در انکار آن به حدیث تمسک نکرده و از آن حضرت چیزی به سماع روایت نکرده، بلکه گفته‌اش استنباط اجتهادی است. برخی از علما گفته‌اندکه دراین مسأله، قول ابن عباس مورد اعتماد است، و او جز به سماع از آن حضرت نگفته است. و روا نباشد که چنین قول عظیم را به ظن و اجتهاد گویند. عمربن راشد گفته است که عایشه نزد ما داناتر از ابن عباس نیست (اقتباس از شرح شیخ‌الاسلام ج ۵ و ص ۳۱۳ حاشیه تیسیرالقاری).

تُصْبِحَ ».

تَابَعَهُ شُعْبَةُ، وَأَبُو حَمْزَةَ، وَابْنُ دَاوُدَ، وَأَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ. [انظر: ٥١٩٣، ٥١٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٣٦].

بخوابد، فرشتگان بر وی لعنت می‌کنند تا آن که صبح فرا رسد».

متابعت کرده است (ابوعوانه را) شُعْبَه و ابوحَمزه، و ابن داوُد و ابومُعاویه از اعمش.

۳۲۳۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: « ثُمَّ فَتَرَ عَنِّي الْوَحْيُ فَتْرَةً، فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَجُئِثْتُ مِنْهُ حَتَّى هَوَيْتُ إِلَى الارْضِ، فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ: زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - إِلَى - فَاهْجُرْ﴾». قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَالرِّجْزُ الأَوْثَانُ. [راجع: ٤. أخرجه مسلم: ١٦١].

۳۲۳۸ - از ابن شهاب روایت است که ابوسَلَمه گفت: جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) مرا خبر داد که وی از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «(نزول وحی، بر من چندی به تأخیر افتاد. در حالی‌که روانه بودم، آوازی از آسمان شنیدم. چشمم را به سوی آسمان بلند کردم. ناگاه فرشته‌ای را دیدم که در غار حِرا نزد من آمده بود و در میان زمین و آسمان بر تختی نشسته است. از وی ترسیدم تا آن که بر زمین افتادم، سپس نزد اهل خانه‌ام آمدم و گفتم: مرا درپیچید، مرا درپیچید، سپس خداوند تعالی وحی فرستاد: «ای مرد جامه بر خود پیچیده، برخیز پس بترسان، و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن، و جامه‌های خود را پاک ساز و پلیدی را دور کن» (المُدَثِّر: آیات ۱ تا ۵).

ابوسلمه گفته است: الرُّجْز (پلیدی) به معنی بتان است.

۳۲۳۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ.

وقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكُمْ، يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: « رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مُوسَى، رَجُلاً آدَمَ، طُوَالاً جَعْدًا، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى رَجُلا

۳۲۳۹ - از سعید، از قتاده روایت است که ابوالعالیه گفت: پسرعم پیامبر شما؛ یعنی ابن عباس(رضی‌الله عنه) به ما گفت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شبی که مرا به آسمان بردند، موسی (ع) را دیدم که مردی گندم‌گون و بلند قامت بود و موی مجعد داشت، گویی که از مردان قبیلهٔ شَنُوْءَ است. و عیسی (ع) را دیدم که مردی میانه قد و میانه اندام بود که رنگ

مَرْبُوعًا، مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبِطَ الرَّأْسِ، وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالدَّجَّالَ، فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: ﴿فَلا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ﴾ قال أَنَسٌ وَأَبُو بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «تَحْرُسُ الْمَلائِكَةُ الْمَدِينَةَ مِنَ الدَّجَّالِ». [انظر: ۳۳۹۶. اخرجه مسلم: ۱۶۵].

وی متمایل به سرخی و سفیدی است. موی سر وی صاف و فروهشته (غیرمجعد) بود. و مالک را دیدم که دربان دوزخ است، و دجال را دیدم، در همان نشانه‌هایی که خداوند مرا نموده است». سپس آن حضرت خواند: «[و هر آینه دادیم موسی را کتاب] پس مباش در شبهه از ملاقات وی» (السجده: ۲۳).

ابوبکره و انس روایت کرده‌اند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان مدینه را از (ورود) دجال محافظت می‌کنند».

۸- باب: مَا جَاءَ فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ وَأَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

قال أَبُو الْعَالِيَةِ: ﴿مُطَهَّرَةٌ﴾ مِنَ الْحَيْضِ وَالْبَوْلِ وَالْبُزَاقِ ﴿كُلَّمَا رُزِقُوا﴾ أُتُوا بِشَيْءٍ ثُمَّ أُتُوا بِآخَرَ ﴿قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ أُتِينَا مِنْ قَبْلُ ﴿وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾ [البقرة: ۲۵]: يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَيَخْتَلِفُ فِي الطُّعُومِ.

﴿قُطُوفُهَا﴾ يَقْطِفُونَ كَيْفَ شَاؤُوا ﴿دَانِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۲۳]: قَرِيبَةٌ. ﴿الأَرَائِكُ﴾ [الكهف: ۳۱] و [يس: ۵۶]: السُّرُرُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: النَّضْرَةُ فِي الْوُجُوهِ وَالسُّرُورُ فِي الْقَلْبِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ﴿سَلْسَبِيلاً﴾ [الإنسان أو الدهر: ۱۸]: حَدِيدَةُ الْجِرْيَةِ ﴿غَوْلٌ﴾ وَجَعُ الْبَطْنِ ﴿يُنْزَفُونَ﴾ [الصافات: ۴۷] لا تَذْهَبُ عُقُولُهُمْ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿دِهَاقًا﴾ [النبا: ۳۴]: مُمْتَلِئًا.

باب ۸: آنچه در صفت بهشت آمده و این که بهشت آفریده شده است

ابوالعالیه گفته است: لفظ «مُطَهَّرَة» یعنی پاکی (بهشتیان) از خون حیض و ادرار و آب دهان است. «كُلَّمَا رُزِقُوا» یعنی نعمتی داده شوند و سپس نعمتی دیگر داده شوند. لفظ «قَالُوا هَذَا الَّذِیْ رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» «این همان است که روزی ما شده بود پیش از این» یعنی به ما داده شده بود پیش از این. لفظ «وَ اُتُوْا بِه مُتَشَابِهاً» «و آورده شود به ایشان آن روزی مانند یکدیگر» یعنی این نعمتها در شکل شباهت دارند و در طعم خود مختلف‌اند.

«قُطُوفُهَا» (الحاقه: ۲۳) یعنی: می‌چینند (میوهٔ) آن را هر طور که بخواهند.

«دَانِيَةٌ» (الحاقه: ۲۳) یعنی: نزدیک است [۱]

«الاَرَائِک» (الکهف: ۳۱ و یس: ۵۶) یعنی: تختها.[۲]

۱- «قُطُوفُها دَانِيَةٌ» یعنی: میوهٔ آن قریب‌الحصول است.

۲- «مُتَّکئینَ فِیها عَلَی الاَرَائِکِ» یعنی :تکیه کنان بر تختها.

﴿كَوَاعِبَ﴾ [النبأ: ٣٣]: نَوَاهِدَ. الرَّحِيقُ: الْخَمْرُ. التَّسْنِيمُ: يَعْلُو شَرَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ﴿خِتَامُهُ﴾ طِينُهُ ﴿مِسْكٌ﴾ [المطففين: ٢٦] ﴿نَضَّاخَتَانِ﴾ [الرحمن: ٦٦]: فَيَّاضَتَانِ.

يُقَالُ: ﴿مَوْضُونَةٍ﴾ [الواقعة: ١٥]: مَنْسُوجَةٌ، مِنْهُ وَضِينُ النَّاقَةِ. وَالْكُوبُ: مَا لا أُذُنَ لَهُ وَلا عُرْوَةَ، وَالأَبَارِيقُ، ذَوَاتُ الآذَانِ وَالْعُرَى.

﴿عُرُبًا﴾ [الواقعة: ٣٧]: مُثَقَّلَةً، وَاحِدُهَا عَرُوبٌ، مِثْلُ صَبُورٍ وَصُبُرٍ، يُسَمِّيهَا أَهْلُ مَكَّةَ الْعَرِبَةَ، وَأَهْلُ الْمَدِينَةِ الْغَنِجَةَ، وَأَهْلُ الْعِرَاقِ الشَّكِلَةَ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿رَوْحٌ﴾ [الواقعة: ٨٩]: جَنَّةٌ وَرَخَاءٌ، وَالرَّيْحَانُ الرِّزْقُ، وَالْمَنْضُودُ الْمَوْزُ. وَالْمَخْضُودُ الْمُوقَرُ حَمْلاً، وَيُقَالُ أَيْضًا: لا شَوْكَ لَهُ، وَالْعُرُبُ: الْمُحَبَّبَاتُ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ.

وَيُقَالُ: ﴿مَسْكُوبٍ﴾ [الواقعة: ٣٢] جَارٍ. ﴿وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾ [الواقعة: ٣٤] بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ. ﴿لَغْوًا﴾ بَاطِلاً ﴿تَأْثِيمًا﴾ [الواقعة: ٢٥] كَذِبًا. ﴿أَفْنَانٍ﴾ [الرحمن: ٤٨]: أَغْصَانٌ. ﴿وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾ [الرحمن: ٥٤]: مَا يُجْتَنَى قَرِيبٌ. ﴿مُدْهَامَّتَانِ﴾ [الرحمن: ٦٤] سَوْدَاوَانِ مِنَ الرِّيِّ.

و حَسَن گفته است: «النضره» (الدهر: ۱۱) تازگی در روی و خوشی در دل است[1]

ومُجاهد گفته است: «سَلْسَبِيلاً» (الدهر: ۱۸) یعنی: تندرو و زودرو.[2]

«غَوْلٌ» یعنی درد شکم و «يُنْزِفونَ» یعنی نمی‌رود عقلهایشان (الصافات: ٤٧)[3]

و ابن عباس گفته است: «دِهَاقًا» (النباء: ٣٤) یعنی پر کرده شده.[4]

«كَوَاعِبَ» (النباء: ٣٣) یعنی: دخترانی پستان برآمده.[5]

«الرَّحِيق» (المطفّفين: ٢٥) یعنی: شراب خالص.[6]

«التسنيم» (المطففين: ٢٥) یعنی (شرابی است که از بالا برایشان فرومی‌ریزد) و از دیگر نوشیدنی‌های بهشتیان برتر است.[7]

«خِتَمُهُ» یعنی: گِل آن «مِسْک» یعنی مشک است (المطففين: ٢٦)[8]

«نَضَاخَتَان» (الرحمن: ٢٦) یعنی: دو چشمه آب که آب از آن می‌جوشد.[9]

گفته می‌شود: «مَوْضُونَة» (الواقعه: ١٥) یعنی بافته شده است و به همین معنی است که هَوْدَج شتر را گویند (زیرا آن را می‌بافند)»[10]

۱- «قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ» یعنی: میوهٔ آن قریب‌الحصول است.
۲- «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الأَرَائِكِ» یعنی :تکیه کنان بر تختها.
۱- «وَ لَقَّاهُم نَضْرَةً و سُرُوراً» یعنی: و رسانید ایشان را تازگی و خوشحالی.
۲- «عَيْناً فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً» یعنی: چشمه‌ای است در بهشت که نام آن سَلْسَبيل است.
۳- «لا فِيهَا غَوْلٌ وَ لاهُم عَنْهَا يُنْزَفُون» یعنی: نه در آن شراب تبهکاری باشد و نه ایشان از آن شراب مست کرده شوند.
۴- «وَ كَاساً دِهَاقاً» یعنی: پیالهٔ شراب پر کرده شده.
۵- «وَ كَوَاعِبَ أَتْرَاباً» و زنان دوشیزه هم عمر با یکدیگر.
۶- «يُسْقَوْنَ مِن رَحِيقٍ مَخْتُومٍ» یعنی نوشانیده شود ایشان را از شراب خالص.
۷- «ومِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ» یعنی: و آمیختگی آن از آب تسنیم باشد.
۸- «خِتَامُهُ مِسْكٌ» یعنی: سر به مُهر، به جای موم مهر آن مُشک باشد.
۹- «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ» یعنی: در آن دو بستان، دو چشمهٔ جوشنده باشد.
۱۰- «عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ» یعنی: بر تختهای زر بافت نشسته باشند.

«والکُوبُ» (الواقعه: ۱۸) جمع آن - اکواب - است: یعنی ظروفی که گوش و دسته دارند[۱]

«عُرُباً» (الواقعه: ۳۷) به ضمتین، مفرد آن - عَرُوب - است، یعنی زنی که شوهرش او را دوست می‌دارد. مانند، صَبور و صَبُرُ. مردم مکه آن را -الْعَربَه، و مردم مدینه - الْغَنِجَه و مردم عراق - الشَّکِلَه می‌نامند[۲].

و مُجاهِد گفته است: «رَوْح» (الواقعه: ۸۹) یعنی: بهشت و فراخی نعمت.[۳]

«والرَّیْحَانُ» (الواقعه: ۸۹) یعنی: روزی بهشتیان.[٤]

«والْمَنْضُودُ» (الواقعه: ۲۹) یعنی: درخت موز (کیله).[۵]

«والْمَخْضُودُ» (الواقعه :۲۸) یعنی: گرانباری درخت (نظر به کثرت میوه که شاخه‌ها را دوتا می‌کند، و درخت بی‌خار را نیز گویند.[٦]

«وَالْعُرُبُ» (الواقعه: ۳۷) یعنی: زنانی که دوستدار شوهران‌اند.[۷]

و گفته می‌شود: «مَسْکُوبٌ» (الواقعه: ۳۱) یعنی: آب روان، سیرابی.[۸]

«وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَهٍ» (الواقعه: ۳٤) یعنی: یکی بر دیگر گسترده شد.

«لَغواً» (الواقعه: ۲۵) یعنی: بیهوده. «تَأْثِیماً» (الواقعه: ۲۵) یعنی: دروغ.[۹]

۱- «بِاَکْوابٍ وَ اَبَارِیقَ و کَاسٍ مِنْ مَعِیْنٍ» با آبخوره‌ها و ابریقها و پیاله‌ها از شراب جاری.

۲- «عُرُباً اَتْراباً» یعنی: محبوب شونده نزدیک شوهران، هم‌عمر.

۳- ۱۲ و ۱۳: «فَروْحٌ و رَیْحَانٌ وَ جَنَّتَ نَعِیم» پس او راست آسایش و آسانی زندگی و روزی و بوی خوش و بهشت ناز و شادی.

۴- «و طَلْحٍ مَنْضُودٍ» و درخت موز که میوهٔ آن درهم نشسته و روی هم چیده است.

۵- «فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ» در درختستانی پربار، خار از میوهٔ آن چیده.

۶- «عُرُباً اَتْراباً» شوهر دوستان هم بالا و هم‌قد و هم‌سال.

۷- «وَ ماً مَسْکُوب» و آبی بر زمین روان و خوش بو و گوارا.

۸- «وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَهٌ» و فرشهای بلند و گسترده (خوابگاه‌ها) - یا - زنان زیبا روی آراسته.

۹- «لا یَسْمَعُون فِیْهَا لَغْواً ولا تَأْثِیماً» در آن‌جا نابکار و سخنی بیهوده نشنوند.

«أَفْنَانٌ» (الرحمن: ٤٨) یعنی: شاخه‌های بسیار درهم و گوناگون.[۱]

«وَجَنَى الجنَّتَيْنِ دَانٍ» (الرَّحمن: ٥٤) یعنی: آنچه از نزدیک چیده شود از درختان آن.[۲]

«مُدْهامَّتَانِ» (الرحمن: ٦٤) یعنی: آن دو بهشت از فرط سیرابی، سبز رنگِ متمایل به سیاهی‌اند.[۳]

٣٢٤٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ، فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ». [راجع: ١٣٧٩].

٣٢٤٠ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون یکی از شما بمیرد، همانا نشستنگاه وی بامداد و شبانگاه به وی نشان داده می‌شود. اگر در زمرهٔ بهشتیان باشد، نشستنگاه اهل بهشت و اگر در زمرهٔ دوزخیان باشد، نشستنگاه اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود.

٣٢٤١- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». [انظر: ٥١٩٨، ٦٤٤٩، ٦٥٤٦. أخرجه مسلم: ٢٧٣٨، مختصرا].

٣٢٤١ - از عِمران بن حُصَین(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از بهشت اطلاع یافتم و دیدم که بشتر اهل آن فقرأ بودند و از دوزخ اطلاع یافتم و دیدم که بیشتر اهل آن زنان بودند.[٤]

٣٢٤٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قال: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟

٣٢٤٢ - از سعیدبن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: درحالی که نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم، ناگاه فرمود: «درحالی که در خواب بودم، خودم را در بهشت دیدم، و زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می‌کند. به او گفتم: این قصر از کدام کس است؟ گفتند:

۱- «ذَوَاتا أفنانٍ» آن دو بهشت پردرخت و پرشاخه‌های گوناگون پُر از نعمتها و شادیها است.

۲- «مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِن إِسْتَبرقٍ وَجَنَاالجَنَّتَينِ دَانٍ» درحالی که بر فرشهایی تکیه دارند (خفته‌اند) که آستر آن از حریر ضخیم باشد و میوهٔ آن دو بوستان نزدیک چینندگان است.

۳- «مُدها مّتَانِ» آن دو بوستان، سخت سبز پررنگ و ژرف و پردرخت هستند.

۴- این حدیث به وجوهی چند تفسیر شده است و در موردی گفته شده: می‌تواند این کشف آن حضرت از ابتدای حال اهل بهشت و دوزخ بوده باشد. مراد ازموافقت حدیث به ترجمهٔ باب آن است که بهشت موجود است نه این که بعداً آفریده می‌شود.

فَقالوا: لعُمَرَ بْنِ الْخَطَّاب، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقال: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللّه. [انظر: ۳۶۸۰ط، ۵۲۲۷ط، ۷۰۲۳ط، ۷۰۲۵ط. اخرجه مسلم: ۲۳۹۵].

از عمربن خطاب است. غیرت عمر را به یاد آوردم و پشت گردانیدم و برگشتم».

عُمر گریست و گفت: آیا بر تو رشک می‌برم یا رسول‌الله.

۳۲۴۳- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَال: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قال: سَمِعْتُ أَبَا عِمْرَانَ الْجَوْنِيَّ يُحَدِّثُ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللّه بْنِ قَيْسٍ الأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَبِيه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «الْخَيْمَةُ دُرَّةٌ مُجَوَّفَةٌ، طُولُهَا فِي السَّمَاءِ ثَلاثُونَ مِيلاً، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا لِلْمُؤْمِنِ أَهْلٌ لا يَرَاهُمُ الآخَرُونَ».

قال أَبُو عَبْدِالصَّمَدِ وَالْحَارِثُ بْنُ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ: «سِتُّونَ مِيلاً». [انظر: ۴۸۷۹، اخرجه مسلم: ۲۸۳۸].

۳۲۴۳ - از عبدالله بن قَیس اشعری روایت است که پدر وی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خیمه‌ای (در بهشت) بسان مروارید میان خالی است، و درازی آن به سوی آسمان سی میل است. در هر کنج آن برای مسلمانان اهلی (همسری) است که دیگران آنها را دیده نمی‌توانند».

ابوعبدالصمد، و حارث بن عُبَید از ابوعِمران روایت کرده‌اند که گفته است: شصت میل است (یعنی طول خیمهٔ بهشت به سوی آسمان).

۳۲۴۴- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَاد، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللّه ﷺ: «قال اللّهُ تَعَالى: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ: مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ». فَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. [انظر: ۴۷۷۹ط، ۴۷۸۰ط، ۷۴۹۸ط. اخرجه مسلم: ۲۸۲۴].

۳۲۴۴ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند فرموده است: برای بندگان صالح خویش چیزی مهیا کرده‌ام که نه چشم آن را دیده و نه گوش شنیده و نه در دل کسی خطور کرده است» پس بخوانید اگر می‌خواهید: «هیچ کس نداند چه چیز برای ایشان پنهان داشته شده از خنکی چشم (خوشیهای بهشت) [به پاداش آنچه می‌کردند]» (السجده: ۱۷)[۱].

۳۲۴۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِل: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّه: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّه، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللّه ﷺ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلا يَمْتَخِطُونَ وَلا يَتَغَوَّطُونَ، آنِيَتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الأَلُوَّةُ،

۳۲۴۵ - از هَمّام بن مُنَبّه، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌گردند، صورت ایشان چون صورت ماه شب چهارده (درخشنده) است. ایشان در آن‌جا آب دهان و آب بینی نمی‌افکنند و قضای حاجت نمی‌کنند.

۱- این حدیث قدسی است. زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از خداوند (ج) نقل قول کرده است.

وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، يُرَى مُخُّ سُوقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا». [انظر: ٣٢٤٦، ٣٢٥٤، ٣٣٢٧. اخرجه مسلم: ٢٨٣٤].

ظروف ایشان از طلا و شانه‌هایشان (که با آن شانه کنند) از طلا و نقره است. در مجمرهایشان عود است، و بوی عرق‌شان بوی مشک است، و برای هر یکشان دو زن است که مغز استخوان ساقهایشان از فرط لطافت و زیبایی از پس گوشت دیده می‌شود. اختلاف و کینه‌توزی در میانشان نیست، دلهایشان یکی است و خداوند را صبح و شام به پاکی یاد می‌کنند.

٣٢٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدِّ كَوْكَبٍ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنَ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا، لَا يَسْقَمُونَ، وَلَا يَمْتَخِطُونَ، وَلَا يَبْصُقُونَ، آنِيَتُهُمُ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ، وَأَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَوَقُودُ مَجَامِرِهِمُ الْأَلُوَّةُ - قَالَ أَبُو الْيَمَانِ: يَعْنِي الْعُودَ - وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ».

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْإِبْكَارُ: أَوَّلُ الْفَجْرِ، وَالْعَشِيُّ: مَيْلُ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ - أُرَاهُ - تَغْرُبَ. [راجع: ٣٢٤٥. اخرجه مسلم: ٢٨٣٤].

٣٢٤٦ - از اَعْرَج از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که داخل بهشت می‌شوند بر صورت ماه شب چهارده‌اند، و گروهی که پس از ایشان می‌آیند همچون ستاره درخشنده‌اند. دلهایشان همچون دل مردی واحد است، نه اختلاف است میانشان و نه کینه‌توزی، برای هر مرد ایشان دو زن است که مغز استخوان ساقهایشان از فرط لطافت و زیبایی از پس گوشت دیده می‌شود و خداوند را صبح و شام به پاکی یاد می‌کنند. بیمار نمی‌شوند و آب بینی نمی‌افکنند و آب دهن نمی‌افکنند. ظروفشان از طلا و نقره است و شانه‌هایشان از طلا است و با اَلُوَّه مجمرهای خویش را برافروزند.

- ابوالیمان گفته است - یعنی با عود - و بوی عرقشان مشک است».

و مُجاهد گفته است: کلمه - اَلاِبکارْ - (که در حدیث آمده) اول صبح است، و کلمه - والعَشِیُّ - از زمان مایل شدن آفتاب تا هنگام غروب است.

٣٢٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ، حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ

٣٢٤٧ - از سَهْل بن سَعد(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْف، لا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». [انظر: ۳۵۴۳، ۶۵۵۴، ۶۵۵۴. اخرجه مسلم: ۲۱۹].

۳۲۴۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قال: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ﷺ جُبَّةُ سُنْدُسٍ، وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». [راجع: ۲۶۱۵. اخرجه مسلم: ۲۴۶۹].

۳۲۴۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ سُفْيَانَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رضي الله عنهما قال: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِثَوْبٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَجَعَلُوا يَعْجَبُونَ مِنْ حُسْنِهِ وَلِينِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا». [انظر: ۳۸۰۲، ۵۸۳۶، ۶۶۴۰. اخرجه مسلم: ۲۴۶۸].

۳۲۵۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَوْضِعُ سَوْطٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [راجع: ۲۷۹۴. اخرجه مسلم: ۱۸۸۱ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۳۲۵۱- حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عَبْدِالْمُؤْمِنِ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لا يَقْطَعُهَا».

هفتاد هزار - یا - هفتصد هزار نفر از امّت من به بهشت داخل می‌شوند، گروه اول داخل نمی‌شوند تا گروه دوم داخل شوند[1] و روی‌های ایشان به صورت ماه شب چهارده است.

۳۲۴۸ - از قَتَاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جُبّهٔ ابریشمی (پوشاک روی لباس) اهدأ شد، و آن حضرت از پوشاک ابریشمی منع می‌کرد و مردم از لطافت آن در شگفت شدند. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست که دستمالهای سَعد بن مُعاذ در بهشت از این نیکوتر است.».

۳۲۴۹ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) جامهٔ ابریشمی آورده شد. مردم از لطافت و زیبایی آن در شگفت شدند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دستمالهای سَعْدبن مُعاذ در بهشت، از این بهتر است».

۳۲۵۰ - از سَهل بن سعد ساعدی روایت است که گفته: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «موضعی به اندازهٔ جای یک تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در آن است».

۳۲۵۱ - از قَتَاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا در بهشت درختی است که اگر سوارکاری در سایهٔ آن صد سال سیر کند، مسافت آن را پیموده نمی‌تواند».

---

[1]- یعنی همزمان داخل بهشت می‌شوند.

٣٢٥٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا هِلَالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ سَنَةٍ، وَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿وَظِلٍّ مَمْدُودٍ﴾ [انظر: ٤٨٨١. أخرجه مسلم: ٢٨٢٦ مختصراً].

٣٢٥٢ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در بهشت درختی است که سوارکاری در سایهٔ آن صد سال سیر می‌کند، و بخوانید اگر می‌خواهید: - در سایهٔ دراز-» (الواقعه: ٣٠).

٣٢٥٣- «وَلَقَابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ تَغْرُبُ». [راجع: ٢٧٩٣. أخرجه مسلم: ١٨٨٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

٣٢٥٣ - (به سند حدیث فوق، آن حضرت فرمود):

«موضعی به مقدار جای کمان هر یک از شما در بهشت، بهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع یا غروب کرده است».

٣٢٥٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ هِلَالٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّذِينَ عَلَى آثَارِهِمْ كَأَحْسَنِ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، لَا تَبَاغُضَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَحَاسُدَ، لِكُلِّ امْرِئٍ زَوْجَتَانِ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، يُرَى مُخُّ سُوقِهِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْعَظْمِ وَاللَّحْمِ». [أخرجه مسلم: ٢٨٣٤].

٣٢٥٤ - از عبدالرحمن بن ابی عَمْرَه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند بر صورت ماه شب چهارده‌اند. و کسانی که در پی ایشان وارد شوند.

چون نیکوترین ستارهٔ روشن و درخشان آسمان می‌باشند. دلهایشان همچون دل مردی واحد است. نه کینه‌توزی است در میانشان و نه حسادتی. برای هر یک از ایشان دو زن است از حُورانی که دارای چشمان سیاه و گشاده‌اند، و مغز ساقهایشان از ورای استخوان و گوشت دیده می‌شود».

٣٢٥٥- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ أَخْبَرَنِي قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ: «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». [راجع: ١٣٨٢].

٣٢٥٥ - از بَراء(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: چون ابراهیم (پسر آن حضرت)مُرد، آن حضرت فرمود:

«همانا او را در بهشت شیر دهنده‌ای است».

٣٢٥٦- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ ابْنُ أَنَسٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ،

٣٢٥٦ - از ابوسَعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهشتیان خواهند دید ایوان نشینانی را که برتر

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ، كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الأُفُقِ، مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ، لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الأَنْبِيَاءِ لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ، قَالَ: «بَلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». [انظر: ۶۵۵۶. أخرجه مسلم: ۲۸۳۱].

از ایشان‌اند، چنان که ستارهٔ درخشان را در افق آسمان می‌بینند که به سوی مشرق یا مغرب است، و این به خاطر اختلاف درجات میان بهشتیان است». گفتند: یا رسول‌الله، آن ایوانها، همان منازل پیامبران‌اند که به جز ایشان کسی بدان جایگاه نمی‌رسد.

آن حضرت فرمود: «آری، سوگند به ذاتی که جان من در ید قدرت (قبضهٔ) اوست که مردانی که به خدا ایمان آورده‌اند و پیامبران را تصدیق کرده‌اند (نیز بدان جایگاه می‌رسند)».

۹- باب: صِفَةِ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ

وقال النبي ﷺ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ»، فيه عبادةُ عن النبي ﷺ.

باب ۹: صفت دروازه‌های بهشت

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که دو چیز را در راه خدا خرج کند از دروازهٔ بهشت فراخوانده می‌شود. در این مورد، عباده از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۲۵۷- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُطَرِّفٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ، فِيهَا بَابٌ يُسَمَّى الرَّيَّانَ، لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا الصَّائِمُونَ». [۱۸۹۶. أخرجه مسلم: ۱۱۵۲ مطولاً بدون ذكر ثمانية أبواب].

۳۲۵۷ – از ابوحازم روایت است که سَهْل بن سَعد(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده که فرمود: «در بهشت هشت دروازه است، و در آن دروازه‌ای است که – رَیّان – نامیده می‌شود و به جز روزه‌داران کسی از آن وارد نمی‌شود».

۱۰- باب: صِفَةِ النَّارِ، وَأَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

﴿غَسَّاقًا﴾ [النبأ: ۲۵]: يُقَالُ: غَسَقَتْ عَيْنُهُ وَيَغْسِقُ الْجُرْحُ، وَكَأَنَّ الْغَسَاقَ وَالْغَسْقَ وَاحِدٌ. ﴿غِسْلِينٍ﴾ [الحاقة: ۳۶]: كُلُّ شَيْءٍ غَسَلْتَهُ فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ فَهُوَ

باب ۱۰: صفت دوزخ، و آن آفریده شده است[1]

«غَسَّاقاً» (النّبأ: ۲۵) یعنی چروک و زرداب (که از دوزخیان جاری شود).[2]

گفته میشود: غَسَقَتْ عَيْنُهُ – یعنی: چشم او چرک کرد. وَيَغْتَسِقُ الْجُرْحُ یعنی: و از زخم

۱- مقصود بیان حال دوزخ و اهل آن است که آفریده شده است، برخلاف قول جمعی که می‌گویند در قیامت آفریده می‌شود. و مشکلات آیات را امام بخاری در رابطه به دوزخ تفسیر می‌کند.

۲- «اِلّا حَميماً و غسّاقاً» مگر آب گرم و خون و چرک را.

غِسْلِينٌ، فِعْلِينٌ مِنَ الْغَسْلِ مِنَ الْجُرْحِ وَالدَّبَرِ.

وَقَالَ عِكْرِمَةُ ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ٩٨]: حَطَبُ بِالْحَبَشِيَّةِ. وَقَالَ غَيْرُهُ ﴿حَاصِبًا﴾ [الإسراء: ٦٨]: الرِّيحُ الْعَاصِفُ، وَالْحَاصِبُ مَا تَرْمِي بِهِ الرِّيحُ، وَمِنْهُ ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ يُرْمَى بِهِ فِي جَهَنَّمَ هُمْ حَصَبُهَا، وَيُقَالُ: حَصَبَ فِي الأَرْضِ ذَهَبَ، وَالْحَصَبُ مُشْتَقٌّ مِنْ حَصْبَاءِ الْحِجَارَةِ.

﴿صَدِيدٍ﴾ [إبراهيم: ١٦]: قَيْحٌ وَدَمٌ. ﴿خَبَتْ﴾ [الإسراء: ٩٧]: طَفِئَتْ. ﴿تُورُونَ﴾ [الواقعة: ٧١]: تَسْتَخْرِجُونَ، أَوْرَيْتُ: أَوْقَدْتُ. ﴿لِلْمُقْوِينَ﴾ [الواقعة: ٧٣]: لِلْمُسَافِرِينَ، وَالْقِيُّ: الْقَفْرُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿صِرَاطُ الْجَحِيمِ﴾ [الصافات: ٢٣]: سَوَاءُ الْجَحِيمِ وَوَسَطُ الْجَحِيمِ. ﴿لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ﴾ [الصافات: ٦٧]: يُخْلَطُ طَعَامُهُمْ وَيُسَاطُ بِالْحَمِيمِ. ﴿زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾ [هود: ١٠٦]: صَوْتٌ شَدِيدٌ وَصَوْتٌ ضَعِيفٌ. ﴿وِرْدًا﴾ [مريم: ٨٦]: عِطَاشًا. ﴿غَيًّا﴾ [مريم: ٨٦]: خُسْرَانًا.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿يُسْجَرُونَ﴾ [غافر: ٧٢]: تُوقَدُ بِهِمُ النَّارُ. ﴿وَنُحَاسٌ﴾ [الرحمن: ٣٥]: الصُّفْرُ، يُصَبُّ عَلَى رُؤُوسِهِمْ. يُقَالُ: ﴿ذُوقُوا﴾ [الحج: ٢٢]: بَاشِرُوا وَجَرِّبُوا، وَلَيْسَ هَذَا مِنْ ذَوْقِ الْفَمِ. ﴿مَارِجٍ﴾ [الرحمن: ١٥]: خَالِصٌ مِنَ النَّارِ، مَرَجَ الأَمِيرُ رَعِيَّتَهُ إِذَا خَلَّاهُمْ يَعْدُو بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، ﴿مَرِيجٍ﴾ [ق: ٥]: مُلْتَبِسٌ، مَرِجَ أَمْرُ النَّاسِ اخْتَلَطَ. ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ [الرحمن: ١٩]:

او چرک می‌ریزد. لفظ غَسَاقَ و غَسْقَ به یک معنی است.

«غِسْلِيْنٌ» (الحاقه: ٣٦) (يعنی چرک و خون) هرچیزی را که بشویی و از آن چیزی بیرون آید همان غِسْلِيْن – است. بر وزن – فِعْلِيْن. که از لفظ – غَسْلْ – يعنی شستن گرفته شده. يعنی شستن زخم و جراحت پشت حيوان.[1]

و عِكْرَمَه گفته است: «حَصَبُ جَهَنَّمَ» (الانبياء: ٩٨) به معنی – حَطَبْ – است در زبان حبشی، يعنی هيزم[2].

غير از عكرَمه گفته است: «حاصِباً» (الاسراء: ٦٨) به معنی باد تند است. و حَاصِبُ چیزی است كه باد آن را می‌اندازد[3] و «حَصَبُ جَهَنَّمَ» از آن مأخوذ است، يعنی آنچه به دوزخ انداخته شود – حَصَب – آن است يعنی هيزم آن.

و گفته می‌شود: «حَصَبَ فِي الأَرْضِ –در اين‌جا به معنی رفتن است يعنی بر زمين رفت.

و اَلْحَصَبُ – مشتق است از – حَصْبَاءِ – يعنی سنگريزه.

«صَدِيْدٌ» (ابراهيم: ١٦) به معنی زرداب و خون است[4]

«خَبَتْ» (الاسراء: ٩٧) به معنی فرو نشستن آتش است[5].

«تُوْرُوْنَ» (الواقعه: ٧١) به معنی بيرون آوردن است[6] و مأخوذ است از – أَوْرَيتُ: يعنی

١- «و نيست «اين شخص را» هيچ طعامی مگر از چرک و خون.

٢- «اِنَّكُم وَ ما تَعْبُدونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» هر آينه شما و آنچه می‌پرستيد به جز خدا يعنی بتان آتش‌انگيز دوزخ باشيد.

٣- «اَفَاَمِنْتُم اَنْ يَخْسِفَ بِكُم جانِبَ البَرِّ اَو يُرسِلَ عَلَيكُم حاصِباً» آيا ايمن شده‌ايد از آن كه فرو برد شما را به جانبی از خشكی يا بفرستد بر شما باد تندی كه سنگريزه افكند.

٤- «مِن وَرائِه جَهَنَّمُ وَ يُسْقىٰ مِنْ مّاءٍ صَدِيدٍ» پيش روی او دوزخ است و نوشانيده شود از آب زرداب (يعنی چرک و خون دوزخيان).

٥- «كُلَّما خَبَتْ زِدنٰهُم سَعِيراً» هرگاه فرو نشيند، بيفزاييم بر ايشان آتش را.

٦- «اَفَرَاَيْتُمُ النّارَ الَّتِی تُوْرُوْنَ» آيا پس ديديد آن آتش را كه روشن می‌كنيد از ميان شاخ درخت برمی‌آريد.

مَرَجْتَ دَابَّتَكَ تَرَكْتَهَا.

برافروختم.

«لِلْمُقْوِيْنَ» (الواقعه: ۷۳) یعنی برای مسافران[۱]

و لفظ - اَلْقِيُّ - به معنی زمین خالی است (و مقوی، اسم فاعل است از - اقوی که از قی، مأخوذ است. یعنی فرود آمد و منزل کرد به زمین خالی) و ابن عباس گفته است: «صِرَاطُ الجَحِيم» (الصافات: ۲۳)[۲] به معنی همواری دوزخ و وسط دوزخ است.

«لَشَوْباً مِن حَمِيْم» (الصافات: ۶۷) یعنی خلط و آمیخته می‌شود، طعام‌شان با آب گرم[۳].

«زَفِيْرٌ و شَهِيْقٌ» (هود: ۱۰۶) یعنی: فریاد سخت و آواز پست[۴].

«وِرداً» (مریم: ۸۶) یعنی تشنگان[۵].

«غَيًّا» مریم: ۵۹ به معنی زیانکاری است[۶].

و مُجاهد گفته است: «يُسْجَرُونَ» (غافر: ۷۲) یعنی: بر دوزخیان آتش افروخته می‌شود[۷].

«وَ نُحَاسٌ» (الرحمن: ۳۵) یعنی: فلز روی گداخته، که بر سر دوزخیان ریخته می‌شود[۸].

«ذُوْقُوا» (الحج: ۲۲) یعنی: دریابید و بیازمایید و به معنی چشیدن در دهان نیست (بلکه احساس آن در تمام بدن است)[۹].

«مَارِجْ» مَرَجَ الاَمِيْر رَعِيَّتَهُ - یعنی مردم را به حال فساد گذاشت، وقتی که امیر بگذارد مردم

۱- «نَحْنُ جَعَلْنَاها تَذْكِرَةً وَ مَتَاعاً لِلْمُقوين» ما ساختیم آن درخت را برای پند و منفعت برای مسافران.

۲- «مِنْ دُوْنِ‌الله فَاهْدُوهُم الى صِرَاطِ الجَحِيم» به جز خدا، پس دلالت کنید ایشان را به سوی راه دوزخ.

۳- «ثُم اِنَّ لَهُم عَلَيْها لَشَوْباً مِن حَمِيْم» پس هر آینه ایشان را بر آن طعام آمیختنی باشد از آب گرم.

۴- «فَاَمَّا الَّذين شَقُوا فَفِى‌النَّارِ لَهُم فيها زَفِيْرٌ وَ شَهِيق» اما آنان‌که بدبخت شدند پس در آتش باشند. باشد آن‌جا نالهٔ سخت و فریاد زار.

۵- «وَ نَسُوقُ‌المُجْرِمِينَ‌اِلى جَهَنَّمَ وِرداً» و روان کنیم گنهکاران را به سوی دوزخ تشنگان.

۶- «... فَسَوْفَ يَلْقَونَ غَيًّا» پس خواهند یافت جزای گمراهی را.

۷- «فی الحميم. ثُمَّ فِی‌النَّارِ يُسْجَرُونَ» در آب گرم. باز در آتش تافته شوند.

۸- «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نار. وَ نُحاسٌ فلا تَنْتَصِران» فرستاده خواهد شد بر شما شعله‌ای از آتش و دود نیز. پس مقابله نتوانید کرد.

۹- «... وَ ذُوقُوا عَذَبَ‌الحَرِيق» و بچشید عذاب سوختن را.

بر یکدیگر ستم کنند[۱].

«مَرِيْجٍ» (ق: ۵) یعنی درهم و برهم. مَرَجَ أَمْرُ النّاسِ. یعنی کار مردم درهم و برهم شد[۲].

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» (الرحمن: ۱۹) یعنی گذاشتن. وقتی حیوان خود را بگذاری که بچرد[۳].

۳۲۵۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُهَاجِرٍ أَبِي الْحَسَنِ قال: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ ﷺ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «أَبْرِدْ». ثُمَّ قالَ: «أَبْرِدْ». حَتَّى فَاءَ الْفَيْءُ، يَعْنِي لِلتُّلُولِ، ثُمَّ قَالَ: «أَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». [راجع: ۵۳۵. أخرجه مسلم: ۶۱۶].

۳۲۵۸ - از زید بن وَهْب روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سفری (به مؤذن) فرمود: «بگذار تا هوا سرد شود» تا آن که سایه بازگشت، یعنی سایهٔ تپه‌ها ظاهر گشت. و سپس فرمود:

«نماز (پیشین) را در سردی هوا بگزارید، همانا شدت گرمی از اثر جوشش دوزخ است».

۳۲۵۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ ذَكْوَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». [راجع: ۵۳۸].

۳۲۵۹ - از ابوسعید(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«نماز (پیشین را) در سردی هوا بگزارید، همانا شدت گرمی از شدت حرارت و جوشش دوزخ است».

۳۲۶۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ: نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ». [راجع: ۵۳۷. أخرجه مسلم: ۶۱۷].

۳۲۶۰ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آتش دوزخ به پروردگار خود شکایت کرد و گفت: پروردگارا، برخی از اجزای من برخی دیگر را خورد، خداوند آن را به دو نفس‌کشیدن اجازه داد. نَفَسی در زمستان و نَفَسی در تابستان. پس شدیدترین گرمی و شدیدترین سردی را که درمی‌یابید، از آن سبب است».

۳۲۶۱- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ،

۳۲۶۱ - از ابو جَمْرَةَ الضُّبَعی روایت است که گفت: با ابن عباس در مکه هم‌نشینی داشتم.

۱- «وَ خَلَقَ الجانَّ مِن مَارِجٍ مِن نارٍ» و آفرید جن را از شعلهٔ آتش.

۲- «بَلْ كَذَّبوا بالحَقِّ لَمَّا جَاءَهُم فَهُم فِى أَمْرٍ مَرِيجٍ» بلکه به دروغ نسبت دادند سخن راست را وقتی که بیامد بدیشان، پس ایشان در کاری شوریده‌اند.

۳- «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيانِ» گذاشت دو دربار را تا به هم جمع شوند.

حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضُّبَعِيِّ قال: كُنْتُ أُجَالِسُ ابْنَ عَبَّاسٍ بِمَكَّةَ، فَأَخَذَتْنِي الْحُمَّى، فقال: أَبْرِدْهَا عَنْكَ بِمَاءِ زَمْزَمَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ، أَوْ قال: بِمَاءِ زَمْزَمَ». شَكَّ هَمَّامٌ.

سپس عارضهٔ تب، مرا گرفت. وی گفت: خود را با آب زمزم سرد بساز، زیرا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «تب از شدت فوران و حرارت دوزخ است، پس آن را با آب سرد بسازید، - یا چنین فرمود - با آب زمزم».

۳۲۶۲- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ قال: أَخْبَرَنِي رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْحُمَّى مِنْ فَوْرِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا عَنْكُمْ بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۶ل. أخرجه مسلم: ۲۲۱۲].

۳۲۶۲ - از رافع بن خُدیج روایت است که گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «عارضهٔ تب از جوشش دوزخ است، پس خود را با آب، سرد بسازید».

۳۲۶۳- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۵ل. أخرجه مسلم: ۲۲۱۰].

۳۲۶۳ - از عُروه، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عارضهٔ تب از شدت حرارت دوزخ است. پس خود را با آب سرد بسازید».

۳۲۶۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۳ل‌ث. أخرجه مسلم: ۲۲۰۹].

۳۲۶۴ - از نَافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عارضهٔ تب از شدت حرارت دوزخ است، پس خود را با آب سرد بسازید».

۳۲۶۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً، قال: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا، كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا». [أخرجه مسلم: ۲۸۴۳].

۳۲۶۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «آتش شما جزیی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است». گفته شد: یا رسول‌الله. همین آتش بسنده است.

فرمود: «شصت و نه جزء دیگر بر آن افزون شده است که هر جزء آن مانند این آتش است».

۳۲۶۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ عَطَاءً يُخْبِرُ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ﴾. [راجع: ۳۲۳۰. أخرجه مسلم: ۸۷۱].

۳۲۶۶ - از صَفوان بن یَعْلِی روایت است که پدر وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که بر منبر تلاوت می‌نمود. «و آواز دهند (دوزخیان) که‌ای مالک»[1].

۱- مالک، دربان دوزخ است، یعنی ای مالک، از خدا بخواه که ما را بمیراند. (الزخرف، ۷۷).

۳۲۶۷- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال: قِيلَ لأُسَامَةَ: لَوْ أَتَيْتَ فُلانًا فَكَلَّمْتَهُ، قال: إِنَّكُمْ لَتُرَوْنَ أَنِّي لا أُكَلِّمُهُ إِلا أُسْمِعُكُمْ، إِنِّي أُكَلِّمُهُ فِي السِّرِّ، دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا لا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ، وَلا أَقُولُ لِرَجُلٍ أَنْ كَانَ عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ، بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قالوا: وَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ، قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيْ فُلانُ مَا شَأْنُكَ؟ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قال: كُنْتُ آمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلا آتِيهِ، وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ».

رَوَاهُ غُنْدَرٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ. [انظر: ۷۰۹۸. أخرجه مسلم: ۲۹۸۹].

۳۲۶۷ - از سُفیان، از اَعْمَش روایت است که ابووائل گفت: به اُسامه گفته شد: اگر نزد وی (یعنی عثمان) بر وی و با او سخن بزنی (مشوره بدهی)[1]. اُسامه گفت: گمان می‌کنید با او سخن نمی‌زنم (و مشوره نمی‌دهم) آیا (آنچه او را می‌گویم) شما را بشنوانم. البته من با وی پنهانی سخن می‌گویم، بدون آن که دری (از فتنه) بگشایم و نمی‌خواهم نخستین کسی باشم که این در را بگشاید. و بر مردی که بر من امیر است. نمی‌گویم: وی بهترین مردم است، بعد از آنچه از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام. گفتند از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) چه شنیده‌ای: گفت: شنیده‌ام که می‌فرمود: «در روز قیامت مردی آورده می‌شود و به دوزخ افکنده می‌شود و به زودی روده‌های وی در آتش بیرون می‌افتد. وی گرداگرد روده‌های خود می‌گردد، همچون خری که به دَور آسیا می‌گردد. دوزخیان بر وی گرد می‌آیند و می‌گویند: ای فلان، تو را چه پیش آمده است؟ آیا تو نبودی که ما را امر به معروف و نهی از منکر می‌کردی؟ وی می‌گوید: من شما را امر به معروف می‌کردم و خود بدان عمل نمی‌کردم و نهی از منکر می‌کردم و خود بدان عمل می‌کردم.

این حدیث را غُنْدَر، از شُعْبَه از اَعْمَش نیز روایت کرده است.

۱۱- باب: صِفَةِ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿يُقْذَفُونَ﴾ [الصافات: ۸]: يُرْمَوْنَ.

باب ۱۱: صفت شیطان و لشکر وی

و مُجاهِد گفته است: «يُقْذَفُوْن» (الصافات:

۱- این زمانی بود که مردم بر عثمان (رضی‌الله عنه) شوریده و بر قتل وی مصمم بودند.

﴿دُحُورًا﴾ [الصافات: ٩]: مَطْرُودِينَ. ﴿وَاصِبٌ﴾ [الصافات: ٩]: دَائِمٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿مَدْحُورًا﴾ [الأعراف: ١٨]: مَطْرُودًا. يُقَالُ: ﴿مَرِيدًا﴾ [النساء: ١١٧]: مُتَمَرِّدًا. بَتَّكَهُ قَطَّعَهُ. ﴿وَاسْتَفْزِزْ﴾ اسْتَخِفَّ، ﴿بِخَيْلِكَ﴾ [الإسراء: ٦٤]: الفُرْسَانُ، وَالرَّجْلُ الرَّجَّالَةُ، وَاحِدُهَا رَاجِلٌ، مِثْلُ صَاحِبٍ وَصَحْبٍ وَتَاجِرٍ وَتَجْرٍ. ﴿لأَحْتَنِكَنَّ﴾ [الإسراء: ٦٢]: لأَسْتَأْصِلَنَّ. ﴿قَرِينٌ﴾ [الزخرف: ٣٦]: شَيْطَانٌ.

۸) یعنی: انداخته می‌شود به سوی ایشان[۱].

«دُحُوراً» (الصافات: ۹) یعنی: رانده شدن.

«وَاصِبٌ» (الصافات: ۹) یعنی دائم[۲].

ابن عباس گفته است: «مَدْحُوراً» (الاعراف: ۱۸) یعنی: رانده شده[۳].

گفته می‌شود: «مَرِیداً» (النساء: ۱۱۷) یعنی: متمرد و سرکش.[٤]

بَتَّکَهُ «فَلَیُبَتِّکُنَّ» (النساء: ۱۱۸) یعنی: برید آن راه.

«وَ اسْتَفْزِزْ» (الاسراء: ٦٤) یعنی: سواران و الرَّجلُ - در «تَجِلک» (الاسراء: ٦٤) یعنی بیادگان[٦] مفرد آن - رَاجِل - است «لَاَحتَنِکَنَّ» (الاسراء: ٦٢) یعنی: از بیخ برکندن.[٧]

«قَرِیْنٌ» (الزّخرف: ۳٦) یعنی: شیطان[٨].

٣٢٦٨- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عِيسَى، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامٌ: أَنَّهُ سَمِعَهُ وَوَعَاهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ، حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا. ثُمَّ قَالَ: «أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شِفَائِي، أَتَانِي رَجُلَانِ: فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي

۳۲٦۸ - از عیسی، از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سحر کرده شد.

و لَیث گفته است: هِشام به من نوشت: وی از پدر خود شنیده و به یاد گرفته که عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سحر کرده شد تا آن که خیال می‌کرد که کاری می‌کند و آن را نمی‌کرد (کرده راناکرده می‌پنداشت) تا آن که روزی دعا کرد و دعا کرد و سپس گفت: «آیا

۱- این زمانی بود که مردم بر عثمان (رضی‌الله عنه) شوریده و بر قتل وی مصمم بودند.

۱- «لا یَسَّمَّعُونَ اِلی المَلَا الاَعْلَی وَ یُقْذَفُونَ مِن کُلّ جانب» مقصد آن که گوش ننهند شیاطین به سوی ملاء اعلی و از هر جانب زده می‌شوند.

۲- «دُحُوراً وَ لَهُم عَذَابٌ واصِب» به جهت راندن ایشان، و ایشان راست عذاب دایم.

۳- «قال اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءوماً مَدْحُوراً» گفت: بیرون رو از آسمان نکوهیده رانده شده.

۴- «اِن یَدْعُونَ مِن دُونِه اِلاّ اناثاً وَ ان یَدْعُونَ اِلاّ شیطاناً مَرِیداً» مشرکان نمی‌پرستند به جز خدا مگر بتانی را که به نام دختران مسمی کرده‌اند و نمی‌پرستند مگر شیطان دور رفته از حد را.

۵- «وَ لَاُضِلَّنَّهُم و لَاُمَنِّیَنَّهُم وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَیُبَتِّکُنّ آذَانَ الاَنْعَامِ» و البته گمراه کنم ایشان را و البته در آرزوی باطل افکنم ایشان را وهمانا بفرمایم ایشان را تا بشکافند گوش چهارپایان را.

۶-۷- «وَ استفزِزْمَن اِستَطَعْتَ مِنْهُم بصَوتکَ وَ أَجْلِب علیهم بِخَیْلِکَ و رَجِلِک» و از جا بجنبان هر کرا توانی از ایشان به آواز خود و آواز کن برایشان توسط سواران خود و پیادگان خود.

۸- «لَاَحْتَنِکَنّ ذُرِّیَّتَهُ اِلّا قلیلاً» البته از بیخ برکنم اولاد او را مگر اندکی.

وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلآخَرِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، قَالَ: فِيمَا ذَا؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةِ ذَكَرٍ، قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ». فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخْلُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لا، أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ، وَخَشِيتُ أَنْ يُثِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا». ثُمَّ دُفِنَتِ الْبِئْرُ. [راجع: ۳۱۷۵. أخرجه مسلم: ۲۱۸۹].

دانستی که خداوند در آنچه شفای من است مرا آگاه گردانید. دو مرد نزد من آمدند: یکی از ایشان نزدیک سر من و دیگری نزدیک پای من نشست. سپس یکی به دیگری گفت: سبب مریضی این مرد چیست؟ گفت: سِحر کرده شده است. گفت: کِی او را سِحر کرده است؟ گفت: لَبِید بن اَعْصَم. گفت: در چه چیز سحر کرده است؟ گفت: در شانه و موی که در شانه جمع می‌شود و در غلاف شکوفهٔ درخت خرمای نر. گفت: آن سِحر در کجاست؟ گفت: درچاه ذروان».

سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به سوی چاه ذروان) برآمد و بعد بازگشت و هنگام بازگشت به عایشه گفت:

«درختان خرمای (نزدیک آن چاه) چون سرهای دیوان می‌نمود». گفتم: آیا (اشیای جادو شده را) بیرون آوردی؟

فرمود: «نی، اما، فقط خداوند مرا شفا داد و ترسیدم که بیرون آوردن آن بر مردم اثر بد بگذارد» سپس آن چاه پر کرده شد.

۳۲۶۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ مَكَانَهَا: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقَدُهُ كُلُّهَا، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلا أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلانَ». [راجع: ۱۱۴۲. أخرجه مسلم: ۷۷۶].

۳۲۶۹ - از سعید بن مُسَیَّب روایت است که از ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شیطان بر عقب سر هر یک از شما که به خواب می‌روید سه گره می‌زند و بر جای هر گرهی که می‌زند (این افسون را می‌خواند) بخواب که شبی دراز در پیش داری. اگر وی بیدار شود و خدای را یاد کند، گرهی گشوده گردد، و چون وضو کند. گرهی دیگر گشوده شود و چون نماز بگزارد همهٔ گره‌ها گشوده شوند و او شادمان و خوشدل

صبح می‌کند و در غیر آن با کسالت و کاهلی برمی‌خیزد».

۳۲۷۰- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ نَامَ لَيْلَهُ حَتَّى أَصْبَحَ، قَالَ: «ذَاكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنَيْهِ، أَوْ قَالَ: فِي أُذُنِهِ». [راجع: ۱۱۴۴. أخرجه مسلم: ۷۷۴].

۳۲۷۰ - از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مردی یاد شد که تمام شب می‌خوابد و (پس از طلوع آفتاب) صبح می‌کند. آن حضرت فرمود:

«وی مردی است که شیطان در گوشهای وی بول (ادرار) کرده است، یا گفت: در گوش وی».

۳۲۷۱- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَا إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ، وَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَرُزِقَا وَلَدًا لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ». [راجع: ۱۴۱. أخرجه مسلم: ۱۴۳۴].

۳۲۷۱ - از کُرَیب، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون یکی از شما به زن خود پیش شود و بگوید: بسم‌الله، بارالها، شیطان را از ما دور بدار و شیطان را از آنچه نصیب ما می‌کنی (از فرزند) دور بدار، به او فرزندی نصیب شود که شیطان نتواند به وی زیان رساند».

۳۲۷۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَدَعُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَبْرُزَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَدَعُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَغِيبَ». [راجع: ۵۸۳. أخرجه مسلم: ۸۲۹].

۳۲۷۲ - از عُروه، از پدر وی روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وقتی که کنارهٔ قرص خورشید ظاهر شود، نماز (صبح) را ترک کنید تا آن که تمام قرص خورشید ظاهر شود، و چون کنارهٔ پایین قرص خورشید فرود می‌رود نماز را ترک کنید تا آن که تمام آن ناپدید شود».

۳۲۷۳- «وَلَا تَحَيَّنُوا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا، فَإِنَّهَا تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، أَوِ الشَّيْطَانِ». لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ. [أخرجه مسلم: ۸۲۸].

۳۲۷۳ - (به سند حدیث فوق آن حضرت فرموده است): «نمازهای خویش را به وقت طلوع و غروب آفتاب برابر نسازید، همانا که آفتاب میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند».

۳۲۷۴- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا

۳۲۷۴ - از ابوسعید (خُدری)(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر

يُونُسُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا مَرَّ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدِكُمْ شَيْءٌ، وَهُوَ يُصَلِّي، فَلْيَمْنَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيَمْنَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». [راجع: ۵۰۹. أخرجه مسلم: ۵۰۵].

چیزی از جلوی روی شما بگذرد و شما در حال نماز باشید، باید او را منع کند، و اگر قبول نکند باید او را منع کند و اگر باز قبول نکند با وی مقاتله کند؛ زیرا وی (همچون) شیطان است».

۳۲۷۵- وَقال عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ، فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ- فَذَكَرَ الْحَدِيثَ - فَقَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، ذَاكَ شَيْطَانٌ». [راجع: ۲۳۱۱].

۳۲۷۵ - از محخمدبن سیرین روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مرا برای نگهبانی زکات (صدقه فطر) ماه رمضان گمارد. کسی نزد من آمد که غلهٔ صدقه را با هر دو دست برمی‌داشت. من او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) می‌برم - راوی، حدیث را کامل بیان کرد - (بار سوم که آمد) وی گفت:

آن‌گاه که در بستر خواب خود قرار می‌گیری آیت الکُرسی[1] را بخوان سپس از جانب خدا، نگهبانی از تو نگهبانی می‌کند و شیطان تا صبح به تو نزدیک نمی‌شود.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وی به تو راست گفته است و او خود دروغگوی است، و او شیطان بوده است».

۳۲۷۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ قال أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا، مَنْ خَلَقَ كَذَا، حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَهِ». [أخرجه مسلم: ۱۳۴].

۳۲۷۶ - از عُروه بن زبیر، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شیطان نزد هر یک از شما می‌آید و می‌گوید: این را کِی آفریده، و آن را کِی آفریده است؛ تا آن که می‌گوید: پروردگار تو را کِی آفریده است؟ پس اگر چنین وسوسه‌ای را پدید بیاورد، به خداوند پناه جویید و از آن وسوسه بازمانید».

۱- این حدیث به تفصیل گذشت، آیةالکرسی سورهٔ البقره است آیهٔ ۲۵۵.

۳۲۷۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي أَنَسٍ، مَوْلَى التَّيْمِيِّينَ: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». [راجع: ۱۸۹۸. أخرجه مسلم: ۱۰۷۹].

۳۲۷۷ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که ماه رمضان فرا می‌رسد، دروازه‌های بهشت گشوده می‌شود و دروازه‌های دوزخ بسته می‌شود و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند».

۳۲۷۸- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ: حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مُوسَى قَالَ لِفَتَاهُ: آتِنَا غَدَاءَنَا، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ. وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ۷۴. أخرجه مسلم: ۲۳۸۰، مطولاً].

۳۲۷۸ - از سعید بن جُبَیرروایت است که گفت: به ابن عباس گفتم، گفت: اُبی بن کَعب به ما گفته است که از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «همانا موسی برای همراه نوجوان خود گفت: طعام چاشت ما را بیاور. وی گفت: آیا دیدی چون آرام گرفتیم بر سنگی، پس من فراموش کردم ماهی را و فراموش نگردانید مرا از این که یاد کنم قصهٔ آن را مگر شیطان» (الکهف: ۶۳).

و موسی ـ علیه‌السلام ـ خستگی نکرد تا آنکه از جایی که خداوند امر کرده بود، گذشت.

۳۲۷۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ، فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». [راجع: ۳۱۰۴. أخرجه مسلم: ۲۹۰۵].

۳۲۷۹ - از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که به سوی مشرق اشاره می‌کرد و فرمود: «آگاه باشید که فتنه از این جای پدید می‌آید، از این جای پدید می‌آید، یعنی جایی که محل طلوع شاخ شیطان است».

۳۲۸۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَجْنَحَ اللَّيْلُ، أَوْ: جُنْحُ اللَّيْلِ، فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقْ

۳۲۸۰ - از عطاء، از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون تاریکی شب فرا رسد، کودکان خویش را از برآمدن از خانه بازدارید، زیرا که شیاطین در این هنگام پراکنده می‌شوند و چون ساعتی از شب بگذرد، کودکان را آزاد بگذارید و دروازهٔ

بَابَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَوْكِ سِقَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرْ إِنَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَلَوْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ شَيْئًا». [انظر: ٣٣٠٤، ٣٣١٦، ٥٦٢٣، ٥٦٢٤، ٦٢٩٥، ٦٢٩٦ أخرجه مسلم: ٢٠١ باختلاف. وأخرجه: ٢٠١٣ اوله باختلاف].

خانه را ببندید و نام خدا را یاد کنید و چراغ را خاموش کنید و نام خداوند را یاد کنید، و دهان مشک خویش را ببندید و بر ظروف خویش سرپوش بگذارید و نانم خداوند را یاد کنید، هرچند سرپوش کوچکی باشد، آن را برعرض بگذارید».

٣٢٨١- حَدَّثَنِي مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُعْتَكِفًا فَأَتَيْتُهُ أَزُورُهُ لَيْلًا، فَحَدَّثْتُهُ ثُمَّ قُمْتُ فَانْقَلَبْتُ، فَقَامَ مَعِي لِيَقْلِبَنِي، وَكَانَ مَسْكَنُهَا فِي دَارِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، فَمَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَلَمَّا رَأَيَا النَّبِيَّ ﷺ أَسْرَعَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا سُوءًا، أَوْ قَالَ: شَيْئًا». [راجع: ٢٠٣٥. أخرجه مسلم: ٢١٧٥].

٣٢٨١ - از زُهری از علی بن حُسین روایت است که صَفیّه بنت حَیَیّ(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مسجد معتکف بود. شبی به دیدن آن حضرت رفتم و با وی صحبت کردم، سپس برخاستم تا بازگردم. آن حضرت با من برخاست تا مرا به خانه برگرداند.

(راوی می‌گوید) خانهٔ صَفیّه در محل أُسامه بن زید بود. در آن وقت دو مرد انصاری گذشتند و چون پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدند، شتاب کردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: آهسته شوید همانا این زن صَفیّه بنت حُیَی است».

آن دو گفتند: سُبحان الله، یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «همانا شیطان در مجرای خون انسان جریان دارد، و من از آن ترسیدم که وی در دلهای شما وسوسهٔ بدی را پدید آورد - یا فرمود: چیزی پدید آورد».

٣٢٨٢- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرَجُلَانِ يَسْتَبَّانِ، فَأَحَدُهُمَا احْمَرَّ وَجْهُهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَهَا: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ». فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ

٣٢٨٢ - از عَدی بن ثابت روایت استکه سُلیمان بن صُرَد(رضی‌الله عنه) گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بودم که دو نفر یکدیگر را دشنام می‌دادند. رخسار یکی از آنان سرخ گشت و رگ گردن وی باد کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا من کلمهٔ را می‌دانم که اگر بگوید خشم وی فرو می‌نشیند. اگر بگوید: - أَعُوذ

ﷺ قال: تَعَوَّذْ باللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ. فقال: وَهَلْ بي جُنُونٌ؟. [انظر: ٦٠٤٨، ٦١١٥. أخرجه مسلم: ٢٦١٠].

بالله مِنَ الشَّيْطانِ - خشم وی از بین می‌رود». مردم به او گفتند: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گوید: از شر شیطان به خداوند پناه بجوی. وی گفت: آیا من دیوانه شده‌ام؟

٣٢٨٣- حَدَّثَنا آدَمُ: حَدَّثَنا شُعْبَةُ: حَدَّثَنا مَنْصُورٌ، عَنْ سالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: قال: النَّبِيُّ ﷺ «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذا أَتَى أَهْلَهُ قال: جَنِّبْنِي الشَّيْطانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطانَ ما رَزَقْتَنِي، فَإِنْ كانَ بَيْنَهُما وَلَدٌ لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطانُ، وَلَمْ يُسَلَّطْ عَلَيْهِ».

قال: وَحَدَّثَنا الأَعْمَشُ، عَنْ سالِمٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلَهُ. [راجع: ١٤١. أخرجه مسلم: ١٤٣٤].

٣٢٨٣ - از کُرَیْب، از ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر یکی از شما هنگام مباشرت جنسی با زن خود بگوید: شیطان را از ما دور گردان و شیطان را از آن‌چه بر ما ارزانی می‌داری دور گردان، اگر از ایشان فرزندی پدید آید، شیطان وی را زیانی نرساند و بر وی تسلط نیابد.

شُعبه گفته است: اَعمش، از سالم، از کُرَیب از ابن عباس، مثل این حدیث را روایت کرده است.

٣٢٨٤- حَدَّثَنا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنا شَبابَةُ: حَدَّثَنا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى صَلاةً، فَقالَ: «إِنَّ الشَّيْطانَ عَرَضَ لِي، فَشَدَّ عَلَيَّ، يَقْطَعُ الصَّلاةَ عَلَيَّ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ». فَذَكَرَهُ. [راجع: ٤١٦. أخرجه مسلم: ٥٤١، مطولاً].

٣٢٨٤ - از محمدبن زیاد روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز گزارد و فرمود:

«همانا شیطان، خودش را بر من عرضه کرد و به سختی کوشید تا نماز مرا قطع کند. اما خداوند مرا بر وی نیرومندی ارزانی داشت».

سپس راوی حدیث را تا آخر بیان کرد.

٣٢٨٥- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنا الأَوْزاعِيُّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذا نُودِيَ بِالصَّلاةِ أَدْبَرَ الشَّيْطانُ وَلَهُ ضُراطٌ، فَإِذا قُضِيَ أَقْبَلَ، فَإِذا ثُوِّبَ بِها أَدْبَرَ، فَإِذا قُضِيَ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الإِنْسانِ وَقَلْبِهِ، فَيَقُولُ: اذْكُرْ كَذا وَكَذا، حَتَّى لا يَدْرِيَ أَثَلاثاً صَلَّى أَمْ أَرْبَعاً، فَإِذا لَمْ يَدْرِ ثَلاثاً صَلَّى أَوْ أَرْبَعاً، سَجَدَ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ». [راجع: ٦٠٨. أخرجه مسلم: ٣٨٩ و المساجد ٨٢].

٣٢٨٥ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که اذان نماز گفته می‌شود شیطان پشت می‌گرداند درحالی که باد می‌افکند و چون اذان تمام شد، پیش می‌آید. و چون اقامت گفته شود پشت می‌گرداند و چون اقامت تمام شد پیش می‌آید تا آن که میان انسان و دل وی درمی‌آید و می‌گوید: این و آن را به یاد بیاور، تا آن که نمی‌داند سه رکعت نماز گزارده یا چهار

رکعت. و اگر کسی نمی‌داند که سه رکعت نماز گزارده یا چهار رکعت، دو سجدهٔ سهو کند».

۳۲۸۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلُّ بَنِي آدَمَ يَطْعُنُ الشَّيْطَانُ فِي جَنْبَيْهِ بِإِصْبَعِهِ حِينَ يُولَدُ، غَيْرَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، ذَهَبَ يَطْعُنُ فَطَعَنَ فِي الْحِجَابِ». [انظر: ۳۴۳۱ث، ۴۵۴۸ث. اخرجه مسلم: ۲۳۶۶].

۳۲۸۶ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر بنی آدم که زاده می‌شود، شیطان با انگشت خود به دو پهلوی وی می‌زند، غیرعسی پسر مریم (ع)، شیطان چون خواست (بر پهلوهای وی بزند، نتوانست) و بر پردهٔ مَشیمه (که جنین در آن است) زد».

۳۲۸۷- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَدِمْتُ الشَّامَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَا هُنَا؟ قَالُوا: أَبُو الدَّرْدَاءِ، قَالَ: أَفِيكُمُ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ مِنَ الشَّيْطَانِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُغِيرَةَ، وَقَالَ: الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ، يَعْنِي عَمَّارًا. [انظر: ۳۷۴۲ط، ۳۷۴۳ط، ۳۷۶۱ط، ۴۹۴۳ط، ۴۹۴۴ط، ۶۲۷۸ط. أخرجه مسلم: ۸۲۴، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۳۲۸۷ - از عَلْقَمه روایت است که گفت: به شام رفتم و گفتم: اینجا کیست؟ گفتند: ابودردأ است. ابودردأ گفت: آیا کسی در میان شما هست که او را خداوند به زبان پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از شیطان پناه داده باشد؟ روایت است از سُلَیمان بن حَرْب، از شُعبه که مُغیره گفته است: کسی را که خداوند بر زبان پیامبر خود رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پناه داده است، عَمّارْ است.

۳۲۸۸- قَالَ: وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ: أَنَّ أَبَا الأَسْوَدِ أَخْبَرَهُ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَلَائِكَةُ تَتَحَدَّثُ فِي الْعَنَانِ - وَالْعَنَانُ الْغَمَامُ - بِالأَمْرِ يَكُونُ فِي الأَرْضِ، فَتَسْمَعُ الشَّيَاطِينُ الْكَلِمَةَ، فَتَقُرُّهَا فِي أُذُنِ الْكَاهِنِ كَمَا تُقَرُّ الْقَارُورَةُ، فَيَزِيدُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ». [راجع: ۳۲۱۰. اخرجه مسلم: ۲۲۲۸ باختلاف].

۳۲۸۸ - از عُرْوه، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در میان عَنان صحبت می‌کنند - و مراد از عَنان ابر است - و از مسائلی صحبت می‌کنند که در زمین رخ می‌دهد. شیاطین کلمه‌ای را از آن می‌شنوند و آن را در گوش کاهنی می‌ریزانند چنان‌که مایعی را در ظرف شیشه‌ای دهان تنگ بریزانند. و با آن کلمه صد دروغ از خود می‌افزایند.

۳۲۸۹- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ

۳۲۸۹ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خمیازه کشیدن از تصرفات شیطان است. اگر کسی از شما

النَّبِيَّ ﷺ قال: «التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ: هَا ضَحِكَ الشَّيْطَانُ». [انظر: ۶۲۲۳، ۶۲۲۶، وانظر في الأدب، باب ۱۲۴. أخرجه مسلم: ۲۹۹۴، دون اللفظة الأخيرة].

خمیازه می‌کشد، باید تاحد امکان آن را دور کند. و چون یکی از شما (درحالت خمیازه) بگوید:ها. شیطان می‌خندد.

۳۲۹۰- حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: قال هِشَامٌ أَخْبَرَنَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ، فَصَاحَ إِبْلِيسُ: أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ، فَرَجَعَتْ أُولَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأُخْرَاهُمْ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَمَانِ، فَقَالَ: أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أَبِي أَبِي، فَوَاللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ: غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ.

قال عُرْوَةُ: فَمَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ مِنْهُ بَقِيَّةُ خَيْرٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ. [انظر: ۳۸۲۴، ۶۶۶۸، ۶۸۸۳، ۶۸۹۰].

۳۲۹۰ - از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: در روز جنگ اُحُد مشرکان شکست خوردند، و شیطان بانگ زد: ای بندگان خدا به عقب خویش توجه کنید. (با شنیدن آن) مسلمانان صف پیشین به عقب برگشتند و با مسلمانان صف پسین به نبرد پرداختند. حذَیفه چون به عقب نگریست پدر خود یَمَان را دید (که مسلمانان بر وی حمله کرده‌اند) وی گفت: ای بندگان خدا، او پدر من است، پدر من است. به خدا سوگند از وی دست برنداشتند تا او را کشتند.

حُذَیفه گفت: خداوند شما را بیامرزد (این چه کاری بود که کردید؟) عُروه گفته است: حُذَیفه همواره برای ایشان مغفرت می‌خواست تا آن که به خداوند پیوست.

۳۲۹۱- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْتِفَاتِ الرَّجُلِ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ أَحَدِكُمْ». [راجع: ۷۵۱].

۳۲۹۱ -از مَسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد مردی سؤال کردم که در حال نماز به این سو و آن سو می‌نگرد. فرمود: «آن ربودنی است که شیطان از نماز هر یک از شما می‌رباید».

۳۲۹۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ:

۳۲۹۲ - از عبدالله بن ابی قَتاده از پدر وی روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دیدن خواب خوب از جانب خداوند است، و دیدن خواب بد از سوی شیطان است. اگر کسی از شما خواب بد و پریشان ببیند که از آن بترسد، به جانب چپ خویش تف بیفکند و از

حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلُمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». [انظر: ۵۷۴۷، ۶۹۸۴، ۶۹۸۶، ۶۹۹۵، ۶۹۹۶، ۷۰۰۵، ۷۰۴۴. أخرجه مسلم: ۲۲۶۱، بلفظ عن يساره ثلاثا].

شر آن به خداوند پناه جوید. در آن حالت به وی زیانی نمی‌رسد».

۳۲۹۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ». [انظر: ۶۴۰۳. أخرجه مسلم: ۲۶۹۱ بزيادة].

۳۲۹۳ - از ابوهُرَیره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در روزی صد بار بگوید: لاالَهَ الا اللهُ، وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى کُلِّ شَیءٍ قَدیر -[۱] برای وی ثواب آزادی ده برده است و برای وی صد عمل نیک نوشته می‌شود و از وی صد عمل بد دور کرده می‌شود و در آن روز او را از شیطان پناه باشد تا آن که شام می‌شود، و کسی عملی بهتر از آن‌چه وی آورده است نیاورد، به جز کسی که از این بیشتر عمل کرده است» (آن دعا را بیشتر خوانده است).

۳۲۹۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَاهُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قُمْنَ يَبْتَدِرْنَ الْحِجَابَ، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي، فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ». قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتَ أَحَقَّ أَنْ يَهَبْنَ، ثُمَّ قَالَ:

۳۲۹۴ - از سَعْد بن ابی وَقّاص روایت است که گفت: عُمر از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) اجازهٔ ورود خواست درحالی که زنانی از قریش نزد آن حضرت بودند[۲] که با وی (دربارهٔ خرج زندگی خویش) صحبت می‌کردند و بیشتر می‌طلبیدند و آوازهای خود را بلند می‌کردند. چون عمر اجازه خواست، زنان برخاستند و در پس پرده شتافتند. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به عمر اجازه داد، درحالی که می‌خندید. عمر گفت: خداوند همیشه دندان تو را به خنده بنماید یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «از این

۱- ترجمه دعا: نیست معبودی برحق بجز خدا، یکتاست که او را شریکی نیست. او راست پادشاهی و اوست سزاوار ستایش، و اوست بر هر چیز توانا.

۲- مراد از زنان قریش، همسران آن حضرت است. این واقعه قبل از نزول آیت حجاب بوده است.

أيْ عَدُوَّاتِ أنْفُسِهِنَّ، أتَهَبْنَنِي وَلا تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْنَ: نَعَمْ، أنْتَ أفَظُّ وَأغْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إلا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». [انظر: ۳۶۸۳ل، ۶۰۸۵ذ، وانظر في الأيمان والنذور، باب ۳. أخرجه مسلم: ۲۳۹۶].

زنانی که نزد من بودند تعجب کردم که چون آواز تو را شنیدند، پس پرده شتافتند».

عمر گفت: و تو یا رسول‌الله، سزاوارتری که ایشان از تو بترسند، و سپس گفت: ای دشمنان خویشتن، از من می‌ترسید و از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نمی‌ترسید؟

زنان گفتند: آری، تو نسبت به رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) درشت‌تر و تندتر هستی[۱].

رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هرگز شیطان هرگز در راهی رونده ندید، مگر آنکه در ارهی دیگر غیر از راه تو، روانه شد.

۳۲۹۵- حَدَّثَنِي إبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أبِي حَازِمٍ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إبْرَاهِيمَ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إذَا اسْتَيْقَظَ - أُرَاهُ - أحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلاثًا، فَإنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ». [أخرجه مسلم: ۲۳۸].

۳۲۹۵ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه که یکی از شما از خواب برخاست و وضو نمود باید بینی خود را سه بار بیفشاند زیرا شیطان در اندرون بینی او شب مگذراند.[۲]

۱۲- باب: ذِكْرِ الْجِنِّ وَثَوَابِهِمْ وَعِقَابِهِمْ

باب ۱۲: ذکری از جن و ثواب و عقاب ایشان

لِقَوْلِهِ: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإنْسِ ألَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي - إلَى قَوْلِهِ - عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۰-۱۳۲]. ﴿بَخْسًا﴾ [الجن: ۱۳]: نَقْصًا.

قال مُجَاهِدٌ: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا﴾ [الصافات: ۱۵۸]: قال كُفَّارُ قُرَيْشٍ: الْمَلائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ، وَأُمَّهَاتُهُنَّ بَنَاتُ سَرَوَاتِ الْجِنِّ.

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ای گروه جن و انس آیا نیامدند به شما پیغمبران از جنس شما می‌خواندند بر شما آیات مرا و بیم می‌کردند شما را از ملاقات این روز شما. گویند اعتراف کردیم بر خویشتن و فریب داده بود ایشان را زندگانی دنیا و گواهی دادند بر خویشتن که ایشان کافر بودند.

۱- نسبت درشتی و تندی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) که رحمتی برای عالمیان است درست نیست چنان‌که خداوند (ج) خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «وَلَو كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِن حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹) یعنی: اگر می‌بودی درشت خو، سخت دل، پراکنده می‌شدند از پیرامون تو.

۲- هرچند درک چگونگی وجود شیطان در اندرون بینی میسر نیست، از این که این امر به عالم غیب ارتباط می‌گیرد و پیامبر(رضی‌الله عنه)؟؟به صلی‌الله علیه تبدیل شود؟؟ ما را آگاه کرده است باید بدان باور کرد و ایمان داشت.

قال اللّٰهُ: ﴿ وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾ [الصافات: ١٥٨] سَتُحْضَرُ لِلْحِسَابِ.

﴿جُنْدٌ مُحْضَرُونَ﴾ [يس: ٧٥]: عِنْدَ الْحِسَابِ.

این ارسال رُسُل به سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک کنندهٔ شهرها نباشد به جزای ظلم درحالی که اهل آنها غافل باشند. و هر شخص را مرتبه‌هاست از اجر آنچه کردند و نیست پروردگار تو بی‌خبر از آن‌چه به عمل می‌آرند» (الانعام: ۱۳۰-۱۳۲).

«بَخْساً» (الجن: ۱۳)[1] به معنی نقصان است.

مُجاهد (در تفسیر این آیه) گفته است: «و مقرر کردند کافران میان خدای تعالی و میان جنیان خویشی را»

(الصافات: ۱۵۸).

یعنی کافران قریش گفته بودند: فرشتگان دختران خداوندند، و مادران فرشتگان، دختران مهتران و سادات جنیان‌اند.

خداوند تعالی گفت: «همانا دانسته‌اند جنیان که ایشان حاضر شدگان (برای عذاب)اند» (الصافات: ۱۵۸).

یعنی نزدیک است که جنیان برای حساب حاضر کرده شوند «و این بتان برای ایشان لشکری حاضر کرده شده‌اند» (یس: ۷۵) یعنی به وقت حساب حاضر کرده می‌شوند.

٣٢٩٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ الأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضي الله عنه قالَ لَهُ: إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ وَالْبَادِيَةَ، فَإِذَا كُنْتَ فِي غَنَمِكَ وَبَادِيَتِكَ، فَأَذَّنْتَ بِالصَّلاةِ، فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالنِّدَاءِ، فَإِنَّهُ: «لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلا إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ إِلا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ. [راجع: ٦٠٩].

۳۲۹۶-از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صَعْصَعَهٔ انصاری روایت است که پدر وی گفته: ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) به او گفته بود: همانا تو را می‌بینم که گوسفندان و صحرا را دوست می‌داری. پس آن‌گاه که در میان گوسفندان خویش در صحرا می‌باشی، به نماز اذان بگوی، و آواز خود را در اذان بلند کن، و همانا «آواز مؤذن تا دوردست‌ترین جایی که

۱- «فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْساً وَلَا رَهَقاً» پس هر که ایمان آرد به پروردگار خویش پس او نترسد از هیچ نقصانی و نه از هیچ ستمی.

۱۳- باب: قَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا

مِنَ الْجِنِّ - إِلَى قَوْلِهِ - أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الأحقاف: ۲۹-۳۲].

﴿مَصْرِفًا﴾ [الكهف: ۵۳]: مَعْدِلاً. ﴿صَرَفْنَا﴾ أَيْ: وَجَّهْنَا.

می‌رسد، جن و انس و هرچیز که می‌شنود، در روز قیامت بدان شهادت می‌دهد». ابوسعید گفت: من آن را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام.

باب ۱۳: فرمودهٔ خداوند عَزَّ وَ جَلَّ

«و یاد کن چون متوجه ساختیم به سوی تو جماعتی را از جن، می‌شنیدند قرآن را، پس چون حاضر شدند پیش پیغمبر، با یکدیگر گفتند: خاموش باشید. پس چون تمام کرده شد، بازگشتند به سوی قوم خود بیم‌کنان.

گفتند: ای قوم ما، هر آینه ما شنیدیم کتابی را که فرود آورده شد بعد از موسی[1] باور دارندهٔ آنچه پیش از او بود، راه می‌نماید به سوی دین راست و به سوی راه راست.

ای قوم ما قبول کنید سخنِ دعوت کننده را به سوی خدا و ایمان آرید به وی تا بیامرزد خدا برای شما بعضی گناهان شما را و پناه دهد شما را از عذاب درددهنده.

و هرکه قبول نکند گفتهٔ دعوت کننده به خدا را، پس نیست عاجز کننده در زمین و نیست او را به جز خدا دوستان. آن گروه در گمراهی آشکاراند. (الاحقاف: ۲۹-۳۲).

«مَصْرِفاً» (الکهف: ۵۳)[2] یعنی جای برگشتن و روگردانیدن است. «صَرَفْنا» یعنی روی گردانیدیم (به سوی تو جماعهٔ دیوان را).

۱- در مورد این که چرا بعد از موسی (ع) گفته شده و بعد از عیسی (ع) گفته نشده، برخی برآنند که جنیان به عیسی (ع) نگرویده بودند و به موسی (ع) ایمان داشته‌اند و بعضی از علما همین آیت را دلیل می‌آورند که موسی (ع) نبی الثقلین، بوده است.

۲- «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفاً» و ببینند گناهکاران آتش را و بفهمند که ایشان افتادگانند در آن و نیابند از آن جای بازگشتن.

١٤- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾

[البقرة: ١٦٤].

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: الثُّعْبَانُ الْحَيَّةُ الذَّكَرُ مِنْهَا.

يُقَالُ: الْحَيَّاتُ أَجْنَاسٌ: الْجَانُّ وَالأَفَاعِي وَالأَسَاوِدُ.

﴿آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [هود: ٥٦]: فِي مِلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ. يُقَالُ: ﴿صَافَّاتٍ﴾ [الملك: ١٩]: بُسُطٌ أَجْنِحَتَهُنَّ: ﴿يَقْبِضْنَ﴾ [الملك: ١٩]: يَضْرِبْنَ بِأَجْنِحَتِهِنَّ.

باب ۱۴: فرمودهٔ خداوند تعالی:

«و پراکنده ساخت در زمین هر نوع جنبنده را» (البقره: ١٦٤). ابن عباس گفته است: اَلثُّعْبَانُ[1] به معنی مار است از جنس نر آن.

گفته می‌شود، مارها به انواع مختلف‌اند: جَانّ، و افاعی و اَسَاوِد[2].

«آخِذٌ بناصِيَتِهَا» (هود: ٥٦)[3] یعنی در ملک خود و قدرت خود می‌گیرد.

گفته می‌شود و: «صَافَّات» (الملک: ۱۹). (مرغان) بالهای خود را.

«يَقْبِضْنَ» (الملک: ۱۹) یعنی: بالهای خود را می‌زنند.[4]

۳۲۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ وَالأَبْتَرَ، فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَلَ». [انظر: ۳۲۹۸ق، ۳۲۹۹ق، ۳۳۱۰ع و ۳۳۱۱ع، ۳۳۱۲ع، ۳۳۱۳ع، ٤٠١٦ع و٤٠١٧ع. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣، مع الحديث الآتي].

۳۲۹۷ - از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفته، که وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که بر منبر می‌گفت: «مارها را بکشید، و ماری را که بر پشت خود دو خط سفید دارد بکشید و مار دُم کوتاه یا بی‌دُم را بکشید؛ زیرا این دو نوع مار بینایی چشم را از میان می‌برند و جنین زن آبستن را سقط می‌کنند».

۳۲۹۸- قال عَبْدُاللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً لأَقْتُلَهَا، فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لا تَقْتُلْهَا، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ. قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ، وَهِيَ الْعَوَامِرُ. [أخرجه مسلم: ٢٢٣٣، مع الحديث السابق].

۳۲۹۸ - عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) (به ادامهٔ حدیث مذکور) گفته: درحالیکه ماری را به قصد کشتن تعقیب می‌کردم، اَبُولُبابه بر من بانگ زد که او را نکش. گفتم: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن مارها امر کرده است.

۱- «فَالقَى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِين» (الشعراء: ۳۲) یعنی: پس بینداخت عصای خود را پس ناگهان آن اژدهای آشکار بود.

۲- مراد از «جان» و «افاعی» و «اساود» انواع ماراند: اَفعی جمع اَفعی و اَساود، جمع اسد است.

۳- «و ما مِن دَابَّةٍ الّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» یعنی: نیست هیچ جنبده‌ای مگر خدا گیرنده است به پیشانی او. (مالک اوست).

۴- «اَوَلَم يَرَوْ اِلَى الطَّيرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْن» آیا ندیده‌اند به سوی مرغان بالای خود (درپروازند) و گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند.

وی گفت: سپس آن حضرت از کشتن مارهای خانگی منع کرده است و زهری می‌گوید: این مارها را (نظر به درازی عمرشان) عَوامِر می‌گویند.

۳۲۹۹- وَقال عَبْدُالرَّزَّاق: عَنْ مَعْمَر: فَرَآني أبو لُبَابَةَ، أوْ زَيْدُ بْنُ الْخَطَّاب.

وَتَابَعَهُ يُونُسُ وَابْنُ عُيَيْنَةَ وَإسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ وَالزُّبَيْدِيُّ.

وَقال صَالِحٌ وَابْنُ أبي حَفْصَةَ وَابْنُ مُجَمِّعٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: رَآني أبو لُبَابَةَ وَزَيْدُ ابْنُ الْخَطَّاب. [راجع: ۳۲۹۷. اخرجه مسلم: ۲۲۲۳، مع الحديث السابق].

۳۲۹۹ - عبدالرزاق (به ادامهٔ حدیث مذکور) از مَعْمر روایت کرده است: اَبُولَبابه یا زَید بن خطاب مرا دید (عوض ابولبابه بر من بانگ زد) و متابعت کرده است (معمر را دراین روایت) یُوس و ابن عُیَیْنه و اسحاق کلبی و زُبَیْدی.

و صالح و ابن ابی حَفْصَه و ابن مُجَمِّع، از زُهری، از سالم از ابن عمر و به این عبارت روایت کرده‌اند: ابولبابه یا زیدبن خطاب مرا دید.

۱۵- باب: خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ

باب ۱۵: بهترین مالِ مسلمان گوسفند است که آن را بر سر کوه می‌برد

۳۳۰۰- حَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ بْنُ أبي أُوَيْسٍ قال: حَدَّثَني مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أبي صَعْصَعَةَ، عَنْ أبيه، عَنْ أبي سَعيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «يُوشِكُ أنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الرَّجُلِ غَنَمٌ، يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بدينه مِنَ الْفِتَنِ». [راجع: ۱۹].

۳۳۰۰ - از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نزدیک است زمانی فرا رسد که بهترین مال مسلمان، گوسفندانی باشد که با آن به قله‌های کوه‌ها و جایگاه‌های فرودآمدن باران (وادحی‌ها و صحراها) می‌رود و برای دینش از فتنه‌ها به آنجا پناه می‌برد.»

۳۳۰۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أبي الزِّنَاد، عَنِ الأعْرَجِ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «رَأسُ الْكُفْرِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ في أهْلِ الْخَيْلِ وَالإبِلِ، وَالْفَدَّادِينَ أهْلِ الْوَبَرِ، وَالسَّكِينَةُ في أهْلِ الْغَنَمِ». [انظر: ۳۴۹۹، ۴۳۸۸، ۴۳۸۹، ۴۳۹۰. اخرجه مسلم: ۵۲].

۳۳۰۱ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سر کفر به جانب شرق است[1] و مفاخرت و تکبر در میان دارندگان اسپ و شتر، و بادیه‌نشینان دارندهٔ شتر و کشاورزان است، و آرامش و بردباری از خصوصیات گوسفندداران است».

۱- اشارت به شدت کفر مجوسیان اهل فارس و مطیعان عرب ایشان است که در غایت قوت و تکبر بودند.

۳۳۰۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «الإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا، أَلَا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ، عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الإِبِلِ، حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ، فِي رَبِيعَةَ وَمُضَرَ». [انظر: ۳۴۹۸، ۴۳۸۷ل، ۵۳۰۳ل. أخرجه مسلم: ۵۱ بدون ذكر يمان].

۳۳۰۲ - از قَیس روایت است که عُقبَه بن عمرو ابومسعود گفته‌اند: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خویش به سوی یَمَن اشارت کرد و فرمود: «ایمان، ایمان یَمَنی است که در آن‌جاست[1] و آگاه باش که قساوت و سخت‌دلی میان شترداران است که به دنبال شتران خود روانه‌اند، از آن جایی که دو پهلوی شیطان طلوع می‌کند، در قبیلهٔ رَبیع و مضر» (که در آن جهت‌اند).

۳۳۰۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا». [أخرجه مسلم: ۲۷۲۹].

۳۳۰۳ - از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون آواز خروس را بشنوید، از خداوند طلب رحمت کنید؛ زیرا خروس فرشته را دیده است و چون آواز خر را بشنوید به خدا پناه جویید؛ زیرا خر شیطان را دیده است.

۳۳۰۴- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا رَوْحٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا كَانَ جُنْحُ اللَّيْلِ، أَوْ أَمْسَيْتُمْ، فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَتْ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقُوا الأَبْوَابَ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَابًا مُغْلَقًا».

قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ نَحْوَ مَا أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، وَلَمْ يَذْكُرْ: «وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ». [راجع: ۳۲۸۰. أخرجه مسلم: ۲۰۱۲ بزيادة. أخرجه مسلم: ۲۰۱۳ مختصراً أوله باختلاف].

۳۳۰۴ - از عطاء، از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چون تاریکی شب فرا رسد یا آن که شام کردید، کودکان خویش را به خود نزدیک کنید. همانا در این وقت است که شیاطین پراکنده می‌شوند، و چون ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد گذارید و دروازه‌ها را ببندید و نام خداوند را یاد کنید؛ زیرا شیطان دروازهٔ بسته را نمی‌گشاید.

(ابن جُرَیج) گفته است: وی از جابربن عبدالله مانند آنچه عطأ مرا خبر داده، شنیده است، ولی این عبارت را نگفت که: «و نام خداوند را یاد کنید».

۱- مراد از آن همان گروه از اهل یمن است که اسلام را به آسانی پذیرفته بودند.

۳۳۰۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ، وَإِنِّي لا أُرَاهَا إِلا الْفَارَ، إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ، وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ».

فَحَدَّثْتُ كَعْبًا فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ لِي مِرَارًا، فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَاةَ؟

[أخرجه مسلم: ۲۹۹۷].

۳۳۰۵ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «طایفه‌ای از بنی‌اسرائیل گم شد و دانسته نشد که برایشان چه واقع شد، و همانا گمان نمی‌کنم مگر آن که به صورت موش درآمده باشند که اگر شیر شتر نزد ایشان گذاشته شود نمی‌خورند و اگر شیر گوسفند گذاشته شود می‌خورند».

ابوهریره گفته: من این حدیث را به کَعْب (که قبل از اسلام یهودی بود) گفتم. وی گفت: آیا آن را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟ گفتم: آری. وی به تکرار از من پرسید. گفتم: پس آیا از روی تورات می‌خوانم.

۳۳۰۶- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: يُحَدِّثُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِلْوَزَغِ: «الْفُوَيْسِقُ». وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ.

وَزَعَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِهِ.

[راجع: ۱۸۳۱. أخرجه مسلم: ۲۲۳۹].

۳۳۰۶ – از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درمورد وَزَغ (مارمولک یا چهل‌پاسه) گفت: «تبهکار است». و نشنیدم که به کشتن آن امر کرده باشد.

و سَعْدبن ابی وَقّاص گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن آن امر کرده است.

۳۳۰۷- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْحَمِيدِ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ شَيْبَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أُمَّ شَرِيكٍ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهَا بِقَتْلِ الأَوْزَاغِ.

[انظر: ۳۳۵۹. أخرجه مسلم: ۲۲۳۷].

۳۳۰۷ – از سعید بن مُسیَّب روایت است که اُم شریک او را خبر داده است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن وزغ‌ها (چهل‌پاسه‌ها) امر کرده است.

۳۳۰۸- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ، فَإِنَّهُ يَلْتَمِسُ الْبَصَرَ، وَيُصِيبُ الْحَبَلَ».

تَابَعَهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ: أَبَا أُسَامَةَ. [انظر: ۳۳۰۹. أخرجه مسلم: ۲۲۳۲].

۳۳۰۸ – از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ماری را که دو خط سفید بر پشت خود دارد بکشید زیرا آن چشم را کور می‌کند و آبستن را سقط می‌نماید.» متابعت کرده است راوی را حَمّاد بن سَلَمه، از ابواُسامه.

٣٣٠٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَتْلِ الأَبْتَرِ، وَقَالَ: «إِنَّهُ يُصِيبُ الْبَصَرَ، وَيُذْهِبُ الْحَبَلَ». [راجع: ٣٣٠٨. أخرجه مسلم: ٢٢٣٢ بلفظ ذي الطفيتين بعد الأبتر].

۳۳۰۹ – از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن مار ابتر (دُم کوتاه) امر کرده است و فرموده است: «همانا آن، بینایی را تباه می‌کند و آبستن را سقط می‌نماید.»

٣٣١٠- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ أَبِي يُونُسَ الْقُشَيْرِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ ثُمَّ نَهَى، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ هَدَمَ حَائِطًا لَهُ، فَوَجَدَ فِيهِ سِلْخَ حَيَّةٍ، فَقَالَ: «انْظُرُوا أَيْنَ هُوَ». فَنَظَرُوا، فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». فَكُنْتُ أَقْتُلُهَا لِذَلِكَ. [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ باختلاف مع الحديث الآتي].

۳۳۱۰ – از ابن ابی مُلَیکه روایت است که گفته: ابن عمر مارها را می‌کشت و سپس از آن منع کرد و گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دیوار خود را ویران کرد و در آن پوست ماری دید و فرمود: «ببینید که مار در کجاست» مار را دیدند. فرمود: «آن را بکشید» من آن مار را کشتم.

٣٣١١- فَلَقِيتُ أَبَا لُبَابَةَ، فَأَخْبَرَنِي: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تَقْتُلُوا الْجِنَّانَ، إِلا كُلَّ أَبْتَرَ ذِي طُفْيَتَيْنِ، فَإِنَّهُ يُسْقِطُ الْوَلَدَ، وَيُذْهِبُ الْبَصَرَ، فَاقْتُلُوهُ». [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ مع الحديث الآتي].

۳۳۱۱ – (به ادامهٔ حدیث مذکور: ابن عمر گفت: سپس با اَبولبابه ملاقی شدم. وی مرا خبر داد که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «مارها رانکشید، مگر مار ابتر (دُم کوتاه) که دو خط سفید بر پشت خود دارد؛ زیرا آن، بچهٔ زن آبستن را سقط می‌کند و بینایی را زایل می‌نماید. پس آن را بکشید».

٣٣١٢- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ: كَانَ يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ. [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ مطولاً مع الحديث الآتي].

۳۳۱۲ – از نافع روایت است که گفت: همانا ابن عُمر مارها را می‌کشت.

٣٣١٣- فَحَدَّثَهُ أَبُو لُبَابَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ قَتْلِ جِنَّانِ الْبُيُوتِ، فَأَمْسَكَ عَنْهَا. [راجع: ٣٢٩٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٣ مع الحديث السابق].

۳۳۱۳ – (به ادامهٔ حدیث مذکور نافع گفته:) ابولبابه: به ابن عمر گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، از کشتن مارهای خانه‌ها منع کرده است. سپس وی از کشتن مارهای خانگی دست کشید.

١٦- باب: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ فَوَاسِقُ، يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ

باب ۱۶: پنج جنبندهٔ تبهکار کشتنی‌اند، هرچند در حرم (مکه) باشند

٣٣١٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «خَمْسٌ فَوَاسِقُ، يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ: الْفَأْرَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْحُدَيَّا، وَالْغُرَابُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». [راجع: ١٨٢٩. اخرجه مسلم: ١١٩٨].

٣٣١٤ - از زُهری از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«پنج نوع تبهکاراند که اگر در حرم هم باشند کشته شوند: موش و عقرب و زَغَن و زَاغ و سگ گزنده».

٣٣١٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ، مَنْ قَتَلَهُنَّ وَهُوَ مُحْرِمٌ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ: الْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ، وَالْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ». [راجع: ١٨٢٦. أخرجه مسلم: ١١٩٩، الحج ٧٦].

٣٣١٥ - از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:«پنج نوع جانوراند، که اگر کسی مُحْرِم باشد و آنها را بکشد بر او گناهی نیست: عقرب و موش و سگ گزنده و زاغ و زغن».

٣٣١٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ كَثِيرٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا رَفَعَهُ قال: «خَمِّرُوا الآنِيَةَ، وَأَوْكُوا الأَسْقِيَةَ، وَأَجِيفُوا الأَبْوَابَ، وَاكْفِتُوا صِبْيَانَكُمْ عِنْدَ الْعِشَاءِ، فَإِنَّ لِلْجِنِّ انْتِشَارًا وَخَطْفَةً، وَأَطْفِئُوا الْمَصَابِيحَ عِنْدَ الرُّقَادِ، فَإِنَّ الْفُوَيْسِقَةَ رُبَّمَا اجْتَرَّتِ الْفَتِيلَةَ فَأَحْرَقَتْ أَهْلَ الْبَيْتِ».

قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ وَحَبِيبٌ: عَنْ عَطَاءٍ: «فَإِنَّ الشَّيْطَانَ». [راجع: ٣٢٨٠. وأخرجه مسلم: ٢٠١٢، بزيادة واختلاف. وأخرجه: ٢٠١٣، بقطعة الصبيان مطولاً].

٣٣١٦ - از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که حدیث را مرفوع کرده (یعنی از قول پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته است): «ظروف خویش را بپوشانید و دهان مشکها را ببندید و دروازه‌ها را بسته کنید و کودکان خویش را در شامگاه نزد خود نگه دارید؛ زیرا در آن موقع جنیان در حال پراکنده شدن و ربودن‌اند. و چراغها را در وقت خواب خاموش کنید؛ زیرا موش تبهکار شاید فتیله را برآورد و اهل خانه را بسوزاند».

ابن جُرَیْج و حبیب از عطاء (عوض جنیان) لفظ «شیطان» را از جابر، روایت کرده‌اند. (یعنی شیطانها در حال پراکنده شدن و ربودن‌اند).

٣٣١٧- حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّه: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّه قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ فِي غَارٍ، فَنَزَلَتْ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾. فَإِنَّا لَنَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ، إِذْ خَرَجَتْ حَيَّةٌ مِنْ جُحْرِهَا، فَابْتَدَرْنَاهَا لِنَقْتُلَهَا، فَسَبَقَتْنَا

٣٣١٧ - از عَلْقَمه روایت استکه عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: ما با رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) در غار کوه بودیم و در آن‌جا سورهٔ «وَالْمُرسلات عرْفاً» نازل شد، و ما آن را از دهان آن حضرت می‌آموختیم. ناگاه ماری از سوراخ

فَدَخَلَتْ جُحْرَهَا، فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا».

وَعَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: مِثْلَهُ. قالَ: وَإِنَّا لَنَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ رَطْبَةً.

وَتَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ عَنْ مُغِيرَةَ.

وَقالَ حَفْصٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ وَسُلَيْمَانُ بْنُ قَرْمٍ: عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ. [راجع: ۱۸۳۰. أخرجه مسلم: ۲۲۳٤].

۳۳۱۸- حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: «دَخَلَتِ امْرَأَةٌ النَّارَ فِي هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا، فَلَمْ تُطْعِمْهَا وَلَمْ تَدَعْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الأَرْضِ». [راجع: ۲۳٦٥. أخرجه مسلم: ۲۲٤۲].

قالَ: وَحَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مِثْلَهُ. [أخرجه مسلم: ۲۲٤۳].

۳۳۱۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قالَ: «نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ، فَأَمَرَ بِجَهَازِهِ فَأُخْرِجَ مِنْ تَحْتِهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِبَيْتِهَا فَأُحْرِقَ بِالنَّارِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَهَلَّا نَمْلَةً وَاحِدَةً». [راجع: ۳۰۱۹. أخرجه مسلم: ۲۲٤۱].

خود بيرون آمد و ما شتافتيم تا آن را بكشيم. مار از ما پيشی گرفت و به سوراخ خوددرآمد. رسول خدا(صلی‌الله عليه وسلم) فرمود:

«مار از شر شما در امان ماند چنان‌كه شما از شر آن درامان مانديد» و از اسرائيل، از اعمش، از ابراهيم از عَلْقَمه از عبدالله مثل اين حديث روايت شده و (با اين تفاوت) گفته است: و ما آن را از دهان آن حضرت‌تر و تازه می‌آموختيم.

و متابعت كرده است اسرائيل را ابوعوانه، از مغيره.

و حَفْصْ و ابومعاويه و سليمان بن قَرْم روايت كرده‌اند از: اعمش، از ابراهيم، از اسود، از عبدالله (بن مسعود).

۳۳۱۸ - از نافع، از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روايت است كه پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) فرمود: «زنی بدان سبب در آتش دوزخ درآمد كه گربه‌ای را دربند نگه داشته بود، نه آن را غذا داده بود و نه هم گذاشته بود كه از حشرات زمين چيزی بخورد». (عبدالاعلی راوی) گفته است: حديث كرده است ما را عُبيدالله، از سَعِيد مَقْبُری، از ابوهريره، از پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم).

۱۳۱۹ - از ابوهريره(رضی‌الله عنه) روايت است كه پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) فرمود: «يكی از پيامبران در زير درختی فرود آمد و او را موری گزيد. دستور داد كه اسباب و لوازم را از زير درخت بيرون آورند و چنان كردند سپس امر كرد كه خانهٔ مور را بسوزانند، خداوند به وی وحی فرو آورد كه: «تو چرا يک مور را نسوختاندی؟»

۱۷- باب: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ،

فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَفِي الأُخْرَى شِفَاءً.

۳۳۲۰- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُتْبَةُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ بْنُ حُنَيْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَالأُخْرَى شِفَاءً». [أنظر: ۵۷۸۲].

۳۳۲۱- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الأَزْرَقُ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ وَابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «غُفِرَ لِامْرَأَةٍ مُومِسَةٍ، مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، قَالَ: كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَنَزَعَتْ خُفَّهَا، فَأَوْثَقَتْهُ بِخِمَارِهَا، فَنَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَغُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ». [انظر: ۳۴۶۷. أخرجه مسلم: ۲۲۴۵ ر].

۳۳۲۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَفِظْتُهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ كَمَا أَنَّكَ هَا هُنَا: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ». [راجع: ۳۲۲۵. أخرجه مسلم: ۲۱۰۶].

۳۳۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلَابِ. [أخرجه مسلم: ۱۵۷۰].

۳۳۲۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا يَنْقُصُ مِنْ

باب ۱۷: اگر مگس در ظرف آشامیدنی هر یک از شما

بیفتد، باید آن را در ظرف غوطه دهد؛ زیرا یک بال آن مرض و بال دیگر شفا است.

۳۳۲۰ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مگسی در ظرف آشامیدنی هر یک از شما بیفتد، آن را در ظرف غوطه دهد و سپس بیرون اندازد؛ زیرا در یک بال آن مرض و در بال دیگر شفا است.

۳۳۲۱ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زنی زناکار آمرزیده شد. وی بر سگی گذشت که بر سر چاه از فرط تشنگی زبانش برآمده بود. گفت: تشنگی آن را می‌کشد. وی کفش خود را بیرون آورد و آن را با روی سری خود بست و در آن برای سگ از چاه آب کشید. و با این عمل خود آمرزیده شد.

۳۳۲۲ – از ابوطلحه(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای داخل نمی‌شوند که در آن سگ و صورت باشد».

۳۳۲۳ – از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفته: همانا رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن سگان امر کرده است[۱].

۳۳۲۴ – از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سگ نگه می‌دارد، از عمل حسنه‌اش روزانه

۱- یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر این باور بودند که مراد از آن، کشتن سگ دیوانه است. فقها در مورد قتل سائر سگان اختلاف دارند.

عَمَلِه كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطٌ، إلا كَلْبَ حَرْثٍ أوْ كَلْبَ مَاشِيَةٍ ».
[راجع: ۲۳۲۲. أخرجه مسلم: ۱۵۷۵].

یک قیراط می‌کاهد، به جز سگی که برای محافظهٔ کشاورزی یا محافظهٔ مواشی نگهداری می‌شود.

۳۳۲۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: أخْبَرَنِي يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ قَالَ: أخْبَرَنِي السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ، سَمِعَ سُفْيَانَ بْنَ أبِي زُهَيْرٍ الشَّنَئِيَّ: أنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: « مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا، لا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلا ضَرْعًا، نَقَصَ مِنْ عَمَلِه كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطٌ». فَقَالَ السَّائِبُ: أنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ؟ قَالَ: إي وَرَبِّ هَذِه الْقِبْلَةِ. [راجع: ۲۳۲۳. أخرجه مسلم: ۱۵۷۶].

۳۳۲۵ - از سفیان بن ابی زُهیر الشَّنئی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «کسی که سگ نگه می‌دارد و از آن برای زراعت و مواشی استفاده نمی‌شود، هر روز از عمل وی یک قیراط می‌کاهد.

سائب به سُفیان گفت: آیا تو این حدیث را از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟

وی گفت: آری، سوگند به پروردگار این قبله.

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی
جلد چهارم

مترجم:
عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمدبن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی - عربی
	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر(ص) مولف
	: ابوعبدا... محمد بن اسماعیل بخاری/مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۹۲ .
مشخصات ظاهری	: ج.
شابک	: (ج.۱) 964-6765-06-8 (ج.۴) 978-964-247-006-8
	: (ج.۲) 964-6765-71-0 دوره 964-8688-78-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عربی - فارسی
یادداشت	: ج.۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج.۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج.۴ چاپ اول ۱۳۸۸ (فیپا)
موضوع	: احادیث اهل سنت - - قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ۲۰۴۱ ج ۳ ب/۱۱۹ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۱-۹۲م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد چهارم)

مولف	: امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	: عبدالعلی نور احراری
ویرایش	: دکتر عبدا... خاموش هروی
به اهتمام	: عزیزالدین جامی
صفحه آرایی و طرح جلد	: وحید عباسی
ناشر	: شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	: دوم ۱۳۹۲
شمارگان	: ۱۸۵۰ نسخه
چاپخانه	: دقت (خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۰۶-۸
شابک دوره	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	: ۱۵۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

۶۰ـ کتاب احادیث انبیاء ۹۱

باب ـ ۱: آفرینش آدم و فرزندان وی ۱۹

باب ـ ۲ : ارواح، لشکرهایی آراسته‌اند ۲۸

باب ـ ۳ : فرمودهٔ خدای عز و جلّ ۲۸

باب ـ ۴ ۳۳

باب ـ ۵ ذکر ادریس علیه‌السلام ۳۳

و او جدّ پدر نوح است. و گفته می‌شود: وی جد نوح است(ع). ۳۳

باب ـ ۶ فرمودهٔ خداوند تعالی ۳۶

باب ـ ۷ قصهٔ یأجوج و مأجوج ۴۰

باب ـ ۸ فرمودهٔ خداوند تعالی ۴۳

باب ـ ۹ «یَزِفُّون» ۵۰

باب ـ ۱۰ ۶۱

باب ـ ۱۱ فرمودهٔ خداوند عز و جَلّ ۶۴

باب ـ ۱۲ فرمودهٔ خداوند عز و جَلّ ۶۵

باب ـ ۱۳ قصهٔ اسحاق بن ابراهیم(ع) ۶۶

باب ـ ۱۴ ۶۶

باب ـ ۱۵ ۶۷

باب ـ ۱۶ ۶۷

باب ـ ۱۷ فرمودهٔ خدای تعالی ۶۸

باب ـ ۱۸ آیا حاضر بودید آنگاه که یعقوب را مرگ پیش آمد». (سورهٔ بقرهٔ آیهٔ ۱۳۳). ۷۱

باب ـ ۱۹ قول خداوند تعالی ۷۱

باب ـ ۲۰ فرمودهٔ خداوند تعالی ۷۶

باب ـ ۲۱ ۷۷

باب ـ ۲۲ فرمودهٔ خداوند عزّوجل ۷۸

باب ـ ۲۳ ۸۲

باب ـ ۲۴ ۸۳

باب ـ ۲۵ ۸۴

باب ـ ۲۶ طوفان به معنی سیل است.	۸۶
برای مرگ هم زیاد طوفان گفته می‌شود.	۸۶
باب ـ ۲۷ حدیث خضر با موسی علیهما السلام	۸۶
باب ـ ۲۸	۹۲
باب ـ ۲۹	۹۴
باب ـ ۳۰	۹۵
باب ـ ۳۱ وفات موسی و یاد وی بعد	۹۶
از وفاتش	۹۶
باب ـ ۳۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۹۸
باب ۳۳ «هر آینه قارون بود از قوم موسی» (القصص: ۷۶)	۹۹
باب ـ ۳۴	۹۹
باب ـ ۳۵ فرمودهٔ خدای تعالی	۱۰۰
باب ـ ۳۶ قول خدای تعالی:	۱۰۳
باب ـ ۳۷ قول خدای تعالی	۱۰۴
باب ـ ۳۸	۱۰۶
باب ـ ۳۹	۱۰۷
باب ـ ۴۰	۱۰۹
فرمودهٔ خدای تعالی	۱۰۹
باب ـ ۴۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۱۱۳
باب ـ ۴۵	۱۱۷
باب ـ ۴۶ فرمودهٔ خدای تعالی:	۱۱۸
باب ـ ۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی:	۱۱۹
باب ـ ۴۸ فرمودهٔ خدای تعالی:	۱۲۰
باب ـ ۴۹ فرود آمدن عیسی ابن مریم علیهما السلام	۱۲۷
باب ـ ۵۰ آنچه دربارهٔ بنی‌اسرائیل یاد شده است.	۱۲۷
باب ـ ۵۱ قصهٔ پیس و کور و کل در بنی اسرائیل	۱۳۲
باب ـ ۵۲	۱۳۵
باب ـ ۵۳ حدیث غار	۱۳۶

باب ـ ۵۴ ۱۳۸
۶۱- کتاب مناقب ۱۴۸
باب -۱ فرموده خدای تعالی: ۱۴۸
باب ـ ۲ مناقب قُریش ۱۵۱
باب ـ ۳ قرآن به زبان قریش نازل شده است ۱۵۴
باب ـ ۴ ۱۵۵
باب ـ ۵ ۱۵۵
باب ـ ۶ ۱۵۶
باب ـ ۷ ذکر قَحْطان ۱۵۸
باب ـ ۸ آنچه از فراخوانی (اقوام) به رسم جاهلیت منع شده است. ۱۵۹
باب ـ ۹ قصهٔ خُزاعه ۱۶۰
باب ـ ۱۰ قصهٔ اسلام ابوذر غفاری ۱۶۱
(رضی‌الله عنه) ۱۶۱
باب ـ ۱۱ قصهٔ زمزم ۱۶۳
باب ـ ۱۲ قصهٔ زمزم و نادانی عرب ۱۶۵
باب ـ ۱۳ ۱۶۶
کسی که خود را (از روی مفاخرت) به پدران خود که در اسلام و جاهلیت
بودند، نسبت کند. ۱۶۶
باب ـ ۱۴ پسر خواهر قوم و آزاد شدهٔ قوم در زمرهٔ آن قوم است. ۱۶۷
باب ـ ۱۵ قصهٔ حبشیان ۱۶۷
باب ـ ۱۶ کسی که دوست دارد، نسب ۱۶۸
او دشنام داده نشود. ۱۶۸
باب ـ ۱۷ آنچه دربارهٔ نامهای رسول‌الله ۱۶۹
(صلی‌الله علیه وسلم) آمده است. ۱۶۹
باب ـ ۱۸ خاتم النَّبِیِّیْن (آخرین پیامبران) ۱۷۰
باب ـ ۱۹ وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۱۷۱
باب ـ ۲۰ کُنْیَتِ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۱۷۱
باب ـ ۲۱ ۱۷۱
باب ـ ۲۷ مُهر نُبُوَّت ۱۷۲

باب ـ ۲۳ ۱۷۲
باب ـ ۲۴ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چنان بود که چشمش می‌خوابید و دلش نمی‌خوابید. ۱۸۰
باب ـ ۲۵ نشانه‌های پیامبری در اسلام ۱۸۲
باب ـ ۲۶ فرمودهٔ خدای تعالی ۲۱۷
باب ـ ۲۷ سؤال مشرکین که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آنها نشانه‌ای (در صدق نبوت خویش) بنماید و آن حضرت شکافتن ماه را به ایشان بنمود. ۲۱۸
باب ـ ۲۸ ۲۱۹
۶۲ـ کتاب فضایل صحابه ۲۲۲
باب ـ ۱ فضایل اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ـ و رضی‌الله عنهم. ۲۲۳
باب ـ ۲ مناقب مهاجرین و فضیلت ایشان ۲۲۵
۳ـ باب فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم): ۲۲۷
باب ـ ۴ فضیلت ابوبکر پس از پیامبر ۲۲۸
(صلی‌الله علیه وسلم) ۲۲۸
باب ـ ۵ «اگر دوست خالص می‌گرفتم.» ۲۲۹
باب ـ ۶ مناقب عمر بن خطّاب ۲۴۲
باب ـ ۷ مناقب عثمان بن عَفّان ۲۵۰
باب ـ ۸ قصهٔ بیعت و اتفاق (خلافت) بر عثمان بن عَفّان(رضی‌الله عنه). ۲۵۵
باب ـ ۹ مناقب علی بن ابی‌طالب ۲۶۳
باب ـ ۱۰ مناقب جعفر بن ابی طالب ۲۶۷
الهاشمی (رضی‌الله عنه). ۲۶۷
باب ـ ۱۱ ذکر عباس بن ۲۶۸
عبدالمطلب(رضی‌الله عنه) ۲۶۸
باب ـ ۱۲ مناقب خویشی و نزدیکی ۲۶۹
رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ۲۶۹
باب ـ ۱۳ مناقب زُبیر بن عوّام(رضی‌الله عنه) ۲۷۲

باب ـ ۱۴ ذکر طَلحه بن عبیدالله(رضی‌الله عنه) ۲۷۴
باب ـ ۱۵ مناقب سعد بن ابی وقاص الُزهری ۲۷۵
باب ـ ۱۶ ذکر دامادان ۲۷۶
پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۲۷۶
باب ـ ۱۷ مناقب زَید بن حارِثه غلام آزاد شدهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۲۷۷
باب ـ ۱۸ ذکر اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) ۲۷۹
باب ـ ۱۹ مناقب عبدالله بن عمر بن ۲۸۱
خطاب(رضی‌الله عنه) ۲۸۱
باب ـ ۳۰ مناقب عَمّار و حُذیفه(رضی‌الله عنهما) ۲۸۳
باب ـ ۲۱ مناقب ابوعبیدهٔ بن الجراح(رضی‌الله عنه) ۲۸۵
باب ـ ذکر مُصْعَب بن عُمَیر ۲۸۶
باب ـ ۲۲ مناقب حسن و حسین(رضی‌الله عنهما) ۲۸۶
باب ـ ۲۳ مناقب بلال بن رَباح غلام آزاد شدهٔ ابوبکر(رضی‌الله عنه) ۲۸۸
باب ـ ۲۴ ذکر ابن عباس(رضی‌الله عنه) ۲۸۹
باب – ۲۵ مناقب خالد بن ولید(رضی‌الله عنه) ۲۹۰
باب ـ ۲۶ مناقب سالم غلام آزاد شدهٔ ابوحُذیفه (رضی‌الله عنه) ۲۹۰
باب ـ ۲۷ مناقب ابن مسعود(رضی‌الله عنه) ۲۹۱
باب ـ ۲۸ ذکر معاویه(رضی‌الله عنه) ۲۹۳
باب ـ ۲۹ مناقب فاطمه علیهاالسلام ۲۹۴
باب ـ ۳۰ فضیلت عایشه (رضی‌الله عنها) ۲۹۴
۶۳ - کتاب مناقب انصار ۲۹۹
باب ـ ۱ مناقب انصار (۱) ۲۹۹
باب ـ ۲ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۰۱
باب ـ ۳ استوار کردن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رابطهٔ برادری میان مهاجرین و انصار ۳۰۱
باب ـ ۴ دوستی انصار از ایمان است. ۳۰۳
باب ـ ۵ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به انصار «شما دوست

داشتنی‌ترین مردم نزد من هستید.» ۳۰۴
باب ـ ۶ پیروان انصار ۳۰۴
باب ـ ۷ فضیلت سراهای انصار ۳۰۵
باب ـ ۸ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۰۶
به انصار ۳۰۶
باب ـ ۹ دعای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «بر انصار و مهاجرین نیکویی
کن» ۳۰۸
باب ـ ۱۰ فرمودهٔ خداوند «و هرچند در خودشان احتیاجی (مبرم) باشد
آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند.»(الحشر: ۹) ۳۰۹
باب ـ ۱۱ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۱۰
«از نیکوکارشان بپذیرید ۳۱۰
باب ـ ۱۲ مناقب سعد به مُعاذ(رضی‌الله عنه) ۳۱۱
باب ـ ۱۳ منقبت اُسَید بن حُضیر و عَبّاد بن بشر(رضی‌الله عنهما) ۳۱۳
باب ـ ۱۴ مناقب مُعاذ بن جبل(رضی‌الله عنه) ۳۱۳
باب ـ ۱۵ منقبت سعد بن عُباده(رضی‌الله عنه) ۳۱۴
باب ـ ۱۶ مناقب اُبی بن کعب(رضی‌الله عنه) ۳۱۴
باب ـ ۱۷ مناقب زید بن ثابت(رضی‌الله عنه) ۳۱۵
باب ـ ۱۸ مناقب ابوطلحه(رضی‌الله عنه) ۳۱۵
باب - ۱۹ مناقب عبدالله ۳۱۶
بن سلام(رضی‌الله عنه) ۳۱۶
باب ـ ۲۰ ازدواج پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با خدیجه و فضیلت
وی(رضی‌الله عنها) ۳۱۹
باب ـ ۲۱ ذکر جَریر بن عبدالله البجلی(رضی‌الله عنه) ۳۲۱
باب ـ ۲۲ ذکر حُذیفه بن یمان عبسی(رضی‌الله عنه) ۳۲۲
باب ـ ۲۳ ذکر هند دختر عُتْبه بن ربیعه(رضی‌الله عنها) ۳۲۳
باب ـ ۲۴ حدیث زید بن عمرو بن نُفیل ۳۲۳
باب ـ ۲۵ بنای کعبه ۳۲۶
باب ـ ۲۶ ایّام جاهلیت ۳۲۶

باب ـ ۲۷ سوگند گروهی (قسامه) در دوران جاهلیت ۳۳۲
باب ـ ۲۸ زمان برانگیخته شدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۳۶
باب ـ ۲۹ آنچه از مشرکین مکه به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران
او رسیده است. ۳۳۶
باب ـ ۳۰ اسلام ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) ۳۳۹
باب ـ ۳۱ اسلام سعد بن ابی وقاص(رضی‌الله عنه) ۳۴۰
باب ـ ۳۲ ذکر جِن ۳۴۰
باب ـ ۳۳ اسلام اَبوذر غِفاری(رضی‌الله عنه) ۳۴۱
باب ـ ۳۴ اسلام سعید بن زید(رضی‌الله عنه) ۳۴۳
باب ـ ۳۵ اسلام عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) ۳۴۳
باب ـ ۳۶ شکافتن ماه ۳۴۶
باب ـ ۳۷ هجرت حبشه ۳۴۷
باب ـ ۳۸ مرگ نجّاشی ۳۵۲
باب ـ ۳۹ سوگند مشرکین بر (آزار) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ۳۵۳
باب ـ ۴۰ قصهٔ ابی‌طالب ۳۵۴
باب ـ ۴۱ حدیث اِسراء (سفر شبانگاه) ۳۵۶
باب ـ ۴۲ مِعراج ۳۵۶
باب ـ ۴۳ هیئت نمایندگان انصار نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۶۱
در مکه و بیعت در عَقَبه ۳۶۲
باب ـ ۴۴ ازدواج پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با عایشه و آمدن عایشه به
مدینه و زفاف با وی. ۳۶۴
باب ـ ۴۵ هجرت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی به مدینه
۳۶۶
باب ـ ۴۶ تشریف پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یارانش به مدینه ۳۸۹
باب ـ ۴۷ اقامت مهاجران در مکه پس از ادای مناسک حج خویش ۳۹۴
باب ـ ۴۸ تاریخ، از چه زمانی تاریخ را تعیین کرده‌اند؟ ۳۹۵
باب ـ ۴۹ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۳۹۵
«بارالها، هجرت یاران مرا کامل گردان.» ۳۹۵

باب ـ ۵۰ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چگونه رابطهٔ برادری میان یاران خود پدید آورد. ۳۹۷
باب ـ ۵۱ ۳۹۸
باب ـ ۵۲ آمدن یهود نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگام ورود آن حضرت به مدینه ۴۰۰
باب ـ ۵۳ اسلام سلمان فارسی(رضی‌الله عنه) ۴۰۲
۶۴ ـ کتاب المغازی ۴۰۳
باب ـ ۱ «غزوات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم») غزوهٔ عُشَیره یا عُسیره ۴۰۳
باب ـ ۲ یاد کردن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را که در بدر کشته می‌شود. ۴۰۳
باب ـ ۳ قصهٔ غزوهٔ بدر ۴۰۶
باب ـ ۴ فرمودهٔ خداوند تعالی ۴۰۷
باب ـ ۵ ۴۰۹
باب ـ ۶ شمار مسلمانانی که در جنگ ۴۰۹
بدر شرکت کردند. ۴۰۹
باب ـ ۷ دعای (بد) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر کفار قریش: ۴۱۰
باب ـ ۸ کشته شدن ابوجهل ۴۱۱
باب ـ ۹ فضیلت کسی که در غزوهٔ بدر حاضر شده است. ۴۱۸
باب ـ ۱۰ ۴۲۰
باب ـ ۱۱ حاضر شدن فرشتگان در غزوهٔ بدر ۴۲۶
باب ـ ۱۲ ۴۲۷
باب ـ ۱۳ نام کسانی از اهل بدر(بدریان) ۴۴۰
که نامیده شده‌اند. ۴۴۰
باب ـ ۱۴ قصهٔ بنی نضیر ۴۴۲
باب ـ ۱۵ کشتن کعب بن اشرف ۴۵۰
باب ـ ۱۶ کشتن ابو رافع عبدالله بن ابی الحُقَیق ۴۵۲
باب ـ ۱۷ غزوهٔ اُحد ۴۵۷
باب ـ ۱۸ ۴۶۴

باب ـ ۱۹ فرمودۀ خدای تعالی: ۴۶۹
باب ـ ۲۰ «یادکنید هنگامی را که در حال گریز از کوه بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید؛ ۴۷۰
باب ۴۷۱
باب ـ ۲۱ «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست. ۴۷۲
باب ـ ۲۲ یادِ اُم سَلیط ۴۷۳
باب ـ ۲۳ قتل حمزه بن عبدالمطّلب(رضی‌الله عنه) ۴۷۴
باب ـ ۲۴ جراحاتی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را در روز اُحد رسید. ۴۷۷
باب ـ ۲۵ «کسانی که در نبرد اُحد پس از آنکه زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر او را اجابت کردند.» ۴۷۸
باب ـ ۲۶ کسانی از مسلمانان که در روز احد کشته شدند. ۴۷۹
باب ـ ۲۷ اُحد ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم. ۴۸۲
باب ـ ۲۸ غزوه الرّجیع و رَعْل، و ذکوان، و بئر مَعونه ۴۸۳
باب ـ ۲۹ غزوۀ خندق و آن غزوۀ احزاب است. ۴۹۲
باب ـ ۳۰ بازگشت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ احزاب ۵۰۲
باب ـ ۳۱ غزوۀ ذات الرقاع ۵۰۷
باب ـ ۳۲ غزوۀ بنی مُصْطلِق که شاخۀ از خُزاعه است ۵۱۳
باب ـ ۳۳ غزوۀ اَنْمار ۵۱۵
باب ـ ۳۴ حدیث اِفْک (دروغ و بهتان) ۵۱۵
باب ـ ۳۵ غزوۀ حُدَیْبیه ۵۳۰
باب ـ ۳۶ قصۀ عُکْل و عُرَیْنَه ۵۴۸
باب ـ ۳۷ غزوۀ ذات القَرَد ۵۵۰
باب ـ ۳۸ غزوۀ خیبر ۵۵۱
باب ـ ۳۹ گماردن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را بر مردم خیبر ۵۷۵
باب ـ ۴۰ معاملۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) با مردم خیبر ۵۷۶
باب ـ ۴۱ گوسفندی که در خیبر برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به

زهر آلوده داده شد. ۵۷۶

باب ـ ۴۲ غزوهٔ زید بن حارثه ۵۷۷

باب ـ ۴۳ عُمرهٔ قضاء ۵۷۷

باب ـ ۴۴ غزوهٔ مؤته در سرزمین شام ۵۸۲

باب ـ ۴۵ فرستادن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)اُسامه بن زید را ۵۸۴

باب ـ ۴۶ غزوهٔ فتح ۵۸۶

باب ـ ۴۷ غزوهٔ فتح در رمضان ۵۸۸

باب ـ ۴۸ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح (مکه) بیرق را در کجا نصب کرد؟ ۵۹۰

باب ـ ۴۹ ورود پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جانب بالای مکه ۵۹۵

باب ـ ۵۰ محل فرود آمدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح (مکه) ۵۹۶

باب ـ ۵۱ ۵۹۶

باب ـ ۵۲ جای اقامت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مکه به هنگام فتح ۵۹۹

باب ـ ۵۳ کسی که در فتح (مکه) حاضر شد. ۶۰۰

باب ـ ۵۴ قول خدای تعالی: ۶۰۶

باب ـ ۵۵ غزوهٔ اَوطاس ۶۱۳

باب ـ ۵۶ غزوهٔ طائف ۶۱۴

باب ـ ۵۷ سَرِیَّه (ای) که به سوی نجد اعزام شد ۶۲۴

باب ـ ۵۸ فرستادن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خالد بن ولید را به سوی قبیلهٔ بنی جَذیمه ۶۲۴

باب ـ ۵۹ سِریهٔ عبدالله بن حُذافهٔ السّهمی ۶۲۵

باب ـ ۶۰ فرستادن ابوموسی ۶۲۶

باب ـ ۶۱ فرستادن علی ۶۳۱

بن ابی طالب علیه السلام ۶۳۱

باب ـ ۶۲ غزوهٔ ذی الخَلَصَة ۶۳۴

باب ـ ۶۳ غزوهٔ ذات السلاسِل ۶۳۶

باب ـ ۶۴ رفتن جریر به سوی یَمَن	۶۳۷
باب ـ ۶۵ غزوهٔ سِیفِ البحر	۶۳۸
باب ـ ۲۶ حج ابوبکر با مردم در سال نهم (هجرت)	۶۴۰
باب ـ ۶۷ نمایندگان قبیلهٔ بنی تَمیم	۶۴۱
باب ـ ۶۸	۶۴۲
باب ـ ۶۹ نمایندگان قبیلهٔ عَبدالقَیْس	۶۴۳
باب ـ ۷۰ نمایندگان بنی حنیفه و حدیث ثُمامه بن اُثال	۶۴۶
باب ـ ۷۱ قصهٔ اَسْوَد عَنْسی	۶۵۰
باب ـ ۷۲ قصهٔ مردم نجران	۶۵۱
باب ـ ۷۲ قصهٔ عُمان و بحرین	۶۵۳
باب ـ ۷۴ آمدن اشعریها و مردم یمن	۶۵۴
باب ـ ۷۵ قصهٔ دَوْس و طُفیل بن عَمرو دَوسی	۶۵۷
باب ـ ۷۶ قصهٔ نمایندگان طَی و حدیث	۶۵۸
عَدِی بن حاتِم	۶۵۸
باب ـ ۷۷ حجّة الوَداع	۶۵۹
باب ـ ۷۸ غزوهٔ تَبوک و آن غزوهٔ عُسرت است.	۶۶۹
باب ـ ۷۹ حدیث کعب بن مالک	۶۷۲
باب ـ ۸۰ فرود آمدن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در حِجْر	۶۸۳
باب ـ ۸۱	۶۸۴
باب ـ ۸۲ نامهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)	۶۸۵
به کسری و قیصر	۶۸۵
باب ـ ۸۳ مریضی و وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)	۶۸۶
باب ـ ۸۴ آخرین سخنی که پیامبر	۷۰۱
(صلی‌الله علیه وسلم) بر زبان راند.	۷۰۱
باب ـ ۸۵ وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)	۷۰۲
باب ـ ۸۶	۷۰۳
باب ـ ۸۸	۷۰۴
باب ـ ۸۹ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در چند غزوه شرکت کرده است.	۷۰۴

٦٠- كِتَاب أَحَادِيثِ الأَنْبِيَاءِ

١- باب: خَلْقِ آدَمَ وَذُرِّيَّتِهِ

﴿صَلْصَالٍ﴾ [الحجر: ٢٦]: طِينٌ خُلِطَ بِرَمْلٍ، فَصَلْصَلَ كَمَا يُصَلْصِلُ الْفَخَّارُ. وَيُقَالُ: مُنْتِنٌ، يُرِيدُونَ بِهِ صَلَّ، كَمَا يُقَالُ: صَرَّ الْبَابُ وَصَرْصَرَ عِنْدَ الإِغْلاَقِ، مِثْلُ كَبْكَبْتُهُ يَعْنِي كَبَبْتُهُ.

﴿فَمَرَّتْ بِهِ﴾ [الأعراف: ١٨٩]: اسْتَمَرَّ بِهَا الْحَمْلُ فَأَتَمَّتْهُ.

﴿أَنْ لاَ تَسْجُدَ﴾ [الأعراف: ١٢]: أَنْ تَسْجُدَ.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ قَالَ: رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ٣٠].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ [الطارق: ٤]: إِلاَّ عَلَيْهَا حَافِظٌ. ﴿فِي كَبَدٍ﴾ [البلد: ٤] فِي شِدَّةِ خَلْقٍ. ﴿وَرِيَاشًا﴾ [الأعراف: ٢٦]: الْمَالُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: الرِّيَاشُ وَالرِّيشُ وَاحِدٌ، وَهْوَ مَا ظَهَرَ مِنَ اللِّبَاسِ.

﴿مَا تُمْنُونَ﴾ [الواقعة: ٥٨]: النُّطْفَةُ فِي أَرْحَامِ النِّسَاءِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾ [الطارق: ٨]: النُّطْفَةُ فِي الإِحْلِيلِ.

كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَهْوَ شَفْعٌ، السَّمَاءُ شَفْعٌ، وَالْوَتْرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

﴿فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التين: ٤]: فِي أَحْسَنِ خَلْقٍ. ﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ [التين: ٥]: إِلاَّ مَنْ آمَنَ. ﴿خُسْرٍ﴾ [العصر: ٢]: ضَلاَلٍ، ثُمَّ اسْتَثْنَى إِلاَّ مَنْ آمَنَ. ﴿لاَزِبٍ﴾

۶۰ ـ کتاب احادیث انبیاء[1]

باب ـ ۱: آفرینش آدم و فرزندان وی

«صَلْصَال» (الحجر: ۲۶)[2] گلی است نرم که با ریگ آمیخته شده است. و آواز آن چون آواز سفال است و گفته می‌شود که: صَلْصَال به معنی بدبوی و گندیده است و از آن مراد می‌دارند که اصل، صَلْصَال، از ـ صَلّ ـ گرفته شده، یعنی آواز کرد، چنانکه گفته می‌شود: صَرَّالبابُ ـ و ـ صَرْصَرَ عِندالاِغلاق ـ یعنی: دروازه صدا کرد و صدا کرد به وقت بسته شدن. مثل: کَبْکَبْتُه ـ یعنی کَبَبْتُه ـ است.[3]

«فَمَرَّتْ به» (الاعراف، آیهٔ ۱۸۹) یعنی: با آن بار آمد و شد کرد به معنی آن است که بار شکم

۱- تعداد انبیاء و رُسل، باتوجه به حدیثی که ابوذر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است، صد و بیست و چهار هزار یا صد و چهارده هزار است که از آن جمله سیصد و سیزده آن رسول‌اند. فرق میان نبی و رسول آن است که بر نبی وحی می‌آمده تا به مردم ابلاغ کند و به رسول علاوه بر وحی کتاب نیز می‌آمده است. آدم آغاز نوع انسان است و نخستین نبی است که کنیَت وی ـ ابوالبشر ـ است. چون تعداد انبیاء در روایات، مختلف آمده، از تعیین تعداد ایشان منع کرده‌اند و باید بگوییم که ما به همهٔ انبیاء ایمان داریم.

۲- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الاِنْسانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ» و هر آینه آفریدیم آدمی را از گِل خشک از نوع گل سیاه بوی گرفته.

۳- مؤلف کلمهٔ «صَلْصَال» را ریشه‌یابی می‌کند و آن را از کلمهٔ «صَل» مأخوذ می‌داند که به معنی آوازکردن است یعنی در میان دو لام مشددهٔ آن حرف صاد را درآورده‌اند و آن را تضعیف کرده‌اند، همچون کلمهٔ «صَرْصَرَ» که از کلمهٔ «صَرّ» مأخوذ است و به معنی آوازکردن و فریاد کردن است، و کلمهٔ «کَبْکَبَتَه» که از «کَبَبْتُه» مأخوذ است یعنی: او را بر روی انداختم چنانکه در آیه آمده است: «فَکُبْکِبوا فیها هُم وَالْغاوُن» (الشعراء، آیهٔ ۹۴) یعنی: بر روی انداخته شوند در آنجا بتان و گمراهان.

[الصافات: ١١]: لازِمٌ. ﴿نُنْشِئَكُمْ﴾ [الواقعة: ٦١]: فِي أَيِّ خَلْقٍ نَشَاءُ. ﴿نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ﴾ [البقرة: ٣٠]: نُعَظِّمُكَ.

وَقَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ [البقرة: ٣٧]: فَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾ [الأعراف: ٢٣]. ﴿فَأَزَلَّهُمَا﴾ [البقرة: ٣٦]: فَاسْتَزَلَّهُمَا. ﴿يَتَسَنَّهْ﴾ [البقرة: ٢٥٩]: يَتَغَيَّرْ. ﴿آسِنٍ﴾ [محمد: ١٥]: مُتَغَيِّرٍ. وَالْمَسْنُونُ الْمُتَغَيِّرُ. ﴿حَمَإٍ﴾ [الحجر: ٢٦]: جَمْعُ حَمْأَةٍ وَهُوَ الطِّينُ الْمُتَغَيِّرُ. ﴿يَخْصِفَانِ﴾ [الأعراف: ٢٢]: أَخْذُ الْخِصَافِ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ، يُؤَلِّفَانِ الْوَرَقَ وَيَخْصِفَانِ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ. ﴿سَوْآتُهُمَا﴾ [الأعراف: ٢٧]: كِنَايَةٌ عَنْ فَرْجَيْهِمَا. ﴿وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ﴾ [الأعراف: ٢٤]: هَا هُنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الْحِينُ عِنْدَ الْعَرَبِ مِنْ سَاعَةٍ إِلَى مَا لا يُحْصَى عَدَدُهُ. ﴿قَبِيلُهُ﴾ [الأعراف: ٢٧]: جِيلُهُ الَّذِي هُوَ مِنْهُمْ.

(حوا) ادامه یافت و مدت حمل را تمام کرد.[1]

«اَنْ لا تَسْجُدَ» (الاعراف آیهٔ ۱۲) (اینکه سجده نکنی) به معنی: ـ أَنْ تَسْجُدَ ـ است یعنی: اینکه سجده کنی.[2]

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «و یاد کن چون گفت پروردگار تو به فرشتگان که من آفریننده در زمین خلیفه‌ای» (سورهٔ البقره، آیهٔ ۳۰).[3]

و ابن عباس در تفسیر «لَمَّا عَلَیْها حَافِظٌ» (سورهٔ الطارق، آیهٔ ٤) کلمهٔ «لَمَّا» را ـ اِلَّا ـ تفسیر کرده است یعنی «نیست هیچ شخصی مگر بر وی فرشته‌ای نگهبانی کننده است».[4]

«فِی کَبَدٍ» (سورهٔ البلد، آیهٔ ٤) یعنی در سختی آفرینش.[5] «وَ رِیاشاً» (سوره الاعراف، آیهٔ ۲۶) به معنی مال است.[6]

و غیر از ابن‌عباس گفته است: کلمات، رَیَاش، و رِیْش، یکی است وآن چیزی است از لباس که ظاهر می‌شود.

«مَا تُمْنُون» (سورهٔ الواقعه، آیهٔ ۵۸)[7] «آنچه می‌ریزید» یعنی نطفه در رَحِمِ زنان.

و مُجاهِد در تفسیر: «اِنَّهُ عَلَی رَجْعِهِ لَقَادِرٌ»

۱- «... فَلَمّا تَغَشّها حَمَلَت حَمْلاً خَفیفاً فَمَرَّت به...» پس چون جماع کرد با زن خود، بار گرفت، باری سبک پس آمد و رفت کرد با آن بار سبک.

۲- «قال ما مَنَعَکَ اَلّا تَسْجُدَ إِذْ اَمَرْتُک» یعنی: خدا گفت: چه چیز تو را منع کرد از آنکه سجده کنی، وقتی که امر کردم تو را.

۳- مراد از ـ خلیفه ـ پس آینده یا جانشین است و اکثر برآنند که مراد از آن، آدم ـ علیه‌السلام ـ است.

۴- لَمّا ـ یکی از حروف نفی است که نفی مضارع کند و معنای آن را به ماضی برگرداند و در آن معنی توقع و انتظار باشد و اگر بر سر فعل ماضی آید ـ هنگامی که ـ معنی می‌دهد.

۵- «لَقَد خَلَقْنَاالانْسانَ فِی کَبَدٍ» یعنی: هر آینه آفریدیم انسان را در مشقت.

۶- «یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیکم لِبَاساً یُوَارِیَ سَوْآتِکُم و رِیشاً» ای فرزندان آدم هر آینه ما فرود آوردیم بر شما لباس که بپوشد شرمگاه شما را و فرود آوردیم جامه‌های زینت را» یا «مال را».

۷- «أَفَرَءَیْتُم ما تُمْنُون» آیا دیدید آنچه می‌ریزید در رحم زنان.

(سورهٔ الطارق، آیهٔ ۸). «هر آینه خدا بر دیگربار آفریدن آدمی تواناست» گفته است: مراد بازآوردن نطفه است، در سوراخ آلت تناسلی مرد.

هر آنچه را خدا آفریده است: جُفت است. آسمان جفت است (در مقابل زمین)[۱] و آنچه یگانه است، خدای عز و جل است.

«فی اَحْسَنِ تقویم» (سورهٔ التین، آیهٔ ٤) یعنی در نیکوترین آفرینش.[۲]

«اَسْفَلَ سافلین» (سورهٔ التین، آیهٔ۵)، مگر کسی که ایمان آورده است.[۳]

«خُسرٍ» (سورهٔ العصر، آیهٔ ۲) (زیانکاری) یعنی گمراهی است. سپس خداوند استثناء قرار داد (و فرمود) مگر کسی که ایمان آورده است.[۴]

«لَازِبٍ» (سورهٔ الصافات، آیهٔ ۱۱) به معنی لازم است.[۵]

«نُنْشِئَکُم» (سورهٔ واقعه آیهٔ ٦١) در هر پیدایش و صورتی که بخواهیم شما را می‌آفرینیم.[۶]

«نُسبِّحُ بحَمْدِکَ» (سورهٔ البقره آیهٔ ۳۰) بزرگ می‌داریم تو را.[۷]

۱- این را به صورت تمثیل آورد مانند: دریا و خشکه، جِن و انس، گرم و سرد، تر و خشک و غیره.

۲- «لَقَد خَلَقْنَاالانسانَ فی اَحْسنِ تَقْویم» هر آینه آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی.

۳- «ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَل سافلین» پس گردانیدیم آن را فروتر از همه فروماندگان ـ این استثناء تأویل مجاهد است به «الا الَّذین آمَنُوا»؛ زیرا به اعتبار لفظ، جمع از ضمیر مفرد که «رَدَدْناه» است درست نمی‌آید. بجز همین تأویل مجاهد.

۴- «اِنَّ الانسان لَفِی خُسْرٍ» که هر آینه آدمی در زیان است.

۵- «اِنَّا خَلَقْناهُم مِنْ طِینٍ لازِبٍ» هر آینه ما آفریدیم ایشان را از گِل چسپنده.

۶- «و نُنْشِئَکُم فی ما لا تعلمون» و بیافرینیم شما را در عالمی که نمی‌دانید.

۷- «و نَحْنُ نُسَبِّحُ بحَمْدِکَ و نُقَدِّسُ لَکَ» و ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی اقرار می‌کنیم برای تو.

و. اَبُوَالعالیه گفت: «پس فراگرفت آدم از پروردگار خود سخنی چند.» (سورهٔ البقره آیهٔ ۳۷).

و این گفتهٔ آدم است: «ای پروردگار ما، ما ستم کردیم بر خویش» (سورهٔ الاعراف آیهٔ ۲۳).

«فَاَزَلَّهُما» (سورهٔ البقره آیهٔ ۳٦) یعنی: بلغزانید هر دو را ـ به معنی ـ خواندن به سوی لغزش ـ است.[1]

«یَتَسَنَّه» (سورهٔ البقره آیهٔ ۲۵۹) به معنی متغیر است.[2]

«آسِنٍ» (سورهٔ محمد آیهٔ ۱۵) به معنی متغیر است.[3]

«المَسْنُون» به معنی تغییر است. «حَماءٍ» (سورهٔ الحجر آیهٔ ۲٦). جمع ـ حَمَأةٍ ـ است و معنی آن گل متغیر است.[4]

«یَخْصِفانِ» (سورهٔ الاعراف آیهٔ ۲۲)، ستر گرفتند از برگهای درخت بهشت. برگها را جمع می‌کردند و به هم می‌پیوستند یکی را بر دیگری.[5]

«سَوْاٰتُهما» (سورهٔ الاعراف آیهٔ ۲۷). کنایه است از شرمگاه هر دو.[6]

«وَ مَتاعٌ اِلی حِین» (سورهٔ الاعراف آیهٔ ۲٤) مراد

۱- «فَاَزَلَّهُمَا الشَیطانُ عَنها» پس بلغزانید هردو (آدم و حوا) را از آنجا.

۲- «فَانْظُر الیَ طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّه» پس نگاه کن به سوی طعام و آشامیدنی خود که مغییر نشده.

۳- «فیها اَنْهارٌ من ماءٍ غیرِ آسنٍ» در آن بهشت جویهاست از آب که به دیر ماندگی متغییر نشده.

۴- «ولَقَدْ خَلَقْنا الانسانَ مِن صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍمَسْنُون» و هر آینه آفریدیم انسان را از گل خشک از نوع گل سیاه بوگرفته.

۵- «فَدَلّٰهُمَا بِغُرورٍ فَلَمّا ذَاقَا الشَّجرَةَ بَدَت لَهُما سَوْاٰتُهُما وَ طَفِقاً یَخْصِفانِ عَلَیهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجنّةِ» پس به سوی پستی انداخت ایشان (آدم و حوا) را به فریب دادن پس چون چشیدند از آن درخت، ظاهر شد ایشان را شرمگاه‌های ایشان و شروع کردند که برگی بر بالای برگی می‌چسبانیدند بر خویش از برگ درختان بهشت.

۶- «لِیُرِیَهُما سَوْاٰتِهِما» تا بنماید ایشان را شرمگاه ایشان.

از «حِین» در اینجا روز قیامت است و «حِین» در نزد عرب، از لحظه‌ای است تا زمانی که عدد آن شمرده نمی‌شود.[1]

«قَبیلُه» (سورهٔ الاعراف آیهٔ ۲۷). جماعت شیاطین که شیطان از ایشان است[2]

۳۳۲۶- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَاسْتَمِعْ مَا يُحَيُّونَكَ، تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الْآنَ». [انظر: ۶۲۲۷. اخرجه مسلم: ۲۸۴۱].

۳۳۲۶ ـ از همام روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند آدم را آفرید که درازی قامت وی شصت زرع (گز) بود[3] و سپس به او گفت: برو و بر این گروه از فرشتگان سلام کن، و بشنو سخنی را که بر تو سلام می‌کنند. سلامی که بر تو می‌کنند و سلامی که بر فرزندان (بعد از تو) می‌کنند. آدم گفت: سلام بر شما باد. فرشتگان گفتند: سلام و رحمت خدا بر تو باد. (فرشتگان در پاسخ وی) لفظ ـ رحمت خدا را ـ افزودند. (آن حضرت فرمود:) پس هر کسی که به بهشت درآید، بر صورت آدم می‌باشد.[4] پس همیشه قامت نسل آدم کوتاه می‌شد تا بدین اندازه رسیده است.»

۳۳۲۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ عَلَى أَشَدِّ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، لَا يَبُولُونَ وَلَا يَتَغَوَّطُونَ، وَلَا يَتْفُلُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ، أَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَلُوَّةُ - الْأَنْجُوجُ، عُودُ الطِّيبِ - وَأَزْوَاجُهُمُ الْحُورُ الْعِينُ، عَلَى خَلْقِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ آدَمَ، سِتُّونَ ذِرَاعًا فِي السَّمَاءِ». [راجع: ۳۲۴۵. اخرجه مسلم: ۲۸۳۴].

۳۳۲۷ ـ از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که به بهشت درمی‌آیند، به صورت ماه شب چهارده می‌باشند. سپس کسانی که از پی ایشان درمی‌آیند، به صورت درخشنده‌ترین ستارهٔ آسمان می‌باشند

۱- «لَکُم فی‌الارضِ مُستَقَرٌ و متاعٌ الی حین». و شما را در زمین استقرار و بهره‌مندی باشد تا وقتی معیّن (یعنی تا دم مرگ).

۲- «اِنَّهُ یَراکُم هُوَ و قَبِیلُهُ من حَیثُ لا تَرَونَهُم.» هر آینه شیطان و قوم او می‌بینند، شما را از آنجایی که شما نمی‌بینید ایشان را.

۳- ذراع به اندازهٔ مسافت از سر آرنج تا نوک انگشت میانه است، و ظاهراً مراد به ذراع متعارفه است، نه ذراع آدم، که ذراع هر کس به قدر ربع قامتش باشد.

۴- در حسن و جمال و قامت، نه بر صورت خود.

و در آنجا بول و غایط نمی‌کنند، و آب دهن نمی‌افکنند و آب بینی نمی‌افکنند، شانه‌های (موی) ایشان از طلا است و بوی عرق‌شان مُشک است و مجمرهای ایشان عود است و همسرانشان حوران سیه‌چشم هستند. و همهٔ آنها بر آفرینش یکسان، و بر صورت پدر خویش آدم هستند که شصت ذرع اندازهٔ قامت‌شان است.»

۳۳۲۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ الْغُسْلُ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ». فَضَحِكَتْ أُمُّ سَلَمَةَ، فَقَالَتْ: تَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَبِمَ يُشْبِهُ الْوَلَدُ». [راجع: ۱۳۰. اخرجه مسلم: ۳۱۳].

۳۳۲۸ ـ از زینب بنت ابی‌سلمه روایت است که اُم‌سَلَمه گفت: اُم‌سُلَیم (مادر انس) گفت: یا رسول‌الله، همانا خداوند از گفتن سخن حق نمی‌شرمد، آیا بر زنی که خواب جماع می‌بیند، غسل واجب می‌گردد؟

آن حضرت فرمود: «آری، اگر آب (منی) را ببیند.» اُم‌سلمه خندید و گفت: آیا زن هم آب منی دارد؟

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پس به چه چیز فرزندش به وی مشابهت دارد؟»

۳۳۲۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: بَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ مَقْدَمُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ، وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ، وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَخْوَالِهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَبَّرَنِي بِهِنَّ آنِفًا جِبْرِيلُ». قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِي الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ كَانَ

۳۳۲۹ ـ از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که عبدالله بن سلام (یکی از احبار یهود) خبر ورود رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را به مدینه شنید، نزد آن حضرت آمد و گفت: همانا سه مسئله را از تو سؤال می‌کنم که آنها را به‌جز پیامبر کسی نمی‌داند: نخستین علامت قیامت چیست؟ و نخستین طعامی که بهشتیان می‌خورند چیست؟ و چرا فرزند به پدر خود مشابهت دارد و چرا به دائی (ماما) های خویش مشابهت دارد؟

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همین اکنون جبرئیل به این سؤالات مرا خبر داد».

الشَّبَهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا كَانَ الشَّبَهُ لَهَا».

قال: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ قال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ، إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بَهَتُونِي عِنْدَكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ وَدَخَلَ عَبْدُاللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ سَلامٍ».

قالوا: أَعْلَمُنَا، وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخْيَرُنَا، وَابْنُ أَخْيَرِنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُاللَّهِ».
قالوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ.

فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: شَرُّنَا، وَابْنُ شَرِّنَا، وَوَقَعُوا فِيهِ. [انظر: ۳۹۱۱، ۳۹۳۸، ۴۴۸۰، وانظر في بدء الخلق، باب ۶– الفتن، باب ۲۴].

عبدالله گفت: این جبرئیل، در میان فرشتگان دشمن یهود است. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: و اما، نخستین علامت قیامت، آتشی است که مردم را از مشرق به مغرب گرد می‌آورد. و اما نخستین طعامی که بهشتیان می‌خورند، زیادتی جگرهای ماهی است[۱] و اما شباهت فرزند به پدر، آن است که چون مردی با زنی جماع کند و انزال آب منی وی پیشی گیرد، شباهت فرزند به مرد باشد و چون انزال آب منی زن پیشی گیرد، شباهت فرزند به زن باشد.»

عبدالله گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدایی. و سپس گفت: یا رسول‌الله، همانا یهود، قومی درغگو است، و اگر از ا سلام‌آوردن من بدانند، قبل از آنکه درمورد من از ایشان بپرسی، در حضور تو بر من بهتان می‌بندند.

یهود آمدند و عبدالله به خانه درآمد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عبدالله ابن سلام در میان شما چگونه مردی است؟»

گفتند: او داناترین ما، و پسر داناترین ماست، و نیکوترین ما و پسر نیکوترین ماست.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چگونه می‌پندارید اگر عبدالله اسلام بیاورد؟»

گفتند: خدا او را از چنین حالتی پناه بدهد.

عبدالله به سوی ایشان برآمد و گفت: گواهی می‌دهم اینکه معبودی برحق به‌جز خدا نیست و گواهی می‌دهم که محمد فرستادۀ اوست.

سپس یهود گفتند: وی بدترین ما و پسر بدترین ماست. و با وی درافتادند.

۱– مراد از زیادتی جگر ماهی، قطعۀ منفردی است از جگر که بس لذیذ و گوارا است.

۳۳۳۰- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَهُ. يَعْنِي: «لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلَا حَوَّاءُ لَمْ تَخُنْ أُنْثَى زَوْجَهَا». [انظر: ۳۳۹۹. اخرجه مسلم: ۱۴۷۰].

۳۳۳۰ ـ از همّام، از ابوهریره(رضی‌الله عنه)، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، مانند آن روایت است[1]، یعنی فرمود: «اگر بنی‌اسرائیل نمی‌بود، گوشت گندیده نمی‌شد[2]، و اگر حَوّا نمی‌بود، هیچ زنی به شوهر خود خیانت نمی‌کرد.»[3]

۳۳۳۱- حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، وَمُوسَى بْنُ حِزَامٍ قَالَا: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ مَيْسَرَةَ الأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ». [انظر: ۵۱۸۴، ۵۱۸۶. اخرجه مسلم: ۱۴۶۸].

۳۳۳۱ ـ از ابوحازم روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «با زنان به نیکویی رفتار کنید، همانا زن از استخوان پهلو، که کج است آفریده شده است، و کج‌ترین استخوان پهلو، بخش بالایی آن است که اگر بخواهی راستش گردانی، آن را می‌شکنی و اگر بدان حالت بگذاری، همیشه کج می‌باشد، پس شما را به نیکویی با زنان سفارش می‌کنم.

۳۳۳۲- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، فَيُكْتَبُ عَمَلُهُ، وَأَجَلُهُ، وَرِزْقُهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فَيَدْخُلُ النَّارَ». [راجع: ۳۲۰۸. اخرجه مسلم: ۲۶۴۳].

۳۳۳۲ ـ از زَیدبن وَهْب روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که راست گوینده و راست شمرده شده است، به ما گفت: «همانا آفرینش هر یک از شما در شکم مادرش به مدت چهل روز فراهم می‌شود، سپس به همین مدت، حالت خون بسته می‌باشد و سپس همین مدت، به حالت گوشتپاره می‌باشد. سپس خداوند به سوی وی فرشته‌ای می‌فرستد که چهار کلمه را بنویسد: وی عمل او، و مدت حیات او، روزی او، و بدبختی یا نیک‌بختی او را می‌نویسد، سپس در وی روح دمیده

۱- مراد از مانند، حدیث ۳۳۲۶ است که بشر به اِسناد خود از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده و به قول خود تفسیر کرده است.
۲- خداوند به بنی‌اسرائیل گوشت فرستاد و فرمود که آن را ذخیره نکنند. آنها ذخیره کردند و خداوند گوشت ذخیره‌شدهٔ ایشان را فاسد گردانید.
۳- حَوا، شوهر خود آدم را تحریک کرد که از میوهٔ درختی بخورد که خداوند خوردن آن را منع کرده بود و بدین وسیله او را فریب داد.

می‌شود. همانا مردی است که عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا آنکه میان او و میان دوزخ به‌جز مسافت یک گز نمی‌باشد، سپس نوشتهٔ (سرنوشت) بر وی پیشی می‌گیرد و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد، سپس به جنّت درمی‌آید. و همانا مردی است که عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد، تا آنکه میان او و میان بهشت به‌جز مسافت یک گز نمی‌باشد، سپس آن نوشته بر وی پیشی می‌گیرد و عمل اهل دوزخ، را انجام می‌دهد، سپس وی به دوزخ درمی‌آید.

۳۳۳۳- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ وَكَّلَ فِي الرَّحِمِ مَلَكًا، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ نُطْفَةٌ، يَا رَبِّ عَلَقَةٌ، يَا رَبِّ مُضْغَةٌ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَهَا قَالَ: يَا رَبِّ أَذَكَرٌ، يَا رَبِّ أُنْثَى، يَا رَبِّ شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ، فَمَا الرِّزْقُ، فَمَا الأَجَلُ، فَيُكْتَبُ كَذَلِكَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». [راجع: ۳۱۸، أخرجه مسلم: ۲٦٤٦].

۳۳۳۳ـ از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خداوند در هر رَحِمی فرشته‌ای را گمارده است که می‌گوید: ای پروردگار، نطفه‌ای است، ای پروردگار خون بسته‌ای است، ای پروردگار گوشتپاره‌ای است. چون خداوند بخواهد که او را بیافریند، می‌گوید: پروردگارا، نر است یا ماده، پروردگارا بدبخت است یا نیک‌بخت، روزی او چه اندازه است و مدت حیات وی چه اندازه است. پس در شکم مادر او چنانکه حکم شده است، می‌نویسد.»

۳۳۳٤- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنْ أَنَسٍ يَرْفَعُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ: أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي، فَأَبَيْتَ إِلَّا الشِّرْكَ». [انظر: ٦٥٣٨، ٦٥٥٧. أخرجه مسلم: ۲۸۰۵].

۳۳۳٤ ـ از ابوعِمران الجَوْنی روایت است که انس این حدیث را به آن حضرت رسانیده که فرمود: «همانا خداوند به کسی از اهل دوزخ که کمترین عذاب را دریافته است، می‌گوید:[1] اگر هرآنچه در زمین است از آنِ تو باشد، آیا برای نجات خود از (دوزخ) فدیه می‌دادی؟ وی

۱- گفته‌اند که مراد از کسی که کمترین عذاب را می‌بینید، ابوطالب است. و گفته‌اند که هرچند ابولهب جهنمی است، در روز دوشنبه عذاب وی سبک می‌گردد؛ زیرا کنیز وی در روز دوشنبه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زاده شد، به او خبر داد و او به مژدهٔ آن خبر، او را آزاد کرد.

گفت: آری. خداوند می‌گوید: من از تو چیزی که از این کمتر است طلب کردم، آنگاه که در پشت آدم بودی از تو خواسته بودم که چیزی به من شریک نیاوری، پس تو قبول نکردی به‌جز شرک‌آوردن را.»

٣٣٣٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا، إِلاَّ كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ». [انظر: ٦٨٦٧، ٧٣٢١، وانظر في الجنائز، باب ٣٢. أخرجه مسلم: ١٦٧٧].

٣٣٣٥ ـ از عبدالله (بن مسعود) (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ کسی به ستم کشته نمی‌شود مگر آنکه بر نخستین پسر آدم سهمی از (گناه) خون آن می‌رسد؛ زیرا وی اولین کسی است که کشتن را بنیان نهاد.[1]

٢- باب: الأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ

باب ـ ۲ : ارواح، لشکرهایی آراسته‌اند

٣٣٣٦- قَالَ: قَالَ اللَّيْثُ: عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ».

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: بِهَذَا. [أخرجه مسلم: ٢٦٣٨. من حديث أبي هريرة].

۳۳۳۶ ـ از عَمره روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «ارواح لشکرهای گردآمده‌ای است. پس آنانی که با همدیگر موافق بودند، الفت گرفتند و آنانی که با همدیگر ناآشنا و ناموافق بودند، اختلاف کردند.»[2]

و یحیی بن اَیُّوب گفته است: یحیی بن سعید همین حدیث را روایت کرده است.

٣- باب: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

باب ـ ۳ : فرمودهٔ خدای عز و جلّ

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ﴾ [هود: ٢٥].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿بَادِئَ الرَّأْيِ﴾ [هود: ٢٧] [قرأ غير أبي عمرو: بادي]: مَا ظَهَرَ لَنَا. ﴿أَقْلِعِي﴾ [هود: ٤٠]: أَمْسِكِي. ﴿وَفَارَ التَّنُّورُ﴾ [هود: ٤٠]: نَبَعَ الْمَاءُ.

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: وَجْهُ الأَرْضِ.

«هر آینه فرستادیم نوح را به سوی قوم او». (سورهٔ هود آیهٔ ۲۵).

ابن عباس در تفسیر «بَادِیَ الرَّأی» (سورهٔ هود

۱- اشاره به کشتن هابیل است که توسط قابیل کشته شد.

۲- اشاره به آن است که ارواح قبل از اجسام آفریده شده‌اند. و پس از اینکه به دنیا می‌آیند، به قدر آفرینش نخستین الفت می‌گیرند، نیکان با نیکان و بدان با بدان.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿الْجُودِيِّ﴾ [هود: ٤٤]: جَبَلٌ بِالْجَزِيرَةِ. ﴿دَأْبِ﴾ [المؤمن: ٣١]: مِثْلُ حَالٍ.

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ – إِلَى قَوْلِهِ – مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾. [يونس: ٧١-٧٢]. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [نوح: ١]. إِلَى آخِرِ السُّورَةِ

آیهٔ ۲۷) گفته است: آنچه بر ما ظاهر گردد (بدون تأمل و اندیشه) سطحی نگری[1]

«اَقلعی» (سورهٔ هود آیهٔ ٤٤) بازدار.[2]

«وَفَارَ التَّنُّورُ» (سورهٔ هود آیهٔ ٤٠). یعنی جوشید آب.

و عِکرمه گفت: (مراد از تنور) روی زمین است.

و مُجاهد گفت: «اَلْجُدِیّ» (سورهٔ هود آیهٔ ٤٤) کوهی است در جزیره.

«دَأب» (سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۳۱) به معنی حال است.[3]

و بخوان بر ایشان خبر نوح را، چون گفت به قوم خود ای قوم من اگر دشوار شده باشد بر شما قیام من و پنددادن من به آیه‌های خدا، پس بر خدا توکل کردم، پس عزیمت درست کنید در کار خود همراه شریکان خویش پس نباشد کار شما پوشیده بر شما، باز حمله برید به سوی من و مهلت مدهید مرا. (سورهٔ یونس آیهٔ ۷۱).

پس اگر اعراض کردید، پس نخواسته بودم از شما هیچ مزدی، نیست مزد من مگر بر خدا و فرمود: مرا که باشم از مسلمانان.»

(سورهٔ یونس آیهٔ ۷۲).

«هر آینه ما فرستادیم نوح را به سوی قوم او که بترسان قوم خود را پیش از آنکه بیاید به ایشان عقوبتی درد دهنده.» (سورهٔ نوح آیهٔ ۱،

۱- و ما نَرَاکَ اتَّبَعَکَ اِلّاالذین هُم اَرَاذِلُنا بادِیَ الرَّایِ. و نمی‌بینیم که پیروی تو کرده باشند مگر کسانی که ایشان فرومایگان ما هستند، ظاهربینان.

۲- وَ یا سَمَاءُ أقْلِعِی وَ غِیَضَ الماءُ وَ قُضِیَ الاَمرُ وَ اَستَوَت علَی الجودی. و ای آسمان بازدار آب را. و کم کرده شد آب و به انجام رسانیده شد کار و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت.

۳- مثل دأب قَوم نوحٍ. مانند صورت حال قوم نوح.

تا آخر سوره)

۳۳۳۷- حَدَّثَنا عَبْدانُ: أَخْبَرَنا عَبْدُاللّٰه، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قالَ سالِمٌ: وَقالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما: قامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي النّاسِ، فَأَثْنَى عَلَى اللّٰهِ بِما هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجّالَ فَقالَ: «إِنِّي لَأُنْذِرُكُمُوهُ، وَما مِنْ نَبِيٍّ إِلّا أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَ نُوحٌ قَوْمَهُ، وَلٰكِنِّي أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ، وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ». [راجع: ۳۰۵۷. أخرجه مسلم: ۱۶۹، في الفتن ۹۵].

۳۳۳۷ ـ از زُهری از سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم (به خطبه) ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود، سپس از دجال سخن گفت و فرمود: «همانا، شما را از وی می‌ترسانم و هیچ پیامبری نبوده است مگر آنکه قوم خود را از وی ترسانیده است، به تحقیق که نوح قوم خود را از وی ترسانیده است. لیکن درمورد وی سخنی می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است.: شما می‌دانید که وی کور یک‌چشم است و خداوند کور یک‌چشم نیست.»

۳۳۳۸- حَدَّثَنا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنا شَيْبانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: سَمِعْتُ أَبا هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَلا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا عَنِ الدَّجّالِ، ما حَدَّثَ بِهِ نَبِيٌّ قَوْمَهُ: إِنَّهُ أَعْوَرُ، وَإِنَّهُ يَجِيءُ مَعَهُ بِمِثالِ الْجَنَّةِ وَالنّارِ، فَالَّتِي يَقُولُ إِنَّها الْجَنَّةُ هِيَ النّارُ، وَإِنِّي أُنْذِرُكُمْ كَما أَنْذَرَ بِهِ نُوحٌ قَوْمَهُ». [أخرجه مسلم: ۲۹۳۶].

۳۳۳۸ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «آیا سخنی از دَجّال به شما نگویم، آنچه هیچ پیامبری از آن به امت خود نگفته است: همانا وی کور یک‌چشم است و به تحقیق که وی صورت بهشت و دوزخ را با خود می‌آورد و آنچه را که وی بهشت می‌گوید، درواقع دوزخ است و من شما را از وی می‌ترسانم، چنانکه نوح قوم خود را از وی ترسانید.»

۳۳۳۹- حَدَّثَنا مُوسَى بْنُ إِسْماعِيلَ: حَدَّثَنا عَبْدُالْواحِدِ ابْنُ زِيادٍ: حَدَّثَنا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي صالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «يَجِيءُ نُوحٌ وَأُمَّتُهُ، فَيَقُولُ اللّٰهُ تَعالَى: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ، فَيَقُولُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَّغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: لا ما جاءَنا مِنْ نَبِيٍّ، فَيَقُولُ لِنُوحٍ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ ﷺ وَأُمَّتُهُ، فَنَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ، وَهُوَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى

۳۳۳۹ ـ از ابوسعید روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نوح و امت وی (در روز قیامت) می‌آید، خداوند تعالی می‌گوید: آیا (پیام مرا به امت خود) رسانیدی؟ وی می‌گوید: آری، پروردگارا. خداوند به امت وی می‌گوید: آیا به شما رسانیده است؟ آنها می‌گویند: نِی، و بر ما هیچ پیامبری نیامده است. خداوند به نوح می‌گوید: کیست که بر سخن

النَّاسِ﴾ [البقرة: ١٤٣]. وَالْوَسَطُ: العَدْلُ. [انظر: ٤٤٨٧، ٧٣٤٩].

تو گواهی دهد؟ وی می‌گوید: محمد(صلی‌الله علیه وسلم) و امت وی. پس من شهادت می‌دهم که به تحقیق وی (پیام خداوند را) رسانیده است. و آن گواهی، فرمودهٔ خداوند جَلّ ذکره است.»

«و هم‌چنین شما را گروهی وسط برگزیدیم تا بر مردم گواه باشید.» (سورهٔ البقره آیهٔ ۱۴۳) کلمهٔ وسط (در آیهٔ مذکور) به معنی عدل است.

٣٣٤٠- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو حَيَّانَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي دَعْوَةٍ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً، وَقَالَ: «أَنَا سَيِّدُ الْقَوْمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هَلْ تَدْرُونَ بِمَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُبْصِرُهُمُ النَّاظِرُ وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي، وَتَدْنُو مِنْهُمُ الشَّمْسُ، فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ: أَلا تَرَوْنَ إِلَى مَا أَنْتُمْ فِيهِ، إِلَى مَا بَلَغَكُمْ؟ أَلا تَنْظُرُونَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ، فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ: أَبُوكُمْ آدَمُ، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُونَ: يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، وَأَسْكَنَكَ الْجَنَّةَ، أَلا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ وَمَا بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ: رَبِّي غَضِبَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَنَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ، وَسَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا، أَمَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلا تَرَى إِلَى مَا بَلَغَنَا، أَلا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، نَفْسِي نَفْسِي، ائْتُوا النَّبِيَّ ﷺ، فَيَأْتُونِي

۳۳۴۰ ـ از ابوحَیّان، از ابوزُرعَه روایت است که ابوهُریره(رضی‌الله عنه) گفت: ما در یک مهمانی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم، گوشت شانهٔ گوسفند در پیش آن حضرت نهاده شد و آن گوشت او را خوش می‌آمد، و با دندان لقمه‌ای از آن برکند و سپس فرمود: «من در روز قیامت مهتر همهٔ مردم هستم، آیا می‌دانید که چطور؟ خداوند پیشینیان و پسینیان را در زمینی همواره جمع می‌آورد که بیننده همه را می‌بیند و جمع‌آورنده همه را می‌شنواند، و آفتاب به ایشان نزدیک می‌شود. بعضی مردم می‌گویند: آیا نمی‌بینید که شما در چه حالتی که بدان دچار شده‌اید، قرار دارید؟ آیا نمی‌نگرید به سوی کسی که شفاعت شما را نزد پروردگار شما بکند. بعضی مردم می‌گویند: آدم پدر شماست (از وی شفاعت بخواهید) نزد وی می‌روند و می‌گویند: «ای آدم، تو پدر همهٔ مردم می‌باشی، خداوند تو را با دست قدرت خود آفرید و از روح خود در تو دمید و فرشتگان را امر کرد، و بر تو سجده کردند وتو را ساکن بهشت گردانید، آیا نزد پروردگار خود شفاعت

فَأَسْجُدُ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، وَسَلْ تُعْطَهْ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ: لَا أَحْفَظُ سَائِرَهُ. [انظر: ۳۳۶۱، ۴۷۱۲، أخرجه مسلم: ۱۹۴ مطولاً].

ما را نمی‌کنی، آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم و چه (مشقتی) ما را رسیده است؟»
آدم می‌گوید: پروردگار من خشم گرفته است که مانند آن نه قبل از آن خشم گرفته بود و نه بعد از این خشم می‌گیرد. او مرا از آن درخت منع کرده بود و من نافرمانی کردم، ای نفس من، خود من. نزد کسی دیگر بروید، نزد نوح بروید. آنها نزد نوح می‌روند و می‌گویند: ای نوح، تو نخستین رسول بر روی زمین هستی و خداوند تو را بندهٔ شکرگزار خطاب کرده است، آیا نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم، آیا نمی‌بینی که ما را چه (مشقتی) رسیده است، آیا شفاعت ما را نزد پروردگار خود نمی‌کنی؟
نوح می‌گوید: «پروردگار من امروز خشم گرفته است که مانند آن نه قبل از آن خشم گرفته بود و نه بعد از این می‌گیرد، ای نفس من، نفس من. پس نزد (محمد) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بروید.
مردم نزد من می‌آیند و من در زیر عرش خدا به سجده می‌افتم. گفته می شود: ای محمد، سر از سجده بردار، شفاعت کن که شفاعت تو قبول می‌شود و بخواه که داده می‌شوی.»
محمدبن عبید (راوی این حدیث) گفت: باقی حدیث را به خاطر ندارم.

۳۳۴۱- حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَصْرٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَرَأَ: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾ مِثْلَ قِرَاءَةِ الْعَامَّةِ. [انظر: ۳۳۴۵، ۳۳۷۶، ۴۸۶۹، ۴۸۷۰، ۴۸۷۱، ۴۸۷۲، ۴۸۷۳، ۴۸۷۴، أخرجه مسلم: ۸۲۳ باختلاف].

۳۳۴۱ ـ از اَسْوَدبن یزید روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آیهٔ (افهل مِنْ مُدَّکِر) را مانند قرائت عامه خواند.[1]

۱- «وَلقد ترکناها آیةً فَهَل مِن مُدَّکِر» و هر آینه گذاشتیم این عقوبت را نشانه‌ای. پس هیچ پندگیرنده‌ای هست؟ یعنی آن حضرت آن آیه را مطابق قرائت جمهور که مشهور و متواتر است خواند، نه به اعجام و فک و ادغام، چنانکه قرائت شاذه است. و در آن قصهٔ نوح آمده است.

٤- باب: ﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ. أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الأَوَّلِينَ. فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ. إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الآخِرِينَ﴾

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يُذْكَرُ بِخَيْرٍ ﴿سَلامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الصافات: ۱۲۵-۱۲۶].

يُذْكَرُ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ إِلْيَاسَ هُوَ إِدْرِيسُ.

باب ـ ۴

هر آینه الیاس از فرستادگان بود، چون گفت به قوم خود آیا پرهیزگاری نمی‌کنید. آیا پرستش می‌کنید (بُت) بَعْل را و ترک می‌کنید نیکوترین آفرینندگان را.
خداوند پروردگار شما و پروردگار پدران پیشینیان شما است. پس دروغگو پنداشتند او را، پس هر آینه آن جماعت از حاضرکردگانند (در آتش). مگر بندگان خالص کردهٔ خدا. و گذاشتیم بر الیاس ثنای نیک در پسینیان.» (سورهٔ صافات آیهٔ ۱۲۳ تا ۱۲۹).
ابن عباس در تفسیر «و تَرَکنا علیه فی‌الاخرین» «گذاشتیم بر الیاس در پسینیان»، گفته است که یعنی: ذکر کرده می‌شود به نیکی.[۱]
«سلام بر الیاس، هر آینه ما هم چنین جزا می‌دهیم نیکوکاران را. هر آینه وی بود از بندگان گرویدهٔ ما». (سورهٔ صافات آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲).[۲]
از ابن مسعود و ابن عباس تذکر رفته است که: همانا الیاس، همان ادریس است.

٥- باب: ذِكْرِ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلام

وَهُوَ جَدُّ أَبِي نُوحٍ، وَيُقَالُ: جَدُّ نُوحٍ، عَلَيْهِمَا السَّلام وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ [مریم:۵۷].

باب ـ ۵ ذکر ادریس علیه‌السلام

و او جدّ پدر نوح است. و گفته می‌شود: وی جد نوح است(ع).
و فرمودهٔ خدای تعالی: «و برداشتیم او را به

۱- یعنی درود بر الیاس باد، و تا جهان باشد می‌گویند: الیاس علیه‌السلام. (سورهٔ صافات آیهٔ ۱۲۹).
۲- در متن عربی شماره‌گذاری آیات اشتباهاً ۱۲۵ ـ ۱۲۶ نوشته شده است. درست آن شمارهٔ ۱۳۰ ـ ۱۳۲ سورهٔ صافات است.

۳۳۴۲- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح).

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ ﷺ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فُرِجَ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ فَنَزَلَ، جِبْرِيلُ فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَغَهَا فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ.

فَلَمَّا جَاءَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: مَعِي مُحَمَّدٌ، قَالَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ فَافْتَحْ.

فَلَمَّا عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا إِذَا رَجُلٌ عَنْ يَمِينِهِ أَسْوِدَةٌ وَعَنْ يَسَارِهِ أَسْوِدَةٌ، فَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ شِمَالِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالِابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ، وَهَذِهِ الْأَسْوِدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالْأَسْوِدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ شِمَالِهِ بَكَى.

ثُمَّ عَرَجَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ، فَقَالَ لِخَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ خَازِنُهَا: مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُ فَفَتَحَ».

قَالَ أَنَسٌ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ إِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ، وَلَمْ يُثْبِتْ لِي كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ ذَكَرَ: أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّادِسَةِ.

مکانی بلند» (سورهٔ مریم آیهٔ ۵۷).

۳۳۴۲ـ از یونس، از ابن شهاب (زُهری) روایت است که انس‌بن مالک گفت: ابوذر(رضی‌الله عنه) روایت می‌کرد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سقف خانه‌ام گشاده شد و من در مکه بودم، جبرئیل فرود آمد و سینه‌ام را گشود، سپس آن را با آب زمزم شست، سپس تشت طلایی آورد که مملو از حکمت و ایمان بود و آن را در سینه‌ام فروریخت، سپس سینه‌ام را به هم پیوست، بعد دست مرا گرفت و مرا به آسمان بالا برد.

چون جبرئیل به آسمان نزدیک رسید به دربان آسمان گفت: بگشای. وی گفت: کِی هستی؟ گفت: جبرئیل است. دربان گفت: کسی با تو هست؟ جبرئیل گفت: محمد همراه من است. دربان گفت: آیا فراخوانده شده است؟ جبرئیل گفت: آری. دربان در را گشود. آنگاه که به آسمان دنیا بالا رفتیم، ناگاه مردی را دیدم که به جانب راست وی عده‌ای از مردم‌اند و به جانب چپ وی نیز عده‌ای از مردم‌اند و چون به راست می‌نگرد، می‌خندد و چون به چپ می‌نگرد، می‌گرید. وی گفت: خوش آمدی ای پیامبر صالح و ای پسر صالح. من گفتم: ای جبرئیل، او کیست؟ گفت: وی آدم است و این گروه جانب راست و چپ وی ارواح فرزندان وی هستند، گروه جانب راست وی بهشتیان‌اند و گروه جانب چپ وی دوزخیان‌اند. چون به جانب راست خود می‌نگرد می‌خندد و چون به جانب چپ خود می‌نگرد، می‌گرید.

سپس جبرئیل مرا بالا برد تا به آسمان دوم آمد

وَقال أنسٌ: «فَلَمَّا مَرَّ جبْرِيلُ بإدْرِيسَ قَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأخِ الصَّالِحِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إدْرِيسُ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى، فَقالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قالَ: هَذَا مُوسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى، فَقالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: عِيسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إبْرَاهِيمُ».

قال: وَأخْبَرَنِي ابْنُ حَزْمٍ: أنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ وَأبَا حَيَّةَ الأنْصَارِيَّ كَانَا يَقُولانِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ثُمَّ عُرِجَ بِي، حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أسْمَعُ صَرِيفَ الأقْلامِ».

قال ابْنُ حَزْمٍ وَأنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ خَمْسِينَ صَلاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى أمُرَّ بِمُوسَى، فَقالَ مُوسَى: مَا الَّذِي فَرَضَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسِينَ صَلاةً، قَالَ: فَرَاجِعْ رَبَّكَ، فَإنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَجَعْتُ فَرَاجَعْتُ رَبِّي فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إلَى مُوسَى، فَقَالَ رَاجِعْ رَبَّكَ: ، فَذَكَرَ مِثْلَهُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إلَى مُوسَى فَأخْبَرْتُهُ فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ، فَإنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَجَعْتُ فَرَاجَعْتُ رَبِّي، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ وَهِيَ خَمْسُونَ، لا يُبَدَّلُ القَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ، فَقُلْتُ: قَدِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي.

ثُمَّ انْطَلَقَ حَتَّى أتَى بِي السِّدْرَةَ المُنْتَهَى، فَغَشِيَهَا ألْوَانٌ لا أدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الجَنَّةَ، فَإذَا فِيهَا جَنَابِذُ اللُّؤْلُؤِ، وَإذَا تُرَابُهَا المِسْكُ». [راجع: ۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۶۳].

و به دربان آن گفت که: بگشای. دربان به وی گفت: آنچه را که دربان اول گفته بود و دروازه را گشود.»

انس گفته است: ابوذر گفته است که همانا آن حضرت در آسمانها ادریس و موسی و عیسی و ابراهیم را دریافته است ولی چگونگی منازل آنها را (که هریک در کدام آسمان‌اند) برایم مشخص نکرده است. جز آنکه گفت: همانا آن حضرت آدم را در آسمان دنیا و ابراهیم را در آسمان ششم دریافته است.

و انس گفت (که آن حضرت فرمود): «آنگاه که جبرئیل بر ادریس گذشت، وی (به آن حضرت گفت): خوش آمدی ای پیامبر صالح وای برادر صالح. گفتم: او کیست؟ گفت: وی ادریس است. سپس بر موسی گذشتم. وی گفت: خوش آمدی ای پیامبر صالح و ای برادر صالح. گفتم او کیست؟ جبرئیل گفت: او موسی است. سپس بر عیسی گذشتم. وی گفت: خوش آمدی ای پیامبر صالح و ای برادر صالح. گفتم: او کیست؟ جبرئیل گفت: وی عیسی است. بعد بر ابراهیم گذشتم. وی گفت: خوش آمدی، ای پیامبر صالح و ای پسر صالح. گفتم او کیست: گفت: وی ابراهیم است.»

(ابن شهاب زهری) گفته است: ابن حزم مرا خبر داد که ابن‌عباس و ابا جَبَّهٔ انصاری می‌گفتند که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: سپس مرا بلند برد تا به موضع بلندی برآمدم که آواز قلم‌های (فرشتگان) را می‌شنیدم».

ابن حَزم و انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفته‌اند: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند بر

من (و امت من) پنجاه نماز را فرض گردانید. با این فرمان برگشتم تا آنکه بر موسی گذشتم. موسی گفت: خداوند چه چیزی بر امت تو فرض کرده است؟ گفتم: پنجاه نماز بر ایشان فرض کرده است. وی گفت: نزد پروردگار خود بازگرد، زیرا که امت تو توان آن را ندارند. از نزد موسی بازگشتم و به پروردگار خود مراجعت کردم. خداوند آن را به نصف کاهش داد.

من نزد موسی برگشتم و گفت: بازگرد به سوی پروردگار خود، و گفت مانند آنچه گفته بود. خداوند آن را به نصف کاهش داد. سپس نزد موسی برگشتم و او را خبر دادم.گفت: بازگرد به سوی پروردگار خود زیرا امت تو توان آن را ندارند، سپس بازگشتم و به پروردگار خود رجوع کردم. خداوند فرمود: آن نمازها پنج‌اند و حکم پنجاه را دارند، قول من تغییر نمی‌یابد. سپس نزد موسی برگشتم و گفت: بازگرد به سوی پروردگار خود. گفتم: همانا از پروردگار خود شرم می‌دارم.

سپس جبرئیل راهی شد تا آنکه مرا به سِدْرَةَ الْمُنْتَهَی رسانید.[1] که با رنگهایی پوشیده شده بود که نمی‌دانم که چیست. سپس به بهشت درآورده شدم و ناگاه دیدم که در آن قُبّه‌های مروارید است و خاک آن مشک است».

٦- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ﴾ [الأعراف: ٦٥]

باب ـ ۶ فرمودهٔ خداوند تعالی

«و فرستادیم به سوی قوم عاد، برادر ایشان هُود

۱- سِدرة المنتهی، درختی است در آسمان هفتم، یا در جانب راست عرش، یا جایی است که در ملاء اعلی‌مقام نهایت سیر ملائکه است.

وَقَوْلِه: ﴿إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالأَحْقَافِ - إِلَى قَوْلِه - كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴾. [الأحقاف: ۲۱-۲۵]

فيه: عَنْ عَطاءٍ وَسُلَيْمَانَ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۳۲۰۶، ۴۸۲۸].

﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ﴾ شَدِيدَةٍ ﴿عَاتِيَةٍ﴾ قال ابنُ عُيَيْنَةَ: عَتَتْ عَلَى الخُزَّانِ ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا﴾ مُتَتَابِعَةً.

﴿فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ﴾ أُصُولُهَا ﴿فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ﴾ بَقِيَّةٍ [الحاقة: ۶-۸].

را. گفت: ای قوم من عبادت کنید خدا را». (سورهٔ الاعراف آیهٔ ٦٥.)

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «ـ و یاد کنید برادر قوم عاد را ـ چون بترسانید قوم خود را به سرزمین احقاف و هر آینه گذشته بودند ترسانندگان پیش روی وی و پس از وی، که عبادت مکنید مگر خدا را هرآینه من می‌ترسم بر شما از عقوبت روزی بزرگ».

گفتند: آیا آمده‌ای پیش ما تا بازداری ما را از پرستش معبودان‌مان، پس بیار آنچه وعده می‌دهی ما را اگر هستی از راست‌گویان.

گفت: جز این نیست که علم نزدیک خدا است و می‌رسانم به شما آنچه فرستاده شدم همراه او، ولیکن می‌بینم که شما گروهی هستید که نادانی می‌کنید. پس چون دیدند آن عقوبت را به صورت ابری روی آورده به میدانهای ایشان، گفتند: این ابری است باراننده بر ما، بلکه به حقیقت آن ابر چیزی است که به شتاب طلب کردید آن را، بادی است که در وی عقوبت درد دهنده است.

برهم زند هر چیز را به فرمان پروردگار خویش، پس گشتند به این صفت که دیده نمی‌شد بجز خانه‌های ایشان، همچنان جزا می‌دهیم گروه گناهکاران را». (سورهٔ احقاف آیات ۲۱ ـ ۲۵).

در این فرموده روایتی است از عطاء و سلیمان، از عایشه(رضی‌الله عنها) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

«و اما عاد، پس هلاک کرده شدند ایشان به باد صرصر عاتیه».

مؤلف «صَرصَر» را شدید تفسیر کرده یعنی

سخت‌آواز یا سردی سخت.

و «عاتیة» را (که صفت باد است) ابن عُیَیْنه چنین تفسیر کرده که: از حد در گذشتن است چنانکه «عَتَتْ علی الخُزّانِ» از حد درگذشت در نافرمانی و غالب آمد بر خازنان.

«خدا برگماشت آن باد را بر عاد هفت شب و هشت روز ـ حُسُوماً»

مولف ـ حُسُوماً ـ را ـ مُتَتابِعَه ـ تفسیر کرده یعنی پی‌درپی، متوالی.

«پس می‌بینی آن قوم عاد را در آن شبها و روزها به زمین افتاده، گویا ایشان تنه‌های درختان خرمااند که از کهنگی افکنده شده‌اند.»

«اعجاز (نخل) را (که در آیه آمده است) بیخهای درختان خرما تفسیر کرده است، «پس آیا می‌بینی از ایشان هیچ ـ باقیه» (سورة الحاقه آیات ٦ ـ ٨). ـ باقیه ـ را بقیه تفسیر کرده یعنی پس‌مانده‌ای.

٣٣٤٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا، وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ». [راجع: ١٠٣٥. أخرجه مسلم: ٩٠٠].

٣٣٤٣ ـ از مجاهد، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نصرت داده شده‌ام به باد صبا و هلاک کرده شد عاد به باد دبُور».[1]

٣٣٤٤- قَالَ: وَقَالَ ابْنُ كَثِيرٍ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: بَعَثَ عَلِيٌّ ﷺ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِذُهَيْبَةٍ، فَقَسَمَهَا بَيْنَ الأَرْبَعَةِ: الأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ الْحَنْظَلِيِّ ثُمَّ الْمُجَاشِعِيِّ، وَعُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ الْفَزَارِيِّ، وَزَيْدٍ الطَّائِيِّ ثُمَّ أَحَدِ بَنِي نَبْهَانَ، وَعَلْقَمَةَ بْنِ عُلاثَةَ الْعَامِرِيِّ، ثُمَّ أَحَدِ بَنِي كِلابٍ، فَغَضِبَتْ قُرَيْشٌ وَالأَنْصَارُ، قَالُوا: يُعْطِي صَنَادِيدَ أَهْلِ نَجْدٍ وَيَدَعُنَا، قَالَ: «إِنَّمَا أَتَأَلَّفُهُمْ». فَأَقْبَلَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ مُشْرِفُ

٣٣٤٤ ـ از ابوسعید(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: علی(رضی‌الله عنه) برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ریزه‌ای طلا فرستاد، آن حضرت آن را میان این چهار نفر تقسیم کرد. اَقرَعْ بن حَابس الحَنْظَلی سپس مجاشعی، و عُیَیْنه بن بَدْرالفَزاری، و زَیدالطائی سپس یکی از بنی‌نَبْهان، و عَلْقَمَه بن عُلاثة العَامِری، سپس

١- نصرت آن حضرت به باد صبا، در غزوة احزاب (جنگ خندق) بوده است. باد دبور، بادی است که از جانب قبله می‌وزد. خلاف باد صبا.

الْوَجْنَتَيْنِ، نَاتِئُ الْجَبِينِ، كَثُّ اللِّحْيَةِ مَحْلُوقٌ، فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ: «مَنْ يُطِعِ اللَّهَ إِذَا عَصَيْتُ؟ أَيَأْمَنُنِي اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَلَا تَأْمَنُونِي». فَسَأَلَهُ رَجُلٌ قَتْلَهُ - أَحْسِبُهُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ - فَمَنَعَهُ، فَلَمَّا وَلَّى قَالَ: «إِنَّ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا، أَوْ: فِي عَقِبِ هَذَا قَوْمٌ يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَقْتُلُونَ أَهْلَ الإِسْلَامِ وَيَدَعُونَ أَهْلَ الأَوْثَانِ، لَئِنْ أَنَا أَدْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ عَادٍ». [انظر: ٣٦١٠، ٤٣٥١، ٤٦٦٧، ٥٠٥٨، ٦١٦٣، ٦٩٣١، ٦٩٣٣، ٧٤٣٢. أخرجه مسلم: ١٠٦٤]

یکی از بنی کِلاب.
قریش و انصار از این تقسیم، خشمگین شدند و گفتند: بزرگان نجد را می‌دهد و ما را وامی‌گذارد.
آن حضرت فرمود: «همانا دلهای ایشان را (به اسلام) می‌پیوندم».
مردی چشم فرورفته، گونه برجسته، پیشانی برآمده، انبوه ریش، سر تراشیده، گفت: از خدا بترس ای محمد. آن حضرت فرمود: «کیست که از خداوند فرمان بُرد، اگر من نافرمانی کنم، آیا (درحالی که) خداوند مرا بر اهل زمین امین قرار می‌دهد، (آیا درست است که) شما مرا امین ندانید». کسی از آن حضرت اجازه خواست که آن مرد را (به خاطر این بی‌حرمتی وی) بکشد ـ می‌پندارم که خالد بن ولیده بوده باشد ـ آن حضرت او را مانع شد. و چون آن مرد پشت گردانید، آن حضرت فرمود: از پس این مرد ـ یا فرمود: از عقب این مرد گروهی پدید آیند که قرآن را بخوانند و از حنجره‌هایشان نگذرد[1] از دین بیرون می‌آیند چنانکه تیر از کمان بیرون می‌آید، مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را می‌گذارند، اگر (زمان) آنها را درمی‌یافتم، البته می‌کشتم ایشان را همچو کشتن قوم عاد».

٣٣٤٥- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾ [القمر: ١٥]. [راجع: ٣٣٤١. أخرجه مسلم: ٨٢٣ مطولاً]

[في هذا الموضع جاء الباب (١٧) في الفتح بعد الباب (٦)]

٣٣٤٥ ـ از اَسْوَد روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌خواند: «فَهَل من مُدَّکِر» (سورهٔ قمر آیهٔ ١٥). پس هیچ پندگیرنده‌ای هست.

١- یعنی قرآئت قرآن، از ایشان قبول نمی‌شود، یا مراد آن است که قرآن را طوطی‌وار می‌خوانند و معنی آن را نمی‌دانند.

٧- باب: قِصَّةِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ﴾

قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا. إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا. فَاتَّبَعَ سَبَبًا﴾

إِلَى قَوْلِهِ ﴿آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ﴾ وَاحِدُهَا زُبْرَةٌ وَهِيَ الْقِطَعُ ﴿حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ﴾ يُقَالُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: الْجَبَلَيْنِ، وَالسُّدَّيْنِ الْجَبَلَيْنِ ﴿خَرْجًا﴾ أَجْرًا ﴿قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا﴾ أَصْبُبْ عَلَيْهِ رَصَاصًا، وَيُقَالُ: الْحَدِيدُ، وَيُقَالُ: الصُّفْرُ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: النُّحَاسُ. ﴿فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ﴾ يَعْلُوهُ، اسْتَطَاعَ اسْتَفْعَلَ، مِنْ أَطَعْتُ لَهُ، فَلِذَلِكَ فُتِحَ أَسْطَاعَ يَسْطِيعُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: اسْتَطَاعَ يَسْتَطِيعُ. ﴿وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا. قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ﴾ أَلْزَقَهُ بِالأَرْضِ، وَنَاقَةٌ دَكَّاءُ لَا سَنَامَ لَهَا، وَالدَّكْدَاكُ مِنَ الأَرْضِ مِثْلُهُ، حَتَّى صَلُبَ وَتَلَبَّدَ. ﴿وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا. وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ﴾ [الكهف: ٨٣-٩٩] ﴿حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ [الأنبياء: ٩٦].

قَالَ قَتَادَةُ: حَدَبٌ أَكَمَةٌ، قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: رَأَيْتُ السَّدَّ مِثْلَ الْبُرْدِ الْمُحَبَّرِ، قَالَ: رَأَيْتَهُ.

باب ـ ٧ قصهٔ یأجوج و مأجوج

و فرمودهٔ خدای تعالی: «گفتند این گروه: ای ذوالقرنین؛ هر آینه یأجوج و مأجوج فسادکنندگانند در زمین» و فرمودهٔ خدای تعالی: «و سؤال می‌کنند تو را از ذوالقَرنَین، بگو خواهم خواند بر شما از حال وی خبری. هر آینه ما دسترسی دادیم او را در زمین و دادیم او را از هر چیز وسیله‌ای. پس در پی وسیله‌ای افتاد». (سورهٔ کهف آیات ۸۳ ـ ۸۵).

تا فرمودهٔ خدای تعالی «بیاورید پیش من پاره‌های آهن را» (سورهٔ کهف آیهٔ ۹۶).

مفرد ـ زُبَر ـ (که در آیه آمده) به معنی قطعه است (یا پاره‌ای).

«تا وقتی که چون برابر ساخت مابین آن دو کوه» (سورهٔ کهف آیهٔ ۹۷) که ابن عباس(رضی‌الله عنه) «السدین» را دو کوه تفسیر کرده است.

«خرْجاً» (سورهٔ کهف آیهٔ ۹۴). به معنی اجر یا مزد است.[1]

«گفت: آتش بدمید تا آنکه چون آتش ساخت آن آهن را. گفت: بیاورید پیش من تا بریزم بالای این، رویین گداخته را» (سورهٔ کهف آیهٔ ۹۶)

«اُفرِغ علیه قِطْراً» یعنی تا بریزم بالای آن سُرب ـ تفسیر کرده است و در تفسیر «قطر» بعضی آهن گفته‌اند، و بعضی رویین گفته‌اند. و ابن عباس آن را مِس تفسیر کرده است.

«فما اسطاعوا أنْ یَظْهَروه» (سورهٔ کهف آیه ۹۷ ـ یظهَرُوهُ ـ را بالارفتن، تفسیر کرده است.

۱- «فهَل نَجْعَل لَکَ خرجاً» یعنی آیا مقرر کنیم به تو مزدی (سورهٔ کهف آیهٔ ۹۴).

یعنی: یأجوج و مأجوج نتوانستند که بالا روند. اِسْطاعَ (توانستن) از باب ـ استفعل) است و مشتق است از اَطَعْتُ لَهُ (او را فرمانبرداری کردم) یعنی بعد از حذف تأ، و نقل حرکت آن به همزه ـ اسطاع ـ گفتند. یَسْتطیعُ (مضارع آن است) و بعضی گفته‌اند: استَطاعَ یَسْتَطِیعَ[1]

«و نتوانستند (یأجوج و مأجوج آن (سد) را سوراخ کردن. گفت (ذوالقرنین) این صنعت، نعمتی است از پروردگار من. چون بیاید وعدهٔ پروردگار، آن را هموار کند» (سورهٔ کهف آیات ۹۷ ـ ۹۸).

«دَکّاء» که در آیه آمده آن را (اَلْزَقَهُ بالارض) تفسیر کرده یعنی چسبانیدن و پیوستن به زمین (یا هم‌سطح زمین ساختن و هموارکردن) ـ وَ ناقَةٌ دَکّأ ـ شتری بدون کوهان است. ـ و همچنان است جملهٔ: ـ والدّکَداکُ مِنَ الاَرْضِ. ـ یعنی چسبیده به زمین و هموار. تا آنکه پست شد و به زمین چسبید.

«و هست وعدهٔ پروردگار من راست و بگذاریم بعضی ایشان را در آن روز که درهم آمیزند در بعضی دیگر» (سورهٔ کهف آیات ۹۸ ـ ۹۹). «تا وقتی که گشاده شود قید یأجوج و مأجوج و ایشان از هر بلندی بشتابند.» (سورهٔ انبیاء آیهٔ ۹۶).

قَتَادَه گفته است: کلمهٔ «حَدَبٌ» که در آیه آمده به معنی ـ اَکَمَه ـ یعنی پشتهٔ بلند است.

مردی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: من آن سد را دیدم که مانند چادر مخطط به خطوط سرخ و سفید بود. آن حضرت فرمود: «آن را

۱- و حذف تأ جهت سنگینی آن با طأ می‌باشد. (ترجمهٔ المنجد).

دیده‌ای؟»

۳۳۴۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ حَدَّثَتْهُ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا فَزِعًا يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». [انظر: ۳۵۹۸، ۷۰۵۹، ۷۱۳۵، اخرجه مسلم: ۲۸۸۰].

۳۳۴۶ ـ از اُمّ‌حبیبه بنت ابی سُفیان روایت است که زَیْنَب بنت جَحْش(رضی‌الله عنه) گفت[1]: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی آمد، درحالی که بیمناک بود و می‌گفت: «لا اله الا الله، وای بر عرب از شرّی که نزدیک رسیده است.[2] از سدّ یأجوج و مأجوج به اندازهٔ این حلقه گشوده شد، مانند این. و آن حضرت انگشتِ ابهام و انگشت متصل آن را حلقه کرد. زینت بنت جَحْش گفت: گفتم: یا رسول‌الله، هلاک می‌شویم درحالی که میان ما مردم صالح وجود دارند؟

آن حضرت فرمود: «آری، درصورتی که فسق و فجور زیاد شود».

۳۳۴۷- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فَتَحَ اللهُ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذَا». وَعَقَدَ بِيَدِهِ تِسْعِينَ. [انظر: ۷۱۳۶، اخرجه مسلم: ۲۸۸۱].

۳۳۴۷ ـ از ابن طاوُس از پدرش روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند از سَدّ یأجوج و مأجوج به مقدار این گشود.» و دست خود را حلقه کرد همچون عدد نود.

۳۳۴۸- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا، وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، وَأَيُّنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا. ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ

۳۳۴۸ ـ از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند می‌گوید: ای آدم. آدم(ع) می‌گوید: گوش به فرمان توام و منقاد توام و همهٔ نیکیها در دست قدرت تو است.

خداوند می‌گوید: از هر هزار، نهصد و نود و نُه نفر از ایشان، در این حالت (یا از تصور آن) خوردسال پیر می‌گردد و هر زنی باردار بار خود می‌افکند و مردم را مست و بیخود

۱- اُم حبیبه و زینب(رضی‌الله عنه) همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هستند.

۲- بعضی گویند که اشارت به فتنه‌ای است که پس از شهادت عثمان(رضی‌الله عنه) پدید آمد ولی آخر حدیث به این گفته موافق نمی‌افتد.

الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلاَّ كَالشَّعَرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَبْيَضَ، أَوْ كَشَعَرَةٍ بَيْضَاءَ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَسْوَدَ». [انظر: ۴۷۴۱، ۶۵۳۰، ۷۴۸۳. أخرجه مسلم: ۲۲۲].

می‌بینی ولیکن مست و بیخود (شراب) نیستند بلکه عذاب خداوند سخت است.»

گفتند: یا رسول‌الله، آن یک نفر (استثنایی که به بهشت می‌رود) کدام یک از ما خواهد بود؟

آن حضرت فرمود: «بشارت باد بر شما، که یک نفر (دوزخی) از شما و از یأجوج و مأجوج هزار نفر (از هزار نفراند)».

سپس آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست. امیدوارم که یک چهارم بهشتیان شما باشید.» ما تکبیر گفتیم.

آن حضرت فرمود: «امیدوارم که شما یک سوم بهشتیان باشید.» ما تکبیر گفتیم.

آن حضرت فرمود: «امیدوارم که شما مناصفهٔ بهشتیان باشید.» ما تکبیر گفتیم.

آن حضرت فرمود: «شما (مسلمانان در مقایسه به غیرمسلمانان) بسان موی سیاه در پوست گاو سفید هستید ـ یا فرمود ـ بسان موی سفید در پوست گاو سیاه.»

۸- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً﴾ [النساء: ۱۲۵]

وَقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا﴾ [النحل: ۱۲۰].

وَقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۴]

وَقَالَ أَبُو مَيْسَرَةَ: الرَّحِيمُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ.

باب ـ ۸ فرمودهٔ خداوند تعالی

«و خداوند دوست گرفت ابراهیم را». (سورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۵).

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «هر آینه ابراهیم بود امتی (بزرگوار) عبادت‌کننده». (سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۰).

و فرمودهٔ خداوند تعالی: «هر آینه ابراهیم ـ اَوّاه ـ بردبار بود» (سورهٔ توبه آیهٔ ۱۱۴). و ابومَیْسر گفته است: اَوّاه به زبان حبشی به معنی رحیم و مهربان است.

٣٣٤٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ قال: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾. وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أُنَاساً مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ: الْعَبْدُ الصَّالِحُ ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ - إِلَى قَوْلِهِ - الْحَكِيمُ﴾».
[المائدة: ١١٧-١١٨]. [انظر: ٣٤٤٧، ٤٦٢٥، ٤٦٢٦، ٤٧٤٠، ٦٥٢٤، ٦٥٢٦، أخرجه مسلم: ٢٨٦٠].

٣٣٤٩ - از سعیدبن جُبَیر، از ابن عباس (رضی الله عنها) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما (در روز قیامت) جمع‌آورده می‌شوید، برهنه‌پا، برهنه تن و ختنه ناکرده»[1]. سپس آن حضرت خواند:

«همچنانکه مردم را در آغاز آفریدیم، دوباره آفرینش آنها را از سر گیریم همان‌گونه که وعده داده بودیم، ما این کار را کننده‌ایم». (سورهٔ الانبیاء آیهٔ ١٠٤).و نخستین کسی که در روز قیامت او را جامه پوشانیده می‌شود، ابراهیم(ع) است، و همانا گروهی از اصحاب من به جانب شمال (که دوزخ است) برده می‌شوند. من می‌گویم که این گروه اصحاب من‌اند، اصحاب من‌اند، گفته می‌شود: اینها همواره از دین برگشتگان بودند، از آنگاه که تو از ایشان جدا شده‌ای.[2] پس می‌گویم چنانکه گفته است بندهٔ صالح (عیسی(ع)): «و من بر آن گواه بودم تا وقتی که در میان آنها بودم. پس وقتی که مرا برگرفتی (به آسمان بردی) تو دیده‌بان ایشان بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر عذاب کنی آنها را، آنها بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشان را، تویی غالب استوارکار.»(سورهٔ المائده آیهٔ ١١٧-١١٨).

٣٣٥٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قال: أَخْبَرَنِي أَخِي عَبْدُ الْحَمِيدِ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ آزَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِ آزَرَ قَتَرَةٌ وَغَبَرَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَا تَعْصِنِي، فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لَا أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لَا تُخْزِيَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى

٣٣٥٠ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم پدر خود آزر را در روز قیامت ملاقات می‌کند،

١- این حدیث ظاهراً خلاف حدیثی است که ابو داود به روایت از سعید آورده چنانکه گفته است: مرده در جامه‌هایی که در آن مرده است برانگیخته می‌شود.

٢- در اینجا مراد از اصحاب، عام است یعنی هرکسی که یک نظر آن حضرت را دیده بودند، در زمرهٔ اصحاب به شمار رفته‌اند و مراد ان حضرت همان کسانی هستند که از دین برگشته‌اند.

مِنْ أَبِي الأبعَدِ ؟ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِذِيخٍ مُلْتَطِخٍ، فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ». [انظر: ۴۷۶۸، ۴۷۶۹].

درحالی که روی وی دودآلود و غبارآلود است. ابراهیم به وی می‌گوید: آیا به تو نگفته بودم که مرا نافرمانی نکنی. پدرش می‌گوید: امروز تو رانافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم می‌گوید: پروردگارا! همانا تو به من وعده کرده بودی که در آن روز که مردم برانگیخته می‌شوند مرا خوار نگردانی، پس کدام خواری بدتر از آن است که پدرم (از رحمت تو) دور بماند؟

خداوند تعالی می‌گوید: همانا من بهشت را بر کافران حرام گردانیده‌ام. و سپس گفته می‌شود: ای ابراهیم، زیر پاهایت چیست؟ و چون می‌نگرد، کفتاری آلوده شده را می‌بیند، که از پاهای وی گرفته می‌شود و به آتش افکنده می‌شود.[1]

۳۳۵۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: أَنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَهُ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ، فَوَجَدَ فِيهِ صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَصُورَةَ مَرْيَمَ، فَقَالَ: «أَمَا لَهُمْ، فَقَدْ سَمِعُوا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ، هَذَا إِبْرَاهِيمُ مُصَوَّرٌ، فَمَا لَهُ يَسْتَقْسِمُ». [راجع: ۳۹۸، اخرجه مسلم: ۱۳۳۱، بقطعة ليست في هذه الطريق].

۳۳۵۱ ـ از کُرَیب مولی ابن عباس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خانۀ کعبه درآمد و در آنجا تصویر ابراهیم و تصویر مریم را دید و فرمود:

«همانا چرا چنین کرده‌اند. ایشان (یعنی قریش) شنیده‌اند که فرشتگان در خانه‌ای که در آن تصویر باشد داخل نمی‌شوند، و این تصویر ابراهیم است که کشیده شده است، پس او را چه حال است (که با این تیرها) فال می‌گیرد».

۳۳۵۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا رَأَى الصُّوَرَ فِي الْبَيْتِ لَمْ يَدْخُلْ حَتَّى أَمَرَ بِهَا فَمُحِيَتْ، وَرَأَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَيْدِيهِمَا الأَزْلَامُ، فَقَالَ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، وَاللَّهِ إِنِ اسْتَقْسَمَا بِالأَزْلَامِ قَطُّ». [راجع: ۳۹۸، اخرجه

۳۳۵۲ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون تصاویر را در خانۀ (کعبه) دید به خانه داخل نشد تا آنکه فرمود که آنها را محو کنند و محو کردند و آن حضرت،

۱- یعنی آزر پدر ابراهیم، به صورت کفتار مسخ گردیده و به دوزخ افکنده می‌شود.

مسلم: ۱۳۳۱، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

(تصاویر) ابراهیم و اسماعیل(ع) را دید که در دستهایشان تیرها است (گویا برای دریافت نصیب و قسمت خود قرعه می‌افکنند) فرمود: «خداوند لعنت کند آن مشرکان را، به خدا سوگند که ابراهیم و اسماعیل هرگز با تیرها قرعه نیفکنده‌اند»

۳۳۵۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيد، عَنْ أَبِيه، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّه، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيُّ اللَّه، ابْنُ نَبِيِّ اللَّه، ابْنِ نَبِيِّ اللَّه، ابْنِ خَلِيلِ اللَّه». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلَامِ، إِذَا فَقِهُوا».

قَالَ أَبُو أُسَامَةَ وَمُعْتَمِرٌ: عَنْ عُبَيْدِاللَّه، عَنْ سَعِيد، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۳۳۷۴، ۳۳۸۳، ۳۴۹۰، ۴۶۸۹، وانظر في أحاديث الأنبياء، باب ۱۳- المناقب، باب ۱۳. أخرجه مسلم: ۲۳۷۸].

۳۳۵۳ ـ از ابوسعید روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: گفته شد: یا رسول‌الله! گرامی‌ترین مردم چه کسانی‌اند؟ فرمود: «پرهیزگارترین ایشان». گفتند: ما در این مورد از تو سؤال نمی‌کنیم. فرمود: «پس (گرامی‌ترین از روی نسب) یوسف پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل‌الله است.»

گفتند: ما در این باره از تو سؤال نمی‌کنیم. آن حضرت فرمود: «آیا از گرامی‌ترین قبایل عرب سؤال می‌کنید؟ نیکان ایشان در دورهٔ جاهلیت، نیکان ایشان در اسلام‌اند، اگر علم بیاموزند».

ابواُسامه و مُعْتَمِر، از عبیدالله، از سعید از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند.

۳۳۵۴- حَدَّثَنَا مُؤَمَّلٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاء: حَدَّثَنَا سَمُرَةُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ طَوِيلٍ، لَا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طُولاً وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ». [راجع: ۸۴۵. أخرجه مسلم: ۲۲۷۵. بقطعة ليست في هذه الطريق].

۳۳۵۴ ـ از سَمُرَه(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دو نفر (در خواب) نزد من آمدند، و ما بر مرد بلندقامتی گذشتیم که به دلیل درازی قدوی، نزدیک بود که سر او را نبینیم، و همانا وی ابراهیم بود».

۳۳۵۵- حَدَّثَنِي بَيَانُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْن: عَنْ مُجَاهِد: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: وَذَكَرُوا لَهُ الدَّجَّالَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ، أَوْ: ك ف ر، قَالَ: لَمْ أَسْمَعْهُ، وَلَكِنَّهُ قَالَ: «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ

۳۳۵۵ ـ از مُجاهد روایت است که از ابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیده است اینکه: از دجال به وی یاد کردند که میان دو چشم وی ـ کافِرٌ ـ نوشته شده است یا ـ ک ف ر ـ ابن

فَانْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَى فَجَعْدٌ آدَمُ، عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ، مَخْطُومٍ بِخُلْبَةٍ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي». [راجع: ١٥٥٥].

عباس گفت: من این را از آن حضرت نشنیدم ولیکن فرموده است: «و اما ابراهیم، پس بنگرید به سوی هم‌صحبت خویش (یعنی مشابه من) و اما موسی، مردی گِرداندام، (درست‌آفرینش)[1] است که بر شتری سرخ‌موی سوار است که مهار آن از رشتهٔ برگ خرما است چنان است که گویی به موی وی می‌نگرم که در وادی فرود می‌آید».

٣٣٥٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً، بِالْقَدُومِ». [انظر: ٦٢٩٨. أخرجه مسلم: ٢٣٧٠].

حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: «بِالْقَدُومِ». مُخَفَّفَةً.

تَابَعَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ.

تَابَعَهُ عَجْلانُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ.

وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ ابْنُ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ.

٣٣٥٦ ـ از اَعْرَج از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم(ع) ختنه کرد، حال آنکه وی هشتاد ساله بود و ختنه با قَدُّوم بود».[2]

ابوالیَمان، از شُعَیب، از ابوالزناد «با القَدُم» روایت کرده است به صورت مخففه. (بدون تشدید دال).

متابعت کرده است (مغیره را) عبدالرحمن بن اسحاق، از ابی‌الزناد و متابعت کرده است (ابوالزناد را) عَجْلان، از ابوهریره.

و روایت کرده است (حدیث مذکور را) محمد ابن عمرو، از ابو سَلَمه.

٣٣٥٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ الرُّعَيْنِيُّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلاَّ ثَلاثًا». [راجع: ٢٢١٧. أخرجه مسلم: ٢٣٧١، مطولاً].

٣٣٥٧ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم(ع) به‌جز در سه مورد دروغ نگفته است».

٣٣٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلاَّ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ، ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾. [الصافات: ٨٩] وَقَوْلُهُ ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ [الأنبياء:

٣٣٥٨ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: «ابراهیم(ع) دروغ نگفته است به‌جز

۱- لفظ ـ فَجَعْدَ آدَمُ ـ را معانی مختلف کرده‌اند، برخی ـ پیچال موی ترجمه کرده‌اند، و بر این امر ایراد گرفته شده که موی وی فروهشته بود و در ترجمهٔ المنجد، چنین است. مرد پیچان‌موی، مرد کوتاه گِرداندام.

۲- لفظ ـ قدوم ـ را بعضی تیشهٔ نجار ترجمه کرده‌اند و بعضی آن را نام موضعی دانسته‌اند.

۶۳]. وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةُ، إِذْ أَتَى عَلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَا هُنَا رَجُلاً مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: أُخْتِي، فَأَتَى سَارَةَ قَالَ: يَا سَارَةُ لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرُكِ، وَإِنَّ هَذَا سَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّكِ أُخْتِي، فَلاَ تُكَذِّبِينِي، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ ذَهَبَ يَتَنَاوَلُهَا بِيَدِهِ فَأُخِذَ، فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي وَلاَ أَضُرُّكِ، فَدَعَتِ اللَّهَ فَأُطْلِقَ، ثُمَّ تَنَاوَلَهَا الثَّانِيَةَ فَأُخِذَ مِثْلَهَا أَوْ أَشَدَّ، فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي وَلاَ أَضُرُّكِ، فَدَعَتْ فَأُطْلِقَ، فَدَعَا بَعْضَ حَجَبَتِهِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَمْ تَأْتُونِي بِإِنْسَانٍ، إِنَّمَا أَتَيْتُمُونِي بِشَيْطَانٍ، فَأَخْدَمَهَا هَاجَرَ، فَأَتَتْهُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ: مَهْيَا، قَالَتْ: رَدَّ اللَّهُ كَيْدَ الْكَافِرِ، أَوِ الْفَاجِرِ، فِي نَحْرِهِ، وَأَخْدَمَ هَاجَرَ».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: تِلْكَ أُمُّكُمْ، يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ.

[راجع: ۲۲۱۷. اخرجه مسلم: ۲۳۷۱].

از سه دروغ، که دوی آن به پاس (امر) خداوند عز و جل است که فرموده است: «(پس گفت) هر آینه من بیمارم». (سورهٔ صافات آیهٔ ۸۹).[۱]
و فرمودهٔ خدای تعالی: «بلکه کرده است این را آن بزرگ ایشان». (سورهٔ صافات آیهٔ ۶۳).
و گفت: درحالی که ابراهیم و ساره روزی روانه بودند از قلمرو ظالمی که یکی از (حاکمان) ظالم بود گذشتند. به آن ظالم گفته شد: که در اینجا مردی با زنی آمده است که از زیباترین زنان است.
آن ظالم قاصدی نزد ابراهیم فرستاد تا دربارهٔ آن زن از وی سؤال نماید. وی گفت: این زن کیست؟ ابراهیم گفت: خواهر من است.
سپس ابراهیم نزد ساره آمد و گفت: ای ساره، در روی زمین به‌جز از من و تو مسلمانی نیست، و همانا این قاصد از من سؤال کرد و او را گفتم که تو خواهر منی. پس مرا دروغگوی نکنی. آن ظالم، به عقب ساره فرستاد، وقتی ساره نزد وی رفت، آن ظالم بر وی دست دراز کرد، دستش بازداشته شد و عاجز آمد. وی به ساره گفت: در حق من به خداوند دعا کن و به تو زیان نمی‌رسانم. وی خداوند را دعا کرد و دست وی گشاده شد و بهبود یافت، وی بار دوم کوشید که ساره را بگیرد، همچنان از وی بازداشته شد و یا از آن سخت‌تر. وی ساره را گفت: در حق من به خداوند دعا کن و به تو زیانی نمی‌رسانم. ساره به خداوند دعا کرد، دست وی گشاده شد و بهبود یافت، وی

۱- مشرکین از ابراهیم خواستند که با ایشان در خارج شهر به جشنی بروند. وی گفت که بیمار است. چون آنها رفتند، وی به بتخانه درآمد و با تبری بتان را شکست و سپس تبر را بر گردن بت بزرگ آویخت و چون کافران به بتخانه آمدند و گفتند: این کار را کی کرده است؟ گفت: آن بت بزرگ.

یکی از پرده‌داران خود را فراخواند و گفت: تو انسانی را نزد من نیاوردی، و همانا تو شیطانی را نزد من آوردی، سپس (کنیز خود) هاجر را به ساره بخشید. ساره نزد ابراهیم آمد در حالی که او نماز می‌گزارد. وی با اشارهٔ دست پرسید که: چه واقع شد. ساره گفت: خداوند، مکر و نیرنگ آن کافر ـ یا ـ فاجر را در مقابل وی به وی بازگردانید و هاجر را به خدمت من گمارد. ابوهریره گفته است: او (یعنی هاجر) مادر شما است ای فرزندان آب آسمان.[1]

٣٣٥٩- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى، أَوِ ابْنُ سَلَامٍ عَنْهُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أُمِّ شَرِيكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَزَغِ. وَقَالَ: «كَانَ يَنْفُخُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». [٣٣٠٧. أخرجه مسلم: ٢٢٣٧، بلا ذكر إبراهيم].

۳۳۵۹ ـ از سعیدبن مُسَیّب روایت است که اُمِّ شریک(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به کشتن مارمولک (چلپاسه) امر کرده است و گفته است: «چنان بود که بر آتشِ ابراهیم(ع) می‌دمید.»[2]

٣٣٦٠- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا: الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّنَا لَا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ قَالَ: «لَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ ﴿لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ بِشِرْكٍ، أَوَلَمْ تَسْمَعُوا إِلَى قَوْلِ لُقْمَانَ لِابْنِهِ ﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾». [لقمان: ١٣]. [راجع: ٣٢. أخرجه مسلم: ١٢٤].

[الصافات: ٩٤]: النَّسَلَانُ فِي الْمَشْيِ.

۳۳۶۰ ـ از عَلْقَمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «کسانی که ایمان آوردند و نیامیختند ایمان خود را به ظلم». ما گفتیم: یا رسول‌الله، کیست از ما که (با گناهی) بر نفس خود ظلم نکرده باشد.

آن حضرت فرمود: «نیست (معنی ظلم) چنانکه شما می‌گویید: «نیامیختند ایمان خود را به ظلم» یعنی به شرک. آیا نشنیده‌اید گفتهٔ لُقمان را به پسر وی: «ای پسرک من، شریک مقرر مکن، با

۱- برخی بر این باورند که همهٔ عربها، فرزندان اسماعیل(ع) هستند و اسماعیل(ع) پسر هاجر است که با آب زمزم پرورده شد که آب آسمان است و برخی این گفتهٔ ابوهریره را با پاکی نسب تعبیر کرده‌اند که چون آب آسمان پاک است.

۲- آنگاه که ابراهیم(ع) در آتش افکنده شد، همهٔ جانوران زمین در فرونشاندن آتش می‌کوشیدند، به‌جز مارمولک (چلپاسه) که آتش را پُف می‌کرد.

خدا، هر آینه شرک ظلمی بزرگ است». (سورهٔ لقمان آیهٔ ۱۳).

باب ـ ۹ «یَزِفُّون»

«[پس روی آوردند به ابراهیم] شتاب کنان» (سورهٔ صافات آیهٔ ٩٤).

یعنی «یَزِفُّوْن» به معنی شتاب در رفتن است.

۳۳٦۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بِلَحْمٍ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ مِنْهُمْ- فَذَكَرَ حَدِيثَ الشَّفَاعَةِ - فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنَ الأَرْضِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، فَيَقُولُ: فَذَكَرَ كَذَبَاتِهِ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى».

تَابَعَهُ أَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۳٤۰، أخرجه مسلم: ۱۹٤ مطولاً].

۳۳٦۱ ـ از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: روزی برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در مهمانی) گوشت آوردند.

آن حضرت فرمود: «به تحقیق خداوند در روز قیامت پیشینیان و پسینیان را در زمین هموار و فراخی جمع می‌آورد و آواز خواننده را به ایشان می‌شنواند و بینایی به ایشان داده می‌شود و آفتاب به ایشان نزدیک می‌شود. ـ سپس حدیث شهادت را یاد کرد ـ مردم (در روز قیامت) نزد ابراهیم می‌آیند و می‌گویند: تو پیامبر خداوندی و دوست خاص وی در روی زمین هستی، نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن. وی می‌گوید: و دروغهایش را یاد کرد ـ گفت ـ نفس من، نفس من، بروید به سوی موسی.»

متابعت کرده است (ابوهریره را) انس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

۳۳٦۲- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْلاَ أَنَّهَا عَجِلَتْ، لَكَانَ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا». [راجع: ۲۳٦۸].

۳۳٦۲ ـ از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: خداوند بر مادر اسماعیل رحمت کند، اگر وی شتاب نمی‌کرد (که مشک خویش را از آب زمزم پر کند) هرآینه زمزم چشمهٔ جاری

٣٣٦٣- قال الأنصاريُّ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أمَّا كَثِيرُ بْنُ كَثِيرٍ، فَحَدَّثَنِي قال: إنِّي وَعُثْمَانَ بْنَ أبِي سُلَيْمَانَ جُلُوسٌ مَعَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: مَا هَكَذَا حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ، وَلَكِنَّهُ قال: أقْبَلَ إبْرَاهِيمُ بِإسْمَاعِيلَ وَأُمِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، مَعَهَا شَنَّةٌ - لَمْ يَرْفَعْهُ - ثُمَّ جَاءَ بِهَا إبْرَاهِيمُ وَبِابْنِهَا إسْمَاعِيلَ. [راجع: ٢٣٦٨]

می‌بود».[1]

٣٣٦٣ ـ انصاری گفته است: ابن جُرَیج به ما گفت: (آنچه مذکور شد) اما کثیربن کثیر به من گفت: من و عثمان بن ابی سلیمان نزد سعیدبن جُبَیر نشسته بودیم. وی گفت: ابن عباس به من چنین نگفته است ولیکن گفته است که: ابراهیم، اسماعیل و مادر او(ع) را (به مکه) آورد و مادرش او را شیر می‌داد و همراه ایشان مَشکی کهنه بود. ـ ابن عباس، این حدیث را رفع نکرده است که ـ سپس به آنجا ابراهیم و پسر وی اسماعیل آمد.[2]

٣٣٦٤- وحَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ أيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ وَكَثِيرِ بْنِ كَثِيرِ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ أبِي وَدَاعَةَ، يَزِيدُ أحَدُهُمَا عَلَى الآخَرِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ: قال ابْنُ عَبَّاسٍ: أوَّلَ مَا اتَّخَذَ النِّسَاءُ الْمِنْطَقَ مِنْ قِبَلِ أُمِّ إسْمَاعِيلَ، اتَّخَذَتْ مِنْطَقًا لَتُعَفِّيَ أثَرَهَا عَلَى سَارَةَ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إبْرَاهِيمُ وَبِابْنِهَا إسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَضَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ، عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ، وَسِقَاءً فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَّى إبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إسْمَاعِيلَ، فَقَالَتْ: يَا إبْرَاهِيمُ، أيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إنْسٌ وَلَا شَيْءٌ؟ فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا، وَجَعَلَ لَا يَلْتَفِتُ إلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: آللهُ الَّذِي أمَرَكَ بِهَذَا؟ قال: نَعَمْ، قالَتْ: إذَنْ لَا يُضَيِّعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ.

فَانْطَلَقَ إبْرَاهِيمُ حَتَّى إذَا كَانَ عِنْدَ الثَّنِيَّةِ حَيْثُ لَا يَرَوْنَهُ، اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: ﴿رَبَّنَا إنِّي أسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ - حَتَّى بَلَغَ - يَشْكُرُونَ﴾ وَجَعَلَتْ أُمُّ

٣٣٦٤ ـ از مَعْمر روایت است که ایوب السَّختیانی و کثیربن کثیربن المُطَّلِب بن ابی وداعه این حدیث را از سعید بن جُبَیر روایت کرده‌اند و یکی بر روایت دیگری افزوده است اینکه ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: نخستین باری که زنان کمربند استعمال کردند، از مادر اسماعیل تقلید کردند، مادر اسماعیل (هاجر) کمربندی استعمال کرد تا نشان گام خود را بر ساره (همسر ابراهیم) بپوشاند.[3] سپس ابراهیم، وی و پسر وی اسماعیل را که شیرخواره بود با خود برد و نزدیک خانهٔ کعبه نزدیک درختی در بالای زمزم که در بلند مسجد است، فرود

۱- مراد از شتاب کردن مادر اسماعیل، آن است که وی برای ذخیره‌کردن آب، گرداگرد چشمهٔ زمزم را با دیواری کوتاه اندکی از سطح زمین بلند کرده بود.

۲- مراد از رفع حدیث آن است که روایت آن را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برساند.

۳- ساره، هاجر را به ابراهیم بخشیده بود و هاجر از وی باردار شده بود و چون اسماعیل را زاد، ساره را رشک آمد و سوگند یاد کرد که سه عضو هاجر را قطع کند. هاجر کمربند را بست و دامن جامهٔ خود را دراز گردانید تا به وقت گریختن اثر گام وی ظاهر نشود. البته کمربند بستن هاجر به گونهٔ دیگر نیز ترجمه شده، بدین معنی که برای فرونشاندن خشم ساره، کمر به خدمت وی بست.

إِسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السِّقَاءِ عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى، أَوْ قَالَ يَتَلَبَّطُ، فَانْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتِ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الْأَرْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتِ الْوَادِيَ تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا، فَلَمْ تَرَ أَحَدًا فَهَبَطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْوَادِيَ رَفَعَتْ طَرَفَ دِرْعِهَا، ثُمَّ سَعَتْ سَعْيَ الْإِنْسَانِ الْمَجْهُودِ حَتَّى جَاوَزَتِ الْوَادِيَ، ثُمَّ أَتَتِ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَذَلِكَ سَعْيُ النَّاسِ بَيْنَهُمَا». فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا، فَقَالَتْ: صَهٍ - تُرِيدُ نَفْسَهَا - ثُمَّ تَسَمَّعَتْ، فَسَمِعَتْ أَيْضًا، فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتَ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غِوَاثٌ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلَكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ، فَبَحَثَ بِعَقِبِهِ، أَوْ قَالَ: بِجَنَاحِهِ، حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَغْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَائِهَا وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَغْرِفُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ - أَوْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ الْمَاءِ - لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا».

قَالَ: فَشَرِبَتْ وَأَرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلَكُ: لَا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ، فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتَ اللَّهِ يَبْنِي هَذَا الْغُلَامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الْأَرْضِ كَالرَّابِيَةِ، تَأْتِيهِ السُّيُولُ، فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ.

فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمَ، مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءٍ، فَنَزَلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ، فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا، فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ

آورد. در آن روزگار کسی به مکه نبود و نه در آنجا آب بود. هاجر و کودکش را در آنجا گذاشت و نزد ایشان انبانی که خرما داشت و مشکی که آب داشت بنهاد. سپس ابراهیم برگشت و راهی (خانهٔ خود واقع در شام) شد. مادر اسماعیل در عقب وی روان شد و گفت: ای ابراهیم، به کجا می‌روی و ما را در این وادی می‌گذاری که نه در آن کسی است و نه چیز دیگری؟ و این سخن را چند بار به او گفت، ولی ابراهیم به سخن وی توجه نکرد. سپس به ابراهیم گفت: آیا خداوند تو را به چنین عملی امر کرده است؟ ابراهیم گفت: آری. هاجر گفت: چون امر کرده است پس ما را ضایع نخواهد کرد. سپس هاجر برگشت.

ابراهیم رهسپار شد تا آنکه نزد یک کوه ثنیّه رسید، محلی که ایشان او را نمی‌دیدند، آنگاه روی به سوی خانهٔ (کعبه) گردانید و به این کلمات دعا کرد: «ای پروردگار ما! هر آینه من ساکن ساختم بعضی از اولاد خود را به وادی بی‌زراعت نزدیک خانهٔ محترم تو، ای پروردگار ما تا برپا دارند نماز را، پس بگردان دلهایی چند از مردمان را رغبت‌کننده به سوی ایشان، و روزی ده ایشان را از میوه‌ها تا باشد که ایشان سپاسگزاری کنند.» (سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۳۷).

و مادر اسماعیل همچنان اسماعیل را شیر می‌داد و از آب آن (مشک) می‌نوشید تا آنکه آب مشک تمام شد و سپس وی تشنه شد و پسرش تشنه شد، و به سوی پسرش می‌نگریست که از شدت تشنگی که از پشت بر روی ـ یا ـ از پهلو به پهلو می‌پیچید. وی از آنجا راهی شد

لَيَدُورُ عَلَى مَاء، لَعَهْدُنَا بِهَذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَأَرْسَلُوا جَرِيّاً أَوْ جَرِيَّيْنِ فَإِذَا هُمْ بِالْمَاء، فَرَجَعُوا فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاء فَأَقْبَلُوا، قال: وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاء، فَقَالُوا: أَتَأْذَنِينَ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاء، قالوا: نَعَمْ.

قال ابْنُ عَبَّاس: قال النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَلْفَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الأُنْسَ». فَنَزَلُوا وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلُ أَبْيَاتٍ مِنْهُمْ، وَشَبَّ الْغُلامُ وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ شَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ زَوَّجُوهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ.

وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَمَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرِكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضِيقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قال: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلامَ، وَقُولِي لَهُ يُغَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِهِ.

فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ آنَسَ شَيْئاً، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلَنَا عَنْكَ فَأَخْبَرْتُهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قال: فَهَلْ أَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَقُولُ غَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِكَ، قال: ذَاكِ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُفَارِقَكِ، الْحَقِي بِأَهْلِكِ، فَطَلَّقَهَا، وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى.

فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، قال: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيْرٍ وَسَعَةٍ، وَأَثْنَتْ عَلَى اللَّهِ. فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قالَتْ: اللَّحْمُ. قال: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قالت: الْمَاءُ. قال: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ

زیرا تاب و توان نگریستن به سوی کودکش را نداشت، و کوه صفا را نزدیک‌ترین محل بدان جای یافت و بر آن بالا رفت و ایستاد، سپس روی به سوی وادی کرد تا شاید کسی را ببیند (تا او را کمک کند) لیکن کسی را ندید. سپس از کوه صفا فرود آمد تا آنکه به وادی رسید، آنگاه دامن پیراهن خود را بر زد و سپس دوید همچون دویدن انسان مشقت رسیده، تا آنکه همهٔ وادی را پیمود، سپس بر کوه مَرْوه برآمد و بر آن ایستاد و نظر افکند تا کسی را ببیند ولی کسی را ندید و این کار را هفت بار تکرار کرد.

ابن عباس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «و این است موجب آنکه مردم میان صفا و مروه (در ایام حج و عمره) سعی کرده‌اند.» و چون بر کوه مروه برآمد، صدایی شنید و گفت: خاموش باش ـ با خود گفت ـ و با دقت بدان گوش فرا داد و بار دیگر آن آواز را شنید. وی گفت: آواز خود را بر من شنواندی، آیا نزد تو کسی هست که به فریاد من برسد. ناگاه وی فرشته‌ای را دید که در نزدیک زمزم است و با پای خود ـ یا گفت ـ با بال خود، آنجا را کند و کاوید تا آنکه آب پیدا شد. هاجر (در اطراف آن) گودال آبگیری ساخت و با دستهای خود همچنان می‌کاوید، و آب را در مشک خود می‌انداخت و پس از آنکه آب برمی‌داشت، آب از آن چشمه می‌جوشید.

ابن عباس گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند بر مادر اسماعیل رحمت کند، اگر چشمهٔ زمزم را به حال

وَالْمَاء، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: فَهُمَا لاَ يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بِغَيْرِ مَكَّةَ إِلاَّ لَمْ يُوَافِقَاهُ. قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلاَمَ، وَمُرِيهِ يُثْبِتُ عَتَبَةَ بَابِهِ. فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَتَانَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَثْنَتْ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكِ بِشَيْءٍ، قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلاَمَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثْبِتَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكِ أَبِي وَأَنْتِ الْعَتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَكِ.

ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلاً لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَآهُ قَامَ إِلَيْهِ، فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ وَالْوَلَدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعِينُنِي؟ قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ هَا هُنَا بَيْتًا، وَأَشَارَ إِلَى أَكَمَةٍ مُرْتَفِعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهَذَا الْحَجَرِ فَوَضَعَهُ لَهُ فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولاَنِ ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ قَالَ: فَجَعَلاَ يَبْنِيَانِ حَتَّى يَدُورَا حَوْلَ الْبَيْتِ وَهُمَا يَقُولاَنِ ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

[البقرة: ۱۲۷]. [راجع: ۲۳۶۸].

خودش می‌گذاشت ـ یا فرمود ـ اگر از آن آب برنمی‌داشت (و در مشک نمی‌افکند) چشمهٔ زمزم (بر روی زمین) جاری می‌ماند».

(راوی) گفت: هاجر از آب آن نوشید و پسر خود را شیر داد، و فرشته به وی گفت: از هلاک‌شدن خود ترسی نداشته باش، همانا اینجا خانهٔ خداست که این پسرک و پدر او آن را بنا می‌کنند و به تحقیق که خداوند اهل این خانه را ضایع نمی‌کند. و این خانه نسبت به سطح زمین بلند بود و همچنان پُشته‌ای می‌نمود و چون سیل می‌آمد جانب چپ و راست آن را آب می‌گرفت (و خانه را زیان نمی‌رساند).

هاجر بر همین حالت بسر می‌برد تا آنکه گروهی از یاران قبیلهٔ جُرهم ـ یا ـ خانواده‌ای از قبیلهٔ جُرهم بر هاجر و اسماعیل گذشتند که از راه کداء (از بلند مکه) می‌آمدند. آنها در پایین مکه فرود آمدند و پرنده‌ای را دیدند که گرد آب می‌گردد. آنها گفتند: همانا این پرنده بر آب می‌گردد درحالی که در وادیی که ما فرود آمده‌ایم، آب نیست. آنها یک یا دو قاصد را فرستادند و آنها ناگاه آب را دیدند، بازگشتند و از وجود آب خبر دادند. آنها به سوی آب راهی شدند و مادر اسماعیل را دیدند که بر سر آب است. به او گفتند: آیا ما را اجازه می‌دهی که نزد تو منزل کنیم؟ گفت: آری، ولیکن شما را در آب حقی نیست.

گفتند: درست است.

ابن عباس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مادر اسماعیل از این حالت خشنود شد؛ زیرا مؤانست با مردم را دوست می‌داشت».

آنها در آنجا منزل کردند و نزد کسان خود فرستادند. آنها نیز آمدند و در اینجا منزل کردند تا آنکه در مکه خانواده‌هایی از ایشان می‌زیستند. و آن پسرک جوان شد و عربی را از ایشان آموخت و در آوان جوانی، او مرغوبترین و دوست‌داشتنی‌ترین ایشان بود و چون به سن بلوغ رسید، زنی از اقوام خویش را به ازدواج وی درآوردند.

مادر اسماعیل وفات کرد، و ابراهیم، پس از ازدواج اسماعیل آمد در حالی که خانواده‌ای را که از خود بجا گذاشته بود می‌جُست، وی اسماعیل را نیافت و از زنِ وی سراغ او را گرفت. و او گفت که اسماعیل برای کسب روزی ما برآمده است. سپس ابراهیم از چگونگی زندگی و حالات ایشان پرسید. وی گفت: حال ما بد است و در مضیقه و سختی می‌گذرانیم. و از زندگی شکایت کرد.

ابراهیم گفت: وقتی شوهرت آمد بر وی سلام برسان و به او بگو که آستانهٔ درِ خانهٔ خود را تغییر دهد.

آنگاه که اسماعیل آمد، گویی که چیزی (از بوی پدر خود) را دریافته است و گفت: آیا کسی نزد شما آمده بود؟ زنش گفت: آری، مرد پیری چنین و چنان آمده بود، و سراغ تو را گرفت و به او خبر دادیم، و از من پرسید که زندگی ما بر چه منوال است، به او گفتم که من در سختی و مشقت به سر می‌برم. اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی وصیت کرد؟ گفت: آری، مرا فرمود که برایت سلام برسانم و می‌گفت که آستانهٔ درِ خود را تغییر بده. اسماعیل گفت: وی پدر من

بوده است و همانا مرا امر کرده است که از تو جدایی گزینم. پس نزد قبیلهٔ خود برو.

اسماعیل آن زن را طلاق داد و با زنی دیگر از آن قبیله ازدواج کرد.

ابراهیم برای مدتی آنچه خدا خواسته بود نزد ایشان نیامد، سپس نزد ایشان آمد و اسماعیل را نیافت. نزد زن وی رفت و از وی سراغ اسماعیل را گرفت. وی گفت: برای کسب روزی ما برآمده است. ابراهیم گفت: حالات شما چطور است؟ و از چگونگی زندگی و حال ایشان سؤال کرد، وی گفت: زندگی ما خوب است و با فراخی معیشت بسر می‌بریم و خداوند را ستود. ابراهیم گفت: غذای شما چیست؟ گفت: گوشت. گفت: آشامیدنی شما چیست؟ گفت: آب. ابراهیم گفت: بارالها ایشان را برکت ده‌بر گوشت و آب ایشان.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در آن روز نزد ایشان دانهٔ غله نبود و اگر می‌بود در آن روز دعا می‌کرد».

آن حضرت فرمود: کسی نمی‌توانست با خوردن تنها گوشت و آب زیست کند به‌جز در مکه، مگر آنکه با آنها توافق می‌کرد.

ابراهیم گفت: وقتی شوهرت آمد بر وی سلام برسان و او را امر کن که آستانهٔ در خود را محکم بدارد.

آنگاه که اسماعیل آمد گفت: آیا کسی نزد شما آمده بود؟ زنش گفت: آری، پیری خوش‌هیکل مده بود. ـ و او را ستود ـ سراغ تو را گرفت او را خبر دادم، و از من پرسید که معیشت و زندگی ما بر چه منوال است. او را خبر دادم که

به خوبی می‌گذرد.
اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی وصیت کرد.
زنش گفت: آری، او به تو سلام می‌رساند و تو را امر می‌کند که آستانهٔ درِ خود را محکم بداری.
اسماعیل گفت: او پدر من است و تویی آستانهٔ در. مرا امر کرده که تو را نگاه بدارم.[۱]
سپس ابراهیم برای مدتی که خدا خواسته بود نزد ایشان نیامد، پس از مدتی که آمد اسماعیل را دید که زیر درختی نزدیک زمزم نشسته و برای خود تیر می‌تراشد. و چون اسماعیل او را دید، به احترام وی بپا خاست و پیشامدی با یکدیگر کردند که پدر با پسر و پسر با پدر می‌کند. سپس گفت: ای اسماعیل، خداوند به کاری مرا امر کرده است. گفت: بکن آنچه پروردگار تو امر کرده است. ابراهیم گفت: آیا مرا یاری می‌کنی؟
گفت: تو را یاری می‌کنم. ابراهیم گفت: همانا خداوند مرا امر کرده است که در اینجا خانه‌ای بنا کنم، و به سوی پشتهٔ بلندی اشاره کرد که پیرامون آن بنا نماید.
آن حضرت فرمود: نزدیک آن پشته، تهدابها را بلند کردند[۲]. اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم اعمار می‌کرد تا آنکه بنای آن بلند گردید، آنگاه اسماعیل سنگی آورد و برای ابراهیم گذاشت. ابراهیم بر روی آن سنگ ایستاد و اعمار می‌کرد و اسماعیل به وی سنگ پیش می‌کرد و آن

۱- شکرگزاری و حسن ادب در زنان، سبب صلاح منزل و سعادت است و موجب مزید نعمت و برکت. برخلاف کفران که موجب خرابی و فساد خانه است.

۲- در روایاتی گفته شده که بنیاد اصلی خانهٔ کعبه از زمان آدم(ع) بوده است و ابراهیم(ع) همان بنیاد اصلی را پیدا کرد و بر آن بنا نهاد.

هردو می‌گفتند:
«ای پروردگار ما، قبول کن از ما، هر آینه تویی شنوای دانا» (سورهٔ البقره آیهٔ ۱۲۷).
آن حضرت فرمود: آنها اعمار می‌کردند و گرد خانهٔ کعبه می‌گشتند و می‌گفتند: «ای پروردگار ما قبول کن از ما، هر آینه تویی شنوای دانا».

۳۳۶۵- حدثنا عبدالله بن محمد: حدثنا أبو عامر عبدالملك بن عمرو قال: حدثنا إبراهيم بن نافع، عن كثير بن كثير، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لما كان بين إبراهيم وبين أهله ما كان، خرج بإسماعيل وأم إسماعيل، ومعهم شنة فيها ماء، فجعلت أم إسماعيل تشرب من الشنة، فيدر لبنها على صبيها، حتى قدم مكة فوضعها تحت دوحة، ثم رجع إبراهيم إلى أهله، فاتبعته أم إسماعيل، حتى لما بلغوا كداء نادته من ورائه: يا إبراهيم إلى من تتركنا؟ قال: إلى الله، قالت: رضيت بالله، قال: فرجعت فجعلت تشرب من الشنة ويدر لبنها على صبيها، حتى لما فني الماء، قالت: لو ذهبت فنظرت لعلي أحس أحدا، قال: فذهبت فصعدت الصفا فنظرت ونظرت، هل تحس أحدا، فلم تحس أحدا، فلما بلغت الوادي سعت وأتت المروة، ففعلت ذلك أشواطا، ثم قالت: لو ذهبت فنظرت ما فعل، تعني الصبي، فذهبت فنظرت فإذا هو على حاله كأنه ينشغ للموت، فلم تقرها نفسها، فقالت: لو ذهبت فنظرت، لعلي أحس أحدا، فذهبت فصعدت الصفا، فنظرت ونظرت فلم تحس أحدا، حتى أتمت سبعا، ثم قالت: لو ذهبت فنظرت ما فعل، فإذا هي بصوت، فقالت: أغث إن كان عندك خير، فإذا جبريل، قال: فقال: بعقبه هكذا، وغمز عقبه على الأرض، قال: فانبثق الماء، فدهشت أم إسماعيل، فجعلت تحفز.

۳۳۶۵ - از سعیدبن جُبَیر روایت است که ابن‌عباس(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که میان ابراهیم و زن وی (نسبت باردار شدن هاجر) چیزی واقع شد، ابراهیم با اسماعیل و مادر وی بیرون آمد و مشکی همراه داشت که در آن آب بود، مادر اسماعیل از آن می‌نوشید و شیر او بر کودکش جاری می‌شد تا آنکه ابراهیم به مکه رسید و در آنجا مادر اسماعیل (هاجر) را زیر درختی فرود آورد و سپس خود به سوی همسر خود (ساره) بازگشت. مادر اسماعیل در عقب وی رفت تا آنکه به موضع کدأ رسیدند و از عقب وی بر او بانگ زد: ای ابراهیم ما را به کِی وامی‌گذاری؟ گفت: به خدا. مادر اسماعیل گفت: راضی هستم به خدا.
راوی گفته است: هاجر از آن جای بازگشت و از آن مشک آب می‌نوشید و شیر وی بر کودکش جاری می‌گشت تا آنکه مشک تمام شد. هاجر با خود گفت: اگر به وادی بروم و در آنجا نظر کنم شاید کسی را ببینم. وی رفت و به کوه صفا برآمد و نظر کرد و نظر کرد تا کسی را ببیند، لیکن کسی را ندید. چون (از صفا فرود آمد) و به وادی رسید، دویدن آغاز کرد تا آنکه به کوه مروه رسید و این کار (دویدن میان دو کوه را) چند بار انجام داد. سپس گفت:

قال: فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «لَوْ تَرَكَتْهُ كَانَ الْمَاءُ ظَاهِراً».

قال: فَجَعَلَتْ تَشْرَبُ مِنَ الْمَاءِ وَيَدِرُّ لَبَنُهَا عَلَى صَبِيِّهَا.

قال: فَمَرَّ نَاسٌ مِنْ جُرْهُمَ بِبَطْنِ الْوَادِي، فَإِذَا هُمْ بِطَيْرٍ، كَأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا ذَاكَ، وَقَالُوا: مَا يَكُونُ الطَّيْرُ إِلا عَلَى مَاءٍ، فَبَعَثُوا رَسُولَهُمْ فَنَظَرَ فَإِذَا هُمْ بِالْمَاءِ، فَأَتَاهُمْ فَأَخْبَرَهُمْ، فَأَتَوْا إِلَيْهَا فَقَالُوا: يَا أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، أَتَأْذَنِينَ لَنَا أَنْ نَكُونَ مَعَكِ، أَوْ نَسْكُنَ مَعَكِ، فَبَلَغَ ابْنُهَا فَنَكَحَ فِيهِمُ امْرَأَةً.

قال: ثُمَّ إِنَّهُ بَدَا لإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ لأَهْلِهِ: إِنِّي مُطَّلِعٌ تَرِكَتِي، قال: فَجَاءَ فَسَلَّمَ، فَقَالَ: أَيْنَ إِسْمَاعِيلُ؟ فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ: ذَهَبَ يَصِيدُ، قال: قُولِي لَهُ إِذَا جَاءَ غَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِكَ، فَلَمَّا جَاءَ أَخْبَرَتْهُ، قال: أَنْتِ ذَاكِ، فَاذْهَبِي إِلَى أَهْلِكِ، قال: ثُمَّ إِنَّهُ بَدَا لإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ لأَهْلِهِ: إِنِّي مُطَّلِعٌ تَرِكَتِي. قال: فَجَاءَ فَقَالَ: أَيْنَ إِسْمَاعِيلُ؟ فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ: ذَهَبَ يَصِيدُ، فَقَالَتْ: أَلا تَنْزِلُ فَتَطْعَمَ وَتَشْرَبَ، فَقَالَ: وَمَا طَعَامُكُمْ وَمَا شَرَابُكُمْ؟ قالَتْ: طَعَامُنَا اللَّحْمُ وَشَرَابُنَا الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي طَعَامِهِمْ وَشَرَابِهِمْ. قال: فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «بَرَكَةٌ بِدَعْوَةِ إِبْرَاهِيمَ».

قال: ثُمَّ إِنَّهُ بَدَا لإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ لأَهْلِهِ: إِنِّي مُطَّلِعٌ تَرِكَتِي، فَجَاءَ فَوَافَقَ إِسْمَاعِيلَ مِنْ وَرَاءِ زَمْزَمَ يُصْلِحُ نَبْلاً لَهُ. فَقَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ رَبَّكَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ لَهُ بَيْتاً. قال: أَطِعْ رَبَّكَ، قال: إِنَّهُ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ تُعِينَنِي عَلَيْهِ، قال: إِذَنْ أَفْعَلَ، أَوْ كَمَا قَالَ.

قال: فَقَامَا فَجَعَلَ إِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ وَيَقُولانِ ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ قال: حَتَّى ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، وَضَعُفَ الشَّيْخُ عَنْ

بهتر است برگردم و ببینم که بر سر او چه آمده است. یعنی کودک.

هاجر رفت و دید که کودک به همان حال است، در اضطراب است و صدای او در سینه پیچیده و در آستانهٔ مرگ است. هاجر نتوانست آن حالت را تحمل کند و با خود گفت: کاش بروم و بنگرم، شاید کسی را ببینم. وی رفت و بر کوه صفا برآمد و نگریست و نگریست، لیکن کسی را ندید تا آنکه هفت دور (میان صفا و مروه) را انجام داد.

سپس گفت: کاش بروم کودک را ببینم که در چه حال است. ناگاه آوازی شنید. هاجر گفت: اگر نیکی می‌کنی، به فریاد من برس. و آن آوازکننده جبرئیل بود.

راوی گفت: جبرئیل با پاشنهٔ خود چنین کرد و پاشنهٔ خود را بر زمین خلانید.

راوی گفت: آب از زمین برآمد، مادر اسماعیل حیران شد و به کاویدن زمین آغاز کرد.

راوی می‌گوید: ابوالقاسم(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر آب را به همان حالت می‌گذاشت (یعنی به کاویدن آغاز نمی‌کرد)، آب جریان می‌یافت.»

راوی گفته است: هاجر از آن آب می‌نوشید و شیر وی بر کودکش جاری می‌شد.

راوی گفته است: گروهی از قبیلهٔ جُرهُم از میان وادی گذشتند، و ناگاه پرنده‌ای دیدند، گویا آن را ناآشنا و عجیب پنداشتند و گفتند: این پرنده به‌جز بر سر آب نمی‌پرد، قاصدی را فرستادند و ناگاه دید که آن پرنده بر سر آب است. قاصد آمد و به ایشان خبر داد. آنها نزد

نَقْلَ الْحِجَارَةِ، فَقَامَ عَلَى حَجَرِ الْمَقَامِ، فَجَعَلَ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ وَيَقُولاَنِ ﴿ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷]. [راجع: ۲۳۶۸].

هاجر رفتند و گفتند: ای مادر اسماعیل، آیا ما را اجازه می‌دهی که همراه تو باشیم ـ و یا ـ همراه تو سکونت کنیم (هاجر به ایشان اجازه داد). سپس پسر هاجر بالغ شد و از آنها زنی را به ازدواج خود درآورد.

راوی می‌گوید: ابراهیم آمد و (وارد منزل اسماعیل شد) و بر اهل منزل سلام کرد و گفت: اسماعیل کجا است؟ زن اسماعیل گفت: به شکار رفته است. ابراهیم گفت: وقتی که آمد به او بگو که آستانهٔ خانهٔ خود را تغییر دهد. آنگاه که اسماعیل آمد، او را خبر داد.

اسماعیل به زن خود گفت: آن آستانه‌ای که گفته است، تویی، برو به نزد خانوادهٔ خود.

پس از آن ابراهیم بار دیگر به فکر بازماندهٔ خود (در مکه) شد و برای زن خود (ساره) گفت: همانا من نزد بازماندهٔ خود می‌روم.

راوی گفت: وی (به خانهٔ اسماعیل) آمد و گفت: اسماعیل کجاست؟

زن اسماعیل گفت: به شکار رفته است و سپس گفت: آیا به خانهٔ ما منزل نمی‌کنی که چیزی بخوری و بنوشی. ابراهیم گفت: خوردنی شما چیست و نوشیدنی شما چیست؟ زن اسماعیل گفت: خوردنی ما گوشت است و نوشیدنی ما آب است. ابراهیم گفت: «بارالها، بر خوردنی و نوشیدنی‌شان برکت ارزانی کن».

راوی می‌گوید: ابوالقاسم(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: برکتی که (در خوردنی و نوشیدنی اهل مکه است) به برکت دعای ابراهیم است».

راوی گفت: سپس ابراهیم به فکر بازمانده‌اش افتاد و به زن خود گفت: من نزد بازمانده‌ام

می‌روم. وی آمد و در عقب زمزم با اسماعیل ملاقات کرد. اسماعیل تیر خود را درست می‌کرد.
ابراهیم گفت: ای اسماعیل، همانا پروردگار تو مرا امر کرده است که برای او خانه‌ای اعمار کنم. اسماعیل گفت: پروردگار خود را فرمانبردار باش. ابراهیم گفت: همانا مرا امر کرده است که مرا در این کار کمک نمایی. اسماعیل گفت: درحالی که چنین است کمک می‌کنم یا هر آنچه گفت.
راوی گفت: سپس هردوی ایشان برخاستند، ابراهیم به بنای خانه آغاز کرد و اسماعیل به وی سنگ می‌داد، و هردو می‌گفتند:
«ای پروردگار ما، قبول کن از ما، به تحقیق که تو شنوای دانایی».
تا آنکه بنا بلند شد و آن مرد پیر (یعنی ابراهیم) در انتقال سنگ سستی احساس کرد (که سنگ را به موضع بلند بنهد) پس بر روی سنگ مقام (ابراهیم) ایستاد (تا دست وی کوتاهی نکند)[1] و اسماعیل به او سنگ می‌داد و هردوی ایشان می‌گفتند: «ای پروردگار ما از ما قبول کن به تحقیق که تو شنوای دانایی».

[۱۰- بابٌ:]

۳۳۶۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الأَرْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الأَقْصَى».

باب ـ ۱۰

۳۳۶۶ ـ از ابراهیم تَیمی از پدرش روایت است که گفت: از ابوذر(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت:

۱- این سنگ که سنگ مقام ابراهیم نامیده می‌شود تا اکنون در مسجد مکهٔ شریف نگهداری می‌شود و موضع آن در میان کعبه و زمزم است. و جای پای ابراهیم(ع) بر روی سنگ دیده می‌شود.

قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا، قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاَةُ بَعْدُ فَصَلِّهْ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ». [انظر: ۳۴۲۵. أخرجه مسلم: ۵۲۰].

گفتم: یا رسول‌الله، نخستین مسجدی که بر روی زمین ساخته شد، کدام است؟ فرمود: «مسجدالحرام (در مکه)». گفتم: پس از آن کدام مسجد؟ فرمود: «مسجدالاقصیَ (در بیت‌المقدس)». گفتم: چه مدتی میان ساختمان آنها تفاوت است. فرمود: «چهل سال[۱]. هرجا که تو را وقت نماز فرا رسد، نماز بگزار، فضیلت در ادای نماز است».

۳۳۶۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَلَعَ لَهُ أُحُدٌ، فَقَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ، وَإِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لاَبَتَيْهَا».

وَرَوَاهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۷۱ و ۲۸۹۳. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، في الحج ۴۶۲ مطولا].

۳۳۶۷ ـ از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: همانا (در بازگشت از خیبر) کوه اُحُد بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ظاهر شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم، بارالها، همانا ابراهیم مکه را حرام گردانیده و همانا من حرام می‌گردانم (ساحهٔ) میان دو سنگستان (مدینه) را».

و این حدیث را عبدالله بن زید از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده:

۳۳۶۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بن يُوسف: أخبرنا مالكٌ، عَنِ ابن شهاب: عن سالم بْنِ عَبْدِ الله أَنَّ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ: أَخْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ قَوْمَكِ لَمَّا بَنَوُا الْكَعْبَةَ اقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلاَ تَرُدُّهَا عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ؟ فَقَالَ: «لَوْلاَ حِدْثَانُ قَوْمِكِ بِالْكُفْرِ».

فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ: لَئِنْ كَانَتْ عَائِشَةُ سَمِعَتْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مَا أُرَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ اسْتِلاَمَ الرُّكْنَيْنِ اللَّذَيْنِ يَلِيَانِ الْحِجْرَ، إِلاَّ أَنَّ الْبَيْتَ لَمْ يُتَمَّمْ عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ. [راجع: ۱۲۶. أخرجه مسلم: ۱۳۳۳].

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.

۳۳۶۸ ـ از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) ـ همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ـ گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا نمی‌بینی که قوم تو (قریش) آنگاه که کعبه را بنا کردند، از اساسی که ابراهیم نهاده بود، کم کردند».[۲]

۱- ابن جوزی بر روایت مدت چهل سال اشکال کرده، وی گفته که بانی کعبه ابراهیم(ع) و بانی بیت‌المقدس سلیمان(ع) است که هزار سال باهم تفاوت زمانی دارند. در جواب گفته شده که مراد از بنای اول این دو مسجد و ابراهیم(ع) بانی اول مسجدالحرام نبوده است بلکه بنای آن را به حضرت آدم می‌رسانند و نه هم سلیمان بانی اول بیت‌المقدس است.

۲- ساحهٔ اندرون دیواری که در شمال خانهٔ کعبه واقع است و آن را حِجر یا حطیم می‌گویند و گاه حِجر اسماعیل می‌گویند در بنایی که در زمان ابراهیم(ع) نهاده شده بود، در ساحهٔ اندرون خانهٔ کعبه بوده است. بعداً در

گفتم: یا رسول‌الله، آیا آن را براساس ابراهیم بازسازی نمی‌کنی؟

فرمود: «اگر قوم تو نوعهد به کفر نمی‌بود، این کار را می‌کردم»[۱]

عبدالله بن عمر گفت: عایشه آن را از رسول (صلی‌الله علیه وسلم) باید شنیده باشد. من رسول(صلی‌الله علیه وسلم) را ندیده‌ام که استلام آن دو رکن متصل به الحجر را جز به خاطر آنکه خانه براساس قواعد ابراهیم ساخته نشده، ترک کرده باشد.

و اسماعیل (ابن ابی اُوَیس) گفته است: روایت است از عبدالله بن ابی‌بکر (عوض: عبدالله بن محمدبن ابی‌بکر که ابن‌شهاب از وی روایت کرده است).

٣٣٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ: عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سُلَيْمٍ الزُّرَقِيِّ: أَخْبَرَنِي أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ ﷺ أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». [انظر: ٦٣٦٠. اخرجه مسلم: ٤٠٧].

۳۳۶۹ از اَبُو حُمَید السّاعِدی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: اصحاب گفتند: یا رسول‌الله، چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بگویید: اَللّهُمَّ صَلِّ علی مُحَمدٍ و أزواجِهِ و ذرِّیَّتِهِ، کَمَا صَلَّیْتَ عَلَی ابراهیمَ، وَ بَارِکْ علی محمد وَ أزواجِهِ و ذُرِّیَّتِهِ، کما بارَکْتَ علی ابراهیمَ إنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ».[۲]

٣٣٧٠- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ وَمُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ: حَدَّثَنَا أَبُو فَرْوَةَ مُسْلِمُ ابْنُ سَالِمٍ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عِيسَى: سَمِعَ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ: لَقِيَنِي كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ فَقَالَ: أَلَا أُهْدِي لَكَ هَدِيَّةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقُلْتُ: بَلَى، فَأَهْدِهَا لِي فَقَالَ: سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ

۳۳۷۰ ـ از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که گفت: کعب بن عُجره مرا ملاقات

بنای کعبه تقلیل آورده شد و بخشی از ساحهٔ درونی خانه، بیرون آورده شد.

۱- یعنی چون ایمان بر دلهایشان به کمال استقرار نرسیده، شاید تغییر ساختمان کعبه ایشان را خوش نیاید و موجب زیان و نقص ایمان گردد.

۲- ترجمهٔ دعا: بارالها، رحمت کن بر محمد و همسران وی چنانکه رحمت کردی بر ابراهیم. بارالها، همیشه بدار آنچه داده‌ای از بزرگی و کرامت برای محمد و همسران و فرزندان وی، چنانکه کرامت و بزرگی داده‌ای بر ابراهیم، همانا، تو ستوده شدهٔ بزرگی.

عَلَّمْنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكُمْ؟ قال: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». [انظر: ۴۷۹۷، ۶۳۵۷، أخرجه مسلم: ۴۰۶]

۳۳۷۱- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنِ الْمِنْهَالِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ».

۱۱ - بَابٌ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ:

﴿وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الحجر: ۵۱].

وقوله: ﴿وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾.

[لَا تَوْجَلْ: لَا تَخَفْ]

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [البقرة: ۲۶۰].

کرد و گفت: آیا برای تو هدیه‌ای را که از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام، ندهم. گفتم: آری، آن هدیه را برایم بده، وی گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدیم و گفتیم: یا رسول‌الله، چگونه بر شما اهل بیت درود فرستاده شود، همانا خداوند به ما چگونگی سلام فرستادن بر شما را آموخته است. آن حضرت فرمود: «بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ علی مُحَمَّدٍ و علی آل محمد، کَما صَلَّیْتَ علی ابراهیمَ وَ عَلَی آل ابراهیمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مجیدٌ. اَللّٰهُمَّ بارِک عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آل مُحَمَّد کما بارکت علی ابراهیم إنک حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ».[1]

۳۳۷۱ ـ از سعیدبن جبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای حسن و حسین به خداوند پناه می‌جُست و می‌فرمود: «به تحقیق پدر (بزرگ) شما با این کلمات برای حفظ و سلامت اسماعیل و اسحاق دعا می‌کرد و می‌گفت: پناه می‌جویم به کلمات خداوند که کامل است از هر شیطان و جانور زهردار و از هر چشم آسیب‌رسان».

باب ـ ۱۱ فرمودهٔ خداوند عز و جَلَّ

«و خبر ده ایشان را از میهمانان ابراهیم» (سورهٔ الحجر آیهٔ ۵۱). و فرمودهٔ خدای تعالی: «لیکن می‌خواهم که آرام گیرد دل من» (سورهٔ البقره آیهٔ ۲۶۰).

لفظ (لا تَوْجَل): یعنی نترس.[2] «و آنگاه که گفت

۱- مراد از آموختن چگونگی درودفرستادن، به وقت نماز در قعده است که می‌گوییم: السَّلامُ علیک ایها النبی و رحمةالله و برکاته.

۲- لفظ ـ تَوْجَل در این آیه آمده است: «اِذ دَخَلُوا علیه فقالوا سَلاماً، قال اِنّا منکم وَجِلون» (سورة الحجر آیهٔ ۵۲). چون (چهار فرشته) بر ابراهیم درآمدند، سلام گفتند. ابراهیم گفت: هر آینه ما از شما ترسانیم.

ابراهیم. ای پروردگار من، بنما مرا چگونه زنده می‌کنی مردگان را». (سورهٔ البقره آیهٔ ۲۶۰).

۳۳۷۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾. وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ يُوسُفُ، لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ». [انظر: ۳۳۷۵، ۳۳۸۷، ۴۵۳۷، ۴۶۹۴، ۶۹۹۲. أخرجه مسلم: ۱۵۱].

۳۳۷۲ ـ از ابوسلمه بن عبدالرحمن (بن عوف) و سعیدبن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما نسبت به ابراهیم سزاوارتریم در شک، آنگاه که گفت: «ای پروردگار من، بنما مرا، چگونه زنده می‌کنی مردگان را. خداوند گفت: آیا باور نداری؟ گفت: آری، باور داشته‌ام ولیکن می‌خواهم که دل من آرام گیرد».

و خداوند بر لُوط (پیامبر) رحمت کند (که در حالت سختی) به ستونی استوار پناه می‌جُست، و اگر مدتی دراز در زندان به سر می‌بردم، همچون یوسف که در زندان به سر می‌برد، پیشنهاد (آزادی) دعوت‌کننده را قبول می‌کردم.[1]

۱۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾ [مريم: ۵۴].

باب ـ ۱۲ فرمودهٔ خداوند عز و جَلَّ

«و یاد کن در کتاب، اسماعیل را، هر آینه وی بود راست وعده» (سورهٔ مریم آیهٔ ۵۴).

۳۳۷۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلاَنٍ». قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكُمْ لاَ تَرْمُونَ». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ، قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ

۳۳۷۳ ـ از سَلَمه بن اکوع(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر کسانی از قبیلهٔ بنی‌اسلم گذشت که (مسابقهٔ) تیراندازی می‌کردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای اولاد اسماعیل تیراندازی کنید، همانا پدر شما (اسماعیل) تیرانداز بود.

۱- چون عزیز کسی را فرستاد (که یوسف(ع) را آزاد کند، وی نپذیرفت و خواست که اوّلتر از همه بی‌گناهی او را اعلام کند.

كُلِّكُمْ». [راجع: ۲۸۹۹، ۳۳۵۳، ۳۳۸۲].

تیراندازی کنید و من همراه بنی‌فلان هستم». راوی گفت: یکی از این دو گروه از تیراندازی دست کشید. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شما را چه شد که تیر نمی‌اندازید؟». گفتند: یا رسول‌الله، چگونه تیراندازی کنیم که تو همراه آنها باشی. فرمود: «تیر بیندازید من همراه همهٔ شما هستم».

١٣- باب: قِصَّةُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام

فِيهِ ابْنُ عُمَرَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

باب ـ ۱۳ قصهٔ اسحاق بن ابراهیم(ع)

در آن ابن عمر و ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند.

١٤- باب:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ - إِلَى قَوْلِهِ - وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۳].

باب ـ ۱۴

«آیا حاضر بودید، آنگاه که پیش آمد یعقوب را مرگ، وقتی که به فرزندان خود گفت که چه چیز را پس از من عبادت خواهید کرد، گفتند که عبادت کنیم معبود تو را و معبود پدران تو را که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق‌اند، آن معبود یگانه را عبادت می‌کنیم و ما او را منقادیم» (سورهٔ البقره آیهٔ ۱۳۳).

٣٣٧٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعَ الْمُعْتَمِرَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَكْرَمُهُمْ أَتْقَاهُمْ». قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَأَكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي». قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «فَخِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَقُهُوا». [راجع: ۳۳۵۳. اخرجه مسلم:

٣٣٧٤ ـ از سعیدبن ابی‌سعید المَقْبُری روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شد: بزرگترین و گرامی‌ترین مردم کیست؟

آن حضرت فرمود: «بزرگترین و گرامی‌ترین ایشان پرهیزگارترین ایشان است».

گفتند: ای پیامبر، ما در این مورد از تو نمی‌پرسیم.

فرمود: «بزرگترین و گرامی‌ترین مردم، یوسف

۲۳۷۸].

پیامبر خداست، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل‌الله».
گفتند: ما در آن مورد از تو نمی‌پرسیم. فرمود: «آیا درمورد بزرگان عرب از من می‌پرسید؟».
گفتند: آری. فرمود: «برترین شما در روزگار جاهلیت برترین شما در اسلام است، اگر در علم دین دانا شوند».

١٥- باب: ﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ. أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ. فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ. وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴾ [النمل: ٥٤-٥٨].

باب ـ ۱۵

«و فرستادیم لوط را چون به قوم خود گفت: آیا به عمل می‌آرید کار بی‌حیایی را و شما می‌بینید. آیا شما می‌آیید به مردان به ارادهٔ شهوت به‌جز زنان بلکه شما قومی نادانید. پس نبود جواب قوم او، مگر آنکه گفتند بیرون کنید اهل خانهٔ لوط را از دهِ خویش، هر آینه ایشان مردمی‌اند که خود را پاک می‌گیرند. پس نجات دادیم او را و اهل او را مگر زن وی که او را از باقی‌ماندگان مقدر کردیم و باراندیم بر سرِ ایشان بارانی، پس بد است باران ترسانده‌شدگان». (سورهٔ نمل آیات ٥٤ ـ ٥٨).

٣٣٧٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَغْفِرُ اللَّهُ لِلُوطٍ، إِنْ كَانَ لَيَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ». [راجع: ٣٣٧٢. أخرجه مسلم: ١٥١ مطولاً].

٣٣٧٥ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند لوط را بیامرزد، که به ستونی استوار (یعنی ذات خداوند) پناه می‌جُست».

١٦- باب: ﴿فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ. قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ [الحجر: ٦٢].

﴿بِرُكْنِهِ﴾ [الذاريات: ٣٩]: بِمَنْ مَعَهُ لأَنَّهُمْ قُوَّتُهُ.

باب ـ ۱۶

«آنگاه که فرستادگان نزد آل لوط آمدند، گفت: هر آینه شما گروهی مُنْکَرُون (یعنی ناآشنا)

﴿تَرْكَنُوا﴾ [هود:۱۱۳]: تَمِيلُوا. فَأَنْكَرَهُمْ وَنَكِرَهُمْ وَاسْتَنْكَرَهُمْ وَاحِدٌ. ﴿يُهْرَعُونَ﴾ [هود: ۷۸]: يُسْرِعُونَ. ﴿دَابِرَ﴾ [الحجر:۶۶]: آخِرَ. ﴿صَيْحَةً﴾ [يس:۲۹]: هَلَكَةٌ. ﴿لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ [الحجر:۷۵]: لِلنَّاظِرِينَ. ﴿لَبِسَبِيلٍ﴾ [الحجر:۷۶]: لَبِطَرِيقٍ.

۳۳۷۶- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾. [القمر: ۱۵].
[راجع: ۳۳۴۱، أخرجه مسلم: ۸۲۳ مطولاً].

۱۷- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:

می‌باشید». (سورهٔ الحجر آیات ٦١ ـ ٦٢).

«بِرُكْنِه» (سورهٔ الذاریات آیهٔ ٣٩): یعنی همراهان وی، زیرا ایشان قوت وی بودند.[۱]

«تَرْكَنُوا» (سورهٔ هود آیهٔ ١١٣): به معنی میل‌کردن است.[۲]

کلمات: اَنْكَرَهُم، و نَكِرَهُم، وَ اَسْتَنْكَرَهُم، معنی واحدی دارند، یعنی نشناخت ایشان را.

«يُهْرَعُون» (سورهٔ هود آیهٔ ٧٨): یعنی شتاب می‌کردند.[۳]

«دابِرٌ» (سورهٔ الحجر آیهٔ ٦٦): به معنی آخر است.[۴]

«صَيْحَةً» (سورهٔ یس آیهٔ ٢٩): یعنی هلاک.

«لِلْمُتَوَسِّمِيْن» (سورهٔ الحجر آیهٔ ٧٥): به معنی بینندگان.[۵]

«لَبِسَبِيل» (سورهٔ الحجر آیهٔ ٧٦): یعنی به راه.[۶]

٣٣٧٦ ـ از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (چنین خواند) «فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرْ». (سورهٔ قمر آیهٔ ١٥). پس هیچ پندگیرنده‌ای هست؟

باب ـ ۱۷ فرمودهٔ خدای تعالی

۱- «فَتَوَلَّى بِرُكْنِه و قالَ ساحِرٌ أَوْ مَجْنُون» پس فرعون برگشت همراه قوّت خود و گفت که (موسی) جادوگر است یا دیوانه.

۲- وَلا تَرْكَنُوا اِلَى الَّذينَ ظَلَمُوا» و میل نکنید به سوی آنان که ستم کردند.

۳- «وَ جاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُون» و آمدند پیش لوط قوم او شتابان.

۴- «وَ قَضَينا اِلَيْهِ ذالِكَ الأَمْرَ أَنْ دابِر هَؤُلاءِ مقْطُوعٌ مُصْبِحِين». و وحی فرستادیم به سوی لوط این سخن، که آخر این قوم بریده شود چون به وقت صبح درآیند.. (یعنی بیخ ایشان بریده شود).

۵- «اِنَّ فی ذالِكَ لَآيَت لِلْمُتَوَسِّمِين». هر آینه در این قصه نشانه‌هاست (بینایان) را. (یا عبرت‌گیرندگان را).

۶- «وَ اِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيم». و هر آینه شهرها به راهی هستند که دایم آمد و رفت دارند.

﴿كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ﴾ [الحجر: ٨٠]: الْحِجْرُ مَوْضِعُ ثَمُودَ. وَأَمَّا ﴿حَرْثٌ حِجْرٌ﴾ [الأنعام: ١٣٨]: حَرَامٌ، وَكُلُّ مَمْنُوعٍ فَهُوَ حِجْرٌ مَحْجُورٌ، وَالْحِجْرُ كُلُّ بِنَاءٍ بَنَيْتَهُ، وَمَا حَجَرْتَ عَلَيْهِ مِنَ الأَرْضِ فَهُوَ حِجْرٌ، وَمِنْهُ سُمِّيَ حَطِيمُ الْبَيْتِ حِجْرًا، كَأَنَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ مَحْطُومٍ، مِثْلُ قَتِيلٍ مِنْ مَقْتُولٍ، وَيُقَالُ لِلأُنْثَى مِنَ الْخَيْلِ: الْحِجْرُ، وَيُقَالُ لِلْعَقْلِ: حِجْرٌ وَحِجًى، وَأَمَّا حَجْرُ الْيَمَامَةِ فَهُوَ مَنْزِلٌ.

«و فرستادیم به سوی ثمود برادر ایشان صالح را». (سورۀ هود آیۀ ٦١).

«و هر آینه دروغگو شمردند ساکنان حِجر پیغامبران را». (سورۀ الحجر آیۀ ٨٠).

مراد از حِجر در این آیه جای بود و باش قوم ثمود است.

و اما، «حَرثٌ حِجْرٌ» (سورۀ انعام آیۀ ١٣٨). در این آیه، حِجر به معنی حرام است[1] و هرآنچه از آن منع شده است آن را حِجر و محجور گویند.

و حِجر، هر بنایی است که آن را بناکرده‌ای (منع است از آمدن به (درون آن) و چیزی از زمین که از آن منع کنی (که کسی در آن وارد نشود) حِجر است و به همین سبب است که دیوار خانۀ کعبه (حطیم) حِجر است.[2]

٣٣٧٧- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَذَكَرَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، قَالَ: «انْتَدَبَ لَهَا رَجُلٌ ذُو عِزٍّ وَمَنَعَةٍ فِي قَوْمِهِ كَأَبِي زَمْعَةَ». [انظر: ٤٩٤٢، ٥٢٠٤، ٦٠٤٢. أخرجه مسلم: ٢٨٥٥ بزيادة].

٣٣٧٧ ـ از عبدالله بن زمعه روایت است که گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که (در قصۀ صالح) پی‌زدن شتر وی را ذکر کرد و فرمود: «پی‌زدنِ شترِ (صالح) را، مردی پذیرفت که در میان قوم خود صاحب عزّت و قوّت بود، مانند ابوزَمْعه».

٣٣٧٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِسْكِينٍ أَبُو الْحَسَنِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ بْنِ حَيَّانَ أَبُو زَكَرِيَّا: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنْ بِئْرِهَا، وَلَا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنَّا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ، وَيُهَرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ. [انظر: ٣٣٧٩. أخرجه مسلم: ٢٩٨١].

وَيُرْوَى عَنْ سَبْرَةَ بْنِ مَعْبَدٍ وَأَبِي الشُّمُوسِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِإِلْقَاءِ الطَّعَامِ.

٣٣٧٨ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مسیر غزوۀ تبوک در موضع حِجر فرود آمد، اصحاب را فرمود که از آب چاه آنجا ننوشند و در مشکها

۱- «وَ قالوا هٰذه أنعامٌ و حَرثٌ حِجرٌ». و گفتند این چهارپایان و زراعت الحجر (ممنوع و حرام) است.

۲- حطیم خانۀ کعبه پاره‌ای زمین است که در بنای کعبه ابراهیم(ع) در ساحۀ خانۀ کعبه داخل بوده و پس از آن که قریش آن را تجدید بنا کرده‌اند آن پاره‌زمین را به دلیل نبودن یا کم‌شدن نفقۀ حلال از ساحۀ خانه بیرون آورده‌اند. که دخول و عبور بر آن ممنوع است و طواف باید از عقب آن صورت گیرد.

وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنِ اعْتَجَنَ بِمَائِهِ».

۳۳۷۹- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّاسَ نَزَلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْضَ ثَمُودَ، الْحِجْرَ، فَاسْتَقَوْا مِنْ بِئْرِهَا وَاعْتَجَنُوا بِهِ، فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُهَرِيقُوا مَا اسْتَقَوْا مِنْ بِئْرِهَا، وَأَنْ يَعْلِفُوا الإِبِلَ الْعَجِينَ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقُوا مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي كَانَتْ تَرِدُهَا النَّاقَةُ.

تَابَعَهُ أُسَامَةُ، عَنْ نَافِعٍ. [راجع: ۳۳۷۸، اخرجه مسلم: ۲۹۸۱].

۳۳۸۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا مَرَّ بِالْحِجْرِ قَالَ: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مَا أَصَابَهُمْ». ثُمَّ تَقَنَّعَ بِرِدَائِهِ وَهُوَ عَلَى الرَّحْلِ. [راجع: ۴۳۳، اخرجه مسلم: ۲۹۸۰].

آب نگیرند. گفتند: همانا ما از آن آب خمیر کردیم و در مشکها انداختیم. آن حضرت امر کرد که آن خمیر را دور بیندازند و آب را بر زمین بریزند. (زیرا غضب الهی بر آن سرزمین نازل شده بود).

از سَبْرَه بن مَعْبَد و ابوشُمُوْس روایت می‌شود که: آن حضرت به انداختن طعام (که با آب چاه آن موضع پخته شده بود) امر کرد. و ابوذر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که فرمود: «کسی که با آب آن خمیر کرده است».

۳۳۷۹ـ از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا مردم با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در زمین ثَمُود فرود آمدند که همان حِجر است. از چاههای آنجا آب برگرفتند و با آن خمیر کردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایشان را فرمود که آبی را که از چاه‌های آنجا برگرفته‌اند دور بریزند و آن خمیر را به شتران بدهند. و ایشان را امر کرد که از چاهی آب برگیرند که شتر صالح در آنجا وارد می‌شد، متابعت کرده است (عبیدالله را) اسامه از نافع.

۳۳۸۰ ـ از مَعْمَر، از زُهری از سالِم بن عبدالله روایت است که پدرش (ابن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر حِجر گذشت، فرمود: «در مساکن کسانی که بر خویشتن ستم کرده‌اند داخل نشوید مگر آنکه گریان باشید (از بیم آنکه) برسد بر شما چیزی که به ایشان رسیده است».

سپس آن حضرت درحالی که سوار شتر بود روی خود را پوشید.

٣٣٨١- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا وَهْبٌ: حَدَّثَنَا أَبِي: سَمِعْتُ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ إِلا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ». [راجع: ٤٣٣. أخرجه مسلم: ٢٩٨٠].

يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ». [راجع: ٤٣٣. أخرجه مسلم: ٢٩٨٠].

۳۳۸۱ ـ از یُونُس، از زهری از سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در مساکن کسانی که بر خویشتن ستم کرده‌اند داخل نشوید مگر آنکه گریان باشید (از بیم آنکه) بر شما چیزی برسد مثل آنچه به ایشان رسیده است».

١٨- باب: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ﴾ [البقرة: ١٣٣].

باب ـ ۱۸ آیا حاضر بودید آنگاه که یعقوب را مرگ پیش آمد». (سورهٔ بقرهٔ آیهٔ ۱۳۳).

٣٣٨٢- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «الْكَرِيمُ، ابْنُ الْكَرِيمِ، ابْنُ الْكَرِيمِ، ابْنُ الْكَرِيمِ، يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ ابْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلامُ». [انظر: ٣٣٩٠، ٤٦٨٨، وانظر في أحاديث الأنبياء، باب ١٣- المناقب، باب ١٣].

۳۳۸۲ ـ از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کریم پسر کریم، پسر کریم، پسر کریم، یوسف بن یعقوب ابن اسحاق بن ابراهیم(ع) است».[1]

١٩- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ﴾. [يوسف: ٧]

باب ـ ۱۹ قول خداوند تعالی

«هر آینه در قصهٔ یوسف و برادران او نشانه‌هاست سؤال‌کنندگان را». (سورهٔ یوسف آیهٔ ۷).

٣٣٨٣- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ لِلَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَأَكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي؟ النَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلامِ، إِذَا فَقُهُوا».

۳۳۸۳ ـ از سعیدبن ابی‌سعید روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال شد که: گرامی‌ترین مردم کیست؟ آن حضرت فرمود: «پرهیزگارترین ایشان به خداوند».

گفتند: ما در این باره از تو نمی‌پرسیم. آن

۱- کریم، به معنی جوانمرد بامروّت، بخشاینده و درگذرنده از گناه است، و این حدیث از آن سبب بر وی صدق می‌کند که او را شرف نبوّت و علم، جمال و عفّت و اخلاق و عدل و ریاست دنیا و دین بوده و پدران او انبیاء بوده‌اند. (ترجمهٔ المنجد).

حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا. [راجع: ۳۳۵۳. أخرجه مسلم: ۲۳۷۸].

حضرت فرمود: «گرامی‌ترین مردم، یوسف پیامبر خدا است، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل‌الله».

گفتند: ما در این باره از تو نمی‌پرسیم.

آن حضرت فرمود: «معادن (قبایل) عرب از من می‌پرسید؟ اشراف ایشان که در زمان جاهلیت نیکو بوده‌اند، در زمان اسلام هم نیکو هستند اگر علم بیاموزند».

حدیث کرده است مرا: محمد از عَبْدَه، از عبیدالله، از سعید از ابوهریره(رضی‌الله عنه)، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، همین حدیث را.

۳۳۸۴- حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَهَا مُرِي أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ». قَالَتْ: إِنَّهُ رَجُلٌ أَسِيفٌ، مَتَى يَقُمْ مَقَامَكَ رَقَّ، فَعَادَ فَعَادَتْ.

قَالَ شُعْبَةُ فَقَالَ: فِي الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ: «إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ». [راجع: ۱۹۸. أخرجه مسلم: ۴۱۸].

۳۳۸۴ ـ از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا فرمود:[۱]

«ابوبکر را بگویید که بر مردم نماز بگزارد».

عایشه گفت: همانا ابوبکر مردی اندوه‌گرا و دل‌نازک است که هرگاه به جایگاه تو بایستد، دلش نازک می‌شود و می‌گرید. آن حضرت سخن خود را بازگفت و عایشه همان پاسخ را بازداد.

شُعْبَه گفته است: آن حضرت بار سوم یا چهارم فرمود: «شما زنان (همچون) هم‌صحبتان یوسف هستید، ابوبکر را امر کنید». (که بر مردم نماز بگزارد).[۲]

۳۳۸۵- حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ كَذَا، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَقَالَتْ مِثْلَهُ، فَقَالَ: «مُرُوهُ، فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ». فَأَمَّ أَبُو بَكْرٍ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

۳۳۸۵ ـ از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مریض شد و فرمود: «ابوبکرا را امر کنید که بر مردم

۱- در حدیث ۳۳۸۴، متن عربی، سطر ۳، لفظ ـ لها ـ در میان گیومه « » اشتباه است، زیرا قول راوی است و باید بیرون گیومه می‌بود.

۲- یعنی برخلاف مراد دل خود سخن می‌گویید، چنانکه زلیخا ضیافتی برگزار کرد تا زنان جمال یوسف(ع) را ببینند و او را در عشق وی معذور دارند و عایشه، هم در دل خلافت پدر خود را می‌خواست.

وَقَالَ حُسَيْنٌ: عَنْ زَائِدَةَ: رَجُلٌ رَقِيقٌ. [راجع: ٦٧٨. أخرجه مسلم: ٤٢٠].

نماز بگزارد.» عایشه گفت: ابوبکر مردی چنین و چنان است، آن حضرت سخن خود را باز گفت، و عایشه نیز سخن خود را باز گفت.
آن حضرت فرمود: «به ابوبکر امر کنید، همانا شما زنان هم‌صحبتان یوسف هستید» و ابوبکر در حیات رسوال خدا(صلی‌الله علیه وسلم) امامت کرد.
و حسین در روایت خود از زائده (عوض ـ رجُل آلسیف) رُجُلٌ رقیق گفته است.

٣٣٨٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ». [راجع: ٨٠٤. أخرجه مسلم: ٦٧٥].

٣٣٨٦ ـ از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: بارالها، نجات بده، عَیَّاش بن ابی ربیعه را. بارالها، نجات بده، سَلَمه بن هِشام را، بارالها، نجات بده، ولیدبن ولید را، بارالها، نجات بده، مسلمانان مستضعف را، بارالها، سخت گردان عذاب خود را بر قبیلهٔ مُضَرْ، بارالها، بگردان بر ایشان سالهای (قحطی) مانند سالهای (قحطی) زمان یوسف»[1]

٣٣٨٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ، هُوَ ابْنُ أَخِي جُوَيْرِيَةَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ عَنْ أَسْمَاءَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ: سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ وَأَبَا عُبَيْدٍ أَخْبَرَاهُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ مَا لَبِثَ يُوسُفُ، ثُمَّ أَتَانِي الدَّاعِي لأَجَبْتُهُ». [راجع: ٣٣٧٢. أخرجه مسلم: ١٥١ مطولاً].

٣٣٨٧ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند بر لوط رحمت کند که (در حال سختی و مشقّت) بر ستونی استوار پناه می‌جست. اگر در زندان به‌سر می‌بردم، همچون یوسف که در زندان به‌سر می‌برد و سپس خواننده‌ای نزد من می‌آمد (تا از زندان آزادم کند) آزادی‌ام را می‌پذیرفتم».

٣٣٨٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ أُمَّ رُومَانَ، وَهِيَ أُمُّ عَائِشَةَ، عَمَّا قِيلَ فِيهَا مَا قِيلَ، قَالَتْ: بَيْنَمَا أَنَا مَعَ عَائِشَةَ جَالِسَتَانِ، إِذْ وَلَجَتْ عَلَيْنَا امْرَأَةٌ مِنَ

٣٣٨٨ ـ از مسروق روایت است که گفت: از اُم رُومان که وی مادر عایشه است دربارهٔ آنچه درمورد عایشه گفته شد، پرسیدم (تهمتی که بر

[1] عیاش بن ابی ربیعه برادر مادری ابوجهل است که به خاطر قبولی اسلام او را دربند نگه داشته بود و سلمةبن هشام برادر پدری‌اش بود.

الأنْصَارِ، وَهِيَ تَقُولُ: فَعَلَ اللَّهُ بِفُلانٍ وَفَعَلَ، قَالَتْ فَقُلْتُ: لِمَ؟ قَالَتْ: إِنَّهُ نَمَا ذِكْرَ الْحَدِيثِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَيُّ حَدِيثٍ؟ فَأَخْبَرَتْهَا. قَالَتْ: فَسَمِعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَخَرَّتْ مَغْشِيًا عَلَيْهَا، فَمَا أَفَاقَتْ إِلا وَعَلَيْهَا حُمَّى بِنَافِضٍ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا لِهَذِهِ». قُلْتُ: حُمَّى أَخَذَتْهَا مِنْ أَجْلِ حَدِيثٍ تُحُدِّثَ بِهِ، فَقَعَدَتْ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَئِنْ حَلَفْتُ لا تُصَدِّقُونِي، وَلَئِنِ اعْتَذَرْتُ لا تَعْذِرُونِي، فَمَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَمَثَلِ يَعْقُوبَ وَبَنِيهِ، فَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ.

وی زده بودند).

وی گفت: درحالی که من و عایشه نشسته بودیم، ناگاه زنی از انصار نزد ما آمد، و او می‌گفت: خداوند بر او (یعنی مسطح بن اثاثه) بدی کند. اُم رومان می‌گوید: من گفتم: چرا؟ گفت: اوست که آن سخن را بزرگ ساخته است.

عایشه گفت: آیا ابوبکر و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آن سخن را شنیده‌اند؟ گفت: آری. سپس عایشه بیهوش افتاد، و چون بهوش آمد، تب و لرز او را گرفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: «او را چه پیش آمده است؟» گفتم: او را تب گرفته است به خاطر آنچه درمورد او گفته می‌شود.

عایشه نشست و گفت: به خدا سوگند که اگر سوگند یاد کنم، (که بی‌گناهم) شما سخن مرا باور نمی‌کنید. و اگر معذرت (دیرآمدن خود را) عذر بیاورم، مرا معذور نمی‌پندارید. مثال من و مثال شما همچون مثال یعقوب و پسران اوست. و از خداوند یاری جسته شده است بر آنچه شما می‌گویید.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از آنجا برگشت و سپس خداوند نازل کرد آنچه نازل کرد. و آن حضرت (از نزول آیات سورهٔ برائت مبنی بر بی‌گناهی وی) عایشه را خبر داد.

عایشه گفت: خداوند را سپاسگزارم نه کسی دیگر را.

۳۳۸۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَرَأَيْتِ قَوْلَهُ:

۳۳۸۹ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: عُروه مرا خبر داد که وی از عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال

﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا﴾ أَوْ كُذِبُوا؟ قَالَتْ: بَلْ كَذَّبَهُمْ قَوْمُهُمْ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَيْقَنُوا أَنَّ قَوْمَهُمْ كَذَّبُوهُمْ وَمَا هُوَ بِالظَّنِّ. فَقَالَتْ: يَا عُرَيَّةُ لَقَدِ اسْتَيْقَنُوا بِذَلِكَ، قُلْتُ: فَلَعَلَّهَا أَوْ كُذِبُوا، قَالَتْ: مَعَاذَ اللَّهِ، لَمْ تَكُنِ الرُّسُلُ تَظُنُّ ذَلِكَ بِرَبِّهَا، وَأَمَّا هَذِهِ الآيَةُ، قَالَتْ: هُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَصَدَّقُوهُمْ، وَطَالَ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ، وَاسْتَأْخَرَ عَنْهُمُ النَّصْرُ، حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَتْ مِمَّنْ كَذَّبَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ أَتْبَاعَهُمْ كَذَّبُوهُمْ، جَاءَهُمْ نَصْرُ اللَّهِ.

قال أبو عَبْد اللَّه: ﴿اسْتَيْأَسُوا﴾ اسْتَفْعَلُوا، مِنْ يَئِسْتُ ﴿مِنْهُ﴾ مِنْ يُوسُفَ. ﴿لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ﴾ مَعْنَاهُ الرَّجَاءُ. [انظر: ۴۵۲۵، ۴۶۹۵، ۴۶۹۶].

کرده بود که دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند تعالیَ چه می‌گویی: «حَتَی إذا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم قَدْ كُذِّبُوا». «(مهلت دادیم) تا وقتی که چون ناامید شدند پیغامبران و گمان کردند قوم ایشان که به دروغ وعده کرده شده به ایشان». (سورهٔ یوسف آیهٔ ۱۱۰).

عُروه گفت که در آیهٔ مذکور (كُذِّبُوا) است؟ یعنی پیامبران به دروغگویی متهم شدند ـ یا ـ «كُذِبُوا» (به تخفیف ذال نه تشدید آن) یعنی دروغ گفته شدند.

عایشه گفت: «كذَّبَهُم» است، یعنی قوم ایشان، آنها را دروغگو پنداشتند.

من گفتم: به تحقیق پیامبران یقین داشتند که قوم ایشان آنها را به دروغگویی متهم کردند و آن «ظَن» یعنی گمان نیست (که در آیه آمده است).

عایشه گفت: ای عُروه، به تحقیق که پیامبران یقین داشتند.

گفتم: شاید «كُذِبوا» به تخفیف باشد (شاید پیامبران گمان کرده باشند که نسبت تعویق عذاب کافران و غلبهٔ آنها، این معنی به طریق گمان به خاطر رسیده باشد).

عایشه گفت: پناه به خدا، (از چنین سخنی)، پیامبران چنان نبودند که وعدهٔ پروردگار خود (یعنی نصرت بر کافران) را گمان پندارند.

و اما در این آیه، مراد پیروان پیامبران است، کسانی که به پروردگار خود ایمان آوردند و پیامبران او را راستگو دانسته‌اند، و مدت آزمایش و سختی بر ایشان دراز شد و نصرت بر ایشان تأخیر شد تا وقتی که پیامبران از ایمان

کسی که تکذیب کردند ایشان را از قوم ایشان، ناامید گشتند، و گمان کردند که پیروان ایشان (نیز نسبت به درازی محنت و تأخیر نصرت) آنها را تکذیب می‌کنند. و (سپس) نصرت خدا بر ایشان آمد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: «اِسْتَيأسوا» بر وزن (استفعَلوا) است یعنی ناامید شدم از وی. یعنی از یوسف. چنانکه «لا تَيْأسوا من روح‌الله» یعنی ناامید مباشید از رحمت خدا. معنی آن امید است.

۳۳۹۰- أخبَرَني عَبْدَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَد، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن، عَنْ أبيه، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْكَرِيمُ، ابْنُ الْكَرِيمِ، ابْنِ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ، يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إسْحَاقَ بْنِ إبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلام». [راجع: ۳۳۸۲].

۳۳۹۰ ـ از ابن عمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کریم پسر کریم، پسر کریم، پسر کریم، یوسف، بن یعقوب، بن اسحاق، بن ابراهیم(ع) است».

۲۰- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۳]

باب ـ ۲۰ فرمودهٔ خداوند تعالی

﴿ارْكُضْ﴾ [ص:۴۲]: اضْرِبْ ﴿يَرْكُضُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۲]: يَعْدُونَ.

«و یاد کن ایُّوب را چون ندا کرد به جناب پروردگار خویش به آنکه مرا رسیده است رنج، و تو مهربان‌ترین مهربانانی». (سورهٔ انبیاء آیهٔ ۸۳).

«اُرْكُض»[1] به معنی بزن، است

«يَرْكُضُوْن»[2] به معنی می‌دویدند، است.

۳۳۹۱- حَدَّثَني عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق: أخبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا أيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، خَرَّ عَلَيْهِ رِجْلُ جَرَادٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ يَحْثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أيُّوبُ، ألَمْ أكُنْ أغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى، قَالَ: بَلَى يَا رَبِّ، وَلَكِنْ لا غِنَى لِي عَنْ بَرَكَتِكَ». [راجع: ۲۷۹].

۳۳۹۱ ـ از هَمّام روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «درحالی که ایوب، برهنه غسل

۱- «اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شرابٌ». (سورهٔ ص آیهٔ ۴۲). بزن زمین را به پای خود، ناگهان آن چشمه‌ای باشد که مهیّا برای غسل، سرد بوده و آشامیدنی باشد.

۲- «فَلَمّا أحَسُّوا بأسنا اِذا هُم مِنهَا يرکُضون». (سورهٔ انبیاء آیهٔ ۱۲). پس چون دیدند عذاب ما را، ناگهان ایشان از آنجا می‌دویدند.

می‌کرد، پای ملخ طلایی بر وی می‌بارید و او در دامن خود جمع می‌کرد. پروردگار او بر وی ندا کرد که: یا اَیّوب، آیا تو را از آنچه می‌بینی بی‌نیاز نکرده‌ام؟ اَیّوب گفت: آری، ولیکن مرا از برکت تو بی‌نیازی نیست».

٢١- باب: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً.

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً﴾ كَلَّمَهُ ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيّاً﴾ [مريم: ٥١-٥٣]

يُقَالُ لِلْوَاحِدِ وَلِلاثْنَيْنِ وَالْجَمِيعِ نَجِيٌّ، وَيُقَالُ: ﴿خَلَصُوا نَجِيّاً﴾ [يوسف: ٨٠]: اعْتَزَلُوا نَجِيّاً، وَالْجَمِيعُ أَنْجِيَةٌ يَتَنَاجَوْنَ.

﴿تَلْقَفُ﴾ [الأعراف: ١١٧]: تَلَقَّمُ.

باب ـ ٢١

«و یاد کن در کتاب، موسی را، هر آینه وی بود بااخلاص و بود پیامبری فرستاده شده. و ندا کردیم او را از جانب راست کوه طور و نزدیک ساختیم او را، رازگویان». (سورهٔ مریم آیات ٥١ ـ ٥٢). و با او سخن گفتیم.

«و عطا کردیم او را از بخشش خود برادر او هارون را پیامبر». (سورهٔ مریم آیهٔ ٥٣).

برای صیغهٔ مفرد و تثنیه و جمع «نَجی» گفته می‌شود و گفته می‌شود: «خَلَصُوا نَجِیًّا». (سورهٔ یوسف آیهٔ ٨٠).[1] و جمع نَجِی، اَنْجِیه است و یَتَناجَون.

«تَلْقَف» (سورهٔ الاعراف آیهٔ ١١٧). یعنی: لقمه می‌کند.[2]

٣٣٩٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: سَمِعْتُ عُرْوَةَ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: فَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى خَدِيجَةَ يَرْجُفُ فُؤَادُهُ، فَانْطَلَقَتْ بِهِ إِلَى وَرَقَةَ بْنِ نَوْفَلٍ، وَكَانَ رَجُلاً تَنَصَّرَ، يَقْرَأُ الإِنْجِيلَ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَقَالَ وَرَقَةُ: مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي أَنْزَلَ اللهُ عَلَى مُوسَى، وَإِنْ أَدْرَكَنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْراً مُؤَزَّراً.

النَّامُوسُ: صَاحِبُ السِّرِّ الَّذِي يُطْلِعُهُ بِمَا يَسْتُرُهُ عَنْ غَيْرِهِ. [راجع: ٣. أخرجه مسلم: ١٦٠، مطولاً].

٣٣٩٢ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفته: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد خدیجه برگشت در حالی که دلش می‌لرزید، و خدیجه آن حضرت را نزد وَرَقه بن نَوفل برد، و او مردی بود که نصرانی شده بود و انجیل را به زبان عربی می‌خواند، وَرَقه

١- «فَلَمّا استیأسوا منه خَلَصُوا نَجِیًّا». پس چون ناامید شدند از وی، کنار گرفتند رازگویان.

٢- «وَ أَوْحَیْنا اِلی موسی اَنْ اَلْقِ عصاک فَاِذا هی تَلْقَفُ ما یَأفِکُون». و وحی فرستادیم به سوی موسی که بیفکن عصای خود را پس ناگهان آن عصا فرو می‌برد (لقمه می‌کرد) آنچه به دروغ اظهار می‌کردند.

به آن حضرت گفت: چه چیزی می‌بینی؟ آن حضرت او را خبر داد. وَرَقه گفت: «این همان ناموس (هم رازی) است که خداوند او را بر موسی فرستاده بود و اگر روز (ظهور نبوت) تو مرا دریابد، تو را یاری خواهم داد و سخت یاری خواهم داد.

الناموس: صاحب راز، کسی است که او را از چیزی آگاه می‌کند که آن را از غیر وی پوشیده می‌دارد.

۲۲- باب: قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَهَلْ اَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَاَى نَارًا - إِلَى قَوْلِهِ - بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً﴾ [طه: ۹- ۱۲].

﴿آنَسْتُ﴾ [طه: ۱۰]: أَبْصَرْتُ.

قال ابْنُ عَبَّاس: الْمُقَدَّسُ: الْمُبَارَكُ. طُوًى: اسْمُ الْوَادِي. ﴿سِيرَتَهَا﴾ [طه: ۲۱]: حَالَتَهَا. وَالنُّهَى التُّقَى. ﴿بِمَلْكِنَا﴾ [طه: ۸۷]: بِأَمْرِنَا. ﴿هَوَى﴾ [طه: ۸۱]: شَقِيَ. ﴿فَارِغًا﴾ [القصص: ۱۰]: إلا مِنْ ذِكْرِ مُوسَى. ﴿رِدْءًا﴾ [القصص: ۳۴]: كَيْ يُصَدِّقَنِي، وَيُقَالُ: مُغِيثًا أَوْ مُعِينًا. يَبْطُشُ وَيَبْطِشُ. ﴿يَأْتَمِرُونَ﴾ [القصص: ۲۰]: يَتَشَاوَرُونَ. وَالْجِذْوَةُ قِطْعَةٌ غَلِيظَةٌ مِنَ الْخَشَبِ لَيْسَ فِيهَا لَهَبٌ. ﴿سَنَشُدُّ﴾ [القصص: ۳۵]: سَنُعِينُكَ، كُلَّمَا عَزَّزْتَ شَيْئًا فَقَدْ جَعَلْتَ لَهُ عَضُدًا.

وقال غَيْرُهُ [من مجاز القرآن لأبي عبيدة ۲/ ۱۸]: كُلُّ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِحَرْفٍ أَوْ فِيهِ تَمْتَمَةٌ أَوْ فَأْفَأَةٌ فَهِيَ عُقْدَةٌ. ﴿أَزْرِي﴾ [طه: ۳۱]: ظَهْرِي. ﴿فَيُسْحِتَكُمْ﴾ [طه: ۶۱]: فَيُهْلِكَكُمْ. ﴿الْمُثْلَى﴾ [طه: ۶۳]: تَأْنِيثُ الأَمْثَلِ، يَقُولُ: بِدِينِكُمْ، يُقَالُ: خُذِ الْمُثْلَى خُذِ الأَمْثَلَ. ﴿ثُمَّ

باب ـ ۲۲ فرمودهٔ خداوند عزَّوجل

«و آیا آمده است به تو خبر موسی. چون دید آتشی، پس گفت اهل خود را درنگ کنید. هرآینه من دیده‌ام آتشی، امید دارم که بیارم پیش شما، از آن آتش شعله‌ای، یا بیایم بر آن آتش راه نمای. پس چون بیامد نزدیک آتش، آواز داده شد که ای موسی. هر آینه من پروردگار توام. پس از پای بیرون کن نعلین خود را هر آینه تو به میدان پاک طوی هستی.» (طه: ۹ ـ ۱۲) «اَنَسْتُ» (طه: ۱۰) یعنی دیدم[۱]

ابن عباس گفته است: «المُقَدَّس» (طه: ۱۲) یعنی مبارک. «طوی» اسم، آن وادی است.[۲]

«سیرَتَها» (طه: ۲۱) به معنی حالت آن است.[۳]

«اَلنُّهی» (طه: ٥٤) یعنی پرهیزگار[۴]

«بمَلْکِنا» (طه: ۸۷) یعنی به امر خویش.[۵]

۱- إنّی آنَسْتُ ناراً» هر آینه من دیده‌ام آتشی.

۲- إنَّکَ بالوادِ المُقَدَّسِ طُوی» هر آینه تو به میدان مقدس طُوی هستی.

۳- قالَ خُذها و لا تَخَفْ سَنُعیدُهَا سیرَتَها الاُولی» گفت: بگیر این (مار) را و مترس، باز خواهیم گردانید آن را به شکل نخستین آن.

۴- «انَّ فِی ذلک لآیاتٍ لاُولی النُّهی» هر آینه در این مقدمه نشانه‌ها است (پرهیزگاران) خداوند خرد را.

۵- «قالُوا ما أَخْلَفنا مَوْعدک بمَلْکِنا» گفتند خلاف نکردیم وعدهٔ تو را به

﴿ائْتُوا صَفًّا﴾ [طه: ٦٤]: يُقَالُ: هَلْ أَتَيْتَ الصَّفَّ الْيَوْمَ، يَعْنِي الْمُصَلَّى الَّذِي يُصَلَّى فِيهِ. ﴿فَأَوْجَسَ﴾ [طه: ٦٧]: أَضْمَرَ خَوْفًا، فَذَهَبَتِ الْوَاوُ مِنْ ﴿خِيفَةً﴾ لِكَسْرَةِ الْخَاءِ. ﴿فِي جُذُوعِ النَّخْلِ﴾ [طه: ٧١]: عَلَى جُذُوعٍ. ﴿خَطْبُكَ﴾ [طه: ٩٥]: بَالُكَ. ﴿مِسَاسَ﴾ [طه: ٩٧]: مَصْدَرُ مَاسَّهُ مِسَاسًا. ﴿لَنَنْسِفَنَّهُ﴾ [طه: ٩٧]: لَنُذْرِيَنَّهُ. الضَّحَاءُ: الْحَرُّ. ﴿قُصِّيهِ﴾ [القصص: ١١]: اتَّبِعِي أَثَرَهُ، وَقَدْ يَكُونُ أَنْ تَقُصَّ الْكَلَامَ. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ﴾ [يوسف: ٣]: ﴿عَنْ جُنُبٍ﴾ [القصص: ١١]: عَنْ بُعْدٍ، وَعَنْ جَنَابَةٍ وَعَنِ اجْتِنَابٍ، وَاحِدٌ.

قَالَ مُجَاهِدٌ ﴿عَلَى قَدَرٍ﴾ [طه: ٤٠]: مَوْعِدٌ. ﴿لَا تَنِيَا﴾ [طه: ٤٢]: لَا تَضْعُفَا. ﴿يَبَسًا﴾ [طه: ٥٨]: يَابِسًا. ﴿مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ﴾ الْحُلِيِّ الَّذِي اسْتَعَارُوا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ. ﴿فَقَذَفْتُهَا﴾ أَلْقَيْتُهَا. ﴿أَلْقَى﴾ [طه: ٨٧]: صَنَعَ. ﴿فَنَسِيَ﴾ [طه: ٨٨]: مُوسَى، هُمْ يَقُولُونَهُ: أَخْطَأَ الرَّبَّ. ﴿أَنْ لَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا﴾ [طه: ٨٩]: فِي الْعِجْلِ.

«هَوی» (طه: ۸۱) یعنی بدبخت و نامراد شد.[۱]
«فارِغاً» (القصص: ۱۰) (خالی) به جز از یاد موسی.[۲]
«رِدْءاً» (القصص: ۳٤) که مرا تصدیق کند. و در تفسیر آن گفته می‌شود: فریاد رس یا یاری دهنده.[۳]
«یَبْطُش» و «یَبْطِش» (القصص: ۱۹)[۴]
«یَأْتَمِرُونَ» (القصص: ۲۰) یعنی مشورت می‌کنند.[۵]
«جَذْوَةٌ» (القصص: ۲۹) پارهٔ درشت چوبی است که در آن شعله و آتش نباشد (یعنی اخگر)[۶]
«سَنَشُدُّ» (القصص:۳۵)، یاری می‌دهم تو را. هر گاه چیزی را قوت دادی همانا برای وی بازو گردانیدی.[۷] و غیر از وی (یعنی ابن عباس) گفته است: (من مجازالقرآن لِأبی عُبیدهٔ ۱۸/۲) هرکه با گفتن حرفی گویا نشود یا در گویایی وی نارسایی باشد یا بندش باشد، آن را عُقده گویند.[۸]

امر (اختیار) خویش.

۱- وَمَن یحْلل علیه غَضَبی فَقَدْ هَوی» و هرکه ثابت شد بر وی خشم من، البته هلاک شد (بدبخت شد.)

۲- وَ اَصْبَحَ فُؤاد اُمِّ موسی فارِغاً» و گشت دل مادر موسی خالی از صبر (یا صبح کرد مادر موسی فارغ و خالی از هر خیالی به جز یاد موسی).

۳- وَ اَخی هارونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنّی لِساناً فَاَرسِله مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنی» و برادر من هارون فصیح‌تر است از من پس بفرست او را همراه من مدد کننده.» رِدْء به معنی یاری و کمک است.

۴- فَلَمّا اَرادَ اَنْ یبطِش» پس چون خواست که دست دراز کند. (یَبْطش) به کسر طأ و ضمِ طأ یکی است. قرائت مشهوره به کسر طأ است.

۵- إنَّ الْمَلأَ یأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلوک» هر آینه رئیسان مشوره می‌کنند دربارهٔ تو تا تو را بکشند.

۶- أوْجَذوه مِنَ النّارِ لَعَلَّکُم تَصْطَلون» یا پارهٔ از آتش آورم تا شما گرم شوید.

۷- «قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاخیک» خداوند گفت: محکم خواهیم کرد بازوی تو را به برادر تو.

۸- وَاَحْلُلْ عُقْدَةً من لِسانی» (طه: ۲۷) یعنی: بگشای گره از زبان من، اشاره بدان است.

«أَزْرِی» (طه: ۳۱) یعنی پشت مرا.[1]

«فَیُسْحِتَکُم» (طه: ٦١) یعنی پس هلاک می‌سازد شما را.[2]

«الْمُثْلَی» (طه: ٦٣) و مؤنث آن اَمْثَل ْ است (افزون‌تر، بهتر، شریف تر- برجسته‌ترین) و در مورد دین شما گفته می‌شود.[3]

و گفته می‌شود: (خُذِ المُثْلَی» (در صیغهٔ مؤنث) بهتر آن را بگیر. (خُذِالأَمثل) (در صیغهٔ مذکر) به همان معنی.

«ثُم ّ ائْتوُا صَفّاً» (طه: ٦٤) گفته می‌شود: آیا امروز به صف آمده‌ای. یعنی جایگاه نماز، که در آن نماز گزارده می‌شود.[4]

«فَاَوْجَس» (طه: ۷۱) یعنی پنهان داشت خوف خود را. واو (خوف) به یأ بدل شد و «خِیْفَة» به کسر خاء شد.[5]

«فی جُذوعِ النَّخلِ» (طه: ۷۱) یعنی بر تنهٔ درختان.[6]

«خَطْبُک» (طه: ۹۵) یعنی حال تو.[7]

«مِساس» (طه: ۹۷) مصدر ـ ماسَّه، مَساسکردن و لمس کردن است.

«لَنَنْسَفِنَّه» (طه: ۹۷) به معنی بر باد کردن

۱- اَشْدُدْ به أَزْرِی» محکم کن به سبب او توانایی (یعنی پشت) مرا.

۲- فَیُسْحِتَکُم بِعذابٍ وَقَد خابَ مَن اِفتری «آنگاه هلاک سازد شما را به عذابی و همانا زیانکار شد آنکه بهتان بست»

۳- و یَذْهَبا بَطَرِیقَتکُمُ المُثلَیَ « و می‌خواهند که دور کنند دین شایستهٔ شما را.»

۴- فَأَجمِعُوا کَیْدَکُم ثُم ّ ائتُوا صَفّاً وَقَدْ أَفْلَحَ الیَوْم مَنِ اسْتَعْلَی: «پس به هم آرید اسباب سحر خود را باز بیایید صف کشیده و هر آینه رستگار شود امروز هرکه غالب آید.»

۵- فَاَوجَسَ فی نَفسِه خَیفةً مُوسَی «پس یافت در دل خود موسی ترسی را.»

۶- «ولأُصَلِّبَنَّکُم فی جُذُوعِ النَّخْلِ « و البته بر دار کشم شما را بر تنه‌های درخت.»

۷- «قالَ فما خَطْبُکَ یَسَامِرِی «گفت موسی: پس چیست حال تو ای سامری.»

است.[۱]

«الضُّحا» به معنی گرمی است.[۲]

«قُصِّيه» (القصص: ۱۱) یعنی بر پی وی برو. و گاه به معنی قصه خواندن و حکایت به کار می‌رود.[۳] (چنانکه)

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْک» (یوسف: ۳) یعنی: ما حکایت می‌کنیم به تو.

«عَنْ جُنُبٍ» (القصص: ۱۱) یعنی از دور. وَ عَن جَنابَةٍ و عَنْ اجتناب. به یک معنی است.

مُجاهِد گفته است: «عَلی قَدَرٍ» (طه: ٤٠) به معنی موعود است.

«لا تَنِيا» (طه: ٤٢) سستی نکنید.[۴]

«يَبَساً» (طه: ۷۷) به معنی خشک است) (طریقاً فی البَحرِ يَبَساً) راهی خشک در دریا.

«من زينَةِ القَوم» (طه: ۸۷) از زیورهایی که بنی اسرائیل از اتباع فرعون به عاریت گرفته بودند.[۵]

«فَقَذَفْنَها» یعنی انداختیم آن زیورها را.

«اَلْقَى» (طه: ۸۷) به معنی صنع و ساختن است.[۶]

۱- «قالَ فَاذْهَبْ فانْ لَکَ فی الحَيَوةِ اَنْ تَقُولَ لامساسَ و إنْ لَکَ مَوْعداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَ انْظُر إلى إلَهِکَ الّذی ظَلْتَ عَلَيْهِ عاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِی اليَمِّ نَسْفاً» پس برو، هر آینه تو را در زندگانی سزا این است که بگویی روا نیست مَس کردن من و هر آینه تو را وعدهٔ دیگر است که خلاف کرده نشود در حق تو و ببین به سوی معبود خود که مجاور شده بودی بر آن، البته بسوزانیم آن را پس حتماً پراکنده سازیم آن را در دریا، پراکنده ساختنی.

۲- «وَ أَنَّکَ لَا تَظْمَؤُ فيها وَ لاتَضْحَى» و آنکه تو تشنه نشوی آنجا و گرمی آفتاب نیابی.

۳- وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبَصُرَتْ بهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُم لَايَشْعُرُون» و گفت خواهرش را در پی او برو، پس بدید او را از دور و قوم او نمی‌دانستند.

۴- «اِذْهَبْ اَنْتَ و أَخوکَ بِآيَتِی وَ لاتَنِيا فی ذِکْرِی» برو تو و برادر تو با نشانه‌های من و سستی نکنید در یاد من.

۵- «قالَ مَوْعِدُکُم يَوْمُ الزِّينهِ وَ اَنْ يُحْشَرَ النّاسُ ضُحى» گفت وعده گاه شما روز آرایش است و آنکه جمع کرده شوند مردمان به وقت چاشتگاه.

۶- فَقَذَفْنَهَا فَکَذالکَ أَلْقَى السَّامِرِیُّ» پس افکندیم آن را و هم چنین افکند سامری. کلمهٔ «فَقَذَفنها» اشتباهاً در متن عربی ـ فَقَذَفْتُها ـ نوشته شده

«فَنَسِی» (طه: ۸۸) موسی فراموش کرد چنانکه قوم سامری می‌گفتند. خطا کرد موسی پروردگار را.

«اَنْ لايَرجِعُ اِلَيْهِمْ قَوْلاً» (طه: ۸۹) که باز نمی‌گرداند به سوی ایشان سخنی را. در مورد گوساله.[۱]

۳۳۹۳- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِد: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ: «حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ: هَذَا هَارُونُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ».

تَابَعَهُ ثَابِتٌ، وَعَبَّادُ بْنُ أَبِي عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۲۰۷. أخرجه مسلم: ۱۶۴ مطولاً].

۳۳۹۳ ـ از قَتادَه از انس بن مالک روایت است که مالک بن صَعْصَعه(رضی‌الله عنه) گفت: «رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از شبی که او را بر آسمانها برده بودند، برای صحابه حدیث کرد (و از آن یاد کرد که) تا آنکه به آسمان پنجم آمد ناگاه هارون را ملاقی شد. (جبرئیل گفت: این هارون است، بر وی سلام کن. من بر وی سلام کردم و او پاسخ داد، و سپس گفت: مرحبا بر برادر شایسته و پیامبر شایسته» متابعت کرده است (قَتادَه را)ثابت و عَبّاد بن ابن علی، از انس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

[۲۳- بابٌ: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾]

باب ـ ۲۳

«و گفت مردی مسلمان از خویشان فرعون که پنهان می‌داشت ایمان خود را، آیا می‌کشید مردی را به سبب آن که می‌گوید، پروردگار من خدا است و هر آینه آورده است پیش شما نشانه‌ها از جانب پروردگار شما، و اگر به فرض دروغگو باشد پس وبال دروغ‌گویی او بر اوست، و اگر راستگو باشد البته برسد به

است.

۱- قصهٔ موسی و فرعون و ساحران وی و رفتن وی به کوه طور و ماجرای سامری و گوساله در سورهٔ (طه) و همچنان در سورهٔ (القصص) آمده است. امام بخاری، کلمات و الفاظ مشکلهٔ آن را تفسیر کرده و بسا از تفسیر این کلمات مبنی بر قول ابن عباس است.

شما بعضی آنچه وعده می‌دهد شما را. هر آینه خدا راه نمی‌نماید کسی که باشد از حد گذرندهٔ «دروغگو» (المؤمن:۲۸)

٢٤- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾

[طه: ٩]. ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ١٦٤].

باب ـ ۲۴

فرمودهٔ خداوند: «و آیا آمده است به تو خبر موسی» (طه: ۹)

«و گفت خدا، با موسی سخن» (النسأ: ١٦٤)

٣٣٩٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي: رَأَيْتُ مُوسَى، وَإِذَا هُوَ رَجُلٌ ضَرْبٌ، رَجِلٌ كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى، فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ رَبْعَةٌ أَحْمَرُ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيمَاسٍ، وَأَنَا أَشْبَهُ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ بِهِ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءَيْنِ: فِي أَحَدِهِمَا لَبَنٌ وَفِي الْآخَرِ خَمْرٌ، فَقَالَ: اشْرَبْ أَيَّهُمَا شِئْتَ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرِبْتُهُ، فَقِيلَ: أَخَذْتَ الْفِطْرَةَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ». [انظر: ٣٤٣٧، ٤٧٠٩، ٥٥٧٦، ٥٦٠٣. أخرجه مسلم: ١٦٨ وقطعة اللبن في الأشربة ٩٢].

٣٣٩٤ ـ از زُهری از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شبی که مرا به آسمان بردند، موسی را دیدم و او مردی سبک گوشت و موی فروهشته بود، گویی که از مردم شَنُوْءَهٔ باشد و عیسی را دیدم و او مردی میانه بالا و سرخ‌گونه بود که گویی از حمام برآمده است و من مشابه‌ترین فرزندان ابراهیم به او هستم. سپس برای من دو ظرف آورده شد که در یکی شیر و در دیگری شراب بود. جبرئیل به من گفت: از هر کدام که می‌خواهی بنوش. من شیر را گرفتم و نوشیدم. پس گفته شد: تو فطرت (یعنی دین اسلام) را گرفتی و آگاه باش که اگر شراب را می‌گرفتی، امت تو گمراه می‌شد.»

٣٣٩٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْعَالِيَةِ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكُمْ، يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ [انظر: ٣٤١٣، ٤٦٣٠، ٧٥٣٩. أخرجه مسلم: ٢٣٧٧].

٣٣٩٥ ـ از ابوالعالیه روایت است که گفت: پسرعموی پیامبر شما یعنی ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفته است که پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ بنده‌ای را سزاوار نیست که بگوید: من از یونس بن مَتّی بهتر هستم» و راوی نسبت کرده است یونس (ع) را به پدر وی.

٣٣٩٦- وَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ فَقَالَ: «مُوسَى

آدَمُ، طُوَالٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَقَالَ: عِيسَى جَعْدٌ مَرْبُوعٌ». وَذَكَرَ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَذَكَرَ الدَّجَّالَ. [راجع: ٣٢٣٩. أخرجه مسلم: ١٦٥].

٣٣٩٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ السَّخْتِيَانِيُّ، عَنِ ابْنِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ: النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، وَجَدَهُمْ يَصُومُونَ يَوْمًا، يَعْنِي عَاشُورَاءَ، فَقَالُوا: هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ، وَهُوَ يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ فِيهِ مُوسَى، وَأَغْرَقَ آلَ فِرْعَوْنَ، فَصَامَ مُوسَى شُكْرًا لِلَّهِ، فَقَالَ: «أَنَا أَوْلَى بِمُوسَى مِنْهُمْ». فَصَامَهُ، وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ. [راجع: ٢٠٠٤. أخرجه مسلم: ١١٣٠].

٢٥- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً

وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ. وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي - إِلَى قَوْلِهِ - وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾. [الأعراف: ١٤٣].

يُقَالُ: دَكَّهُ زَلْزَلَهُ، ﴿فَدُكَّتَا﴾ [الحاقة: ١٤]: فَدُكِكْنَ، جَعَلَ الْجِبَالَ كَالْوَاحِدَةِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا﴾ [الأنبياء: ٣٠]. وَلَمْ يَقُلْ: كُنَّ، رَتْقًا: مُلْتَصِقَتَيْنِ.

۳۳۹۶ ـ و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از شب اَسْرا، یاد کرد و گفت: «موسی، بلند قامت و گندمگون است، گویی وی از مردان شَنُوءَة است ـ و گفت: عیسی، میانه قد، موی پیچان است» و آن حضرت از مالک یاد کرد که خازن دوزخ است و از دجال یاد کرد.

۳۳۹۷ ـ از سعید بن جُبَیر، از پدرش روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنهما) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آنگاه که به مدینه آمد دریافت که مردم (یهود) روزی را روزه می‌گیرند، یعنی در عاشورا و می‌گفتند که این روزی بزرگ است و روزی است که خداوند موسی را در آن روز نجات داد و آل فرعون را غرق گردانید، و موسی از برای شکر خداوند آن روز را روزه می‌گرفت. آن حضرت فرمود: «من نسبت به ایشان به موسی نزدیکترم» آن حضرت، آن روز «دهم محرم» را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن امر کرد.

باب ـ ۲۵

«و وعده کردیم با موسی سی شب و تمام کردیم آن میعاد را به ده شب پس کامل شد میعاد پروردگار او چهل شب و گفت موسی به برادر خود هارون، جانشین من باش در قوم من و صلاح کاری کن و پیروی منما راه تباهکاران را. (الالاعراف: ۱۴۲)

و چون آمد موسی به وعده‌گاه ما و سخن گفت با او پروردگار او، گفت: «ای پروردگار من بنما بر من خویشتن را تا نظر کنم به سوی

﴿أُشْرِبُوا﴾ [البقرة: ۹۳]: ثَوْبٌ مُشَرَّبٌ مَصْبُوغٌ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿انْبَجَسَتْ﴾ [الأعراف: ۱۶۰]: انْفَجَرَتْ. ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ﴾ [الأعراف: ۱۷۱]: رَفَعْنَا.

۳۳۹۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «النَّاسُ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَفَاقَ قَبْلِي، أَمْ جُوزِيَ بِصَعْقَةِ الطُّورِ». [راجع: ۲۴۱۲. أخرجه مسلم: ۲۳۷۴].

تو. خداوند گفت: نخواهی دید مرا، ولیکن نظر کن به سوی کوه، پس اگر قرار گیرد به جای خود، خواهی دید مرا، پس وقتی که ظهور کرد پروردگار او بر آن کوه، گردانید آن کوه را زمین هموار ساخته، و افتاد موسی بیهوش شده، پس چون به هوش آمد گفت: به پاکی یاد می‌کنم تو را، بازگشتم به سوی تو و من نخستین مسلمانانم.» (الاعراف: ۱۴۳)

دَکَّهٌ به معنی زلزله. «فَدُکَّتا» (الحاقه: ۱۴)[۱] (صیغهٔ تثنیه است) ـ فَدُکِکْنَ ـ (صیغه جمع است) و ـ جِبَال ـ صیغهٔ واحد گردانیده شده است. چنانکه خداوند عَزَّوجلّ می‌گوید: «أَنَّ السَّمَوات وَالارضَ کانَتارَتْقاً» (الانبیاء: ۳۰) یعنی: آسمانها و زمین بسته بودند. و نگفت (عوض، کانَتا، که صیغهٔ تثنیه است) کُنّ (که ضمیر جمع است) رَتْقاً: یعنی، هر دو به هم پیوسته بودند. «اُشْرِبوا» (البقره: ۹۳) جامهٔ رنگ شده پر رنگ.[۲] ابن عباس گفته است: «انْبَجَسَت» (الاعراف: ۱۶۰) یعنی جاری شد[۳] «وإذ نَتَقْنَا الجَبَل» (الاعراف: ۱۷۱) یعنی: برداشتیم.[۴]

۳۳۹۸ ـ از ابوسعید (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردم در روز قیامت بیهوش می‌شوند و نخستین کسی که به هوش می‌آید من هستم، و ناگاه موسی را می‌بینم که پایه‌ای از پایه‌های عرش را گرفته است، نمی‌دانم که قبل از من به هوش آمده

۱- و حُمِلَت الارضُ و الجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحدة» و برداشته شود زمین و کوهها، پس کوفته شود ایشان را یک بار کوفتن.

۲- وَاُشربُوا فِی قُلوبِهِمُ العِجلَ بکُفرِهم» و آمیخته شد در دلهای ایشان دوستی گوساله به سبب کفرشان.

۳- «فَانْبَجَسَت مِنهُ اثنتا عَشْرةَ عَیناً» پس روان شد از آن سنگ دوازده چشمه.

۴- «وَ اِذْنَتَقنا الجَبَلَ فَوْقَهُم» و چون برداشتم کوه را بالای ایشان.

است، یا به خاطر بیهوشی در کوه طور (از بیهوشی در قیامت) معاف شده است.

٣٣٩٩- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلَا حَوَّاءُ لَمْ تَخُنْ أُنْثَى زَوْجَهَا الدَّهْرَ».

[راجع: ٣٣٣٠. أخرجه مسلم: ١٤٧٠].

۳۳۹۹ ـ از هَمّام روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: اگر بنی اسرائیل نمی‌بودند، گوشت گندیده نمی‌شد و اگر حوا نمی بود، زن هیچ گاه به شوهر خود خیانت نمی‌کرد.»[1]

٢٦- باب: طُوفَانٍ مِنَ السَّيْلِ

باب ـ ۲۶ طوفان به معنی سیل است.[2]

يُقَالُ لِلْمَوْتِ الْكَثِيرِ طُوفَانٌ، الْقُمَّلُ: الْحُمْنَانُ يُشْبِهُ صِغَارَ الْحَلَمِ.

حَقِيقٌ ﴿حَقٌّ﴾ [الأعراف: ١٠٥].

﴿سُقِطَ﴾ [الأعراف: ١٤٩]: كُلُّ مَنْ نَدِمَ فَقَدْ سُقِطَ فِي يَدِهِ.

برای مرگ هم زیاد طوفان گفته می‌شود. اَلْقُمَّل: کَنه‌های ریزه (شپش) که شبیه کنه‌های کوچک است. حَقِیْقٌ به معنی «حق» است (الاعراف: ۱۰۵)[3]

«سُقِطَ» (الاعراف: ۱۴۹) هرکس که پشیمان شد، به تحقیق در دست خود افتاد.[4]

٢٧- باب: حَدِيثِ الْخَضِرِ مَعَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

باب ـ ۲۷ حدیث خضر با موسی علیهما السلام

٣٤٠٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ: أَخْبَرَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ تَمَارَى هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَيْسٍ الْفَزَارِيُّ فِي صَاحِبِ مُوسَى، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ خَضِرٌ، فَمَرَّ بِهِمَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: إِنِّي تَمَارَيْتُ أَنَا وَصَاحِبِي هَذَا فِي صَاحِبِ مُوسَى، الَّذِي سَأَلَ السَّبِيلَ إِلَى لُقِيِّهِ، هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَذْكُرُ شَأْنَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «بَيْنَمَا مُوسَى فِي مَلَإٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: هَلْ تَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنْكَ؟ قَالَ: لَا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى: بَلَى، عَبْدُنَا

۳۴۰۰ ـ از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) او را خبر داده که: همانا وی و حُر بن قَیْس فَزاری در مورد همراه موسی، اختلاف کردند. ابن عباس گفت: او (کسی که موسی را همراهی می‌کرده است) خضر بوده است. سپس اُبی

۱- اشاره به ذخیره کردن سلوی است که از آسمان فرود می‌آمد و بنی اسرائیل آن را ذخیره می‌کردند و اشاره به وسوسهٔ شیطان است حوا را که آدم را فریب داد و از آن درخت ممنوعه خورد.

۲- «فَأَرْسَلنا عَلَيهِمُ الطوفانَ و الجَرادَ والقُمَّلَ» (الاعراف: ۱۳۳) پس فرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و کَنه (شپش) را.

۳- حَقِيقٌ على أن لاأقول عَلَى الله إلّا الحَقّ (الاعراف: ۱۰۵) سزاوارم به آنکه نگویم بر خدا مگر سخن راست.

۴- وَلَمّا سُقِطَ فی أيدِيهِمْ (الاعراف: ۱۴۹) و چون نادم شدند.

خَضِرٌ، فَسَأَلَ مُوسَى السَّبِيلَ إِلَيْهِ، فَجُعِلَ لَهُ الْحُوتُ آيَةً، وَقِيلَ لَهُ: إِذَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَارْجِعْ فَإِنَّكَ سَتَلْقَاهُ، فَكَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَ الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ لِمُوسَى فَتَاهُ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، فَقَالَ مُوسَى: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا، فَوَجَدَا خَضِرًا، فَكَانَ مِنْ شَأْنِهِمَا الَّذِي قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ». [راجع: ۷۴. أخرجه مسلم: ۲۳۸۰].

بن کعب بر این دو نفر گذشت. ابن عباس او را فراخواند و گفت: من و همین رفیق من در مورد همراه موسی اختلاف کردیم، کسی که (از خداوند) راه ملاقات با وی را سؤال کرد. آیا تو از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ای که دربارهٔ وی خبر می‌داد. گفت: آری، از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «در حالی که موسی در میان گروهی از بنی اسرائیل بود، مردی نزد وی آمد و گفت: آیا کسی را از خود داناتر سراغ داری؟ موسی گفت: نِی، خداوند بر موسی وحی کرد که: آری، بندهٔ ما خَضِر. موسی، راه رسیدن به او را سؤال کرد. خداوند ماهی را برای وی نشانه گردانید و گفت: آنگاه که ماهی را گم کنی، بازگرد و همانا او را ملاقات خواهی کرد. موسی در پی نشان ماهی در دریا می‌رفت، جوانی که همراه موسی بود گفت: آیا به یاد داری که وقتی به کنار آن سنگ بزرگ جای گرفتیم، همان من ماهی را فراموش کردم و فراموش نگردانید آن را به جز شیطان که آن را یادآوری کنم. موسی گفت: جای گم شدن ماهی چیزی است که ما آن را می‌طلبیدیم. آنها قصه کنان بر نشانه‌های پای خود روان شدند و خضر را پیدا کردند، و در مورد موسی و خضر است که خداوند در کتاب خود بیان کرده است.»

۳۴۰۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ نَوْفًا الْبَكَالِيَّ يَزْعُمُ: أَنَّ مُوسَى صَاحِبَ الْخَضِرِ لَيْسَ هُوَ مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِنَّمَا هُوَ مُوسَى آخَرُ، فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، عَنِ

۳۴۰۱ ـ از عَمْرو بن دینار روایت است که سعید بن جُبیر گفت: همانا به ابن عباس گفتم: نوف بکالی گمان می‌کند که موسی هم صحبت خضر موسی بنی اسرائیل نبوده است، و همانا وی موسی دیگری بوده است.

النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ مُوسَى قَامَ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: بَلَى، لِي عَبْدٌ بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ: أَيْ رَبِّ وَمَنْ لِي بِهِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ، أَيْ رَبِّ، وَكَيْفَ لِي بِهِ - قَالَ: تَأْخُذُ حُوتًا، فَتَجْعَلُهُ فِي مِكْتَلٍ، حَيْثُمَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَهُوَ ثَمَّ وَرُبَّمَا قَالَ: فَهُوَ ثَمَّهْ.

وَأَخَذَ حُوتًا فَجَعَلَهُ فِي مِكْتَلٍ، ثُمَّ انْطَلَقَ هُوَ وَفَتَاهُ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ، حَتَّى إِذَا أَتَيَا الصَّخْرَةَ وَضَعَا رُؤُوسَهُمَا، فَرَقَدَ مُوسَى وَاضْطَرَبَ الْحُوتُ فَخَرَجَ، فَسَقَطَ فِي الْبَحْرِ فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا، فَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنِ الْحُوتِ جِرْيَةَ الْمَاءِ، فَصَارَ مِثْلَ الطَّاقِ، فَقَالَ: هَكَذَا مِثْلُ الطَّاقِ، فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا، حَتَّى إِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ قَالَ لِفَتَاهُ: آتِنَا غَدَاءَنَا، لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا، وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَ حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ، قَالَ لَهُ فَتَاهُ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا، فَكَانَ لِلْحُوتِ سَرَبًا وَلَهُمَا عَجَبًا، قَالَ لَهُ مُوسَى: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي، فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا، رَجَعَا يَقُصَّانِ آثَارَهُمَا، حَتَّى انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ مُسَجًّى بِثَوْبٍ، فَسَلَّمَ مُوسَى فَرَدَّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلَامُ؟ قَالَ: أَنَا مُوسَى، قَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَتَيْتُكَ لِتُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا، قَالَ: يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ اللَّهُ لَا تَعْلَمُهُ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لَا أَعْلَمُهُ، قَالَ: هَلْ أَتَّبِعُكَ؟ قَالَ: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا - إِلَى قَوْلِهِ - إِمْرًا﴾. فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ

ابن عباس گفت: آن دشمن خدا دروغ می‌گوید، اُبی بن کعب به ما گفت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «به تحقیق موسی در میان بنی اسرائیل ایستاد در حالیکه خطبه می‌خواند، از وی سؤال شد که کدام کس از مردم داناتر است؟ وی گفت: من. خداوند بر وی عتاب کرد؛ زیرا او علم را به خداوند نسبت نداده بود. خداوند به موسی گفت: آری، در مجمع‌البحرین مرا بنده‌ای است، که از تو داناتر است. موسی گفت: ای پروردگار من، کیست که مرا به او برساند؟ خداوند گفت: ماهی‌ای را بگیر و آن را در سبد انداز پس هرجا که ماهی را گم کنی، وی آن جاست.

موسی ماهی را گرفت و در سبد انداخت، سپس وی و جوان خادم او یُوشعْ بن نوُن راهی شدند تا آنکه به سنگ بزرگی (در نزدیک ساحل دریا) رسیدند و سر به خواب نهادند. موسی خوابید و ماهی جست و خیز زد و از سبد بیرون آمد و در بحر افتاد. و در میان دریا راه خود را سرازیر پیش گرفت. خداوند جریان آب را از ماهی بازداشت و آب به صورت طاقی نمایان شد و این چنین بود مانند طاق (آن حضرت طاق را با دست خویش نمایاند.)

آنها بقیهٔ شب و روز بعد را، راه رفتند و آنگاه که روز فرارسید، موسی به خدمتگار جوان خود گفت: غذای چاشت ما را بیاور، همانا از این سفر خود رنج یافتیم. و موسی را رنجی نرسیده بود تا آنکه گذشت از جایی که خداوند امر کرده بود.

جوان خدمتکار او به وی گفت. آیا دیدی که

البحر، فمرت بهما سفينة كلموهم أن يحملوهم، فعرفوا الخضر فحملوه بغير نول، فلما ركبا في السفينة جاء عصفور، فوقع على حرف السفينة فنقر في البحر نقرة أو نقرتين، قال له الخضر: يا موسى ما نقص علمي وعلمك من علم الله إلا مثل ما نقص هذا العصفور بمنقاره من البحر، إذ أخذ الفأس فنزع لوحا، قال: فلم يفجأ موسى إلا وقد قلع لوحا بالقدوم، فقال له موسى: ما صنعت؟ قوم حملونا بغير نول عمدت إلى سفينتهم فخرقتها لتغرق أهلها، لقد جئت شيئا إمرا، قال: ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا، قال: لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا، فكانت الأولى من موسى نسيانا، فلما خرجا من البحر مروا بغلام يلعب مع الصبيان، فأخذ الخضر برأسه فقلعه بيده هكذا، وأومأ سفيان بأطراف أصابعه كأنه يقطف شيئا، فقال له موسى: أقتلت نفسا زكية بغير نفس، لقد جئت شيئا نكرا. قال: ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا، قال: إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذرا، فانطلقا، حتى إذا أتيا أهل قرية استطعما أهلها، فأبوا أن يضيفوهما، فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض، مائلا، أومأ بيده هكذا، وأشار سفيان كأنه يمسح شيئا إلى فوق، فلم أسمع سفيان يذكر مائلا إلا مرة.

قال: قوم أتيناهم فلم يطعمونا ولم يضيفونا، عمدت إلى حائطهم، لو شئت لاتخذت عليه أجرا». قال: هذا فراق بيني وبينك، سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا. قال النبي ﷺ. «وددنا أن موسى كان صبر فقص الله علينا من خبرهما».

قال سفيان: قال النبي ﷺ: يرحم الله موسى، لو كان صبر لقص علينا من أمرهما».

قرأ ابن عباس: ﴿أمامهم ملك يأخذ كل سفينة

چون تکیه کرده به آن سنگ آرام گرفتیم، ماهی را (در آنجا) فراموش کردم و فرامش نساخت که قصه را یاد کنم. به جز شیطان، و ماهی به طرز عجیبی راه خود را در دریا گرفت و آن راهی بود برای ماهی و موجب شگفتی برای موسی و همراه وی.

موسی برای جوان خدمتکار خود گفت: این چیزی است که ما آن را می‌جستیم. پس بازگشتند بر نشان گامهای خویش جستجو کنان. بازگشتند در حالی که گامهای خویش را دنبال می‌کردند تا آنکه بدان سنگ رسیدند. ناگاه مردی را دیدند که در جامه پیچیده بود. موسی بر وی سلام کرد و او سلام موسی را پاسخ داد و گفت: در سرزمینی که تویی سلام کردن چگونه است؟ گفت: منم موسی. وی گفت: موسی بنی اسرائیل. گفت: آری، نزد تو آمدم تا از بینشی که داده شده مرا بیاموزانی. گفت: ای موسی، من علمی از علم خدا دارم که خداوند مرا تعلیم داده و تو آن را نمی‌دانی و تو علمی از علم خدا داری که خداوند تو را تعلیم داده است و من آن را نمی‌دانم.

موسی گفت: آیا تو را پیروی کنم؟ گفت: «هر آینه تو نمی‌توانی با من شکیبایی کنی. و چگونه می‌توانی شکیبایی کنی، آنچه را از روی دانش فرانگرفته باشی. گفت: مرا شکیبا خواهی یافت اگر خدا خواسته باشد و خلاف نکنم با تو در هیچ فرمانی.»

آنها هر دو روانه شدند و راه ساحل بحر را در پیش گرفتند. بر ایشان کشتیی گذشت. با اهل کشتی صحبت کردند که ایشان را سوار کنند،

صَالِحَةٍ غَصْبًا﴾ . ﴿وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا وَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ﴾.

ثُمَّ قَالَ لِي سُفْيَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْهُ مَرَّتَيْنِ، وَحَفِظْتُهُ مِنْهُ، قِيلَ لِسُفْيَانَ: حَفِظْتَهُ قَبْلَ أَنْ تَسْمَعَهُ مِنْ عَمْرٍو، أَوْ تَحَفَّظْتَهُ مِنْ إِنْسَانٍ؟ فَقَالَ: مِمَّنْ أَتَحَفَّظُهُ؟ وَرَوَاهُ أَحَدٌ عَنْ عَمْرٍو غَيْرِي، سَمِعْتُهُ مِنْهُ مَرَّتَيْنِ، أَوْ ثَلَاثًا، وَحَفِظْتُهُ مِنْهُ. [راجع: ۷۴. اخرجه مسلم: ۲۳۸۰].

آنها خضر را شناختند و بدون کرایه او را سوار کردند و چون بر کشتی سوار شدند، گنجشکی آمد و بر کنار کشتی نشست و منقار خود را یک دو بار در دریا فرو برد. خضر به موسی گفت: ای موسی، علم من و علم تو از علم خدا کم نکرد به مانند کم کردن این گنجشک به منقار خود از دریا، ناگهان خضر تبری گرفت و تخته‌ای را از کشتی کشید، موسی در سؤال کردن از وی شتاب نکرد تا آنکه دید که تختهٔ دیگر را بیرون کشید. موسی به او گفت: چه کاری کردی؟ گروهی که ما را بر کشتی خود بدون کرایه سوار کردند، تو آن را شکافتی تا سرنشینان آن را غرق کنی، به تحقیق که چیزی عظیم آوردی. خضر گفت: آیا نگفته بودم که نمی‌توانی با من شکیبایی کنی. موسی گفت: مرا بدانچه فراموش کردم مگیر و بر کار من سخت مگیر و این فراموشی اول بود که از موسی واقع شد. آنگاه که از دریا بیرون آمدند، از کنار کودکی گذشتند که با سایر کودکان بازی می‌کرد، خطر سر او را گرفت و با دست خود آن را همچنان برکند. سفیان (راوی حدیث در تفسیر همچنان) به نوک انگشتان خود اشاره کرد گویی چیزی را می‌چیند، موسی به خضر گفت: نفس بی‌گناهی را بدون قصاص کشتی، همانا چیزی ناپسند آوردی. خضر گفت: آیا نگفته بودم که نمی‌توانی با من شکیبایی کنی؟ موسی گفت: اگر بعد از این چیزی از تو سؤال کنم، با من همراهی نکن و خود را از من معذور بدار. آنها راهی شدند تا آنکه به قریه‌ای رسیدند و از اهل قریه طعام خواستند. آنها نپذیرفتند که

ایشان را مهمان کنند. سپس در آنجا دیواری یافتند که در حال فرو ریختن بود و کج شده بود. خضر با دست خود همچنین اشارت کرد (و آن را راست نمود) و سُفیان (راوی حدیث) با دست خود اشارت کرد گویی چیزی را به سوی بالا می‌کشد. (علی بن عبدالله، راوی می‌گوید) از سُفیان نشنیدم که لفظ «کج» را به جز یک بار گفته باشد. موسی گفت: ما بر اهل قریه‌ای آمدیم که نه ما را غذا دادند و نه ما را میهمان کردند، تو دیوار ایشان را راست کردی. اگر می‌خواستی، از این کار خود مزدی می‌گرفتی.» خضر گفت: این است جدایی میان من و تو، البته تو را از آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دوست داشتیم که موسی صبر می‌نمود و خداوند ما را از قصه‌های آن دو نفر آگاه می‌کرد.» سُفیان گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند بر موسی رحمت کند. اگر وی صبر می‌کرد، از حالات ایشان به ما خبر داده می‌شد.» و ابن عباس، این آیات را چنین خوانده است: «اَمَا مهُم مَلِکٌ یاخُذُ کُلَّ سَفینَه صالحه غَصْباً» (الکهف: ۷۹)[۱]
«وَ اَمّا الْغُلامُ فَکانَ کافِراً وَ کانَ اَبْواهُ مؤمنین» (الکهف: ۸۰)[۲] (علی بن عبدالله می‌گوید:)

۱- قرائت مشهور چنین است: «وَکانَ وَرَائهُم مَلِکٌ یَأخُذُ کُلَّ سَفینَهٍ غَصْباً» یعنی در قرائت ابن عباس عوض «وَرائهُم»، «اَمامَهُم» آمده و کلمهٔ «صالحه» افزوده شده است. نظر به قرائت ابن عباس ترجمهٔ آیت چنین است پیشروی ایشان پادشاهی بود که هر کشتی درست را به زبردستی می‌گرفت.

۲- قرائت مشهور چنین است: «وَ اماالغُلام فَکانَ اَبْواهُ مؤمنین» یعنی آن کودک (نوجوان) پدر و مادر وی مسلمان بودند. در حالی که در قرائت ابن عباس کلمهٔ ـ کافراً ـ افزوده شده است، یعنی آن کودک (نوجوان) کافر بود و پدر و مادر وی مسلمان بودند.

سپس سُفیان به من گفت: من این حدیث را از او (یعنی عمرو بن دینار) دوبار شنیده‌ام و از وی یادگرفته‌ام. به سُفیان گفته شد. آن را قبل از آنکه از عَمرو (بن دینار) شنیده باشی یاد گرفته بودی یا از کسی دیگر یاد گرفتی؟ سُفیان گفت: از چه کسی یاد می‌گرفتم[۱] ای وی دو یا سه بار شنیدم و یاد گرفتم.

۳٤۰۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الأَصْبَهَانِيِّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرَ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ، فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءَ».

[قَالَ الحموي: قَالَ مُحمد بن يوسف بن مَطر الفِرَبْرِيُّ: حدثنا عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ، عَنْ سفيانَ بطوله.]

۳٤۰۲ ـ از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا وی به خاطری خضر نامیده شد که بر زمینی سفید بی گیاه نشست، ناگاه آن زمین در محل جلوس وی به جنبش آمد و سبز گردید» (حموی گفته است: محمد بن یوسف بن مطر فربری گفته است: علی بن خشرم از سفیان به تفصیل روایت کرده است.[۲]

۲۸ - بابٌ:

باب ـ ۲۸

۳٤۰۳- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾. فَبَدَّلُوا، فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ».

[انظر: ٤٤٧٩، ٤٦٤١. اخرجه مسلم: ۳۰۱۵].

۳٤۰۳ـ از هَمّام بن مُنَبّه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) می‌گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد: «درآیید به دروازهٔ (شهر یا بیت‌المقدس) سجده کنان و بگویید سؤال ما آمرزش است.»[۳] آنها آن را تغییر دادند و درآمدند در حالی که بر

۱- یعنی این حدیث را به جز از من کسی دیگر از عمرو بن دینار روایت نکرده است، همان گونه که عمرو بن دینار در روایت این حدیث منفرد است من نیز منفردم.

۲- در مورد اینکه خضر پیامبر بوده است و یا نه اختلاف است و در مورد اینکه وی در قید حیات است یا نه نیز اختلاف است. برخی از بزرگان صوفیه به حیات وی قایل بوده‌اند ولی امام بخاری به استثنا فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آخر حیات خویش که پس از صد سال کسی بر روی زمین باقی نمی‌ماند، به مرگ وی استدلال کرده‌اند.

۳- آنها از دستور خداوند سرپیچی کردند و از روی استهزا آن را تغییر دادند، مروی است که خداوند آنها را به عقوبت گرفتار گردانید.

٣٤٠٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ وَخِلَاسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلًا حَيِيًّا سِتِّيرًا، لَا يُرَى مِنْ جِلْدِهِ شَيْءٌ اسْتِحْيَاءً مِنْهُ، فَآذَاهُ مَنْ آذَاهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالُوا: مَا يَسْتَتِرُ هَذَا التَّسَتُّرَ، إِلَّا مِنْ عَيْبٍ بِجِلْدِهِ: إِمَّا بَرَصٌ وَإِمَّا أُدْرَةٌ، وَإِمَّا آفَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يُبَرِّئَهُ مِمَّا قَالُوا لِمُوسَى، فَخَلَا يَوْمًا وَحْدَهُ، فَوَضَعَ ثِيَابَهُ عَلَى الْحَجَرِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ إِلَى ثِيَابِهِ لِيَأْخُذَهَا، وَإِنَّ الْحَجَرَ عَدَا بِثَوْبِهِ، فَأَخَذَ مُوسَى عَصَاهُ وَطَلَبَ الْحَجَرَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: ثَوْبِي حَجَرُ، ثَوْبِي حَجَرُ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَلَإٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَرَأَوْهُ عُرْيَانًا أَحْسَنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ، وَأَبْرَأَهُ مِمَّا يَقُولُونَ، وَقَامَ الْحَجَرُ، فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَلَبِسَهُ، وَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا بِعَصَاهُ، فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجَرِ لَنَدَبًا مِنْ أَثَرِ ضَرْبِهِ، ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾». [راجع: ٢٧٨، أخرجه مسلم: ٣٣٩].

سرینهای خود کشان کشان می‌رفتند و گفتند: «دانه‌ای در یک موی».

٣٤٠٤ـ از عوف روایت است که حسن (بصری)[1] و محمد (بن سیرین) و خلاس از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت کرده‌اند که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا موسی مردی بسیار با شرم و پوشیده بود و نسبت شرمناکی چیزی از اندام وی دیده نمی‌شد. و عده‌ای از بنی اسرائیل او را اذیت کرد. و گفتند: موسی که این همه خود را می‌پوشد به خاطر آن است که در جلد وی عیبی می‌باشد. یا پیس است، یا فتق خصیه (دُبّه) است یا آفتی دیگر دارد. همانا خداوند خواست که موسی را از آنچه به وی گفته بودند پاک گرداند. روزی وی به محل خلوتی رفت و جامه‌های خویش را بر سنگی نهاد، سپس غسل کرد، و چون از غسل فارغ شد به سوی جامه‌های خویش رفت که آن را بردارد و آن سنگ با جامه‌های وی دوید. موسی عصای خود را طلب کرد و در پی سنگ رفت و به تکرار می‌گفت: ای سنگ جامه‌ام را بده، ای سنگ جامه‌ام را بده، تا آنکه به سوی گروهی از بنی اسرائیل رسید. آنها او را برهنه دیدند و دیدند که نیکوترین کسی است که خدا آفریده است و او را خداوند از آنچه می‌گفتند پاک گردانید. و سنگ ایستاد. موسی جامه‌اش را گرفت و پوشید و با عصای خویش بر سنگ زده می‌رفت. به خدا سوگند که از اثر ضربت وی، سه یا چهار، پنج نشان بر سنگ است. و این است اشارت قول خداوند که می‌فرماید: «ای مسلمانان مباشید

۱- سماع حسن بصری از ابوهریره(رضی‌الله عنه) نزد محققینی که حفاظ‌اند ثابت است و او در صحیح‌البخاری به جز از این حدیث، روایت دیگری ازابوهریره ندارد.

مانند آنان که رنجانیدند موسی را، پس پاک ساخت خدای تعالی او را از آنچه گفته بودند و بود موسی نزدیک خدا با آبرو»

٣٤٠٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللّٰهِ ﷺ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قَسْمًا، فَقَالَ رَجُلٌ: إِنَّ هَذِهِ لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللّٰهِ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَغَضِبَ حَتَّى رَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَرْحَمُ اللّٰهُ مُوسَى، قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ». [راجع: ٣١٥٠. أخرجه مسلم: ١٠٦٢، مطولاً].

۳۴۰۵ ـ از ابووائل روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (چیزی را میان مردم) تقسیم کرد. مردی گفت: همانا در این تقسیم رضایت خداوند در نظر گرفته نشده است. من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و آن حضرت را خبر دادم. آن حضرت خشمگین شد تا آنکه آثار خشم را در رخسار آن حضرت دیدم. سپس گفت: «خدا بر موسی رحمت کند، همانا وی بیش از این، آزار دید و صبر کرد.»»

٢٩- باب:

باب ـ ۲۹

﴿يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ﴾ [الأعراف: ١٣٨].

﴿مُتَبَّرٌ﴾ [الاعراف: ١٣٩]: خُسْرَانٌ. ﴿وَلِيُتَبِّرُوا﴾ يُدَمِّرُوا ﴿مَا عَلَوْا﴾ [الإسراء: ١٣٨]: مَا غَلَبُوا.

«بر عبادت بتان خود قیام می‌نمودند.» (الاعراف: ۱۳۸) «مُتَبَّر» (الاعراف: ۱۳۹) یعنی زیانکاری، هلاکت.[1]

«و لِیُتَبِّروا» (الاسراء: ۷) یعنی تا هلاک کنند.[2]

«ما عَلَوا» (الاسراء: ۱۳۸) یعنی چیزی که غالب شوند بر آن، هلاک کردنی.

٣٤٠٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ نَجْنِي الْكَبَاثَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالأَسْوَدِ مِنْهُ، فَإِنَّهُ أَطْيَبُهُ». قَالُوا: أَكُنْتَ تَرْعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَاهَا». [انظر: ٥٤٥٣. أخرجه مسلم: ٢٠٥٠].

۳۴۰۶ ـ از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم و میوهٔ درخت اراک را می‌چیدیم. همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «میوهٔ

۱- اِنّ هولاءِ مُتَبَّرٌ ما هُم فیه و باطلٌ ماکانوا یَعمَلون» هر آینه این جماعت باطل شده است مذهبی که ایشان در آنند و باطل است آنچه می‌کردند.

۲- و لیتبّروا ما علوا تَتبیراً» تا از پا بیفکنند بر هرچه غالب شوند افکندی.

سیاه آن را برای خود بچینید، زیرا میوهٔ سیاه آن خوشگوارتر است.» صحابه گفتند: آیا گوسفند می‌چرانیدی؟» فرمود: «آیا پیامبری هست مگر آن که گوسفند چرانیده است.»

۳۰- باب: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾ الآيَةَ [البقرة: ٦٧].

قال أبو العَالِيَةِ: العَوَانُ: النَّصَفُ بَيْنَ البِكْرِ والهَرِمَةِ. ﴿فَاقِعٌ﴾ [البقرة: ٦٩]: صَافٍ. ﴿لا ذَلُولٌ﴾ لَمْ يُذِلَّهَا العَمَلُ ﴿تُثِيرُ الأَرْضَ﴾ [البقرة: ٧١]: لَيْسَتْ بِذَلُولٍ تُثِيرُ الأَرْضَ وَلا تَعْمَلُ فِي الحَرْثِ. ﴿مُسَلَّمَةٌ﴾ مِنَ العُيُوبِ ﴿لا شِيَةَ﴾ [البقرة: ٧١]: بَيَاضٌ. ﴿صَفْرَاءُ﴾ [البقرة: ٦٩]: إِنْ شِئْتَ سَوْدَاءُ، وَيُقَالُ: صَفْرَاءُ، كَقَوْلِهِ: ﴿جِمَالاتٌ صُفْرٌ﴾ [المرسلات: ٣٣] [قرأ حفصٌ عن عاصمٍ وحمزةُ والكسائيُّ: (جمالَةٌ)]. ﴿فَادَّارَأْتُمْ﴾ [البقرة: ٧٢]: اخْتَلَفْتُمْ.

باب ـ ۳۰

«و آن وقت که موسی گفت به قوم خود، هر آینه خدا می‌فرماید شما را به کشتن گاوی.» (البقره: ٦٧)

ابوالعالیه، گفته است: اَلْعَوان: میانسال باشد بین جوان نارسیده و پیر سالخورده (البقره: ٦٨)[۱]

«فاقِعٌ» (البقره: ٦٩) یعنی صاف و یک رنگ[۲]

«لاذَلُول» (البقره: ٧١) یعنی کار کشاورزی گاو را رام نکرده باشد.

«تُثِیْرُ الارض» (البقره:٧١) یعنی آن گاو رام نیست که زمین را شخم کند و نه در کشاورزی کار کند. «مُسَلَّمه» یعنی سالم از عیبها. «لاشِیَه» یعنی سفیدی.[۳]

«صفرا» (البقره: ٦٩) یعنی اگر بخواهی (زردی متمایل به سیاهی را) سیاه بگویی، گفته می‌شود: صَفْراً چنانکه در فرمودهٔ خدای تعالی است. «جمالات صُفْرٌ» (المرسلات: ٣٣)[۴] یعنی شتران

۱- «قال انّه یَقوْلُ اِنَّها بَقَرةٌ لافارِضٌ و لابِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِک» گفت هر آینه خدا می‌فرماید که هر آینه آن گاوی است نه پیر و نه جوان، میانه است در میان این و آن.

۲- قالَ اِنَّهُ یَقوْلُ اِنَّها بَقَرةٌ صَفْراً فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرِین» گفت: هر آینه خدا می‌فرماید که آن گاوی است زرد پر رنگ آن قدر که خوش می‌کند بینندگان را.

۳- قالَ اِنَّهُ یَقوْلُ اِنَّها بقرةٌ لاذَلول تثیرُ الارضَ و لاتسقِی الحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاشیةَ فیها» گفت: هر آینه خدا می‌فرماید که آن گاوی است نه محنت کشنده که شخم زند زمین را و نه آب می‌دهد زراعت را، سلامت است هیچ خال نیست در آن.

۴- وَاِذْقَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَءْتُم فیها» و آن وقت که کشتید شخصی را پس

زرد رنگ که متمایل به سیاهی اند (حفص از عاصم، و حمزه و کسایی (جماله) خوانده‌اند.
«فَادّا رَأْتُم» البقره: ۷۲) یعنی اختلاف کردید شما.[1]

٣١- باب: وَفَاةِ مُوسَى وَذِكْرِهِ بَعْدُ

٣٤٠٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: «أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامِ، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ، قَالَ: ارْجِعْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِمَا غَطَّتْ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ، قَالَ: أَيْ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ الْمَوْتُ، قَالَ: فَالْآنَ، قَالَ: فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمْيَةً بِحَجَرٍ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ كُنْتُ ثَمَّ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ، إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ تَحْتَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ».

قَالَ: وَأَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ: حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَهُ. [أخرجه مسلم: ٢٣٧٢].

باب ـ ٣١ وفات موسی و یاد وی بعد از وفاتش

٣٤٠٧ ـ از طاوس روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: «مَلَک المَوت به سوی موسی علیهاالسلام فرستاده شد (تا روح او را قبض کند) وقتی نزدش آمد، موسی بر چشم وی سیلی زد. وی نزد پروردگار خود برگشت و گفت: مرا به سوی بنده‌ای فرستادی که مرگ را نمی‌خواهد. خداوند گفت: به سوی وی بازگرد و به او بگوی که دست خود را بر پشت گاوی بنهد و هرآنچه دست وی از موهای گاو را بپوشد به اندازهٔ هر موی او را یک سال عمر باشد. (وی آمد و پیام را رسانید) موسی گفت: ای پروردگار من، پس از آن چیست؟ فرمود: پس از آن مرگ است. موسی گفت: پس همین حالا باشد. گفت: موسی از خداوند خواست که قبر او را به سرزمین مقدس به اندازهٔ یک سنگ انداز نزدیک گرداند.»
ابوهریره گفته است: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر در آنجا می‌بودم قبر موسی را به شما نشان می‌دادم که به کنار راه در زیر تودهٔ ریگ سرخ است.»
(عبدالرزاق) گفته است: مَعْمر از هَمّام، از ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مانند

نزاع کردید در وی.
۱- كَأَنَّهُ جِمِلَتٌ صُفْرٌ ـ گویا آن شررها شتران زرداند.

این را روایت کرده است.

۳۴۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى الْعَالَمِينَ، فِي قَسَمٍ يُقْسِمُ بِهِ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ عِنْدَ ذَلِكَ يَدَهُ فَلَطَمَ الْيَهُودِيَّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَقَالَ: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ بِجَانِبِ الْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ». [راجع: ۲۴۱۱. اخرجه مسلم: ۲۳۷۳].

۳۴۰۸ ـ از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: مردی مسلمان و مردی یهودی یکدیگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را بر عالمیان برگزید، و آن را به گونهٔ سوگند یاد کرد. یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر عالمیان برگزید. با شنیدن آن، مسلمان دست خود را بلند کرد و بر روی یهودی سیلی نواخت. یهودی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و از آنچه میان او و مسلمان رخ داده بود آن حضرت را خبر داد و آن حضرت فرمود: «مرا بر موسی رجحان ندهید. همانا مردم (در قیامت) بیهوش می‌افتند و نخستین کسی که به هوش می‌آید من هستم، ناگاه موسی را می‌بینم که پایهٔ عرش را گرفته است. من درنمی‌یابم که آیا موسی از کسانی است که بیهوش گردیده و قبل از من به هوش آمده است و یا از کسانی است که خداوند او را [از بیهوشی] مستثنی کرده است.»[۱]

۳۴۰۹- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجَتْكَ خَطِيئَتُكَ مِنَ الْجَنَّةِ، فَقَالَ لَهُ آدَمُ: أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ، ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ». [انظر: ۴۷۳۶، ۴۷۳۸، ۶۶۱۴، ۷۵۱۵. اخرجه مسلم: ۲۶۵۲].

۳۴۰۹ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آدم و موسی (در عالم ارواح) مناقشه کردند. موسی به او گفت: تو آن آدم هستی که خطای تو، تو را از بهشت بیرون آورد. آدم به وی گفت: تو آن موسی هستی که خداوند تو را به پیامبری و سخن گفتن (بی‌واسطهٔ) خود برگزید. پس از آن هم مرا به کاری ملامت می‌کنی که بر من

۱- شاید این بیهوشی با بیهوشی که در روز طور بر وی گذشته بود، محاسبه شده بود.

مقدر شده بود، قبل از آن که آفریده شوم.»
سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پس آدم بر موسی غالب آمد.» و آن حضرت گفته‌اش را دوبار تکرار کرد.

٣٤١٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا، قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ: هَذَا مُوسَى فِي قَوْمِهِ». [انظر: ٥٧٠٥، ٥٧٥٢، ٦٤٧٢، ٦٥٤١. أخرجه مسلم: ٢٢٠ مطولاً].

۳۴۱۰ ـ از ابن عباس(رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روزی بر ما برآمد و فرمود: «امتها بر من نموده شد و گروه بسیاری را دیدم که افق را فراگرفته‌اند. گفته شد: این موسی است در میان قوم خود.»

٣٢- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:
﴿وَضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ- إِلَى قَوْلِهِ - وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ﴾ [التحريم: ١١-١٢]

باب ـ ۳۲ فرمودهٔ خدای تعالی

«و آورد خدا مثالی را برای آنانکه ایمان آوردند. زن فرعون، چون گفت: ای پروردگار من، بنا کن برای من نزد خود خانه‌ای در بهشت و خلاص کن مرا از فرعون و کار او و رهایی ده مرا از قوم ستمکاران. و مریم دختر عمران را آن‌که نگهداشت فرج خود، پس دمیدیم در فرج او روح خود را و باور داشت سخنان پروردگار خود را و کتابهای او را و بود از فرمانبردارندگان.» (التحریم: ۱۱ ـ ۱۲)

٣٤١١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ مُرَّةَ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ: إِلاَّ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [انظر: ٣٤٣٣، ٣٧٦٩، ٥٤١٨. أخرجه مسلم: ٢٤٣١].

۳۴۱۱ ـ از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بسا از مردان به درجهٔ کمال رسیده‌اند و از زنان کسی به درجهٔ کمال نرسیده است. به جز آسیه، زن فرعون و مریم بنت عمران و به تحقیق که فضیلت عایشه بر سایر زنان مانند فضیلت آبگوشت (شوربا) بر سایر غذاها است.»

٣٣- باب: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ﴾ الآيَةَ [القصص: ٧٦]. ﴿لَتَنُوءُ﴾: لَتُثْقِلُ

قال ابنُ عبَّاسٍ: ﴿أُولِي الْقُوَّةِ﴾ لا يَرفَعُها العُصبَةُ مِنَ الرِّجالِ، يُقال: ﴿الْفَرِحِينَ﴾ المَرحِينَ. ﴿وَيْكَأَنَّ اللَّهَ﴾ [القصص: ٨٢]: مِثْلُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ. ﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ [الرعد: ٢٦]: وَيُوَسِّعُ عَلَيْهِ وَيُضَيِّقُ.

٣٤- باب: قَوْلِ اللهِ تَعالَى: ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا﴾ [هود: ٨٤]

إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَ، لأَنَّ مَدْيَنَ بَلَدٌ.

وَمِثْلُهُ: ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ﴾ [يوسف: ٨٢].

وَاسْأَلِ ﴿الْعِيرَ﴾ [يوسف: ٨٢]: يَعْنِي أَهْلَ القَرْيَةِ وَأَهْلَ العِيرِ.

﴿وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا﴾ [هود: ٩٢]: لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْهِ. يُقالُ: إِذا لَمْ يَقْضِ حَاجَتَهُ: ظَهَرْتَ حَاجَتِي وَجَعَلْتَنِي ظِهْرِيًّا. قالَ: الظِّهْرِيُّ أَنْ تَأْخُذَ مَعَكَ دَابَّةً أَوْ وِعَاءً تَسْتَظْهِرُ بِهِ، مَكَانَتُهُمْ وَمَكَانُهُمْ وَاحِدٌ.

﴿يَغْنَوْا﴾ [الأعراف: ٩٢]: يَعِيشُوا. ﴿تَأْسَ﴾ [المائدة ٢٦، ٦٨]: تَحْزَنْ.

﴿آسَىٰ﴾ [الأعراف: ٩٣] أَحْزَنُ.

وَقالَ الحَسَنُ: ﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ [هود: ...]: يَسْتَهْزِئُونَ بِهِ.

باب ۳۳ «هر آینه قارون بود از قوم موسی» (القصص: ۷۶)

«لَتَنوءُ» گران می‌آید. ابن عباس گفته است: «اُولی القُوَّةِ» یعنی گروهی از مردان کلیدهای او را (از فرط سنگینی) برداشته نمی‌توانستند. «الفَرِحیْن» شاد شوندگان، یعنی (المَرِحیْن) متکبران[1]

«وَ یَکأَنَ الله» (القصص: ۸۲) به معنی آیا ندیدی که خدا[2] «یَبْسُطُ الرزقَ لِمَنْ یَشاُ وَ یَقْدِرُ» (الرعد: ٢٦) یعنی: روزی را بر هر کس که بخواهد فراخ و تنگ می‌کند.

باب ـ ۳۴

«وَ اِلی مَدْیَنَ اَخاهُم شُعَیْباً» (هود: ٨٤) فرستادیم به سوی اهل مَدین[3]، برادرشان شعیب را، زیرا که مدین شهری است. و مثل آن است: «وَ اسأل القَرْیَه» (یوسف: ٨٢) از اهل آن قریه بپرس و اسأل «العیر» (یوسف: ٨٢) از اهل کاروان بپرس.[4]

«وراُکمْ ظِهْریّاً» (هود: ٩٢) یعنی: شما بدان التفات نکردید.[5] گفته می‌شود: وقتی که حاجت

۱- اِنَّ قارُونَ کانَ مِن قوم موُسی فَبَغَیٰ عَلَیهِمْ و آتَینَاه مِنَ الکُنُوزِ ما اِنَّ مفاتِحَهُ لَتَنوأُ بالعُصْبَةِ اُولی القُوَّةِ اذقالَ لَهُ قَومُهُ لاتَفْرَحْ اِنَّ الله لایُحِبُّ الفَرِحِیْنَ یعنی: هر آینه قارون بود از قوم موسی پس تعدی کرد بر ایشان و عطا کرده بودیم او را از گنجها آنقدر که کلیدهای او گرانی می‌کرد جماعتی صاحب توانایی را. چون گفت به او قوم او، شاد مشو، هر آینه خدا دوست ندارد شادشوندگان را.

۲- وَ یَکانَّ الله یَبْسُطُ الرزقَ لِمَن یشاُ مِن عِباده وَ یَقدِرُ» ای عجب که خدا گشاده می‌کند رزق را برای هرکه خواهد از بندگان خویش.و تنگ می‌گرداند

۳- لفظ «اهْل مَدْیَن» را جمهور مفسران، قوم مدین تفسیر کرده‌اند. امام بخاری موافق قول ابی عبیده، مَدْین را شهر تفسیر کرده است.

۴- وَسئَلِ القَرْیَةَ الّتی کُنّا فیها وَالعیر الّتی اقْبَلنا فیها وَ إِنَّا لَصادقوْن» بپرس از دهی که بودیم در آن و از کاروانی که آمده‌ایم در آن و البته ما راستگویانیم.

۵- وَاتَّخذْ تُموهُ وَرَاَکُم ظِهریّاً» و گرفتید خدا را انداخته پس پشت خویش.

وقال مُجاهدٌ: لَيْكَةُ: الأَيْكَةُ. ﴿يَوْمِ الظُّلَّةِ﴾ [الشعراء: ١٨٩]: إِظْلالُ الْغَمَامِ الْعَذَابَ عَلَيْهِمْ.

او را براورده نسازی. ظَهَرْتَ حاجَتِي و جَعَلْتَني ظَهْرِياً. یعنی حاجت مرا پس پشت انداختی و مرا پس پشت گردانیدی. مؤلف گفت: الظِّهری: بدین معنی است که حیوان یا ظرفی را با خود بگیری که بدان یاری جویی. مكانَتُهُم وَ مَكانُهُم یکی است به معنی جای است. «يَغْنَوْا (الالاعراف: ۹۲) یعنی زندگی نمایند.[۱] «تأس» (المائده: ۲۶ ـ ۶۸) اندوهگین باش.[۲] «آسَى» (الاعراف: ۹۳) اندوه خورم[۳] و حسَن گفته است: «هر آینه تو مرد بردبار شایستهٔ معامله هستی.»(هود:۸۷) با این (کلمات) استهزا می‌کردند. و مجاهد گفته است لَيْلكهُ یعنی: الأَيْكَهُ (الشُعرا: ۱۷۶)[۴] «يَوْمَ الظُّلَّهْ» (الشعرا: ۱۸۹) یعنی روز سایه افکندن ابر عذاب بر ایشان است.[۵]

۳۵- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ مُلِيمٌ﴾.

قال مُجاهدٌ: مُذْنِبٌ. الْمَشْحُونُ: الْمُوقَرُ. ﴿فَلَوْلا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ﴾ الآيَةَ. ﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ﴾ بِوَجْهِ الأَرْضِ ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ. وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ مِنْ غَيْرِ ذَاتِ أَصْلٍ: الدُّبَّاءِ وَنَحْوِهِ ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ. فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴾ [الصافات: ١٣٩- ١٤٨] ﴿وَلا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ [القلم: ٤٨]: كَظِيمٌ، وَهُوَ مَغْمُومٌ.

باب ـ ۳۵ فرمودهٔ خدای تعالی

«و هر آینه بود یونس از فرستادگان، هنگامی که با کشتی گرانبار گریخت. قرعه کشیدند. پس یونس از افتادگان به دهان نهنگ شد. پس فرو برد او را ماهی و او کننده بود کاری را که موجب ملامت باشد. (الصافات: ۱۳۹ ـ ۱۴۲) و مجاهد در تفسیر لفظ «مُلیم» گفت: گناهکار «الْمَشْحُون» (الصافات: ۱۴۰) به

۱- «الَّذينَ كَذَّبوا شُعَيباً كَاَنْ لَمْ يَغْنَوا فيها» آنان که دروغگو پنداشتند شعیب را گویا نبودند آنجا.

۲- «فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الكافرين» پس اندوهگین مشو بر قوم کافران.

۳- فَكَيْفَ آسَى على قَوْمٍ كافِرِين» پس چگونه اندوه خورم بر قوم کافران.

۴- كَذَّبَ اصحابُ لَئَيْكَةِ الْمُرسَلين» دروغگو شمردند اصحابی که پیغمبران را. ـ لَيْكَة ـ قرائت ابن کثیر و غیر اوست. به معنی بیشه آمده است یعنی محلی که درختان انبوه دارد.

۵- فَكَذَّبوهُ فَاَخَذَهُم عَذابُ يَوْمِ الظُّلَّة» پس دروغگو پنداشتند او را پس گرفتار کرد ایشان را عذاب روز سایبان (یعنی آتش به شکل سایبان ظاهر شد و آنان را هلاک ساخت.»

معنی گرانبار است. «پس اگر نه این می‌بود، که‌یونس به تحقیق از تسبیح کنندگان (در شکم ماهی می‌بود». (الصافات: ۱۴۳) «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» (الصافات: ۱۴۴) یعنی افکندیم یونس را بر روی زمین «در حالی که او بیمار بود و رویانیدیم بر سر او درختی از کدو» (الصافات: ۱۴۴ ـ ۱۴۵) از جنس درختی که بیخ (یعنی تنه) نداشت. چون کدو و مانند آن. «و فرستادیم او را به سوی صدهزار یا بیشتر از آن،. پس ایمان آوردند پس بهره‌مند ساختیم ایشان را تا مدتی» (الصافات: ۱۴۷ ـ ۱۴۸) «و مباش مانند صاحب ماهی (یعنی یونس) چون دعا کرد در حالی که او اندوهگین شده بود.» (القلم: ۴۸) کظیم به معنی مغموم، یعنی غمزده است.[۱]

۳۴۱۲ ـ از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ کس از شما نگوید که: من از یونس بهتر هستم.»

مُسَّدد در روایت خود افزوده است: «یونس بن مَتّی»

۳۴۱۳ ـ از ابن عباس(رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای بنده‌ای شایسته نیست که بگوید. من از یونس بن مَتّی بهتر هستم.» و آن حضرت یونس را به پدر وی نسبت کرد.

۳۴۱۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي الأَعْمَشُ حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ». زَادَ مُسَدَّدٌ: «يُونُسَ بْنِ مَتَّى». [انظر: ۴۶۰۳، ۴۸۰۴].

۳۴۱۳- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ: إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ. [راجع: ۳۳۹۵. أخرجه مسلم ۲۳۷۷].

۱- یونس از نزد قوم خود گریخت و به کنار دریا آمد و به کشتی سوار شد. چون کشتی به میان آب رسید از حرکت بازماند و ایستاد. ملاحان گفتند که باید در این کشتی بنده‌ای سوار باشد که گریخته باشد؛ زیرا کشتی حرکت نمی‌کند و رواج آن بود که بنده‌ای گریخته را در دریا می‌افکندند. یونس گفت: آن بنده‌ای گریخته من هستم. ملاحان قبول نکردند، قرعه انداختند هر سه بار قرعه به نام یونس برآمد. اهل کشتی او را در دریا افکندند و ماهی او را بلعید و پس از چندی او را در ساحل بیرون افکند (اقتباس از تفسیر حسینی).

٣٤١٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، عَنِ اللَّيْثِ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا يَهُودِيٌّ يَعْرِضُ سِلْعَتَهُ، أُعْطِيَ بِهَا شَيْئًا كَرِهَهُ، فَقَالَ: لا، وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ، فَسَمِعَهُ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَامَ فَلَطَمَ وَجْهَهُ، وَقَالَ: تَقُولُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا؟ فَذَهَبَ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَبَا الْقَاسِمِ، إِنَّ لِي ذِمَّةً وَعَهْدًا، فَمَا بَالُ فُلانٍ لَطَمَ وَجْهِي، فَقَالَ: «لِمَ لَطَمْتَ وَجْهَهُ». فَذَكَرَهُ، فَغَضِبَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «لا تُفَضِّلُوا بَيْنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَيَصْعَقُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ بُعِثَ، فَإِذَا مُوسَى آخِذٌ بِالْعَرْشِ، فَلا أَدْرِي أَحُوسِبَ بِصَعْقَتِهِ يَوْمَ الطُّورِ، أَمْ بُعِثَ قَبْلِي». [راجع: ٢٤١١. أخرجه مسلم: ٢٣٧٣].

٣٤١٤ ـ از أَعْرج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که مردی یهودی متاع خود را برای فروش عرضه می‌کرد، کسی بهای آن را چیزی داد که او را خوش نیامد، وی گفت: نی، سوگند به ذاتی که موسی را بر همهٔ مردم برگزید (که بدین بها) نمی‌دهم. مردی از انصار سخن وی را شنید. وی برخاست و بر روی وی سیلی زد. و گفت: تو می‌گویی، سوگند به ذاتی که موسی را بر همهٔ مردم برگزید. در حالی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان ما موجود است؟. وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: ابوالقاسم همانا برای من عهد و پیمان داده شده است، پس چرا فلان کس بر روی من سیلی زد؟ آن حضرت به آن مرد انصاری گفت: «چرا بر روی وی سلی زدی؟» وی ماجرا را بیان کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خشمگین گشت تا آنکه اثر خشم در روی وی نمودار شد. سپس فرمود: «در میان پیامبران خدا، فضیلت و برتری نیاورید، همانا وقتی که صور (شیپور) دمیده می‌شود، هر آنکه در آسمان و زمین است بیهوش می‌گردد به جز کسی را که خدا خواسته است. سپس بار دیگر دمیده می‌شود، و نخستین کسی که به هوش می‌آید من هستم. ناگاه موسی را می‌بینم که (پایه‌ای) از عرش را گرفته است. لیکن نمی‌دانم که آیا بیهوشی روز طور با وی محاسبه شده یا قبل از من به هوش آمده است.»

٣٤١٥- «وَلا أَقُولُ: إِنَّ أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». [انظر: ٣٤١٦، ٤٦٠٤، ٤٦٣١، ٤٨٠٥، أخرجه مسلم: ٢٣٧٣ و ٢٣٧٦].

٣٤١٥ ـ (آن حضرت به ادامه فرمود:) «و من نمی‌گویم که: کسی بر یونس بن مَتّی افضلیت و برتری دارد.»

٣٤١٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعْتُ حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». [راجع: ٣٤١٥. اخرجه مسلم: ٢٣٧٦و٢٣٧٣].

٣٤١٦ ـ از حُمَیْد بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شایسته نیست برای بنده‌ای که بگوید: من از یونس بن مَتّی بهتر هستم.»

٣٦- باب: قوله تعالى:

﴿وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ﴾

يَتَعَدَّوْنَ يُجَاوِزُونَ فِي السَّبْتِ ﴿إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا﴾ شَوَارِعَ -إِلَى قَوْلِهِ-: ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ [الأعراف: ١٦٣-١٦٦].

باب ـ ۳۶ قول خدای تعالی:

«و سؤال کن (یا محمد) یهود را از حال دیهی که نزدیک دریا واقع بود، چون از حد (اوامر الهی) می‌گذشتند در روز شنبه.»

یتَعَدَّوْن، یعنی تجاوز می‌کردند (از احکام خداوند) در روز شنبه. «وقتی که می‌آمد ماهیان ایشان ظاهر شده (شرعاً) روزی که به تعظیم شنبه مشغول می‌شدند.» شرَّعاً یعنی شوارع (ماهیان گردن برآورده بر روی آب) «و روزی که تعظیم شنبه نمی‌کردند ماهیان ایشان نمی‌آمدند.، و همچنین آزمودیم ایشان را به سبب آنکه فسق می‌کردند. و یاد کن چون گفت گروهی از اهل آن دیه، چرا پند می‌دهید گروهی را که خدای تعالی هلاک خواهد کرد ایشان را یا عذاب خواهد کرد ایشان را عذابی سخت، گفتند: تا ما را عذری باشد نزدیک پروردگار شما و تا باشد که ایشان پرهیزگاری کنند. پس وقتی که فراموش کردند آنچه به آن پند داده شد ایشان را، نجات دادیم کسانی را که منع می‌کردند از کار بد و گرفتار کردیم ستمکاران را به عذاب سخت به سبب آن که

فاسق بودند.[1]
پس چون تکبر کردند از ترک آنچه منع کرده شد ایشان را از آن (شکار ماهی) گفتیم ایشان را: شوید بوزینگان خوار شده» (الاعراف: ۱۶۳ ـ ۱۶۶)

٣٧- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:

﴿وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [النساء: ١٦٣]

الزُّبُرُ: الْكُتُبُ، وَاحِدُهَا زَبُورٌ، زَبَرْتُ كَتَبْتُ. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ﴾.

قَالَ مُجَاهِدٌ: سَبِّحِي مَعَهُ ﴿وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ. أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ﴾ الدُّرُوعَ ﴿وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ﴾ الْمَسَامِيرِ وَالْحَلَقِ، وَلَا يُدِقَّ الْمِسْمَارَ فَيَتَسَلْسَلَ، وَلَا يُعَظِّمْ فَيَفْصِمَ ﴿وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. [سبأ: ١٠- ١١].

باب ـ ۳۷ قول خدای تعالی

«وَ اتینا داوُدَ زَبُوراً» (النساء: ۱۶۳) و چنانکه دادیم داود را زبور. الزُّبُرْ: یعنی کتابها و مفرد آن ـ زَبُورٌ ـ است. زَبَرْتُ ـ یعنی نوشتم. «وَ لَقَدْ اَتَینا داوُدَ مِنّا فَضْلاً. یا جِبالُ اَوِّبِی مَعَه» و هر آینه دادیم داود را از نزد خود بزرگی و گفتیم ای کوهها در ستایش خدا با داود هم صدا شوید». مجاهد در تفسیر لفظ ـ اَوِّبِی ـ گفته است یعنی با وی تسبیح بگویید.
«وَالطَّیْرَ وَ اَلَنّالَهُ الحَدیدَ. اَنِ اعمل سابغاتٍ» و مسخر کردیم مرغان را و نرم گردانیدیم برای وی آهن را که بسازد زره‌های گشاده» یعنی زره‌ها را. «وَ قَدِّرَ فِی السَّرْدِ» و اندازه نگهدار در بافتن. یعنی در بافتن میخها و حلقه‌ها (تناسب را مراعات کن) میخ را باریک نساز که نرم و سست گردد و بزرگ و ستبر مکن که زره را بشکند. «و ای اهل بیت داود: کردار شایسته کنید هر آینه من به آنچه می‌کنید بینام.»
(سبا: ۱۰ ـ ۱۱)

٣٤١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُرْآنُ، فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ فَتُسْرَجُ، فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ، وَلَا يَأْكُلُ إِلَّا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ».

۳۴۱۷ ـ از هَمّام روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خواندن زبور بر داود آسان کرده شده بود

۱- اهل آن به دین موسی (ع) بودند و تعظیم روز شنبه در زمرهٔ فرایض ایشان بود که نباید در آن روز شکار کنند و یا به اعمال دنیوی مشغول شوند و در آن دیه سه گروه مردم بودند، گروهی شکار می‌کردند و گروهی از شکار منع می‌کردند و گروهی نه شکار می‌کردند و نه از آن منع می‌کردند.

رَوَاهُ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۲۰۷۳].

و چون به زین کردن امر می‌کرد حیوانات سواری وی زین می‌شد و زبور را تمام می‌خواند قبل از آنکه حیوانات زین شوند، و نمی‌خورد به جز از عمل دست خود.» این حدیث را موسی بن عُقْبه، از صَفْوان از عطاء بن یسار از ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۴۱۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ: أَخْبَرَهُ وَأَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَقُولُ: وَاللَّهِ لأَصُومَنَّ النَّهَارَ وَلأَقُومَنَّ اللَّيْلَ مَا عِشْتُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ: وَاللَّهِ لأَصُومَنَّ النَّهَارَ وَلأَقُومَنَّ اللَّيْلَ مَا عِشْتُ». قُلْتُ: قَدْ قُلْتُهُ، قَالَ: «إِنَّكَ لا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ، فَصُمْ وَأَفْطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ، وَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، وَذَلِكَ مِثْلُ صِيَامِ الدَّهْرِ». فَقُلْتُ: إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمَيْنِ». قَالَ: قُلْتُ: إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا، وَذَلِكَ صِيَامُ دَاوُدَ، وَهُوَ أَعْدَلُ الصِّيَامِ». قُلْتُ: إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ». [راجع: ۱۱۳۱، اخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

۳۴۱۸ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که سعید بن مُسَیَّب و ابوسلمه بن عبدالرحمن او را خبر داده‌اند که عبدالله بن عمرو(رضی‌الله عنهما) گفت: «به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خبر داده شد که من می‌گویم: «به خدا سوگند که روز را روزه می‌گیرم و شب را (به نماز) می‌ایستم تا آنگاه که زنده‌ام. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «تویی که می‌گویی: به خدا سوگند که روز را روزه می‌گیرم و شب را به نماز می‌ایستم تا آنگاه که زنده‌ام.» گفتم: به تحقیق که گفته‌ام. آن حضرت فرمود: «به تحقیق که تو توان آن را نداری. روزه بگیر و روزه مگیر و به نماز برخیز و بخواب، و در هر ماه سه روز روزه بگیر، همانا عمل نیک را ده چند پاداش است و آن روزهٔ سه روزه عوض روزهٔ سال است.»

گفتم: من بیش از این توانایی دارم، یا رسول‌الله. فرمود: «یک روز روزه بگیر و دو روز بخور.» گفتم: من بیش از این توانایی دارم یا رسول‌الله. فرمود: «پس یک روز روزه بگیر و یک روز بخور و این روزهٔ داود است که بهترین روزه است.» گفتم: من بیش از این توانایی دارم یا رسول‌الله. فرمود: «از این بهتر چیزی نیست.»

۳۴۱۹- حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ: حَدَّثَنَا [illegible] أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ

۳۴۱۹ ـ از ابوالعباس روایت است که عبدالله بن عمر و بن عاص(رضی‌الله عنهما) گفت:

عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَمْ أُنَبَّأْ أَنَّكَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَتَصُومُ النَّهَارَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ هَجَمَتِ الْعَيْنُ، وَنَفِهَتِ النَّفْسُ، صُمْ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ، أَوْ كَصَوْمِ الدَّهْرِ». قُلْتُ: إِنِّي أَجِدُ بِي - قَالَ مِسْعَرٌ: يَعْنِي قُوَّةً - قَالَ: «فَصُمْ صَوْمَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا، وَلَا يَفِرُّ إِذَا لَاقَى». [راجع: ۱۱۳۱. أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مرا فرمود: «آیا خبر نشده‌ام که شب را به نماز می‌ایستی و روز را روزه می‌گیری» گفتم: آری. فرمود: «همانا اگر چنین کنی، چشمت ضعیف می‌شود و تنت خسته می‌گردد. در هر ماه سه روز روزه بگیر و آن روزهٔ تمام سال است ـ یا فرمود ـ مثل روزهٔ تمام سال است.» گفتم: من آن را در خود می‌یابم ـ مِسْعَر (روای) گفت: یعنی قوت آن را، فرمود: «پس مانند روزهٔ داود علیه السلام روزه بگیر و او یک روز روزه می‌گرفت و یک روز می‌خورد و در رویارویی با دشمن (برابر نیروی بسیار) نمی‌گریخت.»

۳۸- باب: أَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ،

وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ: كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ. وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا.

قَالَ عَلِيٌّ: وَهُوَ قَوْلُ عَائِشَةَ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلَّا نَائِمًا [راجع: ۱۱۳۳].

باب ـ ۳۸

محبوب‌ترین نماز نزد خداوند نماز داود و محبوب‌ترین روزه نزد خداوند روزهٔ داود است: که نیم اول شب را می‌خوابید و سوم حصهٔ شب را به نماز می‌ایستاد و ششم حصهٔ از شب را باز می‌خوابید و یک روز روزه می‌گرفت و یک روز می‌خورد.»
علی (احتمالاً علی بن مدینی) گفته است: و آن گفتار عایشه است. آن حضرت را سحر نزد من درنیافت مگر آنکه خوابیده بود.[1]

۳۴۲۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَوْسٍ الثَّقَفِيِّ: سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ: كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ: كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ». [راجع: ۱۱۳۱. أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

۳۴۲۰ ـ از عَمْرو بن اوس الثَّقفی روایت است که از عبدالله بن عَمْرو شنیده است که می‌گفت: «رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «محبوب‌ترین روزه نزد خداوند روزهٔ داود است، وی یک روز روزه می‌گرفت و یک روز

۱- مراد از خوابیدن آن حضرت پس از ادای نماز شب است. در رابطه به «ششم حصه از شب» که تذکار یافت.

می‌خورد و محبوب‌ترین نماز نزد خداوند نماز داود است: نیم اول شب را می‌خوابید و سوم حصه از شب را به نماز می‌ایستاد و باز ششم حصه از شب را می‌خوابید.»

۳۹- باب:

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾.

إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَفَصْلَ الْخِطَابِ﴾ [ص: ١٧-٢٠].

قَالَ مُجَاهِدٌ: الْفَهْمُ فِي الْقَضَاءِ.

﴿وَلَا تُشْطِطْ﴾ لَا تُسْرِفْ ﴿وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً﴾ يُقَالُ لِلْمَرْأَةِ نَعْجَةٌ، وَيُقَالُ لَهَا أَيْضًا شَاةٌ ﴿وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا﴾ مِثْلُ ﴿وَكَفَلَهَا زَكَرِيَّا﴾ [آل عمران: ٣٧]: ضَمَّهَا ﴿وَعَزَّنِي﴾ غَلَبَنِي، صَارَ أَعَزَّ مِنِّي، أَعْزَزْتُهُ جَعَلْتُهُ عَزِيزًا ﴿فِي الْخِطَابِ﴾ يُقَالُ: الْمُحَاوَرَةُ ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ﴾ الشُّرَكَاءِ ﴿لَيَبْغِي - إِلَى قَوْلِهِ - أَنَّمَا فَتَنَّاهُ﴾

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اخْتَبَرْنَاهُ.

وَقَرَأَ عُمَرُ: فَتَّنَّاهُ، بِتَشْدِيدِ التَّاءِ

﴿فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ [ص: ٢٢-٢٤]

باب ـ ۳۹

«و یاد کن بندۀ ما داود، خداوند قوت را، هر آینه او (به سوی خدا) رجوع کننده بود. هر آینه رام ساختیم همراه او کوهها را، تسبیح می‌گفتند به وقت شام و صباح. و رام ساختیم مرغان را بهم آورده، هر یکی برای او فرمانبردار بود. و محکم کردیم پادشاهی او را و دادیمش حکمت و سخن واضح»(ص ۱۷ ـ ۲۰) مجاهد (در تفسیر ـ فصل الخطاب ـ حکمت و سخن واضح) گفته است: فهم و ادراک در قضاوت. «و لاتُشْطِطْ» یعنی از حد مگذر «و دلالت کن ما را به راه راست، این برادر من است که نود و نه میش (نَعْجَة) دارد.» برای زن گفته می‌شود: نَعْجَةٌ و همچنان برای گوسفند گفته می‌شود. «و من یک میش (نَعْجَةٌ) دارم و می‌گوید ـ اَکْفِلْنیها ـ آن را به من بسپار. (ص: ۲۲ ـ ۲۳)[1] یعنی ـ اَکْفَلْنها ـ مانند «وَکَفَّلَها زکَریّا» است

۱- دو نفر نزد داود علیه‌السلام به دادخواهی آمدند و خود را برادر یکدیگر معرفی کردند. یکی گفت که برادر من نود ونه میش دارد و من فقط یک میش دارم و می‌گوید: آن یک میش را هم به من واگذار و در جدال و سن بر من غالب آمده است. که داود علیه‌السلام بدون شنیدن حرف‌های مدعی علیه، بر ضد او حکم می‌کند و او را ستمکار معرفی می‌نماید. در حالی که این کار بر خلاف مقام قضاوت است. اینجا بود که داود متوجه اشتباه خویش در قضاوت شد و از خداوند آمرزش طلبید.

(آل عمران: ۳۷) یعنی زکریا، مریم را با خود گرفت.«وَ عَزَّنِی» (ص: ۲۳) یعنی بر من غلبه کرد. می‌گویند: ـ صارَ اَعَزَّمنی ـ یعنی گشت غالبتر از من ـ اَعْزَزْتُهُ ـ یعنی غالب گردانیدم او را «فِی الخِطاب» (ص ۲۳) یعنی محاوره یا گفت‌وگوی.[۱]

«گفت داود: هر آینه ستم کرد برادر تو بر خواستن میش تو تا به هم آرد به میشهای خود و هر آینه بسیاری از ـ الخُلَطاء» یعنی از شرکاء «ستم می‌کنند بعضی ایشان بر بعضی، مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و اندک اند ایشان و شناخت داود که ما آزموده‌ایم او را.» (ص: ۲٤)

ابن عباس گفته است «فَتَنّاه» در آیهٔ فوق بدین معنی است: آزمودیم او را. و عُمَر بن خَطّاب آن را به تشدید تاء خوانده است یعنی: فَتَّنّاهُ «پس (داوُد) طلب آمرزش کرد از پروردگار خود و بیفتاد سجده‌کنان و بازگشت به خدا» (ص: ۲٤)

۳٤۲۱- حَدَّثَنا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنا سَهْلُ بْنُ يُوسُفَ قال: سَمِعْتُ الْعَوَّامَ، عَنْ مُجاهِدٍ قال: قُلْتُ لابْنِ عَبّاسٍ: أَنَسْجُدُ في ﴿ص﴾؟ فَقَرَأ: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَسُلَيْمانَ- حَتَّى أَتى- فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ﴾ فَقال: نَبِيُّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أُمِرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ. [انظر: ٤٦٣٢، ٤٨٠٦، ٤٨٠٧]

۳٤۲۱ ـ از مجاهد روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم: آیا (با خواندن آیهٔ سجده) در سورهٔ «ص» سجده کنم؟ ابن عباس خواند: «و از اولاد ابراهیم راه نمودیم داود و سلیمان ـ تا آنکه بدین کلمات رسید ـ این پیغمبران (که مذکور شدند) کسانی‌اند که هدایت کرد ایشان را خدا، پس به روش ایشان اقتدا کن» (الانعام ـ ۸٤ ـ ۹۰)

ابن عباس گفت: پیامبر شما(صلی‌الله علیه وسلم) از کسانی است که مأمور شده که به آن

۱- مراد از آن در آیهٔ «و عَزَّنی فی‌الخطاب» است. یعنی در گفت و گوی بر من غالب آمد.

٣٤٢٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَيْسَ ﴿ص﴾ مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ فِيهَا. [راجع: ١٠٦٩].

٤٠- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ٣٠]

الرَّاجِعُ: الْمُنِيبُ.

وَقَوْلِهِ: ﴿هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾ [ص: ٣٥].

وَقَوْلِهِ: ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ [البقرة: ١٠٢].

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ﴾ أَذَبْنَا لَهُ عَيْنَ الْحَدِيدِ

﴿وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ. يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ﴾ قَالَ مُجَاهِدٌ: بُنْيَانٌ مَا دُونَ الْقُصُورِ ﴿وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ﴾ كَالْحِيَاضِ لِلْإِبِلِ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَالْجَوْبَةِ مِنَ الْأَرْضِ ﴿وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ، فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ﴾ الْأَرَضَةُ ﴿تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ﴾ عَصَاهُ ﴿فَلَمَّا خَرَّ - إِلَى قَوْلِهِ - فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ [سبأ: ١٢-١٤].

﴿حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ [ص: ٣٢]: يَمْسَحُ أَعْرَافَ الْخَيْلِ وَعَرَاقِيبَهَا.

﴿الْأَصْفَادِ﴾ [ص: ٣٨]: الْوَثَاقُ.

پیامبران اقتدا کند.

٣٤٢٢ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: «در سجدهٔ سورهٔ «ص» از سجده‌های واجب نیست، در حالی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که در آن سجده می‌کرد.[1]

باب ـ ۴۰

فرمودهٔ خدای تعالی

«و عطا کردیم برای داود فرزندی به نام سلیمان که نیکو بنده‌ای است و همانا رجوع آرنده به خدا بود.» (ص: ۳۰) «اَوّاب» را، رجوع کنندهٔ بازگشت کننده تفسیر کرده است.[2] و در گفتهٔ خدای تعالی: «مرا پادشاهی بخش که پس از من کسی را نسزد.» (ص: ۳۵) و گفتهٔ خدای تعالی: «و پیروی کردند (یهود) آنچه را شیطانها در زمان پادشاهی سلیمان می‌خواندند.» (البقره: ۱۰۲) «و مسخر ساختیم برای سلیمان باد را، سیر اول روز او یک ماهه راه بود و سیر آخر روز او نیز یک ماهه راه بود و روان ساختیم برای او چشمهٔ مس.» (سبا: ۱۲) امام بخاری عبارت «وَاَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» یعنی: روان ساختیم برای او چشمهٔ مس را. چنین تفسیر می‌کند: گداختیم برای او چشمهٔ آهن را. «و مسخرش ساختیم از دیوان کسی را که کار می‌کرد پیش او به حکم پروردگار خویش و هرکه کجی کند از دیوان از حکم ما، بچشانیم او را پاره‌ای از آتش دوزخ. می‌ساختند برای او آنچه می‌خواست از

۱- آن حضرت به جهت موافقت از داود و قبول توبهٔ او، در آن سوره سجده کرده بود.

۲- در متن میان ـ الراجع و المنیب علامت شارحه (:) گذاشته شده که اشتباه است.

قال مُجَاهِدٌ: ﴿الصَّافِنَاتُ﴾ صَفَنَ الْفَرَسُ رَفَعَ إِحْدَى رِجْلَيْهِ حَتَّى تَكُونَ عَلَى طَرَفِ الْحَافِرِ ﴿الْجِيَادُ﴾ [ص: ۳۱]: السِّرَاعُ. ﴿جَسَدًا﴾ [ص: ۳٤]: شَيْطَانًا. ﴿رُخَاءً﴾ طَيِّبَةً ﴿حَيْثُ أَصَابَ﴾ [ص: ۳٦]: حَيْثُ شَاءَ. ﴿فَامْنُنْ﴾ أَعْطِ. ﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [ص: ۳۹]: بِغَيْرِ حَرَجٍ.

قلعه‌ها.» (سبأ: ۱۲ ـ ۱۳) مجاهد گفته است: کلمهٔ «محاريْب» را که در آیت آمده است: عماراتی است که کوتاهتر از قصرها است. «وَ تَماثيلَ و جِفانَ كَالْجواب» یعنی می‌ساختند برای سلیمان صورتها و کاسه‌های بزرگ همچون حوضها. کلمهٔ ـ «کالجواب» را حوضهای آبخور شتران تفسیر کرده است. ابن عباس گفته است: مانند گشادگی در زمین (حفره، گودال) «و دیگهای ثابت در جاهای خود، گفتیم به عمل آرید ای آل داود سپاسداری را و اندک کسی از بندگان من شکرگزار است. و چون مقرر کردیم بر سلیمان مرگ را (و او بر عصا تکیه کرده بود) دیوان را بر مرگ وی آگاه نکرد جز جنبنده‌های زمین»(سبأ:۱۲-۱۳) یعنی موریانه. «که می‌خورد مِنْسات او را» یعنی عصای او را. «و چون (جسد) سلیمان افتاد. بر دیوان ظاهر شد که اگر غیب می‌دانستند در عذاب خوارکننده درنگ نمی‌کردند.»[۱] (سبأ:١٤)

«دوستی مال (یعنی اسپان) مرا از ذکر پروردگار من بازداشت ـ تا آنکه پنهان شد آفتاب در پرده. (نماز عصر من فوت شد) بازگردانید اسپان را بر من. پس سلیمان بر ساقها و گردنهای اسپان دست می‌کشید.»[۲] (ص: ۳۳)

«اَلاَصْفادُ» (ص: ۳۸) یعنی: بندها[۳] مجاهد گفته

۱- چون دیوان، سلیمان را بر عصا تکیه زده می‌دیدند، تصور می‌کردند که زنده است و آنهاهمان کارهای سخت و پر مشقت را که در زمان حیات وی انجام می‌دادند، ادامه می‌دادند و این امر می‌رساند که آنها علم غیب نداشتند، ورنه هرگاه از مرگ وی در دم آگاه می‌شدند، آزاد می‌بودند.

۲- در این مورد دو تفسیر مختلف است، برخی دست کشیدن بر ساقها و گردنهای اسپان را، ذبح و قربانی اسبان تفسیر کرده‌اند زیرا از فوت نماز عصر خشمگین بود.

۳- وَ آخرینَ مُقَرَّنینَ فیِ‌الاَصْفاد» و مسخر گردانیدیم دیوان دیگر را دست و پا به هم بسته در زنجیرها.

است: «اَلصّافِنات» (ص: ۳۱) یعنی: اسپی که یکی از دو پای خود را برداشت تا آن‌که بر کنارهٔ سم قرار داشته باشد «اَلجیادُ» یعنی تیزرو.[1] «جَسداً» (ص: ۳٤) به معنی دیو است.[2] «رُخاءً» یعنی نرم و خوش. «حَیْثُ اَصاب» (ص: ۳٦) یعنی هرجا که خواسته باشد.[3] «فَاَمنُن» یعنی بده. «بِغَیْر حساب» (ص: ۳۹) یعنی بدون گناه و دست تنگی.[4]

۳٤۲۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَلَيَّ صَلَاتِي، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ فَأَخَذْتُهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبُطَهُ عَلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ دَعْوَةَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾. فَرَدَدْتُهُ خَاسِئًا». [راجع: ٤٦١. أخرجه مسلم: ٥٤١].

﴿عِفْرِيتٌ﴾ مُتَمَرِّدٌ مِنْ إِنْسٍ أَوْ جَانٍّ، مِثْلُ زِبْنِيَةٍ جَمَاعَتُهَا الزَّبَانِيَةُ.

۳٤۲۳ ـ از محمد بن زیاد، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عفریتی از نوع دیو دیشب بر من آمد تا نماز مرا قطع کند، خداوند مرا بر وی مسلط گردانید و او را گرفتم و قصد کردم که او را به یکی از ستونهای مسجد ببندم تا همهٔ شما به سوی وی بنگرید، پس دعای برادرم سلیمان را به یاد آوردم (اینکه گفت): «پروردگارا بیامرز مرا و مرا پادشاهیی عطا کن که پس از من هیچ کس را نسزد.» پس او را خوار و زبون شده راندم.»

«عَفْرِیْت» یعنی متمرد و سرکش از جنس آدمی و دیو، مانند: زِبْنِیهٔ یعنی دیو سرکش یا دوزخ بان که جمع آن ـ الزَّبانِیَهٔ ـ است.

۳٤۲٤- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ: لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى سَبْعِينَ امْرَأَةً، تَحْمِلُ كُلُّ امْرَأَةٍ فَارِسًا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ، وَلَمْ تَحْمِلْ شَيْئًا إِلَّا وَاحِدًا، سَاقِطًا أَحَدُ شِقَّيْهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَوْ قَالَهَا لَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [انظر: ٥٢٤٢، ٦٦٣٩، ٦٧٢٠، ٧٤٦٩، أخرجه

۳٤۲٤ ـ از اَعْرَج، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سلیمان پسر داود گفت: همانا امشب

۱- «إِذْ عُرِضَ علیه بالعَشِیِّ الصّافنات الجیاد» یاد کن چون نموده شد او را وقت شامگاه اسپان تیزرو.(ص:۳۱)

۲- «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمانَ وَاَلْقَیْنا علی کُرسِیِّه جَسَداً ثُمَّ اَناب» و هر آینه آزمودیم سلیمان را و انداختیم بر تخت او کالبدی باز رجوع کرد به خدا.(ص:۳۴)

۳- «فَسَخَّر نالَهُ الرِّیح تَجْری بامره رُخاً حَیْثُ اَصاب» پس مسخر گردانیدیم برای او باد را می‌رفت به فرمان او به آهستگی هر جا که خواسته باشد.

۴- «هذا عَطاؤُنا فَاَمْنُن اَوْ اَمسک بِغَیرِ حساب» گفتیم: این است بخشش ما پس عطا کن یانگهدار به غیر آنکه با تو حساب کرده شود.(ص: ۳۹)

مسلم: ۱۶۵٤].

قال شُعَيبٌ وابنُ أبي الزِّنادِ: «تِسعِينَ». وَهُوَ أصَحُّ.

بر هفتاد زن (به قصد جماع) دور می‌زنم تا هر زن سوار کاری بزاید که در راه خدا جهاد کند. همراه وی به او گفت: ان شاءالله، بگوی. وی نگفت. زنان وی باردار نشد، مگر یکی که مولودی زایید که نیمهٔ بدن وی افتاده بود. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: اگر او (ان شأ الله) را می‌گفت. (پسرانی می‌داشت) که در راه خدا جهاد می‌کردند.»

شعیب و ابن ابی الزّناد گفته‌اند: «نود» صحیح‌تر است (یعنی اینکه سلیمان نود زن داشت.»

۳٤۲۵- حدَّثني عُمَرُ بنُ حَفصٍ: حدَّثنا أبي: حدَّثنا الأعمَشُ: حدَّثنا إبراهيمُ التَّيميُّ، عن أبيه، عن أبي ذَرٍّ ﷺ قال: قُلتُ يا رسولَ اللهِ، أيُّ مسجدٍ وُضِعَ أوَّلَ؟ قال: «المسجدُ الحرامُ». قُلتُ: ثُمَّ أيٌّ؟ قال: «ثُمَّ المسجدُ الأقصى». قُلتُ: كَم كانَ بينَهُما؟ قال: «أربعونَ، ثُمَّ قال: حيثُما أدرَكَتكَ الصَّلاةُ فَصَلِّ، والأرضُ لَكَ مَسجدٌ». [راجع: ۳۳٦٦. اخرجه مسلم ۵۲۰].

۳٤۲۵ ـ از اَعمَش، از ابراهیم التَّیمی، از پدرش روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، کدام مسجد، اول ساخته شد؟ فرمود: «مسجدالحرام در مکه. گفتم: پس از آن کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «پس از آن مسجد اقصی در بیت المقدس» گفتم: میان ساختمان این دو مسجد چند مدت بود؟ فرمود: «چهل سال» سپس فرمود: در هر جایی که تو را نماز دریابد در آن نماز بگزار، و تمام زمین تو را مسجد است.

۳٤۲٦- حدَّثنا أبو اليَمانِ: أخبرَنا شُعَيبٌ: حدَّثنا أبو الزِّنادِ، عن عبدِالرَّحمنِ حدَّثَهُ: أنَّهُ سمعَ أبا هُرَيرَةَ ﷺ: أنَّهُ سمعَ رسولَ اللهِ ﷺ: «يقولُ مَثَلي ومَثَلُ النّاسِ، كمَثَلِ رَجُلٍ استَوقَدَ نارًا، فجعَلَ الفَراشُ وهذه الدَّوابُّ تَقَعُ في النّارِ». [أخرجه مسلم: ۲۲۸٤].

۳٤۲٦ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «مثال من و مثال مردم، مثال مردی است که آتشی را افروخته است و پروانه‌ها و این حشرات خود را در آن می‌افکنند.»[1]

۳٤۲۷- وقال: «كانَتِ امرَأتانِ معَهُما ابناهُما، جاءَ الذِّئبُ فذَهَبَ بابنِ إحداهُما، فقالَت صاحِبَتُها: إنَّما ذَهَبَ بابنِكِ، وقالَتِ الأُخرى: إنَّما ذَهَبَ بابنِكِ، فتَحاكَمَتا إلى داوُدَ، فقَضى بهِ للكُبرى، فخَرَجَتا على

۳٤۲۷ ـ (ابوهریره گفت) که آن حضرت فرمود: «دو زن بودند که دو پسرشان همراه‌شان بود. گرگ آمد و پسر یکی از ایشان رابرد، یکی از

۱- این بخشی از حدیثی است که ادامهٔ آن بعداً خواهد آمد.

سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَأَخْبَرَتَاهُ، فَقَالَ: ائْتُونِي بِالسِّكِّينِ أَشُقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لَا تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنْ سَمِعْتُ بِالسِّكِّينِ إِلَّا يَوْمَئِذٍ، وَمَا كُنَّا نَقُولُ إِلَّا الْمُدْيَةَ.
[انظر: ۶۷۶۹، أخرجه مسلم: ۱۷۲۰].

آن دو زن گفت: همانا گرگ پسر تو را برد. زن دیگر گفت: همانا گرگ پسر تو را برد (تا پسر دیگر را از آن خود سازد.» قضیه را نزد داود بردند. داود به مفاد زن بزرگسالتر حکم کرد (تا آن پسر باقی مانده به وی داده شود) سپس آن دو زن نزد سلیمان پسر داود رفتند و از قضیه آگاهش کردند. وی گفت: برایم کاردی بیاورید که آن پسر را دو نیم کنم (و هریک را نیمی بدهم) زن خوردسالتر گفت: خداوند تو را رحمت کند این کار را مکن. این پسر از اوست. سپس سلیمان به مفاد زن خورد سالتر حکم کرد.»[1] ابوهریره گفت: به خدا سوگند که لفظ ـ سَکین ـ را جز در آن روز نشنیده بودم و ما (کارد را) المُدْیه ـ می‌گفتیم.

۴۱- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [لقمان: ۱۲-۱۳]. ﴿وَلَا تُصَعِّرْ﴾: الْإِعْرَاضُ بِالْوَجْهِ.

باب ـ ۴۱ فرمودهٔ خدای تعالی

«و هر آینه عطا کردیم لقمان را حکمت. گفتیم که شکر کن خدا را و هرکه شکر کند پس جز این نیست که شکر می‌کند برای نفس خود و هرکه ناسپاسی کند پس هر آینه خدا بی نیاز ستوده کار است. و یاد کن چون گفت لقمان به پسر خود در حالی که پند می‌داد آن پسر را، ای پسرک من شریک مقرر مکن باخدا هر آینه شرک ستمی بزرگ است. و حکم فرمودیم آدمی را به نسبت پدر و مادر وی، او را مادر وی در شکم برداشته است در حال سستی بر سستی و از شیر باز کردن او در دو سال است، که شکرگزاری کن مرا و پدر و مادر خود را،

۱- آن پسر باقی مانده، پسر زن خوردسالتر بود، زیرا مهر مادری وی باعث شد که نگذارد پسرش را دو نیم کنند.

بازگشت به سوی من است. و اگر (پدر و مادر تو) بکوشند که بر من شریک بیاوری، آنچه تو را بدان دانشی نیست، از ایشان اطاعت نکن، و در زندگی دنیا باایشان مصاحبت کن، به وجهی پسندیده، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من رجوع دارد، پس خبر دهم شما را به آن‌چه می‌کردید. گفت لقمان: ای پسرک من، اگر (کردار آدمی) به وزن دانهٔ خردل (کوچک) باشد و آن در میان سنگ باشد یا در آسمانها یا در زمین خداوند آن را حاضر کند (و بر آن حساب کند) هر آینه خداوند باریک بین خبردار است. ای پسرک من، برپادار نماز را و بفرمای به کار پسندیده، و منع کن از ناپسندیده و صبر کن بر هرچه برسد به تو، هر آینه آنچه فرموده شد از واجبات امور است. و از مردم روی مگردان، و در زمین خرامان راه مرو. هر آینه خدا دوست نمی‌دارد هر نازندهٔ خود ستاینده را» (لقمان: ۱۲ ـ ۱۸) «و لا تُصَعِّرْ» (لقمان: ۱۸) یعنی: روی خود را برنگردان.

۳٤۲۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ: أَيُّنَا لَمْ يَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ؟ فَنَزَلَتْ: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾. [لقمان: ۱۳]. [راجع: ۳۲. أخرجه مسلم: ۱۲٤، بزيادة].

۳٤۲۸ ـ از شُعبه، از اَعْمش، از ابراهیم، از عَلْقَمه روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که خداوند این آیت را نازل کرد. «کسانی که ایمان آوردند و نیامیختند ایمان خود را به ظلم.» (الانعام: ۸۲)[۱] یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند: کیست از ما که ایمان خود را به ظلم نیامیخته است؟ سپس این آیت نازل شد: «شریک مقرر مکن با خدا، هر آینه شرک ظلمی بزرگ است.» (لقمان: ۱۳).

۱- صحابه، ظلم را به معنی عام متعارف آن که ستم است، فهمیده بودند و سؤال کردند، در حالی که در آیهٔ مذکور، ظلم به معنی شرک است.

٣٤٢٩- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللّه ﷺ قال: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ شَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَقَالوا: يَا رَسُولَ اللّه، أَيُّنَا لا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ قال: «لَيْسَ ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ الشِّرْكُ، أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قال لُقْمَانُ لابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ: ﴿يَا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّه إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾». [راجع: ٣٢. أخرجه مسلم: ١٢٤].

٣٤٢٩- عیسی بن یونس از اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله رضی‌الله عنه روایت نموده که گفت: چون این آیه نازل شد: «آنانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را به ظلم نیامیختند»، بر مسلمانان دشوار آمد و گفتند: ای رسول خدا! کدام‌یک از ما بر خویشتن ستم نمی‌کند. فرمود: «این آن نیست که تصور می‌کنید بلکه آن شرک است. آیا نشنیده‌اید آنچه را لقمان برای پسرش گفت: «ای پسرکم! به خداوند شریک میاور که شرک همانا ستمی بزرگ است».

٤٢- باب:

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾. الآيَةَ [يس: ١٣]

﴿فَعَزَّزْنَا﴾ [يس: ١٤]: قال مُجَاهِدٌ: شَدَّدْنَا.

وَقال ابْنُ عَبَّاسٍ ﴿طَائِرُكُمْ﴾ [يس: ١٩]: مَصَائِبُكُمْ.

۴۲ - باب

«برای‌شان مثلی زن از همشهریانی...»(یس:۱۳)

(فعز زنا) (یس:١٤)

مجاهد گفت: «استوار داشتیم = محکم کردیم»

ابن عباس گفت: (طائرکم) (یس:۱۹) «مصیبت‌های شما»

٤٣- باب: قَوْلِ اللّه تَعَالَى: ﴿ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا. إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا،

قال رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾. [مريم: ٢-٧].

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: مِثْلاً، يُقَالُ: رَضِيًّا مَرْضِيًّا. ﴿عُتِيًّا﴾ عَصِيًّا، عَتَا يَعْتُو. ﴿قال رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿ثَلاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾ وَيُقَالُ: صَحِيحًا. ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ فَأَوْحَى: فَأَشَارَ. ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ [مريم: ٢-١٥].

﴿حَفِيًّا﴾ [مريم: ٤٧]: لَطِيفًا. ﴿عَاقِرًا﴾ الذَّكَرُ وَالأُنْثَى سَوَاءٌ.

۴۳- باب فرمودهٔ خداوند:

«این بیان رحمت پروردگارت در حق بنده‌اش زکریاست. گفت: پروردگارا استخوانم سستی گرفته و برف پیری بر سرم نشسته است و پروردگارا هرگز در دعای تو سخت‌دل نبوده‌ام. تا فرموده‌اش: « [و] تاکنون همنامی برایش قرار نداده‌ایم» (مریم:۱۷)

ابن عباس گفت: مانند. گفته می‌شود: رَضِیاً مَرْضِیاً.(مقبول، پسندیده)

(عتیاً) «نافرمان که از باب عتا یعتو است».

«گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد، حال آنکه همسرم نازاست و خود نیز از پیری به فرتوتی و فرسودگی رسیده‌ام» تا فرموده‌اش: سه شب و روز در عین سلامت» و گفته می‌شود: صحیح و سالم.

[زکریا] از محراب به نزد قومش بیرون آمد، و به آنان اشاره کرد که بامدادان و شامگاهان [او را] نیایش کنید».

(فأوحی) یعنی اشارت نمود.

«[گفتیم:] ای یحیی کتاب آسمانی را به جد و جهد بگیر» تا فرموده‌اش: « و روزی که زنده برانگیخته می‌شود». (مریم: ۲-۱۵).(حفیا) (مریم: ٤٧) « لطیف و مهربان».(عاقرا) نازا که در مورد مرد و زن یکسان به کار می‌رود.

٣٤٣٠- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ: «ثُمَّ صَعِدَ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا يَحْيَى وَعِيسَى وَهُمَا ابْنَا خَالَةٍ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعِيسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالَا: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ». [راجع: ٣٢٠٧. أخرجه مسلم: ١٦٤، مطولاً].

۳۴۳۰- هدبه بن خالد از همام بن یحیی از قتاده از انس بن مالک از مالک بن صعصعه روایت نموده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از شبی که ایشان را به اسراء [و معراج] بردند، برای شان صحبت نموده، فرمود: «سپس بلند شد تا آنکه به آسمان دوم آمد و خواست که دروازه باز شود. گفته شد: این کیست! گفت: جبرئیل.گفته شد: همراهات کیست؟ گفت: محمد.
گفته شد: آیا بسوی‌شان فرستاده شده؟ گفت: بلی.چون از آنجا رها شدم ناگاه یحیی و عیسی علیهماالسلام را که پسران خالهٔ یکدیگرند، دیدار کردم.گفت: این یحیی و عیسی‌اند، پس بر آنان سلام کن. گفت: من سلام کردم و آن دو پاسخ مرا دادند. سپس گفتند: خوش آمدی، برادر صالح و شایسته و پیامبر صالح و شایسته».

٤٤- باب:

قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ [مريم: ١٦]

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ﴾ [آل عمران: ٤٥].

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - إِلَى قَوْلِهِ - يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾. [آل عمران: ٣٣-٣٧].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَآلُ عِمْرَانَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ عِمْرَانَ وَآلِ يَاسِينَ وَآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، يَقُولُ: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾ [آل عمران: ٦٨]: وَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ. وَيُقَالُ: آلُ يَعْقُوبَ أَهْلُ يَعْقُوبَ، فَإِذَا صَغَّرُوا آلَ ثُمَّ رَدُّوهُ إِلَى الْأَصْلِ قَالُوا: أُهَيْلٌ.

۴۴- باب

فرمودهٔ‌خداوند تعالی: «و یاد کن در کتاب مریم را آنگاه که از خانواده‌اش در گوشه‌ای شرقی کناره گرفت» (مریم:۱٦)
«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را به کلمهٔ خویش ... بشارت می‌دهد(آل عمران: ٤٥) «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید» تا فرموده‌اش: خدا «هر کس را که بخواهد بی‌حساب روزی می‌بخشد» آل عمران: ۳۳-۳۷).
ابن عباس گفت: و آل عمران، مؤمنان از فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران و فرزندان یاسین و فرزندان محمد (صلی‌الله علیه وسلم)اند. خداوند می‌فرماید: «همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم همانا کسانی‌اند که از او پیروی کردند». (آل عمران:٦٨) و آنان مؤمنان‌اند.
گفته می‌شود: آل یعقوب یعنی اهل و خانواده‌اش. که هرگاه آل را به صیغهٔ تصغیر برگشت دهند و آن را به اصل برگردانند، گویند: أُهَيْلٌ.

٣٤٣١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ بَنِي آدَمَ مَوْلُودٌ إِلَّا يَمَسُّهُ الشَّيْطَانُ حِينَ يُولَدُ، فَيَسْتَهِلُّ صَارِخًا مِنْ مَسِّ الشَّيْطَانِ، غَيْرَ مَرْيَمَ وَابْنِهَا».

ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: «وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». [آل عمران: ٣٦]. [راجع: ٣٢٨٦. أخرجه مسلم: ٢٣٦٦].

٣٤٣١ ـ از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت. «در میان فرزندان آدم کسی زاده نشده که هنگام تولد، شیطان او را مساس نکرده باشد، پس از اثر مساس شیطان فریاد می‌کند، به جز از مریم و پسر وی.» سپس ابوهریره می‌گفت: «و هر آینه من در پناه تو می‌گذارم او را و نسل او را از شیطان ملعون» (آل عمران: ٣٦)

٤٥- بَاب:

باب ـ ٤٥

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ، ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ [آل عمران: ٤٢-٤٤].

يُقَالُ: يَكْفُلُ يَضُمُّ، كَفَلَهَا ضَمَّهَا، مُخَفَّفَةً، لَيْسَ مِنْ كَفَالَةِ الدُّيُونِ وَشِبْهِهَا.

«و آنگاه که گفتند فرشتگان، ای مریم هر آینه خدا برگزید تو را و پاک ساخت تو را و برگزید تو را بر زنان عالمها. ای مریم فرمانبرداری کن پروردگار خود را و سجده کن و نمازگزار با نمازگزاران. (ای محمد) این از خبرهای غیب است وحی می‌کنیم آن را به سوی تو و نبودی تو نزد آن قوم چون می‌انداختند قلمهای خویش را تا کدام کس از ایشان خبر گیر مریم شود و نبودی نزد ایشان آنگاه که با هم منازعه می‌کردند.» (آل عمران: ٤٢ ـ ٤٤)

گفته می‌شود: یکْفُلُ، یعنی یَضُمُّ؛ یعنی (مریم را) با خود می‌گیرد. کَفَلَها، به معنی ضَمَّها، است، اگر به تخفیف فاء خوانده شود و این به معنی کفالت قرض و امثال آن چون ضامن و غیره نیست.

٣٤٣٢- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ

٣٤٣٢ ـ از عبدالله بن جعفر روایت است که گفت: از علی (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که

يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ». [انظر: ۳۸۱۵. اخرجه مسلم: ۲۴۳۰].

می‌فرمود: «بهترین زنان (دنیا در زمان خود) مریم دختر عمران است و بهترین زنان (دنیا در زمان خود) خدیجه است.»

۴۶- باب: قَوْلِهِ تَعَالَى:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾

إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [آل عمران: ۴۵-۴۷].

يُبَشِّرُكِ وَيَبْشُرُكِ وَاحِدٌ، ﴿وَجِيهًا﴾ شَرِيفًا.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: ﴿الْمَسِيحُ﴾ الصِّدِّيقُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْكَهْلُ: الْحَلِيمُ، وَالْأَكْمَهُ مَنْ يُبْصِرُ بِالنَّهَارِ وَلَا يُبْصِرُ بِاللَّيْلِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: مَنْ يُولَدُ أَعْمَى.

باب ـ ۴۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«آنگاه که گفتند فرشتگان، ای مریم، هر آینه بشارت می‌دهد خدا تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نام او مسیح عیسی پسر مریم است. با آبرو در دنیا و آخرت، و از مقربان بارگاه حضرت عزت است و سخن گوید به مردمان در گهواره و وقت کهنسالی و باشد از شایستگان. گفت: ای پروردگار من، چگونه شود مرا فرزند و دست نرسانیده است به من هیچ آدمی، فرمود همچنان خدا پیدا می‌کند هرچه می‌خواهد چون سرانجام می‌کند کاری، پس جز این نیست که می‌گوید او را بشو، پس می‌شود.» کلمات: یُبَشِّرُکِ و یَبْشُرُکِ، یکی است یعنی مژده می‌دهد تو را[۱] «وَجِیْهاً» به معنی شریف است. یعنی بلند مرتبه و بزرگ قدر. و ابراهیم گفته است: «المَسیح» به معنی صَدّیق است. یعنی درستکار. و مجاهد گفته است: «اَلْکَهْل» به معنی حلیم است. یعنی: بردبار، و الاکْمَه، کسی است که در روز می‌بیند و در شب نمی‌بیند. و به جز از مجاهد گفته است: کسی است که نابینا زاده شده است.

۳۴۳۳- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ مُرَّةَ الْهَمْدَانِيَّ يُحَدِّثُ: عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ، كَمَلَ مِنَ

۳۴۳۳ ـ از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر صلی‌ا لله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان، مانند

۱- و یَبْشُرُکِ، قرائت حمزه و کسائی است.

الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ: إِلا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ». [راجع: ٣٤١١، أخرجه مسلم: ٢٤٣١].

فضیلت آب گوشت (شوربا) بر سایر غذاها است. بسیاری از مردان به کمال رسیدند و از زنان (درزمان پیشین) به کمال نرسیدند به جز مریم دختر عمران و آسیه، زن فرعون.»

٣٤٣٤- وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الإِبِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ».

يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى إِثْرِ ذَلِكَ: وَلَمْ تَرْكَبْ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ بَعِيرًا قَطُّ.

تَابَعَهُ ابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ وَإِسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [انظر: ٥٠٨٢، ٥٣٦٥، أخرجه مسلم: ٢٥٢٧].

٣٤٣٤ ـ از ابن شهاب (زهری) از سعید بن مُسَیب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: شنیده‌ام که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌فرمود: «در میان زنان شترسوار (عرب) زنان قریش بهترین زنان اند، که مهربان‌ترین اند بر کودک و نگاه دارندهٔ مال شوهراند.» ابوهریره در پی این روایت می‌گفت: مریم بنت عمران هرگز بر شتر سوار نشده است. متابعت کرده است (یونس را) پسر برادر زهری و اسحاق کلبی از زُهری.

٤٧- بَاب: قَوْلِهِ: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلا الْحَقَّ

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلا﴾ [النساء: ١٧١].

قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: ﴿كَلِمَتُهُ﴾ كُنْ فَكَانَ. وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ أَحْيَاهُ فَجَعَلَهُ رُوحًا. وَلا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ.

باب ـ ۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«ای اهل کتاب از حد مگذرید در دین خود و مگویید بر خدا مگر سخن راست. جز این نیست که مسیح؛ عیسی پسر مریم پیغامبر خدا است و کلمهٔ اوست، که او آن را به سوی مریم افکند و روحی است از جانب خدا، پس ایمان آرید به خدا و پیغمبران او و مگویید خدایان سه‌اند باز آیید از این گونه گفتار، این باز ماندن بهتر باشد شما را، جز این نیست که خدا معبودی یگانه است، پاک است از آنکه باشد او را فرزندی و او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بس است خدا، کار سازنده» (النساء: ۱۷۱)

ابوعبید گفته است: «کَلِمَتُه» مراد از آن لفظ ـ

کُن ـ است یعنی بشود. پس شد. (یعنی عیسی (ع) بی واسطهٔ پدر و نطفه پیدا شده) و غیر از ابوعبید گفته است: «و رُوح ٌ مِنْه» یعنی او را زندگی بخشید و او را روح گردانید. و نگویید که سه خدا است (یکی خدا و دیگری مسیح و دیگری مریم).

٣٤٣٥- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ هَانِئٍ قَالَ: حَدَّثَنِي جُنَادَةُ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ، عَنْ عُبَادَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ».

قَالَ الْوَلِيدُ: حَدَّثَنِي ابْنُ جَابِرٍ، عَنْ عُمَيْرٍ، عَنْ جُنَادَةَ، وَزَادَ: «مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ أَيِّهَا شَاءَ».

[أخرجه مسلم: ٢٨، بدون ذكر رسوله وبذكر وابن أمته].

٣٤٣٥ ـ از عباده(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرکه گواهی دهد که: اَنْ لااله الا الله وَحْدَهُ لاشریکَ لَهُ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ و رَسُوْلُهُ، وَ اَنَّ عِیْسی عَبْدُالله و رَسُوْلُه، و کَلِمَتُهُ اَلْقاها اِلی مَرْیَم وَ رُوحٌ مِنْهُ، وَالجَنَّةُ حَقٌّ و النَّارُ حَقٌّ ـ خداوند او را بر حسب اعمال (حسنه‌اش ولو اندک باشد) به بهشت درمی‌آورد.)[1]

ولید گفته است: حدیث کرده است مرا ابن جابر، از عُمَیْر، از جُناده و افزوده است (که آن حضرت فرمود: «از درهای هشتگانهٔ بهشت از هر در که بخواهد.»

٤٨- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا﴾ [مريم: ١٦]

نَبَذْنَاهُ: أَلْقَيْنَاهُ: اعْتَزَلَتْ. ﴿شَرْقِيًّا﴾ [مريم: ١٦]: مِمَّا يَلِي الشَّرْقَ. ﴿فَأَجَاءَهَا﴾ [مريم: ٢٣]: أَفْعَلْتُ مِنْ جِئْتُ، وَيُقَالُ: أَلْجَأَهَا اضْطَرَّهَا. ﴿تَسَّاقَطْ﴾ [مريم: ٢٥]: تَسْقُطْ. ﴿قَصِيًّا﴾ [مريم: ٢٢]: قَاصِيًا. ﴿فَرِيًّا﴾ [مريم: ٢٧]: عَظِيمًا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿نِسْيًا﴾ [مريم: ٢٣]: لَمْ أَكُنْ شَيْئًا.

وَقَالَ غَيْرُهُ: النِّسْيُ الْحَقِيرُ.

وَقَالَ أَبُو وَائِلٍ: عَلِمَتْ مَرْيَمُ أَنَّ التَّقِيَّ ذُو نُهْيَةٍ حِينَ

باب ـ ۴۸ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و یاد کن در کتاب مریم را چون یک سو شد از اهل خود در جایی به سمت شرق (عزلت گزید) (مریم: ١٦)

لفظ ـ نبذناه: یعنی انداختیم (و جا دادیم) او را[2]: گوشه گرفت. لفظ «شرقِیًّا» (مریم: ١٦) به جانب شرق «فَاَجاَها» (مریم: ٢٣) پس آورد مریم را ـ اَجاءَ بر وزن افعل است از ـ جِئْتُ ـ

١- نیست معبودی بر حق به جز خدا، یکتا است و او را شریکی نیست و محمد بنده و فرستادهٔ اوست و این که عیسی بندهٔ خدا و رسول اوست و کلمهٔ وی که انداخت او را به سوی مریم و روحی است کائن از امر وی و آن که بهشت حق است و دوزخ حق است.

٢- مراد از ـ نَبَذْناه ـ لفظ «اِنْتَبَذَت» است که در آیه آمده است.

قالتْ: ﴿إنْ كُنْتَ تَقِيّاً﴾ [مريم: ١٨].

قال وكِيعٌ: عَنْ إسْرَائيلَ، عَنْ أبي إسْحَاقَ، عَنِ البَرَاءِ: ﴿سَوِيّاً﴾ [مريم: ٢٤]: نَهَرٌ صَغِيرٌ بالسُّرْيَانِيَّةِ.

است. و گفته می‌شود: الجاها: یعنی او را مضطر و پیچیده ساخت.[1] «تُساقِطْ» (مریم: ۲۵) یعنی می‌افتد[2] «قَصیّاً» (مریم: ۲۲) یعنی دور.[3] «فریا» (مریم:۲۷) یعنی: بزرگ. ابن عباس گفته است: «نَسْیاً» (مریم: ۲۳) چیزی نمی‌بودم.[4] و غیر از ابن عباس گفته است: یعنی چیزی اندک. و ابووائل گفته است: مریم دانست که معنی «اَلتَّقِی» صاحب خرد است آنگاه که گفت: «انْ کُنْتُ تَقِیاً» (مریم: ۱۸) یعنی: اگر خردمند هستی.[5] وکیع از اسرائیل، از ابی اسحاق از براء در معنی «سرِیّاً» (مریم: ٢٤) گفته است که: جوی کوچک است در زبان سریانی. گذاشت و پسری زایید و گفت: این نوزاد از جُرَیج است. سپس مردم به سوی جُرَیج آمدند. صومعه‌اش را شکستند و او را فرود آوردند و دشنامش دادند. جریج وضو کرد و نماز گزارد و بعد نزد کودک آمد و گفت: پدر تو کیست ای کودک؟ کودک گفت: آن چوپان است. مردم به جُریج گفتند: صومعهٔ تو را از طلا می‌سازیم. جُریج گفت: نی، فقط از گِل بسازید.

زنی از بنی اسرائیل پسر خود را شیر می‌داد.

۱- فَاَجأها الْمَخاضُ اِلی جِذعِ النَّخْلةِ» پس مریم را آورد درد زایمان به سوی درخت خرما.

۲- «تَساقِطْ عَلَیْک رُطَباً جَنیاً» تا بیفکند بر سر تو خرمای تازه، در متن عربی لفظ «تَساقِطْ» اشتباهاً «تُساقَطْ» نوشته شده.

۳- فحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذت به مَکاناً قِصیّاً» پس به شکم بار گرفت آن طفل را پس یک سو شد مریم به سبب آن حمل به جایی دور از مردم.

۴- «قالوا یا مَرْیمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیئاً فریّاً» گفتند ای مریم هر آینه آوردی چیزی زشت را.

۵- «قالت یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنتَ نَسْیاً مَنْسیّاً» مریم گفت ای کاش مردم پیش از این و می‌شدم فراموش از خاطر رفته.

۶- فَناداها مِنْ تحْتِها اَلاتَحْزَنی قدْ جَعَلَ رَبُّک تَحْتَک سرِیاً» پس آواز داد او را (طفل، و یا جبرئیل) از جانب پایین او که اندوه مخور هر آینه پیدا کرده است پروردگار تو، پایین تو جویی. «سَرِیّاً» در متن عربی اشتباهاً (سَوِیاً) نوشته شده

سواری خوش هیکل بر وی گذشت. آن زن گفت: بارالها، پسر مرا مانند وی بگردان. آن کودک پستان مادر را گذاشت و رو به سوی سوار کرد و گفت: بارالها، مرا مانند وی مگردان، سپس به پستان مادر روی آورد در حالی که آن را می‌مکید ـ ابوهریره می‌گوید ـ گویی اکنون به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌نگرم که انگشت خویش را مکید. بعد کنیزی را از آنجا می‌گذراندند. آن زن گفت: بارالها، پسر مرا مانند این کنیز مگردان. کودک پستان مادر را گذشت و گفت: بارالها، مرا مثل وی بگردان. آن زن گفت: چرا چنین گفتی؟ کودک گفت: آن سوار، ستمگری است از ستمکاران، و این کنیز را می‌گویند که دزدی کرده و زنا نموده، در حالی که نکرده است.»

۳۴۳۷- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ.

وَحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ حَدَّثَنَا: عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ: «لَقِيتُ مُوسَى قَالَ: فَنَعَتَهُ، فَإِذَا رَجُلٌ - حَسِبْتُهُ قَالَ - مُضْطَرِبٌ رَجِلُ الرَّأْسِ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، قَالَ: وَلَقِيتُ عِيسَى - فَنَعَتَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ - رَبْعَةٌ أَحْمَرُ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيمَاسٍ - يَعْنِي الْحَمَّامَ - وَرَأَيْتُ إِبْرَاهِيمَ وَأَنَا أَشْبَهُ وَلَدِهِ بِهِ، قَالَ: وَأُتِيتُ بِإِنَاءَيْنِ، أَحَدُهُمَا لَبَنٌ وَالآخَرُ فِيهِ خَمْرٌ، فَقِيلَ لِي: خُذْ أَيَّهُمَا شِئْتَ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرِبْتُهُ، فَقِيلَ لِي: هُدِيتَ الْفِطْرَةَ، أَوْ: أَصَبْتَ الْفِطْرَةَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ». [راجع: ۳۳۹٤. أخرجه مسلم: ۱٦۸، وقطعة اللبن في الأشربة ۹۲].

۳۴۳۷ ـ از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در مورد شبی که او را به آسمان بردند، فرمود: «موسی را ملاقات کردم ـ و او را وصف کرد و گمان می‌کنم که فرمود: مردی است بلند قامت، موی فروهشته، گویا وی از مردان شنوءه است. فرمود ـ عیسی را ملاقات کردم ـ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را وصف کرد و فرمود ـ میانه قامت سرخ گون است، گویا از دِیْماس برآمده باشد، یعنی حمام. و ابراهیم را دیدم و من مشابه‌ترین فرزند به او هستم ـ فرمود ـ دو ظرف برایم داده شد که در یکی شیر و در دیگری شراب بود به من گفته شد: بگیر هر کدام را که می‌خواهی، شیر را گرفتم و نوشیدم به من گفته شد. راه نموده

شدی دین اسلام را ـ یا ـ رسیدی دین اسلام را، آگاه باش که اگر شراب را می‌گرفتی، امت تو گمراه می‌شد.»

۳۴۳۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: أَخْبَرَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عِيسَى وَمُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عِيسَى فَأَحْمَرُ جَعْدٌ عَرِيضُ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى فَآدَمُ جَسِيمٌ سَبْطٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الزُّطِّ».

۳۴۳۸ ـ از مجاهد روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عیسی و موسی و ابراهیم را دیدم، و اما عیسی، سرخ گون و مرغوله موی و فراخ سینه بود و اما موسی گندمگون و تناور و فروهشته موی بود، گویی از مردان زُط باشد.

۳۴۳۹- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى، عَنْ نَافِعٍ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ ظَهْرَيِ النَّاسِ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، أَلَا إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ». [راجع: ۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۶۹، وفي الفتن ۱۰۰].

۳۴۳۹ ـ از موسی از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روزی در میان مردم از مسیح دَجّال یاد کرد و فرمود: «همانا خداوند کور یک چشم نیست، آگاه باشید که مسیح دَجّال چشم راست وی کور است. و گویا چشم راست وی مانند انگوری است که برآمده باشد.»

۳۴۴۰-« وَأَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ، كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَّتُهُ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ، رَجِلُ الشَّعَرِ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلًا وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطِطًا، أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهِ مَنْ رَأَيْتُ بِابْنِ قَطَنٍ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ».

تَابَعَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ. [انظر: ۳۴۴۱، ۵۹۰۲، ۶۹۹۹، ۷۰۲۶، ۷۱۲۸. أخرجه مسلم: ۱۶۹].

۳۴۴۰ ـ (به سلسلهٔ سند حدیث فوق آن حضرت فرمود: دیشب در نزدیک کعبه در خواب بودم، ناگاه مردی گندمگون را دیدم که خوبترین گندم گونها بود که موهایش تا شانه‌هایش رسیده بود و موی وی فروهشته بود و آب از سرش می‌چکید، وی هر دو دست خود را بر دو شانهٔ دو مرد نهاده بود و خانهٔ کعبه را طواف می‌کرد. گفتم: او کیست؟ گفتند: این مسیح پسر مریم است. سپس مردی را در عقب وی دیدم که گیسوی پرپیچ و تاب داشت و چشم راست وی کور بود. مشابه‌ترین کسی را که به ابن قَطَن دیده باشی، وی هر دو دست خود را بر دو شانهٔ مردی نهاده بود و خانهٔ کعبه

را طواف می‌کرد. گفتم: او کیست؟ گفتند: وی مسیح دَجّال است.» متابعت کرده است (موسی را) عُبیدالله از نافع.

٣٤٤١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لا وَاللَّهِ، مَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعِيسَى أَحْمَرُ، وَلَكِنْ قَالَ: «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ أَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ، سَبْطُ الشَّعَرِ، يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، يَنْطُفُ رَأْسُهُ مَاءً، أَوْ يُهَرَاقُ رَأْسُهُ مَاءً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: ابْنُ مَرْيَمَ، فَذَهَبْتُ أَلْتَفِتُ، فَإِذَا رَجُلٌ أَحْمَرُ جَسِيمٌ، جَعْدُ الرَّأْسِ، أَعْوَرُ عَيْنِهِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا الدَّجَّالُ، وَأَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا ابْنُ قَطَنٍ».

قَالَ الزُّهْرِيُّ: رَجُلٌ مِنْ خُزَاعَةَ، هَلَكَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. [راجع: ٣٤٤٠، أخرجه مسلم: ١٦٩ و ١٧١].

٣٤٤١ ـ از زهری از سالم از پدرش (ابن عمر) (رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: نی، به خدا سوگند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نگفته است که عیسی (ع) سرخ گون است ولیکن گفته است: «در حالی که خوابیده بودم کعبه را طواف می‌کردم، ناگاه مردی گندم‌گون و فروهشته موی را دیدم که میان دو نفر روانه بود و آب از سر وی می‌چکید. من گفتم: او کیست؟ گفتند: پسر مریم است. در این حال که می‌نگریستم، ناگاه مردی تناور سرخ گون را دیدم که زنگوله‌موی بود (موی مجعّد داشت) و چشم راست وی کور بود، گویی چشم وی دانه‌ای انگور بود که برآمده بود. گفتم: او کیست؟ گفتند: او دجال است و نزدیک‌ترین مردم در مشابهت به ابن قطن بود.

زُهری گفته است: ابن قطن مردی از قبیلهٔ خزاعه است که در دوران جاهلیت مرده است.

٣٤٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالأَنْبِيَاءُ أَوْلادُ عَلاتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ». [انظر: ٣٤٤٣، أخرجه مسلم: ٢٣٦٥].

٣٤٤٢ ـ از زُهری از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «من نزدیک‌ترین مردم به ابن مریم هستم و همهٔ پیامبران فرزندان یک پدراند و میان من و عیسی پیامبری نیست.»

٣٤٤٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ،

٣٤٤٣ ـ از عبدالرحمن بن ابی عَمْره روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من به عیسی بن مریم در دنیا و آخرت نزدیک‌ترین

وَالأنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلاَّتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ».

وَقالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٣٤٤٢. أخرجه مسلم: ٢٣٦٥].

٣٤٤٥- حَدَّثَنَا الحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: سَمِعَ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ عَلَى المِنْبَرِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تُطْرُونِي، كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». [راجع: ٢٤٦٢. أخرجه مسلم: ١٦٩١ بقطعة ليست في هذه الطريق].

٣٤٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ حَيٍّ: أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ قَالَ لِلشَّعْبِيِّ: فَقَالَ الشَّعْبِيُّ: أَخْبَرَنِي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَدَّبَ الرَّجُلُ أَمَتَهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا كَانَ لَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا آمَنَ بِعِيسَى، ثُمَّ آمَنَ بِي فَلَهُ أَجْرَانِ، وَالعَبْدُ إِذَا اتَّقَى رَبَّهُ وَأَطَاعَ مَوَالِيَهُ فَلَهُ أَجْرَانِ». [راجع: ٩٧. أخرجه مسلم: ١٥٤، باختلاف، وفي النكاح بقطعة الجارية ٨٦].

هستم. و پیامبران برادرانی انداز یک پدر. مادران ایشان مختلف اند و دین ایشان یکی است.» و گفته است ابراهیم بن طهمان (به طور تعلیق) از موسی بن عُقبه، از صُفوان بن سُلَیم، از عطاء بن یسار،

٣٤٤٤- از همام ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عیسی بن مریم مردی را دید که دزدی می‌کند. به وی گفت: آیا دزدی کردی؟ وی گفت: نی نی، سوگند به ذاتی که نیست جز او معبود بر حق. عیسی گفت: به خدا ایمان دارم (که تو سوگند یاد کردی؟)» و چشم خود را تکذیب می‌کنم.»

٣٤٤٥ ـ از ابن عباس روایت است که گفت: از عمر(رضی‌الله عنه) شنیده است که بر منبری می‌گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «در مدح من مبالغه نکنید، چنانکه مسیحیان در مدح پسر مریم مبالغه کردند. همانا من بندهٔ خدا هستم و مرا بگویید که بندهٔ خدا و رسول اوست.»

٣٤٤٦ ـ از صالح بن حَی روایت است که مردی از مردم خراسان به شعبی گفت: (از حکم نکاح مرد با کنیز وی مرا آگاه کن) شعبی گفت: ابو برده از ابوموسی اشعری روایت کرده که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردی کنیز خود را ادب آموزد و ادب او را نیک گرداند و او را علم آموزد و تعلیم او را نیک گرداند، سپس او را آزاد کند و با وی ازدواج نماید، او را دو پاداش است. (پاداش آزادی وی و پاداش ازدواج با وی) و کسی که به عیسی

ایمان دارد، سپس به من ایمان می‌آورد، او را دو پاداش است و برده‌ای که از پروردگار خود بترسد و از مالکان خویش اطاعت کند او را دو پاداش است.»

٣٤٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً، ثُمَّ قَرَأَ ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾. فَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِبْرَاهِيمُ، ثُمَّ يُؤْخَذُ بِرِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِي ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾».

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: ذُكِرَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ، عَنْ قَبِيصَةَ قَالَ: هُمُ الْمُرْتَدُّونَ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَاتَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ ﷺ. [راجع: ٣٣٤٩. أخرجه مسلم: ٢٨٦٠].

٣٤٤٧ـ از سعید بن جبیر، از ابن عباس (رضی‌الله عنهما) روایت است که رسول‌الله صلی (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شما در روز قیامت برهنه پای، برهنه تن و ختنه ناشده برانگیخته می‌شوید و سپس خواند: «همچنانکه مردم را در آغاز آفریدیم دوباره آفرینش آنها را از سر گیریم. همان گونه که وعده داده بودیم ما این کار را کننده‌ایم.» (الانبیاء: ۱۰٤) نخستین کسی که جامه پوشانیده می‌شود ابراهیم است، سپس گروهی از یاران من به جانب دست راست و دست چپ گرفته می‌شوند و من می‌گویم: ایشان یاران من اند. گفته می‌شود: ایشان همیشه از دین برگشته بودند، از آنگاه که از ایشان جدا شده‌ای. من می‌گویم چنانکه گفت آن بندهٔ صالح عیسی بن مریم: «من بر ایشان گواه بودم تا آنکه در میانشان بودم و آنگاه که مرا برگرفتی تو نگهبان ایشان بودی و تو بر همه چیز گواهی. اگر آنها را عذاب کنی بندگان تواند و اگر آنها را بیامرزی تویی غالب استوارکار» (المائده: ۱۱۷ ـ ۱۱۸)

محمد بن یوسف فربری (راوی صحیح بخاری) می‌گوید: ذکر شده است از ابی عبدالله (امام بخاری) که قَبیصه (شیخ وی) گفته است: مراد از کسانی که از دین برگشته بودند، همان دین برگشتگان زمان ابوبکر بودند، و ابوبکر (رضی‌الله عنه) با آنان جنگید.

٤٩- باب: نُزُولِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام

باب ـ ۴۹ فرود آمدن عیسی ابن مریم علیهما السلام

٣٤٤٨- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ، حَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةُ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا».

ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾. [راجع: ٢٢٢٢. اخرجه مسلم: ١٥٥].

۳۳۴۸ ـ از ابن شهاب زُهری، از سعید بن مُسَیَّب، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست که نزدیک است، ابن مریم در میان شما فرود آید، وی حاکمی دادگر است، صلیب (مسیحیان) را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را دور می‌کند، آنگاه مال فراوان شود چنانکه کسی را نپذیرد و تا آنکه یک سجده بهتر از دنیا و هر آنچه در آن هست باشد.» سپس ابوهریره می‌گفت: اگر می‌خواهید بخوانید: «و هیچ کسی از اهل کتاب نیست مگر آن که ایمان آورد به عیسی پیش از مردن وی و عیسی در روز قیامت بر ایشان گواه میباشد.» (النسأ: ۱۵۹)

٣٤٤٩- حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ، وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ».

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ وَالْأَوْزَاعِيُّ. [راجع: ٢٢٢٢. اخرجه مسلم: ١٥٥].

۳۴۴۹ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چگونه باشید شما، آنگاه که پسر مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خود شما باشد.» متابعت کرده است (یونس را) عُقَیل و اوزاعی.

٥٠- باب: مَا ذُكِرَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

باب ـ ۵۰ آنچه دربارهٔ بنی‌اسرائیل یاد شده است.

٣٤٥٠- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ: قَالَ عُقْبَةُ بْنُ

۳۴۵۰ ـ از رِبْعی بن حِراش روایت است که گفت: عُقْبهٔ بن عمرو به حُذَیفه گفت: آیا به ما حدیث نمی‌کنی آنچه را از رسول‌الله(صلی‌الله

عَمرو لحُذَيْفَةَ: ألا تُحَدِّثُنَا ما سَمِعْتَ من رسول الله ﷺ؟ قال: إني سَمِعْتُهُ يقول: «انَّ مع الدّجال اذا خرج ماءً ناراً، فأمّا التي يرى النّاس أنها النّار فماءٌ باردٌ، وأمّا الذي يرى أنها نارٌ فانّهُ عذبٌ باردٌ». [نظر: ۷۱۳۰، أخرجه مسلم: ۲۹۳۴، مختصراً].

علیه وسلم) شنیده‌ای؟ گفت: از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود: «آنگاه که دجال خروج کند، با وی آب و آتش است و اما مردم آنچه را می‌بینند که آتش است، آن آب سرد است، و اما آنچه را می‌بینند که آب سرد است، آن آتش است که می‌سوزاند، و چون کسی از شما آن را دریابد، باید خود را در آنچه آتش می‌بیند، بیفکند.[1] همانا آن آب سرد شیرین است.»

۳۴۵۱- قال حُذَيْفَةُ: وسَمِعْتُهُ يقول: «إنّ رجلاً كان فيمن كان قبلكم، أتاه الملك ليقبض روحه، فقيل له: هل عملت من خير؟ قال: ما أعلم، قيل له: انظر، قال: ما أعلم شيئاً غير أني كنتُ أبايع النّاس في الدّنيا وأجازيهم، فأنظر الموسر وأتجاوز عن المعسر، فأدخله الله الجنّة». [راجع: ۲۰۷۷. أخرجه مسلم: ۱۵۶۰].

۳۴۵۱ ـ حُذیفه (به سلسلهٔ سند حدیث فوق گفته است.) از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود: «مردی که از مردم قبل از شما بود فرشته‌ای آمد که روح او را قبض کند. به وی گفته شد. آیا کار نیکی کرده‌ای؟ گفت: نمی‌دانم. به او گفته شد: بنگر. گفت: من چیزی نمی‌دانم به جز آنکه وقتی در دنیا با مردم معامله می‌کردم و از ایشان حق خود را می‌طلبیدم، به توانگر مهلت می‌دادم و از نادار می‌گذشتم، (به او می‌بخشیدم).

پس خداوند او را به بهشت درآورد.»

۳۴۵۲- فقال: وسَمِعْتُهُ يقول: «إنّ رجلاً حضره الموت، فلمّا يئس من الحياة أوصى أهله: إذا أنا متُّ فاجمعوا لي حطباً كثيراً، وأوقدوا فيه ناراً، حتّى إذا أكلت لحمي وخلصت إلى عظمي فامتحشت، فخذوها فاطحنوها، ثُمّ انظروا يوماً راحاً فاذروه في اليمّ، ففعلوا، فجمعه الله فقال له: لم فعلت ذلك؟ قال: من خشيتك، فغفر الله له».

قال عُقبةُ بن عَمرو: وأنا سَمِعْتُهُ يقول ذاك: «وكان نبّاشاً». [أنظر: ۳۴۷۹، ۶۴۸۰].

۳۴۵۲ ـ حذیفه گفت: و از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود: «مردی را مرگ فرا رسید و چون از زندگی نومید شد به بازماندگان خود وصیت کرد: آنگاه که بمیرم برایم هیزم بسیار فراهم کنید و در آن آتش بیفروزید تا آنکه گوشتهایم را بخورد و به استخوان من برسد و آن را بسوزاند، آنگاه استخوانهایم را بردارید و آن را بسایید و روزی را که باد بوزد انتظار برید و آن خاکستر ساییده را در دریا بر مسیر باد قرار

[1] ـ حدیث ۳۴۵، در متن افتادگی دارد. صورت درست آن چنین است: «إنّ مع الدّجال اذا خرج ماءً و ناراً، فاما الّتی یری النّاسُ انّها النّارُ فماءٌ باردٌ و اماالّذی یراه النّاسُ ماءٌ باردٌ فنارٌ تُحرِقُ فمن أدرکَ منکم فَلْیَقَعْ فی الذی یری أنهانارٌ، فانّه عذبٌ باردٌ.

دهید. بازماندگان وی چنان کردند. خداوند (ذرات وجود او را) فراهم آورد و گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو، خداوند] نیز[او را آمرزید.»

عُقبه بن عَمْرو گفته است: و من از حُذیفه شنیده‌ام که می‌گفت: (آن حضرت فرمود) و آن کس کفن دزد بود.

۳۴۵۳، ۳٤٥٤ - حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه، أَخْبَرَنِي مَعْمَرٌ وَيُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه: أَنَّ عَائِشَةَ وَابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُم قَالا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ: وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. [راجع: ٤٣٥، ٤٣٦. وأخرجه مسلم: ٥٣١، عن عائشة وابن عباس. أخرجه مسلم: ٥٢٩ عن عائشة].

۳٤٥۳ - ۳٤٥٤ - از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه و ابن عباس رضی‌الله عنهم گفته‌اند: و چون (مرگ) بر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نازل شد، چادر را بر روی خود کشید و چون گرمی می‌کرد، آن را از روی خود دور می‌نمود، و در آن حالت فرمود: «لعنت خدا بر یهود و نصاری که قبرهای پیامبران خویش را مسجد ساختند.» آن حضرت، امت خود را از آنچه آنان کرده بودند، برحذر می‌ساخت.

۳٤٥٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ فُرَاتٍ الْقَزَّازِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ، أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». [أخرجه مسلم: ۱۸٤۲].

۳٤٥٥ - از ابوحازم روایت است که گفت: «من با ابوهریره به مدت پنج سال هم نشینی می‌کردم و از وی شنیده‌ام که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت می‌کرد که فرموده است: «بنی اسرائیل را پیامبرانشان اداره و رهنمایی می‌کردند، هرگاه پیامبری می‌مرد، پس از وی پیامبری دیگر می‌آمد، همانا پس از من پیامبری نیست ولی خلفا اند که بسیار می‌شوند.» گفتند: بر ما چه امر می‌کنی؟ فرمود: «بر بیعت خلیفهٔ اول وفا کنید. و حق خلفا را ادا کنید. همانا خداوند پرسندهٔ ایشان از حال رعایای ایشان است.»

۳٤٥٦ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ

۳٤٥٦ - از عطاء بن یسار روایت است که

قال: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ سَلَكُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ». قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ قال: «فَمَنْ». [انظر: ۷۳۲۰. اخرجه مسلم: ۲۶۶۹].

ابوسعید(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما وجب به وجب و دست به دست از راه و روش کسانی پیروی می‌کنید که قبل از شما بودند تا آن‌که اگر ایشان به سوراخ سوسمار در آمده باشند شما نیز در آن سوراخ درمی‌آیید.» ما گفتیم: یا رسول‌الله، مراد (پیروی) از یهود و نصاری است؟ فرمود: «پس کیست؟»

۳٤٥۷- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: ذَكَرُوا النَّارَ وَالنَّاقُوسَ، فَذَكَرُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، فَأُمِرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الْأَذَانَ، وَأَنْ يُوتِرَ الْإِقَامَةَ. [راجع: ۶۰۳. اخرجه مسلم: ۳۷۸].

۳٤٥۷ ـ از ابو قِلابه روایت است که اَنَس (رضی‌الله عنه) گفت: (بعضی از صحابه، برای اعلام نماز) افروختن آتش و صدای زنگ را اظهار کردند، (بعضی دیگر) آن را مشابهت با یهود و نصاری خواندند، و به بلال دستور داده شد که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامت را یک بار بگوید.

۳٤٥۸ ـ از مسروق از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است اینکه: وی عمل مردی را (که به هنگام نماز) دست خویش را بر پهلوی خود می‌گرفت، مکروه می‌دانست و می‌گفت: همانا یهود چنین می‌کند و متابعت کرده است (سفیان را) شعبه از اعمش.

۳٤٥۹- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا أَجَلُكُمْ فِي أَجَلِ مَنْ خَلَا مِنَ الْأُمَمِ، مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى مَغْرِبِ الشَّمْسِ، وَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، كَرَجُلٍ اسْتَعْمَلَ عُمَّالًا، فَقَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلَتِ الْيَهُودُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلَتِ النَّصَارَى مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ عَلَى

۳٤٥۹ ـ از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مدت زمان شما در مقایسه به مدت زمان امتهای پیشین به مانند مدت زمان میان نماز عصر و نماز شام است و مثال شما در مقایسه با یهود و نصاری مانند مردی است که مزدورانی را در خدمت گرفت و گفت: کیست که به مزد یک قیراط تا نیمهٔ روز برای من کار کند که یهود تا نیمهٔ روز به مزد یک قیراط آن

قيرَاط قيرَاط، ثُمَّ قال: مَنْ يَعْمَلُ لي مِنْ صَلاة العَصْرِ إلَى مَغْرِبِ الشَّمْسِ عَلَى قيرَاطَيْنِ قيرَاطَيْنِ، ألا، فَأَنْتُمُ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ مِنْ صَلاة العَصْرِ إلَى مَغْرِبِ الشَّمْسِ، عَلَى قيرَاطَيْنِ قيرَاطَيْنِ، ألا لَكُمُ الأَجْرُ مَرَّتَيْنِ، فَغَضِبَتِ اليَهُودُ وَالنَّصَارَى، فَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ عَمَلاً وَأَقَلُّ عَطَاءً، قال: اللهُ هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ شَيْئًا؟ قالوا: لا، قال: فَإِنَّهُ فَضْلِي أُعْطِيهِ مَنْ شِئْتُ». [راجع: ٥٥٧].

کار را گردند. و سپس گفت: کیست که به مزد یک قیراط از نیمهٔ روز تا نماز عصر برای من کار کند که نصاری از نیمهٔ روز تا نماز عصر بر یک قیراط کار کردند. و سپس گفت: کیست که به مزد دو قیراط از نماز عصر تا غروب آفتاب برای من کار کند، آگاه باشید که شما (مسلمانان) همان کسانی هستید که به مزد دو قیراط از نماز عصر تا غروب آفتاب کار کردید. آگاه باشید که مزد شما (با وجود زمان اندک) دو چند ایشان است. یهود و نصاری به خشم آمدند و گفتند: ما کاری بیشتر کردیم و مزدی کمتر گرفتیم. خداوند گفت:[1] آیا در حق شما چیزی ظلم کرده‌ام؟ گفتند: نه، خداوند گفت: همانا این زیادت از برکت من است. به هرکس که بخواهم می‌دهم.»

٣٤٦٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: سَمِعْتُ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ: قَاتَلَ اللهُ فُلانًا، أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «لَعَنَ اللهُ اليَهُودَ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَجَمَلُوهَا فَبَاعُوهَا».

تَابَعَهُ جَابِرٌ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٢٢٢٣. أخرجه مسلم: ١٥٨٢، بذكر أن فلانا هو سمرة].

٣٤٦٠ ـ از طاوس روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: از عمر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: «خداوند فلان کس را بکشد (که شراب می‌فروخت) آیا نمی‌دانست که آن حضرت فرمود: «خداوند یهود را لعنت کند، که پیه بر آنها حرام گردانیده شد و آنها را آن را گداختند و فروختند.»[2] متابعت کرده است (ابن عباس را) جابر و ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

٣٤٦١- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ: أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي كَبْشَةَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

٣٤٦١ ـ از ابوکبشه روایت است که عبدالله بن

۱- علامهٔ شارحه: اشتباهاً چنین نوشته است. قال: الله. درست آن چنین است: قال الله:

۲- کسی به عوض جزیه از اهل کتاب، شراب گرفته بود و آن را فروخته بود و حکم آن را نمی‌دانست که فروش شراب حرام است و همین سبب شد که عمر(رضی‌الله عنه) بر همین نفرین اکتفا کند و او را مجازات تعزیری نکند. و اما فروش گداختهٔ پیه، چنان بود که یهود درمورد پیه حیواناتی که ذبح می‌کردند و یا خود مرده می‌بود، چون خوردن آن بر ایشان حرام بود، حیله می‌کردند، آن را می‌گداختند و روغن آن را می‌فروختند.

عمرو(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از من به مردم برسانید هرچند آیتی (از قرآن یا حرفی از من) باشد و قصه‌های بنی اسرائیل را بگویید و در آن گناهی نیست و کسی که قصداً بر من دروغ بندد (و بگوید آنچه نگفته‌ام)، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.»

٣٤٦٢- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ». [انظر: ٥٨٩٩. أخرجه مسلم: ٢١٠٣].

٣٤٦٢ ـ از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا یهود و نصاری (موی سر و ریش را) رنگ نمی‌کنند، شما با ایشان مخالفت کنید.»

٣٤٦٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْحَسَنِ: حَدَّثَنَا جُنْدَبُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، وَمَا نَسِينَا مُنْذُ حَدَّثَنَا، وَمَا نَخْشَى أَنْ يَكُونَ جُنْدُبٌ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجَزِعَ، فَأَخَذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بِهَا يَدَهُ، فَمَا رَقَأَ الدَّمُ حَتَّى مَاتَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». [راجع: ١٣٦٤. أخرجه مسلم: ١١٣، بدون ذكر بادرني عبدي بنفسه].

٣٤٦٣ ـ از حسن (بصری) روایت است که جُنْدُب بن عبدالله در همین مسجد به ما گفت: و از آنگاه که به ما گفت، فراموش نکرده‌ایم و از آن هم ترس نداریم که جُنْدُب بر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دروغ بسته باشد. وی گفت که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در میان امتی که قبل از شما بودند مردی را زخمی رسید. بی صبری و بی تابی کرد، کاردی گرفت و دست خود را قطع کرد، جریان خون قطع نشد تا آن که وی مرد. خداوند تعالی فرمود: بندهٔ من در کشتن خویش شتاب کرد، پس من بهشت را بر وی حرام گردانیدم.»

[٥١- بَاب:]
حَدِيثِ أَبْرَصَ وَأَعْمَى وَأَقْرَعَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ

باب ـ ٥١ قصهٔ پیس و کور و کل در بنی اسرائیل

٣٤٦٤- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ

٣٤٦٤ ـ از احمد بن اسحاق، از عمرو بن عاصم،

عَاصِم: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ رَجَاءٍ: أَخْبَرَنَا هَمَّامٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّه قال: أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي عَمْرَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ:

«إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى، بَدَا لِلَّهِ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا.

فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَال: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَال: لَوْنٌ حَسَنٌ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ، قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَال: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَال: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَال: الإِبِلُ - أَوْ قَال: الْبَقَرُ، هُوَ شَكَّ فِي ذَلِكَ: إِنَّ الأَبْرَصَ وَالأَقْرَعَ: قَال أَحَدُهُمَا الإِبِلُ، وَقَال الآخَرُ: الْبَقَرُ - فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ، فَقَال: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا.

وَأَتَى الأَقْرَعَ فَقَال: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَال: شَعَرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا، قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَال: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ، وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا، قَال: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَال: الْبَقَرُ، قَال: فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلًا، وَقَال: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا.

وَأَتَى الأَعْمَى فَقَال: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَال: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَال: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، قَال: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَال: الْغَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا.

فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَّدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْغَنَمِ.

ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَال: رَجُلٌ

از همّام، از اسحاق بن عبدالله، از عبدالرحمن بن ابی عَمْره، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: و روایت است از محمد، از عبدالله بن رَجاء، از هَمّام، از اسحاق بن عبدالله، از عبدالرحمن بن ابی عمره، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در بنی اسرائیل سه نفر بودند. پیس و کل (کچل) و کور. خداوند خواست آنها را بیازماید پس فرشته‌ای نزد آنها فرستاد. فرشته نزد پیس آمد و گفت: کدام چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: رنگ خوب و نیکو، همانا مردم به کراهت بر من می‌نگرند، فرشته بر وی دست کشید و پیسی وی از میان رفت. و به او رنگی نیکو و جلدی نیکو داده شد. سپس به او گفت: کدام مال را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: شتر را ـ یا گفت ـ گاو را، در نقل آن راوی شک کرد که یکی از این دو نفر (پیس یا کل) شتر می‌خواسته و دیگری گاو می‌خواسته است. به پیس شتری آبستن داده شد و به او گفت: در این شتر برایت برکت داده می‌شود. فرشته نزد کل آمد و گفت: کدام چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: موی نیکو، تا این بی مویی من از بین برود. همانا مردم بر من به نظر کراهت می‌نگرند. فرشته دستی بر سر وی کشید و بی مویی وی از بین رفت و به وی مویی نیکو داده شد. سپس فرشته گفت: کدام مال را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: گاو را. فرشته به وی گاوی آبستن داد و گفت: در این گاو برایت برکت داده می‌شود. فرشته نزد کور آمد و

مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِيَ الحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ اليَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الحَسَنَ وَالجِلْدَ الحَسَنَ وَالمَالَ، بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ.

وَأَتَى الأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ: مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ.

وَأَتَى الأَعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ اليَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ اليَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ.

فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ. [انظر: ٣٤٦٤، ٦٦٥٣، اخرجه مسلم: ٢٩٦٤].

گفت: کدام چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ وی گفت: اینکه خداوند بینایی مرا به من بازگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دست بر وی کشید. و خداوند بینایی را به وی بازداد. فرشته گفت: کدام مال را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: گوسفند را. فرشته به وی گوسفندی ماده داد. گاو و شتر زاییدند و گوسفند زایید و به اندازه‌ای زیاد شد که یکی از ایشان وادی‌ای داشت که پر از شتر بود، و دیگری وادی‌ای داشت که پر از گاو بود، و دیگری وادی‌ای داشت که پر از گوسفند بود. فرشته، سپس با شکل و صورت نزد کسی که پیس بود رفت و گفت: من مردی بی نوایم که وسایل معیشت من در سفر قطع شده و امروز به مقصد خود رسیده نمی‌توانم به جز توفیق خدا و سپس به کمک تو. به حق ذاتی که برای تو رنگ نیکو و جلد نیکو و مال ارزانی داشته است، از تو می‌خواهم که برایم شتری بدهی که با آن به مقصد سفر رسیده بتوانم. وی برایش گفت: حقوق مردم بر من زیاد است (این کار را کرده نمی‌توانم) فرشته به وی گفت: چنان است که من تو را می‌شناسم، آیا تو همان پیسی نبودی که مردم از تو کراهت داشتند و فقیر نبودی که خداوند تو را این همه دارایی داد؟ وی گفت: همانا من این مال را از اجداد خویش به میراث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ بگویی، خداوند تو را به همان حالتی که بودی برگرداند. فرشته سپس با شکل و صورت کسی که کل بود نزد وی رفت و آنچه را به همان مرد پیس گفته بود به او گفت. کل هم مانند پیس خواسته‌اش را

رد کرد. فرشته به وی گفت: اگر دروغ بگویی خداوند تو را به همان حالت اولیه برگرداند. فرشته به صورت کور، نزد کسی که کور بود رفت و گفت: من مردی بی‌نوا و مسافرم که وسایل معیشت من در سفر قطع شده و من امروز به مقصد خود رسیده نمی‌توانم به جز توفیق خدا و سپس کمک تو. به حق ذاتی که برای تو بینایی را باز داده است از تو می‌خواهم که برایم گوسفندی بدهی تا بدان به مقصد سفر رسیده بتوانم. وی گفت: من مردی کور بودم که خداوند بینایی مرا بازگردانید، و فقیر بودم که مرا دارایی داد، پس هر آنچه می‌خواهی به خود بگیر، و به خدا سوگند که هر آنچه را در راه خدا بگیری از آن ممانعت نمی‌کنم. فرشته گفت: مال خود را نگهدار، همانا شما آزموده شدید و به تحقیق خداوند از تو راضی شد و بر دو نفر از یاران تو.»

۵۲- باب: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ﴾ [الكهف: ۹].

الْكَهْفُ: الْفَتْحُ فِي الْجَبَلِ، وَالرَّقِيمُ: الْكِتَابُ. ﴿مَرْقُومٌ﴾ [المطففين: ۹]: مَكْتُوبٌ، مِنَ الرَّقْمِ. ﴿رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ [الكهف: ۱۴]: أَلْهَمْنَاهُمْ صَبْرًا. ﴿شَطَطًا﴾ [الكهف: ۱۴]: إِفْرَاطًا. الْوَصِيدُ: الْفِنَاءُ، وَجَمْعُهُ وَصَائِدُ وَوُصُدٌ، وَيُقَالُ: الْوَصِيدُ الْبَابُ. ﴿مُؤْصَدَةٌ﴾ [البلد: ۲۰] و [الهمزة: ۸]: مُطْبَقَةٌ، آصَدَ الْبَابَ وَأَوْصَدَ. ﴿بَعَثْنَاهُمْ﴾ [الكهف: ۱۹]: أَحْيَيْنَاهُمْ ﴿أَزْكَى﴾ [الكهف: ۱۹]: أَكْثَرُ رَيْعًا. فَضَرَبَ اللَّهُ عَلَى آذَانِهِمْ فَنَامُوا. ﴿رَجْمًا بِالْغَيْبِ﴾ [الكهف: ۲۲]: لَمْ يَسْتَبِنْ.

باب ـ ۵۲

«آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از جملهٔ نشانه‌های قدرت ما چیزی شگفت بودند» (الکهف: ۹)

اَلْکَهْف: یعنی گشادگی در کوه یا غار ـ وَالرَّقیم ـ به معنی نوشته و نامه.[1]

«مرقوم» (المطففین: ۹) یعنی: نوشته شده، مأخوذ است از الرَّقْم.[2]

«رَبَطْنا عَلی قُلوبِهِم» (الکهف: ۱۴) یعنی بر

۱- در مورد موضع کهف اختلاف است و گفته شده که محل آن در بلاد روم بوده است. (اسماألرجال بخاری)

۲- «کتابٌ مرْقوم» یعنی کتابیست نوشته شده.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿تَقْرِضُهُمْ﴾ [الكهف: ١٧]: تَتْرُكُهُمْ.

دلهایشان شکیبایی افکندیم. «شَطَطاً» (الکهف: ۱٤) یعنی: افراط کردن.[۱] ـ الْوصیْدُ ـ (الکهف: ۱۸) به معنی پیشگاه یا آستانه و جمع آن[۲] وَصائِدُ، و وُصَدٌ ـ است و گفته می‌شود. الْوَصیدالباب یعنی: آستانه دروازه «مُؤْصَدَةٌ» (البلد: ۲۰) و (الهمزه: ۸) یعنی: بسته شده ـ أَصَدَالبابَ و أَوْصَدَ ـ بند کرد و بست دروازه را.

«بَعَثْناهُم» (الکهف: ۱۹) یعنی ایشان را زنده گردانیدیم.[۳] «أَزکَی» (الکهف: ۱۹) یعنی بیشتر یا پاکیزه‌تر است.[۴] پس پرده نهاد خداوند بر گوشهایشان و ایشان خوابیدند.[۵] «رَجْماً بِالغَیْب» (الکهف: ۲۲) یعنی شمارشان بیان نشده است.[۶] و مُجاهد گفته است: «تَقْرِضُهُم» (الکهف: ۱۷) یعنی ایشان را ترک می‌کند.[۷]

[٥٣- باب:] حَدِيثِ الْغَارِ

باب ـ ۵۳ حدیث غار

٣٤٦٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يَمْشُونَ، إِذْ أَصَابَهُمْ مَطَرٌ، فَأَوَوْا إِلَى غَارٍ فَانْطَبَقَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: إِنَّهُ وَاللَّهِ يَا هَؤُلَاءِ، لَا يُنْجِيكُمْ إِلَّا الصِّدْقُ، فَلْيَدْعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ فِيهِ.

فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي أَجِيرٌ عَمِلَ لِي عَلَى فَرَقٍ مِنْ أَرُزٍّ، فَذَهَبَ وَتَرَكَهُ، وَأَنِّي عَمَدْتُ إِلَى ذَلِكَ الْفَرَقِ فَزَرَعْتُهُ، فَصَارَ مِنْ أَمْرِهِ أَنِّي اشْتَرَيْتُ مِنْهُ بَقَرًا، وَأَنَّهُ أَتَانِي يَطْلُبُ أَجْرَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ فَسُقْهَا، فَقَالَ لِي: إِنَّمَا لِي عِنْدَكَ فَرَقٌ مِنْ أَرُزٍّ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ، فَإِنَّهَا مِنْ ذَلِكَ الْفَرَقِ،

۳٤٦٥ ـ از نافع روایت است که عبدالله بن

۱- وَرَبطْنا علی قُلوبهم اذْقاموا فَقالو رَبُّنا رَبُّ السّماوات و الارض لَن نَدْعوا مِن دونه اِلهاً لَقَدْ قُلنا اذاً شَطَطاً» یعنی دلهای ایشان را استوار ساختیم، چون (در پیش روی) وی ایستادند (ودعوت وی را بر بت پرستی نپذیرفتند). و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است و به جز وی هرگز معبودی را نخواهیم پرستید (اگر چنان نکنیم) آنگاه سخنی دروغ گفته باشیم.

۲- وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بالوصید» و سگ ایشان گشاده کرده است دو دست خود را بر دهانهٔ غار.

۳- وَکَذالک بَعَثْناهُم لِیَتساءلوا بینَهُم» و همچنین برانگیختیم ایشان را تا عاقبت با یکدیگر سوال کنند.

۴- فَلْیَنْظُر اَیُّها ازلی طعاماً» باید که تامل کند که کدام یک از اطعمهٔ این شهر پاکیزه‌تر است.

۵- فَضَرَبْنا علی آذانِهِم فی الکهف سِنین عَدَداً» پس پرده گذاشتیم بر گوشهایشان در غار، یعنی خوابانیدیم ایشان را سالهای شمرده شده.

۶- وَیَقولونَ خمسه سادَسُهُم کَلبُهُم رَجماً بالغیب» جمعی خواهند گفت که اصحاب کهف پنج کس اند و ششم ایشان سگ ایشان است به خیال غایبانه.

۷- «وَ اذا غَرُبت تَقرِضُهُم ذات الشمال» وقتی که آفتاب غروب کند اصحاب کهف را جانب چپ می‌گذارد.

فَسَاقَهَا، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا، فَانْسَاحَتْ عَنْهُمُ الصَّخْرَةُ.

فَقَالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ: أَنَّهُ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، فَكُنْتُ آتِيهِمَا كُلَّ لَيْلَةٍ بِلَبَنِ غَنَمٍ لِي، فَأَبْطَأْتُ عَلَيْهِمَا لَيْلَةً، فَجِئْتُ وَقَدْ رَقَدَا، وَأَهْلِي وَعِيَالِي يَتَضَاغَوْنَ مِنَ الْجُوعِ، فَكُنْتُ لا أَسْقِيهِمْ حَتَّى يَشْرَبَ أَبَوَايَ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا وَكَرِهْتُ أَنْ أَدَعَهُمَا فَيَسْتَكِنَّا لِشَرْبَتِهِمَا، فَلَمْ أَزَلْ أَنْتَظِرُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا، فَانْسَاحَتْ عَنْهُمُ الصَّخْرَةُ حَتَّى نَظَرُوا إِلَى السَّمَاءِ.

فَقَالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي ابْنَةُ عَمٍّ، مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَأَنِّي رَاوَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَأَبَتْ إِلا أَنْ آتِيَهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَطَلَبْتُهَا حَتَّى قَدَرْتُ، فَأَتَيْتُهَا بِهَا فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهَا فَأَمْكَنَتْنِي مِنْ نَفْسِهَا، فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا، فَقَالَتْ: اتَّقِ اللَّهَ وَلا تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلا بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ وَتَرَكْتُ الْمِائَةَ دِينَارٍ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا، فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَخَرَجُوا. [راجع: ۲۲۱۵. اخرجه مسلم: ۲۷۴۳].

عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که سه نفر از امتهای قبل از شما در راه روان بودند، ناگاه بر ایشان باران آمد و آنها در غاری پناه بردند و دهانهٔ غار بر ایشان بسته شد. آنان به یکدیگر گفتند. همانا به خداوند سوگند ای مردم که هیچ چیز شما را نجات نمی‌دهد مگر سخنی راست، پس باید هر یک از شما به عملی دعا کند که بداند در آن درستکار بوده است.

یکی از آنان گفت: بارالَها تو خود می‌دانی که من کسی را مزدور گرفته بودم که به مزد یک پیمانه برنج برای من کار کند. وی رفت و مزد خود را نگرفت و من همان پیمانه برنج را کاشتم و از حاصل آن همانا (برای وی) گاوها خریدم. سپس وی آمد و مزد خود را خواست. به او گفتم: برو، همان گاوها را بگیر و با خود ببر. وی گفت: مزد من نزد تو یک پیمانه برنج است. به او گفتم: بگیر همان گاوها را و آنها حاصل آن پیمانه برنج است. وی گاوها را با خود برد. اگر تو خود می‌دانی که من این کار را از ترس تو کرده‌ام، پس بر ما بگشای، سنگ برایشان اندکی گشادگی آورد.

نفر دیگر گفت: بارالَها، تو خود می‌دانی اینکه: من پدر و مادری پیر و سالخورده داشتم و از شیر گوسفندان خویش هر شب به ایشان می‌آوردم. شبی نزد ایشان دیر آمدم، و چون نزد ایشان رفتم آنها خوابیده بودند و زن و فرزند من از گرسنگی می‌نالیدند و من برایشان شیر نمی‌دادم تا آنکه پدر و مادرم بیاشامند و دوست نداشتم که آنها را بیدار کنم و دوست نداشتم

که بگذارم بدون نوشیدنی بخوابند، پیوسته منتظر بودم تا آنکه سپیدۀ صبح دمید اگر تو خود می‌دانی که من این کار را از ترس تو کرده‌ام، پس بر ما بگشای. سنگ برایشان اندکی گشادگی آورد تا آنکه آسمان را دیدند.

نفر دیگر گفت: بارالَها، تو خود می‌دانی که من دختر عمویی داشتم که محبوب‌ترین کسان نزد من بود و من از وی تقاضای نفسانی کردم و او نپذیرفت تا آنکه برای وی صد دینار بیاورم. در پی آن برآمدم تا آنکه دینارها را به دست آوردم و به وی دادم، خودش را در اختیار من گذاشت، و آنگاه که میان دو پایش نشستم،، گفت: از خدا بترس و مُهر را مگر به حق آن (یعنی نکاح) مگشای. من برخاستم و از صد دینار [نیز] گذشتم. اگر تو خود می‌دانی که من این کار را از ترس تو کرده‌ام، پس بر ما بگشای، خداوند بر ایشان گشود و آنها از آن غار برآمدند.»

[٥٤ - بابٌ:]

٣٤٦٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «بَيْنَا امْرَأَةٌ تُرْضِعُ ابْنَهَا إِذْ مَرَّ بِهَا رَاكِبٌ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتِ ابْنِي حَتَّى يَكُونَ مِثْلَ هَذَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ رَجَعَ فِي الثَّدْيِ، وَمُرَّ بِامْرَأَةٍ تُجَرَّرُ وَيُلْعَبُ بِهَا، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلِ ابْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَ: أَمَّا الرَّاكِبُ فَإِنَّهُ كَافِرٌ، وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَهَا: تَزْنِي، وَتَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ،

باب ـ ۵۴

٣٤٦٦ـ از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: وی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «در حالی که زنی پسر خود را شیر می‌داد ناگاه سواری بر وی گذشت و او که پسر خود را شیر می‌داد گفت: بارالَها، پسرم را نمیران تا آنکه مانند این سوار باشد. آن کودک گفت: بارالها، مرا مانند وی مگردان. سپس به خوردن شیر مشغول شد. زنی از آن‌جا گذرانیده شد

وَيَقُولُونَ: تَسْرِقُ، وَتَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ». [راجع: ۱۲۰۶. أخرجه مسلم: ۲۵۵۰].

که او را می‌کشیدند و به بازی می‌گرفتند، مادر گفت: بارالها، پسر مرا مانند این زن مگردان. کودک گفت: بارالها، مرا مانند وی بگردان. و اما آن سوار کافر بود و اما آن زن، مردم به وی می‌گفتند: تو زنا می‌کنی و او می‌گفت: خداوند مرا بسنده است و می‌گفتند: تو دزدی می‌کنی. و او می‌گفت: خداوند مرا بسنده است.» (بر وی اتهام بسته بودند.)

۳٤٦٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَيْنَمَا كَلْبٌ يُطِيفُ بِرَكِيَّةٍ، كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، إِذْ رَأَتْهُ بَغِيٌّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَنَزَعَتْ مُوقَهَا، فَسَقَتْهُ فَغُفِرَ لَهَا بِهِ». [راجع: ۳۳۲۱. أخرجه مسلم: ۲۲٤٥].

۳٤٦۷ ـ از محمد بن سیرین روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که سگی گرد چاهی می‌گشت و نزدیک بود که تشنگی او را بکشد، ناگاه زنی از زنان زناکار بنی اسرائیل آن را دید. موزه‌اش را کشید و آن سگ را آب داد. پس خداوند گناهان وی را آمرزید.»

۳٤٦۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ عَامَ حَجَّ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَتَنَاوَلَ قُصَّةً مِنْ شَعَرٍ، وَكَانَتْ فِي يَدَيْ حَرَسِيٍّ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ، أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ؟ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ: «إِنَّمَا هَلَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَهَا نِسَاؤُهُمْ». [انظر: ۳٤۸۸، ۵۹۳۲، ۵۹۳۸. أخرجه مسلم: ۲۱۲۷].

۳٤٦۸ ـ از حُمید بن عبدالرحمن روایت است که معاویه بن ابوسفیان در سال ۵۱ حج گزارد و آنگاه که بر منبر بود. دسته‌ای از موی پیشانی را که در دست نگهبانی بود، گرفت و گفت: ای مردم مدینه، علمای شما کجا می‌باشند. از پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که از این کار (یعنی پیوند موی ساختگی به موی اصلی) منع می‌کرد و می‌گفت: «همانا بنی اسرائیل هلاک شدند آنگاه که زنان ایشان این کار را عادت گرفتند.»

۳٤٦۹- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيمَا مَضَى قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدَّثُونَ، وَإِنَّهُ إِنْ كَانَ فِي أُمَّتِي هَذِهِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». [انظر: ۳٦۸۹].

۳٤٦۹ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در میان امتهایی که قبل از شما گذشته‌اند مُحدَّثون° بودند و همانا اگر در میان امت کسی از محدّثون

باشد[۱] آن کس عُمر بن خطّاب خواهد بود.»

۳۴۷۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الصِّدِّيقِ النَّاجِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: ائْتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا، فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا، فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقَرَّبِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَبَاعَدِي، وَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوُجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِبْرٍ، فَغُفِرَ لَهُ». [أخرجه مسلم: ۲۷۶۶، بانم].

۳۴۷۰ ـ از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در بنی اسرائیل مردی بود که نود و نه نفر را کشته بود. سپس برآمد که (از عقوبت عمل خود) سؤال کند. نزد راهبی آمد و از وی پرسید و گفت: آیا توبه‌ام قبول می‌شود؟ راهب گفت: نی. وی راهب را نیز کشت. مردی به او گفت: به قریهٔ چنین و چنان برو (تا در آن‌جا تو را توبه دهند، و وی راهی شد). در عرض راه مرگ او را فراگرفت و در آن هنگام سینهٔ خود را به سوی آن قریه گردانید. فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب دربارهٔ وی اختلاف کردند. خداوند بر قریه‌ای که به سوی آن روان بود وحی کرد که به وی نزدیک شود و خداوند بر قریه‌ای که از آن برآمده بود وحی کرد که از وی دور شود، و سپس (فرشتگان را) گفت: مسافت میان این دو قریه را اندازه کنید. و آنان قریه‌ای را که به سوی آن (به قصد توبه) می‌رفت یک وجب نزدیکتر یافتند. و وی آمرزیده شد.»

۳۴۷۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الصُّبْحِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقَرَةً إِذْ رَكِبَهَا فَضَرَبَهَا، فَقَالَتْ: إِنَّا لَمْ نُخْلَقْ لِهَذَا، إِنَّمَا خُلِقْنَا لِلْحَرْثِ». فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ بَقَرَةٌ تَكَلَّمُ، فَقَالَ: «فَإِنِّي أُومِنُ بِهَذَا أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ - وَمَا هُمَا ثَمَّ - وَبَيْنَمَا رَجُلٌ فِي غَنَمِهِ إِذْ عَدَا الذِّئْبُ فَذَهَبَ مِنْهَا بِشَاةٍ، فَطَلَبَ حَتَّى كَأَنَّهُ اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ، فَقَالَ لَهُ الذِّئْبُ هَذَا: اسْتَنْقَذْتَهَا مِنِّي، فَمَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ، يَوْمَ لَا رَاعِيَ لَهَا

۳۴۷۱ از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نماز صبح را گزارد و سپس روی به سوی مردم کرد و گفت: «در حالی که مردی گاوی را می‌راند، ناگاه بر آن سوار شد و آن را زد. گاو گفت: ما برای سواری آفریده نشده‌ایم، همانا ما برای کار کشاورزی آفریده شده‌ایم.» مردم گفتند: سبحان‌الله، گاو سخن می‌گوید. آن حضرت فرمود: همانا من این سخن را

۱- محدَّثون، جمع مُحدَّث است، یعنی کسی که سخن حق و صواب بر زبان وی جاری شود، بدون اینکه مقام نبوت داشته باشد.

غَيْرِي». فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ ذِئْبٌ يَتَكَلَّمُ، قَالَ: «فَإِنِّي أُومِنُ بِهَذَا أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». وَمَا هُمَا ثَمَّ.
[راجع: ۲۳۲۴. أخرجه مسلم: ۲۳۸۸].

وحَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مِسْعَرٍ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِمِثْلِهِ.

باور می‌کنم و من و ابوبکر و عمر بر آن باور می‌کنیم ـ و ابوبکر و عمر در آنجا نبودند ـ و در حالی که مردی در میان گوسفندان خود بود، ناگاه گرگی دوید و گوسفندی را ربود، آن مرد در پی گرگ رفت تا آن که گوسفند را از چنگال گرگ رهانید. گرگ به آن مرد چنین گفت: آن را از چنگ من رهانیدی، پس نگهبان گوسفندان در روز (قدرت) حیوانات وحشی کی خواهد بود؟ روزی که آن‌ها را به جز از من نگهبانی نیست. (در روز فتنهٔ آخرالزمان) مردم گفتند: سبحان الله، گرگ سخن می گوید. آن حضرت فرمود: «همانا من این سخن را باور می‌کنم، و من و ابوبکر و عمر باور می‌کنیم.» ابوبکر و عمر در آنجا نبودند. و روایت است از علی، از سُفیان از مِسعر از سعد ابن ابراهیم، از ابوهریره، از پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مانند آن.

۳۴۷۲- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ، وَلَمْ أَبْتَعْ مِنْكَ الذَّهَبَ. وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بِعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». [أخرجه مسلم: ۱۷۲۱].

۳۴۷۲ ـ از هَمّام روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردی زمینی را از مردی دیگر خرید، کسی که زمین را خرید در آن سبویی یافت که پر از طلا بود، او به کسی که زمین را از وی خریده بود گفت: طلای خود را از نزد من بگیر، همانا من از تو زمین را خریده بودم و طلا را از تو نخریده بودم. کسی که زمین را فروخته بود گفت: من برای تو زمین و هرچه را در آن است، فروخته‌ام. (طلا را نمی‌گیرم) هر دوی آنها نزد مردی رفتند تا در این قضیه حکم کند. کسی که قضیه را نزد وی برده بودند گفت: آیا شما فرزندانی دارید؟ یکی

از آنها گفت: من پسری دارم و دیگری گفت: من دختری دارم. وی گفت: پسر را با دختر نکاح کنید و (طلاها را) برای آنها خرج نمایید و بقیه را صدقه بدهید.»[۱]

۳۴۷۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ المُنْكَدِرِ، وَعَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَسْأَلُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الطَّاعُونِ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ رِجْسٌ، أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوْ: عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ».

قَالَ أَبُو النَّضْرِ: «لَا يُخْرِجْكُمْ إِلَّا فِرَارًا مِنْهُ». [انظر: ۵۷۲۸ر، ۶۹۷۴ر، اخرجه مسلم: ۲۲۱۸].

۳۴۷۳- از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت است که از پدر خود شنیده که از اُسامه بن زید سؤال می‌کرد که: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد طاعون چه شنیده‌ای؟ اسامه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (دربارهٔ مرض طاعون) فرمود: «طاعون نوعی عذاب است که خداوند بر طایفه‌ای از بنی اسرائیل فرستاده ـ یا فرمود ـ بر کسانی که قبل از شما بودند ـ پس چون شیوع آن را در سرزمینی شنیدید، بدانجا نروید، و اگر در سرزمینی شیوع یافت که شما در آنجا هستید، به قصد فرار از آنجا بیرون نروید.»

ابونصر گفته است که آن حضرت فرمود: «شما را جز قصد فرار از آن بیرون نمی‌کند.»

۳۴۷۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الفُرَاتِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ، فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّهُ عَذَابٌ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ، فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ». [انظر: ۵۷۳۴ر، ۶۶۱۹م].

۳۴۷۴ ـ از یحیی بن یَعْمر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) ـ همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ـ گفت: «از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد طاعون پرسیدم و آن حضرت فرمود: همانا طاعون عذابی است که خداوند بر هر یک از بندگان خود که می‌خواهد می‌فرستد و خداوند آن را رحمتی بر مؤمنین گردانیده است. کسی که دچار طاعون می‌شود و در شهر خود شکیبا و به امید پاداش خداوند به سر می‌برد و می‌داند که او را مصیبتی به جز آنچه خداوند بر او مقدر کرده است نمی‌رسد، پاداش

۱- در ترجمهٔ «تَصَدَّق» نیز آمده است: بقیه را بر خود صدقه کنید یا با خرج کردن آن برای آنها ثواب تصدق بگیرید.

وی مانند پاداش شهید است.»

٣٤٧٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومِيَّةِ الَّتِي سَرَقَتْ، فَقَالُوا: وَمَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالُوا: وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلاَّ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَايْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا».

[راجع: ٢٦٤٨. أخرجه مسلم: ١٦٨٨].

٣٤٧٥- از ابن‌شهاب(زهری) از عروه روایت است که عایشه رضی‌الله‌عنه گفت: مردم قریش را حالت زنی از قبیلهٔ بنی‌مخزوم که دزدی کرده بود اندوهگین ساخت. گفتند: کدام کس از وی نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شفاعت کند؟ و گفتند کیست که بر این امر جرأت کند به جز اسامه بن زید که مورد محبت رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) است. اسامه با آن حضرت صحبت کرد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: (آیا در حدی از حدود خداوند شفاعت می‌کنی) سپس آن حضرت به خطبه ایستاد و سپس گفت:

(همانا خداوند کسانی را که پیش از شما بودند به خاطری هلاک گردانید که اگر از میان ایشان شخصی شریف دزدی می‌کرد او را به حال وی می‌گذاشتند و اگر از میان ایشان شخصی ضعیف دزدی می‌کرد حد را بر وی تطبیق می‌کردند و به خدا سوگند که اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد دستش را می‌بریدم.)

٣٤٧٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّزَّالَ بْنَ سَبْرَةَ الْهِلاَلِيَّ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ؓ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلاً قَرَأَ آيَةً، وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ خِلاَفَهَا، فَجِئْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، وَقَالَ: «كِلاَكُمَا مُحْسِنٌ، وَلاَ تَخْتَلِفُوا، فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا». [راجع: ٢٤١٠].

٣٤٧٦- از ابن‌مسعود رضی‌الله عنه روایت است که گفت: از مردی شنیدم که آیتی را می‌خواند و از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده بودم که خلاف آن را می‌خواند. من او را نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آوردم و از موضوع خبر دادم. در سیمای آن حضرت آثار نارضایتی دیدم. آن حضرت فرمود: (هر دوی شما درست می‌خوانید، و اختلاف نکنید، همانا کسانی که قبل از شما اختلاف کردند هلاک شدند.)

۳۴۷۷- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَقِيقٌ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيّاً مِنَ الأَنْبِيَاءِ، ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ». [انظر: ۶۹۲۹. اخرجه مسلم: ۱۷۹۲].

۳۴۷۷- از شقیق روایت است که عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه گفت: گویی اکنون به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌نگرم که دربارهٔ یکی از پیامبران پیشین حکایت می‌کرد که او را قوم وی زده بودند و خون‌آلود کرده بودند، او در حالی که خون را از رخسار خود پاک می‌کرد می‌گفت: (بارالها، قوم مرا بیامرز همانا ایشان نمی‌دانند)

۳۴۷۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَبْدِالْغَافِرِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ رَجُلاً كَانَ قَبْلَكُمْ، رَغَسَهُ اللَّهُ مَالاً، فَقَالَ لِبَنِيهِ لَمَّا حُضِرَ: أَيَّ أَبٍ كُنْتُ لَكُمْ؟ قَالُوا: خَيْرَ أَبٍ، قَالَ: فَإِنِّي لَمْ أَعْمَلْ خَيْراً قَطُّ، فَإِذَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي، ثُمَّ اسْحَقُونِي، ثُمَّ ذَرُّونِي فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ؟ قَالَ: مَخَافَتُكَ، فَتَلَقَّاهُ بِرَحْمَتِهِ».

وَقَالَ مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ: سَمِعْتُ عُقْبَةَ ابْنَ عَبْدِالْغَافِرِ سَمِعْتُ: أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۶۴۸۱، ۷۵۰۸. اخرجه مسلم: ۲۷۵۷].

۳۴۷۸- از ابوعَوانه از قَتاده از عُقْبه‌بن‌عبدالغافر از ابوسعید رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: (همانا پیش از شما مردی بود که خداوند به او ثروت بسیار داده بود و چون مرگش فرا رسید به پسران خود گفت: چگونه پدری به شما بودم؟ گفتند: پدری نیک بوده‌ای. گفت: من هرگز عمل نیکی نکرده‌ام وقتی بمیرم مرا بسوزانید و (استخوانهای مرا) بسایید. آنها چنان کردند خداوند عزوجل (اجزای وجود) او را جمع کرد و گفت: چه باعث شد که چنین کردی؟ گفت: ترس از تو. با وی رحمت پیش آمد)
و معاذ گفته است: روایت است از شُعبه، از قَتاده، از عُقْبه‌ابن‌عبدالغافر، از ابوسعید خدری، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم).

۳۴۷۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ابْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ: قَالَ عُقْبَةُ لِحُذَيْفَةَ: أَلا تُحَدِّثُنَا مَا سَمِعْتَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلاً حَضَرَهُ الْمَوْتُ، لَمَّا أَيِسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا مُتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَباً كَثِيراً، ثُمَّ أَوْرُوا نَاراً، حَتَّى إِذَا أَكَلَتْ لَحْمِي، وَخَلَصَتْ إِلَى عَظْمِي، فَخُذُوهَا

۳۴۷۹- از رِبعی‌بن‌حراش روایت است که گفت: عُقْبه(زیر نویس۱- مراد از عُقْبه، ابن‌عَمْر و ابو مسعود الانصاری البدری است، نه عُقْبه بن عبدالغافر که قبلا از آن یاد شد (اسماء الرجال)
به حُذَیفه گفت: آیا آنچه را از پیامبر (صلی‌الله

فَاطْحَنُوهَا فَذَرُّونِي فِي الْيَمِّ فِي يَوْمٍ حَارٍّ، أَوْ رَاحٍ، فَجَمَعَهُ اللَّهُ فَقَالَ؟ لِمَ فَعَلْتَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ لَهُ». قَالَ عُقْبَةُ: وَأَنَا سَمِعْتُهُ يَقُولُ. [راجع: ٣٤٥٢].

حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ وَقَالَ: فِي يَوْمٍ رَاحٍ.

٣٤٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ يُدَايِنُ النَّاسَ، فَكَانَ يَقُولُ لِفَتَاهُ: إِذَا أَتَيْتَ مُعْسِرًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا، قَالَ: فَلَقِيَ اللَّهَ فَتَجَاوَزَ عَنْهُ». [راجع: ٢٠٧٨. أخرجه مسلم: ١٥٦٢].

٣٤٨١- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ، فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِبَنِيهِ: إِذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي، ثُمَّ اطْحَنُونِي، ثُمَّ ذَرُّونِي فِي الرِّيحِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي لَيُعَذِّبَنِّي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا، فَلَمَّا مَاتَ فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ فَقَالَ:

علیه وسلم) شنیده‌ای به ما نمی‌گویی؟
گفت: شنیده‌ام که آن حضرت می‌فرمود: (همانا مردی را مرگ فرا رسید و چون از زندگی نومید شد به خانوادهٔ خود گفت: وقتی بمیرم بر من هیزم زیادی جمع کنید و آتش بیفروزید (که مرا بسوزاند) تا آنکه گوشت من را بخورد و به استخوان برسد. سپس استخوان‌های مرا بگیرید و بسایید و در روز گرم یا روزی که باد باشد به دریا بپراکنید. (و چنان کردند) خداوند ذرات او را جمع کرد و گفت: چرا چنین کردی؟ گفت از ترس تو. خداوند او را بیامرزید) عُقْبه گفت: من شنیدم که آن حضرت می‌فرمود: روایت کرده است موسی، از ابوعوانه که عبدالملک گفته است: در روز گرم (عوض روز تندباد)

۳٤۸۰- از ابن شهاب (زهری) از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:
«مردی بود که به مردم قرض می‌داد و به خدمتگار خود می‌گفت: چون نزد کسی رفتی که دست تنگ و نادار است (از طلب قرض) درگذر شاید که خداوند از ما درگذرد. چون خداوند را ملاقات کرد از وی درگذشت»

۳٤۸۱ - از زهری، از حمید بن عبدالرحمن که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردی بود که (در ارتکاب گناه) زیاده‌روی می‌کرد و چون مرگش فرا رسید به فرزندان خود گفت: هر آنگاه که بمیرم مرا بسوزانید و سپس مرا بسایید و بعد ذرات مرا بر باد دهید. به خدا سوگند اگر پروردگار من بر من سخت گیرد که مرا عذاب نماید، عذابی خواهد کرد که هیچ‌کس

اجْمَعِي مَا فِيكِ مِنْهُ، فَفَعَلَتْ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ، فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: يَا رَبِّ خَشْيَتُكَ، فَغَفَرَ لَهُ».

وَقَالَ غَيْرُهُ: «مَخَافَتُكَ يَا رَبِّ». [انظر: ٧٥٠٦. أخرجه مسلم: ٢٧٥٦].

را نکرده است. چون وی مرد، وصیت را در مورد وی اجرا کردند. خداوند به زمین گفت: هر آنچه از اجزاری وی در تو می‌باشد جمع کن. زمین چنان کرد. ناگاه وی ایستاد. خداوند گفت: چه چیز تو را وا داشت که چنین کردی؟ گفت: پروردگارا، ترس تو. خداوند او را آمرزید»

و غیر از ابو هریره به این لفظ گفت: «خوف تو، ای پروردگار»

٣٤٨٢- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عُذِّبَتِ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ سَجَنَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ، لَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَلَا سَقَتْهَا إِذْ حَبَسَتْهَا، وَلَا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ». [راجع: ٢٣٦٥. أخرجه مسلم: ٢٢٤٢].

٣٤٨٢- از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی‌الله عنهما گفت:

رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زنی گربه خود را عذاب کرد و آن را در بند نگهداشت تا مرد. وی (به خاطر عذاب کردن گربه) در آتش دوزخ درآمد و چون گربه را در بند نگهداشته بود نه به او غذا داد و نه اب، و نه هم گذاشته بود که از حشرات زمین بخورد»

٣٤٨٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، عَنْ زُهَيْرٍ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ عُقْبَةُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَافْعَلْ مَا شِئْتَ». [انظر: ٣٤٨٤، ٦١٢٠].

٣٤٨٣- از زُهَیر، از منصور، از رِبعی بن حراش روایت است که ابومسعود عُقبه حدیث می‌کرد اینکه: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «همانا آنچه مردم از سخنان پیامبران دریافته‌اند آن است که: اگر حیا نداری ، هر آنچه خواهی بکن».

٣٤٨٤- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ رِبْعِيَّ بْنَ حِرَاشٍ يُحَدِّثُ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». [راجع: ٣٤٨٣].

٣٤٨٤- از شُعْبه، از منصور از رِبعی بن حِراش روایت است که از ابو مسعود رضی‌الله عنه حدیث می‌کرد اینکه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا آنچه مردم از سخنان پیامبران دریافته‌اند آن است که: اگر حیا نداری، هر آنچه خواهی بکن».

٣٤٨٥- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا

٣٤٨٥- از زهری، از سالم روایت است که ابن‌عمر

يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ مِنَ الْخُيَلَاءِ خُسِفَ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

تَابَعَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [انظر: ۵۷۹۰].

رضی‌الله عنهما گفت:

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که مردی از روی تکبر ازار خود را (دراز کرده بود) که به زمین می‌کشید، در زمین فرو برده شد و تا روز قیامت در زمین فرو برده می‌شود.»

متابعت کرده است (یونس را) عبدالرحمن بن خالد از زهری

۳۴۸۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيْدَ كُلُّ أُمَّةٍ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، وَأُوتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ، فَهَذَا الْيَوْمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ، فَغَدًا لِلْيَهُودِ وَبَعْدَ غَدٍ

۳۴۸۶- از طاووس از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما در روز قیامت، پسینیان پیشینیان هستیم[1] به هر امت پیش از ما کتاب داده شده و به ما پس از ایشان داده شده است و این جمعه روزی است که در آن اختلاف کردند. فردای جمعه که شنبه است برای یهود است و پس‌فردای آن که یکشنبه است برای نصاری است.[2]

۳۴۸۷- «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمٌ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ». [راجع: ۸۹۷. أخرجه مسلم: ۸۴۹، بزيادة « حق الله »].

۳۴۸۷- (به ادامه حدیث فوق): «به هر مسلمان در هر هفته روزی است که باید سر و بدن خود را بشوید.»

۳۴۸۸- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ: قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ الْمَدِينَةَ آخِرَ قَدْمَةٍ قَدِمَهَا، فَخَطَبَنَا فَأَخْرَجَ كُبَّةً مِنْ شَعَرٍ، فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُرَى أَنَّ أَحَدًا يَفْعَلُ هَذَا غَيْرَ الْيَهُودِ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَمَّاهُ الزُّورَ. يَعْنِي الْوِصَالَ فِي الشَّعَرِ.

تَابَعَهُ غُنْدَرٌ، عَنْ شُعْبَةَ. [راجع: ۳۴۶۸. أخرجه مسلم: ۲۱۲۷].

۳۴۸۸- از سعیدبن‌مُسَیَّب روایت است که گفت:

مُعاویه بن ابوسفیان، بار آخر در دوران خلافت خود که به مدینه آمد، خطبه داد و مشتی از موی را بیرون آورد و گفت: گمان نمی‌کنم که هیچ یکی به جز از یهود این کار را بکند و همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) این عمل را زور (دروغ) نامیده است یعنی عمل وصل موی (غیر را به موی خود).

۱- هر چند در دنیا از سائر امتهای اهل کتاب، پسان‌تر آمده‌ایم ولی در آخرت در حشر و حساب و سائر فضائل و کرامات به دیگر امتها سبقت می‌جوییم

۲- در تفسیر «اختلاف کردند» گفته شده که: در وجوب تعظیم و اجتماع در آن روز یعنی روز جمعه اختلاف کردند، یا غیر آن روز را به جای آن روز جواز دانستند. یا امر الهی را در شان آن روز و تبدیل آن به روز دیگر مورد اختلاف قرار دادند.

بسم الله الرحمن الرحيم

٦١- كِتَابُ الْمَنَاقِبِ

١- بَابُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ

مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ١٣].

وَقَوْلِهِ: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ١]. وَمَا يُنْهَى عَنْ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ.

الشُّعُوبُ: النَّسَبُ الْبَعِيدُ، وَالْقَبَائِلُ: دُونَ ذَلِكَ.

٣٤٨٩- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْكَاهِلِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ﴾. قَالَ: الشُّعُوبُ الْقَبَائِلُ الْعِظَامُ، وَالْقَبَائِلُ الْبُطُونُ.

٣٤٩٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ». [راجع: ٣٣٤٩. أخرجه مسلم: ٢٣٧٨، مطولاً].

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۱- کتاب مناقب[1]

باب -۱ فرموده خدای تعالی:

«ای مردمان، هر آینه آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن، و ساختیم شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها تا با یکدیگر شناسا شوید، هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است، هر آنچه خدا، دانای خبردار است» (الحجرات:۱۳)

و فرموده خدای تعالی: «و بترسید از (عذاب) خدایی که از یکدیگر به نام او سوال می‌کنید و بترسید از قطع خویشاوندی، هر آینه خدا هست نگهبان بر شما» (النساء: ۱)

الشعوب، (جمع شُعَب) نسب دور را گویند (یعنی جماعتی که در اجداد به هم می‌پیوندند). و القَبائل، (جمع قبیله) و آن نزدیک‌تر و فرودتر از شعوب است.

۳۴۸۹- روایت است از سعید بن جبیر که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «وَ جَعَلناکُم شُعُوباً و قَبائل» شُعوب یعنی بزرگ و اصلی و قبائل یعنی شاخه‌های فرعی.

۳۴۹۰- از ابوسعید روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: گفته شد: یا رسول الله، گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزگارترین ایشان». گفتند: ما در آن مورد از تو نمی‌پرسیم.

---

[1]- مناقب، جمع منقبه است به معنی فضیلت و شرف و ستودگی است و مقصود از آن ذکر بعضی فضایل و شمایل و معجزات و احوال پیامبر صلی الله علیه السلم است.

فرمود: «یوسف پیامبر خدا»

۳۴۹۱- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا كُلَيْبُ بْنُ وَائِلٍ قال: حَدَّثَتْنِي رَبِيبَةُ النَّبِيِّ ﷺ زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِي سَلَمَةَ، قال: قُلْتُ لَهَا: أَرَأَيْتِ النَّبِيَّ ﷺ أَكَانَ مِنْ مُضَرَ؟ قالتْ: فَمِمَّنْ كَانَ إِلا مِنْ مُضَرَ، مِنْ بَنِي النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ. [انظر: ۳۴۹۲].

۳۴۹۱- از کُلَیب بن وائل روایت است که گفت: دختر زن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) یعنی زینب بنت ابی‌سَلَمه به من حدیث کرد. و من به زینب گفتم: مرا خبر بده که آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از قبیله مُضَر بود؟ وی گفت: پس از کدام قبیله بود؟ از قبیله مُضَر بود و از اولاد نَضر بن کنانه بود.

۳۴۹۲- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا كُلَيْبٌ: حَدَّثَتْنِي رَبِيبَةُ النَّبِيِّ ﷺ - وَأَظُنُّهَا زَيْنَبَ - قالتْ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالنَّقِيرِ وَالْمُزَفَّتِ، وَقُلْتُ لَهَا: أَخْبِرِينِي: النَّبِيُّ ﷺ مِمَّنْ كَانَ؟ قالتْ: فَمِمَّنْ كَانَ إِلا مِنْ مُضَرَ، كَانَ مِنْ وَلَدِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ.

۳۴۹۲ ـ از کلیب روایت است که گفت: دختر زن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا حدیث کرد. (راوی می‌گوید) گمان می‌کنم که زینب است، اینکه: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از استعمال دُبّاً و حَنْتم و نَقِیر و مُزَفَّت (ظروفی که در آن شراب می‌ساختند) منع فرمود. من به وی گفتم: مرا خبر ده‌که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از کدام قبیله بود؟ آیا از مُضر بود؟ وی گفت: پس از کدام قبیله به جز مُضر بود. ایشان از اولاد نَضْربن کنانه بود[1]

۳۴۹۳- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلامِ إِذَا فَقِهُوا، وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّأْنِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَةً». [انظر: ۳۴۹۶، ۳۵۸۸، أخرجه مسلم: ۲۵۲۶، زيادة].

۳۴۹۳ ـ از ابوزُرْعه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «شما در می‌یابید که مردم از طبایع مختلف اند، آنان که در روزگار جاهلیت نیک بودند، در اسلام نیز نیک‌اند اگر عالم دین شوند. و نیک‌ترین مردم را در این امر (زعامت جویی) کسانی را می‌یابید که ناخوش‌ترین اند در قبول آن.

۳۴۹۴- «تَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ، وَيَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ». [انظر: ۶۰۵۸، ۷۱۷۹، أخرجه مسلم: ۲۵۲۶، كتاب البر «۱۹۹»].

۳۴۹۴ ـ و بدترین مردم را اشخاص دو روی می‌یابید که نزد گروهی به یک روی می‌آیند و نزد گروهی دیگر به روی دیگر می‌آیند.

۳۴۹۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعٌ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ تَبَعٌ لِكَافِرِهِمْ».

[أخرجه مسلم: ۱۸۱۸].

۳۴۹۵ ـ از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مردم در این امر (زعامت و

۱- اینکه نسب شریف پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از قبیلهٔ مُضر و از شاخه نَضر بن کنانه بوده است در احادیث بعد به تفصیل بیاید.

امارت) از قریش تبعیت می‌کنند؛ مسلمانان از مسلمانان قریش پیروی می‌کنند و کافران از کافران قریش پیروی می‌کنند.[1]

۳۴۹۶- «وَالنَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلَامِ إِذَا فَقِهُوا، تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كَرَاهِيَةً لِهَذَا الشَّأْنِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ». [راجع: ۳۴۹۳. أخرجه مسلم: ۲۵۲۶].

۳۴۹۶ ـ مردم دارای طبایع مختلف اند. مردم نیک شان در جاهلیت مردم نیک شان در اسلام اند اگر عالم دین شوند. و شما در زمرهٔ مردم نیک، سخت گیرترین آن را در این امر (قبول زعامت و خلافت) از روی ناخوشی می‌یابید تا آنکه بروی تکیه می‌کند.[2] (به او بیعت می‌شود)

۳۴۹۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالْمَلِكِ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشورى: ۲۳]، قَالَ: فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: قُرْبَى مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا وَلَهُ فِيهِ قَرَابَةٌ، فَنَزَلَتْ عَلَيْهِ: إِلَّا أَنْ تَصِلُوا قَرَابَةً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ. [انظر: ۴۸۱۸].

۳۴۹۷ ـ از طاوس روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: «الاالمُودَّه فی القُربی»[3] (الشوری: ۲۳) یعنی «بگو نمی‌طلبم از شما بر تبلیغ قرآن هیچ مزدی ـ لیکن باید که پیش گیرید دوستی در میان مسلمانان.»

سعید بن جُبیر به ابن عباس گفت: مراد از لفظ ـ قُربی (در آیه) قرابت محمد(صلی‌الله علیه وسلم) خواهد بود. ابن عباس گفت: هیچ بطن (شاخهٔ فرعی) از قریش موجود نبود مگر آن‌که آنحضرت را در آن قرابت و نزدیکی بود. و در همین معنی است که آیت مذکور نازل شد. «من نمی‌طلبم بر آن از شما هیچ مزدی مگر آنکه پیوسته دارید قرابتی را که میان من و شما

۱- مردم عرب در دوران جاهلیت مردم قریش را بدان سبب بزرگ می‌داشتند که در حرم مکه سکونت داشتند. پس از بعثت آن حضرت، بسیاری از قبایل عرب دعوت اسلام را نپذیرفتند و منتظر بودند که قریش چه تصمیم می‌گیرد پس از فتح مکه که قریش اسلام آورد، سایر قبایل عرب از ایشان پیروی کردند و به اسلام درآمدند.

۲- یعنی نیک‌ترین کس آن است که در قبول امر خلافت و امارت شایق نباشد و آن را از روی ناخوشی بپذیرد و مسئولیت را در نظر گیرد.

۳- مراد از «المودّة فِي القُربی» دوستی ایشان به آن حضرت به جهت قرابت و به طریق صلهٔ ارحام است و این داعی است به معرفت نسب که صلهٔ رحم بدان تحقق می‌یابد. عکرمه گفته است. قریش در جاهلیت صلهٔ رحم می‌کردند و چون آن حضرت ایشان را دعوت کرد. مخالفت کردند و صلهٔ رحم را قطع کردند. سپس خداوند به صلهٔ رحم میان ایشان و آن حضرت امر کرد.

است.»

۳۴۹۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مِنْ هَا هُنَا جَاءَتِ الْفِتَنُ، نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَالْجَفَاءُ وَغِلَظُ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبَرِ، عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الإِبِلِ وَالْبَقَرِ، فِي رَبِيعَةَ وَمُضَرَ». [راجع: ۳۳۰۲. أخرجه مسلم: ۵۱، باختلاف].

۳۴۹۸ ـ از قَیس روایت است که ابومسعود این حدیث را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) رسانیده که فرمود: «فتنه‌ها از اینجا آمده است و به سوی مشرق اشارت کرد. ستمگری و سنگدلی، خاصیت بادیه نشینان صاحب رمه و گله است که مشغول شتران و گاوهای خویش اند و این حالت در قبیله‌های ربیعه و مُضر است.»

۳۴۹۹- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي الْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبَرِ، وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ، وَالإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ».

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ: سُمِّيَتِ الْيَمَنَ لأَنَّهَا عَنْ يَمِينِ الْكَعْبَةِ، وَالشَّامَ لأَنَّهَا عَنْ يَسَارِ الْكَعْبَةِ، وَالْمَشْأَمَةُ الْمَيْسَرَةُ، وَالْيَدُ الْيُسْرَى الشُّؤْمَى، وَالْجَانِبُ الأَيْسَرُ الأَشْأَمُ. [راجع: ۳۳۰۱. أخرجه مسلم: ۵۲].

۳۴۹۹ ـ از اَبوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کبر کردن و فخر ورزیدن از خصوصیت بادیه نشینان است و آرامش و وقار از خصوصیت صاحبان گوسفند است و ایمان از خصوصیت مردم یمن است و حکمت نیز از خصوصیت مردم یمن است.»[1]

ابوعبدالله گفته است. یمن، بدین سبب نامیده شد که به جانب راست کعبه موقعیت دارد و شام بدین سبب نامیده شد که به جانب چپ کعبه واقع است و لفظ (اَلْمَشامَةُ) به معنی (اَلْمَیْسَرَةُ) یعنی چپ است و دست چپ را (الشؤمی) گویند و جانب چپ را (اَلاَشأم) گویند.

۲- بَاب: مَنَاقِبِ قُرَيْشٍ

باب ـ ۲ مناقب قُریش

۳۵۰۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ، وَهُوَ عِنْدَهُ فِي وَفْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ

۳۵۰۰ ـ از زُهری روایت است که گفت: محمد

۱- بعضی گویند، مکه در زمرهٔ بلاد یمن است و بعضی گویند مراد از آن انصار است که اصل ایشان از یمن است و بعضی گویند مراد از آن، اهل یمن در آن زمان است.

عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَغَضِبَ مُعَاوِيَةُ، فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى، وَلا تُؤْثَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأُولَئِكَ جُهَّالُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ، لا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ». [انظر: ۷۱۳۹]

بن جُبیر بن مُطْعِم می‌گفت: در حالی که وی در جمعی از نمایندگان قریش نزد معاویه بود، خبر رسید که عبدالله بن عمر و بن عاص می‌گوید که: پادشاهی از قبیله بنی قحطان ظهور خواهد کرد. معاویه خشمگین شد و به خطبه ایستاد و خداوند را به آنچه سزاوار اوست، ستود و سپس گفت: اما بعد، همانا مرا خبر رسیده است که مردانی از شما سخنانی می‌گویند که در کتاب خدا نیست و نه از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روایت شده است. آنهایی که چنین می‌گویند مردمان نادان شما می‌باشند. و خود را از آن و آرزوهایی که مردم را گمراه می‌کند، دور بدارید. همانا از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «به تحقیق که این امر (یعنی خلافت و امارت) در قریش است، کسی با ایشان دشمنی نمی‌کند، مگر آنکه خداوند او را بر روی افکند تا آنگاه که (احکام) دین را بر پا می‌دارند.»

۳۵۰۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ». [انظر: ۷۱٤۰، أخرجه مسلم: ۱۸۲۰].

۳۵۰۱ ـ از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این امر (امامت و امارت) پیوسته در قریش می‌ماند تاآنکه حتی دو نفر از ایشان باقی باشد.

۳۵۰۲- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا، وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ».

۳۵۰۲ ـ از ابن شهاب، از ابن مُسَیّب روایت است که جُبَیر بن مُطْعِم گفت: «من و عثمان بن عفّان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم. عثمان گفت: یا رسول‌الله، برای بنی عبدالمطلب از خمس دادی و ما را واگذاردی در حالی که ما و ایشان نسبت به تو یک منزلت داریم. یامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بنی هاشم و بنی عبدالمطلب یک چیز اند.»

۳۵۰۳- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي أَبُو الأَسْوَدِ مُحَمَّدٌ، عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: ذَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ الزُّبَيْرِ مَعَ أُنَاسٍ مِنْ بَنِي زُهْرَةَ إِلَى عَائِشَةَ، وَكَانَتْ أَرَقَّ شَيْءٍ عَلَيْهِمْ، لِقَرَابَتِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [انظر: ۳۵۰۵، ۶۰۷۳].

۳۵۰۳ ـ از عروة بن زبیر روایت است که گفت: «عبدالله بن زبیر، با تنی چند از مردم بنی زُهره نزد عایشه رفت و عایشه نسبت قرابت ایشان به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر آنها بسیار مهربان بود.

۳۵۰۴- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدٍ قَالَ يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ هُرْمُزَ الأَعْرَجُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُرَيْشٌ، وَالأَنْصَارُ، وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمُ، وَأَشْجَعُ، وَغِفَارُ، مَوَالِيَّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلًى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». [انظر: ۳۵۱۲، أخرجه مسلم: ۲۵۲۰].

۳۵۰۴ ـ از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قُریش و انصار و (مردم قبیلهٔ) جُحینهٔ و مُزَیْنهٔ و اَسْلَم و اَشْجَع و غِفار، موالی (یعنی دوستان و محبان) من‌اند، و ایشان را به جز خدا و رسول او محب و نصرت دهنده، کسی نیست.

۳۵۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ أَحَبَّ الْبَشَرِ إِلَى عَائِشَةَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، وَكَانَ أَبَرَّ النَّاسِ بِهَا، وَكَانَتْ لَا تُمْسِكُ شَيْئًا مِمَّا جَاءَهَا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ إِلَّا تَصَدَّقَتْ، فَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: يَنْبَغِي أَنْ يُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهَا، فَقَالَتْ: أَيُؤْخَذُ عَلَى يَدَيَّ، عَلَيَّ نَذْرٌ إِنْ كَلَّمْتُهُ، فَاسْتَشْفَعَ إِلَيْهَا بِرِجَالٍ مِنْ قُرَيْشٍ، وَبِأَخْوَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً فَامْتَنَعَتْ، فَقَالَ لَهُ الزُّهْرِيُّونَ، أَخْوَالُ النَّبِيِّ ﷺ، مِنْهُمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ، وَالْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ: إِذَا اسْتَأْذَنَّا فَاقْتَحِمِ الْحِجَابَ، فَفَعَلَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا بِعَشْرِ رِقَابٍ فَأَعْتَقَتْهُمْ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تُعْتِقُهُمْ، حَتَّى بَلَغَتْ أَرْبَعِينَ، فَقَالَتْ: وَدِدْتُ أَنِّي جَعَلْتُ حِينَ حَلَفْتُ عَمَلًا أَعْمَلُهُ فَأَفْرُغُ مِنْهُ. [راجع: ۳۵۰۳].

۳۵۰۵ ـ از عروه بن زبیر روایت است که گفت: عبدالله بن زبیر پس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر، محبوب‌ترین کس نزد عایشه بود و او نیکوکارترین مردم به عایشه بود. و عایشه آنچه را از جانب خدا به وی روزی می‌آمد، نگه نمی‌داشت و همه را صدقه می‌کرد. (عبدالله) ابن زبیر گفت: سزاوار است که دستهای عایشه گرفته شود.(تا صدقه ندهد). عایشه گفت: آیا دستهای من گرفته شود؟ نذر کردم که باوی سخن نزنم.[1] عبدالله بن زبیر مردانی از قریش و اقوام مادری رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به‌ویژه (زُهریان را) به شفاعت خواهی نزد عایشه فرستاد ولی وی قبول نکرد. زُهریون، اقوام مادری رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که در میان آنها عبدالرحمن بن الاسود بن عبد یَغوث و مِسوَر بن مَخْرَمَه بودند به

۱- عایشه(رضی‌الله عنها) وقتی که بر خود نذر گرفته بود که با خواهرزادهٔ خود عبدالله بن زبیر سخن نگوید مشخص نساخته بود که اگر نذر خود را به جا نکند، چه کفاره‌ای بدهد.

عبدالله بن زبیر گفتند، وقتی اجازهٔ ورود به خانهٔ عایشه گرفتیم تو (که خواهرزاده‌اش هستی) به درون پرده نزد وی برو. عبدالله بن زبیر چنان کرد و سپس ده برده را نزد عایشه فرستاد تا به کفارت نذر خود آنها را آزاد کند و عایشه آنها را آزاد کرد و پس از آن پیوسته (به همین منظور) برده آزاد می‌کرد تا شمار آزاد شدگان به چهل رسید، و سپس گفت: کاش وقتی که سوگند یاد کرده بودم، مشخص می‌کردم که در صورت عدم اجرای نذر چه باید می‌کردم (مبهم نمی‌گذاشتم) تا کفارت آن می‌دادم و از آن فارغ می‌شدم.

٣- بَاب: نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِ قُرَيْشٍ

٣٥٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عُثْمَانَ دَعَا زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَسَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ، فَنَسَخُوهَا فِي الْمَصَاحِفِ، وَقَالَ عُثْمَانُ لِلرَّهْطِ الْقُرَشِيِّينَ الثَّلاثَةِ: إِذَا اخْتَلَفْتُمْ أَنْتُمْ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ، فَاكْتُبُوهُ بِلِسَانِ قُرَيْشٍ، فَإِنَّمَا نَزَلَ بِلِسَانِهِمْ. فَفَعَلُوا ذَلِكَ. [انظر: ٤٩٨٤ک، ٤٩٨٧خ، وانظر في العلم، باب ٧].

باب ـ ۳ قرآن به زبان قریش نازل شده است

۳۵۰۶ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: «عثمان(رضی‌الله عنه) (در زمان خلافت خود) زید بن ثابت و (سه قریشی هر یک) عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالله بن حارث بن هشام را فراخواند که نسخه‌هایی از قرآن را بنویسند و عثمان به گروه سه نفری قریش گفت: اگر شما در نوشتن کلمه‌ای از قرآن با زید بن ثابت اختلاف داشتید آن را به لغت قریش بنویسید زیرا قرآن به لغت قریش نازل شده است و آنها قرآن را به لغت قریش نوشتند.»[1]

۱- قبل بر آن، نسخهٔ از قرآن در زمان خلافت ابوبکر(رضی‌الله عنه) به اتفاق صحابه نوشته شده بود که نزد وی بود و پس از وفات وی نزد عمر(رضی‌الله عنه) بود و پس از وفات وی نزد حفصه دختر و یکی از همسران آن حضرت بود. عثمان(رضی‌الله عنه) همان نسخه را طلبید و بر اساس آن نوشتند.

٤- بَاب: نِسْبَةِ الْيَمَنِ إِلَى إِسْمَاعِيلَ

مِنْهُمْ أَسْلَمُ بْنُ أَفْصَى بْنِ حَارِثَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ، مِنْ خُزَاعَةَ.

٣٥٠٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ ﷺ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَسْلَمَ يَتَنَاضَلُونَ بِالسُّوقِ، فَقَالَ: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلَانٍ». لِأَحَدِ الْفَرِيقَيْنِ، فَأَمْسَكُوا بِأَيْدِيهِمْ، فَقَالَ: «مَا لَهُمْ». قَالُوا: وَكَيْفَ نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَ بَنِي فُلَانٍ؟ قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ». [راجع: ٢٨٩٩].

باب ـ ۴

نسبت مردم یمن به سوی اسماعیل (ع) است. و قبیلهٔ اَسْلم بن اَفْصی بن حارثه، بن عمر و بن عامر که از خزاعه‌اند در زمرهٔ اهل یمن‌اند.

۳۵۰۷ ـ از سَلَمه(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر قومی از بنی اسلم گذشت که در بازار تیراندازی می‌کردند. فرمود: «ای فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید، همانا پدر شما تیرانداز بود، و من با «گروه» بنی فلان هستم.» یعنی یکی از این دو گروه تیرانداز. آنها از تیراندازی دست کشیدند. آن حضرت فرمود: «چرا دست کشیدید؟» گفتند: چگونه تیراندازی کنیم که تو با گروه بنی فلان باشی؟ فرمود: تیراندازی کنید، من با همگی شما می‌باشم.»

٥- بَابٌ

٣٥٠٨- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ: أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدِّيلِيَّ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ - وَهُوَ يَعْلَمُهُ - إِلَّا كَفَرَ، وَمَنِ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [انظر: ٦٠٤٥. أخرجه مسلم: ٦١، مطولاً].

٣٥٠٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ: حَدَّثَنَا حَرِيزٌ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّصْرِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ وَاثِلَةَ بْنَ الْأَسْقَعِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ

باب ـ ۵

۳۵۰۸ ـ از ابوذر (رضی‌الله عنه) روایت است که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «هیچ مردی نیست که خود را به غیر پدر خود ـ در حالی که خود می‌داند ـ نسبت دهد، به جز اینکه به خداوند کفر ورزیده است و کسی که خودش را به قومی نسبت دهد که نسبتی بدان ندارد، باید جایگاه خود را در آتش دوزخ آماده کند.»

۳۵۰۹ ـ از واثله بن اَسْقَعْ روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از بزرگترین دروغها آن است که مردی خود را به غیر از پدر خود نسبت دهد یا به چشم خود

أعظَمِ الفِرَى أن يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إلَى غَيرِ أبيه، أو يُرِيَ عَينَهُ مَا لَمْ تَرَه، أو يَقُولُ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ مَا لَمْ يَقُلْ».

بنماید آنچه را ندیده است (خواب دروغ نقل کند) و یا بر رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سخنی نسبت دهد که نگفته است.»

٣٥١٠- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا حَمَّادٌ، عَنْ أبي جَمْرَةَ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهما يَقُولُ: قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِ القَيسِ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَقالوا: يَا رَسُولَ اللهِ، إنَّا مِنْ هَذا الحَيِّ مِنْ رَبِيعَةَ، قَدْ حَالَتْ بَيْنَنا وبَيْنَكَ كُفَّارُ مُضَرَ، فَلَسْنَا نَخْلُصُ إلَيكَ إلا فِي كُلِّ شَهرٍ حَرَامٍ، فَلَو أمَرْتَنا بِأمرٍ نَأخُذُهُ عَنكَ ونُبَلِّغُهُ مَنْ وَرَاءَنا: قال: «آمُرُكُمْ بِأرْبَعٍ، وأنْهاكُمْ عَنْ أرْبَعٍ: الإيمانِ باللهِ شَهَادَةِ أنْ لا إلَهَ إلا اللهُ، وإقَامِ الصَّلاةِ، وإيتَاءِ الزَّكاةِ، وأنْ تُؤَدُّوا إلَى اللهِ خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ، وأنْهاكُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ، والحَنْتَمِ، والنَّقِيرِ، والمُزَفَّتِ». [راجع: ٥٣. أخرجه مسلم: ١٧. وأما قطعة الدُّباء في الأشربة (٣٩)].

٣٥١٠ ـ از ابوجمره روایت است که گفت: از ابن عباس(رضی‌الله عنهما) شنیده‌ام که می‌گفت: نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: یا رسول‌الله، همانا قبیلهٔ ما از قوم ربیعه هستند و میان ما و شما کافران قوم مُضر قرار دارند و نزد تو رسیده نمی‌توانیم به جز در هر یک از ماههای حرام (که جنگ میان ما نیست) چه می‌شود اگر ما را به کاری امر کنی که آن را از تو فراگیریم و به کسانی که در عقب ماالند برسانیم. آن حضرت فرمود: «شما را به چهار چیز امر و از چهار چیز منع می‌کنم، ایمان به خدا و شهادت اینکه نیست الهی که سزاوار عبودیت باشد به جز خدا. و برپا داشتن نماز و دادن زکات و اینکه بدهید برای خدا پنجم حصه از مال غنیمت را (که از کافران به دست آورده‌اید) و شما را منع می‌کنم از دُبّاً و حَنتَم و نَقیر و مُزفَّت.»[1]

٣٥١١- حَدَّثَنا أبُو اليَمَانِ: أخبَرَنا شُعَيبٌ، عَنِ الزُّهرِيِّ قال: حَدَّثَني سَالِمُ بنُ عَبدِاللهِ: أنَّ عَبدَاللهِ بنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنهما قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ وهُوَ عَلَى المِنبَرِ: «ألا إنَّ الفِتنَةَ هَا هُنا - يُشِيرُ إلَى المَشرِقِ - مِنْ حَيثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيطَانِ». [راجع: ٣١٠٤. أخرجه مسلم: ٢٩٠٥].

٣٥١١ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که بر منبر می‌فرمود: «آگاه باشید که فتنه از اینجا پدید می‌آید ـ و به سوی مشرق ـ اشارت می‌کرد. از آن جایی که شاخ شیطان (یعنی آفتاب) بیرون می‌آید.»[2]

٦- بَابُ: ذِكْرِ أسْلَمَ، وغِفَارَ، ومُزَيْنَةَ، وجُهَيْنَةَ، وأشْجَعَ

باب ـ ۶

۱ـ اینها نام ظروفی بودند که در آن زمان در آن شراب می‌ساختند.

۲ـ گفته‌اند که شاید اشاره به ظهور فتنهٔ چنگیز بوده باشد.

ذکر قبیله‌های اَسْلم و غفار، و مُزَینه و جُهَیْنه و اَشْجَع

۳۵۱۲- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قُرَيْشٌ، وَالأَنْصَارُ، وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمُ، وَغِفَارُ، وَأَشْجَعُ، مَوَالِيَّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلًى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». [راجع: ٣٥٠٤، أخرجه مسلم: ٢٥٢٠].

۳۵۱۲ ـ از عبدالرحمن بن هُرمُزْ روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: «قُریش و انصار، وجُهَیْنَه، و مُزَیْنَه، و اَسْلَم و غِفار، و اَشْجع، موالی (یعنی دوستان و محبان) من اند و ایشان را به جز خدا و رسول او دوست و نصرت‌دهنده ای نیست.»

۳۵۱۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ غُرَيْرٍ الزُّهْرِيُّ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَعُصَيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». [أخرجه مسلم: ٢٥٢٥].

۳۵۱۳ ـ از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنهما) به او خبر داده که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر فرمود: «خداوند قبیلهٔ غِفار را مغفرت کند و خداوند قبیله اَسْلَم را سلامت بدارد و قبیلهٔ عُصَیَّه از خدا و رسول او نافرمانی کرده‌اند.»[1]

۳۵۱۴- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَغِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا». [أخرجه مسلم: ٢٥١٥].

۳۵۱۴ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند قبیلهٔ اسلم را سلامت بدارد و قبیلهٔ غِفار را مغفرت کند.»

۳۵۱۵- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ جُهَيْنَةُ وَمُزَيْنَةُ وَأَسْلَمُ وَغِفَارُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَنِي أَسَدٍ وَمِنْ بَنِي عَبْدِاللَّهِ بْنِ غَطَفَانَ، وَمِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ». فَقَالَ رَجُلٌ: خَابُوا وَخَسِرُوا، فَقَالَ: «هُمْ خَيْرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَمِنْ بَنِي أَسَدٍ، وَمِنْ بَنِي عَبْدِاللَّهِ بْنِ غَطَفَانَ، وَمِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ». [انظر: ٣٥١٦، ٦٦٣٥، أخرجه مسلم: ٢٥٢٢].

۳۵۱۵ ـ از ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شما می‌پندارید که قبایل جُهَیْنه، و مُزَیْنه، و اَسْلَم و غِفار از قبایل بنی تمیم و بنی اسد و بنی عبدالله بن غطفان، و بنی عامر بن صَعْصَعه بهتر هستند؟»

مردی گفت: آن قبایل (که بهتر خوانده‌ای) نومید و زیانکار شدند. آن حضرت فرمود: «آن قبایل از قبایل بنی تمیم و بنی اسد و عبدالله بن غَطْفان و بنی عامر بن صَعْصَعه بهتر می‌باشند.»[2]

۱- زیرا آنها قاریان قرآن را در موضع بئر معونه به شهادت رسانیده بودند.
۲- البته معیار خوبی قبایل مذکور سبقت در قبول اسلام بوده است.

۳۵۱۶ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ، مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةَ - ابْنُ أَبِي يَعْقُوبَ شَكَّ - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَنِي عَامِرٍ، وَأَسَدٍ، وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَخَسِرُوا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ». [راجع: ۳۵۱۵. أخرجه مسلم: ۲۵۲۲].

۳۵۱۶ - از ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت است که اَقْرَع بن حابس به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «بیعت نکرده‌اند به تو به جز دزدانی از قبایل اسلم و غفار و مُزَینه ـ و گمان می‌کنم که قبیلهٔ جُهَیْنه را نیز گفت ـ ابن ابی یعقوب راوی شک کرده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا می‌دانی که قبایل اسلم و غِفار و مُزَیْنه و گمان می‌کنم که جُهینه را نیز گفت ـ بهتر انداز از بنی تمیم و بنی عامر، و اسد و غَطَفان، آیا نومید و زیانکاراند؟»

اقرع گفت: آری. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که ایشان (یعنی قبایل اول الذکر) بهتر از آنها (قبایل اخیرالذکر) هستند.»

۳۵۱۶م - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ: «أَسْلَمُ، وَغِفَارُ، وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ، أَوْ قَالَ: شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ - أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ - مِنْ أَسَدٍ، وَتَمِيمٍ، وَهَوَازِنَ، وَغَطَفَانَ».

۳۵۱۶ م ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که آن حضرت(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قبایل اسلم و غِفار و برخی از قبایل مُزَیْنه و جُهَیْنه، یا فرمود: چیزی از قبایل مُزَیْنه و جُهَیْنه ـ بهتر است در نزد خداوند ـ یا فرمود: در روز قیامت ـ از قبایل اسد و تمیم و هوازن و غَطَفان.»

[الأحاديث ۳۵۱۷- ۳۵۲۱ جاءت في اليونينية عقب الحديث رقم ۳۵۲۲]

(احادیث ۳۵۱۷ ـ ۳۵۲۱) در نسخهٔ یونبنیه پس از حدیث ۳۵۲۲ آمده است.

۷- بَاب: ذِكْرِ قَحْطَانَ

باب ـ ۷ ذکر قَحْطان

۳۵۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: قَالَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ، يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ». [انظر: ۷۱۱۷. أخرجه مسلم: ۲۹۱۰].

۳۵۱۷ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه مردی از قحطان بیرون آید

که مردم را با عصای خود می‌راند.»[1]

٨- بَاب: مَا يُنْهَى مِنْ دَعْوَةِ الْجَاهِلِيَّةِ

٣٥١٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا ﷺ يَقُولُ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ ثَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ حَتَّى كَثُرُوا، وَكَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَّابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا، فَغَضِبَ الأَنْصَارِيُّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ ؟ ثُمَّ قَالَ: مَا شَأْنُهُمْ». فَأُخْبِرَ بِكَسْعَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الأَنْصَارِيَّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا خَبِيثَةٌ». وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَقَدْ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا، لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَلَا نَقْتُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْخَبِيثَ ؟ لِعَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ». [انظر: ٤٩٠٥، ٤٩٠٧. اخرجه مسلم: ٢٥٨٤].

باب ـ ۸ آنچه از فراخوانی (اقوام) به رسم جاهلیت منع شده است.

۳۵۱۸ ـ از عَمْرو بن دینار روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) می‌گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به جهاد می‌رفتیم و گروهی از مهاجرین بر آن حضرت جمع آمدند تا آنکه شمارشان زیاد شد. مردی شوخ و بیهوده در میان مهاجرین بود. وی بر عقب مردی انصاری دست فرو کرد. مرد انصاری سخت خشمگین شد تا آنکه مردم را فراخواند و گفت: ای انصار (کمک کنید) مرد مهاجر نیز گفت: ای مهاجرین (کمک کنید) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیرون آمد و فرمود: «نزاع ایشان بر سر چیست؟» از دست درازی آن مهاجر به عقب آن مرد انصاری خبردادند. آن حضرت فرمود: «این رسم جاهلیت را بگذارید که کاری زشت است.»

عبدالله بن ابی سلول (منافق) گفت: آیا مهاجرین بر ما انصار فریاد کمک سر می‌دهند؟ آنگاه که به مدینه برگردیم، مردم عزیز آن مردم زبون آن را بیرون خواهند کرد.[2] عمر گفت: یا رسول‌الله آیا این پلید را نکشیم؟ یعنی عبدالله را. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نی، ورنه مردم می‌گویند که وی اصحاب خود را می‌کشت.»

۱- مراد از تسلط وی بر مردم است.

۲- عبدالله بن أبی بن سلول منافق مشهور است وی با سخنان خود انصار را عزیز و مهاجرین را زبون خواند.

۳۵۱۹- حَدَّثَنِي ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَعَنْ سُفْيَانَ، عَنْ زُبَيْدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». [راجع: ۱۲۹٤. اخرجه مسلم: ۱۰۳].

۳۵۱۹ ـ از ثابت بن محمد، از سفیان، از اَعْمش، از عبدالله بن مُرّه، از مَسْروق روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است. و روایت است از سفیان از زُبید، از ابراهیم، از مسروق که عبدالله (بن مسعود) گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از ما نیست، کسی که در مصیبت سیلی بر رخسار زند و گریبان بدرد و به شیوهٔ اهل جاهلیت فراخواند. (نوحه‌سرایی کند و همان کلمات مرسومشان را بر زبان آرد)».[۱]

۹- بَاب: قِصَّةِ خُزَاعَةَ

باب ـ ۹ قصهٔ خُزاعه

۳۵۲۰- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لُحَيِّ بْنِ قَمَعَةَ بْنِ خِنْدِفَ أَبُو خُزَاعَةَ».

۳۵۲۰ ـ از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عَمرو بن لُحی بن قَمَعه بن خِندِف پدر قبیله خُزاعه است.»

۳۵۲۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ: الْبَحِيرَةُ الَّتِي يُمْنَعُ دَرُّهَا لِلطَّوَاغِيتِ وَلَا يَحْلُبُهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، وَالسَّائِبَةُ الَّتِي كَانُوا يُسَيِّبُونَهَا لِآلِهَتِهِمْ فَلَا يُحْمَلُ عَلَيْهَا شَيْءٌ.

قَالَ: وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ». [انظر: ٤٦٢٣. اخرجه مسلم: ۲۸۵٦].

۳۵۲۱ ـ از زُهری روایت است که سعید بن مُسَیّب گفت: الْبَحیره، شتری (در دوران جاهلیت) بود که دوشیدن شیر آن منع شده بود تا برای بتان باشد. و هیچ یکی از مردم آن را نمی‌دوشید و السّائبه شتری بود که آن را برای بتان خویش آزاد می‌گذاشتند و چیزی بر آن بار نمی‌شد. ابوهریره گفته است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «عَمْرو بن لحی الخزاعی را دیدم که در دوزخ روده‌های خود را می‌کشید و او اولین کسی بود که آزاد گذاشتن شتران رسم ساخته بود.»

۱- در روزگار جاهلیت نوحه سرایی می‌کردند و مرده را به آواز بلند یاد می‌کردند و مناقب وی را ذکر می‌کردند.

۱۰- بَاب: قصة إِسْلام ابي ذرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

۳۵۲۲- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا الْمُثَنَّى، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لأَخِيهِ: ارْكَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَاعْلَمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ، وَاسْمَعْ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ ائْتِنِي، فَانْطَلَقَ الأَخُ حَتَّى قَدِمَهُ، وَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ لَهُ: رَأَيْتُهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الأَخْلاَقِ، وَكَلاَمًا مَا هُوَ بِالشِّعْرِ، فَقَالَ: مَا شَفَيْتَنِي مِمَّا أَرَدْتُ فَتَزَوَّدَ وَحَمَلَ شَنَّةً لَهُ فِيهَا مَاءٌ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَالْتَمَسَ النَّبِيَّ ﷺ وَلاَ يَعْرِفُهُ، وَكَرِهَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهُ حَتَّى أَدْرَكَهُ بَعْضُ اللَّيْلِ، فَرَآهُ عَلِيٌّ فَعَرَفَ أَنَّهُ غَرِيبٌ، فَلَمَّا رَآهُ تَبِعَهُ فَلَمْ يَسْأَلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ احْتَمَلَ قِرْبَتَهُ وَزَادَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، وَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلاَ يَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَمْسَى، فَعَادَ إِلَى مَضْجَعِهِ فَمَرَّ بِهِ عَلِيٌّ فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ؟ فَأَقَامَهُ فَذَهَبَ بِهِ مَعَهُ، لاَ يَسْأَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّالِثِ، فَعَادَ عَلِيٌّ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ، فَأَقَامَ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ: أَلاَ تُحَدِّثُنِي مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ، قَالَ: إِنْ أَعْطَيْتَنِي عَهْدًا وَمِيثَاقًا لَتُرْشِدَنِّي فَعَلْتُ، فَفَعَلَ فَأَخْبَرَهُ، قَالَ: فَإِنَّهُ حَقٌّ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَاتَّبِعْنِي، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ قُمْتُ كَأَنِّي أُرِيقُ الْمَاءَ، فَإِنْ مَضَيْتُ فَاتَّبِعْنِي حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِي فَفَعَلَ، فَانْطَلَقَ يَقْفُوهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَدَخَلَ مَعَهُ، فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ

باب ـ ۱۰ قصهٔ اسلام ابوذر غفاری (رضی‌الله عنه)

۳۵۲۲ ـ از ابوجَمْره روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که خبر بعثت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوذر رسید، به برادر خود گفت: سوار شو و به سوی این وادی برو و از این مرد که می‌پندارد پیامبر است و از آسمان به وی خبر می‌رسد، مرا آگاه کن. به سخن وی گوش فرا ده و سپس نزد من بیا. برادر وی راهی شد تا آنکه نزد آن حضرت رسید و سخنان وی را شنید و سپس نزد ابوذر برگشت و به او گفت: او را دیدم که مردم را به اخلاق نیکو امر می‌کرد و سخنان وی شعر نبود. ابوذر گفت: آنچه من می‌خواستم براورده نساختی. ابوذر خود توشهٔ سفر و مشکی آب گرفت و راهی شد، تا آنکه به مکه رسید و به مسجد آمد و به طلب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) افتاد. وی آن حضرت را نمی‌شناخت و نمی‌خواست که در مورد وی از کسی سؤال کند تا آنکه پاسی از شب گذشت. علی او را دید و دریافت که وی مردی مسافر است. ابوذر که او را دید از پس وی روان شد و هیچ یک از آنها در مورد چیزی از یکدیگر سوال نمی‌کردند تا آنکه صبح فرا رسید، سپس وی توشه و مشک آب خود را به مسجد برد و آن روز را گذراند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را ندید تا آنکه شب شد، آنگاه که وی به خوابگاه خویش برگشت. علی بر وی گذشت و گفت: هنوز مرد به منزل خود نرسیده است؟ علی به او گف که برخیزد و با او به سوی (منزل خود) راهی

إلا اللّهُ، وأنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّه، ثُمَّ قَامَ الْقَوْمُ فَضَرَبُوهُ حَتَّى أضْجَعُوهُ، وَأتى الْعَبَّاسُ فَأكَبَّ عَلَيْه، قال: وَيْلَكُمْ ألَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أنَّهُ مِنْ غِفَار، وَأنَّ طَرِيقَ تِجَارِكُمْ إلى الشَّام، فَأنْقَذَهُ مِنْهُمْ، ثُمَّ عَادَ مِنَ الْغَدِ لِمِثْلِهَا، فَضَرَبُوهُ وَثَارُوا إلَيْه، فَأكَبَّ الْعَبَّاسُ عَلَيْه. [أخرجه مسلم: ۲٤۷٤].

[لم يرد هذا الحديث في اليونينية]

شد هیچ یک از آنها در مورد چیزی از یکدیگر نمی‌پرسیدند تا آنکه روز سوم فرا رسید. علی مانند دفعهٔ قبل به سراغ وی رفت و ابوذر با او بسر برد. سپس علی از وی پرسید: آیا به من نمی‌گویی که تو را چه چیز بدینجا آورده است؟ ابوذر گفت: اگر با من عهد و پیمان کنی که مرا راهنمایی کنی به تو می‌گویم. علی قول داد و وی او را آگاه کرد. علی گفت: همانا این حق است که او رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) است. و چون صبح فرا رسد، همراه من بیا و اگر چیزی ببینم که خطر آن متوجهٔ تو است، می‌ایستم. گویی رفع حاجت می‌کنم. و چون واپس به راه افتادم به دنبال من بیا تا آنکه به جایی وارد شوی که من وارد می‌شوم. ابوذر همچنان کرد و به دنبال وی می‌رفت تا آنکه او به جایگاه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درآمد و ابوذر نیز همراه وی درآمد.

ابوذر سخنان آن حضرت را شنید و در همان دم اسلام آورد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «نزد قوم خود بازگرد و آنها را از (اسلام) آگاه گردان تا آنکه دستور من را دریابی.» ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که آواز خود را در میان ایشان (کافران مکه) بلند می‌گردانم. وی بیرون آمد تا آنکه به مسجد رسید و با آواز بلند بانگ براورد که: اَشْهَدُ اَنْ لااله الا الله و انَّ محمَّداً رسول‌الله ـ سپس مردم برخاستند و به زدن وی شروع کردند تا آنکه او را بر زمین افکندند، عباس آمد و خود را بر وی افکند و گفت: وای بر شما، آیا نمی‌دانید که وی مردی از قبیلهٔ غِفار

است و آنجا مسیر تجارت شما به سوی شام است (که قبیلهٔ وی در آنجا می‌باشند) و وی او را از شر آنها نجات داد. ابوذر روز دیگر نیز چنین کرد، مردم بر وی ریختند و او را زدند و عباس خود را بر وی افکند. (این حدیث در نسخهٔ یونینیه نیامده است.)[۱]

١١- [بابُ: قصةِ زَمْزَمَ]

٣٥٢٢م- حَدَّثَنَا زَيْدٌ، هُوَ ابْنُ أَخْزَمَ: قال حَدَّثَنَا أَبُو قُتَيْبَةَ سَلْمُ بْنُ قُتَيْبَةَ: حَدَّثَنِي مُثَنَّى بْنُ سَعِيدٍ الْقَصِيرُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَمْرَةَ قال: قال لَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ: أَلا أُخْبِرُكُمْ بِإِسْلامِ أَبِي ذَرٍّ؟ قال: قُلْنَا: بَلَى.

قال: قال أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ رَجُلاً مِنْ غِفَارٍ، فَبَلَغَنَا أَنَّ رَجُلاً قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقُلْتُ لأَخِي: انْطَلِقْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ كَلِّمْهُ وَأْتِنِي بِخَبَرِهِ، فَانْطَلَقَ فَلَقِيَهُ ثُمَّ رَجَعَ، فَقُلْتُ: مَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلاً يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ وَيَنْهَى عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ لَهُ: لَمْ تَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَخَذْتُ جِرَاباً وَعَصاً، ثُمَّ أَقْبَلْتُ إِلَى مَكَّةَ، فَجَعَلْتُ لا أَعْرِفُهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَأَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ.

قال: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ فَقَالَ: كَأَنَّ الرَّجُلَ غَرِيبٌ؟ قال: قُلْتُ: نَعَمْ، قال: فَانْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ، قال: فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ لا يَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَلا أُخْبِرُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ لأَسْأَلَ عَنْهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُخْبِرُنِي عَنْهُ بِشَيْءٍ قال: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ، فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ يَعْرِفُ مَنْزِلَهُ بَعْدُ؟ قال: قُلْتُ: لا، قال: انْطَلِقْ مَعِي، قال: فَقَالَ: مَا أَمْرُكَ، وَمَا أَقْدَمَكَ هَذِهِ الْبَلْدَةَ؟ قال: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَتَمْتَ عَلَيَّ أَخْبَرْتُكَ، قال: فَإِنِّي أَفْعَلُ، قال: قُلْتُ لَهُ: بَلَغَنَا أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ هَا هُنَا رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ،

باب ـ ۱۱ قصهٔ زمزم

۳۵۲۲ م ـ از ابوجمره روایت است که گفت: ابن عباس به ما گفت: آیا از قصهٔ اسلام آوردن ابوذر به شما خبر ندهم؟ گفتیم آری، خبر بده. ابوذر گفت: من مردی از قبیلهٔ بنی غفار بودم. به ما خبر رسید که مردی در مکه بیرون آمده و گمان می‌کند که وی پیامبر است. من به برادرم گفتم: نزد این مرد برو و با وی صحبت کن و از او برایم خبری بیاور. وی رفت و با او ملاقات کرد و سپس بازگشت. من به برادرم گفتم. چه خبر آوردی؟ گفت: همان مردی را دیدم که به نیکویی دعوت و از بدی منع می‌کند. به او گفتم: سخنت مرا بسنده نیست. انبان و عصایی با خود گرفتم و سپس به سوی مکه روان شدم. من او را نمی‌شناختم و ناخوش داشتم که در مورد وی از کسی سؤال. کنم آب زمزم می‌نوشیدم و در مسجد می‌بودم. علی بر من گذشت و گفت: گویا او مردی غریبه است؟ گفتم: آری، گفت: به خانهٔ من بیا، با وی رفتم. نه او از من چیزی پرسید و نه من به او خبر دادم. چون صبح کردم به مسجد آمدم تا

۱- این حدیث (۳۵۲۲) در بسیاری از نسخ صحیح‌البخاری نیامده است.

فَأَرْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ، فَرَجَعَ وَلَمْ يَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشَدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ فَاتَّبِعْنِي، ادْخُلْ حَيْثُ أَدْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ، قُمْتُ إِلَى الْحَائِطِ كَأَنِّي أُصْلِحُ نَعْلِي وَامْضِ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، فَعَرَضَهُ فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ، اكْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ، وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ، فَإِذَا بَلَغَكَ ظُهُورُنَا فَأَقْبِلْ». فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَقُرَيْشٌ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَقَامُوا فَضُرِبْتُ لِأَمُوتَ، فَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَيْلَكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا مِنْ غِفَارَ، وَمَتْجَرُكُمْ وَمَمَرُّكُمْ عَلَى غِفَارَ، فَأَقْلَعُوا عَنِّي، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْغَدَ رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالْأَمْسِ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَصُنِعَ بِي مِثْلَ مَا صُنِعَ بِالْأَمْسِ، وَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالْأَمْسِ. قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ.

[انظر: ۳۸٦۱، وانظر في الأدب، باب ۳۹. أخرجه مسلم: ۲٤۷٤].

مطلوب خود را از وی سؤال کنم، و کسی نبود که مرا به چیزی از وی خبر دهد.

علی بر من گذشت و گفت: هنوز مرد، منزل (مقصود) خود را تشخیص نداده است؟

گفتم: نی، گفت: همرا من بیا.، به او گفتم: کار تو چیست؟ و چه چیز تو را بدین شهر کشانیده است؟ به او گفتم: اگر آن را پنهان بداری، تو را خبر می‌کنم. وی گفت: همانا این کار را می‌کنم. به او گفتم: ما را خبر رسید که در اینجا مردی بیرون آمده و می‌گوید همانا وی پیامبر است. برادرم را فرستادم تاباوی صحبت کند. وی بازگشت و خبری که به من آورد، بسنده نبود. من قصد کردم که خودبا وی ملاقات کنم.

علی به وی گفت: آگاه باش که به تحقیق راه راست یافته‌ای، من به سوی او می‌روم و تو مرا پیروی کن و به هر جای که درآیم تو هم درآی. اگر کسی را ببینم که نسبت همراهی تو از وی بترسم، در کنار دیواری خواهم ایستاد که گویا کفش خود را اصلاح می‌کنم و تو از آن‌جا بگذر (تا ندانند که همراه من هستی). علی رفت و من با وی رفتم تا آنکه علی درآمد و من با او نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درآمدم.

من به آن حضرت گفتم: اسلام را بر من عرضه کن و آن حضرت عرضه کرد. جابجا اسلام آوردم و سپس به من گفت: «ای ابوذرا این امر را پنهان بدار و به شهر خود بازگرد و آنگاه که آوازهٔ غلبهٔ ما به تو برسد، نزد ما بازگرد.» من گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است که آواز خود را میان ایشان بلند می‌کنم. ابوذر به سوی مسجد رفت در حالی که قریش

در آن‌جا بودند. وی گفت: ای گروه قریش، همانا گواهی می‌دهم که نیست معبود بر حقی به جز خدا و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست. گفتند: به سوی این برگشته از دین برخیزید. آنان برخاستند و مرا تا دم مرگ زدند. عباس مرا دریافت و خودش را بر من انداخت، سپس روی به ایشان کرد و گفت: وای بر شما مردی از قبیلهٔ غفار را می‌کشید، در حالی که تجارتگاه و گذرگاه شما بر قبیلهٔ غفار است. از زدن من دست برداشتند و چون صبح روز دیگر فرا رسید، واپس (به مسجد) برگشتم و گفتم هر آنچه را دیروز گفته بودم. گفتند: به سوی این برگشته از دین برخیزید و بامن همان کاری کردند که روز قبل کرده بودند. باز عباس مرا دریافت و خودش را بر روی من افکند و همان چیزی گفت که روز قبل گفته بود. ابن عباس گفت: این بود اول اسلام آوردن ابوذر(رضی‌الله عنه).

١٢- باب: قِصَّةُ زَمْزَمَ وَجَهْلِ الْعَرَبِ

٣٥٢٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ: «أَسْلَمُ، وَغِفَارُ، وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ، أَوْ قَالَ: شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ - أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ - مِنْ أَسَدٍ، وَتَمِيمٍ، وَهَوَازِنَ، غَطَفَانَ». [أخرجه مسلم: ٢٥٢١]. [لم يذكر هذا الحديث هنا في اليونينية، وهو الصواب، فقد جاء برقم ٣٥١٦ م على الصواب]

٣٥٢٤- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ

باب ـ ۱۲ قصهٔ زمزم و نادانی عرب

۳۵۲۳ ـ از محمد (بن سیرین) روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: آن حضرت فرمود: «قبیلهٔ اَسْلَمْ و غِفار و بعضی از مردم مُزَیْنه ـ یا فرمود ـ بعضی از مردم جُهَیْنَه یا مُزَیْنه ـ بهتراند در نزد خدا ـ یا فرمود ـ در روز قیامت ـ نسبت به قبایل اسد و تمیم و هَوازِنْ و غَطْفان.»[1]

۳۵۲٤ ـ از سعید بن جُبیر روایت است که ابن

۱- این حدیث در سائر نسخ بخاری زیر عنوان باب ـ ذکر قبیله‌های اسلم و غفار و مُزینه و جُهَیْنَه و اَشْجع آمده است.

عنهما قال: إِذَا سَرَّكَ أَنْ تَعْلَمَ جَهْلَ الْعَرَبِ، فَاقْرَأْ مَا فَوْقَ الثَّلَاثِينَ وَمِائَةٍ فِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾.

عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: «اگر بخواهی که نادانی عرب را بدانی، در سورهٔ انعام پس از یکصد و سی آیت بخوان: «هر آینه زیانکار شدند آنان که کشتند فرزندان خود را از جهت بیخردی، و حرام کردند آنچه روزی داد ایشان را خدا به سبب دروغ بستن بر خدا، به تحقیق گمراه شدند ایشان و نبودند راه یافتگان.» (انعام: ١٤٠)

١٣- بَاب: مَنِ انْتَسَبَ إِلَى آبَائِهِ فِي الْإِسْلَامِ وَالْجَاهِلِيَّةِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ الْكَرِيمَ، ابْنَ الْكَرِيمِ، ابْنِ الْكَرِيمِ، ابْنِ الْكَرِيمِ، يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ». [راجع: ٣٣٨٢، ٣٣٥٣].

وَقَالَ الْبَرَاءُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ». [راجع: ٢٨٦٤].

باب ـ ١٣
کسی که خود را (از روی مفاخرت) به پدران خود که در اسلام و جاهلیت بودند، نسبت کند.

ابن‌عمر و ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت کرده‌اند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا کریم ابن کریم ابن کریم ابن کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل‌الله، است.» و برا از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که فرمود: «من پسر عبدالمطلب هستم.»

٣٥٢٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَادِي: «يَا بَنِي فِهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ». لِبُطُونِ قُرَيْشٍ. [راجع: ١٣٩٤. أخرجه مسلم: ٢٠٨، مطولاً].

٣٥٢٥ ـ از عَمْرو بن مُرَّه، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: «و چون آیت: «و بترسان خویشاوندان نزدیک خود را» (الشعراء: ٢١٤) نازل شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ندا کردن آغاز کرد که: «ای بنی فهر، ای بنی عدی»؛ قبیله‌های قریش را.

٣٥٢٦- وَقَالَ لَنَا قَبِيصَةُ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُوهُمْ قَبَائِلَ قَبَائِلَ. [راجع: ١٣٩٤. ٢٠٨، مطولاً].

٣٥٢٦ ـ از حبیب بن ابی ثابت از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: «آنگاه که نازل شد «و بترسان خویشاوندان نزدیک خود را». پیامبر(صلی‌الله

علیه وسلم) قبایل قریش را یک یک دعوت می‌کرد.

٣٥٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: «قَالَ يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ، يَا بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ، يَا أُمَّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ، اشْتَرِيَا أَنْفُسَكُمَا مِنَ اللَّهِ، لَا أَمْلِكُ لَكُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، سَلَانِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتُمَا». [راجع: ٢٧٥٣. أخرجه مسلم: ٢٠٦].

۳۵۲۷ ـ از اَعْرج از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای اولاد عبد مناف، بخرید خویشتن را از خدا[1] ای اولاد عبدالمطلب، بخرید خویشتن را از خدا، ای مادر زبیر بن عوام؛ عمهٔ رسول‌الله، ای فاطمه بنت محمد، خویشتن را بخرید از خدا، من چیزی از جانب خدا، از شما دفع نمی‌توانم، هرآنچه می‌خواهید از مال من بطلبید.»[2]

١٤- بَابٌ: ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ وَمَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ.

باب ـ ۱۴ پسر خواهر قوم و آزاد شدهٔ قوم در زمرهٔ آن قوم است.

٣٥٢٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الأَنْصَارَ فَقَالَ: «هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِكُمْ». قَالُوا: لَا، إِلَّا ابْنُ أُخْتٍ لَنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ». [راجع: ٣١٤٦. أخرجه مسلم: ١٠٥٩، مطولاً]. [جاء في اليونينية عقب الحديث ٣٥٢٣، وقبل الحديث رقم: ٣٥٢٤].

۳۵۲۸ ـ از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) انصار را فراخواند و فرمود: «آیا در میان شما کسی غیر از قوم شما هست؟» گفتند: نِی، به جز از پسر خواهرمان، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: پسر خواهر قوم در زمرهٔ آن قوم است.»

١٥- بَابٌ: قِصَّةُ الْحَبَشِ،

باب ـ ۱۵ قصهٔ حبشیان

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَا بَنِي أَرْفِدَةَ».

و فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم): «ای بَنی اَرْفِدَه».

٣٥٢٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا، وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مِنًى تُدَفِّفَانِ وَتَضْرِبَانِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ، فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ». وَتِلْكَ الأَيَّامُ أَيَّامُ مِنًى. [راجع: ٤٥٤. أخرجه مسلم: ٨٩٢، مطولاً].

۳۵۲۹ ـ از ابن شهاب از عروه روایت است که

۱- یعنی، با اطاعت خداوند، خویشتن را از عذاب وی برهانید.

۲- یعنی، شما را از عذاب خدا نجات داده نمی‌توانم، لیکن هر آنچه از مال من بخواهید به شما می‌دهم. این حدیث که از ابوهریره روایت شده و حدیث قبل که از ابن عباس روایت شده در زمرهٔ مراسیل صحابه است. یعنی واسطهٔ که از وی روایت شده ذکر نشده است. این آیه در مکه نازل شده است. در آن زمان ابن عباس یا تولد نشده بود و یا نوزادی بیش نبوده است. و ابوهریره سالها بعد از آن واقعه در مدینه اسلام آورده است. پس هیچ کدام در آن واقعه حاضر نبودند.

عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: ابوبکر(رضی‌الله عنه) در ایام مِنیٰ(عید قربان) بر وی درآمد و در آن حال دو دختر نزد وی بودند که می‌سرودند و دف می‌زدند، درحالیکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خودش را در جامهٔ خویش پوشیده بود. ابوبکر آنها را سرزنش کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جامه را از روی خود برداشت و گفت: «ای ابوبکر، آنها را به حالشان بگذار؛ زیرا این روزها، روزهای عیداند.»[1] و آن روزها روزهای منیٰ بودند.

٣٥٣٠- وَقَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتُرُنِي: وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعْهُمْ، أَمْنًا بَنِي أَرْفِدَةَ». يَعْنِي مِنَ الأَمْنِ. [راجع: ٤٥٤. أخرجه مسلم: ٨٩٢]

۳۵۳۰ ـ و عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: «به خاطر دارم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مرا (از انظار) می‌پوشید و من به سوی حبشیها می‌نگریستم که در مسجد بازی می‌کردند. عمر آنها را منع کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آنها را به حالشان بگذار، ایمن هستید ای بنی ارفده» و لفظ ـ اَمْناً ـ (یعنی ایمن) مشتق از لفظ ـ اَمْن است.

١٦- بَابٌ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ لاَ يُسَبَّ نَسَبُهُ

باب ـ ۱۶ کسی که دوست دارد، نسب او دشنام داده نشود.

٣٥٣١- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيَّ ﷺ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ، قَالَ: «كَيْفَ بِنَسَبِي». فَقَالَ حَسَّانُ: لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ.

وَعَنْ أَبِيهِ قَالَ: ذَهَبْتُ أَسُبُّ حَسَّانَ عِنْدَ عَائِشَةَ، فَقَالَتْ: لاَ تَسُبَّهُ، فَإِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٤١٤٥، ٦١٥٠. أخرجه مسلم: ٢٤٨٧ و ٢٤٨٩]

۳۵۳۱ ـ از هشام از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: حَسّان (شاعر معروف انصار) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواست تا مشرکان را هجو نماید. آن حضرت فرمود: «چگونه هجو می‌کنی که نسب من (با ایشان) یکی است؟» حَسّان گفت: نسب تو را از نسب ایشان چنان بیرون می‌آورم که

[1] ـ فرمودهٔ آن حضرت در سایر نسخه‌های بخاری چنین است: «دَعْهُما یا ابابکر، فَإنّها أیّامُ عیدٍ» در متن حدیث مذکور لفظ دعهما ـ نیامده است.

موی از خمیر بیرون آورده می‌شود. هشام از پدر خود (عُروه) روایت می‌کند که: من نزد عایشه رفتم در حالی که حسّان را (که از تهمت کنندگان عایشه بود) دشنام می‌دادم، عایشه گفت: او را دشنام مده؛ زیرا حسان (با اشعار خود) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در مقابل مشرکان) دفاع می‌کرد.[۱]

١٧- بَابُ: مَا جَاءَ فِي أَسْمَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ [الفتح: ٢٩]. وَقَوْلُهُ: ﴿مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [الصف: ٦].

باب ـ ۱۷ آنچه دربارهٔ نامهای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمده است.

و فرمودهٔ خدای عزَّوَجل: «محمد فرستادهٔ خداوند است و آنان که همراه وی‌اند بر کافران سختگیر و در میان خود مهربان هستند.»(الفتح: ۲۹)

و گفتهٔ خدای تعالی: در نقل قول عیسی (ع): «و بشارت دهنده به پیغامبری که بیاید بعد ازمن، که نام او احمد میباشد.» (الصّف:٦)

٣٥٣٢- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: قَالَ حَدَّثَنِي مَعْنٌ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِي خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِيَ الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ». [انظر: ٤٨٩٦. أخرجه مسلم: ٢٣٥٤، دون قوله لي خمسة].

۳۵۳۲ ـ از جُبَیر بن مُطْعِم(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مرا پنج نام است: من محمدم و من احمدم و من ماحِی‌ام که به واسطهٔ من خداوند کفر را محو می‌کند و من حاشِرم آن که مردم حشر شوند از پی من، و من عاقِب ام (که پس از من پیامبری نیست.»)

٣٥٣٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ، يَشْتِمُونَ مُذَمَّمًا وَيَلْعَنُونَ مُذَمَّمًا، وَأَنَا مُحَمَّدٌ».

۳۵۳۳ ـ از اَعْرَج، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا تعجب نمی‌کنید که خداوند چگونه

۱- حَسّان با آنکه در زمرهٔ تهمت کنندگان عایشه بود و پس از نزول آیت مبنی بر پاکی عایشه مورد حد قذف قرار گرفت. عایشه از دشنام دادن وی منع کرد. زهی بزرگواری.

مرا از دشنام و لعنت قریش باز می‌دارد. مُذَمَّمْ را دشنام می‌دهند و مُذَمَّم را لعنت می‌کنند و من محمَّد هستم.»[۱]

۱۸- بَاب: خَاتِمِ النَّبِيِّينَ ﷺ.

۳۵۳٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الأَنْبِيَاءِ، كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلا مَوْضِعُ اللَّبِنَةِ». [أخرجه مسلم: ۲۲۸۷، بزيادة].

۳۵۳۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا، فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ إِلا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ، وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبِنَةُ، وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ». [أخرجه مسلم: ۲۲۸٦].

باب ـ ۱۸ خاتم النَّبِیِّیْن (آخرین پیامبران)

۳۵۳٤ ـ از سعید بن مَیْناء از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنهما) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مثال من و مثال پیامبران (قبل از من) مانند مردی است که منزلی را اعمار می‌کند و آنرا به اکمال می‌رساند و نیکو می‌سازد و خوب می‌آراید، به جز جای یک خشت از گوشهٔ آن را. مردم گرد این منزل می‌گردند و از خوبی آن در شگفت می‌مانند و می‌گویند: کاش جای آن خشت هم کامل می‌شد.»[۲]

۳۵۳۵ ـ از ابوصالح، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: همانا مثال من و پیامبران قبل از من، مثال مردی است که خانه‌ای را می‌سازد و آن را آراسته و نیکو می‌گرداند، به جز جای یک خشت در گوشهٔ آن. مردم گرد آن می‌گردند و خوبی آن را تحسین می‌کنند و می‌گویند: آن خشت چرا در جای خود نهاده نشده است؟ ـ فرمود ـ من همان خشتم، و منم آخرین پیامبران.»

۱- محمد به معنی ستوده شده است، کافران قریش آن حضرت را مُذَمَّم می‌نامیدند؛ یعنی نکوهیده، و دشنام و لعنتی که می‌فرستادند بر مُذَمَّم بود، نه بر آن حضرت که محمد نام داشت، زیرا مذمم نام آن حضرت نبود.
۲- یعنی آن خشت منم که ختم بنای رسالت است.

۱۹- باب: وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ.

۳۵۳۶- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ.

وَقَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ مِثْلَهُ. [انظر: ۴۴۶۶. أخرجه مسلم: ۲۳۴۹].

۲۰- باب: كُنْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ.

۳۵۳۷- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «سَمُّوا بِاسْمِي، وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي». [راجع: ۲۱۲۰. وأخرجه مسلم: ۲۱۳۱].

۳۵۳۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي، وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي». [راجع: ۳۱۱۴. أخرجه مسلم: ۲۱۳۳، مطولاً].

۳۵۳۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي، وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي». [راجع: ۱۱۰. أخرجه مسلم: ۳، بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه مسلم: ۲۱۳۴].

[۲۱- بابٌ:]

۳۵۴۰- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى، عَنِ الْجُعَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: رَأَيْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ، ابْنَ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ، جَلْدًا مُعْتَدِلًا، فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُ: مَا

باب ـ ۱۹ وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

۳۵۳۶ ـ از ابن شهاب از عروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: «همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد درحالیکه شصت و سه ساله بود. ابن شهاب گفته است: سعید بن مسیب به مثل آن مرا خبر داده است.

باب ـ ۲۰ کُنْیَتِ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

۳۵۳۷ ـ از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در بازار بود. مردی گفت: ای ابوالقاسم، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی وی روی گردانید و سپس فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کنیت من کنیت نکنید.»[1]

۳۵۳۸ ـ از سالم روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کنیت من کنیت نکنید.»

۳۵۳۹ ـ از ابن سیرین روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) می‌گفت: ابوالقاسم (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کُنیت من کُنیت نکنید.»

باب ـ ۲۱

۳۵۴۰ ـ از جُعَیْد بن عبدالرحمن روایت است

۱- آن مرد کسی دیگر را صدا می‌کرد، آن حضرت به سوی وی روی گردانید. اسم چون زید و عمرو و غیره است. کُنیت چون ابوطالب، ابن عمر و غیره است. چون قاسم اولین فرزند آن حضرت بود و او پیش از بعثت یا بعد از ان وفات کرد، و کنیت آن حضرت به این اعتبار ابوالقاسم است.

مُتِّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي إِلا بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ، فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: فَدَعَا لِي. [راجع: ١٩٠. أخرجه مسلم: ٢٣٤٥].

که گفت: سائب بن یزید را دیدم که در نود و چهار سالگی نیرومند و استوار بود. سائب گفت: گوش و چشم من بهره‌مند نشد مگر به دعای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم). خاله‌ام مرا نزد ان حضرت برد و گفت: یا رسول‌الله همانا پسر خواهرم بیمار است، خداوند را برای وی دعا کن. و آن حضرت برای من دعا کرد.

٢٢- بَاب: خَاتِمِ النُّبُوَّةِ

باب ـ ٢٧ مُهر نَبُوَّت

٣٥٤١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنِ الْجُعَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ قَالَ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَقِعٌ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، وَتَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمٍ بَيْنَ كَتِفَيْهِ.

قَالَ ابْنُ عُبَيْدِاللَّهِ: الْحُجْلَةُ مِنْ حُجَلِ الْفَرَسِ الَّذِي بَيْنَ. قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ. [راجع: ١٩٠. أخرجه مسلم: ٢٣٤٥].

از جُعَیْد بن عبدالرحمن روایت است که گفت: «از سائب بن یزید شنیده‌ام که می‌گفت: خاله‌ام مرا نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برد و گفت: یا رسول‌الله، پسر خواهر من دردمند است. آن حضرت سر مرا مسح کرد و برای من دعای برکت کرد، و سپس وضو نمود. من از (بقیهٔ) آب وضوی وی نوشیدم و سپس بر پس پشت آن حضرت ایستادم و به سوی مهر نبوت که در میانهٔ هر دو شانه‌اش بود، نگریستم. ابن عبیدالله گفته است: الحُجْله مأخوذ است از حُجْل اسپ یعنی (آن مهر همچون) سفیدی میان دو چشم اسپ بود. ابراهیم بن حمزه گفته است: آن مُهر بسان بیضهٔ کبک بود.

٢٣- بَاب: صِفَةِ النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ٢٣

٣٥٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ ﷺ الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: بِأَبِي،

٣٥٤٢ ـ از ابن ابی ملیکه روایت است که عُقْبهٔ بن حارث گفت: ابوبکر(رضی‌الله عنه) نماز عصر را گزارد و سپس بیرون آمد و روان شد. در میان راه حسن را دید که با بعضی از بچه‌ها

شَبِيهٌ بِالنَّبِيِّ لا شَبِيهٌ بِعَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ. [انظر: ۳۷۵۰].

بازی می‌کند. او را بر دوش خود بلند کرد و گفت: «پدرم فدای تو باد. به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شباهت دارد، و به علی شباهت ندارد.» در حالی که علی می‌خندید.

۳۵۴۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَكَانَ الْحَسَنُ يُشْبِهُهُ. [انظر: ۳۵۴٤. أخرجه مسلم: ۲۳٤۳، زيادة].

۳۵٤۳ ـ از اسماعیل روایت است که ابوجُحیفه (رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم و حسن به آن حضرت شباهت داشت.»

۳۵٤٤- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ قال: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ ﷺ قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُشْبِهُهُ، قُلْتُ لِأَبِي جُحَيْفَةَ: صِفْهُ لِي، قال: كَانَ أَبْيَضَ قَدْ شَمِطَ، وَأَمَرَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِثَلَاثَ عَشْرَةَ قَلُوصًا، قال: فَقُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ نَقْبِضَهَا. [راجع: ۳۵٤۳. أخرجه مسلم: ۲۳٤۳ مختصراً].

۳۵٤٤ ـ از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که ابوجُحیفه(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیده‌ام و حسن بن علی علیهما السلام به آن حضرت شباهت داشت.» به ابو جُحیفه گفتم: برای من آن حضرت را وصف کن. وی گفت: آن حضرت سفید چهره بود و موی وی سیاه بود که با تارهای سفید آمیخته شده بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرده بود که سیزده شتر به ما بدهند، آن حضرت وفات کرد. پیش از آنکه شتران در تصرف ما درآید.

۳۵٤۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ وَهْبٍ أَبِي جُحَيْفَةَ السُّوَائِيِّ قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَرَأَيْتُ بَيَاضًا مِنْ تَحْتِ شَفَتِهِ السُّفْلَى، الْعَنْفَقَةَ. [أخرجه مسلم: ۲۳٤۲ وفيه زيادة في الأثر].

۳۵٤۵ ـ از ابواسحاق روایت است که وَهْب ابوجُحیفه السّوائی(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم و بعضی تارهای موی سفید را در زیر لب پایین او مشاهده کردم، یعنی تارهای مویی که میان لب پایین و چانه است.»

۳۵٤٦- حَدَّثَنَا عِصَامُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا حَرِيزُ بْنُ عُثْمَانَ: أَنَّهُ سَأَلَ عَبْدَ اللهِ بْنَ بُسْرٍ صَاحِبَ النَّبِيِّ ﷺ قال: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ شَيْخًا؟ قال: كَانَ فِي عَنْفَقَتِهِ شَعَرَاتٌ بِيضٌ.

۳۵٤٦ ـ از عِصام بن خالد، از حریز بن عثمان روایت است که وی از عبدالله بن بُسر که صحابی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است، پرسید و گفت: آیا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را در سنین پیری دیده‌ای؟ وی گفت: در میان

لب پایین و چانهٔ آن حضرت تارهای موی سفید دیده می‌شد.[۱]

۳۵۴۷- حَدَّثَنِي ابْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَصِفُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ، لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلَا آدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطٍ وَلَا سَبْطٍ رَجِلٍ، أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَقُبِضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعَرَةً بَيْضَاءَ.

قَالَ رَبِيعَةُ: فَرَأَيْتُ شَعَرًا مِنْ شَعَرِهِ، فَإِذَا هُوَ أَحْمَرُ، فَسَأَلْتُ: فَقِيلَ: احْمَرَّ مِنَ الطِّيبِ. [انظر: ۳۵۴۸، ۵۹۰۰؛ أخرجه مسلم: ۲۳۴۷ مختصراً].

۳۵۴۷ ـ از سعید بن ابی هلال روایت است که ربیعه بن ابی عبدالرحمن گفت: «اَنس بن مالک را دیدم که وصف پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌کرد و گفت: آن حضرت میانه قامت بود، نه قامت وی دراز بود و نه کوتاه، رنگ وی گلگون بود، نه مطلق سفید بود و نه مطلق گندم گون، موی سر وی نه مطلق پرپیچ بود و نه فقط فروهشته. در چهل سالگی به وی وحی فرستاده شد، آن حضرت ده سال در مکه بود که بر وی وحی می‌آمد[۲] و ده سال هم در مدینه اقامت گزید و هنگامی که وفات کرد در سر و ریش وی بیست تار موی سفید نبود.[۳]

ربیعه گفته است: من تار مویی از آن حضرت را دیدم که سرخ بود. از بابت سرخی آن پرسیدم، گفته شد: از اثر استعمال خوشبویی سرخ شده بود.

۳۵۴۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالْآدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلَا بِالسَّبْطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، فَتَوَفَّاهُ اللَّهُ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعَرَةً بَيْضَاءَ. [راجع: ۳۵۴۷. أخرجه مسلم: ۲۳۴۷].

۳۵۴۸ ـ از مالک بن اَنَس، از ربیعهٔ بن ابی عبدالرحمن روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نه زیاد دراز قامت بود و نه کوتاه قامت، و نه بسیار سفید چهره و نه گندم گون. موی وی نه مجعد بود و نه فروهشته. خداوند او را در چهل سالگی به پیامبری برگزید، ده

۱- این حدیث از ثلاثیات صحیح البخاری است. یعنی میان امام بخاری و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سه راوی می‌باشد، عصام بن خالد از کهنسال‌ترین شیوخ امام بخاری است و در صحیح البخاری به جز از این حدیث از وی روایت نشده است.

۲- به روایت جمهور آن حضرت سیزده سال در مکه تشریف داشته و شاید کسر سه سال در نظر گرفته نشده باشد.

۳- در غیر از صحیح البخاری، روایاتی است که شمار موی سفید آن حضرت را چهارده یا هفده یا هجده یا بیست آورده‌اند.

سال در مکه به سر برد و ده سال هم در مدینه اقامت گزید و آنگاه که خداوند او را به سوی خویش برگزید در سر و ریش وی بیست موی سفید نبود.

۳۵۴۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَأَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ. [أخرجه مسلم: ۲۳۳۷].

۳۵۴۹ـ از ابراهیم بن یوسف، از پدر وی روایت است که ابواسحاق گفت: از براء شنیده‌ام که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نیکو صورت‌ترین و خوش قیافه‌ترین مردم بود، نه زیاد دراز قامت بود و نه کوتاه قامت.

۳۵۵۰- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا: هَلْ خَضَبَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صُدْغَيْهِ. [انظر: ۵۸۹۴، ۵۸۹۵. أخرجه مسلم: ۲۳۴۱، بزيادة].

۳۵۵۰ ـ از هَمّام روایت است که قتاده گفت: از انَس پرسیدم: آیا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) موی خویش را رنگ می‌کرد؟ گفت: نی؛ زیرا (اندک) چیزی سفیدی در شقیقهٔ وی بود.

۳۵۵۱- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرْبُوعًا، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعَرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ، رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ، لَمْ أَرَ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ.

قَالَ يُوسُفُ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِيهِ: إِلَى مَنْكِبَيْهِ. [انظر: ۵۸۴۸، ۵۹۰۱. أخرجه مسلم: ۲۳۳۷].

۳۵۵۱ ـ از شُعبه از ابواسحاق روایت است که براء ابن عازب(رضی‌الله عنهما) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میانه قامت و فراخ شانه بود و (درازی) موی وی تا نرمهٔ گوش می‌رسید. من آن حضرت را دیدم که حُلّه سرخ بر تن کرده بود و هرگز چیزی نیکوتر از وی ندیده‌ام. یوسف بن ابواسحاق از پدر خود روایت کرده که: موی آن حضرت تا دو دوش وی می‌رسید.

۳۵۵۲- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سُئِلَ الْبَرَاءُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ السَّيْفِ، قَالَ: لَا، بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ.

۳۵۵۲ـ از زُهَیر روایت است که ابواسحاق گفت: از براء پرسیده شد: آیا رخسار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) همچون شمشیر (درخشان) بود؟ وی گفت: نی، بلکه مثل ماه (تابان) بود.

۳۵۵۳- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَنْصُورٍ أَبُو عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَعْوَرُ بِالْمَصِّيصَةِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَاجِرَةِ إِلَى الْبَطْحَاءِ، فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ

۳۵۵۳ ـ از شُعبَه از حَکَم روایت است که ابوجُحیفه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در نیمه روز به بَطحاء رفت و در آنجا وضو کرد و سپس دو رکعت نماز پیشین و

رَكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ.

وَزَادَ فِيهِ عَوْنٌ، عَنْ أَبِيهِ، عن أبي جُحَيْفَةَ قال: كَانَ يَمُرُّ مِنْ وَرَائِهَا الْمَرْأَةُ، وَقَامَ النَّاسُ، فَجَعَلُوا يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهَا وُجُوهَهُمْ، قال: فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِي، فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ، وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ. [راجع: ۱۸۷. اخرجه مسلم: ۵۰۳، بزيادة].

دو رکعت نماز عصر را گزارد درحالیکه پیش روی وی عَنَزه[۱] نصب بود (تا سُتره باشد) عون از پدر خود، از ابوجُحیفه، افزوده است: و زن از عقب عَنَزه می‌گذشت. (پس از نماز) مردم برخاستند و دستهای آن حضرت را می‌گرفتند و بر روی‌های خویش می‌کشیدند. ابوحهیفه گفت: من دست آن حضرت را گرفتم و بر روی خود نهادم. ناگاه دریافتم که دست وی (در آن روز گرم) از ژاله سردتر بود و از مشک خوشبوی‌تر.

۳۵۵۴- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَأَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ، وَكَانَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ، فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. [راجع: ۶. اخرجه مسلم: ۲۳۰۸].

۳۵۵٤ ـ از زُهری، از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخاوتمندترین مردم بود و در رمضان که جبرئیل به دیدارش می‌آمد، سخاوتمندتر از همیشه بود. و جبرئیل در هر شب از ماه رمضان آن حضرت را ملاقات می‌کرد و قرآن را با هم می‌خواندند. و همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در نیکوکاری از باد وزان بخشنده‌تر بود.

۳۵۵۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا مَسْرُورًا، تَبْرُقُ أَسَارِيرُ وَجْهِهِ، فَقَالَ: «أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالَ الْمُدْلِجِيُّ لِزَيْدٍ وَأُسَامَةَ وَرَأَى أَقْدَامَهُمَا: إِنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْأَقْدَامِ مِنْ بَعْضٍ». [انظر: ۳۷۳۱، ۶۷۷۰، ۶۷۷۱. اخرجه مسلم: ۱۴۵۹].

۳۵۵۵ ـ از ابن شهاب از عروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی درآمد و خوشحال بود و خطوط پیشانی وی از (فرط خوشی) می‌درخشید. و سپس گفت: «آیا نشنیدی آنچه را مُدْلِجی (قیافه شناس) به زید و اسامه گفت، آنگاه که پاهایشان را دید که این پاها از یکدیگراند» (یعنی این دو نفر پدر و پسراند.)»[۲]

۱- عَنَزه، نوعی نیزهٔ کوچک است که نمازگزار آن را در جلو خویش نصب می‌کند تا مردمی که عبور و مرور می‌کنند، از جلو نیزه بگذرند و نیزه میان آنها به صورت ستره حایل باشد.

۲- مقصود از ایراد این حدیث، اشاره به خطوط پیشانی آن حضرت است. در توضیح این حدیث باید گفت که منافقین در نسب اُسامه بن زید سخن

۳۵۵۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللّهِ بْنِ كَعْبٍ: أَنَّ عَبْدَاللّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ تَبُوكَ، قَالَ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللّهِ ﷺ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ، وَكَانَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ، حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ. [راجع: ۲۷۵۷. اخرجه مسلم: ۷۱۶، بقطعة ليست في هذه الطريق. و۲۷۶۹، مطولاً].

۳۵۵۶ ـ از ابن شهاب از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب روایت است که عبدالله بن کعب گفت: از کعب بن مالک که از شرکت در غزوهٔ تبوک تخلف کرده بود، شنیدم که می‌گفت: و چون بر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سلام کردم. رخسار وی از خوشی می‌درخشید. آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خوشحال می‌بود چهره‌اش تابان می‌شد تا آنکه چنان می‌نمود که گویی پاره‌ای از ماه است و ما شادمانی آن حضرت را از درخشش چهره‌اش، تشخیص می‌دادیم.

۳۵۵۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ، قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ مِنْهُ».

۳۵۵۷ ـ از سعید مَقْبُری، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در بهترین قرنهای بنی آدم که یک قرن پس از قرن دیگر است مبعوث شده‌ام تا آنکه در قرنی بسر می‌برم که بهترین قرنها می‌باشد.»

۳۵۵۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللّهِ بْنُ عَبْدِاللّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ كَانَ يَسْدِلُ شَعَرَهُ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُؤُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُؤُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَقَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ رَأْسَهُ. [انظر: ۳۹۴۴، ۵۹۱۷. اخرجه مسلم: ۲۳۳۶].

۳۵۵۸ ـ از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) موی سر خود را فروهشته می‌گذاشت و مشرکان موی خویش به دو طرف جدا کرده می‌گذاشتند و اهل کتاب موی خویش فروهشته می‌گذاشتند و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) موافقت با اهل کتاب را در آنچه بدان امر نشده بود، دوست می‌داشت. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرق باز می‌کرد(موی خود را به دو جهت مختلف جدا می‌کرد) و شانه می‌کشید.»

می‌گفتند؛ زیرا وی سیاه فام بود و پدرش سفید چهره. آنگاه که هردویشان در بستر آرمیده بودند، پاهایشان از بستر بیرون آمده بود، قیافه شناس از مشاهدهٔ خطوط پاهایشان تشخیص داد که آن دو باید پدر و پسر باشند و خوشی آن حضرت از دریافت مدلجی قیافه شناس بود، که درست تشخیص داده بود.

٣٥٥٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضيَ اللهُ عَنهما قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا». [انظر: ٣٧٥٩، ٦٠٢٩، ٦٠٣٥. أخرجه مسلم: ٢٣٢١].

۳۵۵۹ ـ از مَسروق روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زشت گوی و زشت گفتار نبود و می‌گفت: «همانا نیکوترین شما، خوش اخلاق‌ترین شما است.»

٣٥٦٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ إِلا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا. [انظر: ٦١٢٦، ٦٧٨٦، ٦٨٥٣، أخرجه مسلم: ٢٣٢٧].

۳۵۶۰ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) میان دو کار مخیر گردانیده نشد، مگر آنکه همان کاری را اختیار می‌کرد که آسانتر بود، تا آنگاه که موجب گناه نمی‌بود و اگر آن کار موجب گناه می‌بود، آن حضرت از دورترین مردم از آن بود. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خاطر خود از کسی انتقام نمی‌گرفت، مگر آنکه حرمت دین خدا شکسته می‌شد، پس به جهت خدا انتقام می‌گرفت.

٣٥٦١- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: مَا مَسِسْتُ حَرِيرًا وَلَا دِيبَاجًا أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرْفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرْفِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ١١٤١. أخرجه مسلم: ٢٣٣٠].

۳۵۶۱ ـ از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: من، حریر یا دیباجی را لمس نکرده‌ام که نرم‌تر از کف دست پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بوده باشد و هرگز بویی به مشامم نرسیده است که خوشبوی‌تر از بوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بوده باشد.

٣٥٦٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي عُتْبَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا. [انظر: ٦١٠٢، ٦١١٩، أخرجه مسلم: ٢٣٢٠، بزيادة].

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى وَابْنُ مَهْدِيٍّ قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ مِثْلَهُ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ.

۳۵۶۲ ـ از شُعبه، از قتاده، از عبدالله بن ابی عُتْبه روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از دوشیزه‌ای که در پرده است باحیاتر بود.

از محمد بن بشّار روایت است که یحیی و ابن مهدی گفته‌اند: شعبه مثل این حدیث به ما گفته و افزوده است: چون از چیزی خوشش

۳۵۶۳- حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلاَّ تَرَكَهُ. [انظر: ۵۴۰۹. أخرجه مسلم: ۲۰۶۴].

۳۵۶۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ الأَسْدِيِّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا سَجَدَ فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى نَرَى إِبْطَيْهِ.

قَالَ: وَقَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا بَكْرٌ: بَيَاضَ إِبْطَيْهِ. [راجع: ۳۹۰. أخرجه مسلم: ۴۹۵].

نمی‌آمد، اثر آن در رخسار وی ظاهر می‌شد.

۳۵۶۳ ـ از ابوحازم روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هرگز بر غذایی عیب نمی‌گرفت؛ اگر بدان میل می‌کرد می‌خورد و رنه آن را می‌گذاشت.

۳۵۶۴ ـ از عبدالله بن مالک ابن بُحَیْنه اسدی روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمانی که سجده می‌کرد، بازوهای خویش را گشاده می‌گذاشت تا آن که هر دو بغل وی را می‌دیدیم.

۳۵۶۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسًا ﷺ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ لاَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلاَّ فِي الاِسْتِسْقَاءِ، فَإِنَّهُ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. [راجع: ۱۰۳۰. أخرجه مسلم: ۸۹۵].

[وَقَالَ أَبُو مُوسَى: «دَعَا النَّبِيُّ ﷺ وَرَفَعَ يَدَيْهِ»]

۳۵۶۵ ـ از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در هیچ دعایی دستهای خود را بلند نمی‌کرد، مگر در دعای استسقأ و همانا دستهای خود را به اندازه‌ای بلند می‌کرد که سفیدیهای بغل وی دیده می‌شد.[1] ابوموسی (اشعری) گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در (استسقاء) دعا کرد و دستهای خود را بلند کرد.

۳۵۶۶- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَوْنَ بْنَ أَبِي جُحَيْفَةَ، ذَكَرَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دُفِعْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ بِالأَبْطَحِ فِي قُبَّةٍ، كَانَ بِالْهَاجِرَةِ، خَرَجَ بِلاَلٌ فَنَادَى بِالصَّلاَةِ ثُمَّ دَخَلَ، فَأَخْرَجَ فَضْلَ وَضُوءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَوَقَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَأْخُذُونَ مِنْهُ، ثُمَّ دَخَلَ فَأَخْرَجَ الْعَنَزَةَ، وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ سَاقَيْهِ، فَرَكَزَ الْعَنَزَةَ، ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ، يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ. [راجع: ۱۸۷. أخرجه مسلم: ۵۰۳].

۳۵۶۶ ـ از عَون ابن ابو جُحَیفه روایت است که پدرش گفت: بر حسب تصادف نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدم. آن حضرت در موضع ابطح[2] در خیمه (استراحت) بود وهوا بس گرم بود. بلال برآمد و اذان نماز گفت و سپس در آمد. وی بقیهٔ آب وضوی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را با خود آورد.

۱- مراد از بلند کردن دستها به همان حالت خاص است که در استسقأ بلند کرده بود که زیر بغلها دیده می‌شد. بلند کردن دستها در دعا از آن حضرت روایت شده است.

۲- ابطح، موضعی است نزدیک مکه که حاجیان هنگام برگشت از مِنیَ در آن فرود می‌آیند.

مردم بر آن هجوم بردند و از آن آب می‌گرفتند. سپس بلال درآمد و عَنَزَه (نیزۀ کوچک) را بیرون آورد و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیرون آمد. گویی اکنون به سوی درخشش ساقهای آن حضرت می‌نگرم. بلال عَنَزَه را در زمین خلانید. سپس آن حضرت دو رکعت نماز پیشین و دو رکعت نماز عصر را گزارد در حالی که از جلوی روی وی خرها و زنان می‌گذشتند.

٣٥٦٧- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ الْبَزَّارُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ. [انظر: ٣٥٦٨. أخرجه مسلم: ٢٤٩٣].

۳۵٦۷ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن گونه سخن بر زبان می‌راند که اگر کسی کلمات آن را می‌شمرد، می‌توانست بشمارد (یعنی واضح و شمرده سخن گفت)

٣٥٦٨- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ أَنَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: أَلَا يُعْجِبُكَ أَبُو فُلَانٍ، جَاءَ فَجَلَسَ إِلَى جَانِبِ حُجْرَتِي يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُسْمِعُنِي ذَلِكَ، وَكُنْتُ أُسَبِّحُ، فَقَامَ قَبْلَ أَنْ أَقْضِيَ سُبْحَتِي، وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَرَدَدْتُ عَلَيْهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ. [راجع: ٣٥٦٧. أخرجه مسلم: ٢٤٩٣].

۳۵٦۸ ـ و لَیث گفت: از یونس، از ابن شهاب، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آیا ابوفلان (یعنی ابوهریره) تو را به تعجب نمی‌آورد، وی آمد و نزدیک الحجره‌ام نشست و از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) حدیث می‌کرد و مرا می‌شنوانید، در حالی که من مشغول ادای نماز نفل بودم و قبل از آنکه نمازم را تمام کنم برخاست و رفت. اگر او را در می‌یافتم، سخن او را رد می‌کردم. همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) چنان نبود که مانند شما پیاپی و پیوسته سخن بگوید.

٢٤- بَاب: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ تَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ

باب ـ ۲۴ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چنان بود که چشمش می‌خوابید و دلش نمی‌خوابید.

رَوَاهُ سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٧٢٨١].

سعید بن مینا، از جابر، از پیامبر(صلی‌الله علیه

وسلم) روایت کرده است.

۳۵۶۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَيْفَ كَانَتْ صَلَاةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ؟ قَالَتْ: مَا كَانَ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلَا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، فَلَا تَسْأَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلَا تَسْأَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلَاثًا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ؟ قَالَ: «تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي».

[راجع: ۱۱۴۷. أخرجه مسلم: ۷۳۸].

۳۵۶۹ ـ از سعید مَقبُری، از ابوسلمهٔ ابن عبدالرحمن روایت است که گفت: وی از عایشه (رضی‌الله عنها) پرسیده بود که نماز (شب) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در رمضان چگونه بوده است؟

عایشه گفت: آن حضرت چه در رمضان و چه در غیر رمضان نماز (نفل شب) را بیش از یازده رکعت نمی‌گزارد. چهار رکعت می‌گزارد. از خوبی و درازی آن سؤال مکن، سپس چهار رکعت می‌گزارد. از خوبی و درازی آن سؤال مکن و سپس سه رکعت می‌گزارد. من گفتم: یا رسول‌الله، می‌خوابی قبل از آنکه نماز وتر بگزاری؟ آن حضرت فرمود: «چشم من می‌خوابد و دلم نمی‌خوابد.»

۳۵۷۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُنَا عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ، جَاءَهُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ، وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوَّلُهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ. فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءُوا لَيْلَةً أُخْرَى فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ نَائِمَةٌ عَيْنَاهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، فَتَوَلَّاهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. [انظر: ۴۹۶۴ط، ۵۶۱۰ط، ۶۵۸۱ط، ۷۵۱۷ط. أخرجه مسلم: ۱۶۲. مطولاً].

۳۵۷۰ ـ از شریک بن عبدالله بن ابی نمر روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام که ما را از حالت آن شبی می‌گفت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مسجد کعبه برده شد: سه کس نزد وی آمدند و این واقعه قبل از نزول وحی بر آن حضرت بود و آن حضرت در مسجد الحرام (مکه) خوابیده بود[۱] نفر اول (یعنی از آن فرشتگان) گفت: کدام است آن (مرد مورد نظر) گفت: مرد وسط از آن سه نفر (خوابیده) و او بهترین مردم است. مرد آخر از آن سه نفر (سه فرشته) گفت: بهترین مردم را (برای عروج به آسمان) بگیرید. همین بود آنچه در آن شب رخ داد. آن حضرت دیگر آنها را ندید تا آنکه

۱- پوشیده نماند که این واقعه قبل از نزول وحی بعث آن حضرت نبوده و شاید مراد راوی یعنی، شریک بن عبدالله بن ابی نمر نزول وحی معراج بوده باشد. زیرا؛ واقعهٔ معراج ده سال پس از بعثت و سه سال قبل از هجرت بود.

شبی دیگر آمدند و آن حضرت آنها را در دل خود دریافت[۱] و چنان بود که چشم آن حضرت می‌خوابید و قلب وی نمی‌خوابید و همه پیامبران چنان بودند که چشمانشان می‌خوابید و دلهایشان نمی‌خوابید. سپس جبرئیل عهده‌دار معراج آن حضرت شد و او را به آسمان برد.

۲۵- بَابُ: عَلَامَاتِ النُّبُوَّةِ فِي الإِسْلَامِ

۳۵۷۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ: سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ: أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَسِيرٍ، فَأَدْلَجُوا لَيْلَتَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ وَجْهُ الصُّبْحِ عَرَّسُوا، فَغَلَبَتْهُمْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنِ اسْتَيْقَظَ مِنْ مَنَامِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَكَانَ لَا يُوقَظُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَنَامِهِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، فَاسْتَيْقَظَ عُمَرُ، فَقَعَدَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَجَعَلَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ حَتَّى اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ، فَنَزَلَ وَصَلَّى بِنَا الْغَدَاةَ، فَاعْتَزَلَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لَمْ يُصَلِّ مَعَنَا، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا فُلَانُ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَنَا». قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَيَمَّمَ بِالصَّعِيدِ، ثُمَّ صَلَّى، وَجَعَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي رَكُوبٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَدْ عَطِشْنَا عَطَشًا شَدِيدًا فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَسِيرُ، إِذَا نَحْنُ بِامْرَأَةٍ سَادِلَةٍ رِجْلَيْهَا بَيْنَ مَزَادَتَيْنِ، فَقُلْنَا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ؟ فَقَالَتْ: إِنَّهُ لَا مَاءَ، فَقُلْنَا: كَمْ بَيْنَ أَهْلِكِ وَبَيْنَ الْمَاءِ؟ قَالَتْ: يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، فَقُلْنَا: انْطَلِقِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: وَمَا رَسُولُ اللَّهِ؟ فَلَمْ نُمَلِّكْهَا مِنْ أَمْرِهَا حَتَّى اسْتَقْبَلْنَا بِهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَحَدَّثَتْهُ بِمِثْلِ الَّذِي حَدَّثَتْنَا، غَيْرَ أَنَّهَا حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا مُؤْتِمَةٌ، فَأَمَرَ بِمَزَادَتَيْهَا، فَمَسَحَ فِي الْعَزْلَاوَيْنِ، فَشَرِبْنَا عِطَاشًا أَرْبَعِينَ رَجُلًا حَتَّى رَوِينَا، فَمَلَأْنَا كُلَّ قِرْبَةٍ مَعَنَا وَإِدَاوَةٍ،

باب ـ ۲۵ نشانه‌های پیامبری در اسلام

۳۵۷۱ ـ از ابو رجاء روایت است که عمران بن حُصین گفت: آنها در سفری پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردند و تمام شب را راه پیمودند، تا آنکه صبح دمید و استراحت کردند. خواب بر چشمانشان غلبه کرد تا آنکه آفتاب بلند شد، کسی که اول از خواب بیدار شد ابوبکر بود. چنان بود که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از خواب بیدار کرده نمی‌شد تا آنکه خود بیدار می‌شد. سپس عمر بیدار شد. ابوبکر به نزدیک سر آن حضرت نشست و تکبیر می‌گفت و آواز خود را بلند می‌کرد تا آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیدار شد. آن حضرت (پس از قطع مسافتی) فرود آمد و نماز صبح را بر ما گزارد.

مردی از مردم گوشه گرفت و با ما نماز نگزارد. آنگاه که آن حضرت نماز را تمام کرد، فرمود: «ای فلان، چه چیز مانع شد که با ما نماز بگزاری؟» وی گفت: مرا جنابت رسیده است. آن حضرت او را فرمود که با خاک پاک تیمم کند. وی (پس از تیمم) نماز گزارد.

۱- کسانی که معراج آن حضرت را در خواب پنداشته‌اند به این بخش حدیث که می‌گوید: «آن حضرت آنها را در دل خود دریافت» حجت آورده‌اند.

غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ نَسْقِ بَعِيراً، وَهِيَ تَكَادُ تَنِضُّ مِنَ الْمِلْءِ، ثُمَّ قَالَ: «هَاتُوا مَا عِنْدَكُمْ». فَجُمِعَ لَهَا مِنَ الْكِسَرِ وَالتَّمْرِ، حَتَّى أَتَتْ أَهْلَهَا. قَالَتْ: لَقِيتُ أَسْحَرَ النَّاسِ، أَوْ هُوَ نَبِيٌّ كَمَا زَعَمُوا، فَهَدَى اللَّهُ ذَاكَ الصِّرْمَ بِتِلْكَ الْمَرْأَةِ، فَأَسْلَمَتْ وَأَسْلَمُوا. [راجع: ٣٤٤. اخرجه مسلم: ٦٨٢].

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) من و چند سوار دیگر را فرمود که در طلب آب از وی جلوتر برویم و همانا ما سخت تشنه شده بودیم. در حالی که راهی بودیم، ناگاه با زنی برخوردیم که (سوار بود) و پاهایش را در میان دو مشک دراز کرده بود، به او گفتیم: آب کجا پیدا می‌شود؟ وی گفت: اینجا آب پیدا نمی‌شود. گفتیم: میان منزل تو و آب چقدر مسافت است؟ گفت: یک شبانه روز. به او گفتیم: نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برو. گفت: رسول‌الله کیست؟ او را برخلاف خواسته‌اش نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم. وی به آن حضرت همان چیزی گفت که به ما گفته بود و فقط این را افزود که وی فرزندان یتیم دارد. آن حضرت به آوردن مشکهای آب وی امر کرد و بر دهانهٔ مشکها دست کشید. ما تشنگان که چهل نفر بودیم از آن نوشیدیم و سیراب شدیم و مشکها و ظروف خویش را از آن پر کردیم، به جز آنکه شتران خویش را ننوشانیدیم. مشکهای آب (آن زن) همچنان پر بود که از فرط پری از آن آب می‌تراوید. سپس آن حضرت فرمود: «هر آنچه دارید بیاورید» برای آن زن مقداری نان ریزه و خرما جمع آوری شد تا آنکه نزد کسان خود رفت و گفته بود. ساحرترین مردم را ملاقات کردم و یا او پیامبر است چنانکه گفته‌اند.

خداوند به واسطهٔ آن زن همان گروه مردم وی را هدایت کرد، چنانکه وی اسلام آورد و مردم وی اسلام آوردند.

٣٥٧٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ

۳۵۷۲ ـ از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

بإِنَاءٍ، وَهُوَ بِالزَّوْرَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ.

قال قَتَادَةُ: قُلْتُ لأَنَسٍ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قال: ثَلاثَمِائَةٍ، أَوْ زُهَاءَ ثَلاثِمِائَةٍ. [راجع: ١٦٩. أخرجه مسلم: ٢٢٧٩].

ظرف آبی آورده شد در حالیکه آن حضرت در ناحیهٔ الزوراْ (در نزدیکی مدینه) بود. وی دست خود را در آن ظرف نهاد و آب از میان انگشتان وی فوران می‌کرد و مردم از آن وضو کردند. قتاده می‌گوید: به انس گفتم: شما چند نفر بودید؟ گفت: سیصد نفر یا به همین حدود.

٣٥٧٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَحَانَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ، فَالْتُمِسَ الْوَضُوءُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِوَضُوءٍ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ فِي ذَلِكَ الإِنَاءِ، فَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّؤُوا مِنْهُ، فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ النَّاسُ، حَتَّى تَوَضَّؤُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ. [راجع: ١٦٩. أخرجه مسلم: ٢٢٧٩].

٣٥٧٣ ـ از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که چون وقت نماز عصر فرارسید، مردم در جستجوی آب وضو شدند ولی آب نیافتند. مقداری آب برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دست خود را در آن ظرف آب نهاد و مردم را فرمود که از آن آب وضو کنند. من دیدم که از زیر انگشتان وی آب فوران می‌کرد. مردم وضو کردند، تا آنکه نفر آخر از آن وضو کرد.

٣٥٧٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مُبَارَكٍ: حَدَّثَنَا حَزْمٌ قال: سَمِعْتُ الْحَسَنَ قال: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قال: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَعْضِ مَخَارِجِهِ، وَمَعَهُ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَانْطَلَقُوا يَسِيرُونَ فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً يَتَوَضَّؤُونَ، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَجَاءَ بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ يَسِيرٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ مَدَّ أَصَابِعَهُ الأَرْبَعَ عَلَى الْقَدَحِ، ثُمَّ قال: «قُومُوا فَتَوَضَّؤُوا». فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ حَتَّى بَلَغُوا فِيمَا يُرِيدُونَ مِنَ الْوَضُوءِ، وَكَانُوا سَبْعِينَ أَوْ نَحْوَهُ. [راجع: ١٦٩. أخرجه مسلم: ٢٢٧٩].

٣٥٧٤ ـ از حسن روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به یکی از سفرهای خود راهی شد و جمعی از اصحاب با وی همراه بودند. آنها به مسیر خود ادامه دادند، وقت نماز فرارسید، آب نیافتند که وضو کنند. مردی از این جمعیت رفت و ظرفی که در آن آبی اندک بود آورد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را گرفت و وضو کرد، سپس چهار انگشت دست خویش را دراز کرد و در آن ظرف نهاد، بعد فرمود: برخیزید و وضو کنید، مردم از آن وضو کردند تا آنکه به وضویی که می‌خواستند رسیدند. آنها هفتاد نفر یا به همین حدود بودند.

۳۵۷۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ يَزِيدَ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ مِنَ الْمَسْجِدِ يَتَوَضَّأُ، وَبَقِيَ قَوْمٌ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَوَضَعَ كَفَّهُ، فَصَغُرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَضَمَّ أَصَابِعَهُ فَوَضَعَهَا فِي الْمِخْضَبِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ جَمِيعًا. قُلْتُ: كَمْ كَانُوا؟ قَالَ: ثَمَانُونَ رَجُلاً. [راجع: ۱۶۹، أخرجه مسلم: ۲۲۷۹].

۳۵۷۵ ـ از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: وقت نماز فرا رسید و کسانی که خانه‌هایشان نزدیک مسجد بود رفتند که وضو کنند و گروهی دیگر در آنجا ماندند. برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ظرف سنگی آب آورده شد. آن حضرت دست خود را در آن نهاد، ظرف تنگ‌تر از آن بود که آن حضرت دست خود را در آن پهن نماید، وی انگشتان خود را به هم پیوست و آن را در ظرف نهاد. سپس همگی مردم از آن وضو کردند. حُمید می‌گوید: از انس پرسیدم: چند نفر بودند؟ گفت: هشتاد مرد.[۱]

۳۵۷۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: عَطِشَ النَّاسُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ فَتَوَضَّأَ، فَجَهِشَ النَّاسُ نَحْوَهُ، فَقَالَ: «مَا لَكُمْ». قَالُوا: لَيْسَ عِنْدَنَا مَاءٌ نَتَوَضَّأُ وَلا نَشْرَبُ إِلا مَا بَيْنَ يَدَيْكَ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الرَّكْوَةِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَثُورُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ كَأَمْثَالِ الْعُيُونِ، فَشَرِبْنَا وَتَوَضَّأْنَا، قُلْتُ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ لَكَفَانَا، كُنَّا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً. [انظر: ۴۱۵۲، ۴۱۵۳، ۴۱۵۴، ۴۸۴۰، ۵۶۳۹، أخرجه مسلم: ۱۸۵۶، مختصراً].

۳۵۷۶ ـ از سالم بن ابی الجَعد روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنهما) گفت: مردم در روز (پیمان) حدیبیه سخت تشنه شدند و در جلوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ظرفی کوچک از آب بود. وقتی وضو کرد مردم به سوی آن حضرت شتافتند. فرمود: «شما را چه حال است؟» گفتند: ما آب نداریم که از آن وضو کنیم و یا بنوشیم، به جز همان آب که در جلوی تو است. آن حضرت دست خود را در آن ظرف نهاد آب از میان انگشتان آن حضرت بسان چشمه می‌جوشید. ما نوشیدیم و وضو کردیم. سالم می‌گوید: به جابر بن عبدالله گفتم: شما چند نفر بودید؟ گفت: اگر صد هزار می‌بودیم ما را کفایت می‌کرد. ما پانزده صد نفر بودیم.

۳۵۷۷- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحُدَيْبِيَةُ بِئْرٌ، فَنَزَحْنَاهَا حَتَّى لَمْ نَتْرُكْ

۳۵۷۷ ـ از ابواسحاق روایت است که

۱- در احادیثی که انس(رضی‌الله عنه) در رابطه به فوران آب از زیر انگشتان آن حضرت روایت کرده است، راویان مختلف تعداد افرادی را که از آن ظرف کوچک وضو کردند مختلف آورده‌اند. ظاهراً چنین می‌نماید که این حالت در وقایع مختلف رخ داده باشد.

فِيهَا قَطْرَةً، فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَفِيرِ البِئْرِ فَدَعَا بِمَاءٍ، فَمَضْمَضَ وَمَجَّ فِي البِئْرِ، فَمَكَثْنَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ اسْتَقَيْنَا حَتَّى رَوِينَا، وَرَوَتْ أَوْ صَدَرَتْ رَكَائِبُنَا. [انظر: ۴۱۵۰، ۴۱۵۱]

۳۵۷۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ أَبُو طَلْحَةَ لِأُمِّ سُلَيْمٍ: لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا، أَعْرِفُ فِيهِ الجُوعَ، فَهَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَأَخْرَجَتْ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ، ثُمَّ أَخْرَجَتْ خِمَارًا لَهَا، فَلَفَّتِ الخُبْزَ بِبَعْضِهِ، ثُمَّ دَسَّتْهُ تَحْتَ يَدِي وَلَاثَتْنِي بِبَعْضِهِ، ثُمَّ أَرْسَلَتْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَذَهَبْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي المَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بِطَعَامٍ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ مَعَهُ: «قُومُوا». فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، وَلَيْسَ عِنْدَنَا مَا نُطْعِمُهُمْ؟ فَقَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَانْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلُمِّي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا عِنْدَكِ». فَأَتَتْ بِذَلِكَ الخُبْزِ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَفُتَّ، وَعَصَرَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ عُكَّةً فَأَدَمَتْهُ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ

براء(رضی‌الله عنه) گفت: ما در روز حُدَیبه هزار و چهارصد نفر بودیم و حُدیبیه چاهی است و آب آن را چنان برکشیدیم که قطره‌ای در آن باقی نگذاشتیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر کنار چاه نشست و آب طلبید. آب را در دهان کرد و در چاه انداخت. اندکی درنگ کردیم، سپس (از آن چاه) آب نوشیدیم تا سیراب شدیم و سیراب شدند شتران سواری ما ـ یا ـ از آب برگشتند.[1]

۳۵۷۸ ـ از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: ابوطلحه به زن خود اُم سُلَیم (که مادر انس) بود گفت: همانا آواز رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را شنیدم و آن را ضعیف پنداشتم و اثر گرسنگی را در ایشان تشخیص دادم. آیا از خوردنی چیزی داری؟ اُم سلیم گفت: آری. و چند قرص نان جوین آورد و سپس دستمالی آورد و نان را در آن پیچید و آن را زیر بغلم نهاد و بربست و مرا نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد.

انس می‌گوید: من آن را بردم و دیدم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با مردم در مسجد است. در آنجا ایستادم. رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا تو را ابوطلحه فرستاده است؟» گفتم: آری. فرمود: «طعامی فرستاده است؟» گفتم: آری. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به کسانی که با وی بودند گفت: «برخیزید» آن حضرت (با همراهان خویش) راهی شد و من پیشاپیش

۱ـ شک راوی است که لفظ ـ رَوَت ـ یعنی سیراب شدن را گفته است یا لفظ ـ صَدَرت ـ یعنی از آب برگشتن را.

لعَشَرَة». فَأذِنَ لَهُمْ، فَأكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأذِنَ لَهُمْ، فَأكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أوْ ثَمَانُونَ رَجُلاً. [راجع: ٤٢٢. أخرجه مسلم: ٢٠٤٠].

ایشان می‌رفتم تا آنکه نزد ابوطلحه رسیدم و او را آگاه کردم. ابوطلحه گفت: ای اُمّ سلیم، همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با مردم آمده است در حالی که چیزی نداریم که به آنها غذا بدهیم؟ وی گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. ابوطلحه به استقبال رفت تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را ملاقات کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «ای اُمّ سُلیم، هر آنچه داری بیاور» وی همان قرصهای نان را آورد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که نان را ریزه کند و او ریزه کرد و سپس مقداری روغن را بر آن ریخت و نان خورش ساخت. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در آن چیزی خواند، آنچه که خداوند خواسته بود که بخواند، و بعد گفت: «ده نفر را اجازه بده» وی اجازه داد. آنها (آمدند) و از آن غذا خوردند تا آنکه سیر شدند و بعد برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده» وی اجازه داد. آنها خوردند تا آنکه سیر شدند و بعد برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده» وی اجازه داد، آنها خوردند تا آنکه سیر شدند و بعد برآمدند، سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده». تمام آن کسان از آن غذا خوردند و سیر شدند و آنها هفتاد، هشتاد مرد بودند.

۳۵۷۹ ـ از ابراهیم از عَلْقَمه روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: ما آیات (یعنی معجزات) را برکت می‌شمردیم و ما آنها را ترسانیدن می‌شمارید.[۱] ما در سفری

۱- گویا کسانی که مخاطب عبدالله بن مسعود بوده‌اند به این فرمودهٔ خداوند تمسک کرده بودند که: «و نمی‌فرستیم نشانه‌ها را مگر برای ترسانیدن» (بنی اسرائیل: ۵۹) نزول این آیت در آغاز اسلام برای ترسانیدن کافران بود که تعدادشان زیاد و غالب بودند و مقصود اولی تحقیق و تصدیق آن بوده

همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم، آب کم شد. آن حضرت فرمود: «از آب باقی مانده بیاورید» ظرفی آوردند که در آن اندکی آب بود. وی دست خویش را در ظرف در آورد و سپس گفت: «به سوی آب پاکیزه و پاک کننده و برکت داده شده بشتابید، و برکت از جانب خداوند است.»

به تحقیق دیدم که از میان انگشتان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آب بیرون می‌آمد، و همانا ما تسبیح گفتن طعام را می‌شنیدیم وقتی که (توسط آن حضرت) خورده می‌شد.

۳۵۸۰- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنِي عَامِرٌ قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ ﷺ: أَنَّ أَبَاهُ تُوُفِّيَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: إِنَّ أَبِي تَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا، وَلَيْسَ عِنْدِي إِلَّا مَا يُخْرِجُ نَخْلُهُ، وَلَا يَبْلُغُ مَا يُخْرِجُ سِنِينَ مَا عَلَيْهِ، فَانْطَلِقْ مَعِي لِكَيْ لَا يُفْحِشَ عَلَيَّ الْغُرَمَاءُ، فَمَشَى حَوْلَ بَيْدَرٍ مِنْ بَيَادِرِ التَّمْرِ فَدَعَا، ثُمَّ آخَرَ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «انْزِعُوهُ». فَأَوْفَاهُمُ الَّذِي لَهُمْ، وَبَقِيَ مِثْلُ مَا أَعْطَاهُمْ. [راجع: ۲۱۲۷]

۳۵۸۰ـ از عامر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پدر وی وفات کرد و قرضدار بود. من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و گفتم: همانا پدرم از خود قرض بجای گذاشته است و من به جز محصول درختان خرمای وی چیزی ندارم و محصول چندین ساله، قرض او را کفایت نمی‌کند. پس با من بیا تا قرضخواهان با من به زشتی عمل نکنند. آن حضرت پیرامون یکی از توده‌های خرما گشت زد و دعای برکت کرد. سپس به دور تودهٔ دیگر گشت زد و بر آن نشست و فرمود: «از این توده (برای قرضخواهان) پیمانه کنید.» و طلب ایشان را ادا کرد و همان مقدار خرما باقی ماند که به ایشان داده بود.

۳۵۸۱- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ: أَنَّهُ حَدَّثَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أُنَاسًا فُقَرَاءَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ مَرَّةً: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ، وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ

۳۵۸۱ ـ از ابوعثمان روایت است که عبدالرحمن بن ابی‌بکر (رضی‌الله عنهما) گفت:

است و چون اسلام قوت گرفت، مقصود اولی موجب برکت و تقویت اعتقاد شد. شاید همین مراد ابن مسعود بوده است که ما چنان می‌پنداشتیم و شما چنین می‌پندارید. قسطلانی هم در این مورد نظری دارد. (تیسیرالقاری و شرح شیخ الاسلام)

بِخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ». أَوْ كَمَا قَالَ: وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلَاثَةٍ، وَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَشَرَةٍ، وَأَبُو بَكْرٍ ثَلَاثَةً، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، وَلَا أَدْرِي هَلْ قَالَ: امْرَأَتِي وَخَادِمِي، بَيْنَ بَيْتِنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ لَبِثَ حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ، ثُمَّ رَجَعَ فَلَبِثَ حَتَّى تَعَشَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: مَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ أَوْ ضَيْفِكَ؟ قَالَ: أَوَمَا عَشَّيْتِهِمْ؟ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عَرَضُوا عَلَيْهِمْ فَغَلَبُوهُمْ، فَذَهَبْتُ فَاخْتَبَأْتُ، فَقَالَ: يَا غُنْثَرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ: كُلُوا، وَقَالَ: لَا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، قَالَ: وَايْمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنَ اللُّقْمَةِ إِلَّا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَتْ قَبْلُ، فَنَظَرَ أَبُو بَكْرٍ: فَإِذَا شَيْءٌ أَوْ أَكْثَرُ، قَالَ لِامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ، قَالَتْ: لَا وَقُرَّةِ عَيْنِي، لَهِيَ الْآنَ أَكْثَرُ مِمَّا قَبْلُ بِثَلَاثِ مَرَّاتٍ. فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ الشَّيْطَانُ، يَعْنِي يَمِينَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَهْدٌ، فَمَضَى الْأَجَلُ فَتَفَرَّقْنَا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، غَيْرَ أَنَّهُ بَعَثَ مَعَهُمْ، قَالَ: أَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ. أَوْ كَمَا قَالَ.

[وَغَيْرُهُ يَقُولُ: فَعَرَفْنَا]. [راجع: ۶۰۲. أخرجه مسلم: ۲۰۵۷].

«همانا اصحاب صُفّه مردمی فقیر بودند[۱] و باری پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «هرکس که برای دو نفر غذا داشته باشد، باید نفر سوم (از اصحاب صُفّه) را با خود ببرد، و هرکسی که برای چهار نفر غذا داشته باشد باید نفر پنجم یا نفر ششم (از اصحاب صُفّه) را با خود ببرد یا همچنانکه فرمود. و همانا ابوبکر سه نفر را با خود آورد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ده نفر را برد. و ابوبکر سه نفر را برد. عبدالرحمن گفت: (اهل خانهٔ ابوبکر) شامل من و پدر و مادرم بود. ابوعثمان راوی می‌گوید: نمی‌دانم (یعنی شک دارم) که عبدالرحمن گفته است: زن من و خادم میان خانهٔ من و خانهٔ ابوبکر. همانا ابوبکر غذای شب را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خورد و سپس در آنجا ماند تا آنکه نماز خفتن را گزارد. سپس برگشت و در آنجا ماند تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) غذای شب را خورد.[۲]

ابوبکر وقتی به خانه آمد که چیزی از شب گذشته بود، آنچه خدا خواسته بود که بگذرد. زن وی به او گفت: چه مانع شد تو را از میهمان یا میهمانان؟ گفت: به آنها غذا ندادی؟ گفت: آنها از خوردن غذا خودداری کردند، تا آنکه تو بیایی. برایشان غذا را بردند لیکن ایشان خودداری کردند. عبدالرحمن گفت: من رفتم

۱- اصحاب صُفّه، مهاجرین فقیری بودند که در مکانی سایه دار در محدودهٔ مسجد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌زیستند.

۲- در رفتن ابوبکر(رضی‌الله عنه) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و توقف و غذا خوردن وی تکرار به ملاحظه می‌رسد که باعث اختلاف ترجمه شده است، قاضی عیاض برای رفع تکرار چنین گفته است: ابوبکر نزد آن حضرت غذای شب خورد و بعد در آنجا ماند تا نماز خفتن را گزارد. سپس آن حضرت نماز نافله پس از خفتن را گزارد و سپس وقتی که زمان خواب آن حضرت فرا رسید، ابوبکر به خانهٔ خود برگشت. (تیسیر القاری)

(و از ترس) خودم را پنهان کردم. ابوبکر گفت: ای جاهل، و به بریدن گوش و بینی دعا کرد و بعد گفت: بخورید، و سپس گفت: من هرگز نمی‌خورم. عبدالرحمن گفت: به خدا سوگندکه هر لقمه‌ای را که می‌گرفتیم، لقمهٔ بیشتر از آن از زیر زیاد می‌شد تا آنکه همه سیر شدند و غذا بیش از آنچه که بود، بر جای ماند. ابوبکر ناگاه دید که غذا به حال خود باقی است و یا بیشتر شده. به زن خود گفت: ای خواهر ابی فراس (چه حالت است) زنش گفت: ای نور چشم من، همانا غذا نسبت به قبل سه چند بیشتر است. ابوبکر از آن خورد و گفت: همانا این کار شیطان بود، ـ یعنی سوگند وی ـ سپس لقمهٔ از آن خورد و بعد غذا را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برد و غذا تا صبح نزد آن حضرت بود. میان ما و میان قومی تا مدتی پیمان صلح برقرار بود، چون آن میعاد به سر رسید، آن حضرت ما را به دوازده دسته تقسیم کرد که هر دسته را مردی اداره می‌کرد که با وی مردانی چند بودند. خدا می‌داند که با هر یک از ایشان چه تعداد مردم بودند. آن حضرت بر هر یک از آنها سر دسته‌ای فرستاد. همهٔ آنها از این غذا خوردند، یا همچنانکه گفت. و غیر از این راوی گفته است: «فَعَرفْنا» عوض «فَتَفَرّقنا» یعنی عریف و نقیب ساختیم (دوازده کس را) عوض (به دوازده دسته تقسیم کرد).

۳۵۸۲ـ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ، عَنْ أَنَسٍ.
وَعَنْ يُونُسَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَصَابَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ قَحْطٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَبَيْنَا هُوَ

۳۵۸۲ ـ از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: در روزگار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مردم مدینه را قحط سالی رسید، در حالی که آن حضرت در روز جمعه خطبه

يَخطُبُ يَومَ جُمُعَة، إِذ قَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ هَلَكَتِ الكُرَاعُ، هَلَكَتِ الشَّاءُ، فَادعُ اللّٰهَ يَسقِينَا، فَمَدَّ يَدَيهِ وَدَعَا، قَالَ أَنَسٌ: وَإِنَّ السَّمَاءَ لَمِثلُ الزُّجَاجَةِ، فَهَاجَت رِيحٌ أَنشَأَت سَحَابًا، ثُمَّ اجتَمَعَ، ثُمَّ أَرسَلَتِ السَّمَاءُ عَزَالِيَهَا، فَخَرَجنَا نَخُوضُ المَاءَ حَتَّى أَتَينَا مَنَازِلَنَا، فَلَم نَزَل نُمطَرُ إِلَى الجُمُعَةِ الأُخرَى، فَقَامَ إِلَيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَو غَيرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، تَهَدَّمَتِ البُيُوتُ، فَادعُ اللّٰهَ يَحبِسهُ. فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ: «حَوَالَينَا وَلَا عَلَينَا». فَنَظَرتُ إِلَى السَّحَابِ تَصَدَّعَ حَولَ المَدِينَةِ كَأَنَّهُ إِكلِيلٌ.

[راجع: ۹۳۲. أخرجه مسلم: ۸۹۷، باختلاف].

می‌خواند، ناگاه مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله اسبها مردند و گوسفندان مردند، خداوند را دعاکن که به ما باران دهد. آن حضرت دستها را دراز کرد و دعا کرد. انس گفت: آسمان در آن وقت بسان شیشه صاف بود، بادی برخاست و ابری پدید آورد، سپس ابر فراهم گشت، بعد آسمان دهانه‌های خویش را گشود. از مسجد برآمدیم و در آب می‌رفتیم تا آنکه به خانه‌های خویش رسیدیم. تا جمعهٔ دیگر پیوسته باران داده شدیم. آنگاه آن مرد و یا کسی دیگر برخاست و گفت: یا رسول‌الله، خانه‌ها ویران شدند، خداوند را بخوان که باران را قطع کند. آن حضرت تبسم کرد، و سپس گفت: «بر اطراف ما و نه بر ما» سپس به سوی ابر نگریستم که شکافت و به اطراف مدینه، که گویی تاجی است بر مدینه.

۳۵۸۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ المُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحيَى بنُ كَثِيرٍ أَبُو غَسَّانَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَفصٍ، وَاسمُهُ عُمَرُ بنُ العَلَاءِ، أَخُو أَبِي عَمرِو بنِ العَلَاءِ، قَالَ: سَمِعتُ نَافِعًا، عَنِ ابنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُمَا: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخطُبُ إِلَى جِذعٍ، فَلَمَّا اتَّخَذَ المِنبَرَ تَحَوَّلَ إِلَيهِ فَحَنَّ الجِذعُ، فَأَتَاهُ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيهِ.

وَقَالَ عَبدُ الحَمِيدِ: أَخبَرَنَا عُثمَانُ بنُ عُمَرَ: أَخبَرَنَا مُعَاذُ بنُ العَلَاءِ، عَن نَافِعٍ بِهَذَا.

وَرَوَاهُ أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابنِ أَبِي رَوَّادٍ، عَن نَافِعٍ، عَنِ ابنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۳۵۸۳ـ از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در کنار تنهٔ درختی (از ستونهای مسجد) خطبه می‌خواند، و آنگاه که منبر ساخته شد به سوی منبر آمد و آن تنهٔ درخت نالید، آن حضرت به سوی تنهٔ درخت رفت و دست خود را بر آن کشید و (آن را آرام ساخت).

عبدالحمید گفته است: عثمان بن عمر، از مُعاذ بن العلاء، از نافع همین را روایت کرده است. ابوعاصم از ابو روّاد از نافع، از ابن عمر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۵۸٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيمٍ: حَدَّثَنَا عَبدُ الوَاحِدِ بنُ أَيمَنَ قَالَ: سَمِعتُ أَبِي، عَن جَابِرِ بنِ عَبدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ

۳۵۸٤ ـ از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه

عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُومُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى شَجَرَةٍ أَوْ نَخْلَةٍ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ، أَوْ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلاَ نَجْعَلُ لَكَ مِنْبَرًا؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتُمْ». فَجَعَلُوا لَهُ مِنْبَرًا، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ دُفِعَ إِلَى الْمِنْبَرِ، فَصَاحَتِ النَّخْلَةُ صِيَاحَ الصَّبِيِّ، ثُمَّ نَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَضَمَّهَا إِلَيْهِ، تَئِنُّ أَنِينَ الصَّبِيِّ الَّذِي يُسَكَّنُ، قَالَ: «كَانَتْ تَبْكِي عَلَى مَا كَانَتْ تَسْمَعُ مِنَ الذِّكْرِ عِنْدَهَا». [راجع: ۴۴۹].

وسلم) در روز جمعه به کنار تنهٔ درختی یا تنهٔ درختی خرما می‌ایستاد (تا خطبه بخواند) زنی از انصار یا مردی گفت: یا رسول‌الله، آیا برایت منبری نسازیم؟ آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهید بسازید» آنان برای وی منبری ساختند، و چون روز جمعه فرا رسید، آن حضرت (برای ایراد خطبه) به سوی منبر رفت. آن تنهٔ درخت نالید، بسان کودکی که می‌نالد. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرود آمد و تنهٔ درخت را در کنار گرفت و تنهٔ درخت می‌نالید همچون کودکی که آرام می‌شود. آن حضرت فرمود: «بر آنچه از یاد [خدا] می‌گریست در کنارش می‌شنید.»

۳۵۸۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلاَلٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي حَفْصُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: كَانَ الْمَسْجِدُ مَسْقُوفًا عَلَى جُذُوعٍ مِنْ نَخْلٍ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَطَبَ يَقُومُ إِلَى جِذْعٍ مِنْهَا، فَلَمَّا صُنِعَ لَهُ الْمِنْبَرُ وَكَانَ عَلَيْهِ، فَسَمِعْنَا لِذَلِكَ الْجِذْعِ صَوْتًا كَصَوْتِ الْعِشَارِ، حَتَّى جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا فَسَكَنَتْ. [راجع: ۴۴۹].

۳۵۸۵ ـ از انس بن مالک روایت است که وی از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنهما) شنیده است که می‌گفت: سقف مسجد (نبوی) بر شاخه‌های خرما استوار بود، وقتی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خطبه می‌خواند، بر کنار یکی از شاخه‌ها می‌ایستاد، و آنگاه که منبر ساخته شد و آن حضرت بر منبر ایستاد، از آن شاخهٔ خرما آوازی شنیدیم که بسان آواز شتر حامله بود تا آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و دست خود را بر آن نهاد و خاموش شد.

۳۵۸۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ. حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يُحَدِّثُ عَنْ حُذَيْفَةَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ حُذَيْفَةُ: أَنَا أَحْفَظُ كَمَا قَالَ، قَالَ: هَاتِ، إِنَّكَ لَجَرِيءٌ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلاَةُ

۳۵۸۶ ـ از ابووائل روایت است که حذیفه گفت: عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه) گفت: کدام یک از شما فرمودهٔ رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را در مورد فتنه به خاطر دارید؟ حُذیفه گفت: من به خاطر دارم آن طوری که فرموده است. عمر گفت: بیاور که تو مردی دلیر هستی. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است:

وَالصَّدَقَةُ، وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ». قال: لَيْسَتْ هَذِهِ، وَلَكِنِ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ، قال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لا بَأْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا، قال: يُفْتَحُ الْبَابُ أَوْ يُكْسَرُ؟ قال: لا، بَلْ يُكْسَرُ، قال: ذَاكَ أَحْرَى أَنْ لا يُغْلَقَ، قُلْنَا: عَلِمَ الْبَابَ؟ قال: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ غَدٍ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ، فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ، وَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَال: مَنِ الْبَابُ؟ قال: عُمَرُ. [راجع: ٥٢٥. أخرجه مسلم: ١٤٤، مطولاً باختلاف].

«فتنهٔ مرد را در مورد خانواده و مال و همسایه او، نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منكر می‌پوشاند.» عمر گفت: این فتنه مقصود من نیست، مراد فتنه‌ای است كه چون موج دریا موج می‌زند. حُذیفه گفت: ای امیرالمؤمنین تو را از آن فتنه باكی نیست همانا میان تو و آن فتنه دروازه‌ای است بسته شده. عمر گفت: آن دروازه گشوده می‌شود یا شكسته می‌شود؟ حذیفه گفت: نی، بلكه شكسته می‌شود. عمر گفت: سزاوار است كه آن دروازه بسته نشود. (ابووائل می‌گوید:) به حذیفه گفتیم كه آیا عمر می‌دانست كه مراد از آن دروازه چیست؟ گفت: آری، چنانكه كس می‌داند كه امشب پیش از فردا است. همانا من حدیثی به عمر گفتم كه در آن هیچ اشتباهی نیست. ابووائل می‌گوید: ما ترسیدیم كه (معنی دروازه را) از حُذیفه بپرسیم و از مسروق خواستیم كه وی سؤال كند. مسروق پرسید كه آن دروازه چیست؟ حُذیفه گفت: عُمر.

٣٥٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ، وَحَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ، صِغَارَ الأَعْيُنِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، ذُلْفَ الأُنُوفِ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ». [راجع: ٢٩٢٨. أخرجه مسلم: ٢٩١٢].

۳۵۸۷ ـ از أَعْرج، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است كه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنكه شما بجنگید با قومی كه پای‌افزار موبین می‌پوشند و تا آنكه با ترك بجنگید كه دارای چشمان كوچك، رخسار سرخ گون و بینی هموار‌اند كه گویی رخسارشان بسان سپر چرمی است.»

٣٥٨٨- «وَتَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّهُمْ كَرَاهِيَةً لِهَذَا الأَمْرِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ، وَالنَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلامِ». [راجع: ٣٤٩٣. أخرجه مسلم: ٢٥٢٦].

۳۵۸۸ ـ (و قیامت برپا نمی‌شود) تا آنكه شما از بهترین مردم كسانی را در می‌یابید كه از این كار (امارت) سخت روی گردان‌اند تا آنكه (در اثر اصرار مردم) در این كار افكنده می‌شوند.

مردم، همچون معادن (مختلف)اند. بهترین‌شان در روزگار جاهلیت، بهترین‌شان در اسلام است.

٣٥٨٩- «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ، لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ».

۳۵۸۹ ـ بر یکی از شما زمانی فرا می‌رسد که دیدار من برای وی دوست داشتنی‌تر از داشتن مانند خانواده و مال وی باشد.

٣٥٩٠- حَدَّثَنِي يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا خُوزًا وَكَرْمَانَ مِنَ الأَعَاجِمِ، حُمْرَ الوُجُوهِ، فُطْسَ الأُنُوفِ، صِغَارَ الأَعْيُنِ، وُجُوهُهُمُ المَجَانُّ المُطْرَقَةُ، نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ».

تَابَعَهُ غَيْرُهُ، عَنْ عَبْدِالرَّزَّاقِ. [راجع: ٢٩٢٨. أخرجه مسلم: ٢٩١٢].

۳۵۹۰ـ از همّام روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌که شما بجنگید با خوز و کرمان از غیر عرب، که مردمی‌اند دارای رخسار سرخ‌گون، بینی پهن، چشمان کوچک و روی شان مانند سپر چرمی و پای‌افزار شان مویی است.» متابعت کرده است یحیی را کسی دیگر از عبدالرزاق.

٣٥٩١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ إِسْمَاعِيلُ: أَخْبَرَنِي قَيْسٌ قَالَ: أَتَيْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ فَقَالَ: صَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ سِنِينَ، لَمْ أَكُنْ فِي سِنِيَّ أَحْرَصَ عَلَى أَنْ أَعِيَ الحَدِيثَ مِنِّي فِيهِنَّ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ، وَقَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ: «بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». وَهُوَ هَذَا البَارِزُ.

وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً: وَهُمْ أَهْلُ البَارِزِ. [راجع: ٢٩٢٨. أخرجه مسلم: ٢٩١٢].

۳۵۹۱ ـ از قیس روایت است که گفت: نزد ابوهریره(رضی‌الله عنه) رفتیم. وی گفت: بارسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای سه سال صحبت داشتم و در سالهای عمر خود در فراگرفتن حدیث حریص‌تر از این سه سال نبوده‌ام.[1] از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود ـ و با دست خود چنین اشارت کرد: «شما پیش از قیامت با قومی می‌جنگید که پای‌افزار موپین می‌پوشند.» و این همان بارز (فارس) است. سُفیان (راوی این حدیث) بار دیگر گفت: آنها اهل بارزاند.[2]

٣٥٩٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ: سَمِعْتُ الحَسَنَ يَقُولُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ تُقَاتِلُونَ قَوْمًا يَنْتَعِلُونَ الشَّعَرَ، وَتُقَاتِلُونَ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ المَجَانُّ المُطْرَقَةُ». [راجع: ٢٩٢٧].

۳۵۹۲ ـ از حسن (بصری) روایت است که عَمْرو بن تَغْلِب(رضی‌الله عنه) گفت: «از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «شما پیش از قیامت با قومی

۱- ابوهریره(رضی‌الله عنه) در سال هفتم هجرت نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد که آن حضرت در خیبر بود.

۲- بعضی گویند که ـ بارز ـ نام قریه‌ای است از کرمان و بعضی گویند که مراد از آن سرزمین فارس است.

می‌جنگید که پای افزارشان مویین است، و با قومی می‌جنگید که گویی روی‌هایشان مانند سپر چرمی است.»

۳۵۹۳- حَدَّثَنَا الحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «تُقَاتِلُكُمُ اليَهُودُ، فَتُسَلَّطُونَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ يَقُولُ الحَجَرُ: يَا مُسْلِمُ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ». [راجع: ۲۹۲۵. أخرجه مسلم: ۲۹۲۱].

۳۵۹۳ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «یهود با شما می‌جنگد و شما بر ایشان ظفر می‌یابید، تا آن که سنگ می‌گوید: ای مسلمان، این یهودی‌ای است که در عقب من است، پس او را بکش.»

۳۵۹٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغْزُونَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ الرَّسُولَ ﷺ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ يَغْزُونَ فَيُقَالُ لَهُمْ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ مَنْ صَحِبَ الرَّسُولَ ﷺ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ». [راجع: ۲۸۹۷. أخرجه مسلم: ۲۵۳۲].

۳۵۹٤ ـ از جابر از ابوسعید(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر مردم زمانی فرا می‌رسد که جهاد می‌کنند، به ایشان گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی از اصحاب رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هست؟ می‌گویند: آری. و فتح برایشان میسر می‌شود. سپس (زمانی فرا می‌رسد) که جهاد می‌کنند. به ایشان گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که به صحبت صحابهٔ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رسیده باشد؟ می‌گویند: آری و فتح برایشان میسر می‌شود.

۳۵۹۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الحَكَمِ: أَخْبَرَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: أَخْبَرَنَا سَعْدٌ الطَّائِيُّ: أَخْبَرَنَا مُحِلُّ بْنُ خَلِيفَةَ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَا إِلَيْهِ الفَاقَةَ، ثُمَّ أَتَاهُ آخَرُ فَشَكَا إِلَيْهِ قَطْعَ السَّبِيلِ، فَقَالَ: «يَا عَدِيُّ، هَلْ رَأَيْتَ الحِيرَةَ». قُلْتُ: لَمْ أَرَهَا، وَقَدْ أُنْبِئْتُ عَنْهَا، قَالَ: «فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيَنَّ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الحِيرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ - قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي:

۳۵۹۵ـ از سَعْد الطائی، از مُحلّ بن خلیفه روایت است که عَدی بن حاتم(رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که نزد پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بودم، ناگاه مردی آمد که از فقر و بینوایی شکایت کرد. سپس مردی دیگر آمد و از رهزنی شکایت کرد. آن حضرت فرمود: «ای عَدی، آیا شهر حیره را دیده‌ای؟» گفتم: آن را ندیده‌ام ولی از آن آگاه شده‌ام. آن حضرت

فَأَيْنَ دُعَّارُ طَيِّئٍ الَّذِينَ قَدْ سَعَّرُوا الْبِلَادَ - وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى». قُلْتُ: كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ؟ قَالَ: «كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيَنَّ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَلْقَيَنَّ اللَّهَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ، فَلَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأُفْضِلْ عَلَيْكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ».

قَالَ عَدِيٌّ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ، فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ».

قَالَ عَدِيٌّ: فَرَأَيْتُ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحِيرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، وَكُنْتُ فِيمَنِ افْتَتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوُنَّ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ». [راجع: ۱۴۱۳. اخرجه مسلم: ۱۰۱۶ مختصراً].

حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا سَعْدَانُ بْنُ بِشْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مُجَاهِدٍ: حَدَّثَنَا مُحِلُّ بْنُ خَلِيفَةَ: سَمِعْتُ عَدِيًّا: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ:

فرمود: «اگر عمر تو دراز شود، خواهی دید که زنی هودج نشین، از حیره سفر می‌کند (تا آنکه به مکه می‌رسد) و کعبه را طواف می‌کند و به جز از خدا از کسی ترس ندارد.» عدی می‌گوید: من در دل خود گفتم: پس راهزنان قبیله طی که آتش فتنه و فساد را در شهرها برافروخته‌اند، کجا خواهند رفت. (آن حضرت فرمود) «اگر عمر تو دراز شود، گنجهای خسرو گشاده خواهد شد.» گفتم: خسرو بن هُرمز؟ فرمود: خسرو بن هُرمُز و اگر عمر تو دراز شود می‌بینی که مردی با مشتی پر از طلا و نقره کسی را می‌جوید که از وی بپذیرد، لیکن کسی را نمی‌یابد که از وی بپذیرد. و هر یک از شما خدا را ملاقات می‌کند در آن روز که او را ملاقات می‌کند. و میان خدا و او ترجمانی نیست که سخنان او را ترجمه کند. همانا خدا به او می‌گوید: آیا به سوی تو پیامبری نفرستاده بودم که (احکام مرا) به تو برساند؟ وی می‌گوید: آری (فرستاده بودی) خدا می‌گوید: آیا به تو مال و فرزند و افزونی نداده بودم؟ می‌گوید: آری داده بودی. وی به سوی راست می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند و به سوی چپ می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند.»

عَدی گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «از آتش دوزخ بترسید هرچند با (صدقۀ) پاره‌ای از خرما باشد، و اگر کسی پاره‌ای از خرما نیابد، سخنی خوش بگوید.» عَدی گفته است: سپس دیدم که زن هودج نشین از حیره سفر می‌کند و کعبه را طواف می‌نماید و به جز از خدا از کسی ترسی

ندارد و من در زمرۀ کسانی بودم که گنجهای خسرو بن هرمز را گشودند. و اگر عمر شما دراز شود هر آینه مصداق قول ابوالقاسم؛ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را خواهید دید که (با مشتی پر بیرون می‌شود.» روایت است از عبدالله، از ابوعاصم، از سعدان بن بشر از ابومجاهد از محل بن خلیفه که گفته است: از عَدی شنیده‌ام که گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم.[۱]

۳۵۹۶- حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ شُرَحْبِيلَ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطُكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، إِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ خَزَائِنَ مَفَاتِيحِ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ بَعْدِي أَنْ تُشْرِكُوا، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». [راجع: ۱۳۴۴. أخرجه مسلم: ۲۲۹۶].

۳۵۹۶ ـ از عُقبه بن عامر روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روزی برآمد و بر شهدای اُحد نماز گزارد، همان نمازی که بر میت می‌گزارد. سپس آن حضرت به سوی منبر برگشت و فرمود: «همانا من پیشرو شما هستم و شاهدم بر شما، به تحقیق که به خدا سوگند است که همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم، و همانا کلیدهای گنجهای زمین به من داده شده است، و به تحقیق به خدا سوگند است که از این نمی‌ترسم که پس از من شرک بیاورید ولیکن از آن می‌ترسم که به خاطر مال دنیا، با هم حسادت و رقابت کنید.»

۳۵۹۷- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ أُسَامَةَ رضي الله عنه قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنَ الْآطَامِ، فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى؟ إِنِّي أَرَى الْفِتَنَ تَقَعُ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ مَوَاقِعَ الْقَطْرِ». [راجع: ۱۸۷۸. أخرجه مسلم: ۲۸۸۵].

۳۵۹۷ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که اُسامه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر یکی از قلعه‌های (مدینه) بالا برآمد و فرمود: «آیا شما می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ همانا من می‌بینم که فتنه‌ها در میان خانه‌های شما بسان قطره‌های باران می‌افتد.»

۳۵۹۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ حَدَّثَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ حَدَّثَتْهَا، عَنْ زَيْنَبَ

۳۵۹۸ ـ از عُروة بن زبیر، از زینب بنت ابی

۱- امام بخاری این حدیث را از طریق دیگر روایت کرده است و در تیسیرالقاری گفته شده که در روایت قبل به لفظ ـ عن ـ روایت شده بود که احتمال تدرلیس می‌رفت. در روایت بعدی به طریق سماع آورده که آن احتمال را رفع کند.

بِنْتِ جَحْشٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا فَزِعًا يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذَا». وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ وَبِالَّتِي تَلِيهَا، فَقَالَتْ زَيْنَبُ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». [راجع: ۳۳۴۶. اخرجه مسلم: ۲۸۸۰]

سلمه، از ام حبیبه بنت ابوسفیان روایت است که زینب بنت حجش(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی ترسان درآمد و می‌گفت: «لااله الاالله، وای بر عرب از شرّی که همانا نزدیک شده است. امروز رخنه‌ای از سدّ یأجوج و مأجوج بدین مقدار گشوده شد.» و آن حضرت دو انگشت خود را حلقه کرد.

زینب گفت: گفتم یا رسول‌الله، آیا هلاک می‌شویم. هرچند در میان ما نیکوکاران باشد؟ فرمود: «آری، آنگاه که فسق و فجور زیاد شود.»

۳۵۹۹- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَتْنِي هِنْدُ بِنْتُ الْحَارِثِ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، مَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْخَزَائِنِ، وَمَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْفِتَنِ». [راجع: ۱۱۵]

۳۵۹۹ ـ از زُهری، از هند بنت حارث روایت است که اُم سلمه(رضی‌الله عنها) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از خواب بیدار شد و گفت: «سبحان الله، چه گنجینه‌هایی نازل شده است و چه فتنه‌هایی نازل شده است.»

۳۶۰۰- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ابْنِ الْمَاجِشُونِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي: إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ، وَتَتَّخِذُهَا، فَأَصْلِحْهَا وَأَصْلِحْ رُعَامَهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، تَكُونُ الْغَنَمُ فِيهِ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ، يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ، أَوْ سَعَفَ الْجِبَالِ، فِي مَوَاقِعِ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ». [راجع: ۱۹]

۳۶۰۰ ـ از ابوصَعْصَعه روایت است که گفته: ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) به من گفت: همانا تو را می‌بینم که گوسفندان را بسیار دوست می‌داری و از آنها نگهداری می‌کنی. از آنها به خوبی نگهبانی کن و به خوبی به علوفه‌شان توجه کن. همانا از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «بر مردم زمانی فرا می‌رسد که در آن بهترین مال مسلمان، گوسفندان وی است که آن‌ها را بر سر کوهها و جاهای ریزش باران می‌برد تا دین خود را از فتنه‌ها برهاند.»

۳۶۰۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ الْأُوَيْسِيُّ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ

۳۶۰۱ ـ از ابن شهاب (زهری) روایت است که ابن مُسَیَّب و ابوسلمة بن عبدالرحمن گفته‌اند که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت رسول‌الله(صلی‌الله

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَكُونُ فِتَنٌ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَمَنْ يُشْرِفْ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ، وَمَنْ وَجَدَ مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُذْ بِهِ». [انظر: ٧٠٨١، ٧٠٨٢. أخرجه مسلم: ٢٨٨٦].

عليه وسلم) فرمود: «زود باشد که فتنه‌هایی فرا رسد که نشسته در آن بهتر است از ایستاده و ایستاده در آن بهتر است از رونده و رونده در آن بهتر است از دونده و کسی که بدان فتنه‌ها برسد به ضر می‌افتد و کسی که پناهگاهی یابد، باید بدان پناه ببرد.»

٣٦٠٢- عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ مُطِيعِ بْنِ الأَسْوَدِ، عَنْ نَوْفَلِ بْنِ مُعَاوِيَةَ: مِثْلَ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ هَذَا، إِلا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ يَزِيدُ: «مِنَ الصَّلاةِ صَلاةٌ، مَنْ فَاتَتْهُ، فَكَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ».

٣٦٠٢ ـ از ابن شهاب (زُهری) از ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث از عبدالرحمن بن مُطیع بن اسود از نوفل بن معاویه روایت است که به مثل حدیث ابوهریره (حدیث ٣٦٠١) روایت کرده، به جز آنکه ابوبکر راوی این را افزوده است که آن حضرت فرمود: «در میان نمازها، نمازی است که اگر کسی آن را فوت کند چنان است که گویا خانواده و مال خویش را از دست داده است.»[1]

٣٦٠٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَتَكُونُ أَثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ، وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ». [انظر: ٧٠٥٢. أخرجه مسلم: ١٨٤٣].

٣٦٠٣ ـ از اَعْمَش از زَید بن وَهب، از ابن مسعود روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زود باشد که دیگران بر شما برتری داده شوند و اموری که آن را ناخوش می‌دارید.» گفتند: یا رسول‌الله، (در آن حالت) به ما چه امر می‌کنی؟ فرمود: «حقی را که بر شما است ادا کنید و حقی را که از شما بر ایشان است، از خدا بخواهید.»

٣٦٠٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَزَلُوهُمْ».

قَالَ مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي

٣٦٠٤ ـ از ابوزُرْعه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این شاخه از قبیلهٔ قریش مردم را هلاک می‌کند.» گفتند: یا رسول‌الله، بر ما چه امر می‌کنی؟ فرمود: «بهتر آن است که مردم از ایشان گوشه‌گیری کنند.»

١- گفته‌اند که مراد از آن نماز عصر است.

التَّيَّاحِ: سَمِعْتُ أَبَا زُرْعَةَ. [انظر: ۳۶۰۵، ۷۰۵۸]. أخرجه مسلم: ۲۹۱۷].

۳۶۰۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الأُمَوِيُّ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَرْوَانَ وَأَبِي هُرَيْرَةَ، فَسَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: «هَلاَكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ».

فَقَالَ مَرْوَانُ: غِلْمَةٌ؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنْ شِئْتَ أَنْ أُسَمِّيَهُمْ بَنِي فُلاَنٍ وَبَنِي فُلاَنٍ. [راجع: ۳۶۰۴. أخرجه مسلم: ۲۹۱۷].

۳۶۰۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ جَابِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي بُسْرُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إِدْرِيسَ الْخَوْلاَنِيُّ: أَنَّهُ سَمِعَ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ». قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ». قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ. دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْهُمْ لَنَا؟ فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا». قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلاَ إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». [انظر: ۳۶۰۷، ۷۰۸۴. أخرجه مسلم: ۱۸۴۷].

۳۶۰۵ ـ از سعید اموی روایت است که گفت: من در زمان خلافت معاویه با مروان و ابوهریره بودم. از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: از راستگوی و راست گفته شده شنیدم که می‌فرمود: «هلاک امت من بر دست نوجوانانی از قریش است» مروان گفت: نوجوانان؟ ابوهریره گفت: اگر می‌خواهی که نام آنها را یاد کنم. بنی فلان و بنی فلان.[1]

۳۶۰۶ ـ از ابوسعید الخولانی روایت است که از حُذَیفه بن یمان شنیده است که می‌گفت: «مردم از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد نیکویی سؤال می‌کردند و من در مورد بدی می‌پرسیدم از ترس آنکه]مبادا[مرا دریابد. گفتم: یا رسول‌الله، ما در جهالت و بدی بودیم، و خداوند به ما این نیکی (اسلام) را ارزانی داشت، آیا پس از این نیکی، بدیی خواهد بود؟ فرمود: بلی. گفتم: آیا بعد از آن بدی، نیکی خواهد بود؟ فرمود: «آری، و در آن دود (آلودگی) خواهد بود.» گفتم: دود]آلودگی[آن چیست؟ فرمود: «قومی (مردم را) به شیوه‌ای رهبری می کنند که به جز شیوهٔ من است، اعمال آنها را می‌بینی که برخی می‌پسندی و برخی را ناپسند می‌داری.»[2] گفتم: آیا پس از آن خیر

۱- ابوهریره، نامهای ایشان را می‌دانست و آنها را از اولاد مروان بن حکم بن عاص بن امیه بودند و از ابن ابی شیبه آورده‌اند که گفت: ابوهریره(رضی‌الله عنه) در بازار می‌رفت و می‌گفت: بارالها، سال شصتم را درنیابم و نه هم امارت کودکان را. و این اشارت است که امارت نوجوانان در سال شصت آغاز می‌یافته است؛ چنانکه یزید در این سال امیر شد (صحیح البخاری شرح شیخ قاسم الشماعی الرفاعی)

۲- عبارت «تَعرفُ منهم و تنکرُ» بدین گونه نیز ترجمه شده است: برخی از اعمال آنها را می‌شناسی و برخی را نمی‌شناسی. زیرا بعضی مشروع‌اند و

(دود آلوده) بدی خواهد بود؟ فرمود: «آری، کسانی اند که مردم را به سوی ددروازه‌های دوزخ فرا می‌خوانند و کسی را که دعوت‌شان را بپذیرد در آن می‌افکنند.» گفتم: یا رسول‌الله، صفت آنها را به ما بگوی. فرمود: «آنها از قوم خود ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند.» گفتم: به من چه امر می‌کنی، اگر آن زمان مرا دریابد؟ فرمود: «به جماعت مسلمانان و امام ایشان بپیوند.» گفتم: اگر مسلمانان را جماعتی و امامی نباشد؟ فرمود: «از همهٔ آن گروهها گوشه گیر، اگرچه ریشهٔ درخت را به دندان بگیری تا آنکه مرگ تو را دریابد و تو به همان حالت باشی.»

۳۶۰۷- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال: تَعَلَّمَ أَصْحَابِي الْخَيْرَ، وَتَعَلَّمْتُ الشَّرَّ. [راجع: ۳۶۰۶. أخرجه مسلم: ۱۸۴۷ مطولاً].

۳۶۰۷ ـ از قیس روایت است که حُذَیْفه(رضی‌الله عنه) گفت: یاران من (از آن حضرت) در مورد نیکی آموختند و من در مورد بدی آموختم.

۳۶۰۸- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْتَتِلَ فِئَتَانِ، دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ». [راجع: ۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۷. بقطعة لم ترد في هذه الطريق. و ۱۵۷ في الفتن ۱۷، بزيادة].

۳۶۰۸ ـ از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آن که دو گروه با هم بجنگند که ادعای‌شان یکی است.»[1]

۳۶۰۹- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْتَتِلَ فِئَتَانِ، فَيَكُونَ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ. وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ، قَرِيبًا مِنْ ثَلاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ». [راجع: ۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۷، مختصراً في الفتن ۱۳، وفي الفتن ۸۴ بالقطعة الأخيرة].

۳۶۰۹ ـ از هَمّام روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه دو گروه

بعضی نامشروع. یا بدین گونه: از آنها نیکویی می‌بینی و از جهت آمیزش آن با بدی، از آن انکار می‌کنی.

۱- در فتح الباری آمده است، در این حدیث کنایت از محاربهٔ علی(رضی‌الله عنه) با مخالفین است. لیکن وی(رضی‌الله عنه) امام برحق بود به اتفاق اهل حل و عقد و مخالف وی بر خطا بود و چون از روی اجتهاد این خطا کرده بود. بروی گناهی نیست بلکه مخطی معذور است و او را یک اجراست و مصیب یعنی کسی را که اجتهادش درست است دو اجر است. انتهی، همین است قول عامهٔ اهل سنت و جماعت، یعنی به اجتهاد، ضلالت محض نیست. (تیسیر القاری، ج ۳، ص ۴۰۰)

با هم بجنگند و میان ایشان جنگی بزرگ رخ دهد و دعوای هر دو یکی باشد و قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه برانگیخته شود، دَجّالان دروغگوی که نزدیک به سی نفراند و هر یکشان ادعا کنند که فرستادهٔ خداوند می‌باشد.»

٣٦١٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقْسِمُ قَسْمًا، أَتَاهُ ذُو الْخُوَيْصِرَةِ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْدِلْ، فَقَالَ: «وَيْلَكَ، وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ، قَدْ خِبْتَ وَخَسِرْتَ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْدِلُ». فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْذَنْ لِي فِيهِ فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ؟ فَقَالَ: «دَعْهُ، فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ، يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يُنْظَرُ إِلَى نَصْلِهِ فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى رِصَافِهِ فَمَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى نَضِيِّهِ - وَهُوَ قِدْحُهُ - فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى قُذَذِهِ فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، قَدْ سَبَقَ الْفَرْثَ وَالدَّمَ، آيَتُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ، إِحْدَى عَضُدَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ، أَوْ مِثْلُ الْبَضْعَةِ تَدَرْدَرُ، وَيَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ».

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَاتَلَهُمْ وَأَنَا مَعَهُ، فَأَمَرَ بِذَلِكَ الرَّجُلِ فَالْتُمِسَ فَأُتِيَ بِهِ، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَيْهِ عَلَى نَعْتِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي نَعَتَهُ. [راجع: ٣٣٤٤، اخرجه مسلم: ١٠٦٤].

٣٦١٠ ـ از ابوسلمهٔ بن عبدالرحمن روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: «در حالی که ما نزد رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم و آن حضرت مالی را تقسیم می‌کرد، ذولخوَیْصِره، که مردی از بنی تمیم بود آمد و گفت: یا رسول‌الله، عدالت کن. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، کیست که عدالت کند، اگر من عدالت نکنم، همانا تو نومید و زیانکار شدی اگر من عدالت نکنم.» عمر گفت: یا رسول‌الله، مرا اجازه ده که او را گردن بزنم. آن حضرت فرمود: «همانا او را یارانی است که هر یک از شما نماز خویش و روزهٔ خویش را نسبت به نماز و روزهٔ ایشان حقیر می‌شمارد. قرآن می‌خوانند ولی از چنبر گردنشان نمی‌گذرد (ثوابی بر آن مترتب نیست) از دین بیرون می‌شوند چنانکه تیر از شکار می‌گذرد. به سوی پیکان تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی (از گوشت و خون شکار) یافت نمی‌شود، سپس به سوی رصاف[1] تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی یافت نمی‌شود، سپس به سوی نضی تیر یعنی چوب تیر نگریسته می‌شود. و در آن چیزی یافت نمی‌شود. سپس به سوی پرهای تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی یافت نمی‌شود، در حالی که تیر از سرگین و خون (شکار) گذشته است، نشانهٔ

۱- رصاف یا رصافه، پی‌ای است که بر پیکان پیچند.

اینها (یاران و وابستگان ذوالخو یصره) مردی است سیاه چرده که یکی از بازوان وی بسان پستان زن است یا همچون گوشت پاره‌ای است که می‌جنبد و این جماعت در هنگام اختلاف، میان مردم خروج می‌کنند.»[1] ابوسعید گفته است: من گواهی می‌دهم که این حدیث را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام و گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب با ایشان (یعنی خوارج) جنگید و من همراه وی بودم. و او به جستجوی آن مرد (که آن حضرت نشانه‌اش را گفته بود) امر کرد و او را (از میان کشتگان) آوردند تا آنکه به سوی وی نگریستم و او به همان نشانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود به همان حالت بود.

٣٦١١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ خَيْثَمَةَ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ، حُدَثَاءُ الأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الأَحْلاَمِ، يَقُولُونَ: مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلاَمِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لاَ يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [انظر: ٥٠٥٧، ٦٩٣٠. أخرجه مسلم: ١٠٦٦].

٣٦١١ ـ از سُوید بن غَفَله روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفت: چون از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به شما حدیث بگویم، همانا اگر از آسمان بیفتم آن را بیشتر دوست دارم از آنکه بروی دروغ بندم و چون میان خود و میان شما صحبت کنم، همانا جنگ فریب است.[2] من از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «در آخر زمان، قومی می‌آید که جوانان بیخرداند و بهترین گفتار مردم را که (قرآن است) می‌گویند، از اسلام می‌گذرند، چنانکه تیر از شکار می‌گذرد و ایمان‌شان از حنجره‌هایشان برتر نمی‌رود. پس در هرجا که

١- اشاره به ظهور خوارج است که در جنگ میان معاویه و علی(رضی‌الله عنهما) از هر دو لشکر جدا شدند و مصایب بیشماری بر اسلام وارد آوردند. آنها هرچند بسیار عبادت می‌کردند ولی برداشت آنها از آیات قرآنی نادرست بود و مردم بیشماری را به ناحق کشتند و حتی گفته شده که از کشتن زنان باردار نیز خودداری نکردند.

٢- یعنی در جنگ به کار بردن حیله و نیرنگ رواست و اگر کس قصد و نیت خود را پنهان دارد گنهکار نمی‌شوند.

با آنها برخوردید، آن‌ها را بکشید به تحقیق که کشتن ایشان موجب پاداش است در روز قیامت برای کسی که آنها را می‌کشد.»

٣٦١٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ، عَنْ خَبَّابِ بْنِ الأَرَتِّ قَالَ: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا، أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الأَرْضِ، فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِاثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ هَذَا الأَمْرَ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوِ الذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ». [انظر: ٣٨٥٢، ٦٩٤٣، وانظر في اللباس، باب ١٨ - الاستئذان، باب ٣٥]

٣٦١٢ ـ از خَبّاب بن اَرَت روایت است که گفت: ما نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (نسبت به آزار و اذیت مشرکین) شکایت کردیم و آن حضرت در سایهٔ کعبه بر جامهٔ (بُرد) خود تکیه کرده بود. به آن حضرت گفتیم: آیا بر ما نصرت طلب نمی‌کنی. آیا برای ما به خداوند دعا نمی‌کنی؟

آن حضرت فرمود: «در میان کسانی که قبل از شما بودند، مردی (مؤمن) بود. برای وی گودالی در زمین کنده می‌شد و او را در آن می‌افکندند. ارّه‌ای آورده می‌شد و بر سر وی گذاشته می‌شد و او را دوپاره می‌کردند. (این شکنجه) او را از دین وی باز نمی‌داشت و بدن وی با شانه‌های آهنین شانه کشیده می‌شد که گوشت او را از استخوان یا پی جدا می‌کرد و (این شکنجه) او را از دین وی باز نمی‌داشت، به خدا سوگند که این کار (اسلام) به اتمام می‌رسد تا آنکه سواری از صَنعا (در یمن) تا حضرموت (تنها) سفر می‌کند و از هیچ چیز نمی‌ترسد به جز خدا، یا از (خطر) گرگ بر گوسفندان خود، ولی شما شتاب می‌کنید.

٣٦١٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ: أَنْبَأَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ، مُنَكِّسًا رَأْسَهُ فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ:

٣٦١٣ ـ از موسی بن انس روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غیبت ثابت بن قیس را (در محضر خود) دریافت، مردی گفت: یا رسول‌الله، من از حال او تو را آگاه می‌کنم. وی نزد ثابت

شرٌّ، كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ مُوسَى بْنُ أَنَسٍ: فَرَجَعَ الْمَرَّةَ الْآخِرَةَ بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». [انظر: ٤٨٤٦. أخرجه مسلم: ١١٩، مطولاً بذكر آية ٢ من الحجرات وأن الرجل هو سعد بن معاذ].

رفت و او را دید که در خانه‌اش است و سر به زیر انداخته است. به او گفت: تو را چه واقع شده است؟ گفت: حالت بدی دارم، مردی آواز خود را از آواز پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بلندتر می‌کرد، همانا عمل وی به هدر رفت[1] و او از اهل دوزخ است (او خود را مراد می‌داشت) آن مرد نزد آن حضرت آمد و خبر داد که ثابت چنین و چنان گفته است. موسی بن انس (راوی) گفت: آن مرد بار دیگر با مژدهٔ بزرگ نزد ثابت برگشت. (زیرا) آن حضرت فرموده بود: «نزد وی برو و به او بگوی که: همانا تو از اهل دوزخ نیستی ولیکن از اهل بهشت می‌باشی.»

٣٦١٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ، وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ فَسَلَّمَ، فَإِذَا ضَبَابَةٌ، أَوْ سَحَابَةٌ، غَشِيَتْهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «اقْرَأْ فُلَانُ، فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ، أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ». [انظر: ٤٨٣٩، ٥٠١١. أخرجه مسلم: ٧٩٥].

٣٦١٤ ـ از ابواسحاق روایت است که برا بن عازب(رضی‌الله عنهما) گفت: مردی سورهٔ کَهْف را (در نماز خود) خواند، و در سرای وی حیوان سواری بود، ترسید و به جست و خیز شد. آن مرد نماز خود را سلام داد، ناگاه مِه یا ابری دید که او را فراگرفته است. وی ماجرا را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اطلاع داد. آن حضرت فرمود: «ای فلان، آن را بخوان، همانا (آن مِه یا ابر) آرامشی است که از جهت خواندن قرآن فرود آمده است.»

٣٦١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَزِيدَ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ أَبُو الْحَسَنِ الْحَرَّانِيُّ: حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ يَقُولُ: جَاءَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ إِلَى أَبِي فِي مَنْزِلِهِ، فَاشْتَرَى مِنْهُ رَحْلًا، فَقَالَ لِعَازِبٍ: ابْعَثِ ابْنَكَ يَحْمِلْهُ مَعِي، قَالَ: فَحَمَلْتُهُ مَعَهُ، وَخَرَجَ أَبِي يَنْتَقِدُ ثَمَنَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا أَبَا بَكْرٍ، حَدِّثْنِي كَيْفَ صَنَعْتُمَا حِينَ سَرَيْتَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ، قَالَ:

٣٦١٥ ـ از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنه) گفت: ابوبکر(رضی‌الله عنه) نزد پدرم در منزل وی آمد و از وی پالانی خرید. سپس به (پدرم) عازب گفت. پسر خود را بفرست تا پالان را همراه من ببرد. من پالان

1- مراد از نزول این آیت است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید. صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید. با او به صدای بلند سخن مگویید. مبادا پی آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود. (الحجرات ۲)

نَعَمْ، أَسْرَيْنَا لَيْلَتَنَا وَمِنَ الْغَدِ، حَتَّى قَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ وَخَلَا الطَّرِيقُ لَا يَمُرُّ فِيهِ أَحَدٌ، فَرُفِعَتْ لَنَا صَخْرَةٌ طَوِيلَةٌ لَهَا ظِلٌّ، لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، فَنَزَلْنَا عِنْدَهُ، وَسَوَّيْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ مَكَانًا بِيَدِي يَنَامُ عَلَيْهِ، وَبَسَطْتُ فِيهِ فَرْوَةً، وَقُلْتُ: نَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا أَنْفُضُ لَكَ مَا حَوْلَكَ، فَنَامَ وَخَرَجْتُ أَنْفُضُ مَا حَوْلَهُ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعٍ مُقْبِلٍ بِغَنَمِهِ إِلَى الصَّخْرَةِ، يُرِيدُ مِنْهَا مِثْلَ الَّذِي أَرَدْنَا، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ، فَقَالَ: لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ، قُلْتُ: أَفِي غَنَمِكَ لَبَنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: أَفَتَحْلُبُ، قَالَ: نَعَمْ، فَأَخَذَ شَاةً، فَقُلْتُ: انْفُضِ الضَّرْعَ مِنَ التُّرَابِ وَالشَّعَرِ وَالْقَذَى، قَالَ: فَرَأَيْتُ الْبَرَاءَ يَضْرِبُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى يَنْفُضُ، فَحَلَبَ فِي قَعْبٍ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، وَمَعِي إِدَاوَةٌ حَمَلْتُهَا لِلنَّبِيِّ ﷺ يَرْتَوِي مِنْهَا، يَشْرَبُ وَيَتَوَضَّأُ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُ، فَوَافَقْتُهُ حِينَ اسْتَيْقَظَ، فَصَبَبْتُ مِنَ الْمَاءِ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ، فَقُلْتُ: اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَمْ يَأْنِ لِلرَّحِيلِ». قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَارْتَحَلْنَا بَعْدَمَا مَالَتِ الشَّمْسُ، وَاتَّبَعَنَا سُرَاقَةُ ابْنُ مَالِكٍ، فَقُلْتُ: أُتِينَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا». فَدَعَا عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَارْتَطَمَتْ بِهِ فَرَسُهُ إِلَى بَطْنِهَا - أُرَى - فِي جَلَدٍ مِنَ الْأَرْضِ - شَكَّ زُهَيْرٌ - فَقَالَ: إِنِّي أُرَاكُمَا قَدْ دَعَوْتُمَا عَلَيَّ، فَادْعُوَا لِي، فَاللَّهُ لَكُمَا أَنْ أَرُدَّ عَنْكُمَا الطَّلَبَ، فَدَعَا لَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَنَجَا، فَجَعَلَ لَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ: قَدْ كَفَيْتُكُمْ مَا هُنَا، فَلَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا رَدَّهُ، قَالَ: وَوَفَى لَنَا. [راجع: ۲۴۳۹. أخرجه مسلم: ۲۰۰۹، مختصراً و أخرجه ۲۰۰۹ في الزهد ۷۵، مطولاً].

را با وی بردم و پدرم بیرون آمد تا بهای پالان را بستاند. پدرم به ابوبکر گفت: به من بگوی که چه واقع شد آن شب که با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به قصد هجرت) راهی شدی؟ ابوبکر گفت: آری، ما تمام شب را تا وسط روز راه پیمودیم. راه خلوت شد (به خاطر شدت گرمی) کسی از آن نمی‌گذشت. سنگ درازی بر ما نموده شد که سایه کرده بود و آفتاب (هنوز) بر آن نتابیده بود، ما در کنار آن سنگ فرود آمدیم و من برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خود جایی هموار کردم که بر آن بخوابد و پوستینی را بر آن گستردم و گفتم: یا رسول‌الله، بخواب، من پیرامون تو پاسبانی می‌کنم. آن حضرت خوابید و من برآمدم که پیرامون وی پاسبانی کنم. ناگاه چوپانی را دیدم که با گوسفندان خود به سوی این سنگ می‌آید، و از آن سنگ همان (سایه) را می‌خواهد که ما خواسته بودیم. به او گفتم: ای جوان، به کدام کس تعلق داری؟ وی گفت: به مردی از مردم مدینه یا مکه. گفتم: آیا گوسفند شیر ده هم داری؟ گفت: آری. گفتم: آیا اجازهٔ دوشیدن داری؟ گفت: آری. وی گوسفندی را گرفت. به او گفتم: خاک و موی و خاشاک را از پستان آن بیفشان.

ابواسحاق راوی گفت: برا (گویندهٔ این حدیث) را دیدم که یک دست را بر دست دیگر می‌زد و (با این کار) افشاندن را می‌نمود. چوپان مقداری شیر در ظرف چوبی دوشید و من با خود آفتابه‌ای داشتم که برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن را برداشته بودم که از آن سیراب می‌شد، از آن

می‌نوشید و وضو می‌کرد. نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و ناخوش داشتم که او را از خواب بیدار کنم و منتظر ماندم تا آنکه بیدار شد. سپس آب بر شیر ریختم تا آنکه شیر سرد شد و گفتم: یا رسول‌الله، بنوش. وی نوشید تا آنکه من خشنود شدم. سپس فرمود: «آیا وقت آن نرسیده که حرکت کنیم؟» گفتم: آری.

ابوبکر گفت: هنگامی که آفتاب میلان کرد (بعد از ظهر) ما حرکت کردیم و سُراقه بن مالک از دنبال ما آمد. گفتم: یا رسول‌الله (دشمنان رسیدند) فرمود: «مترس همانا خداوند با ما است.» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر سراقه دعای (بد) کرد. پاهای اسب وی تا شکم فرو رفت ـ گمان می‌کنم که گفت: در زمین سخت فرو رفت. زُهیر (راوی) در آن شک کرده است.

سراقه گفت: من گمان می‌برم که شما بر من دعای بد کردید. بر من دعا کنید (تا نجات یابم) به خدا سوگند آنانی را که در جستجوی شما هستند، بازمی‌گردانم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دعا کرد. وی نجات یافت. وی با هر یک از مشرکان که مواجه می‌شد می‌گفت: شما را (جستجوی من) کفایت می‌کند، اینجا نیست. و با هرکس که ملاقی می‌شد، او را بازمی‌گردانید. ابوبکر گفت: او به وعدهٔ خود با ما وفا کرد.

۳۶۱۶- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ مُخْتَارٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ قَالَ: «لَا بَأْسَ، طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ طَهُورٌ

۳۶۱۶ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر بادیه نشینی درآمد تا از وی عیادت کند، و چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به عیادت مریضی می‌رفت، می‌گفت:

إنْ شَاءَ اللَّهُ». قال: قُلْتُ: طَهُورٌ؟ كَلا، بَلْ هِيَ حُمّى تَفُورُ، أوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ القُبُورَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إذًا». [انظر: ٥٦٥٦، ٥٦٦٢، ٧٤٧٠].

«باکی نیست، اگر خدا خواسته است آن را دور می‌گرداند.» به وی نیز گفت: «باکی نیست، اگر خدا خواسته است آن را دور می‌گرداند.» (شفا می‌دهد.)

بادیه نشین گفت: تو گفتی که آن را دور می‌گرداند، چنین نیست، لیکن این (مرض) تبی است که بر بدن پیری کهنسال می‌جوشد و او را به زیارت قبرها می‌کشاند (یعنی می‌میراند.) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آری، همچنین است.»

٣٦١٧- حَدَّثَنَا أبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالوَارِثِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ، عَنْ أنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًا فَأسْلَمَ، وَقَرَأ البَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَعَادَ نَصْرَانِيًا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إلا مَا كَتَبْتُ لَهُ، فَأمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَأصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأصْحَابِهِ لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا فَألْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ فَأعْمَقُوا، فَأصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأصْحَابِهِ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ فَألْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ وَأعْمَقُوا لَهُ فِي الأرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَأصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأرْضُ، فَعَلِمُوا: أنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَألْقَوْهُ. [أخرجه مسلم: ٢٧٨١].

٣٦١٧ ـ مردی مسیحی، مسلمان شد و سورهٔ «البقره» و «آل عمران» را خواند و برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (وحی) می‌نوشت. سپس به مسیحیت برگشت و می‌گفت: محمد چیزی نمی‌داند به جز آن‌چه من برای وی نوشته‌ام. خداوند او را هلاک نمود (مرد) و او را دفن کردند، چون صبح شد (دیدند) که زمین او را بیرون انداخته است. (هم کیشان او) گفتند: این کار محمد و یاران اوست. چون یار ما از دین ایشان گریز کرد، قبر وی را برکندند و او را بیرون افکندند. سپس برای وی قبری عمیق‌تر کندند. چون صبح شد، زمین او را بیرون افکنده بود. گفتند: این کار محمد و یاران اوست که قبر یار ما را برکندند، زیرا از دین ایشان گریز کرده بود، او را بیرون افکندند. باز برای وی قبری کندند و تا آنجا که در توان داشتند قبر را عمیق کندند. چون صبح شد زمین او را بیرون افکنده بود. سپس دانستند که این کار مردم نیست. پس خود او را بیرون افکندند.

۳۶۱۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَتُنْفِقُنَّ كُنُوزَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [راجع: ۳۰۲۷. اخرجه مسلم: ۲۹۱۸].

۳۶۱۸ ـ از ابن مُسَیّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه کِسری (خسرو شاه فارس) بمیرد، پس از وی کسرای دیگری نخواهد بود و چون قیصر (شاه روم) بمیرد پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست (ید) قدرت اوست که شما گنجینه‌هایشان را در راه خدا خرج خواهید کرد.»[1]

۳۶۱۹- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ابْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَفَعَهُ، قَالَ: «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ». وَذَكَرَ وَقَالَ: «لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [راجع: ۳۱۲۱. اخرجه مسلم: ۲۹۱۹].

۳۶۱۹ ـ از عبدالمک ابن عُمَیر روایت است که جابر بن سَمُرَه این حدیث را به آن حدیث می‌رساند که فرمود: «هرگاه کِسری بمیرد پس از وی کسرای دیگری نخواهد بود.» و یادآور شد و گفت: «شما گنجینه‌هایشان را در راه خدا خرج خواهید کرد.»

۳۶۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ: حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ، وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةُ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيكَ مَا رَأَيْتُ». [انظر: ۴۳۷۳، ۴۳۷۸، ۷۰۳۳، ۷۴۶۱. اخرجه مسلم: ۲۲۷۳، بزیادة].

۳۶۲۰ ـ از نافع بن جُبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: «مُسیلمهٔ کَذّاب (دروغ گوی) در زمان رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به مدینه) آمد و او می‌گفت: اگر محمد مرا پس از خود جانشین خود گرداند، از وی پیروی می‌کنم و او با گروهی زیاد از قوم خود آمده بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با ثابت بن قیس بن شمّاس به سوی وی رفت در حالی که شاخه‌ای از درخت خرما در دست

۱- در این روایت ابوهریره اشکال کرده‌اند، زیرا سلطنت فارس تا زمان عثمان(رضی‌الله عنه) باقی ماند و فقط عراق توسط مسلمانان فتح گردید و از تسلط فارس خارج شد و همچنان مملکت روم باقی ماند و فقط شام از تسلط آنها خارج شد. در پاسخ بدان گفته شده که مراد از آن عدم بقاً کسری در عراق و نفی بقای قیصر در شام است. از شافعی منقول است که چون قریش برای تجارت به شام و عراق می‌رفتند، پس از پذیرفتن اسلام می‌ترسیدند که به آن مناطق آمد و شد کنند. آن حضرت برای شان این اطمینان را داد. برخی گفته‌اند که مراد از مرگ قیصر زوال ملک اوست و از مرگ کسری مرگ نفس اوست (شرح شیخ الاسلام، ج ۶ ص ۲۹۶)

داشت و نزد مسیلمه که در میان یاران خود بود، ایستاد و به او گفت: «اگر از من این شاخهٔ خرما را بخواهی به تو نمی‌دهم و هرگز از امر خدا که دربارهٔ تو رفته است، نمی‌گذری و اگر (به اسلام) پشت گردانی، خداوند تو را به خواری می‌کشد و همانا تو را کسی می‌پندارم که حالت تو را در خواب به من نشان داده شده [وچنان خواهد شد].»

٣٦٢١- فأخبرني أبو هريرة: أنَّ رسولَ الله ﷺ قال: «بينما أنا نائمٌ، رأيتُ في يديَّ سوارين من ذهب، فأهمَّني شأنُهما، فأوحي إليَّ في المنام: أنِ انفُخْهما، فنفختُهما فطارا، فأوَّلتُهما كذَّابين يخرجان بعدي». فكان أحدُهما العنسيَّ، والآخرُ مسيلمةَ الكذّابَ، صاحبَ اليمامة. [انظر: ٤٣٧٣، ٤٣٧٨، ٧٠٣٣، ٧٤٦١. أخرجه مسلم: ٢٢٧٤ بزيادة]

٣٦٢١ـ (ابن عباس می‌گوید) ابوهریره مرا خبر داد که همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، دیدم که دو دستبند طلا در دستهای من است و این حالت مرا اندوهگین ساخت. در حالت خواب بر من وحی شد که آنها را پُف کن. پُف کردم و هر دوست بند پریدند. من آنها را به دو دروغ گوی تعبیر کردم که پس از من خروج می‌کنند.» پس یکی از آنها اَلعَنْسی بود و دیگری مُسَیلْمهٔ کذّاب حاکم یمامه بود.[1]

٣٦٢٢- حدَّثني محمدُ بنُ العلاء: حدَّثنا حمّادُ بنُ أسامةَ، عن بُريدِ بنِ عبدِ الله بنِ أبي بُردةَ، عن جدِّه أبي بُردةَ، عن أبي موسى - أُراه - عن النبيِّ ﷺ قال: «رأيتُ في المنامِ أنّي أُهاجرُ من مكّةَ إلى أرضٍ بها نخلٌ، فذهبَ وَهَلي إلى أنّها اليمامةُ أو هَجَرُ، فإذا هي المدينةُ يثربُ، ورأيتُ في رؤياي هذه: أنّي هززتُ سيفًا فانقطعَ صدرُه، فإذا هو ما أُصيبَ من المؤمنين يومَ أُحُد، ثمَّ هززتُه بأخرى فعادَ أحسنَ ما كان، فإذا هو ما جاءَ اللهُ به من الفتحِ واجتماعِ المؤمنين، ورأيتُ فيها بقرًا، واللهُ خيرٌ، فإذا هم المؤمنون يومَ أُحُد، وإذا الخيرُ ما جاءَ اللهُ به من الخيرِ وثوابِ الصدقِ الذي آتانا اللهُ بعدَ يومِ بدرٍ». [انظر: ٣٩٨٧، ٤٠٨١، ٧٠٣٥،

٣٦٢٢ ـ از ابوبُرده روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: گمان می‌کنم[2] که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که از مکه به سوی سرزمینی مهاجرت می‌کنم که دارای درختان خرما است. پندار من بر آن رفت که آنجا یمامَه یا هَجر باشد و ناگاه ظاهر شد که آن جای، مدینهٔ یثرب است و در خواب خود دیدم که: شمشیر خود را حرکت دادم و

۱- اسود عنسی در زمان آن حضرت دعوی پیامبری کرد و در همان زمان کشته شد. مُسلمه کذاب در زمان آن حضرت (صلی‌الله علیه وسلم دعوی پیامبری کرد و در زمان ابوبکر (رضی‌الله عنه) کشته شد.

۲- شیخ ابن جعر می‌گوید که لفظ ـ أُراهُ ـ گمان می‌کنم لفظ مؤلف یعنی امام بخاری است. گویا شک کرده است که از شیخ خود به صیغهٔ رفع شنیده است یا نه.

٧٠٤١ ع، وانظر في مناقب الأنصار، باب ٤٥. أخرجه مسلم: ٢٢٧٢].

سینهٔ شمشیر شکست، تعبیر آن مصیبتی بود که در روز احد به مسلمانان رسید، سپس بار دیگر شمشیر را حرکت دادم، شمشیر به حالتی بهتر از آنچه بود بازآمد. تعبیر آن فتح بود و اجتماع مسلمانان. در آن رؤیا گاوی دیدم و به خدا سوگند که آن برکت است. تعبیر آن مسلمانان اند در روز اُحد (که بسا از آنها به شهادت رسیدند) و نیکویی چیزی است که خداوند از خوبی آورده است و پاداش راستی همان است که خداوند پس از غزوهٔ بدر به ما ارزانی کرده است.»

٣٦٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا، عَنْ فِرَاسٍ، عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِي كَأَنَّ مِشْيَتَهَا مَشْيُ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي». ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَبَكَتْ، فَقُلْتُ لَهَا: لِمَ تَبْكِينَ؟ ثُمَّ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَضَحِكَتْ، فَقُلْتُ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ فَرَحًا أَقْرَبَ مِنْ حُزْنٍ، فَسَأَلْتُهَا عَمَّا قَالَ، فَقَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ فَسَأَلْتُهَا. [انظر: ٣٦٢٥ ع، ٣٧١٥ ع، ٤٤٣٣ ق، ٦٢٨٥ خ، وانظر في فضائل الصحابة، باب ٢٩ – فضائل القرآن، باب ٦٨ و ٦٩. أخرجه مسلم: ٢٤٥٠].

٣٦٢٣ ـ از مسروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: فاطمه آمد و گویا طرز رفتار وی، رفتار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خوش آمدی ای دخترم» سپس وی را به جانب راست یا چپ خویش نشاند. بعد آن حضرت به او سخنی پنهان گفت و او گریست. من به او گفتم: چرا می‌گریی؟ سپس آن حضرت به او سخنی پنهان گفت و او خندید. گفتم: من چون امروز، شادی نزدیک به اندوه را ندیده بودم. از فاطمه در مورد آنچه آن حضرت گفته بود، سؤال کردم. وی گفت: من سخن پنهانی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را فاش نمی‌کنم. تا آنکه پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد، آنگاه از وی پرسیدم.

٣٦٢٤- فَقَالَتْ: أَسَرَّ إِلَيَّ: «إِنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي الْقُرْآنَ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً، وَإِنَّهُ عَارَضَنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أُرَاهُ إِلَّا حَضَرَ أَجَلِي، وَإِنَّكِ أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِي لَحَاقًا بِي». فَبَكَيْتُ، فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ

٣٦٢٤ ـ فاطمه گفت: آن حضرت پنهانی به من گفت: «همانا جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من می‌خواند و همانا امسال دوبار بر من خوانده است و نمی‌پندارم به جز آنکه اجلم

الْجَنَّةِ، أَوْ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ». فَضَحِكْتُ لِذَلِكَ. [انظر: ٣٦٢٦، ٣٧١٦، ٤٤٣٤، ٦٢٨٦]

بسر رسیده است، و همانا تو نخستین کسی از اهل بیت هستی که به من می‌پیوندی.» من گریستم. سپس فرمود: «آیا خشنود نمی‌شوی که بهترین زنان اهل بهشت ـ یا زنان مسلمان ـ باشی.» و من از این (مژده)، خندیدم.

٣٦٢٥- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَّهَا فَضَحِكَتْ، قَالَتْ: فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ. [راجع: ٣٦٢٣. أخرجه مسلم: ٢٤٥٠، باتم].

٣٦٢٥ـ از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فاطمه دختر خود را در همان بیماری که به وفات وی انجامید فراخواند. آن حضرت پنهانی به وی چیزی چیزی گفت و او گریست. سپس او را فراخواند و به وی پنهانی چیزی گفت و او خندید. عایشه گفت: در این رابطه از فاطمه سؤال کردم.

٣٦٢٦- فَقَالَتْ: سَارَّنِي النَّبِيُّ ﷺ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَبَكَيْتُ، ثُمَّ سَارَّنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِهِ أَتْبَعُهُ، فَضَحِكْتُ. [راجع: ٣٦٢٤. أخرجه مسلم: ٢٤٥٠].

٣٦٢٦ ـ فاطمه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پنهانی مرا خبرداد که در آن بیماری که به وفات وی انجامید، می‌میرد و من گریستم. سپس پنهانی مرا خبر داد که من نخستین اهل بیت وی هستم که از پس وی می‌روم (یعنی می‌میرم) و من خندیدم.[1]

٣٦٢٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ ﷺ يُدْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: إِنَّ لَنَا أَبْنَاءً مِثْلَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ مِنْ حَيْثُ تَعْلَمُ، فَسَأَلَ عُمَرُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَذِهِ الآيَةِ: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾. فَقَالَ: أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ إِيَّاهُ، قَالَ: مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلا مَا تَعْلَمُ. [انظر: ٤٢٩٤، ٤٤٣٠، ٤٩٦٩، ٤٩٧٠].

٣٦٢٧ ـ از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه) ابن عباس را نزدیک (خود) می‌نشانید. عبدالرحمن بن عوف به او گفت: ما هم مانند او پسرانی داریم (چرا به وی بیشتر التفات می‌کنی.) عمر گفت: این به خاطر علم اوست. عمر از ابن عباس در مورد این آیه پرسید که: «چون یاری خدا و پیروزی

۱- در میان احادیث ۳۶۲۴ و (و حدیث بعدی اندکی اختلاف است. اولی را مسروق از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت کرده و حدیث بعدی را عروه از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت کرده است. در فتح الباری حدیث مسروق بر حدیث عروه ترجیح داده شد. زیرا در آن زیادت آمده و وی از ثقات اهل ضبط است و زیادیت ثقه مقبول است.

فرا رسد) (النّصر:!)[1] ابن عباس گفت: هدف از آن وفات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) است، که خداوند، آن حضرت را از آن آگاه کرد. عمر گفت: من از آن چیزی نمی‌دانم مگر آنکه تو می‌دانی.

۳۶۲۸- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سُلَيْمَانَ ابْنِ حَنْظَلَةَ بْنِ الْغَسِيلِ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ بِمِلْحَفَةٍ، قَدْ عَصَّبَ بِعِصَابَةٍ دَسْمَاءَ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ وَيَقِلُّ الأَنْصَارُ، حَتَّى يَكُونُوا فِي النَّاسِ بِمَنْزِلَةِ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ شَيْئًا يَضُرُّ فِيهِ قَوْمًا وَيَنْفَعُ فِيهِ آخَرِينَ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». فَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ۹۲۷].

۳۶۲۸ - از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در همان مریضی که در آن فوت کرد، بیرون آمد در حالی که خود را با چادری پیچیده بود و سر خویش را با پاره جامه‌ای چرب بسته بود. تا آنکه بر منبر نشست و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «اما بعد، همانا مردم زیاد می‌شوند و انصار کم می‌شوند تا آنکه در میان مردم به منزلهٔ نمک در طعام می‌باشند. پس اگر کسی از شما در امری والی شود که بتواند قومی را نفع و قومی را زیان برساند، باید از نیکوکارشان نیکی بپذیرد و از بد کردارشان درگذرد.» و این آخرین نشستی بود که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برگزار کرد.

۳۶۲۹- حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْجُعْفِيُّ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ الْحَسَنَ، فَصَعِدَ بِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». [راجع: ۲۷۰۴].

۳۶۲۹ - از حسن (بصری) روایت است که ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روزی حسن (بن علی) (رضی‌الله عنهما) را بیرون آورد و با وی بر منبر برآمد و گفت: «این پسر من سیّد است و امیدوارم که خداوند به وسیلهٔ او میان دو گروه از مسلمانان صلح آورد.»[2]

۱- زیرا آمدن فتح و نصرت الهی و در آمدن مردم در دین اسلام و امر الهی آن حضرت را به تسبیح و تحمید و استغفار، مشعر است به تمام شدن کارنامهٔ دعوت و توجه و استعداد سفر آخرت و رجوع به درگاه رب‌العزت (شرح شیخ الاسلام)

۲- این پیشگویی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را به مصالحهٔ امام حسن(رضی‌الله عنه) با معاویه حمل کرده‌اند که با آنکه وی سزاوار خلافت بود، برای جلوگیری از جنگ میان دو گروه بزرگ از مسلمانان و برقراری

٣٦٣٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى جَعْفَرًا وَزَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ خَبَرُهُمْ، وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. [راجع: ١٢٤٦].

۳۶۳۰ ـ از حُمید بن هلال روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از مرگ جعفر و زید خبر داد، قبل از آنکه خبر ایشان برسد در حالی که از چشمان آن حضرت اشک می‌ریخت.

٣٦٣١- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْمَاطٍ». قُلْتُ: وَأَنَّى يَكُونُ لَنَا الْأَنْمَاطُ؟ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمُ الْأَنْمَاطُ». فَأَنَا أَقُولُ لَهَا - يَعْنِي امْرَأَتَهُ - أَخِّرِي عَنِّي أَنْمَاطَكِ، فَتَقُولُ: أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمُ الْأَنْمَاطُ». فَأَدَعُهَا. [انظر: ٥١٦١، أخرجه مسلم: ٢٠٨٣ باختلاف].

۳۶۳۱ ـ از محمد بن المُنکدر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شما اَنماط (فرش یا گستردنی نفیس ابریشمی یا پشمی) دارید؟» گفتم: چگونه ما (مردم محتاج) انماط داشته باشیم. فرمود: «آگاه باش که به زودی شما اَنماط خواهید داشت.» جابر (پس از ازدواج که صاحب اَنماط شد) می‌گوید که به زن خود می‌گفتم: اَنماط خود را از من دور کن. و زن وی می‌گفت: آیا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نگفته است: «شما به زودی اَنماط خواهید داشت.» من نیز آن را به حال آن گذاشتم.[1]

٣٦٣٢- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: انْطَلَقَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ مُعْتَمِرًا، قَالَ: فَنَزَلَ عَلَى أُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ أَبِي صَفْوَانَ، وَكَانَ أُمَيَّةُ إِذَا انْطَلَقَ إِلَى الشَّأْمِ فَمَرَّ بِالْمَدِينَةِ نَزَلَ عَلَى سَعْدٍ، فَقَالَ أُمَيَّةُ لِسَعْدٍ: انْتَظِرْ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ وَغَفَلَ النَّاسُ انْطَلَقْتَ فَطُفْتَ، فَبَيْنَا سَعْدٌ يَطُوفُ إِذَا أَبُو جَهْلٍ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ؟ فَقَالَ سَعْدٌ: أَنَا سَعْدٌ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: تَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ آمِنًا، وَقَدْ آوَيْتُمْ مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَتَلَاحَيَا بَيْنَهُمَا، فَقَالَ أُمَيَّةُ لِسَعْدٍ: لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ عَلَى أَبِي الْحَكَمِ، فَإِنَّهُ سَيِّدُ أَهْلِ الْوَادِي، ثُمَّ قَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لَئِنْ مَنَعْتَنِي أَنْ أَطُوفَ بِالْبَيْتِ لَأَقْطَعَنَّ مَتْجَرَكَ بِالشَّأْمِ. قَالَ

۳۶۳۲ ـ از عمر و بن میمون روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: «سعد ابن مُعاذ (رئیس انصار) به قصد ادای عمره راهی (مکه) شد و بر امیه بن خَلَف اَبی صَفوان فرود آمد. و چنان بود که وقتی اُمَیّه به سوی شام می‌رفت (در عرض راه) از مدینه می‌گذشت و در آنجا بر سعد فرود می‌آمد. اُمَیّه به سعد گفت: تا نیمهٔ روز انتظار بکش تا مردم غافل (یعنی کم) شوند و تو بروی و طواف کنی. در حالی که سعد طواف می‌کرد، ابوجهل آمد و گفت: او کیست که کعبه را طواف می‌کند؟

صلح، امر خلافت را به معاویه تفویض کرد.

۱ـ آنگونه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود. جابر، صاحب انماط گردید. و شیخ ابن الحجر استدلال آن زن را مبنی بر اباحت استعمال انماط، محل بحث دانسته است.

فَجَعَلَ أُمَيَّةُ يَقُولُ لِسَعْدٍ: لاَ تَرْفَعْ صَوْتَكَ، وَجَعَلَ يُمْسِكُهُ، فَغَضِبَ سَعْدٌ فَقَالَ: دَعْنَا عَنْكَ، فَإِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ، قَالَ: إِيَّايَ، قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَرَجَعَ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ: أَمَا تَعْلَمِينَ مَا قَالَ لِي أَخِي الْيَثْرِبِيُّ، قَالَتْ: وَمَا قَالَ؟ قَالَ: زَعَمَ أَنَّهُ سَمِعَ مُحَمَّدًا يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلِي، قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ، قَالَ: فَلَمَّا خَرَجُوا إِلَى بَدْرٍ، وَجَاءَ الصَّرِيخُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَمَا ذَكَرْتَ مَا قَالَ لَكَ أَخُوكَ الْيَثْرِبِيُّ، قَالَ: فَأَرَادَ أَنْ لاَ يَخْرُجَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّكَ مِنْ أَشْرَافِ الْوَادِي فَسِرْ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ، فَسَارَ مَعَهُمْ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ. [انظر: ۳۹۵۰*].

سعد گفت: منم سعد، ابوجهل گفت: تو کعبه را در امنیت ما طواف می‌کنی، در حالی که شما محمد و یاران او را جای داده‌اید؟ سعد گفت: آری، چنین است. و آنها میان خود به گفت و گوی و مناقشه پرداختند.

اُمَیّه به سعد گفت: آواز خود را بر اَبی الحَکم (یعنی ابوجهل) بلند مکن، همانا وی مهتر مردم وادی (مکه) است. سپس سعد به ابوجهل گفت: به خدا سوگند که اگر مرا از طواف کعبه بازداری، من تجارت توبه شام را قطع می‌کنم. اُمَیّه همچنان به سعد می‌گفت: آواز خود را بلند مکن و او را از گفت و گوی بازمی‌داشت. سعد خشمگین شد و گفت: از من دور شو، همانا از محمد(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: که وی (یعنی آن حضرت)[۱] کشندهٔ تو است. اُمَیّه گفت: وی کشندهٔ من است؟ سعد گفت: آری. اُمَیّه گفت: به خدا سوگند وقتی که محمد سخن می‌گوید، دروغ نمی‌گوید. اُمَیّه نزد زن خود بازگشت و گفت: آیا می‌دانی که برادر یثربی من مرا چه گفت: زنش گفت: چه گفت؟ گفت: می‌گوید که از محمد شنیده که گفته است وی کشندهٔ من است. زنش گفت: به خدا سوگند که محمد دروغ نمی‌گوید.

(راوی می‌گوید) آنگاه که قریش (به جنگ مسلمانان) به سوی بدر راهی شدند و فریاد برآمدن بالا شد. زن اُمَیّه به وی گفت: آیا به

۱- لفظ (فانّی سَمِعْتُ مُحَمّداً(صلی‌الله علیه وسلم) یَزْعُمُ اَنَّهُ قاتِلُک) یعنی: همانا از محمد(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که وی کشندهٔ تو است. برخی محدثین ضمیر ـ اَنّهُ ـ را به ابوجهل نسبت دادند یعنی ابوجهل کشندهٔ اُمَیّه است. چون امیه در جنگ بدر توسط مسلمانان کشته شد نه توسط ابوجهل. این امر اشکال پیدا می‌کند، البته برای رفع اشکال گفته‌اند که ابوجهل در واقع باعث بردن وی به جنگ بدر شده است. (تیسیر القاری)

خاطر نداری که برادر یثربی تو به تو چه گفت؟ اُمَیّه خواست که بیرون نیاید، ابوجهل به وی گفت: همانا تو از بزرگان وادی (مکه) هستی، پس یک دو روز ما را همراهی کن. اُمَیّه ایشان را همراهی کرد و خداوند او را کشت.»

٣٦٣٣- حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ النَّرْسِيُّ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ قَالَ: أُنْبِئْتُ أَنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ، فَجَعَلَ يُحَدِّثُ ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأُمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا». أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: ايْمُ اللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلَّا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ جِبْرِيلَ، أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي عُثْمَانَ: مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ. [انظر: ٤٩٨٠ـ. أخرجه مسلم: ٢٤٥١، بزيادة].

۳۶۳۳ ـ از پدر مُعْتمر از ابوعثمان روایت است که گفت: خبر شدم که جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اُم‌سلمه (همسر آن حضرت) نزد آن حضرت بود و جبرئیل به سخن زدن آغاز کرد و سپس ایستاد و رفت. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به امّ سلمه گفته بود: «او کی بود؟» یا چنانکه گفت: اُم‌سلمه گفت: اودحْیه (صحابی مشهور) بود[1] اُم سَلَمه گفته است: به خدا سوگند، گمان نکردم که وی به جز از دِحْیه باشد تا آنکه خطبهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را شنیدم که از جبرئیل خبر می‌داد ـ یا چنانکه گفت ـ پدر معتمر گفت: به ابوعثمان گفتم: این حدیث را از کی شنیده‌ای؟ گفت: از اُسامه بن زید.

٣٦٣٤- حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ نَزْعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ بِيَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا فِي النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ».

وَقَالَ هَمَّامٌ، سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «فَنَزَعَ أَبُو بَكْرٍ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ». [انظر: ٣٦٧٦ـ، ٣٦٨٢ـ، ٧٠١٩ـ، ٧٠٢٠ـ. أخرجه مسلم: ٢٣٩٣].

۳۶۳۴ ـ از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنهما) گفته است: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که مردم بر زمینی گرد آمده‌اند. ابوبکر برخاست و یک یا دو سطل آب (از چاه) کشید. و در بعضی از (حرکت) آب کشیدن وی سستی بود، خداوند او را بیامرزد، سپس عمر (سطل را) گرفت و آن سطل به صورت سطلی بس بزرگ درآمد، من در میان مردمان توانا و نیرومند کسی را ندیدم که با چنین سطل بزرگ

۱- دِحْیه، صحابی مشهور است که جبرئیل غالباً به صورت وی متمثل شده می‌آمد.

و فراخ آب از چاه بکشد، تا آنکه مردم از آن سیراب شدند و شتران را سیراب کردند.»[1]
و همّام گفته است: از ابوهریره شنیده‌ام که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابوبکر یک یا دو سطل آب از چاه کشید.»

٢٦- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ

وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. [البقرة: ١٤٦].

باب ـ ۲۶ فرمودهٔ خدای تعالی

«کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی دادیم) همانگونه که پسران خود را می‌شناسند او (یعنی محمد) را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان (هم) می‌دانند.»
(البقره: ١٤٦)

٣٦٣٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الْيَهُودَ جَاؤُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلاً مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنَيَا: فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ». فَقَالُوا: نَفْضَحُهُمْ وَيُجْلَدُونَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبْتُمْ، إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَاةِ فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ، فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَا، قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَجْنَأُ عَلَى الْمَرْأَةِ يَقِيهَا الْحِجَارَةَ. [راجع: ١٣٢٩. أخرجه مسلم: ١٦٩٩، باختلاف].

٣٦٣٥ ـ از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: گروهی از یهود نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و به آن حضرت گفتند که مردی و زنی از ایشان زنا کرده است. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به آنها گفت: دربارهٔ رَجم (سنگسار) در تورات چه می‌یابید؟.» گفتند: رسوایشان می‌کنیم و تازیانه زده می‌شوند. عبدالله بن سلام گفت: دروغ می‌گویید. در تورات (حکم زنا) رجم است، سپس تورات را آوردند و گشودند. یکی از ایشان دست خود را بر آیهٔ رَجْم نهادو آیت پیش از آیهٔ رجم و آیت بعد آن

۱- در تعبیر سخنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شده که، سستی ابوبکر(رضی‌الله عنه) در آب کشیدن، کوتاه بودن زمان خلافت وی را نشان می‌دهد که دو سال و اندی بوده است وبرخی آن را به اندک بودن فتوحات زمان وی نسبت می‌دهند. ولی به هیچ وجه موجب کمی فضیلت ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) نیست.، و نیرومندی عمر(رضی‌الله عنه) را به گسترش فتوحات وی و مرفه شدن مسلمانان در زمان وی تعبیر می‌کنند.

را خواند. عبدالله بن سلام به او گفت: دست خود را بردار، وی دست خود را برداشت، آیت رَجْم در آن (نوشته) بود. آنها گفتند: یا محمد، عبدالله راست گفت. در آن آیت رجم است. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سنگسار ایشان امر کرد و آنها سنگسار شدند. عبدالله (بن عمر) گفت: آن مرد را دیدم که خودش را بر آن زن خمیده بود تا او را از ضربات سنگ حفظ نماید.

٢٧- بَابُ: سُؤَالِ الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُرِيَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ آيَةً، فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ

باب ـ ۲۷ سؤال مشرکین که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آنها نشانه‌ای (در صدق نبوت خویش) بنماید و آن حضرت شکافتن ماه را به ایشان بنمود.

٣٦٣٦- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شِقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْهَدُوا». [انظر: ٣٨٦٩، ٣٨٧٠، ٤٨٦٤، ٤٨٦٥. اخرجه مسلم: ٢٨٠٠].

۳۶۳۶ ـ از ابو مَعْمَرْ روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ماه شکافته شد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گواه باشید.»

٣٦٣٧- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يُونُسُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ.

وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ حَدَّثَهُمْ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً، فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ. [انظر: ٣٨٦٨، ٤٨٦٧، ٤٨٦٨. اخرجه مسلم: ٢٨٠٢].

۳۶۳۷ ـ از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) به ایشان گفته بود که مردم مکه از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خواسته بودند تا به ایشان نشانه‌ای (معجزه) بنماید، آن حضرت شکافته شدن ماه را به ایشان نشان داد.

٣٦٣٨- حَدَّثَنِي خَلَفُ بْنُ خَالِدٍ الْقُرَشِيُّ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ

۳۶۳۸ ـ از عُبیدالله بن عبدالله بن مسعود روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: همانا ماه در زمان پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه

عَنْهُمَا : أَنَّ الْقَمَرَ انْشَقَّ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۳۸۷۰، ۴۸۶۶، أخرجه مسلم: ۲۸۰۳].

۲۸- بَابٌ:

۳۶۳۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ: أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثْلُ الْمِصْبَاحَيْنِ يُضِيآنِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ، مِنْهُمَا وَاحِدٌ حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ. [راجع: ۴۶۵].

۳۶۴۰- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ: سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ». [انظر: ۷۳۱۱، ۷۴۵۹، أخرجه مسلم: ۱۹۲۱].

۳۶۴۱- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ جَابِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ هَانِئٍ: أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلا مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ».

قَالَ عُمَيْرٌ: فَقَالَ: مَالِكُ بْنُ يُخَامِرَ: قَالَ مُعَاذٌ: وَهُمْ بِالشَّامِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: هَذَا مَالِكٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاذًا يَقُولُ: وَهُمْ بِالشَّامِ. [راجع: ۷۱، أخرجه مسلم: ۱۰۳۷ وفي الزكاة: ۱۰۰، بقطعة لم ترد في هذه الطريق وأخرج هذه القطعة في الإمارة ۱۷۴].

وسلم) شکافته شد.[1]

باب ـ ۲۸

۳۶۳۹ ـ از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: دو نفر در شبی تاریک از نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمدند و با ایشان مانند دو چراغ همراه بود که جلوی ایشان را روشن می‌کرد و چون از یکدیگر جدا شدند، یک چراغ با هر یکی از ایشان بود تا آنکه به خانهٔ خویش آمدند.

۳۶۴۰ ـ از مُغیره بن شُعْبه روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «مردمانی از امت من همیشه مظفر و پیروز (در مسیر حق)اند تا آنکه امر خدا بر ایشان می‌آید (یعنی قیامت) در حالی که ایشان مظفر و پیروزاند.»

۳۶۴۱ ـ از عُمَیر بن هانی روایت است که از معاویه شنیده است که می‌گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «گروهی از امت من همیشه هستند که جهت اجرای احکام خدا ایستاده‌اند، ایشان را زیان نمی‌رساند کسی که آنها را فروگذارد و نه هم کسی که با آنها مخالفت ورزد تا آنکه امر خدا بر ایشان بیاید (یعنی قیامت) و آنها بر همان منوال باشند.» عمیر گفت که مالک بن یُخامر (با شنیدن این حدیث توسط معاویه) گفت: مُعاذ گفته است: آنها (که جهت اجرای احکام خدا ایستاده‌اند) در شام‌اند. معاویه گفت: اینک مالک می‌گوید

۱- «نزدیک آمد قیامت و بشکافت ماه» (القمر:۱) مفسران اجماع دارند که مراد از شکافتن ماه که در آیهٔ مبارک آمده است، همان است که به معجزهٔ آن حضرت واقع شده است، نه آنکه در قیامت واقع میشود.

۳٦٤٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا شَبِيبُ بْنُ غَرْقَدَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَيَّ يُحَدِّثُونَ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوِ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ.

قَالَ سُفْيَانُ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عُمَارَةَ جَاءَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعَهُ شَبِيبٌ مِنْ عُرْوَةَ، فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ شَبِيبٌ: إِنِّي لَمْ أَسْمَعْهُ مِنْ عُرْوَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَيَّ يُخْبِرُونَهُ عَنْهُ.

که وی از مُعاذ شنیده است که آنها در شام‌اند.

۳٦٤٢ ـ از شبیب بن غَرْقَده روایت است که گفت: از مردم قبیلهٔ خود شنیدم که از عروه حدیث می‌کردند اینکه: پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به وی یک دینار داد تا به آن حضرت گوسفندی بخرد. عروه با یک دینار به آن حضرت دو گوسفند خرید و یکی از آن گوسفندان را به یک دینار فروخت و با یک گوسفند و یک دینار نزد آن حضرت آمد. آن حضرت در امر خرید و فروش وی دعای برکت کرد و چنان بود که اگر خاک می‌خرید، فایده می‌کرد.[1]

سُفیان گفته است، حسن بن عُماره با همین حدیث نزد ما آمد و گفت: این حدیث را شبیب از عُروه شنیده است. (سفیان می‌گوید) من نزد شبیب آمدم، شبیب گفت: من آن را از عروه نشنیدم و سپس گفت: از مردم قبیله شنیدم که این حدیث را از وی خبر می‌دادند.

۳٦٤٣- وَلَكِنْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْخَيْرُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِي الْخَيْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». قَالَ: وَقَدْ رَأَيْتُ فِي دَارِهِ سَبْعِينَ فَرَسًا.

قَالَ سُفْيَانُ: يَشْتَرِي لَهُ شَاةً، كَأَنَّهَا أُضْحِيَّةٌ. [راجع: ۲۸۵۰. أخرجه مسلم: ۱۸۷۳].

۳٦٤٣ ـ (به ادامهٔ حدیث فوق) ولیکن از عروه شنیده‌ام که می‌گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «نیکویی تا به روز قیامت در پیشانی اسپان گره خورده است.»[2] شبیب گفت: همانا در سرای عُروه هفتاد اسپ را دیدم. سُفیان گفته است: عروه برای آن حضرت گوسفندی می‌خرید که گویا برای قربانی بوده است.

۳٦٤٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [راجع: ۲۸٤۹. أخرجه مسلم: ۱۸۷۱].

۳٦٤٤ ـ از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله

۱- امام ابوحنیفه و امام مالک به همین حدیث تمسک کرده و به صحت «بیع فضولی» نظر داده‌اند.

۲- در آن زمان از اسپ در جهاد استفاده می‌شد.

٣٦٤٥- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ ابْنَ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ». [راجع: ٢٨٥١، أخرجه مسلم: ١٨٧٤].

٣٦٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ لِثَلَاثَةٍ: لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ لَهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، وَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهَا قَطَعَتْ طِيَلَهَا فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ، كَانَتْ أَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ، لَهُ وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَهَا، كَانَ ذَلِكَ لَهُ حَسَنَاتٍ. وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَسِتْرًا وَتَعَفُّفًا، وَلَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَظُهُورِهَا فَهِيَ لَهُ كَذَلِكَ سِتْرٌ. وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنِوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَهِيَ وِزْرٌ».

وَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ، فَقَالَ: «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾». [الزلزلة: ٧-٨]. [راجع: ٢٣٧١، أخرجه مسلم: ٩٨٧، مطولاً].

علیه وسلم) فرمود: «در پیشانی اسپان تا به روز قیامت نیکویی نهفته است».

٣٦٤٥ ـ از انس بن مالک روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نیکویی در پیشانی اسپان گره خورده است.»

٣٦٤٦ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «داشتن اسپ برای سه هدف است: برای مردی ثواب است و برای مردی پرده است (بر احوال او) و برای مردی گناه است. اما برای کسی که موجب ثواب است، مردی است که اسپ را برای خدا نگاه می‌دارد و رسن او را در چراگاه یا در مرغزار دراز می‌بندد (تا بچرد و بخورد) و آنچه اسپان در آن رسن دراز در چراگاه یا مرغزار می‌خورند، به صاحب اسپ نیکویی است و اگر رسن خویش را قطع کنند و یک دو پشته را بدوند، سرگینهایشان برای صاحب اسپ نیکویی است، و اگر از جویی بگذرند و آب بنوشند و صاحبان آن قصد نکرده باشند به آنها آب بنوشانند، آن (آب نوشیدن) برای صاحب اسپ نیکویی است. و مردی است که اسپ را برای بی‌نیازی از مردم و پرده‌داری (احوال خود) و مناعت و عزت نفس نگاه می‌دارد و حق خدا را (یعنی ادای زکات و استفادهٔ دیگران از آن را در راه خدا) بر گردن و پشت آن فراموش نمی‌کند، آن اسپ او را پردهٔ (احوال) است. و مردی است که اسپ را برای تکبر و تظاهر و دشمنی با مسلمانان نگاه می‌دارد، آن اسپ او را گناه است. و از

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد (نگهداری) خران سؤال شد. آن حضرت فرمود: «در مورد آنها بر من فرستاده نشده است به جز همین آیهٔ جامعهٔ منفرد:«پس هرکه هموزون ذره‌ای نیکی کند (نتیجهٔ) آن را خواهد دید و هرکه هموزن ذره‌ای بدی کند (نتیجهٔ) آن را خواهد دید. (الزلزله: ۷ و ۸)[1]

٣٦٤٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: صَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ بُكْرَةً وَقَدْ خَرَجُوا بِالْمَسَاحِي، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ، وَأَحَالُوا إِلَى الْحِصْنِ يَسْعَوْنَ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ وَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». [راجع: ٣٧١. أخرجه مسلم: ١٣٦٥، الجهاد ١٢٠].

٣٦٤٧ ـ از محمد (بن سیرین) روایت است که انس بن‌مالک (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در اول صبح به خیبر رسید و مردم آنجا با بیلها بیرون آمده بودند (تا کشاورزی کنند) و چون آن حضرت را دیدند گفتند. محمد و لشکر، و با شتاب به سوی قلعه شتافتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هر دو دست را بلند کرد و گفت: «الله اکبر، ویران شد خیبر، همانا وقتی بر زمین قومی فرود آییم، بد است صبح ترسانیده شدگان.»

٣٦٤٨- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الْفُدَيْكِ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي سَمِعْتُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا فَأَنْسَاهُ، قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ، فَغَرَفَ بِيَدِهِ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ حَدِيثًا بَعْدُ. [راجع: ١١٨. أخرجه مسلم: ٢٤٩٢].

٣٦٤٨ ـ از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: گفتم یا رسول‌الله، همانا احادیث زیادی از تو شنیده‌ام اما فراموش می‌کنم. فرمود: «چادر خود را بگستران» چادرم را گستردم. آن حضرت با مشت خود برگرفت و در آن انداخت و سپس فرمود: «آن را جمع کن» آن را (به سوی سینهٔ خود) جمع کردم. بعد از آن حدیثی را فراموش نکردم.

۱- یعنی در مورد خران هر نیکی و بدی که کند، پاداش و جزای آن را خواهد دید.

٦٢- كِتَابُ فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ

١- بَاب : فَضَائِلِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ - ﷺ - وَرَضِيَ اللهُ عَنْهُم

وَمَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ ، أَوْ رَآهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ .

٣٦٤٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ، فَيَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيَقُولُونَ : فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ، فَيَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيُقَالُ : هَلْ فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ، فَيَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيُقَالُ : هَلْ فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ مَنْ صَاحَبَ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ » . [راجع : ٢٨٩٧ ، أخرجه مسلم: ٢٥٣٢] .

۶۲ـ کتاب فضایل صحابه

باب ـ ۱ فضایل اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ـ و رضی‌الله عنهم.

کسی از مسلمانان که با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت کرده باشد و یا آن حضرت را دیده باشد، از اصحاب وی به شمار می‌رود.[1]

۳٦٤۹ ـ از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر مردم زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم جهاد می‌کنند و می‌گویند: آیا در میان شما از اصحاب رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کسی هست؟ می‌گویند: آری، و برایشان فتح میسر می‌شود. سپس بر مردم زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم جهاد می‌کنند و می‌گویند: آیا در میان شما کسی از هم صحبتان اصحاب رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (تابعین) هست؟ گفته می‌شود: آری،

۱- مذهب علما و محدثین و اصولیین آن است که مسلمانی که یک نظر آن حضرت را دیده است در زمرهٔ صحابه به شمار می‌رود. بعضی از علماء مجالست و مکالمت و همراهی در غزوات را شرط صحابی بودن دانسته‌اند و گفته‌اند اگر به مجرد دیدن آن حضرت اکتفا شود در حجةالوداع ده‌ها هزار کس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیده‌اند باید همه آنها صحابی باشند و بهتر از هر کس باشند که در زمرهٔ تابعین و غیره می‌باشد. اشکالی که در تعریف امام بخاری کرده‌اند آن است که کسی که آن حضرت را دیده و آن حضرت او را ندیده است باید در زمرهٔ صحابی شمرد در حالی که به این حالت کسی قایل نیست. و دیگر اینکه امام بخاری مرگ وی را بر اسلام قید نکرده است.

پس بر ایشان فتح میسر می‌شود. سپس بر مردم زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم جهاد می‌کنند. گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی از هم صحبتان اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (تبع تابعین) هست؟ می‌گویند: آری، پس فتح بر ایشان میسر می‌شود.»

٣٦٥٠- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ: سَمِعْتُ زَهْدَمَ بْنَ مُضَرِّبٍ: سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ - قَالَ عِمْرَانُ: فَلَا أَدْرِي: أَذَكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا - ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَنْذُرُونَ وَلَا يَفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ». [راجع: ٢٦٥١. أخرجه مسلم: ٢٥٣٥].

٣٦٥٠ ـ از عِمران بن حُصَین(رضی‌الله عنهما) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین امت من، مردم زمان من (اصحاب)اند و سپس کسانی که متصل ایشان‌اند (تابعین) و سپس کسانی که متصل ایشان‌اند. (تبع تابعین).

ـ عِمران گفت: نمی‌دانم که آن حضرت پس از قرن خود، دو قرن را یاد کرد یا سه قرن را ـ سپس پس از شما گروهی می‌آیند که گواهی دهند و طلب گواهی کرده نشوند (سزاوار گواهی نباشند) و خیانت می‌کنند و امین گرفته نمی‌شوند و پیمان می‌کنند ولی وفا نمی‌نمایند و در ایشان (به خاطر لذات دنیوی یا پر خوری) فربهی ظاهر می‌شود.»

٣٦٥١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ».

قَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَكَانُوا يَضْرِبُونَنَا عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْعَهْدِ وَنَحْنُ صِغَارٌ. [راجع: ٢٦٥٢. أخرجه مسلم: ٢٥٣٣].

٣٦٥١ ـ از ابراهیم (نخعی) از عُبَیده، از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین مردم، مردم قرن من‌اند، سپس کسانی که از پس ایشان می‌آیند، سپس کسانی که از پس ایشان می‌آیند، سپس قومی می‌آید که گواهی هر یک بر سوگند وی پیشی می‌گیرد و سوگند وی بر شهادت وی پیشی می‌گیرد.»[1]

ابراهیم (نخعی) گفت: زمانی که خورد سال

۱- یعنی دروغ به حدی شایع خواهد شد که شاهدان بعد از ادای شهادت سوگند می‌خورند و گاه پیش از شهادت سوگند می‌خورند.

بودیم ما را به خاطر گواهی دادن و پیمان بستن می‌زدند (تا بدان عادت نکنیم.)

٢- بَاب : مَنَاقِب الْمُهَاجِرِينَ وَفَضْلِهِمْ

مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قُحَافَةَ التَّيْمِيُّ ﷺ .

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴾ [الحشر : ٨] .

وَقَالَ : ﴿ إِلا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ- إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴾ [التوبة : ٤٠] . قَالَتْ عَائِشَةُ وَأَبُو سَعِيدٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهم : وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ .

باب ـ ۲ مناقب مهاجرین و فضیلت ایشان

و از آن جمله است ابوبکر عبدالله بن ابی قُحافه التَّیمی(رضی‌الله عنه) و فرمودهٔ خدای تعالی: «این غنایم، نخست» اختصاص به بینوایان (مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند! خواستار فضل خدا و خشنودی (او) می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان همان مردم درست کردارند.» (الحشر: ۸) و فرمودهٔ خدای تعالی: «اگر او [پیامبر] را یاری نکنید در حقیقت خداوند بِه او یاری کرد هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را (از مکه) بیرون کردند، و او نفر دوم از دو تن بود[1]، آنگاه که در غار (ثور) بودند، وقتی به همراه خود می‌گفت: «اندوه مدار که خدا با ماست.» پس خدا آرامش خود را بر او فرستاد و او را با سپاهیانی که او را نمی‌دیدید تأیید کرد و کلمهٔ کسانی را که کفر ورزیدند، پست‌تر گردانید و کلمهٔ خداست که برتر است و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است.»(التوبه: ٤٠)
و عایشه و ابوسعید و ابن عباس رضی‌الله عنهم گفتند: و ابوبکر با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غار بود.

٣٦٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : اشْتَرَى أَبُو بَكْرٍ ﷺ مِنْ عَازِبٍ رَحْلاً بِثَلاثَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعَازِبٍ : مُرِ الْبَرَاءَ فَلْيَحْمِلْ إِلَيَّ رَحْلِي ، فَقَالَ عَازِبٌ : لا ، حَتَّى تُحَدِّثَنَا : كَيْفَ صَنَعْتَ أَنْتَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ خَرَجْتُمَا

٣٦٥٢ ـ از ابواسحاق روایت است که براء(رضی‌الله عنه) گفت: ابوبکر پالانی به سیزده درهم از عازب خرید. ابوبکر به عازب گفت: به (پسر خود) برا بگوی که پالان را با

۱- اشاره به ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) است که با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در راه مهاجرت از مکه به مدینه در غار ثور بود.

مِنْ مَكَّةَ ، وَالْمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَكُمْ ؟ قال : ارْتَحَلْنَا مِنْ مَكَّةَ ، فَأَحْيَيْنَا ، أَوْ : سَرَيْنَا لَيْلَتَنَا وَيَوْمَنَا حَتَّى أَظْهَرْنَا وَقَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ ، فَرَمَيْتُ بِبَصَرِي هَلْ أَرَى مِنْ ظِلٍّ فَآوِيَ إِلَيْهِ ، فَإِذَا صَخْرَةٌ ، أَتَيْتُهَا فَنَظَرْتُ بَقِيَّةَ ظِلٍّ لَهَا فَسَوَّيْتُهُ ، ثُمَّ فَرَشْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فِيهِ ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : اضْطَجِعْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، فَاضْطَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ ، ثُمَّ انْطَلَقْتُ أَنْظُرُ مَا حَوْلِي هَلْ أَرَى مِنَ الطَّلَبِ أَحَدًا ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ يَسُوقُ غَنَمَهُ إِلَى الصَّخْرَةِ ، يُرِيدُ مِنْهَا الَّذِي أَرَدْنَا ، فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ : لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ ، قال : لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، سَمَّاهُ فَعَرَفْتُهُ ، فَقُلْتُ : هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ ؟ قال : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَهَلْ أَنْتَ حَالِبٌ لَبَنًا لَنَا ؟ قال : نَعَمْ ، فَأَمَرْتُهُ فَاعْتَقَلَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ ضَرْعَهَا مِنَ الْغُبَارِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ كَفَّيْهِ ، فَقَالَ : هَكَذَا ، ضَرَبَ إِحْدَى كَفَّيْهِ بِالْأُخْرَى ، فَحَلَبَ لِي كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ ، وَقَدْ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِدَاوَةً عَلَى فَمِهَا خِرْقَةٌ ، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَوَافَقْتُهُ قَدِ اسْتَيْقَظَ ، فَقُلْتُ : اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ ، ثُمَّ قُلْتُ : قَدْ آنَ الرَّحِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : «بَلَى» . فَارْتَحَلْنَا وَالْقَوْمُ يَطْلُبُونَنَا ، فَلَمْ يُدْرِكْنَا أَحَدٌ مِنْهُمْ غَيْرُ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ ، فَقُلْتُ : هَذَا الطَّلَبُ قَدْ لَحِقَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ .

[﴿تُرِيحُونَ﴾ بِالْعَشِيِّ ﴿تَسْرَحُونَ﴾ [النحل : ٦] بالغداة .] [راجع : ٢٤٣٩ . أخرجه مسلم : ٢٠٠٩ ، مختصراً به زيادة ، و ٢٠٠٩ في الزهد ٧٥ مطولاً] .

من بردارد و ببرد. عازب گفت: نمی‌گویم، تا آنکه به ما بگویی که: تو و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هنگامی که از مکه (به قصد هجرت به مدینه) بیرون شدید، چه کار کردید، در حالی که مشرکان در جستجوی شما بودند؟ ابوبکر گفت: از مکه بیرون آمدیم و شب را زنده داشتیم ـ یا گفت: شب و روزمان را سیر کردیم تا آنکه هنگام ظهر فرارسید و گرمای نیمه روز شدت یافت، نگریستم تا سایه‌ای ببینم که آنجا بروم، ناگاه سنگی دیدم، و به سوی سنگ آمدم و دیدم که پارهٔ سایه موجود است (زمین را) هموار کردم و سپس برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرش گستردم و بعد به آن حضرت گفتم: ای پیامبر خدا، بخواب. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خوابید، سپس راهی شدم و به پیرامون خود نگریستم که آیا کسی در جستجوی ما می‌باشد، ناگاه با چوپانی برخوردم که گوسفندان خود را به سوی آن سنگ می‌راند و از آن سنگ همان مراد داشت که ما داشتیم (یعنی سایه). از وی سؤال کردم و به او گفتم: ای پسر به کدام کس تعلق داری؟ گفت: به مردی از قریش، نام او را گرفت. او را شناختم. به او گفتم: آیا گوسفند شیرده داری؟ گفت: آری. گفتم: آیا تو (اجازت داری) برای ما شیر بدوشی؟ گفت: آری. به او امر کردم. وی پای یکی از گوسفندان را بست، سپس به وی گفتم که پستان گوسفند را از غبار پاک گرداند، سپس امر کردم که خاک کفهای دست خود را بیفشاند، براء (برای نمودن افشاندن دستها) چنین کرد: کف دست خود را بر کف دیگر زد من برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ظرفی

گرفته بودم که بر دهانهٔ آن پارهٔ جامه‌ای بود. از آن ظرف (آب) بر شیر ریختم تا آنکه پایین آن سرد شد. آن را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و دیدم آن حضرت بیدار شده بود. گفتم: یا رسول‌الله، بنوش. آن حضرت نوشید تا آنکه من خشنود شدم. سپس گفتم: یا رسول‌الله، همانا زمان کوچ کردن فرا رسیده است. فرمود: «آری» سپس کوچ کردیم و گروه (مشرکان) ما را می‌جستند، هیچ یکی از ایشان ما را نیافت به جز سُراقه بن مالک بن جُعْشم که بر اسپ خود سوار بود. گفتم: او که جویندهٔ ماست ما را دریافت، یا رسول‌الله. فرمود: «اندوه مخور، همانا خدا با ماست.» (باز می‌آرید از صحرا» به هنگام شام و «چرا رها می‌کنید» هنگام صبحگاه. (النحل: ٦)[1]

٣٦٥٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَنَا فِي الْغَارِ: لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ لَأَبْصَرَنَا، فَقَالَ: «مَا ظَنُّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ بِاثْنَيْنِ اللهُ ثَالِثُهُمَا». [انظر: ٣٩٢٢، ٤٦٦٣. اخرجه مسلم: ٢٣٨١].

٣٦٥٣ـ از انس روایت است که ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: من در حالی که در غار بودم، به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفتم: اگر یکی از ایشان (که در جستجوی ما می‌باشند) به زیر پاهای خود نظر کند، ما را می‌بینند. آن حضرت فرمود: «گمان تو ای ابوبکر دربارهٔ دو مردی که خدا سوم‌شان است، چیست؟.»

٣- بَابٌ: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «سُدُّوا الأَبْوَابَ، إِلا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»

قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ٤٦٧].

۳ـ باب فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم):

«همهٔ درها را ببندید به جز درِ (خانه) ابوبکر را». این را ابن عباس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

٣٦٥٤- حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ، عَنْ بُسْرِ بْنِ

٣٦٥٤ ـ از بُسر بن سعید روایت است که

[1]- این عبارت که دو کلمه از آیت ۶ سورهٔ «النحل» آمده، در بسا از نسخ صحیح البخاری به نظر نرسید.

سَعِيد ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ وَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ ، فَاخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ » . قَالَ : فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ، فَعَجِبْنَا لِبُكَائِهِ : أَنْ يُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَبْدٍ خُيِّرَ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرَ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً غَيْرَ رَبِّي لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلامِ وَمَوَدَّتُهُ ، لا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلا سُدَّ إِلا بَابَ أَبِي بَكْرٍ » .

[راجع : ٤٦٦ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٢] .

ابوسعید خُدری (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به مردم خطبه خواند و فرمود: «همانا خداوند بنده‌ای را میان (زندگی) دنیا و آنچه نزد اوست مخیّر گردانید و آن بنده آنچه را نزد خداوند است، اختیار کرد.»[۱] ابوسعید گفت: ابوبکر گریست. ما از گریه‌اش تعجب کردیم. از اینکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از بنده‌ای خبر می‌دهد که مخیّر گردانیده شده است. (سپس دانستیم (که آن بندهٔ مخیّر، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بود (که از مرگ خود خبر می‌داد) و ابوبکر از همهٔ ما داناتر بود. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا ابوبکر از بخشنده‌ترین مردم در صحبت و مال خود به من است و اگر به جز پروردگار خود دوست خالص می‌گرفتم، همانا ابوبکر را می‌گرفتم ولیکن برادری اسلامی و دوستی آن بسنده است. در مسجد دری باقی نماند که بسته نشود، جز در (خانهٔ) ابوبکر.»[۲]

٤- بَاب فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۴ فضیلت ابوبکر پس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)

٣٦٥٥- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا نُخَيِّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنُخَيِّرُ أَبَا بَكْرٍ ، ثُمَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ، ثُمَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ ﷺ. [انظر : ٣٦٩٨] .

۳۶۵۵ ـ از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: ما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) میان مردم برمی‌گزیدیم، و ابوبکر را برمی‌گزیدیم و سپس عمر بن

۱- این خطبه پنج شب یا سه شب قبل از وفات آن حضرت بوده است.

۲- در احادیث دیگری به جز از بخاری آمده که مراد از باب یا در، دریچه یا روزنه‌ای بوده است که اصحابی که پیرامون مسجد نبوی می‌زیستند، روزنه‌ای در دیوار مسجد گشوده بودند تا زودتر به مسجد برسند و همچنان در ترمذی آمده که فقط دروازهٔ خانهٔ علی(رضی‌الله عنه) از جانب مسجد بود و دیگر دری نداشت. و مراد از بستن، همان در روزنه‌ها بوده است.

خطّاب را و سپس عثمان بن عفّان را.[۱]

٥- بَاب قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا»

قالهُ أبُو سَعِيد [راجع : ٤٦٦].

٣٦٥٦- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلاً ، لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي». [راجع : ٤٦٧].

٣٦٥٧- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ وَمُوسَى قَالا : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، وَقَالَ : «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاتَّخَذْتُهُ خَلِيلاً ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ». [راجع : ٤٦٧].

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ مِثْلَهُ .

٣٦٥٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : كَتَبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْجَدِّ ، فَقَالَ : أَمَّا الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ خَلِيلاً لاتَّخَذْتُهُ». أَنْزَلَهُ أَبًا ، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ .

باب ـ ۵ «اگر دوست خالص می‌گرفتم.»

این حدیث را ابوسعید نقل کرده است:

۳۶۵۶ ـ از عِکرمه، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر از امت خویش دوستی خالص می‌گرفتم، همانا ابوبکر را می‌گرفتم، ولی او برادر و یار من است.»

۳۶۵۷ ـ از وُهَیب از اَیّوب روایت است (که آن حضرت) فرمود: اگر دوستی خالص می‌گرفتم، او را دوست خالص می‌گرفتم ولی برادری اسلامی بهتر است.» قُتیبه، از عبدالوهاب از ایّوب به مثل این حدیث را روایت کرده است.

۳۶۵۸ ـ از ایّوب روایت است که عبدالله بن ابی ملیکه گفت: مردم کوفه[۲] در مورد (میراث

۱- نظر به اجماع اهل سنت، خلفای اربعهٔ راشدین بهترین اصحاب‌اند و افضلیت‌شان بر یکدیگر به ترتیب خلافت است. مراد از افضلیت را ثواب بیشتر در نزد خداوند خوانده‌اند. برخی در مورد افضلیت عثمان بر علی(رضی‌الله عنهما) توقف کرده‌اند و یکی را بر دیگری فضل نمی‌نهند. بیهقی در کتاب (الاعتقاد) آورده که ابوثور از شافعی روایت کرده که هیچ یک از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم‌شان اختلاف نکرده‌اند، و اگر اختلاف است در مورد علی و عثمان است و اجماع مذکور را اکابر ائمه چون شافعی و غیر وی حکایت کرده‌اند، و اجماع حجت است هرچند سند آن شناخته نشود و چون اشعری قایل است به آنکه اجماع حجت قطعیه است، مطلقاً به قطعیت تفضیل قایل شده است و امام رازی قایل است که اجماع صحبت ظنیه است، مطلقاً تفضیل را نیز ظنی گویند، و این اختلاف تفضیل قطعیه و تفضیل ظنیه بدان سبب است که ثبوت این اجماع به نقل احاد است اگرچه آن احاد اکابر ائمه باشند، یا سکوت دیگران. پس ثبوت این اجماع به طریق ظنی باشد که اجماع سکوتی باشد و طرق ظنی جز به ظن مفضی نگردد. (شرح شیخ الاسلام، حاشیهٔ تیسیر القاری، ج ۶ ص ۳۴۶)

۲- مراد از مردم کوفه، گفته‌اند عبدالله بن عتبه بن مسعود است که ابن زبیر

بردن) جد (پدر پدر) به ابن زبیر نوشتند. وی گفت: (آن کسی که آن حضرت در شأن وی فرمود:) «اگر کسی را از این امت دوست خالص می‌گرفتم او را می‌گرفتم.» جد را (در استحقاق میراث) به منزلهٔ پدر فرود آورده است؛ یعنی: ابوبکر.

۳۶۵۹- حَدَّثَنَا الحُمَيْدِيُّ وَمُحَمَّدُ بنُ عُبَيْدِاللَّهِ قَالا : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ . قَالَتْ : أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ ؟ كَأَنَّهَا تَقُولُ : الْمَوْتَ ، قَالَ ﷺ : «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ».
[انظر : ۷۲۲۰، ۷۳۶۰ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۶] .

۳۶۵۹ ـ از محمد بن جُبَیر بن مُطعم روایت است که پدرش گفت: «زنی (به قصد حاجتی) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت به او فرمود که باری دیگر نزد وی بازآید. آن زن گفت: به من خبر ده‌که اگر نزد تو بیایم و تو را نیابم، چه کار کنم؟ گویا آن زن از مرگ آن حضرت کنایت می‌کرد. آن حضرت فرمود: «اگر مرا نیابی، نزد ابوبکر برو.»»[1]

۳۶۶۰- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الطَّيِّبِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ مُجَالِدٍ : حَدَّثَنَا بَيَانُ بْنُ بِشْرٍ ، عَنْ وَبَرَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ هَمَّامٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلا خَمْسَةُ أَعْبُدٍ وَامْرَأَتَانِ ، وَأَبُو بَكْرٍ . [انظر : ۳۸۵۷] .

۳۶۶۰ ـ از همّام روایت است که عَمّار(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را در آغاز اسلام دیدم که با وی (فقط) پنج غلام و دو زن و ابوبکر (از مسلمانان) بودند.[2]

۳۶۶۱- حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ : حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَاقِدٍ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ عَائِذِ اللَّهِ أَبِي إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ قَالَ : كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرَفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ» . فَسَلَّمَ وَقَالَ : إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ ، فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ ، فَقَالَ : «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» . ثَلاثًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ ، فَسَأَلَ : أَثَمَّ أَبُو بَكْرٍ ؟ فَقَالُوا : لا ، فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ ، فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ يَتَمَعَّرُ ، حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ :

۳۶۶۱ ـ از ابودرداء(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشسته بودم. ناگاه ابوبکر آمد، در حالی که طرف جامه‌اش را برگرفته و زانویش را نمودار کرده بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اما

که خود در مکه حکومت می‌کرد، او را به قضای کوفه منصوب کرده بود و او در مورد میراث بردن پدر بزرگ از نوه، از وی فتوی خواست که تفصیل آن در کتاب «فرایض» بیاید.

۱- این اشارت است به خلافت ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) و فضل و منقبت وی.

۲- مراد از پنج غلام، بلال و زید بن حارثه، و عامر بن فهیره مولی ابوبکر و ابوفکیههٔ، مولی صفوان بن امیه، و عُبید بن زید حبشی و برخی عوض ابوفکیهه، عمار بن یاسر را گفته‌اند. مراد از دو زن، ام‌المؤمنین خدیجه(رضی‌الله عنها) و ام ایمن یا سمیه‌اند و از این معلوم می‌شود که ابوبکر(رضی‌الله عنه) اولین مردی از آزادگان بود که اسلام آورد.

يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ ، مَرَّتَيْنِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ . وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي» . مَرَّتَيْنِ ، فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا . [انظر: ٤٦٤٠] .

این یار شما با کسی درآویخته است.» ابوبکر سلام کرد و گفت: میان من و عمر بن خطاب چیزی (گفت و گوی) بود، با وی تندی کردم، سپس پشیمان شدم و از وی خواستم که مرا ببخشد، وی مرا نبخشید، بنابراین نزد تو آمدم. آن حضرت فرمود: «خداوند تو را ببخشد، ای ابوبکر» و سه بار گفت. پس از آن عمر (از عمل خود) پشیمان شد و به منزل ابوبکر آمد و پرسید: آیا ابوبکر اینجا است؟ گفتند: نی. وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و سلام کرد. روی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از خشم متغیر شد. تا آنکه ابوبکر (از خشم آن حضرت بر عمر) ترسید و بر دو زانو نشست و گفت: یا رسول‌الله، به خدا سوگند که من ستمکارتر بودم، و این سخن را دوبار گفت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خداوند مرا به سوی شما فرستاد و شما گفتید که دروغ گفتی. و ابوبکر گفت که راست گفتی، و او مرا با جان و مال خود یاری کرد، آیا شما یار مرا برای من فرومی‌گذارید؟!» و دوبار تکرار فرمود. پس از آن ابوبکر را کسی اذیت نکرد.

٣٦٦٢- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ قَالَ : خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ، حَدَّثَنَا عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ ؟ قَالَ : «عَائِشَةُ» . فَقُلْتُ : مِنَ الرِّجَالِ ؟ فَقَالَ : «أَبُوهَا» . قُلْتُ : ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ : «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ» . فَعَدَّ رِجَالًا . [انظر: ٤٣٥٨ . أخرجه مسلم: ٢٣٨٤] .

٣٦٦٢ ـ از ابوعثمان روایت است که عمر و بن عاص(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را به لشکر ذات السّلاسل فرستاد. سپس نزد آن حضرت آمدم و گفتم: کدام مردم نزد تو دوست داشتنی‌تر است؟ فرمود: «عایشه» گفتم: از مردان؟ فرمود: «پدر وی» (ابوبکر). گفتم بعد از وی: فرمود: «عمر بن خطّاب» و جمعی مردان را شمرد.

٣٦٦٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ

٣٦٦٣ ـ از ابوسلمه ابن عبدالرحمن بن

قال : أخبرني أبو سلمة بن عبدالرحمن بن عوف : أن أبا هريرة ﷺ قال : سمعت رسول الله ﷺ يقول : « بينما راع في غنمه ، عدا عليه الذئب فأخذ منها شاة ، فطلبه الراعي فالتفت إليه الذئب فقال : من لها يوم السبع ، يوم ليس لها راع غيري ؟ وبينما رجل يسوق بقرة قد حمل عليها ، فالتفتت إليه فكلمته ، فقالت : إني لم أخلق لهذا ، ولكني خلقت للحرث ». قال الناس : سبحان الله ، قال النبي ﷺ : « فإني أومن بذلك وأبو بكر وعمر بن الخطاب » رضي الله عنهما . [راجع : ۲۳۲٤. أخرجه مسلم : ۲۳۸۸] .

عوف روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «در حالی که چوپانی در میان گوسفندان خود بود، گرگ حمله کردو گوسفندی را گرفت. چوپان در پی گرگ دوید، گرگ به سوی وی نگریست و گفت: کیست نگهبان آن در روز سَبُع؛[۱] روزی که آن را به جز من چوپانی نباشد؟ و در حالی که مردی گاو خود را می‌راند و آن را بار کرده بود، گاو به سوی وی توجه کرد و با وی سخن گفت و گفت: من به این کار آفریده نشده‌ام، ولی برای کار کشاورزی آفریده شده‌ام.»

مردم (از روی تعجب) گفتند: سُبحان الله. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من بدان ایمان می‌آورم و (همچنان) ابوبکر و عمر بن خطاب.(رضی‌الله عنهما).[۲]

۳٦٦٤- حدثنا عبدان : أخبرنا عبدالله ، عن يونس ، عن الزهري قال : أخبرني ابن المسيب : سمع أبا هريرة ﷺ قال : سمعت النبي ﷺ يقول : « بينا أنا نائم ، رأيتني على قليب عليها دلو ، فنزعت منها ما شاء الله ، ثم أخذها ابن أبي قحافة ، فنزع بها ذنوبا أو ذنوبين ، وفي نزعه ضعف ، والله يغفر له ضعفه ، ثم استحالت غربا ، فأخذها ابن الخطاب ، فلم أر عبقريا من الناس ينزع نزع عمر ، حتى ضرب الناس بعطن » . [انظر : ۳٦۸۲، ۷۰۲۱، ۷۰۲۲، ۷٤۷۵ ، والظر في التعبير ، باب ۲۸. أخرجه مسلم: ۲۳۹۲] .

۳٦٦٤ ـ از زُهری از ابن مُسَیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را بر سر چاهی دیدم که بر آن دلوی است. از آن چاه آب کشیدم، آنچه خدا می‌خواست. سپس دلو را ابن ابی قُحافه (ابوبکر) گرفت و از آن چاه یک یا دو دلو آب کشید و در آب کشیدن وی سستی بود، خداوند سستی او را می‌آمرزد، سپس دلو به صورت غَرْب (دلوی بزرگ از پوست گاو) در آمد، (عَمر) بن خطّاب آن را

۱- در مورد روز سَبُع، وجوه زیادی است. برخی آن را روز فتنه گفته‌اند که مردم گله‌های خود را ترک می‌کنند، و بعضی نام موضعی را گفته‌اند که در آن حشر اموات خواهد بود، یعنی روز قیامت. و مروی است که در این مورد از ابن عباس سؤال شد، وی گفت پاسخ بدان دشوار است.

۲- یعنی اگر شما از آن تعجب می‌کنید، من بدان ایمان دارم و ابوبکر و عمر که ایمان کامل و معرفت تام دارند، از آن تعجب نمی‌کنند.

گرفت. من کسی را از مردم نیرومند ندیده بودم که همچون عمر (با این دلو بزرگ) آب بکشد، تا آنکه مردم از آن سیراب شدند و شتران را سیراب کردند.»[۱]

٣٦٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ أَحَدَ شِقَّيْ ثَوْبِي يَسْتَرْخِي ، إِلا أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خُيَلاءَ» . قَالَ مُوسَى : فَقُلْتُ لِسَالِمٍ : أَذَكَرَ عَبْدُاللَّهِ : مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ ؟ قَالَ : لَمْ أَسْمَعْهُ ذَكَرَ إِلا ثَوْبَهُ . [انظر : ٥٧٨٣ح ، ٥٧٨٤ط ، ٥٧٩١ث ، ٦٠٦٢ف . أخرجه مسلم : ٢٠٨٥ ، بدون ذكر ابي بكر] .

۳٦٦٥ ـ از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که جامۀ خود را از روی تکبر بکشد (دراز گرداند) خداوند در روز قیامت به سوی وی نمی‌نگرد.» ابوبکر گفت: همانا یک طرف جامۀ من دراز می‌افتد، مگر آن که آن را از فرو افتادن (نسبت لاغری اندام)نگهدارم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا تو کسی نیستی که آن را از روی تکبر بکشانی.» موسی (راوی) می‌گوید: به سالم گفتم: آیا عبدالله (بن عمر) فرو افتادن اِزار را یاد کرده است؟ گفت: از وی نشنیدم (لفظ اِزار را) به جز جامۀ وی.

٣٦٦٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الأَشْيَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، دُعِيَ مِنْ أَبْوَابِ - يَعْنِي : الْجَنَّةَ - يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاةِ ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الصِّيَامِ ، وَبَابِ الرَّيَّانِ» . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا عَلَى هَذَا الَّذِي يُدْعَى مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ ، وَقَالَ : هَلْ يُدْعَى مِنْهَا كُلِّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ» . [راجع : ١٨٩٧. أخرجه مسلم : ١٠٢٧] .

۳٦٦٦ ـ از حُمید بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «کسی که دو چیز از چیزها را در راه خدا نفقه کند،[۲] از دروازه‌ها فراخوانده می‌شود ـ یعنی (دروازه‌های) بهشت، اینکه ای بندۀ خدا! این دروازۀ نیکو است. پس کسی که از اهل نماز است (عمل نماز خواندنش غالب است) از دروازۀ نماز فراخوانده می‌شود و کسی که از اهل جهاد است، از دروازۀ جهاد فراخوانده می‌شود و کسی که از اهل صدقه

۱- شرح آن در حدیث ۳۶۳۴ گذشت.

۲- مراد از دو چیز. چنانکه از بعضی احادیث مستفاد می‌شود، دو شتر، دو گوسفند و دو درهم خواهد بود. (تیسیر البخاری)

است، از دروازهٔ صدقه فراخوانده می‌شود و کسی که از اهل روزه است، از دروازهٔ روزه فراخوانده می‌شود و دروازهٔ رَیّان.»
ابوبکر گفت: ضرورتی نیست که کسی از همهٔ این دروازه‌ها فراخوانده شود و (سپس) گفت: آیا کسی هست که از همهٔ این دروازه‌ها فراخوانده شود یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری و امیدوارم که تو از آن زمره باشی ای ابوبکر».

٣٦٦٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلال ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قال : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَاتَ وَأَبُو بَكْرٍ بِالسُّنْحِ - قَالَ إِسْمَاعِيلُ : يَعْنِي بِالْعَالِيَةِ- فَقَامَ عُمَرُ يَقُولُ : وَاللَّهِ مَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . قَالَتْ : وَقَالَ عُمَرُ : وَاللَّهِ مَا كَانَ يَقَعُ فِي نَفْسِي إِلا ذَاكَ ، وَلَيَبْعَثَنَّهُ اللَّهُ ، فَلَيَقْطَعَنَّ أَيْدِيَ رِجَالٍ وَأَرْجُلَهُمْ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَكَشَفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَبَّلَهُ ، قَالَ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، طِبْتَ حَيًّا وَمَيِّتًا ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يُذِيقُكَ اللَّهُ الْمَوْتَتَيْنِ أَبَدًا ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ : أَيُّهَا الْحَالِفُ عَلَى رِسْلِكَ ، فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ جَلَسَ عُمَرُ. [راجع : ١٢٤١].

٣٦٦٧ - از عروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و ابوبکر در موضع سنح (در منزل خود) بود ـ اسماعیل (روای) گفت: یعنی در بلندیهای (مدینه). عمر ایستاد در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نمرده است. عایشه گفت: عمر گفت: به خدا سوگند، چیزی دردل من نیفتاده بود، به جز آنکه آن حضرت نمرده است، و خداوند او را (از حالت بیهوشی) برمی‌خیزاند و دستها و پاهای مردانی را (که قایل به مرگ وی‌اند)، قطع می‌کند. ابوبکر آمد و (چادر را) از روی رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برداشت و میان دو چشم او را بوسید و سپس گفت: پدر و مادرم فدایت باد، خوش و پاکیزه هستی، در حال حیات و در حال مرگ. سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، خداوند دو مرگ را هرگز بر تو نمی‌چشاند. ابوبکر سپس برآمد و گفت: ای سوگند خورنده (بر نمردن آن حضرت) آرام باش و شتاب مکن. آنگاه که ابوبکر این سخن

٣٦٦٨- فَحَمِدَ اللَّهَ أَبُو بَكْرٍ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَقَالَ : أَلا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا ﷺ فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ ، وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لا يَمُوتُ ، وَقَالَ : ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَيِّتُونَ ﴾ وَقَالَ : ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ . قَالَ : فَنَشَجَ النَّاسُ يَبْكُونَ ، قَالَ : وَاجْتَمَعَتِ الأَنْصَارُ إِلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، فَقَالُوا : مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ ، فَذَهَبَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ ، فَذَهَبَ عُمَرُ يَتَكَلَّمُ فَأَسْكَتَهُ أَبُو بَكْرٍ ، وَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ : وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ بِذَلِكَ إِلا أَنِّي قَدْ هَيَّأْتُ كَلامًا قَدْ أَعْجَبَنِي ، خَشِيتُ أَنْ لا يَبْلُغَهُ أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَتَكَلَّمَ أَبْلَغَ النَّاسِ ، فَقَالَ فِي كَلامِهِ : نَحْنُ الأُمَرَاءُ وَأَنْتُمُ الْوُزَرَاءُ ، فَقَالَ حُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ : لا ، وَاللَّهِ لا نَفْعَلُ ، مِنَّا أَمِيرٌ ، وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : لا ، وَلَكِنَّا الأُمَرَاءُ ، وَأَنْتُمُ الْوُزَرَاءُ ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ دَارًا ، وَأَعْرَبُهُمْ أَحْسَابًا ، فَبَايِعُوا عُمَرَ أَوْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ ، فَقَالَ عُمَرُ : بَلْ نُبَايِعُكَ أَنْتَ ، فَأَنْتَ سَيِّدُنَا ، وَخَيْرُنَا ، وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَخَذَ عُمَرُ بِيَدِهِ فَبَايَعَهُ ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ ، فَقَالَ قَائِلٌ : قَتَلْتُمْ سَعْدًا ، فَقَالَ عُمَرُ : قَتَلَهُ اللَّهُ . [راجع : ١٢٤٢] .

را گفت، عمر نشست.

٣٦٦٨ـ (به ادامهٔ حدیث قبل) ابوبکر، خدای را حمد گفت و ستود و سپس گفت: آگاه باشید که کسی که محمد را می‌پرستید، همانا محمد مُرده است و کسی که خداوند را می‌پرستید، پس همانا خداوند زنده است و نمی‌میرد و تلاوت کرد: «قطعاً تو خواهی مرد و آنان (نیز) خواهند مرد.» (الزمر: ۳۰) و سپس تلاوت کرد. «و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیدهٔ خود برمی‌گردید و هرکس از عقیدهٔ خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.» (آل عمران: ١٤٤) (راوی) گفت: در حالی که مردم با صدای بلند گریه می‌کردند.

راوی گفت: انصار (در امر خلافت) در موضع سقیفهٔ بنی ساعده بر سعد بن عباده (رئیس خزرج) گرد آمدند[1] و گفتند: امیری از ما (انصار) باشد و امیری از شما (مهاجران) باشد. ابوبکر و عمر بن خطّاب و ابوعبیده بن جرّاح نزد ایشان رفتند. عمر خواست که سخن گوید، ابوبکر او را خاموش گردانید و چنانکه عمر می‌گفت: به خدا سوگند، با این سخن گفتن قصدم این بود که سخنی اظهار کنم که مرا خوش آمده بود و از آن ترسیدم که آن را ابوبکر (به مردم) نرساند. سپس ابوبکر سخن گفت در حالی که بلیغ‌ترین مردم است و در سخن خود گفت: ما (مهاجران قریش) امیران

١- سقیفهٔ بنی ساعده، صُفّه‌ای برای انصار بود که برای حل و فصل قضایای خویش در آنجا گرد می‌آمدند.

باشیم و شما (مردم انصار) وزیران باشید. حُباب بن مُنذر گفت: نی، به خدا سوگند این کار را نمی‌کنیم، امیری از ما باشد و امیری از شما. ابوبکر گفت: نی، ولی ما امرا می‌باشیم و شما وزرأ. قریش شریفترین عرب از نظر دار (قبیله) است و واضح‌ترین ایشان است از نظر قرابت. (به آن حضرت و تقدم در اسلام) پس به عمر بن خطّاب یا ابوعبیده بن جرّاح بیعت کنید. عمر گفت: لیکن ما به تو بیعت می‌کنیم، تو مهتر ما و بهتر ما، و دوست داشتنی‌تر ما نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هستی. عمر دست ابوبکر را گرفت و بیعت کرد و مردم به ابوبکر بیعت کردند. گوینده‌ای گفت: سعد بن عُباده را کشتید (فرو گذاشتید) عمر گفت: خدا او را بکشد.

٣٦٦٩- وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَالِمٍ ، عَنِ الزُّبَيْدِيِّ : قَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ القَاسِمِ : أَخْبَرَنِي القَاسِمُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : شَخَصَ بَصَرُ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَالَ : «فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى» . ثَلاثًا ، وَقَصَّ الحَدِيثَ . قَالَتْ : فَمَا كَانَتْ مِنْ خُطْبَتِهِمَا مِنْ خُطْبَةٍ إِلا نَفَعَ اللَّهُ بِهَا ، لَقَدْ خَوَّفَ عُمَرُ النَّاسَ ، وَإِنَّ فِيهِمْ لَنِفَاقًا ، فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ .

[راجع : ١٢٤١] .

۳۶۶۹ـ از قاسم روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: نگاه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در وقت وفات) به بالا دوخته شد و سپس گفت: «بگردان (خداوندا) مرا در رفیق اعلی» قرار داده و سه بار این مطلب را تکرار فرمود. و قاسم داستان حدیث را ذکر کرد که عایشه گفت: هیچ یک از خطبه‌های ابوبکر و عمر (به وقت وفات آن حضرت) به جز آن نبود که خداوند به وسیلهٔ آن نفع رساند. همانا عمر مردم را ترسانید در حالی که (در برخی از آنها) نفاق بود و خداوند با آن (گفتار تهدیدآمیز عمر)، آنها را (از نیات فاسدشان) بازداشت.

٣٦٧٠- ثُمَّ لَقَدْ بَصَّرَ أَبُو بَكْرٍ النَّاسَ الهُدَى وَعَرَّفَهُمُ الحَقَّ الَّذِي عَلَيْهِمْ ، وَخَرَجُوا بِهِ يَتْلُونَ : ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - إِلَى - الشَّاكِرِينَ ﴾ .

[راجع : ١٢٤٢] .

۳۶۷۰ ـ سپس همانا ابوبکر به مردم راه راست را نمود و ایشان را از حقی که بر ایشان بود، دانسته کرد و مردم از پیش ابوبکر برآمدند در حالی که این آیت را می‌خواندند. «و محمد، جز

فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده) و گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیدهٔ خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیدهٔ خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»(آل عمران: ١٤٤)

٣٦٧١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا جَامِعُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي: أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ، وَخَشِيتُ أَنْ يَقُولَ عُثْمَانُ، قُلْتُ: ثُمَّ أَنْتَ؟ قَالَ: مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

٣٦٧١ ـ از محمد بن حنفیّه روایت است که گفت: به پدر خود (علی بن ابی طالب) گفتم: کدام یک از مردم بعد از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بهتر است؟ گفت: ابوبکر. گفتم: پس از آن کیست؟ گفت: پس از آن عمر. و ترسیدم که (بار دیگر بپرسم) بگوید: عثمان. گفتم: پس از آن تو بهتری؟ گفت: من نیستم به جز مردی از مسلمانان.[1]

٣٦٧٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَأَتَى النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ، فَقَالُوا: أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ، أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِالنَّاسِ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ؟ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، قَالَتْ: فَعَاتَبَنِي، وَقَالَ: مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلَّا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ،

٣٦٧٢ ـ از عبدالرحمن بن قاسم از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از سفرهایاشان برآمدیم تا آن که به بیضأ یا ذات الجیش رسیدیم. گردن بند من (در آنجا) گسست. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در جستجوی آن توقف کرد و مردم هم با وی توقف کردند. و مردم بر سر آب نبودند و با ایشان آب نبود. آنها نزد ابوبکر آمدند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عایشه چه کرد؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و مردم همراه وی را متوقف ساخت و مردم بر سر آب نیستند و نه آب همراه خود دارند. ابوبکر آمد و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سر خود را بر ران من نهاده بود و به خواب رفته بود. وی گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)

١- از بعضی صحابه و سلف. خلاف اجماع نقل کرده‌اند که علی(رضی‌الله عنه) بر عثمان(رضی‌الله عنه) فضیلت دارد.

فَقالَتْ عائِشَةُ : فَبَعَثْنا البَعيرَ الَّذي كُنْتُ عَلَيْهِ ، فَوَجَدْنا العِقْدَ تَحْتَهُ . [راجع : ٣٣٤ . أخرجه مسلم : ٣٦٧] .

و مردم را (در اینجا) نگهداشتی که نه بر سر آب‌اند و نه همراه‌شان آب است. عایشه گفت: مرا سرزنش کرد و گفت: آنچه خدا خواسته بود که بگوید و با دست خود تهیگاه مرا می‌فشرد و آنچه مرا از حرکت باز می‌داشت آن بود که سر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر ران من نهاده بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خوابید و بر مکانی صبح کرد که در آن آب نبود. سپس خداوند آیت تیمم را نازل کرد و مردم تیمم کردند. اسیْد بن حُضَیر گفت: این (جواز نماز به تیمم) برکت نخستین شما نیست، ای خانوادهٔ ابوبکر.[1] عایشه گفت: همان شتری را که سوار بودم حرکت دادم. و گردن بند را در زیر شتر یافتیم.

٣٦٧٣- حَدَّثَنا آدَمُ بْنُ أبي إياسٍ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنِ الأعْمَشِ قالَ : سَمِعْتُ ذَكْوانَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أبي سَعيدٍ الخُدْرِيِّ ﷺ قالَ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لا تَسُبُّوا أصْحابي ، فَلَوْ أنَّ أحَدَكُمْ أنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا ، ما بَلَغَ مُدَّ أحَدِهِمْ وَلا نَصيفَهُ» . [أخرجه مسلم : ٢٥٤١] .

تابَعَهُ جَريرٌ ، وَعَبْدُاللهِ بْنُ داوُدَ ، وَأبو مُعاوِيَةَ ، وَمُحاضِرٌ ، عَنِ الأعْمَشِ .

۳۶۷۳ ـ از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «یاران مرا دشنام ندهید. اگر یکی از شما به اندازهٔ کوه اُحد طلا نفقه کنید، ثواب آن به اندازهٔ یک پیمانه و نیم پیمانه که ایشان نفقه کنند، نمی‌رسد.»[2] متابعت کرده‌اند شعبه را، جَریر و عبدالله بن داود و ابومعاویه و محاضر، از اَعْمَش.

٣٦٧٤- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مِسْكينٍ أبو الحَسَنِ : حَدَّثَنا يَحْيَى بْنُ حَسّانَ : حَدَّثَنا سُلَيْمانُ ، عَنْ شَريكِ بْنِ أبي نَمِرٍ ، عَنْ سَعيدِ بْنِ المُسَيَّبِ قالَ : أخْبَرَني أبو موسَى الأشْعَرِيُّ : أنَّهُ تَوَضَّأَ في بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ ، فَقُلْتُ : لألْزَمَنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ ، وَلأكونَنَّ مَعَهُ يَوْمي هَذا ، قالَ : فَجاءَ المَسْجِدَ ، فَسَألَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقالوا : خَرَجَ وَوَجَّهَ هاهُنا ، فَخَرَجْتُ عَلى إثْرِهِ ، أسْألُ عَنْهُ ، حَتَّى دَخَلَ بِئْرَ أريسٍ ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ البابِ ، وَبابُها مِنْ جَريدٍ ، حَتَّى

۳۶۷۴ ـ از شریک بن ابی نَمِر، از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوموسی اشعری (رضی‌الله عنه) گفت: ابوموسی در خانهٔ خود وضو کرد و سپس برآمد. (ابوموسی گفت) گفتم که همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را ملازمت می‌کنم و امروز را با وی می‌باشم.

۱- یعنی قبل از این برکتهای شما به ما رسیده است.

۲- روایت است که میان خالد و عبدالرحمن بن عوف گفتگویی شد و خالد او را دشنام داد. همان بود که رسول‌الله (صلی‌الهه علیه وسلم) این حدیث را ارشاد فرمود.

قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بِئْرِ أَرِيسٍ وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ ، فَقُلْتُ : لَأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : أَبُو بَكْرٍ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِكَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ ؟ فَقَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ : ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْقُفِّ ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقُنِي ، فَقُلْتُ : إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا - يُرِيدُ أَخَاهُ - يَأْتِ بِهِ ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِكَ ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ : هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ ؟ فَقَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَجِئْتُ فَقُلْتُ : ادْخُلْ ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقُفِّ عَنْ يَسَارِهِ ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ ، فَقُلْتُ : إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِكَ ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ» . فَجِئْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ : ادْخُلْ ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مُلِئَ ، فَجَلَسَ وِجَاهَهُ مِنَ الشِّقِّ الْآخَرِ .

قَالَ شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : فَأَوَّلْتُهَا قُبُورَهُمْ . [انظر : ٣٦٩٣ ، ٣٦٩٥ ، ٦٢١٦ ، ٧٠٩٧ ، ٧٢٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٤٠٣ ، مطولاً] .

راوی گفت: ابوموسی به مسجد آمد و پرسید که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کجا می‌باشد. گفتند: بیرون رفته است و بدان سو رفته است. من در پی آن حضرت راهی شدم و از (موضع) وی می‌پرسیدم تا آنکه وی به (باغ) چاه اَریس درآمد. من دم دروازهٔ باغ نشستم و دروازهٔ باغ از شاخهٔ خرما بود، تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) قضای حاجت کرد و وضو نمود. آنگاه برخاستم و نزد وی رفتم. آن حضرت بر کنار چاه اَریس در وسط صُفَّهٔ آن نشسته بود و از دو ساق خود جامه برکشیده بود و پاها را به درون چاه فروهشته بود. من بر وی سلام کردم. سپس برگشتم و بر در باغ نشستم و با خود گفتم که من امروز دربان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌باشم. ابوبکر آمد و دروازه را کوبید. گفتم: او کیست؟ گفت: ابوبکر. گفتم: سر جای خود باش. سپس رفتم و گفتم: یا رسول‌الله، ابوبکر آمده است و اجازه می‌خواهد؟ فرمود: «به او اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده.» به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: در آی و آن حضرت تو را به بهشت بشارت می‌دهد. ابوبکر در آمد و به جانب راست رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با وی در صُفّه نشست و پاهای خویش را در چاه آویخت همچنانکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کرده بود و جامه از دو ساق خود برکشید. سپس رفتم و بر دروازه نشستم. همانا من برادر خود را در خانه گذاشته بودم که وضو کند و سپس نزد من بیاید. با خود گفتم که اگر خداوند به وی نیکویی می‌خواهد ـ مراد برادر وی است ـ او را اینجا می‌آورد (که آن

حضرت مژدهٔ بهشت می‌دهد). ناگاه دیدم که کسی دروازه را تکان می‌دهد. گفتم: او کیست؟ گفت: عمر بن خطّاب است. گفتم: سر جای خود باش. سپس نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و بر وی سلام کردم و گفتم: عمر بن خطّاب است و اجازه می‌خواهد. فرمود: «به او اجازه ده‌و او را بشارت بهشت بده.» رفتم و به او گفتم: درآی و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تو را به بهشت بشارت داده است. وی در آمد و بر صفه به جانب چپ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشست و پاهای خویش را در چاه آویخت. سپس برگشتم و (دم در) نشستم و با خود گفتم: اگر خداوند به وی نیکویی می‌خواهد، او را می‌آورد. کسی آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: او کیست؟ گفت: عثمان به عفّان. گفتم: سر جای خود باش، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و او را آگاه کردم. فرمود: «به وی اجازه ده‌و او را به بهشت بشارت ده، بر فاجعهٔ که او را می‌رسد.» من نزد وی رفتم و به او گفتم: در آی، و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تو را به بهشت بشارت داده است، بر فاجعهٔ که به تو می‌رسد.»[۱] وی درآمد و دید که صُفه پر شده است (و در آن جایی برای نشستن نمانده است) وی در مقابل آن حضرت از آن جانب دیگر نشست. شریک بن عبدالله گفت که سعید بن مُسَیّب گفته است: (این طرز نشستن ایشان را) به قبرهایشان تأویل کردم.[۲]

۱- مراد از شهادت حضرت عثمان است که آن حضرت فرمود.

۲- این تاویل سعید بن مسیب با حالات قبور ایشان، راست نمی‌آید، زیرا قبور شیخین هر دو در کنار هم‌اند چنانکه قبر ابوبکر (رضی‌الله عنه) به جانب چپ آن حضرت است و قبر عمر (رضی‌الله عنه) به چپ قبر ابوبکر (رضی‌الله عنه).

۳۶۷۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعِدَ أُحُدًا، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَقَالَ: «اثْبُتْ أُحُدُ، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ، وَشَهِيدَانِ». [انظر: ۳۶۸۶، ۳۶۹۷].

۳۶۷۵ ـ از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) به حاضران گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر کوه اُحد برآمد و ابوبکر و عمر و عثمان با وی بودند. کوه با ایشان جنبید. آن حضرت فرمود: «ای اُحُد بر جای خود باش. همانا پیامبری و صدیقی و دو شهید بر فراز تو است.»[1]

۳۶۷۶- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ، حَدَّثَنَا صَخْرٌ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَمَا أَنَا عَلَى بِئْرٍ أَنْزِعُ مِنْهَا، جَاءَنِي أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ الدَّلْوَ، فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ، فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ، فَنَزَعَ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ».

قَالَ وَهْبٌ: الْعَطَنُ مَبْرَكُ الإِبِلِ، يَقُولُ: حَتَّى رَوِيَتِ الإِبِلُ فَأَنَاخَتْ. [راجع: ۳۶۳۴، اخرجه مسلم: ۲۳۹۳].

۳۶۷۶ ـ از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که بر سر چاهی بودم و از آن آب می‌کشیدم، ابوبکر و عمر نزد من آمدند. ابوبکر دَلو را گرفت و یک یا دو دلو آب کشید. و در آب کشیدن وی سستی (محسوس) بود. خداوند او را بیامرزد. سپس پسر خطاب (عمر) دلوی را از دست ابوبکر گرفت و دلو در دست وی به حالت غرب (دلو بسیار بزرگ) درآمد. من هیچ مرد زورآوری را در میان مردم ندیده بودم که با چنین نیرومندی عمل کند، تا آنکه مردم از آن سیراب شدند و شتران را سیراب کردند. وَهْب (راوی حدیث) گفته است: (اَلعَطن) یعنی خوابگاه شتران، می‌گوید: تا آنکه سیراب شدند شتران و فروخوابیدند.

۳۶۷۷- حَدَّثَنِي الْوَلِيدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْمَكِّيُّ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَوُا اللَّهَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكِبِي يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ

۳۶۷۷ ـ از ابن ابی مُلَیکه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: من در میان قومی ایستاده بودم که خداوند را در حق عمر بن خطاب دعا می‌کردند و او (پس از مرگ) بر تخت خود نهاده شده بود. ناگاه مردی از عقب من آرنج خود را بر شانه‌ام نهاد و می‌گفت: خداوند تو را رحمت کند، هر آینه

۱- مراد از صدیق، ابوبکر (رضی‌الله عنه) و مراد از دو شهید، عمر و عثمان(رضی‌الله عنهما) است.

وَأبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَانْطَلَقْتُ وَأبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» فَإِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أنْ يَجْعَلَكَ اللهُ مَعَهُمَا ، فَالْتَفَتُّ ، فَإذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أبِي طَالِبٍ . [انظر : ٣٦٨٥ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٩] .

امیدوارم که خداوند تو را با دو یار تو (آن حضرت و ابوبکر) یکجا گرداند؛ زیرا من از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بسیار می‌شنیدم که می‌فرمود: «من و ابوبکر و عمر بودم، من و ابوبکر عمر کردم، من و ابوبکر و عمر راهی شدم». من امید می‌دارم که خداوند تو را با آنها یکجا گرداند. چون متوجه شدم دیدم که علی بن ابی طالب است.

٣٦٧٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْكُوفِيُّ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ : سَأَلْتُ عَبْدَاللهِ ابْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ ، قَالَ : رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ ، جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي ، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ ، فَقَالَ : أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ ، وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ .[انظر : ٤٨١٥ . أخرجه مسلم: ٢٣٨٩].

٣٦٧٨ ـ از محمد بن ابراهیم روایت است که عروه بن زبیر گفت: از عبدالله بن عَمرو (بن عاص) پرسیدم که سخت‌ترین عملی که مشرکان با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کرده‌اند چیست؟ وی گفت: عُقْبه بن ابی مُعیط را دیدم که به سوی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفت، در حالی که آن حضرت نماز می‌گذارد. وی چادر خود را بر گردن آن حضرت نهاد و با آن گلوی آن حضرت را فشرد و به سختی فشرد، سپس ابوبکر آمد و چادر را از وی دور کرد و گفت: مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من خداست، و همانا به شما شواهد صادق از پروردگار شما آورده است.»

٦- بَابُ : مَنَاقِبِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، أَبِي حَفْصٍ ، الْقُرَشِيِّ الْعَدَوِيِّ ﷺ .

باب ـ ۶ مناقب عمر بن خطّاب

ابو حفْص، القُرشِی العَدْوی(رضی‌الله عنه)

٣٦٧٩- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ الْمَاجِشُونِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ

٣٦٧٩ ـ از محمد بن مُنکدر روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت:

عَبْدَاللَّه رضيَ اللهُ عَنهمَا قال : قال النَّبيُّ ﷺ : «رَأَيْتُني دَخَلْتُ الجَنَّةَ ، فَإذَا أنَا بالرُّمَيْصَاء ، امْرَأة أبي طَلْحَةَ ، وَسَمِعْتُ خَشَفَةً ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَال : هَذَا بِلالٌ ، وَرَأَيْتُ قَصْرًا بفِنَائه جَارِيَةٌ ، فَقُلْتُ : لمَنْ هَذَا؟ فَقَالوا : لعُمَرَ ، فَأَرَدْتُ أنْ أدْخُلَهُ فَأنظُرَ إلَيْه ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ» . فَقَال عُمَرُ : بأبي وَأمّي يَا رَسُولَ اللَّه ، أعَلَيْكَ أغَارُ . [انظر: ٥٢٢٦ ، ٧٠٢٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٤ مختصراً . أخرجه مسلم : ٢٤٥٧ مختصراً] .

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خودم را در خواب دیدم که به بهشت درآمدم و ناگاه با رُمیصأ زن ابوطلحه ملاقی شدم و آواز پایی شنیدم. گفتم: او کیست؟ گفتند: او بلال است، و قصری دیدم که در صحن آن دختر جوانی نشسته است. گفتم: این قصر از برای کیست؟ گفتند: برای عمر است. خواستم که به آن قصر درآیم و آن را ببینم ولی غیرت تو را به یاد آوردم.» عمر گفت: پدر و مادرم فدایت، یا رسول‌الله، آیا بر تو غیرت می‌برم.

٣٦٨٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ قال : حَدَّثَني عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَني سَعِيدُ بْنُ المُسَيَّب : أنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّه ﷺ إذْ قال : «بَيْنَا أنَا نَائمٌ رَأَيْتُني في الجَنَّة ، فَإذَا امْرَأةٌ تَتَوَضَّأ إلى جَانب قَصْرٍ ، فَقُلْتُ : لمَنْ هَذَا القَصْرُ؟ قالوا : لعُمَرَ ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ ، فَوَلَّيْتُ مُدْبرًا» . فَبَكَى عُمَرُ وَقال : أعَلَيْكَ أغَارُ يَا رَسُولَ اللَّه . [راجع : ٣٢٤٢] .

٣٦٨٠ ـ از سعید بن مسیّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که ما نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم، آن حضرت فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را در بهشت دیدم. ناگاه زنی را دیدم که در گوشهٔ قصری وضو می‌کند. گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: از عمر است. غیرت او را به یاد آوردم. بازگشتم و پشت گردانیدم.» عمر گریست و گفت: آیا بر تو غیرت می‌برم یا رسول‌الله.

٣٦٨١- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ أبُو جَعْفَرٍ الكُوفيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ المُبَارَك ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَني حَمْزَةُ ، عَنْ أبيه : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : «بَيْنَا أنَا نَائمٌ ، شَرِبْتُ - يَعْني - اللَّبَنَ حَتَّى أنْظُرَ إلَى الرِّيِّ يَجْري في ظُفُري ، أوْ في أظْفَاري ، ثُمَّ نَاوَلْتُ عُمَرَ» . فَقَالوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، فَمَا أوَّلْتَهُ ؟ قال : «العِلْمَ» . [راجع: ٨٢ . أخرجه مسلم: ٢٣٩١] .

٣٦٨١ ـ از زُهری، از حمزه، از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که در خواب بودم، نوشیدم ـ یعنی ـ شیر را تا آنکه به سوی سیرابی آن می‌نگرم که در ناخن من یا ناخنهای من جریان دارد و سپس (شیر را) به عمر دادم.» گفتند: یا رسول‌الله، آن را چه تأویل کردی؟ فرمود: «علم».

٣٦٨٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه قال : حَدَّثَني أبُو بَكْرِ بْنُ سَالِمٍ ،

٣٦٨٢ ـ از سالم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله

عَنْ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أُرِيتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَنْزِعُ بِدَلْوِ بَكْرَةٍ عَلَى قَلِيبٍ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ نَزْعًا ضَعِيفًا، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيَّهُ، حَتَّى رَوِيَ النَّاسُ وَضَرَبُوا بِعَطَنٍ».

قَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ: الْعَبْقَرِيُّ عِتَاقُ الزَّرَابِيِّ.

وَقَالَ يَحْيَى: الزَّرَابِيُّ الطَّنَافِسُ لَهَا خَمْلٌ رَقِيقٌ. ﴿مَبْثُوثَةٌ﴾ كَثِيرَةٌ. [راجع: ۳۶۳۴. أخرجه مسلم: ۹۳۹۳].

علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که با دلو توسط چرخ چاه آب می‌کشم. ابوبکر آمد و یک یا دو دلو آب کشید و آب کشیدن وی سست بود، خداوند او را می‌آمرزد، سپس عمر بن خطاب آمد و دلو به حالت غَرْب (دلوی بزرگ) درآمد. من مردی نیرومندی ندیده بودم که همچون وی عمل کند تا آنکه مردم سیراب شدند و شتران خویش را در آبخور سیراب ساختند.

ابن جبیر گفته است: العَبْقری[1] یعنی عِتاقُ الزّرابی، یعنی فرشهای فاخره و برگزیده شده. و یحیی گفته است: الزّرابی[2] یعنی فرشهایی که دارای پرزه‌ها است «مبثوثة» (الغاشیه:۱٦) پهن کرده شده زیاد.

۳۶۸۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالْحَمِيدِ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَاهُ قَالَ.

حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعِنْدَهُ نِسْوَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ عَلَى صَوْتِهِ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قُمْنَ فَبَادَرْنَ الْحِجَابَ، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَخَلَ عُمَرُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي، فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ». فَقَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ أَحَقُّ أَنْ يَهَبْنَ يَا رَسُولَ

۳٦۸۳ ـ از محمد بن سعد بن ابی وقّاص روایت است که پدرش(رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطاب از رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اجازهٔ (ورود) خواست و نزد آن حضرت زنانی از قریش (همسران وی) بودند که با آن حضرت (در مورد افزایش نفقهٔ خویش) سخن می‌زدند و بسیار می‌گفتند و آواز خویش را بر آواز آن حضرت بلند می‌کردند. چون عمر بن خطاب اجازهٔ ورود خواست، زنان برخاستند و در پس پرده شتافتند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به وی اجازه داد، عمر درآمد و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌خندید. عمر گفت: خداوند تو را خندان بدارد، یا رسول‌الله، پیامبر(صلی‌الله

۱- مراد از لفظ (عَبْقری) در این آیهٔ کریمه است: «مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ» (الرحمن: ۷٦) یعنی بر بالش سبز و فرش نیکو تکیه زده‌اند.

۲- مراد از الفاظ ـ زرابی و مَبْثوثه دراین آیت است: «وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ» (الغاشية: ۱٦) یعنی: فرشهای زربفت گسترده.

اللَّهِ ، ثُمَّ قال عُمَرُ : يَا عَدُوَّاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبْنَنِي وَلَا تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقُلْنَ : نَعَمْ ، أَنْتَ أَفَظُّ وَأَغْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِيهًا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا قَطُّ إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ » . [راجع : ٣٢٩٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٦] .

علیه وسلم) فرمود: «من ازاین زنان که در نزد من بودند، در شگفتم، که چون آواز تو را شنیدند، به سوی پرده شتافتند.» عمر گفت: تو سزاوارتری که از تو بترسند، یا رسول‌الله و سپس عمر گفت: ای دشمنان نفسهای خویش، از من می‌ترسید و از رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نمی‌ترسید؟ زنان گفتند: آری، تو نسبت به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تندتر و درشت‌تر هستی. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای پسر خطاب خاموش شو، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هرگز شیطان در راهی که تو روان هستی پیش نیاید، به جز آنکه به راهی رود که غیر راه تو است.)

٣٦٨٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ . [انظر : ٣٨٦٣] .

٣٦٨٤ ـ از قیس روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: ما (مسلمانان) از آنگاه که عمر اسلام آورد، همیشه عزیز و ارجمند بودیم.[1]

٣٦٨٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : وُضِعَ عُمَرُ عَلَى سَرِيرِهِ ، فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُصَلُّونَ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ ، وَأَنَا فِيهِمْ ، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا رَجُلٌ آخِذٌ مَنْكِبِي ، فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، فَتَرَحَّمَ عَلَى عُمَرَ وَقَالَ : مَا خَلَّفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ ، وَايْمُ اللَّهِ ، إِنْ كُنْتُ لَأَظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ ، وَحَسِبْتُ : إِنِّي كُنْتُ كَثِيرًا أَسْمَعُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « ذَهَبْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ » . [راجع : ٣٦٧٧ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٩] .

٣٦٨٥ ـ از ابن ابی مُلَیکه روایت است که از ابن عباس شنیده است که می‌گفت: عمر بر تختهٔ جنازه نهاده شد و مردم پیرامون وی گرد آمدند و دعا می‌کردند و بر وی نماز می‌گزاردند، پیش از آنکه (جنازه‌اش) برداشته شود، و مرا نترسانید مگر مردی که ناگهان شانه‌ام را گرفت و چون دیدم علی بن ابی طالب بود. وی بر عمر رحمت می‌کرد و گفت: هیچ یکی را از عقب خود نگذاشتی که نزد من از تو دوست

۱- اسلام آوردن عمر را گفته‌اند که پس از سه روز از اسلام آوردن حمزه واقع شد. ترمذی به اسناد صحیح از ابن عمر آورده که آن را ابن حبان نیز تصحیح کرده که آن حضرت گفته بود: «اللهم أعزّالاسلام باحب الرجلین، بابی جهل او بعمر» بارالها اسلام را به دوست داشتنی مرد از این دو مرد؛ ابوجهل یا عمر، نیرومند گردان. و آن حضرت عمر را دوست‌تر می‌داشت.

داشتنی‌تر باشد آن‌گاه که خدا را ملاقات کنم به مانند عمل وی از تو و به خدا سوگند به جز این گمان نمی‌کردم که خداوند تو را با دو یار تو (یکجا) گرداند. و این را بسیار می‌شنیدم که پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌فرمود: «با ابوبکر و عمر رفتم، و من و ابوبکر و عمر درآمدیم و من و ابوبکر و عمر برآمدیم.»[۱]

٣٦٨٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ .

وقال لي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ ، وكَهْمَسُ ابْنُ الْمِنْهَالِ قالا : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُحُدٍ ، وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ ، فَرَجَفَ بِهِمْ فَضَرَبَهُ بِرِجْلِهِ قال : «اثْبُتْ أُحُدُ ، فَمَا عَلَيْكَ إِلا نَبِيٌّ ، أَوْ صِدِّيقٌ ، أَوْ شَهِيدَانِ » . [راجع : ٣٦٧٥] .

٣٦٨٦ ـ از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کوه اُحُد برآمد و ابوبکر و عمر و عثمان با وی بودند. کوه بر ایشان لرزید. آن حضرت کوه را با پای خود زد و فرمود: «ای اُحد، بر جای خود باش، بر تو نیست. به جز پیغمبری، یا صدیقی، یا دو شهیدی.»

٣٦٨٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : حَدَّثَنِي عُمَرُ ، هُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِيهِ قال : سَأَلَنِي ابْنُ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ شَأْنِهِ - يَعْنِي عُمَرَ - فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ ، بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ حِينَ قُبِضَ ، كَانَ أَجَدَّ وَأَجْوَدَ ، حَتَّى انْتَهَى ، مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ .

٣٦٨٧ ـ از زید بن اسلم، از پدر وی (اسلم که مولای عمر بن خطاب بود) روایت است که گفت: ابن عمر از برخی صفات وی از من پرسید ـ یعنی از صفات عمر ـ و او را خبر دادم. وی گفت: پس از آن که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد، من هرگز کسی را ندیده‌ام که جدّی‌تر (در احکام اسلام) و سخاوتمندتر (در بذل اموال) از عمر بن خطاب بوده باشد، تا آنکه عمر وی به آخر رسید.

٣٦٨٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ ، فَقَالَ : مَتَى السَّاعَةُ ؟ قال : «وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا» . قال : لا شَيْءَ ، إِلا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ ، فَقَالَ : «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» .

قال أَنَسٌ : فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

٣٦٨٨ ـ از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مردی دربارهٔ قیامت از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد و گفت: قیامت چه وقت است؟ آن حضرت فرمود: «برای قیامت چه

۱- مُسنَد از طریق امام جعفر صادق از امام محمد باقر، از پدر بزرگوار خود، از علی رضی‌الله عنهم مانند این حدیث را نقل کرده است. (شرح شیخ الاسلام)

«أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ. [انظر: ٦١٦٧، ٦١٧١، ٧١٥٣، أخرجه مسلم: ٢٦٣٩].

چیزی آماده کرده‌ای؟» وی گفت: چیزی آماده نکرده‌ام به جز آن‌که خدا و رسول او را دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: «تو با کسی خواهی بود که او را دوست می‌داری.» انس گفت: ما به هیچ چیزی (به این اندازه) خوشحال نشدیم که به این فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خوشحال شدیم «تو با کسی خواهی بود که او را دوست می‌داری.»

انس گفت: من، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر و عمر را دوست می‌دارم و امید می‌دارم که به سبب همین دوستی که با ایشان دارم، با ایشان باشم هرچند به مانند عمل‌شان، عمل نکرده‌ام.

٣٦٨٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدَّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ».

زَادَ زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ، يُكَلَّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ». [راجع: ٣٤٦٩].

[قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا «مِنْ نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ»]

٣٦٨٩ ـ از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در میان امتهای پیش از شما محدثون (الهام شدگان) بودند، پس اگر در امت من یک محدث باشد، همانا عمر است.» زکریا بن ابی زائده، از سعد، از ابوسلمه، از ابوهریره در روایت خود افزوده است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در میان کسانی از بنی اسرائیل که قبل از شما بودند، مردانی بودند که با ایشان سخن (غیبی توسط فرشتگان) زده می‌شد، بدون آنکه پیامبر باشند. اگر از آن کسان در امت من یکی باشد، آن عمر است.

ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته است: «و نفرستادیم پیش از تو هیچ رسول و پیامبری و نه هم محدثی)[1] (الحج: ۵۲)

۱- آیهٔ مذکور یعنی آیهٔ ۵۲ سورهٔ‌الحج چنین است: و ما أرسلنا مِنْ قَبْلِكَ من رسولٍ و لانبيٍ إلا إذا تَمَنّى» ابن عباس لفظ ـ ولامُحدّث ـ را زیاد

۳۶۹۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالا : سَمِعْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «بَيْنَمَا رَاعٍ فِي غَنَمِهِ عَدَا الذِّئْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً ، فَطَلَبَهَا حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الذِّئْبُ ، فَقَالَ لَهُ : مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِي» . فَقَالَ النَّاسُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «فَإِنِّي أُومِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» . وَمَا ثَمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ . [راجع : ۲۳۲۴ . أخرجه مسلم :۲۳۸۸ مطولاً].

۳۶۹۰ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیّب و ابوسلمة بن عبدالرحمن روایت است که گفته‌اند: از ابوهریره(رضی‌الله عنه) شنیدیم که می‌گفت: در حالی که چوپانی در میان گوسفندان خود بود، گرگی شتافت و گوسفندی را ربود. چوپان در پی گرگ رفت و گوسفند را رهانید. گرگ به سوی وی نگریست و گفت: نگهبان آن در روز سبع کیست، روزی که او را به جز من نگهبانی نیست؟.» مردم از (روی تعجب) گفتند: سبحان‌الله! پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم.» و ابوبکر و عمر در آنجا حاضر نبودند.

۳۶۹۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ وَمِنْهَا ، مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ اجْتَرَّهُ» . قَالُوا : فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الدِّينَ» . [راجع : ۲۳ . أخرجه مسلم : ۲۳۹۰].

۳۶۹۱ ـ از ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، مردمی را دیدم که بر من نموده شدند در حالی که پیراهنها پوشیده بودند. برخی از این پیراهنها تا سینه‌هایشان را پوشیده بود و برخی از آن فروتر، عمر بر من نموده شد. در حالی که بر وی پیراهنی دراز بود که آن را می‌کشانید.» گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول‌الله؟ فرمود: «دین»[1]

۳۶۹۲- حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ ابْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ : لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلَمُ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ ، وَكَأَنَّهُ يُجَزِّعُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَلَئِنْ كَانَ ذَاكَ ، لَقَدْ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ ، ثُمَّ صَحِبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ ، ثُمَّ صَحِبْتَ صَحَبَتَهُمْ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُمْ ، وَلَئِنْ فَارَقْتَهُمْ لَتُفَارِقَنَّهُمْ

۳۶۹۲ ـ از مِسْوَر ابن مَخْرمه روایت است که ابن ابی مُلیکه گفت: آنگاه که عمر ضربه زده شد، وی درد می‌کشید. ابن عباس به وی گفت: گویا که به وی آرامش بدهد، اینکه: ای امیرالمؤمنین، اگر (از مرگ) می‌اندیشی (باک

کرده است. چنانکه می‌خواند: من رسولٍ و لا نبیٍ ولامحدث (کذا ذکره العسقلانی).

۱- وجه مناسب دین به پیراهن آن است که همان گونه که پیراهن نگهدارندهٔ بدن از موذیات است، دین هم نگهدارندهٔ انسان از اعمال ناشایست است.

وَهُمْ عَنْكَ رَاضُونَ ، قال : أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِضَاهُ ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنٌّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مَنَّ بِهِ عَلَيَّ ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ أَبِي بَكْرٍ وَرِضَاهُ ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنٌّ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ مَنَّ بِهِ عَلَيَّ ، وَأَمَّا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِي ، فَهُوَ مِنْ أَجْلِكَ وَأَجْلِ أَصْحَابِكَ ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي طِلَاعَ الأَرْضِ ذَهَبًا ، لَافْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ .

قال حَمَّادُ بْنُ زَيْد : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : دَخَلْتُ عَلَى عُمَرَ : بِهَذَا .

نیست)، همانا تو با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت داشتی و با وی مصاحبتی نیک کردی، سپس از آن حضرت جدا ماندی در حالی که وی از تو راضی بود، سپس با ابوبکر صحبت داشتی و با وی مصاحبتی نیک کردی، بعد از وی جدا ماندی و او از تو راضی بود، سپس با هم صحبتان وی صحبت داشتی و با ایشان صحبت نیک داشتی و اگر از ایشان جدا بمانی، جدا می‌مانی، و آنها از تو راضی‌اند. عمر گفت: اما، آنچه از مصاحبت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و رضایت وی یاد کردی، همانا آن نعمتی از جانب خدای تعالی بود که بدان بر من منت نهاد، و اما، آنچه از مصاحبت ابوبکر و رضایت وی یاد کردی، همانا آن نعمتی از جانب خدای جل ذکره بود که بدان بر من منت نهاد و اما، آن‌چه تو از درد کشیدن من می‌بینی، این از برای تو و یاران تو است، به خدا سوگند که اگر به اندازهٔ (وزن) زمین طلا می‌داشتم، همانا آن را به خاطر (رهایی) از عذاب خدای عزّو جل- فدیه می‌دادم، قبل از آنکه عذاب را ببینم.

حَمّاد بن زید، از ایوب، از ابن مُلیکه روایت کرده. که ابن عباس گفت: بر عمر با همین سؤال و جواب در آمدم.

۳۶۹۳- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ غِيَاث : حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَفَتَحْتُ لَهُ ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَحَمِدَ اللَّهَ ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ

۳۶۹۳ - از ابوعثمان النهدی روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: من با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از باغهای مدینه بودم، مردی آمد و از من خواست که دَرِ باغ را بگشایم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در را بر وی بگشای و او را به بهشت

فَاسْتَفْتَحَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ » . فَفَتَحْتُ لَهُ فَإِذَا هُوَ عُمَرُ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهَ ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ ، فَقَالَ لِي : « افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ » . فَإِذَا عُثْمَانُ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهَ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .
[راجع : ٣٦٧٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٠٣].

بشارت ده.» در را بروی گشودم. وی ابوبکر بود و او را به آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود، بشارت دادم. وی خداوند را ستود. سپس مردی آمد و خواست که در را بگشایم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در را بروی بگشای و او را به بهشت بشارت ده». در را بر وی گشودم. وی عمر بود، او را از آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود خبر دادم. وی خداوند را ستود. سپس مردی خواست که در را بگشایم. آن حضرت به من گفت: «در را بر وی بگشای و او را به بهشت بشارت ده بر مصیبتی که به او می‌رسد.» وی عثمان بود. او را از آنچه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود، خبر دادم. وی خداوند را ستود. سپس گفت: خداوند یاری رسان است.

٣٦٩٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حَيْوَةُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ . [انظر : ٦٢٦٤ ، ٦٦٣٢].

۳۶۹۴ ـ از زُهره بن مَعْبد روایت است که وی از جدّ خود عبدالله بن هِشام شنیده است که گفت: «ما همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم در حالی که آن حضرت دست عمر بن خطاب را گرفته بود.»

٧- بَاب : مَنَاقِبِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ، أَبِي عَمْرٍو الْقُرَشِيِّ رضي الله عنه .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ يَحْفِرْ بِئْرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ » . فَحَفَرَهَا عُثْمَانُ ، وَقَالَ : « مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ » . فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ [راجع : ٢٧٧٨].

باب ـ ۷ مناقب عثمان بن عفّان

(ابوعَمرو القُرشی(رضی‌الله عنه).)[1]

۱- کنیت عثمان(رضی‌الله عنه)، ابوعمرو، و ابوعبدالله و لقب وی «ذوالنورین» است، زیرا دو دختر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یکی پس از دیگری به ازدواج وی درآمد. وی با رقیه دختر آن حضرت پیش از نبوت آن حضرت ازدواج کرد. رقیه هنگام غزوهٔ بدر، در سال دوم هجرت وفات یافت. پس از وفات وی، آن حضرت دختر دوم خود را که‌ام کلثوم نام داشت، به ازدواج وی درآورد. و او به «ذوالنورین» شهرت یافت، پدر وی عفّان بن ابی العاص بن امیهٔ بن عبد شمس بن عبد مناف بود. نسب وی با عبد مناف با نسبت آن حضرت یکی می‌شود، عثمان رضی‌الله اول به حبشه هجرت کرد و بعد به مدینه هجرت نمود.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که چاه رُوْمه را حفر کند، برای وی بهشت است» و عثمان آن را حفر نمود. و آن حضرت فرمود: «کسی که لشکر عسرت را مجهز کند، او را بهشت باشد.» و عثمان آن را مجهز کرد.[1]

٣٦٩٥- حدثنا سليمان بن حرب: حدثنا حماد بن زيد، عن أيوب، عن أبي عثمان، عن أبي موسى رضي الله عنه: أن النبي ﷺ دخل حائطاً وأمرني بحفظ باب الحائط، فجاء رجل يستأذن، فقال: «ائذن له وبشره بالجنة». فإذا أبو بكر، ثم جاء آخر يستأذن، فقال: «ائذن له وبشره بالجنة». فإذا عمر، ثم جاء آخر يستأذن، فسكت هنيهة ثم قال: «ائذن له وبشره بالجنة، على بلوى ستصيبه». فإذا عثمان بن عفان. [راجع: ٣٦٧٤. أخرجه مسلم: ٢٤٠٣].

قال حماد: وحدثنا عاصم الأحول، وعلي بن الحكم: سمعا أبا عثمان يحدث، عن أبي موسى بنحوه، وزاد فيه عاصم: أن النبي ﷺ كان قاعداً في مكان فيه ماء، قد انكشف عن ركبتيه، أو ركبته، فلما دخل عثمان غطاها.

٣٦٩٥ ـ از ابوعثمان روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به باغی درآمد و مرا به حفاظت دَرِ باغ گمارد. مرد آمدی و اجازهٔ ورود خواست. آن حضرت فرمود: به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده.» وی ابوبکر بود. سپس مرد دیگری آمد و اجازه خواست. آن حضرت فرمود: «به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده». وی عمر بود. سپس نفر دیگر آمد و اجازه خواست. آن حضرت اندکی سکوت کرد و سپس گفت: «به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده، بر بلیه‌ای که به وی می‌رسد.» وی عثمان بن عفّان بود.

حمّاد گفته است. عاصم الاحول و علی بن الحَکَم از ابو عثمان شنیده‌اند که از ابوموسی به مانند این روایت می‌کرد. عاصم در روایت خود افزوده است که: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در جایی نشسته بود که در آن آب بود و زانوهای خود را برهنه کرده بود ـ یا زانوی خود را برهنه کرده بود. و چون عثمان درآمد، آن حضرت زانوهای خویش را پوشانید.

٣٦٩٦- حدثني أحمد بن شبيب بن سعيد قال: حدثني أبي، عن يونس: قال ابن شهاب: أخبرني عروة: أن عبيد الله بن عدي بن الخيار أخبره: أن المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن الأسود بن عبد يغوث قالا: ما يمنعك أن

٦٣٩٦ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که عروه گفت: عبیدالله بن عدی بن خِیار او را خبر داده است که: مِسْور بن مَخرَمه و عبدالرحمن

۱- این لشکر در غزوهٔ تبوک، در سال نهم هجرت بوده است.

تُكَلِّمَ عُثْمَانَ لأَخِيهِ الْوَلِيدِ، فَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِيهِ، فَقَصَدْتُ لِعُثْمَانَ حَتَّى خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ، قُلْتُ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، وَهِيَ نَصِيحَةٌ لَكَ، قال: يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ مِنْكَ - قال مَعْمَرٌ: أُرَاهُ قال: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ - فَانْصَرَفْتُ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِمْ إِذْ جَاءَ رَسُولُ عُثْمَانَ فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ: مَا نَصِيحَتُكَ؟ فَقُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، وَكُنْتَ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ، فَهَاجَرْتَ الْهِجْرَتَيْنِ، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَرَأَيْتَ هَدْيَهُ، وَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي شَأْنِ الْوَلِيدِ. قال: أَدْرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْتُ: لا، وَلَكِنْ خَلَصَ إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ مَا يَخْلُصُ إِلَى الْعَذْرَاءِ فِي سِتْرِهَا، قال: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، فَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَآمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ، وَهَاجَرْتُ الْهِجْرَتَيْنِ، كَمَا قُلْتَ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَبَايَعْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلا غَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلُهُ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ، أَفَلَيْسَ لِي مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لَهُمْ؟ قُلْتُ: بَلَى، قال فَمَا هَذِهِ الأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ؟ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ شَأْنِ الْوَلِيدِ، فَسَنَأْخُذُ فِيهِ بِالْحَقِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا، فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْلِدَهُ، فَجَلَدَهُ ثَمَانِينَ. [انظر: ۳۸۷۲، ۳۹۲۳].

بن اَسود بن عبد یغوث (به من) گفتند: تو را چه چیز باز می‌دارد که با عثمان در مورد برادر (رضاعی) وی ولید، صحبت کنی؟ همانا مردم در مورد وی بسیار سخن می‌گویند.[1] قصد رفتن نزد عثمان کردم، (و منتظر ماندم) تا وی به نماز بیرون آمد. به وی گفتم: همانا مرا به تو حاجتی است و آن برای تو خیرخواهی است. عثمان گفت: از تو دوری می‌گزینم. مَعْمر (یکی از راویان) گفت: گمانم می‌کنم عثمان چنین گفت: از تو به خدا پناه می‌جویم. من از نزد عثمان برگشتم و نزد آنها (مسور و عبدالرحمن) باز آمدم. ناگاه فرستادهٔ عثمان (به طلب من) آمد و من نزد وی رفتم. عثمان گفت: خیرخواهی تو چیست؟ گفتم: همانا خداوند سبحانه محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را به حق فرستاد و قرآن را بر وی نازل کرد، و تو در زمرهٔ آنانی هستی که خدا و رسول او(صلی‌الله علیه وسلم) را اجابت کرده‌اند. و دو بار هجرت کردی و از مصاحبت رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بهره‌مند شده‌ای و روش وی را دیده‌ای، همانا مردم دربارهٔ ولید بسیار سخن می‌گویند. عثمان گفت: آیا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافته‌ای؟ گفتم: نی، ولی از

۱- در «فتح الباری» به نقل از تاریخ طبری گفته شده که: عثمان(رضی‌الله عنه) سعد بن ابی وقاص، یکی از عشرهٔ مبشره را والی کوفه تعیین کرد و عبدالله بن مسعود را مسئول بیت المال آنجا نمود. روزی سعد از عبدالله خواست که به وی از بیت المال قرضه بدهد و او نداد. این ماجرا خصومتی را میان آنها بار آورد. عثمان(رضی‌الله عنه)، سعد را بر کنار کرد و عوض وی ولید بن عتبه بن ابی معیط را که برادر رضاعی وی بود به ولایت کوفه منصوب کرد. سپس مردم بر وی شوریدند، زیرا ولید نماز صبح را چهار رکعت گزارد، وی مست شراب بود. دو نفر از اهل کوفه نزد عثمان آمدند و گواهی دادند که ولید را دیده‌اند که شراب می‌خورده است، مردم از اینکه، سعد را عزل کرده و ولید را به جای وی گمارده و حد شراب را بر وی جاری نکرده، انتقاد می‌کردند.

علم آن حضرت به من رسیده است، چنانکه به دوشیزگانی که در پرده‌اند نیز می‌رسد. عثمان (خطبه خواند) و گفت: اما بعدُ، همانا خداوند، محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را به حق فرستاد و من از آنانی بودم که خدا و رسول او را اجابت کردم و بدانچه وی فرستاده شده است ایمان آوردم و چنانکه گفتی دوبار هجرت کردم و با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مصاحبت کردم و با وی بیعت کردم. به خدا سوگند که او را نافرمانی نکرده‌ام و به او خیانت ننموده‌ام، تا آنکه خدای عزّوجلّ او را میراند. سپس با ابوبکر همان گونه عمل کردم و سپس با عمر همان گونه عمل کردم. پس از آن خلیفه تعیین شدم، آیا مرا چیزی از حق نیست مانند حقی که ایشان را بود؟ گفتم: آری. سپس گفت: پس این سخنان چیست که از جانب شما به من می‌رسد؟ اما آنچه در مورد ولید گفتی، پس زود باشد که او را به حق مؤاخذه کنم اگر خدا خواسته باشد. سپس عثمان، علی را فراخواند و دستور داد که ولید را تازیانه بزنند، و وی او را هشتاد تازیانه زد.

٣٦٩٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسًا ﷺ حَدَّثَهُمْ قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ أُحُدًا، وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ، وَقَالَ: «اسْكُنْ أُحُدُ - أَظُنُّهُ: ضَرَبَهُ بِرِجْلِهِ - فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، وَصِدِّيقٌ، وَشَهِيدَانِ». [راجع: ٣٦٧٥].

٣٦٩٧ - از سعید، از قَتاده روایت است که اَنس(رضی‌الله عنه) برای مردم گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کوه اُحد برآمد و ابوبکر و عمر و عثمان با وی بودند. کوه جنبید، آن حضرت فرمود: «اُحد آرام باش - گمان می‌کنم آن حضرت کوه را با پای زد و گفت: بر تو نیست. جز پیامبری و صدیقی و دو شهیدی.»

٣٦٩٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمِ بْنِ بَزِيعٍ: حَدَّثَنَا

٣٦٩٨ـ از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله

شَاذَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ الْمَاجِشُونُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَا نَعْدِلُ بِأَبِي بَكْرٍ أَحَدًا، ثُمَّ عُمَرَ، ثُمَّ عُثْمَانَ، ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ لَا نُفَاضِلُ بَيْنَهُمْ. تَابَعَهُ عَبْدُاللَّهِ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ. [راجع: ۳۶۵۵،۳۶۳۰]

عنهما) گفت: ما در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را (در فضیلت) با ابوبکر برابر نمی‌کردیم، سپس با عمر و سپس با عثمان بعد میان اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرق نمی‌نهادیم. متابعت کرده (شاذان راوی را) عبدالله از عبدالعزیز.[1]

۳۶۹۹– حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ، هُوَ ابْنُ مَوْهَبٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ حَجَّ الْبَيْتَ، فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا، فَقَالَ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ؟ فَقَالُوا: هَؤُلَاءِ قُرَيْشٌ، قَالَ: فَمَنِ الشَّيْخُ فِيهِمْ؟ قَالُوا: عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: يَا ابْنَ عُمَرَ، إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ شَيْءٍ فَحَدِّثْنِي، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَ أُبَيِّنْ لَكَ، أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُثْمَانَ، وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ الْيُمْنَى: «هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ». فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: اذْهَبْ بِهَا الْآنَ مَعَكَ. [۳۶۹۹ – ذكر في الفتح بعد الحديث رقم (۳۶۹۶)].

۳۶۹۹ ـ از ابوعوانه روایت است که عثمان ابن مَوْهَب گفت: مردی از اهل مصر آمد و حج خانهٔ کعبه کرد. وی دید که گروهی نشسته‌اند. گفت: اینها چه کسانی اند؟ گفتند: مردم قریش‌اند. گفت: بزرگ ایشان کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر است. گفت: ای ابن عمر، من از تو چیزی می‌پرسم، مرا از آن آگاه کن. آیا می‌دانی که در روز جنگ اُحُد، عثمان فرار کرد؟ ابن عمر گفت: آری، گفت: می‌دانی که در غزوهٔ بدر عثمان غایب بود و در آن حاضر نشد؟ گفت: آری. گفت: می‌دانی که در «بیعه الرضوان» عثمان غایب بود و در آن حاضر نشد؟ گفت: آری. آن مرد (از روی انکار بر عثمان) گفت: الله اکبر. ابن عمر به وی گفت: بیا که (واقعیت را) به تو روشن کنم و اما فرار وی در روز اُحد، گواهی می‌دهم که خداوند از گناهش درگذشت و او را بخشود.[2] و اما غیاب وی

۱– صاحب تیسیر القاری گفته است: این قول ابن عمر مخالف مذهب اهل سنت و برخلاف اجماع و اتفاق ایشان است. شارحان صحیح‌البخاری در توجیه آن بسیار سعی کرده و به جایی نرسیدند. فضایل علی(رضی‌الله عنه) در زمان حیات آن حضرت از آفتاب روشنتر بود. چنان است که پس از خلفای اربعه، شش نفر از «عشرهٔ مبشره» فضیلت دارند. پس از ایشان (اهل بدر) و سپس (اهل بیعهٔ الرضوان).

۲– ابن عمر (رضی‌الله عنه) سخنش را به استناد این آیهٔ مبارکه گفت آنجا که می‌فرماید: «روزی که دو گروه (در اُحد) با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما (به دشمن) پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید. و قطعاً خدا از ایشان درگذشت، زیرا خدا آمرزگار بردبار است.» (آل عمران: ۱۵۵)

در جنگ بدر، همانا، دختر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) همسر وی بود و وی بیمار بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به عثمان گفت: «همانا تو ثواب و سهم (غنیمت) مردی را حاصل می‌کنی که در جنگ بدر حاضر شده است.» و اما غیبت وی از «بَیعه الرضوان» اگر کسی در مکه عزیزتر از عثمان پنداشته می‌شد، آن حضرت به جای عثمان او را می‌فرستاد. ولی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) عثمان را فرستاد. پس از آنکه عثمان به سوی مکه رفت. «بیعه‌الرضوان» واقع شد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با اشاره به دست راست خود گفت: «این است دست عثمان.» و آن را بر دست چپ خود زد و گفت: «این است بیعت عثمان» و سپس ابن عمر به آن مرد گفت: «این دلایل را همین اکنون با خود ببر (تا گمان فاسد تو دربارهٔ عثمان از میان برود.)[1]

٨- بَاب : قِصَّةُ الْبَيْعَةِ ، وَالاتِّفَاقِ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

[وَفِيهِ مَقْتَلُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ]

باب ـ ۸ قصهٔ بیعت و اتفاق (خلافت) بر عثمان بن عَفّان(رضی‌الله عنه).

(و ذکر قتل عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) در آن آمده است.)

٣٧٠٠- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ : رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَبْلَ أَنْ يُصَابَ بِأَيَّامٍ بِالْمَدِينَةِ ، وَقَفَ عَلَى حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ وَعُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ قَالَ : كَيْفَ فَعَلْتُمَا ، أَتَخَافَانِ أَنْ تَكُونَا قَدْ حَمَّلْتُمَا الأَرْضَ مَا لا تُطِيقُ ؟ قَالا : حَمَّلْنَاهَا أَمْرًا هِيَ لَهُ مُطِيقَةٌ ، مَا فِيهَا كَبِيرُ فَضْلٍ . قَالَ : انْظُرَا أَنْ تَكُونَا حَمَّلْتُمَا الأَرْضَ مَا لا تُطِيقُ ، قَالَ : قَالا :

۳۷۰۰ ـ موسی بن اسماعیل، از ابوعَوانه، از

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال ششم هجرت با چهارصد تن از یاران خویش برای ادای عمره، از مدینه راهی مکه شدند. آنگاه که به «حُدیبیه» در نزدیک مکه رسیدند، مشرکان مکه مانع ورود ایشان به مکه شدند. مسلمانان در «حُدیبیه» توقف کردند و مذاکرات میان آنها و نمایندگان مشرکان آغاز شد. سپس آن حضرت، مناسب دانست که عثمان را برای مذاکره به مکه بفرستد. عثمان رفت و با آنها مذاکره کرد ولی مشرکان او را نزد خود نگهداشتند، و خبر کشته شدن عثمان پخش شد. آنگاه مسلمانان نظر به دستور آن حضرت بر جنگیدن و جهاد مرگ پیمان بستند. خداوند این آیه را نازل کرد: «همانا، خداوند از مسلمانان خشنود شد، وقتی که بیعت می‌کردند با تو زیر درخت». (الفتح: ۱۸).

لا ، فَقَالَ عُمَرُ : لَئِنْ سَلَّمَنِي اللَّهُ ، لأَدَعَنَّ أَرَامِلَ أَهْلِ الْعِرَاقِ لا يَحْتَجْنَ إِلَى رَجُلٍ بَعْدِي أَبَدًا ، قَالَ : فَمَا أَتَتْ عَلَيْهِ إِلا رَابِعَةٌ حَتَّى أُصِيبَ ، قَالَ : إِنِّي لَقَائِمٌ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ غَدَاةَ أُصِيبَ ، وَكَانَ إِذَا مَرَّ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ قَالَ : اسْتَوُوا ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَرَ فِيهِنَّ خَلَلاً تَقَدَّمَ فَكَبَّرَ ، وَرُبَّمَا قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ أَوِ النَّحْلَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ ، فَمَا هُوَ إِلا أَنْ كَبَّرَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : قَتَلَنِي - أَوْ أَكَلَنِي - الْكَلْبُ ، حِينَ طَعَنَهُ فَطَارَ الْعِلْجُ بِسِكِّينٍ ذَاتِ طَرَفَيْنِ ، لا يَمُرُّ عَلَى أَحَدٍ يَمِينًا وَلا شِمَالاً إِلا طَعَنَهُ ، حَتَّى طَعَنَ ثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً ، مَاتَ مِنْهُمْ سَبْعَةٌ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ طَرَحَ عَلَيْهِ بُرْنُسًا ، فَلَمَّا ظَنَّ الْعِلْجُ أَنَّهُ مَأْخُوذٌ نَحَرَ نَفْسَهُ ، وَتَنَاوَلَ عُمَرُ يَدَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَقَدَّمَهُ ، فَمَنْ يَلِي عُمَرَ فَقَدْ رَأَى الَّذِي أَرَى ، وَأَمَّا نَوَاحِي الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُمْ لا يَدْرُونَ ، غَيْرَ أَنَّهُمْ قَدْ فَقَدُوا صَوْتَ عُمَرَ ، وَهُمْ يَقُولُونَ : سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَصَلَّى بِهِمْ عَبْدُالرَّحْمَنِ صَلاةً خَفِيفَةً ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا قَالَ : يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، انْظُرْ مَنْ قَتَلَنِي ، فَجَالَ سَاعَةً ثُمَّ جَاءَ ، فَقَالَ : غُلامُ الْمُغِيرَةِ ، قَالَ : الصَّنَعُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قَاتَلَهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَمَرْتُ بِهِ مَعْرُوفًا ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مِيتَتِي بِيَدِ رَجُلٍ يَدَّعِي الإِسْلامَ ، قَدْ كُنْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ تُحِبَّانِ أَنْ تَكْثُرَ الْعُلُوجُ بِالْمَدِينَةِ - وَكَانَ الْعَبَّاسُ أَكْثَرَهُمْ رَقِيقًا - فَقَالَ : إِنْ شِئْتَ فَعَلْتُ ، أَيْ : إِنْ شِئْتَ قَتَلْنَا ؟ قَالَ : كَذَبْتَ ، بَعْدَ مَا تَكَلَّمُوا بِلِسَانِكُمْ ، وَصَلَّوْا قِبْلَتَكُمْ ، وَحَجُّوا حَجَّكُمْ .

فَاحْتُمِلَ إِلَى بَيْتِهِ ، فَانْطَلَقْنَا مَعَهُ ، وَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ تُصِبْهُمْ مُصِيبَةٌ قَبْلَ يَوْمَئِذٍ ، فَقَائِلٌ يَقُولُ : لا بَأْسَ ، وَقَائِلٌ يَقُولُ : أَخَافُ عَلَيْهِ ، فَأُتِيَ بِنَبِيذٍ فَشَرِبَهُ ، فَخَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ ، ثُمَّ أُتِيَ بِلَبَنٍ فَشَرِبَهُ ، فَخَرَجَ مِنْ جُرْحِهِ ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ مَيِّتٌ ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ ، وَجَاءَ النَّاسُ ، فَجَعَلُوا يُثْنُونَ

حُصین، برای ما روایت نمود که عمر و بن میمون گفت: عمر بن خطّاب را چند روز قبل از آنکه او را ضربه‌ای رسید، در مدینه دیدم که بر حُذیفه بن الیمان و عثمان بن حُنیف ایستاد و گفت: چه کار کردید، آیا می‌ترسید که بر زمین (عراق) بیش از توان آن (خراج) نهاده‌اید؟[۱] آن دو نفر گفتند: بر آن خراجی گذاشتیم که توان آن را دارد، این (خراج) نظر به حاصلخیزی آن، زیاد نیست. عمر گفت: بنگرید که اگر خراجی بیش از توان آن گذاشته باشید؟ گفتند: نی، سپس عمر گفت: اگر خدا مرا سلامت بدارد، بیوه‌های مردم عراق را هرگز به کمک مردی پس از خود محتاج نخواهم گذاشت.[۲] راوی گفت: چهار (شب) بر وی بیشتر نگذشت که عمر زخم خورد. عمر و بن میمون گفت: من (در صف نماز) ایستاده بودم و میان من و عمر کسی به جز ابن عباس نبود، در آن بامداد که وی را زخم رسید. و چنان بود که هرگاه وی میان صفوف (نماز) می‌گذشت می‌گفت: صفوف را راست کنید، و چون در صف نمازگزاران فاصله و گشادی نمی‌دید (به امامت) پیش می‌شد و تکبیر می‌گفت، و عمر بسا اوقات سورهٔ «یوسف» یا «النحل» یا همچو سوره‌ها را در رکعت اول تلاوت می‌کرد تا آنکه مردم جمع می‌شدند. به مجردی که وی تکبیر گفت، از وی شنیدم که می‌گفت: مرا کشت ـ یا

۱- عمر(رضی‌الله عنه)، حُذیفهٔ بن الیمان و عثمان بن حُنیف را که از اصحاب اند، برای تعیین مقدار خراج (مالیه زمین) و جزیه به سرزمین عراق فرستاده بود.

۲- شاید مراد عمر(رضی‌الله عنه) آن بود که قطعه زمینی را در اختیار زنان بیوه می‌گذاشت تا از محصول آن معیشت کنند یا حقوق و معاشی برایشان تعیین می‌کرد.

عَلَيْهِ، وَجَاءَ رَجُلٌ شَابٌّ فَقَالَ: أَبْشِرْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِبُشْرَى اللَّهِ لَكَ، مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَدَمٍ فِي الإِسْلامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، ثُمَّ وَلِيتَ فَعَدَلْتَ، ثُمَّ شَهَادَةٌ. قَالَ: وَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ كَفَافٌ لا عَلَيَّ وَلا لِي، فَلَمَّا أَدْبَرَ إِذَا إِزَارُهُ يَمَسُّ الأَرْضَ، قَالَ: رُدُّوا عَلَيَّ الْغُلامَ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي ارْفَعْ ثَوْبَكَ، فَإِنَّهُ أَبْقَى لِثَوْبِكَ، وَأَتْقَى لِرَبِّكَ، يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ، انْظُرْ مَا عَلَيَّ مِنَ الدَّيْنِ، فَحَسَبُوهُ فَوَجَدُوهُ سِتَّةً وَثَمَانِينَ أَلْفًا أَوْ نَحْوَهُ، قَالَ: إِنْ وَفَى لَهُ مَالُ آلِ عُمَرَ فَأَدِّهِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَإِلا فَسَلْ فِي بَنِي عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ، فَإِنْ لَمْ تَفِ أَمْوَالُهُمْ فَسَلْ فِي قُرَيْشٍ، وَلا تَعْدُهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ، فَأَدِّ عَنِّي هَذَا الْمَالَ. انْطَلِقْ إِلَى عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، فَقُلْ: يَقْرَأُ عَلَيْكِ عُمَرُ السَّلامَ، وَلا تَقُلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنِّي لَسْتُ الْيَوْمَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَمِيرًا، وَقُلْ: يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَيْهِ، فَسَلَّمَ وَاسْتَأْذَنَ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهَا، فَوَجَدَهَا قَاعِدَةً تَبْكِي، فَقَالَ: يَقْرَأُ عَلَيْكِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ السَّلامَ، وَيَسْتَأْذِنُ أَنْ يُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَيْهِ. فَقَالَتْ: كُنْتُ أُرِيدُهُ لِنَفْسِي، وَلأُوثِرَنَّ بِهِ الْيَوْمَ عَلَى نَفْسِي، فَلَمَّا أَقْبَلَ، قِيلَ: هَذَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَدْ جَاءَ، قَالَ: ارْفَعُونِي فَأَسْنَدَهُ رَجُلٌ إِلَيْهِ، فَقَالَ: مَا لَدَيْكَ؟ قَالَ: الَّذِي تُحِبُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَذِنَتْ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ أَهَمُّ إِلَيَّ مِنْ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنَا قَضَيْتُ فَاحْمِلُونِي، ثُمَّ سَلِّمْ، فَقُلْ: يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَإِنْ أَذِنَتْ لِي فَأَدْخِلُونِي، وَإِنْ رَدَّتْنِي رُدُّونِي إِلَى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ.

وَجَاءَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ حَفْصَةُ وَالنِّسَاءُ تَسِيرُ مَعَهَا، فَلَمَّا رَأَيْنَاهَا قُمْنَا، فَوَلَجَتْ عَلَيْهِ، فَبَكَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، وَاسْتَأْذَنَ الرِّجَالُ، فَوَلَجَتْ دَاخِلاً لَهُمْ، فَسَمِعْنَا بُكَاءَهَا مِنَ الدَّاخِلِ، فَقَالُوا: أَوْصِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلِفْ، قَالَ: مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهَذَا الأَمْرِ مِنْ هَؤُلاءِ النَّفَرِ، أَوْ

مرا سگ خورد ـ هنگامی که او را زخم زد. آن کافر عجمی با کارد دو رو به سرعت (از میان صفوف) می‌گذشت[1] و راست و چپ مردم را زخم می‌زد تا آنکه سیزده نفر را زخم زد که هفت نفر از آنها مرد. و چون مردی از مسلمانان وی را دید، کلاهی گشاد بر سرش افکند. چون آن کافر عجمی پنداشت که گرفته شده است، گلوی خود را برید. عمر، دست عبدالرحمن بن عَوف را گرفت و او را (به امامت) پیش کرد و هرکس که در کنار عمر ایستاده بود، همانا دید هر آنچه من می‌دیدم. ولی کسانی که پیرامون مسجد بودند، نمی‌دانستند (که چه واقع شده است) به جز آنکه آواز عمر را گم کرده بودند و می‌گفتند: سبحان الله، سبحان الله.

عبدالرحمن (بن عوف) نمازی کوتاه خواند[2] و چون از نماز برگشتند. عمر گفت: ای ابن عبّاس، ببین که مرا کی ضربه زده است؟ ابن عباس اندکی (در میان مردم) گشت و سپس آمد و گفت: غلام مغیره. عمر گفت: همان هنرپیشه؟ گفت: آری. عمر گفت: خدا او را بکشد، او را به معروف امر کردم (به وی ستم نکردم)، خدای را سپاس که مرا به دست مردی که ادعای اسلام کند، نکشت. همانا تو (ای ابن عباس) و پدر تو دوست می‌داشتید که کافران

۱- نام این کافر عجمی فیروز و کنیت وی ابولؤلؤ بود. وی غلام مغیرة بن شعبه بود. عمر(رضی‌الله عنه) هیچ کافری را اجازهٔ ورود به مدینه نمی‌داد، ولی مغیره بن شعبه نامه‌ای به عمر نوشت و ابولؤلؤ را درودگر و آهنگر و نقاش معرفی کرد و بودن او را در مدینه به نفع مردم خواند. عمر او را اجازه داد. و مغیره باج ابولؤلؤ را صد درهم در ماه تعیین کرد. روزی وی از زیادتی باج نزد عمر شکایت کرد. ولی عمر با مقایسه به هنرهای وی مقدار باج را عادلانه خواند. روزی دیگر، عمر از وی خواست که اگر بتواند آسیاب بادی بسازد. وی با ترشرویی گفت: آسیایی به تو خواهم ساخت که همه مردم از آن سخن بگویند، عمر به همراه خود گفت: وی مرا تهدید کرد.

۲- مروی است که وی «انّا اعطیناک الکوثر» و «إذاجا...» را خواند.

الرَّهْط ، الَّذِينَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ ، فَسَمَّى عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَالرَّحْمَنِ ، وَقَالَ : يَشْهَدُكُمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ - كَهَيْئَةِ التَّعْزِيَةِ لَهُ - فَإِنْ أَصَابَتِ الإِمْرَةُ سَعْدًا فَهُوَ ذَاكَ ، وَإِلَّا فَلْيَسْتَعِنْ بِهِ أَيُّكُمْ مَا أُمِّرَ ، فَإِنِّي لَمْ أَعْزِلْهُ عَنْ عَجْزٍ وَلَا خِيَانَةٍ .

وَقَالَ : أُوصِي الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي ، بِالْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ ، أَنْ يَعْرِفَ لَهُمْ حَقَّهُمْ ، وَيَحْفَظَ لَهُمْ حُرْمَتَهُمْ ، وَأُوصِيهِ بِالأَنْصَارِ خَيْرًا : الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، أَنْ يُقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ ، وَأَنْ يُعْفَى عَنْ مُسِيئِهِمْ ، وَأُوصِيهِ بِأَهْلِ الأَمْصَارِ خَيْرًا ، فَإِنَّهُمْ رِدْءُ الإِسْلَامِ ، وَجُبَاةُ الْمَالِ ، وَغَيْظُ الْعَدُوِّ ، وَأَنْ لَا يُؤْخَذَ مِنْهُمْ إِلَّا فَضْلُهُمْ عَنْ رِضَاهُمْ . وَأُوصِيهِ بِالأَعْرَابِ خَيْرًا ، فَإِنَّهُمْ أَصْلُ الْعَرَبِ ، وَمَادَّةُ الإِسْلَامِ ، أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ حَوَاشِي أَمْوَالِهِمْ ، وَيُرَدَّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ ، وَأُوصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَذِمَّةِ رَسُولِهِ ﷺ أَنْ يُوفَى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ ، وَلَا يُكَلَّفُوا إِلَّا طَاقَتَهُمْ .

فَلَمَّا قُبِضَ خَرَجْنَا بِهِ ، فَانْطَلَقْنَا نَمْشِي ، فَسَلَّمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ : يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، قَالَتْ : أَدْخِلُوهُ ، فَأُدْخِلَ ، فَوُضِعَ هُنَالِكَ مَعَ صَاحِبَيْهِ ، فَلَمَّا فُرِغَ مِنْ دَفْنِهِ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ الرَّهْطُ ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ إِلَى ثَلَاثَةٍ مِنْكُمْ ، فَقَالَ الزُّبَيْرُ : قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَلِيٍّ ، فَقَالَ طَلْحَةُ : قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عُثْمَانَ ، وَقَالَ سَعْدٌ : قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : أَيُّكُمَا تَبَرَّأَ مِنْ هَذَا الأَمْرِ ، فَنَجْعَلُهُ إِلَيْهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَالإِسْلَامُ ، لَيَنْظُرَنَّ أَفْضَلَهُمْ فِي نَفْسِهِ ؟ فَأُسْكِتَ الشَّيْخَانِ ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : أَفَتَجْعَلُونَهُ إِلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ أَنْ لَا آلُوَ عَنْ أَفْضَلِكُمْ ؟ قَالَا : نَعَمْ ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَحَدِهِمَا فَقَالَ : لَكَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَدَمُ فِي

عجمی (مجوسی) در مدینه بسیار شوند. (راوی می‌گوید) عباس بیشترین غلامان (عجمی) را داشت. ابن عباس گفت: اگر خواهی بکنم. یعنی اگر می‌خواهی (این غلامان را) می‌کشیم؟ عمر گفت: سخنی ناراست گفتی (که آنان را می‌کشیم) پس از آنکه به زبان شما سخن گفتند و به قبلهٔ شما نماز گزاردند و حج شما را ادا کردند. (چگونه می‌توانید بکشید.)

عمر به خانه‌اش انتقال داده شد. ما همراه وی رفتیم، و مسلمانان گویی قبل از این روز به همچو مصیبتی گرفتار نشده بودند. گوینده‌ای می‌گفت: باکی نیست (بهبود یابد) و گوینده‌ای می‌گفت: می‌ترسم (که بمیرد). برای وی نبیذ (خیساندهٔ خرما) آورده شد، آن را نوشید، از شکم وی بیرون آمد، سپس برای وی شیر آورده شد، آن را نوشید، از زخم وی بیرون آمد، پس دانستند که وی می‌میرد. ما نزد وی رفتیم و مردم آمدند و او را می‌ستودند، مردی جوان آمد و گفت: بشارت باد بر تو ای امیر المؤمنین، به بشارتی که از خدای بر تو می‌باشد، از مصاحبت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، و پایداری تو در اسلام که خود می‌دانی، سپس خلیفه شدی و عدالت کردی و بعد به شهادت رسیدی. عمر گفت: دوست می‌دارم (همه آنچه گفتی) مرا بسنده گردد، چنانکه نه بر من (گناهی بماند) و نه برای من (ثوابی بماند؛ یعنی ثواب و گناه برابر گردد.) آنگاه که آن جوان پشت گردانید، ازار وی بر زمین کشیده می‌شد. عمر گفت: آن جوان را نزد من بازگردانید. و به او گفت: ای برادرزاده،

الإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَاللّٰهُ عَلَيْكَ لَئِنْ أَمَّرْتُكَ لَتَعْدِلَنَّ وَلَئِنْ أَمَّرْتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَلَتُطِيعَنَّ، ثُمَّ خَلَا بِالآخَرِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ المِيثَاقَ قَالَ: ارْفَعْ يَدَكَ يَا عُثْمَانُ، فَبَايَعَهُ، فَبَايَعَ لَهُ عَلِيٌّ، وَوَلَجَ أَهْلُ الدَّارِ فَبَايَعُوهُ. [راجع: ۱۳۹۲].

جامه ات را (از زمین) بلند کن، همانا (بلند کردن آن از زمین) پاک‌تر می‌دارد[1] جامهٔ تو را و پرهیزگارتر می‌دارد تو را نزد پروردگار تو. (سپس گفت) ای عبدالله بن عمر، ببین که چه مقدار قرض دارم. قرضهای وی را حساب کردند. آن را هشتاد و شش هزار یا به همین اندازه تشخیص دادند.[2]

عمر گفت: اگر اموال اولاد عمر تکافو کند، از اموال ایشان (قروض من) داده شود، در غیر آن، از اولاد عدی بن کعب تقاضا کن. و اگر اموال ایشان کفایت نکند، از قریش تقاضا کن و سپس از کسی تقاضا مکن و این مال را از جانب من ادا کن.

(سپس عمر گفت ای عبدالله) نزد اُمّ‌المؤمنین، عایشه برو و بگوی: عمر بر تو سلام می‌رساند و (مرا) امیرالمؤمنین مگوی؛ زیرا من امروز بر مسلمانان امیر نیستم، و بگوی که عمر بنِ خطّاب اجازه می‌خواهد که با دو مصاحب خود دفن شود.

(عبدالله ابن عمر) بر عایشه سلام کرد و از وی اجازه خواست و به خانهٔ وی درآمد. وی دید که عایشه نشسته است و می‌گرید. عبدالله گفت: عمر بن خطاب بر تو سلام می‌رساند و اجازه می‌خواهد که با دو مصاحب خود دفن شود. عایشه گفت: من آن جای (قبر) را برای

۱- در متن عربی ـ فإنه أبقی لثوبک ـ آمده است که لفظ ـ ابقی ـ اشتباه است. درست آن ـ انقی ـ است.

۲- در روایت جابر آمده که عمر به پسر خود عبدالله گفت: ای عبدالله، سوگند یاد کردم برتو به حق خدا و حق عمر که چون بمیرم و مرا دفن کردی، سر خود را تا زمانی نشویی که از اراضی اولاد عمر هشتاد هزار بفروشی و در بیت المال مسلمانان بگذاری. عبدالرحمن بن عوف سبب قرضداری وی را پرسید. عمر گفت: این اموال را در حجهایی که گزارده‌ام و حوادثی که پیش آمده است، خرج کرده‌ام. (شرح شیخ الاسلام).

خود می‌خواستم ولی امروز او را بر خود ترجیح می‌دهم. وقتی وی برگشت، گفته شد که همانا عبدالله بن عمر آمد. عمر گفت: مرا بلند کنید و بنشانید، مردی او را به جانب خود تکیه داد. عمر گفت: چه جوابی آوردی؟ عبدالله گفت: آنچه دوست می‌داری، ای امیرالمؤمنین، برایت اجازه داد. عمر گفت: الحمدالله. از این مهم‌تر برای من چیزی نبود، پس وقتی بمیرم (جنازهٔ) مرا بردارید (و به سوی الحجرهٔ عایشه ببرید) سپس سلام کن و بگوی که عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد، اگر اجازه داد، مرا به الحجرهٔ وی درآورید و اگر اجازه نداد، مرا به قبرستان مسلمانان دفن کنید.

در این وقت اُمّ المؤمنین حَفْصه (دختر عمر) با زنانی دیگر که همراه وی بودند آمد. چون حفْصه را دیدیم از نزد عمر برآمدیم. وی بر عمر درآمد و زمانی نزد وی گریست، سپس مردان اجازهٔ ورود خواستند، حفصه به درون پرده درآمد و ما از درون آواز گریه‌اش را می‌شنیدیم.

مردم گفتند: وصیت کن ای امیرالمؤمنین و کسی را خلیفه تعیین کن، عمر گفت: من کسی را به این امر (خلافت) سزاواتر از این اشخاص نمی‌یابم، کسانی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تا به هنگام مرگ از ایشان راضی بود. وی این کسان را نام گرفت: علی و عثمان، و زُبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن. و سپس گفت: عبدالله بن عمر (به مشورت) نزد شما حاضر می‌شود و در امر خلافت هیچ حقی ندارد، همچنانکه صورت تعزیت حق وی

است. پس اگر امر خلافت به سعد (بن وقاص) برسد، کار درستی است. در غیر آن هر کدام شما که امیر شدید، از وی کمک بجویید؛ زیرا من او را به خاطر ناتوانی و یا خیانت وی از امارت کوفه بر کنار نکرده‌ام.
عمر گفت: کسی را که پس از من خلیفه شود، در مورد مهاجرین اولین توصیه می‌کنم که حق ایشان را بشناسد و حرمت ایشان را نگهدارد، و او را در مورد انصار به نیکی توصیه می‌کنم، آنانی که قبل از ایشان در مدینه می‌زیستند و ایمان آوردند، که عمل نیک را از نیکوکارانشان بپذیرد و از تقصیر بدکارانشان درگذرد و او را در مورد مردم شهرها به سلوک نیک توصیه می‌کنم، زیرا آنها مددگار اسلام و جمع آورندهٔ مال و موجب خشم دشمن‌اند، و اینکه از ایشان چیزی گرفته نشود، مگر مال زیادی ایشان و آن هم به رضایت ایشان و او را در مورد بادیه نشینان به سلوک نیک وصیت می‌کنم؛ زیرا آنها ریشهٔ عرب و مادهٔ اسلام‌اند، اینکه از اموال زایدشان گرفته شود و به فقرای‌شان داده شود و او را به عهد خدا و رسول او با اهل ذمه توصیه می‌کنم که مطابق عهدشان با ایشان معامله کند و به خاطر (حمایت از آنها) جنگیده شود و بیش از توان آنها بر آنها تکلیف (خراج) گذاشته نشود. آنگاه که روح عمر قبض شد (به جنازه وی) بیرون آمدیم و راهی شدیم[1] و می‌رفتیم (تا آنکه به الحجرهٔ عایشه رسیدیم). عبدالله بن عمر سلام کرد، و گفت: عمر بن خطّاب اجازه می‌خواهد. عایشه گفت: او را درآورید. وی

۱- عمر(رضی‌الله عنه) سه روز پس از جراحت درگذشت و نماز جنازه‌اش را صُهیب خواند (تیسیر القاری).

به الحجره درآورده شد و در آنجا با هر دو مصاحب خود نهاده شد. آنگاه که از دفن وی فراغت حاصل شد، آن گروه (نامزد خلافت) جمع آمدند. عبدالرحمن گفت: امر خلافت خویش را به سه نفر خویش اختیار دهید. زبیر گفت: من حق خود را به علی دادم. طلحه گفت: من حق خود را به عثمان دادم. سعد گفت: من حق خود را به عبدالرحمن بن عوف دادم. عبدالرحمن (بن عوف) به علی و عثمان گفت: کدام یک از شما از این (کار خلافت) دوری می‌جویید تا این کار (تعیین خلیفه را) به وی بسپارم و خداوند و اسلام شاهد وی باشند. آن دو شیخ (عثمان و علی) سکوت کردند. سپس عبدالرحمن گفت: آیا امر خلافت را به اختیار من می‌گذارید؟ در آن صورت من خدا را شاهد می‌گیرم که بهترین شما را ترک نکنم. هر دویشان گفتند: آری، عبدالرحمن دست یکی از آنها (یعنی دست علی را گرفت و گفت: تو را با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) قرابتی است و در اسلام تقدمی است که خود می‌دانی، پس به نام خدا از تو می‌خواهم که اگر تو را امیر گردانم، عدالت کنی و اگر عثمان را امیر گردانم سخن او را می‌شنوی و از وی اطاعت می‌کنی؟ سپس عبدالرحمن با آن کس دیگر (یعنی عثمان) خلوت کرد و به او نیز همچنان گفت. چون (از ایشان) پیمان گرفت گفت: ای عثمان، دست خود را بلند کن. عبدالرحمن به وی بیعت کرد، و علی به وی بیعت کرد و اهل

٩- بَاب : مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

الْقُرَشِيِّ الْهَاشِمِيِّ ، أَبِي الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ : « أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ » [راجع: ٤٢٥١].

وَقَالَ عُمَرُ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ [راجع : ١٣٩٢].

٣٧٠١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ ». قَالَ : فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَاهَا ، فَقَالَ : « أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ». فَقَالُوا : يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « فَأَرْسِلُوا إِلَيْهِ فَأْتُونِي بِهِ ». فَلَمَّا جَاءَ بَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ ، فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ ، فَقَالَ عَلِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟ فَقَالَ : « انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلامِ ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ ، فَوَاللَّهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلاً وَاحِدًا ، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ ». [راجع : ٢٩٤٢ . أخرجه مسلم : ٢٤٠٦].

مدینه درآمدند و به وی بیعت کردند.[1]

باب ـ ۹ مناقب علی بن ابی‌طالب

القُرشی الهاشمی، ابی الحسن(رضی‌الله عنه).

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به علی گفت: «تو از منی و من از توام» و عمر گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی که از علی راضی بود.

۳۷۰۱ ـ از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من بیرق (پرچم) را فردا به مردی می‌دهم که خداوند بر دستان وی (قلعهٔ خیبر را) می‌گشاید.» مردم در شب بدین اندیشه بودند که بیرق به کدام یک از ایشان داده خواهد شد. چون شب را به صبح رساندند، بامداد آن نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و هر یکشان امیدوار بود که بیرق برای وی داده شود. آن حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: چشمانش درد

۱- در روایت ابواسحاق از عمر بن میمون چنین آمده است. عمر گفت: علی و عثمان و عبدالرحمن و سعد و زبیر را نزد من فراخوانید، طلحه در اموال خود مشغول بود و غایب بود و با هیچ یکی از آنان جز با علی و عثمان سخن نگفت. به علی گفت: ای علی، شاید که این قوم حق تو و مرتبت و دامادی تو را به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و علمی که خداوند به تو داده است، می‌دانند. اگر خلیفه شدی تقوی‌پیشه کن و سپس به عثمان گفت. در حدیث، ابن عمر در روایت از ابن سعد به اسناد صحیح آمده که عمر گفت: همانا قوم شما به جز یکی از این سه کس یعنی عبدالرحمن و عثمان و علی را، امیر نمی‌گردانند، پس هرکسی که از شما والی شود، باید اقربای خود را بر گردنهای مردم سوار نکند. برخیزید و مشورت کنید، کسی که به تکلف از شما بدون مشورت مسلمانان امیر شود، گردن او را بزنید.

مداینی روایت کرده که عبدالرحمن به علی گفت: اگر خدای تعالی تو را از این امر خلافت باز می‌داشت، کدام کس از این گروه را به امر خلافت سزاوارتر می‌دانستی؟ گفت: عثمان را، و عبدالرحمن آنچه به علی گفته بود به عثمان گفت: عثمان گفت: علی را، مداینی در این حدیث افزوده است که سعد ابن ابی وقاص دربارهٔ عثمان به عبدالرحمن مشورت داد و عبدالرحمن تمام شبهای شورا در مدینه می‌گشت و با اشراف مردم خلوت می‌کرد و نظر آنها در مورد عثمان بود. تفصیل بیشتر موضوع در کتاب الاحکام بیاید (شرح شیخ الاسلام در تیسیر القاری، ج ۶، صفحات ۴۰۸ ـ ۴۱۰ حاشیه.)

می‌کند یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «کسی را عقب وی بفرستید و او را نزد من بیاورید.» آنگاه که علی آمد، آن حضرت بر چشمان وی آب دهان افکند و در حق وی دعا کرد. چشمانش بهبود یافت چنان که گویی دردی نداشته است. آن حضرت بیرق را به وی داد. علی گفت: یا رسول‌الله، آیا با ایشان نبرد کنم تا آنکه مثل ما (مسلمان) شوند؟ آن حضرت فرمود: به آهستگی بگذر تا به سرزمین ایشان فرود آیی، سپس آنها را به اسلام فراخوان و ایشان را از آنچه از حق خدا بر ایشان واجب است آگاه گردان، به خدا سوگند اگر خداوند توسط تو یک مرد را هدایت کند، تو را بهتر است از آنکه شترانی سرخ موی داشته باشی.»

۳۷۰۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ قال : كَانَ عَلِيٌّ قَدْ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَيْبَرَ ، وَكَانَ بِهِ رَمَدٌ ، فَقَالَ : أَنَا أَتَخَلَّفُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَخَرَجَ عَلِيٌّ فَلَحِقَ بِالنَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا كَانَ مَسَاءُ اللَّيْلَةِ الَّتِي فَتَحَهَا اللَّهُ فِي صَبَاحِهَا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ - أَوْ لَيَأْخُذَنَّ الرَّايَةَ - غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، أَوْ قَالَ : يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ» . فَإِذَا نَحْنُ بِعَلِيٍّ وَمَا نَرْجُوهُ ، فَقَالُوا : هَذَا عَلِيٌّ ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرَّايَةَ ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ . [راجع : ۲۹۷۵ . أخرجه مسلم : ۲۴۰۷] .

۳۷۰۲ ـ از یزید بن اَبی عُبید روایت است که سَلَمه گفت: در (غزوهٔ) خیبر، علی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) عقب افتاده بود؛ زیرا وی چشم درد بود. سپس وی گفت: آیا من از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به عقب بمانم. علی برآمد و به رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پیوست. آنگاه که شام روزی فرا رسید که خداوند در بامداد آن شب، خیبر را فتح کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: پرچم را فردا به مردی می‌دهم ـ یا فردا پرچم را مردی می‌گیرد که او را خدا و رسول او دوست می‌دارد ـ یا چنین فرمود ـ او خدا و رسول او را دوست می‌دارد و خداوند توسط وی (خیبر را) می‌گشاید.» ناگاه علی آمد در حالی که انتظار نداشتیم. گفتند: این است علی. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پرچم را به وی داد و خداوند توسط وی (خیبر را) فتح کرد.

۳۷۰۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ : هَذَا فُلاَنٌ ، لأَمِيرِ الْمَدِينَةِ ، يَدْعُو عَلِيًّا عِنْدَ الْمِنْبَرِ ، قَالَ : فَيَقُولُ : مَاذَا ؟ قَالَ : يَقُولُ لَهُ : أَبُو تُرَابٍ ، فَضَحِكَ . قَالَ : وَاللَّهِ مَا سَمَّاهُ إِلاَّ النَّبِيُّ ﷺ ، وَمَا كَانَ لَهُ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ ، فَاسْتَطْعَمْتُ الْحَدِيثَ سَهْلاً ، وَقُلْتُ : يَا أَبَا عَبَّاسٍ ، كَيْفَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَى فَاطِمَةَ ثُمَّ خَرَجَ ، فَاضْطَجَعَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ» . قَالَتْ : فِي الْمَسْجِدِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ ، فَوَجَدَ رِدَاءَهُ قَدْ سَقَطَ عَنْ ظَهْرِهِ ، وَخَلَصَ التُّرَابُ إِلَى ظَهْرِهِ ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ ، فَيَقُولُ : «اجْلِسْ يَا أَبَا تُرَابٍ» . مَرَّتَيْنِ . [راجع: ٤٤١ . أخرجه مسلم : ٢٤٠٩].

۳۷۰۳ ـ از عبدالعزیز بن ابوحازم روایت است که پدر او گفت: مردی نزد سهل بن سعد آمد و گفت: همانا فلان، یعنی امیر مدینه در نزدیک منبر، علی را (به اهانت) یاد می‌کند، سهل پرسید: وی چه می‌گوید؟ گفت می‌گوید: ابوتراب (پدر خاک). سهل خندید و گفت: به خدا سوگند که به جز پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را به این کنیت نامیده است و او را اسمی نبود که از این (کنیت) به وی عزیزتر باشد. ابوحازم گوید: از سهل خواستم که آن حدیث را برایم بگوید و (به سهل) گفتم: ای ابوالعباس، ماجرا چگونه بود؟ گفت: علی نزد فاطمه رفت و سپس (نسبت رنجشی) بیرون آمد و در مسجد خوابید. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به فاطمه) گفت: «پسر عموی تو کجاست؟» گفت: در مسجد است. آن حضرت به سوی وی رفت و دید که چادر وی از پشت او افتاده است. آن حضرت خاک را از پشت وی پاک می‌کرد و می‌گفت: «ای ابوتراب بنشین» و این سخن را دوبار تکرار کرد.

۳۷۰۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عُمَرَ ، فَسَأَلَهُ عَنْ عُثْمَانَ ، فَذَكَرَ عَنْ مَحَاسِنِ عَمَلِهِ ، قَالَ : لَعَلَّ ذَاكَ يَسُوؤُكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَأَرْغَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ ، ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ عَلِيٍّ فَذَكَرَ مَحَاسِنَ عَمَلِهِ ، قَالَ : هُوَ ذَاكَ بَيْتُهُ ، أَوْسَطُ بُيُوتِ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ قَالَ : لَعَلَّ ذَاكَ يَسُوؤُكَ ؟ قَالَ : أَجَلْ ، قَالَ : فَأَرْغَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ ، انْطَلِقْ فَاجْهَدْ عَلَيَّ جَهْدَكَ . [راجع : ٣١٣٠].

۳۷۰۴ ـ از ابوحَصِین روایت است که سَعد بن عُبیده گفت: مردی نزد ابن عمر آمد و در مورد عثمان از وی سوال کرد. ابن عمر از اعمال نیک وی یاد کرد و سپس گفت: شاید که گفته‌های من تو را اندوهگین می‌سازد؟ گفت: آری. ابن عمر گفت: خداوند بینی تو را به خاک بمالد. سپس آن مرد در مورد علی سؤال کرد. ابن عمر از اعمال نیک وی یاد کرد و گفت: او همان است که خانه‌اش در میان خانه‌های پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است. سپس ابن عمر گفت: شاید

که گفته‌های من تو را اندوهگین می‌سازد؟ آن مرد گفت: آری. ابن عمر گفت: خدا بینی تو را به خاک بمالد. برو و هرچه از دست تو برمی‌آید در مورد من کوتاهی مکن.

٣٧٠٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَكَتْ مَا تَلْقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبْيٌ، فَانْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لِأَقُومَ، فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا». فَقَعَدَ بَيْنَنَا، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي، وَقَالَ: «أَلَا أُعَلِّمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي، إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا تُكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، وَتُسَبِّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَتَحْمَدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ». [راجع: ٣١١٣. أخرجه مسلم: ٢٧٢٧].

٣٧٠٥ ـ از شُعْبَه روایت است که حکم گفت: از ابن ابی لیلی شنیدم که گفت: علی حدیث کرد ما را که: فاطمه علیها السلام از (رنج و زحمت) دستاس کردن شکایت کرد و برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اسیرانی (به غنیمت) آورده شد. وی نزد آن حضرت رفت (تا خدمتگاری از اسیران به وی بدهد) ولی آن حضرت را نیافت، عایشه را دید و او را از مقصود خود آگاه کرد. آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد، عایشه او را از سبب آمدن فاطمه آگاه کرد. (علی می‌گوید) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد ما آمد و ما به خوابگاه خویش درآمده بودیم. من خواستم که برخیزم. فرمود: «از جای خویش برنخیزید» آن حضرت میان هر دوی ما نشست تا آنکه اثر سردی پاهای آن حضرت را بر سینهٔ خود احساس کردم. سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از آنچه خواسته‌اید خبر ندهم، چون به خوابگاه خویش درمی‌آیید، سی و چهار بار ـ الله اکبر ـ و سی و سه بار سبحان الله ـ و سی و سه بار ـ الحمدالله ـ بگویید، این برای شما بهتر است از (تقاضای) خدمتگار.

٣٧٠٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟». [انظر: ٤٤١٦. أخرجه مسلم: ٢٤٠٤، مطولاً].

٣٧٠٦ ـ از شعبه، از سعد، از ابراهیم بن سعد روایت است که پدرش گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به علی فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزلت هارون نسبت به

موسی باشی؟»[۱]

٣٧٠٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: اقْضُوا كَمَا كُنْتُمْ تَقْضُونَ، فَإِنِّي أَكْرَهُ الاخْتِلَافَ، حَتَّى يَكُونَ لِلنَّاسِ جَمَاعَةٌ، أَوْ أَمُوتَ كَمَا مَاتَ أَصْحَابِي.

فَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ يَرَى: أَنَّ عَامَّةَ مَا يُرْوَى عَنْ عَلِيٍّ الْكَذِبُ.

۳۷۰۷ ـ از شعبه، از ایوب، از ابن سیرین از عُبیده روایت است که علی(رضی‌الله عنه) (به مردم عراق) گفت: «حکم کنید (در مورد اُمّ ولد) چنانکه قبل بر این (در زمان ابوبکر و عمر) حکم می‌کردید، همانا، اختلاف را ناخوش می‌دارم تا آنکه برای جماعتی باشد مردم یا بمیرم چنانکه اصحاب من مرده‌اند.[۲]
ایّوب می‌گوید: ابن سیرین معتقد بود که عموم آنچه از علی رضی‌الله عنه روایت می‌شود، دروغ است.

١٠- بَابٌ: مَنَاقِبُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْهَاشِمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

وَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي» [راجع: ٤٢٥١].

باب ـ ۱۰ مناقب جعفر بن ابی طالب الهاشمی (رضی‌الله عنه).[۳]

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: تو در صورت و سیرت به من مشابهت داری.

٣٧٠٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ دِينَارٍ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجُهَنِيُّ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَقُولُونَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ، وَإِنِّي كُنْتُ أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشِبَعِ بَطْنِي، حَتَّى لَا آكُلُ الْخَمِيرَ وَلَا أَلْبَسُ الْحَبِيرَ، وَلَا يَخْدُمُنِي فُلَانٌ وَلَا فُلَانَةُ، وَكُنْتُ أُلْصِقُ بَطْنِي بِالْحَصْبَاءِ مِنَ الْجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لَأَسْتَقْرِئُ الرَّجُلَ الْآيَةَ، هِيَ مَعِي، كَيْ يَنْقَلِبَ بِي فَيُطْعِمَنِي، وَكَانَ أَخْيَرَ النَّاسِ لِلْمِسْكِينِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، كَانَ يَنْقَلِبُ بِنَا فَيُطْعِمُنَا مَا كَانَ فِي بَيْتِهِ، حَتَّى إِنْ كَانَ لَيُخْرِجُ إِلَيْنَا الْعُكَّةَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ، فَنَشُقُّهَا فَنَلْعَقُ مَا فِيهَا. [انظر: ٥٤٣٢].

۳۷۰۸ ـ از سعید مَقْبری روایت است که

۱- چون موسی علیه‌السلام به میقات رفت، هارون را در قوم خود خلیفه گردانید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وقتی که به غزوهٔ تبوک می‌رفت علی(رضی‌الله عنه) را بر اهل و عیال خود گذارد تا از آنها وارسی کند. وی به این کار خوش نبود و گفت: مرا بر زنان و فرزندان می‌گذاری، آن حضرت به تسلیت وی گفت که: «آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی باشی. شیعه به همین حدیث به استحقاق علی(رضی‌الله عنه) به جانشینی آن حضرت استدلال می‌کند ولی اهل تسنن آن را رد می‌نماید.

۲- در مورد ـ اُم ولد ـ یعنی کنیزی که مالکش از وی پسری داشته باشد. عمر(رضی‌الله عنه) نظر داده بود که باید فروخته نشود و علی(رضی‌الله عنه) بر این نظر بود که باید فروخته شود. عُبیده قاضی عراق در زمان علی (رضی‌الله عنه) در این مورد به وی گفت که نظر عمر (رضی‌الله عنه) با نظر تو مخالف است. علی (رضی‌الله عنه) از نظر خود برگشت و گفت: همان طور مثل گذشته حکم کنید.

۳- جعفر برادر حقیقی علی(رضی‌الله عنهما) بوده و از وی ده سال بزرگتر است، وی به حبشه هجرت و سپس از آنجا به مدینه آمد و روز فتح خیبر نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید. آن حضرت فرمود که با آمدن وی شادمانی کنید. وی نسبت به رسیدگی‌ای که به مساکین می‌کرد، از سوی آن حضرت به «ابوالمساکین» یعنی پدر مساکین کنیت شده بود. او در حالی که سن وی از چهل گذشته بود، در غزوهٔ موته شهید شد.

ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: مردم می‌گویند که ابوهریره زیاد حدیث روایت کرده است. و همانا من بودم که ملازمت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را اختیار کرده بودم و برای سیری شکم خود (از وی جدا نمی‌شدم) تا آنکه نان خمیری نمی‌خوردم، و لباس خطدار و منقّش نمی‌پوشیدم و مرد و زنی مرا خدمت نمی‌کرد و بسا اوقات از گرسنگی شکم خود را به سنگریزه‌ها می‌چسباندم، و از مردی خواندن آیتی از قرآن را می‌پرسیدم در حالی که من خود آن را یاد داشتم تا آنکه مرا به خانهٔ خود ببرد و غذایی بدهد، و بهترین مردم در غذا دادن به فقراء جعفر بن ابی طالب بود. وی ما را به خانهٔ خود می‌برد و هرچه در خانه‌اش پیدا می‌شد، به ما می‌داد، تا آنکه مشک خالی (شیر) که در آن چیزی نبود برای ما بیرون می‌آورد، ما آن را چاک می‌دادیم و آنچه را (در جدار آن چسبیده بود) می‌لیسیدیم.

۳۷۰۹- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كَانَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ ذِي الْجَنَاحَيْنِ.

[قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ: الْجَنَاحَانِ: كُلُّ نَاحِيَتَيْنِ]. [انظر: ۴۲۶۴].

۳۷۰۹ - از شعبی روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما)، هرگاه بر پسر جعفر سلام می‌داد، می‌گفت: سلام بر تو ای پسر ذوالجناحین (صاحب دو بال). ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: جناحان یعنی هر دو جانب.[1]

۱۱- بَابُ: ذِكْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

باب - ۱۱ ذکر عباس بن عبدالمطلب(رضی‌الله عنه)[2]

۱- امام بخاری مراد از دو جناح را بازوان معنوی مراد گرفته است.

۲- عباس (رضی‌الله عنه) عموی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و از آن حضرت دو سه سال بزرگتر است. در جنگ بدر اسیر شد. و در سال فتح مکه اسلام خود را بر همه اظهار کرد و در خلافت عثمان درگذشت.

٣٧١٠- حَدَّثَنَا الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُاللهِ بْنُ المُثَنَّى ، عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الخَطَّابِ : كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ فَتَسْقِينَا ، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا ، قَالَ : فَيُسْقَوْنَ . [راجع : ١٠١٠] .

۳۷۱۰ - هرگاه خشک سالی می‌آمد، عمر بن خطّاب به وسیلهٔ عباس‌بن عبدالمطلب طلب باران می‌کرد و می‌گفت: بارالها، همانا ما به وسیلهٔ پیامبرمان به تو توسل می‌کردیم و تو ما را باران می‌دادی و همانا حالا به عموی پیامبرمان به تو توسل می‌کنیم، پس ما را باران بده. (انس می‌گوید:) باران داده می‌شدند.[1]

١٢- بَاب : مَنَاقِبِ قَرَابَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، وَمَنْقَبَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام بِنْتِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الجَنَّةِ » .

باب ـ ۱۲ مناقب خویشی و نزدیکی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)

منقبت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه سرور زنان بهشتی است.»

٣٧١١- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ : تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، فِيمَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِيِّ ﷺ الَّتِي بِالمَدِينَةِ وَفَدَكٍ ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ . [راجع: ٣٠٩٢ . أخرجه مسلم : ١٧٥٩ ، مع الحديث الآتي]

۳۷۱۱ ـ از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همانا فاطمه علیها السلام کسی را نزد ابوبکر فرستاد در حالی که میراث خود را از (مال) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌خواست، یعنی از آنچه خداوند (از غنایم حاصله بدون جنگ) به رسول خود(صلی‌الله علیه وسلم) داده بود. وی همان مالی را می‌طلبید که صدقهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مدینه، و فدک و باقی ماندهٔ خمس (غنیمت) خیبر بود.

٣٧١٢- فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ : « لا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا المَالِ - يَعْنِي مَالَ اللهِ - لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَزِيدُوا عَلَى المَأْكَلِ » . وَإِنِّي وَاللهِ لا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَاتِ النَّبِيِّ ﷺ ، الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلأَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا

۳۷۱۲ ـ (به سلسلهٔ سند مذکور) ابوبکر گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از ما (پیامبران) میراث گذاشته نمی‌شود) آنچه

۱- در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده است: این حدیث به ما می‌رساند که کسی می‌تواند از شخص زنده بخواهد که خداوند را برای وی دعا کند نه مرده را و حتی اگر مرده پیامبر باشد.

عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ ثُمَّ قَالَ : إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَضِيلَتَكَ ، وَذَكَرَ قَرَابَتَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَقَّهُمْ ، فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي.
[راجع: ۳۰۹۳ ، اخرجه مسلم : ۱۷۵۹ ، مع الحديث السابق وفيه اختصار].

به جا می‌گذاریم صدقه است. همانا خانوادهٔ محمد از همین مال می‌خورند ـ یعنی مال خداوند ـ و ایشان را نمی‌رسد که بر خوردنی زیاد کنند.»[1] ابوبکر می‌گوید: همانا به خدا سوگند یاد می‌کنم که من بر صدقات پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تغییری نمی‌آورم، همان صدقاتی که در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود، و آن صدقات را همان گونه به مصرف می‌رسانم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مصرف می‌رساند. علی کلمهٔ شهادت بر زبان راند و سپس گفت: همانا ای ابوبکر، ما فضیلت تو را شناخته‌ایم و سپس از قرابت اهل بیت، به مناسبتی که به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دارند و از حق ایشان یاد کرد. ابوبکر سپس گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که رعایت قرابت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بر رعایت قرابت خود بیشتر دوست دارم.

۳۷۱۳- أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاقِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ قَالَ : ارْقُبُوا مُحَمَّدًا ﷺ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ . [انظر: ۳۷۵۱].

۳۷۱۳ ـ از واقد روایت است که گفت: از پدر خود شنیدم که از ابن عمر حدیث می‌کرد که ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را با گرامی داشت «اهل بیت» وی گرامی بدارید.[2]

۱- یعنی از آنچه در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان داده می‌شد، زیاد نشود.

۲- در مورد اینکه لفظ «اهل بیت» بر چه کسانی اطلاق می‌شود روایات متعددی آمده است. به یک روایت مراد از آن زنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است چنانکه در سورهٔ «احزاب» در آیاتی که در رابطه به زنان آن حضرت آمده، لفظ «اهل بیت» خطاب به ایشان مفهوم می‌شود. «انّما یُریدُالله لِیُذهب عنکم الرجسَ اهل البیت و یُطهّرَکم تَطهیرا» یعنی خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت (پیامبر) بزداید. و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳). لفظ «اهل بیت» که در سورهٔ «هود» آمده است نیز خطاب به «ساره» زن ابراهیم علیه السلام است. «قالوا أتَعجبینَ مِن أمرالله رحمتالله و برکاتُه علیکم اَهل البیت اِنّه حمیدٌ

٣٧١٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي ، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي» . [أخرجه مسلم : ٢٤٤٩ ، بزيادة] .

۳۷۱٤ـ از ابن ابی ملیکه روایت است که مسور بن مَخرمه گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه پارهٔ تن من است. پس کسی که او را خشمگین کند، مرا خشمگین می‌کند.»

٣٧١٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا ، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ، ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَّهَا فَضَحِكَتْ ، قَالَتْ : فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ . [راجع : ٣٦٢٣ ، أخرجه مسلم : ٢٤٥٠] .

۳۷۱۵ـ از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در همان مریضی‌ای که در آن وفات یافت، فاطمه دختر خویش را نزد خود فراخواند و پنهانی به وی چیزی گفت که فاطمه گریست، سپس او را نزدیک خود فراخواند و پنهانی چیزی گفت، و وی خندید. عایشه می‌گوید: «پس از وفات آن حضرت صلی‌الله علیه و آله وسلّم» موضوع را از فاطمه پرسیدم.

٣٧١٦- فَقَالَتْ : سَارَّنِي النَّبِيُّ ﷺ فَأَخْبَرَنِي : أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ، فَبَكَيْتُ ، ثُمَّ سَارَّنِي فَأَخْبَرَنِي : أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِهِ أَتْبَعُهُ ، فَضَحِكْتُ . [راجع: ٣٦٢٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٥٠] .

۳۷۱٦ ـ وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نهانی به من گفت و مرا در همان مریضی که وفات کرد، خبر داد که روح وی قبض می‌شود و من گریستم. سپس نهانی به من گفت: که من نخستین کس از اهل بیت او هستم که در پی او می‌روم. پس خندیدم.

مجید» یعنی: فرشتگان (به زن ابراهیم) گفتند آیا تعجب می‌کنی از قدرت خدا، بخشایش خدا و برکات او بر شماست ای اهل بیت، هر آینه خدا ستوده شدهٔ بزرگوار است. (هود: ۷۳). نظر به روایتی که سعید بن جُبیر از ابن عباس کرده است مراد از «اهل بیت» زنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اند که اهل خانه‌اش بوده‌اند. ابوسعید خُدری و جماعتی از تابعین به شمول مجاهد و قتاده گفته‌اند که نظر به حدیثی که عایشه روایت کرده که آن حضرت بر آمد و بروی جامهٔ مرحل بود و سپس نشست. فاطمه نزدش آمد و او را در زیر جامه درآورد، بعد علی آمد و او را در زیر جامه درآورد. سپس حسن درآمد و او را در زیر جامه درآورد، بعد حسین درآمد و او را در زیر جامه درآورد و بعد گفت: «إنما يُريدالله لِيُذهب عنكُم الرجس أهل‌البيت و يُطهركُم تَطهيراً» اهل بیت آنهااند. زید بن ارقم گفته است: اهل بیت آن حضرت که صدقه برایشان حرام است عبارتند از: آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس. برخی از علماً گفته‌اند که بیت به سه معنی است: بیت نسب، که آن اهل بیت بنی هاشم و عبدالمطلب است، بیت سکنی، که مراد از آن همسران آن حضرت است و بیت ولادت که مراد اولاد آن حضرت است.

١٣- بَاب : مَنَاقِبِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : هُوَ حَوَارِيُّ النَّبِيِّ ﷺ . وَسُمِّيَ الْحَوَارِيُّونَ لِبَيَاضِ ثِيَابِهِمْ [راجع : ٤٦٦٥].

٣٧١٧- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ : أَصَابَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رُعَافٌ شَدِيدٌ سَنَةَ الرُّعَافِ ، حَتَّى حَبَسَهُ عَنِ الْحَجِّ ، وَأَوْصَى ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ : اسْتَخْلِفْ ، قَالَ : وَقَالُوهُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : وَمَنْ ؟ فَسَكَتَ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ - أَحْسِبُهُ الْحَارِثَ - فَقَالَ : اسْتَخْلِفْ ، فَقَالَ عُثْمَانُ : وَقَالُوا؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : وَمَنْ هُوَ ؟ فَسَكَتَ ، قَالَ : فَلَعَلَّهُمْ قَالُوا الزُّبَيْرَ ، قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّهُ لَخَيْرُهُمْ مَا عَلِمْتُ ، وَإِنْ كَانَ لأَحَبَّهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ٣٧١٨].

٣٧١٨- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ أَخْبَرَنِي أَبِي : سَمِعْتُ مَرْوَانَ : كُنْتُ عِنْدَ عُثْمَانَ ، أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ : اسْتَخْلِفْ ، قَالَ : وَقِيلَ ذَاكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، الزُّبَيْرُ ، قَالَ : أَمَا وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَيْرُكُمْ ، ثَلاثًا . [راجع : ٣٧١٧].

باب ـ ۱۳ مناقب زُبیر بن عوّام(رضی‌الله عنه)

و ابن عبّاس گفته است. وی حواری پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است و حواریون (در زمان عیسی علیه‌السلام) بدان سبب نامیده شدند که جامه‌هایشان سفید بود.

۳۷۱۷ ـ از عُروه روایت است که مروان بن حَکَم گفت: عثمان بن عفّان در سالی که خون بینی شیوع یافته بود[1] به خون بینی سختی دچار شد، تا آنکه این مرض او را از حج بازداشت و او وصیت خود را کرد. مردی از قریش نزد وی آمد و گفت: کسی را پس از خود جانشین تعیین کن. وی گفت: مردم این را گفته‌اند؟ گفت: آری. عثمان گفت: کِی را (تعیین کنم)؟ وی خاموش ماند. سپس مردی دیگر نزد وی آمد ـ و گمان می‌کنم که حارث بود ـ و گفت: جانشین خود را تعیین کن. عثمان گفت: مردم می‌گویند؟ گفت: آری. عثمان گفت: و او کیست (که او را جانشین تعیین کنم) آن مرد خاموش ماند.

عثمان گفت: شاید ایشان زُبیر را گفته باشند. وی گفت: آری، عثمان گفت: آگاه باشید، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست تا آنجا که من می‌دانم زُبیر بهترین ایشان است و دوست داشتنی‌ترین ایشان نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

۳۷۱۸ ـ از هِشام روایت است که پدرش (عُروه) گفت: از مروان شنیده‌ام که می‌گفت: من نزد عثمان بودم که مردی آمد و گفت:

۱- سال رعاف، که مردم به خون بینی دچار می‌شدند، سال سی و یک از هجرت بوده است.

جانشین تعیین کن. عثمان گفت: نام وی را گفته‌اند؟ گفت: آری، زُبیر. عثمان گفت: آگاه باشید که شما می‌دانید که زبیر بهترین شماست و گفته‌اش را سه بار تکرار کرد.

۳۷۱۹- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ ، هُوَ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا ، وَإِنَّ حَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ » . [راجع : ۲۸۴۶ . أخرجه مسلم: ۲۴۱۵ ، باطول] .

۳۷۱۹ ـ از محمد بن مُنكَدر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواری‌ای[1] بوده است و حواری من زبیر بن عوام است.»

۳۷۲۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ : كُنْتُ يَوْمَ الأَحْزَابِ جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النِّسَاءِ ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى فَرَسِهِ يَخْتَلِفُ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا ، فَلَمَّا رَجَعْتُ قُلْتُ : يَا أَبَتِ رَأَيْتُكَ تَخْتَلِفُ؟ قَالَ : أَوَهَلْ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبَرِهِمْ » . فَانْطَلَقْتُ ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَوَيْهِ فَقَالَ : « فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي » . [انظر في الأدب باب ۱۰۳ أخرجه مسلم : ۲۴۱۶] .

۳۷۲۰ ـ از هِشام بن عروه روایت است از پدر: عبدالله بن زُبیر که گفت: من و عمر بن ابی سلمه در روز جنگ احزاب[2] در میان زنان (در عقب) بودیم، نگاه کردم ناگاه (پدرم) زُبیر را دیدم که بر اسپ سوار است و به سوی قبیلهٔ بنی قُریظه دو بار یا سه بار آمد و شد می‌کند. وقتی برگشت، به او گفتم: ای پدر، من تو را دیدم که آمد و شد می‌کنی؟ وی گفت: آیا تو مرا دیدی ای پسرک من؟ گفتم: آری. گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌فرمود: «کیست که به سوی قُریظه برود و خبر آنها را برایم بیاورد؟» چون (رفتم) و باز آمدم، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خاطر من از پدر و مادر خود یاد کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»[3]

۳۷۲۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا لِلزُّبَيْرِ يَوْمَ الْيَرْمُوكِ : أَلا تَشُدُّ فَنَشُدَّ مَعَكَ ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ ، فَضَرَبُوهُ ضَرْبَتَيْنِ عَلَى عَاتِقِهِ ، بَيْنَهُمَا ضَرْبَةٌ ضُرِبَهَا يَوْمَ بَدْرٍ . قَالَ عُرْوَةُ : فَكُنْتُ أُدْخِلُ أَصَابِعِي فِي تِلْكَ الضَّرَبَاتِ أَلْعَبُ وَأَنَا صَغِيرٌ . [انظر : ۳۹۷۳ ، ۳۹۷۵] .

۳۷۲۱ ـ از ابن مُبارک روایت است که هِشام

۱- حواری، به معنی یاری دهنده و دوست و خویشاوند است و به معنی گازر نیز می‌باشد لفظ حواریّون، به یاران حضرت عیسی (ع) نیز اطلاق می‌شود.

۲- غزوهٔ احزاب یا خندق در شوال سال پنجم هجرت بوده است. زبیر یکی از کاندیدهای خلافت در شورای شش نفری بود که عمر (رضی‌الله عنه) آن را وصیت کرده بود. وی در جنگ جمل به شهادت رسید.

۳- در این حدیث صحت سماع و تحمل حدیث صغیر و کودک استفاده می‌شود. زیرا ابن زبیر در این وقت دو ساله و چند ماهه و به روایتی سه ساله و چند ماهه بوده است.

بن عُروه گفت: که پدرش گفت: «یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ یرموک[1] به زبیر گفتند: آیا (بر آنها) حمله نمی‌کنی که با تو حمله کنیم. زُبیر بر آنها حمله کرد و آنها دو ضربه بر شانهٔ وی وارد کردند و در میان این دو ضربه، ضربهٔ دیگری بود که در روز بدر بر وی وارد شده بود. عروه گفت: من انگشتان خود را در موضع این ضربت‌ها درمی‌آوردم و بازی می‌کردم در حالی که من کودک بودم.

١٤- باب: ذِكرِ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِاللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

وقال عُمَرُ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ [راجع: ١٣٩٢].

٣٧٢٢، ٣٧٢٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فِي بَعْضِ تِلْكَ الأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ، غَيْرُ طَلْحَةَ وَسَعْدٍ، عَنْ حَدِيثِهِمَا. [انظر: ٤٠٦٠، ٤٠٦١، وانظر في الجهاد والسير، باب ٢٦. أخرجه مسلم: ٢٤١٤].

٣٧٢٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ يَدَ طَلْحَةَ الَّتِي وَقَى بِهَا النَّبِيَّ ﷺ قَدْ شَلَّتْ. [انظر: ٤٠٦٣].

باب ـ ۱۴ ذکر طَلحه بن عبیدالله(رضی‌الله عنه)

و عمر گفته است: «پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی که از طلحه راضی بود.»

۳۷۲۲ و ۳۷۲۳ ـ از مُعْتَمر از پدر وی روایت است که ابوعثمان گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی باقی نماند در آن روز (اُحد) که در آن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کارزار می‌کرد به جز از طلحه و سعد. (ابوعثمان) از طلحه و سعد روایت کرده است.

۳۷۲۴ ـ از قَیس بن ابی حازم روایت است که گفت: من دست طلحه را دیدم که (در روز احد) با آن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را (چون سپر) محافظت می‌کرد و (از اثر اصابت تیرها)، فلج شده بود.[2]

۱- جنگ یرموک در اوایل خلافت عمر(رضی‌الله عنه) میان مسلمانان و رومیان واقع شد. رومیان حدود صد هزار کشته و چهل هزار اسیر دادند و از مسلمانان چهار هزار نفر شهید شدند.

۲- ترمذی نقل کرده که طلحه درروز جنگ احد خود را سپر آن حضرت ساخته بود و حدود هشتاد زخم برداشته بود، وی یکی از کاندیدان خلافت در شورای شش نفری بود در جنگ جمل در سال ۳۶ هجرت به شهادت رسید.

١٥- باب : مَنَاقِبِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، الزُّهْرِيِّ

وَبَنُو زُهْرَةَ أَخْوَالُ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ .

٣٧٢٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قَالَ : سَمِعْتُ يَحْيَى قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا يَقُولُ : جَمَعَ لِي النَّبِيُّ ﷺ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ . [انظر : ٤٠٥٥، ٤٠٥٦، ٤٠٥٧ . أخرجه مسلم : ٢٤١٢].

٣٧٢٦- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَأَنَا ثُلُثُ الإِسْلَامِ . [انظر : ٣٧٢٧، ٣٨٥٨] .

٣٧٢٧- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ : حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ : مَا أَسْلَمَ أَحَدٌ إِلَّا فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَسْلَمْتُ فِيهِ ، وَلَقَدْ مَكَثْتُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ ، وَإِنِّي لَثُلُثُ الإِسْلَامِ .

تَابَعَهُ أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هَاشِمٌ . [راجع : ٣٧٢٦] .

٣٧٢٨- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا ﷺ يَقُولُ : إِنِّي لَأَوَّلُ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللهِ ، وَكُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَمَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الشَّجَرِ ، حَتَّى إِنَّ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا يَضَعُ الْبَعِيرُ أَوِ الشَّاةُ ، مَا لَهُ خِلْطٌ ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِي عَلَى الإِسْلَامِ ؟ لَقَدْ خِبْتُ إِذًا وَضَلَّ عَمَلِي ، وَكَانُوا وَشَوْا بِهِ إِلَى عُمَرَ ، قَالُوا : لَا يُحْسِنُ يُصَلِّي . [انظر : ٥٤١٢، ٦٤٥٣ . أخرجه مسلم : ٢٩٦٦] .

باب ـ ۱۵ مناقب سعد بن ابی وقاص الزُهری

و بنو زُهره دایی (ماما)های پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)اند.[1] و او سعد بن مالک(رضی‌الله عنه) است.

۳۷۲۵ ـ از یحیی روایت است که سعید بن مُسَیَّب گفت: از سعد شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ اُحد به خاطر من پدر و مادر خود را یاد کرد (یعنی فرمود: پدر و مادرم فدایت باد)

۳۷۲۶ ـ از عامر بن سعد روایت است که پدر وی (سعد) گفت: همانا خودم را سومین کس از اسلام دیدم.[2]

۳۷۲۷ ـ از سعید بن مُسَیب روایت است که گفت: از سعد بن ابی وقاص شنیدم که می‌گفت: من در آن روز اسلام آوردم که هیچ یکی اسلام نیاورده بود و تا هفت روز (که پس از مسلمان شدن) درنگ کردم، من سومین کس از مسلمانان بودم.[3] متابعت کرده است (ابن ابی زائده را) ابو اسامه و گفته است: هاشم ما را حدیث کرد.

۳۷۲۸ ـ از قیس روایت است که گفت: از سعد(رضی‌الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: همانا

۱ـ آمنه مادر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از قبیلهٔ بنی زُهره بوده است.

۲ـ ابی وقاص کنیت مالک است. یعنی سَعد بن مالک، آورده‌اند که سعد در سنین هفده یا نوزده به دست ابوبکر(رضی‌الله عنه) اسلام آورده و این اظهار وی را که او سومین کس است که اسلام آورده چنین تعبیر کرده‌اند که مراد مرد است و آزاد، یعنی کودک و غلام را مستثنیٰ کرده است و یا اینکه این را بنابر علم خود گفته است؛ زیرا قبل از وی خدیجه و علی(رضی‌الله عنهما) و بلال و غلامانی دیگر اسلام آورده بودند. سعد از عشرهٔ مبشره است و در شورای شش نفری عمر (رضی‌الله عنه) شامل بود.

۳ـ یعنی در آن هفت روز کسی ایمان نیاورد و پس از آن ایمان آوردند.

من نخستین (مسلمان از عرب هستم که در راه خدا تیر انداخته است[1] و ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد می‌کردیم و به جز برگ درخت چیزی برای خوردن نداشتیم چنان که (به هنگام قضای حاجت) مدفوع هر یک از ما مانند سرگین شتر و گوسفند بود که در آن چیزی آمیخته نبود. سپس قبیلهٔ بنی اسد بودند که (گویی) مرا به خاطر (ناآگاهی) از اسلام سرزنش می‌کردند.[2] همانا زیانکار می‌شدم اگر عمل من به هدر می‌رفت. و آنها نزد عمر از من شکایت کردند و گفتند: نماز را نیکو نمی‌گزارد.

١٦- بَاب : ذِكْرِ أَصْهَارِ النَّبِيِّ ﷺ ،

مِنْهُمْ أَبُو الْعَاصِ بْنُ الرَّبِيعِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ .

٣٧٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ قَالَ : إِنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ ، فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحٌ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ . فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشَهَّدَ يَقُولُ : «أَمَّا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ ، فَحَدَّثَنِي وَصَدَقَنِي ، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي ، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا ، وَاللَّهِ لا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ» . فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخِطْبَةَ .

وَزَادَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مِسْوَرٍ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ

باب ـ ۱۶ ذکر دامادان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

که از آن جمله است: ابوالعاص بن رَبیع(رضی‌الله عنه)

۳۷۲۹ ـ از زُهری، از علی بن حسین روایت است که مِسور بن مخرمه گفت: علی (بن ابی طالب) دختر ابوجهل را خواستگاری کرد. فاطمه چون این خبر را شنید، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: قوم تو می‌پندارند که (از رنجانیدن) دختران

۱- و آن سریه (فوج) به سرکردگی عُبیدة بن حارث بن عبدالمطلب بود که در سال اول هجرت به امر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی رابغ به قصد کاروان قریش فرستاده شد که ابوسفیان در آن بود. این نخستین جنگ با کفار قریش بود که در آن تیراندازی شد.

۲- ماجرا از این قرار بود که سعد در زمان عمر(رضی‌الله عنه) عامل کوفه بود. برخی کسان نزد عمر(رضی‌الله عنه) از وی شکایت کرده بودند که نماز را نیکو نمی‌گزارد. وی شکایت گونه از شکایت آن کسان یاد می‌کند و از سابقهٔ خود در اسلام و همراهی خود با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یادآور می‌شود. تفصیل آن در کتاب «نماز» جلد اول صحیح البخاری آمده است.

صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ فَأَحْسَنَ ، قَالَ : «حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي ، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي». [أخرجه مسلم: ۲۴۴۹].

خویش خشمگین نمی‌شوی، و اینک علی می‌خواهد که دختر ابوجهل را خواستگاری کند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به خطبه) ایستاد و از وی شنیدم که آنگاه که تشهد بر زبان آورد می‌گفت: «اما بعد، همانا[۱] من (دختر خود زینب را) به نکاح ابوالعاص بن ربیع درآوردم، وی سخنی که به من گفت راست[۲] گفت و همانا فاطمه بخشی از من است و ناخوش می‌دارم که وی رنجیده شود، و به خدا سوگند که دختر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و دختر دشمن خدا در نکاح یک مرد جمع نمی‌شوند.» بنابراین علی از خواستگاری وی صرف نظر کرد. محمد بن عمرو بن حَلحله، از ابن شهاب، از علی بن حسین در روایت خود افزوده است که مِسور گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که از داماد خود یاد کرد که از قبیلهٔ بنی عبد شمس بود، و دامادی او را ستود و به نیکی یاد کرد و گفت: «وی سخنی که به من گفت، راست گفت و وعده‌ای که به من کرد، بدان وفا نمود.»

باب ـ ۱۷ مناقب زَید بن حارثه غلام آزاد شدهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

از برا روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) (به زید بن حارثه) گفت: «تو برادر ما و دوست ما می‌باشی.»

۱- در متن عربی، پس از ـ اما بعدُ ـ فَانّی ـ در متن موجود نیامده است ولی در سایر نسخ بخاری ـ لفظ ـ فانّی ـ آمده است.

۲- شاید سخن آن بوده باشد که ابوالعاص قبل از اسلام و به هنگام نکاح زینب، این شرط را قبول کرده باشد که بر نکاح زینب نکاحی دیگر نکند؛ یعنی زنی دیگر نگیرد و او به وعدهٔ خود وفا کرد.

۳۷۳۰- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْثًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ» . [انظر: ۴۲۵۰، ۴۴۶۸، ۴۴۶۹، ۶۶۲۷، ۷۱۸۷. أخرجه مسلم: ۲۴۲۶].

۳۷۳۰ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) لشکری فرستاد و اُسامه بن زید (بن حارثه) را بر آن امیر گردانید[1] و کسانی در امارت وی طعنه می‌زدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر شما در امارت وی طعنه می‌زنید، پس همانا در امارت پدر وی (زید بن حارثه) که قبل بر این امیر بوده است نیز طعنه می‌زدید و به خدا سوگند که پدر وی سزاوار امارت بوده و از دوست داشتنی‌ترین کسان نزد من بوده است و همانا این (اُسامه) از دوست داشتنی‌ترین کسان پس از وی نزد من می‌باشد.»[2]

۳۷۳۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ قَائِفٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ شَاهِدٌ ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ ، فَقَالَ : إِنَّ هَذِهِ الأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ . قَالَ : فَسُرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْجَبَهُ ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةَ . [راجع: ۳۵۵۵. أخرجه مسلم: ۱۴۵۹].

۳۷۳۱ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: قیافه‌شناسی نزد من آمد در حالی که پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بود. در آن حالت اُسامهٔ بن

۱- زید بن حارثه از قبیلهٔ بنی کلب است که در دوران جاهلیت اسیر شده بود. حکیم بن حزام او را برای عمهٔ خود خدیجه خرید و خدیجه او را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بخشید. پدر و عم زید آمدند تا فدیهٔ او را بدهند و او را با خود ببرند. آن حضرت او را مختار ساخت که اگر بخواهد با آنها برود و اگر بخواهد با آن حضرت باشد. وی ترجیح داد که نزد آن حضرت باشد. سپس آن حضرت در محضر مردم گفت: گواه باشید که زید پسر من است. و او زید بن محمد خوانده می‌شد تا آنکه آن حضرت به پیامبری مبعوث شد و این آیه نازل گردید. «اُدْعُوهُم لآبائِهِم هُوَ أَقسَطُ عِندَالله» (الاحزاب: ۵) یعنی: پسر خواندگان را به پدران‌شان نسبت کنید که این نزد خدا عادلانه‌تر است. سپس وی زید بن حارثه خوانده شد و به یک روایت، وی اولین کسی از مردان بود که اسلام آورد. آن حضرت کنیز خود ام ایمن را به نکاح وی درآورد و اُسامه از وی پیدا شد و سپس زینب بن جحش را به وی نکاح کرد. وی در سال هشتم هجرت در حالی که در غزوهٔ موته امیر بود، شهید شد و نام هیچ صحابی در قرآن به جز نام زید ذکر نشده است.

۲- در ماه صفر سال یازدهم هجری پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) لشکری را تجهیز کرد تا به سوی شام اعزام کند و اُسامه را بر آن امیر گردانید و بزرگان صحابه چون ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد و سعید را در این لشکر همراه گردانید. برخی کسان نسبت به اینکه اُسامه از دیگران خوردسال‌تر بود، ناخشنودی نشان دادند. آن حضرت خطبه خواند و در آن از شایستگی اُسامه و پدرش زید بن حارثه یاد کرد.

زید و زید بن حارثه (در زیر چادری) خوابیده بودند (و پاهایشان نمایان بود). قیافه‌شناس گفت: همانا این پاها به یکدیگر شباهت دارند. عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از سخن وی شادمان شد و او را خوش آمد و عایشه را (از آن) خبر داد.[۱]

١٨- بَاب : ذِكْرِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ الله عَنْهُ

باب ـ ۱۸ ذکر اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه)

٣٧٣٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَخْزُومِيَّةِ ، فَقَالُوا : مَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلا أُسَامَةُ بْنُ زَيْد ، حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٢٦٤٨ . أخرجه مسلم : ١٦٨٨ ، مطولاً] .

۳۷۳۲ ـ از زُهری، از عروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همانا کارزن مخزومی (که دزدی کرده بود) وضع قریش را پریشان ساخت و گفتند: کیست که نزد آن حضرت (به شفاعت وی) جرئت کند، به جز اُسامه بن زید، محبوب رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم).

٣٧٣٣- وحَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : ذَهَبْتُ أَسْأَلُ الزُّهْرِيَّ عَنْ حَدِيثِ الْمَخْزُومِيَّةِ ، فَصَاحَ بِي ، قُلْتُ لِسُفْيَانَ : فَلَمْ تَحْتَمِلْهُ عَنْ أَحَد ؟ قَالَ : وَجَدْتُهُ فِي كِتَاب كَانَ كَتَبَهُ أَيُّوبُ بْنُ مُوسَى ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُوم سَرَقَتْ ، فَقَالُوا : مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا النَّبِيَّ ﷺ ؟ فَلَمْ يَجْتَرِئْ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ ، فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْد ، فَقَالَ : « إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا » . [راجع : ٢٦٤٨ . أخرجه مسلم : ١٦٨٨ ، مطولاً] .

۳۷۳۳ ـ علی (مدینی) روایت کرده که سُفیان به ما گفت: نزد زُهری رفتم تا از حدیث (فاطمه) مَخْزومیه سؤال کنم. وی بر من بانگ زد (و چیزی نگفت). علی می‌گوید: به سُفیان گفتم: پس این حدیث را از هیچ یکی برنگرفته است؟ سفیان گفت: من آن را در کتابی یافتم که ایّوب بن موسی نوشته و از زُهری، از عُروه، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت کرده است که: همانا زنی از قبیلهٔ بنی مخزوم، دزدی کرد. مردم گفتند: کیست که در (شفاعت) او نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخن گوید؟ هیچ یکی جرأت نکرد که در مورد وی نزد آن حضرت سخن بگوید. اُسامه بن زید با آن

۱- زیرا برخی کسان در نسب اُسامه طعنه می‌زدند، ولی قول قیافه شناس را اعتبار می‌دادند.

حضرت سخن گفت و آن حضرت فرمود: «همانا اگر در میان بنی اسرائیل مردی شریف دزدی می‌کرد، از وی درمی‌گذشتند و اگر مردی ضعیف دزدی می‌کرد، دست او را می‌بریدند. اگر (دخترم) فاطمه دزدی می‌کرده، دست او را قطع کردم.)

٣٧٣٤- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبَّادٍ ، يَحْيَى بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا الْمَاجِشُونُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : نَظَرَ ابْنُ عُمَرَ يَوْمًا ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ، إِلَى رَجُلٍ يَسْحَبُ ثِيَابَهُ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : انْظُرْ مَنْ هَذَا ؟ لَيْتَ هَذَا عِنْدِي ، قَالَ لَهُ إِنْسَانٌ : أَمَا تَعْرِفُ هَذَا يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ أُسَامَةَ ، قَالَ : فَطَأْطَأَ ابْنُ عُمَرَ رَأْسَهُ ، وَنَقَرَ بِيَدَيْهِ فِي الْأَرْضِ ، ثُمَّ قَالَ : لَوْ رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَأَحَبَّهُ .

٣٧٣٤ ـ از ماجشون روایت است که عبدالله بن دینار گفت: ابن عمر در حالی که در مسجد بود به سوی مردی نگریست که به گوشهٔ‌مسجد رفت در حالی که جامه‌هایش بر زمین کشیده می‌شد. وی گفت: ببین که او کیست؟ کاش نزدیک من می‌بود (تا نسبت درازی جامه ـ یا ـ رفتن خرامان ـ نصیحتش می‌کردم) کسی به او گفت: آیا او را نمی‌شناسی ای ابوعبدالرحمن؟ وی محمد بن اُسامه است.

عبدالله بن دینار می‌گوید: (با شنیدن آن) ابن عمر سر خود را به زیر افکند و با دستهای خویش زمین را کاوید و سپس گفت: اگر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) او را می‌دید، دوستش می‌داشت (زیرا پدر و پدربزرگش را دوست می‌داشت.»

٣٧٣٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي : حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنه : حَدَّثَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ ، فَيَقُولُ : «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا ، فَإِنِّي أُحِبُّهُمَا» . [انظر : ٣٧٤٧، ٦٠٠٣].

٣٧٣٥ ـ از ابوعثمان، از اُسامه بن زید(رضی‌الله عنه) روایت است که وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حدیث کرده است که: آن حضرت، او و حسن (نوهٔ خود) را برمی‌گرفت و می‌گفت: «بارالها» ایشان را دوست بدار، همانا من ایشان را دوست می‌دارم.

٣٧٣٦- وَقَالَ نُعَيْمٌ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي مَوْلًى لِأُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ : أَنَّ الْحَجَّاجَ ابْنَ أَيْمَنَ بْنِ أُمِّ أَيْمَنَ ، وَكَانَ أَيْمَنُ بْنُ أُمِّ أَيْمَنَ أَخَا أُسَامَةَ

٣٧٣٦ ـ از مَعْمر روایت است که زُهری گفت: غلام آزاد شدهٔ اُسامهٔ بن زید مرا خبر داده است که: همانا حَجاج ابن اُم اَیْمَن و اَیْمَن بن اُم اَیْمَن

٢٠- بَاب : مَنَاقِبِ عَمَّارٍ وَحُذَيْفَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا

٣٧٤٢- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : قَدِمْتُ الشَّامَ فَصَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ قُلْتُ : اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيسًا صَالِحًا ، فَأَتَيْتُ قَوْمًا فَجَلَسْتُ إِلَيْهِمْ ، فَإِذَا شَيْخٌ قَدْ جَاءَ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِي . قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالُوا : أَبُو الدَّرْدَاءِ ، فَقُلْتُ : إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُيَسِّرَ لِي جَلِيسًا صَالِحًا ، فَيَسَّرَكَ لِي ، قَالَ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، قَالَ : أَوَلَيْسَ عِنْدَكُمُ ابْنُ أُمِّ عَبْدٍ ، صَاحِبُ النَّعْلَيْنِ وَالْوِسَادِ وَالْمِطْهَرَةِ ، وَفِيكُمُ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ مِنَ الشَّيْطَانِ - يَعْنِي عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ - أَوَلَيْسَ فِيكُمْ صَاحِبُ سِرِّ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ غَيْرُهُ ، ثُمَّ قَالَ : كَيْفَ يَقْرَأُ عَبْدُاللَّهِ : ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ . فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ : ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى . وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَى﴾ . قَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ فِيهِ إِلَى فِيَّ . [راجع : ٣٢٨٧ . أخرجه مسلم : ٨٢٤ ، مختصراً] .

باب ـ ۳۰ مناقب عَمّار و حُذیفه(رضی‌الله عنهما) ۱

۳۷۴۲ ـ از ابراهیم از علقمه روایت است که گفت: من به شام رفتم و در مسجد آنجا دو رکعت نماز گزاردم و سپس گفتم: بارالها، برایم همنشینی صالح میسر گردان. سپس نزد گروهی رفتم و با ایشان نشستم، ناگاه پیرمردی آمد و در کنار من نشست. گفتم: او کیست؟ گفتند: اَبودَرداء، گفتم: من از خداوند خواسته بودم که برایم همنشینی صالح میسر کند، و او تو را برایم میسر کرد. ابودرداء گفت: از کجا هستی؟ گفتم: از مردم کوفه هستم. گفت: آیا ابن اُم عبد (عبدالله بن مسعود) کفش بردار، و بالش بردار و آب بردار (آن حضرت) نزد شما نیست، و در میان شما کسی هست که خداوند او را از اغوای شیطان پناده داده است[۲] ـ یعنی بر زبان پیامبر خود(صلی‌الله علیه وسلم) (یعنی عَمار). آیا صاحب سرّ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان شما نیست، همان کسی که آن سرّ را به جز وی (یعنی حُذَیفه) کسی نمی‌داند[۳] سپس

۱- عمار بن یاسر از مسلمانان اولیه است که از دست مشرکین مکه زجر زیاد دیده است. وی دو هجرت کرده و به دو قبله نماز گزارده و در غزوهٔ بدر و سایر غزوات شرکت کرده و در جنگ صفین به طرفداری علی(رضی‌الله عنه) جنگ کرده و بر وفق پیش بینی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) توسط اهل بغی به شهادت رسیده است. حُذیفه، نیز قدیم الاسلام است، و اسلام وی بعد از عمار است. او را صاحب سرّ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفتند؛ زیرا وی علم شناخت منافقین یا نشانه‌های شناخت منافق را از آن حضرت دریافته است. در سال ۳۵ هجری چهل شب پس از شهادت عثمان(رضی‌الله عنه) در مداین فوت کرد.

۲- در برخی از نسخ بخاری، عوض «وَفیکُم الذی» به حالت سؤالیه آمده است: «اَفیکُم الّذی» یعنی ـ آیا در میان شما هست آنکه ـ

۳- یعنی آنچه را پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ منافقان به حُذیفه فهمانیده بود و گفته‌اند که عمر(رضی‌الله عنه) نماز جنازه را معطل می‌کرد تا حذیفه نزدش می‌آمد و او نماز جنازه را می‌خواند.

ابودرداء گفت: عبدالله (بن مسعود) «و اللّیل اِذا یَغْشی» را چگونه می‌خواند؟ (علْقمه می‌گوید) بر ابودرداء چنین خواندم: «واللّیل اِذا یَغْشی، والنَّهار اِذا تَجلّی. و الذّکر الاُنثی»[1] ابودرداء گفت: به خدا سوگند همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر من همچنان خواند، از دهن خود بر دهن من.

٣٧٤٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : ذَهَبَ عَلْقَمَةُ إِلَى الشَّامِ ، فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ قَالَ : اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيسًا صَالِحًا ، فَجَلَسَ إِلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ ، فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، قَالَ : أَلَيْسَ فِيكُمْ ، أَوْ مِنْكُمْ ، صَاحِبُ السِّرِّ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ ، يَعْنِي حُذَيْفَةَ ، قَالَ : قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : أَلَيْسَ فِيكُمْ ، أَوْ مِنْكُمْ ، الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ ، يَعْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ ، يَعْنِي عَمَّارًا ، قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : أَلَيْسَ فِيكُمْ ، أَوْ مِنْكُمْ ، صَاحِبُ السِّوَاكِ ، وَالْوِسَادِ أَوِ السِّرَارِ ؟ قَالَ : بَلَى ، قَالَ : كَيْفَ كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقْرَأُ : ﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى . وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴾ . قُلْتُ : ﴿ وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَى ﴾ قَالَ : مَا زَالَ بِي هَؤُلَاءِ حَتَّى كَادُوا يَسْتَنْزِلُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٣٢٨٧ . أخرجه مسلم : ٨٢٤ ، مختصراً] .

٣٧٤٣ ـ از شُعبه از مُغیره روایت است که ابراهیم گفت: عَلْقمه به سوی شام رفت و چون به مسجد درآمد، گفت: بارالها، برایم همنشینی صالح میسر کن. وی نزد ابودرداء نشست. ابودرداء گفت: تو از کجا هستی؟ علقمه گفت: من از مردم کوفه می‌باشم. ابودرداء گفت: آیا در میان شما، یا از شما، صاحب رازی نیست که به جز وی کسی دیگر آن راز را نمی‌داند، یعنی حُذیفه. علقمه گفت: گفتم: آری هست. سپس ابودرداء گفت: آیا در میان شما، یا از شما کسی نیست که خداوند او را به زبان پیامبر خود پناه داده است، یعنی از شیطان، یعنی آن کس عمّار است. علقمه گفت: گفتم: آری هست. ابودرداء گفت: آیا در میان شما یا کسی از شما نیست که مسواک بردار، بالش بردار،[2] یا صاحب راز (آن حضرت) باشد؟ علقمه گفت: گفتم: آری هست. سپس ابودرداء گفت: عبدالله (ابن مسعود) چگونه (این سوره

۱- سه آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ «اللّیل» است. «قسم به شب چون بپوشاند، و قسم به روز چون ظاهر شود، و قسم به ذاتی که آفرید نرد و ماده را» گفته‌اند که در اول چنین نازل شده بود «و الذّکر و الانثی» بدون لفظ «و ما خَلَق» که آن را نشنیده بودند و سایر صحابه به تواتر از آن حضرت شنیده بودند. سپس لفظ «و ماخلق» نازل شد که ابن مسعود و ابودرداء آن را از آن حضرت نشنیده بودند و سائر صحابه به تواتر از آن حضرت شنیده بودند چنانکه در قرآن چنان آمده است: «و ماخلق الذکر و الانثی» (الیل: ۳).

۲- لفظ (والوساد) یعنی بالش بردار، در سایر نسخ بخاری به نظر نرسید.

٢١- بَاب : مَنَاقِبِ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

٣٧٤٤- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا ، وَإِنَّ أَمِينَنَا ، أَيَّتُهَا الأُمَّةُ ، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ » . [انظر : ٤٣٨٢، ٧٢٥٥. أخرجه مسلم : ٢٤١٩].

٣٧٤٥- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ صِلَةَ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَهْلِ نَجْرَانَ : « لأَبْعَثَنَّ - يَعْنِي - عَلَيْكُمْ أَمِينًا ، حَقَّ أَمِينٍ » . فَأَشْرَفَ أَصْحَابُهُ فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ ﷺ . [انظر : ٤٣٨٠، ٤٣٨١، ٧٢٥٤. أخرجه مسلم : ٢٤٢٠].

را می‌خواند: «و اللّیل إذا یغشی، والنهارِ إذا تَجَلّی» گفتم: «والذّکرِ والأُنْثی» ابودرداء گفت: این مردم (شام) همیشه با من (در می‌افتادند) تا آنکه نزدیک بود که مرا بلغزانند از آنچه از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده بودم.

باب ـ ۲۱ مناقب ابوعبیدهٔ بن الجراح(رضی‌الله عنه)[1]

۳۷٤٤ ـ از ابوقلابه، از انس بن مالک روایت است که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا هر امتی را امینی است و همانا امین ما در این اُمت ابوعبیده بن الجرّاح است.»[2]

۳۷٤٥ ـ از صِله روایت است که حُذیفه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مردم نجران فرمود: «همانا می‌فرستم ـ یعنی ـ بر شما امینی، که حق امانت به جا کند.» یاران آن حضرت منتظر بودند (که آن شخص کی خواهد بود) آن حضرت ابوعبیده(رضی‌الله عنه) را فرستاد.[3]

۱- نام وی عامر بن عبدالله بن الجراح است. نسب او در «فهر» با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جمع می‌شود، و یکی از عشرهٔ مبشره است در هفده سالگی با عثمان من مظعون ایمان آورد و از مسلمانان نخستین به شمار می‌رود. به حبشه هجرت کرد و در غزوات شرکت نمود. گفته‌اند که در جنگ بدر، پدر خود را که کافر بود کشت و روز احد از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جدا نشد و دو حلقهٔ تیر را که بر رخسار مبارک آن حضرت خلیده بود با دندان خود برکشید و دو دندان جلوی او افتاد. در زمان خلافت عمر(رضی‌الله عنه) در شام امیر بود و در سنهٔ ۱۸ هجری در آنجا درگذشت.

۲- همانا هر صفتی را که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به یکی از صحابهٔ بزرگ تخصیص داده است بدین معنی است که آن صفت در وی بسیار زیاد است و این تخصیص نفی آن صفت را از دیگران نمی‌کند. چنانکه صفت حیا را به عثمان(رضی‌الله عنه) نسبت داده است.

۳- نجران شهری است در نزدیک یمن. در سال نهم هجرت مردم آن

[بابُ : ذِكرِ مُصْعَبِ بنِ عُمَيرٍ]
٢٢- بَابٌ : مَنَاقِبِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا

قال نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : عَانَقَ النَّبِيُّ ﷺ الْحَسَنَ [راجع : ٢١٢٢].

٣٧٤٦- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى ، عَنِ الْحَسَنِ : سَمِعَ أَبَا بَكْرَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ ، وَالْحَسَنُ إِلَى جَنْبِهِ ، يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَإِلَيْهِ مَرَّةً ، وَيَقُولُ : «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» . [راجع : ٢٧٠٤].

٣٧٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ قال : سَمِعْتُ أَبِي قال : حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ وَيَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا ، فَأَحِبَّهُمَا» . أَوْ كَمَا قَالَ . [راجع : ٣٧٣٥].

باب ـ ذکر مُصْعَب بن عُمَیر[1]
باب ـ ۲۲ مناقب حسن و حسین(رضی‌الله عنهما)[2]

نافع بن جبیر گفته است که ابوهریره گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حسن را در آغوش گرفت.

۳۷٤٦ ـ از ابوبکره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که بر منبر بود و حسن در کنار وی بود و باری به سوی مردم و باری به سوی حسن می‌نگریست، شنیدم که می‌فرمود: «این پسر من سالار است و شاید که خداوند به وسیلهٔ او میان دو گروه از مسلمانان صلح بیاورد.»[3]

۳۷٤۷ ـ از اُسامهٔ بن زید(رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او

نمایندگانی نزد آن حضرت فرستادند تا آن حضرت کسی را به نجران اعزام کند که اسلام را به مردم یاد بدهد و آن حضرت ابوعبیده را فرستاد.

۱- مُصْعَب بن عُمیر ابن هشام ابن عبدالدار بن عبد مناف قریشی در زمرهٔ اجلهٔ صحابه و فضلا بود. اسلام وی پس از درآمدن آن حضرت به «دار ارقم» است و در جنگ بدر شرکت کرده است. آن حضرت او را بعد از عقبهٔ دوم به مدینه فرستاد تا مردم آنجا را به اسلام فراخواند و قرآن بیاموزاند. وی در غزوهٔ احد در سنین حدود چهل، به شهادت رسید.

۲- حسن و حسین(رضی‌الله عنهما) نوه‌های محمد مصطفی(صلی‌الله علیه وسلم) و فرزندان فاطمةالزهرا سیدهٔ نسأ اهل الجنة و علی مرتضی(رضی‌الله عنهما) اند. کنیت امام حسن(رضی‌الله عنه) ابومحمد است که در رمضان سال سوم هجرت زاده شد و آن حضرت او را، حسن نام گذاشت و وفات وی در سال پنجاه هجری یا به همین حدود است. کنیت امام حسین(رضی‌الله عنه)، ابوعبدالله است، ولادت وی چهارم شعبان سال چهارم هجری است و شهادت وی در سال شصت و یکم هجری است. این هر دو جامع مکارم اخلاق و دو دوحهٔ عظیمی از شجرهٔ نبوت‌اند که ممدوح و محبوب جد خود پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اند. وصف و مدح کسانی که تا این حد شرف ذاتی داشته باشند، در این مختصر نمی‌گنجد.

۳- پس از شهادت علی(رضی‌الله عنه) مردم به امام حسن(رضی‌الله عنه) که در کوفه بود بیعت کردند. حدود شش ماه بعد لشکر معاویه به قصد جنگ به نزدیک کوفه رسید. میان آن‌ها مذاکراتی صورت گرفت، امام حسن(رضی‌الله عنه) برای جلوگیری از خونریزی میان دو گروه مسلمان، با معاویه صلح کرد و از امر خلافت دست کشید و همان فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تحقق یافت.

و حسن را برمی‌گرفت و می‌فرمود: «بارالها، همانا من این هر دو را دوست می‌دارم پس تو آنها را دوست بدار.» یا چنانکه (این مفهوم را به لفظی دیگر) فرمود.

٣٧٤٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أُتِيَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجُعِلَ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ، وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا، فَقَالَ أَنَسٌ: كَانَ أَشْبَهَهُمْ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ، وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ.

۳۷٤۸ ـ از جریر، از محمد روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: سر حسن و زیبایی علیه‌السلام را که در تشتی نهاده بودند، نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و او (با چوبی یا انگشتی) بر آن سر می‌زد و در مورد حسین وی چیزی می‌گفت.[1]

انس گفت: وی مشابه‌ترین اهل بیت، به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود و موهای (حسین(رضی‌الله عنه» با گیاه وسمه رنگ شده بود.

٣٧٤٩- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ الْمِنْهَالِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ، يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ». [أخرجه مسلم: ٢٤٢٢].

۳۷٤۹ ـ از عَدی روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که حسن بن علی را بر دوش خود گرفته بود و می‌گفت: «بارالها، من او را دوست می‌دارم، پس تو او را دوست بدار.»

٣٧٥٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ ﷺ وَحَمَلَ الْحَسَنَ وَهُوَ يَقُولُ: بِأَبِي شَبِيهٌ بِالنَّبِيِّ، لَيْسَ شَبِيهٌ بِعَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ. [راجع: ٣٥٤٢].

۳۷۵۰ ـ از ابن ابی مُلکیه روایت است که عُقبهٔ بن حارث گفت: ابوبکر(رضی‌الله عنه) را دیدم که حسن را بر دوش گرفته بود و می‌گفت پدرم فدایت باد، وی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شباهت دارد، نه به علی. در حالیکه علی (رضی‌الله عنه) می‌خندید.

٣٧٥١- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَصَدَقَةُ قَالَا: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ: ارْقُبُوا مُحَمَّدًا ﷺ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ. [راجع: ٣٧١٣].

۳۷۵۱ ـ از واقد بن محمد از پدرش روایت

۱- این واقعه در جنگ کربلا رخ داده که در سال ۶۱ هجری، آن مصیبت بزرگی پدید آمد که امام حسین رضی‌الله با هفتاد و دو تن از خانواده و یاران خود به شهادت رسید. سپس سر امام حسین(رضی‌الله عنه) را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و آن بدکیش چنین بی حرمتی کرد. عبیدالله بن زیاد توسط ابراهیم بن اشتر نخعی یکی از فرماندهان مختار بن ابی عبید ثقفی به قتل رسید و مختار سر او و سر سایر جنایتکاران واقعهٔ کربلا را نزد محمد بن حنفیه یا ابن زبیر فرستاد.

است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: ابوبکر گفت: خشنودی محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را در خشنودی اهل بیت وی دریابید و حقوق‌شان را پاس دارید.

۳۷۵۲- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسٍ.

وَقَالَ عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَنَسٌ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ.

۳۷۵۲ـ از هِشام بن یوسف، از مَعْمر، از زهری از انس روایت است. و عبدالرزاق گفته است: روایت است از مَعْمَر از زُهری که انس گفت: هیچ یکی به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شبیه‌تر و همانندتر از حسن بن علی نبود.

۳۷۵۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي نُعْمٍ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ: وَسَأَلَهُ عَنِ الْمُحْرِمِ - قَالَ شُعْبَةُ: أَحْسِبُهُ - يَقْتُلُ الذُّبَابَ؟ فَقَالَ: أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الذُّبَابِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا». [انظر: ۵۹۹۴].

۳۷۵۳ ـ از شعبه، از محمد بن ابی یعقوب روایت است که ابن ابی نُعم گفت: از عبدالله بن عمر که از حکم مُحْرِم کسی از وی می‌پرسید، شنیدم. شعبه (راوی) می‌گوید: می‌پندارم دربارهٔ مُحرمی که مگس را می‌کشد، سؤال کرد. ابن عمر گفت: مردم عراق از (کشتن) مگس می‌پرسند، حال آن‌که آنها پسر دختر رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (حسین) را کشته‌اند و پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «آن دو تن (حسن و حسین) دو گل ریحان من در دنیااند»[1]

۲۳- بَابُ: مَنَاقِبِ بِلَالِ بْنِ رَبَاحٍ، مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سَمِعْتُ دَفَّ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ»[راجع: ۱۱۴۹].

باب ـ ۲۳ مناقب بلال بن رَباح غلام آزاد شدهٔ ابوبکر(رضی‌الله عنه)[2]

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چون حضرات حسن و حسین(رضی‌الله عنهما) در بغل می‌گرفت و می‌بویید، آنها را به ریحان تشبیه کرده است.

۲- بلال حبشی مردی سیاه فام بود که در مکه زاده شده بود. وی غلام امیه بن خلف بود و او نخستین کسی است که در مکه اسلام خود را ظاهر کرد و انواع زجر و شکنجه کشید. وی در همهٔ مصائب صبر می‌کرد و خدای را یاد می‌نمود و أحد أحد می‌گفت. آنگاه که مالکش، امیهٔ بن خلف او را زجر می‌داد و سنگ بر سینه‌اش گذاشته بود، ابوبکر(رضی‌الله عنه) او را خریده و آزاد کرد. وی مؤذن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود و در روز فتح مکه به دستور آن حضرت بر بام کعبهٔ معظمه اذان داد. وفات وی در دمشق در سنهٔ ۱۸ یا ۲۰ واقع شد. گویند در وقت مرگ زنش می‌گفت: واحسرتا، او می‌گفت: واطربا، فردا محمد(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران او را ملاقات می‌کنم.

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آواز پای‌افزار تو را (ای بلال) در پیشاپیش خود در بهشت شنیدم.

٣٧٥٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ : أَخْبَرَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ عُمَرُ يَقُولُ : أَبُو بَكْرٍ سَيِّدُنَا ، وَأَعْتَقَ سَيِّدَنَا . يَعْنِي بِلاَلاً .

۳۷۵۴ ـ از محمد بن مُنکدر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: عمر (بن خطاب) می‌گفت: ابوبکر سالار ماست، و سالار ما را آزاد کرده است، یعنی بلال را.

٣٧٥٥- حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ قَيْسٍ : أَنَّ بِلاَلاً قَالَ لأَبِي بَكْرٍ : إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا اشْتَرَيْتَنِي لِنَفْسِكَ فَأَمْسِكْنِي ، وَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا اشْتَرَيْتَنِي لِلَّهِ ، فَدَعْنِي وَعَمَلَ اللَّهِ .

۳۷۵۵ ـ از اسماعیل روایت است که قیس گفت: بلال (پس از وفات آن حضرت) به ابوبکر گفت: اگر مرا به خاطر نفس خود خریده بودی، مرا نزد خود نگهدار و اگر مرا به خاطر خدا خریده بودی، مرا به حال من در کار خدا بگذار.[1]

٢٤- بَاب : ذِكْرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

باب ـ ۲۴ ذکر ابن عباس(رضی‌الله عنه)[2]

٣٧٥٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : ضَمَّنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ : «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْحِكْمَةَ» .

حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : وَقَالَ : «عَلِّمْهُ الْكِتَابَ» .

حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ خَالِدٍ : مِثْلَهُ .

وَالْحِكْمَةُ : الإِصَابَةُ فِي غَيْرِ النُّبُوَّةِ . [راجع : ٧٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٧٧] .

۳۷۵۶ ـ از عِکرِمَه روایت است که

۱- بلال پس از وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، زیستن در مدینه را تاب نیاورد و خواست که آنجا را ترک کند. ابوبکر(رضی‌الله عنه) او را مانع شد و از وی خواست که چون گذشته در مدینه بماند و در مسجد اذان بگوید. وی به پاسخ چنان گفت که در حدیث آمده است. بلال که بدون وجود شریف آن حضرت تاب زیستن در مدینه را نداشت، به روایتی تا فوت ابوبکر(رضی‌الله عنه) در مدینه ماند و به روایتی به شام رفت و چندی بعد آمد، از فاطمهٔ زهرا(رضی‌الله عنه) پرسید، گفتند که وفات یافته است، حسن و حسین(رضی‌الله عنهما) را در آغوش گرفت و بوسید، مردم توسط حسن(رضی‌الله عنه) از وی خواستند که اذان بگوید. وی اجابت کرد و «الله اکبر، الله اکبر» گفت. چون «أشهدأنّ محمد رسول‌الله» گفت. مردم به صدای بلند گریستند و او هم گریست و بیش از آن نتوانست که کلمات اذان را بگوید.

۲- عبدالله بن عباس پسر عم آن حضرت است که سه سال قبل از هجرت در شعب در مکه زاده شد. آن حضرت او را ترجمان القران نامید و لقب سید المفسرین دارد. عمر(رضی‌الله عنه) دربارهٔ وی گفته است. وی جوانی است پیر که زبانی گویا و دلی دانا دارد. مسروق گفته است: چون ابن عباس را دیدم، گفتم مقبول‌ترین مردم است و چون سخن زد، گفتم فصیح‌ترین مردم است و چون حدیث گفت: گفتم عالم‌ترین مردم است. عمر(رضی‌الله عنه) او را با بزرگان صحابه برابر می‌کرد. وی در آخر عمر نابینا شده بود و در سنهٔ ۶۸ هجری به عمر هفتادسالگی در طائف وفات یافت.

ابن‌عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا به سینهٔ خود چسبانید و گفت: «بارالها، او را حکمت (دانش قرآن) بیاموز.» روایت است از ابومَعْمر، از عبدالوارث که (عوض حکمت) آن حضرت گفته بود: «او را قرآن بیاموز». موسی، از وُهیب، از خالد، مثل روایت ابومعمر روایت کرده است. حکمت: رسیدن به حق است، بدون نبوّت.

٢٥- بَاب : مَنَاقِبِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

٣٧٥٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ وَاقِدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ خَبَرُهُمْ ، فَقَالَ : «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ ابْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ» . وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ : «حَتَّى أَخَذَ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ». [راجع : ١٢٤٦] .

باب – ۲۵ مناقب خالد بن ولید(رضی‌الله عنه)[1]

۳۷۵۷ ـ از حُمَید بن هلال روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از مرگ زید و جعفر، و ابن رواحه (در غزوهٔ موته در منطقهٔ شام)، پیش از آنکه خبر مرگ شان برسد، به مردم خبر داد و فرمود: «زیر پرچم را گرفت و از پای درآمد، سپس جعفر آن را گرفت و از پای درآمد، سپس ابن رواحه گرفت و از پای درآم» و در حالی که اشک از چشمان آن حضرت جاری بود، فرمود «تا آنکه شمشیری از شمشیرهای خدا (یعنی خالد) پرچم را گرفت و خداوند ایشان را نصرت داد.»

٢٦- بَاب : مَنَاقِبِ سَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

٣٧٥٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : ذُكِرَ عَبْدُاللَّهِ عِنْدَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو فَقَالَ : ذَاكَ رَجُلٌ لَا أَزَالُ أُحِبُّهُ ، بَعْدَ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «اسْتَقْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ : مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ - فَبَدَأَ بِهِ - وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ» . قَالَ : لَا أَدْرِي بَدَأَ بِأُبَيٍّ أَوْ بِمُعَاذٍ . [انظر : ٣٧٦٠] .

باب ـ ۲۶ مناقب سالم غلام آزاد شدهٔ ابوحُذیفه (رضی‌الله عنه)

۳۷۵۸ ـ از ابراهیم روایت است که مسروق گفت: از عبدالله بن مسعود نزد عبدالله بن عمرو یاد شد. وی گفت: وی مردی است که همیشه او را دوست می‌دارم، پس از آنکه از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

۱- کنیت او ابوسلیمان است که در فاصلهٔ میان پیمان حدیبیه و فتح مکه ایمان آورد و مصدر فتوحات عظیم شد در شجاعت و شهامت کم مانند بود در سال ۲۱ در حمص وفات کرد.

۳۸۰٦ح، ۳۸۰۸ط، ٤۹۹۹ط. أخرجه مسلم: ۲٤٦٤].

۲۷- باب: مَنَاقِبِ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

۳۷٥۹- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ: سَمِعْتُ مَسْرُوقًا قَالَ: قَالَ عَبْدُاللهِ بْنُ عَمْرٍو: إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا وَقَالَ: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا». [راجع: ۳٥٥۹. أخرجه مسلم: ۲۳۲۱].

۳۷٦۰- وَقَالَ: «اسْتَقْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ». [راجع: ۳۷٥۸. أخرجه مسلم: ۲٤٦٤].

۳۷٦۱- حَدَّثَنَا مُوسَى، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، دَخَلْتُ الشَّامَ فَصَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيسًا صَالِحًا، فَرَأَيْتُ شَيْخًا مُقْبِلًا، فَلَمَّا دَنَا قُلْتُ: أَرْجُو أَنْ يَكُونَ اسْتَجَابَ، قَالَ: مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: أَفَلَمْ يَكُنْ فِيكُمْ صَاحِبُ النَّعْلَيْنِ وَالْوِسَادِ وَالْمِطْهَرَةِ، أَوَلَمْ يَكُنْ فِيكُمُ الَّذِي أُجِيرَ مِنَ الشَّيْطَانِ، أَوَلَمْ يَكُنْ فِيكُمْ صَاحِبُ السِّرِّ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ، كَيْفَ قَرَأَ ابْنُ أُمِّ عَبْدٍ: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾. فَقَرَأْتُ: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى. وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى. وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَى﴾. قَالَ: أَقْرَأَنِيهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَاهُ إِلَى فِيَّ، فَمَا زَالَ هَؤُلَاءِ حَتَّى كَادُوا

«قرائت را از چهارکس طلب کنید: از عبدالله بن مسعود ـ آن حضرت از نام وی آغاز کرد ـ و سالم مولی ابی حُذیفه، و اُبَی بن کعب، و مُعاذ بن جَبَل.» راوی می‌گوید: نمی‌دانم که آن حضرت اول نام اُبی بن کعب را گفته است یا معاذ بن جبل را.[1]

باب ـ ۲۷ مناقب ابن مسعود (رضی‌الله عنه)[2]

۳۷٥۹ ـ از مسروق روایت است که عبدالله بن عمرو گفت: همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) طبیعتاً سخنی زشت و ناهنجار نمی‌گفت و نه به قصد و تکلف چنین سخنی بر زبان می‌آورد و می‌فرمود: «همانا نزد من دوست‌ترین کس از میان شما، نیک اخلاق‌ترین شماست.»

۳۷٦۰ ـ و آن حضرت می‌فرمود: «قرائت قرآن را از چهار کس طلب کنید. از عبدالله بن مسعود و سالم مولی ابی حذیفه، و اُبی بن کعب و معاذ بن جَبَل.»

۳۷٦۱ ـ از ابراهیم روایت است که علقمه

۱- سالم بن مَعقِل از بزرگان و قرأ صحابه است. ابوحذیفه نیز از بزرگان صحابه است، هر دوی آن‌ها از مهاجرین اولین یعنی از آن کسانی بودند که پیش از دخول آن حضرت به «دارارقم» اسلام آورده بودند، «دارارقم» کانون پنهانی اسلام بود که در سال پنجم بعثت ایجاد شده بود. و هر دوی آن‌ها در جنگ بدر حضور یافتند. سالم قبل از هجرت آن حضرت به مدینه هجرت کرد و انصار را در قبا امامت می‌داد. سالم بن مَعقِل و ابوحذیفه در زمان خلافت ابوبکر (رضی‌الله عنه) در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. (شرح شیخ الاسلام)

۲- عبدالله بن مسعود از مسلمانان سابقین اولین است که پیش از دخول آن حضرت به «دارارقم» ایمان آورد. وی که مردی بسیار لاغر اندام و کوتاه قامت بود از خواص و صاحب راز آن حضرت بود و در سفر کفش و آب وضوی آن حضرت را حمل می‌کرد. دو هجرت کرده و به دو قبله نماز گزارده و در بدر و حُدیبیه حضور داشته و قرآن را در عهد آن حضرت جمع کرده و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) او را به بهشت بشارت داده است. وی در سال ۳۲ در شصت سالگی در مدینه وفات کرد و عثمان رضی‌الله عنه بر وی نمازگزارد.

يَرُدُّونَنِي . [أخرجه مسلم : ٨٢٤ مختصرا] .

گفت: به شام رفتم و دو رکعت نماز گزاردم و سپس گفتم: بارالها، برایم همنشینی صالح میسر گردان، سپس مردی پیر (ابودرداء) را دیدم که به سوی من می‌آید، چون به من نزدیک شد گفتم: امیدوارم که دعای من مستجاب شده باشد. وی به من گفت: از کجا می‌باشی؟ گفتم: از مردم کوفه می‌باشم. گفت: آیا در میان شما، کفش بردار و بالش بردار و ظرف آب بردار (آن حضرت یعنی ابن مسعود) نیست. آیا در میان شما کسی نیست که از شیطان پناه داده شده است (یعنی عمار) آیا در میان شما صاحب رازی نیست که به جز وی کسی آن را نمی‌داند (یعنی حُذیفه). ابن اُم‌ّعبد (ابن مسعود) چگونه می‌خواند: «واللّیل اذا یَغْشی» را؟

من بر وی چنین خواندم: «واللّیل اذا یغْشی. و النّهار اذا تَجَلّی و الذَّکرِ والأُنثی.» (بدون لفظ ـ وَ ماخَلَقَ ـ)

ابودرداء گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر من از دهان خود بر دهان من چنین خواند. همیشه (این مردم شام قرائت مرا شاذ می‌دانستند) تا آنکه نزدیک بود مرا از آن بگردانند.

٣٧٦٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : سَأَلْنَا حُذَيْفَةَ عَنْ رَجُلٍ قَرِيبِ السَّمْتِ وَالْهَدْيِ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى نَأْخُذَ عَنْهُ ، فَقَالَ : مَا أَعْرِفُ أَحَدًا أَقْرَبَ سَمْتًا وَهَدْيًا وَدَلًّا بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنِ ابْنِ أُمِّ عَبْدٍ . [انظر : ٦٠٩٧] .

٣٧٦٢ ـ از عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: از حُذیفه دربارهٔ مردی سؤال کردیم که بنابر سیرت و راه و روشی نیکو (تا حدی) به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزدیکی (و شباهت) داشته باشد تا او را سرمشق بگیریم. وی گفت: من هیچ یکی را از نظر راه و روشی نیکو و اخلاق و وقار از ابن امّ عبد (ابن مسعود) نزدیکتر به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نمی‌شناسم.

٣٧٦٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : حَدَّثَنِي الأَسْوَدُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا مُوسَى الأَشْعَرِيَّ ﷺ يَقُولُ : قَدِمْتُ أَنَا وَأَخِي مِنَ الْيَمَنِ ، فَمَكُثْنَا حِينًا ، مَا نُرَى إِلا أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ ، لِمَا نَرَى مِنْ دُخُولِهِ وَدُخُولِ أُمِّهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٤٣٨٤ . اخرجه مسلم : ٢٤٦٠] .

۳۷۶۳ ـ از اسود بن یزید روایت است که ابوموسی اشعری (رضی‌الله عنه) گفت: من و برادرم از یمن (به مدینه) آمدیم و تا مدت زمانی به جز این نمی‌پنداشتیم که عبدالله بن مسعود مردی از اهل بیت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خواهد بود؛ زیرا ورود او و مادر او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌دیدیم.

٢٨- بَاب : ذِكْرِ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

باب ـ ۲۸ ذکر معاویه(رضی‌الله عنه)[1]

٣٧٦٤- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا الْمُعَافَى ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الأَسْوَدِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : أَوْتَرَ مُعَاوِيَةُ بَعْدَ الْعِشَاءِ بِرَكْعَةٍ ، وَعِنْدَهُ مَوْلًى لابْنِ عَبَّاسٍ ، فَأَتَى ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ : دَعْهُ فَإِنَّهُ قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ٣٧٦٥] .

۳۶۷۴ ـ از عثمان بن الاسود روایت است که ابن ابوملیکه گفت: معاویه پس از نماز خفتن (نماز وتر را) یک رکعت گزارد. در آن وقت (کربب) غلام آزاده شدۀ ابن عباس نزد وی بود. وی نزد ابن عباس رفت و (اعتراض گونه) موضوع را گفت. ابن عباس گفت: او را بگذار، همانا معاویه با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت کرده است.

٣٧٦٥- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : قِيلَ لابْنِ عَبَّاسٍ : هَلْ لَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ ، فَإِنَّهُ مَا أَوْتَرَ إِلا بِوَاحِدَةٍ ؟ قَالَ : أَصَابَ، إِنَّهُ فَقِيهٌ . [راجع : ٣٧٦٤] .

۳۷۶۵ ـ از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی ملیکه گفت: آیا می‌توانی به امیرالمؤمنین معاویه سخنی بگویی، زیرا او (وتر را) یک رکعت گزارده است. ابن عباس گفت: درست

۱- معاویه بن ابوسفیان با پدر و مادر و برادر خود در روز فتح مکه در سال هشتم هجرت اسلام آورد. معاویه و پدر وی در زمرۀ مؤلفةالقلوب بودند یعنی کامل الایمان نبودند و آن حضرت با احسان و انعام بسیار دلهای ایشان را تألیف می‌کرد. معاویه گفته بود که در فتح حدیبیه اسلام آورده و آن را از پدر و مادر پنهان می‌کرده است. وی کاتب آن حضرت بود، نقل می‌کنند که کاتب وحی بود. آنچه به صحت پیوسته همین است که کاتب بود و در زمان خلافت عمر(رضی‌الله عنه) امیر دمشق شد و این در سنۀ نوزده بود و در زمان خلافت عثمان(رضی‌الله عنه) نیز در آنجا ماند تا آنکه با علی(رضی‌الله عنه) به مخالفت آغاز کرد و به محاربه پرداخت و در سال چهلم یا چهل و یکم از هجرت به تجویز امام حسن متقلد امر خلافت شد. بیش از چهل سال پیاپی امارت و خلافت کرد و در سنۀ ۶۰ هجری وفات نمود. (اقتباس از تیسیر القاری، ج ۳، ص ۴۶۸، و شرح شیخ الاسلام، ج ۶ ص ۴۶۲.)

٣٧٦٦- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ حُمْرَانَ ابْنَ أَبَانَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ : إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلَاةً ، لَقَدْ صَحِبْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا ، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا ، يَعْنِي : الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ . [راجع : ٥٨٧].

عمل کرده؛ زیرا وی فقیه است.

۳۷۶۶ ـ از حُمران ابن اَبان روایت است که معاویه(رضی‌الله عنه) گفت: همانا شما نمازی می‌گزارید که من که با پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت داشته‌ام، او را ندیده‌ام که چنین نمازی بگزارد و همانا آن حضرت از آن دو رکعت منع کرده است، یعنی از دو رکعت بعد از نماز عصر.

٢٩- بَاب : مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » [راجع : ٣٦٢٣] .

٣٧٦٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي ، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي » . [أخرجه مسلم : ٢٤٤٩ ، بزيادة] .

باب ـ ۲۹ مناقب فاطمه علیهاالسلام[1]

و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه مهتر زنان اهل بهشت است.»

۳۷۶۷ ـ از ابن ابی مُلَیکه روایت است که مِسوَر بن مَخرَمه(رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه پارهٔ تن من است. کسی که او را به خشم آورد، مرا به خشم می‌آورد.»

٣٠- بَاب : فَضْلِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

٣٧٦٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : إِنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَوْمًا يَا عَائِشُ ، هَذَا جِبْرِيلُ يُقْرِئُكِ السَّلَامَ » . فَقُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، تَرَى مَا لَا أَرَى تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٣٢١٧ . أخرجه مسلم : ٢٤٤٧] .

باب ـ ۳۰ فضیلت عایشه (رضی‌الله عنها)

۳۷۶۸ ـ از یونُس از ابن شهاب روایت است

۱- فاطمه(رضی‌الله عنها) دختر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از بطن خدیجه(رضی‌الله عنها) است. ولادت وی را برخی در سال اول بعثت آن حضرت و برخی پنج سال قبل از بعثت آورده‌اند. وی به زهرا و بتول ملقب است و در سال دوم هجرت پس از غزوهٔ بدر به ازدواج علی(رضی‌الله عنه) درآمد. وی در این وقت پانزده یا شانزده ساله بوده و علی رضی‌الله بیست و یک سال و نیم بوده است و از او حضرات حسن و حسین و محسن و زینب و اُم کلثوم و رقیه زاده شدند. محسن در صغر سن و رقیه قبل از سن بلوغ درگذشتند. شجرهٔ طیبه و ذریت آن حضرت همه از بطن فاطمه و مناقبش از حد و حصر بیرون است، قسمی از آن در ضمن فضایل اهل بیت است که به کتاب و سنت ثابت اند و قسمی از آن مخصوص به فاطمه است و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دوست داشتنی‌ترین بود. شش ماه پس از وفات آن حضرت به سن ۲۴ یا ۲۸ یا ۳۰ در مدینه وفات کرد.

که ابوسلمه گفت: همانا عایشه(رضی‌الله عنها) گفت:[۱] رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روزی فرمود: «ای عایشه، این است جبرئیل که بر تو سلام می‌رساند. من گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. آنچه تو می‌بینی من نمی‌بینم. مراد عایشه از این خطاب، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) است.

٣٧٦٩- حَدَّثَنَا آدَمُ حَدَّثَنَا: شُعْبَةُ قَالَ: وحَدَّثَنَا عَمْرٌو: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مُرَّةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [راجع: ٣٤١١. أخرجه مسلم: ٢٤٣١].

۳۷۶۹ ـ از مُرّه روایت است که ابوموسی اشعری (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بسیاری از مردان به مرتبهٔ کمال رسیده‌اند و از زنان به جز مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون به مرتبهٔ کمال نرسیدند و فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثَرید(نان و آب گوشت و یا نان خورش) است بر سائر غذاها.»

٣٧٧٠- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ، كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [أخرجه مسلم: ٢٤٤٦].

۳۷۷۰ ـ از عبدالله بن عبدالرحمن روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) می‌گفت:

۱- عایشهٔ صدیقه، همسر محبوب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، دختر ابوبکر(رضی‌الله عنه) است و مادر وی اُم رومان است. وی در مکه هشت سال قبل از هجرت زاده شده است. آن حضرت در مکه با وی نکاح کرد و هژده ماه پس از هجرت در مدینه با وی زفاف نمود. از وی فرزندی زاده نشد و آن حضرت با دختری به جز از وی ازدواج نکرد. آنگاه که عبدالله بن زبیر خواهرزادهٔ عایشه زاده شد. عایشه او را نزد آن حضرت برای تحنیک آورد. آن حضرت به عایشه گفت که نام وی عبدالله است و تو هم اُم عبدالله. کنیت ام عبدالله نسبت به خواهرزاده‌اش عبدالله بن زبیر است. نظر به بهتانی که بر وی بسته بودند، خداوند در برائت وی هجده آیت (در سورهٔ نور) نازل کرد. عایشه در وقت وفات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هجده ساله بودند، در موردی که سائر همسران آن حضرت بر عایشه رشک بردند و فاطمه(رضی‌الله عنها) را نزد آن حضرت فرستادند. آن حضرت به فاطمه گفت: آیا تو دوست نداری کسی را که من دوست می‌دارم. گفت: آری دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: پس عایشه را دوست بدار. پس دوستی عایشه، دوستی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) است. عروه می‌گوید: هیچ یکی را ندیدم که به فقه و طب و شعر از عایشه داناتر باشد. زُهری گفته است که علم عایشه از علم همه ازواج مطهره و زنان دیگر برتر است و از آن حضرت روایت شده که فرمود: دو ثلث دین خود (یعنی احکام شرعی) را از این حُمیراً (عایشه) بگیرید. خطای وی آن بود که در جنگ جمل علیه علی(رضی‌الله عنه) کارزار کرد. وی در سال ۵۸ وفات کرد.

از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثرید بر سائر غذاها است.»

۳۷۷۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ: أَنَّ عَائِشَةَ اشْتَكَتْ، فَجَاءَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، تَقْدَمِينَ عَلَى فَرَطِ صِدْقٍ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ. [انظر: ۴۷۵۳، ۴۷۵۴]

۳۷۷۱ ـ از ابن عَوْن، از قاسم بن محمد روایت است که گفت: عایشه مریض شد، ابن عباس آمد و گفت: ای اُمّ المؤمنین، تو بر پیشرو راستین (که اسباب بهشت را برایت آماده کرده‌اند) می‌روی، بر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و بر ابوبکر.

۳۷۷۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ: لَمَّا بَعَثَ عَلِيٌّ عَمَّارًا وَالْحَسَنَ إِلَى الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْفِرَهُمْ، خَطَبَ عَمَّارٌ فَقَالَ: إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهَا زَوْجَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ ابْتَلَاكُمْ لِتَتَّبِعُوهُ أَوْ إِيَّاهَا. [انظر: ۷۱۰۰، ۷۱۰۱]

۳۷۷۲ ـ از حَکَم روایت است که ابووائل گفت: آنگاه که علی (بن ابی‌طالب) عمّار و حسن (رضی‌الله عنهم) را (در آستانهٔ جنگ جمل) به کوفه فرستاد تا از مردم یاری جوید، عمّار خطبه خواند و گفت: همانا من می‌دانم که وی (عایشه) در دنیا و آخرت همسر آن حضرت است. ولی خداوند شما را آزمود که آیا از خداوند پیروی می‌کنید یا از عایشه.[۱]

۳۷۷۳- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلَادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا، فَأَدْرَكَتْهُمُ الصَّلَاةُ فَصَلَّوْا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ شَكَوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ التَّيَمُّمِ، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ: جَزَاكِ اللَّهُ خَيْرًا، فَوَاللَّهِ مَا نَزَلَ بِكِ أَمْرٌ قَطُّ، إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَكِ مِنْهُ مَخْرَجًا، وَجَعَلَ لِلْمُسْلِمِينَ فِيهِ بَرَكَةً. [راجع: ۳۳۴. أخرجه مسلم: ۳۶۷، مطولاً]

۳۷۷۳ ـ از هِشام از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: وی از (خواهر خود) اسماء گلوبندی به عاریت گرفت و گلوبند گم شد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کسی از یاران خویش را در جستجوی آن فرستاد. وقت نماز بر مردم فرا رسید و آنها بدون وضو نماز گزاردند. چون نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند از این حالت شکایت کردند. سپس آیت تیمم نازل شد. اُسَیْد بن حُضیر گفت: خداوند تو را جزای خیر بدهد (ای عایشه) به خدا سوگند، هرگز بر تو کاری (دشوار) پیش نیامده، مگر آنکه خداوند تو را از آن حالت

۱- یعنی دستور خداوند آن است که از امام پیروی شود، نه از زنان.

بیرون آورده و در آن برای مسلمانان برکتی گردانیده است.

۳۷۷۴- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : عَنْ هِشَامٍ : عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا كَانَ فِي مَرَضِهِ ، جَعَلَ يَدُورُ فِي نِسَائِهِ ، وَيَقُولُ : « أَيْنَ أَنَا غَدًا ، أَيْنَ أَنَا غَدًا » . حِرْصًا عَلَى بَيْتِ عَائِشَةَ . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي سَكَنَ . [راجع : ۸۹۰ . أخرجه مسلم : ۲۴۴۳].

۳۷۷۴ ـ از اَبواُسامه از هِشام روایت است که پدرش گفت: آنگاه که آن حضرت در مریضیی به سر می‌برد (که به وفات وی انجامید) بر زنان خود دور می‌زد و می‌گفت: من فردا کجا خواهم بود، من فردا کجا خواهم بود؟.» خواستار خانهٔ عایشه بود. عایشه گفت: چون روز نوبت من فرا رسید، آن حضرت ساکت شد (دیگر سؤال نکرد که فردا کجا خواهم بود.)

۳۷۷۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كَانَ النَّاسُ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَاجْتَمَعَ صَوَاحِبِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ ، فَقُلْنَ : يَا أُمَّ سَلَمَةَ ، وَاللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ ، وَإِنَّا نُرِيدُ الْخَيْرَ كَمَا تُرِيدُهُ عَائِشَةُ ، فَمُرِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ أَنْ يُهْدُوا إِلَيْهِ حَيْثُ مَا كَانَ ، أَوْ حَيْثُمَا دَارَ ، قَالَتْ : فَذَكَرَتْ ذَلِكَ أُمُّ سَلَمَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، قَالَتْ : فَأَعْرَضَ عَنِّي ، فَلَمَّا عَادَ إِلَيَّ ذَكَرْتُ لَهُ ذَاكَ فَأَعْرَضَ عَنِّي ، فَلَمَّا كَانَ فِي الثَّالِثَةِ ذَكَرْتُ لَهُ فَقَالَ : « يَا أُمَّ سَلَمَةَ لَا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ ، فَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا نَزَلَ عَلَيَّ الْوَحْيُ وَأَنَا فِي لِحَافِ امْرَأَةٍ مِنْكُنَّ غَيْرِهَا » . [راجع : ۲۵۷۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۴۱] .

۳۷۷۵ ـ از حَمّاد، از هِشام روایت است که پدرش گفت: مردم هدایای خویش را در روز نوبت عایشه به آن حضرت می‌فرستادند. عایشه گفته است: مصاحبین من (سائر همسران آن حضرت) به خانهٔ ام سلمه گرد آمدند و گفتند: ای اُم سلمه، به خدا سوگند مردم هدایای خویش را در روز نوبت عایشه می‌فرستند و همانا ما نیز (هدایای) نیک را می‌خواهیم، چنانکه عایشه می‌خواهد. پس به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بگوی که مردم را بگوید که هدایای خود را به هر جایی که آن حضرت باشد بفرستند. یا به هر جایی که به نوبت می‌رود. عایشه می‌گوید: اُم سلمه این موضوع را به پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کرد. اُم‌سلمه گفت: آن حضرت از من روی گردانید و چون آن حضرت نزد من باز آمد موضوع را به وی یاد کردم. وی از من روی گردانید و چون بار سوم یاد کردم فرمود: «ای اُم سلمه، در مورد عایشه مرا اذیت مکن؛ زیرا به خدا سوگند که بر من وحی فرود

نیامده است آنگاه که در لحاف یکی از شما زنان بوده‌ام به جز از لحاف عایشه.[۱]

۱- با ختم این حدیث، صحیح البخاری به مناصفه رسید. دوشنبه ۱۳ اکتبر ۲۰۰۴ پس از نماز خفتن.

٦٣- كِتَابُ مَنَاقِبِ الأَنْصَارِ

١- بَاب: مَنَاقِبِ الأَنْصَارِ

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا﴾ [الحشر: ٩]

٣٧٧٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا غَيْلَانُ بْنُ جَرِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسٍ: أَرَأَيْتَ اسْمَ الأَنْصَارِ، كُنْتُمْ تُسَمَّوْنَ بِهِ، أَمْ سَمَّاكُمُ اللَّهُ؟ قَالَ: بَلْ سَمَّانَا اللَّهُ.

كُنَّا نَدْخُلُ عَلَى أَنَسٍ، فَيُحَدِّثُنَا بِمَنَاقِبِ الأَنْصَارِ وَمَشَاهِدِهِمْ، وَيُقْبِلُ عَلَيَّ، أَوْ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَزْدِ، فَيَقُولُ: فَعَلَ قَوْمُكَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا كَذَا وَكَذَا. [انظر: ٣٨٤٤].

٣٧٧٧- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ بُعَاثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدِ افْتَرَقَ مَلَؤُهُمْ، وَقُتِلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجُرِّحُوا، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ فِي دُخُولِهِمْ فِي الإِسْلَامِ. [انظر: ٣٨٤٦، ٣٩٣٠].

۶۳ - کتاب مناقب انصار

باب ـ ۱ مناقب انصار (۱)[1]

«و نیز کسانی که قبل از (مهاجران) در مدینه جای گرفته و ایمان آوردند، هرکس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دلهایشان حسدی نمی‌یابند.» (الحشر: ۹)

۳۷۷۶ ـ از غَیلان بن جریر روایت است که گفت: به انس گفتم: در مورد «انصار» مرا آگاه کن. آیا شما خود آن را نام نهادید یا خداوند شما را به این لفظ نامید؟ انس گفت: بلکه خداوند ما را بدین لفظ نام نهاده است.[2] غیلان می‌گوید: ما نزد انس (در بصره) می‌رفتیم. وی مناقب انصار و محل حضور ایشان را (در غزوات) به ما قصه می‌کرد و بر من و مردی از قبیلهٔ ازد خطاب می‌کرد و می‌گفت: قوم تو در روز چنین و چنان، چنین و چنان کرد.

۳۷۷۷ ـ از هِشام از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: روز بُعاث[3] روزی

۱- لفظ (انصار) بر گروهی از اهل مدینه که از اولاد اَوس و خَزرج بودند اطلاق شده و آنها بدین نام شرف امتیاز یافتند؛ زیرا مسلمانان مهاجر را با دادن جای و بذل مال نصرت دادند و یاری رساندند.

۲- انس با این عبارت به این آیه نظر داشته است: «والسّابقوُن الاوّلوُن من المُهاجرین و الاَنصار» یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار (التوبه: ۱۰۰)

۳- روز بُعاث، روزی بود که میان دو قبیلهٔ اوس و خزرج که در مدینه می‌زیستند جنگهایی بس خونین واقع شد و بساکسان از اشراف و سران هر دو قوم کشته شده بودند و گفته‌اند که این محاربه به مدت یکصد و

بود که خداوند آن را برای مصلحت رسول خود پیش آورد. آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به مدینه رسید، گروه ایشان (یعنی اوس و خزرج) پریشان شده و بزرگان ایشان کشته و مجروح شده بودند، پس خداوند این (مقاتلهٔ آنها را) برای مصلحت رسول خود پیشتر آورد تا ایشان به اسلام درآیند.

۳۷۷۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : قَالَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ ، وَأَعْطَى قُرَيْشًا : وَاللَّهِ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعَجَبُ ، إِنَّ سُيُوفَنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَاءِ قُرَيْشٍ ، وَغَنَائِمُنَا تُرَدُّ عَلَيْهِمْ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَدَعَا الْأَنْصَارَ ، قَالَ : فَقَالَ : «مَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنْكُمْ» . وَكَانُوا لَا يَكْذِبُونَ ، فَقَالُوا : هُوَ الَّذِي بَلَغَكَ ، قَالَ : «أَوَلَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالْغَنَائِمِ إِلَى بُيُوتِهِمْ ، وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى بُيُوتِكُمْ ؟ لَوْ سَلَكَتِ الْأَنْصَارُ وَادِيًا ، أَوْ شِعْبًا ، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الْأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَهُمْ» . [راجع : ۳۱۴۶ . اخرجه مسلم : ۱۰۵۹].

۳۷۷۸ ـ از شُعبه، از ابوالتیّاح روایت است که وی از انس(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: انصار در روز فتح مکه (مراد بعد از فتح مکه است) آنگاه که آن حضرت (غنایم جنگ حنین را) به قریش داد، می‌گفتند: به خدا سوگند که این کاری بس عجیب است. در حالی که خون قریش از شمشیرهای ما می‌چکد، غنیمتهای ما به قریش داده می‌شود. چون این خبر به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، انصار را فراخواند و فرمود: «این چه سخنی است که از شما به من رسیده است» و انصار کسانی بودند که دروغ نمی‌گفتند، آنها گفتند: سخن همان است که به تو رسیده است. آن حضرت فرمود: «آیا بدین راضی نیستید که مردم با غنایم به خانه‌های خویش برگردند و شما با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برگردید: اگر انصار راه وادی یا معبر کوهی را پیش گیرند من همان راه وادی و معبر کوه ایشان را پیش می‌گیرم.»[1]

بیست سال به درازا کشید. بعضی گفته‌اند که پنج سال پیش از هجرت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه این جنگها واقع شد و از سران هر دو قوم کمتر کسی مانده بود و هر دو قوم پریشان احوال بودند و فقدان رؤسا و سران قوم باعث شد تا آنها زودتر به اسلام روی آورند.

۱- مراد از تقسیم غنایم جنگ حُنین است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مؤلفةالقلوب که قریش بودند سهمی زیاد داد. این امر بر برخی از انصار عجیب آمد؛ زیرا آنها همیشه در کنار آن حضرت با قریش می‌جنگیدند.

٢- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«لَوْلا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ»

قَالَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤٣٣٠] .

٣٧٧٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَوْ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : «لَوْ أَنَّ الأَنْصَارَ سَلَكُوا وَادِيًا ، أَوْ شِعْبًا ، لَسَلَكْتُ فِي وَادِي الأَنْصَارِ ، وَلَوْلا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ» .

فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : مَا ظَلَمَ ، بِأَبِي وَأُمِّي ، آوَوْهُ وَنَصَرُوهُ ، أَوْ كَلِمَةً أُخْرَى . [انظر : ٧٢٤٤ ، وانظر في مناقب الأنصار ، باب ٤٥] .

٣- بَاب : إِخَاءِ النَّبِيِّ ﷺ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ

٣٧٨٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ ، قَالَ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ : إِنِّي أَكْثَرُ الأَنْصَارِ مَالاً ، فَأَقْسِمُ مَالِي نِصْفَيْنِ ، وَلِي امْرَأَتَانِ ، فَانْظُرْ أَعْجَبَهُمَا إِلَيْكَ فَسَمِّهَا لِي أُطَلِّقْهَا ، فَإِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فَتَزَوَّجْهَا . قَالَ : بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ ، أَيْنَ سُوقُكُمْ ؟ فَدَلُّوهُ عَلَى سُوقِ بَنِي قَيْنُقَاعَ ، فَمَا انْقَلَبَ إِلا وَمَعَهُ فَضْلٌ مِنْ أَقِطٍ وَسَمْنٍ ، ثُمَّ تَابَعَ الْغُدُوَّ ، ثُمَّ جَاءَ يَوْمًا وَبِهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَهْيَمْ» . قَالَ : تَزَوَّجْتُ ، قَالَ : «كَمْ سُقْتَ إِلَيْهَا» . قَالَ : نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ ، أَوْ وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ . شَكَّ إِبْرَاهِيمُ . [راجع : ٢٠٤٨] .

باب ـ ۲ فرمودۀ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

«اگر فضیلت هجرت نمی‌بود. من خود را مردی از انصار می‌شمردم.» این حدیث را عبدالله بن زید از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۷۷۹ ـ از شعبه، از محمد بن زیاد، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ـ یا ابوالقاسم صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر انصار راه وادی یا معبرِ کوهی را پیش گیرند، من راه وادی انصار را پیش می‌گیرم و اگر فضیلت هجرت نمی‌بود، خودم را مردی از انصار می‌شمردم.»

باب ـ ۳ استوار کردن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رابطۀ برادری میان مهاجرین و انصار

۳۷۸۰ ـ از ابراهیم بن سعد، از پدرش روایت است که جدّش گفت: آنگاه که مهاجرین به مدینه رسیدند، رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) میان عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع پیوند برادری بست. سعد بن رَبیع به عبدالرحمن گفت: من ثروتمندترین مرد انصارم و می‌خواهم که مال خود را دو تقسیم کنم (مناصفۀ آن را به تو بدهم) و من دو زن دارم. بنگر که کدام یک خوشت می‌آید، نام او را به من بگوی تا او را طلاق دهم و چون عدۀ وی بگذرد با وی ازدواج کن. عبدالرحمن گفت: خداوند در مال تو و خانوادۀ تو برکت بیاورد. بازار شما کجاست؟

تفصیل آن در کتاب مغازی گذشت.

آنها او را به بازار بنی قینقاع رهنمایی کردند. وی از بازار برنگشت تا (از نفع معامله) روغن و قروت با خود نیاورد. سپس هر روز به بازار می‌رفت. بعد از آن روزی آمد و اثر زردی خوشبویی در وی نمودار بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این چیست؟» وی گفت: ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «چقدر مهر به آن زن دادی؟» گفت: یک خسته خرما از طلا ـ یا به وزن یک خستهٔ خرما از طلا. ابراهیم (راوی) شک کرده است.

۳۷۸۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : قَدِمَ عَلَيْنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ، وَآخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ ، وَكَانَ كَثِيرَ الْمَالِ ، فَقَالَ سَعْدٌ : قَدْ عَلِمَتِ الأَنْصَارُ أَنِّي مِنْ أَكْثَرِهَا مَالاً ، سَأَقْسِمُ مَالِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ شَطْرَيْنِ ، وَلِي امْرَأَتَانِ ، فَانْظُرْ أَعْجَبَهُمَا إِلَيْكَ فَأُطَلِّقُهَا ، حَتَّى إِذَا حَلَّتْ تَزَوَّجْتَهَا ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ ، فَلَمْ يَرْجِعْ يَوْمَئِذٍ حَتَّى أَفْضَلَ شَيْئًا مِنْ سَمْنٍ وَأَقِطٍ ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلا يَسِيرًا حَتَّى جَاءَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ وَضَرٌ مِنْ صُفْرَةٍ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَهْيَمْ» . قَالَ : تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : «مَا سُقْتَ إِلَيْهَا» . قَالَ : وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ ، أَوْ نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ : «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ» . [راجع : ۲۰۴۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۲۷ ، آخره بلفظ مختلف وبزيادة] .

۳۷۸۱ ـ از اسماعیل بن جعفر، از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: عبدالرحمن بن عوف نزد ما (به مدینه) آمد و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) میان او و سعد بن ربیع پیوند برادری بست. سعد مردی ثروتمند بود و گفت: انصار می‌دانند که من ثروت زیادی دارم و من مال خود را بین خود و بین تو دو نصف می‌کنم، و من دو زن دارم، پس ببین که کدام یک خوشت می‌آید، تا آن را طلاق بدهم و پس از آنکه حلال شد با وی ازدواج کنی. عبدالرحمن گفت: خداوند بر تو و خانواده‌ات برکت دهد. عبدالرحمن (از بازار) برنگشت تا آنکه از نفع (معامله) روغن و قروت آورد. و (در اجرای معامله) پیش از اندک زمانی نگذراند تا آنکه نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و بر وی اثر خوشبویی زردگون نمودار بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «این چیست؟» عبدالرحمن گفت: با زنی از انصار ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «چه مقدار به او مهر دادی؟» گفت: به وزن یک خستهٔ

خرما طلا، یا خستهٔ خرما از طلا. آن حضرت فرمود: «میهمانی ازدواج را برگزار کن ولو با گوسفندی باشد.»

٣٧٨٢- حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو هَمَّامٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَتِ الأَنْصَارُ: اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ النَّخْلَ، قَالَ: «لا». قَالَ: يَكْفُونَنَا الْمَئُونَةَ وَيُشْرِكُونَنَا فِي التَّمْرِ». قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. [راجع: ٢٣٢٥].

۳۷۸۲ ـ از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: انصار به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفتند: درختان خرما را میان ما و ایشان (مهاجرین) تقسیم کن. آن حضرت فرمود: «نِی» انصار گفتند: مهاجران در زمین ما کار کنند و در میوه ما را شریک گردانند.[1] مهاجران گفتند: پذیرفتیم و اطاعت کردیم.

٤- بَاب: حُبُّ الأَنْصَارِ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ۴ دوستی انصار از ایمان است.

٣٧٨٣- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، أَوْ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الأَنْصَارُ لا يُحِبُّهُمْ إِلاَّ مُؤْمِنٌ، وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلاَّ مُنَافِقٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ» [أخرجه مسلم: ٧٥].

۳۷۸۳ ـ از شُعبه، از عدی بن ثابت[2] روایت است که براء (رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم. یا گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «انصار را کسی به جز مؤمن دوست ندارد و ایشان را کسی به جز منافق دشمن ندارد. پس کسی که ایشان را دوست می‌دارد، خداوند او را دوست می‌دارد و کسی که ایشان را دشمن می‌دارد، خداوند او را دشمن می‌دارد.»

٣٧٨٤- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبْرٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الإِيمَانِ حُبُّ الأَنْصَارِ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الأَنْصَارِ». [راجع: ١٧. أخرجه مسلم: ٧٤].

۳۷۸۴ ـ از شُعبه، از عبدالله بن عبدالله بن جبر از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نشانهٔ ایمان دوستی انصار و نشانهٔ نفاق دشمنی انصار

۱- در متن فوق عبارت ـ قال: یکفوننا المئونَة و یُشرکُونَنا فِی التَمر ـ در میان گیومه «» آمده است. که سخن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پنداشته شده است.

۲- عدِی بن ثابت انصاری ثقه است. ولی مذهب تشیع داشته و قاضی و امام مسجد شیعه‌ها در کوفه بوده است. شعبه که از وی روایت کرده اهل تسنن و امیرالمؤمنین فی الحدیث است و او شیخ الشیوخ بخاری می‌باشد.

است.»

٥- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلأَنْصَارِ : «أَنْتُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ»

باب ـ ۵ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به انصار «شما دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من هستید.»

٣٧٨٥- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ حَدَّثَنَا : عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : رَأَى النَّبِيُّ ﷺ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ مُقْبِلِينَ - قَالَ : حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - مِنْ عُرُسٍ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مُمْثِلًا فَقَالَ : «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» . قَالَهَا ثَلَاثَ مِرَارٍ . [انظر : ٥١٨٠ . اخرجه مسلم : ٢٥٠٨] .

۳۷۸۵ ـ از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زنان و کودکان (انصار) را دید که می‌آیند. راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که انس گفت: از عروسی می‌آیند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و قد برافراشت و گفت: «بارالها، شما از دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من هستید.» و سه بار این سخن را تکرار نمود.

٣٧٨٦- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا بَهْزُ ابْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي هِشَامُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا ، فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ». مَرَّتَيْنِ . [انظر : ٥٢٣٤ ، ٦٦٤٥ . اخرجه مسلم : ٢٥٠٩].

۳۷۸۶ ـ از شُعبه، از انس بن زید روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: زنی از انصار نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد در حالی که کودکش با وی بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با وی حرف زد و گفت: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که شما (مردم انصار) دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من هستید.) آن حضرت دوبار [این سخن را تکرار] فرمود.

٦- بَاب : أَتْبَاعِ الأَنْصَارِ

باب ـ ۶ پیروان انصار

٣٧٨٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعْتُ أَبَا حَمْزَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ : قَالَتِ الأَنْصَارُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لِكُلِّ نَبِيٍّ أَتْبَاعٌ ، وَإِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاكَ ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا ، فَدَعَا بِهِ ،

۳۷۸۷ ـ از شُعبه، از عَمرو، از ابوحمزه روایت است که زید بن ارقم گفت: انصار گفتند، یا رسول‌الله، هر پیامبری پیروانی دارد و همانا ما پیروان تو می‌باشیم، پس از خداوند بخواه که

فَنَمَيْتُ ذَلِكَ إِلَى ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، قَالَ : قَدْ زَعَمَ ذَلِكَ زَيْدٌ . [انظر : ۳۷۸۸] .

پیروان ما از قوم خود ما باشد. آن حضرت به خواستهٔ ایشان دعا کرد. عمرو گفت: این حدیث را به ابن ابی لیلی رساندم. گفت: همانا زید (بن ارقم) آن را گفته است.

۳۷۸۸- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا حَمْزَةَ ، رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ : قَالَتِ الأَنْصَارُ : إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ أَتْبَاعًا ، وَإِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاكَ ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَتْبَاعَهُمْ مِنْهُمْ » .

قَالَ عَمْرٌو : فَذَكَرْتُهُ لابْنِ أَبِي لَيْلَى ، قَالَ : قَدْ زَعَمَ ذَاكَ زَيْدٌ ، قَالَ شُعْبَةُ : أَظُنُّهُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ . [راجع: ۳۷۸۷] .

۳۷۸۸ ـ از شعبه از عَمْرو بن مُرَّه روایت است که گفت: از ابوحمزه که مردی از انصار است شنیدم که گفت: انصار گفتند: هر قومی پیروانی دارد و همانا ما پیروان تو هستیم، پس خداوند را دعا کن که پیروان ما از قوم خود ما باشد. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، پیروان ایشان را از قوم ایشان بگردان.» عَمرو گفته است: این حدیث را به ابن لیلی یاد کردم. گفت: همانا زید آن را گفته است. شعبه گفت: گمان می‌کنم که مراد از زید، زید بن ارقم است.

۷- بَابُ : فَضْلِ دُورِ الأَنْصَارِ

باب ـ ۷ فضیلت سراهای انصار

۳۷۸۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « خَيْرُ دُورِ الأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الأَشْهَلِ ، ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ » .

فَقَالَ سَعْدٌ: مَا أَرَى النَّبِيَّ ﷺ إِلا قَدْ فَضَّلَ عَلَيْنَا ؟ فَقِيلَ : قَدْ فَضَّلَكُمْ عَلَى كَثِيرٍ .

وَقَالَ عَبْدُ الصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : سَمِعْتُ أَنَسًا : قَالَ أَبُو أُسَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا . وَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ . [انظر : ۳۷۹۰ ، ۳۸۰۷ ، ۶۰۵۳ . اخرجه مسلم : ۲۵۱۱] .

۳۷۸۹ ـ از شُعبه، از قَتاده، از انس بن مالک روایت است که ابو اُسَیْد(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین سراهای انصار، سراهای بَنو نجار است، سپس سراهای بُنو عبدالأشهل، سپس بَنُوالحارث بن خزرج، سپس بنو ساعده، و در هر سرایی از انصار نیکویی است.» سعد (بن عباده) با شنیدن آن گفت: نمی‌بینم به جز اینکه پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر ما (چند قبیله را) فضیلت داده است. به او گفته شد: همانا آن حضرت شما را بر بسیاری از قبایل (که ذکرشان نرفته است) فضیلت داده است. و

عبدالصمد گفته است: روایت است از شعبه، از قَتاده، از انس از ابواَسَیْد که همین حدیث را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده و گفته است که (مراد از سعد که ذکر آن رفت) سعد بن عُباده است.

۳۷۹۰- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ الطَّلْحِيُّ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى : قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : أَخْبَرَنِي أَبُو أُسَيْدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « خَيْرُ الأَنْصَارِ ، أَوْ قَالَ : خَيْرُ دُورِ الأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ ، وَبَنُو عَبْدِالأَشْهَلِ ، وَبَنُو الْحَارِثِ ، وَبَنُو سَاعِدَةَ » . [راجع : ۳۷۸۹ . اخرجه مسلم : ۲۵۱۱] .

۳۷۹۰ ـ از ابوسلمه، از ابُو اَسید روایت است که وی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «بهترین انصار ـ یا فرمود ـ بهترین سرایهای انصار بَنُونَجّار است و بنو عبدالأَشْهَل و بنوالحارث و بنو ساعده.»

۳۷۹۱- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ خَيْرَ دُورِ الأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ ، ثُمَّ عَبْدِالأَشْهَلِ ، ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ » . فَلَحِقَنَا سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، فَقَالَ أَبَا أُسَيْدٍ : أَلَمْ تَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَيَّرَ الأَنْصَارَ ، فَجَعَلَنَا أَخِيرًا ؟ فَأَدْرَكَ سَعْدٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، خُيِّرَ دُورُ الأَنْصَارِ فَجُعِلْنَا آخِرًا ، فَقَالَ : « أَوَلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ » . [راجع : ۱۴۸۱ . أخرجه مسلم : ۳۹۲ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

۳۷۹۱ ـ از عبّاس بن سهل، از ابوحُمید روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین سراهای انصار، سراهای بنی نجار است، سپس عبدالأشهل، سپس سرای بنی حارث، سپس بنی ساعده و در هر سرایی از انصار نیکویی است.» سعد به عُباده به ما پیوست و گفت ای ابواُسید: آیا نمی‌بینی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) انصار را فضیلت داد و ما (بنی ساعده) را در اخیر (پس از قبایل دیگر انصار) یاد کرد. سعد (بن عباده) خود را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسانید و گفت: یا رسول‌الله، سرایهای انصار فضیلت داده شدند و ما در ردیف آخر قرار گرفتیم. آن حضرت فرمود: «آیا شما را بسنده نیست که در زمرهٔ برگزیدگان نیکان باشید؟»

۸- بَابٌ : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلأَنْصَارِ :

« اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ » . [راجع : ۴۳۳] .

قَالَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ـ ۸ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به انصار

«صبر کنید تا مرا (در روز قیامت) بر سر حوض

ببینید!»

این حدیث را عبدالله بن زید از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۷۹۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أُسَيْدِ ابْنِ حُضَيْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلانًا ؟ قَالَ : « سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ » . [انظر : ٧٠٥٧ . اخرجه مسلم : ١٨٤٥] .

۳۷۹۲ ـ از شُعبه، از قتاده، از انس بن مالک از اسید ابن حُضیْر رضی‌الله عنهم روایت است که مردی از انصار گفت: یا رسول‌الله، آیا مرا (برای جمع آوری صدقه) نمی‌گماری چنانکه فلان کس را گماردی؟ آن حضرت فرمود: باشد که پس از من (دیگران) بر شما امتیاز داده شوند. پس صبر کنید تا مرا بر سر حوض (کوثر) ملاقات کنید.»

۳۷۹۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلأَنْصَارِ : « إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي ، وَمَوْعِدُكُمُ الْحَوْضُ » . [راجع : ٣١٤٦ . اخرجه مسلم : ١٠٥٩ ، مطولاً] .

۳۷۹۳ ـ از شعبه، از هِشام روایت است که از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به انصار گفت: «همانا پس از من (دیگران) بر شما امتیاز داده خواهند شد، پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید و وعده گاه شما حوض (کوثر).»

۳۷۹۴- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ حِينَ خَرَجَ مَعَهُ إِلَى الْوَلِيدِ ، قَالَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الأَنْصَارَ إِلَى أَنْ يُقْطِعَ لَهُمُ الْبَحْرَيْنِ ، فَقَالُوا : لا ، إِلا أَنْ تُقْطِعَ لإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَهَا ، قَالَ : « إِمَّا لا فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي ، فَإِنَّهُ سَيُصِيبُكُمْ بَعْدِي أَثَرَةٌ » . [راجع : ٢٣٧٦] .

۳۷۹۴ ـ از سُفیان روایت است که یحیی بن سعید گفت: وی هنگامی که با انس بن مالک(رضی‌الله عنه) به سوی ولید (به دمشق) رفت، از وی شنید که (در شکایت از حجاج بن یوسف) به ولید گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) انصار را فراخواند که زمین بحرین را به ایشان بدهد. آنها گفتند: نی، (نمی‌خواهیم) تا آنکه به برادران مهاجر ما مانند را آن ندهی. آن حضرت فرمود: «اگر نمی‌خواهید، پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید، همانا پس از من امتیاز طلبی دیگران بر شما فرا خواهد رسید.»

٩- بَاب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ : «أَصْلِحِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَة»

٣٧٩٥- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِيَاسٍ مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَه

فَأَصْلِحِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَه».

[راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠٥ ، مطولاً] .

وَعَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : مِثْلَهُ . وَقَالَ : «فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ» .

٣٧٩٦- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَقُولُ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا عَلَى الْجِهَادِ مَا حَيِينَا أَبَدَا

فَأَجَابَهُمْ :

«اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَهْ فَأَكْرِمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ»

[راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠٥ ، باختلاف] .

٣٧٩٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ : جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نَحْفِرُ الْخَنْدَقَ ، وَنَنْقُلُ التُّرَابَ عَلَى أَكْتَادِنَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

«اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَهْ فَأَكْرِمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ»

[انظر : ٤٠٩٨، ٦٤١٤ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ١٦١ . أخرجه مسلم : ١٨٠٤ ، بلفظ أكتافنا] .

باب ـ ۹ دعای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «بر انصار و مهاجرین نیکویی کن»

۳۷۹۵ ـ از مُعاویه بن قُرَّه روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (هنگام حفر خندق پیرامون مدینه)[1] گفت: «(بارالها) زندگی به جز زندگی آخرت نیست. پس بر انصار و مهاجرین نیکویی کن.» و قتاده، از انس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مثل این حدیث روایت کرده و گفته که آن حضرت چنین فرمود: «فَاغْفِرِ الانصار» یعنی «بیامرز انصار را» عوض روایت قبلی «فاصلح الانصار» یعنی: «با انصار نیکویی کن.»

۳۷۹۶ ـ از شُعبه، از حُمید طویل روایت است که گفت: از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: انصار در روز جنگ خندق می‌گفتند: «ما آن کسانیم که با محمد بیعت کردیم. بر جهاد مادامی که زنده‌ایم.» و آن حضرت به پاسخ ایشان گفت: «بارالها، زندگی نیست به جز زندگی آخرت، پس گرامی بدار انصار و مهاجرین را.»

۳۷۹۷ ـ از ابن ابی حازم از پدرش روایت است که سهل(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد ما آمد در حالی که ما خندق را حفر می‌کردیم و بر پشت خویش خاک می‌بردیم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، زندگی، به جز زندگی آخرت نیست،

۱- اشاره به تشویق پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) است که در جنگ خندق (غزوهٔ احزاب) مهاجرین و انصار را به حفر کردن خندق در اطراف مدینه دعا نمود. این جنگ در سال پنجم هجرت بوده است و مسلمانان با ایجاد خندق میان خود و کافران قریش، حالت دفاعی اختیار کردند تا آنکه خداوند مسلمانان را پیروز گردانید.

پس انصار و مهاجرین را گرامی بدار.»

۱۰- باب : قَوْلِ اللَّهِ :

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر:۹]

۳۷۹۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ غَزْوَانَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ فَقُلْنَ : مَا مَعَنَا إِلا الْمَاءُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا» . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : أَنَا فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ ، فَقَالَ : أَكْرِمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : مَا عِنْدَنَا إِلا قُوتُ صِبْيَانِي ، فَقَالَ : هَيِّئِي طَعَامَكِ ، وَأَصْبِحِي سِرَاجَكِ ، وَنَوِّمِي صِبْيَانَكِ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً . فَهَيَّأَتْ طَعَامَهَا ، وَأَصْبَحَتْ سِرَاجَهَا ، وَنَوَّمَتْ صِبْيَانَهَا ، ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُصْلِحُ سِرَاجَهَا فَأَطْفَأَتْهُ ، فَجَعَلا يُرِيَانِهِ أَنَّهُمَا يَأْكُلانِ ، فَبَاتَا طَاوِيَيْنِ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ ، أَوْ عَجِبَ ، مِنْ فَعَالِكُمَا» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [انظر: ۴۸۸۹، أخرجه مسلم: ۲۰۵۴، بلفظ مختلف].

باب ـ ۱۰ فرمودهٔ خداوند «و هرچند در خودشان احتیاجی (مبرم) باشد آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند.» (الحشر: ۹)

۳۷۹۸ ـ از ابوحازم روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی (گرسنه) نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت کسی را به سوی زنان خود فرستاد (تا به وی غذا بیاورد) آنها گفتند: به جز از آب چیز دیگری نداریم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که این مرد را با خود بگیرد یا مهمان کند.» مردی از انصار گفت: من، و او را نزد زن خود برد و گفت: میهمان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را گرامی بدار. زنش گفت: به جز غذای کودکان خویش چیز دیگری نداریم. شوهرش گفت: غذا را آماده کن و چراغ خود را روشن کن و کودکان خویش را آنگاه که غذا خواستند، بخوابان. آن زن غذا را آماده نمود و چراغ را روشن کرد و کودکان را خوابانید. سپس برخاست و به بهانهٔ اینکه چراغ را درست می‌کند، چراغ را خاموش کرد. آن زن و شوهر (در تاریکی) چنان نمودند که با میهمان غذا می‌خورند (زیرا غذا کافی نبود) گرسنه خوابیدند. بامداد فردای آن، مرد انصاری نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و آن حضرت فرمود: «خداوند از این کار شما دیشب خندید، یا در شگفت شد.» سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «و هرچند در خودشان

احتیاجی (مبرم) باشد، آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هرکس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگاراند.»(الحشر:۹)

۱۱- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «اقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ» .

باب ـ ۱۱ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «از نیکوکارشان بپذیرید و از بدکارشان درگذرید!»

۳۷۹۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى أَبُو عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا شَاذَانُ ، أَخُو عَبْدَانَ : حَدَّثَنَا أَبِي : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ بْنُ الْحَجَّاجِ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَالْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الأَنْصَارِ وَهُمْ يَبْكُونَ ، فَقَالَ : مَا يُبْكِيكُمْ ؟ قَالُوا : ذَكَرْنَا مَجْلِسَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَّا ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ ، قَالَ : فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ ، قَالَ : فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ ، وَلَمْ يَصْعَدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أُوصِيكُمْ بِالأَنْصَارِ ، فَإِنَّهُمْ كَرِشِي وَعَيْبَتِي ، وَقَدْ قَضَوُا الَّذِي عَلَيْهِمْ وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ» . [انظر : ۳۸۰۱ ، وانظر في اللباس ، باب ۱۶ . أخرجه مسلم : ۲۵۱۰] .

۳۷۹۹ ـ از شُعبهٔ بن حجاج، از هِشام بن زید روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام که می‌گفت: ابوبکر و عباس(رضی‌الله عنهما) به یکی از مجالس انصار گذشت در حالی که آنها می‌گریستند. (ابوبکر یا عباس) گفت: چه چیز شما را می‌گریاند؟ آنها گفتند: مجلس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را به یاد آوردیم که وی با ما بود.[1]

ابوبکر نزد آن حضرت رفت و از گریستن انصار اطلاع داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیرون آمد در حالی که پارچه‌ای از طرف چادری بر سر خود بسته بود و بر منبر برآمد، و پس از آن روز، دیگر هرگز بر منبر برنیامد. وی خداوند را ستود و ثنا گفت و سپس فرمود: «شما را در مورد انصار توصیه می‌کنم. همانا ایشان مورد وثوق و اعتماد من‌اند و به تحقیق که ادا کرده‌اند حقی را که (اسلام) بر ایشان داشت و ثواب آن بر ایشان مانده است. پس بپذیرید از نیکوکارشان و درگذرید از بدکارشان.»[2]

۳۸۰۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْغَسِيلِ : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ يَقُولُ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُتَعَطِّفًا بِهَا عَلَى مَنْكِبَيْهِ ، وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسْمَاءُ ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ ،

۳۸۰۰ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برآمد در حالی که چادری را بر

۱- این زمانی بود که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخت مریض بود و انصار بیم از آن داشتند که آن حضرت را در مجالس خود دیگر نخواهند دید.

۲- مراد از خطاها، غیر از اعمالی است که تابع حدود و قصاص شود.

فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ ، وَتَقِلُّ الأَنْصَارُ حَتَّى يَكُونُوا كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ ، وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ » .
[راجع : ۹۲۷ ، وانظر في اللباس ، باب ۱۶] .

شانه‌های خویش پیچانده بود و سر خود را با پارچهٔ سیاه بسته بود تا آنکه بر منبر نشست و خداوند را ستود و ثنا گفت و سپس فرمود: «اما بَعْدُ، ای مردم، همانا مردم زیاد می‌شوند و انصار کم می‌شوند تا آنکه کمی‌شان مانند نمک در طعام است. پس کسی از شما که والی شود (به قدرتی دست یابد) و به کسی نفع و زیانی رسانده بتواند، پس باید از نیکوکارشان بپذیرد و از بدکارشان درگذرد.»

۳۸۰۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الأَنْصَارُ كَرِشِي وَعَيْبَتِي ، وَالنَّاسُ سَيَكْثُرُونَ وَيَقِلُّونَ ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ » . [راجع : ۳۷۹۹ . أخرجه مسلم : ۲۵۱۰] .

۳۸۰۱ ـ از شُعبه از قتاده، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «انصار مورد اعتماد و اطمینان من‌اند و مردم زیاد می‌شوند و انصار کم. پس از نیکوکارشان بپذیرید و از بدکارشان درگذرید.»

۱۲- بَاب : مَنَاقِبِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ ﷺ

باب ـ ۱۲ مناقب سعد به مُعاذ(رضی‌الله عنه)

۳۸۰۲- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ : أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ حُلَّةُ حَرِيرٍ ، فَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَمَسُّونَهَا وَيَعْجَبُونَ مِنْ لِينِهَا ، فَقَالَ : « أَتَعْجَبُونَ مِنْ لِينِ هَذِهِ ؟ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ خَيْرٌ مِنْهَا أَوْ أَلْيَنُ » .
رَوَاهُ قَتَادَةُ وَالزُّهْرِيُّ : سَمِعَا أَنَسًا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
[راجع : ۳۲۴۹ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۸] .

۳۸۰۲ ـ از شُعبه روایت است که ابواسحاق گفت: از براء (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حُلّهٔ ابریشمینی هدیه آورده شد. یاران آن حضرت بر آن دست می‌کشیدند و از نرمی پارچهٔ آن تعجب می‌کردند. آن حضرت فرمود: «آیا از نرمی این تعجب می‌کنید؟ دستمالهای سعد بن مُعاذ (در بهشت) بهتر یا نرم‌تر از این است.» قتاده و زهری روایت کرده‌اند: این حدیث را انس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است.

۳۸۰۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ

۳۸۰۳ ـ از ابوعوانه از اعمش، از ابوسفیان

مُسَاوِر، خَتَنُ أَبِي عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «اهْتَزَّ الْعَرْشُ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ».

وَعَنِ الأَعْمَشِ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ. فَقَالَ رَجُلٌ لِجَابِرٍ: فَإِنَّ الْبَرَاءَ يَقُولُ: «اهْتَزَّ السَّرِيرُ». فَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَّيْنِ ضَغَائِنُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ». [أخرجه مسلم: ۲۴۶۶، مختصراً].

روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «در مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد.»
و هم‌چنین از اعمش، از ابوصالح، از جابر، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مثل این حدیث روایت شده است. مردی به جابر گفت: همانا برا می‌گوید: «آن حضرت فرمود: جنازهٔ سعد تکان خورد.»
جابر گفت: همانا میان این دو قبیله (اَوس و خزرج) دشمنیها بود. از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «در مرگ سعد بن مُعاذ، عرش (خدای) رحمان تکان خورد.»[1]

۳۸۰۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ أُنَاسًا نَزَلُوا عَلَى حُكْمِ سَعْدِ ابْنِ مُعَاذٍ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا بَلَغَ قَرِيبًا مِنَ الْمَسْجِدِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قُومُوا إِلَى خَيْرِكُمْ، أَوْ سَيِّدِكُمْ». فَقَالَ: «يَا سَعْدُ إِنَّ هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ». قَالَ: فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ أَنْ تُقْتَلَ مُقَاتِلَتُهُمْ وَتُسْبَى ذَرَارِيُّهُمْ، قَالَ: «حَكَمْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ، أَوْ: بِحُكْمِ الْمَلِكِ». [راجع: ۳۰۴۳. أخرجه مسلم: ۱۷۶۸].

۳۸۰۴ - از شُعبه، از سعد بن ابراهیم، از ابو امامهٔ بن سهل بن حُنیف روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: همانا مردم (یهود بنی قریظه در جنگ خیبر) حکمیت سعد بن مُعاذ را پذیرفتند. آن حضرت کسی را عقب وی فرستاد و او که بر خری سوار بود آمد و آنگاه که نزدیک مسجد رسید پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: برای بهترین خویش یا سالار خویش بپاخیزید.»[2] آن حضرت فرمود: ای سعد، این مردم به حکمیت تو تن در داده‌اند.» سعد گفت: همانا من حُکم می‌کنم که جنگجویان آنها کشته شوند، و زنان و فرزندانشان اسیر گرفته شوند. آن حضرت

۱- تکان خوردن عرش را چنین توجیه کرده‌اند که عرش از عروج روح سعد به بهشت، خشنود گردید.

۲- برخی گفته‌اند که فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای مردم که به خاطر سعد به پا خیزید! برای آن بوده است که سعد در جنگ خندق زخمی شده بود و وقتی سواره بر خر آمد، آن حضرت مردم را گفت که او را در پایین شدن از خر کمک کنید و این فرمودهٔ آن حضرت برای احترام به وی نبوده است. زیرا در آن زمان چنین رسومی معمول نبود. این واقعه در سال پنجم هجرت بود.

فرمود: «حکم کردی به حکم خدا، یا فرمود: به حکم ملک.»[1]

١٣- بَاب : مَنْقَبَةِ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ، وَعَبَّادِ بْنِ بِشْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا

٣٨٠٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا حَبَّانُ بْنُ هِلالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، أَخْبَرَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلَيْنِ خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ ، وَإِذَا نُورٌ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا حَتَّى تَفَرَّقَا ، فَتَفَرَّقَ النُّورُ مَعَهُمَا .

وَقَالَ مَعْمَرٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ : إِنَّ أُسَيْدَ بْنَ حُضَيْرٍ ، وَرَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ .

وَقَالَ حَمَّادٌ : أَخْبَرَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ : كَانَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَعَبَّادُ بْنُ بِشْرٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤٦٥].

باب ـ ١٣ منقبت اُسَید بن حُضیر و عَبّاد بن بشر(رضی‌الله عنهما)

٣٨٠٥ ـ از هَمّام، از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: دو مرد در شبی تاریک از نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمدند و ناگاه نوری در پیشاپیش ایشان پدید آمد (که مسیر ایشان را روشن می‌کرد) تا آنکه آن دو نفر از هم جدا شدند، سپس نور هم (به دو شاخه) جدا شد و با هریک از آنها همراه بود. و مَعْمر از ثابت روایت کرده که انس گفت: همانا (آن دو نفر اُسَید بن حُضیر و مردی از انصار بوده‌اند.) و حَمّاد از ثابت روایت کرده است که انس گفته است: اُسید بن حُضیر و عبّاد بن بشر نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بوده‌اند.

١٤- بَاب : مَنَاقِبِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ الله عَنْهُ

٣٨٠٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « اسْتَقْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ : مِنْ ابْنِ مَسْعُودٍ ، وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ ، وَأُبَيٍّ ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ». [راجع : ٣٧٥٨ . أخرجه مسلم : ٢٤٦٤].

باب ـ ١۴ مناقب مُعاذ بن جبل(رضی‌الله عنه)

٣٨٠۶ ـ از شُعبه، از عَمرو، از ابراهیم از مسروق روایت است که عبدالله بن عَمرو(رضی‌الله عنهما) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «قرآن را از چهار کس فراگیرید. از ابن مسعود، و سالم مولی ابو حُذَیفه، و اُبی و مُعاذ بن جَبَل.»[2]

١- به حکم مَلِک، یعنی به حکم خدا.

٢- مُعاذ بن جبل در عقبهٔ ثانی حاضر شده و در جنگ بدر شرکت کرده و در سنهٔ ١٨ هجری در مرض طاعون وفات یافته است.

١٥- بَاب : مَنْقَبَةِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهُ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا . [راجع : ٤٧٥٠].

٣٨٠٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ : قَالَ أَبُو أُسَيْدٍ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَيْرُ دُورِ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِالْأَشْهَلِ ، ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ ». فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، وَكَانَ ذَا قَدَمٍ فِي الْإِسْلَامِ : أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ فَضَّلَ عَلَيْنَا ، فَقِيلَ لَهُ : قَدْ فَضَّلَكُمْ عَلَى نَاسٍ كَثِيرٍ . [راجع : ٣٧٨٩ . أخرجه مسلم : ٢٥١١].

باب ـ ۱۵ منقبت سعد بن عُباده(رضی‌الله عنه)

و عایشه گفته است: وی قبل از این (قضیهٔ افک) مردی صالح بود.[1]

۳۸۰۷ ـ از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: اَبو اُسید گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «بهترین سراهای انصار، بنونجار است، سپس بنو عبدالأشهل سپس بنوحارث بن الخزرج، سپس بنو ساعده و در هر سرایی از انصار نیکویی است.» سعد بن عباده که در اسلام سبقت داشت، گفت: می‌بینم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دیگران را بر ما فضیلت داده است. به وی گفته شد: همانا شما را بر بسیاری از مردم فضیلت داده است.

١٦- بَاب مَنَاقِبِ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ رَضِيَ الله عَنهُ

٣٨٠٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : ذُكِرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ عِنْدَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو فَقَالَ : ذَاكَ رَجُلٌ لَا أَزَالُ أُحِبُّهُ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « خُذُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ : مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ - فَبَدَأَ بِهِ - وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ » . [راجع : ٣٧٥٨ . أخرجه مسلم : ٢٤٦٤].

باب ـ ۱۶ مناقب اُبی بن کعب(رضی‌الله عنه)

۳۸۰۸ ـ از شُعبه، از عمر بن مُرّه، از ابراهیم روایت است که مسروق گفت: از عبدالله بن مسعود نزد عبدالله بن عمر یاد شد، وی گفت: او مردی است که همیشه او را دوست می‌دارم. از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «قرآن را از چهارکس فراگیرید، از عبدالله بن مسعود، ـ و آن حضرت با نام وی آغاز کرد ـ و سالِم مولی ابو حُذیفه، و معاذ بن

۱- سخن عایشه(رضی‌الله عنها) حاکی از رنجش وی نسبت به سعد بن عباده است. زیرا سعد بن معاذ به پاسخ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود: اگر کسی که این تهمت را می‌زند از قبیلهٔ اوس باشد، گردن او را می‌زنم و اگر از قبیلهٔ خزرج باشد هرآنچه می‌گویی انجام می‌دهم. چون میان قبایل اوس و خزرج رقابتهای گذشته موجود بود. این سخن بر سعد بن عباده که از قبیلهٔ اوس بود گران آمد و گفت: دروغ می‌گویی! تو این کار را کرده نمی‌توانی. تفصیل ماجرا در جلد دوم در حدیث ۲۶۶۱ آمده است.

جَبَل و اُبَی بن کعب.»

۳۸۰۹- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنا غُنْدَرٌ قالَ : سَمِعْتُ شُعْبَةَ سَمِعْتُ قَتادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مالِكٍ ﷺ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأُبَيٍّ : «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَني أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ : ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ﴾» قالَ : وَسَمَّاني؟ قالَ : «نَعَمْ» . فَبَكَى . [انظر : ۴۹۵۹، ۴۹۶۰، ۴۹۶۱. أخرجه مسلم : ۷۹۹].

۳۸۰۹ ـ از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به اُبی (بن کعب) گفت: «خداوند به من امر کرده است که (این سوره) را بر تو بخوانم: «لم یَکُن الّذینَ کَفَرو مِن اَهلِ الکتاب.»[1] اُبی بن کعب گفت: آیا خداوند ازمن نام برده است؟ فرمود «آری». اُبی بن کعب (از فرط خوشی یا ترس مسئولیت) گریست.

۱۷- بَابُ مَناقِبِ زَيْدِ بْنِ ثابِتٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

باب ـ ۱۷ مناقب زید بن ثابت(رضی‌الله عنه)[2]

۳۸۱۰- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنا يَحْيَى : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَةٌ ، كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصارِ : أُبَيٌّ ، وَمُعاذُ بْنُ جَبَلٍ ، وَأَبُو زَيْدٍ ، وَزَيْدُ بْنُ ثابِتٍ . قُلْتُ لِأَنَسٍ : مَنْ أَبُو زَيْدٍ ؟ قالَ : أَحَدُ عُمُومَتي . [انظر : ۳۹۹۶، ۵۰۰۳، ۵۰۰۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۵].

۳۸۱۰ ـ از شُعبه از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: قرآن را در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چهار کس جمع کرده‌اند که همهٔشان از انصار بودند: اُبی و مُعاذ بن جَبَل و ابوزید و زید بن ثابت. قتاده می‌گوید: به انس گفتم: ابوزید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است.

۱۸- بَابُ مَناقِبِ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

باب ـ ۱۸ مناقب ابوطلحه(رضی‌الله عنه)[3]

۳۸۱۱- حَدَّثَنا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنا عَبْدُ الْوارِثِ : حَدَّثَنا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قالَ : لَمَّا كانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ مُجَوِّبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ لَهُ ، وَكانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رامِيًا شَدِيدَ الْقِدِّ ، يَكْسِرُ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلاثًا ، وَكانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجَعْبَةُ مِنَ النَّبْلِ ، فَيَقُولُ : «انْشُرْها لِأَبِي طَلْحَةَ» . فَأَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ : يا نَبِيَّ اللهِ ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، لا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ

۳۸۱۱ ـ از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: در روز (جنگ) احد که

۱- ترجمهٔ آیت: کافران اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید. (سورة البینة: ۱)

۲- زید بن ثابت از قبیلهٔ خزرج و از شاخهٔ نجار از اعلم صحابه و کاتب وحی بود و حافظ قرآن. او در زمان خلافت ابوبکر(رضی‌الله عنه)، قرآن را به دستور وی جمع نمود.

۳- ابوطلحه، شوهر اُم سُلیم، مادر انس بن مالک بود. چون ابوطلحه او را خواستگاری کرد، اُم سلیم گفت: تو مردی نیستی که زنی تو را رد نماید، لیکن تو کافری و من مسلمان. اگر مسلمان شوی، تو را قبول می‌کنم و اسلامیت تو مهر من باشد. چیز دیگری نمی‌خواهم. وی مسلمان شد. ثابت گفت: نشنیدم زنی را که مهر او گرامی‌تر باشد، جز اُم سلیم.

سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ . وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سُلَيْمٍ ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَانِ ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا ، تَنْقُزَانِ الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا ، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فَتَمْلآنِهَا ، ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلاثًا . [راجع : ۲۸۸۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۱۱] .

مردم از نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پراکنده شدند، ابوطلحه در پیش روی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود و با سپری که در دست داشت، آن حضرت را محافظت می‌کرد. ابوطلحه مردی تیرانداز بود که کمان تیر را به شدت می‌کشید، و در آن روز دو یا سه کمان را شکسته بود، و چون مردی با جعبهٔ تیر می‌گذشت، آن حضرت می‌گفت: «تیرها را برای ابوطلحه بده» سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سر خود را بلند کرد که دشمن را ببیند. ابوطلحه گفت: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت، سر خود را بلند مکن؛ زیرا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت می‌کند، بگذار که گردن من پایین‌تر از گردن تو باشد. انس می‌گوید: عایشه دختر ابوبکر و اُم‌ّسُلیم را (در آن روز) دیدم که پاچه‌ها را بر زده بودند تا آنکه خلخالهای پایشان را دیدم، که مشکهای آب را بر پشت خود می‌کشیدند و در دهان مردم (تشنه) می‌ریختند و سپس برمی‌گشتند و مشکها را پر می‌کردند و می‌آمدند و در دهان مردم می‌ریختند. و همانا دو یا سه بار، شمشیر از دست ابوطلحه افتاد.

۱۹- بَاب : مَنَاقِبِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

باب - ۱۹ مناقب عبدالله بن سلام(رضی‌الله عنه)[۱]

۳۸۱۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : سَمِعْتُ مَالِكًا يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ : إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِلا لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ . قَالَ : وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ

۳۸۱۲ ـ از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت است که پدرش گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشنیده‌ام که دربارهٔ یکی از آنانی که بر

۱- عبدالله بن سلام اولاد یوسف علیه‌السلام است. وی خلیفهٔ انصار بود و بدین جهت او را انصاری گفته‌اند و هنگام ورود آن حضرت به مدینه اسلام آورد. آن حضرت نام او را که در جاهلیت حصین بود به عبدالله تغییر داد و او را عبدالله نامید.

الآيَةُ: ﴿ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ ﴾ [الأحقاف: ١٠] الآيَةَ، قَالَ: لا أَدْرِي، قَالَ مَالِكٌ الآيَةَ، أَوْ فِي الْحَدِيثِ. [انظر في الأدب، باب ٥٥. أخرجه مسلم ٢٤٨٣، مختصراً].

روی زمین راه می‌روند گفته باشد که: همانا وی از اهل بهشت است. به جز دربارهٔ عبدالله بن سلام. سعد گفت: و این آیه در مورد عبدالله بن سلام نازل شده است:

«و گواهی داده باشد گواهی از بنی اسرائیل بر قرآن» (الاحقاف: ۱۰)[1] عبدالله بن یوسف (راوی) گفته است: نمی‌دانم که (امام) مالک (راوی)، این آیه را از خود آورده است یا در حدیث بوده است.

٣٨١٣- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَزْهَرُ السَّمَّانُ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَلَى وَجْهِهِ أَثَرُ الْخُشُوعِ، فَقَالُوا: هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ تَجَوَّزَ فِيهِمَا، ثُمَّ خَرَجَ، وَتَبِعْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّكَ حِينَ دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ قَالُوا: هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ مَا لا يَعْلَمُ، وَسَأُحَدِّثُكَ لِمَ ذَاكَ: رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ - ذَكَرَ مِنْ سَعَتِهَا وَخُضْرَتِهَا - وَسْطَهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الأَرْضِ وَأَعْلاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي: ارْقَهْ، قُلْتُ: لا أَسْتَطِيعُ، فَأَتَانِي مِنْصَفٌ، فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ خَلْفِي، فَرَقِيتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لَهُ: اسْتَمْسِكْ. فَاسْتَيْقَظْتُ وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ الإِسْلامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ عَمُودُ الإِسْلامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ عُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَأَنْتَ عَلَى الإِسْلامِ حَتَّى تَمُوتَ». وَذَاكَ الرَّجُلُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ.

وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ عُبَادٍ، عَنِ ابْنِ سَلامٍ قَالَ:

۳۸۱۳ ـ از محمد روایت است که قَیس بن عُباد گفت: در مسجد نبوی (در مدینه) نشسته بودم، مردی درآمد که اثر خشوع (فروتنی) در سیمایش پیدا بود. حاضرین گفتند: این مرد از اهل بهشت است. وی دو رکعت سبک نماز گزارد و سپس بیرون برآمد. من از پس وی راهی شدم و به او گفتم: همانا وقتی که در مسجد درآمدی حاضرین گفتند: این مرد از اهل بهشت است. وی گفت: به خدا سوگند، هیچ یکی را شایسته نیست که چیزی بگوید که نمی‌داند و به تو می‌گویم که چرا این را می‌گویند: در روزگار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خوابی دیدم و بر آن حضرت قصه کردم. در خواب دیدم که گویی در باغی هستم ـ سپس از فراخی و سرسبزی باغ حکایت کرد ـ در میان آن باغ ستون آهنی است که پایین آن در زمین و بالای آن در آسمان است و در بالای آن دستگیره‌ای است. به من گفته شد که از این

۱- ترجمهٔ آیه از آغاز چنین است: «بگو آیا دیدید اگر باشد قرآن از نزد خدا و شما منکر شدید به آن، و گواهی داده باشد گواهی از بنی اسرائیل بر قرآن و ایمان آورده باشد. و سرکشی کردید شما البته ستمکار باشید. هر آینه خدا راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را» (الاحقاف:۱۰) مراد از «گواهی از بنی اسرائیل» که در آیه آمده است، عبدالله بن سلام را گفته‌اند.

وَصِيفٌ مَكَانَ مِنْصَفٌ . [انظر : ٧٠١٠، ٧٠١٤]. أخرجه مسلم : ٢٤٨٤] .

ستون بالا برو. گفتم: نمی‌توانم. خادمی نزد من آمد و جامه‌های مرا از پشت بر زد. من بر آن ستون بالا رفتم تا آنکه بر بالای آن رسیدم و دستگیرهٔ آن را گرفتم. به من گفته شد: از آن محکم بگیر. سپس از خواب بیدار شدم در حالی که آن دستگیره در دست من بود. خواب خود را به پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) قصه کردم، فرمود: «آن باغ (که در خواب دیده‌ای) اسلام است و آن ستون، ستون اسلام است و آن دستگیره، دستگیرهٔ محکمی است[1] و تو تا دم مرگ بر دین اسلام هستی.» و آن مرد (که این خواب را دیده بود) عبدالله بن سلام بود. امام بخاری می‌گوید: خلیفه (بن خیاط) گفته است: از مُعاذ از ابن عَون، از محمد، از قیس بن عُباد روایت است که ابن سلام عوض لفظ (مِنْصف) لفظ «وصیف» را گفته است (که هر دو به معنی خادم است)

٣٨١٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ ، فَلَقِيتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ سَلَامٍ ، فَقَالَ : أَلَا تَجِيءُ فَأُطْعِمَكَ سَوِيقًا وَتَمْرًا وَتَدْخُلَ فِي بَيْتٍ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّكَ بِأَرْضٍ الرِّبَا بِهَا فَاشٍ ، إِذَا كَانَ لَكَ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ ، فَأَهْدَى إِلَيْكَ حِمْلَ تِبْنٍ ، أَوْ حِمْلَ شَعِيرٍ ، أَوْ حِمْلَ قَتٍّ ، فَلَا تَأْخُذْهُ فَإِنَّهُ رِبًا.
وَلَمْ يَذْكُرِ النَّضْرُ وَأَبُو دَاوُدَ وَوَهْبٌ ، عَنْ شُعْبَةَ : الْبَيْتَ . [انظر : ٧٣٤٢].

۳۸۱۴ ـ از شُعبه، از سعید بن ابی بُرده روایت است که پدرش گفت: به مدینه آمدم و با عبدالله بن سلام(رضی‌الله عنه) ملاقات کردم وی گفت: آیا نمی‌آیی که برای تو سویق و خرما بدهم که بخوری و در خانهٔ در آیی (که شرف درآمدن آن حضرت را داشته است.) و سپس گفت: تو در سرزمینی هستی که گرفتن ربا (سود) در آن شایع است، اگر تو را بر ذمهٔ مردی طلبی باشد و او (به خاطر طلب تو) برای تو با سر کاه یا بار جو یا بار علف هدیه فرستد، آن را نگیری که آن ربا است. نضر، و ابوداود و

۱- اشاره به این آیهٔ مبارکه است: فَمَن يَكفر بالطّاغوت و يؤمن بالله فَقَداستَمسک بالعروة الوُثقی» (البقره: ۲۵۶) یعنی: «پس هر که منکر طاغوت شود (یعنی معبودان باطل) و ایمان آرد به خدا پس هر آینه چنگ زده است به دست آویزی محکم.»

وهب در روایتی که از شعبه کرده‌اند، موضوع (درآمدن) خانه را ذکر نکرده‌اند.

٢٠- بَاب : تَزْوِيجِ النَّبِيِّ ﷺ خَدِيجَةَ ، وَفَضْلِهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

باب ـ ۲۰ ازدواج پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با خدیجه و فضیلت وی(رضی‌الله عنها)

٣٨١٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيًّا ﷺ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ .

حَدَّثَنِي صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ » . [راجع : ٣٤٣٢ . أخرجه مسلم : ٢٤٣٠] .

۳۸۱۵ ـ از عُروه، از عبدالله بن جعفر از علی (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) می‌فرمود: «بهتر زنان جهان (در زمان خود) مریم بوده است و بهترین زنان جهان (در زمان خود) خدیجه بوده است.»[1]

٣٨١٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ ، هَلَكَتْ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَنِي ، لِمَا كُنْتُ أَسْمَعُهُ يَذْكُرُهَا ، وَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ ، وَإِنْ كَانَ لَيَذْبَحُ الشَّاةَ فَيُهْدِي فِي خَلَائِلِهَا مِنْهَا مَا يَسَعُهُنَّ . [انظر : ٣٨١٧، ٣٨١٨، ٥٢٢٩، ٦٠٠٤، ٧٤٨٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٣٤ ، مختصراً] .

۳۸۱۶ ـ از سعید بن عُضیر روایت است که لیث گفت: هشام به روایت از پدر خود از عایشه(رضی‌الله عنها) به من نوشت که عایشه گفته است: بر هیچ زنی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) داشت چنان رشک نبرده‌ام که بر خدیجه رشک برده‌ام، هرچند وی پیش از آنکه آن حضرت با من ازدواج کند وفات یافته بود؛ زیرا از آن حضرت همیشه می‌شنیدم که از وی یاد می‌کرد و خداوند به آن حضرت گفته بود که خدیجه را به خانهٔ از مروارید میان خالی بشارت بدهد و هرگاه آن حضرت گوسفندی ذبح می‌کرد، از گوشت آن به قدر کفایت به دوستان خدیجه می‌فرستاد.

٣٨١٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ مَا غِرْتُ عَلَى

۳۸۱۷ ـ از حُمید بن عبدالرحمن، از هشام بن

۱- خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است، قرشیه اسدیه، آن حضرت ۲۵ ساله بود که خدیجه را نکاح کرد و او اولین کسی است که ایمان آورد و ۲۵ سال افتخار مصاحبت و همسری آن حضرت را داشت و ده سال پس از بعثت در ماه رمضان در مکه وفات یافت.

خَدِيجَةَ ، مِنْ كَثْرَةِ ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا ، قَالَتْ : وَتَزَوَّجَنِي بَعْدَهَا بِثَلَاثِ سِنِينَ ، وَأَمَرَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، أَوْ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ [راجع : ۳۸۱٦ . أخرجه مسلم : ۲٤۳٤ ، مختصراً] .

عروه از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بر هیچ زنی رشک نبرده‌ام، مانند آنچه بر خدیجه رشک برده‌ام؛ زیرا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از وی بسیار یاد می‌کرد. عایشه گفت: آن حضرت، سه سال پس از (مرگ) وی با من ازدواج کرد و پروردگار وی عزّوجلّ، یا جبرئیل علیه السلام به وی دستور داد که خدیجه را به خانه‌ای از مروارید میان خالی بشارت دهد.

۳۸۱۸- حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا حَفْصٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ ، وَمَا رَأَيْتُهَا ، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا ، وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ، ثُمَّ يُقَطِّعُهَا أَعْضَاءً ، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ : كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةٌ إِلَّا خَدِيجَةُ ، فَيَقُولُ : « إِنَّهَا كَانَتْ ، وَكَانَتْ ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ » . [راجع : ۳۸۱٦ . أخرجه مسلم: ۲٤۳٤ ، بقطعة ليست هنا] .

۳۸۱۸ـ از حفص، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: بر هیچ یکی از زنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رشک نبرده‌ام، آنچه بر خدیجه رشک برده‌ام، در حالی که او را ندیده بودم ولی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از وی بسیار یاد می‌کرد، و بسا اوقات که گوسفندی ذبح می‌کرد، بعد آن را قطعه قطعه می‌کرد، و سپس آن را به دوستان خدیجه می‌فرستاد. من بسا اوقات به آن حضرت می‌گفتم: گویا در دنیا زنی به جز خدیجه نبوده است. و آن حضرت می‌گفت: «خدیجه چنین بود و چنان بود و من از وی اولاد داشتم.»

۳۸۱۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : بَشَّرَ النَّبِيُّ ﷺ خَدِيجَةَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، بِبَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ . [راجع : ۱۷۹۲ . أخرجه مسلم : ۲٤۳۳] .

۳۸۱۹ ـ از یحیی روایت است که اسماعیل گفت: به عبدالله بن ابی اَوْفی(رضی‌الله عنهما) گفتم: آیا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خدیجه را بشارت داده است؟ وی گفت: آری، خانه‌ای از مروارید میان خالی که در آن نه بانگ و فریادی است و نه رنج و زحمتی.

۳۸۲۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أَتَى جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي ، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ

۳۸۲۰- از عُماره، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفته: جبرئیل نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله، وی خدیجه است که (به سوی تو) می‌آید و با وی ظرفی است که در آن نان و خورش است

مِنْ قَصَبٍ لا صَخَبَ فِيهِ وَلا نَصَبَ . [انظر : ٧٤٩٧، أخرجه مسلم : ٢٤٣٢] .

- یا غذاست یا نوشیدنی (شک راوی) چون نزد تو بیاید، از سوی پروردگار او و من به وی سلام برسان و او را در بهشت به خانه‌ای از مروارید میان خالی مژده بده که در آن نه بانگ و فریادی است و نه رنج و زحمتی.

الشعوب، (جمع شُعَب) نسب دور را گویند (یعنی جماعتی که در اجداد به هم می‌پیوندند). و القَبائل، (جمع قبیله) و آن نزدیک‌تر و فرودتر از شعوب است.

٣٨٢١- وَقالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَتْ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ، أُخْتُ خَدِيجَةَ ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ فَارْتَاعَ لِذَلِكَ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ هَالَةَ» . قَالَتْ : فَغِرْتُ ، فَقُلْتُ : مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ ، حَمْرَاءِ الشِّدْقَيْنِ ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا . [أخرجه مسلم : ٢٤٣٧].

۳۸۲۱ ـ از هِشام از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: هاله بنت خویلد خواهر خدیجه از رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اجازهٔ ورود خواست در آن حالت نحوهٔ اجازه خواستن خدیجه به یاد آن حضرت آمد و او را متغیر کرد و گفت: بار خدایا، هاله» عایشه می‌گوید: من رشک بردم و گفتم: از پیرزنی از پیرزنان دندان افتادهٔ قریش چه یاد می‌کنی که در روزگار گذشته مرده است و خداوند در بدل آن برای تو بهتری داده است.[۱]

٢١- بَاب : ذِكْرِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْبَجَلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

باب ـ ۲۱ ذکر جَریر بن عبدالله البجلی(رضی‌الله عنه)[۲]

٣٨٢٢- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ بَيَانٍ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : مَا حَجَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنْذُ أَسْلَمْتُ ، وَلا رَآنِي إِلا ضَحِكَ . [راجع : ٣٠٣٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٧٥] .

۳۸۲۲ ـ از بیان روایت است که قیس گفت: جریر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: از آن زمان که اسلام آوردم، رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله

۱- در روایت امام احمد و طبرانی در این حدیث آمده است که عایشه گفت: چون این را گفتم، آن حضرت خشمگین شد، سپس گفتم: سوگند به ذاتی که که تو را به حق فرستاده است که دیگر خدیجه را به جز به نیکی یاد نمی‌کنم.

۲- جریر حسن و جمالی به غایت نیکو داشت و عمر(رضی‌الله عنه) می‌گفت که وی یوسف این امت است. گفته‌اند که چهل روز قبل از وفات آن حضرت ایمان آورده است و برخی گفته‌اند که در حجةالوداع که بیش از هشتاد روز قبل از وفات آن حضرت است حاضر بوده است و در طبرانی آمده است که آن حضرت او را بسیار اکرام می‌کرد.

٣٨٢٣- وعَنْ قَيس ، عَنْ جَرير بن عَبْدالله قال : كَانَ في الجَاهليَّة بَيتٌ يُقال لَهُ ذُو الخَلَصَة ، وكَانَ يُقال لَهُ الكَعْبَةُ اليَمَانيَّةُ ، أو : الكَعْبَةُ الشَّاميَّةُ : فَقال لي رَسُولُ الله ﷺ : «هَلْ أنتَ مُريحي منْ ذي الخَلَصَة» . قال : فَنَفَرْتُ إلَيْه في خَمْسينَ وَمائة فَارس منْ أحْمَسَ ، قال : فَكَسَرْنَا ، وقَتَلْنَا مَنْ وَجَدْنَا عنْدَهُ ، فَأتَيْنَاهُ فَأخْبَرْنَاهُ ، فَدَعَا لَنَا ولأحْمَسَ . [راجع : ٣٠٢٠ ، أخرجه مسلم : ٢٤٧٦] .

عليه وسلم) مرا از درآمدن نزد خود منع نکرد، و هرگاه که مرا می‌دید تبسم می‌کرد.

٣٨٢٣ ـ از قيس روايت است که جرير بن عبدالله گفت: در دوران جاهليت خانه‌ای بود که ذوالخلصه، ناميده می‌شد و بدان کعبهٔ اليَمانيهٔ يا: کَعبهٔ الشامِيه می‌گفتند. رسول‌الله (صلی‌الله عليه وسلم) به من گفت: آيا مرا از ذوالخلصه راحت می‌کنی» من با يکصد و پنجاه سوار از قبيلهٔ اَحْمس به سوی آن بتخانه رفتم. آن را ويران کرديم و هر که را نزديک آن ديديم به قتل رسانديم. سپس نزد آن حضرت آمديم و او را خبر داديم. آن حضرت برای ما و احمس دعا کرد.

٢٢- بَاب : ذِكْر حُذَيْفَةَ بْن اليَمَانِ العَبْسيِّ رَضيَ الله عَنْهُ

باب ـ ٢٢ ذکر حُذيفه بن يمان عبسی(رضی‌الله عنه)

٣٨٢٤- حَدَّثَني إسْمَاعيلُ بْنُ خَليل : أخْبَرَنَا سَلَمَةُ بْنُ رَجَاء ، عَنْ هشَام بْن عُرْوَةَ ، عَنْ أبيه ، عَنْ عَائشَةَ رَضيَ اللهُ عَنْهَا قالَتْ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُد هُزمَ المُشْرِكُونَ هَزيمَةً بَيِّنَةً ، فَصَاحَ إبْليسُ : أيْ عبَادَ الله أُخْرَاكُمْ ، فَرَجَعَتْ أُولاهُمْ عَلَى أُخْرَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ أُخْرَاهُمْ ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ فَإذَا هُوَ بأبيه ، فَنَادَى : أيْ عبَادَ الله أبي أبي ، فَقالَتْ : فَوَالله مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ ، فَقال حُذَيْفَةُ : غَفَرَ اللهُ لَكُمْ ، قال أبي : فَوَالله مَا زَالَتْ في حُذَيْفَةَ منْهَا بَقيَّةُ خَيْر حَتَّى لَقيَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ . [راجع : ٣٢٩٠] .

٣٨٢٤ ـ از هِشام بن عروه، از پدرش روايت است که عايشه(رضی‌الله عنها) گفت: در روز جنگ اُحُد مشرکان سخت شکست خوردند. شيطان (بر مسلمانان) بانگ براورد: ای بندگان خدا (دشمن به) عقب شماست. صفوف پيشين بازگشتند و با صفوف پسين درافتادند، سپس حُذيفه ناگاه پدر خود را ديد (که در معرض حملهٔ مسلمانان است) وی بانگ زد: ای بندگان خدا، وی پدر من است، پدر من است. عايشه گفت: به خدا سوگند از وی (پدر حُذيفه) دست برنداشتند تا او را کشتند. حُذيفه گفت: خداوند شما را بيامرزد که (به خطا پدرم را کشتيد) هشام گفته است: پدرم (عروه گفت:

به خدا سوگند که پیوسته در خاطر حُذیفه (از اندوه آن حادثه) نیت نیکویی (نسبت به قاتلان پدر او) باقی بود تا آنکه خدای عزّوجل را ملاقات کرد.

٢٣- بَاب : ذِكْرِ هِنْدٍ بِنْتِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

٣٨٢٥- وَقَالَ عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ ، قَالَ : «وَأَيْضًا ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ» . قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَنَا ؟ قَالَ : «لا أُرَاهُ إِلا بِالْمَعْرُوفِ» . [راجع : ٢٢١١ . أخرجه مسلم: ١٧١٤] .

باب ـ ٢٣ ذکر هند دختر عُتْبه بن ربیعه(رضی‌الله عنها)[1]

٣٨٢٥ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: هِند بنت عُتبه آمد و گفت: یا رسول‌الله، در روی زمین خانوادهٔ را خوارتر از خانوادهٔ تو آرزو نمی‌کردم، لیکن امروز در روی زمین خانوادهٔ را از خانوادهٔ تو بیشتر دوست نمی‌دارم. آن حضرت فرمود: «من همچنان می‌پندارم، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست.» وی گفت: یا رسول‌الله، همانا (شوهرم) ابوسفیان مردی ممسک و بخیل است، آیا بر من گناه است که از مال وی اولاد خویش را بخورانم؟ آن حضرت فرمود: «اجازه نمی‌دهم جز به اندازهٔ که پسندیده است.»

٢٤- بَاب : حَدِيثِ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ

٣٨٢٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلْدَحٍ ، قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْوَحْيُ ، فَقُدِّمَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سُفْرَةٌ ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا ، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ : إِنِّي لَسْتُ آكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ ، وَلا آكُلُ إِلا مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، وَأَنَّ

باب ـ ٢۴ حدیث زید بن عمرو بن نُفَیل

٣٨٢٦ ـ از موسی بن عُقْبه، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قبل از نزول وحی با زید بن عمروبن نفیل در موضع پایین (وادی) بَلْدَح ملاقات کرد. سفرهٔ

[1] ـ هند، زن ابوسفیان و مادر معاویه است که در سال فتح مکه (هشتم هجرت) با شوهر خود اسلام آورد. در جنگ اُحُد بر ضد مسلمانان شرکت کرده بود. وحشی به کوشش وی، حمزه(رضی‌الله عنه) را به شهادت رسانیده بود. هند شکم حمزه را دریده و جگر او را به دندان خاییده بود.

زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ يَعِيبُ عَلَى قُرَيْشٍ ذَبَائِحَهُمْ، وَيَقُولُ: الشَّاةُ خَلَقَهَا اللَّهُ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ، وَأَنْبَتَ لَهَا مِنَ الأَرْضِ، ثُمَّ تَذْبَحُونَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ، إِنْكَارًا لِذَلِكَ وَإِعْظَامًا لَهُ.

طعام به پیش پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آورده شد، آن حضرت از خوردن آن خودداری کرد (سپس به زید عرضه شد) زید گفت: من نمی‌خورم از آنچه شما به نام بتان خود ذبح می‌کنید و نمی‌خورم به جز آنچه نام خدا بر آن گرفته شود. و زَید بن عَمرو بر شیوهٔ ذبح حیوانات توسط قریش عیب می‌گرفت و می‌گفت: خداوند گوسفند را آفرید، و از آسمان به آن آب فرستاد و از زمین به آن نبات رویانید ولی شما آن را به جز از نام خدا ذبح می‌کنید. وی بر این کارشان اعتراض می‌نمود و آن را مکروه می‌پنداشت.

۳۸۲۷- قَالَ مُوسَى: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا تَحَدَّثَ بِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ، يَسْأَلُ عَنِ الدِّينِ وَيَتْبَعُهُ، فَلَقِيَ عَالِمًا مِنَ الْيَهُودِ فَسَأَلَهُ عَنْ دِينِهِمْ، فَقَالَ: إِنِّي لَعَلِّي أَنْ أَدِينَ دِينَكُمْ فَأَخْبِرْنِي، فَقَالَ: لَا تَكُونُ عَلَى دِينِنَا، حَتَّى تَأْخُذَ بِنَصِيبِكَ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ، قَالَ زَيْدٌ: مَا أَفِرُّ إِلَّا مِنْ غَضَبِ اللَّهِ، وَلَا أَحْمِلُ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ شَيْئًا أَبَدًا، وَأَنَّى أَسْتَطِيعُهُ؟ فَهَلْ تَدُلُّنِي عَلَى غَيْرِهِ؟ قَالَ: مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَنِيفًا، قَالَ زَيْدٌ: وَمَا الْحَنِيفُ؟ قَالَ: دِينُ إِبْرَاهِيمَ لَمْ يَكُنْ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَا يَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ. فَخَرَجَ زَيْدٌ فَلَقِيَ عَالِمًا مِنَ النَّصَارَى فَذَكَرَ مِثْلَهُ، فَقَالَ: لَنْ تَكُونَ عَلَى دِينِنَا حَتَّى تَأْخُذَ بِنَصِيبِكَ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ، قَالَ: مَا أَفِرُّ إِلَّا مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ، وَلَا أَحْمِلُ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ، وَلَا مِنْ غَضَبِهِ شَيْئًا أَبَدًا، وَأَنَّى أَسْتَطِيعُ، فَهَلْ تَدُلُّنِي عَلَى غَيْرِهِ؟ قَالَ: مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَنِيفًا، قَالَ: وَمَا الْحَنِيفُ؟ قَالَ: دِينُ إِبْرَاهِيمَ، لَمْ يَكُنْ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا، وَلَا يَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ. فَلَمَّا رَأَى زَيْدٌ قَوْلَهُمْ فِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ، فَلَمَّا بَرَزَ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنِّي عَلَى دِينِ

۳۸۲۷ ـ موسی گفت: سالم بن عبدالله بر من حدیث کرده است و نمی‌دانم به جز آنکه از ابن عمر روایت می‌کرد که: زید بن عمرو بن نُفیل به جانب شام رفت تا دینی را بجوید که از آن پیروی کند ـ او با عالمی یهودی دیدار کرد و از دین وی سؤال نمود و گفت: امیدوارم که به دین شما درآیم، از دین خود به من بگوی. وی گفت: نمی‌توانی به دین ما درآیی تا آنکه بهرهٔ خود را از خشم خدا نگیری. زید گفت: من از خشم خدا می‌گریزم و هرگز نمی‌توانم چیزی را از خشم خدا تحمل کنم و کی توان آن را دارم؟ آیا مرا به جز از دین یهود راه می‌نمایی؟ یهودی گفت: من دینی را نمی‌شناسم مگر آنکه دین حنیف اختیار کنی. زید گفت: دین حنیف چیست؟ یهودی گفت: دین ابراهیم، وی نه یهود بود و نه نصرانی و به جز خدا کسی را نمی‌پرستید. سپس زید برآمد و با عالمی مسیحی دیدار کرد و به وی نیز

إِبْرَاهِيمَ .

همان گفت (که به یهودی گفته بود) او گفت: تو هرگز نمی‌توانی به دین ما درآیی تا آنکه بهرۀ خود را از لعنت خدا نگیری. زید گفت: من از لعنت خدا می‌گریزم و بار لعنت خدا را برده نمی‌توانم و نه هم هرگز لعنت او را تحمل می‌توانم، کی توان آن را دارم، آیا مرا به جز از این دین راه می‌نمایی؟ مسیحی گفت: من دینی را نمی‌شناسم به جز آنکه دین حنیف اختیار کنی. زید گفت: دین حنیف چیست؟ یهودی گفت: دین ابراهیم، وی نه یهودی بود و نه مسیحی و به جز خدا کسی را نمی‌پرستید. چون زید گفتار ایشان را در مورد (دین) ابراهیم علیه‌السلام شنید، از آنجا برآمد و چون برآمد، دستها را بلند کرد و گفت: بارالها، همانا گواهی می‌دهم که بر دین ابراهیم هستم.[۱]

۳۸۲۸- وَقَالَ اللَّيْثُ : كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : رَأَيْتُ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ قَائِمًا ، مُسْنِدًا ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ ، يَقُولُ: يَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ ، وَاللَّهِ مَا مِنْكُمْ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرِي . وَكَانَ يُحْيِي الْمَوْؤُودَةَ ، يَقُولُ لِلرَّجُلِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ ابْنَتَهُ: لَا تَقْتُلْهَا ، أَنَا أَكْفِيكَهَا مَؤُونَتَهَا . فَيَأْخُذُهَا ، فَإِذَا تَرَعْرَعَتْ ، قَالَ لِأَبِيهَا : إِنْ شِئْتَ دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ ، وَإِنْ شِئْتَ كَفَيْتُكَ مَؤُونَتَهَا .

۳۸۲۸ ـ و لیث گفته است: هِشام به روایت از پدر خود به من نوشت که اسماء بنت ابی بکر(رضی‌الله عنهما) گفت: زید بن عمر و بن نُفیل را دیدم که ایستاده بود و پشت خود را به کعبه تکیه داده بود و می‌گفت: ای گروه قریش، به خدا سوگند که کسی از شما به جز از من بر دین ابراهیم نیست.[۲]

زید از (زنده به گور کردن) دختران نوزاد (مردم‌را) ممانعت می‌کرد و چون مردی می‌خواست دختر خود را بکشد به او می‌گفت: او را نکش، من هزینۀ زندگی او را آماده می‌کنم. و او را می‌گرفت و چون به جوانی

۱- زید بن عمر بن نُفیل پدر سعید بن زید است و سعید در زمرۀ عشر مبشره است. زید پسرعموی عمر بن خطاب است، به روایتی وی پنج سال پیش از بعثت آن حضرت درگذشت و بر ملت ابراهیم بود. از آن حضرت روایت شده که می‌فرمود: زید را در بهشت دیدم.

۲- گویی مشرکان ادعا می‌کردند که بر دین ابراهیم هستند.

می‌رسید، به پدر دختر می‌گفت: اگر می‌خواهی دختر را برایت برمی‌گردانم و اگر می‌خواهی هزینهٔ زندگی او را آماده می‌کنم.

٢٥- بَاب : بُنْيَانِ الْكَعْبَةِ

باب ـ ۲۵ بنای کعبه[1]

٣٨٢٩- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا بُنِيَتِ الْكَعْبَةُ، ذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَعَبَّاسٌ يَنْقُلَانِ الْحِجَارَةَ ، فَقَالَ عَبَّاسٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : اجْعَلْ إِزَارَكَ عَلَى رَقَبَتِكَ يَقِيكَ مِنَ الْحِجَارَةِ ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ ، وَطَمَحَتْ عَيْنَاهُ إِلَى السَّمَاءِ ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ : «إِزَارِي إِزَارِي» . فَشَدَّ عَلَيْهِ إِزَارَهُ . [راجع : ٣٦٤ . أخرجه مسلم : ٣٤٠] .

۳۸۲۹ ـ از عمْرو بن دینار روایت است که جابر (رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که کعبه ساخته می‌شد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و عبّاس رفتند و سنگ انتقال می‌دادند. عباس به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: ازار خود را بر گردن خود بگذار تا از آسیب سنگ در امان بمانی. (آن حضرت چنان کرد) ناگاه بر زمین افتاد و بیهوش شد و چشمانش به سوی آسمان می‌نگریست. سپس به هوش آمد و گفت: «ازار من، ازار من» بعد ازار خود را محکم بست.

٣٨٣٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، وَعُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ قَالَا : لَمْ يَكُنْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَوْلَ الْبَيْتِ حَائِطٌ ، كَانُوا يُصَلُّونَ حَوْلَ الْبَيْتِ ، حَتَّى كَانَ عُمَرُ فَبَنَى حَوْلَهُ حَائِطًا .

قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : جَدْرُهُ قَصِيرٌ ، فَبَنَاهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ .

۳۸۳۰ ـ از حَمّاد بن زید روایت است که عمرو بن دینار و عبیدالله بن ابی یزید گفته‌اند. در زمان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، پیرامون خانهٔ (کعبه) دیواری نبود (و با خانه‌های مردم محاط بود). مردم گرداگرد خانه نماز می‌گزاردند تا آنکه روزگار (خلافت) عمر فرارسید. وی در اطراف خانه دیوار نهاد. عُبیدالله گفته است: دیوار آن کوتاه بود و ابن زبیر آن را (بلند) کرد.

٢٦- بَاب : أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ

باب ـ ۲۶ ایّام جاهلیت[2]

۱- مراد از بنای کعبه، پیش از بعثت است، که برخی پنج سال و برخی پانزده سال پیش از بعثت گفته‌اند، البته کعبه قبل از آن چندین بار بنا شده است. باید گفت که در زمان جاهلیت، کشف عورت نظر به عرف آن زمان عیبی نبوده است.

۲- کرمانی می‌گوید که ایام جاهلیت همان ایام فترت است که میان عیسی

۳۸۳۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ يَوْمًا تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصُومُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ كَانَ مَنْ شَاءَ صَامَهُ، وَمَنْ شَاءَ لَا يَصُومُهُ. [راجع: ۱۵۹۲. أخرجه مسلم: ۱۱۲۵].

۳۸۳۱ - از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: عاشورا (دهم محرم) روزی بود که قریش در جاهلیت روزه می‌گرفتند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نیز آن روز را روزه می‌گرفت. چون آن حضرت به مدینه آمد آن روز را روزه گرفت و دستور داد که مسلمانان روزه بگیرند، آنگاه که (روزهٔ) ماه رمضان نازل شد کسی که می‌خواست عاشورا را روزه می‌گرفت و کسی که نمی‌خواست روزه نمی‌گرفت.

۳۸۳۲- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنَ الْفُجُورِ فِي الْأَرْضِ، وَكَانُوا يُسَمُّونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبَرْ، وَعَفَا الْأَثَرْ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرْ.

قَالَ: فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ رَابِعَةً مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، وَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «الْحِلُّ كُلُّهُ». [راجع: ۱۰۸۵. أخرجه مسلم: ۱۲۴۰].

۳۸۳۲ - از طاوس روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: قریش اجرای عمره را در ماه حج در زمرهٔ گناهان بر روی زمین می‌دانستند و ماه محرم را ماه صفر می‌نامیدند و می‌گفتند: آنگاه که (زخمهای) پشت شتر بهبود یافت و اثر پای (شتر پس از آمدن از حج) ناپدید شد، حلال است که عمره کننده عمره کند. ابن عباس گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی در حالی که به نیت حج «لبیّک» می‌گفتند، در روز چهارم ذی‌حجه به مکه رسیدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به یاران خود دستور داد که حج خویش را به عمره بدل کنند (و سپس از احرام بیرون آیند). یاران گفتند: یا رسول‌الله، از کدام (چیز) حلال شویم؟ آن حضرت فرمود: «از همه چیز.»[۱]

۳۸۳۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: كَانَ عَمْرٌو يَقُولُ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: جَاءَ سَيْلٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَكَسَا مَا بَيْنَ الْجَبَلَيْنِ.

قَالَ سُفْيَانُ: وَيَقُولُ: إِنَّ هَذَا لَحَدِيثٌ لَهُ شَأْنٌ.

۳۸۳۳ - از سُفیان روایت است که عَمرو

علیه السلام و زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بوده است. قسطلانی می‌گوید که به خاطری ایام جاهلیت گفته‌اند که در آن زمان جهالت بسیار بوده است. سیوطی گفته مراد از ایام جاهلیت در اینجا همان ایام مولد و مبعث پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) است.

۱- یعنی وقتی از احرام عمره بیرون آیند و حلال شوند، از همهٔ آنچه برایشان حرام شده بود به شمول جماع، حلال می‌شوند.

می‌گفت: سعید بن مُسیِّب از پدر خود روایت می‌کرد که جَدّ وی گفته است: در دوران جاهلیت سیلاب آمد و میان دو کوه را (که مکه در آن است) آب فرا گرفت. ابوبشر سفیان گفته است: عمرو می‌گفت: این حدیث قصهٔ دراز دارد.

۳۸۳٤- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ بَيَانٍ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ أَحْمَسَ يُقَالُ لَهَا زَيْنَبُ ، فَرَآهَا لا تَكَلَّمُ ، فَقَالَ : مَا لَهَا لا تَكَلَّمُ ؟ قَالُوا : حَجَّتْ مُصْمِتَةً ، قَالَ لَهَا : تَكَلَّمِي ، فَإِنَّ هَذَا لا يَحِلُّ ، هَذَا مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَتَكَلَّمَتْ فَقَالَتْ : مَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : امْرُؤٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، قَالَتْ : أَيُّ الْمُهَاجِرِينَ ؟ قَالَ : مِنْ قُرَيْشٍ ؟ قَالَتْ : مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ أَنْتَ ؟ قَالَ : إِنَّكِ لَسَؤُولٌ ، أَنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَتْ : مَا بَقَاؤُنَا عَلَى هَذَا الأَمْرِ الصَّالِحِ الَّذِي جَاءَ اللَّهُ بِهِ بَعْدَ الْجَاهِلِيَّةِ ؟ قَالَ : بَقَاؤُكُمْ عَلَيْهِ مَا اسْتَقَامَتْ بِكُمْ أَئِمَّتُكُمْ ، قَالَتْ : وَمَا الأَئِمَّةُ ؟ قَالَ : أَمَا كَانَ لِقَوْمِكِ رُؤُوسٌ وَأَشْرَافٌ ، يَأْمُرُونَهُمْ فَيُطِيعُونَهُمْ ؟ قَالَتْ : بَلَى ، قَالَ فَهُمْ أُولَئِكَ عَلَى النَّاسِ .

۳۸۳٤ ـ از بیان روایت است که قیس ابی حازم گفت: ابوبکر نزد زنی از اَحْمَس رفت که زینب نامیده می‌شد و او را دید که سخن نمی‌گوید. ابوبکر گفت: چرا وی سخن نمی‌گوید؟ گفتند: حج کرده و (به نیت) اینکه خاموش باشد. ابوبکر به وی گفت: حرف بزن، همانا حرف نزدن جایز نیست و این از عمل دوران جاهلیت است. آن زن سخن زد و گفت: تو از کجایی؟ گفت: مردی از مهاجرینم، گفت: از کدام مهاجرین؟ گفت: از قریش. گفت: از کدام (شاخهٔ) قریش؟ گفت: همان تو بسیار پرسشگری، من ابوبکرم. آن زن گفت: بقای ما بر این امر نیکو (دین اسلام) که خداوند پس از دوران جاهلیت آورده است چه مدت زمان خواهد بود؟ ابوبکر گفت: بقای شما بر این امر تا زمانی است که امامان شما (در راه دین) شما را مستقیم بدارند. آن زن گفت: امامان کدام‌اند؟ ابوبکر گفت: آیا در قوم تو سران و بزرگان نبودند که مردم را امر می‌کردند و از ایشان اطاعت می‌کردند؟ آن زن گفت: آری. ابوبکر گفت: پس همان کسان بر مردم (امام)اند.

۳۸۳۵- حَدَّثَنِي فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَسْلَمَتِ امْرَأَةٌ سَوْدَاءُ لِبَعْضِ الْعَرَبِ ، وَكَانَ لَهَا حِفْشٌ فِي الْمَسْجِدِ ، قَالَتْ : فَكَانَتْ تَأْتِينَا فَتَحَدَّثُ عِنْدَنَا ،

۳۸۳۵ ـ از هِشام از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: زنی سیاه از عرب اسلام آورد و کلبهٔ چوبی در مسجد داشت. وی نزد ما می‌آمد و قصه می‌کرد و چون از

فَإِذَا فَرَغَتْ مِنْ حَدِيثِهَا قَالَتْ:

وَيَوْمُ الْوِشَاحِ مِنْ تَعَاجِيبِ رَبِّنَا ... أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

فَلَمَّا أَكْثَرَتْ، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: وَمَا يَوْمُ الْوِشَاحِ؟ قَالَتْ: خَرَجَتْ جُوَيْرِيَةٌ لِبَعْضِ أَهْلِي، وَعَلَيْهَا وِشَاحٌ مِنْ أَدَمٍ، فَسَقَطَ مِنْهَا، فَانْحَطَّتْ عَلَيْهِ الْحُدَيَّا وَهِيَ تَحْسِبُهُ لَحْمًا، فَأَخَذَتْهُ، فَاتَّهَمُونِي بِهِ فَعَذَّبُونِي، حَتَّى بَلَغَ مِنْ أَمْرِي أَنَّهُمْ طَلَبُوا فِي قُبُلِي، فَبَيْنَاهُمْ حَوْلِي وَأَنَا فِي كَرْبِي، إِذْ أَقْبَلَتِ الْحُدَيَّا حَتَّى وَازَتْ بِرُؤُوسِنَا، ثُمَّ أَلْقَتْهُ، فَأَخَذُوهُ، فَقُلْتُ لَهُمْ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ. [راجع: ۴۳۹]

قصه‌اش فارغ می‌شد می‌گفت: روز و شاح از عجایب پروردگار ما است ـ آگاه باش که مرا از سرزمین کفر نجات بخشید. چون این مقوله را بسیار یاد می‌کرد عایشه به وی گفت: روز و شاح چیست؟ وی گفت: دخترکی از یکی از مالکان من بیرون رفت در حالی که حمایل چرمی در گردن داشت. حمایل وی افتاد. زغنی (پرندهٔ گوشت ربا) آن را خیال گوشت کرد و ربود. آنها مرا به گرفتن آن متهم کردند و عذاب دادند و کار به آنجا کشید که خواستند شرمگاه مرا جستجو کنند، در حالی که آنها گرداگرد من‌اند و من در رنج و عذابم، آن زغن پیدا شد و بر بالای سر ما ایستاد و سپس حمایل را به زیر افکند. من بدیشان گفتم: این است آنچه مرا بدان متهم کرده بودید در حالی که من بی‌گناه بودم.

۳۸۳۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلا يَحْلِفْ إِلا بِاللَّهِ». فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ: «لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». [راجع: ۲۶۷۹. أخرجه مسلم: ۱۶۴۶، باختلاف].

۳۸۳۶ ـ از عبدالله بن دینار، از ابن عمر(رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد می‌کند، باید به‌جز با نام خدا سوگند یاد نکند.» و قریش به نام پدران خود سوگند یاد می‌کردند. آن حضرت فرمود: «به نام پدران خود سوگند یاد نکنید.»

۳۸۳۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ: أَنَّ الْقَاسِمَ كَانَ يَمْشِي بَيْنَ يَدَيِ الْجَنَازَةِ وَلا يَقُومُ لَهَا، وَيُخْبِرُ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُومُونَ لَهَا، يَقُولُونَ إِذَا رَأَوْهَا: كُنْتِ فِي أَهْلِكِ مَا أَنْتِ. مَرَّتَيْنِ.

۳۸۳۷ ـ عمرو گفته است که عبدالرحمن بن قاسم به او گفت: همانا قاسم پیشاپیش جنازه می‌رفت و با دیدن جنازه از جای خود برنمی‌خاست، و از عایشه خبر می‌داد که گفته است: رسم جاهلیت بود که مردم برای جنازه می‌ایستادند و با دیدن آن می‌گفتند: تو در میان خانواده‌ات شریف بودی، حالا چگونه هستی و

دوبار (به رسم سوگواری) تکرار می‌کردند.[۱]

۳۸۳۸- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قال : قال عُمَرُ ﷺ : إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لا يُفِيضُونَ مِنْ جَمْعٍ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ عَلَى ثَبِيرٍ ، فَخَالَفَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ فَأَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ . [راجع : ١٦٨٤] .

۳۸۳۸ ـ از عمرو بن میمون روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: «همانا مشرکان از مزدلفه برنمی‌گشتند تا آنکه آفتاب بر کوه ثَبیر می‌تابید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با ایشان مخالفت کرد و قبل از طلوع آفتاب از مزدلفه برگشت.

۳۸۳۹- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال : قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ : حَدَّثَكُمْ يَحْيَى بْنُ الْمُهَلَّبِ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : ﴿ وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴾ قال : مَلأَى مُتَتَابِعَةً .

۳۸۳۹ ـ از اسحاق بن ابراهیم روایت است که گفت: به ابواُسامه گفتم: حدیث کرده است شما را یحیی بن مُهَلَّب: از حُصَین که عِکرمه در تفسیر آیهٔ و کَأساً دِهاقاً» یعنی «پیاله‌های لبالب» گفته است که «دهاقاً» به معنی: پُر و پی در پی است. (النباء: ٣٤)

۳۸۴۰- قال : وَقال ابْنُ عَبَّاسٍ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ : اسْقِنَا كَأْسًا دِهَاقًا .

۳۸۴۰ ـ عِکرمه گفته است که ابن عباس گفت: از پدر خود در دوران جاهلیت شنیدم که می‌گفت: أَسْقِنَا کَأساً دِهاقاً یعنی بنوشان ما را جامهای پر و پی در پی.

۳۸۴۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ ، كَلِمَةُ لَبِيدٍ : أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ بَاطِلٌ ، وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ » . [انظر : ٦١٤٧ ، ٦٤٨٩ . أخرجه مسلم : ٢٢٥٦] .

۳۸۴۱ ـ از ابوسلمه، از ابوهریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «راست‌ترین سخنی که شاعر گفته است، سخن لَبِید است که گفت: آگاه باش، هرآنچه به جز (ذات و صفات) خداست باطل است[۲] و نزدیک بود که اُمَیَّة بن ابی الصُّلت اسلام بیاورد.[۳]

۱- در اوایل اسلام، ایستادن برای جنازه مرسوم بوده و بعد منسوخ شده است. چنانکه در کتاب جنایز گذشت. عایشه(رضی‌الله عنها) تصور می‌کرد که این رسم جاهلیت بوده است. (تیسیر القاری: ج ۳، ص: ۵۰۰)

۲- لَبید این شعر را در دوران جاهلیت گفته است. مروی است که پس از اینکه اسلام آورد، شعر نگفت و ظاهر آن است که آن حضرت این شعر او را پیش از اسلام وی خوانده است. نقل است که عمر(رضی‌الله عنه) از وی خواست که شعری بخواند ولی او گفت: پس از آنکه قرآن در دلم جای گرفت، شعر از دلم شسته شد.

۳- وی شاعری بود که در ایام جاهلیت تعبد می‌کرد و به بعثت معتقد بود. زمان اسلام را دریافته بود ولی به سعادت اسلام نرسیده بود و بعضی گویند

۳۸٤۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ بِلَالٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ لِأَبِي بَكْرٍ غُلَامٌ يُخْرِجُ لَهُ الْخَرَاجَ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَأْكُلُ مِنْ خَرَاجِهِ ، فَجَاءَ يَوْمًا بِشَيْءٍ فَأَكَلَ مِنْهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ : أَتَدْرِي مَا هَذَا ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَمَا هُوَ ؟ قَالَ : كُنْتُ تَكَهَّنْتُ لِإِنْسَانٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَمَا أُحْسِنُ الْكِهَانَةَ ، إِلَّا أَنِّي خَدَعْتُهُ ، فَلَقِيَنِي فَأَعْطَانِي بِذَلِكَ ، فَهَذَا الَّذِي أَكَلْتَ مِنْهُ ، فَأَدْخَلَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ ، فَقَاءَ كُلَّ شَيْءٍ فِي بَطْنِهِ .

۳۸٤۲ ـ از عبدالرحمن بن قاسم بن محمد (بن ابی ابکر) روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: ابوبکر غلامی داشت که از وی خراج می‌گرفت و ابوبکر از درآمد خراج وی می‌خورد. روزی چیزی آورد و ابوبکر از آن خورد. غلام به ابوبکر گفت: آیا می‌دانی که این طعام که خوردی از چیست؟ ابوبکر گفت: از چیست؟ غلام گفت: در جاهلیت فال کسی را می‌دیدم و من فالبینی را نمی‌دانم به جز آنکه وی را فریب می‌دادم. او مرا دید و همین را به من داد و این همان است که تو از آن خوردی. ابوبکر دست در دهن کرد و هرآنچه خورده بود از شکم بیرون آورد.

۳۸٤۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَتَبَايَعُونَ لُحُومَ الْجَزُورِ إِلَى حَبَلِ الْحَبَلَةِ . قَالَ : وَحَبَلُ الْحَبَلَةِ أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ مَا فِي بَطْنِهَا ، ثُمَّ تَحْمِلَ الَّتِي نُتِجَتْ ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ . [راجع : ۲۱٤۳ ، أخرجه مسلم : ۱۵۱٤] .

۳۸٤۳ـ از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: مردم دوران جاهلیت گوشت شتر را بر مبنای حَبَل الحَبَله می‌فروختند و حَبَلُ الحَبَله بچه شتری ماده بود که در شکم شتر بود (هنوز زائیده نشده بود) و سپس زاییده می‌شد. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از این نوع معامله منع کرد.

۳۸٤٤- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ قَالَ : غَيْلَانُ ابْنُ جَرِيرٍ : كُنَّا نَأْتِي أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ، فَيُحَدِّثُنَا عَنِ الْأَنْصَارِ ، وَكَانَ يَقُولُ لِي : فَعَلَ قَوْمُكَ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا ، وَفَعَلَ قَوْمُكَ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا .

۳۸٤٤ ـ از غَيْلان ابن جَرير روایت است که گفت: ما نزد انس بن مالک می‌رفتیم و او از انصار به ما حدیث می‌گفت، و به من می‌گفت: قوم تو در روز چنین و چنان، چنین و چنان کرد و قوم تو در روز چنین و چنان، چنین و چنان کرد.[1]

که اُمیة بن ابی الصلت نصرانی شده بود.

۱- انس سرگذشت پیشینیان انصار را قصه می‌کرد.

٢٧- باب : القَسَامَةِ فِي الجَاهِلِيَّةِ

٣٨٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الوَارِثِ : حَدَّثَنَا قَطَنٌ أَبُو الهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ المَدَنِيُّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّ أَوَّلَ قَسَامَةٍ كَانَتْ فِي الجَاهِلِيَّةِ لَفِينَا بَنِي هَاشِمٍ ، كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، اسْتَأْجَرَهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ فَخِذٍ أُخْرَى ، فَانْطَلَقَ مَعَهُ فِي إِبِلِهِ ، فَمَرَّ رَجُلٌ بِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، قَدِ انْقَطَعَتْ عُرْوَةُ جُوَالِقِهِ ، فَقَالَ : أَغِثْنِي بِعِقَالٍ أَشُدُّ بِهِ عُرْوَةَ جُوَالِقِي ، لَا تَنْفِرُ الإِبِلُ ، فَأَعْطَاهُ عِقَالًا فَشَدَّ بِهِ عُرْوَةَ جُوَالِقِهِ ، فَلَمَّا نَزَلُوا عُقِلَتِ الإِبِلُ إِلَّا بَعِيرًا وَاحِدًا ، فَقَالَ الَّذِي اسْتَأْجَرَهُ : مَا شَأْنُ هَذَا البَعِيرِ لَمْ يُعْقَلْ مِنْ بَيْنِ الإِبِلِ؟ قَالَ : لَيْسَ لَهُ عِقَالٌ ، قَالَ : فَأَيْنَ عِقَالُهُ ؟ قَالَ : فَحَذَفَهُ بِعَصًا كَانَ فِيهَا أَجَلُهُ ، فَمَرَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ اليَمَنِ ، فَقَالَ : أَتَشْهَدُ المَوْسِمَ ؟ قَالَ : مَا أَشْهَدُ ، وَرُبَّمَا شَهِدْتُهُ ، قَالَ : هَلْ أَنْتَ مُبْلِغٌ عَنِّي رِسَالَةً مَرَّةً مِنَ الدَّهْرِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَكَتَبَ إِذَا أَنْتَ شَهِدْتَ المَوْسِمَ فَنَادِ : يَا آلَ قُرَيْشٍ ، فَإِذَا أَجَابُوكَ فَنَادِ : يَا آلَ بَنِي هَاشِمٍ ، فَإِنْ أَجَابُوكَ ، فَسَلْ عَنْ أَبِي طَالِبٍ فَأَخْبِرْهُ : أَنَّ فُلَانًا قَتَلَنِي فِي عِقَالٍ ، وَمَاتَ المُسْتَأْجَرُ ، فَلَمَّا قَدِمَ الَّذِي اسْتَأْجَرَهُ ، أَتَاهُ أَبُو طَالِبٍ ، فَقَالَ : مَا فَعَلَ صَاحِبُنَا ؟ قَالَ : مَرِضَ ، فَأَحْسَنْتُ القِيَامَ عَلَيْهِ ، فَوَلِيتُ دَفْنَهُ ، قَالَ : قَدْ كَانَ أَهْلَ ذَاكَ مِنْكَ ، فَمَكُثَ حِينًا ، ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي أَوْصَى إِلَيْهِ أَنْ يُبْلِغَ عَنْهُ وَافَى المَوْسِمَ ، فَقَالَ : يَا آلَ قُرَيْشٍ ، قَالُوا : هَذِهِ قُرَيْشٌ ، قَالَ : يَا آلَ بَنِي هَاشِمٍ ؟ قَالُوا : هَذِهِ بَنُو هَاشِمٍ ، قَالَ : أَيْنَ أَبُو طَالِبٍ ؟ قَالُوا : هَذَا أَبُو طَالِبٍ ، قَالَ : أَمَرَنِي فُلَانٌ أَنْ أُبْلِغَكَ رِسَالَةً ، أَنَّ فُلَانًا قَتَلَهُ فِي عِقَالٍ ، فَأَتَاهُ أَبُو طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ : اخْتَرْ مِنَّا إِحْدَى ثَلَاثٍ : إِنْ شِئْتَ أَنْ تُؤَدِّيَ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ فَإِنَّكَ قَتَلْتَ صَاحِبَنَا ، وَإِنْ شِئْتَ حَلَفَ خَمْسُونَ مِنْ قَوْمِكَ إِنَّكَ لَمْ تَقْتُلْهُ ، فَإِنْ أَبَيْتَ قَتَلْنَاكَ بِهِ ، فَأَتَى قَوْمَهُ

باب ـ ۲۷ سوگند گروهی (قسامه) در دوران جاهلیت[1]

۳۸٤٥ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: اولین قسامه یا سوگند گروهی در روزگار جاهلیت در میان قبیلهٔ بنی هاشم رخ داد. مردی از بنی هاشم را مردی از شاخهٔ دیگر قریش به مزدوری گرفته بود. مرد مزدور با آن مرد قریشی راهی شد در حالی شتران او را می‌راند. مردی از قبیلهٔ بنی هاشم بر آن مرد مزدور گذشت در حالی که سربند جوال او گسیخته بود. گفت: به من کمک کن و پایبند شتری به من ده‌تا جوال خود را بدان ببندم، و شتر تو (بدون پایبند) نمی‌گریزد. وی پایبند شتری به او داد و او جوال خود را بدان بست.

آنگاه که مرد مزدور با همراه بنی هاشمی خود به منزل فرود آمدند همه شتران با پایبند بسته شدند به جز یک شتر، مردی که او را به مزدوری گرفته بود گفت: چرا از میان شتران، این شتر بسته نشده است؟ گفت: آن شتر پایبند ندارد. گفت: پایبند آن کجاست؟ و اورا با چوبی زد که همان سبب مرگ وی شد. مردی از اهل یمن بر وی گذشت و او به آن مرد یمنی گفت: آیا به حج می‌روی؟ گفت نمی‌روم و شاید که بروم. آن مرد مزدور گفت: آیا باری از من پیغامی می‌رسانی؟ گفت: آری. گفت: پس وقتی که به حج حاضر شدی، بانگ براور که: ای اهل قریش، و چون به تو پاسخ دادند بانگ براور که: ای آل بنی هاشم. و چون به

[1]- قسامه از قسم به معنی سوگند گرفته شده و در عرف شرع سوگندی است که برای اثبات قضیهٔ قتل و یا نفی آن می‌دهند.

فَقَالُوا : نَحْلِفُ ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، كَانَتْ تَحْتَ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، قَدْ وَلَدَتْ لَهُ ، فَقَالَتْ : يَا أَبَا طَالِبٍ ، أُحِبُّ أَنْ تُجِيزَ ابْنِي هَذَا بِرَجُلٍ مِنَ الْخَمْسِينَ ، وَلَا تُصْبِرْ يَمِينَهُ حَيْثُ تُصْبَرُ الْأَيْمَانُ ، فَفَعَلَ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ : يَا أَبَا طَالِبٍ أَرَدْتَ خَمْسِينَ رَجُلًا أَنْ يَحْلِفُوا مَكَانَ مِائَةٍ مِنَ الْإِبِلِ ، يُصِيبُ كُلَّ رَجُلٍ بَعِيرَانِ هَذَانِ بَعِيرَانِ ، فَاقْبَلْهُمَا عَنِّي وَلَا تُصْبِرْ يَمِينِي حَيْثُ تُصْبَرُ الْأَيْمَانُ ، فَقَبِلَهُمَا ، وَجَاءَ ثَمَانِيَةٌ وَأَرْبَعُونَ فَحَلَفُوا . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، مَا حَالَ الْحَوْلُ ، وَمِنَ الثَّمَانِيَةِ وَأَرْبَعِينَ عَيْنٌ تَطْرِفُ .

تو پاسخ دادند، از ابوطالب بپرس و او را آگاه کن که: فلان کس مرا به خاطر یک پایبند شتر کشته است. سپس آن مرد مزدور مُرد. کسی که آن مرد را به مزدوری گرفته بود نزد ابوطالب آمد. ابوطالب گفت: بر یار ما چه واقع شد؟ گفت: مریض شد و از وی به خوبی مراقبت کردم (ولی وی مرد) و دفنش کردم. ابوطالب گفت: وی همین را از تو انتظار داشت. پس از چندی، همان مردی که او را وصیت کرده بود که پیغام او را در موقع حج برساند آمد و گفت: ای اهل قریش؟ گفتند: اینها قریش اند. گفت: ای آل بنی هاشم؟ گفتند: اینها آل بنی‌هاشم‌اند. گفت: ابوطالب کجاست؟ گفتند: ابوطالب همین است. آن مرد گفت: فلان کس از من خواسته است که برایت پیغام برسانم که فلان کس به خاطر یک پایبند شتر او را کشته است. ابوطالب نزد آن مرد (قریشی) رفت و به او گفت: از سوی ما یکی از این سه حالت را برگزین. اگر می‌خوهی صد شتر (خون بها) برای یار ما ده‌که تو او را کشته‌ای. اگر می‌خواهی پنجاه نفر از قوم تو قسم یاد کنند که تو آن را نکشته‌ای. و اگر از این دو حالت امتناع کنی تو را به قصاص آن می‌کشیم.

قوم وی آمدند و گفتند: ما قسم یاد می‌کنیم. زنی از بنی هاشم آمد که همسر یکی از قریش بود و از وی فرزندی زاده بود که در زمرهٔ پنجاه کسی بود که قرار بود قسم یاد کنند. وی به ابوطالب گفت: ای ابوطالب، دوست می‌دارم که پسر مرا (در قسم خوردن)، از میان این پنجاه نفر عفو کنی و او را به قسم خوردن در

آن موضع که قسم اجرا می‌شود، وادار مکن. ابوطالب او را عفو کرد. مردی از ایشان آمد و گفت: ای ابوطالب، تو خواسته بودی که عوض دادن صد شتر، پنجاه نفر قسم یاد کنند. پس هر مردی را دو شتر می‌رسد و اینک دو شتر از جانب من است. آن را از من بپذیر و مرا به سوگند وادار مکن در محلی که سوگند داده می‌شوند. ابوطالب دو شتر را از وی پذیرفت و چهل‌وهشت نفر دیگر آمدند و قسم یاد کردند. ابن عباس گفته است: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که سالی نگذشت که از آن چهل و هشت نفر کسی چشم بر هم زده باشد. (همه مردند)

٣٨٤٦- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَوْمُ بُعَاثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدِ افْتَرَقَ مَلَؤُهُمْ ، وَقُتِّلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجُرِّحُوا ، قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ فِي دُخُولِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ . [راجع: ٣٧٧٧]

٣٨٤٦ ـ از هِشام از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: روز بُعاث روزی بود که خداوند آن را برای پیامبر خود(صلی‌الله علیه وسلم) پیش آورد. آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، همانا جماعت ایشان (اوس و خزرج) پریشان شده بود و سران قبایل ایشان کشته و مجروح شده بودند. خداوند این حالت را قبلاً برای رسول خود آماده کرده بود تا سبب در آمدن ایشان به اسلام شود.[1]

٣٨٤٧- وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا عَمْرٌو ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ الْأَشَجِّ : أَنَّ كُرَيْبًا مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ حَدَّثَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَيْسَ السَّعْيُ بِبَطْنِ الْوَادِي بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سُنَّةً ، إِنَّمَا كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَسْعَوْنَهَا ، وَيَقُولُونَ : لَا نُجِيزُ الْبَطْحَاءَ إِلَّا شَدًّا .

٣٨٤٧ ـ کُرَیْب مولی ابن عباس روایت کرده که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: سعی (دویدن) در میان وادی بین صفا و مروه سُنّت نیست.[2]

۱- تا پیش از پنج سال از ورود پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه جنگهای خونینی میان دو قبیلهٔ اوس و خزرج در ناحیهٔ بُعاث نزدیک مدینه جریان داشت و سران قبایل کشته شده بودند و همین حالت باعث شد که به آسانی اسلام آورند؛ زیرا اگر بزرگان آنها زنده می‌بودند، مانع دخول آنها به اسلام می‌گردیدند.

۲- این سخن ابن عباس درست نیست؛ زیرا سعی (تند رفتن یا نیمه دویدن) میان صفا و مروه سنت است.

همانا مردم روزگار جاهلیت سعی می‌کردند و می‌گفتند: ما از این سیلابگاه تند و تیز می‌گذریم.

۳۸۴۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا مُطَرِّفٌ : سَمِعْتُ أَبَا السَّفَرِ يَقُولُ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهما يَقُولُ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، اسْمَعُوا مِنِّي مَا أَقُولُ لَكُمْ ، وَأَسْمِعُونِي مَا تَقُولُونَ ، وَلا تَذْهَبُوا فَتَقُولُوا : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ ، فَلْيَطُفْ مِنْ وَرَاءِ الْحِجْرِ ، وَلا تَقُولُوا الْحَطِيمُ ، فَإِنَّ الرَّجُلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ يَحْلِفُ ، فَيُلْقِي سَوْطَهُ أَوْ نَعْلَهُ أَوْ قَوْسَهُ .

۳۸۴۸ ـ از ابوالسَّفر روایت است که می‌گفت: از ابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: «ای مردم، از من بشنوید آنچه را به شما می‌گویم و مرا بشنوانید آنچه شما می‌گویید و (نفهمیده) نروید و بگویید که ابن عباس گفته است: ابن عباس گفت: کسی که خانه را طواف می‌کند باید از عقب اَلحِجْر دور بزند[1] و آن را اَلحطِیم نگویید.[2] همانا مردی که در دوران جاهلیت قسم می‌خورد، تازیانه یا پای‌افزار و یا کمان خود را در آنجا می‌انداخت.

۳۸۴۹- حَدَّثَنَا نُعَيْمُ بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ : رَأَيْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ قِرْدَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهَا قِرَدَةٌ ، قَدْ زَنَتْ ، فَرَجَمُوهَا ، فَرَجَمْتُهَا مَعَهُمْ .

۳۸۴۹ ـ از حُصَین روایت است که عَمْرو بن میمون گفت: در روزگار جاهلیت بوزینهٔ ماده‌ای را دیدم که بوزینه‌ها بر وی گرد آمده بودند در حالی که آن بوزینه زنا کرده بود. آنان او را سنگسار کردند. و من هم همراه ایشان بر او سنگ افکندم.

۳۸۵۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهما قَالَ : خِلالٌ مِنْ خِلالِ الْجَاهِلِيَّةِ : الطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ ، وَالنِّيَاحَةُ ، وَنَسِيَ الثَّالِثَةَ .

قَالَ سُفْيَانُ : وَيَقُولُونَ : إِنَّهَا الاسْتِسْقَاءُ بِالأَنْوَاءِ .

۳۸۵۰ ـ از سُفیان، از عبیدالله روایت است که وی از ابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: این خصایل از خصلتهای جاهلیت است: طعنه زدن در نسب مردم و نوحه کردن و خصلت سوم را فراموش کردم. سُفیان گفته است: و می‌گویند همانا علت باران را به حرکات ستارگان نسبت دادن. (خصلت سوم است).

۱- بخشی از شمال خانهٔ کعبه که اصلاً در داخل کعبه بوده و حالا با دیواری کوتاه آن را مشخص کرده‌اند که آن دیوار را حطیم خوانند و الحجر اسماعیل نیز گویند.

۲- دیوار کعبه، یا کنار خانهٔ کعبه یا آنچه بین رکن و زمزم و مقام است.

۲۸- بَاب : مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِمَنَافِ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ .

۳۸۵۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً ، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهِجْرَةِ ، فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ تُوُفِّيَ ﷺ . [انظر : ۳۹۰۲، ۳۹۰۳، ٤٤٦٥، ٤٩٧٩ باختلاف . أخرجه مسلم : ۲۳٥۱، مختصراً] .

۲۹- بَاب : مَا لَقِيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بِمَكَّةَ

۳۸۵۲- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا بَيَانٌ وَإِسْمَاعِيلُ قَالَا : سَمِعْنَا قَيْسًا يَقُولُ : سَمِعْتُ خَبَّابًا يَقُولُ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، وَقَدْ لَقِينَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ شِدَّةً ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا تَدْعُو اللَّهَ ، فَقَعَدَ وَهُوَ مُحْمَرٌّ وَجْهُهُ ، فَقَالَ : «لَقَدْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ لَيُمْشَطُ بِمِشَاطِ الْحَدِيدِ ، مَا دُونَ عِظَامِهِ مِنْ لَحْمٍ أَوْ عَصَبٍ ، مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ ، وَيُوضَعُ الْمِنْشَارُ عَلَى مَفْرِقِ رَأْسِهِ ، فَيُشَقُّ بِاثْنَيْنِ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ ، وَلَيُتِمَّنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ مَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ» .

زَادَ بَيَانٌ : «وَالذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ» . [راجع : ۳۶۱۲] .

باب ـ ۲۸ زمان برانگیخته شدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

مُحَمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصیّ بن کلاب بن مُرّه بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خُزیمه بن مُدرکه بن الیاس بن مُضَر بن نِزار بن مَعْد بن عدنان.

۳۸۵۱ ـ از هِشام، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: بر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وحی نازل شد در حالی که آن حضرت چهل ساله بود. سیزده سال در مکه ماندگار شد و سپس به هجرت مأمور گردید و به مدینه هجرت نمود و در آنجا ده سال ماندگار شد و سپس وفات یافت.

باب ـ ۲۹ آنچه از مشرکین مکه به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران او رسیده است.

۳۸۵۲ ـ از قیس روایت است که خَباب گفت: من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم در حالی که او در سایهٔ کعبه بر چادر خود تکیه کرده بود و همانا ما از مشرکان رنج و آزار زیاد دیده بودیم. گفتم: یا رسول‌الله، آیا خداوند را دعا نمی‌کنی (که شر آنها را بردارد) آن حضرت نشست و در حالی که رخسارش سرخ شده بود، گفت: «همانا پیش از شما کسانی بودند که (بدن‌شان) با شانه‌های آهنی کشیده می‌شد که گوشت و رگ و پی وی را از استخوان جدا می‌نمود و این حالت او را از دین او بازنمی‌داشت. و اره بر تارک سر او نهاده

می‌شد و آن را دوپاره می‌کرد و این حالت او را از دین او بازنمی‌داشت. همانا خداوند این امر (اسلام) را کامل می‌گرداند تا آنکه سواری از صَنْعاً تا حَضْر مَوْت سفر کند در حای که جز از خدا از کسی نترسد. بیان (راوی حدیث) افزود که آن حضرت فرموده است: «یا از گرگ بر گوسفندان خویش.»

٣٨٥٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ﷺ قَالَ : قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ النَّجْمَ فَسَجَدَ ، فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلا سَجَدَ ، إِلا رَجُلٌ رَأَيْتُهُ أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًا فَرَفَعَهُ فَسَجَدَ عَلَيْهِ ، وَقَالَ : هَذَا يَكْفِينِي ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ بَعْدُ قُتِلَ كَافِرًا بِاللّٰهِ . [راجع : ١٠٦٧ . أخرجه مسلم : ٥٧٦] .

۳۸۵۳ ـ از شُعبه، از ابواسحاق، از اَسْوَد روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سوره «النَّجم» را خواند و در آن سجده کرد و هیچ یک (از مسلمان و مشرک) باقی نماند که سجده نکند به جز مردی که دیدم مشتی سنگریزه برداشت و بلند کرد و بر آن سجده کرد و گفت: همین مرا کفایت می‌کند. همانا او را دیدم که (در غزوهٔ بدر) کشته شده بود در حالی که به خداوند کفر ورزیده بود.

٣٨٥٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ﷺ قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ سَاجِدٌ ، وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، جَاءَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ بِسَلَى جَزُورٍ ، فَقَذَفَهُ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام فَأَخَذَتْهُ مِنْ ظَهْرِهِ وَدَعَتْ عَلَى مَنْ صَنَعَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُمَّ عَلَيْكَ الْمَلأَ مِنْ قُرَيْشٍ : أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ ، وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ ، وَشَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ ، وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ ، أَوْ أُبَيَّ بْنَ خَلَفٍ » - شُعْبَةُ الشَّاكُّ - فَرَأَيْتُهُمْ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ ، فَأُلْقُوا فِي بِئْرٍ غَيْرَ أُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ أَوْ أُبَيٍّ ، تَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُ ، فَلَمْ يُلْقَ فِي الْبِئْرِ . [راجع : ٢٤٠ . أخرجه مسلم : ١٧٩٤] .

۳۸۵٤ ـ از شعبه، از ابواسحاق از عَمْر و بن میمون روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سجده بود و پیرامون وی از مردم قریش گرد آمده بودند، عُقبه بن ابی معیط زهدان شتری را آورد و آن را بر پشت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) افکند. آن حضرت سر خویش را (از سجده) برنداشت، سپس فاطمه علیهاالسلام آمد و آن را از پشت آن حضرت برداشت و بر کسی که این کار را کرده بود نفرین کرد. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «بارالها، بزرگان قریش را نابود گردان. ابوجهل بن هشام، و عتّبه بن ربیعه،

و شیبه بن ربیعه و اُمیّه بن خَلَف یا اُبی بن خَلَف» شُعبه (راوی حدیث) در آن دو نفر شک کرده است. (عبدالله بن مسعود گفته است) من آنها را در روز بدر کشته شده دیدم که در چاه انداخته شدند. به جز از امیه بن خلف یا اُبَیّ که بند بند اعضای وی را جدا کرده بودند و در چاه افکنده نشد.

۳۸۵۵- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، أَوْ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَكَمُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: أَمَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبْزَى قَالَ: سَلِ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ مَا أَمْرُهُمَا: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾. ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾. فَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: فَقَالَ لَمَّا أُنْزِلَتِ الَّتِي فِي الْفُرْقَانِ، قَالَ مُشْرِكُو أَهْلِ مَكَّةَ: فَقَدْ قَتَلْنَا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ، وَدَعَوْنَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَقَدْ أَتَيْنَا الْفَوَاحِشَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ﴾. الْآيَةَ، فَهَذِهِ لِأُولَئِكَ، وَأَمَّا الَّتِي فِي النِّسَاءِ: الرَّجُلُ إِذَا عَرَفَ الْإِسْلَامَ وَشَرَائِعَهُ، ثُمَّ قَتَلَ فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ. فَذَكَرْتُهُ لِمُجَاهِدٍ فَقَالَ: إِلَّا مَنْ نَدِمَ. [انظر: ٤٥٩٠، ٤٧٦٢، ٤٧٦٣، ٤٧٦٤، ٤٧٦٥، ٤٧٦٦. أخرجه مسلم: ١٢٢ و ٣٠٢٣].

۳۸۵۵ ـ از حَکَم روایت است که سعید بن جُبیر گفت: عبدالرحمن بن اَبْزَی مرا فرمود و گفت: در مورد این دو آیه از ابن عباس بپرس که حکم آنها چیست: «و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز به حق مکشید.» (الانعام: ۱۵۱) «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد. کیفرش دوزخ است.» (النساء: ۹۳) من از ابن عباس پرسیدم، وی گفت: آنگاه که آیت سور الفرقان نازل شد[۱] مشرکان اهل مکه گفتند: همانا ما نفسی را که خدا حرام کرده بود کشتیم و باالله دیگر الههها را خواندیم (عبادت کردیم) و زنا کردیم، خداوند این آیه را نازل کرد: «مگر آنانکه توبه کرده و ایمان آورده.» (مریم: ۶۰)[۲] پس این آیه به همان مردم (مشرک) ارتباط میگیرد و اما آیتی که در سورهٔ النّساء است.[۳] در مورد مردی است که اسلام را شناخته است (مسلمان شده است) و امر و نهی آن را دانسته است، سپس کسی را (عمداً) بکشد پس جزای او دوزخ است. عبدالرحمن بن ابزی میگوید: گفتهٔ ابن عباس را به مجاهد گفتم: وی گفت: مگر کسی که از جرم خود پشیمان شود.[۴]

۱- مراد این آیت است:
۲- این آیه دلالت بر آن دارد که بعد از توبه عفو است.
۳- مراد آیهٔ (۹۳) سورهٔ النساء است که تذکار یافت.
۴- مذهب اهل سنت و جماعت آن است که توبهٔ قاتل مسلمان که عمداً

۳۸۵٦- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنِي الأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: أَخْبِرْنِي بِأَشَدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾. الآيَةَ [غافر: ۲۸]. [أخرجه مسلم: ٤٨١٠].

تَابَعَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ: قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو.

وَقَالَ عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، قِيلَ: لِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ.

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ. [راجع: ۳٦٧٨].

۳۰- بَابٌ: إِسْلَامِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ.

۳۸۵۷- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الآمُلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُجَالِدٍ، عَنْ بَيَانٍ، عَنْ وَبَرَةَ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ، قَالَ: قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةُ أَعْبُدٍ وَامْرَأَتَانِ، وَأَبُو بَكْرٍ. [راجع: ۳٦٦۰].

۳۸۵٦ ـ از محمد بن ابراهیم تیمی روایت است که عُروه بن زبیر گفت: از ابن عمرو بن عاص پرسیدم: در مورد بدترین چیزی که مشرکان با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کرده‌اند، مرا آگاه گردان. وی گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آنگاه که در الحجر کعبه نماز می‌گزارد، ناگاه عُقبه بن ابی مُعیط آمد و جامهٔ خود را بر گردن آن حضرت نهاد و به شدت فشار داد که آن حضرت را خفه کند. ابوبکر آمد و شانهٔ عُقبه بن ابی مُعیط را کشید و او را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دور کرد و سپس گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من الله است» (الغافر: ۲۸)

متابعت کرده است راوی را ابن اسحاق و گفته است: روایت کرده است یحیی بن عُروه از عُروه که: به عبدالله بن عمرو گفتم (عوض لفظ ابن عمر و بن عاص) و محمد بن عمْرو از ابوسلمه (به این لفظ) روایت کرده است: عمرو بن عاص روایت کرده است:

باب ـ ۳۰ اسلام ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه)

۳۸۵۷ ـ از هَمّام بن حارث روایت است که عَمّار بن یاسر گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم و با وی به جز پنج غلام و دو زن و ابوبکر کسی دیگر نبود.[1]

کشته باشد مقبول است و نظر به آیاتی است که در این مورد نازل شده است. معتزله مرتکب قتل مسلمان را بنا بر این ایت به خلود دوزخ نظر داده‌اند. (تیسیر القاری، ج ۳، ص ۵۱۳)

۱- پنج غلام عبارت بودند از بلال و زید بن حارثه، و عامر بن فُهیره و ابوفکیهه و عبید بن زید حبشی و دو زن، خدیجه و اُم ایمن بودند.

۳۱- بَاب : إِسْلامِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ.

۳۸۵۸- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هَاشِمٌ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ : مَا أَسْلَمَ أَحَدٌ إِلا فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَسْلَمْتُ فِيهِ ، وَلَقَدْ مَكَثْتُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ ، وَإِنِّي لَثُلُثُ الإِسْلامِ . [راجع : ۳۷۲۶] .

باب ـ ۳۱ اسلام سعد بن ابی وقاص(رضی‌الله عنه)

۳۸۵۸ ـ از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابواسحاق سعد بن ابی وقّاص می‌گفت: اسلام نیاورده است هیچ کس مگر در آن روزی که من اسلام آورده‌ام و همانا در هفت روزی که درنگ کردم من ثلث اسلام بودم.[۱]

۳۲- باب : ذِكْرِ الْجِنِّ

وَقَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ ﴾ [الجن : ۱] .

۳۸۵۹- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ مَعْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : سَأَلْتُ مَسْرُوقًا : مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ ﷺ بِالْجِنِّ لَيْلَةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ ؟ فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَبُوكَ ، يَعْنِي عَبْدَ اللهِ : أَنَّهُ آذَنَتْ بِهِمْ شَجَرَةٌ . [أخرجه مسلم : ۴۵۰] .

باب ـ ۳۲ ذکر جن

و فرمودهٔ خدای تعالی: «بگو: به من وحی شده‌است که تنی چند از جنیان گوش فراداشتند.» (الجن: ۱)

۸۵۹ ـ از مَعن بن عبدالرحمن، از پدرش روایت است که گفت: از مَسروق پرسیدم: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را کِی آگاه کرد، آن شب که جنیان به قرآن گوش فرا دادند؟ مسروق گفت: پدر تو، یعنی عبدالله (بن مسعود) این را به من گفت: همانا درخت آن حضرت را در مورد ایشان آگاه گردانید.[۲]

۳۸۶۰- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَدِّي ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِدَاوَةً لِوَضُوئِهِ وَحَاجَتِهِ ، فَبَيْنَمَا هُوَ يَتْبَعُهُ بِهَا ، فَقَالَ : « مَنْ هَذَا » . فَقَالَ : أَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ ، فَقَالَ : « ابْغِنِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضْ بِهَا ، وَلا تَأْتِنِي بِعَظْمٍ وَلا بِرَوْثَةٍ » . فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ أَحْمِلُهَا فِي طَرَفِ ثَوْبِي ، حَتَّى وَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ مَشَيْتُ ، فَقُلْتُ : مَا بَالُ الْعَظْمِ وَالرَّوْثَةِ ؟ قَالَ : « هُمَا مِنْ طَعَامِ الْجِنِّ ، وَإِنَّهُ أَتَانِي وَفْدُ جِنِّ نَصِيبِينَ ، وَنِعْمَ الْجِنُّ ، فَسَأَلُونِي الزَّادَ ، فَدَعَوْتُ اللهَ لَهُمْ أَنْ لا يَمُرُّوا بِعَظْمٍ وَلا

۳۸۶۰ ـ از جدّی روایت است که ابوهریره‌ام (رضی‌الله عنه) گفت: وی به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) برای وضو و استنجای آن حضرت ظرفی آب را حمل می‌کرد، و در حالی که از عقب آن حضرت می‌رفت، آن حضرت فرمود: «کیستی؟» گفت: من، ابوهریره، آن حضرت گفت: «برای من سنگهایی بیاور

۱- وی از مسلمانان پیشین است و یکی از عشرهٔ مبشره که در هفده سالگی به دست ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) ایمان آورد. وی گفته است که او یکی از سه کس نخستین است که اسلام آورده است.

۲- گفته‌اند که در اینجا درخت به معنی مجاز آن است. یعنی وحی جبرئیل در زیر درخت بوده است.

بِرَوْثَةٍ إِلا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا » . [راجع : ١٥٥]

تا با آن استنجا کنم، و استخوان و سرگین نیاوری.» سنگهایی را که در گوشهٔ جامهٔ خود گرفته بودم آوردم و نزدیک آن حضرت نهادم و سپس برگشتم. آنگاه که از استنجا فارغ شد، رفتم و گفتم: چرا استخوان و سرگین را منع کردی؟ فرمود: «آنها خوراک جن است و همانا نمایندگان ایشان در (شهر) نَصِیْبِیْنْ نزد من آمدند و نیکو جنیانی بودند و از توشه از من سؤال کردند. من از خداوند به دعا خواستم که ایشان به استخوان و سرگینی نگذرند مگر آنکه بر آنها طعامی یابند.»

٣٣- بَاب : إِسْلَام أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

٣٨٦١- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا الْمُثَنَّى ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لأَخِيهِ : ارْكَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَاعْلَمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَاسْمَعْ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ ائْتِنِي ، فَانْطَلَقَ الأَخُ حَتَّى قَدِمَهُ ، وَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ لَهُ : رَأَيْتُهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الأَخْلاقِ ، وَكَلامًا مَا هُوَ بِالشِّعْرِ ، فَقَالَ : مَا شَفَيْتَنِي مِمَّا أَرَدْتُ فَتَزَوَّدَ وَحَمَلَ شَنَّةً لَهُ فِيهَا مَاءٌ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَالْتَمَسَ النَّبِيَّ ﷺ وَلا يَعْرِفُهُ ، وَكَرِهَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهُ حَتَّى أَدْرَكَهُ بَعْضُ اللَّيْلِ ، فَرَآهُ عَلِيٌّ فَعَرَفَ أَنَّهُ غَرِيبٌ ، فَلَمَّا رَآهُ تَبِعَهُ فَلَمْ يَسْأَلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَصْبَحَ ، ثُمَّ احْتَمَلَ قِرْبَتَهُ وَزَادَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ ، وَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلا يَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَمْسَى ، فَعَادَ إِلَى مَضْجَعِهِ فَمَرَّ بِهِ عَلِيٌّ فَقَالَ : أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ ؟ فَأَقَامَهُ فَذَهَبَ بِهِ مَعَهُ ، لا يَسْأَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ ،

باب ـ ۳۳ اسلام اَبوذر غِفاری(رضی‌الله عنه)

٣٨٦١ ـ از ابوجَمره روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که خبر بعثت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به ابوذر رسید به برادر خود گفت: سوار شو و به سوی این وادی (مکه) برو و در مورد این مردی که می‌پندارد پیامبر است و از آسمان به وی خبر می‌رسد، آگاهی بدست آور به سخن وی گوش فرا ده و مرا از آن آگاه کن و سپس نزد من بیا.

برادر وی راهی شد و نزد آن حضرت رسید و به سخن آن حضرت گوش فرا داد، سپس نزد ابوذر برگشت و به او گفت: او را دیدم که به مکارم اخلاق امر می‌کند و سخن وی شعر نیست. ابوذر گفت: آنچه می‌خواستم نیاوردی. ابوذر توشهٔ سفر گرفت و مشک آب خود را برداشت تا آن که به مکه رسید. سپس به مسجد رفت و پیامبر(صلی‌الله علیه

حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّالِث ، فَعَادَ عَلِيٌّ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ ، فَأَقَامَ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ : أَلا تُحَدِّثُنِي مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ ، قَالَ : إِنْ أَعْطَيْتَنِي عَهْدًا وَمِيثَاقًا لَتُرْشِدَنِّي فَعَلْتُ ، فَفَعَلَ فَأَخْبَرَهُ ، قَالَ : فَإِنَّهُ حَقٌّ ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَاتَّبِعْنِي ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ قُمْتُ كَأَنِّي أُرِيقُ الْمَاءَ ، فَإِنْ مَضَيْتُ فَاتَّبِعْنِي حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِي فَفَعَلَ ، فَانْطَلَقَ يَقْفُوهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَدَخَلَ مَعَهُ ، فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي» . قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، ثُمَّ قَامَ الْقَوْمُ فَضَرَبُوهُ حَتَّى أَضْجَعُوهُ ، وَأَتَى الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيْهِ ، قَالَ : وَيْلَكُمْ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مِنْ غِفَارٍ ، وَأَنَّ طَرِيقَ تِجَارِكُمْ إِلَى الشَّامِ ، فَأَنْقَذَهُ مِنْهُمْ ، ثُمَّ عَادَ مِنَ الْغَدِ لِمِثْلِهَا ، فَضَرَبُوهُ وَثَارُوا إِلَيْهِ ، فَأَكَبَّ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ . [راجع : ۳۵۲۲ . اخرجه مسلم : ۲٤٧٤] .

وسلم) را می‌جُست در حالی‌که آن حضرت را نمی‌شناخت و ناخوش می‌داشت که دربارهٔ وی از کسی بپرسد، تا آنکه چند شب را گذراند و سپس علی او را دید و دانست که وی مسافر است. ابوذر چون علی را دید در پی وی راهی شد و هیچ یک از این دو نفر از همدیگر چیزی سؤال نکردند تا آنکه صبح فرا رسید. سپس ابوذر مشک آب و توشهٔ سفر خود را به مسجد برد و تمام روز را در آنجا گذراند ولی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را ندید تا آنکه شب فرا رسید. آنگاه به سوی خوابگاه خویش بازگشت، سپس علی بر وی گذشت و گفت: هنوز وقت آن نشده که مرد منزل خود را بداند؟ علی، ابوذر را بلند کرد و او را با خود برد و هیچ یک از آن دو نفر از چیزی سؤال نکردند تا آنکه روز سوم فرا رسید. علی باز همان کار را کرد و ابوذر همراه وی راهی شد و سپس به ابوذر گفت: آیا به من نمی‌گویی که چرا به اینجا آمده‌ای؟ ابوذر گفت: اگر عهد و پیمانی بدهی که مرا راهنمایی خواهی کرد، این کار را می‌کنم؟ علی چنان کرد و ابوذر او را خبر داد. علی گفت: همانا آن خبری درست است و او پیامبر خداست(صلی‌الله علیه وسلم) و چون صبح فرارسید به دنبال من بیا و اگر من خطری متوجه تو دیدم، می‌ایستم گویی پیشاب می‌کنم، و اگر گذشتم از عقب من بیا تا آنکه در آیی به جایی که من وارد می‌شویم. ابوذر چنان کرد و در عقب وی می‌رفت تا آنکه علی نزد پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درآمد و ابوذر نیز درآمد و سخن آن حضرت را شنید

و در همان جا ایمان آورد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «به سوی قوم خود بازگرد و آنها را خبر ده‌تا دستور من به تو برسد.» ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که آواز خود را بدین کلمه در میان ایشان (مشرکان) بلند می‌کنم.

ابوذر برآمد تا آنکه به مسجد رسید و به آواز بلند اعلام داشت: اَشهَدُ انْ لااله الاالله و اَشْهَدُ اَنَّ مُحمداً رسول‌الله. سپس قوم برخاستند و او را زدند و بر زمین افکندند، سپس عباس آمد و خودش را بر وی افکند و گفت: وای بر شما، آیا نمی‌دانید که وی از قبیلهٔ غفار است و راه تجارت شما به شام از طریق ایشان است. مردم (قریش) از وی دست برداشتند. سپس ابوذر فردای آن نیز چنان کرد. قریش او را زدند و بر وی حمله کردند و عباس خودش را بر روی وی افکند.

٣٤- بَاب : إِسْلامِ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ.

٣٨٦٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : وَسَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنِي ، وَإِنَّ عُمَرَ لَمُوثِقِي عَلَى الإِسْلامِ ، قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عُمَرُ ، وَلَوْ أَنَّ أُحُدًا ارْفَضَّ لِلَّذِي صَنَعْتُمْ بِعُثْمَانَ لَكَانَ [مَحْقُوقًا أَنْ يَرْفَضَّ] . [انظر : ٣٨٦٧، ٦٩٤٢].

باب ـ ۳۴ اسلام سعید بن زید(رضی‌الله عنه)

۳۸۶۲ ـ از قَیْس روایت است که سعید بن زید بن عَمرو بن نُفیل در مسجد کوفه می‌گفت: به خدا سوگند که خودم را دیده‌ام که همانا عُمر بن خطاب قبل از آنکه مسلمان شود مرا به دلیل مسلمانی در بند کرده بود. اگر کوه اُحد از جای بجنبد به خاطر آنچه شما دربارهٔ عثمان کرده‌اید، جای دارد که بجنبد.

٣٥- بَاب : إِسْلامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

باب ـ ۳۵ اسلام عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه)

٣٨٦٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ. [راجع : ٣٦٨٤] .

٣٨٦٣ ـ از قیس بن ابی حازم روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: از آنگاه که عمر اسلام آورد ما همیشه در عزت بودیم.

٣٨٦٤- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : فَأَخْبَرَنِي جَدِّي زَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : بَيْنَمَا هُوَ فِي الدَّارِ خَائِفًا ، إِذْ جَاءَهُ الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ السَّهْمِيُّ أَبُو عَمْرٍو ، عَلَيْهِ حُلَّةُ حِبَرَةٍ وَقَمِيصٌ مَكْفُوفٌ بِحَرِيرٍ ، وَهُوَ مِنْ بَنِي سَهْمٍ ، وَهُمْ حُلَفَاؤُنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَقَالَ لَهُ : مَا بَالُكَ ؟ قَالَ : زَعَمَ قَوْمُكَ أَنَّهُمْ سَيَقْتُلُونِي إِنْ أَسْلَمْتُ ، قَالَ : لَا سَبِيلَ إِلَيْكَ ، بَعْدَ أَنْ قَالَهَا أَمِنْتُ ، فَخَرَجَ الْعَاصُ فَلَقِيَ النَّاسَ قَدْ سَالَ بِهِمُ الْوَادِي ، فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُونَ ؟ فَقَالُوا : نُرِيدُ هَذَا ابْنَ الْخَطَّابِ الَّذِي صَبَا ، قَالَ : لَا سَبِيلَ إِلَيْهِ ، فَكَرَّ النَّاسُ. [انظر : ٣٨٦٥] .

٣٨٦٤ ـ از پدربزرگم زید بن عبدالله بن عمر روایت است که پدرش (عبدالله بن عمر) گفت: در حالی که عُمر در خانه بود و (از شر قریش) در ترس بود، ناگاه عاص بن وائل السَّهمی پدر عَمرو (بن عاص) در آمد که عبای خامه دوزی به تن داشت و پیراهن حاشیه ابریشمی پوشیده بود. عاص از قبیلهٔ بنی سهم بود و در روزگار جاهلیت هم پیمان ما بود. عاص به عمر گفت: تو را چه واقع شده (که اندوهگین هستی؟) عمر گفت: قوم تو گفته‌اند که مرا به خاطر اسلام من خواهند کشت. عاص گفت: راهی به (جهت کشتن) تو نیست. پس از این گفته،، عمر گفت: (از شر مشرکان) ایمن شدم.[1] سپس عاص برآمد و مردم را دید که در وادی سرازیر شده‌اند. گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: پسر خطاب را می‌خواهیم که از دین خود برگشته است. عاص گفت: به سوی وی راه ندارید و مردم برگشتند.

٣٨٦٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُهُ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ ، اجْتَمَعَ النَّاسُ عِنْدَ دَارِهِ ، وَقَالُوا : صَبَا عُمَرُ ، وَأَنَا غُلَامٌ فَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِي ، فَجَاءَ رَجُلٌ عَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْ دِيبَاجٍ ، فَقَالَ : قَدْ صَبَا عُمَرُ ، فَمَا ذَاكَ ؟ فَأَنَا لَهُ جَارٌ ، قَالَ : فَرَأَيْتُ النَّاسَ تَصَدَّعُوا عَنْهُ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالُوا : الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ . [راجع : ٣٨٦٤] .

٣٨٦٥ ـ از سُفیان از عمر بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که عمر اسلام آورد، مردم پیرامون خانه‌اش گرد آمدند و گفتند: عمر از دین برگشته است. من (در آن زمان) پسری خورد سال بودم و بر پشت بام خانهٔ خود بودم. مردی آمد که قبای

۱- در حدیث ۳۸۶۴، سطر ۸ در متن ترجمهٔ انگلیسی بخاری در عبارت (بعدَ ان قالها اَمِنْتُ) لفظ ـ قالها ـ را ندارد و ترجمهٔ آن را چنین آورده است. عاص به عمر گفت: پس از آنکه تو را در حمایت خود گرفتم کسی تو را زیان نمی‌رساند.

۳۸٦٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : حَدَّثَنِي عُمَرُ : أَنَّ سَالِمًا حَدَّثَهُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قال : مَا سَمِعْتُ عُمَرَ لِشَيْءٍ قَطُّ يَقُولُ : إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذَا ، إِلا كَانَ كَمَا يَظُنُّ ، بَيْنَمَا عُمَرُ جَالِسٌ ، إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ جَمِيلٌ ، فَقال : لَقَدْ أَخْطَأَ ظَنِّي ، أَوْ إِنَّ هَذَا عَلَى دِينِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، أَوْ لَقَدْ كَانَ كَاهِنَهُمْ ، عَلَيَّ ، الرَّجُلَ فَدُعِيَ لَهُ ، فَقال لَهُ ذَلِكَ ، فَقال : مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ اسْتُقْبِلَ بِهِ رَجُلٌ مُسْلِمٌ ، قال : فَإِنِّي أَعْزِمُ عَلَيْكَ إِلا مَا أَخْبَرْتَنِي ، قال : كُنْتُ كَاهِنَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، قال فَمَا أَعْجَبُ مَا جَاءَتْكَ بِهِ جِنِّيَّتُكَ ، قال : بَيْنَمَا أَنَا يَوْمًا فِي السُّوقِ ، جَاءَتْنِي أَعْرِفُ فِيهَا الْفَزَعَ ، فَقَالَتْ : أَلَمْ تَرَ الْجِنَّ وَإِبْلاسَهَا ، وَيَأْسَهَا مِنْ بَعْدِ إِنْكَاسِهَا ، وَلُحُوقَهَا بِالْقِلاصِ وَأَحْلاسِهَا ، قال عُمَرُ : صَدَقَ ، بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ عِنْدَ آلِهَتِهِمْ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ بِعِجْلٍ فَذَبَحَهُ ، فَصَرَخَ بِهِ صَارِخٌ ، لَمْ أَسْمَعْ صَارِخًا قَطُّ أَشَدَّ صَوْتًا مِنْهُ يَقُولُ : يَا جَلِيحْ ، أَمْرٌ نَجِيحْ ، رَجُلٌ فَصِيحْ ، يَقُولُ : لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ ، فَوَثَبَ الْقَوْمُ ، قُلْتُ : لا أَبْرَحُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا وَرَاءَ هَذَا ، ثُمَّ نَادَى : يَا جَلِيحْ ، أَمْرٌ نَجِيحْ ، رَجُلٌ فَصِيحْ ، يَقُولُ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَقُمْتُ فَمَا نَشِبْنَا أَنْ قِيلَ : هَذَا نَبِيٌّ .

حریر بر تن داشت و گفت: همانا عمر از دین برگشته است، این (اجتماع) برای چیست؟ من امان دهندهٔ او هستم. پس دیدم که مردم از وی دور شدند. من گفتم: او کیست؟ گفتند: عاص بن وائل است.

۳۸٦٦ ـ از سالم روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: من هرگز از عمر هرگز چیزی نشنیدم که گفته باشد. من گمان می‌کنم آن را به جز آنکه هر آنچه گمان می‌کرد، همان‌گونه بود. در حالی که عمر نشسته بود، مردی خوب صورت بر وی گذشت، عمر گفت: همانا گمان من به خطا رفت (که وی مسلمان می‌نمود) یا همانا وی در دین خود است در جاهلیت. یا وی کاهِن (فالبین) آنها بوده است. او را نزد من بیاورید. (او را آوردند) عمر آنچه را درباره‌اش اندیشیده بود به او گفت. وی در پاسخ گفت: من هرگز چنین روزی ندیده بودم که مردی مسلمان به نام کاهن فراخوانده شود. عمر گفت: من تصمیم گرفتم که تو را نگذارم تا آن‌که مرا آگاه کنی. وی گفت: من در جاهلیت کاهن مردم بودم. عمر گفت: بگوی که چیزی عجیب‌تر که جِنیان تو آورد چه بود؟ وی گفت: در حالی که روزی در بازار بودم جن نزد من هراسان آمد و به من گفت: آیا وحشت و حیرت جِنیان و نومیدی پس از شکست آنها را نمی‌بینی؟[1] و ملحق شدن ایشان را به شتر و پالان آن (نمی‌بینی) عمر گفت: وی راست می‌گوید. هنگامی که نزدیک بتان ایشان خوابیده بودم، ناگاه مردی

۱- اشاره به ممانعت جنیان از دسترسی به خبرهای آسمان است.

گوساله‌ای آورد و آن را ذبح کرد. فریاد کنندهٔ (غیبی) بر وی فریاد براورد، چنان فریادی که هرگز شدیدتر از آن فریادی نشنیده بودم و می‌گفت: ای کل بی موی (بدکردار) مسئلهٔ پیروزی در میان است و مردی فصیح می‌گوید: نیست خدایی به جز تو. با شنیدن آن مردم فرار کردند. من گفتم: از اینجا نمی‌روم تا بدانم که در عقب این سخن چه چیزی نهفته است. سپس بانگ براورد: ای کَل (بدکردار) مسئلهٔ پیروزی در میان است. مردی فصیح می‌گوید: لااله اله الله. من برخاستم و درنگ نکردم و سپس گفته شد که: پیامبر ظهور کرده است.

٣٨٦٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ يَقُولُ لِلْقَوْمِ : لَوْ رَأَيْتُنِي مُوثِقِي عُمَرُ عَلَى الإِسْلَامِ ، أَنَا وَأُخْتُهُ ، وَمَا أَسْلَمَ ، وَلَوْ أَنَّ أُحُدًا انْقَضَّ لِمَا صَنَعْتُمْ بِعُثْمَانَ ، لَكَانَ مَحْقُوقًا أَنْ يَنْقَضَّ . [راجع : ٣٨٦٢] .

۳۸۶۷ ـ از قَیْس روایت است که گفت: از سعید بن زید شنیدم که می‌گفت: کاش می‌دیدی که عمر مرا و خواهر خود (همسر مرا) به خاطر اسلام‌مان در بند کرده بود و او (در آن زمان) اسلام نیاورده بود، و اگر کوه احد بشکند و فرو ریزد نظر به کاری که شما به عثمان کردید (او را کشتید) سزاوار است که بشکند و فرو ریزد.

٣٦- بَاب : انْشِقَاقِ الْقَمَرِ

باب ـ ۳۶ شکافتن ماه

٣٨٦٨- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً ، فَأَرَاهُمُ الْقَمَرَ شِقَّتَيْنِ ، حَتَّى رَأَوْا حِرَاءً بَيْنَهُمَا. [راجع : ٣٦٣٧ . اخرجه مسلم : ٢٨٠٢] .

۳۸۶۸ ـ از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: مردم مکه (مشرکان) از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشانهٔ (معجزه) تقاضا کردند تا به ایشان بنماید. آن حضرت ماه شب چهاردهم را برای ایشان دو پاره نمود تا نکه کوه حِراء را میان آن دوپاره[1] دیدند (که

۱- سوره «القمر» با اشاره بدین واقعه است که می‌گوید «اقْتَرَبَت السّاعةُ و انْشقَ القَمَرُ» (القمر: ۱) یعنی قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت. این حدیث

یک پارهٔ ماه به یک سوی کوه احد و پارهٔ دیگر به سوی دیگر آن می‌نمود).

٣٨٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ وَنَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمِنًى، فَقَالَ: «اشْهَدُوا». وَذَهَبَتْ فِرْقَةٌ نَحْوَ الْجَبَلِ.

وَقَالَ أَبُو الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: انْشَقَّ بِمَكَّةَ.

وَتَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ. [راجع: ٣٦٣٦، أخرجه مسلم: ٢٨٠٠].

۳۸۶۹ ـ از ابراهیم، از ابومَعْمر روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: «ماه دو پاره شد و ما با پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مِنیَ بودیم. آن حضرت فرمود: «شما گواه باشید.» و نیم ماه به سوی کوه رفت. ابوضُحی از مسروق، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که شکافتن ماه در مکه بود.[1] محمد بن مُسلم متابعت کرده است (ابراهیم را) از ابن ابی نَجیح از مجاهد، از ابو مَعْمَر از عبدالله بن مسعود.

٣٨٧٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الْقَمَرَ انْشَقَّ عَلَى زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٣٦٣٦، ٣٦٣٨، أخرجه مسلم: ٢٨٠٠].

۳۸۷۰ ـ از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه بن مسعود روایت است که عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ماه دوپاره شد.[2]

٣٨٧١- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ.

۳۸۷۱ ـ از اَعمش، از ابراهیم، از ابومَعْمر روایت است که عبدالله (بن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: ماه شکافته شد.

٣٧- بَابُ: هِجْرَةِ الْحَبَشَةِ

باب ـ ۳۷ هجرت حبشه[3]

انس از مراسیل است؛ زیرا وی در آن زمان حاضر نبوده است.

۱- نظر به اینکه از قول ابن مسعود دو روایت است که این واقعه در مکه بوده و به روایت دیگر در مِنیَ بوده است، شاید چنین فهمیده شود که این معجزه دو بار واقع شده است. در حالی که نزد اهل حدیث این معجزه فقط یک بار واقع شده است.

۲- این حدیث مرسل است، زیرا ابن عباس(رضی‌الله عنهما) آن زمان را درنیافته بود.

۳- از اینکه مسلمانان مورد آزار کافران قرار داشتند آن حضرت به ایشان گفت که به حبشه بروند و در ماه رجب سال پنجم بعثت، دوازده مرد و چهار زن به شمول عثمان و همسر وی رقیه(رضی‌الله عنهما) به حبشه رفتند. در همین سال به ایشان خبر رسید که با تلاوت سورهٔ «النجم» توسط آن حضرت، کافران به سجده افتادند و با آن حضرت مصالحه کردند، یا اسلام آوردند، آنها با شنیدن این خبر از حبشه برگشتند و به مکه آمدند. چون به

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرِيتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لابَتَيْنِ». فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قِبَلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَّةُ مَنْ كَانَ هَاجَرَ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ۳۹۰۵].

فِيهِ عَنْ أَبِي مُوسَى، وَأَسْمَاءَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۱۳۶].

عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دار هجرت شما بر من نموده شد و آن سرزمین، نخلستانی است میان دو سنگستان.» پس کسانی به سوی مدینه هجرت کردند و تمام کسانی که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند، به مدینه بازگشتند. در این مورد روایتی است از ابوموسی، و اسماء از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

۳۸۷۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِيَغُوثَ قَالا لَهُ: مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُكَلِّمَ خَالَكَ عُثْمَانَ فِي أَخِيهِ الْوَلِيدِ ابْنِ عُقْبَةَ، وَكَانَ أَكْثَرَ النَّاسُ فِيمَا فَعَلَ بِهِ، قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: فَانْتَصَبْتُ لِعُثْمَانَ حِينَ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، وَهِيَ نَصِيحَةٌ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَانْصَرَفْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الصَّلاةَ جَلَسْتُ إِلَى الْمِسْوَرِ وَإِلَى ابْنِ عَبْدِيَغُوثَ، فَحَدَّثْتُهُمَا بِالَّذِي قُلْتُ لِعُثْمَانَ وَقَالَ لِي، فَقَالا: قَدْ قَضَيْتَ الَّذِي كَانَ عَلَيْكَ، فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ مَعَهُمَا، إِذْ جَاءَنِي رَسُولُ عُثْمَانَ، فَقَالا لِي: قَدِ ابْتَلاكَ اللَّهُ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَا نَصِيحَتُكَ الَّتِي ذَكَرْتَ آنِفًا؟ قَالَ: فَتَشَهَّدْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، وَكُنْتَ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ وَآمَنْتَ بِهِ، وَهَاجَرْتَ الْهِجْرَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَأَيْتَ هَدْيَهُ، وَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي شَأْنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ، فَحَقٌّ عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ، فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ أَخِي، آدْرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: قُلْتُ: لا، وَلَكِنْ قَدْ خَلَصَ إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ مَا خَلَصَ إِلَى الْعَذْرَاءِ فِي سِتْرِهَا،

۳۸۷۲ ـ از زُهری، از عُروه بن زُبیر روایت است که عُبیدالله بن عَدی بن الخِیار به او گفته است که مِسْوَر بن مَخرمه و عبدالرحمن بن اَسْوَدْ بن عَبْد یغوثْ به او گفته‌اند: تو را چه مانع می‌شود که با ماما (خالو)ی خود عثمان در مورد برادر او وَلید بن عُقْبه سخن نمی‌گویی و مردم همه در مورد آنچه ولید کرده است (نوشیدن شراب) سخن گفته بودند. عبیدالله می‌گوید: من منتظر عثمان ایستادم و چون به نماز بیرون آمد به او گفتم: همانا با تو کاری دارم و آن برای خیرخواهی تو است. عثمان گفت: ای مرد، از تو به خدا پناه می‌جویم. (نمی‌خواهم سخن تو را بشنوم) من بازگشتم و چون نماز گزاردم با مِسْور و ابن عبْد یغوُث نشستم و از آنچه به عثمان گفته بودم و آنچه او به من گفته بود به ایشان قصه کردم.
آن دو نفر گفتند: همانا وظیفه ات را انجام دادی، در حالی که با ایشان نشسته بودم. ناگاه فرستادهٔ عثمان آمد. آن دو نفر گفتند: همانا خداوند تو را مبتلا گردانید. من رفتم تا آنکه

مکه رسیدند، اوضاع بدتر شده بود و بیش از پیش مورد آزار قرار گرفتند. ناگزیر هجرت دوم به حبشه آغاز شد. در این سفر به تعداد هشتاد و سه مرد به شمول عمار، و هجده زن مهاجرت کردند.

قال : فَتَشَهَّدَ عُثْمَانُ ، فَقَال : إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ مُحَمَّداً ﷺ بِالْحَقِّ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ ، وَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ ، وَآمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ ، وَهَاجَرْتُ الْهِجْرَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ ، كَمَا قُلْتَ ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَبَايَعْتُهُ ، وَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلا غَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ ، ثُمَّ اسْتَخْلَفَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلا غَشَشْتُهُ ، ثُمَّ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلا غَشَشْتُهُ ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ ، أَفَلَيْسَ لِي عَلَيْكُمْ مِثْلُ الَّذِي كَانَ لَهُمْ عَلَيَّ ؟ قال : بَلَى ، قال : فَمَا هَذِهِ الأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ؟ فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ شَأْنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ ، فَسَنَأْخُذُ فِيهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ ، قال : فَجَلَدَ الْوَلِيدَ أَرْبَعِينَ جَلْدَةً ، وَأَمَرَ عَلِيّاً أَنْ يَجْلِدَهُ ، وَكَانَ هُوَ يَجْلِدُهُ .

وَقَال يُونُسُ ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَفَلَيْسَ لِي عَلَيْكُمْ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي كَانَ لَهُمْ . [راجع:۳۶۹۶] .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : ﴿ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ [البقرة:۴۹] و [الأعراف:۱۴۱] : مَا ابْتُلِيتُمْ بِهِ مِنْ شِدَّةٍ . وَفِي مَوْضِعٍ : الْبَلاءُ الابْتِلاءُ وَالتَّمْحِيصُ ، مَنْ بَلَوْتُهُ وَمَحَّصْتُهُ ، أَيِ اسْتَخْرَجْتُ مَا عِنْدَهُ ، يَبْلُو : يَخْتَبِرُ . ﴿ مُبْتَلِيكُمْ ﴾ [البقرة:۲۴۹] : مُخْتَبِرُكُمْ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : بَلاءٌ عَظِيمٌ : النِّعَمُ ، وَهِيَ مِنْ أَبْلَيْتُهُ ، وَتِلْكَ مِنِ ابْتَلَيْتُهُ .

بر عثمان درآمدم. وی گفت: نصیحتی که پیشتر از آن یاد کردی چیست؟ من تَشهّد گفتم و سپس افزودم: همانا خداوند محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را مبعوث کرد. و بر وی کتاب فرستاد و تو از آن کسانی که خدا و رسول او را اجابت کردی و به او ایمان آوردی و دو هجرت نخستین را (به حبشه و مدینه) انجام دادی و با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت داشتی و شیوه و سنت او را دیدی. همانا مردم در مورد ولید بن عُقْبه بسیار سخن گفته‌اند، پس بر تو واجب است که حد (شراب خوردن را) بر وی جاری گردانی. عثمان به من گفت: ای خواهرزاده، آیا صحبت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافته‌ای؟ گفتم: نی، ولی، از علم وی به من رسیده است، آنچه به دوشیزهٔ بکر رسیده است. عثمان تشُهد گفت و افزود: همانا خداوند محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را به حق فرستاد و بر وی کتاب نازل کرد و من از کسانی بودم که خدا و رسول او را اجابت کردم و به آنچه محمد(صلی‌الله علیه وسلم) بدان مبعوث شده است ایمان آوردم و چنانکه گفتی دو هجرت نخستین را انجام دادم و با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) صحبت داشتم و به او بیعت کردم. به خدا سوگند که از حکم وی سرکشی نکردم و به او خیانت ننمودم تا آنکه خداوند او را میراند. سپس خداوند ابوبکر را خلیفه گرداند. به خدا سوگند که از حکم وی سرکشی نکردم و به او خیانت ننمودم، سپس عمر خلیفه شد، به خدا سوگند که از حکم او سرکشی نکردم و به او خیانت نکردم.

سپس من خلیفه شدم. آیا من بر شما (حقی) ندارم همچو (حقی) که ایشان بر من داشتند؟ عُبیدالله گفت: آری داری. عثمان گفت: پس این چه سخنانی است که از شما برای من می‌رسد؟ و اما آنچه را در مورد ولید بن عُقْبه یاد کردی. ان شاءالله او را به سزای اعمالش می‌رسانم. عبیدالله گفت: سپس ولید را چهل تازیانه زد و به علی امر کرد که او را تازیانه بزند و علی او را تازیانه می‌زد و یونُس و برادرزادهٔ زُهری از زُهری (عبارت مذکور را) چنین روایت کرده‌اند که (عثمان گفت:): آیا من بر شما حقی ندارم همچو حقی که ایشان داشتند. ابوعبدالله (امام بخاری) (دربارهٔ قَدْ ابْتَلاک الله که مذکور شد یعنی: همانا خداوند تو را مبتلا گردانید) گفته است: «بلاءٌ مِنْ رَبِّکُم» (البقره: ٤٩ و الاعراف: ١٤١) ـ آزمایش از جانب پروردگار شما ـ بلاء ـ یعنی آنچه از سختی بدان مبتلا شده‌اید و در جای دیگر ـ بلاء ـ به معنی امتحان و آزمایش است. عبارت: مَنْ بَلوتُهُ و مَحَصّتُهُ ـ یعنی بیرون آوردم آنچه نزد اوست (او را امتحان و آزمایش کردم) لفظ ـ یَبْلُو: به معنی یَختَبِرُ ـ است یعنی: می‌آزماید. لفظ «مُبْتلیکم» (البقره: ٢٤٩) به معنی: شما را می‌آزماید. و اما در قول خداوند: «بلاءٌ عِظیم»[1] به معنی نعمت است واین از اَبْلَیْتُهُ (باب افعال) است و آن (بلاء) از ابْتَلَیْتُهُ (از باب افتعال) است.

۳۸۷۳ ـ از هِشام از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همانا اُم حَبیبه و

٣٨٧٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ

۱ـ لفظ ـ بلاء ـ دارای معانی متضاد است از باب افعال به معنی نعمت است و از باب افتعال به معنی عیبجویی و تنبیه و کیفر است.

فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا وَصَوَّرُوا فِيهِ تِيكَ الصُّوَرَ ، أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» .

اُم‌سلمه[1] از کلیسایی یاد کردند که در حبشه دیده بودند و در آن تصاویر بوده است و چون به پیامبر صلی‌الله علیه و سلبم اظهار کردند فرمود: «همانا زمانی که در میان ایشان مردی صالح می‌مرد، بر قبر وی مسجدی می‌ساختند و در آن تصاویر می‌کشیدند. آنها در روز قیامت بدترین آفریدگان در نزد خداوندانند.»

۳۸۷٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ السَّعِيدِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدٍ قَالَتْ : قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوَيْرِيَةٌ ، فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَمِيصَةً لَهَا أَعْلَامٌ ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُ الأَعْلَامَ بِيَدِهِ وَيَقُولُ : «سَنَاهْ سَنَاهْ» .

قَالَ الْحُمَيْدِيُّ : يَعْنِي : حَسَنٌ حَسَنٌ . [راجع : ۳۰۷۱].

۳۸۷٤ـ از اسحاق بن سعید السعیدی، از پدرش روایت است که اُم خالد بنت خالد گفت: آنگاه که از سرزمین حبشه (به مدینه) آمدم، دختری خوردسال بودم و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مرا با چادری پوشانید که در آن نشانه‌ها بود و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خود بر نشانه‌ها می‌کشید و می‌گفت: «سناه سناه»[2]

حُمیدی گفته است: یعنی: خوب است، خوب است.

۳۸۷۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي فَيَرُدُّ عَلَيْنَا ، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا ، فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَيْكَ فَتَرُدُّ عَلَيْنَا ؟ قَالَ : «إِنَّ فِي الصَّلَاةِ شُغْلاً» . فَقُلْتُ لِإِبْرَاهِيمَ : كَيْفَ تَصْنَعُ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَرُدُّ فِي نَفْسِي . [راجع : ۱۱۹۹ . أخرجه مسلم : ۵۳۸] .

۳۸۷۵ ـ از ابراهیم، از عَلقمه روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: ما بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وقتی که نماز می‌گزارد سلام می‌کردیم و سلام ما را پاسخ می‌داد. چون از نزد نجاشی (از حبشه) برگشتیم بر وی سلام کردیم و سلام ما را پاسخ نداد. ما گفتیم: یا رسول‌الله همانا ما بر تو سلام می‌کردیم و تو پاسخ سلام ما را می‌دادی. آن حضرت فرمود: «همانا در نماز مشغولیتی است.» (سُلیمان راوی می‌گوید) به ابراهیم

۱- اُم‌سلمه با شوهر خود ابو سلمه بن عبدالاسد در هجرت اول به حبشه رفت و ام حبیبه با شوهر خود عبیدالله بن جحش در هجرت دوم به حبشه رفت و شوهرش در آنجا مرد.

۲- سناه که حرف (ﮦْ) آن ساکن است لغت حبشه است و در تکلم آن حضرت به لغت فارسی نیز همین حدیث را آورده‌اند.

گفتم: (اگر کسی در نماز بر تو سلام کند) تو چه می‌کنی؟ گفت: در دل خود جواب سلام را می‌دهم.

۳۸۷۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ: بَلَغَنَا مَخْرَجُ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَكُمْ أَنْتُمْ يَا أَهْلَ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ». [راجع: ۳۱۳۶ أخرجه مسلم: ۲۵۰۲].

۳۸۷۶ ـ از ابوبُرده روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: خبر برآمدن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) (به سوی مدینه) به ما رسید، در حالی که ما در یمن بودیم. پس بر کشتی سوار شدیم و کشتی ما را به حبشه نزد نجاشی برد. در آنجا با جعفر بن ابی طالب ملاقات کردیم و با وی اقامت گزیدیم تا آنکه به سوی مدینه آمدیم و با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ملاقات کردیم و آن زمانی بود که خیبر را فتح کرد.[1] پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای اهل کشتی، شما را (ثواب دو هجرت است.)

۳۸- باب: مَوْتِ النَّجَاشِيِّ

باب ـ ۳۸ مرگ نجّاشی[2]

۳۸۷۷- حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ حِينَ مَاتَ النَّجَاشِيُّ: «مَاتَ الْيَوْمَ رَجُلٌ صَالِحٌ، فَقُومُوا فَصَلُّوا عَلَى أَخِيكُمْ أَصْحَمَةَ». [راجع: ۱۳۱۷. أخرجه مسلم: ۹۵۲].

۳۸۷۷ ـ از ابن جُریج از عطاء روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگامی که نجاشی (پادشاه حبشه) مُرد، فرمود: «امروز مردی صالح مُرد، پس برخیزید و بر برادر خویش أَصْحمه نماز بگزارید.»

۳۸۷۸- حَدَّثَنَا عَبْدُالْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: أَنَّ عَطَاءً حَدَّثَهُمْ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ صَلَّى عَلَى النَّجَاشِيِّ، فَصَفَّنَا وَرَاءَهُ، فَكُنْتُ فِي الصَّفِّ الثَّانِي أَوِ الثَّالِثِ. [راجع: ۱۳۱۷. أخرجه مسلم: ۹۵۲].

۳۸۷۸ ـ از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنهما) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر نجاشی نماز

۱- فتح خیبر در محرم سال هفتم هجرت بود.

۲- نجاشی پادشاه حبشه که نامش اصحمه بود و دین مسیحیت داشت، در پاسخ نامهٔ آن حضرت از اسلام خود اطمینان داد و با مسلمانانی که بدانجا مهاجر شده بودند به نیکی رفتار کرد. وی در سال نهم هجری وفات یافت و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) غایبانه بر وی نماز جنازه گزارد. در بعضی روایات مرگ او را قبل از فتح مکه یعنی سال هشتم هجرت آورده‌اند.

(جنازه) گزارد. ما در عقب وی صف بستیم و من در صف دوم یا سوم بودم.

۳۸۷۹- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، عَنْ سَلِيمِ بْنِ حَيَّانَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى عَلَى أَصْحَمَةَ النَّجَاشِيِّ ، فَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعًا .

تَابَعَهُ عَبْدُالصَّمَدِ . [راجع : ۱۳۱۷، أخرجه مسلم :۹۵۲].

۳۸۷۹ ـ از سعید بن مِیْناء روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر اَصْحمه نجاشی نماز (جنازه) گزارد. و بر وی چهار تکبیر گفت.
متابعت کرده است (یزید بن هارون را) عبدالصمد.

۳۸۸۰- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَابْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ أَخْبَرَهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعَى لَهُمُ النَّجَاشِيَّ ، صَاحِبَ الْحَبَشَةِ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، وَقَالَ : « اسْتَغْفِرُوا لأَخِيكُمْ » . [راجع : ۱۲۴۵ . أخرجه مسلم : ۹۵۱ ، مع الحديث الآتي] .

۳۸۸۰ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که ابوسَلَمه بن عبدالرحمن و ابن مُسَیّب گفته‌اند که ابوهریره به آنها خبر داده است که: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خبر مرگ نجاشی پادشاه حبشه را در همان روزی که وی مرد به (یاران خویش) رسانید و گفت: «به برادر خود آمرزش بخواهید.»

۳۸۸۱- وَعَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ : أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ أَخْبَرَهُمْ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَفَّ بِهِمْ فِي الْمُصَلَّى ، فَصَلَّى عَلَيْهِ ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا . [راجع : ۱۲۴۵ . أخرجه مسلم : ۹۵۱ ، مع الحديث السابق].

۳۸۸۱ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: سعید بن مُسیّب گفت که ابوهریره (رضی‌الله عنه) ایشان را خبر داده است که: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ایشان (یاران) را در مُصلی صف بندی کرد و بر (نجاشی) نماز (جنازه) گزارد و چهار تکبیر گفت.

۳۹- باب : تَقَاسُمِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۳۹ سوگند مشرکین بر (آزار) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)

۳۸۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَادَ حُنَيْنًا : « مَنْزِلُنَا غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ » . [راجع : ۱۵۸۹. أخرجه مسلم : ۱۳۱۴ ، بلا ذكر حُنين] .

۳۸۸۲ ـ از ابن شهاب، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) قصد غزوۀ حُنین کرد فرمود: «فردا ان‌شاءالله محل فرود آمدن ما خیف بنی کنانه

خواهد بود؛ جایی که (مشرکان) بر کفر سوگند یادکردند.[1]

٤٠- باب : قِصَّةِ أبي طَالِبٍ

٣٨٨٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ﷺ قَالَ : لِلنَّبِيِّ ﷺ : مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمِّكَ ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ ؟ قَالَ : «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ ، وَلَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» . [انظر : ٦٢٠٨ ، ٦٥٧٢ . أخرجه مسلم : ٢٠٩] .

٣٨٨٤- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ أَبَا طَالِبٍ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبُو جَهْلٍ ، فَقَالَ : «أَيْ عَمِّ ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» . فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ : يَا أَبَا طَالِبٍ ، تَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ، فَلَمْ يَزَالَا يُكَلِّمَانِهِ ، حَتَّى قَالَ : آخِرَ شَيْءٍ كَلَّمَهُمْ بِهِ : عَلَى مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْهُ» . فَنَزَلَتْ : ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ وَنَزَلَتْ : ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ . [راجع : ١٣٦٠ . أخرجه مسلم : ٢٤] .

باب ـ ۴۰ قصهٔ ابی‌طالب

۳۸۸۳ ـ از عبدالله بن حارث روایت است که عباس بن عبدالمطّلب (رضی‌الله عنه) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: تو در بی نیاز ساختن عموی خود (ابوطالب) چه کاری انجام دادی، همانا وی تو را از دشمنان نگاه می‌داشت و به خاطر تو بر آنها خشمگین می‌شد.
آن حضرت فرمود: وی (ابوطالب) در آتشی تُنُک است و اگر من نمی‌بودم وی در پست‌ترین دوزخ می‌بود.[2]

۳۸۸٤ ـ از زُهری، از ابن مُسیّب از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که زمان وفات ابوطالب فرا رسید، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی رفت در حالیکه ابوجهل نزد وی بود. آن حضرت گفت: ای عمو، لااله الاالله بگوی؛

۱- چون مشرکان از دعوت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) احساس خطر کردند و به خاطر حمایت بنی عبدالمطلب و بنی هاشم نمی‌توانستند به آن حضرت زیانی برسانند، در موضع خیف بنی کنانه گرد آمدند و سوگند یادکردند که با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب تا آنگاه داد و ستد و مناکحت نکنند که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را به ایشان تسلیم دهند و به همین مضمون نامهٔ نوشتند و در کعبه آویختند. ابوطالب در حمایت از برادرزادهٔ خود از بنی عبدالمطلب و بنی هاشم کمک خواست و آنها کافر و مسلمان‌شان حمایت خود را از آن حضرت اعلام کردند. این واقعه در سال هشتم بعثت بود. مسلمانان برای مدت سه سال در وضعی بس دشوار به سر بردند تا آنکه نامهٔ را که در کعبه آویخته بودند موریانه خورد و تحریم قریش بر مسلمانان پایان یافت. (تیسیر القاری، الرحیق المختوم)

۲- ابوطالب عموی آن حضرت پس از فوت عبدالمطلب، آن حضرت را سرپرستی نموده و پس از بعثت آن حضرت، آنگاه که مشرکان کمر به آزار پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بسته بودند، وی از آن حضرت با کمال رشادت و جوانمردی حمایت نمود و نگذاشت که مشرکان به آن حضرت دست یابند و چنانکه تذکار یافت در حمایت از آن حضرت از قوم خود بنی عبدالمطلب و بنی هاشم کمک خواست و هر دو شاخهٔ قبیله حدود سه سال را به خاطر حمایت از آن حضرت، در نهایت عسرت و سختی گذشتاندند.

کلمه‌ای که بدان در پیشگاه خدا برای تو حجت آورم.» ابوجهل و عبدالله بن ابی اُمیّه گفتند: ای ابوطالب، آیا از دین عبدالمطلب روی می‌گردانی. و آن دو نفر پیوسته این کلمه را تکرار می‌کردند تا آنکه در واپسین سخنی که به ایشان، گفت: من بر دین عبدالمطلّبم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا برای تو تا آنگاه طلب آمرزش خواهم کرد که از آن باز داشته نشوم.» سپس این آیت نازل شد: «بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان ـ پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند ـ طلب آمرزش کنند هرچند خویشاوند (آنان) باشند.» (التّوبه: ۱۱۳)

و این آیت نازل شد: «در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی. لیکن خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌کند.» (القصص: ٥٦)

۳۸۸٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ عَبْدِاللّٰه بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ فَقَالَ : «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ» .

[انظر : ٦٥٦٤ . أخرجه مسلم : ۲۱۰] .

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ : بِهَذَا . وَقَالَ : «تَغْلِي مِنْهُ أُمُّ دِمَاغِهِ» .

۳۸۸٥ ـ از عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری (رضی‌الله عنه) روایت است که آنگاه که نزد آن حضرت از عموی وی یاد شد، وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که فرمود: «شاید که شفاعت من در روز قیامت او را مفید واقع شود، و او در آتشی تُنُک (کم عمق) افکنده شود که تا شتالنگ وی برسد و دماغ او را به جوش آورد.» ابراهیم بن حمزه، از ابو حازم و الدّراوردی روایت کرده که همین حدیث مذکور را روایت کرده و گفته است که آن حضرت فرمود: «که از آن اصل دماغ او به جوش می‌آید.»

٤١- باب : حَدِيثِ الإِسْرَاءِ

وَقَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى ﴾ [الإسراء : ١].

٣٨٨٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ : «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ ، فَجَلا اللهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ» . [انظر : ٤٧١٠ ، اخرجه مسلم : ١٧٠].

باب ـ ۴۱ حدیث اِسراء (سفر شبانگاه)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «پاک است آنکه برد بندهٔ خود را شبی از مسجد حرام به سوی مسجد اقصی». (الاسرأ: ۱)

۳۸۸۶ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که گفت: از جابر(رضی‌الله عنه) شنیده‌ام که وی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «آنگاه که قریش (سفر شبانه‌ام به بیت المقدس را) دروغ شمردند من در الالحجر ایستادم و خداوند بیت المقدس را بر من آشکار کرد و من شروع کردم که نشانه‌های آن را به ایشان بازگو می‌کردم در حالی که آن را می‌نگریستم.»

٤٢- باب : الْمِعْرَاجِ

٣٨٨٧- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ نَبِيَّ اللهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِهِ : «بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ ، وَرُبَّمَا قَالَ فِي الْحِجْرِ ، مُضْطَجِعًا ، إِذْ أَتَانِي آتٍ فَقَدَّ - قَالَ : وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : فَشَقَّ - مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ - فَقُلْتُ لِلْجَارُودِ وَهُوَ إِلَى جَنْبِي : مَا يَعْنِي بِهِ ؟ قَالَ : مِنْ ثُغْرَةِ نَحْرِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ ، وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : مِنْ قَصِّهِ إِلَى شِعْرَتِهِ - فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي - ثُمَّ أُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ إِيمَانًا ، فَغُسِلَ قَلْبِي ، ثُمَّ حُشِيَ ثُمَّ أُعِيدَ .

ثُمَّ أُتِيتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ أَبْيَضَ - فَقَالَ لَهُ الْجَارُودُ : هُوَ الْبُرَاقُ يَا أَبَا حَمْزَةَ ؟ قَالَ أَنَسٌ : نَعَمْ - يَضَعُ خَطْوَهُ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ ، فَحُمِلْتُ عَلَيْهِ .

باب ـ ۴۲ مِعراج

۳۸۸۷ ـ از قتاده، از انس بن مالک، از مالک بن صَعصَعه(رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از سفر شبانه خویش به ایشان قصه کرد و گفت: «در حالی که در الحطیم ـ یا شاید فرمود: «در الحِجر (کنار کعبه) پهلو نهاده بودم ناگاه کسی آمد و شکافت. (قتاده می‌گوید) از انس شنیدم که می‌گفت: شکافت از اینجا تا آنجا. قتاده می‌گوید: به جا رود که در کنار من بود گفتم: مراد از آن (از اینجا تا آنجا) چیست؟ یعنی (بشکافت) از زیر گلوی او تا زیر ناف او. و از انس شنیدم که می‌گفت: از بالای سینهٔ او تا زیر ناف او.

آن حضرت فرمود: «سپس دل مرا بیرون آورد.

فَانْطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الدُّنْيَا فَاسْتَفْتَحَ، فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا فِيهَا آدَمُ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالِابْنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ.

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يَحْيَى وَعِيسَى، وَهُمَا ابْنَا الْخَالَةِ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعِيسَى فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالَا: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ.

ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يُوسُفُ، قَالَ: هَذَا يُوسُفُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ.

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ ﷺ، قِيلَ: أَوَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ، قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ.

ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ فَاسْتَفْتَحَ،

سپس برایم طشتی طلایی که پر از ایمان بود آورد. بعد دل من شسته شد و سپس (از ایمان) پر کرده شد و بعد در جایش نهاده شد. پس از آن حیوان سفیدی که کوچکتر از قاطر و کلان‌تر از خر بود برایم آورده شد» جارود به انس گفت: آن حیوان، همان براق است. ای ابوحمزه؟ انس گفت: آری، همان است. آن حضرت افزود: «آن حیوان چنان گام برمی‌داشت که نهایت دید خود را (با یک گام) می‌پیمود. من بر آن براق سوار شدم و جبرئیل با من رفت تا آن که به آسمان دنیا رسیدم، و چون تقاضا کرد که دروازه را بگشایند. گفته شد: تو کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد، آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری.

گفته شد: خوش آمد باد بروی چه نیکو آینده‌ای آمده است و دروازه را گشود و چون وارد شدم. ناگاه آدم را دیدم. جبرئیل گفت: این آدم است پدر تو. بر وی سلام کن. بر وی سلام کردم و او سلام را جواب داد و سپس گفت. خوش‌آمدی ای پسر صالح و ای پیامبر صالح. سپس مرا بالا برد تا آنکه به آسمان دوم رسیدم. جبرئیل اجازهٔ ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفت شد: خوش‌آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است. وی دروازه را گشود و چون وارد شدم ناگاه یحیی و عیسی را دیدم و آنها خاله‌زادهٔ یکدیگرند. جبرئیل گفت: آنها یحیی و عیسی‌اند، بر آنها

قِيلَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قِيلَ : وَمَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ : مُحَمَّدٌ ، قِيلَ : وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قِيلَ : مَرْحَبًا بِهِ ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا هَارُونُ ، قَالَ : هَذَا هَارُونُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ : مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ .

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ السَّادِسَةَ فَاسْتَفْتَحَ ، قِيلَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قِيلَ : مَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ : مُحَمَّدٌ ، قِيلَ : وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : مَرْحَبًا بِهِ ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا مُوسَى ، قَالَ : هَذَا مُوسَى ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ : مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ ، فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ بَكَى ، قِيلَ لَهُ : مَا يُبْكِيكَ ؟ قَالَ : أَبْكِي لأَنَّ غُلامًا بُعِثَ بَعْدِي يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي .

ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ ، قِيلَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ . قِيلَ : وَمَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ : مُحَمَّدٌ ، قِيلَ : وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ ، قَالَ : هَذَا أَبُوكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ، قَالَ : فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ السَّلامَ قَالَ : مَرْحَبًا بِالابْنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ .

ثُمَّ رُفِعَتْ إِلَيَّ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى فَإِذَا نَبِقُهَا مِثْلُ قِلالِ هَجَرَ ، وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيَلَةِ ، قَالَ : هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى ، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ : نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ ، فَقُلْتُ : مَا هَذَانِ يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنِّيلُ وَالْفُرَاتُ .

ثُمَّ رُفِعَ لِيَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ ، يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ وَإِنَاءٍ

سلام کن. بر آنها سلام کردم، پاسخ سلام را دادند و سپس گفتند: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر صالح.

سپس مرا بالا برد تا آنکه به آسمان سوم رسیدم. جبرئیل اجازهٔ ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش‌آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است. دروازه گشوده شد و چون وارد شدم ناگاه یوسف را دیدم. جبرئیل گفت: او یوسف است بر وی سلام کن. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح. سپس مرا بالا برد تا به آسمان چهارم رسیدم. جبرئیل اجازهٔ ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش‌آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است، و دروازه را گشود و چون وارد شدم اِدریس را دیدم. جبرئیل گفت: او ادریس است. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح. سپس مرا بالا برد تا به آسمان پنجم رسیدم. جبرئیل اجازهٔ ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش‌آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است و چون

مِنْ عَسَلٍ ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَقَالَ : هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتُكَ .

ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَوَاتُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ ، فَرَجَعْتُ فَمَرَرْتُ عَلَى مُوسَى ، فَقَالَ : بِمَا أُمِرْتَ ؟ قَالَ : أُمِرْتُ بِخَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ ، قَالَ : إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ . وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَأُمِرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، فَرَجَعْتُ فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَأُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى ، فَقَالَ : بِمَ أُمِرْتَ ؟ قُلْتُ : أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، قَالَ : إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، وَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ ، قَالَ : سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ ، وَلَكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ ، قَالَ : فَلَمَّا جَاوَزْتُ نَادَى مُنَادٍ : أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي ، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي ». [راجع: ۳۲۰۷، أخرجه مسلم: ۱۶۴]

وارد شدم، هارون را دیدم. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح.

سپس مرا بالا برد تا به آسمان ششم رسیدیم. جبرئیل اجازهٔ ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفت: خوش‌آمد باد بر وی. چه نیکو آینده‌ای آمده است، چون وارد شدم ناگاه موسی را دیدم. جبرئیل گفت: او موسی است، بر وی سلام کن. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش‌آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح. چون از وی گذشتم، گریست. به موسی گفته شد: تو را چه چیز می‌گریاند؟ گفت: به خاطری می‌گریم که جوانی که پس از من به (پیامبری) مبعوث شده است، کسان بیشتری از امت وی نسبت به امت من وارد بهشت می‌گردند. سپس مرا به آسمان هفتم بالا برد. جبرئیل اجازهٔ ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفت: خوش‌آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است. و چون وارد شدم، ابراهیم را دیدم. جبرئیل گفت: او پدر تو است بر وی سلام کن. بر وی سلام کردم و او جواب سلام مرا داد و سپس گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و ای پیامبر صالح. سپس به سوی سدره‌المنتهی[1] بالا

۱- سدره المنتهی، جایی در ملاء اعلی است و به معنی درخت کناری است که در جانب راست عرش می‌باشد.

برده شدم. میوه‌های آن بسان کوزه‌های هَجر[1] و برگهای آن چون گوش فیل بود. جبرئیل گفت: این سدره‌المنتهی است و در آن جا چهار نهر را دیدم. دو نهر آن ظاهر و دو نهر آن باطن بود. گفتم: این نهرها چیست ای جبرئیل؟ گفت: دو نهر باطن در جنت‌اند و دو نهر ظاهر. رود نیل و فرات‌اند.

سپس «بیت المعمور»[2] بر من نموده شد. در آنجا هر روز هفتاد هزار فرشته وارد می‌شود. سپس برایم ظرفی شراب و ظرفی شیر و ظرفی عسل آورده شد. من ظرف شیر را گرفتم. جبرئیل گفت: این شیر این فطرت (دین) است که تو و امت تو از آن پیروی می‌کنند. سپس در هر روز پنجاه نماز بر من فرض گردانیده شد. از آنجا بازگشتم و بر موسی گذشتم. موسی گفت: به چه عملی مأمور شدی؟ آن حضرت گفت: به پنجاه نماز در هر روز مأمور شدم. موسی گفت: همانا امت تو توان پنجاه نماز در روز را ندارد و سوگند به خداست که من این مردم را قبل از تو تجربه کرده‌ام و با بنی اسرائیل به شدت مبارزه کرده‌ام. پس به سوی پروردگار خود برگرد و از وی بخواه که بر امت تو تخفیف آورد. من بازگشتم و خداوند ده نماز را بر من کم کرد. سپس نزد موسی رفتم و او آنچه را گفته بود تکرار کرد. سپس بازگشتم و خداوند ده نماز را کم کرد سپس نزد موسی بازگشتم وی همان را گفت. سپس بازگشتم و خداوند به ده نماز در روز امر کرد. نزد موسی آمدم وی همان را گفت. سپس بازگشتم و به

۱- هَجر، قریه‌ای است بین مکه و مدینه.

۲- بیت المعمور، مقامی برتر از سدره‌المنتهی است.

پنج نماز در هر روز مأمور شدم. موسی گفت: به چه امر شدی؟ گفتم: به پنج نماز در روز امر شدم. وی گفت: همانا امت تو توان پنج نماز در روز را ندارند. من این مردم را قبل از تو تجربه کرده‌ام و با بنی اسرائیل به سختی پیکار کردم. پس به سوی پروردگار خود بازگرد و از وی بخواه که بر امت تو تخفیف آورد. آن حضرت گفت: از پروردگار خود (به اندازه‌ای) سؤال کردم که شرم می‌دارم (که باز گردم) ولی حالا بدان راضی شدم و تسلیم امر پروردگار خود هستم. آنگاه که از آنجا بازگشتم، نداکنندهٔ ندا کرد[1]: «فریضه‌ام را تمام کردم و بر بندگان خود تخفیف آوردم.»

۳۸۸۸- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ . قَالَ : هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ ، أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ . قَالَ : ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ قَالَ : هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ . [انظر : ٤٧١٦، ٦٦١٣] .

۳۸۸۸ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) در مورد فرمودهٔ خدای تعالی که می‌فرماید: «و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم.» (الاسراء: ۶۰)، می‌گوید: مراد از این «رؤیا» چشمدیدی است که در شبی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به بیت المقدس برده شد، به وی نموده شد.[2]

ابن عباس دربارهٔ (ادامهٔ آیهٔ مذکوره) «درخت لعنت شده که در قرآن است.»، گفته است: که آن درخت زقوم است.

٤٣- باب : وُفُودِ الأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ ، وَبَيْعَةِ الْعَقَبَةِ

باب - ۴۳ هیئت نمایندگان انصار نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

۱- اینکه آن حضرت فرمود: ندا کنندهٔ ندا کرد. آن را دلیل قوی بر ندای بیواسطه خداوند به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در شب معراج گفته‌اند.

۲- مراد از لفظ «رؤیا» که در قرآن آمده، به قول ابن عباس دیدن با چشم است، نه دیدن با دل، زیرا جمعی با استناد بدین آیت بدان قایل بوده‌اند که معراج آن حضرت در خواب بوده است.

در مکه و بیعت در عَقَبه[1]

۳۸۸۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ ابْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ حِينَ عَمِيَ ، قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، بِطُولِهِ . قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ فِي حَدِيثِهِ : وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلامِ ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا .
[راجع : ۲۷۵۷ . أخرجه مسلم : ۷۱۶ ، بقطعة ليست في هذه الطريق و۲۷۶۹ ، مطولاً] .

۳۸۸۹ ـ از یحیی بن بکیر، از لَیث، از عقیل، از ابن شهاب و همچنان از یونس روایت است که ابن شهاب گفت: عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب ابن مالک مرا خبر داده است که: عبدالله بن کعب که عصاکش کعب در هنگام کور شدن وی بود، گفت: از کعب بن مالک شنیدم که حدیث می‌کرد، آنگاه که از شرکت در غزوهٔ تبوک با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تخلف ورزیده بود، این حدیث طولانی را.

ابن بُکیر (شیخ امام بخاری) در حدیث خود آورده است که کعب گفت: همانا من در شب عقبه نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر شدم، آنگاه که در (قبول) اسلام عهد و پیمان کردیم و دوست نمی‌دارم اینکه در غزوهٔ بَدر عوض حضور در عقبه شرکت می‌کردم، هرچند (حضور در غزوهٔ) بدر (در فضیلت) مشهورتر از عقبه است.

۳۸۹۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : كَانَ عَمْرٌو يَقُولُ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : شَهِدَ بِي خَالايَ الْعَقَبَةَ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : أَحَدُهُمَا الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ . [انظر : ۳۸۹۱] .

۳۸۹۰ ـ از عَمرو روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) می‌گفت: «دو ماما (خالو) ی من، مرا در عقبه حاضر کردند. ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید که ابن عُیَینه گفته است: یکی از آن دو ماما، برا بن معرور است.

۳۸۹۱- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ : قَالَ عَطَاءٌ : قَالَ جَابِرٌ : أَنَا وَأَبِي وَخَالِي مِنْ أَصْحَابِ الْعَقَبَةِ . [راجع : ۳۸۹۰] .

۳۸۹۱ ـ از عَطا روایت است که گفت: «جابر گفت: من و پدرم و ماما (خالو)ی من از

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به موسم حج شبانه نزد مردم می‌رفت تا دور از چشم اهالی مکه آنان را به اسلام فراخواند. آن حضرت در سال یازدهم بعثت، شش نفر از اهل یثرب (مدینه) را که از قوم خزرج بودند به اسلام دعوت کرد. آنها اسلام آوردند و پیام اسلام را به مردم یثرب رسانیدند. سال بعد دوازده نفر از مردم یثرب به شمول پنج نفری که قبلاً ایمان آورده بودند در موضع عقبهٔ منی با آن حضرت دیدار کردند و بر اسلام بیعت کردند که به نام بیعت عقبه یاد می‌شود.

اصحاب عَقَبه‌اند.»[۱]

۳۸۹۲- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ عَائِذُ اللَّهِ : أَنَّ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ، مِنَ الَّذِينَ شَهِدُوا بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمِنْ أَصْحَابِهِ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ : «تَعَالَوْا بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقُوا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ ، تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ ، وَلَا تَعْصُونِي فِي مَعْرُوفٍ ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ لَهُ كَفَّارَةٌ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَسَتَرَهُ اللَّهُ ، فَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ ، وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ» . قَالَ : فَبَايَعْتُهُ عَلَى ذَلِكَ . [راجع : ۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۹] .

۳۸۹۲ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: ابوادریس عائذالله مرا خبر داده که: همانا عبادهٔ بن الصامت از آن کسانی است که در غزوهٔ بدر با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) حضور داشته است و از اصحاب آن حضرت در شب عَقَبه است. وی ابوادریس را خبر داده است که: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در حالی که پیرامون وی اصحاب وی گرد آمده بودند، فرمود: «بیایید و به من بیعت کنید بر اینکه به خداوند چیزی شریک نیاورید، و دزدی نکنید و زنا نکنید و فرزندان خویش را نکشید و دروغی نگویید که از پیش خود بهتان بزنید و در امر معروف مرا نافرمانی نکنید. کسی از شما که (آنچه را گفتم) به جا آورد، پاداش وی با خداست و کسی که مرتکب چیزی از این منهیات شد و در دنیا به مجازات رسید، همان مجازات جبران اوست، و کسی که مرتکب چیزی از این منهیات شد و خداوند گناه او را پوشانید، سر و کارش با خداست، اگر بخواهد او را عذاب می‌کند و اگر بخواهد از وی درمی‌گذرد.» وی گفت. من در این امر با آن حضرت بیعت کردم.

۳۸۹۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنِ الصُّنَابِحِيِّ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : إِنِّي مِنَ النُّقَبَاءِ الَّذِينَ بَايَعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالَ : بَايَعْنَاهُ عَلَى أَنْ لَا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا نَسْرِقَ ، وَلَا نَزْنِيَ ، وَلَا نَقْتُلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ، وَلَا نَنْتَهِبَ ، وَلَا نَعْصِيَ ، بِالْجَنَّةِ إِنْ فَعَلْنَا ذَلِكَ ، فَإِنْ غَشِينَا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ، كَانَ قَضَاءُ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ . [راجع : ۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۹] .

۳۸۹۳ ـ از صُنابِحی روایت است که عُباده بن الصّامت(رضی‌الله عنه) گفت: من از آن نقبایی هستم که با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کردند. عُباده گفت: با آن حضرت بیعت کردیم بر اینکه به خدا چیزی شریک نیاوریم، و

۱- در بعضی نسخ بخاری در حدیث ۳۸۹۳، سطر ششم به جای «ولا نعصی»، «ولانقضی» روایت شده که روایت کشمیهنی است و معنی آن چنین می‌شود که بهشت به ما وعده داده نمی‌شود، اگر آن منهیات را انجام دهیم.

دزدی نکنیم و زنا نکنیم و کسی را که خداوند کشتن او را حرام کرده است نکشیم مگر به حق، و غارت نکنیم و نافرمانی نکنیم (در آن صورت) به در آمدن بهشت (بیعت کردیم) اگر به فرمودهٔ آن حضرت عمل کنیم و اگر مرتکب چیزی از این گناهان شویم حکم آن مفوض به خداوند است (که عفو می‌کند یا جزا می‌دهد.)[1]

٤٤- باب: تَزْوِيجِ النَّبِيِّ ﷺ عَائِشَةَ، وَقُدُومِهَا الْمَدِينَةَ، وَبِنَائِهِ بِهَا

٣٨٩٤- حَدَّثَنِي فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوُعِكْتُ فَتَمَرَّقَ شَعَرِي فَوَفَى جُمَيْمَةً، فَأَتَتْنِي أُمِّي أُمُّ رُومَانَ، وَإِنِّي لَفِي أُرْجُوحَةٍ، وَمَعِي صَوَاحِبُ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا، لَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفَتْنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لَأُنْهِجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفَسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَدْخَلَتْنِي الدَّارَ، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ، وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِنَّ، فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحًى، فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ.

[انظر: ٣٨٩٦ح، ٥١٣٣ح، ٥١٣٤ح، ٥١٥٦ح، ٥١٥٨ح، ٥١٦٠ح، عن عروة دون عائشة ٣٨٩٦ح، ٥١٥٨ح. أخرجه مسلم: ١٤٢٢].

باب ـ ۴۴ ازدواج پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با عایشه و آمدن عایشه به مدینه و زفاف با وی.

۳۸۹۴ ـ از علی بن مُسهر از هِشام از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا به همسری گرفت و من دختری شش ساله بودم. ما به مدینه آمدیم و در قبیلهٔ بنی الحارث بن خَزرج سکونت گزیدیم.[2] سپس تب کردم و موهایم ریخت.[3] بعد موهایم رویید و تا دوش من رسید. مادرم اُم رُوْمان آمد و من بر ریسمانی (اَرْجوُحه)[4] سوار بودم و همراهان من با من بودند. مادرم مرا صدا کرد. نزد وی رفتم و

۱- از کلام امام بخاری ظاهراً چنین استنباط می‌شود که این بیعت در «لیلة العقبه» بوده که مخصوص به انصار می‌باشد چنانکه قاضی عیاض و کسانی دیگر به آن جزم کرده‌اند. شیخ ابن الحجر می‌گوید که این بیعت غیر از آن است و پس از فتح مکه است و بعد از نزول آیت سورهٔ ممتحنه.

۲- پس از آنکه ابوبکر(رضی‌الله عنه) با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه هجرت کرد. عایشه رضی‌الله عنهما با مادر خود اُم رومان و خواهر خود اسماء از مکه به مدینه آمدند.

۳- حدیث ۳۸۹۴ سطر عوض «فتمرق» در بعضی روایات، «فتمزق» آمده است که به معنی ریختن موی است.

۴- «ارجوحه» مراد از آن ریسمانی که دو طرف آن را بر جایی بلند می‌بندند و کودکان بر آن سوار می‌شوند و به حرکت درمی‌آورند و در زبان دری بدان «گاز» می‌گویند. در تیسیر القاری گفته شده که لفظ «ارجوحه» لفظ مفرد فارسی است. ولی این لفظ در زبان فارسی متروک گردیده است.

نمی‌دانستم که از من چه می‌خواهد. دست مرا گرفت تا آنکه مرا بر در خانه توقف داد و همانا نفسم به شماره افتاده بود تا آنکه اندکی آرام شدم. وی مقداری آب گرفت و بر روی و سرم کشید، سپس مرا در خانه‌ای داخل کرد که در آن زنان انصاری بودند. آنان گفتند: نیکی و برکت و بهترین سرنوشت (تو را نصیب باد). مادرم مرا بدیشان سپرد و آنها مرا آراستند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مرا در نیافت مگر به وقت چاشت و مرا به او سپردند و من در آن روز دختری نه ساله بودم.

۳۸۹۵- حَدَّثَنَا مُعَلًّى : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال لَهَا : «أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ ، أَرَى أَنَّكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، وَيَقُولُ : هَذِهِ امْرَأَتُكَ ، فَأَكْشِفُ عَنْهَا ، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ ، فَأَقُولُ : إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ» . [انظر : ۵۰۷۸، ۵۱۲۵، ۷۰۱۱، ۷۰۱۲ . أخرجه مسلم: ۲۴۳۸] .

۳۸۹۵ ـ از وُهیب، از هِشام بن عُروه از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفته بود: «تو در خواب دو بار بر من نموده شدی که تو را در طاقه‌ای از حریر می‌بینم و گفته می‌شود: وی زن تو است و چون طاقه را برمی‌دارم ناگاه تو را می‌بینم و می‌گویم: اگر این از جانب خدا باشد، پس شدنی است.»

۳۸۹۶- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : تُوُفِّيَتْ خَدِيجَةُ قَبْلَ مَخْرَجِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ بِثَلَاثِ سِنِينَ ، فَلَبِثَ سَنَتَيْنِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ ، وَنَكَحَ عَائِشَةَ ، وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ ، ثُمَّ بَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ . [راجع : ۳۸۹۴ أخرجه مسلم : ۱۴۲۲] .

۳۸۹۶ ـ از ابواسامه، از هِشام، از پدرش روایت است که گفت: خدیجه سه سال پیش از برآمدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی مدینه وفات کرد. آن حضرت به مدت دو سال یا به همین اندازه انتظار کشید و سپس با عایشه نکاح کرد و او دختری شش ساله بود، پس از آن با وی زفاف کرد در حالی که وی نه ساله بود.

٤٥- باب : هِجْرَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ

وَقَالَ عَبْدُاللّهِ بْنُ زَيْدٍ ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «لَوْلَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَءاً مِنَ الأَنْصَارِ».
[راجع : ٣٧٧٩ ، ٤٣٣٠].

وَقَالَ أَبُو مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أُهَاجِرُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضٍ بِهَا نَخْلٌ ، فَذَهَبَ وَهَلِي إِلَى أَنَّهَا الْيَمَامَةُ ، أَوْ هَجَرُ ، فَإِذَا هِيَ الْمَدِينَةُ يَثْرِبُ» [راجع: ٣٦٢٢].

٣٨٩٧- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يَقُولُ : عُدْنَا خَبَّاباً ، فَقَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نُرِيدُ وَجْهَ اللّهِ ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللّهِ فَمِنَّا مَنْ مَضَى لَمْ يَأْخُذْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئاً ، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَتَرَكَ نَمِرَةً ، فَكُنَّا إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ بَدَتْ رِجْلَاهُ ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ بَدَا رَأْسُهُ ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللّهِ ﷺ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ ، وَنَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ شَيْئاً مِنْ إِذْخِرٍ ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا .
[راجع : ١٢٧٦ . أخرجه مسلم : ٩٤٠ ، مطولاً].

باب ـ ۴۵ هجرت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی به مدینه

و عبدالله بن زید و ابو هُریره(رضی‌الله عنهما) گفته‌اند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر (فضیلت) هجرت نمی‌بود، من مردی از انصار می‌بودم[۱] و ابوموسی گفت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که از مکه به سوی سرزمینی که در آن درختان خرما است مهاجرت می‌کنم، گمان من بر آن رفت که آن سرزمین یَمامه یا هَجْر می‌باشد در حالی که آن مدینه «یثرب» بوده است.

۳۸۹۷ ـ از اعمش روایت است که ابووائل می‌گفت: خبّاب را عیادت کردیم. وی گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هجرت کردیم و رضایت خدا را می‌خواستیم و پاداش ما بر خدا بود. کسانی از ما درگذشت و از پاداش (دنیوی) خود چیزی نگرفت از آن جمله بود مُصْعَب بن عُمیر که در غزوهٔ اُحُد کشته شد. وی از خود چادری به جا گذاشت که چون با آن سر وی را می‌پوشانیدیم، پاهای وی ظاهر می‌شد و اگر پاهای وی را می‌پوشانیدیم، سر وی ظاهر می‌شد. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را فرمود که سر وی را بپوشانیم و بر پاهای وی گیاه اِذخر بیندازیم.[۲] و از ما کسی است که میوهٔ درخشش رسیده و او (در این دنیا) آن را می‌چیند.

۱- مراد از فضیلت انصار است که پس از مهاجرین فضیلت دارند.
۲- مراد از کفن کردن وی است که یگانه چادری که از وی به جا مانده بود، برای کفن وی کوتاهی می‌کرد.

۳۸۹۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا ، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ».
[راجع : ۱ . اخرجه مسلم : ۱۹۰۷].

۳۸۹۸ ـ از عَلْقَمه بن وَقاص روایت است که گفت: از عمر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کارها به نیت است، کسی که هجرتش برای دنیا است که آن را دریابد و یا برای ازدواج با زنی باشد، بهرهٔ هجرتش همان است که به خاطر آن هجرت کرده است و کسی که هجرت وی به خاطر خدا و رسول اوست، پس هجرتش برای خدا و رسول اوست.

۳۸۹۹- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيُّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ حَمْزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَبْدَةَ ابْنِ أَبِي لُبَابَةَ ، عَنْ مُجَاهِدِ بْنِ جَبْرٍ الْمَكِّيِّ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ : لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ .
[انظر : ۴۳۰۹، ۴۳۱۰، ۴۳۱۱، وانظر في الجهاد والسير ، باب ۱۱۸].

۳۸۹۹ ـ از ابولُبابه از مجاهد بن جَبرمکی روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) می‌گفت: پس از فتح مکه (فضیلت) هجرتی (به سوی مدینه) نیست.

۳۹۰۰- قَالَ يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ : وَحَدَّثَنِي الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ : زُرْتُ عَائِشَةَ مَعَ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ اللَّيْثِيِّ ، فَسَأَلْنَاهَا عَنِ الْهِجْرَةِ فَقَالَتْ : لا هِجْرَةَ الْيَوْمَ ، كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَفِرُّ أَحَدُهُمْ بِدِينِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِلَى رَسُولِهِ

۳۹۰۰ ـ از اوزاعی روایت است که عطاء بن ابی رَباح گفت: من با عُبید بن عمیر لیثی از عایشه دیدن کردیم و دربارهٔ هجرت از وی پرسیدیم. وی گفت: امروز (ثواب) هجرت نیست. مسلمانان (در آن زمان) هر یک با دین خود به سوی خدای تعالی و رسول او(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گریخت؛ از ترس اینکه بر سر وی بلایی بیاید، ولی امروز خداوند اسلام را نیرومند کرده است و امروز مسلمان پروردگار خود را هرجا که بخواهد عبادت می‌کند، ولی (ثواب) جهاد و نیت آن باقی است.

۳۹۰۱- حَدَّثَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ قَالَ هِشَامٌ : فَأَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ سَعْدًا قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ : أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ

۳۹۰۱ ـ از هِشام، از پدرش، از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که سعد گفت: «بارالها، به تحقیق تو می‌دانی اینکه: هیچ یک دوست‌تر

أجاهدهُمْ فيكَ ، مِنْ قَوْمٍ كَذَّبوا رَسُولَكَ ﷺ وَأخرَجُوهُ ، اللَّهُمَّ فَإنِّي أظُنُّ أنَّكَ قَدْ وَضَعْتَ الحَرْبَ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ .

وَقَالَ أبَانُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنا هِشَامٌ ، عَنْ أبِيه : أخْبَرَتْني عَائِشَةُ : مِنْ قَوْمٍ كَذَّبوا نَبِيَّكَ وَأخرَجُوهُ ، مِنْ قُرَيْشٍ . [راجع : ٤٦٣ . أخرجه مسلم : ١٧٦٩ ، مطولاً] .

نزد من نیست که در راه تو با ایشان جهاد کنم، از آن قوم که رسول تو(صلی‌الله علیه وسلم) را تکذیب کردند و بیرون راندند، بارالها، همانا گمان می‌کنم که جنگ میان ما و ایشان را پایان دادی.

ابان بن یزید گفته است: از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (چنین) گفت: از آن قوم که نبی تو را تکذیب کردند و او را از قریش بیرون راندند.[1]

٣٩٠٢- حَدَّثَنا مَطَرُ بْنُ الفَضْلِ : حَدَّثَنا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنا هِشَامٌ : حَدَّثَنا عِكْرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : بُعِثَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لأرْبَعِينَ سَنَةً ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلاثَ عَشْرَةَ سَنَةً يُوحَى إلَيْهِ ، ثُمَّ أُمِرَ بِالهِجْرَةِ فَهَاجَرَ عَشْرَ سِنِينَ ، وَمَاتَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ . [أخرجه مسلم : ٢٣٥١ ، مختصراً] .

٣٩٠٢ ـ از هِشام، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در چهل سالگی (به پیامبری) مبعوث شد و سیزده سال در مکه بود و وحی بر وی می‌آمد، سپس به هجرت مأمور شد و هجرت کرد و ده سال (در مدینه ماند) و وفات کرد در حالی که شصت و سه ساله بود.

٣٩٠٣- حَدَّثَني مَطَرُ بْنُ الفَضْلِ : حَدَّثَنا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنا زَكَرِيَّا بْنُ إسْحَاقَ : حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : مَكَثَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِمَكَّةَ ثَلاثَ عَشْرَةَ ، وَتُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ . [أخرجه مسلم : ٢٣٥١] .

٣٩٠٣ ـ از عَمرو بن دینار روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سیزده سال در مکه درنگ کرد و وفات کرد در حالی که شصت و سه ساله بود.

٣٩٠٤- حَدَّثَنا إسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللهِ قَالَ : حَدَّثَني مَالِكٌ ، عَنْ أبي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللهِ ، عَنْ عُبَيْدٍ ، يَعْني ابْنَ حُنَيْنٍ ، عَنْ أبي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى المِنْبَرِ فَقَالَ : « إنَّ عَبْداً خَيَّرَهُ اللهُ بَيْنَ أنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ ، وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ » . فَبَكَى أبُو بَكْرٍ وَقَالَ : فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا ، فَعَجِبْنَا لَهُ ، وَقَالَ النَّاسُ : انْظُرُوا إلَى هَذَا الشَّيْخِ ، يُخْبِرُ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَنْ عَبْدٍ خَيَّرَهُ اللهُ بَيْنَ أنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا ، فَكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ هُوَ المُخَيَّرَ ، وَكَانَ أبُو بَكْرٍ هُوَ أعْلَمَنَا

٣٩٠٤ ـ از عُبید، یعنی ابن حنین روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: به تحقیق رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر نشست و فرمود: «همانا خداوند بنده‌ای را میان خوبیها و نیکوییهای دنیا، آنچه بخواهد و میان آنچه نزد خداوند است مخیر گردانید و او آنچه را نزد خداوند است اختیار نمود.» ابوبکر گریست و گفت: پدر و مادرمان فدای تو باد. ما از (گفتار) وی در شگفت شدیم و مردم

[1]- در روایت ابان عوض (رسولک(صلی‌الله علیه وسلم) و اخرجوه) چنین است: (نبیّک و اخرجوه مِن قریش.)

بِهِ ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، إِلَّا خُلَّةَ الْإِسْلَامِ ، لَا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ» .

[راجع : ٤٦٦ ، وانظر في الأدب ، باب ١٠٤. أخرجه مسلم : ٢٣٨٢].

گفتند: این پیر را بنگرید، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از بنده‌ای خبر می‌دهد که خداوند او را میان خوبیها و نیکوییهای دنیا و آنچه نزد خداوند است مخیر گردانید و او می‌گوید: پدر و مادرمان فدای تو باد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (بنده‌ای بود) که مخیّر شده بود و ابوبکر در (فهم موضوع) داناترین ما بود. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به تحقیق که ابوبکر در صحبت و مال خود از منّت‌گزارترین مردم بر من است، اگر از امت خود دوستی می‌گرفتم، ابوبکر را می‌گرفتم، لیکن اخوت اسلامی در میان است. هیچ روزنه‌ای در مسجد باقی گذاشته نشود، مگر روزنهٔ ابوبکر.»[1]

٣٩٠٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ قَالَ : ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَتْ : لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إِلَّا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلَّا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفَيِ النَّهَارِ ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً ، فَلَمَّا ابْتُلِيَ الْمُسْلِمُونَ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ الْحَبَشَةِ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرْكَ الْغِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ ، وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ ، فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَخْرَجَنِي قَوْمِي ، فَأُرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الْأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي .

قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ : فَإِنَّ مِثْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ وَلَا يُخْرَجُ ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ ، ارْجِعْ وَاعْبُدْ رَبَّكَ بِبَلَدِكَ .

فَرَجَعَ وَارْتَحَلَ مَعَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ ، فَطَافَ ابْنُ الدَّغِنَةِ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ ، فَقَالَ لَهُمْ : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ

٣٩٠٥ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: عُروه بن زُبیر مرا خبر داده که عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: پدر و مادرم را هرگز به خاطر نمی‌آورم مگر آن که پیروی دین (اسلام) می‌کردند و روزی بر ما نمی‌گذشت مگر آن‌که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در دو طرف روز، صبح و شام نزد ما می‌آمد. آنگاه که مسلمانان مبتلای (آزار کافران) شدند، ابوبکر برآمد تا به سوی سرزمین حبشه هجرت کند، تا آنکه به موضع بَرْک الغِماد رسید که در آنجا ابن دَغِنه او را ملاقات کرد و

۱- در آن زمان کسانی که در کنار مسجد خانه داشتند، در یا روزنه‌ای در دیوار مسجد گشوده بودند تا زودتر به مسجد حاضر شوند، آن حضرت امر نمود تا همهٔ درها و روزنه‌ها بسته شوند به جز روزنهٔ ابوبکر و این فضیلتی بود برای ابوبکر. بعضی گفته‌اند که این معنی کنایت از جانشینی ابوبکر است؛ یعنی درهای امید خلافت دیگران مسدود شد، شارح مشکوهٔ این معنی را ترجیح داده می‌گوید ابوبکر در پهلوی مسجد خانه نداشته و خانهٔ وی در موضع سنح از عوالی مدینه بوده است. (تیسیر القاری، ج ۳، ص ۵۳۶)

مِثْلُهُ وَلا يُخْرَجُ ، أَتُخْرِجُونَ رَجُلاً يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ ، وَيَحْمِلُ الْكَلَّ ، وَيَقْرِي الضَّيْفَ ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ .

فَلَمْ تُكَذِّبْ قُرَيْشٌ بِجِوَارِ ابْنِ الدَّغِنَةِ ، وَقَالُوا لابْنِ الدَّغِنَةِ : مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ ، فَلْيُصَلِّ فِيهَا وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ ، وَلا يُؤْذِينَا بِذَلِكَ وَلا يَسْتَعْلِنْ بِهِ ، فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا .

فَقَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لأَبِي بَكْرٍ ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ وَلا يَسْتَعْلِنُ بِصَلاتِهِ وَلا يَقْرَأُ فِي غَيْرِ دَارِهِ ، ثُمَّ بَدَا لأَبِي بَكْرٍ ، فَابْتَنَى مَسْجِداً بِفِنَاءِ دَارِهِ ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَنْقَذِفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ ، وَهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلاً بَكَّاءً ، لا يَمْلِكُ عَيْنَيْهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ ، وَأَفْزَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ .

فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا : إِنَّا كُنَّا أَجَرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجِوَارِكَ ، عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ ، فَابْتَنَى مَسْجِداً بِفِنَاءِ دَارِهِ ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا ، فَانْهَهُ ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ فَعَلَ ، وَإِنْ أَبَى إِلا أَنْ يُعْلِنَ بِذَلِكَ ، فَسَلْهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ ، وَلَسْنَا مُقِرِّينَ لأَبِي بَكْرٍ الاسْتِعْلانَ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ : قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَاقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ ، فَإِمَّا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ ، وَإِمَّا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي ، فَإِنِّي لا أُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أُخْفِرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ .

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَإِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جِوَارَكَ ، وَأَرْضَى بِجِوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ

او رئیس قبیله بود. وی گفت: کجا می‌خواهی بروی، ای ابوبکر؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا بیرون کرده‌اند و من می‌خواهم بر روی زمین بگردم و پروردگار خود را عبادت کنم. ابن دَغَنه گفت: ای ابوبکر، کسی چون تو بیرون نمی‌رود و بیرون کرده نمی‌شود، همانا، تو تهیدستان را کمک می‌کنی، و صلهٔ رحم به جای می‌آوری و درماندگان را دلجویی می‌کنی و میهمان نوازی می‌کنی و مصیبت زدگان را معاونت می‌نمایی، پس منم پناه دهندهٔ تو، بازگرد و در شهر خود پروردگار خود را عبادت کن.

ابوبکر بازگشت و ابن دَغَنه با او به راه افتاد. ابن دَغَنه شامگاه نزد بزرگان قریش رفت و به ایشان گفت: همانا کسی چون ابوبکر بیرون نمی‌رود و بیرون کرده نمی‌شود. آیا مردی را بیرون می‌کنید که تهیدستان را کمک می‌کند و صلهٔ رحم به جا می‌آورد و درماندگان را دلجویی می‌کند و میهمان‌نوازی می‌نماید و مصیبت‌زدگان را معاونت می‌کند. قریش پناه دادن ابن دَغَنه را رد نکردند و به ابن دَغَنه گفتند: به ابوبکر بگوی که پروردگار خود را در خانهٔ خود عبادت کند و در آنجا نماز بخواند و هرچه می‌خواهد بخواند، و با این کار ما را اذیت نکند و آن را آشکار ننماید. همانا ما از آن می‌ترسیم که زنان و فرزندان ما در فتنه افتند.

ابن دَغَنه این موضوع را به ابوبکر گفت: ابوبکر برای مدتی این کار را کرد، که پروردگارش را در خانه‌اش عبادت می‌کرد و نماز خود را آشکار نمی‌کرد و (قرآن را) به جز در خانهٔ خود نمی‌خواند. سپس اندیشهٔ دیگری برای ابوبکر

ﷺ للمسلمين: «إني أريت دار هجرتكم، ذات نخل بين لابتين». وهما الحرتان، فهاجر من هاجر قبل المدينة، ورجع عامة من كان هاجر بأرض الحبشة إلى المدينة، وتجهز أبو بكر قبل المدينة، فقال له رسول الله ﷺ: «على رسلك، فإني أرجو أن يؤذن لي». فقال أبو بكر: وهل ترجو ذلك بأبي أنت؟ قال: «نعم». فحبس أبو بكر نفسه على رسول الله ﷺ ليصحبه، وعلف راحلتين كانتا عنده ورق السمر، وهو الخبط، أربعة أشهر.

قال ابن شهاب: قال عروة: قالت عائشة: فبينما نحن يوما جلوس في بيت أبي بكر في نحر الظهيرة، قال قائل لأبي بكر: هذا رسول الله ﷺ متقنعا، في ساعة لم يكن يأتينا فيها، فقال أبو بكر: فداء له أبي وأمي، والله ما جاء به في هذه الساعة إلا أمر.

قالت: فجاء رسول الله ﷺ فاستأذن، فأذن له فدخل، فقال النبي ﷺ لأبي بكر: «أخرج من عندك». فقال أبو بكر: إنما هم أهلك، بأبي أنت يا رسول الله، قال: «فإني قد أذن لي في الخروج». فقال أبو بكر: الصحابة بأبي أنت يا رسول الله؟ قال رسول الله ﷺ: «نعم». قال أبو بكر: فخذ - بأبي أنت يا رسول الله - إحدى راحلتي هاتين، قال رسول الله ﷺ: «بالثمن».

قالت عائشة: فجهزناهما أحث الجهاز، وصنعنا لهما سفرة في جراب، فقطعت أسماء بنت أبي بكر قطعة من نطاقها، فربطت به على فم الجراب، فبذلك سميت ذات النطاقين.

قالت ثم لحق رسول الله ﷺ وأبو بكر بغار في جبل ثور، فكمنا فيه ثلاث ليال، يبيت عندهما عبد الله بن أبي بكر، وهو غلام شاب، ثقف لقن، فيدلج من عندهما بسحر، فيصبح مع قريش بمكة كبائت، فلا يسمع أمرا

پیدا شد و در پیشگاه منزل خود مسجدی ساخت که در آن نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. زنان و فرزندان مشرکین بر وی هجوم می‌آوردند و از عمل وی تعجب می‌کردند و به سوی وی می‌نگریستند و ابوبکر مردی گریه گرای بود. و چون قرآن می‌خواند بر چشمان خود حاکم نبود. این وضع در بزرگان قریش که مشرک بودند، ترس و هراس پدید آورد.

آنها کسی را نزد ابن دَغِنه فرستادند و او نزد ایشان آمد و گفتند: به تحقیق ما ابوبکر را به خاطر پناه تو پناه داده‌ایم، بر اینکه پروردگارش را در خانه‌اش عبادت کند. همانا وی (از این شرط) درگذشته، و در پیشگاه منزل خود مسجدی ساخته و نماز را آشکار کرده و خواندن (قرآن) را علنی ساخته است، و ما از آن می‌ترسیم که زنان و فرزندان ما به فتنه بیفتند، پس او را از آن منع کن، اگر وی دوست می‌دارد که بر این بسنده می‌کند که پروردگار خود را در خانهٔ خود عبادت کند، این کار را بکند و اگر آن را نپذیرد به جز آنکه علنی نماید، از وی بخواه که پناه تو را واپس به سوی تو رد نماید. همانا ما دوست نداریم که عهد تو را بشکنیم، و ما آشکار کردن ابوبکر را پذیرفتنی نیستیم.

عایشه گفت: ابن دَغِنه نزد ابوبکر رفت و گفت: همانا عهدی را که بر آن کرده‌ام تو دانسته‌ای، پس آیا بر آن بسنده می‌کنی یا اینکه عهد مرا به من باز می‌گردانی، همانا من دوست نمی‌دارم که عرب بشنوند اینکه در مورد مردی که به وی عهد کرده‌ام، عهد من شکسته شود. ابوبکر گفت: همانا من امان تو را به تو برمی‌گردانم و

يُكْتَادَانِ بِهِ إِلا وَعَاهُ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلامُ ، وَيَرْعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ غَنَمٍ ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلٍ ، وَهُوَ لَبَنُ مِنْحَتِهِمَا وَرَضِيفِهِمَا ، حَتَّى يَنْعِقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِغَلَسٍ ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلاثِ ، وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ ، هَادِياً خِرِّيتاً ، وَالْخِرِّيتُ الْمَاهِرُ بِالْهِدَايَةِ ، قَدْ غَمَسَ حِلْفاً فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ السَّهْمِيِّ ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا ، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ ، فَأَتَاهُمَا بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلاثٍ ، وَانْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ ، وَالدَّلِيلُ ، فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّوَاحِلِ . [راجع : ٤٧٦ ، وانظر في مناقب الأنصار ، باب ٣٧ – الأطعمة ، باب ٢٧] .

به امان خدای عزّوجلّ راضی می‌باشم و پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در این روز به مکه بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مسلمانان گفت: «به تحقیق سرای هجرت شما بر من نموده شد و آن نخلستانی است میان دو کوه» و آن دو سنگستان است.[1] پس هرکه خواست به مدینه هجرت کند، هجرت کرد و بسا کسانی که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند، به مدینه بازگشتند و ابوبکر ساز و برگ سفر را به جانب مدینه آماده کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «صبر کن، امید می‌دارم که به من اجازهٔ مهاجرت داده شود.» ابوبکر گفت: آیا بدان امیدواری، پدر و مادرم فدایت باد؟ آن حضرت فرمود: «آری». ابوبکر به خاطر همراهی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خویشتن را (از هجرت) بازداشت و برای دو شتر خود که نزد وی بودند، برگ السَمَر خوراند ـ و چهار ماه با عصا (برگ السمر) می‌افشاند.

ابن شهاب گفته است: عُروه گفت که عایشه گفت: در حالی که ما چاشت روزی در خانهٔ ابوبکر نشسته بودیم، گوینده‌ای به ابوبکر گفت: این است رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که خود را (با ردای خود) پوشانیده است. و آن در ساعتی بود که هرگز در آن ساعت نزد ما نمی‌آمد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایش باد، به خدا سوگند که او در این ساعت جز به خاطر امری بزرگ نیامده است. عایشه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اجازهٔ ورود خواست. به وی اجازه داده شد، و درآمد.

۱- لفظ ـ و هُما الحرّتان ـ و آن دو سنگستان است، لفظ ابن شهاب زهری راوی حدیث است که آن را تفسیر کرده است. (تیسیر القاری)

سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ابوبکر گفت: «کسانی را که نزد تواند.» ابوبکر گفت: همانا آنها خانوادهٔ تواند، پدرم فدایت باد یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «همانا برای من اجازهٔ خروج (از مکه) داده شده است.» ابوبکر گفت: آیا اجازهٔ همراهی شما به من هم داده شده، پدرم فدایت باد یا رسول‌الله؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آری» ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد یا رسول‌الله، پس یکی از این دو شتر را بگیر. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در عوض بهای آن.» عایشه گفت: ما شترها را به شتاب آماده نمودیم و توشهٔ سفر برای آنها تدارک کردیم و در انبانی نهادیم. اسماء دختر ابوبکر پاره‌ای از کمربند خود را برید و با آن دهانهٔ انبان را بست و به همین سبب بود که «ذاتَ النّطاقَیْن» یعنی صاحب دو کمربند نامیده شد. عایشه گفت: سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر در غار کوه ثور یکجا شدند و در آن غار سه شب را گذراندند. عبدالله بن ابوبکر که جوانی نوسال بود شبانه نزدشان به سر می‌برد و او زیرک و چالاک بود و سحرگاه از نزد ایشان می‌رفت و صبح آن با قریش در مکه بسان آنها می‌گذراند، و هر مکر و فریبی که از ایشان می‌شنید، به خاطر می‌سپرد و آنگاه که هوا تاریک می‌شد آن دو نفر را از آن خبر می‌داد. و عامر بن فُهَیْرَه غلام آزاد شدهٔ ابوبکر، گوسفندان شیر دهنده از رمهٔ (ابوبکر) را می‌چراند و چون ساعتی از شب می‌گذشت نزد ایشان می‌برد و شب را با نوشیدن رسل می‌گذراندند. رسل شیر تازه وتر می‌باشد، تا

آنکه عامر بن فُهَیره در تاریکی شب (در راندن گوسفندان از آن محل) آواز بلند می‌کرد، و او در هر شبی از آن سه شب این کار را می‌کرد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر مردی را از قبیلهٔ بنی‌الدیل به مزدوری گرفته بودند و او متعلق به قبیلهٔ بنی عبد بن عدی بود و راهنمای خِریّت بود و خِریّت به معنی ماهر است در راهنمایی. وی هم پیمان خانوادهٔ عاص بن وائل السهمی بود و دین کفار قریش داشت. ایشان بر وی اعتماد کردند و دو شتر را به وی سپردند و با وی قرار گذاشتند که پس از سه شب به غار ثور بیاید و آن دو شتر را در صبح سوم به آنجا بیاورد. عامر بن فُهیره، و راهنما (با آن حضرت و ابوبکر به سوی مدینه) راهی شدند و همانا با ایشان راه ساحل را در پیش گرفت.

۳۹۰۶ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَالِكٍ الْمُدْلِجِيُّ ، وَهُوَ ابْنُ أَخِي سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ : أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ سُرَاقَةَ بْنَ جُعْشُمٍ يَقُولُ : جَاءَنَا رُسُلُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ ، دِيَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ، لِمَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسَرَهُ ، فَبَيْنَمَا أَنَاضَ جَالِسٌ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوْمِي بَنِي مُدْلِجٍ ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ جُلُوسٌ ، فَقَالَ يَا سُرَاقَةُ : إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آنِفًا أَسْوِدَةً بِالسَّاحِلِ ، أُرَاهَا مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ ، قَالَ سُرَاقَةُ : فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ ، فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ ، وَلَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلَانًا وَفُلَانًا ، انْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا ، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً ، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ ، فَأَمَرْتُ جَارِيَتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي وَهِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكَمَةٍ ، فَتَحْبِسَهَا عَلَيَّ ، وَأَخَذْتُ رُمْحِي ، فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ

۳۹۰۶ـ ابن شهاب گفته است: از عبدالرحمن بن مالک مُدْلجی که او برادرزادهٔ سُراقه بن مالک بن جُعْشُم است روایت شده که پدرش او را خبر داده است که: وی از سُراقه بن جُعْشُم شنیده است که می‌گفت: فرستادگان کافران قریش نزد ما آمدند و در مورد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر پاداشی تعیین کرده بودند که هر که یکی از ایشان را بکشد و یا اسیر کند، صد شتر بدو بدهند. در حالی که من[1] در مجلسی از مجالس قوم خود، بنی مُدْلج نشسته بودم یکی از ایشان آمد، تا آنکه وی بر ما ایستاد و ما نشسته بودیم و گفت: ای سُراقه، همانا من

۱- حدیث ۳۹۰۶، سطر پنجم، کلمهٔ آخر سطر (اناض) نوشته شده که اشتباه است «انا» می‌باشد و (ض) زاید است.

الْبَيْتِ ، فَحَطَطْتُ بِزُجِّهِ الأَرْضَ ، وَخَفَضْتُ عَالِيَهُ ، حَتَّى أَتَيْتُ فَرَسِي فَرَكِبْتُهَا ، فَرَفَعْتُهَا تُقَرِّبُ بِي ، حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُمْ ، فَعَثَرَتْ بِي فَرَسِي ، فَخَرَرْتُ عَنْهَا ، فَقُمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كِنَانَتِي ، فَاسْتَخْرَجْتُ مِنْهَا الأَزْلاَمَ فَاسْتَقْسَمْتُ بِهَا : أَضُرُّهُمْ أَمْ لا ، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي ، وَعَصَيْتُ الأَزْلاَمَ ، تُقَرِّبُ بِي حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ لا يَلْتَفِتُ ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الالْتِفَاتَ ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الأَرْضِ ، حَتَّى بَلَغَتَا الرُّكْبَتَيْنِ ، فَخَرَرْتُ عَنْهَا ، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَنَهَضَتْ ، فَلَمْ تَكَدْ تُخْرِجُ يَدَيْهَا ، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً ، إِذَا لأَثَرِ يَدَيْهَا عُثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ ، فَاسْتَقْسَمْتُ بِالأَزْلاَمِ ، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ ، فَنَادَيْتُهُمْ بِالأَمَانِ فَوَقَفُوا ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي حَتَّى جِئْتُهُمْ ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقِيتُ مَا لَقِيتُ مِنَ الْحَبْسِ عَنْهُمْ ، أَنْ سَيَظْهَرُ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَخْبَارَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الزَّادَ وَالْمَتَاعَ ، فَلَمْ يَرْزَآنِي وَلَمْ يَسْأَلاَنِي ، إِلا أَنْ قَالَ : «أَخْفِ عَنَّا» . فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ أَمْنٍ ، فَأَمَرَ عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُقْعَةٍ مِنْ أَدِيمٍ ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَقِيَ الزُّبَيْرَ فِي رَكْبٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، كَانُوا تِجَارًا قَافِلِينَ مِنَ الشَّامِ ، فَكَسَا الزُّبَيْرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ ثِيَابَ بَيَاضٍ ، وَسَمِعَ الْمُسْلِمُونَ بِالْمَدِينَةِ مَخْرَجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ ، فَكَانُوا يَغْدُونَ كُلَّ غَدَاةٍ إِلَى الْحَرَّةِ ، فَيَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَرُدَّهُمْ حَرُّ الظَّهِيرَةِ ، فَانْقَلَبُوا يَوْمًا بَعْدَ مَا أَطَالُوا انْتِظَارَهُمْ ، فَلَمَّا أَوَوْا إِلَى بُيُوتِهِمْ ، أَوْفَى رَجُلٌ مِنْ يَهُودَ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِهِمْ ، لأَمْرٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِ ، فَبَصُرَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابِهِ مُبَيَّضِينَ يَزُولُ بِهِمُ السَّرَابُ ، فَلَمْ يَمْلِكِ الْيَهُودِيُّ أَنْ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا مَعَاشِرَ

سیاهی کسانی را در ساحل می‌دیدم و گمان می‌کنم که محمد و یاران او باشند. سُراقه گفت: من شناختم که آن‌ها همانهااند (آن حضرت و ابوبکر) و برای او گفتم: ایشان همانها نیستند ولی تو فلان و فلان را دیده‌ای که از جلوی چشم ما گذشتند. سپس ساعتی در مجلس درنگ کردم و بعد برخاستم و به خانه درآمدم و به کنیز خود گفتم که اسپ مرا به پشت تپه ببرد و برای من نگهدارد. من نیزه‌ام را گرفتم و با آن از پشت خانه برآمدم، بُن نیزه را به سوی زمین قرار دادم و بلند آن را فرود آوردم (تا کسی مرا نبیند و مرا همراهی نکند) سپس به اسپ خود رسیدم و بر آن سوار شدم و چهار نعل تاختم تا آنکه به ایشان (آن حضرت و ابوبکر) نزدیک شدم، ناگاه اسپم لغزید و من از اسپ افتادم. سپس برخاستم و دست به سوی ترکش خود بردم و از آن تیرهایی براوردم و با آن فال گرفتم که بدیشان ضرری برسانم یا نه، نتیجه چیزی آمد که آن را ناخوش داشتم. سپس بر اسب خود سوار شدم و از نتیجهٔ تیرها سرکشی کردم و چهار نعل تاختم تا آنکه تلاوت قرآن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را شنیدم و او به چپ و راست خود نگاه نمی‌کرد و ابوبکر به چپ و راست خود بسیار می‌دید. ناگاه دو دست اسپ من در زمین فرو رفت و تا زانو در آمد و من از اسپ افتادم. سپس اسپ را زدم، اسپ جنبید و به مشکل توانست دو دست را بیرون آورد، و چون راست ایستاد ناگاه از جای دو دست آن غباری به سوی آسمان بلند شد که مانند دود بود. سپس با

الْعَرَبِ، هَذَا جَدُّكُمُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ . فَثَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السِّلَاحِ ، فَتَلَقَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِظَهْرِ الْحَرَّةِ ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ ، وَذَلِكَ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ ، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَامِتًا ، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الْأَنْصَارِ - مِمَّنْ لَمْ يَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - يُحَيِّي أَبَا بَكْرٍ ، حَتَّى أَصَابَتِ الشَّمْسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَّلَ عَلَيْهِ بِرِدَائِهِ ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ ، فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، وَأُسِّسَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى ، وَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ ، فَسَارَ يَمْشِي مَعَهُ النَّاسُ ، حَتَّى بَرَكَتْ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَكَانَ مِرْبَدًا لِلتَّمْرِ ، لِسُهَيْلٍ وَسَهْلٍ غُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي حَجْرِ أَسْعَدَ بْنِ زُرَارَةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ : «هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَنْزِلُ» . ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغُلَامَيْنِ فَسَاوَمَهُمَا بِالْمِرْبَدِ لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا ، فَقَالَا : لَا ، بَلْ نَهَبُهُ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هِبَةً حَتَّى ابْتَاعَهُ مِنْهُمَا ، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا ، وَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْقُلُ مَعَهُمُ اللَّبِنَ فِي بُنْيَانِهِ وَيَقُولُ ، وَهُوَ يَنْقُلُ اللَّبِنَ : «هَذَا الْحِمَالُ لَا حِمَالَ خَيْبَرْ ، هَذَا أَبَرُّ رَبَّنَا وَأَطْهَرْ» . وَيَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنَّ الْأَجْرَ أَجْرُ الْآخِرَهْ ، فَارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ» . فَتَمَثَّلَ بِشِعْرِ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يُسَمَّ لِي .

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : وَلَمْ يَبْلُغْنَا فِي الْأَحَادِيثِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَمَثَّلَ بِبَيْتِ شِعْرٍ تَامٍّ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ .

تیرها فال گرفتم. نتیجه چیزی برآمد که آن را ناخوش داشتم. با صدای بلند از ایشان امان خواستم. آنگاه که با ایشان ملاقی شدم در دلم رسید که چگونه از (زبان زدن) بدیشان بازماندم و کار رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بالا خواهد گرفت. من به آن حضرت گفتم: همانا قوم تو برای (کشتن یا اسارت تو) جایزهٔ معادل دیت (خونبها) تعیین کرده‌اند و ایشان را از قصدی که مردم نسبت بدیشان داشتند آگاه کردم و توشه و رخت سفر به ایشان عرضه کردم. آنها نپذیرفتند و از من چیزی نخواستند به جز آنکه آن حضرت گفت: «حال ما را از دیگران پنهان بدار» از آن حضرت خواستم که برایم امان نامه‌ای بنویسد. آن حضرت عامر بن فهیره را فرمود، و او آن را بر پاره‌ای از چرم نوشت. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (به سوی مدینه) راهی شد. ابن شهاب گفت: عُروه بن زبیر گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) با زُبیر که در کاروان مسلمانان که از تجارت شام برمی‌گشتند بود، ملاقات نمود. زُبیر برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر جامه‌هایی سفید داد. مسلمانان مدینه که از بیرون آمدن رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از مکه خبر شدند، صبح هر روز به سوی حَرّه می‌آمدند و انتظار آن حضرت را می‌کشیدند تا آنکه گرمی چاشت ایشان را برمی‌گردانید. روزی پس از انتظار زیاد برگشتندو چون به خانه‌های خویش رسیدند مردی یهودی بر بام قلعهٔ خود برآمد که چیزی را بنگرد، وی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و یارانش را

دید که جامه‌های سفید به تن داشته و از دور نمودار‌اند. آن یهودی خودش را نتوانست اداره کند و با صدای بلند گفت: ای گروه‌های عرب! این است بزرگ شما که انتظار او را می‌داشتید. مسلمانان با شتاب اسلحهٔ خویش را گرفتند و در عقب موضع حرّه با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ملاقی شدند و آن حضرت همراه ایشان راه خود را به جانب راست میلان داد تا آن که در محلهٔ بنی عمرو بن عوف فرود آمد و این روز دوشنبه و ماه ربیع الاول بود. ابوبکر ایستاده بود و مردم را می‌پذیرفت، در حالی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نشسته و خاموش بود. آمدن انصار، همان کسانی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را ندیده بودند آغاز شد و ابوبکر را خوش‌آمد می‌گفتند، تا آن که شعاع آفتاب به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) رسید. آن‌گاه ابوبکر پیش رفت و با ردای خویش بر آن حضرت سایه کرد. پس از آن مردم رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را شناختند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در محلهٔ عمرو بن عوف ده شب توقف کرد و مسجدی را بنیاد نهاد که بر تقوی بنا شده بود.[1] رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در آن نمازگزارد و سپس بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد در حالی که مردم او را همراهی می‌کردند تا آنکه شتر در نزدیک مسجد (کنونی) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در مدینه فروخوابید و در این روز شماری از مسلمانان در آنجا نماز می‌گزاردند و آنجا محل خشک کردن

۱- مراد از آن مسجد قُبا است.

خرما بود و متعلق به سُهَیل و سَهْل، دو یتیم خوردسالی بود که در دامان تربیت سعد بن زُرارَه می‌زیستند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) هنگام فرو خوابیدن شترش در آنجا گفت: «منزل ما ان شاءالله همین جا است.» سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آن دو خوردسال را فراخواند تا بهای آن زمین را تعیین کنند. آن دو خورد سال گفتند: نِی، ولی به تو می‌بخشیم یا رسول‌الله، لیکن رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نپذیرفت که آن را به وی ببخشند و زمین را خرید و سپس در آن مسجد را بنا کرد و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و مردم برای ساختن مسجد به انتقال خشت آغاز نمودند و آن حضرت در حالی که خشت انتقال می‌داد می‌گفت: «این بار (خشت) از بار (میوهٔ) خیبر بهتر است، این نزد پروردگار ما نیکوتر و پاکیزه‌تر است.» و آن حضرت می‌گفت: «بارالها، همانا، پاداش، پاداش آخرت است. و بر انصار و مهاجرین رحمت کن.» آن حضرت شعر مردی از مسلمانان را مثال آورده که نام وی بر من گفته نشده است. ابن شهاب گفته است. در روایات حدیث به ما نرسیده است اینکه: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بیت شعری را کامل خوانده باشد به جز همین بیت.

۳۹۰۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَفَاطِمَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : صَنَعْتُ سُفْرَةً لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ ، حِينَ أَرَادَا الْمَدِينَةَ ، فَقُلْتُ لأَبِي : مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرْبِطُهُ إِلا نِطَاقِي ، قَالَ : فَشُقِّيهِ ، فَفَعَلْتُ ، فَسُمِّيتُ ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ .

۳۹۰۷ ـ از هِشام، از پدرش (عُروه) و (مادرش) فاطمه[1] که (جده‌اش) اسماء (رضی‌الله عنها) است؛ روایت شده که گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر، آنگاه که راهی مدینه بودند سُفره (توشه دان غذا) تدارک کردم.

۱- فاطمه بنت منذر بن زبیر است (اسماء الرجال) و زبیر شوهر اسماء است.

به پدر خود (ابوبکر) گفتم: چیزی نمی‌یابم که سر سفره را ببندم. به جز پارچهٔ کمربند خود را. ابوبکر گفت: همان را دو پاره کن. من چنان کردم. بنابراین ذات‌النّطاقَین (صاحب دو کمربند) نامیده شدم. ابن عباس گفته است: اسماء ذات‌النطاق است.

۳۹۰۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ : لَمَّا أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ تَبِعَهُ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ ، فَدَعَا عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَسَاخَتْ بِهِ فَرَسُهُ ، قَالَ : ادْعُ اللَّهَ لِي وَلا أَضُرُّكَ ، فَدَعَا لَهُ قَالَ : فَعَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَمَرَّ بِرَاعٍ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَأَخَذْتُ قَدَحًا فَحَلَبْتُ فِيهِ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ ، فَأَتَيْتُهُ فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ . [راجع : ۲۴۳۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۰۹] .

۳۹۰۸ ـ از شُعبه، از ابواسحاق روایت است که گفت: از براء(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به جانب مدینه روی آورد. سُراقه بن مالک بن جُعشُم از پی او راهی شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی دعای بد کرد و پاهای اسپ وی در زمین فرو رفت. سُراقه گفت: خداوند را برای من دعا کن و من به تو زیان نمی‌رسانم. آن حضرت برای وی دعا کرد. (برا) می‌گوید: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تشنه شد و بر چوپانی گذشت. ابوبکر گفت: ظرفی گرفتم و در آن یک کاسه شیر دوشیدم سپس نزد آن حضرت آوردم. وی نوشید خرسند شدم.

۳۹۰۹- حَدَّثَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، قَالَتْ : فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَنَزَلْتُ بِقُبَاءٍ ، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءٍ ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ فَمَضَغَهَا ، ثُمَّ تَفَلَ فِي فِيهِ ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَّكَ عَلَيْهِ ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الإِسْلامِ .

تَابَعَهُ خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا هَاجَرَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهِيَ حُبْلَى . [انظر : ۵۴۶۹ . أخرجه

۳۹۰۹ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که اسماء رضی‌الله عنهما هنگامی که حامله بود و عبدالله بن زبیر را در شکم داشت، گفت: من برآمدم، در حالی که مدت حمل را تمام می‌کردم، به مدینه رسیدم و در محلهٔ قُباء فرود آمدم و در قبأ (عبدالله را) زاییدم و سپس او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردم و در کنار وی نهادم. آن حضرت خرمایی طلبید و آن را جوید، سپس لعاب دهان را در دهان وی کرد و نخستین چیزی که در شکم وی درآمد، لعاب دهان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

مسلم: ۲۱۴۶].

پس از آن خرما در کام وی مالید، بعد برای وی دعا کرد و برکت طلبید. و او نخستین مولودی بود که در اسلام (در مدینه) زاده شد. متابعت کرده است (ابواسامهٔ راوی را) خالد بن مَخْلَد، از علی بن مُسهِر، از هِشام، از پدرش، از اسماء(رضی‌الله عنها)، اینکه: وی در حالی به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هجرت کرده که آبستن بوده است.

۳۹۱۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَوَّلُ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الإِسْلامِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، أَتَوْا بِهِ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ تَمْرَةً فَلاكَهَا ، ثُمَّ أَدْخَلَهَا فِي فِيهِ ، فَأَوَّلُ مَا دَخَلَ بَطْنَهُ رِيقُ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم: ۲۱۴۸، باختلاف].

۳۹۱۰ ـ از ابواُسامه، از هِشام بن عروه از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: نوزاد اولی که در اسلام (در مدینه) تولد شد عبدالله بن زبیر بود. او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خرمایی گرفت و آن را جوید و سپس در دهان وی کرد، پس اولین چیزی که در شکم وی رفت، لعاب دهان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

۳۹۱۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قال : أَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ مُرْدِفٌ أَبَا بَكْرٍ ، وَأَبُو بَكْرٍ شَيْخٌ يُعْرَفُ ، وَنَبِيُّ اللَّهِ ﷺ شَابٌّ لا يُعْرَفُ ، قال : فَيَلْقَى الرَّجُلُ أَبَا بَكْرٍ فَيَقُولُ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْكَ ؟ فَيَقُولُ : هَذَا الرَّجُلُ يَهْدِينِي السَّبِيلَ . قال : فَيَحْسَبُ الحَاسِبُ أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْنِي الطَّرِيقَ ، وَإِنَّمَا يَعْنِي سَبِيلَ الْخَيْرِ .

فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ فَإِذَا هُوَ بِفَارِسٍ قَدْ لَحِقَهُمْ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا فَارِسٌ قَدْ لَحِقَ بِنَا .

فَالْتَفَتَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اصْرَعْهُ» . فَصَرَعَهُ الْفَرَسُ ، ثُمَّ قَامَتْ تُحَمْحِمُ .

۳۹۱۱ ـ از عبدالعزیز بن صُهیب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به سوی مدینه راهی شد و ابوبکر در عقب وی (بر شتر) سوار بود. ابوبکر (که در این راه آمد و شد کرده بود) مردی کهنسال شناخته شده بود و پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم)، جوانی ناشناخته بود. کسی که ابوبکر را می‌دید، می‌گفت: ای ابوبکر، این مردی که پیشروی تو است کیست؟ ابوبکر می‌گفت: این مردی است که راهنمای من است. پرسنده گمان می‌کرد که همانا وی راه را نشان می‌دهد و مراد ابوبکر از آن این بود که وی راهنمای خیر و نیکویی اوست. ابوبکر

فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، مُرْنِي بِمَا شِئْتَ .

قَالَ : « فَقِفْ مَكَانَكَ ، لا تَتْرُكَنَّ أَحَدًا يَلْحَقُ بِنَا » .

قَالَ : فَكَانَ أَوَّلَ النَّهَارِ جَاهِدًا عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ آخِرَ النَّهَارِ مَسْلَحَةً لَهُ ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَانِبَ الحَرَّةِ .

ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَاءُوا إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِمَا ، وَقَالُوا : ارْكَبَا آمِنَيْنِ مُطَاعَيْنِ . فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ ، وَحَفُّوا دُونَهُمَا بِالسِّلاحِ ، فَقِيلَ فِي المَدِينَةِ : جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ، جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ ، فَأَشْرَفُوا يَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ : جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ، جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ،

فَأَقْبَلَ يَسِيرُ حَتَّى نَزَلَ جَانِبَ دَارِ أَبِي أَيُّوبَ ، فَإِنَّهُ لَيُحَدِّثُ أَهْلَهُ إِذْ سَمِعَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلامٍ ، وَهُوَ فِي نَخْلٍ لأَهْلِهِ يَخْتَرِفُ لَهُمْ ، فَعَجِلَ أَنْ يَضَعَ الَّذِي يَخْتَرِفُ لَهُمْ فِيهَا ، فَجَاءَ وَهِيَ مَعَهُ ، فَسَمِعَ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ .

فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ : « أَيُّ بُيُوتِ أَهْلِنَا أَقْرَبُ » . فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ : أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، هَذِهِ دَارِي وَهَذَا بَابِي ، قَالَ : « فَانْطَلِقْ فَهَيِّئْ لَنَا مَقِيلًا » . قَالَ : قُومَا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ .

فَلَمَّا جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلامٍ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَنَّكَ جِئْتَ بِحَقٍّ ، وَقَدْ عَلِمَتْ يَهُودُ أَنِّي سَيِّدُهُمْ وَابْنُ سَيِّدِهِمْ ، وَأَعْلَمُهُمْ وَابْنُ أَعْلَمِهِمْ ، فَادْعُهُمْ فَاسْأَلْهُمْ عَنِّي قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ ، فَإِنَّهُمْ إِنْ يَعْلَمُوا أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ قَالُوا فِيَّ مَا لَيْسَ فِيَّ .

فَأَرْسَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلُوا فَدَخَلُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا مَعْشَرَ اليَهُودِ ، وَيْلَكُمْ ، اتَّقُوا اللَّهَ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ ، إِنَّكُمْ لَتَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا ، وَأَنِّي جِئْتُكُمْ بِحَقٍّ ، فَأَسْلِمُوا » . قَالُوا : مَا نَعْلَمُهُ ، قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ ، قَالَهَا ثَلاثَ مِرَارٍ .

قَالَ : « فَأَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلامٍ » . قَالُوا :

به عقب نگریست و دید که سوار کاری به ایشان نزدیک می‌شود. وی گفت: یا رسول‌الله، این سوار کاری است که همانا به ما می‌رسد. پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) پشت سر نگریست و گفت: «بارالها، او را از پای درآور». اسپ او را بر زمین افکند، سپس اسپ شیهه کنان از زمین برخاست. آن سوارکار گفت: ای پیامبر خدا، مرا بفرمای، هر آنچه می‌خواهی. آن حضرت فرمود: «بر جای خود بمان و هیچ یکی را مگذار که خود را به ما برساند.» آن مرد (سُراقه) در اول روز بر پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) مهاجم بود و در آخر روز مدافع. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به جانب الحرّه فرود آمد. پس از آن کسی را نزد انصار فرستاد و آنها نزد پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر آمدند و بر ایشان سلام کردند و گفتند: سوار شوید که شما ایمن می‌باشید و ما فرمانبردار. پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر سوار شدند و افراد مسلح گرداگردشان بودند. در مدینه گفته شد: پیامبر خدا آمده است، پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آنها به جاهای بلند برآمده و می گفتند: پیامبر خدا آمده، پیامبر خدا آمده. آن حضرت پیش رفت تا آنکه نزدیک خانهٔ ابوایّوب انصاری فرود آمد. ابو ایّوب با مردم خود صحبت می‌کرد.[1] عبدالله بن سلام شنید و او در نخلستان مردم خود بود

۱- عبارت «فآه لِيُحَدّث أُهْلَه» «ابوایوب با مردم خود صحبت می‌کرد در توافق با ترجمهٔ «تیسیر القاری» است ولی عبارت مذکور را مترجم انگلیسی صحیح البخاری چنین آورده است: «آن‌گاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با خانوادهٔ ابوایوب، صحبت می‌کرد. و در ـ اسماً الرجال ـ به استناد از فتح الباری آمده است. «ضمیر انّهٔ به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) راجع می‌شود.»

ذَاكَ سَيِّدُنَا وَابْنُ سَيِّدِنَا ، وَأَعْلَمُنَا وَابْنُ أَعْلَمِنَا .

قال : « أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ » . قَالُوا : حَاشَى لِلَّهِ مَا كَانَ لِيُسْلِمَ .

قال : « أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ » . قَالُوا : حَاشَى لِلَّهِ مَا كَانَ لِيُسْلِمَ .

قال : « أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ » . قَالُوا : حَاشَى لِلَّهِ مَا كَانَ لِيُسْلِمَ .

قال : « يَا ابْنَ سَلَامٍ اخْرُجْ عَلَيْهِمْ » . فَخَرَجَ فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ اتَّقُوا اللَّهَ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، إِنَّكُمْ لَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَنَّهُ جَاءَ بِحَقٍّ . فَقَالُوا : كَذَبْتَ ، فَأَخْرَجَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ۳۳۲۹] .

که برای ایشان خرما می‌چید. وی با شتاب آن کار را گذاشت و با خرمایی که چیده بود آمد و به سخنان پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) گوش فرا داد[1] و سپس به خانهٔ خود رفت.
پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خانه‌های کدام یک از مردم ما نزدیکتر است؟»[2] ابوایوب گفت: خانهٔ من، ای پیامبر خدا. این خانهٔ من است و این هم دروازهٔ آن. آن حضرت فرمود: «برو و خوابگاه برای ما آماده کن» ابوایوب گفت: برخیزید به برکت خدا. آنگاه که پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) به خانه رفت، عبدالله بن سلام آمد و گفت: گواهی می‌دهم بر اینکه تو فرستادهٔ خداوندی و به حق آمده‌ای و همانا یهود دانسته‌اند که من سالار ایشان و پسر سالار ایشان می‌باشم. و داناترین شان و پسر داناترین شان می‌باشد بنابراین ایشان را فراخوان و در مورد من از ایشان سؤال کن، پیش از آنکه ایشان بدانند که من اسلام آورده‌ام، زیرا اگر آنها بدانند که من اسلام آورده‌ام، دربارهٔ من چیزی می‌گویند که در شأن من نیست. پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) به طلب ایشان فرستاد. آنها آمدند و نزد آن حضرت رسیدند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «ای گروه یهود، وای بر شما، از خدا بترسید، به خدا سوگند که به جز او خدایی نیست، و شما می‌دانید که من فرستادهٔ برحق خداوندم و به سوی شما به حق آمده‌ام پس اسلام بیاورید.» آنها گفتند: ما این را نمی‌دانیم و این را سه بار

۱- عبارت «فَسَمِعَ من نبی الله(صلی‌الله علیه وسلم)» (به سخنان پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گوش فرا داد). با ترجمهٔ انگلیسی بخاری موافق است ولی در تیسیر القاری چنین است: «خبر آمدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را شنید.»

۲- مراد از آن خویشاوندان مادری عبدالمطلب است یعنی از بنی نجار.

برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفتند. آن حضرت فرمود: «عبدالله بن سلام در میان شما چگونه مردی است؟» گفتند: وی سالار ما و پسر سالار ما، و دانای ما و پسر دانای ماست. آن حضرت فرمود: «اگر وی اسلام بیاورد، چه فکر می‌کنید؟» گفتند: خدا نکند، او اسلام نمی‌آورد. آن حضرت گفت: «اگر وی اسلام بیاورد چه فکر می‌کنید؟» گفتند: خدا نکند او اسلام نمی‌آورد. آن حضرت فرمود: «اگر وی اسلام بیاورد چه فکر می‌کنید؟» گفتند: خدا نکند، او اسلام نمی‌آورد. آن حضرت فرمود: «ای ابن سلام، نزد ایشان بیرون آی.» وی بیرون آمد و گفت: ای گروه یهود، از خداوند بترسید، به خداوند سوگند که به جز او خدایی نیست و شما می‌دانید که وی فرستادهٔ خدا است و به حق آمده است. آنها گفتند: دروغ گفتی. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آنها را بیرون کرد.

۳۹۱۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ نَافِعٍ - يعني - عَنِ ابنِ عُمر ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قال : كَانَ فَرَضَ لِلْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ أَرْبَعَةَ آلافٍ فِي أَرْبَعَةٍ ، وَفَرَضَ لابْنِ عُمَرَ ثَلاثَةَ آلافٍ وَخَمْسَمِائَةٍ ، فَقِيلَ لَهُ : هُوَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، فَلِمَ نَقَصْتَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلافٍ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا هَاجَرَ بِهِ أَبَوَاهُ ، يَقُولُ : لَيْسَ هُوَ كَمَنْ هَاجَرَ بِنَفْسِهِ .

۳۹۱۲ـ از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) برای مهاجرین اولین[۱] چهار هزار درهم (از بیت المال) در چهار (قسط یا فصل سال) سهمیه تعیین کرد، و برای (پسر خود) ابن عمر، سه هزار و پانصد درهم سهمیه تعیین کرد. به او گفته شد: وی از مهاجرین است. پس چرا از چهار هزار کمتر سهمیه تعیین کردی؟ وی گفت: او به پدر و مادر او به مهجرت آورده‌اند است. می‌گفت: وی مانند کسی نیست که به خودی خود مهاجرت کرده باشد.

۱- مهاجرین اولین، آنانی اند که به دو قبله نماز گزارده‌اند، یا اینکه در غزوه بدر حاضر شده‌اند. «اسماء الرجال»

۳۹۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۱۲۷۶. أخرجه مسلم: ۹۴۰].

۳۹۱۳ ـ از ابووائل روایت است که خبّاب (رضی‌الله عنه) گفت: با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) هجرت کردیم.

۳۹۱۴- وحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ: سَمِعْتُ شَقِيقَ بْنَ سَلَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا خَبَّابٌ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَبْتَغِي وَجْهَ اللَّهِ، وَوَجَبَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَضَى لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ، فَلَمْ نَجِدْ شَيْئًا نُكَفِّنُهُ فِيهِ إِلاَّ نَمِرَةً، كُنَّا إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاَهُ، فَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ بِهَا، وَنَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنْ إِذْخِرٍ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا. [راجع: ۱۲۷۶. أخرجه مسلم: ۹۴۰].

۳۹۱٤ ـ از شقیق بن سَلَمه روایت است که خَبّاب گفت: همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مهاجرت کردیم در حالی که رضای خداوند را می‌جستیم و پاداش ما بر خداوند بود و کسی از ما درگذشت که از پاداش (دنیوی) خود چیزی نخورد که از آن جمله است مُصْعَب بن عُمیر، که در روز اُحُد کشته شد، و در مال او چیزی نیافتیم که او را در آن کفن کنیم، به جز چادری پشمین که اگر با آن سر وی را می‌پوشانیدیم، پاهایش بیرون می‌آمد و اگر پاهایش را می‌پوشانیدیم، سر وی بیرون می‌آمد. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ما را فرمود که با آن سروی را بپوشانیم و بر پاهای وی گیاه اِذخر بیفکنیم و در میان ما کسی است که میوه‌اش به پختگی رسیده و آن را چیده است.

۳۹۱۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بِشْرٍ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ بْنُ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: هَلْ تَدْرِي مَا قَالَ أَبِي لأَبِيكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: لاَ، قَالَ: فَإِنَّ أَبِي، قَالَ: لأَبِيكَ: يَا أَبَا مُوسَى، هَلْ يَسُرُّكَ إِسْلاَمُنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهِجْرَتُنَا مَعَهُ، وَجِهَادُنَا مَعَهُ، وَعَمَلُنَا كُلُّهُ مَعَهُ، بَرَدَ لَنَا، وَأَنَّ كُلَّ عَمَلٍ عَمِلْنَاهُ بَعْدَهُ نَجَوْنَا مِنْهُ كَفَافًا رَأْسًا بِرَأْسٍ؟ فَقَالَ أَبِي: لاَ وَاللَّهِ، قَدْ جَاهَدْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَصَلَّيْنَا، وَصُمْنَا، وَعَمِلْنَا خَيْرًا كَثِيرًا، وَأَسْلَمَ عَلَى أَيْدِينَا بَشَرٌ كَثِيرٌ، وَإِنَّا لَنَرْجُو ذَلِكَ. فَقَالَ أَبِي: لَكِنِّي أَنَا، وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ، لَوَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ

۳۹۱۵ ـ از ابو بُرده بن ابی موسی اشعری روایت است که گفت: عبدالله بن عمر به من گفت: آیا می‌دانی که پدر من به پدر تو چه گفت؟ وی گفت: نی. عبدالله بن عمر گفت: همانا پدر من به پدر تو گفت: ای ابوموسی، آیا (ثواب) اسلامیت ما با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و هجرت ما با او و جهاد ما با او، و همهٔ کارهایی که با آن حضرت کرده‌ایم که بر ما ثابت و مسلّم است، تو را خشنود می‌سازد که با تمام کارهایی که پس از آن حضرت کردیم (محاسبه شود) و از آن نجات یابیم که کفاف

بَرَدَ لَنَا ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ عَمِلْنَاهُ بَعْدُ نَجَوْنَا مِنْهُ كَفَافًا رَأْسًا بِرَأْسٍ . فَقُلْتُ : إِنَّ أَبَاكَ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي .

آن را کند و (در ثواب و عقاب) سر به سر (برابر) شویم؟

پدر تو (ابوموسی) گفت: نِی، به خدا سوگند، همانا پس از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما جهاد کرده‌ایم و نماز گزارده‌ایم و کارهای نیک بسیار کرده‌ایم و کسان زیادی به دست ما اسلام آورده‌اند و همانا ما به پاداش آن امید می‌داریم.

سپس پدر من گفت: ولی من، سوگند به ذاتی که نفس عمر در دست اوست که دوست می‌دارم که آن (ثواب ما در زمان آن حضرت) بر ما ثابت باشد و تمام اعمالی که پس از آن (حضرت) کردیم کفایت آن کند که ما را نجات بخشد و (اعمال نیک و بدمان) سر به سر (برابر) شود. ابوبرده می‌گوید: (به ابن عمر) گفتم: به خدا سوگند که پدر تو از پدر من بهتر است.

۳۹۱۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : أَوْ بَلَغَنِي عَنْهُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : إِذَا قِيلَ لَهُ : هَاجَرَ قَبْلَ أَبِيهِ يَغْضَبُ . قَالَ : وَقَدِمْتُ أَنَا وَعُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَوَجَدْنَاهُ قَائِلاً ، فَرَجَعْنَا إِلَى الْمَنْزِلِ ، فَأَرْسَلَنِي عُمَرُ وَقَالَ : اذْهَبْ فَانْظُرْ هَلِ اسْتَيْقَظَ ، فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَبَايَعْتُهُ ، ثُمَّ انْطَلَقْتُ إِلَى عُمَرَ فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ قَدِ اسْتَيْقَظَ ، فَانْطَلَقْنَا إِلَيْهِ نُهَرْوِلُ هَرْوَلَةً حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ فَبَايَعَهُ ، ثُمَّ بَايَعْتُهُ . [انظر : ٤١٨٦، ٤١٨٧] .

۳۹۱۶ ـ از ابوعثمان روایت است که گفت: از ابن عمر(رضی‌الله عنهما) شنیدم که چون به او گفته می‌شد که قبل از پدر خود هجرت کرده است، خشمگین می‌شد. وی می‌گفت: من و عمر نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم و دریافتیم که وی خواب نیم روز کرده است. پس به منزل خود بازگشتیم. سپس عمر مرا فرستاد و گفت: برو و ببین که بیدار شده است. من نزد آن حضرت رفتم و درآمدم و با آن حضرت بیعت کردم[1] سپس نزد عمر رفتم

۱- از حدیث محمد بن بشار که در باب لاحق مذکور است معلوم می‌شود که عمر بن خطّاب با بیست نفر از اصحاب پیش از قدوم آن حضرت، به مدینه آمده بود. پس آنچه را ابن عمر در این حدیث گفته است. گویا بیان اول ملاقاتی است که با آن حضرت در مدینه کرده‌اند. در فتح الباری گفته شده که شاید این بیعت، بیعت الرضوان بوده باشد که در سال صلح حدیبیه بوده است. در حالی که در آن وقت عمر با آن حضرت بوده و با قول ابن عمر که می‌گوید (قدمت المدينة) راست نمی‌آید. (تیسیر القاری).

و او را خبر دادم که آن حضرت بیدار شده است. سپس من و عمر به سرعت به سوی آن حضرت راهی شدیم تا آنکه نزد وی درآمدیم و عمر با وی بیعت کرد و سپس من با او بیعت کردم.

۳۹۱۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يُحَدِّثُ قَالَ: ابْتَاعَ أَبُو بَكْرٍ مِنْ عَازِبٍ رَحْلاً، فَحَمَلْتُهُ مَعَهُ، قَالَ: فَسَأَلَهُ عَازِبٌ عَنْ مَسِيرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُخِذَ عَلَيْنَا بِالرَّصَدِ، فَخَرَجْنَا لَيْلاً، فَأَحْثَثْنَا لَيْلَتَنَا وَيَوْمَنَا حَتَّى قَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ، ثُمَّ رُفِعَتْ لَنَا صَخْرَةٌ، فَأَتَيْنَاهَا وَلَهَا شَيْءٌ مِنْ ظِلٍّ، قَالَ: فَفَرَشْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرْوَةً مَعِي، ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَانْطَلَقْتُ أَنْفُضُ مَا حَوْلَهُ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعٍ قَدْ أَقْبَلَ فِي غُنَيْمَةٍ يُرِيدُ مِنَ الصَّخْرَةِ مِثْلَ الَّذِي أَرَدْنَا، فَسَأَلْتُهُ: لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ؟ فَقَالَ: أَنَا لِفُلَانٍ، فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ لَهُ: هَلْ أَنْتَ حَالِبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَخَذَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: انْفُضِ الضَّرْعَ، قَالَ: فَحَلَبَ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، وَمَعِي إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ عَلَيْهَا خِرْقَةٌ، قَدْ رَوَّأْتُهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى رَضِيتُ، ثُمَّ ارْتَحَلْنَا وَالطَّلَبُ فِي إِثْرِنَا. [راجع: ۲۴۳۹. أخرجه مسلم: ۲۰۰۹، مختصراً وفيه زيادة].

۳۹۱۷ ـ از ابواسحاق روایت است که گفت: از براء شنیدم که حدیث می‌کرد و می‌گفت: ابوبکر از (پدر من) عازب پالان شتری خرید، من همراه وی پالان را می‌بردم. عازب از ابوبکر در مورد مسیر (هجرت) رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پرسید. ابوبکر گفت: (دشمنان) مراقبت کنندگانی بر ما گماردند. (تا ما را زیر نظر بگیرند). شبانگاه (از غار) برآمدیم و شب و روز راه پیمودیم تا آنکه نیمهٔ روز فرارسید، سپس به سنگی بزرگ رسیدیم، به سوی سنگ رفتیم که اندکی سایه افکنده بود. ردای خود را برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گسترانیدم. پس از آن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر آن خوابید. من رفتم تا چهار اطراف آن حضرت را مراقبت کنم، ناگاه چوپانی را دیدم که با گوسفندان می‌آید تا به آن سنگ بزرگ برسد و مراد وی همان بود که مراد ما بود (تا از سایهٔ آن بهره گیرد). من از وی پرسیدم: ای پسر، به کدام کس تعلق داری؟ گفت: به فلان کس متعلق می‌باشم. به او گفتم: در رمهٔ خود گوسفند شیردهنده داری؟ گفت: آری. به او گفتم: اجازهٔ دوشیدن داری؟ گفت: آری. وی یکی از گوسفندان خود را گرفت. به او گفتم: گرد و خاک پستان آن را بیفشان. سپس ظرفی از شیر دوشید. من ظرفی آب با خود

داشتم که پارهٔ جامه‌ای بر آن بود و آن را برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آماده کرده بودم. سپس مقداری آب بر شیر ریختم تا آنکه زیر آن سرد شد. پس از آن نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و گفتم: بنوش، یا رسول‌الله. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نوشید تا آنکه خشنود شدم سپس راهی شدیم و تعقیب گران ما را دنبال می‌کردند.

۳۹۱۸- قَالَ الْبَرَاءُ : فَدَخَلْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ عَلَى أَهْلِهِ ، فَإِذَا عَائِشَةُ ابْنَتُهُ مُضْطَجِعَةٌ قَدْ أَصَابَتْهَا حُمَّى ، فَرَأَيْتُ أَبَاهَا فَقَبَّلَ خَدَّهَا وَقَالَ : كَيْفَ أَنْتِ يَا بُنَيَّةُ .

۳۹۱۸ ـ براء گفت: سپس با ابوبکر (هنگام انتقال زین) به خانه‌اش رفتم. عایشه دختر او را دیدم که خوابیده است و تب شدید دارد. پدرش را دیدم که رویش را بوسید و گفت: چه حال داری.، ای دخترک من.[1]

۳۹۱۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ حِمْيَرَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي عَبْلَةَ : أَنَّ عُقْبَةَ بْنَ وَسَّاجٍ حَدَّثَهُ عَنْ أَنَسٍ خَادِمِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَلَيْسَ فِي أَصْحَابِهِ أَشْمَطُ غَيْرَ أَبِي بَكْرٍ ، فَغَلَفَهَا بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ . [انظر : ۳۹۲۰] .

۳۹۱۹ ـ از ابراهیم بن ابی عبله از عُقبهٔ بن وساج روایت است که انس (بن مالک) خادم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، در میان اصحاب او به جز ابوبکر کسی نبود که موی سرش سیاه و سفید شده باشد، وی موی خویش را با حِنّأ و کَتَم رنگ کرد.

۳۹۲۰- وَقَالَ دُحَيْمٌ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنِي أَبُو عُبَيْدٍ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ وَسَّاجٍ ، حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ ، فَكَانَ أَسَنَّ أَصْحَابِهِ أَبُو بَكْرٍ ، فَغَلَفَهَا بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ حَتَّى قَنَأَ لَوْنُهَا . [راجع : ۳۹۱۹] .

۳۹۲۰ ـ از ابوعُبید روایت است که عَقبه بن وسّاج به او گفت: که انس خادم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و سالمندترین یاران وی ابوبکر بود، وی موی خویش را با حِنا و کَتَم رنگ کرد تا آنکه سیاه سرخ گون شد.

۳۹۲۱- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ كَلْبٍ يُقَالُ لَهَا أُمُّ بَكْرٍ ، فَلَمَّا هَاجَرَ أَبُو بَكْرٍ طَلَّقَهَا ، فَتَزَوَّجَهَا ابْنُ عَمِّهَا هَذَا الشَّاعِرُ ، الَّذِي

۳۹۲۱ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: ابوبکر(رضی‌الله عنه) با زنی از قبیلهٔ کلب

[1] در تیسیر القاری گفته شده: این واقعه یا پیش از آیت حجاب بوده و یا در آن وقت براء بالغ نبوده است که عایشه(رضی‌الله عنها) را دیده است.

وَمَـاذَا بِـالْقَلِيبِ قَلِيبِ بَـدْرٍ مِـنَ الشِّـيزَى تُزَيَّـنُ بِالسَّنَامِ
وَمَـاذَا بِـالْقَلِيبِ قَلِيبِ بَـدْرٍ مِنَ الْقَيْنَاتِ وَالشَّرْبِ الْكِرَامِ
تُحَيِّيـنَـا السَّـلَامَةَ أُمُّ بَكْـرٍ وَهَلْ لِي بَعْدَ قَوْمِي مِنْ سَلَامِ
يُحَدِّثُنَا الرَّسُولُ بِأَنْ سَنَحْيَا وَكَيْفَ حَيَاةُ أَصْدَاءٍ وَهَامِ

ازدواج کرد که اُمّ بکر نامیده می‌شد. آنگاه که ابوبکر مهاجرت کرد، آن زن را طلاق داد. پسر عموی آن زن با وی ازدواج کرد همان شاعری که در رثای کافران قریش (در جنگ بدر) این قصیده را سرود:

چیست اندرون چاه، چاه بدر
از صاحبان سینی‌های کباب کوهان شتر
چیست اندرون چاه، چاه بدر
از صاحبان زنان آوازه خوان و شراب نوشان صمیمی
اُمّ بکر بر ما درود می‌گوید و سلام می‌رساند
آیا پس از مرگ قوم من، مرا سلامتی می‌باشد
رسول به ما می‌گوید که دوباره زنده خواهیم شد
چگونه است زندگی جغدها و جمجمه‌ها[1]

۳۹۲۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ ، فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأْطَأَ بَصَرَهُ رَآنَا ، قَالَ : «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ ، اثْنَانِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا» . [راجع: ۳۶۵۳. اخرجه مسلم: ۲۳۸۱].

۳۹۲۲ ـ از ثابت از انس روایت است که ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: من با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غار بودم. چون سرم را بلند کردم ناگاه پاهای مردم را دیدم. گفتم: ای پیامبر خدا، اگر کسی از ایشان پایین بنگرد، ما را می‌بیند. فرمود: «ای ابوبکر، خاموش باش، ما دو کسیم که خداوند سوم ما است.»

۳۹۲۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ .

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ ﷺ قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ الْهِجْرَةِ ، فَقَالَ : «وَيْحَكَ إِنَّ الْهِجْرَةَ شَأْنُهَا شَدِيدٌ ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَتُعْطِي صَدَقَتَهَا» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَهَلْ تَمْنَحُ مِنْهَا» . قَالَ : نَعَمْ ،

۳۹۲۳ ـ از عطاء بن یزید اللَّیثی روایت است که ابوسعید(رضی‌الله عنه) گفت: بادیه نشینی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ هجرت از آن حضرت سؤال کرد. فرمود: «خدا

۱- در جنگ بدر اجساد کافران در چاه بدر انداخته شد و شاعر در رثای آنان از آنها توصیف می‌کند که شتران را ذبح می‌کردند و میهمانی می‌دادند و زنان برایشان آوازه‌خوانی می‌کردند، و با یکدیگر شراب می‌نوشیدند یعنی عیش و نوش دنیا را کرده‌اند. و شاعر از زن خود اُم بکر یاد می‌کند که برایش دعا می‌کند، وی زنده شدن دوباره را انکار می‌کند؛ زیرا در آن زمان این عقیده موجود بود که چون شخصی بمیرد روحش از جمجمه‌اش جدا می‌شود و به شکل جغد درمی‌آید.

قَالَ: «فَتَحْلُبُهَا يَوْمَ وُرُودِهَا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». [راجع: ۱٤٥۲. أخرجه مسلم: ۱۸٦٥].

بر تو رحم کند. همانا مسئلهٔ هجرت بسیار دشوار است. آیا شترانی داری.» بادیه نشین گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا زکات آن را می‌دهی؟» گفت: آری. فرمود: «آیا شیر آن را به نیازمندان می‌دهی؟» گفت: آری. فرمود: «روزی که آنها را به آبخورگاه می‌بری (برای نیازمندان) می‌دوشی. گفت: آری. آن حضرت فرمود: «همین گونه از ماورای دریاها عمل کن، همانا خداوند هرگز از ثواب عمل تو چیزی نمی‌کاهد.» (نیازی به هجرت نیست.)

٤٦- بَاب: مَقْدَمِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ الْمَدِينَةَ

باب ـ ۴۶ تشریف پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یارانش به مدینه

۳۹۲٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَنْبَأَنَا أَبُو إِسْحَاقَ: سَمِعَ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ: أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُصْعَبُ ابْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْنَا عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَبِلَالٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ.

۳۹۲٤ ـ از ابو اسحاق روایت است که گفت: از براء(رضی‌الله عنه) شنیده است که گفت: نخستین کسانی که نزد ما به مدینه آمدند، مُصْعَبْ ابن عُمیر و ابن اُمّ مکتوم بودند. سپس عمّار بن یاسر و بلال رضی‌الله عنهم آمدند.

۳۹۲٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَكَانَا يُقْرِئَانِ النَّاسَ، فَقَدِمَ بِلَالٌ وَسَعْدٌ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ مِنْ أَصْحَابِ ﷺ، ثُمَّ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى، جَعَلَ الْإِمَاءُ يَقُلْنَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَمَا قَدِمَ حَتَّى قَرَأْتُ: ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ فِي سُوَرٍ مِنَ الْمُفَصَّلِ.

۳۹۲٥ ـ از شُعبه، از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنهما) گفت: نخستین کسانی (از مهاجرین) که نزد ما آمدند مُصْعب ابن عُمیر، و ابن اُم مکتوم بودند، آنها قرآن را به مردم می‌آموختند. سپس بلال و سعد و عَمّار بن یاسر آمدند. سپس عمر بن خطّاب به همراهی بیست تن از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند. پس از آن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. من اهل مدینه را ندیده بودم که به چیزی بدان حد شادمان شده باشند که به آمدن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شادمان گشتند،

۳۹۲۶- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ، قَالَتْ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِمَا، فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ كَيْفَ تَجِدُكَ، وَيَا بِلَالُ كَيْفَ تَجِدُكَ، قَالَتْ: فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أَقْلَعَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ وَيَقُولُ:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ
وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجِئْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَصَحِّحْهَا، وَبَارِكْ لَنَا فِي صَاعِهَا وَمُدِّهَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا فَاجْعَلْهَا بِالْجُحْفَةِ». [راجع: ۱۸۸۹. اخرجه مسلم: ۱۳۷۶ مختصراً].

تا آنکه کنیزان می‌گفتند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد. و قبل از رسیدن آن حضرت (به مدینه) من. «سَبِّحِ اِسْمَ رَبِّکَ الاعلی» را با یکی از سوره‌های مُفَصَّل خوانده بودم.

۳۹۲۶ ـ از هِشام بن عُروه، از پدر وی روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، ابوبکر و بلال تب کردند. من نزد ایشان آمدم و گفتم: ای پدر من، خود را چگونه احساس می‌کنی؟ و ای بلال خود را چگونه احساس می‌کنی؟ و چون ابوبکر را تب می‌گرفت می‌گفت: به هرکسی در خانه‌اش صبح بخیر گفته می‌شود حالانکه مرگ از بند کفشش به وی نزدیکتر است. و چون بلال را تب رها کرد، آوازش را بلند می‌کرد و زمزمه می‌کرد:

کاش می‌دانستم شبی را خواهم گذراند
در وادیی که پیرامون من گیاهان (خوشبوی) اِذْخر و جلیل‌اند
و آیا روزی به آبهای (گوارای) مَجَنَّه خواهم رسید
و آیا (کوه‌های) شامَه و طفیل بر من ظاهر خواهد شد.[1]

عایشه گفت. سپس نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و او را از حال ابوبکر و بلال خبر دادم. فرمود: «بارالها، مدینه را بر ما دوست بدار، مانند دوستی ما نسبت به مکه یا بیشتر از آن و (آب و هوایش) را برای صحت مفید گردان و (پیمانه‌های) صاع و مُدّ آن را بر ما پر برکت گردان و تب آن را برگیر و به (موضع)

۱- بلال در فراق مکه زمزمه می‌کرد.

جُحْفه[۱] ببر.»

۳۹۲۷- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عُبَيْدَاللَّه بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ : دَخَلْتُ عَلَى عُثْمَانَ .

وَقَالَ بِشْرُ بْنُ شُعَيْبٍ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عُبَيْدَاللَّه بْنَ عَدِيِّ بْنِ خِيَارٍ أَخْبَرَهُ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عُثْمَانَ ، فَتَشَهَّدَ ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ، وَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ، وَآمَنَ بِمَا بُعِثَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ ، ثُمَّ هَاجَرْتُ هِجْرَتَيْنِ ، وَنِلْتُ صِهْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَبَايَعْتُهُ ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا غَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ .

تَابَعَهُ إِسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ : مِثْلَهُ .

[راجع: ۳۶۹۶] .

۳۹۲۷ ـ از زُهری، از عُروه بن زُبیر روایت است که عُبیدالله بن عدی بن خیار به او گفت: نزد عثمان رفتم، وی کلمهٔ شهادت بر زبان راند و سپس گفت: اما بعدُ، همانا خداوند، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را به حق برانگیخت. و من از کسانی بوده‌ام که امر خدا و رسول او را پذیرفتم و بدانچه محمد(صلی‌الله علیه وسلم) به آن فرستاده شده، ایمان آورده‌ام. سپس دو هجرت (به حبشه و مدینه) کردم و به (افتخار) دامادی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نایل شدم و به وی بیعت کردم. به خدا سوگند که از وی نافرمانی نکردم و به وی خیانت نکردم تا آنکه خداوند او را بمیراند.

متابعت کرده است (بشر بن شُعیب را) اسحاق کلبی و گفته است: زُهری مثل آن را روایت کرده است.

۳۹۲۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، وَأَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه : أَنَّ عَبْدَاللَّه بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَهُوَ بِمِنًى ، فِي آخِرِ حَجَّةٍ حَجَّهَا عُمَرُ ، فَوَجَدَنِي ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ الْمَوْسِمَ يَجْمَعُ رَعَاعَ النَّاسِ وَغَوْغَاءَهُمْ ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تُمْهِلَ حَتَّى تَقْدَمَ الْمَدِينَةَ ، فَإِنَّهَا دَارُ الْهِجْرَةِ وَالسُّنَّةِ وَالسَّلَامَةِ ، وَتَخْلُصَ لِأَهْلِ الْفِقْهِ وَأَشْرَافِ النَّاسِ وَذَوِي رَأْيِهِمْ . قَالَ عُمَرُ : لَأَقُومَنَّ فِي أَوَّلِ مَقَامٍ أَقُومُهُ بِالْمَدِينَةِ . [راجع: ۲۴۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۱ ، بلفظ لم ترد في هذه الطريق] .

۳۹۲۸ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس او را خبر داده است که: عبدالرحمن بن عوف نزد خانواده‌اش در مِنیٰ برگشت و این (واقعه) در آخرین حجی بود که عمر ادا کرد. چون عبدالرحمن مرا دید به من گفت: من گفتم: ای امیرالمؤمنین، همانا موسم حج مردم فرومایه و آشوب طلب را (نیز) گرد می‌آورد، و من صلاح در آن می‌بینم که درنگ نمایی تا آنکه به مدینه برسی، که آن شهردار هجرت و سنت و سلامت است. و (قضیه) را به فقهأ و بزرگان امردم و صاحبان رأی در میان بگذاری.[۲]

۱- قریه‌ای بین جده و مدینه بوده است.

۲- کسی گفته بود که فلان کس می‌گوید چون عمر بمیرد من به فلان

عمر گفت: در نخستین موضعی که به مدینه بایستم (در این مورد) خطابه ایراد خواهم کرد.

۳۹۲۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّ أُمَّ الْعَلَاءِ ، امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِمْ بَايَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ طَارَ لَهُمْ فِي السُّكْنَى ، حِينَ اقْتَرَعَتِ الْأَنْصَارُ عَلَى سُكْنَى الْمُهَاجِرِينَ ، قَالَتْ أُمُّ الْعَلَاءِ : فَاشْتَكَى عُثْمَانُ عِنْدَنَا فَمَرَّضْتُهُ ، حَتَّى تُوُفِّيَ وَجَعَلْنَاهُ فِي أَثْوَابِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ ، شَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ أَكْرَمَهُ» . قَالَتْ : قُلْتُ : لَا أَدْرِي ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَنْ ؟ قَالَ : «أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ وَاللَّهِ الْيَقِينُ ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ ، وَمَا أَدْرِي وَاللَّهِ وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِي» . قَالَتْ : فَوَاللَّهِ لَا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ . قَالَتْ : فَأَحْزَنَنِي ذَلِكَ ، فَنِمْتُ ، فَأُرِيتُ لِعُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ عَيْنًا تَجْرِي ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : «ذَلِكِ عَمَلُهُ» . [راجع : ۱۲۴۳].

۳۹۲۹- از ابن شهاب روایت است که خارجه بن زید بن ثابت گفت: اُم العلاء زنی از زنان انصار که به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بود به او خبر داده است که: عثمان بن مَظْعون در سهمیهٔ اقامت ایشان درآمد و آن هنگامی بود که انصار در سکنی گزیدن مهاجرین (در خانه‌های خویش) قرعه افکندند. سپس عثمان نزد ما بیمار شد تا آنکه وفات کرد و ما او را در جامه‌هایش کفن کردیم. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزد ما آمد. من گفتم: رحمت خدا بر تو باد ای ابوسائب. من بر تو گواهی می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چه می‌دانی که خداوند او را گرامی داشته است.» گفتم: «نمی‌دانم، پدر و مادرم فدایت باد یا رسول‌الله، پس که را (خداوند گرامی می‌دارد؟)»
آن حضرت گفت: «و اما او، به خدا سوگند که مرگ او را دریافته است و به خدا سوگند که همانا برای وی نیکویی آرزو می‌کنم و به خدا سوگند من که فرستادهٔ خداوندم، نمی‌دانم که با من چه خواهد شد.» اُمّ العَلاء گفت: به خدا سوگند که پس از آن هیچ یکی را تزکیه نمی‌کنم و این حالت مرا اندوهگین ساخت. سپس خوابیدم، در خواب دیدم که برای عثمان بن مُظعُون چشمهٔ جاری است، سپس

مرد بیعت می‌کنم. عمر می‌خواست در آنجا خطبه بدهد و مردم را از همچو خودسریها هشدار بدهد ولی عبدالرحمن بن عوف نظر به اینکه هر نوع مردمی در حج گرد می‌آیند، او را از این کار منصرف ساخت.

نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و آن حضرت را خبر دادم. فرمود: «آن عمل وی است.»

۳۹۳۰- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَوْمُ بُعَاثٍ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِرَسُولِهِ ﷺ ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَقَدِ افْتَرَقَ مَلَؤُهُمْ ، وَقُتِلَتْ سَرَاتُهُمْ ، فِي دُخُولِهِمْ فِي الإِسْلامِ . [راجع : ۳۷۷۷] .

۳۹۳۰ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: روز (جنگ) بُعاث روزی بود که خدای عزّوجل برای رسول خود(صلی‌الله علیه وسلم) پیش آورد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و همانا جماعت ایشان فرو پاشیده بود و سران ایشان کشته شده بودند که موجب دخول ایشان در اسلام شد.[1]

۳۹۳۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا ، يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحًى ، وَعِنْدَهَا قَيْنَتَانِ تُغَنِّيَانِ بِمَا تَقَاذَفَتِ الأَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثٍ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مِزْمَارُ الشَّيْطَانِ ؟ مَرَّتَيْنِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ ، إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا ، وَإِنَّ عِيدَنَا هَذَا الْيَوْمُ » . [راجع : ٤٥٤ . أخرجه مسلم : ٨٩٢] .

۳۹۳۱ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: همانا ابوبکر بر وی درآمد در حالی که پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد او بود، و آن روز، عید فطر و یا عید قربان بود و دو دختر سرودخوان نزد وی بودند که سرود انصار را در روز جنگ بعاث می‌خواندند.

ابوبکر گفت: سرود شیطان؟ و دوبار تکرار کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آنها را بگذار، ای ابوبکر، همانا هر قومی را عیدی است و همانا عید ما امروز است.»

۳۹۳۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ . وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ : حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ يَزِيدُ بْنُ حُمَيْدٍ الضُّبَعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، نَزَلَ فِي عُلْوِ الْمَدِينَةِ ، فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو ابْنِ عَوْفٍ ، قَالَ : فَأَقَامَ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى مَلإِ بَنِي النَّجَّارِ ، قَالَ : فَجَاؤُوا مُتَقَلِّدِي سُيُوفِهِمْ ، قَالَ : وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ

۳۹۳۲ ـ از ابوالتَّیاح یزید بن حمید الضُّبعی روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، در بلندیهای مدینه در میان قومی که آن را بنو عمرو ابن عوف می‌گفتند، فرود آمد آن حضرت چهارده شب در میان

۱- مراد از جنگ بعاث، آخرین جنگی است که میان دو قبیلهٔ اوس و خزرج به وقوع پیوست و سران آنها کشته شدند و این امر در آمدن آنها را به اسلام آسان نمود.

رِدْفَهُ ، وَمَلأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ ، حَتَّى أَلْقَى بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ ، قَالَ : فَكَانَ يُصَلِّي حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ ، قَالَ : ثُمَّ إِنَّهُ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلأِ بَنِي النَّجَّارِ فَجَاؤُوا فَقَالَ : «يَا بَنِي النَّجَّارِ ، ثَامِنُونِي حَائِطَكُمْ هَذَا» . فَقَالُوا : لا وَاللَّهِ ، لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللَّهِ ، قَالَ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ ، كَانَتْ فِيهِ قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَتْ فِيهِ خَرِبٌ ، وَكَانَ فِيهِ نَخْلٌ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ ، وَبِالْخَرِبِ فَسُوِّيَتْ ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ ، قَالَ : فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ ، قَالَ : وَجَعَلُوا عِضَادَتَيْهِ حِجَارَةً ، قَالَ : جَعَلُوا يَنْقُلُونَ ذَاكَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُمْ ، يَقُولُونَ :

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ
فَانْصُرِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ

[راجع : ۲۳٤، أخرجه مسلم : ٥٢٤] .

ایشان توقف نمود، سپس به سوی گروه بنی نجار فرستاد، آنها مجهز با شمشیرهای خویش آمدند و گویی اکنون به سوی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌نگرم که بر شتر خود سوار است و ابوبکر در پس پشت وی است و گروه بنی نجار پیرامون وی‌اند تا آنکه در خانهٔ ابو ایوب فرود آمد. آن حضرت در هر جایی که وقت نماز فرا می‌رسید، در آن نماز می‌گزارد، و (حتی) در آغل گوسفندان نماز می‌گزارد. سپس آن حضرت به ساختن مسجد امر کرد و به سوی گروه بنی نجار فرستاد و آنها آمدند و فرمود: «ای بنی نجار، این باغ خود را بر من قیمت گذارید.» آنها گفتند: نِی، به خدا سوگند که قیمت آن را نمی‌گیریم، جز از جانب خدا، و در آن باغ چیزی بود که به شما می‌گویم. در آن قبرهای مشرکین بود، در آن مخروبه‌های (ناهموار) بود و در آن درختان خرما بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دستور داد و قبرهای مشرکین برکنده شد و مخروبه‌ها هموار گردید و درختان قطع شد. درختان خرما را (به صورت دیوار) در قبلهٔ مسجد ردیف نمودند و اطراف دروازه‌اش را با سنگ اعمار کردند. مردم سنگ می‌بردند و رجز خوانی می‌کردند و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) همراه‌شان بود و می‌گفتند: بارالها، نیست نیکویی به جز نیکویی آخرت، پس انصار و مهاجرین را یاری رسان.

٤٧- بَاب : إِقَامَةِ الْمُهَاجِرِ بِمَكَّةَ بَعْدَ قَضَاءِ نُسُكِهِ

باب ـ ۴۷ اقامت مهاجران در مکه پس از ادای مناسک حج خویش

۳۹۳۳- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدٍ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ يَسْأَلُ السَّائِبَ ابْنَ أُخْتِ النَّمِرِ: مَا سَمِعْتَ فِي سُكْنَى مَكَّةَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَلاَءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلاَثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدَرِ».

[أخرجه مسلم: ١٣٥٢].

۳۹۳۳ ـ از عبدالرحمن بن حُمید الزُّهری روایت است که گفت: از عمر بن عبدالعزیز شنیدم که از سائب پسرِ خواهرِ نمر سؤال کرد: در مورد اقامت در مکه چه شنیدی؟ وی گفت: از علاء بن الحَضْرمی شنیدم که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای مهاجر پس از طواف رجوع، سه شب (اقامت) است.»

۴۸- بَاب: التَّارِيخِ، مِنْ أَيْنَ أَرَّخُوا التَّارِيخَ

باب ـ ۴۸ تاریخ، از چه زمانی تاریخ را تعیین کرده‌اند؟

۳۹۳۴- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: مَا عَدُّوا مِنْ مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ، وَلاَ مِنْ وَفَاتِهِ، مَا عَدُّوا إِلاَّ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ.

۳۹۳۴ ـ از عبدالعزیز از پدرش روایت است که سهل بن سعد گفت: (آغاز تاریخ را) از زمان بعثت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و از زمان وفات وی حساب نکرده‌اند بلکه از آمدن آن حضرت به مدینه حساب کرده‌اند.

۳۹۳۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: فُرِضَتِ الصَّلاَةُ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ هَاجَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَفُرِضَتْ أَرْبَعًا، وَتُرِكَتْ صَلاَةُ السَّفَرِ عَلَى الأُولَى.

تَابَعَهُ عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ. [راجع: ٣٥٠. اخرجه مسلم: ٦٨٥].

۳۹۳۵ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: نماز دو رکعت فرض گردید، سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) هجرت کرد و چهار رکعت فرض گردید و نماز سفر به همان حالت اول خود باقی ماند. متابعت کرده است (یزید بن زُرَیع را) عبدالرزاق از مَعْمَر.

۴۹- بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «اللَّهُمَّ أَمْضِ لأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ» [وَمَرْثِيَتِهِ لِمَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ].

باب ـ ۴۹ فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) «بارالها، هجرت یاران مرا کامل گردان.»

(و ترحم آن حضرت بر کسانی (از مهاجرین) که در مکه مردند.)

۳۹۳۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ مَرَضٍ أَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى ، وَأَنَا ذُو مَالٍ ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي وَاحِدَةٌ ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي ؟ قَالَ : « لَا » . قَالَ : فَأَتَصَدَّقُ بِشَطْرِهِ ؟ قَالَ : « الثُّلُثُ يَا سَعْدُ ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ ذُرِّيَّتَكَ أَغْنِيَاءَ ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ » .

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : « أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ وَلَسْتَ بِنَافِقٍ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا آجَرَكَ اللَّهُ بِهَا ، حَتَّى اللُّقْمَةَ تَجْعَلُهَا فِي فِي امْرَأَتِكَ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي ؟ قَالَ : « إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ ، فَتَعْمَلَ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا ازْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً ، وَلَعَلَّكَ تُخَلَّفُ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ ، وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ » . يَرْثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُوُفِّيَ بِمَكَّةَ . [راجع : ٥٦ . أخرجه مسلم : ١٦٢٨] .

وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ وَمُوسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : « أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ » .

۳۹۳۶ ـ از زُهری، از عامر بن سعد بن مالک[1] روایت است که پدرش گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال حجه‌الوداع در همان مرضی که از مرگ شفا یافتم، از من عیادت کرد. گفتم: یا رسول‌الله، چنانکه می‌بینی مرا رنجوری رسیده است و من توانگرم و از من به جز یگانه دخترم میراث نمی‌برد. آیا دو سوم مال خود را صدقه کنم؟ فرمود: «نِی» گفتم: آیا نیمهٔ آن را صدقه کنم؟ فرمود: «سوم حصه» ای سعد و سوم حصه زیاد است، همانا اگر تو فرزندان خود را توانگر بگذاری، بهتر از آن است که فقیر بگذاری که پیش مردم دست دراز کنند.» احمد بن یونس از ابراهیم روایت کرده (که آن حضرت فرمود): «اگر وارثین خود را بگذاری، و تو دهندهٔ نفقه‌ای نیستی که بدان رضای خدا را می‌جویی مگر آنکه پاداش آن با خدا است، تا آنکه لقمه‌ای را که در دهان زن خود می‌نهی.» گفتم: یا رسول‌الله، آیا من پس از رفتن یاران خود در مکه خواهم ماند؟ فرمود: همانا، تو در مکه نمی‌مانی و عملی را نجام می‌دهی که بدان رضای خدا را می‌جویی مگر آنکه در برابر آن مقام و منزلت تو فزونی می‌گیرد، و شاید تا تا زمانی گذاشته شوی(بمانی) تا عده‌ای مردم مسلمان از تو سود برند و دیگران از تو زیانمند گردند. بارالها هجرت یاران مرا کامل گردان و آنان را بر پاشنه‌هایشان برمگردان. ولی بیچاره، سعد بن خوله.»

۱- سعد بن مالک که همان سعد بن ابی وقاص است در مکه نمرد و همانگونه که آن حضرت فرموده بود زنده ماند و فتوحات زیادی کرد، ولی سعد بن خوله در مکه مرد. بعضی گفته‌اند که سعد بن خوله اصلاً هجرت نکرده بود و بعضی گفته‌اند که هجرت کرده بود و در سال حجهٔ‌الوداع مرده است.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر وی ترحم کرد که در مکه مرده بود. احمد بن یونس و موسی از ابراهیم روایت کرده‌اند که آن حضرت با این لفظ فرمود: «اَن تَذَرَ و رَثَتَک» این‌که وارثین خود را بگذاری.

۵۰- بَاب : كَيْفَ آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ . [راجع : ٢٠٤٨] .

وَقَالَ أَبُو جُحَيْفَةَ : آخَى النَّبِيُّ صَلَّى ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ . [راجع : ١٩٦٨] .

باب ـ ۵۰ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چگونه رابطهٔ برادری میان یاران خود پدید آورد.[1]

و عبدالرحمن بن عَوف گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان من و سعد بن ربیع، با رسیدن ما به مدینه پیمان برادری بست. و ابوحُحیفه گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان سلمان و ابودرداء رابطهٔ برادری ایجاد کرد.

٣٩٣٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَدِمَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ الْمَدِينَةَ ، فَآخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيِّ ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ أَنْ يُنَاصِفَهُ أَهْلَهُ وَمَالَهُ ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ ، دُلَّنِي عَلَى السُّوقِ ، فَرَبِحَ شَيْئًا مِنْ أَقِطٍ وَسَمْنٍ ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ أَيَّامٍ وَعَلَيْهِ وَضَرٌ مِنْ صُفْرَةٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَهْيَمْ يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ ، قَالَ : « فَمَا سُقْتَ فِيهَا » . فَقَالَ : وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ » . [راجع : ٢٠٤٩ أخرجه مسلم : ١٤٢٧ آخرة باختلاف] .

۳۹۳۷ ـ از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: عبدالرحمن بن عَوْف به مدینه آمد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان او و سعد بن الرّبیع انصاری رابطهٔ برادری ایجاد کرد و سعد مناصفهٔ مال و عیال خود را به عبدالرحمن عرضه کرد. عبدالرحمن گفت: خداوند تو را در مال و عیال تو برکت دهد، مرا به بازار رهنمایی کن. عبدالرحمن از معاملهٔ قروت (کشک) و روغن نفع برد. پس از چند روز پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را دید که اثر زردگون خوشبویی در

۱- عقد رابطهٔ اخوت یا برادری میان مسلمانان در دو مرحله صورت گرفته که مرحلهٔ اول آن قبل از مهاجرت آن حضرت به مدینه بوده و در مکه انجام شده است، چنانکه آن حضرت میان ابوبکر و عمر و میان حمزه و زید بن حارثه و میان عثمان و عبدالرحمن بن عوف و میان زبیر و ابن مسعود و میان عبیده بن حارث و بلال و میان مصعب بن عمیر و سعد بن وقاص، و میان ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و میان سعید بن زید و طلحة بن عبیدالله و میان خود و علی رضی‌الله عنهم اجمعین رابطهٔ اخوت ایجاد کرد و بعد در مدینه میان مهاجرین و انصار این رابطه به میان آمد که پنجاه مهاجر و پنجاه انصار را در برمی‌گرفت که یکدیگر را وارث می‌ساختند. سپس نظر به حکم قرآن توارث از بین رفت. «اقتباس از تیسیر القاری»، ج ۳، ص ۵۵۷.

وی است. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این چیست ای عبدالرحمن؟» وی گفت: یا رسول‌الله، با زنی از انصار ازدواج کردم. فرمود: «چقدر مهرش را دادی؟» گفت: به اندازهٔ یک هستهٔ خرما، طلا. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: میهمانی کن (یعنی دعوت عروسیرا برگزار کن) هرچند با ذبح گوسفندی باشد.»

[٥١- بابٌ :]

٣٩٣٨- حَدَّثَنِي حَامِدُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ بِشْرِ بْنِ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ سَلَامٍ بَلَغَهُ مَقْدَمُ النَّبِيِّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَأَتَاهُ يَسْأَلُهُ عَنْ أَشْيَاءَ، فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ، وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَمَا بَالُ الْوَلَدِ يَنْزِعُ إِلَى أَبِيهِ أَوْ إِلَى أُمِّهِ؟ قَالَ: «أَخْبَرَنِي بِهِ جِبْرِيلُ آنِفًا». قَالَ ابْنُ سَلَامٍ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، قَالَ: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَنَارٌ تَحْشُرُهُمْ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَزِيَادَةُ كَبِدِ الْحُوتِ، وَأَمَّا الْوَلَدُ: فَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ نَزَعَ الْوَلَدَ، وَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ نَزَعَتِ الْوَلَدَ». قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ، فَاسْأَلْهُمْ عَنِّي قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِإِسْلَامِي، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّ رَجُلٍ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ فِيكُمْ». قَالُوا: خَيْرُنَا وَابْنُ خَيْرِنَا وَأَفْضَلُنَا وَابْنُ أَفْضَلِنَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ». قَالُوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَأَعَادَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ عَبْدُاللَّهِ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ

باب ـ ۵۱

۳۹۳۸ ـ از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: خبر ورود پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عبدالله بن سلام رسید، وی نزد آن حضرت آمد که از چیزهایی سؤال کند و گفت: همانا من از تو سه چیز می‌پرسم که به جز پیامبر کسی آن را نمی‌داند؛ نخستین علامت قیامت چیست، و نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند چیست، و چرا فرزند به پدر و یا مادر خود مشابهت می‌رساند؟ آن حضرت فرمود: «همین لحظه جبرئیل مرا خبر داد.» ابن سلام گفت: وی (جبرئیل) از فرشتگانی است که دشمن یهود است. آن حضرت فرمود: «اما، نخستین علامت قیامت آتشی است که مردم را از شرق به سوی غرب جمع می‌کند و اما نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند، زیادتی جگر ماهی است و اما فرزند. اگر منی مرد بر منی زن پیشی می‌گیرد. فرزند را به سوی مرد می‌کشاند و اگر منی زن بر منی مرد پیشی می‌گیرد، فرزند را به سوی زن می‌کشاند.»

اللَّهِ ، قَالُوا : شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا ، وَتَنَقَّصُوهُ ، قَالَ : هَذَا كُنْتُ أَخَافُ يَا رَسُولَ اللَّهِ . [راجع : ۳۳۲۹] .

عبدالله بن سلام گفت: گواهی می‌دهم که نیست معبودی برحق به جز خدای یگانه و به تحقیق که تو فرستادهٔ خداوند هستی. سپس گفت: یا رسول‌الله، همانا یهود قومی دروغگوی‌اند، دربارهٔ من از ایشان بپرس، پیش از آنکه از اسلام آوردن من آگاه شوند. سپس یهود آمدند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «عبدالله بن سلام در میان شما چگونه مردی است؟» گفتند: بهترین ما و پسر بهترین ما و بافضیلت‌ترین ما و پسر با فضیلت‌ترین ما است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چه می‌اندیشید اگر عبدالله بن سلام اسلام بیاورد.» گفتند: خدا او را از آن نگهدارد. آن حضرت سخنش را تکرار کرد و آنها هم مثل آن را گفتند. عبدالله نزد ایشان برآمد و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی برحق نیست به جز خدا و محمد فرستادهٔ خداوند است. یهود گفتند: وی بدترین ما و پسر بدترین ما است و او را بدگویی کردند. عبدالله گفت: این است چیزی که از آن می‌ترسیدم یا رسول‌الله.

۳۹۳۹ ، ۳۹۴۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ أَبَا الْمِنْهَالِ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ مُطْعِمٍ قَالَ : بَاعَ شَرِيكٌ لِي دَرَاهِمَ فِي السُّوقِ نَسِيئَةً ، فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَيَصْلُحُ هَذَا ؟ فَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ لَقَدْ بِعْتُهَا فِي السُّوقِ ، فَمَا عَابَهُ أَحَدٌ ، فَسَأَلْتُ الْبَرَاءَ ابْنَ عَازِبٍ فَقَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَنَحْنُ نَتَبَايَعُ هَذَا الْبَيْعَ ، فَقَالَ : « مَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ ، وَمَا كَانَ نَسِيئَةً فَلا يَصْلُحُ » .

وَالْقَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ فَاسْأَلْهُ ، فَإِنَّهُ كَانَ أَعْظَمَنَا تِجَارَةً ، فَسَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ فَقَالَ مِثْلَهُ .

۳۹۳۹ - ۳۹۴۰ - از ابومنهال روایت است که عبدالرحمن بن مُطْعِم گفت: شریک من، درهم‌های خویش را در بازار به نسیه فروخت. من گفتم: سبحان الله، آیا این معامله درست است. وی گفت: سبحان الله، همانا آن را در بازار فروختم و کسی بر من عیب نگرفت. سپس من از برا بن عازب پرسیدم. وی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد و ما با همین بیع معامله کردیم، آن حضرت فرمود: «چیزی که (در بیع نقدینه) دست به دست باشد

وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً : فَقَالَ : قَدِمَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَنَحْنُ نَتَبَايَعُ ، وَقَالَ : نَسِيئَةً إِلَى الْمَوْسِمِ ، أَوِ الْحَجِّ .

[راجع : ۲۰۶۰ ، ۲۰۶۱] .

در آن باکی نیست و اگر به نسیه باشد، درست نیست.»

برو نزد زَید بن اَرْقَم و از وی سؤال کن، همانا وی بزرگترین تاجر ما است. من از زید بن ارقم سؤال کردم و او مثل آن را گفت (که برا بن عازب گفته بود.) و سُفیان (راوی این حدیث) بار دیگر چنین گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر ما در مدینه تشریف آورد در حالی که ما معامله می‌کردیم، و گفت: ما به نسیه معامله می‌کردیم تا به موسم یا حج.[1]

۵۲- بَاب : إِتْيَانِ الْيَهُودِ النَّبِيَّ ﷺ حِينَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ

باب ـ ۵۲ آمدن یهود نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگام ورود آن حضرت به مدینه

﴿هَادُوا﴾ [البقرة :٦٢] : صَارُوا يَهُودًا . وَأَمَّا قَوْلُهُ : ﴿هُدْنَا﴾ [الأعراف :١٥٦] : تُبْنَا ، هَائِدٌ تَائِبٌ .

لفظ «هادُوا» (البقره: ٦٢) یعنی: یهود گشتند. و اما فرمودهٔ خداوند «هُدْنا» (الالاعراف: ١٥٦) به معنی بازگشتیم. لفظ ـ هائدٌ به معنی ـ تائبٌ ـ است، یعنی بازگشت کننده.

۳۹٤۱- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا قُرَّةُ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَوْ آمَنَ بِي عَشَرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لَآمَنَ بِي الْيَهُودُ » . [أخرجه مسلم : ۲۷۹۳].

۳۹٤۱ ـ از ابو هُرَیره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر ده کس از (بزرگان) یهود به من ایمان می‌آوردند، همه یهود به من ایمان می‌آوردند.»

۳۹٤۲- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ، أَوْ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللهِ الْغُدَانِيُّ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أُسَامَةَ : أَخْبَرَنَا أَبُو عُمَيْسٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَإِذَا أُنَاسٌ مِنَ الْيَهُودِ يُعَظِّمُونَ عَاشُورَاءَ وَيَصُومُونَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « نَحْنُ أَحَقُّ بِصَوْمِهِ» . فَأَمَرَ بِصَوْمِهِ . [راجع : ۲۰۰۵ أخرجه مسلم:۱۱۳۱]

۳۹٤۲ ـ از طارق بن شهاب روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که وارد مدینه شد، ناگاه دید که بعضی از مردم یهود عاشوراء (دههٔ محرم) را تجلیل می‌کنند و در آن روزه می‌گیرند پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: ما به روزه‌گرفتن آن روز سزاوارتریم و دستور داد که (عاشوراء را) روزه بگیریم.»

۱- علی بن عبدالله، که از سفیان روایت کرده الفاظ او را چنانکه شنیده است نقل کرده است و بار دیگر بعضی الفاظ رابا تغییر اندکی شنیده که همان را آورده است.

۳۹٤۳- حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَجَدَ الْيَهُودَ يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ ، فَسُئِلُوا عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالُوا : هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي أَظْفَرَ اللَّهُ فِيهِ مُوسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فِرْعَوْنَ ، وَنَحْنُ نَصُومُهُ تَعْظِيمًا لَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ» . ثُمَّ أَمَرَ بِصَوْمِهِ . [راجع : ۲۰۰٤ . أخرجه مسلم : ۱۱۳۰] .

۳۹٤۳ ـ از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) وارد مدینه شد، دریافت که یهود عاشوراء را روزه می‌گیرند. ایشان از این امر پرسیده شدند. گفتند: این روزی است که خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروزی بخشید و ما برای بزرگداشت آن روزه می گیریم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما از شما نسبت به موسی شایسته‌تریم.» سپس به روزهٔ عاشورا امر کرد.

۳۹٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَسْدِلُ شَعَرَهُ ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُؤُوسَهُمْ ، وَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُؤُوسَهُمْ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ ، ثُمَّ فَرَقَ النَّبِيُّ ﷺ رَأْسَهُ . [راجع : ۳۵۵۸ . أخرجه مسلم : ۲۳۳۶].

۳۹٤٤ ـ از یونس روایت است که زُهری گفت: عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه مرا خبر داده است که عبدالله بن عبّاس رضی‌الله عنهما گفت. همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) موی سر خود را بر پیشانی فرو می‌هشت، و مشرکان موی خود را به دو طرف سر فرق می‌کردند و اهل کتاب موی خویش را فرو می‌هشتند، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) موافقت اهل کتاب را در چیزی که به وی امر نمی‌شد دوست می‌داشت. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سر خود را فرق گذاشت.

۳۹٤٥- حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ ، جَزَّؤُوهُ أَجْزَاءً ، فَآمَنُوا بِبَعْضِهِ وَكَفَرُوا بِبَعْضِهِ .

يَعْنِي : قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ . [انظر : ٤۷۰۵ ، ٤۷۰٦] .

۳۹٤٥ ـ از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: اهل کتاب اجزای (کتاب خود را) تقسیم کردند، به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی از آن کافر شدند. یعنی: فرمودهٔ خدای تعالی، «آنانکه ساختند کتاب الهی را پاره پاره.» (الالحجر: ۹۱)

٥٣- بَاب : إِسْلَامِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ﷺ.

٣٩٤٦- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ بْنِ شَقِيقٍ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: قَالَ أَبِي . وَحَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ : أَنَّهُ تَدَاوَلَهُ بِضْعَةَ عَشَرَ ، مِنْ رَبٍّ إِلَى رَبٍّ .

٣٩٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : أَنَا مِنْ رَامَ هُرْمُزَ .

٣٩٤٨- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ عَاصِمٍ الْأَحْوَلِ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ سَلْمَانَ قَالَ : فَتْرَةٌ بَيْنَ عِيسَى وَمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَسَلَّمَ سِتُّمِائَةِ سَنَةٍ .

باب ـ ۵۳ اسلام سلمان فارسی(رضی‌الله عنه)[1]

٣٩٤٦ ـ از ابوعثمان روایت است که سلمان فارسی(رضی‌الله عنه) گفت که: وی بیش از ده بار، از یک مالک به مالک دیگر فروخته شده است.

٣٩٤٧ ـ از ابوعثمان روایت است که گفت: از سلمان(رضی‌الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: من اصلاً از شهر «رام‌هُرمز» هستم.

٣٩٤٨ ـ از ابوعثمان روایت است که سلمان گفت: مدت فتور دورهٔ نبوت میان عیسی علیه‌السلام و محمد (صلی‌الله علیه وسلم) ششصد سال است.

(ختم جزء پانزدهم صحیح‌البخاری)

۱- در اسماء الرجال در مورد سلمان فارسی گفته شده است: وی آزاد بود و به حق او ظلم کردند و او را فروختند. وی جویای حق بود و از نزد پدر خود گریخته بود و در اصل مجوسی بود. نزد راهبی رفت و سپس نزد راهبی دیگر رفت و باز نزد راهبی دیگر رفت و تا زمان وفات ایشان مصاحب‌شان بود. راهب آخر از ظهور پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) او را آگاه کرد. وی با بعضی از بادیه نشینان به سوی آن حضرت راهی شد ولی به او خیانت کردند و او را فروختند و یهودی‌ای او را خرید و به مدینه آمدند. او علامات نبوّت را در آن حضرت دید و مسلمان شد. و در سال سی و شش هجری در مدینه وفات کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٤- كتاب المَغَازِي

١ - باب : غَزْوَةِ الْعُشَيْرَةِ ، أوِ الْعُسَيْرَةِ

قال ابنُ إسْحَاقَ : أوَّلُ مَا غَزَا النَّبِيُّ ﷺ الأبْوَاءَ ، ثُمَّ بُوَاطَ ، ثُمَّ الْعُشَيْرَةَ .

٣٩٤٩ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أبِي إسْحَاقَ : كُنْتُ إلَى جَنْبِ زَيْدِ بْنِ أرْقَمَ ، فَقِيلَ لَهُ : كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ ؟ قال : تِسْعَ عَشْرَةَ ، قِيلَ : كَمْ غَزَوْتَ أنْتَ مَعَهُ ؟ قال : سَبْعَ عَشْرَةَ ، قُلْتُ : فَأيُّهُمْ كَانَتْ أوَّلَ ؟ قال : الْعُشَيْرُ أوِ الْعُسَيْرَةُ .

فَذَكَرْتُ لِقَتَادَةَ ، فَقَال : الْعُشَيْرَةُ .[انظر : ٤٤٠٤ ، ٤٤٧١. أخرجه مسلم : ١٢٥٤، باختلاف وهو في الجهاد ، ١٤٣].

٢- باب : ذِكْرِ النَّبِيِّ ﷺ مَنْ يُقْتَلُ بِبَدْرٍ

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۴ـ کتاب المغازی

باب ـ ۱ «غزوات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)» غزوهٔ عُشَیره یا عُسیره[1]

ابن اسحاق گفته است: نخستین پیکار و نبردی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کرده است جنگ ابوأ بوده است و بعد جنگ بُواط و پس از آن جنگ عُشَیْره.

۳۹۴۹ ـ از شُعبه روایت است که ابواسحاق گفت: من در کنار زید بن ارقم بودم که به وی گفته شد: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در چند غزوه شرکت کرده است؟ گفت: در نوزده غزوه. به او گفته شد. تو در چند غزوه با آن حضرت بودی؟ گفت: در هفده غزوه. گفتم: کدام غزوه اول بود؟ گفت: عُشیر یا عُسَیره.

باب ـ ۲ یاد کردن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را که در بدر کشته می‌شود.[2]

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال دوم هجرت به قصد حمله بر کاروان قریش که به سرکردگی ابوسفیان به شام می‌رفت با شماری از مهاجرین برآمدند و چون به موضع عُشیره یا عُسیره رسیدند دریافتند که کاروان قبلاً عبور کرده است.

۲- در سال دوم هجرت، وقتی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اطلاع یافت که کاروان قریش از شام برمی‌گردد، به مردم اعلان کرد که بر کاروان حمله کنند و هرکس خواست با آن حضرت به سوی مسیر کاروان شتافت. ابوسفیان که از قصد آن حضرت اطلاع یافت، مسیر کاروان را که از بدر می‌گذشت تغییر داد و همزمان قاصدی نزد مردم مکه فرستاد و از ایشان خواست که هرچه زودتر به کمک کاروان بشتابند. مشرکان مکه به سوی بدر راهی شدند که تعدادشان به حدود هزار نفر می‌رسید. مسلمانان که حدود سه صد و سیزده تن بودند و از قبل آمادگی با چنین لشکری نگرفته

٣٩٥٠ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ مَسْعُودٍ ﷺ : حَدَّثَ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ أَنَّهُ قَالَ : كَانَ صَدِيقًا لأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ ، وَكَانَ أُمَيَّةُ إِذَا مَرَّ بِالْمَدِينَةِ نَزَلَ عَلَى سَعْدٍ ، وَكَانَ سَعْدٌ إِذَا مَرَّ بِمَكَّةَ نَزَلَ عَلَى أُمَيَّةَ ، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ انْطَلَقَ سَعْدٌ مُعْتَمِرًا ، فَنَزَلَ عَلَى أُمَيَّةَ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ لأُمَيَّةَ : انْظُرْ لِي سَاعَةَ خَلْوَةٍ لَعَلِّي أَنْ أَطُوفَ بِالْبَيْتِ ، فَخَرَجَ بِهِ قَرِيبًا مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ ، فَلَقِيَهُمَا أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ : يَا أَبَا صَفْوَانَ ، مَنْ هَذَا مَعَكَ ؟ فَقَالَ : هَذَا سَعْدٌ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَهْلٍ : أَلا أَرَاكَ تَطُوفُ بِمَكَّةَ آمِنًا وَقَدْ أَوَيْتُمُ الصُّبَاةَ ، وَزَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ تَنْصُرُونَهُمْ وَتُعِينُونَهُمْ ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْلا أَنَّكَ مَعَ أَبِي صَفْوَانَ مَا رَجَعْتَ إِلَى أَهْلِكَ سَالِمًا ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ وَرَفَعَ صَوْتَهُ عَلَيْهِ : أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ مَنَعْتَنِي هَذَا لأَمْنَعَنَّكَ مَا هُوَ أَشَدُّ عَلَيْكَ مِنْهُ ، طَرِيقَكَ عَلَى الْمَدِينَةِ ، فَقَالَ لَهُ أُمَيَّةُ : لا تَرْفَعْ صَوْتَكَ يَا سَعْدُ عَلَى أَبِي الْحَكَمِ ، سَيِّدِ أَهْلِ الْوَادِي ، فَقَالَ سَعْدٌ : دَعْنَا عَنْكَ يَا أُمَيَّةُ ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّهُمْ قَاتِلُوكَ » . قَالَ : بِمَكَّةَ ؟ قَالَ : لا أَدْرِي ، فَفَزِعَ لِذَلِكَ أُمَيَّةُ فَزَعًا شَدِيدًا ، فَلَمَّا رَجَعَ أُمَيَّةُ إِلَى أَهْلِهِ قَالَ : يَا أُمَّ صَفْوَانَ ، أَلَمْ تَرَيْ مَا قَالَ لِي سَعْدٌ ؟ قَالَتْ : وَمَا قَالَ لَكَ ؟ قَالَ : زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُمْ قَاتِلِيَّ ، فَقُلْتُ لَهُ : بِمَكَّةَ ، قَالَ : لا أَدْرِي فَقَالَ أُمَيَّةُ : وَاللَّهِ لا أَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ اسْتَنْفَرَ أَبُو جَهْلٍ النَّاسَ قَالَ : أَدْرِكُوا عِيرَكُمْ ، فَكَرِهَ أُمَيَّةُ أَنْ يَخْرُجَ ، فَأَتَاهُ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ : يَا أَبَا صَفْوَانَ ، إِنَّكَ مَتَى مَا يَرَاكَ النَّاسُ قَدْ تَخَلَّفْتَ ، وَأَنْتَ سَيِّدُ أَهْلِ الْوَادِي ، تَخَلَّفُوا مَعَكَ فَلَمْ يَزَلْ بِهِ أَبُو جَهْلٍ حَتَّى قَالَ : أَمَّا إِذْ غَلَبْتَنِي ، فَوَاللَّهِ لأَشْتَرِيَنَّ أَجْوَدَ بَعِيرٍ بِمَكَّةَ ، ثُمَّ قَالَ أُمَيَّةُ : يَا أُمَّ صَفْوَانَ جَهِّزِينِي ، فَقَالَتْ لَهُ : يَا أَبَا صَفْوَانَ ، وَقَدْ نَسِيتَ مَا قَالَ لَكَ أَخُوكَ

۳۹۵۰ ـ از عَمْرو بن میمون روایت است که از عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) شنیده که همانا سعد بن مُعاذ گفت: وی با امیهٔ بن خَلَف (یکی از رؤسای مشرکین) دوست بود، و آنگاه که اُمَیّه به مدینه می‌آمد، در منزل سعد اقامت می‌کرد. هنگامی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، سعد برای ادای عمره (به مکه) رفته و در خانهٔ اُمیّه در مکه فرود آمده بود.

سعد به اُمیّه گفت: ببین که کدام زمان خلوت است تا کعبه را طواف کنم؟ اُمیّه در وسط روز با وی برآمد. ابو جهل ایشان را دید و گفت: ای اباصفوان، شخص همراه تو کیست؟ گفت: او سَعد است. ابوجهل گفت: تو را می‌بینم که در مکه در امن گشت و گذار می‌کنی در حالی که شما از دین گشتگان را جای داده‌اید و گفته‌اید که ایشان (مسلمانان) را یاری می‌رسانید و کمک می‌کنید، آگاه باش که اگر با ابی صفوان نمی‌بودی به سلامت به خانه‌ات برنمی‌گشتی.

سعد به او گفت و صدای خود را بر وی بلند کرد. به خدا سوگند اگر مرا از (طواف) بازداری، تو را از چیزی باز می‌دارم که از این بر تو سخت‌تر می‌باشد، راه (تجارت) تو را که از مدینه می‌گذرد. اُمیّه به سعد گفت: ای سعد، آواز خود را بر ابی‌الحکم بلند مکن، وی بزرگ اهل مکه است.

بودند، در حالت دشواری قرار گرفتند. آن حضرت پس از مشوره با یاران خویش تصمیم به جنگ گرفتند و خداوند مسلمانان را بر مشرکان نصرت داد. در مورد غزوات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایات متفاوت است و از هفده یا بیست و هفت غزوه گفته‌اند. موسی بن عقبه گفته که آن حضرت در هشت غزوه شرکت کرده است: بدر، احد، احزاب، بنی المطلق، خیبر، فتح مکه و حُنین، و از غزوهٔ بنی قریظه، چون متصل جنگ احزاب واقع شده نام نگرفته و آن را در جنگ احزاب شامل کرده است.

الْيَثْرِبِيُّ؟ قَالَ: لا، مَا أُرِيدُ أَنْ أَجُوزَ مَعَهُمْ إِلا قَرِيبًا، فَلَمَّا خَرَجَ أُمَيَّةُ أَخَذَ لا يَنْزِلُ مَنْزِلا إِلا عَقَلَ بَعِيرَهُ، فَلَمْ يَزَلْ بِذَلِكَ، حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبَدْرٍ. [راجع: ۳۶۳۲]

سعد گفت: ای اُمیّه، بس کن، به خدا سوگند که از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «مسلمانان تو را خواهند کشت.» اُمیّه گفت: آیا در مکه مرا می‌کشند؟ گفت: نمی‌دانم. اُمیّه از این سخن ترسید و سخت ترسید. و چون اُمیّه نزد زن خود برگشت، گفت: ای اُم صفوان، آیا ندانستی که سعد برای من چه گفته است؟ گفت چه گفته است؟ گفت: وی می‌گوید که محمد یاران خویش را خبر داده است که آنها مرا خواهند کشت. من به او گفتم که: در مکه (مرا خواهند کشت) گفت: نمی‌دانم. اُمیّه گفت: به خدا سوگند که از مکه بیرون نخواهم رفت. و چون روز بدر فرا رسید، ابوجهل مردم را فراخواند و گفت: بروید و کاروان خویش را (که ابوسفیان از شام می‌آورد) دریابید. اُمیّه، ناخوش داشت که بیرون آید. ابوجهل نزد وی آمد و گفت: ای ابا صفوان، اگر مردم ببینند که تو پس مانده‌ای، در حالی که بزرگ مردم مکه هستی، مردم همراه تو پس خواهند ماند (و کسی نخواهد رفت) ابوجهل پیوسته بر وی اصرار می‌کرد تا آنکه اُمیّه گفت: حال که بر من چیره شدی، به خدا سوگند که بهترین شتران مکه را می‌خرم. و سپس اُمیّه (به زن خود) گفت: ای اُم صفوان، تجهیزات سفر مرا برابر کن.

زن وی گفت: ای اباصفوان، آیا فراموش کردی که برادر یثربی تو (سعد) برای تو چه گفت؟ اُمیّه گفت: نی، نمی‌خواهم با ایشان بروم مگر مسافتی اندک. و چون اُمیّه بیرون آمد به هر منزلی که می‌رسید پای شتر خود را می‌بست

و پیوسته چنین می‌کرد (از عقب می‌رفت) تا آنکه خدای عزّوجلّ او را در جنگ بدر به قتل رسانید.

٣- باب : قِصَّةِ غَزْوَةِ بَدْرٍ

وَقَوْلِ الله تَعَالَى : ﴿ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ . بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ . وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ . لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴾ [آل عمران : ١٢٣ - ١٢٧].

وَقَالَ وَحْشِيٌّ : قَتَلَ حَمْزَةُ طُعَيْمَةَ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ يَوْمَ بَدْرٍ [راجع : ٤٠٧٢].

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ ﴾ الآيَةَ [الأنفال: ٧] الشَّوْكَةُ : الْحَدُّ .

باب ـ ۳ قصهٔ غزوهٔ بدر

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و یقیناً خدا شما را در جنگ بدر ـ با آنکه ناتوان بودید ـ یاری کرد پس از خدا بترسید، باشد که سپاسگزاری نمایید. آنگاه که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان، شما را با سه هزار فرشتهٔ فرود آمده، یاری کند؟ آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، و با همین جوش و خروش بر شما بتازند (همانگاه) پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشتهٔ نشاندار یاری خواهد کرد. و خدا آن (وعدهٔ پیروزی) را جز مژده‌ای برای شما نداد (تا بدین وسیله شادمان شوید.) و دلهای شما بدان آرامش یابد، و یاری جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست. تا برخی از کسانی را که کافر شده‌اند نابود کند یا آنان را خوار سازد تا نومید بازگردند.» (آل عمران: ۱۲۳ ـ ۱۲۷) و وحشی گفته است: طُعَیْمه بن عدی بن الخیار را در روز بدر، حمزه (بن عبدالمطلب) کشت. و فرمودهٔ خدای تعالی: «به یاد آورید» هنگامی را که خدا یکی از دو دسته (کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دستهٔ بی سلاح برای شما باشد. (ولی) خدا می‌خواست حق (اسلام) را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند.»

(الانفال: ۷) ـ الشَّوکَه ـ که در آیه آمده است به معنی ـ اَلْحَدّ ـ است، یعنی شدت سختی و ترس.

۳۹۵۱ ـ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ ، أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، غَيْرَ أَنِّي تَخَلَّفْتُ عَنْ غَزْوَةِ بَدْرٍ ، وَلَمْ يُعَاتَبْ أَحَدٌ تَخَلَّفَ عَنْهَا ، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ . [راجع : ۲۷۵۷ . أخرجه مسلم : ۷۱۶ ، بقطعة ليست في هذه الطريق وأخرجه: ۲۷۶۹ ، مطولاً]

۳۹۵۱ ـ از عبدالله بن کعب روایت است که کَعْب بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: در هیچ یک از غزوات از همراهی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تخلف نکرده‌ام به جز غزوهٔ تبوک، و به جز آنکه از غزوهٔ بدر تخلف کردم و هیچ کس به خاطر تخلف از غزوه بدر سرزنش نشد. همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قصد کاروان قریش برآمده بود، تا آنکه خداوند مسلمانان را (که قصد جنگ نداشتند) خلاف توقع با دشمنان‌شان یکجا نمود.

٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ

فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ ، وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ . إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ . إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ . ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾ . [الأنفال : ۹ – ۱۳] .

باب ـ ۴ فرمودهٔ خداوند تعالی

«و این (وعده) را خداوند جز نویدی (برای شما قرار نداد و تا آنکه دلهای شما بدان اطمینان یابد؛ و پیروزی جز از نزد خدا نیست، که خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است. (به یاد آورید) هنگامی را که خدا خواب سبک آرامش‌بخشی که از جانب او بود بر شما مسلط ساخت و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند و وسوسهٔ شیطان را از شما بزداید و دلهایتان را محکم سازد و گامهایتان را بدان استوار دارد. هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فراز گردنها را

بزنید و همهٔ سرانگشتانشان را قلم کنید. این (کیفر) بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند، و هرکس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت کیفر است.» (الانفال: ۹ ـ ۱۳)

٣٩٥٢ ـ حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ شَهِدْتُ مِنَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ مَشْهَدًا ، لأَنْ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُدِلَ بِهِ ، أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَدْعُو عَلَى الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ : لَا نَقُولُ كَمَا قَالَ : قَوْمُ مُوسَى : ﴿اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا﴾ [المائدة : ٢٤] وَلَكِنَّا نُقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفَكَ .

فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَشْرَقَ وَجْهُهُ وَسَرَّهُ يَعْنِي : قَوْلَهُ .

[انظر : ٤٦٠٩]

۳۹۵۲ ـ از طارق بن شِهاب روایت است که از ابن مسعود شنیده است که می‌گفت: در مجمعی که مِقداد بن اسود در آن بود حاضر شدم. اگر من مالک آنچه او (گفته بود) می‌بودم نزد من از هرچیز عزیزتر بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و مردم را به جنگ با مشرکان فرامی‌خواند. مقداد گفت: ما نمی‌گوییم چنانکه قوم موسی گفته‌اند که «تو و پروردگار تو بروید و جنگ کنید.» (المائده: ٢٤) ولی مادر راست و چپ و در پیشروی و پس پشت تو می‌جنگیم. سپس دیدم که رخسار پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) درخشید و آن حضرت را شادمان کرد. یعنی: گفتار وی.

٣٩٥٣ ـ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ » . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ ، فَقَالَ : حَسْبُكَ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ . [راجع : ٢٩١٥] .

۳۹۵۳ ـ از عِکرمه، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز بدر گفت: «بارالها، همانا (ایفای) عهد تو و وعدهٔ تو را در نصرت پیامبران و یاری مسلمانان می‌خواهم. بارالها، اگر اراده کردی که تو را کس نپرستد (کافران را پیروز گردان.)» سپس ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: همین تو را بسنده است. آن حضرت (از خیمه) بیرون آمد در حالی که می‌گفت: «زود است که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند.»(القمر: ٤٥)

٥- بابٌ :

٣٩٥٤ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالْكَرِيمِ : أَنَّهُ سَمِعَ مِقْسَمًا ، مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ ، يُحَدِّثُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ عَنْ بَدْرٍ ، وَالْخَارِجُونَ إِلَى بَدْرٍ . [انظر : ٤٥٩٥]

باب ـ ۵

۳۹۵۴ ـ از مِقْسَم مولی عبدالله بن حارث روایت است که از ابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: «مؤمنان خانه نشین که غیر معذورند برابر نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند.» (النّساء: ۹۵) مراد از آن، برآیندگان به سوی بدراند.

٦- بابٌ: عِدَّةِ أَصْحَابِ بَدْرٍ

٣٩٥٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ : بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : اسْتُصْغِرْتُ أَنَا وَابْنُ عُمَرَ . [انظر : ٣٩٥٦]

٣٩٥٦ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ : قَالَ : اسْتُصْغِرْتُ أَنَا وَابْنُ عُمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَكَانَ الْمُهَاجِرُونَ يَوْمَ بَدْرٍ نَيِّفًا عَلَى سِتِّينَ ، وَالْأَنْصَارُ نَيِّفًا وَأَرْبَعِينَ وَمِائَتَيْنِ . [راجع : ٣٩٥٥]

٣٩٥٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : كُنَّا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ نَتَحَدَّثُ : أَنَّ عِدَّةَ أَصْحَابِ بَدْرٍ عَلَى عِدَّةِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ، الَّذِينَ جَاوَزُوا مَعَهُ النَّهَرَ ، وَلَمْ يُجَاوِزْ مَعَهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلَاثَمِائَةٍ . [راجع : ٣٩٥٧]

باب ـ ۶ شمار مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت کردند.

۳۹۵۵ ـ از ابواسحاق روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: من و ابن عمر را (در جنگ بدر) خوردسال تشخیص دادند (اجازهٔ شرکت ندادند).

۳۹۵۶ ـ از شعبه از ابواسحاق روایت است که برا بن عازب (رضی‌الله عنه) گفت: من و ابن عمر را در روز بدر خوردسال شمردند، و تعداد مهاجرین در روز بدر بیش از شصت نفر و شمار انصار بیش از دویست و چهل نفر بودند.

۳۹۵۷ ـ از زُهیر، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: اصحاب محمد (صلی‌الله علیه وسلم) که در جنگ بدر حاضر شده بودند به من گفته‌اند: که شمار ایشان برابر با اصحاب طالوت بوده است، کسانی که با طالوت از نهر (اردن) گذشته‌اند، یعنی سه صد و ده نفر و اندی. برا گفته است: نی، به خدا سوگند که به جز مؤمن همراه طالوت از نهر نگذشته است.

۳۹۵۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : كُنَّا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ نَتَحَدَّثُ : أَنَّ عِدَّةَ أَصْحَابِ بَدْرٍ عَلَى عِدَّةِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ، الَّذِينَ جَاوَزُوا مَعَهُ النَّهَرَ ، وَلَمْ يُجَاوِزْ مَعَهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلَاثَمِائَةٍ . [راجع : ۳۹۵۷].

۳۹۵۸ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: ما اصحاب محمد (صلی‌الله علیه وسلم) بودیم که می‌گفتیم: شمار اصحاب بدر به شمار اصحاب طالوت بودند، آنانی که با وی از نهر گذشته بودند و با وی به جز مؤمن نگذشته است، سه صد و ده و اندی بوده‌اند.

۳۹۵۹ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ (ح)

وحدثنا محمدُ بنُ كثير : حدثنا سفيانُ ، عَنْ أبي إسحاقَ ، عَنِ البراءِ رضيَ اللهُ عنهُ

قَالَ : كُنَّا نَتَحَدَّثُ : أَنَّ أَصْحَابَ بَدْرٍ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَبِضْعَةَ عَشَرَ ، بِعِدَّةِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ، الَّذِينَ جَاوَزُوا مَعَهُ النَّهَرَ ، وَمَا جَاوَزَ مَعَهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ . [راجع : ۳۹۵۷].

۳۹۵۹ ـ از سُفیان، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: ما می‌گفتیم که: همانا اصحاب بدر بیش از سه صد و ده نفر بوده است، برابر با اصحاب طالوت، آنانی که با طالوت از نهر گذشتند و با وی به جز مؤمن کسی نگذشته است.

۷ - باب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى كُفَّارِ قُرَيْشٍ :

باب ـ ۷ دعای (بد) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر کفار قریش:

شَيْبَةَ وَعُتْبَةَ وَالْوَلِيدِ وَأَبِي جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ ، وَهَلَاكِهِمْ .

شَیْبَه و عُتبه، و وَلید، و ابوجهل بن هِشام، و هلاکت ایشان

۳۹۶۰- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : اسْتَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْكَعْبَةَ ، فَدَعَا عَلَى نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، عَلَى شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ ، وَأَبِي جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ . فَأَشْهَدُ بِاللهِ ، لَقَدْ رَأَيْتُهُمْ صَرْعَى ، قَدْ غَيَّرَتْهُمُ الشَّمْسُ ، وَكَانَ يَوْمًا حَارًّا. [راجع : ۲۴۰ . أخرجه مسلم : ۱۷۹۴ مطولاً].

۳۹۶۰- از عَمرو بن مَیمون روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) رو به سوی کعبه کرد و بر کسانی از قریش دعای بد کرد: بر شیبیه بن ربیعه، و عُتبهٔ بن ربیعه، و ولید بن عُتبه، و ابوجهل بن هِشام. به خدا گواهی می‌دهم که به تحقیق ایشان را دیده‌ام که بر زمین افتاده بودند که حرارت آفتاب آنان را متعفن کرده بود و آن روز، روزی گرم بود.

٨- باب : قَتْلِ أَبِي جَهْلٍ

٣٩٦١ - حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : أَخْبَرَنَا قَيْسٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ أَتَى أَبَا جَهْلٍ وَبِهِ رَمَقٌ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ : هَلْ أَعْمَدُ مِنْ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ ؟.

٣٩٦٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حدثنا زهير : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيَّ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ .

حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِد : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قال : النَّبِيُّ ﷺ «مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ ؟» . فَانْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُود فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَدَ . قال : أَأَنْتَ أَبُو جَهْلٍ ؟ قَالَ : فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ ، قال : وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ .

قال أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : أَنْتَ أَبُو جَهْلٍ ؟. [انظر : ٣٩٦٣، ٤٠٢٠، أخرجه مسلم : ١٨٠٠]

٣٩٦٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : «مَنْ يَنْظُرُ مَا فَعَلَ أَبُو جَهْلٍ» . فَانْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُود فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَدَ ، فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَقَالَ : أَنْتَ ، أَبَا جَهْلٍ ؟ قال : وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ؟ أَوْ قال : قَتَلْتُمُوهُ ؟.

حَدَّثَنِي ابْنُ الْمُثَنَّى : أَخْبَرَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : أَخْبَرَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، نَحْوَهُ . [راجع : ٣٩٦٢، أخرجه مسلم : ١٨٠٠]

باب ـ ٨ کشته شدن ابوجهل

٣٩٦١ ـ از قَیس روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: همانا وی در روز بدر نزد ابوجهل آمد که در وی رمقی از زندگی باقی بود. ابوجهل گفت: آیا خشنود شدید که مردی (چون من) را کشتید؟

٣٩٦٢ ـ از سلیمان التیمی روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که بنگرد، ابوجهل را چه واقع شده است؟» ابن مسعود راهی شد و دید که دو پسر عفراء او را ضربت زده‌اند تا آنکه به دم مرگ رسیده است. ابن مسعود ریش او را گرفت و گفت: آیا تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا برتر از وی مردی هست که شما او را کشته اید؟ یا چنین گفت: مردی که قوم او او را کشته‌اند. ابن‌المثنّی، از مُعاذ بن معاذ، از سلیمان، از انس بن مالک مانند (نحو) این حدیث را روایت کرده است. احمد بن یونس گفته است: تو ابوجهل هستی؟

٣٩٦٣ ـ از سلیمان التَّیمی روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز بَدْر فرمود: «کیست که بنگرد که ابوجهل را چه رسیده است؟» ابن مسعود راهی شد و دریافت که دو پسر عفراء بر او ضربه وارد کرده‌اند تا آنکه وی به دم مرگ رسیده است. ابن مسعود از ریش ابوجهل گرفت و گفت: ابوجهل تویی؟ وی گفت: آیا برتر از وی مردی هست که او را قوم او کشته‌اند؟ یا چنین گفت: شما او را کشته‌اید؟ ابن مُثَنّی به روایت از مُعاذ، از سُلیمان از انس بن مالک

مانند (نحو) این حدیث را روایت کرده است.

٣٩٦٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه قَالَ : كَتَبْتُ عَنْ يُوسُفَ ابْنِ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ : فِي بَدْرٍ - يَعْنِي - حَدِيثَ ابْنَيْ عَفْرَاءَ . [راجع : ٣١٤١. أخرجه مسلم : ١٧٥٢ ، مطولاً]

٣٩٦٤ ـ از علی بن عبدالله روایت است که گفت: نوشتم از یوسف بن الماجشون، از صالح بن ابراهیم، از پدرش، از جدّش ـ حکایت بدر را ـ یعنی (کشتن ابوجهل را توسط) پسران عفْراء.

٣٩٦٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه الرَّقَاشِيُّ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : حَدَّثَنَا أَبُو مِجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . وَقَالَ قَيْسُ بْنُ عُبَادٍ : وَفِيهِمْ أُنْزِلَتْ : ﴿ هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾ . قَالَ : هُمُ الَّذِينَ تَبَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ : حَمْزَةُ وَعَلِيٌّ وَعُبَيْدَةُ - أَوْ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْحَارِثِ - وَشَيْبَةُ ابْنُ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ . [انظر : ٣٩٦٧، ٤٧٤٤]. أخرجه مسلم : ١٧٥٢ مطولاً].

٣٩٦٥ ـ از ابومِجْلَز، از قیس بن عُبّاد روایت است که علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) گفت: من نخستین کسی هستم که برای دادخواهی در روز قیامت در جلوی (خداوند) رحمن زانو می‌زنم. و قَیْس بن عُباد گفته است: و در مورد ایشان است که نازل شده است: «این دو (گروه) دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند.» (الحج: ١٩)[1]
قَیس بن عُبّاد گفت: آنها (آن دو گروه) کسانی‌اند که در روز بدر پیکار کردند. حمزه و علی و عُبیده ـ یا عبیده بن حارث (از مسلمانان) با شَیْبه ابن ربیعه، و عُتْبهٔ بن ربیعه، و ولید بن عُتْبه. (از مشرکان).

٣٩٦٦ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ : نَزَلَتْ : ﴿ هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾ . فِي سِتَّةٍ مِنْ قُرَيْشٍ : عَلِيٍّ وَحَمْزَةَ وَعُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ ، وَشَيْبَةَ ابْنِ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ . [انظر : ٣٩٦٨، ٣٩٦٩، ٤٧٤٣ . أخرجه مسلم : ٣٠٣٣].

٣٩٦٦ ـ از ابو مِجْلَز، از قیس بن عُبّاد روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: آیهٔ «این دو گروه دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان باهم ستیزه می‌کنند.» دربارهٔ شش تن از قریش نازل شده است: علی و حمزه و عُبیده بن حارث، و شَیْبه بن ربیعه و عُتْبه بن ربیعه و ولید بن عُتْبه.

٣٩٦٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الصَّوَّافُ : حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ ، كَانَ يَنْزِلُ فِي بَنِي ضُبَيْعَةَ ، وَهُوَ مَوْلًى لِبَنِي سَدُوسَ ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ قَالَ : قَالَ عَلِيٌّ ﷺ : فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ

٣٩٦٧ ـ از سلیمان التَیْمِی، از ابو مِجْلز از قیس

١- بیضاوی در تفسیر خود گفته که بعضی گویند که این اشارت است به مخاصمت یهود و مسلمانان. یهود می‌گفتند پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما است و ما احق و سزاوارتریم به خدا. مؤمنان می‌گفتند که ما سزاوارتریم به خدا که ایمان آوردیم به محمد(صلی‌الله علیه وسلم) و پیغمبری پیغمبر شما (تیسیرالقاری، ج، ۴۰، ص: ۸)

الآيَةُ : ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ . [راجع : ۳۹۶۵].

بن عُباد روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: در مورد ما این آیه نازل شده است: «این دو گروه دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگار خود با هم ستیزه می‌کنند.»

۳۹۶۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ : سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ رضي الله عنه يُقْسِمُ : لَنَزَلَتْ هَؤُلَاءِ الآيَاتُ ، فِي هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ السِّتَّةِ يَوْمَ بَدْرٍ ، نَحْوَهُ .[راجع : ۳۹۶۶ . أخرجه مسلم : ۳۰۳۳].

۳۹۶۸ - از ابوهاشم، از ابومِجلز روایت است که قیس بن عُباد گفت: از ابوذر شنیدم که سوگند یاد می‌کرد که: همانا این آیات در مورد این جماعت شش نفری در روز بدر نازل شده است. مانند آنچه (گفته آمد).

۳۹۶۹ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّوْرَقِيُّ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ يُقْسِمُ قَسَمًا : إِنَّ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ . نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ : حَمْزَةَ وَعَلِيٍّ وَعُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ وَعُتْبَةَ وَشَيْبَةَ ابْنَيْ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ . [راجع : ۳۹۶۶. أخرجه مسلم : ۳۰۳۳].

۳۹۶۹ - ازابومِجْلز، از قیس بن عُبّاد روایت است که گفت: از ابوذر شنیدم که سوگند مؤکّد یاد می‌کرد که همانا این آیه «این دو گروه دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند.» دربارهٔ این کسان که در روز بدر نبرد می‌کردند، نازل شده است: حمزه و علی و عُبیده بن الحارث، و عَتْبه و شَیبه پسران ربیعه و وَلید بن عُتبه.

۳۹۷۰ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ السَّلُولِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، سَأَلَ رَجُلٌ الْبَرَاءَ ، وَأَنَا أَسْمَعُ ، قَالَ : أَشَهِدَ عَلِيٌّ بَدْرًا ؟ قَالَ : بَارَزَ وَظَاهَرَ .

۳۹۷۰ - از ابراهیم بن یوسف، از پدرش روایت است که ابواسحاق گفت: مردی از براء سؤال کرد و من می‌شنیدم که گفت: آیا علی در بَدر حاضر شده است؟ گفت: (آری) به سوی وی رفت و بر وی چیره شد و او را کشت.

۳۹۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : كَاتَبْتُ أُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ ، فَذَكَرَ قَتْلَهُ وَقَتْلَ ابْنِهِ ، فَقَالَ بِلَالٌ : لَا نَجَوْتُ إِنْ نَجَا أُمَيَّةُ . [راجع: ۲۳۰۱].

۳۹۷۱ - از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف، از پدرش، از پدربزرگش عبدالرحمن روایت است که گفت: به امیهٔ بن خلف نوشتم[1] و چون روز بدر فرارسید، سپس عبدالرحمن (ماجرای) قتل اُمیه و پسرش را یاد کرد. و بلال گفته بود: رستگار نخواهم شد اگر اُمیه از دست

۱- عبدالرحمن بن عوف به امیه نوشته بود که تو از املاک من در مکه سرپرستی کن و من از املاک تو در مدینه سرپرستی می‌کنم و چنانکه در حدیث ۲۳۰۱ در کتاب وکالت گفته شده، عبدالرحمن بن عوف در جنگ بدر می‌کوشید که امیه نجات پیدا کند، ولی بلال، امیه و پسرش را کشت.

من نجات یابد.

٣٩٧٢ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ قَرَأَ ﴿ وَالنَّجْمِ ﴾ فَسَجَدَ بِهَا ، وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ ، غَيْرَ أَنَّ شَيْخًا أَخَذَ كَفًّا مِنْ تُرَابٍ فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ، فَقَالَ : يَكْفِينِي هَذَا ، قَالَ : عَبْدُاللّٰهِ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ بَعْدُ قُتِلَ كَافِرًا . [راجع : ١٠٦٧ . أخرجه مسلم : ٥٧٦]

۳۹۷۲ ـ از شُعبه، از ابواسحاق، از اسود، از عبدالله (ابن مسعود) (رضی‌الله عنه)، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)روایت است: همانا آن حضرت (سورهٔ) «والنّجم» را خواند و در آن سجده کرد و هرکه با آن حضرت بود به سجده افتاد، به جز مردی پیر که کف خاکی برداشت و به سوی پیشانی خود بلند کرد و گفت: مرا همین بسنده است. عبدالله بن مسعود گفت: او را کشته شده دیدم، در حالی که کافر بود.

٣٩٧٣ - أَخْبَرَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ قَالَ : كَانَ فِي الزُّبَيْرِ ثَلاثُ ضَرَبَاتٍ بِالسَّيْفِ ، إِحْدَاهُنَّ فِي عَاتِقِهِ ، قَالَ : إِنْ كُنْتُ لأُدْخِلُ أَصَابِعِي فِيهَا . قَالَ : ضُرِبَ ثِنْتَيْنِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَوَاحِدَةً يَوْمَ الْيَرْمُوكِ .

قَالَ عُرْوَةُ : وَقَالَ لِي عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ ، حِينَ قُتِلَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ الزُّبَيْرِ : يَا عُرْوَةُ ، هَلْ تَعْرِفُ سَيْفَ الزُّبَيْرِ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : فَمَا فِيهِ ؟ قُلْتُ : فِيهِ فَلَّةٌ فُلَّهَا يَوْمَ بَدْرٍ، قَالَ : صَدَقْتَ ، بِهِنَّ فُلُولٌ مِنْ قِرَاعِ الْكَتَائِبِ . ثُمَّ رَدَّهُ عَلَى عُرْوَةَ .

قَالَ هِشَامٌ : فَأَقَمْنَاهُ بَيْنَنَا ثَلاثَةَ آلافٍ ، وَأَخَذَهُ بَعْضُنَا ، وَلَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ أَخَذْتُهُ . [راجع : ٣٧٢١]

۳۹۷۳ ـ از هِشام روایت است که عُرو بن زبیر گفت: جای سه ضربهٔ شمشیر در بدن زُبیر بود که یکی از آن در شانهٔ وی بود. من در طفولیت انگشتان خود را در موضع ضربهٔ شمشیر درمی‌آوردم. عُروه گفت: دو ضربه در روز بدر به او رسیده بود و یک ضربه در جنگ یرموک. عُروه گفت: عبدالملک بن مروان، هنگامی که (برادرم) عبدالله بن زبیر[1] کشته شد، گفت: ای عُروه، آیا شمشیر زُبیر را می‌شناسی؟ گفتم: آری. گفت: نشانی آن چیست؟ گفتم: در آن رخنه‌ای است که در جنگ بدر بدان رخنه رسیده بود. گفت: آری، آن شمشیر را شکستگیها است از شکستن لشکرها. سپس شمشیر را به عروه بازگردانید. هِشام گفته است: آن شمشیر را میان خود به سه هزار دینار قیمت کردیم و یکی از ما آن را (به میراث) گرفت. من دوست می‌داشتم که آن را می‌گرفتم.

٣٩٧٤ - حَدَّثَنَا فَرْوَةُ ، حَدَّثَنَا عَلِيٌّ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كَانَ سَيْفُ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ مُحَلًّى بِفِضَّةٍ .

قَالَ : هِشَامٌ : وَكَانَ سَيْفُ عُرْوَةَ مُحَلًّى بِفِضَّةٍ .

۳۹۷٤ ـ از هِشام (بن عروه) از پدرش روایت

۱- عبدالله بن زبیر خود صحابی است و بسیار متعبد و دارای صفات حمیده. وی در برابر یزید پسر معاویه علم مخالفت برافراشت و تا سال ۷۳ هجری حدود سیزده سال مستقلانه بر مکه و شهرهای دیگر حکومت می‌کرد تا آنکه توسط حجاج بن یوسف، سر لشکر عبدالملک خلیفهٔ اموی کشته شد.

است که گفت: شمشیر زبیر بن عَوّام با نقره تزئین یافته بود. و هِشام گفت: و شمشیر عروه با نقره تزئین یافته بود.

۳۹۷۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قَالُوا لِلزُّبَيْرِ يَوْمَ الْيَرْمُوكِ: أَلَا تَشُدُّ فَنَشُدَّ مَعَكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي إِنْ شَدَدْتُ كَذَبْتُمْ، فَقَالُوا: لَا نَفْعَلُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ حَتَّى شَقَّ صُفُوفَهُمْ، فَجَاوَزَهُمْ وَمَا مَعَهُ أَحَدٌ، ثُمَّ رَجَعَ مُقْبِلًا، فَأَخَذُوا بِلِجَامِهِ، فَضَرَبُوهُ ضَرْبَتَيْنِ عَلَى عَاتِقِهِ، بَيْنَهُمَا ضَرْبَةٌ ضُرِبَهَا يَوْمَ بَدْرٍ، قَالَ عُرْوَةُ: كُنْتُ أُدْخِلُ أَصَابِعِي فِي تِلْكَ الضَّرَبَاتِ أَلْعَبُ وَأَنَا صَغِيرٌ، قَالَ عُرْوَةُ: وَكَانَ مَعَهُ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ الزُّبَيْرِ يَوْمَئِذٍ، وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ، فَحَمَلَهُ عَلَى فَرَسٍ، وَوَكَّلَ بِهِ رَجُلًا. [راجع: ۳۷۲۱].

۳۹۷۵ - از هِشام بن عُروه روایت است که پدرش گفت: یاران رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز جنگ یرموک به زُبیر گفتند: آیا (بر دشمن) حمله نمی‌کنی که ما با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: اگر من حمله کنم، شما دروغ گفته باشید (حمله نخواهید کرد) گفتند: چنان نمی‌کنیم. زبیر بر ایشان تاخت تا آنکه صفوف ایشان را درهم شکست و از ایشان گذشت ولی کسی همراه وی نبود، سپس وی برگشت و به پیش تاخت. دشمنان لگام اسپ وی را گرفتند و بر شانه‌اش دو ضربه وارد کردند. میان این دو ضربه، ضربه‌ای بود که در جنگ بدر به وی رسیده بود. عروه گفت: من آنگاه که خوردسال بودم انگشتان خویش را در موضع این ضربات (شمشیر) درون می‌کردم و بازی می‌نمودم. عروه گفت: در آن روز عبدالله بن زُبیر همراه وی بود و او پسری ده ساله بود، و زبیر او را بر اسپی سوار کرده و مردی را به نگهبانی وی گمارده بود.

۳۹۷۶ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: سَمِعَ رَوْحَ بْنَ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: عَنْ أَبِي طَلْحَةَ، أَنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّالِثَ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى

۳۹۷۶ - از قتاده، از انس بن مالک روایت است که ابوطلحه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ بیست و چهار تن از اسیران قریش در روز بدر دستور داد و اجساد ایشان در چاهی از چاه‌های بدر که گندیده و کثیف بود، افکنده شد. و چون آن حضرت بر قومی چیره می‌شد، سه شب در میدان جنگ می‌ایستاد. و چون روز سوم در بدر

شَفَةِ الرَّكِيِّ ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ : «يَا فُلاَنُ بْنَ فُلاَنٍ ، وَيَا فُلاَنُ بْنَ فُلاَنٍ ، أَيَسُرُّكُمْ أَنَّكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا ، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» . قَالَ : فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لاَ أَرْوَاحَ لَهَا ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» .

قَالَ قَتَادَةُ : أَحْيَاهُمُ اللَّهُ حَتَّى أَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ ، تَوْبِيخًا وَتَصْغِيرًا وَنَقِيمَةً وَحَسْرَةً وَنَدَمًا .[راجع : ۳۰۶۵ . اخرجه مسلم: ۲۸۷۵ ، مختصراً] .

بود، به تجهیز شتر خود دستور داد، بر شترش پالان نهاده شد سپس راهی شد و یاران وی از پس وی رفتند و در میان خود گفتند: گمان نمی‌بریم مگر آنکه، آن حضرت برای انجام کار خود می‌رود. تا آنکه آن حضرت بر کنار آن چاه ایستاد و سپس ایشان (کافران قریش) را با نام و نامهای پدران‌شان به آواز بلند یاد کرد و گفت: «ای فلان بن فلان، و ای فلان بن فلان، آیا شما را خوشحال می‌سازد، اگر از خدا و رسول او فرمان می‌بردید، همانا ما دریافتیم که آنچه را که خداوند به ما وعده کرده بود حق است، آیا شما دریافتید که آنچه را خداوند به شما وعده کرده بود حق است.»

ابوطلحه گفت: عمر گفت: یا رسول‌الله، آیا با اجساد بی‌جان سخن می‌گویی؟ رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست که از آنچه بدیشان می‌گویم، شما از آن‌ها شنواتر نیستند.»

قتاده گفته است: خداوند ایشان را زنده گردانید تا آن‌که سخن آن حضرت را بر ایشان شنوانید، و آن به خاطر سرزنش و اهانت و انتقام و حسرت و ندامت ایشان بود.

۳۹۷۷- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ﴿الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا﴾ . قَالَ : هُمْ وَاللَّهِ كُفَّارُ قُرَيْشٍ .

قَالَ عَمْرٌو : هُمْ قُرَيْشٌ ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ نِعْمَةُ اللَّهِ .

﴿وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ . قَالَ : النَّارَ ، يَوْمَ بَدْرٍ . [انظر : ۴۷۰۰].

۳۹۷۷ ـ از عَمْرو، از عطاء روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: آیهٔ «آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند.» به خدا سوگند که آیهٔ مذکور در شأن کافران قریش است. عَمرو گفت: این جماعت، قریش‌اند و محمد صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نعمت خدا است. «و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند.» (ابراهیم: ۲۸) ابن عباس گفت: مراد

از لفظ «بوار» دوزخ است (پس از مرگ) در بَدْر.

۳۹۷۸ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ». فَقَالَتْ: وَهَلَ ابن عمر رحمه الله، إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَذَنْبِهِ، وَإِنَّ أَهْلَهُ لَيَبْكُونَ عَلَيْهِ الْآنَ». [راجع: ۱۳۷۱. أخرجه مسلم: ۹۳۱، ومطولاً: ۹۳۲ (۲٦)].

۳۹۷۸ ـ از هِشام از پدرش عُروه روایت است که گفت: در نزد عایشه (رضی‌الله عنها) اظهار شد که همانا ابن عمر، این حدیث را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) رسانیده که فرمود: «به تحقیق که مرده نسبت گریهٔ خانواده‌اش بر وی، در قبر خود عذاب می‌شود.»

عایشه گفت: ابن عمر، خدا رحمتش کند، فراموش کرده است که همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «مرده به خطاها و گناهان خویش عذاب می‌شود. در حالی که همین اکنون خانواده‌اش بر وی می‌گرید.»

۳۹۷۹ - قَالَتْ: وَذَاكَ مِثْلُ قَوْلِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْقَلِيبِ وَفِيهِ قَتْلَى بَدْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ». إِنَّمَا قَالَ: «إِنَّهُمُ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌّ». ثُمَّ قَرَأَتْ: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾. تَقُولُ: حِينَ تَبَوَّؤُوا مَقَاعِدَهُمْ مِنَ النَّارِ. [راجع: ۱۳۷۱، أخرجه مسلم: ۹۳۲ (۲٦)].

۳۹۷۹ ـ عایشه گفت: (و آن گفتهٔ ابن عمر) مانند این گفته‌اش می‌باشد که: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر سر چاهی ایستاد که در آن اجساد کشته‌شدگان مشرکان بودند و به آنان گفت آنچه گفت: «همانا ایشان می‌شنوند، آنچه من می‌گویم.» همانا فرمود: «ایشان همین اکنون می‌دانند که آنچه من بدیشان گفته‌ام، حق بوده است.» و سپس عایشه این آیه را خواند: «البته تو نمی‌توانی مردگان را بشنوانی» (النمل:۸۰) «و نیستی تو شنواننده کسی را که در گور باشد. (فاطر: ۲۲)

می‌گفت: آنگاه که در جایگاه‌شان در آتش (دوزخ) قرار گرفتند.

۳۹۸۰، ۳۹۸۱ - حَدَّثَنِي عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى قَلِيبِ بَدْرٍ، فَقَالَ: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُمُ الْآنَ يَسْمَعُونَ مَا

۳۹۸۰ ـ ۳۹۸۱ ـ از هِشام، از پدرش (عُروه) روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر چاه بدر ایستاد و گفت: «آیا دریافتید که آنچه را که

أقُولُ». فَذُكِرَ لِعَائِشَةَ ، فَقَالَتْ : إِنَّمَا قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ «إِنَّهُمُ الآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ هُوَ الْحَقُّ». ثُمَّ قَرَأَتْ: ﴿إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ . حَتَّى قَرَأَتِ الآيَةَ . [راجع : ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۱ ، أخرجه مسلم : ۹۳۲ (۲٦)] .

پروردگار شما وعده کرده بود حق است.» و سپس گفت: «همانا ایشان همین اکنون آنچه را می‌گویم می‌شنوند.» (گفتهٔ ابن عمر) به عایشه اظهار شد. گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا ایشان اکنون می‌دانند که آنچه را بدیشان گفته بودم، حق است.» و سپس عایشه خواند: «البته تو نمی‌توانی مردگان را بشنوانی.» تا آنکه آیه را تا آخر خواند.

۹- باب : فَضْلِ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا

باب ـ ۹ فضیلت کسی که در غزوهٔ بدر حاضر شده است.

۳۹۸۲ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ: أُصِيبَ حَارِثَةُ يَوْمَ بَدْرٍ وَهُوَ غُلامٌ ، فَجَاءَتْ أُمُّهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ عَرَفْتَ مَنْزِلَةَ حَارِثَةَ مِنِّي ، فَإِنْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَصْبِرْ وَأَحْتَسِبْ ، وَإِنْ تَكُ الأُخْرَى تَرَى مَا أَصْنَعُ ، فَقَالَ : « وَيْحَكِ أَوَهَبِلْتِ ، أَوَجَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ ، إِنَّهَا جِنَانٌ كَثِيرَةٌ ، وَإِنَّهُ فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ». [راجع : ۲۸۰۹]

۳۹۸۲ ـ از ابواسحاق، از حُمید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: حارثه در روز بدر به شهادت رسید و او پسری نابالغ بود. مادرش نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، به تحقیق تو می‌دانی که حارثه نزد من عزیز بود، پس اگر وی در بهشت باشد، من صبر کنم و امید ثواب داشته باشم، و اگر طور دیگر باشد، تو می‌بینی که من چه می‌کنم. آن حضرت فرمود: «خداوند بر تو رحم کند آیا در عزایش گریستی، آیا (تصور کردی) که آن یک بهشت است. همانا بهشت‌های بسیاری است و به تحقیق که وی در آن بهشت فردوس(برین) است.

۳۹۸۳ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ ابْنُ إِدْرِيسَ قَالَ : سَمِعْتُ حُصَيْنَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا مَرْثَدٍ الْغَنَوِيَّ وَالزُّبَيْرَ ابْنَ الْعَوَّامِ ، وَكُلُّنَا فَارِسٌ ، قَالَ : « انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ ، فَإِنَّ بِهَا امْرَأَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، مَعَهَا كِتَابٌ

۳۹۸۳ ـ از سعد بن عُبیده، از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، من و ابو مَرْثَدْ غَنَوی و زبیر بن عوّام را فرستاد و همهٔ ما سواره بودیم و گفت: «بروید تا به روضهٔ خاخ، برسید که در آنجا زنی از مشرکان است و با وی

مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ». فَأَدْرَكْنَاهَا تَسِيرُ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا حَيْثُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْنَا: الْكِتَابُ فَقَالَتْ: مَا مَعَنَا كِتَابٌ، فَأَنَخْنَاهَا فَالْتَمَسْنَا فَلَمْ نَرَ كِتَابًا، فَقُلْنَا: مَا كَذَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنُجَرِّدَنَّكِ، فَلَمَّا رَأَتِ الْجِدَّ أَهْوَتْ إِلَى حُجْزَتِهَا، وَهِيَ مُحْتَجِزَةٌ بِكِسَاءٍ، فَأَخْرَجَتْهُ، فَانْطَلَقْنَا بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، فَدَعْنِي فَلأَضْرِبَ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ». قَالَ حَاطِبٌ: وَاللَّهِ مَا بِي أَنْ لا أَكُونَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ، أَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يَدٌ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَمَالِي، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ إِلا لَهُ هُنَاكَ مِنْ عَشِيرَتِهِ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ وَلَا تَقُولُوا لَهُ إِلا خَيْرًا». فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّهُ قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، فَدَعْنِي فَلأَضْرِبَ عُنُقَهُ. فَقَالَ: «أَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ؟ فَقَالَ: لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ وَجَبَتْ لَكُمُ الْجَنَّةُ، أَوْ: فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ». فَدَمَعَتْ عَيْنَا عُمَرَ، وَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. [راجع: ۳۰۰۷. أخرجه مسلم: ۲۴۹۴].

نامه‌ای از حاطب بن ابی بَلْتعه عنوانی مشرکان (مکه) است.» ما آن زن را در حالی دریافتیم که سوار بر شتر خود روان است، چنانکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده بود. به او گفتیم: نامه را بده. گفت: با ما نامه‌ای نیست. شتر او را فروخواباندیم و او را بازرسی کردیم ولی نامه‌ای ندیدیم. گفتیم: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دروغ نگفته است. نامه را می‌دهی یا تو را برهنه کنیم؟ و او چون قاطعیت ما را دریافت، به سوی گره ازار خود دست برد و چادری را ازار بسته بود. وی نامه را بیرون آورد. او را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم. عمر گفت: یا رسول‌الله، به تحقیق که (حاطِب) با خدا و رسول او و مؤمنان، خیانت کرده است، بگذار مرا تا گردن او را بزنم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به حاطِب) گفت: «چه باعث شد که چنین کردی؟» حاطب گفت: به خدا سوگند که چنان نیست که من به خدا و رسول او ایمان نداشته باشم، قصدم آن بود که نزد قومی که (در مکه‌اند) اعتباری داشته باشم تا بدان وسیله خداوند (زیان ایشان را) از خانواده و مال من دفع نماید، و کسی از یاران تو نیست مگر آن که از قوم او در آنجا کسی هست که تا به وسیلهٔ وی خداوند (زیان ایشان را) از خانواده و مال او دفع می‌کند.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «راست گفته است، و او را به جز نیکویی چیزی نگویید.» عمر گفت: همانا وی با خدا و رسول او و مؤمنان خیانت کرده است، بگذار تا گردنش

را بزنم.[1]

آن حضرت فرمود: «آیا وی از اهل بدر نیست؟ - و فرمود - به تحقیق که خداوند بر حالات اهل بدر اطلاع داشته که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید، همانا بهشت، بر شما واجب شده است. یا به تحقیق شما را آمرزیدم.» اشک از چشمان عمر جاری گشت و گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند.

١٠- باب :

باب - ١٠

٣٩٨٤ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْغَسِيلِ ، عَنْ حَمْزَةَ ابْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ لَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : «إِذَا أَكْثَبُوكُمْ فَارْمُوهُمْ ، وَاسْتَبْقُوا نَبْلَكُمْ» . [راجع : ٢٩٠٠].

٣٩٨٤ - از حَمْزه بن ابی اُسید و زُبیر بن مَنْذر بن ابی اُسید روایت است که ابو اُسید(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز بدر به ما گفت: «آنگاه که (دشمنان) به شما نزدیک گردیدند، بر آنها تیراندازی کنید و تیرهای خود را نگه دارید.»

٣٩٨٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْغَسِيلِ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ وَالْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ لَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : «إِذَا أَكْثَبُوكُمْ يَعْنِي كَثَرُوكُمْ فَارْمُوهُمْ وَاسْتَبْقُوا نَبْلَكُمْ» . [راجع : ٢٩٠٠].

٣٩٨٥ - از حمزهٔ بن ابی اُسید و مَنذر بن ابی اُسید روایت است که ابو اُسید(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز بدر به ما گفت: «آنگاه که (دشمنان) به شما نزدیک گردیدند؛ یعنی هجوم آوردند، برایشان تیر بیندازید و تیرهای خویش را نگه دارید.» (تا ضایع نشود.)

٣٩٨٦ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرُّمَاةِ يَوْمَ أُحُدٍ عَبْدَاللهِ بْنَ جُبَيْرٍ ، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً ، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلاً .

٣٩٨٦ - از زُهیر، از ابواسحاق روایت است که

۱- اینکه عمر(رضی‌الله عنه)، پس از منع آن حضرت در مورد بدگویی به حاطب، چنین گفت: در مصابیح، گفته که این اشکال سخت قوی است از خدای علام الغیوب وقوف بر دفع آن خواسته. و می‌توان گفت که چون وی(رضی‌الله عنه) سخت بر منافقان غلظت داشت، چنین التماس کرده است. چنانکه دربارهٔ اسیران بدر برخلاف همه، خواستار کشتن آنها شد و همچنان آن حضرت را از ایستادن بر سر قبر عبدالله أبی بن سلول سر دستهٔ منافقان و استغفار بر وی منع کرد و در هر مورد موافق رای عمر وحی نازل شد. «تیسیر القاری»

قال أبُو سُفْيَانَ : يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ ، وَالْحَرْبُ سِجَالٌ .
[راجع : ۳۰۳۹]

براء بن عازب (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، عبدالله بن جُبیر را در روز اُحد، سر دستهٔ تیراندازان تعیین کرد و در آن روز هفتاد تن از ما شهید و زخمی شد. ولی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران او در روز بدر صد و چهل تن از مشرکین را مصیبت رساندند، هفتاد تن اسیر و هفتاد تن کشته. ابوسفیان گفته بود: امروز (به انتقام) روز بدر است و جنگ حالت دلوها را دارد (گاه شکست و گاه پیروزی است).

۳۹۸۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى - أُرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ بَعْدُ ، وَثَوَابُ الصِّدْقِ الَّذِي آتَانَا بَعْدَ يَوْمِ بَدْرٍ » . [راجع : ۳۶۲۲ . أخرجه مسلم : ۲۲۷۲ ، مطولاً] .

۳۹۸۷ ـ از ابو برده روایت است که گفت: گمان می‌کنم که ابوموسی از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «و ناگاه دیدیم که خیر و نیکی همان است که خداوند پس از (جنگ اُحُد) به ما ارزانی داشت و ثواب راستی آن است که پس از جنگ بدر به ما داد.»[1]

۳۹۸۸ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : قَالَ : عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ إِنِّي لَفِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ ، إِذِ الْتَفَتُّ فَإِذَا عَنْ يَمِينِي وَعَنْ يَسَارِي فَتَيَانِ حَدِيثَا السِّنِّ ، فَكَأَنِّي لَمْ آمَنْ بِمَكَانِهِمَا ، إِذْ قَالَ لِي أَحَدُهُمَا سِرًّا مِنْ صَاحِبِهِ : يَا عَمِّ أَرِنِي أَبَا جَهْلٍ ، فَقُلْتُ : يَا ابْنَ أَخِي ، وَمَا تَصْنَعُ بِهِ ؟ قَالَ : عَاهَدْتُ اللَّهَ إِنْ رَأَيْتُهُ أَنْ أَقْتُلَهُ أَوْ أَمُوتَ دُونَهُ ، فَقَالَ : لِيَ الْآخَرُ سِرًّا مِنْ صَاحِبِهِ مِثْلَهُ ، قَالَ : فَمَا سَرَّنِي أَنِّي بَيْنَ رَجُلَيْنِ مَكَانَهُمَا ، فَأَشَرْتُ لَهُمَا إِلَيْهِ ، فَشَدَّا عَلَيْهِ مِثْلَ الصَّقْرَيْنِ حَتَّى ضَرَبَاهُ ، وَهُمَا ابْنَا عَفْرَاءَ . [راجع : ۳۱۴۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۲ مطولاً باختلاف]

۳۹۸۸ ـ از ابراهیم بن سعد، از پدرش از جدش روایت است که عبدالرحمن بن عَوْف گفت: من در روز بدر در صف جنگ بودم، به راست و چپ نگریستم، ناگاه دو جوان خوردسال را دیدم که در راست و چپ من می‌باشند، گویی از بودن خود در میان آنها احساس امنیت نمی‌کردم. ناگاه یکی از آنان پنهان از رفیق خود به من گفت: ای عمو، ابوجهل را به من نشان بده. گفتم: ای برادرزاده، با وی چه کار داری؟ گفت: با خدایم عهد کردم که اگر او را ببینم باید او را بکشم و یا در برابرش بمیرم. نوجوان دیگر پنهان از رفیق خود همان را گفت که رفیق او گفته بود. عبدالرحمن بن عوف گفت:

۱- این حدیث، جزء حدیثی است که در آخر باب علامات نبوت آمده است و در رابطه به خوابی است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دیده بود.

آنگاه مرا شاد نمی‌ساخت که میان دو مرد در عوض آن دو باشم.. آنان را به سوی ابوجهل اشاره کردم. آن دو جوان همچون دو شاهین بر وی حمله کردند تا آنکه او را زدند و از پای درآوردند. آن دو نوجوان پسران عفراء بودند.»

٣٩٨٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ أَسِيدِ بْنِ جَارِيَةَ الثَّقَفِيُّ ، حَلِيفُ بَنِي زُهْرَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةً عَيْنًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَاصِمَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ جَدَّ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالهَدَةِ بَيْنَ عَسْفَانَ وَمَكَّةَ ، ذُكِرُوا لِحَيٍّ مِنْ هُذَيْلٍ يُقَالُ : لَهُمْ بَنُو لِحْيَانَ ، فَنَفَرُوا لَهُمْ بِقَرِيبٍ مِنْ مِائَةِ رَجُلٍ رَامٍ ، فَاقْتَصُّوا آثَارَهُمْ حَتَّى وَجَدُوا مَأْكَلَهُمُ التَّمْرَ فِي مَنْزِلٍ نَزَلُوهُ ، فَقَالُوا : تَمْرُ يَثْرِبَ ، فَاتَّبَعُوا آثَارَهُمْ ، فَلَمَّا حَسَّ بِهِمْ عَاصِمٌ وَأَصْحَابُهُ لَجَئُوا إِلَى مَوْضِعٍ فَأَحَاطَ بِهِمُ القَوْمُ ، فَقَالُوا لَهُمْ : انْزِلُوا فَأَعْطُوا بِأَيْدِيكُمْ ، وَلَكُمُ العَهْدُ وَالمِيثَاقُ : أَنْ لاَ نَقْتُلَ مِنْكُمْ أَحَدًا . فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ : أَيُّهَا القَوْمُ أَمَّا أَنَا فَلاَ أَنْزِلُ فِي ذِمَّةِ كَافِرٍ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ أَخْبِرْ عَنَّا نَبِيَّكَ ﷺ ، فَرَمَوْهُمْ بِالنَّبْلِ فَقَتَلُوا عَاصِمًا ، وَنَزَلَ إِلَيْهِمْ ثَلاَثَةُ نَفَرٍ عَلَى العَهْدِ وَالمِيثَاقِ ، مِنْهُمْ خُبَيْبٌ وَزَيْدُ بْنُ الدَّثِنَةِ وَرَجُلٌ آخَرُ ، فَلَمَّا اسْتَمْكَنُوا مِنْهُمْ أَطْلَقُوا أَوْتَارَ قِسِيِّهِمْ فَرَبَطُوهُمْ بِهَا ، قَالَ الرَّجُلُ الثَّالِثُ : هَذَا أَوَّلُ الغَدْرِ ، وَاللَّهِ لاَ أَصْحَبُكُمْ ، إِنَّ لِي بِهَؤُلاَءِ أُسْوَةً ، يُرِيدُ القَتْلَى ، فَجَرَّرُوهُ وَعَالَجُوهُ فَأَبَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ ، فَانْطُلِقَ بِخُبَيْبٍ وَزَيْدِ بْنِ الدَّثِنَةِ حَتَّى بَاعُوهُمَا بَعْدَ وَقْعَةِ بَدْرٍ ، فَابْتَاعَ بَنُو الحَارِثِ بْنِ عَامِرِ بْنِ نَوْفَلٍ خُبَيْبًا ، وَكَانَ خُبَيْبٌ هُوَ قَتَلَ الحَارِثَ بْنَ عَامِرٍ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَلَبِثَ خُبَيْبٌ عِنْدَهُمْ

٣٩٨٩ - از ابن شهاب، از عُمر بن اُسید بن جاریهٔ ثقفی، هم پیمان بنی زهْره که از یاران ابو هَریره بود روایت است که ابو هَریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ده جاسوس را فرستاد[1] و عاصم بن ثابت انصاری جد (مادری) عاصم بن عمر بن خطّاب را بر ایشان امیر گردانید تا آنکه ایشان به موضع هَدَه که میان عَسْفان و مکه است رسیدند. حضور آنان برای قبیلهٔ از هُذَیْل که بَنولَحْیان، نامیده می‌شد، افشا شد. صد نفر تیرانداز را به تعقیب ایشان فرستادند و ردّ پای ایشان گرفتند تا آنکه در موضعی که ایشان برای خوردن غذا فرود آمده بودند، خُرما یافتند، و گفتند که این خرمای یثرب (مدینه) است. آنگاه که عاصم و یاران وی، ایشان را دیدند به موضعی (بلند) پناه بردند و مشرکین آن‌ها را محاصره کردند و به آنان گفتند: فرود آیید و آنچه در دست دارید تسلیم کنید و این برای شما عهد و پیمانی است که هیچ یک از شما را نکشیم.

عاصم بن ثابت گفت: ای قوم، من هرگز در ذمهٔ (عهد و پیمان) کافر فرود نمی‌آیم. و سپس گفت: بارالها، از حال ما پیامبرت(صلی‌الله علیه وسلم) را آگاه گردان. کافران بر ایشان

۱- این واقعه در سال چهارم هجرت رخ داده است.

أسيرًا حَتَّى أجْمَعُوا قَتْلَهُ ، فَاسْتَعَارَ مِنْ بَعْضِ بَنَاتِ الْحَارِثِ مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا فَأَعَارَتْهُ ، فَدَرَجَ بُنَيٌّ لَهَا وَهِيَ غَافِلَةٌ حَتَّى أتَاهُ ، فَوَجَدَتْهُ مُجْلِسَهُ عَلَى فَخِذِهِ وَالْمُوسَى بِيَدِهِ ، قَالَتْ : فَفَزِعْتُ فَزْعَةً عَرَفَهَا خُبَيْبٌ ، فَقَالَ : أتَخْشَيْنَ أنْ أقْتُلَهُ ؟ مَا كُنْتُ لأفْعَلَ ذَلِكَ ، قَالَتْ : وَاللَّهِ مَا رَأيْتُ أسِيرًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ خُبَيْبٍ ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَجَدْتُهُ يَوْمًا يَأْكُلُ قِطْفًا مِنْ عِنَبٍ فِي يَدِهِ ، وَإنَّهُ لَمُوثَقٌ بِالْحَدِيدِ ، وَمَا بِمَكَّةَ مِنْ ثَمَرَةٍ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : إنَّهُ لَرِزْقٌ رَزَقَهُ اللَّهُ خُبَيْبًا ، فَلَمَّا خَرَجُوا بِهِ مِنَ الْحَرَمِ ، لِيَقْتُلُوهُ فِي الْحِلِّ ، قَالَ : لَهُمْ خُبَيْبٌ : دَعُونِي أُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ ، فَتَرَكُوهُ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ لَوْلا أنْ تَحْسِبُوا أنَّ مَا بِي جَزَعٌ لَزِدْتُ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ أحْصِهِمْ عَدَدًا ، وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَلا تُبْقِ مِنْهُمْ أحَدًا ، ثُمَّ أنْشَأَ يَقُولُ :

فَلَسْتُ أُبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا
عَلَى أيِّ جَنْبٍ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي
وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإلَهِ وَإنْ يَشَأْ
يُبَارِكْ عَلَى أوْصَالِ شِلْوٍ مُمَزَّعِ

ثُمَّ قَامَ إلَيْهِ أبُو سِرْوَعَةَ عُقْبَةُ بْنُ الْحَارِثِ فَقَتَلَهُ : وَكَانَ خُبَيْبٌ هُوَ سَنَّ لِكُلِّ مُسْلِمٍ قُتِلَ صَبْرًا الصَّلاةَ ، وَأخْبَرَ - يعني النبي صلى الله عليه وسلم - أصْحَابَهُ يَوْمَ أُصِيبُوا خَبَرَهُمْ ، وَبَعَثَ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ إلَى عَاصِمِ بْنِ ثَابِتٍ - حِينَ حُدِّثُوا أنَّهُ قُتِلَ - أنْ يُؤْتَوْا بِشَيْءٍ مِنْهُ يُعْرَفُ ، وَكَانَ قَتَلَ رَجُلاً عَظِيمًا مِنْ عُظَمَائِهِمْ ، فَبَعَثَ اللَّهُ لِعَاصِمٍ مِثْلَ الظُّلَّةِ مِنَ الدَّبْرِ فَحَمَتْهُ مِنْ رُسُلِهِمْ ، فَلَمْ يَقْدِرُوا أنْ يَقْطَعُوا مِنْهُ شَيْئًا .

وَقَالَ : كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ : ذَكَرُوا مُرَارَةَ بْنَ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيَّ ، وَهِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيَّ ، رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا . [راجع : ٣٠٤٥]

تیراندازی کردند و عاصم را کشتند و سه نفر با قبول عهد و پیمان‌شان فرود آمدند که از آن جمله‌اند خُبَیْب و زید بن دَثَنه و مردی دیگر و چون بر ایشان تسلط یافتند، زه‌های کمانهایشان را جدا کردند و آنان را با آن بستند. مرد سوم ایشان گفت: این نخستین نیرنگ شما بود، به خدا سوگند که شما را همراهی نمی‌کنم و همانا من بدیشان اقتدا می‌کنم، مرادش جماعت کشته شدگان بود. مشرکان او را بر زمین کشیدند و با وی در افتادند، ولی وی نپذیرفت که با ایشان همراه شود (تا آنکه او را کشتند.)

خُبَیْب و زید بن دثنه را با خود بردند تا آنکه آنان را پس از واقعهٔ بدر (در مکه) فروختند. خُبیب را پسران حارث بن عامر بن نوفل خریدند؛ زیرا خُبیب در روز بدر حارث بن عامر را کشته بود. خُبَیب نزد ایشان اسیر بود تا آنکه بر کشتن وی هم رأی شدند. خُبیب روزی از یکی از دختران حارث تیغی به عاریت طلبید تا موی زیر ناف را بتراشد، وی تیغ را به خُبَیب داد. پسر کوچک آن دختر به سوی خُبیب رفت و مادرش غافل شده بود تا آنکه نزدیک خُبَیب آمد، آن دختر دید که پسر کوچکش بر ران خُبیب نشته است و تیغ در دست خُبَیب است. دختر حارث گفته است: من سخت ترسیدم و خُبیب ترس مرا احساس کرد و سپس گفت: آیا از آن می‌ترسی که او را بکشم؟ من هرگز چنین کاری نخواهم کرد. دختر حارث گفته است: به خدا سوگند که هرگز اسیری بهتر از خُبیب ندیده‌ام، و به خدا سوگند که روزی او را دیدم که خوشهٔ انگور در دست داشت و

می‌خورد، در حالی که (در زنجیر) آهنین بسته شده بود و در مکه هیچ میوه‌ای نبود. دختر حارث می‌گفت: آن روزی‌ای بود که خداوند به خُبیب ارزانی داشته بود. چون خُبیب را از زمین حَرَم (مکه) بیرون آوردند تا او را در حِل (بیرون حَرَم) بکشند. خُبیب بدیشان گفت: مرا بگذارید تا دو رکعت نماز بگزارم، او را گذاشتند. وی دو رکعت نماز گزارد و سپس گفت: به خدا سوگند اگر آن را حمل بر ترس من نمی‌کردید بیشتر نماز می‌گزاردم. و بعد گفت: بارالها، هر یک از ایشان را از بیخ و بن برکن، و یکی را پس از دیگری بکش و هیچ یک از ایشان را باقی مگذار و سپس این شعر را خواند.

و چه باک دارم در حالی که مسلمان کشته می‌شوم

که در کدام پهلو مرگم در راه خدا صورت گیرد.

و این مرگ من برای خشنودی ذات خدا است و اگر بخواهد بر مفاصل اندامهای فروپاشیدهٔ من برکت می‌دهد. سپس ابوسَرْوَعه عُقْبه بن حارث برخاست و به سوی وی رفت و او را کشت. خُبیب بود که ادای نماز را برای هر مسلمانی که برای کشتن در بند بود، سنّت گردانید (تا قبل از مرگ نماز بگزارد.)

روزی که مرگ این جماعت فرارسید، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاران خویش را از حالات ایشان خبر داد. کسانی از (کفار) قریش، آنگاه که از کشتن عاصم بن ثابت اطلاع یافتند، کسی را فرستادند تا چیزی از

جسد وی را بیاورد. تا بدان او را شناسایی نمایند (و اطمینان یابند.) در حالی که عاصم یکی از بزرگان قریش را کشته بود. خداوند برای عاصم سایبانی از زنبور فرستاد و زنبورها او را از شر فرستادگان قریش در امان داشتند و قدرت نیافتند که چیزی از جسد وی قطع کنند. کعب بن مالک گفته است: گفته‌اند: (جمعی از شرکت در غزوهٔ تبوک تخلف کرده بودند، که از آن جمله‌اند) مراره بن ربیع العَمری و هِلال بن اُمیّه الواقفی، دو مردی صالح که در غزوهٔ بدر حاضر شده‌اند.

۳۹۹۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ذُكِرَ لَهُ: أَنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ، وَكَانَ بَدْرِيّاً، مَرِضَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، فَرَكِبَ إِلَيْهِ بَعْدَ أَنْ تَعَالَى النَّهَارُ، وَاقْتَرَبَتِ الْجُمُعَةُ، وَتَرَكَ الْجُمُعَةَ.

۳۹۹۰ ـ از نافع روایت است که برای ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفته شد که سعید بن زید بن نُفیل که از اهل بدر بود در روز جمعه مریض شد. ابن عمر پس از آنکه روز بلند شد (برای عیادت او) سواره راهی شد. وقت نماز جمعه نزدیک شد و او نماز جمعه را ترک کرد.

۳۹۹۱ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ اللهِ ابْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ أَبَاهُ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الأَرْقَمِ الزُّهْرِيِّ: يَأْمُرُهُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَى سُبَيْعَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ الأَسْلَمِيَّةِ، فَيَسْأَلَهَا عَنْ حَدِيثِهَا، وَعَمَّا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ حِينَ اسْتَفْتَتْهُ. فَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الأَرْقَمِ، إِلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ يُخْبِرُهُ: أَنَّ سُبَيْعَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ سَعْدِ بْنِ خَوْلَةَ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْراً، فَتُوُفِّيَ عَنْهَا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَهِيَ حَامِلٌ، فَلَمْ تَنْشَبْ أَنْ وَضَعَتْ حَمْلَهَا بَعْدَ وَفَاتِهِ. فَلَمَّا تَعَلَّتْ مِنْ نِفَاسِهَا تَجَمَّلَتْ لِلْخُطَّابِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا أَبُو السَّنَابِلِ بْنُ بَعْكَكٍ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ، فَقَالَ لَهَا: مَا لِي أَرَاكِ

۳۹۹۱ ـ از ابن شهاب روایت است که عُبیدالله بن عبدالله ابن عُتبه گفت: پدر او (عبدالله بن عُتبه) به عمر بن عبدالله بن ارقم الزُهری نوشت که نزد سُبیعه بنت حارث اَسلَمی برود و از حدیث وی سؤال کند، از آنچه هنگام طلب فتوا، رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفته است. عمر بن عبدالله بن اَرْقم، به عبدالله بن عُتبه نوشت و به او خبر داد که: همانا سُبیعه بنت حارث او را خبر داده است که: وی زن سعد بن خَوْله بوده و سعد از قبیلهٔ بنی عامر بن لؤی بوده و او در زمرهٔ کسانی است که در غزوهٔ بدر حاضر شده است و سپس در سال حجه‌الوداع

تَجَمَّلْتِ لِلْخُطَّابِ ، تُرَجِّينَ النِّكَاحَ ، فَإِنَّكِ وَاللَّهِ مَا أَنْتِ بِنَاكِحٍ حَتَّى تَمُرَّ عَلَيْكِ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ . قَالَتْ سُبَيْعَةُ : فَلَمَّا قَالَ لِي ذَلِكَ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي حِينَ أَمْسَيْتُ ، وَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَأَفْتَانِي بِأَنِّي قَدْ حَلَلْتُ حِينَ وَضَعْتُ حَمْلِي ، وَأَمَرَنِي بِالتَّزَوُّجِ إِنْ بَدَا لِي .

تَابَعَهُ أَصْبَغُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : وَسَأَلْنَاهُ فَقَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ ثَوْبَانَ ، مَوْلَى بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ إِيَاسِ بْنِ الْبُكَيْرِ ، وَكَانَ أَبُوهُ شَهِدَ بَدْرًا ، أَخْبَرَهُ . [انظر : ۵۳۱۹ ، أخرجه مسلم: ۱۴۸۴]

که سُبَیْعه، آبستن بوده، شوهرش سعد وفات کرد و آنگاه که از نفاس پاک شد، خود را برای خواستگاران آراسته کرد. اَبو سَنابل بن بَعْکک، مردی از قبیلهٔ بنی عبدالدّار نزدش آمد و به او گفت: چه حال است که تو را می‌بینم خود را برای خواستگاران آراسته‌ای و تمایل به ازدواج داری، به خدا سوگند که ازدواج نخواهی کرد تا آنکه چهار ماه و ده روز (پس از مرگ شوهر) بر تو بگذرد. سُبَیعه گفت: چون ابوسنابل این موضوع را به من گفت. من جامه‌ام را پوشیدم و شامگاه نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و در این باره از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت به من فتوی داد که پس از وضع حمل از عدت برآمدم و مرا به ازدواج امر فرمود، اگر رضایت داشته باشم. متابعت کرده است (لیث راوی را) اَصْبَغ، از ابن وَهب، از یونس. و لیث گفته است: حدیث کرده است مرا یونس از ابن شهاب و از وی پرسیدیم گفت: خبر داده است مرا عبدالرحمن بن ثوبان، مولی بنی عامر بن لُؤی اینکه: همانا محمد بن اِیاس بن بُکیر خبر داده که پدرش (اِیاس بن بُکیر) در غزوهٔ بدر حاضر شده است.

۱۱- باب : شُهُودِ الْمَلَائِكَةِ بَدْرًا

باب ـ ۱۱ حاضر شدن فرشتگان در غزوهٔ بدر

۳۹۹۲ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ ، قَالَ : جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ ؟ قَالَ : «مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ» .

۳۹۹۲ ـ از مُعاذ بن رفاعه بن رافع الزُرقی از پدرش که پدرش از اهل بدر بود روایت است که گفت: جبرئیل نزد پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: شما در میان خود اهل بدر را چگونه می‌بینید؟ آن حضرت

أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ، قَالَ : وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْراً مِنَ الْمَلائِكَةِ . [انظر : ۳۹۹٤]

فرمود: «از بهترین مسلمانان» یا کلمهٔ مانند آن فرمود. جبرئیل گفت: همچنین است کسانی از فرشتگان که در بَدر حاضر شده‌اند. (از بهترین فرشتگانند)

۳۹۹۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ ، وَكَانَ رِفَاعَةُ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ ، وَكَانَ رَافِعٌ مِنْ أَهْلِ الْعَقَبَةِ ، فَكَانَ يَقُولُ لابْنِهِ : مَا يَسُرُّنِي أَنِّي شَهِدْتُ بَدْراً بِالْعَقَبَةِ ، قَالَ : سَأَلَ جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ بِهَذَا .

۳۹۹۳ ـ از یحیی، از مُعاذ بن رفاعه بن رافع روایت است که رِفاعه از اهل بَدر بود و رافع از اهل عَقَبه بود[1] و به پسر خود (رفاعه) می‌گفت: مرا خشنود نمی‌سازد که عوض عَقَبه، در بَدر حاضر می‌بودم. مُعاذ گفت: جبرئیل همین (مضمون حدیث فوق) را از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد.

۳۹۹٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى : سَمِعَ مُعَاذَ بْنَ رِفَاعَةَ : أَنَّ مَلَكاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ : نَحْوَهُ .

وَعَنْ يَحْيَى : أَنَّ يَزِيدَ بْنَ الْهَادِ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ كَانَ مَعَهُ يَوْمَ حَدَّثَهُ مُعَاذٌ هَذَا الْحَدِيثَ ، فَقَالَ يَزِيدُ : فَقَالَ : مُعَاذٌ : إِنَّ السَّائِلَ هُوَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ . [راجع : ۳۹۹۲]

۳۹۹٤ ـ از یحیی روایت است که از مُعاذ بن رفاعه شنیده است که گفت: همانا فرشتهٔ از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد: مانند حدیث مذکور. و روایت است از یحیی که یزید بن الهاد او را خبر داده است که: روزی که معاذ این حدیث را می‌گفته است، یزید با وی بوده است. یزید گفت: معاذ گفت: همانا سؤال کننده جبرئیل علیه‌السلام بوده است.

۳۹۹۵ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ : « هَذَا جِبْرِيلُ ، آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ » . [انظر : ٤٠٤١]

۳۹۹۵ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز بدر گفت: «این جبرئیل است که سر اسپ خود را گرفته است که بر آن‌افزار جنگی است.»

١٢- بابٌ :

باب ـ ۱۲

۳۹۹٦ - حَدَّثَنِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : مَاتَ أَبُو زَيْدٍ ، وَلَمْ يَتْرُكْ عَقِباً ، وَكَانَ بَدْرِيّاً .

۳۹۹٦ ـ از سعید، از قتاده روایت است که

[1] رافع از آن جماعهٔ از انصار بود که قبل از هجرت آن حضرت شش نفری ایمان آورد و سال دیگر در جمع دوازده نفری و سال بعد در جمع هفتاد نفری نزد آن حضرت حضور یافت. (تیسیرالقاری)

انس(رضی‌الله عنه) گفت: اَبو زَیْد مرد و از خود فرزندی نگذاشت، او بَدری بود.

۳۹۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ خَبَّابٍ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ بْنَ مَالِكٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَهْلُهُ لَحْمًا مِنْ لُحُومِ الأَضْحَى ، فَقَالَ : مَا أَنَا بِآكِلِهِ حَتَّى أَسْأَلَ ، فَانْطَلَقَ إِلَى أَخِيهِ لأُمِّهِ - وَكَانَ بَدْرِيًّا - قَتَادَةَ بْنِ النُّعْمَانِ ، فَسَأَلَهُ فَقَالَ : إِنَّهُ حَدَثَ بَعْدَكَ أَمْرٌ، نَقْضٌ لِمَا كَانُوا يُنْهَوْنَ عَنْهُ مِنْ أَكْلِ لُحُومِ الأَضْحَى بَعْدَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ . [انظر : ۵۵۶۸] .

۳۹۹۷ ـ از قاسم بن محمد، از ابن خَبّاب روایت است که گفت: ابوسعید بن مالک الخُدری(رضی‌الله عنه) را دیدم که از سفر آمد و اهل خانه‌اش مقداری از گوشت قربانی عید قربان را به وی عرضه کرد. او گفت: من آن را نمی‌خورم تا آنکه بپرسم. وی به سوی برادر مادری خود رفت - که بدری بود،- قتاده بن نُعمان. و سؤال کرد. وی گفت: همانا، پس از تو حکمی نو آمده که ناسخ آن است که منع شده بودند گوشت قربانی را پس از سه روز نخورند.

۳۹۹۸- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ الزُّبَيْرُ : لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عُبَيْدَةَ بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ، وَهُوَ مُدَجَّجٌ ، لا يُرَى مِنْهُ إِلا عَيْنَاهُ ، وَهُوَ يُكْنَى أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ ، فَقَالَ أَنَا أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ ، فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ بِالْعَنَزَةِ فَطَعَنْتُهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ .

قَالَ هِشَامٌ : فَأُخْبِرْتُ أَنَّ الزُّبَيْرَ قَالَ : لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلِي عَلَيْهِ ، ثُمَّ تَمَطَّأْتُ ، فَكَانَ الْجَهْدَ أَنْ نَزَعْتُهَا وَقَدِ انْثَنَى طَرَفَاهَا .

قَالَ عُرْوَةُ : فَسَأَلَهُ إِيَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَاهُ ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا ، ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ ، فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا إِيَّاهُ عُمَرُ فَأَعْطَاهُ ، إِيَّاهَا فَلَمَّا قُبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا ، ثُمَّ طَلَبَهَا عُثْمَانُ مِنْهُ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا ، فَلَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَلِيٍّ ، فَطَلَبَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ .

۳۹۹۸ ـ از هِشام بن عُروه روایت است که پدرش گفت: زُبیر گفت: عُبیده بن سعید بن عاص را در روز بدر ملاقات کردم، وی چنان سراپا مسلح بود که به جز چشمانش دیده نمی‌شد و خود را ابوُذات الکرش کنیت می‌کرد و گفت: منم ابوذات الکرش و من با نیزه بر وی حمله کردم و بر چشمش زدم، وی هلاک شد. هِشام گفت: خبر داده شدم که زُبیر گفته است: همانا پای خود را بر وی نهادم و دست دراز کردم و به شدت نیزه را از چشمش درآوردم و دو سوی نیزه کج شده بود. عروه گفت: سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، آن نیزه را طلبید و زُبیر آن را به آن حضرت داد. آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد، زُبیر نیزه را پس گرفت، سپس ابوبکر آن نیزه را طلب کرد و زُبیر نیزه را به وی داد، چون ابوبکر وفات کرد، عمر نیزه را طلب کرد. زُبیر

نیزه را به وی داد و زمانی که عمر مرد، زُبیر نیزه را پس گرفت. پس از آن عثمان نیزه را از وی طلبید و زُبیر نیزه را به او داد و چون عثمان کشته شد، نیزه به دست اولاد علی افتاد. عبدالله بن زبیر نیزه را طلبید و با وی تا آنگاه که کشته شد، بود.

۳۹۹۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ ، عَائِذُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « بَايِعُونِي » . [راجع : ۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۹ مطولاً].

۳۹۹۹ ـ از عائذ الله بن عبدالله روایت است که گفت: همانا عُباده بن صامت، در بدر حاضر شده است، همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «با من بیعت کنید.»

۴۰۰۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ أَبَا حُذَيْفَةَ ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، تَبَنَّى سَالِمًا ، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَخِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ ، وَهُوَ مَوْلًى لِامْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، كَمَا تَبَنَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا ، وَكَانَ مَنْ تَبَنَّى رَجُلًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ ﴾ . فَجَاءَتْ سَهْلَةُ النَّبِيَّ ﷺ : فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [انظر : ۵۰۸۸ . أخرجه مسلم : ۱۴۵۳ ، بقطعة « سهلة » مطولاً وبذكر الرضاع].

۴۰۰۰ ـ از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) ـ همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ـ گفت: ابوحُذیفه از کسانی بود که همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در بدر حاضر شده بود. وی سالم را به فرزند خواندگی گرفت و دختر برادر خود، هند دختر ولید بن عُتبه را به نکاحش درآورد. سالِم غلام آزاده شدهٔ زنی از انصار بود، همچنانکه رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، زید را به فرزند خواندگی گرفته بود. و در جاهلیت اگر مردی کسی را به فرزندخواندگی می‌گرفت، مردم آن کس را به همان مرد نسبت می‌دادند و او از وی میراث می‌گرفت، تا آنکه خداوند این آیه را فرستاد: «پسر خواندگان را به پدرانشان نسبت دهید». (الاحزاب: ۵)[1]
سَهلَه نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد: و

۱- سهله، زن ابوحذیفه نزد آن حضرت آمد و گفت: سلام پسرخواندهٔ ابوحذیفه حالا به سن بلوغ رسیده و گاه و ناگاه به خانهٔ ما وارد می‌شد، شاید در دل ابوحذیفه وسوسه‌ای برسد، زیرا حالا این آیه نازل شده است. آن حضرت فرمود: او را از شیر خود شیر ده که بر تو حرام شود و در دل ابوحذیفه وسوسه‌ای نماند. البته شیر دادن پس از سن کودکی فقط در مذهب عایشه (رضی‌الله عنه) حرمت بار می‌آورد. (تیسیر القاری)

٤٠٠١ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ، عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ». [انظر: ٥١٤٧].

راوی حدیث آن را یاد کرده است.

٤٠٠١ ـ از خالد بن ذکوان، از ربیع بنت مُعوِّذ روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بامداد روز پس از ازادواج من، نزدم آمد و بر بسترم همان گونه که تو حالا نشسته‌ای، نشست، و دختران دایره می‌زدند و از کشته شدن پدرانشان[1] در روز بدر به نیکی یاد می‌کردند تا آنکه یکی از دختران گفت: و در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه واقع می‌شود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چنین نگویید و آنچه می‌گفتید بگویید.»[2]

٤٠٠٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو طَلْحَةَ ﷺ، صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ». يُرِيدُ التَّمَاثِيلَ الَّتِي فِيهَا الْأَرْوَاحُ. [راجع: ٣٢٢٥. أخرجه مسلم: ٢١٠٦]

٤٠٠٢ ـ از ابن شهاب از عُبیدالله ابن عبدالله بن عُتبة بن مسعود روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: ابوطلحه رضی‌الله عنه، یار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که در غزوهٔ بدر همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر شده، گفته است که همانا آن حضرت فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای که در آن سگ و صورت باشد داخل نمی‌شوند.» ابن عباس می‌گوید: مراد از آن تصاویر جاندار است.

٤٠٠٣ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ.

وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ: أَنَّ حُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنَمِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَعْطَانِي مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْخُمُسِ يَوْمَئِذٍ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتَنِيَ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، بِنْتِ النَّبِيِّ ﷺ، وَاعَدْتُ رَجُلًا صَوَّاغًا فِي بَنِي قَيْنُقَاعَ أَنْ يَرْتَحِلَ مَعِي، فَنَأْتِيَ

٤٠٠٣ ـ از زُهری روایت است که گفت: علی بن حسین به من خبر داد که حُسین ابن علی علیهما‌السلام به او گفت که علی(رضی‌الله عنه) گفت: من ماده شتری کهن سال داشتم که از غنایم جنگ بدر سهم من شده بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ماده شتری دیگر که در آن روزها از پنجم حصهٔ غنیمت خداوند

۱- در بعضی نسخ بخاری عوض «آبائهن» پدرانشان «آبائی» ضبط شده، یعنی پدران من.

۲- منع آن حضرت از جهت ناپسند نسبت دادن علم غیب، به غیر خداوند است.

بِإِذْخِرٍ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَبِيعَهُ مِنَ الصَّوَّاغِينَ، فَنَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِي، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لِشَارِفَيَّ مِنَ الأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِبَالِ، وَشَارِفَايَ مُنَاخَانِ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، حَتَّى جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ، فَإِذَا أَنَا بِشَارِفَيَّ قَدْ أُجِبَّتْ أَسْنِمَتُهَا، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا، وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنَيَّ حِينَ رَأَيْتُ الْمَنْظَرَ، قُلْتُ: مَنْ فَعَلَ؟ هَذَا قَالُوا: فَعَلَهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الأَنْصَارِ، عِنْدَهُ قَيْنَةٌ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَتْ فِي غِنَائِهَا: أَلاَ يَا حَمْزَ لِلشُّرُفِ النِّوَاءِ، فَوَثَبَ حَمْزَةُ إِلَى السَّيْفِ، فَأَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا، وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا، وَأَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قَالَ عَلِيٌّ: فَانْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، وَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ الَّذِي لَقِيتُ، فَقَالَ: «مَا لَكَ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتَيَّ، فَأَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا، وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا، وَهَا هُوَ ذَا فِي بَيْتٍ مَعَهُ شَرْبٌ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِرِدَائِهِ فَارْتَدَى، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ ابْنُ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَطَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يَلُومُ حَمْزَةَ فِيمَا فَعَلَ، فَإِذَا حَمْزَةُ ثَمِلٌ، مُحْمَرَّةٌ عَيْنَاهُ، فَنَظَرَ حَمْزَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى رُكْبَتِهِ، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ حَمْزَةُ: وَهَلْ أَنْتُمْ إِلاَّ عَبِيدٌ لأَبِي؟ فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ ثَمِلٌ، فَنَكَصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقِبَيْهِ الْقَهْقَرَى، فَخَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ. [راجع: ۲۰۹۸. اخرجه مسلم: ۱۹۷۹].

به او داده بود، به من بخشید. چون خواستم با فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ازدواج کنم با مرد آهنگری از قبیلهٔ بنی قِینقاع وعده گذاشتم که با من برود و کاه اِذْخر بیاوریم تا آن را به آهنگران بفروشیم و در محفل عروسی خود از پول آن استفاده کنم. در اثنای آنکه ما پالان و جوال و ریسمان برای شتران تهیّه می‌کردیم. شتران من در پهلوی خانهٔ مردی از انصار بسته شده بود، تا آنکه آماده کردیم آنچه آماده شد. ناگاه دیدم که کوهانهای شتران بریده شده و پهلوهایشان شکافته شده و جگرهایشان براورده شده است. با دیدن این صحنه نتوانستم از گریه خودداری کنم. گفتم: این کار را کی کرده است؟ گفتند: حَمزه بن عبدالمطلّب کرده و او در میان شرابخواران انصار در همین خانه است، و زنی سراینده و همراهانش نزد وی‌اند، زن سراینده در سرود خود گفته است: آگاه باش ای حمزه، از شتران فربه چیزی بیاور. حمزه (با شنیدن آن) به سوی شمشیر خود شتافت و کوهانهای شتران را قطع کرد و پهلوهایشان را شکافت و از جگرهایشان گرفت.

علی گفت: راهی شدم تا آنکه نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم در حالی که نزد وی زید بن حارثه بود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آنچه را بدان مواجه شده بودم، دانست و فرمود: «تو را چه شده است؟» گفتم: یا رسول‌الله، همچون امروز، روزی ندیده بودم. حمزه بر شتران من حمله کرده و کوهانهایشان را قطع کرده و پهلوهایشان را شکافته و او هنوز در خانه‌ای

است که با وی شرابخواران‌اند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ردای خود را طلب کرد و آن را پوشید و راهی شد. من و زید بن حارثه از پی وی روان شدیم تا آنکه به همان خانه رسید که حمزه در آن بود. آن حضرت از وی اجازهٔ ورود خواست. حمزه اجازه داد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ملامت کردن حمزه به خاطر آنچه کرده بود آغاز کرد. حمزه که مست بود و دو چشمش سرخ شده بود، به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نگریست، سپس نگاه خود را بلند کرد و به سوی زانوهای آن حضرت نگریست، سپس نظر خود را بلند کرد و به سوی روی آن حضرت نگریست و پس از آن حمزه گفت: آیا شما به جز غلامان پدر من هستید؟ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دریافت که وی مست است. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به عقب پس پس آمد و از آنجا برآمد. و ما نیز همراه وی برآمدیم.

٤٠٠٤ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ قَالَ : أَنْفَذَهُ لَنَا ابْنُ الْأَصْبَهَانِيِّ : سَمِعَهُ مِنِ ابْنِ مَعْقِلٍ : أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَبَّرَ عَلَى سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ ، فَقَالَ : إِنَّهُ شَهِدَ بَدْراً .

۴۰۰۴ ـ از ابن عُیینه روایت است که گفت: ابن اصفهانی برای ما فرستاد، آنچه از ابن مَعْقِل شنیده بود که علی(رضی‌الله عنه) بر جنازهٔ سَهل بن حُنَیف تکبیر گفت و سپس گفت که وی در بدر حاضر شده است.[1]

٤٠٠٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ، حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ شَهِدَ بَدْراً ، تُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ ، قَالَ عُمَرُ : فَلَقِيتُ عُثْمَانَ ابْنَ عَفَّانَ ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ ، فَقُلْتُ : إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ

۴۰۰۵ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که وی از ابن عمر(رضی‌الله عنهما) شنیده که می‌گفت: آنگاه که حَفْصَه بنت عمر از شوهر

۱- سهل بن حنیف انصاری در سال ۳۸ هجری در ایام خلافت علی(رضی‌الله عنه) در کوفه مرد. علی(رضی‌الله عنه) بر وی نماز گزار و تکبیر گفت. تعدا تکبیرات در این حدیث نیامده است. در روایت دیگر از ابوذر، پنج تکبیر است. مولف بخاری در کتاب تاریخ، شش تکبیر آورده. چون حاضران به علی(رضی‌الله عنه) گفتند که چرا بر جنازه‌اش بیش از چهار تکبیر گفتی. گفت: وی در بدر حاضر شده است. اجماع آن است که زیاده بر چهار تکبیر نباید گفت (تیسیر القاری)

عُمَرَ ، قال : سَأَنْظُرُ في أمري ، فَلَبِثْتُ لَيالِيَ ، فَقال : قَدْ بَدا لي أنْ لا أتزَوَّجَ يَوْمي هَذا . قال عُمَرُ : فَلَقيتُ أبا بَكْرٍ ، فَقُلْتُ : إنْ شِئْتَ أنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ ، فَصَمَتَ أبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إلَيَّ شَيْئًا ، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أوْجَدَ مِنِّي عَلى عُثْمانَ ، فَلَبِثْتُ لَيالِيَ ثُمَّ خَطَبَها رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأنْكَحْتُها إيَّاهُ ، فَلَقِيَني أبُو بَكْرٍ فَقال : لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ فَلَمْ أرْجِعْ إلَيْكَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : فَإنَّهُ لَمْ يَمْنَعْني أنْ أرْجِعَ إلَيْكَ فيما عَرَضْتَ ، إلا أنِّي قَدْ عَلِمْتُ أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَها ، فَلَمْ أكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَوْ تَرَكَها لَقَبِلْتُها . [انظر : ۵۱۲۲ ﻫ ، ۵۱۲۹ ﻫ ، ۵۱۴۵ ﻫ ، وانظر في النكاح ، باب ۴۰] .

خود خُنَیس بن حُذافه سَهْمی بیوه شد در حالی که او از یاران رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود که در بدر حاضر شده و در مدینه وفات کرده بود. عمر گفت: عثمان بن عفّان را ملاقات کردم و حَفْصَه را بر وی عرضه کردم و گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصه بنت عمر را برای تو نکاح می‌کنم. گفت: در این مورد فکر می‌کنم. شبی چند انتظار کشیدم. وی گفت: بر آن شدم که اکنون ازدواج نکنم. عمر گفت: با ابوبکر ملاقات کردم و به او گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصه بنت عمر را برای تو نکاح کنم. ابوبکر، خاموش ماند و پاسخی به من نداد. من بر وی نسبت به عثمان بیشتر خشمگین شدم. شبی چند انتظار کشیدم. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خواستگار وی شد. او را به نکاح آن حضرت در آوردم. سپس ابوبکر مرا دید و گفت: شاید بر من خشمگین شده باشی آن‌گاه که حفصه را بر من عرضه کردی و من پاسخی به تو ندادم. گفتم: آری. گفت: همانا آنچه مرا بازداشت در آنچه به من عرضه کردی که به پاسخت چیزی بگویم، آن است که دانسته بودم، رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) موضوع حَفْصه را یاد کرده است (مایل به ازدواج با اوست) و من نمی‌خواستم که راز رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را فاش نمایم. اگر آن حضرت از وی می‌گذشت، من او را می‌پذیرفتم.

۴۰۰۶ - حَدَّثَنا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزيدَ : سَمِعَ أبا مَسْعُودٍ البَدْرِيَّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « نَفَقَةُ الرَّجُلِ عَلى أهْلِهِ صَدَقَةٌ » . [راجع : ۵۵ ، أخرجه مسلم : ۱۰۰۲ باختلاف]

۴۰۰۶ ـ از ابومسعود بدری روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نفقه کردن مرد بر زن و فرزندش صدقه است.»

٤٠٠٧ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ يُحَدِّثُ عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ فِي إِمَارَتِهِ : أَخَّرَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ الْعَصْرَ ، وَهُوَ أَمِيرُ الْكُوفَةِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو مَسْعُودٍ عُقْبَةُ بْنُ عَمْرٍو الأَنْصَارِيُّ ، جَدُّ زَيْدِ بْنِ حَسَنٍ ، شَهِدَ بَدْرًا ، فَقَالَ : لَقَدْ عَلِمْتَ : نَزَلَ جِبْرِيلُ فَصَلَّى ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَمْسَ صَلَوَاتٍ ، ثُمَّ قَالَ : «هَكَذَا أُمِرْتُ» .

كَذَلِكَ كَانَ بَشِيرُ بْنُ أَبِي مَسْعُودٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ .

[راجع : ٥٢١]

٤٠٠٧ ـ از شُعَیْب روایت است که زُهری گفت: از عُروه بن زُبیر شنیدم که با عمر بن عبدالعزیز در زمان امارت او (در مدینه) صحبت می‌کرد اینکه: مُغیره بن شُعبه نماز عصر را تأخیر کرد در حالیکه امیر کوفه بود، ابومسعود عُقْبه بن عمرو انصاری جدّ زید بن حسن که در بدر حاضر شده بود، نزد وی آمد و گفت: به تحقیق دانسته‌ای که: جبرئیل فرود آمد و نماز گزارد، و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پنج نماز گزارد. سپس جبرئیل (به آن حضرت گفت): من مأمور شده‌ام که چنان نماز بگزارم.»[1]

عروه می‌گوید: بشیر بن ابی مسعود از پدر خود همچنین روایت می‌کرد.

٤٠٠٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «الآيَتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ» .

قَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : فَلَقِيتُ أَبَا مَسْعُودٍ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ ، فَسَأَلْتُهُ فَحَدَّثَنِيهِ . [انظر: ٥٠٠٨، ٥٠٠٩، ٥٠٤٠، ٥٠٥١ . أخرجه مسلم: ٨٠٧، ٨٠٨]

٤٠٠٨ ـ از عَلْقَمه روایت است که ابومسعود بدری(رضی‌الله عنه) گفت: «دو آیهٔ آخر سورهٔ البقره را هر که در شب بخواند، برایش بسنده است.»

عبدالرحمن گفته است: ابومسعود را در حالی ملاقات کردم که کعبه را طواف می‌کرد (دربارهٔ حدیث مذکور) از وی سؤال کردم، و او آن را برای من بیان کرد.

٤٠٠٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ : أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأَنْصَارِ : أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ٤٢٤ . أخرجه مسلم :٣٣ المساجد «٢٦٣»] .

٤٠٠٩ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: محمود بن ربیع مرا خبر داده است که: عِتبان بن مالک که از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بوده از آن کسانی از انصار است که در بَدر حاضر شده است، همانا نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمد.

٤٠١٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ، هُوَ ابْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : ثُمَّ سَأَلْتُ الْحُصَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، وَهُوَ أَحَدُ بَنِي سَالِمٍ ، وَهُوَ مِنْ سَرَاتِهِمْ ، عَنْ

٤٠١٠ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: سپس در مورد حدیث محمود بن ربیع که از

۱- یعنی هر یک از این پنج نماز در وقت معینه‌اش باید ادا شود.

حَديث مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ ، عَنْ عِتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ ، فَصَدَّقَهُ .
[راجع: ٤٢٤ ـ أخرجه مسلم: ٣٣ المساجد (٢٦٣)].

٤٠١١ ـ حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَكْبَرِ بَنِي عَدِيٍّ ، وَكَانَ أَبُوهُ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ عُمَرَ اسْتَعْمَلَ قُدَامَةَ بْنَ مَظْعُونٍ عَلَى الْبَحْرَيْنِ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا ، وَهُوَ خَالُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَحَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا .

٤٠١٢ ، ٤٠١٣ ـ حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَنَّ سَالِمَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ قَالَ : أَخْبَرَ رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ : أَنَّ عَمَّيْهِ ، وَكَانَا شَهِدَا بَدْرًا ، أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ . قُلْتُ لِسَالِمٍ : فَتُكْرِيهَا أَنْتَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، إِنَّ رَافِعًا أَكْثَرَ عَلَى نَفْسِهِ . [راجع: ٢٣٣٩. أخرجه مسلم: برقم ١٥٤٧ (١١٢) وبرقم ١٥٤٨ باختلاف].

٤٠١٤ ـ حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ اللَّيْثِيَّ قَالَ : رَأَيْتُ رِفَاعَةَ بْنَ رَافِعٍ الأَنْصَارِيَّ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا .

٤٠١٥ ـ حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ وَيُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَمْرَو بْنَ عَوْفٍ ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلاَءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي

عِتبان بن مالک روایت کرده از حُصین بن محمد که یکی از بنی سالم و یکی از بزرگانشان است سؤال کردم و وی او را تصدیق کرد.

۴۰۱۱ ـ از عبدالله بن عامر بن ربیعه که یکی از بزرگان بنی عدی است و پدر وی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در بدر حاضر شده بود، روایت است اینکه: عمر بن خطّاب قُدامَه بن مظعون را عامل بحرین گمارد و او در بدر حاضر شده بود، و قُدامه خالو (ماما)ی عبدالله بن عُمَر و حَفْصه(رضی‌الله عنهما) است.

۴۰۱۲، ۴۰۱۳ ـ از زُهری روایت است که سالم بن عبدالله او را خبر داده است که: رافع بن خَدیج به عبدالله بن عمر گفت: که هر دو عموی وی (ظهیر و مظهر) که در بَدْر حاضر شده‌اند، گفته‌اند: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از کرایه دادن زمین زراعی منع کرده است. من به سالم گفتم: تو خود به کرایه می‌دهی. گفت: آری. رافع در بسا موارد از خود گفته است.

۴۰۱۴ ـ از حُصَین بن عبدالرحمن روایت است که گفت: از عبدالله بن شدّاد بن الهاد یثی، شنیدم که گفت: رِفاعه بن رافع انصاری را دیدم و از کسانی است که او در بدر حاضر شده است.

۴۰۱۵ ـ از زُهری روایت است که عُروه بن زبیر او را خبر داده است که مِسوَر بن مَخْرمه به او گفت: همانا عَمرو بن عَوْف که هم پیمان عامر بن لُؤی بود، همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در بدر حاضر شده و گفته است: همانا رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ابوعبیده بن جرّاح را به بحرین فرستاد تا جزیهٔ آنجا را بیاورد. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با مردم

عُبَيْدَةَ ، فَوَافَوْا صَلاَةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا انْصَرَفَ تَعَرَّضُوا لَهُ ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : «أَظُنُّكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَيْءٍ» . قَالُوا : أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ ، فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ ، وَلَكِنِّي أَخْشَى أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا ، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا ، وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ» . [أخرجه مسلم : ٢٩٦١].

بحرین مصالحه کرد و علاء بن حَضْرَمی را برایشان امیر گردانیده بود. سپس ابوعُبیده با مال بحرین آمد و انصار که از آمدن ابوعبیده شنیدند، نماز صبح را با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ادا کردند. چون آن حضرت نماز را تمام کرد، آنها خویشتن را بر وی عرضه کردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با دیدن ایشان تبسم کرد و سپس گفت: «گمان می‌کنم که شنیده‌اید ابوعبیده چیزی آورده است.» گفتند: آری یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «خوش باشید و بدانچه شما را شادمان می‌کند امیدوار باشید، به خدا سوگند که از فقر شما نمی‌ترسم ولیکن از آن می‌ترسم که دنیا بر شما فراخ گردد، چنانکه بر کسانی که قبل از شما بودند فراخ گردیده بود و شما بدان رغبت و زیاده‌روی کنید، چنان‌که آنان در آن رغبت و زیاده‌روی کردند و شما را هلاک کند چنانکه آنها را هلاک کرد.»

٤٠١٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ كُلَّهَا . [راجع : ٣٢٩٧ . أخرجه مسلم : ٢٢٣٣ ، مع الحديث الآتي].

٤٠١٦ ـ از حریر بن حازم روایت است که نافع گفت: همانا، ابن عمر(رضی‌الله عنهما) همهٔ مارها را می‌کشت.

٤٠١٧ - حَتَّى حَدَّثَهُ أَبُو لُبَابَةَ الْبَدْرِيُّ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ قَتْلِ جِنَّانِ الْبُيُوتِ ، فَأَمْسَكَ عَنْهَا . [راجع : ٣٢٩٧ . أخرجه مسلم : ٢٢٣٣ ، مع الحديث السابق] .

٤٠١٧ ـ تا آنکه ابولُبابَه، بدری به او گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از کشتن مارهای خانگی منع کرده است. سپس ابن عمر از کشتن آنها دست کشید.

٤٠١٨ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ : قَالَ : ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا : ائْذَنْ لَنَا فَلْنَتْرُكْ لاِبْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ ، قَالَ : «وَاللَّهِ لاَ تَذَرُونَ مِنْهُ دِرْهَمًا» . [راجع : ٢٥٣٧] .

٤٠١٨ ـ از موسی بن عُقْبَه روایت است که ابن شهاب گفت: انس بن مالک به ما گفت: مردانی از انصار (که از اهل بدر بودند) از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواستند و گفتند: «به ما اجازه ده‌که از فدیهٔ خواهر زادهٔ خویش،

يعنی عباس (كه در جنگ بدر اسير شده است) درگذريم. آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند كه درهمی از وی درنمی‌گذريد.»

٤٠١٩ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيٍّ، عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ، حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ، ثُمَّ الْجُنْدَعِيُّ: أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ الْمِقْدَادَ بْنَ عَمْرٍو الْكِنْدِيَّ، وَكَانَ حَلِيفًا لِبَنِي زُهْرَةَ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ فَقَالَ: أَسْلَمْتُ لِلَّهِ، أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقْتُلْهُ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ: ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا؟ فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ». [انظر: ٦٨٦٥. أخرجه مسلم: ٩٥].

٤٠١٩ - از برادرزادهٔ ابن شهاب از عموی وی (ابن شهاب) روايت است كه گفت: عطاء بن يزيد لَيثی، سپس جُندعی به من گفت كه همانا عُبيدالله بن عدی بن خيار او را خبر داده است كه: مِقداد بن عَمْرو كِندی كه هم پيمان بنی زُهره است و از كسانی است كه با رسول‌الله(صلی‌الله عليه وسلم) در بدر حاضر شده، گفته است: وی به رسول‌الله(صلی‌الله عليه وسلم) گفت: چه حكم می‌كنی در موردی كه با مردی از كافران مواجه شدم و با هم نبرد كرديم و او با شمشير بر دست من زند و آن را قطع كند و سپس از ترس من به درختی پناه ببرد و بگويد: به خداوند تسليم شدم (مسلمان شدم). آيا او را پس از آنكه چنان گفته است بكشم يا رسول‌الله. رسول‌الله(صلی‌الله عليه وسلم) فرمود: «او را نكش.» وی گفت: يا رسول‌الله، او يكی از دستان مرا قطع كرده است، سپس، پس از آنكه دست مرا قطع كرد آن كلمه را گفته است. رسول‌الله(صلی‌الله عليه وسلم) گفت: «او را نكش، اگر او را بكشی او به منزلت تو است پيش از آنكه او را بكشی، و تو به منزلت وی هستی قبل از آنكه آن كلمه را گفته باشد.»[1]

٤٠٢٠ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ: «مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ». فَانْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَدَ، فَقَالَ: أَنْتَ أَبَا جَهْلٍ؟

٤٠٢٠ - از سليمان تَيمی روايت است كه انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله عليه وسلم) در روز بدر فرمود: «كيست كه ببيند

١- قبل از آن كه آن كلمه را گفته است كافر بوده و خون وی مباح بوده است و تو كه پس از مسلمان شدن او را می‌كشی به قصاص می‌رسی و خونت مباح است.

قال ابنُ عُليّةَ : قال سُليمانُ : هكذا قالها أنسٌ ، قال: أنتَ أبا جهلٍ ؟ قال : وهل فوقَ رجلٍ قتلتموه .

قال سُليمانُ : أو قال : قتلَهُ قومُهُ .

قال : وقال أبو مجلزٍ : قال أبو جهلٍ : فلو غيرُ أكّارٍ قتلني . [راجع : ۳۹۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۰]

ابوجهل را چه واقع شده است؟» ابن مسعود راهی شد و دریافت که پسران عَفْراء او را زده‌اند و به دم مرگ رسیده است. و او را گفت: آیا تو ابوجهل هستی؟ ابن عُلَیَّه گفته است: سلیمان گفت: و انس همچنین همین طور گفته است که گفت: آیا تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا برتر از وی مردی هست که او را کشته‌اید. سلیمان گفت: یا (اباجهل چنین) گفت: که او را قوم او کشته‌اند. و ابومجلز گفته است: کاش غیر زراعت پیشه‌گان مرا می‌کشتند.

۴۰۲۱ - حدّثنا موسى : حدّثنا عبدُالواحد : حدّثنا معمرٌ، عن الزُّهريِّ ، عن عُبيدِاللّه بنِ عبدِاللّه : حدّثني ابنُ عبّاسٍ ، عن عُمرَ رضي الله عنهم : لمّا تُوفّي النّبيُّ ﷺ قلتُ لأبي بكرٍ : انطلقْ بنا إلى إخوانِنا من الأنصارِ ، فلقينا منهم رجلانِ صالحانِ شهدا بدرًا .

فحدّثتُ به عُروةَ بنَ الزُّبيرِ ، فقال : هما عُويمُ بنُ ساعدةَ ومعنُ بنُ عديٍّ . [راجع: ۲۴۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۱، بقطعة ليست في هذه الطريق].

۴۰۲۱ ـ از زُهری روایت است که عُبیدالله بن عبدالله گفت: ابن عبّاس مرا گفت که عمر رضی‌الله عنهم گفته است: زمانی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد، به ابوبکر گفتم: بیا با ما که به سوی برادران انصاری خود برویم. دو مرد از انصار ما را ملاقات کردند که در بدر حاضر شده بودند. عبیدالله می‌گوید: این موضوع را به عُروه بن زُبیر گفتم: وی گفت: آن دو نفر عُوَیم بن ساعده و مَعْن بن عِدی بوده‌اند.

۴۰۲۲ - حدّثنا إسحاقُ بنُ إبراهيمَ : سمعَ مُحمّدَ بنَ فُضيلٍ ، عن إسماعيلَ ، عن قيسٍ : كانَ عطاءُ البدريّينَ خمسةَ آلافٍ خمسةَ آلافٍ وقال عُمرُ : لأُفضّلنّهم على من بعدَهم .

۴۰۲۲ ـ از اسماعیل روایت است که قیس گفت: برای کسانی که در بدر حاضر شده بودند، به هر یک سالانه پنج هزار درهم می‌دادند و عمر در زمان خلافت خود گفت: من بدری‌ها را نسبت به کسانی که پس از ایشانند بیشتر می‌دهم.

۴۰۲۳ - حدّثني إسحاقُ بنُ منصورٍ : حدّثنا عبدُالرّزّاقِ : أخبرنا معمرٌ ، عن الزُّهريِّ ، عن مُحمّدِ بنِ جُبيرٍ ، عن أبيه ، قال : سمعتُ النّبيَّ ﷺ يقرأُ في المغربِ بالطُّورِ ، وذلك أوّلَ ما وقرَ الإيمانُ في قلبي . [راجع : ۷۶۵ . أخرجه مسلم : ۴۶۳ ، مختصرا] .

۴۰۲۳ ـ از زُهری، از محمد بن جُبیر، از پدرش روایت است که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که در نماز شام سورهٔ «الطور» را می‌خواند و این بار نخست بود که ایمان دردل من جای گرفت.

٤٠٢٤ - وَعَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ: «لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا، ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلَاءِ النَّتْنَى، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ».

وَقَالَ: اللَّيْثُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: وَقَعَتِ الْفِتْنَةُ الْأُولَى - يَعْنِي مَقْتَلَ عُثْمَانَ - فَلَمْ تُبْقِ مِنْ أَصْحَابِ بَدْرٍ أَحَدًا، ثُمَّ وَقَعَتِ الْفِتْنَةُ الثَّانِيَةُ - يَعْنِي الْحَرَّةَ - فَلَمْ تُبْقِ مِنْ أَصْحَابِ الْحُدَيْبِيَةِ أَحَدًا، ثُمَّ وَقَعَتِ الثَّالِثَةُ، فَلَمْ تَرْتَفِعْ وَلِلنَّاسِ طَبَاخٌ. [راجع: ٣١٣٩].

٤٠٢٤ ـ و از زُهری، از محمد بن جُبیر بن مُطْعِم، که پدرش گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ اسیران بَدْر گفت: «اگر مُطْعِم بن عدی زنده می‌بود و سپس در مورد این گروه گندیدهٔ بدبوی نزدم شفاعت می‌کرد، به پاس خاطر او از آن‌ها در می‌گذشتم.»[1]

و لَیث از یحیی بن سعید روایت کرده که سعید بن مُسَیِّب گفت: فتنهٔ اول به وقوع پیوست یعنی کشته شدن عثمان (بن عفّان) و این (فتنه) از اصحاب بدر کسی را باقی نگذاشت (همه را کشت)، سپس فتنهٔ دوم واقع شد ـ یعنی الحَرّه[2] ـ و کسی را از اصحاب حُدَیبیه باقی نگذاشت. سپس واقعهٔ سوم رخ داد[3] و تا آنکه نیروی همگان را از بین نبرد، برطرف نشد.

٤٠٢٥ - حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قَالَ: سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ، وَعُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، كُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ، قَالَتْ: فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ فَعَثَرَتْ أُمُّ مِسْطَحٍ، فِي مِرْطِهَا، فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ: بِئْسَ مَا قُلْتِ، تَسُبِّينَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا. فَذَكَرَ حَدِيثَ الْإِفْكِ. [راجع: ٢٥٩٣. أخرجه مسلم: ٢٧٧٠، مطولاً].

٤٠٢٥ ـ از زُهری روایت است که گفت: حدیث عایشه(رضی‌الله عنها)، همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را از عُروه بن زبیر و سعید بن مُسیَّب و عَلْقمه بن وقاص، و عُبیدالله بن عبدالله شنیده‌ام، هر یک از ایشان پاره‌ای از حدیث را به من گفت: من و اُمّ مِسْطَح. آمدیم و ام مسطح در جامه‌اش لغزید و گفت: هلاک باد مسطح گفتم: سخن بدی گفتی. مردی را دشنام می‌دهی که در بدر حاضر شده است، و وی جریان تهمت را یاد کرد.

۱- یعنی بدون گرفتن فدیه ایشان را آزاد می‌کردم؛ زیرا زمانی آن حضرت از طایف برگشته بود و کافران در صدد آزار وی بودند، مُطعم بن عدی، آن حضرت را در حمایهٔ خود گرفت و چهار فرزند خود را امر کرد با شمشیرهای خویش از آن حضرت دفاع نمایند.

۲- مراد از این فتنه واقعهٔ جنگ لشکر یزید در ـ الحَرّه، نزدیک مدینه است ـ هر کسی از اهل مدینه به جنگ برآمد کشته شد و همه قتل‌عام شدند.

۳- مراد از کشته شدن عبدالله بن زبیر توسط حجاج بن یوسف یکی از فرماندهان عبدالملک خلیفهٔ اموی است که هزار تن از اولاد صحابهٔ کرام را کشت.

۴۰۲۶ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: هٰذِهِ مَغَازِي رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، فَقَالَ: رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَهُوَ يُلْقِيهِمْ: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا».

قَالَ مُوسَى: قَالَ نَافِعٌ: قَالَ عَبْدُاللّٰهِ: قَالَ: نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، تُنَادِي نَاسًا أَمْوَاتًا؟ قَالَ: رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا قُلْتُ مِنْهُمْ». [راجع: ۱۳۷۰].

قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ: فَجَمِيعُ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنْ قُرَيْشٍ، مِمَّنْ ضُرِبَ لَهُ بِسَهْمِهِ، أَحَدٌ وَثَمَانُونَ رَجُلًا، وَكَانَ عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَقُولُ: قَالَ الزُّبَيْرُ: قُسِمَتْ سُهْمَانُهُمْ، فَكَانُوا مِائَةً، وَاللّٰهُ أَعْلَمُ.

۴۰۲۶ ـ از موسی بن عُقبه روایت است که ابن شهاب (زهری) گفت: این است غزوه‌های رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (که در آن خود در آن شرکت فرمود) در چاه بدر می‌انداخت پس حدیث را یادآور شد و گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در حالی که که آنان را می‌گفت: «آیا وعدهٔ پروردگار خویش را حق یافتید؟» موسی، از نافع، از عبدالله (بن عمر) روایت کرده که گفت: بعضی از یاران آن حضرت گفتند: یا رسول‌الله، بر مردمی که مرده‌اند، بانگ می‌زنی؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «شما بدانچه گفتم، نسبت بدیشان شنواتر نیستید.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: شمار همهٔ کسانی که از قریش در جنگ بدر حاضر شده‌اند، از آنانی که بدیشان سهم غنیمت داده شده، به هشتاد و یک نفر می‌رسد. و عُروه ابن زُبیر می‌گفت: زُبیر گفت: سهم‌های (غنیمت) که به ایشان تقسیم شده، صد نفر بودند و خداوند داناتر است.

۴۰۲۷ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: ضُرِبَتْ يَوْمَ بَدْرٍ لِلْمُهَاجِرِينَ بِمِائَةِ سَهْمٍ.

۴۰۲۷ ـ از مَعمر، از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که زُبیر گفت: در روز بدر برای مهاجرین صد سهم تعیین کرده شد.

۱۳- بَابٌ: تَسْمِيَةُ مَنْ سُمِّيَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ،

باب ـ ۱۳ نام کسانی از اهل بدر(بدریان) که نامیده شده‌اند.

فِي الْجَامِعِ الَّذِي وَضَعَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَى حُرُوفِ الْمُعْجَمِ.

النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ الْهَاشِمِيُّ ﷺ.

إِيَاسُ بْنُ الْبُكَيْرِ.

بِلَالُ بْنُ رَبَاحٍ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ الْقُرَشِيِّ:

در جامعی که ابوعبدالله بر اساس حروف معجم ترتیب کرده است:

پیامبر، محمد بن عبدالله الهاشمی(صلی‌الله علیه وسلم).

اِیاس بن بُکَیْر

حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ الْهَاشِمِيُّ . حَاطِبُ بْنُ أَبِي بَلْتَعَةَ حَلِيفٌ لِقُرَيْشٍ . حَارِثَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيُّ ، قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَهُوَ حَارِثَةُ بْنُ سُرَاقَةَ ، كَانَ فِي النَّظَّارَةِ .

خُبَيْبُ بْنُ عَدِيٍّ الأَنْصَارِيُّ . خُنَيْسُ بْنُ حُذَافَةَ السَّهْمِيُّ .

رِفَاعَةُ بْنُ رَافِعٍ الأَنْصَارِيُّ . رِفَاعَةُ بْنُ عَبْدِالْمُنْذِرِ أَبُو لُبَابَةَ الأَنْصَارِيُّ .

الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ الْقُرَشِيُّ .

زَيْدُ بْنُ سَهْلٍ أَبُو طَلْحَةَ الأَنْصَارِيُّ أَبُو زَيْدٍ الأَنْصَارِيُّ .

سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ الزُّهْرِيُّ . سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ الْقُرَشِيُّ . سَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ الْقُرَشِيُّ . سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ الأَنْصَارِيُّ .

ظُهَيْرُ بْنُ رَافِعٍ الأَنْصَارِيُّ وَأَخُوهُ .

عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ الْقُرَشِيُّ . عَبْدُاللَّهِ ابْنُ مَسْعُودٍ الْهُذَلِيُّ . عُتْبَةُ بْنُ مَسْعُودٍ الْهُذَلِيُّ .

عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ الزُّهْرِيُّ . عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ الْقُرَشِيُّ . عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ الأَنْصَارِيُّ . عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْعَدَوِيُّ . عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ الْقُرَشِيُّ خَلَّفَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى ابْنَتِهِ ، وَضَرَبَ لَهُ بِسَهْمِهِ . عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْهَاشِمِيُّ . عَمْرُو ابْنُ عَوْفٍ حَلِيفُ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ . عُقْبَةُ بْنُ عَمْرٍو الأَنْصَارِيُّ . عَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ الْعَنَزِيُّ عَاصِمُ ابْنُ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيُّ . عُوَيْمُ بْنُ سَاعِدَةَ الأَنْصَارِيُّ . عِتْبَانُ ابْنُ مَالِكٍ الأَنْصَارِيُّ .

قُدَامَةُ بْنُ مَظْعُونٍ قَتَادَةُ بْنُ النُّعْمَانِ الأَنْصَارِيُّ .

مُعَاذُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ . مُعَوِّذُ بْنُ عَفْرَاءَ وَأَخُوهُ . مَالِكُ بْنُ رَبِيعَةَ أَبُو أُسَيْدٍ الأَنْصَارِيُّ . مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيُّ . مَعْنُ بْنُ عَدِيٍّ الأَنْصَارِيُّ مِسْطَحُ بْنُ أُثَاثَةَ بْنِ عَبَّادِ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ . الْمِقْدَادُ بْنُ عَمْرٍو الْكِنْدِيُّ

بلال بن رَباح مَوْلَی اَبُوبکر قُرشی.
حَمزه بن عبدالمطّلب هاشمی.
حاطِب بن اَبی بَلْتَعه هم پیمان قریش
حارثه بن ربیع انصاری که در روز بدر کشته شد و او حارثه بن سُراقه است که در زمرهٔ دیده‌بانان بود.
خُبَیْب بن عدی انصاری.
خُنَیس بن حَذافهٔ سهمی
رِفاعه بن رافع انصاری
رِفاعه بن عبدالمُنذِر ابولُبابَهٔ انصاری.
زُبیر بن عوّام قُریشی.
زَیْد بن سَهْل ابوطلحهٔ انصاری
اَبُو زَیْد انصاری
سعد بن مالک زُهری
سَعْد بن خَوْلهٔ قُرشی
سَعید بن زَید بن عَمرو بن نُفَیل قُرشی
سَهل بن حُنَیف انصاری
ظُهَیْر بن رافع انصاری و برادر وی «مُظهِرْ»
عبدالله بن مسعود هُذلی
عُتبهٔ بن مسعود هُذلی
عبدالرحمن بن عَوْف زُهری
عُبَیْده بن حارث قُرشی
عُباده بن صامِت انصاری
عمر بن خطّاب عَدَوی
عثمان بن عَفّان قُرشی که او را پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای مراقبت دختر خود (که مریض بود، در مدینه) گذاشت و سهمی برای وی تعیین گردید.
علی بن ابی طالب هاشمی
عَمرو ابن عوف هم پیمان بنی عامر بن لُؤَی.

حَلِيفُ بَنِي زُهْرَةَ .

هِلالُ بْنُ أُمَيَّةَ الأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنهُمْ

عُقْبَه بن عَمْرو انصاری
عامِر بن ربیعهٔ عَنَزی
عاصِم ابن ثابت انصاری
عُوَیم بن ساعدهٔ انصاری
عِتْبان بن مالک انصاری
قُدامه بن مَظْعون
قُتادَه بن نُعمان انصاری
مُعاذ بن عَمرو بن جَموح
مُعَوّذ بن عَفْرا و برادر او
مالک بن ربیعه ابواسید انصاری
مُرارَه بن ربیع انصاری
مَعْن بن عدی انصاری
مِسْطَح بن اُثاثه بن عَبّاد بن مُطّلِب بن عبد مناف.
مِقداد بن عَمرو کَنْدی هم پیمان بنی زُهره.
هِلال بن اُمیّه انصاری، رضی‌الله عنهم.

١٤- باب : حَدِيثِ بَنِي النَّضِيرِ ،

وَمَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ فِي دِيَةِ الرَّجُلَيْنِ ، وَمَا أَرَادُوا مِنَ الْغَدْرِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

وقَالَ الزُّهْرِيُّ : عَنْ عُرْوَةَ بن الزبير : كَانَتْ عَلَى رَأْسِ سِتَّةِ أَشْهُرٍ مِنْ وَقْعَةِ بَدْرٍ قَبْلَ أُحُدٍ .

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا﴾ [الحشر : ٢]

وَجَعَلَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ بَعْدَ بِئْرِ مَعُونَةَ وَأُحُدٍ .

باب ـ ۱۴ قصهٔ بنی نضیر[1]

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال چهارم هجرت، هفتاد تن از قاریان قرآن را برای تعلیم اسلام به قبیلهٔ بنی عامر فرستاد. آنها خلاف پیمانی که با آن حضرت کرده بودند، همهٔ آنها را به جز یک نفر کشتند و این واقعه در موضع (بئر معونه) رخ داد. یکی از مسلمانان به نام عَمرو بن اُمیّه ضمیری با دو مرد از قبیلهٔ بنی عامر در راه برخورد و آنها را به انتقام خون قاریان قرآن کشت و خبر نداشت که آن حضرت به ایشان عهد کرده بود. وی وقتی به مدینه آمد و آن حضرت را خبر داد. آن حضرت فرمود که من با آنها عهد کرده بودم و از تو قصاص می‌گیرم. آن حضرت دیت (خونبهای) آنها را جمع کرد و به سوی قبیلهٔ بنی نضیر رفت تا در این امر از ایشان کمک بگیرد. یهود بنی نضیر از آن حضرت و یارانش دعوت کردند تا در کنار دیواری بنشینند تا به مشوره پردازند، آنها بدین بهانه طرح کشتن آن حضرت را ریختند، جبرئیل آن حضرت را آگاه کرد و آن حضرت واپس به مدینه برگشت. و از آنجا به ایشان پیغام فرستاد که در ظرف ده روز مدینه را ترک کنند. آنها به تحریک سائر قبایل یهود از این امر امتناع کردند و آمادهٔ جنگ شدند. چون قبایل دیگر یهود به آنها کمک نکردند، در محاصره قرار گرفتند. سپس ناگزیر به جلای وطن موافقه کرده و به آن حضرت پیام فرستادند. آن حضرت شرط گذاشت که هرکس با زن و فرزند و مالی که یک شتر آن را حمل کند بیرون روند و آنها چنان کردند. آن حضرت زمین و مال ایشان را که به جنگ بدست نیامده بود، میان مهاجرین و دو تن از فقرای انصار تقسیم کرد و بخشی از آن را برای مصارف خانوادهٔ خویش و خریداری تجهیزات جنگی نگهداشت. این غنایم (فیء) بود.

برآمدن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی ایشان (بنی نضیر) در مورد خونبهای دو مرد که (توسط مردی مسلمان کشته شده بودند) و آنها جز قصد خیانت با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را نداشتند. و زُهری به روایت از عُروه بن زبیر گفته است: این واقعه شش ماه پس از جنگ بدر و قبل از جنگ اُحد بوده است. و فرمودهٔ خدای تعالی: «اوست آنکه بیرون راند آنان را که کافر شدند از اهل کتاب از خانه‌های ایشان در اول جمع کردن لشکر، گمان نداشتید شما ای مسلمانان که بیرون روند.»(الحشر: ۲) و ابن اسحاق این واقعه را پس از قضیهٔ بئر مَعونه و پس از جنگ اُحُد دانسته است.

٤٠٢٨ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَقُرَيْظَةُ ، فَأَجْلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقَرَّ قُرَيْظَةَ وَمَنَّ عَلَيْهِمْ ، حَتَّى حَارَبَتْ قُرَيْظَةُ ، فَقَتَلَ رِجَالَهُمْ ، وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ، إِلَّا بَعْضَهُمْ لَحِقُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فَآمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا ، وَأَجْلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ : بَنِي قَيْنُقَاعَ وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِاللهِ بْنِ سَلَامٍ ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ ، وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ . [أخرجه مسلم : ١٧٦٦] .

٤٠٢٨ ـ از موسی بن عُقْبه، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: (یهود) نضیر و قُریظه (با تخلف از پیمان صلح) با آن حضرت جنگیدند. آن حضرت قبیلهٔ بنی نضیر را (از محل شان) کوچ داد و قبیلهٔ بنی قُریظه را بر جایشان نگهداشت و برایشان منت نهاد. تا آن که بنی قرُیظه (زمانی دیگر) با آن حضرت جنگیدند. آن حضرت مردان (جنگی) و زنان و فرزندان و اموال ایشان را میان مسلمانان تقسیم کرد. به جز بعضی از ایشان که به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پیوستند و آن حضرت به ایشان امان داد و مسلمان شدند.

آن حضرت تمام یهود مدینه را کوچ داد که عبارت بودند از قبایل: بنی قَیْنُقاع که از اقوام عبدالله بن سلام بودند و یهود بنی حارثه، و هر یهودی که در مدینهِ می‌زیست.

٤٠٢٩ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ

٤٠٢٩ ـ از ابوبشر روایت است که سعید بن

حَمَّاد: أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: سُورَةُ الْحَشْرِ، قَالَ: قُلْ سُورَةُ النَّضِيرِ.

تَابَعَهُ هُشَيْمٌ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ. [انظر: ٤٦٤٥ ، ٤٨٨٢ ، ٤٨٨٣ . أخرجه مسلم: ٣٠٣١، زيادة].

جُبَیْر گفت: به ابن عبّاس گفتم: سورهالْحَشر. گفت بگوی: سورهالنّضیر (یعنی این سوره دربارهٔ آنها نازل شده است.) متابعت کرده است هُشیم (ابوعوانه را) از ابوبشر.

٤٠٣٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ النَّخَلاتِ، حَتَّى افْتَتَحَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ، فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ .[راجع: ٢٦٣٠ . أخرجه مسلم: ١٧٧١ مطولاً]

٤٠٣٠ ـ از مُعتمر روایت است که پدرش گفت: از اَنس بن مالک(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: مردمی بودند که درختان خرما را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هدیه می‌کردند تا آنکه آن حضرت قُریظه و نضیر را فتح کرد، پس از آن درختان خرما را به کسانی که هدیه کرده بودند، مسترد می‌نمود.

٤٠٣١ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللهِ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ، فَنَزَلَتْ: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللهِ﴾ [الحشر: ٥]. [راجع: ٢٣٢٦ . أخرجه مسلم: ١٧٤٦].

٤٠٣١ ـ از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نخلستان بنی نضیر را سوختاند و قطع کرد و آن در موضع اَلبوَیْره بود. سپس این آیه نازل گردید: «آنچه بریدید از درخت خرما یا گذاشتید آن را ایستاده بر بیخ و ریشه‌های آن، پس به فرمان خدا بود». (الحشر: ۵)

٤٠٣٢ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا حَبَّانُ: أَخْبَرَنَا جُوَيْرِيَةُ ابْنُ أَسْمَاءَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: حَرَّقَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ، قَالَ: وَلَهَا يَقُولُ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ:

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ
حَرِيقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرُ

قَالَ: فَأَجَابَهُ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ:

أَدَامَ اللهُ ذَلِكَ مِنْ صَنِيعٍ
وَحَرَّقَ فِي نَوَاحِيهَا السَّعِيرُ
سَتَعْلَمُ أَيُّنَا مِنْهَا بِنُزْهٍ

٤٠٣٢ ـ از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نخلستان بنی نضیر را سوختاند و حسّان بن ثابت در این باره (این شعر را) گفت:

بر بزرگان بنی لُؤَی (قریش) آسان نمود[1]
سوختاندن فراگیر بُوَیْره

در پاسخ آن ابوسفیان بن حارث (که هنوز

۱- حسّان، قریش را به باد انتقاد گرفت که بنی نضیر را به فسخ پیمانی که با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بسته بودند، تحریک می‌کردند و به ایشان قول داده بودند که در صورتی که مورد حملهٔ مسلمانان قرار گیرند به کمک ایشان خواهند شتافت. ولی وقتی آن حضرت بر بنی نضیر حمله کرد، به قول خود عمل نکردند. ابوسفیان بن حارث پسر عم آن حضرت بود که در سال فتح مکه ایمان آورد.

وَتَعْلَمُ أَيَّ أَرْضَيْنَا تَضِيرُ

[راجع: ٢٣٢٦ . أخرجه مسلم: ١٧٤٦، بدون زيادة أبي سفيان].

٤٠٣٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ النَّصْرِيُّ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ دَعَاهُ، إِذْ جَاءَهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِالرَّحْمٰنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ يَسْتَأْذِنُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ فَأَدْخِلْهُمْ فَلَبِثَ قَلِيلًا ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ يَسْتَأْذِنَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا دَخَلَا قَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هٰذَا، وَهُمَا يَخْتَصِمَانِ فِي الَّذِي أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ بَنِي النَّضِيرِ، فَاسْتَبَّ عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ، فَقَالَ الرَّهْطُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنَهُمَا، وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخَرِ، فَقَالَ عُمَرُ: اتَّئِدُوا أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». يُرِيدُ بِذٰلِكَ نَفْسَهُ؟ قَالُوا: قَدْ قَالَ ذٰلِكَ، فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ فَقَالَ: أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ، هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ ذٰلِكَ؟ قَالَا: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هٰذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هٰذَا الْفَيْءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ، فَقَالَ: جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ - إِلَى قَوْلِهِ - قَدِيرٌ﴾. فَكَانَتْ هٰذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وَاللَّهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ، وَلَا اسْتَأْثَرَهَا عَلَيْكُمْ، لَقَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَقَسَمَهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ هٰذَا الْمَالُ مِنْهَا، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ مِنْ هٰذَا الْمَالِ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ، فَعَمِلَ

اسلام نیاورده بود) گفت: این آتش افروزی را خداوند همیشه مستدام بدارد و نواحی آن را آتش فراگیرد (یعنی مدینه را) تا آنکه بدانی که کدام یک از آن موضع دور است (یعنی مدینه یا مکه) و بدانی که سرزمین کدام یک از ما زیان می‌بیند.

۴۰۳۳ ـ از شُعَیب روایت است که زهری گفت: مالک بن اوس بن الحدَثان النَّصْری مرا گفته است که: همانا عمر بن خطّاب او را نزد خود فرا خواند، ناگاه دربان وی یَرْفا آمد و گفت: آیا به عثمان و عبدالرحمن و زُبیر و سَعد که اجازه می‌خواهند، اجازهٔ ورود می‌دهی؟ گفت: آری، ایشان را در آر. اندک زمانی گذشت سپس دربان آمد و گفت: آیا به عباس و علی که اجازهٔ ورود می‌خواهند اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. چون آن دو نفر درآمدند. عباس گفت: ای امیرالمؤمنین. میان من و او (یعنی علی) حکم کن. و آن دو نفر دربارهٔ اموال بنی نضیر که خداوند بر پیامبر خود(صلی‌الله علیه وسلم) غنیمت (فیء) داده بود مناقشه می‌کردند و علی و عباس بر یکدیگر ناسزا گفتند. حاضرین مجلس گفتند: ای امیرالمؤمنین، میان آنها حکم کن، و یکی را از دیگری برهان. عمر گفت: از شما می‌پرسم، شما را به خداوندی که به حکم وی آسمان و زمین برپا است سوگند می‌دهم آیا شما می‌دانید که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفته است: «ما (پیامبران) به کسی میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است.» و مراد از آن شخص خودش بود؟ حاضرین گفتند: به تحقیق که آن حضرت، آن را گفته

ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتَهُ، ثُمَّ تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَبَضَهُ أَبُو بَكْرٍ فَعَمِلَ فِيهِ بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ، فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ وَقَالَ: تَذْكُرَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهِ كَمَا تَقُولاَنِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ: إِنَّهُ فِيهِ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ؟ ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، فَقَبَضْتُهُ سَنَتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلُ فِيهِ بِمَا عَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ: أَنِّي فِيهِ صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ؟ ثُمَّ جِئْتُمَانِي كِلاَكُمَا، وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، فَجِئْتَنِي - يَعْنِي عَبَّاسًا - فَقُلْتُ لَكُمَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». فَلَمَّا بَدَا لِي أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَيْكُمَا قُلْتُ: إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا، عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ: لَتَعْمَلاَنِ فِيهِ بِمَا عَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ وَمَا عَمِلْتُ فِيهِ مُنْذُ وَلِيتُ، وَإِلاَّ فَلاَ تُكَلِّمَانِي، فَقُلْتُمَا ادْفَعْهُ إِلَيْنَا بِذَلِكَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا، أَفَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ، فَوَاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ، لاَ أَقْضِي فِيهِ بِقَضَاءٍ غَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهُ فَادْفَعَا إِلَيَّ فَأَنَا أَكْفِيكُمَاهُ. [راجع: ۲۹۰۴. اخرجه مسلم: ۱۷۵۷ بزيادة].

است. سپس عمر به عباس و علی روی کرد و گفت: من شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما خود می‌دانید که همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آن را گفته است؟ آن دو گفتند: آری.

عمر گفت: اکنون (اصل) قضیه را به شما می‌گویم، همانا خداوند سبحان پیامبر خود(صلی‌الله علیه وسلم) را به چیزی از این (غنیمت) فیء خاص گردانیده که به جز وی کسی دیگر را نداده است. چنانکه خداوند جلّ ذکره گفته است: «و آنچه عائد گردانید خدا بر پیغامبر خود از اموال (بنی نضیر) پس نتاخته بودید بر آن اسپان را و نه شتران را ولیکن خدا غالب می‌گرداند پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چیز توانا است.» (الحشر: ٦).

پس این مال (نخلستان) خالص از برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود. سپس آن حضرت، آن مال را بدون شما. جمع نکرده و نه از شما دریغ کرده است و همانا آن را به شما داده است و میان شما تقسیم کرده است تا آن که همین مقدار از آن مانده است. و از همین مال رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نفقهٔ سالانهٔ خانواده‌اش را تأمین می‌کرد، و آنچه از آن باقی می‌ماند، آن را در راه خدا به مصرف می‌رساند. پس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در دورهٔ حیات خود به همین شیوه عمل کرد[1]. پس از آن که پیامبر(صلی‌الله علیه

۱- فیء، به معنی مال غنیمت است و در آیهٔ ۶ سورهٔ حشر (وَما افاءالله علی رسوله منهم...) مراد همان غنیمتی است که بدون جنگ از کفار به دست آمده باشد و آن را خداوند برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خاص گردانیده و تابع تقسیم کردن میان طبقاتی که در آیهٔ بعدی (آیهٔ ۷ سورهٔ

وسلم) وفات کرد. ابوبکر گفت: من جانشین رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هستم و او آن را در اختیار خود گرفت و با آن چنان عمل کرد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) عمل کرده بود و شما حالا ـ سپس روی به علی و عباس کرد و گفت: شما می‌گویید که همانا ابوبکر در این مال، چنانکه می‌گویید، خداوند می‌داند: که همانا ابوبکر در آن صادق و نیکوکار و راسترو و پیرو حق بود. سپس خداوند ابوبکر را می‌رانید. و من گفتم: منم جانشین رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر. من در دوران دو سال از امارت خود آن مال را در اختیار گرفتم و در آن چنان عمل کردم که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر عمل کرده بودند و خداوند می‌داند که همانا من در آن صادق و نیکوکار و راسترو و پیرو حق بودم. سپس هر دوی شما نزد من آمدید و سخن شمایکی بود و کار شما یکسان بود. و تو نزدم آمدی ـ ای

حشر) آمده نیست. آیهٔ (و ما افاألله علی رسوله من أهل القُری فللّهِ و لِرّسولِ و لِذِی القُربی و الیتمی و المساکین و ابْن السَّبیل...) یعنی آنچه عاید گردانید خدا بر پیغامبر خود از اموال ساکنان ده‌ها، برای خدا است و برای پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و فقیران و راه گذر...) و اما علما در حکم دو آیت مذکور اختلاف کرده‌اند: بعضی از ایشان حکم آیهٔ بعدی (آیهٔ سورهٔ حشر) را در مورد غنایمی می‌دانند که مسلمانان با جنگ و غلبه بر آن دست یافته باشند، با آنکه معنی «فیء» و «غنیمت» یکی است. و در آغاز اسلام تقسیم غنایم بر اساس اصنافی که در آیهٔ (۷) آمده، صورت می‌گرفت. سپس آیهٔ ۷ سورهٔ حشر با نزول این آیه نسخ گردید: «وَاعلموا أنَّما غَنِمْتَم من شیءٍ فَأنَّ للهِ خُمسَهُ و للرَّسولِ و لِذی القُربی و الیَتمی و المساکین و البن السَّبیل...» (الانفال: ۴۱) یعنی (و بدانید که آنچه غنیمت یافتید از کافران از هر جنس پس پنجم حصه‌اش برای خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و درویشان و مسافران.)

بعضی گفته‌اند که حکم آیهٔ ۶ سورهٔ حشر در رابطه به اموال بنی نضیر است و آیهٔ ۷ سورهٔ حشر بیان حکم سائر اموالی است که بدون جنگ به دست آمده است. بعضی گفته‌اند هر دو آیت در یک مورد است یعنی آیهٔ ۷ سورهٔ حشر طرز تقسیم مال غنیمت است که در آیهٔ ۶ سورهٔ حشر آمده است. «ترجمهٔ از تفسیر کشف الاسرار میبدی» بخش عربی آن.

عباس ـ و من به هر دوی شما گفتم که همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «ما پیامبران به کسی میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است.» و چون بر من ظاهر شد (که بهتر است) آن مال را به شما بسپارم. گفتم: اگر شما می‌خواهید آن را به شما می‌سپارم بر این شرط که همانا عهد و پیمان خدا بر شما است و در آن به گونهٔ عمل کنید که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر و من (در آغاز خلافت خود) که سرپرست آن بودم عمل می‌کردم. در غیر آن با من سخن مگویید و شما گفتید که به همین شرط به ما بسپار. و من آن را به شما سپردم، پس آیا شما از من می‌خواهید که به جز از آن حکمی صادر کنم. پس سوگند به خدایی که آسمان و زمین به حکم او استوار است که به‌جز از آن حکم نمی‌کنم تا آنکه قیامت بر پا شود. پس اگر شما از این کار عاجز آمدید، آن را به من بسپارید و من در عوض آن را بسنده هستم.

٤٠٣٤ - قال : فَحَدَّثْتُ هَذَا الْحَدِيثَ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ فَقَالَ : صَدَقَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ : أَنَا سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ تَقُولُ : أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ عُثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ، يَسْأَلْنَهُ ثُمُنَهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ ، فَقُلْتُ لَهُنَّ : أَلَا تَتَّقِينَ اللَّهَ ، أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : «لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ - يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ - إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ» . فَانْتَهَى أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى مَا أَخْبَرَتْهُنَّ ، قَالَ : فَكَانَتْ هَذِهِ الصَّدَقَةُ بِيَدِ عَلِيٍّ ، مَنَعَهَا عَلِيٌّ عَبَّاسًا فَغَلَبَهُ عَلَيْهَا ، ثُمَّ كَانَ بِيَدِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، ثُمَّ بِيَدِ حُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ ، ثُمَّ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، وَحَسَنِ بْنِ حَسَنٍ ،

٤٠٣٤ ـ زُهری گفت: این حدیث را به عُروه بن زبیر گفتم، وی گفت: مالک بن اوس راست گفته است. من از عایشه رضی‌الله عنها همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، عثمان را نزد ابوبکر فرستادند تا هشتم حصه (حق میراث خود) را از آنچه خداوند برای پیامبر خود(صلی‌الله علیه وسلم) غنیمت داده بود، طلب کنند. من تقاضای‌شان را رد می‌کردم، و به آنها گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسید، آیا نمی‌دانید که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «ما

كلاهُمَا كَانَا يَتَدَاوَلانِهَا ، ثُمَّ بِيَدِ زَيْدِ بْنِ حَسَنٍ ، وَهِيَ صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَقّاً . [انظر : ٦٧٢٧ ، ٦٧٣٠ . أخرجه مسلم : ١٧٥٨ مختصراً]

(پیامبران) به کسی میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است ـ و مراد از آن گفتهٔ شخص آن حضرت بود ـ همانا آل محمد از این مال تغذیه می‌کنند.» سپس همسران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نظر بدانچه عایشه آنها را خبر داده بود، از تقاضای خویش منصرف شدند. و این صدقه در دست علی بود و علی در تحصیل حاصل آن عباس را منع کرد، و بر وی چیره شد. سپس این (دارایی) به دست حسن بن علی آمد و سپس به دست حسین بن علی آمد و پس از آن به دست علی بن حسین و حسن بن حسن افتاد که هر یک به نوبت آن را در تصرف خود داشتند. و سپس به دست زید بن حسن آمد. حال آنکه آن، از روی حق و راستی صدقهٔ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود.

٤٠٣٥ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام وَالْعَبَّاسَ ، أَتَيَا أَبَا بَكْرٍ يَلْتَمِسَانِ مِيرَاثَهُمَا ، أَرْضَهُ مِنْ فَدَكٍ ، وَسَهْمَهُ مِنْ خَيْبَرَ . [راجع : ٣٠٩٢ . أخرجه مسلم : ١٧٥٩ ، مع الحديث الآتي . ولكن بدون ذكر العباس] .

٤٠٣٥ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: فاطمه علیها السلام و عباس نزد ابوبکر آمدند در حالی که میراث خود را از زمین خاصهٔ آن حضرت از فَدَک و سهم (خمس) آن حضرت از خیبر تقاضا می‌کردند.

٤٠٣٦ - فَقَالَ : أَبُو بَكْرٍ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ» . وَاللَّهِ لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي . [راجع : ٣٠٩٢ . أخرجه مسلم : ١٧٥٩ مع الحديث السابق مختصراً] .

٤٠٣٦ ـ ابوبکر گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «ما به کسی میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است. همانا آل محمد از این مال می‌خورند.» ابوبکر گفت: به خدا سوگند که قرابت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را در نظر گرفتن، نزد من دوست داشتنی‌تر است نزد من از صلهٔ قرابت من.

١٥- باب : قَتْل كَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ

٤٠٣٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : عَمْرٌو سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ» . فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . قَالَ : فَأْذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا ، قَالَ : «قُلْ» . فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ : إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً ، وَإِنَّهُ قَدْ عَنَّانَا ، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ ، قَالَ : وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمَلُّنَّهُ ، قَالَ : إِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاهُ ، فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَدَعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ تُسْلِفَنَا وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ - وحَدَّثَنَا عَمْرٌو غَيْرَ مَرَّةٍ ، فَلَمْ يَذْكُرْ وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ ، أَوْ : فَقُلْتُ لَهُ : فِيهِ وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ ؟ فَقَالَ : أُرَى فِيهِ وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ - فَقَالَ : نَعَمْ ، ارْهَنُونِي ، قَالُوا : أَيَّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ : ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ ، قَالُوا : كَيْفَ نَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ ، قَالَ : فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ ، قَالُوا : كَيْفَ نَرْهَنُكَ أَبْنَاءَنَا ، فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ ، فَيُقَالُ : رُهِنَ بِوَسْقٍ أَوْ وَسْقَيْنِ ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا ، وَلَكِنَّا نَرْهَنُكَ اللَّأْمَةَ - قَالَ سُفْيَانُ : يَعْنِي السِّلَاحَ - فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَجَاءَهُ لَيْلًا وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرَّضَاعَةِ ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ ، وَقَالَ : غَيْرُ عَمْرٍو ، قَالَتْ : أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ ، قَالَ : إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ ، وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بِلَيْلٍ لَأَجَابَ . قَالَ : وَيُدْخِلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ .

قِيلَ لِسُفْيَانَ : سَمَّاهُمْ عَمْرٌو ؟ قَالَ : سَمَّى بَعْضَهُمْ -

باب ـ ۱۵ كشتن كعب بن اشرف

۴۰۳۷ ـ از سُفیان از عَمْرو روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) می‌گفت: «کیست که کعب بن اشرف را از میان بردارد؛ زیرا وی خدا و رسول او را اذیت کرده است؟» محمد بن مُسْلَمه ایستاد و گفت: یا رسول‌الله، می‌خواهی که او را بکشم. فرمود: «آری» محمد بن مسلمه گفت: به من اجازه ده‌که (با نیرنگ) چیزی بگویم. فرمود: «بگوی.»

محمد بن مُسلمه نزد کعب بن اشرف رفت و گفت: همانا این مرد (آن حضرت) از ما صدقه می‌خواهد و ما را به رنج افکنده است و همانا من نزد تو آمدم تا از تو به قرض چیزی خریداری کنم. کعب گفت: و همچنان به خدا سوگند که آن را خسته خواهید کرد. محمد بن مسلمه گفت: اکنون از وی پیروی کرده‌ایم و دوست نداریم که او را به حالش بگذاریم تا آنکه ببینیم انجام کارش چه خواهد شد. و از تو می‌خواهیم که برای ما یک یا دو وسق (غله) بدهی ـ عمرو، این حدیث را به ما روایت کرد و از یک وَسَق و دو وسق چیزی نگفت.[1] من به او گفتم: دراین حدیث لفظ ـ وَسَق یا وسقین ـ آمده است. کعب گفت: گمان می‌کنم در این حدیث لفظ ـ وَسَق یا وسقین ـ آمده است. کعب گفت: آری، (قرض می‌دهم) و باید نزد من (چیزی) به گرو بگذارید. گفتند چه می‌خواهی: گفتند زنان خود را نزد من گرو گذارید. گفتند: چگونه زن‌های خویش را

۱- در حدیث ۴۰۳۷، سطر ۱۱، آخر سطر، لفظ «او» زاید می‌نماید.

قال عَمْرٌو : جَاءَ مَعَهُ بِرَجُلَيْنِ .

وَقال غَيْرُ عَمْرٍو : أبُو عَبْسِ بْنُ جَبْرٍ وَالحَارِثُ بْنُ أوْسٍ وَعَبَّادُ بْنُ بِشْرٍ .

قال عَمْرٌو : جَاءَ مَعَهُ بِرَجُلَيْنِ ، فَقَالَ : إذَا مَا جَاءَ فَإنِّي قَائِلٌ بِشَعَرِهِ فَأشَمُّهُ ، فَإذَا رَأيْتُمُونِي اسْتَمْكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ. وَقال مَرَّةً : ثُمَّ أُشِمُّكُمْ ، فَنَزَلَ إلَيْهِمْ مُتَوَشِّحًا وَهُوَ يَنْفَحُ مِنْهُ رِيحُ الطِّيبِ ، فَقَالَ : مَا رَأيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا ، أيْ : أطْيَبَ ، وَقال غَيْرُ عَمْرٍو : قال : عِنْدِي أعْطَرُ نِسَاءِ العَرَبِ وَأكْمَلُ العَرَبِ . قال عَمْرٌو : فَقَالَ : أتَأذَنُ لِي أنْ أشَمَّ رَأْسَكَ ؟ قال : نَعَمْ ، فَشَمَّهُ ثُمَّ أشَمَّ أصْحَابَهُ ، ثُمَّ قال : أتَأذَنُ لِي ؟ قال : نَعَمْ ، فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنْهُ ، قال : دُونَكُمْ ، فَقَتَلُوهُ ، ثُمَّ أتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأخْبَرُوهُ . [راجع : ۲۵۱ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۱].

نزد تو به گرو بگذاریم حال آنکه تو خوش سیماترین مرد عرب می‌باشی؟ کعب گفت: پسران خود را نزد من به گرو بگذارید. گفتند: چگونه پسران خود را نزد تو به گرو بگذاریم که هر کس از آنان را دشنام داده شود و به طعن گفته شود: او به یک وَسَق یا دو وَسَق به گرو گذاشته شده بوده است و این برای ما مایهٔ ننگ و سرافکندگی است. ولی لامهٔ خویش را نزد تو به گرو می‌گذاریم. سُفیان می‌گوید: یعنی سلاح خویش را.

کعب وعده گذاشت که او نزدش بیابد. وی شبی با ابونائله نزد او آمد و ابونائله برادر رضاعی کعب بود. کعب آنان را به قلعهٔ خود فراخواند و به سوی ایشان روان شد. زن کعب به او گفت: در این وقت کجا می‌روی؟ گفت: آنان محمد بن مسلمه و برادرم ابونائله‌اند. راوی، غیر از عَمْرو گفت که زن کعب گفت: صدایی می‌شنوم که از آن خون می‌چکد، کعب گفت: همانا برادرم محمد بن مسلمه و همشیر من ابونائله هستند. اگر جوانمرد با مروت در شب به نیزه خوردن فراخوانده شود، باید قبول کند. محمد بن مسلمه در آمد و با وی دو مرد بود. به سُفیان (راوی) گفته شد: آیا عمرو از آنها نام گرفته است؟ گفت: از بعضی از ایشان نام گرفته است ـ عمرو گفته است: دو مرد با وی آمدند. و غیر از عمرو گفته است: اَبُوعَبْس بن جَبْر، و حارث بن اَوس و عبّاد بن بشر. و عَمرو گفته است: دو مرد با وی آمدند. محمد بن مُسْلمه گفت: آنگاه که کعب آمد، من از مویش می‌گیرم و آن را می‌بویم، و هرگاه مرا ببینید که (موی) سرش را محکم گرفته‌ام، نزدیک بیایید و او را بزنید. عَمرو

بار دیگر (عوض می‌بویم) گفت: بر شما می‌بویانم. کعب به سوی آنها فرود آمد، در حالی که سرش را پوشیده بود و بوی خوش از وی به مشام می‌رسید. محمد بن مُسلمه گفت: تا امروز همچو بویی خوش ندیده‌ام. و راوی غیر عمرو گفته است که کعب گفت: خوشبوی‌ترین زنان عرب و بهترین زنان عرب نزد من می‌باشند. عمرو گفته است: محمد بن مُسلمه گفت: اجازه می‌دهی که سر تو را ببویم؟ گفت: آری. وی سرش را بویید. سپس یاران وی آن را بوییدند و پس از آن محمد بن مُسلمه گفت: آیا باز اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. وقتی سر او را محکم گرفت. گفت: نزدیک بیایید. پس او را کشتند و سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت را خبر دادند.[1]

١٦- باب : قَتْلِ أبِي رَافِعٍ عَبْدِاللّٰه بْنِ أبِي الْحُقَيْقِ

وَيُقَالُ : سَلَّامُ بْنُ أبِي الْحُقَيْقِ ، كَانَ بِخَيْبَرَ ، وَيُقَالُ : فِي حِصْنٍ لَهُ بِأرْضِ الْحِجَازِ .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : هُوَ بَعْدَ كَعْبِ بْنِ الأشْرَفِ .

٤٠٣٨ - حَدَّثَنِي إسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أبِيهِ ، عَنْ أبِي إسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ رَهْطًا إلَى أبِي رَافِعٍ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ عَتِيكٍ بَيْتَهُ لَيْلًا وَهُوَ نَائِمٌ فَقَتَلَهُ . [راجع : ٣٠٢٢].

باب ـ ۱۶ کشتن ابو رافع عبدالله بن ابی الحُقَیق

وی (به این نام) گفته می‌شود: سلّام بن ابی الحقیق[2] و او در خیبر می‌زیست و گفته می‌شود: وی در قلعهٔ می‌زیست که در سرزمین حجاز بود. زُهری گفته است: کشتن وی پس از کشتن کعب بن اشرف بوده است.

۴۰۳۸ ـ از ابو زائده، از ابواسحاق روایت است که براء ابن عازب(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گروهی را به سوی ابو رافع فرستاد. عبدالله بن عَتِیک شبانه به خانه‌اش درآمد و او را که در حالت خواب

۱- کعب بن اشرف از یهود بنی قریظه بود که با اشعار خود آن حضرت را هجو می‌کرد. و کشتن وی در سال سوم هجرت در ماه ربیع‌الاول صورت گرفت. (تیسیر القاری)

۲- سلّام به تشدید حرف (ل) است. در متن عربی به حدیث علامهٔ تشدید گذاشته نشده است. در سائر نسخ بخاری به تشدید حرف (ل) است.

٤٠٣٩ - حدثنا يوسف بن موسى: حدثنا عبيدالله بن موسى، عن إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن البراء بن عازب قال: بعث رسول الله ﷺ إلى أبي رافع اليهودي رجالا من الأنصار، فأمر عليهم عبدالله بن عتيك، وكان أبو رافع يؤذي رسول الله ﷺ ويعين عليه، وكان في حصن له بأرض الحجاز، فلما دنوا منه، وقد غربت الشمس، وراح الناس بسرحهم، فقال عبدالله لأصحابه: اجلسوا مكانكم، فإني منطلق، ومتلطف للبواب، لعلي أن أدخل.

فأقبل حتى دنا من الباب، ثم تقنع بثوبه كأنه يقضي حاجة، وقد دخل الناس، فهتف به البواب، يا عبدالله: إن كنت تريد أن تدخل فادخل، فإني أريد أن أغلق الباب، فدخلت فكمنت، فلما دخل الناس أغلق الباب، ثم علق الأغاليق على وتد.

قال: فقمت إلى الأقاليد فأخذتها، ففتحت الباب، وكان أبو رافع يسمر عنده، وكان في علالي له، فلما ذهب عنه أهل سمره صعدت إليه، فجعلت كلما فتحت بابا أغلقت علي من داخل، قلت: إن القوم نذروا بي لم يخلصوا إلي حتى أقتله، فانتهيت إليه، فإذا هو في بيت مظلم وسط عياله، لا أدري أين هو من البيت، فقلت: يا أبا رافع، قال: من هذا؟ فأهويت نحو الصوت فأضربه ضربة بالسيف وأنا دهش، فما أغنيت شيئا، وصاح، فخرجت من البيت، فأمكث غير بعيد، ثم دخلت إليه، فقلت: ما هذا الصوت يا أبا رافع؟ فقال: لأمك الويل، إن رجلا في البيت ضربني قبل بالسيف، قال: فأضربه ضربة أثخنته ولم أقتله، ثم وضعت ظبة السيف في بطنه حتى أخذ في ظهره، فعرفت أني قتلته، فجعلت أفتح الأبواب بابا بابا، حتى انتهيت إلى درجة

بود، کشت.

٤٠٣٩ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که برا بن عازب گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مردانی از انصار را به سوی ابو رافع یهودی فرستاد و عبدالله بن عَتِیْک را برایشان امیر گردانید، و ابورافع رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را آزار می‌رسانید و بر ضد آن حضرت دیگران را یاری میکرد. وی در قلعهٔ خود در سرزمین حجاز می‌زیست. چون (گروه اعزامی) به نزدیک قلعه‌اش رسیدند، آفتاب غروب کرده بود و مردم به آوردن حیوانات خود از چراگاه مشغول شدند. عبدالله به یاران خود گفت: شما در جاهای خویش بنشینید، من می‌روم و با دربان قلعه با نرمی و مهربانی صحبت می‌کنم تا شاید بتوانم به قلعه در آیم.

وی به سوی قلعه راهی شد تا آنکه به نزدیک دروازه رسید. سپس جامه‌اش را بر خود پیچید (و نشست) گویی قضای حاجت می‌کند. مردم به قلعه درآمدند. دربان قلعه بر وی بانگ زد که: ای بندهٔ خدا اگر می‌خواهی به قلعه درآیی، درآی؛ زیرا می‌خواهم دروازه را ببندم. (عبدالله می‌گوید) من در آمدم و در جایی پنهان شدم. آنگاه که مردم در آمدند، دربان در را بر بست و سپس کلیدها را بر میخی آویخت.

عبدالله می‌گوید: من به سوی کلیدها رفتم و آن را گرفتم و دروازه را گشودم. تنی چند نزد ابورافع نشسته بودند، و در بالاخانه‌اش صحبت می‌کردند. چون شب نشینان از نزدش رفتند، به سوی بالاخانه‌اش برآمدم و هر دری را که می‌گشودم، آن را از داخل (پشت سر خود)

لَهُ، فَوَضَعْتُ رِجْلِي، وَأَنَا أُرَى أَنِّي قَدِ انْتَهَيْتُ إِلَى الأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُقْمِرَةٍ، فَانْكَسَرَتْ سَاقِي فَعَصَبْتُهَا بِعِمَامَةٍ، ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: لاَ أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَعْلَمَ: أَقَتَلْتُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدِّيكُ قَامَ النَّاعِي عَلَى السُّورِ، فَقَالَ: أَنْعَى أَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَانْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَقُلْتُ: النَّجَاءَ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: «ابْسُطْ رِجْلَكَ». فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا، فَكَأَنَّهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ. [راجع: ۳۰۲۲]

می‌بستم. با خود می‌گفتم که اگر مردم بر حال من اطلاع یابند به من رسیده نتوانند تا او را به قتل برسانم. سپس به وی رسیدم و او را دیدم که در خانهٔ تاریک، میان اهل خانه خوابیده است. ندانستم که وی در کدام جای آن خانه می‌باشد. گفتم: ای ابارافع؟ گفت: کیستی؟ به سوی آواز رفتم و او را با ضربهٔ شمشیر زدم و در آن حال سراسیمه بودم. او را نکشته بودم. وی فریاد براورد. من از خانه برآمدم و در جایی نه چندان دور منتظر ماندم. سپس بار دیگر نزدش درآمدم و گفتم: این آواز چیست ای ابورافع؟ گفت: وای بر مادر تو، همانا مردی در خانه قبل از تو مرا شمشیر زده است. عبدالله گفت: سپس بر وی به شدت ضربه زدم ولی نکشتمش. پس از آن نوک شمشیر را بر شکمش نهادم تا آنکه از پشتش برآمد و دانستم که او را کشته‌ام. سپس دروازه‌ها را یکی بعد دیگر گشودم تا آنکه به نردبان رسیدم بر آن پای نهادم و پنداشتم که به روی زمین رسیده‌ام. در آن شب مهتابی بر زمین افتادم و ساق پای من شکست. پایم را با دستار بستم. سپس راهی شدم تا آنکه نزدیک دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اینجا بیرون نمی‌روم تا آنکه بدانم که او را کشته‌ام، آنگاه که خروس آواز داد. خبر رسان مرگ، بر دیوار ایستاد و گفت: خبر مرگ ابورافع بازرگان حجاز را به اطلاع می‌رسانم. پس از آن نزد یاران خود رفتم و گفتم شتاب کنید. همانا خداوند ابورافع را کشت. سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدم و ماجرا را به اطلاع وی رساندم. فرمود: «پای خود را دراز کن» پایم را دراز

٤٠٤٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحٌ ، هُوَ ابْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي رَافِعٍ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَتِيكٍ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ عُتْبَةَ فِي نَاسٍ مَعَهُمْ ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى دَنَوْا مِنَ الْحِصْنِ ، فَقَالَ : لَهُمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ : امْكُثُوا أَنْتُمْ حَتَّى أَنْطَلِقَ أَنَا فَأَنْظُرَ ، قَالَ : فَتَلَطَّفْتُ أَنْ أَدْخُلَ الْحِصْنَ ، فَفَقَدُوا حِمَارًا لَهُمْ ، قَالَ : فَخَرَجُوا بِقَبَسٍ يَطْلُبُونَهُ ، قَالَ : فَخَشِيتُ أَنْ أُعْرَفَ ، قَالَ : فَغَطَّيْتُ رَأْسِي وَجَلَسْتُ كَأَنِّي أَقْضِي حَاجَةً ، ثُمَّ نَادَى صَاحِبُ الْبَابِ ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ فَلْيَدْخُلْ قَبْلَ أَنْ أُغْلِقَهُ ، فَدَخَلْتُ ثُمَّ اخْتَبَأْتُ فِي مَرْبِطِ حِمَارٍ عِنْدَ بَابِ الْحِصْنِ ، فَتَعَشَّوْا عِنْدَ أَبِي رَافِعٍ ، وَتَحَدَّثُوا حَتَّى ذَهَبَتْ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى بُيُوتِهِمْ ، فَلَمَّا هَدَأَتِ الْأَصْوَاتُ ، وَلَا أَسْمَعُ حَرَكَةً خَرَجْتُ ، قَالَ : وَرَأَيْتُ صَاحِبَ الْبَابِ ، حَيْثُ وَضَعَ مِفْتَاحَ الْحِصْنِ فِي كَوَّةٍ ، فَأَخَذْتُهُ فَفَتَحْتُ بِهِ بَابَ الْحِصْنِ ، قَالَ : قُلْتُ : إِنْ نَذِرَ بِي الْقَوْمُ انْطَلَقْتُ عَلَى مَهَلٍ ، ثُمَّ عَمَدْتُ إِلَى أَبْوَابِ بُيُوتِهِمْ ، فَغَلَّقْتُهَا عَلَيْهِمْ مِنْ ظَاهِرٍ ، ثُمَّ صَعِدْتُ إِلَى أَبِي رَافِعٍ فِي سُلَّمٍ ، فَإِذَا الْبَيْتُ مُظْلِمٌ قَدْ طَفِئَ سِرَاجُهُ ، فَلَمْ أَدْرِ أَيْنَ الرَّجُلُ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ؟ قَالَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : فَعَمَدْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرِبُهُ وَصَاحَ ، فَلَمْ تُغْنِ شَيْئًا ، قَالَ : ثُمَّ جِئْتُ كَأَنِّي أُغِيثُهُ ، فَقُلْتُ : مَا لَكَ يَا أَبَا رَافِعٍ ؟ وَغَيَّرْتُ صَوْتِي ، فَقَالَ : أَلَا أُعْجِبُكَ لِأُمِّكَ الْوَيْلُ ، دَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَضَرَبَنِي بِالسَّيْفِ ؟ قَالَ : فَعَمَدْتُ لَهُ أَيْضًا فَأَضْرِبُهُ أُخْرَى فَلَمْ تُغْنِ شَيْئًا فَصَاحَ وَقَامَ أَهْلُهُ ، قَالَ : ثُمَّ جِئْتُ وَغَيَّرْتُ صَوْتِي كَهَيْئَةِ الْمُغِيثِ فَإِذَا هُوَ مُسْتَلْقٍ عَلَى ظَهْرِهِ ، فَأَضَعُ السَّيْفَ

کردم. آن حضرت بر آن دست کشید. و چنان شد که گویی هرگز دردی نداشته‌ام.

٤٠٤٠ ـ از یوسف، از ابواسحاق روایت است که گفت: از برا بن عازب(رضی‌الله عنهما) شنیده‌ام که گفت: رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، عبدالله بن عتیک و عبدالله بن عُتبه را با گروهی که همراه‌شان بودند به سوی ابورافع فرستاد (تا او را بکشند) آنها راهی شدند تا به نزدیک قلعه رسیدند.

عبدالله بن عتیک به همراهان خود گفت: شما منتظر باشید تا من بروم و (اوضاع) را ببینم.

عبدالله گفت: با دربان به نرمی و مهربانی پیشامد کردم تا به قلعه درآیم. خری از ایشان گم شده بود و ایشان با شعلهٔ آتش برآمدند تا در روشنایی آن خر را پیدا کنند. من ترسیدم که شناخته شوم، سرم را پوشیدم و نشستم که گویی قضای حاجت می‌کنم سپس دربان بانگ براورد که هرکه می‌خواهد به قلعه درآید، درآید قبل از آنکه دروازه را ببندم. من در آمدم، سپس در جای بستن خران، نزدیک دروازهٔ قلعه پنهان شدم. کسانی با ابورافع طعام شب خوردند و صحبت کردند تا آنکه زمانی از شب گذشت، و سپس به خانه‌های خویش برگشتند. هنگامی که سر و صداها خاموش گشت و صدای حرکتی را نمی‌شنیدم (از مخفیگاه) برآمدم و دربان را دیده بودم که کلید دروازه را در سوراخ دیواری نهاده است. کلید را گرفتم و با آن دروازهٔ قلعه را گشودم. با خود گفتم که اگر مردم از ورود من خبر شوند به آسانی می‌توانم بیرون روم. سپس قصد دروازه‌های خانه‌هایشان را کردم و

فِي بَطْنِه ، ثُمَّ أَتَّكِئُ عَلَيْهِ حَتَّى سَمِعْتُ صَوْتَ الْعَظْمِ ، ثُمَّ خَرَجْتُ دَهِشًا حَتَّى أَتَيْتُ السُّلَّمَ ، أُرِيدُ أَنْ أَنْزِلَ ، فَأَسْقُطُ مِنْهُ ، فَانْخَلَعَتْ رِجْلِي فَعَصَبْتُهَا ، ثُمَّ أَتَيْتُ أَصْحَابِي أَحْجُلُ ، فَقُلْتُ : انْطَلِقُوا فَبَشِّرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَإِنِّي لا أَبْرَحُ حَتَّى سَمِعَ النَّاعِيَةَ ، فَلَمَّا كَانَ فِي وَجْهِ الصُّبْحِ صَعِدَ النَّاعِيَةُ، فَقَالَ : أَنْعَى أَبَا رَافِعٍ قَالَ : فَقُمْتُ أَمْشِي مَا بِي قَلَبَةٌ ، فَأَدْرَكْتُ أَصْحَابِي قَبْلَ أَنْ يَأْتُوا النَّبِيَّ ﷺ فَبَشَّرْتُهُ.

[راجع: ۳۰۲۲]

دروازه‌ها را از بیرون بستم (تا از خانه‌ها نتوانند بیرون آیند) پس از آن توسط نردبانی به سوی (خانهٔ) ابورافع بالا رفتم. خانه را تاریک یافتم که چراغ آن خاموش شده بود. ندانستم که آن مرد کجا می‌باشد. گفتم: ای ابورافع؟ گفت: کیستی؟ به سوی آواز راهی شدم و او را زدم و او فریاد کشید. ولی ضربه‌ام کارگر نیفتاد. سپس نزدش رفتم، گویا که به او کمک می‌کنم و گفتم: تو را چه واقع شده، ای ابورافع؟ و صدایم را تغییر دادم. وی گفت: آیا تعجب نمی‌کنی، مادر به داغت بنشیند، مردی نزدم آمد و مرا با شمشیر زد. بار دیگر به سوی وی رفتم و ضربهٔ دیگری بر او وارد کردم ولی کارگر نیفتاد. فریا براورد و زنش برخاست. سپس رفتم و آوازم را تغییر دادم مانند کسی که به فریادش می‌رسد. او را دیدم که بر پشت دراز کشیده است. شمشیر را در شکم وی نهادم و آن را فرو بردم تا آنکه آواز شکستن استخوان را شنیدم. سپس سراسیمه برآمدم تا به نردبان رسیدم، خواستم که فرود آیم بر زمین افتادم و بند پای من بیجای شد. پایم را بستم، سپس به آهستگی نزد یاران خود آمدم و گفتم: راهی شوید و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را بشارت دهید. و من از اینجا نمی‌روم تا آنکه آواز خبر رسان مرگ را بشنوم و چون صبح دمید، صدای خبررسان مرگ بلند شد، و گفت: مرگ ابورافع را خبر می‌دهم. سپس ایستادم و راهی شدم و دردی احساس نکردم. یاران خویش را قبل از آن که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بروند، دریافتم و آن حضرت را بشارت

١٧- باب غَزْوَةِ أُحُدٍ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ [آل عمران: ١٢١].

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ ﴿ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ . أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ . وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ [آل عمران: ١٣٩ - ١٤٣].

وَقَوْلِهِ: ﴿ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [آل عمران: ١٥٢].

وَقَوْلِهِ تعالى: ﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ﴾ . الآيَةَ [آل عمران: ١٦٩].

دادم.

باب ـ ١٧ غزوۀ اُحد[1]

و فرمودۀ خدای تعالی: «و یاد کن زمانی را که در جنگ اُحد بامدادان از پیش کسانت بیرون آمدی (تا) مؤمنان را برای جنگیدن در مواضع خود جای دهی. و خداوند، شنوای داناست» (آل عمران: ١٢١) و فرمودۀ خداوند جل ذکره: «و اگر مؤمنید سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید. اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید؛ و ما این روزها (ی شکست و پیروزی) را میان مردم به نوبت می‌گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعاً) ایمان آورده‌اند معلوم

١- کافران قریش به انتقام شکست در غزوۀ بدر آمادگی همه جانبه گرفتند تا بر مسلمانان حمله کنند و با لشکر حدود سه هزار نفر که شماری از زنان در آن به تحریک جنگاوران دایره و دف می‌زدند، در اوایل شوال سال سوم هجرت به نزدیک مدینه رسیدند. نظر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آن بود که آنها را بگذارد که به مدینه بیایند و جنگ را در مدینه با ایشان به راه اندازد ولی برخی بر این نظر بودندکه باید جلو لشکر کفار را در بیرون مدینه بگیرند. آن حضرت با لشکری در حدود هزار و پانصد تن از مدینه برآمدند و در دامنۀ کوه اُحد جابه جا شدند. آن حضرت دستۀ پنجاه نفری را دستور داد که درمحل معینی به تیراندازی بپردازند تا دشمن از عقب حمله نکند و برایشان تأکید کرد که در صورت پیروزی یا شکست مسلمانان آن محل را ترک نکنند. با آغاز جنگ مسلمانان لشکر کفار را شکست دادند و مشرکان پا به فرار نهادند. چهل نفر از تیراندازان وقتی دیدند که مسلمانان اموال غنیمت کافران را جمع می‌کنند، جای خویش را ترک کرده و به جمع آوری غنایم پرداختند. در این اثنا کافران قریش بر محل تیراندازان حمله کرده آنها را به شهادت رساندند و از پشت بر مسلمانان حمله نموده و آنها را محاصره کردند. بی نظمی در لشکر مسلمانان پدید آمد، بعضی فرار کردند و بعضی نادانسته بر روی یکدیگر شمشیر کشیدند و این بی نظمی وقتی شدت یافت که صدایی شنیدند که «محمد کشته شد» در واقع شدت جنگ در اطراف پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تمرکز یافت که بیش از نه نفر با وی نبود. آن حضرت با صدای بلند مسلمانان را به سوی خود فراخواند. در این جنگ دندان آن حضرت شکست و رخسارش مجروح شد. سعد بن وقاص و طلحه بن عبیدالله با تیراندازی و رشادت فوق العاده توانستند مشرکین را از اطراف آن حضرت دور گردانند. سپس یاران دیگر به آن حضرت پیوستند و آن حضرت و مسلمانان از محاصره برآمدند. مشرکین مکه به سرکردگی ابوسفیان راهی مکه شدند و آن حضرت مشغول دفن شهدا شد. در این جنگ هفتاد تن از مسلمانان به شهادت رسیدند.

بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند خالص گرداند و کافران را (به تدریج) نابود سازد. آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید، بی آنکه خداوند جهاد گران و شکیبایان شما را معلوم بدارد. و شما مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، سخت آرزو می‌کردید. پس آن را دیدید و در حالی که نگاه می‌کردید.» (آل عمران: ۱۳۹ ـ ۱۴۳)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در نبرد احد قطعاً خدا وعدهٔ خود را با شما راست گردانید: آنگاه که به فرمان او، آنان را می‌کشتید، تا آنکه سست شدید و در کار (جنگ بر سر تقسیم غنایم) با یکدیگر به نزاع پرداختید؛ و پس از آنکه آنچه را دوست داشتید (یعنی غنایم را) به شما نشان داد، نافرمانی نمودید برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می‌خواهد، سپس برای آنکه شما را بیازماید از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت، و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل است.» (آل عمران: ۱۵۲) و فرمودهٔ خدای تعالی: «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار.» (آل عمران: ۱۶۹)

٤٠٤١ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ : « هَذَا جِبْرِيلُ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ » . [راجع : ٣٩٩٥]

۴۰۴۱ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز اُحد گفت: «این جبرئیل است که سر اسپ خود را که بر آن افزار جنگ است، گرفته است.»

٤٠٤٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : أَخْبَرَنَا زَكَرِيَّاءُ ابْنُ عَدِيٍّ : أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ حَيْوَةَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ

۴۰۴۲ ـ از عُقبه بن عامر روایت است که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پس از هشت سال

أبي حَبِيب ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قال : صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَتْلَى أُحُدٍ بَعْدَ ثَمَانِي سِنِينَ ، كَالْمُوَدِّعِ لِلأَحْيَاءِ وَالأَمْوَاتِ ، ثُمَّ طَلَعَ الْمِنْبَرَ فَقَالَ : «إِنِّي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ فَرَطٌ وَأَنَا عَلَيْكُمْ شَهِيدٌ ، وَإِنَّ مَوْعِدَكُمُ الْحَوْضُ ، وَإِنِّي لأَنْظُرُ إِلَيْهِ مِنْ مَقَامِي هَذَا ، وَإِنِّي لَسْتُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا ، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا أَنْ تَنَافَسُوهَا» .

قال : فَكَانَتْ آخِرَ نَظْرَةٍ نَظَرْتُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

[راجع : ۱۳۴٤ . اخرجه مسلم : ۲۲۹٦]

بر کشتگان[1] احد نماز (جنازه) گزارد، همچون کسی که با زنده‌ها و مرده‌ها وداع می‌کند، و سپس بر منبر برآمد و گفت: «همانا من قبل از شما پیش روندهٔ شما هستم و بر شما گواه می‌باشم و وعده‌گاه (ملاقات) شما حوض است و همانا من از همین جای خود به سوی آن (حوض) می‌نگرم و همانا ترس از آن ندارم که (پس از من) به شرک روی آورید ولیکن از دنیا بر شما ترس دارم که در زندگی دنیا را به رقابت بر خیزند.» عُقبه گفت: و آن آخرین نگاهی بود که به سوی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نگریستم.

٤٠٤٣ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : لَقِينَا الْمُشْرِكِينَ يَوْمَئِذٍ وَأَجْلَسَ النَّبِيُّ ﷺ جَيْشًا مِنَ الرُّمَاةِ ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَاللَّهِ ، وَقَالَ : «لا تَبْرَحُوا ، إِنْ رَأَيْتُمُونَا ظَهَرْنَا عَلَيْهِمْ فَلا تَبْرَحُوا ، وَإِنْ رَأَيْتُمُوهُمْ ظَهَرُوا عَلَيْنَا فَلا تُعِينُونَا» . فَلَمَّا لَقِينَا هَرَبُوا حَتَّى رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ فِي الْجَبَلِ ، رَفَعْنَ عَنْ سُوقِهِنَّ ، قَدْ بَدَتْ خَلاخِلُهُنَّ ، فَأَخَذُوا يَقُولُونَ : الْغَنِيمَةَ الْغَنِيمَةَ ، فَقَالَ : عَبْدُاللَّهِ : عَهِدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ لا تَبْرَحُوا ، فَأَبَوْا ، فَلَمَّا أَبَوْا صُرِفَ وُجُوهُهُمْ ، فَأُصِيبَ سَبْعُونَ قَتِيلاً ، وَأَشْرَفَ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ : أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ : «لا تُجِيبُوهُ» . فَقَالَ : أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ؟ قَالَ : «لا تُجِيبُوهُ» . فَقَالَ : أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ ؟ فَقَالَ : إِنَّ هَؤُلاءِ قُتِلُوا ، فَلَوْ كَانُوا أَحْيَاءً لأَجَابُوا ، فَلَمْ يَمْلِكْ عُمَرُ نَفْسَهُ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ مَا يُخْزِيكَ . قَالَ : أَبُو سُفْيَانَ اعْلُ هُبَلُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَجِيبُوهُ» . قَالُوا : مَا نَقُولُ ؟ قَالَ : «قُولُوا : اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ» . قَالَ أَبُو سُفْيَانَ : لَنَا الْعُزَّى

٤٠٤٣ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که برا(رضی‌الله عنه) گفت: در آن روز (اُحد) با مشرکین روبرو شدیم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) لشکری از تیراندازان را جا به جا کرد و عبدالله را بر آنان امیر گردانید و فرمود: «از جای خویش نجنبید، اگر ما را ببینید که پیروز شده‌ایم، از جای خود حرکت نکنید و اگر ببینید که بر ما پیروز شده‌اند به کمک ما نیایید.» و چون با دشمن رویاروی شدیم. گریختند، حتی زنان را دیدیم که پاچه‌ها را بر زده و به سوی کوه می‌دویدند که پازیبهای پایشان نمودار شده بود. سپس مسلمانان آغاز کردند و می‌گفتند: غنیمت، غنیمت.

عبدالله گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از من عهد گرفته است که از جای خود تکان نخورید. (تیراندازان) نپذیرفتند، و چون نپذیرفتند، روی ایشان برگردانیده شد (از سمت و سویی که باید

۱- این نماز در ماه‌های آخر حیات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بوده است. هرچند از جنگ احد تا زمان وفات آن حضرت هفت سال و چند ماه می‌گذرد، راوی هشت سال گفته است.

وَلا عُزَّى لَكُمْ ، فَقال النَّبيُّ ﷺ : «أجيبُوهُ» . قالوا : مَا نَقُولُ ؟ قال : «قُولُوا اللَّهُ مَوْلانَا وَلا مَوْلَى لَكُمْ». قال أبُو سُفْيَانَ : يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ ، وَالحَرْبُ سِجَالٌ ، وَتَجِدُونَ مُثْلَةً ، لَمْ آمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسُؤْنِي . [راجع : ۳۰۳۹]

روی بدان می‌بودند و حرکت دشمن را زیر نظر می‌داشتند) و هفتاد تن کشته شدند و ابوسفیان بر بلندی برآمد و گفت: آیا محمد در میان مردم هست؟ آن حضرت فرمود: «به او پاسخ ندهید» سپس گفت: آیا پسر ابی قحافه (ابوبکر) در میان مردم هست؟ آن حضرت فرمود: «به او پاسخ ندهید.» سپس گفت: آیا (عمر) پسر خطّاب در میان قوم هست؟ سپس ابوسفیان گفت: به تحقیق که اینها کشته شده‌اند، و اگر زنده می‌بودند پاسخ می‌دادند. عمر نتوانست خودداری کند و گفت: ای دشمن خدا، دروغ گفتی، خداوند، آنچه را که تو را خوار بگرداند. نگهداشته است.

ابوسفیان گفت: (بت) هُبل برتر است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را جواب بگویید» گفتند: چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید، الله برتر و بزرگتر است.» ابوسفیان گفت: ما بت عُزّا داریم و شما عُزّایی ندارید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را جواب بگویید.» گفتند: چه بگوییم؟ فرمرد:«بگویید، الله، یاری دهندهٔ ما است و شما را یاری‌دهنده‌ای نیست.»

سپس ابوسُفیان گفت: امروز در برابر روز بدر (که شکست ما بود) و جنگ نوبت دارد (گاهی شکست و گاه پیروزی است) و شما در میدان جنگ اندام بریده شدهٔ یاران خود را می‌یابید که نه من دستور داده‌ام و نه از آن بدم می‌آید.[1]

۴۰۴۴ - أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ قال : اصْطَبَحَ الْخَمْرَ يَوْمَ أُحُدٍ نَاسٌ ، ثُمَّ قُتِلُوا شُهَدَاءَ . [راجع : ۲۸۱۵] .

۴۰۴۴ ـ از سُفیان، از عمرو روایت است که جابر گفت: گروهی از مردم در روز اُحد شراب

۱- روایت شده است که در روز احد گوش و بینی شهدا را بریده و از آن قلادهٔ گردنبند ساخته بودند.

نوشیدند و سپس شهید شدند.[۱]

٤٠٤٥ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمٰنِ ابْنَ عَوْفٍ أُتِيَ بِطَعَامٍ، وَكَانَ صَائِمًا، فَقَالَ: قُتِلَ مُصْعَبُ ابْنُ عُمَيْرٍ وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، كُفِّنَ فِي بُرْدَةٍ، إِنْ غُطِّيَ رَأْسُهُ بَدَتْ رِجْلَاهُ، وَإِنْ غُطِّيَ رِجْلَاهُ بَدَا رَأْسُهُ، وَأُرَاهُ قَالَ: وَقُتِلَ حَمْزَةُ وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، ثُمَّ بُسِطَ لَنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا بُسِطَ، أَوْ قَالَ: أُعْطِينَا مِنَ الدُّنْيَا مَا أُعْطِينَا، وَقَدْ خَشِينَا أَنْ تَكُونَ حَسَنَاتُنَا عُجِّلَتْ لَنَا، ثُمَّ جَعَلَ يَبْكِي حَتَّى تَرَكَ الطَّعَامَ. [راجع: ١٢٧٤]

٤٠٤٥ - از سَعد بن ابراهیم روایت است که پدرش ابراهیم گفت: به عبدالرحمن ابن عوف غذا آورده شد و او روزه دار بود و گفت: مُصْعَب ابن عُمَیر کشته شد و او از من بهتر بود، در چادری کفن کرده شد که اگر سرش را می‌پوشیدند پاهایش ظاهر می‌شد و اگر پاهایش را می‌پوشیدند سرش ظاهر می‌گردید و گمان می‌برم که عبدالرحمن گفت: و حمزه کشته شد و او از من بهتر بود سپس مال دنیا بر ما گسترده شد، آنچه گسترده شد. یا (عبدالرحمن) چنین گفت: مال دنیا به ما داده شد آنچه داده شد. و همانا ترسیدیم که پاداش حسنات ما، شتابان (در این دنیا) به ما داده شده باشد. عبدالرحمن سپس به گریستن آغاز کرد تا آنکه از غذاخوردن دست کشید.

٤٠٤٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللّهِ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ، فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ». فَأَلْقَى تَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. [أخرجه مسلم: ١٨٩٩]

٤٠٤٦ - از سُفیان، از عمرو روایت است که از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: مردی به پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز اُحد گفت: مرا خبر ده که اگر کشته شوم جایم کجا می‌باشد؟ فرمود: در بهشت. وی خرماهایی را که در دست داشت انداخت. سپس جنگید تا آنکه کشته شد.

٤٠٤٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ خَبَّابِ بْنِ الْأَرَتِّ ﷺ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللّهِ ﷺ نَبْتَغِي وَجْهَ اللّهِ، فَوَجَبَ أَجْرُنَا عَلَى اللّهِ، وَمِنَّا مَنْ مَضَى، أَوْ ذَهَبَ، لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، كَانَ مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ، لَمْ يَتْرُكْ إِلَّا نَمِرَةً، كُنَّا إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلَاهُ، وَإِذَا غُطِّيَ بِهَا رِجْلَاهُ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ:

٤٠٤٧ - از اعمش، از شقیق، از خباب بن الارت(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هجرت کردیم در حالی که رضایت خدا را می‌جستیم پس اجر ما بر خدا ثابت شد و از میان ما کسی بود که درگذشت، یا (راوی گفت: (از دنیا) رفت و

۱- در آن زمان شراب حرام نشده بود.

«غَطُّوا بِهَا رَأْسَهُ ، وَاجْعَلُوا عَلَى رِجْلِهِ الإِذْخِرَ» . أَوْ قَالَ : «أَلْقُوا عَلَى رِجْلِهِ مِنَ الإِذْخِرِ» . وَمِنَّا مَنْ قَدْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا . [راجع : ١٢٧٦ . أخرجه مسلم : ٩٤٠] .

از اجر خود چیزی نخورد. از آن جمله بود مُصْعَب بن عُمیر که در روز اُحد کشته شد و به جز چادری از خود به جای نگذاشت که چون با آن سر وی را می‌پوشیدیم، پاهای وی بیرون می‌آمد و چون پاهایش را می‌پوشیدیم، سر وی بیرون می‌آمد. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به ما گفت: «با آن چادر سر او را بپوشانید و بر پایش کاه اِذخِر قرار دهید.» یا چنین فرمود: «بر پایش از کاه اَذْخِر بیفکنید.» و از ما کسی است که میوه‌اش بار آورد و او آن را می‌چیدند.

٤٠٤٨ - أَخْبَرَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّانَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ عَمَّهُ غَابَ عَنْ بَدْرٍ ، فَقَالَ : غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالِ النَّبِيِّ ﷺ ، لَئِنْ أَشْهَدَنِي اللَّهُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيَرَيَنَّ اللَّهُ مَا أُجِدُّ ، فَلَقِيَ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَهُزِمَ النَّاسُ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ ، يَعْنِي الْمُسْلِمِينَ ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ ، فَتَقَدَّمَ بِسَيْفِهِ فَلَقِيَ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ ، فَقَالَ : أَيْنَ يَا سَعْدُ ، إِنِّي أَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ دُونَ أُحُدٍ ، فَمَضَى فَقُتِلَ ، فَمَا عُرِفَ حَتَّى عَرَفَتْهُ أُخْتُهُ بِشَامَةٍ ، أَوْ بِبَنَانِهِ وَبِهِ بِضْعٌ وَثَمَانُونَ ، مِنْ طَعْنَةٍ وَضَرْبَةٍ وَرَمْيَةٍ بِسَهْمٍ . [راجع : ٢٨٠٥ . أخرجه مسلم : ١٩٠٣ بزيادة] .

٤٠٤٨ ـ از محمد بن طلحه، از حُمَید روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا عموی وی در جنگ بدر حضور نداشت و گفت: از نخستین نبرد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) غایب بوده‌ام. اگر خداوند مرا در نبردی به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) حاضر گرداند، خداوند سخت کوشی مرا در جنگ خواهد دید. وی در روز اُحد مواجه شد و مسلمانان گریختند. او گفت: بارالها، من از آنچه این مردم (گریز) کردند به پیشگاه تو عذر می‌آورم یعنی (از کار) مسلمانان، و از آنچه مشرکان کرده‌اند بیزاری می‌جویم. سپس با شمشیر به جلو رفت و با سعد بن معاذ ملاقی شد (که می‌گریخت) گفت: ای سعد، کجا می‌روی، همانا من بوی بهشت را در نزدیک اُحد استشمام می‌کنم، سپس پیش رفت و کشته شد. وی (نسبت به زخمهایی که به او رسیده بود) شناخته نشد تا آنکه خواهرش نظر به خالی که داشت یا با سر انگشت وی، او را شناخت در حالی که او هشتاد و اندی زخم نیزه و شمشیر و تیر برداشته بود.

۴۰۴۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّهُ سَمِعَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ﷺ يَقُولُ : فَقَدْتُ آيَةً مِنَ الأَحْزَابِ حِينَ نَسَخْنَا الْمُصْحَفَ ، كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا ، فَالْتَمَسْنَاهَا فَوَجَدْنَاهَا مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيِّ : ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ . فَأَلْحَقْنَاهَا فِي سُورَتِهَا فِي الْمُصْحَفِ . [راجع: ۲۸۰۷].

۴۰۴۹ ـ از ابن شهاب، از خارجه بن زید بن ثابت روایت است که وی از زید بن ثابت(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: آنگاه که (به امر ابوبکر) قرآن را می‌نوشتیم آیه‌ای از سورهٔ اَحزاب را گم کردم و از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده بودم که آن آیه را می‌خواند. آن آیه را جویا شدیم سپس آن را نزد خُزَیمه بن ثابت انصاری یافتیم.[1] «از میان مؤمنان مردمانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند، برخی از آنان به شهادت رسیدند، و برخی از آنها در انتظارند.» ما این آیه را در سورهٔ آن در قرآن آوردیم.[2]

۴۰۵۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ يَزِيدَ : يُحَدِّثُ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُحُدٍ ، رَجَعَ نَاسٌ مِمَّنْ خَرَجَ مَعَهُ ، وَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فِرْقَتَيْنِ : فِرْقَةً تَقُولُ : نُقَاتِلُهُمْ ، وَفِرْقَةً تَقُولُ : لاَ نُقَاتِلُهُمْ ، فَنَزَلَتْ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا﴾ . وَقَالَ : «إِنَّهَا طَيْبَةُ تَنْفِي الذُّنُوبَ ، كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْفِضَّةِ» .[راجع: ۱۸۸۴ . أخرجه مسلم: ۱۳۸۴ مختصرا باختلاف].

۴۰۵۰ ـ از عبدالله بن یزید روایت است که زید بن ثابت (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به سوی اُحد برآمد، گروهی از میان آنانی که با وی برآمده بودند برگشتند و یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به دو گروه تقسیم شدند: گروهی می‌گفتند: ما با دشمن می‌جنگیم و گروه دیگر می‌گفتند: ما با ایشان نمی‌جنگیم. سپس این آیات نازل شد: «شما را چه شده است که دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید؟ با آنکه خدا آنان را به (سزای) آنچه انجام داده‌اند، نگونسار کرده است.» (النساء: ۷۸).

آن حضرت فرمود: «مدینه، طیبه است که

۱- مناسبت این حدیث در اینجا به خاطر نزول آیه دربارهٔ شهدای اُحد است.

۲- زید بن ثابت که از جانب ابوبکر (رضی‌الله عنه) مأمور جمع قرآن بود، ثبوت آیات را به تواتر و شهادت دو نفر که یکی شاهد حفظ و دیگری شاهد کتابت بود در قرآن داخل می‌کرد. وقتی که زید بن ثابت آیهٔ مذکور را می‌نوشت، به طریق تواتر ثابت نشده بود تا آنکه آن را نزد خزیمه یافت. و خزیمه کسی است که شهادت او را آن حضرت شهادت دو نفر گردانیده بود.

گناهان مردم خود را دور می‌کند، همچون آتش که چرک نقره را دور می‌کند.»

١٨- باب: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ١٢٢].

باب ـ ۱۸

در آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند با آنکه خدا یاورشان بود و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» (آل عمران: ۱۲۲)

٤٠٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِينَا: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾. بَنِي سَلِمَةَ وَبَنِي حَارِثَةَ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾. [انظر: ٤٥٥٨، أخرجه مسلم: ٢٥٠٥]

۴۰۵۱ ـ از عَمرو روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: این آیه دربارۀ ما نازل شد که: «آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند.» یعنی در مورد قبایل بنی سلَمه و بنی حارثه، و من دوست ندارم که این آیه نازل نمی‌شد؛ زیرا خداوند می‌گوید: «خدا یاورشان بود.»[1]

٤٠٥٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «هَلْ نَكَحْتَ يَا جَابِرُ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَاذَا أَبِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: لَا بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «فَهَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُكَ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبِي قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ تِسْعَ بَنَاتٍ، كُنَّ لِي تِسْعَ أَخَوَاتٍ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَجْمَعَ إِلَيْهِنَّ جَارِيَةً خَرْقَاءَ مِثْلَهُنَّ، وَلَكِنِ امْرَأَةً تَمْشُطُهُنَّ وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَصَبْتَ». [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥ بقطعة ليست في هذه الطريق وهو في الرضاع، ٥٤، وفي المساقاة، ١٠٩].

۴۰۵۲ ـ از سُفیان از عَمرو روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: آیا نکاح کردی ای جابر؟» گفتم: آری. فرمود: چیست، باکره است یا شوهر دیده.» گفتم: نی، بلکه شوهر دیده است. فرمود: «چرا با دختری نکاح نکردی؟ که با تو بازی می‌کرد؟» گفتم: یا رسول‌الله، همانا پدرم در روز اُحُد کشته شد و نُه دختر به جای گذاشت که نُه خواهر من اند، ناخوش دانستم که دختر بی تجربۀ همچون آنها را به جمع‌شان بیفزایم، ولی با زنی ازدواج کردم که سرایشان را شانه کند و از ایشان وارسی نماید.

۱- هنگامی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به غزوۀ اُحُد برآمد، دو قبیله از انصار به نام بنو سلمه از خزرج و بنو حارثه از اوس خواستند از عبدالله بن اُبی سر دستۀ منافقان تبعیت کنند و از آن حضرت جدا شوند. ولی خداوند نخواست که ایشان جدا شوند (تیسیر القاری)

آن حضرت فرمود: «کاری نیک کردی.»

٤٠٥٣ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي سُرَيْجٍ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ابْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ فِرَاسٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَاهُ اسْتُشْهِدَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا، وَتَرَكَ سِتَّ بَنَاتٍ، فَلَمَّا حَضَرَ جِزَازُ النَّخْلِ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ وَالِدِي قَدِ اسْتُشْهِدَ يَوْمَ أُحُدٍ وَتَرَكَ دَيْنًا كَثِيرًا، وَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ الْغُرَمَاءُ، فَقَالَ: «اذْهَبْ فَبَيْدِرْ كُلَّ تَمْرٍ عَلَى نَاحِيَةٍ». فَفَعَلْتُ ثُمَّ دَعَوْتُهُ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ كَأَنَّهُمْ أُغْرُوا بِي تِلْكَ السَّاعَةَ، فَلَمَّا رَأَى مَا يَصْنَعُونَ أَطَافَ حَوْلَ أَعْظَمِهَا بَيْدَرًا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ادْعُ لِي أَصْحَابَكَ». فَمَا زَالَ يَكِيلُ لَهُمْ حَتَّى أَدَّى اللَّهُ عَنْ وَالِدِي أَمَانَتَهُ، وَأَنَا أَرْضَى أَنْ يُؤَدِّيَ اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي وَلَا أَرْجِعَ إِلَى أَخَوَاتِي بِتَمْرَةٍ، فَسَلَّمَ اللَّهُ الْبَيَادِرَ كُلَّهَا، وَحَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْبَيْدَرِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ كَأَنَّهَا لَمْ تَنْقُصْ تَمْرَةً وَاحِدَةً. [راجع: ٢١٢٧]

٤٠٥٣ - از شعبی روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه)گفت: همانا پدر وی در روز اُحُد شهید شد و بر ذمت وی قرض ماند و شش دختر (یتیم) به جا گذاشت. آنگاه که موسم چیدن خرما فرا رسید، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: همانا می‌دانی که پدرم در روز اُحد شهید شد و بر دوش وی قرض بسیار ماند و شش دختر به جای گذاشت، بنابراین دوست می‌دارم که قرضخواهان وی تو را ببینند. آن حضرت فرمود: «برو و هر نوع خرما را در گوشه‌ای جمع کن.» من چنان کردم و سپس آن حضرت را فراخواندم. آنگاه که قرضخواهان آن حضرت را دیدند، در همان وقت طلب خویش را تقاضا کردند و سر و صدا به راه انداختند. چون آن حضرت شدت عمل‌شان را دید، در اطراف بزرگترین تودهٔ خرما سه بار دور زد و سپس بر آن نشست و بعد گفت: «یاران خود را فراخوان». آن حضرت پیوسته برای آن‌ها خرما وزن می‌کرد تا آنکه خداوند قرض پدر مرا ادا کرد و من خشنود بودم که خداوند قرض پدر مرا ادا کند و با دانهٔ خرما به سوی خواهران خود برنگردم. خداوند همهٔ توده‌های خرما را سلامت نگهداشت تا آنکه به سوی همان توده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر آن نشسته بود، می‌نگریستم، گویی یک دانه خرما از آن کم نشده است.

٤٠٥٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ، وَمَعَهُ رَجُلَانِ

٤٠٥٤ - از ابراهیم بن سعد از پدرش، از جدش روایت است که سعد بن ابی وقّاص(رضی‌الله عنه) گفت: در روز اُحد رسول‌الله(صلی‌الله علیه

يُقَاتِلَانِ عَنْهُ ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بِيضٌ ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ [انظر : ٥٨٢٦ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٦].

وسلم) را دیدم که با وی دو مرد بودند که به جانبداری از وی می‌جنگیدند و لباس سفید به تن داشتند و به شدت می‌جنگیدند (دو فرشته). که من آنها را نه قبل از آن دیده بودم و نه بعد از آن.

٤٠٥٥ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ السَّعْدِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ : نَثَلَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ كِنَانَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَقَالَ : «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» . [راجع : ٣٧٢٥ . أخرجه مسلم : ٢٤١٢].

۴۰۵۵ ـ از سعید بن مُسَیّب روایت است که سعد بن ابی وقّاص می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز احد ترکش خود را بیرون آورد و به من داد و فرمود: «تیراندازی کن، پدر و مادرم فدایت باد.»

٤٠٥٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا يَقُولُ : جَمَعَ لِي النَّبِيُّ ﷺ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ . [راجع : ٣٧٢٥ . أخرجه مسلم : ٢٤١٢].

۴۰۵۶ ـ از سعید بن مُسَیب روایت است که سعد گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز احد پدر و مادر خود یکجا نمود (یعنی فرمود: پدر و مادرم فدایت) را برای من یاد کرد.

٤٠٥٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ ، لَقَدْ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ أَبَوَيْهِ كِلَيْهِمَا ، يُرِيدُ حِينَ قَالَ : «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَهُوَ يُقَاتِلُ» وهو يقاتل . [راجع : ٣٧٢٥ . أخرجه مسلم : ٢٤١٢].

۴۰۵۷ ـ از ابن مُسَیّب روایت است که سعد بن ابی وقّاص(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز احد برای من، پدر و مادر خود هر دو را ذکر کرد، یعنی هنگامی که فرمود: «پدر و مادرم فدایت» در حالی که سعد می‌جنگید.

٤٠٥٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شَدَّادٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيًّا ﷺ يَقُولُ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَجْمَعُ أَبَوَيْهِ لِأَحَدٍ غَيْرَ سَعْدٍ . [راجع : ٢٩٠٥ . أخرجه مسلم : ٢٤١١] .

۴۰۵۸ ـ از سعد، از ابن شدّاد روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشنیده‌ام که برای هیچ کس پدر و مادر خود را یاد کند به جز برای سعد.

٤٠٥٩ - حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ جَمَعَ أَبَوَيْهِ لِأَحَدٍ إِلَّا لِسَعْدِ بْنِ مَالِكٍ ، فَإِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ : «يَا سَعْدُ ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» . [راجع : ٢٩٠٥ . أخرجه مسلم : ٢٤١١] .

۴۰۵۹ ـ از عبدالله بن شدّاد روایت است که گفت: علی(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشنیده‌ام که برای هیچ کسی پدر و مادر خود را یکجا کند به جز برای سعد بن ابی وقاص. همانا از آن حضرت

شنیده‌ام که در روز اُحد می‌گفت: «ای سعد، تیر بینداز پدر و مادرم فدایت.»

٤٠٦٠ ، ٤٠٦١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُعْتَمِرٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : زَعَمَ أَبُو عُثْمَانَ : أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فِي بَعْضِ تِلْكَ الأَيَّامِ الَّتِي يُقَاتِلُ فِيهِنَّ ، غَيْرُ طَلْحَةَ وَسَعْدٍ عَنْ حَدِيثِهِمَا . [راجع : ٣٧٢٢ ، ٣٧٢٣ . اخرجه مسلم : ٢٤١٤] .

٤٠٦٠ ـ ٤٠ ٦١ ـ از مُعتمر از پدرش روایت است که گفت: ابوعثمان گفت: در آن روز که در آن جنگ (اُحُد) جریان داشت هیچ کسی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) باقی نماند به جز طلحه و سعد، که حدیث آن دو نفر به وی رسیده بود.

٤٠٦٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ قَالَ : سَمِعْتُ السَّائِبَ ابْنَ يَزِيدَ قَالَ : صَحِبْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَطَلْحَةَ ابْنَ عُبَيْدِاللهِ وَالْمِقْدَادَ وَسَعْدًا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، إِلا أَنِّي سَمِعْتُ طَلْحَةَ يُحَدِّثُ عَنْ يَوْمِ أُحُدٍ . [راجع : ٢٨٢٤] .

٤٠٦٢ ـ از محمد بن یوسف، از سائب بن یزید روایت است که گفت: با عبدالرحمن بن عَوف و طلحه ابن عُبیدالله و مقداد و سعد رضی‌الله عنهم صحبت کرده‌ام، و از هیچ یک از ایشان نشنیدم که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حدیث کنند[1] به جز آنکه از طلحه شنیدم که از روز اُحد صحبت می‌کرد.

٤٠٦٣ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : رَأَيْتُ يَدَ طَلْحَةَ شَلاءَ ، وَقَى بِهَا النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ . [راجع : ٣٧٢٤] .

٤٠٦٣ ـ از وکیع، از اسماعیل از قیس روایت است که گفت: طلحه رادیدم که دستش شل است که وی با آن دست در روز اُحد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را حفاظت کرده بود.

٤٠٦٤- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ مُجَوِّبٌ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ لَهُ ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلاً رَامِيًا شَدِيدَ النَّزْعِ ، كَسَرَ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلاثًا ، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ بِجَعْبَةٍ مِنَ النَّبْلِ ، فَيَقُولُ : «انْثُرْهَا لأَبِي طَلْحَةَ». قَالَ : وَيُشْرِفُ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، لا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سُلَيْمٍ ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَانِ ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا ، تُنْقِزَانِ

٤٠٦٤ ـ از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: در روز اُحد مردم از نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پراکنده شدند در حالی که ابوطلحه در جلوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بود و با سپر کردن خود از آن حضرت حمایت می‌کرد. ابوطلحه مردی تیرانداز بود که کمان را سخت می‌کشید و در آن روز دو یا سه کمان را شکست. هر گاه مردی که با وی جعبهٔ

۱- کبار صحابه در حدیث کردن از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخت احتیاط می‌کردند؛ زیرا آن حضرت فرموده بود: کسی که قصداً بر من دروغ بندد جایگاه خود را در آتش دوزخ آماده کند.

الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا ، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فَتَمْلآنِهَا ، ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلاثًا . [راجع : ۲۸۸۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۱۱] .

تیر می‌بود و از آن‌جا می‌گذشت، آن حضرت او را می‌فرمود: «تیرها را به ابوطلحه بده.» و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سر بلند می‌کرد که دشمن را ببیند، و ابوطلحه به او می‌گفت که پدر و مادرم فدایت، سر خود را بالا مکن تا تیری از تیرهای دشمن به تو نرسد و تا آن تیر به گردن من اصابت کند، نه گردن تو. و همانا عایشه بنت ابی بکر و اُمّ‌سلیم (مادر خود را) دیدم که دامنهای خویش را برچیده بودند و من پازیبهایشان را می‌دیدم که مشک آب بر پشت می‌کشیدند و در دهان مردم می‌ریختند، سپس برمی‌گشتند و مشکها را پر می‌کردند و باز می‌آمدند و در دهان قوم می‌ریختند و همانا دو و یا سه بار شمشیر از دست ابوطلحه افتاد.

۴۰۶۵ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ ، فَصَرَخَ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ : أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ ، فَرَجَعَتْ أُولاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأُخْرَاهُمْ ، فَبَصُرَ حُذَيْفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَمَانِ ، فَقَالَ : أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أَبِي أَبِي ، قَالَ : قَالَتْ : فَوَاللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ فَقَالَ : حُذَيْفَةُ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ. قَالَ عُرْوَةُ : فَوَاللَّهِ مَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ بَقِيَّةُ خَيْرٍ ، حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . بَصُرْتُ عَلِمْتُ ، مِنَ الْبَصِيرَةِ فِي الأَمْرِ ، وَأَبْصَرْتُ مِنْ بَصَرِ الْعَيْنِ ، وَيُقَالُ : بَصُرْتُ وَأَبْصَرْتُ وَاحِدٌ . [راجع : ۳۲۹۰] .

۴۰۶۵ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: در روز اُحد مشرکان منهزم شدند. ابلیس لعنه الله علیه، فریاد برآورد که: ای بندگان خدا، به دنبال خود توجه کنید، آنانی که در جلو بودند برگشتند و با کسانی که در دنبال ایشان بودند در آویختند (مسلمانان با مسلمانان ندانسته جنگیدند.). حُذیفه نگریست و دید که پدر وی یَمان است (که در او آویخته‌اند) و گفت: ای بندگان خدا، او پدر من است، او پدر من است. عایشه گفت: به خدا سوگند، مسلمانان از وی دست برنداشتند تا او را کشتند. حُذیفه گفت: خداوند آنها را (که ندانسته پدرم را کشتند) بیامرزد. عُروه گفت: به خدا سوگند که پیوسته در حُذیفه (باقیماندۀ خیبر وجود داشت تا آنکه به خدای عزّوجلّ پیوست. لفظ ـ بَصُرْتُ ـ که

در متن آمده ـ یعنی دیدم به معنی دانستم، از لفظ ـ بصیر، در کار است ـ لفظ ـ و أَبْصَرْتُ ـ یعنی دیدم. ـ از چشم دید ـ گرفته شده. و گفته می‌شود: که الفاظ ـ بَصَرْتُ، ـ و اَبْصَرْتُ، یک معنی دارد.

١٩- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴾ [آل عمران: ١٥٥].

باب ـ ۱۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

در روزی که دو گروه (در اُحد) با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما به دشمن پشت کردند، در حقیقت جز آن نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید و قطعاً خدا از ایشان درگذشت. زیرا خدا آمرزگار بردبار است.»
(آل عمران: ۱۵۵)

٤٠٦٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْزَةَ، عَنْ عُثْمَانَ ابْنِ مَوْهَبٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ حَجَّ الْبَيْتَ، فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا، فَقَالَ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْقُعُودُ؟ قَالُوا: هَؤُلَاءِ قُرَيْشٌ. قَالَ: مَنِ الشَّيْخُ؟ قَالُوا: ابْنُ عُمَرَ، فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ شَيْءٍ أَتُحَدِّثُنِي؟ قَالَ: أَنْشُدُكَ بِحُرْمَةِ هَذَا الْبَيْتِ، أَتَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَتَعْلَمُهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَتَعْلَمُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَبَّرَ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَ لِأُخْبِرَكَ، وَلِأُبَيِّنَ لَكَ عَمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ، أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ، فَإِنَّهُ كَانَ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ عُثْمَانَ،

٤٠٦٦ ـ از عثمان ابن مَوْهَب روایت است که گفت: مردی آمد که حج کعبه کند، گروهی را دید که نشسته‌اند. گفت: این نشستگان کیانند؟ گفتند: مردم قریش‌اند.
آن مرد گفت: این مرد پیر کیست؟ گفتند: ابن عمر است. نزد وی رفت و گفت: از تو چیزی می‌پرسم آیا پاسخ مرا می‌گویی؟ و سپس گفت: تو را به حرمت این خانه (کعبه) سوگند می‌دهم که آیا می‌دانی که عثمان بن عفّان در روز اُحد فرار کرد؟ ابن عمر گفت: آری. آن مرد گفت: آیا می‌دانی که وی در غزوهٔ بدر غایب بود و در آن حاضر نشد؟ ابن عمر گفت: آری. آن مرد گفت: آیا می‌دانی که وی از بَیْعه‌الرضوان تخلف کرد و در آن حاضر نشد؟ ابن عمر گفت: آری. آن مرد گفت: الله اکبر. ابن عُمر

وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَمَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ الْيُمْنَى : «هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ - فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ ، فَقَالَ - هَذِهِ لِعُثْمَانَ» . اذْهَبْ بِهَذَا الآنَ مَعَكَ.[راجع: ۳۱۳۰] .

گفت: بیا که تو را (از حقیقت آن) خبر دهم و آنچه را از من پرسیده‌ای به تو بیان کنم. ولیکن گریختن وی در روز اُحد، گواهی می‌دهم که (به موجب آیهٔ کریمه) خداوند او را عفو کرده است. و اما، غیبت وی در غزوهٔ بدر، همانا دختر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زن وی بود و او مریض بود، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفته بود: «همانا تو را ثواب مردی است که در بدر حاضر می‌شود و همچنان سهم غنیمت وی.» و اما غیبت وی از بَیعه‌الرضوان[۱]، همانا، اگر کسی نزد مردم مکه نسبت به عثمان بن عفّان عزیزتر می‌بود، آن حضرت او را عوض عثمان می‌فرستاد، بنابراین عثمان را فرستاد. و بیعه الرضوان، پس از آنکه عثمان به مکه رفت واقع شد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اشارت به دست راست خود کرد و گفت: «این دست عثمان است و آن را بر دست چپ خود زد و گفت این بیعت از جانب عثمان است.» (سپس ابن عمر به آن مرد که از شام آمده بود) گفت: این معلومات را با خود ببر.

۲۰- باب : ﴿ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أحَدٍ

وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ [آل عمران : ۱۵۳] .

تُصْعِدُونَ : تَذْهَبُونَ أَصْعَدَ وَصَعِدَ فَوْقَ الْبَيْتِ .

باب ـ ۲۰ «یادکنید هنگامی را که در حال گریز از کوه بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید؛

۱- در ماه ذی قعدهٔ سال ششم هجری، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با حدود هزار و پنجصد تن از یاران خود به قصد ادای عمره راهی مکه گردیدند، ولی در منطقهٔ حُدیبیه مشرکین مکه مانع ورود ایشان شدند. آن حضرت عثمان بن عفان را نزد مردم مکه فرستاد و پیغام داد که به جنگ نیامده است و فقط قصد عمره دارد. چون عثمان نیامد و خبر کشته شدنش شایع شد، مسلمانان در زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند که تا دم مرگ خواهیم جنگید. سپس آیه نازل شد: «همانا خداوند از مؤمنان راضی گردید آنگاه که در زیر درخت با تو بیعت کردند.» و این بیعت، بیعه الرضوان نامیده شد.»

و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند، پس (خداوند) به سزای (این بی انضباطی) غمی بر غم‌تان افزود تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید و برای آنچه که به شما رسیده است اندوهگین نشوید و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است.» (آل عمران: ۱۵۳) لفظ: تُصْعِدُونَ که در آیه آمده است به معنی بالا می‌رفتید می‌باشد. چنان‌که: اَصْعَدَ و صَعِدَ فوق البیت ـ یعنی بر بالای خانه، بالا رفت.[1]

٤٠٦٧ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَّالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ جُبَيْرٍ، وَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ. فَذَاكَ: ﴿إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ﴾. [راجع: ٣٠٣٩]

٤٠٦٧ ـ از زُهیر روایت است که ابواسحاق گفت: از برا بن عازب(رضی‌الله عنهما) شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز اُحد عبدالله ابن جُبَیْر را بر پیاده نظام امیر گردانید وآنها شکست خوردند و (مفهوم آیه) در همین رابطه است: «آنگاه که پیامبر از پشت سر ایشان را فرا می‌خواند.»

باب: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ

أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران: ١٥٤].

باب

«سپس (خداوند) بعد از آن اندوه، آرامشی (به صورت) خواب سبکی، بر شما فرو فرستاد، که گروهی از شما را فراگرفت، و گروهی (تنها) در فکر جان خود بودند؛ و دربارهٔ خدا، گمانهای ناروا، همچون گمانهای (دوران) جاهلیت می‌بردند. می‌گفتند: «آیا ما را در این کار اختیاری هست» بگو: «سر رشتهٔ کارها (شکست یا پیروزی) یکسر به دست خداست» آنان چیزی را در دلهایشان پوشیده می‌داشتند، که برای تو آشکار نمی‌کردند. می‌گفتند: «اگر

۱- یعنی مجرد و مزید باب مذکور لازمی است و متعدی نیست.

ما را در این کار اختیاری بود، (و وعدهٔ پیامبر واقعیت داشت) در اینجا کشته نمی‌شدیم. بگو: «اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً (با پای خود) به سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند. و (اینها) برای این است که خداوند، آنچه را در دلهای شماست (در عمل) بیازماید؛ و آنچه را در قلبهای شماست، پاک گرداند و خدا به راز سینه‌ها (دلها) آگاه است.» (آل عمران: ١٥٤)

٤٠٦٨- وقال لي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضيَ اللهُ عَنْهُ قال : كُنْتُ فِيمَنْ تَغَشَّاهُ النُّعَاسُ يَوْمَ أُحُدٍ ، حَتَّى سَقَطَ سَيْفِي مِنْ يَدِي مِرَارًا ، يَسْقُطُ وَآخُذُهُ وَيَسْقُطُ فَآخُذُهُ . [انظر : ٤٥٦٢].

٤٠٦٨ ـ خلیفه به من گفت[1] حدیث کرد یزید بن زُرَیع از سعید از قتاده، از انس، از ابوطلحه(رضی‌الله عنه) که گفت: من در زمرهٔ کسانی بودم که در روز اُحد آنان را خواب سبک فرا گرفت، تا آنکه چند بار شمشیر از دستم افتاد. می‌افتاد و آن را می‌گرفتم، می‌افتاد و آن را می‌گرفتم.

٢١- باب : ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴾ .

قال حُمَيْدٌ وَثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ : شُجَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَقَال : «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ» . فَنَزَلَتْ : ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾ .[آل عمران : ١٢٨] .

باب ـ ٢١ «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.

یا (خدا) بر آنان می‌بخشاید، یا عذابشان می‌کند؛ زیرا آنان ستمکاراند.»
(آل عمران: ١٢٨)

حُمید و ثابت از انس روایت کرده‌اند که گفت: در روز اُحد سر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شکست. و آن حضرت گفت: «چگونه رستگار می‌شوند قومی که سر پیامبر خود را شکستند.»[2]

١- حدیث ۴۰۶۸ را امام بخاری به لفظ ـ حدثّنی و حدّثنا، نیاورده بلکه به لفظ ـ قالَ ـ آورده، یعنی هنگام مذاکره با خلیفه، از وی شنیده است.

٢- آن حضرت در مورد کسانی که سر وی را شکسته بودند می‌اندیشید و نسبت بدیشان نگران بود که شاید با ارتکاب چنین عملی رستگار نشوند و خداوند آنها را به اسلام درنیاورد. ولی خداوند آیه فرود آورد که تو در اندیشهٔ

و این آیه فرود آمد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.» (آل عمران: ۱۲۸)

٤٠٦٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ السُّلَمِيُّ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا » . بَعْدَ مَا يَقُولُ : « سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴾ . [انظر : ٤٠٧٠، ٤٥٥٩ ل ، ٧٣٤٦ ل ، وانظر في الدعوات ، باب ٥٨] .

٤٠٦٩ ـ از زُهری از سالم روایت است که پدرش (ابن عمر) گفت: وی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که آنگاه که از رکوع رکعت آخر نماز صبح، سر خود را بلند می‌کرد، می‌گفت: «بارالها، بر فلان و فلان لعنت کن.» و این را پس از آن می‌گفت که گفته بود: «سَمِعَ‌الله لِمَن حَمِدَهُ رَبَّنا و لَکَ‌الحَمدُ» سپس خداوند نازل کرد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست» تا «زیرا آنان ستمکارند.»

٤٠٧٠ ـ از حَنْظَله بن ابی سفیان روایت است که گفت: از سالم بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر صفوان ابن اُمیّه، و سُهَیْل بن عمرو، و حارث بن هِشام دعای (بد) می‌کرد. سپس نازل شد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست » تا «زیرا آنان ستمکارند».

٢٢- باب : ذِكْرِ أُمِّ سَلِيطٍ

باب ـ ٢٢ یادِ اُم سَلیط

٤٠٧١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، وَقَالَ : ثَعْلَبَةُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ، فَبَقِيَ مِنْهَا مِرْطٌ جَيِّدٌ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَعْطِ هَذَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي عِنْدَكَ ، يُرِيدُونَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ ، فَقَالَ عُمَرُ : أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ بِهِ . وَأُمُّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الأَنْصَارِ ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ عُمَرُ : فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقِرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ . [راجع : ٢٨٨١]

٤٠٧١ ـ از ابن شهاب روایت است که ثَعلبه بن مالک گفت: عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) جامه‌ها را میان زنان اهل مدینه تقسیم کرد و از آن جامه‌ها، یک جامهٔ خوب باقی ماند. بعضی از کسانی که نزد وی بودند گفتند: ای امیرالمؤمنین، این جامه را به دختر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ده‌که نزد تو است. مرادشان اُم کلثوم دختر علی بود.[1] عمر گفت: اُمّ سَلیط بدان

ایشان مباش و همه چیز در دست من است.

۱- أم کلثوم دختر علی(رضی‌الله عنه) از بطن فاطمهٔ زهرا(رضی‌الله

سزاوارتر است. و اُم‌ّسَلیط از زنان انصار بود، از آنانی که با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده بودند. عمر گفت: اُم‌ّسَلیط در روز اُحد مشکهای آب را برای ما به دوش می‌کشید.

٢٣- باب قَتْلِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِب ﷺ

٤٠٧٢ - حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا حُجَيْنُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ قَالَ : خَرَجْتُ مَعَ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا حِمْصَ ، قَالَ لِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَدِيٍّ : هَلْ لَكَ فِي وَحْشِيٍّ ، نَسْأَلُهُ عَنْ قَتْلِ حَمْزَةَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، وَكَانَ وَحْشِيٌّ يَسْكُنُ حِمْصَ ، فَسَأَلْنَا عَنْهُ ، فَقِيلَ لَنَا : هُوَ ذَاكَ فِي ظِلِّ قَصْرِهِ ، كَأَنَّهُ حَمِيتٌ ، قَالَ : فَجِئْنَا حَتَّى وَقَفْنَا عَلَيْهِ بِيَسِيرٍ ، فَسَلَّمْنَا فَرَدَّ السَّلَامَ ، قَالَ : وَعُبَيْدُاللَّهِ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَتِهِ ، مَا يَرَى وَحْشِيٌّ إِلَّا عَيْنَيْهِ وَرِجْلَيْهِ . فَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : يَا وَحْشِيُّ أَتَعْرِفُنِي ؟ قَالَ : فَنَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : لَا وَاللَّهِ ، إِلَّا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ عَدِيَّ بْنَ الْخِيَارِ تَزَوَّجَ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا أُمُّ قِتَالٍ بِنْتُ أَبِي الْعِيصِ ، فَوَلَدَتْ لَهُ غُلَامًا بِمَكَّةَ ، فَكُنْتُ أَسْتَرْضِعُ لَهُ ، فَحَمَلْتُ ذَلِكَ الْغُلَامَ مَعَ أُمِّهِ فَنَاوَلْتُهَا إِيَّاهُ ، فَلَكَأَنِّي نَظَرْتُ إِلَى قَدَمَيْكَ ، قَالَ : فَكَشَفَ عُبَيْدُاللَّهِ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ : أَلَا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ بِبَدْرٍ ، فَقَالَ : لِي مَوْلَايَ جُبَيْرُ ابْنُ مُطْعِمٍ : إِنْ قَتَلْتَ حَمْزَةَ بِعَمِّي فَأَنْتَ حُرٌّ ، قَالَ : فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْنَيْنِ ، وَعَيْنَيْنِ جَبَلٌ بِحِيَالِ أُحُدٍ ،

باب ـ ۲۳ قتل حمزه بن عبدالمطّلب(رضی‌الله عنه)

۴۰۷۲ ـ از سُلیمان بن یسار، از جعفر بن عمرو بن اُمیّه ضَمری روایت است که گفت: با عُبیدالله بن عدی بن خیار برآمدم و چون به (شهر) حِمْص رسیدیم. عبیدالله بن عدی مرا گفت: آیا می‌خواهی وَحْشی را ببینی تا از قتل حَمزه از وی سؤال کنیم. گفتم: آری. و وحشی در حِمص سکونت داشت. سراغ او را گرفتیم. به ما گفتند: وی همان است که در سایهٔ خانهٔ خود نشسته است. وی بسان مشک سیاه پر از آب می‌نمود. ما رفتیم تا آنکه اندکی نزد وی ایستادیم. سپس سلام کردیم. جواب سلام ما را داد.

جعفر می‌گوید: عبیدالله با دستار طوری سر خود را پیچیده بود که وحشی به جز چشمان و پاهای او را نمی‌دید. عبیدالله گفت: ای وحشی آیا مرا می‌شناسی؟ وحشی به سوی وی نگریست و سپس گفت: نی به خدا، به جز آنکه می‌دانم عَدی بن خیار با زنی که اُم قتال بنت ابی العَیْص نامیده می‌شد، ازدواج کرد و آن زن برای وی پسری در مکه زایید، و من

عنها) بود که به همسری عمر(رضی‌الله عنه) در آمده بود و فرزندانی از عمر(رضی‌الله عنه) به دنیا آورد.

بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَادٍ ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ ، فَلَمَّا أَنِ اصْطَفُّوا لِلْقِتَالِ ، خَرَجَ سِبَاعٌ فَقَالَ : هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ ، قَالَ : فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ، فَقَالَ : يَا سِبَاعُ ، يَا ابْنَ أُمِّ أَنْمَارٍ مُقَطِّعَةِ الْبُظُورِ ، أَتُحَادُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ ؟ قَالَ : ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ ، فَكَانَ كَأَمْسِ الذَّاهِبِ ، قَالَ وَكَمَنْتُ لِحَمْزَةَ تَحْتَ صَخْرَةٍ ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي ، فَأَضَعُهَا فِي ثُنَّتِهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ وَرِكَيْهِ ، قَالَ : فَكَانَ ذَاكَ الْعَهْدَ بِهِ ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعْتُ مَعَهُمْ ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى فَشَا فِيهَا الإِسْلَامُ ، ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ ، فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَسُولًا ، فَقِيلَ لِي : إِنَّهُ لَا يَهِيجُ الرُّسُلَ ، قَالَ : فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا رَآنِي قَالَ : «آنْتَ وَحْشِيٌّ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «أَنْتَ قَتَلْتَ حَمْزَةَ» . قُلْتُ : قَدْ كَانَ مِنَ الأَمْرِ مَا بَلَغَكَ ، قَالَ : «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُغَيِّبَ وَجْهَكَ عَنِّي» . قَالَ : فَخَرَجْتُ ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَرَجَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ ، قُلْتُ : لَأَخْرُجَنَّ إِلَى مُسَيْلِمَةَ ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأُكَافِئَ بِهِ حَمْزَةَ ، قَالَ : فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ ، قَالَ : فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلْمَةِ جِدَارٍ ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرَقُ ، ثَائِرُ الرَّأْسِ ، قَالَ : فَرَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي ، فَأَضَعُهَا بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ ، قَالَ : وَوَثَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى هَامَتِهِ .

قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ : فَأَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ : فَقَالَتْ جَارِيَةٌ عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ : وَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَتَلَهُ الْعَبْدُ الأَسْوَدُ [انظر في المغازي ، باب ۳] .

برای آن کودک زنی را در جستجو بودم که او را شیر بدهد، من آن کودک را برداشتم و با مادرش رفتم تا کودک را به زنی دادم که او را شیر بدهد. و چنانست که (شباهت پاهای او را) با پاهای تو می‌بینم.

عبیدالله (دستار) از روی خود برداشت و سپس گفت: آیا از قتل حمزه ما را خبر می‌دهی؟ وحشی گفت: آری. همانا حَمزه طُعیمه بن عَدی بن خِیار، را در جنگ بدر کشته بود. مولای من جُبیر ابن مُطعم به من گفت: اگر حَمزه را به انتقام مرگ عموی من بکشی، تو را آزاد می‌کنم. وحشی گفت: آنگاه که مردم در سال عینین (به قصد جنگ احد) برآمدند و عینین کوهی است در مقابل اُحد که میان آن، و اُحُد وادیی است. من با مردم به نبرد برآمدم، و چون مردم برای جنگ صف بستند سَباع برآمد و مبارز طلبید. حمزه بن عبدالمطّلب به سوی وی برآمد و گفت: ای سباع، ای پسر مادر انّمار[1] آن ختنه گر زنان، آیا با خدا و رسول او(صلی‌الله علیه وسلم) ستیز می‌کنی؟ و سپس بر وی حمله کرد و سباع را کشت. و چنان بود مانند که گذشته است (نابود شد).

وحشی می‌گوید: من (به قصد کشتن) حَمزه در زیر سنگی کمین گرفتم و چون حمزه به من نزدیک شد نیزه‌ام را به سوی وی پرتاب کردم و آن را در زیر ناف او نهادم تا از میان رانهایش بیرون آمد و آن حربه باعث مرگ وی شد. هنگامی که مردم بازگشتند، من با ایشان بازگشتم و در مکه اقامت گزیدم تا آنکه اسلام

۱- مادر سباع، زنی بود که زنان را ختنه می‌کرد. (تیسیر القاری)

در آنجا گسترش یافت. سپس به طایف رفتم. آنگاه که مردم طایف فرستادگانی به سوی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌فرستادند. من هم با ایشان راهی شدم تا آنکه نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدم. چون مرا دید، فرمود: «تو وحشی هستی؟» گفتم: آری. فرمود: «تو حمزه را کشتی؟» گفتم: آنچه رخ داده است خبرش به تو رسیده است. فرمود: «آیا می‌توانی که روی خود را از من پنهان کنی.»[۱]

وحشی می‌گوید: بیرون آمدم. آنگاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد و مُسَیْلَمه کذاب (در زمان خلافت ابوبکر) خروج کرد[۲] با خود گفتم: به جنگ مُسَیْلمه می‌روم تا شاید او را بکشم و با این کار قتل حمزه را جبران نمایم.

با مردم برآمدم، حوادثی که گذشت، گذشت، ناگاه مردی را دیدم که در رخنهٔ دیواری ایستاده است و گویی به شتر خاکستری رنگ می‌ماند، و موی سرش پریشان است. نیزه‌ام را به سوی وی پرتاب کردم و آن را در میان سینه‌اش فرو بردم تا آن‌که از میان شانه‌هایش بیرون آمد. سپس مردی از انصار به او حمله کرد و با شمشیر بر سر وی حواله کرد. عبدالله بن فضل گفته است: سلیمان بن یسار مرا خبر داده است که وی از عبدالله بن عمر شنیده است که می‌گفت: کنیزی بر بام خانه (که این حادثه را

۱- چون وحشی، در جنگ احد حمزه عموی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را کشته بود، آن حضرت نخواست با دیدن وی آن واقعهٔ ناگوار به یادش بیاید.

۲- مُسَیلمه کذّاب در زمان خلافت ابوبکر(رضی‌الله عنه) ادعای پیامبری کرده بود.

دیده بود) گفت: وای بر امیرالمؤمنین (مُسَیلمه) که او را غلام سیاهی کشت.

٢٤- بابٌ: مَا أَصَابَ النَّبِيَّ ﷺ مِنَ الْجِرَاحِ يَوْمَ أُحُدٍ

باب - ۲۴ جراحاتی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را در روز اُحد رسید.

٤٠٧٣ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ - يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَتِهِ - اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [أخرجه مسلم: ١٧٩٣].

۴۰۷۳ - از هَمّام روایت است که از ابو هُریره (رضی‌الله عنه) شنیده که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خشم خداوند بر قومی که با پیامبرش چنین کردند - و اشارت به دندان رباعی خود کرد - سخت می‌باشد. خشم خداوند بر مردی که او را رسول‌الله در راه خدا کشت، سخت می‌باشد.»

٤٠٧٤ - حَدَّثَنِي مَخْلَدُ بْنُ مَالِكٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الأُمَوِيُّ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ دَمَّوْا وَجْهَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ. [انظر: ٤٠٧٦].

۴۰۷۴ - از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: خشم خداوند بر کسی که او را پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در راه خدا کشته است، سخت می‌باشد، خشم خداوند بر قومی که روی پیامبر خدا را با خون آلودند، سخت می‌باشد.[1]

٤٠٧٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ: أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ، وَهُوَ يُسْأَلُ عَنْ جُرْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لأَعْرِفُ مَنْ كَانَ يَغْسِلُ جُرْحَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَنْ كَانَ يَسْكُبُ الْمَاءَ، وَبِمَا دُووِيَ، قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَغْسِلُهُ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ الْمَاءَ بِالْمِجَنِّ، فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لا يَزِيدُ الدَّمَ إِلا كَثْرَةً، أَخَذَتْ قِطْعَةً مِنْ حَصِيرٍ، فَأَحْرَقَتْهَا وَأَلْصَقَتْهَا، فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ، وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ يَوْمَئِذٍ وَجُرِحَ وَجْهُهُ، وَكُسِرَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ. [راجع: ٢٤٣. أخرجه مسلم: ١٧٩٠].

۴۰۷۵ - از ابوحازم روایت است که وی از سَهل بن سعد شنیده که هنگامی که از سهل دربارهٔ جراحات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال می‌شد، گفت: آگاه باش که به خدا سوگند من می‌شناسم کسی را که جراحات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌شست و کسی را که بر آن آب می‌ریخت و بدانچه

۱- ابو هُریره و ابن عباس رضی‌الله عنهم که این دو حدیث را روایت کرده‌اند، خود در جنگ بدر و احد حاضر نبودند. باید از دیگر صحابه شنیده باشند. کسی که سنگ وی به دندان آن حضرت اصابت کرد، عُتبه بن ابی وقّاص بود. و کسی را که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به دست خود در روز احد کشت، اُبی بن خلف بود.

درمان می‌شد. وی گفت: فاطمه علیها السلام دختر رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) جراحات را می‌شست و علی بن ابی طالب در سپر خود بر آن آب می‌ریخت، و چون فاطمه دید که آب سودمند نیست به جز آن‌که خونریزی را زیاد می‌کند، پاره‌ای از بوریا گرفت و آن را سوختاند و بر زخم گذاشت. سپس خونریزی قطع شد. در آن روز دندان رباعی آن حضرت شکست و رخسار وی جراحت برداشت و سپر وی بر سرش شکست.

٤٠٧٦ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ نَبِيٌّ ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ دَمَّى وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [راجع: ٤٠٧٤].

٤٠٧٦ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: خشم خداوند بر کسی که وی را پیامبر او کشت سخت است، و خشم خداوند بر کسی که روی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را خونین کرد سخت است.

٢٥- باب : ﴿ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ﴾

[آل عمران : ١٧٢]

باب ـ ۲۵ «کسانی که در نبرد اُحد پس از آنکه زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر او را اجابت کردند.»

(آل عمران: ۱۷۲)

٤٠٧٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ . قَالَتْ لِعُرْوَةَ : يَا ابْنَ أُخْتِي ، كَانَ أَبَوَاكَ مِنْهُمْ : الزُّبَيْرُ وَأَبُو بَكْرٍ ، لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَانْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا ، قَالَ : « مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ » . فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلاً ، قَالَ : كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ

٤٠٧٧ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آیهٔ «کسانی که (در نبرد اُحد) پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر (او را) اجابت کردند. برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند پاداشی بزرگ است.»

عایشه به عُروه گفت: ای پسر خواهر من، این آیه در شأن کسانی است که پدران تو از آن

وَالزُّبَيْرُ . [أخرجه مسلم : ٢٤١٨ ، مختصراً]

جمله‌اند یعنی زُبیر، و ابوبکر.[1] هنگامی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را رسید، آنچه در روز اُحد رسید، مشرکان از جنگ با آن حضرت برگشتند. آن حضرت بیم از آن داشت که بار دیگر بازآیند و گفت: «کیست که از دنبال ایشان برود؟» و هفتاد مرد از مسلمانان را مأمور کرد که در آن جمله، ابوبکر و زبیر نیز بودند.

٢٦- باب : مَنْ قُتِلَ مِنَ المُسْلِمِينَ يَوْمَ أُحُدٍ

باب ـ ۲۶ کسانی از مسلمانان که در روز احد کشته شدند.

مِنْهُمْ : حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِب ، وَاليَمَانُ ، وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ ، وَمُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ .

از آن جمله است: حمزة بن عبدالمطّلب، یَمان و انس بن نَضْر و مُصْعَب بن عُمیر.

٤٠٧٨ - حَدَّثَني عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قالَ : حَدَّثَني أَبي ، عَنْ قَتَادَةَ قالَ : مَا نَعْلَمُ حَيّاً مِنْ أَحْيَاءِ العَرَبِ ، أَكْثَرَ شَهِيداً ، أَعَزَّ يَوْمَ القِيَامَةِ مِنَ الأَنْصَارِ .

قالَ قَتَادَةُ : وَحَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّهُ قُتِلَ مِنْهُمْ يَوْمَ أُحُدٍ سَبْعُونَ ، وَيَوْمَ بِئْرِ مَعُونَةَ سَبْعُونَ ، وَيَوْمَ اليَمَامَةِ سَبْعُونَ . قالَ : وَكَانَ بِئْرُ مَعُونَةَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَيَوْمُ اليَمَامَةِ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ ، يَوْمَ مُسَيْلِمَةَ الكَذَّابِ .

۴۰۷۸ ـ از مُعاذ بن هِشام از پدرش روایت است که قَتاده گفت: ما قبیلهٔ از قبایل عرب را سراغ نداریم که بیشتر از انصار شهید شده باشند و خداوند در روز قیامت انصار را گرامی‌تر می‌دارد. قتاده گفته است: انس بن مالک ما را حدیث کرد: که در روز اُحد، از ایشان (یعنی از انصار) هفتاد تن و در روز بئر مَعونَه هفتاد تن و روز یمامه هفتاد تن کشته شده‌اند. انس گفت: واقعهٔ بئر معونه در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و واقعهٔ روز یمامه در خلافت ابوبکر رخ داد که در آن مُسَیلمهٔ کذّاب کشته شد.

٤٠٧٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ ، في ثَوْبٍ وَاحِدٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذاً لِلْقُرْآنِ» . فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدٍ

۴۰۷۹ ـ از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) او را خبر داده است که:

[1]- عُروه پسر زبیر است و مادر وی اسماً دختر ابوبکر رضی الله عنه است. مراد از پدران، یکی زبیر است و دیگری پدربزرگ وی ابوبکر رضی الله عنه.

قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ ، وَقَالَ : «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ بِدِمَائِهِمْ ، وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا .[راجع : ۱۳۴۳] .

همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از کشتکان اُحد، دو نفر را یکجا می‌کرد و در یک جامه کفن می‌نمود و سپس می‌گفت: «کدام یک از ایشان، قرآن را بیشتر فراگرفته است.» و چون به یکی از ایشان اشاره می‌شد او را پیشتر در قبر می‌گذاشت. و فرمود: «من در روز قیامت برایشان گواه هستم.» و سپس امر کرد که با خونهایشان دفن شوند و بر ایشان نماز (جنازه) خوانده نشد و غسل داده نشدند.[1]

۴۰۸۰ - وَقَالَ أَبُو الْوَلِيدِ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ قَالَ : لَمَّا قُتِلَ أَبِي جَعَلْتُ أَبْكِي ، وَأَكْشِفُ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ ، فَجَعَلَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ يَنْهَوْنِي وَالنَّبِيُّ ﷺ لَمْ يَنْهَ ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَا تَبْكِيهِ - أَوْ : مَا تَبْكِيهِ - مَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رُفِعَ» .[راجع : ۱۲۴۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۷۱]

۴۰۸۰- از شُعبه روایت است که ابن مُنکَدِر گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: هنگامی که پدرم (در جنگ احد) کشته شد، به گریستن آغاز کردم و جامه را از روی وی برداشتم. یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مرا از آن منع می‌کردند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به وی گریه مکن - یا چرا به وی گریه می‌کنی؟ فرشتگان پیوسته با بال‌های خویش بر وی سایه می‌کنند تا (برای دفن) برداشته شود».

۴۰۸۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ - أُرَى - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «رَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا فَانْقَطَعَ صَدْرُهُ ، فَإِذَا هُوَ مَا أُصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ ، ثُمَّ هَزَزْتُهُ أُخْرَى فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ بِهِ اللهُ مِنَ الْفَتْحِ وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَرَأَيْتُ فِيهَا بَقَرًا ، وَاللهُ خَيْرٌ ، فَإِذَا هُمُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ أُحُدٍ» . [راجع : ۳۶۲۲ . أخرجه مسلم : ۲۲۷۲]

۴۰۸۱- از ابوبُرده روایت است که ابوموسی رضی‌الله عنه گفته: - می پندارم- که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفته است:

«در خواب دیدم که شمشیرم را حرکت می‌دهم و تیغ آن جدا شد و آن نشانه چیزی بود که مسلمانان را در روز اُحُد رسید، سپس شمشیر را تکانی دیگر دادم. پس به همان حالت و

۱- در مذاهب اربعه، در نماز جنازه بر شهید اختلاف است. به قول امام مالک و امام شافعی نماز جنازه بر شهید خوانده نشود. از امام احمد دو قول است که مختار عدم خواندن نماز است و به قولی در گزاردن نماز از جهت تعارض ادله مخیر است. نزد حنیفه نماز خواندن بر شهید واجب است و دلیل آن این است که روزی آن حضرت بیرون آمد و بر کشتگان احد نماز گزارد (تیسیر القاری)

بهتر از آن درآمد و آن نشانه فتح (مکه) بود که خداوند آن را میسر کرد و جمع آمدن مسلمانان بود و گاوی را در خواب دیدم. و آنچه خدا می‌کند خیر است، و آن نشانه مسلمانان اند که در روز اُحُد کشته شدند».

٤٠٨٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ ﷺ قَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ نَبْتَغِي وَجْهَ اللَّهِ ، فَوَجَبَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ ، فَمِنَّا مَنْ مَضَى ، أَوْ ذَهَبَ ، لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا ، كَانَ مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ يَتْرُكْ إِلا نَمِرَةً ، كُنَّا إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاهُ ، وَإِذَا غُطِّيَ بِهَا رِجْلاهُ خَرَجَ رَأْسُهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ «غَطُّوا بِهَا رَأْسَهُ ، وَاجْعَلُوا عَلَى رِجْلَيْهِ الإِذْخِرَ» . أَوْ قَالَ : «أَلْقُوا عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الإِذْخِرِ» . وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا . [راجع : ١٢٧٦ . أخرجه مسلم : ٩٤٠] .

٤٠٨٢- از اَعمَش، از شَقیق روایت است که خَباب رضی‌الله عنه گفت:

با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هجرت کردیم و ما خشنودی خداوند را می‌جستیم. پس پاداش ما بر خدا شد، کسی که از ما درگذشت، یا (از دنیا) رفت و از پاداش (دنیوی) خود چیزی نخورد. از آن جمله است مُصعَب بن عُمیر که در روز اُحُد کشته شد و به جز چادری از خود به جا نگذاشت که اگر با آن سر او را می‌پوشاندیم پاهای او بیرون می‌آمد و اگر پاهای او را می‌پوشاندیم، سر وی بیرون می‌آمد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«سر وی را بپوشانید و بر پاهای وی کاه اِذخر بریزید».

و از ما کسی است که میوه‌اش به پختگی رسید و آن را چید.

۲۷- باب : « أحُدٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ »

قالهُ عَبَّاسُ بْنُ سَهْلٍ ، عَنْ أبي حُمَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ

۴۰۸۳- حَدَّثَني نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ قال : أخْبَرَني أبي ، عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِد ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ أنَسًا ﷺ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ » . [راجع : ۳۷۱ ، ۲۸۹۳ . وأخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الحج ، ۴۶۲ ، مطولاً ، وأخرجه : ۱۳۹۳ بلفظ : إن أحداً ...] .

۴۰۸۴- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَمْرٍو ، مَوْلَى المُطَّلِبِ ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ طَلَعَ لَهُ أُحُدٌ ، فَقَالَ : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ ، اللَّهُمَّ إنَّ إبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ ، وَإنِّي حَرَّمْتُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا » . [راجع : ۳۷۱ ، ۲۸۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الحج (۴۶۲) مطولاً]

۴۰۸۵- حَدَّثَني عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أبي حَبِيبٍ ، عَنْ أبي الخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا ، فَصَلَّى عَلَى أهْلِ أُحُدٍ صَلاتَهُ عَلَى المَيِّتِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ إلَى المِنْبَرِ فَقَالَ : « إنِّي فَرَطٌ لَكُمْ ، وَأنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ ، وَإنِّي لأنْظُرُ إلَى حَوْضِي الآنَ ، وَإنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأرْضِ أوْ مَفَاتِيحَ الأرْضِ ، وَإنِّي وَاللهِ مَا أخَافُ عَلَيْكُمْ أنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي ، وَلَكِنِّي أخَافُ عَلَيْكُمْ أنْ تَنَافَسُوا فِيهَا » . [راجع : ۱۳۴۴ . أخرجه مسلم : ۲۲۹۶] .

باب ـ ۲۷ اُحد ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.

عباس بن سَهل، از ابوحمید، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۴۰۸۳ ـ از قَتاده، از انس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.»

۴۰۸۴ ـ از عَمرو مولی المُطَّلب روایت است که اَنس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: همانا در بازگشت از غزوهٔ تبوک کوه احد بر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ظاهر شد. فرمود: این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم، بارالها، همانا ابراهیم مکه را حرام گردانید و همانا من میان دو لابه (سنگستان) مدینه را حرام می‌گردانم.»

۴۰۸۵ ـ از ابوالخیر روایت است که عُقْبه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روزی برآمد و بر شهدای اُحد نمازی گزارد که بر مرده می‌گزارند سپس از نماز برگشت و به سوی منبر رفت و گفت: «همانا من پیش روندهٔ شما هستم و من بر شما گواه می‌باشم و من همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم و برای مَن کلیدهای گنجهای زمین، یا کلیدهای زمین داده شده است. به خدا سوگند از آن نمی‌ترسم که پس از من مشرک شوید ولیکن از آن می‌ترسم که در به دست آوردن مال دنیا باهم رقابت نمایید.»

٢٨- باب : غَزْوَةِ الرَّجِيعِ، وَرِعْلٍ، وَذَكْوَانَ، وَبِئْرِ مَعُونَةَ،

وَحَدِيثِ عَضَلٍ وَالْقَارَةِ وَعَاصِمِ بْنِ ثَابِتٍ وَخُبَيْبٍ وَأَصْحَابِهِ .

قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ : أَنَّهَا بَعْدَ أُحُدٍ .

٤٠٨٦ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي سُفْيَانَ الثَّقَفِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً عَيْنًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَاصِمَ بْنَ ثَابِتٍ ، وَهُوَ جَدُّ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى إِذَا كَانَ بَيْنَ عُسْفَانَ وَمَكَّةَ ، ذُكِرُوا لِحَيٍّ مِنْ هُذَيْلٍ يُقَالُ لَهُمْ : بَنُو لِحْيَانَ ، فَتَبِعُوهُمْ بِقَرِيبٍ مِنْ مِائَةِ رَامٍ ، فَاقْتَصُّوا آثَارَهُمْ حَتَّى أَتَوْا مَنْزِلًا نَزَلُوهُ ، فَوَجَدُوا فِيهِ نَوَى تَمْرٍ تَزَوَّدُوهُ مِنَ الْمَدِينَةِ ، فَقَالُوا : هَذَا تَمْرُ يَثْرِبَ ، فَتَبِعُوا آثَارَهُمْ حَتَّى لَحِقُوهُمْ ، فَلَمَّا انْتَهَى عَاصِمٌ وَأَصْحَابُهُ لَجَؤُوا إِلَى فَدْفَدٍ ، وَجَاءَ الْقَوْمُ فَأَحَاطُوا بِهِمْ ، فَقَالُوا : لَكُمُ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ إِنْ نَزَلْتُمْ إِلَيْنَا أَنْ لَا نَقْتُلَ مِنْكُمْ رَجُلًا ، فَقَالَ عَاصِمٌ : أَمَّا أَنَا فَلَا أَنْزِلُ فِي ذِمَّةِ كَافِرٍ ، اللَّهُمَّ أَخْبِرْ عَنَّا نَبِيَّكَ ، فَرَمَوْهُمْ حَتَّى قَتَلُوا عَاصِمًا فِي سَبْعَةِ نَفَرٍ بِالنَّبْلِ ، وَبَقِيَ خُبَيْبٌ وَزَيْدٌ وَرَجُلٌ آخَرُ ، فَأَعْطَوْهُمُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ ، فَلَمَّا أَعْطَوْهُمُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ ، فَلَمَّا اسْتَمْكَنُوا مِنْهُمْ حَلُّوا أَوْتَارَ قِسِيِّهِمْ فَرَبَطُوهُمْ بِهَا ، فَقَالَ الرَّجُلُ الثَّالِثُ الَّذِي مَعَهُمَا : هَذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ ، فَأَبَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ فَجَرَّرُوهُ وَعَالَجُوهُ عَلَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ فَلَمْ يَفْعَلْ فَقَتَلُوهُ ، وَانْطَلَقُوا بِخُبَيْبٍ وَزَيْدٍ حَتَّى بَاعُوهُمَا بِمَكَّةَ ، فَاشْتَرَى خُبَيْبًا بَنُو الْحَارِثِ بْنِ عَامِرِ بْنِ نَوْفَلٍ ، وَكَانَ خُبَيْبٌ هُوَ قَتَلَ الْحَارِثَ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَمَكَثَ عِنْدَهُمْ أَسِيرًا ، حَتَّى إِذَا أَجْمَعُوا قَتْلَهُ اسْتَعَارَ مُوسَى مِنْ بَعْضِ بَنَاتِ الْحَارِثِ لِيَسْتَحِدَّ بِهَا

باب ـ ۲۸ غزوه الرّجیع و رَعْل، و ذکوان، و بئر مَعونه

و حدیث عَضَل و القاره، و عاصم بن ثابت، و خُبیب و یاران او. ابن اسحاق گفته است: حدیث کرد ما را عاصم بن عمر: این وقایع پس از جنگ اُحد رخ داده است.

۴۰۸۶ ـ از زُهری، از عمرو بن ابی سُفیان الثقفی روایت است که ابو هُریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سریّه‌ای (دستهٔ مسلح) برای اطلاع رسانی فرستاد و عاصم بن ثابت را بر آنان امیر گردانید و او جد مادری عاصم بن عمر بن خطّاب است. ایشان راهی شدند تا آنکه بین عُسفان و مکه رسیدند. خبر ایشان به قبیلهٔ از هُذیل رسید که آن را بَنولَحْیان می‌گفتند. نزدیک به صد تیرانداز از آن قبیله در پی ایشان افتادند و (در مسیر راه) نشانه‌های ایشان را می‌جستند تا آنکه به محلی رسیدند که ایشان در آن فرود آمده بودند، در آنجا هستهٔ خرماهایی یافتند که آنها با خود از مدینه توشه گرفته بودند. گفتند: این خرمای مدینه است سپس در پی ایشان روان شدند تا بدیشان رسیدند. آنگاه که عاصم و همراهان وی از حرکت بیشتر بازماندند، به موضعی بلند پناه گرفتند، تعقیب کنندگان آمدند و ایشان را محاصره کردند و گفتند: با شما عهد و پیمان است که اگر به سوی ما فرود آیید، هیچ کسی از شما را نکشیم. عاصم گفت: امّا من به پیمان کافر فرود نمی‌آیم. بارالها، پیامبرت را از حال ما آگاه گردان. آنها بر ایشان تیراندازی کردند تا آنکه هفت نفر را به شمول عاصم کشتند. و

فَأَعَارَتْهُ، قالتْ : فَغَفَلْتُ عَنْ صَبِيٍّ لِي ، فَدَرَجَ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَاهُ فَوَضَعَهُ عَلَى فَخِذِهِ ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ فَزِعْتُ فَزْعَةً عَرَفَ ذَاكَ مِنِّي وَفِي يَدِهِ الْمُوسَى، فَقَال : أَتَخْشَيْنَ أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ مَا كُنْتُ لأَفْعَلَ ذَاكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : مَا رَأَيْتُ أَسِيراً قَطُّ خَيْراً مِنْ خُبَيْبٍ ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ مِنْ قِطْفِ عِنَبٍ وَمَا بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ ثَمَرَةٌ ، وَإِنَّهُ لَمُوثَقٌ فِي الْحَدِيدِ ، وَمَا كَانَ إِلا رِزْقٌ رَزَقَهُ اللَّهُ ، فَخَرَجُوا بِهِ مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ ، فَقَال: دَعُونِي أُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْهِمْ فَقَال : لَوْلا أَنْ تَرَوْا أَنَّ مَا بِي جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ لَزِدْتُ ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الرَّكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْقَتْلِ هُوَ ، ثُمَّ قَال : اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَداً ، ثُمَّ قَال :

وَلَسْتُ أُبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا
عَلَى أَيِّ شِقٍّ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي
وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإِلَهِ وَإِنْ يَشَأْ
يُبَارِكْ عَلَى أَوْصَالِ شِلْوٍ مُمَزَّعِ

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ عُقْبَةُ بْنُ الْحَارِثِ فَقَتَلَهُ ، وَبَعَثَتْ قُرَيْشٌ إِلَى عَاصِمٍ لِيُؤْتَوْا بِشَيْءٍ مِنْ جَسَدِهِ يَعْرِفُونَهُ ، وَكَانَ عَاصِمٌ قَتَلَ عَظِيمًا مِنْ عُظَمَائِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِثْلَ الظُّلَّةِ مِنَ الدَّبْرِ ، فَحَمَتْهُ مِنْ رُسُلِهِمْ ، فَلَمْ يَقْدِرُوا مِنْهُ عَلَى شَيْءٍ. [راجع : ۳۰۴۵]

بقیهٔ ایشان خُبیب و زید و مردی دیگر را عهد و پیمان دادند. و چون به آنان عهد و پیمان دادند، به نزد ایشان فرود آمدند و هنگامی که ایشان را به چنگ آوردند، رشته‌های کمان خویش را گشودند و آنها را بدان بستند.

مرد سومی که با ایشان بود، گفت: این خیانت اول شما است و از رفتن با ایشان سرباز زد. او را بر زمین کشیدند و کوشیدند که‌او را با خود همراه گردانند ولی او این کار را نکرد. سپس او را کشتند و با خُبیب و زید راهی شدند تا آنکه آنها را در مکه فروختند. بنوحارث بن عامر بن نوفل، خُبیب را خریدند، که خُبیب، در روز جنگ بدر حارث را کشته بود. خُبیب در نزد ایشان اسیر ماند تا آنکه به کشتن وی اتفاق کردند.

خُبیب، روزی از یکی از دختران حارث، تیغی را به عاریت گرفت تا بدان موی زیر ناف را بتراشد. دختر حارث گفته است: من از کودک خود غافل شدم. کودک به سوی خُبیب رفت تا به نزدیک وی رسید و وی کودک را بر زانوی خود نشاند. چون خُبیب را که (تیغ در دست داشت با کودک خود) دیدم، بیمناک و هراسان شدم، چنان هراسان شدم که خُبیب حالت مرا دریافت در حالی که در دست وی تیغ بود. سپس گفت: می‌ترسی که او را بکشم؟ من چنین کاری نمی‌کنم، ان شاءالله.

دختر حارث می‌گفت: من هرگز اسیری بهتر از خُبیب ندیده‌ام. همانا او را دیدم که از خوشهٔ انگور می‌خورد در حالی که در مکه در آن زمان میوه پیدا نمی‌شد در حالی که او در

زنجیر آهنین در بند کشیده شده بود و آن انگور به‌جز روزی‌ای که از سوی خدا به او داده شده بود، چیزی دیگر نبود. او را از حرم مکه بیرون بردند تا به قتل برسانند. وی گفت: به من اجازه دهید تا دو رکعت نماز بگزارم. پس از نماز به سوی ایشان آمد و گفت: اگر ملاحظهٔ آن نبود که بر من گمان ترس از مرگ می‌کردید، بیشتر نماز می‌گزاردم.

نخستین کسی که دو رکعت نماز را به وقت کشتن سنّت گردانید خُبیب بود. و سپس گفت: بارالها، مشرکان را یکی بعد از دیگری هلاک گردان و بعد گفت:

باکی ندارم آنگاه که مسلمان کشته می‌شوم

که در کدام پهلو مرگم در راه خدا صورت گیرد

و این مرگ برای خشنودی ذات خداست و اگر بخواهد

بر مفاصل اندامهای فروپاشیده‌ام برکت می‌دهد

سپس عُقبه بن حارث برخاست و نزد وی رفت و او را کشت. قریش (با شنیدن خبر مرگ عاصم) به سوی عاصم کسانی را فرستادند تا چیزی از جسد وی را بیاورند تا با آن عاصم را شناسایی کنند. زیرا عاصم در روز بدر یکی از بزرگان قریش را کشته بود. خداوند برای عاصم سایبانی از زنبور فرستاد و زنبورها جسد او را از شر فرستادگان ایشان ایمن داشتند و به چیزی از جسد وی قدرت نیافتند.

۴۰۸۷ ـ حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِراً يَقُولُ : الَّذِي قَتَلَ خُبَيْباً هُوَ أَبُو سِرْوَعَةَ .

۴۰۸۷ ـ از سُفیان روایت است که عَمرو گفت: ی از جابر شنیده است که می‌گفت: کسی که

خُبیب را کشت، ابوسِروعَه بود.[1]

٤٠٨٨ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَبْعِينَ رَجُلاً لِحَاجَةٍ ، يُقَالُ : لَهُمُ الْقُرَّاءُ ، فَعَرَضَ لَهُمْ حَيَّانِ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ ، رِعْلٌ وَذَكْوَانُ ، عِنْدَ بِئْرٍ يُقَالُ لَهَا : بِئْرُ مَعُونَةَ ، فَقَالَ الْقَوْمُ : وَاللَّهِ مَا إِيَّاكُمْ أَرَدْنَا ، إِنَّمَا نَحْنُ مُجْتَازُونَ فِي حَاجَةٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَتَلُوهُمْ فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِمْ شَهْرًا فِي صَلاَةِ الْغَدَاةِ ، وَذَلِكَ بَدْءُ الْقُنُوتِ ، وَمَا كُنَّا نَقْنُتُ .

قَالَ عَبْدُالْعَزِيزِ : وَسَأَلَ رَجُلٌ أَنَسًا عَنِ الْقُنُوتِ : أَبَعْدَ الرُّكُوعِ ، أَوْ عِنْدَ فَرَاغٍ مِنَ الْقِرَاءَةِ ؟ قَالَ : لاَ بَلْ عِنْدَ فَرَاغٍ مِنَ الْقِرَاءَةِ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧ ، باختلاف وكذلك في الإمارة ، ١٤٧] .

٤٠٨٨ - از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هفتاد نفر را برای انجام کاری فرستاد و ایشان را، قرّاء می‌نامیدند. دو گروه از قبایل بنی سُلَیم و رِعْل و ذکوان در نزدیک چاهی که آن را بئر مَعُونَه می‌گفتند برایشان پیش آمدند. فرستادگان گفتند، به خدا سوگند که ما به قصد آن نیامده‌ایم که شما را زیان برسانیم، و همانا برای ما اجرای کاری می‌رویم که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ما را فرستاده است. آنها قرّاء (قاریان قرآن) را کشتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای یک ماه در نماز صبح برایشان دعای بد کرد و ما پیش از آن قنوت نمی‌خواندیم.[2] عبدالعزیز گفت: و مردی از این قُنوت، از انس سؤال کرد که آیا بعد از رکوع یا هنگام فراغت از قرائت (پیش از رکوع) بوده است؟ انس گفت: نِی، بلکه هنگام فراغت از قرائت بوده است.

٤٠٨٩ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهْرًا بَعْدَ الرُّكُوعِ ، يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنَ الْعَرَبِ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧]

٤٠٨٩ - از هِشام از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای یک ماه بعد از رکوع قنوت خواند در حالی که بر قبایلی از عرب دعای بد می‌کرد.

۱- ابوسِروعه، کُنیت عُقبه بن حارث است. و این حدیث در شمارهٔ ۳۹۸۹، نیز آمده است. ولی در ذیل متن حدیث فوق شمارهٔ ۳۰۳۵ نگاشته شده، که اشتباه است.

۲- شافعیه به استناد این حدیث در آخر نماز صبح قنوت می‌خوانند. حنیفیه این قنوت را نمی‌خوانند و سنت نمی‌دانند و می‌گویند که آن قنوت به طور موقت برای یک ماه بوده است و قنوت دائمی بعد از قرائت، پیش از رکوع بوده است. منقول است که باری امام شافعی بر سر قبر امام ابوحنیفه آمد و نماز صبح را در آنجا گزارد ولی دعای قنوت نخواند. یارانش پرسیدند که چرا قنوت را ترک کردی؟ گفت از ابی حنیفه شرمم آمد که در مذهب وی قنوت در این وقت نیست. (تیسیر القاری)

٤٠٩٠ - حدثني عبدالأعلى بن حماد : حدثنا يزيد بن زريع : حدثنا سعيد ، عن قتادة ، عن أنس بن مالك رضي الله عنه : أن رعلاً وذكوان وعصية وبني لحيان ، استمدوا رسول الله ﷺ على عدو ، فأمدهم بسبعين من الأنصار ، كنا نسميهم القراء في زمانهم ، كانوا يحتطبون بالنهار ويصلون بالليل ، حتى كانوا ببئر معونة قتلوهم وغدروا بهم ، فبلغ النبي ﷺ فقنت شهراً يدعو في الصبح على أحياء من أحياء العرب ، على رعل وذكوان وعصية وبني لحيان ، قال : أنس فقرأنا فيهم قرآناً ، ثم إن ذلك رفع : بلغوا عنا قومنا أنا لقينا ربنا فرضي عنا وأرضانا .

وعن قتادة ، عن أنس بن مالك حدثه : أن نبي الله ﷺ قنت شهراً في صلاة الصبح يدعو على أحياء من أحياء العرب ، على رعل وذكوان وعصية وبني لحيان .

زاد خليفة : حدثنا يزيد بن زريع : حدثنا سعيد ، عن قتادة ، حدثنا أنس : أن أولئك السبعين من الأنصار قتلوا ببئر معونة .

قرآناً : كتاباً . نحوه . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧ ، مختصراً باختلاف وهو في الإمارة ، ١٤٧]

۴۰۹۰ ـ از سعید، از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: قبایل رِعْل و ذَکوان و عُصَیَّه و بنی لحیان از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در برابر دشمنان خود کمک خواستند. آن حضرت هفتاد نفر از انصار را به کمک‌شان فرستاد و ما این فرستادگان را (نسبت اشتغال‌شان به قرآن) در زمان حیات ایشان قُرّاء می‌نامیدیم. آنها روز را به هیزم کشی می‌گذراندند و شب را نماز می‌گزاردند. تا آنکه به بئر مُعَونه رسیدند که آنان، ایشان را کشتند و با آنان خیانت کردند، این خبر که به پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، برای یک ماه قنوت خواند، و در نماز صبح بر قبایلی از قبایل عرب دعای بد کرد، یعنی بر قبایل رِعْل و ذکوان، و عُصَیَّه و بنی لُحیان.

انس گفت: ما دربارهٔ ایشان آیهٔ قرآن می‌خواندیم، سپس تلاوت آن منسوخ شد که چنین بود: از جانب ما به قوم ما خبر برسانید که همانا ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم و او از ما راضی گشت و ما را راضی ساخت. و روایت است از قَتاده که انس بن مالک به او گفت: همانا پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلم) برای یک ماه در نماز صبح قنوت خواند و بر قبایلی از قبایل عرب که رَعْل و ذکوان و عُصَیَّه و بنی لَحْیان‌اند دعای بد کرد.

خلیفه (بن خیاط شیخ مؤلف) افزوده است که یَزید بن زُریع، از سعید، از قَتاده، از انس روایت کرده که گفته است: همانا آن جماعت هفتاد تن از انصار بودند که در بئر مَعُونه کشته شدند. مراد از قرآن (که مذکور شد) کتاب خداست.

۴۰۹۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسٌ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ خَالَهُ ، أَخٌ لِأُمِّ سُلَيْمٍ ، فِي سَبْعِينَ رَاكِبًا ، وَكَانَ رَئِيسَ الْمُشْرِكِينَ عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ ، خَيَّرَ بَيْنَ ثَلَاثِ خِصَالٍ ، فَقَالَ : يَكُونُ لَكَ أَهْلُ السَّهْلِ وَلِي أَهْلُ الْمَدَرِ ، أَوْ أَكُونُ خَلِيفَتَكَ ، أَوْ أَغْزُوكَ بِأَهْلِ غَطَفَانَ بِأَلْفٍ وَأَلْفٍ ؟ فَطُعِنَ عَامِرٌ فِي بَيْتِ أُمِّ فُلَانٍ ، فَقَالَ : غُدَّةٌ كَغُدَّةِ الْبَكْرِ ، فِي بَيْتِ امْرَأَةٍ مِنْ آلِ فُلَانٍ ، ائْتُونِي بِفَرَسِي . فَمَاتَ عَلَى ظَهْرِ فَرَسِهِ ، فَانْطَلَقَ حَرَامٌ أَخُو أُمِّ سُلَيْمٍ ، وَهُوَ رَجُلٌ أَعْرَجُ ، وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي فُلَانٍ ، قَالَ : كُونَا قَرِيبًا حَتَّى آتِيَهُمْ فَإِنْ آمَنُونِي كُنْتُمْ ، وَإِنْ قَتَلُونِي أَتَيْتُمْ أَصْحَابَكُمْ ، فَقَالَ : أَتُؤْمِنُونِي أُبَلِّغْ رِسَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَجَعَلَ يُحَدِّثُهُمْ ، وَأَوْمَئُوا إِلَى رَجُلٍ ، فَأَتَاهُ مِنْ خَلْفِهِ فَطَعَنَهُ ، قَالَ : - هَمَّامٌ أَحْسِبُهُ - حَتَّى أَنْفَذَهُ بِالرُّمْحِ ، قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ، فَلُحِقَ الرَّجُلُ ، فَقُتِلُوا كُلُّهُمْ غَيْرَ الْأَعْرَجِ ، كَانَ فِي رَأْسِ جَبَلٍ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا ، ثُمَّ كَانَ مِنَ الْمَنْسُوخِ : إِنَّا قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا . فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِمْ ثَلَاثِينَ صَبَاحًا ، عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَبَنِي لَحْيَانَ وَعُصَيَّةَ ، الَّذِينَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ . [راجع : ۱۰۰۱ ، وانظر في التوحيد ، بـاب ۴۶ . أخرجه مسلم : ۶۷۷ ، وفي الإمارة : ۱۴۷ مختصراً باختلاف شديد] .

مانند حدیث مذکور.

۴۰۹۱ ـ از هَمّام از اسحق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مامای (خالوی) انس (حرام) را که برادر اُمّ سُلیم است به سرکردگی هفتاد سوار اعزام کرد. و رئیس مشرکین، عامِرْ بن الطُفَیل، بود که (به آن حضرت) سه پیشنهاد کرده بود و گفته بود، بادیه نشینان در فرمان تو باشند و شهرنشینان در فرمان من باشند. یا من جانشین تو باشم. یا با هزار و هزار تن از مردم غطفان با تو نبرد کنم. لیکن عامر که در خانهٔ اُمّ فلان بود دچار مرض طاعون شد و گفت: این غُدّه‌ای است همچون غدّهٔ شتر، در خانهٔ زنی از آل فلان. پس اسپ مرا بیاورید. وی در پشت اسپ خود مرد. حُرام برادر اُمّ سَلیم راهی شد و او مردی لنگ بود، و مردی دیگر از قبیلهٔ بنی فلان (به سوی مشرکین راهی شدند.) حَرام (به همراه خود) گفت: نزدیک من بمان، تامن نزد ایشان بروم، اگر مشرکان به من امان دادند، شما نزدیک من باشید و اگر مرا بکشند شما نزد یاران خود بروید. سپس حرام به مشرکان گفت: آیا مرا امان می‌دهید که پیغام رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را به شما برسانم. وی با ایشان سخن می‌گفت، که آنها به مردی اشارت کردند. وی از عقب او آمدو او را با نیزه زد ـ همّام (راوی حدیث) گفته است: می‌پندارم که چنین گفت: تا آنکه نیزه را از یک جانب وی به جانب دیگر گذراند. حرام گفت: الله اکبر، به پروردگار کعبه که پیروز شدم. آن مرد هم به حرام ملحق

شد. مشرکان همه را کشتند به جز از اَعْرَج که بر سر کوهی بود. سپس خداوند بر ما (آیتی) فرو فرستاد که بعداً منسوخ التلاوه شد: همانا پروردگار خود راملاقات کردیم. وی از ما راضی گشت و ما را راضی ساخت. پس از آن پیامبر صلی‌ا الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر رِعل و ذکوان و بنی لَحْیان و عُصَیَّه، که خدا و رسول او را نافرمانی کرده بودند، برای سی صبح دعای بد کرد.

٤٠٩٢ - حَدَّثَنِي حِبَّانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قال: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ ابْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: لَمَّا طُعِنَ حَرَامُ بْنُ مِلْحَانَ، وَكَانَ خَالَهُ، يَوْمَ بِئْرِ مَعُونَةَ، قال: بِالدَّمِ هَكَذَا، فَنَضَحَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. [راجع: ١٠٠١. أخرجه مسلم: ٦٧٧ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وهو في الإمارة: ١٤٧].

٤٠٩٢ ـ از ثمامه بن عبدالله بن انس روایت است که از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: آنگاه که حرام بن مِلحان که مامای (خالوی) انس بود در بئر مَعوُنه به نیزه زده شد، از خون خویش بر روی و سر خود پاشید و سپس گفت: سوگند به پروردگار کعبه که پیروز شدم.

٤٠٩٣ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ النَّبِيَّ ﷺ أَبُو بَكْرٍ فِي الْخُرُوجِ حِينَ اشْتَدَّ عَلَيْهِ الأَذَى، فَقَالَ لَهُ: «أَقِمْ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَطْمَعُ أَنْ يُؤْذَنَ لَكَ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنِّي لأَرْجُو ذَلِكَ». قَالَتْ: فَانْتَظَرَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَأَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ ظُهْرًا، فَنَادَاهُ فَقَالَ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ إِنَّمَا هُمَا ابْنَتَايَ، فَقَالَ: «أَشَعَرْتَ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الصُّحْبَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الصُّحْبَةَ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي نَاقَتَانِ، قَدْ كُنْتُ أَعْدَدْتُهُمَا لِلْخُرُوجِ، فَأَعْطَى النَّبِيَّ ﷺ إِحْدَاهُمَا - وَهِيَ الْجَدْعَاءُ - فَرَكِبَا، فَانْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْغَارَ - وَهُوَ بِثَوْرٍ - فَتَوَارَيَا فِيهِ، فَكَانَ عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ غُلَامًا لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ الطُّفَيْلِ بْنِ سَخْبَرَةَ أَخُو عَائِشَةَ لأُمِّهَا، وَكَانَتْ

٤٠٩٣ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که آزار مشرکان بر ابوبکر شدت گرفت. در بیرون آمدن از مکه از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازت خواست. آن حضرت فرمود: «منتظر باش» وی گفت: یا رسول‌الله، آیا امید داری که برایت اجازهٔ (مهاجرت) داده شود؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «همانا من بدان امید می‌دارم» ابوبکر در انتظار وی ماند، سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روزی به هنگام چاشت نزد ابوبکر آمد و بر وی بانگ براورد که: «هرکس که نزد تو است او را بیرون کن.» ابوبکر گفت: فقط دو دختر من است. آن حضرت فرمود: «آیا دانسته‌ای که برایم اجازهٔ

لأبي بَكْرٍ مِنْحَةٌ ، فَكَانَ يَرُوحُ بِهَا وَيَغْدُو عَلَيْهِمْ وَيُصْبِحُ فَيَدَّلِجُ إِلَيْهِمَا ثُمَّ يَسْرَحُ ، فَلا يَفْطُنُ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الرِّعَاءِ ، فَلَمَّا خَرَجَ خَرَجَ مَعَهُمَا يُعْقِبَانِهِ حَتَّى قَدِمَا الْمَدِينَةَ ، فَقُتِلَ عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ يَوْمَ بِئْرِ مَعُونَةَ .

وَعَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ : قَالَ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ : فَأَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ : لَمَّا قُتِلَ الَّذِينَ بِبِئْرِ مَعُونَةَ ، وَأُسِرَ عَمْرُو بْنُ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيُّ ، قَالَ لَهُ عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ : مَنْ هَذَا ؟ فَأَشَارَ إِلَى قَتِيلٍ ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ أُمَيَّةَ : هَذَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ ، فَقَالَ : لَقَدْ رَأَيْتُهُ بَعْدَ مَا قُتِلَ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ ، حَتَّى إِنِّي لأَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الأَرْضِ ، ثُمَّ وُضِعَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ خَبَرُهُمْ فَنَعَاهُمْ ، فَقَالَ : « إِنَّ أَصْحَابَكُمْ قَدْ أُصِيبُوا ، وَإِنَّهُمْ قَدْ سَأَلُوا رَبَّهُمْ ، فَقَالُوا : رَبَّنَا أَخْبِرْ عَنَّا ، إِخْوَانَنَا بِمَا رَضِينَا عَنْكَ وَرَضِيتَ عَنَّا ، فَأَخْبَرَهُمْ عَنْهُمْ » . وَأُصِيبَ يَوْمَئِذٍ فِيهِمْ عُرْوَةُ بْنُ أَسْمَاءَ بْنِ الصَّلْتِ فَسُمِّيَ عُرْوَةُ بِهِ ، وَمُنْذِرُ بْنُ عَمْرٍو سُمِّيَ بِهِ مُنْذِراً . [راجع ۴۷٦]

بیرون آمدن داده شده است.» ابوبکر گفت: یا رسول‌الله، من می‌خواهم همراه تو باشم. فرمود: «همراه باش» ابوبکر گفت: یا رسول‌الله، من دو شتر دارم که آنها را برای بیرون آمدن آماده کرده‌ام، و یکی از آن شترها را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) داد و آن شتر ـ الجدعاء ـ بود. هر دوی آنها سوار شدند و راهی شدند تا آن که به غار رسیدند و آن غار در کوه ثور بود. سپس در آن غار پنهان شدند.

عامِر بن فُهَیره، غلام عبدالله بن طُفَیْل بن سَخْبره بود و عبدالله برادر عایشه از جانب مادری بود و ابوبکر شتری شیردهنده داشت. عامر شتر را بعد از چاشت می‌برد و قبل از چاشت می‌آورد و صبح زود که هنوز هوا تاریک بود، نزد ایشان (به سوی غار) می‌رفت و هیچ یک از چوپانان از حالت وی آگاه نمی‌شد. آنگاه که آن حضرت و ابوبکر (از غار) برآمدند، عامر نیز همراه‌شان بیرون آمد و آن حضرت و ابوبکر به نوبت اورا بر پشت خود بر شتر سوار می‌کردند تا آنکه به مدینه رسیدند، ولی عامر بن فُهَیْره در روز بئر معونه کشته شد.

از ابو اُسامه روایت است که گفت: هِشام بن عروه گفت: پدرم مرا خبر داده و گفت: هنگامی که گروهی در بِئر مَعُونه کشته شدند و عَمرو بن اُمیّه ضَمری اسیر شد. عامر بن طُفَیْل به عَمْرو بن اُمیّه گفت: این کیست؟ و به یکی از کشتگان اشارت کرد. عَمْرو بن اُمیّه به او گفت: این عامر بن فُهَیره است. عامر بن طُفیل گفت: همانا من او را دیدم که پس از کشته شدن به سوی آسمان بلند برده شد تا آنکه من به سوی

آسمان می‌نگریستم که میان او و میان زمین است.[1] و سپس بر زمین نهاده شد. پس از آن خبر مرگ ایشان به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید و آن حضرت خبر مذکور را اعلان کرد و گفت: «همانا یاران شما در (بئر مَعوُنه) کشته شدند و ایشان از پروردگار خویش خواستند و گفتند: بارالها، برادران ما را از حال ما آگاه کن به آنچه ما از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی. خداوند از حال ایشان خبر داد.» در این روز عُروه بن اسماء بن الصَّلت که یکی از ایشان بود نیز کشته شد و بنابراین عُروه (بن زبیر) به نام او نام گذاری شد و مُنْذ (بن زبیر) به نام مُنْذِر (که در بئر معونه کشته شد) نام‌گذاری گردید.[2]

٤٠٩٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللهِ : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا ، يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَيَقُولُ : « عُصَيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم: ٦٧٧] .

٤٠٩٤ ـ از سُلیمان، از ابو مِجْلَزْ روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای یک ماه، پس از رکوع قنوت خواند و بر رِعْل و ذکوان دعای بد کرد و می‌گفت: «عُصَیّه، از خدا و رسول او سرکشی کردند.»

٤٠٩٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الَّذِينَ قَتَلُوا - يَعْنِي أَصْحَابَهُ - بِبِئْرِ مَعُونَةَ ثَلَاثِينَ صَبَاحًا ، حِينَ يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَلَحْيَانَ : «وَعُصَيَّةَ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ» . قَالَ أَنَسٌ : فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ فِي الَّذِينَ قُتِلُوا - أَصْحَابِ بِئْرِ مَعُونَةَ - قُرْآنًا قَرَأْنَاهُ حَتَّى نُسِخَ بَعْدُ : بَلِّغُوا قَوْمَنَا فَقَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِيَ عَنَّا وَرَضِينَا عَنْهُ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم : ٦٧٧] .

٤٠٩٥ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر کسانی که کشته بودند ـ یعنی یاران وی را ـ در بئر مَعوُنه، برای مدت سی صبح دعای بد کرد، آنگاه که بر قبایل رِعْل و لَحْیان دعای بد می‌کرد و می‌گفت: «و عُصَیّه، از خدا و رسول او سرکشی کردند.» انس گفت: خدای تعالی دربارهٔ کسانی که کشته شده بودند. ـ یعنی

۱- فرشته او را بالا برد تا از نظر مشرکان پنهان بدارد.

۲- نظر به طول مدتی که میان ولادت عُروه بن زبیر و شهادت عُروه بن اسماً است. نام گذاری این عروه را به آن عروه، بعضاً بعید دانسته‌اند.

یاران بئر مَعُونه ـ به پیامبر خود(صلی‌الله علیه وسلم) وحی فرستاد، قرآنی که آن حضرت می‌خواند تا آنکه بعد از آن، تلاوت آن منسوخ شد: قوم ما را آگاه کنید که ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم. او از ما راضی شد و ما را راضی ساخت.

٤٠٩٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ الْأَحْوَلُ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ عَنِ الْقُنُوتِ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ: كَانَ قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ، قُلْتُ: فَإِنَّ فُلَانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَهُ، قَالَ: كَذَبَ، إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا: أَنَّهُ كَانَ بَعَثَ نَاسًا يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ، وَهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا، إِلَى نَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَبَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ قِبَلَهُمْ، فَظَهَرَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ، فَقَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ.

[راجع: ١٠٠١. أخرجه مسلم: ٦٧٧ باختلاف].

٤٠٩٦ ـ از عبدالواحد روایت است که عاصِم الأَحْوَل گفت: در مورد خواندن قنوت در نماز از انس بن مالک(رضی‌الله عنه) سؤال کردیم. گفت: آری، (قنوت در نماز توسط آن حضرت خوانده شده) گفتم: آیا پیش از رکوع بوده است یا بعد از رکوع؟ گفت: قبل از رکوع. گفتم: همانا فلان کس از تو به من خبر داده است که گفته بودی، بعد از رکوع بوده است. انس گفت: وی خطا کرده است، همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدت یک ماه قبل از رکوع قنوت خوانده است: آن حضرت مردمی را که القُرّاءنامیده می‌شدند و هفتاد مرد بودند، به سوی معی از مشرکین فرستاد و قبل بر آن میان آنها و رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پیمان (صلح) برقرار شده بود، سپس آنانی که میان ایشان و میان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پیمان بود، پیمان خویش را شکستند. بنابراین رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای یک ماه پس از رکوع بر ایشان دعای بد کرد.

٢٩ - باب: غَزْوَةُ الْخَنْدَقِ، وَهِيَ الْأَحْزَابُ

قَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: كَانَتْ فِي شَوَّالٍ سَنَةَ أَرْبَعٍ.

باب ـ ۲۹ غزوۀ خندق و آن غزوۀ احزاب است.[1]

۱- جنگ خندق که به مناسبت اشتراک گروههایی از قبایل مشرک عرب، جنگ احزاب نیز نامیده شده است به اثر توطئۀ یهود سازمان یافت چنانکه شماری از رؤسای قوم بنی نضیر نزد مشرکین مکه رفتند و آنان را به جنگ با مسلمانان تحریک و تشویق کردند و در صورت بروز جنگ وعدۀ هر نوع همکاری دادند. سپس آنان نزد سائر قبائل مشرک عرب رفتند و آنها را بر

موسی بن عُقبه گفته است: این واقعه در سال چهارم (هجرت) بوده است.

٤٠٩٧ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً ، فَلَمْ يُجِزْهُ ، وَعَرَضَهُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَهُوَ ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَهُ . [راجع : ٢٦٦٤ . أخرجه مسلم: ١٨٦٨ ، بزيادة قول نافع] .

٤٠٩٧ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز اُحُد ابن عمر را وارانداز کرد، در حالی که او پسری چهارده‌ساله بود و به وی اجازهٔ شرکت در جنگ نداد و در روز خندق او را وارانداز کرد در حالی که او پانزده‌ساله بود و او را اجازه داد که در جنگ شرکت نماید.[۱]

٤٠٩٨ - حَدَّثَنِي قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْخَنْدَقِ ، وَهُمْ يَحْفِرُونَ ، وَنَحْنُ نَنْقُلُ التُّرَابَ عَلَى أَكْتَادِنَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ» .[راجع: ٣٧٩٧. أخرجه مسلم : ١٨٠٤ ، بلفظ أكتافنا] .

٤٠٩٨ ـ از ابوحازم، از سهْل بن سعد (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در میان خندق بودیم و مسلمانان مشغول کندن بودند، و ما بر شانه‌های خویش خاک می‌بردیم، و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: بارالها، زندگی به جز زندگی آخرت نیست، پس انصار و مهاجرین

ضد مسلمانان متحد ساختند تا آنکه تقریباً ده هزار نفر به سوی مدینه راهی شدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که از ماجرا آگاه شد با مهاجرین و انصار به مشوره نشست و سرانجام نظر سلمان فارسی را پذیرفت که گفته بود: در نزدیکی مدینه بر سر راه‌شان خندق حفر کنند تا از ورودشان به مدینه جلوگیری شود. آن حضرت و یاران وی از مدینه برآمدند و بر سر راه‌شان به کندن خندق مشغول شدند و پس از چند روز با تحمل مشکلات زیاد توانستند کار خندق را به پایان برسانند. وقتی لشکر مشرکین این حالت را دیدند، در آنجا توقف کردند و چند تن از ایشان که قصد کردند از خندق بگذرند با مقاومت مسلمانان مواجه گشتند و کشته شدند. برای چند روز پیاپی میان طرفین تیراندازی صورت گرفت و شماری کشته و شهید شدند. حُیَی سر کردهٔ یهود بنی نضیر به نزد قبیلهٔ بنی قریظه رفت و ایشان را واداشت که پیمانی را که با مسلمانان بسته بودند نقض نمایند و با مشرکین مکه همکاری کنند. آنها مواد غذایی به مشرکین فرستادند و بد عهدی خویش را بر مسلمانان ثابت کردند. سپس خداوند در صفوف مشرکین رخنه افکند و بعد طوفان باد بر ایشان نازل کرد که خیمه و خرگاه‌شان را برکند و واپس به سوی خانه‌های خویش برگشتند و بسیاری از لوازم و بار و بنهٔ خود را در میدان رها کردند که به غنیمت مسلمانان درآمد. تاریخ این جنگ را سال چهارم و بعضاً سال پنجم هجرت ضبط کرده‌اند.

۱- امام بخاری با استناد به این حدیث که میان جنگ خندق و اُحد یک سال فرق است، تاریخ وقوع این جنگ را مورد عنایت قرار داده است.

را مغفرت کن.

٤٠٩٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ ، فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ ، قَالَ :

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الآخِرَهْ

فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ»

فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا

عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

[راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠٥ باختلاف] .

٤٠٩٩ ـ از ابواسحاق، از حُمید روایت است که گفت: از انس(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خندق رفت و دید که مهاجرین و انصار در آن بامداد سرد، حفر می‌کنند و ایشان غلامانی نداشتند که برایشان کار کنند و چون برایشان حالت رنج و گرسنگی را مشاهده کرد، گفت: بارالها، همانا زندگی، زندگی آخرت است، پس انصار و مهاجرین را مغفرت کن و مسلمانان در پاسخ آن حضرت می‌گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کردیم، بر جهاد، همیشه مادامی که زنده هستیم.

٤١٠٠ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : جَعَلَ الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ الْخَنْدَقَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ ، وَيَنْقُلُونَ التُّرَابَ عَلَى مُتُونِهِمْ ، وَهُمْ يَقُولُونَ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا

عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

قَالَ : يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ ، وَهُوَ يُجِيبُهُمْ : «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ . فَبَارِكْ فِي الأَنْصَارِ وَالْقَوْمُ جِيَاعٌ ، وَهِيَ بَشِعَةٌ فِي الْحَلْقِ ، وَلَهَا رِيحٌ مُنْتِنٌ . [راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠٥ باختلاف] .

٤١٠٠ ـ از عبدالوارث، از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: مهاجرین و انصار، مشغول کندن خندق در اطراف مدینه بودند و بر پشت خویش خاک می‌بردند و می‌گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کردیم، بر جهاد[1]، همیشه مادامی که زنده هستیم. و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در پاسخ‌شان می‌گفت: «بارالها، نیکویی نیست به جز نیکویی آخرت. پس بر انصار و مهاجرین برکت بده.» (به ایشان به مقدار پری دو کف دست، جو آورده می‌شد و با روغن بو گرفته پخته می‌شد و در جلوی مردم نهاده می‌شد.)[2]

۱- در سائر نسخ بخاری عوض کلمهٔ جهاد ـ اسلام ـ آمده است.

۲- حدیث ۴۱۰۰، بخش آخر آن، قسماً از چاپ افتاده است که ترجمهٔ آن آورده شد و عبارت مکمل آن که با چندین نسخهٔ بخاری مقابله شد چنین است: قال، یقول النبی(صلی‌الله علیه وسلم)، و هو یُجیبُهُم: «اللهم إنّهُ لاخَیرَ إلاخیرِ الآخِرة. فبارک فی الانصار ـ و المهاجرة ـ» کلمهٔ مهاجرة ـ در

٤١٠١ - حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَيْتُ جَابِرًا ﷺ فَقَالَ : إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفِرُ ، فَعَرَضَتْ كُدْيَةٌ شَدِيدَةٌ ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا : هَذِهِ كُدْيَةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ ، فَقَالَ : «أَنَا نَازِلٌ». ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ ، وَلَبِثْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا نَذُوقُ ذَوَاقًا ، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِعْوَلَ فَضَرَبَ فِي الْكُدْيَةِ ، فَعَادَ كَثِيبًا أَهْيَلَ ، أَوْ أَهْيَمَ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ائْذَنْ لِي إِلَى الْبَيْتِ ، فَقُلْتُ لِامْرَأَتِي : رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ ﷺ شَيْئًا مَا كَانَ فِي ذَلِكَ صَبْرٌ ، فَعِنْدَكِ شَيْءٌ؟ قَالَتْ : عِنْدِي شَعِيرٌ وَعَنَاقٌ ، فَذَبَحْتُ الْعَنَاقَ ، وَطَحَنَتِ الشَّعِيرَ حَتَّى جَعَلْنَا اللَّحْمَ فِي الْبُرْمَةِ ، ثُمَّ جِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَالْعَجِينُ قَدِ انْكَسَرَ ، وَالْبُرْمَةُ بَيْنَ الْأَثَافِيِّ قَدْ كَادَتْ أَنْ تَنْضَجَ ، فَقُلْتُ : طُعَيِّمٌ لِي ، فَقُمْ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَجُلٌ أَوْ رَجُلَانِ : قَالَ : «كَمْ هُوَ» . فَذَكَرْتُ لَهُ ، قَالَ : «كَثِيرٌ طَيِّبٌ ، قَالَ : قُلْ لَهَا : لَا تَنْزِعِ الْبُرْمَةَ ، وَلَا الْخُبْزَ مِنَ التَّنُّورِ حَتَّى آتِيَ ، فَقَالَ : قُومُوا» . فَقَامَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ قَالَ : وَيْحَكِ جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ مَعَهُمْ ، قَالَتْ : هَلْ سَأَلَكَ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : «ادْخُلُوا وَلَا تَضَاغَطُوا» . فَجَعَلَ يَكْسِرُ الْخُبْزَ ، وَيَجْعَلُ عَلَيْهِ اللَّحْمَ ، وَيُخَمِّرُ الْبُرْمَةَ وَالتَّنُّورَ إِذَا أَخَذَ مِنْهُ ، وَيُقَرِّبُ إِلَى أَصْحَابِهِ ثُمَّ يَنْزِعُ ، فَلَمْ يَزَلْ يَكْسِرُ الْخُبْزَ ، وَيَغْرِفُ حَتَّى شَبِعُوا وَبَقِيَ بَقِيَّةٌ ، قَالَ : «كُلِي هَذَا وَأَهْدِي فَإِنَّ النَّاسَ أَصَابَتْهُمْ مَجَاعَةٌ» . [راجع : ٣٠٧٠ . أخرجه مسلم: ٢٠٣٩ ، باختلاف] .

و مردم گرسنه بودند. و این خورش طعمی ناخوش داشت و دارای بوی بد و گندیده بود.

٤١٠١ ـ از عبدالواحد بن اَیمَن از پدرش روایت است که گفت: نزد جابر(رضی‌الله عنه) رفتم و او گفت: همانا ما در روز خندق زمین را می‌کندیم، ناگاه به زمینی درشت و سخت روبرو شدیم، مردم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتند و گفتند: این زمینی درشت و سخت است که در خندق بدان روبه‌رو شده‌ایم. آن حضرت فرمود: «من فرود می‌آیم.» آن حضرت ایستاد در حالی که سنگی به شکم آن حضرت بسته شده بود و سه روز گذشته بود که ما چیزی نخورده بودیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کلنگ را گرفت و زمین سخت و درشت را با آن کوبید و آن به صورت ریگزار یا خاک نرم درآمد. من گفتم: یا رسول‌الله، مرا اجازه ده‌که به خانهٔ خود بروم. سپس به زن خود گفتم: در پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حالتی دیدم که تحمل کرده نمی‌توانم. آیا (برای خوردن) چیزی داری؟ گفت: مقداری جو و بُز ماده‌ای دارم. بُز را ذبح کردم و جو را دستاس کردم تا آن که آن را در دیگ سنگی انداختم. سپس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم، آنگاه که خمیر نرم شده بود و دیگ سنگی بر اجاق بود و نزدیک بود که پخته شود. گفتم: اندکی غذا آماده کرده‌ام. پس برخیز یا رسول‌الله، با یک یا دو نفر (که برویم غذا بخوریم) فرمود: «چه مقدار است؟» به او گفتم: فرمود: «بسیار است، خوب است.» فرمود: «به زن خود بگوی که دیگ را از دیگدان برندار و نان را

متن فوق نیست و این عبارت را نیز فاقد است: قال: یؤتون بِمِلءِ کُفّی مِن الشعیر، فیصنعُ لَهُم باهالهِ سَنِخه توضعُ بین یدی القوم.

از تنور نگیر تا آنکه من بیایم.» سپس فرمود: «برخیزید» مهاجرین و انصار ایستادند. چون جابر نزد زن خود آمد گفت: خدا بر تو رحم کند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با مهاجرین و انصار و کسانی که با ایشان بودند، آمده‌اند. زنش گفت: آیا آن حضرت از تو پرسید که چه مقدار غذا است؟ گفتم: آری.

آن حضرت فرمود: «در آیید و یکدیگر را مزاحمت نکنید.» آن حضرت نان را می‌شکست و گوشت را بر آن می‌نهاد و سر دیگ و سر تنور را، وقتی از آن چیزی می‌گرفت می‌پوشید و آن را به یاران خود می‌داد، سپس گوشت از دیگ برمی‌آورد و پیوسته نان را می‌شکست و گوشت را برمی‌آورد تا آنکه همه سیر شدند و چیزی باقی ماند. آنگاه، آن حضرت (به زن من) گفت: «این را بخور و به دیگران بده، همانا مردم را گرسنگی رسیده است.»

٤١٠٢ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا حُفِرَ الْخَنْدَقُ رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ ﷺ خَمَصًا شَدِيدًا ، فَانْكَفَأْتُ إِلَى امْرَأَتِي ، فَقُلْتُ : هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ ؟ فَإِنِّي رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَمَصًا شَدِيدًا ، فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جِرَابًا فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ ، وَلَنَا بُهَيْمَةٌ دَاجِنٌ فَذَبَحْتُهَا ، وَطَحَنَتِ الشَّعِيرَ ، فَفَرَغَتْ إِلَى فَرَاغِي ، وَقَطَّعْتُهَا فِي بُرْمَتِهَا ، ثُمَّ وَلَّيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : لَا تَفْضَحْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِمَنْ مَعَهُ ، فَجِئْتُهُ فَسَارَرْتُهُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحَنَّا صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ كَانَ عِنْدَنَا ، فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ مَعَكَ ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا ، فَحَيَّ هَلًا بِكُمْ» . فَقَالَ :

٤١٠٢ ـ از حنظله بن ابی سُفیان، از سعید بن‌میناء روایت است که جابر(رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که خندق کنده شد، در پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گرسنگی شدیدی احساس کردم. نزد زن خود برگشتم و گفتم: آیا چیزی (برای خوردن) داری؟ همانا در رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گرسنگی شدیدی احساس کردم. وی انبانی نزد من آورد که در آن به مقدار یک صاع جو بود و ما بزغالهٔ خانگی داشتیم، آن را ذبح کردم و زن من، جو را دستاس کرد. وقتی من از کار فارغ شدم و او نیز فارغ شد. وی گوشت را ریزه کرد و در دیگ سنگی انداخت. سپس که خواستم نزد رسول‌الله(صلی‌الله

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تُنْزِلُنَّ بُرْمَتَكُمْ ، وَلا تَخْبِزُنَّ عَجِينَكُمْ حَتَّى أَجِيءَ» . فَجِئْتُ وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْدُمُ النَّاسَ حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتِي ، فَقَالَتْ : بِكَ وَبِكَ ، فَقُلْتُ : قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتِ ، فَأَخْرَجَتْ لَهُ عَجِينًا فَبَصَقَ فِيهِ وَبَارَكَ ، ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا فَبَصَقَ وَبَارَكَ ، ثُمَّ قَالَ : «ادْعُ خَابِزَةً فَلْتَخْبِزْ مَعِي ، وَاقْدَحِي مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلا تُنْزِلُوهَا» . وَهُمْ أَلْفٌ ، فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَقَدْ أَكَلُوا حَتَّى تَرَكُوهُ وَانْحَرَفُوا ، وَإِنَّ بُرْمَتَنَا لَتَغِطُّ كَمَا هِيَ ، وَإِنَّ عَجِينَنَا لَيُخْبَزُ كَمَا هُوَ . [راجع : ۳۰۷۰ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۹] .

علیه وسلم) برگردم، زن من گفت: مرا نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و همراهان وی شرمنده مکن.
من نزد آن حضرت آمدم و آهسته به وی گفتم: یا رسول‌الله، بزغالۀمان را کشتیم و یک صاع جو که داشتیم دستاس کردیم. پس شما با چند تنی دیگر که همراه شمایند، بیایید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بانگ براورد و گفت: «ای اهل خندق، همانا جابر، غذایی پخته است، زود بیایید که برویم.» رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «دیگ خود را از دیگدان برندارید و خمیر خود را نپزید تا آن‌که من بیایم.» من به خانه آمدم و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در حالی که در پیشروی مردم بود، آمد. من وقتی نزد زن خود رفتم. زن من گفت: تو را خدا، چنین و چنان کند (که با این غذای اندک کسان زیادی را آوردی) گفتم: هر آنچه گفته بودی، همان‌گونه عمل کردم. زن من خمیر را برای آن حضرت آورد، آن حضرت از آب دهان بر آن انداخت و آن را برکت بخشید، سپس به سوی دیگ مان رفت و از آب دهان افکند و آن را برکت داد. سپس فرمود: «زنی نان پز را فراخوان تا در پختن مرا کمک کند، و از دیگ شما بیرون بیاورد و دیگ را از دیگدان فرو میاورید.» آنها هزار نفر بودند، به خدا سوگند می‌خورم که همه از آن غذا خوردند تا آنکه سیر شدند و برگشتند و دیگ ما همچنان می‌جوشید، چنان‌که بود و خمیر ما هنوز پخته می‌شد، چنان‌که بود.

۴۱۰۳ - حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ

۴۱۰۳ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که

هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ﴾ . قَالَتْ : كَانَ ذَاكَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ . [أخرجه مسلم : ٣٠٢٠] .

٤١٠٤ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْقُلُ التُّرَابَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، حَتَّى أَغْمَرَ بَطْنَهُ ، أَوِ اغْبَرَّ بَطْنُهُ ، يَقُولُ :

« وَاللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا
وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا
وَثَبِّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
إِنَّ الْأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا
إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا »

وَرَفَعَ بِهَا صَوْتَهُ : « أَبَيْنَا أَبَيْنَا » . [راجع : ٢٨٣٦ . أخرجه مسلم : ١٤٠٣ باختلاف] .

٤١٠٥ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْحَكَمُ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « نُصِرْتُ بِالصَّبَا ، وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ » . [راجع : ١٠٣٥ . أخرجه مسلم : ٩٠٠]

٤١٠٦ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ يُحَدِّثُ ، قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْأَحْزَابِ ، وَخَنْدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، رَأَيْتُهُ يَنْقُلُ مِنْ تُرَابِ الْخَنْدَقِ ، حَتَّى وَارَى عَنِّي الْغُبَارُ جِلْدَةَ بَطْنِهِ ، وَكَانَ كَثِيرَ الشَّعْرِ ، فَسَمِعْتُهُ يَرْتَجِزُ بِكَلِمَاتِ ابْنِ رَوَاحَةَ ، وَهُوَ يَنْقُلُ مِنَ التُّرَابِ يَقُولُ :

عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آیهٔ «هنگامی که از بالای (سر) شما و از زیر (پای) شما آمدند و آنگاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاه رسید.» (الاحزاب: ۱۰) در رابطه به روز خندق بوده است.

٤١٠٤ ـ از شُعبه، از ابو اسحاق روایت است که برا(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز خندق خاک می‌برد، تا آنکه شکم وی را خاک پوشانیده بود، یا گردآلود کرده بود و می‌گفت: به خداوند سوگند که اگر فضل خداوند نمی‌بود ما هدایت نمی‌یافتیم و نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌گزاردیم. پس بر ما آرامشی فرود آور و گامهای ما را آنگاه که با دشمن روبه‌رو شویم، استوار کن. دشمنان همانا بر ما تمرد کردند. اگر فتنه‌انگیزی مرادشان باشد، از آن می‌پرهیزیم. و آن حضرت با «اَبَیْنا اَبَیْنا» از آن می‌پرهیزیم، از آن می‌پرهیزیم، صدای خود را بلند کرد.

٤١٠٥ ـ از مُجاهد، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من با باد صبا (که از شرق می‌وزد) نصرت داده شدم، و قوم عاد با باد دَبور (که از غرب می‌وزد) هلاک گردیدند.

٤١٠٦ ـ از یوسف روایت است که ابواسحاق گفت: از برا بن عازب شنیدم که حدیث می‌کرد و می‌گفت: در روز احزاب و خندق بود که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که از خندق خاک حمل می‌کرد تا آنکه غبار آن، پوست شکم آن حضرت را از نظر من پنهان کرد. و آن حضرت پر موی بود، و از آن حضرت

«وَاللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا
وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا
وَثَبِّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
إِنَّ الْأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا
إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا»

قال: ثُمَّ يَمُدُّ صَوْتَهُ بِآخِرِهَا. [راجع: ۲۸۳۶. أخرجه مسلم: ۱۸۰۳، بدون ذکر عبد الله وقوله: ((وَثَبِّتِ الأقدام....))]

شنیدم که به کلمات ابن رواحه رجز می‌خواند و در حالی که خاک حمل می‌کرد، می‌گفت: اگر فضل خداوند نمی‌بود، ما هدایت نمی‌یافتیم. نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌گزاردیم. پس بر ما آرامشی فرود آور و گامهای ما را که با دشمن مواجه شویم، استوار کن. دشمنان ما، همانا بر ما تمرد کردند، اگر فتنه‌انگیزی مرادشان باشد، از آن می‌پرهیزیم.

براء گفت: سپس آن حضرت به آخر کلمات مذکور، آواز خود را دراز می‌کرد.

٤١٠٧ - حَدَّثَنِي عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلُ يَوْمٍ شَهِدْتُهُ يَوْمُ الْخَنْدَقِ.

٤١٠٧ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: اولین روزی که (به جهاد) حاضر شدم، روز جنگ خندق بود.

٤١٠٨ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ.

قال: وَأَخْبَرَنِي ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ وَنَسْوَاتُهَا تَنْطُفُ، قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ مَا تَرَيْنَ، فَلَمْ يُجْعَلْ لِي مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ. فَقَالَتْ: الْحَقْ فَإِنَّهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، وَأَخْشَى أَنْ يَكُونَ فِي احْتِبَاسِكَ عَنْهُمْ فُرْقَةٌ، فَلَمْ تَدَعْهُ حَتَّى ذَهَبَ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ خَطَبَ مُعَاوِيَةُ، قَالَ: مَنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلْيُطْلِعْ لَنَا قَرْنَهُ، فَلَنَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ وَمِنْ أَبِيهِ. قَالَ حَبِيبُ بْنُ مَسْلَمَةَ: فَهَلَّا أَجَبْتَهُ؟ قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَحَلَلْتُ حُبْوَتِي، وَهَمَمْتُ أَنْ أَقُولَ: أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَخَشِيتُ أَنْ أَقُولَ كَلِمَةً تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَتَسْفِكُ الدَّمَ، وَيُحْمَلُ عَنِّي غَيْرُ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِي الْجِنَانِ. قَالَ

٤١٠٨ ـ از مَعْمَر، از زُهری، از سالم، از ابن عمر روایت است که معمر گفت: از ابن طاوس، از عِکْرمه بن خالد روایت است که ابن عمر گفت: نزد (خواهر خود) حفصه رفتم، از گیسوهایش آب می‌چکید. گفتم: حالت مردم چنان است که می‌بینی[1] و از امارت چیزی نصیب من نشد.

حفصه گفت: به اینها بپیوند که منتظر تو می‌باشند و می‌ترسم که با خود داری تو، از پیوستن بدیشان، در میان آنها جدایی پدید آید.

حَفصه، ابن عمر را نگذاشت تا آنکه نزد ایشان (مخالفین معاویه) رفت.

آنگاه که مردم (مخالفین معاویه) متفرق شدند،

1- این سخن ابن عمر در رابطه به امر خلافت و اختلاف بین علی(رضی‌الله عنه) و معاویه بود، هرچند در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری زمان آن، واقعهٔ جنگ صفین گفته است ولی بخش آخر حدیث بیانگر آن است که این وقتی است که خلافت بر معاویه استقرار یافته است. یعنی پس از شهادت علی(رضی‌الله عنه) و صلح امام حسن(رضی‌الله عنه) با معاویه.

حَبِيبٌ : حُفِظْتَ وَعُصِمْتَ .

قال مَحْمُودٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّزَّاقِ : وَنَوْسَاتُهَا .

٤١٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ قال : قال : النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ : «نَغْزُوهُمْ وَلا يَغْزُونَنَا» [انظر: ٤١١٠].

٤١١٠ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ ؛ حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ : سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ يَقُولُ : سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ صُرَدٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ ، حِينَ أَجْلَى الأَحْزَابَ عَنْهُ : «الآنَ نَغْزُوهُمْ وَلا يَغْزُونَنَا ، نَحْنُ نَسِيرُ إِلَيْهِمْ» . [راجع: ٤١٠٩].

مُعاویه به خطبه ایستاد و گفت: کسی که می‌خواهد در این مورد (خلافت من) سخنی بگوید باید سر خود را به ما بنماید. هر آینه ما (در امر خلافت) از او (ابن عمر) و پدر او (عمر) سزاوارتریم.

عبدالله بن عمر گفت: جامهٔ اطراف کمر و پاهایم را گشودم (خود را آماده کردم) و قصد کردم که بگویم که: سزاوارتر بدین کار کسی است که به خاطر اسلام با تو و پدر تو جنگیده است.[1] و ترسیدم که کلمهٔ بگویم که در میان جمعیت تفرقه پدید آورد و موجب خونریزی شود و به جز آنچه قصد من بود حمل شود (ولی خاموشی اختیار کردم) و به خاطر آوردم ثوابی را که خداوند (به خاطر صبر) در بهشت آماده کرده است. حبیب گفت: خودت را حفظ کردی و (از فتنه) دور نگهداشتی. محمود گفته است: عبدالرزاق (عوض وَ نَسْوَاتُها، یعنی گیسوان حفصه) چنین روایت کرده است: و نَوساتُها.

۴۱۰۹ ـ از سُفیان، از ابو اسحاق روایت است که سُلیمان بن صُرد گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که (پس از پایان) جنگ احزاب گفت: «ما با ایشان پیکار می‌کنیم و ایشان با ما پیکار نتوانند کرد.»

۴۱۱۰ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که سُلیمان بن صُرد گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که هنگام دور شدن لشکر احزاب از وی گفت: «اکنون ما با ایشان پیکار می‌کنیم و ایشان نمی‌توانند با ما پیکار کنند، و

۱- گویند مراد از این گفتهٔ ابن عمر، علی(رضی‌الله عنه) بوده که در امر خلافت از وی سزاوارتر بوده است.

ما به سوی ایشان می‌رویم.»

٤١١١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ : «مَلأَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا ، كَمَا شَغَلُونَا عَنْ صَلاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ» . [راجع : ٢٩٣١ . أخرجه مسلم : ٦٢٧] .

٤١١١ ـ از محمد، از عُبیده، از علی(رضی‌الله عنه)، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که: همانا آن حضرت در روز خندق گفت: «خداوند خانه‌ها و قبرهایشان را پر از آتش کند که ما را از نماز عصر بازداشتند، تا آنکه آفتاب غروب کرد.»

٤١١٢ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ ﷺ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، جَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ ، وَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا كِدْتُ أَنْ أُصَلِّيَ ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغْرُبَ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُهَا» . فَنَزَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بُطْحَانَ ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا ، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَمَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ . [راجع : ٥٩٦ . أخرجه مسلم : ٦٣١] .

٤١١٢ ـ از یَحیی، از ابوسَلمه روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) در روز جنگ خندق پس از غروب آفتاب آمد و در حالی که کفار قریش را دشنام می‌داد گفت: یا رسول‌الله، من نتوانستم نماز (عصر) را بگزارم تا آنکه نزدیک بود که آفتاب غروب کند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به خدا سوگند که من هم آن را نگزاردم.» ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به بُطحان فرود آمدیم و آن حضرت برای نماز وضو کرد و ما نیز برای نماز وضو کردیم، سپس نماز عصر را پس از غروب آفتاب گزارد. و پس از آن نماز مغرب(شام) را گزارد.

٤١١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ : «مَنْ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ» . فَقَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، ثُمَّ قَالَ : «مَنْ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ» . فَقَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، ثُمَّ قَالَ : «مَنْ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ» . فَقَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيَّ وَإِنَّ حَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ» . [راجع : ٢٨٤٧ . أخرجه مسلم : ٢٤١٥] .

٤١١٣ ـ از سُفیان، از ابن مُنْکَدِر روایت است که گفت: از جابر شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در روز احزاب گفت: «کیست که خبر گروه (کفار قریش) را به ما بیاورد؟» زبیر گفت: من. سپس فرمود: «کیست که خبر گروه را به ما بیاورد؟» زبیر گفت: من. سپس فرمود: «کیست که خبر گروه را به ما بیاورد؟» زبیر گفت: من. سپس فرمود: همان هر پیامبری را حواری‌ای (یاری دهنده) بوده است و حواری من زُبیر است.

٤١١٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ

٤١١٤ ـ از ابوسعید روایت است که

ابْنِ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ ، أَعَزَّ جُنْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ، وَغَلَبَ الأحْزَابَ وَحْدَهُ فَلا شَيْءَ بَعْدَهُ» [أخرجه مسلم : ٢٧٢٤]

ابو هُريره(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «هیچ معبودی بر حق نیست به جز خدای یکتا، که لشکر خود را سربلند گردانید و بندهٔ خود را یاری رسانید و بر احزاب (کافران) به تنهایی پیروز آمد. پس بعد از خدا هیچ چیزی نیست.»

٤١١٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ وَعَبْدَةُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الأحْزَابِ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اهْزِمِ الأحْزَابَ ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ» . [راجع : ٢٨١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤٢] .

٤١١٥ ـ از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اَوْفی(رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر احزاب دعای بد کرد و گفت: بارالها، تویی فرودآورندهٔ کتاب و زود رس حساب، و شکست دهندهٔ احزاب، بارالها، آنها را شکست ده‌و بر زمین افکن.»

٤١١٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ وَنَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنَ الْغَزْوِ أَوِ الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ يَبْدَأُ فَيُكَبِّرُ ثَلاثَ مِرَارٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، آيِبُونَ تَائِبُونَ ، عَابِدُونَ سَاجِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ . صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ ، وَهَزَمَ الأحْزَابَ وَحْدَهُ» . [راجع : ١٧٩٧ . أخرجه مسلم : ١٣٤٤] .

٤١١٦ ـ از موسی بن عُقْبه، از سالم و نافع روایت است که عبدالله (ابن عمر)(رضی‌الله عنهما) گفت: هرگاه که رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از غزوه‌ای، یا از حج، یا از عُمره برمی‌گشت، به گفتن الله‌اکبر آغاز می‌کرد و سه بار می‌گفت، و سپس می‌گفت: «هیچ معبودی بر حق نیست به جز خدا، یکتا است، او را شریکی نیست، او راست پادشاهی و او راست ستایش، و او بر هر چیزی توانا است. ما بازگشت کننده‌ایم، به سوی او توبه کننده‌ایم، عبادت کننده‌ایم، سجده کننده‌ایم و پروردگار خود را ستایش کننده‌ایم. خداوند وعده‌اش را راست گردانید و بنده‌اش را یاری بخشید و احزاب را به تنهایی شکست داد.»

٣٠- باب : مَرْجِعِ النَّبِيِّ

باب ـ ٣٠ بازگشت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

ﷺ من الأحزاب،

وَمَخْرَجِهِ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ وَمُحَاصَرَتِهِ إِيَّاهُمْ

٤١١٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْخَنْدَقِ، وَوَضَعَ السِّلَاحَ وَاغْتَسَلَ، أَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: قَدْ وَضَعْتَ السِّلَاحَ؟ وَاللَّهِ مَا وَضَعْنَاهُ، فَاخْرُجْ إِلَيْهِمْ. قَالَ: «فَإِلَى أَيْنَ». قَالَ: هَا هُنَا، وَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ. [راجع: ٤٦٣. أخرجه مسلم: ١٧٦٩مطولاً].

٤١١٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ: عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْغُبَارِ سَاطِعًا فِي زُقَاقِ بَنِي غَنْمٍ، مَوْكِبَ جِبْرِيلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ.

از جنگ احزاب

و بیرون آمدن وی به سوی بنی قُریظه و محاصرهٔ ایشان[1]

۴۱۱۷ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ خندق برگشت و سلاح بر زمین نهاد و غسل کرد، جبرئیل علیه‌السلام نزدش آمد و گفت: همانا، تو سلاح بر زمین گذاشتی و به خدا سوگند ما سلاح بر زمین نگذاشتیم. پس به سوی آنها بیرون آی، آن حضرت فرمود: «به سوی کجا؟» جبرئیل گفت: بدین سو، و به سوی بنی قُریظه اشارت کرد. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به سوی ایشان برآمد.

۴۱۱۸ـ از حُمَید بن هلال روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: گویی همین اکنون به سوی گرد و غباری می‌نگرم که در کوچهٔ بنی غَنم به هوا برخاسته است که از اثر موکب جبرئیل صلوات‌الله علیه، هنگام رفتن

۱- یهود بنی قریظه با آنکه با مسلمانان پیمان بسته بودند، در جریان جنگ احزاب پیمان شکنی کردند و به گروههای مشرکین که با مسلمانان در جنگ بودند، کمک می‌کردند. مسلمانان پس از پایان جنگ احزاب، منطقهٔ بنی قریظه را در محاصره گرفتند و میعاد این محاصره را از ده روز تا ۲۵ روز روایت کرده‌اند. کعب بن اسد، رئیس بنی قریظه به قوم خود سه نظر ارائه داشت: یکی اینکه اسلام را قبول کنند تا جان و مال خویش را در امان داشته باشند، دیگر اینکه زنان و فرزندان خود را به دست خویش به قتل رسانند و بعد با مسلمانان پیکار کنند، و سوم اینکه در روز شنبه که مسلمانان از جنگ ایشان غافل‌اند بر آنها حمله کنند. آنها هیچ یک از این نظرات را قبول نکردند. بنابراین چارهٔ نداشتند جز آنکه به حکم پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) تن در دهند. سپس از آن حضرت خواستند که یکی از هم پیمانان‌شان به نام ابولبابه را نزد ایشان بفرستد. آن حضرت ابولبابه را فرستاد. زنان و کودکان نزد ابولبابه گریستند و او را رقت آمد و با اشارهٔ دست به حلقوم خود به ایشان فهماند که اگر به حکم آن حضرت گردن نهند، گردن زده خواهند شد. آنان خود را تسلیم کردند. مردان‌شان زندانی شدند. انصار که از قوم اوس بودند، از آن حضرت خواستند که در مورد اسیران نیکی شود. آن حضرت حکمیت را به سعد بن معاذ سپردند و قوم اوس رضایت دادند. وی چنین حکمیت کرد که مردان‌شان کشته شوند و زنان‌شان اسیر گردند و چنان شد.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی بنی قُریظه پدید آمده است.

٤١١٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : قال : النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ : «لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ العَصْرَ إِلا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ» . فَأَدْرَكَ بَعْضَهُمُ العَصْرُ فِي الطَّرِيقِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : بَلْ نُصَلِّي ، لَمْ يُرِدْ مِنَّا ذَلِكَ . فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُعَنِّفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ . [راجع : ٩٤٦ . أخرجه مسلم: ١٧٧٠ بلفظ الظهر] .

٤١١٩ ـ از جُوَیریه بن اسماء، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز احزاب گفت: کسی نماز عصر را نگزارد مگر در بنی قُریظه. نماز عصر بر بعضی از مسلمانان در مسیر راه فرا رسید. برخی گفتند: نماز نمی‌گزاریم تا به بنی قُریظه برسیم و بعضی دیگر گفتند: بلکه نماز می‌گزاریم، آن حضرت از ما نخواسته که نماز نگزاریم. سپس این مسئله به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد شد، آن حضرت هیچ یک از این دو گروه را ملامت نکرد.

٤١٢٠ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ . وحَدَّثَنِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ النَّخَلاتِ ، حَتَّى افْتَتَحَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ ، وَإِنَّ أَهْلِي أَمَرُونِي أَنْ آتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَسْأَلَهُ الَّذِي كَانُوا أَعْطَوْهُ أَوْ بَعْضَهُ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَعْطَاهُ أُمَّ أَيْمَنَ ، فَجَاءَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَجَعَلَتِ الثَّوْبَ فِي عُنُقِي تَقُولُ : كَلا وَالَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ لا يُعْطِيكَهُمْ وَقَدْ أَعْطَانِيهَا ، أَوْ كَمَا قَالَتْ : وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «لَكِ كَذَا» . وَتَقُولُ : كَلا وَاللَّهِ ، حَتَّى أَعْطَاهَا - حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - عَشَرَةَ أَمْثَالِهِ ، أَوْ كَمَا قَالَ . [راجع: ٢٦٣٠. أخرجه مسلم : ١٧٧١] .

٤١٢٠ ـ از مُعْتَمِر، از پدرش روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: مردانی (از انصار) درختان خرمای خویش را برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌دادند تا آنکه بنی قُریظه و بنی نضیر فتح گردید و اهل خانه‌ام مرا گفتند که نزد پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بروم و از وی بخواهم که (درختان خرمایی را که به او داده بودند) همهٔ آن را و یا بخشی از آن را پس بدهد، و همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، آن را به اُم ایْمَن داده بود. اُم ایَمَن (که از قصد من خبر شد) آمد و جامه‌ای را در گردن من افکند و می‌گفت: نی، سوگند به ذاتی که جز وی خدایی نیست که آن حضرت (درختان را) به شما نمی‌دهد و آن را به من داده است یا چنانکه گفته است. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به اُم اَیْمَن می‌گفت: «به تو این قدر می‌دهم» (درختان را پس بده) و اُم اَیْمَن می‌گفت: نی، به خدا، تا

آن‌که آن حضرت (عوض آن را) به وی داد ـ می‌پندارم که انس گفت: ده چند آن را به وی داد یا چنانکه گفت.

٤١٢١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ يَقُولُ : نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى سَعْدٍ فَأَتَى عَلَى حِمَارٍ ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلْأَنْصَارِ : «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ ، أَوْ خَيْرِكُمْ» . فَقَالَ : «هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ» . فَقَالَ : تَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهُمْ ، وَتَسْبِي ذَرَارِيَّهُمْ ، قَالَ : «قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ» وَرُبَّمَا قَالَ : «بِحُكْمِ الْمَلِكِ». [راجع : ٣٠٤٣ . أخرجه مسلم : ١٧٦٨] .

٤١٢١ ـ از ابواَمامه روایت است که ابوسعید خُدری رضی‌الله عنه گفت: مردم بنی قُریظه به قبول حکمیت سعد بن معاذ (از قلعهٔ خویش) فرود آمدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عقب سعد فرستاد و او سوار بر خری آمد و آنگاه که نزدیک مسجد رسید، آن حضرت به انصار گفت: «به سوی سالار خویش یا بهترین خویش برخیزید.»[1] آن حضرت به سعد گفت: «اینها (بنی نضیر) به قبول حکمیت تو فرود آمده‌اند.» سعد گفت: جنگاوران شان را بکش و زن و فرزندشان را اسیر بگیر. آن حضرت فرمود: «بر وفق حکم خدا، حکم کردی» یا شاید چنین فرمود: «به حکم مَلِک».

٤١٢٢ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، يُقَالُ لَهُ : حِبَّانُ بْنُ الْعَرِقَةِ ، رَمَاهُ فِي الْأَكْحَلِ ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْخَنْدَقِ وَضَعَ السِّلَاحَ وَاغْتَسَلَ ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ ، فَقَالَ : قَدْ وَضَعْتَ السِّلَاحَ ، وَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ ، اخْرُجْ إِلَيْهِمْ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «فَأَيْنَ» . فَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ ، فَأَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَنَزَلُوا عَلَى حُكْمِهِ ، فَرَدَّ الْحُكْمَ إِلَى سَعْدٍ ، قَالَ : فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ : أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ ، وَأَنْ تُسْبَى النِّسَاءُ وَالذُّرِّيَّةُ ، وَأَنْ تُقْسَمَ أَمْوَالُهُمْ .

قَالَ هِشَامٌ : فَأَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ سَعْدًا

٤١٢٢ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: سَعد در روز خندق زخمی شد و کسی او را از قریش به تیر زد که حبّان بن عَرقه نامیده می‌شد و تیر را بر رگ بازوی وی زده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) برای او در مسجد خیمه زده بود تا او را از نزدیک عیادت کند و آن‌گاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) از جنگ خندق برگشت، سلاح بر زمین نهاد و غسل کرد، سپس جبرئیل علیه‌السلام در حالی که سر خود را از غبار می‌افشاند، نزد آن حضرت آمد و گفت همانا تو سلاح بر زمین نهادی و به خدا سوگند که من

۱- جمعی همین حدیث را برای تعظیم کردن بزرگان حجت می‌آورند و این سند تمام نیست. و این فرمودهٔ آن حضرت برای آن بود که سعد زخمی بود و مردم برای کمک او که از خر پایین شود، مأمور شدند که برخیزند (تیسیر القاری، پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

قال : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أُجَاهِدَهُمْ فِيكَ ، مِنْ قَوْمٍ كَذَّبُوا رَسُولَكَ ﷺ وَأَخْرَجُوهُ ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّكَ قَدْ وَضَعْتَ الْحَرْبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ ، فَإِنْ كَانَ بَقِيَ مِنْ حَرْبِ قُرَيْشٍ شَيْءٌ فَأَبْقِنِي لَهُ ، حَتَّى أُجَاهِدَهُمْ فِيكَ ، وَإِنْ كُنْتَ وَضَعْتَ الْحَرْبَ فَافْجُرْهَا وَاجْعَلْ مَوْتَتِي فِيهَا ، فَانْفَجَرَتْ مِنْ لَبَّتِهِ ، فَلَمْ يَرُعْهُمْ ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ ، إِلَّا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ ، فَقَالُوا : يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْذُو جُرْحُهُ دَمًا ، فَمَاتَ مِنْهَا ﷺ [راجع : ٤٦٣ . أخرجه مسلم : ١٧٦٩].

نهادم، به سوی ایشان بیرون آی. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «به کجا؟» جبرئیل به سوی بنی قُریظه اشارت نمود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم نزدشان آمد (و آنها را محاصره کرد) و آنها به حکم آن حضرت فرود آمدند. ولی آن حضرت حکمیت را به سعد سپرد.

سعد گفت: همانا من دربارهٔ ایشان حکم می‌کنم: جنگاوران‌شان کشته شوند و زنان و فرزندان‌شان به اسارت گرفته شوند و اموال‌شان (میان مسلمانان) تقسیم شود. هِشام گفت: پدرم از عایشه روایت کرده که سعد گفت: بارالها، همانا تو خود می‌دانی که نزد من دوست داشتنی‌تر از آن نیست که در راه تو جهاد کنم. در برابر آن قومی که رسول تو را تکذیب کردند و او را بیرون راندند. بارالها، من می‌پندارم که میان ما و آنها (مشرکین قریش) جنگ را پایان دادی، پس اگر از جنگ با قریش چیزی مانده باشد، مرا برای جهاد (زنده) نگهدار تا آنکه با ایشان در راه تو جهاد کنم و اگر جنگ را پایان دادی، پس زخم مرا بازگردان. و این جراحت را سبب مرگ من گردان. سپس خون از سر و سینه‌اش جاری شد و اهل مسجد را بیمناک نساخت در حالی که در مسجد خیمه‌ای از بنی غِفار بود، مگر آن که خون به سوی ایشان جریان یافت. آنها گفتند: ای اهل خیمه، این چیست که از سوی شما به سوی ما می‌آید؟ ناگاه دیدند که خون از زخم سعد جاری شده. و سعد از سبب آن مرد.

٤١٢٣ - حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ : أَنَّهُ سَمِعَ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِحَسَّانَ : «اهْجُهُمْ - أَوْ هَاجِهِمْ - وَجِبْرِيلُ مَعَكَ» .
[راجع: ٣٢١٣ . أخرجه مسلم : ٢٤٨٦].

٤١٢٣ - از عَدی روایت است که از براء (رضی‌الله عنه) شنیده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به حَسّان (شاعر) گفت: «آنها را هجو

كن و جبرئيل همراه تو است.»[1]

٤١٢٤- وَزَادَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنْ عَدِيٍّ ، بْنِ ثَابِتٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ قُرَيْظَةَ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ : «اهْجُ الْمُشْرِكِينَ ، فَإِنَّ جِبْرِيلَ مَعَكَ» . [راجع : ٣٢١٣ . أخرجه مسلم : ٢٤٨٦] .

٤١٢٤ ـ ابراهيم بن طهمان، از شيبانی از عَدی بن ثابت، از براء بن عازب روايت كرده كه رسول‌الله(صلی‌الله عليه وسلم) در روز (جنگ) بنی قُريظه به حسّان بن ثابت گفت: «مشركين را هجو كن كه همانا جبرئيل همراه تو است.»

٣١- باب : غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ

باب ـ ٣١ غزوهٔ ذات الرقاع

وَهِيَ غَزْوَةُ مُحَارِبِ خَصَفَةَ مِنْ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِنْ غَطَفَانَ، فَنَزَلَ نَخْلاً ، وَهِيَ بَعْدَ خَيْبَرَ ، لأَنَّ أَبَا مُوسَى جَاءَ بَعْدَ خَيْبَرَ.

و آن غزوهٔ قبيلهٔ مَحارب خَصَفه است، شاخه‌ای از قبيلهٔ بنی ثَعلَبه كه از غَطَفان است. آن حضرت بر (موضع) نخلستانی فرود آمد، و اين غزوه بعد از جنگ خيبر است؛ زيرا كه ابوموسی پس پس از جنگ خيبر (از حبشه) به (مدينه) آمده است.

٤١٢٥ - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ لِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : أَخْبَرَنَا عِمْرَانُ الْعَطَّارُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ فِي الْخَوْفِ فِي غَزْوَةِ السَّابِعَةِ ، غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْخَوْفَ بِذِي قَرَدٍ . [انظر : ٤١٢٦ ، ٤١٢٧ ، ٤١٣٠ ، ٤١٣٧ . أخرجه مسلم: ٨٤٣ مطولاً]

٤١٢٥ ـ از يحيی بن ابی كثير، از ابوسَلَمه روايت است كه جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) به ياران خويش در غزوهٔ هفتم، يعنی غزوهٔ ذات الرّقاع نماز خوف را گزارد. ابن عباس گفت: پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) نماز خوف را در موضع ذی قرد گزارد.

٤١٢٦ - وَقَالَ بَكْرُ بْنُ سَوَادَةَ : حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ نَافِعٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ جَابِرًا حَدَّثَهُمْ : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بِهِمْ يَوْمَ مُحَارِبٍ وَثَعْلَبَةَ . [راجع : ٤١٢٥] .

٤١٢٦ ـ از زياد بن نافع، از ابوموسی روايت است كه جابر به ايشان گفت: پيامبر(صلی‌الله عليه وسلم) در روز محارب و ثعلبه بر ايشان نماز (خوف) گزارد.

٤١٢٧ - وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : سَمِعْتُ وَهْبَ بْنَ كَيْسَانَ : سَمِعْتُ جَابِرًا : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى ذَاتِ الرِّقَاعِ مِنْ نَخْلٍ ،

٤١٢٧ ـ از وَهْب بن كَيسان روايت است كه از

١- از اين حديث اباحت شعر گفتن مفهوم می‌شود، بلكه اباحت هجو كافران و فاسقان نيز مستحب می‌نمايد. (تيسيرالقاری)

فَلَقِيَ جَمْعًا مِنْ غَطَفَانَ ، فَلَمْ يَكُنْ قِتَالٌ ، وَأَخَافَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ رَكْعَتَيِ الْخَوْفِ .

وَقَالَ يَزِيدُ ، عَنْ سَلَمَةَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْقَرَدِ . [راجع : ۴۱۲۵ . اخرجه مسلم : ۸۴۳ مطولاً].

جابر شنیده است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی غزوهٔ ذاتُ‌الرّقاع برآمد که در موضع نخل بود، و با گروهی از مردم غطفان ملاقی شد و جنگی صورت نگرفت و مردم از یکدیگر ترسیدند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دو رکعت نماز خوف را گزارد و یزید گفته است که سلمه گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز الْقَرَدْ جهاد کردم.

۴۱۲۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةٍ وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ ، بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ ، فَنَقِبَتْ أَقْدَامُنَا ، وَنَقِبَتْ قَدَمَايَ وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي ، وَكُنَّا نَلُفُّ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرَقَ ، فَسُمِّيَتْ غَزْوَةَ ذَاتِ الرِّقَاعِ ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْخِرَقِ عَلَى أَرْجُلِنَا ، وَحَدَّثَ أَبُو مُوسَى بِهَذَا ، ثُمَّ كَرِهَ ذَاكَ ، قَالَ : مَا كُنْتُ أَصْنَعُ بِأَنْ أَذْكُرَهُ كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْءٌ مِنْ عَمَلِهِ أَفْشَاهُ . [اخرجه مسلم : ۱۸۱۶].

۴۱۲۸ - از ابوبُرده روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در غزوه‌ای برآمدیم و ما شش نفر (از قوم اشعری) بودیم که یک شتر داشتیم و به نوبت بر آن سوار می‌شدیم، پاهای ما (از فرط پیاده‌روی) آبله برآورد و پاهای من آبله برآورد و ناخنهایم افتاد و ما بر پاهای خویش پاره‌های جامه را می‌پیچیدیم و (به همین خاطر بود) که این غزوه ذات‌الرّقاع (وصله دار) نامیده شد.[1] زیرا بر پاهای خویش پارهٔ‌جامه می‌بستیم. و ابوموسی همین را گفت و سپس گفته‌اش او را ناخوش آمد. و گفت: من آن را از آن جهت نگفتم که از آن یاد کنم. گویی وی ناخوش می‌داشت که چیزی از عمل (نیک) خود را افشا کند.

۴۱۲۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ رُومَانَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَّاتٍ ، عَمَّنْ شَهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ ذَاتِ الرِّقَاعِ صَلَّى صَلَاةَ الْخَوْفِ : أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ وَطَائِفَةٌ وِجَاهَ الْعَدُوِّ ، فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رَكْعَةً ، ثُمَّ ثَبَتَ قَائِمًا وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ ثُمَّ انْصَرَفُوا ، فَصَفُّوا وِجَاهَ الْعَدُوِّ ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى فَصَلَّى بِهِمُ الرَّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلَاتِهِ ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا ، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ .

۴۱۲۹ - از یزید ابن رُومان، از صالح بن خوّات از کسانی که در غزوهٔ ذات الرّقاع با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بودند، روایت است که آن حضرت نماز خوف را چنین گزارد: همانا گروهی با وی صف بستند و گروهی در برابر دشمن ایستادند. آن حضرت به

[1] - بعضی وجه تسمیهٔ «ذات الرّقاع» را به درختی نسبت داده‌اند که در آنجا بوده و برگهای رنگین داشته است. در ترجمهٔ المنجد در ذیل کلمهٔ (رقع) آمده است، کوهی است که در آن جای سفیدی و سیاهی و سرخی می‌باشد و غزوهٔ ذات الرقاع، از آن است که در آن مکان بوده است.

قال مَالكٌ : وَذلكَ أحْسَنُ مَا سَمعْتُ في صَلاة الْخَوف . [أخرجه مسلم : ٨٤٢] .

ایشان یک رکعت نماز گزارد. سپس آن حضرت در جای خود ثابت ماند و آنانی که یک رکعت گزارده بودند (با گزاردن رکعتی دیگر) نماز خود را تمام کردند و در برابر دشمن ایستادند. سپس گروه دیگر آمدند و آن حضرت به ایشان یک رکعت گزارد که از نمازش باقی مانده بود، سپس بر جای خود نشست و آنها (با خواندن رکعتی دیگر) نماز خود را تمام کردند سپس آن حضرت به ایشان نماز را سلام داد. مالک گفته است: و این (شیوه) بهترین است که در مورد نماز خوف شنیده‌ام.

٤١٣٠ - وَقالَ مُعاذٌ : حَدَّثَنا ، عَنْ أبي الزُّبَيْر ، عَنْ جَابر قالَ كُنَّا مَعَ النَّبيِّ ﷺ . بنَخْل فذَكَرَ صَلاةَ الْخَوْف [راجع : ٤١٢٥ . أخرجه مسلم : ٨٤٣ مطولاً] .

تابَعَهُ اللَّيْثُ ، عن هشَام ، عن زيد بن أسلمَ : أنَّ القاسمَ بنَ محمد حَدَّثه : صلاةَ النبيِّ ﷺ في غَزْوَة بني أنمار .

٤١٣٠ ـ از معاذ، از ابو زبیر روایت است که جابر گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در نَخْل بودیم و (جابر) از نماز خوف یاد کرد.

متابعت کرده است (معاذ) را لَیث، از هِشام، از زید بن اسلم، که قاسم بن محمد او را گفته است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ بنی اَنمار نماز (خوف) گزارد.

٤١٣١ - حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنا يَحيَى بْنُ سَعيد القَطَّانُ ، عَنْ يَحيَى بْن سَعيد الأنْصَاريِّ ، عَن القَاسم بْن مُحَمَّد ، عَنْ صَالح بْن خَوَّات ، عَنْ سَهْل بْن أبي حَثْمَةَ قال : يَقُومُ الإمَامُ مُسْتَقْبلَ القبْلَة ، وَطَائفَةٌ منْهُمْ مَعَهُ ، وَطَائفَةٌ منْ قبَل العَدُوِّ ، وُجُوهُهُمْ إلَى العَدُوِّ ، فَيُصَلِّي بالَّذينَ مَعَهُ رَكْعَةً ، ثُمَّ يَقُومُونَ فَيَرْكَعُونَ لأنْفُسهمْ رَكْعَةً ، وَيَسْجُدُونَ سَجْدَتَيْن في مَكَانهمْ ، ثُمَّ يَذْهَبُ هَؤُلاء إلَى مَقَام أولَئكَ ، فَيَرْكَعُ بهمْ رَكْعَةً ، فَلَهُ ثنْتَان ، ثُمَّ يَرْكَعُونَ وَيَسْجُدُونَ سَجْدَتَيْن .

حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنا يَحيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عَبْدالرَّحْمَن بْن القَاسم ، عَنْ أبيه ، عَنْ صَالح بْن خَوَّات ، عَنْ سَهْل بْن أبي حَثْمَةَ ، عَن النَّبيِّ ﷺ : مثْلَهُ .

٤١٣١ ـ از قاسم بن محمد، از صالح بن خوّات روایت است که سهل بن ابی حَثْمه گفت: (نماز خوف چنین است) امام رو به قبله می‌ایستد و گروهی از لشکر وی با او به نماز می‌ایستند و گروهی دیگر در برابر دشمن قرار می‌گیرند و روی‌شان به سوی دشمن است. امام به کسانی که همراه وی‌اند یک رکعت نماز می‌گزارد. سپس همراهان امام برمی‌خیزند و رکعتی دیگر بدون متابعت امام برای خود می‌گزارند و در جای خویش دو سجده می‌کنند. سپس به جای کسانی می‌روند که در برابر دشمن قرار دارند (و گروه دیگر می‌آیند و در عقب امام می‌ایستند.)

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللّٰهِ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ يَحْيَى : سَمِعَ الْقَاسِمَ : أَخْبَرَنِي صَالِحُ بْنُ خَوَّاتٍ ، عَنْ سَهْلٍ : حَدَّثَهُ : قَوْلَهُ .

تَابَعَهُ اللَّيْثُ عَنْ هِشَامٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ صَلَّى . [اخرجه مسلم : ٨٤١] .

۴۱۳۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قال : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ ، فَوَازَيْنَا الْعَدُوَّ فَصَافَفْنَا لَهُمْ . [راجع : ٩٤٢ . اخرجه مسلم : ٨٣٩ مطولاً].

۴۱۳۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ صَلَّى بِإِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، وَالطَّائِفَةُ الأُخْرَى مُوَاجِهَةُ الْعَدُوِّ ، ثُمَّ انْصَرَفُوا ، فَقَامُوا فِي مَقَامِ أَصْحَابِهِمْ أُولَئِكَ ، فَجَاءَ أُولَئِكَ ، فَصَلَّى بِهِمْ رَكْعَةً ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ قَامَ هَؤُلَاءِ فَقَضَوْا رَكْعَتَهُمْ ، وَقَامَ هَؤُلَاءِ فَقَضَوْا رَكْعَتَهُمْ .[راجع : ٩٤٢ . اخرجه مسلم : ٨٣٩] .

و امام برای ایشان یک رکعت می‌گزارد و دو رکعت امام پوره می‌شود. و آن گروه رکوع می‌کنند و سجده می‌کنند دو سجده.

مُسَدَّد، از یحیی، از شعبه، از عبدالرحمن بن قاسم. از پدرش از صالح بن خوّات، از سَهل بن ابی حَثْمه، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مثل آن روایت کرده است. محمد بن عُبیدالله، از ابن ابی حازم، از یحیی روایت کرده که وی از قاسم شنیده است که گفت: خبر داد مرا صالح بن خَوّآت از سهل: که گفتهٔ سَهْل را (که یادآوری شد) روایت کرده است. (متابعت کرده است.)[۱]

۴۱۳۲ ـ از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ به سوی نَجْد، همراهی کردم. پس ما با دشمن مقابل شدیم و در برابر ایشان صف بستیم.

۴۱۳۳ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش روایت است که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به یکی از آن دو گروه (که در حال جنگ بودند) نماز خوف گزارد و گروه دیگر در برابر دشمن قرار داشت. سپس آنها (که با آن حضرت نماز گزارده بودند) برگشتند و جای یاران خویش را (که در برابر دشمن ایستاده بودند) اشغال کردند و یاران‌شان آمدند. آن حضرت برای آنها رکعت (دوم را) گزارد و سپس برایشان نماز را سلام داد. سپس آن گروه ایستادند و رکعت دیگر خود را گزاردند و سپس گروه دیگر ایستادند و رکعت دیگر

۱- عبارت اخیر حدیث ۴۱۳۱ (تابعه اللیث) در اینجا زاید به نظر می‌رسد و این همان عبارتی است که در ذیل حدیث ۴۱۳۰ آمده است.

٤١٣٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي سِنَانٌ وَأَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ جَابِرًا أَخْبَرَ : أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ . [راجع : ٢٩١٠ . أخرجه مسلم : ٨٤٣ ، فضائل ، ١٣ ، مطولاً] .

٤١٣٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سِنَانِ بْنِ أَبِي سِنَانٍ الدُّؤَلِيِّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَفَلَ مَعَهُ ، فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاهِ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ ، وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ سَمُرَةٍ فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ . قَالَ جَابِرٌ : فَنِمْنَا نَوْمَةً ، ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُونَا فَجِئْنَاهُ ، فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِهِ صَلْتًا ، فَقَالَ لِي : مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ : اللَّهُ ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ» . ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٢٩١٠ . أخرجه مسلم : ٨٤٣ ، فضائل ، ١٣] .

خود را گزاردند.

٤١٣٤ ـ از زُهری روایت است که گفت: سِنان و ابوسَلمه به او گفته‌اند که جابر آنها را خبر داد که او به همراه رسول‌الله صلی‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوه‌ای به سوی نجد، شرکت کرد.

٤١٣٥ ـ از ابن شهاب (زُهری) از سِنان بن ابی سنان الدّؤلی روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) او را خبر داده است که: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از آنجا بازگشت، وی نیز با آن حضرت برگشت، هوای گرم نیمهٔ روز آنها را در وادی دارای درختان خاردار، دریافت. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرود آمد و مردم در میان درختان خاردار پراکنده شدند در حالی که سایهٔ درختان را می‌جستند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در زیر درخت سَمُره (پر برگ) فرود آمد و شمشیر خود را در آن آویخت.

جابر گفت: اندکی خوابیدیم. سپس ناگاه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ما را فراخواند. نزد آن حضرت رفتیم و دیدیم که مردی بادیه نشین نزد آن حضرت نشسته است. آن حضرت فرمود: «این مرد شمشیر مرا از غلاف کشید، در حالی که خوابیده بودم. من بیدار شدم و وی در حالی که شمشیر از نیام کشیده را در دست داشت به من گفت: کیست که تو را از من باز می‌دارد؟ گفتم: الله، و او اکنون در کنار من نشسته است.» سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) او را مجازات نکرد.[1]

۱- آن حضرت از کسی انتقام شخصی نمی‌گرفت و این کمال خلق، باعث تألیف قلوب کفار می‌شد و به ثبوت پیوسته که وی با قبیلهٔ خود اسلام آورد. (تیسیر القاری)

٤١٣٦ - وَقَالَ أَبَانُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذَاتِ الرِّقَاعِ ، فَإِذَا أَتَيْنَا عَلَى شَجَرَةٍ ظَلِيلَةٍ تَرَكْنَاهَا لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَسَيْفُ النَّبِيِّ ﷺ مُعَلَّقٌ بِالشَّجَرَةِ فَاخْتَرَطَهُ ، فَقَالَ : تَخَافُنِي ؟ قَالَ : «لَا» . قَالَ : فَمَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي ؟ قَالَ : «اللَّهُ» . فَتَهَدَّدَهُ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ وَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ ، فَصَلَّى بِطَائِفَةٍ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ تَأَخَّرُوا ، وَصَلَّى بِالطَّائِفَةِ الْأُخْرَى رَكْعَتَيْنِ ، وَكَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعٌ ، وَلِلْقَوْمِ رَكْعَتَانِ .

وَقَالَ مُسَدَّدٌ ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ : اسْمُ الرَّجُلِ غَوْرَثُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَقَاتَلَ فِيهَا مُحَارِبَ خَصَفَةَ

[راجع : ٢٩١٠ أخرجه مسلم : ٨٤٣ ، فضائل ، ١٣].

٤١٣٦ ـ از یحیی ابن ابی کثیر، از ابوسَلمه روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ذات الرّقاع بودیم. وقتی به درخت سایه‌داری می‌رسیدیم، آن را برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گذاشتیم. مردی از مشرکین آمد و شمشیر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را که بر درخت آویخته بود، از نیام براورد و گفت: آیا از من می‌ترسی؟ آن حضرت فرمود: «نی» وی گفت: کیست که تو را از (شر) من باز می‌دارد؟ آن حضرت فرمود: «الله» سپس یاران پیامبر او را تهدید و سرزنش کردندو اقامت نماز گفته شد و آن حضرت برای گروهی دو رکعت نماز (خوف) گزارد. سپس آن گروه واپس رفتند (و در برابر دشمن قرار گرفتند) و آن حضرت برای گروه دیگر دو رکعت نماز گزارد. این نماز برای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چهار رکعت بود (دو رکعت فرض و دو رکعت نفل) و برای مردم دو رکعت بود.[1]

مُسَدَّدْ، از ابو عوانه، از ابو بشر روایت کرده است: نام آن مرد غَوْرَث بن حارث بود. و آن حضرت در این غزوه با مُحارب خصَفَه جهاد کرد.

۱- این حدیث را که جابر بن عبدالله روایت کرده رکعات نماز خوف را چهار رکعت گفته که خلاف احادیث قبلی است که دو رکعت بوده است، یعنی دو رکعت دیگر (در نماز سفر) نفل پنداشته شده و امام شافعی به استناد همین حدیث، اقتدای کسی که فرض را می‌گزارد به کسی که نماز نفل را می‌گزارد جواز داده است. از اینکه امام مالک در حدیث قبلی بهترین نحوهٔ نماز خوف را همان دو رکعت گفته است و هم از جهت اینکه اقتدای مفترض به نفل‌گزار اقتدای قوی بر ضعیف به شمار می‌رود پس احتجاج امام شافعی خالی از ضعف نیست و نظر احناف هم همین است که دو رکعت بوده و اقتدای مفترض بر نفل‌گزار را جایز نمی‌داند.

٤١٣٧ - وَقَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِنَخْلٍ، فَصَلَّى الْخَوْفَ [راجع: ٤١٢٥. أخرج حديث جابر مسلم: ٨٤٣ مطولاً].

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَزْوَةَ نَجْدٍ صَلاةَ الْخَوْفِ. وَإِنَّمَا جَاءَ أَبُو هُرَيْرَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَيَّامَ خَيْبَرَ.

٤١٣٧ ـ و ابو زُبیر به روایت از جابر گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در نَخْل بودیم، آن حضرت در آنجا نماز خوف گزارد.

و ابو هَریره گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ نجد (ذات الرّقاع) نماز خوف گزاردم. در حالی که ابو هَریره در روزهای جنگ خیبر (برای قبول اسلام) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمده است.[1]

٣٢- باب: غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ مِنْ خُزَاعَةَ،

وَهِيَ غَزْوَةُ الْمُرَيْسِيعِ.

قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَذَلِكَ سَنَةَ سِتٍّ.

وَقَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: سَنَةَ أَرْبَعٍ.

وَقَالَ النُّعْمَانُ بْنُ رَاشِدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: كَانَ حَدِيثُ الإِفْكِ فِي غَزْوَةِ الْمُرَيْسِيعِ.

باب ـ ٣٢ غزوهٔ بنی مُصْطلِق که شاخهٔ از خُزاعه است[2]

و این همان غزوهٔ اَلْمُرِیْسیع، است. ابن اسحاق گفت: این غزوه در سال ششم بوده است و موسی بن عُقبه سال چهارم گفته است و نُعمان بن راشد به روایت از زُهری گفته است: حدیث افک (تهمت بر عایشه) در غزوهٔ الْمُرَیسیعِ، بوده است.

٤١٣٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ، عَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَرَأَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ، فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْعَزْلِ، قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَبْيًا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ، وَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزِلَ، وَقُلْنَا نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلا وَهِيَ

٤١٣٨ ـ از محمد بن یحیی بن حَبّان، از ابن مُحَیْریز روایت است که گفت: به مسجد درآمدم، ابوسعید خُدری را دیدم، در کنارش

١- ابو هَریره در واقعهٔ خیبر اسلام آورد که بعد از غزوهٔ ذات الرقاع می‌باشد و این ادعای وی مورد نقد واقع شده مگر آنکه در آن منطقه دوبار، لشکرکشی شده باشد.

٢- به آن حضرت خبر رسید که قبیلهٔ بنی مصطلق به سرکردگی حارث بن ابی ضرار قصد حمله بر مسلمانان را دارد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را فرستاد تا از صحت این موضوع اطلاع بیاورد. سپس اطلاع موثق حاصل شد. آن حضرت بر ایشان در منطقهٔ المریسیع حمله کرد و زنان و فرزندان‌شان به اسارت آمدند. حویریه دختر حارث نیز در زمرهٔ اسیران درآمد که به سهم ثابت بن قیس شد. و وی او را مکاتب ساخت تا در بدل پرداخت مبلغی معین آزادی خود را به دست آورد. آن حضرت وجه مکاتبت او را داد و با وی ازدواج کرد.

كَائِنَةٌ». [راجع: ۲۲۲۹. أخرجه مسلم: ۱۴۳۸]

نشستم و در مورد عزل (خودداری از افکندن منی در فرج زن) از وی سؤال کردم. ابوسعید گفت: با رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به غزوهٔ بنی مُصطلِق برآمدیم. اسیرانی از اسرای عرب نصیب‌مان شد و به سوی زنان میل کردیم و رنج دوری از زن بر ما شدت گرفت و دوست داشتیم که عزل نماییم، پس قصد کردیم که عزل نماییم (تا حمل نگیرد و مانع فروش وی نشود) با خود گفتیم: چگونه عزل کنیم در حالی که قبل بر آن (حکم عزل) را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که در میان ماست، نپرسیم. در این مورد از آن حضرت سؤال کردیم. فرمود: «بر شما باکی نیست اگر این کار را نکنید، هر زنده جانی که تا روز قیامت خلقتش مقدر شده باشد، خلق می‌شود.»

۴۱۳۹ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ نَجْدٍ، فَلَمَّا أَدْرَكَتْهُ الْقَائِلَةُ، وَهُوَ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَاسْتَظَلَّ بِهَا وَعَلَّقَ سَيْفَهُ، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الشَّجَرِ يَسْتَظِلُّونَ، وَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجِئْنَا، فَإِذَا أَعْرَابِيٌّ قَاعِدٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا أَتَانِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاخْتَرَطَ سَيْفِي، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، مُخْتَرِطٌ صَلْتًا، قَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَشَامَهُ ثُمَّ قَعَدَ، فَهُوَ هَذَا». قَالَ: وَلَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

۴۱۳۹ - از زُهری، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ نجد شرکت کردیم، و چون گرمی هوای نیمهٔ روز ما را دریافت. آن حضرت در وادیی بود که درخت خاردار بسیار داشت. زیر درختی فرود آمد و در سایهٔ آن قرار گرفت و شمشیر خود را بر درخت آویخت. مردم در میان درختان پراکنده شدند و به سایه پناه بردند. در همین حال ناگاه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را فراخواند و ما نزد وی رفتیم و بادیه‌نشینی را دیدیم که در پیش روی آن حضرت نشسته است. آن حضرت فرمود: «همانا این امر نزد

من آمد و من خوابیده بودم، شمشیر مرا از نیام بیرون آورد. وقتی بیدار شدم او بر بالای سرم با شمشیر برهنه ایستاده بود و گفت: کیست که تو را از شر من باز می‌دارد؟ گفتم: الله. شمشیر را در نیام کرد و سپس نشست. او همین مرد است. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) او را مجازات نکرد.

٣٣- باب: غَزْوَةِ أَنْمَارٍ

٤١٤٠ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سُرَاقَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ، يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ، مُتَوَجِّهًا قِبَلَ الْمَشْرِقِ، مُتَطَوِّعًا. [راجع: ٤٠٠. أخرجه مسلم: ٥٤٠ بقطعة ليست في هذه الطريق].

باب ـ ٣٣ غزوهٔ اَنْمار

٤١٤٠ ـ از عثمان بن عبدالله بن سُراقه روایت است که جابر بن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را در غزوهٔ انمار دیدم که سوار بر مرکب خود نماز می‌گزارد در حالی که روی وی به طرف مشرق بود، و آن نماز نفل بود.

٣٤- باب: حَدِيثِ الإِفْكِ

وَالإِفْكُ وَالأَفْكُ، بِمَنْزِلَةِ النِّجْسِ وَالنَّجَسِ، يُقَالُ: ﴿إِفْكُهُمْ﴾ [الصافات: ١٥١] و [الأحقاف: ٢٨]. وَأَفَكَهُمْ، فَمَنْ قَالَ: أَفَكَهُمْ، يَقُولُ: صَرَفَهُمْ عَنِ الإِيمَانِ وَكَذَّبَهُمْ، كَمَا قَالَ: ﴿يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ [الذاريات: ٩]: يُصْرَفُ عَنْهُ مَنْ صُرِفَ.

باب ـ ٣۴ حدیث اِفْک (دروغ و بهتان)

اِفْک (به کسر همزه) و اَفَک (به فتح همزه) چون نجس (به کسر نون) و نجس (فتح نون) هر دو مصدر اند از همین باب. لفظ «اِفکُهُم» در «الصّافات: ١١۵» و در «الاحقاف: ٢٨» به معنی دروغ است. و لفظ «اَفَکُهُم» را کسی که «اَفَکَهُم» (به فتح فأ و کاف به صیغهٔ ماضی معلوم) می‌خواند می‌گوید: صَرفَهُم عن الایمانِ و کَذَّبَهُم. (یعنی بازگردانیدشان از ایمان و

تکذیب‌شان کرد.) چنانکه «یؤْفکُ عَنْهُ من أُفِک» (الذاریات: ۹) به معنی بازگردانیده می‌شود از (ایمان) کسی که از ازل بازگردانیده شد.

٤١٤١ - حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإفْكِ مَا قَالُوا ، وَكُلُّهُمْ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنْ حَدِيثِهَا ، وَبَعْضُهُمْ كَانَ أَوْعَى لِحَدِيثِهَا مِنْ بَعْضٍ ، وَأَثْبَتَ لَهُ اقْتِصَاصًا ، وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمُ الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا ، وَإِنْ كَانَ بَعْضُهُمْ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ ، قَالُوا : قَالَتْ : عَائِشَةُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ ، فَأَيُّهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي ، فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ ، فَكُنْتُ أُحْمَلُ فِي هَوْدَجِي وَأُنْزَلُ فِيهِ .

فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ ، دَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ قَافِلِينَ ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ ، فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ .

فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى رَحْلِي ، فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ ظَفَارِ قَدِ انْقَطَعَ ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ .

قَالَتْ : وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يُرَحِّلُونِي لِي ، فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ

٤١٤١ ـ از صالح، از ابن شهاب (زهری) روایت است که گفت: عُروة بن زُبیر و سعید بن مُسیّب، و علقمة بن وقّاص و عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبة بن مسعود، از عایشه(رضی‌الله عنها)، همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من حدیث کردند، هنگامی که اهل اِفک به او گفته بودند آنچه گفته بودند و هر یک از ایشان بخشی از حدیث عایشه را به من گفته‌اند و بعضی از ایشان این حدیث را بیشتر از دیگران در خاطر داشتند و درست‌تر بیان می‌کردند. و من از هر یک‌شان که حدیثی را از عایشه به من روایت کردند. به خاطر سپردم و بعضی از حدیث ایشان، بعضی دیگر را تصدیق می‌کرد. هرچند بعضی نسبت به دیگری حدیث را بهتر به خاطر داشتند. آنها گفته‌اند: عایشه گفت: هرگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان زنان خویش قرعه می‌افکند و قرعهٔ هر یک که برمی‌آمد، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با وی به سفر می‌رفت.

عایشه گفت: آن حضرت در یکی از غزوات میان ما زنان قرعه افکند و نام من بر آمد. با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برآمدم و پس از آن بود که آیت حجاب نازل شده بود. من در هودجی (بر پشت شتر) انتقال می‌شدم و در هودج (از شتر) فرود آورده می‌شدم. ما به

عَلَيْهِ ، وَهُمْ يَحْسَبُونَ أنّي فيه ، وكَانَ النِّسَاءُ إذ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَهْبُلْنَ ، ولَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ ، إنَّمَا يَأكُلْنَ العُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ القَوْمُ خِفَّةَ الهَوْدَجِ حِينَ رَفَعُوهُ وَحَمَلُوهُ ، وكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ ، فَبَعَثُوا الجَمَلَ فَسَارُوا .

وَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الجَيْشُ ، فَجِئْتُ مَنَازِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا مِنْهُمْ دَاعٍ وَلا مُجِيبٌ ، فَتَيَمَّمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ فيه ، وَظَنَنْتُ أنَّهُمْ سَيَفْقِدُونِي فَيَرْجِعُونَ إلَيَّ .

فَبَيْنَا أنَا جَالِسَةٌ في مَنْزِلِي غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَنِمْتُ ، وكَانَ صَفْوَانُ بْنُ المُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الجَيْشِ ، فَأصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي ، فَرَأَى سَوَادَ إنْسَانٍ نَائِمٍ فَعَرَفَنِي حِينَ رَآنِي ، وكَانَ رَآنِي قَبْلَ الحِجَابِ ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ عَرَفَنِي ، فَخَمَّرْتُ وَجْهِي بِجِلْبَابِي .

وَاللَّهِ مَا تَكَلَّمْنَا بِكَلِمَةٍ ، وَلا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ ، وَهَوَى حَتَّى أنَاخَ رَاحِلَتَهُ ، فَوَطِئَ عَلَى يَدِهَا ، فَقُمْتُ إلَيْهَا فَرَكِبْتُهَا ، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أتَيْنَا الجَيْشَ مُوغِرِينَ في نَحْرِ الظَّهِيرَةِ وَهُمْ نُزُولٌ ، قَالَتْ : فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ ، وكَانَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَ الإفْكِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ .

قال عُرْوَةُ : أُخْبِرْتُ أنَّهُ كَانَ يُشَاعُ وَيُتَحَدَّثُ بِهِ عِنْدَهُ ، فَيُقِرُّهُ وَيَسْتَمِعُهُ وَيَسْتَوْشِيهِ .

وَقَالَ عُرْوَةُ أيْضًا : لَمْ يُسَمَّ مِنْ أهْلِ الإفْكِ أيْضًا إلا حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَمِسْطَحُ بْنُ أُثَاثَةَ ، وَحَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ ، في نَاسٍ آخَرِينَ لا عِلْمَ لِي بِهِمْ ، غَيْرَ أنَّهُمْ عُصْبَةٌ ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ، وَإنَّ كِبْرَ ذَلِكَ يُقَالُ لَهُ : عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ .

قَالَ عُرْوَةُ : كَانَتْ عَائِشَةُ تَكْرَهُ أنْ يُسَبَّ عِنْدَهَا حَسَّانُ ، وَتَقُولُ : إنَّهُ الَّذِي قَالَ :

مسافرت ادامه دادیم تا آنکه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از آن غزوه فراغت یافت و (به سوی مدینه) برگشت. هنگامی که به نزدیک مدینه فرود آمده بودیم و البته در حال بازگشت بودیم. آن حضرت شب هنگام دستور حرکت داد. هنگام اعلان حرکت، من برخاستم و راه افتادم تا آنکه از محدودهٔ لشکر گذشتم. و آنگاه که از قضای حاجت فارغ گشتم، به سوی مرکب خود راهی شدم، دست به سینه بردم، ناگاه دیدم که گلوبند من که از دانه‌های ظِفار (یمنی سیاه و سفید) ساخته شده بود، گسیخته و گم شده است. من بازگشتم و در جستجوی گلوبند شدم و این جستجو زمانی را در برگرفت. عایشه گفت: کسانی که مرا انتقال می‌دادند، آمده بودند و هودج مرا برداشتند و بر شتری که من بر آن سوار می‌شدم، گذاشتند و پنداشته بودند که من در آن هودج می‌باشم. در حالی که در آن زمان زنان سبک و زن بودند، و گران گوشت نبودند و ایشان را گوشت نپوشانیده بود و به جز اندکی طعام نمی‌خوردند. آن کسان، هنگام برداشتن هودج و انتقال آن، به سبکی آن توجه نکردند و من دختری خورد سال بودم و شتر را برخیزانیدند و (با هودج خالی) راهی شدند.

پس از آن که لشکر رفته بود. من گلوبند خود را یافتم و به محل فرود آمدن‌شان آمدم ولی نه کسی بود که کسی را فراخواند و نه به کسی پاسخ گوید. به محلی رفتم که در آنجا فرود آمده بودم و گمان کردم که ایشان که مراگم کرده بودند، به سراغ من بازمی‌گردند. در حالی

فَإِنَّ أَبِي وَوَالِدَهُ وَعِرْضِي

لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وِقَاءُ

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، فَاشْتَكَيْتُ حِينَ قَدِمْتُ شَهْرًا ، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ ، لا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ ، وَهُوَ يَرِيبُنِي فِي وَجَعِي أَنِّي لا أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِي ، إِنَّمَا يَدْخُلُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيُسَلِّمُ ، ثُمَّ يَقُولُ : «كَيْفَ تِيكُمْ» . ثُمَّ يَنْصَرِفُ ، فَذَلِكَ يَرِيبُنِي وَلا أَشْعُرُ بِالشَّرِّ ، حَتَّى خَرَجْتُ حِينَ نَقَهْتُ .

فَخَرَجْتُ مَعَ أُمِّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ ، وَكَانَ مُتَبَرَّزَنَا ، وَكُنَّا لا نَخْرُجُ إِلا لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا .

قَالَتْ : وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي الْبَرِّيَّةِ قِبَلَ الْغَائِطِ ، وَكُنَّا نَتَأَذَّى بِالْكُنُفِ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بُيُوتِنَا .

قَالَتْ : فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ ، وَهِيَ ابْنَةُ أَبِي رُهْمِ ابْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ ، وَأُمُّهَا بِنْتُ صَخْرِ بْنِ عَامِرٍ خَالَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَابْنُهَا مِسْطَحُ بْنُ أُثَاثَةَ بْنِ عَبَّادِ بْنِ الْمُطَّلِبِ فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ بَيْتِي حِينَ فَرَغْنَا مِنْ شَأْنِنَا ، فَعَثَرَتْ أُمُّ مِسْطَحٍ فِي مِرْطِهَا فَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِئْسَ مَا قُلْتِ ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا ؟ فَقَالَتْ : أَيْ هَنْتَاهْ وَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالَ ؟ قَالَتْ : وَقُلْتُ : وَمَا قَالَ ؟ فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ .

قَالَتْ : فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي ، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : «كَيْفَ تِيكُمْ» . فَقُلْتُ لَهُ : أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبَوَيَّ ؟

قَالَتْ : وَأُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا ، قَالَتْ : فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لأُمِّي : يَا أُمَّتَاهْ ، مَاذَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ ؟ قَالَتْ : يَا بُنَيَّةُ ، هَوِّنِي عَلَيْكِ ، فَوَاللَّهِ

که در آنجا نشسته بودم، خواب بر چشم من غلبه کرد و به خواب رفتم. صَفوان بن مُعطّل السُّلمِی، سپس الذَّکوانی، که در عقب لشکر بود، صبحگاهان به نزدیک محل فرود آمدن من رسید. وی سیاهی انسان خوابیده‌ای را دید، و سپس که مرا دید شناخت. و قبل از حجاب مرا دیده بود. من شنیدن استرجاع «إِنَّا لله و إِنّا إلیه راجعون» وی را که با شناختن من بر زبان آورد از خواب بیدار شدم و روی خودم را با چادر خود پوشیدم.

به خدا سوگند که یک کلمه با هم سخن نگفتیم و از وی به جز استرجاع وی حرفی نشنیدم. وی از شتر خود فرود آمد تا آنکه شتر را فروخوابانید، و پای شتر را بست. من برخاستم و به سوی شتر رفتم و سوار شدم. وی راهی شد و شتر را می‌راند تا آنکه در شدت گرمای میان روز به لشکر رسیدیم و این در حالی بود که مردم فرود آمده بودند. پس هلاک شد هر که هلاک شد. و کسی که این افک (بهتان) عظیم را دامن زد. عبدالله بن اُبی ابن سَلول بود.

عُروه (راوی حدیث) گفت: خبر شدم که او (عبدالله بن اُبی) بود که این بهتان را دامن می‌زد و نزد او این بهتان گفته می‌شد و او آن را تأیید می‌کرد و بدان گوش فرا می‌داد و شایعه می‌افکند.

و عروه همچنان گفت: از اهل اِفک (تهمت کنندگان) به جز از حسّان بن ثابت و مسطح بن اُثاثه، و حَمنه بنت جَحش و سایر مردمی که مرا در موردشان اطلاعی نیست، از کسی دیگر نام

لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا ، لَهَا ضَرَائِرُ، إِلا كَثَّرْنَ عَلَيْهَا .

قَالَتْ : فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَوَلَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا ؟ قَالَتْ : فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي .

قَالَتْ : وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْأَلُهُمَا وَيَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ .

قَالَتْ : فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ لَهُمْ فِي نَفْسِهِ ، فَقَالَ أُسَامَةُ : أَهْلَكَ ، وَلا نَعْلَمُ إِلا خَيْرًا .

وَأَمَّا عَلِيٌّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ .

قَالَتْ : فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ ، فَقَالَ : «أَيْ بَرِيرَةُ، هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيبُكِ» .

قَالَتْ لَهُ بَرِيرَةُ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا رَأَيْتُ عَلَيْهَا أَمْرًا قَطُّ أَغْمِصُهُ غَيْرَ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أَهْلِهَا ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ .

قَالَتْ : فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي عَنْهُ أَذَاهُ فِي أَهْلِي ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلا خَيْرًا ، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلا خَيْرًا ، وَمَا يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلا مَعِي» .

قَالَتْ : فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ أَخُو بَنِي عَبْدِالأَشْهَلِ فَقَالَ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْذِرُكَ ، فَإِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْتُ عُنُقَهُ ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا أَمْرَكَ .

برده نشده است، مگر آنکه آنها «عصبهٔ» گروهی بودند[1] چنان‌که خداوند گفته است و کسی که بخش عمدهٔ تهمت را به عهده گرفت، عبدالله بن ابی سلول بود. عروه گفت: عایشه را خوش نمی‌آمد که در حضور وی به حسّان دشنام داده شود و می‌گفت: وی کسی است که گفته است: همانا پدر من و پدر او و آبروی من، برای و آبروی محمد از شما وقایه است.

عایشه گفت: ما به مدینه رسیدیم و هنگام رسیدن، یک ماه بیمار شدم و مردم دربارهٔ سخنان تهمت کنندگان می‌اندیشیدند. در حالی که من از سخنان‌شان آگاه نبودم و برخورد آن حضرت در حالت مریضی مرا به شک و تردید می‌افکند؛ زیرا به هنگام مریضی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مهربانی‌ای را که در حالت بیماری خود (قبلاً) می‌دیدم، نمی‌دیدم. همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد من می‌آمد و سلام می‌کرد و می‌گفت: دختر شما چه حال دارد؟ و بعد برمی‌گشت. این وضع مرا به شک می‌انداخت و احساس شر را نمی کردم از موضوع (تهمت) آگاه نبودم. تا آنکه پس از آنکه احساس بهبودی کردم بیرون رفتم.

با اُم مِسطح به سوی مستراح‌ها برآمدیم، و آن

۱- مراد از آن اشاره به آیهٔ زیر است که در آن لفظ «عُصبه» یعنی دسته یا گروه و لفظ «کِبْرَه» یعنی بخش عمدهٔ آن آمده است. «إن الذین جاء و بالإفک عُصبة مِنکم. لا تَحسبوهُ شَرّاً لکم بل هُوَ خیرٌ لکم لِکُل امْرِی مِنهم ما اکْتسبَ مِنَ الإثمِ و الّذی تَوَلّی کِبرهُ مِنهُم له عَذابٌ عَظیمٌ». همانا آنانی که آن دروغ بزرگ را [ساخته و] آورده‌اند، گروهی از شما بودند. آن [تهمت] را برای خود شر مپندارید، بلکه آن برای شما خیر است. برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته) همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمدهٔ آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد داشت.

قَالَتْ : فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْخَزْرَجِ ، وَكَانَتْ أُمُّ حَسَّانَ بِنْتَ عَمِّهِ مِنْ فَخِذِهِ ، وَهُوَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ ، قَالَتْ : وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا ، وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ ، فَقَالَ لِسَعْدٍ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ ، وَلَا تَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِ ، وَلَوْ كَانَ مِنْ رَهْطِكَ مَا أَحْبَبْتَ أَنْ يُقْتَلَ .

فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ سَعْدٍ ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ .

قَالَتْ : فَثَارَ الْحَيَّانِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَقْتَتِلُوا ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ ، وَقَالَتْ : فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ ، حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتَ .

قَالَتْ : فَبَكَيْتُ يَوْمِي ذَلِكَ كُلَّهُ لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ .

قَالَتْ وَأَصْبَحَ أَبَوَايَ عِنْدِي وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ حَتَّى إِنِّي لَأَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي ، فَبَيْنَا أَبَوَايَ جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي ، فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَيَّ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا ، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي .

قَالَتْ : فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْنَا فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ ، قَالَتْ : وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مُنْذُ قِيلَ مَا قِيلَ قَبْلَهَا ، وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي بِشَيْءٍ .

قَالَتْ : فَتَشَهَّدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَلَسَ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ ، يَا عَائِشَةُ ، إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا ، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً ، فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ ثُمَّ تَابَ ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» .

قَالَتْ : فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي

محل قضای حاجت‌مان بود. و ما زنان به جز از شب تا شب دیگر بدانجا نمی‌رفتیم و این قبل از آن بود که بیت‌الخلاها(دستشویی‌ها) نزدیک خانه‌هایمان ساخته شد. عایشه گفت: و این عادت ما در رفتن به قضای حاجت، عادت عرب اولیه بود که در صحرا می‌زیستند (صحرا گشت) و گرفتن مستراح‌ها در نزدیک خانه‌هایمان، ما را اذیت می‌کرد. عایشه گفت: من و اُمّ‌ مسطح راهی شدیم. اُم مسطح دختر اَبی رُهْم ابن مُطلّب بن عبد مناف بود. مادر اُم مسطح، دختر صخر بن عامر خالهٔ ابوبکر صدیق بود. پسرش مِسْطح بن اُثاثه بن عبّاد بن مُطّلب بود. پس از آنکه قضای حاجت کردیم، من و اُم مَسطح به سوی خانهٔ خویش راهی شدیم. اُمّ‌ مَسطح در چادر خود لغزید و گفت: هلاک شوی مِسطح. به او گفتم: سخن بدی گفتی، آیا کسی را دشنام می‌دهی که در غزوهٔ بدر حاضر شده است؟ وی گفت: ای هنتاه، آیا نشنیدی که چه گفته است؟ و گفتم که چه چیز گفته است؟ وی از سخنان تهمت کنندگان مرا آگاه کرد.

عایشه گفت: مرضی بر مرض من افزود و آنگاه که به خانه‌ام برگشتم، رسول‌الله صلی‌الله علیه و سم نزدم آمد و گفت: «دختر شما چه حال دارد؟» به آن حضرت گفتم: آیا به من اجازه می‌دهی که نزد پدر و مادر خود بروم؟ عایشه گفت: می‌خواستم در مورد صحت این خبر از پدر و مادر خود معلومات بگیرم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به من اجازه داد. من به مادرم گفتم: ای مادر، مردم دربارهٔ چه سخن

حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً ، فَقُلْتُ لأَبِي : أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِّي فِيمَا قَالَ . فَقَالَ أَبِي : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لأُمِّي : أَجِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ ، قَالَتْ أُمِّي : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرًا : إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ : لَقَدْ سَمِعْتُمْ هَذَا الْحَدِيثَ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ ، فَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ ، إِنِّي بَرِيئَةٌ ، لا تُصَدِّقُونِي ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي مِنْهُ بَرِيئَةٌ ، لَتُصَدِّقُنِّي ، فَوَاللَّهِ لا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً إِلا أَبَا يُوسُفَ حِينَ قَالَ : ﴿ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴾ .

ثُمَّ تَحَوَّلْتُ وَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي حِينَئِذٍ بَرِيئَةٌ ، وَأَنَّ اللَّهَ مُبَرِّئِي بِبَرَاءَتِي ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ مُنْزِلٌ فِي شَأْنِي وَحْيًا يُتْلَى ، لَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحْقَرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ ، وَلَكِنْ كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ بِهَا ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَجْلِسَهُ ، وَلا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِنَ الْعَرَقِ مِثْلُ الْجُمَانِ ، وَهُوَ فِي يَوْمٍ شَاتٍ ، مِنْ ثِقَلِ الْقَوْلِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ .

قَالَتْ : فَسُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَكَانَتْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ : «يَا عَائِشَةُ ، أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ بَرَّأَكِ» .

قَالَتْ : فَقَالَتْ لِي أُمِّي : قُومِي إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ ، فَإِنِّي لا أَحْمَدُ إِلا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ .

قَالَتْ : وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴾ . الْعَشْرَ الآيَاتِ ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي ، قَالَ - أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ - وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ ابْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ وَفَقْرِهِ - : وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى

می‌گویند؟ مادرم گفت: ای دخترک من، برخود آسان بگیر، به خدا سوگند کمتر زنی صاحب حسن و جمال پیدا می‌شود که شوهرش او را دوست بدارد، و مورد آزار سائر همسران آن مرد قرار نگیرد و بر وی بسیار سخن نگویند. عایشه می‌گوید: گفتم: سبحان الله، آیا مردم در این مورد سخن می‌گویند؟ من آن شب تا صبح گریستم؛ نه اشکم ایستاد، و نه خواب بر چشمم آمد و سپس صبح آن روز گریستم. عایشه می‌گوید: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، آنگاه که نزول وحی به تأخیر افتاد، علی بن ابی طالب و اُسامه بن زید را فراخواند و دربارهٔ جدایی از زن خود از ایشان پرسید و با ایشان مشورت کرد. عایشه گفت: و اما، اُسامه بدانچه از بی‌گناهی زن آن حضرت می‌دانست به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مشورهٔ نیکو داد و به آنچه درونش برای‌شان می‌دانست و سپس گفت: وی همسر تو است و جز نیکی نمی‌دانیم. و اما علی گفت: یا رسول‌الله، خداوند بر تو تنگ نگرفته است و به جز او زنان دیگر بسیاراند. از کنیز وی بپرس که سخن راست را به تو بگوید. عایشه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (کنیز من) بریره را فراخواند و گفت: «ای بریره، آیا چیزی (از عایشه) دیده‌ای که تو را به شک انداخته باشد؟»

بریره گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است، از وی هرگز عملی ندیده‌ام که بر او عیب بگیرم، جز آن‌که دختری کم سن و سال است، و چون خمیر می‌کند، او را خواب می‌برد و بُز می‌آید و خمیر را می‌خورد.

مسطح شيئاً أبداً ، بعد الذي قال لعائشة ما قال . فأنزل الله : ﴿ولا يأتل أولو الفضل منكم - إلى قوله - غفور رحيم﴾ . قال : أبو بكر الصديق : بلى والله إني لأحب أن يغفر الله لي ، فرجع إلى مسطح النفقة التي كان ينفق عليه ، وقال : والله لا أنزعها منه أبداً .

قالت عائشة : وكان رسول الله ﷺ سأل زينب بنت جحش عن أمري ، فقال لزينب : «ماذا علمت ، أو رأيت» . فقالت : يا رسول الله أحمي سمعي وبصري ، والله ما علمت إلا خيراً ، قالت عائشة : وهي التي كانت تساميني من أزواج النبي ﷺ فعصمها الله بالورع ، قالت : وطفقت أختها حمنة تحارب لها ، فهلكت فيمن هلك .

قال ابن شهاب : فهذا الذي بلغني من حديث هؤلاء الرهط .

ثم قال عروة : قالت عائشة : والله إن الرجل الذي قيل له ما قيل ليقول : سبحان الله ، فوالذي نفسي بيده ما كشفت من كنف أنثى قط ، قالت : ثم قتل بعد ذلك في سبيل الله . [راجع : ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۷۷۰]

عایشه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در آن روز بر منبر ایستاد و از عبدالله بن اُبی شکایت کرد، و گفت: «ای گروه مسلمانان، کیست که مرا از شرّ مردی برهاند که آزار وی به اهل خانواده‌ام رسیده است؟ به خدا سوگند که من جز خوبی از اهل خانهٔ خود ندیده‌ام، و در مورد مردی که از وی یاد کرده‌اند به جز نیکی نمی‌بینم و او بر اهل خانه‌ام بدون اجازهٔ من وارد نمی‌شود.»

عایشه گفت: سعد بن مُعاذ برادر قبیلهٔ بنی عبدالاشهل، برخاست و گفت: یا رسول‌الله، من تو را از شرّ وی می‌رهانم، اگر از قبیلهٔ اوس باشد گردنش را می‌زنم و اگر از جملهٔ برادران ما از قبیلهٔ خزرج باشد، ما را امر کن و ما امر تو را به جا می‌کنیم. عایشه گفت: مردی از قبیلهٔ خزرج ایستاد. ما در حسّان (که از اهل افک بود) نسبت عمو زادگی به وی داشت و آن مرد سعد بن عُباده رئیس قبیلهٔ خزرج بود و او پیش از این مردی صالح بود، ولی غیرت قومی او را برانگیخت و به سعد (بن مُعاذ) گفت: سوگند به خدا که دروغ گفتی و او را نمی‌کشی و قادر به کشتنش نیستی و اگر او کسی از قوم تو می‌بود، نمی‌خواستی که او را بکشی.

اُسید بن حُضیر ایستاد و او پسر عموی سعد (بن معاذ) است و به سعد بن عُباده گفت: سوگند به خدا که تو دروغ گفتی و ما او را می‌کشیم. و همانا تو منافق هستی که به جانبداری از منافقان جدال می‌کنی. عایشه گفت: دو قبیلهٔ اَوس و خزرج (بر ضد یکدیگر) برانگیخته شدند تا آنکه نزدیک بود که کشت و خون به

راه اندازند، در حالی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر منبر ایستاده بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پیوسته آنان را از آن حالت فرود آورد تا آنکه خاموش گشتند و آن حضرت نیز خاموش شد. عایشه گفت: آن روز را همه به گریه گذراندم که نه اشکم ایستاد و نه خوابیدم.

عایشه گفت: پدر و مادرم شب را نزد من به صبح رساندند و من دو شب و یک روز گریستم که نه اشکم ایستاد و نه خواب به چشم من آمد تا آنکه گمان کردم که گریه جگر مرا می‌شکافد. در حالی که پدر و مادرم نزد من نشسته بودند و من می‌گریستم. زنی از انصار اجازهٔ ورود خواست و به وی اجازه دادند، وی نشست و با من به گریستن آغاز کرد.

عایشه گفت: در اثنای این حالت رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نزد ما آمد و سلام کرد و سپس نشست. وی نزد من ننشسته بود از آن روزی که گفته شد آنچه قبل بر این گفته شد. و یک ماه گذشت که دربارهٔ من به وی وحی نیامده بود. عایشه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هنگامی که نشست کلمهٔ تشهد بر زبان راند و سپس گفت: «اما بَعدُ، ای عایشه، دربارهٔ تو به من (خبری) چنین و چنان رسیده است، پس اگر از این تهمت پاک هستی، خداوند تو را از آن تبرئه خواهد کرد و اگر از تو گناهی سر زده باشد، از خداوند آمرزش بخواه و نزد او توبه کن، همانا اگر بنده به گناه خود اقرار کند و سپس توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.»

عایشه گفت: چون رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفتار خود را تمام کرد، از شدت خشم و اندوه

اشکم ایستاد و قطره‌ای از آن را حس نکردم. سپس به پدرم گفت: از جانب من رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را بدانچه گفته است جواب بده. پدرم گفت: به خدا سوگند که نمی‌دانم به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در آنچه گفته است، چه پاسخ بدهم. سپس به مادرم گفتم: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را در آنچه گفته است جواب بده، مادرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) چه جوابی بگویم. من گفتم، در حالی که من دختری خورد سال بودم و از قرآن بسیار نخوانده بودم اینکه: همانا، سوگندبه خدا که من دانستم که این سخن (تهمت) را شنیده‌اید تا آنکه آن (تهمت) در دلهای شما جای گرفت و آن را راست پنداشتید. پس اگر من به شما بگویم که من از آن پاکم، شما سخن مرا راست نمی‌پندارید و اگر به کاری اقرار کنم، و خدا می‌داند که من از آن پاکم، سخن مرا راست می‌پندارید. به خدا سوگند که مثالی برای خود و برای شما نمی‌یابم مگر مثال پدر یوسف را آنگاه که گفت: «پس کار من شکیبایی نیک است. و بر هر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری ده است.»

(یوسف: ۱۸)

سپس به سوی دیگر روی گردانیدم و بر بستر خود دراز کشیدم، و خداوند می‌دانست که من در این وقت بی‌گناهم و [با خود می‌گفتم] خداوند در بی‌گناهی‌ام مرا تبرئه می‌کند، ولی به خدا سوگند که گمان نمی‌داشتم که خداوند دربارهٔ من وحیی نازل کند که خوانده شود، اما امید می‌داشتم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در خواب ببیند که خداوند مرا بدان تبرئه کند. به خداسوگند که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از مجلس خود

برنخاسته بود و هیچ یک از اهل خانه بیرون نشده بود، تا آنکه بر آن حضرت وحی نازل شد. و او را حالتی گرفت که از شدت حال، می‌گرفت. تا آنکه عرق از وی همچون دانهٔ مروارید جاری گردید و این در یک روز سرد بود و از گرانی قول وحی بود که بر وی فرستاده می‌شد. عایشه گفت: سپس آن حالت از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دور شد در حالی که آن حضرت می‌خندید و با نخستین کلمه‌ای که بدان تکلم کرد گفت: «ای عایشه، همین اکنون خداوند تو را (از این تهمت) تبرئه کرد.» عایشه گفت: مادرم به من گفت: برخیز و به سوی آن حضرت برو. من گفتم: به خدا سوگند که به سوی وی نمی‌روم، و همانا سپاس نمی‌گزارم به جز خدای عزوجل را.

عایشه گفت: و خداوند تعالی وحی فرستاد: «هر آینه آنانکه تهمت آوردند، جماعتی از شما هستند.» ده آیت (از سوره نور را) سپس خداوند در برائت من وحی نازل کرد ـ ابوبکر صدیق ـ گفت: در حالی که او به خاطر قرابت و فقر مِسطح، به او کمک می‌کرد ـ به خدا سوگند که هرگز چیزی به مَسطح نمی‌دهم، پس از آنکه به عایشه گفت، آنچه گفت: سپس خداوند وحی نازل کرد: «و سرمایه‌داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند، و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» (النور: ۲۲) ابوبکر صدیق گفت: آری، به خدا سوگند دوست می‌دارم که خداوند بر من ببخشاید و نفقهٔ را که به مِسطح می‌داد، از سر گرفت و باز داد و گفت: به خدا سوگند که از دادن نفقه به وی هرگز دریغ

نمی‌ورزم. عایشه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در مورد من از (همسر خود) زینب بنت حجش پرسیده بود و به او گفته بود: «چه می‌دانی یا چه دیدی؟» وی گفته بود: یا رسول‌الله، گوش و چشم خود را (از آنچه نشنیدم و ندیدم) نگاه می‌دارم و به خدا سوگند به جز از خیر نمی‌دانم. عایشه گفت: و او از زنان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، کسی بود که (در حسن و جمال و منزلتی که نزد آن حضرت داشت) همتای من بود، و خداوند او را به خاطر پرهیزگاری وی (از تهمت) نگاه داشت. عایشه گفت: ولی خواهر او حَمْنه (که به خاطر خواهر خود) مجادله می‌کرد، دست به کار شد[1] و هلاک شد کسی که هلاک شد.

ابن شهاب (زهری) گفته است: این است آنچه مرا از حدیث آن گروه رسیده است. سپس عروه گفت: عایشه گفت: به خدا سوگند، آن مردی که دربارهٔ او گفته شد آنچه گفته شد (از قبیل تهمت) می‌گفت: سبحان الله، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که من هرگز دامن زنی را نکشیده‌ام (که برهنه شود)[2] و سپس او در راه خدا کشته شد.

٤١٤٢ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : أَمْلَى عَلَيَّ هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ مِنْ حِفْظِهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : قَالَ لِي الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ : أَبَلَغَكَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ فِيمَنْ قَذَفَ عَائِشَةَ ؟ قُلْتُ : لا ، وَلَكِنْ قَدْ أَخْبَرَنِي رَجُلانِ مِنْ قَوْمِكَ ، أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُمَّ عَنْهَا قَالَتْ لَهُمَا : كَانَ عَلِيٌّ مُسَلِّمًا فِي شَأْنِهَا . فَرَاجَعُوهُ فَلَمْ يَرْجِعْ . وَقَالَ : مُسَلِّمًا ، بِلا شَكٍّ فِيهِ وَعَلَيْهِ ، كَانَ فِي أَصْلِ الْعَتِيقِ كَذَلِكَ .

٤١٤٢ ـ از عبدالله بن محمد روایت است که گفت: هِشام بن یوسف از یاد و حافظهٔ خود به من تقریر کرد که: مَعْمَر از زُهری خبر داده است که گفت: ولید بن عبدالملک به من گفت: آیا به تو این خبر رسیده که علی (بن ابی طالب) در زمرهٔ کسانی بوده است که

---

[1] حَمْنه، خواهر زینب این کار را به خاطری می‌کرد که زینب یگانه همسر بی‌همتای پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شود.

[2] مراد از این سخن اشاره به آن است که وی با هیچ زنی هرگز عمل جنسی انجام نداده است. (پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لَهُمَا : كَانَ عَلِيٌّ مُسَلِّمًا فِي شَأْنِهَا . فَرَاجَعُوهُ فَلَمْ يَرْجِعْ . وَقَالَ : مُسَلِّمًا ، بِلا شَكٍّ فِيهِ وَعَلَيْهِ ، كَانَ فِي أَصْلِ الْعَتِيقِ كَذَلِكَ .

بر عایشه تهمت کرده‌اند؟ گفتم: نی، ولی دو مرد از قوم تو یعنی اَبوسَلَمه بن عبدالرحمن و ابوبکر عبدالرحمن بن حارث مرا خبر داده‌اند که عایشه(رضی‌الله عنها) به آنها گفته است: علی در مورد تهمت عایشه تسلیم بود (ساکت بود و سخنان تهمت کنندگان را رد نمی‌کرد) سپس بار دیگر از زهری پرسیدند ولی وی از سخن خود برنگشت و گفت: بدون شک «مُسَلَّماً» (تسلیم بود) در آن روایت شده و لفظ ـ علیه ـ بر او ـ را زیاد کرده است و در اصل قدیم همچنین بود.[1]

٤١٤٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَسْرُوقُ بْنُ الأَجْدَعِ قَالَ : حَدَّثَتْنِي أُمُّ رُومَانَ ، وَهِيَ أُمُّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : بَيْنَا أَنَا قَاعِدَةٌ أَنَا وَعَائِشَةُ ، إِذْ وَلَجَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَتْ : فَعَلَ اللَّهُ بِفُلانٍ وَفَعَلَ ، فَقَالَتْ : أُمُّ رُومَانَ : وَمَا ذَاكَ ؟ قَالَتْ : ابْنِي فِيمَنْ حَدَّثَ الْحَدِيثَ ، قَالَتْ : وَمَا ذَاكَ ؟ قَالَتْ كَذَا وَكَذَا ، قَالَتْ عَائِشَةُ : سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَتْ : وَأَبُو بَكْرٍ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، فَخَرَّتْ مَغْشِيًّا عَلَيْهَا ، فَمَا أَفَاقَتْ إِلا وَعَلَيْهَا حُمَّى بِنَافِضٍ ، فَطَرَحْتُ عَلَيْهَا ثِيَابَهَا فَغَطَّيْتُهَا ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «مَا شَأْنُ هَذِهِ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذَتْهَا الْحُمَّى بِنَافِضٍ ، قَالَ : «فَلَعَلَّ فِي حَدِيثٍ تُحُدِّثَ بِهِ» . قَالَتْ : نَعَمْ ، فَقَعَدَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ : وَاللَّهِ لَئِنْ حَلَفْتُ لا تُصَدِّقُونِي ، وَلَئِنْ قُلْتُ لا تَعْذِرُونِي ، مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَيَعْقُوبَ وَبَنِيهِ : ﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ . قَالَتْ : وَانْصَرَفَ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ

٤١٤٣ ـ از ابووائل، از مَسروُق بن اَجْدَع روایت است که اُمِّ رومان مادر عایشه(رضی‌الله عنهما) گفت: در حالی که من و عایشه نشسته بودیم، زنی از انصار درآمد و گفت: خداوند به فلان کس بدی کند (بر تهمت کنندگان دعای بدی کرد) اُمِّ رومان گفت: چه خبر است؟ گفت: پسرم در زمرهٔ کسانی است که حدیث (تهمت را) بر زبان آورده است. اُم روُمان گفت: چه خبر است؟ گفت: چنین و چنان. عایشه گفت: آیا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است؟

۱- تهمت کنندگان که از آن نام برده شده و مسطح بن اثاثه و حسّان بن ثابت و حمنه بنت جحش است. پس از آنکه آیات دربارهٔ تهمت کنندگان نازل شد، بر آنها حد قذف جاری شد و تازیانه زده شدند و منقول است که حسّان بن ثابت، سپس قصیده‌ای در مدح و عصمت عایشه(رضی‌الله عنها) سرود. وی حاضر نشد که به قصیده‌اش گوش فرا دهد. ولی اجازه نمی‌داد که کسی در حضور وی به حسان بدگویی کند زیرا وی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را مدح کرده بود. در روایت ابوذر لفظ ـ مسلم ـ به فتح لام مشدد آمده که ـ سلامت ـ معنی می‌دهد. یعنی علی(رضی‌الله عنه) از امر تهمت به سلامت ماند، ولی زهری آن را به کسر لام مشدده روایت کرده است. (تیسیر القاری)

عُذْرَهَا ، قَالَتْ : بِحَمْدِ اللَّهِ لا بِحَمْدِ أَحَدٍ وَلا بِحَمْدِكَ .
[راجع : ۳۳۸۸].

گفت: آری، عایشه گفت: و ابوبکر هم شنیده است؟ گفت: آری، عایشه بیهوش افتاد و آنگاه که به هوش آمد از شدت تب، لرزه بر اندامش افتاد، من جامه‌اش را بر وی افکندم و او را پوشانیدم. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: «او را چه کار شده است؟» گفتم: یا رسول‌الله او را تب لرزه گرفته است. فرمود: «شاید به خاطر سخنی باشد که بدان تکلم می‌کنند.» اُمّ روُمان گفت: آری، عایشه نشست و گفت: به خدا سوگند که اگر قسم یاد کنم (که بی گناهم) گفتهٔ مرا راست نمی‌پندارید، و اگر (عذر عقب افتادن از لشکر را) بگویم مرا معذور نمی‌دارید، پس مثال من و مثال شما، مانند ماجرای یعقوب و پسر وی است که گفت: «خداوند بر آنچه شما می‌گویید یاری دهنده است.» اُمّ رومان گفت: آن حضرت بازگشت و چیزی نگفت. سپس خداوند بر بی‌گناهی عایشه وحی فرستاد، و عایشه به آن حضرت گفت: فقط خدای را سپاس می‌گزارم نه کس دیگر را سپاس می‌گویم و نه تو را.

۴۱۴٤ - حَدَّثَنِي يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، بْنِ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَتْ تَقْرَأُ : إِذْ تَلِقُونَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُ : الْوَلْقُ الْكَذِبُ . قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : وَكَانَتْ أَعْلَمَ مِنْ غَيْرِهَا بِذَلِكَ ، لأَنَّهُ نَزَلَ فِيهَا . [انظر : ٤٧٥٢].

۴۱۴٤ ـ از نافع بن عُمر، از ابن ابی مُلیکه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) آیهٔ «اذ تَلَقُّونَهُ بالسَنَتِکُم» (آنگاه که (بهتان) را از زبان یکدیگر می‌گرفتند.) را «اِذ تَلِقوَنَهُ بِاَلْسنَتِکُم» (به کسر لام بدون شَدّهٔ قاف) می‌خواند و می‌گفت: اَلْوَلْق، به معنی دروغ است ابن ابی مُلیکه گفته است: عایشه در این قول از دیگران داناتر بود زیرا این (آیه) در مورد وی نازل شده است.[1]

٤١٤٥ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : ذَهَبْتُ أَسُبُّ حَسَّانَ عِنْدَ عَائِشَةَ ،

٤١٤٥ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که

۱- مراد آیهٔ ۱۵ سورة النور است.

فَقَالَتْ : لا تَسُبَّهُ ، فَإِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . وَقَالَتْ عَائِشَةُ : اسْتَأْذَنَ النَّبِيَّ ﷺ في هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ ، قال : «كَيْفَ بِنَسَبِي» . قال : لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ .

وقال مُحَمَّدُ بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ فَرْقَدٍ : سَمِعْتُ هِشَامًا ، عَنْ أَبِيهِ قال : سَبَبْتُ حَسَّانَ وَكَانَ مِمَّنْ كَثَّرَ عَلَيْهَا . [راجع : ۳۵۳۱ . أخرجه مسلم : ۲۴۸۷]

گفت: من در نزد عایشه به دشنام دادن حسّان شروع کردم. عایشه گفت: او را دشنام مده زیرا او در (دفاع) از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (با مشرکان) مقابله می‌کرد و عایشه گفت: وی در هجو مشرکین از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواست. آن حضرت گفت: «دربارهٔ نسب من (که با آنها یکی است) چگونه می‌کنی؟» حسان گفت: تو را از میان ایشان بیرون می‌آورم چنانکه موی از خمیر بیرون آورده می‌شود. و محمد بن عُقْبه گفته است: عثمان بن فَرْقد، از هِشام، از پدرش روایت کرده است که گفت: حسّان را دشنام دادم و او از کسانی بود که (در تهمت) بر عایشه زیاده روی می‌کرد.

٤١٤٦ - حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال : دَخَلْنَا عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، وَعِنْدَهَا حَسَّانُ ابْنُ ثَابِتٍ يُنْشِدُهَا شِعْرًا ، يُشَبِّبُ بِأَبْيَاتٍ لَهُ ، وَقَالَ :

حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ
وَتُصْبِحُ غَرْثَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ

فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ : لَكِنَّكَ لَسْتَ كَذَلِكَ . قال مَسْرُوقٌ : فَقُلْتُ لَهَا لِمَ تَأْذَنِينَ لَهُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْكِ ؟ وَقَدْ قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ . فَقَالَتْ : وَأَيُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى ؟ قَالَتْ لَهُ : إِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ ، أَوْ : يُهَاجِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ۴۷۵۵ ، ۴۷۵۶ . أخرجه مسلم : ۲۴۸۸] .

٤١٤٦ ـ از ابوالضُّحَی از مسروق روایت است که گفت: نزد عایشه(رضی‌الله عنها) رفتم. و نزد وی حسّان ابن ثابت بود و (در مدح او) شعری می‌خواند و شعر خود را در توصیف زنان (در عهد جاهلیت) تشبیب کرده بود و گفت: زنی پارسا و پاکدامن که بر وی رشک هیچ تهمتی نشده است. شکم گرسنه صبح می‌کند از گوشت زنان غافل.[1] عایشه به او گفت: لیکن تو چنان نیستی که می‌گویی.[2] مسروق می‌گوید: به عایشه گفتم: چرا به حسّان اجازه می‌دهی که نزد تو بیاید در حالی که خداوند تعالی گفته است. «و آن کس ازایشان که بخش عمدهٔ آن (تهمت) را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت.» (النور: ۱۱) عایشه گفت: کدام عذاب سخت‌تر از کوری می‌باشد.[3] عایشه به

۱- یعنی کسی را دشنام نمی‌دهد و غیبت نمی‌کند. زیرا غیبت کردن، به منزلهٔ خوردن گوشت وی است.
۲- یعنی تو چنان نیستی و غیبت می‌کنی و گوشت مردم می‌خوری.
۳- گفته‌اند که حسان بن ثابت در آخر عمر کور شده بود.

مسروق گفت: همانا حسان (با اشعار خود) از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دفاع می‌کرد یا مشرکان را هجو می‌کرد.[۱]

۳۵- باب :
غَزْوَةِ الْحُدَيْبِيَةِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾ .الآيَة [الفتح : ١٨] .

٤١٤٧ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ : حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ ، فَأَصَابَنَا مَطَرٌ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصُّبْحَ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ : «أَتَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ» . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : «قَالَ اللَّهُ : أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ بِي ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ : مُطِرْنَا بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَبِرِزْقِ اللَّهِ وَبِفَضْلِ اللَّهِ ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ بِي ، كَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ . وَأَمَّا مَنْ قَالَ : مُطِرْنَا بِنَجْمِ كَذَا وَكَذَا ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ كَافِرٌ بِي» . [راجع : ٨٤٦. أخرجه مسلم : ٧١].

باب ـ ۳۵ غزوهٔ حُدَیْبیه[۲]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آینه خدا خشنود شد از مسلمانان، آنگاه که با تو در زیر درخت بیعت می‌کردند.» (الفتح: ۱۸)

٤١٤٧ ـ از صالح بن کیسان، از عبیدالله بن عبدالله، از زید بن خالد (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: به همراهی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در سال حُدَیبیه (به قصد عمره) برآمدیم. شبی بر ما باران آمد، و رسول‌الله

۱- یعنی همین فضیلت وی است که او را از مجلس خود رد نمی‌کنم.

۲- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خواب دیده بود که با یاران خویش به مکه رفته و عُمره می‌گزارند. سپس آن حضرت با یاران خویش در روز دوشنبه اول ذی قعدهٔ سال ششم هجرت با حدود هزار چهار صد تن از یاران خویش به قصد عمره راهی مکه شدند. آن حضرت همسر خود اُم سلمه را نیز با خود برد. در منطقهٔ ذوالحُلیفه احرام بستند و قربانیهای خویش راهمراه بردند. قریش با اطلاع از خبر حرکت مسلمانان لشکری به سرکردگی خالد بن ولید فرستادند تا از ورود مسلمانان در مسیر راه مکه جلوگیری کند. آن حضرت و یاران وی برای جلوگیری از خونریزی راه دیگری را به سوی مکه در پیش گرفتند و در نزدیکی حُدیبیه فرود آمدند. مشرکین مکه ممانعت کردند و نگذاشتند که به سوی مکه پیش بروند. آن حضرت چون به نیت عمره بیرون آمده بود تا حد ممکن نمی‌خواست دست به اسلحه ببرد. عثمان رضی‌الله عنه از جانب مسلمانان برای مذاکره به مکه اعزام شد. چون در بازگشت عثمان (رضی‌الله عنه) تأخیر افتاد، خبری شایع شد که وی کشته شده است. آنگاه مسلمانان تصمیم به جنگ گرفتند و با آن حضرت پیمان بستند که تا دمِ مرگ بجنگند و این پیمان در زیر درختی صورت گرفت که این بیعت، به نام «بیعت الرضوان» یاد می‌شود. چنانکه خداوند در آیهٔ ۱۸ سورهٔ الفتح، بدان اشاره کرده است. سپس عثمان (رضی‌الله عنه) بازگشت، و قریش نمایندگان خود را یکی بعد دیگر برای مذاکرات به حُدَیبیه فرستادند تا آنکه مواد پیمان مذکور که به نام پیمان صلح حُدیبیه خوانده شده، مورد توافق طرفین قرار گرفت و موافقه به عمل آمد که مسلمانان در آن سال به مدینه بازگردند و به مکه داخل نشوند و سال بعد مطابق مواد پیمان به مکه بیایند و عمره کنند. سپس آن حضرت قربانی خویش را ذبح کرد و موی سر را تراشید و از احرام بیرون آمد و یاران وی نیز از وی متابعت کردند و بعد راهی مدینه شدند. آنان، سال بعد برای ادای عمره به مکه رفتند.

(صلی‌الله علیه وسلم) نماز صبح را بر ما گزارد و سپس روی به سوی ما کرد و گفت: «آیا می‌دانید که پروردگار شما چه گفته است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «خداوند گفته است: بعضی از بندگان من که صبح کردند به من مؤمن بودند و بعضی به من کافر بودند و اما کسی که گفت: به ما باران داده شد به رحمت خدا و به روزی خدا و به فضل خدا، او مؤمن به من می‌باشد. و کافر (منکر) تأثیر ستاره است و اما کسی که گفت: به ما باران داده شد به ستارهٔ چنین و چنان، پس او مؤمن به ستاره است و کافر به من.»

٤١٤٨ - حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِد : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا ﷺ أَخْبَرَهُ قال : اعْتَمَرَ رَسُولُ اللّٰه ﷺ أَرْبَعَ عُمَرٍ ، كُلُّهُنَّ في ذي الْقَعْدَةِ ، إلا الَّتي كَانَتْ مَعَ حَجَّتِه : عُمْرَةً مِنَ الْحُدَيْبِيَةِ في ذي الْقَعْدَةِ ، وَعُمْرَةً مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ في ذي الْقَعْدَةِ ، وَعُمْرَةً مِنَ الْجِعْرَانَةِ ، حَيْثُ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ في ذي الْقَعْدَةِ ، وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ . [راجع : ١٧٧٩ . أخرجه مسلم : ١٢٥٣] .

٤١٤٨ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، چهار عمره کرد، که همهٔ آنها در ماه ذی قعده بوده است، به جز عُمره‌ای که با حج خود کرد: عمرهٔ حُدَیبیه در ذی‌قعده، و عمرهٔ سال بعد آن در ذی قعده و عمره‌ای از جُعرانه، آنجا که غنایم جنگ حُنین در ذی قعده تقسیم شد و عمره‌ای با حج وی.

٤١٤٩ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبي قَتَادَةَ : أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ قال : انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ ، فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرِمْ . [راجع : ١٨٢١ . أخرجه مسلم : ١١٩٦ مطولاً] .

٤١٤٩ ـ از عبدالله بن ابی قتاده روایت است که پدرش گفت: همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال حُدَیبیه برآمدیم و همهٔ یاران آن حضرت اِحرام بستند ولی من احرام نبستم.

٤١٥٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللّٰهِ بْنُ مُوسَى : عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : تَعُدُّونَ أَنْتُمُ الْفَتْحَ فَتْحَ مَكَّةَ ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا ، وَنَحْنُ نَعُدُّ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً ، وَالْحُدَيْبِيَةُ بِئْرٌ ، فَنَزَحْنَاهَا فَلَمْ نَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةً ، فَبَلَغَ ذَلِكَ

٤١٥٠ ـ از اسرائیل از ابواسحاق روایت است که براء(رضی‌الله عنه) گفت: آیا شما مردم، فتح را (که در قرآن آمده) فتح مکه می‌شمارید. همانا فتح مکه فتح (بزرگی) بود و ما این فتح را «بیعت الرضوان» می‌شماریم که در روز

النَّبِيَّ ﷺ فَأَتَاهَا ، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا ، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ فَتَوَضَّأَ ، ثُمَّ مَضْمَضَ وَدَعَا ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا ، فَتَرَكْنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابُنَا . [راجع : ٣٥٧٧].

حُدَیبیه بود.[1]

ما به تعداد یک‌هزاروچهارصد تن با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بودیم، و حُدیبیه نام چاهی است. آب چاه را کشیدیم و قطره‌ای در آن نماند، به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از آن خبر رسید. بر سر چاه آمد و بر کنار چاه نشست. سپس ظرفی آب طلبید و وضو کرد. بعد آب در دهان گردانید و دعا کرد، آنگاه آب را در چاه ریخت. زمانی اندک چاه را به حالش گذاشتیم، سپس چاه ما را سیراب گردانید و هر آنچه می‌خواستیم ما و حیوانات مان را آب داد.

٤١٥١ - حَدَّثَنِي فَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَعْيَنَ أَبُو عَلِيٍّ الْحَرَّانِيُّ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : أَنْبَأَنَا الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ أَوْ أَكْثَرَ ، فَنَزَلُوا عَلَى بِئْرٍ فَنَزَحُوهَا ، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَتَى الْبِئْرَ وَقَعَدَ عَلَى شَفِيرِهَا ، ثُمَّ قَالَ : «ائْتُونِي بِدَلْوٍ مِنْ مَائِهَا» . فَأُتِيَ بِهِ ، فَبَصَقَ فَدَعَا ، ثُمَّ قَالَ : «دَعُوهَا سَاعَةً» . فَأَرْوَوْا أَنْفُسَهُمْ وَرِكَابَهُمْ حَتَّى ارْتَحَلُوا . [راجع : ٣٥٧٧].

٤١٥١ ـ از زُهیر روایت است که ابواسحاق گفت: براء بن عازب(رضی‌الله عنهما) ما را خبر داد که: آنها در روز حُدیبیه با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هزار و چهار صد تن یا بیشتر بودند. آنان بر سر چاهی فرود آمدند و آب آن را برکشیدند. رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی چاه آمد و بر کنار آن نشست، سپس گفت: «از آب آن دلوی به من بیاورید.» به وی آورده شد. آب دهان بر آن افکند و دعا کرد، سپس گفت: «اندک زمانی آن را بگذارید.» (از آن آب نگیرید) مردم خود را و حیوانات خود را سیراب کردند تا آنکه از آنجا کوچ کردند.

۱- یعنی، پیمان صلح حُدیبیه، مقدمهٔ فتح مکه بوده است. سیوطی گفته که این اختلاف قدیم است که مراد از «فتح» که در آیات قرآنی آمده است، چیست؟ و تحقیق آن است که در قول ـ أنّا فَتَحنا لکَ فَتحاً مُبینا ـ (سورهٔ فتح، آیهٔ ۱۱) مراد صلح حُدیبیه است که پس از صلح با کافران قریش، فتوحات زیادی دست داد و آن مبدأ فتح بوده است و قول خداوند ـ و أثابهم فتحاً قریباً (الفتح: ۱۸) مراد فتح خیبر است و ـ فجعل من دون ذلک فتحاً قریباً ـ (الفتح: ۲۷) مراد از آن فتح حُدیبیه است. و در قول ـ إذا جاء نصرالله و الفتح ـ (النصر: ۱) مراد فتح مکه است. (تیسیر القاری)

٤١٥٢ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : عَطِشَ النَّاسُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ النَّاسُ نَحْوَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا لَكُمْ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ عِنْدَنَا مَاءٌ نَتَوَضَّأُ بِهِ وَلا نَشْرَبُ إِلا مَا فِي رَكْوَتِكَ ، قَالَ : فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ فِي الرَّكْوَةِ فَجَعَلَ الْمَاءُ يَفُورُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ كَأَمْثَالِ الْعُيُونِ ، قَالَ : فَشَرِبْنَا وَتَوَضَّأْنَا ، فَقُلْتُ لِجَابِرٍ : كَمْ كُنْتُمْ يَوْمَئِذٍ ؟ قَالَ : لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ لَكَفَانَا ، كُنَّا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً . [راجع : ٣٥٧٦ . أخرجه مسلم : ١٨٥٦ مختصراً] .

٤١٥٢ ـ از حُصَین، از سالم روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: در روز حُدیبیه مردم تشنه شدند و در جلوی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ظرفی آب بود. آن حضرت از آن وضو کرد. سپس مردم به آن حضرت روی آوردند. رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «شما را چه حال است؟» گفتند: یا رسول‌الله نزد ما آب نیست که بدان وضو کنیم و نه آنکه بنوشیم به جز آبی که در ظرف تو است.

جابر گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دست خود را در ظرف نهاد. آب چون چشمهٔ از میان انگشتان وی می‌جوشید. ما آب نوشیدیم و وضو کردیم. به جابر گفتم: در آن روز چند نفر بودید؟ گفت: اگر صدهزار می‌بودیم کفایت می‌کرد. ما پانزده‌صد بودیم.[1]

٤١٥٣ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ : قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ : بَلَغَنِي أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ كَانَ يَقُولُ : كَانُوا أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً ، فَقَالَ لِي سَعِيدٌ : حَدَّثَنِي جَابِرٌ : كَانُوا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً ، الَّذِينَ بَايَعُوا النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ . [راجع : ٣٥٧٦ . أخرجه مسلم : ١٨٥٦] .

تَابَعَهُ أَبُو دَاوُدَ : حَدَّثَنَا قُرَّةُ عَنْ قَتَادَةَ .

٤١٥٣ ـ از سعید روایت است که قتاده گفت: به سعید ابن مُسَیَّب گفتم: اطلاع یافته‌ام که جابر بن عبدالله می‌گفت: شمار (مسلمانان در حُدیبیه) چهار ده صد نفر بودند. سعید به من گفت: کسانی که با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز حُدیبیه بیعت کردند پانزده صد نفر بودند. متابعت کرده است (صَلْت را) ابو داود و گفت: حدیث کرده است ما را قُرّه از قتاده. هم‌چنان محمد بن بشّار او را متابعت کرده و گفته است: حدیث کرده است ما را ابوداود از شعبه.»[2]

۱- در دو حدیث که از براء بن عازب و از جابر روایت شده ظاهراً اختلافی اندک به نظر می‌رسد و از شارحان، کسی که مقید به جمع این اختلاف شده، سیوطی است که می‌گوید: ابن حیان، این دو حدیث را جمع کرده و گفته است که ظهور این معجزه به گونهٔ مکرر در حُدیبیه واقع شده است.

۲- این عبارت (تابَعَهُ محمد بن بَشّار: حدّثنا ابوداود: حدّثنا شُعبه) در متن فوق از چاپ افتاده که ترجمهٔ آن آورده شد.

٤١٥٤ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنهما قَالَ : قَالَ لَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ يَوْمَ الحُدَيْبِيَةِ : «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ». وكُنَّا أَلْفًا وأَرْبَعَمِائَةٍ ، وَلَوْ كُنْتُ أُبْصِرُ اليَوْمَ لأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ.

تَابَعَهُ الأَعْمَشُ : سَمِعَ سَالِمًا : سَمِعَ جَابِرًا : أَلْفًا وأَرْبَعَمِائَةٍ . [راجع : ٣٥٧٦ . أخرجه مسلم : ١٨٥٦] .

٤١٥٤ ـ از سُفیان از عَمرو روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز حُدَیبیه به ما گفت: «شما بهترین مردم روی زمین هستید.» و ما هزار و چهارصد نفر بودیم. اگر امروز آن درخت را می‌دیدم، جای آن درخت را (که در زیر آن مسلمانان با آن حضرت بیعت کرده بودند) به شما نشان می‌دادم. متابعت کرده است راوی را اَعْمش که از سالِم شنیده و او از جابر شنیده است که گفت: هزار و چهار صد نفر بودند.

٤١٥٥ - وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رضيَ اللهُ عنهما قَالَ : كَانَ أَصْحَابُ الشَّجَرَةِ أَلْفًا وثَلاثَمِائَةٍ ، وكَانَتْ أَسْلَمُ ثُمُنَ المُهَاجِرِينَ . [أخرجه مسلم: ١٨٥٧] .

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ .

٤١٥٥ ـ از شُعبه، از عَمرو بن مُرّه روایت است که عبدالله بن ابی اوفی(رضی‌الله عنهما) گفت: اصحاب الشّجره (یاران زیر درخت) هزار و سه صد تن بودند و شمار افراد قبیلۀ بنی اسلم هشت یک شمار مهاجرین بود. متابعت کرده است (محمد بن بشّار) را ابو داود و گفت: حدیث کرد ما را شُعبه.

٤١٥٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عِيسَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ : أَنَّهُ سَمِعَ مِرْدَاسًا الأَسْلَمِيَّ يَقُولُ : وكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ : «يُقْبَضُ الصَّالِحُونَ ، الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ ، وتَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ التَّمْرِ والشَّعِيرِ ، لا يَعْبَأُ اللهُ بِهِمْ شَيْئًا». [انظر : ٦٤٣٤] .

٤١٥٦ ـ از اسماعیل روایت است که قیس گفت: وی از مِرداس اسلمی که از اصحاب الشجره بود شنیده است که می‌گفت: «مردمان صالح یکی پس از دیگری درگذشتند و فرومایگان ماندند، همچون تفالۀ خرما و جو، که خداوند بدیشان چیزی اعتنا نمی‌کند.»

٤١٥٧ ، ٤١٥٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ عَنْ مَرْوَانَ وَالمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالا : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الحُدَيْبِيَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَلَمَّا كَانَ بِذِي الحُلَيْفَةِ قَلَّدَ الهَدْيَ وأَشْعَرَ وأَحْرَمَ مِنْهَا .

لا أُحْصِي كَمْ سَمِعْتُهُ مِنْ سُفْيَانَ ، حَتَّى سَمِعْتُهُ

٤١٥٧، ٤١٥٨ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که مروان و مِسْوَر بن مخرمه گفته‌اند: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال حُدَیبیه با هزار و اندی از یاران خود برآمد و چون به ذی‌الحُلیفه رسید قربانی را گردنبند زد و نشانی کرد و از آنجا اِحرام بست.

يَقُولُ: لا أحفظُ مِنَ الزُّهْرِيِّ الإشعارَ والتَّقليدَ، فَلا أدري، يَعْني مَوْضِعَ الإشعارِ والتَّقليدِ، أو الحَديثَ كُلَّهُ [راجع: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵].

(علی بن عبدالله شیخ مولف گفته است) نمی‌دانم چند بار این حدیث را از سفیان شنیده‌ام تا آنکه شنیدم که می‌گفت: موضوع اشعار و تقلید (نشانی کردن و گردنبند زدن) را از زُهری به خاطر ندارم، و نمی‌دانم موضع اشعار و تقلید را، یا تمام حدیث را.[۱]

۴۱۵۹ - حَدَّثَنا الحَسَنُ بنُ خَلَفٍ قال: حَدَّثَنا إسْحاقُ ابنُ يُوسُفَ، عَنْ أبي بِشْرٍ وَرْقاءَ، عَنِ ابْنِ أبي نَجيحٍ، عَنْ مُجاهِدٍ قال: حَدَّثَني عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أبي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ: أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ رَآهُ وَقَمْلُهُ يَسْقُطُ عَلى وَجْهِهِ، فَقالَ: «أيُؤْذيكَ هَوامُّكَ». قالَ: نَعَمْ، فَأمَرَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ أنْ يَحْلِقَ، وَهُوَ بالحُدَيْبِيَةِ، لَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ أنَّهُمْ يَحِلُّونَ بِها، وَهُمْ عَلى طَمَعٍ أنْ يَدْخُلوا مَكَّةَ، فَأنْزَلَ اللهُ الفِدْيَةَ، فَأمَرَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أنْ يُطْعِمَ فَرَقًا بَيْنَ سِتَّةِ مَساكينَ، أوْ يُهْدِيَ شاةً أوْ يَصُومَ ثَلاثَةَ أيَّامٍ» [راجع: ۱۸۱۴. أخرجه مسلم: ۱۲۰۱].

۴۱۵۹ ـ از مُجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که کعب بن عُجْره گفت: همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) او را دید که شپش از (سر وی) بر روی وی می‌افتاد و فرمود: «آیا شپشها تو را آزار می‌رساند؟» گفت: آری. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) او را فرمود که موی سرش را بتراشد در حالی که او در حُدیبیه بود و بر ایشان بیان نکرد که از احرام برایند. و آنها در طمع آن بودند (که با احرام) به مکه درآیند. سپس خداوند در مورد فِدْیه وحی فرستاد. و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) او را فرمود که «یک پیمانه طعام را میان شش مسکین تقسیم کند یا گوسفندی قربان کند. یا سه روز روزه بگیرد.»

۴۱۶۰، ۴۱۶۱ - حَدَّثَنا إسْماعيلُ بْنُ عَبْدِاللهِ قال: حَدَّثَني مالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أسْلَمَ، عَنْ أبيهِ قال: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ ﷺ إلى السُّوقِ، فَلَحِقَتْ عُمَرَ امْرَأةٌ شابَّةٌ، فَقالَتْ: يا أميرَ المُؤْمِنينَ، هَلَكَ زَوْجي وَتَرَكَ صِبْيَةً صِغارًا، وَاللهِ ما يُنْضِجُونَ كُراعًا، وَلا لَهُمْ زَرْعٌ وَلا ضَرْعٌ، وَخَشيتُ أنْ تَأكُلَهُمُ الضَّبُعُ، وَأنا بِنْتُ خُفافِ بْنِ إيْماءَ الغِفاريِّ، وَقَدْ شَهِدَ أبي الحُدَيْبِيَةَ مَعَ النَّبيِّ ﷺ. فَوَقَفَ مَعَها عُمَرُ وَلَمْ يَمْضِ، ثُمَّ قالَ: مَرْحَبًا بِنَسَبٍ قَريبٍ، ثُمَّ انْصَرَفَ إلى بَعيرٍ ظَهيرٍ كانَ مَرْبُوطًا في الدَّارِ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ غِرارَتَيْنِ مَلأهُما طَعامًا، وَحَمَلَ بَيْنَهُما نَفَقَةً

۴۱۶۰، ۴۱۶۱ ـ از مالک، از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که گفت: همراه عمر بن خطّاب به بازار برآمدم، زنی جوان به دنبال عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، شوهرم مُرد و کودکانی خوردسال به جای گذاشت. به خدا سوگند که قدرت پختن پاچهٔ گوسفند را ندارند و زراعت و مالداری ندارند و می‌ترسم از اینکه آنها را کفتار بخورد. و من دختر خُفاف بن ایماء الغَفاری هستم و همانا پدرم در حُدَیبیه

۱- یعنی علی بن عبدالله بارها این حدیث را از سفیان شنیده بود که از زهری روایت می‌کرد ولی این بار در خاطر نداشت.

وَثِيَابًا ، ثُمَّ نَاوَلَهَا بِخِطَامِهِ ، ثُمَّ قَالَ : اقْتَادِيهِ ، فَلَنْ يَفْنَى حَتَّى يَأْتِيَكُمُ اللَّهُ بِخَيْرٍ ، فَقَالَ رَجُلٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَكْثَرْتَ لَهَا ؟ قَالَ عُمَرُ : ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى أَبَا هَذِهِ وَأَخَاهَا ، قَدْ حَاصَرَا حِصْنًا زَمَانًا فَافْتَتَحَاهُ ، ثُمَّ أَصْبَحْنَا نَسْتَفِيءُ سُهْمَانَهُمَا فِيهِ .

حاضر شده و همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بوده است. عمر ایستاد و از وی نگذشت و سپس گفت: خوش آمدی خویشاوند نزدیک من. سپس عمر به سوی شتری قوی پشت، که در صحن سرا بسته بود رفت و بر آن دو جوالی را که از غله پر کرده بود بار کرد و در میان آن دو جوال پول و جامه گذاشت و سپس مهار شتر را به دست آن زن داد و گفت: مهارش را بکش (با خود ببر) و هرگز این چیزها تمام نمی‌شود تا آنکه خداوند به شما بهتر از آن را بدهد. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین آیا به این زن زیاد ندادی. عمر گفت: مادرت بی پسر شود، به خدا سوگند که من پدر و برادر این زن را دیده‌ام که قلعه‌ای را به محاصره درآوردند و پس از مدتی آن را فتح کردند، و سپس صبح آن سهام‌شان را از غنایم دادیم.

٤١٦٢ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ بْنُ سَوَّارٍ أَبُو عَمْرٍو الْفَزَارِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَقَدْ رَأَيْتُ الشَّجَرَةَ ، ثُمَّ أَتَيْتُهَا بَعْدُ فَلَمْ أَعْرِفْهَا . [انظر : ٤١٦٣، ٤١٦٣، ٤١٦٤، ٤١٦٥. أخرجه مسلم : ١٨٥٩].

٤١٦٢ ـ از قتاده روایت است که سعید بن مُسیّب گفت: که پدرش گفت: همانا آن درخت را (که در زیر آن بیعت کرده بودند) دیدم و سپس که بدان سو رفتم آن درخت را تشخیص ندادم.

٤١٦٣ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : انْطَلَقْتُ حَاجًّا ، فَمَرَرْتُ بِقَوْمٍ يُصَلُّونَ ، قُلْتُ : مَا هَذَا الْمَسْجِدُ ؟ قَالُوا : هَذِهِ الشَّجَرَةُ ، حَيْثُ بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ ، فَأَتَيْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ فَأَخْبَرْتُهُ .

فَقَالَ سَعِيدٌ : حَدَّثَنِي أَبِي : أَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، قَالَ : فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ نَسِينَاهَا ، فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهَا .

٤١٦٣ ـ از اسرائیل روایت است که طارق بن عبدالله گفت: رهسپار حج شدم و از کنار مردمی گذشتم که نماز می‌گزاردند. گفتم: این مسجد چیست؟ گفتند: این همان درختی است که در زیر آن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرد، یعنی همان بیت الرضوان، نزد سعید بن مُسَیّب آمدم و او را خبر دادم.

سعید گفت: پدرم مرا گفته است: همانا وی در میان کسانی بوده است که در زیر آن درخت

فَقَالَ سَعِيدٌ : إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ لَمْ يَعْلَمُوهَا ، وَعَلِمْتُمُوهَا أَنْتُمْ ، فَأَنْتُمْ أَعْلَمُ ؟ [راجع : ٤١٦٢ . أخرجه مسلم : ١٨٥٩ مختصراً] .

با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کرده است. پدرم گفت: آنگاه که ما در سال بعد آن برآمدیم، آن درخت را فراموش کردیم و نتوانستیم که آن را معیّن کنیم. سعید گفت: همانا اصحاب محمد (صلی‌الله علیه وسلم) (جای) آن درخت را ندانستند و شما دانستید. آیا شما از ایشان داناترید؟

٤١٦٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا طَارِقٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ كَانَ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهَا الْعَامَ الْمُقْبِلَ فَعَمِيَتْ عَلَيْنَا . [راجع : ٤١٦٢ . أخرجه مسلم : ١٨٥٩] .

٤١٦٤ ـ از طارق، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که پدرش گفت: همانا وی در میان کسانی بوده است که در زیر درخت بیعت کردند. سپس سال بعد به سوی آن درخت بازگشتیم ولی بر ما مشتبه شد.

٤١٦٥ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ طَارِقٍ قَالَ : ذُكِرَتْ عِنْدَ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ الشَّجَرَةُ فَضَحِكَ ، فَقَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي : وَكَانَ شَهِدَهَا . [راجع : ٤١٦٢ . أخرجه مسلم: ١٨٥٩ باختلاف] .

٤١٦٥ ـ از سُفْیان روایت است که طارق گفت: موضوع درخت نزد سعید بن مُسَّب یاد شد. وی خندید و گفت: پدرم مرا خبر داده در حالی که او (در بیعت رضوان) حاضر بوده است.

٤١٦٦ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَةٍ قَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ » . فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ فَقَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى » . [راجع : ١٤٩٧. أخرجه مسلم : ١٠٧٨] .

٤١٦٦ ـ از شُعْبه از عَمْرو بن مُرَّه روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اَوْفَی که از بیعت کنندگان در زیر درخت بودند، شنیدم که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، آنگاه که مردم صدقهٔ خود را نزدش می‌آوردند، می‌گفت: «خداوند بر ایشان رحمت کند» پدرم با صدقهٔ خویش نزد آن حضرت آمد. فرمود: «خداوند بر خانوادهٔ ابو اَوْفی رحمت کند.»

٤١٦٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْحَرَّةِ ، وَالنَّاسُ يُبَايِعُونَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْظَلَةَ ، فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ : عَلَى مَا يُبَايِعُ ابْنُ حَنْظَلَةَ النَّاسَ ؟ قِيلَ لَهُ : عَلَى الْمَوْتِ ، قَالَ : لَا أُبَايِعُ عَلَى ذَلِكَ أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ شَهِدَ مَعَهُ الْحُدَيْبِيَةَ . [راجع : ٢٩٥٩ . أخرجه

٤١٦٧ ـ از عَمْرو بن یحیی، از عبّاد بن تمیم روایت است که گفت: آنگاه که روز حرّه فرا رسید و مردم به عبدالله بن حنظله (بر ضد یزید بن معاویه) بیعت کردند. (عبدالله) ابن زید گفت که بر چه چیز به ابن حنظله بیعت می‌کنند؟ به او گفته شد: بر مرگ بیعت می‌کنند.

مسلم : ١٨٦١ دون ذكر الحرة] .

ابن زید گفت: من بر این عهد به هیچ یک پس از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بیعت نمی‌کنم و او در حُدیبیه حاضر شده بود و با آن حضرت بیعت کرده بود.[1]

٤١٦٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الْمُحَارِبِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، حَدَّثَنَا إِيَاسُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، قَالَ : كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْجُمُعَةَ ثُمَّ نَنْصَرِفُ ، وَلَيْسَ لِلْحِيطَانِ ظِلٌّ نَسْتَظِلُّ فِيهِ .[أخرجه مسلم : ٨٦٠] .

٤١٦٨ ـ از ایاس بن سَلَمه بن اکوَع روایت است که گفت: پدرم که از بیعت کنندگان در زیر درخت بود به من گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نماز جُمعه را می‌گزاردیم و سپس که از نماز برمی‌گشتیم، دیوارها سایه نینداخته بود که در آن پناه گیریم.

٤١٦٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ : قَالَ : قُلْتُ لِسَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ : عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ ؟ قَالَ : عَلَى الْمَوْتِ . [راجع : ٢٩٦٠ . أخرجه مسلم : ١٨٦٠] .

٤١٦٩ ـ از یزید ابن ابی عُبید روایت است که گفت: برای سلمه بن اکْوَع گفتم: بر چه چیز در روز حُدَیبیه با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ.[2]

٤١٧٠ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِشْكَابَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنِ الْعَلاَءِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَقِيتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ﷺ ، فَقُلْتُ : طُوبَى لَكَ صَحِبْتَ النَّبِيَّ ﷺ وَبَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي ، إِنَّكَ لاَ تَدْرِي مَا أَحْدَثْنَا بَعْدَهُ .

٤١٧٠ ـ از علاء بن مُسَیَّب، از پدرش روایت است که گفت: براء بن عازب(رضی‌الله عنهما) را ملاقات کردم و گفتم: سعادت باد تو را، که از صحبت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بهره‌مند شدی و با او در زیر درخت بیعت کردی. وی گفت: ای پسر برادر، تو نمی‌دانی که ما پس از آن حضرت چه پدید آوردیم.

٤١٧١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ قَالَ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، هُوَ ابْنُ سَلاَّمٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ : أَنَّ ثَابِتَ بْنَ الضَّحَّاكِ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ بَايَعَ النَّبِيَّ ﷺ تَحْتَ الشَّجَرَةِ . [راجع : ١٣٦٣ أخرجه مسلم : ١١٠ مطولاً] .

٤١٧١ ـ از یحیی، از ابوقِلابه روایت است که ثابت بن ضَحّاک او را خبر داده است که: همانا وی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در زیر درخت بیعت کرده است.

٤١٧٢ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾ . قَالَ : الْحُدَيْبِيَةُ ، قَالَ أَصْحَابُهُ : هَنِيئًا مَرِيئًا ، فَمَا لَنَا ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ﴾ .

٤١٧٢ ـ از شُعْبَه، از قَتاده روایت است که اَنَس

١- جنگی میان لشکر یزید بن معاویه و مردم مدینه درگرفت. عبدالله بن حنظله حاکم مدینه از جانب عبدالله بن زبیر بود. گفته‌اند که مسلم فرمانده لشکر یزید برای سه روز کشتن مردم مدینه را اجازه داد و به زنان و دختران تجاوز صورت گرفت. و عبدالله بن حنظله در این جنگ با سه صد تن از بزرگان مهاجرین و انصار به شهادت رسید. (تیسیر القاری)

٢- یعنی تا دم مرگ بیعت می‌کردند که از جنگ فرار نکنند.

قال : شُعْبَةُ : فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ ، فَحَدَّثْتُ بِهَذَا كُلِّهِ عَنْ قَتَادَةَ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَذَكَرْتُ لَهُ فَقَالَ : أَمَّا : ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ﴾ . فَعَنْ أَنَسٍ ، وَأَمَّا هَنِيئًا مَرِيئًا ، فَعَنْ عِكْرِمَةَ . [انظر: ٤٨٣٤ ح].

بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: آیهٔ «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی» (الفتح: ۱) در مورد صلح حُدَیبیه است و یاران آن حضرت به آن حضرت گفتند: نوش جان تو باد[1] پس ما را چه خواهد بود؟ خداوند (این آیه را) فرستاد: «تا مردان و زنانی را که ایمان آورده‌اند در باغهایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است، درآوَرَد.» (الفتح: ۵)

شُعبه گفت: به کوفه رفتم و همهٔ حدیث را از قتاده روایت کردم، سپس بازگشتم و از آن نزد قتاده یاد کردم. وی گفت: تفسیر آیه «ما تو را پیروزی بخشیدیم...» را از انس شنیده‌ام، و ـ نوش جان تو باد ـ را از عِکرمه شنیده‌ام.

٤١٧٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ مَجْزَأَةَ بْنِ زَاهِرٍ الأَسْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ الشَّجَرَةَ ، قَالَ : إِنِّي لأُوقِدُ تَحْتَ الْقِدْرِ بِلُحُومِ الْحُمُرِ ، إِذْ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ : يَنْهَاكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ .

٤١٧٣ ـ از مَجْزأۀ بن زاهر اسلمی، از پدرش که بیعت زیر درخت (بیعت الرضوان) را حاضر شده روایت است که گفت: من در زیر دیگهایی که در آن گوشت خر بود آتش می‌کردم، که ناگاه منادی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بانگ براورد که همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شما را از خوردن گوشت خر منع کرده است.

٤١٧٤ - وَعَنْ مَجْزَأَةَ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، اسْمُهُ أُهْبَانُ بْنُ أَوْسٍ ، وَكَانَ اشْتَكَى رُكْبَتَهُ ، وَكَانَ إِذَا سَجَدَ جَعَلَ تَحْتَ رُكْبَتِهِ وِسَادَةً .

٤١٧٤ ـ و از مجزاۀ، و از مردی از ایشان که از اصحاب شجره است و نام وی اُهبان بن اِوْس است، روایت کرده که زانوی وی درد می‌کرد، و چون سجده می‌کرد در زیر زانوی خود بالشی می‌نهاد.

٤١٧٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أُتُوا بِسَوِيقٍ ، فَلاكُوهُ .

تَابَعَهُ مُعَاذٌ ، عَنْ شُعْبَةَ . [راجع : ٢٠٩].

٤١٧٥ ـ از یحیی بن سعید، از بُشیر بن یسار روایت است که سُوَید بن نُعمان که از اصحاب شجره است روایت کرده است.

۱- مقصد از این بشارت بود که خداوند گفته است: «تا خداوند از گناه گذشته و آیندهٔ تو در گذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند.» (الفتح: ۲)

برای رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی سَویق (تلخان) آورده شد و آنها آن را جویدند.[۱] متابعت کرده است (ابن ابی عدی را) مُعاذ از شُعبه.

٤١٧٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمِ بْنِ بَزِيعٍ: حَدَّثَنَا شَاذَانُ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِذَ بْنَ عَمْرٍو ﷺ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ، هَلْ يُنْقَضُ الْوِتْرُ؟ قَالَ: إِذَا أَوْتَرْتَ مِنْ أَوَّلِهِ فَلَا تُوتِرْ مِنْ آخِرِهِ.

٤١٧٦ ـ از شُعبه از ابوجَمْره روایت است که گفت: از عائذ بن عَمْرو(رضی‌الله عنه) که از یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) و از اصحاب شجره (بیعت کنندگان زیر درخت) است، پرسیدم: آیا نماز وِتر اعاده شود؟ گفت: اگر وِتر را در اول شب گزاردی آن را (پس از نماز شب) تکرار مکن.

٤١٧٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسِيرُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسِيرُ مَعَهُ لَيْلًا، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا عُمَرُ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ لَا يُجِيبُكَ، قَالَ عُمَرُ: فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي، قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ، لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. ثُمَّ قَرَأَ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾». [انظر: ٤٨٣٣، ٥٠١٢]

٤١٧٧ ـ از مالک از زید بن اسلم روایت است که پدرش گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از سفرهای خود شبانه حرکت می‌کرد و عمر بن خطّاب نیز در آن سفر شبانه با وی بود. عمر بن خطّاب در مورد چیزی از آن حضرت سؤال کرد، ولی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او پاسخ نداد. سپس سؤال کرد و آن حضرت پاسخ نداد. بعد سؤال کرد و آن حضرت پاسخ نداد. عمر بن خطّاب گفت: مادرت بی‌اولاد باد، ای عمر، از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سه بار سؤال کردی و او به هیچ یک از سؤالهایت پاسخ نداد. عمر گفت: شتر خود را به سرعت راندم و سپس در پیشاپیش مسلمانان رفتم و ترسیدم اینکه در مورد من آیه‌ای نازل شود. لحظه‌ای درنگ نکردم که شنیدم کسی مرا فرا می‌خواند. با خود گفتم: همانا ترسیدم که دربارهٔ من آیه‌ای نازل شود. و نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و بر

۱- مراد از این احادیث و احادیث بعدی، ذکر نام کسانی است که در زمرهٔ اصحاب شجره یا بیعت کنندگان زیر درختاند.

وی سلام کردم. فرمود: «امشب بر من سوره‌ای نازل شد که آن سوره نزد من دوست داشتنی‌تر از آنچه است که بر آن آفتاب تابیده است (تمام جهان») سپس آن را خواند: «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی.»

۴۱۷۸ ، ۴۱۷۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ حِينَ حَدَّثَ هَذَا الْحَدِيثَ : حَفِظْتُ بَعْضَهُ ، وَثَبَّتَنِي مَعْمَرٌ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ : يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ قَالا : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَلَمَّا أَتَى ذَا الْحُلَيْفَةِ ، قَلَّدَ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خُزَاعَةَ ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى كَانَ بِغَدِيرِ الأَشْطَاطِ أَتَاهُ عَيْنُهُ ، قَالَ : إِنَّ قُرَيْشًا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا ، وَقَدْ جَمَعُوا لَكَ الأَحَابِيشَ ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ ، وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ ، وَمَانِعُوكَ . فَقَالَ : «أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ ، أَتَرَوْنَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذَرَارِيِّ هَؤُلاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّونَا عَنِ الْبَيْتِ ، فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، وَإِلا تَرَكْنَاهُمْ مَحْرُوبِينَ» . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ ، لا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ ، وَلا حَرْبَ أَحَدٍ ، فَتَوَجَّهْ لَهُ ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَاهُ . قَالَ : «امْضُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ» . [راجع : ۱۶۹۴ ، ۱۶۹۵]

۴۱۷۸، ۴۱۷۹ - از سُفیان روایت است که گفت: این حدیث را هنگامی که زُهری بیان می‌کرد از وی شنیدم، پاره‌ای از آن را حفظ کردم و مَعْمَر (آنچه را از زُهری شنیده بودم) برای من تثبیت کرد که عُروه بن زُبیر از مِسْوَرْ بن مَخْرمه و مروان بن حَکَم روایت کرده که هر یکشان بر سخن رفیق خود می‌افزود و هر دوی‌شان گفته‌اند: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال حُدیبیه با هزار و اندی از یاران خویش برآمد و چون به ذوالْحُلَیفه رسید، هدی (قربانی) را قلاده و نشانی کرد و از آنجا برای عُمره اِحرام گرفت.[۱] و کسی از مردم قبیلهٔ خزاعه را برای تجسس فرستاد و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) راهی شد تا آنکه به غدیر اشطاط رسید. جاسوس آن حضرت آمد و گفت: همانا قُریش برای (جنگ) با تو جماعات زیادی را گرد آورده است و گروه‌های حبشی را برای تو آماده کرده است و آنها با تو می‌جنگند و تو را از رفتن به کعبه باز می‌دارند و ممانعت می‌کنند. آن حضرت فرمود: «ای مردم به من مشورت بدهید، آیا صلاح می‌دانید که زنان و فرزندان کسانی را که ما را از خانهٔ کعبه ممانعت می‌کنند، غارت نماییم؟ اگر ایشان (برای صلح) نزد ما بیایند خدای عزّوجلّ جاسوس از مشرکین دور

۱- مَعْمَر راوی حدیث، تا اینجا را تثبیت کرده است چنانکه ابو نعیم در مستخرج خود بیان نموده است (تیسیر القاری)

۴۱۸۰ ، ۴۱۸۱ – حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَمِعَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ : يُخْبِرَانِ خَبَرًا مِنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عُمْرَةِ الْحُدَيْبِيَةِ ، فَكَانَ فِيمَا أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ لَمَّا كَاتَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى قَضِيَّةِ الْمُدَّةِ ، وَكَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو أَنَّهُ قَالَ : لَا يَأْتِيكَ مِنَّا أَحَدٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلَّا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا ، وَخَلَّيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ . وَأَبَى سُهَيْلٌ أَنْ يُقَاضِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِلَّا عَلَى ذَلِكَ ، فَكَرِهَ الْمُؤْمِنُونَ ذَلِكَ وَامَّعَضُوا ، فَتَكَلَّمُوا فِيهِ ، فَلَمَّا أَبَى سُهَيْلٌ أَنْ يُقَاضِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِلَّا عَلَى ذَلِكَ ، كَاتَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا جَنْدَلِ بْنَ سُهَيْلٍ يَوْمَئِذٍ إِلَى أَبِيهِ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو ، وَلَمْ يَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ إِلَّا رَدَّهُ فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ ، وَإِنْ كَانَ مُسْلِمًا ، وَجَاءَتِ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ ، فَكَانَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ مِمَّنْ خَرَجَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَهِيَ عَاتِقٌ ، فَجَاءَ أَهْلُهَا يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَرْجِعَهَا إِلَيْهِمْ ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْمُؤْمِنَاتِ مَا أَنْزَلَ . [راجع : ۱۶۹۴ ، ۱۶۹۵].

کرده است[1] در غیر آن، ایشان را غارت زده خواهیم گذاشت.»

ابوبکر گفت: یا رسول‌الله، تو به قصد همین خانه (کعبه) برآمدی و قتل کسی را قصد نکرده‌ای، پس به سوی کعبه راهی شو، پس اگر کسی ما را از کعبه ممانعت کرد با او می‌جنگیم.

آن حضرت فرمود: «راهی شوید به نام خدا»

۴۱۸۰ ـ ۴۱۸۱ ـ از پسر برادر ابن شهاب (زُهری) از عموی وی (ابن شهاب) روایت است که گفت: عُروه بن زُبیر مرا خبر داده است که وی از مَروان بن حکم و مِسْوَر بن مَخْرَمه شنیده که آن دو نفر از یکی از وقایع رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در عُمرهٔ حدیبیه خبر می‌دهند و این است آنچه عُروه از آن دو نفر خبر داده است: آنگاه که در روز حُدَیبیه در مورد تعیین مدت (صلح) با سُهیل بن عمرو به دستور رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (موافقتنامه) را نوشتند، سُهَیل بن عَمرو در آن شرط گذاشته بود که: هرکسی که از ما نزد تو بیاید و اگرچه بر دین تو باشد، باید او را به ما بازگردانی و در میان ما و او مداخله نکنی. و سُهَیل از صلح با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) امتناع ورزید مگر با قبول شرط مذکور. مسلمانان این شرط را ناخوش داشتند و بر ایشان دشوار آمد و در این باره گفت و گو کردند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آن شرط را نوشت (گفت که بنویسند) و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در همان روز ابو جَنْدَل

۱– عبارت ـ قد قطع عیناً من المشرکین ـ جاسوس را از مشرکین دور کرده است بر وفق ترجمهٔ تیسیر القاری است. در ترجمهٔ انگلیسی بخاری عبارت مذکور چنین ترجمه شده ـ خداوند جاسوس مشرک را نابود خواهد کرد که از هر دو عبارت مطلبی در رابطه به موضوع حاصل نمی‌شود.

بن سُهیل را (که به مسلمانان پناه آورده بود) به پدرش سُهَیل بن عَمْرو بازگردانید و هر یک از مردانی که در آن مدت نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اگرچه مسلمان هم بود او را (به کافران قریش) بازگردانید. و زنان مسلمانان که (از مکه به مدینه) مهاجرت کردند که یکی از ایشان اُمّ کُلثوم بنت عُقْبه بن ابی مُعَیْط بود که نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و نزدیک به سن بلوغ رسیده بود. وابستگان وی (به مدینه) آمدند و از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) خواستند که او را بدیشان بازگرداند. تا آنکه خدای تعالی دربارهٔ زنان مسلمان آیه‌ای فرستاد آنچه فرستاد.

٤١٨٢ - قال ابنُ شِهَابٍ : وَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّـه عَنْهَـا ، زَوْجَ النَّبِـيِّ ﷺ ، قَـالَتْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْتَحِنُ مَنْ هَاجَرَ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ بِهَذِهِ الآيَةِ : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ﴾ .

وَعَنْ عَمِّهِ قال : بَلَغَنَا حِينَ أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ أَنْ يَرُدَّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ مَـا أَنْفَقُوا عَلَى مَنْ هَاجَرَ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ ، وَبَلَغَنَا أَنَّ أَبَا بَصِيرٍ : فَذَكَرَهُ بِطُولِـهِ . [راجع : ٢٧١٣ . أخرجه مسلم : ١٨٦٦ بزيادة و اختلاف ودون ذكر أبي بصير]

٤١٨٢ ـ ابن شهاب (زُهری) گفت: عُروه بن زُبیر مرا خبر داده که عایشه(رضی‌الله عنها) ـ همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ـ گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، زنان مسلمان را که (از مکه به مدینه) مهاجرت کرده بودند با این آیه می‌آزمود: «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند.» (الممتحنه: ۱۲) و (پسر برادر ابن شهاب) از عموی خود روایت کرده که گفت: به ما خبر رسیده که آنگاه که خداوند به رسول خود امر کرد که آنچه را مشرکان به زنان خویش که (به مدینه) هجرت کرده‌اند، انفاق کرده‌اند به او شان بازگردانید. و ما را خبر رسیده است که همانا ابو بَصیر و واقعهٔ او را به تفصیل ذکر کرده است.

٤١٨٣ - حَدَّثَنَـا قُتَيْبَـةُ ، عَـنْ مَـالِكٍ ، عَـنْ نَـافِعٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضِيَ اللهُ عَنْهُمَا خَرَجَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ ،

٤١٨٣ - حَدَّثَنَـا قُتَيْبَـةُ ، عَـنْ مَـالِكٍ ، عَـنْ نَـافِعٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضِيَ اللهُ عَنْهُمَا خَرَجَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ ،

٤١٨٣ ـ از مالک روایت است که نافع گفت: عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) در زمان فتنه

فَقَالَ : إِنْ صُدِدْتُ عَنِ الْبَيْتِ صَنَعْنَا كَمَا صَنَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَهَلَّ بِعُمْرَةٍ ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ . [راجع : ۱٦۳۹ . أخرجه مسلم: ۱۲۳۰].

(جنگ حجاج با ابن زبیر) به قصد عُمره برآمد و گفت: اگر از خانهٔ کعبه باز داشته شوم، کاری خواهیم کرد که همراه با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) کرده‌ایم - سپس احرام عُمره گرفت. زیرا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در سال حُدَیبیه احرام عُمره گرفته بود.

٤١٨٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ أَهَلَّ وَقَالَ : إِنْ حِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ لَفَعَلْتُ كَمَا فَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ ، حِينَ حَالَتْ كُفَّارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ ، وَتَلا : ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ . [راجع : ۱٦۳۹ . أخرجه مسلم : ۱۲۳۰] .

٤١٨٤ - از عُبیدالله روایت است که نافع گفت: ابن عمر اِحرام (عُمره) گرفت و گفت: اگر میان من و میان کعبه حایل شدند، کاری می‌کنم، چنانکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) هنگام حایل شدن کفار قریش میان او (و کعبه) کرد و سپس تلاوت نمود: «هر آینه برای شما در (اقتدا به) رسول‌الله سرمشقی نیکو است. (الاحزاب: ۲۱)

٤١٨٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَسَالِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَاهُ : أَنَّهُمَا كَلَّمَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ . وَحَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ بَعْضَ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَهُ : لَوْ أَقَمْتَ الْعَامَ ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ لا تَصِلَ إِلَى الْبَيْتِ ، قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ دُونَ الْبَيْتِ ، فَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَدَايَاهُ ، وَحَلَقَ وَقَصَّرَ أَصْحَابُهُ . وَقَالَ : أُشْهِدُكُمْ أَنِّي أَوْجَبْتُ عُمْرَةً ، فَإِنْ خُلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبَيْتِ طُفْتُ ، وَإِنْ حِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبَيْتِ صَنَعْتُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . فَسَارَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : مَا أَرَى شَأْنَهُمَا إِلا وَاحِدًا ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ حَجَّةً مَعَ عُمْرَتِي ، فَطَافَ طَوَافًا وَاحِدًا ، وَسَعْيًا وَاحِدًا ، حَتَّى حَلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا . [راجع: ۱٦۳۹ . أخرجه مسلم : ۱۲۳۰].

٤١٨٥ - از جُوَیْریه، از نافع روایت است که عبیدالله بن عبدالله و سالم بن عبدالله او را خبر داده‌اند که: هر دویشان با (پدر خود) عبدالله بن عمر (در نرفتن وی برای عُمره) گفتگو کردند. و موسی بن اسماعیل، از جُوَیریه روایت کرده که نافع گفت: یکی از پسران عبدالله (ابن عمر) به او گفت: اگر امسال اقامت کنی (سفر عُمره نکنی) بهتر است. از آن می‌ترسم که به خانهٔ کعبه رسیده نتوانی.

ابن عمر گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (به قصد عُمره) برآمدیم و کفار قریش در نزدیک خانهٔ کعبه مانع شدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قربانیهای خویش را ذبح کرد و سر خویش را تراشید و یاران وی موی خویش را کوتاه کردند. ابن عمر گفت: شما را بر این گواه می‌گیرم که عُمره را بر خود واجب گردانیده‌ام. پس اگر میان من و میان کعبه مانعی

نباشد، طواف می‌کنم و اگر بین من و بین کعبه مانعی باشد، کاری می کنم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کرده است. ابن عمر پس از آن‌که مقداری راه پیمود، گفت: حالت هر دو (حج و عُمره) را یکی می‌دانم، شما را گواه می‌گیرم بر اینکه همانا حج را با عُمره بر خود واجب گردانیدم. ابن عمر یک طواف کرد و یک سعی (بین صفا و مروه) کرد تا آنکه از هر دو (حج و عُمره) یکجا حلال شد.

٤١٨٦ - حَدَّثَنِي شُجَاعُ بْنُ الْوَلِيدِ: سَمِعَ النَّضْرَ بْنَ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا صَخْرٌ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ عُمَرَ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ، وَلَكِنْ عُمَرُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَرْسَلَ عَبْدَاللَّهِ إِلَى فَرَسٍ لَهُ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، يَأْتِي بِهِ لِيُقَاتِلَ عَلَيْهِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ، وَعُمَرُ لاَ يَدْرِي بِذَلِكَ، فَبَايَعَهُ عَبْدُاللَّهِ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى الْفَرَسِ، فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ، وَعُمَرُ يَسْتَلْئِمُ لِلْقِتَالِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ، فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّى بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ عُمَرَ. [راجع: ٣٩١٦]

٤١٨٦ ـ از نَضْر بن محمد، از صَخْر روایت است که نافع گفت: مردم می‌گفتند که ابن عُمر پیش از (پدر خود) عمر اسلام آورده است و چنان نبوده است، ولی عمر در روز حُدَیبیه (پسر خود) عبدالله را به عقب اسپ خود فرستاد که در نزد مردی از انصار بود تا آن را بیاورد و با آن در برابر کافران بجنگد. در آن حالت رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در زیر درخت با مردم بیعت می‌کرد و عمر از آن آگاه نبود. عبدالله (بن عمر) با آن حضرت بیعت کرد و سپس به عقب اسپ رفت و آن را نزد عمر آورد. و عمر سلاح می‌پوشید تا خود را برای جنگ آماده کند. عبدالله به او خبر داد که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در زیر درخت بیعت می‌کند.

عمر (بدان سو) راهی شد و عبدالله او را همراهی کرد تا آنکه عمر با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بیعت نمود. پس همین واقعه است که مردم می‌گفتند که ابن عمر قبل از عمر اسلام آورده است.

٤١٨٧ - وَقَالَ هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ:

٤١٨٧ ـ از عُمر بن محمد عُمَری، از نافع روایت

حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعُمَرِيُّ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّاسَ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، تَفَرَّقُوا فِي ظِلَالِ الشَّجَرِ، فَإِذَا النَّاسُ مُحْدِقُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا عَبْدَاللَّهِ، انْظُرْ مَا شَأْنُ النَّاسِ قَدْ أَحْدَقُوا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَوَجَدَهُمْ يُبَايِعُونَ، فَبَايَعَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى عُمَرَ، فَخَرَجَ فَبَايَعَ. [راجع: ۳۹۱۶].

است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: مردمی که در روز حُدیبیه با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) همراه بودند، در سایه‌های درختان پراکنده شدند. ناگاه مردم، پیرامون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گرد آمدند و بدان سو می‌نگریستند. عمر گفت: ای عبدالله، بنگر چه خبر است که مردم به اطراف رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) حلقه زده‌اند؟ عبدالله (ابن عمر) دریافت که مردم بیعت می‌کنند. عبدالله نیز بیعت کرد، سپس نزد عمر رفت. عمر برآمد و با آن حضرت بیعت کرد.

۴۱۸۸ - حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْلَى: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ اعْتَمَرَ، فَطَافَ فَطُفْنَا مَعَهُ، وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لَا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ. [راجع: ۱۶۰۰].

٤١٨٨ ـ از اسماعیل روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اوفی(رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودیم، آنگاه که وی عُمرهٔ (قضا) را به جای آورد. آن حضرت طواف کرد و ما همراه وی طواف کردیم و نماز گزارد و ما همراه وی نماز گزاردیم، و میان صفا و مروه، سعی کرد و ما او را از (شر) مردم مکه ایمن می‌داشتیم (پیرامون وی می‌بودیم) تا کسی او را چیزی (زیان) نرساند.

۴۱۸۹ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا حَصِينٍ قَالَ: قَالَ أَبُو وَائِلٍ: لَمَّا قَدِمَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ مِنْ صِفِّينَ أَتَيْنَاهُ نَسْتَخْبِرُهُ، فَقَالَ: اتَّهِمُوا الرَّأْيَ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ وَلَوْ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَرُدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَمْرَهُ لَرَدَدْتُ، وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَمَا وَضَعْنَا أَسْيَافَنَا عَلَى عَوَاتِقِنَا لِأَمْرٍ يُفْظِعُنَا إِلَّا أَسْهَلْنَ بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ، مَا نَسُدُّ مِنْهَا خُصْمًا إِلَّا انْفَجَرَ عَلَيْنَا خُصْمٌ مَا نَدْرِي كَيْفَ نَأْتِي لَهُ. [راجع: ۳۱۸۱. اخرجه مسلم: ۱۷۸۵].

٤١٨٩ ـ از مالک بن مِغْوَل، از ابوحَصین از ابووائل روایت است که گفت: آنگاه که سَهْل بن حُنَیف از صِفّین بازگشت نزد وی رفتیم تا (از واقعهٔ جنگ) بپرسیم. وی گفت: نظرات خویش را (در جنگ میان مسلمانان) ملامت کنید.[1] در روز اَبوجَنْدَل خودم را دیدم (که آمادهٔ جنگم) اگر توان می‌داشتم که امر

۱- مراد واقعهٔ جنگ صفّین است که میان علی(رضی‌الله عنه) و معاویه واقع شد. و مردم سهل بن حُنَیف را که در آن واقعه حاضر بوده و خوب نجنگیده بود ملامت می‌کردند لیکن او نظرات آنان را به باد انتقاد می‌گرفت که جنگ میان مسلمانان را تأیید می‌کردند.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را رد کنم البته آن را رد می‌کردم (و با کافران می‌جنگیدم) و خدا و رسول او (به صلاح حال مسلمانان) بهتر می‌دانند.[1] ما شمشیرهای خویش را به شانه‌های خویش ننهاده‌ایم تا کاری کنیم که ما را به زشتی بکشاند، مگر آنکه ما را به کاری سهل رهنمون شود که قبل از این وضع کنونی (دشمنی میان مسلمانان) بدان معرفت داشتیم، وقتی ما رخنه ای را.می‌بندیم، رخنهٔ دیگر بر ما گشوده می‌شود و ما نمی‌دانیم که با آن چگونه برخورد کنیم.

٤١٩٠ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ كَعْبِ ابْنِ عُجْرَةَ ﷺ قَالَ : أَتَى عَلَيَّ النَّبِيُّ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ ، وَالْقَمْلُ يَتَنَاثَرُ عَلَى وَجْهِي ، فَقَالَ : «أَيُؤْذِيكَ هَوَامُّ رَأْسِكَ». قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاحْلِقْ ، وَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ ، أَوِ انْسُكْ نَسِيكَةً».

قَالَ أَيُّوبُ : لَا أَدْرِي بِأَيِّ هَذَا بَدَأَ . [راجع : ١٨١٤ . أخرجه مسلم : ١٢٠١] .

٤١٩٠ ـ از اَیّوب، از مُجاهد، از ابن اَبی لَیْلی از کَعْب اِبن عُجْره(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان حُدَیبیه نزد من آمد و شپش بر روی من می‌ریخت. فرمود: آیا شپشهای سرت تو را اذیت می‌کند؟ گفتم: آری. فرمود: «سرت را بتراش و سه روز روزه بگیر، یا شش مسکین را طعام بده، یا گوسفندی را قربانی کن.» ایوب گفته است: نمی‌دانم که وی کدام یک از آن (سه گزینش) را انتخاب کرد.

٤١٩١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ أَبُو عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْحُدَيْبِيَةِ وَنَحْنُ مُحْرِمُونَ ، وَقَدْ حَصَرَنَا الْمُشْرِكُونَ ، قَالَ : وَكَانَتْ لِي وَفْرَةٌ ، فَجَعَلَتِ الْهَوَامُّ تَسَّاقَطُ عَلَى وَجْهِي ، فَمَرَّ بِي النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «أَيُؤْذِيكَ هَوَامُّ رَأْسِكَ». قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : وَأُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : ﴿ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ﴾ . [البقرة : ١٩٦] . [راجع : ١٨١٤ . أخرجه مسلم: ١٢٠٦] .

٤١٩١ ـ از ابوبشر، از مُجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی از کعب بن عُجره روایت است که گفت: ما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حُدَیبیه بودیم و در حال اِحرام بودیم و مشرکان ما را نگذاشتند (که به مکه در آییم) گیسوان من دراز بود و شپش‌ها بر رویم

۱- به هنگام عقد پیمان حدیبیه، اَبُوجَندَل که به اسلام گرویده بود و او را درمکه به زنجیر کشیده بودند با همان زنجیر خود، خودش را به حُدَیبیه نزد آن حضرت رساند. آن حضرت نطر به مادهٔ پیمان مذکور ابوجندل را بازگردانید در حالی که یاران آن حضرت به این کار موافق نبوده و خواستار جنگ بودند.

می‌افتادند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از کنار من گذشت و فرمود: «آیا شپشهای سر تو، تو را اذیت می‌کند؟» گفتم: آری. و این آیه نازل شد: «و هرکس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتیی داشته باشد (و ناچار شود در اِحرام سر بتراشد) به کفارهٔ (آن باید) روزه‌ای بدارد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی بکند.» (البقره: ١٩٦)

٣٦ - باب : قصةُ عُكْلٍ وعُرَيْنَةَ

٤١٩٢ - حَدَّثَنِي عَبْدُالأعلَى بْنُ حَمَّاد : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أنَّ أنَسًا ﷺ حَدَّثَهُمْ : أنَّ نَاسًا مِنْ عُكْلٍ وَعُرَيْنَةَ ، قَدِمُوا الْمَدِينَةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَتَكَلَّمُوا بِالإسْلامِ ، فَقَالُوا : يَا نَبِيَّ اللَّه ، إنَّا كُنَّا أهْلَ ضَرْعٍ ، وَلَمْ نَكُنْ أهْلَ رِيفٍ ، وَاسْتَوْخَمُوا الْمَدِينَةَ ، فَأمَرَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ بِذَوْدٍ وَرَاعٍ ، وَأمَرَهُمْ أنْ يَخْرُجُوا فِيهِ فَيَشْرَبُوا مِنْ ألْبَانِهَا وَأبْوَالِهَا ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى إذَا كَانُوا نَاحِيَةَ الْحَرَّةِ كَفَرُوا بَعْدَ إسْلامِهِمْ ، وَقَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي آثَارِهِمْ ، فَأمَرَ بِهِمْ فَسَمَرُوا أعْيُنَهُمْ ، وَقَطَعُوا أيْدِيَهُمْ ، وَتُرِكُوا فِي نَاحِيَةِ الْحَرَّةِ حَتَّى مَاتُوا عَلَى حَالِهِمْ. [راجع : ٢٣٣ . أخرجه مسلم: ١٦٧١] .

قَالَ قَتَادَةُ : بَلَغَنَا أنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ يَحُثُّ عَلَى الصَّدَقَةِ ، وَيَنْهَى عَنِ الْمُثْلَةِ .

وَقَالَ شُعْبَةُ وَأبَانُ وَحَمَّادٌ عَنْ قَتَادَةَ : مِنْ عُرَيْنَةَ .

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ أبِي كَثِيرٍ وَأيُّوبُ عَنْ أبِي قِلابَةَ عَنْ أنَسٍ : قَدِمَ نَفَرٌ مِنْ عُكْلٍ .

باب ـ ۳۶ قصهٔ عُكْل و عُرَيْنه

٤١٩٢ ـ از سعید از قتاده روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: گروهی از قبایل عُکْل و عُرینه نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمدند و اظهار اسلام کردند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما مردمی هستیم که با حیوانات شیری سر و کار داریم و اهل زراعت نیستیم. آنها آب و هوای مدینه را به مزاج خود ناسازگار یافتند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود تا چند شتر و ساربانی در اختیارشان بگذارند و ایشان را فرمود تا از مدینه بیرون روند و از شیر و پیشاب شتران (داروگونه) بنوشند.
آنها راهی شدند تا آنکه به موضع اَلحَرَّه رسیدند. در آنجا پس از آنکه اسلام آورده بودند کافر شدند و ساربان شتران پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را کشتند و شتران را راندند. این خبر که به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، آن حضرت کسانی را در پی ایشان فرستاد (و آنها را آوردند) سپس در موردشان دستور داد. چشمانشان را میل کشیدند. و دستانشان را بریدند، و آنان را در موضع اَلحرَّه، گذاشتند

٤١٩٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا حَفْصُ ابْنُ عُمَرَ ، أَبُو عُمَرَ الْحَوْضِيُّ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَالْحَجَّاجُ الصَّوَّافُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو رَجَاءٍ مَوْلَى أَبِي قِلَابَةَ ، وَكَانَ مَعَهُ بِالشَّامِ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ اسْتَشَارَ النَّاسَ يَوْمًا ، قَالَ : مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقَسَامَةِ ؟ فَقَالُوا حَقٌّ قَضَى بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَضَتْ بِهَا الْخُلَفَاءُ قَبْلَكَ .

قَالَ : وَأَبُو قِلَابَةَ خَلْفَ سَرِيرِهِ ، فَقَالَ عَنْبَسَةُ بْنُ سَعِيدٍ : فَأَيْنَ حَدِيثُ أَنَسٍ فِي الْعُرَنِيِّينَ ؟ قَالَ : أَبُو قِلَابَةَ : إِيَّايَ حَدَّثَهُ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ .

قَالَ عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ : مِنْ عُرَيْنَةَ .

وَقَالَ أَبُو قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : مِنْ عُكْلٍ ذَكَرَ الْقِصَّةَ .

[راجع : ۲۳۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۱ باختلاف] .

تا به همان حال مردند، قتاده گفت: ما را خبر رسیده است که پس از آن، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردم رابرای دادن صدقه برمی‌انگیخت و از مُثْلَه (بریدن گوش و بینی و اندام) منع می‌کرد.[1]

و شُعبه و اَبان و حمّاد از قتاده چنین روایت کرده‌اند: از عُرَینه. و یحیی بن ابی کثیر و ایّوب، از ابو قِلابه، از انس بدین گونه روایت کرده‌اند: گروهی از عُکل آمدند.[2]

۴۱۹۳ ـ از حَمّاد بن زید از اَیّوب و حَجّاج صوّاف روایت است که ابورَجاء مولی ابو قلابه گفت: آنگاه که ابورَجاء با ابو قِلابه در شام بود، عمر بن عبدالعزیز روزی از مردم مشوره خواست و گفت: چه می‌گویید در مورد این قَسامه؟[3] مردم گفتند: درست است، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بدان حکم کرده است و خلفای قبل از تو بدان حکم کرده‌اند.

ابورَجاء گفت: ابوقِلابه در پشت تخت عمر بن عبدالعزیز بود که عَنْبسه بن سَعید گفت: پس حدیث انس در مورد مردم عُرینه چه موردی دارد؟ (که آن حضرت همه را قصاص کرد و حکم به قسامه نکرد.) ابوقِلابه گفت: آن حدیث را انس بن مالک به من گفته است. عبدالعزیز بن صُهیب از انس چنین روایت کرده: از عُرینه

۱- این بخش حدیث که گفتهٔ قتاده را آورده (ما را خبر رسیده است) از نظر سیوطی حدیث مرسل است؛ زیرا انتهای سند به قتاده ختم شده که تابعی است، و ابو داود آن را موصول آورده است. پوشیده نماند که قول بلغنا (ما را خبر رسیده) اشاره به رفع است لیکن اسناد به صحابی نکرده است.

۲- برخی از راویان به لفظ (عُکل) روایت کرده‌اند و بعضی به لفظ (عُرینه).

۳- قسامه، مشتق از قسم است، یعنی سوگند خورندگان. اگر کسی در محلی کشته شود و مردم محل از کشتن آن انکار و اظهار بیخبری کنند، باید پنجاه نفرشان سوگند یاد کنند که او را نکشته‌اند و از آن اطلاعی ندارند. در آن حالت، دولت خونبهای مقتول را به اقارب وی می‌پردازد.

و ابوقِلابه از انس بدین گونه روایت کرده: از عُکل و حدیث را ذکر کرده است.[1]
(پایان جزء شانزدهم صحیح‌البخاری)

٣٧ - باب : غَزْوَةِ ذاتِ القَرَدَ

باب ـ ۳۷ غزوهٔ ذات القَرَد

وَهِيَ الغَزْوَةُ الَّتِي أغَارُوا عَلَى لِقَاحِ النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ خَيْبَرَ بِثَلاثٍ.

این همان غزوه‌ای است که بر شتران شیر دهندهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) حمله کردند و به غارت بردند و آن واقعه سه روز قبل از غزوهٔ خیبر بوده است.

٤١٩٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ ابنِ أبِي عُبَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَلَمَةَ بنَ الأكْوَعِ يَقُولُ : خَرَجْتُ قَبْلَ أنْ يُؤَذَّنَ بِالأُولَى ، وَكَانَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرْعَى بِذِي قَرَدَ ، قَالَ : فَلَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمنِ بنِ عَوْفٍ فَقَالَ : أُخِذَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قُلْتُ : مَنْ أخَذَهَا ؟ قَالَ : غَطَفَانُ ، قَالَ : فَصَرَخْتُ ثَلاثَ صَرَخَاتٍ : يَا صَبَاحَاهُ ، قَالَ : فَأسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لابَتَيِ المَدِينَةِ ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ عَلَى وَجْهِي حَتَّى أدْرَكْتُهُمْ وَقَدْ أخَذُوا يَسْتَقُونَ مِنَ المَاءِ ، فَجَعَلْتُ أرْمِيهِمْ بِنَبْلِي ، وَكُنْتُ رَامِيًا ، وَأقُولُ :

أنَا ابنُ الأكْوَعِ وَاليَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعْ

وَأرْتَجِزُ ، حَتَّى اسْتَنْقَذْتُ اللِّقَاحَ مِنْهُمْ ، وَاسْتَلَبْتُ مِنْهُمْ ثَلاثِينَ بُرْدَةً . قَالَ : وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ وَالنَّاسُ ، فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، قَدْ حَمَيْتُ القَوْمَ المَاءَ وَهُمْ عِطَاشٌ ، فَابْعَثْ إلَيْهِمُ السَّاعَةَ ، فَقَالَ : «يَا ابنَ الأكْوَعِ ، مَلَكْتَ فَأسْجِحْ» . قَالَ : ثُمَّ رَجَعْنَا وَيُرْدِفُنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَاقَتِهِ حَتَّى دَخَلْنَا المَدِينَةَ . [راجع : ٣٠٤١ . أخرجه مسلم : ١٨٠٦] .

۴۱۹۴ ـ از یزید بن ابی عُبید روایت است که گفت: از سَلَمه بن اکوَع شنیدم که می‌گفت: پیش از آنکه اذان نماز صبح گفته شود (از مدینه به سوی غابه) رفتم. شتران شیردار پیامبر(صلی علیه وسلم) در ذی قَرَد می‌چریدند سپس غلام عبدالرحمن بن عوف مواجه شدم که گفت: شتران رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را ربودند. گفتم: کی ربود؟ گفت: مردم غطفان. سه فریاد برآوردم: غارت کردند بشتابید و صدای خویش را به میان دو کوه مدینه رساندم، سپس به پیش رفتم تا آن‌که ایشان را دریافتم که شتران را آب می‌دادند. من به تیراندازی بر ایشان شروع کردم و من تیرانداز بودم و می‌گفتم: من پسر اَکْوَع هستم و امروز روز هلاکت لئیمان است و رجزخوانی می‌کردم تا آنکه شتران را از ایشان گرفتم و سی بُرده (چادر) را به غنیمت گرفتم. سَلَمه می‌گوید: سپس پیامبر(صلی‌الله

[1] ۱- مراد از روایات مختلف در این مورد، آن است که بعضی از راویان که حدیث را از انس شنیده‌اند، از وی لفظ عُرینه و بعضی به لفظ ـ عُکل نقل قول کرده‌اند. این حدیث را صاحب تیسیرالقاری بعد از باب ـ غزوهٔ ذات القرد آورده که اشتباه است. و در اینجا جزء شانزدهم صحیح البخاری که به سی جزء تقسیم شده، پایان می‌یابد و جزء هفدهم آغاز می‌گردد.

علیه وسلم) و مردم بدانجا آمدند. گفتم: ای پیامبر خدا، من مردم (غطفان) را از آب مانع شدم در حالی که تشنه بودند، پس همین حالا به عقب ایشان بفرست (که بر سر آب‌اند). آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، بر آنها قدرت یافتی پس عفوشان کن.» سپس بازگشتیم و پیامبر صلی‌الله مرا در عقب خود بر شتر خود سوار کرد تا آنکه به مدینه رسیدیم.

٣٨- باب : غَزْوَةِ خَيْبَرَ

٤١٩٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ : أَنَّ سُوَيْدَ بْنَ النُّعْمَانِ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ ، وَهِيَ مِنْ أَدْنَى خَيْبَرَ ، صَلَّى الْعَصْرَ ، ثُمَّ دَعَا بِالأَزْوَادِ فَلَمْ يُؤْتَ إِلَّا بِالسَّوِيقِ ، فَأَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ ، فَأَكَلَ وَأَكَلْنَا ، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا ، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ .[راجع : ٢٠٩]

٤١٩٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فَسِرْنَا لَيْلاً ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ : يَا عَامِرُ أَلَا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ ؟ وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلاً شَاعِرًا حَدَاءً ،

فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ :

اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا

وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا وَأَلْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا

باب ـ ٣٨ غزوهٔ خیبر[1]

٤١٩٥ ـ از بُشیر بن یسار روایت است که سوَید بن نُعمان او را خبر داده است که: وی با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال خیبر برآمد، تا آنکه به موضع صَهْباء رسیدیم و آن نزدیک خیبر است. آن حضرت نماز عصر را گزارد و سپس توشهٔ سفر را طلب کرد و به جز سَویق چیزی نیاوردند. آن حضرت فرمود و آن را در آب تر کردند. آن حضرت از آن خورد و ما از آن خوردیم. سپس به نماز شام ایستاد و دهان خویش را شست و ما نیز دهان خویش را شستیم، سپس نماز گزارد و وضوی (تازه) نکرد.

٤١٩٦ ـ از حاتِم بن اسماعیل، از یزید بن ابی عُبید روایت است که سلمه بن اکوع گفته است: به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی خیبر راهی شدیم و شبانه راه پیمودیم. مردی از این گروه به عامِر گفت: ای عامر، آیا از سروده‌هایت ما را نمی‌شنوانی؟ و عامر

۱- باشندگان خیبر یهودیهایی بودندکه با فعالیتهای تخریبکارانهٔ خویش چون تحریک یهود بنی قریظه بر ضد مسلمانان و سایر تحریکات باعث بروز جنگ احزاب شدند که قصه‌اش گذشت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از عقد پیمان صلح حُدیبیه با مشرکین مکه در صدد آن شد که با آنها پیکار نماید و در محرم سال هفتم هجرت بر ایشان حمله کرد.

إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَبَيْنَا ... وَبِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «مَنْ هٰذَا السَّائِقُ» . قَالُوا : عَامِرُ ابْنُ الأَكْوَعِ ، قَالَ : «يَرْحَمُهُ اللّٰهُ» . قَالَ رَجُلٌ مِنَ القَوْمِ : وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ ، لَوْلَا أَمْتَعْتَنَا بِهِ ؟ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ ، ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ اليَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ ، أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا هٰذِهِ النِّيرَانُ ؟ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ» . قَالُوا : عَلَى لَحْمٍ ، قَالَ : «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ» . قَالُوا : لَحْمِ حُمُرٍ الإِنْسِيَّةِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَهْرِيقُوهَا وَاكْسِرُوهَا» . فَقَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَوْ نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا ؟ قَالَ : «أَوْ ذَاكَ» . فَلَمَّا تَصَافَّ القَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا ، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ ، وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ ، فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةِ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ ، قَالَ : فَلَمَّا قَفَلُوا قَالَ سَلَمَةُ : رَآنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي قَالَ : «مَا لَكَ» . قُلْتُ لَهُ : فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي ، زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ ، إِنَّ لَهُ لَأَجْرَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ - إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ ، قَلَّ عَرَبِيٌّ مَشَى بِهَا مِثْلَهُ» .

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، قَالَ : نَشَأَ بِهَا . [راجع : ۲۴۷۷ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ۱۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۵ وقطعة الحمر في الصيد ، ۳۳] .

شاعری سرود خوان بود. و وی فرود آمد در حالی که می‌خواند:

بارالها بدون تو ما هدایت نمی‌یافتیم.

و صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌گزاردیم.

پس ما را بیامرز فدایت شویم از قصوری که کرده‌ایم[۱]

در ملاقات با دشمن ما را ثابت قدم گردان

و بر ما آرامش بیاور

اگر به ناحق فراخوانده شویم از آن ابا می‌ورزیم

و دشمن با فریاد و هیاهو بر ضد ما استغاثه کردند.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این سرود خوان کیست؟» گفتند: عامر بن اَکْوَع. فرمود: «خداوند بر وی رحمت کند.» مردی از آن گروه گفت: واجب شد بر وی ای پیامبر خدا. کاش ما را از مصاحبتش بیشتر بهره‌مند می‌کردی.[۲]

سپس به خیبر رسیدیم و مردم آن را محاصره کردند تا آنکه به گرسنگی شدیدی مواجه شدیم. پس از آن خداوند خیبر را بر مسلمانان گشود، و چون مسلمانان روزی را که خیبر بر ایشان فتح شده بود به شام رساندند، آتش بسیار برافروختند. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این آتش افروختن برای چیست؟ برای (پختن) چه چیز آتش می‌افروزید؟» گفتند: برای «پختن گوشت خر اهلی.» پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آن را بر زمین بریزید و

۱- مصراع سوم آن تکرار آمده است که اشتباه طباعتی است.

۲- واجب شد بر وی، یعنی دعای آن حضرت بر وی واجب شد یا شهادت بر وی واجب شد، یا بهشت بر وی واجب شد و عمرش کوتاه گردید.

دیگها را بشکنید.» مردی گفت: یا رسول‌الله آیا آن را بر زمین بریزم و دیگها را بشویم؟ فرمود: یا چنین کنید. چون مردم صف بستند، شمشیر عامر کوتاه بود. وی با آن پای یهودی را نشانه گرفت. وقتی آن را فرود آورد، کناره نوک شمشیر به جانب وی برگشت و با زانوی عامر اصابت کرد و عامر از آن زخم مرد. راوی گفت: آنگاه که از جنگ برگشتند. سَلَمه گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مرا دید و دست مرا گرفت و گفت: «تو را چه شده است؟» به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، مردم گمان کرده‌اند که عامر عمل خود را به هدر داد (خودش باعث قتل خود شد.) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «دروغ گفت کسی که آن را گفته. همانا او را دو پاداش است ـ آن حضرت دو انگشت خود را با هم جمع کرد ـ همانا وی جهادگری مجاهد است و کمتر عربی است که بر زمین پای نهاده و مثل او باشد.» امام بخاری می‌گوید: حدیث کرده است ما را قُتَیبَه که حاتِم چنین گفته است: نشأبُها، یعنی جوان شده و به بزرگی رسیده است. (عوض: مَشی بها. که بر زمین پای نهاده)

٤۱۹۷ ـ از مالک، از حُمید طویل روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شب هنگام به خیبر آمد و چون شبانه بر قومی می‌رسید بر ایشان نمی‌تاخت تا آنکه صبح فرا می‌رسید. آنگاه که صبح شد یهود با بیلها و کلندهای خویش برآمدند و چون آن حضرت را دیدند گفتند: محمد است، به خدا سوگند، محمد است و لشکر است.

٤۱۹۷ ـ حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلاً ، وَكَانَ إِذَا أَتَى قَوْمًا بِلَيْلٍ لَمْ يُغِرْ بِهِمْ حَتَّى يُصْبِحَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ خَرَجَتِ الْيَهُودُ بِمَسَاحِيهِمْ وَمَكَاتِلِهِمْ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا : مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ » . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳٦٥ ، الجهاد ، ۱۲۰]

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ویران شد خیبر، همانا زمانی به سرزمین قومی فرود آییم صبح بیم‌داده‌شدگان بد است.»

٤١٩٨ - أَخْبَرَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: صَبَّحْنَا خَيْبَرَ بُكْرَةً، فَخَرَجَ أَهْلُهَا بِالْمَسَاحِي، فَلَمَّا بَصُرُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالُوا: مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». فَأَصَبْنَا مِنْ لُحُومِ الْحُمُرِ، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ، فَإِنَّهَا رِجْسٌ». [أخرجه مسلم: ١٣٦٥، الجهاد، ١٢٠، أوله، أخرجه مسلم: ١٩٤٠، آخره «الحمر»].

٤١٩٨ - از ایّوب، از محمد بن سَیرین روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: اول بامداد به خیبر رسیدیم، مردم با بیلهای خویش بیرون آمدند و چون به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نگریستند، گفتند: محمد، به خدا که محمد است، محمد و لشکر است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «الله اکبر، ویران شد خیبر، همانا زمانی به سرزمین قومی فرود آییم، صبح بیم‌داده‌شدگان بد است.» سپس به گوشت خر دست یافتیم، ولی منادی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بانگ زد اینکه «همانا خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خر منع می‌کند که آن نجس است.»

٤١٩٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَهُ جَاءٍ فَقَالَ: أُكِلَتِ الْحُمُرُ، فَسَكَتَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّانِيَةَ، فَقَالَ: أُكِلَتِ الْحُمُرُ، فَسَكَتَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: أُفْنِيَتِ الْحُمُرُ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى فِي النَّاسِ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ». فَأُكْفِئَتِ الْقُدُورُ، وَإِنَّهَا لَتَفُورُ بِاللَّحْمِ [راجع: ٣٧١. أخرجه مسلم: ١٣٦٥، بقطعة بلفظ مختلف لم ترد في هذه الطريق، أخرجه مسلم: ١٩٤٠].

٤١٩٩ - از اَیّوب از محمد روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: «کسی نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: خران خورده شدند. آن حضرت خاموش ماند، سپس مرد دوم نزد آن حضرت آمد و گفت: خران خورده شدند. آن حضرت خاموش ماند. سپس مرد سوم آمد و گفت: خران تباه شدند. آن حضرت منادی را فرمود و او در میان مردم بانگ زد اینکه: همانا خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خران اهلی منع می‌کند.» سپس دیگها واژگون گردید در حالی که گوشت در آن می‌جوشید.

٤٢٠٠ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ

٤٢٠٠ - از حَمّاد بن زید، از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله

الصُّبْحَ قَرِيبًا مِنْ خَيْبَرَ بِغَلَسٍ ، ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ » . فَخَرَجُوا يَسْعَوْنَ فِي السِّكَكِ ، فَقَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذُّرِّيَّةَ ، وَكَانَ فِي السَّبْيِ صَفِيَّةُ ، فَصَارَتْ إِلَى دَحْيَةَ الْكَلْبِيِّ ، ثُمَّ صَارَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا .

فَقَالَ عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ لِثَابِتٍ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، آنْتَ قُلْتَ لأَنَسٍ : مَا أَصْدَقَهَا ؟ فَحَرَّكَ ثَابِتٌ رَأْسَهُ تَصْدِيقًا لَهُ .[راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم: ۱۳۶۵ ، الجهاد ، ۱۲۰، أوله و في النكاح ۸۴ و ۸۷ بنحوه مطولاً] .

علیه وسلم) نماز صبح را در تاریکی (آخر شب) در نزدیک خیبر گزارد و سپس گفت: «الله اکبر، ویران شد خیبر، همانا زمانی به سرزمین قومی فرود آییم صبح بیم‌داده‌شدگان بد است.» (یهود خیبر) برآمدند در حالیکه در کوچه‌ها می‌دویدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) جنگجویان آنها را کشت و زنانشان را به اسارت گرفت و صَفیّه در میان اسیران بود و که ابتدا در سهم دَحْیَة کلبی درآمد و سپس در سهم پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) درآمد. آن حضرت (آزادش کرد) و آزادی او را مهر وی گردانید. عبدالعزیز بن صُهیب به ثابت (راوی حدیث) گفت: ای ابو محمد، آیا تو به انس گفتی: مهر او را چه قدر داد؟ ثابت سر خود را به علامت تصدیق حرکت داد.

۴۲۰۱ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : سَبَى النَّبِيُّ ﷺ صَفِيَّةَ ، فَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا .

فَقَالَ ثَابِتٌ لأَنَسٍ : مَا أَصْدَقَهَا ؟ قَالَ : أَصْدَقَهَا نَفْسَهَا ، فَأَعْتَقَهَا . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم: ۱۳۶۵ ، النكاح ، ۸۴، مطولاً] .

[وجاءت الأحاديث الآتية في الفتح مرتبةً كالآتي:

۴۲۰۵ ، ۴۲۰۲ ، ۴۲۰۳ ، ۴۲۰۴] .

۴۲۰۱ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز بن صُهیب روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) صَفیّه را به اسارت گرفت، او را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود. ثابت به انس گفت: چه‌قدر مهرش داد؟ انس گفت: نفس او را مهرش قرار داد و با وی ازدواج کرد.

۴۲۰۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْتَقَى هُوَ وَالْمُشْرِكُونَ فَاقْتَتَلُوا ، فَلَمَّا مَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَسْكَرِهِ وَمَالَ الآخَرُونَ إِلَى عَسْكَرِهِمْ ، وَفِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ لا يَدَعُ لَهُمْ شَاذَّةً وَلا فَاذَّةً إِلا اتَّبَعَهَا يَضْرِبُهَا بِسَيْفِهِ .

۴۲۰۲ ـ از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (و یاران وی) با مشرکان درگیر جنگ شدند و چون رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به سوی لشکر خود برگشت و دیگران نیز برگشتند، در میان همراهان رسول‌الله (صلی‌الله

فَقِيلَ : مَا أَجْزَأَ مِنَّا الْيَوْمَ أَحَدٌ كَمَا أَجْزَأَ فُلَانٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» .

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَنَا صَاحِبُهُ ، قَالَ : فَخَرَجَ مَعَهُ كُلَّمَا وَقَفَ وَقَفَ مَعَهُ ، وَإِذَا أَسْرَعَ أَسْرَعَ مَعَهُ .

قَالَ : فَجُرِحَ الرَّجُلُ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ سَيْفَهُ بِالْأَرْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَى سَيْفِهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ .

فَخَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ .

قَالَ : «وَمَا ذَاكَ» . قَالَ : الرَّجُلُ الَّذِي ذَكَرْتَ آنِفًا أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : أَنَا لَكُمْ بِهِ ، فَخَرَجْتُ فِي طَلَبِهِ ، ثُمَّ جُرِحَ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِهِ فِي الْأَرْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [راجع : ۲۸۹۸ . أخرجه مسلم: ۱۱۲].

علیه وسلم) مردی بود که هر که را می‌دید که از لشکر (دشمن) جدا شده است، او را نمی‌گذاشت مگر آنکه در پس وی می‌رفت و او را با شمشیر می‌زد.

پس گفته شد: هیچ یک از ما امروز بسنده نیامد چنانکه فلان کس بسنده آمد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آگاه باشید که همانا وی از اهل دوزخ است.»

مردی از مسلمانان گفت: من او را همراهی می‌کنم. سپس همراه وی برآمد؛ هر زمانی که وی می‌ایستاد، او هم می‌ایستاد و چون می‌دوید. با وی می‌دوید. مرد همراه وی گفت: آن مرد زخمی شد و زخم شدیدی برداشت، و در مردن شتاب کرد. شمشیر خود را بر زمین نهاد و لبهٔ تیغ آن را در میان سینهٔ خود برابر کرد سپس خود را بر شمشیر خود افکند و خودش را کشت.

مرد همراه وی نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: گواهی می‌دهم که به تحقیق تو فرستادهٔ خداوندی. آن حضرت فرمود: «موجب این گواهی چیست؟» گفت: در مورد مردی است که گفته بودی از اهل دوزخ است، این سخن بر مردم گران آمد (تعجب کردند) من به ایشان گفتم (که او را تعقیب می‌کنم) من در پی او روان شدم. سپس وی زخمی شد و زخم وی شدید بود. او در مردن خود شتاب کرد و دستهٔ شمشیر را بر زمین نهاد و تیغ آن را در میان سینهٔ خود برابر کرد، سپس خودش را بر شمشیر خود افکند و خودش را کشت. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت:

«همانا مردی عملی انجام می‌دهد که از دیدگاه مردم عمل اهل بهشت است، در حالی که وی از اهل دوزخ است و همانا مردی عملی انجام می‌دهد که از نظر مردم عمل اهل دوزخ است و او از اهل بهشت است.»

٤٢٠٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: شَهِدْنَا خَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِرَجُلٍ مِمَّنْ مَعَهُ يَدَّعِي الإِسْلَامَ: «هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ».

فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ أَشَدَّ الْقِتَالِ حَتَّى كَثُرَتْ بِهِ الْجِرَاحَةُ، فَكَادَ بَعْضُ النَّاسِ يَرْتَابُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ أَلَمَ الْجِرَاحَةِ، فَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى كِنَانَتِهِ، فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا أَسْهُمًا فَنَحَرَ بِهَا نَفْسَهُ.

فَاشْتَدَّ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَدَّقَ اللَّهُ حَدِيثَكَ، انْتَحَرَ فُلَانٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ.

فَقَالَ: «قُمْ يَا فُلَانُ، فَأَذِّنْ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ».

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [راجع: ٣٠٦٢، اخرجه مسلم: ١١١].

٤٢٠٣ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: در غزوهٔ خیبر حاضر شدیم[1] رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مردی که همراه وی بود و ادعای اسلام می‌کرد گفت: «او از اهل دوزخ است.»

آنگاه که زمان جنگ فرا رسید، آن مرد به سختی جنگید تا آنکه زخمهای زیادی برداشت، نزدیک بود که بعضی مردم (بر صدق سخن آن حضرت) شک کنند. آن مرد درد زخمها را دریافت. دست به سوی ترکش خود برد و چند تیر از آن بیرون آورد و گردن خود را برید (خودکشی کرد).

مردانی از مسلمانان دویده آمدند و گفتند: یا رسول‌الله، خداوند سخن تو را راست گرداند. فلان کس گردن خود را برید و خودکشی کرد.

آن حضرت فرمود: «ای فلان، برخیز و اعلان کن که هیچ کس به جز مؤمن وارد بهشت نمی‌شود و خداوند این دین را با مردی بدکار

۱- مروی است که ابوهریره پس از فراغت از غزوهٔ خیبر، نزد آن حضرت آمده است. اینکه گفته است در غزوهٔ خیبر حاضر شده‌ایم به اعتبار آن است که در جنس مسلمانانی داخل است که حاضر در آن غزوه بوده‌اند. و ذکر این واقعه به سماع از حاضرین خواهد بود. واقدی گفته است که وی در آخر محاربه حاضر شده است. (تیسیر القاری)

۵۲۳. در فتح الباری گفته شد که مقصود مؤلف از این همه اسنادها ترجیح روایت شبیب و معمر است به آنکه این روایات محتمل است و عیبی در رویات راجح وجود ندارد، و از قبیل اضطراب در روایت نیست؛ زیرا شرط اضطراب برابر بودن وجوه اختلاف است (تیسیر القاری)

و عاصی تأیید خواهد کرد.» متابعت کرده است (شبیب) را معمر از زُهری.

٤٢٠٤ - وَقَالَ شَبِيبٌ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : شَهِدْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ خَيْبَرَ .

وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

تَابَعَهُ صَالِحٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ الزُّبَيْدِيُّ : أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ كَعْبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَنْ شَهِدَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ خَيْبَرَ .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : وَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، وَسَعِيدٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٤٢٠٤ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که گفت: ابن مُسیَّب و عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب مرا خبر داده‌اند که ابوهریره گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ خیبر حاضر شده‌ایم. و ابن مبارک، از یونس، از زُهری، از سعید، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است. و متابعت کرده است (یونس را) صالح از زُهری و زُبیدی گفته است: زُهری مرا خبر داده که عبدالرحمن بن کعب او را خبر داده که عُبیدالله بن کعب گفت: کسی که در غزوهٔ خیبر با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بوده مرا خبر داده است. زُهری گفت: عبیدالله بن عبدالله و سعید از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا خبر داده است.

٤٢٠٥ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ : لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ ، أَوْ قَالَ : لَمَّا تَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ : اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، إِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا ، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا ، وَهُوَ مَعَكُمْ». وَأَنَا خَلْفَ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ : لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ ، فَقَالَ لِي : «يَا عَبْدَاللَّهِ ابْنَ قَيْسٍ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ» . قُلْتُ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي ، قَالَ : «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ». [راجع : ٢٩٩٢ . أخرجه مسلم : ٢٧٠٤].

٤٢٠٥ ـ از عاصم، از ابوعثمان، از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وقتی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در خیبر جهاد کرد، یا ـ چنین گفت ـ وقتی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روانهٔ خیبر شد، مردم به وادی برآمدند و آواز خود را به تکبیر بلند کردند؛ یعنی گفتند: ـ الله اکبر، الله اکبر، لااله الا الله ـ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «آرام گیرید، همانا شما کر و غایبی را صدا نمی‌کنید، بلکه شنوای نزدیکی را صدا می‌کنید و او با شما است.» ابوموسی می‌گوید: من به دنبال مرکب رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بودم آن حضرت آواز مرا می‌شنید که

می‌گفتم: لاحول و لاقوّةَ الا بالله[1] آن حضرت به من گفت: «ای عبدالله بن قیس» گفتم: گوش بفرمانم یا رسول‌الله. فرمود: «آیا تو را از کلمهٔ آگاه نکنم که گنجی از گنجهای بهشت است» گفتم: آری یا رسول‌الله، پدر و مادرم فدایت باد. گفت: «لاحول و لا قُوّةَ الا بالله.»

۴۲۰۶ – حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : رَأَيْتُ أَثَرَ ضَرْبَةٍ فِي سَاقِ سَلَمَةَ ، فَقُلْتُ يَا أَبَا مُسْلِمٍ ، مَا هَذِهِ الضَّرْبَةُ ؟ فَقَالَ : هَذِهِ ضَرْبَةٌ أَصَابَتْنِي يَوْمَ خَيْبَرَ ، فَقَالَ النَّاسُ : أُصِيبَ سَلَمَةُ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَنَفَثَ فِيهِ ثَلَاثَ نَفَثَاتٍ ، فَمَا اشْتَكَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ .

۴۲۰۶ ـ از مَکّی بن ابراهیم روایت است که یَزید بن اَبی عُبَید گفت: نشان زخمی در پای سَلَمه (بن اکوع) دیدم. گفتم: ای ابا مسلم. این زخم چیست؟ گفت: این ضربه‌ای است که در روز خَیبر به من رسیده است. مردم گفتند: سَلَمه را زخم رسید. من نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم. آن حضرت از آب دهان خود بر آن سه بار دمید، از آن زمان تاکنون، در پای من دردی نیامد.[2]

۴۲۰۷ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ : الْتَقَى النَّبِيُّ ﷺ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَاقْتَتَلُوا ، فَمَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ ، وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لَا يَدَعُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاذَّةً وَلَا فَاذَّةً إِلَّا اتَّبَعَهَا فَضَرَبَهَا بِسَيْفِهِ ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أَجْزَأَ أَحَدٌ مَا أَجْزَأَ فُلَانٌ ، فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» . فَقَالُوا : أَيُّنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لَأَتَّبِعَنَّهُ ، فَإِذَا أَسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ ، حَتَّى جُرِحَ ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ نِصَابَ سَيْفِهِ بِالْأَرْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالَ : «وَمَا ذَاكَ» . فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ : «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . [راجع : ۲۸۹۸ . أخرجه

۴۲۰۷ ـ از ابوحازم از پدرش روایت است که سهل (ساعدی) (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از غزوات با مشرکان مقابل شد. هر دو جانب با هم جنگیدند و سپس هر یک به لشکرگاه خود بازگشتند. در میان مسلمانان مردی بود که هر که از لشکر دشمن جدا می‌شد و یا تنها می‌ماند، او را با شمشیر خود می‌زد. گفته شد: یا رسول‌الله، هیچ کس بسنده نیامد چنان که فلان بسنده آمد (شجاعت نشان داد و ثواب حاصل کرد.) آن حضرت فرمود: «وی از اهل دوزخ است.»

۱- لاحول و لاقوة الا بالله. یعنی هیچ توانایی و قدرتی به جز با کمک خداوند میسر نیست.

۲- این حدیث، چهاردهمین حدیث از ثلاثیات است که تا حال آمده است. حدیث ثلاثی آن است که میان امام بخاری و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سه واسطه یا سه راوی است. مَکّی که شیخ بخاری است تبع تابعین است (تیسیر القاری)

مسلم: ۱۱۲].

گفتند: پس کدام یک از ما از اهل بهشت است، اگر او از اهل دوزخ است؟ مردی از مسلمانان گفت: من او را دنبال می‌کنم، اگر تند برود و آهسته برود من با او می‌باشم. تا آنکه آن مرد جنگجوی زخمی شد و بر مرگ خود شتاب کرد. وی دستهٔ شمشیر خود را بر زمین گذاشت و تیغ آن را در میان سینه‌های خود نهاد، سپس خود را بر آن افکند و خودش را کشت. مرد همراه وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: گواهی می‌دهم، اینکه تو فرستادهٔ خداوندی. آن حضرت فرمود: «سبب این گواهی چیست؟» وی آن حضرت را از موضوع آگاه کرد. سپس آن حضرت فرمود: همانا مردی عملی را انجام می‌دهد که عمل اهل بهشت می‌باشد، در آنچه به مردم ظاهر می‌شود، در حالی که وی از اهل دوزخ است، و کسی است که عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد، در آنچه به مردم ظاهر می‌شود و او از اهل بهشت است.»

۴۲۰۸ ـ از زیاد بن رِبیع روایت است که ابوعمران گفت: انس در روز جمعه (در مسجد بصره) به سوی مردم دید (که چون یهودیان) چادر به سر کرده بودند. وی گفت: ایشان در همین ساعت مانند یهود خیبر می‌نمایند.

۴۲۰۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ الْخُزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا زِيَادُ ابْنُ الرَّبِيعِ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ قَالَ : نَظَرَ أَنَسٌ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، فَرَأَى طَيَالِسَةً ، فَقَالَ : كَأَنَّهُمُ السَّاعَةَ يَهُودُ خَيْبَرَ.

۴۲۰۹ ـ از حاتِم، از یزید بن ابی عُبید روایت است که سَلَمه(رضی‌الله عنه) گفت: علی بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ خیبر عقب ماند در حالی که چشم‌درد بود، سپس گفت: چطور از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جدا بمانم و به

۴۲۰۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ : كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَيْبَرَ ، وَكَانَ رَمِدًا ، فَقَالَ : أَنَا أَتَخَلَّفُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَحِقَ بِهِ ، فَلَمَّا بِتْنَا اللَّيْلَةَ الَّتِي فُتِحَتْ ، قَالَ : « لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا ، أَوْ :

لَيَأْخُذَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، يُفْتَحُ عَلَيْهِ».

فَنَحْنُ نَرْجُوهَا ، فَقِيلَ : هَذَا عَلِيٌّ ، فَأَعْطَاهُ فَفُتِحَ عَلَيْهِ . [راجع : ۲۹۷۶ . أخرجه مسلم : ۲۴۰۷] .

آن حضرت پیوست و چون شب کردیم همان شب که بامداد آن فتح شد. آن حضرت گفت: «من پرچم را فردا به مردی می‌دهم ـ یا فرمود ـ فردا پرچم را مردی می‌گیرد که او را خداوند و رسول او دوست می‌دارد و (خیبر) توسط وی فتح می‌شود.»

ما امیدوار بودیم (که پرچم را به ما بدهد) گفته شد که اینک علی. آن حضرت پرچم را به وی داد و توسط وی فتح شد.

۴۲۱۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ﷺ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ : «لَأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» . قَالَ : فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَاهَا ، فَقَالَ : «أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» . فَقِيلَ : هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ ، قَالَ : «فَأَرْسِلُوا إِلَيْهِ» . فَأُتِيَ بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ ، فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ فَقَالَ عَلِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟ فَقَالَ : «انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلَامِ ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا ، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ» . [راجع : ۲۹۴۲ . أخرجه مسلم: ۲۴۰۶] .

۴۲۱۰ ـ از یَعْقوب بن عبدالرحمن روایت است که ابو حازم گفت: سَهْل بن سعد(رضی‌الله عنه) مرا خبر داد که رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز خیبر فرمود: «فردا این بیرق را به مردی می‌دهم که خداوند بر دستان وی فتح می‌آورد. کسی که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و خدا و رسول او، او را دوست می‌دارند.» مردم در آن شب حیران بودند که بیرق به کدام یکشان داده خواهد شد و چون شب را صبح کردند، نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفتند. هر یکشان امیدوار بود که بیرق به وی داده خواهد شد. آن حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفته شد: یا رسول‌الله، چشمان وی درد می‌کند. فرمود: «به دنبال وی بفرستید.» علی آورده شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر چشمانش آب دهان افکند و برایش دعا کرد. چشمانش شفا یافت چنانکه گویی دردی نداشته است. آن حضرت بیرق را به وی داد. علی گفت: یا رسول‌الله، آیا با ایشان تا زمانی پیکار کنم که مثل ما (مسلمان) شوند؟ آن حضرت فرمود: «به آهستگی برو تا آنکه به

محل ایشان فرود آیی، سپس آنها را به اسلام فراخوان و از آنچه بر ایشان از حق خداوند واجب است، آنها را آگاه گردان. به خدا سوگند اگر خداوند به وسیلهٔ تو یک مرد را هدایت کند، برای تو بهتر از آن است که شتران سرخ گون داشته باشی.»

٤٢١١- حَدَّثَنَا عَبْدُالْغَفَّارِ بْنُ دَاوُدَ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ (ح) .

وحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بن عيسى : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الزُّهْرِيُّ : عَنْ عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قال : قَدِمْنَا خَيْبَرَ ، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِصْنَ ، ذُكِرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ ، وَقَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا وَكَانَتْ عَرُوسًا ، فَاصْطَفَاهَا النَّبِيُّ ﷺ لِنَفْسِهِ ، فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الصَّهْبَاءِ حَلَّتْ ، فَبَنَى بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ صَغِيرٍ ، ثُمَّ قَالَ لِي : «آذِنْ مَنْ حَوْلَكَ» . فَكَانَتْ تِلْكَ وَلِيمَتَهُ عَلَى صَفِيَّةَ ، ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ ثُمَّ يَجْلِسُ عِنْدَ بَعِيرِهِ فَيَضَعُ رُكْبَتَهُ ، وَتَضَعُ صَفِيَّةُ رِجْلَهَا عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى تَرْكَبَ .

[راجع : ٣٧١ . أخرجه مسلم : ١٣٦٥ النكاح ، ٨٤ ، باختلاف].

٤٢١١ ـ از یعقوب بن عبدالرحمن زُهری، از عَمرو مولای مُطّلب روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: ما به خیبر رسیدیم و چون خداوند قلعهٔ (خیبر) را بر آن حضرت گشود، از نیکورویی صَفیّه بنت حُیی بن اخطب به آن حضرت یاد شد و همانا شوهرش کشته شده بود و او نوعروس بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را برای خود برگزید و آن حضرت با وی راهی شد تا آنکه به سدّ صَهْباء رسیدیم. صَفیّه از حیض پاک شد. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با وی زفاف کرد. پس از آن غذای حَیْس در سفرهٔ چرمی کوچک آماده شد. سپس آن حضرت به من گفت: «کسانی را که در اطراف تو می‌باشند فراخوان» و همان غذا، ولیمهٔ (میهمانی عروسی) آن حضرت بر صفیه بود. پس از آن رهسپار مدینه شدیم و من پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که عبای خود را بر اطراف کوهان شتر برای نشستن وی می‌نهاد و سپس نزدیک شتر خود می‌نشست و زانوی خود را خم می‌کرد و صفیّه پای خود را بر زانوی آن حضرت می‌نهاد تا بر شتر سوار شود.

٤٢١٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ

٤٢١٢ ـ از یَحْیی، از حمید طویل روایت

سُلَيْمَانَ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَقَامَ عَلَى صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ بِطَرِيقِ خَيْبَرَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، حَتَّى أَعْرَسَ بِهَا ، وَكَانَتْ فِيمَنْ ضُرِبَ عَلَيْهَا الْحِجَابُ . [راجع : ٣٧١ . أخرجه مسلم : ١٣٦٥ ، النكاح ٨٧ ، باختلاف] .

است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در راه بازگشت از خیبر، سه روز به خاطر صَفیَّه بنت حُیَی توقف کرد تا آنکه با وی مراسم میهمانی ازدواج صورت گرفت و او در میان کسانی (از همسران آن حضرت) بود که بر وی حجاب زده می‌شد.

٤٢١٣ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدٌ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلا أَنْ أَمَرَ بِلالاً بِالأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالأَقِطَ وَالسَّمْنَ ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ : إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ ؟ فَقَالُوا : إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ ، فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّا لَهَا خَلْفَهُ ، وَمَدَّ الْحِجَابَ . [راجع : ٣٧١ . أخرجه مسلم : النكاح ٨٧ ، باختلاف] .

٤٢١٣ ـ از محمد بن جعفر بن ابی کثیر، از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) میان خیبر و مدینه سه شب ایستاد در حالی که با صفیّه ازدواج کرده بود. من مسلمانان را برای ولیمهٔ آن حضرت فراخواندم و در آن میهمانی نه نان بود و نه گوشت، و در آن میهمانی چیزی نبود به جز آنکه بلال را فرمود که سفره‌ها را بگستراند و بر آن خرما و قروت (کشک) و روغن نهادند. مسلمانان گفتند: آیا وی (صفیّه) در زمرهٔ امهات المؤمنین (همسران آن حضرت) خواهد بود یا (زن اسیری است) که در مالکیت آن حضرت در آمده است. کسانی گفتند: اگر آن حضرت، صفیّه را در حجاب درآورد، وی در زمرهٔ اُمّهات المؤمنین (همسران وی) است، و اگر او را در حجاب نیاورد، وی در زمرهٔ زنانی است که در مالکیت آن حضرت در آمده است. آنگاه که آن حضرت راهی شد، برای وی جایی در عقب خود (بر پالان شتر) برابر کرد و او را در حجاب درآورد.

٤٢١٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ . وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا

٤٢١٤ ـ از شُعبه، از حُمید بن هلال روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل(رضی‌الله عنه) گفت: ما، محاصره کنندگان خیبر بودیم، کسی انبانی

مُحَاصِرِي خَيْبَرَ ، فَرَمَى إِنْسَانٌ بِجِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ ، فَنَزَوْتُ لآخُذَهُ ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ . [راجع : ٣١٥٣. أخرجه مسلم : ١٧٧٢] .

انداخت که در آن روغن بود، دویدم که آن را بگیرم، به عقب نگریستم و دیدم که آن حضرت می‌نگرد، و حیا کردم (که آن را بگیرم.)

٤٢١٥ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ وَسَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ أَكْلِ الثُّومِ ، وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ . [راجع : ٨٥٣ . أخرجه مسلم : ٥٦١ ، أوله و وأخرجه في الصيد (٢٤) آخره] .

نَهَى عَنْ أَكْلِ الثُّومِ : هُوَ عَنْ نَافِعٍ وَحْدَهُ . وَلُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ : عَنْ سَالِمٍ .

٤٢١٥ ـ از عُبیدالله، از نافع و سالم روایت است که ابن عُمر(رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز خیبر از خوردن سیر و گوشت خر اهلی منع کرده است. (عبیدالله گفته است) منع از خوردن سیر را تنها نافع روایت کرده و منع از خوردن گوشت خر اهلی را سالم روایت کرده است.[1]

٤٢١٦ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَالْحَسَنِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِمَا ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ ، وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ . [انظر : ٥١١٥ ، ٥٥٢٣ ، ٦٩٦١ ، أخرجه مسلم : ١٤٠٧ وفي الصيد ٢٢] .

٤٢١٦ ـ از مالک، از ابن شهاب (زُهری) از عبدالله، و حسن پسران محمد بن علی، از پدرش (محمد بن حنیفه) روایت است که علی بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز خیبر از مُتْعه‌ٔ زنان (نکاح موقت) و خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

٤٢١٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ . [راجع : ٨٥٣ . أخرجه مسلم : ٥٦١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق ولكنها موجوده في الصيد ، ٢٤] .

٤٢١٧ ـ از عبیدالله بن عمر، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در روز خیبر از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

٤٢١٨ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ وَسَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ . [راجع : ٨٥٣ . أخرجه مسلم : ٥٦١ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ... وهي موجودة في الصيد ، ٢٤].

٤٢١٨ ـ از عُبیدالله، از نافع و سالم روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

٤٢١٩ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

٤٢١٩ ـ از محمد بن علی روایت است که

۱- منع از خوردن سیر، نهی تنزیهی است. چنان‌که از احادیث قبل معلوم شده است.

رَضِيَ اللّٰهُ عَنهما قال : نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يومَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الحُمُرِ الأهليَّةِ ، وَرَخَّصَ فِي الخَيْلِ . [انظر: ٥٥٢٠ ل، ٥٥٢٤ ل . أخرجه مسلم : ١٩٤١] .

جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در روز خیبر از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده و در خوردن گوشت اسپ اجازه داده است.

٤٢٢٠ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا عَبَّادٌ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ قال : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُمَا : أَصَابَتْنَا مَجَاعَةٌ يَوْمَ خَيْبَرَ ، فَإِنَّ القُدُورَ لَتَغْلِي ، قَالَ : وَبَعْضُهَا نَضِجَتْ ، فَجَاءَ مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ : «لا تَأْكُلُوا مِنْ لُحُومِ الحُمُرِ شَيْئًا ، وَأَهْرِقُوهَا» . قال ابنُ أبي أوفى : فَتَحَدَّثْنَا أَنَّهُ إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا لأَنَّهَا لَمْ تُخَمَّسْ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : نَهَى عَنْهَا البَتَّةَ ، لأَنَّهَا كَانَتْ تَأْكُلُ العَذِرَةَ . [راجع: ٣١٥٥ . أخرجه مسلم : ١٩٣٧] .

٤٢٢٠ ـ از شَیْبانی روایت است که ابن ابی اَوْفی(رضی‌الله عنهما) گفت: در روز خیبر به گرسنگی سختی گرفتار شدیم، دیگها می‌جوشید، و محتویات بعضی دیگها به پختگی رسیده بود، سپس منادی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اعلان کرد: «از گوشت خر چیزی نخورید و آن را بر زمین بریزید.» ابن ابی اَوْفی گفت: سپس ما میان خود گفت‌وگو کردیم که این منع به خاطر آن بوده که خُمس (غنیمت) از آن کشیده نشده بود و بعضی دیگر گفتند که: البته از آن منع شده است؛ زیرا خر از چیزهای نجس می‌خورد.

٤٢٢١ ، ٤٢٢٢ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ ، عَنِ البَرَاءِ وَعَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُمْ : أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَصَابُوا حُمُرًا فَطَبَخُوهَا ، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ : «أَكْفِئُوا القُدُورَ» . [انظر : ٤٢٢٣ ل، ٤٢٢٤ ، ٤٢٢٥ ل، ٤٢٢٦ ل، ٥٥٢٥ ل، ٥٥٢٦ . أخرجه مسلم : ١٩٣٨] .

٤٢٢١، ٤٢٢٢ ـ از شُعبه، از عَدی بن ثابت، از براء و عبدالله ابن ابی اَوْفی رضی‌الله عنهم روایت است که آنان همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودند و به خرانی چند دست یافتند (آنها را ذبح کردند و گوشت آنها را) پختند. سپس منادی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اعلان کرد: «دیگها را واژگون کنید.»

٤٢٢٣ ، ٤٢٢٤ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ : سَمِعْتُ البَرَاءَ وَابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُمْ يُحَدِّثَانِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ ، وَقَدْ نَصَبُوا القُدُورَ : «أَكْفِئُوا القُدُورَ» . [راجع : ٤٢٢١ . أخرجه مسلم : ١٩٣٨] .

٤٢٢٣، ٤٢٢٤ ـ از شُعبه، از عَدی بن ثابت روایت است که گفت: از براء و ابن ابی اَوفی رضی‌الله عنهم شنیدم که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حدیث می‌کردند که در حالی که دیگها را برپا کرده بودند، آن حضرت فرمود: «دیگها را واژگون کنید.»

٤٢٢٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ

٤٢٢٥ ـ از شُعبه، از عَدی بن ثابت، از براء

روایت است که گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) جهاد کردیم. و نحو آن (مانند حدیث مذکور) روایت کرده است.

٤٢٢٦ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ، عَنْ عَامِرٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ فِي غَزْوَةِ خَيْبَرَ: أَنْ نُلْقِيَ الْحُمُرَ الْأَهْلِيَّةَ نِيئَةً وَنَضِيجَةً، ثُمَّ لَمْ يَأْمُرْنَا بِأَكْلِهِ بَعْدُ. [راجع: ٤٢٢١، أخرجه مسلم: ١٩٣٨].

٤٢٢٦ ـ از عاصِم، از عامِر روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ خیبر ما را امر کرد اینکه: گوشت خر خانگی را چه خام باشد و چه پخته بیرون افکنیم و پس از آن ما را به خوردن آن اجازه نداد.

٤٢٢٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ عَامِرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَا أَدْرِي أَنَهَى عَنْهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ كَانَ حَمُولَةَ النَّاسِ، فَكَرِهَ أَنْ تَذْهَبَ حَمُولَتُهُمْ، أَوْ حَرَّمَهُ فِي يَوْمِ خَيْبَرَ: لَحْمَ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ. [أخرجه مسلم: ١٩٣٩].

٤٢٢٧ ـ از عاصِم، از عامِر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: نمی‌دانم که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از آن (خوردن گوشت خر) به خاطری (موقتاً) منع کرده است که (خر) باربردار مردم است و نمی‌خواست که باربردار مردم از میان برود، یا در روز خیبر (مطلقاً) آن را حرام کرده است.

٤٢٢٨ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِلرَّاجِلِ سَهْمًا.

قَالَ: فَسَّرَهُ نَافِعٌ فَقَالَ: إِذَا كَانَ مَعَ الرَّجُلِ فَرَسٌ فَلَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَرَسٌ فَلَهُ سَهْمٌ. [راجع: ٢٨٦٣. أخرجه مسلم: ١٧٦٢].

٤٢٢٨ ـ از عُبیدالله بن عمر، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در روز خیبر (از غنایم) برای اسپ دو سهم و برای مرد پیاده یک سهم تقسیم کرد. راوی گفت: نافع آن را چنین تفسیر کرده است: اگر با مرد اسپی می‌بود، برای او سه سهم داده می‌شد و اگر با وی اسپی نمی‌بود برایش یک سهم داده می‌شد.

٤٢٢٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ جُبَيْرَ بْنَ مُطْعِمٍ أَخْبَرَهُ قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقُلْنَا: أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ وَتَرَكْتَنَا، وَنَحْنُ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْكَ. فَقَالَ: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ».

٤٢٢٩ ـ از ابن شهاب (زُهری) از سعید بن مُسیَّب روایت است که جُبَیْر بن مُطْعِم به او گفت: من و عثمان بن عفّان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم و گفتیم: برای بنی مُطلّب از غنایم خیبر دادی و ما را ترک کردی و ما

قال جُبَيْرٌ : وَلَمْ يَقْسِمِ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي عَبْدِشَمْسٍ وَبَنِي نَوْفَلٍ شَيْئًا . [راجع : ٣١٤٠].

هر در انتساب یکسانیم.[۱] آن حضرت فرمود: «اولاد هاشم و مُطلّب یکی می‌باشند.» جُبَیر گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای بنو عبد شمس و بنی نوفل چیزی تقسیم نکرد.

٤٢٣٠ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : بَلَغَنَا مَخْرَجُ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخَوَانِ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالْآخَرُ أَبُو رُهْمٍ ، إِمَّا قَالَ : فِي بِضْعٍ ، وَإِمَّا قَالَ : فِي ثَلَاثَةٍ وَخَمْسِينَ ، أَوِ : اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي ، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً ، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ ، وَكَانَ أُنَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا ، يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ : سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ ، وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ ، وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا ، عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ زَائِرَةً ، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ ، وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا ، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ : مَنْ هَذِهِ ؟ قَالَتْ : أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ ، قَالَ عُمَرُ : الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ ، الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ : نَعَمْ ، قَالَ : سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ ، فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ : كَلَّا وَاللَّهِ ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ ، وَيَعِظُ جَاهِلَكُمْ ، وَكُنَّا فِي دَارٍ - أَوْ فِي أَرْضِ - الْبُعَدَاءِ الْبُغَضَاءِ بِالْحَبَشَةِ ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ﷺ ، وَايْمُ اللَّهِ لَا أَطْعَمُ طَعَامًا وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا ، حَتَّى أَذْكُرَ مَا قُلْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ ، وَسَأَذْكُرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَسْأَلُهُ ، وَاللَّهِ لَا أَكْذِبُ وَلَا أَزِيغُ وَلَا أَزِيدُ عَلَيْهِ . [راجع : ٣١٣٦ . اخرجه مسلم: ٢٤٩٩ ، بقطعه لم ترد هنا وأخرجه بطوله : ٢٥٠٢ و ٢٥٠٣] .

٤٢٣٠ ـ از بُرَیْد بن عبدالله، از ابوبُرده، از ابوموسی(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: خبر برآمدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (از مکه به سوی مدینه) به ما رسید در حالی که در یَمَن بودیم. ما به سوی آن حضرت راهی شدیم. من و دو برادر من بودیم و من کوچکترین‌شان بودم. یکی ابوبُرده و دیگری ابورُهْم بود ـ یا ابوموسی گفت: با چندین نفر یا گفت: در پنجاه و سه نفر. یا گفت: پنجاه و دو نفر از قوم خود برآمدیم.

در کشتی سوار شدیم و کشتی ما را در حبشه نزد نجاشی آورد. در آنجا با جَعْفر بن ابی طالب ملاقات کردیم و با وی در حَبَشه اقامت گزیدیم تا آنکه همگی ما (به مدینه) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، آنگاه که خیبر را فتح کرد، آمدیم و بودند مردمی چند که به ما، یعنی به اهل کشتی می‌گفتند: ما نسبت به شما در هجرت پیشی گرفته‌ایم، و اسماء بنت عُمَیس (با همسر خود جعفر بن ابی طالب) در زمرهٔ کسانی بود که با ما آمده بود. وی به دیدن حَفْصَه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رفت. در آن هنگام عُمر نزد (دختر خود) حفصه رفت و اسماء نزد حفصه بود. عمر چون اسماء را دید، گفت: او کیست؟ گفت: اسماء بنت عُمَیس است. عمر گفت: آیا وی حبشیه است؟ آیا وی دریانورد

۱- عثمان به بنی عبد شمس منسوب بود و جُبیر به بنی نوفل نسبت می‌رساند و عبد شمس و نوفل و هاشم و مطلب پسران عبد منافاند.

است؟ اسماء گفت: آری. عمر گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفته‌ایم، و ما به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نسبت به شما سزاوارتریم. اسماء خشمگین شد و گفت: هرگز چنین نیست. به خدا سوگند، وقتی که شما با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بودید. آن حضرت، گرسنه‌های شما را غذا می‌داد و نادانان شما را پند و اندرز می‌داد در حالی که ما در شهر ـ یا در سرزمین دور افتادهٔ نفرت‌انگیز حبشه به سر می‌بردیم و همهٔ آن به خاطر خدا و رسول او (صلی‌الله علیه وسلم) بود. و به خدا سوگند که نه غذایی خواهم خورد و نه نوشیدنی خواهم نوشید تا آنگاه که آنچه را گفتی به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) یادآور شوم. در آنجا ما آزار داده می‌شدیم و ترسانده می‌شدیم و من آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) یاد خواهم کرد و از وی خواهم پرسید. به خدا سوگند که دروغ نخواهم گفت و منحرف نمی‌شوم و نه چیزی بر آن کم و نه زیاد خواهم کرد.

٤٢٣١ - فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا؟ قال: «فَمَا قُلْتِ لَهُ». قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قال: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلأَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ - أَهْلَ السَّفِينَةِ - هِجْرَتَانِ». قَالَتْ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ يَأْتُونِي أَرْسَالاً، يَسْأَلُونِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، مَا مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ هُمْ بِهِ أَفْرَحُ وَلا أَعْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ مِمَّا قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ. قال أَبُو بُرْدَةَ: قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَإِنَّهُ لَيَسْتَعِيدُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنِّي. [قطعة من سابقه، اخرجه مسلم: بطوله: ٢٥٠٢].

٤٢٣١ ـ آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد، اسماء گفت: ای پیامبر خدا، همانا عُمر چنین و چنان گفت. آن حضرت فرمود: «تو به او چه گفتی؟» اسماء گفت: به او چنین و چنان گفتم: فرمود: «او (عُمر) به من نسبت به شما سزاواتر نیست. برای وی و یاران وی (پاداش) یک هجرت است ـ و برای شما ـ کشتی نشینان ـ (پاداش) دو هجرت است.»

(پس از آن) اسماء گفته است: همانا دیدم که ابوموسی و کشتی‌نشینان، گروه‌گروه نزد من می‌آمدند و از این حدیث از من می‌پرسیدند. و

برای ایشان از این فرمودۀ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که دربارۀ ایشان گفته بود، در جهان چیزی مسرت بخش‌تر و والاتر نبود. ابوبُرده گفت: اسماء گفت: من ابوموسی را دیدم که از من می‌خواست این حدیث را برای وی بار دیگر و بار دیگر تکرار کنم.

٤٢٣٢ - وقال أَبُو بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : قال النَّبِيُّ ﷺ «إِنِّي لأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفْقَةِ الأَشْعَرِيِّينَ بِالقُرْآنِ حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالقُرْآنِ بِاللَّيْلِ ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ ، إِذَا لَقِيَ الخَيْلَ ، أَوْ قال : العَدُوَّ ، قال : لَهُمْ إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ» . [أخرجه مسلم: ٢٤٩٩].

٤٢٣٢ ـ و ابوبُرده از ابوموسی روایت کرده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «من آواز گروه اشعری را از قرآن خواندن ایشان می‌شناسم، آنگاه که شب هنگام به خانه‌های خویش می‌درآیند. و خانه‌هایشان را از (شنیدن) آوازشان که در شب قرآن می‌خوانند می‌شناسم، و هرچند خانه‌هایشان را که در روز در آن می‌درآیند، ندیده‌ام. در میان آنها (مردی شجاع به نام) حکیم است که چون با سواره نظام ـ یا گفت ـ با دشمن مواجه می‌شد به ایشان گفت: همانا یاران من از شما می‌خواهند که در انتظار آنها باشید.»[1]

٤٢٣٣ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ حَفْصَ بْنَ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال : قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ أَنِ افْتَتَحَ خَيْبَرَ فَقَسَمَ لَنَا ، وَلَمْ يَقْسِمْ لأَحَدٍ لَمْ يَشْهَدِ الفَتْحَ غَيْرَنَا . [راجع: ٣١٣٦ . أخرجه مسلم: ٢٥٠٢] .

٤٢٣٣ ـ از بُرید بن عبدالله، از ابو بُرده روایت است که ابوموسی گفت: پس از فتح خیبر نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم. برای ما (از غنایم) سهمی داد و به هیچ یک به جز از ما که در فتح حاضر نشده بود، سهمی نداد.

٤٢٣٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ قال : حَدَّثَنِي ثَوْرٌ قال : حَدَّثَنِي سَالِمٌ مَوْلَى ابْنِ مُطِيعٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ : يَقُولُ افْتَتَحْنَا خَيْبَرَ ، وَلَمْ نَغْنَمْ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً ، إِنَّمَا غَنِمْنَا البَقَرَ وَالإِبِلَ وَالمَتَاعَ وَالحَوَائِطَ ، ثُمَّ انْصَرَفْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِلَى وَادِي القُرَى ، وَمَعَهُ عَبْدٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ ، أَهْدَاهُ لَهُ أَحَدُ بَنِي الضِّبَابِ ، فَبَيْنَمَا هُوَ

٤٢٣٤ ـ از ثور، از سالِم مولی ابن مُطیع روایت است که وی از ابوهریره(رضی‌الله عنه) شنیده که می‌گفت: خیبر را فتح کردیم و نه طلا و نه نقره، به غنیمت نگرفتیم، ولی گاو و شتر و مال و باغ به غنیمت گرفتیم. سپس به همراه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به وادی القِری

۱- یعنی در برابر دشمن از خود شجاعت نشان می‌داد و آنها را در واهمه می‌انداخت. (تیسیر القاری)

يَحُطُّ رَحْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَهُ سَهْمٌ عَائِرٌ، حَتَّى أَصَابَ ذَلِكَ الْعَبْدَ، فَقَالَ النَّاسُ: هَنِيئًا لَهُ الشَّهَادَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَلْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَصَابَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَغَانِمِ، لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ، لَتَشْتَعِلُ عَلَيْهِ نَارًا». فَجَاءَ رَجُلٌ حِينَ سَمِعَ ذَلِكَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ بِشِرَاكٍ أَوْ بِشِرَاكَيْنِ، فَقَالَ: هَذَا شَيْءٌ كُنْتُ أَصَبْتُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «شِرَاكٌ - أَوْ شِرَاكَانِ - مِنْ نَارٍ».
[انظر: ۶۷۰۷ ـ أخرجه مسلم: ۱۱۵، بذكر اسم من أهدى العبد إلى النبي ﷺ ولم يذكر اسم العبد].

برگشتیم و غلام آن حضرت که مُدْعِم نامیده می‌شد، همراه وی بود او را یکی از مردم بنی ضَباب به آن حضرت هدیه داده بود. در حالی که وی پالان مرکب رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را فرود می‌آورد، ناگاه تیری که تیرانداز آن نامعلوم بود بر وی اصابت کرد و آن غلام را از پای درآورد. مردم گفتند: شهادت بر وی گوارا باد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نی، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، همان پارهٔ جامهٔ که در روز خیبر (خلاف استحقاق) از غنایم گرفته بود و آن تقسیم نشد، بر وی شعلهٔ آتش می‌گردد.» مردی با شنیدن این سخن از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدو یک یا دو بند کفش آورد و گفت: همین چیزی است که (خلاف استحقاق) برایم رسیده است. آن حضرت فرمود: «یک بند کفش یا دو بند کفش از آتش است.»

۴۲۳۵ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدٌ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْلَا أَنْ أَتْرُكَ آخِرَ النَّاسِ بَبَّانًا لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ، مَا فُتِحَتْ عَلَيَّ قَرْيَةٌ إِلَّا قَسَمْتُهَا، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ، وَلَكِنِّي أَتْرُكُهَا خِزَانَةً لَهُمْ يَقْتَسِمُونَهَا. [راجع: ۲۳۳۴].

۴۲۳۵ ـ از زَید، از پدرش (سالم) روایت است که وی از عُمر بن خطاب(رضی‌الله عنه) شنیده که می‌گفت: آگاه باشید، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست. اگر بیم آن نمی‌بود که مردم دیگر (نسل آینده) را تهی دست بگذارم که چیزی نداشته باشند، هر قریه‌ای را که فتح می‌کردم (زمین) آن را (میان مجاهدان آن) تقسیم می‌کردم، چنانکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (زمین) خیبر را تقسیم کرد. ولی آن را به صورت خزینه (برایشان) می‌گذارم تا (درآمد آن را) میان خود تقسیم نمایند.

۴۲۳۶ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ

۴۲۳۶ ـ از زَید بن اَسلَم از پدرش روایت است که عُمر(رضی‌الله عنه) گفت: اگر رعایت حال

عُمَرَ ﷺ قال : لَوْلا آخرُ المُسْلمينَ ، مَا فُتحَتْ عَلَيْهِمْ قَرْيَةٌ إلا قَسَمْتُهَا ، كَمَا قَسَمَ النَّبيُّ ﷺ خَيْبَرَ . [راجع ٢٣٣٤] .

مسلمانان آینده نمی‌بود، هر قریه‌ای که برایشان فتح می‌شد آن را میانشان تقسیم می‌کردم، چنانکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خیبر را تقسیم کرد.

٤٢٣٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ ، وَسَأَلَهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ ، قال : أَخْبَرَنِي عَنْبَسَةُ بْنُ سَعِيد : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ ، قال : لَهُ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ : لا تُعْطِه : فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ ، فَقَالَ : وَا عَجَبَاهُ لِوَبْرٍ ، تَدَلَّى مِنْ قَدُومِ الضَّأْنِ . [راجع : ٢٨٢٧] .

٤٢٣٧ ـ از سُفیان روایت است که گفت: از زُهری شنیدم در حالی که اسماعیل بن اُمیّه از وی سؤال کرد، و زُهری گفت: عنبسه بن سعید مرا خبر داده که: ابوهریره نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و تقاضا کرد (تا از غنایم خیبر به او بدهد) یکی از پسران سعید بن عاص به آن حضرت گفت: به وی نده.

ابوهریره (به آن حضرت) گفت: وی قاتل ابن قَوْقَل (در جنگ اُحد) است، آن مرد گفت: عجب است به این جانور گُربه مانند، که از موضع قَدوُم الضّان فرود آمده است.[1]

٤٢٣٨ - وَيُذْكَرُ عَنِ الزُّبَيْدِيِّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عَنْبَسَةُ بْنُ سَعِيد : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يُخْبِرُ سَعِيدَ ابْنَ الْعَاصِ قال : بَعَثَ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَبَانَ عَلَى سَرِيَّةٍ مِنَ الْمَدِينَةِ قِبَلَ نَجْدٍ ، قال أَبُو هُرَيْرَةَ : فَقَدِمَ أَبَانُ وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحَهَا ، وَإِنَّ حُزُمَ خَيْلِهِمْ لَلِيفٌ . قال أَبُو هُرَيْرَةَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ ، لا تَقْسِمْ لَهُمْ ، قال أَبَانُ : وَأَنْتَ بِهَذَا يَا وَبْرُ ، تَحَدَّرَ مِنْ رَأْسِ ضَأْنٍ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَا أَبَانُ اجْلِسْ» . فَلَمْ يَقْسِمْ لَهُمْ .

[قال أبو عبد الله الضَّالُ : السِّدْرُ] [راجع : ٢٨٢٧ .
وقول أبي عبد الله زيدَ في رواية المُسْتَمْلي على رواية : « من رأس ضال»] .

٤٢٣٨ ـ از زُهری، از عَنْبسه بن سعید روایت است که وی از ابوهریره شنیده که از سعید ابن عاص خبر می‌داد که: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، اَبان را به سرکردگی فوجی از مدینه به نجد فرستاد. ابوهریره گفت: ابان و یاران وی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خیبر آمدند، پس از آنکه آن حضرت خیبر را فتح کرده بود. تنگ اسپان، ابان و یارانش از ریسمان پوست خرما بود. ابوهریره می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، به ایشان سهمی (از غنیمت) مده. ابان گفت: و این به تو جانور گربه مانند چه ارتباط دارد که از سر کوه فرود آمدی.[2]

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «ای ابان

۱- قَدُوم الضان، در تیسیر القاری، بیشهٔ کوه، ترجمه شده و مراد از آن اهانت به ابوهریره(رضی‌الله عنه) است.

۲- لفظ ـ رأس ضأن ـ در حدیث ۴۲۳۸، در متن ترجمهٔ انگلیسی بخاری ـ رأس ضال ـ آمده و آن را ـ سر درخت کنار ـ ترجمه کرده است.

بنشین» ولی به ایشان سهمی نداد. (ابوعبدالله گفته است: الضّال به معنی السّدر یا درخت کنار است.)[۱]

٤٢٣٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَدِّي: أَنَّ أَبَانَ بْنَ سَعِيدٍ أَقْبَلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ، فَقَالَ أَبَانُ لِأَبِي هُرَيْرَةَ: وَاعَجَبًا لَكَ، وَبْرٌ تَدَأْدَأَ مِنْ قَدُومِ ضَأْنٍ، يَنْعَى عَلَيَّ امْرَأً أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِيَدِي، وَمَنَعَهُ أَنْ يُهِينَنِي بِيَدِهِ. [راجع: ٢٨٢٧].

٤٢٣٩ ـ از عَمرو بن یَحْیی بن سعید روایت است که گفت: پدر کلان من آمد و به آن حضرت سلام داد. ابوهریره گفت: یا رسول‌الله، این مرد قاتل ابن قَوْقَل است. اَبان به ابوهریره گفت: عجب است از تو، جانوری که از بیشهٔ کوه فرود آمد، بر من (کشتن) مردی را عیب می‌گیرد که خداوند به دست من او را (به درجهٔ شهادت) گرامی داشته و او را بازداشت که من به دست او خوار شوم.[۲]

٤٢٤٠، ٤٢٤١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ، أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ - ﷺ - فِي هَذَا الْمَالِ». وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَأَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا وَكَانَ لِعَلِيٍّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوُفِّيَتِ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وُجُوهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَالَحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنِ ائْتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ، فَقَالَ عُمَرُ: لَا وَاللَّهِ لَا

٤٢٤٠، ٤٢٤١ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از عُروه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: فاطمه علیها السلام دختر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را نزد ابوبکر فرستاد در حالی که میراث خود از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را تقاضا می‌کرد، از آنچه خداوند به طور فیء (مال حاصله بدون جنگ) به آن حضرت در مدینه و فَدَک داده بود و آنچه از آن حضرت از خمس زمین خیبر مانده بود. ابوبکر گفت: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: ما (پیامبران) میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است. همانا خانوادهٔ محمد از این مال می‌خورند.» به خدا سوگند که صدقهٔ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را از همان حالتی که در زمان حیات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بوده است، تغییر نخواهم داد، و در آن به

۱– لفظ میان دو قلابک (قال ابوعبدالله الضّال: السّدر) به جز متن فوق در سائر نسخ بخاری که در دسترس بود، به نظر نرسید.

۲– یعنی اگر ابن قَوقل که مسلمان بود مرا در آن زمان که کافر بودم می‌کشت، خوار می‌شدم و به دوزخ می‌رفتم.

تَدْخُلُ عَلَيْهِمْ وَحْدَكَ ، فَقَالَ : أَبُو بَكْرٍ وَمَا عَسَيْتَهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا بِي ، وَاللَّهِ لآتِيَنَّهُمْ، فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ ، فَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ ، فَقَالَ : إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا فَضْلَكَ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ نَنْفَسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ ، وَلَكِنَّكَ اسْتَبْدَدْتَ عَلَيْنَا بِالأَمْرِ ، وَكُنَّا نَرَى لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَصِيبًا ، حَتَّى فَاضَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ ، فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي ، وَأَمَّا الَّذِي شَجَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنْ هَذِهِ الأَمْوَالِ ، فَلَمْ آلُ فِيهَا عَنِ الْخَيْرِ ، وَلَمْ أَتْرُكْ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهَا إِلا صَنَعْتُهُ ، فَقَالَ عَلِيٌّ لأَبِي بَكْرٍ : مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةَ لِلْبَيْعَةِ ، فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ الظُّهْرَ رَقِيَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَتَشَهَّدَ ، وَذَكَرَ شَأْنَ عَلِيٍّ وَتَخَلُّفَهُ عَنِ الْبَيْعَةِ ، وَعُذْرَهُ بِالَّذِي اعْتَذَرَ إِلَيْهِ ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ وَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ ، فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ ، وَحَدَّثَ : أَنَّهُ لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى الَّذِي صَنَعَ نَفَاسَةً عَلَى أَبِي بَكْرٍ ، وَلا إِنْكَارًا لِلَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ ، وَلَكِنَّا نَرَى لَنَا فِي هَذَا الأَمْرِ نَصِيبًا ، فَاسْتَبَدَّ عَلَيْنَا فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا . فَسُرَّ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ وَقَالُوا : أَصَبْتَ ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَلِيٍّ قَرِيبًا ، حِينَ رَاجَعَ الأَمْرَ الْمَعْرُوفَ . [راجع : ۳۰۹۲ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۹] .

گونه‌ای عمل خواهم کرد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بدان عمل می‌کرد.
ابوبکر نپذیرفت که از آن مال چیزی به فاطمه بدهد. فاطمه به خاطر این بر ابوبکر خشمگین شد و از وی دوری گزید و با وی سخن نگفت تا آنکه مُرد.[۱] فاطمه پس از وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای شش ماه حیات داشت و هنگامی که وفات کرد، شوهرش علی او را در شب دفن کرد و ابوبکر را آگاه نکرد و خود بر وی نماز (جنازه) گزارد و علی در زمان حیات فاطمه مورد توجه مردم بود و زمانی که فاطمه مرد، علی توجه مردم را درنیافت، سپس در پی مصالحه با ابوبکر شد و با وی بیعت کرد. البته علی در آن ماههای (حیات فاطمه پس از وفات آن حضرت) بیعت نکرده بود. علی کسی را نزد ابوبکر فرستاد و پیغام داد که: نزد ما بیا و هیچ کسی با تو نزد ما نیاید، وی حضور عمر (خطاب) را دوست نمی‌داشت. عمر به ابوبکر گفت: به خدا سوگند که نزدشان تنها نمی‌روی، ابوبکر گفت: تو چه گمان می‌کنی که با من چه خواهند کرد، به خدا سوگند که نزدشان می‌روم.
ابوبکر نزد ایشان رفت و علی کلمهٔ شهادت بر زبان راند و به ابوبکر گفت: همانا فضیلت تو و آنچه را خدا به تو داده است می‌شناسیم و بر نیکویی که خداوند به تو ارزانی داشته حسادت نمی‌کنیم ولی تو در امر خلافت بر ما خودرأیی کردی ـ و ما نسبت قرابت با رسول‌الله(صلی‌الله

۱- ابوبکر(رضی‌الله عنه) نمی‌خواست از فرمودهٔ آن حضرت خلاف ورزد و با این عمل، همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به شمول عایشه که دختر ابوبکر بود، از گرفتن حق میراث آن حضرت محروم گشتند.

علیه وسلم) حقی برای خود می‌دیدیم. اشک از چشمان ابوبکر جاری گشت. آنگاه که ابوبکر به سخن آغاز کرد گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که رعایت قرابت رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد من نسبت به قرابت خودم دوست داشتنی‌تر است و اما آن اختلافی که میان من و شما در مورد این اموال پدید آمد، من در آن از نیکویی تقصیر نکرده‌ام، و کاری را که دیده‌ام رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌کرد، آن را ترک نمی‌کنم به جز آنکه آن را انجام بدهم.

علی به ابوبکر گفت: زمان بیعت با تو آخر روز است[1] آنگاه که ابوبکر نماز ظهر را گزارد، بر فراز منبر رفت و کلمهٔ شهادت بر زبان راند و موضوع علی و تخلف وی را از بیعت و عذر او را بدانچه عذر آورده بود، یاد کرد. سپس علی (برخاست) و استغفار کرد. و کلمهٔ شهادت بر زبان آورد و حق ابوبکر را بزرگ شمرد و گفت: همانا آنچه وی کرده است نظر به حسادت وی بر ابوبکر نبوده است و نه هم انکار فضیلتی بود که خدا به وی داده است. ولیکن ما در این امر (خلافت) برای خود حقی می‌دیدیم و او بر ما

۱- در تیسیر القاری در رابطه به مسئلهٔ بیعت علی (رضی‌الله عنه) آمده است: قسطلانی به حوالهٔ فتح‌الباری آورده است، چنانکه ابن حبان و غیر وی از حدیث ابو سعدی خدری تصحیح کرده‌اند. علی (رضی‌الله عنه) در اول امر با ابوبکر (رضی‌الله عنه) بیعت کرده بود و چون به خاطر مسئلهٔ میراث چنانکه تذکار یافت، در زمان حیات فاطمه (رضی‌الله عنها) در مجلس ابوبکر (رضی‌الله عنه) حاضر نمی‌شد مردم گمان کردند که بیعت نکرده است. مُسلم به روایت از زُهری حدیثی آورده که مردی گفت که علی و هیچ یک از بنی هاشم تا زمان وفات فاطمه به ابوبکر بیعت نکرده است. از اینکه این حدیث را زُهری مسند نیاورد ـ این حدیث را، بیهقی در روایت موصول که از ابو سعید خدری آورده تضعیف کرده است، و شارح روایت مذکور (یعنی حدیث بیهقی) گفته است که این بیعت (که در حدیث عایشه آمده) بیعت دوم بوده است تا وهم و پندار مردم که به سبب حضور نیافتن علی در مجلس ابوبکر (بر سر مسئلهٔ میراث) پدید آمده بود، برطرف شود.

خودرأیی کرد[۱] و ما در خود (ناراحتی) دیدیم. مسلمانان از این سخنان علی خشنود شدند و به علی گفتند: دری بجا کردی. و مسلمانان با این عمل علی که به کار نیک (بیعت با ابوبکر) برگشت، با وی نزدیکی کردند.

۴۲۴۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا حَرَمِيٌّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَارَةُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ قُلْنَا : الآنَ نَشْبَعُ مِنَ التَّمْرِ .

۴۲۴۲ ـ از عُماره، از عِکرمه روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که خیبر فتح شد گفتیم: حالا ما از خرما سیر می‌شویم؛ (زیرا خیبر باغهای خرما زیاد داشت).

۴۲۴۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ : حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ حَبِيبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : مَا شَبِعْنَا حَتَّى فَتَحْنَا خَيْبَرَ .

۴۲۴۳ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: ما سیر نشدیم تا آنکه خیبر را فتح کردیم (قبل بر آن در تنگی معیشت بودیم.)

۳۹- باب : اسْتِعْمَالِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى أَهْلِ خَيْبَرَ

باب ـ ۳۹ گماردن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را بر مردم خیبر

۴۲۴۴، ۴۲۴۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالْمَجِيدِ بْنِ سُهَيْلٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً عَلَى خَيْبَرَ ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا » . فَقَالَ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ ، بِالثَّلاثَةِ ، فَقَالَ : « لا تَفْعَلْ ، بِعِ الْجَمْعَ بِالدَّرَاهِمِ ، ثُمَّ ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا » . [راجع : ۲۲۰۱، ۲۲۰۲ . أخرجه مسلم: ۱۵۹۳ مطولاً] .

۴۲۴۴، ۴۲۴۵ ـ از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوسعید خُدری و ابو هریره(رضی‌الله عنهما) گفته‌اند: رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مردی را (برای ادارهٔ) خیبر گمارد، وی خرمای جَنِیب (خرمای خوب) آورد. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «همگی خرمای خیبر این چنین است.» وی گفت: نی، به خدا، یا رسول‌الله، ما یک صاع از این خرما را به دو یا سه صاع (از جنس نامرغوب) عوض می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «این کار را مکن، خرمای

۱- کلمهٔ ـ اَستَبَدْتَ ـ در عبارت ـ وَلکِنَّکَ استَبدَدْتَ عَلینا بالامر ـ خودرأیی ـ ترجمه شد. مترجم انگلیسی بخاری آن را ـ مشورت خواهی ترجمه کرده است.

جمع (نامرغوب) را به پول بفروش و سپس خرمای جَنِیب (مرغوب) را به پول خریداری کن.

٤٢٤٦، ٤٢٤٧ - وَقَالَ عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّد، عَنْ عَبْدِالمَجِيد، عَنْ سَعِيد: أَنَّ أَبَا سَعِيد وَأَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَاهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ أَخَا بَنِي عَدِيٍّ مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى خَيْبَرَ، فَأَمَّرَهُ عَلَيْهَا.

وَعَنْ عَبْدِالمَجِيد، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي سَعِيد: مِثْلَهُ.

٤٢٤٦، ٤٢٤٧ - از سعید روایت است که ابوسعید و ابو هریره به او گفته‌اند: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برادر بنی عدِی را که از انصار است به خیبر فرستاد و او را امیر گردانید. عبدالمجید، از ابو صالح السَّمّان، از ابوهریره و ابو سعید، مثل حدیث مذکور را روایت کرده است.

٤٠ - باب: مُعَامَلَةِ النَّبِيِّ ﷺ أَهْلَ خَيْبَرَ

باب ـ ۴۰ معاملهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) با مردم خیبر

٤٢٤٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: أَعْطَى النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ: أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا. [راجع: ٢٢٨٥. أخرجه مسلم: ١٥٥١].

٤٢٤٨ ـ از جُوَیرَیه، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد که بر آن کار و کشاورزی کنند و نیمهٔ حاصلی که از آن بدست می‌آید به ایشان تعلق گیرد.

٤١ - باب: الشَّاةِ الَّتِي سُمَّتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ بِخَيْبَرَ

باب ـ ۴۱ گوسفندی که در خیبر برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به زهر آلوده داده شد.

رَوَاهُ عُرْوَةُ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

آن را عُروه، از عایشه از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرد.

٤٢٤٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ أُهْدِيَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ. [راجع: ٣١٦٩].

٤٢٤٩ ـ از لَیث، از سعید روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که خیبر فتح گردید برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گوسفندی (بریان) هدیه داده شد که زهرآلود بود.

٤٢ - باب: غَزْوَة زَيْد بْنِ حَارِثَةَ

٤٢٥٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ دِينَار، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: أَمَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةَ عَلَى قَوْمٍ فَطَعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ: «إِنْ تَطْعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ طَعَنْتُمْ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَايْمُ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ خَلِيقًا لِلإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ». [راجع: ٣٧٣٠. أخرجه مسلم: ٢٤٢٦].

باب ـ ۴۲ غزوهٔ زید بن حارثه

۴۲۵۰ ـ از عبدالله بن دِینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، اُسامه (پسر زید بن حارثه) را بر قومی امیر گردانید و کسانی امارت وی را مورد طعن قرار دادند.[1]

آن حضرت فرمود: «اگر در امارت او عیب می‌گیرید، به تحقیق که در امارت پدر او قبل از وی عیب گرفته‌اید، و به خدا سوگند که وی (زید) سزاوار امیری بود و او یکی از دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من بود و او (اُسامه) پس از او یکی از دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من می‌باشد.»

٤٣- باب: عُمْرَة الْقَضَاء

ذَكَرَهُ أَنَسٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

٤٢٥١- حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ مُوسَى، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال: لَمَّا اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدَعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ، حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ، كَتَبُوا: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، قَالُوا: لا نُقِرُّ لَكَ بِهَذَا، لَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ شَيْئًا، وَلَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ. فَقَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ». ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: «امْحُ رَسُولَ اللَّهِ». قَالَ عَلِيٌّ: لا وَاللَّهِ لا أَمْحُوكَ أَبَدًا. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ، وَلَيْسَ يُحْسِنُ يَكْتُبُ، فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ،

باب ـ ۴۳ عُمرهٔ قضاء[2]

حدیث این عُمره را، انَس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ذکر کرده است:

۴۲۵۱ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: زمانی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در ذی قعدهٔ (سال ششم هجرت) قصد عُمره کرد و اهل مکه از ورود وی به مکه جلوگیری کردند تا آنکه با ایشان صلح کرد که (سال بعد) به عُمره بیایند و سه

۱– چون اُسامه نسبت به سائر بزرگان از مهاجر و انصار که در آن لشکر بودند خوردسال‌تر بود و این امر با عادت عرب جاهلیت موافق نبود، کسانی انتقاد کردند که خوردسالی را بر بزرگان امیر گردانیده است.

۲– این را بدان سبب عُمره قضاگویند که عوض عُمرهٔ حُدیبیه که سال قبل از آن، مشرکان مانع ورود آن حضرت و یاران وی به مکه گردیدند، انجام شده است.

لا يُدْخِلُ مَكَّةَ السِّلاحَ إلا السَّيْفَ فِي القِرابِ ، وَأنْ لا يَخْرُجَ مِنْ أهْلِهَا بِأحَدٍ إنْ أرَادَ أنْ يَتْبَعَهُ ، وَأنْ لا يَمْنَعَ مِنْ أصْحَابِهِ أحَدًا إنْ أرَادَ أنْ يُقِيمَ بِهَا ، فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الأجَلُ أتَوْا عَلِيًّا ، فَقَالُوا : قُلْ لِصَاحِبِكَ : اخْرُجْ عَنَّا ، فَقَدْ مَضَى الأجَلُ . فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَتَبِعَتْهُ ابْنَةُ حَمْزَةَ ، تُنَادِي : يَا عَمِّ يَا عَمِّ ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيٌّ فَأخَذَ بِيَدِهَا ، وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام : دُونَكِ ابْنَةَ عَمِّكِ حَمَلَتْهَا ، فَاخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ ، قَالَ عَلِيٌّ : أنَا أخَذْتُهَا ، وَهِيَ بِنْتُ عَمِّي ، وَقَالَ جَعْفَرٌ : ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي . وَقَالَ زَيْدٌ : ابْنَةُ أخِي . فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِخَالَتِهَا ، وَقَالَ : « الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الأمِّ » . وَقَالَ لِعَلِيٍّ : « أنْتَ مِنِّي وَأنَا مِنْكَ » . وَقَالَ لِجَعْفَرٍ : « أشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي » . وَقَالَ لِزَيْدٍ : « أنْتَ أخُونَا وَمَوْلانَا » . وَقَالَ عَلِيٌّ : ألا تَتَزَوَّجُ بِنْتَ حَمْزَةَ ؟ قَالَ : « إنَّهَا ابْنَةُ أخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ » .

[راجع : ۱۷۸۱ ، انظر في فضائل الصحابة ، باب ۹ و ۱۰ . اخرجه مسلم : ۱۷۸۳ مختصراً] .

روز در مکه اقامت کنند. چون صلح‌نامه را نوشتند، چنین نوشتند: این است آنچه محمد رسول‌الله بر آن صلح کرده است.

مشرکین مکه گفتند: ما بر این امر موافق نیستیم. اگر می‌دانستیم که تو رسول‌الله می‌باشی ما از هیچ چیز تو را مانع نمی‌شدیم ولی تو محمد بن عبدالله هستی. آن حضرت فرمود: «من رسول‌الله هستم و محمد بن عبدالله هستم.» سپس آن حضرت به علی بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) فرمود: «لفظ» رسول‌الله، را محو کن.» علی گفت: نی، به خدا، هرگز آن را محو نمی‌کنم. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نامه را گرفت و او خوب نمی‌نوشت و نوشت (یا نوشته شد)[1] این است آنچه محمد بن عبدالله بر آن صلح کرده است که (هنگامی که به مکه می‌آید) سلاح را به مکه نیاورد مگر آنکه در نیام باشد و اینکه کسی را (از مردم مکه) با خود بیرون نبرد هرچند آن کس خواسته باشد که او را همراهی کند، و کسی از یاران خود را که بخواهد در مکه بماند، مانع نشود. آنگاه که آن حضرت (در سال بعد) به مکه درآمدو مدت معین (سه روزه) سپری شد، مشرکان مکه نزد علی آمدند و گفتند: به یار خود بگوی که از نزد ما بیرون رود، همانا مدت معین سپری شده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمد و دختر حَمْزه در پی آن حضرت فریاد کنان روانه شد و بانگ می‌زد: ای عمو، ای عمو، علی از دست وی گرفت و به فاطمه علیها السلام

۱- در مورد نوشتن آن حضرت یک تأویل آن است که اُمّی کسی است که خوب نوشته نتواند. با اینکه به طرق خارق عادت نوشته باشد یا آن حضرت لفظ رسول‌الله را محو کرد و به علی گفت که بنویسد و عُمرهٔ قضاء در سال هفتم هجرت بوده است.

گفت: دختر عموی خود را بگیر. او وی را (با خود) بر مرکب سوار کرد.

علی و زید بن حارثه و جعفر دربارهٔ وی مناقشه و اختلاف کردند. علی گفت: من او را آوردم، او دخترعموی من است. جعفر گفت: وی دختر عموی من است و خاله‌اش زن من می‌باشد، و زید گفت: وی دختر برادر من است.[1]

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، حکم کرد که (دختر حمزه) به خاله‌اش داده شود و فرمود: «خاله منزلت مادر را دارد.» و آن حضرت به علی گفت: «تو از منی و من از تو هستم» و به جعفر گفت: «تو در صورت و سیرت با من شباهت داری» و به زید گفت: «تو برادر ما و غلام آزاد شدهٔ ما هستی.» علی به آن حضرت گفت: آیا با دختر حمزه ازدواج نمی‌کنی؟ آن حضرت فرمود: «وی دختر برادر رضاعی من است.»

۴۲۵۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا سُرَيْجٌ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ (ح).

قال : وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قال : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ مُعْتَمِرًا ، فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ ، فَنَحَرَ هَدْيَهُ وَحَلَقَ رَأْسَهُ بِالْحُدَيْبِيَةِ ، وَقَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يَعْتَمِرَ الْعَامَ الْمُقْبِلَ ، وَلَا يَحْمِلَ سِلَاحًا عَلَيْهِمْ إِلَّا سُيُوفًا ، وَلَا يُقِيمَ بِهَا إِلَّا مَا أَحَبُّوا ، فَاعْتَمَرَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَالَحَهُمْ ، فَلَمَّا أَنْ أَقَامَ بِهَا ثَلَاثًا ، أَمَرُوهُ أَنْ يَخْرُجَ فَخَرَجَ .

۴۲۵۲ - از فُلَیح بن سُلیمان، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به قصد عُمره (از مدینه) برآمد و کافران قریش میان او و میان کعبه حایل شدند. آن حضرت هَدی (قربانی) خود را ذبح کرد و سر خویش را در حُدیبیه تراشید (از حالت احرام برآمد) و با ایشان (کافران مکه) به توافق رسید که سال آینده عُمره ادا کند و سلاح بر ایشان برندارد مگر در نیام آن. و در مکه اقامت نکند مگر مدتی را که ایشان می‌خواهند. آن حضرت در سال بعد آن عُمره کرد و در مکه همان گونه

۱- آن حضرت میان زید بن حارثه و حمزه رابطهٔ برادری برقرار کرده بود. (تیسیر القاری)

که با ایشان صلح کرده بود، درآمد و چون در مکه سه روز اقامت گزید، به آن حضرت گفتند که بیرون رود و آن حضرت از مکه (به قصد مدینه) بیرون آمد.

٤٢٥٣ - حَدَّثَني عُثْمَانُ بْنُ أَبي شَيْبَةَ : حَدَّثَنا جَريرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجاهدٍ قال : دَخَلْتُ أَنا وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْمَسْجِدَ ، فَإِذا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما جالِسٌ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، ثُمَّ قال : كَمِ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ ، قال : أَرْبَعًا إِحْداهُنَّ في رَجَبٍ . [راجع : ١٧٧٥ . أخرجه مسلم: ١٢٥٥ مع الحديث الآتي] .

٤٢٥٣ ـ از مُجاهد روایت است که گفت: من و عُروه بن زبیر به مسجد (نبوی) درآمدیم، ناگاه دیدیم که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) نزدیک الحجرهٔ عایشه نشسته است. عُروه (از ابن عمر) پرسید که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) چند عُمره کرده است. گفت: چهار عُمره، که یکی از آن در ماه رجب بوده است.

٤٢٥٤ - ثُمَّ سَمِعْنَا اسْتِنانَ عَائِشَةَ ، قال : عُرْوَةُ : يا أُمَّ الْمُؤْمِنينَ ، أَلا تَسْمَعينَ ما يَقُولُ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرٍ ، فَقالَتْ : مَا اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ عُمْرَةً إِلا وَهُوَ شاهِدُهُ ، وَمَا اعْتَمَرَ في رَجَبٍ قَطُّ . [راجع: ١٧٧٦ . أخرجه مسلم : ١٢٥٥ مع الحديث السابق] .

٤٢٥٤ ـ سپس آواز مسواک کردن عایشه را شنیدیم. عُروه گفت: ای اُم المؤمنین، آیا نمی‌شنوی که ابوعبدالرحمن (ابن عمر) چه می‌گوید؟ وی می‌گوید که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) چهار عُمره کرده است. عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) عُمره‌ای نکرده است مگر آن‌که ابن عمر در آن حاضر بوده است و آن حضرت هرگز در ماه رجب عُمره نکرده است.

٤٢٥٥ - حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنا سُفْيانُ ، عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ أَبي خالدٍ : سَمِعَ ابْنَ أَبي أَوْفَى يَقُولُ : لَمَّا اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَتَرْناهُ مِنْ غِلْمانِ الْمُشْرِكينَ وَمِنْهُمْ ، أَنْ يُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ١٦٠٠] .

٤٢٥٥ ـ از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که ابن ابی اَوْفی گفت: زمانی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) عُمره کرد. ما آن حضرت را از (شر) جوانان مشرکان و خود ایشان حفاظت می‌کردیم تا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را آسیب نرسانند.

٤٢٥٦ - حَدَّثَنا سُلَيْمانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ سَعيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحابُهُ ، فَقالَ الْمُشْرِكُونَ : إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَفْدٌ وَهَنَهُمْ حُمَّى

٤٢٥٦ ـ از اَیوب، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی در سال بعد از صلح حُدیبیه به مکه (برای عُمره) آمدند.

يَثْرِبَ، وَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ الثَّلاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعْهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلا الإِبْقَاءُ عَلَيْهِمْ.

وَزَادَ ابْنُ سَلَمَةَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَامِهِ الَّذِي اسْتَأْمَنَ، قَالَ: «ارْمُلُوا». لِيَرَى الْمُشْرِكُونَ قُوَّتَهُمْ، وَالْمُشْرِكُونَ مِنْ قِبَلِ قُعَيْقِعَانَ. [راجع: ١٦٠٢. أخرجه مسلم: ١٢٦٦]

مشرکان گفتند: بر شما گروهی می‌آیند که که تب یثرب (مدینه) ایشان را سست و ضعیف کرده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به یاران خویش فرمود که در سه دور اول طواف، رَمْل (رفتار پهلوانانه) کنند و میان هر دو رکن (الحجرالاسود و رکن یمانی کعبه) به گونهٔ عادی حرکت کنند و آنچه آن حضرت را از امر رَمْل تمام دورهای طواف بر آنها بازداشت، به جز مسئلهٔ ترحم بر ایشان چیزی دیگر نبود. ابن سَلَمه، از ایّوب، از سعید بن جُبَیر به روایت از ابن عباس افزوده است. آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در همان سال که از (مشرکان) طلب امن کرد، فرمود: «رَمْل کنید.» تا نیرومندی ایشان را به مشرکان بنماید و مشرکان در (کوه بچهٔ) قُعَیْقِعان بودند.

٤٢٥٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّمَا سَعَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَيْتِ، وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، لِيُرِيَ الْمُشْرِكِينَ قُوَّتَهُ. [راجع: ١٦٠٢. أخرجه مسلم: ١٢٦٦].

٤٢٥٧ ـ از عطاء روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) میان صفا و مَروه سعی کرد (به تندی رفت) تا به مشرکان نیرومندی خویش را بنماید.

٤٢٥٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرِفَ. [راجع: ١٨٣٧. أخرجه مسلم: ١٤١٠ مختصراً].

٤٢٥٨ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) با میمونه ازدواج کرد در حالی که آن حضرت در حال اِحرام بود و زمانی با وی زفاف کرد که از احرام برآمده بود و میمونه (سالها بعد) در موضع سَرِف (محلی که ازدواج کرده بود) مُرد.

٤٢٥٩ - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ: وَزَادَ ابْنُ إِسْحَاقَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ وَأَبَانُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ عَطَاءٍ وَمُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ. [راجع: ١٨٣٧. أخرجه مسلم: ١٤١٠ باختلاف].

٤٢٥٩ ـ ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: ابن اسحاق افزود: از ابن ابی نجیح و اَبان بن صالح، از عطاء و مُجاهد روایت است که ابن عباس

گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در عُمرهٔ قضاء با میمونه ازدواج کرد.

٤٤- باب : غَزْوَةِ مُؤْتَةَ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ

باب ـ ۴۴ غزوهٔ مؤته در سرزمین شام

٤٢٦٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِي هِلَالٍ قَالَ : وَأَخْبَرَنِي نَافِعٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ وَقَفَ عَلَى جَعْفَرٍ يَوْمَئِذٍ ، وَهُوَ قَتِيلٌ ، فَعَدَدْتُ بِهِ خَمْسِينَ ، بَيْنَ طَعْنَةٍ وَضَرْبَةٍ ، لَيْسَ مِنْهَا شَيْءٌ فِي دُبُرِهِ . يَعْنِي فِي ظَهْرِهِ . [راجع : ٤٢٦١ م].

٤٢٦٠ ـ از ابوهِلال، از نافع روایت است که ابن عمر به او خبر داده است که: در آن روز که جعفر (در جنگ مؤته) کشته شد، وی در کنار (جسد) جعفر ایستاد. (وی می‌گوید) من پنجاه زخم نیزه و شمشیر را در بدن جعفر شمردم و یکی از آن زخمها در پس پشت وی نبود (رویاروی جنگیده بود.)

٤٢٦١ - أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَمَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ مُؤْتَةَ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرٌ ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ فَعَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ » . قَالَ عَبْدُاللَّهِ : كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ ، فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلَى ، وَوَجَدْنَا مَا فِي جَسَدِهِ بِضْعًا وَتِسْعِينَ ، مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمْيَةٍ . [راجع : ٤٢٦٠].

٤٢٦١ ـ از عبدالله بن سعید، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ مؤته زید بن حارثه را امیر (لشکر) گردانید. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر زید کشته شود، جعفر (امیر باشد) و اگر جعفر کشته شود عبدالله بن رواحه امیر باشد.»

عبدالله (ابن عمر) گفت: من در آن غزوه حاضر بودم. جعفر بن ابی طالب را جستیم. او را در میان کشتگان یافتیم در حالی که در بدن وی نود واندی زخم شمشیر و نیزه بود.

٤٢٦٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ وَاقِدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ خَبَرُهُمْ ، فَقَالَ : « أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ ، فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ ابْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ » . وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ : « حَتَّى أَخَذَ الرَّايَةَ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » . [راجع : ١٢٤٦].

٤٢٦٢ ـ از اَیّوب، از حُمَید بن هلال روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خبر مرگ زَیْد و جَعْفَر و ابن رَواحه را قبل از آنکه خبرشان برسد، به مردم رساند و گفت: «زید بیرق لشکر را گرفت و کشته شد، سپس جعفر آن را گرفت و کشته شد، سپس ابن رَواحه آن را گرفت و کشته

شد.» در آن حالت از چشمان آن حضرت اشک جاری شد و سپس فرمود: «تا آنکه شمشیری از شمشیرهای خدا بیرق را گرفت، تا آنکه خداوند فتح را به ایشان ارزانی داشت.»

٤٢٦٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قال : سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ قال : أَخْبَرَتْنِي عَمْرَةُ قَالَتْ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : لَمَّا جَاءَ قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ ، وَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ ﷺ ، جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْرَفُ فِيهِ الْحُزْنُ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : وَأَنَا أَطَّلِعُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ ، تَعْنِي مِنْ شَقِّ الْبَابِ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ ، فَقَالَ : أَيْ رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرٍ ، قَالَت : وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُنَّ ، قال : فَذَهَبَ الرَّجُلُ ثُمَّ أَتَى ، فَقَالَ : قَدْ نَهَيْتُهُنَّ ، وَذَكَرَ أَنَّهُ لَمْ يُطِعْنَهُ ، قَالَ : فَأَمَرَ أَيْضًا ، فَذَهَبَ ثُمَّ أَتَى فَقَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبْنَنَا ، فَزَعَمَتْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «فَاحْثُ فِي أَفْوَاهِهِنَّ مِنَ التُّرَابِ» . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ : أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ ، فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ تَفْعَلُ ، وَمَا تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْعَنَاءِ . [راجع : ١٢٩٩ . أخرجه مسلم : ٩٣٥] .

٤٢٦٣ ـ از یحیی بن سعید، از عُمره روایت است که گفت: از عایشه(رضی‌الله عنها) شنیدم که می‌گفت: آنگاه که خبر کشته شدن ابن حارثه، و جَعْفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه رضی‌الله عنهم رسید، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشست در حالی که اندوه در سیمایش پدیدار بود.

عایشه می‌گوید: و من از صائر دروازه یعنی شکاف دروازه می‌دیدم، مردی آمد و گفت: ای رسول‌الله، همانا زنان جعفر اند. و از گریستن ایشان یاد کرد. آن حضرت او را فرمود که ایشان را از گریستن منع کند. عایشه گفت: آن مرد رفت و سپس آمد و گفت: ایشان را منع کردم، و از آن یاد کرد که آنها را منع کرده ولی از وی اطاعت نکرده‌اند. راوی گفت: آن مرد را بار دیگر نیز فرمود، وی رفت و سپس آمد و گفت: به خدا سوگند که بر من چیره شدند و عایشه گفت که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بر دهان ایشان خاک بیفکن.» عایشه گفت: به آن مرد گفتم: خداوند بینی تو را به خاک بمالد، به خدا سوگند که تو کنندهٔ این کار نیستی و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را از رنج نرهانیدی.

٤٢٦٤ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ عَامِرٍ قال : كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا حَيَّا ابْنَ جَعْفَرٍ قال : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ ذِي

٤٢٦٤ ـ از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که عامر گفت: هرگاه که ابن عُمر بر پسر جعفر سلام می‌داد، می‌گفت: سلام بر تو ای پسرِ

الْجَنَاحَيْنِ . [راجع : ٣٧٠٩] .

صاحب دو بال.[1]

٤٢٦٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ يَقُولُ : لَقَدِ انْقَطَعَتْ فِي يَدِي يَوْمَ مُؤْتَةَ تِسْعَةُ أَسْيَافٍ ، فَمَا بَقِيَ فِي يَدِي إِلَّا صَفِيحَةٌ يَمَانِيَةٌ . [انظر : ٤٢٦٦].

٤٢٦٥ ـ از سُفیان، از اسماعیل روایت است که قَیس بن ابی حازم گفت: از خالد بن ولید شنیدم که می‌گفت: در روز جنگ مؤته، نُه قبضه شمشیر در دست من شکست و به جز شمشیری یمنی در دستم باقی نماند.

٤٢٦٦ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ : سَمِعْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ يَقُولُ لَقَدْ دُقَّ فِي يَدِي يَوْمَ مُؤْتَةَ تِسْعَةُ أَسْيَافٍ ، وَصَبَرَتْ فِي يَدِي صَفِيحَةٌ لِي يَمَانِيَةٌ . [راجع : ٤٢٦٥] .

٤٢٦٦ ـ از یحْیی، از اسماعیل روایت است که قَیس گفت: از خالد بن ولید شنیدم که می‌گفت: در روز جنگ مُؤته، نُه شمشیردر دست من شکست و (فقط) شمشیر یمانی من در دستم ثابت ماند.

٤٢٦٧ - حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أُغْمِيَ عَلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ رَوَاحَةَ ، فَجَعَلَتْ أُخْتُهُ عَمْرَةُ تَبْكِي ، وَا جَبَلاهُ ، وَا كَذَا وَا كَذَا ، تُعَدِّدُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ حِينَ أَفَاقَ : مَا قُلْتِ شَيْئًا إِلَّا قِيلَ لِي : آنْتَ كَذَلِكَ . [انظر : ٤٢٦٨] .

٤٢٦٧ ـ از محمد بن فُضَیل، از حُصَین از عامِر روایت است که نُعمان بن بشیر(رضی‌الله عنهما) گفت: عبدالله بن رواحه دچار بیهوشی شد، خواهرش عَمْرَه می‌گریست و می‌گفت وای کوه من، وای چنین، وای چنان، و صفات وی را برمی‌شمرد. هنگامی که به هوش آمد گفت: آنچه تو (به من) گفتی، جز آن نبود که از (نظر اهانت) به من گفته می‌شد: آیا تو (واقعاً) چنین هستی (که خواهرت تو را صفت می‌کند.)

٤٢٦٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْثَرٌ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ : أُغْمِيَ عَلَى عَبْدِ اللهِ ابْنِ رَوَاحَةَ : بِهَذَا ، فَلَمَّا مَاتَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ . [راجع : ٤٢٦٧]

٤٢٦٨ ـ از شَعْبی روایت است که نُعمان بن بشیر گفت: عبدالله بن رواحه بیهوش شد، همین که (در حدیث فوق یاد شد) و زمانی که مُرد، خواهرش بر وی گریه نکرد.

٤٥ - باب : بَعْثُ النَّبِيِّ ﷺ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ

إِلَى الْحُرُقَاتِ مِنْ جُهَيْنَةَ .

باب ـ ۴۵ فرستادن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اُسامه بن زید را

به سوی حُرُقات، شاخهٔ از قبیلهٔ جُهَیْنه.

۱- چون جعفر(رضی‌الله عنه) به شهادت رسید، کافران هر دو دستش را بریدند، حق جل شانه او را دو دست داد که در باغهای بهشت پرواز می‌کند. (تیسیر القاری)

٤٢٦٩ - حَدَّثَني عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنا حُصَيْنٌ : أَخْبَرَنا أَبُو ظَبْيانَ قالَ : سَمِعْتُ أُسامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما يَقُولُ : بَعَثَنا رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ ، فَصَبَّحْنا الْقَوْمَ فَهَزَمْناهُمْ ، وَلَحِقْتُ أَنا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصارِ رَجُلاً مِنْهُمْ ، فَلَمَّا غَشِيناهُ قالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَكَفَّ الأَنْصارِيُّ عنه ، فَطَعَنْتُهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ ، فَلَمَّا قَدِمْنا بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقالَ : «يا أُسامَةُ ، أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ ما قالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» . قُلْتُ : كانَ مُتَعَوِّذاً ، فَما زالَ يُكَرِّرُها ، حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذٰلِكَ الْيَوْمِ. [انظر : ٦٨٧٢ ل . أخرجه مسلم : ٩٦] .

٤٢٦٩ ـ از حُصَین، از ابوظَبیان روایت است که گفت: از أُسامه بن زید(رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را به سوی حُرَقَه فرستاد. بامدادان بر آن قوم تاختیم و آنها را شکست دادیم. من و مردی از انصار مردی از ایشان را دنبال کردیم و چون او را دریافتیم گفت: لا اله الا الله. مرد انصاری از وی دست برداشت، ولی من او را به نیزه زدم تا او را به قتل رساندم و چون به مدینه رسیدیم، خبر آن به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید و گفت: «ای أُسامه، آیا مردی را پس از آنکه ـ لااله الاالله ـ به زبان آورد، کشتی؟» گفتم: وی (برای نجات خود) پناه می‌جست، آن حضرت پیوسته (سخنش را) تکرار می‌کرد، تا آنکه آرزو کردم کاش قبل از ان روز اسلام نمی‌آوردم (تا مرتکب گناهی نمی‌شدم.)

٤٢٧٠ - حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنا حاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قالَ : سَمِعْتُ سَلَمَةَ بْنَ الأَكْوَعِ يَقُولُ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَواتٍ ، وَخَرَجْتُ فِيما يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَواتٍ ، مَرَّةً عَلَيْنا أَبُو بَكْرٍ ، وَمَرَّةً عَلَيْنا أُسامَةُ . [٤٢٧١ ل، ٤٢٧٢ ع، ٤٢٧٣ ع، أخرجه مسلم: ١٨١٥]

٤٢٧٠ ـ از حاتِم، از یزید ابن ابی عُبید روایت است که گفت: از سَلَمه بن اکوع شنیدم که می‌گفت: من با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در هفت غزوه شرکت کردم و در نُه لشکری که اعزام شده بود، شرکت کردم. باری بر ما ابوبکر (صدیق) امیر بود و باری أُسامه.

٤٢٧١ - وَقالَ عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِياثٍ : حَدَّثَنا أَبِي ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قالَ : سَمِعْتُ سَلَمَةَ يَقُولُ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَواتٍ ، وَخَرَجْتُ فِيما يَبْعَثُ مِنَ الْبَعْثِ تِسْعَ غَزَواتٍ ، عَلَيْنا مَرَّةً أَبُو بَكْرٍ وَمَرَّةً أُسامَةُ . [راجع : ٤٢٧٠ . أخرجه مسلم : ١٨١٥] .

٤٢٧١ ـ از یزید بن ابی عُبید روایت است که گفت: از سَلَمه شنیدم که می‌گفت: به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در هفت غزوه پیکار کردم و در نُه لشکر از لشکرهای اعزامی شرکت نمودم. باری بر ما ابوبکر امیر بود و باری أُسامه.

٤٢٧٢ - حَدَّثَنا أَبُو عاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنا

٤٢٧٢ ـ از یزید بن ابی عُبید روایت است که:

يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْد ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قال : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، وَغَزَوْتُ مَعَ ابْنِ حَارِثَةَ ، اسْتَعْمَلَهُ عَلَيْنَا . [راجع: ٤٢٧٠. أخرجه مسلم: ١٨١٥، بذكر أبي بكر]

سلمة بن اکوع گفت به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در هفت غزوه جهاد کردم و همراه ابن حارثه جهاد کردم و آن حضرت او را بر ما امیر گردانیده بود.

٤٢٧٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ مَسْعَدَةَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْد ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قال : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، فَذَكَرَ : خَيْبَرَ، وَالْحُدَيْبِيَةَ ، وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ، وَيَوْمَ الْقَرَدِ ، قال يَزِيدُ : وَنَسِيتُ بَقِيَّتَهُمْ . [راجع : ٤٢٧٠ . أخرجه مسلم : ١٨١٥ ، باختلاف وزيادة] .

٤٢٧٣ ـ از یزید بن ابی عُبید روایت است که سلمه بن اکوع گفت: به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در هفت غزوه جهاد کردم. وی این غزوات را یاد کرد: خیبر، و حُدیبیه و روز حُنین و روز اَلقرد. سپس یزید گفت: و بقیهٔ غزوات را فراموش کرده‌ام.

٤٦- باب : غَزْوَةِ الْفَتْحِ

باب ـ ۴۶ غزوهٔ فتح[1]

وَمَا بَعَثَ حَاطِبُ بْنُ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ يُخْبِرُهُمْ بِغَزْوِ النَّبِيِّ ﷺ .

و آنچه حاطب بن ابی بَلْتَعه به مردم مکه فرستاده بود و آنها را از قصد غزوهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آگاه کرده بود.

٤٢٧٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قال : أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّد : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَاللّهِ بْنَ أَبِي رَافِعٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ عَلِيّاً ﷺ يَقُولُ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ : فَقَالَ: «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً مَعَهَا ، كِتَابٌ فَخُذُوا مِنْهَا» . قال : فَانْطَلَقْنَا تَعَادَى بِنَا خَيْلُنَا حَتَّى أَتَيْنَا الرَّوْضَةَ ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ ، قُلْنَا لَهَا : أَخْرِجِي الْكِتَابَ، قَالَتْ : مَا مَعِي كِتَابٌ ، فَقُلْنَا : لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ، أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ ، قال : فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا، فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللّهِ ﷺ فَإِذَا فِيهِ : مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ، إِلَى نَاسٍ بِمَكَّةَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللّهِ ﷺ . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ : «يَا حَاطِبُ ، مَا هَذَا» . قال : يَا رَسُولَ اللّه ، لا تَعْجَلْ عَلَيَّ ، إِنِّي كُنْتُ امْرَءاً مُلْصَقاً فِي قُرَيْشٍ ، يَقُولُ: كُنْتُ حَلِيفاً ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ

٤٢٧٤ ـ از عَمرو بن دینار، از حَسَن بن محُمد (بن حنفیه) از عُبیدالله بن ابی رافع روایت است که می‌گفت: از علی رضی‌الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) من و زُبیر و مِقداد را فرستاد و گفت: «بروید تا آن‌که به روضهٔ خاخ برسید، در آنجا زنی هودج نشین است که نامه‌ای با خود دارد، آن را از وی بستانید.»

ما به راه افتادیم در حالی که اسپها را به سرعت می‌تاختیم، تا بدان روضه رسیدیم و در آنجا زن هودج نشین را دیدیم. به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: نامه‌ای با من نیست.

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در رمضان سال هشتم هجرت از مدینه به قصد مکه برآمد و فتح مکه بزرگترین فتحی است که خداوند برای مسلمانان ارزانی داشت.

أَنْفُسَهَا ، وَكَانَ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، مَنْ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ ، فَأَحْبَبْتُ إِذْ فَاتَنِي ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ ، أَنْ أَتَّخِذَ عِنْدَهُمْ يَدًا يَحْمُونَ قَرَابَتِي ، وَلَمْ أَفْعَلْهُ ارْتِدَادًا عَنْ دِينِي ، وَلَا رِضًا بِالْكُفْرِ بَعْدَ الإِسْلَامِ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكُمْ» . فَقَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ . قَالَ : «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى مَنْ شَهِدَ بَدْرًا فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ السُّورَةَ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ -إِلَى قَوْلِهِ- فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ . [راجع: ۳۰۰۷. أخرجه مسلم: ۲٤۹٤].

گفتیم: نامه را بیرون می‌آوری یا جامه‌های تو را بیرون آوریم. وی نامه را از میان گیسوان بافته‌اش بیرون آورد. سپس نامه را به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم و در آن نامه آمده بود: از جانب حاطِب بن ابی بَلْتَعه به مردم مکه از مشرکان، که از بعضی کارهای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان خبر می‌داد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای حاطِب، این چیست؟» گفت: یا رسول‌الله، بر من شتاب مکن، همانا من مردی مجاور در میان قریش بودم ـ یعنی می‌گوید ـ من با ایشان هم‌پیمان نبودم و از قوم و قبیلهٔ ایشان نیز نبودم و کسانی از مهاجران که با تو هستند از خود خویشانی در مکه دارند که اهل و عیال ایشان را نگه می‌دارند، من که در میان ایشان رابطهٔ نسب نداشتم دوست داشتم که بر ایشان منتی بگذارم تا خویشاوندان مرا حمایت کنند و این کار را از روی دین برگشتگی نکرده‌ام و نه هم از نظر راضی بودن به کفر پس از اسلام بوده است. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا وی به شما راست گفته است.» عُمر گفت: یا رسول‌الله، بگذار مرا که گردن این منافق را بزنم. آن حضرت فرمود: «همانا وی در جنگ بَدر حاضر شده است و تو چه می‌دانی و خداوند بر حال کسانی که در بدر حاضر شده‌اند، آگاه بوده که گفته است: هرچه می‌خواهید بکنید، همانا شما را بخشیدم.»

سپس خداوند سورهٔ (ممتحنه را) فرود آورد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید. (به طوری) که با آنها اظهار دوستی کنید، و حال

آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند و پیامبر و شما را از مکه بیرون می‌کنند که چرا به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید. شما (پنهانی) با آنان رابطهٔ دوستی برقرار مکنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم، و هرکس از شما چنین کند. قطعاً از راه درست منحرف گردیده است. (الممتحنه: ۱)

٤٧- باب : غَزْوَةِ الْفَتْحِ فِي رَمَضَانَ

باب ـ ۴۷ غزوهٔ فتح در رمضان

٤٢٧٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا غَزْوَةَ الْفَتْحِ فِي رَمَضَانَ .

قَالَ : وَسَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ مِثْلَ ذَلِكَ .

وَعَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : صَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكَدِيدَ - الْمَاءَ الَّذِي بَيْنَ قُدَيْدٍ وَعُسْفَانَ - أَفْطَرَ ، فَلَمْ يَزَلْ مُفْطِرًا حَتَّى انْسَلَخَ الشَّهْرُ . [راجع :١٩٤٤ . أخرجه مسلم: ١١١٣].

٤٢٧٥ ـ از ابن شهاب، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه روایت است که ابن عباس او را خبر داده است که در ماه رمضان در غزوهٔ فتح جهاد کرده است. ابن شهاب زُهری گفته است: از سعید بن مُسیَّب شنیدم که مثل این حدیث را می‌گفت.

و ابن شهاب می‌گوید که عُبیدالله بن عبدالله او را خبر داده است که ابن عباس(رضی الله عنه) گفته است: «رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) روزه گرفت تا آنکه به موضع کدید رسید ـ آبی که میان قُدَید و عُسفان است ـ در آنجا روزه را شکستاند و پیوسته روزه را خورد تا آنکه ماه رمضان به پایان رسید.

٤٢٧٦ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشَرَةُ آلَافٍ ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنِصْفٍ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ ، فَسَارَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ

٤٢٧٦ ـ از زُهری، از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس(رضی الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در ماه رمضان از مدینه (به قصد مکه) برآمد در حالی که ده هزار نفر همراه داشت و این غزوه پس از هشت سال و نیم از هجرت آن حضرت به مدینه رخ

مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ ، يَصُومُ وَيَصُومُونَ ، حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقُدَيْدٍ ، أَفْطَرَ وَأَفْطَرُوا .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : وَإِنَّمَا يُؤْخَذُ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْآخِرُ فَالْآخِرُ . [راجع : ١٩٤٤ . أخرجه مسلم : ١١١٣] .

داد. آن حضرت و کسانی از مسلمانان که با وی بودند به سوی مکه راهی شدند. آن حضرت روزه می‌گرفت و دیگران روزه می‌گرفتند تا آنکه به موضع کدید رسیدند و آن آبگاهی است میان عُسفان و قُدَیْد. آن حضرت روزه را شکستاند و دیگران روزه را شکستاندند. زُهری گفته است: و همانا از امر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، عمل آخر آن گرفته می‌شود و عمل قبلی‌ترک می‌شود.

٤٢٧٧ - حَدَّثَنِي عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْأَعْلَى : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ إِلَى حُنَيْنٍ ، وَالنَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فَصَائِمٌ وَمُفْطِرٌ ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ ، دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحَتِهِ ، أَوْ : عَلَى رَاحِلَتِهِ ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ ، فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوَّامِ : أَفْطِرُوا . [راجع : ١٩٤٤ . أخرجه مسلم : ١١١٣] .

٤٢٧٧ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در ماه رمضان به سوی حنین برآمد و مردم مختلف بودند؛ گروهی روزه می‌گرفتند و گروهی روزه می‌خوردند. چون آن حضرت بر شتر خود قرار گرفت، ظرفی از شیر یا از آب طلبید و آن را بر کف دست خود یا بر شتر خود گذاشت و سپس به سوی مردم نگریست. آنگاه روزه‌خواران به روزه‌داران گفتند: روزه را بخورید.

٤٢٧٨ - وَقَالَ عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ .

وَقَالَ حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ١٩٤٤ . أخرجه مسلم : ١١١٣ ، مطولاً] .

٤٢٢٨ ـ عبدالرزاق از مَعْمَر، از ایّوب از عِکرَمه، از ابن عباس(رضی‌الله عنه) روایت کرده است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح (مکه) برآمد و حَمّاد بن زید از اَیّوب، از عِکرمه، از ابن عباس، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

٤٢٧٩ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : سَافَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ

٤٢٧٩ ـ از مُجاهد، از طاوُس روایت است که ابن عباس گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در رمضان سفر کرد و روزه گرفت تا آنکه به

عُسْفَانَ ، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ ، فَشَرِبَ نَهَارًا لِيُرِيَهُ النَّاسَ ، فَأَفْطَرَ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ .

قال : وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ : صَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي السَّفَرِ وَأَفْطَرَ ، فَمَنْ شَاءَ صَامَ وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ . [راجع: ١٩٤٤ . أخرجه مسلم : ١١١٣] .

عُسفان رسید، سپس ظرفی آب خواست و در روزه آن را نوشید تا به مردم بنماید و روزه را افطار نمود تا آنکه به مکه رسید. راوی گفت: و ابن عباس می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در سفر روزه گرفت و روزه خورد. پس کسی که خواست (در سفر) روزه گرفت و کسی که خواست، روزه را افطار نمود.

٤٨- باب : أَيْنَ رَكَزَ النَّبِيُّ ﷺ الرَّايَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ

باب ـ ٤٨ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح (مکه) بیرق را در کجا نصب کرد؟

٤٢٨٠- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ قُرَيْشًا ، خَرَجَ أَبُو سُفْيَانَ ابْنُ حَرْبٍ ، وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ ، وَبُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ ، يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى أَتَوْا مَرَّ الظَّهْرَانِ ، فَإِذَا هُمْ بِنِيرَانٍ كَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ : مَا هَذِهِ ، لَكَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ ؟ فَقَالَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ : نِيرَانُ بَنِي عَمْرٍو ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ : عَمْرٌو أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ ، فَرَآهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَدْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ أَبُو سُفْيَانَ ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ : «احْبِسْ أَبَا سُفْيَانَ عِنْدَ حَطْمِ الْجَبَلِ ، حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ» . فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ ، فَجَعَلَتِ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، تَمُرُّ كَتِيبَةً كَتِيبَةً عَلَى أَبِي سُفْيَانَ ، فَمَرَّتْ كَتِيبَةٌ ، قَالَ : يَا عَبَّاسُ مَنْ هَذِهِ ؟ قَالَ : هَذِهِ غِفَارُ ، قَالَ : مَا لِي وَلِغِفَارَ ، ثُمَّ مَرَّتْ جُهَيْنَةُ ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُذَيْمٍ ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ ، وَمَرَّتْ سُلَيْمُ ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ ، حَتَّى أَقْبَلَتْ كَتِيبَةٌ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا ، قَالَ : مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ : هَؤُلَاءِ الْأَنْصَارُ ، عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ مَعَهُ الرَّايَةُ ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : يَا أَبَا سُفْيَانَ ، الْيَوْمَ يَوْمُ

٤٢٨٠ ـ آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح (به سوی مکه) راهی شد، خبر آن به (مشرکان) قریش رسید. ابوسفیان ابن حَرْب، و حکیم بن حِزام، و بُدیل بن وَرْقاء برآمدند تا در مورد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) معلومات بگیرند. آنان به پیش رفتند تا آنکه به مَرَّ الظَّهران رسیدند. در آنجا آتشهای افروخته را مشاهده کردند مانند آتش‌افروزیهایی که در عرفات باشد. ابوسفیان گفت: این چیست؟ گویی که آتش افروزیهای عرفات باشد؟ بَدیل بن وَرقاء گفت: آتش افروزیهای قبیلهٔ بنی عَمْرو است. ابوسفیان گفت: قبیلهٔ بنی عمرو از این کمتر است. کسانی از پاسبانان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایشان را دیدند و گرفتند و نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آوردند. ابوسفیان اسلام آورد. چون آن حضرت راهی شد، به عباس گفت: «ابوسُفیان را در نزدیک حَطْم الجَیل[1] نگه دارید تا (لشکرهای)

١- در بسیاری نسخ بخاری عوض حَطم الجیل، حطم الخیل آمده است.

الْمَلْحَمَة، الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْكَعْبَةُ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبَّذَا يَوْمُ الذِّمَارِ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتِيبَةٌ، وَهِيَ أَقَلُّ الْكَتَائِبِ، فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، وَرَايَةُ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَبِي سُفْيَانَ قَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ مَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ». قَالَ: كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدٌ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعَظِّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ». قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرْكَزَ رَايَتُهُ بِالْحَجُونِ.

قَالَ عُرْوَةُ: وَأَخْبَرَنِي نَافِعُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ يَقُولُ لِلزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، هَا هُنَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ؟

قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ كُدًا، فَقُتِلَ مِنْ خَيْلِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ ﷺ يَوْمَئِذٍ رَجُلَانِ: حُبَيْشُ ابْنُ الْأَشْعَرِ، وَكُرْزُ بْنُ جَابِرٍ الْفِهْرِيُّ.

مسلمانان را ببینند.» عباس او را نگه داشت. قبیله‌ها همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، گروه گروه، بر ابوسفیان می‌گذشتند. لشکری گذشت. ابوسفیان گفت: ای عباس، اینها کیستند؟ گفت: (بنو) غفارند. ابوسفیان گفت: ما با بنی غِفار (دشمنی) چیزی نداریم.[۱] سپس لشکر جُهَیْنه گذشت. ابوسفیان مانند آن گفت و لشکر سُلیم گذشت و ابوسفیان مانند آن گفت. تا آنکه لشکری گذشت که ابوسفیان مانند آن را ندیده بود. گفت: اینها کیستند؟ گفت: اینها انصار هستند. سر لشکرشان سعد بن عُباده بود که بیرق را با خود داشت. سعد بن عباده گفت: ای ابوسُفیان، امروز روز کشتار است، امروز کعبه (که خون ریزی در آن حرام بود) حلال می‌شود.

ابوسفیان گفت: ای عباس، خوشا روز ذِمار.[۲] سپس لشکری آمد که کوچکترین لشکرها بود. در آن لشکر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی بودند و بیرق پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نزد زُبیر بن عوّام بود. آنگاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر ابوسُفیان گذشت، ابوسفیان به آن حضرت گفت: آیا نمی‌دانی که سعد بن عباده چه گفت؟ آن حضرت فرمود: «چه گفته است؟» ابوسفیان گفت: چنین و چنان گفته است. آن حضرت فرمود: «سعد دروغ گفته است. ولی امروز خداوند کعبه را بزرگ می‌دارد و روزی است که کعبه پوشیده

۱- ظاهراً از قول ابوسفیان برمی‌آید که این قبایل که در این غزوه شرکت کرده‌اند، مسلمان نشده‌اند. (تیسیر القاری، ج ۴، ص ۱۳۹)

۲- کلمهٔ (ذمار) در تیسیر القاری، جنگ و هلاکت ترجمه شده و در ترجمهٔ انگلیسی بخاری هم نابودی ترجمه شده، (در فرهنگ امجدی به معنی، آنچه از آن حمایت کنند، آمده است.)

می‌شود.»

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که بیرق او را در حَجوُن نصب کنند. عُروه گفت: نافع بن جُبَیر بن مُطْعِم مرا خبر داده و گفت: از عبّاس شنیدم که به زُبیر بن عوّام می‌گفت: ای ابا عبدالله، آیا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به تو امر کرده است که بیرق را در اینجا نصب کنی؟

زُبیر گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در این روز خالد بن ولید را امر کرد که از بخش بالای مکه از موضع کَداء، وارد مکه شود و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از موضع کداء وارد مکه شد و در آن روز از سواره نظام خالد بن ولید دو نفر کشته شد یعنی: حُبَیش ابن اَشْعَر و کُرْز بن جابر فِهْری.

٤٢٨١ ـ حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَتِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرَجِّعُ، وَقَالَ: لَوْلَا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَّعْتُ كَمَا رَجَّعَ. [انظر: ٤٨٣٥، ٥٠٣٤، ٥٠٤٧، ٧٥٤٠. أخرجه مسلم: ٧٩٤]

٤٢٨١ ـ از شُعبه، از مُعاویه بن قُرّه روایت است که گفت: از عبدالله بن مغفل شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را در روز فتح مکه دیدم که بر شتر خود سوار بود و سورهٔ الفَتح را با لحن می‌خواند. معاویه گفت: اگر مردم پیرامون من جمع نمی‌شدند با همان لحن می‌خواندم که او (عبدالله بن مغفل) می‌خواند.

٤٢٨٢ ـ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سَعْدَانُ ابْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ: أَنَّهُ قَالَ زَمَنَ الْفَتْحِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ غَدًا؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «وَهَلْ تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مِنْ مَنْزِلٍ؟». [راجع: ١٥٨٨. أخرجه مسلم: ١٣٥١]

٤٢٨٢ ـ از زُهری، از علی بن حُسین، از عَمرو بن عثمان روایت است که اُسامه بن زید به هنگام فتح مکه گفت: یا رسول‌الله، فردا کجا فرود می‌آیی؟ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا عَقیل، به ما منزلی باقی گذاشته است؟»[1]

۱- عقیل و طالب، و جعفر و علی(رضی‌الله عنه) پسران ابوطالب بودند. پس از فوت ابوطالب متروکهٔ او را عقیل و طالب گرفتند و به جعفر و علی(رضی‌الله عنه) چیزی ندادند؛ زیرا آنها مسلمان شده بودند. پس از آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه هجرت کرد، عقیل همهٔ دارایی میراثی

٤٢٨٣ - ثُمَّ قال: «لا يَرِثُ المُؤمِنُ الكافِرَ، ولا يَرِثُ الكافِرُ المُؤمِنَ».

قيلَ للزُّهريِّ: ومَن وَرِثَ أبا طالبٍ؟ قال: وَرِثَهُ عَقيلٌ وطالبٌ.

قال مَعْمَرٌ، عن الزُّهريِّ: أينَ تَنزِلُ غداً؟ في حَجَّتِه.

ولَم يَقُلْ يونُسُ: حَجَّتِه، ولا زَمَنَ الفَتحِ. [انظر: ٦٧٦٤. أخرجه مسلم: ١٦١٤، بلفظ المسلم].

٤٢٨٤ - حدَّثَنا أبو اليَمانِ: حدَّثَنا شُعَيبٌ: حدَّثَنا أبو الزِّنادِ، عن عبدِالرَّحمنِ، عن أبي هُرَيرةَ ﷺ قال: قال رَسولُ اللهِ ﷺ: «مَنزِلُنا - إن شاءَ اللهُ، إذا فَتَحَ اللهُ - الخَيفُ، حَيثُ تَقاسَموا على الكُفرِ». [راجع: ١٥٨٩. أخرجه مسلم: ١٣١٤].

٤٢٨٥ - حدَّثَنا موسى بنُ إسماعيلَ: حدَّثَنا إبراهيمُ بنُ سَعدٍ، أخبَرَنا ابنُ شِهابٍ، عن أبي سَلَمةَ، عن أبي هُرَيرةَ ﷺ قال: قال رَسولُ اللهِ ﷺ حينَ أرادَ حُنَيناً: «مَنزِلُنا غداً إن شاءَ اللهُ، بخَيفِ بَني كِنانةَ، حَيثُ تَقاسَموا على الكُفرِ». [راجع: ١٥٨٩. أخرجه مسلم: ١٣١٤، ولم يذكر حنيناً].

٤٢٨٦ - حدَّثَنا يَحيى بنُ قَزَعةَ: حدَّثَنا مالكٌ، عن ابنِ شِهابٍ، عن أنَسِ بنِ مالكٍ ﷺ: أنَّ النَّبيَّ ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ يَومَ الفَتحِ وعلى رأسِه المِغفَرُ، فلَمّا نَزَعَه جاءَ رَجُلٌ فقالَ: ابنُ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بأستارِ الكَعبةِ، فقالَ: «اقتُلْه».

قال مالكٌ: ولَم يَكُنِ النَّبيُّ ﷺ فيما نُرى - واللهُ أعلَمُ - يَومَئذٍ مُحرِماً. [راجع: ١٨٤٦. أخرجه مسلم: ١٣٥٧]

٤٢٨٣ ـ سپس آن حضرت فرمود: «مسلمان از کافر میراث نمی‌بَرد و کافر از مسلمان میراث نمی‌برد.» به زُهری گفته شد: از ابوطالب، کی میراث گرفت؟ گفت: عقیل و طالب از وی میراث گرفت.

مَعْمر به روایت از زُهری گفته است: (سؤال اُسامه از آن حضرت) فردا کجا فرود می‌آیی در حج آن حضرت بوده است (حجة الوداع) و یونُس (که از زُهری روایت کرده) لفظ: حجّته (حج او را) و نه هم: زَمَن الفَتح (به هنگام فتح) را نگفته است.

٤٢٨٤ ـ از ابوالزّناد، از عبدالرحمن روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرودگاه ما ـ ان شاء الله اگر خدا فتح ارزانی دارد. خِیف می‌باشد، جایی که (مشرکان) بر کفر سوگند یاد کردند.»[1]

٤٢٨٥ ـ از ابن شهاب (زُهری) از ابوسَلَمه روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (پس از فتح مکه) آنگاه که قصد (غزوهٔ حُنین) کرد، فرمود: «محل فرود ما ـ فردا ان شاءالله، خِیْف بنی کنانه است. جایی که (مشرکین) بر کفر قسم یاد کردند.

٤٢٨٦ ـ از مالک از ابن شهاب روایت است که اَنَس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح وارد مکه شد و بر سر وی خُود (کلاه آهنی) بود، و چون کلاه

را فروخت و چیزی باقی نگذاشت.

۱ـ خِیف، همان موضعی است که مشرکان در آنجا گرد آمده بودند و بر علیه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) عهد و پیمان کردند و سوگند یاد نمودند.

خود را از سر برداشت، مردی آمد و گفت: ابن خَطَل خود را به پرده‌های کعبه آویخته است. آن حضرت فرمود: «او را بکشید.»[1] مالک گفته است: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در آنچه به ما نموده شد و گمان می‌کنیم خداوند بهتر می‌داند در این روز (که به مکه در آمده بود) محرم نبوده است.

٤٢٨٧ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُّونَ وَثَلاثُ مِائَةِ نُصُبٍ ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ : ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ . ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ . [راجع : ٢٤٧٨ . أخرجه مسلم: ١٧٨١] .

٤٢٨٧ ـ از مجاهد، از ابومَعْمَر روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح، به مکه در آمد در حالی که پیرامون خانه (کعبه) سیصد و شصت بُت بود. آن حضرت با چوبی که در دست داشت بتان را می‌زد و می‌گفت: «حق آمد و باطل رفت.» «حق آمد و باطل آغاز نمی‌شود و واپس نمی‌آید.»

٤٢٨٨ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ ، أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ وَفِيهِ الآلِهَةُ ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ ، فَأُخْرِجَ صُورَةُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا مِنَ الأَزْلامِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ، لَقَدْ عَلِمُوا : مَا اسْتَقْسَمَا بِهَا قَطُّ » . ثُمَّ دَخَلَ الْبَيْتَ ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِي الْبَيْتِ ، وَخَرَجَ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ .

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ .

وَقَالَ وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٣٩٨] .

٤٢٨٨ ـ از اَیّوب، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به مکه آمد، نخواست که به کعبه درآید که در آن بُتان قرار داشتند. از این رو، دستور داد و بتان بیرون آورده شدند و صورت ابراهیم و اسماعیل که در دستهای ایشان تیر فال انداختن بود، بیرون آورده شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند ایشان را لعنت کند، که می‌دانستند که هرگز آنها با تیرها قسمت نکرده‌اند.» سپس آن حضرت به خانهٔ (کعبه) درآمد و در چهار اطراف خانه تکبیر (الله اکبر) گفت و بیرون آمد و در آنجا نماز نگزارد. متابعت کرده است (پدر

۱- ابن خطل اول اسلام آورد و بعد از دین برگشت و کسی را به ناحق کشت و دو کنیز سراینده داشت که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را هجو می‌کردند. (أسماء الرجال)

٤٩- باب: دُخُولِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ

٤٢٨٩ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ، مُرْدِفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، وَمَعَهُ بِلاَلٌ، وَمَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَةِ، حَتَّى أَنَاخَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَبِلاَلٌ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ، فَمَكَثَ فِيهِ نَهَارًا طَوِيلاً، ثُمَّ خَرَجَ فَاسْتَبَقَ النَّاسُ، فَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَ، فَوَجَدَ بِلاَلاً وَرَاءَ الْبَابِ قَائِمًا، فَسَأَلَهُ: أَيْنَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَأَشَارَ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ. قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَنَسِيتُ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى مِنْ سَجْدَةٍ؟. [راجع: ٣٩٧. أخرجه مسلم: ١٣٢٩].

٤٢٩٠ - حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ خَارِجَةَ: حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ مَيْسَرَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَائِشَةَ

عبدالصمد راوی را) مَعْمر از اَیّوب. و وُهَیْب گفته است: ایوب از عِکرمه، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

باب ـ ۴۹ ورود پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جانب بالای مکه

٤٢٨٩ ـ از یونُس، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت:[۱] رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح در حالی که اُسامه بن زید را بر پشت خود بر شتر سوار کرده بود و بلال و عثمان بن طلحه از پرده داران کعبه او را همراهی می‌کردند از جانب بالای مکه وارد (مکه) شد تا آنکه شتر را در مسجدالحرام خواباند. سپس عثمان را فرمود که کلید خانه (کعبه) را بیاورد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به کعبه درآمد در حالی که اُسامة بن زید و بلال و عثمان بن طلحه با وی بودند. آن حضرت زمانی دراز در آنجا ماند و سپس برآمد. آنگاه مردم (برای ورود به کعبه) بر یکدیگر پیشی گرفتند. عبدالله بن عمر نخستین کسی بود که وارد (کعبه) شد. و بلال را دید که در پشت دروازه ایستاده است و از وی سؤال کرد: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در کدام جای (کعبه) نماز گزارد؟ وی به جایی اشارت کرد که آن حضرت در آن نماز گزارده بود. عبدالله (بن عمر) گفت: فراموش کردم که از وی بپرسم که چند رکعت نماز گزارد؟

٤٢٩٠ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است

۱- در حدیث ۴۲۸۶، سطر دوم پس از «عَنهُما» کلمهٔ «أَنَّ» از چاپ بازمانده است.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ النبي ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ كَدَاءَ الَّتِي بِأَعْلَى مَكَّةَ .

تَابَعَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَوُهَيْبٌ فِي كَدَاءَ . [راجع : ١٥٧٧ . أخرجه مسلم : ١٢٥٨] .

که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح از موضع کَداء، که در بالای مکه واقع است وارد مکه شد. متابعت کرده است (حفص راوی را) ابواُسامه و وُهَیب در لفظ ـ کَداء ـ

٤٢٩١ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءَ . [راجع : ١٥٧٧ . أخرجه مسلم : ١٢٥٨] .

۴۲۹۱ ـ از ابو اُسامه از هِشام از پدرش روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح از بالای مکه از موضع کَدأ وارد (مکه) شد.

٥٠- باب : مَنْزِلِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْفَتْحِ

باب ـ ۵۰ محل فرود آمدن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح (مکه)

٤٢٩٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى : مَا أَخْبَرَنَا أَحَدٌ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى غَيْرَ أُمِّ هَانِئٍ ، فَإِنَّهَا ذَكَرَتْ : أَنَّهُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ اغْتَسَلَ فِي بَيْتِهَا ، ثُمَّ صَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ ، قَالَتْ : لَمْ أَرَهُ صَلَّى صَلَاةً أَخَفَّ مِنْهَا ، غَيْرَ أَنَّهُ يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ . [راجع: ١١٠٣. أخرجه مسلم: ٣٣٦، صلاة المسافرين، ٨٠] .

۴۲۹۲ ـ از شُعبه، از عَمرو، از ابولیلی روایت است که گفت: ما را هیچ یکی خبر نداده است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیده باشد که نماز ضحی (چاشت) را می‌گزارد به‌جز اُم هانی. وی گفته است، آن حضرت در روز فتح مکه در خانهٔ وی غسل کرد و سپس هشت رکعت نماز گزارد. وی می‌گوید: من ندیده‌ام که آن حضرت نمازی سبکتر از آن گزاده باشد، به جز آن که رکوع و سجود آن را تمام می‌کرد.

٥١- باب:

باب ـ ۵۱

٤٢٩٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ : « سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي » . [راجع : ٧٩٤ . أخرجه مسلم : ٤٨٤] .

۴۲۹۳ ـ از ابوضُحی، از مسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در رکوع و سجود خود می‌گفت: «سُبحانکَ اللّهُم ربَّنا و بِحَمدِکَ، اللّهُمَّ

٤٢٩٤ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : كَانَ عُمَرُ يُدْخِلُنِي مَعَ أَشْيَاخِ بَدْرٍ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لِمَ تُدْخِلُ هَذَا الْفَتَى مَعَنَا وَلَنَا أَبْنَاءٌ مِثْلُهُ ؟ فَقَالَ : إِنَّهُ مِمَّنْ قَدْ عَلِمْتُمْ ، قَالَ فَدَعَاهُمْ : ذَاتَ يَوْمٍ وَدَعَانِي مَعَهُمْ ، قَالَ : وَمَا رُئِيتُهُ دَعَانِي يَوْمَئِذٍ إِلا لِيُرِيَهُمْ مِنِّي ، فَقَالَ : مَا تَقُولُونَ فِي : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ . وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ . حَتَّى خَتَمَ السُّورَةَ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : أُمِرْنَا أَنْ نَحْمَدَ اللَّهَ وَنَسْتَغْفِرَهُ إِذَا نُصِرْنَا وَفُتِحَ عَلَيْنَا ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لا نَدْرِي ، أَوْ لَمْ يَقُلْ بَعْضُهُمْ شَيْئًا ، فَقَالَ لِي : يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، أَكَذَاكَ تَقُولُ ؟ قُلْتُ : لا ، قَالَ : فَمَا تَقُولُ؟ قُلْتُ : هُوَ أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ اللَّهُ لَهُ : ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ . فَتْحُ مَكَّةَ ، فَذَاكَ عَلامَةُ أَجَلِكَ : ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ . قَالَ عُمَرُ : مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلا مَا تَعْلَمُ . [راجع: ٣٦٢٧] .

اَغْفِرلی»[1]

۴۲۹۴ ـ از ابوبشر، از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: عُمر در زمان خلافت خود مرا با بزرگان جنگ بَدر (در مجلس خود) می‌پذیرفت. بعضی از ایشان می‌گفتند: چرا این جوان را می‌گذاری که با ما (در مجلس تو) در آید در حالی که ما پسرانی چون او داریم؟ عمر گفت: شما می‌دانید که وی چه کسی است؟ ابن عباس گفت: عمر، روزی آن بزرگان را فراخواند و مرا همراهشان فراخواند. فکر می‌کنم که در آن روز مرا به خاطری فراخواند که ایشان را (فضیلتی) از من بنماید. و گفت: در مورد این (سوره) چه می‌گویید: «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند.» (النّصر: ۱ ـ ۲) تا آنکه سوره را تا آخر خواند.

بعضی از ایشان گفتند: به ما امر شده است که خدا را بستاییم و از او آمرزش بخواهیم، آنگاه که یاری داده شویم و پیروزی به ما داده شود و بعضی از ایشان گفتند: ما نمی‌دانیم و بعضی چیزی نگفتند.

عمر به من گفت: ای ابن عباس، تو هم، همچنین می‌گویی؟ گفتم: نِی، گفت: تو چه می‌گویی؟ گفتم: این (اشارت است) به وفات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) که خداوند او را آگاه گردانید، «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد» این نشانهٔ فتح مکه است و این نشانهٔ فرا رسیدن مرگ تو است. «پس به ستایش

۱- به پاکی یاد می‌کنم تو را بارالها پروردگار ما و تو را می‌ستایم، بارالها، مرا بیامرز.

پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه‌پذیر است.» عمر (به ابن عباس) گفت: من در مورد این سوره چیزی نمی‌دانم به جز آنچه تو می‌دانی.

٤٢٩٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ شُرَحْبِيلَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْعَدَوِيِّ : أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرِو ابْنِ سَعِيدٍ ، وَهُوَ يَبْعَثُ الْبُعُوثَ إِلَى مَكَّةَ ، ائْذَنْ لِي أَيُّهَا الأَمِيرُ ، أُحَدِّثْكَ قَوْلاً قَامَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغَدَ يَوْمَ الْفَتْحِ ، سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي ، وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ : إِنَّهُ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ ، وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ ، لا يَحِلُّ لامْرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا ، وَلا يَعْضِدَ بِهَا شَجَرًا ، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا ، فَقُولُوا لَهُ : إِنَّ اللَّهَ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ، وَقَدْ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالأَمْسِ ، وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» . فَقِيلَ لأَبِي شُرَيْحٍ : مَاذَا قَالَ لَكَ عَمْرٌو ؟ قَالَ : قَالَ : أَنَا أَعْلَمُ بِذَلِكَ مِنْكَ يَا أَبَا شُرَيْحٍ ، إِنَّ الْحَرَمَ لا يُعِيذُ عَاصِيًا ، وَلا فَارًّا بِدَمٍ ، وَلا فَارًّا بِخَرْبَةٍ .

قال أبو عَبْد اللَّه : الْخَرْبَةُ : الْبَلِيَّةُ . [راجع : ١٠٤ . أخرجه مسلم : ١٣٥٤] .

٤٢٩٥ ـ از لَیث روایت است که مَقْبُری گفت: ابو شُرَیحْ العَدَوی به عَمرو ابن سعید که (در زمان یزید بن معاویه) لشکرها را (برای جنگ عبدالله بن زبیر) به مکه می‌فرستاد، گفت: مرا اجازه ده‌ای امیر که تو را سخنی بگویم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فردای فتح مکه بدان (به خطبه) ایستاد، سخنی که آن را گوشهای من شنیده و قلب من دریافته و چشمان من هنگامی که آن را بر زبان می‌راند، دیده است.

آن حضرت، خداوند را حمد گفت و ستود و سپس گفت: «به تحقیق که مکه را خداوند حرام گردانیده و مردم آن را حرام نگردانیده‌اند، بر مردی که به خدا و روز آخرت ایمان می‌آورد، حلال نیست که در آن خونی بریزد و درخت آن را قطع کند، پس اگر کسی جنگ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را در مکه (موجب) اجازهٔ (جنگ) بخواند، به او بگویید: به تحقیق که خداوند به پیامبر خود اجازه داده بود و به شما اجازه نداده است و برای من مدتی از روز اجازه داده بود و به تحقیق که حرمت آن امروز بازگشته است مانند حرمتی که دیروز داشت. پس باید هرکس که حاضر است (این حدیث را) به کسی که غایب است برساند.

به ابو شُرَیح گفته شد: عَمرو به تو چه گفت؟

گفت: عَمرو گفت: ای ابا شُرَیح، من این را از تو بهتر می‌دانم، همانا حرم (مکه) گناهکار را پناه نمی‌دهد و نه فراری‌ای را که خون ریخته است و نه فراری ویرانگر را. (الخربة)

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: لفظ (الخَربه) به معنی ـ بَلیّه ـ است (اندوه و سختی و مصیبت)

٤٢٩٦ - حدثنا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ بن أبي حَبِيب، عَنْ عَطاء بن أبي رَبَاح، عَنْ جَابِرِ بن عَبْدِ الله رضيَ اللهُ عنهما: أنه سَمِعَ رَسُولَ الله ﷺ يَقُولُ، عامَ الفتحِ وهو بمكةَ: «إنَّ اللهَ وَرَسُولَه حَرَّمَ الخَمْرَ».

[راجع: ٢٢٣٦، أخرجه مسلم: ١٥٨١ مطولاً]

٤٢٩٦ ـ از عطاء بن ابی رباح روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: وی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است که در سال فتح که در مکه بود، می‌گفت: «همانا خدا و رسول او فروش شراب را منع کرده است.»

٥٢- باب: مَقَامِ النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ زَمَنَ الْفَتْحِ

باب ـ ۵۲ جای اقامت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در مکه به هنگام فتح

٤٢٩٧ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ.

وحَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي إسْحَاقَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: أَقَمْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَشْرًا نَقْصُرُ الصَّلاةَ. [راجع: ١٠٨١، أخرجه مسلم: ٦٩٣].

٤٢٩٧ ـ از سُفیان، از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ده روز (در مکه) اقامت گزیدیم در حالی که نماز را کوتاه می‌کردیم. (چهار رکعتی را دو رکعت می‌خواندیم.)

٤٢٩٨ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَكَّةَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ.

[راجع: ١٠٨٠].

٤٢٩٨ ـ از عبدالله از عاصِم از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نوزده روز در مکه اقامت گزید در حالی که نماز (چهار رکعتی) را دو رکعت می‌گزارد.[1]

٤٢٩٩ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: أَقَمْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ تِسْعَ عَشْرَةَ نَقْصُرُ الصَّلاةَ. وَقَالَ ابْنُ

٤٢٩٩ ـ از ابوشهاب، از عاصِم، از عِکرمه روایت

۱- در روایت اَنس در حدیث ۴۲۹۷ ـ اقامت آن حضرت در مکه ده روز گفته شده و در حدیث بعدی، ابن عباس آن را نوزده روز گفته است. گفته‌اند که اقامت آن حضرت در سال فتح مکه در آنجا ده روز بوده و مراد از نوزده روز در حجة الوداع نبوده است.

عَبَّاسٍ : وَنَحْنُ نَقْصُرُ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ تِسْعَ عَشْرَةَ ، فَإِذَا زِدْنَا أَتْمَمْنَا . [راجع : ١٠٨٠].

است که ابن عباس گفت: با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سفری نوزده روز اقامت کردیم و نماز را کوتاه می‌کردیم. ابن عباس گفته است: و ما تا مدت نوزده روز (سفر) نماز را کوتاه می‌کردیم و اگر (سفر خود را) زیاد می‌کردیم (نماز را) کامل می‌گزاردیم.

٥٣ - باب : مَنْ شَهِدَ الفَتْحَ

باب ـ ۵۳ کسی که در فتح (مکه) حاضر شد.[1]

٤٣٠٠ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ ثَعْلَبَةَ بْنِ صُعَيْرٍ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ مَسَحَ وَجْهَهُ عَامَ الفَتْحِ . [انظر : ٦٣٥٦].

۴۳۰۰ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: عبدالله بن ثَعْلبه بن صُعیر مرا خبر داده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح مکه بر روی وی دست کشیده است.

٤٣٠١ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سُنَيْنٍ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ : أَخْبَرَنَا ، وَنَحْنُ مَعَ ابْنِ المُسَيَّبِ ، قَالَ : وَزَعَمَ أَبُو جَمِيلَةَ أَنَّهُ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَخَرَجَ مَعَهُ عَامَ الفَتْحِ .

۴۰۳۱ ـ از زُهری روایت است که سُنین ابو جُمیله ما را خبر داده در حالی که ما با ابن مُسیّب بودیم که: ابو جمیله گفته است که همانا وی (صحبت) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دریافته و در سال فتح (مکه) با آن حضرت برآمده است.

٤٣٠٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلِمَةَ :

قَالَ : قَالَ لِي أَبُو قِلَابَةَ : أَلَا تَلْقَاهُ فَتَسْأَلَهُ ؟ قَالَ فَلَقِيتُهُ فَسَأَلْتُهُ .

فَقَالَ : كُنَّا بِمَاءٍ مَمَرَّ النَّاسِ ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانُ فَنَسْأَلُهُمْ : مَا لِلنَّاسِ ، مَا لِلنَّاسِ ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ ؟ فَيَقُولُونَ : يَزْعُمُ أَنَّ اللهَ أَرْسَلَهُ ، أَوْحَى إِلَيْهِ . أَوْ : أَوْحَى اللهُ بِكَذَا ، فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الكَلَامَ ، وَكَأَنَّمَا يُقَرُّ فِي صَدْرِي ، وَكَانَتِ العَرَبُ تَلَوَّمُ بِإِسْلَامِهِمُ الفَتْحَ ، فَيَقُولُونَ : اتْرُكُوهُ وَقَوْمَهُ ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ أَهْلِ الفَتْحِ ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ

۴۳۰۲ ـ از ایّوب، از ابو قِلابه از عَمرو بن سَلَمه روایت است.

ایّوب گفت: ابو قلابه به من گفت: آیا عمرو بن سلمه را ملاقات نمی‌کنی و از وی نمی‌پرسی؟ ایّوب گفت: او را ملاقات کردم و از وی پرسیدم. گفت: ما در نزدیک آبی در گذرگاه مردم بودیم و کاروانها از کنار ما می‌گذشتند، ما از آنان می‌پرسیدیم: این مردم برای چیست، این مردم برای چیست؟ آن مرد کیست؟ می‌گفتند: آن مرد می‌گوید که خداوند

۱- باب ۵۳ من شهدالفتح. کسی که در فتح حاضر شد. این عنوان در بسا از نسخ بخاری نیامده است.

بإِسْلَامِهِمْ ، وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلَامِهِمْ ، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ : جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَقّاً ، فَقَالَ : « صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا ، وَصَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَذِّنْ أَحَدُكُمْ ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْثَرُكُمْ قُرْآناً » . فَنَظَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآناً مِنِّي ، لِمَا كُنْتُ أَتَلَقَّى مِنَ الرُّكْبَانِ ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ، وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ ، كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصَتْ عَنِّي ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ : أَلَا تُغَطُّوا عَنَّا اسْتَ قَارِئِكُمْ ؟ فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصاً ، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرَحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ .

او را (به پیامبری) فرستاده است و به وی وحی کرده است یا خداوند به وی چنین وحی کرده است. من آن سخن (وحی) را حفظ می‌کردم و چنان بود که در سینه‌ام جای می‌گرفت. و عربها (به جز قریش) در اسلام آوردن خویش تا فتح (مکه) درنگ می‌کردند و می‌گفتند: او (آن حضرت) را با قوم او (قریش) به حال خود بگذارید، اگر برایشان پیروزی یافت وی پیامبر راستین است.

چون فتح مکه رخ داد، هر قومی به اسلام آوردن خود شتاب کرد و پدر من (پیش از) قوم من به اسلام شتافت و آنگاه که (از نزد آن حضرت) برگشت گفت: به خدا سوگند از نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که حق است پیش شما آمده‌ام و آن حضرت فرمود: «نماز چنان را در وقت چنان بگزارید و نماز چنان را در وقت چنان بگزارید و آنگاه که وقت نماز فرا رسد، باید یکی از شما اذان بگوید و کسی که قرآن را بیشتر یاد دارد، شما را امامت بدهد.»

آنها نگریستند و کسی نبود که بیشتر از من قرآن یاد داشته باشد؛ زیرا من از کاروانها یاد می‌گرفتم. آنها مرا در جلوی خود (به امامت) پیش کردند و من پسری شش یا هفت ساله بودم و بُرده (جامه)ای پوشیده بودم که چون به سجده می‌رفتم دامنم برچیده می‌شد. زنی از آن قبیله گفت: آیا سرین قاری خود را از نظر ما نمی‌پوشانید؟ مردم پارچهٔ خریدند و از آن برایم پیراهنی بریدند. من به هیچ چیزی آن قدر خوشحال نشده بودم که با آن پیرهن خوشحال شدم.

٤٣٠٣ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدٍ، أَنْ يَقْبِضَ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ، وَقَالَ عُتْبَةُ: إِنَّهُ ابْنِي، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَكَّةَ فِي الْفَتْحِ، أَخَذَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ، فَأَقْبَلَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَقْبَلَ مَعَهُ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ هَذَا ابْنُ أَخِي، عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ. قَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَخِي، هَذَا ابْنُ زَمْعَةَ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ. فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى ابْنِ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ، فَإِذَا أَشْبَهُ النَّاسِ بِعُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ، هُوَ أَخُوكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ». مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «احْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ». لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ.

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ».

وَقَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يَصِيحُ بِذَلِكَ.

[راجع: ٢٠٥٣. أخرجه مسلم: ١٤٥٧ مختصراً].

٤٣٠٣ ـ از مالک از ابن شهاب (زُهری) از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است. و لَیْث گفته است که از یونس از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه گفت: عتبة بن ابی وقّاص به برادر خود سعد سفارش کرده بود که پسر کنیز زَمْعه (را که از نطفهٔ اوست) نزد خود نگه دارد و عُتبه گفته بود که وی پسر من است.

آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به هنگام فتح به مکه آمد، سعد بن ابی وقّاص پسر کنیز زَمعه را گرفت و او را نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آورد. عبد بن زمعه نیز با وی آمد. سعد بن ابی وقّاص گفت: این پسر برادر من است که به من سفارش کرده که وی پسرش می‌باشد. عَبد بن زَمعه گفت: یا رسول‌الله، این برادر من است، او پسر زَمعه است که بر بستر وی زاده شده است.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی پسر کنیز زمعه نگریست و دید که وی از همهٔ مردم به عُتبه بن ابی وقّاص شبیه‌تر است. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای عبد بن زَمعه، او از تو است و او برادر تو است.» زیرا آن پسر بر بستر او (زَمعه) زاده شده بود. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به همسر خود سوده بنت زمعه) گفت: «از آن پسر حجاب بگیر، ای سوده» زیرا در وی شباهت عُتْبه بن ابی وقاص را دید.

ابن شهاب گفت: عایشه گفته است: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پسر از

آن بستر است و زناکار را سنگ.» و ابن شهاب گفت: ابو هریره (فرمودهٔ آن حضرت را) با صدای بلند می‌گفت.

٤٣٠٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ امْرَأَةً سَرَقَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ الْفَتْحِ، فَفَزِعَ قَوْمُهَا إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ يَسْتَشْفِعُونَهُ.

قَالَ عُرْوَةُ: فَلَمَّا كَلَّمَهُ أُسَامَةُ فِيهَا تَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «أَتُكَلِّمُنِي فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». قَالَ أُسَامَةُ: اسْتَغْفِرْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمَّا كَانَ الْعَشِيُّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ خَطِيبًا، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ قَبْلَكُمْ: أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتِلْكَ الْمَرْأَةِ فَقُطِعَتْ يَدُهَا، فَحَسُنَتْ تَوْبَتُهَا بَعْدَ ذَلِكَ وَتَزَوَّجَتْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَتْ تَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ، فَأَرْفَعُ حَاجَتَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٢٦٤٨. أخرجه مسلم: ١٦٨٨].

٤٣٠٤ - از زُهری روایت است که عُروهٔ بن زبیر گفت: در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوهٔ فتح زنی دزدی کرد. قوم آن زن به اُسامه بن زید مراجعه کردند تا (نزد آن حضرت) از آن زن شفاعت نماید. عُروه گفت: چون اُسامه در مورد وی سخن بر زبان آورد، رخسار آن حضرت دگرگون شد و فرمود: «آیا در مورد حُکمی از احکام خدا با من سخن می‌گویی؟» اُسامه گفت: یا رسول‌الله، برایم آمرزش بخواه. چون وقت ظهر (پیشین) فرا رسید رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و خدای را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بَعدُ، همانا مردمان قبل از شما هلاک شدند؛ زیرا اگر شریفی در میانشان دزدی می‌کرد، از وی درمی‌گذشتند و اگر ضعیفی در میانشان دزدی می‌کرد، مجازات را بر وی اجرا می‌کردند، سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد، دست او را قطع می‌کردم.»

سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (به مجازات) آن زن امر کرد و دست وی بریده شد. و پس از آن توبهٔ آن زن نیکو شد و ازدواج کرد. عایشه گفت: پس از آن وی نزد من می‌آمد و من نیاز او را به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) می‌رساندم.

٤٣٠٥، ٤٣٠٦ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي

٤٣٠٥، ٤٣٠٦ - از عاصم، از ابوعُثمان از مُجاشع(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت:

مُجَاشِعٌ قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ بأخي بَعْدَ الفَتْحِ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جِئْتُكَ بأخي لِتُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ ، قَالَ : «ذَهَبَ أَهْلُ الْهِجْرَةِ بِمَا فِيهَا» . فَقُلْتُ : عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُبَايِعُهُ ؟ قَالَ : «أُبَايِعُهُ عَلَى الإِسْلامِ ، وَالإِيمَانِ ، وَالْجِهَادِ» . فَلَقِيتُ مَعْبَدًا بَعْدُ ، وَكَانَ أَكْبَرَهُمَا ، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ : صَدَقَ مُجَاشِعٌ . [راجع : ۲۹۶۲، ۲۹۶۳. أخرجه مسلم: ۱۸۶۳ بلفظ آخر]

من برادر خود (مَعبد) را پس از فتح (مکه) نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بردم و گفت: یا رسول‌الله، برادرم را نزد تو آوردم تا در مورد هجرت (از مکه به مدینه) از وی بیعت بگیری. فرمود: «اهل هجرت (ثوابی) را که در آن است، بردند.»[1] پس گفتم: بر چه چیز از وی بیعت می‌گیری؟ فرمود: «بر اسلام، و ایمان و جهاد از وی بیعت می‌گیرم.»

(ابو عثمان راوی) گفت: سپس من مَعْبد را دیدم و او برادر بزرگتر بود. او را (از این حدیث) پرسیدم. گفت: مُجاشع راست گفته است.

۴۳۰۷ ، ۴۳۰۸ - حدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ : انْطَلَقْتُ بِأَبِي مَعْبَدٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ لِيُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ ، قَالَ : «مَضَتِ الْهِجْرَةُ لأَهْلِهَا ، أُبَايِعُهُ عَلَى الإِسْلامِ وَالْجِهَادِ» . فَلَقِيتُ أَبَا مَعْبَدٍ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : صَدَقَ مُجَاشِعٌ .

وَقَالَ خَالِدٌ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ مُجَاشِعٍ : أَنَّهُ جَاءَ بِأَخِيهِ مُجَالِدٍ .

۴۳۰۷، ۴۳۰۸ - از عاصِم، از ابوعثمان النَّهدی، از مجاشع بن مسعود روایت است که گفت: با برادر خود مَعبد نزد پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) رفتم تا در مورد هجرت از وی بیعت بگیرد. فرمود: «فضیلت هجرت بر اهل هجرت تمام شد، از وی بر اسلام و جهاد بیعت می‌گیرم.» من ابو معبد را ملاقات کردم و از وی سؤال کردم گفت: مُجاشِع راست گفته است.

خالد به روایت از ابو عثمان، از مُجاشع گفته است: وی با برادر خود مُجالِد (ابومَعْبد) آمده بود.

۴۳۰۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُهَاجِرَ إِلَى الشَّامِ ، قَالَ : لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ ، فَانْطَلِقْ فَاعْرِضْ نَفْسَكَ ، فَإِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا وَإِلا رَجَعْتَ . [أخرجه مسلم : ۳۸۹۹] .

۴۳۰۹ - از غُنْدَر، از شُعبه، از ابوبِشر روایت است که مُجاهد گفت: به ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفتم: من قصد کرده‌ام که به سوی شام هجرت کنم. گفت: هجرتی (در کار) نیست ولیکن جهاد هست. برو خود را (به جهاد) عرضه کن، پس اگر به چیزی (جهاد) دست

۱- یعنی پس از فتح مکه ثواب هجرت باقی نمانده است و آن ثواب را کسانی که قبل از فتح مکه هجرت کردند، بردند.

یافتی (خوب) و در غیر آن بازگرد.

۴۳۱۰ ـ و نَضر گفته است: از شُعْبه که ابوبشر روایت است گفت: از مجاهد شنیدم که گفت: به ابن عُمر گفتم: وی گفت: امروز هجرتی نیست. یا پس از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، مثل آن (حدیث که گفته آمد.)

٤٣١١ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَبْدَةَ بْنِ أَبِي لُبَابَةَ ، عَنْ مُجَاهِدِ بْنِ جَبْرٍ الْمَكِّيِّ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ : لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ . [راجع : ٣٨٩٩]

۴۳۱۱ ـ از عَده‌بن ابی لُبابه، از مُجاهد بن جبر مکی روایت است که عبدالله بن عُمر(رضی‌الله عنهما) می‌گفت: پس از فتح (مکه) هجرتی نیست.

٤٣١٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ : زُرْتُ عَائِشَةَ مَعَ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ ، فَسَأَلَهَا عَنِ الْهِجْرَةِ ، فَقَالَتْ : لا هِجْرَةَ الْيَوْمَ ، كَانَ الْمُؤْمِنُ يَفِرُّ أَحَدُهُمْ بِدِينِهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ ، مَخَافَةَ أَنْ يُفْتَنَ عَلَيْهِ ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ الإِسْلامَ ، فَالْمُؤْمِنُ يَعْبُدُ رَبَّهُ حَيْثُ شَاءَ ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ . [راجع : ٢٠٨٠ . أخرجه مسلم : ١٨٦٤ مختصراً باختلاف]

۴۳۱۲ ـ از اَوزاعی روایت است که عطاء بن ابی رباح گفت: با عُبید بن عُمیر از عایشه دیدن کردیم و دربارهٔ هجرت از وی پرسیدیم: گفت: امروز هجرتی نیست، مسلمان (در آن زمان) هر یک با دین خویش به سوی خدا و پیامبر وی رو می‌آورد، از بیم آنکه مبادا به بلایی دچار شود، لیکن امروز خداوند اسلام را پیروز گردانیده است و مسلمان در هر جا که بخواهد پروردگار خود را عبادت می‌کند. ولی جهاد و نیت آن باقی است.

٤٣١٣ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ يَوْمَ الْفَتْحِ فَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، فَهِيَ حَرَامٌ بِحَرَامِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، لَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي وَلا تَحِلُّ لأَحَدٍ بَعْدِي ، وَلَمْ تَحْلِلْ لِي قَطُّ إِلا سَاعَةً مِنَ الدَّهْرِ ، لا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا ، وَلا يُعْضَدُ شَوْكُهَا ، وَلا يُخْتَلَى خَلاهَا ، وَلا تَحِلُّ لُقَطَتُهَا إِلا لِمُنْشِدٍ» .

فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ : إِلا الإِذْخِرَ يَا رَسُولَ

۴۳۱۳ ـ از ابن جُرَیْج، از حَسَن بن مُسلم روایت است که مُجاهد گفت:[1] همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح (مکه) به خطبه ایستاد و گفت: «به تحقیق که خداوند در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، مکه را حرام گردانید، پس این (مکه) حرام است به خاطر حرام گردانیدن خدا تا به روز قیامت. برای هیچ یکی

۱ـ چون این حدیث از قول مجاهد که تابعی است از آن حضرت نقل شده، حدیث مرسل است و در کتاب حج و جهاد، آن را موصول آورده است. (تیسیر القاری)

اللَّه ، فَإِنَّهُ لا بُدَّ مِنْهُ لِلْقَيْنِ وَالْبُيُوتِ ، فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ : «إِلا الإِذْخِرَ ، فَإِنَّهُ حَلالٌ» .

وَعَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالْكَرِيمِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : بِمِثْلِ هَذَا ، أَوْ نَحْوِ هَذَا .

رَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .[راجع: ۱۳۴۹. أخرجه مسلم ۱۳۵۳، بزيادة موصولاً ، و قطعة الفتح ولاهجرة في : الإمارة: ۸۵]

قبل از من حلال نبوده است و برای هیچ یکی بعد از من حلال نیست، و برای من هرگز آن را حلال نکرده است مگر برای مدتی معین از زمان. شکار آن فرار داده نشود و خار آن بریده نشود و گیاه آن برکنده نشود و حلال نیست برداشتن مال افتادهٔ کسی، مگر برای کسی که آن را بشناساند.

سپس عباس بن عبدالمطلب گفت: به جز از گیاه اِذخِر، یا رسول‌الله، که (استفاده) از آن چاره نیست در (کارگاه) آهنگران و (پوشیدن) خانه‌ها.

آن حضرت خاموش شد و سپس گفت: «به جز از اِذخِر، که آن حلال است.» همچنان از ابن جُرَیج، از عبدالکریم، از عِکرمه، از ابن عباس به مثل این حدیث، یا نحو (مانند) این حدیث روایت شده است. چنانکه ابو هریره (مانند آن را) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

٥٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ . ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ- إِلَى قَوْلِهِ- غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ . [التوبة: ۲۵- ۲۷] .

باب ـ ۵۴[1] قول خدای تعالی:

«در روز حُنین، در آن زمان که شمارِ زیادتان

۱- فتح مکه باعث شد تا بسیاری از قبایل مشرک عرب به دین مبین اسلام درآیند ولی شماری از قبایل مشرک چون هوازن و ثقیف و نصر و جُشم و سعد بن بکر به سرکردگی مالک بن عوف علیه مسلمانان متحد شدند و زنان و فرزندان و اموال خویش را با خود همراه کردند و در نزدیکی حُنین در موضعی به نام هوازن جابجا شدند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به تاریخ ششم شوال سال هشتم هجرت با لشکر دوازده هزار نفری که دو هزار نفر از نومسلمانان مکه نیز در آن شامل بود به سوی حُنین راهی شدند و به تاریخ دهم شوال به حنین رسیدند. با رسیدن به حُنین ناگاه مورد حملهٔ تیراندازان مشرکان عرب قرار گرفتند. مسلمانان در حالت سراسیمگی و پریشانی متفرق و پراکنده شدند و با بی نظمی و نابسامانی مواجه شدند. ولی رشادت و جرأت و شهامت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میدان نبرد که مسلمانان را به سوی خود فرا می‌خواند باعث شد تا مسلمانان پیرامون آن حضرت جمع آیند و پیروز گردند.

شما را به شگفت آورده بود. ولی به هیچ وجه از شما دفع (خطر) نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت (به دشمن) کرده بودید برگشتید. آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستادهٔ خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهیانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود. سپس خدا، بعد از این (واقعه) توبهٔ هرکس را بخواهد می‌پذیرد و خدا آمرزندهٔ مهربان است.»
(التوبه: ۲۵ ـ ۲۷)

٤٣١٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ ابْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ : رَأَيْتُ بِيَدِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى ضَرْبَةً ، قَالَ : ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ، قُلْتُ : شَهِدْتَ حُنَيْنًا ؟ قَالَ : قَبْلَ ذَلِكَ .

٤٣١٤ ـ از یَزید ابن هارون روایت است که اسماعیل گفت: بر دست ابن ابی اوفی جای زخمی را دیدم. وی گفت: این زخمی است که در روز حُنین که با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم، وارد آمده است. گفتم: تو در حُنین حاضر بوده‌ای؟ گفت: «آری» و همچنان در (غزوات) قبل از آن.

٤٣١٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ ، وَجَاءَهُ رَجُلٌ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عُمَارَةَ ، أَتَوَلَّيْتَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ فَقَالَ : أَمَّا أَنَا فَأَشْهَدُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يُوَلِّ ، وَلَكِنْ عَجِلَ سَرَعَانُ الْقَوْمِ ، فَرَشَقَتْهُمْ هَوَازِنُ ، وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ آخِذٌ بِرَأْسِ بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، يَقُولُ : « أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ » . [راجع : ٢٨٦٤ . أخرجه مسلم : ١٧٧٦] .

٤٣١٥ ـ از سُفیان از ابواسحاق روایت است که از براء (رضی‌الله عنه)، شنیدم که وقتی مردی آمد و به او گفت: ای ابا عُماره، آیا در روز حُنین پشت گردانیدی (و فرار کردی) وی گفت: اما من بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گواهی می‌دهم که وی (به دشمن پشت) نداد. ولی مردمان شتابکار، شتاب کردند و مردم هوازن بر آنها تیراندازی کردند و ابوسُفیان بن حارث مهاراستر سفید آن حضرت را در دست داشت و آن حضرت می‌گفت: «منم پیامبر و این سخنی دروغ نیست، منم پسر عبدالمطلّب.»

٤٣١٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي

٤٣١٦ ـ از ابوالولید از شُعبه روایت است که

إِسْحَاقَ : قِيلَ لِلْبَرَاءِ ، وَأَنَا أَسْمَعُ : أَوَلَّيْتُمْ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ فَقَالَ : أَمَّا النَّبِيُّ ﷺ فَلا ، كَانُوا رُمَاةً ، فَقَالَ : «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ». [راجع: ۲۸٦٤. أخرجه مسلم: ۱۷۷٦ مطولاً].

ابواسحاق گفت: به براء گفته شد در حالی که من می‌شنیدم: «آیا شما با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز حُنین (به دشمن) پشت گردانیدید؟ براء گفت: و اما پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) (به دشمن) پشت نگردانید، آنها تیراندازان ماهری بودند. آن حضرت گفت: «منم پیامبر و این سخنی دروغ نیست. منم پسر عبدالمطلّب.»

۴۳۱۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعَ الْبَرَاءَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ قَيْسٍ : أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ فَقَالَ : لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ ، كَانَتْ هَوَازِنُ رُمَاةً ، وَإِنَّا لَمَّا حَمَلْنَا عَلَيْهِمُ انْكَشَفُوا فَأَكْبَبْنَا عَلَى الْغَنَائِمِ ، فَاسْتُقْبِلْنَا بِالسِّهَامِ وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ الْحَارِثِ آخِذٌ بِزِمَامِهَا ، وَهُوَ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ».

قَالَ إِسْرَائِيلُ وَزُهَيْرٌ : نَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَغْلَتِهِ . [راجع: ۲۸٦٤ . أخرجه مسلم: ۱۷۷٦]

۴۳۱۷ - از غُندر از شُعْبه روایت است که ابواسحاق گفت: وی از براء شنیده است که مردی از قبیلهٔ قیس از وی می‌پرسید: آیا شما در روز حُنین از نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرار کردید؟ وی گفت: ولی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرار نکرد.مردم هوازن تیراندازان ماهری بودند، آنگاه که ما بر ایشان حمله کردیم، آنها گریختند و ما به سوی غنایم شتافتیم ولی با تیرهای ایشان روبرو شدیم و به تحقیق که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که بر استری سفید سوار است و ابو سُفیان بن حارث، مهار آن را در دست گرفته است و آن حضرت می‌گفت: «منم پیامبر و این سخنی دروغ نیست.»

اسرائیل و زُهیر گفته‌اند: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) (در میدان نبرد) از استر خود فرود آمد.

۴۳۱۸ ، ۴۳۱۹ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ شِهَابٍ : وَزَعَمَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ مَرْوَانَ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ :

۴۳۱۸، ۴۳۱۹ - از لَیْث، از عُقیل، از ابن شهاب و همچنان از پسر برادر ابن شهاب روایت است که محمد بن شهاب گفت: عُروة بن زُبیر گفت: مَرْوان و مِسور بن مَخْرمه به او گفته‌اند: آنگاه که نمایندگان مسلمان قبیلهٔ هوازن نزد

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَعِي مَنْ تَرَوْنَ، وَأَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ: إِمَّا السَّبْيَ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ». وَكَانَ أَنْظَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ». فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ». فَرَجَعَ النَّاسُ، فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا. هَذَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنْ سَبْيِ هَوَازِنَ. [راجع: ۲۳۰۷، ۲۳۰۸].

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند. آن حضرت (در موضع جُعرانه) ایستاد و به ایشان گفت: «جمعی با من‌اند که شما می‌بینید (و در غنایم حقی دارند) و نزد من بهترین سخن راست‌ترین آن است، پس یکی از این دو گزینش را اختیار کنید. یا اسیران را یا مال را، و من در انتظار شما بودم (که غنایم را تقسیم نکردم.)»

رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف برای ده و اندی شب منتظر ایشان بود. آنگاه که بر ایشان آشکار گشت که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به جز یکی از آن دو را بر ایشان برنمی‌گرداند، گفتند: ما اسیران خود را برگزیدیم (که به ما داده شود). سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در میان مسلمانان ایستاد و خداوند را به آنچه سزاوار اوست ستود و بعد گفت: «اما بَعْدُ، به تحقیق که برادران شما توبه کنان نزد ما آمده‌اند و من (صلاح) دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم، پس هر یک از شما که دوست می‌دارد این کار را به خوشی خاطر بکند، باید چنان کند و هر یک از شما که دوست می‌دارد بر سهم (غنیمت) خود بماند تا آنکه از اولین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد به او بدهیم باید چنان کند.» مردم گفتند: یا رسول‌الله، ما به خوشی خاطر این کار را می‌کنیم (اسیران را باز می‌گردانیم.» رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه می‌دهد و کدام یک اجازه نمی‌دهد. پس نزد

بزرگان خویش بازگردید تا آنها تصامیم شما را به ما برسانند.»
مردم نزد بزرگان خویش بازگشتند و بزرگانشان با آنها صحبت کردند، سپس نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برگشتند و گفتند که آنها با خوشی خاطر پذیرفتند و اجازه دادند (که اسیران به ایشان بازگردانیده شوند) زُهری (ابن شهاب) گفته است: این است خبر آنچه از اسیران هوازن به من رسیده است.

٤٣٢٠ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عُمَرَ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قَفَلْنَا مِنْ حُنَيْنٍ ، سَأَلَ عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ نَذْرٍ كَانَ نَذَرَهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، اعْتِكَافٍ فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِوَفَائِهِ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ .

وَرَوَاهُ جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، وَحَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ٢٠٣٢] .

٤٣٢٠ ـ از حَمّاد بن زید، از ایُّوب، از نافع روایت است که: عمر گفت: یا رسول‌الله، از مَعْمر، از ایّوب، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که از حُنین بازگشتیم، عمر از نذری که در جاهلیت به گردن گرفته بود که اعتکاف کند. از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به ایفای آن امر نمود. و بعضی از ایشان گفته‌اند: حُمّاد از ایّوب، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است. جَریر بن حازم و حَمّاد بن سَلَمه از ایّوب، از نافع، از ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

٤٣٢١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرِ بْنِ أَفْلَحَ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ ، فَلَمَّا الْتَقَيْنَا كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جَوْلَةٌ ، فَرَأَيْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ عَلَا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَضَرَبْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ بِالسَّيْفِ فَقَطَعْتُ الدِّرْعَ ، وَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِي ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فَأَرْسَلَنِي ، فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ

٤٣٢١ ـ از ابومحمد مولی ابوقتاده روایت است که ابوقتاده گفت: در سال حُنین با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برآمدیم. آنگاه که (با مشرکین) رویاروی شدیم مسلمانان (به جز آن حضرت و بعضی یاران) عقب نشینی کردند. من مردی از مشرکین را دیدم که مردی از مسلمانان را زیر پای خود کرده است. من از عقب با شمشیر خود، بر رگ گردن وی زدم و

الْخَطَّابِ فَقُلْتُ : مَا بَالُ النَّاسِ ؟ قال : أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . ثُمَّ رَجَعُوا وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً لَهُ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلَبُهُ » . فَقُلْتُ : مَنْ يَشْهَدُ لِي ، ثُمَّ جَلَسْتُ ، قال : ثُمَّ قال النَّبِيُّ ﷺ مِثْلَهُ ، فَقُمْتُ ، فَقُلْتُ : مَنْ يَشْهَدُ لِي ، ثُمَّ جَلَسْتُ ، قال : ثُمَّ قال النَّبِيُّ ﷺ مِثْلَهُ ، فَقُمْتُ ، فَقَالَ : « مَا لَكَ يَا أَبَا قَتَادَةَ » . فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ رَجُلٌ : صَدَقَ ، وَسَلَبُهُ عِنْدِي ، فَأَرْضِهِ مِنْهُ . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لاهَا اللَّهِ إِذًا ، لا يَعْمِدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أُسْدِ اللَّهِ ، يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ فَيُعْطِيكَ سَلَبَهُ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « صَدَقَ ، فَأَعْطِهِ » . فَأَعْطَانِيهِ ، فَابْتَعْتُ بِهِ مَخْرَفًا فِي بَنِي سَلِمَةَ ، فَإِنَّهُ لأَوَّلُ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ فِي الإِسْلامِ . [راجع : ۲۱۰۰ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۱] .

زره او را قطع کردم. وی به سوی من آمد و مرا فشرد و چنان فشرد که بوی مرگ را دریافتم. سپس مرگ او را دریافت و رهایم کرد. سپس نزد عمر بن خطاب رفتم و به او گفتم: مردم را چه رخ داده است (که گریخته‌اند) گفت: کار خدای عزّو جلّ است.

مردم سپس (به میدان جنگ) برگشتند و (پس از شکست مشرکین) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نشست و گفت: «کسی که مشرکی را کشته باشد و بر آن گواهی داشته باشد، هر آنچه آن مشرک داشته است، از آن وی است.» من گفتم: کیست که بر من گواهی دهد و سپس نشستم. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) همان سخن خود را گفت. من ایستادم و گفتم: کیست که بر من گواهی دهد؟ سپس نشستم. بعد از آن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) همان سخن خود را گفت. من ایستادم. فرمود: «بر تو چه واقع شده است ای ابو قتاده؟» ماجرا را بیان کردم. مردی گفت، راست می‌گوید، لوازم و اسباب آن کشته شده نزد من است. ابوقتاده را راضی کن که به من واگذارد. ابوبکر گفت: به خدا که چنین نیست. که آن حضرت اجازه دهد که لوازم و اسباب شیری از شیران خدا را که به خاطر خدا و رسول او می‌جنگد، به تو بدهد.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «راست می‌گوید، به وی بده.» آن مرد لوازم و اسباب را به من داد. من از پول آن اسباب و لوازم باغی در قبیلهٔ بنی سَلِمه خریدم و این اولین مالی بود که پس از مسلمان شدن به دست آوردم.

٤٣٢٢ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيد، عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرِ بْنِ أَفْلَحَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ، نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، يُقَاتِلُ رَجُلاً مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَآخَرُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَخْتِلُهُ مِنْ وَرَائِهِ لِيَقْتُلَهُ، فَأَسْرَعْتُ إِلَى الَّذِي يَخْتِلُهُ، فَرَفَعَ يَدَهُ لِيَضْرِبَنِي، وَأَضْرِبُ يَدَهُ فَقَطَعْتُهَا، ثُمَّ أَخَذَنِي فَضَمَّنِي ضَمّاً شَدِيداً حَتَّى تَخَوَّفْتُ، ثُمَّ تَرَكَ، فَتَحَلَّلَ، وَدَفَعْتُهُ ثُمَّ قَتَلْتُهُ، وَانْهَزَمَ الْمُسْلِمُونَ وَانْهَزَمْتُ مَعَهُمْ، فَإِذَا بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ قَالَ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ تَرَاجَعَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَقَامَ بَيِّنَةً عَلَى قَتِيلٍ قَتَلَهُ فَلَهُ سَلَبُهُ». فَقُمْتُ لأَلْتَمِسَ بَيِّنَةً عَلَى قَتِيلِي، فَلَمْ أَرَ أَحَداً يَشْهَدُ لِي فَجَلَسْتُ، ثُمَّ بَدَا لِي فَذَكَرْتُ أَمْرَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ: سِلاَحُ هَذَا الْقَتِيلِ الَّذِي يَذْكُرُ عِنْدِي، فَأَرْضِهِ مِنْهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: كَلاَّ، لاَ يُعْطِهِ أُصَيْبِغَ مِنْ قُرَيْشٍ وَيَدَعَ أَسَداً مِنْ أُسْدِ اللَّهِ، يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ. قَالَ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَدَّاهُ إِلَيَّ، فَاشْتَرَيْتُ مِنْهُ خِرَافاً فَكَانَ أَوَّلَ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ فِي الإِسْلاَمِ.

[راجع: ٢١٠٠. أخرجه مسلم: ١٧٥١].

٤٣٢٢ ـ از ابومحمد مولی ابوقتاده روایت است که گفت: و چون روز حُنین بود، به سوی مردی از مسلمانان نگریستم که با مردی از مشرکین می‌جنگید و مردی دیگر از مشرکین در عقب آن مرد مسلمان کمین گرفته بود تا او را بکشد. من به سوی مردی که در عقب وی کمین گرفته بود شتافتم. وی دست بلند کرد تا مرا بزند، من بر دستش زدم و آن را قطع کردم، سپس آن مرد مرا گرفت و فشرد تا آنکه ترسیدم (که خواهم مرد) بعد مرا رها کرد ـ و سست شد. او را دور انداختم و سپس او را کشتم. مسلمانان فرار کردند و من همراه‌شان فرار کردم. ناگاه در میان مردم به عمر بن خطاب برخوردم. به او گفتم: مردم را چه اتفاق افتاده است؟ گفت: حکم خداوند است. سپس مردم نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بازگشتند.

رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «اگر کسی بر کسی که او را کشته است گواه آورد، هرآنچه از وی مانده باشد از آن اوست.» من برخاستم که بر کشتهٔ خود گواهی بیابم، هیچ کس را ندیدم که برای من گواهی بدهد. نشستم. سپس مرا به خاطر رسید (که چیزی بگویم) آن ماجرا را به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) یاد کردم. مردی از هم نشینان آن حضرت گفت: سلاح آن مردی که از وی یاد می‌کند، نزد من می‌باشد. او را از من راضی بگردان (تا سلاح او را از من نستاند.)

ابوبکر گفت: چنین نیست (یا رسول‌الله) به او مده، که مردی زبون قریشی را بدهی و شیری از شیران خدا را واگذاری که از جانب

خدا و رسول او می‌جنگد. ابوقتاده گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و سلاح وی را به من داد و از پول آن باغی خریدم و این نخستین مالی بود که در اسلام فراهم کردم.

٥٥ باب : غَزْوَةِ أَوْطَاسٍ

٤٣٢٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حُنَيْنٍ بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصِّمَّةِ ، فَقُتِلَ دُرَيْدٌ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ ، قَالَ أَبُو مُوسَى : وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ ، فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ ، رَمَاهُ جُشَمِيٌّ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ : يَا عَمِّ مَنْ رَمَاكَ ؟ فَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُوسَى فَقَالَ : ذَاكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي ، فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ ، فَلَمَّا رَآنِي وَلَّى ، فَاتَّبَعْتُهُ وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ : أَلا تَسْتَحْيِي ، أَلا تَثْبُتُ ، فَكَفَّ ، فَاخْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ ، ثُمَّ قُلْتُ لأَبِي عَامِرٍ : قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ ، قَالَ : فَانْزِعْ هَذَا السَّهْمَ ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ ، قَالَ : يَا ابْنَ أَخِي : أَقْرِئِ النَّبِيَّ ﷺ السَّلامَ ، وَقُلْ لَهُ : اسْتَغْفِرْ لِي . وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ ، فَمَكَثَ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ ، فَرَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ ، قَدْ أَثَّرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِنَا وَخَبَرِ أَبِي عَامِرٍ ، وَقَالَ : قُلْ لَهُ اسْتَغْفِرْ لِي ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ : « اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ » . وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ » . فَقُلْتُ : وَلِي فَاسْتَغْفِرْ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ

باب ـ ۵۵ غزوهٔ اَوطاس

۴۳۲۳ ـ از یزید بن عبدالله، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ حُنین فراغت یافت ابوعامِر را به سرکردگی لشکری به اَوطاس فرستاد. وی در آنجا با دُرَیْد بن الصِّمه مواجه شد. دُرَید کشته شد و خداوند یاران وی را شکست داد.

ابوموسی گفت: آن حضرت مرا با ابوعامر فرستاده بود. مردی از قبیلهٔ جُشم تیری به سوی ابوعامر رها کرد که بر زانوی وی اصابت کرد. من نزد وی رفتم و گفتم: ای عمو، کی تو را به تیر زد؟ وی (تیر زن) را به ابوموسی اشاره کرد و گفت: اوست کشندهٔ من که مرا به تیر زده است. من به سوی وی شتافتم و به وی نزدیک شدم. چون مرا دید، گریخت. او را دنبال کردم و به او پیوسته می‌گفتم: آیا نمی‌شرمی. آیا نمی‌ایستی، وی ایستاد. دو ضربهٔ شمشیر با هم رد و بدل کردیم و او را کشتم. سپس به ابوعامر گفتم: خداوند رفیق تو را کشت.» ابوعامر گفت: این تیر را (از زانویم) بیرون آور. تیر را بیرون آوردم، از جای تیر آبی خارج شد. وی گفت: ای پسر برادر، پیامبر(صلی‌الله علیه

قَيس ذَنبَهُ، وَأدخلهُ يَومَ القِيامَة مُدخَلاً كَرِيمَاً». قال أبُو بُردَةَ: إحداهُمَا لأبي عامر، وَالأخرى لأبي مُوسَى.
[راجع: ۲۸۸٤، وانظر في الدعوات، باب ۲۳. أخرجه مسلم: ۲٤۹۸].

وسلم) را سلام برسان و به وی بگوی: به من آمرزش بخواه. سپس ابوعامر مرا به جانشینی خود بر مردم برگزید، اندک زمانی زنده بود و سپس مُرد.

من بازگشتم و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدم. آن حضرت در خانهٔ خود بر تختی آرمیده بود که از برگ خرما بافته شده بود و بر روی تخت، فرشی گسترده شده بود، و اثر برگهای خرمای بافته شدهٔ تخت بر پشت و پهلوهای آن حضرت نمودار بود. آن حضرت را از ماجرای خود و قضیهٔ ابوعامر آگاه گردانیدم که گفته بود: به آن حضرت بگوی که به من آمرزش بخواهد. آن حضرت ظرفی آب خواست و وضو کرد. سپس دستهای خود را بلند کرد و گفت: «بارالها، عُبید ابوعامر را بیامرز.» من سفیدی بغلهای آن حضرت را (که دستها را به دعا بلند کرده بود) دیدم و سپس گفت: «بارالها، او را در روز قیامت بر بسا از مردمی که آفریده‌ای، برتری ارزانی کن.»

من گفتم: برای من آمرزش بخواه. آن حضرت گفت: «بارالها گناه عبدالله بن قیس را ببخشای، و او را در روز قیامت به جای نیکویی (از بهشت) داخل گردان.»

ابوبرده (راوی) گفته است: یکی از این دو دعا برای ابو عامر بود و دیگری برای ابوموسی (عبدالله بن قیس)

٥٦ باب: غَزوَةِ الطَّائِفِ

باب ـ ۵۶ غزوهٔ طائف

في شَوَّال سَنَةَ ثَمَان، قَالَهُ مُوسَى بنُ عُقبَةَ.

در ماه شوال سال هشتم (هجرت) و موسی بن

٤٣٢٤ - حَدَّثَنَا الحُمَيْدِيُّ : سَمِعَ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أبيه ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أبي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّهَا أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي مُخَنَّثٌ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أبي أُمَيَّةَ : يَا عَبْدَاللَّهِ ، أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا ، فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غَيْلَانَ ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكُنَّ » .

قال : ابْنُ عُيَيْنَةَ : وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : الْمُخَنَّثُ هِيتٌ .

حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ : بِهَذَا . وَزَادَ : وَهُوَ مُحَاصِرُ الطَّائِفِ يَوْمَئِذٍ . [انظر : ٥٢٣٥ ل، ٥٨٨٧ ل ، أخرجه مسلم : ٢١٨٠] .

عُقبه چنین گفته است.

٤٣٢٤ ـ از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که مادرش اُم‌سلمه(رضی‌الله عنها) ـ همسر آن حضرت ـ گفت: پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر من درآمد و نزد من مخنثی (زن مانند، هیز) نشسته بود. از وی شنیدم که به عبدالله بن ابی اُمیّه می‌گفت: ای عبدالله، ببین که اگر فردا خداوند طائف را بر شما فتح کند، دختر غیلان را به ازدواج خود درآور، وی چنان (چاق و فربه است) که چون پیش آید، چهار پرده گوشت بنماید و چون پشت بگرداند هشت پرده گوشت بنماید. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این مختثان باید نزد شما وارد نشوند. محمود، از ابواُسامه، از هِشام همین حدیث را روایت کرده و افزوده است که آن حضرت در آن روز طائف را محاصره کرده بود.

٤٣٢٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أبي الْعَبَّاسِ الشَّاعِرِ الأَعْمَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قال : لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّائِفَ ، فَلَمْ يَنَلْ مِنْهُمْ شَيْئًا ، قال : « إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . فَثَقُلَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالُوا : نَذْهَبُ وَلَا نَفْتَحُهُ ، وَقَالَ مَرَّةً : « نَقْفُلُ » . فَقَالَ : « اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ » . فَغَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ ، فَقَالَ : « إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . فَأَعْجَبَهُمْ ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ .

وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً : فَتَبَسَّمَ .

قال : قال الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الْخَبَرَ كُلَّهُ . [انظر : ٦٠٨٦ ل، ٧٤٨٠ ل، أخرجه مسلم : ١٧٧٨] .

٤٣٢٥ ـ از سُفیان، از عَمرو، از ابوالعباس شاعر نابینا روایت است که عبدالله بن عمر گفت: آنگاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) طائف را محاصره کرد، بر چیزی از آنها دست نیافت و فرمود: «ـ انْ شاءالله (به مدینه) روان هستیم.» این سخن بر صحابه گران آمد و گفتند: می‌رویم در حالیکه فتح نمی‌کنیم. ـ و بار دیگر (راوی چنین) گفت: «می‌رویم» (عوض: «روان هستیم.») آن حضرت فرمود: «فردا جنگ کنید.» فردای آن روز جنگ کردند، ایشان زخم برداشتند. آن حضرت فرمود: «ما فردا اِن شاءالله (به مدینه) روان هستیم.» این سخن یاران را خوش آمد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) خندید و سُفیان بار دیگر چنین گفت: آن حضرت تبسم کرد (عوض: خندید) مؤلف

می‌گوید: حُمَیدی گفت: سُفیان تمام حدیث را به ما روایت کرد.

٤٣٢٦ ، ٤٣٢٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَاصِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا ، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَأَبَا بَكْرَةَ ، وَكَانَ تَسَوَّرَ حِصْنَ الطَّائِفِ فِي أُنَاسٍ فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَا : سَمِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ ، وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ» .

وَقَالَ هِشَامٌ : وَأَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، أَوْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا وَأَبَا بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

قَالَ عَاصِمٌ : قُلْتُ : لَقَدْ شَهِدَ عِنْدَكَ رَجُلَانِ حَسْبُكَ بِهِمَا ، قَالَ : أَجَلْ ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَأَوَّلُ مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَنَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الطَّائِفِ . [انظر: ٦٧٦٦، ٦٧٦٧، وانظر في الجهاد والسير، باب ٢٦ . أخرجه مسلم: ٦٣، مختصراً] .

٤٣٢٦، ٤٣٢٧ ـ از شُعْبه، از عاصِم روایت است که گفت: از ابوعثمان شنیدم که گفت: از سعد (بن وقاص) شنیدم و او نخستین کسی بود که در راه خدا تیر افکند و از ابوبکره (شنیدم) کسی که در جمعی از مردم (درون قلعه) به دیوار قلعهٔ طائف برآمد و نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد (و اسلام آورد.) هر دوی آنها (سعد و ابوبکره) گفته‌اند: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ایم که می‌گفت: «اگر کسی خود را به غیر از پدر خود نسبت بدهد، در حالی که آن را می‌داند. پس بهشت بر وی حرام می‌باشد.» و هِشام گفته است: از مَعْمَر، از عاصِم، از ابو العالیه، یا ابو عثمان النَهدی روایت است که گفت: از سعد و ابوبکره شنیدم که از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند. عاصم گفته است: (به ابوالعالیه یا ابوعثمان گفتم: به تحقیق نزد تو (به این روایت) دو مرد گواهی داده‌اند که گواهی ایشان تو را بسنده است. وی گفت: آری، اما یکی از آنها اولین کسی بود که در راه خدا تیر افکند، و اما کس دیگر، بیست و سومین نفر از مردم طائف است که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد.

٤٣٢٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ ، وَمَعَهُ بِلَالٌ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : أَلَا تُنْجِزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي ؟ فَقَالَ لَهُ : «أَبْشِرْ» . فَقَالَ : قَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ أَبْشِرْ ، فَأَقْبَلَ عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلَالٍ كَهَيْئَةِ

٤٣٢٨ ـ از بُرید بن عبدالله، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بودم و او در موضع جِعْرانه بین مکه و مدینه فرود آمده بود و بلال همراه وی بود. بادیه نشینی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: آیا به آنچه (از غنیمت

الْغَضْبَانِ ، فَقَالَ : «رَدَّ الْبُشْرَى ، فَاقْبَلَا أَنْتُمَا» . قَالَا : قَبِلْنَا ، ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ وَمَجَّ فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ : «اشْرَبَا مِنْهُ ، وَأَفْرِغَا عَلَى وُجُوهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا وَأَبْشِرَا» . فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلَا ، فَنَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ : أَنْ أَفْضِلَا لِأُمِّكُمَا ، فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً . [راجع : ۱۸۸ . أخرجه مسلم : ۲۴۹۷] .

حُنین) به من وعده کرده بودی، وفا نمی‌کنی؟ آن حضرت به او گفت: «تو را بشارت باد.» بادیه نشین گفت: از این بشارتها به من زیاد گفتی. آن حضرت به گونهٔ خشمناک بر ابوموسی و بلال روی کرد و گفت: «بادیه نشین بشارت مرا رد کرد، شما دو نفر آن را بپذیرید.»

آن دو نفر گفتند: ما پذیرفتیم. سپس آن حضرت ظرفی از آب طلبید و دستها و روی خود را در آن شست و مشتی از آب در دهان کرد و در آن ظرف افکند، سپس گفت: «از این آب بنوشید و بر روی و گلوی خویش بریزید و بشارت پذیرید.» آن دو نفر ظرف آب را گرفتند و چنان کردند. اُم‌سلمه (همسر آن حضرت) از پس پرده بانگ زد که: مقداری از آب را، برای مادر خویش نگه دارید. و از آن آب مقداری را برای وی نگهداشتند.

۴۳۲۹ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ : أَنَّ صَفْوَانَ بْنَ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ يَعْلَى كَانَ يَقُولُ : لَيْتَنِي أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ ، قَالَ : فَبَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ ، وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ قَدْ أُظِلَّ بِهِ ، مَعَهُ فِيهِ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، إِذْ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ عَلَيْهِ جُبَّةٌ ، مُتَضَمِّخٌ بِطِيبٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ فِي جُبَّةٍ بَعْدَمَا تَضَمَّخَ بِالطِّيبِ ؟ فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى يَعْلَى بِيَدِهِ : أَنْ تَعَالَ ، فَجَاءَ يَعْلَى فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ ، يَغِطُّ كَذَلِكَ سَاعَةً ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ ، فَقَالَ : «أَيْنَ الَّذِي يَسْأَلُنِي عَنِ الْعُمْرَةِ آنِفًا» . فَالْتُمِسَ الرَّجُلُ فَأُتِيَ بِهِ . فَقَالَ : «أَمَّا الطِّيبُ الَّذِي بِكَ فَاغْسِلْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَأَمَّا الْجُبَّةُ فَانْزِعْهَا ، ثُمَّ اصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجِّكَ» . [راجع : ۱۵۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۱۸۰] .

۴۳۲۹ ـ از ابن جُرَیج از عطاء روایت است که صَفوان بن یَعْلی بن اُمیّه به او خبر داده است که یَعْلی می‌گفت: آرزو می‌کنم که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را هنگامی ببینم که وحی بر وی نازل می‌شود. یَعْلی گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در جُعرانه بود و بر وی با جامه‌ای، سایه شده بود، و در آن سایبان کسانی از یاران وی گرد آمده بودند، بادیه نشینی نزد آن حضرت آمد که جُبّه‌ای (جامه دوخته شده) بر تن داشت و خود را با خوشبویی آلوده بود و گفت: یا رسول‌الله، در مورد مردی که جُبّه بر تن کرده و خود را به خوشبویی آلوده و اِحرام عُمره گرفته است چه می‌گویی؟ عُمر با دست خویش به یَعْلی اشارت کرد که بیا.

یَعْلی آمد و سر خویش را در (سایبان) درآورد تا نزول وحی را بر آن حضرت ببیند. وی پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را دید که رخسارش سرخ گون گردیده است و خرناس می‌کشد. زمانی به همین حالت بود و سپس آن حالت رفع شد و فرمود: «کجا است کسی که همین اکنون در مورد عُمره از من می‌پرسید؟» در جست‌وجوی آن مرد شدند و او را آوردند. آن حضرت فرمود: «اما خوشبویی که خود را بدان آلوده‌ای، سه مرتبه (بدن) خود را بشوی، اما جُبّه را از تن خود بیرون کن. سپس در عُمره خود چنان کن که در حج خود می‌کنی.»[۱]

۴۳۳۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: لَمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ، قَسَمَ فِي النَّاسِ فِي الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَلَمْ يُعْطِ الْأَنْصَارَ شَيْئًا، فَكَأَنَّهُمْ وَجَدُوا إِذْ لَمْ يُصِبْهُمْ مَا أَصَابَ النَّاسَ، فَخَطَبَهُمْ فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، أَلَمْ أَجِدْكُمْ ضُلَّالًا فَهَدَاكُمُ اللهُ بِي، وَكُنْتُمْ مُتَفَرِّقِينَ فَأَلَّفَكُمُ اللهُ بِي، وَكُنْتُمْ عَالَةً فَأَغْنَاكُمُ اللهُ بِي». كُلَّمَا قَالَ شَيْئًا قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَمَنُّ، قَالَ: «مَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تُجِيبُوا رَسُولَ اللهِ ﷺ». قَالَ: كُلَّمَا قَالَ شَيْئًا، قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَمَنُّ، قَالَ: «لَوْ شِئْتُمْ قُلْتُمْ: جِئْتَنَا كَذَا وَكَذَا، أَتَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ، وَتَذْهَبُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى رِحَالِكُمْ، لَوْلَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الْأَنْصَارِ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَشِعْبًا، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الْأَنْصَارِ وَشِعْبَهَا، الْأَنْصَارُ شِعَارٌ وَالنَّاسُ دِثَارٌ، إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». [انظر: ۷۲۴۵، انظر في فرض الخمس، باب ۱۹- مناقب الأنصار، باب ۲ و ۸ و ۴۵ - الرقاق، باب ۵۳- الفتن، باب ۲.

۴۳۳۰ - از عَمْرو بن یَحْیی، از عبّاد بن تَمیم روایت است که عبدالله بن زید بن عاصِم گفت: آنگاه که در روز حُنین خداوند بر پیامبر خود (صلی‌الله علیه وسلم) غنایم ارزانی داشت، آن حضرت آن را میان مردمی که دلهایشان تازه به اسلام گرویده بود تقسیم کرد و از آن به انصار چیزی نداد. و چنان نمود که انصار اندوهگین‌اند؛ زیرا چیزی که به دیگران رسید، به ایشان نرسید. آن حضرت به ایشان خطبه خواند و فرمود: «ای گروه انصار، آیا شما را گمراه نیافتم و خدا به وسیلهٔ من شما را هدایت کرد، و شما پراکنده بودید و خدا به وسیلهٔ من شما را جمع کرد و شما بینوا بودید و خدا به وسیلهٔ من شما را ثروتمند ساخت.» هر بار که آن حضرت چیزی گفت، انصار گفتند: خدا و پیامبر او بخشنده‌تراند. آن حضرت فرمود: «شما

۱- حکم شستن خوشبویی از بدن منسوخ شده است چنانکه از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده که آن حضرت در حجة الوداع به سر و بدن خویش خوشبویی مالید.

أخرجه مسلم : ١٠٦١].

را چه مانع می‌شود که به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) پاسخ دهید.» هر آنچه که آن حضرت گفت، انصار گفتند: خدا و رسول او بخشنده‌تراند. (به صراحت نگفتند.)

آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواستید، می‌گفتید که تو نزد ما (به مدینه) آمدی و چنین و چنان کردی، آیا راضی هستید که مردم با (غنایم) گوسفند و شتر بروند و شما با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به خانه‌های خویش بروید. اگر ثواب هجرت نمی‌بود، من مردی از انصار می‌بودم و اگر مردم به وادی یا معبر کوهی بروند، من وادی یا راه کوهی را پیش می‌گیرم که انصار در پیش گرفته‌اند. انصار (به منزلهٔ) جامه‌ای زیرین است (که بر تن مس‌شود) و مردم جامهٔ چون روپوش‌اند و به تحقیق شما برتری جویی دیگران را بر خود خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا بر حوض ملاقات کنید.»

٤٣٣١ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَالَ نَاسٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، حِينَ أَفَاءَ اللّٰهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مَا أَفَاءَ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ ، فَطَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْطِي رِجَالاً الْمِائَةَ مِنَ الإِبِلِ ، فَقَالُوا : يَغْفِرُ اللّٰهُ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَتْرُكُنَا ، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ . قَالَ أَنَسٌ : فَحُدِّثَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ ، فَأَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ ، وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ غَيْرَهُمْ ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا قَامَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَقَالَ مَا حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ » . فَقَالَ فُقَهَاءُ الأَنْصَارِ : أَمَّا رُؤَسَاؤُنَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا ، وَأَمَّا نَاسٌ مِنَّا حَدِيثَةٌ أَسْنَانُهُمْ فَقَالُوا : يَغْفِرُ اللّٰهُ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَتْرُكُنَا ،

۴۳۳۱ ـ از مَعْمَر، از زُهری روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: مردمی از انصار گفتند، و آن هنگامی بود که خداوند بر رسول خود (صلی‌الله علیه وسلم)، (غنایمی) از اموال قبیلهٔ هوازن (در جنگ حُنین) ارزانی داشته بود و پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) دست به کار شد و کسانی را صد شتر بخشید. انصار گفتند: خداوند، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را بیامرزد. قریش (نو مسلمان) را می‌دهد و ما را وامی‌گذارد، در حالیکه از شمشیرهای ما خون ایشان می‌چکد. انس گفت: سخنان آنها به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفته شد و

وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَإِنِّي أُعْطِي رِجَالاً حَدِيثِي عَهْدٍ بِكُفْرٍ أَتَأَلَّفُهُمْ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالأَمْوَالِ، وَتَذْهَبُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى رِحَالِكُمْ، فَوَاللَّهِ لَمَا تَنْقَلِبُونَ بِهِ خَيْرٌ مِمَّا يَنْقَلِبُونَ بِهِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ رَضِينَا، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «سَتَجِدُونَ أُثْرَةً شَدِيدَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ - فَإِنِّي عَلَى الْحَوْضِ». قال أَنَسٌ: فَلَمْ يَصْبِرُوا. [راجع: ۳۱۴۶. أخرجه مسلم: ۱۰۵۹].

آن حضرت کسی را نزد انصار فرستاد و آنها را در خیمهٔ چرمی گرد آورد و کسی دیگر را به جز از انصار با ایشان نگذاشت. آنگاه که همه جمع آمدند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و فرمود: «چه سخنی است که از شما به من رسیده است؟» علمای انصار برخاستند و گفتند: یا رسول‌الله، بزرگان ما چیزی نگفته‌اند، و اما مردمانی از ما که خوردسال‌اند، گفته‌اند: خداوند رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را بیامرزد. به قریش می‌دهد و ما را وا می‌گذارد در حالی که خون‌هایشان از شمشیرهای ما می‌چکد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا من به مردانی می‌دهم که به تازگی از کفر برگشته‌اند تا آنها را (به اسلام) ترغیب کنم، آیا شما راضی نیستید که مردم اموال با خود ببرند و شما پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را با خود ببرید. به خدا سوگند که آنچه شما با آن برمی‌گردید بهتر از آن است که آنها با آن برمی‌گردند.»

انصار گفتند: یا رسول‌الله، ما راضی شدیم. سپس رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به آنها گفت: «زود است که برتری شدید دیگران را دریابید، پس صبر کنید تا خدا و رسول او را ملاقات کنید و همانا من بر سر حوض خود می‌باشم.» انس گفت: آنها صبر نکردند (در امر خلافت ادعا کردند)

۴۳۳۲ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ قال: لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَنَائِمَ بَيْنَ قُرَيْشٍ، فَغَضِبَتِ الأَنْصَارُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا،

۴۳۳۲ ـ از شعبه، از ابو التَّیّاح روایت است که انس گفت: آنگاه که روز فتح مکه بود، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، غنایم را میان قریش تقسیم کرد. انصار خشمگین شدند.

وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ - ﷺ» . قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا أَوْ شِعْبًا ، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَهُمْ» . [راجع : ٣١٤٦ . أخرجه مسلم : ١٠٥٩ مطولاً] .

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شما راضی نیستید که مردم (مال) دنیا با خود ببرند و شما رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را با خود ببرید؟» گفتند: آری. آن حضرت فرمود: «اگر مردم راه وادی یا معبر کوهی را در پیش گیرند، من وادی یا معبر کوهی را پیش می‌گیرم که انصار در پیش گرفته‌اند.»

٤٣٣٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا أَزْهَرُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ : أَنْبَأَنَا هِشَامُ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ ، الْتَقَى هَوَازِنُ وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَشَرَةُ آلافٍ ، وَالطُّلَقَاءُ فَأَدْبَرُوا ، قَالَ : «يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ» . قَالُوا : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، لَبَّيْكَ نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَنَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ» . فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُونَ ، فَأَعْطَى الطُّلَقَاءَ وَالْمُهَاجِرِينَ ، وَلَمْ يُعْطِ الأَنْصَارَ شَيْئًا ، فَقَالُوا ، فَدَعَاهُمْ فَأَدْخَلَهُمْ فِي قُبَّةٍ ، فَقَالَ : «أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ ، وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ» . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا ، وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ شِعْبًا ، لاخْتَرْتُ شِعْبَ الأَنْصَارِ» . [راجع : ٣١٤٦ . أخرجه مسلم : ١٠٥٩ مطولاً] .

٤٣٣٣ - از أَزْهَر، از ابن عَوْن، از هِشام بن زَید بن انس روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: در روز حُنین بود که قوم هوازن (با مسلمانان) رویاروی شدند و با پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ده هزار کس بود و طُلَقاء[1] بودند. آنها به دشمن پشت گردانیدند. آن حضرت گفت: ای گروه انصار. گفتند: اجابت تو کنیم یا رسول‌الله، و بسیار تو را یاری نماییم و زیر فرمان تواییم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (از مرکب خود) فرود آمد و گفت: «منم بندهٔ خدا و رسول او.»

مشرکان شکست خوردند. آن حضرت از غنایم به طُلَقاء و مهاجرین داد و به انصار چیزی نداد. انصار (از نارضایتی خود) سخن گفتند. آن حضرت ایشان را فراخواند و در خیمهٔ چرمی گرد آورد و گفت: «آیا شما راضی نیستید که مردم گوسفند و شتر را با خود ببرند و شما رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را با خود ببرید؟» سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم راه وادی‌ای را در پیش گیرند و انصار راه درهٔ کوهی را، من راه کوهی را اختیار می‌کنم

۱- طلیق، به معنی از قید وارسته است. مراد همان کسانی‌اند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در روز فتح مکه، ایشان را نکشت و بر ایشان منت نهاد.

که انصار اختیار کرده‌اند.»

٤٣٣٤ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ : « إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَجْبُرَهُمْ وَأَتَأَلَّفَهُمْ ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى بُيُوتِكُمْ » . قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : « لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا ، وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ شِعْبًا ، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ ، أَوْ شِعْبَ الأَنْصَارِ » . [راجع : ٣١٤٦ . أخرجه مسلم ١٠٥٩ مطولاً] .

٤٣٣٤ ـ از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مردمی از انصار را گرد آورد و گفت: «به تحقیق که قریش (هنوز) به روزگار جاهلیت و مصیبت نزدیک‌اند و من می‌خواهم که ایشان را تسکین داده و دلهایشان را (به اسلام) پیوند دهم. آیا شما راضی نیستید که مردم با (مال) دنیا برگردند و شما با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به خانه‌های خویش برگردید؟» گفتند: آری.

٤٣٣٥ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : لَمَّا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قِسْمَةَ حُنَيْنٍ ، قَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : مَا أَرَادَ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ ثُمَّ قَالَ : « رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى مُوسَى ، لَقَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ » . [راجع: ٣١٥٠ . أخرجه مسلم : ١٠٦٢ مطولاً].

٤٣٣٥ ـ از اَعْمَش، از ابو وائل روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) غنایم حُنین را تقسیم کرد. مردی از انصار گفت: آن حضرت رضای خدا را در نظر نداشته است.[1] من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و او را آگاه ساختم. رخسارش دگرگون شد و سپس گفت: «رحمت خداوند بر موسی باد، به تحقیق که بیش از این اذیت شد، و صبر کرد.»

٤٣٣٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثَرَ النَّبِيُّ ﷺ نَاسًا ، أَعْطَى الأَقْرَعَ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ ، وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ وَأَعْطَى نَاسًا فَقَالَ رَجُلٌ : مَا أُرِيدَ بِهَذِهِ القِسْمَةِ وَجْهُ اللَّهِ ، فَقُلْتُ : لأُخْبِرَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، قَالَ : « رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى ، قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ » . [راجع : ٣١٥٠ . أخرجه مسلم : ١٠٦٢] .

٤٣٣٦ ـ از منصور، از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: در روز حُنَین بود که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در تقسیم غنایم) مردمی را برگزید، صد شتر به اَقرَع داد و به همان تعداد به عُیَیْنَه داد، و همچنان به کسانی دیگر (از قریش) داد. مردی گفت: آن حضرت با این تقسیم کردن، خشنودی خدای را در نظر نداشته است. من گفتم: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را خبر خواهم کرد.

۱- وی مقتب بن قشیر منافق است.

آن حضرت فرمود: «خداوند موسی را رحمت کند، همانا، بیش از این آزار دید و شکیبایی ورزید.»

٤٣٣٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ، أَقْبَلَتْ هَوَازِنُ وَغَطَفَانُ وَغَيْرُهُمْ بِنَعَمِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَشَرَةُ آلافٍ ، وَمِنَ الطُّلَقَاءِ ، فَأَدْبَرُوا عَنْهُ حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ ، فَنَادَى يَوْمَئِذٍ نِدَاءَيْنِ لَمْ يَخْلِطْ بَيْنَهُمَا ، الْتَفَتَ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ : «يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ» . قَالُوا : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبْشِرْ نَحْنُ مَعَكَ ، ثُمَّ الْتَفَتَ عَنْ يَسَارِهِ فَقَالَ : «يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ» . قَالُوا : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبْشِرْ نَحْنُ مَعَكَ ، وَهُوَ عَلَى بَغْلَةٍ بَيْضَاءَ فَنَزَلَ فَقَالَ : «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ» . فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُونَ ، فَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ غَنَائِمَ كَثِيرَةً ، فَقَسَمَ فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالطُّلَقَاءِ وَلَمْ يُعْطِ الأَنْصَارَ شَيْئًا ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ : إِذَا كَانَتْ شَدِيدَةٌ فَنَحْنُ نُدْعَى ، وَيُعْطَى الْغَنِيمَةَ غَيْرُنَا ، فَبَلَغَهُ ذَلِكَ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ فَقَالَ : «يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ ، مَا حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ» . فَسَكَتُوا ، فَقَالَ : «يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ ، أَلا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا ، وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ - ﷺ - تَحُوزُونَهُ إِلَى بُيُوتِكُمْ» . قَالُوا : بَلَى ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ شِعْبًا ، لأَخَذْتُ شِعْبَ الأَنْصَارِ» . فَقَالَ هِشَامٌ : يَا أَبَا حَمْزَةَ ، وَأَنْتَ شَاهِدٌ ذَاكَ؟ قَالَ : وَأَيْنَ أَغِيبُ عَنْهُ . [راجع : ٣١٤٦ . أخرجه مسلم: ١٠٥٩].

٤٣٣٧ - از مُعاذ بن مُعاذ، از ابن عَوْن، از هِشام بن زید بن اَنَس بن مالک روایت است که گفت: در روز حُنین بود که قبایل هَوازن و غَطفان و سائرین با حیوانات (و زنان) و فرزندان خویش (به جنگ) آمدند. ده هزار کس همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بود. به شمول شماری از طُلَقاء (نو مسلمانان قریش) مسلمانان فرار کردند تا آنکه آن حضرت تنها ماند. در آن روز آن حضرت دو آواز سرداد که از یکدیگر مشخص بود، چنانکه به سوی راست خود نگریست و گفت: «ای گروه انصار» گفتند: لبیک یا رسول‌الله، خوش باش که ما با تو هستیم. سپس آن حِضرت به جانب چپ خود نگریست و گفت: «ای گروه انصار». گفتند: لبیک یا رسول‌الله. خوش باش که ما با تو هستیم. آن حضرت که بر استری سفید سوار بود فرود آمد و گفت: «منم بندهٔ خدا و رسول او». مشرکان شکست خوردند و در آن روز غنایم فراوان به دست آمد. آن حضرت غنایم را میان مهاجرین و طُلقاء (نو مسلمانان) تقسیم کرد و از آن چیزی به انصار نداد. انصار گفتند: چون دشواری پیش آید. ما فراخوانده می‌شویم و غنایم به دیگران داده می‌شود. این سخن به آن حضرت رسید و آنها را در خیمهٔ چرمی گرد آورد و گفت: «ای گروه انصار، چه سخنی است که از شما به من رسیده است.» انصار خاموش ماندند. سپس فرمود: «ای گروه

انصار، آیا راضی نیستید که مردم (مال) دنیا را با خود ببرند و شما رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را با خود ببرید و در خانه‌های خویش درآورید.»

گفتند: آری.

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم راه وادی‌ای را در پیش گیرند و انصار را راه درهٔ کوهی را، من راه درهٔ کوه انصار را برمی‌گزینم.»

هِشام (راوی) به (انس) گفت: ای ابوحَمزه، تو خود شاهد این صحنه بوده‌ای؟ انس گفت: کجا از آن غایب بوده‌ام.

٥٧ - باب : السَّرِيَّةِ الَّتِي قِبَلَ نَجْدٍ

باب ـ ۵۷ سَرِیّه (ای) که به سوی نجد اعزام شد[1]

٤٣٣٨ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً قِبَلَ نَجْدٍ فَكُنْتُ فِيهَا ، فَبَلَغَتْ سِهَامُنَا اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيراً ، وَنُفِّلْنَا بَعِيراً بَعِيراً ، فَرَجَعْنَا بِثَلَاثَةَ عَشَرَ بَعِيراً .[راجع : ٣١٣٤ . أخرجه مسلم : ١٧٤٩].

٤٣٣٨ ـ از اَیّوب، از نافع روایت است که ابن عُمر(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) لشکری را به سوی نجد اعزام کرد که من در آن بودم. سهم هر یک از ما دوازده شتر شد و یک شتر نیز بدان افزوده گردید و با سیزده شتر (از مال غنیمت) به مدینه بازگشتیم.

٥٨ - باب : بَعْثُ النَّبِيِّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ

باب ـ ۵۸ فرستادن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خالد بن ولید را به سوی قبیلهٔ بنی جَذیمه

٤٣٣٩ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ .

وحَدَّثَنِي نُعَيْمٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ ابْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ ، فَلَمْ

٤٣٣٩ ـ از محمود، از عبدالرزاق از مَعْمَر و همچنان از نُعیم، از عبدالله، از مَعْمَر، از زُهری،

۱- سَریه، لشکری کوچک را گویند که شمار آن به پنجصد نفر برسد. و گفته‌اند که در لشکری که آن حضرت نبود، آن را سریه می‌گفتند. در این سریه ۲۵ تن بودند. آنها عوض کلمهٔ (اَسْلَمنا) یعنی اسلام آوردیم. (صَبَأنا) می‌گفتند یعنی دین خود را تغییر دادیم و به دین دیگر درآمدیم، و خالد سخن‌شان را نمی‌فهمید.

يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا : أَسْلَمْنَا ، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ : صَبَأْنَا صَبَأْنَا ، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ وَيَأْسِرُ ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا أَسِيرَهُ ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمٌ أَمَرَ خَالِدٌ أَنْ يَقْتُلَ كُلُّ رَجُلٍ مِنَّا أَسِيرَهُ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا أَقْتُلُ أَسِيرِي ، وَلَا يَقْتُلُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي أَسِيرَهُ ، حَتَّى قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرْنَاهُ ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ فَقَالَ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ » . مَرَّتَيْنِ . [انظر : ۷۱۸۹ ر ، وانظر في الجزية والموادعة ، باب ۱۱ - الدعوات ، باب ۲۳] .

از سالم، از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) خالد بن ولید را به سوی قبیلهٔ بنی جَذیمه فرستاد. وی آنها را به اسلام فراخواند. آنان به درستی نمی‌گفتند: اسلام آوردیم، بلکه می‌گفتند از دینی به دین دیگر درآمدیم. خالد گروهی از ایشان را کشته می‌رفت و گروهی را اسیر می‌گرفت و اسیران خود را به هر یک از ما می‌سپرد، تا آنکه روزی فرا رسید که خالد دستور داد که هر یک از ما اسیر خود را بکشد. من گفتم: به خدا سوگند که اسیر خود را نمی‌کشم و هیچ یک از یاران من اسیر خود را نمی‌کشد، تا آنکه نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدیم و ماجرا را یاد کردیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دستان خویش را بلند کرد و گفت: «بارالها، به تحقیق که در پیشگاه تو از آنچه خالد کرده است، بیزاری می‌جویم، و آن حضرت دو بار تکرار کرد.»

۵۹- باب : سَرِيَّةُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ

باب ـ ۵۹ سِریهٔ عبدالله بن حُذافهٔ السَّهمی

وَعَلْقَمَةَ بْنِ مُجَزِّزٍ الْمُدْلِجِيِّ . وَيُقَالُ إِنَّهَا سَرِيَّةُ الْأَنْصَارِيِّ .

و عَلْقَمه بن مُجَزِّزْ المُدلجی و گفته می‌شود که این سَریه انصار بوده است.

۴۳۴۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ ، فَغَضِبَ ، فَقَالَ : أَلَيْسَ أَمَرَكُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُطِيعُونِي ؟ قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا ، فَجَمَعُوا ، فَقَالَ : أَوْقِدُوا نَارًا ، فَأَوْقَدُوهَا ، فَقَالَ : ادْخُلُوهَا ، فَهَمُّوا

۴۳۴۰ ـ از سَعْد بن عُبَیده، از ابو عبدالرحمن روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سِریه‌ای اعزام کرد و مردی از انصار را بر آن امیر گردانید و لشکریان را فرمود که از وی اطاعت کنند. وی خشمگین شد و گفت: آیا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به شما امر نکرده است که از من اطاعت

وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمْسِكُ بَعْضًا، وَيَقُولُونَ: فَرَرْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنَ النَّارِ، فَمَا زَالُوا حَتَّى خَمَدَتِ النَّارُ، فَسَكَنَ غَضَبُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ». [انظر: ۷۱٤٥، ۷۲٥۷، أخرجه مسلم: ۱۸٤۰].

٦٠ - باب: بَعْثُ أَبِي مُوسَى

وَمُعَاذٍ إِلَى الْيَمَنِ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ.

٤٣٤١، ٤٣٤٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: وَبَعَثَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مِخْلَافٍ، قَالَ: وَالْيَمَنُ مِخْلَافَانِ، ثُمَّ قَالَ: «يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا». فَانْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ، وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحْدَثَ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى، فَجَاءَ يَسِيرُ عَلَى بَغْلَتِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، وَقَدِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جُمِعَتْ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ: يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيُّمَ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، قَالَ: لَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَالَ: إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَانْزِلْ، قَالَ: مَا أَنْزِلُ حَتَّى

کنید؟ گفتند: آری. گفت: برایم هیزم جمع کنید. برایش جمع کردند. سپس گفت: آتش بیفروزید. آتش افروختند. بعد گفت: در آتش درآیید. آنها عزم کردند که درآیند، و بعضی از ایشان بعضی دیگر را از درآمدن به آتش نگاه می‌داشتند و می‌گفتند: ما از آتش به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرار کرده‌ایم (پناه جسته‌ایم) و این را پیوسته می‌گفتند تا آنکه آتش خاموش شد و خشم وی فرو نشست. این خبر که به پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، فرمود: «اگر در آتش درمی‌آمدند تا به روز قیامت از آن بیرون نمی‌آمدند، اطاعت در امر معروف و پسندیده است.»[1]

باب ـ ۶۰ فرستادن ابوموسی

و مُعاذ به سوی یَمن پیش از حجة الوداع.

٤٣٤١، ٤٣٤٢ ـ از ابوعوانه، از عبدالمک روایت است که ابوبُرده (رضی‌الله عنه) گفت:[2] رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ابوموسی و مُعاذ بن جَبَل را به سوی یَمَن فرستاد و هر یک از ایشان را به یک ولایت از یَمن فرستاد و یمن دارای دو ولایت است. و سپس فرمود: «آسان گیرید و سخت نگیرید و مژده دهید و بیزار نکنید.» هر یک از ایشان بر سر کار خود رفت. و اگر هر یکشان در سرزمین خود به سیر می‌پرداخت و به یار خود نزدیک می‌شد دیداری تازه می‌کرد و بر وی سلامی می‌کرد. مُعاذ در سرزمین خود

۱- یعنی به عقوبت این معصیت (خودکشی) در برزخ تا روز قیامت می‌سوختند. و اطاعت از اولی‌الامر، در کار غیر حرام و غیر معصیت است.

۲- ابوبُرده راوی این حدیث، نامش عامر است و پسر ابوموسی است و این حدیث را از پدر خود شنیده، پس این حدیث مرسل است (تیسیرالقاری)

يُقْتَلَ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ نَزَلَ فَقَالَ: يَا عَبْدَاللَّهِ، كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قال أَتَفَوَّقُهُ تَفَوُّقًا، قال: فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذُ؟ قال: أَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَأَقُومُ وَقَدْ قَضَيْتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي فَأَحْتَسِبُ نَوْمَتِي كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمَتِي. [راجع: ۲۲٦١. أخرجه مسلم: ۱۷۳۳ أوله، وفي الإمارة ١٥ آخره، وفي الأشربة، ۷۰ بزيادة مع قطعة البعث].

سیر کرد و به یار خود ابوموسی نزدیک شد، وی سوار بر استر خود روان شد تا به ابوموسی رسید و دید که وی نشسته است و مردم نزد وی گرد آمده‌اند، و مردی را در نزد وی دید که دستهای او را به گردن وی بسته‌اند. مُعاذ به ابوموسی گفت: ای عبدالله بن قیس، این برای چیست؟ گفت: او مردی است که پس از اسلام آوردن کافر شده است. معاذ گفت: از استر فرود نمی‌آیم تا وی کشته شود. ابوموسی گفت: او به همین خاطر بدینجا آورده شده است، فرود آی. معاذ گفت: فرود نمی‌آیم تا وی کشته شود. ابوموسی امر کرد و او کشته شد. سپس مُعاذ فرود آمد و گفت: ای عبدالله، چگونه قرآن می‌خوانی؟ گفت: به طور وقفوی (گاه‌گاهی) می‌خوانم (می‌خوانم و می‌گذارم تا ملال نیاورد) ابوموسی گفت: پس تو چگونه می‌خوانی ای معاذ؟ گفت: اول شب می‌خوابم، سپس برمی‌خیزم در حالی که بخشی از زمان را خوابیده‌ام و سپس آنچه خداوند مقرر کرده است قرآن می‌خوانم (ثواب) خوابیدن خود را می‌شمارم چنانکه (ثواب) ایستادن (به نماز شب) را می‌شمارم.[1]

٤٣٤٣ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْرِبَةٍ تُصْنَعُ بِهَا، فَقَالَ: «وَمَا هِيَ». قال: الْبِتْعُ وَالْمِزْرُ، فَقُلْتُ لأَبِي بُرْدَةَ: مَا الْبِتْعُ؟ قال: نَبِيذُ الْعَسَلِ، وَالْمِزْرُ نَبِيذُ الشَّعِيرِ، فَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ».

رَوَاهُ جَرِيرٌ وَعَبْدُالْوَاحِدِ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ. [راجع: ۲۲٦١. أخرجه مسلم: ۱۷۳۳، بذكر معاذ معه

٤٣٤٣ ـ از سعید بن ابی بُرده، از پدرش روایت است که ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را به یمن فرستاد و او در مورد مشروباتی که در آن سرزمین ساخته می‌شود، از آن حضرت سؤال نمود. آن حضرت فرمود: «آن چیست؟» ابوموسی گفت: البِتْع، والمِزر. من به ابوبُرده گفتم: البِتْع

۱- معنی سخن معاذ آن است که در خوابیدن من به خاطری ثواب است که مرا برای عبادت آماده می‌کند.

وزيادة . وأخرجه في الإمارة ١٥ بقصة البعث ، وأخرجه بطوله في الأشربة ٧٠] .

چیست؟ گفت: شراب (الکحلی) که از عسل ساخته می‌شود. و المِزْر شراب (الکحلی) که از جو ساخته می‌شود ـ آن حضرت فرمود: «هر آنچه مستی آورد، حرام است.»

روایت کرده است (این حدیث را) جَریر و عبدالواحد از شیبانی از ابوبُرده.[۱]

٤٣٤٤ ، ٤٣٤٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قال : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ جَدَّهُ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا ، وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا ، وَتَطَاوَعَا» . فَقَالَ أَبُو مُوسَى : يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا بِهَا شَرَابٌ مِنَ الشَّعِيرِ الْمِزْرُ ، وَشَرَابٌ مِنَ الْعَسَلِ الْبِتْعُ ، فَقَالَ : «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» . فَانْطَلَقَا ، فَقَالَ مُعَاذٌ لِأَبِي مُوسَى : كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ ؟ قال : قَائِمًا وَقَاعِدًا وَعَلَى رَاحِلَتِي ، وَأَتَفَوَّقُهُ تَفَوُّقًا ، قال : أَمَّا أَنَا فَأَنَامُ وَأَقُومُ ، فَأَحْتَسِبُ نَوْمَتِي كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمَتِي . وَضَرَبَ فُسْطَاطًا ، فَجَعَلَا يَتَزَاوَرَانِ ، فَزَارَ مُعَاذٌ أَبَا مُوسَى ، فَإِذَا رَجُلٌ مُوثَقٌ ، فَقَالَ : مَا هَذَا ؟ فَقَالَ أَبُو مُوسَى : يَهُودِيٌّ أَسْلَمَ ثُمَّ ارْتَدَّ ، فَقَالَ مُعَاذٌ : لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ .

تَابَعَهُ الْعَقَدِيُّ وَوَهْبٌ عَنْ شُعْبَةَ .

وَقَالَ وَكِيعٌ وَالنَّضْرُ وَأَبُو دَاوُدَ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

رَوَاهُ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ . [راجع : ٢٢٦١ ، ٤٣٤٢ . أخرجه مسلم : ١٧٣٣ ، أوله ، وأخرجه في الإمارة ١٥ بقطعة البعث ، وأخرجه في الأشربة ٧٠ ، دون قول معاذ] .

۴۳۴۴، ۴۳۴۵ ـ از شُعبه، از سعید بن ابی بُرده از پدرش روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، جدّ وی ابوموسی و مُعاذ را به یمن فرستاد و گفت: «آسان گیرید و سخت نگیرید، و مژده دهید و بیزار نکنید و با یکدیگر اتفاق کنید.»

ابوموسی گفت: ای پیامبر خدا، همانا در سرزمین ما، شرابی است که از جو ساخته می‌شود، اَلْمِزْر، و شرابی که از عسل ساخته می‌شود، اَلْبِتع: آن حضرت فرمود: «هر آنچه مستی آورد، حرام است.»

آن هر دو راهی شدند. مُعاذ به ابوموسی گفت: قرآن را چگونه می‌خوانی؟ ابوموسی گفت: در حالت ایستاده و نشسته، و سوار بر مرکب خود و به طور وقفوی (که گاه می‌خوانم و گاه نمی‌خوانم) معاذ گفت: لیکن من می‌خوابم و سپس (به نماز شب) می‌ایستم و از خواب خود حساب (ثواب) می‌برم چنانکه از قیام خود (به نماز) حساب می‌برم. ابوموسی خیمه‌ای به پا کرد که در آن هر دو با هم دیدار کردند و مُعاذ از ابوموسی دیدار کرد و ناگاه مردی را دید که در بند است، پرسید که این چیست. ابوموسی گفت: یهودی‌ای است که اسلام

۱- در این روایت، شیبانی بی‌واسطه از ابوبُرده روایت کرده است.

آورده و سپس مرتد شده است، مُعاذ گفت: گردن او را می‌زنم.

متابعت کرده است (مسلم راوی حدیث را) عَقَدی و وَهْب از شُعبه، و وَکیع و نَضْر و ابوداود، از شعبه، از سعید، از پدرش، از جدش، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند. جَریر بن عبدالحمید، از شیبانی، از ابوبُرده روایت کرده است.

٤٣٤٦ – حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ، هُوَ النَّرْسِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ عَائِذٍ: حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ طَارِقَ بْنَ شِهَابٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ ﷺ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَرْضِ قَوْمِي، فَجِئْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنِيخٌ بِالْأَبْطَحِ، فَقَالَ: «أَحَجَجْتَ يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ». قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «كَيْفَ قُلْتَ». قَالَ: قُلْتُ: لَبَّيْكَ إِهْلَالًا كَإِهْلَالِكَ، قَالَ: «فَهَلْ سُقْتَ مَعَكَ هَدْيًا». قُلْتُ: لَمْ أَسُقْ، قَالَ: «فَطُفْ بِالْبَيْتِ، وَاسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ حِلَّ». فَفَعَلْتُ حَتَّى مَشَطَتْ لِي امْرَأَةٌ مِنْ نِسَاءِ بَنِي قَيْسٍ، وَمَكُثْنَا بِذَلِكَ حَتَّى اسْتُخْلِفَ عُمَرُ.

[راجع: ١٥٥٩. أخرجه مسلم: ١٢٢١].

٤٣٤٦ ـ از قَیس بن مُسلم از طارِق بن شهاب روایت است که ابوموسی اشعری (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) مرا به سرزمین قوم من (یَمَن) فرستاد. من زمانی آمدم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در موضع اَبْطح فرود آمده بود. و به من گفت: «آیا قصد حج کردی ای عبدالله بن قَیس؟» گفتم: آری، یا رسول‌الله. فرمود: «به چه نیتی گفتی؟» گفتم: تلبیه‌ای مانند تلبیهٔ تو. فرمود: «آیا هَدْی (قربانی) با خود سوق داده‌ای؟» گفتم: سوق نداده‌ام. فرمود: خانهٔ (کعبه) را طواف کن و میان صفا و مروه سعی کن و سپس از احرام بیرون آی.»

من چنان کردم تا آنکه یکی از زنان بنی قیس موی مرا شانه زد و بر همین منوال عمل می‌کردم تا آنکه عمر به خلافت رسید.[1]

٤٣٤٧ – حَدَّثَنِي حِبَّانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ، عَنْ زَكَرِيَّاءَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ، بْنِ صَيْفِيٍّ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ حِينَ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ: «إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَإِذَا جِئْتَهُمْ فَادْعُهُمْ إِلَى أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا

٣٤٣٧ ـ از ابومَعْبد مولی ابن عباس روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، آنگاه که مُعاذ

۱- این حدیث به تفصیل در کتاب حج آمده و در ذیل حدیث ۱۷۲۴ ذکر شده است. عمر(رضی‌الله عنه) می‌گفت که اگر حکم را از کتاب خدا بگیریم به استناد آیهٔ «وَأَتِمّوا الحج و العُمرة لله» ما را به اتمام حج و عُمره امر می‌کند و اگر حکم را از سنت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بگیریم آن حضرت تا هدی را قربان نکرده، از احرام بیرون نیامده است.

رَسُولُ اللَّهِ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ ، فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» . [راجع : ۱۳۵۹ . اخرجه مسلم : ۱۹] .

قال أبو عبد الله : طَوَّعَتْ : طَاعَتْ وَأَطَاعَتْ لُغَةٌ ، طِعْتُ وَطُعْتُ وَأَطَعْتُ .

بن جبل را به یَمَن فرستاد به او گفت: «همانا تو به سوی قومی می‌آیی که اهل کتاب‌اند و چون به ایشان رسیدی آنها را فراخوان که گواهی دهند اینکه نیست معبودی برحق به‌جز خدا و محمد فرستادهٔ خداست پس اگر آنها تو را بدین (کلمه) اطاعت کردند، آنان را آگاه گردان که به تحقیق خداوند پنج نماز را در هر شبانه روزی بر ایشان فرض گردانیده است، اگر ایشان تو را به این اطاعت کردند، ایشان را خبر ده‌که به تحقیق خداوند بر ایشان صدقه (زکات) را فرض کرده است. که از ثروتمندان‌شان گرفته می‌شود و به مستمندان‌شان داده می‌شود، اگر آنها در این (حکم) از تو اطاعت کردند برحذر باش از اینکه بهترین اموالشان را (به زکات) بگیری و از دعای مظلوم بترس، و همانا میان او و خدا حجابی نیست.»

ابوعبدالله (امام بخاری) در مورد کلمهٔ ـ اَطاعوُا ـ که در حدیث آمده گفته است: آنگاه که مُعاذ(رضی‌الله عنه) به یَمَن رسید، نماز صبح را به ایشان امامت داد و (در نماز) خواند: «و اتَّخذَ اللهُ ابراهیم خَلیلاً» یعنی «خدا، ابراهیم را دوست گرفت.» مردی از آن جماعت گفت: به تحقیق که مادر ابراهیم شادمان گردید.

مُعاذ به روایت از شُعبه، از حَبیب، از سَعید افزود که عمرو گفته است: به تحقیق پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مُعاذ را به یَمن فرستاد. و مُعاذ در نماز صبح سورهٔ «النساء» را خواند و چون گفت: «خدا ابراهیم را دوست گرفت.» مردی در پس پشت وی گفت: مادر ابراهیم شادمان گردید.

٦١ - باب : بَعْثُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلام، وَخَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ ﷺ، إِلَى الْيَمَنِ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ.

٤٣٤٩ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَانَهُ، فَقَالَ: «مُرْ أَصْحَابَ خَالِدٍ، مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَلْيُعَقِّبْ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبِلْ».

فَكُنْتُ فِيمَنْ عَقَّبَ مَعَهُ، قَالَ: فَغَنِمْتُ أَوَاقِيَّ ذَوَاتِ عَدَدٍ.

٤٣٥٠ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سُوَيْدِ بْنِ مَنْجُوفٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا إِلَى خَالِدٍ لِيَقْبِضَ الْخُمُسَ، وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا وَقَدِ اغْتَسَلَ، فَقُلْتُ لِخَالِدٍ: أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «لَا تُبْغِضْهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمُسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ».

باب ـ ۶۱ فرستادن علی بن ابی طالب علیه السلام

و خالد بن ولید(رضی‌الله عنه) به سوی یمن قبل از حجة الوداع.

٤٣٤٩ ـ از ابواسحاق از براء(رضی الله عنه) روایت است که گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را با خالد بن ولید به یَمَن فرستاد. پس از آن علی را به جای خالد فرستاد و فرمود: «یاران خالد را بگوی که هر یک از ایشان که بخواهد با تو (به مدینه) باز گردد، بازگردد و هرکس که بخواهد پیشروی کند باید پیشروی کند.» من در زمرهٔ کسانی بودم که همراه وی (علی) به مدینه بازگشتم و چند اواق (طلا) غنیمت یافتم.

٤٣٥٠ ـ از عبدالله بن بُریده، از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) علی را به سوی خالد فرستاد تا خُمس (پنجم حصهٔ غنیمت سهمیهٔ آن حضرت) را بگیرد. من بر علی (به خاطر کنیزی که از پول خمس خرید و با وی جماع کرد) خشمگین شدم. به تحقیق که وی غسل کرد.[1] سپس به خالد گفتم: آیا او را نمی‌بینی که چه کاری کرد، و چون نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدیم

۱– سبب خشم بریده آن بود که حضرت علی قبل از آنکه غنیمت را به آن حضرت برساند، در آن تصرف کرد و از آن کنیزی خرید و قبل از آنکه استبرأ واقع شود یعنی کنیز یک دوره حیض را بگذراند، با وی جماع کرد. فرمودهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به بُریده که علی(رضی‌الله عنه) را بیش از آن مستحق می‌داند، این موضوع را تأیید می‌کند که اگر کسی به اندازهٔ استحقاق خود بدون اجازهٔ والی از بیت المال می‌گیرد مجاز است. در مورد استبرأ در تیسیر القاری گفته شده: در وجوب استبرأ نص واقع شده که آن حضرت در سبایای اوطاس که بعد از فتح حُنین واقع شده، از جماع بدون استبرأ منع کرده است و در این مورد به تفصیل بیان کرده است. «تیسیر القاری، ج ۴، ص ۶۷ ـ ۶۸»

٤٣٥١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ بْنِ شُبْرُمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نُعْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ : بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْيَمَنِ بِذُهَيْبَةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ ، لَمْ تُحَصَّلْ مِنْ تُرَابِهَا ، قَالَ : فَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ : بَيْنَ عُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ ، وَأَقْرَعَ بْنِ حَابِسٍ ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ ، وَالرَّابِعُ : إِمَّا عَلْقَمَةُ ، وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ : كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلَاءِ ، قَالَ : فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : «أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً» . قَالَ : فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ ، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ ، كَثُّ اللِّحْيَةِ ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ ، مُشَمَّرُ الْإِزَارِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ ، قَالَ : «وَيْلَكَ ، أَوَلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ» . قَالَ : ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ : قَالَ خَالِدُ ابْنُ الْوَلِيدِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا أَضْرِبُ عُنُقَهُ ؟ قَالَ : «لَا ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي» . فَقَالَ خَالِدٌ : وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ» . قَالَ : ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٍّ ، فَقَالَ : «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا ، لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ - وَأَظُنُّهُ قَالَ - لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ» .

[راجع : ٣٣٤٤ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٤] .

ماجرا را به وی یاد کردم. فرمود: «ای بُریده، بر علی خشمگین هستی؟» گفتم: آری.

فرمود: بر وی خشمگین مباش. به تحقیق که حق او در خُمس از این زیادتر است.

٤٣٥١ ـ از عبدالرحمن بن ابی نُعْم روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) می‌گفت: علی بن ابی طالب (رضی‌الله عنه) برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از یمن در میان چرم دباغی شده پارهٔ طلا فرستاد که از خاک معدنی خود جدا نشده بود.

ابوسعید می‌گوید: آن حضرت آن را میان چهار نفر تقسیم کرد: بین عُیَیْنه بن بَدْر، و اَقْرَعْ بن حابس، و زید الخَیل و نفر چهارم یا عَلْقَمه بود یا عامر بن طُفیل. یکی از اصحاب آن حضرت گفت: ما به این (بخشش) نسبت بدین مردم سزاوارتر بودیم. این خبر که به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، فرمود: «آیا مرا در کارهای خود امین نمی‌شمارید در حالی که من امین ذاتی هستم که در آسمان است و خبر آسمان صبح و شام به من می‌رسد.»

سپس مردی چشم فرو رفته، استخوانی، پیشانی برآمده، انبوه ریش، سرتراشیده، ازار بر زده، برخاست و گفت: یا رسول‌الله، از خدا بترس. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، آیا از همهٔ مردم روی زمین سزاوارتر به ترس از خدا نیستم؟» سپس آن مرد پشت گردانید. خالد بن ولید گفت: یا رسول‌الله، آیا گردن وی را نزنم؟ فرمود: «نی، شاید که نماز گزارده باشد.» خالد گفت: چه بسا نمازگزاری که به زبان خود چیزی می‌گوید که در دل وی نیست. رسول‌الله(صلی‌الله علیه

وسلم) فرمود: «من مأموریت نیافته‌ام که از باطن مردم خبر دهم و نه هم شکم‌های‌شان را بشکافم.» آن حضرت بسوی وی نگریست و او پشت داده راهی بود. آن حضرت فرمود: «از نسل وی قومی پدید می‌آید که با زبانی تر (با شوق و علاقه) کتاب خدا را می‌خوانند ولی از گلوهایشان نمی‌گذرد (مورد قبول واقع نمی‌شود)؛ از دین بیرون می‌روند چنانکه تیر از شکار بیرون رود ـ و می‌پندارم که فرمود ـ اگر آنان را دریابم، آنان را خواهم کشت مانند قوم ثمود که کشته شدند.»

٤٣٥٢ ـ حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ جَابِرٌ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا أَنْ يُقِيمَ عَلَى إِحْرَامِهِ.

زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ جَابِرٌ: فَقَدِمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه بِسِعَايَتِهِ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «بِمَ أَهْلَلْتَ يَا عَلِيُّ». قَالَ: بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: «فَأَهْدِ، وَامْكُثْ حَرَامًا كَمَا أَنْتَ». قَالَ: وَأَهْدَى لَهُ عَلِيٌّ هَدْيًا. [راجع: ١٥٥٧. أخرجه مسلم: ١٢١٦].

٤٣٥٢ ـ از ابن جُرَیْج از عطاء روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به علی امر کرد که در اِحرام خود ثابت بماند. محمد بن بَکر به روایت از جُریج، از عطاء افزوده است که جابر گفت: علی بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) که از ولایت خود (یمن) به مکه آمد، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به وی گفت: «اِحرام به چه بسته‌ای، ای علی؟» گفت: بدانچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آن اِحرام بسته است. فرمود: «هدی (قربانی) را سوق کن و همچنانکه هستی در احرام باش.» راوی گفت: علی به نمایندگی از آن حضرت هدی را ذبح کرد.

٤٣٥٣، ٤٣٥٤ ـ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ: حَدَّثَنَا بَكْرٌ: أَنَّهُ ذَكَرَ لِابْنِ عُمَرَ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، فَقَالَ: أَهَلَّ النَّبِيُّ ﷺ بِالْحَجِّ، وَأَهْلَلْنَا بِهِ مَعَهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَجْعَلْهَا عُمْرَةً». وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ هَدْيٌ، فَقَدِمَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

٤٣٥٣، ٤٣٥٤ ـ از حُمید طویل، از بَکْر روایت است که وی به ابن عمر یاد کرد که انس به ایشان حدیث کرده است اینکه: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به عُمره و حج احرام گرفت. سپس گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) احرام حج گرفت و ما با وی به حج احرام بستیم و چون

مِنَ الْيَمَنِ حاجاً ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «بِمَ أَهْلَلْتَ ، فَإِنَّ مَعَنَا أَهْلَكَ» . قال : أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ ، قال : «فَأَمْسِكْ ، فَإِنَّ مَعَنَا هَدْيًا» . [انظر في الحج ، باب ٣٢ . أخرجه مسلم : ١٢٣٢] .

به مکه رسیدیم فرمود: «کسی که با وی هَدْی (قربانی) نباشد، حج را به عُمره بدل کند.» علی بن ابی طالب از یمن نزد ما آمد و به حج نیت کرده بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به چه نیت احرام گرفته‌ای، زیرا همسرا تو همراه ما است.» گفت: احرام گرفته‌ام بدانچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) احرام گرفته است. فرمود: «در احرام خود باش، و هدی (قربانی) با خود داریم.»

٦٢- باب : غَزْوَةِ ذِي الْخَلَصَةِ

باب ـ ۶۲ غزوهٔ ذی الخَلَصهٔ

٤٣٥٥ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا بَيَانٌ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قال : كَانَ بَيْتٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يُقَالُ لَهُ ، ذُو الْخَلَصَةِ ، وَالْكَعْبَةُ الْيَمَانِيَةُ ، وَالْكَعْبَةُ الشَّامِيَّةُ ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ» . فَنَفَرْتُ فِي مِائَةٍ وَخَمْسِينَ رَاكِبًا فَكَسَرْنَاهُ ، وَقَتَلْنَا مَنْ وَجَدْنَا عِنْدَهُ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَدَعَا لَنَا وَلأَحْمَسَ . [راجع : ٣٠٢٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٧٦] .

۴۳۵۵ ـ از بَیان از قَیس روایت است که جریر گفت: در روزگار جاهلیت خانهٔ بود که ذُوالخَلَصه، و کعبهٔ یَمانیه و کعبهٔ شامیه می گفتند: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا مرا از ذی‌الخَلَصه راحت نمی‌سازی؟» من با صد و پنجاه سوار به آنجا رفتم و آن را ویران ساختم و هرکس رادر نزدیک آن دیدم کشتم. سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و آگاهش ساختم. آن حضرت در حقِّ ما و گروه اَحْمَس دعا کرد.

٤٣٥٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ قال : قال لِي جَرِيرٌ ﷺ : قال لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ» . وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثْعَمَ ، يُسَمَّى الْكَعْبَةَ الْيَمَانِيَةَ ، فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، وَكُنْتُ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ : «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» . فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى

۴۳۵۶ ـ از اسماعیل روایت است که قیس گفت: جَریر(رضی‌الله عنه) به من گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مرا گفت: «آیا مرا از ذی الخَلَصه راحت نمی‌سازی؟» و آن خانه‌ای بود در خَثْعَم که کعبهٔ یمانیه نامیده می‌شد. من با صد و پنجاه سوار از قبیلهٔ احمس راهی شدم و آنها سوارکار بودند و من خودم را بر اسپ گرفته نمی‌توانستم. آن حضرت بر سینه‌ام زد تا

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْرَبُ، قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ. [راجع: ۳۰۲۰، أخرجه مسلم: ۲۴۷۶].

آنکه اثر (ضرب) انگشتان وی را در سینهٔ خود دیدم و گفت: «بارالها، او را استوار بدار و او را هدایت کننده و هدایت شونده بگردان.» به سوی آن رفتم، آن (خانه) را ویران کردم و سوختاندم سپس کسی را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد. فرستادهٔ جریر گفت: «سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که نزد تو نیامدم تا چون آنجا را ترک کردم آن (خانه) را مانند شتری گرگین دیدم. جریر گفت: آن حضرت در حق اسپان احمس و مردان آن پنج بار دعای خیر کرد.

۴۳۵۷ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ». فَقُلْتُ بَلَى، فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، وَكُنْتُ لَا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ يَدِهِ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا». قَالَ: فَمَا وَقَعْتُ عَنْ فَرَسٍ بَعْدُ. قَالَ: وَكَانَ ذُو الْخَلَصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِخَثْعَمٍ وَبَجِيلَةَ، فِيهِ نُصُبٌ تُعْبَدُ، يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ، قَالَ: فَأَتَاهَا فَحَرَّقَهَا بِالنَّارِ وَكَسَرَهَا.

۴۳۵۷ - از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس روایت است که جَریر گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا مرا از ذی الخَلَصه راحت نمی‌سازی؟» گفتم: آری. پس از آن با صدوپنجاه سوار کار، از قبیلهٔ احمس راهی شدم، و آنها سوارکار بودند، و من خودم را بر اسپ گرفته نمی‌توانستم. این موضوع را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) یاد کردم و آن حضرت با دست خود بر سینه‌ام زد تا آنکه اثر (ضربهٔ) دست وی را بر سینهٔ خود دیدم و گفت: «بارالها، او را استوار بدار و او را هدایت کننده و هدایت شونده بگردان.»

جریر گفت: پس از آن زمان از اسپ خود نیفتادم. و ذوالخَلَصه خانهٔ در یمن بود که قبایل خثعم و بَجیله در آن بتهایی را می‌پرستیدند و بدان خانه کعبه گفته می‌شد. قیس گفت: جریر آنجا رفت و آن خانه را با آتش سوختاند و ویران کرد.

قَالَ: وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرٌ الْيَمَنَ، كَانَ بِهَا رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَا هُنَا، فَإِنْ قَدَرَ عَلَيْكَ ضَرَبَ عُنُقَكَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ، فَقَالَ: لَتَكْسِرَنَّهَا وَلَتَشْهَدَنَّ: أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ؟ قَالَ: فَكَسَرَهَا وَشَهِدَ، ثُمَّ بَعَثَ جَرِيرٌ رَجُلًا مِنْ أَحْمَسَ يُكْنَى أَبَا أَرْطَاةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يُبَشِّرُهُ بِذَلِكَ، فَلَمَّا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

راوی گفت: و چون جَریر به یمن رسید، در

وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْرَبُ ، قال : فَبَرَّكَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ . [راجع : ۳۰۲۰ ، أخرجه مسلم : ۲۴۷۶] .

آنجا مردی بود که با تیرها فال می‌گرفت. به او گفته شد همانا فرستادهٔ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در اینجا است، اگر بر تو دست یابد، گردنت را خواهد زد. در همان حال که وی تیر می‌زد (با آن تیرها فال می‌انداخت) ناگاه جریر بر سرش ایستاد و گفت: تیرها را بشکن و گواهی ده اینکه: نیست معبودی بر حق به جز خدا، یا گردنت را خواهم زد. وی تیرها را شکست و گواهی داد. سپس جریر مردی از مردم اَحْمَس را که کنیه‌اش اَبا اَرْطاة بود، نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد که این موضوع را مژدگانی دهد. وی چون نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسید، گفت: یا رسول‌الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که نزد تو نیامدم تا آنکه آن (کعبهٔ باطل) را در حالی ترک کردم که چون شتر گرگین می‌نمود. آنگاه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر اسپان قبیلهٔ احمس و مردان آن پنج بار دعای برکت کرد.

٦٣ - باب : غَزْوَةِ ذَاتِ السُّلاسِلِ

وَهِيَ غَزْوَةُ لَخْمٍ وَجُذَامَ ، قَالَهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِد .

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عُرْوَةَ : هِيَ بِلادُ بَلِيٍّ ، وَعُذْرَةَ وَبَنِي الْقَيْنِ .

٤٣٥٨ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلاسِلِ ، قَالَ : فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ ؟ قَالَ : «عَائِشَةُ» . قُلْتُ : مِنَ الرِّجَالِ ؟ قَالَ : «أَبُوهَا» . قُلْتُ : ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ :

باب ـ ۶۳ غزوهٔ ذاتِ السلاسِل[1]

و این غزوهٔ لَخْم و جُذام است و آن را اسماعیل بن ابی خالد گفته است. و اسحاق از یزید، از عُروه روایت کرده است: این شهرهای بَلی، و عُذره و بنی اَلْقَین است.

٤٣٥٨ ـ از خالد الحذاء روایت است که ابوعثمان گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) عمرو بن عاص را بر لشکر ذات السلاسِل امیر گردانید. عَمرو بن عاص گفت: (در بازگشت)

۱- این غزوه در جمادی الآخر سنهٔ هشتم هجرت بوده است.

«عُمَرُ» . فَعَدَّ رِجَالاً ، فَسَكَتُّ مَخَافَةَ أَنْ يَجْعَلَنِي فِي آخِرِهِمْ . [راجع : ٣٦٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٤] .

نزد آن حضرت آمدم و گفتم: کدام مردم نزد تو دوست داشتنی‌ترین است؟ گفت: «عایشه». گفتم از مردان؟ گفت: «پدرش». گفتم: پس از وی. گفت: «عمر». آن حضرت مردانی را نام گرفت و من خاموش شدم از ترس آنکه نام مرا در آخر همگی بیاورد.

٦٤ - باب : ذَهَابِ جَرِيرٍ إِلَى الْيَمَنِ

باب ـ ۶۴ رفتن جریر به سوی یَمَن

٤٣٥٩ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ الْعَبْسِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِد ، عَنْ قَيْس ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : كُنْتُ بِالْيَمَنِ ، فَلَقِيتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ : ذَا كَلاعٍ وَذَا عَمْرٍو ، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، فَقَالَ لِي ذُو عَمْرٍو : لَئِنْ كَانَ الَّذِي تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ ، لَقَدْ مَرَّ عَلَى أَجَلِهِ مُنْذُ ثَلاثٍ . وَأَقْبَلا مَعِي حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ ، رُفِعَ لَنَا رَكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ فَسَأَلْنَاهُمْ ، فَقَالُوا : قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ، وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ ، وَالنَّاسُ صَالِحُونَ . فَقَالا : أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللهُ ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ ، فَأَخْبَرْتُ أَبَا بَكْرٍ بِحَدِيثِهِمْ ، قَالَ : أَفَلا جِئْتَ بِهِمْ ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ قَالَ لِي ذُو عَمْرٍو : يَا جَرِيرُ إِنَّ بِكَ عَلَيَّ كَرَامَةً ، وَإِنِّي مُخْبِرُكَ خَبَرًا : إِنَّكُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ ، لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا كُنْتُمْ إِذَا هَلَكَ أَمِيرٌ تَأَمَّرْتُمْ فِي آخَرَ ، فَإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ كَانُوا مُلُوكًا ، يَغْضَبُونَ غَضَبَ الْمُلُوكِ ، وَيَرْضَوْنَ رِضَا الْمُلُوكِ .

۴۳۵۹ ـ از اسماعیل بن ابی خالد، از قَیْس از جَریر روایت است که گفت: در یَمن بودم و با دو مرد از مردم یمن، به نامهای ذوکلاع و ذو عَمْرو مواجه شدم و در مورد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به صحبت کردن شروع کردم. ذو عمرو به من گفت: اگر آنچه دربارهٔ یار خود (آن حضرت) می‌گویی حقیقت باشد، همانا از مرگ وی سه روز گذشته است.

آن دو نفر با من راهی شدند تا آنکه در راه بودیم که قافله‌ای از سوی مدینه نمودار شد. از ایشان (در مورد آن حضرت) پرسیدیم. گفتند که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) وفات نموده و ابوبکر جانشین وی شده است و مردم در حالت صلح بسر می‌برند. آن دو مرد گفتند: به یار خود (ابوبکر) بگوی که ما دو نفر آمدنی (مدینه) بودیم و شاید که ان شاءالله بازخواهیم آمد،و سپس به سوی یمن برگشتند. (با رسیدن به مدینه) از سخن ایشان به ابوبکر خبر دادم. گفت: چرا آنها را نیاوردی؟ پس از آن زمان که ذو عمرو را دیدم، به من گفت: ای جریر، همانا تو را بر من بخشایندگی و جوان مردی است

و من تو را خبری می‌رسانم. شما مردم عرب پیوسته در نیکویی هستید تا آنگاه که چون از شما امیری بمیرد، امیری دیگر بگیرید. اگر قدرت به زور شمشیر به دست آید، پادشاهان پیدا می‌شوند و خشم می‌کنند به خشم پادشاهان و راضی می‌شوند به رضایت پادشاهان.

٦٥- باب : غَزْوَةِ سِيفِ الْبَحْرِ

وَهُمْ يَتَلَقَّوْنَ عِيرًا لِقُرَيْشٍ ، وَأَمِيرُهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ ﷺ .

باب ـ ۶۵ غزوهٔ سِیفِ البحر[1]

و آنها در انتظار کاروان قریش‌اند و امیرشان ابوعُبیده بن جراح(رضی‌الله عنه) است.

٤٣٦٠ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ ، وَهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِيَ الزَّادُ ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْجَيْشِ فَجُمِعَ ، فَكَانَ مِزْوَدَيْ تَمْرٍ ، فَكَانَ يَقُوتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلٌ قَلِيلٌ حَتَّى فَنِيَ ، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلَّا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ ، فَقُلْتُ : مَا تُغْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ ؟ فَقَالَ : لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنِيَتْ ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرِبِ ، فَأَكَلَ مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضِلَعَيْنِ مِنْ أَضْلَاعِهِ فَنُصِبَا ، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرُحِلَتْ ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا . [راجع : ٢٤٨٣ . أخرجه مسلم: ١٩٣٥] .

٤٣٦٠ ـ از مالک، از وَهْب بن کیسان روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) لشکری را به سوی ساحل فرستاد و ابوعُبیده بن جرّاح را بر ایشان امیر گردانید. آنها سه صد نفر بودند. ما راهی شدیم و در مسیر راه توشهٔ سفر ما تمام شد. ابوعُبیده، امر کرد تا توشهٔ سفر همهٔ افراد لشکر را جمع کنند و جمع شد و دو توشه دان خرما به دست آمد. ما از آن خرما هر روز اندک اندک می‌خوردیم تا آنکه آن هم تمام شد و در هر روز فقط برای ما یک خرما می‌رسید.
(وهب می‌گوید) به جابر گفتم: یک دانه خرما چگونه نیاز شما را براورده می‌توانست؟ گفت: قدر آن را وقتی دانستیم که آن هم تمام شد. سپس ما به (ساحل) دریا رسیدیم و ناگاه ماهیی را بسان کوه دیدیم. افراد لشکر هجده شب از گوشت آن خوردند. سپس ابوعُبیده امر کرد که

۱- این غزوه را بعضی سال هشتم هجرت و بعضی در سال ششم هجرت گفته‌اند. که سال ششم هجرت مناسب‌تر می‌نماید. (تیسیر القاری)

دو استخوان پهلوی ماهی را (به صورت طاقی) ایستاده کنند و آن را ایستاده کردند، سپس امر کرد که شتری را پالان کنند و شتر را پالان کردند، سپس شتر از زیر آن گذشت و با آن دو استخوان ایستاده تماس نکرد.

٤٣٦١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : الَّذِي حَفِظْنَاهُ مِنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَ مِائَةِ رَاكِبٍ ، أَمِيرُنَا أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ ، نَرْصُدُ عِيرَ قُرَيْشٍ ، فَأَقَمْنَا بِالسَّاحِلِ نِصْفَ شَهْرٍ ، فَأَصَابَنَا جُوعٌ شَدِيدٌ حَتَّى أَكَلْنَا الْخَبَطَ ، فَسُمِّيَ ذٰلِكَ الْجَيْشُ جَيْشَ الْخَبَطِ ، فَأَلْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً يُقَالُ لَهَا الْعَنْبَرُ فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ ، وَادَّهَنَّا مِنْ وَدَكِهِ ، حَتَّى ثَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا ، فَأَخَذَ أَبُو عُبَيْدَةَ ضِلَعًا مِنْ أَضْلاعِهِ فَنَصَبَهُ ، فَعَمَدَ إِلَى أَطْوَلِ رَجُلٍ مَعَهُ - قَالَ : سُفْيَانُ مَرَّةً : ضِلَعًا مِنْ أَضْلاعِهِ فَنَصَبَهُ ، وَأَخَذَ رَجُلاً وَبَعِيرًا - فَمَرَّ تَحْتَهُ .

قَالَ جَابِرٌ : وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ نَحَرَ ثَلاثَ جَزَائِرَ ، ثُمَّ نَحَرَ ثَلاثَ جَزَائِرَ ، ثُمَّ نَحَرَ ثَلاثَ جَزَائِرَ ، ثُمَّ إِنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ نَهَاهُ .

وَكَانَ عَمْرٌو يَقُولُ : أَخْبَرَنَا أَبُو صَالِحٍ : أَنَّ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ لأَبِيهِ : كُنْتُ فِي الْجَيْشِ فَجَاعُوا ، قَالَ : انْحَرْ ، قَالَ : نَحَرْتُ ، قَالَ : ثُمَّ جَاعُوا ، قَالَ : انْحَرْ ، قَالَ : نَحَرْتُ ، قَالَ : ثُمَّ جَاعُوا ، قَالَ : انْحَرْ ، قَالَ : نَحَرْتُ ، ثُمَّ جَاعُوا ، قَالَ : انْحَرْ ، قَالَ : نُهِيتُ . [راجع: ٢٤٨٣ . اخرجه مسلم: ١٩٣٥] .

٤٣٦١ ـ از سُفیان روایت است که گفت: از عَمرو بن دینار به یاد دارم که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ما را که سیصد سوار بودیم فرستاد و ابوعُبیده بن جرّاح امیر ما بود و ما مواظب کاروان قریش بودیم. نیمهٔ ماه را در ساحل دریا گذراندیم. چنان دچار گرسنگی سختی شدیم که خبط (برگ درخت سلمه) می‌خوردیم و به همین خاطر بود که این لشکر، لشکر خبط نامیده شد. سپس دریا، برای ما جانوری را بیرون افکند که عَنْبَر گفته می‌شد و به مدت نیم ماه از آن خوردیم و از چربی آن روغن گرفتیم تا آنکه بدن ما به حالت اول خود درآمد. ابوعُبیده یکی از استخوان پهلوی آن جانور بحری را گرفت و ایستاده کرد و یکی از بلند قامت‌ترین یاران خود را برگزید. ـ بار دیگر سُفیان (راوی) گفت: یکی از استخوانهای پهلوی آن را گرفت و ایستاده کرد و مردی و شتری را از زیر آن گذراند. جابر گفت: و مردی از این گروه (در ایام گرسنگی) سه شتر را ذبح کرده بود و سپس سه شتر را ذبح کرد، پس از آن ابوعُبیده او را از این کار منع کرد.

و عَمْرو (بن دینار) می‌گفت: ابوصالح ما را خبر داده که قیس بن سعد به پدر خود گفته بود:

من در آن لشکر بودم و مردم گرسنه شدند. (پدرم) گفت: شتر را ذبح کن. من ذبح کردم. سپس مردم گرسنه شدند. (پدرم گفت:» ذبح کن. من ذبح کردم. سپس مردم گرسنه شدند. (پدرم گفت:) ذبح کن. (بار چهارم از جانب ابوعُبیده از ذبح شتر) منع شدم.

٤٣٦٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو : أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا ﷺ يَقُولُ : غَزَوْنَا جَيْشَ الْخَبَطِ ، وَأُمِّرَ أَبُو عُبَيْدَةَ ، فَجُعْنَا جُوعًا شَدِيدًا ، فَأَلْقَى الْبَحْرُ حُوتًا مَيِّتًا لَمْ نَرَ مِثْلَهُ ، يُقَالُ لَهُ الْعَنْبَرُ ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ ، فَأَخَذَ أَبُو عُبَيْدَةَ عَظْمًا مِنْ عِظَامِهِ فَمَرَّ الرَّاكِبُ تَحْتَهُ .

فَأَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا يَقُولُ : قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ : كُلُوا ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : «فَقَالَ كُلُوا رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ ، أَطْعِمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ» . فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ فَأَكَلَهُ . [راجع : ٢٤٨٣ . أخرجه مسلم : ١٩٣٥].

٤٣٦٢ ـ از ابن جُرَیْج، از عَمْرو (بن دینار) روایت است که از جابر شنیده است که می‌گفت: در لشکر خبط، شرکت کردیم و ابوعُبیده امیر گردانیده شد. ما به گرسنگی سختی دچار شدیم. دریا ماهی مرده‌ای را بیرون افکنده بود که مثل آن را ندیده بودیم و آن را عَنْبر می‌نامیدند. نیم ماه از گوشت آن خوردیم. سپس ابوعُبیده یکی از استخوانهای آن را گرفت (و بر زمین نصب کرد) و سواره‌ای از زیر آن گذشت.

ابن جُرَیج می‌گوید: ابوزُبیر به من گفت: از جابر شنیده است که می‌گفت: ابوعُبیده گفت: از (گوشت آن ماهی) بخورید و چون به مدینه رسیدیم این ماجرا را به پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) یاد کردیم. فرمود: «روزی‌ای را بخورید که خداوند به شما بیرون آورده است و بر ما هم بخورانید، اگر از آن داشته باشید.» بعضی که از آن برای و آن حضرت آورد و او از آن خورد.

٦٦ - باب : حَجِّ أَبِي بَكْرٍ بِالنَّاسِ فِي سَنَةِ تِسْعٍ

باب ـ ۲۶ حج ابوبکر با مردم در سال نهم (هجرت)

٤٣٦٣ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي

٤٣٦٣ ـ از زُهری، از حُمید بن عبدالرحمن روایت است که ابو هریره(رضی‌الله عنه) گفت:

هُرَيْرَةَ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ بَعَثَهُ ، فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهَا قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ : لا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ . [راجع : ٣٦٩ . أخرجه مسلم : ١٣٤٧].

ابوبکر صدیق در حجّی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) او را امیر گردانیده بود و آن قبل از حجة الوداع بود، وی را در روز نحر در جمعی از مردم فرستاد که اعلام بدارند اینکه: هیچ مشرکی پس از امسال حج نکند و هیچ برهنه‌ای، خانهٔ کعبه را طواف نکند.

٤٣٦٤ ـ از اسرائیل از ابو اسحاق روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: آخرین سورهٔ که به طور کامل (یکباره‌گی) نازل شده است سورهٔ برائت (التوبه) است و آخرین (بخش از) سورهٔ که نازل شده است پایان سورهٔ النساء است: «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفْتِیکُم فی الکَلالَةِ»(النساء: ۱۷۶) «از تو (دربارهٔ کلاله) فتوا می‌طلبند بگو: خدا شما را دربارهٔ کلاله فتوا می‌دهد.»

٦٧- باب : وَفْدِ بَنِي تَمِيمٍ

باب ـ ۶۷ نمایندگان قبیلهٔ بنی تَمیم

٤٣٦٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي صَخْرَةَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ الْمَازِنِيِّ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ : أَتَى نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : «اقْبَلُوا الْبُشْرَى يَا بَنِي تَمِيمٍ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا ، فَرُئِيَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ ، فَجَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ» . قَالُوا : قَدْ قَبِلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . [راجع : ٣١٩٠].

٤٣٦٥ ـ از صَفْوان بن مُحْرز مازنی روایت است که عِمران بن حُصَین(رضی‌الله عنه) گفت: نمایندگانی از بنی تمیم نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت را بپذیرید ای بنی تَمیم.»[1] آنها گفتند یا رسول‌الله، ما را بشارت دادی، پس (چیزی) هم به ما بده. در رخسار آن حضرت دگرگونی پدیدار شد. جمعی از (اشعریان) از یمن آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارتی را بپذیرید که بنو تمیم آن را نپذیرفتند.» آنها گفتند: به تحقیق که ما پذیرفتیم، یا رسول‌الله.

۱- تتمهٔ حدیث آن است که آن حضرت پس از آنکه به آنها احکام دین و عقاید و مبدأ و معاد را تعلیم داد، عاملان آن را به بهشت بشارت داد. (تیسیر القاری)

٦٨ - باب :

قال ابنُ إسْحاقَ : غَزْوَةُ عُيَيْنَةَ بْنِ حِصْنِ بْنِ حُذَيْفَةَ ابْنِ بَدْرٍ بَنِي الْعَنْبَرِ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ . بَعَثَهُ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ ، فَأَغَارَ ، وَأَصَابَ مِنْهُمْ نَاسًا ، وَسَبَى مِنْهُمْ نِسَاءً .

٤٣٦٦ - حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : لا أَزَالُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ بَعْدَ ثَلاثٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهَا فِيهِمْ : « هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَّالِ » . وَكَانَتْ فِيهِمْ سَبِيَّةٌ عِنْدَ عَائِشَةَ ، فَقَالَ : « أَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ » . وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ ، فَقَالَ : « هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمٍ أَوْ قَوْمِي » . [راجع : ٢٥٤٣ . أخرجه مسلم : ٢٥٢٥] .

٤٣٦٧ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ : أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَمِّرِ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدِ بْنِ زُرَارَةَ ، قَالَ عُمَرُ : بَلْ أَمِّرِ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا أَرَدْتَ إِلا خِلافِي ، قَالَ عُمَرُ : مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا ﴾ . حَتَّى انْقَضَتْ . [انظر : ٤٨٤٥ ، ٤٨٤٧ ، ٧٣٠٢] .

باب ـ ۶۸

ابن اسحاق گفت: جنگیدن عُیَیْنَه بن حِصْن بن حُذَیفه ابن بدر در مقابل بنی العَنْبَر که شاخهٔ از بنی تمیم است. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) عُیَیْنه را به سوی آنها فرستاد. وی بر آنها هجوم برد و کسانی از آنها را کشت و زنانی از ایشان را به اسارت گرفت.

٤٣٦٦ ـ از ابوزُرعَه روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت: من همیشه بنی تمیم را به خاطر سه خصلت ایشان که از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام، دوست می‌دارم. آن حضرت در مورد ایشان می‌فرمود: «آنها سر سخت‌ترین امت من در مقابل دجّال‌اند.» و عایشه کنیزی از ایشان داشت. آن حضرت گفت: «او را آزاد کن به تحقیق وی از نسل اسماعیل است.» و چون زکاتهایشان آورده شد. فرمود: «این صدقات قوم من است.»

٤٣٦٧ ـ از بن ابی مُلَیکَه روایت است که گفت: عبدالله بن زُبیر ایشان را خبر داده است که: گروهی از سوارکاران بَنی تمیم نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدند. ابوبکر گفت: قَعْقاع بن مَعْبد بن زُراره را بر ایشان امیر بگمار. عُمر گفت: اَقْرَع بن حابس را برایشان امیر تعیین کن. ابوبکر گفت: تو جز مخالفت با من قصدی نداشتی. عمر گفت: من قصد مخالفت تو را نداشتم. آنان با هم بگومگو کردند تا آنکه سر و صدای آنها بلند شد و در این مورد این آیت نازل شد. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجویید...» (الحُجُرات: ۱) تا آنکه آیه تمام

شد.

٦٩- باب: وَفْدِ عَبْدِالْقَيْسِ

٤٣٦٨ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِنَّ لِي جَرَّةً يُنْتَبَذُ لِي نَبِيذٌ فِيهَا، فَأَشْرَبُهُ حُلْوًا فِي جَرٍّ، إِنْ أَكْثَرْتُ مِنْهُ فَجَالَسْتُ الْقَوْمَ فَأَطَلْتُ الْجُلُوسَ خَشِيتُ أَنْ أَفْتَضِحَ، فَقَالَ: قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ، غَيْرَ خَزَايَا وَلَا النَّدَامَى». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ مُضَرَ، وَإِنَّا لَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي أَشْهُرِ الْحُرُمِ، حَدِّثْنَا بِجُمَلٍ مِنَ الْأَمْرِ: إِنْ عَمِلْنَا بِهِ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ، وَنَدْعُو بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا. قَالَ: «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ، الْإِيمَانِ بِاللَّهِ، هَلْ تَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ؟ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغَانِمِ الْخُمُسَ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: مَا انْتُبِذَ فِي الدُّبَّاءِ وَالنَّقِيرِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ». [راجع: ٥٣. أخرجه مسلم: ١٧، وأما قطعة الدباء في الأشربة، ٣٩ ع].

باب ـ ۶۹ نمایندگان قبیلهٔ عَبدالقَیْس

٤٣٦٨ - از قُرّه روایت است که ابوجَمْره گفت: به ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفتم: من سبویی دارم که در آن نبیذ (آب خرما یا آب کشمش) ساخته می‌شود، و از آن می‌نوشم در حالی که در سبو شیرین است (به تندی و تیزی نگراییده که مستی آور باشد.) اگر از آن بسیار بنوشم و با مردم بنشینم و نشستم به درازا بکشد، می‌ترسم که بدنام شوم.

ابن عباس گفت: نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «شما مردم خوش آمدید، از آمدن خویش زیانمند و پشیمان نخواهید شد.»

آنها گفتند: یا رسول‌الله، در میان ما و تو مشرکان قوم مُضَر قرار دارند و نمی‌توانیم که نزد تو بیاییم به جز در ماه‌های حرام، پس همهٔ امور دین را به ما بگوی که با عمل کردن بدان به بهشت درآییم و کسانی را که در عقب ماالند، بدان فراخوانیم. ایمان به خداوند، آیا می‌دانید ایمان به خداوند چیست؟ گواهی اینکه نیست معبودی بر حق به جز الله و به داشتن نماز و دادن زکات و روزهٔ رمضان و دادن پنجم حصهٔ از غنایم و شما را از چهار چیز منع می‌کنم.

آن حضرت فرمود: «شما را به چهار (چیز) امر می‌کنم و از چهار (چیز) منع می‌کنم، آنچه نبیذ کرده شده است در (ظروفی چون) دُبّاء و نَقِیْر و حَنْتَم و مُزَفَّت.»

٤٣٦٩ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْسِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا هَٰذَا الْحَيَّ مِنْ رَبِيعَةَ، وَقَدْ حَالَتْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كُفَّارُ مُضَرَ،

٤٣٦٩ ـ از حمّاد ابن زید روایت است که ابوحمزه گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: یا رسول‌الله، ما از

فَلَسْنَا نَخْلُصُ إِلَيْكَ إِلا في شَهْرٍ حَرَامٍ ، فَمُرْنَا بِأَشْيَاءَ نَأْخُذُ بِهَا وَتَدْعُو إِلَيْهَا مَنْ وَرَاءَنَا ، قَالَ : «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، الإِيمَانِ بِاللَّهِ : شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ - وَعَقَدَ وَاحِدَةً - وَإِقَامِ الصَّلاةِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَأَنْ تُؤَدُّوا لِلَّهِ خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ . وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالنَّقِيرِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ» . [راجع : ٥٣ . أخرجه مسلم : ١٧ ، وأما قطعة الدُّبّاء في الأشربة ، ٣٩] .

قبیلهٔ ربیعه هستیم و همانا میان ما و تو کافران قبیلهٔ مُضر حایل شده‌اند و ما نزد تو رسیده نمی‌توانیم به جز در ماهی حرام. پس ما را به چیزهایی امر کن که از تو فراگیریم و کسانی را که در عقب ماانده، بدان فراخوانیم.

آن حضرت فرمود: «شما را به چهار (چیز) امر می‌کنم و از چهار چیز منع می‌نمایم: ایمان به خداوند، گواهی اینکه: نیست معبودی برحق به‌جز الله ـ آن حضرت انگشت خود را به علامهٔ یک بست ـ و به پا داشتن نماز و دادن زکات و اینکه خُمس (پنجم حصه) غنیمتی را که درمی‌یابید به (رضای) خدا بدهید. و شما را از (نبیذ در ظروف) دبّاء و نَقیر و حَنْتَم و مُزَفَّت منع می‌کنم.»[1]

٤٣٧٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو .

وَقَالَ بَكْرُ بْنُ مُضَرَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ بُكَيْرٍ : أَنَّ كُرَيْبًا مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ حَدَّثَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَزْهَرَ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ : أَرْسَلُوا إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالُوا : اقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلامَ مِنَّا جَمِيعًا ، وَسَلْهَا عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ ، وَإِنَّا أُخْبِرْنَا أَنَّكِ تُصَلِّيهَا ، وَقَدْ بَلَغَنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْهَا . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : وَكُنْتُ أَضْرِبُ مَعَ عُمَرَ النَّاسَ عَنْهُمَا .

قَالَ كُرَيْبٌ : فَدَخَلْتُ عَلَيْهَا وَبَلَّغْتُهَا مَا أَرْسَلُونِي ، فَقَالَتْ : سَلْ أُمَّ سَلَمَةَ ، فَأَخْبَرْتُهُمْ ، فَرَدُّونِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ بِمِثْلِ مَا أَرْسَلُونِي إِلَى عَائِشَةَ ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنْهُمَا ، وَإِنَّهُ صَلَّى الْعَصْرَ ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيَّ وَعِنْدِي نِسْوَةٌ مِنْ بَنِي حَرَامٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَصَلاهُمَا ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْخَادِمَ ، فَقُلْتُ : قُومِي إِلَى جَنْبِهِ ، فَقُولِي : تَقُولُ أُمُّ سَلَمَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَمْ أَسْمَعْكَ تَنْهَى عَنْ

٤٣٧٠ ـ از عَمْرو بن حارث؛ از بُکَیر روایت است که کُریبْ مولی ابن عباس به او گفت: ابن عباس و عبدالرحمن بن اَزْهَر و مِسْور بن مَخْرمه، او را نزد عایشه(رضی‌الله عنها) فرستادند و گفتند: از سوی همگی ما بر وی سلام بگوی و در مورد دو رکعت پس از نماز عصر از وی سؤال کن و بگوی که ما خبر شده‌ایم که تو آن دو رکعت را ادا می‌کنی، در حالی که به ما خبر رسیده است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از ان منع کرده است.

ابن عباس گفته بود: من به همراهی عمر، مردم را می‌زدیم تا آنها را از گزاردن آن دو رکعت

---

[1]- مقصود ابن عباس در پاسخ به وی آن است که ممنوعیت ساختن نبیذ در همین ظروف است و منع نبیذ در این ظروف شاید به خاطر ان بوده باشد که محتوای آن زود تند و تیز می‌گردد و مستی آور می‌شود و مضمون حدیث منع ساختن آن، فقط در همین ظروف است نه مجرد استعمال آن و اینکه گفته‌اند که این حدیث نسخ شده است، قابل نسخ نیست مگر به معنی اخیر (تیسیر القاری)

هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ ؟ فَـأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا ، فَـإِنْ أَشَـارَ بِيَـدِهِ فَاسْتَأْخِرِي ، فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخَرَتْ عَنْهُ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ : «يَا بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ ، سَأَلْتِ عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ ، إِنَّهُ أَتَانِي أُنَاسٌ مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ بِالإِسْلَامِ مِنْ قَوْمِهِمْ ، فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ ، فَهُمَا هَاتَانِ» . [راجع : ۱۲۳۳. اخرجه مسلم : ۸۳٤].

منع کنیم. کُریب گفته است: من نزد عایشه رفتم و آنچه را که به خاطر آن مرا فرستاده بودند به وی رساندم. وی گفت: از اُم‌سَلَمه بپرس.
من موضوع را به ایشان (ابن عباس و عبدالرحمن و مِسْور) گفتم: آنها مرا نزد اُم‌سَلَمه فرستادند همچنانکه نزد عایشه فرستاده بودند. اُم‌سلمه گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که آن حضرت از گزاردن آن دو رکعت (بعد از نماز عصر) منع می‌کرد. (روزی آن حضرت نماز عصر را گزارد و سپس بر من درآمد و در آن هنگام زنانی از قبیلهٔ بنی حرام انصار نزد من بودند. آن حضرت همان دو رکعت را گزارد. من خادم (کنیز) را نزد آن حضرت فرستادم و به او گفتم: به وی بگوی: اُم‌سلمه می‌گوید: یا رسول‌الله، آیا از تو نشنیده‌ام که از همین دو رکعت منع می‌کردی؟ و حالا تو را می‌بینم که آن را می‌گزاری. (به کنیز گفتم: اگر آن حضرت با دست خویش اشارت کند، در آن‌جا منتظر باش. کنیز همچنان کرد. آن حضرت با دست خویش اشارت کرد و او در انتظار ایستاد. چون آن حضرت از نماز فارغ شد (خطاب به اُم‌سلمه گفت: «ای دختر ابو اُمیّه، دربارهٔ دو رکعت بعد از (نماز) عصر سؤال کرده بودی. همانا مردمی از قبیلهٔ عبدالقیس از سوی قوم خود نزد من آمدند تا اسلام بیاورند و مرا از دو رکعت (نماز بعد از ظهر) بازداشتند و این دو رکعت همان دو رکعت می‌باشد.»

٤٣٧١ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ عَبْدُالْمَلِكِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، هُوَ ابْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَوَّلُ

٤٣٧١ ـ از ابوحمزه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: نخستین نماز جمعه، پس از نماز جمعه‌ای که در مسجد رسول‌الله

جُمُعَةٍ جُمِّعَتْ ، بَعْدَ جُمُعَةٍ جُمِّعَتْ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فِي مَسْجِدِ عَبْدِ الْقَيْسِ بِجُوَاثَى . يَعْنِي قَرْيَةً مِنَ الْبَحْرَيْنِ . [راجع : ۸۹۲] .

۷۰- باب : وَفْدِ بَنِي حَنِيفَةَ ، وَحَدِيثِ ثُمَامَةَ بْنِ أُثَالٍ .

۴۳۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْلًا قِبَلَ نَجْدٍ ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ » . فَقَالَ : عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ ، إِنْ تَقْتُلْنِي تَقْتُلْ ذَا دَمٍ ، وَإِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ ، فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ . فَتُرِكَ حَتَّى كَانَ الْغَدُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : « مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ » . قَالَ : مَا قُلْتُ لَكَ : إِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ ، فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْغَدِ ، فَقَالَ : « مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ » . فَقَالَ : عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ ، فَقَالَ : « أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ » . فَانْطَلَقَ إِلَى نَجْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَاغْتَسَلَ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، يَا مُحَمَّدُ ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الْأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهُكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلَادِ إِلَيَّ ، وَإِنَّ خَيْلَكَ أَخَذَتْنِي ، وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ ، فَمَاذَا تَرَى ؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ : صَبَوْتَ ، قَالَ : لَا ، وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَا وَاللَّهِ لَا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةُ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ . [راجع : ۴۶۲ . أخرجه مسلم]

(صلی‌الله علیه وسلم) گزارده شد، در مسجد عبدالقیس در منطقهٔ جُواشی، در قریهٔ از بحرین بود.

باب ـ ۷۰ نمایندگان بنی حنیفه و حدیث ثُمامه بن اُثال

۴۳۷۲ ـ از لَیث، از سعید بن ابی سعید روایت است که وی از ابو هریره(رضی‌الله عنه) شنیده که می‌گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سوار کارانی را به سوی نجد فرستاد. آنها مردی را از قبیلهٔ بنی حنیفه آوردند که ثُمامه بن اُثال نامیده می‌شد. او را به یکی از ستونهای مسجد بستند. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی وی آمد و گفت: «ای ثمامه، چه (اندیشهٔ) نزد تو می‌باشد؟»[1] گفت: اندیشهٔ نیکویی ای محمد، اگر مرا بکشی، شخص خون داری را کشته‌ای و اگر ببخشی، شکرگزاری را بخشیده‌ای، و اگر مال می‌خواهی هر آنچه می‌خواهی، بخواه. وی تا فردای آن روز به همان حالت گذاشته شد، سپس آن حضرت فرمود: «چه اندیشهٔ نزد تو است؟» گفت: نزدم همان است که به تو گفته‌ام. اگر احسان کنی بر کسی احسان می‌کنی که شکرگزار است. پس او را تا پس فردایش به حال خود گذاشت. باز فرمود: ثمامه با خود چه داری؟ گفت: در خاطرم چیزی است که برایت گفتم. فرمود: «ثُمامه را رها کنید.» ثُمامه به آب روان اندکی که نزدیک مسجد بود، رفت[2] و غسل کرد و سپس به مسجد درآمد و گفت: گواهی می‌دهم که نیست معبودی برحق به‌جز خدا

۱- معنی اصلی «ماعندک یا ثمامه» این است: «فکر می‌کنی با تو چه معامله خواهم کرد.»

۲- در سایر نسخه‌های بخاری در حدیث ۴۳۷۲، سطر ۱۲ ـ فانطلق الی نجل ـ فانطلق الی نخل ـ آمده، یعنی به سوی نخلستان رفت.

[١٧٦٤].

و گواهی می‌دهم که محمد فرستادهٔ خدا است. ای محمد، به خدا سوگند که نزد من در روی زمین رویی ناخوشایندتر از روی تو نبود ولی اکنون روی تو دوست داشتنی‌ترین روی‌ها نزد من است، به خدا سوگند که از دین تو ناخوشایندتر دینی نزد من نبود، ولی اکنون دین تو دوست داشتنی‌ترین دین نزد من است، به خدا سوگند که از شهر تو ناخوشایندترین شهری نزد من نبود ولی اکنون شهر تو بهترین شهر نزد من است. همانا سوارکاران تو مرا گرفتند و من قصد ادای عُمره داشتم، پس چه می‌فرمایی؟ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برای وی مژدگانی داد و او را فرمود که عُمره را ادا کند. آنگاه که ثُمامه به مکه رفت، کسی به او گفت: تغییر دین دادی. گفت: نِی، ولیکن همراه محمد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اسلام آوردم. نی، به خدا که یک دانه گندم از یَمامه به شما نخواهد آمد تا آنکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازهٔ آن را بدهد.

٤٣٧٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَجَعَلَ يَقُولُ إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ ، وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةُ جَرِيدٍ ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ : « لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ ، وَإِنِّي لأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي » . ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ . [راجع : ٣٦٢٠ . أخرجه مسلم : ٢٢٧٣] .

٤٣٧٣ ـ از نافع بن جُبیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: مُسَیلِمهٔ کذّاب در زمان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) (به مدینه) آمد و به این سخنان آغاز کرد که: اگر محمد پس از خود مرا جانشین خود گرداند، از وی پیروی می‌کنم، و او در میان گروه زیادی از قوم خود (به مدینه) آمده بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی وی رفت و ثابت بن قَیس بن شمّاس نیز آن حضرت را همراهی می‌کرد. در حالی که شاخهٔ درخت خرمایی در دست رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود. تا آنکه بر سر مُسَیلمه که در میان یاران خود بود، ایستاد و گفت: «اگر از من همین شاخه را بخواهی به

تو نمی‌دهم و تو هرگز از حکم خدا که دربارهٔ تو رفته است، تجاوز نمی‌کنی (هلاک می‌شوی) و اگر به (اسلام) پشت بگردانی، خداوند تو را هلاک می‌گرداند و همانا می‌پندارم که تو همان کسی هستی که در خواب دیده‌ام، آنچه دیده‌ام و این ثابت (بن قیس) است که به تو جواب می‌دهد.» سپس آن حضرت از نزد وی برگشت.[۱]

٤٣٧٤ - قال : ابنُ عبَّاسٍ فسَألتُ عن قولِ رسولِ اللَّه ﷺ : « إنك أرى الَّذي أُريتُ فيه ما أريتُ » . فأخبرني أبو هُريرة : أنَّ رسولَ اللَّه ﷺ قال : « بينا أنا نائمٌ ، رأيتُ في يديَّ سوارين من ذهب ، فأهمَّني شأنُهما فأوحي إليَّ في المنام : أن انفُخهُما ، فنفختُهما فطارا ، فأوَّلتُهما كذَّابين يخرُجان بعدي ، أحدُهما العنسيُّ ، والآخرُ مُسيلمةُ » . [راجع : ٣٦٢١ ، أخرجه مسلم : ٢٢٧٤].

٤٣٧٤ ـ ابن عباس گفت: دربارهٔ این فرمودهٔ رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) که (همانا می‌پندارم که تو همان کسی هستی که در خواب دیده‌ام، آنچه دیده‌ام.» سؤال کردم.[۲]
ابو هریره به من گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که در خواب بودم، دیدم که دو حلقه طلا در دو دست من است و آن حالت مرا در اندوه انداخت.[۳] در خواب به من وحی شد که بر آنها پُف کنم و من آنها را پُف کردم و آنها پریدند. آن دو حلقه را تأویل کردم که دو دروغ‌گوی که ادعای پیامبری می‌نمایند پس از من خروج می‌کنند. که یکی از ایشان عَنْسی و دیگری مُسَیلَمه است.»

٤٣٧٥- حدَّثنا إسحاقُ بنُ نصرٍ : حدَّثنا عبدُالرزَّاق ، عن معمرٍ ، عن همَّامٍ : أنَّهُ سمعَ أبا هريرة ﷺ يقولُ : قال رسولُ اللَّه ﷺ : « بينا أنا نائمٌ أُتيتُ بخزائنِ الأرض ، فوُضعَ في كفِّي سواران من ذهبٍ ، فكبُرا عليَّ ، فأوحى اللَّهُ إليَّ أن انفُخهُما ، فنفختُهما فذهبا ، فأوَّلتُهما الكذَّابين اللَّذين أنا بينهما : صاحبَ صنعاءَ ، وصاحبَ اليمامة » . [راجع : ٣٦٢١، أخرجه مسلم : ٢٢٧٤].

٤٣٧٥ ـ از مَعْمَر، از هَمّام روایت است که وی از ابو هریره (رضی‌الله عنه) شنیده که می‌گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که در خواب بودم گنجهای زمین برای من آورده شد، و در کف دست من دو حلقهٔ

۱- پیامبر صلی‌الله نزد مُسَیلمه و قوم وی رفت تا تألیف قلوب کند و آنها را به اسلام فراخواند. اما مُسیلمه تقاضا کرد که او را در امر نبوت چیزی باشد. آن حضرت فرمود که اگر این شاخهٔ خرما را بخواهی، برایت نمی‌دهم.

۲- در حدیث ۴۳۷۴، سطر ۲ «ما أُریت» آمده است. در سایر نسخه‌های بخاری ما رایت) است.

۳- زیرا حلقه‌های طلا برای زنان است.

طلا نهاده شد». این امر بر من گران آمد، پس بر من وحی شد که آنها را پُف نمایم.[۱] من آنها را پُف کردم و آنها ناپدید شدند. آن دو حلقهٔ طلا را به دو دروغ‌گویی تأویل کردم که من در میان ایشانم، حاکم صَنعاء (عنسی) و حاکم یَمامه (مُسَیْلَمه)[۲]

٤٣٧٦ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَمِعْتُ مَهْدِيَّ ابْنَ مَيْمُونٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءٍ الْعُطَارِدِيَّ يَقُولُ: كُنَّا نَعْبُدُ الْحَجَرَ، فَإِذَا وَجَدْنَا حَجَرًا هُوَ أَخْيَرُ مِنْهُ أَلْقَيْنَاهُ وَأَخَذْنَا الْآخَرَ، فَإِذَا لَمْ نَجِدْ حَجَرًا جَمَعْنَا جُثْوَةً مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ جِئْنَا بِالشَّاةِ فَحَلَبْنَاهُ عَلَيْهِ ثُمَّ طُفْنَا بِهِ، فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ قُلْنَا: مُنَصِّلُ الْأَسِنَّةِ، فَلَا نَدَعُ رُمْحًا فِيهِ حَدِيدَةٌ، وَلَا سَهْمًا فِيهِ حَدِيدَةٌ، إِلَّا نَزَعْنَاهُ وَأَلْقَيْنَاهُ شَهْرَ رَجَبٍ.

٤٣٧٦ ـ از صَلْت بن محمد، از مَهدی ابن مَیْمُون، از ابورجاء العَطاردی روایت است که می‌گفت: ما در (جاهلیت) سنگ را می‌پرستیدیم، و چون سنگی بهتر می‌یافتیم، همان سنگ را می‌گرفتیم و سنگ دیگر را می‌انداختیم، و اگر سنگ نمی‌یافتیم پاره‌ای از خاک جمع می‌کردیم، سپس گوسفندی را می‌آوردیم و بر آن پارهٔ خاک آن را می‌دوشیدیم و سپس به دور آن طواف می‌کردیم و چون ماه رجب آغاز می‌شد می‌گفتیم: «ماه» دور کنندهٔ پیکانها (قطع جنگ) است، و نمی‌گذاشتیم نیزه‌ای راکه در آن آهنی باشد و نه هم تیری که در آن آهنی باشد، مگر آنکه آن را در ماه رجب بیرون می‌کشیدیم و دور می‌انداختیم.

٤٣٧٧ - وَسَمِعْتُ أَبَا رَجَاءٍ يَقُولُ: كُنْتُ يَوْمَ بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ غُلَامًا، أَرْعَى الْإِبِلَ عَلَى أَهْلِي، فَلَمَّا سَمِعْنَا بِخُرُوجِهِ فَرَرْنَا إِلَى النَّارِ، إِلَى مُسَيْلِمَةَ الْكَذَّابِ.

٤٣٧٧ ـ (مَهْدی بن میمون گفته است» از ابورجاء شنیدم که می‌گفت: روزی که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مبعوث شد من پسری خوردسال بودم که شتران خانوادهٔ خود را می‌چرانیدم و چون از ظهور آن حضرت شنیدیم به سوی آتش گریختیم یعنی به سوی مُسَیْلِمه کذّاب.

۱- در حدیث ۴۳۷۵، سطر ۵، «فَأَوْحَى اللهُ إِلَيَّ» در سائر نسخ بخاری چنین است: «فَأُوحِيَ»

۲- در شرح صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم الشّماعی الرفاعی، در ذیل حدیث ۴۳۷۳ گفته شده که مُسَیْلِمه کذّاب در سال دهم (هجرت) ادعای پیامبری کرد.

٧١ - باب : قِصَّةُ الأسْوَدِ العَنْسِيِّ

٤٣٧٨ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الجَرْمِيُّ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ عُبَيْدَةَ بْنِ نَشِيطٍ ، وَكَانَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ اسْمُهُ عَبْدُاللهِ ، أَنَّ عُبَيْدَاللهِ بْنَ عَبْدِاللهِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ : بَلَغَنَا أَنَّ مُسَيْلِمَةَ الكَذَّابَ قَدِمَ المَدِينَةَ ، فَنَزَلَ فِي دَارِ بِنْتِ الحَارِثِ ، وَكَانَ تَحْتَهُ بِنْتُ الحَارِثِ بْنِ كُرَيْزٍ ، وَهِيَ أُمُّ عَبْدِاللهِ بْنِ عَامِرٍ ، فَأَتَاهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ ، وَهُوَ الَّذِي يُقَالُ لَهُ : خَطِيبُ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، وَفِي يَدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ قَضِيبٌ ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ فَكَلَّمَهُ ، فَقَالَ لَهُ مُسَيْلِمَةُ : إِنْ شِئْتَ خَلَّيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الأَمْرِ ، ثُمَّ جَعَلْتَهُ لَنَا بَعْدَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذَا القَضِيبَ مَا أَعْطَيْتُكَهُ ، وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أُرِيتُ وَهَذَا ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ ، وَسَيُجِيبُكَ عَنِّي» . فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ . [راجع : ٣٦٢٠ . أخرجه مسلم : ٢٢٧٣] .

٤٣٧٩ - قَالَ : عُبَيْدُاللهِ بْنُ عَبْدِاللهِ : سَأَلْتُ عَبْدَاللهِ ، ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَنْ رُؤْيَا رَسُولِ اللهِ ﷺ الَّتِي ذَكَرَ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ذُكِرَ لِي أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، أُرِيتُ أَنَّهُ وُضِعَ فِي يَدَيَّ سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، فَفُظِعْتُهُمَا وَكَرِهْتُهُمَا ، فَأُذِنَ لِي فَنَفَخْتُهُمَا فَطَارَا ، فَأَوَّلْتُهُمَا كَذَّابَيْنِ

باب ـ ۷۱ قصهٔ اَسْوَد عَنْسی

۴۳۷۸ ـ از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که گفت: به ما خبر رسید که مُسَیلمهٔ کذّاب به مدینه آمد و در سرای دختر حارث فرود آمد و دختر حارث بن کُرَیز همسر وی بود و آن زن مادر عبدالله بن عامر است.[1]
رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد وی آمد در حالی که ثابت بن قَیس بن شمّاس آن حضرت را همراهی می‌کرد و او کسی بود که به وی گفته می‌شد که خطیب رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) است. در دست رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شاخه‌ای بود. آن حضرت بر سر وی ایستاد و با وی صحبت کرد. مُسَیلمه به آن حضرت گفت: اگر می‌خواهی میان ما و میان امر (نبوّت) درمی‌گذریم[2] (بدان شرط) که پس از خود آن را به ما برگردانی.
پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر همین شاخه را از من بخواهی، برایت نمی‌دهم و همانا من می‌پندارم که تو همانی که در خواب بر من نموده شدی آنچه نمودی شدی و این ثابت بن قیس است که از جانب من به تو جواب خواهد داد.» سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از نزد وی برگشت.

۴۳۷۹ ـ عُبیدالله بن عبدالله گفت: از عبدالله

۱- در تیسیر القاری آمده است که بعضی گفته‌اند که لفظ (ابن عبدالله) از راوی ساقط شده است. یعنی: آن زن مادر عبدالله بن عبدالله بن عامر است که زوجهٔ عبدالله بن عامر می‌شود.

۲- در حدیث ۴۳۷۸، سطر ۱۰ «خَلَّیتَ بَیْنَنا و بین الامر» در بسیاری از نسخ بخاری چنین است: «خَلَّیتَ بَیْنَک و بین الامر» و ترجمهٔ آن را مترجم انگلیسی بدین گونه آورده است: اگر می‌خواهی میان تو و زعامت مداخله نمی‌کنیم.

يَخْرُجَانِ» .

فَقَالَ عُبَيْدُاللَّه : أَحَدُهُمَا الْعَنْسِيُّ الَّذِي قَتَلَهُ فَيْرُوزُ بِالْيَمَنِ ، وَالآخَرُ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ . [راجع : ٣٦٢١ . أخرجه مسلم: ٢٢٧٤].

بن عباس دربارهٔ خواب رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) که از آن یاد شد، سؤال کردم. ابن عباس گفت: نزد من یاد شده است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در اثنای آنکه در خواب بودم، نموده شدم که در دستهای من دو حلقهٔ طلا نهاده شده است، آن را نفرت‌انگیز و ناخوشایند پنداشتم، به من اجازه داده شد و من آن دو حلقه را پف کردم و پریدند و آن را به دو دروغ‌گویی تأویل کردم که خروج می‌کنند.»

عبیدالله گفت: یکی از ایشان عَنْسِی، است که توسط فیروز در یَمَن کشته شد و دیگری، مُسَیلمهٔ کذّاب است.

٧٢ - باب : قِصَّةِ أَهْلِ نَجْرَانَ

٤٣٨٠ - حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ صِلَةَ بْنِ زُفَرَ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ ، صَاحِبَا نَجْرَانَ ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُرِيدَانِ أَنْ يُلاعِنَاهُ ، قَالَ : فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ : لا تَفْعَلْ ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلاعَنَّا لا نُفْلِحُ نَحْنُ وَلا عَقِبُنَا مِنْ بَعْدِنَا ، قَالا : إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا ، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلاً أَمِينًا ، وَلا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلا أَمِينًا . فَقَالَ : «لأَبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلاً أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ» . فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «قُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ» . فَلَمَّا قَامَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَذَا أَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ» [راجع : ٣٧٤٥ . أخرجه مسلم: ٢٤٢٠ ، مختصرا].

باب ـ ۷۲ قصهٔ مردم نجران

۴۳۸۰ ـ از ابواسحاق از صَلَهٔ بن زُفر روایت است که حُذَیفه گفت: عاقِب و سیّد حکمروایان نجران نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و قصد آن را داشتند که با آن حضرت مباهله کنند.

یکی از ایشان به رفیق خود گفت: این کار را مکن، زیرا اگر او پیامبر باشد و ما مباهله کنیم، نه ما رستگار می‌شویم و نه نسلی که پس از ما می‌آید. آن دو نفر به آن حضرت گفتند: هر آنچه از ما بخواهی به تو می‌دهیم و مردی امین را با ما بفرست و به جز از امین کسی را با ما همراه نکن. آن حضرت فرمود: «من مردی امین با شما خواهم فرستاد که سزاوار امین بودن

است.»[۱]

یاران رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هر یک گردن‌فرازی کردند. آن حضرت فرمود: «برخیز ای ابوعُبیده بن جرّاح» آنگاه که وی برخاست، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این است امین این اُمّت».

٤٣٨١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ، عَنْ صِلَةَ ابْنِ زُفَرَ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال: جَاءَ أَهْلُ نَجْرَانَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالُوا: ابْعَثْ لَنَا رَجُلاً أَمِينًا، فَقَالَ: «لأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلاً أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ». فَاسْتَشْرَفَ لَهُ النَّاسُ، فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ. [راجع: ٣٧٤٥. أخرجه مسلم: ٢٤٢٠].

۴۳۸۱ ـ از ابواسحاق از صِله بن زُفر روایت است که حذیفه (رضی‌الله عنه) گفت: مردم نجران نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: مردی امین را با ما بفرست. آن حضرت گفت: «مردی امین را به سوی شما خواهم فرستاد که سزاوار امین بودن است.» و مردم برای آن گردن‌فرازی کردند. آن حضرت ابوعبیده بن جرّاح را فرستاد.

٤٣٨٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». [راجع: ٣٧٤٤. أخرجه مسلم: ٢٤١٩].

۴۳۸۲ ـ از ابوقلابه، از انس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هر اُمتی را امینی است و امین این امت ابوعُبیدة بن جرّاح

۱- مباهله، به معنای نفرین کردن و لعنت کردن یکدیگر است و آن حضرت پس از نزول این آیه، اهل نجران را به مباهله فراخواند: «پس هرکه در این (باره) پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجّه کند بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. (آل عمران: ۶۱) مباهلت آن باشد که دو تن یا دو قوم به کوششی مستقصی یکدیگر را نفرین کنند و از خدای عزّو جلّ لعنت خواهند از دو قوم بر آن‌که دروغ زنان‌اند. چون آن حضرت ایشان را به مباهله فراخواند، آنها پذیرفتند و روزی را برای این کار معین کردند. پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با حضرات حسن، حسین، فاطمه و علی رضی‌الله عنهم برای مباهله بیرون آمدند و آن حضرت به اهل بیت خود گفت: که وقتی من دعا کنم، شما آمین بگویید. مردم نجران که این حالت را دیدند، از اجرای مباهله پشیمان شدند و ترسیدند که عذاب خدا بر ایشان نازل شود. سپس به پرداخت جزیه حاضر شدند. «تفسیر حسینی و کشف الاسرار». در صحیح البخاری شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی در این باره آمده است: عاقِب، نامش عبدالمسیح بود که از بزرگان مسیحیان بودو سیّد رئیس ایشان بود و البته بزرگان و اُسقُفها و عالمان بزرگ‌شان چون علقمه بن حارث نیز با ایشان همراه بودند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آنها را به اسلام دعوت کرد و قرآن را بر ایشان خواند. آنها نپذیرفتند. سپس آنها را به مباهله فراخواند.

است.»

۷۲- باب : قِصَّةُ عُمَانَ وَالْبَحْرَيْنِ .

٤٣٨٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : سَمِعَ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ ، جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ : لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا» . ثَلاثًا ، فَلَمْ يَقْدَمْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ دَيْنٌ أَوْ عِدَةٌ فَلْيَأْتِنِي .

قَالَ جَابِرٌ : فَجِئْتُ أَبَا بَكْرٍ فَأَخْبَرْتُهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «لَوْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا» . ثَلاثًا ، قَالَ : فَأَعْطَانِي .

قَالَ جَابِرٌ : فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ فَسَأَلْتُهُ فَلَمْ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَلَمْ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الثَّالِثَةَ فَلَمْ يُعْطِنِي ، فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ أَتَيْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي ، فَإِمَّا أَنْ تُعْطِيَنِي وَإِمَّا أَنْ تَبْخَلَ عَنِّي ، فَقَالَ : أَقُلْتَ تَبْخَلُ عَنِّي ؟ وَأَيُّ دَاءٍ أَدْوَأُ مِنَ الْبُخْلِ ، قَالَهَا ثَلاثًا ، مَا مَنَعْتُكَ مِنْ مَرَّةٍ إِلا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُعْطِيَكَ .

وَعَنْ عَمْرٍو ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : جِئْتُهُ ، فَقَالَ لِي أَبُو بَكْرٍ : عُدَّهَا ، فَعَدَدْتُهَا ، فَوَجَدْتُهَا خَمْسَمِائَةٍ ، فَقَالَ : خُذْ مِثْلَهَا مَرَّتَيْنِ .

[راجع : ٢٢٩٦ ، أخرجه مسلم : ٢٣١٤] .

باب ـ ۷۲ قصهٔ عُمان و بحرين

۴۳۸۳ ـ از سُفيان، از ابن مُنْكدِر روايت است كه جابر بن عبدالله (رضى‌الله عنهما) مى‌گفت: رسول‌الله (صلى‌الله عليه وسلم) به من گفت: «اگر مالى از بحرين آمد، به تو اين‌چنين و اين‌چنين مى‌دهم.» و سه بار اين سخن را تكرار فرمود. مال بحرين نيامد تا آنكه رسول‌الله (صلى‌الله عليه وسلم) وفات يافت. آنگاه كه آن مال در زمان ابوبكر آمد، امر كرد تا منادى اعلام بدارد اينكه: كسى كه بر پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) طلبى داشته باشد و يا به او وعده‌اى كرده باشد، نزد من بيايد. جابر گفت: نزد ابوبكر رفتم و او را خبر دادم كه پيامبر(صلى‌الله عليه وسلم) گفته است: «اگر مال بحرين بيايد، به تو اين چنين و اين چنين مى‌دهم.» سه بار.

جابر گفت: ابوبكر به من داد. (به روايت ديگر) جابر گفت. پس از آن كه از ابوبكر خواستم و او به من نداد. نزد ابوبكر رفتم وى به من نداد سپس نزد وى رفتم به من نداد. سپس براى بار سوم نزد وى رفتم به من نداد. به او گفتم: نزد تو آمدم به من ندادى، سپس نزد تو آمدم به من ندادى، سپس نزد تو آمدم به من ندادى، پس يا به من مى‌دهى و يا با من بخيلى مى‌كنى. ابوبكر گفت: آيا گفتى كه به من بخيلى مى‌كنى؟ و كدام درد مهلك‌تر از بخل است، و اين را سه بار گفت و افزود: هر بار كه به تو ندادم قصد آن داشتم كه برايت بدهم. روايت است

از عَمرو از محمد بن علی[1] که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: نزد ابوبکر رفتم، ابوبکر (مشتی پول به من داد) گفت: بشمار. آن را شمردم، پنجصد برآمد. وی گفت: دو چند آن را (نیز) بگیر.

۷۴- باب : قُدُومِ الأشْعَرِيِّينَ وَأهْلِ اليَمَنِ .

باب ـ ۷۴ آمدن اشعریها و مردم یمن

وَقَالَ أبُو مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «هُمْ مِنِّي وَأنَا مِنْهُمْ» [راجع: ۲۴۸۶].

و ابوموسی گفته است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ایشان از منند و من از ایشانم.»

۴۳۸۴ - حَدَّثَني عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ وَإسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالا : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أبِيهِ ، عَنْ أبِي إسْحَاقَ ، عَنِ الأسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : قَدِمْتُ أنَا وَأخِي مِنَ اليَمَنِ ، فَمَكَثْنَا حِينًا ، مَا نُرَى ابْنَ مَسْعُودٍ وَأُمَّهُ إلا مِنْ أهْلِ البَيْتِ ، مِنْ كَثْرَةِ دُخُولِهِمْ وَلُزُومِهِمْ لَهُ . [راجع : ۳۷۶۳ . أخرجه مسلم: ۲۴۶۰].

۴۳۸۴ ـ از ابواسحاق، از اسود بن یزید روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: من و برادرم از یَمن (به مدینه) آمدیم و مدتی ایستادیم ما گمان می‌کردیم که ابن مسعود و مادرش از اهل بیت آن حضرت اند و این به خاطر بسیاری آمد و شد و پیوستگی‌شان با آن حضرت بود.

۴۳۸۵ - حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالسَّلامِ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ أبِي قِلابَةَ ، عَنْ زَهْدَمٍ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ أبُو مُوسَى أكْرَمَ هَذَا الحَيَّ مِنْ جَرْمٍ ، وَإنَّا لَجُلُوسٌ عِنْدَهُ ، وَهُوَ يَتَغَدَّى دَجَاجًا ، وَفِي القَوْمِ رَجُلٌ جَالِسٌ ، فَدَعَاهُ إلَى الغَدَاءِ ، فَقَالَ : إنِّي رَأيْتُهُ يَأكُلُ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ ، فَقَالَ : هَلُمَّ فَإنِّي رَأيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأكُلُهُ ، فَقَالَ : إنِّي حَلَفْتُ لا آكُلُهُ ، فَقَالَ : هَلُمَّ أُخْبِرْكَ عَنْ يَمِينِكَ ، إنَّا أتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ نَفَرٌ مِنَ الأشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَاهُ ، فَأبَى أنْ يَحْمِلَنَا ، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أنْ لا يَحْمِلَنَا ، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثِ النَّبِيُّ ﷺ أنْ أُتِيَ بِنَهْبِ إبِلٍ ، فَأمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا : تَغَفَّلْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَمِينَهُ ، لا نُفْلِحُ بَعْدَهَا أبَدًا ، فَأتَيْتُهُ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إنَّكَ حَلَفْتَ أنْ لا تَحْمِلَنَا وَقَدْ حَمَلْتَنَا ؟ قَالَ : «أجَلْ ، وَلَكِنْ لا أحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأرَى غَيْرَهَا خَيْرًا

۴۳۸۵ ـ از ایّوب از ابوقلابه روایت است که زَهْدَم گفت: آنگاه که ابوموسی (به حیث والی کوفه) آمد، این قبیلهٔ جَرم را (با دیداری از ایشان) بزرگ داشت.[2] و من نزدیک وی نشسته بودم که او به وقت چاشت گوشت مرغ می‌خورد و مردی در میان مردم نشسته بود. ابوموسی او را به خوردن غذا فراخواند. وی گفت: من دیده‌ام که مرغها چیزی (ناپاک) می‌خورند، پس (گوشت) آن را ناپاک دانستم. ابوموسی گفت: من پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم که گوشت مرغ می‌خورد. وی گفت:

۱- ابن الحجر گفته که مراد از محمد بن علی، محمد باقر(رضی‌الله عنه) است و وهم کرده کسی که گفته مراد محمد بن حنیفه است. (تیسیر القاری)

۲- جَرْم یکی از قبایل یمن است و زَهْدم نیز از قبیلهٔ جَرم است.

مِنْهَا ، إلا أتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا». [راجع : ٣١٣٣ . أخرجه مسلم : ١٦٤٩] .

من سوگند یاد کرده‌ام که آن را نخورم. ابوموسی گفت: بیا که در مورد سوگند تو خبر بدهم. ما تنی چند از مردم اشعری نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدیم و از وی خواستیم که برای سواری‌مان مرکب بدهد. آن حضرت نپذیرفت. سپس تقاضا کردیم، آن حضرت سوگند یاد کرد که به ما مرکب سواری ندهد. پس از آن بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دیری نگذشت که شترانی به غنیمت آورده شد. آن حضرت فرمود که پنج شتر به ما بدهند و چون شترها را گرفتیم گفتیم: ما پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را از سوگندش غافل ساختیم، پس از این هرگز رستگار نخواهیم شد. نزد آن حضرت رفتم و گفتم: یا رسول‌الله، همانا تو سوگند یاد کرده بودی که به ما (حیوان) سواری ندهی و به ما (حیوان) سواری دادی؟

آن حضرت فرمود: آری، ولی بر امری که سوگند می‌خورم و سپس چیزی بهتر از آن را می‌بینم، همان چیز بهتر را انجام می‌دهم.» (و کفارت سوگند را می‌دهم.)

٤٣٨٦ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَخْرَةَ جَامِعُ بْنُ شَدَّادٍ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ مُحْرِزٍ الْمَازِنِيُّ : حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ قَالَ : جَاءَتْ بَنُو تَمِيمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «أَبْشِرُوا يَا بَنِي تَمِيمٍ» . قَالُوا : أَمَّا إِذْ بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَجَاءَ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ» . قَالُوا : قَدْ قَبِلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . [راجع : ٣١٩٠] .

٤٣٨٦ ـ از صَفْوان بن مُحْرِز المازنی روایت است که عِمْران بن حُصَیْن گفت: مردم بنو تمیم نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت (بهشت) باد شما را ای بنی تمیم.» آنان گفتند: اینکه ما را بشارت دادی، پس (چیزی هم) به ما بده، رخسار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) دگرگون شد. سپس مردمی از اهل یمن آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت را بپذیرید. آنچه بنی تمیم نپذیرفتند.» گفتند: به تحقیق ما پذیرفتیم یا

رسول‌الله.

٤٣٨٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الإِيمَانُ هَا هُنَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْيَمَنِ - وَالْجَفَاءُ وَغِلَظُ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ - عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الإِبِلِ ، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ - رَبِيعَةَ وَمُضَرَ » . [راجع : ٣٣٠٢ . أخرجه مسلم : ٥١] .

٤٣٨٧ ـ از قَیس بن ابی حازِم، از ابومَسعود روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ایمان اینجا است ـ و با دست خود به سوی یمن اشارت کرد ـ و جفا و سنگدلی در گروه شتربانان و کشاورزان است ـ که مشغول شتران‌اند (و توجهی به دین ندارند) از آنجایی که دو سر شیطان ظاهر می‌شود ـ محل سکونت ربیعه و مُضر (در شرق).

٤٣٨٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ ، هُمْ أَرَقُّ أَفْئِدَةً وَأَلْيَنُ قُلُوبًا ، الإِيمَانُ يَمَانٍ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ ، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي أَصْحَابِ الإِبِلِ ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ » .

وَقَالَ غُنْدَرٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٣٠١ أخرجه مسلم:٥٢] .

٤٣٨٨ ـ از ابن ابی عَدی، از شُعبه، از سُلیمان از ذکوان، از ابو هریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: مردم یمن نزد شما آمدند، آنها نرم دل‌تر و رقیق القلب‌تر اند. ایمان در یمن است و علم در یمن است، و خودبینی و تکبر در شترداران است و آرامش و وقار در گوسفند داران است.» غُندَر، از شُعبه، از سلیمان روایت کرده که: از ذَکْوان شنیدم که از ابو هریره روایت کرده که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است.

٤٣٨٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الإِيمَانُ يَمَانٍ ، وَالْفِتْنَةُ هَا هُنَا ، هَا هُنَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » . [راجع : ٣٣٠١ . أخرجه مسلم : ٥٢] .

٤٣٨٩ ـ از ابوالغَیْث، از ابو هریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ایمان، یَمَنی است، و فتنه آنجا است، از این‌جا شاخ شیطان طلوع می‌کند.» (جانب شرق)

٤٣٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حدثنا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ ، أَضْعَفُ قُلُوبًا ، وَأَرَقُّ أَفْئِدَةً ، الْفِقْهُ يَمَانٍ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ » . [راجع: ٣٣٠١ . أخرجه مسلم: ٥٢].

٤٣٩٠ ـ از اَعْرج ،از ابو هریره(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «مردم یمن نزد شما آمدند، آنها نرم‌دل‌تر و رقیق‌القلب‌اند. فقه یمنی است و علم در یَمَنی است.»

۴۳۹۱ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا مَعَ ابْنِ مَسْعُودٍ ، فَجَاءَ خَبَّابٌ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، أَيَسْتَطِيعُ هٰؤُلَاءِ الشَّبَابُ أَنْ يَقْرَؤُوا كَمَا تَقْرَأُ؟ قَالَ : أَمَا إِنَّكَ لَوْ شِئْتَ أَمَرْتُ بَعْضَهُمْ يَقْرَأُ عَلَيْكَ ؟ قَالَ : أَجَلْ ، قَالَ : اقْرَأْ يَا عَلْقَمَةُ ، فَقَالَ زَيْدُ بْنُ حُدَيْرٍ ، أَخُو زِيَادِ بْنِ حُدَيْرٍ : أَتَأْمُرُ عَلْقَمَةَ أَنْ يَقْرَأَ وَلَيْسَ بِأَقْرَئِنَا ؟ قَالَ : أَمَا إِنَّكَ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِمَا قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ فِي قَوْمِكَ وَقَوْمِهِ ؟ فَقَرَأْتُ خَمْسِينَ آيَةً مِنْ سُورَةِ مَرْيَمَ ، فَقَالَ عَبْدُاللهِ : كَيْفَ تَرَى ؟ قَالَ : قَدْ أَحْسَنَ ، قَالَ : عَبْدُاللهِ : مَا أَقْرَأُ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ يَقْرَؤُهُ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى خَبَّابٍ وَعَلَيْهِ خَاتَمٌ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ : أَلَمْ يَأْنِ لِهٰذَا الْخَاتَمِ أَنْ يُلْقَى ، قَالَ : أَمَا إِنَّكَ لَنْ تَرَاهُ عَلَيَّ بَعْدَ الْيَوْمِ ، فَأَلْقَاهُ .

رَوَاهُ غُنْدَرٌ ، عَنْ شُعْبَةَ .

۴۳۹۱ ـ از اَعْمش، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمه گفت: ما با ابن مسعود نشسته بودیم که خَبّاب آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن، آیا این جوانان می‌توانند که (قرآن) بخوانند همان گونه که تو می‌خوانی؟ وی گفت: اگر می‌خواهی، من به یکی از ایشان می‌گویم که برای تو بخواند؟ گفت: آری. ابن مسعود گفت: ای عَلْقَمه، بخوان، در آن حال. زَید بن حُدَیْر، برادر زِیاد بن حُدَیْر گفت: آیا عَلْقَمه را امر می‌کنی که بخواند و ما را امر نمی‌کنی؟

ابن مسعود گفت: اگر می‌خواهی به تو خبر می‌دهم، آنچه را که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دربارهٔ قوم تو و قوم او گفته است؟ عَلْقَمه می‌گوید: من پنجاه آیت از سورهٔ مریم را خواندم. عبدالله ابن مسعود بن خبّاب گفت: او را چگونه می‌بینی؟ گفتم: به تحقیق که نیکو خواند.

عبدالله (بن مسعود) گفت: هر آنچه را من می‌خوانم، وی می‌خواند. سپس عبدالله (بن مسعود) متوجه خبّاب شد و دید که انگشتر طلا در انگشت کرده است. به وی گفت: وقت آن نرسیده است که این انگشتر دور افکنده شود. خبّاب گفت: آگاه باش که آن را بعد از امروز در انگشت من نخواهی دید. و آن را افکند.[۱] غُنْدَر از شُعبه روایت کرده است.

۷۵ - باب : قِصَّةُ دَوْسٍ وَالطُّفَيْلِ بْنِ عَمْرٍو الدَّوْسِيِّ

باب ـ ۷۵ قصهٔ دَوْس و طُفیل بن عَمرو دَوسی

۱- ظاهر این است که (پوشیدن طلا را برای مردان) خبّاب بر نهی تنزیهی حمل کرده بود. ابن مسعود او را تنبیه کرد که نهی تحریمی است. (تیسیر القاری)

٤٣٩٢ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ ذَكْوَانَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : جَاءَ الطُّفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : إِنَّ دَوْسًا قَدْ هَلَكَتْ ، عَصَتْ وَأَبَتْ ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ . فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا ، وَأْتِ بِهِمْ» . [راجع : ٢٩٣٧ . أخرجه مسلم: ٢٥٢٤] .

٤٣٩٢ ـ از اَعْرج روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت: طُفیل بن عَمرو نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: مردم دَوس هلاک شدند، عصیان ورزیدند و (اسلام را) نپذیرفتند. خداوند را (بر هلاک) ایشان دعا کن. آن حضرت فرمود: «بارالها، دوس را هدایت کن و آنان را بیاور.»

٤٣٩٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : لَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قُلْتُ فِي الطَّرِيقِ :

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

وَأَبَقَ غُلاَمٌ لِي فِي الطَّرِيقِ ، فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَبَايَعْتُهُ ، فَبَيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ الْغُلاَمُ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلاَمُكَ» . فَقُلْتُ : هُوَ لِوَجْهِ اللَّهِ ، فَأَعْتَقْتُهُ . [راجع : ٢٥٣٠] .

٤٣٩٣ ـ از اسماعیل، از قَیْس روایت است که ابو هریره گفت: آنگاه که به سوی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) راهی شدم در بین راه (این شعر را) گفتم:

ای شب، داد از درازی و رنج و خستگی تو
هرچند مرا از دار کفر نجات دادی

غلام من در راه گریخت. آنگاه که نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) رسیدم و با وی بیعت کردم و در حالی که نزد آن حضرت بودم ناگاه غلام پیدا شد. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابو هریره این است غلام تو.» گفتم: او به جهت رضای خدا است، و او را آزاد کردم.

٧٦- باب : قِصَّةِ وَفْدِ طَيِّئٍ ، وَحَدِيثِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ

باب ـ ۷۶ قصهٔ نمایندگان طَی و حدیث عَدی بن حاتِم

٤٣٩٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ ، عَنْ عَدِيِّ ابْنِ حَاتِمٍ قَالَ : أَتَيْنَا عُمَرَ فِي وَفْدٍ ، فَجَعَلَ يَدْعُو رَجُلاً رَجُلاً وَيُسَمِّيهِمْ ، فَقُلْتُ : أَمَا تَعْرِفُنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : بَلَى ، أَسْلَمْتَ إِذْ كَفَرُوا ، وَأَقْبَلْتَ إِذْ أَدْبَرُوا ، وَوَفَيْتَ إِذْ غَدَرُوا ، وَعَرَفْتَ إِذْ أَنْكَرُوا . فَقَالَ عَدِيٌّ : فَلاَ أُبَالِي إِذًا .

٤٣٩٤ ـ از عَمرو بن حُریث، از عدی ابن حاتم روایت است که گفت: ما در هیئت اعزامی نزد عمر (که خلیفه بود) آمدیم وی به خواندن نام هر مردی (از هیئت) آغاز کرد و ایشان را به نامشان خواند. من گفتم: آیا مرا می‌شناسی، ای امیرالمؤمنین؟ گفت: آری (می‌شناسم.) اسلام

[أخرجه مسلم : ٢٥٢٣ . بقطعة لم ترد في هذا الطريق] .

آوردی وقتی که دیگران از قوم تو کافر شدند و به اسلام روی آوردی وقتی که دیگران پشت دادند و به عهد خود وفا کردی وقتی که دیگران عهد شکستند و (حقانیت اسلام را) شناختی وقتی که دیگران انکار کردند. سپس عدی گفت: پس حالا پروایی نیست (که نام مرا نخواندی.)[1]

ختم جزء هفدهم صحیح البخاری

٧٧- باب : حَجَّةِ الْوَدَاعِ

٤٣٩٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، فَأَهْلَلْنَا بِعُمْرَةٍ ، ثُمَّ قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيُهْلِلْ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ ، ثُمَّ لَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا » . فَقَدِمْتُ مَعَهُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ ، وَلَمْ أَطُفْ بِالْبَيْتِ وَلَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَشَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « انْقُضِي رَأْسَكِ وَامْتَشِطِي ، وَأَهِلِّي بِالْحَجِّ ، وَدَعِي الْعُمْرَةَ » . فَفَعَلْتُ ، فَلَمَّا قَضَيْنَا الْحَجَّ أَرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ إِلَى التَّنْعِيمِ فَاعْتَمَرْتُ ، فَقَالَ : « هَذِهِ مَكَانَ عُمْرَتِكِ » . قَالَتْ : فَطَافَ الَّذِينَ أَهَلُّوا بِالْعُمْرَةِ بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، ثُمَّ حَلُّوا ، ثُمَّ طَافُوا طَوَافًا آخَرَ بَعْدَ أَنْ رَجَعُوا مِنْ مِنًى ، وَأَمَّا الَّذِينَ جَمَعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فَإِنَّمَا طَافُوا طَوَافًا وَاحِدًا . [راجع : ٢٩٤ . أخرجه مسلم : ١٢١١] .

باب ـ ٧٧ حجّة الوَداع[2]

٤٣٩٥ ـ از مالک، از ابن شهاب (زُهری) از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: در زمان حجة الوداع به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برآمدیم و برای عُمره اِحرام گرفته بودیم. سپس پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که هَدْی (حیوان قربانی) همراه دارد باید برای حج همراه عُمره احرام بگیرد، سپس از احرام بیرون نیاید تا آنکه از احرام هر دو یکجا بیرون آید.»

همراه آن حضرت به مکه آمدم در حالی که حایض بودم و خانهٔ (کعبه) را طواف نکردم و نه هم بین صفا و مروه، از این حالت به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شکایت کردم. آن حضرت فرمود: «موی سر خود را بگشای و شانه کن و احرام حج بگیر و عُمره را بگذار.» من چنان کردم. چون حج را تمام کردیم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) مرا با (برادرم)

۱- با ختم حدیث ۴۳۹۴، جزء هفدهم از مجموعهٔ سی جزء صحیح‌البخاری پایان می‌یابد و جزء هجدهم از «حجة الوداع» آغاز می‌گردد.

۲- این را به خاطری حجةُ الوداع گویند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در اثنای این حج در ماه ذی حجه سال دهم هجری با مردم وداع کرد.

عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق به سوی تنعیم فرستاد و عُمره کردم. آن حضرت فرمود: «این است به جای عُمرهٔ تو» عایشه گفت: آنانی که احرام عُمره گرفته بودند، خانهٔ (کعبه) و میان صفا و مروه طواف کردند و سپس از احرام بیرون آمدند و پس از آن هنگامی که از مِنیَ برگشتند طوافی دیگر (پیرامون کعبه و میان صفا و مروه) کردند و اما کسانی که حج و عُمره را جمع کرده بودند، آنها فقط یک طواف کردند.[1]

٤٣٩٦ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ فَقَدْ حَلَّ .

فَقُلْتُ : مِنْ أَيْنَ قَالَ هَذَا ابْنُ عَبَّاسٍ ؟ قَالَ : مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴾ . [الحج : ٣٣]. وَمِنْ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَحِلُّوا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ.

قُلْتُ : إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَعْدَ الْمُعَرَّفِ ، قَالَ : كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَرَاهُ قَبْلُ وَبَعْدُ . [أخرجه مسلم : ١٢٤٥] .

٤٣٩٦ ـ از ابن جُرِیْج روایت است که گفت: عطاء از ابن عباس روایت کرده که گفت: آنگاه که عمره‌گزار بر کعبه طواف کند، از احرام بیرون می‌آید. به عطاء گفتم: ابن عباس این سخن را به چه دلیلی می‌گوید، گفت: از فرمودهٔ خدای تعالی: «سپس جایگاه فرود آمدن آن به خانهٔ قدیم است.» (الحج: ٣٣) و همچنان از دستور پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای اصحاب خویش که ـ از احرام برایند ـ که آن هم در حجة الوداع بود. گفتم: این بیرون آمدن از احرام بعد از بازگشت از عرفات بوده است. گفت: ابن عباس آن را (پس از انجام عُمره) قبل از رفتن به عرفات و (پس از انجام حج) بعد از آمدن از عرفات جایز می‌دانست.

٤٣٩٧ - حَدَّثَنِي بَيَانٌ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ طَارِقًا ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ : قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْبَطْحَاءِ ، فَقَالَ : «أَحَجَجْتَ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «كَيْفَ أَهْلَلْتَ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ بِإِهْلَالٍ كَإِهْلَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : «طُفْ بِالْبَيْتِ ، وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، ثُمَّ حِلَّ» . فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ

٤٣٩٧ ـ از قَیس، از طارق روایت است که ابوموسی اشعری (رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به بَطْحاً رفتم. فرمود: آیا به نیت حج اِحرام گرفته‌ای؟» گفتم:

---

[1] این برای کسی است که نیت حج و عُمره را یکجا کرده باشد. چه معتمر قارن باشد. یا متمتع و میان صفا و مروه سعی نکرده باشد و حلق نکرده باشد.

وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، وَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَيْسٍ ، فَفَلَتْ رَأْسِي .
[راجع: ١٥٥٧ . أخرجه مسلم : ١٢٢١] .

آری. فرمود: «به چه نیتی احرام بسته‌ای» گفتم: به احرام چون نیتی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) لبیّک گفته‌ام. فرمود: «کعبه و صفا و مروه را طواف کن و سپس از احرام بیرون آی.» من خانه را طواف کردم و صفا و مروه را طواف کردم و سپس نزد زنی از قبیلهٔ قیس آمدم. وی از سرم شپش چید.

٤٣٩٨ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : أَخْبَرَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يَحْلِلْنَ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ : فَمَا يَمْنَعُكَ ؟ فَقَالَ : « لَبَّدْتُ رَأْسِي ، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي ، فَلَسْتُ أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ هَدْيِي » . [راجع : ١٥٦٦ . أخرجه مسلم : ١٢٢٩] .

٤٣٩٨ ـ از موسی بن عُقْبه، از ابن عُمر روایت است که حَفْصه (رضی‌الله عنها) ـ همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ـ او را خبر داده است. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در سال حجة الوداع به همسران خود امر کرد که از اِحرام بیرون آیند. حفصه (با شنیدن این امر به آن حضرت) گفت: تو را چه مانع شد، (که از احرام بیرون آیی؟)

آن حضرت فرمود: «من موی سرم را بهم چسبانیده‌ام و هَدْی (حیوان قربانی) را قلاده کرده‌ام، از احرام بیرون نمی‌آیم تا هَدی خویش را ذبح کنم.»

٤٣٩٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ : حَدَّثَنِي شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ امْرَأَةً مِنْ خَثْعَمَ اسْتَفْتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، وَالْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ رَدِيفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ ، عَلَى عِبَادِهِ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ ، فَهَلْ يَقْضِي أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » .
[راجع : ١٥١٣ . أخرجه مسلم : ١٣٣٤ مطولاً] .

٤٣٩٩ ـ از ابن شهاب (زُهری) از سُلیمان بن یسار روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: زنی از قبیلهٔ خَثْعَم در سال حجّة الوداع از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فتوا طلبید. در حالیکه فضل بن عباس در پشت سر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر مرکب سوار بود. آن زن گفت: یا رسول‌الله، فریضهٔ خدا بر بندگانش (یعنی حج) پدر پیر مرا دریافته است و او توانایی آن را ندارد که خود را بر مرکب نگه دارد، آیا رواست که از جانب وی حج

۴۴۰۰ - حَدَّثَني مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمانِ: حَدَّثَنا فُلَيْحٌ، عَنْ نافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قالَ: أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ عامَ الفَتْحِ، وَهُوَ مُرْدِفٌ أُسامَةَ عَلَى القَصْواءِ، وَمَعَهُ بِلالٌ وَعُثْمانُ بْنُ طَلْحَةَ، حَتَّى أَناخَ عِنْدَ البَيْتِ، ثُمَّ قالَ لِعُثْمانَ: «ائْتِنا بِالمِفْتاحِ». فَجاءَهُ بِالمِفْتاحِ فَفَتَحَ لَهُ البابَ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَأُسامَةُ وَبِلالٌ وَعُثْمانُ، ثُمَّ أَغْلَقُوا عَلَيْهِمُ البابَ، فَمَكَثَ نَهاراً طَوِيلاً، ثُمَّ خَرَجَ وَابْتَدَرَ النّاسُ الدُّخُولَ، فَسَبَقْتُهُمْ، فَوَجَدْتُ بِلالاً قائِماً مِنْ وَراءِ البابِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَيْنَ صَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ؟ فَقالَ: صَلَّى بَيْنَ ذَيْنِكَ العَمُودَيْنِ المُقَدَّمَيْنِ، وَكانَ البَيْتُ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ سَطْرَيْنِ، صَلَّى بَيْنَ العَمُودَيْنِ مِنَ السَّطْرِ المُقَدَّمِ، وَجَعَلَ بابَ البَيْتِ خَلْفَ ظَهْرِهِ، وَاسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الَّذي يَسْتَقْبِلُكَ حِينَ تَلِجُ البَيْتَ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الجِدارِ.

قالَ: وَنَسِيتُ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى، وَعِنْدَ المَكانِ الَّذي صَلَّى فِيهِ مَرْمَرَةٌ حَمْراءُ. [راجع: ۳۹۷، أخرجه مسلم: ۱۳۲۹].

بگزارم؟ آن حضرت فرمود: آری.

۴۴۰۰ ـ از فُلَیح، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در سال فتح (به مکه) آمد در حالی که اُسامه را بر (شتر خود) قَصْواء بر پشت سر خود سوار کرده بود و بلال و عثمان بن طلحه آن حضرت را همراهی می‌کردند تا آنکه شتر خود را در نزدیک خانهٔ (کعبه) فروخواباند. سپس آن حضرت به عثمان (کلید دار کعبه) گفت: «کلید را برای ما بیاور» وی کلید را آورد و دروازهٔ (کعبه) را برای آن حضرت گشود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و اُسامه و بلال و عثمان در آمدند. سپس دروازه را بر ایشان بستند که زمانی دراز در درون کعبه به سر می‌بردند. سپس آن حضرت بر آمد و مردم به درآمدن به کعبه شتافتند. من از ایشان پیشی جستم و بلال را دیدم که در پشت دروازه ایستاده است. به او گفتم: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در کجا نماز گزارد؟ گفت: میان آن دو ستون جلو خانهٔ (کعبه) در حالی که بر شش ستون اعمار شده بود که بر دو راسته قرار داشت. آن حضرت میان دو ستون راستهٔ جَلو (خانهٔ کعبه) نماز گزارد و (هنگام نماز) دروازهٔ خانهٔ کعبه را پشت سر خود قرار داد و روی به سوی دیواری کرد که پیش روی تو است، آنگاه که تو به خانه درمی‌آیی. میان او و میان دیوار (سه دست فاصله بگذار.)

ابن عمر گفت: و فراموش کردم که از بلال سؤال کنم که آن حضرت چند رکعت نماز گزارده است و نزدیک محلی که نماز گزارده است سنگ (مرمر) سرخ بوده است.

٤٤٠١ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُمَا: أَنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، حَاضَتْ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَحَابِسَتُنَا هِيَ». فَقُلْتُ: إِنَّهَا قَدْ أَفَاضَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَطَافَتْ بِالْبَيْتِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَلْتَنْفِرْ». [راجع: ٢٩٤. أخرجه مسلم: ١٢١١، باختلاف وهو في الحج، ٣٨٢].

٤٤٠١ ـ از زُهری، از عُروه بن زُبیر و اَبو سَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به آن‌ها گفت: صَفیّه بنت حُیَی همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در زمان حجة‌الوداع حایض گشت. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا وی ما را در اینجا ماندگار خواهد ساخت؟» گفتم: همانا وی طواف افاضهٔ خانهٔ کعبه را کرده است، یا رسول‌الله. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «پس به سوی مدینه راهی شود.»

٤٤٠٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ بِحَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا، وَلَا نَدْرِي مَا حَجَّةُ الْوَدَاعِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ ذَكَرَ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ فَأَطْنَبَ فِي ذِكْرِهِ، وَقَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ، أَنْذَرَهُ نُوحٌ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ بَعْدِهِ، وَإِنَّهُ يَخْرُجُ فِيكُمْ، فَمَا خَفِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ شَأْنِهِ فَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْكُمْ: أَنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ عَلَى مَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ - ثَلَاثًا - إِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَإِنَّهُ أَعْوَرُ عَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ». [راجع: ٣٠٥٧. أخرجه مسلم: ١٦٩ في الفتن«٩٥»].

٤٤٠٢ ـ از عُمر بن محمد روایت است که پدرش گفت که ابن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: ما دربارهٔ حجة الوداع صحبت می‌کردیم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در میان ما بود و نمی‌دانستیم که حجهٔ الوداع به چه معنی است. آن حضرت، خداوند را حمد و ستایش کرد و سپس از مسیح دجّال یاد کرد و به تفصیل از وی صحبت نمود و فرمود: «خداوند، پیامبری مبعوث نکرده است مگر اینکه امت خود را از مسیح دجال بیم داده است. نوح و پیامبران پس از او از وی بیم داده‌اند و همانا وی از میان شما بیرون می‌آید (ای پیروان محمد) اگر حالات وی بر شما پوشیده است. پس بر شما پوشیده نماند، زیرا پروردگار شما بر صفتی نیست که بر شما پوشیده ماند ـ و آن را سه بار تکرار کرد ـ همانا پروردگار شما کور یک چشم نیست و به تحقیق که چشم راست او کور (دجال) است. و چشم وی چون دانهٔ انگوری است که (از خوشه) برآمده است.

٤٤٠٣ - ألا إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذَا، فِي بَلَدِكُمْ هٰذَا، فِي شَهْرِكُمْ هٰذَا، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ». قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثًا - وَيْلَكُمْ، أَوْ وَيْحَكُمْ، انْظُرُوا، لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ١٧٤٢. أخرجه مسلم: ٦٦، مختصراً].

٤٤٠٣ ـ (به ادامهٔ حدیث قبلی آن حضرت فرمود) آگاه باشید که به تحقیق خداوند حرام کرده است بر شما خونهای شما و اموال شما را مانند همین روز شما، در همین شهر شما، در همین ماه شما، آگاه باشید که آیا (احکام خدا را) رساندم.» گفتند: آری آن حضرت فرمود: «بارالها، گواه باش ـ و سه بار این سخن را تکرار نمود و فرمود ـ وای بر شما، یا رحم بر شما. بنگرید که پس از من به کفر باز نگردید که برخی گردن‌های برخی دیگر را بزنند.»

٤٤٠٤ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً لَمْ يَحُجَّ بَعْدَهَا، حَجَّةَ الْوَدَاعِ.

قَالَ: أَبُو إِسْحَاقَ: وَبِمَكَّةَ أُخْرَى. [راجع: ٣٩٤٩. أخرجه مسلم: ١٢٥٤، الجهاد، ١٤٣].

٤٤٠٤ ـ از ابواسحاق روایت است که زَیْد بن اَرقم (رضی‌الله) گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در نوزده غزوه جهاد کرده است. و پس از آن‌که (به مدینه) هجرت کرد، حج کرد و فقط یک حج و پس از آن حج نکرد. و آن حجة الوداع است. ابواسحاق گفت: و آن حضرت (قبل از هجرت) در مکه حج دیگر کرد.[1]

٤٤٠٥ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَلِيِّ ابْنِ مُدْرِكٍ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ جَرِيرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ لِجَرِيرٍ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ١٢١. أخرجه مسلم: ٦٥].

٤٤٠٥ ـ از ابوزُرعه بن عمرو بن جَریر روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حجة الوداع به جَریر گفت: «مردم را خاموش کن.» و (سپس) فرمود: «پس از من به کفر بازنگردید که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند.»

٤٤٠٦ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ: ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ.

٤٤٠٦ ـ از محمد (بن سیرین) از ابن ابی بکره، روایت است که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (در خطبهٔ حجة الوداع) فرمود: زمان در گردش است[2] مانند روز آفرینش آسمانها و زمین که به

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) که قبل از مهاجرت کرد در مکه می‌زیست چندین حج کرده است. (تیسیر القاری) (پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

۲- عبارت «الزّمان قَد إستَدار» را مترجم انگلیسی بخاری چنین ترجمه کرده است. زمان شکل اصلی خود را گرفته است. در تیسیر القاری گفته

أيُّ شهرٍ هذا». قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أنَّهُ سَيُسَمِّيه بغَيْرِ اسْمِه ، قال : «ألَيْسَ ذُو الحجَّةِ» . قُلْنَا : بَلَى ، قال : «فَأيُّ بَلَدٍ هَذَا» . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أنَّهُ سَيُسَمِّيه بغَيْرِ اسْمِه ، قال : «ألَيْسَ البَلْدَةَ». قُلْنَا : بَلَى ، قال : «فَأيُّ يَوْمٍ هَذَا» . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أنَّهُ سَيُسَمِّيه بغَيْرِ اسْمِه ، قال : «ألَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ» . قُلْنَا : بَلَى ، قال : «فَإنَّ دِمَاءَكُمْ وَأمْوَالَكُمْ - قال مُحَمَّدٌ : وَأحْسِبُهُ قال - وَأعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، في بَلَدِكُمْ هَذَا ، في شَهْرِكُمْ هَذَا ، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ ، فَيَسْألُكُمْ عَنْ أعْمَالِكُمْ ، ألا فَلا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلَّالاً ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ ، ألا لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الغَائِبَ ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يُبَلَّغُهُ أنْ يَكُونَ أوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ» . فَكَانَ مُحَمَّدٌ إذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ : صَدَقَ مُحَمَّدٌ ﷺ ، ثُمَّ قال : «ألا هَلْ بَلَّغْتُ». مَرَّتَيْنِ . [راجع: ٦٧. أخرجه مسلم: ١٦٧٩] .

مرحلهٔ آغازین خود می‌انجامد. سال دوازده ماه است که از آن چهار ماه آن ماه‌ها حرام است. سه ماه (از ماههای حرام) پیاپی می‌باشند. ذوالقعده، و ذوالحجهٔ و مُحرّم و ماه رجب مُضر[1] همان است که بین جمادی الاخری و شعبان است. این کدام ماه است» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش ماند تا آن‌که گمان کردیم که آن را به جز از اسم آن می‌نامد. گفت: «آیا ذوالحجّه نیست؟» گفتیم: آری. گفت: «این کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش شد تا آنکه گمان کردیم که آن را به جز از اسم آن می‌نامد. سپس گفت: «آیا شهر مکه نیست؟» گفتیم: آری. سپس گفت: «این کدام روز است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش شد تا آنکه گمان کردیم که آن را به جز از اسم آن می‌نامد، گفت: «آیا روز نحر (قربانی) نیست؟» گفتیم: آری.

فرمود: «به تحقیق که خونهای شما و مالهای شما ـ محمد (ابن سیرین) گفت ـ می‌پندارم که (ابوبکره گفت که) فرمود: و آبروهای شما بر شما حرام است، مانند همین روز شما، در همین شهر شما، در همین ماه شما، و شما پروردگار خویش را ملاقات خواهید کرد و از اعمال شما سؤال می‌کند. آگاه باشید که پس از من به کفر برنگردید که برخی از شما گردن دیگر را بزنند، آگاه باشید که کسی که حاضر

شده: زمانه دور زده است و سپس گفته است: استدار، به معنی گشتن چیزی گرد چیزی چنانکه منتهی شود به جایی که ابتدا کرده بود.

۱- رجب مضر به خاطری گفته شده که قوم مضر حرمت این ماه را بیش از سائر اقوام عرب رعایت می‌کردند.

است (این پیغام را) به کسی که غایب است برساند، شاید بعضی کسانی که (این پیغام) بدیشان می‌رسد، نسبت به کسانی که آن را شنیده‌اند، نگاه دارنده‌تر باشند.»

محمد بن سیرین، هنگامی که این حدیث را یاد می‌کرد، می‌گفت: محمد(صلی‌الله علیه وسلم) راست گفته است. سپس آن حضرت فرمود: «آیا (این پیغام الهی) را به شما رساندم.» و این سخن را دوبار تکرار فرمود.

٤٤٠٧ - حدثنا محمد بن يوسف: حدثنا سفيان الثوري: عن قيس بن مسلم، عن طارق بن شهاب: أن أناسا من اليهود قالوا: لو نزلت هذه الآية فينا لاتخذنا ذلك اليوم عيدا، فقال عمر: أية آية؟ فقالوا: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا﴾ [المائدة: ٣] فقال عمر: إني لأعلم أي مكان أنزلت، أنزلت ورسول الله ﷺ واقف بعرفة.

[راجع: ٤٥. أخرجه مسلم: ٣٠١٧].

٤٤٠٧ - از قیس بن مسلم، از طارق بن شهاب روایت است که گفت: کسانی از یهود گفتند: اگر این آیه در میان ما نازل می‌شد، ما همان روز (نزول آن) را عید می‌گرفتیم. عُمر گفت: کدام آیه. گفتند: «امروز دین شما را برای شما کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان آیینی) برگزیدم.» (المائده: ٣)

عُمر گفت: من می‌دانم که (این آیه) در کدام جای نازل شده است. در حالی نازل شد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در عرفه ایستاده بود.[1]

٤٤٠٨ - حدثنا عبد الله بن مسلمة، عن مالك، عن أبي الأسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل، عن عروة، عن عائشة رضي الله عنها قالت: خرجنا مع رسول الله ﷺ، فمنا من أهل بعمرة ومنا من أهل بحجة، ومنا من أهل بحج وعمرة، وأهل رسول الله ﷺ بالحج، فأما من أهل بالحج، أو جمع الحج والعمرة، فلم يحلوا حتى يوم النحر.

حدثنا عبد الله بن يوسف: أخبرنا مالك، وقال: مع رسول الله ﷺ في حجة الوداع. حدثنا إسماعيل: حدثنا

٤٤٠٨ - از عبدالله بن مُسلمه، از مالک، از ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن بن نوفل، از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: به همراهی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برآمدیم؛ کسانی از ما به عُمره، و کسانی از ما به حج اِحرام گرفته بودند و کسانی هم بودند که به حج و عُمره اِحرام گرفته بودند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به حج اِحرام

۱- روز عرفه روز نهم ذی‌الحجه است که حجاج در عرفات آن را به عبادت و طاعت و دعا سپری می‌کنند.

مَالِكٌ مِثْلَهُ . [راجع : ٢٩٤ . أخرجه مسلم : ١٢١١] .

گرفته بود. ولی کسی که به حج احرام گرفته بود یا به حج و عُمره هر دو احرام گرفته بود، تا روز نحر (قربانی) از احرام بیرون نیامد. همچنان از عبدالله بن یوسف روایت است که (امام) مالک (در حدیث مذکور) گفته که (عایشه گفت) ما همراه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در حجة الوداع (برآمدیم.)

٤٤٠٩ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، هُوَ ابْنُ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، مِنْ وَجَعٍ أَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى ، وَأَنَا ذُو مَالٍ ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي وَاحِدَةٌ ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : أَفَأَتَصَدَّقُ بِشَطْرِهِ ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : فَالثُّلُثُ؟ قَالَ : «وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ ، وَلَسْتَ تُنْفِقُ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا ، حَتَّى اللُّقْمَةَ تَجْعَلُهَا فِي فِي امْرَأَتِكَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَأُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي ؟ قَالَ : «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ ، فَتَعْمَلَ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ، إِلَّا ازْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً ، وَلَعَلَّكَ تُخَلَّفُ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ ابْنُ خَوْلَةَ» . رَثَى لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُوُفِّيَ بِمَكَّةَ . [راجع: ٥٦ . أخرجه مسلم : ١٦٢٨] .

٤٤٠٩ - از ابن شهاب، از عامر بن سَعْد از پدرش (سعد بن وقّاص) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حجة‌الوداع از من عیادت کرد. من دچار بیماری‌ای بودم که مرا به مرگ نزدیک ساخته بود. گفتم: یا رسول‌الله، بیماری من به حالتی رسیده که می‌بینی، و من ثروتمندم و به جز از یک دخترم کسی وارث نمی‌شود. آیا دو سوم مال خود را صدقه کنم؟ فرمود: «نی». گفتم: آیا نیمهٔ مالم را صدقه کنم؟ گفت: «نی». گفتم: یک سوم؟ فرمود: «یک سوم هم زیاد است، به تحقیق اگر وارثان خود را توانگر بگذاری بهتر از آن است که دست‌نگر باشند، و از مردم گدایی کنند و هر آنچه را که نفقه می‌کنی و در آن رضایت خدا را می‌جویی، پاداش آن را درمی‌یابی، تا آنکه لقمهٔ را که در دهان زن خود می‌نهی.» گفتم: یا رسول‌الله، آیا من (در مکه) بعد از (رفتن) یاران خود خواهم ماند؟

فرمود: به تحقیق که (در مکه) نخواهی ماند. و هر کاری کنی که بدان رضای خدا را بجویی به درجه و برتری تو می‌افزاید و شاید تا زمانی زنده بمانی که اقوام (مسلمان) از تو بهره‌مند گردند و دیگران (کافران) از تو زیانمند شوند.

بارالها، هجرت یاران مرا کامل گردان و آنها را به عقب ایشان بر مگردان. لیکن بیچاره سَعد ابن خوَله»

رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به خاطری که وی در مکه مُرد، اندوهگین شد.

٤٤١٠ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُمْ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَلَقَ رَأْسَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ . [راجع : ١٧٢٦ . أخرجه مسلم : ١٣٠٤] .

٤٤١٠ ـ از ابوضَمره از موسی بن عُقْبه، از نافع روایت است که ابن عُمر(رضی‌الله عنهما) آنها را خبر داده است که: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در حجةالوداع سر خود را تراشید.

٤٤١١ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَخْبَرَهُ ابْنُ عُمَرَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، وَقَصَّرَ بَعْضُهُمْ . [راجع : ١٧٢٦ . أخرجه مسلم : ١٣٠٤ ، مختصراً] .

٤٤١١ ـ از ابن جُرَیح، از موسی بن عُقبه، از نافع روایت است که ابن عُمر خبر داده است که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حجّة الوداع (سر) خود را تراشید و بعضی از یاران وی تراشیدند و بعضی (موی خویش را) کوتاه کردند.

٤٤١٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ أَقْبَلَ يَسِيرُ عَلَى حِمَارٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ بِمِنًى فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ يُصَلِّي بِالنَّاسِ ، فَسَارَ الْحِمَارُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ ، ثُمَّ نَزَلَ عَنْهُ ، فَصَفَّ مَعَ النَّاسِ .

[راجع : ٧٦ . أخرجه مسلم : ٥٠٤].

٤٤١٢ ـ از مالک از ابن شهاب (زُهری). همچنان از یونس از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس (رضی‌الله عنهما) او را خبر داده است که: وی بر خری سوار بود و می‌رفت، و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در زمان حجة الوداع، در مِنیَ ایستاده بود و بر مردم نماز می‌گزارد. خر از جلو بخشی از صف (نماز) گذشت. سپس ابن عباس از خر فرود آمد و با مردم به صف درآمد.

٤٤١٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : سُئِلَ أُسَامَةُ ، وَأَنَا شَاهِدٌ ، عَنْ سَيْرِ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّتِهِ؟ فَقَالَ : الْعَنَقَ فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ . [راجع : ١٦٦٦ . أخرجه مسلم : ١٢٨٦] .

٤٤١٣ ـ از هِشام، از پدرش عُروة بن زُبیر روایت است که گفت: از اُسامه (بن زید) دربارهٔ شیوهٔ رفتن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حج وی سؤال شد و من حاضر بودم. اُسامه گفت: سیر آن حضرت، عَنَق (میانهٔ متمایل به تندی) بود و

٤٤١٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْخَطْمِيِّ: أَنَّ أَبَا أَيُّوبَ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا. [راجع: ١٦٧٤، أخرجه مسلم: ١٢٨٧].

٧٨ - باب: غَزْوَةُ تَبُوكَ، وَهِيَ غَزْوَةُ الْعُسْرَةِ

٤٤١٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى ؓ قَالَ: أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْأَلُهُ الْحُمْلَانَ لَهُمْ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ، وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ أَصْحَابِي أَرْسَلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ». وَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ وَلَا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنْعِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَأَخْبَرْتُهُمُ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ أَلْبَثْ إِلَّا سُوَيْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِلَالًا يُنَادِي: أَيْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: «خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ، وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ - لِسِتَّةِ أَبْعِرَةٍ ابْتَاعَهُنَّ حِينَئِذٍ مِنْ سَعْدٍ فَانْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْ: إِنَّ اللَّهَ، أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ فَارْكَبُوهُنَّ». فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أَدَعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِي بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَا تَظُنُّوا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ

چون راه گشاده می‌بود به رفتاری تند حرکت می‌کرد.

٤٤١٤ ـ از عبدالله بن یزید الخَطْمی روایت است که ابو ایوب به او خبر داده است: وی در حجة الوداع نماز شام و خفتن را با رسول‌الله صلی‌الله علیه گزارد و هر دو نماز را یکجا ادا کرد.

باب ـ ۷۸ غزوهٔ تَبوک و آن غزوهٔ عُسرت است.[1]

٤٤١٥ ـ از ابوبُرده روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: یاران من مرا نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرستادند تا از آن حضرت بر ایشان حیوان سواری طلب کنم، زیرا ایشان در جیش عُسرت (لشکر مشقت) آن حضرت را همراهی می‌کردند و آن همان غزوهٔ تَبوک است.

گفتم: یا پیامبر خدا، یاران من مرا نزد تو فرستادند تا وسیلهٔ انتقال‌شان را فراهم کنی. فرمود: «به خدا سوگند که شما را بر هیچ چیز سوار نمی‌کنم.» و چنان بود که وقتی نزد آن حضرت رسیدم وی خشمگین بود و من نمی‌دانستم. من به خاطر ممانعت آن حضرت اندوهناک برگشتم و از ترس اینکه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر من خشمگین باشد، نزد یاران

۱- تبوک، موضعی است در منطقهٔ شام که با مدینه چهارده مرحله و با دمشق یازده مرحله فاصله دارد. و این غزوه که در ماه رجب سال نهم، قبل از حجةالوداع صورت گرفت به خاطری غزوهٔ عُسره یا غزوهٔ مشقت، نامیده شد که انواع مشکلات و مشقتها چون کمبود مواد غذایی و اسباب سفر در هوای بسیار گرم محسوس بود در حالی که قرار بود با لشکر قیصر روم نبرد کنند. (تیسیر القاری)

شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدَّقٌ، وَلَنَفْعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ، فَانْطَلَقَ أَبُو مُوسَى بِنَفَرٍ مِنْهُمْ، حَتَّى أَتَوُا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاءَهُمْ بَعْدُ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثَهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى. [راجع: ۳۱۳۳. أخرجه مسلم: ۱۶۴۹].

خود رفتم و از آنچه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود آگاهشان کردم. کوته زمانی نگذشت که شنیدم بلال بانگ می‌زند که: ای عبدالله بن قیس (ابوموسی) پاسخ دادم. گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را اجابت کن که تو را فرامی خواند. چون نزد آن حضرت رفتم، فرمود: «این دو شتر را که با هم یکجا بسته شده‌اند و این دو شتر را که با هم یکجا بسته شده‌اند ـ شش شتری را که از سعد خریده بود بگیر و آنها را به یاران خود ببر و بگوی: همانا خدا ـ یا فرمود ـ همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) این شتران را برای سواری شما فرستاده است تا بر آنها سوار شوید.»

من شترها را به آنها بردم و گفتم: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آنها را برای سواری شما فرستاده است ولی به خدا سوگند که شما را نمی‌گذارم تا بعضی از شما همراه من نزد کسانی نروید که سخن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را شنیده‌اند، گمان نکنید که من چیزی به شما گفته‌ام که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نگفته است.

آنها به من گفتند: به خدا سوگند که تو نزد ما باورکردنی می‌باشی و اگر می‌خواهی با تو می‌رویم.

ابوموسی با کسانی از ایشان راهی شد، تا آنکه نزد کسانی آمدند که فرمودهٔ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را شنیده بودند که از دادن به آنها ممانعت کرده بود و پس از آن به ایشان داده بود. آنها به ایشان همان سخنانی را گفتند که ابوموسی بدیشان گفته بود.

٤٤١٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيّاً، فَقَالَ: أَتُخَلِّفُنِي فِي الصِّبْيَانِ وَالنِّسَاءِ؟ قال: «أَلا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ إِلا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي».

وَقَالَ أَبُو دَاوُدَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ: سَمِعْتُ مُصْعَباً. [راجع: ٣٧٠٦. أخرجه مسلم: ٢٤٠٤].

٤٤١٦ ـ از مُصْعَب بن سعد روایت است که پدر وی گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی تبوک راهی شد و علی را (در مدینه) خلیفه مقرر گردانید. علی گفت: آیا مرا با کودکان و زنان می‌گذاری؟

آن حضرت فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی باشی؟ به جز اینکه پس از من پیامبری نیست.» ابو داود گفته است شُعبه از حَکَم روایت کرده که گفت: از مُصْعَب شنیدم.

٤٤١٧ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَطَاءً يُخْبِرُ قَالَ: أَخْبَرَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعُسْرَةَ، قَالَ: كَانَ يَعْلَى يَقُولُ: تِلْكَ الْغَزْوَةُ أَوْثَقُ أَعْمَالِي عِنْدِي،

قَالَ عَطَاءٌ: فَقَالَ صَفْوَانُ: قَالَ يَعْلَى: فَكَانَ لِي أَجِيرٌ، فَقَاتَلَ إِنْسَاناً فَعَضَّ أَحَدُهُمَا يَدَ الآخَرِ، قَالَ عَطَاءٌ: فَلَقَدْ أَخْبَرَنِي صَفْوَانُ: أَيُّهُمَا عَضَّ الآخَرَ فَنَسِيتُهُ، قَالَ: فَانْتَزَعَ الْمَعْضُوضُ يَدَهُ مِنْ فِي الْعَاضِّ، فَانْتَزَعَ إِحْدَى ثَنِيَّتَيْهِ، فَأَتَيَا النَّبِيَّ ﷺ فَأَهْدَرَ ثَنِيَّتَهُ. قَالَ عَطَاءٌ: وَحَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَفَيَدَعُ يَدَهُ فِي فِيكَ تَقْضَمُهَا، كَأَنَّهَا فِي فِي فَحْلٍ يَقْضَمُهَا». [راجع: ١٨٤٨. أخرجه مسلم: ١٦٧٤، مختصراً باختلاف وأخرجه بنحوه في القسامة، ٢٢].

٤٤١٧ ـ از ابن جُریج، از عطاء از صَفْوان بن یَعْلی بن اُمَیّه از پدرش (یَعْلی) روایت است که گفت: به همراهی پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در غزوۀ عُسرت (تبوک) شرکت کردم. صفوان گفت: یَعْلی می‌گفت: این غزوه نزد من بهترین (پاداش) اعمال مرا دربردارد.

عطاء، از صَفْوان روایت کرده که یعلی گفت: من مزدوری داشتم که با کسی جنگ کرد و یکی از آنها دست دیگری را دندان گزید. (صفوان گفته است که نام آن دندان گزیده را) فراموش کرده است. دندان گزیده شده، دست خود را از دهان دندان گزنده بیرون آورد و یکی از دندانهای جلو او را برکند. هردوی‌شان نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت (ادعای دیت یا قصاص) دندان را باطل خواند. عطاء گفت: می‌پندارم که صفوان گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «آیا دست خود را در دهان تو بگذارد که آن را دندان بگیری، گویا که آن را در دهان شتر نر بگذارد که آن را بشکنند.»

۷۹ - باب : حَدِيثُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ،

وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ﴾ . [التوبة : ۱۱۸] .

۴۴۱۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ ، قَالَ :

سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ قِصَّةِ تَبُوكَ ، قَالَ كَعْبٌ : لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ ، وَلَمْ يُعَاتَبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا ، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ .

وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا ، كَانَ مِنْ خَبَرِي : أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَّى بِغَيْرِهَا ، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ ، غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا ، وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا ، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ ، يُرِيدُ الدِّيوَانَ .

قَالَ كَعْبٌ : فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا ظَنَّ أَنْ سَيَخْفَى لَهُ ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلَالُ ، وَتَجَهَّزَ

باب ـ ۷۹ حدیث کعب بن مالک

و فرمودۀ خدای عزّ و جلّ: و (و نیز بر آن سه تن که بر جای مانده بودند.) و قبول توبۀ آنان به تعویق افتاد.) (التوبه: ۱۱۸)

۴۴۱۸ ـ از ابن شهاب (زُهری) از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که ـ عبدالله بن کعب بن مالک در زمرۀ پسران کعب بود که عصاکش کعب بود، آنگاه که کعب کور شده بود ـ وی گفت: از کعب بن مالک هنگامی که قصۀ تخلف خود از (غزوۀ) تبوک را یاد می‌کرد، شنیدم که گفت: از هیچ یک از غزواتی که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) کرد به جز از غزوۀ تبوک و همچنان به جز از غزوۀ بدر تخلف نکردم. و هیچ کس که از غزوۀ بدر تخلف کرده بود، مورد عتاب قرار نگرفت. همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به قصد کاروان قریش (از مدینه) برآمده بود (نه مقابله با دشمن) تا آنکه خداوند مسلمانان و دشمنان ایشان را بدون قرار قبلی رویاروی قرار داد.

من در شب عَقَبه با رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، هنگامی که به اسلام بیعت کردیم حاضر بودم و دوست ندارم که عوض آن در جنگ بدر بوده باشم. هرچند غزوۀ بدر (نسبت به بیعت عَقَبه) نزد مردم مشهورتر است.

خبر (شرکت نکردن من در تبوک) چنان بود که من هرگز نظر به زمان تخلف از غزوۀ تبوک نیرومندتر و ثروتمندتر نبودم و به خدا سوگند که قبل از آن من دو شتر نداشتم تا آنکه دراین غزوه دو شتر فراهم کردم. و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را چنان عادت بود که چون قصد

رَسُولُ اللَّه ﷺ وَالمُسْلِمُونَ مَعَهُ ، فَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الجِدُّ ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَالمُسْلِمُونَ مَعَهُ ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا .

فَقُلْتُ : أَتَجَهَّزُ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ ثُمَّ أَلْحَقُهُمْ ، فَغَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لأَتَجَهَّزَ ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ، ثُمَّ غَدَوْتُ ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا وَتَفَارَطَ الغَزْوُ ، وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ ، وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ ، فَلَمْ يُقَدَّرْ لِي ذَلِكَ ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّه ﷺ فَطُفْتُ فِيهِمْ ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لا أَرَى إِلا رَجُلاً مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ ، أَوْ رَجُلاً مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ .

وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّه ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ ، فَقَالَ ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي القَوْمِ بِتَبُوكَ : «مَا فَعَلَ كَعْبٌ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ ، وَنَظَرُهُ فِي عِطْفِهِ . فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ : بِئْسَ مَا قُلْتَ ، وَاللَّه يَا رَسُولَ اللَّه مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلا خَيْرًا . فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّه ﷺ .

قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ : فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلاً حَضَرَنِي هَمِّي ، وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الكَذِبَ وَأَقُولُ : بِمَاذَا أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا ، وَاسْتَعَنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي ، فَلَمَّا قِيلَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا زَاحَ عَنِّي البَاطِلُ ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ .

وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَادِمًا ، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالمَسْجِدِ ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ المُخَلَّفُونَ ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُونَ لَهُ ، وَكَانُوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلاً ، فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَلانِيَتَهُمْ ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ ، وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّه ، فَجِئْتُهُ .

غزوه‌ای می‌کرد. آن را پنهان می‌داشت و غزوهٔ دیگر را عنوان می‌کرد تا آنکه همین غزوه فرا رسید. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در شدت گرما به غزا اقدام نمود و سفر دور و درازی را در پیش می‌گرفت و از صحراها می‌گذشت و با شمار زیادای از دشمنان (لشکر قیصر روم) مواجه می‌شد. آن حضرت به طور آشکار مسلمانان را از حالات‌شان آگاه کرد تا ساز و برگ سفر و جنگ را آماده کنند و آنها را به همان قصدی که داشت مطلع ساخت و در این وقت شمار زیادی از مسلمانان، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی کردند که ثبت تعدادشان در دیوانی نمی‌گنجید.

کعب گفت: اگر مردی می‌خواست در این غزوه حاضر نشود، فکر می‌کرد که (نسبت انبوه جمعیت) موضوع پنهان می‌ماند تا آنکه در موردش وحی نازل نشود و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) هنگامی قصد این غزوه را کرد که موسم میوه‌ها و سایه‌های درختان فرا رسیده بود. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و مسلمانان همراه او، آمادگی جنگ گرفتند و من شروع کردم که بیرون روم تا خود را به همراهی ایشان آماده نمایم. ولی بدون اینکه کاری بکنم، بازگشتم و با خود گفتم: که قدرت آن را دارم ولی (آمادگی به جنگ) همیشه مرا به تعویق می‌انداخت تا آنکه مردم آماده شدند و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و مسلمانان همراه وی عزم حرکت کردند. در حالی که من آمادگی نگرفته بودم. با خود گفتم: پس از یکی دو روز آمادگی می‌گیرم و سپس بدیشان

فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ». فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ، أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ». فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللَّهِ - يارسول الله - لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلاً، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ، لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسْخِطَكَ عَلَيَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللَّهِ.

لا وَاللَّهِ، مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». فَقُمْتُ.

وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ.

فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤَنِّبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِي أَحَدٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلانِ قَالا مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ. فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ وَهِلالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ، قَدْ شَهِدَا بَدْرًا، فِيهِمَا أُسْوَةٌ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي.

وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلامِنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ وَتَغَيَّرُوا لَنَا، حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الأَرْضُ فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ.

فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ

می‌پیوندم. فردای روزی که ایشان راه افتاده بودند برآمدم تا خودم را آماده نمایم. لیکن بازگشتم و کاری نکردم. سپس روز دیگر برآمدم و بازگشتم و کاری نکردم و این حالت پیوسته ادامه داشت تا آنکه ایشان به شتاب رفتند و شرکت در این غزوه را از دست دادم و بر آن شدم که به راه افتم و ایشان را دریابم. کاش چنان می‌کردم ولی تقدیر بر من نرفته بود. چون پس از رفتن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) میان مردم بیرون می‌آمدم و پیرامون‌شان می‌گشتم، این حالت مرا اندوهگین می‌ساخت، زیرا کسی را نمی‌دیدم به جز کسی که طعن نفاق بر وی زده شده است یا مردی که خدا او را معذور داشته و در زمرهٔ ناتوانان است.
رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) تا زمان رسیدن به تبوک از من یاد نکرده بود. در حالی که در تبوک در میان مردم نشسته بود فرمود: «کعب چه کاری کرد؟» مردی از قبیلهٔ بنی سَلِمه گفت: یا رسول‌الله دو بُردهٔ (جامه) وی، او را (از جهاد) بازداشته است تا به دامان آنها نظر نماید. سپس مُعاذ بن جَبَل گفت: سخنی بد گفتی، به خدا سوگند یا رسول‌الله، ما به جز نیکویی در مورد وی نمی‌دانیم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خاموش شد.
کعب بن مالک گفت: آنگاه که به من خبر رسید که آن حضرت بدین سو توجه کرده و باز می‌گردد. اندوه زیادی بر من پدید آمد و قصد آن کردم که دروغی ببندم و بگویم، تا فردا بدان از خشم آن حضرت بیرون آیم و رأی هر صاحب نظر خانوادهٔ خود را جویا شدم. و

وَأُجَالِسُهُمْ ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ ، وَأَطُوفُ فِي الأَسْوَاقِ وَلا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ ، وَآتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلاةِ ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلامِ عَلَيَّ أَمْ لا ؟ ثُمَّ أُصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ ، فَأُسَارِقُهُ النَّظَرَ ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ ، وَإِذَا الْتَفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي .

حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلامَ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا قَتَادَةَ ، أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُنِي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ؟ فَسَكَتَ ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ فَسَكَتَ ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ ، فَقَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ .

قَالَ : فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ ، إِذَا نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّأْمِ ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ ، يَقُولُ : مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ ، حَتَّى إِذَا جَاءَنِي دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ ، فَإِذَا فِيهِ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلا مَضْيَعَةٍ ، فَالْحَقْ بِنَا نُوَاسِكَ .

فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا : وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلاءِ ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُّورَ فَسَجَرْتُهُ بِهَا ، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ ، فَقُلْتُ : أُطَلِّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ ؟ قَالَ : لا ، بَلِ اعْتَزِلْهَا وَلا تَقْرَبْهَا . وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ لامْرَأَتِي : الْحَقِي بِأَهْلِكِ ، فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الأَمْرِ .

قَالَ كَعْبٌ : فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ

چون گفته شد که همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بازگشته و نزدیک رسیده است، (افکار) باطل (گفتن دروغ) از من زایل گشت و دانستم که هرگز با گفتن چیزی که در آن دروغ باشد از این مشکل بیرون آمده نخواهم توانست. پس بر آن شدم که راست را بگویم.

صبح آن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه رسید و چون از سفر می‌آمد. ابتدا به مسجد می‌رفت و در آنجا دو رکعت نماز می‌گزارد و سپس در میان مردم می‌نشست. و چون آن حضرت چنین کرد. کسانی که از شرکت در این غزوه تخلف کرده بودند نزد وی آمدند و به معذرت خواهی آغاز کردند و سوگند یاد می‌کردند که شمارشان به هشتاد و اندی می‌رسید. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سخنان ظاهری ایشان را پذیرفت و از ایشان بیعت گرفت و برای آنها آمرزش خواست و باطن‌شان را به خدا محول کرد و من نزد آن حضرت رفتم.

آنگاه که بر آن حضرت سلام کردم. تبسم کرد. تبسمی خشم آلود. سپس به من گفت: «نزدیک بیا.» من رفتم و پیش روی آن حضرت نشستم. به من گفت: «چه چیز سبب تخلف تو شد؟ آیا حیوان سواری برای خود نخریده بودی؟» گفتم: آری، خریده بودم. ولی سوگند به خدا، یا رسول‌الله اگر به جز تو نزد کس دیگری از مردم دنیا می‌نشستم، با اظهار معذرتی از خشم وی بیرون می‌آمدم و به تحقیق که نیروی سخنوری به من داده شده است ولی به خدا سوگند که همانا دانسته‌ام که اگر امروز سخنی دروغ نزد

لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لا، وَلَكِنْ لا يَقْرَبْكِ».

قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا.

فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوِ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ، كَمَا أَذِنَ لامْرَأَةِ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ؟ فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، حَتَّى كَمَلَتْ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلامِنَا.

فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلاةَ الْفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلِ سَلْعٍ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنَ مَالِكٍ أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَآذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلاةَ الْفَجْرِ.

فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ، وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَيَّ، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَانْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا، يُهَنُّونِي بِالتَّوْبَةِ يَقُولُونَ: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قَالَ كَعْبٌ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ، وَلا أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ.

تو بیاورم تا تو را بدان راضی گردانم، نزدیک خواهد بود که خداوند تو را بر من خشمگین گرداند و اگر سخنی راست به تو بگویم، تو بر من خشم می‌گیری و همانا من عفو خدا را در این مورد امید می‌دارم.

به خدا سوگند که در این مورد عذری نداشتم، به خدا سوگند که هرگز نیرومندتر و مجهزتر از آن وقت که از تو تخلف کردم نبودم. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «لیکن این مرد، همانا راست گفته است، پس برخیز تا خدا در مورد تو حکم کند.» من برخاستم.

مردانی از قبیلهٔ بنی سَلِمه برخاستند و مرا همراهی کردند و گفتند: به خدا سوگند که ما ندانستیم که تو پیش از این به گناهی دست زده باشی، و همانا تو عاجز آمدی از اینکه به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) عذری بیاوری، همانگونه که سائر تخلف کنندگان عذر آوردند، و همانا گناه تو را همان کفایت می‌کرد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برایت آمرزش می‌طلبید.

به خدا سوگند همواره مرا ملامت می‌کردند تا آنکه قصد کردم(نزد آن حضرت) بازگردم و (با اظهار معذرتی) بر خود دروغ ببندم. سپس بدیشان گفتم: آیا کسی دیگر، همراه من با همچو حالتی مواجه شده است؟ گفتند: آری، دو مرد، که آنها نیز گفتند آنچه تو گفته بودی و بدیشان نیز همان گفته شد که به تو گفته شده است. گفتم: آن دو نفر کیستند؟ گفتند: مُراره بن رَبیع العَمْری، و هِلال بن اُمیّه الواقفی. از دو مردی صالح یاد کردند که در غزوهٔ بدر

قال كَعْبٌ : فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ : «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ». قال : قُلْتُ : أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ؟ قال : «لا ، بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» .

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ .

فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» . قُلْتُ : فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ .

فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا نَجَّانِي بِالصِّدْقِ ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لا أُحَدِّثَ إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيتُ .

فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلانِي ، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا ، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ . وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ : ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ .

فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ ، بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلامِ ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَنْ لا أَكُونَ كَذَبْتُهُ فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا - حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ - شَرَّ مَا قَالَ لِأَحَدٍ .

فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ .

قال كَعْبٌ : وَكُنَّا تَخَلَّفْنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ ، فَبَايَعَهُمْ

حاضر شده بودند[1] دو مردی که می‌شد بدیشان اقتدا کرد. من از عزم (گفتن دروغ) آنگاه که از ایشان یاد کردند، منصرف شدم.

رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، مسلمانان را از سخن گفتن با ما منع کرد و فقط همین سه نفر را از میان کسانی که تخلف کرده بودند. مردم از ما دوری گزیدند و چنان در برابر ما تغییر کردند که زمین بر من ناآشنا آمد و آن حالتی نداشت که بدان آشنا بودم.

پنجاه شب به همین منوال بر ما گذشت، لیکن دو رفیق دیگر من در خانه‌های خویش ساکن گردیده و گریه کنان نشستند. من از آنها جوانتر و چالاک‌تر بودم، بیرون می‌آمدم و با مسلمانان در نماز حاضر می‌شدم و در بازار می‌گشتم ولی کسی با من سخن نمی‌گفت و نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) می‌آمدم و بر وی سلام می‌کردم و آن حضرت در مجلس خود بعد از نماز بود. من با خود می‌گفتم: آیا آن حضرت به جواب سلام من لبان خود را حرکت داده است یا نی؟ سپس نزدیک وی نماز می‌گزاردم و دزدانه به وی می‌نگریستم و چون به نماز پیش می‌شدم به سوی من روی می‌کرد، ولی وقتی به سوی آن حضرت می‌نگریستم، از من روی می‌گردانید. تا آنکه این رفتار درشت مردم بر من به درازا کشید. راهی شدم تا آنکه بالای دیوار باغ ابو قتاده برآمدم. وی پسرعموی من و از دوست داشتنی‌ترین کسان نزد من بود. بر وی سلام کردم. به خدا قسم که سلام مرا جواب نگفت. گفتم: ای ابو قتاده تو را به خدا

۱– اهل سیر، این دو نفر را در زمرهٔ اشتراک کنندگان غزوهٔ بدر نیاورده‌اند و به جز از این حدیث معلوم نمی‌شود که آنها بدری باشند (تیسیر القاری)

وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ ، وَأَرْجَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ : ﴿ وَعَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ﴾ . وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِّفْنَا عَنِ الْغَزْوِ ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا ، وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا ، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ . [راجع : ۲۷۵۷ ، وانظر في الأدب ، باب ۶۳- الاستئذان، باب ۲۷ . أخرجه مسلم : ۷۱۶ ، مختصراً وباختلاف ، ۷۶۹ مطولاً].

سوگند می‌دهم که آیا می‌دانی که من خدا و رسول او را دوست می‌دارم؟ وی خاموش ماند، بار دیگر از وی سؤال کردم و او را سوگند دادم. گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. اشک از چشمانم سرازیر شد و پشت گردانیدم تا آنکه از بالای دیوار برآمدم.

کعب می‌گوید: در حالی که در بازار مدینه راهی بودم، مردی نبْطی (مسیحی) از مسیحیان شام که با خود مواد غذایی آورده بود تا در مدینه بفروشد، می‌گفت: کیست که مرا نزد کعب بن مالک رهنمایی کند؟ مردم به او، به اشارت شروع کردند، تا آنکه وی نزد من آمد و نامهٔ را از پادشاه غسّان به من سپرد که در آن آمده بود. اما بعد به من خبر رسیده که دوست تو در حق تو جفا روا داشته و خداوند نخواسته که تو در سرای خواری زندگی کنی و ضایع شوی، پس نزد ما بیا تا از تو دلجویی کنیم.

پس از خواندن نامه، گفتم: این هم یک آزمایشی دیگر است، نامه را در تنور انداختم و سوزاندم، آنگاه که چهل شب از پنجاه شب گذشت، ناگاه فرستادهٔ رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نزد من آمد و گفت که همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به تو دستور داده که از زن خود دوری گزینی. گفتم: او را طلاق دهم یا چه کاری کنم؟ گفت: نِی (طلاقش مده) بلکه از وی دوری گزین و به او نزدیک مشو و آن حضرت به آن دو یار (همدرد) من نیز پیغام فرستاد. به زن خود گفتم: نزد خانوادهات برو و همراه ایشان باش تا آنکه خداوند در این مورد حکم کند. کعب گفت: همسر هِلال بن اُمیّه

(یکی از دو تن دیگر) نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) رفت و گفت: یا رسول‌الله، همانا هِلال بن اُمیّه، مردی پیر و ناتوان است که از خود خدمتگاری ندارد که او را خدمت نماید، آیا ناخوش می‌داری که در خدمتش باشم؟ آن حضرت فرمود: «نی، لیکن به وی نزدیکی مکن.» آن زن گفت: به خدا سوگند که وی را به هیچ چیز تمایلی نیست، به خدا سوگند، از آن روز که این حالت پیش آمده است تا همین امروز پیوسته می‌گرید. بعضی از افراد خانواده‌ام به من گفتند: بهتر است تو هم در مورد زن خود از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه بگیری، همان گونه که برای زن هِلال بن اُمیّه اجازه داده است. گفتم: به خدا سوگند که در مورد زن خود از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه نمی‌گیرم و من نمی‌دانم که اگر اجازه‌اش را بخواهم، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) چه خواهد گفت، و من مردی جوان هستم؟ پس از این حالت، ده شب دیگر نیز انتظار کشیدم تا آنکه از زمان منع کردن رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از سخن گفتن با ما، پنجاه شب گذشت.

آنگاه که نماز صبح پنجاهمین شب را گزاردم و بر بام یکی از خانه‌های خود به سر می‌بردم، در حالی که در وضعی نشسته بودم که خداوند (در قرآن) از آن یاد کرده است، چنانکه دلم تنگ شده بود و زمین با همهٔ فراخی خود بر من تنگی می‌کرد، صدای کسی را شنیدم که بر کوه سَلْع برآمده و با صدای بلند می‌گوید: ای کعب بن مالک، مژدگانی باد تو را! من به

نگهدارد.
خداوند بر رسول خود(صلی‌الله علیه وسلم) این آیه را فرستاد: (و نیز بر آن سه تن که بر جای مانده بودند و قبول توبهٔ آنان به تعویق افتاد تا آنجا که زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست، پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد، تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه‌پذیر مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستان باشید.» (التوبه ۱۱۸ ـ ۱۱۹) به خدا سوگند که خداوند پس از آنکه مرا به اسلام راهنمایی کرد، هرگز نعمتی برتر از آن به من ارزانی نداشت که راستی من نسبت به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بود که به آن حضرت دروغ نگفتم (ورنه) هلاک می‌شدم چنانکه کسانی که دروغ گفتند هلاک شدند. همانا خداوند برای کسانی که دروغ گفتند ـ آنگاه که وحی نازل کرد ـ بدترین چیزی گفت که به کسی گفته است: خدای تبارک و تعالی گفته است: «وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند، تا از ایشان صرفنظر کنید، پس، از آنان روی برتابید. چرا که آنان پلیداند و به (سزای) آنچه به دست آورده‌اند جایگاهشان دوزخ خواهد بود. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید، پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.» (التوبه: ۹۴ ـ ۹۵)
کعب گفت: ما سه کس تخلف کردیم و از جملهٔ گروهی بودیم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه

وسلم) سخن ایشان را پذیرفت. آنگاه که برای وی سوگند یاد کردند. آن حضرت از ایشان بیعت گرفت و بر ایشان آمرزش خواست. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) قضیهٔ ما را به تأخیر انداخت تا آنکه خدا در این مورد حکم کرد و از همین رو خدای تعالی فرمود: «و بر آن سه تن که بر جای مانده بودند.» و چنان نیست که خداوند از تخلف ما در غزوه یاد کرده باشد. همانا آن (تخلف) پس انداختن آن حضرت قضیه ما و تأخیرِ کار ما را می‌باشد، از گروهی که به وی سوگند خوردند و معذرت پیش آوردند و او از ایشان پذیرفت.

٨٠ - باب : نُزُولِ النَّبِيِّ ﷺ الْحِجْرَ

باب ـ ۸۰ فرود آمدن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در حِجْر

٤٤١٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِالْحِجْرِ قَالَ : « لا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مَا أَصَابَهُمْ ، إِلا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ » . ثُمَّ قَنَّعَ رَأْسَهُ ، وَأَسْرَعَ السَّيْرَ ، حَتَّى أَجَازَ الْوَادِيَ . [راجع : ٤٣٣ . أخرجه مسلم : ٢٩٨٠] .

٤٤١٩ ـ از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) (در سفر غزوهٔ تبوک) بر حِجْر گذشت، فرمود: «به منازل کسانی که بر خود ستم کردند داخل نشوید (از بیم آنکه) چیزی که به آنها رسید به شما برسد مگر اینکه به حالت گریان باشید.» آن حضرت سپس سر خود را پوشید و در رفتن شتاب کرد تا آنکه از وادی گذشت.

٤٤٢٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَصْحَابِ الْحِجْرِ : « لا تَدْخُلُوا عَلَى هَؤُلاءِ الْمُعَذَّبِينَ إِلا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ » . [راجع : ٤٣٣ . أخرجه مسلم : ٢٩٨٠] .

٤٤٢٠ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به یاران خویش در موضع حِجر گفت: «بر این گروهی که عذاب شده‌اند داخل نشوید مگر اینکه در

حالت گریان باشید (از بیم آنکه مبادا) به شما برسد آنچه بدیشان رسیده است.»

۸۱ - باب :

باب ـ ۸۱

۴۴۲۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، عَنِ اللَّيْثِ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ نَافِعِ ابْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ المُغِيرَةِ، عَنْ أَبِيهِ المُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: ذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، فَقُمْتُ أَسْكُبُ عَلَيْهِ المَاءَ - لا أَعْلَمُهُ إِلا قَالَ: فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ - فَغَسَلَ وَجْهَهُ، وَذَهَبَ يَغْسِلُ ذِرَاعَيْهِ، فَضَاقَ عَلَيْهِ كُمُّ الجُبَّةِ، فَأَخْرَجَهُمَا مِنْ تَحْتِ جُبَّتِهِ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ مَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ. [راجع: ۱۸۲. اخرجه مسلم: ۲۷۴].

۴۴۲۱ ـ از نافع از ابن جُبیر، از عُروة بن مغیره روایت است که پدرش مغیرة بن شُعبه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) برای قضای حاجت رفت (پس از قضای حاجت) من ایستادم تا بر وی آب بریزم ـ (مغیره گفت) نمی‌دانم که گفت در غزوهٔ تبوک بوده است ـ آن حضرت روی خود را شست و چون خواست که هر دو دست خود را بشوید، آستین جُبّه (نوعی پیراهن) بر وی تنگی کرد و دستها را از زیر جُبّه بیرون آورد و شست و سپس بر موزه‌های خویش مسح کرد.

۴۴۲۲ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ، حَتَّى إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى المَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ، وَهَذَا أُحُدٌ، جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». [راجع: ۱۴۸۱. اخرجه مسلم: ۱۳۹۱ مطولاً].

۴۴۲۲ ـ از عَمرو بن یحیی، از عباس بن سهل بن سعد روایت است که ابوحُمید گفت: به همراهی پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) از غزوهٔ تبوک آمدیم تا آنکه نزدیک مدینه رسیدیم. آن حضرت فرمود: «این (مدینه) طابه است و این اُحُد است. کوهی که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.»

۴۴۲۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللهِ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ رَجَعَ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَدَنَا مِنَ المَدِينَةِ، فَقَالَ: «إِنَّ بِالمَدِينَةِ أَقْوَامًا، مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا، وَلا قَطَعْتُمْ وَادِيًا إِلا كَانُوا مَعَكُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، وَهُمْ بِالمَدِينَةِ؟ قَالَ: «وَهُمْ بِالمَدِينَةِ، حَبَسَهُمُ العُذْرُ». [راجع: ۲۸۳۸].

۴۴۲۳ ـ از عبدالله (بن مبارک) از حُمَید الطّویل روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از غزوهٔ تبوک برگشت و آنگاه که به مدینه نزدیک شدیم فرمود: «همانا در مدینه مردمی هستد که شما مسیری را نرفته‌اید و وادیی را نپیموده‌اید، مگر اینکه آنها (قلباً) با شما بوده‌اند.»

حاضران گفتند: یا رسول‌الله، هرچند ایشان در مدینه بودند؟ فرمود: «هرچند در مدینه بودند ولی معذرتی ایشان را (از شرکت) در غزوه مانع شده بود.

٨٢ - باب : كتاب النبي ﷺ إلى كسرى وقيصر

باب ـ ۸۲ نامهٔ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به کسری و قیصر

٤٤٢٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَى كِسْرَى ، مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَزَّقَهُ ، فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ . [راجع : ٦٤].

۴۴۲۴ ـ از ابن شهاب، از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس به او خبر داده است که: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نامهٔ خود را توسط عبدالله بن حُذافهٔ سهمی به خسرو فرستاد و به وی دستور داد تا آن را به حاکم بحرین بسپارد و حاکم بَحرین آن را به خسرو فرستاد. آنگاه که خسرو نامه را خواند پاره‌اش کرد ـ (راوی گفت) می‌پندارم که ابن مُسَیَّب گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برایشان دعای بد کرد که: «پاره پاره و نیست و نابود شوند.»[۱]

٤٤٢٥ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ : لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّامَ الْجَمَلِ ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأُقَاتِلَ مَعَهُمْ ، قَالَ : لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ مَلَّكُوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى ، قَالَ : «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً» . [انظر : ٧٠٩٩].

۴۴۲۵ ـ از عَوْف، از حسن روایت است که ابوبکره (رضی‌الله عنه) گفت: خداوند مرا در کلمهٔ که از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده بودم، در روزهای (جنگ) جمل بهره‌مند گردانید. پس از آنکه نزدیک بود که به اصحاب جمل (که به طرفداری عایشه (رضی‌الله عنه) می‌جنگیدند) بپیوندم. و به همراهی ایشان (در برابر طرفداران علی (رضی‌الله عنه» نبرد کنم.[۲]

۱- نفرین پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر پادشاه فارس چنان تأثیر بخشید که دولت‌شان تار و مار شد.

۲- ابوبکره که می‌خواست در جنگ جمل بر ضد حضرت علی(رضی‌الله عنه) بجنگد، چون دید که عایشه(رضی‌الله عنها) قیادت لشکر مخالف را به عهده دارد، حدیث رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به یادش آمد و در جنگ شرکت نکرد.

آنگاه که به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خبر رسید که مردم فارس دختر خسرو را به پادشاهی برداشته‌اند، فرمود: «قومی که زنی را بر خویش زمامدار گردانند، هرگز رستگار نخواهند شد.»

٤٤٢٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ يَقُولُ : أَذْكُرُ أَنِّي خَرَجْتُ مَعَ الغِلْمَانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الوَدَاعِ ، نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً : مَعَ الصِّبْيَانِ . [راجع : ٣٠٨٣] .

٤٤٢٦ ـ از علی بن عبدالله، از زُهری، از سُفیان، از زُهری روایت است که سائب بن یزید می‌گفت: به خاطر می‌آورم که همراه کودکان تا موضع ثَنِیَّهٔ الوداع برآمدم و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدار کردیم. سُفیان راوی بار دیگر گفت: همراه بچه‌ها (عوض: همراه کودکان)

از عبدالله بن محمد، از سُفیان، از زُهری، از سائب روایت است که گفت: به خاطر می‌آورم که همراه بچه‌ها برآمدم و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را در ثَنِیَّهٔ الوداع ملاقات کردیم و آن، هنگام بازگشت از غزوهٔ تبوک بود.

٨٣ - باب : مَرَضِ النَّبِيِّ ﷺ وَوَفَاتِهِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ، ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ القِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴾ [الزمر : ٣٠ - ٣١]. [جاءت الأحاديث في الفتح مرتبة كالآتي: ٤٤٢٩، ٤٤٣٠، ٤٤٢٨، ٤٤٣٩، ٤٤٣١، ٤٤٣٢، ٤٤٣٣، ٤٤٣٤، ٤٤٣٥-٤٤٣٦، ٤٤٣٧، ٤٤٣٨، ٤٤٤٠، ٤٤٤١، ٤٤٤٣-٤٤٤٤، ٤٤٤٥، ٤٤٤٦، ٤٤٤٢، ٤٤٤٧، ...]

باب ـ ٨٣ مریضی و وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «قطعاً تو خواهی مرد، و آنان نیز خواهند مرد. سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.» (الزُمر: ٣٠ ـ ٣١)

٤٤٢٨ - وَقَالَ يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : قال عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ : «يَا عَائِشَةُ ، مَا أَزَالُ أَجِدُ أَلَمَ الطَّعَامِ الَّذِي أَكَلْتُ بِخَيْبَرَ ، فَهَذَا أَوَانُ وَجَدْتُ انْقِطَاعَ أَبْهَرِي مِنْ ذَلِكَ السُّمِّ» .

٤٤٢٨ ـ و زُهری از عُروه روایت کرده که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در مرضی که در آن وفات کرد، فرمود: «ای عایشه، من همیشه درد غذایی را که در خیبر خورده‌ام احساس می‌کنم و اکنون زمانی

است که احساس می‌کنم رگ دل من از اثر آن زهر بریده می‌شود.»[1]

٤٤٢٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ، ثُمَّ مَا صَلَّى لَنَا بَعْدَهَا حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ .

[راجع : ٧٦٣ . أخرجه مسلم : ٤٦٢] .

٤٤٢٩ ـ از ابن شهاب. از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: اُمّ الفضل دختر حارث گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که در نماز شام (سورهٔ والمرسلات عُرْفاً) را می‌خواند و سپس بر ما نماز نگزارد تا آنکه خداوند او را از دنیا برد.

٤٤٣٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ يُدْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : إِنَّ لَنَا أَبْنَاءً مِثْلَهُ ، فَقَالَ : إِنَّهُ مِنْ حَيْثُ تَعْلَمُ ، فَسَأَلَ عُمَرُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ : ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ . فَقَالَ : أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ إِيَّاهُ ، فَقَالَ : مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا مَا تَعْلَمُ . [راجع : ٣٦٢٧] .

٤٤٣٠ ـ از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس گفت: عمر بن خطاب(رضی‌الله عنه)، ابن عباس را نزدیک خود می‌نشانید و عبدالرحمن بن عَوْف به وی گفت: او به منزلهٔ پسران ما است. عمر گفت: از آن جهت که تو خود می‌دانی (قرابت وی به آن حضرت است) سپس عُمر از ابن عباس در مورد این آیه سؤال کرد: «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد.» (النّصر: ۱) ابن عباس گفت: آن نشانهٔ فرا رسیدن مرگ رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) است که خداوند او را آگاه گردانیده است. عمر گفت: من نمی‌دانم مگر آنچه تو می‌دانی.[2]

٤٤٣١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَحْوَلِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَوْمُ الْخَمِيسِ ، وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ؟ اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ ، فَقَالَ : « ائْتُونِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا » . فَتَنَازَعُوا ، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ ، فَقَالُوا : مَا شَأْنُهُ ، أَهَجَرَ ، اسْتَفْهِمُوهُ ؟ فَذَهَبُوا يَرُدُّونَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « دَعُونِي ، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ » . وَأَوْصَاهُمْ بِثَلَاثٍ ، قَالَ : « أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ » .

٤٤٣١ ـ از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس گفت: روز پنجشنبه و آن روز پنجشنبه چه روزی بود؟ بیماری رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شدت یافت و فرمود: «چیزی بیاورید تا نامه‌ای به شما بنویسم که پس از آن هرگز

۱- اشاره به زهری است که زن یهودی در غزوهٔ خیبر در گوسفند بریان شده کرده بود و آن حضرت از آن دردهان کرده بود. در بسا نسخ بخاری حدیث ۴۴۲۸ بخش آخر حدیث ۴۴۳۰ را تشکیل می‌دهد و حدیثی مستقل نمی‌باشد.

۲- در شماره گذاری احادیث این صفحه، اشتباه صورت گرفته چنانکه در متن عربی پس از حدیث ۴۴۳۰، حدیث ۴۴۳۹، آمده است که اشتباه است. که در ترجمه تصحیح شده و شمارهٔ مسلسل آن رعایت گردید.

وَسَكَتَ عَنِ الثَّالِثَةِ ، أَوْقَالَ : فَنَسِيتُهَا . [راجع ، ١١٤ ، أخرجه مسلم: ١٦٣٧] .

گمراه نشوید.» حاضران (مجلس) نزاع کردند و شایسته نبود که در حضور پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) نزاع کنند. گفتند: او را چه شده است؟ آیا نامربوط می‌گوید. از وی بپرسید تا بفهمید؟ آنها رفتند و از آن حضرت پرسیدند.[۱]

فرمود: «بگذارید مرا. حالتی که در آن قرار دارم بهتر از این است که مرا بدان فرا می‌خوانید.» و آن حضرت آنها را به سه چیز وصیت کرد و فرمود: «مشرکین را از جزیرة العرب بیرون کنید و نمایندگان خارجی را همان گونه که من جایزه (هدیه) می‌دادم هدیه بدهید.» و (سعید بن جُبیر) گفت: ابن عباس در مورد وصیت سوم خاموش ماند. و یا گفت: آن را فراموش کردم.

٤٤٣٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ لَمَّا حُضِرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» . فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ ، وَعِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّه . فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ غَيْرَ ذَلِكَ ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالاخْتِلَافَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «قُومُوا» . قَالَ عُبَيْدُاللَّه : فَكَانَ يَقُولُ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ ، مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ ، لِاخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ .

[راجع : ١١٤ . أخرجه مسلم : ١٦٣٧] .

٤٤٣٢ ـ از زُهری، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) در آخرین لحظات زندگی به سر می‌برد و مردانی در آن خانه بودند، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بیایید تا نامه‌ای به شما بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» بعضی گفتند: بیماری رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شدت

۱- ترجمهٔ عبارت ـ فَذَهبوا یَرُدُّن علیه ـ یعنی: آنها رفتند و از آن حضرت پرسیدند، مطابق با ترجمهٔ انگلیسی صحیح البخاری است که آن را برگزیدم. ترجمهٔ مذکور از تیسیر القاری چنین است: پس رفتند جمعی که باز می‌داشتند از کتاب کلمهٔ ـ أَهَجَر ـ که به معنی نامربوط ترجمه شده در تیسیر القاری چنین آمده است: آیا مختلف شده کلام او از شدت درد بیماری، و آن کلمه در ترجمهٔ انگلیسی بخاری به ـ هذیان ـ ترجمه شده است. در تیسیر القاری گفته شده: نووی گفته که معنی ـ هجر ـ آن است که صادر شده این کلام بی قصد یا با قصد و کلمهٔ ـ أَهَجَر ـ به همزهٔ استفهام است در جمیع روایات بخاری (یعنی پرسش می‌کنند تا معنای چیزی را بفهمند.) بعضی کور دلان آن را لفظ خَبَری، نه استفهامی تعبیر کرده‌اند و ـ هجر ـ را هذیان دانسته، و گفتن آن را به عمر(رضی‌الله عنه) نسبت می‌دهند. (تیسیر القاری: ج ۴، ص ۲۰۹)

اختیار کرده و قرآن نزد شما است، کتاب خدا ما را بسنده است. کسانی که در آن خانه بودند اختلاف کردند و خصومت ورزیدند؛ شماری از ایشان می‌گفتند: نوشت‌افزار را نزدیک بیاورید تا آن حضرت به شما نامه‌ای بنویسد تا پس از آن گمراه نشوید و تعدادی از ایشان غیر از این می‌گفتند. چون سخنان بیهوده و اختلاف زیاد شد، رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برخیزید.»

عُبیدالله گفت: ابن عباس می‌گفت: مصیبت، همان مصیبت کلی بود که میان رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) و میان اینکه همین نامه را برای آنها می‌نوشت، حایل گشت و این به خاطر اختلاف و اشتباهشان بود.

٤٤٣٣ ، ٤٤٣٤ - حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ بْنِ جَمِيلٍ اللَّخْمِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ، ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَضَحِكَتْ ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ سَارَّنِي النَّبِيُّ ﷺ : أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ، فَبَكَيْتُ ، ثُمَّ سَارَّنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ يَتْبَعُهُ ، فَضَحِكْتُ . [٣٦٢٣ ، ٣٦٢٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٥٠].

۴۴۳۳، ۴۴۳۴ ـ از ابراهیم بن سعد، از پدرش از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در همان مریضی که در آن وفات یافت فاطمه علیهاالسلام را فراخواند و به وی چیزی پنهانی گفت و او گریست، سپس او را فراخواند و به وی چیزی پنهانی گفت و او خندید. در مورد آن از وی پرسیدیم. او گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پنهانی به من گفت: وی در همین مریضی خود وفات می‌کند، پس من گریستم. سپس پنهانی مرا خبر داد که من نخستین کس از اهل بیت وی هستم که از وی تبعیت می‌کنم (می‌میرم) و من خندیدم.

٤٤٣٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ : لَا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ،

۴۴۳۵ از غُندَر از شُعبه، از سَعد، از عُروه روایت است که عایشه گفت: من (از آن حضرت) می‌شنیدم که: هیچ پیامبری نمی‌میرد تا آنکه

فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، وَأَخَذَتْهُ بُحَّةٌ ، يَقُولُ : ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم﴾ . الآيَةَ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خُيِّرَ . [انظر : ٤٤٣٦، ٤٤٣٧، ٤٤٦٣، ٤٥٨٦، ٦٣٤٨، ٦٥٠٩ . أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

وی مخیر می‌گردد که میان دنیا و آخرت انتخاب کند و از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در همان مرضی که در آن وفات یافت شنیدم که با آواز گرفته می‌گفت: «با کسانی که خدا به آنها نعمت داده است.» (النساء: ٦٩) گمان کردم که آن حضرت مخیر گردانیده شد.

٤٤٣٦ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا مَرِضَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَرَضَ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، جَعَلَ يَقُولُ : « فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى » . [راجع : ٤٤٣٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

٤٤٣٦ ـ از مُسلم، از شُعبه، از سعد، از عُروه روایت است که عایشه گفت: آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مریض شد در همان مرضی که در آن وفات یافت، پیوسته می‌گفت: «به سوی رفیق اعلی.»

٤٤٣٧ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : عَنِ الزُّهْرِيِّ : قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : إِنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ صَحِيحٌ يَقُولُ : « إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ يُحَيَّا ، أَوْ يُخَيَّرَ » . فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ ، وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُشِيَ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى » . فَقُلْتُ : إِذًا لا يُجَاوِرُنَا ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ . [راجع : ٤٤٣٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

٤٤٣٧ ـ از زُهری، از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در حالت سلامتی می‌گفت: «هرگز روح پیامبری قبض نمی‌شود تا آنکه جایگاه وی در بهشت نموده شود، سپس زنده ماندن به وی تفویض می‌شود یا اختیار داده می‌شود.»

وقتی آن حضرت مریض شد و قبض روحش فرا رسید و سر ری بر ران عایشه بود، بیهوش گشت، چون به هوش آمد، نظر خود را به سوی سقف خانه دوخت و سپس گفت: «بارالها، به سوی رفیق اعلی» گفتم: در جوار ما نمی‌ماند. سپس دانستم که این همان سخن وی است که در وقت صحت خود به ما می‌گفت.

٤٤٣٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَفَّانُ ، عَنْ صَخْرِ بْنِ جُوَيْرِيَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ دَخَلَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَنَا مُسْنِدَتُهُ إِلَى صَدْرِي ، وَمَعَ عَبْدِالرَّحْمَنِ سِوَاكٌ رَطْبٌ يَسْتَنُّ بِهِ ، فَأَبَدَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَصَرَهُ ، فَأَخَذْتُ السِّوَاكَ

٤٤٣٨ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: عبدالرحمن بن ابوبکر نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و من آن حضرت را بر سینهٔ خود تکیه داده بودم. عبدالرحمن مسواک تر با خود

فَقَصَمْتُهُ، وَنَفَضْتُهُ وَطَيَّبْتُهُ، ثُمَّ دَفَعْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَنَّ بِهِ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَنَّ اسْتِنَانًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ، فَمَا عَدَا أَنْ فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَفَعَ يَدَهُ أَوْ إِصْبَعَهُ ثُمَّ قَالَ: «فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى». ثَلاثًا، ثُمَّ قَضَى، وَكَانَتْ تَقُولُ: مَاتَ بَيْنَ حَاقِنَتِي وَذَاقِنَتِي. [راجع: ۸۹۰. أخرجه مسلم: ۲۴۴۳].

داشت که دندانهای خویش را مسواک می‌کرد. نظر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بدان افتاد. مسواک را گرفتم و (با جویدن) آن را قطع کردم و با آب نرم کردم و پاک کردم، سپس به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) دادم. وی با آن مسواک کرد. من پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را ندیده‌ام که بهتر از آن مسواک کرده باشد. پس از آنکه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از مسواک کردن فراغت یافت دست یا انگشت خود را برداشت و سپس گفت: «بارالها، به سوی رفیق اعلی» و سه بار این سخن را تکرار فرمود. عایشه می‌گفت: آن حضرت وفات یافت در حالی که میان سینه و زنخ من بود.[1]

۴۴۳۹ - حَدَّثَنِي حِبَّانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ بِيَدِهِ، فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، طَفِقْتُ أَنْفِثُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِثُ، وَأَمْسَحُ بِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْهُ. [انظر: ۵۰۱۶ ن، ۵۷۳۵ ن، ۵۷۵۱ ن. أخرجه مسلم: ۲۱۹۲].

۴۴۳۹ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) به او خبر داده است که: آنگاه که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بیمار شد، مُعَوِّذات (سورهٔ الفلق، و النّاس) را می‌خواند و بر خود می‌دمید و دست بر خود می‌کشید. و چون آن درد بیماری که به وفات وی انجامید شدت گرفت، من شروع به خواندن مُعَوِذات کردم که آن حضرت می‌دمید و بر وی می‌دمیدم و دست پیامبر را بر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌کشیدم.

۴۴۴۰ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُخْتَارٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ، وَأَصْغَتْ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَيَّ ظَهْرَهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». [انظر: ۵۶۷۴ ن. أخرجه مسلم: ۲۴۴۴].

۴۴۴۰ ـ از هِشام بن عُروه از عبّاد بن عبدالله بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) او را خبر داده است که: وی از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شنیده و پیش از آنکه آن حضرت وفات یابد، به وی گوش فرا داده. عایشه گفت:

۱- در بعضی از نسخ بخاری آخر حدیث ۴۴۳۸ چنین است: ماتَ و راسهُ بین حاقِنتی و ذاقنتی ـ یعنی کلمه ـ راسه ـ به زیادت آمده است: یعنی آن حضرت مُرد، در حالی که سر وی میان سینه و زنخ من بود.

در حالی که آن حضرت پشت خود را به من تکیه داده بود، می‌گفت: «بارالها، مرا بیامرز و بر من رحمت کن و مرا به رفیق ملحق گردان.»

٤٤٤١ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ هِلَالٍ الْوَزَّانِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي لَمْ يَقُمْ مِنْهُ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْلَا ذَلِكَ لَأُبْرِزَ قَبْرُهُ، خَشِيَ أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا. [راجع: ٤٣٥. أخرجه مسلم: ٥٢٩، عن عائشة، أخرجه مسلم: ٥٣١، عن عائشة وابن عباس باختلاف].

٤٤٤١ - از هلال الوزّان، از عُروه بن زُبیر از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در همان بیماری که از آن برنخاست، گفت: «خداوند یهود را لعنت کند که قبرهای پیامبران خویش را مسجد گرفتند.»

عایشه گفت: اگر ملاحظهٔ این (سخن آن حضرت) نمی‌بود، قبر آن حضرت را برجسته و نمایان می‌ساختم. ترسید که آن مسجد گرفته شود.[1]

٤٤٤٢ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ وَهُوَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَبَيْنَ رَجُلٍ آخَرَ.

قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَأَخْبَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بِالَّذِي قَالَتْ عَائِشَةُ، فَقَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: هَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الْآخَرُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

وَكَانَتْ عَائِشَةُ زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ تُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا دَخَلَ بَيْتِي وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ قَالَ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قِرَبٍ، لَمْ تُحْلَلْ أَوْكِيَتُهُنَّ، لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ». فَأَجْلَسْنَاهُ فِي مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُّ عَلَيْهِ مِنْ تِلْكَ الْقِرَبِ، حَتَّى طَفِقَ يُشِيرُ

٤٤٤٢ - از عُقیل، از ابن شهاب (زُهری)، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه بن مسعود روایت است که عایشه همسر پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: آنگاه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) سخت بیمار شد و درد وی شدت گرفت. از همسران خود اجازه خواست که در خانهٔ من پرستاری شود. به وی اجازه دادند. آن حضرت (به سوی خانهٔ من) برآمد در حالی که میان دو مرد بود و پاهای وی، بر زمین کشیده می‌شد. میان عباس بن عبدالمطلّب و مردی دیگر. عُبیدالله گفت: از آنچه عایشه گفت به عبدالله بن عباس خبر دادم. عبدالله بن عباس به من گفت: آیا می‌دانی، از مردی دیگر که عایشه از آن نام نبرده است، کِی بوده است؟ گفتم: نی. ابن عباس گفت: او علی بن ابی طالب است.

---

[1]- در شماره گذاری احادیث در متن عربی اشتباه صورت گرفته چنانکه حدیث ۴۴۴۲ پس از حدیث ۴۴۴۶ آمده است، که در ترجمه شماره گذاری آن اصلاح شد.

إِلَيْنَا بِيَدِهِ : «أَنْ قَدْ فَعَلْتُنَّ» . قَالَتْ : ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ فَصَلَّى بِهِمْ وَخَطَبَهُمْ . [راجع : ١٩٨ . أخرجه مسلم : ٤١٨ . مطولاً وليس فيه ماورد بآخر هذا الحديث] .

و عایشه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) حدیث می‌کرد اینکه: همانا رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)، چون به خانه‌ام درآمدو بیماری وی شدت یافت گفت: «بر من از هفت مشک که سربند آن گشاده نشده باشد آب بریزید، تا شاید مردم را وصیت کنم.»

آن حضرت را در تغاری نشاندیم که متعلق به حَفْصه همسر پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود و سپس به ریختن آب از آن مشکها بر آن حضرت شروع کردیم تا آنکه وی به ما به اشارهٔ دست خود فهماند که: «انجام دادید.» (بس است)

عایشه گفت: سپس آن حضرت به سوی مردم برآمد و به ایشان نماز گزارد و خطبه خواند.[1]

٤٤٤٣ ، ٤٤٤٤ - وأَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا : لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَإِذَا اغْتَمَّ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ ، وَهُوَ كَذَلِكَ يَقُولُ : «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» . يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا . [راجع : ٤٣٥ ، ٤٣٦ . وأخرجه : ٥٣١ ، عن عائشة وابن عباس ، أخرجه مسلم : ٥٢٩ عن عائشة] .

٤٤٤٣، ٤٤٤٤ ـ ابن شهاب گفت: عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه به من خبر داده است که: عایشه و ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفته‌اند: آنگاه که مریضی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شدت یافت، چادر را بر روی خود می‌کشید و چون به تنگی نَفَس دچار می‌شد چادر را از روی خود دور می‌کرد و در همان حالت می‌گفت: «لعنت خداوند بر یهود و نصارا باشد که قبرهای پیامبران خویش را مسجد گرفته‌اند.» می‌ترسانید (امت خود را) از آنچه آنها کرده بودند.

٤٤٤٥ - أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَقَدْ رَاجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ ، وَمَا حَمَلَنِي عَلَى كَثْرَةِ مُرَاجَعَتِهِ إِلا أَنَّهُ لَمْ يَقَعْ فِي قَلْبِي : أَنْ يُحِبَّ النَّاسُ بَعْدَهُ رَجُلاً قَامَ مَقَامَهُ أَبَدًا ، وَلا كُنْتُ أُرَى أَنَّهُ لَنْ يَقُومَ أَحَدٌ مَقَامَهُ إِلا تَشَاءَمَ النَّاسُ بِهِ ، فَأَرَدْتُ أَنْ يَعْدِلَ ذَلِكَ رَسُولُ

٤٤٤٥ ـ (ابن شهاب به سند سابق) می‌گوید: عُبیدالله مرا خبر داده که عایشه گفت: در این مورد (امامت دادن ابوبکر در وقت مریضی آن حضرت) به رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم)

۱- در شماره گذاری احادیث ۴۴۴۳ و ۴۴۴۴، ترتیب شمار گذاری در متن عربی رعایت نشده بود که در ترجمه ترتیب آن رعایت شده است.

اللّهِ ﷺ عَنْ أَبِي بَكْرٍ.

رَوَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَأَبُو مُوسَى وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُم، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۱۹۸. أخرجه مسلم: ۴۱۸ مطولاً].

مناقشه کردم و این کثرت یادآوری (مناقشه) به خاطر آن بود که این نکته در دلم نرسیده بود که مردم پس از وفات آن حضرت، جانشین وی را برای همیشه دوست می‌دارند و چنین می‌پنداشتم که هرکس به جای وی بایستد، مردم در مورد وی بداندیش خواهند بود. پس خواستم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از این موضوع (امامت) ابوبکر منصرف شود. روایت کرده است (امر امامت ابوبکر را) ابن عمر، و ابوموسی و ابن عباس رضی‌الله عنهم از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم).

۴۴۴۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ حَاقِنَتِي وَذَاقِنَتِي، فَلَا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لِأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ.

[راجع: ۸۹۰. أخرجه مسلم: ۲۴۴۳].

۴۴۴۶ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد در حالیکه میانه سینهٔ من و زنخ من بود. من هرگز سختی مرگ را پس از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر هیچ کس ناخوش ندارم.

۴۴۴۷ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا بِشْرُ بْنُ شُعَيْبِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللّهِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيُّ، وَكَانَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ أَحَدَ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ تِيبَ عَلَيْهِمْ: أَنَّ عَبْدَاللّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللّهِ بَارِئًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللّهِ بَعْدَ ثَلَاثٍ عَبْدُ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لَأَعْرِفُ وُجُوهَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، اذْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللّهِ ﷺ فَلْنَسْأَلْهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمْنَاهُ، فَأَوْصَى بِنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا

۴۴۴۷ ـ از ابوحمزه روایت است که عبدالله بن کعب بن مالک انصاری مرا خبر داده که زهری گفت: کعب بن مالک یکی از سه کسی بود که ایشان توبه داده شدند که عبدالله بن عباس او را خبر داده است که: علی بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) از نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بیرون آمد و آن در حال مریضی‌ای بود که آن حضرت در آن وفات کرد. مردم گفتند: ای اباالحسن، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، در این بامداد چگونه است؟ گفت: الحمدالله بهبود یافته است.

عبّاس بن عبدالمطلّب دست وی را گرفت و به او گفت: به خدا سوگند که تو پس از

وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْنَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنَعَنَاهَا لا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ٦٢٦٦] .

سه روز از کسی دیگر متابعت خواهی کرد و همانا به خدا سوگند که من گمان می‌کنم که سرانجام رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از این درد وفات خواهد کرد. و همانا من چهره‌های اولاد عبدالمطّلب را به هنگام مرگ تشخیص می‌دهم. پس بیا که نزد رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) برویم و در مورد این امر (که چه کسی خلیفه خواهد بود) از وی سؤال کنیم تا اگر (جانشینی) در میان ما باشد آن را بدانیم و اگر در میان غیر ما باشد، آن را بدانیم که به ما وصیت کند. علی گفت: به خدا سوگند که اگر رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کنیم و آن حضرت ما را از آن (امر خلافت) منع کند، مردم پس از آن حضرت (خلافت را) به ما نمی‌دهند و من به خدا سوگند که آن را از رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نمی‌کنم.

٤٤٤٨ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَا هُمْ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الاثْنَيْنِ ، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي لَهُمْ ، لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ : فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ فِي صُفُوفِ الصَّلاةِ ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ ، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ ، وَظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلاةِ .

فَقَالَ أَنَسٌ : وَهَمَّ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِي صَلاتِهِمْ ، فَرَحًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ رَسُولُ اللَّهِ : « أَنْ أَتِمُّوا صَلاتَكُمْ » . ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ ، وَأَرْخَى السِّتْرَ .

[راجع : ٦٨٠ . أخرجه مسلم : ٤١٩] .

٤٤٤٨ - از عُقیل روایت است که ابن شهاب (زُهری) گفت: انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که مسلمانان در روز دوشنبه در حال گزاردن نماز صبح بودند و ابوبکر به ایشان نماز می‌گزارد ناگاه رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان ظاهر شد و پردهٔ خانهٔ عایشه را بر زد و به سوی آنها نگریست که در صفهای نماز بودند، تبسم کرد و خندید. ابوبکر به عقب برگشت تا به صف (مقتدیان) برسد و گمان برد که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) قصد آن دارد که به نماز بیرون آید. انس گفت: مسلمانان نزدیک بود که در نماز خویش به فتنه افتند (آن را قطع کنند)؛ زیرا از دیدن رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شادمان

شده بودند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) با دست خود بدیشان اشاره کرد که: «نماز خود را تمام کنید.» و سپس به حُجره درآمد و پرده را فروهشت.

٤٤٤٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ أَبَا عَمْرٍو ذَكْوَانَ مَوْلَى عَائِشَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَائِشَةَ كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيَّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوُفِّيَ فِي بَيْتِي، وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ: دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُالرَّحْمَنِ، وَبِيَدِهِ السِّوَاكُ، وَأَنَا مُسْنِدَةٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السِّوَاكَ، فَقُلْتُ: آخُذُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ: «أَنْ نَعَمْ». فَتَنَاوَلْتُهُ، فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ، وَقُلْتُ: أُلَيِّنُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ: «أَنْ نَعَمْ». فَلَيَّنْتُهُ، فَأَمَرَّهُ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ أَوْ عُلْبَةٌ - يَشُكُّ عُمَرُ - فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ». ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى». حَتَّى قُبِضَ وَمَالَتْ يَدُهُ. [راجع: ٨٩٠. أخرجه مسلم: ٢٤٤٣].

٤٤٤٩ - از عُمر بن سعید، از ابن ابی مُلکیه روایت است که ابوعَمرو ذَکوان مولی عایشه به او خبر داده است: همانا عایشه می‌گفت: این از نعمتهای خدا است که بر من ارزانی داشته که: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در خانۀ من و در روز نوبت من و میان سینه و گردن من وفات کرده است و خداوند به هنگام مرگ وی آب دهان من و آب دهان او را یکجا کرد: عبدالرحمن (برادرم) نزدم آمد و در دستش مسواک بود و من در حالتی بودم که رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) به من تکیه کرده بود. آن حضرت را دیدم که به سوی مسواک می‌نگرد و دانستم که مسواک کردن را دوست می‌دارد. به آن حضرت گفتم: مسواک را برای تو بگیرم؟ با سر خود اشارت کرد که: «آری» آن را برایش پیش کردم. مسواک بر آن حضرت سختی کرد. گفتم: آن را برایت نرم بسازم. با سر خود اشاره کرد که «آری» مسواک را نرم کردم و آن حضرت مسواک را (بر دندانهای خود) گذراند. در پیش روی آن حضرت ظرفی بود (رکْوَه یا عُلْبه) عمر (راوی) شک کرده است. و در آن ظرف آب بود. آن حضرت هر دو دست را در آب داخل می‌کرد و آن را بر روی خود می‌مالید و می‌گفت: «لا اله الا الله، مرگ را شدت و سختی‌هایی دارد) سپس دست خود را بلند کرد و آغاز کرد که می‌گفت: «بارالها، به

سوی رفیق اعلی.» تا آنکه روح وی قبض شد و دست وی فرود آمد.

٤٤٥٠ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، يَقُولُ: «أَيْنَ أَنَا غَدًا، أَيْنَ أَنَا غَدًا». يُرِيدُ يَوْمَ عَائِشَةَ، فَأَذِنَ لَهُ أَزْوَاجُهُ يَكُونُ حَيْثُ شَاءَ، فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ حَتَّى مَاتَ عِنْدَهَا، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَاتَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ يَدُورُ عَلَيَّ فِيهِ فِي بَيْتِي، فَقَبَضَهُ اللَّهُ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَبَيْنَ نَحْرِي وَسَحْرِي، وَخَالَطَ رِيقُهُ رِيقِي، ثُمَّ قَالَتْ: دَخَلَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَمَعَهُ سِوَاكٌ يَسْتَنُّ بِهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: أَعْطِنِي هَذَا السِّوَاكَ يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ، فَأَعْطَانِيهِ، فَقَضِمْتُهُ، ثُمَّ مَضَغْتُهُ، فَأَعْطَيْتُهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَنَّ بِهِ، وَهُوَ مُسْتَنِدٌ إِلَى صَدْرِي. [راجع: ٨٩٠. أخرجه مسلم: ٢٤٤٣].

٤٤٥٠ - از هِشام بن عُروه، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در همان مرضی که در آن وفات کرد می‌پرسید و می‌گفت: «فردا کجا خواهم بود؟ فردا کجا خواهم بود؟» نوبت روز عایشه را مراد می‌داشت. همسران وی به او اجازه دادند تا هرجا که می‌خواهد همانجا باشد و آن حضرت در خانهٔ عایشه بود تا آنکه نزد وی وفات کرد.

عایشه گفت: آن حضرت در همان روزی که نوبت آمدن در خانهٔ من بود، وفات کرد و خداوند روح او را گرفت در حالی که سر وی میان گردن و سینه‌ام بود و آب دهان وی با آب دهان من آمیخته شد.

سپس عایشه گفت: عبدالرحمن ابن ابی بکر درآمد و با وی مسواکی بود که بدان مسواک می‌کرد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به سوی مسواک نگریست. به عبدالرحمن گفتم: ای عبدالرحمن این مسواک را به من بده. وی آن را به من داد. من آن را قطع کردم و جویدم و به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) دادم که با آن مسواک کرد در حالی که بر سینه‌ام تکیه کرده بود.

٤٤٥١ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَكَانَتْ إِحْدَانَا تُعَوِّذُهُ بِدُعَاءٍ إِذَا مَرِضَ، فَذَهَبْتُ أُعَوِّذُهُ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: «فِي

٤٤٥١ - از ایوب، از ابو مُلکیه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در خانهٔ من و در روز نوبت من و میان سینه و گردن من وفات کرد. و یکی از ما (همسران وی) هنگامی که آن حضرت مریض

الرَّفِيقِ الأَعْلَى ، فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى » . وَمَرَّ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ ، وَفِي يَدِهِ جَرِيدَةٌ رَطْبَةٌ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ ، فَظَنَنْتُ أَنَّ لَهُ بِهَا حَاجَةً ، فَأَخَذْتُهَا ، فَمَضَغْتُ رَأْسَهَا ، وَنَفَضْتُهَا ، فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ ، فَاسْتَنَّ بِهَا كَأَحْسَنِ مَا كَانَ مُسْتَنًّا ، ثُمَّ نَاوَلَنِيهَا ، فَسَقَطَتْ يَدُهُ ، أَوْ : سَقَطَتْ مِنْ يَدِهِ ، فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الآخِرَةِ . [راجع : ۸۹۰ ، وانظر في الأدب باب ۱۱۸ . أخرجه مسلم : ۲٤٤۳ ، مختصراً] .

می‌شد برای سلامتی وی دعا می‌خواند و من به خواندن دعا شروع کردم. آن حضرت سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «به سوی رفیق اعلی، به سوی رفیق اعلی» عبدالرحمن بن ابی بکر گذشت و در دست وی شاخهٔ تر بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) به سوی آن نگریست، من گمان کردم که آن حضرت بدان نیاز دارد (تا مسواک کند) آن شاخه را گرفتم و سر آن را جویدم و (برگ و بار آن را) افشاندم و به آن حضرت دادم. با آن مسواک کرد و به بهترین حالتی که مسواک می‌کرد، سپس آن را به من داد. دست وی فرو افتاد. یا از دست وی افتاد. پس خداوند در آخر روز دنیا و اول روز آخرت میان آب دهان من و آب دهان وی جمع کرد.

٤٤٥٢ ، ٤٤٥٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ أَقْبَلَ عَلَى فَرَسٍ مِنْ مَسْكَنِهِ بِالسُّنْحِ ، حَتَّى نَزَلَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَلَمْ يُكَلِّمِ النَّاسَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ ، فَتَيَمَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُغَشًّى بِثَوْبِ حِبَرَةٍ ، فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ أَكَبَّ عَلَيْهِ فَقَبَّلَهُ وَبَكَى ، ثُمَّ قَالَ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ مَوْتَتَيْنِ ، أَمَّا الْمَوْتَةُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْكَ فَقَدْ مُتَّهَا . [راجع : ۱۲٤۱، ۱۲٤۲].

٤٤٥٢، ٤٤٥٣ ـ از عُقیل، از ابن شهاب، از ابوسَلَمه روایت است که عایشه به او گفته است: ابوبکر، سوار بر اسپ از محل اقامت خود در سُنح آمد و فرود آمد و به مسجد درآمد. وی با مردم سخن نگفت تا آنکه نزد عایشه آمد و قصد دیدار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را کرد، در حالی که آن حضرت با جامهٔ حِبره پوشیده شده بود. وی جامه را از روی آن حضرت برداشت، سپس خودش را بر روی وی افکند و او را بوسید و گریست. سپس گفت: پدر و مادرم فدایت باد. خداوند دو مرگ را بر تو جمع نمی‌کند، اما مرگی که بر تو رقم زده شده بود، تو را دریافت.

٤٤٥٤ - قَالَ الزُّهْرِيُّ : وَحَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَرَجَ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ

٤٤٥٤ ـ زُهری (به سند حدیث فوق الذکر) گفت: ابوسلمه از عبدالله بن عباس روایت کرده

يُكَلِّمُ النَّاسَ ، فَقَالَ : اجْلِسْ يَا عُمَرُ ، فَأَبَى عُمَرُ أَنْ يَجْلِسَ ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ إِلَيْهِ وَتَرَكُوا عُمَرَ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَمَّا بَعْدُ ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا ﷺ فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ ، وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لا يَمُوتُ . قَالَ اللَّهُ : ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - إِلَى قَوْلِهِ - الشَّاكِرِينَ ﴾ . وَقَالَ : وَاللَّهِ لَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ هَذِهِ الآيَةَ حَتَّى تَلاهَا أَبُو بَكْرٍ ، فَتَلَقَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ كُلُّهُمْ ، فَمَا أَسْمَعُ بَشَرًا مِنَ النَّاسِ إِلا يَتْلُوهَا .

فَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ عُمَرَ قَالَ : وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلا أَنْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ تَلاهَا فَعَقِرْتُ ، حَتَّى مَا تُقِلُّنِي رِجْلايَ ، وَحَتَّى أَهْوَيْتُ إِلَى الأَرْضِ حِينَ سَمِعْتُهُ تَلاهَا ، عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ مَاتَ . [راجع : ۱۲۴۲] .

که: ابوبکر (از الحجرهٔ عایشه) برآمد در حالی که عمر بن خطّاب با مردم سخن می‌گفت: به عمر گفت: بنشین ای عمر. عمر از نشستن ابا ورزید. مردم به ابوبکر روی آوردند و عمر را ترک کردند. ابوبکر گفت: اما بعدُ، اگر کسی از شما محمد(صلی‌الله علیه وسلم) را می‌پرستید به تحقیق که محمد مرده است و کسی از شما که خداوند را می‌پرستید به تحقیق که خداوند زنده است نمی‌میرد. خداوند می‌گوید: «و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیدهٔ خود برمی‌گردید. و هرکس از عقیدهٔ خود باز گردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. (آل عمران: ۱٤٤)

ابن عباس گفت: به خدا سوگند. گویا مردم ندانسته بودند که خداوند این آیه را نازل کرده است تا آنکه ابوبکر آن را خواند و تمام مردم آن را از وی گرفتند و (سپس) از هرکسی می‌شنیدم که همین آیه را می‌خواند.

٤٤٥٥ ، ٤٤٥٦ ، ٤٤٥٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مُوسَى ابْنِ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ قَبَّلَ النَّبِيَّ ﷺ بَعْدَ مَوْتِهِ . [راجع : ۱۲۴۱ ، ۱۲۴۲ ، وانظر : ۵۷۰۹] .

٤٤٥٥، ٤٤٥٦، ٤٤٥٧ ـ از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که عایشه و ابن عباس گفته‌اند: ابوبکر(رضی‌الله عنه)، پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را پس از مرگ وی بوسید.

٤٤٥٨ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، وَزَادَ قَالَتْ عَائِشَةُ : لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ ، فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا : أَنْ لا تَلُدُّونِي ، فَقُلْنَا : كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ : « أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي » . قُلْنَا : كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ . فَقَالَ : « لا يَبْقَى

٤٤٥٨ ـ از علی، از یَحْیی (به سند عبدالله بن ابی شُیبه (در حدیث فوق) روایت است که گفت: عایشه افزود: در اثنای مریضی آن حضرت، در دهان وی دارو کردیم، آن حضرت

أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلا لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلا الْعَبَّاسَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ».

رَوَاهُ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٥٧١٢ ، ٦٨٨٦ ، ٦٨٩٧ . أخرجه مسلم : ٢٢١٣] .

به ما اشارت می‌کرد که در دهانم دارو نکنید. ما گفتیم که (این اشارت وی) به خاطر خوش نداشتن مریض نسبت به دارو می‌باشد. چون آن حضرت به هوش آمد گفت: «آیا شما را منع نکرده بودم که دارو در دهان من نریزید.» ما گفتیم (تصور ما بر این بود که آن اشارت) به خاطر خوش نداشتن مریض نسبت به دارو می‌باشد. فرمود: «هیچ کس در خانه نماند مگر اینکه دارو در دهانش ریخته شود و من به وی می‌نگرم به جز از عبّاس، زیرا او شما را ندیده است.» (که دارو به من دادید.)

این حدیث را ابن ابی‌الزّناد، از هشام، از پدرش، از عایشه، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

٤٤٥٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا أَزْهَرُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ : ذُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ ، فَقَالَتْ : مَنْ قَالَهُ ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَإِنِّي لَمُسْنِدَتُهُ إِلَى صَدْرِي ، فَدَعَا بِالطَّسْتِ ، فَانْخَنَثَ ، فَمَاتَ ، فَمَا شَعَرْتُ ، فَكَيْفَ أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ ؟ . [راجع : ٢٧٤١ . أخرجه مسلم : ١٦٣٦] .

٤٤٥٩ ـ از ابن عَون، از ابراهیم روایت است که اسود گفت: در نزد عایشه یاد شد که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) (امر خلافت را) به علی وصیت کرده است. گفت: این را کی گفته است، من پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را دیدم و سینهٔ من تکیه‌گاه وی بود، آن حضرت طشتی طلبید و سپس به یک طرف خمیده شد و وفات کرد و من آگاه نشدم. پس چگونه به علی وصیت کرده است؟

٤٤٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ ، عَنْ طَلْحَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَوْصَى النَّبِيُّ ﷺ ؟ فَقَالَ : لا ، فَقُلْتُ : كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ ، أَوْ أُمِرُوا بِهَا ؟ قَالَ : أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ . [راجع : ٢٧٤٠ . أخرجه مسلم : ١٦٣٤]

٤٤٦٠ ـ از مالک بن مِغْوَل روایت است که طلحه گفت: از عبدالله بن ابی اَوْفی(رضی‌الله عنهما) سؤال کردم: آیا پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وصیت کرده است؟ گفت: نی. گفتم: پس چگونه موضوع وصیت کردن بر مردم لازم گردانیده شد. یا بدان مأمور شده‌اند؟ گفت: آن حضرت به (اجرای احکام) کتاب

خدا وصیت کرده است.

٤٤٦١ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ قَالَ : مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا ، وَلَا عَبْدًا وَلَا أَمَةً ، إِلَّا بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ الَّتِي كَانَ يَرْكَبُهَا ، وَسِلَاحَهُ ، وَأَرْضًا جَعَلَهَا لِابْنِ السَّبِيلِ صَدَقَةً . [راجع : ۲۷۳۹] .

٤٤٦١ ـ از ابواسحاق روایت است که عَمرو بن حارث گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) از خود دینار و درهم و غلام و کنیزی به جا نگذاشت، به جز استر (قاطر) سفیدی که بر آن سوار می‌شد و سلاح وی و زمینی که برای مسافران نیازمند به صدقه گذاشته بود.

٤٤٦٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ جَعَلَ يَتَغَشَّاهُ ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ : وَا كَرْبَ أَبَاهُ ، فَقَالَ لَهَا : «لَيْسَ عَلَى أَبِيكِ كَرْبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ» . فَلَمَّا مَاتَ قَالَتْ : يَا أَبَتَاهُ ، أَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ ، يَا أَبَتَاهُ ، مَنْ جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ مَأْوَاهُ ، يَا أَبَتَاهُ ، إِلَى جِبْرِيلَ نَنْعَاهُ . فَلَمَّا دُفِنَ قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا أَنَسُ ، أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْثُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ التُّرَابَ .

٤٤٦٢ ـ از حمّاد، از ثابت روایت است که انس گفت: آنگاه که بیماری پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) شدت یافت، بیهوش شد. فاطمه علیها السلام گفت: وای بر این درد و رنج پدر، آن حضرت به وی گفت: «پس از امروز بر پدرت درد و رنجی نیست.» چون آن حضرت وفات کرد، فاطمه گفت: ای پدر کسی که اجابت کرد پروردگاری را که او را فراخواند. ای پدر، کسی که بهشت فردوس جایگاه وی است، ای پدر، خبر مرگ تو را به جبرئیل می‌رسانیم.
هنگامی که آن حضرت به خاک سپرده شد فاطمه علیها السلام گفت: ای انس، آیا خوش و راضی شدید که بر رسول‌الله صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) خاک بریزید.

٨٤ - باب : آخِرِ مَا تَكَلَّمَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ

باب ـ ۸۴ آخرین سخنی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر زبان راند.

٤٤٦٣ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ : قَالَ يُونُسُ : قَالَ الزُّهْرِيُّ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ صَحِيحٌ : «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ يُخَيَّرَ» . فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ ، وَرَأْسُهُ عَلَى

٤٤٦٣ ـ از زُهری روایت است که گفت: سعید بن مُسیَّب در حضور مردانی از اهل علم مرا خبر داد که: عایشه گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در حالی که صحت داشت، می‌فرمود: «روح پیامبری قبض نمی‌شود تا آنکه جایگاه

فَخذي ، غُشِيَ عَلَيْه ، ثُمَّ أَفَاقَ فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ ، ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى » . فَقُلْتُ : إِذًا لا يَخْتَارُنَا ، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَدِيثُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ ، قَالَتْ : فَكَانَتْ آخِرَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا : « اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى » . [راجع : ٤٤٣٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

وی در بهشت به وی نموده شود، سپس (در ماندن به دنیا و رفتن از آن) به وی اختیار داده می‌شود. آنگاه که مرگ وی فرا رسید و سرشان بر ران من بود، بیهوش گشت، سپس به هوش آمد و نظر خود را به سقف خانه دوخت، سپس گفت: «بارالها، به سوی رفیق اعلی» با خود گفتم: حالا ما را اختیار نمی‌کند (رفتن از دنیا را اختیار کرد) و دانستم که آن، همان سخنی بود که در حالت صحت به ما می‌گفت. عایشه گفت: آخرین سخنی که بر زبان راند، این بود: «بارالها، به سوی رفیق اعلی.»

٨٥ - باب : وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ

٤٤٦٤ ، ٤٤٦٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرًا . [انظر : ٤٩٧٨ ، أخرجه مسلم : ٢٣٥١] .

٤٤٦٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ . قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : وَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ مِثْلَهُ . [راجع : ٣٥٣٦ . أخرجه مسلم : ٢٣٤٩] .

باب ـ ۸۵ وفات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)

٤٤٦٤، ٤٤٦٥ ـ از ابوسَلَمه روایت است که عایشه و ابن عباس رضی‌الله عنهم گفته‌اند: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ده سال در مکه ایستاد که قرآن بر وی نازل می‌شد و ده سال هم در مدینه بود.[۱]

٤٤٦٦ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی که شصت و سه ساله بود.[۲] ابن شهاب گفت: سعید بن مُسَّب به مثل این حدیث به من گفته است.

۱- به صحت پیوسته که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) پس از بعثت سیزده سال در مکه بوده است. جواب گفته‌اند که عادت محاسبان عرب این است که کسور را ذکر نمی‌کنند.

۲- قسطلانی گفته که اکثر مردم برآنند که عمر آن حضرت شصت و پنج سال بوده. تخریج کرده این روایت را مُسلم از طریق عمار بن ابی عامر از ابن عباس و مانند آن. (تیسیر القاری)

٨٦ - باب :

٤٤٦٧ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ بِثَلَاثِينَ. يعني صاعاً من شعير . [راجع : ٢٠٦٨ . أخرجه مسلم: ١٦٠٣ ، بدون ذكر ، ثلاثين صاعاً من شعير] .

٤٤٦٨ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ : اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ ﷺ أُسَامَةَ ، فَقَالُوا فِيهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ « قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ قُلْتُمْ فِي أُسَامَةَ ، وَإِنَّهُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ ». [راجع : ٣٧٣٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٢٦ مطولاً] .

٤٤٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بَعْثًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَطَعَنَ النَّاسُ فِي إِمَارَتِهِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « إِنْ تَطْعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ» . [راجع: ٣٧٣٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٢٦] .

باب ـ ۸۶

٤٤٦٧ ـ از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی که زره وی نزد یهودی‌ای در برابر سی صاع جو گرو بود.

باب ـ ۸۷

فرستادن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اُسامه بن زید(رضی‌الله عنهما) را به هنگام بیماری‌ای که در آن وفات کرد.

٤٤٦٨ ـ از موسی بن عُقْبه، از سالم، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، اُسامه را امیر گردانید (تا به سوریه اعزام شود). مردم در مورد وی گفتگو کردند (که خردسالی را امیر گردانیده است) پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آنچه در مورد اُسامه گفته‌اید، به من رسیده است، و به تحقیق که وی دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من می‌باشد.»

٤٤٦٩ ـ از مالک، از عبدالله ابن دینار روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) لشکری فرستاد و اُسامه بن زید را بر آن امیر گردانید. مردم در امارت وی طعنه زدند. رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: «اگر شما در امیر بودن وی طعنه می‌زنید، در امیر بودن پدر وی قبل از این نیز طعنه می‌زدید و به خدا سوگند که وی سزاوار امارت بود و او (زید) از دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من بود و این (اُسامه) نیز پس از وی دوست داشتنی‌ترین مردم نزد

من است.»[1]

٨٨ - باب :

٤٤٧٠ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنِ الصُّنَابِحِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَهُ : مَتَى هَاجَرْتَ ؟ قَالَ : خَرَجْنَا مِنَ الْيَمَنِ مُهَاجِرِينَ ، فَقَدِمْنَا الْجُحْفَةَ ، فَأَقْبَلَ رَاكِبٌ فَقُلْتُ لَهُ : الْخَبَرَ ؟ فَقَالَ : دَفَنَّا النَّبِيَّ ﷺ مُنْذُ خَمْسٍ ، قُلْتُ : هَلْ سَمِعْتَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ شَيْئًا ؟ قَالَ : نَعَمْ ، أَخْبَرَنِي بِلَالٌ مُؤَذِّنُ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ فِي السَّبْعِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ .

باب ـ ٨٨

٤٤٧٠ ـ از ابن ابی حبیب روایت است که ابوالخَیر گفت: که وی به صُنابِحی گفت: کی هجرت کردی؟ گفت: ما به حالت مهاجر از یمن بیرون آمدیم و به جُحفه رسیدیم. سواری آمد و به او گفتم: چه خبر است؟ گفت: پنج روز می‌شود که پیامبر صلی‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) را دفن کردیم.

به صَنابحی گفتم: در مورد شب قدر چیزی شنیده‌ای؟ گفت: آری، بلال مؤذن پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) مرا خبر داده است که: آن در یکی از هفت شب دهۀ آخر (رمضان) است.

٨٩- باب : كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ

٤٤٧١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ ﷺ ، كَمْ غَزَوْتَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ؟ قَالَ : سَبْعَ عَشْرَةَ ، قُلْتُ : كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ ؟ قَالَ : تِسْعَ عَشْرَةَ . [راجع : ٣٩٤٩ . أخرجه مسلم : ١٢٥٤ ، مطولاً ، وفي الجهاد (١٤٣)] .

باب ـ ٨٩ پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) در چند غزوه شرکت کرده است.

٤٤٧١ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که گفت: از زید بن ارقم(رضی‌الله عنه) پرسیدم که: در چند غزوه به همراهی رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) شرکت کردی؟ گفت: در هفده

۱- این واقعه در روز شنبه دهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت روایت شده است. آن حضرت پس از این خطبه از منبر فرود آمد و به خانه رفت. چون مسلمانان تغییر مزاج آن حضرت و شدت بیماری وی را دریافتند. به اُسامه خبر دادند. اُسامه زمانی آمد که آن حضرت قدرت تکلم نداشت و فقط دست به سوی آسمان کرد و بر روی اُسامه نهاد. اُسامه گفت: دانستم که آن حضرت به حق من دعا کرد. وی واپس به لشکرگاه خود رفت و لشکر را امر کرد که حرکت کنند. لشکر در حال حرکت بود که خبر رسید که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرده است. اُسامه باز آمد. و با ابوبکر(رضی‌الله عنه) بیعت کرد و وی لشکر اُسامه را مجهز کرد و از اُسامه خواست که به عمر بن خطاب اجازه بدهد که از لشکر جدا شود و نزد وی بماند و اُسامه اجازه داد. (تیسیر القاری)

غزوه، گفتم: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) چند غزوه کرده است؟ گفت: نوزده غزوه.

٤٤٧٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا الْبَرَاءُ ﷺ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ خَمْسَ عَشْرَةَ .

٤٤٧٢ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: در پانزده غزوه به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شرکت کردم.

٤٤٧٣ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلِ بْنِ هِلَالٍ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كَهْمَسٍ ، عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : غَزَا مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ سِتَّ عَشْرَةَ غَزْوَةً . [أخرجه مسلم : ١٨١٤]

٤٤٧٣ ـ از ابن بُریده، از پدرش روایت است که گفت: وی در شانزده غزوه به همراهی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شرکت کرده است.

پایان ترجمهٔ جلد چهارم صحیح البخاری: تاریخ یک شنبه ۳۱ جولای ۲۰۰۵ به وقت عصر ـ فریمونت ـ کالیفورنیا ـ آمریکا
عبدالعلی نور احراری.

بسم الله الرحمن الرحيم

صحيح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی

جلد پنجم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴-۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی- عربی.
	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص) مولف ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری/ مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ج ۵
شابک	: ۵-۰۱۰-۲۴۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	:عربی- فارسی
یادداشت	: ج۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	: احادیث اهل سنت- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / ۱۱۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۱-۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد پنجم)

مولف	:	امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	:	وحید عباسی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	دوم – ۱۳۹۰
شمارگان	:	۱۶۰۰ نسخه
چاپخانه	:	چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد
شابک	:	۵-۰۱۰-۲۴۷-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره	:	۸-۷۸-۸۶۸۸-۹۶۴-۹۷۸
قیمت	:	۱۲۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ – ۲۲۲۵۲۳۸ – ۰۵۲۸

۶۵- کتاب تفسیر ۱۵
۱ـ سورهٔ فاتحه ۱۵
باب ـ۱ آنچه دربارهٔ فاتحهٔ الکتاب آمده است. ۱۵
باب ـ۲ ۱۷
۲ـ سورهٔ البقره ۱۸
باب ـ۱ ۱۸
باب ـ۲ ۲۰
باب ـ۳ ۲۳
باب ـ۴ ۲۴
باب ـ۵ ۲۴
باب ـ۶ ۲۵
باب ـ۷ ۲۷
باب ـ۸ ۲۸
باب ـ۹ ۲۹
باب ـ۱۰ ۳۰
باب ـ۱۱ ۳۱
باب ـ۱۲ ۳۲
باب ـ۱۳ ۳۳
باب ـ۱۴ ۳۴
باب ـ۱۵ ۳۵
باب ـ۱۶ ۳۵
باب ـ۱۷ ۳۶
باب ـ۱۸ ۳۷
باب ـ۱۹ ۳۷
باب ـ۲۰ ۳۸
باب ـ۲۱ ۳۹
باب ـ۲۲ ۴۱
باب ـ۲۳ ۴۱
باب ـ۲۴ ۴۳
باب ـ۲۵ ۴۵
باب ـ۲۸ ۴۷
باب ـ۲۷ ۴۷
باب ـ۲۸ ۴۸
باب ـ ۲۹ ۵۰
باب ـ۳۰ ۵۱
باب ـ ۳۱ ۵۳
باب ـ۳۲ ۵۳
باب ـ۳۳ ۵۴
باب ـ ۳۴ ۵۵
باب ـ۳۵ ۵۵
باب ـ۳۶ ۵۷
باب ـ۳۷ ۵۷
باب ـ۳۸ ۵۸
باب ـ۳۹ ۶۰
باب ـ۴۰ ۶۱
باب ـ۴۱ ۶۲
باب ـ۴۲ ۶۶
باب ـ۴۳ ۶۷
باب ـ۴۴ ۶۷
باب ـ۴۵ ۷۰
باب ـ۴۶ ۷۱
باب ـ۴۷ ۷۱
باب ـ۴۸ ۷۳
باب ـ۴۹ ۷۴
باب ـ۵۰ ۷۴
باب ـ۵۱ ۷۵
باب ـ۵۲ ۷۵
باب ـ۵۳ ۷۶
باب ـ۵۴ ۷۷
باب ـ۵۵ ۷۷
تفسیر سورهٔ آل عِمْران ۷۸

باب ـ۱ ۸۰
باب ـ۲ ۸۲
باب ـ۳ ۸۳
باب ـ۴ ۸۵
باب ـ۵ ۹۰
باب ـ۶ ۹۱
باب ـ۷ ۹۲
باب ـ۸ ۹۳
باب ـ۹ ۹۳
باب ـ۱۰ ۹۵
باب ـ۱۱ ۹۵
باب ـ۱۲ ۹۶
باب ـ۱۳ ۹۶
باب ـ۱۴ ۹۷
باب ـ۱۵ ۹۸
باب ـ۱۶ ۱۰۱
باب ـ۱۷ ۱۰۳
باب ـ۱۸ ۱۰۳
باب ـ۱۹ ۱۰۴
باب ـ۲۰ ۱۰۵
باب ـ۱ ۱۰۷
باب ـ۲ ۱۰۹
باب ـ۳ ۱۱۰
باب ـ ۴ ۱۱۰
باب ـ۵ ۱۱۱
باب ـ۶ ۱۱۲
باب ـ۷ ۱۱۳
باب ـ۸ ۱۱۵
باب ـ۹ ۱۱۷
باب ـ۱۰ ۱۱۸
باب ـ۱۱ ۱۱۹
باب ۱۲ ۱۱۹
باب ـ۱۳ ۱۲۰
باب ـ۱۴ ۱۲۱
باب ـ۱۵ ۱۲۲
باب ۱۲۳
باب ـ۱۶ ۱۲۴
باب ـ۱۷ ۱۲۵
باب ـ۱۸ ۱۲۶
باب ـ۱۹ ۱۲۸
باب ـ۲۰ ۱۲۹
باب ـ۲۱ ۱۲۹
باب ـ۲۲ ۱۳۰
باب ـ۲۳ ۱۳۰
باب ـ۲۴ ۱۳۱
باب ـ۲۵ ۱۳۲
باب ـ۲۶ ۱۳۳
باب ـ۲۷ ۱۳۴
۵ـ سورة المائده ۱۳۵
باب ـ۱ ۱۳۵
باب ـ۲ ۱۳۶
باب ـ۳ ۱۳۷
باب ـ۴ ۱۳۹
باب ـ۵ ۱۴۰
باب ـ۶ ۱۴۲
باب ـ۷ ۱۴۲
باب ـ۸ ۱۴۳
باب ـ۹ ۱۴۳
باب ـ۱۰ ۱۴۴
باب ـ۱۱ ۱۴۷
باب ـ ۱۲ ۱۴۷
باب ـ۱۳ ۱۴۸

باب ـ۱۴	۱۵۰
باب ـ۱۵	۱۵۲
۶ـ سورۂ اَلاَنْعام	۱۵۲
باب ـ۱	۱۵۶
باب ـ۲	۱۵۷
باب ـ۳	۱۵۸
باب ـ۴	۱۵۸
باب ـ۵	۱۵۹
باب ـ۶	۱۶۰
باب ـ۷	۱۶۱
باب ـ۸	۱۶۱
باب ـ۹	۱۶۲
باب ـ۱۰	۱۶۲
سُوْرۂ اعراف	۱۶۳
باب ـ۱	۱۶۸
باب ـ۲	۱۶۹
باب:	۱۷۰
باب ـ۳	۱۷۱
باب ـ۴	۱۷۲
باب ـ۵	۱۷۳
۸ـ سورۂ الانفال	۱۷۴
باب ـ۱	۱۷۴
باب ـ۱	۱۷۶
باب ـ۲	۱۷۷
باب ـ ۳	۱۷۸
باب ـ ۴	۱۷۹
باب ـ ۵	۱۸۰
باب ـ ۶	۱۸۲
باب ـ ۷	۱۸۳
باب ـ ۱	۱۸۷
باب ـ ۲	۱۸۸
باب ـ ۳	۱۸۸
باب ـ ۴	۱۹۰
باب ـ ۵	۱۹۱
باب ـ ۶	۱۹۱
باب ـ ۷	۱۹۲
باب ـ ۸	۱۹۳
باب ـ ۹	۱۹۴
باب ـ ۱۰	۱۹۷
باب ـ ۱۱	۱۹۸
باب ـ ۱۲	۱۹۹
باب ـ ۱۳	۲۰۱
باب ـ ۱۴	۲۰۲
باب ـ ۱۵	۲۰۳
باب ـ ۱۶	۲۰۳
باب ـ ۱۶	۲۰۴
باب ـ ۱۷	۲۰۵
باب ـ ۱۸	۲۰۶
باب ـ ۱۹	۲۰۹
باب ـ ۲۰	۲۱۰
سورۂ یونُس	۲۱۲
باب ـ ۱	۲۱۲
باب ـ ۲	۲۱۴
۱۱ ـ سورۂ ہود	۲۱۶
باب ـ ۱	۲۱۷
باب ـ ۲	۲۱۹
باب ـ ۳	۲۲۱
باب ـ ۴	۲۲۳
باب ـ ۵	۲۲۴
باب ـ ۶	۲۲۵
۱۲ ـ سورۂ یوسف	۲۲۶
باب ـ ۱	۲۳۰

باب ـ ۲ ۲۳۰
باب ـ ۳ ۲۳۱
باب ـ ۴ ۲۳۳
باب ـ ۵ ۲۳۴
باب ـ ۶ ۲۳۵
۱۳ ـ سورهٔ الرَّعْد ۲۳۷
باب ـ ۱ ۲۴۰
۱۴ ـ سورهٔ ابراهیم ۲۴۱
باب ـ ۱ ۲۴۳
باب ـ ۲ ۲۴۴
باب ـ ۳ ۲۴۵
۱۵ ـ سورهٔ الحِجْر ۲۴۶
باب ـ ۱ ۲۴۸
باب ـ ۲ ۲۵۰
باب ـ ۳ ۲۵۰
باب ـ ۴ ۲۵۲
باب ـ ۵ ۲۵۳
۱۶ ـ سورهٔ النَّمْل ۲۵۳
باب ـ ۱ ۲۵۶
۱۷ ـ سورهٔ بنی اسرائیل ۲۵۷
(الإسراء) ۲۵۷
باب ـ ۱ ۲۵۷
باب ـ ۲ ۲۵۷
باب ـ ۳ ۲۶۰
باب ـ ۴ ۲۶۲
باب ۲۶۴
باب ـ ۵ ۲۶۵
باب ـ ۶ ۲۶۹
باب ـ ۷ ۲۶۹
باب ـ ۸ ۲۷۰
باب ـ ۹ ۲۷۰
باب ـ ۱۰ ۲۷۱
باب ـ ۱۱ ۲۷۲
باب ـ ۱۲ ۲۷۲
باب ـ ۱۳ ۲۷۳
باب ـ ۱۴ ۲۷۴
۱۸ ـ سورهٔ الْكَهْف ۲۷۵
باب ـ ۱ ۲۷۷
باب ـ ۲ ۲۷۹
باب ـ ۳ ۲۸۴
باب ـ ۴ ۲۸۹
باب ـ ۴ ۲۹۱
باب ـ ۵ ۲۹۳
باب ـ ۶ ۲۹۵
۱۹ ـ سورهٔ مریم ۲۹۶
باب ـ ۱ ۲۹۸
باب ـ ۲ ۲۹۸
باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی ۲۹۹
باب ـ ۴ ۳۰۰
باب ـ ۵ ۳۰۰
باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای عَزَّوجل ۳۰۱
۲۰ ـ سورهٔ طه ۳۰۲
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی۳۰۶
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی ۳۰۷
باب ـ ۳ ۳۰۸
۲۱ ـ سورهٔ انبیاء ۳۰۸
باب ـ ۱ ۳۱۱
۲۲ ـ سورهٔ حج ۳۱۳
باب ـ ۱ ۳۱۴
باب ـ ۲ ۳۱۶
باب ـ ۳ ۳۱۷
۲۳ ـ سورهٔ المؤمنون ۳۱۸

۲۴ ـ سورهٔ النّور	۳۱۹
باب ـ ۱	۳۲۱
باب ـ ۲	۳۲۳
باب ـ ۳	۳۲۵
باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۲۶
باب ـ ۵	۳۲۷
باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۲۸
باب ـ ۷ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۳۷
باب ـ ۸	۳۳۸
باب	۳۳۸
باب ـ ۹	۳۳۹
باب ـ ۱۰	۳۴۰
باب ـ ۱۱	۳۴۱
باب ـ ۱۲	۳۴۷
سورهٔ الفُرقان	۳۴۷
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۴۹
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۵۰
باب ـ ۳	۳۵۲
باب ـ ۴	۳۵۳
باب ـ ۵	۳۵۴
باب ـ ۱	۳۵۶
باب ـ ۲	۳۵۷
سورهٔ النَّمْل «مکی است»	۳۵۹
۲۸ ـ سورهٔ القَصَص	۳۶۰
باب ـ ۱	۳۶۱
باب ـ ۲	۳۶۵
۲۹ ـ سورهٔ اَلْعَنْکَبوت	۳۶۵
۳۰ ـ سورهٔ الرُّوم	۳۶۶
باب	۳۶۹
۳۱ ـ سورهٔ لقمان	۳۷۰
باب ـ ۱	۳۷۰
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۷۱
۳۲ ـ سورهٔ تنزیل (السَّجده)	۳۷۲
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۷۳
۳۳ ـ سورهٔ الاحزاب	۳۷۴
باب ـ ۱	۳۷۴
باب ـ ۲	۳۷۵
باب ـ ۳	۳۷۵
باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۷۷
باب ـ ۵	۳۷۸
باب ـ ۷	۳۸۱
باب ـ ۸ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۸۲
باب ـ ۹ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۸۷
باب ـ ۱۰ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۸۸
باب ـ ۱۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۹۰
۳۴ ـ سورهٔ سَباء	۳۹۰
باب ـ ۱	۳۹۳
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۳۹۴
۳۵ ـ سورهٔ الملائکة (فاطر)	۳۹۵
۳۶ ـ سورهٔ یس	۳۹۵
باب ـ ۱	۳۹۷
۳۷ ـ سورهٔ الصّافّات	۳۹۸
باب ـ ۱	۴۰۰
۳۸ ـ سورهٔ ص	۴۰۰
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۰۳
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۰۳
۳۹ ـ سورهٔ الزُّمر	۴۰۵
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۰۷
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۰۸
باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۰۸
باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۰۹
۴۰ ـ سورهٔ اَلْمؤمِن «غافر»	۴۱۰

باب ـ ۱ ۴۱۱
۴۱ ـ سورۀ حم السَّجْده (فصلت) ۴۱۲
باب ـ ۱ فرمودۀ خدای تعالی ۴۱۸
باب ـ ۲ ۴۱۹
باب ـ ۳ فرمودۀ خدای تعالی ۴۲۰
۴۲ ـ سورۀ حم عسق «الشُّوری» ۴۲۰
باب ـ ۱ فرمودۀ خدای تعالی ۴۲۱
۴۳ ـ سورۀ حم «الزُّخْرُف» ۴۲۲
باب ـ ۲ ۴۲۶
۴۴ ـ سورۀ حم «الدُّخان» ۴۲۷
باب ـ ۱ ۴۲۸
باب ـ ۲ ۴۲۸
باب ـ ۳ فرمودۀ خدای تعالی ۴۲۹
باب ـ ۴ ۴۳۰
باب ـ ۵ ۴۳۱
باب ـ ۶ ۴۳۳
۴۵ ـ سورۀ حم «اَلْجاثِیهْ» ۴۳۳
باب ۴۳۳
۴۶ ـ سورۀ حم «الاحْقافِ» ۴۳۴
باب ـ ۲ فرمودۀ خدای تعالی ۴۳۶
۴۷ ـ سورۀ محمد (صلی الله علیه و سلم) ۴۳۷
باب ـ ۱ ۴۳۸
۴۸ ـ سورۀ الفتح ۴۳۹
باب ـ ۱ ۴۴۰
باب ـ ۲ ۴۴۱
باب ـ ۳ ۴۴۲
باب ـ ۴ ۴۴۳
باب ـ ۵ فرمودۀ خداوند ۴۴۴
۴۹ ـ سورۀ الحُجُرات ۴۴۶
باب ـ ۱ ۴۴۶
باب ـ ۲ ۴۴۸
باب فرمودۀ خدای تعالی ۴۴۹
۵۰ ـ سورۀ ق ۴۴۹
باب ـ ۱ فرمودۀ خدای تعالی ۴۵۱
باب ـ ۲ فرمودۀ خدای تعالی ۴۵۲
۵۱ ـ سورۀ وَالذّارِیاتِ ۴۵۳
۵۲ ـ سورۀ «والطُّورِ» ۴۵۶
باب ـ ۱ ۴۵۷
۵۳ ـ سورۀ والنجم ۴۵۸
باب ـ ۱ ۴۶۰
باب فرمودۀ خدای تعالی ۴۶۱
باب ۴۶۱
باب ـ ۲ ۴۶۲
باب ـ ۳ ۴۶۲
باب ـ ۴ ۴۶۳
۵۴ ـ سورۀ «الْقَمَر» ۴۶۴
باب ـ ۱ ۴۶۵
باب ـ ۲ ۴۶۷
باب ۴۶۷
باب ۴۶۷
باب ـ ۳ ۴۶۸
باب ـ ۴ ۴۶۸
باب ۴۶۹
باب ـ ۵ فرمودۀ خدای تعالی ۴۶۹
باب ـ ۶ فرمودۀ خدای تعالی ۴۷۰
۵۵ ـ سورۀ «اَلرَّحْمن» ۴۷۱
باب ـ ۱ فرمودۀ خدای تعالی ۴۷۵
باب ـ ۲ ۴۷۶
۵۶ ـ سورۀ «اَلْواقِعَهْ» ۴۷۷
باب ـ ۱ فرمودۀ خدای تعالی ۴۸۰

۵۷ ـ سورهٔ «الْحَدید»	۴۸۰	باب ـ ۱	۵۰۷
۵۸ ـ سورهٔ «الْمُجادِلَة»	۴۸۱	باب ـ ۲	۵۰۸
۵۹ ـ سورهٔ «الْحَشْر»	۴۸۲	باب ـ ۳	۵۱۱
باب ـ ۱	۴۸۲	باب ـ ۴	۵۱۲
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۸۳	باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۱۳
باب ـ ۳	۴۸۳	۶۷ ـ سورهٔ «المُلک»	۵۱۳
باب ـ ۴	۴۸۴	۶۸ ـ سورهٔ «ن وَالْقَلَم»	۵۱۴
باب ـ ۵	۴۸۵	باب ـ ۱	۵۱۵
باب ـ ۶	۴۸۶	باب ـ ۲	۵۱۶
۶۰ ـ سورهٔ «اَلْمُمْتَحِنَة»	۴۸۷	۶۹ ـ سورهٔ «الْحاقَّة»	۵۱۶
باب ـ ۱	۴۸۷	۷۰ ـ سورهٔ «المَعارج»	۵۱۷
باب ـ ۲	۴۸۹	۷۱ ـ سورهٔ «نُوْح»	۵۱۸
باب ـ ۳	۴۹۰	باب ـ ۱	۵۱۹
۶۱ ـ سورهٔ «الصَّف»	۴۹۲	۷۲ ـ سورهٔ «الجن»	۵۲۰
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۹۳	باب ـ ۱	۵۲۰
۶۲ ـ سورهٔ «الْجُمْعَه»	۴۹۳	۷۳ ـ سورهٔ «المُزَّمِّل»	۵۲۲
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۹۳	۷۴ ـ سورهٔ «المُدَّثِّر»	۵۲۲
باب ـ ۲	۴۹۴	باب ـ ۱	۵۲۲
۶۳ ـ سورهٔ «المُنافِقِین»	۴۹۵	باب ـ ۲	۵۲۴
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۹۵	باب ـ ۳	۵۲۴
باب ـ ۲	۴۹۶	باب ـ ۴	۵۲۵
باب ـ ۳	۴۹۷	باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۲۶
باب	۴۹۸	۷۵ ـ سورهٔ «القیامَة»	۵۲۶
باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی	۴۹۹	باب ـ ۱	۵۲۶
باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۰۰	باب	۵۲۷
باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۰۱	باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۲۸
باب ـ ۷ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۰۲	۷۶ ـ سورهٔ «الانسان، الدَّهر»	۵۲۹
۶۴ ـ سورهٔ «التَّغابُن»	۵۰۳	باب ـ ۱	۵۳۱
۶۵ ـ سورهٔ «اطَّلاق»	۵۰۴	باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۳۲
باب ـ ۲	۵۰۵	باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۳۳
۶۶ ـ سورهٔ «التَّحریم»	۵۰۷	باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی	۵۳۳

۷۸ـ سورهٔ «النّبأ» ۵۳۴
باب ـ ۱ ۵۳۵
۷۹ـ سورهٔ «والنّازعات» ۵۳۶
باب ـ ۱ ۵۳۷
۸۰ـ سورهٔ «عَبَس» ۵۳۷
۸۱ـ سورهٔ «التّکویر» ۵۳۹
۸۲ـ سورهٔ «الاِنْفطار» ۵۴۰
۸۳ـ سورهٔ «المُطفّفین» ۵۴۱
باب ۵۴۲
۸۴ـ سورهٔ «اَلاِنْشِقاق» ۵۴۲
باب ـ ۱ ۵۴۳
باب ـ ۲ ۵۴۴
۸۵ـ سورهٔ «اَلْبُروج» ۵۴۴
۸۶ـ سورهٔ «الطّارق» ۵۴۴
۸۷ـ سورهٔ «الأعْلی» ۵۴۵
باب ـ ۱ ۵۴۵
۸۸ـ سورهٔ ۵۴۶
«هَلْ اَتاکَ حَدیثُ الغاشِیَةِ» ۵۴۶
۸۹ـ سورهٔ «اَلْفَجر» ۵۴۷
۹۰ـ سورهٔ «اَلْبَلَد» ۵۴۹
۹۱ـ سورهٔ «الشّمس» ۵۵۰
باب ـ ۱ ۵۵۰
۹۲ـ سورهٔ «الیل» ۵۵۱
باب ـ ۱ ۵۵۲
باب ـ ۲ ۵۵۲
باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۵۳
باب فرمودهٔ خدای تعالی ۵۵۴
باب ـ ۴ ۵۵۴
باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۵۴
باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۵۵
باب ـ ۷ ۵۵۶
۹۳ـ سورهٔ «الضُّحی» ۵۵۷
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۵۷
باب ـ ۲ ۵۵۸
۹۴ـ سورهٔ «الشّرح» ۵۵۹
۹۵ـ سورهٔ «التّین» ۵۵۹
باب ـ ۱ ۵۶۰
۹۶ـ سورهٔ «العَلَق» ۵۶۰
باب ـ ۱ ۵۶۱
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۶۴
باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۶۴
باب ۵۶۵
باب ـ ۴ ۵۶۵
۹۷ـ سورهٔ (اَلْقدر) ۵۶۶
۹۸ـ سورهٔ «البَیّنَة» ۵۶۶
باب ـ ۱ ۵۶۶
باب ـ ۲ ۵۶۷
باب ـ ۳ ۵۶۷
۹۹ـ سورهٔ «اَلزّلزلة» ۵۶۸
باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۶۸
۱۰ـ سورهٔ «وَالعادیات» ۵۶۹
۱۰۱ـ سورهٔ «اَلْقارِعَة» ۵۷۰
۱۰۲ـ (التکاثر) ۵۷۰
۱۰ ۳ـ سورهٔ (العصر) ۵۷۱
۱۰۴ـ سورهٔ «وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَة» ۵۷۱
۱۰۵ـ سورهٔ «اَلَمْ تَرَ» ۵۷۱
۱۰۶ـ سورهٔ (قُریش) ۵۷۲
۱۰۷ـ سورهٔ (الماعون) ۵۷۲
۱۰۸ـ سورهٔ (اَلْکَوْثر) ۵۷۳
باب ـ ۱ ۵۷۳
۱۰۹ـ سورهٔ الکافرون ۵۷۴
۱۱۰ـ سورهٔ «النّصر» ۵۷۵

باب ـ ۱ ۵۷۵
باب ـ ۲ ۵۷۵
باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۷۵
باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۷۶
۱۱۱ ـ سورهٔ: (المَسَد) ۵۷۷
باب ـ ۱ ۵۷۸
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۷۸
باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۷۹
باب ـ ۴ ۵۷۹
۱۱۲ ـ سورهٔ (الاخلاص) ۵۸۰
(مکی است.) ۵۸۰
باب ـ ۱ ۵۸۰
باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی ۵۸۰
۱۱۳ ـ سورهٔ (اَلْفَلق) ۵۸۱
۱۱۴ ـ سورهٔ النّاس ۵۸۲
۶۶ ـ کتاب فضائل القرآن ۵۸۳
باب ـ ۱ ۵۸۳
باب ـ ۲ ۵۸۵
باب ـ ۳ جمع کردن قرآن ۵۸۶
باب ـ ۴ ۵۹۰
باب ـ ۵ قرآن بر هفت حرف نازل شده است. ۵۹۱
باب ـ ۶ تألیف قرآن ۵۹۲
باب ـ ۷ ۵۹۳
باب ـ ۸ قاریان قرآن از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم ۵۹۵
باب ـ ۹ فضیلت (سورهٔ) فاتحه الکتاب ۵۹۸
باب ـ ۱۰ فضیلت سورهٔ البقره ۵۹۹
باب ـ ۱۱ فضیلت سورهٔ الکهف ۶۰۰
باب ـ ۱۲ فضیلت سورهٔ اَلْفَتح ۶۰۱
باب ـ ۱۳ فضیلت «قُل هوالله أحدٌ» ۶۰۱
باب ـ ۱۴ فضیلت المَعوذات ۶۰۳
باب ـ ۱۵ ۶۰۴
باب ـ ۶ ۶۰۵
باب ـ ۱۷ فضیلت قرآن بر سائر کلام ۶۰۵
باب ـ ۱۸ وصیت و سفارش به کتاب خدای عَزَّوجلّ ۶۰۷
باب ـ ۱۹ ۶۰۷
باب ـ ۲۰ رشک بردن بر خوانندهٔ قرآن ۶۰۸
باب ـ ۲۱ ۶۰۸
باب ـ ۲۲ خواندن قرآن از حفظ ۶۱۰
باب ـ ۲۳ یاد گرفتن و حفظ قرآن و نگاهداشت آن ۶۱۱
باب ـ ۲۴ خواندن قرآن (در حال سواربودن) بر حیوان ۶۱۲
باب ـ ۲۵ آموختن کودکان قرآن را ۶۱۲
باب ـ ۲۶ فراموش کردن قرآن ۶۱۳
باب ـ ۲۷ ۶۱۴
باب ـ ۲۸ ۶۱۶
باب: ۲۹ مَدّ در قرائت (با صدای کشیده تلفظ کردن) ۶۱۷
باب ـ ۳۰ اَلتَّرجیع (جنباندن آواز در حلق) ۶۱۸
باب ـ ۳۱ خوش آوازی در خواندن قرآن ۶۱۸
باب ـ ۳۲ کسی که دوست دارد قرآن را از دیگری بشنود. ۶۱۹
باب ـ ۳۳ گفتهٔ شنونده بر خواننده: تو را بسنده است. ۶۱۹
باب ـ ۳۴ ۶۱۹

باب ـ ۳۵ گریستن به هنگام خواندن قرآن ۶۲۲
باب ـ ۳۶ ۶۲۳
باب ـ ۳ ۶۲۴
قرآن بخوانید تا دلهای شما با آن الفت گیرد. ۶۲۴

٦٥ - كِتَابُ التَّفْسِيرِ

﴿ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾ : اسْمَانِ مِنَ الرَّحْمَةِ ، الرَّحِيمُ وَالرَّاحِمُ بِمَعْنًى وَاحِدٍ ، كَالْعَلِيمِ وَالْعَالِمِ .

١ - سُورَةُ الفَاتِحَةِ

١ - باب : مَا جَاءَ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ

سُمِّيَتْ أُمَّ الْكِتَابِ : أَنَّهُ يُبْدَأُ بِكِتَابَتِهَا فِي الْمَصَاحِفِ ، وَيُبْدَأُ بِقِرَاءَتِهَا فِي الصَّلَاةِ .

وَالدِّينُ : الْجَزَاءُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ، كَمَا تَدِينُ تُدَانُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ بِالدِّينِ ﴾ [الماعون : ١] ، [الانفطار:٩] : بِالْحِسَابِ ﴿ مَدِينِينَ ﴾ [الواقعة : ٨٦] : مُحَاسَبِينَ .

۶۵- کتاب تفسیر[1]

«الرحمن الرحیم» این دو اسم(رحمن و رحیم) مشتق از رحمت است. الرحیم و الراحم هر دو به یک معنا است، مانند: العلیم و العالم.

۱ـ سورهٔ فاتحه[2]

باب ـ۱ آنچه دربارهٔ فاتحة الکتاب آمده است.

اُم‌الکتاب نامیده شده. زیرا نسخه‌های قرآن

۱- تفسیر مشتق از کلمهٔ، فَسَر است که معنای آن بیان کردن وآشکار کردن و واضح ساختن است. و به معنی شرح و تعبیر و ترجمه نیز آمده است. نزد بعضی تفسیر و تأویل، معنی واحدی دارد و آن بیان کردن است. تفسیر یعنی بیان از نظر لفظ، و تأویل بیان از نظر معنی است. ابوالعباس ازدی گفته است: اندیشیدن در قرآن، از دو وجه است، اول از آن جهت که قرآن منقول است و آن جهت تفسیر است و طریقهٔ روایت نقل است. دوم از آن جهت که قرآن معقول است و آن جهت تأویل است و طریقهٔ درایت آن عقل است. خداوند می‌گوید: «انّا جَعَلْناه قرآناً عَرَبیاً لعلکم تَعْقِلون» یعنی، هر آیینه ما گردانیدیم آن را قرآن عربی، باشد که شما دریابید(الزخرف:۳) بنابراین در فهم تفسیر قرآن، شناخت زبان عربی لازم است، در فهم قرآن عربی و شناخت مطالب، از کلمه و شرح و لغت واعراب آن امری حتمی است، سپس تعمق در معرفت معانی ظاهری و باطنی آن است تا هر یک از آن را بطور کامل به انجام رساند. و همچنان در تعریف تفسیر گفته‌اند: تفسیر علمی است که فهم کتاب منزّل خدای تعالی بدان شناخته می‌شود و بیان معانی و استخراج احکام و حکم آن است و در آن از علوم نحو و لغت و تصریف، و علم بیان و اصول فقه و قرائت کمک گرفته می‌شود، و بدان احتیاج دارد که اسباب نزول و ناسخ و منسوخ آن شناخته شود.
«صحیح البخاری ،شرح شیخ قاسم شماعی الرفاعی»

۲- مراد از سورهٔ فاتحه، نخستین سورهٔ قرآن است یعنی«الحمد لله رب العالمین»

بدان آغاز می‌شود و به قرائت آن نماز شروع می‌گردد.

وَالدِّین[1] یعنی جزا(کیفر یا پاداش) در کار نیک و بد، مانند: کما تَدِیْنُ تُدان: یعنی چنانکه جزا می‌دهی جزا داده می‌شوی و مجاهد گفته است: «بالدِّین» (الماعون:۱) (الانفطار:۹) یعنی کلمهٔ دین در آیات مذکور، به معنی حساب است. کلمهٔ«مَدِیْنِین» (الواقعه:۸۸) به معنی محاسبین است.

٤٤٧٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ : كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ ، فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي ، فَقَالَ : «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ : ﴿ اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾». ثُمَّ قَالَ لِي : «لَأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّوَرِ فِي الْقُرْآنِ ، قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ ، قُلْتُ لَهُ : أَلَمْ تَقُلْ : «لَأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ». قَالَ : «﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي ، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ». [انظر: ٤٦٤٧، ٤٧٠٣، ٥٠٠٦].

٤٤٧٤ـ از حَفْص بن عاصِم روایت است که ابوسعیدبن المُعَلّیٰ گفت: در مسجد نماز می‌گزاردم که، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) مرا فراخواند. من جواب ندادم. (پس از نماز) گفتم: یا رسول‌الله، من نماز می‌گزاردم. فرمود: «آیا خداوند نگفته است: چون خدا و رسول او شما را فراخوانند به آنچه که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.» (انفال:۲٤) سپس آن حضرت مرا فرمود: «همانا به تو سوره‌ای می‌آموزانم که عظیم‌ترین سوره‌های قرآن است، قبل از آنکه از مسجد بیرون آیی.»[2]

---

۱ - امام بخاری درباره کلمات «دِین»که در مواضع مختلف قرآن آمده است، شرح می‌دهد. چنانکه آن را در آیهٔ «مَلک یوم الدین» کیفر و پاداش معنا کرده است و در« اَرَءَیْتَ الّذی یُکَذِبُ بالدین» و در«کلابَل تکذبون بالدِّین» حساب معنا کرده است و کلمهٔ«مَدینین» را در«فَلَولا اِن کُنتُم غیر مَدِیْنِین» محاسبین معنی کرده است.

۲ - نظر به اینکه پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، سورهٔ فاتحه را سورهٔ عظیم خوانده است شماری از علما به افضلیت دادن بعضی از قرآن بر بعضی دیگر قایل شده‌اند و در توجیه آن آورده‌اند که عظمت منزلت این سوره به واسطهٔ خصوصیتی است که سوره‌های دیگر بدان شریک نیستند؛ زیرا این سوره مشتمل بر معانی و فواید بسیار است با آنکه الفاظ آن موجز است، از آن جمله‌اند«ابن عربی» و«ابن راهویه» که بدین افضیلت قایل می‌باشند. برخی از علما چون«اشعری» و«باقلانی» از افضیلت بخشی از قرآن بر بخشی دیگر منع می‌کنند؛ زیرا مفضول نسبت به درجهٔ افضل ناقص

سپس آن حضرت دست مرا گرفت و آنگاه که خواست از مسجد بیرون آید، گفتم: آیا نگفته بودی«همانا به تو سوره‌ای می‌آموزانم که عظیم‌ترین سوره‌های قرآن است.»
آن حضرت گفت: «الحمدلله رب العالمین» و آن سبع المثانی است و قرآن عظیمی است که به من داده شده است.»[1]

٢- باب : ﴿ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴾

٤٤٧٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا قَالَ : الإِمَامُ ﴿ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴾ . فَقُولُوا آمِينَ ، فَمَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»[راجع : ٧٨٠ . أخرجه مسلم : ٤١٠] .

باب ـ۲

«غَیْر المغْضُوب عَلَیْهِم و لاالضالین» «نه راه آنانی که خشم گرفته شد بر آنها و نه راه گمراهان»

۴۴۷۵ـ از سُمَی؛ از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله

می‌باشد و در اسماء و صفات و کلام خدای تعالی نقصی نمی‌باشد.
بدین استدلال اشعری و باقلانی چنین پاسخ داده‌اند که افضلیت، از نظر ثواب بعضی از قرآن بر بعضی دیگر است. بنابراین افضیلت مذکور از نظر معانی است نه از نظر صفت، چنانکه در حدیث ابوهریره که آن را حاکم نقل کرده از آن حضرت روایت شده که فرمود: «آیا دوست داری که تو را سوره‌ای تعلیم بدهم که نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن مثل آن آمده‌است»(صحیح البخاری شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی)
ابن بطال گفته که کلمهٔ اعظم که در حدیث آمده به معنی عظیم است، پس فضیلت فاتحه بر دیگر سوره‌ها لازم نمی‌آید(تیسیر القاری)

۱ – سبع المثانی، نظر به اینکه در آن هفت آیت است آن را سبع المثانی گفته‌اند مانند سورهٔ«ماعون» که هفت آیت است. در معنی لفظ«مثانی» توجیهی چند آمده است. آن را به معنی دو گفته‌اند یعنی این سوره دوبار در نماز خوانده می‌شود یا اینکه دوبار نازل شده است، یک بار در مکه و یک بار در مدینه. توجیه دیگر آنست که مثانی از تثنیه گرفته شده یعنی تکرار؛ زیرا در هر رکعتی تکرار می‌شود، توجیه دیگر اینکه مثانی از ثنا گرفته شده، زیرا تکرار ثنا در این سوره بر خداوند آمده است.
«بسم‌الله الرحمن الرحیم» که در آغاز سوره آمده است، حنفیه آن را جزء سوره نمی‌شمارد و در شمار آیات هفت‌گانه نمی‌دانند بلکه«صراط الذین انعمت علیهم» را آیتی مستقل می‌شمارند ولی شافعیه بسم‌الله الرحمان الرحیم را جزء سوره و آیتی مستقل می‌شمارند و« صراط الذین انعمت علیهم» را آیتی مستقل نمی‌شمارند.

٢ - سُورَةُ الْبَقَرَةِ

١- باب: قَوْلِ اللّٰهِ:
﴿ وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴾ [٣١]

٤٤٧٦ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَجْتَمِعُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُونَ: لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا، فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ أَبُو النَّاسِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَأَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ، فَاشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا، فَيَقُولُ: لَسْتُ هُنَاكُمْ، وَيَذْكُرُ ذَنْبَهُ فَيَسْتَحِي، ائْتُوا نُوحًا، فَإِنَّهُ أَوَّلُ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ. فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ: لَسْتُ هُنَاكُمْ، وَيَذْكُرُ سُؤَالَهُ رَبَّهُ مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ فَيَسْتَحِي، فَيَقُولُ: ائْتُوا خَلِيلَ الرَّحْمَنِ. فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ: لَسْتُ هُنَاكُمْ، ائْتُوا مُوسَى، عَبْدًا كَلَّمَهُ اللَّهُ وَأَعْطَاهُ التَّوْرَاةَ. فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ: لَسْتُ هُنَاكُمْ، وَيَذْكُرُ قَتْلَ النَّفْسِ بِغَيْرِ نَفْسٍ، فَيَسْتَحِي مِنْ رَبِّهِ فَيَقُولُ: ائْتُوا عِيسَى عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ، وَكَلِمَةَ اللَّهِ وَرُوحَهُ، فَيَقُولُ: لَسْتُ هُنَاكُمْ، ائْتُوا مُحَمَّدًا ﷺ، عَبْدًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَأْتُونِي، فَأَنْطَلِقُ حَتَّى

(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وقتی که امام بگوید: «غیر المغضوب علیهم و لاالضالین»، شما بگویید: آمین، کسی که قول وی با قول فرشتگان(که آمین می‌گویند) برابر شود، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود»

٢ـ سورهٔ البقره

باب ـ١
فرمودهٔ خداوند: «وَعَلَّم آدَمَ الأَسْماء كُلَّها» (٣١) «و خداوند همهٔ نامها را به آدم آموخت»[1]

٤٤٧٦ـ از هِشام، از قتاده، از انس (رضی‌الله عنه) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) روایت است:

از یزیدبن زُرَیع، از سعید، از قَتادَه، از انس (رضی‌الله عنه) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) که فرمود:

«مسلمانان در روز قیامت جمع می‌شوند و می‌گویند: کاش کسی را به نزد پروردگار خود شفیع بیاوریم. نزد آدم می‌روند و می‌گویند: تو پدر همهٔ مردم هستی، خداوند تو را به دست خود آفریده است، و به فرشتگان خود فرمود که تو را سجده کنند و نامهای همه چیز را به تو آموخت پس نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن تا ما را از این جای ما(عرصات) برهاند.

آدم می‌گوید: من (اهل این کار) برای شما

---

١ - مناسبت این حدیث به ترجمه در این عبارت است: و نامهای همه چیز را به تو آموخت. در تیسیر القاری گفته شده: مراد از اسمأ چهار تفسیر است اول آنکه تعلیم کرد اسماء ملائکه را، دوم آنکه، اسماء اجناس را نه اسماء انواع، مثل انسان و ملک، سوم آنکه تعلیم کرد نامهای همه مخلوقات ارضی را از دواب و هوام و طیور، چهارم آنکه تعلیم کرد اسماء ذریت آدم را.

أَسْتَأْذِنَ عَلَى رَبِّي فَيُؤْذَنَ لِي ، فَإِذَا رَأَيْتُ رَبِّي وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ يُقَالُ : ارْفَعْ رَأْسَكَ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ . فَأَرْفَعُ رَأْسِي ، فَأَحْمَدُهُ بِتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، ثُمَّ أَشْفَعُ ، فَيَحُدُّ لِي حَدًّا فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ ، ثُمَّ أَعُودُ إِلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُ رَبِّي ، مِثْلَهُ ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ ، ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ فَأَقُولُ : مَا بَقِيَ فِي النَّارِ إِلا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ ، وَوَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ» .

قال أبو عَبْد اللَّه : إلا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ ، يَعْنِي قَوْلَ اللَّه تَعَالَى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾[راجع:٤٤ . اخرجه مسلم : ١٩٣].

نیستم و از گناه خود یاد می‌کند.[۱] و حیا می‌کند(و می‌گوید) به نزد نوح بروید؛ زیرا او نخستین رسولی است که خداوند او را به سوی باشندگان زمین فرستاده است.

ایشان نزد نوح می‌روند. و می‌گوید: من اهل این کار نیستم و از سؤال خود یاد می‌کند که از پروردگار خود کرده بود که در آن علم نداشت و حیا می‌کند.[۲]

و می‌گوید: نزد(ابراهیم) بروید که او خلیل رحمن است. آنها نزد وی می‌روند. وی می‌گوید: من اهل این کار نیستم، نزد موسی بروید که او بنده‌ای است که خداوند(بدون واسطه) با وی سخن گفته است و به او (کتاب) تورات داده است.

آنها نزد وی می‌روند. وی می‌گوید: من اهل این کار نیستم و از(عمل خود) یاد می‌کند که کسی را بدون قصاص(به ناحق) کشته است، و از پروردگار خود می‌شرمد و می‌گوید: نزد عیسی بروید که بندهٔ خدا و رسول اوست و کلمهٔ خدا و روح اوست.[۳]

عیسی می‌گوید: من اهل این کار نیستم، نزد محمد (صلی‌الله علیه وسلم) بروید؛ بنده‌ای که خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را بخشیده است. آنها نزد من می‌آیند، من می‌روم تا آنکه

---

۱ - مراد از گناه آدم، خوردن از درخت گندم است که خداوند او را منع کرده بود.

۲ - مراد از این خواسته نوح است که گفت: «رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً» (نوح:۲۶) یعنی «پروردگارا! مگذار بر زمین احدی از کافران را»

۳ - حضرت عیسی علیه السلام را از آن رو«کلمه» گفته‌اند که به کلمهٔ «کُن» بشو. بدون واسطهٔ نطفهٔ پدر به وجود آمده است و از آن رو او را روح گفته‌اند که خداوند گفته است: «فنفخنا فیه من روحِنا» «المُلک:۱۲» یعنی«از روح خود در وی دمیدیم»

از پروردگار خود اجازه می‌گیرم و به من اجازه داده می‌شود، آنگاه که پروردگار خود را می‌بینم به سجده می‌افتم و مرا تا زمانی که خداوند بخواهد در حال سجده می‌گذارد، سپس می‌گوید: سر خود را بلند کن، و بخواه که به تو داده می‌شود، و بگوی که(گفته‌ات) شنیده می‌شود و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود. من سرم را بلند می‌کنم و او را می‌ستایم، به ستایشی که مرا می‌آموزاند، سپس شفاعت می‌کنم، او(در شفاعت) بر من حدی تعیین می‌کند و من آنها را به بهشت وارد می‌کنم، سپس به سوی خداوند بازمی‌گردم، و آنگاه که خداوند را می‌بینم، مانند بار نخست عمل می‌کنم، سپس شفاعت می‌کنم و بر من حدی می‌گذارد و آنها را وارد بهشت می‌گردانم، سپس برای بارسوم[۱] و بار چهارم(نزد خداوند) باز می‌گردم، و می‌گویم: در دوزخ کسی باقی نمانده است بجز کسانی که ایشان را قرآن در آن نگهداشته است و دوزخ برای آنها جاودانه مقدر شده است» ابوعبدالله(امام بخاری) می‌گوید: بجز کسانی که ایشان را قرآن در آن نگهداشته است، یعنی فرمودهٔ خدای تعالی است:
«جاویدان‌اند در آنجا» (النحل: ۲۹)

۲- باب :

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ ﴾ [١٤] : أَصْحَابِهِمْ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُشْرِكِينَ . ﴿ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴾ [١٩] : اللَّهُ جَامِعُهُمْ . ﴿ صِبْغَةَ ﴾ [١٣٨] : دِينٌ . ﴿ عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴾ [٤٥] : عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً .

باب ـ۲

مجاهد گفته است: «اِلی شَیَاطِیْنِهِم» (۱٤) «با شیاطین خود» یعنی یارانشان که از منافقین و

۱ – در متن عربی حدیث فوق عبارت: «ثُمَّ اَعُودُ الثالِثَة»از چاپ افتاده است که ترجمهٔ آن آورده شد.

قال مُجَاهِدٌ : ﴿ بِقُوَّةٍ ﴾ [٦٣] : يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ .

وَقَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ : ﴿ مَرَضٌ ﴾ [١٠] شَكٌّ . ﴿ وَمَا خَلْفَهَا ﴾ [٦٦] : عِبْرَةٌ لِمَنْ بَقِيَ . ﴿ لَا شِيَةَ ﴾ [٧١] : لَا بَيَاضَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ يَسُومُونَكُمْ ﴾ [٤٩] : يُولُونَكُمْ . ﴿ الْوَلَايَةُ ﴾ - مَفْتُوحَةٌ - مَصْدَرُ الْوَلَاءِ ، وَهِيَ الرُّبُوبِيَّةُ ، إِذَا كُسِرَتِ الْوَاوُ فَهِيَ الْإِمَارَةُ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ ، الْحُبُوبُ الَّتِي تُؤْكَلُ كُلُّهَا فُومٌ .

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿ فَبَاؤُوا ﴾ [٩٠] : فَانْقَلَبُوا .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ يَسْتَفْتِحُونَ ﴾ [٨٩] : يَسْتَنْصِرُونَ . ﴿ شَرَوْا ﴾ [١٠٢] : بَاعُوا . ﴿ رَاعِنَا ﴾ [١٠٤] : مِنَ الرُّعُونَةِ ، إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُحَمِّقُوا إِنْسَانًا قَالُوا : رَاعِنًا . ﴿ لَا يَجْزِي ﴾ [٤٨ ، ١٢٣] : لَا تُغْنِي . ﴿ خُطُوَاتِ ﴾ [١٦٨] : مِنَ الْخَطْوِ ، وَالْمَعْنَى : آثَارَهُ . ﴿ ابْتَلَى ﴾ [١٢٤] : اخْتَبَرَ .

مشرکین‌اند.[۱]

«مُحِیطٌ با الکافرین» (۱۹) یعنی خداوند، کافران را برای جزا دادن جمع می‌کند.[۲]

«صِبْغَهٔ» (۱۳۸) به معنی دین است.[۳]

«عَلَی الخاشِعین» (٤٥) یعنی بر مؤمنین، ثابت است.[۴]

مجاهد(در تفسیر) «بِقُوَّهٔ» (٦٣) گفته است: عمل کردن به چیزی که در آن است.[۵]

ابوالعالیه گفته است: «مَرَض» (۱۰) یعنی شک است.[۶]

«وَ ما خَلْفَها» (٦٦): یعنی: عبرت است برای کسی که باقی می‌ماند.[۷]

«لا شِیَهٔ» (۷۱) سفیدی نیست.[۸]

و غیر از ابوالعالیه گفته است: «یَسُومُونَکُم»

---

۱ - «وَ اِذا لَقُوا الَّذینَ ءامَنُوا قالُوا ءامَنّا و اِذا خَلَوْا اِلی شَیاطِینِهِمْ قالُوا اِنّا مَعَکُم اِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِءون» و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: ایمان آوردیم و چون با شیطانهای خود خلوت کنند می‌گویند: ما با شماییم، فقط(آنان را) ریشخند می‌کنیم.

۲- «وَ اللهُ مُحیطٌ با لْکافرینَ» ولی خدا بر کافران احاطه دارد.

۳- «صِبْغَهَ اللهِ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَهً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ» قبول کردیم رنگ خدا را و کیست بهتر از خدا به اعتبار رنگ و ما او را پرستندگانیم. در اینجا«صِبْغَهٔ» یعنی رنگ، به معنی دین است.

۴ - «و استَعینُوا بالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ و اِنَّها لَکَبِیرَهٌ اِلّا عَلَی الخشِعینَ» و مدد طلبید به شکیبایی و نماز- و هر آینه نماز دشوار است مگر بر فروتنان.

۵- «وَ اِذْ اَخَذْنا مِیثاقَکُم وَ رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُوا ما اَتَیْنَکُم بِقُوَّهٍ وَ اذْکُرُوا مَا فِیهِ لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ». و آن وقت که گرفتیم پیمان شما را و برداشتیم بالای شما طور را، گفتیم بگیرید آنچه داده‌ایم شما را به استواری و یاد کنید آنچه در آن است تا بود که پرهیزگار شوید.

۶- «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضاً» «در دلهایشان بیماری است پس افزون داد به ایشان خدا بیماری»

۷- «فَجَعَلْنَها نَکالاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْها و ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ» پس ساختیم این قصه را عبرتی برای آن قوم که در ده بودند و آن قوم که پس از ایشان آیند و پندی است پرهیزکاران را.

۸ - «قالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّها بَقَرَهٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الارضَ و لا تَسْقِی الحَرْثَ مُسَلَّمَهٌ لا شِیَهَ فیها» گفت: وی می‌فرماید در حقیقت آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند، بی‌نقص است و هیچ لکه‌ای در آن نیست.

(٤٩) یعنی می‌رسانیدند شما را.[1]

«اَلْوَلایَةُ» (الکهف:٤٤) واو، آن مفتوح است و مصدر آن ـ اَلْوَلاءِ ـ است و چون واو، آن را کسره دهی به معنی امارت می‌شود.[2]

و بعضی از ایشان(در معنی فُوْم» گفته‌اند که دانه‌های همهٔ غله‌ها که خورده می‌شود، «فُوْم»است. (٦١)[3]

و قَتَاده گفته است: «فَبَاوُوا» (٩٠) یعنی بازگشتند.[4]

و غیر از قَتَاده گفته است: «یستَفْتِحُون» (٨٩) یعنی نصرت می‌جستند.[5]

«شَرَوْا» (١٠٢) یعنی فروختند.[6]

«رَاعِنَا» (١٠٤) و چون می‌خواستند که به کسی نسبت حماقت بدهند، می‌گفتند: رَاعِناَ.[7]

۱- «وَ اِذ نَجَّیْنٰکُم مِن ءالِ فِرعَوْنَ یَسُوْمُونَکُم سُوءَ العَذَاب» (یاد کنید نعمت من را) آن وقت که رهانیدیم شما را از آل فرعون، می‌رسانیدند به شما سخت‌ترین عذاب.

۲ - «هُنَالِک الوَلایَةُ لِلّٰه الحَق» در آنجا(آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد.

۳ - «وَ اِذْ قُلْتُم یٰمُوسَی لَن نَصْبِرَ عَلَی طَعَامٍ وَّاحِد فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُخرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الارضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهاَ وَفُوْمِها و عَدَسِها و بَصَلِهَا...» «و چون گفتید:ای موسی، هرگز بر یک(نوع) خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از(قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند» کلمهٔ«فوم» که در آیه فوق سیر ترجمه شده به معنی گندم و همه حبوبات خوردنی اطلاق می‌شود.

۴ - «فَبَاءُوْ بِغَضَبٍ عَلَی غَضَبٍ و لِلْکافِرِیْنَ عَذَابٌ مُهِیْن» پس بازگشتند به خشمی بالای خشم، و کافران راست عذابی خوار کننده.

۵ - «وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا» و پیش از این طلب فتح می‌کردند بر کسانی که کافر شده بودند. کلمه«یَسْتَفْتِحُوْن» که معنی ظاهری آن ـ طلب فتح کردن ـ است ـ نصرت جستن ـ تفسیر کرده است.

۶ - «وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُم لَو کانُوا یَعْلَمُوْن» «و خود را در برابر چیز بدی فروختند کاش می‌دانستند» کلمهٔ، شَرَی، به معنی خرید و فروش هر دو می‌آید، در آیه فوق آن را فروختن تفسیر کرده است.

۷ - «یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ ءامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا و اسْمَعُوا وَ لِلْکَفِرِیْنَ عَذَابٌ اَلِیْم» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نگویید«راعنا»

«لا يَجْزِى» (۴۸،۱۲۳) یعنی بی‌نیاز نمی‌کند.[۱]
«خُطُوَاتِ» (۱٦۸) یعنی: از گام زدن گرفته شده و معنی آن آثار گام زدن است.[۲]
«ابْتَلَى» (۱۲٤) یعنی خبر دادن.[۳]

۳- باب : قَوْلِهِ تَعَالَى :

﴿فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [۲۲]

٤٤٧٧ - حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ : « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ ، قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ » . [انظر : ٤٧٦١ ، ٦٠٠١ ، ٦٨١١ ، ٦٨٦١ ، ٧٥٢٠ ، ٧٥٣٢ . أخرجه مسلم: ٨٦] .

باب ـ۳

فرمودهٔ خدای تعالی: «فَـلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْدَاداً و أَنْتُـم تَعْلَمُون» (۲۲)[۴] پـس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید»

٤٤٧٧ـ از منصور، از ابووائل، از عَمْروبن شُرَحْبِیْل روایت است که عبداللهبن مسعود(رضی‌الله عنه) گفته: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)پرسـیدم: بزرگترین گناه در نزد خدا کدام است؟ فرمود: «آنکه به او همتایی بگردانی، در حالی که او تو را آفریده است» گفتم: این(واقعاً) گناهی بزرگ است. سپس گفتم: پس از آن کدام(گناه) است؟

و بگویید«انظرنا» و(این توصیه را) بشنوید و کافران را عذابی دردناک است.

مسلمانان عادت داشتند که هنگام صحبت با پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، خطاب به وی می‌گفتند: رَاعِنا، یعنی: به من گوش فرا ده یا به سوی من ببین، در حالی که کلمهٔـ راعناـ در لغت یهود، دشنام فاحش بود و آنها چون با مسلمانان صحبت می‌کردند کلمهٔ راعنا را به کار می‌بردند و از آن شاد بودند که مسلمانان آن را نمی‌دانند. خداوند از استعمال این کلمه خطاب به پیامبر صلی‌الله علیه و سلم منع کرد تا یهود آن را دستاویز نگیرد و خطاب به آن حضرت استعمال نکنند و امر کرد که به طور صریح بگویید که« انظرنا » یعنی به سوی ما ببین.

۱ - «و اتّقوا یومًا لا تَجزی نفسٌ عن نَفْسٍ شَیْئاً» و حذر کنید از روزی که هیچ کس کفایت نکند از کسی چیزی را. در این آیه: لا تَجزی، را که کفایت نکردن معنی آنست، بی‌نیاز نکردن تفسیر کرده است. یعنی روزی که هیچ نفس بی‌نیاز نمی‌کند نفسی را.

۲ - «وَ لا تَتَّبِعُوْا خُطُوَاتِ الشّیطانِ» «پیروی نکنید گامهای شیطان را» یعنی در پی شیطان نروید.

۳ - «وَ اذِا بْتَلی اِبْراهیْمَ رَبُّهُ بکلِمَت» و چون بیازمود ابراهیم را پروردگار او به سخنی چند «ابتلی» یعنی آزمودن را، خبر دادن تفسیر کرده است.

۴ - انداد، جمع نِدّ است، به کسر نون و تشدید دال، به معنی ضد و نظیر و شبیه است. (تیسیر القاری)

فرمود: «اینکه فرزند خود را از ترس آن بکشی که در غذا خوردن با تو شریک شود»
گفتم: بعد از آن کدام گناه است؟ فرمود: «اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی.»

٤ – باب : وَقَوْلِهِ تَعَالَى :
﴿ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ
وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾ [٥٧].
وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الْمَنُّ صَمْغَةٌ ، وَالسَّلْوَى الطَّيْرُ .

باب ـ۴

فرمودهٔ خدای تعالی [1] «و ظَلَّلْنا عَلَيكُمُ الْغَمَامَ و اَنْزَلْنا عَلَيكُم الْمَنَّ و السَّلْوَى كلوامن طَيِّبَاتِ ما رَزَقْنَاكُم و ما ظَلَمُونا وَ لَكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُم يَظْلِمُون» (۷۵) «و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما مَنّ و سَلْوَى فرستادیم(و گفتیم) از خوراکیهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید(ولی آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می‌داشتند» مجاهد گفته است: کلمه، اَلْمَنّ، شیرهٔ درخت است، و السَّلْوَى، پرنده است.

٤٤٧٨ – حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ » [انظر : ٤٦٣٩، ٥٧٠٨. أخرجه مسلم: ٢٠٤٩].

۴۴۷۸ـ از عبدالملک، از عَمْروبن حُرَیْث از سعیدبن زید (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کَمْأَه(نوعی سمارغ یا قارچ) از (جنس) الْمَنّ است و آب آن شفای چشم است.»

٥ – باب : ﴿ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [٥٨].
﴿ رَغَدًا ﴾ : وَاسِعاً كَثِيراً .

باب ـ۵

«وَ اِذ قُلْنَا ادْخُلُوا هـذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَّ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّ قُوْلُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُم خَطَيَكُمْ و سَنَزِيْدُ الْمُحْسِنِيْن». (۵۸)

[1] – استاد مهدی فولادوند در ترجمه قرآن کریم، اَلْمَن را«گزانگبین» و سَلْوَى، را«بلدرچین» ترجمه کرده است که معنی گزانگبین هر چیز شیرین است. و بلدرچین، پرنده‌ای است که گوشت لذید دارد و آن را کرُک یا بُدْنه می‌گویند.

«و(نیز بیاد بیاورید) هنگامی که گفتیم: بدین شهر درآیید، و از هر کجای آن خواستید، فراوان بخورید و سجده کنان از در(بزرگ) درآیید و بگویید(خداوندا) گناهان ما را بریز. تا خطاهای شما را ببخشاییم و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود». «رَغَدًا» به معنی فراخی زیاد است.

٤٤٧٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ : ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ . فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ ، فَبَدَّلُوا ، وَقَالُوا : حِطَّةٌ ، حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ» [راجع: ٣٤٠٣. أخرجه مسلم: ٣٠١٥].

۴۴۷۶- از مَعْمَر، از هَمَّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرموده: «به بنی‌اسرائیل گفته شد:» «و سجده کنان از در بزرگ درآیید و بگویید(خداوندا) (حِطَّةٌ) گناهان ما را بریز» (۵۸) «آنها بر نشیمنگاه خزیده درآمدند، و(حالت سجده را به نشیمنگاه خزیدن) بدل کردند و گفتند: حِطَّةٌ(به معنای) دانه در موی است»[1]

٦ - باب : قوله :

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ﴾ [٩٧].

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : جَبْرَ ، وَمِيكَ ، وَسَرَافِ : عَبْدٌ . إِيلْ : اللَّهُ .

باب -۶

«کسی که دشمن جبریل است (۹۷)

و عِکرِمَه گفته است: کلمات: جَبْرَ و مِیکَ، و سَرافِ، به معنای بنده است. و ایل: یعنی خداوند.

٤٤٨٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ بَكْرٍ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : سَمِعَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ بِقُدُومِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي أَرْضٍ يَخْتَرِفُ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ : فَمَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ ، وَمَا أَوَّلُ طَعَامِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمَا يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ أَوْ إِلَى أُمِّهِ ؟ قَالَ : « أَخْبَرَنِي بِهِنَّ جِبْرِيلُ آنِفًا» . قَالَ : جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . قَالَ : ذَاكَ عَدُوُّ

۴۴۸۰- از حُمَید روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: عبدالله بن‌سلام، هنگامی که از رسیدن رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم(به مدینه) شنید که در مزرعه میوه می‌چید. وی نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آمد و گفت: من در سه مورد از تو سؤال می‌کنم که آن را کسی بجز

---

۱ - آنها دستور خداوند را استهزاآمیز تغییر دادند.

الْيَهُودِ مِنَ الْمَلائِكَةِ ، فَقَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ . أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ ، وَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ نَزَعَ الْوَلَدَ ، وَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الْمَرْأَةِ نَزَعَتْ». قَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ ، وَإِنَّهُمْ إِنْ يَعْلَمُوا بِإِسْلامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ يَبْهَتُونِي ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيُّ رَجُلٍ عَبْدُاللَّهِ فِيكُمْ» . قَالُوا : خَيْرُنَا وَابْنُ خَيْرِنَا ، وَسَيِّدُنَا وَابْنُ سَيِّدِنَا . قَالَ : «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ» . فَقَالُوا : أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ ، فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ . فَقَالُوا : شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا ، وَانْتَقَصُوهُ ، قَالَ : فَهَذَا الَّذِي كُنْتُ أَخَافُ يَا رَسُولَ اللَّهِ [راجع : ۳۳۲۹]

پیامبر نمی‌داند، اینکه: نخستین نشانهٔ قیامت چیست؟ و نخستین غذای بهشتیان چیست؟ و چگونه فرزند به پدر و مادر خود همانند می‌شود؟

آن حضرت فرمود: «جبرئیل همین اکنون مرا بدین موارد خبر داد. عبدالله بن‌سلام گفت: جبرئیل خبر داد؟ فرمود: «آری» عبدالله بن‌سلام گفت: در زمرهٔ فرشتگان، جبرئیل است که دشمن یهود است». آن حضرت این آیت را خواند: «کسی که دشمن جبرئیل است(در واقع دشمن خداست) چرا که او به خاطر خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است.» (البقره:۹۷) اما نخستین نشان قیامت آتشی است که مردم را از مشرق به سوی مغرب می‌راند، و نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند، زیادتی جگر ماهی است، و چون آب(منی) مرد بر آب زن پیشی گیرد فرزند را به مرد مشابه می‌کند و اگر آب زن پیشی گیرد، فرزند را به زن مشابه می‌کند.»

عبدالله گفت: گواهی می‌دهم که معبودی بر حق بجز خدا نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی. یا رسول‌الله، همانا یهود مردم بهتان‌گرند، و اگر به اسلام آوردن من آگاه گردند، پیش از آنکه از ایشان سؤال کنی، بر من بهتان می‌بندند.

یهود آمدند و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم گفت: «عبدالله در میان شما چگونه مردی است؟» گفتند: بهترین ما و پسر بهترین ما و سالار ما و پسر سالار ما است.

آن حضرت فرمود: «چه می‌گویید اگر عبدالله

بن‌سلام اسلام آورده باشد؟»
گفتند: خداوندا او را از این کار پناه دهد. عبدالله بر آمد و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی بر حق بجز خدا نیست و محمد رسول خدا است.
یهود گفتند: (او) بدترین ما و پسر بدترین ما است و او را عیب کردند.
عبدالله گفت: همین مسئله بود که از آن می‌ترسیدم یا رسول‌الله.

۷ - باب :

قَوْلِهِ : ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا﴾ . [۱۰۶] .

باب ـ۷

فرمودهٔ خدای تعالی: «ما نَنْسَخ مِنْ آيَةٍ اَونُنْسِها نَأتِ بِخَيْرٍ مِنها» (۱۰۶)[۱] «هر حکمی را که نسخ

۱ - نسخ، در لغت به معنی زایل کردن و محو و نابود کردن و برگردانیدن و باطل کردن است، چنانچه می‌گویند: منسوخ شد. خداوند آیات و احکامی را برای مصالح بندگان و تکمیل نفوس ایشان نازل کرد ولی بعضی از این آیات و احکام نظر به تغییر اوضاع و احوال مسلمانان در عهد رسالت تغییر کرد، یعنی مثل آن نازل شد یا در آن تخفیف و ثقلتی پدید آمد. نسخ در قرآن بر سه گونه است:
۱)قرائت(خط) آیت و حکم آن منسوخ است.
۲) قرائت (خط) آیت منسوخ است و حکم آن بر جای است.
۳)حکم منسوخ است قرائت(خط) بر جای است.
۱)نسخ و قرائت(خط) و حکم هر دو: در کشف الاسرار میبدی معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، در ارتباط بدین موضوع آمده است: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «دوش صورتی از قرآن می‌خواندم چند آیت از آن بر من فراموش کردند. بدانستم که آن را برگرفتند از زمین. چنانچه از انس‌بن‌مالک روایت شده که گفت: ما در زمان رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سوره‌ای را می‌خواندیم. آن را با سورهٔ توبه برابر کرد، از آن سوره جز همین آیه بخاطرم نمانده که چنین است: اگر پسر آدم دو وادی از طلا می‌داشت در جستجوی سوم آن برمی‌آمد و اگر سه وادی می‌داشت در جستجوی وادی چهارم آن می‌شد و شکم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند، و کسی که توبه کرد، خداوند توبه‌اش را پذیرفت.»
و از مسعود روایت شده که گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بر من آیه‌ای خواند، آن را حفظ کردم و در مصحف خود ثبت نمودم، چون شب فرا رسید به حافظه‌ام مراجعه کردم از آن آیت چیزی نیافتم و فردای آن که به مصحف خود مراجعه کردم ناگاه دیدم که جای آن سفید است. از قضیه به رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم خبر دادم. به من گفت: «ای ابن‌مسعود آن آیت دیشب برداشته شد.»
این آیت در قرآن نیست، قرائت و حکم آن محو شد.

٤٤٨١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَ عُمَرُ ﷺ : أَقْرَؤُنَا أُبَيٌّ ، وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ ، وَإِنَّا لَنَدَعُ مِنْ قَوْلِ أُبَيٍّ ، وَذَاكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ : لا أَدَعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا ﴾ [انظر : ٥٠٠٥] .

کنیم یا آن را(به دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم».

٤٤٨١- از سعیدبن جُبَیر، از ابن‌عباس روایت است که عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عالم‌ترین ما به قرائت قرآن، اُبی(بن کعب) و داناترین ما به قضاوت علی(بن ابی طالب) است. عمل به بعضی از گفته‌های اُبی را ترک می‌کنیم و این است که می‌گوید: من آنچه را از رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم شنیده‌ام ترک نمی‌کنم. همانا خدای تعالی می‌گوید: «هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را(به دست) فراموشی بسپاریم»

٨ - باب : ﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ ﴾ [١١٦] .

باب ـ٨

«وَ قَالُوْا اتَّخَذَ اللهُ وَلَدًا سُبْحَانَه» (١١٦) «و گفتند خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزه است»

---

۲)نسخ قرائت و بر جای بودن حکم: «الشیخ و الشیخهُ اذا زینا فارجموهما البته نکالاً من الله و الله عَزیزٌ حکیم.» یعنی چون مرد زن دار و زن شوهردار زنا کند ایشان را با سنگ بکشید- ناچار بازداشت دیگران را از زناکردن، این از نزدیک خداوند است و الله داناست و توانا، این آیت در قرآن نیست ولی حکمش باقی است.

۳)نسخ حکم و بر جای بودن قرائت: «و الذین یُتوفّون منکم وَ یَذَرونَ أزواجاً و صیتًا لأزواجهم متاعًا الی الحَول غیر اخراج» (البقره:۲۴۰) ترجمه: کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد، همسرانی بر جای می‌گذارند(باید) برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند و(از خانه شوهر) بیرون نکنند. بر وفق این آیت، ایام عدت گرفتن بر زن شوهر مرده که بعداً حکم آن توسط آیت«اربعهٔ اشهر و عشرا» که ایام عدت را به چهار ماه و ده روز تقلیل داد، نسخ گردید. ولی قرائت آن بر جای است.

نسخ به اعتبار تبدیل به مثل: مانند تغییر قبله، از بیت‌المقدس، به کعبه.

به اعتبار: ثقلت: «و علی الذین یُطیقُونهُ فِدیَهٌ طعامُ مِسکین» (البقره:۱۸۴) ترجمه«لازم است بر آنانی که می‌توانند روزه داشتن(و نمی‌دارند) فدیه که عبارت از خوراک یک درویش است»

حکم این آیت توسط آیت بعدی نسخ شد و تغییر در روزه گرفتن و دادن فدیه باطل شد.

٤٤٨٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ عَبْدِاللّٰه ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «قَالَ اللّٰهُ : كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذٰلِكَ ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذٰلِكَ ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَزَعَمَ أَنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا» .

٤٤٨٢- از نافع‌بن جُبَیْر، از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما روایت است که پیامبر صلی‌الله و علیه و سلم فرمود: «پسر آدم مرا دروغ‌گوی خواند و این کار او را شایسته نبود و مرا دشنام داد و این کار او را شایسته نبود، ولی دروغ‌گوی خواندن وی مرا، به خاطری است که گمان کرد من قدرت آن را ندارم(که در قیامت) او را به همان حالتی که بوده است، برگردانم، ولی دشنام دادن وی مرا، همان است که گفت: من پسر دارم. من مُنَزّه ازآنم که زن یا فرزندی داشته باشم.»

٩ - باب : قَوْلِهِ :

﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾[١٢٥] .

﴿مَثَابَةً﴾ : [١٢٥] : يَثُوبُونَ يَرْجِعُونَ .

باب ـ٩

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیم مُصَلًّی» (١٢٥) «بگیرید از جای قدم(ایستگاه) ابراهیم نمازگاه را»

«مَثَابَةً» (١٢٥): به معنی بازگشتن است. یَثُوبُونَ به معنی یَرْجِعُونَ است.[١]

٤٤٨٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قال : قال عُمَرُ : وَافَقْتُ اللّٰهَ فِي ثَلَاثٍ ، أَوْ وَافَقَنِي رَبِّي فِي ثَلَاثٍ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، لَوِ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ، وَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ آيَةَ الْحِجَابِ ، قال : وَبَلَغَنِي مُعَاتَبَةُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضَ نِسَائِهِ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ ، قُلْتُ : إِنِ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لَيُبَدِّلَنَّ اللّٰهُ رَسُولَهُ ﷺ خَيْرًا مِنْكُنَّ ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ ، قَالَتْ : يَا عُمَرُ ، أَمَا فِي رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مَا يَعِظُ نِسَاءَهُ ، حَتَّى تَعِظَهُنَّ أَنْتَ ؟ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ : ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ﴾ [التحريم: ٥] الآيَةَ .

٤٤٨٣- از حُمَیْد، از اَنَس روایت است که عمر رضی‌الله گفت: خداوند را در سه چیز موافقت کردم- یا گفت- پروردگار من مرا در سه چیز موافقت کرد. گفتم: یا رسول‌الله، اگر مقام ابراهیم(در کنار کعبه) راجای نماز خواندن بگیری. و گفتم: یا رسول‌الله، افراد نیک و بد نزد تو میایند، اگرهمسرانت (اُمّهات المؤمنین) را امر کنی که حجاب بگیرند، خداوند آیت حجاب را نازل کرد[٢]

١ - مراد از لفظ مثابهَ- است که در آیت آمده است: «و اذ جَعَلْنا الْبَیْت مَثابَة لِلنّاسِ وَ اَمْنًا» و آنگاه که کعبه را مرجع(محل بازگشت) مردمان و جای امن قرار دادیم. (البقره:١٢٥)

٢ - «ای پیامبر، به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ : سَمِعْتُ أَنَسًا ، عَنْ عُمَرَ . [راجع: ٤٠٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٩ مختصراً] .

و به من خبر رسـید که پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلم) بعضی از همسران خویش را سرزنش کرده است، نزد ایشـان رفتم و گفتم: شما باید بـه این روش پایان بدهید، یا اینکه خدا عوض شـما به رسول خود زنان بهتری می‌دهد. وقتی پیش یکی از همسـران آن حضرت(اُم سَـلَمه) رفتم. وی گفت:

ای عمر، آیا رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسـلم) نمی‌توانـد زنـان خود را نصیحـت کند که تو ایشان را نصیحت می‌کنی؟

خداونـد این آیـت را نازل کرد: «اگـر پیامبر، شـما را طلاق گوید، امید اسـت پروردگارش همسرانی بهتر از شما: مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبـه‌کار، عابد، روزه‌دار، بیوه و دوشـیزه به او بدهد(التحریم:۵)

و ابـن ابی‌مریم گفته اسـت: روایت اسـت از یحیی‌بـن ایّـوب، از حُمَیـد از انـس از عمر (رضی‌الله عنه).

١٠ - باب : قولِهِ تعالى :
﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ

مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [١٢٧] الْقَوَاعِدُ : أَسَاسُهُ ، وَاحِدَتُهَا قَاعِدَةٌ .

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النور : ٦٠] : وَاحِدُهَا قَاعِدٌ .

باب ـ ۱۰

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ اِذْ یَرْفَعُ اِبْراهِیْمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ اِسْمَاعِیْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیم.» (۱۲۷)

«و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانهٔ کعبه را بالا می‌بردند(می‌گفتند) ای پروردگار ما از ما بپذیر که تو شـنوای دانایی» «القواعد» (در آیهٔ مذکور) به معنای بنیاد دیوار است. و صیغه مفرد آن قَاعِدَةٌ است.

زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و(خوش) و خرم شما را رها کنم(احزاب:۲۸)

و عبارت«اَلْقَواعِدُ مِنَ النِّسَاءِ» (النُّور:۶۰) [۱]صیغهٔ مفرد آن«قاعِد» است. (یعنی زنی که نظر به کبر سن، حیض نبیند)

٤٤٨٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ : أَخْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ قَوْمَكِ بَنَوُا الْكَعْبَةَ وَاقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ». فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلا تَرُدُّهَا عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ؟ قال : «لَوْلا حِدْثَانُ قَوْمِكِ بِالْكُفْرِ» .

فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ : لَئِنْ كَانَتْ عَائِشَةُ سَمِعَتْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، مَا أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ اسْتِلامَ الرُّكْنَيْنِ اللَّذَيْنِ يَلِيَانِ الْحِجْرَ إِلا أَنَّ الْبَيْتَ لَمْ يُتَمَّمْ عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ [ر: راجع : ۱۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۳۳۳].

٤٤٨٤- از عبدالله‌بن عمر روایت است که عایشه رضی‌الله عنها همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا نمی‌بینی که قوم تو که کعبه را بنا نهادند از بنیاد(قواعد) ابراهیم کوتاهی کردند» گفتم: یا رسول‌الله، آیا آن را بر بنیاد ابراهیم برنمی‌گردانی؟ فرمود: «اگر قوم تو نزدیک به عهد کفر نمی‌بودند!»

عبدالله‌بن عمر گفت: به تحقیق که عایشه این را از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)شنیده است. من فکر نمی‌کنم که رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم که استلام(دست کشیدن) این دو گوشهٔ کعبه را که متصل حِجْر[۲] است بجز بخاطر آن ترک کرده باشد که خانهٔ کعبه بر بنیاد(کامل) ابراهیم بنا نشده است.

١١- باب : ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ [۱۳۶]

باب ـ۱۱

«و قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَ مَا اُنْزِلَ اِلَيْنا» (۱۳۶) «و بگویید ما به خدا و بر آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم»

٤٤٨٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَؤُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُمْ، وَقُولُوا ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾

٤٤٨٥- از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «اهل کتاب(یهود) تورات

۱ - «و بر زنان از کار افتاده‌ای که(دیگر) امید زناشویی ندارند» در این آیه(القواعد) زنان از حیض نشسته، معنی می‌دهد.

۲ - حِجْر، شمال خانهٔ کعبه است، اندرون دیواری که آن را حَطیم خوانند و غالباً به اسماعیل مضاف و حِجر اسماعیل گویند. در بنای کعبه که توسط ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام ساخته شده بود ساحهٔ حِجر در درون خانهٔ کعبه بوده و بعد از آن خارج ساخته شده است.

الآيَةَ﴾. [انظر: ٧٣٦٢، ٧٥٤٢، وانظر في الشهادات، باب ٢٩].

را به زبـان عبرانی می‌خواندنـد و آن را برای مسـلمانان بـه زبان عربـی تفسـير می‌کردند. رسـول‌الله(صلی‌الله عليـه وسـلم) فرمود: اهل کتاب را نه تصديـق کنيد و نه تکذيب کنيد و بگوييد: «ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده ايمان آورديم» (آيهٔ)

١٢ - باب: [قَوْلِهِ تَعَالَى:]

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [١٤٢. الآية].

باب ـ١٢

فرمودهٔ خدای تعالی: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَـا وَ لّا هُم عَن قِبْلَتِهِم الَّتـی کانُوا عَلَيْها قُل لله المَشْـرِقُ و المَغْرِبُ يَهْدِی من يَشَاءُ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (١٤٢)

«بـزودی مردم کم خرد خواهند گفت: چه چيز آنان را از قبلهٔ که بر آن بودند روی‌گردان کرد؟ بگو مشـرق و مغرب از آنِ خداست، هر که را خواهد، به راه راست هدايت می‌کند».

٤٤٨٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: سَمِعَ زُهَيْرًا، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى، أَوْ صَلَاهَا، صَلَاةَ الْعَصْرِ وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ صَلَّى مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ الْمَسْجِدِ وَهُمْ رَاكِعُونَ، قَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ، لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قِبَلَ مَكَّةَ، فَدَارُوا كَمَا هُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَكَانَ الَّذِي مَاتَ عَلَى الْقِبْلَةِ قَبْلَ أَنْ تُحَوَّلَ قِبَلَ الْبَيْتِ رِجَالٌ قُتِلُوا، لَمْ نَدْرِ مَا نَقُولُ فِيهِمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [١٤٣]. [راجع: ٤٠. أخرجه مسلم: ٥٢٥ مختصراً باختلاف].

٤٤٨٦ـ از ابواسـحاق روايت است که براء(بن عازب)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله عليه وسـلم)، شـانزده ماه يا هفده ماه به سوی بيت المقدس نماز گزارد و او را خوش می‌آمد کـه قبله‌اش به سـوی خانهٔ(کعبه) باشـد و آن حضرت نماز گـزارد، يا نماز عصر را گزارد و مردم با وی نماز گزاردند. در زمرهٔ کسـانی که بـا آن حضرت نماز گزاردنـد، مردی آمد و بر اهل مسجدی گذشت که در حال نماز گزاردن بودنـد. وی گفت: برای خـدا گواهی می‌دهم کـه با پيامبر (صلی‌الله عليه وسـلم) به سـوی مکه نمازگـزاردم. آنها در حال نماز به سـوی خانهٔ(کعبه) روی گردانيدند. کسـانی بودند که

۱۳ - باب : [قَوْلِهِ تَعَالَى :]
﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [۱٤۳] .

٤٤٨٧ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ رَاشِدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ وَأَبُو أُسَامَةَ .

وَاللَّفْظُ لِجَرِيرٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ .

وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ ، فَيَقُولُ : هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، فَيُقَالُ لأُمَّتِهِ : هَلْ بَلَّغَكُمْ ؟ فَيَقُولُونَ : مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ ، فَيَقُولُ : مَنْ يَشْهَدُ لَكَ ؟ فَيَقُولُ : مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ : ﴿ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴾ . فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴾ » وَالْوَسَطُ الْعَدْلُ .

[راجع: ۳۳۳۹] .

قبل از آنکه قبله به سوی خانهٔ(کعبه) تغییر کند، مرده بودند و بر آن قبله(بیت المقدس) نماز گزارده بودند. و کسانی کشته شده بودند، ما نمی‌دانستیم که در موردشان چه بگوییم. سپس خداوند این آیت را نازل کرد:
«و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع کند، زیرا خدا نسبت به مردم دلسوز و مهربان است» (البقره:۱٤۳)

باب ـ۱۳

«وَ کَذَلک جَعَلْناکم أُمَّةً وَ سَطاً لتَکُونُواْ شُهَداءَ علی النَّاس وَ یَکُون الرَّسُولُ عَلَیْکُم شَهِیْداً.» (۱٤۳) «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر بر شما گواه باشد»

٤٤۸۷ـ از ابوصالح، از ابوسعید خُدری روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:
«نُوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود. وی می‌گوید: لَبَّیک وَ سَعْدَیک پروردگارا. خداوند می‌گوید: آیا(رسالت خویش را) ابلاغ کردی؟ می‌گوید: آری. به اُمَّت وی گفته می‌شود: آیا به شما ابلاغ کرده است؟ آنها می‌گویند: نی، بر ما(پیامبری) بیم دهنده نیامده بود. (خداوند به نوح) می‌گوید: کیست که برای تو گواهی بدهد؟ نوح می‌گوید: محمد و امت او. و آنها گواهی می‌دهند که(نوح رسالتش را) ابلاغ کرده است.
«و پیامبر بر شما گواه باشد» آن است که در این

فرمودهٔ خداوند جل ذکره آمده است: «بدین گونه، شما را اُمّتی میانه قراردادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.» (البقره:۱٤۳) وَسَطْ(که در آیهٔ: ـ اُمّةً وَسَطاً ـ آمده) به معنی عدل است.

١٤ - باب :

قَوْلِهِ : ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [١٤٣] .

باب ـ۱۴

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ ما جَعَلْنا الْقِبلَةَ الَّتی کُنْتَ عَلَیْها اِلّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِع الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ علی عَقِبَیْهِ وَ اِنْ کانَتْ لَکَبیرةً اِلّا علی الَّذینَ هَدَی الله وَ ما کانَ الله لِیُضِیْعَ اِیْمانَکُم اِنَّ الله بالنّاس لَرَؤُوفٌ رَحِیْم» (١٤٣)

«و قبله‌ای را که(چندی) بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه، کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیدهٔ خود بر می‌گردد، بازشناسیم و البته(این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده سخت‌گران بود و خدا بر آن نبود که ایمانشان را ضایع گرداند، زیرا خدا نسبت به مردم دلسوز و مهربان است»

٤٤٨٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : بَيْنَا النَّاسُ يُصَلُّونَ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ ، إِذْ جَاءَ جَاءٍ فَقَالَ : أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قُرْآنًا : أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، فَتَوَجَّهُوا إِلَى الْكَعْبَةِ [راجع : ٤٠٣ . أخرجه مسلم : ٥٢٦].

٤٤٨٨ـ از سُفیان، از عبدالله‌بن دِینار روایت است که ابن‌عُمر رضی‌الله عنهما گفت: در حالی که مردم نماز صبح را در مسجد قبا می‌گزاردند، کسی آمد و گفت: بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) حکم قرآن نازل شد که: به کعبه روی آورید و آنهابه سوی کعبه روی گردانیدند.

١٥ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾. إِلَى : ﴿عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [١٤٤].

٤٤٨٩ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمْ يَبْقَ مِمَّنْ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ غَيْرِي.

باب ـ۱۵

(فرمودهٔ خدای تعالی) «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فی السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» اِلى «عَمَّا تَعْمَلُوْنَ»[۱] (١٤٤)

«ما(به هر سو) گردانیدن رویت را در آسمان نیک بینیم پس(باش تو) تا تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم، پس روی خود رابه سوی مسجد الحرام کن، و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید، در حقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این(تغییرقبله) از جانب پروردگارشان(بجا و) درست است و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست»

٤٤٨٩ـ از مُعْتَمِرْ، از پدر وی روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: از کسانی که به دو قبله نماز گزاردند، بجز من کسی باقی نمانده است.

١٦ - باب : ﴿وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ﴾

إِلَى قَوْلِهِ : ﴿إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [١٤٥].

باب ـ۱۶

«وَ لَئِن اَتَيْتَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيه ما تَبِعُوا قِبْلَتَکَ»تا فرمودهٔ خداوند «اِنَّکَ اِذاً لَمِنَ الظَّالِمِيْنَ» (١٤٥)

۱ - در سائر نسخ بخاری بجز صحیح البخاری چاپ لبنان، «یَعْملون» نه«تعملون» آمده در حالی که در قرآن مجید نیز«یعملون» است. در تفسیر کشف‌الاسرار میبدی در تفسیر این آیه آمده است: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم تا آنگاه که در مکه بود به سوی کعبه نماز می‌گزارد، چون به مدینه هجرت کرد، خداوند به او امر کرد که به سوی صخرهٔ بیت‌المقدس نماز بگزارد و آن را قبله بگیرد تا یهودیها به اسلام و تصدیق رسالت وی ترغیب گردند که دو شب از ماه ربیع‌الاول مانده بود که او این نقل را عملی فرمود. این حالت شانزده ماه دوام کرد و آرزوی آن حضرت آن بود که قبله به سوی کعبه تغییر کند تا آنکه این آیت نازل شد.

«و اگر هرگونه معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری(باز) قبلهٔ تو را پیروی نمی‌کنند و تو(نیز) پیرو قبلهٔ آنان نیستی و خود آنان پیرو قبلهٔ یکدیگر نیستند، و پس از علمی که تو را(حاصل) آمده اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی، در آن صورت جداً از ستمکاران خواهی بود»

٤٤٩٠ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : بَيْنَمَا النَّاسُ فِي الصُّبْحِ بِقُبَاءٍ ، جَاءَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ ، وَأُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ ، أَلَا فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَ وَجْهُ النَّاسِ إِلَى الشَّامِ ، فَاسْتَدَارُوا بِوُجُوهِهِمْ إِلَى الْكَعْبَةِ .[راجع : ٤٠٣، أخرجه مسلم: ٥٢٦].

۴۴۹۰ـ از سُلیمان، از عبدالله‌بن دینار روایت است که ابن عمر رضی‌الله عنهما گفت: در حالی که مردم در(نماز) صبح در قبا بودند، مردی آمد و گفت: به تحقیق که امشب(حکم) قرآن بر رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نازل شد و امر شد که روی به کعبه بیاورد، شما باید روی به کعبه بگردانید. و روی مردم به سوی شام(بیت‌المقدس) بود. آنها روی‌های خویش را به سوی کعبه دور دادند.

١٧ - باب : ﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ

كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ - ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [١٤٦-١٤٧].

باب ـ۱۷

«الَّذِيْنَ آتَيْنا هُمُ الكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كما يَعْرِفُوْنَ أَبْنَاءَهُم وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُم لَيَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ» تا به فرمودهٔ خداوند:«فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْن» (١٤٦ـ١٤٧)

«کسانی که به ایشان کتاب(آسمانی) داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند او(محمد) را می‌شناسند، و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان(هم) می‌دانند، حق از جانب پروردگار توست پس مبادا از تردیدکنندگان باشی».

٤٤٩١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

۴۴۹۱ـ از مالک، از عبدالله‌بن دینار، از ابن‌عمر

عَبْدُاللّٰه بْن دِينَار - عَن ابْنِ عُمَرَ قَال : بَيْنَا النَّاسُ بِقُبَاء فِي صَلَاةِ الصُّبْحِ ، إِذْ جَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ ، وَقَدْ أُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إِلَى الشَّامِ ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْكَعْبَةِ .
[راجع : ٤٠٣ . أخرجه مسلم : ٥٢٦] .

روایت است که گفت: در حالی که مردم در قبا در نماز صبح بودند، ناگاه قاصدی نزدشان آمد و گفت: به تحقیق که حکم قرآن امشب بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نازل شد و امر شد که به کعبه روی بیاورد. شما باید به کعبه روی بیاورید. و رویهای ایشان به سوی شام(بیت‌المقدس) بود. آنها رویهای خویش را به سوی کعبه برگردانیدند.

١٨ - باب : ﴿ وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ [١٤٨] .

باب ـ۱۸

«ولِكُلٍ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَات أَيْنَما تَكُوْنُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جمِيْعاً اِنَّ اللهَ علی کلِّ شیءٍ قَدِيْرٌ» (١٤٨)

«و برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن(سوی) می‌گرداند پس درکارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید. خداوند همگی شما را(به سوی خود) باز می‌آورد. در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست».

٤٤٩٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ : صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا ، ثُمَّ صَرَفَهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ [راجع : ٤٠ . أخرجه مسلم: ٥٢٥ مطولاً] .

٤٤٩٢ـ از سُفْیان، از ابواسحاق روایت است که بَرَاء رضی‌الله عنه گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به مدت شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزاردیم. سپس(خداوند) روی او را به سوی قبله(مکه) برگردانید.

١٩ - باب : ﴿ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ [١٤٩] .

باب ـ۱۹

«وَ مِنْ حَيْثُ فَوَلِّ وَجْهَک شَطْرَ المَسْجِدِ الحَرَامِ وَ اِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَ مَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

شَطْرُهُ: تِلْقَاؤُهُ.

(۱۴۹)

«و از هر کجا بیرون آمدی(به هنگام نماز) روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان و البته این فرمان حق است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست»

«شَطرَه» یعنی: به سوی او.

۴۴۹۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِم: حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ دِينَار قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: بَيْنَا النَّاسُ فِي الصُّبْحِ بِقُبَاء، إِذْ جَاءَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ: أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ، فَأُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا، وَاسْتَدَارُوا كَهَيْئَتِهِمْ، فَتَوَجَّهُوا إِلَى الْكَعْبَةِ، وَكَانَ وَجْهُ النَّاسِ إِلَى الشَّامِ [راجع: ۴۰۳. أخرجه مسلم: ۵۲۶].

۴۴۹۳- از عبدالعزیز ابن مُسْلِم از عبدالله‌بن دینار روایت است که گفت: از ابن‌عمر رضی‌الله عنهما شنیدم که می‌گفت: در حالی که مردم، به هنگام صبح در قُبا بودند، ناگاه مردی آمدو گفت: امشب(حکم) قرآن نازل شدو(به آن حضرت) امر شد که به سوی کعبه روی بیاورد، پس شما هم به سوی کعبه روی بگردانید. آنها در همان حالتی که بودند دور خوردند و به سوی کعبه توجه کردند در حالی که روی مردم به سوی شام(بیت‌المقدس) بود.

۲۰ - باب: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ - إِلَى قَوْلِهِ - وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [۱۵۰].

باب -۲۰

«وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُم فَوَلُّوا وُجُوهَكُم شَطْرَهُ- تا به فرمودهٔ خداوند- وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ» (۱۵۰)

«و از هر کجا بیرون آمدی(به هنگام نماز) روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان و هر کجا بودید رویهای خود را به سوی آن بگردانید تا برای مردم- غیر از ستمکارانشان- بر شما حجتی نباشد. پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت شوید».

٤٤٩٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد ، عَنْ مَالِك ، عَنْ عَبْدِاللَّه ابْنِ دِينَار ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : بَيْنَمَا النَّاسُ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ بِقُبَاء ، إِذْ جَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ ، وَقَدْ أُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إِلَى الشَّامِ ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْقِبْلَةِ [راجع : ٤٠٣ . أخرجه مسلم : ٥٢٦].

٤٤٩٤ـ از مَالِک، از عبدالله‌ابن دینار روایت است که ابن‌عُمر گفت: در حالی که مردم در نماز صبح در قُبا بودند، ناگاه آینده‌ای آمد و گفت: به تحقیق که امشب بر رسول الله (صلی‌الله علیه وسلم) نازل شد وبه تحقیق که به وی امر شد که به سوی کعبه روی بیاورد، پس شما به کعبه روی بیاورید. و در حالی که رویهاشان به سوی شام بود، آنها به سوی قبله(مکه) دور خوردند.

٢١- باب : قَوْلِه :

﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّه

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴾ [١٥٨] .

شَعَائِرُ : عَلامَاتٌ ، وَاحِدَتُهَا شَعِيرَةٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : الصَّفْوَانُ الْحَجَرُ .

وَيُقَالُ : الْحِجَارَةُ الْمُلْسُ الَّتِي لا تُنْبِتُ شَيْئًا ، وَالْوَاحِدَةُ صَفْوَانَةٌ ، بِمَعْنَى الصَّفَا ، وَالصَّفَا لِلْجَمِيعِ .

باب ـ۲۱

فرمودهٔ خدای تعالی: «اِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ الله فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَاِنَّ الله شَاكِرٌ عَلِيْمٌ» (۱۵۸)

«در حقیقت«صفا» و«مروه» از شعایر خداست(که یادآور اوست) پس هر که خانهٔ(کعبه) را حج کند، یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو، سعی بجا آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند خدا حق شناس و داناست».

«شعائر» که در آیت آمده به معنی علامه‌ها و نشانه‌هاست و صیغهٔ مفرد آن- شَعِيْرَةٌ است و ابن‌عباس گفته است: الصَّفْوان ـ به معنی سنگ است. و گفته می‌شود: (اَلصَّفْوان) سنگ صاف و هموارى است که چیزی را نمی‌رویاند. و مفرد آن(صَفْوانَةٌ) است به معنی(اَلصّفا) که(در آیت آمده است) و(اَلصّفا) جمع است.

٤٤٩٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ زَوْجِ

٤٤٩٥ـ از مالک، از هشام‌بن عُروه، از پدر وی روایت است که گفت: به عایشه همسر

النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ حَدِيثُ السِّنِّ : أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴾ . فَمَا أُرَى عَلَى أَحَدٍ شَيْئًا أَنْ لا يَطَّوَّفَ بِهِمَا ؟ فَقَالَتْ عَائِشَةُ : كَلا ، لَوْ كَانَتْ كَمَا تَقُولُ : كَانَتْ : فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَطَّوَّفَ بِهِمَا ، إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي الأَنْصَارِ ، كَانُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ ، وَكَانَتْ مَنَاةُ حَذْوَ قُدَيْدٍ ، وَكَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أَنْ يَطُوفُوا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾. [راجع : ۱۶۴۳ . أخرجه مسلم : ۱۲۷۷].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)گفتم، در حالی که من در آن روزها نوجوان بودم که: دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تبارک و تعالی چه می‌گویی که می‌فرماید: «در حقیقت«صَفا» و«مَرْوه» از شعایر خداست(که یادآور اوست) پس هر که خانهٔ(خدا) را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف کند» عُروه گفت: من(نظر به حکم آیت مذکور) بر کسی گناهی نمی‌بینم که میان آن دو(صَفا و مَرْوَه) طواف نکند.

عایشه گفت: چنین نیست، اگر چنانکه تو می‌گویی می‌بود باید چنین می‌بود: بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف نکند. در حقیقت این آیت در مورد انصار نازل شده است، که به نام(بُت) مَنات(به هنگام حج در جاهلیت) تلبیه می‌گفتند و این بُت مَنات در موضع قَدِیْدْ(در راه مکه) قرار داشت و آنها گناه می‌دانستند که بین صَفا و مَرْوَه طواف کنند[1] آنگاه که اسلام آمد در این مورد از رسول الله (صلی‌الله علیه وسلم)سؤال کردند. خداوند(این آیت را) فرود آورد:

«در حقیقت«صَفا» و«مَرْوه» از شعایر خداست(که یادآور اوست) پس هر که خانهٔ(خدا) را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف کند.»

۴۴۹۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ عَنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَقَالَ : كُنَّا نَرَى أَنَّهُمَا مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَلَمَّا كَانَ الإِسْلامُ أَمْسَكْنَا عَنْهُمَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ

۴۴۹۶- از سُفیان، از عاصم‌بن سُلَیمان روایت است که گفت: از انس‌بن مالک رضی‌الله عنه دربارهٔ«صَفا» و«مروه» سؤال کردم. گفت: ما(طواف میان آنها را) از رسوم جاهلیت

---

۱ - زیرا در دوران جاهلیت در«صَفا» و«مَرْوه» دو بت قرار داشت که مربوط به اقوام دیگر بود.

فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴾ [راجع : ١٦٤٨ . أخرجه مسلم : ١٢٧٨].

می‌دانستیم و چون اسلام آمد ما خود را از(طواف) میان آنها باز داشتیم، خداوند تعالی آیت نازل کرد: «در حقیقت«صفا» و«مروه» از شعایر خداست. پس هر که خانه را حج کند یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف کند.» (البقره:١٥٨)

٢٢ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ﴾ [١٦٥] .

يَعْنِي أَضْدَادًا ، وَاحِدُهَا نِدٌّ .

باب ـ۲۲

فرمودهٔ خدای تعالی «وَ مِنَ النّاسِ مِن يَتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللهِ اَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ» (١٦٥)

«و از مردمان کسی هست که می‌گیرد بغیر از خدا همتایان را، دوست می‌دارند ایشان را مانند دوستی خدا» اَنْداد، یعنی: اضداد و صیغهٔ مفرد آن نِدْ است.

٤٤٩٧ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ كَلِمَةً ، وَقُلْتُ أُخْرَى ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدّاً دَخَلَ النَّارَ» . وَقُلْتُ : أَنَا : مَنْ مَاتَ وَهْوَ لا يَدْعُو لِلَّهِ نِدّاً دَخَلَ الْجَنَّةَ . [راجع : ١٢٣٨ . أخرجه مسلم : ٩٢ ، بغير هذا اللفظ] .

٤٤٩٧ـ از اَعْمَش، از شَقِیْق روایت است که عبدالله(ابن مسعود) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) کلمه‌ای گفت و من کلمه‌ای دیگر گفتم: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: کسی که بمیرد و با خدا همتایی فراخوانده باشد به دوزخ داخل می‌شود» و من گفتم: کسی که بمیرد و با خدا همتایی فرانخوانده باشد، به بهشت داخل می‌شود»[1]

٢٣ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ

فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ - إِلَى قَوْلِهِ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [١٧٨] .

﴿ عُفِيَ ﴾ [١٧٨] : تُرِكَ .

باب ـ۲۳

«یا اَیُّهَا الَّذیْنَ آمَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُم الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ ـ الی قَوْلِهِ ـ عَذابٌ اَلِيمٌ»(١٧٨)

---

١ - ابن مسعود رضی‌الله عنه فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله علیه و سلم را تفسیر کرده است.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دربارهٔ کشتگان بر شما(حق) قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده. و زن عوض زن، و هر کسی که از جانب برادر(دینی) اش(یعنی ولی مقتول) چیزی(از حق قصاص) به او گذشت شود(باید از گذشت ولی مقتول) بطور پسندیده پیروی کند و با(رعایت) احسان(خونبها را) به او بپردازد. این(حکم) تخفیف و رحمتی از جانب پروردگار شماست. پس هرکس بعد از آن از اندازه درگذرد وی را عذابی دردناک است» (۱۷۸) «عُفِی» (۱۷۸) یعنی ترک کرده شود.[۱]

٤٤٩٨ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو قال : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا قال : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاس رضِـيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ الْقِصَاصُ وَلَمْ تَكُنْ فِيهِمُ الدِّيَةُ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِهَذِهِ الأُمَّةِ : ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَى بِالأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ ﴾ فَالْعَفْوُ أَنْ يَقْبَلَ الدِّيَةَ فِي الْعَمْدِ ﴿ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ﴾ يَتَّبِعُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُؤَدِّي بِإِحْسَانٍ ﴿ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ﴾ مِمَّا كُتِبَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ﴿ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ قَتَلَ بَعْدَ قَبُولِ الدِّيَةِ [انظر : ٦٨٨١]. [٤٢]

٤٤٩٨ـ از عَمرو، از مُجاهِد روایت است که ابن عباس رضی‌الله عنهما می‌گفت: در میان بنی اسرائیل قصاص بود ولی دِیَت(خونبها) نبود. خداوند تعالی دربارهٔ این امت مسلمان گفت: «کُتِبَ عَلیکُمُ القِصَاصُ فِی القَتْلَی الحُرُّ بالحُرِّ والعَبْدُ بالعَبْدِ وَالأُنْثَی بالأُنْثَی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أخِیْهِ شَیْءٌ»[۲]

کلمه«عُفِی» به معنی عفو است در قبول دیت به

---

۱ - در جاهلیت اگر شخصی که شریف بود، شخصی را که غیر شریف بود می‌کشت، کشته نمی‌شد و اگر شریف کشته می‌شد. در عوض وی چند نفر(وضیع) غیر شریف کشته می‌شد. خدای تعالی آیت نازل کرد که حکم الهی به اعتبار مماثلت است در اجناس کشته شدگان. یعنی آزاد در برابر آزاد و غلام در برابر غلام و زن در برابر زن.

در مورد اینکه آیا آزاد را به قصاص بنده باید کشت یا نه، علما اختلاف دارند. حنفیه گوید: اگر آزاد غلام غیر را بکشد باید کشته شود ولی عده‌ای از علما می‌گویند که کشته نمی‌شود.

به مذهب حنفی مدار قصاص بر عصمت خون است. یعنی خون همیشه محفوظ است و مباح نیست و حتی مسلمان به قتل ذمی کشته می‌شود.

در تفسیر حسینی در شرح آیه(۱۷۸) البقره گفته شده که نزد امام اعظم حکم آیت مذکور به آیت «النَّفسُ بِالنَّفسِ» (المائده:۴۵) «نفس در برابر نفس» منسوخ شده است.

۲ - ترجمهٔ آیه مذکور در باب ـ۲۳ آمده است.

قتل عمد. «فاتِّباعٌ بِالمَعْرُوفِ وَ اَدَاءٌ اِلَيْهِ بِاِحْسَانٍ» یعنی ولی مقتول باید(در امر دِیَت) به وجهی پسندیده عمل کند(شدت عمل بخرج ندهد) و قاتل باید به نیکویی دِیَت، یا خونبها را بدهد. (در آن فروگذاشت نکند) «ذَلِکَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّکُم وَ رَحْمَةٌ» (یعنی این عفو کردن قصاص و دادن دِیَت) از جانب پروردگار شما تخفیف و رحمت تمام است) از آن چیزی است که بر کسانی که پیش از شما بودند فرض کرده شده بوده است.

«فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِکَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ» (هر که بعد از عفو از اندازه درگذرد، او را عذابی دردناک است) یعنی پس از آن که(ولی مقتول) دیت را پذیرفت اگر(قاتل را) بکشد.

٤٤٩٩ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ» . [راجع : ٢٧٠٣ . اخرجه مسلم : ١٦٧٥ مطولاً] .

٤٤٩٩ـ ازمحمدبن عبدالله انصاری، ازحُمَید، از انس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:[1] حکم مکتوب خدا همین قصاص است»[2]

٤٥٠٠ – حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ بَكْرٍ السَّهْمِيَّ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ الرُّبَيِّعَ عَمَّتَهُ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ ، فَطَلَبُوا إِلَيْهَا الْعَفْوَ فَأَبَوْا ، فَعَرَضُوا الأَرْشَ فَأَبَوْا ، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَوْا إِلا الْقِصَاصَ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُكْسَرُ ثَنِيَّةُ الرُّبَيِّعِ ؟ لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «يَا أَنَسُ ، كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ» . فَرَضِيَ الْقَوْمُ فَعَفَوْا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ» . [راجع : ٢٧٠٣ . اخرجه مسلم : ١٦٧٥ ، باختلاف] .

٤٥٠٠ـ از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفته: رُبَیّع عمهٔ انس دو دندان جلوی دختری را شکست و وابستگان ربیع خواستار عفو شدند ولی وابستگان آن دختر نپذیرفتند، سپس جبران آن را پیشنهاد کردند، ولی قبول نکردند. آنها نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و بجز قصاص چیزی را نپذیرفتند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به قصاص امر

---

۱ – این حدیث، شانزدهمین حدیث از ثلاثیات است. حدیث ثلاثی آنست که بین راوی و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم سه راوی باشد.

۲ – مراد آنست که در قتل عمد حکم خدا قصاص است، ولی قبول خونبها به اختیار ولی مقتول است که اگر بخواهد دیت می‌گیرد وعفو می‌کند و اگر نخواهد قصاص می‌کند. قصاص به معنی کیفر گناه و عمل متقابلهٔ به مثل می‌باشد.

کرد. انس‌بن النضر(عموی انس‌بن مالک) گفت: یا رسـول‌الله آیا دندان رُبَیع شکسـته می‌شود؟ نی، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده که دندان ربیع شکسته نمی‌شود.
رسـول‌الله (صلـی‌الله علیه وسـلم) گفت: «ای انس، حکم مکتوب کتاب خدا، قصاص است» سپس(وابسـتگان آن دختر) راضی شدند وعفو کردند.
رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: در میان بندگان خدا کسی هسـت که اگر(در موردی) به خدا سـوگند یاد کند، خدا سوگندش را بجا می‌کند»

٢٤ - باب : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ

كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [١٨٣].

باب ـ۲۴

«یـا اَیُّهَا الَّذیـنَ اٰمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُـمُ الصِّیَامُ کما کُتِـبَ علـی الَّذِیْنَ مِـنْ قَبْلِکُم لَعَلَّکُـم تَتَّقُون» (البقره:۱۸۳) «ای کسـانی که ایمـان آورده‌اید روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شـما بودند مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید»

٤٥٠١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ عَاشُورَاءُ يَصُومُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ ، قَالَ : «مَنْ شَاءَ صَامَهُ ، وَمَنْ شَاءَ لَمْ يَصُمْهُ» [راجع : ١٨٩٢ . أخرجه مسلم : ١١٢٦].

٤٥٠١ـ از عبیـدالله از نافـع روایت اسـت که ابن‌عمـر رضی‌الله عنهما گفـت: اهل جاهلیت روز عاشـورا(دهم محرّم) را روزه می‌گرفتند، آنـگاه که(حکـم) مـاه رمضان نازل شـد، آن حضرت فرمود: «کسی که بخواهد(عاشورا را) روزه بگیرد وکسی که نخواهد نگیرد.»

٤٥٠٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَ عَاشُورَاءُ يُصَامُ قَبْلَ رَمَضَانَ ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ قَالَ :

٤٥٠٢ـ از زُهـری، از عُروه روایت اسـت، که عایشــه رضی‌الله عنها گفت: قبـل از(فرضیت روزهٔ) رمضان، عاشـورا روزه گرفته می‌شـد و

«مَنْ شَاءَ صَامَ وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ» [راجع: ۱۵۹۲. اخرجه مسلم: ۱۱۲۵].

چون(فرضت) رمضان نازل شد، آن حضرت فرمود: «کسی که بخواهد آن روز را روزه بگیرد و کسی که بخواهد آن را بخورد».

۴۵۰۳ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال: دَخَلَ عَلَيْهِ الأَشْعَثُ وَهُوَ يَطْعَمُ، فَقَالَ: الْيَوْمُ عَاشُورَاءُ؟ فَقَالَ: كَانَ يُصَامُ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ رَمَضَانُ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ تُرِكَ، فَادْنُ فَكُلْ [اخرجه مسلم: ۱۱۲۷].

۴۵۰۳ـ از ابراهیم، از عَلْقمه روایت است که عبدالله(بن مسعود) گفت: اَشْعَث نزد وی آمد در حالی که او غذا می‌خورد. اشعَت گفت: امروز عاشورا است. عبدالله گفت: قبل از آنکه(روزهٔ) رمضان نازل شود عاشورا روزه گرفته می‌شد و چون(فرضیت) رمضان نازل شد، ترک کرده شد. نزدیک بیا و بامن غذا بخور.

۴۵۰۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصُومُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ كَانَ رَمَضَانُ الْفَرِيضَةَ، وَتُرِكَ عَاشُورَاءُ، فَكَانَ مَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ لَمْ يَصُمْهُ [راجع: ۱۵۹۲. اخرجه مسلم: ۱۱۲۵].

۴۵۰۴ـ از هِشام، از پدرش(عروه) روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: قریش در دوران جاهلیت روز عاشورا را روزه می‌گرفتند، و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آن روز را روزه می‌گرفت، وچون به مدینه آمد، آن روز را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن امر کرد، آنگاه که روزهٔ رمضان نازل شد و روزهٔ رمضان از جملهٔ فرایض بود، روزهٔ عاشورا ترک کرده شد، سپس کسی که می‌خواست آن را روزه می‌گرفت و کسی که نمی‌خواست نمی‌گرفت.

۲۵ - باب: قَوْلِه:

﴿أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [۱۸۴].

وَقَالَ عَطَاءٌ: يُفْطِرُ مِنَ الْمَرَضِ كُلِّهِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَقَالَ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ فِي الْمُرْضِعِ أَوِ الْحَامِلِ: إِذَا خَافَتَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا أَوْ وَلَدِهِمَا تُفْطِرَانِ ثُمَّ تَقْضِيَانِ، وَأَمَّا

باب ـ۲۵

«اَیّامـا مَعْدُودات فَمَن کانَ مِنْکُم مَرِیضاً اَوْ عَلی سَفَر فَعِدَّةٌ من اَیّامٍ اُخَر وَ عَلَی الَّذِیْنَ یُطِیْقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعَامُ مِسْکِیْن فَمَن تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَ اِن تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُم اِن کُنْتُم تَعْلَمُوْن» (۱۸۴)

«روزه داشتن چند روز شمرده شده، پس هر که از شما بیمار یا مسافر باشد لازم است که شمار

الشَّيْخُ الْكَبِيرُ إِذَا لَمْ يُطِقِ الصِّيَامَ ، فَقَدْ أَطْعَمَ أَنَسٌ بَعْدَ مَا كَبِرَ عَامًا أَوْ عَامَيْنِ ، كُلَّ يَوْمٍ مِسْكِينًا ، خُبْزًا وَلَحْمًا ، وَأَفْطَرَ .

قِرَاءَةُ الْعَامَّةِ ﴿ يُطِيقُونَهُ ﴾ وَهُوَ أَكْثَرُ .

آن را(در روزهـای) دیگـر روزه بگیرید و بر کسانی که می‌توانند روزه بگیرند(و نمی‌گیرند) فدیه‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است[1] و هرکـس به میل خود فدیهٔ بیشـتر بدهد پس برای او بهتر اسـت و اگـر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است.»

و عطـاء گفته اسـت: از هر مرضی که داشـته باشـد، می‌تواند روزه را بخورد. حسن(بصری) و ابراهیم(نخعـی) در مـورد زنـی که کودک شیرخواره دارد و زنی که آبستن است، گفته‌اند: اگر از هلاک خود یا کودک خود بترسد، روزه را بخـورد وسـپس(بدون کفـاره) قضایی بجا آورد، و اما پیر کهنسـال اگر توان روزه گرفتن ندارد(می‌توانـد روزه را بخورد و فدیه بدهد) آنـگاه که انس(بن مالک) به پیری و کهنسـالی رسـید، یک یا دو سـال آخر عمـرش را روزه خورد و در هر روز آن مسکینی را نان و گوشت می‌خورانید. قرائت عامه«یُطِیْقُوْنَه» است و این قرائت اکثریت است.[2]

۴۵۰۵ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ابْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَطَاءٍ : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ : ﴿ وَعَلَى الَّذِينَ يُطَوَّقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ﴾ . قَالَ : ابْنُ عَبَّاسٍ : لَيْسَتْ بِمَنْسُوخَةٍ ، هُوَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ ، وَالْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ ، لا يَسْتَطِيعَانِ أَنْ يَصُومَا ، فَيُطْعِمَانِ مَكَانَ كُلِّ يَوْمٍ مِسْكِينًا .

۴۵۰۵- از عمروبن دینار از عطاء روایت اسـت که ابن‌عباس(آیهٔ مذکـور را) چنین خواند: «وَ عَلَى الَّذِيـنَ يُطَوَّقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْـكِيْنٍ» «و کسـانی که(در روزه گرفتن) سختی و تکلیف می‌کشند، فدیهٔ طعام دادن به بینوایی است» ابن‌عباس گفته است: این آیت منسوخ نیست،[3]

۱ - این حکم«وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيْقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ» «و برکسانی که می‌توانند روزه بگیرند(و نمی‌گیرند) فدیه‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است» منسوخ شده است.

۲ - در بعضی تفاسیر آورده‌اند که مراد از«یُطِیْقُوْنَه» «می‌توانند روزه بگیرند» «لا يُطِيْقُوْنَه» است، لفظ(لا) در آن مضمر است. یعنی کسانی که نمی‌توانند روزه بگیرند چون کهنسالان.

۳ - قول ابن عباس که این حکم را منسوخ نمی‌داند، مخالف جمهور است و مخالف حدیث سَلَمه‌بن اَکوَع که بعداً می‌آید.

٢٦ - باب : ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ [١٨٥].

٤٥٠٦ - حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَرَأ : ﴿فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ﴾ . قَالَ : هِيَ مَنْسُوخَةٌ [راجع : ١٩٤٩].

٤٥٠٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ يَزِيدَ ، مَوْلَى سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ، عَنْ سَلَمَةَ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ كَانَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفْطِرَ وَيَفْتَدِيَ ، حَتَّى نَزَلَتِ الآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا فَنَسَخَتْهَا [أخرجه مسلم: ١١٤٥].

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : مَاتَ بُكَيْرٌ قَبْلَ يَزِيدَ .

٢٧ - باب : ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ

الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [١٨٧].

بلکه در مورد مرد کهنسال و زن کهنسال است که تـوان روزه گرفتن ندارند و باید عوض هر روز مسکینی را طعام دهند.

باب ـ۲۸

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (۱۸۵)

«پس هرکس از شـما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد»

۴۵۰۶ـ از عبیدالله روایت اسـت که نافع گفت: همانا این عمر رضی‌الله عنهما خواند«فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسَـاكِيْن» «فدیهٔ آن خـوراک دادن به بینوایان است» و گفت: این آیت منسوخ است.

۴۵۰۷ـ از بُکَیْربن عبدالله، از یزید مولی سَلَمَهٔبن اَکْوَع روایت اسـت که سَـلَمَه گفت: آنگاه که آیهٔ«و عَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْـكِيْنٍ» «و برکسـانی کـه می‌تواننـد روزه بگیرنـد(و نمی‌گیرند) فدیه‌ای اسـت که خوراک دادن به بینوایی اسـت» فرود آمد، کسی که می خواست روزه می‌خـورد و فدیه می‌داد، تا آنکه آیتی که پـس از آیت مذکور اسـت فـرود آمد و آیت مذکور را منسـوخ کرد. ابوعبدالله(امام بخاری) گفته است: بُکَیْر(بن عبدالله، راوی این حدیث) قبل از یَزید(مولی سلمه بن اَکْوَع) مُرده است.

باب ـ۲۷

«اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ اِلَى نِسَـائِكُمْ هُنَّ لِبَـاسٌ لَكُم وَ اَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَاعَنْكُمْ فَالآنَ

بَاشِرُوْهُنَّ وَابْتَغُوْا ما كَتَبَ اللهُ لَكُم» (۱۸۷)
«در شبهای روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است، آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید. خدا دانست که شما در حق خویشتن خیانت می‌کردید پس به مهربانی بر شما بازگشت و از شما درگذشت. پس اکنون(در شبهای ماه رمضان می‌توانید) باآنان همخوابگی کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید.»

٤٥٠٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ .

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحُ ابْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ لَمَّا نَزَلَ صَوْمُ رَمَضَانَ ، كَانُوا لا يَقْرَبُونَ النِّسَاءَ رَمَضَانَ كُلَّهُ ، وَكَانَ رِجَالٌ يَخُونُونَ أَنْفُسَهُمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ ﴾ [راجع: ۱۹۱۵].

٤٥٠٨ـ از اسرائیل، از ابواسحاق، از بَراء روایت است از یوسف از ابواسحاق روایت است که گفت: از بَراء رضی‌الله عنه شنیدم که گفت: آنگاه که آیه روزهٔ رمضان نازل شد، مردان در تمام ماه رمضان(به قصد جماع) با زنان خود(چه در شب و چه در روز) نزدیکی نمی‌کردند، ولی بعضی از مردان به خویشتن خیانت می‌کردند. پس خداوند این آیت را فرستاد:«و خدا دانست که شما در حق خویشتن خیانت می‌کردید، پس به مهربانی بر شما بازگشت و از شما درگذشت.»

٢٨ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ

الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ ﴾ . إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ يَتَّقُونَ ﴾ [۱۸۷] .

﴿ الْعَاكِفُ ﴾ [الحج: ۲۵]: الْمُقِيمُ .

باب ـ۲۸

«وَكُلُوْا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الخَيْطُ الابْيَضُ مِن الخَيْطِ الاسْوَدِ مِنَ الفجْرِ ثُمَّ اَتِمُّوالصِيَامَ الى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِروهُنَّ وَ اَنْتُمْ عَاكِفُوْنَ فى المَسَاجِدِ» الى قوله«يَتَّقُوْنَ»
«و بخورید و بیاشامید تا رشتهٔ سپید(بامداد) از رشته سیاه(شب) برشما نمودار شود. سپس روزه را تا(فرا رسیدن) شب به اتمام رسانید،

و در حالی که در مساجد معتکف هستید (با زنان) درنیامیزید[1] این است حدود احکام الهی پس(زنهار به قصد گناه) بدان نزدیک نشوید. این گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند، باشد که پروا پیشه کنند» (۱۸۷)
کلمهٔ«العاکف» (الحج:۲۵) به معنای مقیم است.

٤٥٠٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَدِيٍّ قَالَ : أَخَذَ عَدِيٌّ عِقَالاً أَبْيَضَ وَعِقَالاً أَسْوَدَ ، حَتَّى كَانَ بَعْضُ اللَّيْلِ نَظَرَ ، فَلَمْ يَسْتَبِينَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جَعَلْتُ تَحْتَ وِسَادِي ، قَالَ : « إِنَّ وِسَادَكَ إِذًا لَعَرِيضٌ : أَنْ كَانَ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ وَالأَسْوَدُ تَحْتَ وِسَادَتِكَ » [راجع : ١٩١٦. أخرجه مسلم : ١٠٩٠ ، باختلاف].

۴۵۰۹ـ از حُصَین، از شَعْبی روایت است که عَدِی(رضی‌الله عنه) گفت: عَدِی، ریسمان سفید وریسمان سیاه را گرفت تا آنکه پاره‌ای از شب گذشت. (به ریسمانها) نگریست(رنگ آنها را) تشخیص نتوانست(تا خورد ونوش را قطع کند)، چون صبح فرا رسید گفت: یا رسول‌الله من آن(دو ریسمان را) زیر بالش خود نهادم. آن حضرت فرمود: «همانا بالش تو پهن و گسترده است که رشتهٔ سفید وسیاه(افق) زیر بالش تو است»

٤٥١٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مُطَرِّفٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ : مَا الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ ، أَهُمَا الْخَيْطَانِ ؟ قَالَ : « إِنَّكَ لَعَرِيضُ الْقَفَا إِنْ أَبْصَرْتَ الْخَيْطَيْنِ » . ثُمَّ قَالَ : « لاَ بَلْ ، هُوَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ » . [راجع: ١٩١٦. أخرجه مسلم: ١٠٩٠، باختلاف]

۴۵۱۰ـ از مُطَرِّف، از شعْبی روایت است که عَدِی‌بن حاتم رضی‌الله عنه گفت: گفتم: یا رسول‌الله، معنای خَیْط(رشته) سفید از رشتهٔ سیاه چیست، آیا همین دو رشته است؟
آن حضرت فرمود: «از نابخردی است که بدین دو رشته بنگری» سپس فرمود: «آن سیاهی شب و سفیدی روز است»

٤٥١١ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ ، مُحَمَّدُ ابْنُ مُطَرِّفٍ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : وَأُنْزِلَتْ ﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ ﴾ وَلَمْ يُنْزَلْ ﴿ مِنَ الْفَجْرِ ﴾ وَكَانَ رِجَالٌ إِذَا أَرَادُوا الصَّوْمَ رَبَطَ أَحَدُهُمْ فِي رِجْلَيْهِ الْخَيْطَ الأَبْيَضَ وَالْخَيْطَ الأَسْوَدَ ، وَلاَ يَزَالُ يَأْكُلُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُ

۴۵۱۱ـ از ابوغَسّان، از محمدابن مُطَرِّف از ابوحازم روایت است که سَهْل بن سعد گفت: آنگاه که آیهٔ«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُم الخَيْطُ الأبْيَضِ مِنَ الخَيْطِ الاسْوَدِ» «بخورید و

[1] – مراد از«تباشِرُوهُن» «با زنان درنیامیزید» جماع است. و لمسی که موجب انزال شود همان حکم را دارد. و اعتکاف به معنای درنگ کردن در مسجد به نیت عبادت است، مسائل اعتکاف در کتاب اعتکاف، جلد دوم(کتاب ۳۳) به تفصیل آمده است.

رُؤْيَتُهُمَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدَهُ : ﴿ مِنَ الْفَجْرِ ﴾ فَعَلِمُوا أَنَّمَا يَعْنِي اللَّيْلَ مِنَ النَّهَارِ [راجع : ۱۹۱۷ . اخرجه مسلم : ۱۰۹۱] .

بنوشید تا رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه برای شما تمیز شود» نازل شد. لفظ«مِن الفَجْرِ» نازل نشده بود. کسانی بودند که چون می‌خواستند روزه بگیرند، هر یکی رشتهٔ سفید و سیاه را در پاهای خود می‌بست و تا زمانی پیوسته می‌خورد که رنگ این دو رشته را تمیز دهد.
پس از آن خداوند لفظ«مِنَ الفَجْر» یعنی«تا صبح» را نازل کرد. آنگاه دانستند که معنی آن شب و روز است.

باب ـ ۲۹

۲۹ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ

مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ [۱۸۹] .

فرمودهٔ خداوند: «وَ لَيسَ البِرُّ بِأنْ تَأتُوا البُيُوتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا وَلكِنَّ البِرَّ مَن اتَّقَى وَ اتُوا البُيُوْتَ مِن أبْوابِها واتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحوْن» (۱۸۹)
«و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آنست که کس تقوا پیشه کند. و به خانه‌ها از در(ورودی) آنها درآیید، و از خدا بترسید باشد که رستگار شوید»

۴۵۱۲ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : كَانُوا إِذَا أَحْرَمُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَتَوُا الْبَيْتَ مِنْ ظَهْرِهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ﴾ . [راجع : ۱۸۰۳ . اخرجه مسلم : ۳۰۲۶]

۴۵۱۲ـ از اِسرائیل، از ابواسحاق روایت است که بَراء گفت: چون در روزگار جاهلیت اِحرام می‌بستند، از پشت خانه‌ها وارد آن می‌شدند، خداوند آیت فرستاد که: «و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آنست که کس تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در(ورودی) آنها درآیید»

۳۰ - باب : قَوْلِه :

﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوَانَ إِلا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [۱۹۳]

٤٥١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما : أَتَاهُ رَجُلَانِ فِي فِتْنَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ فَقَالا : إِنَّ النَّاسَ صَنَعُوا وَأَنْتَ ابْنُ عُمَرَ ، وَصَاحِبُ النَّبِيِّ ﷺ ، فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَخْرُجَ ؟ فَقَالَ : يَمْنَعُنِي أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ دَمَ أَخِي ، فَقَالا : أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ : ﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ . فَقَالَ : قَاتَلْنَا حَتَّى لَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ ، وَكَانَ الدِّينُ لِلَّهِ ، وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُقَاتِلُوا حَتَّى تَكُونَ فِتْنَةٌ ، وَيَكُونَ الدِّينُ لِغَيْرِ اللَّهِ .
[راجع: ۳۱۳۰].

٤٥١٤ - وَزَادَ عُثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي فُلانٌ ، وَحَيْوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو الْمَعَافِرِيِّ ، أَنَّ بُكَيْرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ حَدَّثَهُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ رَجُلاً أَتَى ابْنَ عُمَرَ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ تَحُجَّ عَامًا ، وَتَعْتَمِرَ عَامًا ، وَتَتْرُكَ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَقَدْ عَلِمْتَ مَا رَغَّبَ اللَّهُ فِيهِ ؟ قَالَ : يَا ابْنَ أَخِي ، بُنِيَ الإِسْلامُ عَلَى خَمْسٍ : إِيمَانٍ بِاللَّهِ

باب ـ ۳۰

فرمودهٔ خداوند: «و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاتَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّيْنُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَاعُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِيْنَ» (۱۹۳)

«و با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود، پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست»

۴۵۱۳ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله عنهما گفت: به هنگام فتنهٔ ابن زبیر[1] دو نفر نزد وی آمدند و گفتند: مردم در چه حالتی‌اند و تو پسر عمر و صحابه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) هستی پس تو را چه بازمیدارد از اینکه(برای دفع این فتنه) خروج نمایی؟ وی گفت: آنچه مرا باز می‌دارد این است که خداوند(ریختن) خون برادر را حرام گردانیده است.

آن دو نفر گفتند: آیا خداوند نگفته است: «و با آنان بجنگید تا آنکه فتنه‌ای نباشد.» ابن‌عمر گفت: ما جنگیدیم تا آنکه فتنه‌ای نبود، و عبادت(فقط) برای خدا بود، و شما می‌خواهید که بجنگید تا آنکه فتنه‌ای باشد و عبادت برای غیر خدا باشد. [2]

۴۵۱۴ـ عثمان‌بن صالح افزوده است که ابن‌وَهْب گفت: فلان، وحَیْوَةُ بن شُرَیحْ مرا خبر داد، از بَکربن عَمْروالمَعَافِری که بُکَیْربن عبدالله او را

---

۱ - عبدالله ابن زبیر پیش از ده سال برضد خلفای اموی قیام کرد و حکومتی مستقل ایجاد کرد تا آنکه توسط حجاج‌بن یوسف ثقفی فرمانده سفاک و خونخوار عبدالملک خلیفهٔ اموی در مکه به محاصره درآمد و به شهادت رسید. این محاصره در آخر سال ۷۳ هجری بوده است.

۲ - یعنی برخلاف حکم خدا عمل شود(تیسیر القاری)

وَرَسُولِه ، وَالصَّلاةُ الْخَمْسُ ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ ، وَأَدَاءُ الزَّكَاةِ ، وَحَجُّ الْبَيْتِ . قال : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، أَلا تَسْمَعُ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِه : ﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ﴾ . ﴿ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ ﴾ قال : فَعَلْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ الإِسْلامُ قَلِيلاً . فَكَانَ الرَّجُلُ يُفْتَنُ فِي دِينِه : إِمَّا قَتَلُوهُ وَإِمَّا يُعَذِّبُونَهُ ، حَتَّى كَثُرَ الإِسْلامُ فَلَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ [راجع: ۳۱۳۰ ، ۸ . أخرجه مسلم : ۱۶ مختصراً].

گفته بود که نافع گفت: مردی نزد ابن‌عمر آمد. و گفت: ای ابوعبدالرحمن، تو را چه باعث می‌شود که یک سال حج می‌گزاری و سال دیگر عُمره می‌گزاری، و جهاد را در راه خدای عزوجل ترک می‌کنی، در حالی که می‌دانی که تا چه حد خداوند در مورد آن ترغیب کرده است؟

ابن‌عمر گفت: ای پسر برادر، اسلام بر پنج اصل بنا یافته است: ایمان به خدا و رسول وی، و نمازهای پنج وقت، و روزهٔ رمضان و ادای زکات و حج خانه(کعبه). آن مرد گفت: ای ابوعبدالرحمن، آیا نمی‌شنوی آنچه را خداوند در کتاب خود یاد کرده است: «و اگر دو طایفه از مؤمنان باهم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر(باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن(طایفه‌ای) که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد» (الحجرات:۹)

«با آنان بجنگید، تا دیگر فتنه‌ای نباشد» (البقره:۱۹۳) ابن‌عمر گفت: ما در زمان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) چنین می‌کردیم و در آن وقت مسلمانان اندک بودند، چنان بود که مرد در دین خود آزمایش می‌شد یا کشته می‌شد و یا شکنجه می‌گردید تا آنکه مسلمانان زیاد شد و فتنه‌ای نماند.

۴۵۱۵ – قال : فَمَا قَوْلُكَ فِي عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ ؟ قال : أَمَّا عُثْمَانُ فَكَأَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ ، وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكَرِهْتُمْ أَنْ تَعْفُوا عَنْهُ ، وَأَمَّا عَلِيٌّ فَابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَتَنُهُ ، وَأَشَارَ بِيَدِه ، فَقَالَ : هَذَا بَيْتُهُ حَيْثُ تَرَوْنَ [راجع: ۳۱۳۰].

۴۵۱۵ـ (به سلسلهٔ اسناد حدیث قبل) آن مرد به(ابن‌عمر) گفت: نظر تو در مورد علی و عثمان چیست؟ ابن‌عمر گفت: اما در مورد عثمان، چنان می‌نماید که خدا او را عفو کرد[1]

۱ – این مرد در زمرهٔ خوارج بود که بر علی و عثمان رضی‌الله عنهما عیبجویی می‌کرد، و ابن‌عمر به استناد این آیت که: «روزی که دو گروه(در اُحُد) با هم رویاروی شدند، کسانی از شما(به دشمن) پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه(از گناه)

ولیکن شما(خوارج) را خوش نمی‌آید که او را عفو کنید. و اما علی، پسر عموی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، و داماد وی است. و ابن‌عمر با دست اشاره کرد و گفت: این خانهٔ اوست که شما می‌بینید[۱]

٣١ - باب : [قَوْلِهِ]:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [١٩٥].

التَّهْلُكَةُ وَالْهَلاكُ وَاحِدٌ

٤٥١٦ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سُلَيْمَانَ قال : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ . قال : نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ .

باب ـ ۳۱

(فرمودهٔ خدای تعالی:) «وَأَنْفِقُوا فِی سَبِیْلِ الله ولاتُلْقُوْا بِأیدِیْکُم اِلی التَّهْلُکَةِ واَحْسِنُوا اِنَ الله یُحِبُّ المحسنِیْن» (۱۹۵)
«در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» کلمات، التَّهْلُکَة، وَالْهَلاک، دارای یک معنی می‌باشند.
۴۵۱۶ـ از سُلَیمان، از ابووائل روایت است که حُذَیْفَه گفت: «در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید» حُذَیفه گفت: این آیت در مورد نفقه نازل شده است.

٣٢ - باب : قَوْلِهِ :

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ﴾ [١٩٦].

باب ـ۳۲

فرمودهٔ خدای تعالی: « فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیْضاً اَوْ بِهِ اَذَیً مِنْ راسِهِ» (۱۹۶) «و هرکس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد»

حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید، و قطعاً خدا از ایشان درگذشت؛ زیرا خدا آمرزگار مهربان است» (آل عمران:۱۵۵)، به عیبجویی وی که گفته می‌شد عثمان رضی‌الله عنه از جنگ احد فرار کرده است، پاسخ داد.

۱ - یعنی خانهٔ علی رضی‌الله عنه در میان خانه‌های پیامبر صلی‌الله علیه و سلم است. یعنی وی به آن حضرت بسیار نزدیک بوده است.

٤٥١٧ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَصْبَهَانِيِّ قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَعْقِلٍ قال : قَعَدْتُ إِلَى كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ - يَعْنِي مَسْجِدَ الْكُوفَةِ - فَسَأَلْتُهُ عَنْ : «فِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ» . فَقَالَ : حُمِلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَالْقَمْلُ يَتَنَاثَرُ عَلَى وَجْهِي ، فَقَالَ : «مَا كُنْتُ أُرَى أَنَّ الْجَهْدَ قَدْ بَلَغَ بِكَ هَذَا ، أَمَا تَجِدُ شَاةً» . قُلْتُ : لا ، قال : «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مِسْكِينٍ نِصْفُ صَاعٍ مِنْ طَعَامٍ ، وَاحْلِقْ رَأْسَكَ» . فَنَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً ، وَهْيَ لَكُمْ عَامَّةً [راجع :١٨١٤ . أخرجه مسلم : ١٢٠١].

٤٥١٧ـ از عبدالله‌بن مَعْقِل روایت است که گفت: من در همین مسجد ـ یعنی مسجد کوفه ـ نزد کعْب بن عُجْرَه، نشسته و از وی دربارهٔ (آیهٔ) «فِدْیَهٌ مِنْ صِیَام» «به کفارهٔ آن باید روزه بدارد» (البقره:۱۹٦) سؤال کردم. گفت: مرا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بردند در حالی که شپش‌های سرم بر رویم می‌ریخت. آن حضرت فرمود: گمان نمی‌کردم که رنج تو تا بدین حد رسیده است، آیا استطاعت گوسفندی داری(تا آن را به کفارهٔ آن ذبح کنی) گفتم: نی. فرمود: «سه روز روزه بگیر یا شش مسکین را طعام بده و به هر کدام نیم صاع. و سر خود را بتراش».
بنابراین(حکم) آن خاص در مورد من(که تراشیدن سر در حال احرام است) نازل شده است و برای شما حکم آن عام است.

٣٣ - باب : ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾[١٩٦] .

باب ـ۳۳

«فَمَنْ تَمَتَّع بالعُمْرَةِ الی الحَجّ» (۱۹٦) «پس هر که بهره‌ور شد به ادای عمره سپس به ادای حج(یعنی تمتع کرد یا قران)[1]

٤٥١٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عِمْرَانَ أَبِي بَكْرٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قال : أُنْزِلَتْ آيَةُ الْمُتْعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَفَعَلْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَمْ يُنْزَلْ قُرْآنٌ يُحَرِّمُهُ ، وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ ، قَالَ : رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ [راجع : ١٥٧١ . أخرجه مسلم:١٢٢٦].

[قال مُحَمَّدٌ : يُقَالُ : إِنَّهُ عُمَرُ] .

٤٥١٨ـ از اَبورَجاء روایت است که عِمران بن حُصَین رضی‌الله عنه گفت: آیت«مُتْعَه» در کتاب خدا نازل شد و ما با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر وفق آن عمل کردیم، و در قرآن آیتی نازل نشد که آن را حرام گرداند و آن حضرت از آن منع نکرد تا آن که وفات یافت، ولی

---

۱ - مراد کسی است که عمره گرفته و می‌خواهد حج را در عمره درآورد؛ یعنی تَمَتُّع کند و از حج و عمره بهره‌مند گردد. مُتْعَطه، جمع میان حج و عمره است.

مردی به رای خود هر آنچه خواست گفت.»
(محمد گفته است: گفته می‌شود که آن شخص عمر بوده است)[1]

٣٤ - باب: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [١٩٨].

٤٥١٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتْ عُكَاظُ وَمَجَنَّةُ وَذُو الْمَجَازِ أَسْوَاقًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَتَأَثَّمُوا أَنْ يَتَّجِرُوا فِي الْمَوَاسِمِ، فَنَزَلَتْ: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ﴾. فِي مَوَاسِمِ الْحَجِّ [راجع: ١٧٧٠].

باب ـ ۳۴

«لَيْسَ عَلَيْكُم جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً من رَبِّكُم» (۱۹۸) «بر شما گناهی نیست که(در سفر حج) فضل پروردگارتان (= روزی خویش) بجویید»

۴۵۱۹ـ از ابن عُیَیْنه، از عَمْرو روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: عُکَاظ و مَجَنّه و ذُوالمجاز، بازارهای(تجاری) در ایام جاهلیت بودند. مسلمانان، گناه پنداشتند که در موسم حج در آن تجارت کنند. سپس این آیت نازل شد: «بر شما گناهی نیست که(در سفر حج) فضل پروردگارتان(روزی خویش) را بجویید»

٣٥ - باب: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [١٩٩]

باب ـ ۳۵

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاس» (۱۹۹) «پس از همان جا که(انبوه) مردم روانه می‌شوند شما

[1] - پوشیده نماند که قرآن ناطق به وجوب تَمَتُّع نیست و گفته‌اند اول کسی که آن را منع کرد عمر رضی‌الله عنه بود. وی بر این باور بود که حکم آن حضرت به حج تَمَتُّع برای دفع اعتقاد فاسد عهد جاهلیت بوده است و پس از وی عثمان و معاویه و ابن‌زبیر رضی‌الله عنهم از آن منع کردند. در موردی که عثمان رضی‌الله عنه از حج تمتع، و جمع میان آنها منع می‌کرد، علی رضی‌الله عنه که آن حالت را دید، به نیت حج و عمره احرام گرفت و گفت که من سنت پیامبر صلی‌الله علیه و سلم را به سخن کسی ترک نمی‌کنم، ولی عثمان رضی‌الله عنه بر این نظر بود که آنچه در زمان آن حضرت واقع شده بود، به همان سال اختصاص داشته است.
تفصیل بیشتر موضوع در جلد دوم صحیح البخاری در کتاب حج باب ۳۶ «تَمَتُّع» در حدیث ۱۰۷۱ و ۱۵۶۳ آمده است.

نیز روانه شوید»

۴۵۲۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِمٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ ، وَكَانُوا يُسَمَّوْنَ الْحُمْسَ ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَاتٍ ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ ، أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ ، ثُمَّ يَقِفَ بِهَا ، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [راجع : ۱۶۶۵. اخرجه مسلم : ۱۲۱۹].

۴۵۲۰- از هِشام از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: قریش و کسانی که در دین ایشان بودند در مُزْدَلِفه می‌ایستادند و خود را«الحُمس» می‌نامیدند[1] و سائر عربها به عرفات می‌ایستادند. وقتی که اسلام آمد خداوند به پیامبر خود (صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که به عرفات بیاید و سپس در آنجا بایستد وبعد از آنجا روانه شود و همین است که خدای تعالی فرموده است: «ثُمَّ اَفِيْضُوْا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاس» «پس از همان جا که(انبوه) مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید»

۴۵۲۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : أَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : يَطَوَّفُ الرَّجُلُ بِالْبَيْتِ مَا كَانَ حَلالاً حَتَّى يُهِلَّ بِالْحَجِّ ، فَإِذَا رَكِبَ إِلَى عَرَفَةَ فَمَنْ تَيَسَّرَ لَهُ هَدِيَّةٌ مِنَ الإِبِلِ أَوِ الْبَقَرِ أَوِ الْغَنَمِ ، مَا تَيَسَّرَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ ، أَيَّ ذَلِكَ شَاءَ ، غَيْرَ أَنَّهُ إِنْ لَمْ يَتَيَسَّرْ لَهُ فَعَلَيْهِ ثَلاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ ، وَذَلِكَ قَبْلَ يَوْمِ عَرَفَةَ ، فَإِنْ كَانَ آخِرُ يَوْمٍ مِنَ الأَيَّامِ الثَّلاثَةِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ لِيَنْطَلِقْ حَتَّى يَقِفَ بِعَرَفَاتٍ مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ يَكُونَ الظَّلامُ ، ثُمَّ لِيَدْفَعُوا مِنْ عَرَفَاتٍ إِذَا أَفَاضُوا مِنْهَا حَتَّى يَبْلُغُوا جَمْعًا الَّذِي يتبرر فيه ، ثُمَّ لِيَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ، وَأَكْثِرُوا التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ قَبْلَ أَنْ تُصْبِحُوا ، ثُمَّ أَفِيضُوا فَإِنَّ النَّاسَ كَانُوا يُفِيضُونَ ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ . حَتَّى تَرْمُوا الْجَمْرَةَ .

۴۵۲۱- از موسی‌بن عُقْبَه، از کُرَیب روایت است که ابن‌عباس گفت: مردی(از اهل مکه) تا زمانی که احرام نگرفته است، خانهٔ(کعبه) را طواف کند، تا آنکه احرام به حج می‌گیرد و چون سواره به سوی عرفات روانه شود، کسی را که هَدْی(حیوان قربانی) از شتر و گاو و گوسفند میسر شود، هر آنچه از اینها باشد، مگر کسی که او را میسر نشود که بر او سه روز روزه در ایام حج است و این(سه روز روزه) قبل از فرارسیدن روز عرفه است، پس اگر روز آخر آن سه روز، با روز عرفه تصادف کند، بر وی گناهی نیست، (که روزه داشته باشد) سپس راهی عرفات شود تا آنکه به عرفات بایستد؛ از نماز عصر تا آن که تاریکی پدید آید، پس از آن از عرفات بیرون آیند. وقتی از آنجا بیرون آمدند به مُزْدَلِفه می‌رسند؛ محلی که در آن از خداوند نیکی می‌طلبند، سپس خداوند را بسیار

---

[1] – الحُمُس، از مصدر حَمِسَ است، یعنی متعصب و سخت‌گیر در امر دین.

یاد می‌کنند و بسیار تکبیر و تهلیل می‌گویند، قبل از آن که صبح فرارسد، پس از آن که(نماز صبح را گزاردید به سوی مِنا) بیرون آیید و همانا مردم بیرون می‌آیند و خداوند تعالی فرموده است:

«پس از همانجا که(انبوه) مردم روانه می‌شود، شما نیز روانه شوید، و از خداوند آمرزش خواهید که خداوند آمرزندهٔ مهربان است.» تا آنکه رَمْی جمار کنید(سنگریزه بیندازید.)

٣٦ - باب : ﴿ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [٢٠١] .

باب ـ۳۶

«وَ مِنْهُم من يَقُول رَبَّنا آتِنا فی الدُّنْيا حَسَنَة و فی الآخرة حَسَنة وَقِنا عذاب النَّار» (۲۰۱)

وبرخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت(نیز) نیکی عطا کن»

٤٥٢٢ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ ﴿ اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً ، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴾ [انظر : ٦٣٨٩ . أخرجه مسلم : ٢٦٩٠ ، زيادة].

۴۵۲۲ـ از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «اللّهم رَبَّنا آتِنا فی الدُّنْیا حَسَنَة و فی‌الآخرة حَسَنَتاً وَقِنا عَذابَ النّار»

٣٧ - باب :

﴿ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ [٢٠٤]

وَقَالَ عَطَاءٌ : النَّسْلُ : الْحَيَوَانُ .

باب ـ۳۷

«وَ هُوَ اَلَدُّ الخِصَام» (۲۰٤) «و او سخت‌ترین نزاع کنندگان است» و عطاء گفته است: کلمهٔ: اَلنَّسل، به معنی حیوان است.[1]

۱ - مراد کلمه«النسل» در این آیت است که آن را حیوان معنی کرده است: «وَ اذا تَوَلّی سَعَی فی الارض لِيُفسِدَ فيها وَ يُهلِكَ الحَرْثَ و النَّسلَ والله لايُحِبُّ الفَسادَ.» (البقره:۲۰۵) «و چون برگردد(یا ریاستی یابد) کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کِشت و نسل(مواشی) را نابود سازد».

٤٥٢٣ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ تَرْفَعُهُ قَالَ : «أَبْغَضُ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ» .

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٤٥٧ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٨] .

٤٥٢٣ـ از ابن‌جُرَیج، از ابن‌ابی مُلَیکة روایت است که عایشه این حدیث را بگونهٔ مرفوع روایت می‌کرد(آن حضرت) فرمود: «خوارترین کسان نزد خداوند کسی است که سخت‌ترین نزاع کننده است.» و عبدالله(ابن ولید مدنی) از سُفیان، از ابن‌جُرَیج، از ابن‌ابی مُلَیکه از عایشه رضی‌الله عنها روایت کرده که(حدیث مذکور را) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)فرموده است.

٣٨ - باب :

﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ ﴾ إِلَى ﴿ قَرِيبٌ ﴾ [٢١٤] .

باب ـ۳۸

«اَم حَسِبتُم اَن تَدخُلو الجَنّةَ وَ لَمّا یَأتِکُم مَثَلُ الَّذینَ خَلَوا مِن قَبلِکُم مَسَّتهُمُ البَاساءُ وَالضَّرّاءُ وَ زُلزِلُوا حَتّی یَقُولَ الرَّسولُ وَالَّذینَ ءامَنُوا مَعَهُ مَتَی نصرُ الله اَلا اِنَّ نَصرَ الله قَریب» (٢١٤)

«آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر(سر) پیشینیان شما آمد، بر(سر) شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به(هول و) تکان درآمدند، تا جایی که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد بود، هُشدار، که یاری خدا نزدیک است.»

٤٥٢٤ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ﴿ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا ﴾ . خَفِيفَةً ، ذَهَبَ بِهَا هُنَاكَ ، وَتَلَا : ﴿حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴾ . فَلَقِيتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ .

٤٥٢٤ـ از ابن‌جُرَیج، از ابن‌ابی مُلَیکه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آیهٔ: «حَتّی اذا استَیأسَ الرُّسُلَ وَظَنُّوا أَنَّهُم قَد کُذِبُوا» (یوسف:١١٠) را به تخفیف «ذال» قدکُذِبُوا خواند.

«(مهلت دادیم) تا آنگاه که پیغامبران نومید شدند(از گرویدن قوم خویش) و قوم ایشان گمان کردند که به ایشان به وعدهٔ دروغ داده

شده است.[۱]

ابن‌عباس این آیت را(به مفهوم آیتی که در سورهٔ بقره است) بُرد و خواند: «حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِيْنَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُاللهِ الا انَّ نَصْرَاللهِ قَرِيْبٌ» (البقره:۲۱٤)[۲] ابن ابی مُلَیکه گفت: عُرْوَه بن زُبَیر را ملاقات کردم و از این(گفتهٔ ابن عباس) یاد کردم.

٤٥٢٥ - فَقَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ : مَعَاذَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا وَعَدَ اللَّهُ رَسُولَهُ مِنْ شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا عَلِمَ أَنَّهُ كَائِنٌ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ ، وَلَكِنْ لَمْ يَزَلِ الْبَلَاءُ بِالرُّسُلِ ، حَتَّى خَافُوا أَنْ يَكُونَ مَنْ مَعَهُمْ يُكَذِّبُونَهُمْ ، فَكَانَتْ تَقْرَؤُهَا : ﴿ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا﴾ مُثَقَّلَةً [راجع : ۳۳۸۹].

٤٥٢٥- (به ادامهٔ موضوع) عُروه گفت: عایشه گفته است: پناه به خدا، (از این فهم).[۳] به خدا سوگند که خداوند به رسول خود هرگز چیزی را وعده نکرده است مگر آنکه(رسول او) به یقین دانسته که پیش از آن که وی بمیرد، آن وعده عملی شدنی است. ولیکن پیامبران پیوسته در ابتلاء و آزمایش بودند تا آنکه ترسیدند که کسانی که با ایشان‌اند، ایشان را تکذیب نمایند. و عایشه این آیه را می‌خواند: وَظَنُّوا اَنَّهُم قَدْكُذِّبُوا» به تشدید«ذال» یعنی آنگاه که پیغامبران از ایمان قوم نومید شدند «ایشان گمان کردند که به تحقیق تکذیب شدند» (یعنی قوم، ایشان را تکذیب می‌کنند)[۴]

---

۱ - معنی آنست که پیش از این هم مهلتی در نصرت پیغمبران واقع شده است تا آنکه وقتی پیغمبران از فتح و نصرت نومید شدند و گمان کردند که به تحقیق ایشان دروغ گفته شده‌اند، یعنی خدا به ایشان(العیاذ بالله) دروغ گفته که بر کافران نصرت می‌یابند.

۲ - ابن‌عباس مفهوم هر دو آیت را یکی دانسته وگفته است که استفهام در«مَتَى نَصْرُالله» یعنی«یاری خدا کی خواهد بود» برای استبعاد و استبطاء یعنی دور پنداشتن و درنگ دانستن نصرت است. مفهوم هر دو آیت با درآمدن نصرت بعد از نومیدی و استبعاد مناسبت دارد.

۳ - یعنی عایشه گفته است که خدا پناه دهد از این فهم که پیغمبران این گمان کنند که خدا به ایشان به دروغ وعدهٔ نصرت داده است.

۴ - «کُذِبُوا» به صیغه مجهول مخفف از قرائتهای متواتر است و منسوب به کوفیان. ابن‌عباس به آن رفته که ظن رُسُل بر خدا دروغ تجویز کرده است و برای آن گفته‌اند که ضمایر ثلاثه که در«ظَنُّوا أَنَّهُمْ قدكُذِبُوا» است راجع به قوم است و دو ضمیر دیگر راجع به رُسُل یعنی قوم گمان کردند که رُسُل دروغ گفته شده‌اند. (اقتباس از

٣٩ - باب :

﴿ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ

فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لأَنفُسِكُمْ ﴾ الآيَةَ [٢٢٣].

٤٥٢٦ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ لَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ ، فَأَخَذْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا ، فَقَرَأَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَانٍ قَالَ : تَدْرِي فِيمَ أُنْزِلَتْ ؟ قُلْتُ : لا ، قَالَ : أُنْزِلَتْ فِي كَذَا وَكَذَا ، ثُمَّ مَضَى [انظر : ٤٥٢٧].

٤٥٢٧ - وَعَنْ عَبْدِالصَّمَدِ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنِي أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﴿ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ﴾ . قَالَ : يَأْتِيهَا فِي

رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ [راجع : ٤٥٢٦].

باب ـ۳۹

«نسـاؤکُم حَرْثٌ لکُم فَأتُوا حَرْثَکُم انّی شِئْتُم وَقَدِّموا لِأنْفُسِکُم» آیهٔ(۲۲۳)

«زنان شـما کشتزار شما هستند، پس به کشتزار خود بیایید به هـر روش که بخواهید و(اعمال صالحه را) پیش فرستید.»

۴۵۲۶ـ از ابن عَوْن روایت است که نافع گفت: آنگاه که ابن‌عمر رضی‌الله عنهما قرآن می‌خواند، سخن نمی‌گفت تا آنکه از خواندن قرآن فارغ می‌شد. روزی قرآن را گرفتم و او سورهٔ«البقره» را(از حفـظ) خواند تا آنکه به جایی رسـید و گفت: می‌دانی که این آیت دربارهٔ چه نازل شده اسـت؟ گفتم: نمی‌دانم گفـت: در مورد چنین و چنان نازل شـده است و سـپس گذشت(به خواندن ادامه داد)

۴۵۲۷ـ از ایّـوب از نافـع روایـت اسـت که ابن‌عمر(در معنی) «به کشتزار خود بیایید به هر روش که بخواهید» گفت: بیایید در...[1] محمدبن

تیسیر القاری. ج۴، ص۲۵۲)

در تفسیر کشف الاسرار(میبدی) گفته شده که: «قدکُذِبُوا» به تخفیف است. به این قرائت«ظن» به معنی شک است و به قرائت اول به معنی«یقین» می‌گوید: چنان پنداشتند دشمنان پیغمبران که دروغ شنیده‌اند و باایشان دروغ گفته‌اند که به ایشان عذاب خواهد آمد.

۱ - در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی صحیح البخاری آمده است: بخاری(جای کلمه یا لفظی را) خالی گذاشته زیرا یقین نداشته که مراد ابن‌عمر چه بوده است. در تیسیر القاری گفته شده که شیعه دخول در دُبُر زوجه را حرام نمی‌داند ولفظ«انّی» را«أیْن» یعنی کجا معنی می‌کند که منطوق حکم آن اباحت در دُبُر است. اهل سنّت که آن را حرام می‌دانند دلیل می‌آورند که لفظ«انّی» بین«أیْن» یعنی«کجا» و بین«کَیف» یعنی«چگونه» مشترک است، یعنی هم کجا، معنی می‌دهد و هم چگونه. پس ارادهٔ خاص از لفظ مشترک بدون قرینهٔ مخصصه به اتفاق باطل است. نظر به اینکه زن به زراعت تشبیه شده و نطفهٔ مرد به دانه، پس قرینهٔ صریح است و مراد از آن، آمدن از جانب پیش است که در انداختن این نطفه امید فرزند است. حدیثی که جابر روایت کرده نیز همین معنی«کیف»

یحیی بن سعید از پدر خود، از عُبَیْدُالله، از نافع از ابن‌عمر این حدیث را روایت کرده است.

٤٥٢٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعْتُ جَابِراً ﷺ قَالَ : كَانَتِ الْيَهُودُ تَقُولُ : إِذَا جَامَعَهَا مِنْ وَرَائِهَا جَاءَ الْوَلَدُ أَحْوَلَ ، فَنَزَلَتْ : ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾ [أخرجه مسلم :١٤٣٥].

٤٥٢٨ـ از سُفْیان، از ابن مُنْکَدِر روایت است که جابر رضی‌الله عنه گفت: یهود می‌گفتند: اگر از جانب عقب با زن مجامعت شود، فرزند کج چشم تولد می‌شود. پس(در تکذیب یهود) این آیت نازل شد: «زنان شما کشتزار شما هستند پس به کشتزار خود بیایید به هر روش که بخواهید»

٤٠ - باب :

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ﴾ [٢٣٢] .

باب ـ۴۰

«وَ اذا طَلَّقْتُمُ النساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فلا تَعْضُلوهُنَّ اَنْ یَنْکِحْنَ اَزْواجَهُنَّ» (۲۳۲)[۱]

یعنی چگونه را می‌رساند، با آنکه سوق حدیث ابن‌عمر ناظر بر آنست که این فعل شنیع را مردم داشته‌اند پس آیت در منع آن نازل شد. و این عبارت متعارف اهل حدیث به همین معنی است. (به نقل از کرمانی)

در فرهنگ ابجدی عربی ـ فارسی، ترجمهٔ کلمات مذکور را چنین آورده است. «اَنّی» ظرف مکان است به معنای(کجا) و مترادف(أین) است که دو فعل را مجزوم می‌کند مانند«اَنّی تَجْلِسْ اَجْلِسْ» هر کجا که بنشینی می‌نشینم... و نیز استفهام به معنای چگونه و مترادف«کیف» می‌آید مانند«اَنّی یکون ذلک؟»

۱ - آیات طلاق از آیهٔ ۲۲۹ سوره البقره آغاز یافته که می‌گوید: «طلاق(رجعی) دوبار است سپس یا رجوع است و نگهداری زن به وجه پسندیده و یا رها نمودن آن به نیکی است...» (البقره:۲۹)

«پس اگر طلاق داد زن را(بار سوم)، در آنصورت زن طلاق شده به شوهرش حلال نمی‌گردد تا آنکه شوهر دیگر کند و اگر شوهر دوم طلاقش دهد پس باکی نیست که آن زن و شوهر اول دوباره به هم رجوع کنند، اگر گمان برند که می‌توانند احکام خداوند را رعایت نمایند...» (البقره:۲۳۰) «و هرگاه زنان را طلاق دادید و به پایان مدت(عدهٔ) شان نزدیک شدند یا آنها را به وجه پسندیده نگه دارید و یا ایشان را به خوبی رها کنید و نباید که آنها را جهت ضرر و اذیت نگه دارید تا به حقوق‌شان تجاوز نمایید و کسی که چنین کند همانا بر خود ستم نموده است...» (البقره:۲۳۱)

«و هرگاه زنان را طلاق دادید و به انجام مدت عدهٔ شان رسیدند، پس آنها را از نکاح شوهرانشان منع نکنید در صورتی که باهم راضی باشند و به وجه پسندیده دوباره ازدواج نمایند» (البقره:۲۳۲) (ترجمهٔ آیه مبارکه از ترجمهٔ: قرآن کریم، استاد عبداستار سیرت). یعنی پس

۴۵۲۹ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ العَقَدِيُّ : حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ رَاشِدٍ : حَدَّثَنَا الحَسَنُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ قَالَ : كَانَتْ لِي أُخْتٌ تُخْطَبُ إِلَيَّ .
وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الحَسَنِ ، حَدَّثَنِي مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ :
حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالوَارِثِ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الحَسَنِ : أَنَّ أُخْتَ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ طَلَّقَهَا زَوْجُهَا ، فَتَرَكَهَا حَتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فَخَطَبَهَا ، فَأَبَى مَعْقِلٌ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ ﴾
[انظر: ۵۱۳۰، ۵۳۳۰، ۵۳۳۱].

«و چـون زنـان را طـلاق دادید و عِـدّهٔ خود را بـه پایان رسـاندند، ایشـان را از ازدواج با شوهرانشان(سابق یا آیندهٔشان) منع نکنید.»
۴۵۲۹ـ از عَبّادبن راشـد از حَسَن روایت است که مَعْقِل بن یَسار گفت: من خواهری داشتم که نزد من به خواستگاری می‌آمدند.
از یونُس روایت اسـت که حسن گفت: خواهر مَعْقِل بن یَسار را شوهرش طلاق داد و او را به همان حالت گذاشت تا آنکه عِدّه‌اش تمام شد و سپس(خواسـت) او را نکاح کند، ولی مَعْقِل از نکاح(مجـدد) وی ممانعـت کرد، همان بود که این آیت نازل شـد: «ایشـان را از ازدواج با شوهرانشان(سابق یا آیندهٔشان) منع نکنید».

٤١ - باب : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ

أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾ [۲۳۴].

﴿ يَعْفُونَ ﴾ [۲۳۷] : يَهَبْنَ .

باب ـ۴۱

«والَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُم و يَذَرُوْنَ اَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُر و عَشْراً فاذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكُم فِيمَا فَعَلْنَ فِى اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَالله بِما تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ» (۲۳۴)
«و کسانی از شـما که می‌میرند و همسرانی بر جـای می‌گذارند، (همسـران) چهـار ماه و ده روز انتظـار می‌برند، پس هرگاه عِدّهٔ خود را به پایان رسـاندند، در آنچه آنان به نحو پسندیده دربارهٔ(شوهر کردن) خود انجام دهند گناهی بر

از دادن دو طلاق، در زمان عدّه می‌تواند رجوع کند یا اینکه رجوع نکند تا آنکه عدت تمام شود و بینونت حاصل شود. آنگاه که بینونت حاصل شد، مراجعت کرده نمی‌تواند مگر آنکه زن را به رضایت وی از نو نکاح کند، اما اگر این دو طلاق را گفت و پیش از آنکه عدّت بسر آید یا بعد از آنکه عدت بسر آید ونکاح تازه کرده باشد وی را طلاق سوم بدهد، بینونت کبری حاصل شود و تا آن زن به نکاح شوهر دیگری نرسد، به هیچ وجه وی را با خود نتواند گرفت«کشف الاسرار میبدی»

شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.» کلمه(یَعْفُوْنَ) در آیه ۲۳۷ البقره به معنی«یَهَبْنَ» است یعنی زنان مهر خود را ببخشند.

٤٥٣٠ – حَدَّثَنِي أُمَيَّةُ بْنُ بِسْطَامٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ : قُلْتُ لِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ﴾ . قَالَ : قَدْ نَسَخَتْهَا الآيَةُ الأُخْرَى ، فَلِمَ تَكْتُبُهَا؟ أَوْ : تَدَعُهَا ؟ قَالَ : يَا ابْنَ أَخِي لاَ أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْهُ مِنْ مَكَانِهِ [انظر : ٤٥٣٦].

٤٥٣٠ـ از ابن ابی مُلَیکه روایت است که ابن زبیر گفت: به عثمان بن عفّان(آنگاه که قرآن را جمع می‌کرد) گفتم: آیه«والَّذِیْنَ یُتَوفونَ مِنْکُم وَ یَذَرُوْنَ ازواجاً وَصِیَّةً لِأزْواجِهِم مَتعاً اِلَی الحَوْلِ غَیْرِ اِخْـراجٍ...» (البقره: ٢٤٠) «و آنانکه از جملهٔ شما بمیرند و از خود زنانی باقی گذارند، وصیت نمایند تا به زنان‌شان برای یکسال نفقه دهند و از منزل شوهر اخراج نگردند...»[1]
آیهٔ مذکور توسط آیهٔ دیگری(البقره:٢٣٤) نسخ شده است پس چرا آن را(در قرآن) می‌نویسی یا می‌گذاری؟ عثمان گفت: ای پسر برادر، من چیزی را از جای آن(که قبل بر این شیخین و دیگر اصحاب در جای آن در قرآن بدان موافقت کرده‌اند) تغییر نمی‌دهم.

٤٥٣١ – حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا شِبْلٌ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ﴾ . قَالَ : كَانَتْ هَذِهِ الْعِدَّةُ ، تَعْتَدُّ عِنْدَ أَهْلِ زَوْجِهَا وَاجِبٌ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ ﴾ . قَالَ : جَعَلَ اللَّهُ لَهَا تَمَامَ السَّنَةِ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً وَصِيَّةً ، إِنْ شَاءَتْ سَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا ، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ﴾ . فَالْعِدَّةُ كَمَا هِيَ وَاجِبٌ عَلَيْهَا ، زَعَمَ ذَلِكَ عَنْ مُجَاهِدٍ .
وَقَالَ عَطَاءٌ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : نَسَخَتْ هَذِهِ الآيَةُ

٤٥٣١ـ از ابن ابی نَجیح روایت است که مُجاهد گفت: آیهٔ «والَّذِیْـنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُـم و یَذَرُوْنَ أزْواجاً...» (البقره:٢٣٤) «و کسانی که از شما بمیرند و زنانی از خود بجا گذارند، آن زنان تا مدت چهار ماه و ده روز از شوهر نمودن خودداری کنند...»
مطابق حکم آیهٔ مذکور بر زن واجب بوده که میعاد(چهار ماه و ده شب) را نزد اولیای شوهر

---

[1] ١ – این حکم که شوهران قبل از مرگ باید به اولیای خود وصیت کنند تا برای زنان ایشان یک سال نفقه بدهند و از منزل شوهر اخراج نگردند در اوایل اسلام بود و سپس با نزول آیت(٢٣٤) البقره که عدت زن شوهر مُرده را، چهار ماه و ده شب تعیین کرد نسخ شد. اگرچه آیت(٢٣٤) در تلاوت بر آیت(٢٤٠) مقدم است ولی در نزول خود متأخر است.

عدَّتَهَا عِنْدَ أَهْلِهَا ، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴾ قال عَطَاءٌ : إِنْ شَاءَتِ اعْتَدَّتْ عِنْدَ أَهْلِهِ وَسَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا ، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ ، لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ ﴾ .

قال عَطَاءٌ : ثُمَّ جَاءَ الْمِيرَاثُ ، فَنَسَخَ السُّكْنَى ، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ ، وَلا سُكْنَى لَهَا .

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : بِهَذَا .

وَعَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : نَسَخَتْ هَذِهِ الآيَةُ عِدَّتَهَا فِي أَهْلِهَا ، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ ، لِقَوْلِ اللَّهِ : ﴿ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴾ نَحْوَهُ (انظر : ٥٣٤٤) .

خود بسر برد. پس خداوند این آیت را نازل کرد: «وَالَّذِيْنَ يُتَوفَونَ مِنْكُم وَ يَذَرُوْنَ ازواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِم مَتَعاً اِلَى الحَوْلِ غَيْر اِخْراجٍ فَاِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيكُم فِيْمَا فَعَلْنَ فِى اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوف» (البقره: ۲٤۰)

«و آنانکه از جملهٔ شما بمیرند و از خود زنانی باقی گذارند، وصیت نمایند تا به زنان‌شان برای یکسال نفقه بدهند و از منزل شوهر اخراج نگردند واگر زنان، خودشان خارج شوند بر شما گناهی نیست در آنچه که ایشان در حق خود از کار پسندیده تصمیم می‌گیرند و خداوند غالب با حکمت است.»[1]

مجاهد گفت: خداوند از مدت یک سال تمام، هفت ماه و بیست شب را به حیث وصیت برای وی(زن شوهر مرده) قرار داد(که با چهار ماه و ده شب دوران وجوب عدت یک سال می‌شود) که اگر بخواهد(در خانهٔ شوهر خود) سکونت نماید و اگر بخواهد از آنجا خارج شود و معنی فرمودهٔ خدای تعالی: «از منزل شوهر اخراج نگردند و اگر زنان خودشان خارج شوند بر شما گناهی نیست.» همین می‌باشد. بنابراین عدَّت(چهار ماه و ده شب) بر زن واجب است.

همین را ابن نَجِیح از مجاهد دانسته است.

و عطاء می‌گوید که ابن‌عَبَّاس گفته است: همین آیت(از منزل شوهر اخراج نگردند) عدت زن را نزد اولیای شوهر(که در آنجا اقامت نماید) نسخ کرده است، و زن هر کجا که می‌خواهد

---

۱ - رسم عرب چنان بود که زن شوهر مرده به مدت یک سال عدت می‌داشت و در خانه شوهر بسر می‌برد و ترک زینت می‌کرد و جامه‌های کهنه می‌پوشید و اولیای شوهر به وی نفقه می‌دادند و در اوایل اسلام نیز به همین منوال بود تا آنکه آیت نازل شد و عدهٔ زن شوهر مرده را چهار ماه و ده شب تعیین نمود. (تیسیر القاری)

عدت خـود را بگذراند. و همین اسـت معنی فرمـودهٔ خدای تعالی: «از منزل شـوهر اخراج نگردند»

عطاء گفته است: اگر زن بخواهد در نزد اولیای شوهر مرده‌اش عِدَّت نگهدارد ومطابق وصیت در آنجا سـکونت نماید و اگر بخواهد از آنجا بیـرون آید نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر زنان خودشـان خارج شـوند، بر شـما گناهی نیست.»

عطاء گفت: سـپس مسـئلهٔ میراث(زن از مرد) به میان آمد ومسـئلهٔ سـکونت کردن(زن را در نزد اولیای شـوهر مرده) نسـخ کـرد. زن هر کجـا که بخواهد عِـدَّت خـود را نگهدارد، و محل سـکونت(فراهم کردن) برای وی واجب نیست. از محمدبن یوسف، از وَرْقا، از ابن ابی نَجِیْح روایت اسـت، که مُجاهد همین حدیث را روایت کرد. و روایت اسـت از ابی نَجِیح، از عطـاء که ابن‌عباس گفـت: این آیت نگهداری عدت زن را در خانهٔ شوهر مرده‌اش نسخ کرد، پس هـر کجا که بخواهد عـدت نگهدارد نظر به فرمودهٔ خدای تعالی:«از منزل شـوهر اخراج نگردند» و نحو آن.

٤٥٣٢ - حَدَّثَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ : جَلَسْتُ إِلَى مَجْلِسٍ فِيهِ عُظْمٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، وَفِيهِمْ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى ، فَذَكَرْتُ حَدِيثَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ فِي شَأْنِ سُبَيْعَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : وَلَكِنَّ عَمَّهُ كَانَ لا يَقُولُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : إِنِّي لَجَرِيءٌ إِنْ كَذَبْتُ عَلَى رَجُلٍ فِي جَانِبِ الْكُوفَةِ ، وَرَفَعَ صَوْتَهُ ، قَالَ : ثُمَّ خَرَجْتُ فَلَقِيتُ مَالِكَ بْنَ عَامِرٍ ، أَوْ مَالِكَ بْنَ عَوْفٍ ، قُلْتُ : كَيْفَ كَانَ

٤٥٣٢- از عبـدالله ابن عوْن روایت اسـت که محمدبن سـیرین گفـت: در مجلسـی که در آن بـزرگان انصـار حاضـر بودند، نشسـتم و عبدالرحمن بن اَبی لَیلی در میان ایشان بود. من از حدیث عبدالله بن عُتْبَه(بن مسعود) در مورد سُـبَیْعَه بنت حارث یاد کردم[1] عبدالرحمن(بن

[1] - شوهر سُبَیعَه، سعدبن خَوْله در مکه وفات کرد و پس از چند شب سُبَیعَه وضع حمل کرد، از آن حضرت اجازه خواست که آیا قبل از سپری کردن چهار ماه و ده شب می‌تواند ازدواج کند. آن حضرت به وی اجازه داد.

قَوْلُ ابْنِ مَسْعُودٍ فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَهِيَ حَامِلٌ؟ فَقَالَ قَالَ: ابْنُ مَسْعُودٍ: أَتَجْعَلُونَ عَلَيْهَا التَّغْلِيظَ، وَلَا تَجْعَلُونَ لَهَا الرُّخْصَةَ؟ لَنَزَلَتْ سُورَةُ النِّسَاءِ الْقُصْرَى بَعْدَ الطُّولَى.

وَقَالَ أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ: لَقِيتُ أَبَا عَطِيَّةَ مَالِكَ بْنَ عَامِرٍ [انظر: ٤٩١٠].

ابی لیلی) گفت: ولیکن عم او عبدالله بن عُتْبَه(که عبدالله بن مسعود است) چنین نمی‌گفت.
گفتم: من بسیار با جرئت خواهم بود که در مورد مردی دروغ ببندم که او(اکنون) در کوفه است(یعنی عبدالله بن عتبه بن مسعود). عبدالرحمن بن لیلی صدایش را بلند کرد. وی سپس گفت: پس از آن بیرون آمدم و مالک‌بن عامر یا مالک‌بن عَوْف را ملاقات کردم و گفتم: قول ابن مسعود دربارهٔ زنی که حامله است و شوهرش وفات کرده باشد، چگونه است؟
وی گفت: ابن مسعود گفته است: آیا بر همچو زنی شدت(درازی عدت) را تحمیل می‌کنید و او را اجازهٔ(سهولت) نمی‌دهید؟[1] سورهٔ نساء کوتاه(سوره الطلاق) پس از سورهٔ دراز(البقره) نازل شده است.
اَیّوب گفت که محمد(بن سیرین) گفته است: من، اَبوعَطِیّه مالک‌بن عامر را ملاقات کرده‌ام.[2]

٤٢ - باب: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ [٢٣٨].

باب -۴۲

«حافِظُوا علی الصَّلَوات وَ الصَّلاة الوُسْطَی» (۲۳۸) «بر همه نمازها و نماز وُسْطَی(نماز عصر) پایبندی کنید»

٤٥٣٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَوْمَ الْخَنْدَقِ: «حَبَسُونَا عَنْ صَلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، مَلَأَ اللَّهُ قُبُورَهُمْ

٤٥٣٣- از یَزِیْد از هِشام، از محمد، از عُبَیْده، روایت است که علی رضی‌الله عنه گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود. همچنان از یَحیی بن سَعِیْد از هِشام، از محمد، از عُبَیْده

۱ - یعنی اگر کمتر از چهار ماه و ده شب وضع حمل کند، از عدت بیرون می‌شود.
۲ - چون راوی بین نام مالک‌بن عامر و مالک‌بن عوف شک کرده بود، ایوب به روایت از محمدبن سیرین بدون تردید مالک‌بن عامر را گفته است.

وَبُيُوتَهُمْ، أَوْ: أَجْوَافَهُمْ نَاراً» . شَكَّ يَحْيَى [راجع: ٢٩٣١. أخرجه مسلم: ٦٢٧].

روایت است که علی رضی‌الله عنه گفت، که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز خندق فرمود: «ما را(مشرکان) از نماز وُسْطَی(عصر)[1] باز داشتند تا آنکه آفتاب غروب کرد، خداوند قبرها و خانه‌ها- یا- درونهای ایشان را پر از آتش گرداند» یحیی در(الفاظ قبرها و خانه‌ها، یا درونهای ایشان) شک کرده است.

٤٣ - باب:

﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [٢٣٨] .

أَيْ: مُطِيعِينَ.

٤٥٣٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِد، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ شُبَيْلٍ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلَاةِ، يُكَلِّمُ أَحَدُنَا أَخَاهُ فِي حَاجَتِهِ، حَتَّى نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾. فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ [راجع: ١٢٠٠. أخرجه مسلم: ٥٣٩].

باب -۴۳

«وَ قُومُوا لله قانِتِيْن» (۲۳۸) «و برای خدا خاضعانه(در نماز) بپاخیزید» قانِتِیْن یعنی مطیع و منقاد به حکم الهی.

٤٥٣٤- از ابوعَمْرو شیبانی روایت است که زیدبن اِرْقَم گفت: ما در نماز سخن می‌گفتیم و یکی از ما نظر به ضرورتی که داشت با برادر خود صحبت می‌کرد تا آنکه این آیت نازل شد: «بر همه نمازها و نماز میانه(عصر) پایبندی کنید و برای خدا خاضعانه به پا خیزید.» سپس به خاموشی(در نماز) مأمور شدیم.

٤٤ - باب: قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً

أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [٢٣٩].

وَقَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ ﴿كُرْسِيُّهُ﴾ [٢٥٥]: عِلْمُهُ. يُقَالُ: ﴿بَسْطَةً﴾ [٢٤٧] زِيَادَةً وَفَضْلاً. ﴿أَفْرِغْ﴾ [٢٥٠]: أَنْزِلْ ﴿وَلَا يَئُودُهُ﴾ [٢٥٥]: لَا يُثْقِلُهُ، آدَنِي أَثْقَلَنِي، وَالْآدُ وَالْأَيْدُ الْقُوَّةُ، السِّنَةُ: نُعَاسٌ. ﴿يَتَسَنَّهْ﴾ [٢٥٩]:

باب -۴۴

نرمودهٔ خدای عَزَّوَجَلَّ «فَانْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً اَوْرُکْباناً فاذا اَمِنْتُمْ فاذْکُرُوْالله کَمَا عَلَّمَکُم مَالَمْ تَکُوْنُوا تَعْلَمُون» (۲۳۹)

«پس اگر بیم داشتید، پیاده یا سواره(نماز) گزارید و چون ایمن شدید خدا را یاد کنید که

---

[1] - در مورد نماز وسطی یا میانه، بسیاری از صحابه اختلاف داشتند که کدام نماز است و اکثر برآنند که نماز عصر است و این حدیث آن را تأیید می‌کند به قرینه غروب آفتاب.

يَتَغَيَّرْ. ﴿ فَبُهِتَ ﴾[۲۵۸] : ذَهَبَتْ حُجَّتُهُ . ﴿خَاوِيَةٌ﴾ [۲۵۹] : لا أَنِيسَ فِيهَا . عُرُوشُهَا[۲۵۹]: أَبْنِيَتُهَا . ﴿نُنْشِرُهَا ﴾[۲۵۹]: نُخْرِجُهَا . ﴿ إِعْصَارٌ ﴾[۲۶۶] : رِيحٌ عَاصِفٌ تَهُبُّ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ ، كَعَمُودٍ فِيهِ نَارٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ صَلْدًا ﴾[۲۶۴]و[۲۶۵] : لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : ﴿ وَابِلٌ ﴾[۲۶۴] و [۲۶۵] : مَطَرٌ شَدِيدٌ. الطَّلُّ : النَّدَى ، وَهَذَا مَثَلُ عَمَلِ الْمُؤْمِنِ .

﴿ يَتَسَنَّهْ ﴾[۲۵۹] يَتَغَيَّرْ.

به شما آموخت آنچه نمی‌دانستید»[۱]

و ابن جُبیر گفته است: «کُرْسِیُّه» (۲۵۵) یعنی علم او.[۲]

«بَسْطَةً» (۲۴۷) به معنی زیادت و افزونی است.[۳]

«أَفْرِغْ» (۲۵۰) به معنی نازل کن، می‌باشد[۴]

«وَ لَا یَئُودُهُ» (۲۵۵) یعنی بر او گرانی نمی‌کند. آدَنِی، یعنی بر من گرانی می‌کند[۵] وَ الآدَ والأَیْدُ به معنی قوت است

«السِّنَةُ» (۲۵۵) یعنی پینکی، چرت یا کسالت خواب.[۶]

«یَتَسَنَّه» (۲۵۹) یعنی تغییر می‌کند.[۷]

«فَبُهِت» (۲۵۸) یعنی: دلیل وی از بین رفت.[۸]

«خَاوِیَه» (۲۵۹)یعنی: اُنس گیرنده‌ای در آن نبود.[۹]

---

۱ - این آیت پس از آیت سورهٔ نساء است که در آن تعلیم صلوة خوف شده نازل شده است، و مراد در اینجا خوف شدید است و جماعت نیست یعنی هر طور که میسر باشد و قدرت یابید نماز بگزارید.

۲ - «وَسِعَ كُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ» یعنی«کرسی او آسمانها و زمین را در برگرفته است» کرسی او، یعنی علم او.

۳ - «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ و الْجِسْمِ» «و داده است او را فراخی در دانش و افزونی در جسم» «بَسْطَةً» را زیادت و افزونی تفسیر کرده است.

۴ - «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْراً» «ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبایی» «افرغ» را، نازل کن یا فرودآور، تفسیر کرده است.

۵ - «وَ لا یَئُودُهُ حِفْظُهُمَا و هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ» «و گران نمی‌شود بر وی نگهبانی این هر دو(آسمان و زمین) و او بلند مرتبهٔ بزرگ قدر است»

۶ - «لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لانَوْمٌ» «او را پینکی و خواب نمی‌گیرد»

۷ - «فَانْظُرْ إِلَی طَعَامِکَ وَ شَرَابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ» «پس ببین به سوی طعام و آشامیدنی خود که تغییر نکرده است». دربسا از نسخ بخاری در متن باب«لَمْ یتسنَّه» آمده است و«یَتَسَنَّه» در اخیر باب در این متن به تکرار آمده است.

۸ - «فَبُهِتَ الَّذِی كَفَرَ» یعنی: آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند.

۹ - «أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خَاوِیَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا» یعنی«یا چون آن کس که گذشت بر شهری که بر سقفهای خود افتاده بود.»

«عُرُوشِهَا» (۲۵۹) یعنی: بناهای آن.
«نُنْشِزُها» (۲۵۹) یعنی: بیرون می‌آوریم[۱]
«اِعْصَارٌ» (۲٦٦) یعنی: باد تندی که از زمین به آسمان می‌وزد و همچو ستونی از آتش است.[۲]
و ابن‌عباس گفته است:«صَلْدًا» (۲٦٤) و(۲٦٥) یعنی بر روی آن چیزی نیست.[۳]
و عِکْرِمَه گفته است:«وَابِلٌ» (۲٦٤) و(۲٦٥) یعنی باران شدید.
الطَّلُّ: یعنی، شبنم، رطوبت، و همچون عمل مؤمن است(نزد خدا)[۴]
«يَتَسَنَّه» (۲٥٦) یعنی: تغییر می‌کند.[۵]

٤٥٣٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ إِذَا سُئِلَ عَنْ صَلاةِ الْخَوْفِ ، قَالَ : يَتَقَدَّمُ الإِمَامُ وَطَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيُصَلِّي بِهِمُ الإِمَامُ رَكْعَةً ، وَتَكُونُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْعَدُوِّ لَمْ يُصَلُّوا ، فَإِذَا صَلَّى الَّذِينَ مَعَهُ رَكْعَةً اسْتَأْخَرُوا مَكَانَ الَّذِينَ لَمْ يُصَلُّوا ، وَلا يُسَلِّمُونَ ، وَيَتَقَدَّمُ الَّذِينَ لَمْ يُصَلُّوا فَيُصَلُّونَ مَعَهُ رَكْعَةً ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ الإِمَامُ وَقَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، فَيَقُومُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ فَيُصَلُّونَ لأَنْفُسِهِمْ رَكْعَةً بَعْدَ أَنْ يَنْصَرِفَ الإِمَامُ ، فَيَكُونُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ قَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، فَإِنْ كَانَ خَوْفٌ هُوَ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ صَلَّوْا رِجَالاً قِيَامًا عَلَى أَقْدَامِهِمْ أَوْ رُكْبَانًا ، مُسْتَقْبِلِي الْقِبْلَةِ أَوْ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِيهَا .

قَالَ مَالِكٌ : قَالَ نَافِعٌ : لا أُرَى عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ذَكَرَ ذَلِكَ إِلا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [راجع : ٩٤٢. أخرجه مسلم : ٨٣٩].

٤٥٣٥ـ از مالک، از نافع روایت است که هرگاه از ابن‌عُمر رضی‌الله عنهما در مورد نماز خوف(به هنگام ترس دشمن) سؤال می‌شد. گفت: امام(به نماز) پیش می‌شود و گروهی از مردم(در عقب وی به نماز می‌ایستند). امام برای آنها یک رکعت نماز می‌گزارد و گروهی از مردم میان آنها و میان دشمن قرار دارند که نماز نمی‌گزارند، آنگاه که امام برای کسانی که با

عبارت«خاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا» را مترجمین فارسی قرآن به عبارت دیگر نیز ترجمه کرده‌اند: «ویران و خالی شده بود» ـ«بامهایش یکسر فروریخته بود» ـ«آن کارها فروافتاده و دیوارها بر کارها افتاده».

۱ - «وَ انْظُر اِلی العِظَام كَيْفَ نُنْشِزُهَا» «و به این استخوانها ببین، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم» کلمهٔ«نُنْشِزُهَا» اشتباهاً در متن فوق نُنْشِرُهَا» نوشته شده و نقطهٔ(زاء) افتاده است که باید اصلاح شود و این کلمه در ترجمه‌های فارسی به معانی دیگر نیز آمده است«چگونه زنده می‌گردانیم آن را» «چگونه جنبش می‌دهیم آن را»

۲ - «فَاصابَها اِعْصارٌ فيه نَارٌ فاحْتَرَقَت» «گردبادی آتشین بر آن(باغ) زند.

۳ - «فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا» و بارانی تند بر آن بریزد و آن(سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است.

۴ - «فإن لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌ» (۲۶۵) «اگر باران تندی بدان نرسد، باران ریزی(شبنم) برای آن بس است»

۵ - «يَتَسَنَّه» قبلاً آیت آن آورده شد.

وی بودند یک رکعت نماز گزارد، آنها می‌روند و به جایشـــان آنهایی که نمـــاز نگزارده‌اند قرار می‌گیرند ولی نماز را ســـلام نمی‌دهند، ســـپس کسانی که نماز نگزارده‌اند می‌روند و با امام یک رکعـــت می‌گزارند. بعد، امام از نماز برمی‌گردد در حالی که دو رکعت نماز گزارده اســـت. پس از آنکه امام از نماز برگشـــت، هر یک از آن دو گروه به نماز می‌ایســـتد و هریک به تنهایی یک رکعت نماز می‌گزارد.

پس اگر ترسی شدیدتر از این باشد(که جماعت نتوانند) پیاده بر سر پای ایستاده، و سواره(سوار بر مرکبهای خویش) نماز بگزارند، چه روی به قبله باشـــند یا نباشند. مالک گفته است که نافع گفت: گمان نمی‌برم که عبدالله‌بن عمر این(نماز خوف) را از رســـول‌الله (صلی‌الله علیه وســـلم) روایت کرده باشد.

٤٥ ـ باب : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ﴾ [٢٤٠] .

٤٥٣٦ ـ حَدَّثَني عَبْدُاللَّه ابْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنا حُمَيْدُ ابْنُ الأَسْوَدِ ، وَيَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قَالا : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ الشَّهِيدِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قالَ : قال : ابْنُ الزُّبَيْرِ : قُلْتُ لِعُثْمَانَ : هَـذِهِ الآيَةُ الَّتِي فِي الْبَقَرَةِ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا - إِلَى قَوْلِهِ - غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴾ . قَدْ نَسَخَتْهَا الأُخْرَى ، فَلِمَ تَكْتُبُهَا ؟ قال : تَدَعُهَا يَا ابْنَ أَخِي ، لا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْهُ مِنْ مَكَانِهِ .

قال حُمَيْدٌ : أَوْ نَحْوَ هَذَا[راجع : ٤٥٣٠] .

باب ـ۴۵

«وَ الَّذِيْنَ يُتَوفَّونَ مِنْكُمْ و يَذَرُوْنَ اَزْوَاجاً» (٢٤٠) (و کســـانی از شـــما که مرگشان فرا می‌رسد، و زنانی برجای می‌گذارند.»

٤٥٣٦ـ از ابن ابی‌مُلَیْکه روایت است که ابن‌زبَیْر گفت: به عثمان گفتم: همین آیت سورهٔ البقره: کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و زنانی بر جای می‌گذارند ـ تا گفتهٔ خداوند ـ و از منزل شوهر اخراج نگردند» توسط آیت دیگری نسخ گردیده، پس چرا آن را می‌نویسی؟ عثمان گفت: ای بـــرادرزاده، آن را(در جایش) می‌گذارم، من هیچ چیز را از جـــای آن تغییر نمی‌دهم. حُمَیْد گفت: یا مانند(نحو) مذکور.

٤٦ - باب : ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [٢٦٠] .

﴿فَصُرْهُنَّ﴾ : قَطِّعْهُنَّ .

٤٥٣٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ : ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ : أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ : بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ . [٢٦٠] » [راجع: ٣٣٧٢. أخرجه مسلم: ١٥١، مطولاً]

٤٧ - باب : قَوْلِهِ : ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ [٢٦٦]

باب -۴۶

«وَ اِذ قالَ اَبراهِيمُ رَبِّ اَرِنِی کَيفَ تُحْی المَوْتَی» (۲٦٠)[1]

«آنگاه کـه ابراهیم گفت: پروردگارا، مرا بنمای کـه چگونه مردگان را زنده می‌کنی» «فَصُرْهُنَّ» به معنی: پاره پاره کن است.

٤٥٣٧ـ از ابن‌شِهَاب، از ابوسَلَمَه و سَعِید روایت است که ابوهَرَیره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما در شک کردن نسـبت به ابراهیم سزاوارتریم[2] آنگاه که گفت: «پـروردگارا مرا بنمای که چگونـه مردگان را زنـده می‌کنی. خداوند گفت: آیا ایمان نداری؟ گفـت: آری(ایمان دارم) ولی بـرای اینکه دلم آرام گیرد»[3]

باب -۴۷

«اَیَوَدُّ اَحَدُکُم اَن تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِن نَخِیلٍ وَّ اَعْنَابٍ تَجْری مِن تَحْتِهَا الاَنْهَارُ لَهُ فِیْهَا مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ و اَصَابَـهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاء فَاَصَابَها اِعْصَارٌ فیه نـارٌ فَاحْتَرَقَت کَذلِکَ یُبَیِّـنُ الله لَکُم الآیَت

---

۱ - در متن بالا«تُحْی المَوْتَی» با دو(یاء) تحیی الموتی نوشته شده که مخالف با رسم الخط قرآن است.

۲ - در تیسیر القاری گفته شده: معنی آنست که اگر از ابراهیم در زنده کردن از جانب خدا شکی باشد ما هم بایستی شک می‌کردیم و ما خود شک نداریم پس ابراهیم به طریق اولی شک نداشته باشد، و این معنی ناشی از کمال تواضع است، یا اینکه شک ابراهیم در کیفیت زنده کردن بود نه در نفس زنده کردن، یا آنکه مراد از شک سؤال و طلب اطمینان بود و ما سزاوارتریم به این طلب کیفیت و اطمینان.

۳ - ادامه آیت چنین است: «قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرهُنَّ اِلَیکَ» «فرمود: پس چهار پرنده را برگیر و آنها را پیش خود ریز ریز گردان...» در اینجا مراد معنی لفظ«فَصُرهُنَّ» است که آن را پاره پاره کردن معنی کرده است.

لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُوْنَ» (۲۶٦)

«آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها نهرها روان است، وبرای او در آن(باغ) از هرگونه میوه‌ای(فراهم) باشد، و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خُردسال دارد(ناگهان) گردبادی آتشین بر آن(باغ) زند و(باغ یکسر) بسوزد؟ این گونه خداوند آیات خود را بر شما روشن می‌گرداند باشد که شما بیندیشید.»

٤٥٣٨ – حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يُحَدِّثُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: وَسَمِعْتُ أَخَاهُ أَبَا بَكْرِ بْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يُحَدِّثُ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ: قَالَ: عُمَرُ ﷺ يَوْمًا لأَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ: فِيمَ تَرَوْنَ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ﴾ قَالُوا: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَغَضِبَ عُمَرُ، فَقَالَ: قُولُوا: نَعْلَمُ أَوْ لاَ نَعْلَمُ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فِي نَفْسِي مِنْهَا شَيْءٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ عُمَرُ: يَا ابْنَ أَخِي قُلْ وَلاَ تَحْقِرْ نَفْسَكَ، قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ: ضُرِبَتْ مَثَلاً لِعَمَلٍ، قَالَ: عُمَرُ أَيُّ عَمَلٍ؟ قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ: لِعَمَلٍ، قَالَ عُمَرُ: لِرَجُلٍ غَنِيٍّ يَعْمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ لَهُ الشَّيْطَانَ، فَعَمِلَ بِالْمَعَاصِي حَتَّى أَغْرَقَ أَعْمَالَهُ.

﴿فَصُرْهُنَّ﴾: قَطِّعْهُنَّ.

٤٥٣٨ـ از ابن جُرَیْج روایت است که گفت: از عَبْدالله بن ابی‌مُلَیْکه شنیدم که از ابن‌عباس حدیث می‌کرد که گفته است: و از برادر وی ابابکر بن ابی مُلَیْکه شنیدم که از عُبَیْد بن عُمَیْر حدیث می‌کرد که گفته است:

روزی عمر رضی‌الله عنه به اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)گفت: در مورد این آیت که نازل شده چه نظر دارید: «آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد» اصحاب گفتند: خدا داناتر است. عُمر خشمگین شد و گفت بگویید که: آیا می‌دانید یا نمی‌دانید؟

ابن‌عباس گفت: ای امیرالمومنین، در نفس من از آن چیزی هست، عمر گفت: ای برادرزاده، بگوی و نفس خود را حقیر مگردان. ابن‌عباس گفت: در عملی مثالی زده شده است. عمر گفت: کدام عمل؟ ابن‌عباس گفت: برای عملی. عُمر گفت: مثال مرد ثروتمندی است که به اطاعت از خدای عزوجل عمل می‌کند، سپس خداوند شیطان را بر او می‌گمارد و او مرتکب

گناهان می‌شود تا آن که خداوند اعمال(صالحهٔ) او را ضایـع می‌گردانـد.[۱] «فَصُرْهُنَّ» یعنی پاره پاره کن.[۲]

٤٨ - باب :

﴿ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ﴾ [٢٧٣].

يُقَالُ : أَلْحَفَ عَلَيَّ ، وَأَلَحَّ عَلَيَّ ، وَأَحْفَانِي بِالْمَسْأَلَةِ . ﴿فَيُحْفِكُمْ﴾ [محمد : ٣٧] : يُجْهِدُكُمْ .

٤٥٣٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ أَبِي نَمِرٍ : أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي عَمْرَةَ الأَنْصَارِيَّ قَالَا : سَمِعْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : النَّبِيُّ ﷺ : « لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ ، وَلَا اللُّقْمَةُ وَلَا اللُّقْمَتَانِ ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ . وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ » . يَعْنِي قَوْلَهُ : ﴿ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ﴾ [راجع : ١٤٧٦ . أخرجه مسلم : ١٠٣٩ باختلاف] .

باب ـ۴۸

فرمودهٔ خدای عزوجل:
«لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافاً» (۳۷۳) «از مردم با اصرار(چیزی) نمی‌خواهند.»
گفته می‌شود: أَلْحَفَ عَلَيَّ و أَلَحَّ عَلَيَّ و أَحْفَانِي بِالْمَسْأَلَةِ (هر سه کلمهٔ الحاف، و الحاح، و احفا، به یک معنی است و آن مبالغه وجهد و کوشش در سؤال کردن(تکدی) است. «فَيُحْفِكُم» (محمد:۳۷) به معنی يُجْهِدُكُم، است(یعنی به اصرار از شما طلب کنند).

۴۵۳۹ـ از شریک‌بن اَبی نَمِرْ روایت است که عَطاءبن یَسار و عبدالرحمن‌بن اَبی عَمْره انصاری گفته‌اند: از ابوهریره رضی‌الله عنه شنیدیم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)می‌فرمود:
«مسکین آن نیست که یک یا دو خرما او را باز گرداند و نه اینکه به یک یا دو لقمه(گدایی کند) لیکن مسکین کسی است که از گدایی دوری جوید و اگر می‌خواهید بخوانید»[۳] یعنی

---

۱ - گفته‌اند که همین حدیث دلیل معتزله است که قایل به هدر رفتن اعمال صالحه در ارتکاب گناهان کبیره است. لفظ حدیث نص نیست و این دلیل معتزله را رد کرده‌اند.

۲ - در بعضی نسخ بخاری کلمه«فَصُرهُن» «قَطِّعْهُن» در ذیل حدیث ۴۵۳۸ به تکرار آمده است.

۳ - این آیه درشأن اهل صُفّه نازل شده که از مهاجران قریش بودند و در صُفّه، مکانی سایه دار درمسجد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم می‌زیستند که هیچ وجهی برای معیشت نداشتند واگر کسی غذای زیادی داشت، به ایشان می‌آورد. آنها شب قرآن می‌آموختند و از مصاحبت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فیض یاب می‌شدند و در سریّه و غزوات شرکت می‌کردند.

فرمودۀ خداوند را:«از مردم با اصرار(چیزی) نمی‌خواهند»

٤٩ - باب :

﴿ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ﴾ [٢٧٥] .

﴿ الْمَسُّ ﴾ : الْجُنُونُ .

٤٥٤٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَمَّا نَزَلَتِ الآيَاتُ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرِّبَا ، قَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النَّاسِ ، ثُمَّ حَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْرِ [راجع : ٤٥٩ . أخرجه مسلم : ١٥٨٠] .

٥٠ - باب :

﴿ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا ﴾ [٢٧٦] : يُذْهِبُهُ .

باب ـ۴۹

وَ اَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (۲۷۵) «خداوند بَیع را حلال و رِبَا[1] را حرام گردانیده است»
«اَلْمَسُّ» به معنی دیوانگی است(در آیۀ مذکور.)

٤٥٤٠ـ از مُسْلِم، از مَسْرُوق روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: آنگاه که آیات آخر سورۀ اَلْبَقَرَه دربارۀ ربا نازل شد، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آن را بر مردم خواند وسپس تجارت شراب را حرام گردانید.

باب ـ۵۰

«یَمْحَقُ اللهُ الرِّبَا» (۲۷۶) «یعنی خداوند(برکتش را) می‌برد(یا مالی را که در معاملۀ سود باشد، ضایع می‌کند)[2]

---

۱ - ربا در لغت به معنی زیادت است و در اصطلاح شریعت زیادت مالی مخصوص است بدون عوض و سبب تحریم آن، آنست که افزونی در مالی صورت می‌گیرد که در ازای آن کار و زحمتی به عمل نیامده است. تحریم ربا مانند تحریم شراب(خمر) در چهار مرحله بطور تدریجی صورت گرفته است: «و آن سودی که شما به رسم ربا داده‌اید که بر اموال مردم ربا خوار بیفزاید، پس هرگز نزد خدا نمی‌افزاید» (روم:۳۹:۳۰)
«و گرفتن ایشان ربا را با آنکه از خوردن آن منع شده بودند» (نساء:۱۶۱:۴)
«ای مسلمانان، ربا، را چندین برابر مخورید، و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید»
«ای اهل ایمان، از خدا بترسید و ترک کنید آنچه، را که از ربا باقی مانده است اگر مؤمنید» (البقره:۲۷۸) مراد از خوردن ربا یا سود، همان معاملۀ ربا است، چه کسی ربا بگیرد و چه بدهد یک حکم دارد. «اقتباس از تفسیر المنیر ترجمۀ عبدالرؤف مخلص)
۲ - «خدا از(برکت) ربا می‌کاهد، و بر صدقات می‌افزاید و خداوند

٤٥٤١ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ أَبَا الضُّحَى يُحَدِّثُ عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ الأَوَاخِرُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَلاهُنَّ فِي الْمَسْجِد ، فَحَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْر [راجع : ٤٥٩ . أخرجه مسلم : ١٥٨٠].

۴۵۴۱ـ از مَسْرُوق روایـت اسـت کـه عایشـه(رضی‌الله عنها) گفت: آنـگاه که آیات آخر سـورهٔ البقره(که دربارهٔ معامله سود است) نازل شـد، رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم بیـرون آمد و آن آیات را در مسـجد خواند و تجارت شراب را حرام گردانید.[1]

٥١ - باب : ﴿فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ﴾ [٢٧٩] فَاعْلَمُوا.

باب ـ۵۱

«فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ» (۲۷۹) «فَأْذَنُوا» یعنی بدانید.

٤٥٤٢ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، قَرَأَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِمْ فِي الْمَسْجِد ، وَحَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْر [راجع : ٤٥٩ . أخرجه مسلم : ١٥٨٠].

۴۵۴۲ـ از مسـروق روایـت اسـت کـه عایشـه(رضی‌الله عنها) گفت: آنـگاه که آیات آخر سـورهٔ البقـره نازل شـد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلم)آن را در مسجد بر مردم خواند و تجارت شراب را حرام گردانید.[2]

٥٢ - باب :

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ
وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [٢٨٠]. الآية .

باب ـ۵۲

«وَ اِن کانَ ذُوعَسْـرَةٍ فَنَظِـرَةٌ الی مَیْسَـرَةٍ وَ اَنْ تَصَدَّقُوْا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُم تَعْلَمُونَ» (۲۸۰)

هیچ ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد»(البقره:۲۷۶)

۱ - «و اگر(چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستادهٔ وی برخاسته‌اید، و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.» (البقره:۲۷۹)

۲ - مراد از نزول این آیت است:«کسانی که ربا می‌خورند(از گور) برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس دیوانه‌اش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: «داد و ستد(تجارت) صرفاً مانند ربا است، در حالی که خداوند تجارت را حلال و ربا را حرام گردانیده است...» (البقره:۲۷۵)

در اسماء الرجال بخاری گفته شده که عینی گفته است که تحریم خمر(شراب) قبل از نزول آیهٔ تحریم ربا(سود) بوده است. احادیث ۴۵۴۱-۴۵۴۳ را که اندکی در الفاظ آن تغییر به نظر می‌رسد عین حکم را دارد و این بخاطری است که راویان مختلفی آن را از ابو الضحی، از مسروق روایت کرده‌اند و این امر نهایت دقت امام بخاری را نشان می‌دهد که با چه امانتداری در تحقیق و روایت احادیث پرداخته است.

«و اگر طرف معاملهٔ شما تنگدست باشد، پس تا(هنگام) گشایش مهلتی(به او بدهید) و(اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد) بخشیدن آن برای شما بهتر است اگر بدانید».

٤٥٤٣ - وَقالَ لَنَا مُحَمَّدُ بنُ يُوسُفَ : عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأعْمَشِ ، عَنْ أبي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ آخِرِ سُورَةِ البَقَرَةِ ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُنَّ عَلَيْنَا ، ثُمَّ حَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الخَمْرِ [راجع : ٤٥٩ . أخرجه مسلم : ١٥٨٠].

٤٥٤٣ـ ازمسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که آیات آخر سورهٔ البقره نازل شد، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و آن را بر ما خواند و سپس تجارت شراب را حرام گردانید.

٥٣ - باب :

﴿ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ﴾ [٢٨١]

باب ـ۵۳

«وَاتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ اِلَی الله» (۲۸۱) «وبترسید از آن روزی که در آن به سوی خدا برگردانده می‌شوید»

٤٥٤٤ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ آيَةُ الرِّبَا [انظر في البيوع، باب ٢٥].

٤٥٤٤ـ از عَاصِم، از شَعْبِی روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: آخرین آیتی که بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)نازل شد، آیت ربا بود.[1]

---

۱ - در تیسیر القاری آمده است: در مورد نزول آخرین آیات، اقوال مختلف است: از ضحاک روایت شده که آخرین آیه، آیهٔ: «وَ اتَّقُوْا یَوْماً ترجَعُونَ فِیْهِ اِلَی الله» (البقره:۲۸۱) است. و بعضی گفته‌اند که آیت: «وَ یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ الله یُفْتِیْکُمْ فی الکَلَالَة» (النساء:۱۷۶) آخرین آیه است. از اُبَی بن کَعْب مروی است که آیهٔ«لَقَدْ جَاءکُم رسولٌ من اَنْفُسِکُم...» (التوبه:۱۲۸) آخرین آیتی است که نازل شده است.
در تفسیر المنیر نیز آیت«وَ اتَّقُوْا یَوْماً ترجَعُونَ فِیْهِ اِلَی الله» را به روایت از ابن جُرَیج؛ و ابو حاتم از سعیدبن جُبیر و از ابن‌عباس، آخرین آیت می‌داند که نازل شده است. و زمان نزول آن را تا هنگام وفات پیامبر صلی‌الله علیه و سلم از سی و یک روز تا سه شب یا سه ساعت روایت کرده‌اند.

٥٤ - باب :

﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ

أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [٢٨٤] .

٤٥٤٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا النُّفَيْلِيُّ : حَدَّثَنَا مِسْكِينٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ مَرْوَانَ الأَصْفَرِ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ ابْنُ عُمَرَ : أَنَّهَا قَدْ نُسِخَتْ : ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ﴾ الآيَةَ [انظر : ٤٥٤٦].

٥٥ - باب : ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ [٢٨٥] .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿إِصْرًا﴾ [٢٨٦] : عَهْدًا . وَيُقَالُ : ﴿غُفْرَانَكَ﴾ [٢٨٥] : مَغْفِرَتَكَ ﴿فَاغْفِرْ لَنَا﴾ [٢٦٨] .

باب ـ۵۴

«وَ اِنْ تُبْدُوْا مَا فِی اَنْفُسِکُم اَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبکُم بِهِ اللهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَاللهُ علی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ» (البقره:۲۸٤)

«و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند، آنگاه هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

٤٥٤٥ـ از خالد الحَذّاء، از مَروان الأصْفَر، از یکی از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، که او ابن‌عمر است، روایت است که گفت: آیهٔ«و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید» (به آیهٔ بعدی) منسوخ شده است.»[1]

باب ـ۵۵

«اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ إلیه مِن رَبِّه.» (۲۸۵)

«پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است».

و ابن‌عباس گفته است: «اِصْراً» (۲۸٦) مراد از آن عهد، میثاق است. و گفته می‌شود«غُفْرانَک» (۲۸۵) یعنی آمرزش تو را می‌خواهیم. «فَاغْفِرْلَنَا» (۲۸٦) «ما را ببخشای» (شمارهٔ آیه اشتباهاً در متن، ۲٦۸ آمده است)

۱ - صحابه به آن حضرت عرض کردند که ما نمی‌توانیم از عهدهٔ ضبط و محافظت خواطر بیرون آییم، سپس این آیت با نزول آیت: «لا یُکَلِّفُ الله نَفْساً» یعنی آیت آخر سورهٔ البقره نسخ شده است. از ابن‌عباس نقل شده که این آیت نسخ نگردیده است؛ زیرا این آیت خبر است و اخبار نه منسوخ می‌باشد و نه ناسخ. ولی دلیل آن را نپذیرفته‌اند؛ زیرا بسا اخباری است که متضمن حکمی می‌باشد پس می‌تواند ناسخ و منسوخ باشد. (تیسیر القاری، ج ۴،ص ۲۶۴)

٤٥٤٦ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا رَوْحٌ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ مَرْوَانَ الأَصْفَرِ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : أَحْسِبُهُ ابْنَ عُمَرَ : ﴿ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ ﴾ . قَالَ : نَسَخَتْهَا الآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا [راجع : ٤٥٤٥].

٤٥٤٦ـ از خالدِ الحَذّاء، از مَروان الاصفر، از یکی از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) روایت است که گفت: می‌پندارم، او ابن‌عمر بوده که گفت: آیهٔ«اِن تُبْدُوا مَا فِی اَنْفُسِکُم اوتُخْفُوهُ» «اگر آنچه در دلهای خود دارید آشکار یا پنهان کنید» را آیهٔ بعدی آن نسخ کرده است.

٣ - تفسیر سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ

تفسیر سورهٔ آل عِمْران

﴿ تُقَاةٌ ﴾ وَتَقِيَّةٌ وَاحِدَةٌ . ﴿ صِرٌّ ﴾ [١١٧] : بَرْدٌ ﴿ شَفَا حُفْرَةٍ ﴾ [١٠٣] مِثْلُ شَفَا الرَّكِيَّةِ وَهُوَ حَرْفُهَا

﴿ تُبَوِّئُ ﴾ [١٢١] : تَتَّخِذُ مُعَسْكَرًا . الْمُسَوَّمُ : الَّذِي لَهُ سِيمَاءٌ بِعَلاَمَةٍ أَوْ بِصُوفَةٍ أَوْ بِمَا كَانَ . ﴿ رِبِّيُّونَ ﴾ [١٤٦] : الْجُمُوعُ ، وَاحِدُهَا رِبِّيٌّ . ﴿ تَحُسُّونَهُمْ ﴾ [١٥٢] : تَسْتَأْصِلُونَهُمْ قَتْلاً . ﴿ غُزًّا ﴾ [١٥٦] : وَاحِدُهَا غَازٍ . ﴿ سَنَكْتُبُ ﴾ [١٨١] : سَنَحْفَظُ . ﴿ نُزُلاً ﴾ [١٩٨] : ثَوَابًا ، وَيَجُوزُ : وَمُنْزَلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، كَقَوْلِكَ : أَنْزَلْتُهُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ ﴾ [١٤] : الْمُطَهَّمَةُ الْحِسَانُ .

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى : الرَّاعِيَةُ : الْمُسَوَّمَةُ .

وَقَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ ﴿ وَحَصُورًا ﴾ [٣٩] : لاَ يَأْتِي النِّسَاءَ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : ﴿ مِنْ فَوْرِهِمْ ﴾ [١٢٥] : مِنْ غَضَبِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ﴾ : مِنَ النُّطْفَةِ تَخْرُجُ مَيِّتَةً ، وَيُخْرِجُ مِنْهَا الْحَيَّ . ﴿ الإِبْكَارِ ﴾

«تُقَاةٌ» و تَقِيَّةٌ» به یک معنی است. یعنی: ترس. (آل عمران:۲۸)[۱]

«صِرٌّ» (۱۱۷) یعنی: سرما و سردی.[۲]

«شَفَا حُفْرَةٍ» (۱۰۳) مانند: شَفَا الرَّكِيَّةِ، و آن کنار چاه است. و شَفَا، لبه یا کنارهٔ آن است.[۳]

«تُبَوِّئُ» (۱۲۱) یعنی لشکرگاه می‌گیری[۴]

اَلْمُسَوَّمُ: کسی که در چهره‌اش علامتی باشد، یا به پشم یا هر چه باشد.[۵]

---

۱ - «لایَتَّخِذِ الْمُؤمِنینَ الْکَفِرِینَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمؤمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذَلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فِی شَیءٍ اِلاّ اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَ اِلَی اللهِ الْمَصِیْرُ» «مؤمنان نباید کافران را، به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز(او را) از(دوستی خدا) بهره‌ای نیست، مگر آنکه از شر آنها بترسید و به نوعی حذر کنید و خداوند شما را از عقوبت خود می‌ترساند و بازگشت(همه) به سوی خداست»

۲ - «کَمَثَلِ رِیحٍ فِیهَا صِرٌّ اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُم» «مانند باد سرد شدیدی است که بر کشتزار قومی که بر خود ستم نمودند اصابت کرد».

۳ - «وَ کُنْتُم عَلَی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَکُمْ مِنْهَا» «و بر کنار چاله‌ای از آتش بودید که شما را رهانید».

۴ - «وَ اِذْ غَدَوتَ مِنْ اَهلِکَ تُبَوِّءُ الْمُؤْمِنِینَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیْمٌ» «و(یاد کن) زمانی را که(در جنگ اُحُد) بامدادان از پیش کسانت بیرون آمدی(تا) مؤمنان را برای جنگیدن در جایگاه جنگ جای بدهی و خداوند شنوای داناست».

۵ - «یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلفٍ مِنَ الْمَلَئکَةِ مُسَوِّمِینَ» (آل

[٤١] : أوَّلُ الفَجْرِ ، ﴿وَالْعَشِيِّ﴾ [٤١٦] : مَيْلُ الشَّمْسِ - أُرَاهُ - إِلَى أنْ تَغْرُبَ .

«رِبِّيُّونَ» (١٤٦) صیغهٔ جمع و مفرد آن- رِبِّیٌ- است[1]

«تَحُسُّونَهُم» (١٥٢) یعنی: ایشان را از بیخ و بن برکنده، می‌کشتید[2]

«غُزًّا» (١٥٦) صیغهٔ مفرد آن- غَازِ است، یعنی: جنگیدن[3]

«سَنَكْتُبُ» (١٨١) یعنی: حفظ و ضبط خواهیم کرد[4]

«نُزُلاً» (١٩٨) یعنی: ثواب. و می‌تواند که: مُنْزَلٌ مِنْ عِندِالله باشد چنانکه می‌گویند: أنْزَلْتُهُ، یعنی: او را فرود آوردم.[5]

و مُجاهد گفته است: «وَ الخَيْلُ المُسَوَّمَةُ» (١٤) یعنی اسبهای فربه و خوش‌هیکل.[6] سعیدبن جُبَیْر و عبدالله بن عبدالرحمن بن أبْزَی گفته‌اند: الرَّاعِیَةُ به معنی: المُسَوَّمَةُ است. و ابن جُبَیْر گفته است: وَ حَصُوراً» (٣٩) یعنی به زنان رغبت نشان نمی‌دهد.[7]

و عِکْرَمَه گفته است: «مِنْ فَوْرِهِم» (١٢٥) یعنی

عمران:١٢٥) «پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشتهٔ نشاندار یاری خواهد کرد»

١ - «وَ كَأيِّن مِنْ نَبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند.

٢ - «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإذْنِه» «و(در جنگ اُحُد) قطعاً خدا وعدهٔ خود را با شما راست گردانید، آنگاه که به فرمان او آنان را می‌کشتید».

٣ - «وَ قَالُوا لِإخْوانِهِمْ إذا ضَرَبُوا فِي الأرضِ او كانُوا غُزًّى» «و به حق برادران خویش که به سفر رفتند، یا به جهاد بیرون آمدند(و مردند) گفتند».

۴ - «سَنَكْتُبُ ما قالوا وَ قَتْلَهُمُ الانبياء بِغَيْرِ حَقٍّ» «به زودی آنچه را گفتند، و به ناحق کشتن آنان پیامبران را ثبت خواهیم کرد».

۵ - «نُزُلاً مِنْ عِنْدِالله وَ مَا عِنْدَالله خَيْرٌ لِلأبْرار» «در(این) پذیرایی از جانب خداست. و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است».

۶ - «وَ الخَيْلُ المُسَوَّمَةَ وَ الانْعامِ وَ الحَرْثِ» «و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها» «مُسَوَّمه» به معنی اسب نشاندار است یا مراد اسبانی‌اند که در چراگاه رها شده‌اند.

۷ - «وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيّاً مِنَ الصّالِحين» «و بزرگوار و خویشتندار(پرهیزنده از زنان) و پیامبری از شایستگان.

از خشـمی که(مشـرکان) از روز بـدر گرفته بودند.[۱]
و مجاهد در تفسـیر: «یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ» (الانعام:۹۵) «زنـده را از مرده بیرون می‌آورد» گفته است: نطفه را که مرده است بیرون می‌آورد و از آن زنده، (که مولود اسـت) بیرون می‌آید. «اَلابْکَارُ» (۴۱) اول صبح است. «وَالعَشِیُّ» (۴۱) مایل شـدن آفتاب است می‌پندارم ـ که غروب کند.[۲]

۱ - باب : ﴿ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ ﴾ [۷].

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الْحَلالُ وَالْحَرَامُ . ﴿ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ﴾ [۴۱] : يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا . كَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلا الْفَاسِقِينَ ﴾ [البقرة: ۲۶] . وَكَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ ﴾ [يونس: ۱۰۰] وَكَقَوْلِهِ : ﴿ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴾ [محمد: ۱۷].

﴿ زَيْغٌ ﴾ شَكٌّ . ﴿ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ ﴾ الْمُشْتَبِهَاتِ . ﴿ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ﴾ يَعْلَمُونَ ﴿ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ ﴾ [۴۱].

باب ـ۱

«مِنهُ اَیـاتٌ مُحْکَمات» (۷) «پاره‌ای از آن آیات محکم(صریح و روشن) است.»
و مُجاهِد گفته است: (حکم) حلال و حرام(بدان آیات معلوم شـود) «وَ اُخرُ مُتَشابِهَات» (۷) که معنی یکـی معنی دیگری را تأییـد کند. مانند فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ ما یُضِلُّ بِهِ الاالفاسِقِیْن» (بقره:۲۶) «جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند.»
و ماننـد فرمودهٔ خداوند جل ذکـره: «وَ یَجْعَلُ الرِّجْـسَ عَلَی الَّذِیْنَ لایَعْقِلُـوْن» (یونس:۱۰۰) «و(خدا) بر کسـانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد.»
مانند فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ الَّذِیْنَ اَهْتَدَوَزادَهُمْ هُـدًی و آتاهُم تَقْواهُم» (محمد:۱۷) «و آنان که به هدایت گراییدند(خدا) آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و(توفیق) پرهیزگاری‌شان داد»[۳]

---

۱ - «وَ یَأتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِم» «و با همین جوش(و خروش) بر شما بتازند».
۲ - «وَاذْکُر رَبَّکَ کثیراً وَ سَبِّح بِالْعَشِیِّ وَ الإبْکَر» «و پروردگارت را بسیار یاد کن، و شبانگاه و بامدادان(او را) تسبیح گوی»
۳ - «هُوَ الَّذِیْ أنْزَلَ عَلَیْکَ الکتابَ مِنه ءایَاتٌ مُحکَمَتٌ هُنَ أمُّ

«زَيْغٌ» (آل عمران:۷) به معنی شک است.
«ابْتِغَـاءَ الفِتْنَةِ» «به منظور فتنه انگیزی» آن را به مشابه آن تأویل می‌کنند.
«وَ الرَّاسِـخُون فی العِلْمِ» «و استواران در علم» می‌دانند.
«يَقُولُـونَ آمَنَّا بِـهِ» «می‌گوینـد: ما بـدان ایمان آوردیم».

۴۵۴۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التُّسْتَرِيُّ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلا أُولُو الأَلْبَابِ﴾ . قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَإِذَا رَأَيْتِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ، فَأُولَئِكِ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ ، فَاحْذَرُوهُمْ» [أخرجه مسلم : ۲٦٦٥].

۴۵۴۷ـ از ابن ابی مُلَیْکه، از قاسم‌بن‌محمد از عایشـه رضی‌الله عنها روایت اسـت که گفت: رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)این را تلاوت کـرد: «هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتاب و أُخَرُ مُتَشـابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِیْنَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُوْنَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الفِتْنَـةِ وَ ابْتِغاءَ تَاوِیلِه وَ ما یَعْلَـمُ تاوِیْلَهُ الّا اللهُ والرّاسِخُوْنَ فی العِلْمِ یَقولوْنَ آمَنّا به کلٌ مِنْ عِند رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرَ إلاّ أُولُوالالْبابِ» (آل عمران:۷) «اوست کسی که این کتاب را بر تو فروفرستاد. پـاره‌ای از آن آیات محکم(صریح و روشـن) اسـت. آنها اسـاس کتابنـد و(پـاره‌ای دیگر) متشـابهات‌اند(که تأویل پذیرند) اما کسانی که در دلهایشـان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن(به دلخواه خود) از متشـابه آن

الکِتَٰبِ وَ أُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٌ». «اوست کسی که این کتاب(قرآن) را بر تو فروفرستاد، پاره‌ای از آن، آیات محکم(صریح و روشن) است. آنها اساس کتاب‌اند و(پاره‌ای) دیگر متشابهات است(که تأویل پذیرند و درک معانی آن به آسانی میسر نیست.»
در ترجمهٔ تفسیر المنیر آمده است: آیات محکم عبارت از آن آیاتی‌اند که در دلالت خود آشکارند... و عموماً به تبیین احکام، فرائض، اصول اعتقاد، امر، نهی، حلال و حرام می‌پردازند. آیات متشابه به احتمال معانی زیادی را دارند و ظاهر لفظ آنها یا معنای مرادشان مخالف است چه بسا که با آیات محکم موافقت داشته باشند و چه بسا که از حیث لفظ و ترکیب و نه از حیث معنای مراد موافق چیز دیگر باشند مانند«الرحمن علی العرش استوی». «خدای رحمن بر عرش استیلا یافته است». و یا فرمودهٔ خدای تعالی«یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدیهِم» «دست خدا بر فراز دستهای ایشان است».

پیروی می‌کنند، با آنکه تاویلش را جز خدا کسی نمی‌دانـد، و اسـتواران در علم(عالمان واقعی) می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم همه(چه محکم و چه متشـابه) از جانب پروردگار ماسـت، و جـز خردمندان کسـی متذکر نمی‌شـود.» (آل عمران:۷)

عایشه گفت: رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: هرگاه ببینی که(گروهی) از متشـابه آن پیروی می‌کنند، ایشان کسانی‌اند که خداوند(در قرآن) آنها را نامیده اسـت. پس از ایشان حذر کنید.»[1]

٢ - باب :

﴿وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [٣٦].

٤٥٤٨ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلا وَالشَّيْطَانُ يَمَسُّهُ حِينَ يُولَدُ ، فَيَسْتَهِلُّ صَارِخًا مِنْ مَسِّ الشَّيْطَانِ إِيَّاهُ ، إِلا مَرْيَمَ وَابْنَهَا » . ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ : وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [راجع : ٣٢٨٦. أخرجه مسلم : ٢٣٦٦].

باب ـ۲

«وَ اِنِّی اُعِیْذُهَا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْم» (۳٦)

«و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم»[2]

٤٥٤٨ـ از زُهـری، از سـعیدبن مُسَـیَّب، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت اسـت که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هیچ نوزادی، زاده نمی‌شـود مگر آن که به هنگام ولادت، شیطان او را لمس می‌نماید و به سبب لمس شیطان به آواز بلند می‌گرید، بجز مریم و پسر او.

سـپس ابوهریره می‌گفت: اگر می‌خواهید(این آیـت را) بخوانیـد: «و او و فرزندانـش را از

---

۱ - ابن‌عباس می‌گوید که مراد از آن خوارج‌اند و اولین بدعتی که در دین اسلام پیدا شد، بدعت خوارج بود.(تیسیر القاری)

۲ - باب ۲ در تفسیر آیه مذکور است و این اخبار است از خدا، از گفتهٔ زن عمران مادر مریم(ع) که گفت به تحقیق پناه می‌دهم مریم و پسر او را که عیسی(ع) است، از شیطان رانده شده. و خداوند دعایش را مستجاب کرد. «تیسیر القاری»

۳ - باب: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا

قَلِيلاً أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ﴾ [۷۷]: لا خَيْرَ. ﴿أَلِيمٌ﴾ [۷۷]: مُؤْلِمٌ مُوجِعٌ، مِنَ الأَلَمِ، وَهُوَ فِي مَوْضِعِ مُفْعِلٍ.

۴۵۴۹، ۴۵۴۰ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ يَمِينَ صَبْرٍ، لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ. قَالَ: فَدَخَلَ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَقَالَ: مَا يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ قُلْنَا: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فِيَّ أُنْزِلَتْ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَيِّنَتُكَ أَوْ يَمِينُهُ». فَقُلْتُ: إِذًا يَحْلِفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» [راجع: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۳۸ باختلاف].

شیطان رانده شده، به تو پناه می‌دهم».

باب ـ۳

«إِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِاللهِ وَ اَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيْلاً اُولَئِكَ لاخَلاقَ لَهُم» (۷۷): لا خَيْرَ.

«کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست.» «لاخَلاق» را امام بخاری، «نیست خیری» تفسیر کرده است.

«اَلِيْم» (۷۷) مُؤْلِم، مُوْجِع(به معنای دردناک است) و از ـ اَلَم ـ مشتق است که به معنای درد است و به جای مُفْعِل ـ آمده است.

۴۵۴۹،۴۵۵۰ـ) از ابووائل، از عبدالله بن‌مسعود رضی‌الله عنه روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)فرمود: «کسی که سوگند صبر را[1] یاد کند تا مال مردی مسلمان را از وی جدا کند، خداوند را در حالی ملاقات کند که بر وی خشمگین است» سپس خداوند به تصدیق این(فرمودهٔ رسول خود) این آیت را نازل کرد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیز می‌فروشند آنان را در آخرت بهره‌ای نیست» تا آخر آیه

ابووائل گفت: اَشْعَث‌بن قَيْس آمد و گفت: ابوعبدالرحمن(ابن مسعود) با شما چه می گفت؟ گفتیم که: چنین و چنان. اشعث گفت: (این آیه) در مورد من نازل شده است، من در زمین

---

۱ - سوگند صبر، در اینجا صبر به معنی حبس و نگهداشت است، یعنی کسی که خود را برای ادای سوگند نگهداشته باشد.«تیسیر القاری»

در متن عربی بعد از شمارهٔ حدیث۴۵۴۹، شماره ۴۵۴۰ گذاشته شده که اشتباه است. باید ۴۵۵۰ نوشته می‌شد.

پسر عموی خود چاهی داشتم(و او از ملکیت من انکار کرد).

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گواه تو، یا سوگند وی» گفتم: همین اکنون وی سوگند(دروغ) می‌خورد یا رسول‌الله. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)فرمود: «کسی که سوگند صبر یاد کند تا مال مردی مسلمان را از وی جدا کند، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است.»

٤٥٥١ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ ، هُوَ ابْنُ أَبِي هَاشِمٍ : سَمِعَ هُشَيْمًا : أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ بْنُ حَوْشَبٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلاً أَقَامَ سِلْعَةً فِي السُّوقِ ، فَحَلَفَ فِيهَا : لَقَدْ أَعْطَى بِهَا مَا لَمْ يُعْطِهِ ، لِيُوقِعَ فِيهَا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ [راجع : ٢٠٨٨].

٤٥٥١ـ از ابراهیم‌بن عبدالرحمن روایت است که عبدالرحمن‌بن ابی‌اوفی رضی‌الله عنهما گفت: مردی در بازار جنسی را(برای فروش) بلند کرد و در مورد آن سوگند می‌خورد که: در خرید آن چنین بهایی داده است و نداده بود، تا مردی از مسلمانان را در فروش آن بفریبد. سپس این آیت نازل شد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیزی می‌فروشند» تا آخر آیت.

٤٥٥٢ - حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا تَخْرِزَانِ فِي بَيْتٍ ، أَوْ فِي الْحُجْرَةِ ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أُنْفِذَ بِإِشْفًى فِي كَفِّهَا فَادَّعَتْ عَلَى الأُخْرَى ، فَرُفِعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ ، لَذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ» . ذَكِّرُوهَا بِاللَّهِ ، وَاقْرَؤُوا عَلَيْهَا : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ﴾ . فَذَكَّرُوهَا فَاعْتَرَفَتْ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ» [راجع : ٢٥١٤ . أخرجه مسلم : ١٧١١ ،مختصراً].

٤٥٥٢ـ از ابن جُرَیْج روایت است که ابن ابی‌مُلَیکه گفت: دو زن بودند که در خانه یا حجره کفش دوزی می‌کردند یکی از آنان برآمد در حالی که درفش در کف دستش خلانیده شده بود، و او ادعا کرد که زن دیگر درفش را خلانیده است، قضیه را نزد ابن‌عباس بردند. ابن‌عباس گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «اگر قرار باشد که هر آنچه مردم دعوا کنند(بدون ثبوت) بدیشان داده شود، خونها و مالهای مردم به هدر می‌رود» (ابن‌عباس گفت:) زن(مدعی علیها) را سوگند بخدا بدهید و بر وی بخوانید: «کسانی که پیمان

٤ - باب : ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ﴾ [٦٤] .

سَوَاءٍ : قَصْدٍ .

٤٥٥٣ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ مَعْمَرٍ .

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ :

حَدَّثَنِي أَبُو سُفْيَانَ مِنْ فِيهِ إِلَى فِيَّ قَالَ : انْطَلَقْتُ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : فَبَيْنَا أَنَا بِالشَّامِ ، إِذْ جِيءَ بِكِتَابٍ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى هِرَقْلَ .

قَالَ : وَكَانَ دَحْيَةُ الْكَلْبِيُّ جَاءَ بِهِ ، فَدَفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ بُصْرَى إِلَى هِرَقْلَ .

قَالَ : فَقَالَ هِرَقْلُ : هَلْ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ؟ فَقَالُوا : نَعَمْ .

قَالَ : فَدُعِيتُ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرَقْلَ ، فَأَجْلَسَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ .

خدا را می‌فروشند»
موضوع را به آن زن(مدعی علیها) یاد کردند و وی بدان اعتراف کرد. ابن‌عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)فرموده است: «سوگند بر مدعی علیه است» (در صورتی که علیه وی شاهدانی نباشد)

باب ـ۴

«قُلْ یا اَهْلَ الکتاب تَعَالَوْا اِلی کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بینکم اَنْ لانَعْبُدَ الا الله» (٦٤)
«بگو ای اهل کتاب، بیایید به سوی کلمهٔ که میان ما وشما یکسان است اینکه: جز خدا را نپرستیم» کلمه«سَواءٍ» را به معنای قصد تفسیر کرده که عدل (برابر) است.

۴۵۵۳ـ از مَعْمَر از زُهری، از عُبَیْدالله‌بن عبدالله‌بن عُتْبه روایت است که گفت: ابن‌عباس گفت: ابُوسُفیان از دهن خود به دهن من گفت: در مدتی که میان من و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)(مصالحهٔ صلح حُدَیْبیه) بود من(به سفر) برآمدم. در حالی که در شام بودم، نامه‌ای از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به هِرَقْل رسید. ابوسُفیان گفت: دِحْیَه کلبی آن نامه را آورده بود و آن را به حاکم بُصری داده بود و حاکم بصری آن را به هِرَقْل داده بود، هِرَقْل گفت: آیا از قوم آن مردی که ادعای پیامبری می‌کند در اینجا کسی هست؟ گفتند: آری.
ابوسفیان گفت: من با تنی از قریش فراخوانده شدیم و نزد هِرَقْل رفتیم و جلو روی وی نشستیم. هِرَقْل گفت: کدام یک از شما از روی

فَقَالَ : أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا مِنْ هَـذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ؟ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ : فَقُلْتُ : أَنَا .

فَأَجْلَسُونِي بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَأَجْلَسُوا أَصْحَابِي خَلْفِي ، ثُمَّ دَعَا بِتَرْجُمَانِه ، فَقَالَ : قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَائِلٌ هَـذَا عَنْ هَـذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ .

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ : وَايْمُ اللَّه ، لَوْلَا أَنْ يُؤْثِرُوا عَلَـيَّ الْكَذِبَ لَكَذَبْتُ .

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِه : سَلْهُ كَيْفَ حَسَبُهُ فِيكُمْ ؟ قَالَ : قُلْتُ هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ .

قَالَ : فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِه مَلِكٌ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا .

قَالَ : فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ : قُلْتُ : لَا .

قَالَ : أَيَتَّبِعُهُ أَشْرَافُ النَّاسِ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ؟ قَالَ : قُلْتُ : بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ .

قَالَ : يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا ، بَلْ يَزِيدُونَ .

قَالَ : هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِه بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ سَخْطَةً لَهُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا .

قَالَ : فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : نَعَمْ .

قَالَ : فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالًا ، يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ ، قَالَ : فَهَلْ يَغْدِرُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا ، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي هَـذِه الْمُدَّةِ لَا نَدْرِي مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا ، قَالَ : وَاللَّه مَا أَمْكَنَنِي مِنْ كَلِمَةٍ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِه .

قَالَ : فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ ؟ قُلْتُ : لَا .

ثُمَّ قَالَ : لِتَرْجُمَانِه : قُلْ لَهُ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ حَسَبِه فِيكُمْ : فَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو حَسَبٍ ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي أَحْسَابِ قَوْمِهَا .

نسب به این مردی که می‌پندارد پیامبر است، نزدیکتر هستید؟ ابوسفیان می‌گوید: گفتم: من. مرا در پیش روی هِرَقْل نشاندند و یاران مرا پشت سر من نشاندند، سپس مترجم خود را فراخواند و گفت: به آنها بگوی که من در مورد کسی که می‌پندارد پیامبر است از این مرد سؤال می‌کنم، اگر وی به من دروغ بگوید، دروغ او را آشکار کنید. ابوسفیان می‌گوید: به خدا سوگند، اگر مرا(یاران من) دروغ گوی نمی‌گفتند، من دروغ می گفتم.

سپس هِرَقْل به مترجم خود گفت: از وی سؤال کن که نسب او در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما عالی نسب است.

هِرَقْل گفت: آیا کسی از پدران وی پادشاه بوده است؟ گفتم:نی. گفت: آیا قبل از آنکه بگوید آنچه را می‌گوید، او را به دروغ متهم کرده‌اید؟ گفتم:نی. هِرَقْل گفت: آیا قدرتمندان از وی پیروی می‌کنند یا ناتوانان قوم؟ گفتم: بلکه ناتوانان قوم.

هِرَقْل گفت: آیا پیروان وی زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند؟ گفتم: نی، بلکه زیاد می‌شوند.

هرقل گفت: آیا یکی از پیروان وی، پس از آنکه در دین وی درآمده است، از روی ناخشنودی از دین وی برمی‌گردد؟ گفتم:نی.

هرقل گفت: آیا با وی نبرد کرده‌اید؟ گفتم آری. هرقل گفت: جنگ شما با او چگونه بوده است؟ گفتم: جنگ میان ما و او حالت دلو را داشته است، گاه ما پیروز می‌شدیم و گاه او پیروز می‌شد. هرقل گفت: آیا پیمان می‌شکند؟ گفتم: نی، و مدتی است که از وی دوریم و

وَسَأَلْتُكَ هَلْ كَانَ فِي آبَائِهِ مَلِكٌ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ ، قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ آبَائِهِ .

وَسَأَلْتُكَ عَنْ أَتْبَاعِهِ : أَضُعَفَاؤُهُمْ أَمْ أَشْرَافُهُمْ ، فَقُلْتَ : بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَدَعَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ ، ثُمَّ يَذْهَبَ فَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ سَخْطَةً لَهُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ إِذَا خَالَطَ بَشَاشَةَ الْقُلُوبِ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ ، فَزَعَمْتَ أَنَّكُمْ قَاتَلْتُمُوهُ ، فَتَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سِجَالاً ، يَنَالُ مِنْكُمْ وَتَنَالُونَ مِنْهُ ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ لا يَغْدِرُ ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا تَغْدِرُ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ أَحَدٌ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ ، قُلْتُ رَجُلٌ ائْتَمَّ بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ .

قَالَ : ثُمَّ قَالَ : بِمَ يَأْمُرُكُمْ ؟ قَالَ : قُلْتُ : يَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ ، وَالزَّكَاةِ ، وَالصِّلَةِ ، وَالْعَفَافِ ، قَالَ : إِنْ يَكُ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِيٌّ ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ ، وَلَمْ أَكُ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ ، وَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ ، وَلَيَبْلُغَنَّ مُلْكُهُ مَا تَحْتَ قَدَمَيَّ .

قَالَ : ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُ ، فَإِذَا فِيهِ :

خبر نداریم که چکار می‌کند. ابوسفیان گفت: به خدا سوگند که مرا توانایی آن نبود که غیر از آنچه گفتم کلمهٔ دیگری را(بر زبان) آورم.

هرقل گفت: آیا این گفته(ادعای نبوت) را قبل از وی کسی گفته است؟ گفتم: نی. سپس هرقل به مترجم خود گفت: به او بگوی: من از نسب وی در میان شما پرسیدم و تو گفتی که وی در میان شما عالی نسب است و چنان است که پیامبران از میان مردم عالی نسب برانگیخته می‌شوند. و از تو پرسیدم که آیا کسی از پدران وی پادشاه بوده است، و تو گفتی که نی، من با خود گفتم که اگر کسی از پدران وی پادشاه می‌بود، می‌گفتم که وی مردی است که پادشاهی پدران خویش را می‌خواهد. و از تو در مورد پیروان او سؤال کردم که: ناتوانان‌اند یا قدرتمندان و تو گفتی که: ناتوانان‌اند. و همینها پیروان پیامبران‌اند.

و از تو سؤال کردم که: آیا قبل از آنکه آنچه را می‌گوید، بگوید، او را به دروغ متهم کرده بودید، و تو گفتی که نی. من دانستم که او کسی نیست که بر مردم دروغ ببندد، و سپس برود و بر خدا دروغ ببندد. و از تو پرسیدم که آیا کسی که در دین وی درآمده است، سپس از روی ناخشنودی از دین وی برگشته است؟ و تو گفتی که نی، و این امر ایمان است، که بشاشَت آن در دلها می‌آمیزد.

و از تو پرسیدم که پیروان او زیاد می‌شوند و یا کم می‌گردند و تو گفتی که آنها زیاد می‌شوند و این امر ایمان است تا آنکه کامل می‌شود.

و از تو پرسیدم که آیا با وی نبرد کرده‌اید وتو

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ ، سَلَامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَّا بَعْدُ : فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ ، أَسْلِمْ تَسْلَمْ ، وَأَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ ، وَ : ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ - إِلَى قَوْلِهِ - اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾» .

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ، ارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ عِنْدَهُ وَكَثُرَ اللَّغَطُ ، وَأُمِرَ بِنَا فَأُخْرِجْنَا .

قَالَ : فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ خَرَجْنَا : لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ ، إِنَّهُ لَيَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامَ .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : فَدَعَا هِرَقْلُ عُظَمَاءَ الرُّومِ ، فَجَمَعَهُمْ فِي دَارٍ لَهُ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الرُّومِ ، هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلاحِ وَالرَّشَدِ آخِرَ الأَبَدِ ، وَأَنْ يَثْبُتَ لَكُمْ مُلْكُكُمْ ، قَالَ : فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ ، فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ ، فَقَالَ : عَلَيَّ بِهِمْ ، فَدَعَا بِهِمْ فَقَالَ : إِنِّي إِنَّمَا اخْتَبَرْتُ شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ ، فَقَدْ رَأَيْتُ مِنْكُمُ الَّذِي أَحْبَبْتُ ، فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ [راجع : ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ ، بدون قول الزهري] .

گفتی که نبرد کرده‌اید. و جنگ میان شما و میان او حالت دلو را داشته است، او بر شما پیروز می‌شده و شما بر او پیروز می‌شدید و چنان است که پیامبران بدان مبتلا می‌شوند و در فرجام، پیروزی با ایشان است. و از تو پرسیدم که آیا پیمان می‌شکند و تو گفتی که نمی‌شکند، و چنان است که پیامبران پیمان نمی‌شکنند.

و از تو سؤال کردم که آیا قبل از وی این گفته‌اش را کسی دیگر گفته بود، و تو گفتی که نی. با خود گفتم که اگر این گفته را قبل از وی کسی دیگر گفته بود، می‌گفتم که این مردی است که از گفتهٔ قبل از خود پیروی می‌کند.

ابوسفیان گفت: سپس هرقل گفت: شما را به چه امر می‌کند. گفتم: ما را به نماز و زکات و صلهٔ رحم و پرهیز از گناهان امر می‌کند. هرقل گفت: اگر هر آنچه تو دربارهٔ وی گفتی راست باشد، به تحقیق که وی پیامبر است و همانا من می‌دانستم که وی ظهور می‌کند، ولی گمان نمی‌کردم که از میان شما باشد و اگر بدانم که به او می‌توانم رسید، دیدار وی را دوست می‌داشتم و اگر به نزدیک وی می‌بودم، پاهایش را می‌شستم و به تحقیق که ملک او تا زیر پاهایم گسترش می‌یابد.

ابوسفیان گفت: سپس هرقل نامهٔ رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم را طلبید و آن را خواند. در آن آمده بود. «بسم الله الرحمن الرحیم، از محمد رسول‌الله به هِرَقْل، بزرگ روم، سلام بر کسی که از راه راست پیروی کرد، اما بعد، من تو را به پذیرش اسلام فرامی‌خوانم، اسلام بیاور تا به سلامت بمانی، و اسلام بیاور

که خداوند پاداش تو را دو چندان می‌دهد، پس اگر(به اسلام) پشت بگردانی گناه رعایای تو برگردن تو می‌باشد، و«ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است اینکه جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد، پس اگر(از این پیشنهاد) اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم(نه شما)».

و چون از خواندن نامه فارغ شد، سروصدا نزد او بلند شد و گفتگو بالا گرفت و ما را دستور دادند و از آنجا بیرون کردند.

ابوسفیان می‌گوید: هنگام بیرون شدن از آنجا به یاران خود گفتم که: کار پسر ابی‌کَبَشَه چنان بالا گرفته که پادشاه روم از وی ترس دارد.[1] و همیشه متیقن بودم که امر(رسالت) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) پیروز می‌شود تا آنکه خداوند مرابه اسلام درآورد. زُهری گفته است: هِرَقل بزرگان روم را فراخوانده آنان را در خانهٔ خود گرد آورد و گفت: ای بزرگان روم آیا خواستار رستگاری و هدایت جاودانی هستید و اینکه ملک شما به شما پاینده بماند؟

راوی گفت: آن مردم همچون خران وحشی به سوی درها گریختند، ولی درها را بسته یافتند. هرقل گفت: ایشان را نزد من بیاورید. ایشان را فراخواندند، سپس هرقل گفت: همانا من شدت(پایداری) شما را در دین شما می‌آزمودم. بنابراین، آنچه را دوست می‌دارم از شما مشاهده کردم. مردم به هرقل سجده کردند

---

۱ - ابوکبشه پدر آن حضرت نبود، و این کنایهٔ اهانت‌آمیزی بود که ابوسفیان نسبت عداوتی که با آن حضرت داشت، گفته بود.

٥ - باب: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ - إِلَى - بِهِ عَلِيمٌ﴾ [٩٢].

٤٥٥٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَةِ نَخْلاً، وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾. قَامَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَخْ، ذَلِكَ مَالٌ رَايِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَايِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ».

قَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَفِي بَنِي عَمِّهِ.

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ وَرَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: «ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ».

حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ: «مَالٌ رَايِحٌ» [راجع: ١٤٦١. أخرجه مسلم: ٩٩٨].

و از وی خشنود گشتند.

باب ـ۵

«لَـنْ تنالُوا البِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ـ تا ـ بِهِ عَلِيْم» (۹۲) «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» و از هر چه انفاق کنید قطعاً خدا بدان داناست.»

۴۵۵۴ـ از مالک از اسحاق‌بن عبدالله‌بن‌ابی طلحه روایت است که از انس‌بن مالک رضی‌الله عنه شنیده است، که می‌گفت: ابوطلحه نسبت به دیگر انصار که در مدینه می‌زیستند، بیشتر درختان خرما داشت و بهترین مالی که آن را دوست می‌داشت(باغ) بَیْرُحاء بود که در مقابل مسجد قرار داشت ورسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به آن وارد شده و از آب گوارای آن می‌نوشید، و آنگاه که(این آیت) نازل شد: «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.»

ابوطلحه ایستاد و گفت: یا رسول‌الله خداوند می‌گوید: «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» و دوست داشتنی‌ترین مال من ـ بَیْرُحَاء ـ است و آن صدقه برای خدا باشد. من به نیکویی و ذخیرهٔ(ثواب) آن در نزد خدا امید می‌دارم. یا رسول‌الله، پس هرطور که خدا ترا می‌نماید آن را صرف کن. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)فرمود: «به به، آن مالی بهره‌ور است، آن مال بهره‌ور است، و همانا آنچه را گفتی شنیدم و من(صلاح) می‌بینم که آن را در میان نزدیکان خود تقسیم

کنی».
ابوطلحه گفت: چنان(فرمودی) می‌کنم یا رسول‌الله. ابوطلحه آن را میان نزدیکان و پسر عموهای خود تقسیم کرد. عبدالله بن یوسف و رَوح‌بن عُبادَه گفته‌اند(آن حضرت به این لفظ) فرمود: «ذلک مالٌ رایحٌ» (بجای رابحِ) یعنی مال رونده است(در خیر و صدقه بهتر باشد)
یَحْیَی‌بن یَحْیَی گفت: من بر مالک(به لفظ) «مالٌ رایحٌ» خواندم.

٤٥٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حدثنا الأنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأُبَيٍّ، وَأَنَا أَقْرَبُ إِلَيْهِ، وَلَمْ يَجْعَلْ لِي مِنْهَا شَيْئًا [راجع: ١٤٦١ . اخرجه مسلم: ٩٩٨، مطولا بدون «(ولم يجعل)) ...»].

٤٥٥٥ـ از ثُمامه روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: ابوطلحه(باغ خرمای خود را) میان حَسَّان و اُبَی تقسیم کرد. و من(نسبت بدیشان) به وی نزدیکتر بودم و از آن چیزی به من نداد.

٦ - باب: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [٩٣]

باب ـ۶

«قُل فَأتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا اِن کُنْتُم صادقِین» (۹۳)
«بگو(به یهود که می‌گویند تورات برخی از خوراک حلال را حرام ساخته است) تورات را بیاورید و آن را بخوانید اگر راست می‌گویید.»

٤٥٥٦ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ وَامْرَأَةٍ قَدْ زَنَيَا، فَقَالَ لَهُمْ: «كَيْفَ تَفْعَلُونَ بِمَنْ زَنَى مِنْكُمْ». قَالُوا: نُحَمِّمُهُمَا وَنَضْرِبُهُمَا، فَقَالَ: «لا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ الرَّجْمَ». فَقَالُوا: لا نَجِدُ فِيهَا شَيْئًا، فَقَالَ لَهُمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ: كَذَبْتُمْ، فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَوَضَعَ مِدْرَاسُهَا الَّذِي يُدَرِّسُهَا مِنْهُمْ كَفَّهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَطَفِقَ يَقْرَأُ مَا دُونَ يَدِهِ وَمَا

٤٥٥٦ـ از مُوسی‌بن عُقْبه، از نافع روایت است که ابن‌عُمر رضی‌الله عنهما گفت: یهود، مرد و زنی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)آوردند. و آن حضرت به ایشان گفت: «با کسی که از شما زنا می‌کند، چه معامله می‌کنید» گفتند: روی‌های ایشان را سیاه می‌کنیم و آنها را می‌زنیم، فرمود: «آیا در تورات(حکم) سنگسار را نمی‌یابید؟» گفتند: ما در آن چیزی نمی‌یابیم.

وَرَاءَهَا ، وَلَا يَقْرَأُ آيَةَ الرَّجْمِ ، فَنَزَعَ يَدَهُ عَنْ آيَةِ الرَّجْمِ ، فَقَالَ : مَا هَذِهِ ؟ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَالُوا : هِيَ آيَةُ الرَّجْمِ ، فَأَمَرَ بِهِمَا فَرُجِمَا قَرِيبًا مِنْ حَيْثُ مَوْضِعُ الْجَنَائِزِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ ، فَرَأَيْتُ صَاحِبَهَا يَحْنِي عَلَيْهَا ، يَقِيهَا الْحِجَارَةَ

[راجع : ١٣٢٩. أخرجه مسلم : ١٦٩٩، بدون ذكر موضع الجنائز].

عبدالله‌بن سلام(عالم یهودی که مسلمان شده بود) به آنها گفت: دروغ گفتید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید اگر راست می‌گویید، مَدَرِّس تورات، کسی از یهود که آن را درس می‌داد، کف دست خود را بر آیت سنگسار گذاشت و به خواندن آنچه پیش از کف دست و بعد از کف دست وی بود آغاز کرد، ولی آیت سنگسار را نخواند. عبدالله‌بن سلام، دست او را از بالای آیت رجم، کنار زد و گفت: این چیست؟ و چون آن را دیدند، گفتند: این آیت سنگسار است.

آن حضرت(اجرای حکم را) بر آن دو نفر امر کرد و آنها را در نزدیک جایی که به نزدیک مسجد بود، سنگسار کردند و من آن مرد زناکار را دیدم که(در اثنای سنگسار شدن) خودش را بر روی آن زن خم می‌کرد تا او را از رسیدن سنگ محافظت نماید.[1]

٧ - باب :

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [١١٠] .

باب ـ۷

«کُنتُم خیر اُمَّةٍ اُخْرِجت لِلنَّاسِ» (۱۱۰) «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید».

٤٥٥٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَيْسَرَةَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ قَالَ : خَيْرَ النَّاسِ لِلنَّاسِ ، تَأْتُونَ بِهِمْ فِي السَّلَاسِلِ فِي أَعْنَاقِهِمْ ، حَتَّى يَدْخُلُوا فِي الإِسْلَامِ . [راجع : ٣٠١٠].

۴۵۵۷ـ از ابوحازم روایت است که ابوهریره

---

۱ - در این حدیث از چند وجه سخن رفته است. بعضی گفته‌اند که این زن و مرد ذمی نبوده‌اند و از دارحرب بودند؛ یعنی از یهودان فدک و خیبر بودند که در آن ایام با مسلمانان در جنگ بودند، ولی سؤال این است که اگر حربی می‌بودند، چگونه برای اجرای حکم نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم مراجعت می‌کردند. پس اگر ذمی می‌بودند آن حضرت بدون آنکه از حکم تورات از ایشان بپرسد، نظر به حکم اسلام آنها را سنگسار می‌کرد. و بعضی می‌گویند که اینها اهل ذمه بودند؛ زیرا سنگسار کردن حربی روا نیست. باید دانست که پرسیدن آن حضرت که برای مجازات زنا در میان ایشان سنگسار هست، برای الزام آنها بوده و آن حضرت از آن مطلع بوده است.

رضی‌الله عنه(در معنی این آیت) گفت: «شما بهترین امتی هستید که پدیدار شده‌اید» یعنی بهترین مردم از برای مردم که مردم را زنجیر در گردن افکنده می‌آورید تا آنکه به اسلام درآیند.

٨ - باب: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾ [١٢٢].

باب ـ٨

«اِذْ هَمَّت طَائِفَتَانِ مِنكُم اَنْ تَفْشَلا» (۱۲۲) «آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند»

٤٥٥٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ عَمْرٌو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: فِينَا نَزَلَتْ: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ قَالَ: نَحْنُ الطَّائِفَتَانِ: بَنُو حَارِثَةَ وَبَنُو سَلِمَةَ، وَمَا نُحِبُّ - وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً: وَمَا يَسُرُّنِي - أَنَّهَا لَمْ تُنْزَلْ، لِقَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [راجع: ٤٠٥١. أخرجه مسلم: ٢٥٠٥].

٤٥٥٨ـ از سُفیان روایت است که عَمرو می‌گفت: جابر رضی‌الله عنهما می‌گفت: این آیت در میان ما نازل شد: «آن هنگام که دو گروه از شما برآن شدند که سستی ورزند، با آنکه خدا یاورشان بود.» جابر گفت: ما دو گروه بودیم، بنوحارثه و بَنوسَلِمَه و ما دوست نداشتیم که... و سُفیان بار دیگر گفت: و ما را خوش نمی‌سازد- اگر این آیت نازل نمی‌شد، نظر به این فرمودهٔ خدای تعالی: «و خدا یاورشان بود»[1]

٩ - باب:
﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [١٢٨].

باب ـ٩

«لَيسَ لَکَ مِنَ الاَمرِ شَیء» (۱۲۸) «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست»

٤٥٥٩ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا». بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا

٤٥٥٩ـ از زُهری از سالم از پدر وی(ابن‌عمر) روایت است که گفت: آنگاه که رسول‌الله

۱ - دو قبیلهٔ بنی‌سلمه و بنی‌حارثه که اندیشهٔ فرار از شرکت در جنگ احد داشتند، خداوند آنها را از آن جبن و ترس محفوظ داشت. این آیت هم جبن‌شان را مینماید و هم اینکه خداوند یاورشان بود. و جابر، با آنکه نزول این آیت از جبن‌شان سخن می‌گوید، به این خوش است که فرمود: خدا یاورشان بود.

وَلَكَ الْحَمْدُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ - إِلَى قَوْلِهِ - فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴾ .

رَوَاهُ إِسْحَاقُ بْنُ رَاشِدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ [راجع: ٤٠٦٩] .

(صلی‌الله علیه وسلم) در رکعت آخر نماز صبح سر از رکوع بلند می‌کرد، می‌گفت: «بار الها، فلان و فلان و فلان را به لعنت گرفتار کن» و این(لعنت کردن) بعد از آن بود که می‌گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ربَّنا ولک الحمد» پس خداوند این آیت را نازل کرد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست یا(خدا) بر آنان می‌بخشاید یا عذابشان می‌کند، زیرا آنان ستمکارند»

این حدیث را اسحاق‌بن راشد از زُهری روایت کرده است.

٤٥٦٠ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ عَلَى أَحَدٍ ، أَوْ يَدْعُوَ لِأَحَدٍ ، قَنَتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ ، فَرُبَّمَا قَالَ ، إِذَا قَالَ : سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ : «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، وَاجْعَلْهَا سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ» . يَجْهَرُ بِذَلِكَ ، وَكَانَ يَقُولُ فِي بَعْضِ صَلَاتِهِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ : «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا» لِأَحْيَاءٍ مِنَ الْعَرَبِ ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ﴾ . [١٢٨: الآية]. [راجع: ٨٠٤. أخرجه مسلم: ٦٧٥].

٤٥٦٠ - از ابن شهاب(زُهری) از سَعیدبن مُسَیَّب و ابوسلمه ابن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) وقتی که می‌خواست بر کسی دعای بد کند یا کسی را دعای نیک کند، پس از رکوع نماز، دعا می‌کرد، و بسا اوقات آنگاه که می‌گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اللَّهُمَّ ربَّنا ولک الحمد» می‌گفت: «بار الها، ولید بن ولید و سَلَمَه بن هِشام وعَیَّاش بن ابی رَبیْعه را نجات بده، بار الها، (قبیله) مضر را به سختی زجر کن و آنها را با سالهای(قحطی) مانند سالهای(قحطی) زمان یوسف روبرو گردان».

و آن حضرت با این الفاظ دعا می‌کرد. و در بعضی از نمازهای صبح می‌گفت: «بار الها، فلان و فلان و فلان را لعنت کن» بعضی از قبایل عرب را(که مسلمانان را کشته بودند دعای بد می‌کرد) تا آنکه خداوند نازل کرد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست»

١٠ - باب : [قَوْلِه] ﴿ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ ﴾ [١٥٣] .

وَهُوَ تَأْنِيثُ آخِرِكُمْ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ﴾ [التوبة: ٥٢] : فَتْحًا أَوْ شَهَادَةً .

٤٥٦١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِد : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَّالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ عَبْدَاللَّهِ بْنَ جُبَيْرٍ ، وَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ ، فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلاً [راجع: ٣٠٣٩] .

١١ - باب : قَوْلِه : ﴿ أَمَنَةً نُعَاسًا ﴾ [١٥٤] .

٤٥٦٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَبُو يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ : أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ قَالَ : غَشِيَنَا النُّعَاسُ وَنَحْنُ فِي مَصَافِّنَا يَوْمَ أُحُدٍ ، قَالَ : فَجَعَلَ سَيْفِي يَسْقُطُ مِنْ يَدِي وَآخُذُهُ ، وَيَسْقُطُ وَآخُذُهُ [راجع: ٤٠٦٨] .

باب ـ ١٠

«فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ الرَّسُوْلُ يَدْعُوکُم فِی أُخْراکُم» (١٥٣) «و پيامبر شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند»[1]
کلمهٔ أُخْراکُم مونث آخِرِکُمْ است. ابن‌عباس گفته است:«اِحْدَی الحُسنَيَيْنِ» (التوبه:٥٢) «يکی از اين دو نيکی» مراد ـ فتح يا شهادت ـ است.

٤٥٦١ـ از ابواسحاق روايت است که گفت: از براءبن عازب رضی‌الله عنهما شنيدم که گفت: پيامبر (صلی‌الله عليه وسلم)در روز اُحُد عبدالله‌بن جُبَير را فرماندهٔ افراد پياده قرار داد، و آنهايی که شکست خورده بودند برگشتند. پس فرمودهٔ خداوند اشاره به همين است که: پيامبر ايشان را از پشت سرشان فرامی‌خواند. و در آن(روز) بجز دوازده نفر با پيامبر (صلی‌الله عليه وسلم) باقی نمانده بود.

باب ـ ١١

(فرمودهٔ خداوند) «اَمَنَةً نُعاساً» (١٥٤) «آرامشی به گونهٔ خوابی سبک»[2]

٤٥٦٢ـ از قَتاده، از اَنَس روايت است که ابوطَلْحه(رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که در روز اُحُد در صف جنگ بوديم، خوابی سبک ما را فراگرفت. شمشير من از دستم می‌افتاد و آن را می‌گرفتم، و می‌افتاد و می‌گرفتم.

---

١ - مراد از شکست مسلمانان در جنگ اُحُد است که در کتاب«المغازی» تفصيل آن گذشت.

٢ - آيه چنين آغاز می‌شود: «پس از آن غم و اندوه خداوند به شما آرامش عنايت فرمود که بگونهٔ خواب سبکی گروهی از شما را فراگرفت».

۱۲ - باب : [قَوْلِه :]

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [۱۷۲].

﴿الْقَرْحُ﴾ : الْجِرَاحُ ، ﴿اسْتَجَابُوا﴾ : أَجَابُوا ، ﴿يَسْتَجِيبُ﴾ : يُجِيبُ .

باب ـ۱۲

(فرمودهٔ خداوند:) «اَلَّذِیْنَ اَسْتَجَابُوا لله والرَّسولِ مِن بَعْدِ ما اَصابَهُم الْقَرحُ لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا مِنْهُم و اتَّقُوا اَجْرٌ عَظِیْم» (۱۷۲) «کسانی که(در نبرد اُحُد) پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر(او) را اجابت کردند، برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است.»

«اَلْقَرْح» که در آیهٔ فوق است به معنی جراحت و زخم است.

«استجابوا» یعنی اَجَابُوا ـ اجابت کردند.[1]

«یَسْتَجِیْب» (الشوری:۲۶) یعنی: یُجِیْبُ قبول می‌کند[2]

۱۳ - باب : ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ﴾ الآيَةَ [۱۷۳] .

باب ـ۱۳

«اِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُم فَاخْشَوْهُم» آیه (۱۷۳) «مردمان(برای جنگ) با شما گرد آمده‌اند، پس از آن بترسید».

۴۵۶۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : أُرَاهُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ . قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌ ﷺ حِينَ قَالُوا : ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [انظر: ۴۵۶۴] .

۴۵۶۳ـ از ابوبکر از ابوحَصِیْن، از الضَّحَی روایت است که ابن‌عباس عبارت«حَسْبُنَا الله و نِعْمَ الوَکِیْل» «خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است» را(که در آخر آیهٔ(۱۷۳» است، سخن ابراهیم علیه‌السلام می‌گوید، که وقتی به آتش افکنده شد، گفته است. و

1 - استجابُوا ـ که استفعال است به معنی افعال آمده و این موارد در کلام فصحاء بسیار است که می‌گویند. استجبتک ـ یعنی: اجبتک. این فعل که در وی«سین» درآید البته واقع است، خواه فعل محبوب باشد یا مکروه. فرمودهٔ خداوند: ویستجیب الذین آمنوا و عَمِلُوا الصَّالحَات» که در آیه ۲۶ سوره الشوری به معنی«یجیب» است؛ یعنی قبول می‌کند دعای آنانکه ایمان آورده‌اند.

2 - نوشته نشده

محمد (صلی‌الله علیه وسلم) وقتی آن را گفت که(منافقین) گفتند: «مردمان(برای جنگ) با شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید، (ولی) این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

٤٥٦٤ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كَانَ آخِرَ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ : حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ [راجع : ٤٥٦٣].

٤٥٦٤ـ از اسرائیل، از ابوحَصِیْن، از ابوالضُّحَیٰ روایت است که ابن‌عباس گفت: این بود سخن آخر ابراهیم آنگاه که به آتش افکنده شد: ـ حَسْبِیَ الله و نِعْمَ الوکیل ـ خدا بسنده است و نیکو حمایتگری است.

١٤ - باب : ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [١٨٠]. سَيُطَوَّقُونَ ، كَقَوْلِكَ طَوَّقْتُهُ بِطَوْقٍ .

باب ـ۱۴

«وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّلَهُم سَيُطَوَّقُوْنَ مابَخِلُوا بِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ وَ لله مِيْرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالأَرضِ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ» (۱۸۰)

«و نپندارند کسانی که بخل می‌ورزند نسبت بدانچه خداوند از فضل خود بدیشان داده است، که آن(بخل) به خیر ایشان است بلکه به زیان ایشان است، به زودی آنچه بدان بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود، میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» «سَيُطَوَّقُون» در آیهٔ مذکور، مانند این است که بگویی، در گردن او (گردنبند) کردم.

٤٥٦٥ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، هُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ شُجَاعًا

٤٥٦٥ـ از عبدالله‌بن دینار، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی را که خدا مالی داده است و او زکاتش را ندهد، مال او در روز

أقرَعَ، لَهُ زَبِيبَتَان، يُطَوَّقُهُ يَوْمَ القِيامَةِ، يَأخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ - يَعْني بِشِدْقَيْهِ - يَقُولُ: أنَا مالُكَ أنَا كَنْزُكَ». ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآيَةَ: ﴿ وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ﴾. إلَى آخِرِ الآيَةِ [راجع: ۱۴۰۳، أخرجه مسلم: ۹۸۷، بقطعة ليست في هذه الطريق الأقرع].

قیامت به صورت ماری نر که موی سر ندارد و دارای دو نقطهٔ سیاه در دو چشم وی است در می‌آید و در گردنش پیچ می‌زند و گوشه‌های دهانش را نیش می‌زند و می‌گوید: منم مال تو، منم گنج تو.» سپس آن حضرت این آیه را خواند: «و نپندارند کسانی که بخل می‌ورزند نسبت بدانچه خداوند از فضل خود بدیشان داده است.» تا آخر آیه.

۱۵ - باب: ﴿ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا ﴾ [۱۸۶].

باب -۱۵

«وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا» (۱۸۶)

«و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و(نیز) از کسانی که به شرک گراییده‌اندآزار (سخنان دل‌آزار) بسیاری خواهید شنید.»

۴۵۶۶ - حَدَّثَنَا أبُو اليَمَانِ: أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أخْبَرَني عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أخْبَرَهُ: أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأرْدَفَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَرَاءَهُ، يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الحَارِثِ بْنِ الخَزْرَجِ، قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ. قال: حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَذَلِكَ قَبْلَ أنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، فَإِذَا فِي المَجْلِسِ أخْلاطٌ مِنَ المُسْلِمِينَ وَالمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأوْثَانِ، وَاليَهُودِ وَالمُسْلِمِينَ، وَفِي المَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ المَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قال: لا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إلَى اللَّهِ، وَقَرَأ عَلَيْهِمُ القُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أيُّهَا المَرْءُ، إنَّهُ

۴۵۶۶ - از شُعَیب از زُهری، از عُروه‌بن زُبَیر روایت است که اُسامه‌بن‌زید رضی‌الله عنهما او را خبر داده است که: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر خری سوار شد که بر آن پارچهٔ ضخیم فَدَکی نهاده شده بود و اُسامه‌بن‌زید را در پشت سر خود بر آن خر سوار کرده بود تا از سعدبن عباده در قبیلهٔ بنی حارث بن‌خزرج عیادت کند، و این جریان قبل از واقعهٔ بدر بود.

اُسامه گفت: تا آنکه به مجلسی گذشت که در آن عبدالله‌بن اُبی ابن سُلول حاضر بود، و این قبل از آن بود که عبدالله‌بن اُبی(منافق) اسلام بیاورد. در آن مجلس مردم از فرقه‌های مختلف

لا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ إِنْ كَانَ حَقّاً، فَلَا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ. فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاغْشَنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ. فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، ثُمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ دَابَّتَهُ، فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ - يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ - قَالَ: كَذَا وَكَذَا». قَالَ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اعْفُ عَنْهُ، وَاصْفَحْ عَنْهُ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ لَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ فَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ. فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الأَذَى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ الآيَةَ، وَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا، فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صَنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، قَالَ: ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَعَبَدَةِ الأَوْثَانِ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ، فَبَايِعُوا الرَّسُولَ ﷺ عَلَى الإِسْلَامِ فَأَسْلَمُوا [راجع: ۲۹۸۷، أخرجه مسلم: ۱۷۹۸].

از مسلمانان و مشرکان بت‌پرست و یهود و مسلمانان گرد آمده بودند. عبدالله‌بن رواحه نیز در همین مجلس بود. آنگاه که غبار(سُم) حیوانات، فضای مجلس را فراگرفت، عبدالله‌بن اُبی، بینی خود را با ردای خود پوشانید و سپس گفت: ما را غبار آلود نکنید. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)بر ایشان سلام کرد و سپس ایستاد و فرود آمد و ایشان را به سوی خدا(اسلام) دعوت کرد و برایشان قرآن را خواند.

سپس عبدالله‌بن أبی ابن سَلُول گفت: ای مرد، از آنچه گفتی بهتر چیزی نیست، اگر راست باشد، پس با این سخنان ما را در مجلس ما اذیت مکن، به خانهٔ خود بازگرد و هر کس که نزد تو آمد قصه‌هایت را بر او بخوان.

عبدالله‌بن رواحه گفت: آری یا رسول‌الله، مجالس ما را(با هر آنچه می‌گویی) زیر پوشش بگیر و ما آن را دوست می‌داریم. سپس مسلمانان و مشرکان و یهود یکدیگر را دشنام دادند تا آنکه نزدیک بود به جان یکدیگر افتند، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پیوسته آنان را به نرمش فرامی‌خواند تا آنکه خاموش شدند. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مرکب خود را سوار شد و به راه افتاد تا آنکه به سعدبن عُباده رسید.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «ای سعد، آیا نشنیدی که اَبُوحُباب چه گفت- مرادش عبدالله‌بن‌اُبی بود - چنین و چنان گفته است.» سعدبن عُباده گفت: یا رسول‌الله، او را عفو کن و او را معذور بدار، سوگند به ذاتی که کتاب(قرآن) را بر تو فرستاده که خداوند

حـق را بر تـو آورده همان را که بـر تو نازل کرده اسـت که همانا مردمان این شهر(مدینه) بـر آن اتفاق کرده بودند که او را تاجگذاری و دسـتاربندی کنند(و او را مهمتر و سـالار خود بگیرند) ولی خدا(سالاری) او را نخواست و به خاطر حقی بود که به تو داد. او(یعنی عبدالله‌بن اُبـی) از این رو، بسـیار اندوهگین و عقده‌مند اسـت و همین باعث شده است که کاری بکند که تو خود آن را دیدی.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی چنانکه خداوند بدیشـان امر کرده بود مشرکین و اهل کتـاب را عفو کردنـد و اذیت‌شـان را تحمل می‌نمودند.

خدای عزوجل گفته اسـت: «و از کسـانی که پیش از شـما بـه آنان کتاب داده شـده و(نیز) از کسـانی که به شرک گراییده‌اند آزار(سخنان دل‌آزار)بسیاری خواهید شنید.» آیه (۱۸۶)

و خداوند فرموده است: «بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شده از روی حسـدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند، پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که او بر هر کاری توانا است» (البقره:۱۰۹)

و پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلم) در عفو کردن پایـدار بود۔ آنچه را کـه خداوند امر کرده بود ۔ تـا آنکه خداوند بـه او اجازه داد، و آنگاه که رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در واقعهٔ بدر نبرد کرد، خداوند توسـط او سـرکردگان کفار قریش را به قتل رسـاند. ابن‌اُبی ابن سَـلُول و کسانی از مشرکان و بت‌پرستان که با وی بودند

گفتند: این امر(اسلام) ظاهر شده است، سپس به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، به اسلام بیعت کردند و(ظاهراً) اسلام آوردند.

١٦ - باب : ﴿لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا﴾ [١٨٨] [قرأ عاصمٌ وحمزةُ والكسائيُّ: لا تَحْسَبَنَّ]

باب ـ۱۶

«لا یَحْسَبنَّ الَّذینَ یَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا» (۱۸۸) «گمان نکنند کسانی که بدانچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند» (عاصم و حمزه و کسائی ـ «لاتَحْسَبَنَّ» خوانده‌اند.

٤٥٦٧ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ قال: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْغَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ وَحَلَفُوا، وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: ﴿لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ الآيَةَ [أخرجه مسلم: ٢٧٧٧].

۴۵۶۷ـ از عطاءبن یَسار روایت است که ابوسعید خُدری رضی‌الله عنه گفت: در زمان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، کسانی از مخالفین بودند که وقتی آن حضرت به غزوه رفت(آن حضرت را همراهی نکردند) و عقب ماندند، و از خانه نشستن خویش، که از آن حضرت عقب مانده بودند، شادمان بودند. آنگاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (از غزوه) برگشت، نزد وی عذر آوردند و سوگند یاد کردند و دوست داشتند، بدانچه نکرده‌اند، ستوده شوند.

سپس این آیت نازل شد: «گمان نکنند کسانی که بدانچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند به آنچه نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند» (۱۸۸)

٤٥٦٨ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ مَرْوَانَ قال لِبَوَّابِهِ: اذْهَبْ يَا رَافِعُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ، وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ، مُعَذَّبًا لَنُعَذَّبَنَّ أَجْمَعُونَ.

۴۵۶۸ـ از ابن ابی مُلیکه روایت است که عَلْقَمه‌بن وَقّاص به او گفته: مروان(بن حکم) به دربان خود گفت: ای رافع، نزد ابن‌عباس برو و بگوی: اگر هر مردی بدانچه به وی(از نعمتهای دنیوی) داده شده شادمان باشد و

فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ ، إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ ، فَأَرَوْهُ أَنْ قَدِ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كِتْمَانِهِمْ ، ثُمَّ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ - كَذَلِكَ ، حَتَّى قَوْلِهِ - يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا ﴾ .

تَابَعَهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ .

حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا الْحَجَّاجُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ مَرْوَانَ : بِهَذَا [أخرجه مسلم : ۲۷۷۸].

دوست داشته باشد، بدانچه نکرده است ستوده شود، (در آخرت) عذاب ببینند، پس ما همگی عذاب خواهیم دید.

ابن‌عباس گفت: این به شما چه ربطی دارد.[۱] پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)روزی یهود را فراخواند و در مورد چیزی از ایشان پرسید و آنها(حقیقت) را از وی پنهان کردند و به او چیزی دیگر گفتند و خود را به خاطر آنچه از ایشان پرسیده بود و او را خبر داده بودند سزاوار ستودن دانستند، و از این پنهان کاری خود، شادمان بودند. سپس ابن‌عباس خواند: «و(یاد کن) هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت۔ (این اشارت به آن جماعتی است که شامل آیه ۱۸۸ اند) تا فرمودهٔ خداوند: «شادمانی می‌کنند بدانچه کرده‌اند، و دوست دارند، به آنچه نکرده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند»[۲]

متابعت کرده است(هشام) عبدالرزاق را از ابن‌جُرَیج. روایت است از ابن‌مُقاتِل، از حَجّاج، از ابن‌جُرَیح، از ابن‌ابی مُلَیکه، از حُمَیدبن عبدالرحمن بن عَوْف که وی خبر داده است که: مروان... همین حدیث را گفته است.

---

۱ - برای دانستن معنای قرآن و حدیث، ما باید به معنای کلی کلمهٔ آن غور و دقت نماییم. نه اینکه فقط به شأن نزول آن توجه کنیم. (پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

۲ - اگر چه آیت در موردی خاص است، به حسب مفهوم خود عام است و شامل کسانی می‌شود که برایشان نعمت دنیوی داده شده و از روی عجب و تفوق بر دیگران شادمانی می‌کنند و دوست می‌دارند که مردم آنان را به صفاتی که فاقد آنند، بستایند. پس چه عجب که بر این حال معذب و معاتب گردند.«تیسیر القاری»

١٧ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ
وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ ﴾ [١٩٠].

٤٥٦٩ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ ، فَتَحَدَّثَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَعَ أَهْلِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَقَدَ ، فَلَمَّا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ قَعَدَ ، فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ : ﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ ﴾ . ثُمَّ قَامَ فَتَوَضَّأَ وَاسْتَنَّ ، فَصَلَّى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، ثُمَّ أَذَّنَ بِلالٌ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ [راجع :١١٧. اخرجه مسلم: ٧٦٣].

باب ـ۱۷

(فرمودهٔ خدای تعالی) «انَّ فِی خَلْقِ السَّموات وَ الارض وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ و النَّهارِ لَآياتٍ لِاُولی الاَلْبابِ» (۱۹۰) «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی(قانع کننده) است»

٤٥٦٩ـ از کُرَیب روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: شبی در خانهٔ خالهٔ خود میمونه(همسر آن حضرت) ایستادم، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) با همسر خود ساعتی صحبت کرد و سپس خوابید و آنگاه که یک سوم آخر شب فرا رسید، برخاست و به سوی آسمان نگریست و گفت«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی(قانع کننده) است» سپس برخاست و وضو کرد و دندانها را مسواک نمود و یازده رکعت نماز گزارد، سپس بلال اذان(صبح) گفت و آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، پس از آن بیرون آمد و نماز صبح را گزارد.

١٨ - باب : ﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ﴾ [١٩١].

باب ـ۱۸

«اَلَّذِیْنَ یَذکُرونَ اللهَ قِیاماً و قُعُوداً وَ علی جَنوبِهِمْ وَ یَتَفکَّرونَ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الاَرْضِ» (۱۹۱)

«آنانکه خدا را(در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند.»

۴۵۷۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ ، فَقُلْتُ لَأَنْظُرَنَّ إِلَى صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَطُرِحَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وِسَادَةٌ ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي طُولِهَا ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَرَأَ الآيَاتِ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ آلِ عِمْرَانَ حَتَّى خَتَمَ ، ثُمَّ أَتَى شَنًّا مُعَلَّقًا ، فَأَخَذَهُ فَتَوَضَّأَ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ ، ثُمَّ جِئْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي ، ثُمَّ أَخَذَ بِأُذُنِي فَجَعَلَ يَفْتِلُهَا ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ أَوْتَرَ [راجع : ۱۱۷ . أخرجه مسلم : ۷۶۳].

۴۵۷۰ـ از کُرَیب روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: شبی در خانه خالهٔ خود میمونه ماندم، با خود گفتم که به نماز رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) می‌نگرم(که نماز شب را چگونه می‌گزارد) میمونه برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)بالشی نهاد و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر طول بالش سر به خواب گذاشت، پس از آن روی خود را(برای بیداری) از خواب مالید سپس ده آیت آخر سورهٔ آل عمران را خواند تا آنکه آن را تمام کرد، بعد به سوی مشکی که آویخته بود رفت و از آب آن گرفت و وضو کرد، سپس به نماز ایستاد، من هم ایستادم و هر آنچه آن حضرت کرد، من هم کردم، بعد رفتم و به کناری وی ایستادم، دست خود را بر سرم نهاد، سپس گوش مرا گرفت و می‌تابید. پس از آن دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد،سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، (جمعاً دوازده رکعت) و بعد یک رکعت(وتر) گزارد.

۱۹ - باب : ﴿ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴾ [۱۹۲]

باب ـ۱۹

«رَبَّنا اِنَّکَ مَنْ تُدخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظّالِمِیْنَ مِن اَنْصار» (۱۹۲) «پروردگارا، هر که را تو در آتش درآوری، یقیناً رسوایش کرده‌ای و برای ستمگاران یاورانی نیست.»

۴۵۷۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مَعْنُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ

۴۵۷۱ـ از مالک از مَخْرَمَه بن‌سلیمان، از کُرَیب مولی عبدالله‌بن عباس روایت است که عبدالله‌بن عباس او را خبر داده است که: وی شبی را نزد

أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهْيَ خَالَتُهُ ، قال : فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى انْتَصَفَ اللَّيْلُ ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ ، أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدَيْهِ ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا ، فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي ، فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي ، وَأَخَذَ بِأُذُنِي بِيَدِهِ الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ أَوْتَرَ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ

[راجع:۱۷۷ ـ أخرجه مسلم : ۷۶۳].

مَیمونه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)ایستاد و مَیمونـه خاله‌اش بود. ابن‌عباس گفت: من بر عرض بالش پهلو نهادم و رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسـلم) و همسـرش بر طول بالش پهلو نهادند. رسـول‌الله صلی‌الله عیله و سلم تا نیمهٔ شـب خوابید، یا اندکی قبل از آن یا بعد از آن. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)بیدار شد و با هر دو دست روی خود را(برای بیداری) از خواب مالید. سپس ده آیت آخر سورهٔ آل عمران را خواند، بعد برخاسـت و به سوی مشکی که آویختـه بود رفـت و از آب آن وضو نمود، و وضوء را کامل کرد، سـپس به نماز ایستاد. من هم همان کـردم که او کرده بود. سـپس رفتم و به کنارش ایسـتادم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) دسـت راسـت خود را بر سرم نهاد و گوش مرا با دسـت راست خود گرفت و تابید. آن حضـرت دو رکعت نماز گزارد، سـپس دو رکعت گزارد، سـپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعـت گزارد، سـپس دو رکعـت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، (جمعاً دوازده رکعت) سپس(یک رکعت) وتر گزارد. سپس پهلو نهاد تا آنکه مؤذن آمد، آنگاه برخاست و دو رکعت نماز سـبک گزارد، بعد از آن بیرون آمد و نماز صبح را گزارد.

۲۰ - باب : ﴿رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ﴾ [۱۹۳] الآيَةَ

باب ـ۲۰

«رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِى لِلْايْمَانِ» (۱۹۳)
«پـروردگارا، ما منادیی را شـنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد»

۴۵۷۲ – حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ ﷺ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهِيَ خَالَتُهُ ، قَالَ : فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ ، أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا ، فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي ، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ أَوْتَرَ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ [راجع: ۱۷۷ . أخرجه مسلم : ۷۶۳].

۴۵۷۲- از کُرَیب مولای ابن‌عباس روایت است که، ابن‌عباس رضی‌الله عنه او را خبر داده است که: وی شبی را نزد میمونه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و میمونه خاله‌اش بود.

ابن‌عباس گفت: من در عرض بالش پهلو نهادم و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)و همسرش در طول بالش پهلو نهادند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) تا نیمهٔ شب خوابید، یا اندکی قبل یا اندکی بعد از آن. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)بیدار شد و روی خود را(برای بیداری) از خواب با دست خود مالید. سپس ده آیت آخر سورهٔ آل عمران را خواند. بعد به سوی مشکی که آویخته بود ایستاد، و از آب آن وضو کرد، و وضوی خود را نیک گردانید، و بعد به نماز ایستاد.

ابن‌عباس گفت: من برخاستم و همان کردم که او کرده بود. سپس رفتم و به کنارش ایستادم، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)دست راست خود را بر سرم نهاد و با دست راست خود گوش مرا گرفت و تابید. آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، (جمعاً دوازده رکعت) سپس(یک رکعت) وتر گزارد. سپس پهلو نهاد تا آنکه مؤذن نزدش آمد. آنگاه برخاست، دو رکعت نماز سبک گزارد، سپس بیرون آمد و نماز صبح را گزارد.

٤ - سُورَةُ النِّسَاءِ

قال : ابْنُ عَبَّاس : ﴿ يَسْتَنْكِفُ ﴾ [١٧٢] : يَسْتَكْبِرُ. قِوَامًا : قِوَامُكُمْ مِنْ مَعَايِشِكُمْ . ﴿ لَهُنَّ سَبِيلاً ﴾ [١٥] : يَعْنِي الرَّجْمَ لِلثَّيِّبِ وَالْجَلْدَ لِلْبِكْرِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ مَثْنَى وَثُلاثَ ﴾ [٣] : يَعْنِي اثْنَتَيْنِ وَثَلاثًا وَأَرْبَعًا ، وَلا تُجَاوِزُ الْعَرَبُ رُبَاعَ .

١ - باب : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى ﴾ [٣]

٤٥٧٣ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَجُلاً كَانَتْ لَهُ يَتِيمَةٌ فَنَكَحَهَا ، وَكَانَ لَهَا عَذْقٌ ، وَكَانَ يُمْسِكُهَا عَلَيْهِ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْ نَفْسِهِ شَيْءٌ ، فَنَزَلَتْ فِيهِ : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى ﴾ . أَحْسِبُهُ قال : كَانَتْ شَرِيكَتَهُ فِي ذَلِكَ الْعَذْقِ وَفِي مَالِهِ [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨].

۴ـ سورهٔ النِّساء[1]

ابن‌عباس گفت: «یَسْتَنْکِف» (۱۷۲): یَسْتَکْبِرُ ـ یعنی «سرکشی می‌کند» معنی کرده است[2] قواماً: یعنی استقامت شما در معیشت شما.[3] «لَهُنَّ سَبِیلاً» (۱۵) یعنی سنگسار کردن زناکار که بکر(شوهر رسیده) نباشد، و تازیانه زدن زنی زناکار که بکر باشد.[4] و غیر از ابن عباس در«مَثْنَى و ثُلاث» (۳) گفته است: یعنی دو و سه و چهار(زن را نکاح کنید.) و عرب از«رُباع» در نمی‌گذرند(یعنی خماس و سداس ـ پنج و شش نمی‌گویند)

باب ـ۱

«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ لاتُقْسِطُوا فی الْیَتَامَی» (۳) «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید»

۴۵۷۳ـ از هِشام بن عُروه، از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: مردی که سرپرستی دختر یتیم را می‌کرد، او را به نکاح

---

۱ - جمهور علما بر این‌اند که سورهٔ«النِّساء» مدنی است، بجز یک آیت«اِنَّ الله یَاْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوْا الاَمَانَاتِ اِلَی اَهْلِهَا» (۵۸) که در مورد عثمان بن ابی طلحه نازل شده و در حق سپردن کلید کعبه به وی است؛ یعنی خداوند به شما امر می‌کند که امانتها را به صاحب آن بسپارید.

۲ - «لَن یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ اَنْ یَکُونَ عَبْدَالله وَ لاَالْمَلَئِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِه فَسَیَحْشُرُهُم اِلَیهِ جَمِیْعاً» (۱۷۲) «مسیح از این که بندهٔ خدا باشد هرگز ابا نمی‌ورزد و فرشتگان مقرب(نیز ابا ندارند) و هرکس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می‌آورد».

۳ - «وَ لاتُؤتواالسُّفَهاءَ اَمْوَالَکُم الَّتِی جَعَلَ الله لَکُم قِیَماً» (النساء:۵) «و اموال خود را که خداوند آن را سبب استقامت معیشت شما قرار داده، به بیخردان ندهید.» اشاره به قرائت ابن عمر است که«قِیَماً» را، «قواماً» خوانده و آن را ـ قوام معیشت ـ تفسیر کرده است. (تیسیرالقاری)

۴ - «و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید، پس اگر شهادت دادند آن زنان را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرارسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد» (النساء:۱۵)

٤٥٧٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى ﴾ فَقَالَتْ : يَا ابْنَ أُخْتِي ، هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، تَشْرَكُهُ فِي مَالِهِ ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا ، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا ، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ ، فَنُهُوا عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ وَيَبْلُغُوا لَهُنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ ، فَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ .

قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : وَإِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ﴾ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةٍ أُخْرَى : ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ . رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ ، قَالَتْ : فَنُهُوا - أَنْ يَنْكِحُوا - عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلا بِالْقِسْطِ ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ إِذَا كُنَّ قَلِيلاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨] .

خود درآورد. آن دختر[باغ] خرما داشت و او را بدان سبب نزد خود نگاه میداشت و نسبت به وی در خود احساس[محبت] نمی‌کرد. این آیه در مورد وی نازل شد: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید». راوی می‌گوید: گمان می‌کنم هِشام گفته بود: آن یتیم در[باغ] خرما و مال آن مرد شریک بوده است.

٤٥٧٤ـ از ابن‌شهاب(زهری) از عُروه بن زبیر روایت است که وی از عایشه در مورد این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کرد که می‌گوید: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید». عایشه گفت: ای خواهرزادهٔ من، این همان یتیمی بود که در کنار ولی خود می‌زیست و در مال وی شریک بود و ولی یتیم از مال و جمال او خوشش می‌آمد و می‌خواست که او را به ازدواج خود درآورد بدون آنکه در مهر وی عدالت کند و مثل آنچه به غیر وی می‌دهد، به او بدهد. پس، از ازدواج کردن با ایشان منع شدند مگر آنکه در موردشان عدالت کنند و مهر آنان را به مرتبهٔ اعلی همتایان‌شان برسانند. و امر شدند که بجز از این یتیمان با سائر زنانی که ایشان را خوش آید، ازدواج کنند.

عُروه گفت که عایشه گفته است: پس از نزول این آیه، مردم از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فتوی طلبیدند، پس این آیت نازل شد:«و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند» (النساء:١٢٧)[١]

١ - ترجمهٔ کامل آیهٔ ١٢٧ سورهٔ النساء: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند، بگو: خدا دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد و(نیز) دربارهٔ آنچه در قرآن به شما تلاوت می‌شود: دربارهٔ زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید و(دربارهٔ) کودکان ناتوان و اینکه با یتیمان(چگونه) به داد رفتار کنید(پاسخگر شماست) و هر کار نیکی انجام دهید قطعاً خدا به آن داناست».

عایشـــه گفت: و فرمودهٔ خـــدای تعالی در آیهٔ دیگر(ادامهٔ آیهٔ فوق است) «و تمایل به ازدواج با آنـــان دارید» (النســـاء:۱۲۷) بی‌میلی هر یک از شـــما از دختـــر یتیـــم وی، آنگاه کـــه مال و جمال‌شان اندک باشـــد. عایشه گفت: پس منع شـــدند که بخاطر رغبت در مال و جمال‌شـــان یا ایشـــان ازدواج کنند، البتـــه با زنان یتیم، مگر آنکـــه به عدالت رفتار کنند، و این بخاطری بود که ایشـــان با یتیم‌های اندک مال و اندک جمال تمایل به ازدواج نداشتند.

۲ - باب :

﴿ وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ

وَمَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴾ [٦] .

﴿ وَبِدَارًا ﴾ [٦] : مُبَادَرَةً . ﴿ أَعْتَدْنَا ﴾ [١٨]: أَعْدَدْنَا، أَفْعَلْنَا مِنَ الْعَتَادِ .

باب ـ۲

«وَ مَنْ كان غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنَ كانَ فَقِيْراً فَلْيَا كُل بالمَعْرُوف فَاِذَا دَفَعْتُم اِلَيْهِم اَمْوَالَهُم فَاَشْهِدُوا عَلَيهِم وَكَفى بِاللهِ حَسِيْباً» (٦)

«و آن کـــس که توانگراســـت بایـــد(از گرفتن اجـــرت سرپرســـتی) خـــودداری ورزد. و هر کس که تهیدســـت اســـت باید مطابق عرف(از آن) بخورد: پس هرگاه اموالشـــان را به آنان رد کردید، برایشـــان گواه بگیرید، و خداوند برای حسابرسی کافی است.»

«وَ بداراً» که در آیهٔ ٦، النســـاء اســـت، به معنی مُبَادَرَتً اســـت، یعنی شـــتاب[1] «اَعْتَدنا» در آیه ١٨، النســـاء، به معنی اَعْدَدنا است، یعنی آماده کرده‌ایم[2]، گفته می‌شود: أَفَعَلْنَا مِنَ العَتَادِ ـ انجام دادیم از آنچه آماده شده است.

---

۱ - «وَ لاتاكُلُوها اِسْرافاً و بِدَاراً اَنْ يَكْبَرُوْا» «و اموالشان را(از بیم آنکه مبادا) بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید» (النساء:۶)

۲ - «اُولئک اَعْتَدْنا عَذاباً اليماً» «آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.»

٤٥٧٥ - حَدَّثني إسْحَاقُ : أَخبَرَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنا هشَامٌ ، عَنْ أبيه ، عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : في قَوْله تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بالمَعْرُوف ﴾ . أنَّهَا نَزَلَتْ في وَالي اليَتِيم إذَا كَانَ فقيراً : أنَّه يَأكُلُ منْهُ مَكَانَ قيَامه عَلَيْه بمَعْرُوف [راجع : ٢٢١٢ . أخرجه مسلم : ٣٠١٩].

٤٥٧٥- از هِشـام، از پدرش از عایشه رضی‌الله عنها در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی روایت است ، کـه می‌فرماید: «و آن کس که توانگر اسـت بایـد(از گرفتن اجرت سرپرسـتی) خودداری ورزد و هرکس که تهیدست است، باید مطابق عـرف(از آن) بخـورد»، گفت: آیـهٔ مذکور در مورد ولی یتیم نازل شـده که اگر فقیر باشد از مال یتیم مطابق عرف، عوض اجرت سرپرستی خود می‌خورد.

٣ - باب : ﴿ وَإذَا حَضَرَ القسْمَةَ أُولُو القُرْبَى وَاليَتَامَى وَالمَسَاكِينُ ﴾ [٨] الآيَةَ

باب ـ٣

«وَ اِذَا حَضَـرَ القِسْـمَةَ اُولُـو القُرْبَـی وَالیَتَامَی وَالمَسَاکِین» (٨)

«و هرگاه، خویشـاوندان و یتیمان و مستمندان در تقسیم(ارث) حاضر شدند».

٤٥٧٦ - حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ حُمَيْد : أَخبَرَنا عُبَيْدُاللَّه الأَشْجَعيُّ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الشَّيْبَانيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضيَ اللهُ عَنْهُمَا ﴿ وَإذَا حَضَرَ القسْمَةَ أُولُو القُرْبَى وَاليَتَامَى وَالمَسَاكِينُ ﴾ . قَالَ : هِيَ مُحْكَمَةٌ ، وَلَيْسَتْ بمَنْسُوخَة .

تَابَعَهُ سَعيدٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس [راجع : ٢٧٥٩].

٤٥٧٦- از شـیبانی، از عکرمـه روایت اسـت که ابن‌عباس رضی‌الله عنهمـا گفت: «و هرگاه خویشـاوندان و یتیمـان و مسـتمندان در تقسـیم(ارث) حاضر شـدند» این آیت مُحکم است و منسوخ نشده است. متابعت کرده است سعید(ابن جُبَیر) عکرمه را از ابن‌عباس.

٤ - باب : [قَوْلُه :] ﴿ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ ﴾ [١١]

باب ـ ٤

فرمودهٔ خدای تعالی: «یُوصِیکُمُ اللهُ فِی اَوْلادِکُم» (١١) «خداوند به شما دربارهٔ فرزندانتان سفارش می‌کند».

٤٥٧٧ - حَدَّثَنا إبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنا هشَامٌ : أنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخبَرَهُمْ قَال : أَخبَرَني ابْنُ المُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ

٤٥٧٧- از ابن‌جُرَیج، از ابن‌مُنْکَدِر روایت است کـه جابر رضی‌الله عنهما گفت: پیامبر (صلی‌الله

رضيَ اللهُ عَنهُمَا قال : عَادَني النَّبيُّ ﷺ وأبُو بَكرٍ في بَني سَلِمَةَ مَاشِيَيْن ، فَوَجَدَني النَّبيُّ ﷺ لا أعقِلُ ، شَيْئًا فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : مَا تَأمُرُني أنْ أصْنَعَ في مَالي يَا رَسُولَ اللّه ، فَنَزَلَتْ : ﴿ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ ﴾ [راجع : ١٩٤ . أخرجه مسلم : ١٦١٦] .

علیه وسلم) و ابوبکر پیاده درمحل بَنِی‌سلمه، به عیادت من آمدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مرا بیهوش دید، آن حضرت آب طلبید و از آن وضو کرد، سپس بر من آب پاشید و من به هوش آمدم و گفتم: مرا چه امر می‌کنی که در مال خود انجام دهم یا رسول‌الله؟ این آیت نازل شد: «خداوند به شما دربارهٔ فرزندانتان سفارش می‌کند».

٥ - باب : [قَوْلِه :]
﴿ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ ﴾ [١٢]

باب ـ۵

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ لَكُم نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْواجُكُم» (۱۲) «و نیمی از میراث همسرانتان از آن شما(شوهران) است.»

٤٥٧٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ وَرْقَاءَ ، عَنْ ابْنِ أَبي نَجيحٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : كَانَ الْمَالُ لِلْوَلَدِ ، وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ ، فَنَسَخَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَحَبَّ ، فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ ، وَجَعَلَ لِلأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسَ وَالثُّلُثَ ، وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنَ وَالرُّبُعَ ، وَلِلزَّوْجِ الشَّطْرَ وَالرُّبُعَ [راجع: ٢٧٤٧].

٤٥٧٨ـ از ابن‌ابی نَجِیح، عطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: مال(در زمان جاهلیت) برای فرزند میراث می‌رسید و(صاحب مال) به پدر و مادر خود می‌توانست وصیت کند(که پس از مرگ وی به ایشان چیزی بدهند). خداوند از این حکم آنچه را خواست نسخ کرد و سهم میراث را برای پسر دوبرابر دختر گردانید و سهم هر یک از مادر و پدر را یک ششم و یک سوم گردانید و سهم زن را(اگر میت فرزند داشته باشد) یک هشتم و اگر(میت فرزند نداشته باشد) یک چهارم تعیین نمود. و سهم مرد را (اگر از زنش فرزند نمانده باشد) نیم مال(و اگر فرزند مانده باشد) یک چهارم مال متروکه قرار داد.

٦ - باب :
﴿ لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ ﴾ : [١٩]. الآيَةَ .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ لا تَعْضُلُوهُنَّ ﴾ : لا تَقْهَرُوهُنَّ. ﴿ حُوبًا ﴾ :[٤] : إِثْمًا . ﴿ تَعُولُوا ﴾ :[٣] تَمِيلُوا. ﴿ نِحْلَةً ﴾ :[٤] النِّحْلَةُ الْمَهْرُ .

٤٥٧٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ .
قَالَ الشَّيْبَانِيُّ : وَذَكَرَهُ أَبُو الْحَسَنِ السُّوَائِيُّ ، وَلا أَظُنُّهُ ذَكَرَهُ إِلا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ ﴾ . قَالَ : كَانُوا إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ كَانَ أَوْلِيَاؤُهُ أَحَقَّ بِامْرَأَتِهِ ، إِنْ شَاءَ بَعْضُهُمْ تَزَوَّجَهَا ، وَإِنْ شَاؤُوا زَوَّجُوهَا ، وَإِنْ شَاؤُوا لَمْ يُزَوِّجُوهَا ، فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَهْلِهَا ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي ذَلِكَ [انظر : ٦٩٤٨] .

باب ـ۶

«لايَحِلُّ لَكُم اَنْ تَرِثُوا النِّساء كَرْهاً ولاتَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا اٰتَيْتُموْهُنَّ» (۱۹)
«برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه به میراث ببرید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید از ایشان بازستانید»
و از ابن‌عباس ذکر شده که«لاتعْضَلُوهُنَّ» یعنی با زنان قهر و ستم نکنید. «حُوباً» (۲): به معنی گناه است[1] «تَعُوْلُوا» (۲) یعنی ستم کنید[2] «نِحْلَةً» (٤) یعنی اَلنِّحْلَةُ به معنی مهر است[3]
٤٥٧٩ـ از شیبانی، از عِکرمه، از ابن‌عباس روایت است که شیبانی گفت: و ابوالحسن سُوّائی آن را یاد کرده است[4]: «برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه به میراث بگیرید، و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید از ایشان بازستانید.»
ابن‌عباس گفت: مردم(در زمان جاهلیت) اگر مردی می‌مُرد، اقارب وی در ازدواج با زن وی مستحق‌تر بودند، اگر کسی از ایشان می‌خواست با آن زن ازدواج می‌کرد، و اگر می‌خواستند

---

۱ - «اِنَّهُ کانَ حُوْباً کَبِیْراً» یعنی«یقیناً که این گناهی بزرگ است» در متن عربی حدیث بعد از«حُوباً» شماره ۴، گذاشته شده؛ یعنی این کلمه در آیه ۴، النساء است. در حالی که اشتباه شده و کلمه«حُوباً» در آیهٔ ۲، النساء است.
۲ - «ذٰلِکَ اَدْنیٰ اَلّا تَعُولُوا» «این نزدیکتر است به آنکه ستم نکنید».
۳ - «وَ آتُوا النِّساء صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً» «و مَهر زنان را به خوشدلی و طیب‌خاطر به آنها بدهید.»
۴ - این حدیث به دو طریق از شیبانی، روایت شده است، چنانکه شیبانی از عِکرمه و عکرمه از ابن‌عباس روایت کرده است که موصول است. و طریق دیگر مشکوک فیه است که از طریق شیبانی، از ابوالحسن سُوّائی از ابن‌عباس روایت شده است.

۷ - باب: [قَوْلِهِ:]

﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ

مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴾ [۳۳].

[أمّا قِراءةُ عاصم ، وحمزةَ والكِسائيُّ فـ: ((عَقَدَت))].

وَقَالَ مَعْمَرٌ: أَوْلِيَاءُ مَوَالِي، وَأَوْلِيَاءُ وَرَثَةٌ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ: هُوَ مَوْلَى الْيَمِينِ، وَهْوَ الْحَلِيفُ، وَالْمَوْلَى أَيْضًا ابْنُ الْعَمِّ، وَالْمَوْلَى الْمُنْعِمُ الْمُعْتِقُ وَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ، وَالْمَوْلَى الْمَلِيكُ، وَالْمَوْلَى مَوْلًى فِي الدِّينِ.

او را بـه ازدواج دیگـری درمی‌آوردنـد و اگر می‌خواستند او را از ازدواج مانع می‌شدند. پس ایشان(اقارب مرد مرده) نسبت به وی از اقارب وی مستحق‌تر بودند. سپس این آیه در منع ایشان از این رسم نازل شد.

باب ـ۷

فرمـودهٔ خدای تعالـی: «وَ لِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوالِیَ مِمَّا تَرَکَ الوالِدانِ وَ الاقْرَبُونَ و الَّذینَ عاقَدَتْ ایمانُکُم فَآتُوهُم نَصیبَهُم انَّ اللهَ کانَ عَلی کُلِّ شیءٍ شهیداً» (۳۳) (ولی در قرائت عاصم و حمزه و کسائی، عوض«عَاقَدَت»، عَقَدَت؛ آمده است).

«و بـه هر یک از شـما وارثانی مقرر کردیم، از آنچه پدر و مادر و خویشـاوندان گذاشـته‌اند، و کسـانی که ایشـان را مربوط سـاخته است عهد شـما. پس بهرهٔ ایشان را بدهید، به تحقیق کـه خداوند بر همه چیز گواه اسـت.» و مَعْمَر گفتـه که کلمهٔ«موالی» که در آیت آمده مراد آن اولیای ورثه است[1]

«عَاقَدَت اَیْمانُکُم» «کسـانی که ایشـان را عهد

---

۱ - این آیت را دو تأویل است: یکی اینکه هرکس را عصبه یا وارثین است که آنها از وی میراث می‌برند. «مِمّا» در آیهٔ مذکور به معنای: از آنچه به میراث گذاشته‌اند، می‌باشد، یعنی میراثی که پدران و مادران و خویشاوندان او برایش به میراث گذاشته‌اند. بنابراین تأویل، پدران و مادران و خویشاوندان موروثان‌اند که از ایشان به میراث گذاشته شده نه وارثان، یعنی میراث خواران، تأویل دیگر: آنست که هرکس را عصبه یا وارثان است که آنها از وی باز می‌مانند و میراث می‌برند، آن عصبه یا بازماندگان، پدران و مادران و خویشاوندان‌اند که وارثان شناخته می‌شوند نه موروثان. در تأویل اول«مِمّا» را آنچه به میراث گذاشته‌اند تفسیر کرده‌اند و در تأویل دوم به معنای«مَن» یعنی «کس» تفسیر کرده‌اند، یعنی کسانی که از مرده باقی می‌مانند.

۴۵۸۰ - حَدَّثَنِي الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ إِدْرِيسَ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّفٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ ﴾ . قال : وَرَثَةً ﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ : كَانَ الْمُهَاجِرُونَ لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَرِثُ الْمُهَاجِرِيُّ الأَنْصَارِيَّ دُونَ ذَوِي رَحِمِهِ ، لِلأُخُوَّةِ الَّتِي آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمْ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ ﴾ . نُسِخَتْ . ثُمَّ قال : ﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ : مِنَ النَّصْرِ وَالرِّفَادَةِ وَالنَّصِيحَةِ ، وَقَدْ ذَهَبَ الْمِيرَاثُ ، وَيُوصِي لَهُ .

سَمِعَ أَبُو أُسَامَةَ إِدْرِيسَ ، وَسَمِعَ إِدْرِيسُ طَلْحَةَ [راجع: ۲۲۹۲] .

شما مربوط ساخته است» مراد از آن(مَوْلی الیمین) یا صاحبان سوگند است که«حَلِیف» یعنی هم‌پیمان یکدیگراند.[۱]

«مَوْلی» همچنان بدین معانی آمده است: «پسر عمو، و مُنْعِم، یعنی آزاد کننده، و آزاد کرده شده، و مالک، و بزرگ در دین»[۲]

۴۵۸۰ـ از سَعیدبن جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: «وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِی» یعنی«به هر یک از شما وارثانی مقرر کردیم». مراد از«مَوَالی» ورثه است. «وَالَّذِیْنَ عَاقَدَت اَیْمانُکُم» یعنی«کسانی که ایشان را عهد شما مربوط ساخته است» در مورد آن است که آنگاه که مهاجرین به مدینه می‌آمدند، مهاجر از انصاری میراث می‌برد نه ذو رحم انصاری(اقارب وی). و این بدان سبب بود که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) میان مهاجر و انصار رابطهٔ برادری استوار کرده بود، زمانی که این آیت نازل شد«وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِی» یعنی«به هر یک از شما وارثانی مقرر کردیم»، حکم میراث برادری نسخ شد و سپس فرمود: «والَّذین عَاقَدَتْ ایمانُکم» یعنی«کسانی که مربوط ساخته است ایشان را عهد شما»، یعنی ایشان همدیگر را به عطایا و نیک اندیشی یاری رسانند. و حکم میراث در مورد ایشان از بین

۱ - در جاهلیت رسم محالفت یعنی سوگند خوردن و معاهدت یعنی عهد کردن در میان مردم رایج بود که مردم را با یکدیگر هم‌پیمان یا«حلیف» می‌کرد؛ که دشمن یکی، دشمن دیگری و دوست یکی، دوست دیگری باشد و هم‌پیمان از هم‌پیمان، یک ششم میراث می‌برد. آیت«وَالّذین عاقدت ایمانهم» در رابطه به همین هم‌پیمانان است که در اوایل اسلام حق‌شان را می‌دادند و با نزول آیت«و اولوالارحام» منسوخ شد. (اقتباس از: کشف الاسرار میبدی، تفسیر حسینی و تیسیر القاری)

۲ - مَوْلی دارای این معانی نیز می‌باشد: الحب، و الجار، و الناصر، و الصهر، و التابع، و الموازی.

رفـت. ولـی(در امر میراث) وصیـت برای آن برادران می‌شود.

٨ - باب : [قوله :]

﴿ إِنَّ اللَّـهَ لا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ﴾ [٤٠] يَعْنِي زِنَةَ ذَرَّةٍ.

٤٥٨١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالعَزِيزِ : حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ حَفْصُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّ أُنَاسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ «نَعَمْ ، هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ بِالظَّهِيرَةِ ، ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ». قَالُوا : لا ، قَالَ : «وَهَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ». قَالُوا : لا ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا كَمَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ : تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ ، فَلا يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الأَصْنَامِ وَالأَنْصَابِ إِلا يَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ . حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ ، وَغُبَّرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ ، فَيُدْعَى الْيَهُودُ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا : كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللَّهِ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : كَذَبْتُمْ ، مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ ، فَمَاذَا تَبْغُونَ ، فَقَالُوا : عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا ، فَيُشَارُ : أَلا تَرِدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ ، كَأَنَّهَا سَرَابٌ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ . ثُمَّ يُدْعَى النَّصَارَى فَيُقَالُ لَهُمْ : مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ؟ قَالُوا : كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : كَذَبْتُمْ ، مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ

باب ـ٨

«انّ الله لَايَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (٤٠)
«در حقیقت، خدا هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند»

تفسیر مثقال را بـه وزن کرده یعنـی به وزن ذره‌ای.

٤٥٨١ـ از زیدبـن اسـلم، از عطاءبـن یسـار، روایت اسـت که ابوسعید خُدری رضی‌الله عنه گفت: مردانـی چند، در زمـان پیامبر صلی‌الله علیه و سلم گفتند: یا رسول‌الله، آیا ما پروردگار خویـش را در روز قیامـت می‌بینیـم؟ پیامبـر صلی‌الله علیه و سـلم فرمود: آری، آیا شما در دیدن آفتاب درخشـان نیمهٔ روز که بر آن ابری نباشـد، زحمتی می‌بینید؟ گفتند: نی. فرمود: آیا شـما در دیدن ماه شـب چهارده که درخشنده اسـت و بر آن ابری نیسـت، زحمتی می‌بینید؟ گفتند: نی.

پیامبر صلی‌الله علیه و سـلم فرمود: «شـما در دیدن خدای عزوجـلّ در روز قیامت، زحمتی نمی‌بینید چنان که در دیدن آفتاب و ماه زحمت نمی‌بینید. آنگاه که روز قیامت فرارسـد، منادی بانـگ برمی‌آورد که: هر امتـی در پی آن برود که آن را می‌پرسـتید. از آن کسانی که غیر خدا را می‌پرسـتیدند مانند بت پرستان و صورت پرستان کسی باقی نمی‌ماند مگر آنکه در دوزخ می‌افتد، تا آنکه کسـی باقی نمی‌ماند بجز کسی که خدا را می‌پرستد و آن شامل مطیع و عاصی

وَلا وَلَد ، فَيُقَالُ : لَهُمْ : مَاذَا تَبْغُونَ ؟ فَكَذَلِكَ مِثْلَ الأَوَّلِ. حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ ، مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ ، أَتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِي أَدْنَى صُورَةٍ مِنَ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا ، فَيُقَالُ : مَاذَا تَنْتَظِرُونَ ، تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ ، قَالُوا : فَارَقْنَا النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَفْقَرِ مَا كُنَّا إِلَيْهِمْ وَلَمْ نُصَاحِبْهُمْ ، وَنَحْنُ نَنْتَظِرُ رَبَّنَا الَّذِي كُنَّا نَعْبُدُ ، فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ فَيَقُولُونَ : لا نُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا » . مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا [راجع : ۲۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۳مطولا].

و بقایای اهل کتاب است.
یهود فراخوانده می‌شود و به آنها گفته می‌شود: شما که را عبادت می‌کردید؟ آنها می‌گویند: ما عُزَیر پسر خدا را می‌پرستیدیم. به آنها گفته می‌شود: دروغ گفتید، خداوند نه زنی گرفته است و نه فرزند دارد، و شما حالا چه می‌خواهید؟ آنها می‌گویند: پروردگارا! ما تشنه هستیم. ما را بنوشان. به آنها اشاره می‌شود که آیا(به آتش دوزخ) وارد نمی‌شوید؟ جایی که به سوی آتش(دوزخ) جمع خواهند شد، همچون سرابی که بخشهای آن همدیگر را محو می‌کند، و در آتش می‌افتند.
سپس نصارا فراخوانده می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: شما که را می‌پرستید؟ می‌گویند: ما مسیح پسر خدا را می‌پرستیدیم. به آنها گفته می‌شود: دروغ گفتید. خداوند نه زنی گرفته است و نه فرزند دارد.
به آنها گفته می‌شود، پس حالا چه می‌خواهید. پس همچنان مانند اول(چون یهود با ایشان معامله می‌شود) تا آنکه کسی نمی‌ماند بجز آنکه خدا را عبادت می‌کرد، که شامل مطیع و عاصی است. سپس پروردگار عالمیان به نزدیک‌ترین صورت که بار نخست آن را دیده‌اند بر ایشان می‌آید(به هر صفتی که می‌دانند تجلی می‌کند) و گفته می‌شود: در انتظار چه می‌باشید، هر امت بر پی آن می‌رود که آن را پرستش می‌کرد. می‌گویند: ما در دنیا از مردمی که بدیشان محتاج بودیم، جدا شدیم و ایشان را(در عقاید و اعمال) همراهی نکردیم و ما حالا دیدار پروردگار خود را انتظار می‌بریم، ذاتی که او را

می‌پرستیم. می‌گوید: منم پروردگار شما. می‌گویند: ما چیزی را به خدا شریک نمی‌کنیم» و این را دو یا سه بار می‌گویند.

۹ - باب : ﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ

وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴾ [٤١].

الْمُخْتَالُ وَالْخَتَّالُ وَاحِدٌ . ﴿ نَطْمِسَ وُجُوهًا ﴾ [٤٧] : نُسَوِّيَهَا حَتَّى تَعُودَ كَأَقْفَائِهِمْ ، طَمَسَ الْكِتَابَ مَحَاهُ ، جَهَنَّمَ ﴿ سَعِيرًا ﴾ [١٥٥] : وُقُودًا .

باب ـ۹

«فَكَيْفَ اذا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيْدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيْداً» (٤١)

«پس چگونه است، آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه گیریم.» مُخْتال و خَتّال به یک معنی است[۱] «نَطْمِسَ وُجُوها» (٤٧) «روی هایی را محو نماییم».

یعنی هم سطح و برابر و یکسان گردانیم تا آنکه مانند پشت ایشان گردد. طَمَسَ الکِتابَ می‌گویند: یعنی نوشته را محو کرد. جَهَنَّم «سَعِیْراً» (١٥٥) به معنی «وَقُوْد» یعنی سوزنده است.

۴۵۸۲ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ يَحْيَى : بَعْضُ الْحَدِيثِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَأْ عَلَيَّ » . قُلْتُ : آقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟ قَالَ : « فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي » . فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النِّسَاءِ ، حَتَّى بَلَغْتُ : ﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴾ . قَالَ : (أَمْسِكْ) . فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ [انظر : ٥٠٤٩ ، ٥٠٥٠ ، ٥٠٥٥ ، ٥٠٥٦ . اخرجه مسلم : ٨٠٠ بدون لفظ «أمسك»].

۴۵۸۲ـ از ابراهیم، از عُبَیْده از عبدالله(بن مسعود) روایت است و یحیی گفت: بخشی از این حدیث را عَمْروبن مُرّه، آورده است. ابن‌مسعود گفت: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم به من گفت: برای من(از قرآن) بخوان.

گفتم: (قرآن) بر تو بخوانم در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «همانا من دوست می‌دارم که آن را از غیر خود بشنوم». من سورهٔ«النساء» را بر آن حضرت خواندم تا آنکه

---

۱ - اشاره بدین آیت است: «اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كان مُخْتَالاً فَخُوراً» (النساء:۳۶) «حقا که خداوند دوست ندارد کسی را که متکبر و خودخواه باشد». بعضی بر این بحث کرده‌اند که مختال به معنی متکبر است و ختال به معنی خدعه‌گر و فریبنده است و در پاسخ گفته‌اند که ختال دارای نزدیک به بیست معنی است که یکی از آن متکبر است.

بدین آیت رسیدم: «پس چگونه است که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه گیریم» آن حضرت فرمود: «بس کن» در حالی که چشمان آن حضرت اشکبار بود.

۱۰ - باب : قَوْلِهِ

﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ ﴾ [٤٣]

﴿ صَعِيدًا ﴾ [٤٣] . وَجْهَ الأَرْضِ .

وَقَالَ جَابِرٌ : كَانَتِ الطَّوَاغِيتُ الَّتِي يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهَا : فِي جُهَيْنَةَ وَاحِدٌ ، وَفِي أَسْلَمَ وَاحِدٌ ، وَفِي كُلِّ حَيٍّ وَاحِدٌ، كُهَّانٌ يَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ .

وَقَالَ عُمَرُ : الْجِبْتُ السِّحْرُ ، ﴿ وَالطَّاغُوتُ ﴾ : الشَّيْطَانُ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : ﴿ الْجِبْتُ ﴾ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ شَيْطَانٌ ، ﴿ وَالطَّاغُوتُ ﴾ : الْكَاهِنُ .

باب ـ۱۰

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ اِنْ كُنْتُم مَرْضَى اَوْ عَلَى سَفَرٍ اَوْجَاء اَحَدٌ مِنْكُم مِنَ الغَائِطِ» (۴۳)

«و اگر مریض یا در حال سفر باشید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد» «صَعِيداً» (۴۳) یعنی: روی زمین.[۱]

و جَابِر گفته است: کاهنانی بودند که نزد آنها به دادرسی می‌رفتند: یکی در جُهَیْنَه بود، و یکی در قبیلهٔ اَسْلَم، و در هر قبیله‌ای یک کاهن بود. کاهنان‌اند که شیطان بر آنها فرود می‌آید. و عُمَر گفته است: الجِبْت، یعنی: سِحْر. «وَ الطَّاغُوت» یعنی: شیطان.[۲]

و عکرمه گفته است: «الجِبْت» در زبان حبشی به معنای شیطان است «و الطَّاغُوْت» یعنی: کاهن.[۳]

---

۱ - ترجمهٔ کامل آیهٔ ۴۳، النساء: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و نیز در حال جنابت(وارد نماز نشوید) مگر اینکه راهگذر باشید تا غسل کنید، و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمده و یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافته‌اید. «فَتَيَمَّمُوْ صَعِيْداً اطَيِّباً» پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دستهایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است».

۲ - «اَلَمْ تَرَ الی الَّذِيْنَ اُوْتُوا نَصِيْباً مِنَ الكتاب يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوْت» «آیا کسانی را که از کتاب(آسمانی) نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای؟ که به جِبْت و طاغُوت ایمان دارند»

۳ - بعضی کلمات عجمی را که در قرآن آمده، بیست و هفت لغت گفته‌اند که عینی آن را آورده است و عبارتند از: سلسلهٔ، طه، توریت، تبع، رم، طوبی، سجیل، کافور، زنجبیل، مشکات، سرادِق، استبرق، صلوهٔ، سندس، طور، قرطاس، ناشئهٔ، غساق، ورد، قسطاس، الیم، کِفلین، مقالید فردوس و تَنور. ربانیین و قسوره.

٤٥٨٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : هَلَكَتْ قِلَادَةٌ لِأَسْمَاءَ ، فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَلَبِهَا رِجَالًا ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ ، وَلَيْسُوا عَلَى وُضُوءٍ ، وَلَمْ يَجِدُوا مَاءً ، فَصَلَّوْا وَهُمْ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ، يَعْنِي : آيَةَ التَّيَمُّمِ
[راجع : ٣٣٤ . أخرجه مسلم : ٣٦٧ ، مطولاً باختلاف].

٤٥٨٣ـ از هِشَـام، از پدر وی روایت است که عایشـه رضی‌الله عنها گفت: «گلوبند اَسْماء(که عایشـه به عاریت گرفته بود) گم شـد. پیامبر صلی‌الله علیه و سلم کسانی را به جستجوی آن فرسـتاد. وقت نماز فرارسید در حالی که مردم وضو نکرده بودند، و آب نیافتند و بدون وضو نماز گزاردند. پس خداوند نازل کرد. یعنی: آیهٔ تیمم را.

١١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ [٥٩]

باب ـ١١

فرمـودهٔ خداوند تعالـی: «اَطِیْعُـوْ اللهَ و اَطِیْعُو الرَّسُوْلَ وَ اُوْلِی الاَمْرِ مِنْکُم» (٥٩)
«خـدا را اطاعت کنید و پیامبـر و اولیای خود را(نیز) اطاعت کنید»

٤٥٨٤ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ يَعْلَى بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ . قَالَ : نَزَلَتْ فِي عَبْدِاللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ ، إِذْ بَعَثَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَرِيَّةٍ . [أخرجه مسلم : ١٨٣٤]

٤٥٨٤ـ از سـعیدابن جُبَیـر روایت اسـت که ابن‌عبّـاس رضی‌الله عنهما گفـت: آیت«خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را(نیز) اطاعت کنید»دربارهٔ عبدالله‌بـن حُذَافه‌بن قَیْس بن عَدِی نازل شـده است و آنگاه بود که پیامبر صلی‌الله علیه و سـلم او را در سَرِیَّة(ماموریت جنگی) فرستاده بود.

١٢ - باب :

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ [٦٥]

باب ١٢

«فَلَا و رَبِّـکَ لایؤمِنُونَ حَتّـی یُحَکِّمُوْکَ فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُم» (٦٥)
«ولی چنین نیسـت، به پروردگارت قسـم که ایمـان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان اختلاف است، داور گردانند».

٤٥٨٥ـ از زُهـری، از عُـروه روایت اسـت که

٤٥٨٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ قَالَ : خَاصَمَ الزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ فِي شَرِيجٍ مِنَ الْحَرَّةِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ » . فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتِكَ ، فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ : « اسْقِ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ ، ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ » . وَاسْتَوْعَى النَّبِيُّ ﷺ لِلزُّبَيْرِ حَقَّهُ فِي صَرِيحِ الْحُكْمِ ، حِينَ أَحْفَظَهُ الأَنْصَارِيُّ ، كَانَ أَشَارَ عَلَيْهِمَا بِأَمْرٍ لَهُمَا فِيهِ سَعَةٌ ، قَالَ الزُّبَيْرُ : فَمَا أَحْسِبُ هَذِهِ الآيَاتِ إِلاَّ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ ﴿ فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ [راجع : ٢٣٦٠] .

گفت: زبَیــر و مردی از انصار در مورد راه آب ســنگلاخ حَرّه که بــر زمین مزروعــی می‌آمد دعوی کردند.
پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «زمین خود را آبیاری کن و سپس آب را به(زمین) همسایه‌ات رها کن». مرد انصاری گفت: یا رسول‌الله، (این را به خاطری حکم کردی که) زُبیر پســر عمهٔ تو است. رخسار رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سرخ شد. ســپس فرمود: «آبیاری کن ای زُبیر، ســپس جلــوی آب را ببند تا به بیــخ دیوارها برسد، و پس از آن آب را به(زمین) همسایه‌ات رها کن». بنابراین، پیامبر صلی‌الله علیه و ســلم حــق زبیــر را کامل داد و ایــن هنگامی بود که آن مــرد انصــاری، آن حضرت را خشــمگین ســاخته بود. آن حضرت(نخست حکمی کرد) که برای هر دو گنجایش(مصالحه) داشت. زبیر گفــت: گمان نمی‌کنم که این آیات بجز در این مورد نازل شــده باشــد، «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تــو را در مورد آنچه میان آنان اختلاف اســت، داور گردانند».

١٣ - باب : ﴿ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ ﴾ [٦٩]

باب ـ۱۳

«فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ» (٦٩)
«این جماعت همراه کسانی‌اند که خداوند آنان را از نعمت پیامبران بهره‌مند کرده‌است»

٤٥٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ : حَدَّثَنَا

٤٥٨٦ـ از سَعد از عُروه روایت است که عایشه

إبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ « يَقُولُ : مَا مِنْ نَبِيٍّ يَمْرَضُ إِلا خُيِّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ » . وَكَانَ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، أَخَذَتْهُ بُحَّةٌ شَدِيدَةٌ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : ﴿ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ﴾ . فَعَلِمْتُ أَنَّهُ خُيِّرَ[راجع : ٤٤٣٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

رضی‌الله عنها گفت: از رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «هیچ پیامبری مریض نشده است مگر آن که میان(زندگی) دنیا و آخرت مخیّر ساخته شده است»
آن حضرت در آن بیماری که روح وی قبض گردید در صدایش گرفتگی و خشونت شدید پدید آمد و از وی شنیدم که می‌گفت: «همراه آن کسان که خدا انعام کرده است، از پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان».
پس دانستم که آن حضرت مخیر شده است.

١٤ - باب : ﴿وَمَا لَكُمْ لا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ﴾ الآيَةَ [٧٥] .

باب ـ۱۴

«وَ مَالَکُم لاتُقَاتِلُوْن فِی سَبِیْلِ اللهِ و المُسْتَضْعَفِیْنَ مِنَ الرِّجالِ و النساء وَ الولْدانِ الَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْ هَذِهِ القَرْیَةِ الظّالِمِ اَهْلُها» (۷۵)[۱]
«و چرا شما در راه خدا(و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر.»

٤٥٨٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قَال : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ قَال : كُنْتُ أَنَا وَأُمِّي مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ[راجع : ١٣٥٧] .

٤٥٨٧ـ از سُفْیان روایت است که عبیدالله گفت: از ابن‌عباس شنیدم که می‌گفت: من و مادر من در زمرهٔ ناتوانان(مستضعفین مکه) بودیم.

٤٥٨٨ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ تَلا : ﴿ إِلا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ ﴾ . قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَأُمِّي مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ [راجع : ١٣٥٧] .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﴿ حَصِرَتْ ﴾ [٩٠]: ضَاقَتْ . ﴿تَلْوُوا ﴾ [١٣٥] : أَلْسِنَتَكُمْ بِالشَّهَادَةِ .

٤٥٨٨ـ از ایوب از ابن‌ابی‌ملیکه روایت است که ابن‌عباس این آیه را تلاوت کرد:
«الاَّ المُسْتَضْعَفِیْنَ مِنَ الرِّجالِ و النساء و الوِلْدَانِ» (۹۸) «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی».

---

۱ - در سائر نسخ بخاری، آیت مذکور را تا«اَهْلُها» آورده است که متن فوق آن را فاقد است. در بخش ترجمه تا«اَهْلُها» آورده شد».

وَقَالَ غَيْرُهُ : الْمُرَاغَمُ الْمُهَاجَرُ ، رَاغَمْتُ : هَاجَرْتُ قَوْمِي . ﴿مَوْقُوتًا﴾ [١٠٣] مُوَقَّتًا وَقْتَهُ عَلَيْهِمْ .

ابن‌عباس گفت: من و مادر من در زمرهٔ کسانی بودیم که خداوند آنان را معذور داشته است. و ابن‌عباس گفته است که«حَصِرَت» (۹۰) یعنی تنگ شدن است[1]
«تَلْوُا اَوْ تُعرِضُوا» (۱۳۵) یعنی زبان شما در ادای شهادت.[2] و غیر از ابن‌عباس گفته است: اَلْمُراغَم، به معنی مهاجرت است.[3] هَاجَرْتُ قُومی، یعنی قوم خود را ترک کردم. «مَوْقُوتًا» (۱۰۳) مراعات وقت و وقت را بر ایشان معین کردن[4] است.

١٥ - باب : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا﴾ [٨٨]

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : بَدَّدَهُمْ . ﴿فِئَةٌ﴾ جَمَاعَةٌ .

باب ـ۱۵

«فَما لَکُم فی المُنَافِقِیْنَ فِئَتَیْنِ وَ الله اَرْکَسَهُمْ بما کَسَبُوا» (۸۸) «شما را چه شده است که دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید؟ و خدا ایشان را به شومی آنچه کردند نگونسار ساخت».
ابن‌عبّاس گفته است(اَرْکَسَهُم) یعنی «بدَّدَهُم» به معنای تلف کردن و بر باد کردن و پاره کردن و پریشان کردن و درمانده کردن است. «فِئَة» به معنای جماعت، گروه و دسته است.

٤٥٨٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ قَالَا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾ . رَجَعَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أُحُدٍ ، وَكَانَ النَّاسُ فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ : فَرِيقٌ يَقُولُ : اقْتُلْهُمْ ، وَفَرِيقٌ يَقُولُ : لَا ، فَنَزَلَتْ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾ . وَقَالَ : «إِنَّهَا طَيْبَةُ تَنْفِي الْخَبَثَ ، كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْفِضَّةِ» . [راجع : ١٨٨٤ . أخرجه مسلم : ١٣٨٤]

۴۵۸۹ـ از عَدِی از عبدالله‌بن یزید روایت است

۱ - «حَصِرَت صُدُورُ هم اَن یُقتِلُوکم اویُقتِلوا قَوْمَهُم» (النساء:۹۰) «در حالی که سینهٔ آنان تنگ آمده است از اینکه بجنگند با شما یا بجنگند با قوم خویش».
۲ - «وَ اِن تَلْوُا اَوْ تُعرِضُوا» (النساء:۱۳۵) «اگر پیچانید سخن را(در ادای شهادت) یا رو گردانید».
۳ - اشاره بدین آیت است: «وَ مَن یُهاجِر فی سَبِیل الله یَجِدْ فِی الأرضِ مُراغماً کثیراً وَسَعَةً» (النساء:۱۰۰) «هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاههای فراوان و گشایشها خواهد یافت» مُراغَم که در فوق آن را مهاجرت تفسیر کرده در اینجا به معنی «اقامتگاهها» آمده است.
۴ - «اِنَ الصَّلوٰة کانت علی المؤمِنِیْنَ کتاباً مَوْقُوتاً» «به تحقیق که نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معین است».

٤٥٨٩ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ قَالا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾ . رَجَعَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أُحُدٍ ، وَكَانَ النَّاسُ فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ : فَرِيقٌ يَقُولُ : اقْتُلْهُمْ ، وَفَرِيقٌ يَقُولُ : لا ، فَنَزَلَتْ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾ . وَقَالَ : «إِنَّهَا طَيْبَةُ تَنْفِي الْخَبَثَ ، كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْفِضَّةِ» . [راجع : ١٨٨٤ ، أخرجه مسلم : ١٣٨٤].

که زیدبن ثابت رضی‌الله عنه(این آیت را خواند): «شما را چه شده است که دربارۀ منافقان دو دسته شده‌اید» (و سپس در شأن نزول آن گفت) گروهی از یاران پیامبر صلی‌الله علیه و سلم(که از شرکت در جنگ ابا ورزیده بودند) از اُحُد برگشتند، و مردم(در داوری) دربارۀ ایشان دو دسته شدند. گروهی می‌گفتند: آنان را می‌کشیم و گروهی می‌گفتند: نِی(نمی‌کشیم) سپس این آیت نازل شد: «شما را چه شده است که دربارۀ منافقان دو دسته شده‌اید» سپس آن حضرت فرمود: «به تحقیق که مدینه طَیْبَه(پاکیزه) است چرک را دور می‌کند، همچون آتش که چرک نقره را دور می‌کند»[1]

باب :﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ﴾ [٨٣]

أَفْشَوْهُ . ﴿يَسْتَنْبِطُونَهُ﴾[٨٣]: يَسْتَخْرِجُونَهُ . ﴿حَسِيبًا﴾ [٨٦] : كَافِيًا . ﴿إِلا إِنَاثًا﴾ [١١٧] : يَعْنِي الْمَوَاتَ ، حَجَرًا أَوْ مَدَرًا ، وَمَا أَشْبَهَهُ . ﴿مَرِيدًا﴾ [١١٧]: مُتَمَرِّدًا . ﴿فَلَيُبَتِّكُنَّ﴾[١١٩] : بَتَّكَهُ : قَطَّعَهُ . ﴿قِيلاً﴾ [١٢٢] : وَقَوْلاً وَاحِدٌ . ﴿طَبَعَ﴾[١٥٦] . خَتَمَ . [راجع : ١٨٨٤].

باب

«وَ اِذا جاءَهُم اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ اَوِالْخَوْفِ اَذاعُوابه» (۸۳)

«چون خبری(حاکی) از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند». «اذاعُوبه» را «اَفْشوه» یعنی افشا کردن تفسیر کرده است. «یَسْتَنْبِطُونَه» (۸۳) به معنای «یَسْتَخْرِجُونَه» است، یعنی آن را بیرون آورد[2] «حَسِیبًا» (۸٦) به معنای «کافیًا» است. یعنی بسنده است. «اِلّا اِناثًا»

---

۱ - کسانی که در غزوۀ اُحُد اشتراک نکردند و برگشتند، سیصد نفر بودند که عبدالله‌بن ابی بن‌سلول(منافق) و همراهان وی بودند، مردم علیه آنها خشمگین بودند و به دو دسته تقسیم شدند، بعضی می‌گفتند آنها باید کشته شوند و گروه دیگر به کشتن ایشان موافق نبودند تا آنکه آیت نازل شد، که کشتن آن را صلاح ندید، (تیسیر القاری)

۲ - «لَعَلِمَهُ‌الَّذِینَ‌یَسْتَنْبِطُونَهُ‌مِنْهُم» «قطعاً از میان آنها کسانی‌اند(که مصلحت آن خبر را می‌توانند) بیرون آورند.» یعنی توانایی استنباط و درک آن را دارند.

(١١٧) به معنای ـ اَلْمَوَات ـ است. یعنی بیروح، چون سنگ و گل و آنچه مشابه آن است.[١]
«مَرِيْداً» (١١٧) به معنای ـ مُتَمَرِّدْ ـ است، یعنی: سرکش، نافرمان[٢]
«فَلَيُبَتِّكُنَّ» (١١٩) به معنای ـ قَطَّعَه ـ است، یعنی: قطع می‌کنند[٣]
«قِيْـلاً» (١٢٢) و قَوْلاً ـ یک معنـی دارد، یعنی: گفتار.[۴]
«طَبَعَ» (١۵۵) به معنای ـ خَتَمَ ـ است. یعنی: مُهر نهاده است[۵]

١٦ ـ باب : ﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ﴾ [٩٣]

باب ـ ١۶

«وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمْ» (٩٣)
«و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است.»

٤٥٩٠ ـ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ قال : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قال : آيَةٌ اخْتَلَفَ فِيهَا أَهْلُ الْكُوفَةِ ، فَرَحَلْتُ فِيهَا إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا ، فَقَالَ : نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ﴾ . هِيَ آخِرُ مَا نَزَلَ ، وَمَا نَسَخَهَا شَيْءٌ [راجع : ٣٨٥٥ . أخرجه مسلم : ٣٠٢٣].

٤٥٩٠ ـ از شُعْبَه، از مُغِیرهٔ‌بن نُعْمان روایت است

---

١ ـ «اِنَّ اللهَ عَلَی کُلِّ شیءٍ حَسِيبًا» «خداوند همواره به هر چیزی حسابرس است» مولف «حَسِيبًا» را کافی یا بسنده تفسیر کرده است.
٢ ـ «اِنْ يَدْعُونَ من دُونِه اِلّا اِنَاثاً وَ اِنْ يَدْعُوْنَ الاشَيْطَاناً مَرِيْداً» «مشرکان نمی‌پرستند بجز خدا، مگر بتانی را که به نام دختران نامیده‌اند و نمی‌پرستند مگر شیطان سرکش را».
مؤلف«اِنَاثاً» را بتهای بیروح چون سنگ و گل و غیره تفسیر کرده و«مَرِيْداً» را، متمرد و سرکش و نافرمان تفسیر کرده است. شارح متن فوق«مَرِيْداً» را به آیه ١٧٧، النساء، مأخذ داده است، در حالی که این کلمه نیز در آیت(١١٧) است.
٣ ـ «وَلَاُضِلَّنَّهُمْ وَ لَاُمَنِّيَنَّهُم وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الانْعامِ» «و البته گمراه کنم ایشان را، و البته در آرزوی باطل افکنم ایشان را تا بشکافند گوشهای چهارپایان را».
۴ ـ «وَ مَنْ اَصْدَقَ مِنَ اللهِ قِيْلاً» «و کیست راستگوتر از خدا در سخن».
۵ ـ «بَلْ طَبَعَ اللهُ عَلَيْها بكُفْرِهِم» «بلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهایشان». شارح اشتباهاً شمارهٔ آیت را(١۵۶) گذاشته است.

که سَعیدبن جُبَیْر گفت: آیتی هست که دربارهٔ آن اهل کوفه اختلاف کردند. من(برای دریافت حکم آن) به سوی ابن‌عباس راهی شدم و در آن باره از وی سؤال کردم. وی گفت: این آیه نازل شد: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است» و این واپسین آیتی است که در این باب نازل شده و حکم آن را چیزی نسخ نکرده است[1]

١٧ - باب : ﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا ﴾ [٩٤]

السِّلْمُ وَالسَّلَمُ وَالسَّلَامُ وَاحِدٌ .

باب -۱۷

«وَ لاتَقُولُوا لِمَن اَلْقَی اِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مؤمِناً».

«و کسی که بر شما(به نشانهٔ اسلام خود) سلام می‌کند مگویید که تو مؤمن نیستی.» (۹٤)

کلمات: اَلسِّلْمُ، وَ السَّلْمُ، وَ اَلسَّلامُ، یک معنی دارد.

٤٥٩١ - حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : ﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا ﴾ . قَالَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَانَ رَجُلٌ فِي غُنَيْمَةٍ لَهُ فَلَحِقَهُ الْمُسْلِمُونَ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ ، فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا غُنَيْمَتَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾ : تِلْكَ الْغُنَيْمَةُ .

قَالَ : قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ السَّلَامَ ﴾ [أخرجه مسلم : ٣٠٢٥].

٤٥٩١- از عَمرو، از عَطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: آیهٔ«و به کسی که به شما(به نشانهٔ اسلام خود) سلام می‌کند، مگویید که تو مؤمن نیستی». مردی در میان گوسفندان خود بود، مسلمانان(که به جنگ می‌رفتند) به او رسیدند. وی گفت: اَلسَّلامُ

---

[1] - دربارهٔ این آیت اقوال بسیار آمده است: از عبدالله‌بن عباس و زیدبن ثابت و عبدالله‌بن عمر و ابوهریره، روایت شده که این گناه یعنی قتل عمد به توبه عفو نمی‌شود. قول دیگر آنست که این گناه به توبه عفو می‌شود و دلیل آورده‌اند که در صورتی که توبه از شرک و ارتداد قبول شود، توبه از قتل، دور از طریق شرع نمی‌باشد. فقط، حق العباد باقی است که اگر خدا بخواهد مقتول را راضی می‌گرداند. سوم اینکه سروکارش با خدا است که توبه‌اش را قبول می‌کند یا نمی‌کند. ابوحنیفه و اصحاب وی بر این نظراند. امام شافعی می‌گوید که جزای وی دوزخ است، مگر آنکه خدا عفو کند چهارم اینکه جزای او دوزخ است، اگر چه خداوند سبحانه و تعالی او را جزا دهد. (تیسیر القاری)

عَلَیکُم. مسلمانان او را کشتند و گوسفندانش را گرفتند. خداوند در این مورد این آیه را نازل کرد: «و به کسی که به شما(به نشانهٔ اسلام خود) سلام می‌کند، مگویید که تو مؤمن نیستی، (تا بدین بهانه) متاع زندگی دنیا را بجویید.» مراد از ـ متاع زندگی دنیا ـ همین گوسفندان بود. عطاء گفته است: ابن‌عباس چنین خواند: «السَّلَام»

۱۸ - باب : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ [۹۵].

باب ـ۱۸

«لَا یَسْتَوِی القَاعِدُوْنَ مِنَ المُؤمِنِینَ... و المُجَاهِدِیْنَ فِی سبیل الله» (۹۵)
«مسلمانان خانه‌نشین... با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند».

٤٥٩٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيُّ : أَنَّهُ رَأَى مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ فِي الْمَسْجِدِ ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جَلَسْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَأَخْبَرَنَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمْلَى عَلَيْهِ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ . فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمِلُّهَا عَلَيَّ ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ ، وَكَانَ أَعْمَى ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي ، فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَّ فَخِذِي ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ [راجع : ۲۸۳۱] .

٤٥٩٢ـ از صالح‌بن کَیسان از ابن‌شهاب روایت است که سَهل‌بن سَعدالسّاعدی گفت: همانا وی مَروان‌بن حَکَم(آخرین خلیفهٔ اموی) را در مسجد دید. سهل گفت: من جلو رفتم تا در کنار وی نشستم. وی گفت که زیدبن ثابت او را خبر داده است که: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بر او این آیت را املاء می‌کرد: «مسلمانان خانه‌نشین با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند».

در حالی که آن حضرت بر من می‌نوشت. ابن‌اُم‌مکتوم نزد وی آمد و گفت: یا رَسُول الله، به خدا سوگند اگر توانایی جهاد می‌داشتم جهاد می‌کردم و ابن‌اُم‌مکتوم نابینا بود. خداوند بر رسول خود وحی فرستاد، و ران آن حضرت بر ران من بود و چنان گرانی بر خود احساس کردم که ترسیدم ران من بشکند، سپس آن

حالت از آن حضرت دور شد.

خداوند ایـن را نازل کرد: «غیـر اُولی الضَّرر» «بجز معذوران».

٤٥٩٣ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا فَكَتَبَهَا ، فَجَاءَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ فَشَكَا ضَرَارَتَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ غَيْرَ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ [راجع : ٢٨٣١ . اخرجه مسلم : ١٨٩٨].

٤٥٩٣ـ از شُـعبه، از ابواسحاق که روایت است که بِراء رضی‌الله عنه گفت: آنگاه که نازل شـد: «مسـلمانان خانه‌نشـین برابر نیسـتند». پیامبر صلـی‌الله علیه و آله و سـلم زیـد را فراخواند و او آن را نوشـت، سپس ابن‌اُم‌مکتوم آمد و از نابینایی خود شکایت کرد. سپس خدای تعالی فرستاد: «بجز معذوران».

٤٥٩٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : « ادْعُوا فُلَانًا» . فَجَاءَهُ وَمَعَهُ الدَّوَاةُ وَاللَّوْحُ ، أَوِ الْكَتِفُ ، فَقَالَ : «اكْتُبْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾» . وَخَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا ضَرِيرٌ ، فَنَزَلَتْ مَكَانَهَا : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ [راجع : ٢٨٣١ . اخرجه مسلم: ١٨٩٨].

٤٥٩٤ـ از ابواسـحاق روایـت اسـت کـه بَراء(رضـی‌الله عنه)گفت: آنگاه که نازل شـد: «مسـلمانان خانه‌نشـین برابر نیسـتند». پیامبر صلـی‌الله علیـه و سـلم گفت: فـلان کس را فراخوانیـد» وی(زیـد) بـا دوات و تختـه یا شـانه، نزد آن حضرت آمد، آن حضرت گفت: «بنویس: «مسلمانان خانه‌نشین با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند» و ابن‌اُم‌مکتوم بر پشت سـر پیامبر صلی‌الله علیه و سلم بود. وی گفت: یا رسـول‌الله، من نابینا هستم(جهاد نمی‌توانم) در همانجا نازل شـد: «مسلمانان خانه‌نشین که زیان دیده نیسـتند با مجاهـدان راه خدا برابر نمی‌باشند».

٤٥٩٥ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ (ح) .

وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ : أَنَّ مِقْسَمًا مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ ﷺ أَخْبَرَهُ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . عَنْ بَدْرٍ ، وَالْخَارِجُونَ إِلَى بَدْرٍ [راجع :٣٩٥٤].

٤٥٩٥ـ از ابراهیم‌بن موسـی، از هِشَـام روایت اسـت که ابن‌جُرَیْج ایشـان را خبر داده است. (ح)

از ابن‌جُرَیْـج، از عبدالکریـم، از مُقْسَـم مولَی عبدالله‌بن حارث روایت اسـت کـه ابن‌عباس رضـی‌الله عنـه او را خبر داده که: «مسـلمانان خانه‌نشین برابر نیستند» در شأن اهل بدر است

و کسانی که در بَدر شرکت نکردند.

١٩ - باب: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾ [٩٧]. الآيَةَ.

باب ـ١٩

«انّ الّذین توفّا هم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنّا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتها جروا فیها» (٩٧) «هر آینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند، در حالی که(به ترک هجرت و ماندن در سرزمین کفر) بر خویشتن ستمگار بودند، فرشتگان به ایشان گفتند، شما در چه حال بودید، گفتند: در روی زمین مردمی ناتوان بودیم. گفتند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت می گردید».

٤٥٩٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِئُ: حَدَّثَنَا حَيْوَةُ وَغَيْرُهُ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَبُو الأَسْوَدِ قال: قُطِعَ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَعْثٌ، فَاكْتُتِبْتُ فيه، فَلَقِيتُ عِكْرِمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرْتُهُ، فَنَهَانِي عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ النَّهْيِ، ثُمَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ، يُكَثِّرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى بِهِ، فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ، أَوْ يُضْرَبُ فَيُقْتَلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾. الآيَةَ.

رَوَاهُ اللَّيْثُ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ. [انظر: ٧٠٨٥].

٤٥٩٦ـ از محمدبن عبدالرحمن ابوالاسود روایت است که گفت: مردم مدینه به اعزام لشکری(به جنگ شام به هنگام خلافت عبدالله‌بن زبیر در مکه) واداشته شدند و مرا در آن ثبت نام کردند، سپس عکرمه مولی‌ابن عباس را دیدم و او را آگاه کردم. وی مرا از این کار منع کرد و بشدت منع کرد، سپس گفت: ابن‌عباس مرا خبر داده که: مردمی چند از مسلمانان همراه گروه مشرکین بودند که شمار مشرکان را در زمان رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم افزایش می‌داد، تیری می‌آمد و به یکی از ایشان(که همراه مشرکین بود) می‌رسید و او را می‌کشت. یا به شمشیر(مسلمانان) زده می‌شدند و کشته می‌شدند، سپس خداوند نازل کرد: «هر آینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند در حالی که(به ترک هجرت و ماندن در دیار

۲۰ - باب : ﴿ إلا المُستَضعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالوِلدَانِ
لا يَستَطِيعُونَ حِيلَةً وَلا يَهتَدُونَ سَبِيلاً ﴾ [۹۸] .

۴۵۹۷ - حَدَّثَنا أبو النُّعمَانِ : حَدَّثَنا حَمَّادٌ ، عَن أيُّوبَ ، عَنِ ابنِ أبي مُلَيكَةَ ، عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا : ﴿إلا المُستَضعَفِينَ﴾ . قال : كَانَت أُمِّي مِمَّن عَذَرَ اللهُ
[راجع : ۱۳۵۷].

۲۱ - باب : قَولِهِ : ﴿ فَأُولَئِكَ عَسَى اللهُ أن يَعفُوَ عَنهُم
وَكَانَ اللهُ عَفُوّاً غَفُوراً ﴾ [۹۹] .

کفر) بر خود ستمکار بودند»[۱]
لَیث از ابُوالاَسْوَدْ، همین را روایت کرده است.

باب ـ۲۰

«اِلَّا المُسْتَضْعَفِیْنَ مِنَ الرجالِ و النِّساءِ و الوِلْدانِ لا یَسْتَطِیْعُونَ حِیْلَةً وَ لایَهْتَدُونَ سبِیْلاً» (۹۸)
«مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند.»

۴۵۹۷ـ از اَیُّـوب، از ابن‌ابـی مُلیکـه روایـت اسـت که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: «اِلَّا المُسْتَضْعَفِیْن» «مگر آن فرودستان»، و مادر من از کسانی بود که خدا او را معذور داشته بود.[۲]

باب ـ۲۱

فرمـودهٔ خدای تعالـی: «فَاُولئکَ عَسَـی الله اَنْ یَعْفُوا عَنْهُم وَ کانَ الله عَفُواً غَفُوراً» (۹۹)
«پس آنان(که فی الجمله) عذری دارند، باشـد

---

۱ - در زمان رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم مسلمانانی بودند که در مکه می‌زیستند و مکه در تسلط مشرکان بود، وقتی مشرکان به جنگ مسلمانان می‌رفتند، مسلمانان، ناخواسته با ایشان همراهی می‌کردند، که در جنگ با مسلمانان کشته می‌شدند. آیت مذکور در نکوهش از ایشان است که چرا هجرت نکردند و از مکه بیرون نیامدند. سپس حالتی پیش آمد که جنگ میان مسلمانان درگرفت، عبدالله‌بن زبیر در مکه حکومت می‌کرد و می‌خواست لشکری به جنگ شام بفرستد، عبدالملک خلیفهٔ اموی، در شام حکومت می‌کرد، عِکرمه، محمدبن عبدالرحمن را که در این جنگ ثبت نام شده بود از شرکت در این جنگ به خاطری منع کرد که این جنگ را در راه خدا نمی‌دانست و آن را با آن واقعهٔ زمان آن حضرت تشبیه کرد که مسلمانان مکه ناخواسته به جنگ اعزام می‌شدند.

۲ - مادر ابن‌عباس، لبابه بنت حارث است و اولین زنی است که پس از خدیجه رضی‌الله عنها به اسلام درآمده و خواهر میمونه همسر آن حضرت است. ایشان در مکه می‌زیستند و مکه در آن زمان نزد مشرکین بود. او و ابن‌عباس که در زمرهٔ کودکان بودند، معذور شناخته شدند که از مکه نتوانستند هجرت کنند.

که خدا از ایشان درگذرد، که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است.»

٤٥٩٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الْعِشَاءَ إِذْ قَالَ : « سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ » . ثُمَّ قَالَ قَبْلَ أَنْ يَسْجُدَ : « اللَّهُمَّ نَجِّ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ نَجِّ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، اللَّهُمَّ نَجِّ الْوَلِيدَ ابْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ نَجِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ » [راجع: ٨٠٤. أخرجه مسلم: ٦٧٥].

٤٥٩٨ـ از ابوسَلَمَه روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آنگاه که نماز خفتن را می‌گزارد. چون گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه». قبل از آنکه سجده نماید، گفت: «بار الها، عَیّاش‌بن ابی‌ربیعه را نجات بده، بار الها، سَلَمَه‌بن‌عَیّاش را نجات بده، بار الها مسلمانان ناتوان را نجات بده، بار الها کیفر خود را بر قوم مُضَر سخت بگردان. بار الها، آنها را با سالهای(قحطی) مثل سالهای زمان یوسف روبرو کن»

٢٢ - باب : [قَوْلِهِ] ﴿ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ﴾ [١٠٢] .

باب ـ۲۲

فرمودهٔ خداوند: «وَ لاجُنَاحَ عَلَیْکُم اِن کَانَ بِکُم اَذًى مِن مَطَرٍ اوکُنْتُم مَرْضَى اَن تَضَعُوا اَسْلِحَتَکُم» (۱۰۲)

«و گناهی نیست بر شما، اگر شما را رنجی از باران باشد یا بیمار باشید که اسلحهٔ خود را بر زمین نهید».

٤٥٩٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا حَجَّاجٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : ﴿ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى ﴾ . قَالَ : عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ عَوْفٍ وَكَانَ جَرِيحًا .

٤٥٩٩ـ از سعیدابن جُبَیْر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: آیهٔ«اگر شما را رنجی از باران باشد یا بیمار باشید» دربارهٔ عبدالرحمن ابن‌عوف است، که زخمی بود..

٢٣ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ ﴾ [١٢٧] .

باب ـ۲۳

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ يَسْتَفْتُونَکَ فی النساء

قُلِ اللهُ يُفْتِيْكُمْ فِيْهِنَّ وَ ما يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِى الكِتَابِ فِى يَتَامَى النِّسَاءِ» (۱۲۷)

«دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند، بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد و(نیز) آنچه در قرآن به شما(در مورد) زنان یتیم تلاوت می‌شود».

٤٦٠٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ . قَالَتْ : هُوَ الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْيَتِيمَةُ ، هُوَ وَلِيُّهَا وَوَارِثُهَا ، فَأَشْرَكَتْهُ فِي مَالِهِ حَتَّى فِي الْعَذْقِ ، فَيَرْغَبُ أَنْ يَنْكِحَهَا وَيَكْرَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا رَجُلاً ، فَيَشْرَكُهُ فِي مَالِهِ بِمَا شَرِكَتْهُ فَيَعْضُلُهَا ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨]

۴۶۰۰ـ از عُروه از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: آیهٔ«دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهدـ تا فرمودهٔ خداوندـ تمایل به ازدواج با آنان دارید». عایشه گفت: مراد همان مردی است که دختر یتیم در نزد او می‌باشد و او ولی و وارث آن دختر یتیم است و آن مرد را درمال خود شریک می‌کند تا آن که در نخلستان خود، آن مرد میل دارد که با دختر یتیم ازدواج کند و ناخوش می‌دارد که مردی دیگر با وی ازدواج کند و او را در مال خود شریک کند بدانچه او را در مال خود شریک گردانیده بود، وی، از ازدواج دختر یتیم با مردی دیگر ممانعت می‌کند، سپس آیت مذکور نازل شد.

٢٤ - باب : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ [١٢٨]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ شِقَاقٌ ﴾ [٣٥] . تَفَاسُدٌ . ﴿ وَأُحْضِرَتِ الأَنْفُسُ الشُّحَّ ﴾ [١٢٨] . هَوَاهُ فِي الشَّيْءِ يَحْرِصُ عَلَيْهِ .

﴿ كَالْمُعَلَّقَةِ ﴾ [١٢٩] : لا هِيَ أَيِّمٌ ، وَلا ذَاتُ زَوْجٍ ، ﴿ نُشُوزًا ﴾ : بُغْضًا .

باب ـ۲۴

«و اِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً اَوْ اِعْرَاضًا» (۱۲۸)

«و اگر زنی که از شوهر خویش بیم ناسازگای یا روی گردانی داشته باشد» و ابن‌عباس گفته است: «شِقَاق» (۳۵) به معنای: «تَفَاسُدٌ» است یعنی قطع علاقه با یکدیگر کردن.

«وَ اُحْضِرَتِ الاَنْفُسُ الشُّحَّ» (۱۲۸) «و نفسهای

انسانها را بخل فراگرفته است» «الشُّحّ» یعنی: آرزومندی در چیزی که بدان حرص داشته باشد. «كَالْمُعَلَّقَةُ» (۱۲۹) یعنی(حالت تعلیق و بلاتکلیفی): نه شوهر دار و نه بی شوهر[1] «نُشُوزاً»: یعنی: بُغْضًا ـ به معنای خشم است.

٤٦٠١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ قَالَتْ : الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ لَيْسَ بِمُسْتَكْثِرٍ مِنْهَا ، يُرِيدُ أَنْ يُفَارِقَهَا ، فَتَقُولُ : أَجْعَلُكَ مِنْ شَأْنِي فِي حِلٍّ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي ذَلِكَ [راجع : ٢٤٥٠. أخرجه مسلم : ٣٠٢١].

٤٦٠١ـ از هشام‌بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: آیهٔ: «و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد» در مورد مردی است که به زن خود علاقه و محبتی ندارد و می‌خواهد از وی جدا شود و زن به او می‌گوید: «تو را در مورد خود(از پرداخت مهر و نفقه و غیره) آزاد می‌کنم. سپس این آیه در همین مورد فرود آمد.

٢٥ - باب : ﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ﴾ [١٤٥]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَسْفَلَ النَّارِ . ﴿ نَفَقًا ﴾ [الأنعام : ٣٥] : سَرَبًا .

باب ـ۲۵

«اِنَّ المنافِقِيْنَ فِی الدَّرْکِ الاسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (۱٤٥)

«آری، منافقین در پست‌ترین درجات دوزخ‌اند» و ابن‌عباس گفته است: در پایین‌ترین درجهٔ آتش. «نَفَقًا» (الانعام: ۳۵) یعنی: سَرَبًا. راه زیر زمین یا سوراخ.[2]

٤٦٠٢ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ : كُنَّا فِي حَلْقَةِ عَبْدِاللَّهِ فَجَاءَ حُذَيْفَةُ حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا فَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : لَقَدْ أُنْزِلَ النِّفَاقُ عَلَى قَوْمٍ خَيْرٍ مِنْكُمْ ، قَالَ الأَسْوَدُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ﴾ . فَتَبَسَّمَ عَبْدُاللَّهِ ، وَجَلَسَ حُذَيْفَةُ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ ، فَقَامَ عَبْدُاللَّهِ فَتَفَرَّقَ أَصْحَابُهُ ، فَرَمَانِي

٤٦٠٢ـ از ابراهیم راویت است که اسود گفت:

---

۱ - «وَلَن تَستَطِيعُوا اَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ فَتَذَرُوهَا كَالمُعَلَّقَةِ» «و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید، هر چند(بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن(زن دیگر) را سرگشته(بلاتکلیف) رها کنید.»

۲ - «وَ اِن كانَ كَبُرَ عَلَيكَ اِعراضُهُم فَاِنِ استَطَعتَ اَن تَبتَغِيَ نَفَقاً فِی الاَرضِ اَوسُلَّماً فِی السَّماءِ» «و اگر اعراض کردن آنان(از قرآن) بر تو گران است، اگر می‌توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی» نفق به معنی نقب یا سوراخ است. کرمانی گفته که مقصود مؤلف بیان اشتقاق منافق از ـ نفق ـ است و حالت وی به موش صحرایی می‌ماند که دو سوراخ دارد، گاه به این و گاه به آن می‌رود.

بِالْحَصَا ، فَأَتَيْتُهُ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ : عَجِبْتُ مِنْ ضَحِكِه ، وَقَدْ عَرَفَ مَا قُلْتُ ، لَقَدْ أُنْزِلَ النِّفَاقُ عَلَى قَوْمٍ كَانُوا خَيْرًا مِنْكُمْ ثُمَّ تَابُوا ، فَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ .

ما در حلقهٔ جمعیت عبدالله نشسته بودیم، حُذَیفه آمد و بر سر ما ایستاد و سلام کرد و سپس گفت: نفاق بر قومی نازل شده که از شما بهتر بودند. اسود گفت: سُبحان الله، خداوند می‌گوید: «آری، منافقان در فروترین درجات دوزخ‌اند».

عبدالله(بن مسعود) خندید و حُذَیفه در گوشهٔ مسجد نشست. سپس عبدالله، برخاست و یاران وی پراکنده شدند. اسود گفت: حُذَیفه در گوشهٔ مسجد نشست، سپس عبدالله، برخاست و یاران وی پراکنده شدند. اسود گفت: حُذَیفه سنگریزه‌ای به سوی من افکند(که نزد وی بروم) نزد او رفتم. حُذَیفه گفت: از خندهٔ عبدالله(بن مسعود) تعجب کردم و او دانست آنچه من گفتم. به تحقیق که نفاق بر قومی نازل شد که از شما بهتر بودند، سپس آنها، توبه کردند و خداوند(به رحمت) برایشان بازگشت.[1]

۲۶ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ ﴾[١٦٣]

باب -۲۶

فرمودهٔ خدای تعالی: «اِنّا اَوْحَیْنا اِلَیْکَ کَما اَوْحَیْنا اِلَی نُوحٍ» (۱۶۳) «ما همچنان که به نُوح

۱ - مراد آنست که کسانی بهتر از شما منافق شده بودند و سپس توبه کردند و خداوند توبهٔ ایشان را پذیرفت. از اینجا مستفاد می‌شود که توبهٔ مرتد و زندیق قبول می‌شود و جمهور علما بر این نظر می‌باشند. امام ابوحنیفه گفته که اگر زندیق را نزد من بیاورند، من او را توبه می‌فرمایم. اگر قبول کرد، توبهٔ او را قبول می‌کنم، و همچنین آیهٔ کریمه الا الَّذِیْنَ تابُوْا و اَصْلَحُوا و اعْتَصَمُوا بالله و اَخْلَصُوا دِیْنَهُم لله فَاُولئِکَ مَعَ المؤمنین» «مگر کسانی که توبه نمودندو(عمل خود را) اصلاح کردند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که(در نتیجه) آنان با مؤمنان خواهند بود» (النساء:۱۴۵) دلالت بر صحت توبهٔ زندیق می‌کند. حذیفه بدین وسیله، به ایشان هشدار داده که کسانی داخل صحابه بودند و از شما بهتر بودند، نفاق ورزیدند، پس شما بترسید که مبادا ایمان از دلهای شما کشیده شود.

و پیامبران بعد از وی وحی کردیم به تو(نیز) وحی کردیم».

٤٦٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قال : حَدَّثَنِي الأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ : أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى» [راجع: ٣٤١٢].

٤٦٠٣ـ از ابووائل، از عبدالله(بن مسعود) روایت است که پیامبری صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هیچ کس را شایسته نیست که بگوید: من از یونس‌بن مَتّی بهتر هستم.»

٤٦٠٤ـ از هِلال، از عَطاءبن یَسار، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «کسی که بگوید: من از یونُس بن مَتّی بهترم، دروغ گفته است».[1]

٢٧ - باب : ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ﴾ [١٧٦]

باب ـ۲۷

«یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفْتِیکُم فِی الکَلالَةِ اِنِ امْرُؤٌ اهلَکَ لَیس لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ ما تَرَکَ و هُوَ یَرِثُهَا اِن لَم یَکُن لَهَا ولدٌ» (١٧٦)

«از تو(دربارۀ کلاله) فتوا می‌طلبند، بگو: خدا دربارۀ کلاله فتوا می‌دهد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، و خواهری داشته باشد. نصف میراث از آن اوست. و آن(مرد) نیز از او(خواهر خود) میراث می‌برد اگر او(خواهر وی) فرزندی نداشته باشد».

وَالْكَلالَةُ : مَنْ لَمْ يَرِثْهُ أَبٌ أَوِ ابْنٌ . وَهُوَ مَصْدَرٌ ، مِنْ تَكَلَّلَهُ النَّسَبُ .

وَ کَلالَه: کسی است که پدر یا فرزندی از خود بجا نگذاشته باشد و آن مصدر، از تکلّلٍ؛ یعنی بیک طرف انداخت نسب را(از نسب بیرون افتاد).

٤٦٠٥ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ قال : آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ : ﴿بَرَاءَةٌ﴾ وَآخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ : ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ﴾ [راجع : ٤٣٦٤ . أخرجه مسلم : ١٦١٨]

٤٦٠٥ـ از شُعْبَه، از ابواسحاق روایت است که بَراء رضی‌الله عنه گفت: آخرین سوره‌ای که نازل شده، سورۀ«برائت» است و آخرین آیت

---

١ - مناسبت این دو حدیث با آیت باب آن است که نام«یونس» در آن آمده است.(تیسیر القاری)

«یَستَفتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفتِیکُم فی الکَلالَة».

٥- سُورةُ المائدَة

١- باب :

﴿ حُرُمٌ ﴾ [١] واحدُها حَرامٌ : ﴿ فَبِمَا نَقْضِهِمْ ﴾ [١٣] بِنَقْضِهِمْ. ﴿ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ ﴾ [٢١]: جَعَلَ اللَّهُ . تَبُوءُ [٢٩]: تَحْمِلُ . ﴿ دَائِرَةٌ ﴾ [٥٢] : دَوْلَةٌ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : الإِغْرَاءُ التَّسْلِيطُ . ﴿ أُجُورَهُنَّ ﴾ [٥] : مُهُورَهُنَّ .

قَالَ سُفْيَانُ : مَا فِي القُرْآنِ آيَةٌ أَشَدُّ عَلَيَّ مِنْ : ﴿ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ [٦٨] . ﴿ مَنْ أَحْيَاهَا ﴾ [٣٢] : يَعْنِي مَنْ حَرَّمَ قَتْلَهَا إِلا بِحَقٍّ ، حَيِيَ النَّاسُ مِنْهُ جَمِيعًا . ﴿ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ﴾ : سَبِيلاً وَسُنَّةً . المُهَيْمِنُ : الأَمِينُ ، القُرْآنُ أَمِينٌ عَلَى كُلِّ كِتَابٍ قَبْلَهُ .

٥ـ سورهٔ المائده

باب ـ١

«حُرُم» (١) مفرد آن حرام است[١]

«فَبِمَا نَقْضِهِم» (١٣) یعنی: بِنَقْضِهِم- به سبب شکستن ایشان.[٢]

«الَّتی کَتَبَ الله» (٢١) یعنی: خداوند فرض گردانیده است.[٣]

«تَبُوأ» (٢٩) یعنی- تَحْمِلَ.[٤]

«دائِرَة» (٥٢) یعنی- دَوْلَة» حادثه و کاری سخت و دشوار[٥]

وغیر از وی[٦] گفته است: الاغراء به معنی: اَلتَّسلِیط است یعنی برتری و چیرگی[٧]

«اُجُورَهُن» (٥) یعنی: مُهُورَهُن: به معنی مهرهای ایشان[٨]

---

١ - «و أنْتُم حُرُمٌ اِنّ الله یَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ» «در حالی که در احرام باشید».

٢ - «فَبِما نَقْضِهِمْ مِیْثَاقَهُم لَعَنّهُم» «پس(بسزای) پیمان شکستنشان، لعنتشان کردیم».

٣ - «یَاقَوْمِ اُدْخُلُوا الاَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتی کَتَبَ اللهُ لَکُم» «ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است، درآیید».

٤ - «اِنِّی اُرِیْدُ اَنْ تَبُوأَ بِاِثْمِی وَ اِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ» «هر آینه می‌خواهم که ببری گناه مرا و گناه خود را، پس باشی از اهل دوزخ».

٥ - «یَقُولُونَ نَخْشَی اَنْ تُصِیْبَنَا دَائِرَة» «می‌گویند، می‌ترسیم از آنکه برسد ما را مصیبتی».

٦ - ـ قال غیره- گفته ولی قبل بر این عبارت، اسم کسی ذکر نشده، معلوم نمی‌شود که مرجع ضمیر چیست. (تیسیرالقاری)

٧ - ـ الاغراء- در این آیت آمده است: «فَاَغْرَیْنَا بَیْنَهُم العَدَاوَةَ و البَغْضاء الی یَوْمِ القِیامَة» «بر انگیختیم میان ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت». (١٤)

٨ - «اذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُن» «چون مهر ایشان را به ایشان بدهید».

سُفیان گفته است: در قرآن آیتی دشوارتر از این بر من نیست،[۱] «لَسْتُم عَلَی شَیءٍ حَتَّی تُقِیْمُوا التَّوراةَ و الانْجیلَ و ما اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ» (۶۸) «نیستید بر چیزی تا آنکه بر پا کنید حکم تورات و انجیل و آنچه را فرو فرستاده شده است بر شما از سوی پروردگار شما».

«مَنْ اَحْیَاهَا» (۳۲) یعنی کسی که کشتن کسی را حرام کند مگر به حق، مردم همه از وی زنده گردند.[۲]

«شِرْعَةً و مِنْهاجاً» (۴۸) یعنی راه و سنّت[۳]

«الْمُهَیْمِنُ»: الامین. یعنی قرآن بر هر کتابی که قبل از آن نازل شده، امین است.[۴]

۲ - باب: [قَوْلِهِ:]

باب ـ۲

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[٣]

وقالَ ابنُ عَبَّاسٍ: ﴿مخمصة﴾[٣]: مجاعة.

فرمودهٔ خدای تعالی: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُم» (۳) «امروز دین شما را برایتان کامل کردم»[۵]

ابن‌عباس گفته است: «مَخْمَصَةٍ» (۳) یعنی گرسنگی.

---

۱ - سیوطی گفته که مراد از دشواری، اخلال در فرایض است که اگر در یکی اخلال واقع شود، در همه اخلال می‌شود. و در بعضی حواشی آمده که دشواری از آن است که به علم احکام تورات و انجیل و عمل بدان تکلیف شده است. (تیسیر القاری)

۲ - «وَ مَنْ اَحْیاها فَکَاَنَّما اَحْیَاءَ النّاسَ جَمِیْعاً» «و هر که سبب زندگانی کسی شد، پس چنان است که همه مردمان را زنده ساخت».

۳ - «وَ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُم شِرْعَةً وَ مِنْهاجًا» «و برای هر گروهی از شما مقرر ساخته‌ایم شریعت و راهی را».

۴ - اشارت است به فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ مُهَیْمِناً علیه».

۵ - «اَلْیَوْمَ اکمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُم و اتمَمْتُ عَلَیکُم نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُم الاسلامَ دِیْنًا فَمَن اضْطُرَّ فی مَخْمَصَةٍ غیر مُتَجانِفٍ لاِثمٍ» «امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم اسلام را دین برای شما، پس هر که ناچار شود در گرسنگی غیر متمایل».

٤٦٠٦ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ طَارِقِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَتِ الْيَهُودُ لِعُمَرَ : إِنَّكُمْ تَقْرَؤُونَ آيَةً : لَوْ نَزَلَتْ فِينَا لاتَّخَذْنَاهَا عِيدًا : فَقَالَ عُمَرُ : إِنِّي لأَعْلَمُ حَيْثُ أُنْزِلَتْ ، وَأَيْنَ أُنْزِلَتْ ، وَأَيْنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أُنْزِلَتْ : يَوْمَ عَرَفَةَ ، وَإِنَّا وَاللَّهِ بِعَرَفَةَ .

قال سُفْيَانُ : وَأَشُكُّ كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَمْ لا : ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾ [راجع : ٤٥. أخرجه مسلم : ٣٠١٧].

٤٦٠٦ـ از سُفیان از قَیْس روایت است که طارق ابن‌شهاب گفت: یهود به عمر گفتند: شما آیتی را می‌خوانید که اگر در میان ما نازل می‌شد، نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر گفت: همانا من می‌دانم که این آیت کی نازل شده و به کجا نازل شده و هنگام نزول آن رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم در کجا بود. آن روز عرفه بود و به خدا سوگند که ما در عرفات بودیم. و سفیان گفته است: و شک دارم که آن در روز جمعه بود یا نه(که این آیت نازل شد) «الیومَ اَکْمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُم».

٣ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ﴾ [٦]

﴿ تَيَمَّمُوا ﴾ : تَعَمَّدُوا . ﴿ آمِّينَ ﴾ [٢] عَامِدِينَ ، أَمَّمْتُ وَتَيَمَّمْتُ وَاحِدٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَمَسْتُمْ ﴾ [النساء: ٤٣] ، [المائدة : ٦] و﴿ تَمَسُّوهُنَّ ﴾ [البقرة: ٢٣٦، ٢٣٧] و[الأحزاب: ٤٩] و﴿ اللاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ ﴾ [النساء: ٢٣] وَالإِفْضَاءُ : النِّكَاحُ .

باب ـ٣

فرمودهٔ خدای تعالی: «فَلَم تَجِدُوْا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا» (٦) «پس اگر آب نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید.»

«تَیَمَّمُوْا» یعنی: تَعَمَّدُوا: قصد کنید.

«آمِّیْن» (٢) به معنی: عَامِدِیْن: قصد کنندگان[۱]

کلمات: اَمَمْتُ و تَیَمَّمْتُ یک معنی دارد.

و ابن‌عباس گفته است: «لَمَسْتُم» (النساء٤٣)، (المائده:٦) و«تَمَسُّوهُنَّ» (البقره: ٢٣٦، ٢٣٧) و(الاحزاب:٤٩) و(اَللاتی دَخَلْتُم بِهِنَّ) (النساء:٢٣) و اَلافْضَاءُ(یعنی این چهار کلمه، لمس و مس، و دَخَل و اِفْضَاء) به معنی وطی و جماع است[۲]

۱ - «وَ لاَآمِّیْنَ اَلبَیْتَ الحَرَام» «و نه قصدکنندگان بیت الحرام را».

۲ - امام شافعی با تمسک به این آیت، مساس زن را با کف دست، ناقض وضو می‌داند ولی امام ابوحنیفه آن را ناقض وضو نمی‌شمارد؛ زیرا«لمس» در اینجا به معنای جماع است. و به روایتی از ابن‌عباس، لمس، و مَس و مباشرت، به معنی جماع می‌باشد.

٤٦٠٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فَقَالُوا: أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ، أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِالنَّاسِ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ؟ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ، وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، وَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلَّا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ. قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْعِقْدُ تَحْتَهُ [راجع: ٣٣٤. اخرجه مسلم: ٣٦٧].

٤٦٠٧- از مالک، از عبدالرحمان بن‌قاسم، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها همسر پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: در یکی از سفرهای رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم با وی بودیم تا آنکه به بَیْداء یا به ذَاتِ الجَیْش رسیدیم. گلوبند من گسیخت(و گم شد) پیامبر صلی‌الله علیه و سلم برای جستجوی آن(در آن جا) ایستاد و مردم هم همراه وی ایستادند. مردم بر سر آب نبودند و نه هم با خود آب داشتند. مردم نزد ابوبکر صدیق رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عایشه چه کاری کرد، رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم و مردم را ماندگار ساخت در حالی که نه بر سر آب‌اند و نه با خود آب دارند؟ ابوبکر آمد، و رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سر خود را بر ران من نهاده بود و به خواب رفته بود. وی به من گفت: تو، رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم و مردم را ماندگار ساخته‌ای در حالی که نه بر سر آب‌اند و نه با خود آب دارند.

عایشه گفت: ابوبکر مرا سرزنش کرد و گفت آنچه را خدا خواسته بود که بگوید و با دست خود بر پهلویم می‌خلاند، و آنچه مرا مانع می‌شد که خود را حرکت دهم، بودن(سر) رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بر ران من بود.

رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم برخاست در حالی که صبح فرارسیده بود و آب نبود. خداوند آیت تَیَمُّم را نازل کرد. اُسَیْدبن حُضیر گفت: این(نزول آیت تیمم) برکت اولین شما نیست، ای اولاد ابوبکر. عایشه گفت: سپس شتری را که من بر آن سوار بودم، حرکت دادیم

و ناگاه دیدم که گلوبند در زیر آن است.

٤٦٠٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو : أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : سَقَطَتْ قِلَادَةٌ لِي بِالْبَيْدَاءِ : وَنَحْنُ دَاخِلُونَ الْمَدِينَةَ ، فَأَنَاخَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَنَزَلَ فَثَنَى رَأْسَهُ فِي حَجْرِي رَاقِدًا ، أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَكَزَنِي لَكْزَةً شَدِيدَةً ، وَقَالَ : حَبَسْتِ النَّاسَ فِي قِلَادَةٍ ، فَبِي الْمَوْتُ لِمَكَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ أَوْجَعَنِي ، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَيْقَظَ ، وَحَضَرَتِ الصُّبْحُ ، فَالْتُمِسَ الْمَاءُ فَلَمْ يُوجَدْ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ﴾ . الْآيَةَ فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ : لَقَدْ بَارَكَ اللَّهُ لِلنَّاسِ فِيكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَرَكَةٌ لَهُمْ [راجع : ٣٣٤ . اخرجه مسلم : ٣٦٧].

٤٦٠٨- از عَمرو، از عبدالرحمن بن‌قاسم، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: حمایل گردن‌بند من در موضع بَیداء، افتاد و ما در حال ورود به مدینه بودیم. پیامبر صلی‌الله علیه و سلم شتر را خواباند و فرود آمد و سر خود را پیچید و در کنار من به خواب رفت. ابوبکر آمد و به شدت بر سینه‌ام کوبید و گفت: مردم را به خاطر گردنبند نگاه داشتی. من چون مرده(بی حرکت) بودم، زیرا جای رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم(در کنار من) بود و حقا که مرا دردناک گردانید. سپس پیامبر صلی‌الله علیه و سلم بیدار شد و صبح فرا رسید، آب خواسته شد، یافت نشد، پس(این آیت) نازل شد: «ای مسلمانان چون به(عزم) نماز برخیزید» (٦)، تا آخر آیه. سپس اُسَیْدبن حُضَیر گفت: خداوند مسلمانان را به خاطر شما برکت داد، ای اولاد ابوبکر، شما برایشان جز برکت نیستید.

٤ - باب : [قَوْلِهِ]

﴿ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ ﴾ [٢٤]

باب -۴

فرمودهٔ خدای تعالی «فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبک فَقَاتِلَا انّاها هُنَا قَاعِدُوْن» (٢٤) «پس تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما همین جا می‌نشینیم».

٤٦٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ ، سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : شَهِدْتُ مِنَ الْمِقْدَادِ (ح) .

وحَدَّثَنِي حَمْدَانُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ : حَدَّثَنَا الْأَشْجَعِيُّ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقٍ ، عَنْ

٤٦٠٩- از اسرائیل، از مُخارِق، از طارق ابن‌شَهاب روایت است که ابن‌مسعود رضی‌الله عنه گفت: حاضر بودم بر مِقْداد، و همچنین از سُفیان، از مُخارِق از طارِق روایت است که عبدالله(ابن‌مسعود) گفته است: مِقْداد در

عَبْدِاللَّه قال : قال الْمِقْدَادُ يَوْمَ بَدْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إنَّا لا نَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى : ﴿ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ ﴾ . وَلَكِنِ امْضِ وَنَحْنُ مَعَكَ ، فَكَأَنَّهُ سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

وَرَوَاهُ وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقٍ : أَنَّ الْمِقْدَادَ قَالَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ [راجع : ۳۹۵۲].

روز(جنگ) بَدْر گفت: يا رسـول‌الله، به تحقيق كه ما به تو نمی‌گوييم چنانكه بنی اسـرائيل به موسـی گفتند: «پس تو و پـروردگارت برويد و جنگ كنيـد و ما همينجا می‌نشـينيم» (ولی می‌گوييـم) تو راهی شـو و ما هـم همراه تو هسـتيم، گويا اندوه رسـول‌الله صلی‌الله عليه و سلم را دور كرد.

وَكيع از سُفيان، از مُخارِق از طارِق روايت كرده اسـت كه: مِقداد، اين را به پيامبر صلی‌الله عليه و سلم گفت.

٥ - باب : ﴿ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ- ﴿أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الأَرْضِ﴾ [۳۳].

الْمُحَارَبَةُ لِلَّهِ : الْكُفْرُ بِهِ .

باب ـ٥

«انَّمـا جَـزأَ الَّذيْـنَ يُحارِبُون اللهَ وَ رَسُـولهُ وَ يَسْعَوْنَ فی الارضِ فَساداً اَنْ يُقَتَّلوا اَوْ يُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّـعَ اَيْديْهِم وَ اَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ اَوْ يُنْفَوْ مِنَ الاَرْضِ» (۳۳)

«سـزای كسانی كه با(دوستداران) خدا و پيامبر او می‌جنگند و در زمين به فسـاد می‌كوشـند، جز اين نيست كه كشته شوند يا بر دار آويخته شـوند يا دسـت و پايشـان در خلاف جهت يكديگر بريده شـود، يا از آن سـرزمين تبعيد گردند» جنگيدن با خـدا، مراد كفر ورزيدن به خداست.

٤٦١٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ قال : حَدَّثَنِي سَلْمَانُ أَبُو رَجَاءٍ مَوْلَى أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ : أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا خَلْفَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ ، فَذَكَرُوا وَذَكَرُوا ، فَقَالُوا وَقَالُوا : قَدْ أَقَادَتْ بِهَا الْخُلَفَاءُ ، فَالْتَفَتَ إِلَى أَبِي قِلابَةَ ، وَهُوَ خَلْفَ ظَهْرِهِ : فَقَالَ : مَا تَقُولُ يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ زَيْدٍ ، أَوْ

٤٦١٠ـ از سَـلمان بُورَجَـا مولـی ابی‌قِلابه، از ابوقِلابه روايت اسـت كه گفت: وی در پشت سـر عُمربن عبدالعزيز نشسـته بود و مردم(در مورد قسـامه) ياد كردند و يـاد كردند و گفتند و گفتند كه: خلفا به قصاص كشـته‌اند. عمربن عبدالعزيز به سـوی ابی قِلابه نگريست و او بر

قال : مَا تَقُولُ يَا أَبَا قِلَابَةَ ؟ قُلْتُ : مَا عَلِمْتُ نَفْسًا حَلَّ قَتْلُهَا فِي الإِسْلَامِ ، إِلا رَجُلٌ زَنَى بَعْدَ إِحْصَانٍ ، أَوْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ، أَوْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ . فَقَالَ عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ بِكَذَا وَكَذَا ؟ قُلْتُ : إِيَّايَ حَدَّثَ أَنَسٌ، قال : قَدِمَ قَوْمٌ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَكَلَّمُوهُ ، فَقَالُوا : قَدِ اسْتَوْخَمْنَا هَذِهِ الأَرْضَ ، فَقَالَ : « هَذِهِ نَعَمٌ لَنَا تَخْرُجُ ، فَاخْرُجُوا فِيهَا ، فَاشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا » . فَخَرَجُوا فِيهَا ، فَشَرِبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا ، وَاسْتَصَحُّوا ، وَمَالُوا عَلَى الرَّاعِي فَقَتَلُوهُ ، وَاطَّرَدُوا النَّعَمَ ، فَمَا يُسْتَبْطَأُ مِنْ هَؤُلاءِ ؟ قَتَلُوا : النَّفْسَ ، وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَخَوَّفُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَقُلْتُ : تَتَّهِمُنِي ؟ قال : حَدَّثَنَا بِهَذَا أَنَسٌ ، قال : وَقَالَ : يَا أَهْلَ كَذَا ، إِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا أُبْقِيَ هَذَا فِيكُمْ ، أَوْ مِثْلُ هَذَا [راجع: ۲۳۳. اخرجه مسلم : ۱۶۷۱،مختصراً].

پشت سرش بود و گفت: تو چه می‌گویی ای عبدالله بن‌زید، یا چنین گفت: «تو چه می‌گویی ای ابوقِلابه»؟ ابوقِلابه گفت: «من نمی‌دانم که قتل کسی در اسلام روا باشد مگر مردی که زن داشت باشد و زنا کند، یا کسی که بدون قصاص کسی را کشته باشد، یا با خدا و رسول او جنگیده باشد».

عَنْبَسه گفت: انس مرا چنین و چنان گفته است؟ ابوقِلابه گفت: گفتم که انس مرا حدیث کرده است که: گروهی نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آمدند و با آن حضرت صحبت کردند و گفتند: آب و هوای این سرزمین به مزاج ما برابر نیست. آن حضرت فرمود: «این شتران ماست که بیرون می‌روند که بچرند پس با آنها برآیید و از شیر و شاشه آن(دارو گونه) بنوشید»
آنها با شتران بیرون آمدند و از شاشه و شیر آن نوشیدند و سلامت یافتند سپس بر شتر چران حمله کردند و او را کشتند و شتران را ربودند پس چرا در مجازات آن گروه تاخیر شود؟ نفسی را کشتند و با خدا و رسول او جنگیدند و رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم را(از غلبه و قدرت خود) ترساندند. سپس ابوقلابه گفت: سبحان الله آیا بر من تهمت(دروغ) می‌بندی؟
عَنْبَسه گفت: انس همین را به ما حدیث کرده است(ولی به این تفضیل نشنیده بودم) سپس عَنْبَسه گفت: ای مردم چنین و چنان، به تحقیق که شما پیوسته در نیکی هستید تا آنکه این مرد یا مانند این مرد در میان شما باشد.

باب ـ۶

٦ - باب : [قَوْلِهِ :] ﴿ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ﴾ [٤٥]

(فرمودۀ خدای تعالی) «وَ الْجُرُوحُ قِصَاصٌ» (٤٥) «و زخمها(نیز) قصاص دارد»

٤٦١١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كَسَرَتِ الرُّبَيِّعُ ، وَهِيَ عَمَّةُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَطَلَبَ الْقَوْمُ الْقِصَاصَ ، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ ، عَمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : لَا وَاللَّهِ لَا تُكْسَرُ سِنُّهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا أَنَسُ ، كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ» . فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَقَبِلُوا الأَرْشَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ» [راجع : ٢٧٠٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٥، باختلاف] .

٤٦١١ـ روایت است از حُمَیْد که انس رضی‌الله عنه گفته است: رُبَیِّع(بنت نضر) که عمۀ انس بن‌مالک است، دندان پیشین دختری از انصار را شکست. قوم دختر انصاری تقاضای قصاص کردند و نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آمدند و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم به قصاص(شکستن دندان رُبَیِّع) امر کرد.
اَنَس‌بن نضر، عموی انس‌بن مالک گفت: نی، بخدا سوگند که دندان وی شکسته نمی‌شود یا رسول‌الله. رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «ای انس، (حکم) کتاب خدا قصاص است» سپس مردم(اقارب دختر انصاری) راضی شدند و دِیَت جراحت(وجه جبران) آن را پذیرفتند. رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هستند کسانی از بندگان خدا که اگر به خدا سوگند یاد کند، خدا سوگندش را راست می‌گرداند»

٧ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾ [٦٧]

باب ـ٧

«یا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» (٦٧) «ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن».

٤٦١٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ ، وَاللَّهُ يَقُولُ : ﴿ يَا أَيُّهَا

٤٦١٢ـ از شَعْبی، از مَسْرُوْق روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: اگر کسی به تو بگوید که محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم از آنچه بر وی نازل شده است، چیزی را پنهان

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ . [٦٧] . الآيَةَ . [راجع : ٣٢٣٤. أخرجه مسلم : ١٧٧، مطولاً] .

کرده است، به تحقیق که دروغ گفته است. خداوند می‌گوید: «ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن» (٦٧)

٨ - باب : [قَوْلِه]

﴿لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [٨٩]

باب ـ٨

(فرمودهٔ خدای تعالی) «لا يُؤاخِذُكُمُ اللهُ باللَّغوِ فِی اَيْمانِكُم» (٨٩) «خدا شما را به سوگندهای بیهودهٔ‌تان مؤاخذه نمی‌کند».

٤٦١٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ سُعَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ . فِي قَوْلِ الرَّجُلِ : لا وَاللَّهِ ، وَبَلَى وَاللَّهِ [انظر: ٦٦٦٣].

٤٦١٣ـ از هَشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: این آیت نازل شد: «خدا شما را به سوگندهای بیهودهٔ‌تان مؤاخذه نمی‌کند.»، در مورد کسی است که(در هنگام صحبت) می‌گوید:نی به خدا، و هان به خدا(که برحسب عادت است، نه نیت قسم).

٤٦١٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ أَبَاهَا كَانَ لا يَحْنَثُ فِي يَمِينٍ : حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ كَفَّارَةَ الْيَمِينِ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : لا أَرَى يَمِينًا أُرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلا قَبِلْتُ رُخْصَةَ اللَّهِ ، وَفَعَلْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ [انظر : ٦٦٢١].

٤٦١٤ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: پدر وی(ابوبکر) در سوگند، خلاف نمی‌کرد تا آنکه خدا(حکم) کفارهٔ سوگند را نازل کرد. ابوبکر گفت: اگر در امری سوگند خورده باشم و امر بهتری را از آن ببینم، رخصت دادن خدا را(در کفاره آن) قبول می‌کنم و همان کاری را می‌کنم که بهتر است.

٩ - باب : قَوْلِه : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [٨٧]

باب ـ٩

فرمودهٔ خدای تعالی «یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما اَحَلَّ اللهُ لَکُم» (٨٧)
«ای مؤمنان حرام مکنید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا به شما حلال کرده است»

٤٦١٥ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : كُنَّا نَغْزُو مَعَ

٤٦١٥ـ از اسماعیل، از قَیس روایت است که عبدالله(بن مسعود) رضی‌الله عنه گفت: ما همراه

النَّبِيِّ ﷺ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلا نَخْتَصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [انظر: ۵۰۷۱، ۵۰۷۵].

پیامبر صلی‌الله علیه و سلم جهاد می‌کردیم و زنان با ما نبود. ما گفتیم: آیا خصی نشویم؟(تا ما را نیازی به زن نباشد) آن حضرت ما را از آن منع کرد و پس از آن به ما اجازه داد که(موقتاً حتی) در بدل یک جامه با زن ازدواج کنیم و سپس ابن‌مسعود خواند: «ای مؤمنان حرام مکنید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا به شما حلال کرده است.[۱]

۱۰ - باب: قَوْلِهِ:

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ [۹۰]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿الأَزْلامُ﴾: الْقِدَاحُ يَقْتَسِمُونَ بِهَا فِي الأُمُورِ، وَالنُّصُبُ أَنْصَابٌ يَذْبَحُونَ عَلَيْهَا،

وَقَالَ غَيْرُهُ: الزَّلَمُ: الْقِدْحُ لا رِيشَ لَهُ، وَهُوَ وَاحِدُ الأَزْلامِ. وَالاسْتِقْسَامُ: أَنْ يُجِيلَ الْقِدَاحَ، فَإِنْ نَهَتْهُ انْتَهَى، وَإِنْ أَمَرَتْهُ فَعَلَ مَا تَأْمُرُهُ، وَقَدْ أَعْلَمُوا الْقِدَاحَ أَعْلامًا، بِضُرُوبٍ يَسْتَقْسِمُونَ بِهَا، وَفَعَلْتُ مِنْهُ قَسَمْتُ، وَالْقُسُومُ الْمَصْدَرُ. يُجِيلُ: يُدِيرُ.

باب - ۱۰

فرمودۀ خدای تعالی «اِنَّما الْخَمْرُ و الْمَيْسِرُ وَ الأَنْصَابُ و الأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ». (۹۰)

«شراب و قمار و بُتها و تیرهای قرعه پلیداند(و) از عمل شیطانند».

و ابن‌عباس گفته است: «الأَزْلام» به معنی- قِداح- است یعنی تیری که بدان قسمت و نصیب خویش را در کارها معلوم می‌کنند[۲] و مراد از- النُّصُب- بتان‌اند که بر آن ذبح

۱ - مراد از یک جامه، راضی کردن زن به چیزی اندک است. نووی گفته که از این گفتهٔ ابن‌مسعود ظاهر می‌شود که وی به اباحت متعه اعتقاد داشته است. همچنانکه از گفتهٔ ابن‌عباس ظاهر می‌شود، و شاید احادیث نسخ بدیشان نرسیده است. قاضی عیاض می‌گوید که حدیث اباحت متعه را جمعی از صحابه روایت کرده‌اند و مُسلِم در صحیح خود از ابن‌مسعود و ابن‌عباس و جابر و سلمه‌بن اکوع روایت کرده‌اند. لیکن در حدیث ایشان متعه در سفر بوده است نه در حضر. از حدیث ابن‌عمر معلوم می‌شود که اباحت آن در اوایل اسلام بوده و بعد منسوخ شده و اجماع به حرمت متعه منعقد شده است. اهل بدعت که آن را روا دانسته‌اند، به احادیث منسوخه تمسک کرده‌اند و به این آیت«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» «پس کسی که استمتاع کردید با وی از زنان، مهر ایشان را بدهید» (النساء: ۲۴). در روایت ابن‌مسعود «مِنهُن الی اجلٍ» آمده است؛ یعنی«تا مدتی» که قرائت شاذ است، در هدایه اباحت متعه به امام مالک نسبت داده شده است. «تیسیر القاری ج۴، ص۳۱۹»

۲ - با تیر انداختن، فال می‌گرفتند.

می‌کنند. و غیر از ابن‌عباس گفته است:ـ الزَّلْمُـ زِلْـمٌـ به معنی تیری اسـت که پـر ندارد و آن صیغهٔ واحد اسـت و جمع آنـ ازلامـ اسـت. وـ اِسْتَقْسـامـ (که در قـول ابن‌عباس آمده) به معنی برگردانیدن اسـت که اگر(تیر) آن را منع کنـد از آن(کار) باز می‌مانـد و اگر به وی امر کند، آنچه را امر کرده اسـت، انجام می‌دهد. و همانا که تیرها را نشـانی می‌کند، به نشانه‌هایی که نصیب و قسـمت خود را می‌طلبند[1] و بدان عمل می‌کنند.ـ قَسَـمْتُـ (صیغهٔ ثلاثی مجرد و طلب قسمت اسـت) وـ قُسُومـ مصدر است.ـ يجِيْـلُـ (که در متن حدیث اسـت) به معنایـ یدیرـ یعنی برگردانیده شدن است[2]

٤٦١٦ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ ، وَإِنَّ فِي الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ لَخَمْسَةَ أَشْرِبَةٍ ، مَا فِيهَا شَرَابُ الْعِنَبِ [انظر : ٥٥٧٩.باختلاف].

٤٦١٦ـ از عبدالعزیزبـن عمربـن عبدالعزیز، از نافع روایت اسـت که ابن‌عمر رضی‌الله عنهما گفته اسـت: حکم تحریم شراب نازل شد و در آن روزها در مدینه پنج نوع شـراب بود که در آن شراب انگور نبود.

٤٦١٧ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قَالَ : قَالَ : أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْفَضِيخَ ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلَانًا وَفُلَانًا إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ : وَهَلْ بَلَغَكُمُ الْخَبَرُ ؟ فَقَالُوا : وَمَا ذَاكَ ؟ قَالَ : حُرِّمَتِ الْخَمْرُ : قَالُوا : أَهْرِقْ هَذِهِ الْقِلَالَ يَا أَنَسُ ، قَالَ : فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلَا رَاجَعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ [راجع : ٢٤٦٤. أخرجه مسلم : ١٩٨٠].

٤٦١٧ـ از عبدالعزیزبن صُهَیب روایت است که انس‌بن مالک رضـی‌الله عنه گفت: ما(به هنگام نـزول آیت تحریم خمر) شـرابی بجز آنچه از خرما ساخته می‌شود، نداشتیم که آن را«فضیخ» می‌نامند، و من ایستاده بودم و ابوطلحه و فلان و فلان را می‌نوشـانیدم که نـاگاه مردی آمد و گفت: «آیا به شـما خبر رسیده است»؟ گفتند: «آن خبر چیست»؟ گفت: «شراب حرام گردید».

---

۱ - بر تیرها می‌نوشتند که«می‌کنم» و«نمی‌کنم» و آنها را در تیرکش می‌گذاشتند و به هنگام فال گرفتن تیری را می‌کشیدند. اگر بر آن(می‌کنم) نوشته شده بود، آن کار را می‌کردند و اگر«نمی‌کنم» نوشته شده بود، آن کار را نمی‌کردند

۲ - لفظ ـ يُجِيْل، يدیرـ که در متن آمده در سائر نسخ بخاری دیده نشده.

گفتند: این کوزه‌های شراب را بر خاک بریز ای انس. انس گفت: پس از این در مورد(حرمت) شراب نپرسیدند و نه هم پس از شنیدن این خبر، بدان مراجعه کردند.

٤٦١٨ - حدَّثنا صدَقةُ بنُ الفَضلِ : أخبرنا ابنُ عيينَةَ ، عنَ عمرِوَ ، عَنْ جابرِقالَ : صبَّحَ أناسٌ غَداةَ أحُد الخمْرَ فقتلوا من يومِهمْ جميعاً شهداءَ وذلكَ قبْلَ تحريمِها [راجع : ٢٨١٥] .

٤٦١٨ـ از ابن‌عُیَیْنـه، از عَمـرو روایت اسـت که جَابِر(رضی‌الله عنه) گفـت: بعضی از مردم در صبح روز(جنگ) اُحُد شـراب نوشـیدند و همهٔ آنها در آن روز کشـته شدند، در حالی که شهیداند و این قبل از تحریم شراب بود.

٤٦١٩ - حَدَّثَنا إسْحَاقُ بْنُ إبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ : أخْبَرَنَا عِيسَى وَابْنُ إدْرِيسَ ، عَنْ أبي حَيَّانَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ ﷺ عَلَى مِنْبَرِ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُ : أمَّا بَعْدُ ، أيُّهَا النَّاسُ إنَّهُ نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ ، وَهْيَ مِنْ خَمْسَةٍ : مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ [انظر : ٥٥٨١، ٥٥٨٨، ٥٥٨٩، ٧٣٣٧ لم يذكر متنه . أخرجه مسلم : ٣٠٣٢ ، بزيادة].

٤٦١٩ـ از شَـعْبی روایـت اسـت کـه ابـن عمر(رضـی‌الله عنـه) گفت: از عُمـر رضی‌الله عنه بر منبر پیامبر صلی‌الله علیه و سـلم شنیدم کـه می‌گفت: اما بعد، ای مـردم ـ به تحقیق که آیت تحریم شـراب نازل شـده است و شراب از پنج چیز اسـت: انگور، خرما، عسـل، گندم و جو. و شـراب(خمر) چیزی است که عقل را بپوشاند.[۱]

۱ – از این حدیث پیداست که کلمهٔ خَمْر به علاوهٔ شراب حاصله از انگور و خرما و عسل و گندم و جو، بر هر آنچه مستی آورد اطلاق می‌شود و جماهیر سَلَف و خَلَف گفته‌اند:«کل مسکر خمر و کل مسکر حرام» یعنی هر چه مستی بیاورد شراب است و هر چه مستی بیاورد، حرام است. امام ابوحنیفه رضی‌الله عنه، کلمه«خمر» را به آب انگور که سخت بجوشد و کف کند اطلاق کرده است که نزد اهل لغت، به همین معنی معروف است. چنانکه اسم خمر را بر غیر آن اطلاق نمی‌کنند و همین خمر را گفته است که حرام است چه اندک باشد و چه بسیار. چه مستی بیاورد و چه نیاورد. مسکرات دیگر به سبب مستی آوردن خود حرام است و مانند شراب انگور نجس عین نیست و اندک آن حرام نیست و کسی که آن را حلال داند، کافر نمی‌شود، از آنکه حرام بودن آن اجتهاد ظنی است نه قطعی، خفیفه است و در یک روایت و غلیظه است در روایت دیگر، وحد واجب است اگر مستی بیاورد، به خلاف شراب انگور که نجاست آن غلیظ است و کسی که آن را حلال بداند، کافر است و به نوشیدن قطره‌ای حد واجب می‌شود.

۱۱ - باب: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ الآية [۹۳]

٤٦٢٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ الْخَمْرَ الَّتِي أُهْرِيقَتْ الْفَضِيخُ .

وَزَادَنِي مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَبِي النُّعْمَانِ قَالَ : كُنْتُ سَاقِيَ الْقَوْمِ فِي مَنْزِلِ أَبِي طَلْحَةَ ، فَنَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ : اخْرُجْ فَانْظُرْ مَا هَذَا الصَّوْتُ ؟ قَالَ : فَخَرَجْتُ فَقُلْتُ : هَذَا مُنَادٍ يُنَادِي : أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، فَقَالَ لِي : اذْهَبْ فَأَهْرِقْهَا ، قَالَ : فَجَرَتْ فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ ، قَالَ : وَكَانَتْ خَمْرُهُمْ يَوْمَئِذٍ الْفَضِيخَ ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ : قُتِلَ قَوْمٌ وَهْيَ فِي بُطُونِهِمْ ، قَالَ : فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ [راجع : ٢٤٦٤. أخرجه مسلم : ١٩٨٠].

باب ـ ۱۱

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ اَمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيما طَعِمُوْا» (۹۳) «بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند گناهی در آنچه(قبلاً) خورده‌اند نیست.»

٤٦٢٠ـ از حَمّادبن زَیْد، از ثابت روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: شرابی که(پس از حکم تحریم) بر زمین ریخته شد، شراب فَضِیخ بود. (ساخته شده از خُرما) و محمد(ابن سلام) به روایت از ابی‌النُّعمان افزوده است: (انس گفت) من در منزل ابوطلحه ساقی مردم بودم، آیت تحریم شراب نازل شد و آن حضرت منادی را فرمود که اعلام کند. ابوطلحه گفت: برو و ببین که این آواز برای چیست؟

انس می‌گوید: من بیرون آمدم و گفتم: این منادی است که اعلام می‌دارد که همانا شراب حرام شده است. ابوطلحه به من گفت: برو و شراب را بر زمین ریز. انس گفت: شراب در کوچه‌های مدینه سرازیر شد. و شراب ایشان در آن روز فَضِیْخ بود. بعضی کسان گفتند: مردم کشته شدند و شراب در شکمهایشان بود. سپس خداوند نازل کرد: «بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند، گناهی در آنچه(قبلاً) خورده‌اند نیست.»

۱۲ - باب: قَوْلِهِ: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [۱۰۱]

باب ـ ۱۲

فرمودهٔ خدای تعالی «لا تَسْئلُوا عَنْ اَشْیاَ إِنْ تُبدَلَکُم تَسُؤکُم» (۱۰۱)

«از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد،

٤٦٢١ - حَدَّثَنَا مُنْذِرُ بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْجَارُودِيُّ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ قَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قَالَ: فَغَطَّى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وُجُوهَهُمْ لَهُمْ خَنِينٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «فُلَانٌ». فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾.

رَوَاهُ النَّضْرُ، وَرَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ، عَنْ شُعْبَةَ [راجع: ٩٣. أخرجه مسلم: ٢٣٥٩ زيادة في الأثر].

شما را اندوهناک می‌کند، میرسید». رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم خطبه خواند، خطبه‌ای که مانند آن را هرگز نشنیده بودم و فرمود: «اگر بدانید آنچه من می‌دانم، کم می‌خندید و بسیار می‌گریید».

یاران پیامبر صلی‌الله علیه و سلم از شنیدن آن روهای خود را پوشیدند و صدای گریه‌شان بلند شد». مردی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «فلان کس» سپس این آیت نازل شد: «از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، میرسید» نَضْر و روح‌بن عُباده، این حدیث را از شُعبه روایت کرده‌اند.

٤٦٢٢ - حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ: حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ: حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْجُوَيْرِيَةِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتِهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾. حَتَّى فَرَغَ مِنَ الآيَةِ كُلِّهَا.

٤٦٢٢ـ از ابوالجُوَیْرِیَه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: کسانی از روی استهزاء، از رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سؤال می‌کردند. مردی می‌گفت: پدر من کیست؟ و مرد دیگری که شترش را گم کرده بود، می‌گفت: شتر من کجاست؟، پس این آیت در مورد ایشان نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، میرسید.» تا آنکه آن حضرت از خواندن تمام آیت فارغ شد.

١٣ - باب: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ﴾ [١٠٣]

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ﴾ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ، وَإِذْ هَا هُنَا صِلَةٌ. الْمَائِدَةُ: أَصْلُهَا مَفْعُولَةٌ، كَعِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، وَتَطْلِيقَةٍ بَائِنَةٍ، وَالْمَعْنَى: مِيدَ بِهَا صَاحِبُهَا مِنْ خَيْرٍ، يُقَالُ مَادَنِي يَمِيدُنِي.

باب ـ١٣

«ما جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيرةٍ وَ لَاسائبةٍ وَ لا وَصِيلةٍ وَ لاحَامٍ» (١٠٣)

«خدا(چیزهایی ممنوع از قبیل) بحیره و سائبه و وصیله و حَام قرار نداده است» «وَ إذْ قال الله»[1]

[1] - مراد از آن«اذ قال الحَوارِیُون یَعیسی اَبنَ مَرْیَم» (المائده:١١٢) است. بسا از اموری که در قیامت واقع خواهد شد، در قرآن مجید

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ مُتَوَفِّيكَ ﴾ [آل عمران : ٥٥] : مُمِيتُكَ .

٤٦٢٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ : الْبَحِيرَةُ : الَّتِي يُمْنَعُ دَرُّهَا لِلطَّوَاغِيتِ ، فَلا يَحْلُبُهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ .

وَالسَّائِبَةُ : كَانُوا يُسَيِّبُونَهَا لآلِهَتِهِمْ لا يُحْمَلُ عَلَيْهَا شَيْءٌ .

قَالَ : وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرٍ الْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ ، كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ» .

وَالْوَصِيلَةُ النَّاقَةُ الْبِكْرُ تُبَكِّرُ ، فِي أَوَّلِ نِتَاجِ الإِبِلِ ، ثُمَّ تُثَنِّي بَعْدُ بِأُنْثَى ، وَكَانُوا يُسَيِّبُونَهَا لِطَوَاغِيتِهِمْ ، إِنْ وَصَلَتْ إِحْدَاهُمَا بِالأُخْرَى لَيْسَ بَيْنَهُمَا ذَكَرٌ .

وَالْحَامِ : فَحْلُ الإِبِلِ يَضْرِبُ الضِّرَابَ الْمَعْدُودَ ، فَإِذَا قَضَى ضِرَابَهُ وَدَعُوهُ لِلطَّوَاغِيتِ وَأَعْفَوْهُ مِنَ الْحَمْلِ ، فَلَمْ يُحْمَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ ، وَسَمَّوْهُ الْحَامِيَ .

و قَالَ لِي أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، سَمِعْتُ سَعِيدًا قَالَ : يُخْبِرُهُ بِهَذَا .

قَالَ : وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ : نَحْوَهُ .

کـه«اذ» برای ماضی اسـت و«قـال» «گفت» به معنی- یَقُولُ- است، یعنی می‌گوید«اذْ» در اینجا صِلَه(پیوسـت) اسـت. - اَلْمائِدَةُ- در«اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مَائِدَةً»[۱] (در لفظ اسم فاعل است) و اصل آن(یعنی معنی آن) اسـم مفعول است، مانند: - عِیْشَـةُ رَاضِیَةٌ- و- تَطْلِیْقَةُ بائِنَةٌ-[۲] معنی: مِیْدَ بها صاحِبُهَا مِـن خیر. یعنی به صاحب آن نیکویی داده شده است. گفته می‌شود: مَادَنِی یُمِدُنِی. و ابن‌عباس گفته است«مُتَوَ فِّیْکَ» (آل عمران:۵۵) «برگیرندهٔ توام» یعنی: میرانندهٔ توام.[۳]

۴۶۲۳- از ابن‌شـهاب روایت است که سعیدبن مُسَـیَّب گفت: البَحِیْرَةُ: شـتر ماده‌ای بود که از دوشـیدن شـیر آن به نیت بُتها منع شده بود و هیچ یکی از مردم شیر آن را نمی‌دوشید.

السَّـائبه: شـتر ماده‌ای بود که بـرای نذر بتان خویش، آن را آزاد گذاشته بودند و بر آن چیزی بار نمی‌شد. سعیدبن مسیَّب می‌گوید: ابوهریره گفت که رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «عَمْروبـن عامر خزاعـی را دیدم که روده‌های خود را در آتش می‌کشـید و او نخستین کسی بود که(سنت) آزاد گذاشتن حیوانات را به میان آورد.»

به لفظ ماضی آمده است چنانکه در«نفخ فی الصّور» و غیره است. کرمانی در توجیه این کلام گفته که(اِذ) برای ماضی است و مراد اینجا مستقبل است از آنکه حق سبحانه آن را در روز قیامت خواهد گفت.

۱ - «فرو فرستد سفره‌ای بر ما» (المائده:۱۱۲)

۲ - در این دو کلام اسم فاعل، به معنی مفعول آمده است زیرا- عیش، یعنی زندگی- مرضی - است نه راضی. «فَهُوَ فی عِیشةٍ راضیةٍ» (الحاقه:۲۱) یعنی او در زندگی پسندیده باشد. بائنه- صفت طلاق است یعنی طلاق قاطع است. حکم نکاح را؛ زیرا رجوع در وی بی عقد جدید، بدون رضای زن نمی‌شود.

۳ - «وَ اِذ قال الله یَعیسی اِنّی متوفیک» «آنگاه که خدا گفت: ای عیسی من برگیرندهٔ توام».

وَرَوَاهُ ابْنُ الْهَادِ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ [راجع : ٣٥٢١] .

٤٦٢٤ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ الْكَرْمَانِيُّ : حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « رَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، وَرَأَيْتُ عَمْرًا يَجُرُّ قُصْبَهُ ، وَهْوَ أَوَّلُ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ » [راجع : ١٠٤٤ . أخرجه مسلم : ٩٠١ ، مطولاً] .

١٤ - باب : ﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ [١١٧] .

الوَصِيْلَة- شـتر ماده‌ای اسـت که بار اول ماده می‌زایـد و بار دوم مـاده می‌زایـد و بعد ماده می‌زاید. و این گونه شـتران را بـرای بُتها آزاد می‌گذاشـتند و این شـتران بیـن دو زایمان نَر نمی‌زادند.

اَلْحَام: شـتری نر اسـت که برای نسل‌گیری از آن استفاده می‌کردند و پس از آنکه چند ضربه از عمل نسـل‌گیری آن استفاده می‌کردند آن را برای بتان آزاد می‌گذاشتند و از بار کردن معاف می‌کردند و بر آن چیزی بار نمی‌کردند و آن را- حَامِی- می‌نامیدند.

مؤلف می‌گوید:ابوالیَمان به من گفت: شُـعَیْب، از زهری روایت کرده که وی از سـعید شنیده است که: سعید همین حدیث را به زُهری خبر داده است. سعید گفته است: و ابوهریره گفت، از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، مانند(نحو) آن را شنیده‌ام. و ابن‌الهاد، از ابن‌شهاب از سعید شنیده است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفته است: من از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم شنیده‌ام.

٤٦٢٤- از زُهـری، از عُـروه روایت اسـت که عایشـه رضی‌الله عنها گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سـلم فرمود: «دوزخ را دیدم که بخشی از آتش آن بخش دیگر را می‌خورد و عَمْرو را دیدم که(در آنجا) روده‌های خود را می‌کشـید و او نخستین کسی بود که روش آزاد گذاشتن حیوانات را(برای بُتها) پدید آورده بود».

باب -۱۴

«وَ کُنْتُ عَلَیْهِم شَهیداً ما دُمتُ فِیْهِم فَلَمَّا تَوفَّیتَنی

٤٦٢٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ ابْنُ النُّعْمَان قال : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : خَطَبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَقَالَ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّه حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً ، ثُمَّ قال : ﴿ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَة ، ثُمَّ قال : أَلا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَة إِبْرَاهِيمُ ، أَلا وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَال ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي ، فَيُقَالُ : إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ كَمَا قال : الْعَبْدُ الصَّالِحُ : ﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ . فَيُقَالُ : إِنَّ هَؤُلاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ» [راجع : ٣٣٤٩. أخرجه مسلم : ٢٨٦٠].

كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ» (١١٧)

«و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم، و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی»

٤٦٢٥ـ از مُغیره‌ابن نَعمان، از سعیدبن جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت: «ای مردم، به تحقیق که شما در پیشگاه خدا در حالی جمع می‌شوید که پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناشده‌اید» و سپس گفت: «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهدۀ ما، که ما انجام دهندۀ آنیم.» (الأنبیاء:١٠٤)

آگاه باشید که به تحقیق اولین کس از انسانها که در روز قیامت پوشیده می‌شود، ابراهیم است، آگاه باشید که به تحقیق مردانی از امت من آورده می‌شوند که گرفته می‌شوند که به سوی آتش دوزخ کشانده شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من(ایشان) یاران منند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که ایشان پس از تو چه پدید آورده بودند، من می‌گویم، آنچه را که بندۀ صالح(عیسی‌ع) گفت: «و تا وقتی در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی.»

پس گفته می‌شود: ایشان پیوسته بر پس پاهای خویش برگشته بودند از آن زمان که تو از

۱۵ - باب : قَوْلِه :

﴿ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ [١١٨]

٤٦٢٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ قالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ : « إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ ، وَإِنَّ نَاساً يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ ، فَأَقُولُ كَمَا قالَ : الْعَبْدُ الصَّالِحُ : ﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ - إِلَى قَوْلِه - الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ [راجع : ٣٣٤٩. اخرجه مسلم : ٢٨٦٠]

٦- سُورَةُ الأَنْعَامِ

قالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ ﴾ [٢٣] : مَعْذِرَتُهُمْ. ﴿ مَعْرُوشَاتٍ ﴾ [١٤١] : مَا يُعْرَشُ مِنَ الْكَرْمِ وَغَيْرِ ذَلِكَ .

﴿ حَمُولَةً ﴾ [١٤٢] : مَا يُحْمَلُ عَلَيْهَا . ﴿ وَلَلَبَسْنَا ﴾ [٩] : لَشَبَّهْنَا . ﴿ يَنْأَوْنَ ﴾ [٢٦] : يَتَبَاعَدُونَ . ﴿ تُبْسَلُ ﴾ [٧٠] : تُفْضَحُ . ﴿ أُبْسِلُوا ﴾ [٧٠] : أُفْضِحُوا . ﴿ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ ﴾ [٩٣] بَسْطُ الضَّرْبُ . ﴿ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الإِنْسِ ﴾

ایشان جدا شدی.»[۱]

باب ـ۱۵

فرمودهٔ خدای تعالی «اِنْ تُعَذِّبْهُم فَاِنَّهُم عِبَادُکَ وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُم فَاِنَّکَ اَنْتَ العَزِیزُ الحَکِیْم» (۱۱۸)
«اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی.»

٤٦٢٦ـ از سعیدبن جُبَیْر، از ابن‌عباس روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «به تحقیق که شما در روز قیامت جمع کرده می‌شوید و به تحقیق مردمانی گرفته می‌شوند که به سوی دوزخ برده شوند، من می‌گویم آنچه را که بندهٔ صالح(عیسی[ع]) گفت: «و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی و اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی.»

٦ـ سورهٔ الانعام

ابن‌عباس گفته است: «ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُم» (۲۳)
«فِتْنَتُهُم» یعنی معذرت ایشان[۲]

۱ - مراد از آن نه اعیان صحابه‌اند که همیشه ملازمت پیامبر صلی‌الله علیه و سلم را داشتند و نه عشرهٔ مُبَشّره که آن حضرت بدیشان بشارت بهشت داده است و نه اهل بیت و نه آنانی که دربارهٔ ایشان قرآن مجید به«رضی‌الله عن المومنین» یاد کرده که مرضی خداوندند و این موضوع به احادیث صحیحه مشهوره به ثبوت پیوسته است.«اقتباس از تیسیر القاری»
۲ - «ثُمَّ لَم تَکُنْ فِتْنَتُهُم اِلّا اَنْ قالوا وَ الله رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکین»

[١٢٨] ثُمْ كَثيرًا . ﴿مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ﴾ [١٣٦] وا للَّه مِنْ ثَمَرَاتهِمْ وَمَالِهِمْ نَصِيبًا ، وَللشَّيْطَانِ وَالأَوْثَانِ نَصِيبًا . ﴿أَمَّا اشْتَمَلَتْ﴾ [١٤٣] ني هَلْ تَشْتَمِلُ إلا عَلَى ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى ، فَلِمَ تُحَرِّمُونَ بَعْضًا وَتُحِلُّونَ بَعْضًا ؟ . ﴿مَسْفُوحًا﴾ [١٤٥] : مُهْرَاقًا . ﴿صَدَفَ﴾ [١٥٨] : أَعْرَضَ . أُبْلِسُوا : أُويِسُوا ، وَ﴿أُبْسِلُوا﴾ [٢] أُسْلِمُوا . ﴿سَرْمَدًا﴾ [القصص: ٧١، ٧٢] : دائمًا . ﴿اسْتَهْوَتْهُ﴾ [٧١] لَتَّهُ ﴿تَمْتَرُونَ﴾ [٢] كُونَ . ﴿وَقْرًا﴾ [٢٥] مٌ. وَأَمَّا الْوِقْرُ : فَإِنَّهُ الْحِمْلُ . ﴿أَسَاطِيرُ﴾ [٢٥] حدُهَا أُسْطُورَةٌ وَإِسْطَارَةٌ ، وَهْيَ التُّرَّهَاتُ . ﴿الْبَأْسَاءُ﴾ [٤٢] الْبَأْس وَيَكُونُ مِنَ الْبُؤْسِ . ﴿جَهْرَةً﴾ [٤٧] اينَةً . ﴿الصُّوَرُ﴾ [٧٣] جَمَاعَةُ كَقَوْلِه سُورَةٌ وَسُوَرٌ . ﴿مَلَكُوتٌ﴾ [٧٥] : مُلْكٌ ، مِثْلُ : رَهَبُوتٌ خَيْرٌ مِنْ رَحَمُوت ، وَيَقُولُ : تُرْهَبُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُرْحَمَ . ﴿وَإِنْ تَعْدِلْ﴾ [٧٠] : تُقْسِطْ ، لا يُقْبَلُ مِنْهَا في ذَلكَ الْيَوْمِ . ﴿جَنَّ﴾ [٧٦] : أَظْلَمَ ﴿تَعَالَى﴾ [١٠٠] عَلا . يُقَالُ : عَلَى اللَّهِ حُسْبَانُهُ : أَيْ حِسَابُهُ ، وَيُقَالُ : ﴿حُسْبَانًا﴾ [٩٦] : مَرَامِيَ وَ﴿رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾ [الملك: ٥] . ﴿مُسْتَقَرٌّ﴾ [٩٨] : في الصُّلْبِ ﴿وَمُسْتَوْدَعٌ﴾ [٩٨] : في الرَّحِمِ . الْقِنْوُ الْعِذْقُ ، وَالاثْنَانِ قِنْوَانِ ، وَالْجَمَاعَةُ أَيْضًا قِنْوَانٌ ، مِثْلُ صِنْوٍ وَ﴿صِنْوَانٍ﴾ [الرعد: ٤] . ﴿أَكِنَّةً﴾ [٢٥] : واحدها كِنَان .

«مَعْرُوشَات» (١٤١) یعنی: آنچه از تاک انگور و غیره سقف(داربست) زده شود.[۱]

«حَمُولَةً» (١٤٢) حیوانی که بر آن بار می‌شود[۲]

«وللَبَسْنَا» (٩) یعنی: مشتبه می‌کردیم.[۳]

«يَنْأَوْنَ» (٢٦) یعنی: دور می‌شوند.[۴]

«تُبْسَل» (٧٠) یعنی رسوا می‌شوند.[۵]

«أُبْسِلُوا» (٧٠) رسوا شدند.[۶]

«باسطوا أيْدِيهِم» (٩٣) بَسْط، یعنی: ضرب.[۷]

«اسْتَكْثَرتُم مِنَ الإنْس» (١٢٨) یعنی: بیشتر مردم را گمراه کردید.[۸]

«مِمّا ذرأ مِنَ الحَرْث» (١٣٦) یعنی: برای خدا از حاصل زراعت و باغها و مالهای خویش نصیبی مقرر کردند و برای شیطان و بتان نصیبی مقرر کردند.[۹]

«بعد از آن نباشد عذر ایشان مگر آنکه گویند قسم به خدا پروردگار ما، که مشرک نبودیم».

۱ – «وَ هُوَ الَّذی أنْشَأَجَنّت مَعْرُوشات وَ غَير مَعْرُوشاتٍ» «و او کسی است که باغهایی با داربست و بدون داربست آفرید».

۲ – «وَ مِنَ الانْعَامِ حَمُولَةً و فَرْشًا» «و از حیوانات، حیوانات بارکش را»

۳ – «وَ لَوْ جَعَلْنَه مَلَكاً لَجَعَلْنَهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُوْن» «و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را(به صورت) مردی در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم».

۴ – «وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ و يَنْؤنَ عَنْه» «و ایشان منع می‌کنند از متابعت او و دور می‌شوند از متابعت او».

۵ – «وَ ذَكِرْ به تُبْسَلَ نَفْس» «و به وسیله این(قرآن) اندرزده مبادا کسی(به کیفر) آنچه کسب کرده، به هلاکت افتد».

۶ – اوْلئکَ الذيْنَ اُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا» «آن گروه آنانند که به مهلکه گذاشته شدند به سزای آنچه کردند».

۷ – وَ المَلَئِكَةُ بَاسِطوا أيْدِيهِم» «و فرشتگان دستهای خود را دراز می‌کنند» (یعنی می‌زنند) در متن فوق«باسطو» نوشته شده که الف بعد از واو آن نیامده است.

۸ – «يَا مَعْشَر الجِن قَدِ استَكْثَرْتُم مِن الانْس» «ای گروه جنیان، از آدمیان(پیروان) فراوان یافتید» پس از آیهٔ فوق، ـ ثُمَّ كثيراً ـ آمده، که در سائر نسخه‌های بخاری چنین است: أَضْلَلْتُم كثيراً ـ که ترجمهٔ آن آورده شد.

۹ – «وَ جَعَلُوا لله مِمّا ذَرَأَ مِنَ الحَرْثِ و الانْعَامِ نَصِيباً» «و(مشرکان) برای خدا از آنچه آفریده است، از جنس زراعت و چهارپایان سهمی گذاشتند».

«اَمَّا اشْـتَمَلَت» (۱٤۳) یعنی: آیا رحمها مشتمل بر نر و ماده اسـت. پس چـرا بعضی را حرام می‌کنید و بعضی را حلال می‌کنید؟[۱]

«مَسْفُوحاً» (۱٤۵) یعنی: ریخته شده.[۲]

«صَـدَف» (۱۵۷) یعنـی: اعـراض کند و روی گرداند[۳]

«اُبْلِسُوا» یعنی: نومید کرده شده اند[۴]

«اُبْسِـلُوا» (۷۰) یعنـی: تسـلیم و منقـاد کرده شدند[۵]

«سَـرْمَداً» (قصـص: ۷۱ـ۷۲) یعنـی: دائمی و همیشگی[۶]

«اسْتَهْوَتْه» (۷۱) یعنی: او را گمراه کرده باشد[۷]

«تَمْتَرُوْن» (۲) یعنی: شک می‌کنید.[۸]

«وَقْراً» (۲۵): و آنـ وِقْرـ(کری گوش) به معنی بار است[۹]

«اَسَـاطِیْرُ» (۲۵) صیغـۀ مفرد آنـ اُسـطُورةٌ و اسْـطارَةٌـ اسـت.[۱۰] و به معنـی چیزهای باطل

---

۱ - «قُلْ الذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الاُنْثَیَیْنِ امَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ اَرْحَامُ الاُنْثَیَیْنِ» «بگو: آیا(خدا) نرهای(آنها) را حرام کرده یا ماده؟ یا آنچه را که رَحِم آن دو ماده مشتمل شده است» در متن، عوض: «یعنی هل تَشْتَمِلُ»، «نی هل تشتمل» آمده است که(عین) و(یای) «یعنی» افتاده است.

۲ - «الَّا اَنْ یَکُوْنَ مَیْتَةً اَوْدَمًا مَسْفُوْحًا» «مگر آنکه باشد مردار یا خون ریخته شده».

۳ - فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیَتِ اللهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا» «پس کیست ستمگارتر از کسی که به دروغ نسبت کند آیات خدا را و از آن اعراض کند».

۴ - «فَاذَاهُم مُبْلِسُونَ» (۴۴) «پس ناگهان ناامید شدند».

۵ - «اُوْلَئِکَ الَّذِیْنَ اُبْسِلُوا بِمَا کَسَبُوا» «آن گروه آنانند که به مهلکه گذاشته شدند به وبال آنچه کردند».

۶ - قُلْ اَرَءَیْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَیکُمُ الَّیْلَ سَرْمَدًا» «بگو: آیا دیدید اگر خدای تعالی شب را بر شما پاینده گرداند».

۷ - «کالَّذِی استَهْوَتْهُ الشَّیَاطِیْنَ» «مانند کسی که شیطانها او را گمراه کرده باشند»ـ اَضَلَّتْه؛ در متن ناقص آمده است.

۸ - «ثُمَّ اَنْتُم تَمْتَرُونَ» «باز شما شک می‌کنید». در متن عوض«تَشُکُّون» اشتباهاً«کُّوْن» نوشته شده است.

۹ - «وَ فِی اَذَانِهِمْ وَقْراً» «و در گوشهای ایشان گرانی را».

۱۰ - «یَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوا اِنْ هَذَا الَّا اَسَاطِیْرُ الاَوَّلِیْنَ» «بگویند کسانی

است.

«البَأسَـاء» (۴۲) مشتق از ـ باس ـ یعنی شدت و عذاب اسـت و می‌تواند که مشـتق از ـ بئوس ـ باشد یعنی فقر و بدحالی[۱]

«جَهْـرَةً» (۴۷) یعنی: مَعَائنَـةً: دیدن[۲] (در متن: اَیْنهً ـ آمده)

«الصُّـوَرُ» (۷۳) یعنـی: جماعـت[۳] چنانکه در فرمودهٔ خدای تعالی ـ سُـوْرَةً ـ جمع آن سُـوَرْ ـ است.

«مَلَكُوتٌ» (۷۵) به معنی: مُلک ـ اسـت ـ مانند: رَهْبُـوتٍ خَيْرٌ مِنْ رَحْمُوتٍ ـ و گفته می‌شـود: تُرهَبُ خَيْرٌ مِن اَنْ تُرحَمُ ـ[۴]

«وَ انْ تَعْدِل» (۷۰): تُقْسِـطْ ـ یعنی: عدل کردن، در آن روز(قیامت) از ایشان قبول نمی‌شود[۵]

«جَنّ» (۷۶) یعنی: تاریک[۶]

«تَعَالَى» (۱۰۰): علا ـ یعنی: بلند مرتبه[۷]

گفته می‌شود: علی الله حُسْبَانَهُ ـ یعنی حساب

که کافر شدند، این نیست مگر افسانه‌های پیشینیان».

۱ - «فَاَخَذْنَهُم بِالبَاسَاءِ و الضَرَّاءِ لَعَلَّهُم يَتَضَرَّعُون» «آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و خاکساری درآیند».

۲ - «قُل اَرَءَيْتَكُم اِنْ اَتَكُم عَذَابُ الله بَغْتَةً اَوْجَهْرةً» «بگو آیا دیدید اگر بیاید به شما عذاب خدا ناگهان یا آشکارا».

۳ - «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُور» «روزی که در صُور دمیده شود» معلوم است که الصُور» به فتح واو گفته است. حَسَن و مُعاذ قاری و ابوالمجاز و ابوالمتوکل«و نَفَخَ فی الصُوَر» به فتح(واو) خوانده‌اند و در این مورد مفسرین اختلاف کرده‌اند، بعضی گویند که جمع(صورت) است یعنی«روزی که در تنهای آدمیان دمیده شود».

۴ - «وَ كَذلِكَ نُرِى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَتِ و الارض» «و همچنین نمودیم ابراهیم را مُلک آسمانها و زمین» جوهری گفته که(ملکوت) از(ملک) گرفته شده چنانکه(رهبوت) از(رهبه) است. (واو)، و(تا) هر دو زائد است. بعضی گویند(ملکوت) مبالغهٔ(ملک) است. در اصطلاح صوفیه(ملکوت) عالم غیب را گویند و(مُلک) عالم شهادت است.

۵ - «و ان تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لايُؤْخَذْمِنْها» «اگر(برای رهایی خود) هر فدیه‌ای که بدهد، از او پذیرفته نگردد».

۶ - «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَيْلُ رَءَاكَوْكَباً» «پس چون شب بر وی تاریک شد ستاره‌ای را دید»

۷ - «سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُون» «پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند»

او با خداست. و گفته می‌شود: «حُسْبَاناً» (٩٦) یعنی تیرها.[۱]

«رُجُوماً لِلشَّیَاطِیْنِ» (الملک:٥) «آلات رجم شیاطین»[۲]

«مُسْتَقَرٌ» (٩٨) «در صُلب پدر»

«و مُسْتَوْدَعٌ» (٩٨) «در رحم مادر»[۳]

ـ اَلْقِنْوُـ یعنی: العِذْق ـ به معنی خوشه یا شاخهٔ خرما و ـ قنوان ـ به معنای دو است. و قنوان ـ به معنای جماعت است.[۴]

مثل ـ صِنْوـ و «صِنْوَانٍ» (الرَّعْدْ:٤) هر واحد از چند تنهٔ درخت که همه از یک ریشه رسته باشد[۵]

«اکنهٔ» مفرد آن «کِنان» است، یعنی پرده.[۶]

١ - باب: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلا هُوَ﴾ [٥٩]

باب ـ۱

«وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ الغَیْبِ لایَعْلَمُهَا اِلاهُوَ» (٥٩)

۱ - و الشَّمسَ وَ القَمَرَ حُسْبَاناً» «خورشید و ماه را معیار حساب این است» «حُسْبان» را تیرها تفسیر کرده است.

۲ - «وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السماء الدُّنیا بِمَصَابِیْحَ وَ جَعَلْنَها رُجُوماً لِلشّیاطِینِ» «هر آینه آسمان نزدیک را به چراغها زینت دادیم و ساختیم آن چراغها را آلات رجم شیاطین و آماده کردیم برای شیاطین عذاب دوزخ».

۳ - «وَ هُوَ الَّذی أَنْشَأَکُم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌ وَ مُسْتَوْدَعٌ» «و اوست همان کسی که شما را از یک تن پدید آورد پس او(برای شما) قرارگاه و محل امانتی(مقرر کرد).

امام بخاری کلمه «مُستقر» را در آیت مذکور ـ صُلب پدر، و «مُسْتَوْدَع» را رحم مادر تفسیر کرده است.

۴ - اشارت بدین آیات است: «وَ مِنَ النَّخلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوانٌ دانِیَةٌ» (٩٩) «از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌هایی که نزدیک به تناول و در دسترس است بیرون می‌آید» صیغهٔ تثنیه و جمع آن بر یک وزن است.

۵ - «وَ نَخِیْلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ» «و درختان خرمای بعضی بسیار پر شاخ و بعضی غیر آن.» دو شاخ را نیز ـ صنوان ـ می‌گویند، صِنوان ـ نیز مانند ـ قنوـ تثنیه و جمع آن یک وزن است.

۶ - «وَ جَعَلنا عَلی قُلُوبِهِمْ اکنَّهٔ» «و پیدا کردیم بر دلهایشان پرده».

«و کلیدهـای غیب، تنها نزد اوسـت و جز او کسی آن را نمی‌داند»

٤٦٢٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : ﴿ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ ﴾ : إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ، وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾ [راجع : ١٠٣٩].

٤٦٢٧ـ از ابن‌شـهاب، از سـالم‌بن عبـدالله از پدرش روایت است که رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «مفاتیح غیب پنج است: علم به(زمان وقوع) قیامت نزد خداوند اسـت و نزول باران، و می‌دانـد آنچه در رحم(زنان) است، و کس نمی‌داند که فردا چه کار می‌کند، و کس نمی‌داند که به کدام سرزمین می‌میرد، به تحقیق که خدا دانای آگاه است به همه چیز.»

٢ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا

مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ﴾ [٦٥].

﴿ يَلْبِسَكُمْ ﴾ [٦٥] : يَخْلِطَكُمْ ، مِنَ الِالْتِبَاسِ ، ﴿ يَلْبِسُوا ﴾ [٨٢] : يَخْلِطُوا . ﴿ شِيَعًا ﴾ [٦٥] : فِرَقًا .

باب ـ۲

«قُلْ هُوَ القَادِرُ عَلَـى اَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عذاباً مِنْ فوقِکُم اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِکُم اَوْیَلْبِسَـکُمْ شِیَعًا وَ یُذِیْقَ بَعْضَکُم بأسَ بَعْضٍ» (٦٥)

«بگو او توانا‌سـت که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد، یا شما را گروه گروه به هم اندازد(دچار تفرقه سازد) و عذاب بعضی از شـما را بـه بعضی دیگر بچشـاند.» «یَلْبِسَـکُم» (در آیهٔ مذکور) به معنی: یَخْلِطَکُم» یعنی: شـما را درهـم اندازد، از مـادهٔـ اِلْتِباس ـ گرفته شـده است. «یَلْبِسُـوا» (۸۲) به معنی: یَخْلِطُوا ـ است.[1] «شِیَعًا» به معنی: گروه است.

٤٦٢٨ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ ﴾ . قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . قَالَ : ﴿ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ﴾ قَالَ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ﴾ قَالَ

٤٦٢٨ـ از حَمّادبـن زَیْـد، از عَمْروبـن دینـار روایت است که جابر رضی‌الله عنه گفت: آنگاه که این آیه نازل شـد: «بگو او تواناسـت که از

۱ - «اَلّذِیْنَ آمَنُوا وَلَم یَلْبِسُوا اِیْمانَهُم بِظُلْمٍ اُوْلئِکَ لَهُمُ الاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُون» (الانعام-۸۲) «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، برای آنان ایمنی می‌باشد، و ایشان راه یافتگانند»ـ التباس- به معنای آمیختگی و پیچیدگی است که ثلاثی آن- لَبِسَ- است از باب- عَلِمَ-

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَذَا أَهْوَنُ ، أَوْ : هَذَا أَيْسَرُ» [انظر : ۷۳۱۳، ۷٤٠٦]

بالای سرتان بر شما عذابی بفرستد.» رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «به ذات تو پناه می‌جویم». خداوند گفت: «یا از زیر پاهایتان» آن حضرت فرمود: «به ذات تو پناه می‌جویم» «یا شما را گروه گروه به هم اندازد و عذاب بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند.» رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «این عذاب(دنیا) سست‌تر یا آسانتر است».

۳ - باب : ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [۸۲]

٤٦٢٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ . قال أَصْحَابُهُ : وَأَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ ؟ فَنَزَلَتْ : ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ . [راجع : ۳۲. أخرجه مسلم : ۱۲۲].

باب -۳

«وَ لَم يَلْبِسُوا اِيْمَانَهُم بِظُلْمٍ» (۸۲) «و ایمان خود را به شرک نیالودند».

٤٦۲۹- از ابراهیم از علقمه روایت است که عبدالله(بن مسعود) رضی‌الله عنه گفت: آنگاه که این آیت نازل شد: «و ایمان خود را به شرک نیالودند». یاران آن حضرت گفتند: و کدام یک از ما ظلم نکرده است؟[1] سپس این آیت نازل شد: «که به راستی شرک ستمی بزرگ است». (لقمان: ۱۳)

٤ - باب : [قَوْلِهِ :] ﴿وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [۸٦]

٤٦۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكُمْ ، يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ : أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ

باب -٤

فرمودهٔ خدای تعالی: «و یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کُلا فَضَّلْنَا علی العالمین» (۸٦) «و یُونُس و لُوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم».

٤٦۳۰- از ابوالعالیه روایت است که گفت: پسر عموی پیامبر شما یعنی ابن‌عباس رضی‌الله عنهما به من گفت: که پیامبر صلی‌الله علیه

۱ - یاران آن حضرت، ظلم را به معنی گناه فهمیده بودند. (تیسیر القاری)

مَتَّى» [راجع : ٣٣٩٥. اخرجه مسلم : ٢٣٧٧].

٤٦٣١ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : سَمِعْتُ حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ : أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى » [راجع : ٣٤١٥. اخرجه مسلم : ٢٣٧٦].

٥ - بَاب : قَوْلِهِ :

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾ [٩٠]

٤٦٣٢ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ الأَحْوَلُ : أَنَّ مُجَاهِدًا أَخْبَرَهُ أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ : أَفِي (ص) سَجْدَةٌ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، ثُمَّ تَلا : ﴿ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ - إِلَى قَوْلِهِ - فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾ ثُمَّ قَالَ : هُوَ مِنْهُمْ .

زَادَ يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ ، وَسَهْلُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنِ الْعَوَّامِ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ : نَبِيُّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أُمِرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ [راجع : ٣٤٢١].

و سلم فرمود: «شایسته نیست بنده‌ای را که بگوید: من از یُونُس بن مَتَّی، بهتر هستم.»

٤٦٣١ـ از حُمیدبن عبدالرحمن بن عوف روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «بنده‌ای را شایسته نیست که بگوید: «من از یونُس بن مَتّی بهتر هستم.»

باب ـ۵

فرمودۀ خدای تعالی: «أُوْلَئِکَ الَّذِیْنَ هَدَی اللهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه» (۹۰) «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن.» (۹۰)

٤٦٣٢ـ از سُلیمان الاحْوَلْ روایت است که مُجاهِد او را خبر داده که از ابن‌عباس پرسیده است: آیا در سورۀ«ص» سجده هست؟ ابن‌عباس گفت: آری و سپس تلاوت کرد: «و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم تا این فرمودۀ خدای تعالی: پس به هدایت آنان اقتدا کن» سپس ابن‌عباس گفت: داوود(نیز یکی از پیامبران است که در سوره«ص» سجده کرده و خداوند، آن حضرت را به هدایتشان امر کرده است.)

یزید به روایت از محمدبن عُبید و سهل‌بن یُوسُف، افزوده است که عَوّام گفت: مجاهد گفته است: به ابن‌عباس(در مورد سجدۀ«ص») گفتیم: وی گفت: پیامبر شما صلی‌الله علیه و سلم از آنانی است که امر شده است تا به ایشان(انبیاء) اقتدا کند.

٦ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا ﴾ الآيَةَ [١٤٦].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كُلَّ ذِي ظُفُرٍ : الْبَعِيرُ وَالنَّعَامَةُ . ﴿الْحَوَايَا﴾ [١٤٦] : الْمَبَاعِرُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ هَادُوا ﴾ : صَارُوا يَهُوداً .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : ﴿ هُدْنَا ﴾ [الأعراف : ١٥٦] تُبْنَا ، هَائِدٌ تَائِبٌ .

باب ـ۶

فرمودهٔ خدای تعالی: «و عَلَى الَّذِيْنَ هَادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذى ظُفُر وَ مِنَ البَقَر و الغَنَم حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا». (١٤٦)

«و بر یهودیان هر(حیوان) چنگال داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم.» و ابن‌عباس گفته است: مراد از«كُلُّ ذِی ظُفُر» شتر، شترمرغ است«الحَوَايَا» (١٤٦) یعنی: المَبَاعِر- یعنی شکمبه است. و غیر از ابن‌عباس گفته است: «هَادُوا» یعنی یهود(از دین) برگشتند.

ولی فرمودهٔ خدا«هُدْنَا» (الاعراف: ١٥٦) یعنی: تُبْنَا- توبه کردیم هائد: تَائِبْ است. یعنی توبه کننده.[1]

٤٦٣٣ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ : قَالَ عَطَاءٌ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ ، لَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا جَمَلُوهَا ، ثُمَّ بَاعُوهُ ، فَأَكَلُوهَا » .

وَقَالَ أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْحَمِيدِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ : كَتَبَ إِلَيَّ عَطَاءٌ : سَمِعْتُ جَابِراً ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٢٢٣٦ . أخرجه مسلم : ١٥٨١، مطولاً].

٤٦٣٣- از عطاء روایت است که جابربن عبدالله رضی‌الله عنهما گفت: از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: «خدا یهود را بکشد، که چون خدا پیه حیوانات را برایشان حرام گردانید، آن را گداختند، سپس آن را فروختند و(بهای) آن را خوردند. و ابوعاصم گفته است: از عبدالحمید روایت است که یزید گفت: عطاء به من نوشت که: از جابر شنیدم(که این حدیث را) از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم روایت کرده است.

---

[1] ١ - وَ اكْتُبْ لَنَا فِی هَذِهِ الدُنیا حَسَنَةً و فی الآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا الَیک» «و برای ما در این دنیا نیکی مقرر فرما و در آخرت(نیز) زیرا که ما به سوی تو بازگشته‌ایم».

٧ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَلا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ﴾ [١٥١]

٤٦٣٤ - حَدَّثَنا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قالَ : « لا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ ، وَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ، وَلا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ ، وَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ » .

قُلْتُ : سَمِعْتَهُ مِنْ عَبْدِاللَّهِ ؟ قالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : وَرَفَعَهُ ؟ قالَ : نَعَمْ [انظر : ٤٦٣٧، ٥٢٢٠، ٧٤٠٣. اخرجه مسلم : ٢٧٦٠].

باب ـ ۷

فرمودهٔ خدای تعالی: «و لاتَقْرَبُوا الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْها وَ مَا بَطَن» (۱۵۱) «و به کارهای زشت ـ چه علنی آن و چه پوشیده(اش) نزدیک مشوید».

۴۶۳۴ـ از عَمرو، از ابووائل روایت است که عبدالله(بن مسعود) رضی‌الله عنه گفت: «هیچ یکی غیرتمندتر از خدا نیست، و این بدان سبب است که او گناهان(چون زنا و غیره) را که آشکار باشد یا پنهان، منع کرد و نزد او محبوب‌تر از مدح خدا چیزی نیست و به همین سبب است که خداوند، خودش را وصف کرده است.»

عَمْرو می‌گوید: به ابووائل گفتم: آیا این را از عبدالله(بن مسعود) شنیده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: و آن را مرفوع می‌کرد؟ (از قول آن حضرت می‌گفت) گفت: آری.

٨ - باب :

﴿ وَكِيلٌ ﴾ [١٠٢] : حَفِيظٌ وَمُحِيطٌ بِهِ . ﴿ قُبُلاً ﴾ [١١١] : جَمْعُ قَبِيلٍ ، وَالْمَعْنَى : أَنَّهُ ضُرُوبٌ لِلْعَذَابِ ، كُلُّ ضَرْبٍ مِنْهَا قَبِيلٌ . ﴿ زُخْرُفَ الْقَوْلِ ﴾ [١١٢] : كُلُّ شَيْءٍ حَسَّنْتَهُ وَوَشَّيْتَهُ . وَهُوَ بَاطِلٌ ، فَهُوَ زُخْرُفٌ . ﴿ وَحَرْثٌ حِجْرٌ ﴾ [١٣٨] : حَرَامٌ وَكُلُّ مَمْنُوعٍ فَهُوَ حِجْرٌ مَحْجُورٌ ، وَالْحِجْرُ كُلُّ بِنَاءٍ بَنَيْتَهُ ، وَيُقَالُ لِلأُنْثَى مِنَ الْخَيْلِ : حِجْرٌ ، وَيُقَالُ لِلْعَقْلِ : حِجْرٌ وَحِجًى ، وَأَمَّا الْحِجْرُ فَمَوْضِعُ ثَمُودَ ، وَمَا حَجَّرْتَ عَلَيْهِ مِنَ الأَرْضِ فَهُوَ حِجْرٌ ، وَمِنْهُ سُمِّيَ حَطِيمُ الْبَيْتِ حِجْرًا ، كَأَنَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ مَحْطُومٍ ، مِثْلُ : قَتِيلٍ مِنْ مَقْتُولٍ ، وَأَمَّا حَجْرُ الْيَمَامَةِ فَهُوَ مَنْزِلٌ .

باب ـ ۸

«وکیل» (۱۰۲): یعنی: نگهبان و احاطه کنندهٔ آن.[۱]

«قُبُلاً» (۱۱۱) جمع قبیل است[۲] و معنی آن اینکه عذاب شامل انواع زدن است و هر زدن نوعی است.

«زُخْرُفَ القَوْلِ» (۱۱۲) یعنی هر چیزی را که نیک پنداری و آن را برگزینی و آن باطل باشد،

---

۱ - «وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ وَکِیل» «و او بر هر چیزی نگهبان است»

۲ - «و حَشَرْنا عَلَیْهِم کُلَّ شیءٍ قُبُلاً» «و هر چیزی را دسته دسته در برابر آن گرد می‌آوریم».

پس آن«زُخْرُف» است[1]

«وَ حَرْثٌ حِجْرٌ» (۱۳۸) به معنای حرام است[2] و هر چه ممنوع است آن را حِجْر، یعنی محجور می‌گویند، و حِجر، هر بنایی است که آن را بسازی، و اسب ماده(مادیان) را حِجر گویند. و عقل را حِجْر، و حَجی، گویند. و اما حِجر، نام موضع قوم ثمود است.

و آنچه بر زمین بنا کنی آن را حِجر گویند و به همین مناسبت است که حطیم خانهٔ کعبه را حِجْر، می‌گویند، که‌ـ حَطیم، از مَحْطُوم مشتق شده است. مانند‌ـ قَتِیْل که از‌ـ مقتول، مشتق شده است و اما‌ـ حَجْر الیمامَه، آن منزل است.

٩ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ ﴾ [١٥٠]

لُغَةُ أَهْلِ الْحِجَازِ هَلُمَّ لِلْوَاحِدِ وَالاثْنَيْنِ وَالْجَمِيعِ .

باب ـ۹

فرمودهٔ خدای تعالی: «هَلُمَّ شَهَداءَکُم» (۱۵۰) «گواهان خود را بیاورید.»

اهل حجاز برای صیغهٔ مفرد و تثنیه و جمع همین«هَلُم» را استعمال می‌کنند.

١٠ - باب : ﴿ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا ﴾ [١٥٨]

٤٦٣٥ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا عُمَارَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَإِذَا رَآهَا النَّاسُ آمَنَ مَنْ عَلَيْهَا ، فَذَاكَ حِينَ : ﴿ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ ﴾ [راجع : ٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٧] .

باب ـ۱۰

«لایَنْفَعُ نَفْساً اِیْمانُها» (۱۵۸) «ایمان آوردنش سودی ندارد.»

۴۶۳۵ـ از اَبُوزُرْعه روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آفتاب از سوی غرب طلوع کند و چون مردم آن را ببینند،

۱ - «یُوحی بَعْضُهُم اِلی بَعْض زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْراً» «بعضی از آنها به بعضی، برای فریب(یکدیگر) سخنان آراسته القا می‌کنند».

۲ - «و قالوا هٰذِه اَنْعامٌ و حَرْثٌ حِجْرٌ» «و گفتند این چهارپایان و کشتزارها ممنوع است».

٤٦٣٦ - حَدَّثَني إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّام ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ ، وَذَلِكَ حِينَ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا » . ثُمَّ قَرَأَ الآيَةَ [اخرجه مسلم : ١٥٧].

هر کس که بر روی زمین است، ایمان می‌آورد. و آنگاه است که: «ایمان آوردنش سودی ندارد، کسی که قبل برآن ایمان نیاورده است».

٤٦٣٦ـ از هَمَّام روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آفتاب از سوی غرب طلوع کند، و چون(از سوی غرب) طلوع کند و مردم آن را ببینند، همگی ایمان می‌آورند و این زمانی است که ایمان آوردن کس سودی ندارد.» و سپس آیت را خواند.

٧- سُورَةُ الأعْرَاف

قال ابنُ عَبَّاس : ﴿ وَرِيشًا ﴾ [٢٦] : المَالُ . ﴿ إِنَّهُ لا يُحِبُّ المُعْتَدِينَ ﴾ [٥٥] : فِي الدُّعَاءِ وَفِي غَيْرِهِ . ﴿عَفَوا﴾ [٩٥]كَثُرُوا وكَثُرَتْ أَمْوَالُهُمْ . ﴿ الفَتَّاحُ ﴾ [سبأ: ٢٦] : القَاضِي . ﴿ افْتَحْ بَيْنَنَا ﴾ [٨٩] اقْضِ بَيْنَنَا . ﴿ نَتَقْنَا الجَبَلَ ﴾ [١٧١] : رَفَعْنَا . ﴿انبَجَسَتْ﴾ [١٦٠] : انْفَجَرَتْ . ﴿ مُتَبَّرٌ ﴾ [١٤٩] : خُسْرَانٌ . ﴿آسَى﴾ [٩٣]: أَحْزَنُ ﴿تَأْسَ﴾[المائدة: ٢٦، ٦٨] تَحْزَنْ .

وَقَالَ غَيْرُهُ ﴿ مَا مَنَعَكَ أَنْ لا تَسْجُدَ ﴾ [١٢] : يَقُولُ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ . ﴿ يَخْصِفَانِ ﴾ [٢٢] : أَخَذَا الخِصَافَ مِنْ وَرَقِ الجَنَّةِ يُؤَلِّفَانِ الوَرَقَ يَخْصِفَانِ الوَرَقَ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ ﴿ سَوْآتِهِمَا ﴾ [٢٠] : كِنَايَةٌ عَنْ فَرْجَيْهِمَا . ﴿ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴾ [٢٤]: هُوَ هَا هُنَا إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ ، وَالحِينُ عِنْدَ العَرَبِ مِنْ سَاعَةٍ إِلَى مَا لا يُحْصَى عَدَدُهُ. الرِّيَاشُ وَالرِّيشُ وَاحِدٌ ، وَهُوَ مَا ظَهَرَ مِنَ اللِّبَاسِ . ﴿قَبِيلُهُ﴾ [٢٧] : جِيلُهُ الَّذِي هُوَ مِنْهُمْ . ﴿ ادَّارَكُوا ﴾ [٣٨] : اجْتَمَعُوا .

سُورهٔ اعراف

ابن‌عباس گفته است: «وَ رِيْشاً» (٢٦) یعنی: مال.[۱]

«اِنَّهُ لايُحِبُّ المُعْتَدِيْن» (٥٥) «او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد» یعنی(افراط کردن) در دعا و غیر آن[۲]

«عَفَوا» (٩٥) تا آنکه زیاد شدند و اموالشان زیاد شد.[۳]

«الفَتّاح» (سباء:٢٦) به معنای: قاضی است.[۴]

---

۱ - «يَابَنِى آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيكُم لِبَاساً يُوَارِى سَوءَآتِكُمْ وَ رِيشاً» «ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فرستادیم که عورتهای شما را پوشیده می‌دارد و(برای شما) زینتی است». مؤلف آن را به مال تفسیر کرده و بعضی از ابن‌عباس«ریشاً» را به جمال تفسیر کرده‌اند.

۲ - «اُدْعُو رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً و خُفْيَه اِنَّهُ لايُحِبُّ المُعْتَدِين» «پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد»

۳ - «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الحَسَنَةَ حَتّىٰ عَفَوا» «باز دادیم به ایشان به جای محنت، راحت تا آنکه بسیار شدند».

۴ - «قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُم يَفْتَحُ بَيْنَنَا بالحَق» «بگو پروردگار ما میان ما جمع خواهد کرد و سپس میان ما حکم خواهد کرد».

وَمَشَاقُّ الإِنْسَانِ وَالدَّابَّةِ كُلُّهَا يُسَمَّى سُمُومًا وَاحِدُهَا سَمٌّ، وَهِيَ: عَيْنَاهُ وَمَنْخِرَاهُ وَفَمُهُ وَأُذُنَاهُ وَدُبُرُهُ وَإِحْلِيلُهُ. ﴿غَوَاشٍ﴾ [٤]: مَا غُشُّوا بِهِ. ﴿نُشُرًا﴾ [٥٧]: مُتَفَرِّقَةً. ﴿نَكِدًا﴾ [٥٨]: قَلِيلاً. ﴿يَغْنَوْا﴾ [٩٢]: يَعِيشُوا. ﴿حَقِيقٌ﴾ [١٠٥]: حَقٌّ. ﴿اسْتَرْهَبُوهُمْ﴾ [١١٦]: مِنَ الرَّهْبَةِ. ﴿تَلْقَفُ﴾ [١١٧]: تَلْقَمُ ﴿طَائِرُهُمْ﴾ [١٣١] حَظُّهُمْ طُوفَانٌ مِنَ السَّيْلِ، وَيُقَالُ لِلْمَوْتِ الْكَثِيرِ الطُّوفَانُ. ﴿الْقُمَّلُ﴾ [١٣٣]: الْحُمْنَانُ يُشْبِهُ صِغَارَ الْحَلَمِ، عُرُوشٌ وَعَرِيشٌ بِنَاءٌ. ﴿سُقِطَ﴾ [١٤٩]: كُلُّ مَنْ نَدِمَ فَقَدْ سُقِطَ فِي يَدِهِ، الأَسْبَاطُ قَبَائِلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. ﴿يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ﴾ [١٦٣]: يَتَعَدَّوْنَ لَهُ، يُجَاوِزُونَ. ﴿تَعْدُ﴾ [الكهف: ٢٨]: تُجَاوِزْ. ﴿شُرَّعًا﴾ [١٦٣]: شَوَارِعَ. ﴿بَئِيسٍ﴾ [١٦٥]: شَدِيدٍ. ﴿أَخْلَدَ﴾ [١٧٦]: قَعَدَ وَتَقَاعَسَ. ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ﴾ [١٨٢]: نَأْتِيهِمْ مِنْ مَأْمَنِهِمْ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾ [الحشر: ٢]: ﴿مِنْ جِنَّةٍ﴾ [١٨٤]: مِنْ جُنُونٍ. ﴿فَمَرَّتْ بِهِ﴾ [١٨٩]: اسْتَمَرَّ بِهَا الْحَمْلُ فَأَتَمَّتْهُ. ﴿يَنْزَغَنَّكَ﴾ [٢٠٠]: يَسْتَخِفَّنَّكَ. ﴿طَيْفٌ﴾ [٢٠١]: مُلِمٌّ بِهِ لَمَمٌ، وَيُقَالُ ﴿طَائِفٌ﴾ وَهُوَ وَاحِدٌ. ﴿يَمُدُّونَهُمْ﴾ [٢٠٢]: يُزَيِّنُونَ. ﴿وَخِيفَةً﴾ [٢٠٥]: خَوْفًا، ﴿وَخُفْيَةً﴾ مِنَ الإِخْفَاءِ. ﴿وَالآصَالُ﴾ [٢٠٥] وَاحِدُهَا أَصِيلٌ، وَهُوَ مَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى الْمَغْرِبِ، كَقَوْلِهِ: ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾ [الفرقان: ٥].

«اَفْتَحْ بَیْنَنَا» (۸۹) یعنی: میان ما قضاوت کن.[۱]
«نَتَقْنا الجَبَل» (۱۷۱) یعنی«بلند کردیم کوه را»[۲]
«اَنْبَجَسَت» (۱۶۰) یعنی: اَنْفَجَرَت؛ ترکید، جاری شد[۳]
«مُتَبَّرٌ» (۱۳۹) به معنی خُسران است[۴]
«أسی» (۹۳) یعنی: حزن و اندوه.[۵]
«تأسَ» (المائده:۲۶و۶۸) اندوهگین.[۶]
و غیر از ابن‌عباس گفته است: «مـا مَنَعَکَ اَنْ لاتَسْجُدَ» (۱۲) می‌گوید: تـو را چه چیز مانع شد که سجده کنی[۷]
«یَخْصِفَانِ» (۲۲) یعنی(آدم و حوا) از برگهای بهشت وصله بهم می‌پیوستند و برگها را یکی بر دیگر می‌نهادند(تا عورت خویش را بپوشند)
«سَوْآتِهِمَا» (۲۰) کنایه از شرمگاه ایشان است.[۸]
«و مَتَاعٌ اِلَی حِیْنٍ» (۲٤) «تا وقتی معین» یعنی از همین حالا تا به روز قیامت، لفظ ـ حِیْن ـ در نزد

---

۱ – «رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنَا و بَیْنَ قَوْمِنا بالحقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الفَاتِحِیْن» «بار پروردگارا، میان ما و میان قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی».
۲ – «وَ اِذْ نَتَقْنَا الجَبَلَ فَوقَهُم کَاَنَّهُ ظُلَّةٌ» «هنگامی که کوه(طور) را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم».
۳ – «فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اَثْنَتا عَشَرَةَ عَیْناً» «پس روان شد از آن سنگ داوزده چشمه».
۴ – «اِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ ما هُم فِیْهِ و بَاطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُون». «هر آینه این جماعت باطل شده است آنچه (مذهبی) که ایشان درآنند و باطل شده است آنچه می‌کردند.»
۵ – «فَکَیْفَ أَسَی عَلَی قَوْمٍ کافِرِیْن» «پس چگونه اندوه خورم بر قوم کافران».
۶ – «فلا تَأسَ عَلَی القَوْمِ الفَاسِقِیْن» «پس اندوهناک مباش بر گروه ستمکاران» (المائده: ۲۶)
۷ – «مَا مَنَعَکَ اَنْ لاتَسْجُدُ» در اینجا کلمهٔ «لا» زاید است و برای تأکید فعل بر آن زیاد شده است و این زیادتی«لا» در قرآن زیاد است. (تیسیر القاری)
۸ – «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَنُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا ماوُرِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِما» «شیطان آنان را وسوسه کرد تا شرمگاه‌های پوشیدهٔ خود را بر یکدیگر آشکار نمایند».

عرب از زمانی است که شمار آن را نمی‌توانند حساب کنند.[۱]

اَلرِّیَاش و اَلرِّیْش به یک معنی است یعنی آنچه از(فاخر بودن) لباس آشکار می‌شود.

«قَبِیْلُـه» (۲۷) یعنـی: گـروه او کـه از جنس خودشان است[۲]

«ادَّارکُو» (۳۸) یعنی: جمع شوند.[۳]

و سـوراخهای انسـان و حیوان همگی سُموم نامیده می‌شـود و صیغهٔ مفرد آن سَم است[۴] و آن«سوراخها» شامل دو چشم و دو سوراخ بینی و دهـان و دو گـوش و شـرمگاه پس و پیش انسان است.

«غَـوَاشٍ» (٤١) یعنـی: آنچـه بدان پوشـیده شود(مانند فرش، لحاف)[۵]

«نُشْرًا» (۵۷) یعنی: متفرق و پراکنده[۶]

«نَکِدًا» (۵۸) یعنی: اندکی.[۷]

---

۱ - «و لَکُم فی الارضِ مُسْتَقَرٌّ و متاعٌ الی حِیْنٍ» «و شما را در زمین استقرار و بهره‌مندی باشد تا وقتی معین» «حِینٍ» را مؤلف روز قیامت تفسیر کرده است.

۲ - «اِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَ قَبِیْلُهُ مِن حَیْثُ لاتَرَوْنَهُم» «هر آینه شیطان و قوم او می‌بینند شما را از آن جا که شما نمی‌بینید ایشان را».

۳ - «حَتّٰی اِذَا ادَّارکُوْا فِیْهَا جَمِیْعاً» «تا وقتی که چون به یکدیگر برسند در دوزخ یکجا».

۴ - در بعضی نسخ به جای- مشاق- مسام- آمده و هر دو به یک معنی است و اشاره به این آیت است: «لایَدْخُلُون الجَنَّةَ حتی یَلِجَ الجَمَلُ فِی سَمِّ الخِیَاطِ» (۴۰) «و بهشت را درنیابند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن داخل شود».

۵ - «لَهُم مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٍ» «ایشان را از دوزخ فرش بود و از بالای ایشان از دوزخ پوششها باشد.»

۶ - اشاره به این آیت است: «وَ هُوَ الَّذِیْ یُرسِلُ الرِّیَحَ بُشْرًا بین یَدَیْ رَحْمَته» و اوست آنکه می‌فرستد بادها را مژده دهنده پیش از رحمت خود». در آیهٔ مذکور«بُشرًا» آمده و نه«نُشرًا». در تفسیر آن گفته شده که بادها را به‌طور پراکنده به هر طرف می‌فرستد و- نشور، جمع نشر- است. یعنی باد خوش که از هر جانب بوزد.

۷ - «وَ البَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نباتُه بِاِذْنِ رَبِّه وَ الَّذی خُبُثَ لایَخْرُجُ اِلّا نَکِدًا» «و شهر پاکیزه بر می‌آید گیاه او به فرمان پروردگار او و زمین ناپاکیزه بر نمی‌آید رستنی او مگر ناهموار به دیر روینده» ـ «نَکِدًا» را که- دیر روینده- ترجمه شده، مؤلف(اندکی) تفسیر کرده است.

«یَغْنَوا» (۹۲) یعنی: زندگی کردند.[۱]
«حَقیْق» (۱۰۵) یعنی: حق یا سزاوار[۲]
«اسْـتَرهَبُوْهُم» (۱۱٦) یعنی: از ـ الرَّهْبَةُ ـ مشتق شده که به معنی ترس است[۳]
«تَلَقَف» (۱۱۷) یعنی: لقمه می‌کند یا می‌بلعد.[۴]
«طَائِرُهُم» (۱۳۱) یعنی: نصیب ایشـان، طوفانی از سـیل است. و برای مرگ بسیار طُوْفان گفته می‌شود.[۵]
«القُمَّـل» (۱۳۳) یعنـی: حُمنـان ـ بـه کِـرم کوچکی (مانند کَنَه) شباهت دارد.[۶]
عُرُشٌ و عَرِیشٌ یعنی بناء است.
«سُقِطَ» (۱٤۹) یعنی هر کس که پشیمان شد به تحقیق که در دسـت خود می‌افتد (دست خود را می‌گزد)[۷]
«اَلاَسْبَاطُ» مراد از آن قبایل بنی اسرائیل است.
«یَعْدُونَ فی السَّبْتِ» (۱٦۳) یعنی از حکم او سر باز زدند، تجاوز کردند[۸]

---

۱ - «اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا شُعَیبًا کَاَنْ لَم یَغْنَوْا فِیْهَا» «کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود در آن(دیار) سکونت نداشتند».
۲ - «حَقِیْقٌ عَلَی اَنْ لااَقُول عَلَی اللهِ الاالحَق» «سزاوارم به اینکه نگویم بر خدا مگر سخن راست».
۳ - «وَ اَسْتَرْهَبُوهُم وَ جاء وا بِسِحْرٍ عَظِیْمٍ» «و بترسانیدند ایشان را و جادویی بزرگ آوردند».
۴ - «وَ اوحَیْنا اِلی مُوْسَی اَنْ اَلْقِ عَصَاکَ فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ ما یأفِکُوْن» «به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز، پس(انداخت و اژدها شد) ناگهان آن عصا فرو می‌بلعید آنچه به دروغ ساخته بودند».
۵ - «اَلَا اِنَّمَا طَائِرُهُم عِنْدَاللهِ» «آگاه باشید که(سرچشمه) بدشگونی آنها نزد خداست»
۶ - «فَاَرسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُوْفَانَ وَ الجَرادَ وَ القُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ و الدَّم» «پس فرستادیم بر ایشان طوفان و مَلَخ و کَنَه و غوکها(قورباغه‌ها) و خون».
۷ - «وَ لَمَّا سُقِطَ فِی اَیْدِیهِم وَرَاَوْ اَنَّهُم قَدْضَلُّوْا» «و چون انگشت ندامت گزیدند و دانستند که واقعاً گمراه شده‌اند».
۸ - «اِذ یَعْدُونَ فِی السَّبْت اِذ تَأْتِیْهِمْ حِیطانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً» «چون از حد می‌گذشتند در روز شنبه، وقتی که ماهیان‌شان روی آب می‌آمدند در روز شنبهٔ‌شان».

«تَعْدُ» (الکَهْف:۲۸) یعنی تجاوز[1]

«شُـرَّعاً» (۱٦۳) به معنی شـوارع(جمع شارع) یعنی ظاهر(بر روی آب)[2]

«بَئِیسٍ» (۱٦۵) به معنی: شدید(سخت)[3]

«اَخْلَدَ» (۱۷٦) یعنی: قَعَد و تَقَاعَسَ- نشستن(بر زمین دنیا) و پیروی از هوای نفس(توانگری)[4]

«سَنَسْـتَدْرِجُهُم» (۱۸۲) یعنی: ایشان را از جای امن‌شـان می‌آوریم. مانند ایـن فرمودهٔ خدای تعالی«فَاَتاهُـمُ الله مِـنْ حَيْـثُ لَمْ يَحْتَسِـبُوا» (الحشر:۲) «پس بیامد به ایشان عقوبت خدا از آنجا که گمان نمی‌کردند»[5]

«مِنْ جِنَّةٍ» (۱۸٤) یعنی: از دیوانگی[6]

«اَيَّانَ مُرسَهَا» (۱۸۷): مَتَىٰ خُرُوْجُهَا: یعنی: زمان برآمدن آن چه وقت است[7]

«نَمَرَّتْ بِـهِ» (۱۸۹) یعنی: حمل(حوا) دوامدار شد و حمل را تمام کرد.[8]

---

۱ - «وَ لاتَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُم» «باید که در نگذرد چشمان تو از ایشان».

۲ - «يَومَ سَبْتِهِم شُرَّعاً وَ يَوْمَ لايَسْبِتُوْن» «به ایشان ظاهر شده روزی که به تعظیم شنبه مشغول می‌شدند و روزی که تعظیم شنبه نمی‌کردند».

۳ - «وَ اَخَذنَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ» «و گرفتار کردیم ستمکاران را به عذابی سخت».

۴ - «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعنَهُ وَلَكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الارْضِ» «و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیلهٔ آن(آیات) بالا می‌بردیم، اما او به زمین(دنیا) گرایید».

۵ - «وَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لايَعْلَمُون» «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند(تا محل هلاک) ایشان را بکشیم».

۶ - «اَوَلَم يَتَفَكَّرُوْا مَابِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلّانَذِيرٌ مُبِين» «آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ دیوانگی ندارد. او جز هشدار دهندهٔ آشکار نیست».

۷ - «يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسَهَا» «از تو دربارهٔ قیامت می‌پرسند که وقوع آن چه وقت است؟» «اَيَّانَ مُرْسَها» در متن فوق از قلم افتاده است.

۸ - «فَلَمَّا تَغَشّٰهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّت بِه» «پس چون(آدم) با او(حوا) در آمیخت، باردار شد، باری سبک و(چندی) با آن(بار سبک) گذرانید.»

«يَنْزَغَنَّکَ» (۲۰۰) یعنی: اگر شیطان تو را سبک کند.[1]

«طَيْفٌ» (۲۰۱) یعنی: به حادثهٔ دیوانگی دچار شد، و گفته می‌شود: «طَائِفٌ»، که هر دو به یک معنی است[2]

«يَمُدُّونَهُمْ» (۲۰۲) یعنی: زینت می‌دهند.[3]

«وَ خُفْيَةً» (۲۰۵) یعنی: ترس. «وَ خُفْيَةً» از ـ اِخْفَاء ـ مشتق است. یعنی پنهان.

«وَ الآصَالِ» (۲۵۰) صیغه مفرد آن «اصیل» است، و آن هنگام میان عصر و شام است[4] مانند فرمودهٔ خدای تعالی: «بُكْرَةً و أَصِيلاً» (الفرقان:۵) «صبح و شام»[5]

١- باب : ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ﴾ [٣٣]

باب ـ ۱

«اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ» (۳۳) «همانا پروردگار من، زشتکاری‌ها را چه آشکار باشد و چه پنهان، حرام، گردانیده است.»

٤٦٣٧ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : - قُلْتُ : أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ عَبْدِاللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، وَرَفَعَهُ ، قال - : « لا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ ، فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ، وَلا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ » [راجع : ٤٦٣٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٦٠].

٤٦٣٧ـ از عَمْرو بن مُرَّة، از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: عَمْرو بن

---

۱ - «وَ اِمَّا يَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ باللهِ اِنَّهُ هُوالسَّمِيعُ عَلِيمٌ» «و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو برسد، به خدا پناه بر، زیرا که او شنوای داناست.»

۲ - «اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَيْفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوْا فَاِذَاهُم مُبْصِرُوْنَ» «در حقیقت، متقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان برسد، (خدا را) بیاد آورند و بناگاه بینا شوند».

۳ - «و اِخْوَانُهُم يَمُدُّونَهُم فِی الغَیِّ ثُمَّ لايُقْصِرُوْنَ» «و یارانشان آنان را به گمراهی می‌کشانند و کوتاهی نمی‌کنند».

۴ - «وَ اذْكُر رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِيْفَةً وَ دُوْنَ الجَهْرِ مِنَ القَوْلِ بِالغُدُوِّ و الآصَالِ وَ لاتَكُنْ مِنَ الغَافِلِيْنَ» «پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بی‌صدای بلند در دل خود یاد کن و از غافلان مباش»

۵ - «وَ قَالُوْا اَسَاطِيْرُ الاَوَّلِيْنَ اكْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَّ اَصِيلاً» «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود»

مُرَّة گفت: به ابووائل گفتم: آیا تو این(حدیث) را از عبدالله(ابن مسعود) شنیده‌ای؟ گفت: آری. و عبدالله(ابن مسعود) آن را به پیامبر صلی‌الله علیه و سلم رساند، که فرموده است: «هیچ کس غیرتمندتر از خدا نیست و به همین سبب است که: ـ زشتکاری‌ها را، چه آشکار باشد و چه پنهان، حرام گردانیده است ـ و هیچ کس بیش از خدا، دوست ندارد که مدح شود و به همین سبب است که مدح خود را کرده است».

۲ - باب : ﴿ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ

قال : رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قال : لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ : سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [۱۴۳]

قال ابنُ عبَّاس : أرِني : أعطِني .

باب ـ۲

«وَ لَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيْقَاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ: قال: رَبِّ أرِنِی اَنْظُرْ اِلَيْکَ قَالَ: لَنْ تَرَانِی وَلَكِن انْظُرْ اِلَی الجَبَلِ فَان اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً و خَرَّ مُوسَى صَعِقاً فَلَمَّا اَفَاقَ قال: سُبْحَانَکَ تُبْتُ اِلَيکَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْن» (۱۴۳)

«وَ چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم». فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت، به زودی مرا خواهی دید». پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد. و چون به خود آمد، گفت: تو مَنَزَّهی، به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم».

ابن‌عبّاس گفته است: أرِنی(که در آیت است) یعنی مرا(این حالت) بده(که بسویت نظر کنم).

٤٦٣٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَدْ لُطِمَ وَجْهُهُ ، وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِكَ مِنَ الأَنْصَارِ لَطَمَ فِي وَجْهِي ، قال : « ادْعُوهُ » . فَدَعَوْهُ ، قال : « لِمَ لَطَمْتَ وَجْهَهُ » . قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي مَرَرْتُ بِالْيَهُودِ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ ، فَقُلْتُ : وَعَلَى مُحَمَّدٍ ، وَأَخَذَتْنِي غَضْبَةٌ فَلَطَمْتُهُ ، قال : « لا تُخَيِّرُونِي مِنْ بَيْنِ الأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَفَاقَ قَبْلِي أَمْ جُزِيَ بِصَعْقَةِ الطُّورِ » [راجع : ٢٤١٢. أخرجه مسلم : ٢٣٧٤].

٤٦٣٨- از عَمْروبْن یحیی المازِنی، از پدرش روایت است که ابوسَعید خُدری رضی‌الله عنه گفت: مردی یهودی که بر روی وی سیلی نواخته شده بود، نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آمد و گفت: یا محمد، مردی انصاری از یاران تو بر رویم سیلی نواخته است.

آن حضرت فرمود: «او را فرا خوانید». او را فراخواندند، آن حضرت فرمود: «چرا بر روی وی سیلی زدی؟» گفت: یا رسول‌الله، من بر این یهودی گذشتم و از وی شنیدم که می‌گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر همهٔ مردم برگزید. من گفتم: و(او را) بر محمد برگزیده است؟ و خشم مرا فرا گرفت و بر روی او نواختم. آن حضرت فرمود: «در میان پیامبران مرا برتری ندهید، به تحقیق که مردم در روز قیامت بیهوش می‌شوند و نخستین کسی که به هوش می‌آید من هستم، و ناگاه می‌بینم که موسی پایه‌ای از پایه‌های عرش خدا را گرفته است، و من نمی‌دانم که وی قبل از من به هوش آمده یا بیهوشی(کوه) طور او را بسنده شده است».

باب: ﴿ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى ﴾ [١٦٠]

باب:

«اَلْمنَّ و السَّلْوَى» (١٦٠) «مَنّ و سَلْوَى»[۱]

٤٦٣٩ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ ، وَمَاؤُهَا شِفَاءُ الْعَيْنِ » [راجع : ٤٤٧٨. أخرجه مسلم : ٢٠٤٩].

٤٦٣٩- از عبدالمَلک، از عَمْروبن حَریْث، از سعیدبن زَیْد روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «الکَمْأة(صمغ یا سماروغ خود روی) نوعی از«من» است و آب آن شفای

---

۱ - «مَنّ و سَلْوَى» در ترجمهٔ المنجد، شیر خشت و مرغ بریان ترجمه شده است.

چشم است».

۳- باب : ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [۱۵۸]

باب -۳

«قُلْ يا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّی رَسُوْلُ اللهِ اِلَیکُم جَمِیْعاً الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ و الاَرْضِ لااِلٰهَ اِلّا هُوَ یُحْیِی وَ یُمِیْتُ فَآمِنُوْا بِاللهِ و رَسُوْلِه النَّبِی الاُمِّی الَّذی یُؤمِنُ بِاللهِ وَ کَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوْهُ لَعَلَّکُم تَهْتَدُون» (۱۵۸)

«بگو: ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همهٔ شما هستم، همان(خدایی) که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست. هیچ معبودی جز او نیست، که زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خدا و رسول او که پیامبر اُمّی(درس نخوانده) است،[۱] آن که به خدا و سخنان او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از وی پیروی کنید تا باشد که راهیاب شوید».

۴٦٤٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَمُوسَى بْنُ هَارُونَ قَالا : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِم : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ الْعَلاء بْن زَبْرٍ قال : حَدَّثَنِي بُسْرُ بْنُ عُبَيْدِاللَّه قال : حَدَّثَنِي أَبُو إِدْرِيسَ الْخَوْلانِيُّ قال : سَمِعْتُ أَبَا الدَّرْدَاء يَقُولُ : كَانَتْ بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ مُحَاوَرَةٌ ، فَأَغْضَبَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ : فَانْصَرَفَ عَنْهُ عُمَرُ مُغْضَبًا ، فَاتَّبَعَهُ أَبُو بَكْرٍ يَسْأَلُهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ ، حَتَّى أَغْلَقَ بَابَهُ فِي وَجْهِهِ ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ . فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاء : وَنَحْنُ عِنْدَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ «أَمَّا صَاحِبُكُمْ هَذَا فَقَدْ غَامَرَ» . قال : وَنَدِمَ عُمَرُ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُ ، فَأَقْبَلَ حَتَّى سَلَّمَ وَجَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَقَصَّ عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ الْخَبَرَ ، قال أَبُو الدَّرْدَاء : وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ ، وَجَعَلَ أَبُو بَكْرٍ يَقُولُ : وَاللَّه يَا رَسُولَ اللَّه ، لأَنَا

۴٦٤٠- از بُسْربن عبیدالله، از ابوادْریس خَوْلانی روایت است که گفت: از ابودَرداء شنیدم که می‌گفت: میان ابوبکر و عُمر گفتگو شد و ابوبکر عُمَر را خشمگین ساخت و عمر خشمگینانه از نزدش رفت. ابوبکر درپی وی رفت و از او خواست که به خدا از وی طلب بخشایش کند. ولی عمر این کار را نکرد تا آنکه دروازهٔ خانه خود را بر روی وی بست. پس ابوبکر نزد رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم رفت. - ابودرداء گفت: ما نزد آن حضرت بودیم-

[۱] - کلمهٔ«اُمّی» را در بسا از ترجمه‌های قرآن«امّی» گفته‌اند و در ترجمهٔ المنجد، درس نخوانده معنی شده است. در فرهنگ ابجدی، در ترجمهٔ آن گفته شده که کسی که نتواند بخواند و بنویسد و در تفسیر کشف الاسرار میبدی- کتابها نخوانده و ننوشته، ترجمه شده است.

كُنْتُ أَظْلَمَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي ، هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي ، إِنِّي قُلْتُ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ، فَقُلْتُمْ : كَذَبْتَ ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : صَدَقْتَ » .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ : غَامَرَ : سَبَقَ بِالْخَيْرِ [راجع: ٣٦٦١].

رســول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «اما، یار شما(ابوبکر) در نیکی پیشی گرفته است».
ابــودرداء گفــت: عُمر از کاری کــه کرده بود، پشیمان شــد و آمد و ســلام کرد و نزد پیامبر صلــی‌الله علیه و ســلم نشســت و ماجرا را به رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بیان کرد. ابودرداء گفت: رســول‌الله صلی‌الله علیه و سلم(بر عمر) خشمگین شد و ابوبکر می‌رفت و می‌گفت: به خدا سوگند یا رسول‌الله که من(نسبت به عمر) مقصرتر بودم. رســول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما به خاطر من ترک کنندهٔ یار من هستید، آیا شما به خاطر من ترک کنندهٔ یار من هســتید. من گفتم: ای مردم من به ســوی همه شما پیامبر خدا هستم. شما گفتید دروغ گفتی، و ابوبکر گفت: راست گفتی.»[1]
ابوعبدالله گفته اســت: کلمهٔ«غامَرَ» (که در این حدیــث آمده) یعنی پیشــی گرفتن در نیکویی است.

٤ - باب :
﴿ وَقُولُوا حِطَّةٌ ﴾ [١٦١]

باب -۴

«وَ قُولُــوْا حِطَّــةٌ» (١٦١) «و بگویید(خداوندا) گناهان ما را فرو ریز».

٤٦٤١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ : ﴿ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ ﴾ . فَبَدَّلُوا ، فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ ، وَقَالُوا : حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ» [راجع: ٣٤٠٣. أخرجه مسلم: ٣٠١٥].

٤٦٤١- از مَعْمَر، از هَمّام‌بن مُنَبِّه روایت اســت کــه ابوهریره رضــی‌الله عنه گفت: رســول‌الله صلی‌الله علیه و ســلم فرمود: «به بنی اســرائیل گفته شد: «سجده کنان از دروازهٔ شهر درآیید و بگویید(خداوندا) گناهان ما را فرو ریز تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم» آنها امر خدا را تغییر دادند و جســتان و خیزان بر سُرینهای خود در

---
۱ - تفضیل آن در فضایل ابوبکر رضی‌الله‌عنه قبلاً آمده است.

آمدند، و گفتند: (عـوض حِطَّةٌ)ـ حَبَّةٌ(دانه‌ای) فی شَعَرةٍ(درموی).

٥ - باب : ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وأمُرْ بالعُرْفِ واعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ [١٩٩]

﴿ الْعُرْفُ ﴾ : المَعْرُوفُ .

٤٦٤٢ - حَدَّثَنَا أبو اليَمَانِ : أخبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أخبَرَنِي عُبَيْدُاللّهِ بْنُ عَبدِاللّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضيَ اللّهُ عَنْهُمَا قال : قَدِمَ عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنِ بْنِ حُذَيْفَةَ ، فَنَزَلَ عَلَى ابْنِ أخِيهِ الْحُرِّ بْنِ قَيْسٍ ، وَكَانَ مِنَ النَّفَرِ الَّذِينَ يُدْنِيهِمْ عُمَرُ ، وَكَانَ الْقُرَّاءُ أصْحَابَ مَجَالِسِ عُمَرَ وَمُشَاوَرَتِهِ ، كُهُولاً كَانُوا أوْ شُبَّانًا ، فَقَالَ عُيَيْنَةُ لابْنِ أخِيهِ : يَا ابْنَ أخِي ، هَلْ لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الأمِيرِ ، فَاسْتَأذِنْ لِي عَلَيْهِ ، قال : سَأسْتَأذِنُ لَكَ عَلَيْهِ ، قال : ابْنُ عَبَّاسٍ فَاسْتَأذَنَ الْحُرُّ لِعُيَيْنَةَ ، فَأذِنَ لَهُ عُمَرُ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قال : هِيْ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، فَوَاللّهِ مَا تُعْطِينَا الْجَزْلَ وَلا تَحْكُمُ بَيْنَنَا بِالْعَدْلِ ، فَغَضِبَ عُمَرُ حَتَّى هَمَّ أنْ يُوقِعَ بِهِ ، فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ : يَا أمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إنَّ اللّهَ تَعَالَى قال : لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأمُرْ بِالْعُرْفِ وَأعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ . وَإنَّ هَذَا مِنَ الْجَاهِلِينَ ، وَاللّهِ مَا جَاوَزَهَا عُمَرُ حِينَ تَلاهَا عَلَيْهِ ، وَكَانَ وَقَّافًا عِنْدَ كِتَابِ اللّهِ [انظر : ٧٢٨٦ل ، وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة ، باب٢٨].

باب ـ٥

«خُذِ العَفْوَ وَ امُرْ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الجَاهِلِيْن» (١٩٩)

«گذشت پیشـه کن، و به(کار) پسندیده فرمان ده و از نادانـان رخ برتـاب. «العُـرف» یعنی: پسندیده.

٤٦٤٢ـ از زُهـری از عَبَیْـدالله بـن عبدالله بن عُتْبه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفـت: «عُیَیْنَه بن حِصْن بـن حُذَیْفَه آمد و بر پســر برادر خود حُرْبن قَیْس فرود آمد و حُربن قیس از کسانی بود که عُمر(بن خطاب) با وی رفاقت داشــت و در زمرهٔ حافظان قرآن بود،که مصاحب عمر، و مشاور وی بود،

و این مشاوران پیران بودند یا جوانان. عُیَیْنَه به پســر برادر خود گفت: ای برادرزاده، آیا تو نزد این امیر(عمر) قدر و منزلتی داری که برای من اجازهٔ(ورود) بگیری. ابن‌عباس گفت: حُر برای عُیَیْنَه اجازه خواســت و عمر به او اجازه داد. و چون نزد عمر درآمد به او گفت: آگاه باش ای پسر خطاب! به خدا سوگند که با گشاده دستی بر ما نمی‌بخشی و در میان ما به عدالت داوری نمی‌کنی.

عمر خشمگین شد تا بدان حد که می‌خواست با وی درافتد. حُر، به او گفت: ای امیرالمؤمنین! خدای تعالی به پیامبر خود صلی‌الله علیه و سلم می‌گوید: «گذشــت پیشه کن و به کار پسندیده

فرمـان ده و از نادان رخ برتـاب» و همانا این مرد از جاهلان اسـت. به خدا سوگند که وقتی حُر این آیت را بر وی خواند، عمر از حکم آن سـر نپیچید و عمر در برابـر کتاب خدا درنگ کننده(مطیع) بود.

٤٦٤٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ : ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾ قَالَ : مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا فِي أَخْلَاقِ النَّاسِ [انظر: ٤٦٤٤].

٤٦٤٣ـ از وَکِیـع، از هشـام، از پدرش روایت اسـت که عبدالله بن زُبَیر گفت: «گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده» (الاعراف:۱۹۹) این آیت را خداوند دربـارهٔ اخلاق مردم نازل کرده است. (باید دارای اخلاق و صفات حسنه باشد.).

٤٦٤٤ - وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ بَرَّادٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ : أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ ، أَوْ كَمَا قَالَ[راجع : ٤٦٤٣].

٤٦٤٤ـ از اَبواُسامَه، از هِشام، از پدرش روایت اسـت کـه عبداللهبـن زُبَیْر گفـت: خداوند به پیامبر خـود صلی‌الله علیه و سـلم امر کرد که از اخلاق(بد) مـردم در برابر خود در گذرد یا چنانکه گفت.[1]

٨- سُورَةُ الْأَنْفَالِ

۸ـ سورهٔ الانفال

١ - بَابٌ : قَوْلُهُ : ﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ﴾ [١]

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الْأَنْفَالُ : الْمَغَانِمُ .

قَالَ قَتَادَةُ : ﴿رِيحُكُمْ﴾ : الْحَرْبُ يُقَالُ نَافِلَةٌ عَطِيَّةٌ .

باب ـ۱

فرمودهٔ خدای تعالی «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ

---

۱ - از امام جعفر صادق رضی‌الله عنه روایت است که گفت در قرآن در بیان مکارم اخلاق از این آیت، آیتی جامع‌تر نیست و این فرمودهٔ مبنی بر آن است که مراد معامله با نفس خود است یا به غیر نفس خود. غیر نفس یا عالم است یا جاهل و این همه معاملات در این آیت مندرج است.
یا از این جهات که سرچشمهٔ اخلاق سه گونه است: عقلی است و شهوانی و غضبی، و کمال هر خلق امری متوسط است و متوسط خلق عقلی حکمت است و از آن امر به معروف ناشی است، و متوسط شهوانی عفت و از آن اخذ عفو ناشی است، و متوسط غضبی شجاعت است و از آن اعراض از جاهلان ناشی است.«تیسیر القاری»

٤٦٤٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سُورَةُ الأَنْفَالِ ، قَالَ : نَزَلَتْ فِي بَدْرٍ [راجع : ٤٠٢٩. اخرجه مسلم : ٣٠٣١].

﴿ الشَّوْكَةُ ﴾ [٧] : الْحَدُّ . ﴿ مُرْدِفِينَ ﴾ [٩]: فَوْجًا بَعْدَ فَوْجٍ : رَدِفَنِي وَأَرْدَفَنِي جَاءَ بَعْدِي . ﴿ ذُوقُوا ﴾ [٥٠] : بَاشِرُوا وَجَرِّبُوا ، وَلَيْسَ هَذَا مِنْ ذَوْقِ الْفَمِ ، ﴿ فَيَرْكُمَهُ ﴾ [٣٧] : يَجْمَعَهُ ، ﴿ وَإِنْ جَنَحُوا ﴾ [٦١]: طَلَبُوا ، السِّلْمُ وَالسَّلْمُ وَالسَّلَامُ وَاحِدٌ . ﴿ يُثْخِنَ ﴾ [٦٧] : يَغْلِبَ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مُكَاءً ﴾ إِدْخَالُ أَصَابِعِهِمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ . ﴿ وَتَصْدِيَةً ﴾ [٣٥]: الصَّفِيرُ . ﴿لِيُثْبِتُوكَ﴾ [٣٠]: لِيَحْبِسُوكَ .

الأَنْفَالُ لِلهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُو اللهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُم» (۱)

«از تو دربارهٔ غنایم جنگی می‌پرسند، بگو: غنایم جنگی از آن خدا و رسول اوست، پس از خدا بترسید و با یکدیگر سازش کنید.»

ابن‌عباس گفت: انفال، یعنی غنایم.[۱]

قتاده گفته است: «رِيْحُكُم» (٤٦) یعنی: الحرب: به معنای جنگ. گفته می‌شود:ـ نَافِلَةً عَطِيَّةً: یعنی به غنیمت، عطیّه گفته می‌شود[۲]

٤٦٤٥ـ از ابوبِشْر، از سَعیدبن جُبَیْر روایت است که گفت: دربارهٔ سورهٔ انفال از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما سؤال کردم. گفت: در(غزوهٔ) بدر(دربارهٔ غنایم) نازل شده است.

«الشَّوكَة» (۷) یعنی: الحدّ.[۳]

«مُرْدِفِيْن» (۹) لشکر، در پی لشکر دیگر. کلمات: «رَدَفَنِي» و «أرْدَفَنِي» (یعنی ماضی مجرد و مزید آن) به یک معنی است. یعنی پس از من در پی من آمد.[۴]

---

۱ - در مورد غنایم، در رابطه به آیت مذکور، اختلاف است، لیکن آنچه به صحت پیوسته، آنست که دربارهٔ تقسیم غنایم جنگ بدر که آن را مهاجرین تقسیم کنند یا انصار، اختلاف رخ داده بود. پس حکم آمد که تقسیم آن در اختیار پیامبر صلی‌الله علیه و سلم است. در حکم این آیت نیز اختلاف است. اکثر برآنند که این آیت با نزول آیت:۴۰ سورهٔ انفال منسوخ شده است که می‌گوید: «آنچه غنیمت یافتید از کافران از هر جنس پس یک پنجم از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و درویشان و مسافران است» برخی گویند که حکم آن محکم و به صلاحیت امام است که با در نظر داشت صلاح مسلمانان، به هر که بخواهد بدهد. «تیسیرالقاری»

۲ - «وَ اطِيْعُو اللهَ و رَسُولَهُ وَ لاتَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيْحُكُم» «و فرمانبرداری کنید خدا و رسول او را و با یکدیگر نزاع نکنید که سست شوید و عزت و شکوه شما از بین برود»

۳ - «وَ تَوَدُّوْنَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشوكةِ تَكُوْنُ لَكُم» «و دوست می‌داشتید که چیزی غیر از جنگ از آن شما باشد» مؤلف ـ شوکة را به معنای ـ حَدّ ـ ترجمه کرده که دارای معنای مختلف است و یکی از آن ـ جنگ یا مخالفت، است.

۴ - «أَنِّي مُمِدُّكُم بِألفٍ مِنَ المَلَائكَةِ مُرْدِفِيْن» «من شما را با هزار فرشتهٔ پیاپی یاری خواهم کرد».

«ذوقُوا» (۵۰): باشِرُوْا و جَرِّبُوا. یعنی: دربر گیرید و بیازمایید. و چشیدن(که معنای۔ ذُوْقُو۔ است) در اینجا مراد چشیدن دهان نیست.[۱]

«فَیَرْکُمَه» (۳۷): یَجْمَعَهُ: یعنی آن را جمع کند.[۲]

«وَ اِنْ جَنَحُوا» (۶۱): طَلَبُوا: یعنی طلب کنند، اَلسِّلْمْ و السَّلْم و السَّلام(در همان آیه) یک معنی دارد و آن صلح است.[۳]

«یُثْخِن» (۶۷): یَغْلِبَ: یعنی غلبه یابند.[۴]

و مجاهد گفته است: «مُکَاً» (۳۵) یعنی درون کردن انگشتهایشان در دهانهایشان. و «تَصْدِیَة» (در همان آیه) یعنی: صفیر: به معنای سوت کشیدن.[۵]

«لِیُثْبِتُوک» (۳۰): لِیَحْبِسُوکَ۔ یعنی: تا آنکه تو را نگهدارند.[۶]

۱- باب: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [۲۱].

باب ۔۱

«اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ البُکْمُ الَّذِیْنَ لایَعْقِلُون» (۲۲)

«قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی‌اندیشند».

---

۱ - «وَ ذُوْقُوا عذاب الحَریق» «و عذاب سوزان را بچشید».

۲ «فَیَرْکُمَهُ جَمِیْعاً فَیَجْعَلَهُ فِی جَهَنَّم» «و همه را متراکم کند، آنگاه در جهنم قرار دهد».

۳ - «وَ اِنْ جَنَحُوْ لِلسَّلْمِ فَاْجْنَحْ لَهَا» «اگر به صلح گراییدند تو نیز بدان گرای».

۴ - «ما کان لِنَبِیٍ اَنْ یَکُون لَهُ اَسْرَی حَتّی یُثْخِنَ فی الارض» «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که(برای اخذ سربها از دشمن) اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

۵ - «وَ مَا کانَ صَلاتُهُمْ عِنْد البَیْتِ اِلّا مُکا و تَصْدِیَة» «و نمازشان در نزدیک خانهٔ کعبه جز سوت کشیدن و دستک زدن نبود».

۶ - «و اذ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِیْنَ کَفَروا لِیُثْبِتُوکَ اَوْیَقْتُلُوکَ اَوْیُخرِجُوْک» «و یاد کن، هنگامی که کافران دربارهٔ تو نیرنگ می‌کردند که تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرون کنند».

٤٦٤٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴾ . قَالَ : هُمْ نَفَرٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ .

٤٦٤٦ـ از ابـن ابـی نَجیْـح، از مجاهد روایت اسـت که ابن‌عباس گفت: آیت: «قطعاً بدترین جنبندگان نـزد خـدا، کـران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشـند» در شـأن گروهـی از قبیلهٔ بنی عَبْدِالدّار، بوده است.

٢ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ

إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾ [٢٤]

﴿ اسْتَجِيبُوا ﴾ : أَجِيبُوا . ﴿ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾ : يُصْلِحُكُمْ .

باب ـ٢

«یا اَیُّها الَّذیْنَ اٰمَنُوْا اسْتَجیْبُوا لله و لِلرسُول اِذا دَعاکُم لِمَا یُحْیِیْکُم و اَعْلَمُوْا اَنَّ الله یَحُولُ بین المَرْءِ وَ قَلْبِه و اَنَّه اِلَیْه تُحْشَرون» (٢٤)

«ای کسـانی که ایمان آورده‌ایـد، چون خدا و پیامبر، شـما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد، و هم در نزد او محشور خواهید شد».[١]

«اَسْتَجِیْبُوا»: ـ اَجِیْبُوـ است. یعنی: اجابت کنید.

«لِمَا یُحْیِیْکُم»: ـ یُصْلِحُکمْـ یعنی: شما را صلاح بخشد.

٤٦٤٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ حَفْصَ بْنَ عَاصِمٍ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى ﷺ قَالَ : كُنْتُ أُصَلِّي ، فَمَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَانِي ، فَلَمْ آتِهِ حَتَّى صَلَّيْتُ ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ : « مَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْتِيَ ؟ أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ ﴾ ثُمَّ قَالَ : « لَأُعَلِّمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ » . فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيَخْرُجَ فَذَكَرْتُ لَهُ .

وَقَالَ مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خُبَيْبٍ : سَمِعَ حَفْصًا : سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ ، رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، بِهَذَا . وَقَالَ : « هِيَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، السَّبْعُ

٤٦٤٧ـ از حَفص‌بـن عاصِمْ روایت اسـت که ابوسـعید بن المُعَلّیْ رضـی‌الله عنه گفت: من نماز می‌گزاردم، رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم از کنار من گذشـت و مـرا فراخواند، من نزد وی نرفتـم تا آنکه نماز گزاردم، سـپس نزد آن حضـرت رفتـم و فرمود: «تو را چه مانع شـد کـه بیایی؟ آیا خدا نگفته اسـت: «ای کسـانی کـه ایمـان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شـما را فراخوانند اجابت کنید» سـپس آن حضرت

١ - ابن‌عباس گفته که میان مؤمن، کفر حایل می‌شود و میان کافر، ایمان حایل می‌شود؛ یعنی دل مؤمن را نمی‌گذارد که کفر ورزد و دل کافر را نمی‌گذارد که ایمان آورد، که همه به فعل و تقدیر اوست. «تیسیر القاری»

الْمَثَانِي» [راجع : ٤٤٤٧] .

فرمود: «بزرگترین سورهٔ قرآن را قبل از آنکه(از مسـجد) بیرون آیم، به تو تعلیـم خواهم داد». آنـگاه که رسـول‌الله صلـی‌الله علیه و سـلم، خواست که بیرون آید، من او را یادآور شدم. و معاذ گفته اسـت: روایت اسـت از شُعْبَه، از خُبَیْب، از حَفْص که وی از ابوسعید که یکی از یاران پیامبر صلی‌الله علیه و سـلم است، همین حدیث را شـنیده اسـت و آن حضرت فرمود که«آن سـوره: الحَمْـدُ للهِ ربِّ العالمین، سـبع المثانی است»

٣ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ

فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾ [٣٢]

قال ابنُ عُيَيْنَةَ : مَا سَمَّى اللَّهُ تَعَالَى مَطَرًا فِي الْقُرْآنِ إِلا عَذَابًا ، وَتُسَمِّيهِ الْعَرَبُ الْغَيْثَ ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا ﴾ [الشورى : ٢٨]

باب ـ ٣

فرمودهٔ خدای تعالی:
«و اذ قالُوا اللّهُمَّ اِنْ کانَ هذا هُوَالحَقُّ مِن عِنْدِکَ فَامْطِر عَلَینا حِجارةً مِنَ السَّماء أو ائتنا بِعَذابٍ الیمٍ» (٣٢) «و یـاد کن هنگامـی را که گفتند: خدایـا اگر ایـن (کتاب) همان حـق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی را بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.»
ابن عُیَیْنه گفته اسـت: خدای تعالی هر آنچه را در قـرآن ـ مَطَراً ـ یعنی باران نامیده اسـت. به جز از عذاب نیسـت[1] و عرب باران را ـ غَیْث ـ می‌نامنـد و آن فرمـودهٔ خدای تعالی اسـت: «یُنزِّلُ الغَیْثَ مِنْ بَعْدِ ماقَنَطوا» (الشـوری: ٢٨) «و اوست آنکه فرود می‌آرد باران را بعد از آنکه ناامید شدند.»

٤٦٤٨ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُعَاذ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ ، هُوَ ابْنُ كُرْدِيد ، صَاحِبُ الزِّيَادِيِّ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ : قال

٤٦٤٨ ـ از شُـعبه، از عبدالحمیـد و او، ابـن کُردِیدْ، صاحب الزّیادی است روایت است که

١ - بر این گفتهٔ ابن عُیینه ایراد گرفته‌اند: زیرا در این آیه: «ان کان بکُم أذی من مطر» مراد از آن باران است. «تیسیرالقاری.»

أبو جَهْلٍ : اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ ، أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ . فَنَزَلَتْ : ﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَمَا لَهُمْ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴾ الآيَةَ [انظر : ٤٦٤٩، اخرجه مسلم : ٢٧٩٦].

از انس بن مالک رضی الله عنه شنیده است که گفت: ابوجهل گفت: خدایا اگر این (کتاب) همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی را بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور. سپس این آیه نازل شد: «ولی تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کنندهٔ ایشان نخواهد بود. و چرا خدا (در آخرت) عذابشان نکند با اینکه آنان (مردم را) از (زیارت) مسجدالحرام باز می‌دارند.» (الانفال: ۳۲ ـ ۳۳)

٤ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴾ [٣٣]

باب ـ ۴

فرمودهٔ خدای تعالی:

«و ما كانَ الله لِيُعذِّبَهُم و أنتَ فيهِم وَ ما كانَ الله مُعذِّبَهُم و هُمْ يَسْتَغفِرُونَ» (۳۳) «ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کنندهٔ ایشان نخواهد بود.»

٤٦٤٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ صَاحِبِ الزِّيَادِيِّ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ : قَالَ أَبُو جَهْلٍ : اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ ، أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ . فَنَزَلَتْ : ﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَمَا لَهُمْ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴾ . الآيَةَ [٣٣-٣٤] [راجع : ٤٦٤٨ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٦]..

٤٦٤٩ ـ از محمد بن نضر، از عُبیدالله بن مُعاذ از پدرش، از شُعبه، از عبدالحمید صاحب الزّیادی روایت است که انس بن مالک گفت: ابوجهل گفت: «خدایا اگر این (کتاب) همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگهایی را بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور».

سپس این آیه نازل شد: «ولی تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کنندهٔ ایشان نخواهد بود و چرا خدا

(در آخرت) عذابشـان نکند با آنکه آنان (مردم را) از (زیارت) مسـجدالحرام بازمی‌دارند.» آیهٔ (۳۳_۳۳)[۱]

٥ - باب : ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [۳۹]

٤٦٥٠ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا حَيْوَةُ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلاً جَاءَهُ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، أَلا تَسْمَعُ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ : ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ لا تُقَاتِلَ كَمَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ؟ فَقَالَ : يَا ابْنَ أَخِي ، أَغْتَرُّ بِهَذِهِ الآيَةِ وَلا أُقَاتِلُ ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَغْتَرَّ بِهَذِهِ الآيَةِ الَّتِي يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾ . إِلَى آخِرِهَا . قال : فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ قال ابْنُ عُمَرَ : قَدْ فَعَلْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ كَانَ الإِسْلامُ قَلِيلاً ، فَكَانَ الرَّجُلُ يُفْتَنُ فِي دِينِهِ ، إِمَّا يَقْتُلُونَهُ وَإِمَّا يُوثِقُونَهُ ، حَتَّى كَثُرَ الإِسْلامُ فَلَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لا يُوَافِقُهُ فِيمَا يُرِيدُ قال : فَمَا قَوْلُكَ فِي عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ ؟ قال ابْنُ عُمَرَ : مَا قَوْلِي فِي عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ ؟ أَمَّا عُثْمَانُ : فَكَانَ اللَّهُ قَدْ عَفَا عَنْهُ ، فَكَرِهْتُمْ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُ . وَأَمَّا عَلِيٌّ : فَابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَتَنُهُ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ - وَهَذِهِ ابْنَتُهُ - أَوْ بِنْتُهُ - حَيْثُ تَرَوْنَ [راجع : ۳۱۳۰]

باب ـ ۵

«وَقاتِلوهُم حَتّی لاتَکونَ فِتنَهٌ وَ یَکونَ الدّینُ کُلُّهُ لله» (۳۹)

«و بـا آنان بجنگید تا فتنـه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آنِ خدا گردد.»

٤٦٥٠ ـ از بُکَیـر از نافع روایت اسـت که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی نزد وی آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن، آیا تو نمی‌شـنوی آنچه را خداوند در کتاب خود یاد کرده است: «و اگـر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو اصلاح آورید و اگر (باز) یکی از آن دو، بر دیگری تعدی کرد با آن (طایفه‌ای) که تعدی می‌کنـد، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد، پس اگر بازگشت، میان آنها دادگرانه سازش آورید و عدالـت کنید که خـدا دادگران را دوسـت می‌دارد.» (الحجرات: ۹)

پـس تو را چه باز می‌دارد کـه بجنگی چنانکه خداونـد در کتاب خود یاد کرده اسـت؟ ابن عمر گفت: ای برادرزاده، تأویل کردن من بدین آیه و نجنگیدن من، نزد من دوسـت داشتنی‌تر است که تأویل کنیم بدین آیه که در آن خدواند می‌فرمایـد: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشـد،

---

۱ - ذکر این باب با این ترجمه و حدیثی که آورده با همان حدیث اول یکسان است، جز آنکه امام بخاری این حدیث را از محمد بن نضر شنیده است و حدیث قبلی را از برادرش احمد بن نضر شنیده بود. مؤلف، این هر دو برادر را در نیشابور دریافته و به منزل ایشان رفته و با ایشان صحبت کرده است. «تیسیر القاری»

کیفرش دوزخ اسـت که در آن ماندگار خواهد بود، و خدابر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.» آن مرد گفت: خداوند می‌گوید: «با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند.»

ابـن عمر گفـت: مـا در روزگار رسـول الله صلی الله علیه و سـلم جنگیدیم و در آن زمان مسلمانان اندک بودند. مرد در دین خود به فتنه می‌افتاد، (مشـرکان) او را می‌کشتند و یا در بند نگه می‌داشتند، تا آنکه شمار مسلمانان زیاد شد و فتنـه‌ای نماند. چون آن مرد دید که ابن عمر بدانچه وی می‌خواهد، موافقت نمی‌کند، به ابن عمر گفت: سـخن تو در مـورد علی و عثمان چیست؟[1]

ابن عمر گفت: چیست سخن من در مورد علی و عثمـان؟ اما عثمان، خداوند وی را عفو کرد، ولی شما را خوش نمی‌آید که وی را عفو کنید. و اما علی، پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و سلم و داماد وی است ـ و با دست اشاره کرد و گفت: ـ این خانهٔ اوسـت ـ یا دختر اوست ـ که تو می‌بینی.

---

۱ – به قول عَینی، ابن عمر در هیچ یک از جنگهایی که میان مسلمانان واقع شده، جنگ جَمَل، جنگ صَفّین و محاصرهٔ ابن زبیر، حاضر نشده است. مراد از قول پرسنده، در مورد علی و عثمان رضی الله عنهما آن بود که بر عثمان (رض) ایراد می‌گرفت که در غزوهٔ بدر حاضر نشده بود و در بیعت رضوان حضور نداشت و در جنگ اُحد فرار کرده بود. در حالی که در وقت جنگ بدر همسر وی که دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم بود بیمار بود و آن حضرت به وی اجازه داد که در مدینه نزد همسر خود بماند و از اینکه در بیعت رضوان حضور نداشت دلیلش آن بود که آن حضرت او را برای مذاکره با مشرکین، به مکه فرستاده بود و اینکه از جنگ اُحُد فرار کرده بود، اوضاع جنگ به حالت غیر مترقبه درآمده بود و خداوند گناهان آنها را بخشید. چنانکه آیت نازل شد: «و لقد عفی الله عنهم»، ایراد وی در مورد حضرت علی (ع) آن بود که چرا با مسلمانان جنگیده است؟ که ایراد بی معنی است.

٤٦٥١ – حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا بَيَانٌ : أَنَّ وَبَرَةَ حَدَّثَهُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا – أَوْ : إِلَيْنَا – ابْنُ عُمَرَ ، فَقَالَ رَجُلٌ : كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ ؟ فَقَالَ : وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ ؟ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً ، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ [راجع : ٣١٣٠].

٤٦٥١ ـ از بَيان، از وَبَرَه روايت است كه سعيد بن جُبَير گفت: ابن عمر بر ما بيرون آمد ـ يا گفت: به سوى ما بيرون آمد. مردى گفت: دربارهٔ جنگى كه فتنه آن را سبب شده باشد، چه مى‌انديشى؟ ابن عمر گفت: آيا تو مى‌دانى كه فتنه چيست؟ محمد صلى الله عليه و سلم با مشركان مى‌جنگيد، و در آمدن بر مشركان فتنه بود و (جنگ وى) مانند جنگ شما بر سر تصاحب قدرت نبود.

٦ – باب : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [٦٥] .

باب ـ ۶

«يا أَيُّها النَّبِىُّ حَرِّضِ المؤمِنينَ عَلَى القتالِ اِنْ يَكُن مِنكُم عِشرونَ صابِرونَ يَغلِبوا مائتين و اِنْ يكن مِنكُم مائةٌ يَغلِبوا الْفاً مِن الَّذينَ كَفَروا بِاَنَّهُم قَوْمٌ لايفقهون» (٦٥) «اى پيامبر، مؤمنان را به جهاد برانگيز، اگر از (ميان) شما بيست تن شكيبا باشند بر دويست تن چيره مى‌شوند و اگر از شما يكصد تن باشند بر هزار تن از كافران پيروز مى‌گردند، چرا كه آنان قومى‌اند كه نمى‌فهمند.»

٤٦٥٢ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ﴾ فَكُتِبَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَفِرَّ وَاحِدٌ مِنْ عَشَرَةٍ .
فَقَالَ سُفْيَانُ غَيْرَ مَرَّةٍ : أَنْ لَا يَفِرَّ عِشْرُونَ مِنْ مِائَتَيْنِ .
ثُمَّ نَزَلَتْ : ﴿الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ﴾ . الْآيَةَ .
فَكَتَبَ أَنْ لَا يَفِرَّ مِائَةٌ مِنْ مِائَتَيْنِ .
وَزَادَ سُفْيَانُ مَرَّةً نَزَلَتْ : ﴿حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى

٤٦٥٢ ـ از سُفيان، از عمرو روايت است كه ابن عباس رضى الله عنهما گفت: آنگاه كه اين آيت نازل شد: «اگر از (ميان) شما بيست تن شكيبا باشند بر دويست تن چيره مى‌شوند، و اگر از شما يكصد تن باشند...» بر مسلمانان فرض گردانيده شد كه يک نفرشان از ده نفر غيرمسلمان نگريزد. سُفيان بار ديگر گفت: بيست نفر از دويست نفر نگريزند، سپس اين آيه نازل شد كه: «اكنون خدا بر شما تخفيف

الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ ﴾ .

قَالَ سُفْيَانُ : وَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ : وَأُرَى الأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ مِثْلَ هَذَا [انظر : ٤٦٥٣]

داده است.» (٦٦) و خداوند فرض گردانید که یکصد نفر (مسلمان) از دویست نفر کافر نگریزند. سفیان بار دیگر افزود که این آیه نازل شد: «مؤمنان را به جهاد برانگیز، اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند.» (٤٦) سُفیان گفته است: و ابن شُبْرُمَه گفت: من امر به معروف و نهی از منکر را مثل همین می‌بینم. (یعنی یک نفر، خود را از امر به معروف و نهی از منکر از دو نفر باز ندارد).

٧- باب : ﴿ الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ﴾ الآيَةَ [٦٦].
إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾ .

باب ـ ٧

«اَلآن خَفَّفَ اللهُ عَنْکُم و عِلم اَنَّ فِیْکُم ضَعْفاً» (٦٦)

«اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست، پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خداوند با شکیبایان است.»

٤٦٥٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ السُّلَمِيُّ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي الزُّبَيْرُ بْنُ خِرِّيتٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ﴾ . شَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ ، حِينَ فُرِضَ عَلَيْهِمْ أَنْ لاَ يَفِرَّ وَاحِدٌ مِنْ عَشَرَةٍ ، فَجَاءَ التَّخْفِيفُ ، فَقَالَ : ﴿ الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ﴾ . قَالَ فَلَمَّا خَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُمْ مِنَ الْعِدَّةِ ، نَقَصَ مِنَ الصَّبْرِ

٤٦٥٣ ـ از زُبیر بن خِرِّیت، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که این آیه نازل شد «اگر از میان شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند.» این حکم بر مسلمانان دشوار آمد، زیرا که بر ایشان فرض گردانیده شد که یک نفر از مقابل ده نفر کافر نگریزد. سپس تخفیف آمد و خداوند فرمود: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست،

بِقَدْرِ مَا خُفِّفَ عَنْهُمْ [راجع: ٤٦٥٢]

پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند.»
ابن عباس گفت: آنگاه که خدا در شمار مسلمان (در مقابله با کافران) تخفیف آورد، از صبر ایشان به تناسب تخفیفی که آورده بود، کاست.[1]

٩- سُورَةُ ﴿ بَرَاءَةَ ﴾ [التوبة]

﴿ وَلِيجَةً ﴾ [١٦]: كُلُّ شَيْءٍ أَدْخَلْتَهُ فِي شَيْءٍ. ﴿الشُّقَّةُ﴾ [٤٢]: السَّفَرُ. الْخَبَالُ الْفَسَادُ، وَالْخَبَالُ الْمَوْتُ. ﴿وَلا تَفْتِنِّي﴾ [٤٩]: لا تُوَبِّخْنِي. ﴿ كَرْهًا ﴾ وَ ﴿ كُرْهًا ﴾ [٥٣]: وَاحِدٌ. ﴿ مُدَّخَلاً ﴾ [٥٧]: يُدْخَلُونَ فِيهِ. ﴿ يَجْمَحُونَ ﴾ [٥٧]: يُسْرِعُونَ. ﴿ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ ﴾ [٧٠]: ائْتَفَكَتْ انْقَلَبَتْ بِهَا الأَرْضُ. ﴿أَهْوَى ﴾ [النجم: ٥٣]: أَلْقَاهُ فِي هُوَّةٍ. ﴿ عَدْنٍ ﴾ [٧٢]: خُلْدٍ، عَدَنْتُ بِأَرْضٍ أَيْ: أَقَمْتُ، وَمِنْهُ: مَعْدِنٌ، وَيُقَالُ: فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ، فِي مَنْبَتِ صِدْقٍ.

﴿ الْخَوَالِفِ﴾ [٩٣]: الْخَالِفُ الَّذِي خَلَفَنِي فَقَعَدَ بَعْدِي، وَمِنْهُ: يَخْلُفُهُ فِي الْغَابِرِينَ، وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ النِّسَاءُ، مِنَ الْخَالِفَةِ، وَإِنْ كَانَ جَمْعَ الذُّكُورِ، فَإِنَّهُ لَمْ يُوجَدْ عَلَى تَقْدِيرِ جَمْعِهِ إِلا حَرْفَانِ: فَارِسٌ وَفَوَارِسُ، وَهَالِكٌ وَهَوَالِكُ. ﴿ الْخَيْرَاتُ ﴾ [٨٨] وَاحِدُهَا خَيْرَةٌ، وَهِيَ الْفَوَاضِلُ. ﴿ مُرْجَئُونَ ﴾ [١٠٦]: مُؤَخَّرُونَ. الشَّفَا: شَفِيرٌ، وَهُوَ حَدُّهُ، وَالْجُرُفُ مَا تَجَرَّفَ مِنَ السُّيُولِ وَالأَوْدِيَةِ. ﴿هَارٍ﴾ [١٩] هَائِرٍ، يُقَالُ: تَهَوَّرَتِ الْبِئْرُ إِذَا انْهَدَمَتْ، وَانْهَارَ مِثْلُهُ. ﴿ لأَوَّاهٌ ﴾ [١٤٤]: شَفَقًا وَفَرَقًا. وَقَالَ الشَّاعِرُ:

إِذَا قُمْتُ أَرْحَلُهَا بِلَيْلٍ ... تَأَوَّهُ آهَةَ الرَّجُلِ الْحَزِينِ

سورهٔ «برائت» (التّوبَه)[2]

«وَلیجَة» (١٦): هر چیزی را که در چیزی درآوری.[3]
«الشُّقة» (٤٢) یعنی: سفر[4]
خَبالُ (٤٧) یعنی: فساد ـ و خَبالُ ـ یعنی مرگ[5]
«وَلا تَفْتِنّی» (٤٩) یعنی: مرا توبیخ و سرزنش مکن.[6]

---

١ - با ختم حدیث ۴۶۵۳، جزء هجدهم صحیح البخاری پایان یافت.
٢ - با آغاز سورهٔ برائت، جزء نوزدهم صحیح البخاری آغاز گردید. این سوره را سیزده نام است که مشهور آن «بَرائت» و «التّوبه» است و این سوره مدنی است به جز دو آیت آخر آن (لقد جاءکم رسولٌ...» که در مکه نازل شده است. این سوره بدون تسمیه «بسم الله الرحمن الرحیم» است. در سبب سقوط ـ بسمله ـ اقوال مختلف است: بعضی گفته‌اند که چون این سوره در مورد نقض عهد است و در ایام جاهلیت در نقض نامه ـ بسمله ـ نمی‌نوشتند، آنگاه علی رضی الله عنه این سوره را خواند، بسمله نگفت. بعضی گفته‌اند سورهٔ ـ انفال ـ و برائت ـ یک سوره است و بعضی گفته‌اند که دو سوره است، عثمان رضی الله عنه که قرآن را نوشت، هر دو نظر را رعایت کرد، میان این دو سوره فاصله گذاشت و ـ بسمله ـ را ترک کرد. قشیری گفته که جبرئیل علیه السلام تسمیه نیاورده، پس همچنان نوشتند و بسمله ننوشتند.
٣ - «و لَمْ یتَّخذوا مِنْ دونِ الله و لا رسُولِه و لا الْمُؤمنین وَلیجَة» «و نگرفتند به جز خدا و به جز پیامبر او و به جز مؤمنان هیچ دوست پنهانی» معنای ـ وَلیجَة ـ در المنجد، دوست و رفیق و محرم اسرار آمده است.
۴ - «ولکن بَعُدَت عَلَیْهِمُ الشُّقَّة» «ولیکن دور شد بر ایشان مسافت راه».
۵ - «لَوْخَرَجوا فیکُم مازادوکُمْ اِلّا خَبالاً» «اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد در میان شما نمی‌افزودند.»
۶ - «و مِنهم مَنْ یَقولُ اْذَنْ لِی وَ لاتَفْتِنّی» (و از ایشان کسی است که می‌گوید: مرا اجازه بده و مرا در فتنه مینداز.»

«کَرْهاً» و «کُرْهاً» (۵۳) دارای یک معنی است یعنی ناخوشی[۱]
«مُدَّخَلاً» (۵۷) یعنی: در آن آمده باشند.
«یَجْمَحوُنَ» (۵۷) یعنی: شتاب می‌کنند.[۲]
«وَالمُؤْتَفِکاتِ» (۷۰) ائتَفَکَت: یعنی زمین بر ایشان زیر و زبر شد.[۳]
«اَهْوَی» (النجم: ۵۳) یعنی: آن را در مغاک انداخت.[۴]
«عَدْنٍ» (۷۲) یعنی: دوام و بقا ـ عَدَنْتُ بأرضٍ ایْ ـ یعنی: بر زمین اقامت کردم. و ـ مَعْدنٌ ـ از آن مشتق است و گفته می‌شود: ـ فی مَعْدَنِ صِدْقٍ ـ یعنی در محلی که گیاه می‌روید (رستنگاه گیاه)[۵]
«خَوالِف» (۹۳)[۶] جمع، خالِف: است. یعنی: کسی که پس از من است و بعد از من می‌نشیند. (کسی که جانشین من است) و ـ یَخْلُفُهُ فِی الغابِرینَ ـ از همین لفظ مشتق است. یعنی: بازماندگان جانشین وی شوند (دعایی در حق مرده) و جایز است که مراد از ـ اَلخالِفةُ ـ زنان باشند. و اگر جمع مذکر باشد (یعنی اگر خَوالِف، جمع خالف باشد) همانا (در کلام عرب) بدین منوال یافت نشده است به جز دو

---

۱ - قُل انفقُوا طَوْعاً اَوْ کَرْهاً «بگو ای منافقان خرج کنید بخوشی یا ناخوشی».
۲ - لَوْ یَجِدوُنَ مَلْجأً اَوْ مغارات اَوْ مُدَّخَلا لُولوا اِلیه و هُم یَجمَحونَ «اگر بیابند پناهی را، یا غارها را یا جای در آمدن را، هر آینه متوجه شوند به آن شتاب کنان.»
۳ - «وَ قَوْمَ ابراهیمَ و اَصْحابَ مَدْیَنَ و المؤتَفِکات اَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بالبَیِّنات» «آیا خبر قوم... ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده (اهل مؤتفکات) به شما نرسیده؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند.»
۴ - «وَالْمؤْتَفِکَةَ اَهْوی» «و شهر مُؤتَفِکه را بر زمین افکند.»
۵ - «فِی جنّاتِ عدْنٍ» «در بهشتهای جاودان».
۶ - «رَضوُا بأنْ یَکوُنو مَعَ الخَوالِف» «و به این راضی شدند که از خانه نشینان باشند.» (یعنی زنان پس مانده)

حرف: ـ فارسٌ ـ که جمع آن فَوارِس ـ است و هالِکٌ که جمع آن هَوالِک است.[۱]

«الخَیْرات» (۸۸) صیغۀ مفرد آن ـ خَیْرَةٌ ـ است و آن فواضل است.[۲]

«مُرْجَئـون» (۱۰۶): مُوَخَّـرُوْن. یعنـی تأخیـر شدگان.[۳]

الشَّـفا: شَـفِیر: یعنی و آن حد (کنار) آن است. و ـ الجُرُف ـ زمینی که در معرض سـیل و آب رودخانه باشد.

«هارٍ» (۱۰۹) هائِر: یعنی سـاختمانی که آسیب دیده و فرو نریخته باشد، چنانکه گفته می‌شود: تَهَوَّرَت البِئر ـ وقتی که منهدم شـده باشـد و: انْهارَ مثل آن است.[۴]

«لأوَّاه» (۱۱٤): شـفقاً فَرَقـاً. یعنـی: مهربانی و دلسوزی[۵] و شاعر گفته است:

چون شبانگاه ایستادم که شتر را پالان کنم
شتر ناله می‌کند مانند آه مردِ اندوهگین

---

۱ - عینی با مؤلف موافق نیست که گفته که به جز دو حرف: فارس و هالِک، در زبان عرب بدین منوال (فواعل جمع فاعل) جمع بندی نشده است و این مثالها را می‌آورد: سَوابق، جمع سابق و نواکِس، جمع ناکِس و دواجِن جمع داجِن و همچنان در اسما: عَوازِب جمع عازِب و کواهل جمع کاهِل، الی غیر ذلک، آمده است.

۲ - «وَ اُولٰئِکَ لَهُمُ الخَیراتُ» «و ایناند که همۀ خوبیها برای آنان است.»

۳ - «وَ آخَروُنَ مُرْجَونَ لِاَمرِالله» «وعدۀ دیگر (کارشان) موقوف به فرمان خداست.»

۴ - «اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنیانَهُ علی تَقْوی مِن الله و رِضوانٍ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّس بُنیانَهُ علی شَفا جُرُف هارٍ فَانْهارَ بِهِ فی نارِ جَهَنَّم» (التّوبه: ۱۰۹) «آیا کسی که بنیاد (کار) خود را بر پایۀ تقوا و خشنودی خدا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پایه ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می‌افتد.»

۵ - «اِنَّ اِبراهیمَ لَاَوّاهٌ حَلیم» «به راستی، ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.»

۱ - باب: [قَوْلِهِ:]

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [۱].

﴿أَذَانٌ﴾ [۳] إِعْلَامٌ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أُذُنٌ﴾ [۶۱]: يُصَدِّقُ. ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [۱۰۳]: وَنَحْوُهَا كَثِيرٌ، وَالزَّكَاةُ: الطَّاعَةُ وَالإِخْلَاصُ. ﴿لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ۷]: لَا يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. ﴿يُضَاهُونَ﴾ [۳۰] يُشَبِّهُونَ.

۴۶۵۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ: آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ [النساء: ۱۷۶]. وَآخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ: بَرَاءَةٌ [راجع: ۴۳۶۴. أخرجه مسلم: ۱۶۱۸].

باب ـ ۱

(فرمودۀ خدای تعالی):

«بَـراءةٌ مِنَ اللهِ و رَسـولِه الی الَّذینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرکین» (۱) «این آیات اعلام بیزاری (و عدم تعهد) است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته‌اند.»

«اَذان» (۳): اعلام است.[۱] و ابن عباس گفته است: «اُذُن» (۶۱) یعنی: تصدیق می‌کند.[۲] «تُطَهِّرُهُم و تُزَکّیهِم بها» (۱۰۳) «که با آن پاک و پاکیزه‌شان بسازی.»[۳] و مانند این (که دو لفظ مختلف معنی واحدی داشته باشد) بسیار است.

الزّکاة: یعنـی فرمانبرداری و اخلاص «لایُؤتون الزَّکاة»[۴] (فصلت: ۷) «و آنان که نمی‌دهند زکات را»: یعنی به کلمۀ: لااله الاالله، گواهی نمی‌دهند.

«یُضاهئون» (۳۰) یعنی: مشابهت کرده‌اند.[۵]

۴۶۵۴ ـ از شُعبه، از ابو اسحاق روایت است که بَراء رضی الله عنه گفت: آخرین آیت قرآنی که نازل شـد این است: «یَسْتفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفتیکُم فی الکلالةِ» (النساء: ۱۷۶) «از تو فتوا می‌طلبند، بگو: خداوند دربارۀ کلاله (میراث کسی که پسر و پدر ندارد) فتوا می‌دهد.» و آخرین سوره که نازل شد، سورۀ «برائت» است.

---

۱ - وَ اذانٌ مِنَ اللهِ و رَسولِهِ الی النّاس یَومَ الحجِّ الاکبرِ» «اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش در روز حج اکبر»

۲ - وَمِنهُمُ الَّذینَ یُؤذونَ النَّبیَّ وَ یَقولُونَ هُوَ اُذُن» «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او زود باور است.»

۳ - «خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقةً تُطَهِّرُهُم و تُزَکّیهِم بها» «از اموال آنان زکات بگیر تا به وسیلۀ آن پاک و پاکیزه‌شان بسازی.»

۴ - «اَلّذینَ لایُؤتونَ الزَّکوةَ و هُم بالاخرةِ هُم کافِرون» «آنان که زکات نمی‌دهند و ایشان به آخرت ناباورند.»

۵ - یُضاهِئونَ قَولَ الَّذینَ کَفَرو مِن قَبلُ» «مشابهت کرده‌اند به سخن قومی که کافر شدند پیش از این.»

٢ - باب : قَوْلِهِ :

﴿فَسِيحُوا فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ﴾ [٢] .

﴿سِيحُوا﴾ : سِيرُوا .

٤٦٥٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ . وَأَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ ، فِي مُؤَذِّنِينَ بَعَثَهُمْ يَوْمَ النَّحْرِ ، يُؤَذِّنُونَ بِمِنًى : أَنْ لاَ يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلاَ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ ، قَالَ : حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : ثُمَّ أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبَرَاءَةَ .

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ يَوْمَ النَّحْرِ فِي أَهْلِ مِنًى بِبَرَاءَةَ ، وَأَنْ لاَ يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلاَ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ [راجع : ٣٦٩ . أخرجه مسلم : ١٣٤٧، بلفظ مختلف وبدون ذكر ، علي وبراءة].

باب ـ ٢

فرمودۀ خدای تعالی:
«فَسِيْحوا فِی‌الارض اَرْبَعهَ اَشْهُرٍ وَاْعلموا اَنَّكُم غَیرُ مُعجزی‌اللهِ وَ اَنَّ‌الله مُخْزِی الکافرین» (٢) «پس (ای مشرکان) چهار ماه (دیگر با امنیت کامل) در زمین بگردید و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را به ستوه آورید. و این خداست که رسوا کنندۀ کافران است» «سِیحوُا» یعنی: سیر کنید و بگردید.

۴۴۵۵ ـ از عُقیل از ابن شهاب از حُمید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: ابوبکر در آن حج که در سنۀ نهم امیر حاج شده بود، مرا در گروه اعلام کنندگان روز نحر (دهم ذی حجه) فرستاد که در مِنی اعلام می‌کردند: هیچ مشرکی بعد از امسال حج نکند و هیچ کسی خانۀ کعبه را برهنه طواف نکند. حُمید بن عبدالرحمن گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم از پی (ابوبکر)، علی بن ابی طالب را فرستاد و او را فرموده بود که مردم را از احکام سورۀ برائت، آگاه گرداند. ابوهریره گفت: علی به همراه ما در روز نحر احکام سورۀ برائت را به مردمی که در مِنا بودند، اعلام داشت که پس از امسال هیچ مشرکی حج نکند و هیچ برهنه‌ای خانۀ کعبه را طواف نکند.

٣ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ

باب ـ ٣

فرمودۀ خدای تعالی:
«وَ أذانٌ مِنَ‌اللهِ و رسُولِهِ اِلی النّاسِ یَوْمَ‌الحجِّ

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾ [۳].

آذَنَهُمْ : أَعْلَمَهُمْ .

الاکبر [۱] اَنَّالله بَریءٌ مِنَ المُشرکینَ و رَسوُلُه فَان تُبتُم فَهوَ خیرٌ لَکُم و ان تَوَلَّیتُم فاعلَموا اَنَّکُم غیرُ مُعجزی اللهِ و بَشِّرِالَّذینَ کَفروا بِعذابٍ اَلیم.» (۳) «و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند (با این حال) (اگر از کفر) توبه کنید، آن برای شما بهتر است و اگر رو بگردانید، پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد، و کسانی را که کفر ورزیدند، از عذابی دردناک خبر بده.»

آذِنهُم: ایشان را آگاه گردان.

٤٦٥٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ قَالَ : ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ ﷺ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ فِي الْمُؤَذِّنِينَ ، بَعَثَهُمْ يَوْمَ النَّحْرِ يُؤَذِّنُونَ بِمِنًى ، أَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ [راجع : ٣٦٩ . اخرجه مسلم : ١٣٤٧ ، باختلاف] .

قَالَ حُمَيْدٌ : ثُمَّ أَرْدَفَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبَرَاءَةَ .

[قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِنًى يَوْمَ النَّحْرِ بِبَرَاءَةَ ، وَأَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ].

٤٦٥٦ - ابن شهاب گفته است: حُمید بن عبدالرحمن مرا خبر داده است که ابوهریره گفت: ابوبکر رضی الله عنه در آن حج که اعلام کنندگان را در روز نحر فرستاده بود، مرا نیز در آن گروه فرستاد که در مِنا اعلام می‌کردند: هیچ مشرکی پس از امسال حج نکند و هیچ برهنه‌ای، خانهٔ کعبه را طواف نکند. حُمید گفت: سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم متعاقب آن علی بن ابی طالب را فرستاد و او را فرموده بود که مردم را از احکام سورهٔ برائت آگاه گرداند. (ابوهریره گفت: علی به همراه ما در روز نحر احکام سورهٔ برائت را به مردمی که در منا بودند، اعلام داشت که پس از امسال هیچ مشرکی حج نکند، و هیچ برهنه‌ای خانهٔ

---

۱ - در تعیین روز حج اکبر اقوال مختلف است. اکثریت صحابهٔ بزرگوار گفته‌اند که مراد از آن روز عرفه است. به روایتی از علی رضی الله عنه گفته شده که روز حج اکبر روز نحر یعنی دهم ذی حجه است. عکرمه به روایت از ابن عباس آن را روز نحر گفته است و به روایتی از سعید بن مُسَیِّب، گفته شده که روز دوم نحر است و از مجاهد نقل شده که گفت: همهٔ ایام حج، اکبر است. از اینکه مردم عوام می‌گویند که حج اکبر حجی است که با روز پنجشنبه برابر آید، سندی یافت نشد. (اقتباس از تیسیر القاری ج ۴، ص ۳۰۷)

٤- باب : ﴿ إِلا الَّذينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ [٤]

٤٦٥٧ - حَدَّثَنا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ بَعَثَهُ ، فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهَا قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، فِي رَهْطٍ ، يُؤَذِّنُونَ فِي النَّاسِ : أَنْ لَا يَحُجَّنَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ .

فَكَانَ حُمَيْدٌ يَقُولُ : يَوْمُ النَّحْرِ يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ، مِنْ أَجْلِ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ [راجع : ٣٦٩ . اخرجه مسلم : ١٣٤٧].

کعبه را طواف نکند.) ۱

باب ـ ۴

«اِلا الَّذینَ عاهدتم مِن المُشرکین» (٤)

٤٦٥٧ ـ از صالح از ابن شهاب روایت است که حُمید بن عبدالرحمن او را خبر داده که ابوهریره گفت: ابوبکر رضی الله عنه او را در آن حج که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر را امیر گردانیده بود در جمعی فرستاد و آن پیش از حجةالوداع بود که به مردم اعلام کنند که: پس از امسال هیچ مشرکی حج نکند و هیچ برهنه‌ای، کعبه را طواف نکند. و حُمید، همچنان می‌گفت: روز نحر روز حج اکبر است

۱ - امام احمد (بن حنبل) نظر به اسنادی که دارد، گفته است: آن حضرت، ابوبکر را با سورهٔ برائت فرستاد، وقتی ابوبکر به ذوالحُلیفه رسید، آن حضرت فرمود که حکم خدا آمده که اخبار، برائت، را به جز من یا کسی از اهل بیت من نرساند. عبدالله بن احمد بن حنبل با اسنادی که دارد از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفته است: آنگاه که ده آیت از سورهٔ برائت نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم ابوبکر را فراخواند و او را با آن ده آیت فرستاد تا آن را بر مردم مکه بخواند. آن حضرت سپس مرا فراخواند و فرمود: برو، هر کجا که ابوبکر را دریابی آن آیات مکتوبه را از وی بگیر و نزد مردم برو و آیات را بخوان. ابوهریره گفته است: ابوبکر همچنان که بود به حیث امیر حج باقی ماند. و همچنان روایت کرده‌اند که چون علی آن آیات مکتوبه را از ابوبکر طلبید، ابوبکر به او گفت: آیا تو را امیر گردانیده است یا مأمور؟ علی گفت: بلکه مأمور. آنگاه که ابوبکر از حج مراجعت کرد، از آن حضرت سؤال کرد که آیا در مورد من چیزی نازل شده است که علی، نوشتهٔ آیات را از من گرفت؟ آن حضرت فرمود: هیچ چیز نازل نشده، لیکن جبرئیل آمد و گفت: آن آیات را باید به جز تو یا اهل بیت تو کسی نخواند. گفته‌اند که رسم عرب چنان بود (زیرا آن عهد را آن حضرت با مشرکان پیشتر بسته بود). طحاوی، که از اجلهٔ علمای حنفیه است با در نظر داشت روایات امام احمد و پسرش که پیشتر یاد شد، گفته است: این گفتهٔ ابوهریره که ـ ابوبکر مرا با اعلام کنندگان فرستاده بود، با روایات مذکور منافات صریح دارد؛ زیرا قبل از رسیدن ابوبکر به مکه وظیفهٔ اعلام آیات سورهٔ برائت به علی قرار گرفته بود و ابوبکر در آن دخالتی نداشت، پس فرستادن ابوبکر، ابوهریره را با دیگر اعلام کنندگان معنی ندارد (اقتباس از تیسیرالقاری)

به دلیل حدیث ابو هریره (که قبلاً گذشت.»

٥ - باب : ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ [١٢]

باب ـ ٥

«فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الکُفْرِ اِنَّهُمْ لا اَیْمانَ لَهُمْ» (۲) «پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست.»

٤٦٥٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ حُذَيْفَةَ فَقَالَ مَا بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ ، وَلَا مِنَ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا أَرْبَعَةٌ ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ : إِنَّكُمْ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ تُخْبِرُونَنَا فَلَا نَدْرِي ، فَمَا بَالُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَبْقُرُونَ بُيُوتَنَا ، وَيَسْرِقُونَ أَعْلَاقَنَا ؟ قَالَ : أُولَئِكَ الْفُسَّاقُ ، أَجَلْ ، لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ ، أَحَدُهُمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ ، لَوْ شَرِبَ الْمَاءَ الْبَارِدَ لَمَا وَجَدَ بَرْدَهُ .

٤٦٥٨ ـ از اسماعیل روایت است که زید بن وَهْب گفت: ما نزد حُذیفه (رازدار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم، وی گفت: از کسانی که شامل این آیه (۱۲، برائت)اند به جز سه کس باقی نمانده است و از منافقین به جز چهارکس باقی نمانده است.[۱]

بادیه نشین گفت: شما یاران محمد صلی الله علیه و سلم هستید، ما را آگاه گردانید آنچه را نمی‌دانیم. آن گروهی که خانه‌هایمان را سوراخ می‌کنند و مالهای ارزشمند ما را می‌دزدند، در چه حالتی‌اند.

حُذیفه گفت: آن گروه فاسقان (دزدان و گناهکاران)اند (نه کافر و منافق) زیرا از آن گروه (منافق) به جز چهارکس باقی نمانده است، که یکی از ایشان پیری کهنسال است که اگر آب سرد بنوشد، سردی آن را درنمی‌یابد.[۲]

٦ - باب : قَوْلُهُ :

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [٣٤] .

باب ـ ٦

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ و الفِضَّةَ و لایُنْفِقونَها

۱ – حُذیفه، رازدار رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که منافقان را می‌شناخت ولی مأمور بود که آنها را افشا نکند.

۲ – یعنی خداوند او را در همین دنیا هم به کیفر اعمالش رسانیده بود که سردی آب را درنمی‌یافت.

فی سبیل الله فَبَشِّرْهُم بِعَذابٍ الیمٍ.» (۳٤) «و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر بده.»

٤٦٥٩ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ الأَعْرَجَ حَدَّثَهُ أَنَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَكُونُ كَنْزُ أَحَدِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ» [راجع: ۱۴۰۳. أخرجه مسلم: ۱۹۸۷ بقطعة ليست في هذه الطريق «الأقرع»].

٤٦٥٩ - از ابوالزّناد، از عبدالرحمن الاعْرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود: «گنجینه‌های (پول زکات داده نشده) هر یک از شما در روز قیامت به صورت ماری که سر آن موی ندارد، در می‌آید.»

٤٦٦٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: مَرَرْتُ عَلَى أَبِي ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ، فَقُلْتُ: مَا أَنْزَلَكَ بِهَذِهِ الأَرْضِ؟ قَالَ: كُنَّا بِالشَّامِ، فَقَرَأْتُ: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: مَا هَذِهِ فِينَا، مَا هَذِهِ إِلَّا فِي أَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّهَا لَفِينَا وَفِيهِمْ [راجع: ۱۴۰۶].

٤٦٦٠ - از حُصین، از زید بن وَهب روایت است که گفت: در رَبْذه بر اَبی ذر (غفاری) گذر کردم و به او گفتم: تو را چه چیز بدین سرزمین کشانیده است؟ گفت: ما در شام بودیم. این آیت را خواندم: «و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر بده.» معاویه (حاکم شام) گفت: این آیت دربارهٔ ما (مسلمانان) نیست و این آیت به جز دربارهٔ اهل کتاب نیست. گفتم: همانا این آیت در مورد ما و در مورد ایشان (اهل کتاب) است.

۷ - باب: قَوْلِهِ:

﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾ [۳۵].

باب - ۷

فرمودهٔ خدای تعالی:

«یَوْمَ یُحْمَی عَلَیها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوی بها جباهُهُم و جُنُوبُهُم و ظُهورُهُم هذا ماكَنَزْتُمْ لِاَنفُسِكُم فَذُوقوا ماكُنتُم تَكْنِزُون» (۳۵) «روزی که آن (گنجینه)ها را در آتش دوزخ بگدازند، و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند (و

گویند) این است آنچه برای خود می‌اندوختید، پس (کیفر) آنچه را می‌اندوختید، بچشید.»

٤٦٦١ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ أَسْلَمَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ : هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنْزَلَ الزَّكَاةُ ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ جَعَلَهَا اللَّهُ طُهْرًا لِلأَمْوَالِ [راجع : ١٤٠٤].

٤٦٦١ - از یونس، از ابن شهاب، از خالد بن اسلم روایت است که گفت: با عبدالله بن عُمر بیرون آمدیم و گفت: این (حکم وعید) پیش از آن بود که فرضیت زکات نازل شود و چون (حکم زکات) نازل شد، خداوند زکات را موجب پاکی اموال گردانید.

٨ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ﴾ [٣٦]

الْقَيِّمُ : هُوَ الْقَائِمُ .

باب - ٨

فرمودهٔ خدای تعالی:

«انّ عِدَّةَ الشُّهورِ عِندالله اثناعَشَرَ شَهْراً فی کتاب الله یَوْمَ خَلَقَ السَّموات وَالارْضَ مِنْها اَربَعَةٌ حُرُمٌ ذلک الدّینُ القَیّمُ» (٣٦) «در حقیقت، شمار ماهها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است. از این (دوازده ماه) چهار ماه حرام است.»

القیم: (در این آیت) یعنی: دایم و برپا.

٤٦٦٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا ، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ، ثَلاَثٌ مُتَوَالِيَاتٌ : ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ » [راجع : ٦٧ . أخرجه مسلم : ١٦٧٩، مطولاً].

٤٦٦٢ - از محمد، از ابن ابو بکره، از ابوبکره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «زمان، واپس بر محور روزی که خدا آسمانها و زمین را آفریده برگشت، سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن، حرام است که سه ماه از آن پیاپی‌اند: ذوالقعده، ذوالحجه، و محرّم و ماه رجب مُضر، بین ماه جمادی الاخر و شعبان است.

٩ - باب : قَوْلِه :

﴿ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [٤٠]

أَيْ : نَاصِرُنَا ، السَّكِينَةُ : فَعِيلَةٌ مِنَ السُّكُونِ .

٤٦٦٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ ، فَرَأَيْتُ آثَارَ الْمُشْرِكِينَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ رَفَعَ قَدَمَهُ رَآنَا ، قَالَ : «مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا» [راجع: ٣٦٥٣. أخرجه مسلم: ٢٣٨١].

٤٦٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ قَالَ حِينَ وَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ الزُّبَيْرِ : قُلْتُ : أَبُوهُ الزُّبَيْرُ ، وَأُمُّهُ أَسْمَاءُ ، وَخَالَتُهُ عَائِشَةُ ، وَجَدُّهُ أَبُو بَكْرٍ ، وَجَدَّتُهُ صَفِيَّةُ .

فَقُلْتُ لِسُفْيَانَ : إِسْنَادُهُ ؟ فَقَالَ : حَدَّثَنَا ، فَشَغَلَهُ إِنْسَانٌ : وَلَمْ يَقُلْ : ابْنُ جُرَيْجٍ [انظر: ٤٦٦٥، ٤٦٦٦].

باب - ٩

فرمودهٔ خدای تعالی:

«ثانـی اثنَینِ اِذهُما فِـی الغارِ اذیَقـولُ لِصاحِبه لاتَحـزَن اِنّ‌َالله مَعَنـا» (٤٠) «و او نفـر دوم از دو تـن بود، آنگاه که در غار (ثور) بودند وقتی به همراه خـود می‌گفت: اندوه مـدار که خدا با ماسـت.» یعنـی: خدا یاری دهندهٔ ماسـت.، السَّـکینهٔ، بر وزن فَعیْلهٔ، اسـت که از سـکون مشتق شده (یعنی: آرامش)

٤٦٦٣ ـ از ثابت از انس روایت است که ابوبکر رضی الله عنه گفت: من با پیامبر صلی الله علیه و سلم در (روز هجرت از مکه) در غار بودم، و پی پای مشرکین را (از درون غار) دیدم. گفتم: یا رسـول الله، اگر یکی از ایشـان پای خود را بلند کند ما را می‌بیند. فرمود: «چه می‌اندیشـی در مورد دو کسی که خدا سوم آنها است.»

٤٦٦٤ ـ از عبـدالله بن محمد، از (سُـفیان) ابن عُیَینـه، از ابن جُریج روایت اسـت که ابن ابی مُلکیه گفت: آنگاه که میان ابن عباس و ابن زُبیر (رضی الله عنهما) بر (سر بیعت) گفت و گوی شد[1] من به ابن عباس گفتم: پدر او زُبیر است و مادر وی اسماء، و خاله‌اش عایشه و پدربزرگ (مادری) وی ابوبکر و مادربزرگش صَفیه است

---

۱ - آنگاه که معاویه وفات کرد و یزید را به جای خود نصب کرد. ابن زبیر به یزید بیعت نکرد و مردم را به بیعت خود فراخواند و مردم حجاز و مصر و عراق و خراسان به خلافت وی اطاعت کردند. ولی ابن عباس و محمد بن حنیفه پسر علی بن ابی طالب که در مکه بودند به ابن زبیر بیعت نکردند. ابن زبیر ایشان را محاصره کرد ولی مختار ابن ابی عبید که در کوفه بود، لشکری فرستاد و ابن عباس و محمد حنفیه را از مکه بیرون آورد و از ایشان خواست که در مقابله با ابن زبیر قیام کنند. ولی آنها نپذیرفتند. ابن عباس به طایف رفت و در سنهٔ ۶۸ هجری درگذشت و محمد بن حنفیه به شام رفت و در آنجا اقامت گزید و در سال ۷۴ وفات کرد.

٤٦٦٥ - حَدَّثَني عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد قال : حَدَّثَني يَحْيَى ابْنُ مَعين : حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : قال ابْنُ جُرَيْج : قَالَ ابْنُ أَبي مُلَيْكَةَ : وكَانَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ ، فَغَدَوْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاس ، فَقُلْتُ : أَتُريدُ أَنْ تُقَاتِلَ ابْنَ الزُّبَيْر ، فَتُحلَّ حَرَمَ اللَّه ؟ فَقَالَ : مَعَاذَ اللَّه ، إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ ابْنَ الزُّبَيْر وَبَني أُمَيَّةَ مُحلِّينَ ، وَإِنِّي وَاللَّه لا أُحلُّهُ أَبَدًا . قال : قال النَّاسُ : بَايِعْ لابْنِ الزُّبَيْر ، فَقُلْتُ : وَأَيْنَ بِهَذَا الأَمْر عَنْهُ ، أَمَّا أَبُوهُ : فَحَوَاريُّ النَّبيِّ ﷺ ، يُريدُ الزُّبَيْرَ ، وَأَمَّا جَدُّهُ : فَصَاحبُ الْغَار ، يُريدُ أَبَا بَكْر ، وأَما أُمُّهُ : فَذَاتُ النِّطَاق ، يُريدُ أَسْمَاءَ ، وَأَمَّا خَالَتُهُ : فَأُمُّ الْمُؤْمنينَ ، يُريدُ عَائشَةَ ، وَأَمَّا عَمَّتُهُ : فَزَوْجُ النَّبيِّ ﷺ ، يُريدُ خَديجَةَ ، وَأَمَّا عَمَّةُ النَّبيِّ ﷺ فَجَدَّتُهُ ، يُريدُ صَفيَّةَ ، ثُمَّ عَفيفٌ في الإسْلام ، قَارئٌ للْقُرْآن ، وَاللَّه إِنْ وَصَلُوني وَصَلُوني مِنْ قَرِيب ، وَإِنْ رَبُّوني رَبُّوني أَكْفَاءٌ كرَامٌ ، فَآثَرَ التُّوَيْتَات وَالأُسَامَات وَالْحُمَيْدَات ، يُريدُ أَبْطُنًا منْ بَني أَسَد : بَني تُوَيْت وَبَني أُسَامَةَ وَبَني أَسَد ، إِنَّ ابْنَ أَبي الْعَاص بَرَزَ يَمْشي الْقُدَميَّةَ ، يَعْني عَبْدَالْمَلك بْنَ مَرْوَانَ ، وَإِنَّهُ لَوَّى ذَنَبَهُ ، يَعْني ابْنَ الزُّبَيْر [راجع : ٤٦٦٤، وانظر في فضائل الصحابة، باب ١٣].

(پس چرا با وی بیعت نمی‌کنی؟)[۱]

(عبدالله بن محمد) گفت: به سفیان (ابن عُیَیْنه) گفتم: اسـناد این حدیث چیسـت؟ وی گفت: حدیث کرد مرا. کسـی او را مشـغول داشـت (مجال نیافت که اسـناد را بیان کند) و سُـفیان نگفت: ابـن جریج (که از ابـن جُرَیج روایت کرده است).

٤٦٦٥ ـ از عبدالله بن محمد، از یَحْیی ابن مَعین، از حجّاج از ابن جُرَیج روایت است که ابن ابی مُلَیکه گفـت: میان آنها (ابن عباس و ابن زُبیر) چیزی (اختلاف) بود. مـن، صبح زود نزد ابن عبـاس رفتم و گفتم: آیا قصـد داری که با ابن زبیـر مقاتله کنی و حرام خدا را حلال بگردانی (در مکـه کـه جنگ در آن حرام اسـت حلال گردانـی؟) ابن عباس گفت: از این کار به خدا پناه می‌جویم. به تحقیق که خدا، بنی اُمیّه و ابن زبیر را حلال کنندهٔ (حرم مکه) مقّدر کرده است ـ و من، به خدا سـوگند، هیچـگاه (حرم مکه را با خونریـزی در آن) حلال نمی‌گردانم. ابن عباس گفت: مـردم می‌گویند با ابن زبیر بیعت کـن. من گفتم: این امـر (خلافت) کجا از وی دور است در حالی که پدر وی، حواری، پیامبر صلی الله علیه و سـلم اسـت. ـ مراد وی زبیر اسـت ـ و اما پدربزرگ (مـادری) او مصاحب (آن حضرت) در غار اسـت ـ مراد وی ابوبکر اسـت ـ و اما مـادر او ذات النِّطاقین (صاحب دو کمربند) اسـت ـ مراد وی اسماء است ـ و

---

۱ - ابن ابی ملیک در واقع از افتخارات ابن زبیر یاد کرد که پدرش زبیر از عشرهٔ مبشره و حواری رسول الله صلی الله علیه و سلم است. مادر وی ـ اسماء دختر ابوبکر، خاله‌اش عایشه، همسر آن حضرت و پدربزرگ وی ابوبکر، یار آن حضرت در غار است و صفیه دختر عبدالمطلب، مادربزرگش یعنی مادر زبیر است.

اما خالهٔ او ام‌المؤمنین است ـ مراد وی عایشه است ـ و اما عمهٔ (پدر او) همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم است ـ مراد وی خدیجه است ـ و اما عمهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم مادر پدر اوست ـ مراد وی صفیّه است. سپس ابن عباس گفت: ابن زبیر مسلمان پرهیزگار و حافظ قرآن است. به خدا سوگند (هرچند من بنی اُمیه را به خاطر وی ترک کردم) به خدا سوگند اگر (بنی اُمیّه) مرا به خود پیوند دهند، پیوند نزدیک (از نظر نسب) می‌دهند و اگر مرا پرورش دهند، همتایانی بزرگ‌اند. و ابن زُبیر به تُوَیْتات و اسامات و حُمیدات نسب می‌رساند. مراد ابن عباس، آن است که وی از بطن (شاخهٔ) بنی اسد است: بنی تُوَیْت و بنی اُسامه و بنی اسد. همانا ابوالعاص به مسائل اساسی نظر دارد و بر یاران خود برتری دارد. یعنی (مراد از ابوالعاص) عبدالملک بن مروان است. و او دُم خود را گره کرده است، یعنی ابن زبیر.[1]

٤٦٦٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ دَخَلْنَا عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ : أَلَا تَعْجَبُونَ لِابْنِ الزُّبَيْرِ ، قَامَ فِي أَمْرِهِ هَذَا ، فَقُلْتُ : لَأُحَاسِبَنَّ نَفْسِي لَهُ مَا حَاسَبْتُهَا لِأَبِي بَكْرٍ وَلَا لِعُمَرَ ، وَلَهُمَا كَانَا أَوْلَى بِكُلِّ خَيْرٍ مِنْهُ ، وَقُلْتُ : ابْنُ عَمَّةِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ ، وَابْنُ أَبِي بَكْرٍ ، وَابْنُ أَخِي خَدِيجَةَ ، وَابْنُ أُخْتِ عَائِشَةَ ، فَإِذَا هُوَ يَتَعَلَّى عَنِّي وَلَا يُرِيدُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنِّي أَعْرِضُ هَذَا مِنْ نَفْسِي فَيَدَعُهُ ، وَمَا أُرَاهُ يُرِيدُ خَيْرًا ، وَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ ، لَأَنْ يَرُبَّنِي بَنُو عَمِّي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرُبَّنِي غَيْرُهُمْ [راجع : ٤٦٦٤].

٤٦٦٦ ـ از عُمر بن سعید روایت است که ابن ابی مُلیکه گفت: نزد ابن عباس آمدیم. وی گفت: آیا در مورد ابن زبیر تعجب نمی‌کنید که در این کار (خلافت) ایستادگی می‌کند. من گفتم: در نفس خود با ابن زبیر محاسبه می‌کنم (از وی حمایت می‌کنم) آنچه را که به ابوبکر و عمر نکرده‌ام[2] هرچند آن دو تن شایسته‌تر

---

۱ – یعنی ابن زبیر به مسائل اساسی نظر ندارد و کارها را به تأخیر می‌اندازد، در حالی که عبدالملک بر (معالی امور سوار) است و همیشه پیشرفت کرده چنانکه عراق را از ابن زبیر گرفت و مصعب برادر ابن زبیر را کشت و سپس لشکری به مکه فرستاد و کار ابن زبیر را به تأخیر نینداخت تا آنکه او را کشت (اقتباس از اسماء الرجال، حاشیهٔ تیسیرالقاری، ج ۴، ص ۳۶۳)

۲ – بعضی گفتار ابن ابی ملیکه را چنین تفسیر کرده‌اند: خیرخواهی

از ابـن زبیر بودنـد و گفتم که: وی پسـرعمهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم است و پسر زبیر اسـت و پسر ابوبکر و پسر برادر خدیجه است و پسـر خواهر عایشه اسـت، و پسر ابوبکر و پسـر برادر خدیجه است و پسر خواهر عایشه اسـت، هرچند خود را برتر از مـن می‌داند و این (کمک مـرا) نمی‌خواهد. پس گفتم: گمان نمی‌کـردم که خودم را بـه او عرضه کنم و او نپذیـرد، و نمی‌پنـدارم که به مـن قصد نیکی داشته باشد. بنابراین اگر از روی ناچاری باشد، زمامداران که پسـرعموهای من (بنی امیه)اند، نـزد من دوسـت داشـتنی‌تراند از آنکه غیر از ایشان باشند.

۱۰ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ ﴾ [٦٠]

قالَ مُجَاهِدٌ : يَتَأَلَّفُهُمْ بِالْعَطِيَّةِ .

٤٦٦٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قالَ : بُعِثَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِشَيْءٍ فَقَسَمَهُ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ وَقَالَ : «أَتَأَلَّفُهُمْ» . فَقَالَ رَجُلٌ : مَا عَدَلْتَ ، فَقَالَ : «يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمٌ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ» [راجع : ٣٣٤٤ . أخرجه مسلم : ١٠٦٤ ، مطولاً].

باب ـ ۱۰

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم.» (٦٠) «کسـانی که دلشان به دسـت آورده می‌شـود.»[۱] مجاهد گفته است: دلهایشان را با هدایا به دست آورد.

٤٦٦٧ ـ از ابونُعم روایت اسـت که ابوسـعید (خُدری) رضی الله عنه گفت: به پیامبر صلی الله علیه و سـلم چیزی فرستاده شد و آن حضرت آن را میـان چهارکس تقسـیم کـرد و گفت: «دلهایشان را (به اسلام) متمایل می‌کنم.» مردی

را در مورد او به نهایت می‌رسانم تا از ادعای خلافت او را بازدارم.

۱ - انّما الصَّدقاتُ لِلْفُقراء والمَساکینَ و العاملینَ علیها و المُؤلفةُ قُلُوبُهُم» «صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان (گردآودری و پخش) آن و کسانی است که دلشان به دست آورده می‌شود) مولفهٔ زمان آن حضرت نزدیک به پنجاه نفراند که از آن جمله است ابوسفیان و پسر او معاویه و حکیم بن حزام. در مورد اینکه دادن صدقات برای مؤلفه‌القلوب که در زمان آن حضرت بدان نیاز بوده آیا پس از زمان آن حضرت نیز جایز است یا نه، علما اختلاف کرده‌اند.

گفت: عدالت نکردی، آن حضرت فرمود: «از نسل وی قومی پدید می‌آیند که به گمراهی از دین بیرون می‌روند.»

١١ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [٧٩]

﴿ يَلْمِزُونَ ﴾ : يَعِيبُونَ . وَ﴿ جُهْدَهُمْ ﴾ [٧٩] : طَاقَتَهُمْ.

باب - ١١

فرمودهٔ خدای تعالی:
«الَّذِين َيَلْمِزون المطوّعين َمِن َالمؤمِنين» (٧٩)
«کسانی که بر رغبت کنندگان مسلمان در دادن صدقات عیب می‌گیرند.» «يَلمِزون: یعنی: عیب می‌گیرند و «جُهْدَهُم» یعنی: توانشان (٧٩).

٤٦٦٨ - حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ خَالِد أَبُو مُحَمَّد : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَر ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنْ أَبِي مَسْعُود قَالَ : لَمَّا أُمِرْنَا بِالصَّدَقَةِ كُنَّا نَتَحَامَلُ ، فَجَاءَ أَبُو عَقِيلٍ بِنِصْفِ صَاعٍ ، وَجَاءَ إِنْسَانٌ بِأَكْثَرَ مِنْهُ ، فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ : إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنْ صَدَقَةِ هَذَا ، وَمَا فَعَلَ هَذَا الآخَرُ إِلا رِئَاءً ، فَنَزَلَتْ : ﴿ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلا جُهْدَهُمْ ﴾ . الآيَةَ [راجع : ١٤١٥ . أخرجه مسلم : ١٠١٨] .

٤٦٦٨ - از سَلیمان، از ابووائل روایت است که ابومسعود گفت: آنگاه که به صدقه دادن مأمور می‌شدیم، می‌آوردیم. ابوعقیل نصف صاع (غله) آورد و کسی دیگر زیاده از آن آورد. منافقان گفتند: خداوند از صدقهٔ این شخص (که نصف صاع است) بی نیاز است و کس دیگر، به جز از روی ریاکاری صدقه نداده است. سپس این آیت نازل شد: «کسانی که بر رغبت کنندگان مسلمان در دادن صدقات عیب می‌گیرند و از کسانی که (در انفاق) جز به اندازهٔ توانشان (عیب جویی) می‌کنند.»

٤٦٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ : أَحَدَّثَكُمْ زَائِدَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ شَقِيق ، عَنْ أَبِي مَسْعُود الأَنْصَارِيِّ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُ بِالصَّدَقَةِ ، فَيَحْتَالُ أَحَدُنَا حَتَّى يَجِيءَ بِالْمُدِّ ، وَإِنَّ لأَحَدِهِمُ الْيَوْمَ مِائَةَ أَلْف . كَأَنَّهُ يُعَرِّضُ بِنَفْسِهِ [راجع : ١٤١٥ . أخرجه مسلم : ١٠١٨، مطولاً باختلاف].

٤٦٦٩ - اسحاق بن ابراهیم، روایت کرد که گفت: به ابواُسامه گفتم: آیا زائده، از سُلیمان، از شقیق، از ابو مسعود انصاری به شما حدیث کرده است؟ گفت: (ابو مسعود انصاری گفته است): رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را به صدقه دادن امر می‌کرد، و هر یک از ما با مشقت تلاش می‌کرد تا یک مُد (غله) می‌آورد و امروز هر یکشان صد هزار دارد. (شقیق می‌گوید)

گویا. ابو مسعود خودش را مراد می‌دارد.

۱۲- باب : [قَوْلِه :]

﴿ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴾ [٨٠].

٤٦٧٠ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إسْمَاعِيلَ ، عَنْ أبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : لَمَّا تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّه بْنُ أبَيٍّ جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه إلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ ، فَسَألَهُ أنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ يُكَفِّنُ فِيهِ أبَاهُ فَأعْطَاهُ ، ثُمَّ سَألَهُ أنْ يُصَلِّيَ عَلَيْه ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لِيُصَلِّيَ ، عَلَيْه فَقَامَ عُمَرُ فَأخَذَ بِثَوْبِ رَسُولِ اللَّه ﷺ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه تُصَلِّي عَلَيْه ، وَقَدْ نَهَاكَ رَبُّكَ أنْ تُصَلِّيَ عَلَيْه ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « إنَّمَا خَيَّرَنِي اللَّهُ فَقَالَ ﴿ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً ﴾ . وَسَأزِيدُهُ عَلَى السَّبْعِينَ » . قَالَ : إنَّهُ مُنَافِقٌ ، قال : فَصَلَّى عَلَيْه رَسُولُ اللَّه ﷺ فَأنْزَلَ اللَّهُ : ﴿وَلا تُصَلِّ عَلَى أحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أبَدًا وَلا تَقُمْ عَلَى قَبْرِه﴾[أخرجه مسلم : ٢٤٠٠].

باب ـ ۱۲

فرمودهٔ خدای تعالی:

«اسـتَغفِر لَهُم اَوْلا تسْـتَغْفِر لَهُم ان تَسْتَغْفِرْ لَهُم سَـبْعِین مَرَّةً فَلَن یَغْفِرَاللهُ لَهُم» (۸۰) «چه برای آنـان آمـرزش بخواهی یـا برایشـان آمرزش نخواهی (یکسـان اسـت حتی) اگر هفتاد بار برایشـان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.»

۴۶۷۰ ـ از ابواُسـامه، از عُبیدالله از نافع روایت اسـت که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آنگاه کـه عبـدالله بن اُبی مُـرد، پسـرش عبدالله بن عبدالله، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از آن حضرت خواست که پیراهن خود را به وی بدهـد تا پدر خـود را در آن کفن کند. آن حضرت پیراهن خود را به او داد، سـپس از آن حضرت خواست تا بر وی نماز بگزارد. سپس عمر برخاست و جامهٔ رسول الله صلی الله علیه و سـلم را گرفت و گفت: یا رسول الله، بر وی نماز می‌گـزاری[1] در حالی که پروردگار تو، از آن منع کرده که بر وی نماز بگزاری؟ رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خداوند مرا در آمرزش خواستن و نخواستن مخیر گردانیده و گفته اسـت ـ چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشـان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار بر ایشـان آمرزش طلب کنی ـ و

۱ - در سطر ۷، حدیث ۴۶۷۰، در بعضی روایات بخاری عوض: تصلی علیه، أتصلی علیه ـ به اضافه همزهٔ استفهامی آمده است. (اسماء الرجال)

من بر هفتاد بار زیاده خواهم کرد». عمر گفت: به تحقیق که وی منافق است. رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی نماز گزارد و سپس خداوند این آیت را نازل کرد: «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.» (التوبه: ٨٤)

٤٦٧١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ.

وقال غَيْرُهُ: حَدَّثَني عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَني عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ ﷺ أَنَّهُ قال: لَمَّا مَاتَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، دُعِيَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَثَبْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّي عَلَى ابْنِ أُبَيٍّ، وَقَدْ قال يَوْمَ كَذَا: كَذَا وَكَذَا، قال: أُعَدِّدُ عَلَيْهِ قَوْلَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «أَخِّرْ عَنِّي يَا عُمَرُ». فَلَمَّا أَكْثَرْتُ عَلَيْهِ، قال: «إِنِّي خُيِّرْتُ فَاخْتَرْتُ، لَوْ أَعْلَمُ أَنِّي إِنْ زِدْتُ عَلَى السَّبْعِينَ يُغْفَرْ لَهُ لَزِدْتُ عَلَيْهَا». قال: فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَمْكُثْ إِلا يَسِيراً، حَتَّى نَزَلَتِ الآيَتَانِ مِنْ بَرَاءَةَ: ﴿وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَداً﴾ إِلَى قَوْلِهِ - ﴿وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾. قال: فَعَجِبْتُ بَعْدُ مِنْ جُرْأَتِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. [راجع: ١٣٦٦]

٤٦٧١ - از ابن شهاب (زُهری)، از عُبیدالله بن عبدالله از ابن عباس روایت است که عمر بن خطّاب رضی الله عنه گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبی ابن سَلول مرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم به خاطر وی فراخوانده شد تا بر وی نماز (جنازه) بخواند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم ایستاد، من به سوی وی دویدم و گفتم: یا رسول الله، آیا بر ابن اُبی نماز می‌خوانی، و تو به فلان روز، چنین و چنان گفتی، و گفته‌های وی را برشمردم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسم کرد و گفت: «ای عمر، از من دور شو.» و چون به آن حضرت بسیار گفتم: فرمود: «همانا من مُخیر گردانیده شدم، و من (همین را) اختیار کردم، و اگر می‌دانستم که اگر بر هفتاد بار (آمرزش خواهی) زیاد کنم و او بخشیده خواهد شد، بر آن زیاد می‌کردم.»

عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی نماز خواند و سپس از نماز برگشت و درنگ نکرد مگر اندکی تا آنکه دو آیه از سورهٔ برائت نازل شد: «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست، چرا که آنان به خدا و پیامبر کافر شدند و در حال فسق مردند.» (التوبه: ٨٤)

عمر گفت: پس از آن از جرأت خود در برابر رسول الله صلی الله علیه و سلم درشگفت شدم. حال آن‌که خدا و رسول او (از من) داناتراند.

١٣ - باب: ﴿وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [٨٤]

باب - ۱۳

«وَ لا تُصَلِّ عَلَى اَحَدٍ مِنْهُم ماتَ اَبَداً وَلاتَقُمْ على قَبْرِه» (٨٤) «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.»

٤٦٧٢ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَعْطَاهُ قَمِيصَهُ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِيهِ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي عَلَيْهِ، فَأَخَذَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِثَوْبِهِ، فَقَالَ: تُصَلِّي عَلَيْهِ وَهُوَ مُنَافِقٌ، وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ، قَالَ: «إِنَّمَا خَيَّرَنِي اللَّهُ - أَوْ أَخْبَرَنِي - فَقَالَ: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾. فَقَالَ: سَأَزِيدُهُ عَلَى سَبْعِينَ». قَالَ: فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: ﴿وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [أخرجه مسلم: ٢٤٠٠].

٤٦٧٢ - از انس بن عَیاض، از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبی مرد، پسرش عبدالله بن عبدالله نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد. آن حضرت پیراهن خود را به او داد و فرمود که (جسد) او را در آن کفن کنند. سپس آن حضرت ایستاد که بر وی نماز بخواند، عمر بن خطاب جامه‌اش را گرفت و گفت: بر وی نماز می‌خوانی در حالی که او منافق است، و خداوند تو را منع کرده است که برای منافقان آمرزش بخواهی. آن حضرت فرمود: «خداوند مرا مُخَیَّر گردانیده - یا گفت - مرا خبر داده - و گفته است: «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا بر ایشان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار بر ایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.» آن حضرت گفت: «من (آمرزش خواهی را) بر هفتاد بار خواهم افزود.»

ابن عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی نماز خواند و ما همراه وی نماز خواندیم، سپس خداوند (این آیه را) بر وی

نازل کرد: «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست چرا که آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حال فسق مردند.»[1]

١٤ - باب : قَوْلِه :

﴿ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ [٩٥].

باب ـ ۱۴

فرمودهٔ خدای تعالی:
«سَیَحلفُونَ باللهِ لَکُم اذا انْقَلَبْتُم اِلَیهِم لِتُعرضوا عَنْهُم فَأعرضُوا عَنْهُم اِنَّهُم رِجْسٌ وَ مأواهُم جَهَنَّمُ جَزاءً بماکانوا یَکْسَبون» (۹۵) «وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف نظر کنید. پس، از آنان روی برتابید، چرا که آنان پلیدند و به (سزای) آنچه به دست آورده‌اند، جایگاهشان دوزخ خواهد بود.» (التوبه: ۹۵)

٤٦٧٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ، حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ تَبُوكَ : وَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ ، بَعْدَ إِذْ هَدَانِي ، أَعْظَمَ مِنْ صِدْقِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ : أَنْ لَا أَكُونَ كَذَبْتُهُ ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أُنْزِلَ الْوَحْيُ : ﴿ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ إِلَى قَوْلِهِ الْفَاسِقِينَ ﴾ [راجع : ٢٧٥٧ . أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق، و أخرجه : ٢٧٦٩، مطولاً].

٤٦٧٣ ـ از عبدالرحمن بن عبدالله روایت است که عبدالله بن کَعْب بن مالک گفت: از کعب بن مالک، - هنگامی که از (شرکت در غزوه)

---

[1] - عینی گفته که در این حدیث اشکال کرده‌اند؛ زیرا از آیت ۸۰ سورهٔ توبه، که خداوند، آن حضرت را مخیر گردانیده، فهم تخییر معلوم نمی‌شود! «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا بر ایشان آمرزش نخواهی (یکسان است، حتی) اگر هفتاد بار بر ایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید، چرا که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.» (التوبه: ۸۰) زیرا در این آیت «بِأنَّهم کفروا» یعنی آنان کافر شدند، حالت ایشان را بیان می‌کند و استغفار برای کافران نیست. با آنکه این حدیث را به طرق کثیره روایت کرده‌اند، جمعی از اکابر در صحت این حدیث طعن کرده‌اند. بعضی پاسخ داده‌اند که مبنای این اشکال و طعن آن است که این جماعت گمان کرده‌اند که این آیت از صدر تا ذیل یکجا نازل شده است، در حالی که چنین نیست بلکه نزول «ذلک بأنّهم کفروا...» متأخر است از نزول صدر آیت. پوشیده نماند که این پاسخ وقتی تمام می‌شود که تاخر آخر آیت، از صدر آیت ثابت شود و همچنان تاخر نزول آیت از این واقعه به اثبات برسد. در تیسیر القاری در این رابطه به تفصیل سخن رفته است. (تیسیر القاری، ج ۴، ص ۳۶۸ ـ ۳۶۹)

تبوک تخلف کرد- شنیدم که گفت: «به خدا سوگند که خداوند، پس از آنکه مرا هدایت کرده است به من نعمتی بزرگتر از راستی من به رسول الله صلی الله علیه و سلم ارزانی نداشته است که به آن حضرت دروغ نگفته بودم، پس هلاک می‌شدم چنانکه هلاک شدند کسانی که دروغ گفته بودند.[۱] آنگاه که این آیه نازل شد: «وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف نظر کنید. پس از آنان روی برتابید، چرا که آنان پلیدند و به (سزای) آنچه به دست آورده‌اند، جایگاه‌شان دوزخ خواهد بود. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید، قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.» (التوبه: ۹۵ ـ ۹۶)

۱۵ - باب: قوله:

﴿يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ﴾. إِلَى قوله: ﴿الْفَاسِقِينَ﴾ [۹٦].

باب ـ ۱۵

«يَحْلِفُونَ لَكُم لِتَرْضَوا عَنْهُم فَإن تَرْضَوْا عَنْهُم» تا به فرموده‌اش «اَلفاسقين» (۹٦) «برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید، پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید، قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.»

باب: قَوْله:

﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [۱۰۲].

باب ـ ۱۶

فرمودهٔ خدای تعالی:
«و اَخرونَ اَعْترفوا بذُنُوبهم خَلَطوا عَمَلاً صالَحاً و آخر سَيِّئاً عَسَى اللهُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِم اِنَّ الله

۱ - حدیث ۴۶۷۳، سطر ششم عوض «هلک الذین» ـ هلک الذقین ـ نوشته شده که اشتباه است.

غَفورٌ رَحیمٌ﴾ (۱۰۲) «و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با (کاری) دیگر که بد است در آمیخته‌اند. امید است که خدا توبهٔ آنان را بپذیرد، که خدا آمرزندهٔ مهربان است.»

٤٦٧٤ - حَدَّثَنَا مُؤَمَّلٌ، هُوَ ابْنُ هِشَامٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَبٍ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَابْتَعَثَانِي، فَانْتَهَيْنَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبِنِ ذَهَبٍ وَلَبِنِ فِضَّةٍ، فَتَلَقَّانَا رِجَالٌ: شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، وَشَطْرٌ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، قَالَا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَعُوا فِيهِ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالَا لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، قَالَا: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ» [أخرجه مسلم: ٢٢٧٥، مختصراً].

٤٦٧٤ ـ از عَوْف، از ابورجاء روایت است که سَمُرَه بن جُنْدَب رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما گفت: امشب (در خواب) دو مأمور نزد من آمدند و مرا بردند و ما به شهری رسیدیم که از خشت طلا و خشت نقره ساخته شده بود و با مردانی مواجه شدیم که نیم بدنشان نیکوترین (انسانی) بود که تو دیده‌ای و نیم دیگر (بدنشان) زشت‌ترین (انسانی) بود که تو دیده‌ای. آن دو مأمور (فرشته) بدیشان گفتند: بروید و خود را در این جوی آب بیفکنید. آنها خود را افکندند، سپس نزد ما برگشتند و به نیکوترین صورت درآمدند. آن دو مأمور (فرشته) به من گفتند: آن گروه که نیم بدنشان نیکو و نیم بدنشان زشت بود، کسانی بودند که عمل نیک و بد را با هم آمیخته بودند، ولی خداوند از ایشان درگذشت (عفو کرد)[1]

١٦- باب: [قَوْلِهِ:]

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [١١٣]

باب ـ ۱۶

فرمودهٔ خدای تعالی:

«مـاکانَ لِلنَّبیِّ و الَّذینَ آمنوا اَنْ یَستَغفروا

۱ - اگرچه این آیت در مورد گروهی معین نازل شده اما حکم آن عام است، یعنی همهٔ مؤمنانی را شامل می‌شود که با وجود طاعات مرتکب معاصی می‌شوند؛ یعنی عمل نیک را با عمل بد می‌آمیزند، قریب است که خداوند به آنها توفیق توبه دهد و توبه‌شان را بپذیرد. (تیسیر القاری)

لِلْمشـرکین.» (۱۱۳) «بـر پیامبر و کسـانی که ایمان آورده‌اند، سزاوار نیست که برای مشرکان آمرزش بخواهند.»

٤٦٧٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أبيه قال : لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيْ عَمِّ ، قُلْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» . فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ : يَا أَبَا طَالِبٍ ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ» . فَنَزَلَتْ : ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [۱۱۳] [أخرجه مسلم : ٢٤ ، بزيادة] .

٤٦٧٥ - از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب، از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که مرگ ابوطالب فرا رسـید، پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد وی آمد. ابوجهل و عبدالله بـن ابی اُمیّه همراه وی بودند. پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفت: «ای عمـو، لا اله الا الله، بگـوی تا نزد خدا برای تو حجـت آورم.» ابوجهل و عبـدالله بن ابی اُمیه گفتنـد: ای ابوطالب، آیا از دیـن عبدالمطلب روی می‌گردانی؟ پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «بـرای تو آمرزش می‌خواهـم تا آنگه که از آمرزش خواهی تو منع نشـوم.» پس این آیت نازل شـد: «بر پیامبر و کسـانی که ایمان آورده‌اند، سزاوار نیست که برای مشرکان (پس از آنکه برایشان آشکار گردید که اهل دوزخند) آمـرزش بخواهند هر چند خویشـاوندان آنها باشند.» (۱۱۳)

١٧ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ

الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ تَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [۱۱۷] .

[وقرأ حمزة ، وحفصٌ عن عاصم : «يزيغ»] .

باب - ۱۷

فرمودهٔ خدای تعالی:

«لَقَـدْ تـابَ اللهُ علـی النَّبـیِّ و المُهاجریـنَ والانصارالذیـنَ اتَّبَعُوهُ فی سـاعةِ العُسـرَةِ مِنْ بَعْـدِ ما کادَ تَزیـغُ قُلوبُ فریقٍ مِنْهُـم: ثُمَّ تابَ عَلیهِمْ اِنَّـهُ بِهِم رؤفٌ رَحیمٌ.» (۱۱۷) (حمزه، و حفص بـه روایت عاصم «یَزیغ» عوض «تَزیغ» خوانده‌انـد. «به یقین، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن سـاعت دشوار از او پیروی کردند، ببخشود، بعد از آنکه چیزی نمانده بود

٤٦٧٦ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي يُونُسُ .

قال أَحْمَدُ . وَحَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ كَعْبٍ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ ، قال : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ فِي حَدِيثِهِ : ﴿ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ﴾ . قال : فِي آخِرِ حَدِيثِهِ : إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَمْسِكْ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ » [راجع : ٢٧٥٧. أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق وأخرجه : ٢٧٦٩ ، مطولاً].

که دلهای دسته‌ای از آنان منحرف شود، باز بر ایشان ببخشود، چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.»

٤٦٧٦ ـ از یونس، از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن کعب روایت است که عبدالله بن کعب (که از میان پسران کعب، عصاکش وی به هنگام پیری بود) گفته است: از کعب بن مالک شنیدم که در حدیث خود (این آیه را) گفت: «و (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند.» (التوبه: ۱۱۸) و در آخر سخن خود گفت: همانا بخشی از نشانهٔ توبهٔ من آن است که از مال خود دست بردارم و آن را برای رضای خدا و رسول او صدقه کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بخشی از مال خود را برای خود نگهدار و آن برای تو بهتر است.»

۱۸ - باب : ﴿ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا

حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ [۱۱۸]

باب ـ ۱۸

«وَ علی الثُلاثةِ الَّذین خُلِّفوا حتّی اذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الارضُ بما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَیْهِم اَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا اَنْ لامَلْجأ مِن اللهِ الّا الَیه ثُمَّ تاب علیهم لِیَتوبوا اِنَّ اللهَ هُوا التَّوابُ الرَّحیمُ» (۱۱۸)

«و (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند (و قبول توبهٔ آنان به تعویق افتاد) تا آنجا که زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد، تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه‌پذیر مهربان است.»

٤٦٧٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي شُعَيْبٍ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَعْيَنَ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ رَاشِدٍ : أَنَّ الزُّهْرِيَّ حَدَّثَهُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ، وَهُوَ أَحَدُ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ تِيبَ عَلَيْهِمْ : أَنَّهُ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا قَطُّ غَيْرَ غَزْوَتَيْنِ : غَزْوَةِ الْعُسْرَةِ وَغَزْوَةِ بَدْرٍ ، قَالَ : فَأَجْمَعْتُ صِدْقِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضُحًى ، وَكَانَ قَلَّمَا يَقْدَمُ مِنْ سَفَرٍ سَافَرَهُ إِلَّا ضُحًى ، وَكَانَ يَبْدَأُ بِالْمَسْجِدِ ، فَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ ، وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَلَامِي وَكَلَامِ صَاحِبَيَّ ، وَلَمْ يَنْهَ عَنْ كَلَامِ أَحَدٍ مِنَ الْمُتَخَلِّفِينَ غَيْرِنَا ، فَاجْتَنَبَ النَّاسُ كَلَامَنَا ، فَلَبِثْتُ كَذَلِكَ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ الْأَمْرُ ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَهَمُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمُوتَ فَلَا يُصَلِّي عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ ، أَوْ يَمُوتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَكُونَ مِنَ النَّاسِ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ ، فَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا يُصَلِّي وَلَا يُسَلِّمُ عَلَيَّ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَوْبَتَنَا عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ حِينَ بَقِيَ الثُّلُثُ الْآخِرُ مِنَ اللَّيْلِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ ، مُحْسِنَةً فِي شَأْنِي ، مَعْنِيَّةً فِي أَمْرِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا أُمَّ سَلَمَةَ ، تِيبَ عَلَى كَعْبٍ» . قَالَتْ : أَفَلَا أُرْسِلُ إِلَيْهِ فَأُبَشِّرَهُ ، قَالَ : «إِذًا يَحْطِمَكُمُ النَّاسُ فَيَمْنَعُونَكُمُ النَّوْمَ سَائِرَ اللَّيْلَةِ» . حَتَّى إِذَا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الْفَجْرِ آذَنَ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا ، وَكَانَ إِذَا اسْتَبْشَرَ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ ، حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةٌ مِنَ الْقَمَرِ ، وَكُنَّا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ الَّذِينَ خُلِّفُوا عَنِ الْأَمْرِ الَّذِي قُبِلَ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اعْتَذَرُوا ، حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ لَنَا التَّوْبَةَ ، فَلَمَّا ذُكِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُتَخَلِّفِينَ وَاعْتَذَرُوا بِالْبَاطِلِ ، ذُكِرُوا بِشَرِّ مَا ذُكِرَ بِهِ أَحَدٌ ، قَالَ : اللَّهُ سُبْحَانَهُ : ﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ . الْآيَةَ [٩٤] [انظر في التوحيد، باب ٤٦.

أخرجه مسلم: ٧١٦ ، مختصراً ، وأخرجه: ٢٧٦٩ ، مطولاً]

٤٦٧٧ ـ از اسحاق بن راشد، از (ابن شهاب) زُهری از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک، از پدرش روایت است که گفت: از پدر خود، کعب بن مالک، که او یکی از سه نفری است که توبهٔ ایشان پذیرفته شد، شنیدم که گفت: وی هرگز در هیچ غزوه‌ای که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن جهاد کرده است عقب نمانده است. به جز دو غزوه: غزوهٔ عُسرت (غزوهٔ تبوک) و غزوهٔ بَدر.

کعب گفت: تصمیم گرفتم که به رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن راست بگویم و آن هنگام چاشت بود و در کمتر سفری بود که آن حضرت بازمی‌گشت مگر آنکه به وقت چاشت بود، و ابتدا به مسجد می‌آمد و دو رکعت نماز می‌گزارد و پیامبر صلی الله علیه و سلم از سخن گفتن با من و دو یار من (که از غزوهٔ تبوک عقب مانده بودند) منع کرده بود، و آن حضرت از سخن گفتن (مردم) با هیچ یکی از عقب ماندگان (این غزوه) به جز از ما منع نکرده بود و مردم از سخن گفتن با ما دوری می‌جستند. در همین حالت (که کسی با من سخن نمی‌گفت) مدتی درنگ کردم تا آنکه حالت من به درازا کشید، و چیزی بر من اندوهناک‌تر از آن نبود که من بمیرم و رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من نماز نخواند یا اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم بمیرد و من در بین مردم به همین منوال باشم که کسی با من سخن نگوید و کسی بر (جنازهٔ) من نماز نخواند و کسی بر من سلام نگوید. پس خداوند (آیت قبول) توبهٔ ما را بر پیامبر خود

صلی الله علیه و سلم نازل کرد و آن هنگامی بود که قسمت سوم از شب باقی مانده بود و رسول الله صلی الله علیه و سلم (در آن شب) نزد اُم سَلَمه بود و اُم‌سلمه دربارهٔ من احسان کننده و در کار من کمک کننده بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «ای اُم‌سَلَمه، توبهٔ کعب قبول شد.» اُم‌سلمه گفت: آیا کسی را نزدش بفرستم و به وی مژدگانی بدهم؟ آن حضرت فرمود: «مردم ازدحام می‌کنند و شما را از خواب بقیهٔ شب باز می‌دارند.»

تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز صبح را گزارد، آنگاه از قبول توبهٔ ما به پیشگاه خدا، آگهی داد، و چون آن حضرت مژدگانی می‌داد، روی وی روشن می‌شد تا آنکه گویی پاره‌ای از ماه است. و ما سه نفر بودیم که عقب مانده بودیم، از آن گروهی که در امری که عذر آورده بودند. قبول شده بود، آنگاه بود که خدا توبهٔ ما را پذیرفت و چون از آن کسانی که به رسول الله صلی الله علیه و سلم دروغ گفته بودند، و از جمله عقب ماندگان (جنگ تبوک) بودند و به ناحق عذر آورده بودند، یاد شد. آنان به بدترین چیزی که کسی یاد می‌شود یاد شدند. خداوند سبحانه تعالی فرمود: «هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما عذر می‌آورند. بگو. عذر نیاورید، هرگز شما را باور نخواهیم داشت، خدا ما را از خبرهای شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید.» (٩٤)

١٩ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾ [١١٩]

٤٦٧٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ ، حِينَ تَخَلَّفَ ، عَنْ قِصَّةِ تَبُوكَ : فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا أَبْلاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلانِي ، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ : ﴿ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾ [١١٧-١١٩] [اخرجه مسلم : ٧١٦، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

باب ـ ۱۹

«يا أَيُّهاالذِّين‌َامَنواْ اتَّقُوْا الله وَ كوُنوُا مَع‌َالصّادِقين» (۱۱۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.»

٤٦٧٨ ـ از عُقیل، از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که وی عصاکش کعب بن مالک بوده که گفت: از کعب بن مالک شنیدم، هنگامی که از غزو تبوک عقب مانده بود، بازگو می‌کرد: به خدا سوگند، هیچ کسی را نمی‌دانم که خداوند در صداقت گفتار بهتر آزموده باشد نسبت به اینکه مرا آزموده است ـ من از آن روزی که آن (سخن راست را) به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتم تا همین امروز قصد دروغ نکرده‌ام، و خدای عَزَّوجَلَّ بر رسول خود صلی الله علیه و سلم (این آیات را) نازل کرد: «به یقین، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در هنگام دشواری از او پیروی کردند. ببخشود. بعد از آنکه چیزی نمانده بود که دلهای دسته‌ای از آنان منحرف شود. باز بر ایشان ببخشود، چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است. و (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند، (قبول توبهٔ آنان به تعویق افتاد) تا آنکه زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستد که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه‌پذیر مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید.» (التوبه: ۱۱۷ ـ ۱۱۹)

۲۰- باب : قَوْلِه :

﴿لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾[١٢٩] مِنَ الرَّأْفَةِ.

٤٦٧٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ ﷺ ، وَكَانَ مِمَّنْ يَكْتُبُ الْوَحْيَ ، قال : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ مَقْتَلَ أَهْلِ الْيَمَامَةِ ، وَعِنْدَهُ عُمَرُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ عُمَرَ أَتَانِي فَقَالَ : إِنَّ الْقَتْلَ قَدِ اسْتَحَرَّ يَوْمَ الْيَمَامَةِ بِالنَّاسِ ، وَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَسْتَحِرَّ الْقَتْلُ بِالْقُرَّاءِ فِي الْمَوَاطِنِ ، فَيَذْهَبَ كَثِيرٌ مِنَ الْقُرْآنِ ، إِلا أَنْ تَجْمَعُوهُ ، وَإِنِّي لأَرَى أَنْ تَجْمَعَ الْقُرْآنَ . قال أَبُو بَكْرٍ : قُلْتُ لِعُمَرَ : كَيْفَ أَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ عُمَرُ : هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ ، فَلَمْ يَزَلْ عُمَرُ يُرَاجِعُنِي فِيهِ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ لِذَلِكَ صَدْرِي ، وَرَأَيْتُ الَّذِي رَأَى عُمَرُ ، قال زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَعُمَرُ عِنْدَهُ جَالِسٌ لا يَتَكَلَّمُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّكَ رَجُلٌ شَابٌّ عَاقِلٌ وَلا نَتَّهِمُكَ ، كُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَتَتَبَّعِ الْقُرْآنَ فَاجْمَعْهُ ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَلَّفَنِي نَقْلَ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ مَا كَانَ أَثْقَلَ عَلَيَّ مِمَّا أَمَرَنِي بِهِ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ . قُلْتُ : كَيْفَ تَفْعَلانِ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ النَّبِيُّ ﷺ ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ ، فَلَمْ أَزَلْ أُرَاجِعُهُ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ اللَّهُ لَهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ ، فَقُمْتُ فَتَتَبَّعْتُ الْقُرْآنَ أَجْمَعُهُ مِنَ الرِّقَاعِ وَالأَكْتَافِ

باب ـ ۲۰

فرمودهٔ خدای تعالی:
«لَقَدْ جاءَكُم رسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُم عزيزٌ عليه ما عَنِتُّم حَرِيصٌ عليكُم بالْمؤمِنينَ رؤفٌ رحيمٌ.» (۱۲۹)

«رؤف» مشتق از رحمت است یعنی اشد رحمت. «قطعاً، برای شما پیامبری از خود شما آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»[1]

٤٦٧٩ ـ از زُهری، از ابن السَّبّاق روایت است که زید بن ثابت انصاری رضی الله عنه- یکی از کسانی که وحی را می‌نوشت- گفته است: ابوبکر پس از کشته شدن (جمع کثیری) در جنگ یَمامه، به طلب من فرستاد و عمر هم نزد ابوبکر بود. ابوبکر به من گفت: عمر نزد من آمده و می‌گوید: کشتار مردم در روز (جنگ) یَمامه، بس شدید بوده و بیم از آن دارم که این کشتار شدید حافظان قرآن در میدانهای جنگ، بخشهای زیادی از قرآن را از میان ببرد، مگر آنکه قرآن را جمع کنید و صلاح در آن می‌بینم که قرآن را جمع کنی. ابوبکر می‌گوید: به عمر گفتم: من چگونه کاری بکنم که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را نکرده است. عمر گفت: به خدا سوگند که این کاری نیک

---

۱ - این آیت جامع دارای شش صفت کمال پیامبر صلی الله علیه و سلم است که عبارت است از رسالت، و نفاست و عزت و حرص بر رسانیدن نیکیها بر امت، در دنیا و آخرت، و رأفت و رحمت. حسین بن فضل گفته که خداوند به هیچ یک از پیامبران دو اسم از اسماء خود را جمع نکرده مگر آن حضرت را که رؤف و رحیم است. (تیسیر القاری)

وَالْعُسُبِ، وَصُدُورِ الرِّجَالِ، حَتَّى وَجَدْتُ مِنْ سُورَةِ التَّوْبَةِ آيَتَيْنِ مَعَ خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ لَمْ أَجِدْهُمَا مَعَ أَحَدٍ غَيْرِهِ: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾. إِلَى آخِرِهِمَا.

وَكَانَتِ الصُّحُفُ الَّتِي جُمِعَ فِيهَا الْقُرْآنُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ.

تَابَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ، وَاللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، وَقَالَ: مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ.

وَقَالَ مُوسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ: مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ.

وَتَابَعَهُ يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ.

وَقَالَ أَبُو ثَابِتٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ وَقَالَ: مَعَ خُزَيْمَةَ، أَوْ أَبِي خُزَيْمَةَ [راجع: ۲۸۰۷].

است و عمر پیوسته در این مورد بر من اصرار می‌ورزید تا آنکه خداوند سینه‌ام را گشود و رای عمر را به صلاح دانستم. زید بن ثابت گفت: و عمر نزد ابوبکر نشسته بود و سخن نمی‌گفت. ابوبکر گفت: تو (ای زید) مردی جوان و هوشیار هستی و ما تو را (به دروغ و فراموشکاری در این امر) متهم نمی‌کنیم، تو بودی که برای رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی می‌نوشتی، پس (نسخه‌های قرآن را) تجسس کن و آن را جمع کن.

(زید بن ثابت می‌گوید) به خدا سوگند اگر ابوبکر مرا به انتقال یکی از کوه‌ها مکلف می‌گردانید. بر من گرانتر از آن نبود که به جمع کردن قرآن مرا امر نمود. من گفتم: شما دو نفر، چگونه کاری را می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و سلم نکرده است؟

ابوبکر گفت: این کار، به خدا که کاری نیک است. من پیوسته با وی مناقشه می‌کردم تا آن که خداوند سینهٔ مرا گشود، همچنان که سینه‌های ابوبکر و عمر را گشوده بود.

سپس برخاستم و قرآن را تجسس کردم و آن را از روی پاره‌های کاغذ و چرم و استخوان شانه و برگهای درخت خرما و سینه‌های مردم جمع کردم، تا آنکه دو آیت از سورهٔ «التوبه» را نزد خُزَیمهٔ انصاری یافتم و به جز از وی نزد کس دیگر نیافتم (که این دو آیت است: «لَقَدْ جاءَكُم رسولٌ من انفسكُم عزيزٌ عليه ما عَنِتُّمْ حريصٌ عَلَيكُم» تا آخر دو آیت.[۱]

۱ - اگر سؤال شود که قرآن همگی متواتر است. چگونه آن دو آیت به جز نزد خزیمه، نزد دیگران نبوده است. در پاسخ گفته‌اند که به طور مکتوب نبوده است و خزیمه در راستگویی کسی است که به حکم خداوند او را ذوالشهادتین خوانده‌اند و گواهی وی را به جای

همان صحیفه‌های جمع کرده شده نزد ابوبکر بود تا آنکه خدا او را نزد خود فراخواندند، سپس نزد عمر بود تا آنکه خدا او را فراخواند، سپس نزد (اُم المؤمنین) حفصه دختر عمر بود. متابعت کرده است (شعیب راوی را) عثمان بن عُمرو لَیْث، از یونُس، از ابن شهاب (زُهری) و لَیْث گفته است: حدیث کرده است مرا عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب (زهری) و گفته است: ـ نزد ابو خزیمهٔ انصاری (عوض نزد خزیمهٔ انصاری که در متن آمده است.) و موسی از ابراهیم، از ابن شهاب، چنین روایت کرده است: نزد ابو خُزیمهٔ انصاری. متابعت کرده است (موسی را) یعقوب بن ابراهیم از پدر خود، و ابوثابت گفته است: ابراهیم مرا حدیث کرد و گفت: نزد خُزیمَه، یا ابو خزَیمه.

١٠- سُورَةُ يُونُسَ

١ - باب :

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الأَرْضِ ﴾ [٢٤] : فَنَبَتَ بِالْمَاءِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ . ﴿ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ ﴾ [٦٨] .

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ: ﴿ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ ﴾ [٢] : مُحَمَّدٌ ﷺ :

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : خَيْرٌ . يُقَالُ : ﴿ تِلْكَ آيَاتُ ﴾ [١] : يَعْنِي هَذِهِ أَعْلَامُ الْقُرْآنِ ، وَمِثْلُهُ : ﴿ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ ﴾ [٢٢] : الْمَعْنَى بِكُمْ . ﴿ دَعْوَاهُمْ ﴾ [١٠] : دُعَاؤُهُمْ. ﴿ أُحِيطَ بِهِمْ ﴾ [٢٢]: دَنَوْا مِنَ الْهَلَكَةِ. ﴿ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ ﴾ [البقرة: ٨١] . ﴿ فَأَتْبَعَهُمْ ﴾ [٩٠] :

سورهٔ یونس

باب ـ ۱

و ابن عباس گفته است: «فاخْتَلَطَ بِهِ نباتُ الارضِ» (٢٤) «پس درهم آمیخت به سبب آن، رویدگی زمین.» یعنی: «هرگونه نبات (پس از درهم آمیختگی) به آب روییده است. «قالوا اتَّخَذاللهُ وَلَداً سُبحانَهُ هُوالغَنِیُ» (٦٨) «گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است.» منزه است او. او بی نیاز است.» و زید بن اسلم گفته است: «انَّ لَهُم قَدَم صِدقٍ» (٢)[1] یعنی:

گواهی دو نفر پذیرفته‌اند.

١ - «و بَشّرالذّينَ آمنوا أنَّ لَهُم قَدَمَ صِدْقٍ عند ربّهِم» «مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقهٔ نیک است».

وَأَتْبَعَهُمْ وَاحِدٌ. ﴿عَدْوًا﴾ [۹۰]: مِنَ الْعُدْوَانِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ﴾ قَوْلُ الإِنْسَانِ لِوَلَدِهِ وَمَالِهِ إِذَا غَضِبَ: اللَّهُمَّ لَا تُبَارِكْ فِيهِ وَالْعَنْهُ ﴿لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ﴾ [۱۱]: لأُهْلِكَ مَنْ دُعِيَ عَلَيْهِ وَلأَمَاتَهُ. ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى﴾ مِثْلُهَا حُسْنَى ﴿وَزِيَادَةٌ﴾ [۲۶]: مَغْفِرَةٌ. ﴿الْكِبْرِيَاءُ﴾ [۷۸]: الْمُلْكُ.

«آنان را پیشرویی نیک است.» مراد از آن محمد صلی الله علیه و سلم است. و مجاهد گفته است: «مراد از ـ قَدَم صِدق» نیک است. گفته می‌شود: «تلکَ آیاتُ» (۱) «این آیتهای کتاب» یعنی: ـ (تِلک ـ که اشاره به مخاطب برای دور است در اینجا مراد «این» است) این است اعلام قرآن و مانند آن.[۱]

«حتی اذا کُنتُم فی الفُلکِ و جَرَیْنَ بِهِم» (۲۲) «تا وقتی که در کشتیها باشید و کشتیها با سواران خود روان شوند.» (بِهِم) به معنی بِکُم است (ضمیر غایب به جای ضمیر مخاطب به کار رفته است.) «دَعْواهُم» (۱۰) یعنی: دعای ایشان.[۲]

«اُحیطَ بهِم» (۲۲) یعنی: نزدیک به هلاکت رسیدند.[۳] «اَحاطَتْ به خطیئَتُه» (البقره: ۸۱) «گناه او، او را احاطه کرد.»[۴]

«فَاَتْبَعَهُم» (۹۰) و اَتْبَعَهُم. یکی است یعنی: «آنان را دنبال کردند. عدواً از اعدوان گرفته شده یعنی تجاوز».[۵]

و مجاهد گفته است: «وَلَوْ یُعَجِّلُ اللهُ لِلنّاسِ

---

۱ - «تِلک آیاتُ الکتابِ الحَکیم» این است آیات کتاب حکمت آموز.

۲ - «دَعْواهُم فیها سُبحانَکَ اللهُمَّ و تَحیَّتُهُم فیها سَلام» «دعای آنان در آنجا سُبحانَک اللّهُم» (خدایا تو پاک و منزّهی) و درودشان در آنجا سلام است.

۳ - وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِن کلِّ مکانٍ وظَنّوا اَنَّهُم اُحیطَ بِهِم» و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند.

۴ - «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً و اَحاطَت بِهِ خَطیئَتُهُ فَاُولئکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدون» «آری، کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود.»

۵ - «وَ جَوَّزْنا ببنی اسرائیلَ الْبَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فرعونُ و جُنُودُ بَغیاً وَ عَدْواً» «و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند.»

الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بالخیرِ» (یونس: ۱۱) «و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می‌طلبند در رساندن بلا به آنها شتاب می‌کرد.» گفتهٔ انسانی است که چون خشمگین شود، برای فرزند و مال خود بدی می‌خواهد: بارالها، به وی برکت مده و او را لعنت کن.

«لَقُضِیَ اِلَیْهِم اَجَلُهُم» (۱۱) «قطعاً اجلشان فرا می‌رسد.» یعنی (کسی بر خود دعای (فرستادن شر را از جانب خدا می‌کند) هلاک می‌شود و میرانده می‌شود.»[۱]

«لِلَّذِینَ اَحْسَنوا الحُسنی» «برای کسانی که نیکوکاری کردند، نیکویی (بهشت) است.» یعنی مانند آن نیکویی است. «وَ زیادَةٌ» «و زیاده (بر آن) است» (۲٦) یعنی آمرزش و رضایت خداوند است و غیر از مجاهد گفته است (مراد از ـ وَزیادَةٌ ـ) نظر کردن به روی خدا است.[۲]

«الکِبْریاء» (۷۸) به معنی مُلْک است: یعنی: پادشاهی.[۳]

۲ - باب: ﴿ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ

بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ [۹۰]

﴿ نُنَجِّيكَ ﴾ [۹۲]: نُلْقِيكَ عَلَى نَجْوَةٍ مِنَ الأَرْضِ، وَهُوَ النَّشَزُ: الْمَكَانُ الْمُرْتَفِعُ.

باب ـ ۲

۱ - دربارهٔ این آیت گفته شده که وقتی نضر بن حارث که از منکران بود، گفت: ای خدا، اگر دین اسلام حق باشد پس بر ما از آسمان سنگ ببار. پس معنی آیت این است، که اگر این مردم را بر بدی که برای خود و فرزند و مال خود می‌خواهند، خدا شتاب کند، چنانکه خدا برای نیکی ایشان در دنیا شتاب کرده است، آنها هلاک می‌شوند.

۲ - در متن سائر نسخ بخاری سطر آخر باب ـ ۱، بعد از ـ مَغفرةٌ ـ چنین آمده است (و رِضوان، وَقالَ غَیْرُه: النَّظَرُ الی وَجْهِه) که ترجمهٔ آن آورده شد. که متن فوق فاقد آن است.

۳ - «قالُوا اَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا علیه آبائنا و تَکونَ لَکُما الکِبریاءُ فِی الارضِ وَ ما نَحْنُ لَکُما بِمؤمِنین» «گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدران ما را بر آن یافته‌ایم بازگردانی، و بزرگی در این سرزمین برای شما دو تن باشد؟ ما به شما دو تن ایمان نداریم».

«وَ جاوَزنا ببنی اسرائیلَ الْبحْرَ فَاَتْبَعَهُم فِرعوْنُ وَ جُنسودَهُ بَغْیاً وَ عَدْدواً حَتَی اذا اَدْرَکَهُ الغَرَقُ قال آمَنْتُ اَنَّهُ لا اله الاالّذی آمَنَتْ به بَنُو اِسْرائیلَ وَ أنا مَنَ المُسلمین» (۹۰)[۱] «و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند تا آنکه در شُرُف غرق شدن قرار گرفت. گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست، و من از تسلیم شدگانم.» «نُنَجِّیْک» (۹۲) یعنی: «بدن تو را (ای فرعون) بر زمینی بلند می‌افکنیم.» و آن (النَّجوَةُ) یعنی: اَلنَّشزُ. زمینی برآمده و بلند.

٤٦٨٠ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَالْيَهُودُ تَصُومُ عَاشُورَاءَ ، فَقَالُوا : هَذَا يَوْمٌ ظَهَرَ فِيهِ مُوسَى عَلَى فِرْعَوْنَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ : «أَنْتُمْ أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْهُمْ فَصُومُوا» [راجع : ٢٠٠٤. أخرجه مسلم : ١١٣٠].

٤٦٨٠ ـ از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: «پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد و یهود روز عاشورا (دهم محرم) را روزه می‌گرفتند و می‌گفتند که این روزی است که موسی بر فرعون پیروز شد. پیامبر صلی الله علیه و سلم به یاران خود گفت: «شما نسبت بدیشان به موسی سزاوارترید، پس (عاشورا را) روزه بگیرید.»

---

۱ - نظر به این آیت شیخ محیی‌الدین ابن عربی و تابعان او بر این نظراند که فرعون، مسلمان مرده است. چنانکه در «خصوص» تصریح کرده است ولی بعضی می‌گویند که این مذهب شیخ نیست بلکه از روی جدل و احتمال آیت گفته که این معنی مفهوم می‌شود ولی در فتوحات، نمرود و فرعون را در درکات شدید دوزخ گفته‌است. جمهور مشایخ و علما بر آنند که فرعون کافر مرده است و نصوص قرآن و احادیث نیز به این ناظر است. چنانکه پس از مرگ ابوجهل آن حضرت فرمود: «فرعون این امت مرد.» «تیسیرالقاری ج ۴، ص ۳۸۰»

١١- سُورَةُ هُودٍ

قَالَ ابنُ عَبَّاسٍ : ﴿عَصِيبٌ﴾ [٧٧]: شَدِيدٌ . ﴿لا جَرَمَ﴾ [٢٢]: بلى .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿وَحَاقَ﴾ [٨]: نَزَلَ ، ﴿يَحِيقُ﴾ [فاطر: ٤٣]: يَنْزِلُ. ﴿يَئُوسٌ﴾ [٩]: فَعُولٌ مِنْ يَئِسْتُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿تَبْتَئِسْ﴾ [٣٦]: تَحْزَنْ . ﴿يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ﴾ شَكٌّ وَامْتِرَاءٌ فِي الحَقِّ ﴿لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ﴾ [٥]: مِنَ اللهِ إنِ اسْتَطَاعُوا .

قَالَ أبُو مَيْسَرَةَ : الأَوَّاهُ الرَّحِيمُ بِالحَبَشِيَّةِ .

وَقَالَ ابنُ عَبَّاسٍ : ﴿بَادِئَ الرَّأْيِ﴾ [٢٧]: مَا ظَهَرَ لَنَا.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿الجُودِيُّ﴾ [٤٤] : جَبَلٌ بِالجَزِيرَةِ.

وَقَالَ الحَسَنُ ﴿إِنَّكَ لأَنْتَ الحَلِيمُ﴾ [٨٧] : يَسْتَهْزِئُونَ بِهِ.

وَقَالَ ابنُ عَبَّاسٍ : ﴿أَقْلِعِي﴾ [٤٤]: أَمْسِكِي . ﴿عَصِيبٌ﴾[٧٧]: شَدِيدٌ . ﴿لا جَرَمَ﴾ [٢٢] : بَلَى . ﴿وَفَارَ التَّنُّورُ﴾ [٤٠]: نَبَعَ المَاءُ ، وَقَالَ عِكْرِمَةُ : وَجْهُ الأَرْضِ.

١١- سورهٔ هود[1]

ابن عباس گفته است: «عَصِيب» (٧٧) يعنى: سخت[2] «لاجَرَم» (٢٢) يعنى: آرى[3] و غير از ابن عباس گفته است: «وَحاقَ» (٨) يعنى: فرود آورد.[4]

«يحِيق» (فاطر: ٤٣) يعنى: فرود مى‌آورد.[5] «يَئوس» (٩) بر وزن «فعُول» است از «يَئِست» مشتق است. يعنى: نوميد.[6] و مجاهد گفته است: «تَبْتَئس» (٣٦) يعنى: غمگين.[7]

«يَثْنُونَ صُدورهُم» شک و شبهه كردن در حق. «لِيَسْتَخْفوا مِنْه» (٥) يعنى: اگر توان پنهان شدن از خدا را داشته باشند.[8]

ابومَيْسَره گفته است: ـ الاوّاه ـ در زبان حبشى به معناى مهربان است.[9]

---

۱ - سدى از ابن عباس روايت كرده كه سورهٔ هود مكى است، به جز آيت «وَاَقِم الصَّلوٰةَ طَرَفَى النَّهارِ وَزُلَفاً مَنَ اللَّيل اِنَ الحَسنات يُذهِبْن السَّيئات ذلک ذِكرى لِلذّاكرين» «در دو طرف روز (اول و آخر آن) و نخستين ساعات شب نماز را برپا دار؛ زيرا خوبيها بديها را از بين مى‌برد. اين براى پند گيرندگان پندى است.» و اين آيه در مورد مردى نازل شد كه زنى بيگانه را بوسيده بود و براى توبه نزد پيامبر صلى الله عليه و سلم آمد.(۱۱۴هود)

۲ - «وَ قالَ هذا يَوم عَصيب» «و گفت: اين روزى است سخت».

۳ - لاجَرَم أَنَّهُم فى الآخرةِ هُمُ الأخسرون» آرى اين جماعت در آخرت زيانكارترند.

۴ - «وَ حاقَ بِهِمْ ماكانوا بِهِ يَسْتَهزِءون» «و فروخواهد گرفت آنان را، آنچه را كه مسخره‌اش مى‌كردند.»

۵ - «وَلا يَحيقُ المَكرُ السَّيّىءُ اِلاّ بِأَهلِه» «و فرود نمى‌آيد و بال بد انديشى قبيح، مگر بر اهل او.»

۶ - «اِنَّه لَيَئوس كَفورٌ» «همانا وى نااميد و ناسپاس است.»

۷ - «فَلا تَبتَئِس بماكانوا يَفعَلون» «پس اندوه مخور به سبب آنچه مى‌كردند.»

۸ - «اَلا اِنَّهُم يَثنونَ صُدورَهُم لِيَستَخفوا مِنه» «آگاه باش اين كافران مى‌پيچند سينه‌هاى خود را، مى‌خواهند كه از خدا پنهان شوند.»

۹ - «اِنّ ابراهيمَ لَحَليمٌ اَوّاهٌ مُنيب» (هود: ۷۵) «همانا ابراهيم بردبار و نرمدل و بازگشت كننده (به سوى خدا) بود».

ابن عباس گفته است: «بادیَ الرای» (۲۷) یعنی: آنچه برای ما پیداست.[۱] و مُجاهد گفته است: «الجُودیْ» (٤٤) کوهی است در جزیره.[۲] و حسن گفته است: «انَّک لَاَنْتَ الحلیم» (۸۷) یعنی: آن را از روی استهزاء می‌گفتند.[۳] (کلمات: «عَصِیْب» و «لاجَرَم» تکرار آمده است. و ابن عباس گفته است اقلعی با زمان) «وَفار التَّنُورُ» (٤٠) آب از آن فوران کرد و عِکرمه گفته است: تنور به معنای روی زمین است.[۴]

١ - باب: ﴿ أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ

أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾ [٥].

باب ـ ۱

«اَلا انَّهُم یَثْنُوْنَ صُدُورَهُم لِیَسْتَخفوا مِنْهُ الا حِینَ یَسْتَغْشُوْنَ ثِیابَهُم یَعْلَمُ مایُسِرّونَ و ما یُعلِنونَ انَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدورِ» (۵) «آگاه باش، این کافران می‌پیچند سینه‌های خود را و می‌خواهند راز خود را از خدا پنهان دارند. آگاه باش آنگاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند (خدا) آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند، می‌داند، زیرا او به اسرار سینه‌ها داناست.»

٤٦٨١ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ قَالَ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ: «أَلَا إِنَّهُمْ تَثْنَوْنِي صُدُورُهُمْ». قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْهَا. فَقَالَ: أُنَاسٌ كَانُوا يَسْتَحْيُونَ أَنْ يَتَخَلَّوْا فَيُفْضُوا إِلَى السَّمَاءِ، وَأَنْ يُجَامِعُوا نِسَاءَهُمْ فَيُفْضُوا إِلَى السَّمَاءِ، فَنَزَلَ ذَلِكَ فِيهِمْ.

٤٦٨١ ـ از ابن جُرَیْج، از محمد بن عَبّاد بن جعفر روایت است که وی از ابن عباس شنیده

---

۱ - «وَ ما نَرٰاکَ اتَّبَعَکَ اِلاَّالَّذینَ هُمْ اَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ» «و نمی‌بینیم کسی از تو پیروی کرده باشد به جز کسانی که فرومایگان و ظاهر بینان‌اند.»

۲ «و قُضِیَ الاَمْرُ و استَوَتْ عَلَی الجُودی» «و کار به انجام رسید و کشتی (نوح) بر (کوه) جودی قرار گرفت»

۳ - «قالوا یا شُعیبُ اَصلواتُکَ تامُرُکَ اَنْ نَترُکَ مایَعْبُدُ آباؤُنا اَوانْ نَفْعَلَ فی اَموالِنا مانَشؤاْ اِنَّکَ لَاَنْتَ الحَلیمُ الرَّشیدُ» «گفتند ای شعیب، آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که هر آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم، یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه‌ای.»

۴ - «حتّی اِذاجاءَ اَمْرُنا وَ فارَ التَّنورُ» «تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد.»

که (آیت را چنین می‌خواند: «الا انَّهُم تَثْنَونی صُدُورُهُم»[1]

محمد بن جعفر گفت: در مورد این آیه از ابن عباس پرسیدم. گفت: مردمی بودند که می‌شرمیدند در محل قضاء حاجت برهنه در آیند و با برهنگی در معرض آسمان قرار گیرند و با زنان خود جماع کنند و با برهنگی در معرض آسمان قرار گیرند. سپس این آیت در مورد ایشان نازل شد.

٤٦٨٢ - حدثني إبراهيم بن موسى: أخبرنا هشام، عن ابن جريج. وأخبرني محمد بن عباد بن جعفر: أن ابن عباس قرأ: «ألا إنهم تثنوني صدورهم». قلت: يا أبا العباس ما تثنوني صدورهم؟ قال: كان الرجل يجامع امرأته فيستحي، أو يتخلى فيستحي، فنزلت: «ألا إنهم يثنون صدورهم».

٤٦٨٢ ـ از ابن جُرَیج، از محمد بن عَبّاد بن جعفر روایت است که ابن عباس (آیت را) چنین خواند: «اَلا انَّهُم تَثْنونی صُدورُهُم» گفتم: ای ابوالعباس، ـ تَثْنَونی صُدُورُهُم چه معنی دارد؟ گفت: مردی بود که از جماع کردن با زن خود (در فضای باز) و از قضای حاجت (در فضای باز) می‌شرمید. پس این آیت نازل شد: «آگاه باش که اینان سینه‌های خود را می‌پیچند.»

٤٦٨٣ - حدثنا الحميدي: حدثنا سفيان: حدثنا عمرو قال: قرأ ابن عباس: ﴿ألا إنهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه ألا حين يستغشون ثيابهم﴾.

وقال غيره: عن ابن عباس: ﴿يستغشون﴾ يغطون رؤوسهم. ﴿سيء بهم﴾ ساء ظنه بقومه ﴿وضاق بهم﴾ [٧٧]: بأضيافه ﴿بقطع من الليل﴾ [٨١]: بسواد.

وقال مجاهد: ﴿أنيب﴾ [٨٨]: أرجع.

٤٦٨٣ ـ از حُمَیدی، از سُفیان روایت است که عمرو گفت: ابن عباس چنین خواند: «اَلا انَّهُم یَثْنونَ صُدورَهُم لِیَستَخفوا مِنهُ الاحِینَ یستَغْشُونَ ثِیابَهُم.» و غیر از عمرو، از ابن عباس چنین روایت کرده است: «یَسْتَغْشُون» یعنی: سرهای خود را می‌پوشند. «سِیءَ بِهِم» (لوط) نسبت به قوم خود بدگمان شد. «وَ ضاقَ بِهِم» (۷۷) یعنی: نسبت به میهمانان خود (فرشتگان) دلتنگ شد.[2]

---

۱ – در سائر نسخ بخاری، قرائت ابن عباس «یَثْنُونی» آمده است و گفته شده که در روایت غیر ابی‌ذر «تَثْنَونی» است.

۲ – وَلَمّا جاءَت رُسُلُنا لوطاً سِیءَ بِهِم وَضاقَ بِهِم ذَرعاً وَ قالَ هذا یَومٌ عَصیب» «و چون فرستادگان ما (فرشتگان) نزد لوط آمدند. اندوهگین گشت و از بابت ایشان دلتنگ (و نگران) شد و گفت:

«بِقِطعٍ مِنَ اللیل» (۸۱) ـ قطع ـ به معنی ـ سواد ـ یعنی سیاهی[1] و مُجاهد گفته است: «اُنیبُ» (۸۸) یعنی: رجوع می کنم.[2]

٢- باب: [قوله:]
﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ [٧]

٤٦٨٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَدُ اللَّهِ مَلأَى لا تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ. وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالأَرْضَ فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ» [انظر: ٥٣٥٢، ٧٤١١، ٧٤١٩، ٧٤٩٦. اخرجه مسلم: ٩٩٣].

﴿اعْتَرَاكَ﴾ [٥٤]: افْتَعَلَكَ، مِنْ عَرَوْتُهُ، أَيْ: أَصَبْتُهُ، وَمِنْهُ يَعْرُوهُ وَاعْتَرَانِي. ﴿آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [٥٦]: أَيْ: فِي مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ. ﴿عَنِيدٌ﴾ [٥٩]: وَعَنُودٌ وَعَانِدٌ وَاحِدٌ، هُوَ تَأْكِيدُ التَّجَبُّرِ. ﴿اسْتَعْمَرَكُمْ﴾ [٦١]: جَعَلَكُمْ عُمَّارًا، أَعْمَرْتُهُ الدَّارَ فَهِيَ عُمْرَى جَعَلْتُهَا لَهُ. ﴿نَكِرَهُمْ﴾ [٧٠]: وَأَنْكَرَهُمْ وَاسْتَنْكَرَهُمْ وَاحِدٌ. ﴿حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ [٧٣]: كَأَنَّهُ فَعِيلٌ مِنْ مَاجِدٍ، مَحْمُودٌ مِنْ حَمِدَ. ﴿سِجِّيلٌ﴾ [٨٢]: الشَّدِيدُ الْكَبِيرُ، سِجِّيلٌ وَسِجِّينٌ، وَاللامُ وَالنُّونُ أُخْتَانِ، وَقَالَ تَمِيمُ بْنُ مُقْبِلٍ:

وَرَجْلَةٍ يَضْرِبُونَ الْبَيْضَ ضَاحِيَةً ... ضَرْبًا تَوَاصَى بِهِ الأَبْطَالُ سِجِّينَا

باب ـ ۲

فرمودهٔ خدای تعالی:
«وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الماء» (۷). «و عرش او بر آب بود.»

٤٦٨٤ ـ از ابوالزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند عزّوجلّ فرموده است: ـ نفقه کن تا بر تو نفقه کنم ـ و گفت: ـ دست خدا پر است و هیچ نفقه‌ای از آن نمی‌کاهد و شب و روز نعمت ارزانی می‌دارد ـ و گفت: آیا شما می‌دانید آنگاه که آسمان و زمین را آفریده است چه (نعمتهایی) ارزانی داشته است و آن انفاق از آنچه در دست اوست، نکاسته است و عرش او بر آب است.[3] و میزان (عدالت) در دست اوست، که آن را پایین می‌کشد یا بالا می‌برد.»

«اعْتَراک» (٥٤): افْتَعَلَکَ: یعنی گردانیده است تو را[4] ـ مِنْ عَرَوْتُهُ ـ یعنی: رسیدم او را. و از

امروز روزی سخت است.

۱ - «قالوا یالوطُ انّا رُسُلُ رَبّک لَن یَصلوا الیکَ فَاَسْرِ بَاَهلکَ بقطعٍ مِنَ اللّیل» «گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را حرکت ده.»

۲ - «وَما تَوْفیقی اِلّا بالله علیه تَوکَّلتُ وَ الیه اُنیب» «توفیق من جز به یاری خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او بازمی‌گردم.»

۳ - مذهب ائمهٔ اهل سنت و طریقهٔ ایمانیان، وجوب ایمان است به اینکه ـ عرش بر آب است. بدون تغییر و تأویل. باید به ظاهر اعتقاد کرد و از کیفیت و چگونگی آن زبان بست. (تیسیر القاری)

۴ - «اِنْ نَقولُ الا اعْتراکَ بَعْضُ آلِهتنا بِسوءٍ» «نمی‌گوییم به جز اینکه رسانیده‌اند به تو، بعضی از خدایان ما آسیبی.»

همین مشتق است. یَعْرَوْهُ، و اعترانی.
«آخِذٌ بناصِیَتِها» (٥٦) یعنی: در زیر قدرت و سلطهٔ او هستند.[۱]
«عَنِیْد» (۵۹) و عنودٌ وعائدٌ. به یک معنی است (که از عِناد مشتق است) و آن تاکید است بر سرکشی و گردنکشی.[۲] (در متن ـ عَنِیْدٌ ـ است.) (وَیَقُوْلُ الاَشْهادُ واحدهُ شاهدٌ مِثل صاحِبْ و اصحاب ـ و گفته می‌شود: اشهاد. مفرد وی شاهد است، مثل صاحب که مفرد اصحاب است.)[۳]
«اِسْتَعْمَرَکُم» (٦١): شما را باشنده ساخت. عبارت: اَعْمَرتُهُ الدّارَ فَهِی عُمری یعنی خانه را برای وی آباد کردم تا مادام‌العمر در آن سکونت کند. یعنی برای او هبه کردم.[۴]
«نَکِرَهُم» (۷۰) نشناخت ایشان را. وأنْکَرَهُم وَ استَنکرَهُمْ (هر سه لفظ) دارای یک معنی است.[۵]
«حَمِیْدٌ مَجیدٌ» (۷۳) گویا ـ مجید ـ فعیل است، اسم فاعل است که از ـ ماجد ـ گرفته شده است. (مجد به معنی شرف است و ـ مجید ـ مبالغهٔ «ماجد» است) (ـ حمید ـ اسم مفعول از حِمدَ گرفته شده) مَحْمُوْدٌ، از حَمِدَ ـ گرفته

۱ - «مامِن دابَةٍ الا هُوَ آخِذٌ بناصِیَتِها» «هیچ جنبده‌ای نیست مگر خدا گیرنده به پیشانی او است» یعنی: مالک اوست.
۲ - «وَ تلکَ عادٌ جحدوُا بآیات رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبعوا اَمْرَ کُلِّ جَبّارٍ عَنِیْدٍ» «و این قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و فرستادگانش را نافرمانی کردند و هر سرکش ستیزنده را پیروی کردند.»
۳ - عبارت میان دو کمانک در متن فوق نیامده است، در سایر نسخ بخاری آمده است. مؤلف آن را در باب (۴) آورده که بعداً خواهد آمد.
۴ - «هُوَ اَنْشاَکُمْ مِنَ الارضِ واسْتَعْمَرَکُم فیها» «اوست که شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن ساکن گردانید.»
۵ - «فَلَمّا رَاَاَیْدِیَهُم لاتَصِلُ اِلَیهِ نَکِرَهُم» «و چون دید که دستهایشان به غذا نمیرسد، آنان را ناشناس یافت.»

شده است.[۱]

«سِـجِّیْل» (۸۲)[۲] یعنی: سخت هولناک. کلمات ـ سَـجِّیْل و سَجِّیْن ـ (که حروف آخر آنها) لام و نون، اسـت یکی به دیگری تغییر می‌خورد. و تمِیم بن مُقْبِل (شـاعر که دوران جاهلیت و اسـلام را دریافته) می‌گوید: بسـا پیاده‌ها است که به وقت چاشـت شمشیر می‌زنند ـ وصیت کرد بعضی، بعضی دیگر را که مرد دلیر، سخت می‌زند.[۳]

٣ - باب :

﴿ وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ﴾ [٨٤] إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَ ، لأَنَّ مَدْيَنَ بَلَدٌ ، وَمِثْلُهُ ﴿ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ ﴾ [يوسف: ٨٢] : وَاسْأَلِ الْعِيرَ ، يَعْنِي أَهْلَ الْقَرْيَةِ وَأَصْحَابَ الْعِيرِ . ﴿ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا ﴾ [٩٢] : يَقُولُ : لَمْ تَلْتَفِتُوا إِلَيْهِ ، وَيُقَالُ إِذَا لَمْ يَقْضِ الرَّجُلُ حَاجَتَهُ : ظَهَرْتَ بِحَاجَتِي وَجَعَلْتَنِي ظِهْرِيًّا ، وَالظِّهْرِيُّ هَا هُنَا : أَنْ تَأْخُذَ مَعَكَ دَابَّةً أَوْ وِعَاءً تَسْتَظْهِرُ بِهِ . ﴿ أَرَاذِلُنَا ﴾ [٢٧] سُقَّاطُنَا . ﴿ إِجْرَامِي ﴾ [٣٥] : هُوَ مَصْدَرٌ مِنْ أَجْرَمْتُ ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ : جَرَمْتُ . ﴿الْفُلْكُ﴾ [٣٧] : وَالْفَلَكُ وَاحِدٌ ، وَهْيَ السَّفِينَةُ وَالسُّفُنُ . ﴿ مُجْرَاهَا ﴾ [٤١]: مَدْفَعُهَا ، وَهُوَ مَصْدَرُ أَجْرَيْتُ ، وَأَرْسَيْتُ: حَبَسْتُ ، وَيُقْرَأُ : ﴿ مَرْسَاهَا ﴾ مِنْ رَسَتْ هِيَ ، و﴿مَجْرَاهَا ﴾ مِنْ جَرَتْ هِيَ . ﴿ وَمُجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا﴾ مِنْ فُعِلَ بِهَا ﴿ رَاسِيَاتٌ ﴾ [سبأ: ١٣] : ثَابِتَاتٌ .

باب ـ ۳

«وَ اِلَى مَدْیَنَ اَخاهُم شُـعَیْباً» (۸٤) «و به سـوی مَدْیَن؛ برادرشـان شعیب را فرستادیم.» یعنی به سـوی اهل مَدْیَن، زیرا مدین، شهری است. و مانند آن «وَ اسأَلِ القَرْیَهَ» (یوسف: ۸۲) و اسئَلِ العِیْر. یعنی از اهل قریه و افراد کاروان.

«وَرائَکُم ظِهْریاً» (۹۲) «او را پشـت سـر خود گرفته‌ایـد.» می‌گویـد: بـه سـوی وی توجه نمی‌کنیـد. و هنگامـی که مردی نیاز کسـی را برآورده نسـازد. گفته می‌شود: ظَهَرتَ بِحاجَتِی ـ وَجَعَلْتنـی ظِهریـاً ـ یعنی: نیاز مـرا برآورده نساختی.[۴]

---

۱ - «قالُوا أَتَعجَبِینَ مِن أَمرِاللهِ رَحمَتُ اللهِ و بَرَکاتُهُ عَلَیکُم أهلَ البَیْتِ اِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ» «فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی، بخشایش خدا و برکات او بر شماست، ای اهل این خانه، بیگمان او ستوده‌ای بزرگوار است.»

۲ - «وَأَمطَرنا عَلَیهِمْ حِجارَةً مِن سِجِّیلٍ» «و سنگ پاره هایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم.»

۳ - یعنی دلیران و پهلوانان به یکدیگر وصیت می‌کنند که این چنین سخت باید زد. یعنی لفظ ـ سِجِّیناً ـ که در شعر آمده به معنای سخت است.

۴ - «واتَّخَذ تُمُوهُ وَراءَکُم ظِهْریّاً» «خدا را پشت سر خود گرفته‌اید.»

وَ ـ الظُّهْری، (در اینجا) بدین معنی است که: با خود حیوان یا ظرفی را بگیری که بدان استعانت می‌کنی.[۱]

«اَراذِلُنا» (۲۷): سُقّاطُنا. یعنی فرومایگان ما[۲]

«اِجْرامی» (۳۵) یعنی: جُرم من، و آن مصدر است، که از ـ اَجْرَمْتُ، گرفته شده و بعضی می‌گویند که از ـ جَرَمْتُ ـ گرفته شده است.[۳]

«الْفُلْک» (۳۷) و اَلْفَلَکُ، یکی است (واحد و جمع آن تغییر نمی‌کند)[۴] و به معنای، اَلسَّفینَةُ، یعنی کشتی است که جمع آن، السُفن، است.

«مُجْراها» (٤١) مَدْفَعُها: یعنی روان شدن آن[۵] و آن مصدر ـ اَجْریتُ ـ است و ـ اَرْسَیْتُ، یعنی: نگهداشتن آن (لنگر انداختن کشتی) است. و خوانده می‌شود «مَرْساها» (به فتح میم) که از ـ رَست ـ مأخوذ است یعنی: ایستادن و بر جای ماندن(کشتی) است. و ـ «مَجراها» (به فتح میم) مأخوذ از ـ جَرَت، است و آن به معنای روان شدن (کشتی است. و «مُجْریْها و مُرْسِیها» (به

---

۱ – لفظ: هَا هُنا، یعنی (دراینجا). در روایت ابوذر که راوی مشهور بخاری است، نیامده و بهتر است که ساقط باشد؛ زیرا تفسیر آیت بدین معنا به اتفاق اهل علم باطل و نادرست است. «تیسیرالقاری»

۲ – «وَ ما نراک اتَّبَعَکَ الاالَّذینَ هُم اَراذِلُنا بادِیَ الرّای» «و جز جماعتی از؟) فرومایگان ما و آن هم ظاهربین نمی‌بینیم که کسی تو را پیروی کرده باشد.

۳ – «اَم یَقولُونَ افتراهُ قُل اِنِ افتَرَیْتُهُ فَعَلَیَّ اِجرامی و اَنا بَریءٌ مِمّا تُجْرِمون» «یا در بارهٔ قرآن می‌گویند: آن را بر بافته است. بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده‌ام، گناه من بر عهدهٔ خود من است ولی از جرمی که به من نسبت می‌دهید، برکنارم.»

۴ – «وَاصْنَع الفُلْکَ بِاَعْیُنِنا و وَحْینا ولاتُخاطِبْنی فِی الَّذینَ ظَلَموا اِنَّهُم مُغْرَقوُن» «و زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز، و دربارهٔ کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی، چرا که آنان غرق شدنی اند.»

۵ – «وَ قالَ ارْکَبوا فیها بسم‌الله مَجْرها و مُرسها اِنَّ رَبّی لَغَفورٌ رَحیم» و گفت (نوح) در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدن آن و ایستادن (لنگر انداختن) آن. هر آینه پروردگار من آمرزندهٔ مهربان است.

لفظ فاعل و ضم میم و کسر راءِ و سکون یاء) است، از آنچه بدان عمل می‌شود.
«رَاسِیات» (سبأ: ۱۳): ثابِتات: یعنی ثابت و پای برجا.[۱]

٤ - باب : [قوله] : ﴿ ويَقُولُ الأشْهَادُ هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [١٨]

وَاحِدُ الأَشْهَادِ : شَاهِدٌ ، مِثْلُ : صَاحِبٍ وَأَصْحَابٍ .

باب - ۴
فرمودهٔ خدای تعالی

«وَ یَقولُ الاَشـهادُ هَؤلاءِ الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی رَبِّهِمْ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ» (۱۸) «و گواهان خواهند گفت: اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمگاران باد.»
اَشْهادُ - صیغهٔ جمع است و صیغهٔ مفرد آن شاهد است. مانند: اصحاب که مفرد آن «صاحب» است.

٤٦٨٥ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَهِشَامٌ قَالا : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ : بَيْنَا ابْنُ عُمَرَ يَطُوفُ ، إِذْ عَرَضَ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، أَوْ قَالَ : يَا ابْنَ عُمَرَ : سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ فِي النَّجْوَى ؟ فَقَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يُدْنَى الْمُؤْمِنُ مِنْ رَبِّهِ - وَقَالَ هِشَامٌ : يَدْنُو الْمُؤْمِنُ - حَتَّى يَضَعَ عَلَيْهِ كَنَفَهُ ، فَيُقَرِّرُهُ بِذُنُوبِهِ ، تَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا ؟ يَقُولُ : أَعْرِفُ ، يَقُولُ : رَبِّ أَعْرِفُ ، مَرَّتَيْنِ ، فَيَقُولُ : سَتَرْتُهَا فِي الدُّنْيَا ، وَأَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ ، ثُمَّ تُطْوَى صَحِيفَةُ حَسَنَاتِهِ . وَأَمَّا الآخَرُونَ أَوِ الْكُفَّارُ ، فَيُنَادَى عَلَى رُؤُوسِ الأَشْهَادِ : ﴿هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾» .

وَقَالَ شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ .[راجع : ٢٤٤١. أخرجه مسلم : ٢٧٦٨].

٤٦٨٥ - از قَتاده، از صَفْوان بن مُحرِزْ روایت است که گفت: در حالی که ابن عمر طواف می‌کرد، ناگاه مردی پیش آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن، یا گفت: ای ابن عمر، آیا در مورد نَجوی (سخنی که میان بندهٔ مسلمان و خداوند در قیامت واقع می‌شود) از پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی شنیده‌ای؟ ابن عمر گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌گفت: «مسلمان نزد پروردگار خود آورده می‌شود و هِشام راوی گفت، مسلمان نزد پروردگار خود می‌آید، تا آنکه خداوند او را در سایهٔ رحمت خود می‌گیرد و به اقرار گناهانش وامی‌دارد و (از وی می‌پرسد) آیا چنان گناه

---
۱ - «وقُدُرٍ راسیاتٍ» «دیگهای ثابت»

خود را می‌شناسـی؟ می‌گوید: می‌شناسـم، ای پروردگار من! می‌شناسم. (دوبار می‌گوید. پس خداوند می‌گوید: در دنیا (گناهان) تو را پوشیدم و امروز تو را بخشیدم. سپس طومار حسناتش پیچیده شـود و اما دیگران یـا کافران، (دربارهٔ ایشـان) در حضور گواهان بـه آواز بلند بانگ زده می‌شـود: «اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، هان، لعنت خدا بر ستمگران باد.» (هود: ۱۸) و شـیبان از قَتاده، از صفوان روایت کرده است.

٥ - باب : قَوْلِه :

﴿ وَكَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴾ [۹۹]

﴿ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴾ [۱۰۲] : الْعَوْنُ الْمُعِينُ ، رَفَدْتُهُ أَعَنْتُهُ . ﴿ تَرْكَنُوا ﴾ [۱۱۳]: تَمِيلُوا . ﴿ فَلَوْلا كَانَ ﴾ [۱۱۶]: فَهَلا كَانَ . ﴿ أُتْرِفُوا ﴾ [۱۱۶]: أُهْلِكُوا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴾ [۱۰۶]: شَدِيدٌ وَصَوْتٌ ضَعِيفٌ .

باب - ۵
فرمودهٔ خدای تعالی

«وَ کذلک اَخذُ ربِّک اِذا اَخذی القُری وَهِی ظالِمَةٌ اِنَّ اَخذَهُ اَلیمٌ شدیدٌ»(۱۰۲) «و این گونه بود (به قهر) گرفتن پروردگارت، وقتی شـهرها را در حالی که ستمگر بودند (به قهر) می‌گرفت، آری (به قهر) گرفتن او دردناک و سخت است.»
«الرِّفـدُ المَرْفُوْدُ» (۹۹) یعنـی: کمک ـ رَفَدْتُهُ ـ یعنی کمک کردم او را.[1]
«تَرْکَنوُا» (۱۱۳) یعنی: مَیل کنید.[2]
«فَلَوْلا کان» (۱۱٦) یعنی چرا باشد.[3]
«اُتْرِفوا» (۱۱٦) یعنی: هلاک کرده شـدند (بدان آسـودگی)[4] و ابن عبـاس گفته اسـت: «زَفیرٌ

۱ - وَاُتْبِعوا فی هذه لَعنَةً وَ یَوْمَ‌القیامَه بئس‌َ الرِّفْدُ المَرْفوْدُ» در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند و چه بد عطایی نصیب آنان می‌شود.
۲ - وَلاتَرْکنوا اِلی الّذینَ ظَلَموا» و میل نکنید به سوی آنانی که ستم کردند.
۳ - «فلولا کانَ مِنَ القُرونَ مِن قَبْلِکُم» «پس چرا از نسلهای پیش از شما خردمندانی نبودند».
۴ - «واتَّبَعَ الّذینَ ظَلَموا ما اُتْرِفوْا فیهِ وَ کانوْا مُجْرِمین» و پیروی

وَ شـهیق» ۱۰۶-) یعنـی: آواز شـدید و آواز ضعیف.[۱]

٤٦٨٦ - حَدَّثَنا صَدَقَةُ بنُ الفَضْلِ : أخبَرَنا أبو مُعاوِيَةَ : حَدَّثَنا بُرَيْدُ بنُ أبي بُرْدَةَ ، عَنْ أبي بُرْدَةَ ، عَنْ أبي مُوسَى ﷺ قال : قال رَسُولُ اللّه ﷺ : « إنَّ اللّهَ لَيُمْلي لِلظّالِم ، حَتّى إذا أخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ » . قال : ثُمَّ قَرَأ : ﴿ وكَذلِكَ أخْذُ رَبِّكَ إذا أخَذَ القُرى وَهِيَ ظالِمَةٌ إنَّ أخْذَهُ أليمٌ شَديدٌ ﴾

[أخرجه مسلم : ٢٥٨٣] .

٤٦٨٦ - ازابوبُرده روایت است که ابوموسی رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خداوند به ظالم مهلت می‌دهد و آنگاه که او را گرفـت، نجاتش نمی‌دهد.» و سپس (این آیت را) خواند: «و این گونه بود (به قهر) گرفتن پروردگارت، وقتی شـهرها را در حالی که ستمگر بودند (به قهر) می‌گرفت. آری (به قهر) گرفتن او دردناک و سخت است.»

٦- باب : قَوْلِه :

﴿ وأقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إنَّ الحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذّاكِرينَ ﴾ [١١٤].

﴿ وَزُلَفًا ﴾ : ساعاتٍ بَعْدَ ساعاتٍ ، وَمِنْهُ سُمِّيَتِ المُزْدَلِفَةُ ، الزُّلَفُ : مَنْزِلَةٌ بَعْدَ مَنْزِلَةٍ ، وَأمّا ﴿ زُلْفى ﴾ : فَمَصْدَرٌ مِنَ القُرْبى ، ازْدَلَفوا : اجْتَمَعوا ، ﴿ أزْلَفْنا ﴾ [الشعراء: ٦٤]: جَمَعْنا .

باب - ۶

فرمودهٔ خدای تعالی

«واَقِـم الصَّلاةَ طَرَفی النَّهـارِ وَ زُلَفاً مَن اللّیل اِنَّ الحَسنات یُذهِبْنَ السَّیات ذالک ذِکری لِلذّاکرین» (۱١٤) «و در دو طـرف روز (اول و آخـر آن) و نخسـتین ساعات شب نماز را بر پا دار، زیرا خوبیها بدیها را از بین می‌برد.»

«و زُلَفاً» یعنی سـاعات بعد ساعات. و به همین سبب اسـت که «المزدلِفَة» نامیده شده، الزُّلفُ: منـزل بعد از منـزل، و اما «زُلْفَـی» (ص: ٤٠): مصدر اسـت از (لحاظ معنی) چـون - القربی - اسـت. یعنی نزدیـک. - اَزْدَلَفوا - یعنی جمع کنید.[۲]

«اَزْلَفْنا» (الشعرأ: ٦٤) جمع کردیم.[۳]

کردند ستمگران ناز و نعمتی را که در آن بودند.

۱ - «فَاَمّاالَّذینَ شَقوُا فِفی‌النّار لَهُم فیها زَفیرٌ و شَهیق» اما آنانکه بدبخت شدند، در آتش باشند، ایشان را در آنجا فریاد سخت و ناله‌ای زار باشد.»

۲ - وَ اِنّ لَه عِندنا لَزُلفی و حُسْنَ ماب» و هر آینه او را نزد ما قربت است و نیکو بازگشت است.

۳ - «وَاَزْلَفنا ثَمّ الاخرین» و نزدیک آوردیم آنجا آن دیگران را.

٤٦٨٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ ، هُوَ ابْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً أَصَابَ مِنِ امْرَأَةٍ قُبْلَةً ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ ، فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ : ﴿ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ ﴾ . قَالَ الرَّجُلُ : أَلِيَ هَذِهِ ؟ قَالَ : «لِمَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ أُمَّتِي» . [راجع: ٥٢٦. أخرجه مسلم: ٢٧٦٣]

٤٦٨٧ ـ از ابوعثمان روایت است که ابن مسعود رضی الله عنه گفت: مردی روی زنی بیگانه را بوسید و سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و موضوع را به آن حضرت گفت. بر آن حضرت (این آیه) نازل شد. «و در دو طرف روز (اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را بر پادار زیرا خوبیها، بدیها را از بین می‌برد.» آن مرد گفت: این حکم خاص برای من است؟ فرمود: نی، برای همه امت من است، که با همچو حالتی عمل کنند.»

١٢ - سُورَةُ يُوسُفَ

وَقَالَ فُضَيْلٌ : عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : ﴿مُتَّكَأً﴾ [٣١] : الأُتْرُجُّ ، قَالَ فُضَيْلٌ : الأُتْرُجُّ بِالْحَبَشِيَّةِ مُتْكًا .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : مُتْكًا : قَالَ : كُلُّ شَيْءٍ قُطِعَ بِالسِّكِّينِ .

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ ﴾ [٦٨] : عَامِلٌ بِمَا عَلِمَ .

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ : ﴿ صُوَاعَ ﴾ [٧٢] : مَكُّوكُ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَلْتَقِي طَرَفَاهُ ، كَانَتْ تَشْرَبُ بِهِ الأَعَاجِمُ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ تُفَنِّدُونِ ﴾ [٩٤] : تُجَهِّلُونَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ غَيَابَةِ ﴾ [١٠، ١٥] : كُلُّ شَيْءٍ غَيَّبَ عَنْكَ شَيْئًا فَهُوَ غَيَابَةٌ . وَالْجُبُّ : الرَّكِيَّةُ الَّتِي لَمْ تُطْوَ . ﴿بِمُؤْمِنٍ لَنَا﴾ [١٧] : بِمُصَدِّقٍ . ﴿ أَشُدَّهُ ﴾ [٢٢] : قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَ فِي النُّقْصَانِ ، يُقَالُ : بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغُوا أَشُدَّهُمْ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : وَاحِدُهَا شَدٌّ .

١٢ ـ سورهٔ یوسف

و فُضَیل، از حُصَیْن روایت کرده که مجاهد گفته است: «مُتّکا» (۳۱) یعنی: ترنج. فُضَیل گفته که: ترنج را به زبان حبشی، مُتّکا، می‌گویند.[۱] ابن عیینه از مردی روایت کرده که مجاهد گفته است: هر آنچه با کارد بریده شود متکاء گویند و قتاده گفته است: «لَذُوْ عَلْمٍ لِما عَلَّمناه» (٦٨) کننده بود بدانچه می‌دانست.[۲]

و سعید بن جُبیر گفته است: «صُواع» (۷۲): جام است و آن لفظ فارسی است و (ظرفی است که) دو طرف آن جمع می‌گردد و مردم عجم در آن آب می‌نوشند.[۳] و ابن عباس گفته

---

۱ - «فَلَمّا سَمِعت بِمكرِهن اَرسَلَت اِلیهن واعتَدَت لَهُن مُتّکاً و آتت کُلَّ واحدَه مِنهُن سکّیناً» «پس چون (همسر عزیز) از مکرشان اطلاع یافت، نزد آنان (کسی) فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنان (میوه) و کاردی داد.»

۲ - «وَ اِنّهُ لَذو عِلمٍ لما عَلّمناهُ وَلکنّ اَکثر النّاس لایَعلَمون» «و او بود خداوند دانش، بدانچه ما او را آموخته بودیم ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.»

۳ - «قالوا نَفقِدُ صُواعَ المَلک» «گفتند: جام شاه راگم کرده‌ایم.»

وَالْمُتَّكَأُ : مَا اتَّكَأْتَ عَلَيْهِ لِشَرَابٍ أَوْ لِحَدِيثٍ أَوْ لِطَعَامٍ ، وَأَبْطَلَ الَّذِي قَالَ الأُتْرُجُّ ، وَلَيْسَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ الأُتْرُجُّ ، فَلَمَّا احْتُجَّ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُ الْمُتَّكَأُ مِنْ نَمَارِقَ ، فَرُّوا إِلَى شَرٍّ مِنْهُ ، فَقَالُوا : إِنَّمَا هُوَ الْمُتْكُ ، سَاكِنَةَ التَّاءِ ، وَإِنَّمَا الْمُتْكُ طَرَفُ الْبَظْرِ ، وَمِنْ ذَلِكَ قِيلَ لَهَا ، مَتْكَاءُ وَابْنُ الْمَتْكَاءِ ، فَإِنْ كَانَ ثَمَّ أُتْرُجٌّ فَإِنَّهُ بَعْدَ الْمُتَّكَإِ .

﴿ شَغَفَهَا ﴾ [٣٠] : يُقَالُ : بَلَغَ شِغَافَهَا ، وَهُوَ غِلَافُ قَلْبِهَا ، وَأَمَّا شَعَفَهَا فَمِنَ الْمَشْعُوفِ . ﴿ أَصْبُ ﴾ [٣٣] : أَمِيلُ صَبَا مَالَ ﴿ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ ﴾ [٤٤] : مَا لَا تَأْوِيلَ لَهُ ، وَالضِّغْثُ : مِلْءُ الْيَدِ مِنْ حَشِيشٍ وَمَا أَشْبَهَهُ ، وَمِنْهُ : ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا ﴾ [ص: ٤٤] لَا مِنْ قَوْلِهِ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ ، وَاحِدُهَا ضِغْثٌ . ﴿نَمِيرُ﴾ [٦٥] : مِنَ الْمِيرَةِ . ﴿ وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ﴾ [٦٥] : مَا يَحْمِلُ بَعِيرٌ . ﴿ أَوَى إِلَيْهِ ﴾ [٦٩] : ضَمَّ إِلَيْهِ . ﴿ السِّقَايَةَ ﴾ [٧٠] : مِكْيَالٌ . ﴿تَفْتَأُ ﴾ [٨٥] : لَا تَزَالُ . ﴿حَرَضًا﴾ [٨٥]: مُحْرَضًا ، يُذِيبُكَ الْهَمُّ . ﴿ تَحَسَّسُوا ﴾ [٨٧]: تَخَبَّرُوا . ﴿مُزْجَاةٍ ﴾ [٨٨] : قَلِيلَةٍ . ﴿ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ﴾ [١٠٧] : عَامَّةٌ مُجَلِّلَةٌ . ﴿اسْتَيْأَسُوا ﴾ [٨٠] : يَئِسُوا . ﴿ لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ﴾ [٨٧] : مَعْنَاهُ الرَّجَاءُ . ﴿ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ [٨٠]: اعْتَزَلُوا نَجِيًّا ، [وَالْجَمْعُ : أَنْجِيَةٌ ، يَتَنَاجَوْنَ ، الْوَاحِدُ : نَجِيٌّ ، وَالاثْنَانِ وَالْجَمْعُ : نَجِيٌّ] وَأَنْجِيَةٌ .

است: «تُفَنِدُوْن» (۹٤) به جهالت نسبت دادن.[۱] و غیـر از ابن عباس گفته اسـت: «غَیابَة» (۱۰، ۱۵) هر آنچه چیزی را از تو غایب کند، همان، غَیابَهْ، اسـت. و اَلجُبَّ یعنی: چاهی که تعمیر کرده نشده است.[۲]

«بمؤمنٍ لَنا» (۱۷) تصدیق کنندهٔ ما.[۳]

«اَشُـدَّه» (۲۲) قبـل از آنکه (نیـروی کس) رو بـه کاهش گذارد (حدود چهل سـالگی) گفته می‌شـود: به سـن رشد رسـید، و به سن رشد رسـیدند. و بعضی گفته‌اند که صیغهٔ واحد آن: شَدٌّ، است.[۴] و الْمُتَّکا: یعنی آنچه بر آن تکیه کنی برای نوشـیدن یا سخن گفتن یا غذا خوردن و باطل کرده است کسی که آن را تُرنج گفته است و در کلام عرب، مُتَّکا، به معنی تُرنج نیسـت و چون بر ایشـان حجت آورده شود که (مُتَّکأ به معنای ترنج نیسـت بلکه) به معنای تکیه است بر بالشهای خورد، به سوی بدتر از آن بگریزند و بگویند که آن کلمه «مُتْک» اسـت با سـکون «تأ» و همانا مُتْک، طرف فرج زن اسـت که آن را ختنه می‌کنند و به همین سبب است که (زن ختنه شـده را) «مَتْکا» می‌گویند و پسـر او را، «ابن مَتْکا» می‌گویند. و اگر در آنجا (مجلسـی که زن عزیز ترتیب کرده بود) ترنج می‌بود، پس

---

۱ – «قالَ اَبوهُم اِنّی لاَجِدُ ریحَ یوسُفَ لَوْلا اَنْ تُفَنِدون» «پدر ایشان گفت: هر آینه من بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید.»

۲ – «قالَ قائلٌ منهُم لاتقتُلوا یُوسُفَ وَ اَلقوهُ فی غیبت الجُب» (۱۰) «گویندهٔ ایشان گفت: یوسف را مکشید، بلکه او را در قعر تاریک چاه بیفکنید.»

۳ – «وَ ما اَنتَ بمؤمنٍ لَنا وَ لَوْ کُنّا صادقین» «و تو ما را باور نمی‌داری، هر چند راستگو باشیم.»

۴ – «وَلَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ آتیناهُ حُکماً و عِلماً» چون یوسف به نهایت قوت خود رسید او را حکمت و دانش دادیم.

آماده کرده می‌شود بعد از آمدن تکیه‌گاه.[۱]
«شَـغَفَها» (۳۰) گفته می‌شود: به سوی شِغاف، آن رسیده است و آن غلاف (جدار نازک) قلب است. ولیکن «شَعَفها» از «مشعوف» گرفته شده (فریفته شده)[۲]
«أصْب» (۳۳) یعنی میـل می‌کنم. «صَبا» یعنی: میل می‌کند.[۳]
«اَضْغاثُ اَحْـلامٍ» (٤٤) یعنی خوابی که تأویل ندارد. و ـ الضِّغثُ ـ پُری دسـت است از کاه، و آنچه بدان مشـابهت دارد و این معنی از این مأخوذ است.[۴]
«وَ خُذْ بیدَکَ ضِغْثاً» (ص ٤٤) و این بدان معنی نیسـت که در فرمودهٔ خداوند آمده اسـت که «اَضْغـاثُ اَحْلامٍ» و صیغهٔ واحـد آن «ضِغْث» است.[۵]
«نَمیرُ» (٦٥) از «المِیره» مأخوذ است و به معنای غذا می‌باشد.[۶]

---

۱ - امام بخاری، سخن کسانی که ـ مُتْکاً ـ را به معنای تُرنج خوانده و آنانی که آن را طرف فرج زن گفته‌اند، رد می‌کند بلکه آن را چیزی می‌خواند که بر آن تکیه می‌کنند.

۲ - «وقالَ نسْوةٌ فی المَدینةِ امْرأتُ العزیز تُراوِدُ فَتها عَنْ نَفسهِ قَدْ شَغَفَها حُبّاً اِنّا لَنَراها فی ضَلالٍ مبینٍ» «و دسته‌ای از زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته، و سخت خاطر خواه او شده است، به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»

۳ - «قالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلیَّ مِمّا یَدْعونَنی اِلیه. وَ الا تَصْرفْ عَنّی کَیْدهُنّ اَصْبُ اِلَیْهنَّ وَ اَکُن مِن الجاهلین» «یوسف» گفت: پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی‌تر است، از آنچه مرا به آن می‌خوانند. و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از (جملهٔ) نادانان خواهم شد.»

۴ - «قالوُا اَضْغاثُ اَحْلام و ما نَحْنُ بتأویل الاحلام بعالَمین» «و گفتند: خوابهایی است پریشان و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم.»

۵ - «وَ خُذْ بیدِک ضِغْثاً فاضربْ به و لاتحْنَثْ» (و به او گفتیم: یک دسته شاخه‌ها به دست خود برگیر و (زن خود را) به آن بزن و سوگند مشکن.»

۶ - «وَ نَمیرُ اَهْلَنا و نَحْفَظُ اَخانا و نزدادُ کَیلَ بَعیر» «و غله آوریم برای اهل خود و حفاظت کنیم برادر خود را و زیاده آوریم پیمانه

«وَ نَزْدادُ کَیلَ بَعِیرٍ» (٦٥) کَیل بَعیرٍ، یعنی: مقداری که یک شتر حمل می‌کند.[۱]

«اَوی اِلیهِ» (٦٩) یعنی: او را به خود پیوست (او را دربرگرفت.)[۲]

«السِّقایَة» (٧٠) یعنی: پیمانه (جامی که یوسف در آن آب می‌خورد).[۳]

«تَفتَأ» (٨٥) یعنی: همیشه[۴]

«حَرَضاً» (٨٥) مُحْرِضاً است. یعنی تو را غم می‌گدازد.

«تَحَسَّسُوا» (٨٧) یعنی: خبری از یوسف بیاورید.[۵]

«مُزْجاةٍ» (٨٨) یعنی: اندک[۶]

یک شتر را.»

۱ - وَلَمّا فَتَحوا مَتاعَهُم وَجَدُوا بِضاعَتَهم رُدَّتْ اِلیهِم، قالوا یا ابانا ما نَبْغِیْ هذه بِضاعَتُنا رُدَّتْ اِلینا و نَمیرُ اَهْلَنا و نَحفُظُ اَخانا و نَزداد کَیل بعیرٍ ذلکَ کَیلٌ یسیرٌ» «و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایهٔشان به آنها بازگردانیده شده است. گفتند: ای پدر، دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایهٔ ماست که به ما بازگردانیده شده است. قوت خانهٔ خود را فراهم و برادرمان را نگهبانی می‌کنیم. و (با بردن) او یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمانهٔ اضافی نزد عزیز) پیمانهٔ ناچیز است.»

۲ - ولَمّا دَخَلُو عَلی یوسُفَ آوا اِلیهِ اخاهُ قالَ اِنّی أنا اَخوکَ فلا تَبْتَئِسْ بماکانوا یَعْمَلون» «و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش (بنیامین) را نزد خود جای داد و گفت: من برادر تو هستم، بنابراین از آنچه برادران می‌کردند غمگین مباش.»

۳ - «فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجهازِهم جَعَل السِّقایَةَ فِی رَحْل اَخیه ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَیَّتُها العیرُ اِنَّکم لَسارِقُونَ» «پس هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد، آبخوری، (جام) را در بار برادرش نهادند سپس (به دستور او) نداکننده‌ای بانگ در داد: ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید.»

۴ - قالوُا تاللهِ تَفْتَئوا تَذْکُرُ یوسُفَ حتّی تَکوُنَ حَرَضاً اَوْتکوُنْ مِنَ الهالِکین» «پسران او» گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.

۵ - «یا بُنَیَّ اذْهَبوا فَتَحَسَّسوا مِنْ یوسفَ وَ اَخیهِ و لا تایْئَسوا مِن روح الله.» «ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید.»

۶ - «فَلَمّا دَخَلوا عَلَیهِ قالوا یا اَیُّهاالعزیزُ مَسَّنا و اَهْلَنا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبَضاعةٍ مُزْجةٍ فاوْفِ لَنا الکَیل» «پس چون (برادران) بر او وارد شدندو گفتند: ای عزیز، به ما و خانوادهٔ ما آسیب رسیده است و سرمایهٔ ناچیز آورده‌ایم، بنابراین پیمانه را تمام بده.»

«غاشیةٌ مِنْ عذابِ اللهِ» (۱۰۷) اندوه همگانی[۱]
«اَستیْأسُوا» (۸۰) (مشتق از یأس است) یعنی نومید شدند. (در شمارهٔ ۸)
«لاتَیْئسوا مِنْ روحِ اللهِ» (۸۷) معنای آن امید است (در شمارهٔ پاورقی)
«خَلَصوُا نَجیاً» (۸۰) یعنی: جدا شدند از مردم در حالی که راز کننده‌اند (و جمع نجی ـ اَنْجِیَةٌ و یَتَناجونَ است.) صیغه واحد آن نجی است واجیة و تثنیه و جمع آن نیز نجی است.[۲]

٢ - باب : قَوْلِهِ :

﴿وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ﴾ [٦].

باب ـ ۱

فرمودهٔ خدای تعالی
«وَیُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلیک و علی آل یَعقوبَ کَما اَتَمَّها علی اَبَوَیکَ مِنْ قَبْلُ ابراهیمَ وَ اسحاق» (٦)
«و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب، تمام می‌کند، همان گونه که قبلاً بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»

٤٦٨٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْكَرِيمُ ، ابْنُ الْكَرِيمِ ، ابْنِ الْكَرِيمِ ، ابْنِ الْكَرِيمِ ، يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ» . [راجع: ٣٣٨٢]

٤٦٨٨ ـ از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از پدرش، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کریم پسر کریم، پسر کریم، پسر کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است.»

٢ - باب : قَوْلِهِ

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ﴾ [٧]

باب ـ ۲

فرمودهٔ خدای تعالی
«لَقَد کانَ فی یوسُفَ وَ إخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائلین»

۱ - «اَفَاَمِنوا اَن تأتِیَهُم غاشیةٌ مِنْ عذابِ الله» آیا ایمن اند از اینکه عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد.
۲ - «فَلَمّا استَیْئَسوا مِنه خَلَصوا نَجیاً» «چون از او نومید شدند، رازگویان کنار کشیدند.»

٤٦٨٩ - حَدَّثَني مُحَمَّدٌ : أخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللّه ، عَنْ سَعيد بْنِ أبي سَعيد ، عَـنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قـال : سُئِلَ رَسُولُ اللّه ﷺ أيُّ النَّاسِ أكْرَمُ ؟ قال : « أكْرَمُهُمْ عِنْدَ اللّه أتْقاهُمْ » . قَالُوا : لَيْسَ عَنْ هَذا نَسْألُكَ ، قال : « فَأكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ نَبيُّ اللّه ، ابْنُ نَبيِّ اللّه ، ابْنِ نَبيِّ اللّه ، ابْنِ خَليلِ اللّه » . قَالُوا : لَيْسَ عَنْ هَذا نَسْألُكَ ، قال : « فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْألُوني » . قَالُوا : نَعَمْ ، قال : «فَخِيَارُكُمْ في الْجَاهِليَّةِ خِيَارُكُمْ في الإسْلامِ ، إذا فَقِهُوا» .

تَابَعَهُ أبُو أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللّه [راجع : ٣٣٥٣. أخرجه مسلم : ٢٣٧٨].

(۷) «به راستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرتهاست.»

٤٦٨٩ ـ از عبده، از عبیدالله، از سعید بن ابی سعید روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال شد که کدام مردم نزد خدا گرامی‌تر است؟ آن حضرت فرمود: «گرامی‌ترین آنها نزد خدا پرهیزگارترین آنهاست.» گفتند: در این مورد از تو نمی‌پرسیم. آن حضرت فرمود: «گرامی‌ترین مردم، یوسف پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل الله است.» گفتند: ما در این مورد از تو نمی‌پرسیم. فرمود: «از مردمان با فضیلت عرب از من می‌پرسید؟» گفتند: آری. فرمود: «بهترین شما در دوران جاهلیت بهترین شما در اسلام است اگر عالم باشد.» متابعت کرده است عبده را ابواُسامه از عبیدالله.

٣ - باب : قَوْلِه :

﴿ قال : بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أنْفُسُكُمْ أمرًا فَصَبْرٌ جَميلٌ ﴾ [١٨]

سَوَّلَتْ : زَيَّنَتْ .

باب ـ ۳

فرمودهٔ خدای تعالی:

«بَل سَوَّلَت لَكُم اَنفُسُكُم امراً فَصبرٌ جَميلٌ» (۱۸) «(نه) بلکه نفس شما کاری (بد) را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو (برای من بهتر است»). سَوَّلَت: زَيَّنَت: زینت داده است (آراسته است.)

٤٦٩٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال :

وحَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ يَزِيدَ الأيْلِيُّ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ

٤٦٩٠ ـ از ابن شهاب زُهری روایت است که گفت: از عُروه بن زُبیر و سعید بن مُسَیَّب و عَلْقَمه ابن وقّاص و عبیدالله بن عبدالله، دربارهٔ حدیث عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم، آنگاه که اهل افک (تهمت کنندگان)

ابْنَ وَقَّاص ، وَعُبَيْدَاللَّه بْنَ عَبْدِاللَّـه ، عَنْ حَدِيث عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ : لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ ، كُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنْ كُنْت بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ» . قُلْتُ : إِنِّي وَاللَّهِ لا أَجِدُ مَثَلاً إِلا أَبَا يُوسُفَ : ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّـهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ . وَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ﴾ . الْعَشْرَ الآيَاتِ [راجع: ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۷۷۰، مطولا].

گفتند آنچه گفتند، پس خداوند عایشه را پاک گردانید، هر یک از این چهار کس پاره‌ای از این حدیث را به من گفتند: پیامبر صلی الله علیه و سلم (به عایشه) گفت: اگر تو (از آنچه به تو نسبت داده شده) پاک باشی، زود است که خداوند تو را پاک گرداند و اگر گناهی کرده‌ای از خدا آمرزش بخواه و به خدا توبه کن.» (عایشه گفت:) گفتم: به خدا سوگند که (در وضع خود) مثالی یافته نمی‌توانم مگر پدر یوسف که گفت: «اینک صبری نیکو (برای من بهتر است) و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری دهنده است.» و سپس خدا (این آیات را) فرستاد: «در حقیقت کسانی که آن بهتان را آوردند، دسته‌ای از شما بودند.» (النور: ۱۱) ده آیت (در برائت من نازل شد.)

٤٦٩١ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَسْرُوقُ بْنُ الأَجْدَعِ قَالَ : حَدَّثَتْنِي أُمُّ رُومَانَ وَهْيَ أُمُّ عَائِشَةَ قَالَتْ : بَيْنَا أَنَا وَعَائِشَةُ أَخَذَتْهَا الْحُمَّى ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَعَلَّ فِي حَدِيثٍ تُحُدِّثَ» . قَالَتْ : نَعَمْ ، وَقَعَدَتْ عَائِشَةُ ، قَالَتْ : مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَيَعْقُوبَ وَبَنِيهِ : ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ [راجع : ۳۳۸۸].

٤٦٩١ - از ابو وائل، از مسروق بن أجْدع روایت است که گفت: امّ رومان که وی مادر عایشه است، گفت: در حالی که من و عایشه نشسته بودیم، عایشه را تب گرفت، پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «شاید (این تب) به خاطر سخنی است که گفته می‌شود.» گفتم: آری. سپس عایشه نشست و گفت: مثال من و مثال شما مانند یعقوب و پسر وی است: « (نه) بلکه نفس شما کاری (بد) را برای شما آراسته است، اینک صبری نیکو (برای من بهتر است) و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری دهنده است.» (یوسف: ۱۸)

٤- باب: قَوْلِهِ:

﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ﴾[۲۳].

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: ﴿هَيْتَ لَكَ﴾: بِالْحَوْرَانِيَّةِ: هَلُمَّ. وَقَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ: تَعَالَهْ.

باب - ۴

«و راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بیتِها عَنْ نَفسه و غَلَّقتِ الابْوابَ و قالت هَیْتَ لَکَ» (۲۳) «و آن (بانو) که در خانه‌اش بود، خواست از او کام گیرد و درها را (پیاپی) بست و گفت: بیا که از آن توام.» و عِکرمه گفته است: «هَیْتَ لَکَ» به زبان حورانی به معنای «بیا» است. و ابن جُبَیر گفته است که به معنای «بیا» است.

٤٦٩٢ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: ﴿هَيْتَ لَكَ﴾. قَالَ: وَإِنَّمَا نَقْرَؤُهَا كَمَا عُلِّمْنَاهَا. ﴿مَثْوَاهُ﴾[۲۱]: مُقَامُهُ. ﴿وَأَلْفَيَا﴾[۲۵]: وَجَدَا. ﴿أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ﴾[الصافات: ٦٩] ﴿أَلْفَيْنَا﴾[البقرة: ۱۷۰]

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: ﴿بَلْ عَجِبْتُ وَيَسْخَرُونَ﴾[الصافات: ۱۲].

٤٦٩٢ - از سُلیمان، از ابووائل از عبدالله ابن مسعود روایت است که خواند: «هَیْتَ لَکَ» و گفت: آن را همان گونه می‌خوانیم که تعلیم داده شده‌ایم.

«مَثْواه» (۲۱) یعنی: جای او را.[1]

«وَاَلْفَیا» (۲۵) یعنی: یافتند.[2]

«اَلْفَوْا آباءَهُم» (الصافات: ٦٩) و «اَلْفَیْنا» (البقره: ۱۷۰) به همین معنی است.[3] و از ابن مسعود روایت شده که چنین خواند: «بَلْ عَجِبتُ وَ یَسْخَرُونَ» (الصافات: ۱۲)[4]

٤٦٩٣ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ قُرَيْشًا لَمَّا أَبْطَؤُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالإِسْلَامِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَصَابَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى أَكَلُوا الْعِظَامَ، حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا مِثْلَ الدُّخَانِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾[الدخان: ۱۰]. قَالَ اللَّهُ: ﴿إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾[الدخان: ۱۵]. أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ وَقَدْ مَضَى الدُّخَانُ، وَمَضَتِ الْبَطْشَةُ. [راجع: ۱۰۰۷، أخرجه مسلم: ۲۷۹۸].

٤٦٩٣ - از مَسروق روایت است که عبدالله

---

۱ - «وَقالَ الَّذی اشتراهُ مِنْ مصر لامْرَأَتِه اَکْرمی مَثْواهُ عَسَی اَنْ یَنْفَعَنا اَو نَتَّخِذَه وَلَداً» «و آن کس که یوسف را از مصر خریده بود به همسرش گفت: نیکش بدار، شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم.»

۲ - «واسْتَبَقا البابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ و اَلْفَیا سَیِّدَها لَدَاالبابِ قالت ماجزاء مَنْ اَرادَ بِاَهلکَ سوءً اِلّا اَن یُسْجَنَ اَوْ عذابٌ اَلیمٌ» «و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و آن (زن) پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانهٔ در آقای زن را یافتند. زن گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانوادهٔ تو کرده است چیست؟ جز اینکه زندانی یا دچار عذابی دردناک شود.»

۳ - «اِنَّهم اَلْفَوا آباءَهُم ضالّین» «هر آینه ایشان پدران خود را گمراه یافتند.» (الصّافات: ۶۹) «قالُوا بَل نَتَّبِعُ ما اَلْفَیْنا علیه آباءَنا» «می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم.» (البقره: ۱۷۰)

۴ - این آیت در سورهٔ (الصافات) آمده و در اینجا مناسبتی دیده نشد و آن را تفسیر نکرده است. (تیسیرالقاری)

(بن مسعود) رضی الله عنه گفت: آنگاه که قوم قریش در پذیرش اسلام به پیامبر صلی الله علیه و سلم درنگ کردند، آن حضرت دعا کرد که: «بارالها، هفت سال قحطی همچون هفت سال زمان یوسف را بر ایشان پدید آور.» بر ایشان سالی فرارسید که همه چیزشان را از بین برد تا آنکه استخوان می‌خوردند و تا آنکه کسی که به سوی آسمان می‌دید (از فرط گرسنگی) میان خود و میان آسمان دود می‌دید. خداوند گفت: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» (الدُّخان: ۱۰)
خداوند گفت: «ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم.» (الدّخان: ۱۵) آیا در روز قیامت از ایشان عذاب برداشته می‌شود؟ کیفر دود گذشت و مؤاخذهٔ (روز بدر) هم گذشت.

٥- باب : قَوْلِهِ :

﴿ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ : ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ

فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ . قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَى لِلَّهِ ﴾ [٤٩، ٥٠]

[«حَاشَى» قراءةُ أبي عَمْرو بن العَلاءِ . وَقَرَأَ البَاقُونَ : «حَاشَ»].

وَحَاشَ وَحَاشَى : تَنْزِيهٌ وَاسْتِثْنَاءٌ .

﴿ حَصْحَصَ ﴾ [٥١]: وَضَحَ .

باب ـ ۵

فرمودهٔ خدای تعالی:
«فَلَمّا جاءَهُ الرَّسولُ قالَ: ارْجِعْ اِلَى رَبِّک فَاسْأَلْهُ ما بالُ النِّسوَةِ اللّاتی قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ اِنَّ رَبّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ. قال ما خَطْبُکُنَّ اذ راوَدْتُنَّ یوسُفَ عَنْ نَفْسِه قُلْنَ حاشَ لله.» (۵۰، ۵۱)
«پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند، چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است. (پادشاه) گفت: وقتی از یوسف کام می‌خواستید، چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: خدا منزه است.» (حاشَی) قرائت

ابوعَمْـرو بن علاء اسـت و سـائرین «حاش» خوانده‌اند. کلمات: حاشَ و حاشَیَ به معنای تنزیه و اسـتثناء است. «حَصْحص» (۵۱) یعنی: واضح شد.[۱]

٤٦٩٤ – حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُضَرَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لأَجَبْتُ الدَّاعِيَ، وَنَحْنُ أَحَقُّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لَهُ: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾» [البقرة: ٢٦٠]. [راجع: ٣٣٧٢ أخرجه مسلم: ١٥١].

٤٦٩٤ ـ از ابن شـهاب (زهری)، از سـعید بن مُسَیَّب و ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریـره رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خداوند لوط را رحمت کند (که وقتـی مورد آزار قوم خویش قـرار گرفـت) آرزو کرد که کاش در سـتونی استوار جای می‌گرفت. و اگر من به همان مدتی که یوسـف در زندان ماند، در زندان می‌ماندم، خواسـتهٔ دعوت کننده (پادشاه مبنی بر برآمدن از زنـدان را) می‌پذیرفتم. و ما سـزاوارتریم به ابراهیم. آنگاه که خداوند به او گفت: «آیا ایمان نیـاوردی؟ گفت:: چرا ولی تادلم آرامش یابد.» (البقره: ۲۶۰)

٦- باب: قَوْلِهِ: ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ﴾ [١١٠]

باب ـ ۶
فرمودهٔ خدای تعالی:

«حتّی إذا اسْتیأسَ الرُّسُل» (۱۱۰) «تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند.»[۲]

٤٦٩٥ – حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لَهُ، وَهُوَ يَسْأَلُهَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ﴾. قَالَ: قُلْتُ: أَكُذِبُوا أَمْ كُذِّبُوا؟ قَالَتْ: عَائِشَةُ: كُذِّبُوا قُلْتُ: فَقَدِ اسْتَيْقَنُوا أَنَّ قَوْمَهُمْ كَذَّبُوهُمْ فَمَا هُوَ بِالظَّنِّ؟ قَالَتْ: أَجَلْ لَعَمْرِي لَقَدِ اسْتَيْقَنُوا بِذَلِكَ،

٤٦٩٥ ـ از صالـح، از ابن شـهاب (زُهری) از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه رضی الله عنها به وی گفته بـود، و او دربارهٔ این فرمودهٔ

۱ – و قالَت امْرأتُ العَزیزُ الئنَ حَصْحَصَ الحَقُّ أناراوَدْتُه» «همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد من (بودم که) از او کام خواستم».

۲ – ترجمهٔ کامل آیت: «تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند و (مردم) پنداشتند که به آنان واقعاً دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتند. ولی عذاب ما از گروه مجرمان برگشت ندارد.» (یوسف: ۱۱۰)

فَقُلْتُ لَهَا : وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا ، قَالَتْ : مَعَاذَ اللَّهِ ، لَمْ تَكُنِ الرُّسُلُ تَظُنُّ ذَلِكَ بِرَبِّهَا ، قُلْتُ : فَمَا هَذِهِ الآيَةُ ؟ قَالَتْ : هُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَصَدَّقُوهُمْ ، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ وَاسْتَأْخَرَ عَنْهُمُ النَّصْرُ ، حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ مِمَّنْ كَذَّبَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ ، وَظَنَّتِ الرُّسُلُ أَنَّ أَتْبَاعَهُمْ قَدْ كَذَّبُوهُمْ ، جَاءَهُمْ نَصْرُ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ [راجع : ۳۳۸۹].

خدای تعالی از عایشه سئوال کرده بود: «تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند.»
عُروه گفت: (به عایشه) گفتم: آیا پیامبران پنداشتند که دروغ گفته شده‌اند (خدا به دروغ به ایشان وعدهٔ نصرت داده است) یا قوم شان، ایشان را تکذیب کرده‌اند؟ عایشه گفت: (کُذِبوا، به تخفیف ذال نیست بلکه به تشدید ذال ـ کُذِّبو ـ است) یعنی: ایشان پنداشتند که توسط قوم‌شان تکذیب شده‌اند. به عایشه گفتم: پیامبران به یقین دانسته بودند که ایشان را قوم تکذیب کرده‌اند، پس این تکذیب به گمان نیست (یقینی است)؟ عایشه گفت: به زندگی‌ام سوگند که پیامبران آن را به یقین دانسته بودند. به عایشه گفتم: و پیامبران گمان کردند که (از جانب خدا) دروغ گفته شده‌اند.
عایشه گفت: پناه به خدا (از چنین سخنی). پیامبران چنان نبودند که همچو موضوعی را به پروردگار خود گمان کنند. گفتم: پس معنی این آیه چیست؟ گفت: آنها پیروان پیامبران بودند که به پروردگار خود ایمان آورده بودند و پیامبران را تصدیق کرده بودند، پس دورهٔ آزمون بر ایشان دراز شد و یاری خدا بر ایشان به تأخیر افتاد، تا آنکه پیامبران از گروهی از قوم خویش که ایشان را تکذیب کردند، نومید شدند، و پیامبران گمان کردند که پیروانشان، ایشان را تکذیب کردند، در همین حالت یاری خداوند فرا رسید.

٤٦٩٦ ـ حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : فَقُلْتُ : لَعَلَّهَا ﴿ كُذِبُوا ﴾ مُخَفَّفَةً ، قَالَتْ : مَعَاذَ اللَّهِ [راجع : ۳۳۸۹].

٤٦٩٦ ـ از شعیب از زُهری روایت است که عُروه گفت: به عایشه گفتم: شاید «کُذِبوا» به تخفیف ذال باشد، یعنی پیامبران گمان کردند

١٣- سُورَةُ الرَّعْد

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ ﴾ [١٤] : مَثَلُ الْمُشْرِكِ الَّذِي عَبَدَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ غَيْرَهُ ، كَمَثَلِ الْعَطْشَانِ الَّذِي يَنْظُرُ إِلَى ظِلِّ خَيَالِهِ فِي الْمَاءِ مِنْ بَعِيدٍ ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ وَلَا يَقْدِرُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ سَخَّرَ ﴾ [٢]: ذَلَّلَ . ﴿ مُتَجَاوِرَاتٌ ﴾ [٤]: مُتَدَانِيَاتٌ . ﴿ الْمَثُلَاتُ ﴾ [٦] : وَاحِدُهَا مَثُلَةٌ ، وَهِيَ الْأَشْبَاهُ وَالْأَمْثَالُ . وَقَالَ : ﴿ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا ﴾ [يونس: ١٠٢] . ﴿ بِمِقْدَارٍ ﴾ [٨]: بِقَدَرٍ . ﴿ مُعَقِّبَاتٌ ﴾ [١١] : مَلَائِكَةٌ حَفَظَةٌ ، تُعَقِّبُ الْأُولَى مِنْهَا الْأُخْرَى ، وَمِنْهُ قِيلَ الْعَقِيبُ ، يُقَالُ : عَقَّبْتُ فِي إِثْرِهِ . ﴿ الْمِحَالِ ﴾ [١٣]: الْعُقُوبَةُ . ﴿ كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ ﴾ [١٤] : لِيَقْبِضَ عَلَى الْمَاءِ . ﴿ رَابِيًا ﴾ [١٧] : مِنْ رَبَا يَرْبُو . ﴿ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ ﴾ [١٧] : الْمَتَاعُ مَا تَمَتَّعْتَ بِهِ . ﴿ جُفَاءً ﴾ [١٧] : أَجْفَأَتِ الْقِدْرُ ، إِذَا غَلَتْ فَعَلَاهَا الزَّبَدُ ، ثُمَّ تَسْكُنُ فَيَذْهَبُ الزَّبَدُ بِلَا مَنْفَعَةٍ ، فَكَذَلِكَ يُمَيِّزُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ . ﴿ الْمِهَادُ ﴾ [١٨]: الْفِرَاشُ . ﴿ يَدْرَؤُونَ ﴾ [٢٢]: يَدْفَعُونَ ، دَرَأْتُهُ عَنِّي دَفَعْتُهُ . ﴿ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ﴾ أَيْ يَقُولُونَ : سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . ﴿ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴾ [٣٠] : تَوْبَتِي . ﴿ أَفَلَمْ يَيْأَسْ ﴾ [٣١] : أَفَلَمْ يَتَبَيَّنْ . ﴿ قَارِعَةٌ ﴾ [٣١] : دَاهِيَةٌ . ﴿ فَأَمْلَيْتُ ﴾ [٣٢]. أَطَلْتُ ، مِنَ الْمَلِيِّ وَالْمُلَاوَةِ ، وَمِنْهُ ﴿ مَلِيًّا ﴾ [مريم: ٤٦] : يُقَالُ لِلْوَاسِعِ الطَّوِيلِ مِنَ الْأَرْضِ مَلًى مِنَ الْأَرْضِ : ﴿ أَشَقُّ ﴾ [٣٤]: أَشَدُّ مِنَ الْمَشَقَّةِ . ﴿ مُعَقِّبَ ﴾ [٤١] : مُغَيِّرٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مُتَجَاوِرَاتٌ ﴾ [٤]: طَيِّبُهَا عذبها ،

که دروغ گفته شده‌اند. عایشه گفت: پناه به خدا (از چنین سخنی).

١٣ـ سورة الرَّعْد[1]

و ابن عباس گفته است: «کَباسِطِ کَفَّیْه» (١٤)[2] مانند مشرکی است که با خدا، خدای دیگری را به جز او می‌پرستد، مانند تشنه‌ای است که به سوی صورت خیالی خود از دور در آب می‌نگرد و می‌خواهد که آب را بگیرد ولی توان آن را ندارد. و غیر از ابن عباس گفته است:

«سَخَّرَ» (٢) یعنی: رام و نرم کرد.[3]

«مُتَجاوِرات» (٤) یعنی: نزدیک بهم.[4]

«المثلات» (٦) صیغهٔ واحد آن «مَثُلَة» است یعنی مثل و مانند[5] و خداوند گفته است: «الا مِثْلَ ایّامِ الَّذینَ خَلوا» (یونس: ١٠٢).[6]

«بِمِقْدار» (٨) یعنی: به اندازه.[7]

«مُعَقِّبات» (١١) یعنی فرشتگانی که (انسان را) نگاه می‌دارند و از پی یک گروه، گروه دیگر

---

١ – درمورد سورة الرّعد، که آیا مکی یا مدنی است اختلاف است و تسمیه (بسم‌الله الرحمن الرحیم) در غیر روایت ابوذر نیامده است.

٢ – «الّا کباسطِ کفَّیه اِلیَ الماءِ لِیَبْلغَ فاهُ وَ ماهُوَ بِبالِغِه» «مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا (آب) به دهانش برسد، در حالی که (آب) به (دهان) او نخواهد رسید.»

٣ – «ثُمّ استَوی عَلَی العرشِ و سَخَّر الشَمْسَ و الْقَمَرَ» «آنگاه بر عرش مستقر شد و خورشید و ماه را رام گردانید.»

۴ – «وَفی الارضِ قِطعٌ مُتَجاوِرات» «و در زمین قطعاتی است کنار هم»

۵ – وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلات» «و حال آنکه پیش از آنان (بر کافران) عقوبتها رفته است.»

۶ – «فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ اِلّا مِثْلَ اَیّامِ الَّذینَ خَلَوامِنْ قَبْلِهِم» «پس آیا جز مانند روزهای کسانی راکه پیش از آنان درگذشتند انتظار می‌برند.»

٧ – «وَ کُلُّ شَیءٍ عِنْدهُ بِمِقْدارٍ» «و هر چیزی نزد او به اندازه است.»

وَخَبِيثُهَا السَّبَاخُ. ﴿صِنْوَانٌ﴾ النَّخْلَتَانِ أَوْ أَكْثَرُ فِي أَصْلٍ وَاحِدٍ ﴿وَغَيْرُ صِنْوَانٍ﴾ [٤] : وَحْدَهَا. ﴿بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾ [٤] : كَصَالِحِ بَنِي آدَمَ وَخَبِيثِهِمْ، أَبُوهُمْ وَاحِدٌ. ﴿السَّحَابُ الثِّقَالُ﴾ [١٢] : الَّذِي فِيهِ الْمَاءُ. ﴿كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ﴾ [١٤]: يَدْعُو الْمَاءَ بِلِسَانِهِ، وَيُشِيرُ إِلَيْهِ بِيَدِهِ، فَلَا يَأْتِيهِ أَبَدًا. ﴿فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾ [١٧] : تَمْلَأُ بَطْنَ كُلِّ وَادٍ بِحَسَبِهِ. ﴿زَبَدًا رَابِيًا﴾ [١٧]: الزَّبَدُ زَبَدُ السَّيْلِ. ﴿زَبَدٌ مِثْلُهُ﴾ [١٧] : خَبَثُ الْحَدِيدِ وَالْحِلْيَةِ.

می‌آیند، و به همین جهت است که گفته شده: ـ اَلْعَقِیبُ ـ کسی که از پس چیزی می‌آید و گفته می‌شود: عَقَّبْتُ فِی اَثَرِه ـ یعنی در پی او آمدم.[۱]

«المِحال» (۱۳) یعنی: عقوبت (سزای گناه).[۲]

«کباسِطِ کَفَّیْه اِلی الماءِ» (۱٤) از آب بازداشته می‌شود.[۳]

«رابیاً» (۱۷) از ربا، یَرْبُو مشتق است.[۴]

«اَوْمَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُه» (۱۷) متاع چیزی است که از آن بهره بگیری.[۵]

«جُفاء» یعنی: جوش زد دیگ. پس جوش آن «زَبَدْ» (کف) است سپس از جوش باز می‌ایستد پس زَبَد (کف یا چرک) آن بدون بهره‌گیری از بین می‌رود و همچنین است که حق از باطل جدا می‌گردد.[۶]

«اَلْمِهادُ» (۱۸) یعنی: بستر.[۷]

«یَدْرَءُونَ» (۲۲) یعنی دفع می‌کنند ـ دَرَأْتُهُ عَنِّی.

---

۱ – «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِاللهِ» «برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.»

۲ – «وَهُمْ یُجادِلُونَ فِی اللهِ وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحالِ» «و آنان دربارهٔ خدا مجادله می‌کنند، در حالی که او سخت کیفر است.»

۳ – در شمارهٔ ۲، آمده است.

۴ – اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ اَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَداً رابِیاً وَ مِمّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النّارِ ابْتِغاءَ حِلْیَةٍ اَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ کَذالِکَ اللهُ یَضْرِبُ الْحَقَّ و الباطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً».

۵ – (همو که) از آسمان آبی فرو فرستاد، پس رودخانه‌هایی به اندازهٔ گنجایش خودشان روان شدند و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود.»

۶ – «اُولئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَمَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهادُ» «آنان به سختی بازخواست شوند و جایشان دوزخ است و چه بد جایگاهی است.»

۷ – «وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ اُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّارِ» «و با نیکی بدی را دفع می‌کنند، ایشان راست فرجام خوش، سرای باقی».

یعنی: آن را دفع کردم.[۱]

«سلامٌ عَلَیْکُم» (۲٤) یعنی (فرشتگان) می‌گویند: سلامتی باد بر شما.[۲]

«و اِلَیْهِ مَتابِ» (۳۰) یعنی: توبهٔ من.[۳]

«اَفَلَمْ یَیْئَسْ» (۳۱) آیا ظاهر نشده است.[۴]

«قارعهٔ» (۳۱) مصیبت و بلا.

«فَاَمْلَیْتُ» (۳۲) یعنی دراز کردم ـ اَلْمَلِیّ و اَلْمِلاوَةِ از همین است و «مَلِیّاً» (مریم: ٤٦) از همین است.[۵] برای زمین دراز و گشاده گفته می‌شود: مَلی مِنَ الارض.

«اَشَقُّ» (۳٤) یعنی شدیدترین و از ـ مشقت ـ مشتق است.[۶]

«مُعقِّب» (٤۱) یعنی تغییر دهنده.[۷]

و مجاهد گفته است: «مُتَجاوِراتٌ» (٤) خوب آن گوارا و شیرین آن است و بد آن زمین شوره زار است.

---

۱ - «وَ یَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئةَ اُولئکَ لَهُمْ عُقْبی الدّار» «و با نیکی بدی را دفع می‌کنند، ایشان راست فرجام خوش، سرای باقی.»

۲ - «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُم فَنِعْمَ عُقْبی الدّار» «درود بر شما به (پاداش) آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای.»

۳ - «قُلْ هُوَ رَبّی لااله‌الا هوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ و اِلَیهِ متاب» «بگو: اوست پروردگار من، معبودی به جز او نیست، بر او توکل کرده‌ام و بازگشت من به سوی اوست.»

۴ - «وَلایَزالُ الَّذینَ کَفَروا تُصیبُهُمْ بِما صَنَعوا قارعةٌ» «و کسانی که کافر شده‌اند پیوسته (به سزای) آنچه کرده‌اند مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد.»

۵ - «فَاَمْلَیْتُ لِلَّذینَ کَفَروا ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقاب» «به کسانی که کافر شدند مهلت دادم، آنگاه آنان را (به کیفر) گرفتم، پس چگونه بود کیفر من». «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لاَرْجُمَنَّکَ وَاهْجُرْنی مَلِیّاً» «اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو.»

۶ - «لَهُمْ عَذابٌ فِی الدُّنیا و لَعَذابُ الاخرَةِ اَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ واقٍ» «برای آنان در زندگی دنیا عذابی است و قطعاً عذاب آخرت دشوارتر است و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست.»

۷ - «واللهُ یَحْکُمُ لامُعَقِّبَ لِحُکْمِه وَ هُوَ سَریعُ الحِساب» «و خداست که حکم می‌کند برای حکم او بازدارنده‌ای نیست و او به سرعت حسابرسی می‌کند.»

صِنْوانٌ(٤) (درخت خرمای) دو شاخه یا دارای شاخه‌های بیشتر که از یک ریشه‌اند «غیر صِنْوانٍ» یکی است (که شاخه ندارد)[1]

«بماءٍ واحِد» (١٤) یعنی «که با یک آب سیراب می‌گردند» همچون انسان خوب و بد که از یک پدراند.

«السَّحابُ الثِّقال» (١٢): ابرهایی که در آن آب است.[2]

«کَباسِطِ کَفَّیْهِ» (١٤) «مانند کسی که دو دستش را به سوی آب می‌گشاید.» یعنی: آب را با زبان می‌طلبد و با دست به سوی آن اشاره می‌کند و هرگز بدان دسترسی پیدا نمی‌کند.

«فَسالَت أوْدِیَةٌ بِقَدرِها» (١٧) یعنی: بستر هر رودخانه‌ای را به گنجایش آن پر می‌کند.

«زَبَداً رابیاً» (١٧) مراد از «الزَّبَدْ» کف سیل است.»

«زَبَدٌ مِثْلُه» (١٧) یعنی: زنگ و ناخالصی آهن و زیور.

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ ﴾ [٨].

﴿ غِيضَ ﴾ [هود: ٤] نُقِصَ .

باب - ١

فرمودهٔ خدای تعالی:

«اللهُ یَعْلَمُ ماتَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَ ما تَغیضُ الأرحام» (٨) «خدا می‌داند آنچه را که هر ماده‌ای (در رحم) بار می‌گیرد و آنچه را که رحمها نقصان می‌کنند (می‌کاهند)».

١ - وَ جَنّاتٌ مِن أعْنابٍ وَ زَرْعٌ و نَخیلٌ صِنْوانٌ و غیرُ صِنْوانٍ یُسْقی بماءٍ واحدٍ» «و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب سیراب می‌گردند.»

٢ - «هُوَالَّذی یُریکُم البرقَ خوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنْشِیءُ السَّحابَ الثِّقال» «اوست کسی که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند و ابرهای گرانبار را پدیدار می‌کند.»

٤٦٩٧ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ : لا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي الْمَطَرُ أَحَدٌ إِلا اللَّهُ ، وَلا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلا اللَّهُ» [راجع : ١٠٣٩].

«غِيض» (هود: ٤٤) یعنی: نقصان شد (کاسته شد).[1]

٤٦٩٧ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج اند که آن را به جز خدا کسی نمی‌داند: کسی به جز خدا نمی‌داند که فردا چه واقع خواهد شد، و کسی به جز خدا نمی‌داند که رحمها چه نقصان می‌کنند و هیچ کسی به جز خدا نمی‌داند که کی باران می‌بارد. و کسی به جز خدا نمی‌داند که به کدام سرزمین می‌میرد و کسی به جز خدا نمی‌داند که قیامت کی به پا می‌شود.»

١٤- سُورَةُ إِبْرَاهِيمَ

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ هَادٍ ﴾ [الرعد: ٧]: دَاعٍ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ صَدِيدٌ ﴾ [١٦] : قَيْحٌ وَدَمٌ .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ ﴾ [٦] : أَيَادِيَ اللهِ عِنْدَكُمْ وَأَيَّامَهُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ﴾ [٣٤] : رَغِبْتُمْ إِلَيْهِ فِيهِ . ﴿ يَبْغُونَهَا عِوَجاً ﴾ [٣] . يَلْتَمِسُونَ لَهَا عِوَجاً . ﴿ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ ﴾ [٧] : أَعْلَمَكُمْ ، آذَنَكُمْ . ﴿ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ ﴾ [٩] : هَذَا مَثَلٌ ، كَفُّوا عَمَّا أُمِرُوا بِهِ . ﴿ مَقَامِي ﴾ [١٤] حَيْثُ يُقِيمُهُ اللهُ بَيْنَ يَدَيْهِ . ﴿ مِنْ وَرَائِهِ ﴾ [١٦] : قُدَّامَهُ . ﴿ لَكُمْ تَبَعاً ﴾ [٢١] وَاحِدُهَا تَابِعٌ ، مِثْلُ غَيَبٍ وَغَائِبٍ . ﴿ بِمُصْرِخِكُمْ ﴾ [٢٢] : اسْتَصْرَخَنِي اسْتَغَاثَنِي . ﴿ يَسْتَصْرِخُهُ ﴾ [القصص: ١٨] : مِنَ الصُّرَاخِ . ﴿ وَلاَ خِلاَلَ ﴾ [٣١] : مَصْدَرُ خَالَلْتُهُ خِلاَلاً ،

۱۴ ـ سورهٔ ابراهیم

ابن عباس گفته است: «هادٍ» (الرعد: ۷) دعوت کننده‌ای.[2]

و مجاهد گفته است: «صَدِیدٌ» (١٦) یعنی: چرک زخم و خون.[3]

و ابن عُیَیْنه گفته است: «أذکُرُوا نِعمةَ الله عَلَیکُم»(٦) یعنی نعمتها و فراخهای زندگی که نزد شماست و روزیهای او.[4]

---

۱ - «وَ غِیضَ الماءُ و قُضِیَ الامرُ و استَوَت علی الجُودیِ» «و کم کرده شد آب و به انجام رسانیده شد کار و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت.»

۲ - «انّما أنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ» «(ای پیامبر) تو فقط بیم دهنده‌ای، و برای هر قومی رهبری است.»

۳ - «مِن وَرائه جَهنّمُ و یُسْقی مِن ماءٍ صَدیدٍ» «آن کس که دوزخ پیش روی اوست و به او آبی چرکین نوشانده می‌شود.»

سطر سوم سورهٔ ابراهیم را ـ ابن عُیَیْنَه ـ اشتباه نوشته است.

۴ - «وَ اِذقالَ موسی لِقَومِهِ اذکُرُوْ نِعمَةَ الله عَلَیکُم» «و (به خاطر بیاور) آنگاه که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود بیاد بیاورید.»

وَيَجُوزُ - أيْضاً - جَمْعُ خُلَّةٍ وَخِلاَلٍ ﴿اجتُثَّتْ﴾ [٢٦]: استُوصِلَتْ

و مجاهد گفته است: «مِنْ كُلِّ ما سألْتُموه» (٣٤) یعنی: به سوی آن رغبت دارید.[1]

«يبْغونَها عِوَجاً» (٣) یعنی: در آن کجی می‌جویند.[2]

«و إذ تَأذَّنَ رَبُّكم» (٧) یعنی: آگاه ساخت شما را.[3]

«رَدُّوا أيْدِيَهِمْ فِي أفْواهِهِم» (٩) یعنی: این مثل است، یعنی بازماندند از آنچه به آن امر کرده شدند.[4]

«مَقامي» (١٤) جایی که خدا بنده‌ها را در «قیامت» به جلو خود ایستاده می‌کند.»[5]

«من وَرائه» (١٦) یعنی: پیشروی او.[6]

«لَكُمْ تَبَعاً» (٢١) یعنی: صیغهٔ واحد آن ـ تابعٌ ـ است مانند: «غَيَبٍ» که صیغهٔ واحد آن «غائبٍ» است.[7]

«بِمُصْرِخِكُم» (٢٢) اِستَصْرَخَني، یعنی: از من یاری خواست.[8]

---

۱ - «وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَألتُمُوهُ و اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ الله لا تُحْصُوها اِنَّ الانسانَ لَظلومٌ كفّارٌ» «و هر آنچه خواستید به شما داد، و اگر نعمت خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید، قطعاً انسان ستم پیشهٔ ناسپاس است.»

۲ - «وَ يَصُدُّونَ عَنْ سبيلِ اللهِ وَ يَبْغونَها عِوجاً» «و باز می‌دارند مردمان را از راه خدا و در آن کجی می‌طلبند.»

۳ - وَ اِذْ تَأذَّن رَبّكُمْ لئِنْ شَكَرْتُم لأزيدَنَّكُمْ و لَئِنْ كَفَرْتُم اِنَّ عذابي لَشديدٌ» «و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.»

۴ - «جاءَتْهُم رُسُلُهُمْ بالبَيِّناتِ فَرَدُّو اَيديهم في اَفْواهِهِم» «پیامبرانشان، برایشان دلایل آشکار آوردند، ولی آنان دستهایشان را (به نشانهٔ اعتراض) بر دهانهایشان نهادند».

۵ - «ذلكَ لِمَنْ خافَ مَقامي وَ خافَ وعيدِ» «این برای کسی است که از ایستادن (در محشر به هنگام حساب) در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد».

۶ - «مِنْ ورائه جَهَنَّم» در شمارهٔ ۲ آمده است.

۷ - «اَنّا كنّا لَكُم تَبَعاً فَهَلْ اَنْتُم مُغْنُونَ عَنّا من عذاب الله مِنْ شيءٍ» «ما پیروان شما بودیم آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می‌کنید».

۸ - فلا تَلُوموني وَ لُوموا اَنْفُسَكُم ما اَنا بِمُصْرِخِكُم وَ ما انتم

«یَسْتَصْرِخُه» (القصص: ١٨) از صراخ، گرفته شده یعنی: فریاد[1]

«وَ لاخِلال» (٣١) مصدر: خالَلْتُه خِلالاً، است. یعنی: دوستی و نیز ممکن است که جمع ـ خُلّة و خلال باشد.[2]

«اَجْتُثَّت» (٢٦) یعنی: از بیخ برکنده شده است.[3]

١ - باب : قَوْلِه :

﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ﴾ [٢٤-٢٥] [وقرأ عاصمٌ وابنُ عامرٍ والكسائيُّ وحمزةُ من السبعةِ (أُكُلَها) بالضمِّ] .

باب ـ ١

فرمودهٔ خدای تعالی:

«کَشَجَرَةٍ طَیبَةٍ اَصْلُها ثابتٌ و فَرْعُها فِی السَّماء تُؤْتی اُکْلَها کُلَّ حینٍ» (٢٤ ـ ٢٥) «مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان باشد و در هر فصلی میوهٔ خود را می‌دهد.» (و عاصم و ابن عامر و کسائی و حمزه از قراء سبعه ـ اُکُلُها ـ به ضم لام خوانده‌اند.

٤٦٩٨ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «أَخْبِرُونِي بِشَجَرَةٍ تُشْبِهُ ، أَوْ : كَالرَّجُلِ الْمُسْلِمِ ، لا يَتَحَاتُّ وَرَقُهَا ، وَلا وَلا وَلا ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ» . قال ابْنُ عُمَرَ : فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ ، وَرَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ لا يَتَكَلَّمَانِ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ ، فَلَمَّا لَمْ يَقُولُوا شَيْئًا ، قال : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هِيَ النَّخْلَةُ» . فَلَمَّا قُمْنَا قُلْتُ لِعُمَرَ : يَا أَبَتَاهُ ، وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ وَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ ، فَقَالَ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَكَلَّمَ ؟ قال : لَمْ أَرَكُمْ تَكَلَّمُونَ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ أَوْ أَقُولَ شَيْئًا ، قال عُمَرُ : لأَنْ تَكُونَ قُلْتَهَا ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا وَكَذَا [راجع : ٦١. أخرجه مسلم : ٢٨١١].

٤٦٩٨ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم که فرمود: «مرا از درختی خبر بدهید که مانند ـ یا ـ همچو مرد مسلمان است که برگ آن نمی‌ریزد و نه، و نه، و نه ـ و در هر فصل میوهٔ خود را می‌دهد.»

بِمُصْرِخِی» «پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید، من فریاد رس شما نیستم و شما فریاد رس من نیستید.

١ - «فَاَصْبَحَ فِی المدینةِ خائِفاً یَتَرقَّبُ فاِذالَّذی استَنْصَرَهُ بالْاَمْسِ یَسْتَصْرِخُه» «صبحگاهان در شهر بیمناک و در انتظار (حادثه‌ای) بود. ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود (باز) با فریاد از او یاری خواست.»

٢ «مِنْ قَبل أنْ یاتی یَوْمٌ لابَیْعٌ فیهِ و لاخِلال» «پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی‌ای.»

٣ - «وَمَثَلُ کَلِمةٍ خَبیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبیثَةٍ اَجْتُثَّتْ مِنْ فَوْق الارضِ مالها من قرار» «و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد.»

ابن عمر گفت: در دلم رسید که آن درخت خرماست، ولی دیدم که ابوبکر و عمر سخن نمی‌گویند و من ناخوش پنداشتم که سخن بگویم، و چون حاضران چیزی نگفتند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن درخت خرماست.» آنگاه که برخاستیم به عمر گفتم: ای پدر، به خدا سوگند که در دلم رسید که آن درخت خرماست. وی گفت: چه چیز تو را بازداشت که سخن بگویی؟ (ابن عمر) گفت: ندیدم که شما سخن بگویید، پس ناخوش داشتم که سخن بزنم و یا چیزی بگویم. عمر گفت: اگر تو آن را می‌گفتی[1] نزد من دوست داشتنی‌تر از آن بود که چنان (شتران سرخ موی) داشته باشم.

٢ - باب : ﴿ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ ﴾ [٢٧]

٤٦٩٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَلْقَمَةُ بْنُ مَرْثَدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ابْنِ عَازِبٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الْمُسْلِمُ إِذَا سُئِلَ فِي الْقَبْرِ : يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ . فَذَلِكَ قَوْلُهُ : ﴿ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ﴾ [راجع : ١٣٦٩ . أخرجه مسلم : ٢٨٧١] .

باب - ۲

«یُثَبِّتُ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا بِالقَوْلِ الثَّابِتِ» (۲۷) «خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند با سخن استوار ثابت می‌گرداند».

٤٦٩٩ - از عَلْقَمه بن مَرْثَد، از سَعْد بن عُبیده، از براء بن عازب روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «آنگاه که از مسلمان در قبر (پس از بازگشت روح به جسد) از پروردگار و دین او سؤال می‌شود، گواهی می‌دهد که نیست معبود بر حقی به جز خدا و محمد فرستادهٔ خداست، و این است معنی فرمودهٔ خدای تعالی: خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با

۱ - حدیث ۴۶۹۸، سطر دوم از آخر: قال عمر: لَأَنْ تکونَ، درست است. در متن لأ ان تکون، به اضافهٔ الف آمده که اشتباه است.

سخن استوار، ثابت می‌گرداند.»

٣ - باب : ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا ﴾ [٢٨]

﴿ أَلَمْ تَرَ ﴾ : أَلَمْ تَعْلَمْ ؟ كَقَوْلِه : ﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ﴾ [٢٤] ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا ﴾ [البقرة: ٢٤٣].

﴿ الْبَوَارُ ﴾ [٢٨]: الْهَلاكُ ، بَارَ يَبُورُ بَوْرًا . ﴿ قَوْمًا بُورًا ﴾ [الفرقان : ١٨] : هَالِكِينَ .

٤٧٠٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرو ، عَنْ عَطاء : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاس : ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا ﴾ . قَالَ : هُمْ كُفَّارُ أَهْلِ مَكَّةَ . [راجع : ٣٩٧٧] .

باب ـ ٣

«اَلَم تَـرَ إلى الَّذينَ بَدَّلوا نِعْمَـةَ اللهِ كُفراً» (٢٨) «آيا به كسـانی كه (شكر) نعمت خدا را به كفر تبديل كردند، ننگريستی».

«اَلَم تَرَ» يعنی: آيا ندانسـتی، همچون فرمودۀ او تعالــی: «اَلَم تَرَ كَيفَ» (٢٤) «اَلَـم تَرَ اِلَى الَّذينَ خَرَجوا» (البقره: ٢٤٣)[1]

«اَلبَـوارُ» (٢٨) يعنی: هـلاک، بارَ، يَبُـورُ، بَوْراً (ماضی و مضارع و مصدر آن است).[2]

«قَوْماً بوراً» (الفرقان: ١٨) يعنی «گروهی هلاک شده».[3]

٤٧٠٠ ـ از عَمرو، از عطاء روايت است كه ابن عباس رضـی الله عنهما گفت: «آيا به كسـانی كه (شـكر) نعمت خدا را به كفر تبديل كردند، ننگريستی.» در شأن كافران اهل مكه نازل شده است.

---

١ - اَلَم تَرَكَيفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمةً كَشَجَرَة طَيِّبَة اَصلُها ثابتٌ وَ فَرْعُها فی السَّماء». «آيا نديدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک كه مانند درختی پاک است كه ريشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است.» «اَلَم تَرَ اِلَى الَّذينَ خَرَجوا مِن دِيارِهِم وَهُم اُلوفٌ حَذَرَ المَوْت فَقالَ لَهُم اللهُ مُوْتوا ثُمَّ اَحياهُم» «آيا نديدی به سوی كسانی كه از بيم مرگ از خانه‌های خويش بيرون آمدند و هزاران تن بودند، خداوند به آنان گفت: بميريد باز ايشان را زنده گردانيد.» مراد از «اَلَم تَرَ» آيا نديدی. كرمانی گفته كه «رويت» مراد از آن ديدن با چشم نيست و عينی گفته كه اين كلمه‌ای است كه به خاطر تعجب از چيزی و برای تنبيه مخاطب گويند. و در آيت فوق مراد از آن رويت بصيرت است، نه رويت بصری. (تيسيرالقاری ج ۴، ص ۴۰۲)

٢ - «اَلَم تَرَ اِلَى الَّذينَ بَدَّلوا نِعمةَ الله كُفراً و اَحَلّوا قَوْمَهُم دارَالبَوار» «آيا نديدی به سوی كسانی كه نعمت خدا را به ناسپاسی بدل كردند و قوم خود را به سرای هلاكت درآوردند.»

٣ - «حتّی نَسُوْالذِّكرَ وكانوا قَوْماً بوراً» «تا آنكه پند را فراموش كردند و شدند گروهی هلاک شده.»

۱۵- سُورَةُ الحِجْرِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ [٤١]: الحَقُّ يَرْجِعُ إِلَى اللَّهِ وَعَلَيْهِ طَرِيقُهُ. ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ﴾ [٧٩]: الإِمَامُ كُلُّ مَا ائْتَمَمْتَ وَاهْتَدَيْتَ بِهِ إِلَى الطَّرِيقِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَعَمْرُكَ﴾ [٧٢]: لَعَيْشُكَ. ﴿قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ [٦٢]: أَنْكَرَهُمْ لُوطٌ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿كِتَابٌ مَعْلُومٌ﴾ [٤]: أَجَلٌ. ﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا﴾ [٧]: هَلَّا تَأْتِينَا. ﴿شِيَعٌ﴾ [١٠]: أُمَمٌ، وَلِلْأَوْلِيَاءِ أَيْضًا شِيَعٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿يُهْرَعُونَ﴾ [هود: ٧٨]: مُسْرِعِينَ. ﴿لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ [٧٥]: لِلنَّاظِرِينَ. ﴿سُكِّرَتْ﴾ [١٥]: غُشِّيَتْ. ﴿بُرُوجًا﴾ [١٦]: مَنَازِلَ لِلشَّمْسِ وَالقَمَرِ. ﴿لَوَاقِحَ﴾ [٢٢]: مَلَاقِحَ مُلْقَحَةً. ﴿حَمَإٍ﴾ [٢٦]: جَمَاعَةُ حَمْأَةٍ، وَهُوَ الطِّينُ المُتَغَيِّرُ، وَالمَسْنُونُ المَصْبُوبُ. ﴿تَوْجَلْ﴾ [٥٣]: تَخَفْ. ﴿دَابِرَ﴾ [٦٦]: آخِرَ. ﴿الصَّيْحَةُ﴾ [٨٣]: الهَلَكَةُ.

۱۵- سورة الحِجْر[1]

و مجاهد گفته است: «صِراطٌ علیَّ مُسْتَقیم» (٤١) «راهی راست است بر من» یعنی: حق، به سوی خدا و به راه خدا راجع می‌شود.[2]

«وَ اِنَّهُمالَبِإمامٍ مُبِینٍ» (٧٩) «هر دو به راه آشکار هستند.» امام، هرکسی است که به وی اقتدا کنی و به وی راه یابی.[3]

و ابن عباس گفته است: «لَعَمْرُکَ» (٧٢) یعنی زندگی تو[4]

«قَوْمٌ مُنْکَرُوْن» (٦٢) یعنی: لوط ایشان را نشناخت.[5] و غیر از ابن عباس گفته است: «کتابٌ معْلُوم» (٤): کتاب به معنای «اجل» یعنی مدت است.[6]

«لَوْما تَأْتِینا» (٧) یعنی چرا پیش ما نمی‌آوری.[7]

«شِیَع» (١٠) یعنی فرقه و طایفه‌ای از مردم، و برای دوستان نیز «شِیَع» گفته می‌شود.[8]

---

۱ - این سوره به اتفاق مفسران مکی است. کلبی گفته که یک آیت آن مدنی است. (تیسیرالقاری)

۲ - «قالَ هذا صِراطٌ علیَّ مُسْتقیم» «فرمود: این راهی است راست (که) به سوی من (منتهی می‌شود.)»

۳ - «فانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ اِنَّهُما لَبِامامٍ مُبین» «پس، از آنان انتقام گرفتیم و آن دو (شهر اکنون) بر سر راهی آشکار است.»

۴ - «لَعَمْرُکَ اِنَّهُمْ لَفی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُوْن» «به زندگی تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند».

۵ - «قالَ اِنَّکُم قومٌ مِنْکَرُوْن» «لوط گفت: شما مردمی ناشناس هستید».

۶ - «وَما اَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ اِلّا وَلَها کتابٌ مَعْلُوم» «و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن که برای آن اجلی معین بود.» یعنی خدای تعالی، هلاک اهل قریه را در لوح محفوظ یا کتاب خاص مقدر کرده بود. «اسماء الرجال»

۷ - «لَوْما تَأْتِینا بِالْمَلائِکَةِ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادقین» «چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری، اگر از راستگویانی»

۸ - «وَلَقَدْ اَرْسَلْنا مِنْ قَبلِکَ فِی شِیَعِ الاَوَّلین» «و به یقین، پیش از تو (نیز) در گروه‌های پیشینیان (پیامبرانی) فرستادیم».

و ابن عباس گفته است: «يُهرَعوُن» (هود: ۷۸) یعنی: شتاب می‌کردند.[۱]

«لِلْمُتَوسِّمِيْن» (۷۵) برای بینندگان.[۲]

«سُكِّرَت» (۱۵) یعنی: پوشیده شده.[۳]

«بُرُوجاً» (١٦) یعنی: منازلی که برای خورشید و ماه است.[۴]

«لَواقح» (٢٢) یعنی: ملاقح، که جمع آن مُلقحَة، است یعنی بادی که ابر و درخت را بارور نماید.[۵]

«حَماء» (٢٦) که جمع حَمْأة، است و آن گِلی تغییر یافته است.[۶]

والمَسْنوُن، یعنی: ریخته شده در قالب (تا صورتی پیدا کند).

«تَوْجَل» (۵۳) یعنی: بترس (از «وَجَل» مشتق است)[۷]

«دابرَ» (٦٦) یعنی: آخر[۸]

«اَلصَّيحَة» ۸۳-) یعنی: هلاکت[۹]

۱ - «وَ جاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُوْنَ اِلَيه» «و قوم لوط نزد وی شتابان آمدند».

۲ - «اِنَّ فی ذلکَ لآیاتٍ لِلمتوَسِّمِيْن» «به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرتها است».

۳ - «لقالوا اِنَّما سُكِّرَت اَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحوُرون» «قطعاً می‌گفتند: در حقیقت ما چشم بندی شده‌ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم».

۴ - وَلَقَدْ جَعَلْنا فی السَّماء بُرُوجاً و زَيَّنّهاللنّاظرين» «و به یقین، ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم.»

۵ - «وأرْسَلنا الرِّيحَ لَواقِحَ فَاَنْزَلنا مِنَ السَّماء ماء فَاَسْقَيْنكموهُ و ما اَنْتُم لَهُ بخزنين» «و بادها را باردار کننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه دار آن نیستید.»

۶ - «وَلَقَد خَلَقنا الانسانَ من صَلْصالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنوُن» «و در حقیقت انسان را از گِلی خشک، از گِلی سیاه و بدبو آفریدیم.»

۷ - «قالوا لاتَوْجَل اِنّا نُبَشِّرُک بِغُلامٍ عليم» «گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم.»

۸ - «وَقَضَيْنا اِلَيه ذلکَ الامْرَ اَنَّ دابِرَ هوءُلاء مَقْطوعٌ مُصْبحين» «و او را از این امر آگاه کردیم که ریشهٔ آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد.»

۹ - «فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِيْن» «پس، فریاد (مرگبار) صبحدم،

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ إِلا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ﴾ [١٨]

٤٧٠١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ ، قَالَ : « إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ، ضَرَبَتِ المَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ ، كَالسِّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ - قَالَ عَلِيٌّ : وَقَالَ غَيْرُهُ : صَفْوَانٍ ، يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ ، قَالُوا : مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ، قَالُوا لِلَّذِي قَالَ : الحَقَّ ، وَهُوَ العَلِيُّ الكَبِيرُ . فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ - وَوَصَفَ سُفْيَانُ بِيَدِهِ وَفَرَّجَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدِهِ اليُمْنَى ، نَصَبَهَا بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ - فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ المُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقَهُ ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ ، إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ ، حَتَّى يُلْقُوهَا إِلَى الأَرْضِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ : حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الأَرْضِ - فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ ، فَيُصَدَّقُ فَيَقُولُونَ : أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا ، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا ، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا ؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : « إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ » . وَزَادَ : « وَالكَاهِنِ » .

وَحَدَّثَنَا سُفْيَانُ فَقَالَ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ : « إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ ، وَقَالَ :

باب ـ ١

فرمودۀ خدای تعالی:

«إِلّا مَن اِستَرَقَ السَّمعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبينٌ.» (١٨) «مگر آن کسی که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند».

٤٧٠١ ـ از سُفیان، از عمرو، از عِکرمه، از ابوهریره روایت است در حالی که روایت را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساند، که فرموده است: «آنگاه که خداوند امری را در آسمان حکم می‌کند، فرشتگان فرمان‌بردارانه و مطیعانه، به فرموده‌اش بال می‌زنند و این حالت بسان آواز زنجیری است که بر سنگ زده می‌شود.

(امام بخاری می‌گوید:) علی بن عبدالله، شیخ وی و غیر از وی گفته است: صَفْوانٍ، یعنی خداوند آن حکم را به همۀ فرشتگان می‌رساند. (فَاذا فُزِّعَ) آنگاه که ترس از دلهای فرشتگان دور می‌شود، می‌گویند: پروردگار شما چه گفت: (فرشتگان مقرب چون مکائیل و جبرئیل می‌گویند: راست گفته است و او برتر و بزرگ است. آواز ربایان (مسترقوا السمع) آن را می‌شنوند، و آواز ربایان (شیاطین) هر یکی بالای دیگری است و سُفیان (راوی) صورت حال را بیان کرد و میان انگشتان دست راست خود را بگشود، و انگشتان را یکی بر دیگری قرار داد ـ و بسا اوقات شعلۀ آسمان، آواز ربای را قبل از آن که خبر را به صاحب خود برساند، فرومی‌گیرد و او را می‌سوزاند. و بسا اوقات (شعلۀ آسمان) او را فرو نمی‌گیرد تا آن که

آنان را فروگرفت.»

عَلَى فَمِ السَّاحِرِ» .

قُلْتُ لِسُفْيَانَ : أَأَنْتَ سَمِعْتَ عَمْرًا قال : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ قال : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ؟ قال : نَعَمْ .

قُلْتُ لِسُفْيَانَ : إِنَّ إِنْسَانًا رَوَى عَنْكَ : عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، وَيَرْفَعُهُ : أَنَّهُ قَرَأَ : ﴿فُرِّغَ﴾ .

قال سُفْيَانُ : هَكَذَا قَرَأَ عَمْرٌو ، فَلا أَدْرِي : سَمِعَهُ هَكَذَا أَمْ لا .

قال سُفْيَانُ : وَهِيَ قِرَاءَتُنَا [انظر: ۴۸۰۰ل، ۷۴۸۱ح].

خبر را به کسی که متصل وی است یعنی به کسی که در زیر وی است، می‌رساند، تا آن که خبر به زمین افکنده می‌شود ـ (راوی می‌گوید) شاید، سُفیان گفته باشد: تا آن که خبر به زمین می‌رسد و در دهان ساحر افکنده می‌شود و با آن خبر صد دروغ دیگر می‌گوید و دروغهای وی تصدیق می‌شود و مردم می‌گویند: آیا به ما خبر نداده بود که در چنین و چنان روز، چنین و چنان می‌شود و آنچه را گفته بود. راست آمد؟ به خاطر کلمه‌ای که از آسمان شنیده است».

(امام بخاری می‌گوید) روایت کرده ما را (بار دیگر) علی بن عبدالله، روایت کرده است ما را سُفیان، روایت کرده است ما را عَمرو، از عِکرمه، از ابو هریره که چنین روایت کرد: «آنگاه که خداوند امری را حکم می‌کند...» و در آن کلمه «کاهن» را (قبل از ـ در دهان ساحر) زیاد کرده است. (علی بن عبدالله گفته است) روایت کرده ما را سُفیان که عَمرو گفت: از عِکْرمه، شنیدم که گفت: روایت کرده ما را ابوهریره و گفت: «آنگاه که خداوند امری را حکم می‌کند و گفته است: «دهان ساحر» (کلمهٔ کاهن را زیاد نکرده است». (علی بن عبدالله می‌گوید) به سُفیان گفتم: آیا تو آن را از عَمْرو شنیده‌ای؟ گفت: از عِکرمه شنیدم که گفت: ازابوهریره شنیده‌ام و گفت: آری، این چنین است. به سُفیان گفتم: مردی از تو، از عَمرو، از عِکرمه، از ابوهریره روایت کرده و این را مرفوع کرده (به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسانیده است) که وی چنین خوانده است: «فُرِّغ» عوض «فُزِّع»[1]

---

۱ - پوشیده نماند که ظاهر این حدیث می‌رساند که لفظی را به لفظ مرادف بدل کردن رواست چنانکه از قول امام ابی حنیفه

سُـفیان گفـت: عَمـرو، چنین خوانده اسـت. نمی‌دانم که از وی چنین شنیده‌ام یا نه. و سُفیان گفت: همین اسـت قرائت ما (که از شیخ خود عمرو شـنیده‌ام، ولی در سماع عمرو از عِکرمه تردید دارم).

٢ - باب: قَوْلِهِ:

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ﴾ [٨٠]

٤٧٠٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مَعْنٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ قَالَ: لِأَصْحَابِ الْحِجْرِ: «لَا تَدْخُلُوا عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ» [راجع: ٤٣٣. أخرجه مسلم: ٢٩٨٠].

باب ـ ۲

فرمودهٔ خدای تعالی:
«وَلَقَد كَذَّبَ اَصْحابُ الحِجْرِ المُرسَلین» (۸۰) «و اهل حِجـر (نیز) پیامبران (مـا) را تکذیب کردند.»

۴۷۰۲ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است، که گفت: (آنگاه که در راه غزوهٔ تبوک به منطقهٔ اصحاب حجر رسیدیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ اصحاب حجر گفت: «به منازل این قوم داخل نشـوید، مگر اینکه گریان باشـید و اگر گریان نباشـید در جاهای آنها داخل نشوید، از بیم آنکه مبادا به شما برسد آنچه بدیشان رسیده است».

٣ - باب: قَوْلِهِ:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [٨٧]

٤٧٠٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا

باب ـ ۳

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَقَد آتَیْناکَ سَـبْعاً مِنَ المَثانی والقُرآنَ العَظیم» (۸۷) «به راسـتی، به تو سَـبْع المثانی (سـورهٔ فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم.»

۴۷۰۳ ـ از خُبَیْـب بـن عبدالرحمن، از حَفْص

فهمیده‌اند که قرآن اسم معنی است و اگر کلمه‌ای را به مرادف آن خوانند باک ندارد و نماز فاسد نمی‌شود و نیز در اینجا قرائت مشهور «فزع» است به زاء و عین مهمله، و قرائت ابن عامر «فزع» است. (تیسیرالقاری)

شُعْبَةُ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ : مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أُصَلِّي ، فَدَعَانِي فَلَمْ آتِهِ حَتَّى صَلَّيْتُ ، ثُمَّ أَتَيْتُ فَقَالَ : «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْتِيَنِي» . فَقُلْتُ : كُنْتُ أُصَلِّي ، فَقَالَ : «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ ثُمَّ قَالَ : «أَلا أُعَلِّمُكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ» . فَذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَذَكَّرْتُهُ ، فَقَالَ : «﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ . هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي ، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ» [راجع: ۴۴۷۴] .

بن عاصِم روایت است که ابوسعید بن المُعَلّی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر من گذشت در حالی که من نماز می‌گزاردم. آن حضرت مرا فراخواند و من نزد وی نرفتم تا آنکه نماز گزاردم. سپس رفتم و فرمود: «تو را چه چیز بازداشت که نزد من بیایی؟» گفتم: من نماز می‌گزاردم. فرمود: «آیا خداوند نگفته است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید». (انفال: ۸) و سپس فرمود: «آیا به تو عظیم‌ترین سوره‌ای را که در قرآن هست تعلیم ندهم، قبل از آن که از مسجد بیرون روم.» چون رسول الله صلی الله علیه و سلم خواست که از مسجد بیرون رود، او را یادآور شدم. فرمود: «آن سوره الحمدُللهِ ربِّ العالَمین است و آن سَبْعُ‌المثانی است و قرآن عظیم است که به من داده شده است.»[1]

۴۷۰۴ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أُمُّ الْقُرْآنِ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ» .

۴۷۰۴ - از سعید المَقْبُری روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اُمُّ‌القُرآن همان سَبْعَ مثانی است و قرآن عظیم است.»[2]

---

۱ - مراد از سبع المثانی، سورهٔ فاتحه (الحمدُلله ربّ‌العالمین» تا آخر سوره است و همین است قول عمرو علی و ابن مسعود رضی الله عنهم، و قول حسن و مجاهد و قتاده. این سوره که هفت آیت است، بدان سبب «مثانی» گویند که ـ ثنی ـ به معنای دعا می‌باشد و اهل آسمان مانند اهل زمین بدان دعا می‌کنند و همچنان گفته شده که هفت کلمه در آن دو بار آمده است چون کلمات الله، رحمن، رحیم... ایّاک الصراط، علیهم و غیر، در قرائت عمر بن خطاب ـ غیر الضالین ـ است و گفته‌اند که «مثانی» به خاطری گفته شده که این سوره دوبار نازل شده، باری در مکه و باری در مدینه. همچنان گفته شده که مراد از سبع المثانی، هفت سورهٔ اول قرآن است: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، انفال، توبه. (تیسیر القاری)

۲ - «وَالْقُرانِ العَظیم» عطف بر «اُمُّ‌القران» است و عطف بر «سَبْعُ المَثانی» نیست. یعنی «سبع المثانی» جزئی از «القران العظیم»

٤ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴾ [٩١]

﴿ الْمُقْتَسِمِينَ ﴾ [٩٠] : الَّذِينَ حَلَفُوا ، وَمِنْهُ ﴿ لا أُقْسِمُ ﴾ [البلد: ١] : أَيْ : أُقْسِمُ ، وَتُقْرَأُ ﴿ لأُقْسِمُ ﴾ . ﴿ وَقَاسَمَهُمَا ﴾ [الأعراف: ٢١] : حَلَفَ لَهُمَا وَلَمْ يَحْلِفَالَهُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ تَقَاسَمُوا ﴾ [النمل: ٤٩] : تَحَالَفُوا .

٤٧٠٥ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴾ . قَالَ : هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ ، جَزَّؤُوهُ أَجْزَاءً ، فَآمَنُوا بِبَعْضِهِ وَكَفَرُوا بِبَعْضِهِ .

٤٧٠٦ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُوسَى ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴾ . قَالَ : آمَنُوا بِبَعْضٍ وَكَفَرُوا بِبَعْضٍ ، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى .

باب ـ ۴

فرمودۀ خدای تعالی:

«الَّذیـنَ جَعَلوا القُرآنَ عِضیـنَ» (۹۱) «همانا که قرآن را جزء جزء کردند».

«المُقْتَسِـمین» (۹۰)[۱] آنانی که قسـم خوردند (گروهی از کافران) و از آن مأخوذ است «لااُقْسِم» (البلد: ۱)[۲] یعنی: اُقْسِم: قسم می‌خورم. (و کلمه لا زاید است) و خوانده می‌شود «لأُقْسِم» یعنی: قسم می‌خورم.

«وقاسَمَهُما» (الاعراف: ۲۱)[۳] یعنی: قسم خورد (شـیطان) برای آن دو نفـر (آدم و حوا) و آنها به وی قسـم نخوردند. و مجاهد گفته اسـت: «تَقاسَموُا»[۴] (النّمل: ۴۹) یعنی: با یکدیگر سوگند یاد می‌کردند.

۴۷۰۵ ـ از ابو بشـر، از سـعید بن جُبیر روایت اسـت که ابن عبـاس رضـی الله عنهما گفت: «همانا که قرآن را جزء جزء کردند» ایشان اهل کتاب (یهود و نصارا) بودند که قرآن را به چند جزء تجزیـه کردند که به بعضـی از آن ایمان آوردند و به بعضی از آن کافر شدند.

۴۷۰۶ ـ از اَعْمش، از ابوظَبْیان روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: «کما أنْزَلنا علی المُقتَسمین» (الحجر: ۹۰) «همان گونه که عذاب را بر تقسیم کنندگان نازل کردیم.» یعنی است.

---

۱ - «کَما أَنْزَلنا علی المُقْسِمین» «همان گونه که عذاب را بر تقسیم کنندگان نازل کردیم.»

۲ - «لا اُقْسِمُ بِهذا البَلَد» «سوگند به این شهر».

۳ - «وَ قاسَمَهُما انّي لَکُما لَمِن النّاصِحیْن» «و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم.»

۴ - «وَقالوا تَقاسَموُا بالله لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ اَهْلَه» (با هم) گفتند: به خدا سوگند بخورید که حتماً به (صالح) و کسانش شبیخون می‌زنیم.»

کســانی که به بعضــی از آن ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند. یعنی یهود و نصارا.

٥ - باب : قَوْلِه :

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ [٩٩]

قَالَ سَالِمٌ : ﴿الْيَقِينُ﴾ الْمَوْتُ .

باب ـ ۵

فرمودهٔ خدای تعالی:

«واعْبُـد رَبَّکَ حتّـی یا تیکَ الْیَقیـن» (۹۹) «و پروردگارت را پرستـش کـن تا اینکه مرگ تو فرا رسد.» سـالم گفته است: «الْیَقین» به معنای مرگ است.

١٦- سُورَةُ النَّحْلِ

﴿رُوحُ الْقُدُسِ﴾ [١٠٢] : جِبْرِيلُ . ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ﴾ [الشعراء: ١٩٣] . ﴿فِي ضَيْقٍ﴾ [١٢٧]: يُقَالُ : أَمْرٌ ضَيْقٌ وَضَيِّقٌ ، مِثْلُ هَيْنٍ وَهَيِّنٍ ، وَلَيْنٍ وَلَيِّنٍ ، وَمَيْتٍ وَمَيِّتٍ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿تَتَفَيَّأُ ظِلالُهُ﴾ [٤٨]: تَتَهَيَّأُ ﴿سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً﴾ [٦٩] : لا يَتَوَعَّرُ عَلَيْهَا مَكَانٌ سَلَكَتْهُ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿فِي تَقَلُّبِهِمْ﴾ [٤٦] : اخْتِلافِهِمْ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿تَمِيدَ﴾ [١٥] : تَكَفَّأَ . ﴿مُفْرَطُونَ﴾ [٦٢] : مَنْسِيُّونَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [٩٨] : هَذَا مُقَدَّمٌ وَمُؤَخَّرٌ ، وَذَلِكَ أَنَّ الاسْتِعَاذَةَ قَبْلَ الْقِرَاءَةِ ، وَمَعْنَاهَا : الاعْتِصَامُ بِاللَّهِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿تُسِيمُونَ﴾ [١٠] تَرْعَوْنَ . ﴿قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ [٩] : الْبَيَانُ . الدِّفْءُ : مَا اسْتَدْفَأْتَ . ﴿تُرِيحُونَ﴾ [٦]: بِالْعَشِيِّ ، وَ﴿تَسْرَحُونَ﴾ [٦] :

۱۶ ـ سورهٔ النَّحْل

«رَوْحُ الْقُـدُس» ۱۰۲ (–) یعنـی: جبرئیـل. «نَزَلَ بِهِ رُوح الأمین» (الشـعرا: ۱۹۳) «فرود آوردش (قرآن را) روح الامین »[۱]

«فـی ضَیْق» (۱۲۷) گفته می‌شـود: اَمْرٌ ضَیْقٌ و ضَیِّـقٌ مثل هَیْنٍ و هیِّنٍ و لَیْـنٍ وَ لَیِّنٍ و مَیْتٍ و مَیِّتٍ.[۲]

ابن عباس گفته است: «تَتَفیّأُ ظِلالُه» (٤٨) یعنی: آماده می‌شـود.[۳] «سُـبُلَ رَبِّکَ ذُلُلاً» (٦٩) یعنی راهی را که (زنبور) می‌پیماید، دشواری ندارد.[۴]

---

۱ – مولف با استناد به آیت: ۱۹۳ سورهٔ الشعرا دریافته که روح القُدُس به معنای جبرئیل است.

۲ – «واصْبِرْ وِ ما صبْرُک اِلّا باللهِ و لاتَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَکُ فی ضَیْقٍ مِمّا یَمْکرون» «و صبر کن و صبر تو جز به (توفیق) خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و در تنگدلی مباش از آن‌چه نیرنگ می‌کنند.» در لفظ [ضیق] دو لغت است یکی: ضَیِّقٌ به تشدید یاء مکسور به معنی تنگی و دیگری ضَیْق به تخفیف و آن به معنای تنگدلی است.

۳ – «اَوَلَمْ یَرَوا الی ما خَلَقَ اللهُ مِنْ شیءٍ یَتَفَیَّؤا ظِلالُهُ عن الیَمینِ و الشّمائلِ سُجَّداً لله وَ هُم داخِرُون» «آیا به چیزهایی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند که (چگونه) سایه‌هایشان از راست و از (جوانب) چپ می‌گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند.»

۴ – «ثُمَّ کُلِی مِنْ کلّ الثّمراتِ فاسلُکی سُبُلَ رَبّکَ ذُلُلاً» «سپس از

بِالْغَدَاةِ. ﴿بِشِقِّ﴾ [٧] : يَعْنِي الْمَشَقَّةَ. ﴿عَلَى تَخَوُّفٍ﴾ [٤٧] : تَنَقُّصٍ. ﴿الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ [٦٦] : وَهِيَ تُؤَنَّثُ وَتُذَكَّرُ، وَكَذَلِكَ: النَّعَمُ الأَنْعَامُ جَمَاعَةُ النَّعَمِ. ﴿أَكْنَانًا﴾ [٨١]: وَاحِدُهَا كِنٌّ، مِثْلُ: حِمْلٍ وَأَحْمَالٍ. ﴿سَرَابِيلَ﴾ قُمُصٌ ﴿تَقِيكُمُ الْحَرَّ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ﴾ [٨١] : فَإِنَّهَا الدُّرُوعُ. ﴿دَخَلاً بَيْنَكُمْ﴾ [٩٢،٩٤] : كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَصِحَّ فَهُوَ دَخَلٌ.

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿حَفَدَةً﴾ [٧٢]: مَنْ وَلَدَ الرَّجُلُ. السَّكَرُ مَا حُرِّمَ مِنْ ثَمَرَتِهَا، وَالرِّزْقُ الْحَسَنُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ.

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ صَدَقَةَ : ﴿أَنْكَاثًا﴾ [٩٢] : هِيَ خَرْقَاءُ، كَانَتْ إِذَا أَبْرَمَتْ غَزْلَهَا نَقَضَتْهُ.

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : الأُمَّةُ مُعَلِّمُ الْخَيْرِ، وَالْقَانِتُ الْمُطِيعُ.

«خبت» (۹۷) یعنی: فرو نشیند.

و ابن عباس گفته است: «فی تَقَلُّبِهِم» (٤٦) یعنی: اختلافشان[1] و مجاهد گفته است: «تَمِیْدُ» (١٥) یعنی: برگرداند.[2]

«مُفْرَطُوْن» (٦٢) یعنی: فراموش شدگان[3] و غیر از مجاهد گفته است: «فَاِذا قرأتَ القرآنَ فاسْتَعِذْ باللهِ من الشّیطانِ الرَّجیمِ» (٩٨) «پس چون قرآن می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر» در این معنی تقدیم و تاخیر است و این به خاطری است که ـ استعاذة ـ قبل از قرائت قرآن است و معنای آن پناه جستن است به خدا (از شر شیطان رجیم) و ابن عباس گفته است: «تُسِیْمُوْن» (١٠) یعنی: می‌چرانید.[4]

«شاکِلَته» (بنی اسرائیل: ٨٤) یعنی: کنارهٔ آن[5]

«قَصْدُ السَّبیلِ» (٩) یعنی: بیان راه (شریعت)[6]

«دِفْءٌ» (٥) یعنی: آنچه خود را بدان گرم نگهداری.[7]

«تُرِیْحوْن» (٦) یعنی: شامگاهان که آنها را (از

همه میوه‌ها بخور و به راه‌های پروردگار خود رام شده برو».

١ - «او یاخُذَهُم فی تَقَلُّبِهِم فما هُم بِمُعْجِزین» «یا در حال رفت و آمدشان (گریبان) آنان را بگیرد و کاری از دستشان برنیاید».

٢ - «وَاَلقی فی‌الارض رَواسِیَ اَن تَمِیْدَبِکُم وَ اَنهراً وَ سُبُلاً لَعَلَّکُم تَهْتَدُوْن» «و در زمین کوههایی استوار افکند تا شما را نجنباند و رودها و راهها (قرار داد) تا شما راه خود را پیدا کنید».

٣ - «لاجَرَمَ اَنَّ لَهُمُ النّارَ و اَنَّهُم مُفْرَطُوْن» «حقا که آتش برای آنان است و به سوی آن پیش فرستاده خواهند شد».

۴ - «هُوَالّذی اَنْزَلَ من السَّماء ماء لَکُم شرابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فیه تُسِیْمُوْن» «اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد که (آب) آشامیدنی شما از آن است و روییدنیهایی که (رمه‌های خود را) در آن می‌چرانید (نیز) از آن است».

۵ - «قُل کُلٌّ یَعْمَلُ علی شاکِلَته» «بگو هرکس به روش خود عمل می‌کند.» این آیت در متن نیامده است؛ ترجمهٔ آن آورده شد.

۶ - «وَ علی الله قَصْدُ السَّبیلِ وَ مِنْها جائِرٌ» «و نمودن راه راست بر عهدهٔ خداست، و برخی از آن (راهها) کج است».

۷ - «والانْعامَ خَلَقَها لَکُم فیها دِفْءٌ و منافِعُ وَ مِنْها تاکُلُوْن» «و چهار پایان را برای شما آفرید: در آنها برای شما (وسیلهٔ) گرمی و سودهایی است».

صحـــرا) برمی‌گردانید. «تَسْـرَحوُن» (٦) یعنی: صبحگاهان که آنها را (به صحرا) می‌برید.[۱]

«بِشِق» (٧) یعنی: به مشقت.[۲]

«علــی تَخَوُّفٍ» (٤٧) یعنی: نقصان (در جانها و مالهایشان)[۳]

«الأنعــام لَعِبرةً» (٦٦) یعنی: و آن (لفظ انعام) را مذکر و مؤنث هر دو اعتبار کرده‌اند و همچنان اســت: الأنعامُ که جمع النَّعَم اســت (که شامل گاو و گوسفند و شتر است).[۴]

«اَکْناناً» (٨١) صیغهٔ واحد آن (کِن) است، یعنی پناهگاه، پوشیده مثل: حِمْلٍ و احمال[۵]

«سَــرَابیل» (٨١): جامه‌ها «تَقِیْکُمُ الحرَّ ســرابیلَ تَقِیْکُم بأسَــکُم»[۶] (بأسکُم) یعنی زره‌های آهنین شما.

«دَخَلاً بَیْنَکُم» (٩٢، ٩٤) هر چیزی که درســت نیست. «دَخْل» است.[۷]

ابن عباس گفته است: «حَفَدَة» (٧٢) یعنی کسی

---

۱ - «وَلَکُم فیها جَمالٌ حینَ تُریحوُنَ و حین تَسْرَحوُن» «در آنها برای شما زیبایی است آنگاه که (آنها را) از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آنها را به چراگاه می‌برید».

۲ - «و تَحْمِلُ اَثْقالَکُم اِلی بَلَدٍ لَم تکوُنوا بالغیه اِلّا بِشِقّ الا نفس» «و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدنها، بدان نمی‌توانستید برسید».

۳ - «اَوْ یاخُذَهُم عَلی تَخَوُّفٍ فَاِنَّ رَبَّکُمْ لَرءُوفٌ رَحیم» «یا آنان را در حالی که وحشت زده‌اند فرو گیرد، همانا پروردگار شما رؤوف و مهربان است».

۴ - «و اِنَّ لَکُم فی الانعام لَعِبْرَةً» «و هر آینه شما را در چهار پایان پندی هست».

۵ - «واللهُ جَعَلَ لَکُم مِمّا خَلَقَ ظِلالاً وَجَعَلَ لَکُم مِن الجبالِ اَکْناناً» «و خدا از آنچه آفریده. به سود شما سایه‌هایی فراهم آورد و از کوهها برای شما پناهگاههایی قرار داد».

۶ - «وَجَعَلَ لَکُم سرابیلَ تَقِیْکُمُ الْحَرَّ و سرابیلَ تَقیکم بأسَکُم» و برای شما جامه‌هایی مقرر کرده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می‌کند و تن پوشها (زره‌ها)یی که شما را از آسیب جنگ نگه می‌دارد.

۷ - «ولاتَتَّخذوا أیمانَکُم دَخَلاً بَیْنَکُم» (۹۴) «و زنهار، سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار ندهید.»

که (از اولاد ذکور باشد) (و از پشت پسر) مرد به میان آمده باشد. السَّکرُ ـ یعنی آنچه از میوه حرام کرده شده باشد.[۱] والرِّزْقُ الحَسَنُ یعنی آنچه را خدا حلال کرده است. (النحل: ٦٧) و ابن عُیَیْنَه از صَدَقه روایت کرده که «اَنْکاثاً» (۹۲) (نام زنی که رشته خود را پاره می‌کرد) خَرْقاء بود که وقتی رشتهٔ خود را محکم می‌بافت، آن را از هم می‌گسست.[۲]

و ابن مسعود گفته است: الْاُمَّة، یعنی آموزندهٔ نیک و الْقانِت، یعنی: فرمان بردار. (النحل: ۱۲۰)[۳]

١ ـ باب: قَوْلِهِ: ﴿وَمِنكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ﴾ [٧٠]

باب ـ ۱

«و مِنْکُم مَنْ یُرَدُّ الی اَرْذَلِ العُمُرِ» (۷۰) «و بعضی از شما تا خوارترین (دورهٔ) سالهای زندگی (فرتوتی) بازگردانیده می‌شود.»

٤٧٠٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى أَبُو عَبْدِاللهِ الأَعْوَرُ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ» [راجع: ٢٨٢٣. أخرجه مسلم: ٢٧٠٦].

٤٧٠٧ ـ از شُعَیْب روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا می‌کرد: «(بارالها) به تو پناه می‌جویم از بُخل و کاهلی و سالهای فرتوت زندگی، و عذاب قبر و از ابتلای دجّال و از ابتلای زندگی و مرگ».

---

۱ ـ «وَ من ثَمراتِ النَّخیلِ والاعْناب تَتَّخذون مِنْهُ سَکراً وَ رِزقاً حَسَناً» «و از میوهٔ درختان خرما و انگور، بادهٔ مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می‌گیرید.»

۲ ـ «وَ لا تَکونُوا کالّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِن بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْکاثاً» «و مانند آن (زنی) نباشید که رشتهٔ خود را پس از محکم بافتن، یکی یکی از هم می‌گسست.»

۳ ـ «اِنَّ ابراهیم کانَ اُمَّةً قانتاً لله حَنیفاً» «به راستی ابراهیم، پیشوای مطیع خدا (و) حق گرای بود.»

١٧ - سُورَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
[الإسراء]

١- باب:

٤٧٠٨- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْكَهْفِ وَمَرْيَمَ : إِنَّهُنَّ مِنَ الْعِتَاقِ الْأُوَلِ ، وَهُنَّ مِنْ تِلَادِي .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ ﴾ [٥١] : يَهُزُّونَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : نَغَضَتْ سِنُّكَ ، أَيْ : تَحَرَّكَتْ . [انظر: ٤٧٣٩، ٤٩٩٤]

١٧ ـ سورهٔ بنی اسرائیل[1]
(الإسراء)

باب ـ ١

٤٧٠٨ ـ از ابواسحاق، از عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: از ابن مسعود رضی الله عنه شنیدم که (در فضیلت این سه سوره) گفت: بنی اسرائیل و الکَهْف و مَرْیَم، اینها از جملهٔ نکوئی‌های گرامی اوایل اند و از قدمااند.
ابن عباس گفته است: «فَسَیُنْغِضُونَ اِلَیک رُؤُسَهُم» (٥١) یعنی «می‌جنبانند به سوی تو سرهای خویش را»[2] یعنی: از روی استهزاء سرهای خویش را می‌جنبانند. و غیر از ابن عباس گفته است: نَغَضَتْ سِنُّکَ ـ یعنی دندان تو جنبید.

٢- باب

﴿ وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ [٤]

أَخْبَرْنَاهُمْ أَنَّهُمْ سَيُفْسِدُونَ ، وَالْقَضَاءُ عَلَى وُجُوهٍ : ﴿وَقَضَى رَبُّكَ﴾ [٢٣] : أَمَرَ رَبُّكَ . وَمِنْهُ : الْحُكْمُ : ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ﴾ [يونس: ٩٣] و [النحل: ٧٨] و [الجاثية: ١٧]. وَمِنْهُ الْخَلْقُ ﴿ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ ﴾ [الصافات: ١٢] خَلَقَهُنَّ . ﴿ نَفِيرًا ﴾ [٦]: مَنْ يَنْفِرُ مَعَهُ . ﴿وَلِيُتَبِّرُوا﴾ يُدَمِّرُوا ﴿ مَا عَلَوْا ﴾ [٧] . ﴿ حَصِيرًا ﴾ [٨] : مَحْبِسًا ، مَحْصَرًا . ﴿ حَقَّ ﴾ [١٦] : وَجَبَ . ﴿ مَيْسُورًا ﴾ [٢٨] : لَيِّنًا . ﴿ خِطْئًا ﴾ [٣١] : إِثْمًا وَهُوَ اسْمٌ مِنْ خَطِئْتَ وَالْخَطَأُ مَفْتُوحٌ مَصْدَرُهُ مِنَ الإِثْمِ خَطِئْتُ بِمَعْنَى خَطَأْتُ. ﴿تَخْرِقَ﴾ [٣٧] : تَقْطَعَ . ﴿وَإِذْ هُمْ نَجْوَى ﴾ [٤٧]: مَصْدَرٌ مِنْ

باب ـ ٢

«وقَضَیْنا اِلی بنی اسرائیل» (٤) «و پیغام فرستادیم به سوی بنی اسرائیل. یعنی آنها را خبر دادیم که فساد خواهند کرد و ـ القضاء ـ به چند معنی آمده است.
«و قَضَی رَبُّک» (٢٣) یعنی: پروردگار تو امر کرد[3] در این آیه ـ قَضَی ـ به معنی حکم آمده:

---

١ - قتاده می‌گوید که این سوره مکی است، مگر هشت آیت که در مدینه نازل شده یعنی از آغاز (و اِنْ کادوُ لیَفْتنوُک) تا (وَ قُل رَبِّ اَدْخلنی مُدْخَلَ صدق) (آیات ٧٣ ـ ٨٠)

٢ - فَیَقوُلوُن مَنْ یُعیدُنا قُل الّذی فَطَرَکُم اَوَّلَ مَرَّة فَسَیُنْغِضون اِلَیکَ رُؤُسَهُم» «پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو همان کسی که نخستین بار شما را پدید آورد (باز) سرهای خود را به طرف تو تکان می‌دهند.»

٣ - «وَقَضی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا ایاهُ و بالوالِدَینِ اِحْساناً» «و حکم

نَاجَيْتُ فَوَصَفَهُمْ بِهَا وَالْمَعْنَى يَتَنَاجَوْنَ. ﴿رُفَاتًا﴾ [۴۹، ۹۸]: حُطَامًا. ﴿وَاسْتَفْزِزْ﴾ [۶۴] اسْتَخِفَّ. ﴿بِخَيْلِكَ﴾ [۶۴] الْفُرْسَانِ، وَالرَّجْلُ وَالرِّجَالُ الرَّجَّالَةُ وَاحِدُهَا رَاجِلٌ مِثْلُ صَاحِبٍ وَصَحْبٍ وَتَاجِرٍ وَتَجْرٍ. ﴿حَاصِبًا﴾ [۶۸]: الرِّيحُ الْعَاصِفُ، وَالْحَاصِبُ أَيْضًا: مَا تَرْمِي بِهِ الرِّيحُ، وَمِنْهُ: ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ۹۸]: يُرْمَى بِهِ فِي جَهَنَّمَ، وَهُوَ حَصَبُهَا، وَيُقَالُ: حَصَبَ فِي الأَرْضِ ذَهَبَ، وَالْحَصَبُ: مُشْتَقٌّ مِنَ الْحَصْبَاءِ وَالْحِجَارَةِ. ﴿تَارَةً﴾ [۶۹]: مَرَّةً، وَجَمَاعَتُهُ تِيَرَةٌ وَتَارَاتٌ. ﴿لأَحْتَنِكَنَّ﴾ [۶۲]: لأَسْتَأْصِلَنَّهُمْ، يُقَالُ: احْتَنَكَ فُلَانٌ مَا عِنْدَ فُلَانٍ مِنْ عِلْمٍ اسْتَقْصَاهُ. ﴿طَائِرَهُ﴾ [۱۳]: حَظَّهُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُلُّ سُلْطَانٍ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حُجَّةٌ.
﴿وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ﴾ [۱۱۱]: لَمْ يُحَالِفْ أَحَدًا.

«انَّ ربَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُم» (یونس: ۹۳) و (النّمل: ۷۸) و (الجاثیة: ۱۷) یعنی: «هر آینه پروردگار تو میان ایشان حکم می‌کند.» یکی از معانی ـ قَضی ـ آفریدن است: «فَقضاهُنَّ سَبْعَ سَمَوات» (فُصِّلَت: ۱۲) یعنی: آنها را هفت آسمان آفرید.

«نَفیراً» (۶) یعنی: کسانی که با وی رهسپار شدند.[۱]

«وَلِیُتَبِّرُوا» (۷) یعنی: هلاک و نابود کنید.

«ماعَلَوْ» (۷)[۲]

«حَصِیْراً» (۸) یعنی: بازداشتگاه و بندگاه.[۳]

«حَقّ» (۱۶) یعنی: لازم و ثابت شد.[۴]

«مَیْسوراً» (۲۸) یعنی: نرم[۵]

«خِطْئاً» (۳۱) یعنی: گناه و آن اسم است از باب: خَطِئتَ و «الخَطاء» مصدر آن مفتوح است. به معنی گناه است. خَطِئتُ به معنای «اَخْطَأت» است یعنی مجرد و مزید آن یکی است.»[۶]

«تَخْرِق» (۳۷) تَقْطَع: یعنی: پاره کرده[۷]

کرد پروردگار تو که عبادت مکنید مگر فقط وی را و با پدر و مادر نیکوکاری کنید.» این آیت در متن عربی عوض (۲۳) اشتباهاً (۳۳) شماره‌گذاری شد و در سطربعدی عوض (النّمل)، (النحل) آمده که ترجمهٔ آن اصلاح گردید.

۱ – وَجَعَلْناکُم اَکْثَرَ نَفیراً» «و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم.»

۲ – «وَلِیُتَبِّروا ما عَلَوْا تَتْبیراً» «تا نابود کنند به هر چه دست یابند نابود کردنی.»

۳ – وَجَعَلْنا جَهَنَّمَ للکافرینَ حصیراً» «و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم.»

۴ – فَحَقَّ عَلَیْهاالقَولُ فَدَمَّرنها تَدْمیراً» «تا لازم شود بر آن (شهر) وعدهٔ عذاب، پس آن را (یکسره) زیر و زبر کنیم.»

۵ – «فَقُل لَهُم قَوْلاً مَیْسوراً» «پس با آنان سخنی نرم بگوی.»

۶ – «انَّ قَتْلَهُم کانَ خِطْئاً کبیراً» «آری، کشتن آنان، همواره گناهی بزرگ است.»

#: ـ أَخْطأتُ، اشتباهاً در متن عربی «خَطأت» آمده است که در ترجمه اصلاح گردید.

۷ – «وَلا تَمْشِ فِی الارضِ مَرَحاً اِنَّک لَنْ تخرق الارضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طوْلاً» «و در زمین خرامان مرو، هر آینه تو زمین را نخواهی

«وَ اِذْهُـــمْ نَجْـــوَى» (٤٧) یعنی: «نجوی» مصدر اســـت از «ناجَیْتُ» گرفته شـــده و آنها را بدان (صفت) وصف کرده و معنای آن «یَتَناجَوْن» با یکدیگر نجوی (سرگوشی) می‌کنند.[۱]

«رُفاتاً» (٤٩، ٩٨) یعنی: حُطاماً. یعنی: شکسته و ریخته و خشکیده[۲]

«وَاسْتَفْزِزْ» (٦٤) یعنی: سبک کن، وادار کن.[۳]

«بِخَیْلِک» (٦٤) یعنی: توسط سواران تو.

«والرَّجِل» (٦٤) و الرِّجالُ یعنی پیادگان و صیغهٔ واحد آن، راجِلٌ است، مانند: صاحِبٍ و صَحْبٍ و تاجِرٍ و تَجْرٍ.

«حاصِباً» (٦٨) یعنی: باد تند و «الحاصب» یعنی آنچه را باد می‌پراکند (مانند سنگریزه و غیره)[۴] از همین جا معنی ماخوذ است.

«حَصَـــبَ جَهَنَّم» (الأنبیاء: ٩٨)[۵] که آن دردوزخ افکنده می‌شـــود. و همـــان چیزی کـــه افکنده می‌شـــود «حَصب» آن اســـت و گفته می‌شود: «حَصَـــبُ فِی الارضِ» یعنـــی: رفت در زمین و «الحَصَب» از «حُصْباء» مشتق است که به معنای سنگ است.

«تـــارَة» (٦٩) یعنی: یکبار، و جمـــع آن، تِیرهٌ و

شگافت و نرسی به کوهها در درازی.»

۱ – «وَ اِذْهُم نَجْوای اِذْیَقوُلُ الظّالِمون اِنْ تَتَّبِعوُنَ اِلّا رُجُلاً مَسْحوراً» «و آنگاه که به نجوا می‌پردازند، وقتی که ستمگران می‌گویند: جز مردی افسون شده را پیروی نمی‌کنید.

۲ – «وَ قالوُا اِذا کُنّا عِظاماً و رُفاتاً اِنّا لَمَبْعوُثوُنَ خَلْقاً جدیداً» «و گفتند آیا چون استخوانی چند و اعضای پوسیدهٔ از هم پاشیده شویم، آیا به آفرینش نو برانگیخته می‌شویم.»

۳ – وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَاَجْلِبْ عَلَیهِم بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ» «و از ایشان هرکه را خواستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز.»

۴ – اَو یُرسِلَ عَلَیکُمْ حاصِباً» «یا بر شما طوفانی از سنگریزه‌ها بفرستد.»

۵ – اِنَّکُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُوْنِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّم» «در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید.» (الانبیاء: ٩٨)

تارات» است.[۱]

«لَأَحْتَنِكَنَّ» (٦٢) یعنی: هر آینه آنها را از بیخ و بن برمی‌اندازم. گفته می‌شود: احْتَنَکَ فلانٌ ماعِنْدَ فلانٍ من عِلْمٍ استَقْصاهُ، یعنی: هلاک کرد فلان، چیزی را که نزد فلان است از علمی که آن را به نهایت رسانیده است «طائره» (١٣) یعنی: نصیب او را[۲]

ابن عباس گفته است: هر جا لفظ «سُلطان» در قرآن آمده به معنای «حجت» است.[۳]

«وَلِیٌ من الذُّل» (١١١) یعنی هیچ کسی را دوست یا هم پیمان نگرفته است.[۴]

۳ - باب: قَوْلِهِ:

﴿سبحان الذي أسرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [۱]

باب ـ ۳

فرمودهٔ خدای تعالی:

«سُبْحانَ الَّذی أسری بِعَبْدِه لَیْلاً مَنَ الْمَسْجِدِ الْحَرام» (١) «منزه است، آن خدایی که شبانگاهی بنده‌اش را از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی برد.»[۵]

---

۱ - «اَم اَمِنتُم اَن یُعیدَکُم فیه تارَةً اُخرای فَیُرسِلَ عَلَیکُم قاصِفاً مِنَ الرِّیح» «یا (مگر) ایمن شدید از اینکه بار دیگر شما را در آن (دریا) بازگرداند و تندبادی شکننده بر شما بفرستد.»

۲ - «لاحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ اِلّا قلیلاً» «ریشه کن خواهم کرد فرزندانش را، جز اندکی (از آنها را)»

۳ - لفظ سلطان در این سوره در آیات ۳۳ و ۶۵ آمده است.

۴ - «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِ وَ کَبِّرهُ تَکبیراً» «و نیست او را هیچ کار سازی به سبب ناتوانی و به تعظیم یاد کن او را تعظیم کردنی.»

۵ - در این آیه اشاره است به معراج پیامبر صلی الله علیه و سلم. بردن آن حضرت از مسجدالحرام (مکه) تا بیت المقدس در این آیه قطعیت یافته و از آنجا تا فراز آسمانها به تفصیل در احادیث آمده که در کتب تفسیر و سیر از آن یاد شده است. احادیثی که از بزرگان صحابه چون انس بن مالک و ابوسعید خُدری و شداد بن اوس و ابوهریره و ابن عباس و عایشه رضی الله عنهم روایت شده از آن چنین برمی‌آید که در شب دوشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سال قبل از هجرت و به روایتی به تاریخ نوزدهم رمضان یعنی هجده

٤٧٠٩ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ (ح) .

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ بِإِيلِيَاءَ بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا ، فَأَخَذَ اللَّبَنَ ، قَالَ جِبْرِيلُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَاكَ لِلْفِطْرَةِ ، لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ [راجع : ٣٣٩٤ . أخرجه مسلم : ١٦٨ ، مطولاً وكله في الأشربة، ٩٢] .

٤٧٠٩ ـ از ابـن شـهاب روایت اسـت که ابن مُسَیَّب گفت: ابوهریره گفت: در آن شـبی که آن حضرت به «ایلیأ»، «بیت‌المقدس» برده شد، برایش دو ظرف از شـراب و شـیر آورده شد، آن حضرت به آنها نگریسـت و شیر را گرفت، جبرئیل گفت: سـتایش خدایـی را که تو را به فطرت (اسـلام) رهنمون شد و اگر شراب را می‌گرفتی، امت تو گمراه می‌شد.

٤٧١٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ ، فَجَلَّى اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ» .

زَادَ يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ : «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ ، حِينَ أُسْرِيَ بِي إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ». نَحْوَهُ [راجع : ٣٨٨٦ . أخرجه مسلم : ١٧٠] .

﴿ قَاصِفًا ﴾ [٦٩] رِيحٌ تَقْصِفُ كُلَّ شَيْءٍ .

٤٧١٠ ـ از ابن شهاب روایت است که ابوسَلَمه گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «آنگاه که (کافران) قریش (دربارهٔ سـفر معراج) مرا تکذیب کردند، من در حِجر (کعبه) ایسـتادم، پس خداوند بیت المقدس را بـر من نمودار کرد و من شـروع کـردم که از نشانه‌های آن بدیشان خبر دهم در حالی که به

ماه قبل از هجرت، رسول الله صلی الله علیه و سلم را از خانهٔ اُم هانی بنت ابی طالب به سفر معراج بردند. چنانکه آن حضرت از مکه تا بیت‌المقدس به سواری «براق» برده شد و از آنجا تا آسمان دنیا به وسیلهٔ «معراج» یعنی چیزی شبیه نردبان بالا برده شد و از آسمان دنیا، جبرئیل آن حضرت را به پر خویش گرفت و به آسمان دوم، سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم برد. آن حضرت در این آسمانها پیامبران و فرشتگان را دید. در آسمان ششم «بیت‌العِزّه» و در آسمان هفتم «بیت المعمور» را دید و سپس از آن برگذشت و به «سدرهٔ المنتهی» یعنی «درخت عظیم» رسید. آنگه جبرئیل، آن حضرت را از خود پیش ساخت و خود در عقب وی راهی شد تا آنکه به اولین پردهٔ درگاه رب العزّت رسید، جایی که جبرئیل در بیرون پرده ماند و محمد (ص) در درون پرده شد. پرده دار به یک طرفهٔ العین، به پرده دار دیگر رسانید و پرده دار دیگر به پرده دار دیگر، تا از هفتاد پرده درگذشت. به روایتی در این وقت جبرئیل با وی بود و سپس آن حضرت را به «رفرف» نشاند تاآنکه به عرش پروردگار رسید و عرش و لوح محفوظ را دید. آیت «ثُمَّ دنا فَتَدَلّی» (النجم ۸) یعنی «باز نزدیک شد و فرود آمد» را اشاره بدین سفر تفسیر کرده‌اند. آنگاه مقرب درگاه الوهیت گشت و پروردگارش او را به نظر رحمت دید و به لطف و کرامت بنواخت.

سوی آن می‌دیدم.»[1]

یعقوب بن ابراهیم افزوده است: پسر برادر ابن شهاب از عموی خود، چنین روایت کرده که (آن حضرت فرمود:) «آنگاه که قریش مرا تکذیب کردند، زمانی که مرا به سوی بیت‌المقدس بردند.» مانند حدیث فوق.

«قاصفاً» (٦٩) یعنی: تندبادی که هرچیز را می‌شکند.

٤- باب :

﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ﴾ [٧٠]

كَرَّمْنَا وَأَكْرَمْنَا وَاحِدٌ . ﴿ ضِعْفَ الْحَيَاةِ ﴾ عَذَابَ الْحَيَاةِ . ﴿ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ﴾ [٧٥] : عَذَابَ الْمَمَاتِ . ﴿خِلافَكَ ﴾ [٧٦] وَخَلْفَكَ سَوَاءٌ . ﴿ وَنَأَى ﴾ [٨٣] : تَبَاعَدَ . ﴿شَاكِلَتِهِ ﴾ [٨٤]: نَاحِيَتِه ، وَهِيَ مِنْ شَكْلِه . ﴿صَرَّفْنَا ﴾ [٤١، ٨٩] : وَجَّهْنَا . ﴿ قَبِيلًا ﴾ [٩٢] : مُعَايَنَةً وَمُقَابَلَةً ، وَقِيلَ : الْقَابِلَةُ لأَنَّهَا مُقَابِلَتُهَا وَتَقْبَلُ وَلَدَهَا . ﴿ خَشْيَةَ الإِنْفَاقِ ﴾ [١٠٠] : أَنْفَقَ الرَّجُلُ أَمْلَقَ ، وَنَفِقَ الشَّيْءُ ذَهَبَ . ﴿ قَتُورًا ﴾ [١٠٠] : مُقَتِّرًا . ﴿ لِلأَذْقَانِ ﴾ [١٠٧، ١٠٩] : مُجْتَمَعُ اللَّحْيَيْنِ ، وَالْوَاحِدُ ذَقَنٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَوْفُورًا ﴾ [٦٣] : وَافِرًا . ﴿ تَبِيعًا﴾ [٦٩] : ثَائِرًا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : نَصِيرًا . ﴿ خَبَتْ ﴾ [٩٧]: طَفِئَتْ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لا تُبَذِّرْ﴾ [٢٦] : لا تُنْفِقْ فِي الْبَاطِلِ . ﴿ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ ﴾ [٢٨]: رِزْق ﴿ مَثْبُورًا ﴾ [١٠٢]: مَلْعُونًا . ﴿ لا تَقْفُ ﴾ [٣٦]: لا تَقُلْ . ﴿فَجَاسُوا﴾ [٥]: تَيَمَّمُوا . يُزْجِي الْفُلْكَ : يُجْرِي الْفُلْكَ . ﴿ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ ﴾ [١٠٧، ١٠٩] : لِلْوُجُوهِ .

باب ـ ۴

«وَلَقَدْ کَرَّمْنا بنی آدم» ۷۰-) «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.» (کلمات) «کَرَّمْنا و اَکْرَمْنا (که هر دو فعل متعدی‌اند) به یک معنی می‌باشد. «ضِعْفَ الحیاةِ» یعنی: عذاب زندگی. «وَضِعْفَ المَماتِ» (۷۵) یعنی عذاب مرگ.[2]

«خِلافَک» (٧٦) و «خَلْفَک» هر دو برابراند (به یک معنی است)[3]

«وَنای» (۸۳) تباعَدَ: یعنی؛ دور شد[4]

«شاکِلَتِهِ» (٨٤) ناحِیَتِهِ: یعنی: جهت خود و

---

۱ - بعضی در موضوع معراج گفته‌اند که آن در خواب بوده نه در بیداری، این نظر خلاف اخبار صحاح و خلاف مذهب اهل سنت و جماعت است؛ زیرا اگر معراج در حالت خواب می‌بود در آن هیچ معجزه‌ای به شمار نمی‌رفت و کافران انکار نمی‌کردند؛ زیرا انسان هرچیز در خواب می‌بیند و کسی نمی‌تواند آن را تکذیب کند. «اقتباس از تفسیر کشف الاسرار میبدی»

۲ - «اِذًا لاَذَقْنکَ ضِعْفَ الحیاةِ وَضِعْفَ الممات» «آنگاه تو را دو چند (عذاب) زندگی و دوچند (عذاب) مرگ می‌چشانیدیم.»

۳ - «وَ اِن کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الارض لِیُخْرِجوکَ مِنْها و اِذاً لا یَلْبِثُونَ خِلفَکَ اِلا قَلیلاً» «و نزدیک بود که تو را ازاین سرزمین برکنند. تا تو را از آنجا بیرون سازند و در آن صورت آنان (هم) پس از تو جز (زمان) اندکی نمی‌ماندند.»

۴ - وَ اِذا اَنْعَمْنا علی الانسانِ اَعْرضَ ونآبجانِبِه» «و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم، روی می‌گرداند و پهلو تهی می‌کند.»

«شاکلته» مشتق از «شَکْله» است.[1]
«صَرَّفْنا» (٤١، ٨٩) وَجَّهْنا. یعنی: پیش آورده‌ایم.[2]
«قَبِیلاً» (٩٢) یعنی معاینه و مقابله و گفته می‌شود: قابله، زیرا وی در مقابل زن است و نوزاد پیش او پیش می‌آید.[3]
«خَشْیَةَ الاِنْفاقِ» (١٠٠) اَنْفَقَ الرَّجُلُ به معنای «اَمْلَق» است.[4]
یعنی: مرد انفاق کرد. و نَفِقَ الشَّیءُ ذَهَبَ (آن چیز از میان رفت) (وی بر فرق معنای ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید آن اشارت کرده است.)
«قَتُوراً» (١٠٠) مُقَتِّراً، یعنی: بخیل و ممسک.
«لِلاَذْقانِ» (١٠٧، ١٠٩) یعنی: جای جمع شدن هر دو استخوان فک. و صیغهٔ واحد آن «ذَقَن» است یعنی زنخ.[5]
و مجاهد گفته است: «مَوْفوراً» (٦٣) وافِراً: یعنی فراوان (اسم فاعل به جای اسم مفعول آمده است.)[6]
«تَبِیْعاً» (٦٩) ثائراً. یعنی: خشم[7]
و ابن عباس گفته است، تَبِیْعاً: نصیراً یعنی

---

١ - «قُلْ کُلٌ یَعْمَلُ علی شاکِلَتِهِ» «بگو هرکس به روش خود عمل می‌کند.»
٢ - «وَلَقَدْ صَرَّفْنا فی هذاالقُرنِ لِیَذَّکَّروا» (۴۱) «و به راستی ما در این قرآن (حقایق را) گونه گون بیان کردیم تا پند گیرند.»
٣ - «اَوْتأتی باللهِ والملائِکَةِ قَبِیلاً» «یا خدا و فرشتگان را در برابر (ما حاضر آوری)»
۴ - «قُلْ لَوْ اَنْتُم تَمْلِکُونَ خزائِنَ رَحْمَةِ رَبّی اِذاً لَامْسَکْتُمْ خَشْیَةَ الاِنْفاقِ وکانَ الانسانُ قَتُوراً» «بگو: اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید. باز هم از بیم خرج کردن قطعاً امساک می‌ورزیدید، و انسان همواره بخیل است.»
۵ - «وَیَخِرُّونَ لِلاَذْقانِ یَبْکُونَ و یَزِیدُهُم خُشوعاً» (۱۰۹) «و بر روی زمین می‌افتند و می‌گریند و بر فروتنی آنها می‌افزاید.»
۶ - «فاِنَّ جَهَنَّمَ جزاؤُکُم جَزاء مَوْفُوراً» «مسلماً جهنم سزایشان خواهد بود که کیفری تمام است.»
۷ - «ثُمَّ لاتَجِدوُ الَکُمْ عَلَینا به تَبِیْعاً» «آنگاه برای خود در برابر ما کسی را نیابید که آن را دنبال کند.»

یاور[۱]

و ابن عباس گفته است: «لاتُبَذِّرْ» (۲٦) یعنی: به باطل خرج مکن.[۲]

«اِبْتَغاء رَحْمَة» (۲۸) یعنی رزق.[۳]

«مَثْبوراً» (۱۰۲) مَلْعوناً یعنی: لعنت شده.[۴]

«لاتَقْفُ» (۳٦) لاتَقُلْ: یعنی مگوی.[۵]

«فَجاسُوْا» (۵) تَیَمَّمُوْ: یعنی قصد کردند.[۶]

یُزْجِی الفُلْک: یُجْزِی الفُلْک: یعنی (یُزْجِی به معنای یُجْرِیْ است) یعنی کشتی را روانه می‌کند.[۷]

«یَخِرُّنَ لِلاذقانِ» (۱۰۷، ۱۰۹) یعنی: لِلْوُجُوهِ: بر روی می‌افتند.[۸]

باب: قَوْلِه ﴿ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا ﴾ . الآيَةَ [١٦]

باب

فرمودۀ خدای تعالی:

«و اذا اَرَدْنا اَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً اَمَرْنا مُتْرِفیها» (آیه۱٦)

«و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم.

---

۱ - «کُلّما خَبَتْ زدنهم سَعیراً» «هر بار که آتش آن فرونشیند، شراره‌ای (تازه) برایشان می‌افزاییم.»

۲ - «وَآتِ ذالقُربی حقّهُ و المِسکینَ وابْنَ السَّبیلِ و لا تُبذِّر تَبْذیراً» «و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را (دستگیری کن) و ولخرجی و اسراف مکن.»

۳ - وَ امّا تُعرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغاء رَحْمَةٍ مِنْ ربِّک تَرْجوُها فَقُل لَهُم قَولاً مَیسوراً» «و اگر به امید رحمتی که از پروردگارت جویای آنی، از ایشان روی می‌گردانی، پس با آنان سخنی نرم بگوی.»

۴ - «وَ اِنّی لَاَظُنُّکَ یافِرعَوْنَ مَثْبُوراً» «و راستی ای فرعون تو را تباه شده می‌پندارم.»

۵ - «وَلا تَقْفُ مالَیْسَ لَکَ بِهِ علم» «و مرو پی چیزی که بدان علم نداری.»

۶ - «فَاذا جاء وَعْدُ اُوْلٰهُما بَعَثنا عَلَیکُم عِباداً لَنا اُوْلی باسٍ شدید فَجاسوُا خِلَلَ الدِّیار» «پس آنگاه که وعدۀ (تحقق) نخستین آن دو فرا رسید، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تامیان خانه‌هایتان برای قتل و غارت شما به جستجو درآیند.»

۷ - «ربُّکم الّذی یُزجی لَکُمُ الفُلکَ فی البحر» «پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می‌آورد.» (۶۶)

۸ - «اذا یُتلی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلاَذقانِ سُجَّداً» «چون این کتاب بر آنان خوانده شود، سجده کنان به روی در می‌افتند.»

خوشگذرانانش را وامی‌داریم.»

٤٧١١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا مَنْصُورٌ : عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنَّا نَقُولُ لِلْحَيِّ إِذَا كَثُرُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ : أَمِرَ بَنُو فُلَانٍ .

حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : وَقَالَ أَمَرَ .

٤٧١١ - از منصور، از ابو وائل روایت که عبدالله (بن مسعود) گفت: در روزگار جاهلیت، آنگاه که شمار افراد قبیله‌ای زیاد می‌شدند، ما می‌گفتیم: أَمِر بَنُوفَلان.
حُمَیْدی از سفیان روایت کرده که گفته است: أَمَرَ.

٥ - باب : ﴿ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ [٣]

باب - ٥

«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكوراً» (۳) «ای فرزندان کسانی که (آنان را در کشتی) با نوح برداشتیم. راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود.»

٤٧١٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا أَبُو حَيَّانَ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِلَحْمٍ ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ ، فَنَهَشَ مِنْهَا نَهْشَةً ثُمَّ قَالَ : «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَلَا يَحْتَمِلُونَ ، فَيَقُولُ النَّاسُ : أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ ، أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ : عَلَيْكُمْ بِآدَمَ .

فَيَأْتُونَ آدَمَ ﷺ فَيَقُولُونَ لَهُ : أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ

٤٧١٢ - از ابوحَیّانَ التَّیمی، از ابوزُرْعه بن عَمْرو بن جَریر روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفته است: گوشت (پخته شده) برای رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده شد. گوشت بازو (سر دست گوسفند) به وی پیش شد و آن گوشت او را خوش می‌آمد و لقمه‌ای از آن به دندان برکند و سپس گفت: «من در روز قیامت سالار مردم هستم و آیا می‌دانید، این به کدام دلیل است؟ خداوند مردمان پیشین و پسین را در یک زمین جمع می‌کند، فراخواننده ایشان را می‌شنواند و بیننده ایشان را می‌نگرد و آفتاب (به مردم) نزدیک می‌شود و مردم را غم و اندوهی می‌رسد که نه تاب آن را دارند و نه تحمل آن را. مردم می‌گویند: آیا نمی‌بینید که به چه حالتی رسیده‌اید، آیا کسی را جستجو نمی‌کنید که از شما نزد پروردگار شما شفاعت

بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ .

يَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ : يَا نُوحُ ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَيَقُولُ : إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ .

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ : يَا إِبْرَاهِيمُ ، أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلاثَ كَذِبَاتٍ -فَذَكَرَهُنَّ أَبُو حَيَّانَ فِي الْحَدِيثِ- نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى .

فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ : يَا مُوسَى ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ عَلَى النَّاسِ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَيَقُولُ : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى .

فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُونَ : يَا عِيسَى ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ، اشْفَعْ لَنَا ، إِلَى رَبِّكَ أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ - وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا - نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ،

کند؟ بعضی از مردم به بعضی دیگر می گویند: نزد آدم بروید.

نزد آدم علیه السلام می‌روند و به او می گویند: تو پدر همهٔ مردم هستی، خداوند تو را با دست خود آفریده و از روح خود در تو دمیده و فرشتگان را امر کرده و بر تو سجده کردند، پس، از ما به نزد پروردگار ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟

آدم می گوید: همان پروردگار من امروز به حدی خشمگین است که قبل از این، مانند آن خشمگین نبوده و بعد از این مانند آن خشمگین نخواهد بود، و همانا وی مرا از (خوردن میوه) آن درخت منع کرده بود ولی من او را نافرمانی کردم ـ نفس من، نفس من، نفس من (خودم، خودم، خودم)- به سوی کسی غیر از من بروید، نزد نوح بروید.

نزد نوح می‌روند و می گویند: ای نوح، تو نخستین پیامبر (اُولوالعزم) به سوی مردم زمین هستی، و به تحقیق خداوند تو را بنده‌ای سپاسگزار نامیده است، پس از ما به نزد پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟ نوح می گوید: همانا پروردگار من عزّوجّل امروز به حدی خشمگین است که نه قبل از آن چنین خشمگین بوده و نه بعد از این چنین خشمگین خواهد بود. به تحقیق که من (در دنیا) حق آن داشتم که یک بار دعای (بد) نمایم و آن دعا را در حق قوم خود کردم که (غرق شدند) ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد کسی غیر از من بروید. نزد ابراهیم بروید.

نزد ابراهیم می‌روند و می گویند: ای ابراهیم

اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ .

فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا ﷺ فَيَقُولُونَ : يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَخَاتِمُ الأَنْبِيَاءِ ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَأَنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي ، ثُمَّ يُقَالُ : يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ ، سَلْ تُعْطَهْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأَقُولُ : أُمَّتِي يَا رَبِّ ، أُمَّتِي يَا رَبِّ ، أُمَّتِي يَا رَبِّ ، فَيُقَالُ : يَا مُحَمَّدُ أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الأَبْوَابِ ، ثُمَّ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمْيَرَ ، أَوْ : كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى»

[راجع: ۳۳۴۰. اخرجه مسلم: ۱۹۴].

تو پیامبر خدا و دوست خاص وی از مردم روی زمین هستی، از ما به نزد پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم؟

ابراهیم به آنها می‌گوید: همانا پروردگار من امروز خشم گرفته است، چنان خشمی که نه قبل از آن گرفته بود و نه بعد از این می‌گیرد و به تحقیق که من بودم که سه دروغ گفتم ـ ابوحیّان (راوی) این دروغها را در حدیث ذکر کرده است ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد دیگری غیر از من بروید، نزد موسی بروید.

نزد موسی می‌روند و می‌گویند: ای موسی، تو فرستادهٔ خدایی، خداوند تو را به رسالت و کلام (مستقیم) خود بر مردم برتری داده است، از ما به نزد پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟ موسی می‌گوید: همانا پروردگار من امروز خشم گرفته است، همچو خشمی که نه قبل از این گرفته بود و نه بعد از این می‌گیرد و به تحقیق من کسی را کشته‌ام که مأمور به کشتن وی نبوده‌ام ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد غیر از من بروید، نزد عیسی بروید.

نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: ای عیسی، تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که آن را به سوی مریم القا کرده و روحی از وی می‌باشی که آفریده است و در گهواره که کودک بودی با مردم سخن گفتی، از ما به سوی پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم؟

عیسی می‌گوید: همانا پروردگار من امروز چنان خشم گرفته است که هرگز قبل از آن خشم نگرفته بود و بعد از این چنان خشم نخواهد گرفت ـ و از گناه خود یاد نکرد ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد غیر من بروید. نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید.

نزد محمد صلی الله علیه و سلم می‌آیند و می‌گویند: ای محمد، تو رسول الله و خاتم الأنبیاء هستی، و به تحقیق که خداوند گناه پیشین و پسین تو را بخشیده است، نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن، آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟

آنگاه من راهی می‌شوم و به زیر عرش می‌آیم و به پیشگاه پروردگار خود عزَّوَجلَّ به سجده می‌افتم. سپس خداوند مرا به گفتن ستایش و حسن ثنای خود راهنمایی می‌کند که قبل از آن هیچ چیزی از آن را بر کسی راهنمایی نکرده است و سپس می‌گوید: ای محمّد، سرِ خود را بلند کن، بخواه که داده می‌شوی و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود.

من سر خود بلند می‌کنم و می‌گویم: امّت من ای پروردگار من، امت من ای پروردگار من.

گفته می‌شود: ای محمد، از امت خود کسانی را که حساب ندارند، از دروازهٔ راست دروازه‌های بهشت (به بهشت) درآور و آنها در درآمدن از سائر دروازه‌ها با مردم شریک‌اند.

سپس آن حضرت فرمود: سوگند به ذاتی که جان من در ید قدرت اوست که مسافت میان دو پاشنهٔ دروازهٔ هر یک از دروازه‌های بهشت همچون مسافت میان مکه و حِمْیر، یا: میان

مکه و بُصرا (در شام) است.»

٦ - باب: [قَوْلِهِ:]

﴿وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [٥٥]

٤٧١٣ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقِرَاءَةُ، فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَابَّتِهِ لِتُسْرَجَ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ، يَعْنِي الْقُرْآنَ» [راجع: ٢٠٧٣].

باب ـ ۶

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ آتَيْنا داودَ زبوراً» (۵۵) «و به داوود زبور داديم.»

٤٧١٣ ـ از مَعْمَر. از هَمّام بن مُنَبِّه، از ابوهريره رضی الله عنه روايت است كه پيامبر صلی الله عليه و سلم فرمود: «خواندن زَبور بر داوُود آسان كرده شد و چون امر می‌كرد كه مركبش زين كرده شود، وی پيش از زين كردن مركب، قرائت را تمام می‌كرد، يعنی خواندن زَبور را.»

٧ - باب: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ [٥٦]

٤٧١٤ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ: عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: ﴿إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾. قَالَ: كَانَ نَاسٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعْبُدُونَ نَاسًا مِنَ الْجِنِّ، فَأَسْلَمَ الْجِنُّ وَتَمَسَّكَ هَؤُلَاءِ بِدِينِهِمْ.

زَادَ الْأَشْجَعِيُّ: عَنْ سُفْيَانَ، عَنِ الْأَعْمَشِ: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ﴾. [انظر: ٤٧١٥، أخرجه مسلم: ٣٠٣٠]

باب ـ ٧

«قُلِ ادْعوا الَّذينَ زَعَمْتُم مِنْ دُونِهِ فَلايَمْلِكونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُم و لا تَحْويلاً» (۵۶) «بگو كسانی را كه به جای او (معبود خود) پنداشتند، بخوانيد. (آنها) نه اختياری دارند كه از شما دفع زيان كنند و نه (آنكه بلايی را از شما) بگردانند.»

٤٧١٤ ـ از ابراهيم، از ابومَعْمَر روايت است كه عبدالله (بن مسعود) در مورد آيت «اِلی رَبِّهِمْ الوسيلَة» (۲۵۷) «به سوی پروردگار خود تقرب می‌جويند.» گفت: گروهی از انسانها، گروهی از جنيان را می‌پرستيدند و همان جنيان كه (كه مورد پرستش بودند) به اسلام درآمدند ولی همان مردم به دين جنيان تمسک ورزيدند (و بدان پايدار ماندند، هرچند جنيانی كه مسلمان

شده بودند بدین امر راضی نبودند.»
اَشْجَعِی، از سُفیان، از اَعْمَش در روایت این حدیث، این را افزوده است: «قُلِ ادعُوْاالّذینَ زَعَمْتُم.»

٨ - باب : [قَوْلِهِ :] ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ﴾ الآيَةَ [٥٧] .

باب ـ ٨

فرمودهٔ خدای تعالی:

«اُوْلائِکَ الَّذینَ یدْعونَ یَبْتَغونَ اِلی رَبِّهِمُ الْوسیلَهُ» (آیهٔ: ٥٧) «آن کسانی که ایشان می‌خوانند، (خود) به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند (تا بدانند) کدام یک از آنها (به او) نزدیکترند.)

٤٧١٥ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهُ : فِي هَذِهِ الآيَةِ : ﴿ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ﴾ . قَالَ : كَانَ نَاسٌ مِنَ الْجِنِّ يُعْبَدُونَ ، فَأَسْلَمُوا [راجع : ٤٧١٤ . اخرجه مسلم : ٣٠٣٠] .

٤٧١٥ ـ از ابراهیم، از ابو مَعْمر روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه، دربارهٔ آیت «الَّذینَ یَدْعونَ یَبْتَغونَ اِلی رَبِّهِمُ الوسیلهُ» گفته است: گروهی از جنیان (توسط انسانها) پرستش می‌شدند و آن گروه جنیان اسلام آوردند (در حالی که همان مردم هنوز آنها را می‌پرستیدند.)

٩ - باب : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ [٦٠]

باب ـ ٩

«وَمَا جَعَلْنا الرُّوْیا الَّتی أرَیناکَ اِلّا فِتْنَهً لِلنّاس» (٦٠) «و آن رویایی را که به تو نمایاندیم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم.»

٤٧١٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ . قَالَ : هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ ، أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ .

٤٧١٦ ـ از عَمْرو، از عِکْرِمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته که آیت: «وما جَعَلْنا الرّؤیا الّتی أرَیناکَ اِلّا فِتْنَهَ لِلنّاس» (که در آن کلمهٔ «رؤیا» آمده است) همان دیدن با چشم

﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ﴾ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ . [راجع: ۳۸۸۸]

است. به رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن شب که به آسمان برده شد، نموده شد.
«والشَّـجَرَةِ الْمَلْعُونَةُ» (٦٠) «و آن درخت لعنت شده» درخت زَقُّوم، است (درخت زنندهٔ تلخی که در زیر دوزخ می‌روید.)[1]

۱۰ - باب : ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [۷۸]

قال : مُجَاهِدٌ صَلاةَ الْفَجْرِ .

باب ـ ۱۰

«اِنَّ قُـرْآنَ الفَجْـر کان مَشْـهوداً» (۷۸) «زیـرا نماز صبح همواره (مقرون: حضور (فرشـتگان است.)»
مُجاهد گفته اسـت: مراد از «قُرآن الفجر» نماز صبح است.

٤٧١٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « فَضْلُ صَلاةِ الْجَمِيعِ عَلَى صَلاةِ الْوَاحِدِ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ دَرَجَةً ، وَتَجْتَمِعُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ » .

يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ : اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴾ . [راجع : ۱۷٦ . أخرجه مسلم : ٦٤٩بنحوه . أخرجه :٣٦٢ بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وأخرج بعضه مطولاً في المساجد((٢٧٢))].

٤٧١٧ - از زُهری، از ابوسَـلَمه و ابن مُسَیِّب، از ابوهریره رضی الله عنه روایت اسـت که پیامبر صلـی الله علیه و سـلم فرمـود: «فضیلت نماز جماعت بر نماز به تنهایی بیسـت و پنج درجه است و فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح جمع می‌شوند.»
ابوهریره می‌گوید: بخوانید اگر می‌خواهید: «وَ قرآن الفَجر اِنَّ قرآن الفجر کان مَشْهوداً».

---

۱ - در تفسیر «والشجرة الملعونة» در تیسیر القاری وجوه زیادی آمده است. ابن ابی حاتم از حدیث عبدالله بن عمرو، روایت کرده که مراد از آن حکم بن عاص و مروان پسر اوست و نیز این ابی حاتم به سندی که دارد چنین روایت کرده که عایشه رضی الله عنه، به مروان گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌گفت که: «والشجرة الملعونه» که در قرآن است، مراد از آن کنایت از تو و پدر تو و جد تو است. و همچنان گفته شده که مراد از آن بنی امیه است که به آن حضرت نموده شد که بر منبر وی می‌برآیند. (تیسیر القاری، ج ۴، ص ۴۲۵)

١١ - باب: ﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾ [٧٩]

٤٧١٨ - حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُثًا، كُلُّ أُمَّةٍ تَتْبَعُ نَبِيَّهَا يَقُولُونَ: يَا فُلَانُ اشْفَعْ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ [راجع: ١٤٧٤. أخرجه مسلم: ١٠٤٠، بقطعة ليست في هذه الطريق].

٤٧١٩ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ: حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [راجع: ٦١٤].

رَوَاهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

١٢ - باب: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [٨١]

يَزْهَقُ: يَهْلِكُ.

باب - ۱۱

«عَسَی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مقاماً محموداً» (۷۹) «امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.»

۴۷۱۸ - از ابوالأحْوَص؛ از آدم بن علی روایت است که گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: مردم در روز قیامت زانو می‌زنند (یا گروه گروه می‌شوند) و هر امتی پیامبر خود را پیروی می‌کند و می‌گویند: ای فلان شفاعت کن ای فلان شفاعت کن، تا آن که (حق) شفاعت به پیامبر صلی الله علیه و سلم منتهی می‌شود و آن روزی است که خداوند آن حضرت را به «مقاماً محموداً» (مقام ستوده) می‌رساند.

۴۷۱۹ - از محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «کسی که هنگام شنیدن اذان بگوید: «اللّهُمَّ رَبَّ هذهِ الدَّعْوةِ التّامَّةِ و الصَّلاةِ القائمَة، آتِ مُحَمَّداً الوَسیلَةَ و الفَضیلَةَ وَابْعَثْهُ مَقاماً محموداً الَّذی وَعَدْتَه»[1] شفاعت من در روز قیامت بر وی واجب می‌شود. روایت کرده است آن را حمزه بن عبدالله، از پدر خود، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

باب - ۱۲

«وَ قُلْ جاءَ الحَقُّ و زَهَقَ الباطِلُ اِنَّ الباطِلَ کانَ

[1] - بارالها، پروردگار این دعوت کامل و این نمازی که به پا می‌شود، وسیله (برترین مقام اختصاص یافته در بهشت) و فضیله (برتری بر جهانیان را) به محمد ارزانی کن و مقام ستوده شده‌ای را که به وی وعده کرده‌ای، برایش عطای کن.

زَهوُقاً» (۸۱) «بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است.» يَزْهَقُ: يعنی: هلاک می‌شود.

٤٧٢٠ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُّونَ وَثَلاثُ مِائَةِ نُصُبٍ ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ : ﴿ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ . ﴿ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴾ [راجع : ٢٤٧٨. أخرجه مسلم : ١٧٨١].

٤٧٢٠ - از مجاهد، از ابومعمر، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در سال فتح مکه) به مکه درآمد در حالی که پیرامون کعبه سه صد و شصت بت بود. آن حضرت با چوبی که در دست داشت، بتان را می‌زد و می‌رفت و می‌گفت: «حق آمد و باطل نابود شد، آری، باطل همواره نابود شدنی است.» (و آن آیت را) «حق آمد و (دیگر) باطل از سر نمی‌گیرد و برنمی‌گردد.» (سَبا: ٤٩)

١٣ - باب :
﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ﴾ [٨٥]

باب - ١٣

«وَيَسْأَلونَکَ عَنِ الرُّوْحِ» (۸۵)[1] «و دربارهٔ روح از تو می‌پرسند.»

٤٧٢١ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرْثٍ ، وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَسِيبٍ ، إِذْ مَرَّ الْيَهُودُ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ؟ فَقَالَ : مَا رَأْيُكُمْ إِلَيْهِ ؟ وَقَالَ بَعْضُهُمْ ، لا يَسْتَقْبِلُكُمْ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ ، فَقَالُوا : سَلُوهُ ، فَسَأَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، فَأَمْسَكَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ شَيْئًا ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، فَقُمْتُ مَقَامِي ، فَلَمَّا نَزَلَ الْوَحْيُ قَالَ : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً ﴾ [راجع : ١٢٥. أخرجه مسلم : ٢٧٩٤].

٤٧٢١ - از ابراهیم، از عَلْقَمَه روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: در حالی که من با پیامبر صلی الله علیه و سلم در کشتزاری بودیم و آن حضرت به شاخهٔ درخت خرما تکیه کرده بود، گروهی از یهود گذشتند و بعضی از آنها به بعضی دیگر گفتند: دربارهٔ روح از وی بپرسید. بعضی از ایشان گفتند: شما را چه احتیاج است که از وی می‌پرسید؟ و بعضی از ایشان گفتند مبادا شما را با چیزی

۱ - در مورد روح، اقوال زیادی آمده است: بیضاوی می‌گوید، مراد امری است که آدمی بدان زنده است. بعضی گویند: نوری است از انوار الهیه، و اقوال دیگر.

حدیث ۴۷۲۱، سطر پنجم، عوض ـ مارأ بُكُمْ ـ مارأيكم ـ نوشته شده است.

مواجه کند که خوش‌تان نیاید. و سپس گفتند: از وی بپرسید آنها دربارهٔ روح از آن حضرت سؤال کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم خاموش ماند و به ایشان (پاسخ) چیزی نداد. و من دانستم که بر وی وحی می‌آید. من به جای خود ایستادم و هنگامی که وحی نازل شد، آن حضرت گفت: «دربارهٔ روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است و به شما از دانش به جز اندکی داده نشده است.»

١٤ - باب: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ [١١٠]

باب ـ ۱۴

«وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ و لاتَخافِتْ بِها» (۱۱۰) «و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن.»

٤٧٢٢ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ﴾ أَيْ بِقِرَاءَتِكَ، فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [انظر: ٧٤٩٠، ٧٥٢٥، ٧٥٤٧. أخرجه مسلم: ٤٤٦].

٤٧٢٢ ـ از ابوبشر، از سعید بن جُبَیْر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما، دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی که می‌گوید: «و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن.» گفته است: این آیه نازل شد در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکه پنهان می‌بود،[1] هنگامی که آن حضرت برای اصحاب خود نماز می‌گزارد، آواز خود را به خواندن قرآن بلند می‌کرد و چون مشرکان می‌شنیدند به قرآن و کسی که آن را فرستاده و کسی که آن را آورده، دشنام می‌دادند. پس، خداوند به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم فرمود: «نمازت را

۱ - و آن در اوایل اسلام، پیش از اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه بوده است. در مورد شأن نزول این آیت، اقوال دیگری نیز آمده است.

بلنـد مكن.» يعنی خواندن آن را، كه كافران آن را می‌شنوند و قرآن را دشنام می‌دهند. «و بسيار آهسـته‌اش مكن.» كه ياران خود را نشنوانی «و ميان اين (و آن) راهی ميانه اختيار كن.»(۱۱۰)

٤٧٢٣ - حَدَّثَنِي طَلْقُ بْنُ غَنَّامٍ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أُنْزِلَ ذَلِكَ فِي الدُّعَاءِ [انظر: ٦٣٢٧، ٧٥٢٦، أخرجه مسلم: ٤٤٧].

٤٧٢٣ - از هِشـام، از پدرش روايت اسـت كه عايشـه رضی الله عنهما گفت: اين آيت (۱۱۰) دربارهٔ دعا نازل شده است (كه نبايد دعا را بلند گفت و نه بسيار آهسته)

١٨- سُورَةُ الْكَهْفِ

١٨ - سورهٔ الكَهْف[1]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿تَقْرِضُهُمْ﴾ [١٧] تَتْرُكُهُمْ. ﴿وَكَانَ لَهُ ثُمُرٌ﴾ [٣٠٤] ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: جَمَاعَةُ الثَّمَرِ ﴿بَاخِعٌ﴾ [٦]: مُهْلِكٌ ﴿أَسَفًا﴾ [٦]: نَدَمًا الْكَهْفُ الْفَتْحُ فِي الْجَبَلِ وَالرَّقِيمُ الْكِتَابُ. ﴿مَرْقُومٌ﴾ [٩]: مَكْتُوبٌ مِنَ الرَّقْمِ. ﴿رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ [٢٠]: أَلْهَمْنَاهُمْ صَبْرًا. ﴿لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا﴾ [القصص: ١٠] ﴿شَطَطًا﴾ [١٤]: إِفْرَاطًا. ﴿الْوَصِيدُ﴾ [١٨]: الْفِنَاءُ، جَمْعُهُ: وَصَائِدُ وَوُصُدٌ، وَيُقَالُ: الْوَصِيدُ الْبَابُ. ﴿مُؤْصَدَةٌ﴾ [البلد: ٢٠]: مُطْبَقَةٌ، آصَدَ الْبَابَ وَأَوْصَدَ. ﴿بَعَثْنَاهُمْ﴾ [١٩]: أَحْيَيْنَاهُمْ. ﴿أَزْكَى﴾ [١٩]: أَكْثَرُ، وَيُقَالُ: أَحَلُّ، وَيُقَالُ: أَكْثَرُ رَيْعًا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أُكُلَهَا﴾.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿وَلَمْ تَظْلِمْ﴾ [٣٣]: لَمْ تَنْقُصْ.

وَقَالَ سَعِيدٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿الرَّقِيمُ﴾ اللَّوْحُ مِنْ رَصَاصٍ، كَتَبَ عَامِلُهُمْ أَسْمَاءَهُمْ، ثُمَّ طَرَحَهُ فِي خِزَانَتِهِ، فَضَرَبَ اللهُ عَلَى آذَانِهِمْ فَنَامُوا.

و مجاهد گفته است: «تَقْرِضُهُم» (۱۷) تَتْرُكُهُم: يعنی: ايشان را می‌گذاشت.[2]

«وَ كانَ لَهُ ثُمُرٌ» (٣٤) يعنی: طلا و نقره[3] و غير از مجاهد گفته اسـت: (ثُمُر، به ضَمَّتَيْن) جمع ثَمَر است.

«باخِع» (٦): مُهْلِك: يعنی: تباه كننده.[4]

---

۱ - سوره ـ الكهف ـ به روايت ابن عباس و عبدالله بن زبير مكی است. قرطبی به روايتی از ابن عباس گفته كه به جز يک آيت آن مكی نيست و آن «واصْبِر نَفْسَک» است. عينی به روايت از مقامات تنزيل گفته كه سه آيت مكی نيست، چنانكه «وَيَسْئَلونكَ عَنْ ذِی القَرْنَين» (۸۳) را نيز مكی نمی‌داند.

۲ - «وَ تَرَى الشَّمسَ اِذا طَلَعَتْ تزاوَرُ عَنْ كَهْفِهِم ذاتَ اليَمين و اِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُم ذاتَ الشِّمالِ وَهُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْه» «و آفتاب را می‌بينی كه چون برمی‌آيد، از غارشان به سمت راست مايل است. و چون فرو می‌شود از سمت چپ دامن برمی‌چيند (در حالی كه آنان در جای فراخ از آن‌اند.)

۳ - وَكانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِه وَ هُوَ يُحاوِرُهُ اَنا اَكْثَرُ مِنكَ مالاً و اَعَزُّ نَفَراً» «و برای او ميوه‌های فراوان بود پس به رفيقش ـ در حالی كه با او گفتگو می‌كرد ـ گفت: مال من از تو بيشتر است و از حيث افراد از تو نيرومندترم.»

أيهٔ مذكور در متن (۳۰۴) شماره گذاری شده كه اشتباه است بلكه (۳۴) است.

۴ - فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤمِنوُا بِهذاالحديثِ اَسَفاً» «شايد اگر به اين سخن ايمان نياورند، تو جان خود را از اندوه در پيگيری (كار) شان تباه كنی.»

وَقَالَ غَيْرُهُ: وَأَلَتْ تَئِلُ تَنْجُو.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿مَوْئِلاً﴾ [۵۸]: مَحْرِزًا. ﴿لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾: لا يَعْقِلُونَ.

«اَسَفاً» (٦) یعنی ندامت و پشیمانی.

«اَلْكَهْف»: یعنی: کشادگی در کوه (غار).

الّرقيم: یعنی: کتاب «مَرْقُوْم» (۹) یعنی نوشته شده و مشتق از «الرّقم» است.[۱]

«رَبَطْنَا عَلَى قُلُوْبِهِمْ»(۲۰) یعنی به آنان صبر را الهام کردیم.

«لَوْلا أنْ رَبَطنا عَلَى قَلْبِها» (القصص: ۱۰) نیز به همین معنی است.[۲]

شَطَطاً (١٤) یعنی: افراط[۳]

«اَلْوَصِيدُ» (۱۸): الفناء. یعنی: آستان، درگاه. و جمع آن، وَصائدُ، و وُصُدٌ، است و گفته می‌شود: الوصيد، یعنی: دروازه.[۴]

«مُؤْصَدَةٌ» (البلد: ۲۰) مُطْبقةٌ: یعنی: بسته شدن، محل محصور، سیاه چال. آصَدَ البابَ و أوصَدَ، یعنی: آصَدَ و اَوْصَدَ هر دو گفته می‌شود.[۵]

«بَعَثْناهُم» (۱۹) یعنی: ایشان را زنده کردیم.[۶]

«أزْكَى» (۱۹) یعنی: بیشتر و گفته می‌شود که (ازکی) به معنای حلال‌تر است و گفته می‌شود که به معنای: فراوانی غذا است.[۷]

---

۱ - «أم حَسِبتَ أنَ أصْحابَ الكَهفِ و الرَّقيمِ كانُوا مِنْ آيتنا عَجَباً» «مگر پنداشتی اصحاب کَهف و رَقیم (خفتگان غار لوحه‌دار) از آیات ما شگفت بوده است؟

آیهٔ مذکور که آیهٔ (۱۴) است. اشتباهاً در متن عربی شمارهٔ (۲۰) نوشته شده است.

۲ - «لَوْلا أنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكونَ مِنَ المؤمنين» «اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان آرندگان باشد.»

۳ - «لَقَدْ قُلْنا اذا شَطَطاً» «که در این صورت قطعاً ناصواب گفته‌ایم.»

۴ - «وَكَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصيدِ» «و سگشان در آستانهٔ غار دو دست خود را دراز کرده بود.»

۵ - «عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ» «و بر آنان آتش سر پوشیده احاطه دارد.»

۶ - «وَكذلكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَسالُوابَيْنَهُم» «و این چنین بیدارشان کردیم، تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند.»

۷ - «فَلْيَنْظُر أيُّها أزْكى طَعاماً فَلْيَاتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْه» «تا ببیند کدام یک از غذاهای آن پاکیزه‌تر است و از آن غذایی برایتان بیاورد.»

ابن عباس گفته است: «اُكُلَها» (۳۳) (یعنی میوه‌های خود را) «وَلَمْ تَظْلِمْ» (۳۳) یعنی: از آن نکاست.[1]

و سعید از ابن عباس روایت کرده که «الرَّقِيم» تخته‌ای است از قلع و سُرب که حاکمشان، نامهایشان را نوشت. و سپس آن را در خزانهٔ خود افکند و خداوند بر گوشهایشان خواب چیره کرد و به خواب رفتند و غیر از ابن عباس گفته است: و أَلَتْ، تَئِلُ به معنای: تَنْجوُ، است یعنی نجات می‌یابد.

و مُجاهد گفته است: «مَوْئلاً» (۵۸) مَحْرِزاً: یعنی: نگهبانگاه.[2]

«لايستَطيعوُنَ سَمْعاً» (۱۰۱) لايَعْقِلوُنَ. یعنی: نمی‌اندیشند.[3]

١- باب : ﴿ وَكَانَ الإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴾ [٥٤]

٤٧٢٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ ، قَالَ : ﴿ أَلا تُصَلِّيَانِ ﴾ . [راجع: ١١٢٧. أخرجه مسلم: ٧٧٥ مطولاً]

﴿ رَجْماً بِالْغَيْبِ ﴾ [٢٢] : لَمْ يَسْتَبِنْ . ﴿ فُرُطاً ﴾ [٢٨] : نَدَماً . ﴿ سُرَادِقُهَا ﴾ [٢٩] : مِثْلُ السُّرَادِقِ ، وَالْحُجْرَةِ الَّتِي تُطِيفُ بِالْفَسَاطِيطِ . ﴿ يُحَاوِرُهُ ﴾ مِنَ الْمُحَاوَرَةِ ﴿ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي ﴾ أَيْ لَكِنْ أَنَا ﴿ هُوَ اللَّهُ رَبِّي ﴾ ثُمَّ حَذَفَ الأَلِفَ وَأَدْغَمَ إِحْدَى النُّونَيْنِ فِي الأُخْرَى

باب ـ ۱

«وَ كانَ الانسانُ اكثَرَ شيءٍ جَدَلاً» (۵۴) «و (لی) انسان در بیشتر چیزها سر جدال دارد.»

۴۷۲۴ ـ از ابن شهاب (زهری)، از علی بن حسین از حسین به علی روایت است که علی رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم شبی نزد وی و فاطمه آمد و گفت: «آیا شما دو نفر نماز (تهجد) نمی‌گزارید؟»

---

۱ - «كِلْتا الجَنَّتَين اتَتْ اُكُلَها و لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيئاً وَ فَجَّرْنا خِلٰلَهُما نَهْراً» «هر یک از این دو باغ محصول خود را به موقع می‌داد و از (صاحبش) چیزی دریغ نمی‌ورزید و میان آن دو (باغ) نهری روان کرده بودیم.»

۲ - «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدوا مِنْ دُوْنِهِ مَوْئلاً» «بلکه ایشان را موعدی است که هرگز نیابند غیر از آن پناهی.»

۳ - «اَلَّذينَ كانَتْ اَعْيُنُهُمْ فی غِطاء عن ذِكْرِی وَكانوا لايَستَطيعونَ سَمْعاً» «به همان کسانی که چشمان (بصیرت)شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن (حق) نداشتند.»

﴿ وَفَجَّرْنَا خِلاَلَهُمَا نَهَرًا﴾ يَقُولُ بَيْنَهُمَا ﴿ زَلَقًا ﴾ لا يَثْبُتُ فِيهِ قَدَمٌ ﴿ هُنَالِكَ الْوِلاَيَةُ ﴾ مَصْدَرُ الْوَلِيِّ ﴿ عُقْبًا ﴾ عَاقِبَةً وَعُقْبَى وَعُقْبَةً وَاحِدٌ وَهِيَ الآخِرَةُ ﴿ قِبَلاً ﴾ وَقُبُلاً وَقَبَلاً اسْتِئْنَافًا ﴿لِيُدْحِضُوا ﴾ لِيُزِيلُوا . الدَّحْضُ : الزَّلَقُ .

«رَجْماً بِالْغَيْبِ» (۲۲) یعنی: ظاهر نبوده است.[۱]
«فُرُطاً» (۲۸) یعنی: پشیمانی.[۲]
«سُـرادِقُها» (۲۹) مانند السَّـرادِق، (سـراپرده) حجره‌ای که با خیمه‌ها احاطه می‌شود.[۳]
«یُحاوِرُه» (۳۷،۳٤) از محاوره گرفته شده یعنی با یکدیگر سخن گفتن.[۴]
«لَکِنّـا هُوَ اللهُ رَبّی» (۳۸) یعنی: لکِن اَنا «هُوَ الله رَبّی» سپس الف (اَنا) را حذف کردند و یکی از نون‌هـا را در دیگری (نون أنَا، را در نون لکِن) ادغام کردند «لکِنّا» شده است.[۵]
«وَ فَجَّرْنـا خِلالَهُما نَهراً» (۳۳) یعنی: خِلالَهُما ـ میان آن دو[۶]
«طَلَقـاً» (٤۰) یعنی: پای بـر آن قرار نمی‌گیرد (می‌لغزد).[۷]
«هُنـا لِـکَ الوِلایَـهُ» (٤٤) مصـدر آن ـ وَلّی ـ

---

۱ - «سَیَقولُونَ ثَلثَهٌ رابِعُهُم کَلْبُهُمْ وَ یَقولُونَ خَمسَهٌ سادِسُهُم کَلْبُهُمْ رَجْماً بِالغَیْبِ» «به زودی خواهند گفت (اصحاب کهف سه تن شدند و چهارمین آن‌ها سگشان بود. و می‌گویند پنج بودند و ششمین آنها سگشان بود به خیال غایبانه.»
۲ - «ولا تُطِع مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا و اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ اَمْرُهُ فُرُطاً» «و فرمان مبر از آن کس که دل او را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشته است.»
۳ - «اِنّا اَعْتَدْنا للظالمینَ ناراً اَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها» «ما برای ستمگاران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در برمی‌گیرد.»
۴ - «قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَکَفَرْتَ بِالَّذی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلاً» «رفیقش در حالی که با او گفت و گو می‌کرد به او گفت: آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را (به صورت) مردی درآورد، کافر شدی.»
۵ - «لکِنّا هُوَ اللهُ رَبّی و لا اُشرِکُ بِرَبّی اَحَداً» «لیکن من (اعتقاد دارم) که اوست خدا پروردگار من و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم.»
۶ - «کِلْتَا الجَنَّتَینِ آتَتْ اُکُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیئاً وَ فَجَّرْنا خِلٰلَهُما نَهراً» «هر یک از این دو باغ محصول خود را (به موقع می‌داد و از (صاحبش) چیزی دریغ نمی‌ورزید و میان آن دو (باغ) نهری روان کرده بودیم.»
۷ - «وَ یُرسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماء فَتُصْبِحَ صَعیداً زَلَقاً» «و بر آن (باغ تو) آفتی از آسمان بفرستد تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد.»

است.[۱]

«عُقْباً» (٤٤) عاقِبةً و عُقْبی و عَقْبةً دارای عین معنی است یعنی: آخرت.[۲]

«قَبلاً» (٥٥) و قُبُلاً و قَبَلاً یعنی: استیناف یا از سر گرفتن.[۳]

«لِیُدْحِضوا» (٥٦) یعنی: تا بلغزانند «اَلدَّحْض» یعنی: لغزیدن[۴]

٢ - باب: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ [٦٠]

زَمَانًا: وَجَمْعُهُ أَحْقَابٌ.

باب ـ ۲

«وَ اذقالَ مُوسی لِفتاهُ لاأَبْرَحُ حَتّی اَبْلُغَ مَجْمَعَ البَحْرَیْنِ او أَمْضِیَ حُقُباً» (٦٠) «و (یاد کن) هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود گفت: دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هرچند سالها (ی سال) سیر کنم.» «حقب» به معنی زمان است و جمع آن «اَحْقاب» است.

٤٧٢٥ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ دِينَارٍ قال: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قال: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ نَوْفًا الْبِكَالِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ مُوسَى صَاحِبَ الْخَضِرِ لَيْسَ هُوَ مُوسَى صَاحِبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ: حَدَّثَنِي أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ:

أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مُوسَى قَامَ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: إِنَّ لِي عَبْدًا بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قال مُوسَى: يَا رَبِّ فَكَيْفَ لِي بِهِ؟ قال: تَأْخُذُ مَعَكَ حُوتًا فَتَجْعَلُهُ فِي مِكْتَلٍ، فَحَيْثُمَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَهُوَ ثَمَّ.

فَأَخَذَ حُوتًا فَجَعَلَهُ فِي مِكْتَلٍ، ثُمَّ انْطَلَقَ وَانْطَلَقَ مَعَهُ

٤٧٢٥ ـ از سُفیان، از عَمرو بن دینار، از سعید بن جُبَیر روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم: نُوف البکالی، می‌گوید که موسی، همراه خضر، همان موسی صاحب (یار) بنی اسرائیل نیست. ابن عباس گفت: آن دشمن خدا دروغ

---

۱ - «هُنا لَکَ الولایَةُ لِلّه الحقُّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً و خَیْرٌ عُقْباً» «در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و اوست بهترین فرجام.» صاحب کشاف گفته ولایت به فتح واو به معنی نصرت است ـ و تولی و یتولی ـ و قرائت جمهور قُراء به همین فتح است و ولایت به کسر واو به معنی سلطان و ملک است «تیسیر القاری»

۲ - به شمارهٔ ۸ آمده است.

۳ - «اِلّا اَنْ تاتیَهُم سُنَّتُ الاوّلین اَوْ یاتیَهُمُ العَذابُ قُبُلاً» «جز اینکه (مستحق شوند) تا سنت (خدا در مورد) عذاب پیشینیان دربارهٔ آنان (نیز) به کار رود، یا عذاب رویارویشان بیاید.»

۴ - «ویُجادِلُ الّذینَ کَفَروا بالباطلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الحق» «و کسانی که کافر شدند به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیلهٔ آن حق را پایمال گردانند.»

بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ ، حَتَّى إِذَا أَتَيَا الصَّخْرَةَ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا فَنَامَا ، وَاضْطَرَبَ الْحُوتُ فِي الْمِكْتَلِ فَخَرَجَ مِنْهُ فَسَقَطَ فِي الْبَحْرِ ، فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ، وَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنِ الْحُوتِ جِرْيَةَ الْمَاءِ فَصَارَ عَلَيْهِ مِثْلَ الطَّاقِ ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ نَسِيَ صَاحِبُهُ أَنْ يُخْبِرَهُ بِالْحُوتِ ، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمَا وَلَيْلَتَهُمَا ، حَتَّى إِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ : آتِنَا غَدَاءَنَا ، لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا.

قال : وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَا الْمَكَانَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ : أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ ، فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا.

قال : فَكَانَ لِلْحُوتِ سَرَبًا ، وَلِمُوسَى وَلِفَتَاهُ عَجَبًا ، فَقَالَ مُوسَى : ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي ، فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ، قال : رَجَعَا يَقُصَّانِ آثَارَهُمَا حَتَّى انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ ، فَإِذَا رَجُلٌ مُسَجًّى ثَوْبًا ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى ، فَقَالَ الْخَضِرُ : وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ ، قال : أَنَا مُوسَى ، قال : مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ؟ قال : نَعَمْ ، أَتَيْتُكَ لِتُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا ، قال : إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْرًا ، يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لا تَعْلَمُهُ أَنْتَ ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لا أَعْلَمُهُ ، فَقَالَ مُوسَى : سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ : فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ ، حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا.

فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ ، فَمَرَّتْ سَفِينَةٌ فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمْ ، فَعَرَفُوا الْخَضِرَ فَحَمَلُوهُمْ بِغَيْرِ نَوْلٍ ، فَلَمَّا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ ، لَمْ يَفْجَأْ إِلا وَالْخَضِرُ قَدْ قَلَعَ لَوْحًا مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ بِالْقَدُومِ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى :

می‌گوید. اُبی بن کعب مرا گفته است که: وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «موسی در میان بنی اسرائیل ایستاد و در حال خواندن خطبه بود که از وی سؤال شد: کدام یک از مردمان، داناترین است؟ موسی گفت: من. خداوند او را به خاطری که علم را به خدا نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و بر وی وحی فرستاد که: مرا در مجمع‌البحرین بنده‌ای است که از تو داناتر است. موسی گفت: ای پروردگار من، چگونه او را ملاقات کنم؟ خداوند گفت: ماهی‌ای را با خود بگیر و آن را در سبد انداز، پس در هر جا که ماهی را گم کردی، وی در همان جا است.

موسی ماهی را گرفت و در سبد انداخت و سپس راهی شد و یوشَع بن نون، جوان همراه وی نیز راهی شد، تا آنکه به صخره رسیدند و سرهای خود را گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی در سبد به جنبش درآمد و از آن بیرون جهید و در دریا افتاد و راه خود را در دریا در پیش گرفت و رفت. خداوند مسیر عبور ماهی را از جریان آب محفوظ داشت و مسیر ماهی به صورت طاقی درآمد و چون موسی بیدار شد، همراه وی فراموش کرد که ماجرای ماهی را به او بگوید، آنها بقیهٔ روز و تمام شب را راه رفتند، تا آنکه صبح روز دیگر، موسی به جوان همراه خود گفت: صبحانهٔ ما را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم.

آن حضرت فرمود: موسی رنج بسیار ندید تا آنکه از همان جایی که خداوند به او امر کرده بود گذشت. جوان همراه وی به او گفت: دیدی،

قَوْمٌ قَدْ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا ﴿لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾، قَالَ: ﴿أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ قَالَ: ﴿لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾، قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَكَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا، قَالَ: وَجَاءَ عُصْفُورٌ فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَنَقَرَ فِي الْبَحْرِ نَقْرَةً، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ: مَا عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ، إِلَّا مِثْلُ مَا نَقَصَ هَذَا الْعُصْفُورُ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ، ثُمَّ خَرَجَا مِنَ السَّفِينَةِ، فَبَيْنَا هُمَا يَمْشِيَانِ عَلَى السَّاحِلِ، إِذْ أَبْصَرَ الْخَضِرُ غُلَامًا يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ رَأْسَهُ بِيَدِهِ فَاقْتَلَعَهُ بِيَدِهِ فَقَتَلَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: ﴿أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَاكِيَةً بِغَيْرِ نَفْسٍ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا﴾، قَالَ: ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾، قَالَ: وَهَذِهِ أَشَدُّ مِنَ الْأُولَى، ﴿قَالَ: إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾.

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا، فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ﴾، قَالَ: مَائِلٌ، فَقَامَ الْخَضِرُ فَأَقَامَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ مُوسَى، قَوْمٌ أَتَيْنَاهُمْ فَلَمْ يُطْعِمُونَا وَلَمْ يُضَيِّفُونَا، ﴿لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾، قَالَ: ﴿هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ - إِلَى قَوْلِهِ - ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَدِدْنَا أَنَّ مُوسَى كَانَ صَبَرَ حَتَّى يَقُصَّ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ خَبَرِهِمَا».

قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ: وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا، وَكَانَ يَقْرَأُ: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا وَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ» [راجع: ۷۴. أخرجه مسلم: ۲۳۸۰].

آنگاه که در صخره پناه گرفتیم (ماجرای) ماهی را فراموش کردم و تذکار آن را از یاد من نبرد به جز شیطان، و ماهی به گونهٔ شگفت آور، راه خود را در دریا پیش گرفت.

آن حضرت فرمود: برای ماهی مسیر رفتن بود و برای موسی و همراه وی در شگفت شدن.

موسی گفت: این همان بود که ما می‌جستیم، پس جستجو کنان رد پای خود را گرفتند و جستجو کنان به رد پای خویش برگشتند تا آن که به صخره رسیدند. ناگاه مردی را دیدند که در جامه پیچیده شده است. موسی بر وی سلام کرد. خضر به وی (شگفت زده) گفت: در سرزمینی که تو هستی سلام گفتن (عجیب) است. وی گفت: من موسی هستم. گفت: موسای بنی اسرائیل؟ گفت: آری. من نزد تو آمده‌ام تا آنچه از هدایت آموخته شده‌ای، مرا بیاموزی.

خضر گفت: تو هرگز نمی‌توانی که با من صبر کنی، ای موسی. من علمی از علم خدا دارم که مرا آموخته است و تو آن را نمی‌دانی، و تو علمی از علم خدا داری که تو را آموخته است و من نمی‌دانم.

موسی گفت: ان شاءالله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی نخواهم کرد.

خضر به وی گفت: اگر از من پیروی می‌کنی، پس از چیزی سؤال مکن تا (خود) از آن با تو سخن آغاز کنم.

آنها در ساحل دریا گام زنان روان شدند. کشتی‌ای از کنارشان گذشت و آنها از اهل کشتی خواستند تا آنها را سوار کنند. آنان خضر

را شناختند و آنها را بدون کرایه سوار کردند. چون سوار کشتی شدند، ناگهان موسی دید که خضر، یکی از تخته‌های کشتی را با تیشه برکند. موسی به وی گفت: مردمی را که بدون کرایه ما را سوار کردند، تو قصد کشتی شان را کردی و آن را شکاف کردی. تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی.
خضر گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی، موسی گفت: به سبب آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.
اُبَی بن کعب (راوی) گفت: و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: و این نخستین (اعتراض) موسی از روی فراموشی بود.
آن حضرت فرمود: گنجشکی آمد و در کنار کشتی نشست و نول خود را باری در دریا فرو برد. خضر به وی گفت: علم من و علم تو با مقایسه با علم خدا، مانند آن است که این گنجشک از (آب) دریا کاسته است. سپس هر دویشان از کشتی برآمدند و در حالی که در ساحل بحر روان بودند، ناگاه خضر کودکی را دید که با کودکان دیگر بازی می‌کند. خضر سر آن کودک را در دست گرفت و سرش را با دست خویش برکند و او را کشت. موسی به وی گفت: آیا نفس پاک (بی گناه) را بدون آنکه بر وی قصاص لازم شود، کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی کردی.
خضر گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی.
(راوی) گفت: این (ملامتی) نسبت به بار اول

شدیدتر بود. موسی گفت: اگر پس از این از تو چیزی بپرسم با من همراهی نکن و از جانب من قطعاً معذور خواهی بود.

هر دویشان راهی شدند تا به اهل قریه‌ای رسیدند و از آنها غذا طلبیدند، آنها از مهمان نمودن ایشان خودداری کردند، و در آن‌جا دیواری یافتند که در حال فرو ریختن بود. (راوی) گفت یعنی: کج شده بود. خِضر آن را با دست خویش راست کرد.

موسی گفت: اینها قومی اند که ما نزدشان آمدیم، نه ما را غذا دادند و نه ما را مهمان کردند، اگر می‌خواستی می‌توانستی از این کار مزدی بگیری. خضر گفت: «این است جدایی میان من و تو، به زودی تو را از تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت.»

(۷۸) رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: دوست داشتیم که موسی صبر می‌نمود تا خداوند از قصه‌های آنها ما را آگاه می‌کرد.»

سعید بن جُبیر گفته: ابن عباس (آخر آیت ۷۹ الکهف را) چنین می‌خواند: ـ وَ کانَ اِمامَهُم مَلِکٌ یاخُذُ کُلَّ سَفینَةٍ صالِحةٍ غَصْباً»[1] و (آغاز آیهٔ ۸۰ الکهف را) چنین می‌خواند: «وَامَّا الغُلام فَکانَ کافِراً وَ کانَ اَبْواهُ مُؤْمِنینِ»[2]

---

۱ - قرائت ابن عباس از قرائتهای مشهور نیست بلکه از قرائتهای شاذ است. مطابق قرائت مشهور چنین است: «وَ کانَ وَرائَهُم مَلِکٌ یاخُذُ کُلَّ سَفینةٍ غَصْباً» ابن عباس عوض ـ وراءَهُم ـ که دارای معانی متضاد، پس و پیش است ـ امامَهُمْ می‌خواند یعنی: پیش روی ایشان. و کلمهٔ ـ صالِحةً ـ را نیز می‌افزود. ترجمه: «پیش روی ایشان پادشاهی بود که هر کشتی را به زور می‌گرفت.» نظر به قرائت ابن عباس «هر کشتی سالمی را به زور می‌گرفت.»

۲ - قرائت مشهور چنین است: «واما الغُلامُ فَکانَ اَبْواهُ مُؤمِنینِ» «و اما نوجوان، پدر و مادرش مسلمان بودند.» نظر به قرائت ابن عباس ترجمه‌اش چنین می‌شود: «و اما نوجوان، کافر بود و پدر و مادرش مسلمان بودند.» وی کلمهٔ «کافراً» را افزوده می‌خواند.

٣ - باب : ﴿ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا

فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴾ [٦١] . مَذْهَبًا ، يَسْرُبُ يَسْلُكُ ، وَمِنْهُ : ﴿ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴾ .

٤٧٢٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : إِنَّا لَعِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي بَيْتِهِ ، إِذْ قَالَ : سَلُونِي ، قُلْتُ : أَيْ أَبَا عَبَّاسٍ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ ، بِالْكُوفَةِ رَجُلٌ قَاصٌّ يُقَالُ لَهُ نَوْفٌ ، يَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ بِمُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ، أَمَّا عَمْرٌو فَقَالَ لِي : قَالَ : قَدْ كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ ، وَأَمَّا يَعْلَى فَقَالَ لِي : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنِي أُبَيُّ ابْنُ كَعْبٍ قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : ذَكَّرَ النَّاسَ يَوْمًا ، حَتَّى إِذَا فَاضَتِ الْعُيُونُ وَرَقَّتِ الْقُلُوبُ وَلَّى ، فَأَدْرَكَهُ رَجُلٌ فَقَالَ : أَيْ رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ فِي الْأَرْضِ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ ؟ قَالَ : لَا ، فَعَتَبَ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَى اللَّهِ ، قِيلَ : بَلَى ، قَالَ : أَيْ رَبِّ ، فَأَيْنَ ؟ قَالَ : بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ ، قَالَ : أَيْ رَبِّ ، اجْعَلْ لِي عَلَمًا أَعْلَمُ ذَلِكَ بِهِ ، فَقَالَ لِي عَمْرٌو : قَالَ : حَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ . وَقَالَ لِي يَعْلَى : قَالَ : خُذْ نُونًا مَيِّتًا ، حَيْثُ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ ، فَأَخَذَ حُوتًا

باب ـ ۳

«فَلَمّا بَلَغـا مَجْمَعَ بَیْنِهما نَسـیا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبیلَهُ فی البَحْرِ سَرَباً» (٦١) «پس چون به محل برخورد دو (دریا) رسـیدند ماهی خودشان را فرامـوش کردند و ماهی در دریـا راه خود را پیش گرفت (و رفت)»

«سَـرَباً» مَذْهَباً. یعنی: رفتن است. یَسْرُبُ (فعل مضارع) یعنی: می‌رود. و از همین معنی مأخوذ اسـت: «وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ» (الرّعد: ١٠) یعنی: (و در روز رونده است).

٤٧٢٦ ـ از ابراهیـم بن موسـی، از هِشـام بن یوسـف روایت است که ابن جُرَیْج آنها را خبر داده و گفتـه اسـت: یَعْلی بن مُسـلم و عمرو بن دینار به روایت از سـعید بن جُبیر مرا خبر داده‌اند (و در روایت خویش از سعید بن جبیر) هر یک بر گفتهٔ دیگـری می‌افزود. (ابن جُریج می‌گوید:) به غیر از این دو نفر (یَعْلی بن مسلم و عمـرو بن دینار) از کس دیگر شـنیدم که از سـعید بن جُبیر روایت می‌کرد و گفت: ما نزد ابن عباس در خانه‌اش بودیم که به ما گفت: از من سـؤال کنید. گفتم: ای ابن عباس، خدا مرا فدای تو کند، مردی قصه خوان در کوفه است که او را نوف می‌نامند و می‌گوید که (مصاحب خضر)، موسای بنی اسرائیل نیست.

(ابـن جُریج می‌گوید: اما عَمْـرو (بن دینار) به مـن گفت: ابن عباس گفته: بـه تحقیق (نوف) دشمن خدا دروغ گفته است. و اما یَعْلی به من گفـت: ابن عباس گفته که أُبَیْ‌ابی کعب به من گفته است.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «موسی

فَجَعَلَهُ في مكتَل ، فَقَالَ لِفَتَاهُ : لا أكَلِّفُكَ إلا أنْ تُخْبِرَني بحَيْثُ يُفَارِقُكَ الحُوتُ ، قال : مَا كَلَّفْتَ كَثيراً ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ وَإِذْ قَالَ : مُوسَى لِفَتَاهُ ﴾ . يُوشَعَ بْنِ نُونٍ ، - لَيْسَتْ عَنْ سَعِيد - .

قال : فَبَيْنَمَا هُوَ في ظِلِّ صَخْرَة في مَكَانٍ ثَرْيَانَ ، إذْ تَضَرَّبَ الحُوتُ وَمُوسَى نَائِمٌ ، فَقَالَ فَتَاهُ : لا أُوقِظُهُ ، حَتَّى إذَا اسْتَيْقَظَ نَسِيَ أنْ يُخْبِرَهُ ، وَتَضَرَّبَ الحُوتُ حَتَّى دَخَلَ البَحْرَ ، فَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنْهُ جِرْيَةَ البَحْرِ ، حَتَّى كَأَنَّ أثَرَهُ في حَجَرٍ .

قال لي عَمْرٌو : هَكَذَا كَأَنَّ أثَرَهُ في حَجَرٍ_ وَحَلَّقَ بَيْنَ إبْهَامَيْهِ وَاللَّتَيْنِ تَلِيَانِهِمَا - لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَباً .

قال : قَدْ قَطَعَ اللَّهُ عَنْكَ النَّصَبَ-لَيْسَتْ هَذِهِ عَنْ سَعِيد -أخْبَرَهُ فَرَجَعَا ، فَوَجَدَا خَضِراً .

قال لي عُثْمَانُ بْنُ أبي سُلَيْمَانَ : عَلَى طِنْفِسَةٍ خَضْرَاءَ عَلَى كَبِدِ البَحْرِ .

قال سَعِيدُ بْنُ جُبَيْر : مُسَجًّى بِثَوْبِه ، قَدْ جَعَلَ طَرَفَهُ تَحْتَ رِجْلَيْهِ وَطَرَفَهُ تَحْتَ رَأْسِه ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِه وَقَالَ : هَلْ بِأَرْضِي مِنْ سَلامٍ ، مَنْ أنْتَ : قال : أنَا مُوسَى ، قال : مُوسَى بَنِي إسْرَائِيلَ ؟ قال : نَعَمْ . قال : فَمَا شَأْنُكَ ؟ قال : جِئْتُ لِتُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَداً ، قال : أمَا يَكْفِيكَ أنَّ التَّوْرَاةَ بِيَدَيْكَ ، وَأنَّ الوَحْيَ يَأْتِيكَ ؟ يَا مُوسَى ، إنَّ لِي عِلْمَاً لا يَنْبَغِي لَكَ أنْ تَعْلَمَهُ وَإنَّ لَكَ عِلْمَاً لا يَنْبَغِي لِي أنْ أعْلَمَهُ ، فَأَخَذَ طَائِرٌ بِمِنْقَارِه مِنَ البَحْرِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا عِلْمِي وَمَا عِلْمُكَ في جَنْبِ عِلْمِ اللَّهِ ، إلا كَمَا أخَذَ هَذَا الطَّائِرُ بِمِنْقَارِه مِنَ البَحْرِ .

حَتَّى إذَا رَكِبَا في السَّفِينَةِ وَجَدَا مَعَابِرَ صِغَاراً ، تَحْمِلُ أهْلَ هَذَا السَّاحِلِ إلَى أهْلِ هَذَا السَّاحِلِ الآخَرِ ،

رسول خدا علیه‌السلام روزی مردم را وعظ کرد تا آنکه از چشمان مردم اشک روان شد و دلهایشان نرم گردید (آنگاه) پشت گردانید (به وعظ خود پایان داد). مردی نزدش آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا بر روی زمین کسی از تو داناتر است؟ موسی گفت: نه. بر موسی عتاب شد، زیرا که علم را به خدا نسبت نداد. گفته شد: آری (از تو داناتری) است. موسی گفت: ای پروردگار من، وی به کجاست؟ خداوند گفت: در مَجمع البحرین است. موسی گفت: ای پروردگار من، به من نشانی بگردان تا آنجا را بدانم.

«ابن جریج می‌گوید» عَمْرو (بن دینار) به من گفت: خداوند گفت: جایی که ماهی از تو جدا شود. و یعلی (بن مسلم) به من گفت: خداوند فرمود: ماهی مرده‌ای را بگیر (و نشانی آن) جایی است که در آن روح دمیده شود.

موسی ماهی را گرفت و آن را در سبد نهاد و به جوان همراه (خادم) خود گفت: بر تو تکلیفی تحمیل نمی‌کنم جز اینکه هر جایی که ماهی از تو جدا شود، مرا آگاه گردانی. وی گفت: تکلیف زیادی نکردی. در همین مورد است که خداوند جل ذکره گفته است:

«و یاد کن هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود گفت» (۵۹) که یُوشَع بن نون است. (نام یوشع بن نون، یا بخش آخر روایت) از سعید (ابن جُبیر) نیست. ماهی (زنده شد) و به حرکت درآمد و موسی در خواب بود. جوان همراه وی گفت: موسی را بیدار نمی‌کنم. تا آنکه موسی خود بیدار شد و جوان همراه وی

عَرَفُوهُ ، فَقَالُوا : عَبْدُ اللَّهِ الصَّالِحُ - قال : قُلْنَا لسَعِيد : خَضِرٌ ، قَال : نَعَمْ - لا نَحْمِلُهُ بأجْرٍ ، فَخَرَقَهَا وَوَتَدَ فِيهَا وَتِداً ، قَال مُوسَى : أخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أهْلَهَا ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إمْرًا - قال مُجَاهِدٌ : مُنْكَراً - قال : ألَمْ أقُلْ إنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْراً .

كَانَتِ الأُولَى نِسْيَانًا ، وَالْوُسْطَى شَرْطًا ، وَالثَّالِثَةُ عَمْداً .

قال : لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلا تُرْهِقْنِي مِنْ أمْرِي عُسْرًا .

لَقِيَا غُلامًا فَقَتَلَهُ .

قَال يَعْلَى : قَال سَعِيدٌ : وَجَدَ غِلْمَانًا يَلْعَبُونَ ، فَأخَذَ غُلامًا كَافِراً ظَرِيفًا فَأضْجَعَهُ ثُمَّ ذَبَحَهُ بالسِّكِّينِ ، قال : أقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ - لَمْ تَعْمَلْ بِالْحِنْثِ .

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَرَأهَا : زَكِيَّةً زَاكِيَةً مُسْلِمَةً : كَقَوْلِكَ غُلامًا زَكِياً .

فَانْطَلَقَا فَوَجَدَا جِدَاراً يُرِيدُ أنْ يَنْقَضَّ فَأقَامَهُ - قَال : سَعِيدٌ بِيَدِهِ هَكَذَا ، وَرَفَعَ يَدَهُ - فَاسْتَقَامَ - قَال يَعْلَى : حَسِبْتُ أنَّ سَعِيداً قال : فَمَسَحَهُ بِيَدِهِ فَاسْتَقَامَ - لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أجْرًا - قَال سَعِيدٌ : أجْرًا نَأكُلُهُ - وكَانَ وَرَاءَهُمْ - وكَانَ أمَامَهُمْ ، قَرَأهَا ابْنُ عَبَّاسٍ : أمَامَهُمْ مَلِكٌ . يَزْعُمُونَ عَنْ غَيْرِ سَعِيدٍ : أنَّهُ هُدَدُ بْنُ بُدَدَ ، وَالْغُلامُ الْمَقْتُولُ اسْمُهُ يَزْعُمُونَ : حَيْسُورٌ -

مَلِكٌ يَأخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ، فَأرَدْتُ إذَا هِيَ مَرَّتْ بِهِ أنْ يَدَعَهَا لِعَيْبِهَا ، فَإذَا جَاوَزُوا أصْلَحُوهَا فَانْتَفَعُوا بِهَا - وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ سَدُّوهَا بِقَارُورَةٍ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْقَارِ -

كَانَ أبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ وَكَانَ كَافِراً ، فَخَشِينَا أنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْراً ، أنْ يَحْمِلَهُمَا حُبُّهُ عَلَى أنْ يُتَابِعَاهُ

فراموش کرد که او را (از زنده شدن ماهی) آگاه کند و ماهی به حرکت آمد تا به دریا درآمد و خداوند جریان آب دریا را از ماهی محفوظ نگهداشت. تا آنکه اثر ماهی گویی در سنگ پدیدار بود. ابن جُریج می‌گوید: عَمْرو به من گفت: گویی اثر او این چنین در سنگ پدیدار بود و دو شصت و انگشتان متصل به آنها را حلقه کرد. موسی گفت: به تحقیق که ما در این سفر رنج فراوان دیدیم.

جوان همراه او (یوْشَع) به موسی گفت: خداوند رنج را از تو دور کرده است.

(این روایت از سعید نیست که او را خبر داده باشد) سپس برگشتند و خضر را یافتند.

(ابن جَرَیج راوی می‌گوید) عثمان بن ابی سُلیمان (به اضافهٔ روایت سعید) به من گفت: (خضر را) بر فرشی سبز در میان دریا دیدند.

سعید بن جُبیر گفت: در حالی که به جامهٔ خود پیچیده بود که یک طرف جامه زیر پاهای وی و طرف دیگر آن زیر سر وی بود. موسی بر وی سلام کرد. او جامه را از روی خود برداشت و گفت: آیا در سرزمین من (تحیّت به گونهٔ) سلام کردن است؟ تو کیستی؟ گفت: منم موسی. خضر گفت: موسای بنی اسرائیل. گفت: آری. خضر گفت: به چه کار آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تا بیاموزی مرا از آنچه در راهنمایی آموخته شده است. خضر گفت: آیا به تو همین بسنده نیست که تورات در دست داری و به تو وحی می‌آید؟ ای موسی در واقع. من علمی دارم که نباید تو آن را بیاموزی و تو علمی داری که نباید من آن را بیاموزم.

عَلَى دينه ، فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً ، لِقَوْلِهِ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً ، وَأَقْرَبَ رُحْمًا ، هُمَا بِهِ أَرْحَمُ مِنْهُمَا بِالأَوَّلِ الَّذِي قَتَلَ خَضِرٌ» .

وَزَعَمَ غَيْرُ سَعِيد : أَنَّهُمَا أُبْدِلا جَارِيَةً ، وَأَمَّا دَاوُدُ بْنُ أَبِي عَاصِمٍ فَقَالَ : عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ : إِنَّهَا جَارِيَةٌ[راجع : ۷٤. أخرجه مسلم : ۲۳۸۰].

در این حال گنجشکی به منقار خود از دریا آب گرفت. خضر گفت: به خدا سوگند که علم من و علم تو در پهلوی علم خدا، جز به مقدار همین گنجشک که از دریا گرفت، چیزی بیش از آن نیست.

تا آنکه برای سواری کشتی راهی شدند، و کشتیهای کوچکی یافتند که مردم این ساحل را انتقال می‌داد و به مردم ساحل دیگر می‌رساند. کشتیبانان او را شناختند و گفتند: بندهٔ صالح خداست. (یعلی بن مسلم راوی) گفت: به سعید (بن جُبیر) گفتیم: آیا خضر را شناختند؟ گفت: آری. (کشتیبانان گفتند:) از وی کرایه نمی‌گیریم. خضر، کشتی را سوراخ کرد و به جای آن میخی کوبید (تا آب به کشتی وارد نشود.)

موسی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی؟ واقعاً کاری ناپسند کردی.

مجاهد گفته است: (موسی چنین گفت) کاری زشت کردی. خضر گفت: آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی.

این اولین فراموشی موسی بود (که از خضر سؤال کرد) و سؤال دوم وی نظر به شرطی بود (که با خضر کرده بود که اگر سؤال کردم با من همراهی نکن) و سؤال سوم وی از روی قصد بود (که به وی گفت: باید اجرت می‌گرفتی.)

موسی گفت: «به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.» (الکهف: ۷۳) به پسر برخوردند، (خضر) او را کشت. یعلی گفت که سعید گفته است:

خضر با پسرانی برخورد که بازی می‌کردند، وی پسری کافر و نیکو رویی را گرفت و او را خواباند و سپس با کارد سر او را برید. موسی گفت: «اقَتَلْتَ نَفْساً زکیهً بِغَیرِ نَفْسٍ» (الکهف: ۷٤) «آیا شخص بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد، کشتی؟»

ـ به عهد خود وفا نکردی.

و ابن عباس چنین می‌خواند: ـ زَکِیَّهً زاکِیَّهً مُسْلِمَهً ـ یعنی کلمات ـ زَکِیَّهً و زاکیَّهً به معنی مسلمان است. چنانکه می‌گویند: پسر زکی.

آنها راهی شدند، دیواری دیدند که در حال فرو ریختن بود. خضر آن را راست کرد. (راوی) گفت: سعید بن جبیر دست خود را چنین کرد و خضر دست خود را بلند نمود و آن (دیوار) را راست کرد. یَعْلی گفت: می‌پندارم که سعید چنین گفت: خضر دست خود را بر دیوار کشید و دیوار راست شد. موسی گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی از این کار مزد بگیری؟ سعید گفت: مزدی که از آن می‌خوردیم.

و کانَ وَرَائهُم به معنای، کانَ اِمامَهُم است، یعنی: پیشرویشان. ابن عباس آیت را چنین خوانده است: أمامَهُم مَلِکٌ یعنی پیش رویشان پادشاهی بود (که هر کشتی (درستی) را به زور می‌گرفت.) به روایت از غیر سعید بن جبیر می‌گویند که نام آن پادشاه ـ هُدَدْ بن بُدَد ـ بود و می‌گویند که نام پسر (نیکو روی) که کشته شد، حَیْسُور، بوده است.

(خضر می‌گوید): پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی (درستی) را به زور می‌گرفت. من خواستم که وقتی کشتی از نزد پادشاه بگذرد،

آن را بـه خاطر عیب (سـوراخ) آن رها کند و چون از نزد پادشـاه بگذرند و (سوراخ) آن را اصلاح کنند و از آن بهره گیرند. و بعضی مردم می‌گویند که سـوراخ آن را با شیشهٔ (گداخته) بسـتند و بعضی مردم می‌گویند که آن را با قیر بستند.

مادر و پدر آن پسر (نیکو روی) مسلمان بودند و خودش کافر بود، بیم آن داشـتیم که وی پدر و مادر خود را به طغیان و کفر بکشد و دوستی وی باعث شود که پدر و مادر از دین پسر خود پیروی کنند. پس خواستیم که پروردگارشان در عوض وی برایشان پسری نیکوتر ارزانی دارد. ذکر این قول موسـی «آیا شخص بی گناهی را کشـتی؟» به خاطر آن اسـت که مادر و پدر به ایـن فرزند نزدیک‌تر و مهربان‌تر باشـند و آنها بـه وی نسـبت به اولی که او را خضر کشـت نزدیک‌تر و مهربان‌تر باشـند. و کسی به جز از سـعید بن جبیر گفته است که: عوض آن (پسر مقتول) به پدر و مادر وی دختری داده شـد. و امـا داود بن ابی عاصـم به روایت بیش از یک نفر گفت که عوض وی دختر بود.

٤ - باب : ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ : آتِنَا غَدَاءَنَا

لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَال : أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ﴾ . إِلَى قَوْلِه : ﴿عَجَبًا﴾ [٦٢-٦٣]. ﴿صُنْعًا﴾ [١٠٤] : عَمَلاً ﴿حِوَلاً﴾ [١٠٨] : تَحَوُّلاً . ﴿قَال : ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ [٦٤]. ﴿إِمْرًا﴾ [٧١] : وَ﴿نُكْرًا﴾ [٧٤] : دَاهِيَةً. ﴿يَنْقَضَّ﴾ [٧٧] : يَنْقَاضُ كَمَا تَنْقَاضُ السِّنُّ.

باب ـ ۴

«فَلَمّا جاوزا قالَ لِفَتـاهُ: اَتِنا غداءنا لَقَدْ لقِيْنا مِنْ سَفَرنا هذا نَصَباً قالَ: اَرأيْتَ اِذْ اَوَيْنا الی الصَّخْرَةِ فَانّی نَسِـيْتُ الحوتَ وَما اَنْسنيْهُ الّا الشَّيطانُ اَنْ اَذْكُرَهُ: وَاتَّخَذَ سَبيلَهُ فِي‌البَحْرِ عَجَباً» (٦٢ ـ ٦٣) «و هنگامـی که از آنجا گذشـتند (موسـی) به جوان خود گفت: غذایمان را بیاور که راسـتی

﴿لَتَخِذْتَ﴾ [۷۷] : وَاتَّخَذْتَ وَاحِدٌ . ﴿رُحْمًا﴾ [۸۱] : مِنَ الرُّحْمِ ، وَهِيَ أَشَدُّ مُبَالَغَةً مِنَ الرَّحْمَةِ ، وَنَظُنُّ أَنَّهُ مِنَ الرَّحِيمِ ، وَتُدْعَى مَكَّةُ أُمَّ رُحْمٍ ، أَي : الرَّحْمَةُ تَنْزِلُ بِهَا .

ما از این سفر رنج بسیار دیدیم. گفت: دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان (کسی) آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.

«صُنعاً» (۱۰٤) یعنی: در عمل.[۱]

«حِوَلاً» (۱۰۸) یعنی: تَحَوُّلاً: برگشتن[۲] (چنانکه) قال: ذلکَ ما کُنّا نَبْغِ فارْتَدّا علی آثارِهِما قَصَصاً» (٦٤) «گفت: این همان بود که ما می‌جستیم. پس جستجو کنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند.»

«اِمْراً» (۷۱) و «نُکْراً» (۷٤) یعنی: داهِیَةً: کار بد و ناپسند.[۳]

«یَنْقَضَّ» (۷۷) و «یَنْقاضُ» یکی است. یعنی می‌افتد «کما تَنْقاضُ السِنُّ» چنانکه دندان می‌افتد.[۴]

«لَتَخَذْتَ» (۷۷) و «اتَّخَذْتَ» یکی است: یعنی می‌گرفتی.[۵]

«رُحْماً» (۸۱) از «الرُّحْمِ» (به ضم راء و سکون حاء) گرفته شده و (در این لفظ) مبالغهٔ بیشتر

---

۱ - «اَلّذینَ ضلَّ سَعْیُهُمْ فِی‌الحیوةِ الدّنیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنونَ صُنعاً» (آنان کسانی‌اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که در عمل نیکوکاری می‌کنند.»

۲ - «خالِدینَ فِیْها لایَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» «در آن جاودانه خواهند بود و از آنجا خواستار بازگشت نمی‌شوند.»

۳ - «لَقَدْ جِئتَ شَیْئاً اِمْراً» «واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی» «لَقَدْ جِئتَ شیئاً نُکراً» «واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی.»

۴ - «فَوَجَدا فِیها جداراً یُریدُ اَنْ یَنْقَضَّ فَاَقامَهُ قالَ لَوشِئتَ لَتَخَذْتَ علیهِ اَجراً» «پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد ـ (و خضر) آن را راست کرد (موسی گفت: اگر می‌خواستی (می‌توانستی) برای آن مزدی بگیری». در متن عربی کلمهٔ ـ لَتَخَذْتَ ـ به کسر ـ و بدون شدّه ـ تاء ـ نوشته شده که اشتباه است.

۵ - «فَاَرَدْنا اَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُماه خیراً مِنْهُ زکوةً وَ اَقْرَبَ رُحْماً» «پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد.»

از ـ الرَّحْمَةِ ـ است و گمان می‌بریم که به معنای ـ اَلرَّحیمِ ـ باشد. و مَکّه (معظمه) ـ اُمّ رُحْمٍ ـ خوانده می‌شود. یعنی بر آن رحمت نازل می‌شود.

٤ - باب قوله تعالى:

﴿قالَ أرأيْتَ إذْ أويْنا إلى الصَّخْرَةِ﴾ إلى آخره [٦٣].

٤٧٢٧ - حَدَّثَني قُتَيْبَةُ بْنُ سَعيد قال: حَدَّثَني سُفْيانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرو بْنِ دينار، عَنْ سَعيد بْنِ جُبَيْر قال: قُلْتُ لابْنِ عَبَّاس: إنَّ نَوْفًا الْبِكالِيَّ يَزْعُمُ: أنَّ مُوسَى بَني إسْرائيلَ لَيْسَ بِمُوسَى الْخَضِرِ، فَقالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ. حَدَّثَنا أُبَيُّ بْنُ كَعْب.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال: «قامَ مُوسَى خَطيبًا في بَني إسْرائيلَ، فَقيلَ لَهُ: أيُّ النَّاسِ أعْلَمُ؟ قال: أنا فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، إذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إلَيْهِ، وَأوْحَى إلَيْهِ، بَلَى، عَبْدٌ مِنْ عِبادي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ، هُوَ أعْلَمُ مِنْكَ. قال: أيْ رَبِّ، كَيْفَ السَّبيلُ إلَيْهِ؟ قال: تَأخُذُ حُوتًا في مِكْتَلٍ، فَحَيْثُما فَقَدْتَ الْحُوتَ فَاتَّبِعْهُ.

قال: فَخَرَجَ مُوسَى وَمَعَهُ فَتاهُ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ، وَمَعَهُما الْحُوتُ، حَتَّى انْتَهَيا إلَى الصَّخْرَةِ فَنَزَلا عِنْدَها، قال: فَوَضَعَ مُوسَى رَأْسَهُ فَنامَ.

باب ـ ۴

فرمودهٔ خدای تعالی: «قالَ اَرَأَیْتَ اَذْ أوَیْنا إلی الصَّخْرَةِ فَاِنّی نَسیتُ الحوتَ وَما اَنْسانیهُ الّا الشَّیطنُ اَنْ اَذْکُرَهُ واتَّخَذَ سَبیلَهُ فی البَحْرِ عَجَباً». (۶۳)

«گفت: دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان (کسی) آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم، و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.»

۴۷۲۷ ـ از قُتَیْبه بن سعید، از سُفیان بن عُیَیْنه از عمرو بن دینار، از سعید بن جُبیر روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم، همانا نوْف البکالی می‌گوید: همانا موسای بنی اسرائیل همان موسای مصاحب خضر نیست. ابن عباس گفت: آن دشمن خدا دروغ می‌گوید. اُبی بن کعب به من حدیث کرده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «موسی در میان بنی اسرائیل به خطبه ایستاد. به وی گفته شد: آیا کدام مردم داناتر است؟ موسی گفت: من. خداوند او را عتاب کرد، زیرا علم را به خدا نسبت نداده بود و به وی وحی آمد: آری، یکی از بنده‌های من در مجمع‌البحرین است، وی از تو داناتر است. موسی گفت: ای پروردگار

قال سُفْيَانُ : وَفِي حَدِيثِ غَيْرِ عَمْرٍو قال : وَفِي أَصْلِ الصَّخْرَةِ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا الْحَيَاةُ ، لا يُصِيبُ مِنْ مَائِهَا شَيْءٌ إِلا حَيِيَ ، فَأَصَابَ الْحُوتَ مِنْ مَاءِ تِلْكَ الْعَيْنِ .

قال : فَتَحَرَّكَ وَانْسَلَّ مِنَ الْمِكْتَلِ فَدَخَلَ الْبَحْرَ ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ مُوسَى قال لِفَتَاهُ : ﴿آتِنَا غَدَاءَنَا﴾ . الآيَةَ ،

قال : وَلَمْ يَجِدِ النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَ مَا أُمِرَ بِهِ ، قال لَهُ فَتَاهُ يُوشَعُ ابْنُ نُونٍ : ﴿أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ﴾ . الآيَةَ . قال : فَرَجَعَا يَقُصَّانِ فِي آثَارِهِمَا ، فَوَجَدَا فِي الْبَحْرِ كَالطَّاقِ مَمَرَّ الْحُوتِ ، فَكَانَ لِفَتَاهُ عَجَبًا ، وَلِلْحُوتِ سَرَبًا .

قال : فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ ، إِذْ هُمَا بِرَجُلٍ مُسَجًّى بِثَوْبٍ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى ، قال : وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ ، فَقَالَ : أَنَا مُوسَى ، قال : مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ؟ قال : نَعَمْ ، قال : هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا . قال لَهُ الْخَضِرُ : يَا مُوسَى إِنَّكَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لا أَعْلَمُهُ ، وَأَنَا عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ اللَّهُ لا تَعْلَمُهُ . قال : بَلْ أَتَّبِعُكَ ؟ قال : فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا .

فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى السَّاحِلِ ، فَمَرَّتْ بِهِمْ سَفِينَةٌ فَعُرِفَ الْخَضِرُ ، فَحَمَلُوهُمْ فِي سَفِينَتِهِمْ بِغَيْرِ نَوْلٍ ، يَقُولُ : بِغَيْرِ أَجْرٍ ، فَرَكِبَا السَّفِينَةَ .

قال : وَوَقَعَ عُصْفُورٌ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ ، فَغَمَسَ مِنْقَارَهُ فِي الْبَحْرِ ، فَقَالَ الْخَضِرُ لِمُوسَى : مَا عِلْمُكَ وَعِلْمِي وَعِلْمُ الْخَلائِقِ فِي عِلْمِ اللَّهِ ، إِلا مِقْدَارُ مَا غَمَسَ هَذَا الْعُصْفُورُ مِنْقَارَهُ .

قال : فَلَمْ يَفْجَأْ مُوسَى إِذْ عَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى قَدُومٍ فَخَرَقَ السَّفِينَةَ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا : ﴿لَقَدْ

من، راه رسیدن به وی چگونه است؟ خداوند فرمود: ماهی را در سبد بگیر، هر کجا که ماهی را گم کردی، همانجا او را طلب کن. آن حضرت فرمود: موسی برآمد و یوشع بن نون جوان (خادم) وی همراه او بود. و ماهی هم با آنها بود تا آنکه به صخره (سنگ کلان) رسیدند و نزدیک آن فرود آمدند و فرمود: که موسی سر خود را نهاد و خوابید. سُفیان در (روایت) غیر از عمرو (بن دینار) گفته است: در پای صخره چشمه‌ای بود که بدان، الحیاة، می‌گفتند و از آب آن به هرچیز که می‌رسید زنده می‌شد و از آب همین چشمه به ماهی رسید. (راوی) گفت: ماهی به جنبش آمد و از سبد بیرون جهید و در دریا درآمد. آنگاه که موسی از خواب بیدار شد، به جوان (خادم) خود گفت: «غذایمان را بیاور.» (آیة: ٦٢)

راوی گفت: موسی تا از آنجایی که به وی امر شده بود، نگذشت، رنجی ندید.

جوان (خادم) او، یوشع ابن نون به وی گفت: «دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم.» (آیة: ٦٣) گفت: آنها جستجو کنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند و گذرگاه ماهی را بسان طاقی در دریا دیدند که برای جوان (خادم موسی) موجب شگفتی بود و برای ماهی گذرگاه شگافان پدید آمد. گفت: آنگاه که به نزدیک صخره رسیدند، ناگاه مردی پیچیده در جامه را دیدند و موسی بر وی سلام کرد. وی گفت: در این سرزمین که تویی، سلام کردن چگونه باشد؟ وی گفت: منم موسی. خضر گفت: موسای بنی اسرائیل.

جِئْتَ﴾ الآيَةَ .

فَانْطَلَقَا إِذَا هُمَا بِغُلامٍ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ فَقَطَعَهُ ، قَالَ لَهُ مُوسَى : أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ، قَالَ : أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا - إِلَى قَوْلِهِ - فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ ، فَقَالَ بِيَدِهِ : هَكَذَا فَأَقَامَهُ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : إِنَّا دَخَلْنَا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَلَمْ يُضَيِّفُونَا وَلَمْ يُطْعِمُونَا ، لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ، قَالَ : هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ، سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : وَدِدْنَا أَنَّ مُوسَى صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا» .

قَالَ : وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ : وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا ، وَأَمَّا الْغُلامُ فَكَانَ كَافِرًا

[راجع : ۷۴ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۰].

گفت: آری. موسی گفت: آیا تو را پیروی کنم تا مرا بیاموزانی از آنچه در راهیابی آموخته شده‌ای؟ خضر به وی گفت: ای موسی، تو دارای علمی از علم خدا هستی که خداوند تو را بدان تعلیم داده و من آن را نمی‌دانم و من دارای علمی از علم خدا هستم که خداوند مرا بدان تعلیم داده و تو آن را نمی‌دانی.

موسی گفت: بلکه من تو را پیروی می‌کنم. خضر گفت: اگر مرا پیروی می‌کنی در مورد چیزی از من سؤال مکن تا آنکه من آن را به تو بگویم. آنها گام زنان راه ساحل را در پیش گرفتند. کشتی از کنارشان گذشت و خضر شناخته شد، و ملاّحان آنها را بدون نُول در کشتی برداشتند، یعنی بدون کرایه، به کشتی سوار شدند.

گفت: گنجشکی بر کنار کشتی نشست و منقار خود را در دریا فرو برد، خضر به موسی گفت: علم من و علم تو و علم همهٔ آفریدگان در برابر علم خدا، چیزی به جز مقدار (آبی) نیست که این گنجشک در منقار خود گرفته است.

گفت: موسی با قصد خضر به گرفتن تیشه، حیرت زده شد و خضر کشتی را شکافت. موسی به وی گفت: قومی که ما را بدون کرایه سوار کردند، تو قصد کشتی ایشان را کردی و آن را شکافتی تا اهل کشتی را غرق کنی! «واقعاً کار...».

آنها راهی شدند، ناگاه پسری دیدند که با سائر پسران بازی می‌کرد، خضر سر وی را گرفت و آن را برید. موسی به وی گفت: آیا نفس بی‌گناهی را کشتی، بدون اینکه بر وی قصاص

باشد، واقعاً کاری زشت کردی.

خضر گفت: «آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی. (موسی) گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکـن (و) از جانب من قطعـاً معذور خواهی بـود. پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسـیدند، از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. سـپس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواسـت فرو ریزد.» (۷۵ ـ ۷۷)

خضر با دسـت خود چنین اشارت کرد و آن را راست نمود. موسی به وی گفت: ما بدین قریه آمدیـم، ما را مهمان نکردند و به ما غذا ندادند. اگر می‌خواستی، از ایشان مزد می‌گرفتی. خضر گفت: همین اسـت جدایی میان من و تو، تو را به تأویل آنچه نتوانسـتی بر آن شکیبایی کنی، آگاه خواهـم کرد. رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: دوست داشتیم که موسی شکیبایی می‌کـرد تا آنکه ماجرای آن دو نفر برای ما بیان می‌شـد. (راوی) گفته است: و ابن عباس (آیه را) چنین می‌خواند: وَکانَ اَمامَهُم مَلِکٌ یأخُذُ کُلَّ سَفینةٍ صالِحةٍ غَصْباً، وَ اما الغُلامُ فَکانَ کافراً.[۱]

٥ - باب: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأخْسَرِينَ أعْمَالاً﴾ [١٠٣]

٤٧٢٨ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأخْسَرِينَ أعْمَالاً﴾. هُمُ الْحَرُورِيَّةُ؟ قَالَ: لاَ، هُمُ الْيَهُودُ

باب ـ ۵

«قُل هَل نُنَبِّئُکُم بالاخسَرینَ اَعمالاً» (۱۰۳) «بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم.»

۴۷۲۸ ـ از عمروبن مُرَّه روایت است که مَصْعَبْ بن سعد گفت: از پدر خود (سعد بن ابی وَقّاص) پرسـیدم: «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم

۱ ـ در مورد قرائت ابن عباس قبلاً توضیح داده شد.

وَالنَّصَارَى ، أَمَّا الْيَهُودُ : فَكَذَّبُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، وَأَمَّا النَّصَارَى : كَفَرُوا بِالْجَنَّةِ وَقَالُوا : لا طَعَامَ فِيهَا وَلا شَرَابَ ، وَالْحَرُورِيَّةُ : ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾ .

وَكَانَ سَعْدٌ يُسَمِّيهِمُ الْفَاسِقِينَ .

آگاه گردانم؟» دربارهٔ (خوارج) حِروُریه، است؟ سعد گفت: نی، دربارهٔ یهود و نصاری است و اما قوم یهود، محمد صلی الله علیه و سلم را دروغ گوی خواندند، و اما نصاری دربارهٔ بهشت کفر ورزیدند و گفتند که در آنجا نه طعامی است و نه نوشیدنی‌ای. و اما حِرُوریه، (این آیت حسب حال‌شان است.) «همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند.» و سعد ایشان را فاسقین می‌نامید.[1]

٦ - باب : ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾ الآيَةَ [١٠٥]

باب ـ ۶

«اُولئک الَّذینَ کَفروا بآیات رَبِّهم وَلِقائه فَحَبِطَت اَعْمالُهم» (آیهٔ ۱۰۵) «آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید.»

٤٧٢٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، لا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ . وَقَالَ : اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ » .

وَعَنْ يَحْيَى بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ مِثْلَهُ [أخرجه مسلم : ٢٧٨٥] .

۴۷۲۹ ـ از ابوالزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی بزرگ و فربه در روز قیامت می‌آید که نزد خداوند به اندازهٔ بال پشه ارزش ندارد، و فرمود: (اگر می‌خواهید) بخوانید[2] «و روز قیامت برای آنها (قدرو) ارزشی نخواهیم نهاد» (الکهف: ۱۰۵) از یَحْیی بن بُکَیر، از مُغیره بن عبدالرحمن، از ابی الزّناد، به مثل این حدیث روایت شده است.

---

۱ - سعد بن ابی وقاص، خوارج حروریه را فاسق می‌خواند، یعنی کافر نمی‌گفت.

۲ - عبارت (ان شئتم) اگر می‌خواهید، در سایر نسخ بخاری دیده نشد.

۱۹- سورةُ مريمَ

قالَ ابنُ عبَّاسٍ : ﴿ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ ﴾ اللهُ يقولُهُ ، وَهُمُ اليَوْمَ لا يَسْمَعُونَ وَلا يُبْصِرُونَ ﴿ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ [۳۸] : يَعْني قَوْلَهُ ﴿ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ ﴾ : الكُفَّارُ يَوْمَئِذٍ أَسْمَعُ شَيْءٍ وَأَبْصَرُهُ . ﴿ لَأَرْجُمَنَّكَ ﴾ [۴۶] : لَأَشْتِمَنَّكَ . ﴿ وَرِئْيًا ﴾ [۷۴] : مَنْظَرًا .

وَقَالَ أَبُو وَائِلٍ : عَلِمَتْ مَرْيَمُ أَنَّ التَّقِيَّ ذُو نُهْيَةٍ حَتَّى قَالَتْ : ﴿ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴾ [۱۸] :

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴾ [۸۳] : تُزْعِجُهُمْ إِلَى الْمَعَاصِي إِزْعَاجًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لُدًّا ﴾ [۹۷] : عِوَجًا .

قال : ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ وِرْدًا ﴾ [۸۶] : عِطَاشًا ﴿ أَثَاثًا ﴾ [۷۴] : مَالًا . ﴿ إِدًّا ﴾ [۸۹] : قَوْلًا عَظِيمًا . ﴿ رِكْزًا ﴾ [۹۸] : صَوْتًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ﴿ فَلْيَمْدُدْ ﴾ [۷۵] : فَلْيَدَعْهُ . ﴿ غَيًّا ﴾ [۵۹] : خُسْرَانًا . ﴿ بُكِيًّا ﴾ [۵۸] : جَمَاعَةُ بَاكٍ . ﴿ صِلِيًّا ﴾ [۷۰] : صَلِيَ يَصْلَى . ﴿ نَدِيًّا ﴾ [۷۰] : وَالنَّادِي وَاحِدٌ ، مَجْلِسًا .

۱۹ ـ سورهٔ مریم[۱]

ابن عباس گفت: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِر» یعنی: خداوند به ایشان می‌گوید و آنها امروز نمی‌شنوند و نمی‌بینند. «در گمراهی آشکارند.» (۳۸) یعنی فرمودهٔ خدای تعالی: «أَسْمِع بِهِمْ و أَبْصِرْ» یعنی کافران در آن روز (قیامت) شنواتر و بیناترند.[۲]

«لأَرْجُمَنَّک» (۴۶) یعنی: لأَشْتِمَنَّکَ: تو را دشنام می‌دهم.[۳]

«وَرِءیاً» (۷۴) یعنی: مَنْظَراً: نموداری.[۴]

و ابووائل گفته است: مریم دانست که وی (فرشتهٔ) پرهیزگار صاحب خرد است تا آن که گفت: «اگر پرهیزگاری، من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم.» (۱۸)[۵]

و ابن عُیَیْنَه گفته است «تَؤُزُّهُم أَزّاً» (۸۳) آنان را

---

۱ – این سوره در روایت ابوذر هروی که نسخهٔ معتبر صحیح‌البخاری را ترتیب کرده، به سورهٔ «کهیعص» ثبت شده است. ثعلبی گفته است که تمام این سوره مکی است. مقاتل گفته است که به استثنای یک آیت آن که مدنی است که آن آیت سجده است (یعنی آیت: ۵۸)

۲ – «أَسْمِعْ بِهِم وَأَبْصِر يَوْمَ يَاتونَنا لكِنِ الظّالمونَ الْيَوْمَ فِى ضَلالٍ مُبين» «چه شنوا و بینایند روزی که به سوی ما می‌آیند، ولی ستمگران امروز در گمراهی آشکارند.»(۳۸)

۳ – «قالَ أَراغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتى يا ابراهيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنى مَلِيّاً» «گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو.»

۴ – «وَكَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ من قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً ورِئياً» «و چه بسیار نسلها را پیش از آن نابود کردیم، که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند.»

۵ – برای توضیح مطلب ترجمهٔ آیات ۱۶ و ۱۷ سورهٔ مریم آورده می‌شود: «و در این کتاب از مریم یاد کن، آنگاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به (شکل) بشری

به سوی گناهان می‌کشانند.[۱]

و مُجاهد گفته است: «لُدّاً» (۹۷): عِوَجاً. یعنی کجی و انحراف،[۲] ابن عباس گفته است: «وِرْداً» (۸۶) یعنی: تشنگان[۳]

«اَثاثاً» (۷٤) یعنی: مال[۴]

«اِدّاً» (۸۹) یعنی: سخنی بزرگ.[۵]

«رِکْزاً» (۹۸) صَوْتاً: یعنی صدا.[۶]

و مجاهد گفته است: «فَلْیَمْدُدْ» (۷۵) وامی‌گذارد.[۷]

«غَیّاً» (۵۹) خُسْراناً. یعنی زیان[۸]

«بُکِیّاً» (۵۸) جمع آن باک است به معنی گرینده.[۹]

«صِلِیّاً» (۷۰) صَلِی یَصْلَی (از باب: سَمِعَ یَسْمَعُ است.) یعنی در آتش انداختن.[۱۰]

«نَدِیّاً» (۷۳) و النّادِی، واحد آن است و به معنی

---

۱ - «أَلَم تَرَ أَنّا أَرسَلْنا الشّیطینَ عَلَی الکافرینَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً» «آیا ندانستی که ما شیطانها را بر کافران گماشته‌ایم تا آنان را (به گناهان) تحریک کنند.»

۲ - «فَإِنَّما یَسَّرنٰهُ بِلِسانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ المُتَّقینَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوماً لُدّاً» «در حقیقت، ما این (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران بدان نوید و ستیزه جویان را بدان بیم دهی.»

۳ - «وَنَسُوقُ المُجرِمینَ إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً» «و روان کنیم گنهکاران را به سوی دوزخ تشنگان.»

۴ - «وَکَمْ أَهلَکنا قَبلَهُمْ مِنْ قَرنٍ هُمْ أَحسَنُ أَثاثاً وَ رِئیاً» «و چه بسیار نسلها را پیش از آنان نابود کردیم که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند.»

۵ - «لَقَدْ جِئتُم شَیئاً إِدّاً» «واقعاً چیز زشتی را بر زبان آوردید.»

۶ - «هَلْ تُحِسُّ مِنهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسمَعُ لَهُمْ رِکزاً» «آیا کسی از آنان را می‌یابی یا از ایشان صدایی می‌شنوی.»

۷ - «قُلْ مَنْ کانَ فِی الضَّلٰلَةِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحمٰنُ مَدّاً» «بگو: هرکه در گمراهی است (خدای) رحمان به او تا زمانی مهلت می‌دهد.»

۸ - «وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوفَ یَلْقَونَ غَیّاً» «و از هوسها پیروی کردند، و به زودی (سزای) گمراهی (خود را) خواهند دید.»

۹ - «إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیٰتُ الرَّحمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیّاً» «هرگاه آیات (خدای) رحمان برایشان خوانده می‌شد، سجده کنان و گریان به خاک می‌افتادند.»

۱۰ - «ثُمَّ لَنَحنُ أَعلَمُ بِالَّذینَ هُمْ أَوْلی بِها صِلِیّاً» «باز ما داناتریم به آنان که سزاوارترند به درآمدن دوزخ»

مجلس است.[۱]

۱ - باب :

﴿ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ ﴾[۳۹]

۴۷۳۰ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ ، فَيُنَادِي مُنَادٍ يَا : أَهْلَ الْجَنَّةِ ، فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ ، فَيَقُولُ : هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ ، هَذَا الْمَوْتُ ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ . ثُمَّ يُنَادِي : يَا أَهْلَ النَّارِ ، فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ فَيَقُولُ : هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا ؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ ، هَذَا الْمَوْتُ ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ ، فَيُذْبَحُ . ثُمَّ يَقُولُ : يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلا مَوْتَ . وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلا مَوْتَ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ - وَهَؤُلاءِ فِي غَفْلَةِ أَهْلِ الدُّنْيَا - وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ ﴾ [أخرجه مسلم : ۲۸۴۹].

باب ـ ۱

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» (۳۹) «و آنان را از روز حسرت بیم ده»

۴۷۳۰ ـ از ابوصالح، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مرگ (در روز قیامت) به صورت قوچ ابلق (سیاه و سفید) آورده می‌شود. سپس نداکننده ندا می‌کند که: ای اهل بهشت، بهشتیان گردن می‌افرازند و می‌نگرند. نداکننده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ می‌گویند: آری. این مرگ است و همهٔشان آن را دیدند. سپس منادی ندا می‌کند: ای اهل دوزخ، دوزخیان گردن می‌افرازند و می‌نگرند. سپس نداکننده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ می‌گویند: آری، این مرگ است و همگی آن را دیدند. سپس قوچ ذبح می‌شود. سپس ندا کننده می‌گوید: ای اهل بهشت، جاودانگی است (شما را) مرگی نیست، و ای اهل دوزخ، جاودانگی است (شما را) مرگی نیست. سپس آن حضرت این آیت را خواند (و آنان را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که داوری انجام گیرد، و حال آنکه آنها (اکنون) در غفلتند و سر ایمان ندارند).»

۲ - باب : ﴿ وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا ﴾[۶۴]

باب ـ ۲

«وَمـا نَتَنَـزَّلُ أَلا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ مابَيْـنَ أَيْدينا وَما

---

۱ - «أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِیّاً» «کدام یک از این دو گروه بهتر است در مرتبه و نیکوتر است از روی مجلس.»

خَلْفَنـا» (٦٤) «و ما (فرشـتگان) جز به فرمان پـروردگارت نازل نمی‌شـویم به او اختصاص دارد آنچه پیش روی ما و آنچه پشـت سـر ما است.»

٤٧٣١ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِجِبْرِيلَ : «مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا» فَنَزَلَتْ ﴿ وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا ﴾[راجع : ٣٢١٨].

٤٧٣١ - از سـعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم به جبرئیل گفت: «چه چیز تو را از آن باز مـی‌دارد که به دیدار مابیایی، بیش از آن‌چه ما را دیـدار می‌کنی؟» پس آیت نازل شد: «و ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. به او اختصاص دارد آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سرماست...»

٣ - باب :[قَوْلِهِ :]

﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا ﴾[٧٧] .

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اَفَرأَيْت الَّذی كَفَرَ بِاياتِنـا وَ قالَ لَأُوْتَيَنَّ مالاً و وَلَداً» (۷۷) «آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من و مال و فرزند (بسیار) داده خواهد شد.»

٤٧٣٢ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : سَمِعْتُ خَبَّابًا قَالَ : جِئْتُ الْعَاصَ بْنَ وَائِلٍ السَّهْمِيَّ أَتَقَاضَاهُ حَقًّا لِي عِنْدَهُ ، فَقَالَ : لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ ، فَقُلْتُ لا حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ ، قَالَ : وَإِنِّي لَمَيِّتٌ ثُمَّ مَبْعُوثٌ ، قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : إِنَّ لِي هُنَاكَ مَالاً وَوَلَدًا فَأَقْضِيكَهُ . فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا ﴾[راجع : ٢٠٩١. أخرجه مسلم : ٢٧٩٥] .

رَوَاهُ الثَّوْرِيُّ وَشُعْبَةُ وَحَفْصٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ وَوَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ .

٤٧٣٢ - از اَعْمش، از ابوضُحی روایت است که مُسْرُوق گفت: از خَبّاب شنیدم که می‌گفت: نزد عاص بن وائل السَّهْمی رفتم و از وی خواستار حق خود شدم که بر ذمت وی بود. گفت: حق تـو را نمی‌دهم تا آنکه به محمد کافر شـوی. گفتم: نه، تا آنکه بمیری و سـپس زنده گردی. گفت: آیا من خواهم مرد و واپس زنده خواهم شـد؟ گفتم: آری. گفت: پـس در آنجا مال و فرزندی خواهم داشـت و حق تو را ادا خواهم کرد. سـپس این آیت نازل شد: «آیا دیدی، آن کسـی را که بـه آیات ما کفـر ورزید و گفت:

قطعاً به من مال و فرزند (بسیار) داده خواهد شد.) این حدیث را ثوری و شعبه و حفص و ابومعاویه و وَکیع از اعمش روایت کرده‌اند.

٤ - باب : قَوله : ﴿ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴾ [٧٨]

قال : مَوْثِقًا .

باب ـ ۴

فرمودهٔ خدای تعالی «اَطَّلَعَ الغَیبَ اَمِ اتَّخَذَ عِندَالرَّحمنِ عَهْداً» (۷۸) «آیا بر غیب آگاه شد یا از (خدای) رحمان عهدی گرفته است.» عَهْداً، را پیمان و قرارداد تفسیر کرده است.

٤٧٣٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ : كُنْتُ قَيْنًا بِمَكَّةَ ، فَعَمِلْتُ لِلْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ السَّهْمِيِّ سَيْفًا ، فَجِئْتُ أَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ، قُلْتُ : لا أَكْفُرُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ ثُمَّ يُحْيِيَكَ ، قَالَ : إِذَا أَمَاتَنِي اللَّهُ ثُمَّ بَعَثَنِي وَلِي مَالٌ وَوَلَدٌ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا . أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴾ . قَالَ : مَوْثِقًا . [راجع: ٢٠٩١. أخرجه مسلم: ٢٧٩٥] .

لَمْ يَقُلِ الأَشْجَعِيُّ عَنْ سُفْيَانَ : سَيْفًا ، وَلا مَوْثِقًا [راجع : ٢٠٩١. أخرجه مسلم : ٢٧٩٥].

۴۷۳۳ ـ از مسروق روایت است که خَبّاب گفت: من در مکه آهنگر بودم. برای عاص بن وائل السَّهمی، شمشیری ساختم، نزد وی رفتم و حق خود را خواستم. وی گفت: حق تو را نمی‌دهم تا آنکه به محمد کافر شوی. گفتم: به محمد صلی الله علیه و سلم کافر نمی‌شوم تا آنکه خداوند تو را بمیراند و سپس زنده گرداند. گفت: پس وقتی که خداوند مرا بمیراند و سپس زنده گرداند، من مال و فرزندی خواهم داشت. سپس خداوند این آیت را نازل کرد: «آیا بر غیب آگاه شد یا از (خدای) رحمان عهدی گرفته است». گفت: «عهداً» به معنای پیمان و قرارداد است.

٥- باب : ﴿ كَلاَّ سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴾ [٧٩]

باب ـ ۵

«کَلّا سَنَکْتُبُ مایَقولُ وَ نَمدُّلَهُ مِنَ العذابِ مَدّاً» (۷۹) «نه چنین است. به زودی آنچه را می‌گوید، می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود.»

٤٧٣٤ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،

٤٧٣٤ ـ از مسروق روایت است که خَبّاب

حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، سَمِعْتُ أَبَا الضُّحَى يُحَدِّثُ عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ : كُنْتُ قَيْناً فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ لِي دَيْنٌ عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ ، قَالَ : فَأَتَاهُ يَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ لا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثَكَ ، قَالَ : فَذَرْنِي حَتَّى أَمُوتَ ثُمَّ أُبْعَثَ ، فَسَوْفَ أُوتَى مَالاً وَوَلَداً فَأَقْضِيكَ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً ﴾ [راجع : ۲۰۹۱ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۵].

گفت: من در روزگار جاهلیت آهنگر بودم و بر عاص بن وائل طلبی داشتم. نزد وی رفتم و طلب خود را خواستم. گفت: حق تو را نمی‌دهم تا به محمد (صلی الله علیه و سلم) کافر شوی. خبّاب گفت: به خدا سوگند که کافر نمی‌شوم تا آنکه خداوند تو را بمیراند و سپس زنده گرداند. گفت: پس مرا بگذار تا آنکه بمیرم و سپس زنده شوم، سرانجام به من مال و فرزندی داده خواهد شد و آنگاه طلب تو را خواهم داد. سپس این آیت نازل شد: «آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من مال و فرزند (بسیار) داده خواهد شد.»

٦ - باب : قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ :

﴿ وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴾ [۸۰]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ الْجِبَالُ هَدًّا ﴾ [۹۰] : هَدْمًا .

باب ـ۶ فرمودهٔ خدای عَزّوجل:

«وَ نَرِثُهُ مایقُولُ و یأْتِینا فَرْداً» (۸۰) «و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد.» و ابن عباس گفته است: «الجبالَ هَدّاً» «هَدّاً» به معنای «هَدْما» است یعنی انهدام، شکست و ریخت.

۴۷۳۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ : كُنْتُ رَجُلاً قَيْنًا ، وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ لِي : لا أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ، قَالَ : قُلْتُ : لَنْ أَكْفُرَ بِهِ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ ، قَالَ : وَإِنِّي لَمَبْعُوثٌ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ ، فَسَوْفَ أَقْضِيكَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَالٍ وَوَلَدٍ ، قَالَ : فَنَزَلَتْ : ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا ، أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا كَلا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ

۴۷۳۵ ـ از مَسْروق روایت است که خَبّاب گفت: من مردی آهنگر بودم و بر عاص بن وائل طلبی داشتم. نزد وی رفتم و تقاضای طلب خود را کردم. به من گفت: حق تو را نمی‌دهم تا به محمد کافر شوی. گفتم: هرگز به وی کافر نمی‌شوم تا آنکه بمیری و سپس زنده شوی. گفت: و همانا من پس از مرگ زنده می‌شوم و سرانجام حق تو را ادا می‌کنم، آنگاه که به مال و فرزند خود بازگردم. این آیات

مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ، وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴾ [راجع : ۲۰۹۱ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۵].

۲۰- سُورَةُ طه

قال ابنُ جُبيرٍ : بالنَّبطِيَّةِ ﴿ طَهْ ﴾ [۱] : يَا رَجُلُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ أَلْقَى ﴾ [٦٥] : صَنَعَ يُقَالُ : كُلُّ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِحَرْفٍ ، أوْ فِيهِ تَمْتَمَةٌ ، أوْ فَأْفَأَةٌ ، فَهِيَ عُقْدَةٌ . ﴿أَزْرِي ﴾ [٣١] : ظَهْرِي ﴿ فَيَسْحَتَكُمْ ﴾ [٦١] : يُهْلِكَكُمْ ﴿الْمُثْلَى﴾ [٦٣] : تَأْنِيثُ الأَمْثَلِ ، يَقُولُ : بِدِينِكُمْ ، يُقَالُ خُذِ الْمُثْلَى خُذِ الأَمْثَلَ . ﴿ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ﴾ [٦٤] : يُقَالُ : هَلْ أَتَيْتَ الصَّفَّ الْيَوْمَ ، يَعْنِي الْمُصَلَّى الَّذِي يُصَلَّى فِيهِ . ﴿فَأَوْجَسَ﴾ [٦٧] : أضمر خَوْفًا ، فَذَهَبَتِ الْوَاوُ مِنْ ﴿خِيفَةً ﴾ لِكَسْرَةِ الْخَاءِ . ﴿ فِي جُذُوعِ ﴾ [٧١] : أَيْ عَلَى جُذُوعِ . ﴿خَطْبُكَ ﴾ [٩٥] : بَالُكَ . ﴿ مِسَاسَ ﴾ [٩٧] : مَصْدَرُ مَاسَّهُ مِسَاسًا . ﴿ لَنَنْسِفَنَّهُ ﴾ [٩٧] : لَنَذْرِيَنَّهُ . ﴿قَاعًا﴾ [١٠٦] : يَعْلُوهُ الْمَاءُ ، وَالصَّفْصَفُ الْمُسْتَوِي مِنَ الأَرْضِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ أَوْزَارًا ﴾ أثْقَالاً ﴿ مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ ﴾ وَهِيَ الْحُلِيُّ الَّتِي اسْتَعَارُوا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ﴿ فَقَذَفْنَاهَا ﴾ [٨٧] : فَأَلْقَيْنَاهَا . ﴿ أَلْقَى ﴾ [٨٧] : صَنَعَ ﴿ فَنَسِيَ ﴾ [٨٨] : مُوسَاهُمْ ، يَقُولُونَهُ : أَخْطَأَ الرَّبَّ ، ﴿ لا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً﴾ [٨٩] : الْعِجْلُ . ﴿هَمْسًا﴾ [١٠٨] : حِسّ

نازل شد: «آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من مال و فرزندی بسیار داده خواهد شد. آیا بر غیب آگاه شده یا از (خدای) رحمن عهدی گرفته است. نه چنین است. به زودی آنچه را می‌گوید، می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد.» (آیات ۷۷ تا ۸۰)

۲۰ ـ سورهٔ طه[1]

ابن جُبیر گفته است: (طه) در زبان عربی یعنی: ای مرد. و مجاهد گفته است: «اَلْقَی» (٦٥) به معنای صَنَع یا ساختن است.[2]

گفته می‌شود برای: هرکس که حرفی را گفته نمی‌تواند یا سخن به شتاب می‌گوید یا بندشی در گفتن دارد که آن عقده یا لکنت است.[3]

«أزری» (۳۱) یعنی: مددگار من[4]

«فَیُسْحِتَکُم» (٦١) یعنی: هلاک کند شما را[5] (در

---

۱ – سورهٔ «طه» به روایت ابن عباس و ابن زبیر مکی است. در مقامات تنزیل گفته شده که در مکی بودن آن اختلاف نیست، مگر آنکه به روایت کلبی آیهٔ «وَمِنْ اناىء الّيل فَسَبّح و أطرَافَ النّهارِ لَعلّکَ تَرْضی» در مورد نماز در مدینه نازل شده است. یعنی «بعضی از ساعات شب و حوالی روز تسبیح بگوی باشد که خشنود شوی.» (طه: ۱۳۰)

۲ – «قالو یاموسی اِمّا اَنْ تُلْقِی وَ اِمّا اَنْ نَکونَ اَوَّل مَنْ اَلْقی» «ساحران گفتند: ای موسی، یا تو می‌افکنی، یا ما نخستین کسی باشیم که می‌اندازیم.»

۳ – اشاره به قول موسی (ع) که گفت: «بگشای گره از زبان من»

۴ – «اُشْدُدْ بِهِ اَزْری» «پشتم را به او استوار کن»

۵ – «قالَ لَهُمْ موسی وَیْلَکُمْ لاتَفْتَرُوا عَلَی الله کَذِباً فَیُسْحِتَکُم بِعذابٍ وَقَدخابَ مَنِ افْتَری» «موسی به ساحران گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید که شما را به عذابی (سخت هلاک می‌کند و هرکه دروغ بندد نومید می‌گردد.»

الأقدام . ﴿حَشَرْتَنِي أَعْمَى﴾ [١٢٤]: عَنْ حُجَّتِي . ﴿وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا﴾ [١٢٥]: فِي الدُّنْيَا .

قال ابْنُ عَبَّاس : ﴿ بِقَبَس ﴾ [١٠]: ضَلُّوا الطَّرِيقَ ، وكَانُوا شَاتِينَ ، فَقَالَ : إنْ لَمْ أَجِدْ عَلَيْهَا مَنْ يَهْدِي الطَّرِيقَ آتِكُمْ بِنَارٍ تُوقِدُونَ .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ أَمْثَلُهُمْ ﴾ [١٠٤] : أَعْدَلُهُمْ طَرِيقَةً .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ هَضْمًا ﴾ [١١٢] : لا يُظْلَمُ فَيُهْضَمُ مِنْ حَسَنَاته . ﴿ عِوَجًا ﴾ [١٠٧]: وَادِيًا . ﴿ أَمْتًا ﴾ [١٠٧] : رَابِيَةً . ﴿سِيرَتَهَا﴾ حَالَتَهَا ﴿الأُولَى﴾ [٢١]. ﴿النُّهَى﴾ [٥٤] : التُّقَى . ﴿ضَنكًا﴾ [١٢٤]: الشَّقَاءُ . ﴿هَوَى﴾ [٨١] : شَقِيَ . ﴿بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ﴾ الْمُبَارَكِ ﴿طُوًى﴾ [١٢] : اسْمُ الْوَادِي . ﴿بِمَلْكِنَا﴾ [٨٧] : بِأَمْرِنَا ﴿ مَكَانًا سُوًى ﴾ [٥٨] : مَنْصَفٌ بَيْنَهُمْ . ﴿يَبَسًا﴾ [٧٧] : يَابِسًا . ﴿ عَلَى قَدَرٍ ﴾ [٤٠] : مَوْعِد . ﴿ لا تَنِيَا﴾ [٤٢]: تَضْعُفَا .

متن اشتباه اعراب گذاری شده است.) «المُثْلی» (٦٣) مؤنث، اَمْثَل است. یعنی: برتر و فاضلتر. «بِطَریقتِکُم» (٦٣) مراد «بِدینِکُم» است یعنی دین شما. گفته می‌شود: خُذِ المُثْلا خُذِ الأمْثَلَ: یعنی: برتر و بهتر را بگیر.[1]

«ثُمّ ائتوا صَفّاً» (٦٤) «باز صف کشیده بیایید» گفته می‌شود: ـ هَلْ اَتَیْتَ الصَّفَّ الیَومَ ـ یعنی ـ الصَّف ـ المُصلّی معنا می‌دهد یعنی مجتمع مردم.[2]

«فَاَوْجَس» (٦٧) یعنی از ترس پنهان کرد. واو «خیفَة» به کسر خاء در اصل خَوْف ـ بوده (واو آن را به یا بدل کرده‌اند).[3]

«فی جُذُوعِ» (٧١) «در تنه‌های درخت» مراد «بر تنه‌های درخت» است.[4]

«خَطْبُک» (٩٥) یعنی: حال تو[5]

«مساس» (٩٧) مصدر ماسَّهُ، مساس است.[6]

«لَنَنْسِفَنَّهُ» (٩٧): لَنَذْرِیَنَّهُ یعنی: بیندازیم او را[7]

«قاعاً» (١٠٦) زمینی که بر آن آب می‌براید و

---

١ - «قالوا اِنْ هذان لَساحِرانِ یُریدانِ اَنْ یُخرِجاکُم مِن اَرْضِکُم بِسحرِهِما و یَذْهَبا بطریقَتِکُمُ المُثلی» «فرعونیان: گفتند: قطعاً این دو تن ساحرند و می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمین تان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند.»

٢ - «فَاَجْمِعوا کَیْدَکُم ثُمَّ ائْتُوا صَفاً وَقَدْ اَفْلَحَ الیَوْمَ مَن اسْتَعلی» «پس نیرنگ خود را گرد آورید و به صف پیش آیید در حقیقت امروز هر که فایق آید، خوشبخت می‌شود.»

٣ - «فَاَوْجَسَ فی نَفْسه خِیْفَةً موسی». «و موسی در خود بیمی احساس کرد.»

٤ - «ولَاُوَصَلِّبَنَّکُم فی جُذوعِ النَّخلِ» «و همانا شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم»

٥ - «قالَ فَما خَطْبُکَ یا سامِری» «موسی گفت: پس حال تو چیست ای سامری»

٦ - «قالَ فاذْهَبْ فاِنَّ لَکَ فی‌الحیوةِ اَنْ تَقولَ لامساس». «گفت: برو که بهرهٔ تو در زندگی این باشد که (به هرکه نزدیک تو آمد) بگویی (به من) دست مزنید.»

٧ - «لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِی الیَمِّ نَسْفاً». «آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم و آن را در دریا فرو می‌پاشیم.»

صَفْصَفَ - زمین هموار است.[۱]

مجاهد گفته است: «اَوْزاراً» یعنی: بار گران «مِنْ زینتِ القَومِ» و آن زیوراتی بود که از افراد فرعون به عاریت گرفته بودند.

«فَقَذَفْناها» (۸۷) یعنی آن را افکندیم. «اَلْقَی» (۸۷) یعنی ساخت.[۲]

«فَنَسِی» (۸۸) یعنی موسی فراموش کرد. اینها می‌گویند: پروردگار خود را خطا کرد.[۳]

«لایَرْجِعُ اِلَیْهِمْ قَوْلاً» (۸۹) «پاسخ ایشان را نمی‌دهد» یعنی: گوساله (پاسخ نمی‌دهد)[۴]

«هَمْساً» (۱۰۸) صدای گامها[۵]

«حَشَرْتَنی أعمَی» (۱۲۵) یعنی: «مرا نابینا برانگیختی»[۶] (مراد از نابینایی، نیافتن دلیل و حجت است).

«وَقَدْ کُنْتُ بصیراً» (۱۲۵) «و در واقع بینا بودم» یعنی: در دنیا بینا بودم.

و ابن عباس گفته است: «بِقبس» (۱۰) (پاره‌ای آتش): بیراهه رفتند و گم شدند، و پراکنده

---

۱ - «فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً». «پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد.»

۲ - «قالو ما اَخْلَفْنا مَوْعِدَکَ بِمَلِکنا ولاکِنّا حُمِّلنا اَوْزاراً مَنْ زینةِ القَوْمِ فَقَذَفنها فَکَذالکَ اَلْقَی السّامِری». «گفتند: ما به اختیار خود با تو خلاف وعده نکردیم. ولی از زینت آلات قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم و آنها را افکندیم و (خود) سامری (هم زینت آلاتش را) همین گونه بینداخت.»

۳ - «فَاَخْرَجَ لَهُمْ عَجْلاً جَسَداً لَهُ خوارٌ فَقالُوا هذا اِلهکُمْ وَ اِلهُ موسی فَنَسِی». «پس برای آنان پیکر گوساله که صدایی داشت بیرون آورد و (او و پیروانش) گفتند: این خدای شما و خدای موسی است و [پیمان خدا را] فراموش کرد.)

۴ - «اَفلا یَرَوْنَ اَلّا یَرجِعُ اَلیهِمْ قَوْلاً وَلایَمْلِکُ لَهُمْ ضَرّ اوْ لانَفْعاً» «مگر نمی‌بینند که (گوساله) پاسخ سخن آنان را نمی‌دهد و به حالشان سود و زیانی ندارد.»

۵ - وَخَشعتِ الاَصْواتُ لِلرحْمنِ فلاتَسْمَعُ اِلّا هَمْساً» «و پست شوند آوازها برای خدا و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی.»

۶ - «قالَ ربِّ لِمَ حَشَرتَنی اَعْمی و قَدْ کُنتُ بَصیراً» «می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم.»

گشـــتند. و گفـــت: اگر من بر این آتش کســـی را نیافتم که مرا رهنمایی کند، به شـــما آتشـــی می‌آورم که برافروزید.[۱]

و ابن عُیَیْنَه گفته اســـت: «اَمْثَلُهُم» (۱۰٤) یعنی: شایسته‌ترین ایشان در روش.[۲]

و ابن عباس گفته است: «هَضْماً» (۱۱۲) یعنی: بـــر وی ظلم نمی‌رود که از حَسَـــناتش کاســـته شود.[۳]

«عِوَجـــاً» (۱۰۷) یعنـــی: وادی. «اَمْتـــاً» یعنـــی بلندی[۴]

«سِـــیرَتَها» یعنـــی حالـــت آن «الاُوْلـــی» (۲۱) نخستین[۵]

«النُّهی» (٥٤) یعنی: پرهیزگاری[۶] «ضَنْکاً» (۱۲٤) یعنی: شقاوت[۷]

«هَوَی» (۸۱) یعنی: شـــقاوت (ســـختی، تنگی، بدبختی)[۸]

---

۱ - «اذ رءا ناراً فقالَ لاَهْلِه امْکُثُوا انّی انَسْتُ ناراً لَعلّی اتیکُمْ مِنْها بِقبسٍ اَوْاَجِدُ عَلَی النّار هُدًی» «هنگامی که آتش دیدی، پس به خانوادهٔ خود گفت: درنگ کنید، زیرا من آتشی دیدم، امید که پارهٔ از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه (خود را باز) یابم.»

۲ - «نَحْنُ اَعْلَمُ بِما یَقولوْنَ اِذْیَقوُلُ اَمْثَلُهُمْ طَریقةً اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاّ یَوْماً». «ما داناتریم به آنچه می‌گویند، آنگاه که بهترین آنان در روش می‌گوید: درنگ نکرده‌اید مگر یک روز»

۳ - «وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالحات وَ هُوَ مُؤمنٌ فلایَخافُ ظُلماً وَلاهَضماً». «و هرکس کارهای شایسته کند، در حالی که مؤمن باشد، نه از ستمی می‌هراسد و نه از کاسته شدن حقش».

۴ - «لاتری فِیها عِوَجاً ولا اَمْتاً». «نبینی در آنجا هیچ کژی و نه هیچ بلندی».

۵ - «قالَ خُذْها و لاتَخَفْ سَنُعیدُها سیرَتَها الاُولی». «گفت: بگیر آن را و مترس. بزودی آن را به حال نخستین آن بازخواهیم گردانید.»

۶ - «کُلوا وَارْعَوْ انعامَکمْ اِنَّ فی ذلک لایتٍ لاُوْلی النُّهی». «بخورید و چهارپایان خود را بچرانید که قطعاً در اینها برای خردمندان نشانه‌هایی است.»

۷ - «وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِکری فَاِنَّ لَهُ مَعیشةً ضَنْکاً و نَحْشُرُهُ یَوْمَ القیمةِ اَعْمی» «وهرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم.»

۸ - «وَمَن یَحْلِلْ عَلَیه غَضَبی فَقَدْ هوی» «و هرکس خشم من بر

«بالواد المُقَدَّسِ» (۸۷) یعنی: به امر خود[۱]
«مَکاناً سوی» (۵۸) یعنی فاصلهٔ میانشان[۲]
«یَبَساً» (۷۷) یعنی: خشک[۳] «عَلی قَدَرٍ» (۴۰) یعنی: به موعد[۴]
«لاتَنِیا» (٤٢) (تَنیا) به معنی ضعف و سستی است.[۵]

١ - باب: قوله: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ [٤١]

٤٧٣٦ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال: «الْتَقَى آدَمُ وَمُوسَى، فَقَالَ مُوسَى لآدَمَ: أَنْتَ الَّذِي أَشْقَيْتَ النَّاسَ وَأَخْرَجْتَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قال آدَمُ: أَنْتَ الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ، وَاصْطَفَاكَ لِنَفْسِهِ، وَأَنْزَلَ عَلَيْكَ التَّوْرَاةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَوَجَدْتَهَا كُتِبَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي؟ قال: نَعَمْ، فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» [راجع: ٣٤٠٩، أخرجه مسلم: ٢٦٥٢].

﴿الْيَمُّ﴾ [٣٩]: البحر.

باب - ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«واصطَنَعْتُکَ لِنَفْسی» (٤١) «و تو را برای خود ساختم.»

٤٧٣٦ - از محمد بن سیرین، از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدم و موسی یکدیگر را ملاقات کردند. موسی به آدم گفت: تو هستی که مردم را بیچاره کردی و ایشان را از بهشت بیرون کردی؟ آدم گفت: تو هستی که خداوند تو را به پیامبری برگزید، و تو را برای خود خاص گردانید و تورات

او فرود آید، قطعاً در (ورطهٔ) هلاکت افتاده است.»

۱ - «قالوا ما أخلَفنا مَوعِدکَ بِمَلْکِنا» «گفتند: ما به اختیار خود با تو خلاف وعده نکردیم.»

۲ - «فَلَنا تِیَنَّکَ بِسحرٍ مثلِه فَاجْعَل بَیْنَنا وَ بَیْنَکَ مَوعِداً لَا نُخلِفُهُ نحنُ ولا أنتَ مَکاناً سُوًی» «ما (هم) قطعاً برای تو سحری مثل آن خواهیم آورد. پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو، (آن هم) در جایی هموار»

۳ - «فاضْرِبْ لِهُمْ طریقاً فی البحرِ یَبَساً لاتَخافُ دَرَکاً وَلا تَخْشی» «و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرا رسیدن دشمن بترسی و نه از غرق شدن بیمناک باشی.»

۴ - «ثُمَّ جِئتَ عَلی قَدَرٍ یاموسی» «سپس ای موسی در زمان مقدر (و مقتضی) آمدی.»

۵ - «اذْهَبْ أنتَ وأخوکَ بِآیاتی وَلاتَنِیا فی ذکری» «تو و برادرت معجزه‌های مرا (برای مردم) ببرید و در یاد کردن من سستی مکنید.»

را بـر تو نازل کرد. موسـی گفت: آری، چنین اسـت. آدم گفـت: آیا آن نوشـته را که قبل از آفرینش من رقم زده شـده بود، یافتی؟ موسی گفت: آری. پس آدم بر موسی غالب آمد. مراد از «ٱلْيَمُّ» (۳۹) دریا است.[۱]

٢- باب: قوله:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لا تَخَافُ دَرَكًا وَلا تَخْشَى. فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى﴾ [٧٧-٧٨]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و در حقیقـت بـه موسـی وحـی کردیم که: «بندگانم را شـبانه ببر، و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرارسـیدن (دشمن) بترسـی و نه از غرق شـدن بیمناک باشی. پس فرعون با لشـکریانش آنان را دنبال کرد ولی از دریا آنچه آنان را فروپاشـانید، فرو پوشانید. و فرعون قوم خـود را گمراه کـرد و راه ننمود. (۷۷ ـ ۷۹)

٤٧٣٧ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَالْيَهُودُ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَسَأَلَهُمْ فَقَالُوا: هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي ظَهَرَ فِيهِ مُوسَى عَلَى فِرْعَوْنَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْهُمْ، فَصُومُوهُ» [راجع: ٢٠٠٤. أخرجه مسلم: ١١٣٠].

۴۷۳۷ ـ از ابوبشـر، از سـعید بن جُبیر روایت اسـت که ابن عبـاس رضـی الله عنهما گفت: آنگاه که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم به مدینه آمد، یهود روز عاشـورا (دهم محرم) را روزه می‌گرفتند. آن حضرت دلیل آن را پرسید. گفتنـد: این همان روزی اسـت که موسـی بر فرعون غالب آمده اسـت. پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «ما (مسـلمانان) در موافقت به موسـی از ایشـان نزدیک‌تریم. پس آن روز را روزه بگیرید.

۱ - أَن اقْذفيه فى التّابوت فاقذفيه فى اليَمّ فَلْيُلْقه اليَمّ بالسّاحل يأخُذْهُ عَدوٌّلى وَ عَدوٌّله وَ اَلْقيْتُ عَلَيکَ مَحَبَّةً مِنى ولِتصْنَعَ على عَيْنى» «که او را در صندوقچه بگذار، سپس در دریا افکن تا دریا «رود نیل» او (موسی) را به کناره اندازد (و) دشمن من و دشمن وی او را برگیرد و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی.»

٣ - باب: ﴿فَلا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ [١١٧]

باب ـ ۳

«فلا یُخرِجَنَّکُما مَن الجَنَّةِ فتَشقَی» (۱۱۷) «زنهار تا شما را از بهشت بیرون نکند تا تیره بخت گردی»

٤٧٣٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ النَّجَّارِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «حَاجَّ مُوسَى آدَمَ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الَّذِي أَخْرَجْتَ النَّاسَ مِنَ الْجَنَّةِ بِذَنْبِكَ وَأَشْقَيْتَهُمْ، قَالَ: قَالَ آدَمُ: يَا مُوسَى أَنْتَ الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ، أَتَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي، أَوْ قَدَّرَهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» [راجع: ٣٤٠٩. أخرجه مسلم: ٢٦٥٢]

۴۷۳۸ ـ از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «موسی با آدم گفتگو کرد و به او گفت: تو همانی که به خاطر گناهی که کردی مردم را از بهشت بیرون کردی و به رنج افکندی. آدم گفت: ای موسی، تو همانی که خداوند تو را به پیامبری خود و به سخن (بی‌واسطهٔ) خود برگزید، آیا مرا بر کاری ملامت می‌کنی که خداوند پیش از آفرینش من، بر من رقم زده است ـ یا چنین گفت ـ پیش از آفرینش من بر من مقدر کرده بود.» رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «پس آدم بر موسی غالب آمد.»

٢١ - سُورَةُ الأَنْبِيَاءِ

۲۱ ـ سورهٔ انبیاء[1]

٤٧٣٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْكَهْفُ وَمَرْيَمُ وَطه وَالأَنْبِيَاءُ، هُنَّ مِنَ الْعِتَاقِ الأُوَلِ، وَهُنَّ مِنْ تِلادِي. [راجع: ٤٧٠٨]

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿جُذَاذًا﴾ [٥٨]: قَطَّعَهُنَّ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿فِي فَلَكٍ﴾ [٣٣]: مِثْلِ فَلْكَةِ الْمِغْزَلِ ﴿يَسْبَحُونَ﴾ يَدُورُونَ.

۴۷۳۹ ـ از ابواسحاق، از عبدالرحمن بن یزید روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: سوره‌های، بنی اسرائیل و الکهف و مریم و طه و انبیاء، از سوره‌های گرامی نخستین است و این سوره‌ها در زمرهٔ اولین ثروتهای من است.

---

۱ - به روایت از عبدالله بن زبیر و ابن عباس این سوره در مکه نازل شده است و در مقامات تنزیل گفته شده که فقط در یک آیت آن اختلاف است که این است: «أفلا یَرَونَ انّا نأتی الارضَ نَنقُصُها مَن اَطرافِها» «آیا نمی‌بینند که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم.» (۴۴)

قال ابنُ عبَّاسٍ : ﴿نَفَشَتْ﴾ [۷۸]: رَعَتْ لَيلاً . ﴿يُصْحَبُونَ﴾ [۴۳] : يُمْنَعُونَ . ﴿أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً﴾ [۹۲]: قال : دينُكُمْ دينٌ واحدٌ .

وَقالَ عكرِمَةُ : ﴿حَصَبُ﴾ [۹۸]: حَطَبٌ بالحَبَشيَّةِ .

وَقَالَ غَيرُهُ : ﴿أَحَسُّوا﴾ [۱۲]: تَوَقَّعُوا ، مِنْ أَحْسَسْتُ . ﴿خَامِدينَ﴾ [۱۵]: هَامِدينَ . ﴿وَالحَصِيدُ﴾ [هود: ۱۰۰] : مُسْتَأْصَلٌ ، يَقَعُ عَلَى الوَاحِدِ وَالإثْنَيْنِ وَالْجَميعِ . ﴿لا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ [۱۹]: لا يُعْيُونَ ، وَمِنْهُ: ﴿حَسِيرٌ﴾ [الملك : ٤] وَحَسَرْتُ بَعيري . ﴿عَميقٌ﴾ [الحج: ۲۷]: بَعيدٌ . ﴿نُكِسُوا﴾ [٦٥] : رُدُّوا . ﴿صَنْعَةَ لَبُوسٍ﴾ [۸۰]: الدُّروعُ . ﴿تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ﴾ [۹۳] : اخْتَلَفُوا . الحَسيسُ وَالحِسُّ وَالجَرْسُ وَالهَمْسُ وَاحِدٌ ، وَهُوَ مِنَ الصَّوْتِ الخَفِيِّ . ﴿آذَنَّاكَ﴾ [فصلت: ٤٧] : أَعْلَمْنَاكَ . ﴿آذَنْتُكُمْ﴾ [۱۰۹] : إِذَا أَعْلَمْتَهُ ، فَأَنْتَ وَهُوَ ﴿عَلَى سَوَاءٍ﴾ [۱۰۹] : لَمْ تَغْدِرْ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾ [۱۳] : تُفْهَمُونَ . ﴿ارْتَضَى﴾ [۲۸]: رَضِيَ . ﴿التَّمَاثِيلُ﴾ [۵۲]: الأَصْنَامُ . ﴿السِّجِلُّ﴾ [۱۰٤] : الصَّحيفَةُ .

و قَتاده گفته است: «جُذاذاً» (۵۸) بریده شده و قطع شده[۱] و حسن گفته است: «فی فَلَکٍ» (۳۳) مانند دورۀ ریسمان.[۲] «یَسْبَحوُن» یعنی: دور می‌زنند. ابن عباس گفته است: «نَفَشَت» (۷۸) یعنی: در شب چرید.[۳]

«یُصْحَبوُن» (۴۳) یعنی: بازداشته شوند.[۴]

«اُمَّتُکُم اُمَّةً واحِدَةً» (۹۲) یعنی: دین شما دین یگانه است.[۵]

عِکرمه گفته است: «حَصَب» (۹۸) در زبان حبشی به معنای هیزم است.[۶]

و غیر از عِکرمه گفته است: «اَحَسّوا» (۱۲) یعنی: دریافتند. از ـ اَحْسَسْتُ ـ گرفته شده است.[۷]

«خامِدین» (۱۵) یعنی: فرو مرده، فرو نشسته.[۸]

---

۱ - «فَجَعَلَهُم جُذاذاً اِلّا کبیراً لَهُم لَعَلَّهُم اِلَیه یَرْجِعون» «پس آنها را ـ جز بزرگترشان را ـ ریزه ریزه کرده، باشد که ایشان به سراغ آن بروند.»

۲ - «وَ هُوَالَّذی خَلَقَ اللَّیل و النَّهارَ و الشَّمس و القمر کُلٌ فی فلک یَسْبَحون» «و اوست آن کسی که روز و شب و خورشید و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری (معین) شناورند.»

۳ - «وَ داوُدَ و سُلیمانَ اِذ یَحْکمنِ فی الحرْث اِذْ نَفَشَتْ فیه غَنَمُ القَوْم» «و داوود سلیمان را (یاد کن) هنگامی که دربارۀ آن کشتزار که گوسفندان مردم. شب هنگام در آن چریده بودند، داوری می‌کردند.»

۴ - «اَم لَهُمْ الِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِنْ دُوننا. لایَسْتطیعون نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ ولاهُمْ مِنّا یُصْحَبوُن» «آیا برای آنان خدایانی غیر از ماست که از ایشان حمایت کنند؟ (آن خدایان) نه می‌توانند خود را یاری کنند و نه از جانب ما یاری شوند.»

۵ - «اِنَّ هذِهِ اُمَّتُکم اُمَّةً واحِدةً وَاَنارَبُّکُم فاعْبُدُون» «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید.»

۶ - «اِنَّکُم وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دون الله، حَصَبُ جَهَنَّمَ اَنْتُم لها وارِدوُن» «در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد.»

۷ - فَلَمّا اَحَسُّوا بأْسَنا اِذاهُم مِنها یَرْکُضون» «پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌گریختند.»

۸ - «فمازالَتْ تِلْکَ دَعْوا هُم حَتّی جَعَلْناهُم حَصِیْداً خامِدین» (۱۵) «سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شدۀ بی جان گردانیدیم.» ذلک مِنْ اَنبأ القُری نَقُصُّهُ عَلَیکَ مِنها قائِمٌ وَحصیدٌ» (هود: ۱۰۰) «این از خبرهای آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت

«وَالحَصِیدُ» (هود: ۱۰۰) یعنی: از بیخ برکنده شده، لفظ (حَصِید) بر واحد و تثنیه و جمع اطلاق می‌شود.
«لایَسْتَحْسِرُونَ» (۱۹) یعنی: عاجز نمی‌آیند و در نمی‌مانند.[1] و از همین است: «حَسِیْرٌ» (الملک: ٤)[2] ـ وَحَسَرْتُ بَعِیری ـ یعنی: شترم را مانده کردم.[3]
«عَمیقٌ» (الحج: ۲۷) یعنی: (از فاصلهٔ) دور.[4]
«نُکِسُوا» (٦٥) بازگردانیده شدند.[5]
«صَنْعَةَ لَبُوسٍ» (۸۰) ـ لَبُوسٍ یعنی: زره‌های آهنین.[6]
«تَقَطَّعُوْا اَمْرَهُم» (۹۳) یعنی اختلاف کردند.[7]
(الفاظ) الحَسِیسُ، والْحِسُّ، والْجَرْسُ، والْهَمْسُ، (هر چهار لفظ) به یک معنی است (۱۰۲) و آن، آواز پنهانی است.[8]

می‌کنیم بعضی از آنها (هنوز) بر سر پا هستند. و (بعضی) بر باد رفته‌اند.»

۱ - «ولهُ مَنْ فی‌السّموات والارضِ و مَنْ عِنْدَه لایَسْتَکبرونَ عَنْ عبادتهِ ولا یستحْسِرون» «و هرکه در آسمانها و زمین است برای اوست و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند.»

۲ - «ثُم ارْجِع البَصَرَ کَرَّتَینِ یَنْقَلِبْ اِلَیکَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَهُوَ حَسِیرٌ» «باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد.»

۳ - کلمهٔ ـ حَسَرَ ـ فعل لازم، به معنای مانده شدن و عاجز آمدن است و ـ حَسَرْتُ بَعِیری ـ حالت متعدی به خود می‌گیرد.

۴ - «وَ اَذِنَ فِی‌النَّاسِ بالحجّ یاتُوکَ رِجالاً وَ عَلَی کُلّ ضامِرٍ یاتِینَ مِنْ کُل فجٍّ عمیقٍ» «و در میان مردم برای (ادای) حج بانگ برآور تا (زائران) پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که از هر راه دور می‌آیند، به سوی تو روی آورند.»

۵ - ثُمَ نُکِسوا علی رَؤسِهِم لَقَدْ عَلِمْت ما هؤلاءِ یَنْطِقون» «سپس سرافکنده شدند و گفتند قطعاً دانسته‌ای که اینها سخن نمی‌گویند.»

۶ - «وَعَلَّمناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَکُمْ لِتُحْصِنَکُمْ مِنْ باسِکُم فَهَلْ اَنْتُم شاکرون» «به داوود فنّ زره سازی آموختیم تا شما را از (خطرات) جنگتان حفظ کند، پس آیا شما سپاسگزارید.»

۷ - «وَتَقطَّعوا اَمْرَهُم بَیْنَهُمْ کُلٌ اِلَینا راجعون» «و دینشان را میان خود پاره پاره کردند، همه به سوی ما بازمی‌گردند.»

۸ - «لایَسْمعُونَ حَسِیْسَها وَهُم فِی مااشْتَهَتْ اَنْفُسُهُم خالِدون» «صدای آن (دوزخ) را نمی‌شوند و آنان در میان آنچه دلهایشان

«آذَنّـاکَ» (فُصِّلَت: ٤٧) یعنـی به تـو اعلام می‌داریم.[1]

«آذَنْتُکُم» (١٠٩) یعنی: وقتی به وی اعلام کنی پس تو و او، «علی سواء» برابرید در اعلام به آن (یعنی از موضوع واقفید) و بد عهدی نیست.[2]

و مجاهد گفته است: «لَعَلَّکُم تُسـالُوْن» (١٣) یعنی: باشد که دانسته شوید.[3]

«ارْتَضَی» (٢٨) یعنی: راضی شد.[4]

«اَلتَّماثِیْل» (٥٢) یعنی: بتها.[5]

«السِّجِلِ» (١٠٤) یعنی: نامه، کتاب.[6]

١ - باب: ﴿کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا﴾ [١٠٤]

باب ـ ١

«کَما بَدأنا اَوَّلَ خَلْـقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا» (١٠٤) «همانگونـه که بار نخسـت آفرینـش را آغاز

بخواهد جاودانند.»

١ - «وَیَوْمَ یُنادِیْهِم اَیْن شُرکاءی قالو اذَنّاکَ ما مِنّا مِنْ شهیدٍ» «و روزی که خدا آنان را ندا می‌دهد: شریکان من کجایند؟ می‌گویند: با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست.»

٢ - «فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُکُمْ علی سواءٍ وَ اِنْ اَدْرِیْ اَقَرِیْبٌ اَمْ بعیدٌ ماتُوْعَدون» «پس اگر روی برتافتند، بگو: به (همهٔ) شما به طور یکسان اعلام کردم، و نمی‌دانم آنچه وعده داده شده‌اید، آیا نزدیک است یا دور.»

٣ - «لاتَرکُضوُا وارْجِعُوْ اِلی ما اُتْرِفْتُم فِیهِ وَ مساکِنِکُم لَعَلَّکُم تُسئلُون» «مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید.»

۴ - «یَعلَمُ مابینَ اَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لایَشْفَعونَ اِلّا لِمَن ارتضی وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهٖ مُشْفِقُون» «آنچه را فرا روی آنان و آنچه پشت سرشان است می‌داند، و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی‌کند؛ و خود از بیم او هراسانند.»

۵ - «اِذْقالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُم لها عاکِفون» «آنگاه که به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید، چیستند؟»

۶ - «یَوْمَ نطْوی السَّماَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُب کما بدأنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا. اِنّا کُنّا فاعِلیْن» «روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحهٔ نامه‌ها در می‌پیچیم، همانگونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهدهٔ ما که ما انجام دهندهٔ آنیم.»

کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم وعده‌ای است بر عهدهٔ ما».

٤٧٤٠ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ ، شَيْخٌ مِنَ النَّخَعِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً : ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ . ثُمَّ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ ، أَلا إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي ، فَيُقَالُ : لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ : ﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ -إِلَى قَوْلِهِ- شَهِيدٌ﴾ . فَيُقَالُ : إِنَّ هَؤُلاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ » [راجع :٣٣٤٩. اخرجه مسلم : ٢٨٦٠].

٤٧٤٠ - از مُغیره بن نُعمان که شیخی است از قبیلهٔ نخع از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و فرمود: «شما (در روز قیامت) به سوی خدا در حالی جمع می‌شوید که پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناشده‌اید.» همانگونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهدهٔ ما که ما انجام دهندهٔ آنیم. (١٠٤) سپس اولین کسی که در روز قیامت پوشیده می‌شود، ابراهیم است، آگاه باش که مردمی از امت من آورده می‌شوند و ایشان به جانب چپ گرفته می‌شوند، من می‌گویم: پروردگارا، (آنها) یاران منند. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که پس از تو (در دین) چه پدید آورده‌اند. پس من می‌گویم چنانکه بندهٔ صالح گفته است: «و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم، پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی.» (المائده: ١١٧) گفته می‌شود: همانا این گروه، از زمانی که از ایشان جدا شده‌ای، همیشه به دنبال خویش برگشته بودند.»[1]

١ - در رابطه به این حدیث گفته‌اند: به قول خطابی مراد از - رجال - که در حدیث آمده است جفات عرب‌اند که موجب قتل و غارت مسلمانان شده بودند، چنانکه لفظ «رجال» به صیغهٔ تنکیر و اهانت بر ایشان دلالت می‌کند. کرمانی گفته که مراد جمعی مؤلَفَهُ القُلوب بودند که مرتد شده بودند و حاشا که مراد از آن اصحاب کبار باشند؛ زیرا آنانی که ملازمین دائمی آن حضرت بودند. به رضوان خدای در وحی منزل و قرآن مجید مبشر گشته‌اند. به خصوص «عشرهٔ مبشره» که احادیث صحیح مبنی بر دخول قطعی‌شان به بهشت وارد شده است. کسی را که خلاف آنچه مذکور شد توهمی دست بدهد، این توهم به اغوای شیطان است که می‌خواهد وسوسهٔ

۲۲- سُورَةُ الْحَجِّ

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ الْمُخْبِتِينَ ﴾ [٣٤]: الْمُطْمَئِنِّينَ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ فِي أُمْنِيَّتِهِ ﴾ [٥٢]: إِذَا حَدَّثَ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي حَدِيثِهِ ، فَيُبْطِلُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ وَيُحْكِمُ آيَاتِهِ ، وَيُقَالُ : أُمْنِيَّتُهُ قِرَاءَتُهُ ، ﴿ إِلَّا أَمَانِيَّ ﴾ [البقرة: ٧٨] : يَقْرَءُونَ وَلَا يَكْتُبُونَ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَشِيدٌ ﴾ [٤٥]: بِالْقَصَّةِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ يَسْطُونَ ﴾ [٧٢]: يَفْرُطُونَ ، مِنَ السَّطْوَةِ ، وَيُقَالُ : ﴿ يَسْطُونَ ﴾ يَبْطِشُونَ . ﴿ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ ﴾ [٢٤] : أُلْهِمُوا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس ﴿ بِسَبَبٍ ﴾ [١٥] : بِحَبْلٍ إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ . ﴿ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴾ أُلْهِمُوا إِلَى الْقُرْآنِ . ﴿ تَذْهَلُ ﴾ [٢] : تُشْغَلُ .

۲۲ ـ سورهٔ حج[1]

و ابن عُیَیْنَه گفته است: «اَلْمُخْبِتین» (۳٤) یعنی: مطمئن شدگان و ابن عباس گفته است: «فی أُمْنِیَتِهِ» (٥٢) آنگاه که حدیث کند[2] شیطان در سخن وی چیزی می‌افکند (که موافق اعتقاد مشرکان است) پس خداوند باطل می‌کند آنچه را شیطان می‌افکند و آیات خود را محکم می‌کند، و گفته می‌شود: مراد از «امنِیَّتُه»(٥٢) خواندن آن است.[3]

«الّا مانی» (البقره: ۷۸) یعنی می‌خوانند و نمی‌نویسند.[4] و مجاهد گفته است: «مَشِیْدٌ» (٤٥) در قصهٔ (پیامبران) آمده است.[5] و غیر از

تکذیب سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را در دل وی بیندازد، اعاذنا الله من ذلک و سائر المسلمین.

۱ - دربارهٔ زمان نزول سورهٔ حج، اقوال مختلف آمده است. ابن عباس و ابن زبیر گفته‌اند که در مدینه نازل شده است. به روایتی قتاده گفته است که این سوره مکی است. و به روایتی دیگر گفته که مدنی است به جز چهار آیت آن. از هبهٔ بن سلام روایت کرده‌اند که گفته است، این سوره از اعاجیب سوره‌های قرآنی است و در آن آیات مکی و مدنی و سفری و حضری و حربی و صلحی و لیلی و نهاری است و این ناسخ است و منسوخ و تعیین این آیات معلوم نشده است.

۲ - گفته‌اند: مراد آن است که حدیث کند نفس او به وی در آنچه بدان مأمور نیست، شیطان در حدیث او چیزی می‌افکند. «تیسیر القاری»

۳ - وَ ما أَرسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رسولٍ وَلانبی الّا اذا تَمَنّی اَلْقَی الشَّیطانُ فی اُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخَ الله ما یُلْقی الشَّیطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ الله آیاتِه والله علیمٌ حکیم» «و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود، شیطان در تلاوتش القای (شبهه) می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت.» در بیان این آیت اقوال کثیر آمده بعضی گفته‌اند مرا از «امنِیَّته» حدیث نفس است نه وحی.

۴ - «وَمِنْهُم اُمِّیُّونَ لایَعْلَمونَ الکِتابَ الّا أمانِیَّ وَ اِنْ هُمْ الّا یَظُنُّونَ» «و بعضی از آنان بی‌سوادانی هستند که کتاب (خدا) را جز خیالات خامی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند.»

۵ - «فَکَأَیِّنْ مِنْ قریةٍ اَهْلَکْنها وَ هِیَ ظالِمةٌ فَهِی خاویةٌ عَلی عُروشِها

مجاهد در تفسیر «یَسْـطُون» (۷۲) گفته است: یعنی حمله کنند. از «سَـطْوَة» گرفته شده است و گفته می‌شود که «یَسْطُون» به معنای آن است که سخت بگیرند و حمله کنند.[۱]
«و هُـدُوا اِلَی الطَّیِّـبِ مِنَ القَـوْلِ» (٢٤) یعنی (اُلْهِموا الی القُرآن) الهام کرده شـدند به قرآن. (وَهُـدوْا اِلـی صِراطِ الحَمیدِ» مـراد از «صراط الحَمید» اسلام است.[۲]
ابن عباس گفته اسـت: «بِسَـبب» (۱۵) یعنی: ریسمانی به سقف خانه بیاویزد.[۳]
«تَذْهَل» (۲) یعنی مشغول شود.[۴]

۱- باب :

﴿وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی﴾ [۲]

باب ـ ۱

«وَتَری النّاسَ سُـکاری» (۲) «و مردم را مست می‌بینی.»

وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصرٍ مَشید» «و چه بسیار شهرها را که ستمگار بودند، هلاکشان کردیم و (اینک) آن (شهرها) سقفهایش فرو ریخته است و (چه بسیار) چاههای متروک و کوشکهای افراشته را.»

۱ - «یَکادونَ یَسطونَ بالّذینَ یَتلونَ عَلَیْهِمْ آیتنا» «چیزی نمانده که بر کسانی آیات مرا بر ایشان تلاوت می‌کنند، حمله ور شوند.»

۲ - وَهُدُوا الی الطَّیِّبِ مِنَ القَوْلِ و هُدوا الی صِراطِ الحمید» «و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به سوی راه (خدای) ستوده هدایت می‌گردند.» متن عربی فوق با سائر نسخ بخاری تفاوت دارد و شاید افتادگی داشته باشد و ترتیب آن بهم خورده باشد. در سائر نسخ چنین است: «وَهُدو اِلَی الطَّیِّبِ مِنَ القول» اُلهِموا الی القُرآن. «وَهُدُوا اِلی صِراطِ الحَمید» الاسلام در یکی از نسخ «وَهُدوا الی صراطِ الحمید» نیامده است. این اختلاف نظر به روایت راویان بخاری واقع شده است.

۳ - «مَنْ کانَ یَظُنُّ اَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللهُ فِی الدُّنیا و الاخرَة فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ اِلی السَّماءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیدُهُ ما یَغیظُ» «هرکه می‌پندارد که خدا (پیامبرش) را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، بگو تا طنابی به سوی سقف بکشد (و خود را حلق آویز کند) سپس (آن را ببرد) آنگاه بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایهٔ خشم او شده، از میان خواهد برد.»

۴ - «یَومَ تَرَونَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعةٍ عَمّا ارضَعَت» «روزی که آن را ببینید هر شیر دهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد (از ترس) فرو می‌گذارد.»

٤٧٤١ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا آدَمُ، يَقُولُ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيُنَادَى بِصَوْتٍ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ، قَالَ: يَا رَبِّ وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ - أُرَاهُ قَالَ - تِسْعَمِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَحِينَئِذٍ تَضَعُ الْحَامِلُ حَمْلَهَا، وَيَشِيبُ الْوَلِيدُ، وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ». فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ حَتَّى تَغَيَّرَتْ وُجُوهُهُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ وَمِنْكُمْ وَاحِدٌ، ثُمَّ أَنْتُمْ فِي النَّاسِ كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جَنْبِ الثَّوْرِ الأَبْيَضِ، أَوْ كَالشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جَنْبِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ، وَإِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، ثُمَّ قَالَ: «ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، ثُمَّ قَالَ: «شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا.

قَالَ أَبُو أُسَامَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ: ﴿تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى﴾. وَقَالَ: «مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ».

وَقَالَ جَرِيرٌ وَعِيسَى بْنُ يُونُسَ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ: ﴿سَكْرَى وَمَا هُمْ بِسَكْرَى﴾ [راجع: ٣٣٤٨. اخرجه مسلم: ٢٢٢].

٤٧٤١ ـ از اَعْمَش، از ابوصالح از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای عزو جل در روز قیامت می‌گوید: ای آدم، آدم می‌گوید: گوش به فرمان توام پروردگارا، و حاضر به خدمت. به آوازی ندا می‌شود: خداوند به تو امر می‌کند که شماری از فرزندان خود را بیرون آوری و به سوی دوزخ بفرستی. آدم می‌گوید: ای پروردگار من، چه تعداد را به آتش دوزخ فرستاد؟ خداوند می‌گوید: از هر هزار نفر ـ پندارم که گفت ـ نهصد و نود و نه نفر آن را. در همین وقت است که (به صورت فرض و تمثیل) هر زن باردار بار خود را (از شدت ترس) می‌افکند و نوزاد پیر می‌گردد و مردم را مست و بیهوش می‌بینی، آنها مست و بیهوش نیستند ولیکن عذاب خداوند سخت است.» این (سخن آن حضرت) بر مردم گران آمد تا آنکه رخسار آنها متغیر گشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «از قوم یأجوج و مأجوج نهصد و نود و نه نفر است و از شما یک نفر است، سپس شما در میان مردم بسان موی سیاه در پهلوی گاو سفید و یا موی سفید در پهلوی گاو سیاه می‌باشد: و همانا امیدوارم که شما چهارم حصهٔ بهشتیان باشید.»
ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: (سوم حصهٔ بهشتیان) ما تکبیر گفتیم. فرمود: «نیمهٔ بهشتیان» ما تکبیر گفتیم. اَبو اُسامه به روایت اعمش گفته است: «مردم را مست و بیهوش می‌بینی» و گفته است: «از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه آن را» و جَریر و عیسی بن یونُس و ابومعاویه

گفته است: «سَکْرَی و ماهُم بِسکْرَی» (عوض «سُکاری و ماهُم بِسُکاری»).

۲ - باب : ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ

فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿ذَلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ﴾ [۱۱-۱۲]. ﴿أَتْرَفْنَاهُمْ﴾ : [المؤمنون: ۳۳] وَسَّعْنَاهُمْ.

باب ـ ۲

«وَ مِن النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ الله علی حرْفٍ فأنْ أصابَهُ خَيْرٌ اطمأنَّ بِهِ و اِنْ اصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ علی وَجْهِهِ خَسِرالدّنيا والاخرة. ذلکَ هُوالخُسرانُ المُبينُ. يدْعُوا مِنْ دونِ الله ما لايَضُرُّهُ و ما لاينْفَعُهُ ذلکَ هُوَ الضّللُ البَعيدُ» (۱۱ ـ ۱۲) «و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال (و بدون عمل) می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد، بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد، روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار. به جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودش می‌دهد. این است همان گمراهی دور و دراز.» (۱۱ ـ ۱۲)

«أتْرَفْناهُم» (المؤمنین: ۳۳) یعنی: به ایشان فراخی و توانگری دادیم.[1]

۴۷۴۲ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾ . قَالَ : كَانَ الرَّجُلُ يَقْدَمُ الْمَدِينَةَ ، فَإِنْ وَلَدَتِ امْرَأَتُهُ غُلاماً ، وَنُتِجَتْ خَيْلُهُ ، قَالَ : هَذَا دِينٌ صَالِحٌ ، وَإِنْ لَمْ تَلِدِ امْرَأَتُهُ وَلَمْ تُنْتَجْ خَيْلُهُ ، قَالَ : هَذَا دِينُ سُوءٍ .

۴۷۴۲ ـ از ابوحَصِین، از سَعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیت: «و مِنَ النّاسِ من يَعبُدُالله عَلَی حرْفٍ» گفت: مردی به مدینه می‌آمد، اگر زنش پسری می‌زایید و اسپش کره‌ای می‌زایید. می‌گفت: این دین (اسلام) دین خوب است و اگر زنش نمی‌زایید و اسپس نمی‌زایید، می‌گفت: این دین بد است.

---

[1] ۱ - گفته‌اند که آوردن آیهٔ مذکور در اینجا از سهو قلم ناسخ است.

٣ - باب: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ [١٩]

٤٧٤٣ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ، أَنَّهُ كَانَ يُقْسِمُ فِيهَا: إِنَّ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾: نَزَلَتْ فِي: حَمْزَةَ وَصَاحِبَيْهِ، وَعُتْبَةَ وَصَاحِبَيْهِ، يَوْمَ بَرَزُوا فِي يَوْمِ بَدْرٍ.

رَوَاهُ سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ.

وَقَالَ عُثْمَانُ: عَنْ جَرِيرٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ: قَوْلَهُ [راجع: ٣٩٦٦. أخرجه مسلم: ٣٠٣٣].

٤٧٤٤ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مِجْلَزٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ قَيْسٌ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ بَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: عَلِيٌّ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ، وَشَيْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ [راجع: ٣٩٦٥].

باب - ٣

«هَـذانِ خَصْمـانِ اخْتَصَموا فی رَبِهِـم» (١٩) «این دو (گروه) دشـمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند.»

٤٧٤٣ - از ابومِجْلَـز، از قِیس بن عُباد از ابوذر رضی الله عنه روایت است که سوگند می‌خورد کـه آیه «هذان خَصْمـانِ اختصَمُوا فـی رَبِّهِم» دربـارهٔ حمـزه و دو یـار او و عُتْبـه و دو یار او، در آن روز کـه در جنگ بدر مبارزه کردند نازل شـده اسـت. این حدیث را سفیان از ابو هاشم روایت کرده است. و عثمان از جریر، از منصور، از ابو هاشـم از ابـن مَجلِز، گفتهٔ او را روایت کرده است.[1]

٤٧٤٤ - از ابومَجْلِـز از قیس بـن عباد روایت اسـت که علی بن ابـی طالب رضـی الله عنه گفت: من نخسـتین کسـی خواهم بود که در روز قیامت برای مناقشـه در حضور خدا زانو خواهم زد. قیس گفت: در مورد ایشـان (حمزه و یارانش و عُتبه و یارانش) این آیت نازل شد: «هذانِ خَصْمانِ اختصموا فی رَبِّهِم» قیس گفت: اینها اند کـه در روز بدر مبارزه کردند، علی و حمزه و عُبیده (بن حارث بن عبدالمُطّلب) (از مسـلمانان) و شَیبه بن ربیعه و عُتبه بن ربیعه و ولید بن عُتبه (از مشرکان)

---

١ - امام بخاری این حدیث را در غزوهٔ بدر مرفوع آورده است.

۲۳- سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ

قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ [۷] : سَبْعَ سَمَوَاتٍ . ﴿لَهَا سَابِقُونَ﴾ [۶۱] : سَبَقَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ ﴿قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ [۶۰] : خَائِفِينَ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ﴾ [۳۶] : بَعِيدٌ بَعِيدٌ . ﴿فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ﴾ [۱۱۳] : الْمَلائِكَةَ . ﴿لَنَاكِبُونَ﴾ [۷۴] : لَعَادِلُونَ . ﴿كَالِحُونَ﴾ [۱۰۴] : عَابِسُونَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مِنْ سُلالَةٍ﴾ [۱۲] : الْوَلَدُ ، وَالنُّطْفَةُ السُّلالَةُ . وَالْجِنَّةُ وَالْجُنُونُ وَاحِدٌ . وَالْغُثَاءُ الزَّبَدُ ، وَمَا ارْتَفَعَ عَنِ الْمَاءِ ، وَمَا لا يُنْتَفَعُ بِهِ . ﴿يَجْأَرُونَ﴾ [۶۴] : يَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ كَمَا تَجْأَرُ الْبَقَرَةُ . ﴿عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ [۶۶] : يَرْجِعُ عَلَى عَقِبَيْهِ . ﴿سَامِرًا﴾ [۶۷] : مِنَ السَّمَرِ ، وَالْجَمِيعُ السُّمَّارُ ، وَالسَّامِرُ هَا هُنَا فِي مَوْضِعِ الْجَمْعِ . ﴿تُسْحَرُونَ﴾ [۸۹] : تَعْمَوْنَ ، مِنَ السِّحْرِ .

۲۳ ـ سورهٔ المؤمنون[۱]

ابن عُيَيْنَه گفته است «سَبْعَ طَرائق» (۱۷) هفت آسمان[۲]

«لَها سابِقون» (۶۱) سعادت بر ایشان سبقت جسته است.[۳]

«قُلُوبَهُم وَجِلة» (۶۰) وَجِلَة: یعنی: ترسان[۴] ابن عباس گفته است: «هَيْهاتَ هَيْهات» (۳۶) یعنی: دور است دور است[۵]

«فَسْأل العادّين» (۱۱۳). العادّين: یعنی فرشتگان[۶]

«لَناكِبون» (۷۴) یعنی: عدول کننده[۷]

«كالِحُون» (۱۰۴) یعنی: ترشرویان.[۸] و غیر وی گفته است: «مِنْ سُلالة» (۱۲) یعنی فرزند. سُلاله یعنی: نطفه.[۹]

و ـ جِنَّة ـ وجُنُون ـ به یک معنی است. یعنی:

---

۱ - از ابن عباس روایت شده که این سوره مکی است.

۲ - «وَلَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُم سَبْعَ طرائقَ وَ ما كُنّا عَنِ الخَلْقِ غافلين» «و به راستی ما بالای سر شما هفت (راه) آسمانی آفریدیم و از کار آفرینش غافل نبوده‌ایم.»

۳ - «اولئكَ يُسرعونَ فِى‌الخيرات وَهُمْ لها سابقون» «آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنان‌اند که در انجام آنها سبقت می‌جویند.»

۴ - «وَالَّذينَ يُؤتونَ ما آتَوْ وَ قُلُوبُهُمْ وَ جِلَةٌ أنَّهُمْ إلَى رَبِّهِمْ راجِعون» «و کسانی که آنچه را دارند (در راه خدا) می‌دهند در حالی که دلهایشان ترسان است (و می‌دانند) که به سوی پروردگار خویش بازخواهند گشت.»

۵ - «هَيْهاتَ هَيْهاتَ لِما توعَدُون» «وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید.»

۶ - «قالُوالَبِثْنا يَوْماً أوْ بَعْضَ يَوْم فَسْئَلِ العادّين» «می‌گویند: یک روز یا پاره‌ای از یک روز ماندیم. از شمارگران (خود) بپرس.»

۷ - «وَ إنَّ الَّذينَ لايُؤمنونَ بالاخرة عَنِ الصِّراطِ لَناكِبون» «و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه (درست) سخت منحرفند.»

۸ - «تَلْفَحُ وُجُوهَهُم النّارُوَهُمْ فِيْها كلِحون» «آتش چهرهٔ آنان را می‌سوزاند و آنان در آنجا ترش‌رویند.»

۹ - «وَلَقَد خَلَقْنا الانسانَ مَنْ سُلالةٍ مِنْ طين» «و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم.»

دیوانگی[۱] و «الغُثاء» یعنی: الزَّبَدُ ـ و آنچه را آب بالا می‌دهد ـ زَبَد ـ است یعنی: کف آب.[۲]

«یَجـأرونْ» (٦٤) یعنی: صدای خـود را مانند صدای گاو بلند می‌کند.[۳]

«عَلَـی اَعْقابِکُـم» (٦٦) یعنـی: بـه دنبال خود برگشتید.[۴]

«سامِرا» (٦٧) مشتق از «سَمَر» است (افسانه) و جمع آن «سُمّار» است و لفظ «السّامِرُ» اینجا در موضع جمع آمده است.[۵]

«تُسْـحَرون» (٨٩) یعنـی از اثـر سِـحر کـور شده‌اید.[۶]

٢٤- سُورَةُ النُّورِ

﴿ مِنْ خِلالِـهِ ﴾ [٤٣]: مِنْ بَيْنِ أَضْعَافِ السَّحَابِ . ﴿سَنَا بَرْقِـهِ ﴾ [٤٣] : الضِّيَاءُ . ﴿ مُذْعِنِينَ ﴾ [٤٩]: يُقَالُ لِلْمُسْتَخْذِي : مُذْعِنٌ . ﴿ أَشْتَاتًا ﴾ [٦١] : وَشَتَّى وَشَتَاتٌ وَشَتٌّ وَاحِدٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا ﴾ [١] : بَيَّنَّاهَا .

وَقَالَ غَيْرُهُ : سُمِّيَ الْقُرْآنُ لِجَمَاعَةِ السُّوَرِ ، وَسُمِّيَتِ السُّورَةُ لأَنَّهَا مَقْطُوعَةٌ مِنَ الأُخْرَى ، فَلَمَّا قُرِنَ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ سُمِّيَ قُرْآنًا .

وَقَالَ سَعْدُ بْنُ عِيَاضٍ الثُّمَالِيُّ : الْمِشْكَاةُ : الْكُوَّةُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ . وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ [القيامة: ١٧] : تَأْلِيفَ بَعْضِهِ إِلَى بَعْضٍ ﴿ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴾ [القيامة: ١٨] : فَإِذَا جَمَعْنَاهُ وَأَلَّفْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ، أَيْ مَا جُمِعَ فِيهِ ، فَاعْمَلْ بِمَا أَمَرَكَ وَانْتَهِ عَمَّا نَهَاكَ اللَّهُ ،

۲۴ ـ سورة النُّور[۷]

«مِنْ خِلالِه» (٤٣) از لابلای ابرها[۸]

---

۱ - «اَمْ یَقولونَ بِه جِنَّة: بَل جاءهُم بالحق وَ اکثَرُهُم لِلحق کارِهُون» (المؤمنین: ۷۰) «یا می‌گویند، او را دیوانگی است (نه) بلکه (او) حق را برای ایشان آورده (ولی) بیشترشان حقیقت را خوش ندارند.»

۲ - «فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحهُ بالحق فَجَعَلناهُم غُثاءً فَبُعْداً لِلقومِ الظّالمین» (المؤمنون: ۴۱) «پس آنان را، فریاد (مرگبار) به حق فرو گرفت و آنان را چون خاشاکی که بر آب افتد گردانیدیم. دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران.

۳ - «حتّی اِذا اَخَذْنا مُتْرَفیهِم بالعَذاب اِذاهُم یَجْئَرون» «تا وقتی خوشگذرانان آنها را به عذاب گرفتار ساختیم، به ناگاه به زاری درمی‌آیند.»

۴ - «قدکانَت آیاتی تُتْلی عَلَیْکُم فکُنْتُم عَلَی اَعقابِکُم تَنْکِصون» «در حقیقت آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما بودید که همواره به قهقهرا می‌رفتید.»

۵ - «مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سمراً تَهْجُرونَ» «در حالی که از (پذیرفتن) آن تکبر می‌رزیدند و شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می‌کردید.»

۶ - «سَیَقُولُونَ لله قُلْ فَاَنّی تُسْحَرون» «خواهند گفت (این همه) برای خداست. بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید.»

۷ - این سوره به اتفاق مدنی است و دارای شصت و چهار آیت است.

۸ - اَلَم تَرَانَّ الله یُزْجِی سَحاباً ثمَّ یُؤلِّفُ بَینَهُ ثمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً فَتَری الوَدْقَ یَخرُجُ مِنْ خِلِلهِ» «آیا ندانسته‌ای که خدا (است که) ابر را به آرامی می‌راند، سپس میان اجزای آن پیوند می‌دهد، آنگاه آن را

وَيُقَالُ: لَيْسَ لِشِعْرِهِ قُرْآنٌ، أَيْ: تَأْلِيفٌ. وَسُمِّيَ الفُرْقَانَ، لأَنَّهُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الحَقِّ وَالبَاطِلِ، وَيُقَالُ: لِلْمَرْأَةِ: مَا قَرَأَتْ بِسَلًا قَطُّ، أَيْ: لَمْ تَجْمَعْ فِي بَطْنِهَا وَلَدًا، وَيُقَالُ: ﴿فَرَّضْنَاهَا﴾ [۱]: أَنْزَلْنَا فِيهَا فَرَائِضَ مُخْتَلِفَةً، وَمَنْ قَرَأَ: ﴿فَرَضْنَاهَا﴾ يَقُولُ فَرَضْنَا عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ بَعْدَكُمْ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا﴾ [۳۱]: لَمْ يَدْرُوا، لِمَا بِهِمْ مِنَ الصِّغَرِ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: ﴿أُولِي الإِرْبَةِ﴾ [۳۱]: مَنْ لَيْسَ لَهُ أَرَبٌ.

وَقَالَ طَاوُسٌ: هُوَ الأَحْمَقُ الَّذِي لا حَاجَةَ لَهُ فِي النِّسَاءِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: لا يُهِمُّهُ إِلا بَطْنُهُ، وَلا يَخَافُ عَلَى النِّسَاءِ.

«سَنا بَرْقِهِ» (۴۳) یعنی: روشنی آن[۱].
«مُذْعِنین» (۴۹) برای «مُسْتَخْذی» گفته می‌شود ـ مُذْعِن ـ یعنی: رام و مطیع.[۲]
«اَشْتاتاً» (۶۱) و شَتّی و شتات و شت: به یک معنی است.[۳] (اشتات، صیغهٔ جمع وشت صیغهٔ مفرد است) و ابن عباس گفته است: «سُوْرَةٌ اَنْزَلْناها» (۱) یعنی: آن را بیان کردیم و غیر از ابن عباس گفته است: قرآن از آن نامیده شد که دارای شماری از سوره‌ها است و سوره از آن نامیده شد که یکی از دیگری جداست. و چون سوره‌ها یکی به دیگری قرین شد، قرآن نامیده شد. و سعد بن عیاض الثّمالی گفته است: المِشْکاة: به زبان حبشی روزن یا پنجرهٔ خانه است. و فرمودهٔ خدای تعالی: «اِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرآنَهُ» (القیامة: ۱۸) مراد از جمع قرآن، پیوست و سازگاری دادن بعضی از آیات آن با آیات دیگر است.
«فاِذا قرأناهُ فاتَّبِعْ قُرآنَهُ» (القیامة: ۱۸) یعنی: وقتی آن را جمع کنیم و به هم بپیوندیم، مضمون آن را پیروی کن. یعنی: آنچه در آن جمع کرده شد، بدانچه به تو امر شده، عمل کن و از آنچه خدا تو را منع کرده است، بازمان. و گفته می‌شود: لَیْسَ لِشِعْرِه قُرآن: اشعار خود را جمع نکرده. یعنی: (لفظ قرآن در این مقوله به معنای) تألیف است.

متراکم می‌سازد، پس دانه‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید.»

۱ - «یَکادُ سَنا بَرْقِه یَذْهَبُ بِالاَبْصارِ» «نزدیک است روشنی برق آن (ابر) چشمها را ببرد.»

۲ - «وَ اِنْ یَکُنْ لَهُمُ الحقُّ یأتو اِلَیهِ مُذْعِنین» «اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می‌آیند.»

۳ - «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تاکُلوا جَمیعاً اَوْ اَشْتاتاً» «بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده.»

و ـ الفُرقان ـ نامیده شد، زیرا که میان حق و باطل فرق می‌گذارد و به زن گفته می‌شود: «ماقَرَأتْ بِسَلا قَطُّ ـ یعنی: در شکم خود فرزندی جمع نکرده (در این مقوله «قَرَأت» به معنای جمع کردن است و به معنای خواندن و تلاوت کردن نیست.»

و گفته می‌شود: «فَرَّضْناها» (۱) (به تشدید راء) یعنی: فرائض مختلف را در قرآن فرو فرستادیم. و کسی که آن را به (تخفیف رأ) «فرَضْناها» بخواند، می‌گوید: فرض گردانیدیم بر شما و بر کسی که بعد از شما می‌آید.[۱]

مُجاهد گفته است: «اَوالطِّفلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَروا» (۳۱) ـ لَمْ یَظْهروا ـ یعنی: نمی‌دانند، نظر به خوردسالی که دارند.[۲] و شَعبی گفته است: «اُوْلِی الاِرْبَةِ» (۳۱) یعنی: کسی که او را (به زنان) حاجتی نیست. و طاوس گفته است: مراد از آن، بیخردی است که (از نظر شهوانی) او را به زنان حاجتی نیست. و مجاهد گفته است: مراد از آن کسی است که: در فکر شکم خود است و او را از زنان هراسی نیست.

۱ - باب: قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [۶].

باب ـ ۱

فرمودهٔ خدای عَزَّوَجَلَّ:

«وَالَّذینَ یَرمونَ اَزْواجَهُمْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُم شُهَداء

---

۱ - سورَةٌ أَنزَلْنها و فَرَضْنها وَأنزَلْنا فیها آیاتٍ بَیِّنتٍ لَعَلَّکُم تَذکرون» «این سوره‌ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم، باشد که شما پند پذیرید.»

۲ - «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیمانُهُنَّ اَوِ التّبعینَ غَیْرِ اُوْلِی الاربَةِ مِنَ الرِّجالِ اوالطِّفلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهروا علی عَوْراتِ النساء» «یا آنچه مالک آن شده است دستهای ایشان (یعنی غلامان زنان) یا خدمتکاران مرد که (از زن) بی‌نیازند یا کودکانی که بر عورتهای زنان وقوف حاصل نکرده‌اند.»

الّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهادت بِاللهِ اِنَّهُ لَمِن الصّادِقين» (٦) «و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند، و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است.»

٤٧٤٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أَنَّ عُوَيْمِرًا أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ ، وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلَانَ ، فَقَالَ : كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا ، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ ، أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ . فَأَتَى عَاصِمٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ ، فَسَأَلَهُ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا ، قَالَ عُوَيْمِرٌ : وَاللَّهِ لا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ ، فَجَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا ، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ ، أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ» . فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمُلَاعَنَةِ بِمَا سَمَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ، فَلَاعَنَهَا ، ثُمَّ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ حَبَسْتُهَا فَقَدْ ظَلَمْتُهَا ، فَطَلَّقَهَا ، فَكَانَتْ سُنَّةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلَاعِنَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «انْظُرُوا ، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ ، عَظِيمَ الأَلْيَتَيْنِ ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ ، فَلَا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلَّا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا ، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أُحَيْمِرَ ، كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ ، فَلَا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلَّا قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا» . فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ تَصْدِيقِ عُوَيْمِرٍ ، فَكَانَ بَعْدُ يُنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ [راجع : ٤٢٣. أخرجه مسلم : ١٤٩٢، نفسه بلا آخره]

٤٧٤٥ - از اَوْزاعی، از زُهری از سهل بن سَعْد روایت است که گفت: عُوَیْمِر نزد عاصم بن عدی آمد که مهتر قوم بنی عَجْلان بود. گفت: دربارهٔ کسی که مردی را (در حال زنا) با زن خود می‌بیند، چه می‌گویید، اگر او را بکشد. شما (کشندهٔ) او را می‌کشید یا (اگر نکشد) چه کار کند، پس (حکم) آن را از رسول الله صلی الله علیه و سلم برای من بپرس. عاصم نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله (و پرسید)، رسول الله صلی الله علیه و سلم را سؤالات وی ناخوش آمد. سپس عُویمر از عدی پرسید. عدی گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم را این سؤالات ناخوش آمد و آن را نکوهید. عُوَیْمِر گفت: به خدا سوگند که از آن دست بردار نیستم تا آنکه در این باره از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کنم. عُوَیْمِر آمد و گفت: یا رسول الله مردی، با زن خود مردی را (در حال زنا) می‌بیند، آیا او را بکشد، شما (کشندهٔ) او را می‌کشید، پس چه کار کند؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «همانا خداوند (آیت) قرآن را دربارهٔ تو و زن تو نازل کرده است.» رسول الله صلی الله علیه و سلم آن دو (مرد و زن)

را به ملاعنه امـر کرد، بدانچه خداوند در آیت ملاعنه حکم کرده است. و ملاعنه کردند. سپس عُویْمر گفت: یا رسول الله، اگر زنم را نزد خود نگهدارم، به تحقیق که به حق وی ستم کرده‌ام، پـس او را طلاق داد و این طلاق پس از آن در مورد کسـانی که ملاعنه کردند، سنت گردید. سپس رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بنگرید، اگـر زن عُوَیْمر فرزندی سـیه چرده آورد که دارای چشمان سیاه فرو رفته و بزرگ سـر و بزرگ ساق باشـد، گمان نمی‌کنم، مگر آنکه عُوَیْمر دربارۀ آن زن راست گفته است. و اگر فرزندی آورد که سرخ گون بوده و همچو وَزَغ (مارمولک) باشـد، نمی‌پندارم مگر اینکه عَوَیْمـر دربـارۀ آن زن دروغ گفته اسـت.» آن زن پسـری آورد، به همان صفتی که رسول الله صلی الله علیه و سـلم او را صفت کرده بود، به تصدیق قول عُویْمر و آن پسر بعد از آن به مادر خود نسبت داده می‌شد.

٢ - باب: ﴿وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [٧]

٤٧٤٦ - حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ رَجُلاً رَأَى مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمَا مَا ذُكِرَ فِي الْقُرْآنِ مِنَ التَّلاعُنِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

باب ـ ۲

«وَالخامِسةُ اَنَ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيْهِ اِنْ کانَ مِنَ الکاذبین» (۷) «و گواهـی در دفعـه پنجم این اسـت که (شـوهر) بگوید: لعنت خدا بـر او باد، اگر از دروغگویان باشد.»

٤٧٤٦ ـ از فُلَیح، از زُهری، از سـهل بن سَـعد روایت اسـت که گفت: مردی نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم آمد و گفت: یا رسـول الله، در مـورد مـردی که مـردی را با زن خود (در حـال زنا) می‌بیند، چـه حکم می‌کنی؟ آیا

«قَدْ قُضِيَ فِيكَ وَفِي امْرَأَتِكَ» . قال : فَتَلاعَنَا وَأَنَا شَاهِدٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَفَارَقَهَا ، فَكَانَتْ سُنَّةً أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، وَكَانَتْ حَامِلاً ، فَأَنْكَرَ حَمْلَهَا ، وَكَانَ ابْنُهَا يُدْعَى إِلَيْهَا ، ثُمَّ جَرَتِ السُّنَّةُ فِي الْمِيرَاثِ ، أَنْ يَرِثَهَا وَتَرِثَ مِنْهُ ، مَا فَرَضَ اللَّهُ لَهَا . [راجع : ٤٢٣ . أخرجه مسلم : ١٤٩٢].

آن مرد (زانی) را بکشد و (اگر کشت) شما (کشندهٔ آن را به قصاص) می‌کشید، پس چه کار کند؟ سپس خداوند در مورد همچون زن و مردی ملاعنه را فرو فرستاد، آنچه در قرآن یاد شده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفت: «دربارهٔ تو و زن تو حکم شده است.» سَهل گفت: آن دو (زن و شوهر) ملاعنه کردند و من نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر بودم. و مرد، زن خود را طلاق کرد و ملاعنه (که نتیجهٔ آن) جدایی میان زن و شوهر شود، حالت سنت را به خود گرفت. زن باردار بود و مرد حمل او را (نسبت به خود) انکار کرد و آن فرزند به مادر خود نسبت داده می‌شد. سپس حکم آن در میراث جاری شد، که فرزند از مادر میراث بگیرد و مادر از فرزند میراث بگیرد، آنچه را که خداوند به مادر فرض گردانیده است.[۱]

---

۱ - لِعان بدین گونه است که مرد چهار بار بگوید که: گواهی می‌دهم به خدا که من در نسبت دادن زنا به این زن راستگو هستم و در نوبت پنجم بگوید: لعنت خدا بر من اگر در این امر دروغ بگویم. و در هر نوبت اشارت بدان زن کند. و زن باید چهار بار بگوید که: این مرد در آنچه مرا به زنا نسبت داده، از دروغگویان است و بار پنجم بگوید: خشم خدا بر من باد اگر وی در این امر راستگوی باشد و در هر بار اشاره بدان مرد کند. در تفسیر حسینی گفته شده که حکم این لعان آن است که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفرق کنند به فرقت طلاق به قول امام ابوحنیفه، و فرقت نسخ به قول امام شافعی و اگر زن از گفتن لعان خودداری کند، حد زنا به قول امام شافعی بر وی ثابت گردد. و به مذهب امام ابوحنیفه او را حبس کنند. در تیسیر القاری گفته شده که از این حدیث شانزده حکم شرعی استنباط کرده‌اند که یکی از آن مدار شریعت بر ظاهر حال است. دیگر اینکه سؤالی که در آن هتک حرمت مسلمانی باشد، ناخوشایند است. جمهور علما بر آنند که اگر شوهر در این حالت کسی را بکشد، بر وی قصاص لازم می‌آید مگر آنکه گواهان بگذرانند یا ورثه مقتول به زنای وی اعتراف کنند. و شرط لعان انکار کردن زن از عمل زنا است. و اگر اقرار کند، حکم زنا بر وی لازم می‌گردد.

٣ - باب : ﴿ وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ

بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴾ [٨] .

٤٧٤٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ : حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ بْنِ سَحْمَاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْبَيِّنَةَ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلًا يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « الْبَيِّنَةَ وَإِلَّا حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَقَالَ هِلَالٌ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ ، فَلَيُنْزِلَنَّ اللَّهُ مَا يُبَرِّئُ ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ : ﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ - فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ - إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ . فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا ، فَجَاءَ هِلَالٌ فَشَهِدَ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ » . ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْخَامِسَةِ وَقَّفُوهَا وَقَالُوا : إِنَّهَا مُوجِبَةٌ . قال ابْنُ عَبَّاسٍ : فَتَلَكَّأَتْ وَنَكَصَتْ ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا تَرْجِعُ ، ثُمَّ قَالَتْ : لَا أَفْضَحُ قَوْمِي سَائِرَ الْيَوْمِ ، فَمَضَتْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَبْصِرُوهَا ، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ ، سَابِغَ الْأَلْيَتَيْنِ ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ ، فَهُوَ لِشَرِيكِ بْنِ سَحْمَاءَ » . فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ » . [راجع : ٢٦٧١] .

باب - ٣

«وَ يَدْرأُ عَنْها العَذابَ اَنْ تَشْهدَ اَرْبَعَ شهادات بِاللهِ اِنَّهُ لَمِنَ الكاذبين» (٨) «و از زن، کیفر ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جداً از دروغگویان است.»

٤٧٤٧ - از هِشام بن حسّان، از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: هِلال بن اُمیّه در حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم زن خود را با شریک بن سَحْماء به زنا نسبت داد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گواه بیاور یا حد قَذَف بر پشت تو (زده می‌شود).» وی گفت: یا رسول الله، اگر یکی از ما مردی را بالای زن خود ببیند، برود و به جستجوی شاهد شود؟ و پیامبر صلی الله علیه و سلم پیوسته می‌فرمود: «گواه و در غیر آن حد بر پشت تو.» هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است. من (در ادعای خود) راستگو هستم و خداوند فرو می‌فرستد آنچه پشت مرا از (ضربات) حد نگهدارد. پس جبرئیل فرود آمد و بر آن حضرت نازل کرد: «و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است.» سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم از آن منصرف شد و کسی را به عقب آن زن فرستاد. هلال آمد و شهادت (لعان) ادا کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «قطعاً خدا می‌داند که یکی از شما دو نفر دروغگو هستید، آیا کسی از شما توبه کننده

است؟» سپس آن زن ایستاد و شهادت (لعان) بر زبان راند و چون به شهادت پنجم نوبت رسید، مردم او را متوقف ساختند و گفتند: موجب (خشم خدا) می‌شود. ابن عباس گفت: آن زن درنگ کرد و از آن خودداری ورزید تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد (از شهادتی که داده) برگردد. سپس گفت: من در طول ایام قوم خود را (با اقرار زنا) رسوا نمی‌کنم و (بار پنجم لعان را) تمام کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن زن را ببینید، اگر فرزندی بیاورد که سیاه چشم، و سرین فربه و ساق گوشتی باشد، فرزند شریک بن سَحْماء است.» آن زن همچنان فرزندی آورد و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر حکمی که در کتاب خدا گذشت نمی‌بود، با آن زن، کاری می‌کردم».

٤ - باب: قَوْلِهِ:

﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [٩]

٤٧٤٨ - حَدَّثَنَا مُقَدَّمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَمِّي الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، وَقَدْ سَمِعَ مِنْهُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً رَمَى امْرَأَتَهُ، فَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا، فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَلَاعَنَا كَمَا قَالَ اللَّهُ، ثُمَّ قَضَى بِالْوَلَدِ لِلْمَرْأَةِ، وَفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلَاعِنَيْنِ. [انظر: ٥٣٠٦ ج، ٥٣١٣ ج، ٥٣١٤ ج، ٥٣١٥ د، ٦٧٤٨ د، أخرجه مسلم: ١٤٩٤].

باب - ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالخامِسَةُ أَنَ غَضَبَ اللهِ عَلَيها اِن كانَ مِنَ الصادقين» (۹) «و گواهی پنجم آنکه خشم خدا بر او باد، اگر (شوهرش) از راستگویان باشد.»

٤٧٤٨ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم زن خود را به زنا نسبت داد و از فرزندی که زاده بود، انکار کرد که از (نطفهٔ) وی باشد. رسول الله صلی الله علیه و سلم آنها را به ملاعنت امر کرد. هر دوی آنها ملاعنت کردند چنانکه خدای تعالی فرموده است: سپس حکم کرد که فرزند متعلق

به زن باشد و میان زن و شوهر که ملاعنت کرده بودند، جدایی آورد.

٥ - باب : ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ

لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [١١] .

﴿أَفَّاكٌ﴾ [الشعراء : ٢٢٢] و [الجاثية : ٧] : كَذَّابٌ .

٤٧٤٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ﴾ . قَالَتْ : عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ بْنُ سَلُولَ .

[راجع : ٢٥٩٣] .

باب - ٥

«انّ الَّذينَ جاؤُو ابالافْک عُصْبةٌ مِنْکُم لاتَحْسَبُوهُ شَرّاً لَکُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ لِکُلِّ امْرِی مِنْهُمْ مااکْتَسَبَ مِنَ الاثْمِ والَّذی تَوَلّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظیم» (١١) «در حقیقت، کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن (تهمت) را شرّی برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی (بوده) است و برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته) همان گناهی است که مرتکب شده است، و آن کس از ایشان که قسمت عمدهٔ آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد داشت.»[1]

«اَفّاک» (الشّعرا: ٢٢٢) یعنی بسیار دروغگوی.

٤٧٤٩ - از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها دربارهٔ این آیه که می‌گوید: «آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است.» گفت: مراد عبدالله

---

١ - این آیت در برائت و پاکی عایشه رضی الله عنها است که وی در یکی از غزوات؛ غزوهٔ مریسیع یا بنی المصطلق، همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم رفته بود و در هودج بر پشت شتر انتقال می‌شد و آن بعد از نزول آیت حجاب بود. در راه بازگشت به مدینه، به غرض حاجتی از هودج بیرون آمده و اندکی از محل دورتر رفته بود. در این وقت امر حرکت داده شد. کسانی که هودج را حمل می‌کردند، تصور کردند که وی در درون هودج است. هودج را بر شتر بار کردند و راهی شدند. وقتی عایشه (رض) آمد، حیران شد. در آنجا توقف کرد تا آنکه صفوان که از عقب لشکر حرکت می‌کرد، رسید و عایشه (رض) را بر شتر خود سوار کرد و به لشکر ملحق شد. منافقین در این رابطه تهمت ناروایی بر وی بستند، تا آن که خداوند بر پاکی وی آیت نازل کرد.

بن اُبَی بن سَلول است.

٦ - باب : قَوْله :

﴿لَوْلا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ لَوْلا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ [١٢-١٣]

باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«لَوْلا اذ سَمِعْتُموهُ ظَنَّ المُؤمِنونَ وَالْمؤمناتُ بِاَنفُسِهِم خيراً وَ قالوا هذا افكٌ مُبين: لَوْلا جاؤوا عَلَيْه بِاَرْبَعَةِ شُهَداء فاذلَم يأتو بالشُهداء فَاُولئك عِنْدَالله هُمُ الكاذبون» (۱۲ ـ ۱۳) «چرا هنگامی که آن (بهتان) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است. چرا چهارگواه بر (صحت) آن (بهتان) نیاوردند؟ پس چون گواهان (لازم) را نیاورده‌اند، اینانند که نزد خدا دروغگویانند.»

٤٧٥٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا ، وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا ، وَإِنْ كَانَ بَعْضُهُمْ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ ، الَّذِي حَدَّثَنِي عُرْوَةُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا فَخَرَجَ سَهْمِي ، فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَمَا نَزَلَ الْحِجَابُ ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجِي وَأُنْزَلُ فِيهِ .

فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ ،

٤٧٥٠ ـ از یونس روایت است که ابن شهاب زُهری گفت: عُروه بن زُبیر و سعید بن مُسَیِّب و عَلْقَمَه بن وقّاص و عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه بن مسعود، دربارهٔ حدیث عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده‌اند، آنگاه که بهتان کنندگان در مورد وی گفتند آنچه گفتند، و خداوند او را از آنچه گفته بودند، پاک گردانید. ابن شهاب زُهری می‌گوید: و هر یک از راویان پاره‌ای از حدیث را به من گفته‌اند و پاره‌ای از حدیث ایشان پارهٔ دیگر را تصدیق می‌کرد، هر چند بعضی از ایشان نظر به بعضی دیگر بیشتر به یاد داشتند، این است آنچه را عروه از عایشه رضی الله عنها به من حدیث کرده است. به تحقیق عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، آنگاه که می‌خواست که (به سفر) بیرون

وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ قَافِلِينَ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ، فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ.

فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى رَحْلِي، فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ ظَفَارِ قَدِ انْقَطَعَ، فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي وَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ.

وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي، فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ رَكِبْتُ، وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ، وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يُثْقِلْهُنَّ اللَّحْمُ، إِنَّمَا تَأْكُلُ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ خِفَّةَ الْهَوْدَجِ حِينَ رَفَعُوهُ، وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا.

فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَمَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنَازِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا دَاعٍ وَلَا مُجِيبٌ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ فِي مَنْزِلِي غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَنِمْتُ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ، فَأَدْلَجَ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي، فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي فَعَرَفَنِي حِينَ رَآنِي، وَكَانَ رَآنِي قَبْلَ الْحِجَابِ.

فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ عَرَفَنِي، فَخَمَّرْتُ وَجْهِي بِجِلْبَابِي، وَوَاللَّهِ مَا كَلَّمَنِي كَلِمَةً وَلَا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ، حَتَّى أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ فَوَطِئَ عَلَى يَدَيْهَا فَرَكِبْتُهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَمَا نَزَلُوا مُوغِرِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الإِفْكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ بْنُ سَلُولَ.

فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَاشْتَكَيْتُ حِينَ قَدِمْتُ شَهْرًا، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ، لَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ، وَهُوَ يَرِيبُنِي فِي وَجَعِي أَنِّي لَا أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِي، إِنَّمَا يَدْخُلُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيُسَلِّمُ، ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ

رود، میان همسران خویش قرعه می‌افکند و قرعهٔ هر یک که برمی‌آمد، وی رسول الله صلی الله علیه و سلم را همراهی می‌کرد. عایشه گفت: آن حضرت در یکی از غزوات میان ما زنان قرعه افکند و نام من در قرعه برآمد. به همراهی رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمدم و آن پس از نازل شدن آیت حجاب بود و من در هودج (بر شتر) برده می‌شدم و در هودج فرود آورده می‌شدم. ما راهی شدیم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم از غزوهٔ خود فارغ شد و برگشت و ما در حال بازگشت به نزدیکی مدینه رسیدیم. آن حضرت دستور داد که شب هنگام کوچ نماییم و آنگاه که به کوچ دادن اجازه داده شد، من برخاستم و راهی شدم تا آنکه از محل لشکر گذشتم و چون قضای حاجت کردم به سوی شترم آمدم، ناگاه دیدم که گلوبند من که از مهره‌های یمنی بود، گسیخته است. برگشتم و به جستجوی گلوبند خود مشغول شدم و پالیدن آن مرا گرفتار نمود. کسانی که (هودج) مرا برمی‌داشتند، آمده بودند و هودج مرا برداشتند و بر همان شتری که من سوار می‌شدم گذاشتند و آنها پنداشته بودند که من در درون هودج می‌باشم. در آن زمان زنان سبک وزن بودند و آنها را گوشت سنگین بار نکرده بود و اندکی غذا می‌خوردند و آن کسان به هنگام بلند کردن هودج، سبکی آن را در نظر نگرفتند و من دختری نوجوان بودم. شتر را حرکت دادند و راهی شدند. گلوبندم را آنگاه یافتم که لشکر حرکت کرده بود و چون به جایگاه ایشان رسیدم، نه در آنجا فراخواننده‌ای

تِيكُمْ» . ثُمَّ يَنْصَرِفُ ، فَذَاكَ الَّذِي يَرِيبُنِي وَلا أَشْعُرُ ، بِالشَّرِّ حَتَّى خَرَجْتُ بَعْدَمَا نَقَهْتُ .

فَخَرَجَتْ مَعِي أُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ ، وَهُوَ مُتَبَرَّزُنَا ، وَكُنَّا لا نَخْرُجُ إِلا لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا ، وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي التَّبَرُّزِ قِبَلَ الْغَائِطِ ، فَكُنَّا نَتَأَذَّى بِالْكُنُفِ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بُيُوتِنَا .

فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ ، وَهِيَ ابْنَةُ أَبِي رُهْمِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ ، وَأُمُّهَا بِنْتُ صَخْرِ بْنِ عَامِرٍ خَالَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ، وَابْنُهَا مِسْطَحُ بْنُ أُثَاثَةَ ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ بَيْتِي وَقَدْ فَرَغْنَا مِنْ شَأْنِنَا ، فَعَثَرَتْ أُمُّ مِسْطَحٍ فِي مِرْطِهَا ، فَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِئْسَ مَا قُلْتِ ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا ، قَالَتْ : أَيْ هَنْتَاهْ ، أَوَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالَ ؟ قَالَتْ : قُلْتُ : وَمَا قَالَ ؟ فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي .

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي وَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ – تَعْنِي – سَلَّمَ ثُمَّ قَالَ : «كَيْفَ تِيكُمْ» . فَقُلْتُ : أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبَوَيَّ؟ قَالَتْ : وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا ، قَالَتْ : فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لأُمِّي : يَا أُمَّتَاهْ مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ ؟ قَالَتْ : يَا بُنَيَّةُ هَوِّنِي عَلَيْكِ ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ ، عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا ، وَلَهَا ضَرَائِرُ إِلا كَثَّرْنَ عَلَيْهَا . قَالَتْ : فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَوَلَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا ؟

قَالَتْ : فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ ، وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ حَتَّى أَصْبَحْتُ أَبْكِي .

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْتَأْمِرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ .

بود و نه پاسخ دهنده‌ای. به همان جایی رفتم که قبلاً در آن بودم و پنداشتم که آنانی که مرا گم کرده بودند، به سراغ من خواهند آمد. در حالی که در جای خود نشسته بودم، خواب بر چشم من غلبه کرد، به خواب رفتم. صفوان بن مُعطَل سُلمی، سپس دکوانی که شامگاهان از پس لشکر روان شده بود، صبحگاهان به جایگاه من رسید و چون سیاهی انسان خوابیده‌ای را دید، نزد من آمد و با دیدن من مرا شناخت و او قبل از (نزول آیت) حجاب مرا دیده بود.

من با شنیدن آواز او و به هنگام دیدن من که انّا لله و انّا الیه راجعون می‌گفت، بیدار شدم و روی خویش را با چادر خود پوشیدم. و به خدا سوگند که نه یک کلمه با وی حرف زدم و نه کلمه‌ای از وی شنیدم، به جز انّا لله و انّا الیه راجعون، تا آنکه شترش را فروخوابانید و هر دو زانوی آن را بست و من بر آن سوار شدم و راهی شدم و (زمام) شتر را می‌کشید، تا آنکه به لشکر رسیدیم، پس از آنکه آنها فروده آمده بودند، ما در نیمه روز در شدت گرما در آنجا رسیدیم. پس هلاک شد هر که هلاک شد و کسی که این بهتان را به میان آورد، عبدالله ابن ابی بن سُلول بود.

ما به مدینه رسیدیم و پس از رسیدن به مدینه یک ماه بیمار بودم و مردم گفته‌های تهمت کنندگان را انتشار می‌دادند و من از این ماجرا چیزی نمی‌دانستم و این حالت مرا در دوران بیماری به شک می‌انداخت؛ زیرا آن مهربانی را که به هنگام مریضی، قبلاً از رسول الله صلی الله علیه و سلم دیده بودم، نمی‌دیدم. آن حضرت

قَالَتْ : فَأَمَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَأَشَارَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ لَهُمْ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَهْلَكَ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا .

وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ ، وَإِنْ تَسْأَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ .

قَالَتْ : فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ : « أَيْ بَرِيرَةُ، هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيبُكِ » . قَالَتْ بَرِيرَةُ : لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، إِنْ رَأَيْتُ عَلَيْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أَهْلِهَا ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ .

فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَعْذَرَ يَوْمَئِذٍ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيِّ ابْنِ سَلُولَ ، فَقَالَتْ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ : « يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا ، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا ، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي » . فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَا أَعْذِرُكَ مِنْهُ ، إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرَبْتُ عُنُقَهُ ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا أَمْرَكَ ، قَالَتْ : فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ ، وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا، وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ ، فَقَالَ لِسَعْدٍ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ ، لَا تَقْتُلُهُ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِ .

فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ سَعْدٍ ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ : كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ ، فَتَثَاوَرَ الْحَيَّانِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَقْتَتِلُوا ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتَ .

قَالَتْ : فَبَكَيْتُ يَوْمِي ذَلِكَ لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ

می‌درآمد و سلام می‌کرد، سپس می‌گفت: «دختر شما چطور است؟» سپس بازمی‌گشت، همین بود که مرا در شک می‌انداخت و من از این شرارت آگاه نبودم تا آنکه اندکی بهبود یافتم.

من و اُم‌ِمِسْطح (برای قضای حاجت) به سوی مناصع راهی شدیم و آنجا جایگاه قضای حاجت ما بود و بدانجا به جز از یک شب تا شب دیگر نمی‌رفتیم و آن قبل از ساخته شدن مستراحها به نزدیک خانه‌هایمان بود و حالت بادیه نشینان اولیه را داشتیم که بایست در صحرا قضای حاجت کرد و از اینکه مستراحها نزدیک خانه‌هایمان باشد، اذیت می‌شدیم.

من و اُم‌ِمِسْطح راهی شدیم، و او دختر ابو رهم بن عبد مناف بود و مادر وی دختر صخر بن عامر بود که خالهٔ ابوبکر صدیق می‌شد و مسْطَح بن اُثاثه پسر وی بود. من و اُم‌ِمَسْطح به سوی خانهٔ خود می‌آمدیم و از قضای حاجت فارغ شده بودیم. اُم مَسْطح در چادر خود لغزید و گفت: هلاک شود مِسطح. به او گفتم: سخن بدی گفتی. آیا مردی را دشنام می‌دهی که در (غزوهٔ) بدر حاضر شده است. گفت: ای ساده، آیا نشنیده‌ای که چه گفته است؟ گفتم: و چه گفته است. وی مرا از گفتهٔ تهمت کنندگان آگاه کرد. سپس مرضی بر مرض من افزود.

آنگاه که به خانه‌ام برگشتم و رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من درآمد، سلام کرد و سپس گفت: «دختر شما چه حال دارد؟» گفتم: برایم اجازه می‌دهی تا نزد پدر و مادرم بروم و این وقتی بود که می‌خواستم به واقعیت امر از پدر

بِنَوْمٍ، قَالَتْ: فَأَصْبَحَ أَبَوَايَ عِنْدِي وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، لا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، وَلا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ، يَظُنَّانِ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي.

قَالَتْ: فَبَيْنَمَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَيَّ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي.

قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ، قَالَتْ: وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مُنْذُ قِيلَ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا لا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي. قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، يَا عَائِشَةُ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ إِلَى اللَّهِ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ».

قَالَتْ: فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي، حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً، فَقُلْتُ لأَبِي: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لأُمِّي: أَجِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قَالَتْ: فَقُلْتُ، وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ: لَقَدْ سَمِعْتُمْ هَذَا الْحَدِيثَ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، فَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي مِنْهُ بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقُنِّي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لَكُمْ مَثَلاً إِلا قَوْلَ أَبِي يُوسُفَ

قَالَ: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾.

قَالَتْ: ثُمَّ تَحَوَّلْتُ فَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي، قَالَتْ وَأَنَا حِينَئِذٍ أَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، وَأَنَّ اللَّهَ مُبَرِّئِي بِبَرَاءَتِي،

و مادرم اطمینان یابم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به من اجازه داد. نزد پدر و مادرم آمدم و به مادرم گفتم: ای مادر، مردم چه می‌گویند؟ گفت: ای دخترک من، بر خود آسان بگیر به خدا سوگند، کمتر زنی صاحب جمال پیدا خواهد شد که شوهرش او را دوست داشته باشد و او مورد عیبجویی دیگران قرار نگیرد. گفتم: سبحان الله، آیا مردم در این باره سخن می‌گویند؟ آن شب را گریستم و تا صبح اشک من نایستاد و نه خواب به چشمم آمد و تا صبح می‌گریستم. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی بن ابی طالب و اُسامه بن زید رضی الله عنهما را فراخواند، و آن زمانی بود که نزول وحی توقف کرده بود و از ایشان دربارهٔ جدایی از همسر خود مشوره خواست. و اما اُسامه بن زید از آنچه در پاکی زن آن حضرت می‌دانست، اشاره کرد، و نظر به دوستی که در دل خود نسبت بدیشان (اهل بیت آن حضرت) داشت ابراز کرد و گفت: یا رسول الله، وی زن تو است و به جز نیکویی از وی نمی‌دانم. و اما علی بن ابی طالب گفت: یا رسول الله، خداوند بر تو تنگ نگرفته است و به جز از وی زنان زیاداند و اگر از کنیز وی بپرسی به تو راست می‌گوید. رسول الله صلی الله علیه و سلم بریره (کنیز مرا) فراخواند و گفت: «ای بریره، آیا (از وی) چیزی دیده‌ای که تو را در شک اندازد؟» بریره گفت: نی، سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است، که من هرگز از وی کاری ندیده‌ام که بر وی عیب بگیرم، به جز آنکه دختری کم سن و سال است و

وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ مُنْزِلٌ فِي شَأْنِي وَحْيًا يُتْلَى، وَلَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحْقَرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ يُتْلَى، وَلَكِنْ كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ بِهَا.

قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا رَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ، وَهُوَ فِي يَوْمٍ شَاتٍ، مِنْ ثِقَلِ الْقَوْلِ الَّذِي يُنْزَلُ عَلَيْهِ.

قَالَتْ: فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سُرِّيَ عَنْهُ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَتْ أَوَّلُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا: «يَا عَائِشَةُ، أَمَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ بَرَّأَكِ». فَقَالَتْ أُمِّي: قُومِي إِلَيْهِ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ﴾. الْعَشْرَ الْآيَاتِ كُلَّهَا.

فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي، قَالَ: أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ وَفَقْرِهِ: وَاللَّهِ لَا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا، بَعْدَ الَّذِي قَالَ لِعَائِشَةَ مَا قَالَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ النَّفَقَةَ الَّتِي كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَنْزِعُهَا مِنْهُ أَبَدًا.

قَالَتْ عَائِشَةُ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ ابْنَةَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي، فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ مَاذَا عَلِمْتِ، أَوْ رَأَيْتِ». فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي، مَا عَلِمْتُ إِلَّا خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ،

به خواب مـی‌رود و از خمیر خانهٔ خود غافل می‌ماند، بُز می‌آید و خمیر را می‌خورد. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم برخاسـت و در آن روز یاری خواست تا کسـی از عبدالله بن أُبی بن سُـلول (که این بهتان را سـبب شـده بود) انتقام گیرد. و رسـول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر گفت: «ای گروه مسـلمانان، کیست که مـرا یاری دهد در مورد مـردی که آزار وی به اهل بیت من رسـیده است. به خدا سوگند که مـن از خانوادهٔ خود به جز نیکی نمی‌دانم و از مـردی که (در این ماجرا) یـاد می‌کنند، به جز خوبـی نمی‌دانم، و او وارد خانه‌ام نمی‌شـد به جز همراه من.»

سـعد بن مُعـاذ انصـاری (مهتر قبیلـهٔ أوْس) برخاسـت و گفت: مـن، انتقام تـو را از وی می‌گیرم. اگـر از قبیلهٔ اوس باشـد گردنش را می‌زنم. و اگر از برادران ما از قبیلهٔ خزرج باشد ما را امر کن و ما امر تو را اجرا می‌کنیم.

سـعد بن عُباده مهتر قبیلهٔ خزرج بود و قبل از آن مـردی صالح بود ولی غیـرت قبیلوی او را برانگیخت و به سـعد بن معاذ گفت: سـوگند بـه بقای خدا که دروغ گفتی، نه او را می‌توانی بکشی و نه قدرت آن را داری.

سپس أُسید بن حُضَیْر برخاست و او پسرعموی سـعد (بن معاذ) بود و به سعد بن عباده گفت: سـوگند به بقای خدا که دروغ گفتی، البته او را می‌کشـیم، و تو منافقی که از منافقان پشتیبانی می‌کنی. دو قبیلهٔ أَوْس و خَزرج به هیجان آمدند تا آنکه قصد کردنـد که به جان یکدیگر افتند، و رسـول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر بود

وَطَفِقَتْ أُخْتُهَا حَمْنَةُ تُحَارِبُ لَهَا ، فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ مِنْ أَصْحَابِ الإِفْكِ . [راجع : ۲۰۹۳ ، وانظر في مناقب الأنصار ، باب ۱۵]

و رسول الله صلی الله علیه و سلم پیوسته آنان را به آرامش می‌خواند، تا آنکه خاموش شدند و آن حضرت نیز سکوت کرد. من در آن روز گریستم، اشکم نمی‌ایستاد و خواب به چشمم نمی‌آمد، صبح آن، پدر و مادرم نزد من بودند و من دو شب و یک روز گریسته بودم، نه خواب به چشمم آمده بود و نه اشکم ایستاده بود، پدر و مادرم می‌پنداشتند که گریه جگر مرا می‌شکافد.

در حالی که آنها پیش من نشسته بودند و من می‌گریستم، زنی از انصار اجازهٔ ورود خواست، من به وی اجازه دادم، او نشست و با من می‌گریست. ما در همین حالت بودیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر ما درآمد و سلام کرد و سپس نشست. وی از آن روزی که درباره‌ام چیزی گفته شده بود (آنچه قبل بر این گفته شد) نزدم ننشسته بود و به تحقیق که در مورد من برای یک ماه بر وی وحی نیامده بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم به هنگام نشستن تشهد بر زبان آورد و سپس گفت: «اما بعدُ، ای عایشه، به تحقیق که دربارهٔ تو به من سخن چنین و چنان رسیده است، پس اگر تو از آن پاک باشی خداوند پاکی تو را می‌نماید، و اگر تو را گناهی رسیده است، از خداوند آمرزش بخواه و به خداوند رجوع کن. همانا اگر بنده به گناه خود اعتراف کند و سپس به خداوند توبه کند، خداوند توبهٔ او را قبول می‌کند.»

آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم به سخنان خود پایان داد، اشک چشم من خشکید

و حتی قطره‌ای از آن احساس نکردم، به پدرم گفتم: رسول الله صلی الله علیه و سلم را در آنچه گفت، جواب بگوی. پدرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول الله صلی الله علیه و سلم چه بگویم. به مادرم گفتم: به رسول‌الله جواب بگوی. گفت: نمی‌دانم که به رسول الله صلی الله علیه و سلم چه جواب بگویم. پس گفتم: و من دختری خردسال هستم و قرآن را بسیار فرانگرفته‌ام و همانا دانستم که این حدیث را شما شنیده‌اید و حتی در دلهای شما جای گرفته و آن را راست پنداشته‌اید و اگر بگویم که من از آن بی‌گناهم و خداوند می‌داند که من از آن بی گناهم، سخن مرا تصدیق نمی‌کنید، و اگر به کاری اعتراف کنم و خداوند می‌داند که من از آن بی‌گناهم سخن مرا تصدیق می‌کنید، به خدا سوگند که به شما مثالی یافته نمی‌توانم به جز گفتهٔ پدر یوسف که گفت: «اکنون کار من شکیبایی نیکوست و خداوند در آنچه می‌گویید و توصیف می‌کنید، یار من است.»

عایشه می‌گوید: سپس روی گردانیدم و بر بستر خود دراز کشیدم و در همین هنگام می‌دانستم که بی‌گناهم، و خداوند پاکی مرا ظاهر می‌کند، ولیکن به خدا سوگند، گمان نمی‌کردم که خداوند در کار من وحی نازل کند که (در قرآن) خوانده می‌شود و چون در کار خود می‌اندیشیدم، من حقیرتر از آن بودم که خداوند دربارهٔ من سخن بگوید که خوانده شود، ولی امیدوار بودم که رسول الله صلی الله علیه و سلم خواب ببیند که خداوند به آن پاکی مرا بنماید.

به خدا سوگند که رسول الله صلی الله علیه و سلم برنخاسته بود و هیچ یک از اهل خانه بیرون نشده بود که وحی بر وی فرود آمد و او را حالتی گرفت که در سختی و شدت (وحی) می‌گرفت تا آنکه عرق همچون دانه‌های مروارید از وی سرازیر شد و آن در روزی سرد بود.

عایشه می‌گوید: آنگاه که حالت مذکور از رسول الله صلی الله علیه و سلم برطرف شد، می‌خندید اولین کلمه‌ای که بر زبان آورد این بود: «ای عایشه، اما خدای عزّوجلّ پاکی تو را ظاهر کرد.» مادرم به من گفت: برخیز، به سوی وی برو. گفتم: نی، به خدا سوگند که به سوی وی نمی‌روم و به جز خدای عزّوجلّ کسی را سپاس نمی‌گویم، خداوند وحی فرستاد: «در حقیقت کسانی که آن بهتان (داستان افک) را آوردند، دسته‌ای از شما بودند و آن را شر و بدی حساب مکنید...» ده آیت یکجا فرستاده شد.

و چون خدا این آیات را در پاکی من فرستاد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که به خاطر قرابت و فقر مِسطح بن اُثاثه به او نفقه می‌داد گفت: به خدا سوگند که هیچگاه بر مِسطح بن اُثاثه نفقه نمی‌دهم، پس از آنکه وی به عایشه گفت آنچه گفت. سپس خداوند فرو فرستاد: «و سرمایه‌داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزندۀ مهربان است.» (النّور:

۲۲)
ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند، دوست می‌دارم که خدا مرا بیامرزد. و آنچه را که به وی نفقه می‌کرد به وی بازگردانید و گفت: به خدا سوگند که هیچگاه از آن چیزی را کم نمی‌کنم.
عایشه گفت: و رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد من از زینب بن جحش (همسر خود) پرسیده بود و به او گفته بود. «ای زینب چه می‌دانی ـ یا ـ چه دیده‌ای؟» وی گفته بود: یا رسول الله، گوش و چشمم را از آنچه نشنیده و ندیده‌ام.» نگاه می‌دارم و به جز نیکویی از وی ندانستم. عایشه می‌گوید: با آنکه زینب (در حسن و جمال و قرب خود نزد آن حضرت) در میان زنان رسول الله صلی الله علیه و سلم خودش را از من برتر می‌دانست خداوند به خاطر پارسایی و پرهیزگاریش او را حفظ کرد. لیکن خواهرش حِمْنه دایم با او مخالفت می‌کرد (که چرا به آن حضرت در مورد عایشه چنین گفتی) پس هلاک شد در میان گروهی از بهتان کنندگان که هلاک شدند.

٧ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ [١٤].

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ تَلَقَّوْنَهُ ﴾ [١٥] : يَرْوِيهِ بَعْضُكُمْ عَنْ بَعْضٍ . ﴿ تُفِيضُونَ ﴾ [يونس: ٦١] و [الأحقاف: ٨] : تَقُولُونَ.

باب ـ ۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَوْلا فَضْلُ الله عَلَيكُم و رَحْمَتُهُ فی‌الدُّنیا و الاخِرَةِ لَمَسَّكُم فِيما اَفَضْتُم فِيهِ عذابٌ عَظيم» (١٤) «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود. قطعاً به (سزای) آنچه در آن به دخالت پرداختید، به شما عذابی بزرگ می‌رسید.» و مجاهد گفته است: «تَلَقَّوْنَه» (۱۵) یعنی: یکی از شما از دیگری (حدیث افک را)

روایت می‌کنـد. «تُفِيْضون» (یونس: ٦١) یعنی: می‌گویید.[1]

٤٧٥١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ أُمِّ رُومَانَ أُمِّ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : لَمَّا رُمِيَتْ عَائِشَةُ خَرَّتْ مَغْشِيّاً عَلَيْهَا . [راجع : ٣٣٨٨] .

٤٧٥١ ـ از ابووائـل، از مسـروق، از اُمّ رُومان مادر عایشـه روایت اسـت که آنگاه که عایشه مـورد تهمت قرار گرفت، وی بیهوش بر زمین افتاد.

٨ - باب : ﴿ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ

مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ [١٥] .

باب ـ ٨

«اذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُم وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكُمْ مالَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِندَاللهِ عَظيم» (١٥) «آنگاه کـه آن (بهتان) را از زبان یکدیگر می‌گرفتیـد و با زبانهای خـود چیزی که بدان علم نداشتید، می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سـهل و ساده اسـت با اینکه آن (امر) نزد خدا بس بزرگ بود.»

٤٧٥٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ : قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ تَقْرَأُ : (إِذْ تَلِقُونَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ) . [راجع : ٤١٤٤] .

٤٧٥٢ ـ از ابن جُرَيْج روایت اسـت که ابن ابی مُلَيْکه گفت: از عایشـه شنیدم که آیت را چنین می‌خواند: «اذ تَلِقُونَهُ بِأَلْسِنَتِكُم».

باب : ﴿ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا

أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ [١٦] .

باب

«وَ لَوْلا اذْ سَـمِعْتُموهُ قُلْتُمْ مايَكونُ لَنا اَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذا سُبحانَكَ هذا بُهْتانٌ عَظيم» (١٦) «و (گرنه) چرا وقتی آن را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیسـت کـه در ایـن (موضوع) سـخن گوییم (خداوندا) تو منزّهی. این بهتانی بزرگ است.»

٤٧٥٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : اسْتَأْذَنَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، قَبْلَ مَوْتِهَا ، عَلَى عَائِشَةَ ،

٤٧٥٣ ـ از عُمر بن سعید بن ابی حسین، از ابن

---

١ - «وَما تَكونُ فی شَأنٍ وَ ما تَتْلو مِنْهُ مِنْ قُرآنٍ وَلا تَعْمَلُونَ مِنْ عملٍ اِلّا كُنّا عَلَيْكُم شُهوداً اِذْتُفيضُونَ فيهِ» «و در هیچ کاری نباشی و از سوی او (خدا) هیچ (آیه‌ای) از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید مگر آنکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مبادرت ورزید.»

وَهيَ مَغْلُوبَةٌ ، قَالَتْ : أخْشَى أنْ يُثْنِيَ عَلَيَّ ، فَقِيلَ : ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمِنْ وُجُوهِ الْمُسْلِمِينَ ؟ قَالَتْ : ائْذَنُوا لَهُ ، فَقَالَ كَيْفَ تَجِدِينَكِ ؟ قَالَتْ : بِخَيْرٍ إنِ اتَّقَيْتُ ، قال : فَأنْتِ بِخَيْرٍ إنْ شَاءَ اللَّهُ ، زَوْجَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَمْ يَنْكِحْ بِكْرًا غَيْرَكِ ، وَنَزَلَ عُذْرُكِ مِنَ السَّمَاءِ ، وَدَخَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ خِلافَهُ ، فَقَالَتْ : دَخَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، فَأثْنَى عَلَيَّ ، وَوَدِدْتُ أنِّي كُنْتُ نِسْيًا مَنْسِيًّا . [راجع : ۳۷۷۱ ، وانظر في النكاح ، باب ۹] .

ابی مُلَیکه روایت است که گفت: ابن عباس قبل از مرگ عایشه از وی اجازهٔ ورود خواست و عایشه در شرف مرگ بود. عایشه گفت: می‌ترسم که مرا ستایش کند. گفته شد: پسر عم رسول الله صلی الله علیه و سلم است و از بزرگان مسلمانان است. عایشه گفت: به وی اجازه بدهید. ابن عباس گفت: چگونه خود را درمی‌یابی؟ گفت: به نیکویی اگر پرهیزگار باشم. ابن عباس گفت: تو در نیکویی هستی اگر خدا بخواهد، همسر رسول الله صلی الله علیه و سلم و به جز تو دوشیزه‌ای را نکاح نکرده است و ثبوت بی‌گناهی تو از آسمان فرو فرستاده شده است و پس از ابن عباس ابن زبیر درآمد. عایشه به او گفت: ابن عباس درآمد و مرا ستایش کرد، دوست داشتم که چیزی نمی‌بودم و فراموش می‌شدم.

٤٧٥٤ - حَدَّثَنَا مُحمدُ بنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الوَهَّابِ بنُ عبدِ المَجِيدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ : أنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عنه استأذَنَ على عائشةَ نحوَهُ . ولَمْ يذكُرْ : نِسْيًا مَنْسِيًّا .

٤٧٥٤ ـ از ابن عَوْن از قاسم روایت است که گفت: ابن عباس رضی الله عنه از عایشه اجازهٔ ورود خواست و مانند حدیث فوق را گفت ولی این را نگفت: دوست داشتم که چیزی نمی‌بودم و فراموش می‌شدم.

٩ - باب : ﴿ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أبَدًا ﴾ [١٧]

باب ـ ۹

«یَعِظُکُمُ اللهُ اَنْ تَعُوْدُوا لِمِثْلِه اَبَداً» (۱۷) «خداوند اندرزتان می‌دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را تکرار نکنید.»

٤٧٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأعْمَشِ ، عَنْ أبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ يَسْتَأْذِنُ

٤٧٥٥ ـ از ابوالضُّحی، از مسروق روایت است که عایشه رضی الله عنه گفت: حَسّان بن ثابت آمد و از عایشه اجازهٔ ورود خواست. (مسروق

عَلَيْهَا، قُلْتُ: أَتَأْذَنِينَ لِهَذَا؟ قَالَتْ: أَوَلَيْسَ قَدْ أَصَابَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

قال سُفْيَانُ: تَعْنِي ذَهَابَ بَصَرِهِ.

فَقَالَ:

حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ وَتُصْبِحُ غَرْثَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ

قَالَتْ: لَكِنْ أَنْتَ. [راجع: ٤١٤٦. أخرجه مسلم: ٢٤٨٨].

گفت: به عایشه) گفتم: آیا برای او (حسان) اجازه می‌دهی؟ عایشه گفت: آیا به وی عذابی بزرگ نرسیده است. (به وی اجازه بده، که نابیناست.) سُفیان گفت: یعنی بینایی چشم وی رفته است. حَسّان (در ستایش عایشه) گفت: زنی پارسا و باوقار که در وی گمان بد نمی‌رود. صبح می‌کند در حالی که از گوشتهای غیبتگران گرسنه است. عایشه گفت: ولی تو (غیبتگر بودی)[1]

١٠ - باب: ﴿وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [١٨]

باب ـ ۱۰

«وَيُبَيِّـنُ اللهُ لَكُمُ الاياتِ واللهُ عليمٌ حكيم» (۱۸)
«و خدا برای شما آیات (خود) را بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده کار است.»

٤٧٥٦ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ: أَنْبَأَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ قال: دَخَلَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ عَلَى عَائِشَةَ فَشَبَّبَ وَقَالَ:

حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ وَتُصْبِحُ غَرْثَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِ

قَالَتْ: لَسْتَ كَذَاكَ. قُلْتُ: تَدَعِينَ مِثْلَ هَذَا يَدْخُلُ عَلَيْكِ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ﴾. فَقَالَتْ: وَأَيُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى. وَقَالَتْ: وَقَدْ كَانَ يَرُدُّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٤١٤٦. أخرجه مسلم: ٢٤٨٨].

۴۷۵۶ ـ از اَعْمَش، از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: حسّان بن ثابت بر عایشه درآمد و شعر سرود و گفت:
زنی پارسا و با وقار که در وی گمان بد نمی‌رود
صبح می‌کند در حالی که گرسنه است از گوشتهای غیبتگران.
عایشه به او گفت: تو اینچنین نیستی. مسروق می‌گوید: به عایشه گفتم: همچو کسی را می‌گذاری که نزد تو بیاید در حالی که خداوند فرو فرستاده است: «آن کس از ایشان که قسمت عمدهٔ آن (بهتان) را به گردن گرفته است.»

[1] ۱ - حسّان بن ثابت خزرجی انصاری شاعر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و از کسانی بود که در واقعهٔ افک بر عایشه رضی الله عنها تهمت زده بود. حسّان در آخر عمر کور شده بود. چون کور بود به وی اجازهٔ ورود داد. چون به وصف عایشه (رض) شعر گفت که وی غیبتگر نبوده، عایشه در پاسخ گفت که تو غیبتگر بودی.

عایشـــه گفت: و کدام عذاب شدیدتر از کوری اســت. و گفت: وی از جانب رسول الله صلی الله علیه و ســلم (در شعر خود پاسخ کافران را داده و از ایشان دفاع می‌نمود.»

۱۱ - باب: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ

فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ [۱۹ - ۲۰].

﴿ وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [۲۲].

باب ـ ۱۱

«إنَّ الَّذينَ يُحِبّونَ أنْ تَشيعَ الفاحِشَةُ فی الَّذينَ آمنوا لَهُم عَذابٌ أليمٌ فی الدُّنیا والآخرةِ و اللهُ يَعْلَمُ و أنتُم لاتَعْلَمونَ وَ لَولا فضْلُ اللهِ عَلَيْكُم و رحْمَتُهُ و أنَّ اللهَ رؤوفٌ رحیمٌ» (۱۹ ـ ۲۰) «کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند، شـیوع پیدا کند، برای آنها در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود و خدا می‌داند و شـما نمی‌دانید. و اگر فضل و رحمت خدا بر شـما نبود و اینکه خدا رؤوف و مهربان اسـت (مجازات سختی در انتظارتان بـود.) «وَلایأتَلِ أُولوا الفَضْلِ مِنْكُم و السَّعَةِ أنْ يُؤتوا أُولِی القُربی وَالمَساكينَ والمُهاجرينَ فی سبیلِ اللهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحوا ألا تُحِبّونَ أنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُم واللهُ غَفورٌ رَحيمٌ.» (۲۲) «و سـرمایه‌داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (امان) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نماینـد، مگر دوسـت ندارید که خدا بر شـما ببخشاید؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.»

۴۷۵۷ - وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ: عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا ذُكِرَ مِنْ شَأْنِي الَّذِي ذُكِرَ، وَمَا عَلِمْتُ بِهِ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيَّ خَطِيبًا، فَتَشَهَّدَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ.

۴۷۵۷ ـ اَبواُسـامه به روایت از هِشام بن عُروه گفت که عُـروه از پدر خـود روایت کرده که عایشـه گفت: آنگاه که در مورد من گفته شد، آنچه گفته شـد و من از آن نمی‌دانستم. رسول

ثُمَّ قال: «أَمَّا بَعْدُ: أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي أُنَاسٍ أَبَنُوا أَهْلِي، وَايْمُ اللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي مِنْ سُوءٍ، وَأَبَنُوهُمْ بِمَنْ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَطُّ، وَلَا يَدْخُلُ بَيْتِي قَطُّ إِلَّا وَأَنَا حَاضِرٌ، وَلَا غِبْتُ فِي سَفَرٍ إِلَّا غَابَ مَعِي».

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: ائْذَنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ نَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ، وَقَامَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي الْخَزْرَجِ، وَكَانَتْ أُمُّ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ مِنْ رَهْطِ ذَلِكَ الرَّجُلِ، فَقَالَ: كَذَبْتَ، أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانُوا مِنَ الأَوْسِ مَا أَحْبَبْتَ أَنْ تُضْرَبَ أَعْنَاقُهُمْ، حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ شَرٌّ فِي الْمَسْجِدِ، وَمَا عَلِمْتُ.

فَلَمَّا كَانَ مَسَاءُ ذَلِكَ الْيَوْمِ خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي وَمَعِي أُمُّ مِسْطَحٍ، فَعَثَرَتْ وَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ: أَيْ أُمِّ تَسُبِّينَ ابْنَكِ، وَسَكَتَتْ، ثُمَّ عَثَرَتِ الثَّانِيَةَ فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: أَيْ أُمِّ أَتَسُبِّينَ ابْنَكِ، فَسَكَتَتْ ثُمَّ عَثَرَتِ الثَّالِثَةَ فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَانْتَهَرْتُهَا، فَقَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَسُبُّهُ إِلَّا فِيكِ، فَقُلْتُ: فِي أَيِّ شَأْنِي؟ قَالَتْ: فَبَقَرَتْ لِي الْحَدِيثَ، فَقُلْتُ: وَقَدْ كَانَ هَذَا؟ قَالَتْ: نَعَمْ وَاللَّهِ.

فَرَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي، كَأَنَّ الَّذِي خَرَجْتُ لَهُ لَا أَجِدُ مِنْهُ قَلِيلاً وَلَا كَثِيراً، وَوُعِكْتُ، فَقُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَرْسِلْنِي إِلَى بَيْتِ أَبِي، فَأَرْسَلَ مَعِي الْغُلَامَ.

فَدَخَلْتُ الدَّارَ فَوَجَدْتُ أُمَّ رُومَانَ فِي السُّفْلِ وَأَبَا بَكْرٍ فَوْقَ الْبَيْتِ يَقْرَأُ، فَقَالَتْ أُمِّي: مَا جَاءَ بِكِ يَا بُنَيَّةُ؟ فَأَخْبَرْتُهَا وَذَكَرْتُ لَهَا الْحَدِيثَ، وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مِثْلَ مَا بَلَغَ مِنِّي، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ، خَفِّفِي عَلَيْكِ الشَّأْنَ، فَإِنَّهُ - وَاللَّهِ - لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ حَسْنَاءُ، عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا، لَهَا ضَرَائِرُ إِلَّا حَسَدْنَهَا، وَقِيلَ فِيهَا، وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مَا بَلَغَ مِنِّي، قُلْتُ: وَقَدْ عَلِمَ بِهِ أَبِي؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: نَعَمْ وَرَسُولُ اللَّهِ

الله صلی الله علیه و سلم در مورد من به خطبه ایستاد، کلمهٔ شهادت بر زبان آورد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست، ثنا و ستایش کرد. سپس گفت: «اما بعد، دربارهٔ مردمانی که به اهل من تهمت زده‌اند به من مشوره بدهید، و به خدا سوگند که من هیچ بدی را بر اهل خود نمی‌دانم و دربارهٔ تهمتی که بدان مرد می‌کنند، به خدا سوگند که من بر وی بدی هرگز نمی‌دانم و او هرگز به خانه‌ام نمی‌آمد مگر آنکه من حاضر می‌بودم و در هیچ سفری نمی‌رفتم مگر اینکه وی مرا همراهی می‌کرد.» سعد بن مُعاذ ایستاد و گفت: یا رسول الله، به من اجازه بده که گردنهایشان را بزنم. مردی از قبیلهٔ بنی خزرج برخاست و مادر حسّان بن ثابت از اقوام آن مرد بود. وی گفت: دروغ گفتی، آگاه باش، به خدا سوگند اگر آن (اتهام کنندگان) از قبیلهٔ اوس باشند دوست نداری که گردنهایشان را بزنی. (عایشه می‌گوید) تا آنکه نزدیک بود میان قبیلهٔ اوس و خزرج در مسجد شری پدید آید و من از ماجرا آگاه نبودم. و آنگاه که شب آن روز فرا رسید برای ضرورتی بیرون آمدم و اُم‌ّمَسْطح همراه من بود. وی (در راه) لغزید و گفت: هلاک شوی مِسْطح. به او گفتم: ای مادر آیا پسر خود را نفرین می‌کنی؟ وی خاموش شد. سپس برای بار دوم افتاد و گفت: هلاک شوی مِسطَح، به او گفتم: ای مادر، آیا پسر خود را نفرین می‌کنی؟ وی خاموش شد، و سپس برای بار سوم لغزید و گفت: هلاک شوی مِسْطح. من او را منع کردم. گفت: به خدا او را نفرین نمی‌کنم مگر به خاطر

ﷺ ، فاستَعبَرْتُ وبَكَيْتُ ، فَسَمِعَ أبُو بَكْرٍ صَوْتِي وَهُوَ فَوْقَ البَيْتِ يَقْرَأُ فَنَزَلَ ، فَقَالَ لأُمِّي : مَا شَأنُهَا ؟ قَالَتْ : بَلَغَهَا الَّذي ذُكِرَ مِنْ شَأنِهَا ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ ، قَال : أقْسَمْتُ عَلَيْكِ أيْ بُنَيَّةُ إلا رَجَعْتِ إلَى بَيْتِكِ ، فَرَجَعْتُ .

وَلَقَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بَيْتِي فَسَألَ عَنِّي خَادِمَتِي فَقَالَتْ : لا وَاللَّه مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا عَيْبًا ، إلا أنَّهَا كَانَتْ تَرْقُدُ حَتَّى تَدْخُلَ الشَّاةُ فَتَأكُلَ خَمِيرَهَا ، أوْ عَجِينَهَا .

وَانْتَهَرَهَا بَعْضُ أصْحَابِه فَقَالَ : اصْدُقِي رَسُولَ اللَّه ﷺ ، حَتَّى أسْقَطُوا لَهَا بِه ، فَقَالَتْ : سُبْحَانَ اللَّه ، وَاللَّه مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إلا مَا يَعْلَمُ الصَّائِغُ عَلَى تِبْرِ الذَّهَبِ الأحْمَرِ ، وَبَلَغَ الأمْرُ إلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذي قِيلَ لَهُ ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّه ، وَاللَّه مَا كَشَفْتُ كَنَفَ أنْثَى قَطُّ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُتِلَ شَهِيدًا فِي سَبِيلِ اللَّه .

قَالَتْ : وَأصْبَحَ أبَوَايَ عِنْدِي فَلَمْ يَزَالا حَتَّى دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَقَدْ صَلَّى العَصْرَ ، ثُمَّ دَخَلَ وَقَدِ اكْتَنَفَنِي أبَوَايَ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأثْنَى عَلَيْه ، ثُمَّ قَال : «أمَّا بَعْدُ ، يَا عَائِشَةُ إنْ كُنْتِ قَارَفْتِ سُوءًا ، أوْ ظَلَمْتِ ، فَتُوبِي إلَى اللَّه ، فَإنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِه».

قَالَتْ : وَقَدْ جَاءَتِ امْرَأةٌ مِنَ الأنْصَارِ ، فَهِيَ جَالِسَةٌ بِالبَابِ ، فَقُلْتُ : ألا تَسْتَحْيِي مِنْ هَذه المَرْأة أنْ تَذْكُرَ شَيْئًا .

فَوَعَظَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَالتَفَتُّ إلَى أبِي ، فَقُلْتُ : أجِبْهُ ، قَال : فَمَاذَا أقُولُ ، فَالتَفَتُّ إلَى أمِّي ، فَقُلْتُ : أجِيبِيه ، فَقَالَتْ : أقُولُ مَاذَا فَلَمَّا لَمْ يُجِيبَاهُ ، تَشَهَّدْتُ ، فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَأثْنَيْتُ عَلَيْه بِمَا هُوَ أهْلُهُ ، ثُمَّ قُلْتُ : أمَّا بَعْدُ ، فَوَاللَّه لَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إنِّي لَمْ أفْعَلْ ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَشْهَدُ إنِّي لَصَادِقَةٌ ، مَا ذَاكَ بِنَافِعِي عِنْدَكُمْ ، لَقَدْ تَكَلَّمْتُمْ بِه وَأشْرِبَتْهُ قُلُوبُكُمْ ، وَإنْ قُلْتُ : إنِّي فَعَلْتُ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أنِّي لَمْ أفْعَلْ ، لَتَقُولُنَّ قَدْ بَاءَتْ بِه عَلَى نَفْسِهَا ، وَإنِّي وَاللَّه مَا

تو. گفتم: به خاطر کدام کار من؟ وی ماجرا را برایم افشا کرد. گفتم: واقعاً چنین است؟ گفت: آری به خدا سوگند. به خانه‌ام برگشتم. گویی (از سراسیمگی) نه کم و نه بیش موجبۀ برآمدن خود را نمی‌دانستم. تب کردم و به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتم: مرا به خانۀ پدرم بفرست. وی غلامی همراهم کرد و مرا فرستاد. چون به سرای در آمدم (مادرم) اُمّ‌رومان را در پایین خانه و (پدرم) ابوبکر را در بالاخانه دیدم که قرآن می‌خواند.

مادرم گفت: چگونه آمدی ای دخترک من؟ او را خبر دادم و ماجرا را به اطلاعش رساندم و بر او آن اثر نگذاشت که بر من اثر گذاشته بود. مادرم گفت: ای دخترک من، این قضیه را بر خود آسان بگیر. واقعاً، به خدا سوگند، کمتر زنی صاحب جمال است که مردش او را دوست بدارد و انباغهایش (هووهایش) به وی رشک نبرند و در مورد وی چیزی نگویند و بر او آن اثر نگذاشت آن چه که بر من اثر گذاشته بود. گفتم: آیا پدرم از قضیه آگاه شده است؟ گفت: آری. گفتم: و رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ گفت: آری و رسول الله صلی الله علیه و سلم. اشک ریختم و با صدای بلند گریستم. ابوبکر آواز مرا شنید و او در بالاخانه قرآن می‌خواند. فرود آمد و به مادرم گفت: او را چه کار شده است؟ مادرم گفت: از آنچه درباره‌اش گفته شده، خبر شده است. اشک از چشمان ابوبکر سرازیز شد. وی گفت: تو را سوگند می‌دهم ای دخترک من که به خانۀ خود بازگردی. من به خانه بازگشتم.

أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً ، وَالْتَمَسْتُ اسْمَ يَعْقُوبَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ ، إِلاَّ أَبَا يُوسُفَ حِينَ قَالَ : ﴿ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴾ .

أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَاعَتِهِ . فَسَكَتْنَا ، فَرُفِعَ عَنْهُ وَإِنِّي لأَتَبَيَّنُ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ ، وَهُوَ يَمْسَحُ جَبِينَهُ وَيَقُولُ : « أَبْشِرِي يَا عَائِشَةُ ، فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بَرَاءَتَكِ » .

قَالَتْ : وَكُنْتُ أَشَدَّ مَا كُنْتُ غَضَبًا ، فَقَالَ لِي أَبَوَايَ : قُومِي إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لاَ أَقُومُ إِلَيْهِ وَلاَ أَحْمَدُهُ وَلاَ أَحْمَدُكُمَا ، وَلَكِنْ أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي أَنْزَلَ بَرَاءَتِي ، لَقَدْ سَمِعْتُمُوهُ فَمَا أَنْكَرْتُمُوهُ وَلاَ غَيَّرْتُمُوهُ .

وَكَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ : أَمَّا زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِدِينِهَا ، فَلَمْ تَقُلْ إِلاَّ خَيْرًا ، وَأَمَّا أُخْتُهَا حَمْنَةُ فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ ، وَكَانَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِيهِ مِسْطَحٌ ، وَحَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَالْمُنَافِقُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ، وَهُوَ الَّذِي كَانَ يَسْتَوْشِيهِ وَيَجْمَعُهُ ، وَهُوَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ هُوَ وَحَمْنَةُ .

قَالَتْ : فَحَلَفَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ لاَ يَنْفَعَ مِسْطَحًا بِنَافِعَةٍ أَبَدًا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَلاَ يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ - إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ - وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ - يَعْنِي مِسْطَحًا إِلَى قَوْلِهِ - أَلاَ تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ ، حَتَّى قَالَ أَبُو بَكْرٍ : بَلَى وَاللَّهِ يَا رَبَّنَا ، إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا ، وَعَادَ لَهُ بِمَا كَانَ يَصْنَعُ . [راجع : ۲۵۹۳]

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم به خانه‌ام آمد و دربارهٔ من، از خدمتگزارم پرسید. وی گفت: من بر وی عیبی ندیده‌ام، مگر آنکه خوابش می‌برد تا آنکه گوسفند می‌آید و خمیر او را می‌خورد یا خمیرمایهٔ او را.
برخی از یاران آن حضرت بر وی فریاد زدند و گفتند: به رسول الله صلی الله علیه و سلم راست خود را بگوی و حتی او را به سخن خطا برانگیختند. وی گفت: سبحان الله، به خدا سوگند در مورد وی چنان می‌دانم که زرگر در مورد ریزهٔ طلای سرخ می‌داند (که پاک و عاری از غش است) سپس این خبر به مردی رسید که دربارهٔ وی (این تهمت) گفته می‌شد. وی گفت: سبحان الله، به خدا سوگند که من هرگز دامن زنی را نکشیده‌ام. عایشه گفت: آن مرد در راه خدا شهید شد. عایشه گفت: صبح فردا، پدر و مادرم نزد من آمدند و پیوسته با من بودند تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من درآمد و آن هنگامی بود که نماز عصر را گزارده بود. سپس درآمد و پدر و مادرم به جانب راست و چپ من نشسته بودند. آن حضرت، خداوند را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «اما بعد، ای عایشه، اگر ناشایستی را مرتکب شده‌ای یا بر خود ستم روا داشته‌ای، نزد خداوند توبه کن، همانا خدا توبهٔ بندگان خود را می‌پذیرد.» عایشه گفت: زنی از انصار آمده بود و در درگاه خانه نشسته بود. گفتم: آیا از این زن شرم نمی‌کنی که (همچو) چیزی را یاد می‌کنی. رسول الله صلی الله علیه و سلم پند و اندرز داد. من به سوی پدرم نگریستم

و گفتم: به او جواب بگوی. پدرم گفت: چه جواب بگویم. سپس به سوی مادرم نگریستم و گفتم: به او جواب بگوی. وی گفت: چه بگویم. چون آن هر دو جواب ندادند. کلمهٔ تشهد بر زبان راندم و خداوند را بدانچه سزاوار است، سپاس و ستایش کردم، سپس گفتم: اما بعد، به خدا سوگند که اگر به شما بگویم که من این کار را نکرده‌ام و خدای عَزَّوجلّ گواه است که من راست می‌گویم، این گفتن من نزد شما سودی ندارد و اگر بگویم که این کار را کرده‌ام، و خداوند می‌داند که من نکرده‌ام، شما خواهید گفت که به گناه خود اقرار کرده است و به خدا سوگند که برای خود و برای شما مثالی یافته نمی‌توانم، نتوانستم که نام یعقوب را به خاطر آورم به جز پدر یوسف را. آنگاه که گفت: «اینک صبری نیکو (برای من بهتر است) و بر آنچه توصیف می‌کنید خدا یاری ده است.» (یوسف: ۱۸)

در همان ساعت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی فرود آمد،[۱] ما خاموش ماندیم، سپس آن حالت از وی برطرف شد و من حالت خوشی در سیمای آن حضرت می‌دیدم و او از پیشانی خود (عرق را) لمس نموده و می‌گفت: «مژده باد بر تو ای عایشه، به تحقیق که خداوند پاکی ترا (از این تهمت) فرو فرستاد.» و خشم من شدیدتر از پیش بود. پدر و مادرم به من گفتند: برخیز و نزد آن حضرت برو. گفتم: به خدا سوگند که نزد وی نمی‌روم و نه او را سپاسگزارم و نه شما را. ولیکن سپاسگزار

---

۱ - کلمهٔ «أُنزِل» اشتباهاً در متن «أُزِل» نوشته شده است.

خداوندی‌ام که پاکی مرا فرود آورد. شما این (تهمت) را شنیدید، نه از آن انکار ورزیدید و نه (در دفاع) از من آن را تغییر دادید. و عایشه می‌گفت: و اما زینب بن جحش (همسر آن حضرت) را خدا به خاطر پرهیزگاریش حفظ کرد و به جز نیکویی (در مورد من) نگفت. و اما خواهر وی حَمْنَه، هلاک گشت در میان کسانی که هلاک شدند.[1] و از کسانی که دربارهٔ این (تهمت) سخن می‌زدند، مِسْطَح بود و حسّان بن ثابت و عبدالله بن اُبی منافق، و او کسی بود که این تهمت را از مردم می‌طلبید و بر آن می‌افزود. و کسی که بخش عمدهٔ آن را به گردن گرفته است، او و حَمْنه می‌باشد. عایشه گفت: ابوبکر سوگند یاد کرد که هیچ گاه به مِسْطح نفعی نرساند. سپس خدای عزّوجلّ (وحی) فرود آورد:

«و سرمایه‌داران و فراخ دولتان شما (یعنی ابوبکر) نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان (یعنی مِسطح) و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» (النور: ۲۲)

آنگاه ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند، ای پروردگار ما، همانا ما دوست می‌داریم که بر ما ببخشایی. سپس ابوبکر نفقه‌ای را که (به مسطح) می‌داد، از سر گرفت.

---

۱ - در تفسیر کشف الاسرار میبدی گفته شد: اصحاب افک یا تهمت کنندگان را که از آن جمله‌اند، عبدالله بن اُبی بن سلول و مَسطح بن اُثاثه و حسان بن ثابت انصاری و حَمْنه بنت جحْش همسر طلحه بن عبیدالله. پس از نزول آیات برائت عایشه، هر یک را هشتاد ضربه تازیان حد قذف زده‌اند.

۱۲ - باب: ﴿ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ﴾ [۳۱]

۴۷۵۸ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَبِيب: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ يُونُسَ: قَالَ ابْنُ شِهَاب، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ نِسَاءَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُوَلَ، لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ﴾. شَقَقْنَ مُرُوطَهُنَّ فَاخْتَمَرْنَ بِهَا. [انظر: ۴۷۵۹].

۴۷۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِع، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِم، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِي اللَّهُم عَنْهَا كَانَتْ تَقُولُ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ﴾. أَخَذْنَ أُزْرَهُنَّ فَشَقَّقْنَهَا مِنْ قِبَلِ الْحَوَاشِي، فَاخْتَمَرْنَ بِهَا. [راجع: ۴۷۵۸].

۲۵- سُورَةُ الْفُرْقَانِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس: ﴿ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴾ [۲۳] مَا تَسْفِي بِهِ الرِّيحُ. ﴿ مَدَّ الظِّلَّ ﴾ [۴۵]: مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ. ﴿ سَاكِنًا ﴾ [۴۵]: دَائِمًا. ﴿ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴾ [۴۵]: طُلُوعُ الشَّمْسِ. ﴿ خِلْفَةً ﴾ [۶۲]: مَنْ فَاتَهُ مِنَ اللَّيْلِ عَمَلٌ أَدْرَكَهُ بِالنَّهَارِ، أَوْ فَاتَهُ بِالنَّهَارِ أَدْرَكَهُ بِاللَّيْلِ. وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿ هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ ﴾ [۷۴]: فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَمَا شَيْءٌ أَقَرَّ لِعَيْنِ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَنْ يَرَى حَبِيبَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

باب ـ ۱۲

«وَلْيَضْرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ على جُيوبِهِنَّ» (۳۱) «و باید روسری‌های خویش را بر گردن خویش (فرو) اندازند.»

۴۷۵۸ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: خداوند بر زنان مهاجر نخستین رحم کند که آنگاه که این آیت نازل شد که: «و باید روسری‌های خویش را بر گردن‌های خویش (فرو) اندازند.»، آنها چادرهای خود را پاره کردند و سینه‌های خویش را با آن پوشیدند.

۴۷۵۹ ـ از حسن بن مسلم، از صَفیّه بنت شَیبه روایت است که عایشه رضی الله عنها می‌گفت: آنگاه که این آیت نازل شد: «و باید روسری‌های خویش را بر گردن‌های خویش فرو اندازند.» زنان حاشیهٔ دامنهای خویش را پاره کردند و با آن سینه‌های خویش را پوشانیدند.[1]

سورة الفُرقان[2]

و ابن عباس گفته است: «هَباءً مَنْثوراً» (۲۳) یعنی: آنچه را باد می‌برد و می‌پراکند.[3]

---

۱ - در ترجمهٔ انگلیسی بخاری ـ لفظ ـ فَاخْتَمَرْنَ بِها ـ را چنین ترجمه کرده است: با آن رویهای خویش را پوشانیدند.

۲ - فرقان در اصل مصدر است، یعنی فرق میان دو چیز؛ یعنی حق و باطل. این سوره مکی است و فقط در دو آیت آن اختلاف است که عبارتند از: «والَّذین لایَدْعونَ مَعَ الله إلهاً آخر» (آیت ۶۸) و «الّا مَن تاب و آمَنَ و عَمِلَ...» (آیت ۷۰)

۳ - «و قَدِمْنا اِلی ما عَمِلوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثورا» «و به هرگونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می‌سازیم.»

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ ثُبُورًا ﴾ [١٣] : وَيْلاً .

وَقَالَ غَيْرُهُ : السَّعِيرُ مُذَكَّرٌ ، وَالتَّسَعُّرُ وَالاضْطِرَامُ التَّوَقُّدُ الشَّدِيدُ . ﴿ تُمْلَى عَلَيْهِ ﴾ [٥] : تُقْرَأُ عَلَيْهِ مِنْ أَمْلَيْتُ وَأَمْلَلْتُ . ﴿الرَّسُّ﴾ [٣٨] : الْمَعْدِنُ ، جَمْعُهُ رِسَاسٌ . ﴿مَا يَعْبَأُ ﴾ [٧٧] : يُقَالُ : مَا عَبَأْتُ بِهِ شَيْئًا ، لا يُعْتَدُّ بِهِ . ﴿غَرَامًا ﴾ [٦٥] : هَلاكًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَعَتَوْا ﴾ [٢١] : طَغَوْا .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ عَاتِيَةٍ ﴾ [الحاقة : ٦] : عَتَتْ عَنِ الْخَزَّانِ .

«مَدَّ الظِّل» (٤٥) یعنی: حالتی که میان سپیده دم و طلوع آفتاب است. «ساکناً» (٤٥) یعنی: دایم و پیوسته. (عَلَیه دلیلاً) (٤٥) یعنی: طلوع آفتاب.[۱]

«خِلْفهٔ» (٦٢) یعنی: کسی که شب هنگام از وی عملی فوت شود و روز آن را دریابد، و یا روز از وی فوت شود و شب آن را دریابد.[۲]

و حَسَن در تفسیر آیت: «هَبْ لَنا مِن اَزْواجِنا و ذُرّیّاتِنا قُرَّةَ اَعْیُنٍ» (٧٤) «به ما از همسران و فرزندان مان آن ده که مایهٔ روشنی (یا سردی) چشمان ما باشد.» گفته است: یعنی، در طاعت خدا باشند و برای چشم مؤمن هیچ چیز روشنی بخش‌تر از آن نیست که دوست خود را در طاعت خدا ببیند. و ابن عباس گفته است: «ثُبوراً» (١٣) یعنی: هلاک[۳] و غیر از ابن عباس گفته است: السَّعیر یعنی دوزخ، مُذَکّر است و کلمات: التَّسَعُّرْ و اَلاِضْطِرامُ یعنی: برافروختن شدید آتش.[۴]

«تُمْلی عَلیه» (٥) یعنی: خوانده می‌شود بر وی. مأخوذ است از: اَمْلَیْتُ و اَمْلَلْتُ. یعنی: املاء کردم و خواندم بر کس دیگر.[۵]

---

۱ – «اَلَم تَرَ اِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّالظِّلَّ وَ لَوشاء لَجَعَلَهُ ساکناً ثُمَّ جَعَلْنا الشَّمسَ عَلَیهِ دلیلاً». «آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد، آنگاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.»

۲ – «وَهُو الّذی جَعَلَ الّیل و النّهار خِلْفهٔ». «و اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.»

۳ – «وَ اِذا اُلْقُوا مِنْها مَکاناً ضَیّقاً مُقَرَّنِینَ دَعْوا هُنالِکَ ثُبوراً». «و چون آنان را در تنگنایی ازآن به زنجیر کشیده بیندازند، آنجاست که مرگ (خود) را می‌خواهند.»

۴ – مراد از این آیت است: «بَلْ کَذَّبوا بالسّاعَةِ و اَعْتَدْنا لِمَنْ کَذَّبَ بالسّاعةِ سَعیراً». (۱۱) «بلکه (آنها) رستاخیز را دروغ خواندند و برای هرکس که رستاخیز را دروغ خواند، آتش سوزان آماده کرده‌ایم.»

۵ – «وقالُوا اَساطیرُ الاوّلِینَ اکْتَتَبَها فَهِی تُمْلی عَلَیه بُکرةً و اصیلاً». «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و

«الرَّسُّ» (۳۸) یعنی: معدن و جمع آن ـ رساس ـ است.[۱]

«مایَعْبأ» (۷۷) گفته می‌شود: ما عَبأْتُ بِهِ شیئاً یعنی: به شمار نمی‌رود (ناچیز، بی اهمیت.)[۲]

«غَراماً» (۶۵) یعنی: هلاک.[۳] و مُجاهد گفته است: «وَعَتَوْا» (۲۱) یعنی: سرکشی کردند.[۴] و ابن عُیَینَه گفته است: «عاتِیَةٌ» (الحاقة: ٦) عَتَتْ عَنِ الخزّانِ ـ یعنی بر خزانه‌داران طغیان کرد.[۵]

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ [٣٤]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«الَّذینَ یُحْشَرونَ عَلی وُجوهِهِمْ اِلی جَهَنَّمَ اُوْلائکَ شَرٌّ مَکاناً و اَضَلُّ سَبیلاً» (٣٤) «کسانی که ـ به رو درافتاده ـ به سوی جهنم رانده می‌شوند، آنان بدترین جای و گمترین راه را دارند.»

٤٧٦٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلًا قَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قَالَ : « أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » .

قَالَ قَتَادَةُ : بَلَى وَعِزَّةِ رَبِّنَا . [انظر : ٦٥٢٣] . أخرجه مسلم: ٢٨٠٦] .

۴۷۶۰ ـ از قتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: مردی گفت: یا پیامبر خدا، آیا در روز قیامت، کافر به رو در افتاده برانگیخته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «آیا چنان نیست، کسی که او را در دنیا بر دو پای روان ساخته، قدرت آن داشته باشد که او را بر روی وی در روز قیامت روانه سازد.»

صبح و شام بر او املاء می‌شود.»

۱ - «وَ عاداً و ثَموداً وَ اَصْحاب الرَّسِّ و قُروناً بَیْنَ ذلکَ کثیراً». «و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحاب رس و نسلهای بسیاری (میان این جماعتها) را (هلاک کردیم.)

۲ - «قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُم رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُم». «بگو پروردگار من به شما اعتنا نمی‌کند، اگر عبادت شما نباشد.»

۳ - «والَّذینَ یَقولُونَ رَبَّنا اصْرِفْ عَنّا عذابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً» «و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دائمی است.»

۴ - «لَقَداسْتَکْبَرُوا فی اَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ اعُتُواً کبیراً» «قطعاً در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند.»

۵ - «وَامّا عادٌ فَاُهْلِکوا بِریحٍ صَرصَرٍ عاتیةٍ» «و اما عاد به وسیلهٔ تندباد توفندهٔ سرکش هلاک شدند.»

قتاده گفت: آری، چنین است، سوگند به عزت پروردگار ما.

٢- باب : قَوْلِهِ :

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [٦٨] : الْعُقُوبَةَ .

٤٧٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ وَسُلَيْمَانُ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ .

قَالَ : وَحَدَّثَنِي وَاصِلٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُ ، أَوْ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَيُّ الذَّنْبِ عِنْدَ اللَّهِ أَكْبَرُ ؟ قَالَ : « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ » . قَالَ : وَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ . [راجع : ٤٤٧٧ ـ أخرجه مسلم : ٨٦] .

باب ـ ٢ فرمودۀ خدای تعالی:

«وَالَّذينَ لايَدْعونَ مَعَ اللهِ اِلَهاً آخَر وَلايَقْتُلونَ النَّفْسَ الَّتى حَرَّمَ اللهُ اِلّا بالحَقِّ وَلايَزْنونَ و مَنْ يَفْعَل ذلک يَلْقَ اَثاماً» (٦٨) «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش) را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند، و هرکس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد.» اَثام یعنی: عقوبت.

٤٧٦١ ـ از منصور و سلیمان، همچنان از واصل از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کردم، یا سؤال شد که: کدام گناه به نزد خدا بزرگتر است؟ فرمود: «اینکه به خدا شریک بگردانی، در حالی که خدا تو را پیدا کرده است.» گفتم: سپس کدام گناه است؟ فرمود: «سپس اینکه فرزند خود را می‌کشی از بیم آنکه در غذای تو شریک می‌شود.» گفتم: سپس کدام گناه است؟ فرمود: «اینکه با زن همسایۀ خود زنا کنی.» ابن مسعود گفت: و برای تصدیق سخن رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه نازل شد: «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش) را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند، و هرکس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد.»

٤٧٦٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ أَبِي بَزَّةَ : أَنَّهُ سَأَلَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ : هَلْ لِمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مِنْ تَوْبَةٍ ؟ فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ : ﴿ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ﴾ ؟

فَقَالَ سَعِيدٌ : قَرَأْتُهَا عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ كَمَا قَرَأْتَهَا عَلَيَّ ، فَقَالَ : هَذِهِ مَكِّيَّةٌ ، نَسَخَتْهَا آيَةٌ مَدَنِيَّةٌ ، الَّتِي فِي سُورَةِ النِّسَاءِ . [راجع : ٣٨٥٥ . أخرجه مسلم : ٣٠٢٣] .

٤٧٦٢ ـ از قاسم بن ابی بَزّه روایت است که او از سعید بن جُبَیر سؤال کرد که: آیا توبهٔ کسی که مسلمانی را به قصد بکشد، قبول می‌شود؟ سپس بر وی این آیه را خواندم: «و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند.» سعید گفت: من آن آیه را بر ابن عباس خواندم چنانکه تو آن را بر من خواندی. وی گفت: این آیت مکی است و آن را آیهٔ مدنی که در سورهٔ النساء است نسخ کرده است.[1]

٤٧٦٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : اخْتَلَفَ أَهْلُ الْكُوفَةِ فِي قَتْلِ الْمُؤْمِنِ ، فَرَحَلْتُ فِيهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ : نَزَلَتْ فِي آخِرِ مَا نَزَلَ ، وَلَمْ يَنْسَخْهَا شَيْءٌ . [راجع : ٣٨٥٥ . أخرجه مسلم : ٣٠٢٣] .

٤٧٦٣ ـ از شُعبه، از مُغیره بن نُعمان، از سَعید بن جُبَیر روایت است که گفت: مردم کوفه در (قبول توبهٔ) کسی که مسلمانی را بکشد، اختلاف کردند. در این حالت من نزد ابن عباس رفتم. وی گفت: آیت (هرکس عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است) در این رابطه آخرین آیتی است که نازل شده و هیچ چیز آن را نسخ نکرده است.

---

۱ - مراد قبول توبهٔ کسی است که مسلمانی را به قصد می‌کشد که در آیه ۷۰ سورهٔ الفرقان چنین آمده است: «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند و خداوند همواره آمرزندهٔ مهربان است.» مراد آیتی که در مدینه نازل شده و به روایت ابن عباس آیت فوق را نسخ کرده، یعنی توبهٔ چنین کسی قبول نمی‌شود، آیه ۹۳، سورهٔ النساء است که می‌گوید: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌کند و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.» در این آیت استثنای «اِلّا مَنْ تاب» «مگر کسی که توبه کند.» نیامده است. و همچنان به روایت زید بن ثابت، چنانکه در تیسیرالقاری گفته شده، سورهٔ النساء، پس از شش ماه از نزول سورهٔ الفرقان نازل شده است. در تیسیرالقاری آمده است: اگر سؤال شود که ابن عباس چگونه گفته است که توبهٔ قاتل قبول نمی‌شود؟ و خداوند فرموده: وتوبوا الی الله جمیعاً. و فرموده که: إن الله یقبل التوبهٔ عن عباده. و اجماع امت بر این نظراند. پاسخ آن است که این محمول است بر اقتدا به سنت الهی در تغلیظ و تشدید و گرنه هر گناه قابل توبه است حتی کفر.

٤٧٦٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾. قَالَ: لَا تَوْبَةَ لَهُ. وَعَنْ قَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ قَالَ: كَانَتْ هَذِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. [راجع: ٣٨٥٥. أخرجه مسلم: ٣٠٢٣].

٤٧٦٤ ـ از شُـعبه، از منصور، از سعید بن جُبَیر روایت اسـت که گفت: از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کردم که می‌فرماید: «پس کیفرش دوزخ اسـت» وی گفـت: بـرای او (یعنی قاتلی که مسـلمانی را می‌کشد) توبه‌ای نیست. و از این فرمودهٔ خدای جل ذکره سؤال کردم که می‌فرماید: «و کسانی انـد که با خـدا معبودی دیگـر نمی‌خوانند...» (الفرقـان: ٦٨) گفـت: ایـن حکـم در مـورد (مشرکین) زمان جاهلیت بوده است.[1]

٣ - بَابٌ: ﴿يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾ [٦٩]

باب ـ ٣

«يُضاعَفْ لَـهُ العذابُ يَوْمَ القِيامَـةِ وَيَخْلُدْ فِيها مُهانـاً» (٦٩) «برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته خوار می‌ماند.»

٤٧٦٥ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ أَبْزَى: سَلِ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾. وَقَوْلِهِ: ﴿وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ - حَتَّى بَلَغَ - إِلَّا مَنْ تَابَ﴾. فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ قَالَ أَهْلُ مَكَّةَ: فَقَدْ عَدَلْنَا بِاللَّهِ وَقَدْ قَتَلْنَا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَتَيْنَا الْفَوَاحِشَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿غَفُورًا رَحِيمًا﴾. [راجع: ٣٨٥٥ أخرجه مسلم: ١٢٢ و ٣٠٢٣].

٤٧٦٥ ـ از منصـور، از سـعید بن جُبَیر روایت است که ابن أَبْزی گفت: از ابن عباس در مورد این دو آیت سـؤال کن که می‌گوید: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشـد، کیفرش دوزخ است.» (النساء: ٩٣) «و کسـانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسـی را که خدا (خونش را) حرام کرده اسـت، جز به حق نمی‌کشـند، و زنـا نمی‌کننـد و هرکس اینهـا را انجام دهد سـزایش را دریافت خواهد کـرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خـوار می‌ماند. (الفرقان: ٦٨ و ٦٩) «مگر

---

١ - مذهب ابن عباس در حکم آیت ٩٣، النساء را در مورد مسلمانان و آیات ۶۸ ـ ۷۰ الفرقان را در مورد مشرکین مکه که مسلمان شده بودند، نظر داده است و به اساس آن، توبهٔ قاتل را قبول نمی‌کند. ولی جمهور سلف و اهل سنت قول ابن عباس را بر تشدید و تغلیظ حمل کرده‌اند.

کسی که توبه کند.» (۷۰)
من از ابن عباس سـؤال کردم. وی گفت: آنگاه که آیات (٦٨ و ٦٩ سـورهٔ الفرقان) نازل شـد، (مسلمانان) اهل مکه گفتند: همانا با خدا شریک ساخته‌ایم و ما کشته‌ایم کسی را که خدا خونش را حرام کرده اسـت. جز به حق و ما (پیش از اسلام) مرتکب فواحش (زنا) شده‌ایم.
آنگاه خدای تعالی این آیت را نازل کرد: «مگر کسـی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کنـد، پس خداوند بدی‌هایشـان را بـه نیکیها تبدیـل می‌کند و خدا همـواره آمرزندهٔ مهربان است.» (الفرقان: ۷۰)

٤ - باب: ﴿إلا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [٧٠].

باب ـ ۴

«إلا مَنْ تابَ وَآمَنَ وَ عَمِلاً صالحاً فَاُولٰئکَ یُبدِّلِ اللهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَـنات وَ کانَ اللهُ غَفوراً رَحیماً» (۷۰) «مگر کسـی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، پس خداوند بدیهای ایشان را بـه نیکیها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است.»

٤٧٦٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: أَمَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبْزَى: أَنْ أَسْأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَاتَيْنِ الآيَتَيْنِ: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾. فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: لَمْ يَنْسَخْهَا شَيْءٌ، وَعَنْ: ﴿وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾. قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الشِّرْكِ. [راجع: ٣٨٥٥. اخرجه مسلم: ٣٠٢٣].

٤٧٦٦ ـ از شُـعبه، از منصور روایت اسـت که سـعید بن جُبَیر گفت: عبدالرحمن بن ابزی مرا فرمـود که در مورد ایـن دو آیت از ابن عباس سـؤال کنم (که اول آن این اسـت): «کسی که عمداً مؤمنی را بکشـد...» از وی سـؤال کردم، گفت: از آن چیزی نسخ نشده است. (در مورد این آیت سـؤال کردم): «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند...» گفت: این آیت در مورد مشرکان (مکه) نازل شده است.

٥ - باب : ﴿ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴾

[٧٧] : أيْ : هَلَكَةً .

٤٧٦٧ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : خَمْسٌ قَدْ مَضَيْنَ : الدُّخَانُ ، وَالقَمَرُ ، وَالرُّومُ ، وَالبَطْشَةُ ، وَاللِّزَامُ . ﴿ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴾ .

[راجع : ١٠٠٧ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٨] .

٢٦- سُورَةُ الشُّعَرَاء

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ تَعْبَثُونَ ﴾ [١٢٨] : تَبْنُونَ . ﴿هَضِيمٌ﴾ [١٤٨] : يَتَفَتَّتُ إِذَا مُسَّ . مُسَحَّرِينَ : المَسْحُورِينَ . ﴿لَيْكَةُ ﴾ [١٧٦] : وَالأَيْكَةُ جَمْعُ أَيْكَةٍ وَهِيَ جَمْعُ شَجَرٍ . ﴿ يَوْمِ الظُّلَّةِ ﴾ [١٨٩] : إِظْلَالُ العَذَابِ إِيَّاهُمْ . ﴿مَوْزُونٍ ﴾ [الحجر : ١٩] : مَعْلُومٍ . ﴿كَالطَّوْدِ﴾ [٦٣] : كَالجَبَلِ . وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ لَشِرْذِمَةٌ ﴾ [٥٤] : الشِّرْذِمَةُ طَائِفَةٌ قَلِيلَةٌ . ﴿ فِي السَّاجِدِينَ ﴾ [٢١٩] : المُصَلِّينَ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴾ [١٢٩] : كَأَنَّكُمْ . الرِّيعُ : الأَيْفَاعُ مِنَ الأَرْضِ . وَجَمْعُهُ رِيَعَةٌ وَأَرْيَاعٌ ، وَاحِدُهُ رِيعَةٌ . ﴿مَصَانِعَ﴾ [١٢٩] : كُلُّ بِنَاءٍ فَهُوَ مَصْنَعَةٌ . ﴿ فَرِهِينَ ﴾ [١٤٩] : مَرِحِينَ ، ﴿ فَارِهِينَ ﴾ . بِمَعْنَاهُ ، وَيُقَالُ : ﴿ فَارِهِينَ ﴾ حَاذِقِينَ . ﴿ تَعْثَوْا ﴾ [١٨٣] : هُوَ أَشَدُّ الفَسَادِ ، عَاثَ يَعِيثُ عَيْثًا . ﴿ الجِبِلَّةَ ﴾ [١٨٤] : الخَلْقُ ، جُبِلَ خُلِقَ ، وَمِنْهُ جُبُلًا وَجِبِلًا وَجُبْلًا يَعْنِي الخَلْقَ ، قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ .

باب ـ ٥

«فَسَوْفَ يَكُونَ لِزاماً» (٧٧) (به زودی بر شما لازم خواهد شد.)

٤٧٦٧ ـ از مُسلم، از مسروق روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پنج (واقعهٔ مهم از علایم قیامت) گذشته است که عبارتند از: الدّخان، و القمر، الرُّوم، والبطْشَهَ، و اللّزام، «فَسَوْف یکونَ لِزاماً»[1]

سورهٔ الشُّعرأ[2]

و مجاهد گفته است: «تَعْبَثُونَ» (١٢٨): تَبْنُونَ ـ

---

١ - وقایع مذکور همه در قرآن مجید آمده است که: ا ـ الدّخان: یعنی دود. در سورهٔ الدّخان، آیت ١٠، آمده است: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» این وعده متحقق شد و خدای تعالی در قریش قحط انداخت تا آنکه از شدت گرسنگی یا از کثرت، بخار جو، چون دودی محسوس شد و ایشان به خدای تعالی رجوع کردند و خدای تعالی قحطی را دور کرد. سپس آنها به کفر اصرار کردند و خدای تعالی روز بدر از ایشان انتقام گرفت.

٢ ـ القَمَر: واقعهٔ شکافته شدن ماه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم صورت گرفت و مشرکان و مسلمانان آن را مشاهده کردند. آیت اول سورهٔ «القمر» در همین رابطه است که می‌گوید: «نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.»

٣ ـ الرّوم: کشور فارس بر کشور روم غالب شد. از این خبر مسلمانان مکه که اهل کتاب بودند، اندوهگین شدند؛ زیرا رومیها اهل کتاب بودند و مشرکین مکه شادمان شدند؛ زیرا آنان همچو اهل فارس بی کتاب بودند. خداوند آیت نازل کرد و غلبهٔ روم را بر فارسیان بشارت داد چنانکه آیات ٢ و ٣ سورهٔ الرّوم بدان مشعر است: «مغلوب شدند قوم روم در نزدیکترین سرزمین و ایشان بعد از شکست خویش پیروز خواهند شد و پیروز شدند.»

۴ ـ البَطْشَه: در رابطه به انتقام کشیدن از مشرکین در جنگ بدر است. آیهٔ ١٦ سورهٔ الدُّخان می‌فرماید: «روزی که دست به حمله می‌زنیم، همان حملهٔ بزرگ (آنگاه) ما انتقام گیرنده‌ایم.»

٥ ـ آیت «فسوف یکونَ لِزاماً» را بعضاً به عذابی که در جنگ بدر مشرکان مواجه شدند، تعبیر کرده‌اند که مراد التصاق کشتگان به یکدیگر در چاه بدر است.

٢ - سورهٔ «الشعراء» مکی است مگر سه آیات آخر سوره که در مدینه فرود آمده که از «والشعراء یَتّبعُهُمُ الغاوُن» آغاز می‌شود که فقط همین آیت منسوخ است و دیگر در این سوره ناسخ و منسوخی نیست و خداوند شعرای مؤمنان را از آن مستثنا کرد، چون حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، چنانکه فرمود: «الاالذین آمنوا و عملواالصّالحات وَذَکَرُوالله کثیراً» (٢٢٧)

یعنی: بنا می‌کنید.[۱]

«هَضِیْم» (۱٤۸) چون مساس شود، خُرد و ریزه ریزه شود.[۲]

مُسَحَّرِیْنَ - یعنی: افسون شدگان[۳]

«لَیْکَهُ» (۱۷٦) یعنی: اَیْکَهُ - جمع آن - اَیْکَهٔ - است و آن جمع شَجَر است. یعنی: درختان.[۴]

«یَوْمِ الظُّلَّةِ» (۱۸۹) یعنی: سایه افکندن عذاب بر ایشان[۵]

«مَوْزُوْن» (الحجر: ۱۹) یعنی: معلوم[۶]

«کالطَّوْدِ» (٦۳) یعنی: مانند کوه[۷]

و غیر از مجاهد گفته است: «لَشِرْذِمَةٌ» (٥٤) یعنی: گروهی اندک[۸]

«فِی السَّاجِدِیْن» (۲۱۹) یعنی: در میان نمازگزاران.[۹]

ابن عباس گفته است: «لَعَلَّکُم تَخْلُدُوْن» (۱۲۹)

---

۱ - «اَتَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعْبَثُونَ» «آیا بر هر تپه‌ای بنایی می‌سازید که دست به بیهوده کاری زنید.»

۲ - «وَ زُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُها هَضِیم» «و کشتزارها و درختان خرمایی که شگوفهٔ آن نازک است.»

۳ - «قالوا اِنَّما اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِیْن» (۱۵۳ و ۱۸۵) «گفتند: قطعاً، تو از افسون شدگانی».

۴ - «کَذَّبَ اَصْحابُ لَیْکَةِ الْمُرْسَلِیْن» «اصحاب اَیکه پیامبران را دروغگو شمردند.»

۵ - «فَکَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیم» «پس او را تکذیب کردند، و عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت. به راستی آن عذاب، روزی هولناک بود.»

۶ - «والأرضَ مَدَدْناها و اَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شیءٍ مَوْزُون» «و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای استوار ساختیم و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویانیدیم.»

۷ - «فَاَوْحَیْنا اِلی موسی اَنِ اضربْ بِعَصاکَ البَحرَ فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کالطَّودِ العظیم» «پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن، تا از هم شکافت و هر پاره‌ای همچون کوه سترگ بود.»

۸ - «اِنَّ هؤلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُوْن» «و گفت هر آینه ایشان (بنی اسرائیل) گروهی اندک‌اند.»

۹ - «وَ تَقَلُّبَکَ فِی‌السّاجدین» «و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می‌نگرد).»

لَعلَّکُم یعنی: گویا شما.[۱]
الرِّیعُ ـ بلندی از زمین و جمع آن ـ رِیَعَةٌ و أریاع، و مفرد آن رِیْعَةٌ ـ است.[۲] «مَصانِع» (۱۲۹) هر بنایی که استوار باشد.
«فَرِهِیْن» (۱٤۹) یعنی: با شادمانی[۳] (به قرائت دیگر) «فارِهِیْن» است که به همان معنی است و گفته می‌شود «فارِهِیْن» یعنی: ماهرانه.
«تَعْثَوْا» (۱۸۳) و آن شدیدترین فساد است. عاث، یَعِیثُ عَیْثاً ـ یعنی هر دو لفظ به یک معنی است.[۴]
«اَلْجِبِلَّة» (۱۸٤) یعنی: خلق. جُبِلَ یعنی: آفریده شد. و از آن مأخوذ است: جُبُلاً و جِبِلاً و جُبْلاً. یعنی: خلق[۵] و ابن عباس آن را گفته است.

۱ - باب: ﴿وَلا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾ [۸۷]

۴۷۶۸ - وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ: عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ يَرَى أَبَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ الْغَبَرَةُ وَالْقَتَرَةُ». الْغَبَرَةُ: هِيَ الْقَتَرَةُ. [راجع: ۳۳٤۹].

باب ـ ۱

«وَلاتُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُوْنَ» (۸۷) «و روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن.»
۴۷۶۸ ـ از ابوسعید المَقْبُری، از اَبوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا ابراهیم علیه‌الصَّلاةُ و السَّلام در روز قیامت پدر خود را در حالی می‌بیند که غَبَرَه و قَتَرَه یعنی گردآلود و خاک آلود است. غَبَرَه ـ به معنای ـ قَتَرَه است.

---

۱ - «و تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعلَّکُم تَخْلُدُون» «و کاخهای استوار می‌گیرید، گویا جاودانه خواهید ماند.»
۲ - «رِیْعَة» در آیه ۱۲۸، الشعراء آمده است که یادآوری شد.
۳ - وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الجبالِ بُیُوتاً فارِهِیْن» «و (برای خود) از کوهها، هنرمندانه خانه‌هایی می‌تراشید.»
۴ - «وَلا تَبْخَسواالنّاسَ اشیاءَهُم وَلاتَعْثَوا فِی‌الارضِ مُفسِدین» «و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد برمدارید.»
۵ - «واتَّقُوا الّذی خَلَقَکُم والجِبِلَّةَ الاوّلین» «و از آن کسی که شما و خلق (انبوه) گذشته را آفریده است، پروا کنید.»

٤٧٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا أَخِي ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ ، إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لا تُخْزِيَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ، فَيَقُولُ اللَّهُ : إِنِّي حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ» . [راجع : ٣٣٤٩] .

٤٧٦٩ ـ از سعید مَقْبُری، از ابُوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ابراهیم (در روز قیامت) پدر خود را ملاقات می‌کند و می گوید: ای پروردگار من، به تحقیق تو وعده کرده‌ای که در روز قیامت مرا شرمنده نمی‌سازی. خداوند می‌گوید: همانا من بهشت را بر کافران حرام گردانیده‌ام.»

٢ - باب : ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ﴾

[٢١٤ - ٢١٥] : أَلِنْ جَانِبَكَ .

باب ـ ۲

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ أَلأَقْرَبِيْنَ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ» (٢١٤ ـ ٢١٥) «و خویشان نزدیک خود را هشدار ده و بال خود را فروگستر.»

و بال خود را فرو گستر، یعنی با ملایمت و نرمش مردم را دعوت کن.

٤٧٧٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ﴾ . صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الصَّفَا ، فَجَعَلَ يُنَادِي : «يَا بَنِي فِهْرٍ ، يَا بَنِي عَدِيٍّ» . لِبُطُونِ قُرَيْشٍ ، حَتَّى اجْتَمَعُوا ، فَجَعَلَ الرَّجُلُ إِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَخْرُجَ أَرْسَلَ رَسُولاً لِيَنْظُرَ مَا هُوَ ، فَجَاءَ أَبُو لَهَبٍ وَقُرَيْشٌ ، فَقَالَ : «أَرَأَيْتَكُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلاً بِالْوَادِي تُرِيدُ أَنْ تُغِيرَ عَلَيْكُمْ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ» . قَالُوا : نَعَمْ ، مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ إِلا صِدْقًا ، قَالَ : «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» . فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ : تَبًّا لَكَ سَائِرَ الْيَوْمِ ، أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا ، فَنَزَلَتْ : ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾ . [راجع : ١٣٩٤ .

أخرجه مسلم: ٢٠٨ ، بزيادة ، ورهطك منهم المخلصين].

٤٧٧٠ ـ از عَمرو بن مُرَّه، از سعید ابن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چون این آیت نازل شد که «و خویشان نزدیک خود را هشدار ده» پیامبر صلی الله علیه و سلم بر کوه صفا برآمد و بانگ می‌زد که: ای بنی فِهْر، ای بنی عدی برای گروههای قریش تا آنکه گرد آمدند و کسی که نتوانست بیرون بیاید، کسی را فرستاد که ببیند، قضیه از چه قرار است. ابولهب و سائر مردم قریش آمدند. آن حضرت فرمود: «اگر به شما خبر بدهم که سواران (دشمن) در وادی آمده‌اند و قصد غارت شما را دارند، چه می‌گویید. آیا مرا تصدیق می‌کنید؟»، گفتند: آری، تجربهٔ ما در مورد تو به جز راستگویی نبوده است. آن حضرت فرمود: «من به شما هشدار می‌دهم که

عذابی سخت در پیش دارید.» ابولهب گفت: هلاک باد تو را تمام روز، ما را به خاطر این جمع کرده بودی. پس نازل شد: «بریده باد دو دست ابولهب، دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد.» «مَسَدْ: ۱ و ۲»

٤٧٧١ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ قَالَ : « يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ، اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ﷺ ، سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي ، لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا » .

تَابَعَهُ أَصْبَغُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ . [راجع : ٢٧٥٣ . أخرجه مسلم : ٢٠٦]

٤٧٧١ - از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب و ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهُریره گفت: آنگاه که خداوند آیت: «و خویشان نزدیک خود را هشدار بده.» را نازل کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم ایستاد و گفت: «ای گروه قریش - یا همچو کلمه‌ای گفت - خود را بخرید، من چیزی (از عذاب خداوند) را از شما بازگردانیده نمی‌توانم. ای بنی عبد مناف، من چیزی از (عذاب خداوند) را از شما بازگردانیده نمی‌توانم. ای عباس بن عبدالمطّلب، من چیزی از (عذاب خداوند) را از تو بازگردانیده نمی‌توانم و ای صَفیّه عمهٔ رسول الله، من چیزی از (عذاب خداوند) را از تو بازگردانیده نمی‌توانم، و ای فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و سلم) هر آنچه از مال من می‌خواهی بخواه، من چیزی از (عذاب خداوند) را از تو بازگردانیده نمی‌توانم.» متابعت کرده است، ابوالیمان را اَصْبغ از ابن وَهب، از یونُس از ابن شهاب (زهری)[1]

---

۱ - آنگونه که در پاورقی حدیث ۳۷۵۳ تذکر رفت، ظاهراً این حدیث مرسل می‌نماید، زیرا ابوهُریره سالها پس از این واقعه در مدینه اسلام آورده و آن هم در زمان جنگ خیبر که در اوایل سال هفتم هجرت بوده است، ظاهراً ابوهُریره آن را از اصحابی دیگر شنیده باشد در آن صورت مرفوع می‌شود ولی خطاب آن حضرت، به فاطمه رضی الله عنها که در آن زمان دختری خوردسال بوده است، سؤال برانگیز است.

۲۷- سُورةُ النَّمل

﴿الخَبْءَ﴾ : ما خَبَأْتَ . ﴿لا قِبَلَ﴾ : لا طاقَةَ .
﴿الصَّرْحَ﴾ : كلُّ مِلاطٍ اتُّخِذَ مِنَ القَواريرِ ، و﴿الصَّرْحُ﴾ : القَصْرُ ، وجَماعَتُهُ صُرُوحٌ .

وقال ابن عباس : ﴿وَلَها عَرْشٌ﴾ : سريرٌ كريمٌ ، حُسْنُ الصَّنْعَةِ وغَلاءُ الثَّمَنِ . ﴿يَأْتُوني مُسْلِمينَ﴾ : طائعين . ﴿رَدِفَ﴾ : اقْتَرَبَ . ﴿جامِدَةً﴾ : قائمةً . ﴿أَوْزِعْني﴾ : اجْعَلْني .

وقال مجاهد : ﴿نَكِّروا﴾ غَيِّروا وَ﴿القَبَس﴾ : ما اقتبستَ منهُ النَّارَ . ﴿وأُوتينَا العِلْمَ﴾ : يقولُه سليمان . ﴿الصَّرْحَ﴾ : بِرْكَةَ ماءٍ ضَرَبَ عَلَيْهَا سُلَيْمانُ قَواريرَ أَلْبَسَها إيّاهُ .

سورهٔ النَّمْل «مکی است»

«اَلْخَبءَ» (۲۵) یعنی: هرچه پوشیده باشد.[۱]

«لاقِبَل» (۳۷) یعنی: تاب و توان نداشته باشند.[۲]

«الصَّرْح» (٤٤) یعنی: هرگونه موادی که از شیشه ساخته شود.

«اَلصَّرْح» یعنی: کاخ و قصر و جمع آن «صُرُوْح» است.[۳]

و ابن عباس گفته است: «وَلَها عَرْش» (۲۳) یعنی: تختی نفیس. نیکو ساخته شده و گرانبها[۴]

«یَأتونی مُسْلِمین» (۳۸) کلمهٔ «مُسلمین» یعنی: منقاد[۵]

«رَدِف» (۷۲) یعنی: نزدیک[۶]

«جامِدَةً» (۸۸) یعنی: ایستاده[۷]

---

۱ - «اَلّا یَسْجُدوالله الَّذی یُخْرِجُ الخَبءَ فی السّموات و الارض وَیَعْلَمُ ماتُخْفون وَماتُعْلِنُون» (آری شیطان چنین کرده بود) تا سجده نکنند به خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد و می‌داند آن چه را شما نهان یا آشکار انجام می‌دهید.»

۲ - «اِرْجِعْ اِلَیهم فَلَناتِیَنَّهُم بِجُنودٍ لاقِبَلَ لَهُمْ بِها» «به سوی آنان بازگرد که قطعاً سپاهیانی بر (سر) ایشان می‌آوریم که در برابر آن تاب ایستادگی نداشته باشند.»

۳ - «قِیلَ لَها اُدْخُلی الصَّرْحَ فَلَمّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ کَشَفَتْ عَنْ ساقَیْها قالَ اِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قواریرَ» «به او گفته شد: وارد کاخ شو و چون آن را دید برکه‌ای پنداشت و ساقهاش را نمایان کرد. سلیمان گفت: این کاخی مفروش از آبگینه است. (بلقیس)...»

۴ - «اِنّی وَجَدْتُ امرأةً تَمْلِکُهُم وَ اُوْتِیَتْ مِنْ کُلِّ شیءٍ ولَها عَرْشٌ عظیم» «من (آنجا) زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت.»

۵ - «قالَ یا اَیُّها المَلَؤُ اَیُّکُم یا تِینی بِعَرشِها قَبْلَ اَنْ یاتُونی مُسلمین»
«گفت: ای سران (کشور) کدام یک از شما تخت او را ـ پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند، می‌آورد.»

۶ - «قُلْ عَسی اَن یَکونَ رَدِفَ لَکُمْ بَعْضُ الَّذی تَسْتَعْجِلون» «بگو: شاید برخی از آنچه را به شتاب می‌خواهید، در پی شما باشد.»

۷ - «وَ تَرَی الجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِی تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ» «و کوهها را می‌بینی (و) می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه آنها

«اَوْزِعْنی» (۱۹) یعنی: بگردان مرا[1]

و مجاهد گفته است: «نَکّرو» (۴۱) یعنی: تغییر دهید.[2]

«اَلْقَبَس» (۷) یعنی: آنچه از آن آتش بگیرد (شعله)[3]

«واوُتینا العِلْم» (۴۲) یعنی: این گفتهٔ سلیمان است (نه از بلقیس)[4]

«الصَّرْح» یعنی: حوض آب که سلیمان آن را بر پا کرده بود و با شیشه پوشانیده بود.

۲۸- سُورَةُ الْقَصَصِ

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلا وَجْهَهُ ﴾ [۸۸] : إِلا مُلْكَهُ ، وَيُقَالُ إِلا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ الأَنْبَاءُ ﴾ [۶۶] : الْحُجَجُ .

۲۸ ـ سورهٔ القَصَص[5]

«کُلُّ شیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجْهَه» (۸۸) «همه چیز نابود شونده است به جز ذات او.»[6]. مراد از «وَجْهَه» مُلک اوست و گفته می‌شود: اِلّا ما اُریدُ به وَجْهُ الله.[7] و مجاهد گفته است: «الأنباء»

ابر آسا در حرکتند.»

۱ - «فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الّتی اَنْعَمْتَ علیّ» «سلیمان» از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس بگزارم.»

۲ - «قالَ نَکّروا لَها عَرْشَها نَنْظُر اَتَهْتَدی اَمْ تَکونَ مِنَ الّذینَ لایَهْتَدون» «(سلیمان) گفت: تخت (بلقیس) را برایش ناشناس گردانید تا ببینیم آیا پی می‌برد یا از کسانی است که پی نمی‌برند.»

۳ - «وَ اِذْقالَ موسی لِاَهْلِه اِنّی آنَسْتُ ناراً ساتیکُمْ مِنْها بِخَبر او اتیکُمْ بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُم تَصْطَلُون» «یاد کن هنگامی را که موسی به خانوادهٔ خود گفت: من آتشی به نظرم رسید، به زودی برای شما خبری از آن خواهم آورد. یا شعله‌ای آتش برای شما می‌آورم، باشد که خود را گرم کنید.»

۴ - «فَلَمّا جاءَتْ قیلَ اَهکذا عَرْشُک، قالت کَاَنَّهُ هُوَ وَ اوتینا العِلْمَ مِن قَبْلِها و کُنّا مُسْلِمین» «پس وقتی (بلقیس) آمد بدو گفته شد آیا تخت تو همین گونه است. گفت: گویا این همان است و پیش از این ما آگاه شده و از در اطاعت در آمده بودیم.»

۵ - سورهٔ «القَصَص» مکی است، به جز از آیت ۸۵ آن: «اِنَّ الّذی فَرَضَ عَلَیکَ القُرآن». این گفتهٔ ابوالعباس است.

۶ - کلمهٔ «وَجْهَه» را، ذات او، و جلال او نیز تفسیر کرده‌اند.

۷ - اِلّا ما اریدُ بِهِ وَجْه الله ـ یعنی اعمالی که محض برای خدا و

(٦٦): الحجج: يعني برهانها.[١]

١ - باب: ﴿إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [٥٦]

باب ـ ١

«إِنَّکَ لاتَهْدی مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اللهَ یَهْدی مَنْ یشاء» (٥٦) «در حقیقت، تو هر که را دوست داری، نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هرکه را بخواهد راهنمایی می‌کند.»

٤٧٧٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلٍ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، فَقَالَ: «أَيْ عَمِّ، قُلْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَيُعِيدَانِهِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ، عَلَى مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾. وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ﴿إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾. [راجع: ١٣٦٠. أخرجه مسلم: ٢٤].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أُولِي الْقُوَّةِ﴾ [٧٦]: لا يَرْفَعُهَا الْعُصْبَةُ مِنَ الرِّجَالِ. ﴿لَتَنُوءُ﴾ [٧٦]: لَتُثْقِلُ. ﴿فَارِغًا﴾ [١٠]: إِلا مِنْ ذِكْرِ مُوسَى. ﴿الْفَرِحِينَ﴾ [٧٦]: الْمَرِحِينَ. ﴿قُصِّيهِ﴾ [١١]: اتَّبِعِي أَثَرَهُ، وَقَدْ يَكُونُ: أَنْ يَقُصَّ الْكَلامَ. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ﴾ [يوسف: ٣]. ﴿عَنْ

٤٧٧٢ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیَّب، از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که مرگ ابوطالب فرارسید، رسـول الله صلی الله علیه و سلم نزد وی آمد و دید که در آنجا ابوجهل و عبدالله بن ابی اُمیَّه بن مغیره، آمده‌اند. آن حضرت فرمود: «ای عمـو، بگوی. لااله الا الله، کلمه‌ای که بدان نزد خدا حجت بیاورم.»

ابوجهل و عبـدالله بن اُمیّه گفتنـد: آیا از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم پیوسته (کلمۀ طیبه را) بر وی عرضه می‌کرد و آن دو نفر گفتار خود را تکرار می‌کردند. تا آنکه سختی آخر که ابوطالب برای حاضـران بر زبـان آورد این بود کـه: بر آیین عبدالمطّلب هسـتم. و اباورزیـد که بگوید: لا اله الا الله. راوی می‌گوید: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «به خدا سـوگند که برای تو تـا زمانی آمرزش می‌خواهـم که از آن منع نشـوم.» پس خداوند (این آیت را) فرود آورد: «بر پیامبر و کسـانی که ایمان آوردند سـزاوار

رضای حق کرده باشند، باقی و پاینده خواهد بود. «تیسیر القاری»

١ - «فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الاَنْباءُ یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لایَتَساءَلُون» «پس در آن روز اخبار بر ایشان پوشیده گردد و از یکدیگر نمی‌توانند بپرسند.»

جُنُب﴾ [١١] : عَنْ بُعْدٍ ، عَنْ جَنَابَةٍ وَاحِدٌ ، وَعَنِ اجْتِنَابٍ أَيْضًا . ﴿يَبْطِشُ﴾ [١٩] : وَيَبْطُشُ . ﴿يَأْتَمِرُونَ﴾ [٢٠] : يَتَشَاوَرُونَ الْعُدْوَانُ وَالْعَدَاءُ وَالتَّعَدِّي وَاحِدٌ . ﴿آنَسَ﴾ [٢٩] : أَبْصَرَ . الْجِذْوَةُ قِطْعَةٌ غَلِيظَةٌ مِنَ الْخَشَبِ لَيْسَ فِيهَا لَهَبٌ ، وَالشِّهَابُ فِيهِ لَهَبٌ . ﴿كَأَنَّهَا جَانٌّ﴾ [٣١] : وهي في آية أخرى : كَأَنَّهَا ﴿حَيَّةٌ تَسْعَى﴾ [طه : ٢٠] : وَالْحَيَّاتُ أَجْنَاسٌ : الْجَانُّ ، وَالأَفَاعِي ، وَالأَسَاوِدُ . ﴿رِدْءًا﴾ [٣٤] : مُعِينًا .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : لكي ﴿يُصَدِّقُنِي﴾ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿سَنَشُدُّ﴾ [٣٥] : سَنُعِينُكَ ، كُلَّمَا عَزَّزْتَ شَيْئًا فَقَدْ جَعَلْتَ لَهُ عَضُدًا ، مَقْبُوحِينَ : مُهْلَكِينَ . ﴿وَصَّلْنَا﴾ [٥١] : بَيَّنَّاهُ وَأَتْمَمْنَاهُ . ﴿يُجْبَى﴾ [٥٧] : يُجْلَبُ ﴿بَطِرَتْ﴾ [٥٨] : أَشِرَتْ . ﴿فِي أُمِّهَا رَسُولاً﴾ [٥٩] : أُمُّ الْقُرَى مَكَّةُ وَمَا حَوْلَهَا ﴿تُكِنُّ﴾ [٦٩] : تُخْفِي ، أَكْنَنْتُ الشَّيْءَ أَخْفَيْتُهُ ، وَكَنَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ وَأَظْهَرْتُهُ . ﴿وَيْكَأَنَّ اللَّهَ﴾ [٨٢] : مِثْلُ : أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ : يُوَسِّعُ عَلَيْهِ ، وَيُضَيِّقُ عَلَيْهِ .

نیست که برای مشرکان آمرزش بخواهند.» (التوبه: ۱۱۳) و خداوند دربارهٔ ابوطالب آیت نازل کرد و به رسول الله صلی الله علیه و سلم خطاب کرد: «در حقیقت، تو هرکه را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هرکه را بخواهد راهنمایی می‌کند.»

ابن عباس گفته است: «أُوْلِی الْقُوَّةِ» (۷۶) یعنی: گروهی از مردان آن را (نسبت سنگینی آن) بلند کرده نمی‌توانستند.[۱]

«لَتَنُوءُ» (۷۶) یعنی: سنگینی می‌کرد.

«فارِغاً» (۱۰) یعنی: (دل مادر موسی فارغ بود) به جز از یاد موسی.[۲]

«الْفَرِحین» (۷۶) یعنی: نیک شادمان شوندگان.

«قُصِّیه» (۱۱) یعنی: در پی او برو[۳] (قص در سخن) می‌آید: ـ یَقُصُّ الْکَلامَ ـ یعنی: سخن را دنبال کرد. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ» (یوسف: ۳) «ما بر تو حکایت می‌کنیم.»

«عَنْ جُنُب» (۱۱) یعنی: از دور. عَنْ جَنابَةٍ (با عن جُنُبٍ) یکی است و همچنان است با «عَنْ اِجْتناب» (هر سه لفظ به یک معنی است)

«یَبْطِشُ» (۱۹) و «یَبْطُشُ» (این لفظ از باب ضَرَبَ یَضْرِبُ، و نَصَرَ یَنْصُرُ، هر دو آمده است.)[۴]

---

۱ – «وَ آتَیناهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَاإنَّ مفاتحَهُ لَتَنُوأُ بِالعصبَةِ أُوْلِی القُوَّةِ» «و از گنجینه‌ها آنقدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد.»

۲ – «اذْقالَ لَهُ قَوْمُهُ لاتَفْرَحْ إنَّ اللهَ لایُحِبُّ الْفَرِحِینَ». «آنگاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

۳ – «وَقالَتْ لِاُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لایَشْعُرُونَ». «به خواهر موسی گفت: از پی او برو. پس او را از دور دید و آنان متوجه نبودند.»

۴ – فَلَمّا أَرادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما» «چون خواست به سوی آنکه دشمن هر دوشان بود، حمله آورد.»

«یأتَمِرون» (۲۰) یعنی: مشورت می‌کنند.[۱] الفاظ الْعُدوانُ، والَعَدأذ، والتَّعَدِّی به یک معنی است: یعنی تجاوز[۲]

«آنَس» (۲۹) یعنی: دید[۳] الْجِذْوَةُ، پاره سطبر چوب سوخته‌ای که در آن شعلهٔ آتش نیست و «الشِّهاب» آن است که در آن شعلهٔ آتش است.

«کَأنَّها جانّ» (۳۱) «گویا ماری است»[۴] و آن در آیت دیگر است: گویا «حَیَّةٌ تَسْعی» (طه: ۲۰) یعنی «ماری تُندرو»[۵] و مارها چندین نوع‌اند، جان (مار سفید) و افعی است و اَسْوَدَ است.

«رِدْءاً» (۳٤) یعنی: یار و مددگار[۶]

و ابن عباس گفته است: برای اینکه مرا تصدیق کنی و غیر بن عباس«سَنَشُدُّ» (۳۵) یعنی: تو را یاری خواهم کرد، هر زمان که از چیزی پشتیبانی کنی، او را (عَضُداً» یعنی: بازو

---

۱ - «قالَ یا موسی اِن‌الْمَلأَ یأتَمِرونَ بِکَ لِیَقْتُلُوک» «گفت: ای موسی، سران قوم دربارهٔ تو مشورت می‌کنند تا تو را بکشند.»

۲ - «واَصبح فواد ام موسی فارغا» و دل مادر موسی از ترس و اندوه تهی گشت. «قالَ ذلک بَیْنی وَ بَیْنَکَ اَیَّما الاَجَلیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدوانَ عَلَیَّ واللّه عَلَی مانَقولُ وَکیل» (۲۸) «موسی گفت: این (قرارداد) میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی (روا) نباشد و خدا بر آنچه می‌گویم وکیل است.»

۳ - «فَلَمّا قَضی مُوسی الاَجَلَ و سارَ بِاَهْلِه آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً قالَ لاَهْلِه امْکُثُوا اِنّی آنَسْتُ ناراً لِعَلّی آتیکُمْ مِنْها بِخَبرٍ اَوْجَذْوَةٍ مِنَ النّار لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُون» «و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را (همراه) برد، آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد. به خانوادهٔ خود گفت: (اینجا) بمانید که من (از دور) آتشی دیدم، شاید خبری از آن یا شعله‌ای آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.»

۴ - «وَ اَنْ اَلْقِ عصاکَ فَلَمّا رَآها تَهتَزُّ کاَنَّها جانّ» «و (فرمود) عصای خود را بیفکن پس چون دید آن مثل ماری می‌جنبد.»

۵ - «فَاَلقها فَاِذا هَیَ حَیَّةٌ تَسْعی» «پس آن را انداخت و ناگهان ماری شد که به سرعت می‌خزید.»

۶ - «وَ اَخِی هارونَ هُوَ اَفْصَحُ مِنّی لِساناً فَاَرْسِلْهُ مَعی رِدْاً یُصَدِّقُنی اِنّی اخافُ اَنْ یُکَذِبون» «و برادرم هارون از من زبان آورتر است، پس او را به دستیاری من گسیل دار تا مرا تصدیق کند. من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند.»

می گردانی.[۱] «مَقبوحین» یعنی: هلاک شدگان[۲]
«وَصَّلْنا» (۵۱) یعنی: آن را بیان کردیم و تمام کردیم.[۳]
«یُجْبی» (۵۷) یعنی: کشیده می‌شود.[۴]
«بَطِرَت» (۵۸) یعنی: تکبر و تبختر کرد.[۵]
«فی اُمِّها رسولاً» (۵۹) «در مرکز آنها پیامبری»: اُمُّ القُری، مراد از آن، مکه و گرداگرد آن است.[۶]
«تُکِنُّ» (۶۹) یعنی: پنهان می‌دارد. اَکْنَنْتُ الشَّیءَ: یعنی، آن چیز را پنهان کردم و «کَنَنْتُهُ»: یعنی: پنهان کردم و آشکار کردم.[۷]
«وَیْکأنَّ اللهَ» (۸۲) مانند: اَلَمْ تَرَ أنَّ اللهَ یَبْسُطُ الرِزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَیَقْدِرُ. یعنی: خدا، رزق هر کس را که بخواهد گشاده می‌سازد و تنگ می‌سازد.[۸]

باب ـ ۲

---

۱ - «قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً» «فرمود: به زودی بازویت را (به وسیلهٔ) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد.»

۲ - «وَاَتْبَعْناهُمْ فِی هذهِ الدُّنیا لَعْنَةً وَ یَوْمَ القِیمَةِ هُمْ مِنَ المَقْبوحین» (۴۲) «و در این دنیا، لعنتی بدرقهٔ (نام) آنان کردیم و روز قیامت نیز ایشان از (جملهٔ) زشت رویانند.»

۳ - «وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ القَولَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» «و به راستی، این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل کردیم، امید که آنان بپذیرند.»

۴ - «اَوَلَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجبی اِلیه ثمراتُ کلِّ شیءٍ رِزْقاً مِن لَدُنّا» «آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم که محصولات هر چیزی ـ که رزقی از جانب ماست ـ به سوی آنان سرازیر می‌شود.»

۵ - «وَ کَمْ اَهْلَکنا مِنْ قَریةٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها» «و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم (زیرا) زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود.»

۶ - «وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ القُری حَتّی یَبْعَثَ فی اُمِّها رسولاً» «و پروردگار تو (هرگز) ویرانگر شهرها نبوده است تا (پیشتر) در مرکز آنها پیامبری برانگیزد.»

۷ - «وَ رَبُّکَ یَعْلَمُ ما تُکِنُّ صُدورُهُمْ وَ ما یُعْلِنُونَ» «و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان پوشیده یا آشکار می‌دارد.»

۸ - «یَقُولونَ وَ یْکَاَنَّ الله یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یشاء من عبادِه وَیَقْدِرُ» «می‌گفتند: وای، مثل اینکه خدا برای هرکس از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند.»

٢ - باب: ﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ﴾. الآيَةَ [٨٥]

«إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ القُرآنَ» الایة (٨٥) «در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد.»

٤٧٧٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا يَعْلَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الْعُصْفُرِيُّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾. قال: إِلَى مَكَّةَ.

٤٧٧٣ ـ از عکرمه روایت است که ابن عباس گفت: «لَرَادُّکَ إِلی معادٍ» (٨٥) «تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند.» مراد از «مَعادٍ» یا وعده‌گاه، مکه است.

٢٩- سورةُ العنكبوت

٢٩ ـ سورهٔ العَنْکَبوت[1]

قال مجاهدٌ: ﴿مُسْتَبْصِرِينَ﴾: ضَلَلَةً.

وقال غيرُهُ ﴿الحَيَوانُ﴾ والحيُّ واحدٌ ﴿فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ﴾: عَلِمَ اللهُ ذلكَ إِنَّما هيَ بمَنْزِلَةِ فَلْيَمِيزَ اللهُ كقوله: ﴿لِيَمِيزَ اللهُ الخَبِيثَ﴾. ﴿أَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾: أَوْزاراً مَعَ أَوْزارِهِمْ.

مجاهد گفته است: «مُسْتَبْصرین» (٣٨) یعنی: در گمراهی[2] و غیر از وی گفته است: «اَلْحَیْوان» (٦٤) و ـ اَلحَیُّ ـ به یک معنی است یعنی: زندگی.[3]

«فَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ» (١١) «و البته خدا آنان را می‌داند.» یعنی: (اتحاد ـ لامِ تأکید و ـ نون ـ فَلَیَعْلَمَنَّ) خداوند این را می‌داند که آن به منزلهٔ تمیز کردن توسط خداست، چنانکه می‌فرماید:[4]

---

١ - سورهٔ العنکبوت را جمهور مفسران مکی خوانده‌اند ولی در مورد آیات مدنی آن اختلاف است و گفته‌اند که همه آیات آن مکی است به جز دو آیت: «و وَصَّیْنا الانسان بِوالدیه حُسْناً» (٨) و «مِنَ النّاسِ مَنْ یقُولُ آمَنّا باللهِ» (١٠) یحیی بن سلام گفته است که همه مکی است، مگر ده آیت از اول سوره. «تفسر کشف الاسرار میبدی، ج ٧، ص ٣٦٥»

٢ - «وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُم عنِ‌السَّبیلِ وَ کانوا مُسْتَبْصرین» «و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت با آنکه (در کار دنیا) بینا بودند.»

٣ - «وَما هذه الحیوةُ الدُّنیا اِلّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الدّارَ الاخرةَ لَهِیَ‌الحَیَوانُ لَوْکانوا یَعْلَمون» «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا (در) سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند.»

٤ - «وَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذینَ امنوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْمنافقین» «و قطعاً خدا

«لِیَمِیزَ اللهُ الخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ» (الانفال: ۳۷) «تا خدای تعالی ناپاک را از پاک جدا سازد.» «اثْقالاً مَعَ اثْقالِهِم» (۱۳) یعنی: گناهان خویش همراه گناهان دیگر را.»[1]

۳۰- سُورَةُ الرُّومِ

قال : مُجَاهِدٌ ﴿ يُحْبَرُونَ ﴾ [١٥] : يُنَعَّمُونَ . ﴿ فَلا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ ﴾ [٣٩] : مَنْ أَعْطَى عَطِيَّةً يَبْتَغِي أَفْضَلَ مِنْهُ فَلا أَجْرَ لَهُ فِيهَا . ﴿ يَمْهَدُونَ ﴾ [٤٤] : يُسَوُّونَ الْمَضَاجِعَ . ﴿ الْوَدْقُ ﴾ [٤٨] : الْمَطَرُ .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ [٢٨] : فِي الآلِهَةِ ، وَفِيهِ ﴿ تَخَافُونَهُمْ ﴾ [٢٨] : أَنْ يَرِثُوكُمْ كَمَا يَرِثُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا . ﴿ يَصَّدَّعُونَ ﴾ [٤٣] : يَتَفَرَّقُونَ . ﴿ فَاصْدَعْ ﴾ [الحجر : ٩٤] .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ ضُعْفٌ ﴾ [٥٤] : وَضَعْفٌ لُغَتَانِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ السُّوأَى ﴾ [١٠] : الإِسَاءَةُ جَزَاءُ الْمُسِيئِينَ .

۳۰- سورة الرُّوم[2]

مجاهد گفته است: «یُحْبَرون» (۱۵) یعنی: نعمت داده می‌شوند.[3] «فلایربوا عِندالله» (۳۹) یعنی: کسی که به مردی هدیه می‌دهد و بیشتر از آنچه داده است از وی خواستار می‌شود، او را در آن ثوابی حاصل نیست.[4]

«یَمْهَدون» (٤٤) یعنی: آرامگاههای خویش را برابر می‌کنند.[5]

کسانی را که ایمان آورده‌اند می‌شناسد و یقیناً منافقان را (نیز) می‌شناسد.»

یادداشت: کلمهٔ «فَلَیَعْلَمنَ اللهُ» در قرآن مجید «وَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ» آمده است یعنی آغاز آن با یاء کلمه است نه با ـ فاء ـ که در متن بخاری آمده است. چندین نسخهٔ بخاری مورد تطبیق قرار گرفت که در اکثر آنها «فَلَیَعْلَمَنَّ الله» آمده است. و چون در «اختلاف قرائتها» مراجعه شد، در کلمهٔ مذکور اختلافی به نظر نرسید. احتمالاً این اشتباه از قلم نسخه‌نویس صحیح‌البخاری، پدید آمده باشد.

۱ - «وَلَیَحمِلُنَّ اَثقالَهُم وَ اَثقالاً معَ اَثقالِهِمْ وَ لَیُسئلُنَّ یَوْمَ القیمةِ عَمّا کانوا یَفْتَرون» «و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت و مسلماً در روز قیامت از آنچه به دروغ برمی‌بستند پرسیده خواهند شد.»

۲ - سورةُ الرّوم، مکی است، ولی آیت: «فَسُبْحانَ الله حِینَ تُمْسونَ و حِینَ تُصبحُونَ» (۱۷) مدنی است. «تفسیر میبدی»

۳ - «فَاَمَّاالّذینَ امَنوا وَ عَمِلواالصّالحاتِ فَهُمْ فی رَوْضةٍ یُحْبَرُوْنَ» «اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، در گلستانی شادمان می‌گردند.»

۴ - «وَما اٰتَیْتُمْ مِنْ رِّبا لِیَرْبُوَا فی اَموال النّاسِ فلایَرْبوُا عِندَاللهِ» « و آنچه (به قصد) ربا می‌دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی‌گیرد.»

۵ - «من کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صالحاً فَلأَنْفُسِهِمْ یَمْهدُونَ» «هر که کفر ورزد کفرش به زیان اوست و کسانی که کار شایسته کنند، به خود آرامگاه تهیه می‌کنند.»

«الْوَدْق» (۴۸) یعنی: باران[۱]

ابن عباس گفته است: «هَل لَکُم فی ماملَکت اَیمانُکُم» (۲۸) دربارهٔ اله (که آن را عبادت می‌کردند) نازل شده است.[۲]

«تَخافُونَهُم» (۲۸) یعنی می‌ترسید اینکه وارث شوند شما را بعضی، بعضی دیگر شما را.

«یصَّدَّعون» (۴۳) یعنی: گروه گروه می‌شوند.[۳]

«فاصدَع» (الحجر: ۹۴)[۴]

و غیر وی گفته است: «ضُعْف» (۵۴): ضَعْف ـ به یک معنی است.[۵] و مجاهد گفته است: «السُّوأی» (۱۰): إساءهٔ یعنی بدی و تباهی. جَزاء المُسیِّئینَ ـ یعنی: کیفر بدکاران.[۶]

٤٧٧٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ وَالأعْمَشُ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : بَيْنَمَا رَجُلٌ يُحَدِّثُ فِي كِنْدَةَ فَقَالَ : يَجِيءُ دُخَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ ، يَأْخُذُ الْمُؤْمِنَ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ ، فَفَزِعْنَا ، فَأَتَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ ، وَكَانَ مُتَّكِئًا ، فَغَضِبَ ، فَجَلَسَ فَقَالَ : مَنْ عَلِمَ فَلْيَقُلْ ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ : اللَّهُ أَعْلَمُ ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لا يَعْلَمُ لا أَعْلَمُ ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴾ . وَإِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَؤُوا عَنِ الإِسْلامِ ، فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ» . فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا ، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ ، وَيَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصِلَةِ الرَّحِمِ ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ ، فَقَرَأَ : ﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴾ -إِلَى قَوْلِهِ - ﴿ عَائِدُونَ ﴾ . أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمْ عَذَابُ الآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى ﴾ . يَوْمَ بَدْرٍ ،

۴۷۷۴ ـ از منصوُر و اَعْمش، از ابو الضُّحی روایت است که مسروق گفت: در حالی که مردی در موضع کِنده صحبت می‌کرد گفت: در روز قیامت دودی می‌آید که گوش و چشم منافقین را فرو می‌گیرد، لیکن مسلمان را به

---

۱ - «وَیَجْعَلَهُ کِسَفاً فَتَری الوَدْقَ یَخْرُجُ مِن خِلله» (و ابر) را انبوه می‌گرداند، پس می‌بینی باران از لابلای آن بیرون می‌آید.»

۲ - «ضَرَبَ لَکم مَثَلاً مِنْ اَنْفُسکمْ هَل لَکمْ مِنْ ما مَلَکتْ ایمانُکُمْ مِنْ شُرَکاءَ فی ما رَزَقْناکمْ فَاَنتُمْ فیهِ سَواءُ تَخافونَهُمْ کخیفَتِکُم أنْفُسَکم» «(خداوند) برای شما از خودتان مثلی زده است آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن (مال) با هم مساوی باشید و همانطور که شما از یکدیگر بیم دارید، از آنها بیم داشته باشید.»

۳ - «فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ القَیِّمِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَ یَوْمُ لامَرَدَّ لَهُ مَنَ اللهِ یَوْمئذٍ یَصَّدَّعونَ» «پس به سوی این دین پایدار روی بیاور، پیش از آنکه روزی از جانب خدا فرا رسد که برگشت‌ناپذیر باشد و در آن روز مردم دسته دسته می‌شوند.»

۴ - «فَاَصْدَعْ بِما تُؤمَروَا اَعْرِضْ عَنِ المُشرکین» «پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.»

۵ - «اللهُ الّذی خَلَقَکمْ مِنْ ضُعْفٍ» «خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید.»

۶ - «ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الّذینَ اَساءُ وْاالسُّوْایَ اَنْ کَذَّبُوا بآیاتِ اللهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُونَ» «آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند (بسی) بدتر بود (چرا) که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند.»

وَ﴿لِزَامًا﴾ يَوْمَ بَدْرٍ ، ﴿الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ﴾ إِلَى ﴿سَيَغْلِبُونَ﴾ . وَالرُّومُ قَدْ مَضَى . [راجع : ۱۰۰۷ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۸] .

گونهٔ زکام (به طـور خفیف) فرو می‌گیرد. من نزد ابن مسـعود رفتم (و سـخن وی را گفتم) او تکیه داده بود، خشـمگین شـد و نشست و گفت: کسـی که (چیزی) می‌داند بگوید، و اگر نمی‌داند، بگوید که: خدا داناتر اسـت، و این از دانش شخص اسـت که چیزی را که نمی‌داند بگوید که نمی‌دانم.

همانـا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفته است: «بگو مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسـازم (و به خدا نسبت دهم.») (ص: ۸٦) و قریش در قبول اسلام درنگ کردند، پس پیامبر صلی الله علیه و سـلم بر ایشان (چنین) دعا کرد و گفت: «بارالها، ایشان را به هفت سال (قحطی) همچون هفت سـال (زمان) یوسـف مبتـلا گردان.» ایشـان را یک سـال قحطی در گرفت تا آنکه در آن سـال به هلاکت رسیدند و گوشـت حیوان مرده و استخوان می‌خوردند و کسـی میان زمین و آسـمان چیزی به شکل دود می‌دید.

ابوسفیان نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد، تو آمده‌ای که ما را به رعایت صلهٔ رحم امر کنی و به تحقیق که قوم تو (قریش) هلاک شـدند، پس خـدای را دعا کن (که این حالت برطرف شـود.) سپس (ابن مسعود) این آیت را خواند: «پـس در انتظار روزی باش که آسـمان دودی نمایـان برمی‌آورد. که مردم را فرومی‌گیرد، این اسـت عذاب دردناک. (می‌گویند) پروردگارا، ایـن عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم. آنـان را کجا (جای) پند گرفتن باشـد، و حال

آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است. پس از او روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافته‌ای دیوانه است. ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم (ولی شما) در حقیقت باز از سر می‌گیرید.» (الدخان ـ ۱۰ ـ ۱۵)

ابن مسعود گفت: و آنگاه که عذاب آخرت بیاید، آیا از ایشان عذاب برداشته می‌شود. سپس آنها به کفر خود بازگشتند. این است فرمودهٔ خدای تعالی (که آنها را تهدید کرده است.): «یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الکُبری» (الدّخان: ۱۶) «روزی که دست به حمله می‌زنیم همان حملهٔ بزرگ، مراد از کلمهٔ «بطشه» انتقام جنگ بدر است. و «لِزاماً» (طه: ۱۲۹) (اسیر کردن کافران) در روز بدر است.

«الف، لام، میم، رومیان شکست خوردند. در نزدیکترین سرزمین و بعد از شکستشان پیروز خواهند شد.» (الرُّوم: ۱ ـ ۳) (این آیت بیانگر آن است که) شکست رومیان قبل بر این واقع شده است.

باب :

﴿لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [۳۰] : لِدِينِ اللَّهِ .

خُلُقُ الأَوَّلِينَ : دِينُ الأَوَّلِينَ ، وَالْفِطْرَةُ : الإِسْلامُ .

٤٧٧٥ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ ، أَوْ

باب

«لاتَبْدیلَ لِخَلقِ الله» (۳۰) «خلق خدای تغییرپذیر نیست.» یعنی دین خدا (خلق، را دین تفسیر کرده است.) خُلُقُ الأَوَّلین: یعنی دین اولی[1] و الْفِطرَةُ: یعنی اسلام[2]

۴۷۷۵ ـ از ابو سَلَمه بن عبدالرحمن، از ابوهُریره رضی الله عنه روایت است که رسول لله صلی

۱ ـ «اِنَّ هذا اِلّا خُلُقُ الاوّلین» (الشُّعراء: ۱۳۷) «این جز شیوهٔ پیشینیان نیست.»

۲ ـ «فطرَتَ الله الّتی فَطَرَ النّاس علیها» (الروم: ۳۰) «با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است.»

يُمَجِّسَانه ، كَمَا تُنتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ ، ثُمَّ يَقُولُ : ﴿ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ﴾ .
[راجع : ١٣٥٨ . أخرجه مسلم : ٢٦٥٨] .

الله علیه و سلم فرمود: «هیچ نوزادی نیست مگر اینکه بر فطرت (اسلام) زاده شده است، و پدر و مادر ویند که او را یهودی یا نصرانی یا آتش‌پرست می‌کنند، چنانکه جوجه‌ای که زاییده می‌شود خلقت آن کامل است آیا در آن از اعضا بریدگی، چیزی می‌بینید، سپس خواند: «دین خدا را پیروی کن که مردمان را بر آن سرشت، و دین خدا تغییرپذیر نیست و این است دین پایدار.» (الرّوم: ۳۰)

٣١- سُورةُ لُقْمَانَ

۳۱ـ سورهٔ لقمان[1]

١ - باب : ﴿ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ [١٣]

باب ـ ۱

«يَا بُنَيَّ لاتُشرِكْ بِاللهِ اِنَّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظيم» (۱۳) «ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است.»

٤٧٧٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾ . شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالُوا : أَيُّنَا لَمْ يَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّهُ لَيْسَ بِذَاكَ ، أَلا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِ لُقْمَانَ لابْنِهِ : ﴿ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾» . [راجع : ٣٢ . أخرجه مسلم : ١٢٤] .

٤٧٧٦ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمَه روایت است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: و چون این آیت نازل شد: «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند.» (الانعام: ۸۲) بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گران آمد و گفتند: کدام یک از ما ایمان خود را به ظلم نیالوده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این بدان معنی نیست، آیا نشنیده‌ای که لقمان به پسر خود گفت: «به

۱ - سورهٔ لقمان مکی است ولی در دو آیت آن اختلاف است و بعضی گفته‌اند که سه آیت آن به مدینه فرود آمده است: «وَ لَوْ اَنَّما فِي الارضِ مِنْ شَجَرَةٍ اقلامٌ» (آیت ۲۷) و دیگر آیت «اِنَّ اللهَ عِندَه عِلْمُ السّاعة» (آیت ۳۴) و دیگر: «اَلّذينَ يُقيمونَ الصَّلوةَ و يؤتونَ الزَّكاةَ» (آیت؛ ۴۰) حسن گفته است: جملهٔ سوره، مکی است مگر آیت: ۴، زیرا فرض نماز و فرض زکات در مدینه فرود آمده است.

تحقیق که شـرک ظلمی عظیم است.» (ظلم به معنی شرک نیز است.)

٢- باب : [قَوْلِهِ :] ﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴾ [٣٤]

٤٧٧٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ ، عَنْ جَرِيرٍ ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَوْمًا بَارِزًا لِلنَّاسِ ، إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ يَمْشِي ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الإِيمَانُ ؟ قَالَ : « الإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَلِقَائِهِ ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ الآخِرِ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الإِسْلامُ ؟ قَالَ : « الإِسْلامُ : أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا ، وَتُقِيمَ الصَّلاةَ ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الإِحْسَانُ ؟ قَالَ : « الإِحْسَانُ : أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ ؟ قَالَ : « مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ ، وَلَكِنْ سَأُحَدِّثُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا : إِذَا وَلَدَتِ الْمَرْأَةُ رَبَّتَهَا ، فَذَاكَ مِنْ أَشْرَاطِهَا ، وَإِذَا كَانَ الْحُفَاةُ الْعُرَاةُ رُءُوسَ النَّاسِ ، فَذَاكَ مِنْ أَشْرَاطِهَا ، فِي خَمْسٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا اللَّهُ : ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ﴾» . ثُمَّ انْصَرَفَ الرَّجُلُ ، فَقَالَ : « رُدُّوا عَلَيَّ » . فَأَخَذُوا لِيَرُدُّوا فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا ، فَقَالَ : « هَذَا جِبْرِيلُ ، جَاءَ لِيُعَلِّمَ النَّاسَ دِينَهُمْ » . [راجع: ٥٠ . أخرجه مسلم: ٩ ، و بزيادة في ١٠].

باب ـ ٢ فرمودهٔ خدای تعالی:

«إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (٣٤) «در حقیقت، خداست که علم (به) قیامت نزد اوست.»

٤٧٧٧ ـ از ابوحیّان، از ابو زُرْعَه روایت است کـه اَبُوهُریره رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم روزی در میان مردم بود، که مردی رهگذر نزد وی آمد و گفت: یا رسول الله ایمان چیست؟ فرمود: «ایمان آن است که به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیامبران او و به دیدار او (در قیامت) ایمان آوری، و به زنده شدن در روز آخرت ایمان داشته باشی.»

آن مرد گفت: یا رسول الله، اسلام چیست؟ فرمود: «اسلام آن است که خدای را بپرستی و به او چیزی شـریک نیاوری. و نماز به پا داری و زکات فـرض را بدهـی و رمضـان را روزه بگیری.» آن مرد گفت: یا رسـول الله، احسـان چیسـت؟ فرمود: «احسـان آن است که خدای را طوری بپرسـتی که گویـا او را می‌بینی، اگر بـدان حالت نبودی که تـو او را ببینی، (ایمان داشته باشی) که او تو را می‌بیند.» آن مرد گفت: یا رسـول الله، قیامت چه وقت اسـت؟ فرمود: «پاسـخ‌دهنده داناتر از پرسـش‌کننده نیسـت، ولی نشـانه‌های آن را به تو می‌گویم. آنگاه که کنیز مالکهٔ خویش را بزاید و این از نشـانه‌های آن اسـت و آنگاه که برهنه پایهـای برهنه تن بر مردم رئیس شـوند، و این از نشـانه‌های آن

است. قیامت یکی از پنج (مورد) است که جز خدا کسی نمی‌داند. و (آن حضرت این آیت را خواند) ـ در حقیقت خداست که علم (به) قیامت نزد اوست و باران را فرو می‌فرستد و آنچه را در رحمهاست می‌داند.»

سپس آن مرد بازگشت. آن حضرت فرمود: «او را نزد من بازگردانید.» آنها خواستند وی را بازگردانند ولی چیزی را ندیدند. آن حضرت فرمود: «او جبرئیل بود، آمده بود که به مردم دینشان را تعلیم دهد.»

٤٧٧٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْب قال : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ » . [راجع : ١٠٣٩] .

٤٧٧٨ ـ از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج تا است ـ سپس (این آیت را) خواند: در حقیقت خداست که علم (به) قیامت نزد اوست.»

٣٢- سُورَةُ تَنزِيل [السَّجْدَة]

۳۲ ـ سورهٔ تنزیل (السَّجده)[1]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿مَهِينٍ﴾ [٨] : ضَعِيفٌ : نُطْفَةُ الرَّجُلِ . ﴿ضَلَلْنَا﴾ [١٠] : هَلَكْنَا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿الْجُرُزُ﴾ [٢٧] : الَّتِي لا تُمْطَرُ إِلا مَطَرًا لا يُغْنِي عَنْهَا شَيْئًا . ﴿يَهْدِ﴾ [٢٦] : يُبَيِّنْ .

و مجاهد گفته است: «مَهِيْنٍ» (۸) یعنی: ضَعیف، نُطفهُ الرَّجُلِ یعنی آب ضعیف.»[2]

«ضَلَلْنا» (۱۰) یعنی هلاک شویم.[3]

و ابن عباس گفته است: «الجُرُزْ» (۲۷) یعنی:

---

۱ - سورهٔ السّجده، مکی است و یک آیت آن مدنی است که در شأن انصار نازل شده است: «تَتَجا فی جنُوبُهُم عن المَضاجع...» (۱۶)

۲ - «ثُمّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالةٍ مِنْ ماءٍ مَهینٍ» «سپس (تداوم) نسل او را از چکیدهٔ آبی پست مقرر فرمود.»

۳ - «وَ قالوا إذا ضَلَلْنا فِی‌الارضِ ءَإنّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ» «و گفتند: آیا وقتی در (دل) زمین گم شدیم، آیا ما (باز) در خلقت جدید خواهیم بود.»

زمینی که بر آن بـاران نمی‌بارد به جز مقداری اندک که بسنده نمی‌باشد.[۱]

«یَهْدِ» (٢٦) یعنی: بیان شد.[۲]

١- باب : قَوْلِهِ :

﴿ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ﴾ [١٧]

٤٧٧٩ - حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ : مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ » . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ﴾ .

حَدَّثَنا سُفْيَانُ : حَدَّثَنا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ اللَّهُ ، مِثْلَهُ ، قِيلَ لِسُفْيَانَ : رِوَايَةً ؟ قَالَ : فَأَيُّ شَيْءٍ ؟

وقَالَ أَبو معاوِيَةَ : عَنِ الأَعْمَشِ ، عنْ أَبي صَالِحٍ ، قرأَ أَبو هُرَيْرَةَ : قُرَّاتِ أَعينٍ . [راجع : ٣٢٤٤ . أخرجه مسلم : ٢٨٢٤] .

باب ـ ١ فرمودهٔ خدای تعالی:

«فَـلا تَعْلَمُ نَفسٌ مـا اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُـرَّةِ اَعْیُنٍ» (١٧) هیـچ کـس نمی‌داند چه چیـز از آن‌چه روشـنی بخش دیدگان اسـت، برای آنان نهان داشته شده است.»

٤٧٧٩ ـ از اَعْـرَج، از اَبوهُریـره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند تبارک و تعالی گفته است: من برای بنـدگان نیکوکار خود چیزی تهیه کرده‌ام که نه چشـمی آن را دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب کسـی خطور کرده است.» اَبوهُریره گفـت: بخوانید اگـر می‌خواهیـد: «هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است، برای آنان پنهان شده است.» و از سُفیان[۳] از ابوالزّناد، از اَعْرج روایت اسـت که اَبوهُریره گفت: خداوند گفته اسـت، مانند (آنچه تذکار یافت) به سُـفیان گفته شـد: روایت است (یا از خود می‌گویی)؟ سـفیان گفت: (اگر روایت نیسـت) پس چه چیز اسـت؟ و ابومعاویه، از اَعمـش، از ابوصالـح روایت کـرده که گفت:

---

١ - «اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا نَسوُقُ الماءَ اِلی الارضِ الجُرُزِ فَنُخرِجُ بِهِ زَرْعاً» «آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی زمین بایر می‌رانیم و به وسیلهٔ آن کشته‌ای را برمی‌آوریم.»

٢ - «اَوَلَمْ یَهْدِلَهُم کَمْ اَهْلَکْنا مِن قَبْلِهِمْ مِنَ‌القُرُونِ یَمْشُونَ فی مَساکِنِهِم» «آیا برای آنان روشن نگردید که چه بسیار نسلها را پیش از آنها نابود گردانیدیم (که اینان) در سراهایشان راه می‌روند.»

٣ - در بسیاری از نسخ بخاری چنین است: قال ـ علی حَدَّثَنا سُفیان ـ یعنی: علی گفت که سُفیان به ما حدیث کرده است.

اَبوُهُريــره (لفظ آيــت را) چنين خواند ـ قُرّاتِ أعينٍ ـ (عوض: قُرَّةِ اَعْيُنٍ)

٤٧٨٠ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ : مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ، ذُخْرًا ، بَلْهَ مَا أُطْلِعْتُمْ عَلَيْهِ » . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ . [راجع : ٣٢٤٤ . أخرجه مسلم : ٢٨٢٤].

٤٧٨٠ ـ از ابوصالــح از اَبوُهُريره رضى الله عنه روايت اســت كه پيامبر صلى الله عليه و ســلم فرمود: «خداى تعالى مى‌گويد: من براى بندگان نيكوكار خود چيزى تهيه كرده‌ام كه نه چشمى آن را ديده و نه گوشى آن را شنيده و نه بر قلب كســى خطور كرده است، هر آنچه ذخيره شده است، در كنار آنچه بر آن اطلاع يافته‌ايد، ناچيز است.»[1] و سپس اين آيت را خواند: «هيچ كس نمى‌داند چه چيز از آنچه روشنى بخش ديدگان است به پاداش آنچه انجام مى‌دادند، براى آنان نهان داشته شده است.»

٣٣- سُورَةُ الأَحْزَابِ

٣٣ ـ سورهٔ الاحزاب[2]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ صَيَاصِيهِمْ ﴾ [٢٦] : قُصُورُهُمْ .

و مجاهد گفته اســت: «صَياصِيهِم» (٢٦) يعنى: قلعه‌ها و قصرهايشان.[3]

١- باب : ﴿ النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ﴾ [٦]

باب ـ ١

«اَلنَّبىُّ اَوْلَى بالْمؤمِنينَ مِنْ اَنْفُسِــهِم» (٦) «پيامبر به مؤمنان از خودشـــان ســـزاوارتر (و نزديكتر) است.»

٤٧٨١ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ هِلالِ ابْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلا وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ، اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ﴾

٤٧٨١ ـ از عبدالرحمن ابن ابى عَمْرَه، از اَبوُهُريره

١ - عبارت «بَلْهَ مَا اطَّلَعْتُمْ عليه» بر وفق ترجمهٔ انگليسى بخارى ترجمه شد.

٢ - سورهٔ «الاحزاب» مدنى است.

٣ - «وَاَنْزَلَ الَّذينَ ظاهَرُوهُم مِنْ اَهْلِ الكتابِ مِنْ صَياصِيهِم» «و كسانى از اهل كتاب را كه با (مشركان) كمك كرده بودند از دژهايشان به زير آورد.»

فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ تَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا ، فَإِنْ تَرَكَ دَيْنًا ، أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلَاهُ» . [راجع : ۲۲۹۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۱۹] .

رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ مسلمانی نیست، مگر آنکه از همهٔ مردم در دنیا و آخرت، من به وی سزاوارتر (و نزدیکتر) هستم، اگر می‌خواهید بخوانید: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و (نزدیکتر) است. پس هر یک از مسلمانان که مالی (به میراث) بگذارد. وابستگان وی، آن را وارث می‌شوند و اگر قرضی از خود بگذارد و یا عایلهٔ ناتوانی، (پس قرضخواهان و عایله‌اش) نزد من بیایند، من مولا (کمک کننده و پاسخگوی) وی هستم.»

٤٧٨٢ - باب : ﴿ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ﴾ [٥]

باب ـ ۲

«ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَاللهِ» (۵) «آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه‌تر است.»

٤٧٨٢ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، مَا كُنَّا نَدْعُوهُ إِلَّا زَيْدَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، حَتَّى نَزَلَ الْقُرْآنُ : ﴿ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ﴾ . [أخرجه مسلم : ۲٤۲۵] .

٤٧٨٢ ـ از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: زید بن حارثه، غلام آزاد شدهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود، و ما او را (بدین عنوان) نمی‌خواندیم به جز آنکه زید بن محمد می‌نامیدیم تا آنکه (آیت) قرآن فرود آمد. «آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است.»

۳ - باب : ﴿ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴾ [۲۳] .

نَحْبَهُ : عَهْدَهُ . ﴿ أَقْطَارِهَا ﴾ [١٤] : جَوَانِبُهَا . ﴿ الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا ﴾ [١٤] : لَأَعْطَوْهَا .

باب ـ ۳

«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُو تَبْدِيلاً» (۲۳) «و از آنان کسانی‌اند که عهد خود را به انجام رسانیدند (شهید شدند) و از

آنان کسانی‌اند که در انتظارند (و هرگز عقیدهٔ خود را) تبدیل نکردند.»

«نَحْبَه» یعنی: عهد او. «اَقْطارها» (۱٤)[1] یعنی: اطراف آن.

«الْفِتْنَةَ لاتوها (۱٤) «لاتَوْها» یعنی: آن را می‌دادند.

٤٧٨٣ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّه الأنْصَارِيُّ قال : حَدَّثَني أبي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَس بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : نُرَى هَذهِ الآيَةَ نَزَلَتْ في أَنَس ابْنِ النَّضْر : ﴿ مِنَ الْمُؤْمنينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه﴾ . [راجع : ٢٨٠٥ . أخرجه مسلم : ١٩٠٣ . مطولاً] .

٤٧٨٣ ـ از ثُمامه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: می‌پنداریم که این آیت در مورد انس بن نضر نازل شده است: «از میان مؤمنان، مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند.»

٤٧٨٤ - حَدَّثَنا أَبُو اليَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَني خَارِجَةُ بْنُ زَيْد بْنِ ثابت : أنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابت قال : لَمَّا نَسَخْنَا الصُّحُفَ في الْمَصَاحف ، فَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الأحْزَاب ، كُنْتُ كَثيراً أَسْمَعُ رَسُولَ اللّه ﷺ يَقْرَؤُهَا ، لَمْ أَجِدْهَا مَعَ أَحَد إلا مَعَ خُزَيْمَةَ الأنْصَاريِّ ، الَّذي جَعَلَ رَسُولُ اللّه ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْن : ﴿ مِنَ الْمُؤْمنينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه ﴾ . [راجع: ٢٨٠٧] .

٤٧٨٤ ـ از زُهری، از خارجه بن زید بن ثابت روایت است که زید بن ثابت گفت: آنگاه که به هنگام جمع قرآن در زمان عثمان نسخه‌های آیات را در صحیفه‌ها می‌نوشتیم، آیتی از سورهٔ احزاب را نیافتیم. من بسیار شنیده بودم که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن آیت را می‌خواند. آیت مذکور را به جز نزد خُزیمهٔ انصاری، نزد کس دیگری نیافتیم، و خُزیمه کسی بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی وی را با گواهی دو نفر برابر گردانید. (و این است آن آیت): «مِنَ‌المؤمنینَ رجالٌ صَدَقوْا ماعاهدوا الله علیه» (۲۳) «از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند.»

---

۱ - «وَلَوْدُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ اَقْطارِها ثُمَّ سُئِلوا‌الفتنَةَ لَآتوها و ما تَلَبَّثوا بِها اِلّا یَسیراً» (۱۴) «و اگر از اطراف (مدینه) مورد هجوم واقع می‌شدند و آنگاه آنان را به ارتداد می‌خواندند، قطعاً آن را می‌پذیرفتند و جز اندکی در این (کار) درنگ نمی‌کردند.»

٤- باب : قَوْلِه :

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلا ﴾ [٢٨] .

وَقَالَ مَعْمَرٌ : التَّبَرُّجُ : أَنْ تُخْرِجَ مَحَاسِنَهَا . ﴿ سُنَّةَ اللَّهِ ﴾ [٦٢] : اسْتَنَّهَا جَعَلَهَا.

٤٧٨٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَهَا حِينَ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُخَيِّرَ أَزْوَاجَهُ ، فَبَدَأَ بِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « إِنِّي ذَاكِرٌ لَكِ أَمْرًا ، فَلا عَلَيْكِ أَنْ لا تَسْتَعْجِلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبَوَيْكِ » . وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِهِ ، قَالَتْ : ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأَزْوَاجِكَ ﴾ » : إِلَى تَمَامِ الآيَتَيْنِ ، فَقُلْتُ لَهُ : فَفِي أَيِّ هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ ؟ فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ . [انظر : ٤٧٨٦ ، أخرجه مسلم : ١٤٧٥] .

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«یا ایُّها النَّبیُّ قُل لاَزواجِک اِن کنتُنَّ تُرِدْنَ الحیاةَ الدُنیا و زیْنتها فَتعالَینَ اُمَتِّعْکُنَّ وَ اُسَرِّحْکُنَّ سَراجاً جمیلاً» (۲۸) «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و (خوش و) خرم شما را رها کنم.» و مَعمر گفته است: اَلتَّبرُّجُ: آن است که زیباییهای خود را بنمایی.[۱] «سُنَّةَ اللهِ» (٦٢) سنت یعنی آن روش بگردانی.[۲]

٤٧٨٥ ـ از شُعیب، از زُهری، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی الله عنها، همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم ـ او را خبر داده است که: رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد وی آمد و آن هنگامی بود که خداوند به او امر کرده بود که زنان خود را مخیر گرداند، (عایشه گفت:) رسول الله صلی الله علیه و سلم از من آغاز کرد و گفت: «همانا این امر را به تو اظهار می‌کنم و لازم نیست که (به پاسخ آن) شتاب کنی تا آنکه با پدر و مادر خود مشورت کنی.» عایشه می‌گوید: آن حضرت دانسته بود که پدرو مادرم مرا به جدایی از وی نمی‌فرمودند. سپس آن حضرت این (آیت) را خواند: «ای پیامبر به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم (و خوش) و خرم

---

۱ - «وَ قَرْنَ فی بُیوتکنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهلیَّهِ الأُولَی» (۳۳) «در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار مکنید.»

۲ - «سُنَّتَ الله فی الَّذینَ خَلَوا مِنْ قَبلُ وَلَن تَجدَ لِسُنَّةِ الله تَبدیلاً» «دربارهٔ کسانی که پیشتر بوده‌اند (همین) سنت خدا (جاری بوده) است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستادهٔ وی و سـرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده کرده است.» (۲۸ و ۲۹) من به آن حضرت گفتم: چرا در این مورد از پدر و مادرم مشـورت بخواهم؟ همانا من خشنودی خدا و رسول او و سرای آخرت را می‌خواهم.

٥ - باب: ﴿وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [٢٩]

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [٣٤]: الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ.

باب - ٥

«وَ اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ وَالدّارَ الاخرةَ فَاِنَّ اللهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ اَجْراً عظيماً» (۲۹) «و اگر خواسـتار خدا و فرسـتادهٔ وی و سرای آخرتید، پس به راسـتی خدا بـرای نیکوکاران شـما پاداش بزرگی آماده گردانیده اسـت.» و قتاده گفته اسـت: «واذْكُرْنَ مايُتلى فى بُيوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللهِ والحِكْمَةِ» (٣٤) «و آنچه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت‌آمیز در خانه‌های شما خوانده می‌شـود، یاد کنید.» مراد از آیات خدا، قرآن و مراد از حکمت، سنت است.

٤٧٨٦ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا أُمِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَخْيِيرِ أَزْوَاجِهِ بَدَأَ بِي فَقَالَ: «إِنِّي ذَاكِرٌ لَكِ أَمْرًا، فَلَا عَلَيْكِ أَنْ لَا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبَوَيْكِ». قَالَتْ: وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِهِ، قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ قَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا﴾ -إِلَى- ﴿أَجْرًا عَظِيمًا﴾ قَالَتْ: فَقُلْتُ: فَفِي أَيِّ هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ، فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ، قَالَتْ: ثُمَّ فَعَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ.

٤٧٨٦ - از یونـس، از ابن شـهاب (زُهری) از ابوسـلمه بـن عبدالرحمـن روایت اسـت که عایشـه همسـر پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفـت: آنـگاه که پیامبر صلی الله علیه و سـلم به مخیّر گردانیدن همسران خود مأمور گردید، از من شـروع کرد و گفت: «همانا این امر را به تو اظهار می‌کنم و لازم نیسـت که (به پاسـخ آن) شـتاب کنی تـا آنکه با پـدر و مادر خود مشورت می‌کنی.» عایشه می‌گوید: آن حضرت دانسـته بودکه پدر و مادرم، مـرا به جدایی از وی نمی‌فرمودند. سـپس گفت: همانا خداوند

تَابَعَهُ مُوسَى بْنُ أَعْيَنَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ .

وَقَالَ عَبْدُالرَّزَّاقِ وَأَبُو سُفْيَانَ الْمَعْمَرِيُّ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ . [راجع : ٤٧٨٥ . أخرجه مسلم :١٤٧٥].

جَلَّ ثناؤهُ می‌فرماید: «ای پیامبر به همسرانت بگـو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید.» تا پاداش بزرگی آماده گردانیده است.»

عایشــه می‌گوید: در چیزی از پدر و مادر خود مشــورت بگیـرم، همانا من خشــنودی خدا و رسول او و سرای آخرت را می‌خواهم. عایشه می‌گوید: سپس همســران پیامبر صلی الله علیه و سلم همان کردند که من کردم. متابعت کرده اســت (لیث) را موســی بن اعْیَـن٘ از مَعْمَر از زُهری و گفت: ابوسَـلَمه مرا خبر داده اسـت. و عبدالرزاق و ابوسـفیان المَعْمَری، از مَعْمَر، از زُهری، از عُرْوه از عایشه روایت کرده‌اند.

٦ - باب : ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [٣٧]

باب ۶

«وَ تُخْفِی فی نَفْسِکَ مااللهُ مُبْدیه و تَخْشَی النّاس و اللهُ أحـق اَن تَخْشـاه» (۳۷) «و آنچه را خدا آشکار کننده بود، در دل خود پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسـیدی با آنکه خداوند سزاوارتر بود که از او بترسی.»

٤٧٨٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ مَنْصُورٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ . نَزَلَتْ فِي شَأْنِ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ وَزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ . [انظر : ٧٤٢٠] .

۴۷۸۷ ـ از حَمّاد بن زَیْد، از ثابت روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: همانا این آیت: «و آنچه را خدا آشـکار کنندهٔ آن بود، در دل نهــان می‌کردی.» دربارهٔ زینب بنت جحْش زید بن حارثه نازل شده است.»[1]

---

۱ - زینب بنت جَحْش، دختر عمهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که مادرش اُمَیْمه بنت عبدالمطلب بود. زید بن حارثه، غلام آزاد شدهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم بود که به روایتی خدیجه رضی الله عنها او را به آن حضرت بخشیده بود. آن حضرت زید را آزاد کرد و او را به فرزندی گرفت و به زید و پسرش اُسامه محبت زیاد داشت. زید مردی سیاه چرده بود و گفته‌اند که بینی پهن و فرو رفته‌ای داشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم زینب را برای زید خواستگاری کرد. زینب که زنی سفید چهره و زیبا بود به آن حضرت گفت: آیا مرا که زنی قریشی و دختر عمهٔ تو می‌باشم برای غلام آزاد شده نکاح می‌کنی، آن حضرت فرمود که: «من به نکاح تو با زید راضی می‌باشم.» زینب گفت که من راضی نیستم. عبیدالله، برادر زینب

نیز به این نکاح راضی نبود. آنگاه که این آیت نازل شد: «و هیچ مرد و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برایشان در کارشان اختیاری باشد و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند. قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده.» (الاحزاب: ۳۶) زینب به این ازدواج تن در داد. در سبب نزول آیهٔ مذکور و پیامد آن، استاد دکتر وهبه الزُحیلی، مولف تفسیر المنیر، تحقیقی فراگیر نموده که از آن اقتباس می‌شود. طبرانی به سند صحیح از قتاده روایت کرده که: پیامبر صلی الله علیه و سلم زینب را برای زید خواستگار شد، ولی زینب گمان کرد که آن حضرت او را برای خود خواستگاری می‌کند، و چون دانست که برای زید خواستگاری می‌کند، نپذیرفت. پس این آیه نازل شد: «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد...» و ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای زید بن حارثه خواستگاری کرد. زینب نپذیرفت و گفت: من از نظر نسبت بر زید برتر هستم، پس خداوند آیهٔ مذکور را نازل کرد. حاکم به روایت از انس آورده است. زید بن حارثه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و از زینب بنت جحش شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همسرت را نزد خود نگاهدار» پس این آیت نازل شد: «و آنچه را خدا آشکار کننده بود، در دل نهان می‌کردی...» آنچه را پیامبر صلی الله علیه و سلم در دل نهان می‌کرد آن بود که خداوند، پیامبر خود را آگاه کرده بود که زید، زینب را طلاق می‌دهد و آن حضرت او را به نکاح خود درمی‌آورد. تا بدین وسیله عرف جاهلیت مبنی بر منع ازدواج با همسر پسر خوانده را لغو نماید و در این امر میان مسلمانان مساوات آورد و بر مفاخره‌جویی و برتری خواهی خط بطلان بکشد. آیهٔ مذکور با لحنی عتاب‌آمیز نازل شده که چرا آن حضرت در حالی که از پیامد ازدواج زید با زینب که تقدیر آن رفته است آگاهی دارد به زید می‌گوید که: «همسر خود را نزد خود نگاهدار.» و از عیبجویی مردم می‌ترسد. بنابراین آنچه را رسول الله صلی الله علیه و سلم در دل نهان می‌کرد و ظاهر نمی‌ساخت، همانا پیامد این ازدواج بود که خداوند او را آگاه کرده بود که به طلاق منجر می‌شود و به نکاح آن حضرت درمی‌آید. از اینکه قتاده، و ابن زید و گروهی از مفسرین به شمول طبری و مؤلف تفسیر جلالین آورده‌اند که آن حضرت نیکویی و دوستی زینب و اشتیاق طلاق او را توسط زید، در دل نهان می‌کرد، نه با واقعیت وفق می‌کند و نه در خور منصب نبوت است؛ زیرا زینب دختر عمهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم او را دیده بود و می‌توانست در حالت دوشیزگی با وی ازدواج کند. از آن زشت‌تر، این سخن مقاتل است که گفته است: «پیامبر صلی الله علیه و سلم، زینب را به ازدواج زید درآورد و زینب چندی با زید بود، سپس آن حضرت روزی به طلب زید آمد و دید که زینب ایستاده است، وی که زنی سفید چهر و فربه و از بهترین زنان قریش بود؛ محبتش در دل آن حضرت پدید آمد و گفت: «سُبْحانَ مُقَلِّبَ القُلوب» زینب آن را شنید و به زید گفت. زید دانست و گفت: یا رسول الله، برایم اجازه بده که زینب را طلاق بدهم؛ زیرا وی متکبر است و بر من برتری می‌جوید و با زبان خود اذیتم می‌کند. آن حضرت فرمود: «همسرت را نزد خود نگاهدار و از خدا بترس.» صاحب تفسیر «المنیر» که سخنان قَتاده و برخی

٧ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ﴾ [٥١] [وقرأ حفصٌ عن عاصمٍ، وحمزةُ، والكسائيُّ من السبعة (تُرْجِي)].

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ تُرْجِئُ ﴾ تُؤَخِّرُ . ﴿ أَرْجِئْهُ ﴾ [الأعراف : ١١١] و[الشعراء : ٣٦] : أَخِّرْهُ .

٤٧٨٨ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : هِشَامٌ حَدَّثَنَا عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللَّاتِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَقُولُ أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا ؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ﴾ . قُلْتُ : مَا أُرَى رَبَّكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ . [الحديث : ٥١١٣ . أخرجه مسلم: ١٤٦٤].

باب ـ ٧

«تُرجی مَن تشاءُ مِنهُن وَ تُؤوی اِلَیک مَن تشاءُ و مَن اِبتَغیتَ مِمَّن عَزَلتَ فلاجُناحَ عَلَیک» (٥١) (و حفص به روایت از عاصم و حمزه و کسائی از قراء سبعه «ترجی خوانده‌اند) «نوبت هر کدام از زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای (دوباره) طلب کنی.» ابن عباس گفته است: «تُرجی» یعنی: به تأخیر اندازی. «اَرْجِئه» (الاعراف: ١١١، و الشُعرا: ٣٦) یعنی: او را به تاخیر انداز.[1]

٤٧٨٨ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: من بر آن زنان

از مفسرین و مَقاتل را رد کرده است، مأخذ اقوال آنان را که از کجا منشأ گرفته، نیاورده است. مقاتل و علمای بزرگ مانند زُهری و قاضی بَکر بن علاء قشیری فقیه مالکی و قاضی ابی بکر بن عربی و غیره آن را آورده‌اند. روایت علی بن حسین است که گفت: همانا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی کرده بود که زید زینب را طلاق می‌دهد و آن حضرت با زینب به امر خدا ازدواج می‌کند. آنگاه که زید از خلق و خوی زینب نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم شکایت کرد و گفت که زینب از وی اطاعت نمی‌کند. و آن حضرت را آگاه کرد که قصد دارد زینب را طلاق بدهد، رسول الله صلی الله علیه و سلم از نظر ادب و وصیت به او گفت: «از این گفتهٔ خود از خدا بترس و همسرت را نزد خود نگاهدار.» پیامبر صلی الله علیه و سلم با آنکه می‌دانست که زید، زینب را طلاق می‌دهد و زینب به نکاح وی درمی‌آید، از سخنان بعدی مردم می‌ترسید که خواهند گفت پس از آنکه زید، زینب را طلاق داد، آن حضرت با وی ازدواج کرده و در حالی که وی مولای زید بوده به طلاق دادن زینب امر کرده است و به همین سبب که آن حضرت ترس سخنان مردم را در چیزی که خداوند به وی مباح کرده بود در نظر گرفت و به زید گفت: «همسرت را نگاهدار»، خداوند او را مورد عتاب قرار داد و او را آگاه کرد که در هر حالتی خداوند بیشتر سزاوار است که از وی بترسی. پس از آنکه زید، زینب را طلاق داد و عدّه‌اش سپری شد، زینب نظر به امر خدا به ازدواج آن حضرت درآمد. تاریخ این ازدواج را ذی قعدهٔ سال پنجم هجرت قید کرده‌اند.

١ - «قالوا اَرْجِه و اَخاهُ وَ اَرسِل فی المدائنِ حاشِرین» (الاعراف: ١١١) گفتند: (ای فرعون) او و برادرش را بازداشت کن و گرد آورندگانی را به شهرها بفرست.»

غیرتم می‌آمد که نفسهای خویش را به رسول الله صلی الله علیه و سلم (بدون مهر) می‌بخشیدند و می‌گفتم که آیا زن نفس خود را می‌بخشد؟ و چون خداوند این آیت را فرود آورد که: «نوبت هر کدام از زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای بده، و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای (دوباره) طلب کنی.» به آن حضرت گفت: نمی‌بینم جز اینکه پروردگار تو در برآورده شدن خواستهٔ تو شتاب می‌کند.

٤٧٨٩ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ الأَحْوَلُ، عَنْ مُعَاذَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا، بَعْدَ أَنْ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ فَقُلْتُ لَهَا: مَا كُنْتِ تَقُولِينَ؟ قَالَتْ: كُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَاكَ إِلَيَّ، فَإِنِّي لَا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُوثِرَ عَلَيْكَ أَحَدًا.

تَابَعَهُ عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ: سَمِعَ عَاصِمًا. [أخرجه مسلم: ١٤٧٦].

٤٧٨٩ - از معاذه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز نوبت یکی از ما زنان (اگر می‌خواست با زنی دیگر از همسران خود بگذراند) از ما اجازه می‌گرفت. سپس این آیت نازل شد: «نوبت هر کدام از زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای بده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای (دوباره) طلب کنی.» من به عایشه گفتم: تو چه می‌گفتی؟ گفت: من به آن حضرت می‌گفتم: اگر اختیار اجازه دادن (که نزد همسر دیگر خود بروی) با من می‌بود، یا رسول الله من کسی دیگر را در (محبت) تو برتری نمی‌دادم. متابعت کرده است (عبدالله بن مبارک را) عبّاد بن عباد. وی نیز از عاصم شنیده است.

٨ - باب: قَوْلِه: ﴿لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ

باب - ٨ فرمودهٔ خدای تعالی:

«لا تَدْخُلُوْ بُیوتَ النَّبِیِّ اِلّا اَن یؤْذَنَ لَکُم الی طعامٍ

إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴾ [٥٣-٥٤].

يُقَالُ: إِنَاهُ: إِدْرَاكُهُ، أَنَى يَأْنِي أَنَاةً فَهُوَ آنٍ.

﴿لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ [٦٣]: إِذَا وَصَفْتَ صِفَةَ الْمُؤَنَّثِ قُلْتَ: قَرِيبَةً، وَإِذَا جَعَلْتَهُ ظَرْفًا وَبَدَلًا، وَلَمْ تُرِدِ الصِّفَةَ، نَزَعْتَ الْهَاءَ مِنَ الْمُؤَنَّثِ، وَكَذَلِكَ لَفْظُهَا فِي الْوَاحِدِ وَالِاثْنَيْنِ وَالْجَمِيعِ، لِلذَّكَرِ وَالْأُنْثَى.

غیرَ ناظرینَ اِناه» (۵۳ ـ ٥٤) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آن‌که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند ولی از شما شرم می‌دارد و حال آنکه خدا از حق (گویی) شرم نمی‌کند، و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید، این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است، و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید، چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است.» (۵۳ ـ ٥٤) گفته می‌شود: اناه: یعنی درک کردن آن. گردان آن چنین است: أنی یأنی اِناةً فَهو آنٍ «لعلَّ السّاعَةَ تکونُ قَریباً» (٦٣) «شاید رستاخیز نزدیک باشد.» و آنگاه که در (لفظ قریب) صفت مؤنث را وصف کنی، می‌گویی: ـ قریبةٌ ـ و اگر آن را (اسم) ـ ظرف و بدل ـ گردانی و صفت آن را قصد نکنی ـ هاء ـ (تأ تأنیث) آن را دور می‌کنی (صفت قریب) در صیغهٔ واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث. (در همه یکسان است)

٤٧٩٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ عُمَرُ ﷺ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ. [راجع: ٤٠٢. أخرجه مسلم: ٢٣٩٩، مختصراً].

٤٧٩٠ ـ از یحیی، از حمید از انس روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: گفتم: یا رسول الله، افراد نیک و بد نزد تو می‌آیند، اگر اُمّهات المؤمنین (همسران خود) را امر کنی که حجاب بگیرند. پس آیت حجاب نازل شد.

٤٧٩١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الرَّقَاشِيُّ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : حَدَّثَنَا أَبُو مِجْلَزٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ دَعَا الْقَوْمَ فَطَعِمُوا ، ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ ، وَإِذَا هُوَ كَأَنَّهُ يَتَهَيَّأُ لِلْقِيَامِ فَلَمْ يَقُومُوا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ ، فَلَمَّا قَامَ قَامَ مَنْ قَامَ وَقَعَدَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَدْخُلَ فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ قَامُوا ، فَانْطَلَقْتُ فَجِئْتُ ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدِ انْطَلَقُوا ، فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ ، فَذَهَبْتُ أَدْخُلُ ، فَأَلْقَى الْحِجَابَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ ﴾ . الآيَةَ . [انظر : ٤٧٩٢، ٤٧٩٣، ٤٧٩٤، ٥١٥٤، ٥١٦٣، ٥١٦٦، ٥١٦٨، ٥١٧٠، ٥١٧١، ٥٤٦٦، ٦٢٣٨، ٦٢٣٩، ٦٢٧١، ٧٤٢١، أخرجه مسلم : ١٤٢٨ ، النكاح برقم ٨٩].

٤٧٩١ ـ از ابومِجلَز روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با زینب بنت جحش، ازدواج نمود مردم را دعوت کرد. آنها غذا خوردند، سپس نشستند و صحبت می‌کردند. آن حضرت، چنان می‌نمود که برای برخاستن از مجلس آمادگی می‌گیرد، ولی مردم برنخاستند. آن حضرت چون این حالت را دید، برخاست، وقتی آن حضرت برخاست، هرکس که برخاست، برخاست و سه نفر نشسته ماندند. رسول الله صلی الله علیه و سلم واپس آمد و دید که مردم نشسته‌اند (واپس برآمد) سپس آن کسان برخاستند و رفتند، من راهی شدم و به پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر دادم که آنها رفته‌اند. آن حضرت آمد تا آنکه وارد خانه شد. من (با وی) رفتم که به خانه درآیم، آن حضرت میان من و خود پرده‌ای افکند، پس خداوند این آیت را نازل نمود:

«ای کسانی که ایمان آوردید داخل اتاقهای پیامبر مشوید.»

٤٧٩٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ : قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَذِهِ الآيَةِ آيَةِ الْحِجَابِ ، لَمَّا أُهْدِيَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَتْ مَعَهُ فِي الْبَيْتِ ، صَنَعَ طَعَامًا وَدَعَا الْقَوْمَ ، فَقَعَدُوا يَتَحَدَّثُونَ ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْرُجُ ثُمَّ يَرْجِعُ وَهُمْ قُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ﴾ فَضُرِبَ الْحِجَابُ وَقَامَ الْقَوْمُ . [راجع : ٤٧٩١ . أخرجه مسلم : ١٤٢٨ النكاح برقم ٨٩].

٤٧٩٢ ـ از اَیّوب، از ابو قِلابه روایت است که انس بن مالک گفت: دربارهٔ همین آیت حجاب، من داناترین مردم هستم. آنگاه که زینب بنت جحش رضی الله عنها به عنوان عروس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد، وی با آن حضرت در خانه بود. آن حضرت غذایی آماده کرد و مردم را فراخواند، مردم (پس از صرف غذا) نشستند و صحبت می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم از خانه بیرون می‌شد و سپس برمی‌گشت، ولی مردم نشسته

بودند و صحبت می‌کردنـد. پس خدای تعالی وحی فرســتاد: «ای کســانی که ایمان آورده‌اید داخل خانه‌های پیامبر مشــوید، مگر آنکه برای (خوردن) طعامی. به شــما اجازه داده شود (آن هم) بی آنکه در انتظار پخته شــدن آن باشــید؛ ولی هنگامی که دعوت شــدید داخل گردید و وقتی غــذا خوردید، پراکنده شــوید، بی آنکه سرگرم ســخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند ولی از شــما شرم می‌دارد و حال آنکه خدا از حق گویی شــرم نمی‌کند. و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید، از پشت پرده از آنــان بخواهید.» بنابراین پرده زده شــد و مردم برخاستند.

٤٧٩٣ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْب ، عَنْ أَنَس ﷺ قال : بُنِيَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِزَيْنَبَ بِنْت جَحْش بِخُبْزٍ وَلَحْم ، فَأُرْسِلْتُ عَلَى الطَّعَامِ دَاعِيًا ، فَيَجِيءُ قَوْمٌ فَيَأْكُلُونَ وَيَخْرُجُونَ ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ فَيَأْكُلُونَ وَيَخْرُجُونَ ، فَدَعَوْتُ حَتَّى مَا أَجِدُ أَحَدًا أَدْعُو ، فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّه مَا أَجِدُ أَحَدًا أَدْعُوهُ ، قَال : «ارْفَعُوا طَعَامَكُمْ» . وَبَقِيَ ثَلَاثَةُ رَهْط يَتَحَدَّثُونَ فِي الْبَيْت ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَانْطَلَقَ إِلَى حُجْرَة عَائِشَة ، فَقَالَ : «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْت وَرَحْمَةُ اللَّه» . فَقَالَتْ : وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّه ، كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ ، بَارَكَ اللَّهُ لَكَ . فَتَقَرَّى حُجَرَ نِسَائِه كُلِّهِنَّ ، يَقُولُ لَهُنَّ كَمَا يَقُولُ لِعَائِشَة ، وَيَقُلْنَ لَهُ كَمَا قَالَتْ عَائِشَةُ ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَإِذَا ثَلَاثَةٌ مِنْ رَهْط فِي الْبَيْت يَتَحَدَّثُونَ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ شَدِيدَ الْحَيَاء ، فَخَرَجَ مُنْطَلِقًا نَحْوَ حُجْرَة عَائِشَة ، فَمَا أَدْرِي : آخْبَرْتُهُ أَوْ أُخْبِرَ أَنَّ الْقَوْمَ خَرَجُوا ، فَرَجَعَ ، حَتَّى إِذَا وَضَعَ رِجْلَهُ فِي أُسْكُفَّة الْبَاب دَاخِلَةً وَأُخْرَى خَارِجَةً ، أَرْخَى السِّتْرَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَأُنْزِلَتْ آيَةُ الْحِجَاب . [راجع:

٤٧٩٣ ـ از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت اســت که انس رضی الله عنه گفت: در (محفل) ازدواج پیامبــر صلــی الله علیه و ســلم بــا زینب بنت جحش نان و گوشــت آورده شد. من فرستاده شدم تا مردم را به غذا خوردن فراخوانم. مردم می‌آمدند، می‌خوردندو می‌رفتند. ســپس مردم (دیگر) می‌آمدند و می‌خوردند و می‌رفتند. من مــردم را فرا می‌خواندم تا آنکه هیچ یکی نماند کــه او را فرا بخوانم. پس گفتم: ای پیامبر خدا، کســی را نمی‌یابم کــه او را فرابخوانم. فرمود: «غذای خویــش را بردارید» ســه نفر در خانه ماندند که با هم صحبت می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و ســلم برآمد و به سوی حجرهٔ عایشه رفت و گفت: «سلام و رحمت خدا بر شما اهل بیت باد.» عایشه گفت: سلام و رحمت خدا بر تو باد، همســرت را چگونه یافتی؟ خداوند تو را برکت دهد. سپس آن حضرت به حجره‌های

٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح برقم ٨٩].

٤٧٩٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بَكْرٍ السَّهْمِيُّ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: أَوْلَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَنَى بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَأَشْبَعَ النَّاسَ خُبْزًا وَلَحْمًا، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى حُجَرِ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، كَمَا كَانَ يَصْنَعُ صَبِيحَةَ بِنَائِهِ، فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِنَّ وَيُسَلِّمْنَ عَلَيْهِ، وَيَدْعُو لَهُنَّ وَيَدْعُونَ لَهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ رَأَى رَجُلَيْنِ جَرَى بِهِمَا الْحَدِيثُ، فَلَمَّا رَآهُمَا رَجَعَ عَنْ بَيْتِهِ، فَلَمَّا رَأَى الرَّجُلَانِ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ رَجَعَ عَنْ بَيْتِهِ وَثَبَا مُسْرِعَيْنِ، فَمَا أَدْرِي أَنَا أَخْبَرْتُهُ بِخُرُوجِهِمَا أَمْ أُخْبِرَ، فَرَجَعَ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، وَأَرْخَى السِّتْرَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَأُنْزِلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ.

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ: سَمِعَ أَنَسًا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٤٧٩١. أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح برقم ٨٩].

همه زنان خویش رفت و به آنها همان گفت که به عایشه گفته بود. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت و دید که همان سه نفر در خانه نشسته‌اند و صحبت می‌کنند. و رسول الله صلی الله علیه و سلم سخت با حیا بود، وی برآمد و به سوی حجرهٔ عایشه راهی شد، نمی‌دانم که من آن حضرت را خبر کردم یا به وی خبر رسید که آن مردم (از خانه) برآمدند. آن حضرت داخل شد تا آنکه یک پای وی داخل آستانهٔ در گردید و پای دیگر وی بیرون در (خانه) بود، که میان من و خود پرده را افکند و آیت حجاب نازل شد.

٤٧٩٤ ـ از عبدالله بن بکر السَّهمی، از حُمید روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگام زفاف با زینب بنت جحش ولیمه (مهمانی عروسی) کرد و مردم را با نان و گوشت سیر نمود، سپس چنانکه عادت وی بود به سوی حجره‌های اُمهات المؤمنین در صبح شب زفاف راهی شد، بر ایشان سلام کرد و ایشان بر او سلام کردند. و بر ایشان دعا کردند و ایشان بر وی دعا کردند و آنگاه که به خانهٔ خود برگشت، دو نفر را دید که صحبت می‌کردند و چون آن دو نفر را دید، از خانهٔ خویش برآمد، وقتی آن دو نفر دیدند که پیامبر خدا از خانهٔ خود برآمد، با شتاب برخاستند و (راهی شدند)، من نمی‌دانم که از بیرون آمدن آن دو تن من خبر دادم یا به آن حضرت خبر داده شد. آن حضرت بازگشت تا آنکه به خانه درآمد و پرده را میان من و خود انداخت و آیت حجاب نازل شد. و ابن ابی

مریم گفته است: یَحیی ما را خبر داد که حُمید به او حدیث کرد که از انس شنیده که از پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر می‌داد.

٤٧٩٥ - حَدَّثَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَمَا ضُرِبَ الْحِجَابُ لِحَاجَتِهَا ، وَكَانَتِ امْرَأَةً جَسِيمَةً ، لا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا ، فَرَآهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَقَالَ : يَا سَوْدَةُ ، أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا ، فَانْظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ . قَالَتْ : فَانْكَفَأَتْ رَاجِعَةً ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي ، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرْقٌ ، فَدَخَلَتْ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي ، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا ، قَالَتْ : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ ، ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ ، وَإِنَّ الْعَرْقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ ، فَقَالَ : «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ» . [راجع : ١٤٦ . أخرجه مسلم : ٢١٧٠] .

٤٧٩٥ - از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: سَوْدَه (همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم) پس از آن‌که حجاب (بر زنان آن حضرت) لازم شد به قضای حاجت برآمد، و او زنی تنومند بود که شناخت وی بر کسی پنهان نمی‌ماند. عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای سَوْده، بدان که تو بر ما پنهان نماندی (تو را شناختیم) و ببین که چگونه برآمده‌ای؟

عایشه گفت: سَوْده دوباره به خانه آمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانهٔ من بود و غذای شب می‌خورد و در دست وی استخوانی گوشتدار بود. سَوْده گفت: یا رسول الله، من برای قضای حاجت برآمده بودم، عمر مرا دید و چنین و چنان گفت. عایشه گفت: خداوند بر آن حضرت وحی فرستاد و سپس حالت وحی از وی برداشته شد در حالی که استخوان گوشتدار (هنوز) در دست وی بود و آن را نگذاشته بود و گفت: «برای شما زنان اجازه داده شد که برای رفع حاجتهای خویش بیرون برآیید.»

٩ - باب : قَوْلِهِ :

﴿إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا لا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلا أَبْنَائِهِنَّ وَلا إِخْوَانِهِنَّ وَلا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلا نِسَائِهِنَّ وَلا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾ [٥٤ - ٥٥] .

باب ـ ۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعاً خدا به هر چیزی داناست. بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان و بردگانشان

٤٧٩٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ ، أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ ، بَعْدَمَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ ، فَقُلْتُ : لا آذَنُ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيَّ ﷺ ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ ، فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَمَا مَنَعَكِ أَنْ تَأْذَنِي ، عَمُّكِ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ ، فَقَالَ : «ائْذَنِي لَهُ ، فَإِنَّهُ عَمُّكِ تَرِبَتْ يَمِينُكِ» .

قَالَ عُرْوَةُ : فَلِذَلِكَ كَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ : حَرِّمُوا مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا تُحَرِّمُونَ مِنَ النَّسَبِ . [راجع : ٢٦٤٤ . أخرجه مسلم : ١٤٤٥] .

١٠ - باب : قَوْلِهِ

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [٥٦] :

قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ : صَلَاةُ اللَّهِ : ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ عِنْدَ

گناهی نیست (که دیده شوند) و ای زنان، از خدا بترسید که خدا همواره و بر هر چیزی گواه است.» (٥٤ ـ ٥٥)

٤٧٩٦ ـ از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: اَفْلَح برادر اَبوالقُعَیْس از من اجازهٔ ورود خواست و آن پس از نزول آیت حجاب بود. من گفتم: به وی اجازه نمی‌دهم تا از پیامبر صلی الله علیه و سلم اجازه نگیرم. همانا (مادر) برادر ابوالقعیس مرا شیر نداده (تا برادر رضاعی من شود) ولی زن ابی القُعییس مرا شیر داده است. (سپس) پیامبر صلی الله علیه و سلم بر من درآمد و به او گفتم: یا رسول الله، اَفْلَح برادر ابی القُعیس، از من اجازه خواست و من به وی اجازه ندادم تا آنکه از تو اجازه بگیرم... پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «تو را چه مانع شد که به عموی خود اجازه دهی؟» گفتم: یا رسول الله، (مادر) این مرد مرا شیر نداده است ولی زن ابوالقُعیس مرا شیر داده است. آن حضرت فرمود: «به وی اجازه بده که عموی توست، دست تو خشک شود.» عُروه گفت: و به همین سبب بود که عایشه می‌گفت: حرام گردانید بر خود به سبب رضاعت (شیرخوارگی)، آنچه را به سبب نسب حرام می‌کند.

باب ـ ١٠ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اِنّ اللهَ وَ ملائکَتَهُ یُصَلّونَ علی النّبی یا اَیُّها الَّذینَ آمنوا صَلُّوا علیه و سَلِمُوا تسلیماً» (٥٦)

«خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند، ای

الْمَلائِكَةِ، وَصَلاةُ الْمَلائِكَةِ: الدُّعَاءُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يُصَلُّونَ: يُبَرِّكُونَ. ﴿لَنُغْرِيَنَّكَ﴾ [٦٠]: لَنُسَلِّطَنَّكَ.

کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود بفرستید و به فرمانش به طور کامل گردن نهید.» ابوالعالیه گفته است: مراد از «صَلیّ الله» ستایش خدا از آن حضرت به نزد ملایکه است. و مراد از «صلات الملائکه» دعاء است.

ابن عباس گفته است: مراد از «یُصَلُّون» برکت خواهی فرشتگان است. «لَنُغرِیَنَّک» (٦٠) یعنی: تو را مسلط کننده‌ایم.[١]

٤٧٩٧ - حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضي الله عنه: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا السَّلامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلاةُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». [راجع: ٣٣٧٠. أخرجه مسلم: ٤٠٦]

٤٧٩٧ ـ از ابن ابی لیلی روایت است که کعب بن عُجره رضی الله عنه گفت: گفته شد: یا رسول الله، ما (نحوۀ) سلام کردن را بر تو، دانسته‌ایم.[٢] پس «صلاة» چگونه است؟ آن حضرت فرمود: «بگویید: اللّهُمَّ صَلِّ علی مُحَمَّدٍ وَ علی آلِ مُحَمَّد، کما صَلَّیْتَ علی آل ابراهیمَ انَّکَ حمیدٌ مجیدٌ، اللّهُمَّ بارِک علی محمدٍ وَ علی آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیمَ، انَّکَ حمیدٌ مجیدٌ»[٣]

٤٧٩٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ».

قَالَ أَبُو صَالِحٍ، عَنِ اللَّيْثِ: «عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ».

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، وَالدَّرَاوَرْدِيُّ عَنْ يَزِيدَ، وَقَالَ: «كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ». [انظر: ٦٣٥٨]

٤٧٩٨ ـ از عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: گفتیم: یا رسول الله، این سلام فرستادن (در تشهد را می‌دانیم) پس چگونه بر تو صلوات بفرستیم. فرمود: بگویید: «اللّهُمَّ صَلِّ علی محمدٍ عَبْدِکَ وَ رَسولِکَ، کما صَلَّیتَ علی ابراهیمَ و بارِکْ علی محمدٍ و علی آل محمدٍ کما بارکتْ علی ابراهیم.» ابوصالح به

١ - «لَنُغرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لایُجاوِرونَک فیهَا الّا قلیلاً» «تو را بر آنان سخت مسلط می‌کنیم تا جز «مدتی» اندک در همسایگی تو نپایند.»

٢ - مراد از آن نحوۀ سلام فرستادن در تشهد نماز است ـ السلام علیکَ ایُّها النَّبِیُّ وَ رحْمةُ اللهِ وَ برکاتُه.

٣ - «بارالها، صلوات خود را بر محمد و آل محمد بفرست، چنانکه صلوات خود را بر آل ابراهیم فرستادی. بارالها، برکت خود را بر محمد و آل محمد بفرست، چنانکه برکت خود را بر آل ابراهیم فرستادی، همانا تویی ستوده شده و بزرگمنش.

روایت از لیث گفته است: «علی محمدٍ و علی آل محمدٍ، کَما بارَکْتَ عَلَیْ اِبراهیم» روایت کرده است. ابراهیم بن حَمزه از ابوحازم، و الدَراوَرْدی، از یزید، و گفته است: «کَما صَلَّیْتَ علی ابراهیمَ و بارِکْ علی محمدٍ و آلِ محمدٍ کما بارکت علی ابراهیم و آلِ ابراهیم»

١١- باب: قَوْلِهِ:

﴿لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى﴾ [٦٩]

٤٧٩٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ وَخِلاسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلاً حَيِيّاً، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾». [راجع: ٢٧٨. أخرجه مسلم: ٣٣٩، مطولاً].

باب ـ ۱۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلا تَکُونُوْ کَالَّذینَ اَذَوْ موسی» (۶۹) «مانند کسانی نباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند.

٤٧٩٩ ـ از حسن و محمد و خِلاس، از ابُوهُریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا موسی مردی بسیار با حیا بود و این است فرمودهٔ خدای تعالی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مانند کسانی نباشید که موسی را (با اتهام) خود آزار دادند و خدا او را از آنچه گفتند مبرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود.»

٣٤- سُورَةُ سَبَإٍ

يُقَالُ: ﴿مُعَاجِزِينَ﴾ [٥، ٣٨]: مُسَابِقِينَ. ﴿بِمُعْجِزِينَ﴾ [الأنعام: ١٣٤]: بِفَائِتِينَ. ﴿سَبَقُوا﴾ [الأنفال: ٥٩]: فَاتُوا. ﴿لا يُعْجِزُونَ﴾ [الأنفال: ٥٩]: لا يَفُوتُونَ. ﴿يَسْبِقُونَا﴾ [العنكبوت: ٤]: يُعْجِزُونَا، وَمَعْنَى ﴿مُعَاجِزِينَ﴾ مُغَالِبِينَ. يُرِيدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يُظْهِرَ عَجْزَ صَاحِبِهِ. ﴿مِعْشَارَ﴾ [٤٥]: عُشْرٌ. الأُكُلُ:

۳۴ ـ سورهٔ سَباء[1]

گفته می‌شود: «مُعاجِزین» (۵، ۳۸) یعنی: پیشی گیرندگان.[2]

«بِمُعْجِزین» (الانعام: ۱۳۴) بِفائِتینَ یعنی:

---

۱ - سورهٔ سبأ مکی است به جز این آیت که مقاتل گفته مدنی است: «وَیَرَ الذین اُوتوالعلمَ الّذی اُنزِلَ الیکَ مِن رَبِّک» (۶)

۲ - وَالّذینَ سَعَوْا فی آیاتنا مُعاجزینَ اُولئکَ لَهُم عذابٌ مِن رِجْزٍ اَلیم» «و آنانکه سعی کردند در آیات ما مقابله کنان، آن جماعت ایشان راست عذاب از عقوبت درد دهنده.»

الثَّمَرُ. ﴿بَاعِدْ﴾ [١٩] : وَبَعِّدْ وَاحِدٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿لا يَعْزُبُ﴾ [٣] : لا يَغِيبُ. ﴿الْعَرِمِ﴾ [١٦] : السُّدُّ، مَاءٌ أَحْمَرُ، أَرْسَلَهُ اللَّهُ فِي السُّدِّ، فَشَقَّهُ وَهَدَمَهُ، وَحَفَرَ الْوَادِيَ فَارْتَفَعَتَا عَنِ الْجَنْبَيْنِ، وَغَابَ عَنْهُمَا الْمَاءُ فَيَبِسَتَا، وَلَمْ يَكُنِ الْمَاءُ الأَحْمَرُ مِنَ السُّدِّ، وَلَكِنْ كَانَ عَذَابًا أَرْسَلَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ شَاءَ.

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ شُرَحْبِيلَ: ﴿الْعَرِمُ﴾ الْمُسَنَّاةُ بِلَحْنِ أَهْلِ الْيَمَنِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: الْعَرِمُ الْوَادِي. السَّابِغَاتُ: الدُّرُوعُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿يُجَازَى﴾ [١٧] : يُعَاقَبُ. ﴿أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾ [٤٦] : بِطَاعَةِ اللَّهِ. ﴿مَثْنَى وَفُرَادَى﴾ [٤٦] : وَاحِدٌ وَاثْنَيْنِ. ﴿التَّنَاوُشُ﴾ [٥٢] : الرَّدُّ مِنَ الآخِرَةِ إِلَى الدُّنْيَا. ﴿وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾ [٥٤] : مِنْ مَالٍ أَوْ وَلَدٍ أَوْ زَهْرَةٍ. ﴿بِأَشْيَاعِهِمْ﴾ [٥٤] : بِأَمْثَالِهِمْ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿كَالْجَوَابِ﴾ [١٣] : كَالْجَوْبَةِ مِنَ الأَرْضِ. الْخَمْطُ: الأَرَاكُ. وَالأَثَلُ: الطَّرْفَاءُ. ﴿الْعَرِمِ﴾ : الشَّدِيدُ.

واگذارندگان.[۱]

«سَبَقُوا» (الانفال: ۵۹) یعنی واگذاشتند (پیشی گرفته‌اند).[۲]

«لایُعْجِزُونَ» (الانفال: ۵۹) لایَفُوتُونَ: یعنی: وانتوانند گذاشت. (ناتوان نتوانند ساخت.)

«یَسْبِقونا» (العنکبوت: ٤) یعنی: واخواهند گذاشت.[۳]

«معاجزین» یعنی غلبه کنندگان، هر یک از جانبین که می‌خواهند بر دیگری غلبه کنند.

«مِعْشار» (٤٥) عُشر یعنی ده یک[۴]. الأُکل: یعنی میوه.[۵]

«باعِدْ» (١٩) و بَعِّدْ، به یک معنی است. یعنی دوری[۶]

و مُجاهد گفته است: «لایَعْزُبُ» (۳) یعنی: غایب نمی‌شود.[۷]

«العَرِم» (١٦) یعنی: بند (آب که میان دو طرف حایل است) آبی سرخ که خدا آن را به بند آب جاری ساخت و آن آب، بند را شکافت و

۱ - «اِنَّ ماتُوعَدُونَ لَآتٍ وَ ما أَنْتُم بِمُعجزین» «قطعاً آنچه به شما وعده داده می‌شود، آمدنی است و شما درمانده کنندگان نیستید.»

۲ - «ولایَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَروا سَبَقُوا اِنَّهُم لایُعْجِزُونَ» «و زنهار کسانی که کافر شده‌اند گمان نکنند که پیشی جسته‌اند؛ زیرا آنان نمی‌توانند (ما را) درمانده کنند.»

۳ - «أم حَسِبَ الَّذینَ ...السَّیِّئات أن یَسْبِقونا ساءَ ما یَحْکُمُون» «آیا کسانی که کارهای بد می‌کنند، می‌پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه بد داوری می‌کنند.»

۴ - وَکَذَّبَ الذینَ مِنْ قَبلِهم و مابلغوا مِعْشارَ ما آتیناهم فَکَذَّبوا رُسُلی فَکَیفَ کانَ نَکیر» «و کسانی که پیش از ایشان بودند نیز تکذیب کردند در حالی که اینان به ده یک آنچه بدیشان داده بودیم، نرسیده‌اند (آری) فرستادگان مرا دروغ شمردند، پس چگونه بود کیفر من.»

۵ - مراد از «ذَوَاتَی اُکُل خَمطٍ وَأَثْل» آیه ۱۶ سورهٔ سباء است. یعنی: «دارای میوه‌های تلخ و شورهٔ درخت گز داشت»

۶ - «فَقالوا رَبَّنا باعِدْ بَینَ أسْفارِنا» «گفتند: پروردگارا، میان منزلهای سفرهایمان فاصله انداز.»

۷ - «لایَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فی السَّماواتِ وَلا فی الأَرضِ» «که هموزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده نیست.»

منهــدم کرد و وادی را کند و کاوید و از هر دو جانب زایل شــد و آب از آن دو جانب ناپدید شد و هر دو جانب خشک شد و این آب سرخ از بنــد آب نبود، بلکه عذابی بود که خداوند از آنجا که خواســته بود، برایشان فرستاد. و عمرو بن شُــرَحْبِیل گفته اســت: «العَرِم» به لغت اهل یمن، عبارت از آبگیر و سیلگیر است.[1]

غیــر از عمرو بن شُــرحْبِیل گفته اســت: العرم یعنی وادی. السّابغات: یعنی زره‌های آهنین[2]

و مجاهــد گفته اســت: «یُجــازی» (۱۷) یعنی: مجازات می‌کند.[3]

«اَعِظُکُم بِواحِدَةٍ» (٤٦) یعنی به طاعت خدا[4]

«مَثْنَی و فُرادی» (٤٦) یعنی دوتا دوتا و تنهایی

«التَّناوُش» (٥٢) یعنی: از ســرای آخرت به دنیا بازگردند.[5]

«وَ بَینَ مایشــتَهون» (٥٤) آنچه می‌خواستند از مال و فرزند و زینت دنیا[6]

«بِأشْــیاعِهِم» (٥٤) یعنی به امثال ایشــان. و ابن

---

۱ – «فَاَعْرَضوا فَاَرسلْنا عَلَیهم سیلَ العَرِمِ» «پس روی گردانیدند و بر آنان سِیلِ (سد) عَرم را روانه کردیم.»

۲- «وَاَلنّا له الحدیدَ ان اعْمَلْ سبغت» «و آهن را براي او نرم گردانیدیم که زره‌هايِ فراخ بساز.»

۳ – «ذلک جَزَیناهُم بِما کَفَروا و هَل نُجازِی اِلّا الکَفُورَ» «این (عقوبت) را به (سزای) آنکه کفران کردند به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می‌رسانیم.» در متن «یجازی» آمده که بعضی قرائتها چنان است در روایات مشهور «نُجازی» است.

۴ – قُل اِنَّما اَعِظُکم بواحدةٍ اَن تَقوموا للهِ مَثْنی و فُرادی» «بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو تایی و به تنهایی برای خدا به پا خیزید.»

۵ – «وَقالوا اٰمَنّا بِهِ وَ اَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِن مکانٍ بعیدٍ» «و می‌گویند به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی (چنین) دور، دست یافتن (به ایمان) برای آنان میسر است.»

۶ – «وَحِیلَ بَیْنَهُم وَ بَیْنَ مایَشْتَهونَ کَما فُعِلَ بِاَشْیاعِهِم مِن قَبْلُ اِنَّهُم کانوا فی شَکٍّ مُریبٍ» «و میان آنان و میان آنچه (به آرزو) می‌خواستند حایلی قرار می‌گیرد، همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین رفت؛ زیرا آنها (نیز) در دو دلی سختی بودند.»

عباس گفته است: «کَالْجوابِ» (۱۳) مانند گودالی از زمین[۱]
«الخَمطُ» یعنی اراک یا درخت بی خار. و الاثل: درخت گز. «العَرِم» یعنی شدید.

١ - باب: ﴿حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [۲۳]:

٤٨٠٠ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو قال: سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقَّ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ - وَوَصَفَ سُفْيَانُ بِكَفِّهِ فَحَرَفَهَا، وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ - فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، ثُمَّ يُلْقِيهَا الآخَرُ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا، وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا: يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، كَذَا وَكَذَا، فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَ مِنَ السَّمَاءِ». [راجع: ٤٧٠١].

باب - ۱

«حَتّی اذا فُزِّعَ عَنْ قُلوبِهِم قالوا ماذا قال: رَبُّکُمْ قالوا الحقُّ وَ هوَ العلی الکبیرُ» (۲۳) «تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبه و بزرگ.»

۴۸۰۰ - از سُفیان از عمرو، از عِکْرِمه، از اَبوُهُریره روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که خداوند در آسمان به کاری حکم می‌کند، فرشتگان برای قبول آن قول با فروتنی بالهای خویش را بر هم می‌زنند، گویی صدای آن به مانند زنجیری است که بر روی سنگ کشیده می‌شود و چون هراس از دلهایشان برطرف شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگار شما چه گفت، می‌گویند: هر آنچه گفته است حق گفته است و اوست بلند مرتبه و بزرگ. سپس (شیطان) خبر ربای، آن را می‌شنود و خبر ربایان همچنین یکی بر روی دیگری است - سُفیان (راوی) با کف دست خود آن را بنمود و کف دست را کج کرد و میان انگشتان خود را گشاده کرد - کلمه‌ای را می‌شنود و آن را به آنکه در زیر وی است

---

۱ - «یَعْمَلون لَهُ مایشاءُ مِن محاریبَ و تماثیلَ وَجِفانٍ کالْجوابِ وَ قُدُورٍ راسیت» «می‌ساختند برای او آنچه می‌خواست از قلعه‌ها و صورتها و کاسه‌ها به قدر حوضها و دیگهای ثابت.»

انتقال می‌دهد، سپس دیگری آن را به آنکه در زیر وی است انتقال می‌دهد تا آنکه آن خبر به زبان ساحر یا کاهن انتقال می‌یابد و گاهی آن (شیطان) را ستارهٔ شعله ور آسمان، قبل انتقال خبر درمی‌یابد و گاهی قبل از آنکه او را دریابد، انتقال می‌دهد و آن کاهن صد دروغ با آن می‌بندد. پس گفته می‌شود: آیا به ما فلان روز و فلان روز چنین و چنان نگفته بود و سخن آن کاهن به این کلمه که از آسمان شنیده است، راست پنداشته می‌شود.»

٢ - باب: قَوْلُهُ:

﴿إِنْ هُوَ إِلا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ [٤٦]

٤٨٠١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِمٍ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: «يَا صَبَاحَاهْ». فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي». قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ، أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾. [راجع: ١٣٩٤. أخرجه مسلم: ٢٠٨، بزيادة].

باب - ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اِنْ هُوَ اِلّا نَذیرٌ لَکُم بَیْنَ یَدَی عَذابٍ شَدیدٍ» (٤٦) «او شما را از عذاب سختی که در پیش است، جز هشدار دهنده‌ای (بیش) نیست.

٤٨٠١ - از عَمرو بن مُرَّه، از سعید ابن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی بر کوه صفا برآمد و گفت: «ای مردم گرد آیید.» قریش نزد وی گرد آمدند و گفتند: چه حال است تو را؟ فرمود: «چه می‌گویید اگر به شما خبر دهم که دشمن شما را شب هنگام یا صبحگاه غارت می‌کند، آیا سخن مرا تصدیق می‌کنید؟» گفتند: آری. فرمود: «پس من شما را می‌ترسانم که عذابی سخت در پیش دارید.» ابولَهَب گفت: هلاک باد تو را، آیا برای همین ما را گرد آورده‌ای؟ سپس خداوند فرو فرستاد: «بریده باد دو دست اَبولَهَب»[1]

[1] - جزء نوزدهم صحیح البخاری با پایان حدیث ۴۸۰۱ خاتمه می‌یابد و سورهٔ «الملائکه» آغاز جزء بیستم است.

٣٥- سُورَةُ الْمَلائِكَةِ [فاطر]

قال مُجاهِدٌ: الْقِطْميرُ: لِفافَةُ النَّواةِ. ﴿ مُثْقَلَةٌ ﴾ [١٨]: مُثَقَّلَةٌ.

وَقالَ غَيْرُهُ: ﴿ الْحَرُورُ ﴾ [٢١]: بِالنَّهارِ مَعَ الشَّمْسِ.

وَقالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْحَرُورُ: بِاللَّيْلِ، وَالسَّمُومُ بِالنَّهارِ. ﴿ وَغَرابِيبُ ﴾ [٢٧]: أَشَدُّ سَوادٍ، الْغِرْبِيبُ: الشَّديدُ السَّوادِ.

۳۵ـ سورهٔ الملائکة (فاطر)[1]

مجاهد گفته است: «اَلْقِطْمیرُ» یعنی: پوستی که پرهسته می‌باشد.[2]

«مُثْقَلَةٌ» (۱۸) یعنی: گرانبار[3] و غیر از مجاهد گفته است: «الْحَرُور» (۲۱) یعنی: گرمای روز آفتابی.[4]

و ابن عباس گفته است: اَلْحَرُورُ. یعنی گرمی در شب و سموم: گرمی در روز است. «وَغَرابِیْبُ» (۲۷) یعنی: بسیار سیاه. الغِربیبُ: سیاه پر رنگ.[5]

٣٦- سُورَةُ يس

وَقالَ مُجاهِدٌ: ﴿ فَعَزَّزْنا ﴾ [١٤]: شَدَّدْنا. ﴿ يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ﴾ [٣٠]: كانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمُ اسْتِهْزاؤُهُمْ بِالرُّسُلِ: ﴿ أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ ﴾ [٤٠]: لا يَسْتُرُ ضَوْءُ أَحَدِهِما ضَوْءَ الآخَرِ، وَلا يَنْبَغي لَهُما ذلِكَ. ﴿ سابِقُ النَّهارِ ﴾ [٤٠]: يَتَطالَبانِ حَثيثَيْنِ. ﴿ نَسْلَخُ ﴾ [٣٧]: نُخْرِجُ أَحَدَهُما مِنَ الآخَرِ، وَيَجْري كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما. ﴿ مِنْ مِثْلِهِ ﴾ [٤٢]: مِنَ الأَنْعامِ. ﴿ فَكِهُونَ ﴾ [٥٥]: مُعْجَبُونَ. ﴿ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴾ [٧٥]: عِنْدَ الْحِسابِ.

وَيُذْكَرُ عَنْ عِكْرِمَةَ: ﴿ الْمَشْحُونِ ﴾ [٤١]: الْمُوقَرُ.

وَقالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿ طائِرُكُمْ ﴾ [١٩]: مَصائِبُكُمْ. ﴿ يَنْسِلُونَ ﴾ [٥١]: يَخْرُجُونَ. ﴿ مَرْقَدِنا ﴾ [٥٢]: مَخْرَجِنا. ﴿ أَحْصَيْناهُ ﴾ [١٢]: حَفِظْناهُ. ﴿ مَكانَتِهِمْ ﴾ [٦٧]: وَمَكانُهُمْ واحِدٌ.

۳۶ـ سورهٔ یس[6]

و مجاهد گفته است: «فَعَزَّزنا» (۱۴) یعنی: قوی ساختیم.[7]

«یا حَسرَةً عَلَی العِبادِ» (۳۰) حسرت بر ایشان به خاطری است که پیامبران را به استهزاء

---

۱ - سورهٔ ملائکه، مکی است.

۲ - «وَالذینَ تَدْعونَ من دُوْنِهِ مایَمْلِکونَ مِنْ قِطمیر» (۱۳) و کسانی را که به جز او می‌خوانید مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند.»

۳ - «وَلاتَزِرُ وازِرةٌ وِزْرَ اُخرا و اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلی حَمْلِها» «و هیچ بار بردارنده‌ای بار (گناه) دیگری را برنمی‌دارد و اگر (آن) گرانبار، کسی دیگر را به سوی حمل بار خویش فراخواند.»

۴ - «وَلا الظِلُ وَلاالحَرُورُ» و نه سایه و نه باد گرم».

۵ - «وَ مِنَ الجبالِ جُدَدٌ بِیْضٌ وَ حُمْرٌ مُختلفٌ اَلوانُها وَ غَرابیبُ سُوْدٌ» «و از برخی کوهها، راهها (و رگه‌های) سپید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پر رنگ (آفریدیم)»

۶ - سورهٔ یس، مکی است و در آن آیات ناسخ و منسوخ وجود ندارد.

۷ - «اذْ اَرْسَلْنا اِلَیهم اثنَینِ فکَذَّبُوه هُما فَعَزَّزنا بِثالثٍ فَقالوا اِنّا اِلَیکُمْ مُرْسَلُوْنَ» «آنگاه که دو تن به سوی آنان فرستادیم، ولی آن دو را دروغگو پنداشتند، تا با (فرستادهٔ) سومین (آنان را) تأیید کردیم. پس (رسولان) گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شدیم.»

گرفتند.[۱]

«اَنْ تُدرِکَ القمرَ» (٤٠) یعنی: روشنی یکی روشنی دیگر را نمی‌پوشاند و این (پوشانیدن) نمی‌سزد هر دو (آفتاب و ماه) را[۲]

«سابِقُ النَّهارِ» (٤٠) یعنی: هر دو (آفتاب و ماه) یکجا شدن می‌طلبند.

«نَسْلَخُ» (٣٧) یعنی: یکی را از دیگری بیرون می‌آوریم و هر یک از آن دو (در مسیر خود) روان‌اند.[۳]

«مِنْ مِثْلِه» (٤٢) یعنی: از حیوانات (سواری)[۴]

«فَکِهُوْنَ» (٥٥) یعنی: در شگفت می‌باشند.[۵]

«جُنْدٌ مُحْضَرُوْنَ» (٧٥) یعنی: در وقت حساب (در قیامت حاضر می‌شوند.)[۶]

و از عِکرمه ذکر شده است که: «اَلْمَشْحونِ» (٤١) یعنی: پر و سنگین[۷] و ابن عباس گفته است: «طائِرُکُم» (١٩) یعنی: مصیبتهای شما[۸]

---

۱ - یا حَسْرَةً عَلَی العِبادِ مایأتیهِمْ مِن رسولٍ الّا کانوا بِه یَسْتَهزِؤُون» «دریغا بر این بندگان، هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند.»

۲ - «لاالشَّمْسُ یَنْبَغی لَها اَنْ تُدْرِکَ القَمَرَ وَ الاالّیلُ سَابِقُ النَّهارِ و کُلٌ فی فلکٍ یَسْبُحون». «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند.»

۳ - «وَأیَةٌ لَهُمُ اللیلُ نَسلَخُ مِنهُ النّهارَ فَاِذاهُمْ مُظْلِمون» «و نشانه‌ای دیگر برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی‌کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند.»

۴ - «وَخَلَقْنا لَهُمْ مِن مثله مایَرکبُون». «و مانند آن برای ایشان سواری (دیگری) خلق کردیم.»

۵ - «اِنْ اَصْحابَ الجَنَّةِ الیَوْمَ فِی شُغُلٍ فاکِهُون». «و در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند.»

۶ - «لایَستَطیعونَ نَصْرَهُم و هُم لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرون» «(ولی بتان) نمی‌توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای (بتان) چون سپاهی احضار شده‌اند.»

۷ - «وَءایَةٌ لَهُم انّا حَمَلْنَا ذُرِیَّتَهُمْ فی الفُلکِ المَشْحونِ» «و نشانه‌ای (دیگر) برای آنان اینکه ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم.»

۸ - «قَالُوا طائرُکُم مَعَکُمْ أئِنْ ذُکِّرتُمْ بَلْ اَنْتُم قَوْمٌ مُسرِفون» «(رسولان) گفتند: شومی شما با خود شماست، آیا اگر شما را پند دهند (باز کفر ورزید) نه بلکه شما قومی اسرافکارید.»

«يَنْسِلون» (۵۱) یعنی: بیرون می‌آیند.[۱]
«مَرْقَدِنا» (۵۲) یعنی: خوابگاه ما[۲]
«اَحصَیناه» (۱۲) یعنی: حفظ کرده‌ایم.[۳]
«مَکانَتِهِم» (۶۷) و مَکانَهُم، به یک معنی است. یعنی جایشان[۴]

۱ - باب: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [۳۸]

۴۸۰۲ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَتَدْرِي أَيْنَ تَغْرُبُ الشَّمْسُ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾». [راجع: ۳۱۹۹. أخرجه مسلم: ۱۵۹، مطولاً].

باب - ۱

«والشَّمسُ تَجری لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلکَ تَقْدیرُ العزیزِ العَلیم» (۳۸) «و خورشید (به سوی) قرارگاه ویژهٔ خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.

۴۸۰۲ - از ابراهیم التَّیمی، از پدرش روایت است که ابوذر رضی الله عنه گفت: «من به هنگام غروب آفتاب نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم، آن حضرت فرمود: «ای ابوذر، آیا می‌دانی که آفتاب به کجا غروب می‌کند؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «می‌رود تا آنکه سجده می‌کند به زیر عرش، و این است فرمودهٔ خدای تعالی: «و خورشید (به سوی) قرارگاه ویژهٔ خود روان است، تقدیر آن

---

۱ - «وَ نُفِخَ فی‌الصُّورِ فاذاهُمْ مِنَ الأجداثِ اِلی ربِّهِم یَنْسِلُون» «و در صور دمیده خواهد شد، پس به ناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خود می‌آیند.»
۲ - «قالوا یاوَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعدَالرَّحمانُ وَ صَدَقَ المُرسَلُونَ» «می‌گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعدهٔ خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند.»
۳ - «اِنّا نَحنُ نُحیِ المَوْتَی و نَکْتُبُ ما قَدَّموا و ءاثرَهُم وَ کُلَّ شیءٍ اَحْصیناهُ فی امامٍ مُبینٍ». «آری، ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند، با آثار و (اعمال)شان درج می‌کنیم، و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.»
۴ - «وَلَوْ نشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلَی مَکانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِیّاً وَلایَرجِعون» «و اگر بخواهیم، هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم (به گونه‌ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند.»

۳۷- سُورَةُ الصَّافَّاتِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴾ [سبأ: ٥٣] : مِنْ كُلِّ مَكَانٍ . ﴿ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴾[٨]: يُرْمَوْنَ . ﴿ وَاصِبٌ ﴾ [٩] : دَائِمٌ ﴿لازِبٌ﴾[١١] : لازِمٌ . ﴿ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴾ [٢٨] : يَعْنِي الْحَقَّ ، الْكُفَّارُ تَقُولُهُ لِلشَّيْطَانِ . ﴿ غَوْلٌ ﴾ [٤٧] : وَجَعُ بَطْنٍ . ﴿ يُنْزَفُونَ ﴾ [٤٧] : لا تَذْهَبُ عُقُولُهُمْ . ﴿قَرِينٌ﴾[٥١] : شَيْطَانٌ . ﴿يُهْرَعُونَ ﴾ [٧٠] : كَهَيْئَةِ الْهَرْوَلَةِ . ﴿ يَزِفُّونَ ﴾ [٩٤] : النَّسَلانُ فِي الْمَشْيِ . ﴿وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا ﴾ [١٥٨] : قال كُفَّارُ قُرَيْشٍ : الْمَلائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ ، وَأُمَّهَاتُهُمْ بَنَاتُ سَرَوَاتِ الْجِنِّ . وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴾ [١٥٨] : سَتُحْضَرُ لِلْحِسَابِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ﴾ [١٦٥] : الْمَلائِكَةُ . ﴿ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴾ [٢٣] : ﴿ سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾[٥٥] : وَوَسَطِ الْجَحِيمِ . ﴿ لَشَوْبًا ﴾ [٦٧] : يُخْلَطُ طَعَامُهُمْ ، وَيُسَاطُ بِالْحَمِيمِ . ﴿ مَدْحُورًا ﴾ [الأعراف: ١٨] : مَطْرُودًا . ﴿ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴾ [٤٩]: اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ . ﴿ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الآخِرِينَ ﴾ [٧٨، ١٠٨، ١٢٩]: يُذْكَرُ بِخَيْرٍ . ﴿يَسْتَسْخِرُونَ ﴾ [١٤] : يَسْخَرُونَ . ﴿بَعْلاً ﴾ [١٢٥] : رَبًّا .

عزیز دانا این است.»

۴۸۰۳ ـ از ابراهیـم التَّیمـی، از پدرش روایت است که ابوذر گفت: از رسـول الله صلی الله علیه و سـلم در مورد این فرمودهٔ خدای تعالی سـؤال کردم: «و خورشید (به سـوی) قرارگاه ویژهٔ خود روان است.» فرمود: «قرارگاه آن زیر عرش است.»

۳۷ـ سورهٔ الصّافّات[1]

و مجاهد گفته اسـت: «وَيَقْذِفُونَ بالغَيبِ مِنْ مَكانٍ بعيدٍ» (سـبأ: ۵۳) «و از جایـی دور، به نادیده (تیـر تهمت) می‌افکننـد.» یعنی: از هر جای «ويُقْذَفُونَ مِـنْ كُلِّ جانِبٍ» (۸) «و از هر سوی پرتاب می‌شـوند.» «يُقْذَفُونَ» را مجاهد «يُرْمَوْن» تفسیر کرده. یعنی افکنده می‌شوند.[2]

«واصِب» (۹) یعنی: دایم[3]

«لازِب» (۱۱) یعنی: لازم[4]

«تَأْتُونَنـا عَـنِ اليَمينِ» (۲۸) یعنـی: از در حق (و راسـتی با ما در می‌آمدیـد.» جنیان آن را به شیاطین می‌گویند.[5]

«غَوْل» (٤٧) یعنی درد شـکم.[6] «يُنْزَفون» یعنی:

---

۱ - سورهٔ ـ الصّافات ـ مکی است.

۲ - «لايَسَّمَعُونَ اِلى المَلإِ الأعْلى وَ يُقْذَفونَ من كُلِّ جانبٍ». (به طوری که نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند، و از هر سوی پرتاب می‌شوند.»

۳ - «دُحُوراً وَلَهُمْ عذابٌ واصِبٌ» «مگر کسی که (از سخن بالا بیان) یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد.»

۴ - «اِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طينٍ لازبٍ». «ما آنان را از گل چسبنده پدید آوردیم.»

۵ - «قَالُوا اِنَّكُمْ كُنْتُمْ تاتوُنَنا عَنِ اليَمينِ» «می‌گویند: شما (ظاهراً) از در راستی با ما در می‌آمدید.»

۶ - «لافيها غَوْلٌ ولاهُمْ عَنْها يُنْزَفوُن» «نه در آن فساد عقل است

عقلهای ایشان نرفته است.

قَرِیْن» (۵۱) مراد از قرین یا همنشـین، شیطان است.[۱]

«یُهْرَعُـون» (۷۰) یعنی شـتاب می‌کردند مانند شتاب در راه رفتن[۲]

«یَزِفُّوْن» (۹٤) شتاب در گام زدن.[۳]

«وَبینَ الجِنَّةِ نَسَباً» (۱۵۸) کفار قریش می‌گفتند که: فرشـتگان دختـران خدا اند و مادرانشـان دختران سرکردکان جنیان‌اند. و خداوند فرمود: «و حال آنکه جنیان نیک دانسته‌اند که خودشان احضـار خواهنـد شـد.» (۱۵۸) یعنـی: برای حسـابداران احضار خواهند شد. و ابن عباس گفته است: «لَنَحْنُ الصّافُّون» (۱٦۵) یعنی: مراد از «صافّون» فرشتگانند.

«صراطِ الجحیمِ» (۲۳) و «سواء الجَحیمِ» (۵۵) هر دو به یک معنی است. یعنی: میان آتش[۴]

«لَشَـوْباً» (٦۷) یعنی: غذایشان آمیخته شود و با آب گرم آمیخته شود.[۵]

«مَدْحوراً» (الاعـراف: ۱۸) یعنی: مطرود، رانده شده.[۶]

و نه ایشان از آن به بدمستی (و فرسودگی) می‌افتند.»

۱ - «قالَ قائلٌ مِنهُمْ اِنّی کانَ لِیْ قرین» «گوینده‌ای از آنان می‌گوید: راستی من (در دنیا) همنشینی داشتم.»

۲ - «فَهُمْ علی آثارِهِمْ یُهْرَعون». «پس ایشان به دنبال آنها می‌شتابند.»

۳ - «فاَقْبَلُوا الیهِ یَزِفُّون» «تا دوان دوان سوی او (ابراهیم) روی آور شدند.»

۴ - «مِنْ دونِ اللهِ فَاهْدوُهُمْ اِلی صِراطِ الجحیم». «(آنها را که به جز خدا می‌پرستیدند.) به سوی راه دوزخ رهنمایی کنید.»

۵ - «ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ عَلَیها لَشوباً مِنْ حَمیم». «سپس ایشان را بر سر آن، آمیختنی از آب جوشان است.»

۶ - «قالَ اخْرُجْ مِنها مَذْءُوماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اَجْمَعین». «فرمود: نکوهیده و رانده از آن (مقام) بیرون شو، که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همهٔ شما پر خواهیم کرد.»

١ - باب: ﴿ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾ [١٣٩]

٤٨٠٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مِنْ يُونُسَ ابْنِ مَتَّى». [راجع: ٣٤١٢].

٤٨٠٥ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ هِلاَلِ بْنِ عَلِيٍّ، مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى فَقَدْ كَذَبَ». [راجع: ٣٤١٥. أخرجه مسلم: ٢٣٧٦].

٣٨- سُورَةُ ص

٤٨٠٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْعَوَّامِ قَالَ: سَأَلْتُ مُجَاهِدًا عَنِ السَّجْدَةِ فِي ص، قَالَ: سُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾. [الأنعام: ٩٠]. وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَسْجُدُ فِيهَا. [راجع: ٣٤٢١].

«بَيْضٌ مَكْنون» (٤٩) یعنی: مروارید پوشیده[۱]
«وتَرَكنا عَلَيْهِ فی الآخرين» (۷۸، ۱۰۸، ۱۲۹) به نیکویی یاد می‌شود.[۲]
«يَسْتَسْخِرُونَ» (١٤) یعنی: استهزا می کنند.
«بَعْلاً» (۱۲۵) ربّاً: یعنی پروردگار[۳]

باب - ۱

«وَ انَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلين» (۱۳۹) «و در حقیقت، یونس از زمرهٔ فرستادگان بود.»

٤٨٠٤ - از اَعْمَش، از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچکس را نسزد که بگوید: من از يونُس ابن مَتّی بهتر هستم.»

٤٨٠٥ - از عطاء بن یسار، از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرکه بگوید که من از یونس بن متّی بهترم، در واقع دروغ گفته است.»

۳۸ - سورهٔ ص[۴]

٤٨٠٦ - از غُندَر از شُعْبَه روایت است که عَوّام گفت: دربارهٔ سجده در سورهٔ ص از مجاهد سؤال کردم، گفت: از ابن عباس پرسیده شد

۱ - کَاَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنون» «(از شدت سپیدی) گویی تخم شتر مرغ (زیر پر)اند.»
۲ - «وَتَرَكنا عليه فی الآخرين» «و در میان آیندگان (آوازهٔ نیک او را) بر جای گذاشتیم. (۷۸)
۳ - «اَتَدْعُونَ بَعْلاً و تَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخالقين» «آیا بَعْل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید.»
۴ - سورهٔ ص مکی است.

۴۸۰۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ الطَّنَافِسِيُّ ، عَنِ الْعَوَّامِ قَالَ : سَأَلْتُ مُجَاهِدًا عَنْ سَجْدَةٍ فِي ص ، فَقَالَ : سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، مِنْ أَيْنَ سَجَدْتَ ؟ فَقَالَ : أَوَمَا تَقْرَأُ : ﴿ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ ﴾ . ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾ . فَكَانَ دَاوُدُ مِمَّنْ أُمِرَ نَبِيُّكُمْ ﷺ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِ ، فَسَجَدَهَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَام فَسَجَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ۳۴۲۱]

﴿ عُجَابٌ ﴾ [۵] : عَجِيبٌ . الْقِطُّ : الصَّحِيفَةُ ، هُوَ هَا هُنَا صَحِيفَةُ الْحِسَابِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ فِي عِزَّةٍ ﴾ [۲] : مُعَازِّينَ . ﴿ الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ ﴾ [۷] : مِلَّةُ قُرَيْشٍ . الِاخْتِلَاقُ : الْكَذِبُ . ﴿الْأَسْبَابُ ﴾ [۱۰] : طُرُقُ السَّمَاءِ فِي أَبْوَابِهَا . ﴿ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ ﴾ [۱۱] : يَعْنِي قُرَيْشًا . ﴿ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ﴾ [۱۳] : الْقُرُونُ الْمَاضِيَةُ . ﴿ فَوَاقٍ﴾ [۱۵] : رُجُوعٍ . ﴿قِطَّنَا﴾ [۱۶] : عَذَابَنَا . ﴿ اتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا ﴾ [۶۳] : أَحَطْنَا بِهِمْ . ﴿ أَتْرَابٌ ﴾ [۵۲] : أَمْثَالٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿الْأَيْدِ﴾ [۱۷] : الْقُوَّةُ فِي الْعِبَادَةِ . ﴿الْأَبْصَارُ﴾ [۴۵] : الْبَصَرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ . ﴿ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي﴾ [۳۲] : مِنْ ذِكْرٍ . ﴿ طَفِقَ مَسْحًا ﴾ [۳۳] : يَمْسَحُ أَعْرَافَ الْخَيْلِ وَعَرَاقِيبَهَا . ﴿ الْأَصْفَادِ ﴾ [۳۸] : الْوَثَاقِ .

گفت: «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن.» (الانعام: ۹۰) و ابن عباس در آن سجده می‌کرد.

۴۸۰۷ - از محمد بن عُبید الطَّنافسی روایت است که عوّام گفت: دربارهٔ سجده در سورهٔ «ص» از مجاهد سؤال کردم. وی گفت: از ابن عباس پرسیدم که از کجا سجده کردی؟ گفت: آیا تو نمی‌خوانی «وَمِن ذُرِّيَّتِه داوُد وَ سُلَيْمان» (الانعام: ۸۴) «از نسل او داود و سلیمان است». «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

و داوُود از آن کسانی است که پیامبر شما صلی الله علیه و سلم، امر شده است که به وی اقتدا کند، پس داوُد علیه‌السلام (در این موضع) سجده کرده است و رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن سجده کرده است.[۱] «عُجابٌ» (۵) یعنی: عجیب.[۲] اَلْقِطُّ: مطلق صحیفه است و در اینجا صحیفهٔ روز حساب است.[۳]

و مجاهد گفته است: «فِی عِزَّةٍ» (۲) یعنی: در تکبر[۴]

«المِلَّةِ الاخرة» (۷) یعنی: ملت قریش. الاختلاق:

---

۱ - مراد آخر آیت ۲۴ سورهٔ ص است: «فاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكعاً وَ أناب». «پس از پروردگارش آمرزش خواست و به روی در افتاد و توبه کرد.» و این حدیث که سجدهٔ آن حضرت به تبعیت از سجدهٔ سلیمان بوده، دلیل شافعی است که آن را سجدهٔ واجب نمی‌داند.

۲ - «أجَعَلَ الآلِهةَ إلهاً واحداً إنَّ هذا لَشَيءٌ عُجابٌ». «آیا خدایان (متعدد را) خدای واحدی قرار داده، این واقعاً چیز عجیبی است.»

۳ - مراد این آیت است: «وَقالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمَ الحِساب» (۱۶) «و گفتند: پروردگارا، پیش از (رسیدن) روز حساب، بهرهٔ ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده.»

۴ - «بَلِ الَّذينَ كَفَروا فی عِزَّةٍ و شِقاقٍ» «بلکه کافران در سرکشی و مخالفت‌اند.»

یعنی دروغ[1]

«الأَسْباب» (۱۰) یعنی: راههای دروازه‌های آسمان[2]

«جُندٌ ماهُنالِکَ مَهْزُوْم» (۱۱) یعنی: قریش[3]

«فَواق» (۱۵) یعنی: بازگشت.[4]

«قِطَّنا» (۱٦) یعنی: عذاب ما[5]

«اَتَّخَذْناهُم سِخریاً» (٦۳) یعنی: ایشان را دست کم می‌گرفتیم.[6]

«أتراب» (۵۲) یعنی: همزاد، همسن، مانند[7]

و ابن عباس گفته است: «اَلأَیدُ» (۱۷) یعنی: توانایی در عبادت[8]

«الابْصارُ» (٤۵) یعنی: صاحب بینش در معرفت خدا[9]

«حُبَّ الخَیرِ عَنْ ذِکرِ رَبّی» (۳۲) یعنی ـ عَنْ ـ

---

۱ - «ما سَمِعْنا بهذا فی المِلَّةِ الآخِرَةِ اِنْ هذا اِلّا اخْتِلَاق» «این قول را در دین پسین نشنیدیم. این به جز افترا نیست.»

۲ - «امْ لَهُم مُلْکُ السَّموات و الارضِ و ما بَیْنَهُما فَلْیرتَقُوا فی الأَسْبَابِ» «آیا فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن ایشان است (اگر چنین است) پس (با چنگ زدن) در آن اسباب به بالا روند.»

۳ - «جُنْدٌ ماهُنالِکَ مَهْزُوْمٌ مِنَ الاحزاب» «لشکری هست شکست داده شده در آنجا از جملهٔ گروهها.»

۴ - «و ما یَنْظُرُ هؤلاءِ اِلّا صَیْحةً واحدةً مالَها مِنْ فواق». «و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی‌برند که هیچ (مجال) سر خاراندنی در آن نیست.»

۵ - «وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّل لَنا قِطَّنا قبلَ یومِ الحِساب» «و گفتند: پروردگارا، پیش از (رسیدن) روز حساب، بهرهٔ ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده.»

۶ - «اَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیّاً اَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الاَبْصارُ». «آیا آنان را (در دنیا) به ریشخند می‌گرفتیم یا چشمها(ی ما) بر آنها نمی‌افتد.»

۷ - «وَ عِنْدَهُمْ قاصِرَاتُ الطرفِ اَتْراب». «و نزدشان (دلبران) فروهشته نگاه همسال است.»

۸ - «اَصْبِرْ عَلی مایقولونَ واذْکُرْ عَبْدَنا داودَ ذاالایدِ انّهُ اَوّاب» «بر آنچه می‌گویند صبر کن و داود بندهٔ ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور. او بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.»

۹ - «واذکر عبادَنا ابراهیمَ و اسحقَ وَ یَعقوبَ اُولی الاَیْدِی و الابْصارِ». «و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند، به یاد آور.»

به معنای «من» است. مِنْ ذِکرِ[۱]

«طَفِقَ مَسْحاً» (۳۳) یعنی: بر موی گردن و ساق اسپها دست می‌کشید[۲]

«الأصْفادِ» (۳۸) یعنی: زنجیر

١ - باب : قَوْلِهِ ﴿ هَبْ لِي مُلْكًا لا يَنْبَغِي لأحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴾ [٣٥] .

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«هَبْ لِی مُلْکاً لایَنْبَغی لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدی اِنَّکَ اَنْتَ الوهّاب»(۳۵) «به من ملکی ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت تویی که خود بسیار بخشنده‌ای.»

٤٨٠٨ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ وَمُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ، لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاةَ ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ ، وَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ : ﴿ رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لا يَنْبَغِي لأحَدٍ مِنْ بَعْدِي ﴾ » .

قال رَوْحٌ : فَرَدَّهُ خَاسِئًا . [راجع : ٤٦١ . أخرجه مسلم : ٥٤١] .

۴۸۰۸ ـ از محمد بن زیاد از اَبوهُریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دیشب عفریتی از جنیات متوجهٔ من شد ـ یا همچو چیزی فرمود ـ تا نماز مرا قطع کند، خداوند مرا بر وی مسلط ساخت و بر آن شدم که او را به یکی از ستونهای مسجد ببندم تا آنکه صبحگاهان همهٔ شما او را ببینید، ولی گفتهٔ برادرم سلیمان به یادم آمد اینکه: «بر من ملکی ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد.» روح (راوی) گفته است: آن عفریت را، خوار و شرمسار دور راند.

٢ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴾ [٨٦]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَما أنا مِنَ المُتَکَلِّفین» (۸۶) «و من از کسانی

۱ - «فقالَ اِنّی اَحْبَبْتُ حُبَّ الخَیرِ عن ذکرِ رَبّی حتّی توارتْ بالحجاب». «سلیمان گفت: من واقعاً دوستی اسپان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا (هنگام نماز گذشت و خورشید) در پس حجاب ظلمت شد.»

۲ - «وَ آخَرینَ مُقَرَّنینَ فی الاَصْفاء» «تا «وحشیان» دیگر را که جفت جفت با زنجیرها به هم بسته بودند (تحت فرمانش درآوردیم.)

٤٨٠٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال : دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِاللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ قال : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ عَلِمَ شَيْئًا فَلْيَقُلْ بِهِ ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ : اللَّهُ أَعْلَمُ ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لَا يَعْلَمُ اللَّهُ أَعْلَمُ ، قال اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴾ . وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنِ الدُّخَانِ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَا قُرَيْشًا إِلَى الإِسْلَامِ فَأَبْطَؤُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ » . فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ فَحَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ ، حَتَّى أَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْجُلُودَ ، حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ يَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ دُخَانًا مِنَ الْجُوعِ ، قال : اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ . قال : فَدَعَوْا : ﴿ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ . ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾ . [الدخان : ١٢-١٥] . أَفَيُكْشَفُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قال : فَكُشِفَ ، ثُمَّ عَادُوا فِي كُفْرِهِمْ ، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ بَدْرٍ ، قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴾ . [الدخان : ١٦]. [راجع : ١٠٠٧ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٨] .

نیستم که چیزی از خود بسازم.»

٤٨٠٩ ـ از ابوالضُّحی، از مسروق روایت است که گفت: بر عبدالله ابن مسعود درآمدیم. گفت: ای مردم، اگر کسی چیزی را می‌داند باید آن را بگوید و کسی که نمی‌داند باید بگوید که خدا داناتر است و این از دانستگی است که دربارهٔ آنچه نمی‌داند، بگوید: خدا داناتر است. خدای عزَّوجلَّ به پیامبر خود گفته است. «بگو مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم (و به خدا نسبت دهم.»)

دربارهٔ «الدُّخان» به شما می گویم اینکه: رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش را به اسلام فراخواند، آنها در دعوتش سستی ورزیدند. وی گفت: «بارالها، هفت (سال قحطی) بر ایشان بیاور مانند هفت سال: (زمان) یوسف.»

یک سال بر ایشان قحطی آمد و همه چیز را خوردند، تا آنکه حیوانات مرده و پوست را خوردند تا آنکه کسی از فرط گرسنگی میان خود و آسمان دودی می‌دید. خدای عزوجل فرمود: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد. که مردم را فرو می‌گیرد، این است عذاب دردناک.» (الدُّخان: ١٠ ـ ١١) ابن مسعود گفت: پس دعا کردند که: «پروردگارا این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم. آنان را کجا (جای) پند گرفتن باشد و حال آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است. پس از وی روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافته‌ای دیوانه است. ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم (ولی شما)

در حقیقت باز از سـر می‌گیرید.» (الدُّخان: ۱۲ ـ ۱۵) آیا عذاب روز قیامت از ایشـان برداشته می‌شود؟ ابن مسعود گفت: عذاب برداشته شد و سـپس به کفر خویش برگشتند. پس خداوند آنها را در غـزوهٔ بدر گرفتار کرد. خدای تعالی گفته است: «روزی که دست به حمله می‌زنیم. همان حملهٔ بزرگ (آنگاه) ما انتقام کشنده‌ایم.» (الدُّخان: ۱٦)

٣٩- سُورَةُ الزُّمَر

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ﴾ [٢٤]: يُجَرُّ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ. وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [فصلت: ٤٠]: ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ [٢٨]: لَبْسٍ. ﴿وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾ [٢٩]: مَثَلٌ لِآلِهَتِهِمُ الْبَاطِلِ وَالْإِلَهِ الْحَقِّ. ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ [٣٦]: بِالْأَوْثَانِ. خَوَّلْنَا: أَعْطَيْنَا. ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ الْقُرْآنُ ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ [٣٣]: الْمُؤْمِنُ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: هَذَا الَّذِي أَعْطَيْتَنِي، عَمِلْتُ بِمَا فِيهِ، ﴿مُتَشَاكِسُونَ﴾ [٢٩]: الشَّكِسُ: الْعَسِرُ لَا يَرْضَى بِالْإِنْصَافِ. ﴿وَرَجُلًا سِلْمًا﴾ [٢٩]: وَيُقَالُ: سَالِمًا: صَالِحًا. ﴿اشْمَأَزَّتْ﴾ [٤٥]: نَفَرَتْ ﴿بِمَفَازَتِهِمْ﴾ [٦١]: مِنَ الْفَوْزِ. ﴿حَافِّينَ﴾ [٧٥]: أَطَافُوا بِهِ، مُطِيفِينَ بِحِفَافَيْهِ: بِجَوَانِبِهِ. ﴿مُتَشَابِهًا﴾ [٢٣]: لَيْسَ مِنَ الِاشْتِبَاهِ، وَلَكِنْ يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فِي التَّصْدِيقِ.

۳۹ـ سورهٔ الزُّمر[1]

مجاهد گفته اسـت: «اَفَمَنْ یَتَّقِی بِوَجْهِهِ» (۲٤) «آیا کسـی که احتـراز می‌کند بـه روی خود» یعنـی: بر روی خـود در آتش دوزخ کشـیده می‌شـود، چنانکه این در فرمودهٔ خدای تعالی آمده است: «اَفَمَنْ یُلْقی فِی‌النّارِ خیرٌ أم مَنْ یأتِی آمناً یَوْمَ‌القیامة» (فصلت) «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شـود بهتر اسـت، یا کسـی که روز قیامت آسـوده خاطر می‌آید.» «غیر ذی عِوَجٍ» (۲۸) یعنـی بدون پوشـیدگی[2] «وَرَجُلاً سَـلَماً لِرَجُلٍ» (۲۹) «و مردی اسـت کـه تنها فرمانبر یک مرد اسـت.» مثالی است که (کافر) عبادت الههٔ متعدد می‌کند و (مسـلمان) که به جز حق عبـادت نمی‌کنـد.[3] «وَیُخَوِّفُونَـک بِالَّذینَ مِنْ

۱ - سورهٔ الزُّمر مکی است و به قولی دو آیت و به قولی سه آیت آن مدنی است. یعنی آیات ۵۳ و ۶۷ آن و به قول دیگر از آیت ۵۳ تا ۵۵ آن مدنی است.

۲ - «قُرآناً عربیاً غَیْرَ ذِیْ عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ» «قرآنی عربی بی هیچ کژی، باشد که آنان راه تقوی پویند.»

۳ - «ضَرَبَ‌الله مَثَلاً رَجُلاً فیه شُرکاء مُتَشاکِسونَ و رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً». «خدا مثلی زده است: مردی است که چند خواجهٔ ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به

دونِه» (٣٦) «و می‌ترسانند تو را کافران از آنکه غیر او می‌باشند.» یعنی از بُتان.
خَوَّلْنا (٤٩) یعنی: بدهیم.[۱] «وَالَّذی جاءَ بالصِّدقِ» مراد از آن قرآن است. «وَصَدَّقَ بهِ» (٣٣) مراد، مسلمان است که در روز قیامت می‌آید و می‌گوید: این است آنچه را به من داده بودی و من بدان عمل کردم.[۲]
«مُتَشاکِسُونَ» (٢٩) (مأخوذ از) الشَّکِس، است و آن مخالفی است که به انصاف راضی نمی‌باشد.
«وَ رَجُلاً سَلَماً» (٢٩) (سَلَماً و سالِماً یکی است چنانکه) گفته می‌شود: «اِشْمَأَزَّت» (٤٥) یعنی: نفرت[۳]
«بِمَفازَتِهِم» (٦١) مأخوذ از فَوز است، یعنی: رستگاری[۴]
«حافِّین» (٧٥) یعنی بر آن طواف کنند. مُطیفِینَ بِحَفافَیْه: یعنی به جوانب آن طواف کنند.[۵]
«مُتَشابِهاً» (٢٣) ماخوذ از «اِشتباه» نیست، ولی

کاری می‌گمارند) و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مثل یکسانند؟!»

۱ - «فَإذا مَسَّ الانسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ اِذا خَوَّلْناهُ نِعمةً مِنّا قالَ اِنَّما اُوتیتُهُ عَلی علمٍ». «و چون انسان را آسیبی رسد، ما را فرا می‌خواند، سپس چون نعمتی از جانب خود به او اعطا کنیم، می‌گوید: تنها آن را به دانشِ خود یافته‌ام.» (۴۹)

۲ - «وَالَّذی جاء بالصِّدق وَ صَدَّقَ بهِ اُولائکَ هُمُ المُتَّقون» «و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود، آنانند که خود پرهیزگارانند.»

۳ - «وَ اِذا ذُکِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذینَ لایؤمِنونَ بالآخرة». «و چون خدا به تنهایی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارید، منزجر می‌گردد.»

۴ - وَ یُنَجّی اللهُ الَّذینَ اتَّقَوْ بِمَفازَتِهِمْ لایَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لاهُمْ یَحْزَنون». «و خدا کسانی را که تقوی پیشه کردند به (پاس) کارهایی که مایهٔ رستگاری‌شان بوده نجات می‌دهد، عذاب به آنان نمی‌رسد و غمگین نخواهند گردید.»

۵ - «وَتَری الملائکةَ حَافِّینَ مِن حَوْلِ العَرشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمدِ ربِّهم». «و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند.»

بعضـی از (آیات قرآن) بـا بعضی دیگر از نظر تصدیق مشابهت دارد.[۱]

۱ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا

مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ [٥٣] .

٤٨١٠ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ : قَالَ يَعْلَى : إِنَّ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ أَخْبَرَهُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ ، كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا ، وَزَنَوْا وَأَكْثَرُوا ، فَأَتَوْا مُحَمَّدًا ﷺ فَقَالُوا : إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لَحَسَنٌ ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً ، فَنَزَلَ : ﴿ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ﴾ . وَنَزَلَتْ : ﴿ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ﴾ .

[الزمر : ٥٣]

باب ـ ۱ فرمودۀ خدای تعالی:

«یا عبادی الَّذینَ اَسْرَفوا علی اَنْفُسِهِمْ لاتَقْنَطوا مِنْ رَحْمَةِالله اِنَّ الله یَغْفِرُ الذُّنوبَ جمیعاً اِنَّهُ هُوَالغَفورُ الرَّحیم» (۵۳) «ای بندگان من که بر خود زیاده روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید. در حقیقت خدا همۀ گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزندۀ مهربان است.

۴۸۱۰ ـ از یَعْلی، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: کسانی از مشرکین مرتکب قتل شده بودند و مردم را بسیار کشته بودند و مرتکب زنا شده بودند و بسیار زنا کرده بودند. آنها نزد محمد صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: نیک است آنچه می‌گویی و آنچه به سوی آن فرا می‌خوانی، پس اگر ما را آگاه کنی که به اعمالی که مرتکب شده‌ایم کفّاره‌ای است[۲] پس این آیت نازل شد: «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند.» (الفرقان: ۶۸) و این آیت نازل شد: «بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید.» (الزُّمر: ۵۳)

۱ - «اللهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الحَدیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلودُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُم» «خدا، زیباترین سخن را (به صورت) کتابی متشابه، متضمن وعده و وعید نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد.»

۲ - مراد از آن مشرکین قریش‌اند که در روزگار جاهلیت مرتکب این اعمال گردیده بودند و می‌خواستند بدانند که اگر اسلام بیاورند، خدا از گناهان ایشان که در آن زمان مرتکب شده بودند، در می‌گذرد.

٢ - باب: [قَوْلِهِ]

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ [٦٧]

٤٨١١ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّا نَجِدُ: أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلَائِقِ عَلَى إِصْبَعٍ، فَيَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾. [انظر: ٧٤١٤، ٧٤١٥، ٧٤٥١، ٧٥١٣. أخرجه مسلم: ٢٧٨٦]

باب ـ ۲ فرمودۀ خدای تعالی:

«وَماقَدَروُاللهُ حَق قَدْرِه» (٦٧) «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند.»

۴۸۱۱ ـ از ابراهیم از عُبَیده روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: یکی از دانشوران یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد، ما (در تورات) یافتیم اینکه: خداوند آسمانها را به یک انگشت و زمینها را به یک انگشت و درخت را به یک انگشت، و آب و خاک را به یک انگشت و سائر آفریدگان را به یک انگشت می گرداند، پس می‌گوید: منم پادشاه (مالک همه).

پیامبر صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه دندانهای وی نمودار شد و این تصدیق قول دانشور یهود بود[1] سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم خواند: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند و حال آنکه روز قیامت زمین در قبضۀ (قدرت) اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست و او منزه است و برتر است از آنچه (با وی) شریک می‌گردانند.»

٣ - باب: قَوْلِهِ:

﴿ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ﴾ [٦٧].

باب ـ ۳ فرمودۀ خدای تعالی:

«وَالارضُ جَميعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ القیامَةِ وَالسَّموات

۱ - در این حدیث از دو وجه سخن رفته است. اول از نسبت دادن انگشت به خدای تعالی که گروهی از علما آن را تأویل نمی‌کنند و علم آن را به خدا تفویض می‌کنند و گروهی دیگر آن را «قدرت» تأویل می‌کنند. وجه دیگر، خندۀ آن حضرت بر صدق قول دانشور یهودی است؛ زیرا در احادیث صحیح ثابت شده است که آن حضرت فرمود: «آنچه اهل کتاب به شما می‌گویند نه آن را تکذیب کنید و نه تأیید نمایید.» سخن آن است که چگونه آن حضرت قول یهودی را تأیید کرده است. این بحث در تیسیرالقاری به تفصیل آمده است. نظر این حقیر مترجم این است که سیاق کلام و خندۀ آن حضرت، تصدیق قول یهودی را نمی‌رساند. والله اعلم

مُطْوِیّـاتٌ بِیَمینِه» (٦٧) «و در روز قیامت زمین یکسر در قبضهٔ قدرت اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست.»

٤٨١٢ -حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ مُسَافِرٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ» . [انظر : ٦٥١٩، ٧٣٨٢، ٧٤١٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٨٧] .

٤٨١٢ ـ از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که اَبُوهُریره گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «خداوند زمین را قبض می‌کند و آسمانها را به دست قدرت خود درهم می‌پیچد و سپس می‌گوید: منم پادشاه، کجایند پادشاهان روی زمین؟»

٤ - باب : [قَوْلِهِ :]

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴾ [٦٨] .

«و نُفِخَ فی الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّموات وَمَنْ فِی الارض اِلّا مَن شاءالله ثُمَّ نُفِخَ فیه اُخْری فَاِذاهُمْ قِیامٌ یَنْظُرُوْن» (٦٨) «و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش در می‌افتد. مگر کسی که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و به ناگاه آنان بر پای ایستاده می‌نگرند.»

٤٨١٣ - حَدَّثَنِي الْحَسَنُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحِيمِ ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِنِّي أَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ بَعْدَ النَّفْخَةِ الآخِرَةِ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى مُتَعَلِّقٌ بِالْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَكَذَلِكَ كَانَ ، أَمْ بَعْدَ النَّفْخَةِ» . [راجع : ٢٤١١ . أخرجه مسلم : ٢٣٧٣ ، مطولاً] .

٤٨١٣ ـ از عامر از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من نخستین کسی‌ام که بعد از دمیدن آخر، سر خود را برمی‌دارد و ناگاه موسی را می‌بینم که به عرش آویخته است و نمی‌دانم که وی در همین حالت بوده یا بعد از نفحهٔ (دوم زنده شده است.»)

٤٨١٤ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قال : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» .

٤٨١٤ ـ از ابوصالح، از اَبُوهُریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در میان این دو نفحه (دمیدن) چهل است.» گفتند: ای

قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، أَرْبَعُونَ يَوْمًا ؟ قَالَ : أَبَيْتُ ، قَالَ : أَرْبَعُونَ سَنَةً ؟ قَالَ أَبَيْتُ ، قَالَ : أَرْبَعُونَ شَهْرًا ؟ قَالَ أَبَيْتُ . « وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الإِنْسَانِ إِلا عَجْبَ ذَنَبِهِ ، فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ » . [انظر : ٤٩٣٥ ل . أخرجه مسلم : ٢٩٥٥].

ابوهُریره، آیا چهل روز است؟ گفت: از پاسخ آن ابا می‌کنم. گفتند: چهل سال است؟ گفت: ابا می‌کنم. گفتند: چهل ماه است؟ گفت: ابا می‌کنم. و گفت: «و همه چیز (جسد) انسان کهنه و فرسوده می‌شود مگر استخوان دُم (پایین بدن) آن و از آن آفریدگان دوباره ساخته می‌شوند.»

٤٠- سُورَةُ الْمُؤْمِنِ ﴿ غافر ﴾

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ حم ﴾ [١] : مَجَازُهَا مَجَازُ أَوَائِلِ السُّوَرِ ، وَيُقَالُ : بَلْ هُوَ اسْمٌ ، لِقَوْلِ شُرَيْحِ بْنِ أَبِي أَوْفَى الْعَبْسِيِّ :

يُذَكِّرُنِي حامِيمَ وَالرُّمْحُ شَاجِرٌ
فَهَلا تَلا حامِيمَ قَبْلَ التَّقَدُّمِ

﴿ الطَّوْلِ ﴾ [٣] : التَّفَضُّلُ . ﴿ دَاخِرِينَ ﴾ [٨٧] : خَاضِعِينَ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ إِلَى النَّجَاةِ ﴾ [٤١] : الإِيمَانُ . ﴿ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ ﴾ [٤٣] : يَعْنِي الْوَثَنَ . ﴿ يُسْجَرُونَ ﴾ [٧٢] : تُوقَدُ بِهِمُ النَّارُ . ﴿ تَمْرَحُونَ ﴾ [٧٥] : تَبْطَرُونَ .

وَكَانَ الْعَلاءُ بْنُ زِيَادٍ يُذَكِّرُ النَّارَ ، فَقَالَ رَجُلٌ : لِمَ تُقَنِّطُ النَّاسَ ؟ قَالَ : وَأَنَا أَقْدِرُ أَنْ أُقَنِّطَ النَّاسَ ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : ﴿ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ﴾ . [الزمر : ٥٣] وَيَقُولُ : ﴿ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴾ [٤٣] : ؟ وَلَكِنَّكُمْ تُحِبُّونَ أَنْ تُبَشَّرُوا بِالْجَنَّةِ عَلَى مَسَاوِئِ أَعْمَالِكُمْ ، وَإِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ لِمَنْ أَطَاعَهُ ، وَمُنْذِرًا بِالنَّارِ مَنْ عَصَاهُ .

۴۰ـ سورهٔ اَلمؤمِن «غافر»[1]

مجاهد گفته است: «حم» (۱) حکم این «حم» حکم این سوره‌ها است که در اوایل حروف دارند. و گفته می‌شود که «حم» نامی است. نظر به قول شُریح بن ابی اوفی العَبْسی. یاد می‌دهد مرا «حم» در حالی که نیزه با سائر نیزه‌ها مختلط است. پس چرا «حم» را پیش از جنگ نخواند.

«الطَّولِ» (۳) یعنی: تفضل و برتری[2]

«واخرین» (۶۰) یعنی: با فروتنی[3]

و مجاهد گفته است: «الی النَّجاةِ» (٤١) یعنی: ایمان[4]

«لَیسَ لَهُ دَعوَةٌ» (٤٣) یعنی ضمیر لَهُ به اَلوَثَن (بُت) راجع می‌شود.[5]

---

۱ - سورهٔ المؤمن مکی است.

۲ - «غافِرِ الذَّنبِ وَ قابِلِ التَّوبِ شدیدِ العِقابِ ذی الطَّولِ». «که گناه بخش و توبه‌پذیر و سخت کیفر و فراخ نعمت است.

۳ - وَ قالَ رَبُّکُمُ ادعونی اَستَجِب لَکُم اِنَّ الَّذینَ یَستَکبِرونَ عَن عِبادَتی سَیَدخُلونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ». «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند و به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.»

۴ - «وَ یا قَومِ مالی اَدعوکُم اِلَی النَّجاةِ وَ تَدعونَنی اِلَی النّارِ». «و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات فرامی‌خوانم و شما مرا به آتش فرا می‌خوانید.»

۵ - «لاجَرَمَ اَنَّما تَدعونَنی لَیسَ لَهُ دَعوَةٌ فی الدُّنیا و لافی الآخرةِ».

«یُسْــجَروُن» (۷۲) یعنــی: کافــران در آتــش برافروخته می‌شوند.[۱]

«تَمْرَحوْن» (۷۵) یعنی: شادمانی زیاد[۲]

و عــلاء بن زیاد از آتــش (دوزخ) یاد می‌کرد. مردی گفت: چرا مــردم را نومید می‌کنی؟ وی گفــت: و من می‌توانم که مردم را نومید کنم، و خدای عزّوجلّ می‌گوید: «ای بندگان من که بر خویشــتن زیاده روی روا داشته‌اید از رحمت خــدا نومید مشــوید.» (الزُّمــر: ۵۳) و خداوند می‌گوید: «و افراط گران همدمان آتشند.» (۴۳) ولیکن شما دوســت می‌دارید که گناهکاران را با آن اعمال بدشــان به بهشت بشارت دهید، و خداوند، محمد صلی الله علیه و سلم را فرستاده تا کسی را که از وی اطاعت کند او را به بهشت مژده دهد و کسی را که از وی سرکشی کند، از آتش (دوزخ) بترساند.

١- باب :

٤٨١٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قال : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيُّ قال : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ قال : قُلْتُ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ : أَخْبِرْنِي بِأَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قال : بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ ، فَأَخَذَ بِمَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوَى ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ ، فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ ، فَأَخَذَ بِمَنْكِبِهِ وَدَفَعَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالَ : ﴿ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ .

[۲۸]. [راجع : ۳۶۷۸].

باب ـ ۱

۴۸۱۵ ـ از محمد بن ابراهیم التَّیمی روایت است که عُروه بن زُبیر گفت: به عبدالله بن عمرو بن عاص گفتم: از سخت‌ترین چیزی که مشرکین در برابر رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند مرا آگاه کن. وی گفت: در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمین پیش کعبه، نماز

«آنچه مرا به سوی آن دعوت می‌کنید به ناچار نه در دنیا و نه در آخرت (در خور) خواندن نیست.»

۱ - «فی الحَمیمِ ثُمَّ فی النّار یُسْجَرون». «در میان جوشاب (و) آنگاه در آتش برافروخته می‌شوند.»

۲ - «ذالکُمْ بما کُنتُم تَفْرحوُنَ فِی‌الارضِ بِغَیرِ الحقِّ و بِما کُنْتُمْ تَمْرَحوُن». «این عقوبت به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید و بدان سبب است که (سخت به خود) می‌نازیدید.»

می‌گزارد. نــاگاه عُقبه بن ابی مُعیط جلو آمد و شانهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم را گرفت و جامــهٔ خود را در گــردن آن حضرت پیچید و با آن گردن آن حضرت را به ســختی فشرد. ابوبکر پیش آمد و شــانهٔ عقبه را گرفت و او را از نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم دور کرد و گفــت: «آیا مردی را می‌کشــید که می‌گوید: پروردگار من خداســت؟ و مســلماً برای شما از جانب پروردگار شــما دلایلی آشکار آورده است.» (۲۸)

٤١ - سُورَةُ حم السَّجْدَةِ (فصلت)

قَالَ طَاوُسٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿ ائْتِيَا طَوْعًا ﴾ [١١]: أَعْطِيَا. ﴿ قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴾ [١١]: أَعْطَيْنَا.

وَقَالَ الْمِنْهَالُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنِّي أَجِدُ فِي الْقُرْآنِ أَشْيَاءَ تَخْتَلِفُ عَلَيَّ؟

قَالَ: ﴿ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴾ [المؤمنون: ١٠١]. ﴿ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴾ [الصافات: ٢٧]. ﴿ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴾ [النساء: ٤٢]. ﴿ وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ [الأنعام: ٢٣]: فَقَدْ كَتَمُوا فِي هَذِهِ الْآيَةِ؟

وَقَالَ: ﴿ أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿ دَحَاهَا ﴾ [٢٧-٣٠]: فَذَكَرَ خَلْقَ السَّمَاءِ قَبْلَ خَلْقِ الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: ﴿ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ طَائِعِينَ ﴾ [٩ - ١١]: فَذَكَرَ فِي هَذِهِ خَلْقَ الْأَرْضِ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاءِ؟

۴۱ ـ سورهٔ حم السَّجْده (فصلت)[1]

طاوس به روایت از ابن عباس گفته است: «ائتیا طوعاً» (۱۱): اَعْطِیا یعنی: منقاد شــو «قالَتا أتَیْنا طائِعِیــن» (۱۱) «زمین و آســمان گفتند: منقاد شــدیم به رضائیت» و روایت اســت از مِنهال که ســعید بن جبیر گفته اســت: مــردی به ابن عبــاس گفت: من در قرآن چیزهایی می‌یابم که بــر من مختلف می‌نماید؟ چنانکه گفته اســت: «پس آنگاه که در صور دمیده شــود) دیگر آن روز میانشــان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند.» (المؤمنون: ۱۱) و (باز) گفــت: «و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند و از یکدیگر می‌پرســند.» (الصّافات: ۲۷) گفته است: «و (در روز قیامت) هیچ سخنی را از خدا نمی‌توانند بپوشند.» (النساء: ۴۲) و باز

۱ - سورهٔ «حم السجده» مکی است.

وَقَالَ : ﴿ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ [النساء : ٩٦] . ﴿عَزِيزًا حَكِيمًا ﴾ [النساء : ٥٦] . ﴿ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾ [النساء: ٥٨] : فَكَأَنَّهُ كَانَ ثُمَّ مَضَى ؟

فَقَالَ : ﴿ فَلا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ ﴾ في النَّفْخَةِ الأُولَى ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ : ﴿ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ﴾ [الزمر : ٦٨] : فَلا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَلا يَتَسَاءَلُونَ ، ثُمَّ فِي النَّفْخَةِ الآخِرَةِ : ﴿أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : ﴿ مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ . ﴿ وَلا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴾ : فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لأَهْلِ الإِخْلاصِ ذُنُوبَهُمْ ، وَقَالَ الْمُشْرِكُونَ : تَعَالَوْا نَقُولُ لَمْ نَكُنْ مُشْرِكِينَ ، فَخُتِمَ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ ، فَتَنْطِقُ أَيْدِيهِمْ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ عُرِفَ أَنَّ اللَّهَ لا يُكْتَمُ حَدِيثًا ، وَعِنْدَهُ : ﴿ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ الآيَةَ [النساء:٤٢] . وَخَلَقَ الأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاءَ ، ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ فِي يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ ، ثُمَّ دَحَا الأَرْضَ ، وَدَحْوُهَا : أَنْ أَخْرَجَ مِنْهَا الْمَاءَ وَالْمَرْعَى ، وَخَلَقَ الْجِبَالَ وَالْجِمَالَ وَالآكَامَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ : ﴿دَحَاهَا ﴾ . وَقَوْلُهُ : ﴿ خَلَقَ الأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ﴾ . فَجُعِلَتِ الأَرْضُ وَمَا فِيهَا مِنْ شَيْءٍ فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ ، وَخُلِقَتِ السَّمٰوَاتُ فِي يَوْمَيْنِ . ﴿ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ سَمَّى نَفْسَهُ ذَلِكَ ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ ، أَيْ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُرِدْ شَيْئًا إِلا أَصَابَ بِهِ الَّذِي أَرَادَ ، فَلا يَخْتَلِفْ عَلَيْكَ الْقُرْآنُ ، فَإِنَّ كُلا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ عَدِيٍّ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أُنَيْسَةَ ، عَنِ الْمِنْهَالِ ، بِهَذَا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾ [٨] : مَحْسُوبٌ . ﴿ أَقْوَاتَهَا ﴾ [١٠] : أَرْزَاقَهَا . ﴿ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا ﴾ [١٢] : مِمَّا أَمَرَ بِهِ . ﴿ نَحِسَاتٍ ﴾

گفت: «مشـركان به خدا پروردگارمان سوگند كه ما مشـرك نبوده‌ایم.» (الانعام: ۲۳) پس نظر به این آیهٔ مشـركان شرك خود را پوشیدند؟ و گفته است: «آیا آفرینش شما دشوارتر است) یا آسمانی كه (او) آن را بر پا كرده است. سقفش را برافراشـت و آن را (به اندازهٔ معین) درست كرد و شبش را تیره و روزش را آشكار گردانید و پـس از آن زمین را (با غلطانیدن) گسـترد.» (النّازعات: ۲۷ ـ ۳۰)

در این آیت آفرینش آسمان را پیش از آفرینش زمیـن ذكر كرد و سـپس گفت: «بگـو آیا این شمایید كه واقعاً به آن كسی كه زمین را در دو دوره آفریـد كفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید؟ این اسـت پروردگار جهانیان. و در (زمین)، از فراز آن (لنگر آسا) كوهها نهاد و در آن خیـر فراوان پدید آورد، و مواد خوراكی آن را در چهار روز اندازه‌گیری كرد (كه) برای خواهندگان درست (و متناسب با نیازهایشان) اسـت. سـپس آهنگ آفرینش آسـمان كرد و آن بخـاری بود. پس به آن و بـه زمین فرمود: خـواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان‌پذیر آمدیم.» (فصلـت: ۹ ـ۱۱) در حالی كه در این آیت (مذكور) آفرینـش زمین پیش از آفرینش آسمان ذكر شـده است؟ و گفته است: «و خدا آمرزندهٔ مهربان اسـت.» (النسـاء: ۹۶) «توانای حكیم اسـت» (النساء: ۵۶) و «شنوای بیناست» (النسـاء: ۵۸) چنیـن می‌نماید كـه آن صفات (خداوند) بوده و گذشته است (و حال به چنان صفاتی موصوف نیست)؟

ابن عباس گفت: «فَلاأَنْسابَ بَيْنَهُم» (المؤمنون:

[١٦]: مَشَائِيمَ. ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ﴾ [٢٥]: قَرَنَّاهُمْ بِهِمْ. ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [٣٠]: عِنْدَ الْمَوْتِ. ﴿اهْتَزَّتْ﴾ بِالنَّبَاتِ ﴿وَرَبَتْ﴾ [٣٩]: ارْتَفَعَتْ.

وقال غيرة: ﴿مِنْ أَكْمَامِهَا﴾ [٤٧]: حِينَ تَطْلُعُ. ﴿لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي﴾ [٥٠]: أَيْ بِعَمَلِي أَنَا مَحْقُوقٌ بِهَذَا. ﴿سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ﴾ [١٠]: قَدَّرَهَا سَوَاءً. ﴿فَهَدَيْنَاهُمْ﴾ [١٧]: دَلَلْنَاهُمْ عَلَى الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، كَقَوْلِهِ: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ [البلد:٣]: وكَقَوْلِهِ: ﴿هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾ [الإنسان: ٣]: وَالْهُدَى الَّذِي هُوَ الإِرْشَادُ بِمَنْزِلَةِ أَصْعَدْنَاهُ، وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ [الأنعام: ٩٠]. ﴿يُوزَعُونَ﴾ [١٩]: يُكَفُّونَ. ﴿مِنْ أَكْمَامِهَا﴾ [٤٧]: قِشْرُ الْكُفُرَّى هِيَ الْكُمُّ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: وَيُقَالُ لِلْعِنَبِ إِذَا خَرَجَ أَيْضًا كَافُورٌ وَكُفُرَّى. ﴿وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [٣٤]: قَرِيبٌ. ﴿مِنْ مَحِيصٍ﴾ [٤٨] حَاصَ: حَادَ. ﴿مِرْيَةٍ﴾ [٥٤] وَمُرْيَةٌ: وَاحِدٌ. أَيِ: امْتِرَاءٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ [٤٠]: هِيَ وَعِيدٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [٣٤]: الصَّبْرُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَالْعَفْوُ عِنْدَ الإِسَاءَةِ، فَإِذَا فَعَلُوهُ عَصَمَهُمُ اللَّهُ، وَخَضَعَ لَهُمْ عَدُوُّهُمْ: ﴿كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.

۱۰۱) «میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد.» در دمیدن (صور) اول خواهد بود. سپس در صور دمیده می‌شود. «و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش در می‌افتد مگر کسی که خدا بخواهد.» (الزُّمر: ٦٨) آنگاه است که میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند آنگاه است که میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند. سپس در دمیدن آخر (که همه به هوش می‌آیند): «و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند و از یکدیگر می‌پرسند.» (الصّافّات: ۲۷) و اما قول او: «ماکُنّا مُشرکین» (الانعام: ۲۳) «ما مشرک نبوده‌ایم» «و لایَکتُمونَ الله حدیثاً» (النساء: ٤٢) «هیچ سخنی را نمی‌توانند از خدا بپوشند.» همانا خدا گناهان مسلمانان مخلص را می‌بخشد و مشرکان (به یکدیگر) خواهند گفت: بیایید که بگوییم که ما مشرک نبوده‌ایم. پس بر دهانهای آنها مهر زده می‌شود ولی دستهایشان سخن (حقیقت را) می‌گوید، آنگاه است که آشکار می‌شود که از خداوند سخنی را نمی‌توان پوشاند و در همین وقت است که «کسانی کفر ورزیدند و از پیامبر (خدا) نافرمانی کردند آرزو می‌کنند که‌ای کاش با خاک یکسان می‌شدند و از خدا هیچ سخنی را پوشیده نمی‌توانند داشت.» (النساء: ٤٢) و اینکه زمین را در دو روز آفرید و سپس آسمان را آفرید، بعد متوجهٔ آسمان شد و آن را در دو روز دیگر تکمیل کرد و سپس زمین را گسترد و گستردن آن اینکه: از آن آب بیرون آورد و

چراگاه ساخت و کوهها را پدید آورد و شتران و پشته‌ها و آنچه را در میان زمین و آسمان است در دو روز دیگر پیدا کرد. همین است معنای فرمودهٔ خداوند «دَحاها» یعنی: گستردن زمین و فرموده‌اش «خَلَقَ الارضَ فی یَوْمَیْن» یعنی «زمین را در دو روز آفرید» پس زمین و آنچه در آن است در چهار روز آفریده شد و آسمانها در دو روز آفریده شد.

«وَ کانَ اللهُ غَفوراً رحیماً» (النساء: ۹۶) «و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» خدا، خود را چنین نامیده است و این قول وی است یعنی: این صفت وی زایل شدنی نیست (و محتوای صفت وی جاودان است) و خدا هر کاری که بخواهد انجام دهد، آن را انجام می‌دهد. (سرانجام ابن عباس به آن مرد می‌گوید) قرآن بر تو مختلف نشود و به تحقیق که قرآن همه از نزد خداست. ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: همین حدیث را به من روایت کرده است، یوسف بن عدی، از عبیدالله بن عمرو، از زید بن ابی اَنیسه، از مِنْهال. و مُجاهد گفته است: «لَهُم اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنونٍ» (۸) «آنان را پاداشی بی پایان است.» یعنی: مَمْنون به معنای: مَحْسوب یعنی حساب شده است. «اَقْواتَها» (۱۰) یعنی خوراکیهای آن.[1]

«فی کُلِّ سماءٍ أمْرَها» (۱۲) یعنی: هر آنچه را امر کند.[2]

---

۱ - «وَقَدَّرَ فیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَةِ اَیّام سواء للسّائلین». «و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد (که) برای خواهندگان درست است.»

۲ - «وَ اَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ اَمْرَها». «و در هر آسمانی کار (مربوط به) آن را وحی فرمود.»

«نَحِسات» (١٦) نحسها، شومها[1]
«وَقَيَّضْنـا لَهُمْ قُرنـاً» (٢٥) یعنی: ایشـان را به یکدیگر همدم ساختیم.[2]
«تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ المَلٰئِكَةُ» (٣٠) «فرشـتگان بر آنان فرود می‌آیند.» به هنگام مرگ.
«اَهْتَزَّت» یعنی: نبات از آن برآید. «وَرَبَت» (٣٩) یعنی بلند شود.[3]
و غیر از وی گفته اسـت: «مِـنْ اَكْمامِها» (٤٧) یعنـی: هنگامی که (از غـلاف) بیرون می‌آید.[4]
«لَيَقولَـنَّ هذالی» (٥٠) «البتـه می‌گوید که این برای من است» یعنی: این به خاطر عمل (نیک) من است که من سزاوار آنم.[5]
«سَواءً لِلسّـائلِيْن» (١٠) یعنی: برابر اندازه‌گیری کرد (برای خواسـتاران آن)[6] «فَهَدَيْناهُم» (١٧) یعنی: ایشان را به خیر و شر راهنمایی کردیم.[7] مانـنـد فرمودهٔ خدای تعالی: «وَهَدَيْناهُ النَّجدَيْن» (البلـد: ٣) یعنی: «و هر دو راه (خیر و شـر) را بدو نمودیم.) و فرمـودهٔ خدای تعالی: «هَدَيناهُ

---

١ - «فَاَرْسَلْنا عَلَيهم ريحاً صَرصراً فی ايامٍ نَحِساتٍ». «پس بر آنان تندبادی توفنده در روزهای شوم فرستادیم.»
٢ - «وَقَيَّضْنالَهُم قُرناءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مابَيْنَ أيديهم وَ ما خَلْفَهُم». «و برای آنان دمسازانی گذاشتیم و آنچه در دسترس ایشان و آنچه در پی آنان بود، در نظرشان زیبا جلوه دادند.»
٣ - «فَاِذا اَنْزَلْنا عَلَيها الماءَ اَهْتَزَّتْ وَرَبَتْ» «و چون باران بر آن فرو ریزیم، به جنبش درآید و بردمد.»
۴ - «اِلَيهِ يُرَدُّ عِلْمُ السّاعَةِ وَ ما تَخرُجُ مِنْ ثَمراتٍ مِنْ اَكْمامِها». «دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست، و میوه‌ها از غلافهایشان بیرون نمی‌آیند.»
۵ - «لَيَقُولَنَّ هذالی وَ ما اَظُنُّ السّاعةَ قائمَةً». «قطعاً خواهد گفت: من سزاوار آنم و گمان ندارم رستاخیز برپا شود».
۶ - «وَقَدَّرَ فِيها اَقْواتَها فی اَرْبَعَةِ اَيّامٍ سواءً للسّائلين». «و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد (که) برای خواهندگان درست (و متناسب با نیازهایشان) است.»
٧ - «وَ اَمّا ثَمودُ فَهَدَيناهُم فاستَحَبُّوا الْعَمَا عَلَى الْهُدَا». «و اما ثمودیان: پس آنان را راهبری کردیم ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.»

السَّبیل» (الانسان: ۳) «ما راه را بدو نمودیم.» و آن رهنمونی که راه راست است به منزله‌ای است که او را بلند گردانیدیم و از این فرمودهٔ خداوند است که می‌گوید: «اُولائک الَّذینَ هَدَی اللهُ فَبِهُدَاهُمْ اقْتَدِه» (الانعام: ۹۰) «اینان کسانی اند که خدا هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

«یُوزعُوْن» (۱۹): یُکَفُّوْنَ یعنی: آنان را بازداشتیم (تا همگی یکجا شوند)[1]

«مِنْ اَکْمامِها» (٤٧): قِشْر الکُفرَی هِیَ اَلْکُمُّ: یعنی پوست غلاف شکوفه، که آن ـ اَلْکُمْ ـ است. و غیر از وی گفته است: و به (غلاف شکوفه) انگور، آنگاه که بیرون آید ـ کافُوْرٌ و کُفُرَّی، گفته می‌شود. «وَلِیٌ حَمیم» (٣٤) یعنی: (دوستی) نزدیک.[2]

«مِنْ مَحَیصٍ» (٤٨): مشتق از «حاص» است یعنی حاد گردید.[3]

«مِریَةٌ» (٥٤) وَمُرْیَةٌ به یک معنی است یعنی: شک[4] و مجاهد گفته است: «اِعْمَلُوا ما شِئتُم» (٤٠) «هرچه می‌خواهید بکنید.» این وعید است.[5]

و ابن عباس گفته است: «اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَن»

---

۱ - «وَ یَومَ یُحْشَرُ اَعْداءُ اللهِ اِلی النَّارِ فَهُمْ یُوْزَعون». «(و یاد کن) روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده شده و بازداشت و دسته دسته تقسیم می‌شوند.»

۲ - «فَاِذاالَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَاَنَّهُ وَلیٌ حَمیم». «آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد.»

۳ - «وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ماکانُوا یَدْعونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مالَهُمْ مِنْ مَحیصٍ». «و آنچه از پیش می‌خواندند از (نظر) آنان ناپدید می‌شود و می‌دانند که آنان را روی گریز نیست.»

۴ - «اَلا اِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاء رَبِّهِم». «آری ایشان در لقای پروردگارشان تردید دارند.»

۵ - «اِعْمَلُوا ماشِئتُمْ اِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ». «هرچه می‌خواهید بکنید که او به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»

(٣٤) «بدی را) بدانچه خود بهتر است دفع کن» مراد از «اَحْسَن» صبر است به هنگام خشم و عفو است به هنگام بدی. و چون صبر کنند خداوند ایشان را (از شر دشمنان) نگاه می‌دارد و دشمنان با ایشان فروتنی کنند.[1] «کَاَنَّهُ ولیٌّ حَمیم» «چنان است که دشمن دوست نزدیک است.»

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ [٢٢] .

٤٨١٦ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ رَوْحِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ : ﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ ﴾ . الآيَةَ : كَانَ رَجُلانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَخَتَنٌ لَهُمَا مِنْ ثَقِيفَ ، أَوْ رَجُلانِ مِنْ ثَقِيفَ وَخَتَنٌ لَهُمَا مِنْ قُرَيْشٍ ، فِي بَيْتٍ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : أَتُرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ حَدِيثَنَا ؟ قَالَ : بَعْضُهُمْ : يَسْمَعُ بَعْضَهُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَئِنْ كَانَ يَسْمَعُ بَعْضَهُ لَقَدْ يَسْمَعُ كُلَّهُ ، فَأُنْزِلَتْ : ﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ ﴾ . الآيَةَ . [انظر : ٤٨١٧، ٧٥٢١ ، أخرجه مسلم : ٢٧٧٥] .

باب ـ ١ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَما کُنتُم تَسْتَتِرُوْنَ اَنْ یَشْهَدَ عَلَیکُم سَمْعُکُم و لااَبْصارُکُمْ وَ لاجُلُودُکُمْ وَ لکِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللهَ لایَعْلَم کَثیراً مِمّا تَعْمَلون»(٢٢) «و شما از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان را) پوشیده نمی‌داشتید لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آن چیزی را که می‌کنید، نمی‌داند.»

٤٨١٦ ـ از مُجاهد، از ابومعمر روایت است که ابن مسعود گفت: آیت «و شما از اینکه مبادا گوش و دیدگان شما بر شما گواهی دهند.» دربارهٔ دو مرد از قریش که دامادان آنها از ثَقیف بوده‌اند و یا دو مرد از ثقیف که دامادان آنها از قریش بوده و در خانه‌ای جمع بودند (نازل شده است) ایشان به یکدیگر گفتند. شما می‌پندارید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ بعضی گفتند: برخی از آن را می‌شنود. و بعضی دیگر گفتند: اگر برخی از آن را می‌شنود، پس همهٔ آن را می‌شنود پس این آیت نازل شد: «و

[1] - «وَلاتَسْتَوی الحَسَنَةُ وَ لاالسَّیِّئَةُ اِدْفَع بِالَّتی هِی اَحْسَنُ فاِذاالَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عداوةٌ کَاَنَّهُ وَلیٌّ حمیم» «و نیکی با بدی یکسان نیست (بدی را) به آنچه را خود بهتر است دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد.»

(شما) از اینکه مبادا گوش و دیدگان شما بر شما گواهی دهند.»

٢ - باب: ﴿وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [٢٣]

٤٨١٧ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ، أَوْ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ، كَثِيرَةٌ شَحْمُ بُطُونِهِمْ قَلِيلَةٌ فِقْهُ قُلُوبِهِمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتُرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ؟ قَالَ الْآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا، وَلَا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا. وَقَالَ الْآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَإِنَّهُ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾. الْآيَةَ.

وَكَانَ سُفْيَانُ يُحَدِّثُنَا بِهَذَا فَيَقُولُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، أَوِ ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، أَوْ حُمَيْدٌ، أَحَدُهُمْ أَوِ اثْنَانِ مِنْهُمْ. ثُمَّ ثَبَتَ عَلَى مَنْصُورٍ، وَتَرَكَ ذَلِكَ مِرَارًا غَيْرَ مَرَّةٍ وَاحِدَةٍ. [انظر: ٤٨١٦، ١٤٧٥. أخرجه مسلم: ٢٧٧٥].

باب ـ ۲

«وَ ذلکم ظَنُّکُمُ الَّذی ظَنَنْتُم بِرَبِّکُم أَرْداکُم فَأَصْبَحْتُم مِنَ الخاسرین» (۲۳) «و همین بود گمانتان که دربارهٔ پروردگارتان بردید. شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید.»

۴۸۱۷ ـ از مُجاهد، از ابومعمر روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: دو قریشی و یک ثقفی در نزدیک خانهٔ کعبه یکجا شدند و یا دو ثقفی و یک قریشی بوده‌اند. چه بوی شکم شان زیاد و دانش دلشان کم بود. یکی از ایشان گفت: آیا می‌پنداری که آنچه ما می‌گوییم خدا می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر بلند بگوییم می‌شنود، و اگر پنهانی بگوییم نمی‌شنود. دیگری گفت: اگر آنچه بلند بگوییم بشنود، همانا آنچه را به پنهانی بگوییم نیز می‌شنود. خدای عزّوجلّ (این آیت را) نازل کرد: «و شما از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان) را پوشیده نمی‌داشتید.»

و سُفیان همین را حدیث می‌کرد و می‌گفت: حدیث کرد ما را منصور یا ابن ابی نَجیح، یا حُمید، یکی از ایشان یا دو کس از ایشان. سپس بر منصور، استقرار یافت و این (شک خویش را) نه یکبار بلکه بارها ترک نمود.

٣- باب :

قوله : ﴿ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ﴾ الآيَةَ [٢٤] .

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بِنَحْوِهِ .

٤٢ - سُورَةُ

حم عسق ﴿ الشورى ﴾

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ عَقِيمًا ﴾ [٥٠] : لا تَلِدُ . ﴿رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ﴾ [٥٢] : الْقُرْآنُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ﴾ [١١] : نَسْلٌ بَعْدَ نَسْلٍ . ﴿ لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ﴾ [١٥] : لا خُصُومَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ . ﴿ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ﴾ [٤٥] : ذَلِيلٍ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ ﴾ [٣٣] : يَتَحَرَّكْنَ وَلا يَجْرِينَ فِي الْبَحْرِ . ﴿ شَرَعُوا ﴾ [٢١] : ابْتَدَعُوا .

باب - ۳ فرمودهٔ خدای تعالی

«فَإِنْ يَصْبِرُوا فالنّار مَثْوی لَهُم» (٢٤) «پس اگر شکیبایی نمایند جایشان در آتش است.» روایت است از عمرو بن علی، از یحیی که سُفیان ثوری گفت: حدیث کرده است مرا منصور، از مُجاهد، از ابومَعْمر از عبدالله بن مسعود، مانند حدیث (٤٨١٧)

۴۲ ـ سورهٔ حم عسق «الشُورى»[۱]

و از ابن عباس روایت شده که: «عَقِيْماً» (٥٠) یعنی: زنی که نمی‌زاید.[۲]

«رُوْحاً مِن اَمْرِنا» (٥٢) مراد از آن: قرآن است.[۳]

و مجاهد گفته است: «يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ» (١١) یعنی: نسل بعد نسل[۴]

«لاحُجَّةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُم» (١٥) یعنی: میان ما و شما خصومتی نیست.[۵]

«مِنْ طَرْفٍ خَفِىّ» (٤٥) یعنی: زبون[۶] و غیر از

---

۱ - سورهٔ حم عسق مکی است به جز چهار آیت آن که از آیت (۲۳): «ذلک الّذی یُبَشِّرُ الله...» آغاز می‌شود و چهار آیت پی در پی را در بر می‌گیرد، و این گفتهٔ ابن عباس است. «تفسیر کشف الاسرار میبدی».

۲ - «اَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكراناً وَ اِناثاً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عقيماً انّهُ عليمٌ قديرٌ» «یا آنها را پسران و دخترانی توأم با یکدیگر می‌گرداند و هرکه را بخواهد عقیم می‌سازد، اوست دانای توانا.»

۳ - «وَ كَذلك اَوْحَيْنا اِلَيكَ رُوحاً مِنْ اَمْرِنا». «و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم.»

۴ - «يَذْرَؤُكمْ فيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شىءٌ وَ هُوَ السَّميع البصيرُ». «بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند، چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا».

۵ - «لاحُجَّةَ بَيْنَنا و بَيْنَكُمُ اللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنا و اِلَيهِ المَصيرُ». «میان ما و شما خصومتی نیست. خدا میان ما را جمع می‌کند و فرجام به سوی اوست.»

۶ - «وَتَرَاهُمْ يُعْرَضونَ عَلَيها خاشِعِينَ مِنَ الذُلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرفٍ

مُجاهد گفته است: «فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ» (۳۳) یعنی (کشتیها) حرکت می‌کنند، و در دریا راه نمی‌روند.[۱]

«شَرَعُوا» (۲۱) یعنی: بدعت آوردند.[۲]

١ - باب : قَوْلِهِ ﴿إِلا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [٢٣]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» (۲۳) «به جز دوستی دربارهٔ خویشاوندان»[۳]

٤٨١٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ طَاوُسًا ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ : ﴿إِلا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ . فَقَالَ سَعِيدُ ابْنُ جُبَيْرٍ : قُرْبَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ : فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : عَجِلْتَ ، إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ ، فَقَالَ : «إِلا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ» . [راجع : ٣٤٩٧] .

۴۸۱۸ ـ از طاوس از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی از وی سؤال شد: «به جز دوستی دربارهٔ خویشاوندان.» سعید بن جُبَیر (که در آنجا حاضر بود) گفت که مراد از «قربی» آل محمد (صلی‌الله علیه وسلم) است. ابن عباس (به او) گفت: در تفسیر آن شتاب کردی، همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم از بطن قریش نبود مگر آنکه با همه قرابت داشت. آن حضرت گفت:

خَفِيٍّ». «آنان را می‌بینی (که چون) بر (آتش) عرضه می‌شوند، از (شدت) زبونی فروتن شده‌اند و زیر چشمی می‌نگرند.»

۱ - «إِن يَشأ يُسكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِه». «اگر بخواهد باد را ساکن می‌گرداند و (سفینه‌ها) بر پشت آب متوقف می‌مانند.»

۲ - أَمْ لَهُمْ شُرَكَوْا شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مالَمْ يأذَنْ بِهِ الله». «آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان بنیاد آیینی نهاده‌اند؟»

۳ - «ذلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلوا الصّالحات قُل لاَ أَسْئَلُكُم عَلَيهِ أَجراً إلَّا المَوَدَّةَ فِي القُربَى». «این همان (پاداشی) است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند (بدان) مژده داده است به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی با خویشاوندان». در رابطه به اینکه مراد از «القربی» یعنی خویشاوندان، در این آیت چه کسانی اند، اختلاف است. برخی مراد از «القربی» را قرب الهی، یعنی انجام طاعت و عبادت تفسیر کرده‌اند. برخی اقربای آن حضرت را مراد دانسته‌اند، چون حضرت علی و فاطمه و فرزندان ایشان. برخی اولاد عبدالمطلب و بنی هاشم تفسیر کرده‌اند، همانان که صدقه بر آنها حرام است و حق ایشان از خمس داده می‌شود. «تیسیر القاری»

٤٣ - سُورَةُ حم «الزُّخْرُف»

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ عَلَى أُمَّةٍ ﴾ [٢٢، ٢٣] : عَلَى إِمَامٍ. ﴿وَقِيلِهُ يَا رَبِّ ﴾ [٨٨] : تَفْسِيرُهُ. أَيَحْسِبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ، وَلا نَسْمَعُ قِيلَهُمْ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ وَلَوْلا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ [٣٣] : لَوْلا أَنْ جَعَلَ النَّاسَ كُلَّهُمْ كُفَّارًا، لَجَعَلْتُ لِبُيُوتِ الْكُفَّارِ ﴿ سَقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ ﴾ مِنْ فِضَّةٍ، وَهِيَ دَرَجٌ، وَسُرُرَ فِضَّةٍ. ﴿ مُقْرِنِينَ ﴾ [١٣] : مُطِيقِينَ. ﴿آسَفُونَا ﴾ [٥٥] : أَسْخَطُونَا. ﴿ يَعْشُ ﴾ [٣٦]: يَعْمَى.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ ﴾ [٥] : أَيْ تُكَذِّبُونَ بِالْقُرْآنِ. ثُمَّ لا تُعَاقَبُونَ عَلَيْهِ ؟ ﴿ وَمَضَى مَثَلُ الأَوَّلِينَ ﴾ [٨] : سُنَّةُ الأَوَّلِينَ. ﴿ وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴾ يَعْنِي الإِبِلَ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ. ﴿ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ﴾ [١٨]: الْجَوَارِي، يَقُولُ : جَعَلْتُمُوهُنَّ لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا، فَكَيْفَ تَحْكُمُونَ ؟ ﴿ لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ [٢٠]: يَعْنُونَ الأَوْثَانَ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ ﴾ أَيْ : الأَوْثَانُ، إِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ. ﴿فِي عَقِبِهِ ﴾ [٢٨]: وَلَدِهِ. ﴿ مُقْتَرِنِينَ ﴾ [٥٣]: يَمْشُونَ مَعًا. ﴿ سَلَفًا ﴾ [٥٦]: قَوْمُ فِرْعَوْنَ سَلَفًا لِكُفَّارِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ ﴿ وَمَثَلاً ﴾ عِبْرَةً. ﴿ يَصِدُّونَ ﴾ [٥٧] : يَضِجُّونَ. ﴿مُبْرِمُونَ ﴾ [٧٩] : مُجْمِعُونَ. ﴿ أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴾ [٨١]: أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴾ [٢٦] :

«(چیزی از شما نمی‌خواهم) مگر آنکه قرابتی که میان من و شماست آن را رعایت کنید.»

۴۳ - سورهٔ حم «الزُّخْرُف»[1]

و مجاهد گفته است: «عَلَى أُمَّةٍ» (۲۲، ۲۳) یعنی: بر امام[2] «و قِیلِهُ یا رب» (۸۸) «و گوید: ای پروردگار من» تفسیر آن این است که: آیا گمان می‌کنند که ما سخنان نهانی و رازهایشان را نمی‌شنویم، و گفته‌های ایشان را نمی‌شنویم.[3]

و ابن عباس گفته است: «وَ لَولا اَنْ یَکونَ النّاسَ اُمَّةً واحِدةً» (۳۳) «و اگرنه آن بود که (همهٔ) مردم (در انکار خدا) امتی واحد گردند.» یعنی: اگر نه آن بود که همهٔ مردم را کافر بگردانم، خانه‌های کافران را می‌گردانیدم «سُقفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ معارِجَ» «سقفها و نردبانهایی از نقره» کلمهٔ «مِن فِضَّةٍ» «از نقره» نردبانها و تختها را نیز شامل می‌شود.[4]

«مُقْرِنین» (۱۳) مُطِیْقِیْنَ یعنی: توانا[5] «آسَفُونا»

---

۱ - سورهٔ «الزّخرف» مکی است و به قول مقاتل آیهٔ «وَسْئَلْ مَنْ اَرْسَلنا مِنْ قَبْلِک» (۴۵) مدنی است. «تیسیر القاری»

۲ - «بَلْ قالُوا اِنّا وَجَدْنا ءاباءَنا عَلَی اُمَّةٍ وَ اِنّا عَلَی آثارِهِمْ مُهْتَدون» «نه، بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما (هم با) پیگیری از آنان راه یافتگانیم.»

۳ - «وَقِیلِهِ یا رَبِّ اِنَّ هولاءِ قَوْمٌ لایُؤمنون». «و گوید: ای پروردگار من، اینها جماعتی‌اند که ایمان نخواهند آورد.»

۴ - «وَلَوْلا اَنْ یَکونَ النّاسُ اُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَن یَکْفُرُ بالرَّحْمن لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ معارِجَ عَلَیها یَظْهَرون». «و اگرنه آن بود که (همهٔ) مردم (در انکار خدا) امتی واحد گردند، قطعاً برای خانه‌های آنان که به (خدای) رحمان کفر می‌ورزیدند سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آن‌ها بالا روند، قرار می‌دادیم.»

۵ - «وَتَقولوا سُبحن الّذی سَخَّرَلَنا هذا و ما کُنّا لَهُ مُقْرِنین». «و بگویید: پاک است کسی که این را برای ما رام کرد (و گرنه) ما را یارای (رام ساختن) آنها نبود.»

الْعَرَبُ تَقُولُ : نَحْنُ مِنْكَ الْبَرَاءُ وَالْخَلاءُ ، وَالْوَاحِدُ وَالاثْنَانِ وَالْجَمِيعُ ، مِنَ الْمُذَكَّرِ وَالْمُؤَنَّثِ ، يُقَالُ فِيهِ : بَرَاءٌ ، لأَنَّهُ مَصْدَرٌ ، وَلَوْ قَالَ : بَرِيءٌ ، لَقِيلَ فِي الاثْنَيْنِ : بَرِيئَانِ ، وَفِي الْجَمِيعِ : بَرِيئُونَ ، وَقَرَأَ عَبْدُاللَّهِ : ﴿إِنَّنِي بَرِيءٌ﴾ بِالْيَاءِ . وَالزُّخْرُفُ : الذَّهَبُ . ﴿مَلائِكَةً يَخْلُفُونَ﴾ [٦٠] : يَخْلُفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا .

(۵۵) یعنی: ما را به خشم درآوردند[۱]
«یَعْشُ» (۳٦) یعنی: کورکورانه نگریستن[۲] و مجاهد گفته است: «أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ» (۵) «آیا بازداریم از شما پند را» یعنی: قرآن را تکذیب می‌کنید و سپس ما عقوبت نمی‌کنیم.[۳]
«وَمَضَى مَثَلُ الأَوَّلِينَ» (۸) یعنی: سنت پیشنیان گذشت[۴] «وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (۱۳) «تاب و توان رام ساختن آنها را نداشتیم» یعنی: شتر و اسپ و قاطر و خر.
«يُنَشَّؤا فِى الحِلْيَةِ» (۱۸) (يُنَشَّؤا ـ را اشتباهاً اعراب گذاری کرده است) یعنی «که در زیور پرورده می‌شود» مراد دختران است. می‌گوید: زنان را فرزندان (خدای) رحمان می‌گردد پس چگونه داوری می‌کنید.[۵]
«لَوْ شاءَ الرَّحمنُ ما عَبَدْناهُم (۲۰) «می‌گویند: اگر (خدای) رحمان می‌خواست آنها را نمی‌پرستیدیم.» یعنی: بتان را. «مالَهُمْ بذلک مِنْ عِلمٍ» «آنان به این (دعوی) دانشی ندارند.» یعنی: بُتان (ضمیر در ـ ما عَبَدْناهُم ـ متوجهٔ بتان است نه ملایکه) آنها نمی‌دانند.
«فى عَقِبِهِ» (۲۸) (عقب) یعنی: فرزند[۶]

---

۱ - «فَلَمّا آسَفُونا اَنْتَقَمْنا مِنهُم فَاَغرقْناهُمْ اَجْمَعِين». «و چون ما را به خشم درآوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همهٔ آنان را غرق کردیم.»
۲ - «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيطاناً فَهُوَلَهُ قَرِينٌ». «و هرکس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد.»
۳ - «اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكرَ صَفحاً اَن كُنْتُم قَوماً مُسْرِفين». «آیا به (صرف) اینکه شما قوم منحرفید (باید) قرآن را از شما بازداریم.»
۴ - «فَاَهلَكْنا اَشَدَّ مِنْهُم بَطْشاً وَ مَضَى مَثَلُ الاوَّلين». «و نیرومندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشنیان تکرار شد.»
۵ - «اَوَمَنْ يُنَشَّؤا فى الحِليَةِ وَهُوَ فى الخِصامِ غَيرُ مُبين». «آیا کسی را (شریک خدا می‌کنند) که در زر و زیور پرورش یافته و در هنگام مجادله بیانش غیر روشن است.
۶ - «وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فى عَقِبِهِ لَعَلَّهُم يرجعُون». «و خدای تعالی کلمهٔ توحید را سخنی باقی مانده در فرزندان او قرار داد، تا باشد که

«مُقْتَرِنین» (۵۳) یعنی: همراهی کردن[۱]
«سَـلَفاً» (٥٦) قوم فرعون را سلف کافران امت محمد صلی الله علیه و سلم گردانیدیم. «وَ مَثَلاً» یعنـی: عبرت[۲] «یَصِدُّون» (۵۷) یعنی: ناله و داد و فریاد می‌کنند.[۳]
«مُبْرِمـون» (۷۹): مُجْمِعـون» ـ یعنـی: فراهم آورندگانیم[۴]
«اَوَّلُ العابِدین» (۸۱) یعنی: نخستین مؤمنان[۵] و غیر از وی گفته اسـت: «اِنَّنی براء مِمّا تَعْبُدُون» (۲٦) «واقعـاً از آنچه می‌پرسـتید، بیزارم» (در کلام عـرب در حال جمع نیز کلمـهٔ «براء» را می‌گویند). نَحْنُ مِنْکَ البراء والخلاءُ ـ یعنی: ما از تو بیـزار و روی گردانیم. در صیغهٔ واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث آن گفته می‌شود: بـراً یعنی مصدر اسـت. و اگر بگویـد: بریءٌ، تثنیه آن: بریئان و جمع آن ـ بریئون ـ اسـت. و عبدالله (بن مسعود) چنین خواند: «اِنَّنی بریءٌ» یعنی با یأ. و الزُّخرُفُ: یعنی طلا
«ملائکَةً یَخْلفُوْن» (٦٠) یعنی: بعضی جانشـین بعضی دیگر شوند.[۶]

کافران رجوع کنند.»
۱ – «فَلَوْلا اُلقِیَ عَلَیْهِ اَسْورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اَوْجاءَ مَعَهُ المَلئکَةُ مُقْتَرِنین». «پس چرا بر او دستبندهای زرین آویخته نشد؟ یا با او فرشتگانی همراه نیامده‌اند؟»
۲ – «فَجَعَلْناهُم سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلآخِرین». «و آنان را پیشینه‌ای (بد) و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم.»
۳ – «وَلَمّا ضُرِبَ ابنُ مَریَمَ مَثَلاً اِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّون». «و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن (سخن) هلهله درانداختند و اعراض کردند.»
۴ – «اَمْ اَبْرَموا اَمْراً فَاِنّا مُبْرِمون». «یا در کاری ابرام ورزیده‌اند، ما (نیز) ابرام می‌ورزیم.»
۵ – «قُلْ اِن کانَ لِلرَّحْمانِ وَلَدٌ فَاَنا اَوَّلُ العابدین». «بگو: اگر برای (خدای) رحمان فرزندی بود که نیست، خود من نخستین پرستندگان بودم.»
۶ – «وَلَوْ نشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُم ملائکَةً فی الارض یَخْلُفُون». «و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در (روی) زمین جانشین

٤٨١٩ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ : ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ . [راجع : ٣٢٣٠ . اخرجه مسلم: ٨٧١ ، مختصراً] .

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿مَثَلاً لِلآخِرِينَ﴾ [٥٦] : عِظَةً لِمَنْ بَعْدَهُمْ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مُقْرِنِينَ﴾ [١٣] : ضَابِطِينَ ، يُقَالُ : فُلانٌ مُقْرِنٌ لِفُلانٍ ضَابِطٌ لَهُ . وَالأَكْوَابُ : الأَبَارِيقُ الَّتِي لا خَرَاطِيمَ لَهَا . ﴿أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ [٨١] : أَيْ : مَا كَانَ ، فَأَنَا أَوَّلُ الآنِفِينَ ، وَهُمَا لُغَتَانِ : رَجُلٌ عَابِدٌ وَعَبِدٌ . وَقَرَأَ عَبْدُاللَّهِ : وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ . وَيُقَالُ : ﴿أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ الْجَاحِدِينَ ، مِنْ : عَبِدَ يَعْبَدُ . [راجع : ٣٢٣٠] .

[وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿فِي أُمِّ الْكِتَابِ﴾ [٤] : جُمْلَةِ الْكِتَابِ ، أَصْلِ الْكِتَابِ] .

«وَنادوا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَینا رَبُّکَ قال اِنَّکُمْ ماکِثون» (۷۷) «و فریاد کشند: ای مالک: «بگو» پروردگارت جان ما را بستاند، پاسخ دهد: شما ماندگارید.»

۴۸۱۹ ـ از عطاء، از صَفْوان بن یَعلی از پدرش روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که بر منبر می‌خواند: «و فریاد کشند (کافران در دوزخ) ای مالک، بگو پروردگارت جان ما را بستاند. و قتاده گفته است: «مثلاً لِلْاخِرین» (٥٦) یعنی: عبرتی برای کسانی که پس از ایشان می‌آیند[1] و غیر از قتاده گفته است: «مُقْرِنین» (١٣) یعنی: چیره. گفته می‌شود: ـ فلانٌ مُقْرِنٌ لِفُلانٍ ـ یعنی: فلان کس بر وی چیرگی دارد. و اَلْاَکْواب: یعنی همان جامی که خرطوم یا نول (لوله) ندارد(لیوان،فنجان).[2] «اَوَّلُ العابدیـن». (٨١) یعنـی (اِنْ کانَ در آیت مذکور: اگر بود» به معنای «ماکان» است، یعنی «اِن» به معنی نفی اسـت یعنـی: نبود. پس من نخسـتین نفی کننـدگان بـودم[3] و آن دو لغت

(شما) گردند، قرار دهیم.»

۱ - «فَجَعلناهُم سَلَفاً و مَثَلاً لِلْاخرین». «و آنان را پیشینه‌ای بد، و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم.»

۲ - مراد از آن، این آیت است: «یُطافُ عَلَیهِم بِصحاف مِنْ ذَهَبٍ وَ اکواب» (۷۱) «سینی‌هایی از طلا و جامهایی در برابر آنان می‌گردانند.»

۳ - «قُلْ اِنْ کانَ لِلرَّحمنِ وَلَدٌ فَاَنا اَوَّلُ العابِدین». «بگو: اگر برای خدای (رحمن) فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم.» در تفسیر کشف الاسرار میبدی در تفسیر آیهٔ مذکور آورده است که ترجمه‌اش این است: «اگر خداوند فرزندی می‌داشت.» یعنی به قول شما و به پندار شما «اَوَّل العابدین» یعنی: من نخستین کسی بودم که (سخن شما را) انکار می‌کردم، زیرا که او یکتا است و او را شریکی نیست و نه او را پسری است و من نخستین کسی بودم که شما را تکذیب می‌کردم، و در آنچه گفتید با شما مخالفت می‌کردم. ابن عباس گفته است: در اینجا (العابدین) به معنای نفی و انکار است. یعنی: خداوند را فرزندی نبوده است و من نخستین شاهد آنم و گفته شد که: العابدین یعنی من نخست کسی‌ام که این

است: رَجُلٌ عابدٌ و عبدٌ (یعنی عابدٌ، به معنای مؤمن و مطیع و عبدٌ به معنای نفی کننده یا انکار کننده است.) و عبدالله بن مسعود چنین خوانده است: «وَ قالَ الرّسولُ یا ربّ» [1] و گفته می‌شود «اوّلُ العابدین» یعنی الجاحدین: انکار کنندگان یعنی، از باب: عبِدَ یَعْبُدُ، به معنای: انکار است. «اَوّلُ العابدین» یعنی: انکار کننده و قتاده گفته است: «فی اُمِّ الکِتاب» (٤) یعنی: جملهٔ کتاب، اصل کتاب[2]

٢ - باب: ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَن كُنتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ﴾ [٥]

مُشْرِكِينَ ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ رُفِعَ حَيْثُ رَدَّهُ أَوَائِلُ هَذِهِ الأُمَّةِ لَهَلَكُوا .

﴿ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الأَوَّلِينَ ﴾ [٨] : عُقُوبَةُ الأَوَّلِينَ . ﴿ جُزْءًا ﴾ [١٥] : عِدْلاً .

باب - ٢

«اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّکرَ صَفْحاً اَنْ کُنْتُمْ قَوْماً مُسرفین» (٥) «آیا به (صرف) اینکه شما قومی منحرفید (باید) قرآن را از شما بازداریم.» و مُسرفین در آیهٔ مذکور به معنای مشرکین است. به خدا سوگند که اگر این قرآن در اوایل آن که این امت آن را رد کرده بودند، برداشته می‌شد، قطعاً هلاک می‌شدند.[3]

«فَاَهْلَکنا أشدَّ مِنهُمْ بَطْشاً وَ مَضی مَثَلُ الأوّلین»

قول را نفی می‌کنم و آن را رد می‌کنم» ترجمهٔ «فَأنا اول العابدین» در تفسیر میبدی: «من نخستین کسی می‌بودم که از پرستش وی ننگ می‌کردم.» در تفسیر ابن عباس آمده است: «قل» بگوی ای محمد بر نضر بن حارث و علقمه «اِن کان» نمی‌باشد «للرحمن ولد فانا اول العابدین» برای خدا پسری، و من اولین اقرار کنندگانم که خدا را پسر و شریکی نیست.

١ - مراد از آن این آیت است: «وَقیلِهِ یا ربِّ اِنَّ هؤلاءِ قَوْمٌ لایؤمِنون». «و گوید: ای پروردگار من، اینها جماعتی‌اند که ایمان نخواهند آورد.» ابن مسعود عوض «وَقیلِه یا ربّ» (٨٨) که قرائت عامه است چنین خواند: «وَ قالَ الرّسولُ یا ربّ»

٢ - وَ اِنّهُ فی اُمِّ الکتاب لَدَینا لعلیٌّ حکیم». (۴) «همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت و والا و پر حکمت است.» گفته‌اند که مراد از «اُمّ الکتاب» لوح محفوظ است.

٣ - یعنی خدای عزّوجل بر ایشان رحمت آورد و دعوت ایشان را به اسلام سالها طولانی کرد.

(٨) «و نیرمندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشینیان تکرار شد.» (مَثَلُ الاولین» را، عقوبت پیشـنیان، تفسیر کرده اسـت. «جُزءاً» (١٥) عِدْلاً یعنی لِنگه.[١]

٤٤- سُورَةُ حم ﴿الدُّخَانِ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿رَهْوًا﴾ [٢٤]: طَرِيقًا يَابِسًا، وَيُقَالُ: ﴿رَهْوًا﴾ سَاكِنًا. ﴿عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [٣٢]: عَلَى مَنْ بَيْنَ ظَهْرَيْهِ. ﴿فَاعْتِلُوهُ﴾ [٤٧]: ادْفَعُوهُ. ﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ [٥٤]: أَنْكَحْنَاهُمْ حُورًا عِينًا يَحَارُ فِيهَا الطَّرْفُ. ﴿أَنْ تَرْجُمُونِ﴾ [٢٠]: الْقَتْلُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿كَالْمُهْلِ﴾ [٤٥]: أَسْوَدُ كَمُهْلِ الزَّيْتِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿تُبَّعٍ﴾: مُلُوكُ الْيَمَنِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُسَمَّى تُبَّعًا، لِأَنَّهُ يَتْبَعُ صَاحِبَهُ، وَالظِّلُّ يُسَمَّى تُبَّعًا، لِأَنَّهُ يَتْبَعُ الشَّمْسَ.

۴۴- سورهٔ حم «الدُّخان»[٢]

و مجاهد گفته است: «رَهْواً» (٢٤) یعنی: راهی خشـک. و گفته می‌شود: «رَهْواً» (٢٤) ساکن و آرام[٣]

«عَلَـی عِلْمٍ عَلَی العالمیـن» (٣٢) یعنی: بر اهل عصرشان.[۴]

«فَاعْتَلُوهُ» (٤٧) یعنی: او را دفع کنند.[۵]

«وَزَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عیـنٍ» (٥٤) یعنی: آنها را با حوران درشت چشـم نکاح کردیم که (زیبایی شان) چشم را خیره می‌کند.[۶]

«اَنْ تَرْجُمُونِ» (٢٠) یعنی کشتن.[٧] و ابن عباس گفته اسـت: «کالمُهلِ» (٤٥)[٨] یعنی: سیاه مانند روغـن زیتون و غیر از ابن عباس گفته اسـت:

١ - «وَجعلوُا لَهُ مِنْ عبادِهِ جُزءاً اِنَّ الانسانَ لَکفُورٌ مُبین». «و برای او بعضی از بندگان (خدا) را جزئی (چون فرزند و شریک) قرار دادند به راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است.

٢ - به قول مقاتل سورهٔ «الدُّخان» مکی است.

٣ - «وَاتْرُکِ البَحر رَهواً اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقون» «و دریا را هنگامی که آرام است، پشت سر بگذار که آنان سپاهی غرق شدنی‌اند.»

۴ - «وَلَقَداخْتَرْناهُم علی عِلْمٍ عَلَی العالمین». «و قطعاً آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم.»

۵ - «خُذوهُ فاعْتِلوُهُ اِلی سواءِ الجَحِیم». «او را بگیرید و به میان دوزخش بکشانید.»

۶ - «کَذٰلکَ و زَوَّجناهُمْ بِحُورٍ عین». «آری» چنین خواهد بود و آنها را با حوریان درشت چشم همسر می‌گردانیم.»

٧ - «وَ اِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ». «و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا سنگباران کنید.»

٨ - «کالمُهلِ یَغْلی فی البُطُونِ». «چون مس گداخته در شکمها می‌گدازد.»

«تُبَّع» (۳۷) مراد از آن پادشاهان یمن است هر یک از ایشان «تُبَّع» نامیده می‌شوند، زیرا صاحب خود را همراه می‌باشد و سایه را «تُبَّع» می‌گویند، زیرا آفتاب را تابع می‌باشد.

۱ - باب : ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ [۱۰].

قال قَتَادَةُ : فَارْتَقِبْ : فَانْتَظِرْ .

۴۸۲۰ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : مَضَى خَمْسٌ : الدُّخَانُ ، وَالرُّومُ ، وَالْقَمَرُ ، وَالْبَطْشَةُ ، وَاللِّزَامُ . [راجع : ۱۰۰۷ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۸] .

باب ـ ۱

«فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّماء بِدُخانٍ مُبِينٍ» (۱۰) «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» قتاده گفته است: فارتقِب؛ یعنی: منتظر باش.

۴۸۲۰ ـ از مسروق روایت است که عبدالله ابن مسعود گفت: پنج چیز (که علایم قیامت است) گذشت: دود، شکست روم، شکافتن ماه، البطشه (شکست مشرکین در جنگ بدر) و اللّزام (اسارت مشرکین در روز بدر)

۲ - باب : ﴿يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [۱۱]

۴۸۲۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : إِنَّمَا كَانَ هَذَا ، لأَنَّ قُرَيْشًا لَمَّا اسْتَعْصَوْا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ دَعَا عَلَيْهِمْ بِسِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ ، فَأَصَابَهُمْ قَحْطٌ وَجَهْدٌ حَتَّى أَكَلُوا الْعِظَامَ ، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَرَى مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ مِنَ الْجَهْدِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ . قَالَ : فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اسْتَسْقِ اللَّهَ لِمُضَرَ ، فَإِنَّهَا قَدْ هَلَكَتْ . قَالَ :

باب ـ ۲

«يَغْشَـى النّاسَ هذا عذابٌ أَلِيمٌ» (۱۱) «که مردم را فرومی‌گیرد این است عذاب دردناک.»

۴۸۲۱ ـ از مُسلم، از مسروق روایت است که عبدالله ابن مسعود گفت: این (نمودار شدن دود) از آن سبب بود که چون مشرکان قریش از پیامبر صلی الله علیه و سلم نافرمانی کردند، آن حضرت بر ایشان دعای سالها (نزول قحطی) همچون سالهای قحطی زمان یوسف نمود، قحطی و مشقت ایشان را فرو گرفت تا آنکه (از فرط گرسنگی استخوان می‌خوردند و چون کسی (از ایشان) به سوی آسمان می‌نگریست،

«لمُضَرَ إنَّكَ لَجَرِيءٌ». فَاسْتَسْقَى لَهُمْ فَسُقُوا ، فَنَزَلَتْ : ﴿إنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾ . فَلَمَّا أَصَابَتْهُمُ الرَّفَاهِيَةُ عَادُوا إلَى حَالِهِمْ حِينَ أَصَابَتْهُمُ الرَّفَاهِيَةُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ . قال : يَعْنِي يَوْمَ بَدْرٍ . [راجع : ۱۰۰۷ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۸] .

از شدت مشقت، میان خود و میان آسمان چیزی مانند دود می‌دید. پس خدای تعالی فرود آورد: «پـس در انتظار روزی باش که آسـمان دودی نمایان برمـی‌آورد که مردم را فرومی‌گیرد، این است عذاب دردناک.» سپس کسی (ابوسفیان) نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفته شـد. یا رسـول الله، بر قبیلهٔ مضر طلب باران کن که ایشـان هلاک شدند. آن حضرت گفت: «بـرای قبیلهٔ مضر (طلب بـاران) کنم واقعاً تو بسـیار با جرئت می‌باشی» آن حضرت برایشان طلب باران کرد و به آنها باران داده شـد و پس از آن نازل شـد: «به تحقیق شما به کفر عودت کننده‌اید.» (۱۵) و چو آسـایش یافتند به همان حالـت اولیهٔ خود برگشـتند، یعنی هنگامی که به ایشـان آسایش رسید. سپس خدای عزوجل نازل کرد: «روزی که دسـت به حمله می‌زنیم، همان حملهٔ بزرگ (آنگاه) ما انتقام گیرنده‌ایم.» (۱٦) ابن مسـعود گفت: مـراد از آن، روز بدر است.

۳ - باب :[قَوْلِهِ :]

﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إنَّا مُؤْمِنُونَ﴾ [۱۲]

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«رَبَّنا اَكْشِـفْ عَنَّـا العذابَ اِنَّا مؤمنـون» (۱۲) می‌گوینـد پروردگارا، این عـذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.»

۴۸۲۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، قال : دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ : إنَّ مِنَ الْعِلْمِ أنْ تَقُولَ لِمَا لا تَعْلَمُ اللَّهُ أَعْلَمُ ، إنَّ اللَّهَ قال : لِنَبِيِّهِ ﷺ ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ . إنَّ قُرَيْشًا لَمَّا غَلَبُوا النَّبِيَّ

۴۸۲۲ ـ از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: نزد عبدالله ابن مسـعود رفتم. گفت: این از دانسـتگی است که چون چیزی را نمی‌دانی، بگویی خدا داناتر اسـت، همانـا خدا به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم گفته اسـت: «بگو:

ﷺ وَاسْتَعْصَوْا عَلَيْهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ أَكَلُوا فِيهَا الْعِظَامَ وَالْمَيْتَةَ مِنَ الْجَهْدِ، حَتَّى جَعَلَ أَحَدُهُمْ يَرَى مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ مِنَ الْجُوعِ قَالُوا: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾. فَقِيلَ لَهُ: إِنْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَادُوا، فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ فَعَادُوا، فَانْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ ـ إِلَى قَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ ﴿إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾.
[راجع: ۱۰۰۷. أخرجه مسلم: ۲۷۹۸].

مزدی بر این (رسالت) از شما نمی‌طلبم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم» (ص: ۸٦) و آنگاه که قریش در برابر پیامبر صلی الله علیه و سلم به ستیزندگی پرداختند و از وی نافرمانی کردند، آن حضرت گفت: «بارالها، هفت سال قحطی مانند سالهای (زمان) یوسف برایشان نازل کن.» یک سال قحطی آنها را فرو گرفت که از فرط گرسنگی، استخوان و گوشت حیوانات مرده را می‌خوردند تا آنکه هر یکشان میان خود و آسمان از شدت گرسنگی چیزی بسان دود می‌دید، پس آنها گفتند: «پروردگارا این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.» (الدخان: ۱۲) پس به آن حضرت گفته شد: اگر (عذاب را) از ایشان دور کنیم (به کفر خود) برمی‌گردند. آن حضرت پروردگار خود را دعا کرد و خداوند عذاب را از ایشان دور کرد. پس آنها به کفر خود برگشتند. سپس خداوند در روز بدر از ایشان انتقام گرفت و چنین است فرمودهٔ خدای تعالی: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» تا فرمودهٔ خداوند جل ذکره (آنگاه) ما انتقام گیرنده‌ایم.» (الدخان: ١٦)

٤ - باب: ﴿أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ﴾ [۱۳]

الذِّكْرُ وَالذِّكْرَى وَاحِدٌ.

باب ـ ۴

«اَنّی لَهُمُ الذِّکری و قَدْجاءَهُم رسولٌ مبین» (۱۳) «آنان را کجا (جای) پند (گرفتن) باشد، و حال آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است.» الذِّکرُ و الذِّکری به یک معنی است. یعنی پند.

٤٨٢٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا دَعَا قُرَيْشًا كَذَّبُوهُ وَاسْتَعْصَوْا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ » . فَأَصَابَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ - يَعْنِي - كُلَّ شَيْءٍ ، حَتَّى كَانُوا يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ ، فَكَانَ يَقُومُ أَحَدُهُمْ ، فَكَانَ يَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ مِثْلَ الدُّخَانِ مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ . يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾ . قَالَ عَبْدُاللَّهِ : أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قَالَ : وَالْبَطْشَةُ الْكُبْرَى يَوْمَ بَدْرٍ . [راجع : ١٠٠٧. اخرجه مسلم : ٢٧٩٨].

٤٨٢٣ ـ از اَعْمَش، از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: بر عبدالله (ابن مسعود) درآمدم، گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش را (به اسلام) فراخواند و آنها او را تکذیب نمودند و از وی نافرمانی کردند، گفت: «بارالها، هفت سال (قحطی) همچون هفت سال (زمان) یوسف بر ایشان نازل کن.» سالی ایشان را فرو گرفت که نابود کرد ـ یعنی ـ هر چیز را تا آنکه گوشت حیوان مرده می‌خوردند و چون یکی از ایشان می‌ایستاد، از فرط مشقت و گرسنگی میان خود و آسمان (چیزی) همچون دود می‌دید. سپس (ابن مسعود) خواند: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد، که مردم را فرو می‌گیرد، این است عذابی دردناک» تا آنکه بدین آیت رسید، «ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم (ولی شما) در حقیقت باز از سر می‌گیرید.» (۱۰ ـ ۱۵) عبدالله بن مسعود گفت: آیا عذاب روز قیامت از ایشان برداشته می‌شود. و گفت: مراد از بطشهٔ الکبری روز بدر است.

٥ - باب : ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾ [١٤]

باب ـ ۵

«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وقالوا مُعَلَّمٌ مَجْنون» (۱۴) «پس از او روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافتهٔ دیوانه است.»

٤٨٢٤ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ : وَقَالَ ﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ

٤٨٢٤ ـ از سُلیمان و منصور، از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: عبدالله (ابن مسعود) گفت: همانا خداوند، محمد صلی الله علیه و سلم را برانگیخت و (به آن حضرت

الْمُتَكَلِّفِينَ﴾. فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَأَى قُرَيْشًا اسْتَعْصَوْا عَلَيْهِ «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمُ السَّنَةُ حَتَّى حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى أَكَلُوا الْعِظَامَ وَالْجُلُودَ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ، وَجَعَلَ يَخْرُجُ مِنَ الأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: أَيْ مُحَمَّدُ، إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَكْشِفَ عَنْهُمْ، فَدَعَا، ثُمَّ قَالَ: «تَعُودُونَ بَعْدَ». هَذَا فِي حَدِيثِ مَنْصُورٍ: ثُمَّ قَرَأَ ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ إِلَى ﴿عَائِدُونَ﴾. أَنَكْشِفُ عَنْهُمْ عَذَابَ الآخِرَةِ؟ فَقَدْ مَضَى: الدُّخَانُ، وَالْبَطْشَةُ، وَاللِّزَامُ. وَقَالَ أَحَدُهُمْ: الْقَمَرُ. وَقَالَ الآخَرُ: وَالرُّومُ.

[راجع: ۱۰۰۷. أخرجه مسلم: ۲۷۹۸].

گفت: «بگو: مزدی بر این (رسالت) از شما نمی‌طلبم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم.» (ص: ٨٦) و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش را دید که از وی نافرمانی می‌کنند، گفت: «بارالها، بر ایشان هفت سال قحطی مانند سالهای (زمان) یوسف نازل کن.» یک سال (قحطی) ایشان را فرو گرفت و همه چیز را نابود کرد تا آنکه استخوان و پوست می‌خوردند. یکی از ایشان گفت: تا آنکه استخوان و گوشت حیوان مرده می‌خوردند و از زمین چیزی به شکل دود بیرون می‌آمد، ابوسفیان نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد، به تحقیق که قوم تو هلاک شد، پس خدا را دعا کن که (این عذاب را) از ایشان بردارد. آن حضرت دعا کرد (و آن عذاب دور شد) سپس فرمود: «پس از این (به کفر خود) باز می‌گردند.»[1]

در حدیث منصور (راوی) است که: این آیت را خواند: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» (۱۰) تا «در حقیقت باز از سر می‌گیرید.» (۱۵) آیا عذاب آخرت از ایشان دور می‌شود؟[2]

به تحقیق که (این نشانه‌های نزدیکی قیامت) گذشت: الدّخان و البَطْشَه، و اللِّزام. و یکی از این (راویان) گفت که (شکافتن ماه) و دیگری گفت: شکست روم نیز گذشت.[3]

۱ – در متن عربی «تَعُودُوْنَ بَعْدَ» آمده است، در سائر نسخ بخاری سخن آن حضرت چنین آمده است: «تَعُودُوا بَعْدَ هذا»

۲ – در متن عربی «أَنَكْشِفُ عَنْهُم عذاب الآخرة» نوشته شده است. در سائر نسخ بخاری چنین است: «أَيكشفُ...»

۳ – یعنی، هر دو راوی حدیث در موضوع گذشتن الدُّخان و البَطْشة و اللِّزام، نظر متفق داشتند ولی در شکافتن ماه و شکست روم موافق نبودند.

٦ - باب : ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ [٦]

٤٨٢٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ قَالَ : خَمْسٌ قَدْ مَضَيْنَ : اللِّزَامُ ، وَالرُّومُ ، وَالْبَطْشَةُ ، وَالْقَمَرُ ، وَالدُّخَانُ . [راجع : ١٠٠٧ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٨] .

٤٥- سُورَةُ حم ﴿ الْجَاثِيَةِ ﴾

﴿ جاثية ﴾ [٢٨] : مُسْتَوفِزِينَ عَلَى الرُّكَبِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ نَسْتَنْسِخُ ﴾ [٢٩] : نَكْتُبُ .

﴿نَنْسَاكُمْ﴾ [٣٤] : نَتْرُكُكُمْ .

باب :

﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ الآيَة

باب ـ ۶

«يَوْمَ نَبْطِشُ البَطْشَةَ الكُبرى اِنّا مُنتَقِمُونَ» (١٦) «روزی که دست به حمله می‌زنيم، همان حملهٔ بزرگ؛ (آنگاه) ما انتقام گيرنده‌ايم.»

٤٨٢٥ ـ از مُسلِم، از مسروق روايت است که عبدالله ابن مسعود گفت: پنج (نشانهٔ نزديکی قيامت) گذشته است: اللّزام و الرُّوم و البطشه و ماه و دُخان.

۴۵ ـ سورهٔ حم «الْجاثِيَة»[۱]

«جاثِيَة» (٢٨) يعنی: به زانو در آمدگان.[۲]

و مجاهد گفته است: «نَسْتَنْسِخُ» (٢٩) يعنی: می‌نويسيم[۳]

«نَنْساکُم» (٣٤) يعنی: شما را وامی‌گذاريم.[۴]

باب

«وَما يُهلِکُنا اَلّا الدَّهرُ» (٢٤) «و ما را جز طبيعت هلاک نمی‌کند.»

---

۱ - سورهٔ الجاثيه بدون اختلاف مکی است.

۲ - «وَتری کُلَّ اُمَّةٍ جاثِيَة، کُلَّ اُمَّةٍ تُدعَی اِلَی کِتابِهَا اَلْيَومَ تُجزَونَ ماکُنتُم تعمَلون». «و هر امّتی را به زانو درآمده می‌بينی، هر امتی به سوی کارنامهٔ خود فراخوانده می‌شود و بديشان می‌گويند آنچه می‌کرديد امروز پاداش می‌يابيد.»

۳ - هذا کتابُنا يَنطِقُ عَلَيکم بالحق اِنّا کُنّا نَسْتَنسِخُ ماکُنتُم تعمَلون». «اين است کتاب ما که عليه شما به حق سخن می‌گويد، آنچه شما عمل می‌کرديد ما می‌نوشتيم.»

۴ - «وَ قيلَ اَليَومَ نَنساکم کما نَسيتُم لِقاءَ يَومِکُم هذا وَماْواکُمُ النّارُ وَمالَکُم من ناصِرينَ». «گفته شود همانگونه که ديدار امروزتان را فراموش کرديد، امروز شما را فراموش خواهيم کرد و جايگاهتان در آتش دوزخ است و برای شما ياورانی نخواهد بود.»

٤٨٢٦ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». [انظر: ٦١٨١ ر، ٦١٨٢، ٧٤٩١ ر، أخرجه مسلم: ٢٢٤٦].

٤٨٢٦ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیِّب روایت است که اَبوهُریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند عَزَّوجلَّ می‌فرماید: پسر آدم مرا آزار داد که دهر (زمان یا طبیعت) را دشنام داد و من دهر هستم، و کار جهان در دست من است، شب و روز را می‌گردانم.»

٤٦- سُورَةُ حم ﴿الأَحْقَافِ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿تُفِيضُونَ﴾ [٨]: تَقُولُونَ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَثَرَةٍ وَأُثْرَةٍ وَ: ﴿أَثَارَةٍ﴾ [٤]: بَقِيَّةٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾ [٩]: لَسْتُ بِأَوَّلِ الرُّسُلِ. وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾ [٤]: هَذِهِ الأَلِفُ إِنَّمَا هِيَ تَوَعُّدٌ، إِنْ صَحَّ مَا تَدْعُونَ لَا يَسْتَحِقُّ أَنْ يُعْبَدَ، وَلَيْسَ قَوْلُهُ: ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾ بِرُؤْيَةِ الْعَيْنِ، إِنَّمَا هُوَ: أَتَعْلَمُونَ، أَبَلَغَكُمْ أَنَّ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ خَلَقُوا شَيْئًا؟

۴۶ ـ سورهٔ حم «الاحْقاف»[۱]

و مجاهد گفته است: «تُفیضُون» (٨) یعنی: می‌گویید[۲] اَثَرَةٍ وَ اُثْرَةٍ و «اَثارَةٍ» (٤) یعنی: بقیه، بازمانده[۳] و ابن عباس گفته است: «بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ» (٩) یعنی: من نخستین پیامبران نیستم.[۴] و غیر از ابن عباس گفته است: «اَرَأَیْتُم» (٤) یعنی: این الف یا همزه «أَرَأَیتُم» همزهٔ استفهامی برای وعید است، اگر آنچه را دعا می‌کنید (که به جز خدا، خدای دیگری هست) راست باشد، سزاوار آن نیست که پرستش شود. «اَرَأَیْتُم» «آیا می‌بینید» دیدن با چشم نیست، همانا چنین معنی دارد: آیا می‌دانید، آیا چیزی

۱ - سورهٔ «الاحقاف» مکی است، به جز یک یا دو آیت آن که مدنی است و گفته‌اند که آیت: «قُل أَرَیتُم اِن کانَ مِن عِندالله» (۱۰) و آیت آخر آن «فاصْبِرْ کما صَبَرَ اُولُوالعَزمِ مِنَ الرُّسُلِ» مدنی است. در تفسیر کشف الاسرار میبدی گفته شده که یک آیت آن مدنی است و معلوم نیست که کدام است.

۲ - «هُوَ أَعْلَمُ بما تُفِیضون فیه». «خدا به آنچه در آن می‌گویید، داناتر است.»

۳ - «ائتُونی بِکتابٍ مِن قَبلِ هذا أَوْ أثارَةٍ مِن عِلمٍ إن کُنتُم صادقین». «کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده‌ای از دانش نزد من بیاورید، اگر راست می‌گویید.»

۴ - «قُل ماکنتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْری ما یُفعَلُ بی ولابِکُم». «بگو: من از (میان) پیامبران نخستین نبودم و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد.»

به شـــما رسیده که آنچه به جز خدا می‌پرستید، چیزی را آفریده باشند؟[۱]

١- باب : ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي

أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلا أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ﴾ [١٧] .

باب

«وَالَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما أَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْخَلَتِ الْقُرُوْنُ مِنْ قَبْلی و هُما یَسْتَغیثانِ اللهَ وَیْلَکَ آمِن اِنَ وَعْدَاللهِ حَقٌ فَیَقُولُ ماهذا اِلّا اساطیرُ الاوَّلیْن» (۱۷) «آن کس که به پدر و مادر خود اُف بگوید (نسبت بدیشان اندوه و دلتنگی نشان دهد) و (بگوید که) آیا وعده می‌دهید که (از قبــر) بیرون آورده خواهم شــد، حال آنکه پیش از من نســلها سپری (و نابود) شدند و آن دو (پدر و مادر) به (درگاه) خدا زاری کنند (و به او بگوینــد) وای بر تو ایمان بیاور که وعده (و تهدید) خدا حق اســت و او می‌گوید: اینها جز افسانه‌های گذشتگان نیست.»

٤٨٢٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ قَالَ : كَانَ مَرْوَانُ عَلَى الْحِجَازِ ، اسْتَعْمَلَهُ مُعَاوِيَةُ ، فَخَطَبَ فَجَعَلَ يَذْكُرُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ لِكَيْ يُبَايَعَ لَهُ بَعْدَ أَبِيهِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ شَيْئًا ، فَقَالَ خُذُوهُ فَدَخَلَ بَيْتَ عَائِشَةَ فَلَمْ يَقْدِرُوا ، فَقَالَ مَرْوَانُ : إِنَّ هَذَا الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ : ﴿وَالَّذِي قَالَ : لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي﴾ . فَقَالَتْ عَائِشَةُ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ : مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ ، إِلا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عُذْرِي .

۴۸۲۷ ـ از ابوبشر، از یوسُف بن ماهک روایت اســت که گفت: مَروان در حجاز بود و معاویه او را در آنجا گمارده بود. وی خطبه خواند و از یزید بن معاویه یاد کرد تا باشــد که پس از پدر وی به او بیعت شود. عبدالرحمن بن ابوبکر به او چیزی گفت. مــروان گفت که او را بگیرید. وی به خانهٔ عایشــه درآمد، پس بر وی قدرت نیافتند. مروان گفت: این همان است که دربارهٔ او این آیت نازل شده است: «آن کس که به پدر و مــادر خود اُف بگوید که آیا وعده می‌دهید.» عایشه از پشت پرده گفت: خداوند در مورد ما (آل ابوبکر) چیزی از قرآن نازل نکرده اســت، بــه جز آنکه خداوند عذر مــرا (در قصهٔ افک)

---

۱ - «قُل اَرَأَیتُم ماتَدعونَ مِن دوُنِ اللهِ اَرُونی ماذا خَلَقوا مِنَ الاَرض». «بگو: آیا می‌بینید، آنچه به جز خدا می‌پرستید، مرا بنمایید که چه چیز از زمین آفریده است.»

نازل کرده است.

٢ - باب : قَوْلِه :

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [٢٤]

قال ابنُ عبَّاسٍ : عَارِضٌ : السَّحَابُ .

باب ـ ٢ فرمودۀ خدای تعالی:

«فَلَمّا رأَوْهُ عارضاً مُستَقْبِلَ أوديَتِهِم قالُوا هذا عارضٌ مُمطِرُنا بَلْ هُوَ ما استَعْجَلْتُم بِهِ ريحٌ فِيْها عذابٌ اليم» (٢٤) «پس چون آن (عذاب) را (به صورت) ابری روی آورنده به سوی وادیهای خود دیدند، گفتند: این ابری است که بارش دهندۀ ماست. (هود گفت: نه) بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید؛ بادی است که در آن عذابی پر درد (نهفته) است.»

ابن عباس گفته است: عارضٌ یعنی: ابر.

٤٨٢٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا عَمْرٌو : أَنَّ أَبَا النَّضْرِ حَدَّثَهُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ . [انظر : ٦٠٩٢ ، وانظر في أحاديث الأنبياء باب ٦].

٤٨٢٨ ـ از سُلَیمان بن یَسار روایت است که عایشه رضی الله عنها (همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را آنگونه خندان ندیده‌ام که بتوانم کام او را ببینم. وی فقط تبسم می‌کرد.

٤٨٢٩ - قَالَتْ : وَكَانَ إِذَا رَأَى غَيْمًا أَوْ رِيحًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوُا الْغَيْمَ فَرِحُوا ، رَجَاءَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الْمَطَرُ ، وَأَرَاكَ إِذَا رَأَيْتَهُ عُرِفَ فِي وَجْهِكَ الْكَرَاهِيَةُ ؟ فَقَالَ : «يَا عَائِشَةُ ، مَا يُؤْمِنِّي أَنْ يَكُونَ فِيهِ عَذَابٌ ؟ عُذِّبَ قَوْمٌ بِالرِّيحِ ، وَقَدْ رَأَى قَوْمٌ الْعَذَابَ . فَقَالُوا : هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا» . [راجع : ٣٢٠٦. أخرجه مسلم : ٨٩٩].

٤٨٢٩ ـ عایشه (به ادامۀ حدیث قبلی) گفت: و چون آن حضرت ابر یا بادی را می‌دید، در سیمایش اندوهی پدید می‌آمد. عایشه گفته بود: یا رسول الله، مردم، آنگاه که ابر را می‌بینند. شادمان می‌شوند، به امید آنکه در آن بارانی خواهد بود و تو را می‌بینم که چون ابر را می‌بینی در رخسارت اندوه پدیدار می‌شود؟ آن حضرت فرمود: ای عایشه! چه اطمینانی است که در آن عذابی نیست؟ قومی توسط باد به عذاب رسیدند و چون قوم، عذاب را دیدند (با

دیـدن ابر) گفتند که: این ابری اسـت که به ما باران می‌دهد.»

٤٧- سُورَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ

﴿ أَوْزَارَهَا ﴾ [٤] : آثَامَهَا ، حَتَّى لا يَبْقَى إِلا مُسْلِمٌ . ﴿عَرَّفَهَا ﴾ [٦] : بَيَّنَهَا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا ﴾ [١١] : وَلِيُّهُمْ. ﴿فَإِذَا عَزَمَ الأَمْرُ ﴾ [٢١] : جَدَّ الأَمْرُ . ﴿ فَلا تَهِنُوا ﴾ [٣٥]: لا تَضْعُفُوا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ أَضْغَانَهُمْ ﴾ [٢٩] : حَسَدَهُمْ . ﴿آسِنٍ ﴾ [١٥] : مُتَغَيِّرٍ .

۴۷ ـ سورهٔ محمد (صلی الله علیه و سلم)[۱]

«اَوْزارَها» (٤) یعنی: گناهان خود را[۲] تا آنکه به جز مسلمان باقی نماند.

«عَرَّفَهـا» (٦) یعنی: بیان کرده اسـت آن را[۳] و مجاهد گفته اسـت: «مَوْلَـی الَّذینَ آمنوا» (١١) یعنی: دوستدار ایشان (مسلمانان)[۴]

«فَاِذا عَزَمَ الامْرُ» (٢١) یعنی: و چون کار حالت جدی به خود گیرد.[۵]

«فَلاتَهِنـوا» (٣٥) یعنی: سسـتی نکنید.[۶] و ابن عباس گفته است: «أَضْغانَهُم» (٢٩) یعنی: حسد ایشان[۷]

---

۱ - به قول اکثر مفسرین این سوره مدنی است. سدّی و ضحاک آن را مکی گفته‌اند. مجاهد گفت که مدنی است. ابن عباس و قتاده گفته‌اند مدنی است به جز آیت «وَ کَاَیِّن مِنْ قَرْیَةٍ هِیَ اَشَدُّ قُوَّة» (۱۳) که در روز برآمدن آن حضرت از مکه به سوی مدینه، نازل شده است.

۲ - «حَتّی تَضَعَ الحَرْبُ اَوْزارَها». «تا جنگ سلاح خود را بنهد» یعنی جنگ متوقف شود.

۳ - «ویُدْخِلُهُمُ الجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُم». «و در بهشتی که برای آنان وصف کرده، آنان را درمی‌آورد.»

۴ - «ذلکَ بِاَنَّ الله مَوْلَی الَّذینَ امَنوا وَ اَنَّ الکافرینَ لامَوْلا لَهُم». «چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آوردند ولی کافران را سرپرست (و یاری) نیست.»

۵ - «طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْروفٌ فَاذا عَزَمَ الاَمْرُ فَلَوْصَدَقُوالله لَکانَ خَیْراً لَهُم». «(ولی) فرمان پذیری و سخن شایسته برایشان بهتر است، و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خدا راست (دل) باشند.»

۶ - «فَلا تَهِنوا وَ تَدْعُوا اِلی السَّلْمِ وَ اَنْتُمُ الاَعْلَوْنَ وَاللهُ مَعَکُمْ وَلَنْ یَتِرَکُم اَعْمالَکُم». «پس سستی مکنید و (کافران را) به آشتی مخوانید (که) شما برترید و خدا با شماست و از (ارزش) کارهایتان هرگز نخواهد کاست.»

۷ - «اَمْ حَسِبَ الَّذینَ فی قُلوبِهِم مَرَضٌ اَنْ لَنْ یُخرِجَ اللهُ اَضْغانَهُم».

«آسِنٍ» (۱۵) یعنی: متغیر[۱]

۱ - باب :
﴿ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴾ [۲۲]

٤٨٣٠ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قال : حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي مُزَرِّدٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ قَامَتِ الرَّحِمُ ، فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ لَهُ : مَهْ ، قَالَتْ : هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ ، قال : أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ ؟ قَالَتْ : بَلَى يَا رَبِّ ، قال : فَذَاكِ » . قال أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴾ . [انظر : ٤٨٣١، ٤٨٣٢، ٥٩٨٧، ٧٥٠٢ . أخرجه مسلم : ٢٥٥٤]

٤٨٣١ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ قال : حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو الْحُبَابِ سَعِيدُ بْنُ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ بِهَذَا ، ثُمَّ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ ﴾ » . [راجع : ٤٨٣٠ . أخرجه مسلم: ٢٥٥٤] .

باب - ۱

«وَتُقَطِّعُوا أَرحامَكُم»(۲۲)«و قطع خویشاوندیهای خود کنید.»

۴۸۳۰ - از سعید بن یَسار، از اَبوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند مخلوقات را آفرید، و آنگاه که از آن فارغ گشت، رَحِمْ (زهدان) برخاست و دامان خدا را گرفت و خدا به او گفت: چه می‌خواهی و رَحِمْ گفت: این مقام پناه‌جوینده از قطع (صلهٔ رحم) به تو است.[۲] خداوند فرمود: آیا راضی نمی‌شوی، بر کسی که تو را وصل کند، مهربانی و بر کسی که تو را قطع کند، از وی پیوندم را قطع کنم؟ گفت: آری ای پروردگار. فرمود: پس همچنین است.»

اَبوهُریره گفت: اگر می‌خواهید بخوانید. «پس (ای منافقان) آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید.» (۲۲)

۴۸۳۱ - از ابوالحُباب سعید بن یسار روایت است که اَبوهُریره حدیث مذکور را روایت کرده و سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم

«آیا کسانی که در دلهایشان مرضی هست، پنداشتند که خدا هرگز کینهٔ آنان را آشکار نخواهد کرد.»

۱ - «فیها أنهارٌ مِن ماءٍ غَیر آسن». «در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) متغیر نگشته.»

۲ - در تیسیرالقاری، رَحِم را قرابت شکمی ترجمه کرده و آن را امری معنوی خوانده است و گفتگوی آن را با خدا، استعارت بالکنایه و استعارهٔ تمثیلی خوانده است. باید دانست که صلهٔ رحم، یعنی حفظ مناسبات خویشاوندی واجب است و قطع آن گناه زیاد دارد.

٤٨٣٢ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي الْمُزَرِّدِ بِهَذَا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ ﴾» . [راجع : ٤٨٠ . أخرجه مسلم : ٢٥٥٤] .

فرمود: «پس (ای منافقان) آیا امید بستید...»

٤٨٣٢ ـ از عبدالله (بن مبارک) روایت است که مُعاویه بن ابی المُزَرِّد همین حدیث را روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «و اگر می‌خواهید بخوانید: «پس (ای منافقان) آیا امید بستید.»

٤٨- سُورَةُ الْفَتْحِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ ﴾ [٢٩] : السَّحْنَةُ .

وَقَالَ مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : التَّوَاضُعُ . ﴿ شَطْأَهُ ﴾ [٢٩] : فِرَاخَهُ . ﴿ فَاسْتَغْلَظَ ﴾ [٢٩] : غَلُظَ . ﴿ سُوقِهِ ﴾ [٢٩] : السَّاقُ حَامِلَةُ الشَّجَرَةِ . وَيُقَالُ : ﴿ دَائِرَةُ السَّوْءِ ﴾ [٦] : كَقَوْلِكَ : رَجُلُ السَّوْءِ ، وَدَائِرَةُ السُّوءِ : الْعَذَابُ . ﴿تُعَزِّرُوهُ ﴾ [٩] : تَنْصُرُوهُ . ﴿ شَطْأَهُ ﴾ شَطْءُ السُّنْبُلِ ، تُنْبِتُ الْحَبَّةُ عَشْرًا ، أَوْ ثَمَانِيًا ، وَسَبْعًا ، فَيَقْوَى بَعْضُهُ بِبَعْضٍ ، فَذَاكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ فَآزَرَهُ ﴾ [٢٩] : قَوَّاهُ ، وَلَوْ كَانَتْ وَاحِدَةً لَمْ تَقُمْ عَلَى سَاقٍ ، وَهُوَ مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ إِذْ خَرَجَ وَحْدَهُ ، ثُمَّ قَوَّاهُ بِأَصْحَابِهِ ، كَمَا قَوَّى الْحَبَّةَ بِمَا يُنْبِتُ مِنْهَا .

۴۸ ـ سورهٔ الفتح[1]

و مجاهد گفته است: «سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِم» (۲۹) سِیما یعنی: هیأت، چهره و رنگ[2] و منصور از مجاهد روایت کرده که «سیما» به معنی تواضع و فروتنی است.

«شَطْأَه» (۲۹) یعنی: جوانهٔ آن. «فَاستَغْلَظَ» (۲۹) یعنی: ضخیم و درشت گردید.

«سُوقِه» (۲۹) سُوق، جمع ساقَ است و ساقَ یعنی شاخهٔ درخت. و گفته می‌شود «دائِرَةُ السَّوءِ» (٦) مانند اینکه بگویی: رَجُلُ السَّوءِ یعنی: مرد بد و ـ دائِرَةُ السَّوءِ ـ یعنی: عذاب[3]

---

۱ - سورهٔ الفتح مدنی است و گفته‌اند که مراد از آن فتح، صلح حُدیبیه است و بعضی گفته‌اند که مراد فتح مکه یا فتح خیبر است.

۲ - «مُحَمَّدٌ رَسولُ اللهِ وَالَّذینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم تَراهُم رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلکَ مَثَلُهُمْ فی التَّوراةِ وَمَثَلُهُمْ فی الانجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلَی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ» «محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصهٔ) آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مَثَل آنها در انجیل چون کشتی است که جوانهٔ خود برآورد و آن را مایه دهد تا سطبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و کشاورزان را به شگفت آورد.»

۳ - «وَیُعَذِّبَ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالمُشرِکینَ وَالمُشرِکاتِ الظّانّینَ بِاللهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوءِ». «و (تا) مردان و زنان منافق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده‌اند، عذاب

«تُعَزِّرُوْهُ» (۹) تا او را یاری کنید.[۱]
«شَطْأَهُ» یعنی: جوانهٔ خوشه، دانه رویانید (باری) ده خوشه یا هشت یا هفت (خوشه) و یکی دیگری را نیرومند می‌ساخت. و همین است گفتهٔ خدای تعالی: «فَآزَرَهُ» (۲۹) یعنی: آن را قوی گرداند و اگر یکی می‌بود بر شاخ نمی‌ایستاد و این مثلی است که خداوند برای پیامبر خود صلی الله علیه و سلم زده است، آنگاه که (به تبلیغ رسالت یا هجرت) برآمد تنها بود، سپس او را به پیوستن اصحاب وی قوی گردانید، مانند قوی ساختن دانه به چیزی که از آن می‌رویاند.

١ - باب :

﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾ [١]

٤٨٣٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسِيرُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسِيرُ مَعَهُ لَيْلاً ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : ثَكِلَتْ أُمُّ عُمَرَ ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، كُلَّ ذَلِكَ لا يُجِيبُكَ ، قَالَ عُمَرُ : فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ النَّاسِ ، وَخَشِيتُ أَنْ يُنْزَلَ فِيَّ الْقُرْآنُ ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي ، فَقُلْتُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾» [راجع : ٤١٧٧] .

باب ـ ۱

«اِنّا فَتَحْنالَکَ فَتْحاً مُبیناً» (۱) «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی»

٤٨٣٣ ـ از مالک، از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در یکی از سفرهای شبانهٔ خود روان بود در حالی که عمر بن خطّاب شبانه با وی سفر می‌کرد. عمر بن خطّاب در موردی از آن حضرت سؤال کرد و او پاسخ نداد، سپس از وی پرسید و او پاسخ نداد و باز از وی پرسید و او پاسخ نداد. عمر بن خطّاب با خود گفت: مادر عمر بگرید، از رسول الله صلی الله علیه و سلم سه بار پرسشی کوتاه کردم و به تمام پرسشهای تو جواب نمی‌دهد.

کند بد زمانه بر آنان باد».

۱ - «لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوْهُ وَ تُوَقِّرُوْهُ وَ تُسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً». «تا به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید، و (خدا) را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید.»

عمر گفت: شـترم را به حرکت درآوردم و در پیشاپیش مردم جلو افتادم و از آن ترسیدم که در (نکوهش) من قرآن نازل شود، اندکی نگذشت کـه آوازی را شـنیدم که مرا بانـگ می‌زند. با خود گفتم که می‌ترسـم کـه دربارهٔ من (آیت) قرآن نازل شـود. به پیش رسـول الله صلی الله علیه و سـلم رفتم و بر وی سلام کردم، فرمود: «به تحقیق که امشـب بر من سوره‌ای نازل شد که آن سـوره نزد من از آنچه خورشـید بر آن تابیده اسـت دوست داشـتنی‌تر است.» سپس آن حضرت خواند «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی»

٤٨٣٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾ . قال : الْحُدَيْبِيَةُ . [راجع : ٤١٧٢] .

۴۸۳۴ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس رضـی الله عنه گفت: مراد از «اِنّا فَتَحْنالَکَ فَتْحاً مُبیناً» «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی»، فتح صلح حُدَیبیه است.

٤٨٣٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ قال : قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ سُورَةَ الْفَتْحِ ، فَرَجَّعَ فِيهَا ، قال مُعَاوِيَةُ : لَوْ شِئْتُ أَنْ أَحْكِيَ لَكُمْ قِرَاءَةَ النَّبِيِّ ﷺ لَفَعَلْتُ . [راجع : ٤٢٨١ . أخرجه مسلم : ٧٩٤] .

۴۸۳۵ ـ از مُعاویـه بـن قُرَّة روایت اسـت که عبدالله بـن مُغَفَّل گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم در روز فتح مکه سورهٔ «الفَتح» را خواند، و آن را با لحن خواند. معاویه گفت: اگر بتوانم که خواندن پیامبر صلی الله علیه و سلم را برای شما تقلید کنم، این کار را می‌کنم.

٢ - باب : ﴿ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴾ [٢]

باب ـ ۲

«لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَما تَأَخَّرَ و یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقیماً» (۲) «تا خداوند از گناه گذشـته و آینده‌ات درگذرد و نعمـت خود را بر تو تمام کند و تو را به راهی راست هدایت نماید.»

٤٨٣٦ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا زِيَادٌ ، هُوَ ابْنُ عِلاقَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ : قَامَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ ، فَقِيلَ لَهُ : غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ، قَالَ : «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». [راجع : ١١٣٠ ، أخرجه مسلم: ٢٨١٩] .

٤٨٣٦ ـ از زیاده که همان ابْن عِلاقَه است روایت است که از مُغیره شنیده است که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در نماز) می‌ایستاد تا آنکه پاهایش ورم می‌کرد. به آن حضرت گفته شد: خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است. آن حضرت گفت: «آیا من بندهٔ شکرگزار نباشم؟!»

٤٨٣٧ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَحْيَى : أَخْبَرَنَا حَيْوَةُ ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ : سَمِعَ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ حَتَّى تَتَفَطَّرَ قَدَمَاهُ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : لِمَ تَصْنَعُ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ : «أَفَلا أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ عَبْدًا شَكُورًا» . فَلَمَّا كَثُرَ لَحْمُهُ صَلَّى جَالِسًا فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ ، قَامَ فَقَرَأَ ثُمَّ رَكَعَ . [راجع : ١١١٨ . أخرجه مسلم : ٧٣١ ، ٢٨٢٠، مختصراً].

٤٨٣٧ ـ از ابوالاسْوَد، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در شب (چنان طولانی) به نماز ایستاد که پاهایش ورم نمود. عایشه (به آن حضرت) گفت: چرا چنین می‌کنی یا رسول الله، به تحقیق که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است. آن حضرت گفت: «آیا دوست نداشته باشم که بندهٔ شکرگزاری باشم.» و چون آن حضرت فربه شد[1] نشسته نماز می‌گزارد و آنگاه که می‌خواست رکوع کند، می‌ایستاد و می‌خواند و سپس رکوع می‌کرد.

٣ - باب : ﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴾ [٨]

باب ـ ٣

«اِنّا اَرْسَلْناکَ شاهداً و مُبَشِّراً وَنَذیراً» (٨) «ما تو را، گواه و بشارتگر و هشداردهنده‌ای فرستادیم.»

٤٨٣٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ هِلالِ بْنِ أَبِي هِلالٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴾ . قَالَ فِي التَّوْرَاةِ : يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

٤٨٣٨ ـ از هِلال بن ابی هلال، از عطاء بن یَسار روایت است که عبدالله بن عمرو بن عاص رضی

---

١ - داوودی، روایت (کَثُرَ لَحْمُه) یعنی فربهی آن حضرت را، انکار کرده و لفظ حدیث را چنین گفته است (فَلَمّا بدن) یعنی وقتی آن حضرت به کلانسالی رسید، گویا راوی (بَدَن) را به فربهی تأویل کرده است. ابن جوزی گفته که هیچ کس آن حضرت را به فربهی وصف نکرده و تا زمان رحلت، از نان جو سیر نکرد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا ، وَحِرْزًا لِلأُمِّيِّينَ ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي ، سَمَّيْتُكَ المُتَوَكِّلَ ، لَيْسَ بِفَظٍّ وَلا غَلِيظٍ ، وَلا سَخَّابٍ بِالأَسْوَاقِ ، وَلا يَدْفَعُ السَّيِّئَةَ بِالسَّيِّئَةِ ، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَصْفَحُ ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ المِلَّةَ العَوْجَاءَ ، بِأَنْ يَقُولُوا : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَيَفْتَحَ بِهَا أَعْيُنًا عُمْيًا ، وَآذَانًا صُمًّا ، وَقُلُوبًا غُلْفًا . [راجع : ۲۱۲۵] .

الله عنهما گفت: همین آیتی که در قرآن آمده «ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده‌ای فرستادیم.» در تورات چنین آمده است: ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر فرستادیم، تو پناه مردم امّی هستی، تو بنده و فرستادهٔ منی، تو را متوکل نامیدم، بدخلق و سختدل نیستی و در بازارها سر و صدا نمی‌کنی، و بدی را با بدی تلافی نمی‌کنی ولی عفو می‌کنی و در می‌گذری و خداوند هرگز روح او را قبض نمی‌کند تا این ملت منحرف را به راه راست بیاورد تا آنکه بگویند: لااله الاالله، پس می‌گشاید بدان چشمان کور و گوشهای کر و دلهای در پرده گرفته را.

٤ - باب : ﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ المُؤْمِنِينَ ﴾ [٤]

باب ـ ۴

«هُوَالَّذی اَنْزَلَ السَّکینَةَ فی قُلوبِ المؤمنین» (٤) «اوست، کسی که در دلهای مؤمنین آرامش را فرو فرستاد.»

٤٨٣٩ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ البَرَاءِ ﷺ قَالَ : بَيْنَمَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يَقْرَأُ ، وَفَرَسٌ لَهُ مَرْبُوطٌ فِي الدَّارِ ، فَجَعَلَ يَنْفِرُ ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَنَظَرَ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا ، وَجَعَلَ يَنْفِرُ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « السَّكِينَةُ تَنَزَّلَتْ بِالقُرْآنِ » . [راجع : ٣٦١٤ . اخرجه مسلم : ٧٩٥] .

٤٨٣٩ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء رضی الله عنه گفت: در حالی که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم (قرآن) می‌خواند و اسپ وی در سرای بسته بود، اسپ به جست و خیز آغاز کرد. آن مرد بیرون رفت و نگریست، چیزی ندید و هنوز اسپ جست و خیز می‌زد. و چون صبح شد از ماجرا به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرد، فرمود: «این آرامشی است که به سبب خواندن قرآن نازل شده است.»

٥ - باب: [قَوْلِهِ]

﴿إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [١٨]

٤٨٤٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَمِائَةٍ. [راجع: ٣٥٧٦. أخرجه مسلم: ١٨٥٦].

٤٨٤١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ صُهْبَانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ: إِنِّي مِمَّنْ شَهِدَ الشَّجَرَةَ، نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْخَذْفِ. [انظر: ٥٤٧٩، ٦٢٢٠. أخرجه مسلم: ١٩٥٤، مطولاً].

٤٨٤٢ - وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ صُهْبَانَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيَّ: فِي الْبَوْلِ فِي الْمُغْتَسَلِ.

٤٨٤٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ ﷺ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ.

٤٨٤٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ السُّلَمِيُّ: حَدَّثَنَا يَعْلَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ سِيَاهٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا وَائِلٍ أَسْأَلُهُ. فَقَالَ: كُنَّا بِصِفِّينَ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: نَعَمْ، فَقَالَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ: اتَّهِمُوا أَنْفُسَكُمْ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، يَعْنِي الصُّلْحَ الَّذِي كَانَ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَالْمُشْرِكِينَ، وَلَوْ نَرَى قِتَالًا لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ، أَلَيْسَ قَتْلَانَا فِي الْجَنَّةِ، وَقَتْلَاهُمْ فِي النَّارِ؟ قَالَ: (بَلَى) قَالَ: فَفِيمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا وَنَرْجِعُ، وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا؟

باب ـ ۵ فرمودهٔ خداوند

«اِذْيُبايِعُوْنَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (۱۸) «آنگاه که زیر درخت با تو پیمان می‌بستند.»

۴۸۴۰ ـ از سُفیان، از عمرو روایت است که جابر گفت: ما در روز حُدَیْبیه هزار و چهار صد نفر بودیم.[۱]

۴۸۴۱ ـ از عُقْبه بن صُهْبان روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل المُزنی گفت: من از آن کسانی‌ام که در بیعت شجره (زیر درخت) حاضر بودم. پیامبر صلی الله علیه و سلم از انداختن سنگریزه (با دو انگشت) منع کرد.

۴۸۴۲ ـ از عُقبه بن صُهبان روایت است که (به سلسلهٔ سند قبلی) گفت: از عَبْدالله بن مُغَفَّل المُزَنی شنیده‌ام که پیامبر صلی الله علیه و سلم از پیشاب (ادرار)کردن در جای غسل منع کرده است.

۴۸۴۳ ـ از خالد، از ابوقِلابه، از ثابت بن ضَحاک رضی الله عنه که وی از اصحاب شَجره (یاران زیر درخت) بوده روایت است.

۴۸۴۴ ـ از عبدالعزیز بن سِیاه روایت است که حبیب بن ابی ثابت گفت: نزد ابووائل رفتم تا (دربارهٔ کسانی که در برابر حضرت علی طغیان کرده بودند) سؤال کنم. ابووائل گفت: ما در صِفّین (نزدیک فرات، جایی که میان حضرت

۱ - آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم در ذی قعدهٔ سال ششم هجرت با هزار و چهار صد تن از یاران خویش قصد عمره کرد، اهل مکه از ورودشان به مکه ممانعت کردند. یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم در موضع حُدَیبیه در زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند که تا دم مرگ با کافران بجنگند که این بیعت را بیعت رضوان می‌گویند و در این مورد آیت نازل شده است. سپس صلح صورت گرفت و تفصیل آن در احادیث قبلی از آن جمله احادیث ۴۲۵۱ و ۴۲۵۲ گذشته است.

فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ، وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَداً» . فَرَجَعَ مُتَغَيِّظاً فَلَمْ يَصْبِرْ حَتَّى جَاءَ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ ، قَالَ : يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَداً ، فَنَزَلَتْ سُورَةُ الْفَتْحِ . [راجع : ۳۱۸۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۸۵] .

علـی و معاویه جنگ واقع شـد) بودیم. مردی (به علی) گفت: آیا به سوی کسانی که به کتاب خـدا فراخوانده می‌شـوند، نمی‌نگری؟[1] علی گفـت: آری. (ما باید در پرتو قرآن مسـائل را حل و فصل کنیم ولی کسـانی مخالفت کردند و خواسـتار ادامهٔ جنگ بودند) در همین وقت سَـهْل بن حُنَیْـف گفت: نفسـهای خویش را ملامـت کنید، به تحقیق که مـا روز حُدَیبیه را دیده‌ایـم، یعنـی همان مصالحـه‌ای را که میان پیامبر صلی الله علیه و سلم و مشرکین صورت گرفت و اگر جنگ را (جایز) ببینیم، باید جنگ کنیم.

عمر (در آن روز نزد آن حضرت) آمد و گفت: آیا ما (مسـلمانان) بر حق و ایشـان (مشرکین) بر باطل نیسـتند؟ آیا کشـتگان ما به بهشت و کشتگان ایشان به دوزخ نمی‌روند؟ آن حضرت فرمود: «آری» عمر گفت: پس چرا در دین خود زبونی را بپذیریم و (بدون اجرای مناسک عمره در مکه) برگردیم؟ و خداوند میان ما (به صلح) حکم نکرده است. آن حضرت فرمود: ای پسر خطّاب، همانا من پیامبر خدا هسـتم و خداوند هرگز و هیچگاه مرا بی‌بهره نمی‌گرداند.»

عمـر خشـمگینانه برگشـت و بی‌صبرانه نزد ابوبکر رفت و گفـت: ای ابوبکر آیا ما بر حق و ایشـان بر باطل نیسـتند؟ آیا کشـتگان ما به بهشت و کشتگان ایشـان به دوزخ نمی‌روند؟ ابوبکر گفت: ای پسر خطاب، همانا وی پیامبر خداسـت،- صلی الله علیه و سلم- و خداوند

---

۱ – اشارت به آن است که معاویه پیشنهاد کرد که میان ما و شما قرآن است و علی رضی الله عنه قبول نکرد و از محاربه دست نکشید. (تیسیرالقاری)

٤٩- سُورَةُ الحُجُرَاتِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لا تُقَدِّمُوا ﴾ [١] : لا تَفْتَاتُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ عَلَى لِسَانِهِ . ﴿ امْتَحَنَ ﴾ [٣] : أَخْلَصَ . ﴿ وَلا تَنَابَزُوا ﴾ [١١] : يُدْعَى بِالْكُفْرِ بَعْدَ الإِسْلامِ . ﴿ يَلِتْكُمْ ﴾ [١٤] : يَنْقُصْكُمْ . أَلَتْنَا نَقَصْنَا .

١ - بَاب : ﴿ لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﴾ الآيَةَ [٢]

﴿ تَشْعُرُونَ ﴾ تَعْلَمُونَ ، وَمِنْهُ الشَّاعِرُ .

هرگز و هیچگاه او را بی بهره نمی‌سازد. پس سورهٔ فتح نازل شد.»

۴۹ـ سورهٔ الحُجُرات[۱]

و مجاهد گفته است: «لاتُقدِّموا» (۱) یعنی: بر رسول الله صلی الله علیه و سلم پیشی مجویید تا آنکه خداوند بر زبان وی حکم کند.[۲]

«امْتَحَنَ» (۳) یعنی: خالص گردانیده است.[۳]

«وَلاتَنَابَزُوْا» (۱۱) ـ تَنَابَزوا: نامیده شدن (به لقب) زمان کفر بعد از قبول اسلام.[۴]

«يَلِتْكُم» (١٤) یعنی: به شما کم نمی‌دهد (۵) أَلَتْنا، یعنی نقصان ما[۵]

باب ـ ۱

«لاتَرْفَعوا أصواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبی» (۲) «صدای‌تان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید.»

«تَشْعُرُوْن» (۲) فهمیدن. و الشّاعر از همین

---

۱ - سورهٔ الحُجُرات، مدنی و مراد حجره‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

۲ - «یا أیُّهاالّذینَ آمَنوا لاتُقَدِّمُوْا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ وَ رَسُوْلِهِ وَاتَّقوالله إنَّ الله سمیعٌ علیم» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.»

۳ - «اِنَّ الَّذینَ یَغُضُّونَ اَصواتَهُمْ عِنْدَ رَسول اللهِ اوُلئکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلوبَهُمْ لِلتَّقوای، لَهُم مَغْفِرةٌ واَجرٌ عظیم» «کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است. آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.»

۴ - «وَلا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ ولاتنابَزُوْ بالاَلْقاب بِئْسَ الاسمُ الفُسُوْقُ بَعْدَالاِیْمَان». «و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقبهای زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان.»

۵ - مراد این ایت است: «وَما اَلَتْناهُم مِنْ عَمَلِهِم مِنْ شَیءٍ». (الطور: ۲۱) «و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم.»

مصدر است یعنی: علم[1]

٤٨٤٥- حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ بْنِ جَمِيلٍ اللَّخْمِيُّ: حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: كَادَ الْخَيِّرَانِ أَنْ يَهْلِكَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رَكْبُ بَنِي تَمِيمٍ، فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ، وَأَشَارَ الآخَرُ بِرَجُلٍ آخَرَ، قَالَ نَافِعٌ: لا أَحْفَظُ اسْمَهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ: مَا أَرَدْتَ إِلا خِلافِي، قَالَ: مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فِي ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾ الآيَةَ. قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: فَمَا كَانَ عُمَرُ يُسْمِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَلِكَ عَنْ أَبِيهِ يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ. [راجع: ٤٣٦٧]

٤٨٤٥ ـ از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی مُلَیکه گفت: نزدیک بود که دو مرد نیکوکار هلاک شوند. یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما. آن گاه که سواران قبیلهٔ بنی تمیم نزد آن حضرت آمدند. ابوبکر و عُمر صدای خویش را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بلند کردند. یکی از ایشان (عمر) به (گماردن) اَقْرَع بن حابِس، برادر بنی مُجاشِع (به حیث امیر بنی تمیم) اشاره کرد و نفر دیگر به (گماردن) مردی دیگر (به حیث امیر بنی تمیم) نظر داد. نافع (راوی) گفته است: نام او (کاندید امارت) را به خاطر ندارم. ابوبکر به عمر گفت: قصدی نداشتی به جز اینکه با من مخالفت کنی. عمر گفت: قصد مخالفت با تو را نداشتم و در همین مسئله صدای ایشان بلند شد. پس خداوند فرود آورد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلند مکنید.» ابن زبیر گفته است: عُمر پس از نزول این آیه (طوری آهسته سخن می‌گفت) که رسول الله صلی الله علیه و سلم را نمی‌شنوانید، و آن حضرت از وی می‌خواست که سخن خود را بازبگوید. و ابن زبیر در مورد (روش سخن گفتن) پدر (کلان) خود ابوبکر یاد نکرد.

٤٨٤٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ: أَنْبَأَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ، مُنَكِّسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرٌّ، كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَدْ

٤٨٤٦ ـ از موسی بن اَنَس روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مدتی ثابت بن قیس را ندیده بود (جویای حال وی شد). مردی گفت: یا

1 - «وَلاتَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُم لِبَعضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُم و أَنْتُمْ لاتَشْعُرُون». «و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او (پیامبر) به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی آنکه بدانید، کرده‌هایتان تباه شود.»

حَبِطَ عَمَلُهُ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَأَتَى الرَّجُلُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا ، فَقَالَ مُوسَى : فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْمَرَّةَ الآخِرَةَ بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ ، فَقَالَ : «اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ : إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَلَكِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» .

[راجع : ۳۶۱۳ . أخرجه مسلم : ۱۱۹ ، مطولاً بذكر آية من الحجرات، واسم الرجل سعد بن معاذ] .

رسـول الله، من خبر او را بـه تو می‌آورم. وی به سـراغش رفـت و او را در خانه‌اش دید که نشسـته و سر فرو افکنده است. به او گفت: تو را چه شـده اسـت؟ گفت: کاری زشت - وی کسـی بود (بلند صدا) که آواز خود را بر آواز پیامبـر صلی الله علیه و سـلم بلند می‌کرد-. به تحقیـق که عمل وی تباه شـده و در زمرهٔ اهل دوزخ است. آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و آن حضرت را خبر داد که وی چنین و چنان گفت.

موسـی (راوی حدیث) گفته است: آن مرد بار دیگر با مژدگانی بزرگ نزد ثابت بن قیس رفت (و ایـن پیام آن حضرت را بـه او) گفت: «نزد وی بـرو و به او بگوی، همانا تو از اهل دوزخ نیستی بلکه از اهل بهشت می‌باشی.»

۲ - باب : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ ﴾ [٤]

باب - ۲

«اِنَّ الَّذِیـنَ یُنادُوْنَکَ مِنْ وَراءِ الحُجُرات اَکْثَرُهُم لایَعْقِلـوْنَ» (٤) «کسـانی کـه تو را از پشـت اطاقهای (مسـکونی تو) به فریـاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند.»

٤٨٤٧ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ : أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَمِّرِ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدٍ ، وَقَالَ عُمَرُ : بَلْ أَمِّرِ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا أَرَدْتَ إِلَى - أَوْ : إِلا - خِلافِي ، فَقَالَ عُمَرُ : مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾ . حَتَّى انْقَضَتْ

٤٨٤٧ - از ابن ابی مُلَیکه روایت است که عبدالله بن زُبیر، به ایشـان خبر داده است: سوارانی از قبیلهٔ بنی تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمدند، ابوبکر گفت: قَعْقاع بن مَعْبَد را بر ایشان امیر گردانید، و عمـر گفت: اَقْرَع بن حابس را امیر گردانید، ابوبکر (به عمر) گفت: قصدی به جـز مخالفت با من نداشـتی. عمر گفت: قصد مخالفت با تو را نداشـتم، هر دویشـان مناقشه

الآيَةُ . [راجع : ٤٣٦٧] .

باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴾ [٥]

٥٠- سُورَةُ ق

﴿ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴾ [٣] : رَدٌّ ﴿ فُرُوجٍ ﴾ [٦] : فُتُوقٍ ، وَاحِدُهَا فَرْجٌ . ﴿ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴾ [١٦] : وَرِيدَاهُ فِي حَلْقِهِ ، وَالْحَبْلُ : حَبْلُ الْعَاتِقِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ ﴾ [٤] : مِنْ عِظَامِهِمْ ﴿ تَبْصِرَةً ﴾ [٨] : بَصِيرَةً ﴿ حَبَّ الْحَصِيدِ ﴾ [٩] : الْحِنْطَةُ . ﴿ بَاسِقَاتٍ ﴾ [١٠] : الطِّوَالُ . ﴿ أَفَعَيِينَا ﴾ [١٥] : أَفَأَعْيَا عَلَيْنَا ، حِينَ أَنْشَأَكُمْ وَأَنْشَأَ خَلْقَكُمْ . ﴿ وَقَالَ قَرِينُهُ ﴾ [٢٣] : الشَّيْطَانُ الَّذِي قُيِّضَ لَهُ . ﴿ فَنَقَّبُوا ﴾ [٣٦] : ضَرَبُوا . ﴿ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ ﴾ [٣٧] : لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِغَيْرِهِ . ﴿ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ [١٨] : رَصَدٌ . ﴿ سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴾ [٢١] : الْمَلَكَانِ : كَاتِبٌ وَشَهِيدٌ . ﴿ شَهِيدٌ ﴾ [٣٧] : شَاهِدٌ بِالْغَيْبِ ﴿ مِنْ لُغُوبٍ ﴾ [٣٨] : نَصَبٌ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ نَضِيدٌ ﴾ [١٠] : الْكُفُرَّى مَا دَامَ فِي أَكْمَامِهِ . وَمَعْنَاهُ : مَنْضُودٌ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ ، فَإِذَا خَرَجَ مِنْ أَكْمَامِهِ فَلَيْسَ بِنَضِيدٍ . ﴿ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴾ [الطور : ٤٩] : ﴿ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴾ [٤٠] : كَانَ عَاصِمٌ يَفْتَحُ الَّتِي

کردند تا آنکه صدایشان بلند شد و آیت در این مورد نازل شد «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجویید.» تا تمام آیت.

باب فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَروْا حَتّی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکانَ خیراً لَهُمْ» (٥) «و اگر صبر می‌کردند تا به سویشان برآیی مسلماً برایشان بهتر بود.»

۵۰ـ سورهٔ ق[۱]

«رَجْعٌ بَعیدٌ» (٣) یعنی: بازگردانیدن[۲]

«فُرُوْجٍ» (٦) یعنی: شکافها و مفرد آن، فَرْجٌ است.[۳]

«مِنْ حَبْلِ الوَرید» (١٦) مراد از «الوَرید» دو رگ در حلق است و «اَلْحَبْل» یعنی: شاهرگ گردن.[۴]

و مجاهد گفته است: «ماتَنْقُصُ الارضُ» (٤) «آنچه زمین کم می‌کند.» مراد از: استخوانهایشان است.[۵]

---

۱ - سورهٔ ق مکی است.

۲ - «ءَاِذا مِتْنا و کُنّا تُراباً ذلکَ رَجْعٌ بَعیدٌ» «آیا چون مردیم و خاک شدیم (زنده می‌شویم) این بازگشتی بعید است.»

۳ - «اَفَلَمْ یَنْظُروا الی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَزَیَّنّاها وَ مالَها مِنْ فُرُوْجٍ» «مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و در آن از شکافتگی نیست.»

۴ - «وَلَقَدْ خَلَقْنا الانسانَ وَ نَعْلَمُ ماتُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیهِ مِن حَبْلِ الوَرید». «و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم.»

۵ - «قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الارضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ». «(نه)

فِي (ق) وَيَكْسِرُ الَّتِي فِي (الطُّورِ)، وَيُكْسَرَانِ جَمِيعًا وَيُنْصَبَانِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿يَوْمَ الْخُرُوجِ﴾ [۴۲]: يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْقُبُورِ.

«تَبصرَةً» (۸) یعنی: بصیرت، بینش[۱]

«حَبَّ الحَصیدِ» (۹) یعنی: دانهٔ گندم[۲]

«باسِقاتٍ» (۱۰) یعنی: دراز، بلند بالا[۳]

«اَفَعَیِینا» (۱۵) یعنی: آیا ما عاجزیم از آن[۴] آنگاه که ما را پیدا کرده و آفریده است.

«وَقالَ قَرینُه» (۲۳) یعنی همان شیطانی که بر وی مقدر شده است.[۵]

«فَنَقَّبوا» (۳۶) یعنی: زدند.[۶]

«اَوْ اَلقَی السَّمْع» (۳۷) یعنی: نفس وی به جز با او سخن نمی‌گوید.[۷]

«رَقیبٌ عَتیدٌ» (۱۸) یعنی: مراقب و ناظر[۸]

«سائقٌ و شهیدٌ» (۲۱) یعنی دو فرشته‌اند که یکی می‌نویسد و دیگری گواه است.[۹]

بلکه حقیقت را، وقتی بر ایشان آمد دروغ خواندند و آنها در کاری سر درگم (مانده)اند.»

۱ - «تَبصِرَةً وَ ذِکرًا لِکُلِّ عَبْدٍ مُنیبٍ». «تا برای هر بندهٔ تو به کاری بینش افزا و پندآموز باشد.»

۲ - «وَنَزَّلنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارکاً فَاَنْبَتْنا بِه جَنّاتٍ وَحَبَّ الحَصیدِ». «از آسمان آبی پر برکت فرود آوردیم پس بدان (وسیله) باغها و دانه‌های درو کردنی رویانیدیم.»

۳ - «وَالنَّخلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضیدٌ». «و درختان تناور خرما که خوشه(های) روی هم چیده دارند.»

۴ - «اَفَعَیِینا بالخَلقِ الاوَّلِ، بل هُم فی لَبْسٍ مِنْ خَلقٍ جدیدٍ». «مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمده‌ایم (نه) بلکه آنها از خلق جدید در شبهه‌اند.»

۵ - «وَقالَ قَرینُهُ هذا مالدیَّ عَتیدٌ». «و (فرشتهٔ) همنشین او می‌گوید: این است آنچه پیش من آماده است. (و ثبت کرده‌ام.»)

۶ - «وَکَمْ اَهلَکنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِی البِلادِ هَلْ مِنْ مَحیصٍ». «و چه بسا از نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که (بس) نیرومندتر از اینان بودند و شهرها را درنوردیدند (اما سرانجام) مگر گریزگاهی بود.»

۷ - «اِنَّ فِی ذالکَ لَذِکرا لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهیدٌ». «قطعاً در این عقوبتها برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است.»

۸ - «ما یَلفظُ مِنْ قَوْلٍ الّا لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ». «آدمی هیچ سخنی را به لفظ درنمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او (آن را ضبط) می‌کند.»

۹ - «وَجاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهیدٌ». «و هرکسی می‌آید (در حالی که) با او سوق دهنده و گواهی دهنده‌ای است.»

«شَهيدٌ» (۳۷) يعنى: گواه به غیب
«من لُغُوبٍ» (۳۸) يعنى: از رنج [1]
و غیر از مجاهد گفته است: «نضيدٌ» (۱۰) يعنى شکوفه تا آنگاه که در پرده است. و معنای آن پیچیده شدن برگهای آن در یکدیگر است و چون از پرده بیرون آید. نَضِید گفته نمی‌شود.[2]
«وَاِدْبار النُّجومِ» (الطور: ۴۹) «وَاَدبارِ السُّجودِ» (۴۰) و عاصم کلمه «اِدبار» را در سورهٔ (ق) به فتح «الف» می‌خواند و در سورهٔ (الطّور) به کسر «الف» می‌خواند. هر دو فتح داده می‌شود و هر دو کسر داده می‌شود.[3]
و ابن عباس گفته است: «يَوْمَ الخُرُوجِ» (۴۲) يعنى: روزى که از قبرها بیرون می‌آیند.[4]

١ - باب : قَوْلِه :
﴿ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ﴾ [٣٠]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:
«وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (۳۰) «و می گوید: آیا زیاده از این هست؟»

٤٨٤٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ أَبِي الأَسْوَد : حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ ابْنُ عُمَارَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « يُلْقَى فِي النَّارِ وَتَقُولُ : هَلْ مِنْ مَزِيد ، حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ ، فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ » . [انظر : ٦٦٦١ ، ٧٣٨٤ ، وانظر في التوحيد باب ٧. أخرجه مسلم : ٢٨٤٨] .

۴۸۴۸ ـ از قتاده، از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اهل دوزخ در آتش افکنده می‌شوند و دوزخ می گوید: آیا زیاده از این هست، تا آنکه خداوند گام خود را بر آن می‌نهد و دوزخ می گوید: بس است. بس است.

٤٨٤٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْقَطَّانُ : حَدَّثَنَا أَبُو سُفْيَانَ الْحِمْيَرِيُّ سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ مُحَمَّد ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَفَعَهُ ، وَأَكْثَرُ مَا كَانَ يُوقِفُهُ أَبُو سُفْيَانَ : « يُقَالُ لِجَهَنَّمَ : هَلِ امْتَلأْتِ ، وَتَقُولُ : هَلْ مِنْ مَزِيد ، فَيَضَعُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدَمَهُ عَلَيْهَا ، فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ » . [انظر : ٤٨٥٠ ، ٧٤٤٩ . أخرجه مسلم : ٢٨٤٦] .

۴۸۴۹ ـ از عَوف از محمد روایت است که

---

۱ - «وَلَقَدْ خَلَقْنا السَّموات وَالارضَ وَمابَيْنَهُما فى سِتَّةِ أيّام وَما مَسَّنا مِنْ لُغُوب». «و در حقیقت آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم.»
۲ - «وَالنَّخلَ باسِقات لَها طَلْعٌ نَضيدٌ». «درختان تناور خرما که خوشه‌های روی هم چیده دارند.»
۳ - «وَمِنَ اللّيلِ فَسَبِّحْهُ وَ أدْبارَ السُّجُودِ». (۴۰) «و در پاره‌ای از شب و عقب نماز خدا را به پاکی یاد کن.»
۴ - «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلكَ يَوْمُ الْخُروجِ». «روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می‌شنوند آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است.»

اَبوُهُریره رفع کرده (این حدیث را از آن حضرت روایت کرده) است و بسا اوقات ابوسفیان الحمیری (راوی) این حدیث را موقوف می‌آورد اینکه: «به دوزخ گفته می‌شود: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: آیا زیاده از این هست؟ پروردگار تبارک و تعالی گام خود را بر آن می‌گذارد و دوزخ می‌گوید: بس است، بس است.»

٤٨٥٠ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ ، فَقَالَتِ النَّارُ : أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ : مَا لِي لا يَدْخُلُنِي إِلا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ . قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ : أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي ، وَقَالَ لِلنَّارِ : إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي ، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا ، فَأَمَّا النَّارُ : فَلا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ قَطْ ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ، وَلا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا ، وَأَمَّا الْجَنَّةُ : فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا» . [راجع : ٤٨٤٩ . أخرجه مسلم : ٢٨٤٦].

٤٨٥٠ ـ از هَمّام، از اَبوُهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت و دوزخ با هم مجادله کردند. دوزخ گفت: من به متکبران و ستمگران اختصاص یافته‌ام، و بهشت گفت: درنمی‌آیند مرا به جز مردم ناتوان و از پای افتادگان. خدای تبارک و تعالی به بهشت گفت: تو رحمت منی، به وسیلهٔ تو رحم می‌کنم، هرکسی از بندگان خود را که بخواهم و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب منی، عذاب می‌کنم به وسیلهٔ تو هرکسی از بندگان خود را که بخواهم، و هر یک از آن دو پُری خود را خواهند داشت و اما دوزخ، پر نمی‌شود تا آنکه خداوند پای خود را بر آن می‌نهد، آنگاه می‌گوید: بس است، بس است، بس است. در این وقت پر می‌شود و بخشهای آن یکی به دیگری پیوسته می‌شود، و خداوند عَزَّوجل در آن مخلوقاتی را درمی‌آورد.»

٢ – باب : [قَوْلِهِ] :

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ [٣٩]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَقَبْلَ الغُروبِ» (۳۹) «و پیش از بر آمدن آفتاب و

پیش از غروب به ستایش پروردگارت تسبیح بگوی.»

٤٨٥١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ جَرِيرٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا لَيْلَةً مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ ، فَقَالَ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا ، لا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾» . [راجع : ٥٥٤ . أخرجه مسلم : ٦٣٣] .

٤٨٥١ - از اسماعیل، از قَیس بن ابی حازم، از جریر بن عبدالله روایت است که گفت: شبی با پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم، آن حضرت به ماه شب چهارده نگریست و گفت: «به تحقیق که شما پروردگار خویش را خواهید دید چنانکه همین (ماه) را می‌بینید، در دیدن آن، یکی دیگری را مزاحمت نمی‌کنید، پس اگر می‌توانید مغلوب (گزاردن) نماز قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نشوید، آن را بگزارید.» سپس آن حضرت خواند: «و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب به ستایش پروردگارت تسبیح بگوی.»

٤٨٥٢ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَمَرَهُ أَنْ يُسَبِّحَ فِي أَدْبَارِ الصَّلَوَاتِ كُلِّهَا ، يَعْنِي قَوْلَهُ : ﴿ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴾ [٤٠] .

٤٨٥٢ - از ابن ابی نَجِیح، از مجاهد روایت است که ابن عباس گفت: خداوند آن حضرت را امر کرده است که در پس هر نماز تسبیح گوید. یعنی فرمودهٔ خدای تعالی: «و عقب نماز نیز تسبیح بگوی.» (٤٠)

٥١- سُورَةُ : ﴿ وَالذَّارِيَاتِ ﴾ [١]

٥١ - سورهٔ وَالذّاریات[۱]

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام : الذَّارِيَاتُ الرِّيَاحُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ تَذْرُوهُ ﴾ [٤٥] : تُفَرِّقُهُ . ﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ ﴾ [٢١] : تَأْكُلُ وَتَشْرَبُ فِي مَدْخَلٍ وَاحِدٍ ، وَيَخْرُجُ مِنْ مَوْضِعَيْنِ . ﴿ فَرَاغَ ﴾ [٢٦] : فَرَجَعَ . ﴿ فَصَكَّتْ ﴾ [٢٩] : فَجَمَعَتْ أَصَابِعَهَا ، فَضَرَبَتْ جَبْهَتَهَا . وَالرَّمِيمُ : نَبَاتُ الأَرْضِ إِذَا يَبِسَ وَدِيسَ . ﴿ لَمُوسِعُونَ ﴾ [٤٧] : أَيْ لَذُو سَعَةٍ ، وَكَذَلِكَ [البقرة :

علی علیه السلام گفته است: الذّاریات، یعنی: بادها[۲]

و غیر از علی رضی الله عنه گفته است: «تَذْرُوْه» (الکهف: ٤٥) آن را متفرق و پریشان می‌کند.[۳]

«وَ فِی أَنْفُسِكُم أَفَلا تُبْصِرُوْن» (٢١) «و در

۱ - سورهٔ الذاریات مکی است.

۲ - «وَالذّارِیاتِ ذَرْوًا» (۱) «سوگند به بادهای ذره افشان»

۳ - «فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوْهُ الرِّیاحُ». (الکهف: ۴۵) «و چنان خشک گردید که بادها پراکنده‌اش کردند.»

٢٣٦] : يَعْني الْقَوِيَّ . ﴿ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ ﴾ [٤٩] : الذَّكَرَ وَالأُنْثى ، وَاخْتِلافُ الأَلْوَانِ : حُلْوٌ وَحَامِضٌ ، فَهُمَا زَوْجَانِ . ﴿ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ ﴾ [٥٠] : مَعْنَاهُ : مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ . ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ ﴾ [٥٦] : مَا خَلَقْتُ أَهْلَ السَّعَادَةِ مِنْ أَهْلِ الْفَرِيقَيْنِ إِلا لِيُوَحِّدُونِ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا ، فَفَعَلَ بَعْضٌ وَتَرَكَ بَعْضٌ ، وَلَيْسَ فِيهِ حُجَّةٌ لأَهْلِ الْقَدَرِ . وَالذَّنُوبُ : الدَّلْوُ الْعَظِيمُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ صَرَّةٍ ﴾ [٢٩] : صَيْحَةٍ . ﴿ ذَنُوبًا ﴾ [٥٩] : سَبِيلاً . ﴿ الْعَقِيمَ ﴾ : الَّتِي لا تَلِدُ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : وَالْحُبُكُ : اسْتِوَاؤُهَا وَحُسْنُهَا . ﴿ فِي غَمْرَةٍ ﴾ [١١] : فِي ضَلالَتِهِمْ يَتَمَادَوْنَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ تَوَاصَوْا ﴾ [٥٣] : تَوَاطَؤُوا . وَقَالَ : ﴿ مُسَوَّمَةً ﴾ [٣٤] : مُعَلَّمَةً ، مِنَ السِّيمَا . ﴿ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ﴾ [١٠] : لُعِنُوا .

وجودتان، پس مگر نمی‌بینید.» یعنی از یک راه ورود بدن، می‌خورند و می‌نوشند و از دو راه بیرون می‌کنند.

«فَراغَ» (٢٦): پس بازگشت.[١]

«فَصَكَّتْ» (٢٩): انگشتان خود را جمع کرد و بر پیشانی خود (سیلی) زد.[٢]

والرَّمیمِ: سبزهٔ زمین است وقتی که خشک گردد و کوبیده شود.[٣]

«لَمُوْسِعُوْنَ» (٤٧) یعنی: گسترش دهنده[۴] همچنین است: «علی المُوسِعِ قَدَرَهُ» (البقره: ٢٣٦) یعنی: مُوسِعِ؛ در این آیت به معنی قوت است[۵]

«خَلَقْنا زَوْجَيْنِ» (٤٩) مراد از «زَوْجَين» مرد و زن است یا نر و ماده (از هر جنس).[۶] و اَختلافُ الوانِ: گوناگون بودن رنگها: شیرین و تُرش، را «زَوْجانِ» گویند.

«فَفِرُّو اِلَی اللهِ» (٥٠) معنای آن این است: از

---

١ - «فَراغَ اِلَی اَهْلِهِ فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمينٍ». «پس آهسته به سوی زنش رفت و گوسالهٔ فربه (و بریان) آورد.»

٢ - «فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ فی صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَها وَقالَت عَجوزٌ عقيم». «و زنش با فریادی (از شگفتی) سر رسید و بر چهرهٔ خود زد و گفت: زنی پیر نازا چگونه بزاید.»

٣ - «ماتَذَرُ مِنْ شَیءٍ اَتَتْ عَلَیْهِ اِلّا جَعَلَتْهُ کالرَّميمِ». (٣٢) «هیچ چیز را نگذارد که به آن برسد مگر آن را، مانند استخوان پوسیده بگرداند.»

۴ - «وَالسَّماءَ بَنَيْناها بِاَيْدٍ وَ اِنّا لَمُوسِعُوْنَ». «و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی گمان ما (آسمان) گستریم.»

۵ - «لاجُناحَ عَلَيْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النساءَ مالَم تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفرِضُوْا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ على المُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی المُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالمَعْروفِ حقاً عَلَی المُحْسِنينَ». «اگر زنان را، مادامی که با آنان نزدیکی نکرده یا برایشان مهری معین نکرده‌اید، طلاق گویید، بر شما گناهی نیست، و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید ـ توانگر ـ به اندازهٔ (توان) خود و تنگدست به اندازهٔ (وُسع) خود. (این کاری است) شایستهٔ نیکوکاران.»

۶ - «وَمِنْ كُلِّ شیءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُم تَذَكَّرون». «و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید.»

(خشم) خدا به سوی (او بگریزید).[۱]

«وَماخَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسَ اِلا لِيَعْبُدُون» (٥٦) یعنی: نیافریدیم اهل سعادت را از دو گروه مگر آنکه به توحید الهی قایل شوند.[۲] و بعضی گفته‌اند: خَلَقَهُم (ایشان را آفریدیم) تا (عبادت) کنند بعضی از ایشان کردند و بعضی ترک کردند و این برای اهل قدر (معتزله) دلیلی شده نمی‌تواند[۳] والذَّنُوبُ یعنی: دلو بزرگ.[۴]

و مجاهد گفته است: «صَرَّةٍ» (٢٩) یعنی: فریاد و بانگ برآوردن.

«ذَنُوباً» (٥٩) یعنی: راه[۵]

«العَقِيْم» (٢٩): زنی که نمی‌زاید. و ابن عباس گفته است: وَالحُبُكِ، یعنی: برابری و زیبایی آن[۶] «فِي غَمْرَةٍ» (١١) یعنی: در گمراهی خویش می‌گذرانند.[۷] و غیر از ابن عباس گفته است: «تَواصَوْا» (٥٣) با هم موافقت کردند.[۸] و گفته می‌شود: «مُسَوَّمَةً» (٣٤) یعنی: علامه گذاری شده و از «اَلسِّيما» گرفته شده است. یعنی:

---

۱ - «فَفِرُّوا اِلى الله اِنّى لَكُمْ مِنْهُ نَذيرٌ مُبين». «پس به سوی خدا بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهندهٔ آشکارم.»

۲ - مقصود از این توجیهات آن است که تخلف ارادهٔ حق نسبت به کافران جن و انس که عبادت نمی‌کنند، لازم نیاید.

۳ - معتزله، معتقد به آزادی اراده‌اند و ارادهٔ خداوند را در اعمال خیر و شر که از سوی بندگان صورت می‌گیرد، دخیل نمی‌دانند. (تیسیر القاری)

۴ - اصل ذنوب به معنای دلو بزرگ است و دلو ظرف یا سطلی است که با آن از چاه آب می‌کشند و چون از چاه بالا رود، آن را ذنوب گویند (تفسیر میبدی)

۵ - «فَاِنَّ لِلَّذينَ ظَلَموا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحابِهِمْ فَلايَسْتَعْجِلون» «پس برای کسانی که ستم کردند، بهره‌ای است از عذاب یاران (قبلی) شان است پس (بگو) در خواستن عذاب از من شتابزدگی نکنند.»

۶ - «وَالسَّماء ذاتُ الحُبُك». (۷) «سوگند به آسمان مشبک»

۷ - «الَّذينَ هُم فِي غَمْرةٍ ساهُون» «همانان که در ورطهٔ نادانی بیخبرند.»

۸ - «اَتَواصَوْبه بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُون». «آیا همدیگر را به این (سخن) سفارش کرده بودند؟ (نه) بلکه آنان مردمی سرکش بودند.»

علامت و نشان و چهره[۱]

«قُتِلَ الخَرّاصُوْن» (۱۰) یعنی: «لعنت کرده شدند دروغگویان.»

۵۲- سُورَةُ: ﴿وَالطُّورِ﴾ [۱]

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿مَسْطُورٍ﴾ [۲]: مَكْتُوبٍ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الطُّورُ: الْجَبَلُ بِالسُّرْيَانِيَّةِ. ﴿رَقٍّ مَنْشُورٍ﴾ [۳]: صَحِيفَةٍ. ﴿وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾ [۵]: سَمَاءٌ. ﴿الْمَسْجُورِ﴾ [۶]: الْمُوقَدِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: تُسْجَرُ حَتَّى يَذْهَبَ مَاؤُهَا فَلَا يَبْقَى فِيهَا قَطْرَةٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَلَتْنَاهُمْ﴾ [۲۱]: نَقَصْنَاهُم.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿تَمُورُ﴾ [۹]: تَدُورُ. ﴿أَحْلَامُهُمْ﴾ [۳۲]: الْعُقُولُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿الْبَرُّ﴾ [۲۸]: اللَّطِيفُ. ﴿كِسْفًا﴾ [٤٤]: قِطَعًا. ﴿الْمَنُونُ﴾ [۳۰]: الْمَوْتُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿يَتَنَازَعُونَ﴾ [۲۳]: يَتَعَاطَوْنَ.

۵۲- سورهٔ «والطُّور»[۲]

و قَتاده گفته است: «مَسْطُور» (۲) یعنی: نوشته شده[۳] و مجاهد گفته است: اَلطُّورُ - در زبان سریانی به معنی کوه است. «رَقٍّ مَنْشُورٍ» (۳) رَقٌّ یعنی: ورق یا پوستی که بر آن بنویسند.[۴]

«والسَّقْفِ المَرْفُوعِ» (۵) مراد از آن آسمان است.

«اَلْمَسْجُوْر» (٦) یعنی: افروخته شده[۵] و حسن گفته است: (اَلْمَسجور) یعنی آب آن گرم کرده می‌شود که می‌رود و قطره‌ای در آن نمی‌ماند.

و مجاهد گفته است: «اَلَتْناهُم» (۲۱) یعنی: می‌کاهیم.[۶]

و غیر از مجاهد گفته است: «تَمُورُ» (۹) یعنی: دور زند.[۷]

---

۱ - «مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِین». «که نزد پروردگار تو برای مسرفان نشان گذاری شده است.»

۲ - سورهٔ «والطور» به اجماع مفسران مکی است و در اینجا مراد همان کوهی است که خدای تعالی با موسی بر آن کوه سخن فرمود. کلبی می‌گوید که یک آیت آن در مدینه نازل شده و دربارهٔ کشتگان مشرکان در جنگ بدر است: «وَاِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَموا عَذاباً دونَ ذٰلِکَ وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَهُم لایَعْلَمون» (۴۷) «و در حقیقت، غیر از این (مجازات)، عذابی (دیگر) برای کسانی که ظلم کرده‌اند، خواهد بود ولی بیشترشان نمی‌دانند که آن عذاب چیست؟»

۳ - «و کتاب مَسْطور». «و کتابی نگاشته شده.»

۴ - «فی رَقٍّ مَنشور». «در کاغذ گشاده.»

۵ - «وَالْبَحرِ المَسْجُور». «و قسم به دریا پر کرده شده.»

۶ - «وَ ما اَلَتْناهُم مِنْ عَمَلِهِم مِنْ شَیءٍ کُلُّ امْرِیءٍ بِماکَسَبَ رَهین». «و چیزی از کارهاشان را نمی‌کاهیم، هرکس در گرو دستاورد خویش است.»

۷ - «یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوراً». «روزی که آسمان سخت در تب و

«أَحْلامُهُم» (۳۲) یعنی: عقلهایشان[1] و ابن عباس گفته است: «البَرُّ» (۲۸) یعنی: مهربان[2]
«کِسْفاً» (٤٤) یعنی: پاره یا قطعه‌ای[3]
«المَنُوْن» (۳۰) یعنی: مرگ[4]
و غیر از وی گفته است: «یَتَنازَعُون» (۲۳) یعنی: به یکدیگر می‌دهند.[5]

١- باب:

باب ـ ١

٤٨٥٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي، فَقَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ». فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ، يَقْرَأُ بِالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ. [راجع: ٤٦٤. أخرجه مسلم: ١٢٧٦].

٤٨٥٣ ـ از عُروه، از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که اُم سَلَمه رضی الله عنها گفت: نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت کردم که من مریض شده‌ام. فرمود: «از عقب مردم در حالی که سواره باشی طواف کن». من طواف کردم و رسول الله صلی الله علیه و سلم در کنار خانهٔ (کعبه) نماز می‌گزارد و سورهٔ «والطُّور وَ کتابٍ مَسْطور» را می‌خواند.

٤٨٥٤ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثُونِي عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ. أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ. أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ﴾. كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ. قَالَ سُفْيَانُ: فَأَمَّا أَنَا، فَإِنَّمَا سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يُحَدِّثُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ. وَلَمْ أَسْمَعْهُ زَادَ الَّذِي قَالُوا لِي. [راجع: ٧٦٥، أخرجه مسلم: ٤٦٣، مختصراً].

٤٨٥٤ ـ از زُهری، از محمد بن جُبَیر بن مُطْعِم، از پدرش رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که در

تاب افتد.»

١ - «أَمْ تأمُرُهُم أَحْلامُهُم بِهذا أَمْ هُم قَومٌ طاغُون». «آیا پندارهایشان آنان را به این (موضعگیری) وامی‌دارد یا (نه) آنها مردمی سرکشند.»

٢ - «اِنّا كُنّا مِن قَبلُ نَدْعُوهُ، اِنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحيم». «ما از دیرباز او را می‌خواندیم که او همان نیکوکار مهربان است.»

٣ - «وَ اِن يَرَوْا كِسفاً مِنَ السَّماء ساقِطاً يَقُولوا سَحابٌ مَرْكوم». «و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند، می‌گویند: ابری متراکم است.»

۴ - «أَم يَقُولونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ المَنُون». «یا می‌گویند: شاعری است که انتظار مرگش را می‌بریم (و چشم به راه بد زمانه بر اوییم.»

۵ - «يَتَنازَعونَ فيها كَأساً لالَغْوٌ فيها وَلاتَأثيم». «در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند (و بر سرش همچشمی می‌کنند) که در آن نه یاوه گویی است و نه گناه.»

نماز شام سوره «والطُّور» را می‌خواند و چون بدین آیت رسید: «اَم‌ْ خُلِقُوا مِن‌ْ غَیْرِ شَیءٍ اَم‌ْ هُم‌ُ الخالِقُوْن‌َ. اَم‌ْ خَلَقُوا السَّموات‌ِ وَالارض‌ِ بَل‌ْ لایُوقِنُوْن‌َ. اَم‌ْ عِنْدُهُم‌ْ خَزائِن‌ُ رَبِّک‌َ اَم‌ْ هُم‌ُ الْمُسَیْطِرون» (۳۵ - ۳۷) «آیا از هیچ خلق شده‌اند؟ یا آنکه خودشان خالق (خود) هستند؟ آیا آسمانها و زمین را (آنان) خلق کرده‌اند؟ (نه) بلکه یقین ندارند. آیا ذخایر پروردگار تو پیش آنهاست؟ یا ایشان تسلط (تام) دارند.» نزدیک بود که دل من بپرد. سُفیان گفته است: و اما من، از زهری شنیده‌ام که از محمد بن جُبَیر بن مطعم، از پدر وی روایت می‌کرد که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که در نماز شام سورهٔ والطُّور را می‌خواند و از آن زیاده‌تر نشنیده‌ام که در این باره گفته باشد.

٥٣- سُورَةُ: ﴿وَالنَّجْمِ﴾ [١]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ذُو مِرَّةٍ﴾ [٦]: ذُو قُوَّةٍ. ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ﴾ [٩]: حَيْثُ الْوَتَرُ مِنَ الْقَوْسِ. ﴿ضِيزَى﴾ [٢٢]: عَوْجَاءُ. ﴿وَأَكْدَى﴾ [٣٤]: قَطَعَ عَطَاءَهُ. ﴿رَبُّ الشِّعْرَى﴾ [٤٩]: هُوَ مِرْزَمُ الْجَوْزَاءِ. ﴿الَّذِي وَفَّى﴾ [٣٧]: وَفَّى مَا فُرِضَ عَلَيْهِ. ﴿أَزِفَتِ الآزِفَةُ﴾ [٥٧]: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ. ﴿سَامِدُونَ﴾ [٦١]: الْبَرْطَمَةُ.

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: يَتَغَنَّوْنَ، بِالْحِمْيَرِيَّةِ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: ﴿أَفَتُمَارُونَهُ﴾ [١٢]: أَفَتُجَادِلُونَهُ، وَمَنْ قَرَأَ: ﴿أَفَتَمْرُونَهُ﴾ يَعْنِي أَفَتَجْحَدُونَهُ. ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ﴾ [١٧]: بَصَرُ مُحَمَّدٍ ﷺ. ﴿وَمَا طَغَى﴾ وَمَا جَاوَزَ مَا رَأَى. ﴿فَتَمَارَوْا﴾ [القمر: ٣٦]: كَذَّبُوا.

۵۳ - سورهٔ والنجم[۱]

و مجاهد گفته است: «ذُوْمِرَّهْ» (۶) یعنی: نیرومند[۲]

«قاب‌َ قَوْسَیْنِ» (۹) مراد از «قوسین» زه کمان است.[۳]

«ضِیْزَی» (۲۲) یعنی: کج[۴]

---

۱ - سورهٔ «والنَّجم» مکی است به جز آیت: «اَلَّذین‌َ یَجْتَنِبون‌َ کَبائِرَالاثم وَالفَواحش». (۳۲) که مدنی است.

۲ - «ذُوْمِرَّهٍ فَاسْتَوی». «نیکو صورت، پس راست بایستاد (آن فرشته)»

۳ - «فَکان‌َ قاب‌َ قَوْسَینِ اَوادْنی». «پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن.»

۴ - «تِلْک‌َ اِذاً قِسْمَهٌ ضِیْزَی». «این تقسیم، ناراست و بی اعتبار است.»

وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿ إِذَا هَوَى ﴾[١] : غَابَ .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ أَغْنَى وَأَقْنَى ﴾[٤٨] : أَعْطَى فَأَرْضَى .

«وَأَكْدَى» (٣٤) یعنی: بخشش او را قطع کرد.[۱]
«رَبُّ الشِّعرِی» (٤٩) مراد از «شعری» ستاره‌ای است که پس از جوزا طلوع می‌کند.[۲]
«الَّـذی وَفَّی» (٣٧) یعنـی: در آنچه که بر وی فرض شده بود.[۳]
«أَزِفَـتِ الآزِفَـةُ» (٥٧) یعنی: قیامـت نزدیک است.
«سامِدُون» (٦١): اَلبَرطَمَةُ ـ یعنی: بازی کننده[۴] و عِکرمـه گفته اسـت کـه «سَـمود» در لغت حِمْیَـری بـه معنای غنا اسـت. و ابراهیم گفته اسـت: «اَفَتَمارُوْنَهُ» (١٢) یعنی: آیا با او مجادله می‌کنید.[۵] و کسـی کـه چنین خوانده اسـت: «اَفَتَمْرُوْنَهُ» یعنی: آیا او را انکار می‌کنید.
«مازاغَ البَصَرُ» (١٧) مراد از بَصَر یا چشم، چشم محمد صلی الله علیه و سلم است.[۶]
«وَمـا طَغـی» یعنـی: از آنچـه دیده بـود، در نگذشت.
«فَتَمارَوْا» (القمر: ٣٦) یعنی: دروغ گفتند.[۷]
و حسن گفته است: «اِذا هَوَی» (١) یعنی: غایب شـد[۸] و ابن عباس گفته اسـت: «اَغْنَی و اَقْنَی»

---

۱ - وَ اَعطَی قَلیلاً وَ اَکْدَی». «و اندکی از مال داد و سخت دل شد.»
۲ - «وَ اَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَی». «وهم اوست پروردگار ستاره «شعری»
۳ - «وَ اِبْراهیمَ الَّذی وَفَّی». «و همان ابراهیمی که وفادار بود.»
۴ - «وَ اَنْتُمْ سامِدُون». «و شما بازی کننده هستید.»
۵ - «اَفَتُمارُوْنَهُ عَلَی مایَرَی» «آیا در آنچه دیده است با او جدال می‌کنید.»
۶ - «مازاغَ البَصَرُ وَما طَغَی» «دیده‌اش منحرف نگشت و (از حد) در نگذشت.»
۷ - «وَلَقَد اَنذَرَهُم بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُر». «و (لوط) آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود، ولی در تهدیدهایمان به جدال برخاستند.» گفته شده که وقوع این آیت که مربوط سورهٔ «القمر» است، در اینجا از سهو ناسخ خواهد بود.
۸ - «وَالنَّجمِ اِذا هَوَی». «سوگند به ستاره چون فرود می‌آید.»

(٤٩) یعنی: بدهد و خشنود سازد.[1]

١- باب :

٤٨٥٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : يَا أُمَّتَاهْ ، هَلْ رَأَى مُحَمَّدٌ ﷺ رَبَّهُ ؟ فَقَالَتْ : لَقَدْ قَفَّ شَعَرِي مِمَّا قُلْتَ ، أَيْنَ أَنْتَ مِنْ ثَلَاثٍ ، مَنْ حَدَّثَكَهُنَّ فَقَدْ كَذَبَ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ كَذَبَ ، ثُمَّ قَرَأَتْ : ﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾ [الأنعام : ١٠٣] . ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ [الشورى : ٥١] . وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ فَقَدْ كَذَبَ ، ثُمَّ قَرَأَتْ : ﴿ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا ﴾ [لقمان : ٣٤] . وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ كَتَمَ فَقَدْ كَذَبَ ، ثُمَّ قَرَأَتْ : ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾ الْآيَةَ ، وَلَكِنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ .
[راجع : ٣٢٣٤ . أخرجه مسلم : ١٧٧] .

باب ـ ١

٤٨٥٥ ـ از عامِر روایت است که مَسْروق گفت: به عایشه رضی الله عنها گفتم: ای مادر، آیا محمد صلی الله علیه و سلم (در شب معراج) پروردگار خود را دیده است؟ عایشه گفت: از آنچه گفتی: موی بر بدن من برخاست، پس کسی که تو را از این سه چیز بگوید، به تحقیق که دروغ گفته است: کسی که به تو بگوید محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را دیده است، قطعاً دروغ گفته است. عایشه سپس خواند: «چشمها او را درنمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است.» (الانعام: ١٠٣) «و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی» (الشوری: ٥١) عایشه گفت: و کسی که به تو گفته است که آن حضرت می‌داند، آنچه فردا واقع خواهد شد. دروغ گفته است: «و کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد.» (لُقمان: ٣٤) و کسی که به تو بگوید که آن حضرت (چیزی از وحی را) پوشانیده است، به تحقیق که دروغ گفته است. و سپس عایشه تلاوت کرد: «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن.» (المائده: ٦٧) ولی آن حضرت، دو نوبت جبرئیل را به صورت وی دیده است.

باب

---

١ - «وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى». «و آنکه او توانگر ساخت و سرمایه داد.»

«فَکانَ قابَ قَوْسَیْنَ أو ادْنی» (۹) «پس به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن رسید.» مراد از ـ قوسین ـ زه کمان است.[1]

٤٨٥٦ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ زِرًّا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ : ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى . فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴾ . قَالَ : حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ : أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ . [راجع : ٣٢٣٢ . أخرجه مسلم : ١٧٤]

۴۸۵۶ ـ از شیبانی از زِرْ از عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه روایت است «پس به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن رسید، آنگاه به بنده‌اش پیغام رسانید آنچه رسانید.» (۹ ـ ۱۰) گفت که ابن مسعود به ما گفته است: همانا آن حضرت جبرئیل را دید که ششصد بال داشت.

باب : قَوْلِهِ : ﴿ فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴾ [١٠]

باب فرمودهٔ خدای تعالی:

«فَاَوْحی اِلی عَبْدِهِ مااَوْحی» (۱۰) آنگاه به بنده‌اش پیغام رسانید، آنچه رسانید.»

٤٨٥٧ - حَدَّثَنَا طَلْقُ بْنُ غَنَّامٍ : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : عَنِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ زِرًّا ، عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴾ . قَالَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ . [راجع : ٣٢٣٢ . أخرجه مسلم : ١٧٤].

۴۸۵۷ ـ از شیبانی روایت است که گفت: در مورد این فرمودهٔ خدای تعالی از زِرْ پرسیدم: «پس به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن رسید، آنگاه به بنده‌اش پیغام رسانید آنچه رسانید.» زر گفت: عبدالله (ابن مسعود) ما را خبر داده است که: محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل را دید که ششصد بال داشت.

باب : ﴿ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴾ [١٨]

باب

«لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الکُبری» (۱۸) «و به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید.»

٤٨٥٨ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : ﴿ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴾ . قَالَ : رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ قَدْ سَدَّ

۴۸۵۸ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: «و به

۱- قاب قوسین یعنی: مابین قبضهٔ کمان تا گوشهٔ کمان. «فرهنگ عمید»

الأُفُقَ . [راجع : ٣٢٣٢] .

راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را دید.» (۱۸) آن حضرت رفرف سبزی دید که همهٔ افق را (فراگرفته) و بسته است.»

٢ - باب : ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَالْعُزَّى ﴾ [١٩]

٤٨٥٩ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَشْهَبِ : حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوْزَاءِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ، فِي قَوْلِهِ : ﴿ اللاتَ وَالْعُزَّى ﴾ كَانَ اللاتُ رَجُلاً يَلُتُّ سَوِيقَ الْحَاجِّ .

٤٨٦٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ : وَاللاتِ وَالْعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ ، فَلْيَتَصَدَّقْ» . [انظر : ٦١٠٧ ، ٦٣٠١ ، ٦٦٥٠ ، وانظر في الأيمان والنذور ، باب ٧. أخرجه مسلم : ١٦٤٧] .

باب ـ ۲

«اَفَرَأَيْتُم اللّاتَ و العُزّى» (۱۹) «آیا لات و عُزّی را دیدید.»

٤٨٥٩ ـ از ابوالجوزاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی: «اللاتَ و العُزّى» گفت: لات مردی (در روزگار جاهلیت) بوده که غذای سویق حاجیان را آماده می‌کرده است.

٤٨٦٠ ـ از زُهری، از حُمَید بن عبدالرحمن، از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «کسی که سوگند یاد کند و در سوگند بگوید که: «والـلات والعُزّى: باید بگوید: لااله الا الله. و کسی که به همراه خود گفت: بیا که با تو قمار زنیم، باید آن کس (به کفارهٔ سخن خود) صدقه بدهد.»

٣ - باب : ﴿ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الأُخْرَى ﴾ [٢٠]

٤٨٦١ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالَتْ : إِنَّمَا كَانَ مَنْ أَهَلَّ بِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ الَّتِي بِالْمُشَلَّلِ لا يَطُوفُونَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ﴾ [البقرة : ١٥٨] . فَطَافَ

باب ـ ۳

«و مَناةَ الثّالثةَ الأُخرَى» (۲۰) «و منات آن سومین دیگر»

٤٨٦١ ـ از زُهری روایت است که عُروه گفت: از عایشه رضی الله عنها (در مورد سعی میان صفا و مَرْوه) پرسیدم گفت: آنانی که از بُت منات که در موضع مُشَلَّل نهاده شده بود، اِحرام می‌گرفتند، میان صفا و مَروه سعی نمی‌کردند.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ .

قال سُفْيَانُ : مَنَاةُ بِالْمُشَلَّلِ مِنْ قُدَيْد .

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ خَالِد ، عَنِ ابْنِ شِهَاب . قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ : نَزَلَتْ فِي الأَنْصَار ، كَانُوا هُمْ وَغَسَّانُ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ ، مِثْلَهُ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : كَانَ رِجَالٌ مِنَ الأَنْصَارِ مِمَّنْ كَانَ يُهِلُّ لِمَنَاةَ ، وَمَنَاةُ صَنَمٌ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ ، قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّه ، كُنَّا لا نَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ تَعْظِيمًا لِمَنَاةَ ، نَحْوَهُ . [راجع : ١٦٤٣ . اخرجه مسلم : ١٢٧٧] .

خداوند این آیت را نازل کرد:
«در حقیقت، صفا و مروه از شعائر خداست.» (البقره: ۱۵۸) رسول الله صلی الله علیه و سلم و مسلمان میان آنها طواف (سعی) کردند.»
سفیان گفته است: مَنات درموضع مُشَلَّل در محل قُدَیْه بود و عبدالرحمن بن خالد به روایت از ابن شهاب، از عُروه گفته است که عایشه گفت: این آیت در مورد انصار نازل شده است که ایشان و (قبیلهٔ) غسّان، پیش از آنکه اسلام بیاورند، به مَنات اِحرام می‌بستند.
و مَعْمَر از زُهری، از عُروه روایت کرده که عایشه گفته: مردانی از انصار بودند که به نام منات اِحرام می‌بستند و مَنات بتی بود که میان مکه و مدینه قرار داشت. آنها گفتند: ای پیامبر خدا، ما (در روزگار جاهلیت) برای تعظیم منات بین صفا و مروه طواف نمی‌کردیم مانند آنچه تذکار یافت.

٤ - باب :
﴿ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴾ [٦٢]

٤٨٦٢ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّجْم ، وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ . [راجع : ١٠٧١] .

تَابَعَهُ ابْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ أَيُّوبَ .

وَلَمْ يَذْكُرِ ابْنُ عُلَيَّةَ ابْنَ عَبَّاس .

باب ـ ۴

«فَاسْجُدُوا للهِ وَاعْبُدُوا» (٦٢) «پس برای خدا سجده کنید و (او را) بپرستید.»
٤٨٦٢ ـ از اَیّوب، از عِکْرِمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم در (آخر سورهٔ) اَلنَّجم سجده کرد و مسلمانان و مشرکان و جن و انس با وی سجده کردند. و متابعت کرده است عبدالوارث را، ابن طَهْمان از اَیّوب. و ابن عُلَیَّه (در روایت خود) ابن عباس را یاد نکرده (و بر عِکرمه موقوف داشته است)

٤٨٦٣ - حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ : أَخْبَرَنِي أَبُو أَحْمَدَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : أَوَّلُ سُورَةٍ أُنْزِلَتْ فِيهَا سَجْدَةٌ ﴿وَالنَّجْمِ﴾ . قَالَ : فَسَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَجَدَ مَنْ خَلْفَهُ إِلا رَجُلاً ، رَأَيْتُهُ أَخَذَ كَفًّا مِنْ تُرَابٍ فَسَجَدَ عَلَيْهِ ، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا ، وَهُوَ أُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ . [راجع : ١٠٦٧ . اخرجه مسلم : ٥٧٦] .

٥٤- سُورَةُ (القمر) :

﴿ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ ﴾ [١] .

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مُسْتَمِرٌّ ﴾ [٢] : ذَاهِبٌ . ﴿مُزْدَجَرٌ﴾ [٤] : مُتَنَاهٍ ﴿ وَازْدُجِرَ ﴾ [٩] : فَاسْتُطِيرَ جُنُونًا ﴿ دُسُرٍ ﴾ [١٣] : أَضْلاعُ السَّفِينَةِ ﴿ لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ﴾ [١٤] : يَقُولُ : كُفِرَ لَهُ جَزَاءً مِنَ اللَّهِ . ﴿ مُحْتَضَرٌ ﴾ [٢٨] : يَحْضُرُونَ الْمَاءَ .

وَقَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ : ﴿ مُهْطِعِينَ ﴾ [٨] : النَّسَلانُ : الْخَبَبُ السِّرَاعُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ فَتَعَاطَى ﴾ [٢٩] : فَعَاطَهَا بِيَدِهِ فَعَقَرَهَا . ﴿الْمُحْتَظِرِ ﴾ [٣١] : كَحِظَارٍ مِنَ الشَّجَرِ مُحْتَرِقٍ . ﴿ازْدُجِرَ﴾ [٩] : افْتُعِلَ مِنْ زَجَرْتُ . ﴿ كُفِرَ ﴾ [١٤] : فَعَلْنَا بِهِ وَبِهِمْ مَا فَعَلْنَا جَزَاءً لِمَا صُنِعَ بِنُوحٍ وَأَصْحَابِهِ . ﴿مُسْتَقِرٌّ﴾ [٣] : عَذَابٌ حَقٌّ . يُقَالُ : الأَشَرُ الْمَرَحُ وَالتَّجَبُّرُ .

٤٨٦٣ ـ از ابواسحاق، از اسود بن یزید روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: نخستین سورهای که سجدهٔ (تلاوت) در آن نازل شده، سورهٔ «والنَّجم» است. رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن سجده کرد و کسانی که در عقب وی بودند، سجده کردند به جز مردی که دیدم خاک بر کف گرفت و بر آن سجده کرد و سپس آن مرد را دیدم که در حال کفر کشته شد و او اُمَیّه بن خَلَف بود و...

۵۴ ـ سورهٔ «القَمَر»[1]

«اِقْتَرَبَتِ السّاعة»[2] «قیامت نزدیک شد.»

مجاهد گفته است: «مُسْتَمِرٌّ» (٢) یعنی: رونده (از زمین تا آسمان)[3]

«مُزْدَجَر» (٤) یعنی: در غایت زجر کننده.[4]

«وَازْدُجِرَ» (٩) یعنی دیوانگی او به درازا کشیده است.[5]

«دُسُر» (١٣) یعنی: میخهای کشتی.[6]

«لِمَنْ كانَ كُفِر» (١٤) می‌گوید: او را منکر شده

---

١ - سورهٔ «القمر» مکی است. مقاتل گفته سه آیت آن مدنی است که عبارتند از آیات: ۴۴، ۴۵ و ۴۶ آن.

٢ - اِقْتَرَبَتِ السّاعةُ وَانْشَقَّ القَمَر». «نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه»

٣ - «وَإِنْ يَرَوْا آيةً يُعْرِضوا وَيَقولوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ» «و هر گاه نشانه‌ای ببینند، روی بگردانند و گویند: سحری دایم است.»

۴ - «وَلَقَدْجاءَهُم مِنَ‌الأَنْباءِ مافيه مُزْدَجَرٌ» «و قطعاً از اخبار، آنچه در آن مایهٔ انزجار (از کفر) است به ایشان رسید.»

۵ - «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نوحٍ فَكَذَّبوا عَبْدَنا وَقالوا مَجْنونٌ وَازْدُجِرَ». «پیش از آنان، قوم نوح (نیز) به تکذیب پرداختند و بندهٔ ما را دروغزن خواندند و گفتند: دیوانه‌ای است و (بسی) آزار کشیده.

۶ - «وَحَمَلْناهُ عَلَى ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُرٍ». «و او را بر (کشتی) تخته دار و میخ آجین سوار کردیم.»

بودند، کیفر از سوی خدا بوده است.[۱]
«مُحْتَضَرٌ» (۲۸) یعنی: بر سر آب حاضر می‌شوند[۲] و ابن جُبَیر گفته است: «مُهْطِعِیْنَ» (۸) یعنی: النَّسلانُ: شتابان رفتن.
[۳] و غیر ابن جُبَیر گفته است: «فَتَعاطی» (۲۹): آن را با دست گرفت و (با شمشیر) پی کرد.[۴]
«الْمُحْتَظِرِ» (۳۱) مانند شاخه‌های درخت سوخته شده[۵]
«اَزْدُجِرْ» (۹): بر وزن ـ اَفْتُعِلَ ـ از «زجر» گرفته شده است.
«کُفِرَ» (١٤) یعنی ما به او و بدیشان کردیم، آنچه کردیم؛ سزایی است در برابر آنچه در برابر نوح و یاران وی انجام شده است.[۶]
«مُسْتَقَرٌّ» (۳): یعنی عذاب حق است. گفته می‌شود: اَلاشرُ اَلْمَرَحُ و التَّجَبُّرُ.

۱ - باب: ﴿وَانْشَقَّ الْقَمَرُ. وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا﴾ [۱-۲]

باب ـ ۱

«وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَ اِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا» (۲۱) «و از هم شکافت ماه و هر گاه نشانه‌ای بینند، روی

---

۱ - «تَجری بِاَعْیُننا جَزاءً لِمَنْ کانَ کُفِرَ». «(کشتی) زیر نظر ما روان بود. (این) پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود.»
۲ - «وَنَبِّئْهُمْ اَنَّ الماءَ قِسمَةٌ بَیْنَهُمْ کُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ». «و به آنان خبر ده که آب میانشان بخش شده است هر کدام را آب به نوبت خواهد بود.»
۳ - «مُهْطِعینَ اِلَی الدّاعِ یَقُول الکافِرُونَ هذا یَوْمٌ عَسِرٌ». «به سرعت سوی آن دعوتگر می‌شتابند، کافران می‌گویند: امروز (چه) روز دشواری است.»
۴ - «فَنادَوْا صاحِبَهُم فَتَعاطی فَعَقَرَ». «پس رفیقشان را صدا کردند و (او) شمشیر کشید و (شتر را) پی کرد.»
۵ - «اِنّا اَرْسَلْنا عَلَیهِمْ صَیْحَةً واحِدَةً فَکانوا کَهَشیمِ المُحْتَظِرِ». «ما بر (سر)شان یک فریاد مرگبار فرستادیم و چون گیاه خشکیدهٔ (کومه‌ها) ریز ریز شدند.»
۶ - «تَجری بِاَعْیُننا جَزاءً لِمَنْ کانَ کُفِرَ». «کشتی زیر نظر ما روان بود (این) پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود.»

بگردانند.»

٤٨٦٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، وَسُفْيَانَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِرْقَتَيْنِ : فِرْقَةً فَوْقَ الْجَبَلِ ، وَفِرْقَةً دُونَهُ ، فَقَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اشْهَدُوا» . [راجع : ٣٦٣٦ . أخرجه مسلم : ٢٨٠٠].

٤٨٦٤ ـ از ابراهیم، از ابومَعْمَرْ روایت است که ابن مسعود گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم ماه دوپاره شد؛ پاره‌ای بر زبر کوه و پاره‌ای بر زیر کوه افتاد. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «گواه باشید.»

٤٨٦٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ وَنَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَصَارَ فِرْقَتَيْنِ ، فَقَالَ : لَنَا : «اشْهَدُوا اشْهَدُوا» . [راجع :٣٦٣٦. أخرجه مسلم: ٢٨٠٠] .

٤٨٦٥ ـ از مُجاهد از ابومَعْمَر، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت: «ماه شکافته شد در حالی که همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم و ماه دوپاره شد. آن حضرت به ما گفت: «گواه باشید، گواه باشید.»

٤٨٦٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي بَكْرٌ ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٦٣٨ . أخرجه مسلم: ٢٨٠٣] .

٤٨٦٦ ـ از عِراک بن مالک، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه بن مسعود روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم ماه شکافته شد.

٤٨٦٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : سَأَلَ أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً ، فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ . [راجع: ٣٦٣٧. أخرجه مسلم: ٢٨٠٢] .

٤٨٦٧ ـ از شیبان، از قَتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: مردم مکه (از آن حضرت) خواستند که بدیشان نشانهٔ (معجزه) بنماید، آن حضرت شکافتن ماه را بدیشان بنمود.

٤٨٦٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ فِرْقَتَيْنِ . [راجع : ٣٦٣٧ . أخرجه مسلم : ٢٨٠٢] .

٤٨٦٨ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس گفت: ماه شکافته شد و دو پاره گشت.[1]

---

۱ - پنج حدیث که در مورد شکافتن ماه روایت شده، راویان آنها، ابن مسعود، ابن عباس و انس می‌باشند. حدیث ابن مسعود تصریح بدان دارد که وی در آن واقعه با پیامبر صلی الله علیه و سلم همراه بوده است. لیکن چون این واقعه، پنج سال قبل از هجرت آن حضرت در مکه صورت گرفته در آن وقت انس در مدینه بوده و چهار، پنج ساله بیش نبوده است و اما ابن عباس هنوز به دنیا نیامده بود. ولی چون جمع کثیری از صحابه آن را روایت کرده‌اند. از آنها شنیده است و همچنان گفته شده که شکافتن ماه دوبار واقع شده است. بعضی گفته‌اند «انشق القمر» ماه شکافته شد. یعنی «ینشق القمر» است. یعنی ماه شکافته می‌شود. مانند فرمودهٔ خداوند: أتی أمْرُالله (النحل: ۱) آمد حکم خدا یعنی: یاتی أمْرُالله (حکم خدا می‌آید.) در این

٢ - باب: ﴿ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [١٤ - ١٥].

قال قَتَادَةُ: أَبْقَى اللَّهُ سَفِينَةَ نُوحٍ حَتَّى أَدْرَكَهَا أَوَائِلُ هَذِهِ الأُمَّةِ.

٤٨٦٩ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ: ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾. [راجع: ٣٣٤١. أخرجه مسلم: ٨٢٣ مطولاً].

باب: ﴿ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [١٧]

قال مُجَاهِدٌ: يَسَّرْنَا: هَوَّنَّا قِرَاءَتَهُ.

٤٨٧٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ: ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾. [راجع: ٣٣٤١. أخرجه مسلم: ٨٢٣، مطولاً].

باب: ﴿ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾ [٢٠ - ٢١]

باب ـ ۲

«تَجری بِأَعْیُنِنا جَزاءً لِمَن كانَ كُفِرَ وَلَقَدْ تَرَكْناها آیَةً فَهَل مِن مُدَّكِرٍ» (١٤ ـ ١٥) «(کشتی) زیر نظر ما روان بود (این) پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود و به راستی آن (کشتی) را بر جای نهادیم (تا) عبرتی (باشد)، پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟» قتاده گفته است: خداوند کشتی نوح را باقی گذاشت تا آنکه اوایل این امت آن را دریافته است.

٤٨٦٩ ـ از ابواسحاق، از اسود روایت است که عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌خواند: «فَهَل مِن مُدَّكِرٍ»

باب

«وَلَقَدْ یَسَّرْنا القُرآنَ لِلذِّكْرِ فَهَل مِن مُدَّكِرٍ» (١٧) «و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم آیا پند گیرنده‌ای هست؟» مجاهد گفته است: یَسَّرْنا ـ یعنی: قرائت آن را آسان کرده‌ایم.

٤٨٧٠ ـ از ابواسحاق، از اَسْوَد روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که آن حضرت چنین می‌خواند: «فَهَل مِن مُدَّكِرٍ».

باب

«أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَكَیْفَ كانَ عذابی و نُذُرِ» (٢٠ ـ ٢١) «تنه‌های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند پس چگونه بود عذاب من و

صورت، انشقاق قمر از نشانه‌های آخرالزمان است. (تیسیر القاری)

هشدارهای من.»

٤٨٧١ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلاً سَأَلَ الأَسْوَدَ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ أَوْ ﴿ مُذَّكِرٍ ﴾ ؟ فَقَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ يَقْرَؤُهَا : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . قال : وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَؤُهَا : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . دَالاً . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ ، نفسه ببعض الاختلاف] .

٤٨٧١ ـ از ابواسحاق روایت است که وی از مردی شنید که از اَسْوَدْ پرسید که آیا: «فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» یا «مُذَّكِرٍ» است؟ اسود گفت: از عبدالله بن مسعود شنیدم که چنین می‌خواند: «فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» و گفت که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که چنین می‌خواند: «فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» یعنی با دال مهمله (نه با ذال.»

٣ - باب : ﴿ فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ . وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [٣١ - ٣٢] .

باب ـ ٣

«فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ وَلَقَدْ يَسَّرنا القُران لِلذِّكْرِ فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» (٣١ ـ ٣٢) «و چون گیاه خشکیده (کومه‌ها) ریز ریز شدند و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کردیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست.»؟

٤٨٧٢ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَرَأَ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ الآيَةَ . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ ، مطولاً] .

٤٨٧٢ – از ابو اسحاق از اسود، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم خواند «فهل من مدکر»

٤ - باب : ﴿ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾ إِلَى ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [٣٨ - ٤٠] .

باب ـ ۴

«وَلَقَد صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذابٌ مُسْتَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ» تا «فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» (٣٨ ـ ٤٠) «و به راستی که سپیده دم عذابی پیگیر به سراغ آنان آمد. پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید.

و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم. پس آیا پند گیرنده‌ای هست»؟

٤٨٧٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَرَأَ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . [راجع : ٣٣٤١ . اخرجه مسلم : ٨٢٣ مطولاً] .

٤٨٧٣ ـ از ابواسحاق، از اسود، از عبدالله (ابن مسعود) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که آن حضرت چنین خواند: «فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرْ»

باب :﴿ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [٥١]

باب

«وَلَقَدْ اَهْلَكْنا اَشْياعَكُمْ فَهل مِن مُدَّكِرٍ» (٥١) «و هم مسلکان شما را سخت به هلاکت رساندیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست.»

٤٨٧٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ﴿ فَهَلْ مِنْ مُذَّكِرٍ ﴾ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . [راجع : ٣٣٤١ . اخرجه مسلم : ٨٢٣ ، باختلاف] .

٤٨٧٤ ـ از ابواسحاق، از اسود بن یزید روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خواندم که «فَهَلْ مِنْ مُذَّكِرٍ» (با ذال معجمه) پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ» (با دال مهمله نه با ذال معجمه)[1]

٥ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ [٤٥]

باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«سَيُهْزَمُ الجمع وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرُ» (٤٥) «زود است که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند.»

٤٨٧٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ .
وحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ وُهَيْبٍ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ، وَهُوَ فِي قُبَّةٍ يَوْمَ بَدْرٍ :

٤٨٧٥ ـ از عبدالوهاب، از خالد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت. همچنان از وُهَیب، از خالد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله

---

[1] - مقصود مؤلف از نقل حدیث ابن مسعود آن است که «مِن مُدَّکر» در شش جای سورهٔ «القمر» با دال مهمله آمده است. (تیسیر القاری)

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ ، اللَّهُمَّ إِنْ تَشَأْ لا تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ» . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ : حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ ، وَهُوَ يَثِبُ فِي الدِّرْعِ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ . [راجع : ۲۹۱۵].

صلی الله علیه و سلم در حالی که در روز جنگ بدر در خیمه بود، گفت: «بارالها، من خواستار (ایفای) عهد و وعدهٔ توام، بارالها اگر می‌خواهی که پس از امروز (با هلاک مسلمانان) پرستش نشوی...» (در این وقت) ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: (همین قدر) تو را بسنده است یا رسول الله، بر پروردگار خویش الحاح کردی. آن حضرت که به پوشیدن زره خود مشغول بود، برآمد در حالی که می‌گفت: «زود است که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند.»

٦ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴾ [٤٦]

يَعْنِي مِنَ الْمَرَارَةِ .

باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُم و السَّاعَةُ اَدْهَی و اَمَرُّ» (٤٦) «بلکه موعدشان قیامت است و قیامت (بسی) سخت‌تر و تلخ‌تر است.» یعنی: از تلخی و ناگواری.

٤٨٧٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُوسُفُ بْنُ مَاهَكَ قَالَ : إِنِّي عِنْدَ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَتْ : لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ بِمَكَّةَ ، وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ : ﴿ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴾ . [انظر : ٤٩٩٣].

٤٨٧٦ ـ از ابن جُرَیج روایت است که گفت: یوسف بن ماهَک مرا خبر داده است که: همانا من نزد عایشه اُمُّ‌المؤمنین بودم. وی گفت: به تحقیق که (این آیت) بر محمد صلی الله علیه و سلم در مکه نازل شده در حالی که من دختری خورد سال بودم که بازی می‌کردم. «بلکه موعدشان قیامت است و قیامت (بسی) سخت‌تر و تلخ‌تر است.»

٤٨٧٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : وَهُوَ فِي قُبَّةٍ لَهُ يَوْمَ بَدْرٍ «أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا» . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ وَقَالَ :

٤٨٧٧ ـ از عِکرمه، از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که در خیمهٔ خود در روز بدر بود، فرمود: «بارالها، من خواستار (ایفای) عهد و وعدهٔ توام. بارالها،

اگر بخواهی که پس از امروز هرگز پرستش نشوی...» ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: «همین قدر» تو را بسنده است، یا رسول الله. بر پروردگار خویش الحاح کردی و آن حضرت در زره خود بود، پس برآمد در حالی که می‌گفت: «زود است که این جمع درهم شکسته شوند و پشت کنند. بلکه موعدشان قیامت است و قیامت (بسی) سخت‌تر و تلخ‌تر است.»

٥٥- سُورَةُ الرَّحْمٰنِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿بِحُسْبَانٍ﴾ [٥]: كَحُسْبَانِ الرَّحَى.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ﴾ [٩]: يُرِيدُ لِسَانَ الْمِيزَانِ. وَالْعَصْفُ: بَقْلُ الزَّرْعِ إِذَا قُطِعَ مِنْهُ شَيْءٌ قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَ فَذَلِكَ الْعَصْفُ، وَالرَّيْحَانُ: رِزْقُهُ وَالْحَبُّ الَّذِي يُؤْكَلُ مِنْهُ، وَالرَّيْحَانُ: فِي كَلَامِ الْعَرَبِ الرِّزْقُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: وَالْعَصْفُ يُرِيدُ: الْمَأْكُولَ مِنَ الْحَبِّ، وَالرَّيْحَانُ: النَّضِيجُ الَّذِي لَمْ يُؤْكَلْ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: الْعَصْفُ وَرَقُ الْحِنْطَةِ.

وَقَالَ الضَّحَّاكُ: الْعَصْفُ التِّبْنُ.

وَقَالَ أَبُو مَالِكٍ: الْعَصْفُ أَوَّلُ مَا يَنْبُتُ، تُسَمِّيهِ النَّبَطُ، هَبُوراً.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْعَصْفُ وَرَقُ الْحِنْطَةِ، وَالرَّيْحَانُ الرِّزْقُ، وَالْمَارِجُ: اللَّهَبُ الأَصْفَرُ وَالأَخْضَرُ الَّذِي يَعْلُو النَّارَ إِذَا أُوقِدَتْ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ عَنْ مُجَاهِدٍ: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ﴾ [١٧]: لِلشَّمْسِ: فِي الشِّتَاءِ مَشْرِقٌ، وَمَشْرِقٌ فِي الصَّيْفِ ﴿وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ مَغْرِبُهَا فِي الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ. ﴿لَا يَبْغِيَانِ﴾ [٢٠]: لَا يَخْتَلِطَانِ. ﴿الْمُنْشَآتُ﴾ [٢٤]: مَا

سورة «الرَّحْمٰن»[1]

و مجاهد گفته است: «بِحُسْبانٍ» (۵) مانند گردش آسیا[2] و غیر از وی گفته است: «وَاَقِیمُوا الوَزْنَ» (۹) مراد آن است که شاهین ترازو را راست بدارید.[3] و اَلْعَصْفُ: یعنی دانهٔ زراعت، آنگاه که قبل از رسیدن چیزی از آن قطع شود. همان. عَصْف است (یعنی نارسیده و خام) و الرّیحان: روزی آن است همان دانه‌ای است که از آن خورده می‌شود. واَلرَّیْحانُ، در کلام عرب روزی است. و بعضی گفته‌اند: مراد از ـ عَصْف ـ خوردنی دانه (حبوب) است و مراد از: والرّیحان، همان (دانه) که از فرط پختگی و رسیدگی خورده نمی‌شود.

و غیر از مجاهد گفته است: مراد از «العَصْف» برگ گندم است و ضُحاک، گفته است: عَصْف،

۱ - سورهٔ «الرّحمن» به اجماع، مکی است.

۲ - «الشَّمسُ وَالقَمَرُ بِحُسْبانٍ». «خورشید و ماه بر حسابی (روان) اند.»

۳ - «وَاَقیمُواالوَزنَ بالقِسطِ وَلاتُخسِرُوا المیزانَ». «و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهید.»

رُفِعَ قِلْعُهُ مِنَ السُّفُنِ ، فَأَمَّا مَا لَمْ يُرْفَعْ قِلْعُهُ فَلَيْسَ بِمُنْشَأَةٍ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ كَالْفَخَّارِ ﴾ [١٤] : كَمَا يُصْنَعُ الْفَخَّارُ .

الشُّوَاظُ : لَهَبٌ مِنْ نَارٍ ﴿ وَنُحَاسٌ ﴾ [٣٥] : الصُّفْرُ يُصَبُّ عَلَى رُؤُوسِهِمْ ، فَيُعَذَّبُونَ بِهِ . ﴿ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ﴾ [٤٦]: يَهُمُّ بِالْمَعْصِيَةِ فَيَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَيَتْرُكُهَا . و ﴿مُدْهَامَّتَانِ ﴾ [٦٤] : سَوْدَاوَانِ مِنَ الرِّيِّ .

﴿ صَلْصَالٍ ﴾ [١٦] : طِينٌ خُلِطَ بِرَمْلٍ فَصَلْصَلَ كَمَا يُصَلْصِلُ الْفَخَّارُ ، وَيُقَالُ : مُنْتِنٌ ، يُرِيدُونَ بِهِ : صَلَّ ، يُقَالُ : صَلْصَالٌ ، كَمَا يُقَالُ : صَرَّ الْبَابُ عِنْدَ الإِغْلَاقِ وَصَرْصَرَ ، مِثْلُ كَبْكَبْتُهُ يَعْنِي كَبَبْتُهُ .

﴿ فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴾ [٦٨] : وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَيْسَ الرُّمَّانُ وَالنَّخْلُ بِالْفَاكِهَةِ ، وَأَمَّا الْعَرَبُ فَإِنَّهَا تَعُدُّهَا فَاكِهَةً ، كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى ﴾ [البقرة : ٢٣٨] : فَأَمَرَهُمْ بِالْمُحَافَظَةِ عَلَى كُلِّ الصَّلَوَاتِ ، ثُمَّ أَعَادَ الْعَصْرَ تَشْدِيدًا لَهَا ، كَمَا أُعِيدَ النَّخْلُ وَالرُّمَّانُ ، وَمِثْلُهَا : ﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ ﴾ ثُمَّ قَالَ : ﴿ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ﴾ [الحج : ١٨] : وَقَدْ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَوَّلِ قَوْلِهِ : ﴿ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ ﴾ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ أَفْنَانٍ ﴾ [٤٨] : أَغْصَانٍ . ﴿ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴾ [٥٤] : مَا يُجْتَنَى قَرِيبٌ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ ﴾ [١٣] : نِعَمِهِ .

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿ رَبِّكُمَا ﴾ [١٣] : يَعْنِي الْجِنَّ وَالإِنْسَ .

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ : ﴿ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴾ [٢٩] : يَغْفِرُ ذَنْبًا وَيَكْشِفُ كَرْبًا ، وَيَرْفَعُ قَوْمًا ، وَيَضَعُ آخَرِينَ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ بَرْزَخٌ ﴾ [٢٠] : حَاجِزٌ . الأَنَامُ: الْخَلْقُ . ﴿ نَضَّاخَتَانِ ﴾ [٦٦] : فَيَّاضَتَانِ . ﴿ ذُو

یعنی: کاه. و ابومالک گفته است: عصف، یعنی آنچه در وهلۀ اول می‌روید، و آن را در لغت نبطی، هَبُور می‌نامند. و مجاهد گفته است: عَصْف، برگ گندم است و ریحان، روزی است.[1] و المارِج، شعله یا زبانۀ زرد و سبز آتشی افروخته شده که بالا می‌شود.[2] و بعضی از مُجاهد روایت کرده‌اند: «رَبُّ المَشْرِقَيْنِ» (۱۷) یعنی: آفتاب را در زمستان مشرقی است و در تابستان مشرقی است.[3]

«و رَبُّ المَغْرِبين» یعنی: آفتاب را در زمستان مغربی است و در تابستان مغربی است.

«لایَبْغیان» (۲۰) یعنی: با هم نمی‌پیوندند.[4]

«المُنْشَآت» (۲٤): همان کشتی که بادبان آن برافراشته است ولیکن اگر بادبان آن برافراشته نباشد، آن را مُنْشآت، نگویند[5] و مجاهد گفته است: «کالفَخّار» (۱٤) مانند سفال ساخته شده[6]

اَلشُّواظُ: یعنی زبانۀ آتش.[7]

«وَ نُحاس» (۳۵) و آن زردآبی است که بر سر دوزخیان ریخته می‌شود تا بدان عذاب شوند.

---

۱ - مراد از وَالعَصْفُ و الرَّیحان، این آیت است: «والحَبُّ ذُوالعَصْفِ و الرَّیحان» (۱۲) «و دانه‌های پوست دار و گیاهان خوشبو است.»

۲ - مراد این آیت است: «وَخَلَقَ الجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ». (۱۵) «و جن را از شعلۀ آتش آفرید.»

۳ - «ربُّ المَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ المَغْرِبَیْن». «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است.»

۴ - «بَیْنَهُما بَرزَخٌ لایَبْغیان». «میان آن دو، حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.»

۵ - «وَلَهُ الْجَوارِ المُنْشَآتُ فی البَحرِ کالأَعْلَامِ». «و او راست در دریا سفینه‌های بادبان دار بلند همچون کوهها»

۶ - خَلَقَ الانسانَ مِنْ صَلْصالٍ کالفَخّارِ». «انسان را از گِل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید.»

۷ - «یُرْسَلُ عَلَیکما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِران». «بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفتۀ آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید.»

﴿الْجَلال﴾ [۷۸]: ذُو الْعَظَمَة.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿مَارِجٌ﴾ [۱۵]: خَالِصٌ مِنَ النَّارِ، يُقَالُ: مَرَجَ الأمِيرُ رَعِيَّتَهُ إِذَا خَلاهُمْ يَعْدُو بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، من مرجتَ دابتكَ تركتها، وَيُقَالُ: مَرَجَ أَمْرُ النَّاسِ ﴿مَرِيجٍ﴾ [ق: ۵]: مُلْتَبِسٌ. ﴿مَرَجَ﴾ [۱۹]: اخْتَلَطَ الْبَحْرَانِ. ﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ﴾ [۳۱]: سَنُحَاسِبُكُمْ، لا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ، وَهُوَ مَعْرُوفٌ فِي كَلامِ الْعَرَبِ، يُقَالُ: لأَتَفَرَّغَنَّ لَكَ، وَمَا بِهِ شُغْلٌ، يَقُولُ: لآخُذَنَّكَ عَلَى غِرَّتِكَ.

«خافَ مَقامَ رَبِّه» (٤٦) یعنی: چون قصد ارتکاب گناه می‌کند خدای عزّوجلّ را به یاد می‌آورد و گناه را ترک می‌کند.[1]

و «مُدْهامَّتانِ» (٦٤) یعنی: از فرط سیرابی و تازگی سیاه می‌نماید.[2]

«صَلْصالِ» (١٤) یعنی: گلی است که با ریگ آمیخته شده و صدا می‌کند، همچون سفال که صدا می‌کند و گفته می‌شود: مُنْتِنٌ (بد بو است) مراد از آن «صَلٌّ» است. گفته می‌شود صَلْصالٌ چنانکه گفته می‌شود: صَرَّ الْبابُ عِندَ الاغلاقِ ـ یعنی دروازه به هنگام بسته شدن، صدا می‌کند.

و صَرْصَرَ، مانند اینکه: او را بر روی بر زمین اندازد.

«فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ و رُمانٌ» (٦٨) «میوه و خرما و انارانند.»[3] و بعضی[4] گفته‌اند که انار و خرما در زمرهٔ «فاکهه» یعنی: میوه نمی‌باشند. و اما عرب، آنها را میوه می‌شمارد. مانند فرمودهٔ خدای عَزَّوجلّ: «حافظوا علی الصَّلواتِ والصَّلاةِ الوُسْطی» (البقره: ٢٣٨) «بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید.» بر مواظبت همهٔ نمازها امر می‌کند، سپس مواظبت نماز عصر را تکرار می‌کند، مانند اینکه (پس از ذکر فاکهة یعنی میوه) ـ نخل و رُمّان (خرما و انار) را تکرار می‌کند.

---

۱ - «وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ». «و هرکس را که از مقام پروردگارش بترسد، دو بوستان است.»

۲ - «مُدْهامَّتانِ». «که از (شدت) سبزی سیه گون می‌نماید.»

۳ - «فيهما فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ و رُمّانٌ». «در آن دو (بوستان) میوه و خرما و انار است.»

۴ - کرمانی و غیر او گفته‌اند که مراد از ـ بعضی ـ ابوحنیفه است رضی الله عنه، چنانکه به مذهب وی «خرما و انار» در زمرهٔ «فاکهه» یعنی میوه نیست. و اگر کسی سوگند یاد کند که «فاکهه» نمی‌خورم، اگر خرما و انار بخورد، حانث نمی‌شود. «تیسیر القاری»

(افضلیت آن را بیـان می‌کند.) و مانند آن: «آیا ندانستی که هرکس که در آسمان و هرکس که در زمین اسـت، خدا را سجده می‌کند.» (الحج: ۱۸) و سپس می‌گوید: «بسیاری از مردم برای او سـجده می‌کنند و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده اسـت». به تحقیق خدای عزّوجلّ در گفتهٔ اول خود «کسی که در آسمان و کسی که در زمین اسـت.» یاد کرده اسـت. و غیر از وی گفته است: «اَفْنان» (٤٨): شاخه‌ها.[1] «وَجَنَی الجَنَّتَیْـنِ دانٍ» (٥٤) یعنی: آنچه (میوهٔ) چیدنی است نزدیک است[2] و حَسن گفته است: «فَبأی آلاءِ» (١٣) یعنـی: نعمتهـای او[3] و قتـاده گفته است: «رَبِّکُما» (١٣) یعنی: (پروردگارشما) جن و انـس و اَبُوالدَّرداء گفته اسـت: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شأنٍ» (٢٩) یعنی: «هر روز در حالتی است» گنـاه را می‌آمرزد و اندوه و مشـقت را از میان می‌بـرد و قومی را بلند می‌کند و قومی دیگر را فرو می‌افکند.[4] و ابن عباس گفته است: «بَرْزَخٌ» (٢٠) یعنی: مانع و حایل[5]

اَلانامُ: یعنی مردم.[6]

«نَضّاختانِ» (٦٦) یعنی: فوران کننده[7] «ذوالجَلالِ»

---

۱ - «ذَوَاتا اَفْنانٍ» «که دارای شاخسارانند»

۲ - «مُتَّکِئینَ عَلَی فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَجَنا الجَنَّتَینِ دانٍ». «بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت بافت است تکیه زنند و چیدن میوه (از) آن دو باغ (به آسانی) در دسترس است.»

۳ - «فَبِأیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبان». «پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را دروغ می‌پندارید.»

۴ - «یَسْئَلُهُ مَنْ فی‌السَّمواتِ والارضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شأنٍ». «هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می‌کند. هر زمان او در کاری است.»

۵ - «بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لایَبْغیانِ». «میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.»

۶ - «وَالاَرضَ وَضَعَها لِلاَنامِ» (۱۰) «و زمین را برای مردم نهاد.»

۷ - «فیهِما عَیْنانِ نَضّاخَتانِ». «در آن دو بوستان، دو چشمهٔ جوشنده‌اند.»

(۷۸) یعنی: با عظمت[۱]
و غیر از وی گفته‌اند: «مارِجٍ» (۱۵) یعنی: آتش ناب[۲] گفته می‌شود: «مَرَجَ الأَمِيرُ رَعِيَّتِهِ» امیر، مردم را به حال فساد گذاشت ـ آنگاه که آنها را واگذارد که یکی بر دیگری ستم کند.
«مِنْ مَرَجْتَ دابَّتَکَ تَرَکْتَها» وگفته می‌شود: مَرَجَ أَمْرَ النّاس ـ کار مردم را به فساد کشاند.
«مَرِيجٍ» (ق: ۵) یعنی: خلط و مشتبه[۳]
«مَرَجَ» (۱۹): آنگاه که دو دریا با هم خلط شوند.[۴]
«سَنَفْرُغُ لَكُمْ» (۳۱) یعنی: با شما محاسبه خواهیم کرد، در حالی که چیزی از چیزی باز نمی‌دارد. و این در کلام عرب معروف است.[۵] گفته می‌شود: «لَاتَفَرَّغَنَّ لَکَ» یعنی: تو را بدان کاری نیست. می‌گوید: لَاخُذَنَّ عَلَى غِرَّتِکَ. یعنی: شما را بر غفلت شما می‌گیرم.

١ - باب : قَوْلِه :

﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾ [٦٢]

٤٨٧٨ - حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِالصَّمَدِ العَمِّيُّ : حَدَّثَنا أَبُو عِمْرَانَ الجَوْنِيُّ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قالَ : «جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَمَا بَيْنَ القَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلا رِدَاءُ الكِبْرِ ، عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ» . [انظر : ٤٨٨٠، ٧٤٤٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠] .

باب - ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَمِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ» (۶۲) «و غیر از این دو بوستان، دو بوستان دیگر است.»
۴۸۷۸ ـ از ابوعمران الجَوْنی، از ابوبکر بن عبدالله بن قیس، از پدرش روایت است که

---

۱ - «تبرکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الجَلالِ وَالاِکْرامِ». «خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت.»
۲ - «وَخَلَقَ الجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ». «و جن را از شعلهٔ آتش آفرید.»
۳ - «بَلْ کَذَّبوابالحقِ لَمّا جاءَهُم فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ» «(نه) بلکه حقیقت را، وقتی بر ایشان آمد دروغ خواندند و آنها در کاری سردرگم (مانده‌اند).»
۴ - «مَرَجَ البَحْرینِ یَلْتَقِیانِ». «دو دریا را گذاشت تا به هم جمع شوند.»
۵ - «سَنَفْرُغُ لَکُمْ اَیُّهَ الثَّقلانِ» «زود است که به شما بپردازیم، ای جن و انس.»

رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم گفت: «دو بوستان (بهشـت)اند که ظرفها و هرچه در آن است از نقره است و دو بوستان‌اند که ظرفها و هرچه در آن اسـت از طلا است و میان قوم و میان نگریستن به سوی پروردگارشان در بهشت عَدْن، چیزی به جز ردای کبریایی نیست که بر وجه خداوند است.»

باب ـ ۲

«حُورٌ مَقْصُـورَاتٌ فِی الخِیَـامِ» (۷۲) «حوران پرده نشـین در خیمه‌هـا» و ابن عبـاس گفته اسـت: حور، یعنی: سیاه حدقه. و مجاهد گفته اسـت: مَقْصوراتٌ یعنی نگهداشـته شـدگان، دیدارشان و خودشـان منحصر به همسرانشان اسـت. «قاصِرات» (٥٦) که جز همسران خود را نمی‌جویند.[1]

٤٨٧٩ ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ عَبْدِالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ الْجَوْنِيُّ، عَنْ أَبِي بَكْرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ، عَرْضُهَا سِتُّونَ مِيلاً، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الآخَرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ» [راجع: ٣٢٤٣. أخرجه مسلم: ٢٨٣٨].

٤٨٧٩ ـ از ابوبکر ابن عبدالله بن قیس، از پدرش روایت اسـت که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «همانا، در بهشت خیمه‌ای است از مروارید میان خالی که پهنای آن شصت میل است و در هر گوشـه‌ای از آن بانوهایی‌اند که دیگران را نمی‌بینند و مسـلمانان بر ایشان دور می‌زنند.»

٤٨٨٠ ـ وَجَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ كَذَا، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ». [راجع: ٤٨٧٨. أخرجه مسلم: ١٨٠].

٤٨٨٠ ـ و دو بوستان (بهشت)اند که ظروف و هر آنچه در آن است از نقره است و دو بوستان

---

[1] ـ «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلاَجَانٌّ». «در آن (باغها، دلبرانی) فروهشته نگاهند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است.» در تیسیرالقاری گفته شده: قسطلانی می‌گوید که در حُسن حوران با زنان آدمی (در بهشت) اختلاف کرده‌اند. بعضی گویند که زنان آدمی، هفتاد هزار بار از حوران نیکوترانند.

دیگراند که ظروف و هر آنچه در آن است از چنین و چنان (طلا) است و میان قوم و میان نگریستن به سوی پروردگارشان در بهشت عَدْن به جز ردای کبریایی که بر وجه خداوند است، چیزی نیست.»

٥٦- سُورَةُ الْوَاقِعَةِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿رُجَّتْ﴾[٤]: زُلْزِلَتْ. ﴿بُسَّتْ﴾[٥]: فُتَّتْ لُتَّتْ كَمَا يُلَتُّ السَّوِيقُ. الْمَخْضُودُ: الْمُوقَرُ حَمْلًا، وَيُقَالُ أَيْضًا: لا شَوْكَ لَهُ. ﴿مَنْضُودٍ﴾[٢٩]: الْمَوْزُ. وَالْعُرُبُ: الْمُحَبَّبَاتُ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ. ﴿ثُلَّةٌ﴾[٣٩، ٤٠]: أُمَّةٌ. ﴿يَحْمُومٍ﴾[٤٣]: دُخَانٌ أَسْوَدُ. ﴿يُصِرُّونَ﴾[٤٦]: يُدِيمُونَ. ﴿الْهِيمِ﴾[٥٥]: الإِبِلُ الظِّمَاءُ. ﴿لَمُغْرَمُونَ﴾[٦٦]: لَمُلْزَمُونَ. ﴿فَرَوْحٌ﴾[٨٩]: جَنَّةٌ وَرَخَاءٌ. ﴿وَرَيْحَانٌ﴾[٨٩]: الرِّزْقُ. ﴿وَنُنْشِئَكُمْ فِيمَا لا تَعْلَمُونَ﴾[٦١]: فِي أَيِّ خَلْقٍ نَشَاءُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿تَفَكَّهُونَ﴾[٦٥]: تَعْجَبُونَ. ﴿عُرُبًا﴾[٣٧]: مُثَقَّلَةً، وَاحِدُهَا عَرُوبٌ، مِثْلُ صَبُورٍ وَصُبُرٍ، يُسَمِّيهَا أَهْلُ مَكَّةَ الْعَرِبَةَ، وَأَهْلُ الْمَدِينَةِ الْغَنِجَةَ، وَأَهْلُ الْعِرَاقِ الشَّكِلَةَ.

وَقَالَ فِي: ﴿خَافِضَةٌ﴾[٣] لِقَوْمٍ إِلَى النَّارِ. ﴿رَافِعَةٌ﴾[٣]: إِلَى الْجَنَّةِ. ﴿مَوْضُونَةٍ﴾[١٥]: مَنْسُوجَةٍ، وَمِنْهُ: وَضِينُ النَّاقَةِ. وَالْكُوبُ: لا آذَانَ لَهُ وَلا عُرْوَةَ، وَالأَبَارِيقُ: ذَوَاتُ الآذَانِ وَالْعُرَى. ﴿مَسْكُوبٍ﴾[٣١]: جَارٍ. ﴿وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾[٣٤]: بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ. ﴿مُتْرَفِينَ﴾[٤٥]: مُمَتَّعِينَ. ﴿مَا تُمْنُونَ﴾[٥٨]: مِنَ النُّطَفِ، يَعْنِي: هِيَ النُّطْفَةُ فِي أَرْحَامِ النِّسَاءِ. ﴿لِلْمُقْوِينَ﴾[٧٣]: لِلْمُسَافِرِينَ وَالْقِيِّ الْقَفْرُ. ﴿بِمَوَاقِعِ

۵۶ـ سورهٔ «الْوَاقِعَة»[1]

و مجاهد گفته است: «رُجَّت» (٤) یعنی: لرزانده شود[2] «بُسَّت» (٥) یعنی: ریزه ریزه و خُرد و خمیر شود به گونه‌ای که سَویق، خُرد و خمیر می‌شود.[3]

المَخْضُوْدُ، یعنی: گرانبار و همچنان گفته می‌شود که: بی خار باشد.[4]

«مَنْضُوْدٍ» (٢٩) یعنی: موز (کیله)[5]

«وَالعُرُبَ» زنان دلربای شوهران[6]

«ثُلَّةٌ» (٣٩، ٤٠) یعنی: گروهی[7]

«یَحمُوْمٍ» (٤٣): دود سیاه[8]

«یُصِرُّون» (٥٦) یعنی: ادامه می‌دادند.[9]

---

١ - سورهٔ «الواقعه» مکی است، ولی در آیات «والاصحاب الیمین» و «اَفبِهذا الحَدیثِ اَنْتُم مُدهِنُون» (٨١) اختلاف است که آن را مدنی گفته‌اند.

٢ - «اِذا رُجَّتِ الاَرضُ رَجّاً». «چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود.»

٣ - «وَبُسَّتِ الجِبالُ بَسّاً». «و کوهها (جمله) ریزه ریزه شوند.»

۴ - «فِي سِدْرٍ مَخْضودٍ». (٢٨) «در (زیر) درختان کنار بی خار».

۵ - «وَطَلعٍ مَنْضودٍ». «و درختهای موز که میوه‌اش خوشه خوشه روی هم چیده است.»

۶ - «عُرُباً اَتراباً». «دوست داشتنی و خاطرخواه شوهران و هم سال» (٣٧)

٧ - «ثُلَّةٌ مِنَ الاَوَّلینَ، و ثُلَّةٌ مِنَ الآخرین». «گروهی از پیشینیانند و گروهی از پسینیانند.»

٨ - «وَ ظِلٍّ مِنْ یحمُومٍ». «و سایه‌ای از دود سیاه».

٩ - «وَکانوا یُصِرُّونَ عَلَى الحِنْثِ العَظیمِ». «و بر گناه بزرگ (شرک) مداومت می‌کردند.»

النُّجُوم ﴾[٧٥] : بِمُحْكَمِ القُرآنِ ، وَيُقَالُ : بِمَسْقَطِ النُّجُومِ إِذَا سَقَطْنَ ، وَمَوَاقِعُ وَمَوْقِعٌ وَاحِدٌ . ﴿ مُدْهِنُونَ ﴾ مُكَذِّبُونَ ، مِثْلُ : ﴿لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴾ [القلم : ٩] . ﴿فَسَلامٌ لَكَ ﴾ [٩١] : أَيْ : مُسَلَّمٌ لَكَ : إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ اليَمِينِ ، وَأُلْغِيَتْ إِنَّ وَهُوَ مَعْنَاهَا ، كَمَا تَقُولُ : أَنْتَ مُصَدَّقٌ ، مُسَافِرٌ عَنْ قَلِيلٍ ، إِذَا كَانَ قَدْ قَالَ : إِنِّي مُسَافِرٌ عَنْ قَلِيلٍ ، وَقَدْ يَكُونُ كَالدُّعَاءِ لَهُ ، كَقَوْلِكَ : فَسَقْيًا مِنَ الرِّجَالِ ، إِنْ رَفَعْتَ السَّلَامَ ، فَهُوَ مِنَ الدُّعَاءِ . ﴿ تُورُونَ ﴾ [٧١] : تَسْتَخْرِجُونَ ، أَوْرَيْتُ : أَوْقَدْتُ . ﴿لَغْوًا ﴾ [٢٥] : بَاطِلاً . ﴿ تَأْثِيمًا ﴾ [٢٥] كَذِبًا .

«اَلْهِيم» (۵۵) یعنی: شتر تشنه.[۱]

«لَمُغْرَمُونَ» (٦٦) یعنی: لازم شوندگان[۲]

«فَرُوْح» (۸۹) یعنی: بهشت و فراوانی.[۳]

«وَ نُنْشِئَكُمْ فِيْما لاتَعْلَمُونَ» (٦١) «و بیافرینیم شما را در عالمی که نمی‌دانید.» یعنی: در هر آفرینشی که بخواهیم[۴] و غیر وی گفته است: «تَفَكَّهُوْن» (٦٥) یعنی: تعجب خواهید کرد.[۵]

«عُرُباً» (۳۷) گرانبار، مفرد آن «عَرُوبٌ» است. مانند صَبُور و صُبر. مردم مکه آن را ـ اَلْعَرِبَةُ و مردم مدینه آن را ـ اَلْغنِجَةُ و مردم عراق آن را ـ اَشَكِلَةُ ـ می‌نامند.[۶] و گفت: در «خافِضَةٌ» (۳) «پست کننده» یعنی: پست کننده گروهی به سوی دوزخ. «رافِعَةٌ» (۳) «بالابرنده»: بالابرندهٔ گروهی به سوی بهشت.[۷]

«مَوْضُونَةٍ» (۱۵) یعنی بافته شده، و از این معنی گرفته شده: وَضِينُ النَّاقَةِ، یعنی تنگ نوار (پالان) شتر.[۸]

وَالْكُوْب (کوزهٔ) بدون دسته و گوشه، والأَبارِيق، دارای دسته و گوشه.[۹]

---

۱ - «فَشارِبُونَ شُرْبَ الهِيمِ». «می‌آشامید (بسان) آشامیدن شتر تشنه».

۲ - «انّا لَمُغْرَمُونَ». «واقعاً ما غرامت کنندگانیم.»

۳ - فَرَوْحٌ وَ رَيحانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ». «(در) آسایش و راحت و بهشت پر نعمت (خواهد بود)»

۴ - «عَلَى أن نُبَدِّلَ أمْثالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُم فی مالا تَعْلَمُوْنَ». «(و می‌توانیم) امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را (به صورت) آنچه نمی‌دانید پدیدار گردانیم.»

۵ - «لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُم تَفَكَّهون». «اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می‌گردانیم، پس در افسوس (و تعجب) می‌افتید.»

۶ - یعنی: کلمات مذکور معانی: عشوه‌گر و با ناز و غمزه و با غنج و کرشمه، دارا می‌باشد.

۷ - «خافِضَةٌ رافِعَةٌ» «پست کننده و بالا برنده است.»

۸- «عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ» «بر تختهایی زربافت.»

۹ - «بِأكْوابٍ و أبارِيقَ وَ كَأسٍ مِنْ مَعِينٍ». (۱۸) «با جامها و آبریزها و پیاله‌هایی از بادهٔ ناب روان.»

«مَسکوبٍ» (۳۱) یعنی: ریزان[1]
«و فُرُشٍ مَرْفوُعَةٍ» (۳٤) «و فرشـهای برافراشته شده» یعنی: یکی بر روی دیگری.
«مُتْرَفِین» (٤۵) یعنی: بهره‌مند شدگان.[2]
«ماتُمْنوُن» (۵۸) یعنی: از نطفه‌ها گرفته شده، و آن نطفه‌ای است که در رحمهای زنان است.[3]
«لِلْمُقْوِین» (۷۳) یعنی برای مسافرین و از «الْقِی القفر«بِمواقعِ النُّجومِ» (۷۵) یعنی «سـوگند» به آیات محکم قرآن و گفته می‌شود: به فرو افتادن ستارگان، آنگاه که فرو افتند. و کلمات «مَواقعٌ و مَوْقعٌ» یک معنی دارند.[4]
«مُدْهنـوُن» (۸۱) یعنی: تکذیـب کننده. مانند: «لَوْتُدْهِنُ فَیُدْهِنُوْن» (اَلْقَلَم: ۹)[5]
«فَسَـلامٌ لَک» (۹۱) یعنی: تو را مَسلَّم است که از اصحاب یمین هسـتی و (حرف تأکید) «انّ» افتاده اسـت و مراد معنای آن اسـت.[6] چنانکه (به پاسـخ کس) بگویی: «اَنْتَ مُصَدَّقٌ مُسـافِرٌ عَنْ قَلیـلٍ» یعنی: باور کردنی اسـت که اندک زمانی است که تو مسـافر هستی. اگر آن کس گفته بود: اِنّی مُسـافِرٌ عَنْ قَلیـلٍ ـ یعنی: همانا اندک زمانی اسـت که من مسـافر هسـتم. و بـه تحقیق که این مانند دعـای اصحاب یمین

---

۱ - «وَ ماءٍ مَسْکوب». «و آبی ریزان».
۲ - «اِنَّهُمْ کانوُا قَبْلَ ذلکَ مُتْرَفین». «اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند.»
۳ - «اَفَرَءَیتُم ماتُمنون». «آیا آنچه را (که به صورت نطفه) فرو می‌ریزید دیده‌اید؟»
۴ - «فَلا اُقسِمُ بِمواقِعِ النُّجُوْمِ». «پس سوگند به جایگاههای (ویژه و فواصل معین) ستارگان.»
۵ - «اَفَبِهذا الحَدیث اَنْتُم مُدْهِنُوْن». «آیا به این سخن شما انکار کننده‌اید.»
۶ - «فَسَلامٌ لَکَ مِنْ اَصْحابِ الیَمین». «سلام اصحاب یمین بر تو باد.» یعنی این چنین می‌توانست باشد: «سلامٌ لَکَ اِنَّکَ مِنْ اصحاب الیَمینِ » لفظ «اِنَّک» افتاده است و معنایش باقی است.

بـه وی می‌باشـد، چنانکه بگویی: «فَسَـقْیاً مِنَ الرِّجال» مردانی سیراب شوند (سَقْیاً، به نصب دعا می‌باشـد) و اگر «سلام» را مرفوع بگردانی «سلامٌ» به معنای دعا می‌باشد (فَسَلامٌ لَکَ یعنی: بر تو سلام باد.)

«تُوْرُوْن» (۷۱) یعنـی: بیرون می‌آورید. اَوْرَیْتُ یعنی: برافروختم.[1]

«لَغْواً» (۲۵) یعنی: باطل. «تَاْثِیْماً» یعنی: دروغ[2]

١- باب : قوله

﴿ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ ﴾ [٣٠]

٤٨٨١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قال : « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً ، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ ، لا يَقْطَعُهَا ، وَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿وَظِلٍّ مَمْدُودٍ﴾ » . [راجع : ٣٢٥٢. أخرجه مسلم: ٢٨٢٦، مختصراً] .

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَظِلٍّ مَمْدُوْدٍ» (۳۰): «و سایهٔ پایدار»

٤٨٨١ ـ از اَعْـرَج روایت اسـت کـه اَبُوهُرَیره رضـی الله عنه این روایت را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساند که فرموده است: «همانا، در بهشـت درختی اسـت که سـوارکاری، در سایه‌اش صد سال می‌تواند راه بپیماید بی آنکه سایه‌اش را طی نماید و اگر می‌خواهید بخوانید و سایهٔ پایدار»

٥٧- سُورَةُ الْحَدِيدِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ ﴾ [٧] : مُعَمَّرِينَ فِيهِ . ﴿ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴾ [٩] : مِنَ الضَّلالَةِ إِلَى الْهُدَى . ﴿ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ﴾ [٢٥] : جُنَّةٌ وَسِلاحٌ . ﴿ مَوْلاكُمْ ﴾ [١٥] : أَوْلَى بِكُمْ . ﴿ لِئَلا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ ﴾ [٢٩] : لِيَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ ، يُقَالُ : الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْماً ، وَالْبَاطِنُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْماً . ﴿أَنْظِرُونَا﴾ [٥ - ١٣] : انْتَظِرُونَا .

۵۷ ـ سورهٔ «الْحَدیدْ»[3]

و مجاهد گفته است: «جَعَلَکُم مُسْتَخْلَفِیْن» (۷) یعنی: آباد کنندگان در آن[4]

---

۱ - «اَفَرَءَیْتُمُ النَّارَالَّتی تُوْرُوْن». «آیا می‌بینید، آتشی را (که می‌افروزید از میان شاخ درخت) بیرون می‌آرید.»

۲ - «لایَسْمَعُوْنَ فِیها لغواً وَلاتاثِیماً». «در آنجا (بهشت) نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه (سخنی) گناه آلود».

۳ - «سورهٔ الحدید، دارای آیات مکی و مدنی است، در این سوره ذکر منافقان نیز آمده است و منافقان در مدینه بوده‌اند.»

۴ - «آمِنوا بالله وَ رَسوله وَ اَنفِقُوا مِمّا جَعَلَکُم مُسْتَخْلَفِینَ فِیه» «به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و از آنچه شما را در (استفاده از) آن

۵۸- سُورَةُ الْمُجَادِلَةِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يُحَادُّونَ ﴾ [۲۰] : يُشَاقُّونَ اللَّهَ . ﴿كُبِتُوا ﴾ [۵] : أُخْزُوا ، مِنَ الْخِزْيِ . ﴿ اسْتَحْوَذَ ﴾ [۱۹] : غَلَبَ .

«مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ» (۹) یعنی: از گمراهی به سوی هدایت[۱]

«فِيهِ بَأسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ» (۲۵) یعنی: سپر و سلاح[۲]

«مَوْلاكُم» (۱۵) یعنی: به شما سزاوارتر است.[۳]

«لِئَلا يَعْلَمَ أَهْلُ الكِتابِ» (۱۹): یعنی: تا اهل کتاب بدانند[۴] (در ـ لئلا ـ لفظ لازاید است.).

گفته می‌شود: الظَّاهِرُ علی کُلِّ شَیءٍ عِلْماً، والباطِنُ عَلَى كُلِّ شَیءٍ عِلْماً.[۵]

«اُنْظِرونا» (۱۳) یعنی: اُنْتَظِرُونا: با نظر شفقت به ما بنگرید.[۶]

۵۸ـ سورهٔ «المُجادِلَة»[۷]

و مجاهد گفته است: «يُحادُّون» (۲۰) یعنی: با خدا مخالفت می‌کنند.[۸]

جانشین (دیگران) کرده، انفاق کنید.»

۱ - «هُوَالَّذی يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آياتٍ بَيِّناتٍ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ». «اوست که بر بندهٔ خود آیات روشنی فرو می‌فرستد تا شما را از تاریکیها به سوی نور بیرون کشاند.»

۲ - «وَأَنْزَلْنا الحَديدَ فيهِ بَأسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ». «و آهن را که برای مردم خطری سخت و منفعتهایی است، فرود آوردیم.»

۳ - «وَمأواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُم وَ بِئسَ المَصيرُ». «جایگاهتان آتش است، آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است.»

۴ - «لِئَلا يَعْلَمَ أَهْلُ الكِتابِ أَلّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيءٍ مِنْ فَضْلِ اللهِ». «تا اهل کتاب بدانند که به هیچ وجه فزون بخشی خدا (در حیطه) قدرت آنان نیست.»

۵ - مراد این آیت است: «هُوَالأَوَّلُ والآخِرُ والظّاهِرُ و الباطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيءٍ عليمٌ». (۳) «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.»

۶ - «يَوْمَ يَقُولُ المُنافِقُونَ والمُنافِقاتُ لِلَّذينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُم». «روزی که مردان و زنان منافق به مسلمانان بگویند، به ما به نظر شفقت بنگرید تا از نور شما روشنی گیریم.»

۷ - ابوالعباس گفته که سورهٔ «المُجادله» مدنی است.

۸ - «إِنَّ الَّذينَ يُحادُّونَ اللهَ وَ رَسولَهُ اولئِكَ فِي الأَذَلّينَ». «در حقیقت کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی‌خیزند، آنان در (زمره) زبونان خواهند بود.»

«كُبِتُوْا» (۵) يعنى: خوار مى‌شوند.[۱]
«اسْتَحْوَذَ» (۱۹) يعنى: غلبه كرده است.[۲]

٥٩- سُورَةُ الحَشْرِ

۵۹ ـ سورهٔ «الْحَشْرِ»[۳]

﴿الجَلاءَ﴾ [٣] : الإخْرَاجُ مِنْ أرْضٍ إلى أرْضٍ .

«الَجلاءَ» (۳) يعنى: بيرون كردن از سرزمينى به سرزمينى ديگر[۴]

١- باب :

باب ـ ۱

٤٨٨٢ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنا هُشَيْمٌ : أخْبَرَنَا أبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ : سُورَةُ التَّوْبَةِ ، قال : التَّوْبَةُ هِيَ الفَاضِحَةُ ، مَا زَالَتْ تَنْزِلُ ، وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ ، حَتَّى ظَنُّوا أنَّهَا لَنْ تُبْقِيَ أحَداً مِنْهُمْ إلا ذُكِرَ فِيهَا ، قال : قُلْتُ : سُورَةُ الأنْفَالِ ، قال : نَزَلَتْ فِي بَدْرٍ ، قال : قُلْتُ : سُورَةُ الحَشْرِ ، قال : نَزَلَتْ فِي بَنِي النَّضِيرِ . [راجع : ٤٠٢٩ . أخرجه مسلم : ٣٠١٣] .

٤٨٨٢ ـ از ابو بشر روايت است كه سعيد بن جُبَير گفت: به ابن عباس گفتم: دربارهٔ سورهٔ التوبه (چه نظر دارى؟) گفت: سورهٔ التوبه؟ گفت: التوبه. آن نمودار كردن معايب (كافران و منافقان) است و پيوسته نازل مى‌شد و از ايشان (ياد مى‌كرد) تا آنكه گمان كردند كه يكى از ايشان را باقى نخواهد گذاشت به جز آنكه از آنها نام بگيرد.
سعيد بن جُبَير مى‌گويد: گفتم: دربارهٔ سورهٔ انفال؟ گفت: در رابطه به جنگ بدر نازل شده است. گفتم: دربارهٔ سورهٔ حشر؟ گفت: دربارهٔ (يهود) بنى النَّضير، نازل شده است.

٤٨٨٣ - حَدَّثَنا الحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ : حَدَّثَنا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : أخْبَرَنَا أبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدٍ قال : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سُورَةُ الحَشْرِ ، قال : قُلْ : سُورَةُ النَّضِيرِ . [راجع : ٤٠٢٩ . أخرجه مسلم : ٣٠٣١ بزيادة] .

٤٨٨٣ ـ از ابوبشر روايت است كه سعيد گفت: به ابن عباس رضى الله عنهما سورهٔ الحشر گفتم:

۱ - «إنَّ الَّذينَ يُحادُّونَ اللهَ وَ رَسولَهُ كُبِتوا كَما كُبِتَ الَّذينَ مِن قَبلِهِم». «بى گمان كسانى كه با خدا و فرستادهٔ او مخالفت مى‌كنند، ذليل خواهند شد. همانگونه كسانى كه پيش از آنان بودند، ذليل شدند.»
۲ - «اسْتَحْوَذَ عَلَيهِمُ الشَّيطانُ فَأنسيهُم ذِكرَالله». «شيطان بر آنان چيره شد و خدا را از يادشان برده است.»
۳ - سورهٔ «الحشر» مدنى است.
۴ - «وَلَولا أن كَتَبَ اللهُ عَلَيهِمُ الجَلاءَ لَعَذَّبَهُم فِى‌الدُّنيا». «و اگر خدا اين جلاى وطن را بر آنان مقرر نكرده بود، قطعاً آنها را در دنيا عذاب مى‌كرد.»

گفت: بگو سورة النَّضیرْ.

٢ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ ﴾ [٥]:

نَخْلَة ، مَا لَمْ تَكُنْ عَجْوَةً أَوْ بَرْنِيَّةً .

٤٨٨٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَرَّقَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴾ . [راجع : ٢٣٢٦ . اخرجه مسلم : ١٧٤٦].

باب ـ ٢ فرمودهٔ خدای تعالی:

«ماقَطَعْتُم مِـنْ لِيْنَةٍ» (٥) «آنچه از درخت خرما بریدید.» «لِيْنَه» درخت خرماست که خرمای عَجْوَه یا بَرْنی نباشد.

٤٨٨٤ ـ از لَیْث، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم نخلستان بنی نضیر را سوختاند و برید و آن در موضع اَلْبُوَیْره بود. خداوند نازل کرد: «آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را (دست نخورده) بر ریشه‌هایشان بر جای نهادید به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند.»

٣ - باب : قَوْلُه:

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﴾ [٦]

٤٨٨٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، غَيْرَ مَرَّةٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ : كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً ، يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ مِنْهَا نَفَقَةَ سَنَتِهِ ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السِّلَاحِ وَالْكُرَاعِ ، عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ . [راجع : ٢٩٠٤ . اخرجه مسلم : ١٧٥٧] .

باب ـ ٣

«مـا اَفَاءَاللهُ عَلَى رَسُـولِهِ» (٦) «آنچه خدا عاید پیامبر خود گردانید.»

٤٨٨٥ ـ از زُهـری از مالک بن اَوْس بن حدثان روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: اموال بنی نضیر در زمرهٔ آن بود که خدا به پیامبر خود عاید گردانیده بود و از آن جمله که مسلمانان در حصول آن اسـپ و شتر نتاخته بودند و آن مخصوص برای رسـول الله صلـی الله علیه و سلم بود و نفقهٔ یک سالهٔ همسران خود را از آن می‌داد و بقیهٔ آن را در خریداری سلاح و اسپ برای آمادگی در راه خدا صرف می‌کرد.

٤ - باب : ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ [٧]

٤٨٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُوتَشِمَاتِ ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ» . فَبَلَغَ ذَلِكَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي أَسَدٍ يُقَالُ لَهَا : أُمُّ يَعْقُوبَ ، فَجَاءَتْ فَقَالَتْ : إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ لَعَنْتَ كَيْتَ وَكَيْتَ ، فَقَالَ : وَمَا لِي لَا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَمَنْ هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَقَالَتْ : لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ ، فَمَا وَجَدْتُ فِيهِ مَا تَقُولُ ، قَالَ : لَئِنْ كُنْتِ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ ، أَمَا قَرَأْتِ : ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ . قَالَتْ : بَلَى ، قَالَ : فَإِنَّهُ قَدْ نَهَى عَنْهُ ، قَالَتْ : فَإِنِّي أَرَى أَهْلَكَ يَفْعَلُونَهُ ، قَالَ : فَاذْهَبِي فَانْظُرِي ، فَذَهَبَتْ فَنَظَرَتْ ، فَلَمْ تَرَ مِنْ حَاجَتِهَا شَيْئًا ، فَقَالَ : لَوْ كَانَتْ كَذَلِكَ مَا جَامَعْتُهَا . [انظر : ٤٨٨٧ د ، ٥٩٣١ ع ، ٥٩٣٩ ع ، ٥٩٤٣ ع ، ٥٩٤٤ ، ٥٩٤٨ د ، ٥٩٤٨ ع . أخرجه مسلم : ٢١٢٥ ، بلفظ النامصات] .

باب - ۴

«وَمَـا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» (۷) «و آنچه را پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید.»

۴۸۸۶ ـ از ابراهیم از عَلْقَمَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: «خداوند بر زنانی که نقش و نگار و خالکوبی بر بدن زنان می‌کنند و زنانی که خود را در معرض آن قرار می‌دهند و زنانی که موی از صورت خویش می‌زدایند و زنانی که برای زیبایی، میان دندانهای خویش گشادگی می‌آورند، لعنت کرده است، زیرا آفرینش خدا را تغییر می‌دهند.»[1]

این گفتهٔ ابن مسعود به زنی از قبیلهٔ بنی اسد رسید که او را اُمِّ یَعْقُوب می‌گفتند. وی (نزد ابن مسعود) آمد و گفت: به من خبر رسیده که تو لعنت کرده‌ای. چنین و چنان را. ابن مسعود گفت: چرا لعنت نکنم کسی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را لعنت کرده است، و آن در کتاب خدا باشد. آن زن گفت: من میان دو لوح (همهٔ قرآن) را خواندم و آنچه تو می‌گویی در آن نیافتم. ابن مسعود گفت: اگر آن را می‌خواندی می‌یافتی. آیا این را نخوانده‌ای: «آنچه را پیامبر به شما می‌دهد بگیرید و از آنچه شما را باز می‌دارد باز ایستید.» آن زن گفت: آری، ابن مسعود گفت: پس به تحقیق که از این کار منع کرده است. آن زن گفت: من می‌بینم که زن تو این کار را می‌کند. ابن مسعود گفت: برو و زن مرا ببین. وی رفت و او را دید و از آنچه ادعا کرده بود، چیزی نیافت. پس ابن

۱ - اگر به ضرورت علاج و پوشیدن عیب دندان باشد، حرام نیست. (تیسیرالقاری)

مسـعود گفت: اگر چنان می‌بود، من با او یکجا نمی‌شدم. (طلاقش می‌دادم.)

٤٨٨٧ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: ذَكَرْتُ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ حَدِيثَ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ.

فَقَالَ: سَمِعْتُهُ مِنِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا أُمُّ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، مِثْلَ حَدِيثِ مَنْصُورٍ. [راجع: ٤٨٨٦. أخرجه مسلم: ٢١٢٥، دون ذكر الواصلة].

٤٨٨٧ ـ از سُـفیان روایت اسـت که گفت: از حدیث مَنْصـور، از ابراهیم از عَلْقمه از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه، نزد عبدالرحمن بن عابس یاد کردم که عبدالله گفته که پیامبر صلی الله علیه و سـلم لعنت کرده اسـت زنی را که موی خویش را پیوند می‌کند (تا دراز شود.) عبدالرحمـن بن عابـس گفت: از زنـی که اُمّ یعقوب نامیده می‌شـد، از عبدالله (بن مسعود) مثل حدیث مذکور را شنیده‌ام.

٥ - باب: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ﴾ [٩]

باب ـ ۵

«وَالَّذیـنَ تَبَوَّؤوالدّارَ وَالایمان» (۹) «و نیز برای کسـانی اسـت که پیش از مهاجـران در مدینه جای گرفتند و ایمان آوردند.»[1]

٤٨٨٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ، يَعْنِي: ابْنَ عَيَّاشٍ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: قَالَ عُمَرُ ﷺ: أُوصِي الْخَلِيفَةَ بِالْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ: أَنْ يَعْرِفَ لَهُمْ حَقَّهُمْ، وَأُوصِي الْخَلِيفَةَ بِالأَنْصَارِ، الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُهَاجِرَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْ يَقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَيَعْفُوَ عَنْ مُسِيئِهِمْ. [راجع: ١٣٩٢].

۴۸۸۸ ـ از حُصَیـن، از عمرو بن میمون روایت اسـت که عمر رضی الله عنه گفت: جانشـین خـود را دربارهٔ مهاجران اولیـه توصیه می‌کنم کـه: حـق ایشـان را (در تعظیـم و تکریـم و رعایت احوال) بشناسد، و جانشین خود را در مورد انصار توصیه می‌کنم، کسـانی که قبل از مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مدینه

۱ - «وَالَّذینَ تَبَوّءُ وَالدّارَ وَالایمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ الَیْهِمْ وَلایَجِدُونَ فی صُدُورِهِم حاجَةً مِمّا اُوتُوا وَ یُؤثِرونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْکانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِه فَاُولئِکَ هُمُ المُفْلِحُونَ». «و (نیز) کسانی که قبل از مهاجران در مدینه جای گرفته و ایمان آورده‌اند؛ و هرکس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دلهایشان حسدی نمی‌یابند، و هر چند در خودشان احتیاجی (مبرم) باشد، آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هرکس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند.»

جـای گرفتند و ایمان آوردند اینکه: نیکویی را از نیکانشان بپذیرد و از بدی بدانشان درگذرد.

٦ - باب : ﴿ وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ ﴾ الآيَةَ [٩]

الْخَصَاصَةُ : الْفَاقَةُ . ﴿ الْمُفْلِحُونَ ﴾ : الْفَائِزُونَ بِالْخُلُودِ، الْفَلَاحُ : الْبَقَاءُ ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ : عَجِّلْ . وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿ حَاجَةً ﴾ [٩] : حَسَدًا .

باب ـ ۶

«وَ یُؤثِرُونَ عَلَی اَنفُسِهِم» (۹) «و (دیگران را) بر خویشتن برمی‌گزینند.»

«اَلْخصاصَة» ـ فقر و نیازمندی»

«االمُفلِحـون» (۹) یعنی: رسـتگاران جاویدان «فـلاح» یعنی: بقـا «حیَّ عَلی الفَـلاح»: یعنی: بشتاب و حَسَن گفته است: «حاجَة» (۹) یعنی: حسد.

٤٨٨٩ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ غَزْوَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ الأَشْجَعِيُّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَصَابَنِي الْجَهْدُ ، فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَائِهِ فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُنَّ شَيْئًا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلا رَجُلٌ يُضَيِّفُهُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ ، يَرْحَمُهُ اللَّهُ» . فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ فَقَالَ لامْرَأَتِهِ : ضَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، لا تَدَّخِرِيهِ شَيْئًا ، قَالَتْ : وَاللَّهِ مَا عِنْدِي إِلا قُوتُ الصِّبْيَةِ ، قَالَ : فَإِذَا أَرَادَ الصِّبْيَةُ الْعَشَاءَ فَنَوِّمِيهِمْ وَتَعَالَيْ ، فَأَطْفِئِي السِّرَاجَ ، وَنَطْوِي بُطُونَنَا اللَّيْلَةَ ، فَفَعَلَتْ ، ثُمَّ غَدَا الرَّجُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «لَقَدْ عَجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، أَوْ : ضَحِكَ مِنْ فُلانٍ وَفُلانَةَ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ﴾ [راجع : ٣٧٩٨ . أخرجه مسلم : ٢٠٥٤] .

٤٨٨٩ ـ از ابوحازم الاَشْـجعی روایت است که اَبوهُریره رضی الله عنه گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، مرا گرسـنگی رسیده است. آن حضرت کسـی را نزد همسـران خود فرسـتاد ولی نزد آنها چیزی (خوردنی) نیافت، سپس رسول الله صلی الله علیه و سـلم گفت: «آیا کسی هست که این مرد را امشـب مهمـان کند و خدا او را رحمت کند.» مردی از انصار برخاست و گفت: من، یا رسـول الله. وی نزد زن خود رفت و به زن خود گفت: میهمان رسول الله صلی الله علیه و سلم را آورده‌ام، از وی چیزی دریغ نکن. زن گفت: به خدا سـوگند که به جز غذای کودکان چیزی نزد من نیست. مرد گفت: چون کودکان غذا بخواهند، آنان را بخوابان، سپس بیا و چراغ را خاموش کن، ما امشـب شکمهای خویش را گرسنگی می‌دهیم و آن زن چنان کرد.

سـپس فـردای آن روز که مرد نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم رفت آن حضرت گفت:

«خـدای عَزَّوجل خشنود شـد، یـا گفت: از میهمانـی آن مرد و زن خندید.» سـپس خدای عَزَّوجل نازل کرد: «و (دیگران را) بر خویشتن برمی‌گزینند.» (۹)

٦٠- سُورَةُ المُمْتَحنة

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿لا تجعَلنَا فتنَةً﴾ [٥]: لا تُعَذِّبْنَا بأَيْدِيهِمْ، فَيَقُولُونَ: لَوْ كَانَ هؤُلاء عَلَى الحَقِّ مَا أَصَابَهُمْ هَذَا. ﴿بعِصَمِ الكَوَافِرِ﴾ [١٠]: أُمِرَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ بفِرَاقِ نِسَائِهِمْ، كُنَّ كَوَافِرَ بِمَكَّةَ.

۶۰ ـ سورۀ «اَلْمُمْتَحِنَة»[1]

مجاهد گفته است: «لاتَجْعَلْنا فِتنَةً» (۵) یعنی: ما را به دست ایشان عذاب مکن. (کافران) می‌گویند: اگر ایشان (مسلمانان) بر حق می‌بودند به آنان عذابی نمی‌رسید.[2]

«بِعِصَمِ الکَوافِرِ» (۱۰) یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم به جدایی از زنان خود امر شدند. زنانشان کافر و در مکه بودند.[3]

١ - باب: ﴿لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [١]

٤٨٩٠ - حَدَّثَنَا الحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ دِينَار قال: حَدَّثَنِي الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ: أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَاللهِ بْنَ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيّاً رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالمِقْدَادَ، فَقَالَ: «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً مَعَهَا كِتَاب، فَخُذُوهُ مِنْهَا». فَذَهَبْنَا تَعَادَى بِنَا خَيْلُنَا حَتَّى أَتَيْنَا الرَّوْضَةَ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ، فَقُلْنَا: أَخْرِجِي الكِتَابَ، فَقَالَتْ: مَا مَعِي مِنْ كِتَاب، فَقُلْنَا: لَتُخْرِجِنَّ الكِتَابَ أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا، فَأَتَيْنَا بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَإِذَا فِيهِ: مِنْ

باب ـ ۱

«لاتَتَّخِذوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم اَوْلِیاء» (۱) «دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید.»

۴۸۹۰ ـ از حسـن بن محمد بـن علی روایت است که وی از عُبیدالله بن ابی رافع کاتب علی شنیده است که می‌گفت: از علی رضی الله عنه شـنیدم که می‌گفت: رسـول الله صلی الله علیه

---

۱ - سورۀ المُمتحنه مدنی است.

۲ - «رَبَّنا لاتَجْعَلنا فتنَةً لِلَّذینَ کَفَروا وَاغْفِرلَنا رَبَّنا اِنَّکَ اَنْتَ العَزیزُ الحَکیم». «پروردگارا، ما را وسیلۀ آزمایش (و آماج آزار) برای کسانی که کفر ورزیده‌اند مگردان و بر ما ببخشای که تو خود توانای سنجیده کاری.»

۳ - «وَلاتُمْسِکوا بِعِصَمِ الکَوافِرِ واسئَلوا ما اَنْفَقتُم وَلْیَسْئَلوا ما اَنفقوا» «و به نگهداری از زنان کافر ایستادگی نکنید و آنچه را شما (برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده‌اند) خرج کردید مطالبه کنید و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند (از شما) مطالبه کنند.»

حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أُنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِمَّنْ بِمَكَّةَ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا هَذَا يَا حَاطِبُ». قال: لا تَعْجَلْ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ امْرَءًا مِنْ قُرَيْشٍ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَكَانَ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِمَكَّةَ، فَأَحْبَبْتُ إِذْ فَاتَنِي مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ، أَنْ أَصْطَنِعَ إِلَيْهِمْ يَدًا يَحْمُونَ قَرَابَتِي، وَمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ كُفْرًا، وَلَا ارْتِدَادًا عَنْ دِينِي. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكُمْ». فَقَالَ عُمَرُ: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ؟ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ». قال عَمْرٌو: وَنَزَلَتْ فِيهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾. قال: لا أَدْرِي الْآيَةَ فِي الْحَدِيثِ، أَوْ قَوْلُ عَمْرٍو. [راجع: ۳۰۰۷. أخرجه مسلم: ۲۴۹۴].

حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: قِيلَ لِسُفْيَانَ فِي هَذَا، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي﴾. قال سُفْيَانُ: هَذَا فِي حَدِيثِ النَّاسِ، حَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو، مَا تَرَكْتُ مِنْهُ حَرْفًا، وَمَا أَرَى أَحَدًا حَفِظَهُ غَيْرِي.

و سلم من و زُبیر و مِقداد را فرستاد و گفت: «بروید تا آنکه به روضهٔ خاخ برسید. در آنجا زنی هودج نشین است که نامه‌ای با خود دارد، نامه را از وی بستانید.»

ما راهی شدیم و اسپها را تاختیم تا به آن روضه رسیدیم و ناگاه آن زن هودج نشین را دیدیم. به وی گفتیم: نامه را بیرون بیاور. گفت: نامه‌ای با من نیست. به او گفتیم: نامه را درمی‌آوری یا لباسهایت را بیرون می‌کنی؟ وی نامه را از میان گیسوان بافتهٔ خود بیرون آورد. ما نامه را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردیم و در نامه نگاشته شده بود که از جانب حاطِب بن ابی بَلْتَعه است، که به سوی مردانی از مشرکین مکه عنوان شده بود و آنها را از بعضی کارهای پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر می‌داد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «ای حاطب، این چیست؟» حاطب گفت: یا رسول الله بر من شتاب مکن. من مردی در قریش بودم ولی از قوم قریش نبودم و کسانی از مهاجران که با تو می‌باشند، خویشاوندانی دارند که به وسیلهٔ ایشان خانواده و مالهای خویش را در مکه نگاه می‌دارند، دوست داشتم که چون از روی نسب با ایشان پیوندی ندارم، دست منتی بر ایشان بگذارم تا خویشاوندی مرا نگاه دارند و من آن را به خاطر کفر و دین برگشتگی نکرده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به تحقیق که وی به شما راست گفته است.» عمر گفت: برایم اجازه بده یا رسول الله تا گردن او را بزنم. آن حضرت فرمود: «وی در (غزوهٔ بدر) حاضر شده و تو چه می‌دانی. خداوند عزّوجل

بر (حالات) اهل بدر اطلاع دارد که گفته است: «هر آنچه می‌خواهید بکنید به تحقیق که شما را بخشیده‌ام.» عَمرو (راوی) گفت: دربارهٔ وی این آیت نازل شد. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید.»

«سفیان راوی» گفته است: نمی‌دانم این آیه شامل حدیث است یا گفتهٔ عمرو (راوی) می‌باشد. علی (بن مدینی) ما را گفت: در این مورد به سفیان گفته شد که آیا آیهٔ «دشمن مرا به دوستی مگیرید» دربارهٔ حاطِب آمده است. سُفیان گفت: در حدیث مردم است و من آن را از عَمرو، یاد گرفته‌ام و حرفی از آن را ناگفته نگذاشته‌ام و گمان ندارم که به جز از من، کسی دیگر آن را حفظ کرده باشد.

٢ - باب : ﴿ إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ ﴾ [١٠]

٤٨٩١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْتَحِنُ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ بِهَذِهِ الآيَةِ بِقَوْلِ اللَّهِ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ .

قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ ، قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَدْ بَايَعْتُكِ » . كَلاماً ، وَلا وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُهُ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ فِي الْمُبَايَعَةِ ، مَا يُبَايِعُهُنَّ إِلا بِقَوْلِهِ : « قَدْ بَايَعْتُكِ عَلَى ذَلِكِ » .

باب ـ ۲

«اذاجاَءَکُمُ الْمُؤمِناتُ مُهاجِراتٍ» (۱۰) «چون زنان مُؤمن مهاجر نزد شما بیایند.»

٤٨٩١ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها -همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم- او را خبر داده است که: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم زنان مؤمنی را که به سوی وی مهاجرت می‌کردند می‌آزمود و این آزمایش نظر به این آیت به فرمودهٔ خداوند بود: «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند، و دزدی نکنند، و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و دروغی

تَابَعَهُ يُونُسُ وَمَعْمَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاشِدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، وَعَمْرَةَ . [راجع : ٢٧١٣ . أخرجه مسلم : ١٨٦٦] .

را نیاورند که آن را میان دست و پای خویش (از خود) بربسته باشند و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است. (اَلْمُمتَحِنه: ۱۱)» عروه گفته است که عایشه گفت: کسانی از زنان مؤمن که با این شرط اقرار می‌کردند، رسول الله صلی الله علیه و سلم به او می‌گفت: «با تو بیعت کردم.» یعنی: با سخن، و به خدا سوگند که دست آن حضرت به هنگام بیعت هرگز با دست زنی تماس نکرده است و با زنان بیعت نمی‌کرد مگر با سخن خود که: «همانا، بر این (شرط) با تو بیعت کردم.» متابعت کرده است (برادرزادهٔ ابن شهاب را) یونُس و مَعْمَر و عبدالرحمن بن اسحاق، از زُهری و اسحاق بن راشد. از زُهری، از عُروه و عَمره روایت کرده است.

٣ - باب : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ ﴾ [١٢] .

باب ـ ۳

«اِذاجاءکَ‌الْمؤمِناتُ‌یُبایِعْنَک» (۱۲) «چون زنان مؤمن نزد تو بیایند که با تو بیعت کنند.»

٤٨٩٢ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَرَأَ عَلَيْنَا : ﴿ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا ﴾ . وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَةِ ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ يَدَهَا ، فَقَالَتْ : أَسْعَدَتْنِي فُلَانَةُ ، أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا ، فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا ، فَانْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ ، فَبَايَعَهَا. [راجع : ١٣٠٦ . أخرجه مسلم : ٩٣٦ ، مختصراً ،له] .

۴۸۹۲ ـ از اَیُّوب از حَفْصه بِنْت سیرین روایت است که اُمِّ عِطیّه رضی الله عنها گفت: با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کردیم و این آیت را بر ما (زنان) خواند: «که با خدا چیزی را شریک نسازند.» و آن حضرت ما را از نوحه کردن (بر مرده) منع کرد و زنی دست خود را از بیعت کردن پس کشید و گفت: فلان زن، (در مرگ یکی از نزدیکان من با نوحه کردن) مرا یاری داد، می‌خواهم که من نیز آن را جبران

کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم به او چیزی نگفت. آن زن رفت و سپس بازگشت و بیعت کرد.

٤٨٩٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ الزُّبَيْرَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ ﴾ . قَالَ : إِنَّمَا هُوَ شَرْطٌ شَرَطَهُ اللَّهُ لِلنِّسَاءِ .

٤٨٩٣ ـ از زُبیر، از عِکرمه روایت است که ابن عباس دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: «در کار نیک از تو نافرمانی نکنند.» گفته است که: این شرطی است که خدا برای زنان شرط نهاده است.

٤٨٩٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَنَاهُ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو إِدْرِيسَ : سَمِعَ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «أَتُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَسْرِقُوا - وَقَرَأَ آيَةَ النِّسَاءِ ، وَأَكْثَرُ لَفْظِ سُفْيَانَ : قَرَأَ الْآيَةَ - فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْهَا شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَسَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ ، إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ» .

تَابَعَهُ عَبْدُالرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ فِي الْآيَةِ . [راجع : ١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩] .

٤٨٩٤ ـ از اَبُو اِدریس روایت است که از عُباده بن صامت رضی الله عنه شنیده است که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم که فرمود: «آیا با من بیعت می‌کنید که با خدا چیزی شریک نسازید و زنا نکنید و دزدی نکنید «و آن حضرت آیت (سورهٔ) النساء را خواند و اکثر روایاتی که از سُفیان شده است اینکه: آیت را خواند (بدون لفظ النساء)» (آن حضرت به ادامه گفت) کسی از شما (که این شروط را) ایفا کرد، پاداشش با خداست و کسی را که از این (گناهان) چیزی رسید و (در دنیا) مجازات شد، همان است کفارهٔ (گناه) او، و کسی را که از این (گناهان) چیزی رسید و خدا آن را پوشانید، سر و کار وی با خداست، اگر بخواهد او را عذاب می‌کند، و اگر بخواهد او را می‌بخشد.»

متابعت کرده است سُفیان را عبدالرزاق، از مَعْمَر در لفظ «آیه بدون لفظ ـ النساء»

٤٨٩٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مَعْرُوفٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ : وَأَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ : أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ مُسْلِمٍ أَخْبَرَهُ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : شَهِدْتُ الصَّلَاةَ يَوْمَ

٤٨٩٥ ـ از حسن بن مُسلم، از طاوُس روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من در نماز روز عید فطر با رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان حاضر بوده‌ام،

الفطرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ ، فَكُلُّهُمْ يُصَلِّيهَا قَبْلَ الْخُطْبَةِ ، ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدُ ، فَنَزَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ حِينَ يُجَلِّسُ الرِّجَالَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ يَشُقُّهُمْ حَتَّى أَتَى النِّسَاءَ مَعَ بِلالٍ ، فَقَالَ : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلا يَسْرِقْنَ وَلا يَزْنِينَ وَلا يَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَلا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ﴾ . حَتَّى فَرَغَ مِنَ الآيَةِ كُلِّهَا ، ثُمَّ قَالَ حِينَ فَرَغَ : «أَنْتُنَّ عَلَى ذَلِكَ» . وَقَالَتِ امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ ، لَمْ يُجِبْهُ غَيْرُهَا : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ . لا يَدْرِي الْحَسَنُ مَنْ هِيَ . قَالَ : «فَتَصَدَّقْنَ» . وَبَسَطَ بِلالٌ ثَوْبَهُ ، فَجَعَلْنَ يُلْقِينَ الْفَتَخَ وَالْخَوَاتِيمَ فِي ثَوْبِ بِلالٍ .[راجع: ۹۸ . أخرجه مسلم : ۸۸٤ ، وهو في كتاب العيدين ، ۱۳ مختصراً بزيادة] .

همهٔ آنها قبل از خطبهٔ (عید) نماز گزاردند، سپس آن حضرت خطبه می‌خواند. پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم (از منبر) فرود آمد، گویی اکنون به سوی وی می‌نگرم که مردان را با (اشارهٔ) دست بر جاهایشان می‌نشاند سپس به سوی آنان رفت و (صفوف)شان را می‌شکافت تا آنکه به (صفوف) زنان رسید و بلال نیز با آن حضرت بود (و این آیت را) خواند: «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو بیایند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و دروغی را نیاورند که آن را میان دست و پای خویش (از خود) بربسته باشند.» تا آنکه از خواندن تمام آیه فارغ شد، سپس آنگاه که فارغ شد، گفت: «با این موافقید.» فقط یک زن گفت، و به جز وی کسی به آن حضرت پاسخ نداد: آری، یا رسول الله. حَسَن (بن مسلم راوی) نمی‌داند که آن زن کی بود. آن حضرت گفت: «پس صدقه بدهید.» و بلال جامهٔ خود را گسترد و زنان انگشترهای خورد و کلان در جامهٔ بلال می‌افکندند.

٦١- سُورَةُ الصَّفِّ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾ [١٤] : مَنْ يَتَّبِعُنِي إِلَى اللَّهِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿مَرْصُوصٌ﴾ [٤] : مُلْصَقٌ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : بِالرَّصَاصِ .

۶۱- سورهٔ «الصَّف»[۱]

و مُجاهد گفته است: «مَن أَنصاری إِلی الله» (١٤) یعنی: چه کسی که پیروی من به سوی خدا می‌کند.»[۲] و ابن عباس گفته است: «مَرْصُوص»

۱ - سورهٔ «الصَّف» مدنی است.
۲ - «یا أَیُّهَاالَّذینَ آمنوا کُونُوا أَنصارَالله کما قالَ عیسی ابنُ مَرْیَمَ لِلْحَوَارِیِّینَ مَنْ أَنصاری إِلی الله». «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید، همانگونه که عیسی بن مریم به حواریّون گفت:

(٤) یعنی: یکی به دیگری پیوسته و چسبیده باشد.[1] و غیر وی گفته است: رَصاص، یعنی قلع و سُرب.

١ - باب : قَوْلِهِ تَعَالَى :

﴿ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ﴾ [٦]

٤٨٩٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ لِي أَسْمَاءً : أَنَا مُحَمَّدٌ ، وَأَنَا أَحْمَدُ ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِيَ الْكُفْرَ ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي ، وَأَنَا الْعَاقِبُ » . [راجع : ٣٥٣٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٥٤] .

باب ـ ١ فرمودۀ خدای تعالی:

«مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أحمَدُ» (٦) «بعد از من می‌آید که نام او احمد است.»

٤٨٩٦ ـ از زُهری، از محمد بن جُبَیر بن مُطْعِم از پدرش روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «مرا نامهاست: من محمدم، و من احمدم، و من ماحِی‌ام که خداوند توسط من کفر را محو می‌کند و من حاشِرم، آنکه مردم بر پای من حشر شوند و من عاقِب هستم. (جانشین دیگران در امر نیکو)

٦٢- سُورَةُ الْجُمُعَةِ

١- باب : قَوْلِهِ : ﴿ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ﴾ [٣]

وَقَرَأَ عُمَرُ : فَامْضُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ .

٦٢ ـ سورۀ «الجُمُعَه»[2]

باب ـ ١ فرمودۀ خدای تعالی

«وَ آخَرِینَ مِنْهُم لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِم» (٣) «و (نیز بر جماعتهایی) دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند.» و عُمر (بن خطاب) در تفسیر آن گفته است: به سوی یاد خدا بگذرید.

یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند.»

١ - «اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلونَ فی سَبِیلِهِ صَفّاً کَأَنَّهُم بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ». «در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه و صف بسته جنگ می‌کنند، گویی ساختمانی استوار و با یکدیگر پیوسته و چسبیده‌اند.»

٢ - سورۀ جمعه مدنی است.

٤٨٩٧ - حَدَّثَني عَبْدُالعَزيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قالَ : حَدَّثَني سُلَيْمانُ بْنُ بِلالٍ ، عَنْ ثَوْرٍ ، عَنْ أَبي الغَيْثِ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ : كُنّا جُلُوساً عِنْدَ النَّبيِّ ﷺ فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الجُمُعَةِ : ﴿وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ . قالَ : قُلْتُ : مَنْ هُمْ يا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَلَمْ يُراجِعْهُ حَتّى سَأَلَ ثَلاثاً ، وَفينا سَلْمانُ الفارِسيُّ ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلى سَلْمانَ ، ثُمَّ قالَ : «لَوْ كانَ الإيمانُ عِنْدَ الثُّرَيّا ، لَنالَهُ رِجالٌ ، أَوْ رَجُلٌ ، مِنْ هَؤُلاءِ» . [انظر : ٤٨٩٨. أخرجه مسلم : ٢٥٤٦]

٤٨٩٧ ـ از ثـور، از ابوالغیث روایت اسـت که اَبوُهُریره رضی الله عنه گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که سورهٔ جمعه بر وی نازل شـد: «و (نیز بر جماعتهایی) دیگر که هنوز به ایشـان نپیوسته‌اند.» اَبوُهُریره می‌گوید: گفتم: یا رسول الله، مراد از «مِنْهُم» (جماعتهایی دیگر از ایشـان) چه کسـانی‌اند؟ آن حضرت بدان پاسـخ نداد تا آنکه سـه بار سؤال کرد. و سـلمان فارسی در میان ما بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم دست خود را بر سر سلمان نهاد و سـپس فرمود: «اگر ایمان در ثُرَیا (آسمان) ، مرد یا مردانی از این جماعت (فارسی‌ها) آن را درمی‌یافتند.»[1]

٤٨٩٨ - حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالوَهّابِ : حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيزِ : أَخْبَرَني ثَوْرٌ ، عَنْ أَبي الغَيْثِ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : «لَنالَهُ رِجالٌ مِنْ هَؤُلاءِ» . [راجع : ٤٨٩٧ . أخرجه مسلم : ٢٥٤٦]

٤٨٩٨ ـ از ثـور، از ابوالغَیْث، از اَبوُهُریره رضی الله عنه روایت اسـت کـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «مردانـی از این گـروه آن را درمی‌یافتند.»

٢ - باب : ﴿وَإِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً﴾ [١١]

باب ـ ٢

«وَإِذا رَأَوْا تِجـارَةً اَوْ لَهْواً» (١١) «و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند.»

٤٨٩٩ - حَدَّثَني حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنا خالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنا حُصَيْنٌ ، عَنْ سالِمِ بْنِ أَبي الجَعْدِ ، وَعَنْ أَبي سُفْيانَ ، عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضيَ اللَّهُ عَنْهُما قالَ : أَقْبَلَتْ عيرٌ يَوْمَ الجُمُعَةِ ، وَنَحْنُ مَعَ النَّبيِّ ﷺ ، فَثارَ النّاسُ إِلّا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلاً ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿وَإِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَتَرَكُوكَ قائِماً﴾ . [راجع : ٩٣٦ . أخرجه مسلم : ٨٦٣ ، مطولاً باختلاف]

٤٨٩٩ ـ از ابوسـفیان روایت است که جابر بن عبـدالله رضی الله عنهما گفت: کاروانی در روز جمعه (به مدینه) رسید در حالی که ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم. همهٔ مردم به سوی

---

١ - ظاهر از سوق کلام آن است که مراد از: «آخَرینَ مِنْهُم» «جماعتهایی دیگر از ایشان» به قرینهٔ دست نهادن آن حضرت بر سر سلمان فارسی، مردم فارس‌اند. و الحق در عجم گروه کثیری از علما و مجتهدان چون امام ابوحنیفه و یاران وی و سایر علمای بزرگ دینی پدید آمدند و مراد از رجال «مردان» همین‌ها خواهند بود (تیسیرالقاری)

کاروان شتافتند، به جز دوازده کس (که با پیامبر صلی الله علیه و سلم ماندند). خداوند نازل کرد: «و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی می‌آورند و تو را در حالی که ایستاده‌ای، ترک می‌کنند.»

٦٣ - سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ﴾ الآيَةَ[١]

٤٩٠٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ : كُنْتُ فِي غَزَاةٍ ، فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ يَقُولُ : لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِهِ ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ . فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعُمَرَ ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا ، فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَدَّقَهُ ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ ، فَقَالَ لِي عَمِّي : مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَقَتَكَ ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ﴾ . فَبَعَثَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَ فَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدُ » . [انظر : ٤٩٠١ ل، ٤٩٠٢ ل، ٤٩٠٣ ل، ٤٩٠٤ ل. أخرجه مسلم : ٢٧٧٢ ، بنحوه] .

۶۳ـ سورۀ «المُنافقین»[۱]

باب ـ ۱ فرمودۀ خدای تعالی:

«اذا جاءکَ المُنافقونَ قالوا نَشْهَدُ اِنَّکَ لَرَسولُ الله» (۱) «چون منافقان نزد تو آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» (۱)

۴۹۰۰ ـ از ابواسحاق روایت است که زَید بن اَرْقَم گفت: در یکی از غزوات بودم، از عبدالله بن اُبی شنیدم که می‌گفت: بر کسانی که نزد رسول الله هستند: انفاق نکنید تا آنکه از پیرامون وی پراکنده شوند و چون از نزد وی بازگردیم[۲] (وارد مدینه گردیم) مردم عزیزتر مردم خوارتر را بیرون می‌کند. من این (گفته‌اش) را به عموی خود یا عُمر (بن خطاب) یاد کردم، وی آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم اظهار کرد. آن حضرت مرا فراخواند. به وی گفتم. رسول الله صلی الله علیه و سلم در عقب عبدالله بن اُبی و یاران وی فرستاد و آنان سوگند یاد کردند که ما نگفتیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم

---

۱ - سورۀ منافقین مدنی است.

۲ - در برخی از نسخ بخاری به جای «وَلَئِن رَجَعْنا من عنده» که در متن فوق است. چنین آمده است: «لَئِن رَجَعْنا الی المَدِینَةِ»

مرا تکذیب کرد و او را تصدیق نمود. اندوهی مرا رسید که هرگز مثل آن نرسیده بود و در خانه‌ام نشستم. عموی من به من گفت: چه کار کردی که رسول الله صلی الله علیه و سلم تو را تکذیب کرد و از تو بیزار شد. سپس خداوند تعالی نازل کرد: «و چون منافقان نزد تو آیند.» پیامبر صلی الله علیه و سلم دنبال من فرستاد و (این را) خواند و گفت: «به تحقیق که خداوند تو را تصدیق کرد، ای زید.»

٢ - باب: ﴿ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً ﴾(٢): يَجْتَنُّونَ بِهَا.

باب - ۲

«اتَّخَذُوا أَيْمانَهُم جُنَّته» (۲) «سوگندهای خویش را سپر گرفته‌اند.» تا (نفاق خود را) با آن بپوشند.

٤٩٠١ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَمِّي، فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ ابْنَ سَلُولَ يَقُولُ: لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا، وَقَالَ أَيْضًا: لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي، فَذَكَرَ عَمِّي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا، فَصَدَّقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكَذَّبَنِي، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ، فَجَلَسْتُ فِي بَيْتِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ﴾. فَأَرْسَلَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهَا عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ». [راجع: ٤٩٠٠. أخرجه مسلم: ٢٧٧٢].

۴۹۰۱ - از ابواسحاق روایت است که زید بن اَرْقم رضی الله عنه گفت: من با عمویم بودم، شنیدم که عبدالله بن اُبی بن سُلول می‌گفت: بر کسانی که نزد رسول الله هستند، انفاق نکنید، تا از پیرامون وی پراکنده شوند - و همچنان گفت - و چون به مدینه بازگردیم. عزیزتر خوارتر را بیرون می‌کند. من این (گفته‌اش) را به عموی خود یاد کردم، و عموی من از آن به رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم عقب عبدالله بن اُبی و یاران او فرستاد. آنها سوگند یاد کردند که نگفتیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم آنان را راستگو و مرا دروغگوی پنداشت و مرا اندوهی رسید که هرگز مثل آن نرسیده بود. در خانه‌ام نشستم. سپس خدای عزوجل نازل کرد: «و چون

منافقان نزد تـــو آیند.» تا فرمودۀ خداوند: «آنان کسانی‌اند که می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند، انفـــاق مکنید.» (۷) تا فرمودۀ خداوند: «قطعاً آنکه عزتمندتر اســـت، آن را که زبون‌تر است از آنجا بیرون می‌کند.» (۸)
رســـول الله صلی الله علیه و ســـلم به دنبال من فرســـتاد و آن (آیات) را بر من خواند و سپس گفت: «خداوند تو را راستگوی خواند.»

٣ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴾ [٣].

باب ـ ۳

«ذالکَ بِأَنَّهُم آمَنُوا ثُـمَّ كَفَروا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِم فَهُم لايَفْقَهُونَ» (۳)
«این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته‌اند و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و (دیگر) نمی‌فهمند.»

٤٩٠٢ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ كَعْبٍ الْقُرَظِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ ﷺ قَالَ : لَمَّا قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ : لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ، وَقَالَ أَيْضًا : لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ ، أَخْبَرْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَلَامَنِي الْأَنْصَارُ ، وَحَلَفَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ مَا قَالَ ذَلِكَ ، فَرَجَعْتُ إِلَى الْمَنْزِلِ فَنِمْتُ ، فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَيْتُهُ ، فَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ» . وَنَزَلَ : ﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا ﴾ الْآيَةَ .
وَقَالَ ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ٤٩٠٠. أخرجه مسلم: ٢٧٧٢] .

٤٩٠٢ ـ از محمد بن كَعب القُرظی روایت است که گفت: از زید بن اَرْقم رضی الله عنه شـــنیدم کـــه گفت: آنگاه کـــه عبدالله بن اُبـــی گفت: بر کســـانی که نزد رسول الله هستند، انفاق مکنید، و همچنان گفـــت: آنگاه که به مدینه بازگردیم. من، از این موضوع بـــه پیامبر صلی الله علیه و ســـلم خبر دادم. انصار مـــرا از این کار ملامت کردند، عبدالله بن اُبی سوگند یاد کرد که آن را نگفته اســـت. من به خانه بازگشتم و خوابیدم. پیامبر صلی الله علیه و ســـلم مرا فراخواند. نزد آن حضرت رفتم. فرمود: «به تحقیق که خداوند تو را تصدیق کرد» و (این آیت) نازل شد: «آنان کســـانی‌اند که می‌گویند انفاق مکنید.» (۷) ابن ابی زائده، از اَعْمَش، از عَمرو، از ابن ابی لَیْلی،

از زَید از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین را روایت کرده است.

باب : ﴿ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴾ [٤] .

باب

«وَإِذَا رَأَيْتَهُم تُعْجِبُكَ أَجسامُهُم وَ إن يَقُولوا تَسمَع لِقَولِهِم كَأَنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحسَبُونَ كُلَّ صَيحَةٍ عَلَيهِم هُمُ العَدُوُّ فَاحذَرهُم قاتَلَهُم اللهُ أَنّی یُؤفَکُونَ» (٤) «و چون آنان را ببینی، هیکلهایشان تو را به تعجب وامی‌دارد، و چون سخن گویند، به گفتارشان گوش فرا می‌دهی، گویی آنان چوبهایی تکیه داده به دیوارند، (که پوک شده و در خور اعتماد نیستند) هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند، خودشان دشمنند. از آنان بپرهیز، خدا بکشدشان. تا کجا (از حقیقت) انحراف یافته‌اند.»

٤٩٠٣ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ أَصَابَ النَّاسَ فِيهِ شِدَّةٌ ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ لأَصْحَابِهِ : لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِهِ . وَقَالَ : لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ فَسَأَلَهُ ، فَاجْتَهَدَ يَمِينَهُ مَا فَعَلَ ، قَالُوا : كَذَبَ زَيْدٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِمَّا قَالُوا شِدَّةٌ ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقِي فِي : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ﴾ . فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ . وَقَوْلُهُ : ﴿ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ ﴾ . قَالَ : كَانُوا رِجَالاً أَجْمَلَ شَيْءٍ . [راجع : ٤٩٠٠ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٢] .

٤٩٠٣ ـ از زُهَیر بن مُعاویه روایت است که ابواسحاق گفت: از زید بن اَرقَم شنیدم که می‌گفت: در سفری به همراهی پیامبر صلی الله علیه و سلم برآمدیم، در آن سفر مردم را (نسبت نبودن آذوقه) مشقت رسید. عبدالله بن اُبی به یاران خود گفت: بر کسانی که نزد رسول‌الله‌اند. انفاق مکنید تا آنکه از نزد وی پراکنده شوند. وی گفت: آنگاه که به مدینه بازگردیم عزیزتر، خوارتر را بیرون می‌کند. من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدم و به آن حضرت خبر دادم. آن حضرت کسی را در عقب عبدالله بن اُبی فرستاد و از وی پرسید و او سوگند مؤکد یاد کرد که این کار را نکرده است.

مردم گفتند: زید به رسول الله صلی الله علیه

و سلم دروغ گفته است. از آنچه گفتند بر من دشوار آمد، تا آنکه خدای عَزَّوجل در این (آیت) مرا تصدیق کرد: «چون منافقان نزد تو آیند.» پیامبر صلی الله علیه آنان را فراخواند، تا به آنها طلب آمرزش کند. آنان سرهای خویش را پیچانیدند (از آمدن خودداری کردند) و فرمودهٔ خداوند «چوبهای تکیه داده به دیوار» (زید) گفته است: آنان مردانی بسیار خوش سیما بودند.

٤ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴾ [٥]. حَرَّكُوا ، اسْتَهْزَؤُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ ، وَيُقْرَأُ بِالتَّخْفِيفِ مِنْ : لَوَيْتُ .

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ اِذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوا یَسْتَغْفِرْلَکُم رَسولُ‌الله لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَهُم مُسْتَکبِرُونَ» (۵) «و چون بدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد، سرهای خود را برمی‌گردانند و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند.»

لَوَّوْا ـ یعنی: جنباندند، پیامبر صلی الله علیه و سلم را با این کار به استهزاء گرفتند و به تخفیف خوانده می‌شود. از: لَوَیْتُ.

٤٩٠٤ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى : عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ : كُنْتُ مَعَ عَمِّي ، فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ ابْنَ سَلُولَ يَقُولُ : لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي ، فَذَكَرَ عَمِّي لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا ، وَكَذَّبَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَصَدَّقَهُمْ ، فَأَصَابَنِي غَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ ، فَجَلَسْتُ فِي بَيْتِي ، وَقَالَ عَمِّي : مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ النَّبِيُّ ﷺ

۴۹۰۴ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که زید بن اَرْقَم گفت: من با عموی خود بودم و شنیدم که عبدالله بن اُبی بن سُلول می‌گفت: بر کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم‌اند، انفاق نکنید تا آنکه متفرق شوند و چون به مدینه بازگردیم عزیزتر، خوارتر را بیرون می‌کند. من آن را به عمویم گفتم و عمویم آن را به رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد کرد. آن حضرت مرا فراخواند و به

وَمَقَتَكَ ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ﴾ . وَأَرْسَلَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَهَا وَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ » . [راجع : ٤٩٠٠ . أخرجه مسلم، ٢٧٧٢]

او بیان کردم. وی کسی را به عقب عبدالله بن اُبی و یاران او فرستاد. آنها سوگند یاد کردند که ما نگفتیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم سخن مرا تکذیب و سخن ایشان را تصدیق کرد. مرا چنان غمی رسید که هرگز مثل آن نرسیده بود. در خانهٔ خود نشستم و عموی من گفت: چه کاری کردی که رسول الله صلی الله علیه و سلم تو را تکذیب کرد و از تو بیزار شد. خداوند تعالی این آیت را نازل کرد: «چون منافقان نزد تو آیند، گویند گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی» پیامبر صلی الله علیه و سلم به عقب من فرستاد و آیت را خواند و گفت: «خداوند (سخن) تو را تصدیق کرد.»

٥ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴾ [٦] .

باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«سَوَاءُ عَلَيهِم أَسْتَغْفَرتَ لَهُم اَم تَسْتَغْفِرلَهُم، لَن يَغْفِرَالله لَهُم، اِنَّ الله لايَهدي القَومَ الفاسِقين» (٦)
«برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود، همانا خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.»

٤٩٠٥ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : كُنَّا فِي غَزَاةٍ - قَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً : فِي جَيْشٍ - فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : يَا لَلأَنْصَارِ ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ : يَا لَلْمُهَاجِرِينَ ، فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا بَالُ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : « دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتِنَةٌ » . فَسَمِعَ بِذَلِكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ فَقَالَ :

۴۹۰۵ ـ از سُفیان، از عَمرو روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که گفت: ما در غزوه‌ای بودیم، بار دیگر سُفیان گفت: در لشکری بودیم. مردی از مهاجرین به عقب مردی از انصار دست فرو برد. مرد انصاری گفت: ای انصار به فریاد من برسید و مرد مهاجر گفت: ای مهاجرین به فریاد من برسید. رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید

فَعَلُوهَا ، أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «دَعْهُ ، لا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» . وَكَانَتِ الأَنْصَارُ أَكْثَرَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، ثُمَّ إِنَّ الْمُهَاجِرِينَ كَثُرُوا بَعْدُ .

قَالَ سُفْيَانُ : فَحَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو ، قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرًا : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ .[راجع : ۳۵۱۸ . أخرجه مسلم : ۲۵۸۴] .

و گفت: «چه حال است این دعوی جاهلیت» گفتند: یا رسول الله، مردی از مهاجرین به عقب مردی از انصار دست فرو برده است. فرمود: «این (فریاد خواهی را) بگذارید که کاری زشت است.»
این خبر که به گوش عبدالله بن اُبی رسید، گفت: مهاجرین کار خود را کردند اما به خدا سوگند آنگاه که به مدینه بازگشتیم.، عزیزتر، زبون‌تر را از آن‌جا بیرون می‌کند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید. عمر برخاست و گفت: یا رسول الله، اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را به حالش بگذار تا مردم نگویند که محمد یاران خود را می‌کشد.»
هنگام رسیدن به مدینه شمار انصار نسبت به مهاجرین بیشتر بود، پس از آن شمار مهاجرین فزونی گرفت. سفیان گفته است: این حدیث را از عمرو یاد گرفته‌ام. عمرو گفته است: از جابر شنیدم که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم.

٦ - باب : قَوْلِه :

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ﴾ [۷] .

باب ـ ۶ فرمودۀ خدای تعالی:

«آنان کسانی‌اند که می‌گویند: بر کسانی که نزد پیامبر خدا هستند، انفاق مکنید تا پراکنده شوند و حال آنکه گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان درنمی‌یابند.» (۷)

۴۹۰۶ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ

۴۹۰۶ ـ از مُوسی بن عُقبه از عبدالله بن فضل روایت است که وی از اَنَس بن مالک شنیده که می‌گفت: از آنچه به حَرَّه رسید سخت اندوهگین

يَقُولُ: حَزِنْتُ عَلَى مَنْ أُصِيبَ بِالْحَرَّةِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، وَبَلَغَهُ شِدَّةُ حُزْنِي، يَذْكُرُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأَنْصَارِ، وَلأَبْنَاءِ الأَنْصَارِ». وَشَكَّ ابْنُ الْفَضْلِ فِي: «أَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الأَنْصَارِ». فَسَأَلَ أَنَسًا بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا الَّذِي أَوْفَى اللَّهُ لَهُ بِأُذُنِهِ». [أخرجه مسلم: ۲۵۰۶].

شدم[1] زید بن اَرْقم به من نامه نوشت. و خبر شدت حزن و اندوه من به وی رسیده بود. در آن نامه یاد کرده بود: همانا وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌گفت: «بارالها، انصار و فرزندان انصار را بیامرز.» ابن فضل (راوی) در نقل لفظ آن حضرت «فرزندان فرزندان انصار» شک کرده است.

بعضی کسانی که نزد اَنَس بودند از احوال زید بن ارقم سؤال کردند. گفت: او کسی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم (درباره‌اش) می‌گوید: «او کسی است که آنچه را به گوش خود شنیده است، خداوند تصدیق کرده است.»

۷ - باب: قَوْلِه:

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾ [۸].

باب ـ ۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«می‌گویند: اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آنکه عزتمندتر است، آن را که زبون‌تر است از آنجا بیرون می‌کند، ولی عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، لیکن این دورویان نمی‌دانند.» (۸)

۴۹۰۷ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَفِظْنَاهُ مِنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: كُنَّا فِي غَزَاةٍ، فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَسَمَّعَهَا اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ، قَالَ: «مَا هَذَا». فَقَالُوا: كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتِنَةٌ». قَالَ جَابِرٌ: وَكَانَتِ الأَنْصَارُ

۴۹۰۷ ـ از سُفیان روایت است که گفت: از عَمرو بن دینار یاد گرفته‌ام که گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: ما در غزوه‌ای بودیم، مردی از مهاجرین در عقب مردی از انصار دست فرو برد. مرد انصاری گفت: ای انصار به فریاد من برسید! و مرد مهاجر گفت: یا مهاجرین به فریاد من برسید! خداوند آن را به پیامبر خود صلی الله علیه و

۱ - اشاره به ماجرای کشتار مردم مدینه اعم از مهاجر و انصار توسط لشکر یزید است که از یزید خلع بیعت کرده بودند (تیسیر القاری)

حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ أَكْثَرَ ، ثُمَّ كَثُرَ الْمُهَاجِرُونَ بَعْدُ . فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ : أَوَقَدْ فَعَلُوا ، وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ؓ : دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَ هَـٰذَا الْمُنَافِقِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «دَعْهُ ، لا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّداً يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ». [راجع : ۳۵۱۸ . أخرجه مسلم : ۲۵۸٤] .

سلم شنوانید، آن حضرت گفت: چه خبر است؟ گفتند: مردی از مهاجرین بر پشت مردی از انصار دست فرو برده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این (فریاد خواهی را) بگذارید که همانا کاری زشت است.» جابر گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد (مدینه) شد، انصار زیادتر بودند، پس از آن مهاجران زیادتر شدند. عبدالله بن اُبی گفت: آنها (مهاجرین) کار خود را کردند، به خدا سوگند که چون به مدینه بازگردیم، عزیزتر، خوارتر را از آنجا بیرون می‌کند. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: «بگذار مرا، یا رسول الله، تا گردن این منافق را بزنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را به حالش واگذار، تا مردم نگویند که محمد یاران خود را می‌کشد.»

٦٤- سُورَةُ التَّغَابُنِ

﴿التَّغَابُن﴾ [۹] : غَبْنُ أَهْلِ النَّارِ .

وَقَالَ عَلْقَمَةُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ [۱۱] : هُوَ الَّذِي إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ رَضِيَ وَعَرَفَ أَنَّهَا مِنَ اللَّهِ .

۶۴ـ سورهٔ «التَّغابُن»[۱]

«التَّغابُـن» (۹) یعنی زیان دوزخیان.[۲] عَلْقَمَه، از عبدالله (ابن مسعود) تفسیر آیت: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (۱۱) «کسی که به خدا بگرود دلش را به راه آورد.» چنین روایت کرده است: کسی را که مصیبتی برسد، به آن راضی شود و آن را از سوی خدا بداند.

---

۱ - سورهٔ «التَّغابُن» را بعضی مکی و بعضی مدنی گفته‌اند و بیشتر مفسران آن را مدنی شمرده‌اند.

۲ - در برخی نسخ بخاری چنین آمده است: غَبن أهلُ الجَنّةِ أهلَ النّارِ و در بعضی نسخ این کلمات مؤخر و مقدم آمده است. غَبن دارای معانی زیاد است، از آن جمله است: زیان دیدن، فریب دادن، گول خوردن و حسرت خوردن.

٦٥- سُورَةُ الطَّلاَقِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ إِنِ ارْتَبْتُمْ ﴾ [٤] : إِنْ لَمْ تَعْلَمُوا : أَتَحِيضُ أَمْ لا تَحِيضُ ، فَاللائي قَعَدْنَ عَنِ الْمَحِيضِ وَاللائي لَمْ يَحِضْنَ بَعْدُ : فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ .

﴿ وَبَالَ أَمْرِهَا ﴾ [٩] : جَزَاءَ أَمْرِهَا .

٤٩٠٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ ، فَذَكَرَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَتَغَيَّظَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ : « لِيُرَاجِعْهَا ، ثُمَّ يُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ ، ثُمَّ تَحِيضَ فَتَطْهُرَ ، فَإِنْ بَدَا لَهُ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا طَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَمَسَّهَا ، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ ». [انظر: ٥٢٥١ ل، ٥٢٥٢ ع، ٥٢٥٣ ل، ٥٢٥٨ ذ، ٥٢٦٤ ق ع، ٥٣٣٢ ق، ٥٣٣٣ ذ، ٧١٦٠ ع. أخرجه مسلم: ١٤٧١] .

۶۵ـ سورهٔ «طَّلاق»[1]

و مُجاهد گفته است: «اِنْ اَرْتَبْتُم» (٤) یعنی: اگر شما نمی‌دانید که حایض می‌شوند یا نمی‌شوند و زنانی که سن حایض شدن (قاعدگی) را گذرانده‌اند و زنانی که به مرحلهٔ حیض نرسیده‌اند (عدّه ایشان) سه ماه است.[2]

«وَبالَ اَمْرِها» (٦) یعنی: سزای کار خود را[3]

٤٩٠٨ ـ از ابن شهاب، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما او را خبر داده است که: وی زن خود را که در حالت حیض بود، طلاق داد و عمر از آن به رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم در این مورد خشمگین شد و سپس گفت: «وی باید به زن خود مراجعت کند و او را «در خانهٔ خود» نگهدارد تا از (حیض) پاک شود. سپس حایض شود و پاک شود. پس اگر بخواهد که او را طلاق دهد، در حالت پاکی، پیش از آنکه با وی مباشرت کند، طلاق دهد، و همین است عدهٔ طلاق چنانکه خداوند امر کرده است.[4]

---

۱ – سورهٔ «طلاق» به اجماع مفسران مدنی است.

۲ – «والّٰئِی یَئِسْنَ مِنَ المَحِیضِ مِنْ نِسائِکُم اِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةَ اَشْهُرٍ». «و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند اگر شک دارید عدّهٔشان سه ماه است.»

۳ – «فَذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها وَ کانَ عاقِبَةُ اَمْرِها خُسراً». «تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند. و پایان کارشان زیان بود.»

۴ – همین حدیث را صحاح سته در کتب خویش آورده‌اند و از آن چند حکم استباط کرده‌اند. از آن جمله است که: طلاق باید در حالت پاکی زن واقع شود، ولی در معنی طلاق سنت، اختلاف کرده‌اند. امام مالک گفته طلاق سنت آن است که مرد زن را در حالت پاکی وی یک طلاق دهد که با وی جماع نکند و بگذارد که با دیدن خون در اوایل حیض سوم عادت تمام شود. امام ابوحنیفه اینگونه طلاق را احسن (بهترین) نوع طلاق دانسته است. مَرْغینانی گفته، طلاق نزد

۲ - باب: ﴿وَأُولاتُ الأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ [٤].
وَأُولاتُ الأَحْمَالِ: وَاحِدُهَا: ذَاتُ حَمْلٍ.

٤٩٠٩ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ عِنْدَهُ، فَقَالَ: أَفْتِنِي فِي امْرَأَةٍ وَلَدَتْ بَعْدَ زَوْجِهَا بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: آخِرُ الأَجَلَيْنِ، قُلْتُ أَنَا: ﴿وَأُولاتُ الأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَا مَعَ ابْنِ أَخِي، يَعْنِي أَبَا سَلَمَةَ، فَأَرْسَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ غُلامَهُ كُرَيْبًا إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ يَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ: قُتِلَ زَوْجُ سُبَيْعَةَ الأَسْلَمِيَّةِ وَهِيَ حُبْلَى، فَوَضَعَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، فَخُطِبَتْ فَأَنْكَحَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ أَبُو السَّنَابِلِ فِيمَنْ خَطَبَهَا.
[انظر: ٥٣١٨، أخرجه مسلم: ١٤٨٥، بلفظ مختلف]

باب ـ ۲

«وَ اُوْلاتُ الاَحْمالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ يُسْراً» (٤) «و زنان آبستن، مدتشان این است که وضع حمل کنند. و هرکس از خدا پروا دارد (خدا) در کار او آسانی فراهم سازد.» وَاُوْلاتُ الاَحمالِ: مفرد آن: ذاتُ حَمْلٍ است. یعنی: زن آبستن.

۴۹۰۹ ـ از یحیی روایت است که ابوسلمه گفت: مردی نزد ابن عباس آمد در حالی که ابوهریره نزدش نشسته بود، گفت: دربارهٔ زنی که چهل شب پس از فوت شوهر بزاید، به من فتوا دهید (که آیا عدت را تمام بگذراند)؟ ابن عباس گفت: مدت وی سپری کردن هر دو مدت است (چهار ماه و ده روز یا انتظار میعاد وضع حمل، هر یک که درازتر باشد.)
ابوسلمه می‌گوید: من گفتم: «و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند.» ابوهریره گفت: من با برادرزاده‌ام، یعنی ابوسلمه موافقم. ابن عباس غلام خود کُرَیْب را نزد (ام المؤمنین) اُم‌ّسَلَمه فرستاد تا از وی سؤال کند. اُم‌ّسلمه گفت: شوهر سُبَیْعهٔ اسْلَمیه کشته شد در حالی که سُبیْعه حامله بود و چهل روز پس از مرگ شوهر زایید. از وی خواستگاری به عمل آمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم او

اصحاب ابو حنیفه بر سه وجه است، حسن و احسن و بدعی. حَسن طلاق سنت است که مَدْخول بها را در سه حالت پاکی سه طلاق دهد. و احسن، آنکه مرد زن خود را در حالت پاکی که با وی جماع نکرده باشد یک طلاق دهد و تا آن زمان بگذارد که عدتش بگذرد. بدعی آن است که در حالت پاکی به یک دفعه سه طلاق به یک کلام و یا سه طلاق متفرق دهند.

را (با کسـی) نکاح کرد. در حالی که ابوسَنابِل در زمرهٔ خواستگاران وی بود.

٤٩١٠ - وَقَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ وَأَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ : كُنْتُ فِي حَلْقَةٍ فِيهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى ، وَكَانَ أَصْحَابُهُ يُعَظِّمُونَهُ ، فَذَكَرَ آخِرَ الأَجَلَيْنِ ، فَحَدَّثْتُ بِحَدِيثِ سُبَيْعَةَ بِنْتِ الحَارِثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، قَالَ فَضَمَّزَ لِي بَعْضُ أَصْحَابِهِ ، قَالَ مُحَمَّدٌ : فَفَطِنْتُ لَهُ ، فَقُلْتُ : إِنِّي إِذًا لَجَرِيءٌ إِنْ كَذَبْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ وَهُوَ فِي نَاحِيَةِ الكُوفَةِ ، فَاسْتَحْيَا وَقَالَ : لَكِنْ عَمُّهُ لَمْ يَقُلْ ذَاكَ . فَلَقِيتُ أَبَا عَطِيَّةَ مَالِكَ بْنَ عَامِرٍ فَسَأَلْتُهُ ، فَذَهَبَ يُحَدِّثُنِي حَدِيثَ سُبَيْعَةَ ، فَقُلْتُ : هَلْ سَمِعْتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ فِيهَا شَيْئًا ؟ فَقَالَ : كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ ، فَقَالَ : أَتَجْعَلُونَ عَلَيْهَا التَّغْلِيظَ ، وَلَا تَجْعَلُونَ عَلَيْهَا الرُّخْصَةَ ؟ لَنَزَلَتْ سُورَةُ النِّسَاءِ القُصْرَى بَعْدَ الطُّولَى : ﴿ وَأُولَاتُ الأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾. [راجع : ٤٥٣٢].

٤٩١٠ - از حَمّاد بن زید. از ایّوب روایت است کـه محمد (بن سـیرین) گفت: مـن در حلقهٔ کسـانی بودم که عبدالرحمن بـن ابی لیلی در میانشـان بود و یاران وی او را سـخت حرمت می‌کردنـد. وی اظهار کرد کـه عدت (زنی که پس از مرگ شـوهر بزاید) آخـر هر دو میعاد اسـت. من حدیث سَـبَیْعه بنت حـارث را یاد کردم که از عبدالله بن عُتبه به من رسـیده بود. بعضی از یـاران عبدالرحمن بـن ابی لیلی مرا خاموش ساختند. محمد (بن سیرین) می‌گوید: فهمیدم که سـخن مرا به مخالفت با او گرفتند. گفتم: من اگر بر عبدالله بن عتبه جرئت کنم که دروغ ببندم. وی (همین اکنون) در گوشه‌ای از کوفه به سر می‌برد. یکی از یاران وی (که سخن مرا به مخالفت گرفتـه بود) حیا نمود و گفت: ولی عموی او (ابنِ مسعود) این سخن را نگفته است. سپس ابوعطِّیه مالک بن عامر را ملاقات کـردم و در این باره از وی سـؤال کردم. وی به گفتن حدیث سُـبیعه آغـاز کرد. به او گفتم: آیا از عبدالله بن مسـعود در مورد عدت (زنی که پس از مرگ شوهر بزاید) چیزی شنیده‌ای؟ گفت: ما نزد عبدالله (ابن مسعود) بودیم. وی بر همچو زنی درشتی نشان می‌داد و او را رخصت نمـی‌داد (یعنی اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید، عده‌اش سـپری نمی‌شود) به تحقیق که سـورهٔ النساء، کوتاه (یعنی: سـورهٔ اطلاق) پس از سورهٔ دراز (البقره) نازل شده است: «و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند.» (٤)

٦٦ - سُورَةُ التَّحْرِيم

١ - باب : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ

تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [١].

٤٩١١ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنِ ابْنِ حَكِيمٍ ، هُوَ يَعْلَى بْنُ حَكِيمٍ الثَّقَفِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ فِي الْحَرَامِ : يُكَفِّرُ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ . [انظر : ٥٢٦٦ . أخرجه مسلم : ١٤٧٣] .

٤٩١٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا ، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى : أَيَّتُنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلْ لَهُ : أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ ، قَالَ : «لَا ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ ، وَقَدْ حَلَفْتُ ، لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا» . [انظر : ٥٢١٦ ، ٥٢٦٧ ، ٥٢٦٨ ، ٥٤٣١ ، ٥٥٩٩ ، ٥٦١٤ ، ٥٦٨٢ ، ٦٦٩١ ، ٦٩٧٢ ، وانظر في التفسير ، باب ٣ ، سورة التحريم . أخرجه مسلم : ١٤٧٤ ، بزيادة وبدون قوله : وقد حلفت ...] .

۶۶ـ سورهٔ «التَّحریم»[۱]

باب ـ ۱

«یـا اَیُّهاالنَّبیُّ لِـمَ تُحَرِّمُ مااَحَـلَّ اللهُ لَکَ تَبتَغی مَرضـاةَ اَزواجِکَ واللهُ غَفورٌ رحیـمٌ» (۱) «ای پیامبر چرا برای خشـنودی همسرانت آنچه را خـدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی، و خدا آمرزنده و مهربان است.»

۴۹۱۱ ـ از یَعْلَـی بـن حکیم الثَّقَفی، از سـعید بن جُبَیر روایت اسـت که ابن عباس رضی الله عنهمـا در مورد حرام (کسـی کـه به زن خود بگوید که تو بر من حرام هسـتی) گفته است: کفـارت (سـوگند) بدهد (یعنی: طـلاق واقع نمی‌شـود.)[۲] و ابـن عباس گفته اسـت: «قطعاً برای شـما (در اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست.» (الأحزاب: ۲۱)

۴۹۱۲ ـ از عُبَید بن عُمیر روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم نزد (همسر خود) زینب بنت جحش (که می‌رفت) عسـل می‌خورد و نزد وی می‌ایستاد. من و حَفصه بر این، همدست شدیم: آنگاه که آن حضرت نزد هر یک از ما بیاید، بگوییم که: تو مغافیـر (صمغ بد بوی) خورده‌ای. من بوی مغافیر از تو در می‌یابم.

(چون آن حضرت آمد ما چنین گفتیم) فرمود: «نـی، ولی من نـزد زینب بنت جحش عسـل

۱ - سورهٔ «التحریم» مدنی است.

۲ - فقها در همچو حالتی که طلاق واقع می‌شود یا نمی‌شود اختلاف نظر دارند و در این رابطه چهار قول است، به هر قولی فقهایی چند از صحابه و تابعین رفته‌اند. (تیسیرالقاری)

٢ - باب: ﴿تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾ [١]

﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ [٢].

٤٩١٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما يُحَدِّثُ أَنَّهُ قَالَ: مَكَثْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آيَةٍ، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيْبَةً لَهُ، حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ.

فَلَمَّا رَجَعْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، عَدَلَ إِلَى الْأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ، قَالَ: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَغَ، ثُمَّ سِرْتُ مَعَهُ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَزْوَاجِهِ، فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ.

قَالَ: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ، فَمَا أَسْتَطِيعُ هَيْبَةً لَكَ، قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ، مَا ظَنَنْتَ أَنَّ عِنْدِي مِنْ عِلْمٍ فَاسْأَلْنِي، فَإِنْ كَانَ لِي عِلْمٌ خَبَّرْتُكَ بِهِ.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَا نَعُدُّ لِلنِّسَاءِ أَمْرًا حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِنَّ مَا أَنْزَلَ وَقَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ.

قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا فِي أَمْرٍ أَتَأَمَّرُهُ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتِي: لَوْ صَنَعْتَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا لَكِ وَلِمَا هَا هُنَا، وَفِيمَ تَكَلُّفُكِ فِي أَمْرٍ أُرِيدُهُ؟ فَقَالَتْ لِي: عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، مَا تُرِيدُ أَنْ

خورده‌ام، دیگر هرگز عسل نمی‌خورم و همانا سوگند خوردم (که عسل نخورم) از این موضوع به هیچکس نگویید.»

باب - ٢

«خشنودی زنان خود را می‌جویی» (١) «قطعاً خدا برای شما (راه) گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا کارساز شماست. و اوست دانای حکیم.» (٢)

٤٩١٣ - از عُبید بن حُنین روایت است که از ابن عباس رضی الله عنهما شنیده است که حدیث می‌کرد و گفت: یک سال صبر کردم، می‌خواستم از عُمر بن خَطّاب در مورد آیتی سؤال کنم[١] نظر به هیبتی که داشت نمی‌توانستم از وی سؤال کنم تا آنکه به قصد حج برآمد و من هم با وی برآمدم.

آنگاه که از حج برگشتیم و در مسیر راه بودیم، وی راهش را به سوی درخت اراک کج کرد تا قضای حاجت کند. من در آنجا ایستادم تا وی فارغ گشت، سپس همراه وی به راه افتادم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، آن دو زن که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم همدست شدند کدام یک از همسران وی بودند. عمر گفت: اینها حَفصه و عایشه بودند. گفتم: به خدا سوگند که در ظرف یک سال می‌خواستم در این مورد از تو سؤال کنم. ولی به خاطر هیبت تو نتوانستم. عمر گفت: این کار را مکن، از آنچه گمان داری که من بدان علم دارم از

١ - مراد آیت سورهٔ «التحریم» است.

تُرَاجِعَ أَنْتَ ، وَإِنَّ ابْنَتَكَ لَتُرَاجِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَّ يَوْمَهُ غَضْبَانَ .

فَقَامَ عُمَرُ ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ مَكَانَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَ لَهَا : يَا بُنَيَّةُ إِنَّكِ لَتُرَاجِعِينَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَّ يَوْمَهُ غَضْبَانَ ؟ فَقَالَتْ حَفْصَةُ : وَاللَّهِ إِنَّا لَنُرَاجِعُهُ .

فَقُلْتُ : تَعْلَمِينَ أَنِّي أُحَذِّرُكِ عُقُوبَةَ اللَّهِ ، وَغَضَبَ رَسُولِهِ ﷺ ، يَا بُنَيَّةُ لا يَغُرَّنَّكِ هَذِهِ الَّتِي أَعْجَبَهَا حُسْنُهَا حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا ، يُرِيدُ عَائِشَةَ .

قَالَ : ثُمَّ خَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ لِقَرَابَتِي مِنْهَا فَكَلَّمْتُهَا ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، دَخَلْتَ فِي كُلِّ شَيْءٍ ، حَتَّى تَبْتَغِي أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَزْوَاجِهِ ، فَأَخَذَتْنِي وَاللَّهِ أَخْذًا كَسَرَتْنِي عَنْ بَعْضِ مَا كُنْتُ أَجِدُ .

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا . وَكَانَ لِي صَاحِبٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِذَا غِبْتُ أَتَانِي بِالْخَبَرِ ، وَإِذَا غَابَ كُنْتُ أَنَا آتِيهِ بِالْخَبَرِ ، وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ مَلِكًا مِنْ مُلُوكِ غَسَّانَ ، ذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسِيرَ إِلَيْنَا ، فَقَدِ امْتَلأَتْ صُدُورُنَا مِنْهُ .

فَإِذَا صَاحِبِي الأَنْصَارِيُّ يَدُقُّ الْبَابَ ، فَقَالَ : افْتَحِ افْتَحْ .

فَقُلْتُ : جَاءَ الْغَسَّانِيُّ ؟ فَقَالَ : بَلْ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ ، اعْتَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَزْوَاجَهُ .

فَقُلْتُ : رَغَمَ أَنْفُ حَفْصَةَ وَعَائِشَةَ ، فَأَخَذْتُ ثَوْبِي فَأَخْرُجُ حَتَّى جِئْتُ ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ ، يَرْقَى عَلَيْهَا بِعَجَلَةٍ ، وَغُلامٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْوَدُ عَلَى رَأْسِ الدَّرَجَةِ ، فَقُلْتُ لَهُ : قُلْ هَذَا عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ ، فَأَذِنَ لِي .

قَالَ عُمَرُ : فَقَصَصْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ ، فَلَمَّا بَلَغْتُ حَدِيثَ أُمِّ سَلَمَةَ تَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنَّهُ لَعَلَى حَصِيرٍ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شَيْءٌ ، وَتَحْتَ رَأْسِهِ

من بپرس و اگر معلوماتی داشتم به تو خبر می‌دهم.

سپس عمر گفت: به خدا سوگند که در روزگار جاهلیت ما برای زنان شأنی قایل نبودیم تا آنکه خداوند در موردشان نازل کرد، آنچه نازل کرد و قسمتی قایل شد آنچه قایل شد. عمر گفت: در حالی که من در موردی فکر می‌کردم، ناگاه زن من گفت: اگر چنین و چنان می‌کردی بهتر می‌بود. به او گفتم: به تو چه ارتباط دارد و تو چرا در این موضوع دخالت می‌کنی، در کاری که من انجام می‌دهم تو چرا مداخله می‌کنی؟ زن من به من گفت: عجب است تو را ای پسر خطاب، تو نمی‌خواهی که با تو سخن رد و بدل شود و دختر تو با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن رد و بدل می‌کند تا آنکه آن حضرت را تمام روز خشمگین می‌سازد. عمر برخاست و ردای خود را از جایش برداشت و (راهی شد) تا آنکه بر (دختر خود) حفصه درآمد و گفت: ای دختر، آیا تو با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن رد و بدل می‌کنی تا آنکه تمام روز خشمگین می‌گردد؟ حفصه گفت: به خدا سوگند که ما زنان با وی سخن رد و بدل می‌کنیم. من به حفصه گفتم: بدان که من تو را از عذاب خدا و خشم رسول او صلی الله علیه و سلم برحذر می‌دارم، ای دختر، تو را مغرور نسازد. این زنی که حسن وی او را به عجب آورده است، به خاطر محبتی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی دارد.

عمر گفت: سپس از آنجا برآمدم تا آنکه بر أمّ سلمه که خویشاوند من است درآمدم و با

وِسَادَةٌ مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ ، وَإِنَّ عِنْدَ رِجْلَيْهِ قَرَظًا مَصْبُوبًا ، وَعِنْدَ رَأْسِهِ أَهَبٌ مُعَلَّقَةٌ ، فَرَأَيْتُ أَثَرَ الْحَصِيرِ فِي جَنْبِهِ فَبَكَيْتُ .

فَقَالَ : «مَا يُبْكِيكَ». فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ كِسْرَى وَقَيْصَرَ فِيمَا هُمَا فِيهِ ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ .

فَقَالَ : «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الدُّنْيَا وَلَنَا الآخِرَةُ».

[راجع : ۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۷۹] .

وی صحبت کردم. اُم‌سلمه به من گفت: عجب است بر تو ای پسر خطاب. در هر چیز مداخله کردی، تا آنکه می‌خواهی میان رسول الله صلی الله علیه و سلم و همسران وی نیز مداخله کنی. عمر گفت: به خدا سوگند که (سخن وی) چنان مرا گرفت که تا حدی از خشم من کاست. از نزد وی برآمدم.

من رفیق انصاری داشتم که چون (از مجلس آن حضرت) غایب می‌بودم، خبر آن را به من می‌آورد و چون او (از مجلس آن حضرت) غایب می‌بود، من خبر آن را به وی می‌آوردم، ما درآن وقت از یکی از پادشاهان غُسّان هراس داشتیم، به ما گفته شده بود که وی می‌خواهد بر ما حمله کند و سینه‌های ما از (اندوه) آن پر بود.

آنگاه که رفیق انصاری من دروازهٔ خانه را کوبید. گفت: بگشای بگشای. من گفتم: آیا غسّانی آمده است؟ گفت: از آن هم سخت‌تر. رسول الله صلی الله علیه و سلم از زنان خویش گوشه گرفته است. گفتم: خاک بر بینی حفصه و عایشه. جامه‌ام را گرفتم و برآمدم تا آنکه آمدم. ناگاه دریافتم که رسول الله صلی الله علیه و سلم در غرفهٔ خود است که توسط زینه بر آن بالا می‌روند و غلام سیاه رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سر زینه است. من به غلام گفتم: بگوی که عُمر ابن خطاب است. آن حضرت به من اجازه داد.

عمر می‌گوید: این ماجرا را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان کردم و چون به سخن اُم‌سلمه رسیدم، رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسم

کـرد در حالی که آن حضرت بر بوریایی (پهلو نهاده) بود که میان او و بوریا چیزی نبود و زیر سر وی بالشی چرمین بود که از پوست و برگ خرما پر شده بود. و نزدیک پاهای وی، برگهای درختـی که با آن چرم را دباغت می‌دهند. و بر بالای سر وی، چند مشک آویخته بود. اثر بوریا را بر پهلوی آن حضرت دیدم و گریسـتم. آن حضـرت گفت: تو را چیز می‌گریاند؟ گفتم: یا رسـول الله، به تحقیق که خسرو و قیصر در ناز و نعمت‌اند و تو رسول الله هستی. آن حضرت گفت: «آیا خشنود نیستی که آنها را دنیا و ما را آخرت باشد.»

٣- باب: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾ [٣].

فِيهِ عَائِشَةُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٤٩١٢]

باب ـ ٣

«و چـون پیامبر با یکی از همسـرانش سـخن نهانـی گفت، و همیـن کـه وی آن را (به زن دیگـر) گـزارش داد و خدا (پیامبـر) را بر آن مطلع گردانید) (پیامبر) بخشی از آن اظهار کرد و از بخشـی دیگر (اعـراض) نمود. پس چون (مطلب) را بـه آن زن خبر داد، وی گفت: چه کسـی این را به تـو خبر داده؟ گفـت: مرا آن دانای آگاه خبر داده اسـت.» (۳) در این مورد، عایشـه از پیامبر صلی الله علیه و سـلم روایت کرده است.

٤٩١٤ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ حُنَيْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنِ الْمَرْأَتَانِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَمَا أَتْمَمْتُ كَلَامِي حَتَّى قَالَ: عَائِشَةُ

٤٩١٤ ـ از عُبید بـن حُنین روایت اسـت که گفت: از ابن عباس رضی الله عنهما شـنیدم که می‌گفت: خواستم که از عمر بپرسم، و گفتم: ای امیرالمؤمنین، آن دو زنی که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم با یکدیگر همدست شدند، کی

وَحَفْصَةُ. [راجع: ٨٩ ، اخرجه مسلم: ١٤٧٩]

بودند؟ هنوز سخنم را تمام نکرده بودم که عمر گفت: عایشه و حَفصه.

٤ - باب: ﴿ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ﴾ [٤]

صَغَوْتُ وَأَصْغَيْتُ: مِلْتُ. ﴿ لِتَصْغَى ﴾ [الأنعام: ١١٣]: لِتَمِيلَ.

﴿ وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴾ [٤]: عَوْنٌ. تَظَاهَرُونَ: تَعَاوَنُونَ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ ﴾ [٦]: أَوْصُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَأَدِّبُوهُمْ.

باب - ۴

«أن تَتُوبا الى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما» (٤) «اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید (بهتر است) واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است.»
صَغَوْتُ و اَصْغیتُ: یعنی متمایل شدم.
«لِتَصْغی» (الانعام: ۱۱۳) یعنی: تامل کنید.[1]
«وَ اِن تَظاهَرا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جبریلُ وَصالِحُ المؤمنینَ والمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلکَ ظَهیرٌ» (٤) «و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت، خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان (نیز یار اویند) و گذشته از این، فرشتگان هم پشتیبان (او) خواهند بود.»
ظَهیرٌ، یعنی: کمک کننده و مددگار. تَظاهَرون، یعنی: کمک کنندگان. و مُجاهد گفته است: «قُوا أَنْفُسَکُم وَأَهْلِیْکُم» (٦) یعنی: «خود و اهل خانهٔ خود را نگاهدارید» یعنی: خود و اهل خانهٔ خویش را به تقوا و پرهیزگاری که خدا فرموده وصیت کنید و اندرز دهید و تأدیب‌شان کنید.»

٤٩١٥ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ حُنَيْنٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَكَثْتُ سَنَةً فَلَمْ أَجِدْ لَهُ مَوْضِعًا، حَتَّى خَرَجْتُ مَعَهُ حَاجًّا، فَلَمَّا كُنَّا بِظَهْرَانَ، ذَهَبَ عُمَرُ لِحَاجَتِهِ فَقَالَ: أَدْرِكْنِي بِالْوَضُوءِ، فَأَدْرَكْتُهُ بِالْإِدَاوَةِ، فَجَعَلْتُ أَسْكُبُ عَلَيْهِ الْمَاءَ، وَرَأَيْتُ مَوْضِعًا، فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: مَنِ الْمَرْأَتَانِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا؟ قَالَ

٤٩١٥ - از عُبید بن حُنین روایت است که می‌گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: قصد داشتم تا در مورد دو زنی که علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم همدست شده بودند، از عُمر سؤال نمایم. یک سال صبر کردم ولی موضعی مناسب نیافتم (تا از وی سؤال

---

۱ - «وَلِتَصْغی اِلَیه اَفْئِدَةُ الَّذینَ لایُؤمِنونَ بالآخرةِ». «(و چنین مقرر شده است) تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، به آن (سخن باطل) بگراید.»

ابنُ عبَّاسٍ : فَمَا أتْمَمْتُ كَلامي حَتَّى قالَ : عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ .[راجع : ٨٩ . أخرجه مسلم : ١٤٧٩] .

کنـم). آن‌گاه که ما در ظَهـران بودیم. عمر به قضـای حاجت رفت و گفت: آب وضو، برایم بیـاور. ظرف آب برایـش آوردم و بر وی آب می‌ریختم، و این را (برای سـؤال خود) محلی مناسـب یافتـم و گفتـم: ای امیرالمؤمنین؛ آن دو زنی که با یکدیگر همدسـت شـده بودند، کدام‌اند؟ هنوز سخنم را به پایان نرسانیده بودم، که گفت: عائشه و حَفْصه.

٥ - باب : قَوْلِه :

﴿ عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ﴾ [٥] [وقرأ غيرُ نافعٍ وأبي عمرو : «يُبَدِّلَهُ»].

٤٩١٦ - حَدَّثَنا عَمْرُو بنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنا هُشَيْمٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قالَ : قالَ عُمَرُ ﷺ : اجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبيِّ ﷺ في الغَيْرَةِ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ لَهُنَّ : عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ . [راجع : ٤٠٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٩ ، مختصراً] .

باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اگـر پیامبر شـما را طلاق گوید. امید اسـت پروردگارش همسـرانی بهتر از شما، مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه و دوشیزه به او عوض دهد.» (۵)

٤٩١٦ ـ از حُمَید، از اَنَس روایت است که عمر رضـی الله عنه گفت: زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم از روی رشک و غیرت، علیه وی، با هم یکجا شدند. من بدیشان گفتم: اگر آن حضرت شـما را طلاق دهد، شاید پروردگار او، عوض شـما زنانی بهتر به وی ارزانی دارد، پس همین آیه نازل شد.

٦٧- سُورَةُ المُلْك :

﴿ تَبَارَكَ الَّذي بِيَدِهِ المُلْكُ ﴾ [١]

التَّفَاوُتُ : الاخْتِلافُ ، وَالتَّفَاوُتُ وَالتَّفَوُّتُ وَاحِدٌ . ﴿تَمَيَّزُ﴾ [٨] : تَقَطَّعُ . ﴿ مَنَاكِبِهَا ﴾ [١٥] : جَوَانِبُهَا . ﴿تَدَّعُونَ ﴾ [٢٧] وَتَدْعُونَ ، وَاحِدٌ ، مِثْلُ : تَذَكَّرُونَ

۶۷ ـ سورهٔ «المُلک»[۱]

«تَبارَکَ الَّـذی بِیَدِه المُلْـک» (۱) «بزرگوار (و خجسـته) اسـت آنکـه فرمانروایی به دسـت اوسـت.» التَّفاوت؛ یعنی: اختلاف. و التَّفاوُت و

۱ - سورهٔ «المُلک» مکی است.

وَتَذَكَّرُونَ . ﴿ وَيَقْبِضْنَ ﴾[١٩] : يَضْرِبْنَ بِأَجْنِحَتِهِنَّ .
وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ صَافَّاتٍ ﴾[١٩] : بَسْطُ أَجْنِحَتِهِنَّ.
﴿وَنُفُورٌ﴾[٢١] : الْكُفُورُ .

التَّفَوُت به یک معنی است[۱] «تَمَيَّزُ» (۸) یعنی: پاره پاره شوند.[۲]
«مَناكِبِها» (۱۵) یعنی: جوانب آن[۳]
«تَدَّعُونَ» (۲۷) و تَدْعُوْنَ (بدون تشدید دال) یکی است، مانند تَذَكَّرونَ و تَذْكُرُونَ[۴]
«وَيَقْبِضْنَ» (۱۹) یعنی: با بالهای خود می‌زنند.
و مُجاهد گفته است: «صافّات» (۱۹) یعنی: بالهای خویش را گستردند و پهن کردند.[۵]
«وَنُفُورٌ» (۲۱) یعنی: در کافری[۶]

٦٨- سُورَةُ ﴿نٓ وَالْقَلَمِ﴾[١]

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿ حَرْدٍ ﴾[٢٥] : جِدٍّ فِي أَنْفُسِهِمْ .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ يَتَخَافَتُونَ ﴾[٢٣] : يَتَنَاجَوْنَ السِّرَارَ وَالْكَلَامَ الْخَفِيَّ . ﴿ لَضَالُّونَ ﴾[٢٦] : أَضْلَلْنَا مَكَانَ جَنَّتِنَا .
وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ كَالصَّرِيمِ ﴾[٢٠] : كَالصُّبْحِ انْصَرَمَ مِنَ اللَّيْلِ ، وَاللَّيْلِ انْصَرَمَ مِنَ النَّهَارِ ، وَهُوَ أَيْضًا : كُلُّ رَمْلَةٍ انْصَرَمَتْ مِنْ مُعْظَمِ الرَّمْلِ ، وَالصَّرِيمُ أَيْضًا الْمَصْرُومُ ، مِثْلُ : قَتِيلٍ وَمَقْتُولٍ .

۶۸- سورهٔ «ن وَالْقَلَم»[۷]

و قَتاده گفته است: «حَرْدٍ» (۲۵) یعنی: کوشا در نفسهای خویش[۸] و ابن عباس گفته است: «يَتَخافَتُون» (۲۳) یعنی: راز نهانی کردن و سخن پنهانی.[۹]
«لَضالُّوْن» (۲۶) یعنی: جای باغ خود را گم

---

۱ - مراد این آیت است: «ما تَری فی خَلْقِ الرَّحمنِ مِنْ تَفاوُت». (۳) «در آفرینش (خدای) بخشایشگر هیچ گونه اختلاف نمی‌بینی.»
۲ - «تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الغَيظِ». «نزدیک است که از خشم شکافته شود.»
۳ - «فَامْشُوا فی مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِه». «پس در فراخنای آن (زمین) رهسپار شوید و از روزی (خدا) بخورید.»
۴ - «وَقيلَ هذَالَّذی كُنتُمْ بِه تَدَّعون». «و گفته شود: این است همان چیزی که آن را فرا می‌خواندید.»
۵ - «اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَی الطَّيرِ فَوْقَهُمْ صافّاتٍ وَيَقْبِضْن» «آیا در بالای سرشان به پرندگان نگریسته‌اند که (گاه) بال می‌گسترند و (گاه) بال می‌زنند.»
۶ - «اَمَّنْ هذَالَّذی يَرْزُقُكُم اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فی عُتُوٍّ وَ نُفُور». «یا کیست آنکه به شما روزی دهد، اگر (خدا) روزی خود را (از شما) باز دارد. (نه) بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.»
۷- سورهٔ «ن و القلم» مکی است.
۸ - «وَ غَدَوْا عَلی حَرْدٍ قادِرين». «و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع (بینوایان) توانا می‌دیدند، رفتند.»
۹ - «فَانْطَلَقوا وَهُمْ يَتَخافَتُون». «پس به راه افتادند و آهسته به هم می‌گفتند.»

کرده‌ایم.[۱] و غیر از وی گفته‌اند: «كالصَّريمِ» (۲۰) يعنى بريده شد و گذشت مانند: كالصُّبح انْصَـرَمَ مِن اللَّيـلِ، واللَّيلِ انْصَرَمَ مِـنَ النَّهارِ [۲] يعنى: صبح از شب بريد و شب از روز بريد و همچنان است: كُلُّ رَمْلَةٍ انْصَرَمَتْ مِنْ مُعْظَمِ الرَّملِ: يعنى: هر تودهٔ ريگى است كه از تودهٔ بزرگ ريگ جدا شده است. والصَّرِيْم، همچنان به معناى المَصْروم است. مانند: قَتِيل كه به معناى مقتول است.

١ - باب : ﴿ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴾ [١٣]

باب ـ ۱

٤٩١٧ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴾ . قَالَ : رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، لَهُ زَنَمَةٌ مِثْلُ زَنَمَةِ الشَّاةِ .

«عُتُلٍّ بَعْدَ ذلکَ زَنیمٍ» (۱۳) «خشن (و) گذشته از آن به غلط خود را به قومی منسوب کرده.»

٤٩١٧ ـ از ابوحُصَیْن، از مُجاهد روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «عُتُلٍّ بَعْد ذلک زَنیمٍ» در مورد مردی از قریش است که گوش وی بریده و آویخته بود مانند گوش پاره و آویختهٔ گوسفند (تا شناخته شود).

٤٩١٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ الْخُزَاعِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعَّفٍ ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ . أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ : كُلُّ عُتُلٍّ ، جَوَّاظٍ ، مُسْتَكْبِرٍ » .
[انظر : ٦٠٧١ ، ٦٦٥٧ . اخرجه مسلم : ٢٨٥٣] .

٤٩١٨ ـ از خالد روایت است که گفت: از حارِثَه بن وَهبَ خُزاعی شنیدم که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «آیا شما را از بهشتیان آگاه گردانم؟ هر ضعیف (و بینوایی) را که حقیرش می‌شمارند، اگر (به امید کرم) خدا سوگند یاد کند، خدا او را راستگو می‌گرداند. آیا شما را از دوزخیان آگاه گردانم. هر خشن، فربه، خرامندهٔ گردنکش.»

---

۱ - فَلَمَّا رَأَوْها قَالُوٓا اِنَّا لَضَالُّون». «و چون (باغ) را دیدند، گفتند: قطعاً ما راه گم کرده‌ایم.»

۲ - «فَأَصْبَحَتْ كالصَّريم». «و باغ آفت زده (و زمين) باير گرديد.»

۲ - باب :

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ [٤٢]

٤٩١٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلالٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً ، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ ، فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا» . [راجع : ٢٢. أخرجه مسلم : ١٨٣ ، مطولاً] .

٦٩- سُورَةُ الْحَاقَّةِ

قَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ : ﴿حُسُوماً﴾ [٧] : مُتَتَابِعَةً . ﴿عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ [٢١] : يُرِيدُ فِيهَا الرِّضَا . ﴿الْقَاضِيَةَ﴾ [٢٧] : الْمَوْتَةَ الأُولَى الَّتِي مُتُّهَا لَمْ أُحْيَ بَعْدَهَا . ﴿مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ [٤٧] : «أَحَدٌ» يَكُونُ لِلْجَمْعِ وَلِلْوَاحِدِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿الْوَتِينَ﴾ [٤٦] : نِيَاطُ الْقَلْبِ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿طَغَى﴾ [١١] : كَثُرَ ، وَيُقَالُ : ﴿بِالطَّاغِيَةِ﴾ [٥] : بِطُغْيَانِهِمْ ، وَيُقَالُ : طَغَتْ عَلَى الْخُزَّانِ كَمَا طَغَى الْمَاءُ عَلَى قَوْمِ نُوحٍ . ﴿غِسْلِينٍ﴾ [٣٦] : مَا يَسِيلُ مِنْ صَدِيدِ أَهْلِ النَّارِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مِنْ غِسْلِينٍ﴾ : كُلُّ شَيْءٍ غَسَلْتَهُ فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ فَهُوَ غِسْلِينٌ ، فِعْلِينٌ مِنَ الْغَسْلِ ، مِنَ الْجُرْحِ وَالدَّبَرِ . ﴿أَعْجَازُ نَخْلٍ﴾ [٧] : أُصُولُهَا .

باب - ۲

«یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (۴۲) «روزی که از ساق (جامه) برداشته شود.»[1]

۴۹۱۹ - از زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «پروردگار ما از ساق خود برمی‌دارد (شدت و صعوبتی پیش می‌آورد) سپس هر مرد و زن مؤمن او را سجده می‌کند و کسانی باقی می‌مانند که از روی شهرت و تظاهر در دنیا سجده می‌کردند، آنها نیز می‌کوشند که سجده کنند، ولی پشتشان به حالت تخته‌ای راست خم ناشدنی، درمی‌آید.»

۶۹ - سورهٔ «اَلْحاقّهْ»[2]

ابن جُبَیر گفته است: «حُسوماً» (۷) یعنی: پی در پی[3]

«عِیْشَةٍ راضیةٍ» (۲۱) یعنی: در آن خشنودی می‌خواهد[4]

«القاضِیَةَ» (۲۷) یعنی: مرگ اول که در آن مرده بودم سپس زنده نمی‌شدم.[5]

---

۱ - ساق پروردگار، کنایت از شدت امر و صعوبت کار در روز قیامت است، و در زمرهٔ متشابهات است چون، یدالله، وجه‌الله.

۲ - سورهٔ «الحاقّه» مکی است.

۳ - «سَخَّرَها عَلَیْهِم سَبْعَ لیالٍ وَ ثَمانیةَ أیّامٍ حُسُوماً». «(که خدا) آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت.»

۴ - «فَهُوَ فی عیشَةٍ راضیةٍ». «پس او در یک زندگی خوش است.»

۵ - «یالَیْتَها کانَتِ القاضِیَةَ». «ای کاش آن (مرگ) کار را تمام می‌کرد.»

﴿باقِيَةٍ﴾ [٨]: بَقِيَّةٍ .

٧٠ - سُورَةُ المَعارِجِ

﴿سَأَلَ سائِلٌ﴾ [١]

الفَصِيلَةُ : أَصْغَرُ آبائِهِ القُرْبَى ، إِلَيْهِ يَنْتَمِي مَنِ انْتَمَى .
﴿لِلشَّوَى﴾ [١٦] : اليَدانِ وَالرِّجْلانِ وَالأَطْرافُ ، وَجِلْدَةُ الرَّأْسِ ، يُقالُ لَها : شَواةٌ ، وَما كانَ غَيْرَ مَقْتَلٍ فَهُوَ شَوًى .
وَالعِزُونَ : الحِلَقُ وَالجَماعاتُ ، وَواحِدُها عِزَةٌ .
﴿يُوفِضُونَ﴾ [٤٣] : الإِيفاضُ : الإِسْراعُ .

«مِن اَحَدٍ عَنْهُ حاجِزين» (٤٧) کلمهٔ «اَحَدٌ» در جمع و واحد یکسان است.[۱] و ابن عباس گفته است: «الوَتین» (٤٦) یعنی شاهرگ قلب.
و ابن عباس گفته است: «طَغی» (١١) یعنی: بسیار شد.[۲] و گفته می‌شود: «بالطّاغیَة» (٥) به دلیل سرکشی و نافرمانی ایشان[۳] و گفته می‌شود: طَغَتْ عَلَی الخَزّانِ کما طَغی الماء عَلَی قَومِ نوحٍ. یعنی بر خازنان خود (تندباد) طغیان کرد (قوم ثمود را هلاک کرد) چنانکه آب بر قوم نوح طغیان کرد.
«غِسْلِینٍ» (٣٦) یعنی: آنچه از زرداب و چرک که از دوزخیان جاری می‌شود.[۴]
و غیر از وی گفته‌اند: هر آنچه را که بشویی و از آن چیزی برآید، همان غِسلین است، بر وزن فِعْلین: از شستن، از زخم و جراحت.
«اَعْجازُ نَخلٍ» (٧) یعنی: تنه‌های درختان[۵]
«باقِیَةٍ» (٨) یعنی: باقی

٧٠ـ سورهٔ «المَعارج»[۶]

«سَأَلَ سائلٌ» (١) «پرسنده‌ای پرسید.»[۷]

---

۱ - «فَما مِنکُم مِن اَحَدٍ عَنْهُ حاجِزین». «و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی‌شد.»
۲ - «ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الوَتین». «باز می‌بریدیم رگ دل او را»
۳ - «فَامّا ثَمودُ فَاُهْلِکوا بالطّاغیَةِ». «و اما ثمود به (سزای) سرکشی (خود) به هلاکت رسیدند.»
۴ - «وَلا طَعامٌ اِلّا مِن غِسْلینٍ». «و خوراکی جز چرکابه ندارد.»
۵ - «فَتَری القَومَ فیها صَرْعَی کَاَنَّهُم اَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ» «قوم (عاد) را (در آن مدت) فرو افتاده می‌دیدی گویی آنها تنه‌های درختان خرمای میان تهی‌اند.»
۶ـ سورهٔ «المعارج» مکی است و آن را سورهٔ «سَأَلَ سائِلٌ» نیز گفته‌اند.
۷ - «سَأَلَ سائِلٌ بِعذابٍ واقِعٍ» «پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید.»

۷۱- سُورَةُ نُوحٍ:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا﴾ [۱]

﴿أَطْوَارًا﴾ [۱۴]: طَوْرًا كَذَا وَطَوْرًا كَذَا، يُقَالُ: عَدَا طَوْرَهُ، أَيْ: قَدْرَهُ.

وَالْكُبَّارُ أَشَدُّ مِنَ الْكِبَارِ، وَكَذَلِكَ جُمَّالٌ وَجَمِيلٌ لأَنَّهَا أَشَدُّ مُبَالَغَةً، وَكُبَّارٌ الْكَبِيرُ، وَكُبَارًا أَيْضًا بِالتَّخْفِيفِ، وَالْعَرَبُ تَقُولُ: رَجُلٌ حُسَّانٌ وَجُمَّالٌ، وَحُسَانٌ، مُخَفَّفٌ، وَجُمَالٌ، مُخَفَّفٌ.

﴿دَيَّارًا﴾ [۲۶]: مِنْ دَوْرٍ، وَلَكِنَّهُ فَيْعَالٌ مِنَ الدَّوَرَانِ، كَمَا قَرَأَ عُمَرُ: ﴿الْحَيُّ الْقَيَّامُ﴾. [البقرة: ۲۵۵]: وَهِيَ مِنْ قُمْتُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿دَيَّارًا﴾ أَحَدًا. ﴿تَبَارًا﴾ [۲۸]: هَلاكًا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿مِدْرَارًا﴾ [۱۱]: يَتْبَعُ بَعْضُهَا بَعْضًا. ﴿وَقَارًا﴾ [۱۳]: عَظَمَةً.

«الْفَصِيلَة» خردترین (شاخهٔ قبیله) از پدران نزدیک شخصی خود را به آن نسبت می‌دهد.[۱]

«لِلشَّوی» (١٦) یعنی: دو دست و دو پا و اطراف بدن و پوست سر که به اینها ـ شَواة‌ٌ گفته می‌شود و عضوی که (قطع آن) کشنده نباشد، آن را «شَوَی» می‌گویند.[۲]

وَالعِزُوْنَ: یعنی. حلقه‌ها و گروههای (مردم) و واحد آن ـ عِزَةٌ است.[۳]

«یُوْفِضُون» (٤٣). الایْفاض: یعنی: شتابان[۴]

۷۱ـ سورهٔ «نُوْح»[۵]

«اِنّا ارسَلْنا» (١) «هر آینه ما فرستادیم»[۶]

«اَطْـواراً» (١٤) باری چنین و باری چنان. گفته می‌شود: عَدَا طَوْرَهُ یعنی: از حد و اندازهٔ خود تجاوز کرد.[۷]

وَالکُبّارُ (به تشـدید با) و همچنان است. جُمّالٌ و جمیلٌ که ایـن دو کلمه صیغه‌های مبالغه‌اند. و کُبّـار الْکَبیرُ، و کُبـاراً همچنان به تخفیف نیز به معنای خود شدیدتر است و عرب می‌گوید:

---

۱ - «وَفَصیلَتِهِ الَّتی تُؤْیه» (١٣) «و قبیله‌اش را که به او پناه می‌دهد» مراد عشیره است که شاخه‌ای از قبیله است.

۲ - «نَزّاعَةً لِلشَّوَی». «پوست سر و اندام را برکننده است.»

۳ - «عَنِ الیَمینِ و عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ» (٢٧) «گروه گروه، از راست و از چپ (هجوم می‌آورند.)»

۴ - «یَوْمَ یَخرجونَ مِنَ الاَجداثِ سِراعاً کَاَنَّهُمْ اِلی نُصُبٍ یُوفِضُون». «روزی که از گورهای خود شتابان برآیند، گویی که آنان به سوی پرچمهای افراشته می‌دوند.»

۵ - سورهٔ نوح مکی است.

۶ - «اِنّا اَرسَلْنا نوحاً اِلی قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ مِن قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ». «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که: قومت را پیش از آنکه عذاب دردناک به آنان رسد، هشدار ده.»

۷ - «وَقَدْ خَلَقَکُمْ اَطْواراً». «و حال آنکه شما را به اطوار مختلف (یا مرحله به مرحله) آفریده است.»

رُجُل"حُسّان" و جُمّال" و می گوید: وَ حُسان"، به تخفیف و جَمال" به تخفیف.[۱]
«دَیّاراً» (۲٦) از«دور» مأخوذ است ولیکن وزن آن فَیْعال" است و از «الدَّوران» ماخوذ است. چنانکه عُمر خوانده است. «اَلْحیُّ‌الْقَیّام» (البقره: ۲۵۵) عوض (قَیُّوم، قَیّام، خوانده است) و آن مأخوذ از، قُمْت، است. و غیر از وی گفته است: «دیّاراً» به معنی: اَحَداً است. (یعنی هیچ یک)[۲]
«تباراً» (۲۸) یعنی: هلاکت[۳]
و ابن عباس گفته است: «مِدْراراً» (۱۱) یعنی: یکی پس از دیگری (پیاپی)[۴]
«وَقاراً» (۱۳) یعنی: عَظَمَة.[۵]

باب ـ ۱

«و ترک مکنید (بتان) وَدّ، وسُواع، وَیَغوث، وَیَعُوق" را» (۲۳)

۱ - باب: ﴿وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ﴾ [۲۳]

۴۹۲۰ ـ از ابن جُریج، از عطاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: تمام بتانی که قوم نوح آن را می‌پرستیدند، مورد پرستش عرب قرار گرفتند. اما بت وَدّ، متعلق به قوم

۴۹۲۰ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ. وَقَالَ عَطَاءٌ: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: صَارَتِ الْأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي الْعَرَبِ بَعْدُ، أَمَّا وَدٌّ: كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الْجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ: كَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ: فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ عِنْدَ سَبَا، وَأَمَّا يَعُوقُ: فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ: فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ، لِآلِ ذِي الْكَلَاعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ: أَنِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ، وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُبِدَتْ.

---

۱ - شاید مراد این آیه است: «وَمَکَروا مَکراً کُبّاراً» (۲۲) «و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند.»
۲ - «وَقالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَی الاَرضِ مِنَ الکافِرینَ دَیّاراً». «و نوح گفت: پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.» دَیّار از الدّوران، مأخوذ است و بر وزن فعال نیست، زیرا در اصل خود «الدّوار» نیست که بر وزن فعال باشد. واو، الدوران را به یاء بدل کردند و یاء را در یاء ادغام کردند. (تیسیر القاری)
۳ - «وَلا تَزِدِالظالِمینَ الاتَباراً». «و جز بر هلاکت ستمکاران میفزای»
۴ - «یُرسِلُ السَّماءَ عَلَیکُم مِدراراً». «(تا) از آسمان بر شما باران پی در پی فرستد.»
۵ - «مالَکُم لاتَرجُونَ لِلّهِ وَقاراً». «شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید.»

٧٢- سُورَةُ الجِنِّ :

﴿ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ ﴾ [١]

قال ابنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لِبَدًا ﴾ [١٩] : أعْوانًا .

١- باب :

٤٩٢١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أصْحَابِهِ ، عَامِدِينَ إلَى سُوقِ عُكَاظٍ ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ،

کَلْب بود که در ناحیهٔ دَوْمَةِ الجَنْدَل به سر می‌بردند، و بُت سُواع متعلق به قبیلهٔ هُذیل بود و بت یَغُوث، متعلق به قبیلهٔ مُراد بود که سپس بُت قبیلهٔ بنی غُطَیف در جَرَف که نزدیک منطقهٔ سباء است قرار گرفت. و یَعُوق، بُت مردم همدان بود و نَسْربُت مردم حِمْیَر بود که شاخه‌ای از قبیلهٔ ذی‌الکَلاع هستند. نامهای بتان، نامهای مردانی صالح از قوم نوح بودند، آنگاه که ایشان مردند، شیطان در دلهای مردم ایشان افکند که (بتها را بسازند) و در محافلی که در آن جلسه می‌کردند، جای دهند و آنها را به نامهای (همان مردان صالح) بنامند. آنها چنان کردند ولی بتان را نمی‌پرستیدند تا آنکه آنها (که بتها را ساخته بودند) مردند، سپس معلومات (از اصل موضوع) متغیر شد و بتها مورد پرستش قرار گرفتند.

٧٢ ـ سورهٔ «الجن»[١]

«قُل أُوحِیَ اِلَیَّ» (١) «بگو: به من وحی شده است.» ابن عباس گفته است: «لَبَداً» (١٩) یعنی: یار و یاور و پشتیبان[٢]

باب ـ ١

٤٩٢١- «از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: رسول الله صلی الله

١ - سورهٔ «الجن» مکی است.

٢ - «وَ انَّهُ لَمّا قامَ عَبدالله یَدْعُوهُ کادُوا یَکونُونَ عَلَیه لِبَداً». «و همین که بندهٔ خدا برخاست تا (خدا) را عبادت کند، نزدیک بود که (جنیان) بر سر وی فرو افتند.»

وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ ، فَقَالُوا : مَا لَكُمْ ؟ فَقَالُوا : حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ ، قال : مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إِلا مَا حَدَثَ ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الأَمْرُ الَّذِي حَدَثَ . فَانْطَلَقُوا ، فَضَرَبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ، يَنْظُرُونَ مَا هَذَا الأَمْرُ الَّذِي حَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ، قال : فَانْطَلَقَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تِهَامَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِنَخْلَةَ ، وَهُوَ عَامِدٌ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلاةَ الْفَجْرِ ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ تَسَمَّعُوا لَهُ ، فَقَالُوا : هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ، فَهُنَالِكَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ ، فَقَالُوا : يَا قَوْمَنَا : ﴿ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴾ . وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ ﴾ . وَإِنَّمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ . [راجع : ۷۷۳ . أخرجه مسلم : ۴۴۹] .

علیه و سلم در میان گروهی از یاران خود به قصد بازار عُکاظ راهی شد. در این وقت میان شیاطین و میان خبری که از آسمان می‌آوردند، حایلی پدید آمد و شعله‌های آتش بر ایشان فرستاده شد. شیاطین بازگشتند و (رفقایشان) به آنها گفتند: چه واقع شده که شما بازگشتید؟ گفتند: بین ما و بین خبر آسمان حایلی پدید آمد و بر ما شعله‌های آتش فرستاده شد.

[رفقای شان] گفتند: حایلی که میان شما و خبر آسمان پدید آمده جز چیزی نوپیدا نیست، پس به شرق و غرب زمین بگردید و بنگرید که این چیز نوپیدا چیست؟

آنها راهی شدند و مشرق و مغرب زمین را می‌گشتند و می‌نگریستند که چیست آنچه میان ایشان و خبر آسمان حایل شده است. آنها می‌گشتند تا آنکه متوجه تِهامَه شدند، در موضع نَخْله (میان مکه و طائف) رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدند که به قصد بازار عُکّاظ روان است، نماز صبح را با یاران خود می‌گزارد. آنها که آواز قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند و (به یکدیگر) گفتند: همین است که بین شما و خبر آسمان حایل شده است. سپس آنها نزد رفقای خویش برگشتند و گفتند: ای رفقای ما، راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم (که) به راه راست هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد» (۱ ـ ۲) و خدای عَزَّوجلّ بر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا دادند.»

و ابن عباس گفته است: به تحقیق که گفته‌های جن به آن حضرت وحی شده است.

٧٣- سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿وَتَبَتَّلْ﴾ [٨]: أَخْلِصْ. وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿أَنْكَالًا﴾ [١٢]: قُيُودًا. ﴿مُنْفَطِرٌ بِهِ﴾ [١٨]: مُثْقَلَةٌ بِهِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿كَثِيبًا مَهِيلًا﴾ [١٤]: الرَّمْلُ السَّائِلُ. ﴿وَبِيلًا﴾ [١٦]: شَدِيدًا.

۷۳ـ سورهٔ «المُزَمِّل»[1]

و مُجاهد گفته است: «وتبتل» (٨) یعنی: خالص شو[2] و حسن گفته است: «اَنْکالاً» (١٢) یعنی: قیود[3]

«مُنْفَطِرٌ بِهِ» (١٨) یعنی: گران گردید به سبب آن روز[4] و ابن عباس گفته است: «کَثِیْباً مَهِیْلاً» (١٤) یعنی: ریگ روان[5]

«وَبیلاً» (١٦) یعنی: به سختی[6]

٧٤- سُورَةُ الْمُدَّثِّرِ

١- بَاب:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿عَسِيرٌ﴾ [٩]: شَدِيدٌ. ﴿قَسْوَرَةٍ﴾ [٥١]: رِكْزُ النَّاسِ وَأَصْوَاتُهُمْ.

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: الأَسَدُ، وَكُلُّ شَدِيدٍ: قَسْوَرَةٌ وَقَسْوَرٌ. ﴿مُسْتَنْفِرَةٌ﴾ [٥٠]: نَافِرَةٌ مَذْعُورَةٌ.

۷۴ـ سورهٔ «المُدَثِّر»[7]

باب ـ ١

ابن عباس گفته است: «عَسِیرٌ» (٩) یعنی: سخت[8]

---

١ - سورهٔ «المُزَمِّل» مکی است.
٢ - «وَاذْکُرِاسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ اِلَیهِ تَبْتِیلاً». «و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز.»
٣ - «اِنَّ لَدَینا اَنْکالاً وَّجَحیماً». «هر آینه نزد ما قیدهای گران و آتش افروخته است.»
۴ - «السَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِه کانَ وَعْدُهُ مَفْعولاً» «آسمان از (بیم) آن (روز) درهم شکافد، وعدهٔ او انجام یافتنی است.»
۵ - «یَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ والجِبالُ وَکانَتِ الجِبالُ کَثِیباً مَهیلاً». «روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و کوهها بسان ریگ روان گردند.»
۶ - «فَعَصَی فِرعَوْنُ الرَّسولَ فَاَخَذْناهُ اَخْذاً وَبیلاً». «(ولی) فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید، پس ما او را به سختی فرو کوفتیم.»
٧- سورهٔ «المُدثر» مدنی است.
٨ - «فَذلکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ». «آن روز، روزی بس سخت

۴۹۲۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ : سَأَلْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَوَّلِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ ، قَالَ : ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ . قُلْتُ : يَقُولُونَ : ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ . فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ : سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهما عَنْ ذَلِكَ ، وَقُلْتُ لَهُ مِثْلَ الَّذِي قُلْتَ ، فَقَالَ جَابِرٌ : لا أُحَدِّثُكَ إِلا مَا حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : «جَاوَرْتُ بِحِرَاءٍ ، فَلَمَّا قَضَيْتُ جِوَارِي هَبَطْتُ ، فَنُودِيتُ ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا ، وَنَظَرْتُ عَنْ شِمَالِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا ، وَنَظَرْتُ أَمَامِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا ، وَنَظَرْتُ خَلْفِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَرَأَيْتُ شَيْئًا ، فَأَتَيْتُ خَدِيجَةَ فَقُلْتُ : دَثِّرُونِي ، وَصُبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا ، قَالَ : فَدَثَّرُونِي وَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا ، قَالَ : فَنَزَلَتْ : ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾» [راجع : ٤ . أخرجه مسلم : ١٦١] .

«قَسْوَرَة» (۵۱) یعنی: از احساس مردم و سر و صدایشان[۱] و ابوهریره گفته است: «قَسوَرَة» به معنای شیر (درنده) است، و هر سختی، قَسْوَرَه و قَسْورْ است.

«مُسْتَنْفِرَة» (۵۰) یعنی: رمندهٔ ترسنده.[۲]

۴۹۲۲ ـ از علی بن مبارک از یحیی بن ابی کثیر روایت است که گفت: از اَبوسلمه بن عبدالرحمن دربارهٔ آنچه اول از قرآن نازل شده است سؤال کردم. وی گفت: «یا اَیُّها المُدَّثِّر» «ای جامه بر خود پیچیده» (۱) گفتم: می‌گویند که (اول این نازل شده است): «اِقرأ باسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق»

ابوسَلَمه گفت: در این باره از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما سؤال کردم و به او همان گفتم که تو به من گفتی (یعنی اول «اِقرأ» نازل شده است) جابر گفت: به تو حدیث نمی‌کنم مگر آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما حدیث کرده است. آن حضرت فرمود: «در غار حِرا اعتکاف کردم، چون اعتکاف را تمام کردم از آنجا فرود آمدم، بانگی مرا خواند. به سوی راست خود نگریستم، چیزی ندیدم و به سوی چپ خود نگریستم، چیزی ندیدم و به جلوی خود نگریستم، چیزی ندیدم، و به پشت سر خود نگریستم چیزی ندیدم، سر خود را که بلند کردم، چیزی ندیدم، پس نزد خدیجه آمدم و به او گفتم: مرا بپیچید و آب سرد بر من بریزید.

آن حضرت فرمود: مرا پیچیدند و آب سرد

است.»

۱ - «فَرَّت مِن قَسوَرَة». «که از پیش شیری گریزان شده است.»

۲ - «کَأَنَّهُم حُمُرٌ مُستَنفِرَة». «گویا آنان همچون خران رمنده‌اند.»

٢ - باب : ﴿ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾ [٢]

٤٩٢٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ وَغَيْرُهُ قَالا : حَدَّثَنَا حَرْبُ بْنُ شَدَّادٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « جَاوَرْتُ بِحِرَاءٍ » . مِثْلَ حَدِيثِ عُثْمَانَ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُبَارَكِ . [راجع : ٤ . اخرجه مسلم : ١٦١ ، مطولاً] .

٣ - باب : ﴿ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴾ [٣]

٤٩٢٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا حَرْبٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا سَلَمَةَ : أَيُّ الْقُرْآنِ أُنْزِلَ أَوَّلُ ؟ فَقَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾ . فَقُلْتُ : أُنْبِئْتُ أَنَّهُ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴾ . فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ : سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ : أَيُّ الْقُرْآنِ أُنْزِلَ أَوَّلُ ؟ فَقَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾ . فَقُلْتُ : أُنْبِئْتُ أَنَّهُ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴾ . فَقَالَ : لا أُخْبِرُكَ إِلا بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « جَاوَرْتُ فِي حِرَاءٍ ، فَلَمَّا قَضَيْتُ جِوَارِي هَبَطْتُ ، فَاسْتَبْطَنْتُ الْوَادِيَ ، فَنُودِيتُ ، فَنَظَرْتُ أَمَامِي وَخَلْفِي ، وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، فَأَتَيْتُ خَدِيجَةَ فَقُلْتُ : دَثِّرُونِي وَصُبُّوا عَلَيَّ

بر مـن ریختنـد. فرمـود: پس نازل شـد. «یا اَیُّهاالمُدَثِّر، قُمْ فاَنْذِرْ و رَبَّکَ فکَبِّر» «ای جامه بر خود پیچیده، برخیز و بترسان و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن.»

باب ـ ٢

«قُمْ فَأنذِرْ» (٢) «برخیز و بترسان»

٤٩٢٣ ـ روایت اسـت از یحیی بن ابی کثیر، از ابوسلمه از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرموده است: «در غار حِرا اعتکاف کردم.» مثل حدیث عثمان بن عُمر، از علی بن مبارک.

باب ـ ٣

«وَرَبَّـکَ فَکَبِّـر» (٣) «و پـروردگار خود را به بزرگی یاد کن.»

٤٩٢٤ ـ از حَـرْب، از یَحْیی روایت اسـت که گفت: از ابوسلمه پرسـیدم: کدام (لفظ) قرآن، اول نازل شد؟ گفت: «یا اَیُّهاالمَدَثِّر» به او گفتم: آگاه شده‌ام که اول «اِقرأ باسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق» بوده است. ابوسـلمه گفت: از جابر بن عبدالله پرسـیدم که کدام (لفظ) قرآن اول نازل شـده است؟ گفت: «یا اَیُّهاالمُدثِّر» به او گفتم که آگاه شـدم که اول «اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق» نازل شده است.

جابر گفت: به تو خبر نمی‌دهم مگر آنچه رسول الله صلی الله علیه و سـلم گفته اسـت. رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «در غار حرا

مَاءً بَارِداً ، وَأُنْزِلَ عَلَيَّ : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ . وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴾ [۱ - ۳] . [راجع : ٤ . أخرجه مسلم : ١٦١] .

معتکف شـــدم. آنگاه که اعتکاف را تمام کردم، از آنجا فرود آمدم، چون به مرکز وادی رسیدم، بانگ زده شـــدم، جلو و دنبال خود نگریستم و راســـت و چپ خود را دیدم، ناگاه او (فرشته) را دیـــدم که در میان آســـمان و زمین بر تخت نشســـته اســـت. پس نزد خدیجه آمدم و گفتم: مرا بپیچانید و آب ســـرد بـــر من بریزید و (این آیت) بر من نازل شـــد: «یا اَیُّهاالمُدثِّرُ. قُمْ فأَندرْ وربَّکَ فکَبِّرْ»

٤ - باب :

﴿ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴾ [٤]

٤٩٢٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : فَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ ، فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ : « فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي ، إِذْ سَمِعْتُ صَوْتاً مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ ، جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، فَجُئِثْتُ مِنْهُ رُعْباً ، فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ : زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي ، فَدَثَّرُونِي ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾ إِلَى ﴿ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴾» . قَبْلَ أَنْ تُفْرَضَ الصَّلَاةُ ، وَهِيَ الْأَوْثَانُ .

باب ـ ۴

«وَثیابَـکَ فَطَهِّـرْ» (٤) «و لباس خـود را پاک کن.»

٤٩٢۵ ـ از عقیل روایت اســـت که ابن شـــهاب (زُهری) گفت: همچنان از مَعْمَر روایت اســـت که زُهری گفته اســـت: ابوسلمه بن عبدالرحمن از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت کرده که وی از پیامبر صلی الله علیه و ســـلم شـــنیده اســـت که آن حضرت از وقفـــه آمدن در نزول وحی سخن می‌گفت و در حدیث خود گفت: «در حالی که راهی بودم ناگاه آوازی از آسمان شـــنیدم، ســـرم را بلند کـــردم، دیـــدم که همان فرشـــته‌ای که نـــزد من به غار حـــراء آمده بود، در میان آســـمان و زمین بر تخت نشسته است. از وی ســـخت ترسیدم و (به خانه) بازگشتم و گفتم: مرا بپیچانید، مـــرا بپیچانید. مرا پیچیدند. پس خدای تعالی نازل کرد: «یـــا ایُّهاالمُدَثِّرُ» تا «والرُّجزَ فَاهْجُرْ». «از پلیدی دور شو.» (۵) این قبـــل از فرض شـــدن نماز بـــود و «والرِجز» به

معنی بتان است.

٥ - باب : قَوْلِهِ:

﴿وَالرِّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ [٥]

يُقَالُ : الرِّجْزُ وَالرِّجْسُ الْعَذَابُ [وقرأ حفص: والرُّجْزَ].

٤٩٢٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ : قال ابْنُ شِهَابٍ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ : «فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي ، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، فَجَئِثْتُ مِنْهُ ، حَتَّى هَوَيْتُ إِلَى الأَرْضِ ، فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ : زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي ، فَزَمَّلُونِي ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَاهْجُرْ﴾ . - قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : وَالرِّجْزَ الأَوْثَانَ - ثُمَّ حَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ» . [راجع: ٤ . أخرجه مسلم: ١٦١] .

باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالرِّجْزَ فاهْجُر» (۵) «از پلیدی دور شو» گفته می‌شود: الرِّجزُ و الرِّجْس، به معنای عذاب است (و حفص و الرُّجزَ، خوانده است.)

٤٩٢٦ ـ از عقیل، از ابن شهاب روایت است که از ابوسَلَمه شنیده است که گفت: جابر بن عبدالله مرا خبر داده است که وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که چون در مورد وقفهٔ وحی سخن می‌گفت، فرمود: «در حالی که راهی بودم، آوازی از آسمان شنیدم. چشمم را به سوی آسمان بلند کردم، ناگاه همان فرشته‌ای را که در حِراء دیده بودم، دیدم که بر تختی میان آسمان و زمین نشسته است. از وی سخت ترسیدم تا بر زمین فرو افتادم. نزد همسرم رفتم و گفتم: مرا بپیچانید مرا بپیچانید، مرا پیچیدند. پس خدای تعالی نازل کرد: «یا اَیُّهاالمُدثّر. قُمْ فانْذِرْ» تا فرمودهٔ خدای تعالی: «فَاهْجُرْ» ابوسلمه گفته است: والرِّجزَ یعنی بُتان، سپس وحی گرم شد و پیاپی آمد.

٧٥- سُورَةُ الْقِيَامَةِ

۷۵ ـ سورهٔ «القیامَة»[1]

١ - وَقَوْلُهُ : ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [١٦]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿سُدًى﴾ [٣٦] : هَمَلًا . ﴿لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ [٥] : سَوْفَ أَتُوبُ ، سَوْفَ أَعْمَلُ . ﴿لَا وَزَرَ﴾ [١١] : لَا حِصْنَ .

باب ـ ۱

«لاتُحَرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ» (١٦) «(زبانت را (در هنگام وحی) زود به حرکت درنیاور تا

---

۱ ـ سورهٔ «القیامه» مکی است.

در خواندن (قرآن) شـتابزدگی به خرج دهی.»
و ابن عباس گفته اسـت: «سُـدًی» (۳٦) یعنی: مُهمل[۱] «لِيَفْجَرْ أمامَه» (۵) مراد آن است که توبه خواهم کرد و عمل خواهم نمود.[۲]
«لاوَزَرَ» (۱۱) یعنی: پناهی نیست.[۳]

٤٩٢٧ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُوسَى ابْنُ أَبِي عَائِشَةَ ، وَكَانَ ثِقَةً ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ حَرَّكَ بِهِ لِسَانَهُ - وَوَصَفَ سُفْيَانُ - يُرِيدُ أَنْ يَحْفَظَهُ ، فَأَنْزَلَ اللهُ : ﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴾

[١٦] . [راجع : ٥ . أخرجه مسلم : ٤٤٨ ، مطولا] .

۴۹۲۷ - از سـعید بـن جُبَیر روایت است که ابـن عباس رضـی الله عنهما گفـت: آنگاه که بـر پیامبر صلـی الله علیه و سـلم وحی فرود می‌آمـد، زبان خـود را با آیات نازل شـده به حرکت درمی‌آورد. سُـفیان (راوی) چگونگی حرکت لبـان آن حضـرت را نمایش می‌داد و آن حضرت می‌خواسـت کـه آن را حفظ کند. پـس خدای تعالی نازل کرد: «زبانت را (هنگام وحـی) زود به حرکت درنیـاور تا در خواندن (قرآن) شتابزدگی به خرج دهی.»

باب : ﴿ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴾ [١٧]

باب

«انَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرآنَه» (۱۷) «در حقیقت گرد آوردن و خواندن آن بر (عهدهٔ) ماست.»

٤٩٢٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ : أَنَّهُ سَأَلَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ ﴾ . قَالَ : وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَانَ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ إِذَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ ، فَقِيلَ لَهُ : ﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ ﴾ . يَخْشَى أَنْ يَنْفَلِتَ مِنْهُ ، ﴿ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴾ أَنْ نَجْمَعَهُ فِي صَدْرِكَ ، ﴿ وَقُرْآنَهُ ﴾ . أَنْ تَقْرَأَهُ ، ﴿ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ ﴾ . يَقُولُ : أُنْزِلَ عَلَيْهِ ﴿ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ . ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴾ . أَنْ نُبَيِّنَهُ عَلَى لِسَانِكَ . [راجع: ٥ . أخرجه مسلم : ٤٤٨] .

۴۹۲۸ - از موسـی بن ابی عایشه روایت است که وی از سـعید بـن جُبَیر دربـارهٔ «لاتُحَرِّکْ بِهِ لِسـانَک» پرسیده اسـت. سعید گفت: و ابن عباس گفته است: آنگاه که بر آن حضرت آیات نازل می‌شد، لبان خود را حرکت می‌داد. به آن حضرت گفته شد: «لاتُحَرِّکْ بِهِ لِسانَک» «زبانت را بـا خوانـدن آن حرکت مـده» آن حضرت

---

۱ - «اَیَحْسَبُ الانسانُ اَنْ یُترَکَ سُدًی». «آیا انسان می‌پندارد که مهمل (ناپرسیده و فراموش شده) گذاشته می‌شود.»
۲ - «بَلْ یُریدُ الانسانُ لِیَفْجُرَ اَمامَه». «بلکه انسان می‌خواهد در (زمانی که) در پیش دارد گناه کند.»
۳ - «کَلّا لاوَزَرَ» «حاشا، پناهگاهی نیست.»

می‌ترسید که چیزی از وحی از حافظه‌اش نرود. «اِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ و قُرآنَهُ» یعنی: آن را در سینهٔ تو جمع می‌کنیم. «قُرآنَهُ» یعنی: که آن را بخوانی. «فَاِذا قَرَأْناهُ» (۱۸) «پس چون آن را بخوانیم.» می‌گوید: چون بر وی نازل شود. «فَاتَّبِعْ قُرآنَهُ ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا بیانَهُ» «خواندن آن را (همانگونه) پیروی کن، سپس توضیح آن (نیز) بر عهدهٔ ماست.» یعنی: قرآن را بر زبان تو بیان کنیم.

٢ - باب: قَوْلِه: ﴿فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ [١٨]

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿قَرَأْناهُ﴾: بَيَّنَّاهُ، ﴿فَاتَّبِعْ﴾: اعْمَلْ بِهِ.

٤٩٢٩ - حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنا جَرِيرٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبي عَائِشَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، في قَوْلِهِ: ﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾. قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذا نَزَلَ جِبْرِيلُ بِالْوَحْيِ، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَهُ وَشَفَتَيْهِ فَيَشْتَدُّ عَلَيْهِ، وَكَانَ يُعْرَفُ مِنْهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ الآيَةَ الَّتي في: ﴿لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ﴾، ﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾. قال: عَلَيْنا أَنْ نَجْمَعَهُ في صَدْرِكَ، ﴿وَقُرْآنَهُ. فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾. فَإِذا أَنْزَلْنَاهُ فَاسْتَمِعْ، ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ﴾ عَلَيْنا أَنْ نُبَيِّنَهُ بِلِسانِكَ. قال: فَكَانَ إِذا أَتاهُ جِبْرِيلُ أَطْرَقَ، فَإِذا ذَهَبَ قَرَأَهُ كَما وَعَدَهُ اللَّهُ. ﴿أَوْلى لَكَ فَأَوْلى﴾ [٣٤]: تَوَعُّدٌ. [راجع: ٥. أخرجه مسلم: ٤٤٨].

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی

«فَاِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرآنَهُ» (۱۸) «پس چون آن را برخواندیم (همانگونه) خواندن آن را دنبال کن.»

ابن عباس گفته است: «قَرَأْناه» یعنی: آن را بیان کنیم. «فَاتَّبِع» یعنی: بدان عمل کن.

۴۹۲۹ ـ از موسی بن ابی عایشه، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس در تفسیر: «لاتُحَرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعجَلَ بِهِ» گفت: آنگاه که جبرئیل، وحی فرود می‌آورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم با آن (کلمات وحی) زبان و لبان خویش را حرکت می‌داد و این حالت بر وی بس دشوار بود و از این حالت وی نزول وحی نمودار بود. پس خدا این آیات را نازل کرد که در آن آمده است: «لااُقْسِمُ بِیَوْمِ القیامَةِ» (۱)[1] «لاتُحَرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ اِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ و قُرآنَهُ» ابن عباس در تفسیر «اِنَّ عَلَینا...» گفت: برماست که در سینهٔ تو آن جمع را کنیم. «وَ قُرآنَهُ. فَاِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرآنَهُ» یعنی: وقتی

۱ - «قسم می‌خورم به روز قیامت» (القیامه: ۱)

آیـات را بر تو نازل کردیـم. به آن گوش کن. «ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا بَیانَه» یعنی برماسـت که بر زبان تو آن را بیان کنیم. ابن عباس گفت: (سپس) آنگاه که جبرئیل نزد آن حضرت می‌آمد، آن حضرت خاموش می‌بود، و چون جبرئیل می‌رفت آیات را چنانکه خدا به او وعده کرده بود می‌خواند: «أَوْلَی لَکَ فَأَوْلَی» (۳٤) «وای بر تو پس وای بر تو» و این وعید است.[۱]

٧٦- سُورَةُ (الإِنْسَانِ ، الدَّهْرِ) :

﴿ هَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ ﴾ [١] : يُقَالُ مَعْنَاهُ : أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ ، وَهَلْ : تَكُونُ جَحْدًا ، وَتَكُونُ خَبَرًا ، وَهَذَا مِنَ الخَبَرِ ، يَقُولُ : كَانَ شَيْئًا ، فَلَمْ يَكُنْ مَذْكُورًا ، وَذَلِكَ مِنْ حِينِ خَلَقَهُ مِنْ طِينٍ إِلَى أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ .

﴿ أَمْشَاجٍ ﴾ [٢] : الأَخْلاَطُ ، مَاءُ المَرْأَةِ وَمَاءُ الرَّجُلِ ، الدَّمُ وَالعَلَقَةُ ، وَيُقَالُ إِذَا خُلِطَ : مَشِيجٌ كَقَوْلِكَ : خَلِيطٌ ، وَمَمْشُوجٌ مِثْلُ : مَخْلُوطٍ .

وَيُقْرَأُ : ﴿ سَلاَسِلاً وَأَغْلاَلاً ﴾ [٤] : وَلَمْ يُجِزْ بَعْضُهُمْ .

﴿ مُسْتَطِيرًا ﴾ [٧] : مُمْتَدًّا البَلاَءُ .

وَالقَمْطَرِيرُ : الشَّدِيدُ ، يُقَالُ : يَوْمٌ قَمْطَرِيرٌ وَيَوْمٌ قُمَاطِرٌ ، وَالعَبُوسُ وَالقَمْطَرِيرُ وَالقُمَاطِرُ وَالعَصِيبُ : أَشَدُّ مَا يَكُونُ مِنَ الأَيَّامِ فِي البَلاَءِ .

وَقَالَ الحَسَنُ : النُّضْرَةُ فِي الوَجْهِ وَالسُّرُورُ فِي القَلْبِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ الأَرَائِكِ ﴾ [١٣] : السُّرُرُ .

وَقَالَ البَرَاءُ : ﴿ وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا ﴾ [١٤] : يَقْطِفُونَ كَيْفَ شَاؤُوا .

۷۶ـ سورهٔ «الانسان، الدَّهر»[۲]

«هَلْ اَتَی عَلَی الاِنسـانِ» (۱) در معنای آن گفته شده است: بر انسان آمده است. و (کلمهٔ) هَلْ: انکاری و خبری می‌باشـد و در اینجا به مفهوم خبری است. گفته می‌شود: (انسان) چیزی بود ولی به نام انسـان یاد نمی‌شد و این یاد نشدن (آدم) از هنگام آفریدن وی از گِل است تا آنکه در وی روح دمیده شـده اسـت. «اَمْشاجٍ» (۲) یعنـی: آمیختهٔ آب (منی) مرد و آب (منی) زن، و سپس خون و عَلَقه است. و اگر آمیخته شود، گفته می‌شـود: مَشِیْجٌ مثل اینکه بگویی: خَلِیْطٌ و مَمْشوجٌ مانند: مَخْلوط است یعنی: آمیخته و خوانده می‌شود: «سَلاسِـلًا وَ اَغْلالاً» (٤) یعنی در (لام) آن تنوین درنمی‌آورند.[۳]

---

۱ – گفته‌اند که این وعید برای ابوجهل است.

۲ – سورهٔ «الدَّهر» مدنی است.

۳ – «اِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافرینَ سَلاسِلَ وَ اَغْلالاً وَ سَعیراً». «ما برای کافران زنجیرها و غلها و آتشی فروزان آماده کرده‌ایم.» در بعضی قرائتها «سَلاسِلاً» به تنوین (لام آخر کلمه) آمده و در بعضی قرائتها به فتحهٔ لام آخر «سَلاسِلَ» آمده که در معنی تفاوت نمی‌کند. یعنی. (سَلاسِل» که صیغهٔ منتهی‌المجموع یا جمع‌الجمع است و باید بدون تنوین باشد، به تنوین خوانده می‌شود.

وَقَالَ مَعْمَرٌ : ﴿ أَسْرَهُمْ ﴾ [۲۸] : شِدَّةُ الْخَلْقِ ، وَكُلُّ شَيْءٍ شَدَدْتَهُ مِنْ قَتَبٍ وَغَبِيطٍ فَهُوَ مَأْسُورٌ .

«مُسْتَطِيراً» (۷) یعنی: مشقت دوامدار[۱] و اَلْقَمطَرِیرُ: یعنی سخت. گفته می‌شود: یَوْمٌ قمطریرٌ و یَوْمٌ قماطِرٌ یعنی: روز سخت و روزهای سخت. کلمات: والعُبُوس، و القمْطَرِیرُ، والقُماطِرُ، والعَصِیبُ یعنی: سخت‌ترین روزهای پر مشقت است.[۲]

و حسن گفته است: (النُّضْرة): تازگی در روی و شادی در دل است.[۳] و ابن عباس گفته است: «الأرائک» (۱۳) یعنی: تختها[۴] والبَرأ گفته است: «وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها» (۱٤) یعنی: هرچه بخواهند (از میوه‌ها) بچینند.»[۵]

وَ مَعْمَرٌ گفته است: «أَسْرَهُم» (۲۸) یعنی: محکم خلقت و هر چیزی از قبیل پالان و هودج را که محکم ببندی، همان را «مَأسورٌ» گویند.[۶]

۷۷ - باب : تَفْسِيرِ سُورَةِ: ﴿ وَالْمُرْسَلَاتِ ﴾ .

۷۷ـ تفسیر سورهٔ «والمُرْسَلات»[۷]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ جِمَالَاتٌ ﴾ [۳۳] : حِبَالٌ .

﴿ارْكَعُوا﴾ صَلُّوا ﴿ لَا يَرْكَعُونَ ﴾ [٤٨] : لَا يُصَلُّونَ .

وَسُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَا يَنْطِقُونَ ﴾ [۳۵] . ﴿ وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ [الأنعام: ۲۳] . ﴿ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ ﴾ [يس: ٦٥] . فَقَالَ : إِنَّهُ ذُو أَلْوَانٍ ، مَرَّةً يَنْطِقُونَ ، وَمَرَّةً يُخْتَمُ عَلَيْهِمْ .

و مُجاهد گفته است: «جِمالات» (۳۳) یعنی: ریسمانها[۸]

«ارکَعُوْ» یعنی: نماز بگزارید. «لایرکَعُونَ» (٤۸)

---

۱ - «یُوفُونَ بِالنَّذرِ وَ یَخافُونَ یَوماً کانَ شَرُّهُ مُستَطِیراً». «(و همان بندگانی که) به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌ترسند که مشقت آن فراگیر است.»

۲ - «اِنّا نَخافُ مِن رَبِّنا یَوماً عَبُوساً قَمطَرِیراً» (۱۰) «ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت هراسناکیم.»

۳ - فَوَقاهُمُ اللهُ شَرَّ ذالکَ الیَومِ وَلَقّاهُم نَضرَةً وَ سُروراً». (۱۱) «پس خدا (هم) آنا را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنها ارزانی داشت.»

۴ - «مُتَّکِئینَ فیها علی الارائکِ لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا(۱۳) «در آن بهشت به تختهای خویش تکیه زدنند در آنجا نه آفتابی ببینند و نه سرمایی»

۵ - «وَدانِیَةً عَلَیهِم ظِلالُها وَ ذُلِّلَت قُطُوفُها تَذلِیلاً». «و سایه‌های درختان به آنان نزدیک است و میوه‌هایش (برای چیدن) رام.»

۶ - «نَحنُ خَلَقناهُم وَ شَدَدنا اَسرَهُم و اذا شِئنا بَدَّلنا اَمثالَهُم تَبدِیلاً». «ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آن را استوار کرده‌ایم و چون بخواهیم (آنان را) به نظایرشان تبدیل می‌کنیم.»

۷ - سورهٔ «والمُرسلات» مکی است.

۸ - «کَاَنَّهُ جِمالَتٌ صُفرٌ». «گویی شترانی زرد رنگ‌اند.»

یعنی: نماز نمی‌گزارند.[۱]

و از ابن عباس سؤال شد که (خداوند گفته است): «این روز (قیامت) روزی است که دَم نمی‌زنند.» (۳۵) «آنگاه عذرشان جز این نیست که می‌گویند: به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.» (الانعام: ۲۳) «امروز بر دهانهای آنان مُهر می‌نهیم.» (یس: ٦٥)

ابن عباس (به پاسخ اینکه بعضی آیات گویای آن است که مشرکین در روز قیامت سخن نمی‌گویند و نظر به بعضی آیات سخن می‌گویند.» گفته است: همانا (روز قیامت) روز چند مرحله‌ای (دراز) است. باری سخن می‌گویند و بار دیگر دهانهایشان مهر کرده می‌شود.

١ - باب :

٤٩٣٠ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ : ﴿وَالْمُرْسَلاتِ﴾ . وَإِنَّا لَنَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ ، فَخَرَجَتْ حَيَّةٌ ، فَابْتَدَرْنَاهَا ، فَسَبَقَتْنَا فَدَخَلَتْ جُحْرَهَا . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وُقِيَتْ شَرَّكُمْ ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا» . [راجع : ١٨٣٠. أخرجه مسلم : ٢٢٣٤]

٤٩٣١ - حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ مَنْصُورٍ : بِهَذَا .

وَعَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : مِثْلَهُ .

باب ـ ١

٤٩٣٠ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم که بر وی «وَالْمُرْسَلاتِ» نازل شد و ما (آیات را) از دهان آن حضرت در می‌یافتیم که ماری برآمد تا قصد کشتن آن را کردیم بر ما پیشی جست و به سوراخ خود درآمد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از شر شما خودش را نگاهداشت چنانکه شما از شر آن خود را نگاهداشتید.»

٤٩٣١ ـ عبده بن عبدالله، از یحیی بن آدم، از اسرائیل، از منصور همین حدیث را روایت کرده است. از اسرائیل، از اعمش، از ابراهیم،

۱ - «وَ اِذا قيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لايَرْكَعُونَ» «و چون به ایشان گویند نماز گزارید، نماز نمی‌گزارند.»

وَتَابَعَهُ أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ إِسْرَائِيلَ.

وَقَالَ حَفْصٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ وَسُلَيْمَانُ بْنُ قَرْمٍ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ.

قَالَ يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ.

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَسْوَدِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ.

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ: بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَارٍ، إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾. فَتَلَقَّيْنَاهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ خَرَجَتْ حَيَّةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَيْكُمُ اقْتُلُوهَا». قَالَ: فَابْتَدَرْنَاهَا فَسَبَقَتْنَا، قَالَ: فَقَالَ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا». [راجع: ۱۸۳۰. أخرجه مسلم: ۲۲۳۴].

از عَلْقَمَه از عبدالله (ابن مسعود) به مثل همین حدیث روایت است و متابعت کرده است (یحیی بن آدم را) اَسْود بن عامِر از اسرائیل و حَفْص و ابومُعاویه، و سُلیمان بن قَرْم از اَعْمَش، از ابراهیم، از اَسْود روایت کرده‌اند. یحیی بن حَمّاد گفته است: ابوعَوانَه ما را خبر داده است، از مَغیره، از ابراهیم، از عَلْقَمَه، از عبدالله (ابن مسعود) و ابن اسحاق روایت کرده است، از عبدالرحمن بن اسود، از پدر خود، از عبدالله. همچنان قُتَیْبه، از جریر، از اَعْمش، از ابراهیم، از اسْوَد روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: در حالی که ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم در غاری بودیم، ناگاه بر وی «والمُرْسَلات» نازل شد. ما از دهان آن حضرت (کلمات را) درمی‌یافتیم و همانا دهان آن حضرت به خواندن آن تر بود. که ناگاه ماری برآمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «بر شما لازم است که آن را بکشید.» بر آن شدیم که آن را بکشیم، بر ما پیشی جست (به سوراخ درآمد.) آن حضرت فرمود: «از شرّ شما خودش را نگاهداشت، چنانکه شما از شرّ آن خود را نگاهداشتید.»

۲ - باب: قَوْلِه: ﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ﴾ [۳۲]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی

«اِنَّها تَرْمِی بِشَررٍ كَالْقَصْرِ» (۳۲) «(دوزخ) چون قصر (بلند) شراره می‌افکند.»

۴۹۳۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَابِسٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: ﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ﴾. قَالَ: كُنَّا نَرْفَعُ الْخَشَبَ بِقَصَرٍ

۴۹۳۲ ـ از عبدالرحمن بن عابس روایت است که ابن عباس در تفسیر «قصر» در آیت «اِنَّها تَرْمِی بِشَـرَرٍ كالقَصْرِ» گفته است: ما هیزم را به

تَرْمِي بشَرَرٍ كَـالقَصْرِ» . قـال : كُنَّا نَرْفَـعُ الْخَشَبَ بقَصَرٍ ثَلاَثَةَ أَذْرُعٍ أَوْ أَقَلَّ ، فَنَرْفَعُهُ للشِّتَاء ، فَنُسَمِّيه القَصَرَ .[انظر : ٤٩٣٣] .

اندازهٔ سه دست یا کمتر از آن (جمع آوری) و بلند می‌کردیم تا سوخت زمستان را فراهم کنیم و همین (توده یا دیوار هیزم) را قصر می‌نامیدیم.

٣ - باب : قَوْلِه :

﴿كَأَنَّهُ جِمَالاتٌ صُفْرٌ﴾ [٣٣]

[وقرأ حمزةُ والكسائيُّ وحفصٌ : جِمَالَة]

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«کَأَنَّهُ جِمالاتٌ صُفرٌ» (۳۳) «گویی شترانی زرد رنگ‌اند.» (و حمزه و کسائی و حفص چنین خوانده‌اند: جِمالَة»

٤٩٣٣ - حَدَّثَنا عَمْرُو بنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنا يَحْيى : أَخْبَرَنا سُفْيَانُ: حَدَّثَني عَبْدُالرَّحْمَن بنُ عَابس : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهما : «تَرْمِي بشَرَرٍ» . كُنَّا نَعْمِدُ إلى الْخَشَبَة ثَلاثَةَ أذْرُعٍ أوْ فَوْقَ ذلكَ ، فَنَرْفَعُهُ للشِّتَاء ، فَنُسَمِّيه القَصَرَ . ﴿كَأَنَّهُ جِمَالاتٌ صُفْرٌ﴾ . حِبَالُ السُّفُنِ تُجْمَعُ حَتَّى تَكُونَ كَأَوْسَاطِ الرِّجَال .[راجع : ٤٩٣٢] .

٤٩٣٣ ـ از عبدالرحمن بن عابس رضی الله عنهما روایت است که در تفسیر: «تَرْمِی بِشَرَرٍ» گفت: ما قصد جمع آوری هیزم می‌کردیم که سه دست یا بیش از آن (توده یا دیوار آن) بلندی داشت تا سوخت زمستان را فراهم کنیم و همین (توده یا دیوار هیزم) را قصر می‌نامیدیم.
«کَأَنَّهُ جِمالاتٌ صُفرٌ» مراد از «جِمالات» ریسمانهای کشتیهاست که جمع می‌شود تا آنکه به صورت کمربندهای مردم در می‌آید.

٤ - باب : قَوْلِه :

﴿هَذَا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ﴾ [٣٥]

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«هذا یَوْمَ لاینْطِقُون» (۳۵) «این روزی است که دَم نمی‌زنند.»

٤٩٣٤ - حَدَّثَنا عُمَرُ بنُ حَفْص بن غيَاث : حَدَّثَنا أبي : حَدَّثَنا الأعْمَشُ : حَدَّثَني إبْرَاهِيمُ ، عَنِ الأسْوَد ، عَنْ عَبْدالله قال : بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبيِّ ﷺ في غَار ، إذْ نَزَلَتْ عَلَيْه : ﴿وَالْمُرْسَلات﴾ . فَإنَّهُ لَيَتْلُوهَا ، وَإنِّي لأتَلَقَّاهَا منْ فِيه ، وَإنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بهَا ، إذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ ، فَقَالَ

٤٩٣٤ ـ از اَسْوَد روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: در حالی که ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم در غاری بودیم، ناگاه بر وی «وَالمُرسَلاتِ» نازل شد، وی آن را تلاوت می کرد و ما (کلمات) آن را از دهان وی درمی‌یافتیم و

النَّبِيُّ ﷺ : «اقْتُلُوهَا» . فَابْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا» .

قال عُمَرُ : حَفِظْتُهُ مِنْ أَبِي : فِي غَارٍ بِمِنًى .[راجع : ۱۸۳۰ . أخرجه مسلم : ۲۲۳٤] .

همانا دهـان آن حضرت (از ذايقهٔ) خواندن آن تر بود كه ناگاه ماری بر ما برجست. پيامبر صلی الله عليه و سلم فرمود: «بكشيدش». ما قصد آن كرديم ولی مار گريخت. پيامبر صلی الله عليه و سلم فرمود: «از شرّ شما خودش را نگاهداشت، چنانكه شـما خود را از شـر آن نگاهداشتيد.» عمر (بن حفص راوی) گفت: از پدر خود (اين حديث را) به ياد دارم كه گفت: (اين واقعه) در غاری در موضع مِنا بوده است.

۷۸ - سُورَةُ النَّبَأِ :

﴿ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴾ [۱]

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴾ [۲۷] : لا يَخَافُونَهُ . ﴿ لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴾ [۳۷] : لا يُكَلِّمُونَهُ إِلا أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ . ﴿ صَوَابًا ﴾ [۳۸] : حَقًّا فِي الدُّنْيَا وَعَمِلَ بِهِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ وَهَّاجًا ﴾ [۱۳] : مُضِيئًا . ﴿ثَجَّاجًا﴾ [۱٤] : مُنْصَبًّا . ﴿ أَلْفَافًا ﴾ [۱٦] : مُلْتَفَّةً .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿غَسَّاقًا﴾ [۲۵] : غَسَقَتْ عَيْنُهُ ، وَيَغْسِقُ الْجُرْحُ : يَسِيلُ ، كَأَنَّ الْغَسَاقَ وَالْغَسِيقَ وَاحِدٌ . ﴿عَطَاءً حِسَابًا ﴾ [۳٦] : جَزَاءً كَافِيًا ، أَعْطَانِي مَا أَحْسَبَنِي ، أَيْ : كَفَانِي .

۷۸ ـ سورهٔ «النّبأ»[1]

«عَمَّ يَتَسـاءَلُونَ» (۱) «دربارهٔ چه چيز از يكديگر می‌پرسـند؟» مُجاهـد گفته اسـت: «لايَرْجون حِساباً» (۲۷گ) يعنی: نمی‌ترسيدند.[2]

«لايَمْلِكونَ مِنْهُ خِطاباً» (۳۷) يعنی: با وی سخن نمی‌گويند مگر آنكه بديشان اجازه دهد.[3]

«صَوابـاً» (۳۸) يعنی: حق گفتن در دنيا و بدان عمل كردن[4] و ابن عباس گفته اسـت: «وَهّاجاً» (۱۳) يعنی: روشن و تابان[5]

«ثَجّاجاً» (۱٤) يعنی: ريزان[6]

۱ - سورهٔ «النّبأ» مكی است.

۲ - «اِنَّهُمْ كانوا لايَرجونَ حِساباً» «آنان بودند كه به (روز) حساب توقع نداشتند.»

۳ - «رَبِّ السموات والارض و مابَيْنَهُما الرَّحمانِ لايَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطاباً». «پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان آن دو است، بخشايشگری كه كس را يارای سخن با وی نيست.»

۴ - «لايَتَكَلَّمُونَ اِلّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحمانُ وَ قالَ صَواباً». «سخن نگويند (حاضران محشر) مگر كسی كه (خدای) رحمان به او اجازه دهد و سخن راست گويد.»

۵ - «وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً». «و چراغی فروزان گذارديم.»

۶ - «وَاَنزلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجاجاً» «و از ابرهای متراكم، آبی ريزان فرود آورديم.»

«أَلْفافاً» (١٦) یعنی: درهم پیچیده[1]

و غیر از وی گفته است: «غَسّاقاً» (٢٥): از چشم وی جاری شد[2] و یَغْسِق‌َالجُرْح»: یعنی از زخم وی جاری شد، چنانکه الغَساق‌َوالغَسیق» معنای یکسان دارند.

«عَطـاءً حِسـاباً» (٣٦) یعنـی: پاداشـی کافی[3] می‌گویند: «اَعْطانی ما اَحْسَبَنی» یعنی: به اندازهٔ کافی به من داد.

١ - باب : ﴿ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴾ [١٨] : زُمَرًا

باب ـ ١

«یـوْم‌َیُنفَـخ‌ُفی‌الصُّـورِ فَتَأتـوُن‌َاَفْواجاً» (١٨) «روزی که در صور دمیده می‌شود و گروه گروه می‌آیید.» افواج، یعنی: گروهها.

٤٩٣٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ » . قَالَ : أَرْبَعُونَ يَوْمًا ؟ قَالَ : أَبَيْتُ ، قَالَ : أَرْبَعُونَ شَهْرًا ؟ قَالَ : أَبَيْتُ ، قَالَ : أَرْبَعُونَ سَنَةً ؟ قَالَ : أَبَيْتُ ، قَالَ : « ثُمَّ يُنْزِلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ ، لَيْسَ مِنَ الإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلا يَبْلَى ، إِلا عَظْمًا وَاحِدًا وَهُوَ عَجْبُ الذَّنَبِ ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » [راجع : ٤٨١٤ . أخرجه مسلم : ٢٩٥٥] .

٤٩٣٥ ـ از اَعْمَش، از ابو صالح روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «میان دو (آواز) صور، چهل اسـت.» کسـی از ابوهریره پرسید: چهل روز اسـت؟ گفت: از گفتـن آن امتناع می‌کنم. پرسید: چهل ماه اسـت؟ گفت: امتناع می‌کنم. پرسید: چهل سـال است؟ گفت: امتناع می‌کنم (زیرا نمی‌دانم) سـپس ابوهریـره گفت که آن حضرت فرمود: «سـپس خداوند از آسمان آبی فرود می‌آورد و (اجسـاد مـردگان) می‌رویند، چنانکه گیـاه می‌روید، از اندام انسـان چیزی نیسـت که از بین نرود به جز یک استخوان، و آن دنبالچه (دُمْچوک) اسـت، و از آن است که در روز قیامت، مخلوقات ساخته می‌شوند.»

١ - «وَ جَنّت اَلفافاً». «و بوستانهای درهم پیچیده و انبوه».
٢ - «اِلّا حَمیماً و غَساقاً» «جز آب جوشان و چرکابه‌ای»
٣ - «جَزاءً مِن رَبِّک عطاءً حِساباً». «این است پاداشی از پروردگار تو، عطایی کافی».

۷۹- سُورَةُ: ﴿وَالنَّازِعَاتِ﴾

﴿زَجْرَةٌ﴾ [۱۳]: صَيْحَةٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾ [٦]: هِيَ الزَّلْزَلَةُ. ﴿الآيَةَ الْكُبْرَى﴾ [۲۰]: عَصَاهُ وَيَدُهُ. ﴿سَمْكَهَا﴾ [۲۸] بناها بغَيْرِ عَمَدٍ. ﴿طَغَى﴾ [۱۷]: عَصى. يُقَالُ: النَّاخِرَةُ وَالنَّخِرَةُ سَوَاءٌ، مِثْلُ الطَّامِعِ وَالطَّمِعِ، وَالبَاخِلِ وَالبَخِيلِ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: النَّخِرَةُ البَالِيَةُ، وَالنَّاخِرَةُ: العَظْمُ المُجَوَّفُ الَّذِي تَمُرُّ فِيهِ الرِّيحُ فَيَنْخَرُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿الحَافِرَةِ﴾ [۱۰]: الَّتِي أَمْرُنَا الأَوَّلُ، إِلَى الحَيَاةِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾ [٤۲]: مَتَى مُنْتَهَاهَا، وَمُرْسَى السَّفِينَةِ حَيْثُ تَنْتَهِي. ﴿الرَّاجِفَةُ﴾ [٦]: النَّفْخَةُ الأُولَى. ﴿الرَّادِفَةُ﴾ [۷]: النفخة الثانية.

۷۹ـ سورهٔ «والنّازعات»

«زَجْرَةٌ» (۱۳) یعنی فریاد[1] و مُجاهد گفته است: «تَرجُفُ الرّاجِفَةُ» (٦) و آن زلزله است.[2] «الآيَةَ الكُبرى» (۲۰) (مراد از نشانهٔ بزرگ) عصا و دست او بود[3]

«سَمْكَها» (۸) یعنی: آن را بدون ستون بنا کرد.[4]

«طَغى» (۱۷) یعنی: سرکشی کرد[5]

گفته می‌شود که: النّاخِرَة والنَّخِرَة، دارای یک معنی است (پوسیدگی) مثل الطّامِع والطَّمِع، والباخِل و البَخیل.[6]

و بعضی گفته‌اند که «النَّخِرَة» یعنی کهنه و پوسیده. و النّاخِرَة، استخوان میان خالی است که از میان آن باد می‌گذرد و صدا می‌کند. و ابن عباس گفته است: «الحافِرَة» (۱۰) یعنی: به حالت نخستین زندگی خویش[7]

و غیر از وی گفته‌اند: «أيّانَ مُرْساها» (٤۲) آخر آن کدام زمان است.[8] و مُرْسَى السَّفينَة،

---

۱ - «فَإنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ». «پس آن (واقعه) یک فریاد است.»

۲ - «يَومَ تَرجُفُ الرّاجِفَةُ» «آن روز که لرزنده بلرزد.»

۳ - «فَأراهُ الآيَةَ الكُبرى». «پس معجزهٔ بزرگ خود را به او بنمود.» (یعنی: عصای حضرت موسی اژدها می‌شد و دستش سفید می‌گشت.»

۴ - «رَفَعَ سَمْكَها فَسَوّاها». «سقفش را برافراشت و آن را به اندازهٔ معین درست کرد.»

۵ - «اذهَب إلى فِرعَونَ إنَّهُ طَغى». «به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است.»

۶ - «ءَاِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً» «آیا وقتی ما استخوان ریزه‌های پوسیده شدیم (زندگی را از سر می‌گیریم.»

۷ - «يَقولونَ ءَاِنّا لَمَردودونَ فِي الحافِرَةِ». «می‌گویند (کافران) آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می‌شویم.»

۸ - «يَسئَلونَكَ عَنِ السّاعَةِ أيّانَ مُرساها». «دربارهٔ رستاخیز از تو می‌پرسند که فرا رسیدنش چه وقت است.»

یعنی: جایی که کشتی به آخر (ایستگاه خود) می‌رسد.
«الرَّاجِفَةُ» (٦) یعنی: دمیدن (در صور) اول[1]
«الرَّادِفَةُ» (٧) یعنی: دمیدن دوم[2]

١- باب :

٤٩٣٦ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ : حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : بِإِصْبَعَيْهِ هَكَذَا ، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الإِبْهَامَ : «بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» [انظر : ٥٣٠١، ٦٥٠٣، وأخرجه مسلم : ٢٩٥٠] .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿أَغْطَشَ﴾ [٢٩] : أَظْلَمَ . ﴿الطامة﴾ [٣٤] : تَطُمُّ كُلَّ شَيْءٍ .

باب ـ ١

٤٩٣٦ ـ از ابوحازم روایت است که سَهل بن سَعد رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که به دو انگشت خود همچنان اشارت کرد، به انگشت وسطی خود، و انگشت متصل به ابهام (سبّابه) و فرمود: «ظهور من و (رسیدن) قیامت مانند این دو انگشت است» ابن عباس گفته است: «اَغْطَش» (۲۹) یعنی: تاریک کرد[3]
«اَلطّامَةُ» (۳٤) یعنی: هر آنچه واقع می‌شود.[4]

٨٠ - سُورَةُ ﴿عَبَسَ﴾

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ [١] : كَلَحَ وَأَعْرَضَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مُطَهَّرَةٍ﴾ [١٤] : لا يَمَسُّهَا إِلا الْمُطَهَّرُونَ ، وَهُمُ الْمَلائِكَةُ ، وَهَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ : ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ [النازعات: ٥] : جَعَلَ الْمَلائِكَةَ وَالصُّحُفَ مُطَهَّرَةً ، لأَنَّ الصُّحُفَ يَقَعُ عَلَيْهَا التَّطْهِيرُ ، فَجُعِلَ التَّطْهِيرُ لِمَنْ حَمَلَهَا أَيْضًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الْغُلْبُ : الْمُلْتَفَّةُ ، وَالأَبُّ : مَا يَأْكُلُ الأَنْعَامُ . ﴿سَفَرَةٍ﴾ [١٥] : الْمَلائِكَةُ ، وَاحِدُهُمْ سَافِرٌ ، سَفَرْتُ : أَصْلَحْتُ بَيْنَهُمْ ، وَجُعِلَتِ الْمَلائِكَةُ - إِذَا نَزَلَتْ بِوَحْيِ اللَّهِ وَتَأْدِيَتِهِ - كَالسَّفِيرِ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ الْقَوْمِ .

٨٠ ـ سورهٔ «عَبَس»[5]

«عَبَسَ وَ تَوَلّی» (١) یعنی: ترش‌رویی کرد و روی گردانید. و غیر وی گفته است: «مُطَهَّرَةٍ» (١٤): یعنی آن (صُحُف) را به جز پاکان لمس نمی‌کنند و آنان فرشتگانند. (فرشتگان را مُطَهَر گفتن با آنکه صُحَف مطهر است) مثل این فرمودهٔ است: «فالمُدَبِّرات اَمْراً» (النّازعات: ۵)

١ - «یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ» «آن روز که لرزنده بلرزد.»
٢ - «تَتْبَعُها الرّادِفَةُ» «و از پی آن لرزه‌ای (دگر) افتد.»
٣ - «وَاَغْطَشَ لَیْلَها و اَخْرَجَ ضُحٰها». «و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید.»
٤ - «فاذا جاءَتِ الطّامَةُ الْکُبْری» «پس آنگاه که آن هنگامهٔ بزرگ در رسد.»
٥ - سورهٔ «عَبَس» مکی است.

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ تَصَدَّى ﴾ [٦] : تَغَافَلَ عَنْهُ .
وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لَمَّا يَقْضِ ﴾ [٢٣] : لا يَقْضِي أَحَدٌ مَا أُمِرَ بِهِ .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ تَرْهَقُهَا ﴾ [٤١] : تَغْشَاهَا شِدَّةٌ.
﴿مُسْفِرَةٌ﴾ [٣٨] : مُشْرِقَةٌ . ﴿ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴾ [١٥] .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَتَبَةٍ أَسْفَارًا ، كُتُبًا . ﴿ تَلَهَّى ﴾ [١٠] : تَشَاغَلَ . يُقَالُ : وَاحِدُ الأَسْفَارِ سِفْرٌ .

«قسم به جماعات فرشتگان که هر کاری را تدبیر می‌کنند.» (با آنکه تدبیر صفت حامل است، حامل را مدبر گفته‌اند.» کلمهٔ مُطَهَّر بر فرشتگان و صُحف اطلاق شد؛ زیرا التطهیر یا پاکی بر صُحُف اطلاق می‌شود، پس تطهیر یا پاکی، بر کسی که آن را حمل می‌کند نیز اطلاق می‌شود. و مُجاهد گفته است: اَلغُلب: یعنی: پیچیده (درخت انبوه)[۱] والأبُّ: آنچه حیوانات می‌خورند.[۲]

«سَفَرَة» (۱۵) یعنی: فرشتگان و مفرد آن. سافِرٌ است. سَفَرْتُ: یعنی میانشان آشتی دادم. آن‌گاه که فرشتگان با وحی و تبلیغ خدا نازل می‌شوند، بسان سفیری است که میان قوم صلح می‌آورد.[۳]

و غیر از وی گفته است: «تَصَدّى» (٦) یعنی: از روی تغافل می‌کنی[۴] و مُجاهد گفته است: «لَمّا یَقْضِ» (۲۳) یعنی: از آنچه بدان امر شده، هیچ چیزی به جا نکرده است.[۵] و ابن عباس گفته است: «تَرهَقُها» (٤١) یعنی: شدت (روز قیامت) آن را می‌پوشاند.[۶]

«مُسْفِرَة» (۳۸) یعنی: روشن و تابان.[۷]

«بِأَیْدِی سَفَرَةٍ» (۱۵) و ابن عباس گفته است:

---

۱ - «وَحَدائِقَ غُلْباً» (۳۰) «و باغهای انبوه».
۲ - «وَ فاکِهَةً وَ أَبّاً» «و میوه و چراگاه».
۳ - «بِأَیْدِی سَفَرةٍ». «به دست فرشتگانی».
۴ - «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی» «تو بدو می‌پردازی.» در تیسیرالقاری گفته شده: چنانکه مفسران گفته‌اند، معنای تَصَدّی، چنین است: تعرض می‌کنی به اقبال وجه بروی. و اگر این کلمه در همهٔ نسخ صحیح بخاری نمی‌بود، از سهو کاتب پنداشته می‌شد.
۵ - «کَلّا لَمّا یَقْضِ ما أَمَرَه». «ولی نه، هنوز آنچه را به او دستور داده به جا نیاورده است.»
۶ - «تَرْهَقُها قَتَرَة». «آنها را تاریکی پوشانیده است.»
۷ - «وُجوهٌ یَوْمئِذٍ مُسفِرَة». «در آن روز، چهره‌هایی درخشانند.»

٤٩٣٧ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ : سَمِعْتُ زُرَارَةَ بْنَ أَوْفَى يُحَدِّثُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ هِشَامٍ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ ، مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ ، وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ ، وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ ، فَلَهُ أَجْرَانِ». [أخرجه مسلم : ٧٩٨] .

٨١ - سُورَةُ : ﴿التَّكْوِيرِ﴾

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ .

﴿انْكَدَرَتْ﴾ [٢] : انْتَثَرَتْ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿سُجِّرَتْ﴾ [٦] : ذَهَبَ مَاؤُهَا فَلا يَبْقَى قَطْرَةٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿الْمَسْجُورُ﴾ [الطور: ٦] : الْمَمْلُوءُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿سُجِرَتْ﴾ [وقرأ عاصمٌ وحمزةُ، والكسائيُّ، ونافعٌ، وابن عامرٍ من السبعةِ: (سُجِّرَتْ)] أَفْضَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ، فَصَارَتْ بَحْراً وَاحِداً . وَالْخُنَّسُ : تَخْنِسُ فِي مُجْرَاهَا : تَرْجِعُ ، وَتَكْنِسُ : تَسْتَتِرُ كَمَا تَكْنِسُ الظِّبَاءُ . ﴿تَنَفَّسَ﴾ [١٨] : ارْتَفَعَ النَّهَارُ . وَالظَّنِينُ الْمُتَّهَمُ ، وَالضَّنِينُ يَضَنُّ بِهِ . وَقَالَ عُمَرُ : ﴿النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾ [٧] : يُزَوَّجُ نَظِيرَهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾ [الصافات: ٢٢] . ﴿عَسْعَسَ﴾ [١٧] : أَدْبَرَ .

نویسندگان کتاب می‌نویسند.[۱]

«تَلَهَّـى» (۱۰) یعنی: مشـغول کردن و به کاری پرداختن.[۲] گفته می‌شود که: صیغهٔ مفرد اسفار، سفر است.

٤٩٣٧ - از زُراره بن اَوْفی روایت اسـت که از سَعد بن هِشـام حدیث می‌کرد که عایشه گفته اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که قرآن می‌خواند و آن را حفظ می‌کند، مثل آن اسـت که با کاتبان نیک و پاک (که در زمرهٔ فرشـتگانند) می‌باشـد، و کسی که قرآن می‌خوانـد و آن را حفظ می‌کند و در حفظ آن دشواری می‌بیند، پاداش وی دو چندان است.»

۸۱ـ سورهٔ «التَّکویر»[۳]

«اذالشَّمسُ کُوِّرَت»[۴]

«اِنْکَدَرَت» (۲) یعنی: بیفتد (٤) و حَسَـن گفته است: «سُـجِّرَت» (٦) آنگاه که آب آن برود و قطره‌ای نماند. و مُجاهد گفته است: «المَسْجوْرُ» (الطُور: ٦) یعنی: مملو یا پر کرده شده.[5] و غیر وی گفته اسـت: «سُجِرَت» (به کسر جیم بدون تشـدید) (و عاصم و حمزه و کسائی و نافع و ابن عامر از قاریان سبعه (سُجِّرَت) به تشدید و فتحهٔ جیم خوانده‌اند.) یعنی: کشیده شد بعضی به سوی بعضی دیگر و همه یک دریا شد.

۱ - «بِأَیْدی سَفَرَة» «به دست فرشتگانی»
۲ - «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی». «تو از او به دیگران می‌پردازی.»
۳ - سورهٔ «التکویر» مکی است.
۴ - «وَ اذاالنُّجُوْمُ انْکَدَرَت». «وآنگه که ستارگان همه تیره شوند».
۵ - «والبَحرِ المَسْجُوْرِ» «و قسم به دریا پر کرده شده»

۸۲ - سُورَةُ: ﴿الإنفطارِ﴾

﴿إذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ﴾.

انْفِطَارُهَا: انْشِقَاقُها.

ويُذْكَرُ عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ: ﴿بُعْثِرَت﴾ [٤]: يَخْرُجُ مَنْ فَيها من الأموَات.

وَقَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: ﴿فُجِّرَتْ﴾ [٣]: فَاضَتْ.

وَقَرَأَ الأعْمَشُ وَعَاصِمٌ: ﴿فَعَدَلَكَ﴾ [٧]: بالتَّخْفِيف، وَقَرَأَهُ أهْلُ الحجَاز بالتَّشْدِيد، وَأرَادَ: مُعْتَدِلَ الْخَلْقِ، وَمَنْ خَفَّفَ يَعْنِي: ﴿فِي أيِّ صُورَةٍ﴾ [٨]: شَاءَ: إمَّا حَسَنٌ، وَإمَّا قَبِيحٌ، وطَوِيلٌ أوْ قَصِيرٌ.

والخُنَّسُ یعنی: به مسیر خود بازمی‌گردند.[1] و تَكْنِس[2] یعنی پنهان شدن، چنانکه آهو در لانهٔ خود پنهان شود.

«تَنَفَّس» (۱۸) یعنی: روز بلند شد.[3]

«والظَّنین» یعنی: متهم و الضَّنین، یعنی: به آن بخل ورزد[4] و عمر گفته است: «النُّفوسُ زُوِّجَت» (۷) یعنی: همانند او از بهشتیان یا دوزخیان با وی جفت و قرین می‌گردد.[5] سپس (عمر بن خطاب) خواند: «آنانی را که ستم کرده‌اند با ازدواج ایشان گرد آورید.» (الصافات: ۲۲)[6]

«عَسْعَس» (۱۷) یعنی: پشت گردانید.[7]

۸۲ـ سورهٔ «الإنفطار»[8]

«اذاالسَّماُ انْفَطَرَت»

انْفِطارُها، یعنی: شکافتن آن. و از ابن عباس تذکار رفته است. «بُعْثِرَت» (٤) یعنی: مردگان از آن بیرون آیند.[9] و رَبیع بن خُثیم گفته است: «فُجِّرَت» (۳) یعنی: روان شد.[10] واعْمَش و عاصِم

---

۱ - «فَلا اُقسِمُ بالخُنَّسِ». (۱۵) «پس سوگند به ستاره‌های بازگردنده»

۲ - «الجَوارِ الكُنَّس» (۱۶) «سیر کننده، پنهان گردنده.»

۳ - «وَالصُّبحِ اِذا تَنَفَّس». «و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد.»

۴ - «وَما هُوَ عَلَی الغَیْبِ بِضَنِینٍ» (۲۴) «و او در امر غیب بخیل نیست.»

۵ - «وَ اِذاالنُّفوسُ زُوِّجَت». «و آنگاه که جانها به هم در پیوندد.»

۶ - «اُحْشُرُوُالذینَ ظَلَموا وَ اَزْواجَهُم وَ ماکانو یَعْبُدوُن». «آنانی را که ستم کرده‌اند با همکاران شان گرد آورید و آنچه غیر از خدا می‌پرستیدند.»

۷ - «وَاللیلِ اِذا عَسْعَس». «و سوگند به شب چون پشت گرداند.» عَسْعَس، از اَضداد است به معنای پشت گردانیدن و روی گردانیدن هر دو می‌آید.»

۸ - سورهٔ «الانفطار» مکی است.

۹ - «وإذا القُبُورُ بُعْثِرَت». «و آنگاه که گورها شکافته شوند.»

۱۰ - «اِذا البحارُ فُجِّرَت». «و آنگاه که دریاها به شدت روان

٨٣ - سُورَةُ: ﴿المُطَفِّفِينَ﴾

﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿رَانَ﴾ [١٤]: ثَبْتُ الخَطَايَا. ﴿ثُوِّبَ﴾ [٣٦]: جُوزِيَ. الرَّحِيقُ: الخَمْرُ. ﴿خِتَامُهُ مِسْكٌ﴾: طِينُهُ. التَّسْنِيمُ: يَعْلُو شَرَابَ أَهْلِ الجَنَّةِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: المُطَفِّفُ لا يُوَفِّي غَيْرَهُ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ العَالَمِينَ.

«فَعَدَلَک» (٧) را با تخفیف (دال) خوانده‌اند و اهل حجاز با تشدید خوانده‌اند و چنین معنی کرده‌اند: معتدل در خلقت، متناسب اندام[1] و کسی که آن را به تخفیف خوانده است: «فِی اَیِّ صُوْرَةٍ» (٨) یعنی در هر صورتی که باشد، خوش سیما یا بد سیما، دراز قد یا کوتاه قد[2]

٨٣ـ سورهٔ «المُطفِّفِیْن»[3]

«وَیلٌ لِلْمُطففِین» و مُجاهد گفته است: «ران» (١٤) یعنی: گناهان (در دلهایشان) ثابت گشت.[4]

«ثُوِّب» (٣٦) یعنی: جزا داده شد.[5]

«الرَّحِیْق»: یعنی: شراب[6]

«خِتامُهُ مِسْک» (٢٦) یعنی: گِل (مُهر کرده شدهٔ) آن از مُشک است.[7]

«التَّسْنیمُ» شراب بهشتیان است که بیرون

گردند.»

١ - «الّذی خَلَقَکَ فَسَوّاکَ فَعَدَلَکَ». «همان کسی که تو را آفرید و (اندام) تو را درست کرد.»

٢ - «فی أیِّ صُوَرَةٍ ماشاءَ رَکَّبَکَ». «و به هر صورتی که خواست، تو را ترکیب کرد.»

٣ - سورهٔ «المُطففین» را گروهی مکی و گروهی مدنی گفته‌اند و گروهی گفته‌اند به هنگام هجرت میان مکه و مدینه نازل شده است.

۴ - «کَلّا بَلْ رانَ علی قُلُوبِهِم ماکانوا یَکسِبون». «نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند، زنگار بر دلهایشان بسته است.»

۵ - هَلْ ثُوِّبَ الکُفّارُ ماکانوا یَفْعَلون». «آیا کافران به جزای آنچه می‌کردند، رسیدند.»

۶ - «یُسقَوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُومٍ». (٢٥) «و از شراب مُهر شده نوشانیده شوند.»

٧ - «خِتامُهُ مِسکٌ وَ فی ذالکَ فَلْیَتَنافَسِ المُتَنافِسُون». «(شرابی که) مُهر آن مشک است و در این (نعمتها) مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.»

می‌آید.[۱] و غیر از مُجاهد گفته است: المُطَفِّف، یعنی کسی که غیر از خود را تمام نمی‌دهد (و از حقش می‌کاهد)[۲]

باب : ﴿ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ العَالَمِينَ ﴾ [٦]

باب

«یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالمین» (٦) «روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند.»

٤٩٣٨ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « ﴿ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ . حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ » . [انظر : ٦٥٣١ ، أخرجه مسلم : ٢٨٦٢] .

٤٩٣٨ ـ از مالک، از نافع، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند. تا آنکه بعضی از ایشان تا نیمهٔ گوشهای خویش در عرق فرو رود.»

٨٤ - سُورَةُ : ﴿ الانْشِقَاقِ ﴾

﴿ إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ ﴾

۸۴ـ سورهٔ «اَلانْشِقاق»[۳]

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ﴾ [الحاقة: ٢٥] : يَأْخُذُ كِتَابَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ . ﴿ أَذِنَتْ ﴾ [٢-٥] : سَمِعَتْ وَأَطَاعَتْ ﴿ لِرَبِّهَا ﴾ . ﴿ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا ﴾ مِنَ الْمَوْتَى ﴿ وَتَخَلَّتْ ﴾ [٤] : عَنْهُمْ . ﴿ وَسَقَ ﴾ [١٧] : جَمَعَ مِنْ دَابَّةٍ . ﴿ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴾ [١٤] : لا يَرْجِعَ إِلَيْنَا .

«اذاالسَّماء انْشَقَّت» مُجاهد گفته است: «كِتابَهُ بِشِمالِه» (الحاقه: ۲۵) یعنی: نامهٔ خود را از پس پشت خود می‌گیرد.[۴]
«اَذِنَت» (۲ ـ ۵) یعنی: بشنود و اطاعت کند. «لِرَبِّها» یعنی: پروردگار خود را.[۵]

---

۱ - «وَمِزاجُهُ مِن تَسنیم». (۲۷) «و ترکیبش از (چشمهٔ) تسنیم است.»
۲ - «وَیلٌ لِلمُطَفِّفین» (۱) «وای بر کم فروشان.»
۳ - سورهٔ «الانشقاق» مکی است.
۴ - «وَ اَمّا مَن اُوتیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقولُ یالَیتَنی لَم اُوتَ کِتابِیَه». «و اما کسی که نامه‌اش به دست چپش داده شود، گوید: ای کاش نامهٔ اعمال من داده نمی‌شد.»
۵ - «وَاَذِنَت لِرَبِّها وَحُقَّت». «و پروردگارش را فرمان برد و چنین سزد.»

«وَأَلْقَتْ مافيها» «و آنچه را که در آن است، بیرون افکند.» یعنی: از مردگان، و تَخَلَّت» (٤) «و تهی شود» از ایشان (مردگان) «وَسَق» (١٧) یعنی آنچه از جنبدگان جمع کرده است.[١]

«ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» (١٤) «می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت.» یعنی: به سوی ما.

١ - باب: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [٨]

٤٩٣٩ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الأَسْوَدِ قال: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي يُونُسَ حَاتِمِ بْنِ أَبِي صَغِيرَةَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ إِلا هَلَكَ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ، أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [٨] قال: «ذَاكَ الْعَرْضُ يُعْرَضُونَ، وَمَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ هَلَكَ». [راجع: ١٠٣. أخرجه مسلم: ٢٨٧٦].

باب - ١

«فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسيراً» (٨) «پس با او حساب شود، حسابی آسان.»

٤٩٣٩ - از عثمان بن ابی الاَسْوَد، از ابن ابی مُلَیکه از عایشه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است. همچنان سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از أَیُّوب از ابن ابی مُلَیکه، از عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و سلم. همچنان از یحیی از ابو یونس از حاتم بن ابی صَغیره، از ابی مُلَیکه، از قاسم، از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی نیست که با او حساب شود مگر آنکه هلاک گردد.»

(عایشه می‌گوید) گفتم: یا رسول الله، خدا مرا فدایت گرداند، آیا خدای عَزَّوجَلَّ نمی‌گوید: «اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود پس با او حساب شود، حسابی آسان.» (٨) آن حضرت فرمود: «آن عرضه کردن حساب به وی است و کسی که با وی در حساب مناقشه شود، هلاک گردد.»

---

١ - «وَاللَّيلِ وَما وَسَق». «سوگند به شب و آنچه شب جمع کرده است.»

٢ - باب: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾ [١٩]

٤٩٤٠ - حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ النَّضْرِ: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ جَعْفَرُ بْنُ إِيَاسٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قال: قال ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾. حَالًا بَعْدَ حَالٍ،

باب ـ ۲

«لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» (۱۹) «که قطعاً از حالی به حالی دیگر درمی‌آیید.»

۴۹۴۰ ـ از مُجاهد روایت است که ابن عباس گفت: «لِتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» یعنی حالتی بعد حالتی (این را پیامبر شما صلی الله علیه و سلم فرموده است.»[۱]

٨٥- سُورَةُ البُرُوجِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿الأُخْدُودِ﴾ [٤]: شَقٌّ فِي الأَرْضِ. ﴿فَتَنُوا﴾ [١٠]: عَذَّبُوا.

وَقَالَ ابنُ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الوَدُودُ﴾ [١٤]: الحَبِيبُ. ﴿المَجِيدُ﴾ [١٥]: الكَرِيمُ.

۸۵ ـ سورهٔ «اَلْبُروج»[۲]

و مُجاهد گفته است: «الأخدُودِ» (٤) یعنی: شکاف و پارگی در زمین[۳]

«فَتَنُوا» (۱۰) یعنی: عذاب کردند.[۴] و ابن عباس دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی گفت: «الوَدُودُ» (١٤) یعنی: دوست، دوستدار[۵]

«المَجیدُ» (۱۵) یعنی: بزرگوار، بخشاینده.[۶]

٨٦- سُورَةُ الطَّارِقِ

هُوَ النَّجْمُ: وَمَا أَتَاكَ لَيْلًا فَهُوَ طَارِقٌ. ﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾ [٣]: المُضِيءُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿الثَّاقِبُ﴾ الَّذِي يَتَوَهَّجُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ذَاتِ الرَّجْعِ﴾ [١١]: سَحَابٌ يَرْجِعُ بِالمَطَرِ. ﴿ذَاتِ الصَّدْعِ﴾ [١٢]: تَتَصَدَّعُ بِالنَّبَاتِ.

وَقَالَ ابنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾ [١٣]: لَحَقٌّ.

﴿لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ [٤]: إِلَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ.

۸۶ ـ سورهٔ «الطّارق»[۷]

مراد از طارق، ستاره است و یا آنچه شب بر

---

۱ ـ آخر حدیث. ۴۹۴۰ چنین است: قالَ هذا نَبِیُّکُم صلی الله علیه و سلم متن فوق فاقد آن است. در همهٔ نسخ بخاری آمده است. ترجمه‌اش آورده شد.

۲ ـ سورهٔ «البروج» مکی است.

۳ ـ «قُتِلَ اَصحابُ الاُخدُود». «اهل خندقها هلاک شدند.»

۴ ـ «اِنَّ الَّذینَ فَتَنُوالمؤمِنینَ و المؤمنات». «کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار دادند.»

۵ ـ «وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدوُدُ». «و اوست آمرزندهٔ دوستدار.»

۶ ـ «ذُوالعَرشِ المَجیدُ». «صاحب عرش گرانقدر»

۷ ـ سورهٔ «الطّارق» مکی است.

تو بیاید.[۱]

«النَّجمُ الثّاقِب» (۳) یعنی ستارهٔ روشن کننده[۲] و مُجاهد گفته است: «الثّاقِب» یعنی: آنچه می‌درخشد و مُجاهد گفته است: «ذاتِ الرَّجْعِ» (۱۱) یعنی: ابری که به باران بدل می‌گردد.[۳] «ذاتِ الصَّدْعِ» (۱۲) یعنی: با گیاه شکافته می‌شود.[۴] و ابن عباس گفته است: «لَقَولٌ فَصْلٌ» (۱۳) یعنی: بر حق[۵] «لَمّا عَلَیْها حافِظٌ» (٤) یعنی: مگر اینکه نگهبانی بر وی گماشته شده است.[۶]

۸۷ - سُورَةُ: ﴿ الأعْلَى ﴾

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأعْلَى ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ قَدَّرَ فَهَدَى ﴾ [۳]: قَدَّرَ للإنْسَانِ الشَّقَاءَ وَالسَّعَادَةَ، وَهَدَى الأنْعَامَ لِمَرَاتِعِهَا.

۸۷ـ سورهٔ «الأَعْلی»[۷]

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الأعلی» و مُجاهد گفته است: «قَدَّرَ فَهَدی» (۳) یعنی: بدبختی و نیک بدبختی مردم را در ازل تقدیر کرد و حیوانات را به چراگاه رهنمایی کرد.[۸]

۱- بَاب:

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿ غُثَاءً أَحْوَى ﴾ [۵]: هَشِيماً مُتَغَيِّراً.

باب ـ ۱

و ابن عباس گفته است: «غُثاءً أحوی» (۵) یعنی

---

۱ - «وَالسَّماءِ والطّارِقِ». «سوگند به آسمان و آنچه شبانگاه پدید می‌آید.»

۲ - «النَّجمُ الثّاقِب». «آن ستارهٔ درخشنده.»

۳ - «والسَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ». «سوگند به آسمان بارش‌انگیز»

۴ - «والارضِ ذاتِ الصَّدْعِ». «سوگند به زمین شکافدار (آمادهٔ کشت»)

۵ - «اَنّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ». «در حقیقت قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است.»

۶ - «اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیها حافِظٌ». «هیچ کس نیست مگر آنکه بر وی نگهبانی گماشته شده است.»

۷ - سورهٔ «الاعلی» مکی است.

۸ - «وَالَّذی قَدَّرَ فَهَدَی». «و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود.»

٤٩٤١ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ، فَجَعَلَا يُقْرِئَانِنَا الْقُرْآنَ ، ثُمَّ جَاءَ عَمَّارٌ وَبِلَالٌ وَسَعْدٌ ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ ، ثُمَّ جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِهِ ، حَتَّى رَأَيْتُ الْوَلَائِدَ وَالصِّبْيَانَ يَقُولُونَ : هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ جَاءَ ، فَمَا جَاءَ حَتَّى قَرَأْتُ : ﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴾ . فِي سُوَرٍ مِثْلِهَا .

خشکیده و تغییر یافته[1]

٤٩٤١ ـ از شُعْبَه، از ابواسحاق روایت است که براء رضی الله عنه گفت: نخستین کسان از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم که نزد ما به مدینه آمدند مُصْعَب بن عُمَیر و ابن اُم مَکْتُوم بودند و آموختن قرآن را به ما آغاز کردند. سپس عمار، و بلال و سعد آمدند، پس از آن عمر بن خطاب در گروه بیست نفری آمد و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد، من مردم مدینه را ندیده بودم که به چیزی چنان شادمان شوند که به آمدن آن حضرت شادمان شده بودند تا آنکه دختران و پسران را دیدم که می‌گفتند: او رسول الله است صلی الله علیه و سلم که آمده است و آن حضرت نیامد تا آنکه خواندم: «سَبِّح اسمَ رَبِّکَ الأَعْلی» و سوره‌های همانند آن.

۸۸ - سُورَةُ :

﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴾ .

﴿ الغاشية ﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ﴾ [٣] : النَّصَارَى .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ عَيْنٍ آنِيَةٍ ﴾ [٥] : بَلَغَ إِنَاهَا وَحَانَ شُرْبُهَا . ﴿ حَمِيمٍ آنٍ ﴾ [الرحمن: ٤٤] : بَلَغَ إِنَاهُ . ﴿ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴾ [١١] : شَتْمًا . وَيُقَالُ : الضَّرِيعُ : نَبْتٌ يُقَالُ لَهُ الشِّبْرِقُ ، يُسَمِّيهِ أَهْلُ الْحِجَازِ الضَّرِيعَ إِذَا يَبِسَ ، وَهُوَ سُمٌّ . ﴿ بِمُسَيْطِرٍ ﴾ [٢٢] : بِمُسَلَّطٍ ، وَيُقْرَأُ بِالصَّادِ وَالسِّينِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ إِيَابَهُمْ ﴾ [٢٥] : مَرْجِعَهُمْ .

۸۸ ـ سورهٔ

«هَلْ أَتاکَ حَدیثُ الغاشِیَةِ»[2]

«الغاشِیَةُ»

و ابن عباس گفته است: «عامِلَةٌ ناصِبَةٌ» (۳) یعنی: نصارا[3] و مُجاهد گفته است: «عَیْنٍ آنِیَةٍ» (۵) یعنی: داغی آن به غایت رسید و نوشیدن آن فرا رسید.[4]

«حَمِیمٍ آنٍ» الرّحمن: ٤٤ یعنی: داغی آن به

---

۱ - «فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوی». «و پس (از چندی) آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید.»

۲ - سورهٔ «الغاشیه» مکی است.

۳ - «عامِلَةٌ ناصِبَةٌ». «که تلاش کرده، رنج (بیهوده) برده‌اند.»

۴ - «تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیةٍ». «از چشمه داغ نوشانیده شوند.»

۸۹ - سُورَةُ : ﴿الْفَجْرِ﴾

﴿وَالْفَجْرِ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ الْوَتْرُ ﴾ [۳] : اللَّـهُ . ﴿ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾ [۷] : يَعْنِي الْقَدِيمَةَ ، وَالْعِمَادُ أَهْلُ عَمُودٍ لا يُقِيمُونَ . ﴿سَوْطَ عَذَابٍ ﴾ [۱۳] : الَّذِي عُذِّبُوا بِهِ . ﴿أَكْلاً لَمّاً ﴾ [۱۹]: السَّفُّ . وَ﴿ جَمّاً ﴾ [۲۰] : الْكَثِيرُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَهُوَ شَفْعٌ : السَّمَاءُ شَفْعٌ ، وَالْوَتْرُ : اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ سَوْطَ عَذَابٍ ﴾ [۱۳] : كَلِمَةٌ تَقُولُهَا الْعَرَبُ لِكُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْعَذَابِ يَدْخُلُ فِيهِ السَّوْطُ . ﴿لَبِالْمِرْصَادِ ﴾ [۱٤] : إِلَيْهِ الْمَصِيرُ . ﴿تَحَاضُّونَ﴾ [۱۸]: تُحَافِظُونَ ، و ﴿تَحُضُّونَ ﴾ تَأْمُرُونَ بِإِطْعَامِهِ . ﴿الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ [۲۷] : الْمُصَدِّقَةُ بِالثَّوَابِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴾ : إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَبْضَهَا اطْمَأَنَّتْ إِلَى اللَّهِ وَاطْمَأَنَّ اللَّهُ إِلَيْهَا ، وَرَضِيَتْ عَنِ اللَّهِ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَأَمَرَ بِقَبْضِ رُوحِهَا ، وَأَدْخَلَهَا اللَّهُ الْجَنَّةَ ، وَجَعَلَهُ مِنْ عِبَادِهِ

غایت رسید.[۱]

«لاتَسْمَعُ فِیها لاغِیَةً» (۱۱) «لاغِیَةً» دشنام است.[۲] و گفته می‌شود: الضَّریعُ، گیاهی است که آن را شـبرق (زقوم‌تر) می‌گویند. مردم حجاز، چون این گیاه خشـک گردد آن را الضَّرِیْع می‌گویند و آن زهر است.[۳]

«بِمُسَیْطِرٍ» (۲۲) یعنـی: بـا تسـلط، چیره و «بِمُسَیْطِرٍ» به صاد و سـین خوانده می‌شود.[۴]

و ابن عباس گفته اسـت: «أیابَهُم» (۲۵) یعنی: رجوع آنها[۵]

۸۹ـ سورهٔ «اَلْفَجر»[۶]

«وَالفَجْرِ»

و مُجاهد گفته است: «الوَتْر» (۳) یعنی: خدا[۷]

«إِرَمَ ذاتَ العِمـادِ» (۷) یعنـی: مـراد قوم عاد نخسـتین‌اند[۸] و عِمـاد، چادرنشـینان‌اند که در جایی اقامت نمی‌کنند.

«سَـوْطَ عَذابٍ» (۱۳) یعنی، آن عذابی که با آن عذاب می‌شوند.[۹]

«اَکْلاً لَمّاً» (۱۹) یعنی: سیراب نشدنی.[۱۰]

---

۱ - «یَطُوفونَ بَیْنَها و بَیْنَ حَمیمٍ آنٍ». «میان آتش و میان آب جوشان سرگردان باشند.»

۲ - «لاتَسْمَعُ فِیها لاغِیَةً». «سخن بیهوده‌ای در آنجا نشنوند.»

۳ - «لَیْسَ لَهم طعامٌ إلّا مِنْ ضَریعٍ». (۶) «خوراکی جز خار خشک ندارند.»

۴ - «لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ». «بر آنان تسلطی نداری.»

۵ - «اِنَّ اِلَیْنا اِیابَهُم». «در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست.»

۶ - سورهٔ «والفجر» مکی است.

۷ - «والشَّفْعِ وَالوَتْرِ». «و به جفت و طاق»

۸ - «اِرَمَ ذاتِ العِمادِ». «صاحب (بناهایی چون) تیرکهای بلند.»

۹ - «فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عذابٍ». «(تا آنکه) پروردگارت بر سر آنان تازیانهٔ عذاب را فرو نواخت.»

۱۰ - «وَ تأکُلُونَ التُّراثَ اَکْلاً لَمّاً». «و میراث (ضعیفان) را چپاولگرانه

الصَّالحِينَ.

قَالَ غَيْرُهُ: ﴿جَابُوا﴾ [٩]: نَقَبُوا، مِنْ جِيبَ الْقَمِيصُ: قُطِعَ لَهُ جَيْبٌ، يَجُوبُ الْفَلاةَ يَقْطَعُهَا. ﴿لَمًّا﴾ [١٩]: لَمَمْتُهُ أَجْمَعَ: أَتَيْتُ عَلَى آخِرِهِ.

«جَمّاً» (۲۰) یعنی: بسیار[1] و مُجاهد گفته است: هر آنچه خدا آفریده است همان، شَفع (جفت) است. آسمان شفع است (مانند خود را دارد) و الوَتْر، یعنی فرد و یکتا: که الله تبارک و تعالی است. و غیر وی گفته است: «سَوْطَ عذابٍ» کلمه‌ای است که عرب آن را به هرگونه عذابی که با تازیانه صورت می‌گیرد، به کار می‌برد. «لَبِالْمِرصادِ» (۱٤) یعنی: بازگشت به سوی اوست.[2] «تَحَاضُّون» (۱۸) یعنی: نگهداری و رعایت. و «تَحُضُّون» به طعام دادن وی امر می‌کنید.[3]
«المُطْمَئِنَّه» (۲۷) یعنی: تصدیق کنندهٔ ثواب. و حسن گفته است: «یا ایَّتُهاالنَّفسُ المُطْمَئِنَّةُ» (۲۷) یعنی: چون خدا بخواهد که روح او را بگیرد، خدا به او آرام می‌گیرد و او به خدا آرام می‌گیرد و از خدا خشنود می‌شود و او از خدا خشنود می‌شود، و به گرفتن روح وی امر می‌کند و آن را در بهشت درمی‌آورد و در زمرهٔ بندگان صالح خود می‌گرداند.[4] و غیر وی گفته است: «جابُوا» (۹) یعنی: سوراخ کردند. (و اصل آن جَیب، یعنی قطع و بریدن است.) و از «جَیْبِ القَمیصُ» مأخوذ است: قُطِعَ لَهُ جَیْبٌ یعنی برایش جیب بُرش کرد. یَجوبُ الفلاةَ یعنی: صحرا را قطع می‌کند (می‌پیماید)[5]

می‌خورید.»

۱ - «وَ تُحِبُّونَ المالَ حُبّاً جَمّاً». «و مال را دوست دارید، دوست داشتنی بسیار.»

۲ - «إنَّ ربَّکَ لَبِالْمِرصادِ». «همانا پروردگار تو سخت در کمین است.»

۳ - «وَلاتَحضُّونَ عَلَى طَعامِ المِسْكينِ». «و بر خوراک (دادن) بینوا همدیگر را برنمی‌انگیزید.»

۴ - «یا ایَّتُهاالنَّفسُ المُطْمَئِنَّةُ» «ای نفس آرام گیرنده.»

۵ - «وَ ثَمودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالوادِ». «و با ثمود، همانان که در دره، تخته سنگها را می‌بریدند.»

٩٠ - سُورَةُ : ﴿ البَلَدِ ﴾

﴿ لا أُقْسِمُ ﴾ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴾ [٢] : بِمَكَّةَ ، لَيْسَ عَلَيْكَ مَا عَلَى النَّاسِ فِيهِ مِنَ الإِثْمِ . ﴿وَوَالِدٍ﴾ آدَمَ ﴿وَمَا وَلَدَ ﴾ [٣] . ﴿ لُبَدًا ﴾ [٦] : كَثِيرًا . وَ ﴿النَّجْدَيْنِ ﴾ [١٠] : الْخَيْرُ وَالشَّرُّ . ﴿ مَسْغَبَةٍ ﴾ [١٤] : مَجَاعَةٍ . ﴿مَتْرَبَةٍ﴾ [١٦] : السَّاقِطُ فِي التُّرَابِ ، يُقَالُ : ﴿فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴾ [١١] : فَلَمْ يَقْتَحِمِ الْعَقَبَةَ فِي الدُّنْيَا ، ثُمَّ فَسَّرَ الْعَقَبَةَ فَقَالَ : ﴿ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴾ [١٢-١٤] :

«لَمّاً» (١٩) لَمَمْتُهُ أَجْمَعَ: یعنی به آخر آن رسیدم، از همه رسیدگی کردم.

٩٠ـ سورهٔ «اَلْبَلَد»[1]

و مُجاهد گفته است: «وَ اَنتَ حِلٌّ بِهذاالبَلَدِ» (٢) مراد از آن مکه است. «حال آن‌که در این شهر جای داری.» بر تو نیست، گناهی که مردم در آن می‌کنند.»

«و والـد» مراد از آن آدم است «وَ ماوَلَدَ» (٣) فرزندی که او را به وجود آورده است.[2]

«لُبَداً» (٦) یعنی بسیار[3]

«النَّجْدینِ» (١٠) (مراد از دو راه خیر و شر است.[4]

«مَسْغَبَۀ» (١٤) یعنی: گرسنگی[5]

«مَتْرَبَۀ» (١٦) یعنی: خاک نشین[6]

گفته می‌شود: «فَلااقْتَحَمَ العَقَبهٔ» (١١) یعنی: در دنیا به گذرگاه سخت درنمی‌آید. (خداوند در کلام خود) العَقَبهٔ، را بدین گونه تفسیر کرده است. «و تو چه دانی که آن گذرگاه سخت چیست؟ بنده‌ای را آزاد کردن، یا در روز گرسنگی طعام دادن.» (١٢ ـ ١٤)

---

١ - سورهٔ «البلد» مکی است.

٢ - «و والِدٍ وَ ماوَلَد» «سوگند به پدری (چنان) و آن کسی که به وجود آورد.»

٣ - «یَقولُ اَهْلَکْتُ مالاً لُبَداً». «گوید: مال فراوانی تباه کردم.»

۴ - «وَهَدَیْناهُ النَّجْدَینِ». «و هر دو راه (خیر و شر) را بدو نمودیم.»

۵ - «اَوْ اِطْعامٌ فی یَوْمٍ ذِیْ مَسْغَبَۀٍ». «یا در روز گرسنگی طعام دادن»

۶ - «اَوْ مِسْکیناً ذا مَتْرَبَۀٍ» «یا بینوایی خاک نشین.»

۹۱ - سُورَةُ: ﴿الشَّمْسِ﴾

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ضُحَاهَا: ﴿ضَوْؤُهَا﴾. ﴿إِذَا تَلاهَا﴾: [۲]. وَ﴿طَحَاهَا﴾: [٦]: دحاها. ﴿دَسَّاهَا﴾ [۱۰]: أغواها. ﴿فألهمها﴾ [۸]: عرفها الشقاء والسعادة. ﴿بطغواها﴾ [۱۱]: بمعاصيها. ﴿وَلا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾ [۱۵]: عقبى أحد.

۹۱ ـ سورهٔ «الشَّمس»[۱]

«والشَّمْسِ و ضُحاها»

و مُجاهد گفته است: ضُحاها: یعنی: روشنایی آن. «اذا تَلاها» (۲) تَبَعها یعنی: از آن تبعیت کند[۲] (تَبَعَها در متن نیامده است.)

و «طَحاها» (٦) یعنی: گسترد و فراخ گردانید[۳]

«دَسّاها» (۱۰) یعنی: آن را گمراه نمود[۴]

«فَألْهَمَها» (۸) یعنی: شقاوت و سعادت آن را شناخت.[۵]

«بِطَغْواها» (۱۱) یعنی: نظر به گناهان خود[۶]

«وَلایَخافُ عُقْباها» «و (خدا) از پیامد کار خویش نمی‌ترسد.» یعنی از هیچ یک.

۱- باب:

۴۹۴۲ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَمْعَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ، وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «﴿إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا﴾: انْبَعَثَ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ عَارِمٌ، مَنِيعٌ فِي رَهْطِهِ، مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ». وَذَكَرَ النِّسَاءَ فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ». ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ، وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ».

وَقَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمِّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ». [راجع: ۳۳۷۷. أخرجه مسلم: ۲۸۵۵].

باب ـ ۱

۴۹۴۲ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عبدالله بن زُمعه گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که خطبه می‌خواند و از شتر و کسی که آن را پی کرد، یاد نمود، آن حضرت خواند: «اذانْبَعَثَ اَشْقاها» (۱۱) «آنگاه که بدبخت‌ترین‌شان برخاست.» (و به ادامه فرمود) «و مردی تنومند شریر را برای

۱ - سورهٔ «الشمس» مکی است.

۲ - «وَالقَمَرِ اذا تَلاها» «سوگند به ماه، چون پی (خورشید) رود.»

۳ - «وَالارضِ وَ ماطَحها» «سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد.»

۴ - «وَقَدْ خابَ مَنْ دَسّها» «به تحقیق که بی‌بهره ماند، هرکه نفس خود را گم کرد.»

۵ - «فَألهَمَها فُجُورها و تَقْواها». «سپس پلید کاری و پرهیزگاری‌اش را به او الهام کرد.»

۶ - «کَذَّبَتْ ثَمودُ بِطَغواها». «(قوم) ثمود به سبب سرکشی خود دروغ شمردند.»

۹۲ - سُورَةُ: ﴿اللیل﴾

﴿وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾[۹]: بِالْخَلَفِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿تَرَدَّى﴾[۱۱]: مَاتَ. وَ﴿تَلَظَّى﴾[۱٤]: تَوَهَّجُ.

وَقَرَأَ عُبَيْدُ بْنُ عُمَيْرٍ: ﴿تَتَلَظَّى﴾.

پی کردن شـتر فرستاد که در میان قوم همچون اَبو زَمعه نیرومند بود.» سـپس آن حضرت (در خطبـهٔ خود) از زنان یاد کرد و گفت: «کسـی از شـما قصد تازیانـه زدن زن خـود می‌کند، همچـون غلامی را که تازیانه می‌زند، و شـاید که در آخر روز با وی هم‌بستری کند.» و سپس دربارهٔ خندیدن‌شان در مورد بادی که از انسان خارج می‌شـود، اندرزشـان داد و گفت: «چرا یکی از شـما می‌خندد به آنچه خود می‌کند.» و ابومعاویه گفت: از هشام، از پدر وی، از عبدالله بن زَمعه روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفت: «همچون ابو زَمعه، عموی زبیر بن عوام.»

۹۲ - سورهٔ «الیل»[۱]

«واللَّیل اِذا یَغشی»

و ابن عباس گفت: «وَکذَّبَ بالحُسنی» (۹) مراد از «بالحُسنی» خَلَف یا عوض آن است.[۲]

و مُجاهد گفته است: «تَرَدّی» (۱۱) یعنی: آنگاه که بمیرد.[۳]

و «تَلَظّی» (١٤) یعنی برافروخته شـود و زبانه زنـد[۴] و عُبَید بـن عُمَیْر چنین خوانده اسـت: «تَتَلَظّی»

---

۱ - سورهٔ «الَیل» مکی است.

۲ - «وَ کَذَّبَ بالحُسنی» «و پاداش نیک را به دروغ نسبت داد.»

۳ - «وَ ما یُغنی عَنْهُ مالُهُ اِذا تَرَدّی». «و چون هلاک شود، مال وی چیزی از وی دفع نکند.»

۴ - «فَاَنْذَرتُکُم ناراً تَلَظّی». «پس شما را به آتشی که زبانه می‌کشد، هشدار دادم.»

١ - باب : ﴿ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴾ [٢]

۴۹۴۳ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : دَخَلْتُ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِاللَّهِ الشَّامَ ، فَسَمِعَ بِنَا أَبُو الدَّرْدَاءِ فَأَتَانَا ، فَقَالَ : أَفِيكُمْ مَنْ يَقْرَأُ ؟ فَقُلْنَا نَعَمْ ، قَالَ : فَأَيُّكُمْ أَقْرَأُ ؟ فَأَشَارُوا إِلَيَّ ، فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقَرَأْتُ : ﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى . وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى . وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى ﴾ . قَالَ : أَنْتَ سَمِعْتَهَا مِنْ فِي صَاحِبِكَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : وَأَنَا سَمِعْتُهَا مِنْ فِي النَّبِيِّ ﷺ : وَهَؤُلاَءِ يَأْبَوْنَ عَلَيْنَا . [راجع : ٣٢٨٧ . أخرجه مسلم : ٨٢٤] .

باب ـ ١

«والنَّهارِ اذا تَجَلّی» (۲) «سوگند به روز چون جلوه‌گری آغازد.»

۴۹۴۳ ـ از سُفیان، از اَعْمَش، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: در میان جمعی از اصحاب عبدالله (ابن مسعود) در شام درآمدم. اَبودَرداء که آمدن ما را دانست، نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی که قرآن بخواند، هست؟ گفتیم: آری، گفت: کدام یک از شما می‌خواند؟ دیگران به من اشاره کردند. گفت: بخوان. من خواندم: «وَالّیل اذا یَغْشی، و النَّهارِ اذا تَجَلّی و الذَّکر والاُنثی»[1]

اَبودرداء گفت: آیا تو همچنین از دهان دوست خود (عبدالله بن مسعود) شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: و من (همچنین) از دهان پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام و این گروه (شامیان) بر ما اباء می‌کنند (این قرائت را درست نمی‌دانند.)»

٢ - باب : ﴿ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنْثَى ﴾ [٣]

۴۹۴۴ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قَدِمَ أَصْحَابُ عَبْدِاللَّهِ عَلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ ، فَطَلَبَهُمْ فَوَجَدَهُمْ فَقَالَ أَيُّكُمْ يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ عَبْدِاللَّهِ ؟ قَالَ : كُلُّنَا ، قَالَ : فَأَيُّكُمْ أَحْفَظُ ؟ فَأَشَارُوا إِلَى عَلْقَمَةَ ، قَالَ : كَيْفَ سَمِعْتَهُ يَقْرَأُ : ﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ﴾ . قَالَ عَلْقَمَةُ : ﴿ وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى ﴾ . قَالَ : أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ هَكَذَا ، وَهَؤُلاَءِ يُرِيدُونِي عَلَى أَنْ أَقْرَأَ : ﴿ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنْثَى ﴾ وَاللَّهِ لاَ

باب ـ ۲

«وَماخَلَقَ الذَّکَرَ والأُنْثی»(۳) «(و سوگند به) آنکه نر و ماده را آفرید.»

۴۹۴۴ ـ از حَفص، از اَعْمَش، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: اصحاب عبدالله (ابن مسعود) به سوی اَبودرداء رفتند، اَبودَرْداء در طلب ایشان برآمد و آنان را پیدا کرد و گفت: کدام یک از شما به قرائت عبدالله (ابن مسعود) می‌خواند. یکی گفت: همهٔ ما. اَبودرداء گفت:

۱ - در قرائت ابن مسعود، «و ماخَلَق» حذف است. «وَالذَّکَرِ» به کسر (راء) «والذَّکرِ» خوانده شده است که البته قرائت متواتر همان است که در قرآن آمده است: «وَما خَلَقَ الذَّکَرَ والأُنثی» و آن بر مبنای مصحف عثمانی است و اجماع بر آن قرار گرفته است.

أَتَابِعُهُمْ : [راجع : ٣٢٨٧].

کدام یک از شما بهتر حفظ دارید؟ ما به سوی عَلْقَمَه اشاره کردیم. ابودَرداً گفت: از ابن مسعود چگونه شنیده‌ای که «وَالَّيلِ اِذايَغْشى» را می‌خواند؟ عَلْقَمَه گفت: «والذَّكَرِ والأُنثى» اَبودرداء گفت: به تحقیق گواهی می‌دهم و از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که همچنین می‌خواند و آنها (شامیان) مرا بر آن می‌دارند که بخوانم «وَماخَلَقَ الذَّكَرَ و الأُنثى» به خدا سوگند که از ایشان پیروی نمی‌کنم.

٣ - باب : قَوْلِهِ

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ [٥]

٤٩٤٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ فِي جَنَازَةٍ ، فَقَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ، إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ» . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نَتَّكِلُ ؟ فَقَالَ : «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ» . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿لِلْعُسْرَى﴾» [راجع : ١٣٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٦٤٧].

باب ـ ٣ فرمودهٔ خدای تعالی:

«فَأَمّـا مَن اَعْطَى واتَّقـى» (۵) «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود.»

٤٩٤٥ ـ از سَعد بن عُبیده، از ابوعبدالرحمن سُلمی روایت است که علی رضی الله عنه گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم در جنازه‌ای در (گورستان) بقیع غَرقَدْ بودیم. آن حضرت فرمود: «هیچ یکی از شما نیست مگر اینکه جایگاهش در بهشت و در دوزخ نوشته شده است.» یاران گفتند: یا رسول الله، آیا به همین اتکاء نکنیم؟ فرمود: «عمل نیک کنید که آن برای هرکس (رسیدن به جایگاه او را) آسان می‌سازد.» سپس خواند: «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود، و به پاداش نیک باور داشت، راه او را (به سرای آسایش) آسان خواهیم کرد و اما هرکه بخل ورزید و خود را بی‌نیاز شمرد و (پاداش) نیک را به دروغ گرفت، راه او را به سوی دشواری آسان خواهیم نمود.» (۵ ـ ۱۰)

باب قوله :
﴿ وَصَدَّقَ بِالحُسْنَى ﴾ [٦]

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد : حَدَّثَنَا الأعْمَشُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَ . . . الْحَدِيثَ .

باب فرمودهٔ خدای تعالی

«وَصَدَّقَ بِالحُسْنى» (٦) «و به پاداش نیک باور داشت.» روایت است از سعد بن عُبیده، از ابی عبدالرحمن که علی رضی الله عنه گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودم و حدیث (مذکور) را یاد کرد.

٤ - باب :
﴿ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ﴾ [٧]

٤٩٤٦ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَر : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ فِي جَنَازَةٍ ، فَأَخَذَ عُوداً يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ ، فَقَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ أَوْ مِنَ الْجَنَّةِ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نَتَّكِلُ ؟ قَالَ : «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ . ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴾» . الآيَةَ .

قَالَ شُعْبَةُ : وَحَدَّثَنِي بِهِ مَنْصُورٌ ، فَلَمْ أُنْكِرْهُ مِنْ حَدِيثِ سُلَيْمَانَ . [راجع : ١٣٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٦٤٧] .

باب - ۴

«فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى» (٧) «راه او را (به سرای آسایش) آسان خواهیم کرد.»

٤٩٤٦ - از سعید بن عُبَیده، از ابوعَبَیده سُلمی، از علی رضی الله عنه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است اینکه: آن حضرت در جنازه‌ای بود، و چوبی کوچک گرفت و با آن زمین را می‌خراشید و گفت: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه به تحقیق جایگاهش در دوزخ یا بهشت نوشته شده است.»

گفتند: یا رسول الله، آیا بر آن اعتماد نکنیم؟ فرمود: «عمل نیک کنید که آن (رسیدن به جایگاه او را) برای هرکس آسان می‌سازد.» «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت.» شُعْبَه (راوی) گفته است: همین حدیث را منصور به من گفت: و از حدیث سلیمان (حدیث مذکور) انکار نکرد.

٥ - باب : قَوْلِهِ :
﴿ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴾ [٨]

باب - ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنى» (٨) «و اما هرکه بخل

ورزید و خود را بی نیاز شمرد.»

٤٩٤٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامِ قَالَ : كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ». فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ ، أَفَلا نَتَّكِلُ؟ قَالَ : «لا ، اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى . فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾» . [راجع : ١٣٦٢ . اخرجه مسلم : ٢٦٤٧] .

٤٩٤٧ ـ از اَعْمَش، از سَعد بن عُبَیده، ابوالرحمن روایت است که علی علیه السلام گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که فرمود: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه به تحقیق جایگاهش در بهشت و دوزخ نوشته شده است.»

ما گفتیم: یا رسول الله، آیا بر همین اعتماد نکنیم؟ فرمود: «نی، عمل (نیک) کنید که (رسیدن به جایگاه را) برای هرکس آسان می‌سازد.» سپس خواند «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت، (راه او را) برای آسایش، آسان خواهیم کرد.» تا فرمودهٔ خدای تعالی، «(راه او را) به سوی دشواری آسان خواهیم کرد.»

٦ - باب : قَوْلِهِ
﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾ [٩]

باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَکَذَّبَ بالحُسنی» (۹) «و پاداش نیک را به دروغ گرفت.»

٤٩٤٨ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ ، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ ، فَنَكَّسَ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ، وَمَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ ، إِلا كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَإِلا قَدْ كُتِبَتْ شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً» . قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، وَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ

٤٩٤٨ ـ از مَنصور، از سعد بن عُبیده، از ابوعبدالرحمن سُلمی از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: ما در بقیع غرقد، در جنازه‌ای بودیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد ما آمد و نشست و ما پیرامون وی نشستیم، در حالی که با خود عصایی کوچک داشت. سر فرو افکند و با عصای کوچک زمین را می‌خراشید، سپس فرمود: «هیچ یک از شما نیست و نه نفسی که آفریده شده است مگر آنکه جای وی در بهشت و دوزخ نوشته شده

فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ ؟ قال : «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاءِ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴾» . الآيَةَ .[راجع : ١٣٦٣ . أخرجه مسلم : ٢٦٤٧].

است و مگر آنکه بدبخت یا نیک بخت نوشته شده است.» مردی گفت: یا رسول الله، آیا بر آنچه بر ما نوشته (مقدر) شده، اتکاء نکنیم و عمل را ترک کنیم، اگر کسی از ما از اهل سعادت باشد به عمل اهل سعادت برمی‌گردد و اگر کسی از ما از اهل شقاوت باشد، پس به عمل اهل شقاوت برمی‌گردد؟

آن حضرت فرمود: «و اما اهل سعادت، عمل (نیک) اهل سعادت را بر خود آسان می‌یابند و اما اهل شقاوت عمل (بد) اهل شقاوت را بر خود آسان می‌یابند.» و سپس خواند: «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت.»

٧ - باب : ﴿ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴾ [١٠]

٤٩٤٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ قال : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي جَنَازَةٍ ، فَأَخَذَ شَيْئًا فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ الأَرْضَ ، فَقَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ، إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ». قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ ؟ قال : «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ ، أَمَّا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، فَيُيَسَّرُ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ فَيُيَسَّرُ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴾» . الآيَةَ [انظر في التوحيد ، باب ٥٤].

باب ـ ٧

«فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسری» (١٠) «(راه او را) به سوی دشواری آسان خواهیم کرد.»

٤٩٤٩ ـ از اَعمش روایت است که گفت: از سعد بن عُبیده شنیدم که از ابوعبدالرحمن سُلَمی حدیث می‌کرد که علی رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنازه‌ای بود، چیزی را گرفت و با آن زمین را می‌کاوید و گفت: «هیچ یک از شما نیست مگر آن‌که جایگاهش در دوزخ و جایگاهش در بهشت، نوشته شده است.»

گفتند: یا رسول الله، آیا بر آنچه بر ما نوشته شده اعتماد نکنیم و عمل را ترک ننماییم؟

آن حضرت فرمود: «عمل کنید که عمل (رسیدن به جایگاه را) که برای خود ایجاد

۹۳ - سُورَةُ : (الضُّحَى)

﴿ والضُّحَى ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ إِذَا سَجَى ﴾ [٢] : اسْتَوَى . وَقَالَ غَيْرُهُ : أَظْلَمَ وَسَكَنَ . ﴿ عَائِلاً ﴾ [٨] : ذُو عِيَالٍ .

١- بابُ قولِه : ﴿ ما ودَّعكَ ربُّكَ وما قلى ﴾ [٣]

کرده است آسان می‌سازد و اما اگر در زمرهٔ اهل سعادت باشد عمل اهل سعادت بر وی آسان می‌شود و اگر در زمرهٔ اهل شقاوت باشد. عمل اهل شقاوت بر وی آسان می‌شود.» و سپس آن حضرت خواند: «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت.»[۱]

۹۳ـ سورهٔ «الضُّحی»[۲]

«والضُّحی»

و مُجاهد گفته است: «اِذا سَجی» (۲) یعنی: (شب با روز) برابر گردید. و غیر وی گفته است: یعنی تاریک شد و آرام گرفت.[۳]

«عائلاً» (۸) یعنی: عیالمند.[۴]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ماقَلی» (۳) «پروردگارت تو

---

۱ - امام بخاری، همین متن حدیث را که از شیوخ متعدد شنیده، آورده است و هر باب را به بخشی از این سوره عنوان کرده است. این خبر دلیل بر آن است که جملهٔ احوال و اعمال بندگان مبنی بر تقدیر است، که پیش از آفرینش‌شان بر ایشان نوشته شده و تغییرپذیر نیست. چنانکه خداوند می‌فرماید: «مایُبَدَّلُ القولُ لَدَیَّ» (ق: ۹) «نزد من حکم دگرگون نمی‌شود.» پس اگر سؤال شود که چون حوالت همه بر تقدیر است و خذلان، زیرا که تقدیر اصل است و عمل فرع و ثواب و عقاب از احکام فروع است نه از احکام اصول، چنانکه علم به اوقات و شرایط و ارکان نماز اصل است و عمل نماز بر آن فرع است و ثواب و عقاب بر فرع است نه بر اصل «اقتباس از تفسیر کشف‌الاسرار میبدی»

۲ - سورهٔ الضحی مکی است.

۳ - «واللیل اذا سَجی». «سوگند به شب چون بپوشد.»

۴ - «وَوَجَدَکَ عائلاً فَاَغنَی». «و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید.»

۴۹۵۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا الأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ قال : سَمِعْتُ جُنْدُبَ بْنَ سُفْيَانَ ﷺ قال : اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَكُونَ شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ ، لَمْ أَرَهُ قَرِبَكَ مُنْذُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاثَةٍ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى . مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴾ . [راجع : ١١٢٤ . أخرجه مسلم : ١٧٩٧] .

را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.»

۴۹۵۰ ـ از اَسود بن قیس روایت است که گفت: از جُندَب بن‌سُفیان رضی الله عنه شنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بیمار شد و دو یا سه شب برای نماز شب (تهجد) برنخاست. پس زنی (زن ابولهب) آمد و گفت: ای محمد، امیدوارم که شیطان تو، تو را واگذاشته باشد. او را نمی‌بینم که برای دو یا سه شب به تو نزدیک شده باشد. پس خدای عَزَّوجل نازل کرد: «سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون بپوشد. پروردگارت تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.»

٢ - باب : ﴿ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴾ [٣]

تُقْرَأُ بِالتَّشْدِيدِ وَالتَّخْفِيفِ ، بِمَعْنًى وَاحِدٍ ، مَا تَرَكَكَ رَبُّكَ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : مَا تَرَكَكَ وَمَا أَبْغَضَكَ .

۴۹۵۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قال : سَمِعْتُ جُنْدُبًا الْبَجَلِيَّ : قَالَتِ امْرَأَةٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أُرَى صَاحِبَكَ إِلا أَبْطَأَكَ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴾ . [راجع : ١١٢٤ . أخرجه مسلم : ١٧٩٧ بزيادة] .

باب ـ ۲

«ماوَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ماقلی» (۳) «کلمهٔ وَدَّعَک» اگر به تشدید دال یا به تخفیف آن خوانده شود، یک معنی دارد. یعنی: پروردگار تو، تو را وانگذاشته است. و ابن عباس گفته است: یعنی تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.

۴۹۵۱ ـ از شُعْبَه، از اَسود بن قَیس روایت است که گفت: از جُندُب بَجَلی شنیده‌ام که گفت: زنی گفت: یا رسول الله، یار تو را نمی‌بینم. مگر اینکه بر تو درنگ کرده است. پس نازل شد: «پروردگارت، تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.»

٩٤ - سُورَةُ : (الشَّرْحِ)
﴿ أَلَمْ نَشْرَحْ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وِزْرَكَ ﴾ [٢] : فِي الْجَاهِلِيَّةِ . ﴿أَنْقَضَ﴾ [٣] : أَثْقَلَ . ﴿ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴾ [٥، ٦] : قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : أَيْ : مَعَ ذَلِكَ الْعُسْرِ يُسْرًا آخَرَ . كَقَوْلِهِ : ﴿هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ﴾ [التوبة : ٥٢] : وَلَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ فَانْصَبْ ﴾ [٧] . فِي حَاجَتِكَ إِلَى رَبِّكَ .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ [١] : شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ .

۹۴ـ سورهٔ «الشّرح»[1]

و مُجاهد گفته است: «وِزرک» (۲) یعنی: مراد گناهی در روزگار جاهلیت است.[2]

«اَنْقَض» (۳) یعنی: گرانی می‌کرد.[3]

«مَعَ‌العُسرِ یُسْراً» (۵ ـ ٦) «با دشواری آسانی است.» ابن عُیَیْنَه گفته است: یعنی: با این دشواری آسانی دیگر است. مانند فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید.» (التوبه: ۵۲) و هرگز یک دشواری بر دو آسانی چیره نمی‌شود.[4]

و مُجاهد گفته است: «فَانْصَبْ» (۷) یعنی: درخواستن حاجت از پروردگار خود بکوش.[5]

و از ابن عباس یاد شده است که: «آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم.» (۱) یعنی خداوند سینهٔ آن حضرت را برای اسلام گشاده است.

٩٥ - سُورَة : (التِّينِ)
﴿ وَالتِّينِ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : هُوَ التِّينُ وَالزَّيْتُونُ الَّذِي يَأْكُلُ النَّاسُ. يُقَالُ : ﴿ فَمَا يُكَذِّبُكَ ﴾ [٧] : فَمَا الَّذِي يُكَذِّبُكَ بِأَنَّ النَّاسَ يُدَانُونَ بِأَعْمَالِهِمْ ؟ كَأَنَّهُ قَالَ : وَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى تَكْذِيبِكَ بِالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ ؟

۹۵ـ سورهٔ «التّین»[6]

«والتِّین»

و مُجاهد گفته است: مراد از «والتِّین و الزّیتون» همان انجیر و زیتونی است که مردم می‌خورند.

---

۱ - سورهٔ «الشرح» مکی است.

۲ - «وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَک». «و بار گرانت را (از دوش تو) برداشتیم.»

۳ - «الّذی اَنْقَضَ ظَهْرَک» «باری که گویی پشت تو را شکست.»

۴ - «فَاِنَّ مَعَ‌العُسْرِ یُسْراً». «پس به تحقیق که با دشواری آسانی است.»

۵ - «فَاِذا فَرَغْتَ فَانْصَب» «پس چون فراغت یافتی، به طاعت درکوش.»

۶ - سورهٔ «التّین» مکی است.

گفته می‌شود: فَما یُکَذِّبُکَ﴾ (۷) یعنی: پس چیست که ترا تکذیب می‌کند که مردم به اعمال خویش جزا داده می‌شوند؟ گویا گفته است: کیست که دربارهٔ ثواب و عقاب به تکذیب تو قادر باشد؟[۱]

١ - باب

٤٩٥٢ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ قال : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ بِالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ . ﴿تَقْوِيمٍ﴾ : الْخَلْقِ . [راجع :٧٦٧ . أخرجه مسلم : ٤٦٤] .

٩٦ - سُورَةُ : (العلق)

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [١]

وَقَالَ قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَتِيقٍ ، عَنِ الْحَسَنِ قال : اكْتُبْ فِي الْمُصْحَفِ فِي أَوَّلِ الْإِمَامِ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، وَاجْعَلْ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ خَطًّا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿نَادِيَهُ﴾ [١٧] : عَشِيرَتَهُ . ﴿الزَّبَانِيَةَ﴾ [١٨] : الْمَلَائِكَةَ . وَقَالَ : ﴿الرُّجْعَى﴾ [٨] : الْمَرْجِعُ . ﴿لَنَسْفَعًا﴾ [١٥] : قال : لَنَأْخُذَنْ ، وَلَنَسْفَعَنْ بِالنُّونِ ، وَهِيَ الْخَفِيفَةُ ، سَفَعْتُ بِيَدِهِ : أَخَذْتُ .

باب ـ ۱

۴۹۵۲ ـ از شُعْبَه، از عَدی روایت است که گفت: از بَراء رضی الله عنه شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در سفری بود و در نماز خفتن در یکی از دو رکعت (سورهٔ) والتّین و الزّیتون، را خواند.

«تَقْوِیمٍ» (۴) یعنی: آفرینش.[۲]

۹۶ ـ سورهٔ «العَلَق»[۳]

«اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق» (۱) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید.» و قُتَیْبه گفته است: روایت است از حَمّاد، از یَحیی بن عَتیق که حسن گفته است: در مصحف در اول قرآن (بر سر سورهٔ فاتحه) بنویس: بسم‌الله الرحمن الرحیم و میان دو سورهٔ خطی (فاصل) بگذار.[۴]

۱ - «فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بالدِّین». «پس چه چیز تو را بعد از این، به تکذیب جزا وامی‌دارد.»

۲ - «لَقَدْ خَلَقْنا الانسانَ فی اَحْسَنِ تقویم». «به راستی انسان را در نیکوترین صورتی آفریدیم.»

۳ - سورهٔ «العلق» مکی است.

۴ - در مورد اینکه «بسم‌الله الرحمن الرحیم» یا «بسمه» جزئی از هر سوره یا آغاز سورهٔ «الفاتحه» است، اختلاف می‌باشد. قول مختار همان است که بسمله، آیتی از قرآن است که برای فصل میان سوره‌ها نازل شده است. مذهب حسن بصری آن است که «بسمه» را بر سر سورهٔ «الفاتحه» باید نوشت و مؤلف به همین

و مُجاهد گفته است: «نادِیَه» (۱۷) یعنی: خویشاوندان خود را[۱] «الزَّبانِیَه» (۱۸) یعنی فرشتگان را.[۲] و گفته است: «الرُّجْعی» (۸) یعنی: بازگشت.[۳]

«لَنَسْفَعاً» (۱۵) یعنی: خواهیم گرفت. وَلَنَسْفَعَنْ با نون (آخر کلمه) که خفیفه است (مانند) «سَفَعْتُ بِيَدِهِ» یعنی: گرفتم.[۴]

١ - باب :

باب ـ ۱

٤٩٥٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مَرْوَانَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ أَبِي رِزْمَةَ : أَخْبَرَنَا أَبُو صَالِحٍ سَلْمَوَيْه قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ : أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ :

أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : كَانَ أَوَّلَ مَا بُدِئَ بِه رَسُولُ اللَّه ﷺ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ فِي النَّوْمِ ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ .

ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْه الخَلاءُ ، فَكَانَ يَلْحَقُ بِغَارِ حِرَاءٍ ، فَيَتَحَنَّثُ فِيه - قَالَ : وَالتَّحَنُّثُ : التَّعَبُّدُ - اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ العَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِه ، وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ ، فَيَتَزَوَّدُ بِمِثْلِهَا .

حَتَّى فَجِئَهُ الحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ ، فَجَاءَهُ المَلَكُ فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « مَا أَنَا بِقَارِئٍ » .

قال : فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الجَهْدَ .

ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، قُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الجَهْدَ .

ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، قُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الجَهْدَ .

۴۹۵۳ ـ روایت است از عُقیل، از ابن شهاب (زُهری) و همچنان روایت است از یونس بن یزید که ابن شهاب گفت که عُروه بن زبیر او را خبر داده که: عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آنچه نخست بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد، راست آمدن رؤیایی بود که در خواب می‌دید و آن حضرت رؤیایی نمی‌دید، مگر آنکه چون سپیدی صبح راست می‌آمد.

سپس دوستدار انزوا و گوشه‌گیری گردید، و به غار حِرا می‌رفت و در آنجا عبادت می‌کرد، راوی گفت: التَحَنُّث؛ یعنی عبادت کردن. شبهایی چند، در آن‌جا بسر می‌برد، قبل از آنکه نزد همسر خود (خدیجه) برگردد و برای این کار توشه می‌گرفت. سپس نزد خدیجه

اشاره کرده است و این مخالف با قول صحابه است، نظر به قول صحابه و مصحف امام، بسمله را بر سر هر سوره به جز سورهٔ «التوبه» باید نوشت.

۱ - «فَلْيَدْعُ نادِيَه». (بگو تا گروه خود را بخواند.)

۲ - «سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ». «بزودی آتشبانان را فرا خوانیم.»

۳ - «سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ». «بزودی آتشبانان را فراخوانیم.»

۴ - «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنَسفَعاً بِالنّاصِيَةِ» «هرگز، هرگز! اگر باز نایستد او را به موی پیشانی خواهیم کشید.»

ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ . خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ . اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ . الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴾ . الآيَاتِ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴾ .

فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَرْجُفُ بَوَادِرُهُ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ ، فَقَالَ : « زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي » . فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ .

قال لِخَدِيجَةَ : « أَيْ خَدِيجَةُ ، مَا لِي ، لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي » . فَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ .

قَالَتْ خَدِيجَةُ : كَلَّا ، أَبْشِرْ ، فَوَاللَّهِ لَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا ، فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ ، وَتَصْدُقُ الْحَدِيثَ ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ .

فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلٍ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ خَدِيجَةَ أَخِي أَبِيهَا ، وَكَانَ امْرَأً تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعَرَبِيَّ ، وَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ بِالْعَرَبِيَّةِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ .

فَقَالَتْ خَدِيجَةُ : يَا ابْنَ عَمِّ ، اسْمَعْ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ ، قال وَرَقَةُ : يَا ابْنَ أَخِي ، مَاذَا تَرَى ؟ فَأَخْبَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ خَبَرَ مَا رَأَى .

فَقَالَ وَرَقَةُ : هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُوسَى ، لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا ، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا ، ذَكَرَ حَرْفًا ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ » .

قال وَرَقَةُ : نَعَمْ ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ بِمَا جِئْتَ بِهِ إِلَّا أُوذِيَ ، وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ حَيًّا أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا .

ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ ، وَفَتَرَ الْوَحْيُ فَتْرَةً ، حَتَّى حَزِنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

برمی‌گشت و باز توشه می‌گرفت. تا آنکه در غار حِرا امر حق بر وی آمد. فرشته‌ای نزدش آمد و گفت: بخوان. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «من خواننده نیستم» آن حضرت گفت: فرشته مرا گرفت و سخت فشار داد تا آنکه طاقت من به آخر رسید. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: من خواننده نیستم. برای بار دوم مرا گرفت و سخت فشرد تا آنکه طاقتم به آخر رسید. سپس رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: من خواننده نیستم. برای بار سوم مرا گرفت و سخت فشار داد تا آنکه طاقتم به آخر رسید. سپس رهایم کرد و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیلهٔ قلم آموخت. آموخت آدمی را آنچه نمی‌دانست.» (آیات: ۱ ـ ۵)

رسول الله صلی الله علیه و سلم با همین آیات بازگشت در حالی که گوشت میان شانه و گردن‌شان می‌لرزید تا آنکه نزد خدیجه آمد و گفت: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.» او را پوشانیدند تا آنکه ترسش از میان رفت. آن حضرت به خدیجه گفت: «ای خدیجه، مرا چه حالت است، به تحقیق که بر نفس خود ترسیده‌ام.» و او را از ماجرا آگاه کرد. خدیجه گفت: هرگز چنین نیست، مژدگانی باد تو را. به خدا سوگند که هیچگاه خدا تو را خوار نمی‌کند. به خدا سوگند که تو صلهٔ رحم می‌کنی، و سخن راست می‌گویی، و فرومانده را برمی‌گیری، و نیازمندان را یاری می‌کنی و

میهمــان را گرامی می‌داری و از حق پشـتیبانی می‌کنی. خدیجـه آن حضرت را با خود برد تا آنکه نزد وَرْقه بن نُوفل رسیدند. وی پسرعموی خدیجه بود و مردی که در روزگار جاهلیت به مسـیحیت درآمده بود و بـه زبان عربی کتابت می‌کـرد و از انجیل به عربی می‌نوشــت، آنچه را که خدا خواسـته بود که بنویسد. وی پیری کهنسال بود نابینا شده بود. خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو، از پســر برادرت بشنو. وَرْقَه (به آن حضرت) گفت: ای برادرزاده، چه دیده‌ای، پیامبر صلی الله علیه و سلم از آنچه دیده بود به او خبــر داد. وَرَقه گفت: این ناموس (جبرئیل) اســت که بر موسی فرستاده شده بود، ای کاش (در روزگار نبُوَّت تو) جوان می‌بودم، ای کاش زنده می‌مانــدم، و حرفی (دیگر) بر زبان آورد. رســول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «آیا مرا بیــرون می‌کنند؟» ورقه گفت: آری. هیچ مردی نیاورده اســت مانند آنچه تــو آورده‌ای به جز آنکه آزار دیده اســت و اگــر زندگی‌ام روزگار (نبوت) تو را دریابد، تو را یاری خواهم رساند، یاریی توانمند. ورقه دیری نماند و درگذشــت، و وحی متوقف شــد و در آن وقفه پدید آمد تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم اندوهگین گشت.

٤٩٥٤ - قال مُحَمَّدُ بْنُ شِهَاب : فَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ : بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّـهِ الأَنْصَارِيَّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ ، قال فِي حَدِيثِهِ : « بَيْنَا أَنَا أَمْشِي ، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ ، جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ،

٤٩٥٤ ـ از محمد بن شــهاب، از اَبوسَـلَمه بن عبدالرحمن روایت اســت که جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که از وقفهٔ وحی سخن می‌گفــت در حدیث خود فرمود: «در حالی که راهی بودم، آوازی از آســمان شــنیدم، نگاهم

فَفَرِقْتُ مِنْهُ ، فَرَجَعْتُ ، فَقُلْتُ : زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي ، فَدَثَّرُوهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ . وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ . وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ . وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴾ . - قال أبو سَلَمَةَ : وَهِيَ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَعْبُدُونَ - قال : ثُمَّ تَتَابَعَ الْوَحْيُ » . [راجع : ٣ . أخرجه مسلم : ١٦١] .

را بلنـد کردم، ناگاه دیدم که فرشـته‌ای که در غـار حرا بر من فرود آمده بود در میان زمین و آسمان بر تختی نشسته است، از وی ترسیدم و بازگشـتم و گفتم: مرا بپیچانید، مرا بپیچانید. او را پوشانیدند. پس خدای تعالی فرود آورد: «ای کشـیده ردای شب بر سـرا! برخیز و بترسان و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن و از پلیدی دور شـو!» (المدثر: ۱ ـ ۵)

اَبوسـلمه گفت: (والرُّجْز یعنـی پلیدی) همان بتانی‌انـد کـه مـردم دوران جاهلیـت آنان را می‌پرستیدند. آن حضرت فرمود: «سپس وحی پیهم فرود آمد.»

٢ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴾ [٢]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی

«خَلَقَ الانسـانَ مِنْ عَلَقٍ» (۲) «آدمی را از خون بسته آفرید.»

٤٩٥٥ - حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ ، فَقَالَ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ . خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ . اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ ﴾ . [١ - ٣]. [راجع : ٣ . أخرجه مسلم : ١٦٠] .

٤٩٥٥ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: نخستین مرحله‌ای که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد، خواب صالحه بود. پس فرشـته‌ای بر وی آمد و گفت: «بخوان بـه نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است.» (۱ ـ ۳)

٣ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ ﴾ [٣]

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اقـرَأ وَ رَبُکَ الاَکرَم» «بخـوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است.» (۳)

٤٩٥٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح).
وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ : قَالَ مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ ، جَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ . خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ . اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ . الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴾ . [١ - ٤] . [راجع : ٣ . أخرجه مسلم : ١٦٠ ، مطولاً] .

٤٩٥٦ ـ روایت است از عبدالرزاق، از مَعْمَرْ، از زُهری و همچنان روایت است از محمد (بن مسلم بن شهاب زُهری) از عُروه که عایشه رضی الله عنها گفت: نخست آنچه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد. خوابی بود که راست می‌آمد. فرشته‌ای نزدش آمد و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کسی که به وسیلهٔ قلم آموخت.» (۱ ـ ٤)

باب : ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ [٤]

باب

«اَلَّذی عَلَّمَ بالْقَلَمِ» (٤) «همان کسی که به وسیلهٔ قلم آموخت.»

٤٩٥٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : فَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى خَدِيجَةَ ، فَقَالَ : « زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي » . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [راجع : ٣ . أخرجه مسلم : ١٦٠ ، مطولاً] .

٤٩٥٧ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد خدیجه برگشت و گفت: «مرا بپیچانید، مرا بپیچانید.» و حدیث را یادآور شد.

٤ - باب : ﴿ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ، نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴾ [١٥، ١٦]

باب ـ ۴

«کَلا لَئِن لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً باالنّاصِیَةِ، ناصِیَةٍ کاذِبَةٍ خاطِئَةٍ» (١٥ ـ ١٦) «نی هرگز!، اگر باز نایستد او را به موی پیشانی خواهیم کشید، (همان) موی پیشانی دروغگوی گناه پیشه را.»

٤٩٥٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِالْكَرِيمِ الْجَزَرِيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ أَبُو جَهْلٍ : لَئِنْ رَأَيْتُ مُحَمَّدًا يُصَلِّي عِنْدَ الْكَعْبَةِ

٤٩٥٨ ـ از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: ابوجهل گفته بود: اگر ببینم که محمد نزدیک کعبه نماز بگزارد، گردنش را زیر پای

لَأطَأنَّ عَلَى عُنُقِهِ ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : «لَوْ فَعَلَهُ لَأخَذَتْهُ الْمَلَائِكَةُ» .

تَابَعَهُ عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِالْكَرِيمِ .

خواهم کرد. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید فرمود: «اگر چنین کند، همانا فرشتگان او را خواهند ربود.»

متابعت کرده است عبدالرزاق را. عمرو بن خالد از عبیدالله. از عبدالکریم.

۹۷ - باب سُورَةِ : (القدر)

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾

يُقَالُ : الْمَطْلَعُ : هُوَ الطُّلُوعُ ، وَالْمَطْلِعُ : الْمَوْضِعُ الَّذِي يُطْلَعُ مِنْهُ . ﴿أَنْزَلْنَاهُ﴾ الْهَاءُ كِنَايَةٌ عَنِ الْقُرْآنِ ، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ مَخْرَجَ الْجَمِيعِ ، وَالْمُنْزِلُ هُوَ اللَّهُ ، وَالْعَرَبُ تُوَكِّدُ فِعْلَ الْوَاحِدِ فَتَجْعَلُهُ بِلَفْظِ الْجَمِيعِ ، لِيَكُونَ أَثْبَتَ وَأَوْكَدَ .

۹۷ - سورهٔ «اَلْقدر»[1]

«اِنَّا اَنْزَلْناه»

گفته می‌شود: المَطْلَعُ (به فتح لام) یعنی: طلوع. والمَطْلِعُ (به کسر لام) جایی که از آنجا طلوع می‌کند.

«اَنْزَلْناه» یعنی: هاء (ضمیر آن) کنایه از قرآن است. (اِنّا اَنْزَلْناه» ما قرآن را فرود آوردیم.) صیغهٔ آن به لفظ جمع آمده. (برحسب قیاس باید چنین می‌بود: اِنّی اَنْزَلْتُهُ: یعنی: من قرآن را فرود آوردم. و فرود آورنده، خداوند است. عرب چون بر فعل واحد تأکید ورزند، آن را به لفظ جمع می‌گردانند تا ثابت‌تر و مؤکدتر گردد.

۹۸ - سُورَةِ : (البَيِّنَةِ)

﴿لَمْ يَكُنْ﴾

١- باب :

﴿مُنْفَكِّينَ﴾ [١] : زَائِلِينَ . ﴿قَيِّمَةٌ﴾ [٣] : الْقَائِمَةُ . ﴿دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [٥] : أَضَافَ الدِّينَ إِلَى الْمُؤَنَّثِ .

۹۸ - سورهٔ «اَلْبَیِّنَهْ»[2]

«لَمْ یَکُن»

باب - ۱

«مُنْفَکّین» (۱) یعنی: دور شونده.[3]

---

۱ - سورهٔ «القدر» مکی است.

۲ - سورهٔ «البیّنه» مدنی است.

۳ - «لَمْ یَکُنِ الذینَ کَفَروا مِنْ اهل الکتابِ والمُشرکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تاتیَهُمُ البَیِّنَةُ». «کافران اهل کتاب و مشرکان جدا شونده (از

«قَيِّمَةٌ» (۳) یعنی: راست و استوار[1]

«دِيْنُ الْقَيِّمَةِ» (۵) یعنی: دین را به مؤنث (که ملت است) اضافه کرده‌اند. (قیّمه صفت آن است و موصوف محذوف است.) یعنی: دِيْنَ المِلَّةِ القائمةِ المُسْتَقِيْمَةِ)[2]

٤٩٥٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأُبَيٍّ : « إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ : ﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ » . قَالَ : وَسَمَّانِي ؟ قَالَ : (نَعَمْ) . فَبَكَى . [راجع : ۳۸۰۹ . أخرجه مسلم : ۷۹۹] .

٤٩٥٩ ـ از شُعْبَه، از قَتاده روایت است که اَنس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به اُبَی (بن کعب) گفت: «خداوند مرا امر کرده است که بر تو بخوانم: لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَروا» اُبَی گفت: آیا خداوند از من نام گرفته است؟ فرمود: «آری» و اُبَی، گریست.

۲ - باب :

باب ـ ۲

٤٩٦٠ - حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّانَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأُبَيٍّ : « إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ » . قَالَ أُبَيٌّ : آللَّهُ سَمَّانِي لَكَ ؟ قَالَ : « اللَّهُ سَمَّاكَ لِي » . فَجَعَلَ أُبَيٌّ يَبْكِي . قَالَ قَتَادَةُ : فَأُنْبِئْتُ أَنَّهُ قَرَأَ عَلَيْهِ : ﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ﴾ . [راجع : ۳۸۰۹ . أخرجه مسلم : ۷۹۹] .

٤٩٦٠ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به اُبَی گفت: «خداوند مرا فرمود که قرآن را بر تو بخوانم.»

اُبَی گفت: آیا خداوند بر تو نام مرا گرفت؟ آن حضرت فرمود: «خداوند بر من نام تو را گرفت.» اُبی به گریستن آغاز کرد. قَتاده گفت: آگاه شده‌ام که همانا آن حضرت بر اُبی خواند: «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَروا مِنْ اَهْلِ الکِتابِ»

۳- باب :

باب ـ ۳

٤٩٦١ - حَدَّثَنَا أحمد بن أبي داود أَبُو جَعْفَرٍ الْمُنَادِي : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ لأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ : « إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ الْقُرْآنَ » . قَالَ : آللَّهُ سَمَّانِي لَكَ ؟

٤٩٦١ ـ از سعید بن ابی عَروبه، از قَتاده روایت است که اَنَس بن مالک گفت: بـه تحقیق که

آیین خود) نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید.»

۱ - «فیها کتابٌ قَیِّمَةٌ» «که در آنها نوشته‌های استوار است.»

۲ - «وَ ذلک دِیْنُ الْقَیِّمَةِ» «و دین (ثابت) و پایدار همین است.»

قال : (نَعَمْ) . قالَ : وَقَدْ ذُكِرْتُ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؟ قال : (نَعَمْ) . فَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ . [راجع : ۳۸۰۹ . اخرجه مسلم : ۷۹۹] .

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به اُبی بن کعب گفت: «همانا خداوند مرا فرموده است که قرآن خواندن خود را بر تو بخوانم.» اُبَی گفت: خداوند بر تو از من نام گرفت.» فرمود: آری. اُبی گفت: آیا من نزد پروردگار عالمیان یاد شده‌ام؟ فرمود: «آری» همان بود که از چشمانش اشک جاری شد.

۹۹ـ سورهٔ «الزّلزلة»[1]

«اِذا زُلْزِلَتِ الارضُ زِلزالها»

١ - باب قولِهِ :

﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴾ [٧]

يُقَالُ : ﴿ أَوْحَى لَهَا ﴾ [٥] ، أَوْحَى إِلَيْهَا ، وَوَحَى لَهَا وَوَحَى إِلَيْهَا : وَاحِدٌ .

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«فَمَن یَعمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ خیراً یَرَه» (۷) «پس هرکه هموزن ذرّه‌ای نیکی کند(نتیجهٔ) آن را خواهد دید.» گفته می‌شود: «اَوْحَی لَها» (۵) «به آن وحی کرد» یعنی به سوی آن وحی کرد. وَ وَحَی لَها، وَ وَحی اِلَیها، به یک معنی است.

٤٩٦٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ ، فَقَالَ : «لَمْ يُنْزَلْ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلاَّ هٰذِهِ الآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾» . [راجع : ۲۳۷۱ . اخرجه مسلم : ۹۸۷ مطولاً].

۴۹۶۳ ـ از ابوصالح السَّمّان، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: داشتن اسپ برای سه منظور است. مردی را پاداش است، مردی را پناه و حمایت است و مردی را گناه است. و اما بر مردی که پاداش است، مردی است که اسپ را در راه خدا نگهداشته است و ریسمان آن را در چراگاه یا باغی دراز بسته است و آنچه اسپ در قید آن ریسمان دراز در چراگاه یا باغ

[1] - سورهٔ «الزلزلة» مدنی است.

خورده است برای (صاحب) آن نیکوییها است و اگر ریسمان خود را بگسلاند و یکی دو پشته را در جست و خیز شود آثار پای و سرگین افکندن آن برای (صاحبش) نیکوییها است. و اگر اسپ از جویی بگذرد و از آن آب بنوشد بدون آنکه صاحبش قصد نوشاندن آن را داشته باشد، برای (صاحبش) نیکوییهاست. این اسپ برای مرد پاداش است. و مردی که اسپ را از روی بی‌نیازی و پارسایی نگه می‌دارد، و حق خدا بر گردن و پشت آن (ادای زکات و استفاده در راه خدا) را فراموش نمی‌کند، آن اسپ، او را پناه و حمایت است و مردی که اسپ را از روی تفاخر و مباهات و خصومت (با دیگران) نگه می‌دارد، این اسپ او را گناه است.»

از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد خرها سؤال شد فرمود: «خداوند در مورد آنها به جز این آیت جامع (فراگیر) را بر من نازل نکرده است. «پس هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند (نتیجهٔ) آن را خواهد دید. و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند (نتیجهٔ) آن را خواهد دید.»

١٠- سُورَةُ: ﴿وَالْعَادِيَاتِ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْكَنُودُ: الْكَفُورُ. يُقَالُ: ﴿فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا﴾ [٤]: رَفَعْنَا بِهِ غُبَارًا. ﴿لِحُبِّ الْخَيْرِ﴾ مِنْ أَجْلِ حُبِّ الْخَيْرِ ﴿لَشَدِيدٌ﴾ [٨]: لَبَخِيلٌ، وَيُقَالُ لِلْبَخِيلِ شَدِيدٌ. ﴿حُصِّلَ﴾ [١٠]: مُيِّزَ.

۱۰- سورهٔ «وَالعادیات»[1]

و مُجاهد گفته است: الکَنُودُ» یعنی: ناسپاس[2] گفته می‌شود: «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً» (٤) یعنی: گرد را با آن بلند می‌کنند.[3]

«لِحُبِّ الخَیْر» یعنی: به خاطر دوستی مال.

---

۱ - سورهٔ «والعادیات» مکی است.

۲ - «اِنّ الانسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ». «که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است.»

۳ - «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً» «و با آن (یورش) گردی برانگیزند.»

«لَشَدیدٌ» (۸) برای بخل ورزیدن. و برای بخیل «شدید» می‌گویند.[۱]

«حُصِّل» یعنی: تمیز داده شود و آشکار شود.[۲]

۱۰۱ - سُورَةُ الْقَارِعَةِ: ﴿ الْقَارِعَةُ ﴾

﴿ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴾ [٤]: كَغَوْغَاءِ الْجَرَادِ، يَرْكَبُ بَعْضُهُ بَعْضًا، كَذَلِكَ النَّاسُ يَجُولُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ.

﴿ كَالْعِهْنِ ﴾ [٨]: كَأَلْوَانِ الْعِهْنِ، وَقَرَأَ عَبْدُاللَّهِ: كَالصُّوفِ.

۱۰۱ - سورهٔ «اَلْقارِعَة»[۳]

«کَالْفَراشِ المَبْثُوث» (٤) مانند غوغای ملخها، که یکی با دیگری درمی‌آمیزد، و مردمان چنینند که (در روز قیامت) یکی بر دیگری می‌افتند.[۴]

«کَالْعِهْنِ» (٥) مانند رنگهای پشم. و عبدالله بن مسعود «کالصُّوْفِ» خوانده است.[۵]

۱۰۲ - سُورَةُ: (التكاثر) ﴿ أَلْهَاكُمْ ﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿ التَّكَاثُرُ ﴾ [١]: مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ.

۱۰۲ - (التکاثر)[۶]

«الهاکُم»

و ابن عباس گفته است: «التَّکاثر» (۱) یعنی: کثرت مال و اولاد[۷]

---

۱ - «وَ اِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیرِ لَشدیدٌ» «و راستی او سخت شیفتهٔ مال است.»

۲ - «وَ حُصِّلَ مافی الصُّدور». «و آنچه در سینه‌هاست فاش شود.» لفظ «رَفَعْنا» در سطر دوم سورهٔ «والعادیات» که در متن فوق است اشتباه است، درست آن - رَفَعنَ - است.

۳ - سورهٔ «القارعه» مکی است.

۴ - «یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کالفَراشِ المبثُوثِ». «روزی که مردم چون پروانه(های) پراکنده گردند.»

۵ - «وَ تَکُونُ الجِبالُ کالْعِهْنِ المَنْفُوشِ». «و کوهها مانند پشم محلوج رنگین شود.»

۶ - سورهٔ «التکاثر» مکی است.

۷ - «اَلهاکُمُ التَّکاثُرُ». «تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل ساخت.»

١٠٣ - سُورَةُ : (العَصْر)

﴿ وَالْعَصْرِ ﴾

وَقَالَ يَحْيَى : الْعَصْرُ : الدَّهْرُ ، أَقْسَمَ بِهِ .

۱۰۳ـ سورۀ (العصر)[1]

و یحیی گفته است: العصر یعنی زمان، که خدا بدان سوگند یاد کرده است.[2]

١٠٤- سُورَةُ :

﴿ وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ ﴾

﴿ الْحُطَمَةُ ﴾ [٤] : اسْمُ النَّارِ ، مِثْلُ : ﴿ سَقَرَ ﴾ [القمر: ٤٨]: وَ[المدثر : ٢٦ ، ٢٧ ، ٤٢] . و : ﴿ لَظَى ﴾ [المعارج: ١٥].

۱۰۴ـ سورۀ «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ»[3]

«الْحُطَمَةُ» (٤) یعنی: اسم آتش مثل: «سَقَر» (القمر: ٤٨) و (المُدثر: ٢٦، ٢٧، ٤٢) و «لَظى» (المعارج: ١٥)[4]

١٠٥ - سُورَةُ : ﴿ أَلَمْ تَرَ ﴾

[الفيل : ١] : أَلَمْ تَعْلَمْ

قال مُجَاهِدٌ : ﴿ أَبَابِيلَ ﴾ [٣] : مُتَتَابِعَةً مُجْتَمِعَةً .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ مِنْ سِجِّيلٍ ﴾ [٤] : هِيَ سَنْكِ وَكِلْ .

۱۰۵ـ سورۀ «أَلَمْ تَرَ»[5]

(الفيل)

«أَلَمْ تَرَ» (۱) یعنی: آیا ندانستی؟[6]

مُجاهد گفته است: «أَبابِيل» (۳) یعنی: پی هم آیندۀ گروهی[7]

ابن عباس گفته است: «مِنْ سِجِّيلٍ» (٤) (مُعَرَّب)

---

۱ - سورۀ «العصر» مکی است.
۲ - «والعَصر» (۱) «سوگند به زمان.»
۳ - سورۀ «وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَة» مکی است.
۴ - «وَ ما أدراكَ مَاالحُطَمَة» «و تو چه دانی که حُطَمَه چیست؟»
۵- سورۀ «أَلَمْ تَرَ» مکی است.
۶ - «أَلَمْ تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأصحاب الفيلِ» «مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟»
۷ - «وَأرسَلَ عَلَيهِمْ طيراً أبابيل». «و بر سر آنها دسته دسته پرندگانی (ابابیل) فرستاد.»

١٠٦ - سُورَةُ : (قُرَيْشٍ)

﴿ لإِيلافِ قريشٍ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لإِيلافِ ﴾[١] : أَلِفُوا ذَلِكَ ، فَلا يَشُقُّ عَلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ . ﴿ وَآمَنَهُمْ ﴾[٤] : مِنْ كُلِّ عَدُوِّهِمْ فِي حَرَمِهِمْ .

قالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : لإِيلافِ : لِنِعْمَتِي عَلَى قُرَيْشٍ .

١٠٧- سُورَةُ : (الماعون)

﴿ أرأيتَ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يَدُعُّ ﴾[٢] : يَدْفَعُ عَنْ حَقِّهِ ، يُقَالُ: هُوَ مِنْ دَعَعْتُ . ﴿ يُدَعُّونَ ﴾[الطور : ١٣] : يُدْفَعُونَ. ﴿سَاهُونَ ﴾[٥] : لاهُونَ . وَ﴿ الْمَاعُونَ ﴾[٧]: الْمَعْرُوفَ كُلُّهُ .

وَقَالَ بَعْضُ الْعَرَبِ : الْمَاعُونُ : الْمَاءُ ، وَقَالَ عِكْرِمَةُ : أَعْلاهَا الزَّكَاةُ الْمَفْرُوضَةُ ، وَأَدْنَاهَا عَارِيَّةُ الْمَتَاعِ .

سنگ و گل است.[۱]

۱۰۶ـ سورۀ قُریش[۲]

«لإیلافِ قُرَیْشٍ» و مُجاهد گفته است: «لإیلافِ» (۱) بدان خوی گرفته بودند و بر ایشان دشوار نمی‌آمد که در زمستان و تابستان (سفر کنند)[۳] «وَ آمَنَهُم» (٤) یعنی: ایشان را از همۀ دشمنان‌شان در شهرشان ایمن داشت.[۴]

ابن عُیَیْنه گفته اســت: لإیـــلافِ یعنی: به دلیل نعمت من بر قریش.

۱۰۷ـ سورۀ (الماعون)[۵]

«أَرَأیت» و مُجاهد گفته است: «یَدُعُّ» (۲) یعنی: او را از حقش بازداشــت. گفته می‌شود که این کلمه از «دَعَعْتُ» مشتق است.[۶]

«یُدَعُّوْن» (الطور: ۱۳) یعنی: رانده می‌شوند.[۷]

«ساهُوْن» (۵) یعنی: سستی و سهل انگاری.[۸]

---

۱ - «تَرمِیهِم بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیل». «(که) بر آنان سنگهایی از گِل (سخت) می‌افکندند.»

۲ - سورۀ «قریش» مکی است.

۳ - «لِإیلافِ قُرَیش». «برای الفت دادن قریش»

۴ - «اَلَّذی اَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْف». «همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد.»

۵- سورۀ «الماعون» مکی است.

۶ - «فَذالِکَ الَّذی یَدُعُّ الیَتیم». «این همان کسی است که یتیم را به سختی می‌راند.»

۷ - «یَوْمَ یُدَعُّونَ اِلَی نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا». «روزی که به سختی به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند، چه کشیدنی.»

۸ - «الَّذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِم ساهُون». «آنانی که از نماز خویش غفلت می‌ورزند.»

۱۰۸ - سُورَةُ : (الكوثر)

﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ شَانِئَكَ ﴾ [٣] : عَدُوَّكَ .

١- باب:

٤٩٦٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى السَّمَاءِ ، قَالَ : «أَتَيْتُ عَلَى نَهَرٍ ، حَافَتَاهُ قِبَابُ اللُّؤْلُؤِ مُجَوَّفًا ، فَقُلْتُ : مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : هَذَا الْكَوْثَرُ» . [راجع : ٣٥٧٠ . أخرجه مسلم :١٦٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

٤٩٦٥ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْكَاهِلِيُّ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، قَالَ : سَأَلْتُهَا عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴾ . قَالَتْ : نَهَرٌ أُعْطِيَهُ نَبِيُّكُمْ ﷺ ، شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ ، آنِيَتُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ .

رَوَاهُ زَكَرِيَّا ، وَأَبُو الأَحْوَصِ ، وَمُطَرِّفٌ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ .

«الْماعون» (۷) تمام آنچه معروف است. و بعضی از عربها گفته‌اند: الماعُون؛ یعنی: آب و عِکرمه گفته است: برترین آن، زکات فرض و کمترین آن، عاریت دادن متاع است.[1]

۱۰۸ـ سورهٔ (الْکَوْثر)

«اِنّا اَعْطَیناکَ الکَوْثَر» و ابن عباس گفت: «شانِئَک» (۳) یعنی: دشمن تو[2]

باب ـ ۱

٤٩٦٤ ـ از شَیبان، از قَتاده روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم به آسمان بالا برده شد، گفت: «بر لب جویی آمدم که به دو جانب آن خیمه‌هایی از مروارید میان خالی بود. گفتم: این چیست ای جبرئیل؟ گفت: این کَوْثر است.»

٤٩٦٥ ـ از ابواسحاق، از ابو عُبَیده روایت است که گفت: از عایشه رضی الله عنها دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کردم: «اِنّا اَعْطَیناکَ الکَوثَر» «ما تو را کوثر دادیم.» گفت: نهری است که به پیامبر شما صلی الله علیه و سلم داده شده است، که به هر دو سوی آن (خیمه‌هایی از) مروارید میان خالی است و ظروف آن به عدد ستارگان (بیشمار) است.»

زکریا، و اَبوُ الاَحْوص؛ و مُطَرِّف، از ابو اسحاق روایت کرده‌اند.

۱ - «وَ یَمْنَعُوْنَ الماعُون». «و از (دادن) زکات (و وسایل و مایحتاج خانه) خودداری می‌ورزند.»

۲- «اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الاَبْتَر». «همانا دشمنت خود بی تبار خواهد بود.»

٤٩٦٦ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ فِي الْكَوْثَرِ: هُوَ الْخَيْرُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ.

قَالَ أَبُو بِشْرٍ: قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ: فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ نَهَرٌ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ سَعِيدٌ: النَّهَرُ الَّذِي فِي الْجَنَّةِ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ. [انظر: ٦٥٧٨ ع].

١٠٩ - سُورَةُ: (الكافرون)

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾

يُقَالُ: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ﴾ الْكُفْرُ ﴿وَلِيَ دِينِ﴾ [٦]: الإِسْلَامُ، وَلَمْ يَقُلْ دِينِي، لأَنَّ الآيَاتِ بِالنُّونِ، فَحُذِفَتِ الْيَاءُ، كَمَا قَالَ: ﴿يَهْدِينِ﴾ [الشعراء: ٧٨]: وَ﴿يَشْفِينِ﴾ [الشعراء: ٨٠].

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ [٢]: الآنَ، وَلَا أُجِيبُكُمْ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي. ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ [٣، ٥]: وَهُمُ الَّذِينَ قَالَ: ﴿وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾ [المائدة: ٦٤].

٤٩٦٦ ـ از اَبو بشـر، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که وی در مورد کَوْثر گفته است: آن نیکویی است که خداوند به آن حضرت داده است.

ابوبشر گفته است: به سعید بن جُبَیر گفتم: مردمان می‌گویند که کوثر، نهری در بهشت است. سعید گفت: آن نهری که در بهشت است در زمرهٔ نیکویی است که خداوند به آن حضرت داده است.

١٠٩ ـ سورهٔ «الکافرون»[1]

«قُل یا اَیُّها الکافرُون»

گفته می‌شود: «لَکُم‌ْدینُکُم» «دین شما برای خود شما» یعنی: کفر (دین شماست) «وَلِیَ‌دینِ» (٦) «و دین من برای خودم» یعنی: اسلام (دین من است) و نگفت: ـ دینی ـ (به یاء متکلم) زیرا آیاتی که فواصل آن به نون است، یاء آن حذف شده است. چنانکه خداوند گفته است: «یَهْدینِ» (الشُّعراء: ٧٨) و «یَشْفینِ» (الشُّعراء: ٨٠)[2]

و غیر وی گفته است: «لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُون» (٢) «نمی‌پرستم آنچه شما می‌پرستید.» همین اکنون و آنچه از عمرم باقی مانده است شما را اجابت نمی‌کنم. «ولا اَنتُم عابِدُونَ‌ما اَعْبُدُ» (٣، ٥) «و شما نمی‌پرستید آنچه من می‌پرستم.» و کسانی‌اند که دربارهٔ‌شان نازل شده است:

«و قطعاً آنچه از جانب پروردگار تو به سوی

---

١ - سورهٔ «الکافرون» مکی است.

٢ - یعنی از هر دو کلمه که در اصل ـ یَهْدینی و یَشْفینی بوده. یاء ساکن آن را حذف کرده‌اند.

١١٠ - سُورَةُ : (النصر)

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾

١ - باب :

٤٩٦٧ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ صَلَاةً بَعْدَ أَنْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ : ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ . إِلَّا يَقُولُ فِيهَا : « سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي » [راجع: ٧٩٤ . أخرجه مسلم : ٤٨٤] .

٢-باب :

٤٩٦٨ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ : « سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي » . يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ . [راجع : ٧٩٤ . أخرجه مسلم : ٤٨٤] .

٣ - باب : قوله :

﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ [٢]

تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود.» المائده ٦٤

١١٠ ـ سورهٔ «النّصر»[١]

«اذا جاء نَصْرُالله»

باب ـ ١

٤٩٦٧ ـ از اَعمش از ابو الضُّحی، از مسروق روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از نازل شدن: «اذا جاء نصرُاللهِ والفَتح» «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد.» نمازی نگزارد مگر آنکه در آن می‌گفت: «سُبْحانَکَ رَبَّنا و بِحَمْدِکَ اللّهُمَّ اَغْفِرْلی» «تو را به پاکی یاد می‌کنم ای پروردگار ما، و تو را می‌ستایم، بارالها مرا بیامرز.»

باب ـ ٢

٤٩٦٨ ـ از منصور، از ابوالضُّحی، از مسروق روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در رکوع و سجود خود (این دعا را) بسیار می‌گفت: «سُبحانَکَ اللّهُمَّ رَبَّنا وَ بِحمدِکَ اللّهُمَّ اَغفِرلی» و این مطابق تأویل قرآن بود.

باب ـ ٣ فرمودهٔ خدای تعالی:

---

١ - سورهٔ «النّصر» مدنی است.

«وَ رَأيـتَ النّاسَ يَدْخُلُونَ فـى دينِ اللهِ اَفْواجاً» (۲) «و ببينى که مردم دسته دسته به دين خدا در آيند.»

٤٩٦٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عن سُفْيَانُ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِت ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عُمَرَ ﷺ سَأَلَهُمْ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾ . قَالُوا : فَتْحُ الْمَدَائِنِ وَالْقُصُورِ ، قال : مَا تَقُولُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ؟ قال : أَجَلٌ ، أَوْ مَثَلٌ ضُرِبَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ ، نُعِيَتْ لَهُ نَفْسُهُ . [راجع: ٣٦٢٧].

۴۹۶۹ ـ از سعيد بن جُبَير، از ابن عباس روايت است که گفت: عُمر رضی الله عنه از حاضرين دربارۀ: «اِذا جـاء نَصْرالله والفتح» سـؤال کرد. گفتند: مراد از فتح، فتح شـهرها و قصرها (در آينده) اسـت. عمر گفت: تـو چه می‌گويی ای ابن عباس؟ ابن عباس گفت: مراد، فرا رسـيدن اجل محمد صلى الله عليه و سلم است که خبر مرگ او را رسانده است.

٤ - باب : قوله ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴾ [٣]

باب ـ ۴ فرمودۀ خدای تعالی:

تَوَّابٌ عَلَى الْعِبَادِ ، وَالتَّوَّابُ مِنَ النَّاسِ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ .

«فَسَبِّح بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرهُ اِنَّهُ کانَ تَوّاباً» (۳) تَوّابٌ يعنى بازگشت کننده بر بندگان. والتوّابُ، يعنى بازگشت کنندۀ کار مردم است و « تائب» بازگشتن از گناه است.

٤٩٧٠ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : كَانَ عُمَرُ يُدْخِلُنِي مَعَ أَشْيَاخِ بَدْرٍ ، فَكَأَنَّ بَعْضَهُمْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ ، فَقَالَ : لِمَ تُدْخِلُ هَذَا مَعَنَا وَلَنَا أَبْنَاءٌ مِثْلُهُ ؟ فَقَالَ عُمَرُ : إِنَّهُ مَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ ، فَدَعَاهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَأَدْخَلَهُ مَعَهُمْ ، فَمَا رُئِيتُ أَنَّهُ دَعَانِي يَوْمَئِذٍ إِلا لِيُرِيَهُمْ ، قَالَ : مَا تَقُولُونَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾ . فَقَالَ بَعْضُهُمْ : أُمِرْنَا أَنْ نَحْمَدَ اللَّهَ وَنَسْتَغْفِرَهُ إِذَا نُصِرْنَا وَفُتِحَ عَلَيْنَا ، وَسَكَتَ بَعْضُهُمْ فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ، فَقَالَ لِي : أَكَذَاكَ تَقُولُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ؟ فَقُلْتُ : لا ، قَالَ : فَمَا تَقُولُ ؟ قُلْتُ : هُوَ أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ لَهُ . قال : « فَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ » . وَذَلِكَ عَلامَةُ أَجَلِكَ . ﴿ فَسَبِّحْ

۴۹۷۰ ـ از ابوبشـر، از سـعيد بن جُبَير روايت است که ابن عباس گفت: عمر (بن خطاب) مرا در (مجلس) بـزرگان اصحاب بدر، درمی‌آورد وگويا يکی از ايشان در خود ناراحتی احساس کـرد و گفت: چرا او را در مجلس ما (بزرگان) درمی‌آوری و ما مانند او پسـرانی داريم؟ عمر گفت: به تحقيق وی کسی است که (از فضيلت) وی آگاهيد[۱]، روزی عمر، ابن عباس را فراخواند و او را (در مجلس آن بـزرگان) درآورد. (ابن عباس می‌گويد) من نمی‌دانستم که در آن روز عمر مرا بدين سبب فراخوانده تا بديشان (فضل

۱ - حديث ۴۹۷۰، سطر پنجم، عوض ـ مَن قَدْ عَلِمتم «من حَيث عَلِمتُم» آمده است. يعنى از آن جهت که او را شناخته‌ايد.

بحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴾ . فَقَالَ عُمَرُ : مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلا مَا تَقُولُ . [راجع : ٣٦٢٧] .

مرا) بنماید. عمر گفت: در مورد این فرمودهٔ خدای تعالی چه می‌گویید؟ «اذا جاء نصْرُالله و الفَتح» بعضی از آنان گفتند: مأمور شده‌ایم که خدای را حمد گوییم و آمرزش بخواهیم، آنگاه که نصرت داده شویم و بر ما (شهرها) فتح شود. بعضی دیگر خاموش ماندند و چیزی نگفتند. عمر به من گفت: ای ابن عباس! آیا تو هم در این مورد همین را می‌گویی؟ گفتم: نی، گفت: پس چه می‌گویی؟ گفتم: این اشاره به زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم است که او را آگاه کرده است و خدا گفت: «اذا جاء نَصْرالله و الفَتح»[1] یعنی: «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد.» و این نشانهٔ مرگ تو است. «فَسبّح بِحَمْدِ رَبِّکَ واسْتَغْفِرهُ انَّهُ کانَ تَوّاباً» «پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه‌پذیر است.» پس عمر گفت: من جز آنچه تو می‌گویی، از آن چیزی دیگر نمی‌دانم.

١١١ - سُورَةُ : (المَسَد)

﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ﴾

﴿ وَتَبَّ ﴾ [١] : خَسِرَ . ﴿ تَبَابٌ ﴾ [غافر : ٣٧] : خُسْرَانٌ .
﴿ تَتْبِيبٍ ﴾ [هود : ١٠١] : تَدْمِيرٌ .

۱۱۱ ـ سورهٔ: (المَسَد)[2]

«تَبَّتْ يَدا أَبی لَهَبٍ»
«وَتَبَّ» (۱) یعنی: زیانکار شد، نابود شد.
«تَباب» (غافر: ۳۷) یعنی: زیانکاری[3]
«تَتْبیب» (هود: ۱۰۱) یعنی: هلاکت[4]

---

۱ - حدیث ۴۹۷۰، سطر یازدهم عوض «اذاجاءَ» اشتباهاً «فاذا جاءَ» آمده است.
۲ - سورهٔ «المسد» مکی است.
۳ - «وَ ماکَیْدُ فِرعَونَ اِلّا فِی تَباب». «و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید.»
۴ - «وَ مازادُوهُم غَیرَ تَتْبِیب». «و جز بر هلاکت آنان نیفزود.»

۱ - باب

۴۹۷۱ - حدثنا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ . وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ، خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا ، فَهَتَفَ : (يَا صَبَاحَاهْ). فَقَالُوا : مَنْ هَذَا ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ ، فَقَالَ : « أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلاً تَخْرُجُ مِنْ سَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ » . قَالُوا : مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا ، قال : « فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ » . قال أَبُو لَهَبٍ : تَبًّا لَكَ ، مَا جَمَعْتَنَا إِلا لِهَذَا ، ثُمَّ قَامَ . فَنَزَلَتْ : ﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴾ . وَقَدْ تَبَّ . هَكَذَا قَرَأَهَا الأَعْمَشُ يَوْمَئِذٍ . [راجع : ۱۳۹۴ . أخرجه مسلم : ۲۰۸] .

باب ـ ۱

۴۹۷۱ ـ از اَعْمَش از عَمرو بن مُرَّه، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که نازل شد: «وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الاَقربین» «و خویشاوندان نزدیک خود را بترسان.» (الشعراء: ۲۱۴) «وَ رَهْطَکَ مِنهُم الْمُخْلِصینَ»[۱] و قوم تو از این جماعه که مخلص‌اند ـ رسول الله صلی الله علیه و سلم ـ بر آمد تا آنکه بر فراز کوه صفا رفت و فریاد برآورد که یا صباحاه(به کمک بشتابید).

گفتند: کیست که فریاد می‌کند. مردم بر آن حضرت گرد آمدند. فرمود: «آیا می‌بینید، اگر به شما خبر دهم که سوارانی از دامنهٔ این کوه می‌آید (تا شما را غارت کند) آیا مرا تصدیق می‌کنید.؟» گفتند: از تو تجربهٔ دروغ نداریم. آن حضرت فرمود: «همانا شما را از عذابی سخت که در پیش دارید می‌ترسانم.» اَبولهب گفت: هلاک بر تو باد، ما را فقط به همین خاطر جمع کردی. سپس ابولهب ایستاد (و راهی شد) و نازل شد: «تَبَّتْ یَدا أَبی لَهَبٍ وتَبَّ» «بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد.» لفظ ـ وَقَد تبَّ ـ را همچنین اعمش در آن روز که روایت می‌کرده، خوانده است.

۲ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَتَبَّ . مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴾ [۱-۲]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَتَبَّ، ما أَغْنَى عَنْهُ مالُهُ وَ ماکَسَبَ» (۱ ـ ۲) «مرگ باد بر ابولهب، دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد.»

---

۱ - در تیسیر القاری گفته شده: این تفسیر قول سابق است و منسوخ التلاوه شده است.

٤٩٧٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلام : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى الْبَطْحَاءِ ، فَصَعِدَ إِلَى الْجَبَلِ فَنَادَى : «يَا صَبَاحَاهْ» . فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ ، فَقَالَ : «أَرَأَيْتُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ مُصَبِّحُكُمْ أَوْ مُمَسِّيكُمْ ، أَكُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي» . قَالُوا : نَعَمْ ، قَالَ : «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» . فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ : أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا تَبًّا لَكَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ . إِلَى آخِرِهَا . [راجع : ١٣٩٤ . أخرجه مسلم : ٢٠٨ بزيادة] .

٣ - باب : قَوْلِهِ :
﴿سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ [٣] .

٤٩٧٣ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ أَبُو لَهَبٍ : تَبًّا لَكَ ، أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا ، فَنَزَلَتْ : ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ . [راجع : ١٣٩٤ . أخرجه مسلم : ٢٠٨ ، مطولاً] .

٤٩٧٢ ـ از اَعْمَش، از عَمرو بن مُرَّه، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی بَطْحاء برآمد و بر فراز کوه رفت و فریاد برآورد. قریش بر وی گرد آمدند. فرمود: «آیا می‌بینید اگر به شما بگویم که بامدادان یا شامگاهان دشمن بر شما حمله می‌کند، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟.» گفتند: آری. فرمود: «همانا شما را از عذابی سخت که در پیش دارید، می‌ترسانم.»
ابولهب گفت: آیا به خاطر همین ما را جمع کرده‌ای، هلاک بر تو باد. خدای عزوجل نازل کرد: «تَبَّتْ یدا ابی لَهَبٍ» تا آخر سوره.

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ» (۳) «بزودی در آتشی پر زبانه درآید.»
٤٩٧٣ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: ابولهب گفت: هلاک بر تو باد، برای همین ما را جمع کرده‌ای. پس نازل شد: «تَبَّتْ یدا ابی لَهَبٍ»

باب ـ ۴

«وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الحَطَبِ» (٤) «و زنش آن هیزم کش (آتش‌افروز)[1] به سخن چینی می‌رفت.
«فی جیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» (٥) «بر گردنش ریسمانی از لیف خرماست.» گفته می‌شود: مِنْ

---
۱ - در باب ۴، «حَمّالَةَ الحطب» یعنی با تأ مضموم آورده است. و در توضیح آن گفته شده: عاصم از قراء سبعه ـ حَمّالَةَ ـ با فتح تاء خوانده است. در سائر نسخ بخاری ـ لَةُ الحطب ـ با فتح تاء است.

مَسَدٍ يعنی: پوست درخت مُقل (بلسان) و آن زنجيری در آتش است.

۱۱۲ - سورة : (الإخلاص)

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾

يُقَالُ : لا يُنَوَّنُ ﴿ أَحَدٌ ﴾ أيْ وَاحِدٌ .

١- باب :

٤٩٧٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « قال اللَّهُ : كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ : لَنْ يُعِيدَنِي كَمَا بَدَأَنِي ، وَلَيْسَ أَوَّلُ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إِعَادَتِهِ ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ : اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا وَأَنَا الأَحَدُ الصَّمَدُ ، لَمْ أَلِدْ وَلَمْ أُولَدْ ، وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفُئًا أَحَدٌ » . [راجع : ٣١٩٣] .

٢- باب : قوله : ﴿ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴾ [٢]

وَالْعَرَبُ تُسَمِّي أَشْرَافَهَا الصَّمَدَ . قال أَبُو وَائِلٍ : هُوَ السَّيِّدُ الَّذِي انْتَهَى سُؤْدَدُهُ .

۱۱۲ ـ سورهٔ (الاخلاص)

(مکی است.)

«قُلْ هُوَاللهُ اَحَد» گفته می‌شود: (احدٌ) را در حالت وصل، غير وقف تنوين نمی‌دهند. «اَحَدٌ» يعنی: واحد. يکتا. يگانه

باب ـ ۱

٤٩٧٤ ـ از اَعْرَج، از ابوهريره رضی الله عنه که پيامبر صلی الله عليه و سلم فرمود: «خداوند فرموده است: پسر آدم مرا تکذيب کرد و اين برايش شايسته نبود، و مرا دشنام داد و اين برايش شايسته نبود، ولی تکذيب وی، اين گفتهٔ اوست: هرگز مرا برنمی‌گرداند چنانکه مرا نخست آفريده است. (در حالی که) آفرينش نخستين او آسانتر از برگردانيدن وی نيست. و اما دشنام وی اين گفتهٔ اوست: خدا پسری گرفته است. (در حالی که) من يگانه‌ام و صمد (پاينده، رفيع و بی نياز)، نزاده‌ام و زاده نشدم، و هيچ يک مرا همتايی نيست.»

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اللهُ الصَّمَد» (۲) «خدای صَمَد (بی نياز)». عرب‌ها، بزرگان خويش را صَمَدْ می‌نامند. ابووائل گفته است: صمد همان سالاری است

۴۹۷۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ : وَحَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ ، أَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ أَنْ يَقُولَ : إِنِّي لَنْ أُعِيدَهُ كَمَا بَدَأْتُهُ ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ أَنْ يَقُولَ : اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ، وَأَنَا الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ أَلِدْ وَلَمْ أُولَدْ ، وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفُوًا أَحَدٌ . ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ . وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾» . [راجع : ۳۱۹۳] .

كُفُوًا وَكَفِيئًا وَكِفَاءً : وَاحِدٌ .

که سالاری وی به نهایت خود رسیده است.

۴۹۷۵ ـ از هَمّام روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است (که خدا فرموده است) «پسر آدم مرا تکذیب کرد و این برایش شایسته نبود، و مرا دشنام داد، و این برایش شایسته نبود و اما تکذیب وی این است که می‌گوید که: من او را (به حیات پس از مرگ) برنمی‌گردانم، چنانکه نخست او را آفریده بودم، و اما دشنام وی این است که می‌گوید: خدا پسری گرفته است و من آن صمدم که نزاده‌ام و زاده نشدم و مرا هیچ یکی همتا نیست. «لم يَلِدْ وَ لَم يولَدْ وَلَمْ يَكُن لَه كُفُواً اَحَدٌ» «نه کسی را زاده، نه زاییده از کس و او را هیچ همتایی نباشد.» كُفُواً وَ كَفِيئاً و كِفاً (هر سه لفظ) دارای یک معنی است.

۱۱۳ - سُورَةُ : (الفلق)

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾

۱۱۳ ـ سورهٔ (الْفَلَق)[1]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿غَاسِقٍ﴾ اللَّيْلُ ﴿إِذَا وَقَبَ﴾ [۳] : غُرُوبُ الشَّمْسِ . يُقَالُ : أَبْيَنُ مِنْ فَرَقِ وَفَلَقِ الصُّبْحِ . ﴿وَقَبَ﴾ إِذَا دَخَلَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَأَظْلَمَ .

و مُجاهد گفته است: «غاسِقٍ» یعنی: شب. «اِذا وَقَبَ» (۳) یعنی: غروب آفتاب[2]

گفته می‌شود: اَبْيَنُ مِنْ فَرَقِ و فَلَقِ الصُّبح: یعنی روشن‌تر از سپیدهٔ صبح است. (فرق وَ فَلَق به معنی صبح است.)

«وَقَب» آنگاه که در هر چیز درآید و آن را تاریک گرداند.

۴۹۷۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَاصِمٍ وَعَبْدَةَ ، عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ : سَأَلْتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ عَنِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ فَقَالَ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «قِيلَ لِي فَقُلْتُ» . فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

[انظر : ۴۹۷۷] .

۴۹۷۶ ـ از عاصِم و عَبْده روایت است که زربن حُبَیْش گفت: دربارهٔ مَعُوذتَین (سورهٔ الفلق و

---

۱ - سورهٔ (الفلق) مدنی است.

۲ - «وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ اِذا وَقَب». «و از شرّ شب تاریک، چون تاریکی فرا گیرد.»

١١٤- سُورَةُ : (النّاس)

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿الْوَسْوَاسِ﴾ [٤] : إِذَا وُلِدَ خَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ، فَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَهَبَ ، وَإِذَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ ثَبَتَ عَلَى قَلْبِهِ .

٤٩٧٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ أَبِي لُبَابَةَ ، عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ .

وَحَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ زِرٍّ قال : سَأَلْتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ : قُلْتُ : يَا أَبَا الْمُنْذِرِ ، إِنَّ أَخَاكَ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ أُبَيٌّ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي : «قِيلَ لِي فَقُلْتُ» . قال : فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَا قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

[راجع : ٤٩٧٧]

النّاس) از اُبَی بن کعب سؤال کردم. گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کردم. فرمود: «به من (توسط جبرئیل) گفته شده، که آن را گفتم. پس ما همان می‌گوییم که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است.[۱]

۱۱۴ ـ سورهٔ الناس

«قُل اَعوذُ بِرَبِّ النّاس»[۲]

و از ابن عباس یاد شده است: «الوَسواس» (٤) وقتی که نوزادی به دنیا آمد، او را شیطان مساس می‌کند، و چون نام خدای عزّوجلّ ذکر شود، شیطان می‌رود و اگر نام خدا ذکر نشود بر دل وی ثابت می‌ماند.[۳]

٤٩٧٧ ـ از عَبْده بن ابی لُبابَه روایت است که زِرْبن حُبَیش گفت: و روایت است از عاصِم که زِرْ (بن جُبَیْش) گفت: از اُبی بن کعب سؤال کردم و گفتم: ای اَبوُ مُنذر، همانا برادرت ابن مسعود چنین و چنان می‌گوید (که معوذتین بخشی از قرآن نیست.)

اُبی گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کردم، به من گفت: «به من گفته شده، من آن را گفتم.» اُبی گفت: پس ما همان می‌گوییم که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است.

---

۱ – تردد مردم. در قرآنی بودن مَعُوذتین از آن بوده است که این هر دو سوره به طریق دعا برای رفع سحر که آن حضرت را کرده بودند نازل شده است. و یا آن حضرت آن را در نماز فجر لیلهٔ التعریس خواند و نوشتن آن در مصحف امام (مصحف عثمانی) دلیلی واضح بر قرآنی بودن آن است. (تیسیر القاری)

۲ – سورهٔ «الناس» مدنی است.

۳ – از این پیداست که اذان دادن در گوش نوزادان مشروع است؛ زیرا شیطان تاب شنیدن نام خدا را ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٦ - كتاب فَضَائِلِ القُرآنِ

١ - باب : كَيْفَ نَزَلَ الوَحْيُ، وَأَوَّلُ مَا نَزَلَ

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الْمُهَيْمِنُ : الأَمِينُ ، الْقُرْآنُ أَمِينٌ عَلَى كُلِّ كِتَابٍ قَبْلَهُ .

٤٩٧٨ - ٤٩٧٩ حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ شَيْبَانَ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ : أَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم قَالا : لَبِثَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ . [راجع: ٤٤٦٤ و ٣٨٥١] .

٤٩٨٠ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ : أُنْبِئْتُ أَنَّ جِبْرِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ ، فَجَعَلَ يَتَحَدَّثُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأُمِّ سَلَمَةَ : « مَنْ هَذَا » . أَوْ كَمَا قَالَ ، قَالَتْ : هَذَا دِحْيَةُ ، فَلَمَّا قَامَ ، قَالَتْ : وَاللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلا إِيَّاهُ ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ النَّبِيِّ ﷺ يُخْبِرُ خَبَرَ جِبْرِيلَ ، أَوْ كَمَا قَالَ . قَالَ أَبِي : قُلْتُ لأَبِي عُثْمَانَ : مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا ؟ قَالَ : مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ .[راجع : ٣٦٣٣ . أخرجه مسلم : ٢٤٥١ بزيادة] .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۶ ـ کتاب فضائل القرآن

باب ـ ۱

نزول وحی چگونه بود و آنچه نخست نازل شد. ابن عباس گفته است: اَلْمُهَیْمِن؛ (که در فضیلت قرآن آمده) یعنی امین است بر همهٔ کتابهایی که قبل از آن بودند.[1]

۴۹۷۸، ۴۹۷۹ ـ از شَیبان، از یحیی از ابوسَلَمه روایت است که گفت: عایشه و ابن عباس رضی الله عنهم گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و سلم ده سال در مکه ایستاد که بر وی قرآن نازل می‌شد و همچنان ده سال در مدینه به سر برد.[2]

۴۹۸۰ ـ از مَعْتَمِر روایت است که گفت: از پدر خود شنیده‌ام که ابوعثمان گفت: به من خبر داده شده است که جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد در حالی که اُم سلمه با

---

۱ – مراد از لفظ (المُهَیْمِن) است که در فضیلت قرآن آمده: «وَ أَنْزَلْنا اِلَیکَ الکتابَ بالحقِ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ الکتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلیهِ فَاحکُم بَیْنَهُم بِما انزل الله» (المائده: ۴۸) «و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کنندهٔ کتابهای پیشین و مِهَیمِن (حاکم، نگهبان، امین) بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن.» در تفسیر کشف الاسرار میبدی گفته شده: یعنی هرچه اهل کتاب از تورات و انجیل و غیر آن خبر دهند، بر قرآن عرضه کنید اگر در قرآن بیابید، بپذیرید و تصدیق کنید و اگرنه ایشان را دروغگو پندارید. و اصل (مُهَیمن) مُؤَیمن، است. همزهٔ آن به هاء قلب شده است. ابن قتیبه گفته است. اسمی است مبنی از امین.

۲ – کرمانی گفته که این قول بنابر اختلافی است که آن حضرت ده سال یا سیزده سال بعد از بعثت در مکه بوده است؛ هرچند مشهور و واضح سیزده سال است. شاید راوی ملاحظهٔ آن کرده باشد که گفته‌اند بعد از نزول (اقرأ) تا سه سال وحی نیامده است.

آن حضـرت بود. جبرئیل به صحبت آغاز کرد. پیامبر صلی الله علیه و سـلم به (همسـر خود) اُمّ‌سلمه گفت: «وی کیست؟» یا همچو سؤالی کرد. اُمّ‌سـلمه گفت: وی دِحْیَه است.[1] و چون جبرئیل ایستاد (و رفت) اُم سلمه گفت: به خدا سـوگند که او را به جز دِحْیه نپنداشتم تا آنکه خطبهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم را شـنیدم کـه از سـخن جبرئیل خبر مـی‌داد، یا چنانکه گفت. پدرم گفت: بـه ابوعثمان (راوی) گفتم: این سـخن را از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت: از اُسامه بن زید.

٤٩٨١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» .[انظر: ٧٢٧٤ ـ. اخرجه مسلم: ١٥٢].

٤٩٨١ ـ از سَعید مَقْبُری، از پدرش، از ابوهریره روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «پیامبری در میان پیامبران نیسـت، مگر آن‌که به وی (معجزه‌ای) داده شـده که مانند آن مـردم به وی ایمـان آورده‌انـد، و همانا به من وحی داده شـده اسـت، خداوند به من وحی می‌فرستد و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از پیروان سائر پیامبران بیشتر باشد.»

٤٩٨٢ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِه ﷺ الْوَحْيَ قَبْلَ وَفَاتِه ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ ، ثُمَّ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ .[اخرجه مسلم: ٣٠١٦].

٤٩٨٢ ـ از صالِـح بن کَیْسـان، از ابن شَـهاب روایت اسـت که گفت: اَنَـس بن مالک رضی الله عنه مرا خبر داده اسـت کـه: به تحقیق که خداوند، پیاپی بر رسـول خـود، قبل از وفات وی، وحی فرستاد[2] تا آنکه بیشترین نزول وحی (نزدیک به زمـان) وفات وی بود و پس از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کرد.

---

۱ - دِحْیهٔ کلبی از اعیان صحابه، به حسن و جمال ضرب المثل بوده است.

۲ - سؤال ابن شهاب زُهری از اَنَس رضی الله عنه این بوده که نزول وحی در آخر حیات آن حضرت نسبت به گذشته کمتر بوده است. ولی در پاسخ وی گفته که بیشتر بوده است. نزول سوره‌های طویل در مکه کمتر بوده و در مدینه بیشتر بوده است. (تیسیرالقاری)

٤٩٨٣ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قال : سَمِعْتُ جُنْدَبًا يَقُولُ : اشْتَكَى النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : يَا مُحَمَّدُ ، مَا أَرَى شَيْطَانَكَ إِلا قَدْ تَرَكَكَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى . مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ [الضحى : ١ - ٣] . [راجع : ١١٢٤] .

٤٩٨٣ ـ از اَسْوَد بن قَیْس روایت است که گفت: از جُنْدَب شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بیمار شد و یک یا دو شب (به نماز تهجد) برنخاست، زنی نزد آن حضرت آمد و گفت: یا محمد، شیطان تو را نمی‌بینم، مگر آن‌که تو را واگذاشته است، پس خدای عزّوجل نازل کرد: «سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون آرام گیرد. که پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است.» (الضُّحی: ۱ ـ ۳)

٢- باب : نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِ قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ

﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ [يوسف: ٢] . ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ [الشعراء: ١٩٥] .

٤٩٨٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : وَأَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قال : فَأَمَرَ عُثْمَانُ : زَيْدَ ابْنَ ثَابِتٍ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، أَنْ يَنْسَخُوهَا فِي الْمَصَاحِفِ .

وَقَالَ لَهُمْ : إِذَا اخْتَلَفْتُمْ أَنْتُمْ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي عَرَبِيَّةٍ مِنْ عَرَبِيَّةِ الْقُرْآنِ ، فَاكْتُبُوهَا بِلِسَانِ قُرَيْشٍ ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ بِلِسَانِهِمْ ، فَفَعَلُوا . [راجع : ٣٥٠٦] .

باب ـ ۲

قرآن به زبان قُریش و عرب نازل شده است. «قُرآناً عَرَبیاً» (یوسف: ۲)[1] «بِلِسانٍ عَرَبیٍ مُبینٍ» (الشعرأ: ۱۹۵)[2]

٤٩٨٤ ـ از شُعیب روایت است که (ابن شهاب) زُهری گفت: اَنَس بن مالک مرا خبر داده و گفت که: عثمان به زید ابن ثابت و سعید بن عاص و عبدالله بن زُبیر و عبدالرحمن بن حارث بن هشام دستور داد که (آیات و سوره‌ها را) در مصاحف بنویسند (به شکل کتابی در آورند.) و به آنان گفت: اگر شما و زید بن ثابت (انصاری) در (لهجهٔ) عربی از عَرَبیت قرآن اختلاف کردید، آن را به زبان قُریش بنویسید، زیرا که قرآن به زبان قریش نازل شده است و آن‌ها چنین کردند.[3]

۱ - «اِنّا اَنْزَلْناهُ قُرآناً عَربیاً لَعَلَّکُم تَعْقِلُون». «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.»

۲ - «بِلِسانِ عربیٍ مُبینٍ» «به زبان عربی روشن.»

۳ - قاضی اَبوبکر باقلانی گفته که دلیلی نیست که قرآن همه به زبان قریش نازل شده باشد. خداوند گفته است که: «ما آن را قرآنی

٤٩٨٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا عَطَاءٌ .

وَقَالَ مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ .

قال : أَخْبَرَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَعْلَى بْن أُمَيَّةَ : أَنَّ يَعْلَى كَانَ يَقُولُ : لَيْتَنِي أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يُنَزَّلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ ، فَلَمَّا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ ، عَلَيْهِ ثَوْبٌ قَدْ أُظِلَّ عَلَيْهِ ، وَمَعَهُ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ مُتَضَمِّخٌ بِطِيبٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ فِي جُبَّةٍ بَعْدَ مَا تَضَمَّخَ بِطِيبٍ ؟ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً ، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ ، فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى يَعْلَى : أَنْ تَعَالَ ، فَجَاءَ يَعْلَى فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ، فَإِذَا هُوَ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ ، يَغِطُّ كَذَلِكَ سَاعَةً ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ ، فَقَالَ : «أَيْنَ الَّذِي يَسْأَلُنِي عَنِ الْعُمْرَةِ آنِفًا» . فَالْتُمِسَ الرَّجُلُ فَجِيءَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «أَمَّا الطِّيبُ الَّذِي بِكَ فَاغْسِلْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَأَمَّا الْجُبَّةُ فَانْزِعْهَا ، ثُمَّ اصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجِّكَ» .

[راجع : ١٥٣٦ . أخرجه مسلم : ١١٨٠] .

۴۹۸۵ ـ از مُسَدَّد، از یحیی بن سعید، از ابن جُرَیج روایت است که گفت: صَفوان بن یَعْلی بن اُمَیّه مرا خبر داده است که یَعْلی می‌گفت: کاش رسول الله صلی الله علیه و سلم را در حالتی بینم که بر وی وحی نازل می‌شود. آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم در جِعْرانه بود و با جامه‌ای بر وی سایه می‌شد و گروهی از یارانش با وی بودند، ناگاه مردی آمد که به خوشبویی آغشته بود. گفت: یا رسول الله، دربارهٔ مردی که در جُبّه (جامهٔ دوخته شده) اِحرام گرفته و بر خود خوشبویی زده است، چه حکم می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم زمانی نگریست، پس بر وی وحی آمد. عمر به یعلی اشاره کرد که بیا. یَعلی آمد و سر خود را در (سایبان) درآورد، ناگاه دید که رویشان سرخگون گردیده و زمانی به سختی نفس می‌کشد و سپس آن حالت از وی دور شد و گفت: «کجاست آن کسی که لحظه‌ای قبل از حکم عمره می‌پرسید؟» جویای آن مرد شدند و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند. آن حضرت فرمود: «اما خوشبویی که بر تو است، آن را سه بار بشوی و اما جُبّه، آن را از تن خود بیرون آر، سپس در عمرهٔ خود همان کاری کن که در حج خود می‌کنی.»

٣- باب : جَمْعِ الْقُرْآنِ

٤٩٨٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ ابْنَ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ ، مَقْتَلَ أَهْلِ الْيَمَامَةِ ، فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عِنْدَهُ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ :

باب ـ ۳ جمع کردن قرآن

۴۹۸۶ ـ از ابراهیم بن سَعد، از ابن شهاب از

عربی نازل کردیم.» بعضی گفته‌اند که ابتدا به لغت قریش نازل شده، یعنی اینکه جبرئیل به لغت قریش می‌آورده و آن حضرت می‌خوانده است و قرآنی که ابوبکر صدیق (رض) به اتفاق صحابه جمع کرده، به صحت پیوسته که به لغات مختلف بوده ولی عثمان (رض) آن را از لغات دیگر تجرید کرده، به لغت قریش آورده است.

إنَّ عُمَرَ أتاني فَقالَ: إنَّ القَتْلَ قَد استَحَرَّ يَوْمَ اليَمامَةِ بقُرَّاءِ القُرآن، وإنّي أخشَى أنْ يَستَحِرَّ القَتلُ بالقُرَّاءِ بالمَواطِنِ، فيَذهَبَ كَثيرٌ مِنَ القُرآن، وإنّي أرَى أنْ تأمُرَ بجَمعِ القُرآن. قُلتُ لعُمَرَ: كَيفَ تَفعَلُ شَيئًا لَم يَفعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قال عُمَرُ: هَذا واللَّهِ خَيرٌ، فلَم يَزَلْ عُمَرُ يُراجِعُني حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْري لذَلكَ، ورَأيتُ في ذَلكَ الَّذي رَأى عُمَرُ.

قال زَيدٌ: قال أبُو بَكرٍ: إنَّكَ رَجُلٌ شابٌّ عاقِلٌ لا نَتَّهِمُكَ، وقَدْ كُنتَ تَكتُبُ الوَحيَ لرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فتَتَبَّعِ القُرآنَ فاجمَعْهُ. فواللَّهِ لَو كَلَّفُوني نَقلَ جَبَلٍ مِنَ الجِبالِ ما كانَ أثقَلَ عَلَيَّ مِمَّا أمَرَني به مِنْ جَمعِ القُرآن. قُلتُ: كَيفَ تَفعَلُونَ شَيئًا لَم يَفعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قال: هُوَ واللَّهِ خَيرٌ، فلَم يَزَلْ أبُو بَكرٍ يُراجِعُني حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْري للَّذي شَرَحَ لَهُ صَدرَ أبي بَكرٍ وعُمَرَ ﷺ، فتَتَبَّعتُ القُرآنَ أجمَعُهُ مِنَ العُسُبِ واللِّخافِ وصُدُورِ الرِّجالِ، حَتَّى وَجَدتُ آخِرَ سُورَةِ التَّوبَةِ مَعَ أبي خُزَيمَةَ الأنصاريِّ، لَمْ أجِدْها مَعَ أحَدٍ غَيرِهِ: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾ [التوبة: ۱۲۸ - ۱۲۹]. حَتَّى خاتِمَةِ بَراءَةَ، فكانَتِ الصُّحُفُ عِندَ أبي بَكرٍ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِندَ عُمَرَ حَياتَهُ، ثُمَّ عِندَ حَفصَةَ بِنتِ عُمَرَ ﷺ. [راجع: ۲۸۰۷].

عُبید بن السّبّاق روایت است که زید ابن ثابت رضی الله عنه گفت: ابوبکر کسی را نزد من فرستاد. که این کار بعد از کشتن اهل یمامه (در جنگ با مسلمهٔ کذّاب) بود (که در آن بسیاری از صحابه به شهادت رسیده بودند) در حالی که عمر بن خطاب نزد ابوبکر نشسته بود. ابوبکر رضی الله عنه گفت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: در روز جنگ یمامه قاریان قرآن به شدت به قتل رسیدند و بیم آن دارم که تلفات شدید قاریان در سائر مناطق صورت گیرد و بسیاری از قرآن از میان برود و صلاح در آن می‌بینم که به جمع کردن قرآن امر کنی. من به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را نکرده است؟ عمر گفت: به خدا سوگند که این کار خیر است و پیوسته عُمر بر من اصرار می‌ورزید تا آنکه خداوند برای این کار سینه‌ام را گشاد و در این کار که عمر رأی داده بود، آن را صلاح دانستم.

زید می‌گوید: ابوبکر (به من) گفت: همانا تو مردی جوان و هوشیاری و در مورد تو بدگمانی نداریم و تو بودی که به رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی می‌نوشتی، پس (نوشته پاره‌های) قرآن را جستجو کن و آن را جمع کن.

زید می‌گوید: به خدا سوگند، اگر مرا به انتقال یکی از کوهها مأمور می‌ساختند، گرانتر از آن نبود که مرا بـه جمع کردن قرآن مأمور کردند. گفتم: چگونه کاری می‌کنید که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم نکرده است؟ ابوبکر گفت: به خدا سوگند که این کاری نیک است و پیوسته

ابوبکر بر من اصرار می‌کرد تا آنکه خدا سینه‌ام را گشاد، چنانکه سینه‌های ابوبکر و عمر را گشاده بود. پس در جستجوی (پاره‌های) قرآن شدم و آن را از (روی نوشته پاره‌هایی) از شاخه‌های خرما، سنگهای سفید نازک، و سینه‌های مردان جمع آوردم تا آنکه آخر سورهٔ «التوبه» را نزد ابو خُزَیمهٔ انصاری یافتم و نزد هیچ یکی به جز وی نیافتم.[۱] «لَقَد جاءَکُم رَسولٌ مِن أَنفُسِکُم عزیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّم» (التوبه: ۱۲۸ ـ ۱۲۹) تا آخر سورهٔ بَرائت (التوبه). این نسخهٔ (جمع آوری شدهٔ قرآن) نزد ابوبکر می‌بود تا آنکه خداوند او را به سوی خود خواند، سپس نزد عمر بود تا زنده بود، سپس نزد حَفْصه بنت عُمر بود.

٤٩٨٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ : أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُ : أَنَّ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ قَدِمَ عَلَى عُثْمَانَ ، وَكَانَ يُغَازِي أَهْلَ الشَّامِ فِي فَتْحِ إِرْمِينِيَةَ وَأَذْرَبِيجَانَ مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، فَأَفْزَعَ حُذَيْفَةَ اخْتِلَافُهُمْ فِي الْقِرَاءَةِ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ لِعُثْمَانَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَدْرِكْ هٰذِهِ الْأُمَّةَ قَبْلَ أَنْ يَخْتَلِفُوا فِي الْكِتَابِ ، اخْتِلَافَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى . فَأَرْسَلَ عُثْمَانُ إِلَى حَفْصَةَ : أَنْ أَرْسِلِي إِلَيْنَا بِالصُّحُفِ نَنْسَخُهَا فِي الْمَصَاحِفِ ثُمَّ نَرُدُّهَا إِلَيْكِ ، فَأَرْسَلَتْ بِهَا حَفْصَةُ إِلَى عُثْمَانَ ، فَأَمَرَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ، وَعَبْدَاللّٰهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ ، وَعَبْدَالرَّحْمٰنِ ابْنَ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، فَنَسَخُوهَا فِي الْمَصَاحِفِ ، وَقَالَ عُثْمَانُ لِلرَّهْطِ الْقُرَشِيِّينَ الثَّلَاثَةِ : إِذَا اخْتَلَفْتُمْ أَنْتُمْ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَاكْتُبُوهُ بِلِسَانِ قُرَيْشٍ ، فَإِنَّمَا نَزَلَ بِلِسَانِهِمْ ، فَفَعَلُوا ، حَتَّى إِذَا نَسَخُوا الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ رَدَّ عُثْمَانُ الصُّحُفَ إِلَى حَفْصَةَ ، وَأَرْسَلَ إِلَى كُلِّ أُفُقٍ بِمُصْحَفٍ مِمَّا نَسَخُوا ، وَأَمَرَ بِمَا سِوَاهُ مِنَ الْقُرْآنِ فِي كُلِّ صَحِيفَةٍ أَوْ مُصْحَفٍ أَنْ يُحْرَقَ . [راجع : ٣٥٠٦] .

٤٩٨٧ ـ از ابراهیم، از ابن شهاب، روایت است که اَنَس بن مالک به وی گفت: حُذَیفه بن یَمان (در زمان خلافت) عثمان نزد وی آمد و عثمان مردم شام را همراه با مردم عراق، برای فتح ارمنستان و آذربایجان به جهاد سوق داده بود. اختلاف مردم شام و عراق در خواندن قرآن، حذیفه را بیمناک ساخت. حُذیفه به عثمان گفت: ای امیرالمؤمنین، این امت را قبل از آنکه در کتاب (خدا) اختلاف کنند، همچون اختلافی که یهود و نصارا (در کتب خویش) کرده‌اند، دریاب.[۲] عثمان، کسی را نزد حَفْصه فرستاد (و

۱ - گفته‌اند که قرآن اگرچه به تواتر زبان و حفظ قاریان به وضوح می‌پیوست، اهتمام به کتابت، محض از برای استظهار تواتر بود؛ زیرا این کتابت به حضور آن حضرت به وجود می‌آمد. اگر سؤال شود که این دو آیت که به جز نزد ابو خزیمهٔ انصاری، نزد کسی دیگر نبود، پس تواتر آن زیر سؤال می‌رود، باید گفت که این دو آیت به صورت مکتوب یا محفوظ نزدکس دیگر نبوده و سپس دیگران آن را به یاد آورده باشند. (تیسیر القاری)

۲ - مردم شام به قرائت اُبَی بن کعب می‌خواندند و مردم عراق قرائت ابن مسعود را پیروی می‌کردند و با اختلاف قرائتها به مخالفت برمی‌خاستند تا آنکه همدیگر را تکفیر کردند و این اختلاف در لغتها

پیغام داد): پاره‌های جمع آوری شدهٔ قرآن را به ما بفرست تا آن را بر مصحفها بنویسیم و سپس آن را به تو بازمی‌گردانیم.

حفْصه، آن را به عثمان فرستاد. عثمان، به زید بن ثابت و عبدالله بن زُبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن ابن حارث بن هاشم دستور داد (تا آن را بنویسند.). آنها نسخه‌های (کامل) قرآن را نوشتند.

عثمان به گروه سه نفری قریش (عبدالله، و سعید و عبدالرحمن) گفت: اگر شما و زید بن ثابت (انصاری) در چیزی از قرآن اختلاف کردید[1] آن را به زبان قریش بنویسید.[2] زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است. آنها چنان کردند تا آن‌که از روی آن چند نسخهٔ (قرآن) نوشتند. سپس عثمان آن نسخه را به حَفصه مسترد نمود و عثمان به هر سو (از بلاد اسلامی) نسخه‌ای را از آن‌چه نوشته بودند، فرستاد و دستور داد تا به جز از این نسخه، همان نسخه‌هایی از قرآن که به گونه‌ای پراکنده یا کامل نوشته شده باشد، سوختانده شود.

٤٩٨٨ ـ ابن شهاب گفته است: خارجه بن زید بن ثابت مرا خبر داده که از زید بن ثابت شنیده است که گفت: آنگاه که مصحف را می‌نوشتیم، آیتی از سوهٔ احزاب را گم کردم که همانا آن را از رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌شنیدم که آن را می‌خواند. جویای آن شدیم و آن را نزد خُزَیمه بن ثابت انصاری یافتیم: «مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوااللهَ عَلَیْه»

و قرائتها بود.

۱ - یعنی در کلمه‌ای از قرآن مخالفت کنید که زید بن ثابت مخالف قرائت شما نوشته باشد.

لغت قریش (تیسیر القاری)

این (آیت) را در سورهٔ آن (الاحزاب) پیوستیم.

٤- باب : كَاتِبِ النَّبِيِّ ﷺ

٤٩٨٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ ابْنَ السَّبَّاقِ قَالَ : إِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ قَالَ : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ ﷺ قَالَ : إِنَّكَ كُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاتَّبِعِ الْقُرْآنَ ، فَتَتَبَّعْتُ حَتَّى وَجَدْتُ آخِرَ سُورَةِ التَّوْبَةِ آيَتَيْنِ مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ ، لَمْ أَجِدْهُمَا مَعَ أَحَدٍ غَيْرِهِ : ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ﴾ إِلَى آخِرِهِ .[راجع : ٢٨٠٧].

٤٩٩٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ادْعُ لِي زَيْدًا ، وَلْيَجِئْ بِاللَّوْحِ وَالدَّوَاةِ وَالْكَتِفِ ، أَوْ : الْكَتِفِ وَالدَّوَاةِ » . ثُمَّ قَالَ : « اكْتُبْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ ﴾ » . وَخَلْفَ ظَهْرِ النَّبِيِّ ﷺ عَمْرُو بْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ الأَعْمَى ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنِي ، فَإِنِّي رَجُلٌ ضَرِيرُ الْبَصَرِ ؟ فَنَزَلَتْ مَكَانَهَا : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ﴿ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ .[راجع : ٢٨٣١ . أخرجه مسلم: ١٨٩٨] .

باب ـ ۴

نویسندهٔ (کاتب) پیامبر صلی الله علیه و سلم

۴۹۸۹ ـ از اِبن شهاب، از ابن سَبّاق روایت است که زَید بن ثابت گفت: ابوبکر کسی را نزد من فرستاد و گفت: تو برای رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی می‌نوشتی، پس قرآن را جستجو کن. من قرآن را جستجو کردم تا آنکه دو آیت آخر سورهٔ «التّوبه» را نزد اَبو خُزَیمهٔ انصاری یافتم و به جز نزد وی نزد هیچ کس دیگر نیافتم. «لَقَدْ جاءَکُم رَسولٌ مِنْ اَنْفُسِکُم عزیزٌ عَلَیه ما عَنِتُّم» تا آخر آن.

۴۹۹۰ ـ از اِسرائیل، از ابواسحاق، از براء روایت است که گفت: «آنگاه که نازل شد: «لایَسْتَوی القاعِدُونَ مِنَ المؤمنینَ و المُجاهدُونَ فی سبیل الله» «مؤمنان خانه نشین... با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند.» پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «برایم، زید را فراخوانید تا تخته و دوات و استخوان شانه را بیاورد یا استخوان شانه، و دوات را بیاورد.» سپس فرمود: «بنویس، لایَستَوی القاعِدون» «برابر نیستند نشستگان» عَمرو ابن مکتوم نابینا، که بر پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بود، گفت: یا رسول الله بر من چه امر می‌کنی که من مردی نابینایم؟ (به جهاد رفته نمی‌توانم) پس در عوض آن نازل شد: «لایَسْتَوی القاعدونَ مِنَ المؤمنین» «والمُجاهدونَ فی سبیل اللهِ غَیرَ اُولی

٥ - باب : أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ

٤٩٩١ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا حَدَّثَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « أَقْرَأَنِي جِبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ ، فَرَاجَعْتُهُ ، فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ وَيَزِيدُنِي ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ » . [راجع: ٣٢١٩ . أخرجه مسلم : ٨١٩] .

٤٩٩٢ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدٍالْقَارِيَّ حَدَّثَاهُ : أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلَاةِ ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ : مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ ؟ قال : أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : كَذَبْتَ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَرْسِلْهُ ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ » . فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ » . ثُمَّ قال : « اقْرَأْ يَا عُمَرُ » . فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأَنِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ » . [راجع : ٢٤١٩ . أخرجه مسلم : ٨١٨] .

الضَّرَر» «النساء: ٩٥) «برابر نیستند نشستگان مسلمانان» «و جهاد کنندگان در راه خدا، غیر معذور»[1]

باب ـ ۵ قرآن بر هفت حرف نازل شده است.[2]

۴۹۹۱ ـ از ابن شهاب، از عُبیدالله بن عبدالله از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «جبرئیل (قرآن را) بر یک حرف بر من خواند، از وی طلب (زیادتی) کردم و پیوسته طلب زیادتی می‌کردم و زیادت می‌کرد تا آنکه به هفت حرف رسید.»[3]

۴۹۹۲ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر روایت است که مِسور بن مَخْرمه و عبدالرحمن بن عبدالقاری او را گفته‌اند که آنها از عمر بن خطّاب شنیده‌اند که می‌گفت: از هِشام بن حکیم بن حِزام در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که سورهٔ «الفرقان» را می‌خواند. به قرائتش گوش فرا دادم. ناگاه متوجه شدم که وی بر وجوه بسیار می‌خواند که رسول الله صلی الله علیه و سلم (با آن وجوه) بر من نخوانده بود. نزدیک بود که در حالت

۱ - در مصحف عثمانی چنین است: «لایستوی القاعِدونَ مِنَ المؤمنینَ غَیْرُ أولی الضَّرر والمُجاهدونَ فی سبیل الله» یعنی موضع «غَیْرُ أولی الضَّرَر» در آیت فرق می‌کند.

۲ - عینی می‌گوید: مراد هفت وجه است، آن هفت لغت است. یعنی جایز است که به هر لغت از این لغات سبعه خوانده شود. نباید دانست که هر کلمه بر هفت وجه است. سیوطی گفته در معنی «هفت حرف» اختلاف است و چهل قول است. در کتاب «اتقان» به تفصیل آمده است. اقرب معانی بر هفت وجه یا معانی است. (تیسیر القاری)

۳ - مترجم بخاری انگلیسی، «حرف» را طریقه ترجمه کرده و گفته است که این بدان معنی نیست که هر چیز در آن به هفت طریقهٔ مختلف خوانده شود، بلکه بعضی کلمات آن می‌تواند که به هفت طریقه خوانده شود که عدد هفت، عدد نهایی طرق مختلف است.

نمـاز بر وی خیز زنم، پـس صبر کردم تا آنکه نماز را سلام داد، ردایش را بر گردنش انداختم و کشـیدم و گفتـم: این سـوره‌ای را که از تو شنیدم که می‌خواندی، کی بر تو خوانده است؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را بر من خوانده است. گفتم: دروغ می‌گویی، همانا رسـول الله صلی الله علیه و سـلم، آن را بر من غیر آنچه تو خواندی، خوانده است. او را کشان کشان نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بردم و گفتم: از وی شـنیده‌ام که سورهٔ «الفرقان» را بـر وجهی می‌خواند که تو بـر من نخوانده‌ای. رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را رها کن، ای هشام، بخوان.»

هِشـام همان قرائتی را بـر آن حضرت خواند که از وی شـنیده بودم که می‌خواند. رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «همچنین نازل شده است.» سپس فرمود: «ای عمر، بخوان» من همان قرائتـی را که آن حضرت بر من خوانده بود، خواندم. رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همچنین نازل شـده اسـت. همانا این قرآن بر هفت حرف نازل شـده است، پس بر وجهی که برای شما آسان باشد، بخوانید.»

٦- باب : تَأْلِيفِ الْقُرْآنِ

٤٩٩٣ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْـنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : وَأَخْبَرَنِي يُوسُفُ بْنُ مَاهَكَ قَالَ : إِنِّي عِنْدَ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهم عَنْهَـا إِذْ جَاءَهَا عِرَاقِيٌّ فَقَالَ : أَيُّ الْكَفَنِ خَيْرٌ ؟ قَالَتْ : وَيْحَكَ وَمَا يَضُـرُّكَ . قَالَ : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِـينَ أَرِينِي مُصْحَفَـكِ ، قَالَتْ : لِمَ ؟ قَالَ : لَعَلِّي أُوَلِّفُ الْقُرْآنَ عَلَيْهِ ، فَإِنَّهُ يُقْرَأُ غَيْرَ

باب ـ ۶ تألیف قرآن

۴۹۹۳ ـ از ابن جُریج روایت اسـت که یوسف بن ماهک گفت: نزد اُم المؤمنین عایشـه رضی الله عنهـا بودم که نـاگاه مـردی عراقی آمد و گفت: کدام نوع کفن بهتر است؟ عایشه گفت: رحم بر تو باد، تو را چه زیانی می‌رسـاند (هر نوع کفنی که باشـد؟) گفـت: ای اُمّ‌المؤمنین،

مُؤَلَّفٍ ، قَالَتْ : وَمَا يَضُرُّكَ أَيَّهُ قَرَأْتَ قَبْلُ ، إِنَّمَا نَزَلَ أَوَّلَ مَا نَزَلَ مِنْهُ سُورَةٌ مِنَ الْمُفَصَّلِ ، فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، حَتَّى إِذَا ثَابَ النَّاسُ إِلَى الإِسْلامِ نَزَلَ الْحَلالُ وَالْحَرَامُ ، وَلَوْ نَزَلَ أَوَّلَ شَيْءٍ : لا تَشْرَبُوا الْخَمْرَ ، لَقَالُوا : لا نَدَعُ الْخَمْرَ أَبَدًا ، وَلَوْ نَزَلَ : لا تَزْنُوا ، لَقَالُوا : لا نَدَعُ الزِّنَا أَبَدًا ، لَقَدْ نَزَلَ بِمَكَّةَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ : ﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ﴾ . وَمَا نَزَلَتْ سُورَةُ الْبَقَرَةِ وَالنِّسَاءِ إِلا وَأَنَا عِنْدَهُ ، قَالَ : فَأَخْرَجَتْ لَهُ الْمُصْحَفَ ، فَأَمْلَتْ عَلَيْهِ آيَ السُّوَرِ . [راجع : ۴۸۷۶] .

مصحف (قرآن) خود را به من بنمای. عایشه گفت: چرا؟ تا شاید قرآن را بر مبنای آن تألیف کنم، زیرا قرآن بدون ترتیب و تألیف خوانده می‌شود.[1]

عایشه گفت: تو را چه زیان می‌رساند که کدام آیه را پیشتر (یا بعدتر) بخوانی، همانا آنچه نخست نازل شده، سوره‌ای از سوره‌های مفصل بوده که در آن از بهشت و دوزخ یاد شده است، تا آنکه مردم به اسلام روی آوردند، آنگاه آیات حلال و حرام نازل شد و اگر نخست این چیز نازل می‌شد که: شراب ننوشید، می‌گفتند: ما هرگز شراب را ترک نمی‌کنیم. و اگر نازل می‌شد که: زنا نکنید. می‌گفتند: که ما هرگز زنا را ترک نمی‌کنیم. به تحقیق که این آیه در مکه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده و در آن زمان من دخترکی خوردسال بودم که بازی می‌کردم: «بَلِ السّاعةُ مَوْعِدُهُم وَالسّاعَةُ أدهَى و أَمَرُّ» (القمر: ٤٦) «بلکه قیامت وعده‌گاه ایشان است و قیامت سخت‌تر و تلخ‌تر است.» و سورهٔ «البقره» و «النساء» نازل نشده است مگر آن‌که من نزد آن حضرت بودم. راوی گفت: عایشه مصحف (قرآن) را برایش بیرون آورد و سوره‌ها را بر وی خواند.

۴۹۹۴ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ : فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْكَهْفِ وَمَرْيَمَ وَطه وَالأَنْبِيَاءِ : إِنَّهُنَّ مِنَ الْعِتَاقِ الأُوَلِ ، وَهُنَّ مِنْ تِلادِي . [راجع : ۴۷۰۸]

۴۹۹۴ - از ابو اسحاق، از عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: از ابن مسعود شنیدم که می‌گفت: سوره‌های بنی اسرائیل و الکهف،

[1] - این واقعهٔ پیش از جمع کردن قرآن توسط عثمان (رض) بوده است. و گفته شده که پس از آن بوده است. زیرا مرد عراقی، قرآن را به ترتیب ابن مسعود می‌خواند که مخالف با مصحف عثمان بود و می‌خواست از مصحف عایشه (رض) اطلاع یابد و گفته‌اند که آنگاه که ابن مسعود مصحف عثمانی را به کوفه دید، از مصحف خود که در ترتیب با مصحف عثمانی موافق نبود، دست برنداشت. (تیسیر القاری)

و مریَم و طه و الأنبیاء از سـوره‌هایی‌اند که به نهایت نیکویی رسیده‌اند و نخست نازل شده‌اند (در مصحف مؤخر آمده‌اند.)

۴۹۹۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَنْبَأَنَا أَبُو إِسْحَاقَ : سَمِعَ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ﷺ قَالَ : تَعَلَّمْتُ : ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى﴾ . قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ النَّبِيُّ ﷺ .

۴۹۹۵ ـ از شُعْبَه، از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب رضی الله عنه گفت: من، «سَبِّح اسمَ رَبِّکَ الأعْلی» را قبل از آمدن پیامبر صلی الله علیه و سلم (به مدینه) آموختم.

۴۹۹۶ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : لَقَدْ تَعَلَّمْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَؤُهُنَّ اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ . فَقَامَ عَبْدُاللَّهِ وَدَخَلَ مَعَهُ عَلْقَمَةُ ، وَخَرَجَ عَلْقَمَةُ فَسَأَلْنَاهُ ، فَقَالَ : عِشْرُونَ سُورَةً مِنْ أَوَّلِ الْمُفَصَّلِ ، عَلَى تَأْلِيفِ ابْنِ مَسْعُودٍ ، آخِرُهُنَّ الْحَوَامِيمُ ، [حم الدُّخَانُ ، وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ] . [راجع : ۷۷۵ . اخرجه مسلم : ۸۲۲] .

۴۹۹۶ ـ از ابوحمزه، از اَعمش روایت است که شَقیق گفت: عبدالله (ابن مسعود) گفت: سوره‌هایی همانند، همان سوره‌هایی را که پیامبر صلی الله علیه و سلم دو سوره باهم در هر رکعت می‌خواند، آموختم. عبدالله (از مجلس) برخاست و عَلْقَمه با او به خانه‌اش درآمد، وقتی عَلْقَمه برآمد از وی (در مورد سوره‌های همانند) پرسیدیم. گفت: بیست سوره‌اند که اول آن سورهٔ مُفَصَّل (سورهٔ ق) نظر به تألیف (قرآن) ابن مسعود و آخر آن سوره‌ای است که با حم آغاز می‌شود (حم الدُّخان و عَمَّ یَتَسأَلون)[۱]

۷ - باب : كَانَ جِبْرِيلُ يَعْرِضُ الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۷

وَقَالَ مَسْرُوقٌ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ : أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ : « أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ ، وَإِنَّهُ عَارَضَنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ ، وَلَا أُرَاهُ إِلَّا حَضَرَ أَجَلِي » . [راجع : ۳۶۲۳] .

جبرئیل، قرآن را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌خواند: و مسروق از عایشه روایت کرده

---

۱ - از این معلوم می‌شود که ترتیب سوره‌ها در مصحف ابن مسعود، نه این چنین است که در مصحف عثمانی است. در ترتیب سوره‌ها در مصحف عثمان (رض) دو گفته است. جمهور بر آنند که به اجتهاد صحابه بوده است و گروهی گفته‌اند که توقیفی است یعنی موافق وحی و اعلام آن حضرت است. البته اجتهاد صحابه بدان معنی است که صحابه نظر به استماعی که از آن حضرت کرده بودند، ترتیب آن را نظر داده‌اند، نه به نظر خود، اما ترتیب آیات، بدون شک و شبهه توقیفی است و جبرئیل موضع هر آیت را تعیین کرده است. (تیسیر القاری)

که فاطمه علیها السلام گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم آهسته به من گفت: «همانا جبرئیل، بر من، و من بر او قرآن را در هر سال یک بار می‌خواندیم و امسال دو بار بر یکدیگر خواندیم و نمی‌پندارم مگر اینکه اجل من فرا رسیده است.»

٤٩٩٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ ، وَأَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، لأَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ حَتَّى يَنْسَلِخَ ، يَعْرِضُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقُرْآنَ ، فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ ، كَانَ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ .[راجع : ٦ . اخرجه مسلم : ٢٣٠٨].

٤٩٩٧ - از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، در نیکویی سخاوتمندترین مردم بود و از آن هم سخاوتمندتر در ماه رمضان بود؛ زیرا جبرئیل در هر شبی از ماه رمضان او را ملاقات می‌کرد تا آن‌که ماه تمام می‌شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم، قرآن را بر جبرئیل می‌خواند. آنگاه که جبرئیل با آن حضرت ملاقات می‌کرد، آن حضرت در نیکی کردن از باد روان سخاوتمندتر بود.

٤٩٩٨ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ يَعْرِضُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْقُرْآنَ كُلَّ عَامٍ مَرَّةً ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، وَكَانَ يَعْتَكِفُ كُلَّ عَامٍ عَشْرًا ، فَاعْتَكَفَ عِشْرِينَ فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ .[راجع : ٢٠٤٤]

٤٩٩٨ - از ابوحصین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و سلم در هر سال یک بار خوانده می‌شد و در سالی که وفات کرد بر وی دوبار خوانده شد و آن حضرت در هر سال ده روز اعتکاف می‌کرد و در سالی که وفات کرد، بیست روز اعتکاف نمود.

٨ - باب : الْقُرَّاءِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ٨ قاریان قرآن از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم

٤٩٩٩ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : ذَكَرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ فَقَالَ : لاَ أَزَالُ أُحِبُّهُ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « خُذُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ ، مِنْ عَبْدِاللَّهِ

٤٩٩٩ - از ابراهیم روایت است که مَسروق گفت: عبدالله بن عَمرو، از عبدالله بن مسعود یاد کرد و گفت: همیشه او را دوست می‌دارم، از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

ابْنِ مَسْعُودٍ ، وَسَالِمٍ ، وَمُعَاذٍ ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ» .[راجع : ٣٧٥٨]

«قـرآن را از چهار کس فراگیرید: از عبدالله بن مسعود، و سالم، و مُعاذ و اُبَی بن کعب.»[1]

٥٠٠٠ – حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا شَقِيقُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ : خَطَبَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً ، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ أَنِّي مِنْ أَعْلَمِهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِخَيْرِهِمْ .

قَالَ شَقِيقٌ : فَجَلَسْتُ فِي الْحَلَقِ أَسْمَعُ مَا يَقُولُونَ ، فَمَا سَمِعْتُ رَادًّا يَقُولُ غَيْرَ ذَلِكَ .[اخرجه مسلم : ٢٤٦٢]

۵۰۰۰ ـ از اَعْمَش روایت اسـت که شَـقیق بن سَـلَمه گفت: عبدالله بن مسـعود بـر ما خطبه خواند و گفت: به خدا سوگند که هفتاد و اندی سوره را از دهان رسول الله صلی الله علیه و سلم گرفته‌ام، به خدا سوگند که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سـلم به تحقیق دانسته‌اند که من در کتاب خدا داناترین ایشانم و من بهترین ایشان نیسـتم. شـقیق گفت: من در حلقات (اجتماع علما) می‌نشـینم و می‌شنوم، آنچه می‌گویند، و از رد کننده‌ای نشنیدم که غیر از این بگوید.

٥٠٠١ – حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : كُنَّا بِحِمْصَ ، فَقَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ سُورَةَ يُوسُفَ ، فَقَالَ رَجُلٌ : مَا هَكَذَا أُنْزِلَتْ ، قَالَ : قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَحْسَنْتَ» . وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ ، فَقَالَ : أَتَجْمَعُ أَنْ تُكَذِّبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْخَمْرَ ؟ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ .[اخرجه مسلم : ٨٠١] .

۵۰۰۱ ـ از اَعمش، از ابراهیم روایت اسـت که عَلْقَمه گفت: ما در موضع حِمْص بودیم که ابن مسعود، سورۀ یوسـف را خواند. مردی گفت: چنین نازل نشـده است، ابن مسعود گفت: من بـر رسـول الله صلی الله علیه و سـلم (چنین) خواندم، فرمود: «نیک خواندی». ابن مسـعود، از آن مرد بوی شراب احساس کرد و گفت: آیا تکذیب کتاب خدا و نوشـیدن شراب را با هم جمع می‌کنی، و او را حد (تازیانه) زد.

٥٠٠٢ – حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ ﷺ : وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ ، مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، إِلَّا أَنَا أَعْلَمُ أَيْنَ أُنْزِلَتْ ، وَلَا أُنْزِلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، إِلَّا أَنَا أَعْلَمُ فِيمَ أُنْزِلَتْ ، وَلَوْ أَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنِّي بِكِتَابِ اللَّهِ ، تُبَلِّغُهُ الإِبِلُ ، لَرَكِبْتُ إِلَيْهِ .[اخرجه مسلم : ٢٤٦٣] .

۵۰۰۲ ـ از اَعْمش، از مُسـلم روایت اسـت که مَسـروق گفت: عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: سـوگند به خدا، همان خدایی که به جز وی سـزاوار پرستش نیسـت، که سوره‌ای از کتاب خدا نازل نشـده اسـت، مگـر اینکه،

۱ – این چهار تن، حافظ و ضابط تمام قرآن بودند و به وجه اتم اخذ کرده بودند. سالم مولای ابو حذیفه، اندکی پس از رحلت آن حضرت، در جنگ یمامه شهید شد. معاذ بن جبل در زمان خلافت عمر (رض) فوت کرد و اُبی بن کعب و ابن مسعود در زمان خلافت عثمان (رض) درگذشتند. کسی که مدتی دراز زنده ماند، زید بن ثابت بود که در سال ۴۵ هجرت یا ۵۱ هجرت وفات کرد. و مروان بر وی نماز گزارد. (تیسیر القاری)

می‌دانم به کجا نازل شده است، و آیتی از کتاب خدا نازل نشده است مگر آنکه می‌دانم در چه موردی نازل شده است، و اگر بدانم که کسی در کتاب خدا از من داناتر است و با شتر می‌توان به وی رسید، سواره به سوی وی راهی می‌شدم.

٥٠٠٣ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ : مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ قال : أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الأَنْصَارِ : أُبَيُّ ابْنُ كَعْبٍ ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَأَبُو زَيْدٍ . تَابَعَهُ الْفَضْلُ ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ . [راجع : ٣٨١٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٦٥] .

٥٠٠٣ ـ از هَمام روایت است که قَتاده گفت: از اَنَس بن مالک رضی الله عنه سؤال کردم که چه کسی قرآن را در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم جمع کرده است؟ گفت: چهار نفر و همهٔشان از انصار: اُبَی ابن کعب، و مُعاذ بن جَبَل، و زید بن ثابت و ابوزید. متابعت کرده است (حفص بن عمر را) فضل، از حسین بن واقد از ثُمامه، از اَنَس.

٥٠٠٤ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى قال : حَدَّثَنِي ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ وَثُمَامَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال : مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَلَمْ يَجْمَعِ الْقُرْآنَ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ : أَبُو الدَّرْدَاءِ ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَأَبُو زَيْدٍ . قَالَ : وَنَحْنُ وَرِثْنَاهُ . [راجع : ٣٨١٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٦٥] .

٥٠٠٤ ـ از ثابت البَنانی و ثُمامه روایت است که اَنَس بن مالک گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات کرد و قرآن را به جز چهارکس جمع نکرد: اَبو درْداء، و مُعاذ بن جَبَل و زید بن ثابت و ابوزید. اَنَس گفت: و ما از او (ابوزید) ارث بردیم (زیرا وی فرزندی از خود به جا نگذاشت.)

٥٠٠٥ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : قال عُمَرُ : أُبَيٌّ أَقْرَؤُنَا ، وَإِنَّا لَنَدَعُ مِنْ لَحَنِ أُبَيٍّ ، وَأُبَيٌّ يَقُولُ : أَخَذْتُهُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَا أَتْرُكُهُ لِشَيْءٍ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا ﴾ [البقرة : ١٠٦] . [راجع : ٤٤٨١] .

٥٠٠٥ ـ از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت است که عمر گفت: اُبَی (بن کعب) قاری‌ترین ماست و ما (بعضی) از لَحن اُبی را ترک می‌کنیم.[1] و اُبی می‌گوید: من (قرآن را) از دهان رسول الله صلی الله علیه و سلم گرفته‌ام و از آن چیزی را ترک نمی‌کنم. خدای تعالی گفته است: «هر حکمی را نسخ نکنیم یا آن

۱ - مراد از لحن اُبی، آیات منسوخ شده است. می‌گویند که اُبی به نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن قایل نبود و عمر رضی الله عنه با خواندن آیت مذکور به نسخ بعضی از آیات استدلال کرد. (تیسیر القاری)

را به (دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم.» (البقره: ۱۰۶)

٩ - باب: فَضْلِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ

٥٠٠٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي، فَدَعَانِي النَّبِيُّ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي، قَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾ ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُعَلِّمُكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». فَأَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَدْنَا أَنْ نَخْرُجَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ قُلْتَ: «لَأُعَلِّمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ». قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ». [راجع: ٤٤٧٤].

باب ـ ۹ فضیلت [سورهٔ] فاتحه الکتاب

۵۰۰۶ ـ از حفص بن عاصم، از ابوسعید بن المُعَلّی روایت است که گفت: من نماز می‌گزاردم، پیامبر صلی الله علیه و سلم مرا صدا کرد، جواب ندادم. (سپس) گفتم: یا رسول الله، همانا من نماز می‌گزاردم. فرمود: «آیا خداوند نگفته است.» «چون خدا و پیامبر شما را فراخواندند، آنان را اجابت کنید.» (الانفال: ۲۴) سپس فرمود: «آیا بزرگترین سورهٔ قرآن را به تو نیاموزانم، قبل از آنکه از مسجد بیرون آیی.» آن حضرت دست مرا گرفت. آنگاه که خواستیم بیرون آییم، گفتم: یا رسول الله، همانا گفته بودی «بزرگترین سورهٔ قرآن را به تو می‌آموزانم. آن حضرت گفت: «الحَمدُلله رب العالمین. آن سَبْع المُثانی، است[1] و قرآن عظیم است که به من داده شده است.»

٥٠٠٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا وَهْبٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْبَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا فِي مَسِيرٍ لَنَا فَنَزَلْنَا، فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ فَقَالَتْ: إِنَّ سَيِّدَ الْحَيِّ سَلِيمٌ، وَإِنَّ نَفَرَنَا غَيَبٌ، فَهَلْ مِنْكُمْ رَاقٍ؟ فَقَامَ مَعَهَا رَجُلٌ مَا كُنَّا نَأْبُنُهُ بِرُقْيَةٍ، فَرَقَاهُ فَبَرَأَ، فَأَمَرَ لَهُ بِثَلَاثِينَ شَاةً، وَسَقَانَا لَبَنًا، فَلَمَّا رَجَعَ قُلْنَا لَهُ: أَكُنْتَ تُحْسِنُ رُقْيَةً، أَوْ كُنْتَ تَرْقِي؟ قَالَ: لَا، مَا رَقَيْتُ إِلَّا بِأُمِّ الْكِتَابِ، قُلْنَا: لَا تُحْدِثُوا شَيْئًا حَتَّى نَأْتِيَ، أَوْ نَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَاهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «وَمَا كَانَ يُدْرِيهِ أَنَّهَا رُقْيَةٌ؟ اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي

۵۰۰۷ ـ از محمد (بن سیرین) از معبد روایت است که ابوسعید خُدری گفت: ما در راهی روان بودیم و (در مسیر راه) فرود آمدیم، کنیزکی آمد و گفت: سالار این قبیله را مار گزیده است و مردم ما حاضر نیستند، آیا در میان شما افسون خوان هست؟ مردی که او را افسون خوان نمی‌پنداشتیم برخاست و همراه وی رفت. بر سالار قبیله افسون خواند و بهبود یافت. (مهتر قبیله) به او سی گوسفند

---

۱ – و همین دلیل است که آغاز این سوره، از، الحمدلله می‌شود. و بسم‌الله الرحمن الرحیم جزء سورهٔ فاتحه نیست.

بِسَهْمٍ».

وَقَالَ أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ : حَدَّثَنِي مَعْبَدُ بْنُ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ بِهَذَا. [راجع: ۲۲۷۶. أخرجه مسلم: ۲۲۰۱].

داد و ما را شیر نوشانیدند. آنگاه که افسون خوان بازگشت به او گفتیم: آیا افسون خوانی را خوب می‌دانستی یا (واقعاً) افسون خوان هستی؟ گفت: نِی، افسون نخواندم مگر به اُمّ‌الکتاب (فاتحه‌الکتاب)، گفتیم: در این مورد چیزی نگویید تا آنکه برویم، یا از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کنیم. آنگاه که به مدینه رسیدیم، ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردیم (از مشروعیت گرفتن گوسفندها پرسیدیم) فرمود: «او چه می‌دانست که آن (سورهٔ فاتحه) شفابخش است، (گوسفندان را) تقسیم کنید و سهم مرا معین نمایید.»[1]

و ابو مَعْمَر گفته است: از عبدالوارث، از هِشام، از محمد بن سیرین از مَعْبد بن سیرین روایت است که ابوسعید خُدری همین حدیث را گفته است.

١٠- باب: فَضْلِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ

۵۰۰۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ». [راجع: ۴۰۰۸. أخرجه مسلم: ۸۰۷ و ۸۰۸].

۵۰۰۹ - وحَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». [راجع: ۴۰۰۸. أخرجه مسلم: ۸۰۷ و ۸۰۸].

۵۰۱۰ - وَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : وَكَّلَنِي رَسُولُ

باب - ۱۰ فضیلت سورهٔ البقره

۵۰۰۸ - از سُلیمان از ابراهیم، از عبدالرحمن، از ابومسعود روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «کسی که دو آیت (آخر سورهٔ البقره) را بخواند.»

۵۰۰۹ - از منصور، از ابراهیم، از عبدالرحمن بن یزید از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که دو آیت آخر سورهٔ البقره را در شب بخواند، برایش بسنده است.»

۵۰۱۰ - و عثمان بن هَیْثَم گفته است: از عَوْف،

[1] - یعنی شفای وی به برکت سورهٔ فاتحه شده است.

اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ، فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - فَقَصَّ الْحَدِيثَ - فَقَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، لَنْ يَزَالَ مَعَكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، ذَاكَ شَيْطَانٌ». [راجع: ۲۳۱۱].

از محمد بن سیرین روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا به نگهداری زکات ماه رمضان گمارد. کسی نزد من آمد و با دو دست به گرفتن غله شروع کرد. او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌برم ـ و حدیث را تمام خواند ـ آن کس گفت: چون به بستر خواب خود در آیی، آیة الکرسی را بخوان. همیشه نگهدارنده‌ای از سوی خدا با تو می‌باشد و تا صبح شیطان به تو نزدیک نمی‌شود. و پیامبر صلی الله علیه و سلم (به ابوهریره گفت: «برای تو راست گفته است و او دروغگو است و همو شیطان است.»[۱]

۱۱- باب: فَضْلِ سُورَةِ الْكَهْفِ

۵۰۱۱ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، وَإِلَى جَانِبِهِ حِصَانٌ مَرْبُوطٌ بِشَطَنَيْنِ، فَتَغَشَّتْهُ سَحَابَةٌ، فَجَعَلَتْ تَدْنُو وَتَدْنُو، وَجَعَلَ فَرَسُهُ يَنْفِرُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «تِلْكَ السَّكِينَةُ تَنَزَّلَتْ بِالْقُرْآنِ». [راجع: ۳۶۱۴. اخرجه مسلم: ۷۹۵].

باب ـ ۱۱ فضیلت سورهٔ الکهف

۵۰۱۱ ـ از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب گفت: مردی سورهٔ الکهف را می‌خواند و به یک سوی وی اسپی بود که با دو ریسمان بسته بود، ابری آن مرد را فراگرفت و به نزدیک آمدن شروع کرد و نزدیک می‌آمد و اسپ او (از ترس) پا به فرار نهاد چون صبح فرا رسید، وی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و از ماجرا یاد کرد. آن حضرت فرمود: «آن سَکینه‌ای بوده است که به سبب تلاوت قرآن نازل شده است.»[۲]

---

۱ - حدیث ۵۰۱۰، به تفصیل در شمارهٔ ۲۳۱۱، جلد سوم آمده است.

۲ - سکینه را معانی مختلف کرده‌اند و در ترجمهٔ انگلیسی بخاری «آرامش» گفته شده است.

١٢- باب : فَضْلِ سُورَةِ الْفَتْحِ

٥٠١٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسِيرُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسِيرُ مَعَهُ لَيْلاً ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَقَالَ عُمَرُ : ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، كُلَّ ذَلِكَ لا يُجِيبُكَ .

قال عُمَرُ : فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي حَتَّى كُنْتُ أَمَامَ النَّاسِ ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي ، قال : فَقُلْتُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ ، قال : فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾

[راجع : ٤١٧٧] .

باب ـ ۱۲ فضیلت سورهٔ اَلْفَتح

۵۰۱۲ ـ از زید بن اسلم از پدرش روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در یکی از سفرهای خود راهی بود و عمر بن خطاب شبی با وی سفر کرد. عمر دربارهٔ چیزی از آن حضرت پرسید ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم جواب او را نداد. سپس پرسید، جواب او را نداد، سپس پرسید، جواب او را نداد. عمر (با خود) گفت: بی اولاد باد مادر تو، سه بار از رسول الله صلی الله علیه و سلم با الحاح پرسیدی، و در هر بار جواب تو را نداد.
عمر گفت: شترم را به شتاب واداشتم تا آنکه از مردم جلو افتادم و ترسیدم از اینکه در شأن من (آیه) قرآن نازل شود. اندکی درنگ نکردم که شنیدم کسی مرا صدا می‌کند. (با خود) گفتم: به تحقیق ترسیدم که دربارهٔ من (آیهٔ) قرآن نازل شده است.

عمر گفت: نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتم و بر وی سلام کردم. فرمود: «به تحقیق که امشب بر من سوره‌ای نازل شده است که آن سوره از آنچه آفتاب بر آن طلوع کرده است، دوست داشتنی‌تر است.» سپس خواند: «انّا فتحنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً» «ما تو را پیروزی بخشیدیم، (چه) پیروزی درخشانی.» (الفتح: ۱)

١٣- باب : فَضْلِ : ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾

فِيهِ عَمْرَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٧٣٧٥].

باب ـ ۱۳ فضیلت «قُلْ هواللهُ أَحدٌ»

در (سند آن) عمره، از عایشه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است:

٥٠١٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

۵۰۱۳ ـ از عبدالرحمن بن ابی صَعْصَعه روایت

عَبْدالرَّحْمَن بْن عَبْدِاللَّه بن عَبْدالرَّحْمَن بن أَبي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبيه ، عَنْ أَبي سَعيد الْخُدْرِيِّ : أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأ : ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾ . يُرَدِّدُهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : « وَالَّذي نَفْسي بِيَدِه ، إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ » . [انظر : ۶۶۴۳ ، ۷۳۷۴] .

است که ابوسعید خُدری گفت: مردی شنید که مردی دیگر می‌خواند: «قُلْ هُوَاللهُ اَحَدٌ» و آن را مکرر می‌خواند. چون صبح فرا رسید، مردی که آن را شنیده بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و موضوع را یاد کرد، گویا که عمل او را اندک می‌پنداشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که این سوره با یک سوم از قرآن برابری می‌کند.»

۵۰۱۴ - وَزَادَ أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ مَالِك بْن أَنَس ، عَنْ عَبْدالرَّحْمَن بْن عَبْدِاللَّه بْن عَبْدالرَّحْمَن بْن أَبي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبيه ، عَنْ أَبي سَعيد الْخُدْرِيِّ : أَخْبَرَني أَخي قَتَادَةُ بْنُ النُّعْمَان : أَنَّ رَجُلاً قَامَ في زَمَن النَّبيِّ ﷺ ، يَقْرَأُ منَ السَّحَر : ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾ . لا يَزيدُ عَلَيْهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَتَى الرَّجُلُ النَّبيَّ ﷺ ، نَحْوَهُ .

۵۰۱۴ - از عبدالرحمن بن اَبی صَعْصَعَه روایت است که ابوسعید خُدری گفت: برادر (مادری) من، قَتاده بن نُعمان مرا خبر داده که: مردی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم (به نماز شب) ایستاد و از سحرگاه «قُل هُو الله اَحَدٌ» می‌خواند و (در نماز تهجد خود) چیزی بر آن زیاد نکرد و چون صبح فرا رسید، مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد، مانند آنچه مذکور شد.

۵۰۱۵ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْص : حَدَّثَنَا أَبي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهيمُ وَالضَّحَّاكُ الْمَشْرِقيُّ ، عَنْ أَبي سَعيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبيُّ ﷺ لأَصْحَابه : « أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ في لَيْلَة » . فَشَقَّ ذَلكَ عَلَيْهِمْ وَقَالُوا : أَيُّنَا يُطيقُ ذَلكَ يَا رَسُولَ اللَّه ؟ فَقَالَ : « اللَّهُ الْوَاحدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ » .

۵۰۱۵ - از اَعْمَش، از ابراهیم و ضحاک مشرقی روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به اصحاب خود گفت: «آیا یکی از شما عاجز می‌آید که یک سوم قرآن را در یک شب بخواند؟» این امر بر ایشان دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما توان آن را دارد یا رسول الله؟ آن حضرت فرمود: «اللهُ الواحدُ الصَّمَدُ (سورهٔ اخلاص) یک سوم از قرآن است.»

فربری گفته است: از ابوجعفر محمد بن ابی حاتم، کاتب ابوعبدالله (امام بخاری) شنیده‌ام که می‌گفت: ابو عبدالله، این حدیث را از

ابراهیم به طور مُرسل، و از ضُحاک مشرقی به گونه‌ای مسند آورده است.»[1]

١٤- باب : فَضْلِ الْمُعَوِّذَاتِ

باب ـ ۱۴ فضیلت المَعوذات[2]

٥٠١٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى يَقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَيَنْفُثُ ، فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهِ ، وَأَمْسَحُ بِيَدِهِ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا . [راجع : ٤٤٣٩ ، اخرجه مسلم : ٢١٩٢] .

۵۰۱۶ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: هرگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم بیمار می‌شد، این سوره‌ها را می‌خواند و بر خود می‌دمید. آن‌گاه که بیماری آن حضرت شدت یافت، من آن سوره‌ها را بر آن حضرت می‌خواندم و دست آن حضرت را به امید برکت آن بر بدن وی می‌کشیدم.

٥٠١٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ ، جَمَعَ كَفَّيْهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا ، فَقَرَأَ فِيهِمَا : ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ، وَ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ ، وَ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ ، ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ ، وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ . [انظر : ٥٧٤٨ ث ، ٦٣١٩ ع] .

۵۰۱۷ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، هر شب که به بستر خواب خود درمی‌آمد، هر دو کف دست خود را جمع می‌کرد و سپس بر آنها می‌دمید و در آن می‌خواند: «قُل هُوَ الله اَحَدٌ» و «قُل اَعوذُ بِرَبِّ الفلق» و «قُل اَعُوذُ بربِّ النّاس» سپس دستها را به اندازهٔ توان بر بدن خود می‌کشید، و از سر و روی خود آغاز می‌کرد و از جلو بدن خود، و این را سه بار می‌کرد.

۱ - عبارت میان دو کمانک ( ) در متن فوق نیست. در سائر نسخ بخاری آمده است چنانکه ابو عبدالله محمد بن یوسف فربری از قول کاتب بخاری نقل کرده است. در اسماء الرّجال گفته شده که عبارت مذکور ( ) در روایت ابوذر هروی (که از زبده‌ترین راویان بخاری است) آمده و در سائر روایات نیامده است.

۲ - مترجم بخاری، مراد از معوذات را سوره‌های «الفلق» و «الناس» ترجمه کرده، در تیسیر القاری گفته شده که مراد از آن سه سوره به اضافه «قل هو الله احد» است. و آنها که اطلاع ندارند که اصحاب سنن این سه سوره را در مرویات خود آورده‌اند می‌گویند مراد دو سورهٔ «الفلق» و «الناس» است. «اخلاص» را معوذه گفتن از جهت اشتمال آن است بر صفات ربانی را بدان تعوذ نمایند.

١٥- باب : نُزُولِ السَّكِينَةِ وَالْمَلَائِكَةِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

٥٠١٨ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ قَالَ : بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ ، فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ ، فَسَكَتَ وَسَكَتَتِ الْفَرَسُ ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ ، فَانْصَرَفَ ، وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا ، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ ، فَلَمَّا اجْتَرَّهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَاهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : «اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ» . قَالَ : فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى ، وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَانْصَرَفْتُ إِلَيْهِ ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ ، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ ، فَخَرَجَتْ حَتَّى لَا أَرَاهَا ، قَالَ : «وَتَدْرِي مَا ذَاكَ» . قَالَ : لَا ، قَالَ : «تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ دَنَتْ لِصَوْتِكَ ، وَلَوْ قَرَأْتَ لَأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا ، لَا تَتَوَارَى مِنْهُمْ».

قَالَ ابْنُ الْهَادِ : وَحَدَّثَنِي هَذَا الْحَدِيثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ .

باب ـ ١٥

فرود آمدن سـکینه، و فرشتگان هنگام خواندن قرآن

۵۰۱۸ ـ و لیـث گفته اسـت: از یزید بن الهاد، از محمد بن ابراهیم[1] روایت اسـت که اُسَـید بن حُضَیْر گفت: در حالی که اُسَـید بن حُضَیر سـورهٔ البقره را در شـب می‌خواند و اسپ او در نزدیک وی بسـته بود، ناگاه اسـپ جولان کرد و او از خواندن خاموش شـد. اسـپ نیز آرام گرفـت. پس به خواندن آغاز کرد، اسـپ باز جولان کرد و چون خاموش شـد، اسپ باز آرام گرفت، سـپس به خواندن آغاز کرد، اسپ باز جولان کرد. سرانجام از خواندن باز ایستاد. پسـر وی یحیی، نزدیک اسـپ بود و ترسـید که اسـپ او را آزار رسـاند. چون پسـر خود را از آن‌جا کنار کشـید، سـر خود را به سوی آسـمان بلند کرد، آسـمان را ندید. چون صبح فرا رسـید، ماجرا را بـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم بیان کرد. آن حضرت فرمود: «بخوان ای ابـن حُضَیْر، بخوان ای ابن حُضَیر»[2] ابن حضیر گفت: ترسیدم یا رسول الله، که اسپ، یحیی را پایمـال کند در حالی که او نزدیک اسـپ بود. سـر خود را به سـوی آسـمان بلند کردم و به سـوی وی بازگشتم. باز سـر خود را به سوی آسـمان بلند کردم، ناگاه سـایبانی دیدم که در آن همچـون چراغها بود. از آنجا بیرون آمدم تا

---

۱ - سیوطی گفته که این حدیث منقطع است؛ زیرا محمد بن ابراهیم، اسید بن حُضیر را درنیافته و اعتماد بر اسناد ثانی یعنی آخر حدیث است.

۲ - مراد از فرمودهٔ آن حضرت: بخوان ای ابن حُضیر! بخوان ای ابن حضیر!» آن است که باید می‌خواندی.

آنکه آن را نبینم.

آن حضرت فرمود: «و می‌دانی که آن چه بود؟» گفت: نی. فرمود: «آنها فرشتگان بودند که با شنیدن آواز (خوش) تو نزدیک آمده بودند و اگر (همچنان) می‌خواندی، بامداد مردم به سوی ایشان می‌نگریستند و از نظر آنها پنهان نمی‌ماند.»

ابن الهاد گفته است: عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری از اُسید بن حُضیر همین حدیث را روایت کرده است.

باب ـ ۶

کسی که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم باقی نگذاشت، به جز آنچه میان دو جلد است (قرآن).

۵۰۱۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَشَدَّادُ بْنُ مَعْقِلٍ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ لَهُ شَدَّادُ بْنُ مَعْقِلٍ: أَتَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَ: مَا تَرَكَ إِلا مَا بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ.

قَالَ: وَدَخَلْنَا عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ فَسَأَلْنَاهُ فَقَالَ: مَا تَرَكَ إِلا مَا بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ.

۵۰۱۹ ـ از سُفیان، از عبدالعزیز بن رفیع روایت است که گفت: من و شدّاد بن مَعْقِل بر ابن عباس رضی الله عنهما درآمدیم. شدّاد بن مَعْقل به او گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم (پس از مرگ) چیزی باقی گذاشت؟ گفت: باقی نگذاشت مگر آنچه میان دو جلد است. و ما نزد محمد بن حنیفه رفتیم و از وی سؤال کردیم. گفت: چیزی باقی نگذاشت مگر آنچه میان دو جلد است.

۱۷- باب: فَضْلِ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ

باب ـ ۱۷ فضیلت قرآن بر سائر کلام

۵۰۲۰ - حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ أَبُو خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى

۵۰۲۰ ـ از قَتاده، از اَنَس بن مالک، از ابوموسی اشعری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و

الأشْعَرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَثَلُ الَّذي يَقرأ القُرآنَ كَالأُتْرُجَّةِ ، طعْمُهَا طَيِّبٌ وَرِيحُهَا طَيِّبٌ . وَالَّذي لا يَقرَأُ القُرآنَ كَالتَّمْرَةِ ، طعْمُها طَيِّبٌ ولا رِيحَ لَهَا ، وَمَثَلُ الفَاجِرِ الَّذي يَقرَأُ القُرآنَ كَمَثَلِ الرَّيْحَانَةِ ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ . وَمَثَلُ الفَاجِرِ الَّذي لا يَقرَأُ القُرآنَ كَمَثَلِ الحَنْظَلَةِ ، طعْمُهَا مُرٌّ ولا رِيحَ لَهَا » [انظر : ۵۰۵۹ ر، ۵۴۲۷ ر، ۷۵۶۰ ر، أخرجه مسلم : ۷۹۷] .

سلم فرمود: «مثال کسی که قرآن را می‌خواند مثال آن ترنجی است که مزهٔ خوش و بوی خوش دارد، و کسی که قرآن را نمی‌خواند مثال خرمایی است که مزهٔ خوش دارد و بوی ندارد. و مثال فاجری که قرآن را می‌خواند، مثال ریحان است که بوی خوش و مزهٔ تلخ دارد، و مثال فاجری که قرآن نمی‌خواند، مانند حَنْظَل (هندوانهٔ ابوجهل) است که مزهٔ آن تلخ است و بوی ندارد.»

۵۰۲۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَني عَبْدُاللهِ بْنُ دِينَارٍ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِنَّمَا أَجَلُكُمْ فِي أَجَلِ مَنْ خَلا مِنَ الأُمَمِ ، كَمَا بَيْنَ صَلاةِ العَصْرِ وَمَغْرِبِ الشَّمْسِ ، وَمَثَلُكُمْ وَمَثَلُ اليَهُودِ وَالنَّصَارَى ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَعْمَلَ عُمَّالاً ، فَقَالَ : مَنْ يَعْمَلُ لي إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ ، فَعَمِلَتِ اليَهُودُ ، فَقَالَ : مَنْ يَعْمَلُ لي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى العَصْرِ ، فَعَمِلَتِ النَّصَارَى ، ثُمَّ أَنْتُمْ تَعْمَلُونَ مِنَ العَصْرِ إِلَى المَغْرِبِ بِقِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ ، قَالُوا : نَحْنُ أَكْثَرُ عَمَلاً وَأَقَلُّ عَطَاءً ، قال : هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ؟ قَالُوا : لا ، قال : فَذَاكَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ شِئْتُ » [راجع : ۵۵۷] .

۵۰۲۱ _ از عبدالله بن دینار، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دوران حیات شما نظر به دوران حیات امتهای گذشته، مانند میعاد بین نماز عصر و شام است و مثال شما و مثال یهود و نصارا مانند مثال مردی است که کارگران را به مزدوری گرفته و به آنها گفته است: کیست که به مزد یک قیراط تا نیمهٔ روز برایم کار کند، یهود این کار را کردند. پس گفت: کیست که (به مزد یک قیراط)[۱] از نیمهٔ روز تا عصر به من کار کند. نصارا این کار را کردند. سپس شما (مسلمانان) از عصر تا شام به دو قیراط کار می‌کنید. (یهود و نصارا) گفتند: ما کار بیشتری کردیم و مزد کمتری گرفتیم. (خداوند) گفت: آیا به حق شما ظلم کرده‌ام؟ گفتند: نی. خداوند گفت: «این از فضل من است که به هر که بخواهم، می‌دهم.»

---

۱ – در سائر نسخ «علی قیراط» در مورد نصارا نیز آمده است که متن فوق آن را فاقد است.

١٨- باب : الْوَصِيَّةِ بِكِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

٥٠٢٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ : حَدَّثَنَا طَلْحَةُ قال : سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى : آوْصَى النَّبِيُّ ﷺ ؟ فَقَالَ : لا ، فَقُلْتُ : كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ ، أُمِرُوا بِهَا وَلَمْ يُوصِ ؟ قَالَ : أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ . [راجع : ٢٧٤٠ . اخرجه مسلم : ١٦٣٤] .

باب ـ ١٨ وصيت و سفارش به کتاب خدای عَزَّوجلّ

۵۰۲۲ ـ از مالک بن مِغْوَل روایت است که طلحه گفت: از عبدالله بن ابی اَوْفی سؤال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم وصیت کرده است؟ گفت: نِی، گفتم: پس چگونه وصیت او بر مردم نوشته شده و به وصیت مأمور شدند، در حالی که وصیت نکرده است؟ گفت: به کتاب خدا وصیت کرده است.

١٩- باب : (... مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ)

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ ﴾ [العنكبوت: ٥١] .

باب ـ ۱۹

کسی که از قرآن بی نیاز نگردد (قرآن را به لحن نخواند)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود، بر تو فرو فرستادیم.» (العنکبوت: ۵۱)

٥٠٢٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَمْ يَأْذَنِ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ» .

وَقَالَ صَاحِبٌ لَهُ : يُرِيدُ : يَجْهَرُ بِهِ [انظر: ٥٠٢٤، ٧٤٨٢، ٧٥٤٤ ، وانظر في التوحيد، باب ٥٢ . اخرجه مسلم: ٧٩٢] .

۵۰۲۳ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند به چیزی گوش فرا نمی‌دهد، آنچه به پیامبری گوش فرا می‌دهد، که قرآن را به لحن می‌خواند.» و دوست او (ابوسلمه) گفت: مراد از (لحن)، بلند خواندن آن است.

٥٠٢٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ» .

۵۰۲۴ ـ از زُهری (ابن شهاب) از ابوسلمه بن عبدالرحمن، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: خداوند به چیزی گوش فرا نمی‌دهد، آنچه به پیامبری گوش فرا می‌دهد که قرآن را به لحن می‌خواند.»

قال سُفْيَانُ : تَفْسِيرُهُ : يَسْتَغْنِي بِه . [راجع : ٥٠٢٣ . أخرجه مسلم : ٧٩٢] .

سفیان گفته است: تفسیر آن، این است که قرآن بدان بی‌نیاز شود.

٢٠- باب : اغْتِبَاطِ صَاحِبِ الْقُرْآنِ

باب ـ ۲۰ رشک بردن بر خوانندهٔ قرآن

٥٠٢٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « لا حَسَدَ إِلا عَلَى اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَقَامَ بِه آنَاءَ اللَّيْلِ ، وَرَجُلٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَالا فَهُوَ يَتَصَدَّقُ بِه آنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ » . [انظر : ٧٥٢٩ ن ، أخرجه مسلم : ٨١٥ ، بذكر النهار مع الأول].

۵۰۲۵ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که خدا به او کتاب داده و با قیام در ساعاتی از شب آن را می‌خواند و مردی که خدا به او مالی داده و در ساعات شب و روز از آن صدقه می‌دهد.»

٥٠٢٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ ، فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ فَقَالَ : لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ ، فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالا فَهُوَ يُهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ .

فَقَالَ رَجُلٌ : لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ ، فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ » . [انظر : ٧٢٣٢ ن ، ٧٥٢٨ ن].

۵۰۲۶ ـ از ذَکوان، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «رشکی (غبطه‌ای) نیست مگر به دو کس: مردی که قرآن را آموخته است و آن را در ساعاتی از شب و روز تلاوت می‌کند و همسایه‌اش می‌شنود و می‌گوید: کاش، به من داده می‌شد، آنچه به فلان داده شده است که می‌کردم آنچه او می‌کند. و مردی که خداوند به او مالی داده و آن را در راه خدا مصرف می‌کند و مردی می‌گوید: کاش به من داده می‌شد آنچه به فلان داده شده است که می‌کردم آن‌چه او می‌کند.»

٢١- باب : خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ

باب ـ ۲۱

بهترین شما کسی است که قرآن را آموخت و آموختاند.

٥٠٢٧ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَلْقَمَةُ بْنُ مَرْثَدٍ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ ، عَنْ

۵۰۲۷ ـ از سعد بن عُبَیده، از ابو عبدالرحمن السُّلمی از عثمان رضی الله عنه روایت است که

أبي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عُثْمَانَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ القُرْآنَ وَعَلَّمَهُ » . قَالَ : وَأَقْرَأَ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ فِي إِمْرَةِ عُثْمَانَ حَتَّى كَانَ الحَجَّاجُ ، قَالَ : وَذَاكَ الَّذِي أَقْعَدَنِي مَقْعَدِي هَذَا . [انظر : ۵۰۲۸ ع] .

۵۰۲۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ القُرْآنَ وَعَلَّمَهُ » . [راجع : ۵۰۲۷] .

۵۰۲۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ القُرْآنَ وَعَلَّمَهُ » . [راجع : ۵۰۲۷] .

۵۰۲۹ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ ، فَقَالَ : « مَا لِي فِي النِّسَاءِ مِنْ حَاجَةٍ » . فَقَالَ رَجُلٌ : زَوِّجْنِيهَا ، قَالَ : « أَعْطِهَا ثَوْبًا » . قَالَ : لَا أَجِدُ ، قَالَ : « أَعْطِهَا وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ » . فَاعْتَلَّ لَهُ ، فَقَالَ : « مَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ » . قَالَ : كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : « فَقَدْ زَوَّجْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ » . [راجع : ۲۳۱۰ ، اخرجه مسلم : ۱۴۲۵ ، مطولاً] .

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را آموخت و آموختاند.» (سعد بن عبیده) گفت: ابوعبدالرحمن (السُّلمی) در زمان امارت عثمان (قرآن را) می‌آموختاند تا آنکه حجاج (امیر عراق) بود (ابوعبدالرحمن السُّلمی) گفت: و همین (حدیث) است که مرا بر جایگاه من (برای آموختاندن قرآن) نشانیده است.

۵۰۲۸ ـ از عَلْقَمَه بن مَرْثَد، از ابو عبدالرحمن السَّلمی از عثمان بن عَفّان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را آموخت و آموختاند.»

۵۰۲۹ ـ از حَمّاد، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا نفس خود را برای خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم بخشیده است (تا آن حضرت با وی ازدواج کند.) آن حضرت فرمود: «مرا به زنان نیازی نیست.» مردی گفت: او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «جامه‌ای به وی بده» گفت: قدرت آن را ندارم. آن حضرت فرمود: «انگشتری هر چند از آهن باشد به وی بده.» آن مرد «از بیچارگی» درماند. آن حضرت فرمود: «چه مقدار از قرآن حفظ داری؟» گفت: چنین و چنان. آن حضرت فرمود: «همانا او را به آنچه از قرآن حفظ کرده‌ای، به ازدواج تو در آوردم.»[1]

---

۱ - علماء از این حدیث احکامی چند استنباط کرده‌اند، یکی آنکه نکاح به لفظ «هبه» منعقد می‌شود؛ چنانکه ابوحنیفه و یاران وی و ثوری به این قایل شده‌اند. از مالک دو روایت است. جواز و عدم جواز، شافعی می‌گوید که نکاح به لفظ هبه منعقد نمی‌شود. شافعیه

٢٢- باب : القِراءَةِ عَنْ ظَهْرِ القَلْبِ

٥٠٣٠ - حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أبي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جِئْتُ لأَهَبَ لَكَ نَفْسِي ، فَنَظَرَ إلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَصَعَّدَ النَّظَرَ إلَيْهَا وَصَوَّبَهُ ، ثُمَّ طَأطَأ رَأسَهُ ، فَلَمَّا رَأَتِ المَرْأَةُ أنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا ، فَقَالَ: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ» . فَقَالَ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : «اذْهَبْ إلَى أهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا» . فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا ، قال : «انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ» . فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ ، وَلَكِنْ هَذَا إزَارِي - قال سَهْلٌ : مَا لَهُ رِدَاءٌ - فَلَهَا نِصْفُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا تَصْنَعُ بِإزَارِكَ ، إنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ ، وَإنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ» . فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى طَالَ مَجْلِسُهُ ، ثُمَّ قَامَ فَرَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا ، فَأمَرَ بِهِ فَدُعِيَ ، فَلَمَّا جَاءَ قال : «مَاذَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ» . قال : مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا ، عَدَّهَا ، قال : «أتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ» . قال : نَعَمْ ، قال : «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ» . [راجع: ٢٣١٠ . أخرجه مسلم : ١٤٢٥] .

باب ـ ۲۲ خواندن قرآن از حفظ

۵۰۳۰ ـ از یعقوب بن عبدالرحمن، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، آمدم تا نفس خود را به تو ببخشم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به سوی وی نگریست. و نظر خود را بلند کرد و فرود آورد و سپس سر خود را پایین افکند. آن زن چون دید که آن حضرت دربارهٔ وی تصمیم نگرفت، در آن‌جا نشست. مردی از یاران آن حضرت برخاست و گفت: یا رسول الله، اگر تو را به این زن نیازی نیست، او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «آیا چیزی (برای مهر) داری؟» گفت: نی به خدا، یا رسول الله، فرمود: «به خانه ات برو و ببین که آیا چیزی یافته می‌توانی.»
آن مرد رفت و سپس بازگشت و گفت: نی به خدا یا رسول الله، هیچ چیزی نیافتم. آن حضرت فرمود: «ببین اگر انگشتری از آهن باشد.» وی رفت و سپس بازگشت و گفت: نی به خدا یا رسول الله. و نی انگشتری از آهن موجود است، ولی همین اِزار من است. سِهل (راوی) گفت: آن مرد ازاری (دیگر) نداشت، نیمهٔ اِزار خود را به آن زن می‌داد. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «وی با اِزار تو چه می‌تواند کرد. اگر تو آن را بپوشی، چیزی از آن نمی‌ماند که وی بر خود بپوشد و اگر وی آن را بپوشد، بر تو از آن چیزی نمی‌ماند.»

به استناد این حدیث می‌گویند که زن و مرد در مورد مهر به هرچه راضی شوند رواست هرچند به بهای کمتر از یک درهم باشد. ابوحنیفه و یاران وی به کمتر از ده درهم روا نمی‌دانند.

آن مرد نشست تا آنکه نشستن وی به درازا کشید، سپس برخاست و رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دید که پشت گردانیده (راهی است) او را فرمود که بیاید، چون آمد، از وی پرسید: «از قرآن چه مقدار فرا گرفته‌ای؟» گفت: سورهٔ چنین و سورهٔ چنان و سورهٔ چنان را، آن سوره‌ها را شمرد. آن حضرت فرمود: «آیا آنها را از حفظ می‌خوانی؟» گفت: آری. فرمود: «همانا وی را به ملکیت (ازدواج) تو درآوردم، به آنچه از قرآن فرا گرفته‌ای.»

٢٣- باب: اسْتِذْكَارِ الْقُرْآنِ وَتَعَاهُدِهِ

٥٠٣١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ: إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». [اخرجه مسلم: ٧٨٩].

٥٠٣٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ نُسِّيَ، وَاسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ».

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ مِثْلَهُ.

تَابَعَهُ بِشْرٌ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ شُعْبَةَ.

وَتَابَعَهُ ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَبْدَةَ، عَنْ شَقِيقٍ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ. [اخرجه مسلم: ٧٩٠].

باب ـ ۲۳ یاد گرفتن و حفظ قرآن و نگاهداشت آن

۵۰۳۱ ـ از مالک، از نافع از ابن عمر رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا مثال یاد گیرندهٔ قرآن، مانند صاحب شتری است که پای آن شتر را بسته است. اگر آن را بسته نگهدارد، شتر را نگاه می‌دارد و اگر آن را بگشاید، شتر می‌رود.»

۵۰۳۲ ـ از منصور، از ابووائل روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بدا به حال یکی از شما که بگوید: فلان و فلان آیه را فراموش کردم، بلکه (بگوید که) فراموش گردانیده شدم، قرآن را یاد گیرید و (با تکرار تلاوت) حفظ کنید، زیرا قرآن از سینه‌های مردم نسبت به چهار پایان وحشی، تندتر و شتابان‌تر می‌رمد.»

از عثمان، از جریر، از منصور، به مثل همین حدیث روایت است. متابعت کرده است (محمد بن عرعره را) بشر، از مبارک، از شُعْبَه،

و متابعت کرده است (محمد بن عرعره را) ابن جُریج از شقیق که گفت: از عبدالله (ابن مسعود) شنیده‌ام که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم (همین حدیث را) شنیده‌ام.

۵۰۳۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَهُوَ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنَ الإِبِلِ فِي عُقُلِهَا». [أخرجه مسلم: ۷۹۱].

۵۰۳۳ - از بُرَید، از ابو بُرده، از ابوموسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن را (با ضبط و تلاوت) نگاه دارید. سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که قرآن از شتری که پای در بند است، تندتر و شتابان‌تر می‌رمد.»

۲۴- باب: الْقِرَاءَةِ عَلَى الدَّابَّةِ

۵۰۳۴ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: أَخْبَرَنِي أَبُو إِيَاسٍ قال: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَهُوَ يَقْرَأُ عَلَى رَاحِلَتِهِ سُورَةَ الْفَتْحِ. [راجع: ۴۲۸۱. أخرجه مسلم: ۷۹۴، بذكر الترجيع وقول معاوية].

باب - ۲۴ خواندن قرآن (در حال سواربودن) بر حیوان

۵۰۳۴ - از شُعْبَه، از ابو اِیاس روایت است که گفت: از عبدالله بن مُغَفَّل شنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را در روز فتح مکه دیدم که سوار بر شتر خود، سورهٔ الفتح را می‌خواند.

۲۵- باب: تَعْلِيمِ الصِّبْيَانِ الْقُرْآنَ

۵۰۳۵ - حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال: إِنَّ الَّذِي تَدْعُونَهُ الْمُفَصَّلَ هُوَ الْمُحْكَمُ.

قال: وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنَا ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ وَقَدْ قَرَأْتُ الْمُحْكَمَ. [انظر: ۵۰۳۶].

باب - ۲۵ آموختن کودکان قرآن را

۵۰۳۵ - از ابوعَوانَه، از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که گفت: به تحقیق که همان سوره‌ای را که المُفَصَّل[1] می‌خوانید، همان المُحکَم است.[2]

سعید گفت: ابن عباس گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کرد، در حالی که من (در

---

۱ - مراد از مُحْکَم در اینجا ضد متشابه نیست، بلکه غیر منسوخ الاحکام است.

۲ - مراد از مَفَصَّل، سوره‌هایی است که از سورهٔ حجرات آغاز می‌گردد و تا آخر قرآن ادامه می‌یابد.

آن وقت) پسری ده ساله بودم[۱] و سوره‌های مَحْکم قرآن را آموخته بودم.

٥٠٣٦ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : جَمَعْتُ الْمُحْكَمَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لَهُ : وَمَا الْمُحْكَمُ ؟ قَالَ : الْمُفَصَّلُ . [راجع : ٥٠٣٥]

۵۰۳۶ ـ از هُشَـیْم، از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر روایت اسـت که ابن عباس رضـی الله عنهما گفت: من در زمان حیات رسـول الله صلی الله علیه و سلم، سوره‌های مُحْکَم را فرا گرفتم. به او گفتم: و مُحْکَم چیسـت؟ گفت: سـوره‌های مُفَصَّل.

٢٦- باب : نِسْيَانِ الْقُرْآنِ ،

وَهَلْ يَقُولُ : نَسِيتُ آيَةَ كَذَا وَكَذَا ؟

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾ [الأعلى: ٦]

باب ـ ۲۶ فراموش کردن قرآن

و آیـا بگوید: آیـهٔ چنین و چنـان را فراموش کـردم. و گفتهٔ خدای تعالی: «ما به زودی آیات خود را بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی. جز آنچه خدا خواهد.» (الاعلی: ٦ ـ ٧)

٥٠٣٧ - حَدَّثَنَا رَبِيعُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ : «يَرْحَمُهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ، مِنْ سُورَةِ كَذَا» .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا عِيسَى ، عَنْ هِشَامٍ ، وَقَالَ : «أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا» .

تَابَعَهُ عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، وَعَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ . [راجع : ٢٦٥٥ ، إخرجه مسلم : ٧٨٨]

۵۰۳۷ ـ از هِشـام، از عُروه، از عایشه رضی الله عنها روایت اسـت که گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم، قرآن خواندن مردی را در مسجد شنید و گفت: «خداوند رحمتش کند که چنین و چنـان را از فلان سـوره به یاد مـن آورد.» روایت اسـت از محمد بن عُبید بن مَیْمُون از عیسی، از هِشام که آن حضرت (به علاوه) گفته اسـت: «آن را از فلان سوره انداخته بودم.» (از یاد برده بودم.)

متابعت کرده است (عیسی را) علی بن سُهر، و عَبْدَه، از هِشام.

٥٠٣٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ ، هُوَ أَبُو الْوَلِيدِ الْهَرَوِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي سُورَةٍ بِاللَّيْلِ فَقَالَ : «يَرْحَمُهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا

۵۰۳۸ ـ از اَحْمد ابن ابـی رجاء، وی ابوالولید هروی اسـت.[۲] از اَبو اسامه، از هشام بن عُروه

۱ ـ ابن عباس در زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم به قولی سیزده ساله و به قولی پانزده ساله بوده است.

۲ ـ آرامگاه ابوالولید در قریهٔ آزادان واقع در شمال غرب شهر هرات زیارتگاه مردم است.

وَكَذَا آيَةً، كُنْتُ أُنْسِيتُهَا مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا».
[راجع: ٢٦٥٥. أخرجه مسلم: ٧٨٨].

از پدرش روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از مردی شنید که در شب سوره‌ای را می‌خواند. آن حضرت گفت: «خداوند رحمتش کند، همانا آیت چنین و چنان را به یاد من آورد که فراموش گردانیده شده بودم از سورهٔ چنین و چنان.»

٥٠٣٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ، يَقُولُ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ هُوَ نُسِّيَ». [راجع: ٥٠٣٢. أخرجه مسلم: ٧٩٠].

۵۰۳۹ ـ از منصور، از ابووائل، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بدا به حال هر یک از شما که بگوید: آیت چنین و چنان را فراموش کردم. بلکه (وی بگوید) که فراموش گردانیده شدم.»

٢٧ - باب: مَنْ لَمْ يَرَ بَأْسًا أَنْ يَقُولَ: سُورَةُ الْبَقَرَةِ، وَسُورَةُ كَذَا وَكَذَا.

باب ـ ۲۷

کسی که باکی نمی‌بیند که بگوید: سورهٔ اَلْبَقره و سورهٔ چنین و چنان.[1]

٥٠٤٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ عَلْقَمَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الآيَتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، مَنْ قَرَأَ بِهِمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». [راجع: ٤٠٠٨. أخرجه مسلم: ٨٠٧ و ٨٠٨].

۵۰۴۰ ـ از اَعْمَش، از ابراهیم، از عَلْقَمه و عبدالرحمن ابن یزید، از ابومسعود انصاری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو آیت از آخر سورهٔ البقره را، اگر کسی در شب بخواند، (همان شب) او را کفایت می‌کند.»

٥٠٤١ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ حَدِيثِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدٍ الْقَارِيِّ: أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ ابْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَؤُهَا عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ، لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلاَةِ، فَانْتَظَرْتُهُ حَتَّى سَلَّمَ فَلَبَّبْتُهُ، فَقُلْتُ: مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ؟ قَالَ: أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ

۵۰۴۱ ـ از شُعیب روایت است که زُهری گفت: عُروه بن زُبیر مرا از حدیث مِسوَر بن مَخْرَمَه و عبدالرحمن بن عبدالقاری خبر داده که آن دو نفر از عُمر بن خطّاب شنیده‌اند که می‌گفت: از هِشام بن حکیم ابن حِزام شنیدم که سوره‌ای از قرآن را در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌خواند، به قرائت

[1] ۱ – بعضی بر این رفته‌اند که نباید سورهٔ «البقره»، «النساء» و غیره گفت، بلکه باید گفت که سوره‌ای که در آن ذکر بقر (گاو) و نساء (زنان) و غیره رفته است. ولی امام بخاری در گفتن آن باکی نمی‌بیند.

لَهُ : كَذَبْتَ ، فَوَاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَهُوَ أَقْرَأَنِي هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَقُودُهُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا ، وَإِنَّكَ أَقْرَأْتَنِي سُورَةَ الْفُرْقَانِ ، فَقَالَ : «يَا هِشَامُ اقْرَأْهَا» . فَقَرَأَهَا الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» . ثُمَّ قَالَ : «اقْرَأْ يَا عُمَرُ» . فَقَرَأْتُهَا الَّتِي أَقْرَأَنِيهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ» .

[راجع : ۲۴۱۹ . أخرجه مسلم : ۸۱۸] .

او گوش فرا دادم، ناگاه دیدم که وی بر حروف زیادی می‌خواند که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بر من نخوانده بود، نزدیک بود که در حال نماز گردنش را بکشم، ولی انتظار کشیدم تا آنکه نماز را سـلام داد، سـپس گریبان او را چنگ انداختم و گفتم: این سوره‌ای را که از تو شنیدم که می‌خواندی، کی بر تو خوانده است؟ گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بر من خوانده اسـت. به او گفتم: دروغ گفتی. به خدا سوگند که همین سـوره‌ای را که از تو شنیدم. رسـول الله صلی الله علیه و سلم بر من خوانده اسـت. او را کشـان کشـان نزد رسول الله صلی الله علیـه و سـلم بردم و گفتم: یا رسـول الله، از وی شنیدم که سـورهٔ الفرقان را بر حروفی می‌خواند که تو (چنان) نخوانده‌ای، و همانا تو سورهٔ الفرقان را بر من خوانده‌ای.

آن حضرت فرمود: «ای هشـام، آن را بخوان.» وی همـان قرائتی را خواند که از وی شـنیده بودم. رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همچنین نازل شـده است.» سپس فرمود: «ای عمر، بخوان.» من همان قرائتی را خواندم که آن حضرت بر من خوانده بود. رسول الله صلی الله علیه و سـلم گفت: «همچنین نازل شده است.» سپس رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است، هر آنچه بر شما آسان است از آن بخوانید.»

۵۰۴۲ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ آدَمَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ قَارِئًا يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : «يَرْحَمُهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ،

۵۰۴۲ ـ از علی بن مُسْـهِر، از هشام، از پدرش روایت اسـت که عایشـه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم، شـبی شـنید که خوانـنده‌ای در مسـجد می‌خواند. آن حضرت

أَسْقَطْتُهَا مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا». [راجع: ۲۶۵۵. أخرجه مسلم: ۷۸۸].

گفت: «خداوند رحمتش کند، همانا آیه چنین و چنان از سورهٔ چنین و چنان را که از یاد برده بودم به یاد من آورد.»

۲۸- باب: التَّرْتِيلِ فِي الْقِرَاءَةِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ [المزمل: ٤].

وَقَوْلِهِ: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾ [الإسراء: ١٠٦].

وَمَا يُكْرَهُ أَنْ يُهَذَّ كَهَذِّ الشِّعْرِ. ﴿يُفْرَقُ﴾ [الدخان: ٤]. يُفَصَّلُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَرَقْنَاهُ: فَصَّلْنَاهُ.

باب ـ ۲۸

اَلتَرتیل (تأنی و نیکویی و روانی) در قرائت و فرمودهٔ خدای تعالی: «وَرَتِّلِ القُرآنَ تَرْتیلاً» (المُزمِّل: ٤) «و قرآن را شمرده شمرده بخوان.» و فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ قُرآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأهُ عَلَی النّاسِ عَلَی مکثٍ» (الأسرأ: ۱۰٦) «و قرآن را بخش بخش نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی.» و آنچه مکروه می‌باشد که به شتاب مانند شعر خوانده شود. «یُفْرَقُ» (الدخان: ٤) یعنی: «فیصله می‌یابد.» (تفسیر: فَرَقْناهُ است)

ابن عباس گفته است: فَرَقْناهُ یعنی: جدا جدا فرستادیم.

٥٠٤٣ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا وَاصِلٌ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: غَدَوْنَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ رَجُلٌ: قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ الْبَارِحَةَ، فَقَالَ: هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ، إِنَّا قَدْ سَمِعْنَا الْقِرَاءَةَ، وَإِنِّي لَأَحْفَظُ الْقُرَنَاءَ الَّتِي كَانَ يَقْرَأُ بِهِنَّ النَّبِيُّ ﷺ، ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سُورَةً مِنَ الْمُفَصَّلِ، وَسُورَتَيْنِ مِنْ آلِ حم. [راجع: ۷۷٥. أخرجه مسلم: ۸۲۲].

٥٠٤٣ ـ از واصل روایت است که ابووائل گفت: بامداد، نزد عبدالله (ابن مسعود) رفتیم. مردی گفت: دیشب همهٔ سوره‌های مفصل را خواندم. عبدالله گفت: همچون شعر به شتاب خواندی و ما قرائت (آن حضرت) را شنیده‌ایم و من سوره‌های همانند آن را که پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌خواند به یاد دارم، هجده سورهٔ مُفَصّل‌اند و دو سوره که با ال، و حم آغاز می‌شود.

٥٠٤٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: فِي قَوْلِهِ: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ

٥٠٤٤ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این فرمودهٔ خدای تعالی: «لا تَحَرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ

لتَعْجَلَ بِهِ﴾ قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا نَزَلَ جِبْرِيلُ بِالوَحْيِ ، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَهُ وَشَفَتَيْهِ ، فَيَشْتَدُّ عَلَيْهِ، وَكَانَ يُعْرَفُ مِنْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ الآيَةَ الَّتِي فِي : ﴿لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ القِيَامَةِ﴾ . ﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ . فَإِنَّ عَلَيْنَا أَنْ نَجْمَعَهُ فِي صَدْرِكَ ﴿وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ : فَإِذَا أَنْزَلْنَاهُ فَاسْتَمِعْ . ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ قال: إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ نُبَيِّنَهُ بِلِسَانِكَ . قال : وَكَانَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ أَطْرَقَ ، فَإِذَا ذَهَبَ قَرَأَهُ كَمَا وَعَدَهُ اللَّهُ. [راجع : ٥ . أخرجه مسلم : ٤٤٨] .

بـه» «زبانت را زود به حرکـت در نیاور تا در خواندن آن شـتاب کنـی.» (القیامه: ١٦) گفت: آنـگاه که جبرئیل بر رسـول الله صلی الله علیه وسـلم وحی نازل می‌کـرد، آن حضرت زبان و لبان خویش را بـه حرکت درمی‌آورد و این حالت بر وی دشـوار می‌بـود و از وی نمودار می‌شـد. پس خداوند آیتـی را نازل کرد که در سـورهٔ «لا اُقْسِـمُ بِیَوْمِ القیامه» است. «لاتُحَرِّک بِهِ لِسـانَکَ لِتَعْجَلَ بـه. اِنَّ عَلَینا جَمْعَهُ و قُرآنَه» «زبانت را زود به حرکت در نیاور تا به خواندن آن شـتاب کنی، همانا جمـع آن و خواندن آن برماسـت.» یعنی برماست که آن (آیات) را در سینهٔ تو جمع آوریم و توسط تو بخوانیم.» «فَاِذا قَرَأنهُ فَاتَّبِعْ قُرآنَـه» «پس چون آن را برخوانیم. خواندن آن را دنبال کن.» یعنی: آنگاه که (آیات را) بر تو نازل کردیم بدان گوش فرا ده. «ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا بَیانَه» «سـپس توضیح آن برماسـت.» ابن عباس گفت: یعنی: برماسـت که آن را به زبان تـو بیان کنیم. ابن عباس گفت: و چون جبرئیل نزد وی می‌آمد، آن حضرت خاموش می‌بود و گـوش فرا می‌داد. و آنگاه که جبرئیل می‌رفت، آن را می‌خوانـد، چنانکه خدا به او وعده کرده بود.

٢٩- باب : مَدِّ القِرَاءَةِ

باب: ٢٩ مَدّ در قرائت (با صدای کشیده تلفظ کردن)

٥٠٤٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ الأَزْدِيُّ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ عَنْ قِرَاءَةِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : كَانَ يَمُدُّ مَدّاً . [انظر : ٥٠٤٦] .

٥٠٤٥ ـ از قَتـاده روایت اسـت کـه گفت: از اَنـس بن مالک دربارهٔ قرائـت پیامبر صلی الله علیه و سـلم سـؤال کردم. گفت: آن حضرت مَد می‌کرد (بعضی حروف را با صدای کشـیده

تلفظ می‌کرد.)

٥٠٤٦ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سُئِلَ أَنَسٌ : كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ : كَانَتْ مَدًّا ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾ ، يَمُدُّ بِبِسْمِ اللَّهِ ، وَيَمُدُّ بِالرَّحْمَنِ ، وَيَمُدُّ بِالرَّحِيمِ . [راجع : ٥٠٤٥] .

٥٠٤٦ - از هَمّام روایت است که قَتاده گفت: از اَنَس سـؤال شد که قرائت پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه بوده اسـت؟ گفت: مَد می‌کرد. و سپس اَنَس «بِسْمِ الله الرَّحمن الرَّحیم» گفت. «بِسْـمِ الله» را به مَد می‌خواند (لام، پیش از هاء را با صدای کشـیده می‌خواند.) و «الرَّحمن» را به مَـدْ می‌خواند (میم رحمن را مَد می‌کرد.) و «الرحیم» را به مَدْ می‌خواند (حای رحیم را مد می‌کرد.)

٣٠- باب : التَّرْجِيعِ

باب - ۳۰ اَلتَّرجیع (جنباندن آواز در حلق)[1]

٥٠٤٧ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِيَاسٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ ، أَوْ جَمَلِهِ ، وَهِيَ تَسِيرُ بِهِ ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ ، أَوْ مِنْ سُورَةِ الْفَتْحِ ، قِرَاءَةً لَيِّنَةً ، يَقْرَأُ وَهُوَ يُرَجِّعُ . [راجع : ٤٢٨١ . ٧٩٤ ، بزيادة معاوية] .

٥٠٤٧ - از ابو اِیاس روایت اسـت که گفت: از عبدالله بن مُغَفَّل شـنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم را دیدم که می‌خواند و بر شتر خود سـوار بود و شـتر او را حمل می‌کرد. آن حضرت سورهٔ الفتح یا از سورهٔ الفتح می‌خواند و با لحنی نرم می‌خواند و ترجیع می‌کرد.

٣١- باب : حُسْنِ الصَّوْتِ بِالْقِرَاءَةِ لِلْقُرْآنِ

باب - ۳۱ خوش آوازی در خواندن قرآن.

٥٠٤٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ أَبُو بَكْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى الْحِمَّانِيُّ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَهُ : «يَا أَبَا مُوسَى ، لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ» . [أخرجه مسلم : ٧٩٣ ، بذكر اسم أبي موسى ونسبه] .

٥٠٤٨ - از ابوبرده روایت اسـت که ابوموسـی رضـی الله عنه گفت: که پیامبـر صلی الله علیه و سـلم به وی گفت. «ای ابوموسـی، یکی از مزامیر (آلات موسیقی) آل داود به تو داده شده است.»[2]

---

۱ - ترجیع، را به تقارب ضروب حرکات و تردید آواز در حلق تفسیر کرده‌اند. (تیسیر القاری)

۲ - ابوموسی اشعری دارای آوازی خوش بود.

٣٢ - باب : مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْمَعَ الْقُرْآنَ مِنْ غَيْرِهِ

٥٠٤٩ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَأْ عَلَيَّ الْقُرْآنَ » . قُلْتُ : أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قَالَ : « إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي » . [راجع : ٤٥٨٢ . أخرجه مسلم : ٨٠٠ ، مطولاً] .

باب ـ ٣٢ کسی که دوست دارد قرآن را از دیگری بشنود.

۵۰۴۹ ـ از ابراهیم، از عُبَیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «قرآن را بر من بخوان.» گفتم: آیا بر تو بخوانم، در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «دوست می‌دارم که به جز از خود، بشنوم.»

٣٣ - باب : قَوْلِ الْمُقْرِئِ لِلْقَارِئِ : حَسْبُكَ

٥٠٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَأْ عَلَيَّ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ ، أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . فَقَرَأْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ ، حَتَّى أَتَيْتُ إِلَى هَذِهِ الآيَةِ : ﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴾ . قَالَ : « حَسْبُكَ الآنَ » . فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ [راجع : ٤٥٨٢ . أخرجه مسلم : ٨٠٠ ، بدون لفظ حسبك] .

باب ـ ٣٣ گفتهٔ شنونده بر خواننده: تو را بسنده است.

۵۰۵۰ ـ از ابراهیم، از عُبَیده، از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «بر من بخوان.» گفتم: یا رسول الله، آیا بر تو بخوانم در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «آری». سورهٔ النساء را خواندم تا بدین آیت رسیدم: «فَکَیْفَ اذاجِئنا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ و جِئْنابِکَ عَلَی هؤلاءِ شَهیداً» (۴۱) «پس چگونه است (حالشان) آنگاه که از هر امتی گواهی گیریم و تو را بر آنان گواه آوریم.» فرمود: «برای اکنون، تو را بسنده است.» چون به سوی آن حضرت نگریستم، دیدم که از چشمان وی اشک جاری است.

٣٤- باب : فِي كَمْ يُقْرَأُ الْقُرْآنُ

وَقَوْلُ اللهِ تَعَالَى : ﴿ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ﴾ [المزمل : ٢٠] .

باب ـ ۳۴

قرآن در چه مدت زمان خوانده شود. و فرمودهٔ خدای تعالی: «پس آنچه از قرآن آسان باشد. بخوانید.» (المُزَمِّل: ۲۰)

۵۰۵۱ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ لِي ابْنُ شُبْرُمَةَ : نَظَرْتُ كَمْ يَكْفِي الرَّجُلَ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَلَمْ أَجِدْ سُورَةً أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثِ آيَاتٍ ، فَقُلْتُ : لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَأَ أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثِ آيَاتٍ .

قَالَ عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا مَنْصُورٌ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ : أَخْبَرَهُ عَلْقَمَةُ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ، وَلَقِيتُهُ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ ، فَذَكَرَ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ : «أَنَّ مَنْ قَرَأَ بِالْآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ» . [راجع : ۴۰۰۸ و ۸۰۷ ، أخرجه مسلم : ۸۰۸] .

۵۰۵۱ ـ از علی روایت است که سُفیان گفت: ابن شُبْرُمَه به من گفت: نگریستم که چند (آیت در نماز) کفایت می‌کند. و سوره‌ای که از سه آیت کمتر باشد، نیافتم. (با خود) گفتم: هیچ کسی را نسزد که کمتر از سه آیت (در نماز) بخواند.

علی گفت: سفیان گفت: منصور از ابراهیم، از عبدالرحمن بن یزید، از عَلْقَمَه از ابو مسعود ما را خبر داده است که عَلْقَمَه گفت: با ابو مسعود ملاقی شدم در حالی که او کعبه را طواف می‌کرد و سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را یاد کرد که: «کسی که دو آیه از آخر سورهٔ بقره را بخواند، برایش بسنده است.»

۵۰۵۲ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا ، فَتَقُولُ : نِعْمَ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ ، لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا ، وَلَمْ يُفَتِّشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ، ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «الْقَنِي بِهِ» . فَلَقِيتُهُ بَعْدُ ، فَقَالَ : «كَيْفَ تَصُومُ» . قلت : كُلَّ يَوْمٍ ، قَالَ : «وَكَيْفَ تَخْتِمُ» . قلت : كُلَّ لَيْلَةٍ ، قَالَ : «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةً ، وَاقْرَإِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ» . قَالَ : قُلْتُ : أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ» . قُلْتُ : أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : «أَفْطِرْ يَوْمَيْنِ وَصُمْ يَوْمًا» . قَالَ : قُلْتُ : أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ ، صَوْمَ دَاوُدَ ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً» . فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَذَاكَ أَنِّي كَبِرْتُ وَضَعُفْتُ ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ ، وَالَّذِي يَقْرَؤُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ ، لِيَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا ،

۵۰۵۲ ـ از مُغیره، از مُجاهد روایت است که عبدالله بن عَمْرو گفت: پدرم زنی با فضیلت را به من نکاح کرد و از زن پسر خود جویای حال شوهرش می‌بود (یعنی پدرم از زن من دربارهٔ من می‌پرسید.) زن می‌گفت: وی مردی بسیار نیک است (ولی) جامهٔ خواب‌مان را (برای مسائل زناشویی) نگسترده است و از آنگاه که نزدش آمدیم، در صدد پوششی برای ما نبوده است. چون این حالت به درازا کشید، پدرم ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرد. آن حضرت فرمود: «او را پیش من بیاور.» سپس آن حضرت را ملاقات کردم. فرمود: «چگونه روزه می‌گیری؟» گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه ختم قرآن می‌کنی؟» گفتم: هر شب. فرمود: «در هر ماه سه روز روزه بگیر و قرآن را در یک ماه ختم کن.» گفتم: بیش از این توانایی دارم. فرمود: «سه روز در هفته روزه

وَأَحْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتْرُكَ شَيْئاً فَارَقَ النَّبِيَّ ﷺ عَلَيْهِ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ بَعْضُهُمْ : فِي ثَلَاثٍ وَفِي خَمْسٍ ، وَأَكْثَرُهُمْ عَلَى سَبْعٍ . [راجع : ۱۱۳۱ . أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

بگیر.» گفتم: بیش از این توانایی دارم. فرمود: «دو روز روزه نگیر و یک روز روزه بگیر.»[۱]

گفتم: بیش از این توانایی دارم. فرمود: «بهترین روزه را بگیر. روزهٔ داوود، یک روز روزه بگیر و یک روز بخور و قرآن را در هر هفت شب ختم کن.»

عبدالله بن عمر و بن عاص می‌گوید: کاش، اجازه‌ای را که رسول الله صلی الله علیه و سلم داده بود، پذیرفته بودم، از اینکه اکنون پیر و ضعیف گشته‌ام.

عبدالله بن عَمرو هفتم حصه از قرآن را بر بعضی از افراد خانوادهٔ خود (برای آزمایش حافظهٔ خود) در روز می‌خواند، آنچه را که باید در شب بخواند در روز می‌خواند تا شب بر وی سبکتر باشد و چون می‌خواست که نیرو بگیرد، چند روز، می‌خورد و شمار آن را می‌گرفت و به همان شمار، روزه می‌گرفت؛ زیرا وی دوست نداشت از آنگاه که از پیامبر صلی الله علیه و سلم جدا گشته، چیزی را فرو گذارد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: بعضی (از راویان) گفته‌اند که وی در سه شب یا هفت شب (قرآن را ختم می‌کرد) ولی اکثر آنها هفت شب روایت کرده‌اند.

۵۰۵۳ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «فِي كَمْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ» . [راجع : ۱۱۳۱ . أخرجه مسلم : ۱۱۵۹] .

۵۰۵۳ - از سعد بن حَفص، از شیبان، از یحیی از محمد بن عبدالرحمن، از ابوسَلَمه روایت است که عبدالله بن عَمْرو گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «در چه مدتی قرآن را می‌خوانی؟»

۱ - چون فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم «سه روز در هفته روزه بگیر» نظر به فرمودهٔ بعدی که «دو روز روزه نگیر و یک روز روزه بگیر» شمار روزهای روزه گرفتن بیشتر است. گفته‌اند که در عبارت تقدم و تأخر رخ داده است. «تیسیر القاری»

٥٠٥٤ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ شَيْبَانَ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ مَوْلَى بَنِي زُهْرَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ : وَأَحْسِبُنِي قَالَ : سَمِعْتُ أَنَا مِنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَإِ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ» . قُلْتُ : إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً ، حَتَّى قَالَ : «فَاقْرَأْهُ فِي سَبْعٍ ، وَلَا تَزِدْ عَلَى ذَلِكَ» . [راجع : ١١٣١ . أخرجه مسلم : ١١٥٩] .

۵۰۵۴ ـ از اسحاق، از عبدالله بن موسی، از شیبان، از یحیی، از محمد بن عبدالرحمن، از ابوسَلَمَه روایت است که عبدالله بن عَمْرو گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «در چه مدتی قرآن را می‌خوانی؟»
از اسحاق، از عبیدالله بن موسی، از شیبان، از محمد بن عبدالرحمن، مولی بنی زُهره، از ابوسلمه روایت است که گفت: یحیی گفت: می‌پندارم که از ابوسلمه شنیده‌ام که عبدالله بن عَمْرو گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «قرآن را در یک ماه بخوان.» گفتم: توان آن را در خود می‌بینم. تا آنکه گفت: «پس آن را در یک هفته بخوان و بر آن زیادت مکن.»

٣٥- باب : الْبُكَاءِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

باب ـ ۳۵ گریستن به هنگام خواندن قرآن

٥٠٥٥ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : - قَالَ يَحْيَى : بَعْضُ الْحَدِيثِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ - قَالَ : لِي النَّبِيُّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : - عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ . قَالَ الأَعْمَشُ : وَبَعْضُ الْحَدِيثِ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ - عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَعَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَأْ عَلَيَّ» . قَالَ : قُلْتُ : أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قَالَ : «إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي» . قَالَ : فَقَرَأْتُ النِّسَاءَ حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ : ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ٤١] . قَالَ لِي : «كُفَّ ، أَوْ أَمْسِكْ» . فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَذْرِفَانِ . [راجع : ٤٥٨٢ . أخرجه مسلم : ٨٠٠ ، بدون لفظ كف أو أمسك] .

۵۰۵۵ ـ از صَدَقَه، از یحیی، از سُفیان، از سُلیمان، از ابراهیم، از عُبَیده، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است. یحیی گفت: بخشی از این حدیث از عَمرو بن مُرّه است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت. از مُسَدَّد از یحیی، از سُفیان، از اَعمش، از ابراهیم، از عُبیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت. اَعْمَش گفت: و بخشی از این حدیث را عَمْرو بن مُرَّه، از ابراهیم و از پدر وی، از ابو الضُحَی به من روایت کرده که عبدالله (ابن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر من بخوان.» گفتم: آیا بر تو بخوانم و بر تو نازل شده است؟ فرمود: «همانا دوست دارم که از

کســی به جز از خود بشنوم.» من سورهٔ النّساء را خواندم تا (بدین آیت) رسیدم: «پس چگونه اســت (حالشــان) آنگاه که از هر امتی گواهی گیریم و تو را بر آنان گواه آوریم» آن حضرت به من گفت: «بس کن، یا گفت خاموش باش.» دیدم که از چشــمان آن حضرت اشک جاری است.

٥٠٥٦ - حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَأْ عَلَيَّ » . قُلْتُ : أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قَالَ : « إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي » .[راجع : ٤٥٨٢ . أخرجه مسلم : ٨٠٠ ، مطولاً] .

۵۰۵۶ ـ از اَعْمش، از ابراهیم از عُبَیدهٔ السَّلمانی روایت است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «بر من بخوان.» گفتم: آیا بر تو بخوانم در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «همانا دوست دارم که از کسی غیر از خود بشنوم.»

٣٦- باب : إِثْمُ مَنْ رَاءَى بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ، أَوْ تَأَكَّلَ بِهِ ، أَوْ فَخَرَ بِهِ .

باب ـ ۳۶

گناه کســی که به خواندن قــرآن تظاهر کند یا آن را وســیلهٔ روزی سازد یا مایهٔ فسق و فجور قرار دهد.

٥٠٥٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ : قَالَ عَلِيٌّ ﷺ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ ، حُدَثَاءُ الأَسْنَانِ ، سُفَهَاءُ الأَحْلامِ ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، لا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » .[راجع: ٣٦١١ . أخرجه مسلم : ١٠٦٦] .

۵۰۵۷ ـ از خَیْثَمه، از سُــوَیْد بــن غَفَلَه روایت اســت که گفت: علی رضی الله عنه گفت که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «گروهی از جوانــان بیخرد در آخرالزمان پدید می‌آید کــه به گفتهٔ بهترین آفریدگان تمسـک می‌جویند، ولی از (دائرهٔ) اسلام (چنان) خارج می‌گردند که تیر از شکار خارج می‌گردد، ایمان از گلویشــان نمی‌گذرد (کــه در دل نفوذ کند) پس هر کجا که با ایشان روبرو شدید، ایشان را بکشید؛ زیرا کشــتن ایشان را پاداشی است در روز قیامت..»

٥٠٥٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلاَتَكُمْ مَعَ صَلاَتِهِمْ ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ ، وَيَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلاَ يَرَى شَيْئًا ، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلاَ يَرَى شَيْئًا ، وَيَنْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلاَ يَرَى شَيْئًا ، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ» . [راجع : ٣٣٤٤. أخرجه مسلم: ١٠٦٤] .

۵۰۵۸ ـ از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «از میان شما گروهی پدید می‌آیند که نماز خویش را (در مقایسه) با نماز ایشان و روزهٔ خود را با روزهٔ ایشان و عمل خود را با عمل ایشان خوار و سبک می‌شمارید، آنها قرآن را می‌خوانند و از گلوهایشان در نمی‌گذرد، از دین چنان می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد. که چون در پیکان نگریسته شود چیزی دیده نشود و چون به چوبهٔ تیر نگریسته شود چیزی دیده نشود و چون در پَر تیر نگریسته شود چیزی دیده نشود و در سوفار (بُن چوبه تیر) شک می‌کند.»

٥٠٥٩ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالأُتْرُجَّةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَرِيحُهَا طَيِّبٌ . وَالْمُؤْمِنُ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالتَّمْرَةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلاَ رِيحَ لَهَا . وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَالرَّيْحَانَةِ ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ . وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَالْحَنْظَلَةِ ، طَعْمُهَا مُرٌّ ، أَوْ خَبِيثٌ ، وَرِيحُهَا مُرٌّ» . [راجع: ٥٠٢٠ . أخرجه مسلم : ٧٩٧ ، بدون لفظة ، ويعمل به] .

۵۰۵۹ ـ از قَتاده، از اَنَس بن مالک، از ابوموسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمانی که قرآن می‌خواند و بدان عمل می‌کند، بسان ترنجی است که طعم خوش و بوی خوش دارد، و مسلمانی که قرآن نمی‌خواند و بدان عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعم خوش دارد و بوی ندارد، و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند (گیاه) ریحان است که بوی خوش و طعم تلخ دارد و مثال منافقی که قرآن را نمی‌خواند مانند حنظل است که طعم آن تلخ یا بدمزه و بوی آن زننده است.»

٣٧ - باب : «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ»

باب ـ ۳
قرآن بخوانید تا دلهای شما با آن الفت گیرد.

٥٠٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ» . [انظر : ٥٠٦١ ، ٧٣٦٤ ، ٧٣٦٥ . أخرجه مسلم: ٢٦٦٧] .

٥٠٦١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا سَلَّامُ بْنُ أَبِي مُطِيعٍ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ جُنْدَبٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ» . [راجع: ٥٠٦٠ . أخرجه مسلم: ٢٦٦٧] .

تَابَعَهُ الْحَارِثُ بْنُ عُبَيْدٍ ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ.

وَلَمْ يَرْفَعْهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ وَأَبَانُ .

وَقَالَ غُنْدَرٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ : سَمِعْتُ جُنْدَبًا ، قَوْلَهُ .

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ ، عَنْ عُمَرَ ، قَوْلَهُ .

وَجُنْدَبٌ أَصَحُّ وَأَكْثَرُ .

٥٠٦٠ ـ از حَمّاد، از ابو عِمران الجَوْنی از جُنْدَب بن عبدالله روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن بخوانید تا دلهای شما الفت گیرد و اگر در (فهم معانی) آن اختلاف کردید، از (خواندن) آن (موقتاً) باز ایستید.»[۱]

٥٠٦١ ـ از سلام بن ابی مُطیع، از ابوعِمْران الجَوْنی، از جُنْدَب روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن بخوانید تا دلهای شما با آن الفت گیرد، و اگر در (فهم معانی) آن اختلاف کردید، از (خواندن) آن (موقتاً) باز ایستید.» متابعت کرده است (سلام بن ابی مطیع را) حارث بن عبید و سعید بن زید، از ابو عمران و حَمّاد بن سَلَمه و اَبان، این حدیث را رفع نکرده‌اند.

و غُنْدُر گفته است: شُعْبَه گفت که ابو عِمران گفته است: از جُنْدَب شنیدم، یعنی گفتهٔ جُنْدَب است (مرفوع نیست.) و ابن عَوْن، از ابو عِمران از عبدالله بن صامت روایت کرده که عُمَر گفته است یعنی قول عُمَر است. مؤلف می‌گوید: صحیح‌تر و بیشتر روایات آن است که قول جُنْدَب است.

٥٠٦٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ ، عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ آيَةً ، سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ خِلَافَهَا ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «كِلَاكُمَا حَسَنٌ، فَاقْرَآ» . أَكْبَرُ عِلْمِي قَالَ : «فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَأَهْلَكُوا» . [راجع : ٢٤١٠] .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿وَعَتَوْا﴾ : طَغَوْا .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿عَاتِيَةٍ﴾ : عَتَتْ عَنِ الْخُزَّانِ .

٥٠٦٢ ـ از عبدالملک بن مَیْسَره از نَزّال بن سَبْرَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفته است که وی از مردی شنید که آیتی می‌خواند که از پیامبر صلی الله علیه و سلم خلاف آن را شنیده بود. (عبدالله می‌گوید) از دستش گرفتم و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردم. آن حضرت فرمود: «هر دوی شما نیک می‌خوانید

۱ - سیوطی گفته است: احتمالاً مراد آن است که: تا زمانی قرآن بخوانید که دارای نشاط باشید. و چون ملول شوید، بس کنید تا زمان نشاط بازآید؛ درست مانند امر نماز. (تیسیرالقاری)

پس بخوانید.» (شُـعْبَه راوی حدیث می‌گوید:) به گمان اغلب که آن حضرت فرمود: «به تحقیق کسانی که قبل از شما بودند، اختلاف کردند و (خداوند) هلاکشان کرد.»

پایان ترجمهٔ جلد پنجم صحیح‌البخاری
عصر پنجشنبه چهارم می ۲۰۰۶
فریمونت - کالیفرنیا، امریکا

بسم الله الرحمن الرحيم

صحيح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی
جلد ششم

مترجم:
عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴-۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی- عربی.
	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص) مولف ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری/ مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ج ۶
شابک	: ۱-۰۰۵-۲۴۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	:عربی- فارسی
یادداشت	: ج۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	: احادیث اهل سنت- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / ۱۱۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲-۱۳۱۰۲-۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد ششم)

مولف	:	امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	:	وحید عباسی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	دوم - ۱۳۹۲
شمارگان	:	۱۵۰۰ نسخه
چاپخانه	:	دقت (۶خط)۳۱۲۵۰۵۲
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۰۵-۱
شابک دوره	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	:	۱۵۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

۶۷ ـ کتاب نکاح ۲۵
باب ـ ۱: راغب کردن در نکاح ۲۵
باب ـ۲: ۲۷
باب ـ ۳: کسی که توانایی ازدواج ندارد، روزه بگیرد. ۲۷
باب ـ ۴: با زنان زیاد ازدواج کردن. ۲۸
باب ـ ۵: کسی که هجرت کند یا کاری نیک کند ۲۹
باب ـ ۶: ازدواج مرد تنگدستی، که (حافظ) قرآن، و مسلمان است. ۲۹
باب ـ ۷: سخن مردی به برادر خود ۳۰
باب ـ ۸: آنچه ناپسند است از پرهیز از ازدواج و خصی کردن. ۳۱
باب ـ ۹: ازدواج با دوشیزگان. ۳۲
باب ـ ۱۰: ازدواج با زنان شوهر دیده(بیوه). ۳۳
باب ـ ۱۱: ازدواج خوردسال با بزرگسال. ۳۵
باب ـ ۱۲: با چگونه زنی ازدواج کنید ۳۵
باب ـ ۱۳: کسی که آزادی کنیزی را مهر او گردانید. ۳۷
باب ـ ۱۴: ازدواج با مرد تنگدست. ۳۷
باب ـ ۱۵: کُفو در دین. ۳۹
باب ـ ۱۶: کُفو بودن در مال، و ازدواج مردِ فقیر با زنِ توانگر. ۴۲
باب ـ ۱۷: آنچه باید از شومی و بدشگونی زن پرهیز شود. ۴۳
باب ـ ۱۸: زن آزاد در زیر غلام. ۴۴
باب ـ ۱۹: با بیش از چهار زن ازدواج نکند. ۴۴
باب ـ ۲۰: «و مادرهای شما به شما شیر داده‌اند. (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳). ۴۵
باب ـ ۲۲: شیر (زنی که متعلق است) به مرد. ۴۸
باب ـ ۲۳: گواهی زنی که کودک غیر را شیر داده است. ۴۸
باب ـ ۲۴: آنچه از نکاح زنان حلال است و آنچه حرام است. ۴۹
باب ـ ۲۵: «و دختران و همسرانتان که [آن دختران] در دامان شما پرورش یافته‌اند- ۵۲
(سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳) ۵۲
باب ـ ۲۷: «و [حرام است] اینکه میان دو خواهر جمع کنید ۵۴
باب ـ ۲۸: زن بر عمه‌اش نکاح نشود. ۵۵
باب ـ ۲۹: شَغار (تبادله در ازدواج). ۵۵
باب ـ ۳۰: آیا زن می‌تواند نفس خود را به کسی ببخشد؟ ۵۶
باب ـ ۳۰: نکاح محرِم (کسی که در احرام حج یا عمره است). ۵۶
باب ـ ۳۳: پیشکش کردن زن نفس خود را برای (نکاح) مرد صالح ۵۸
باب ـ ۳۳: پیشکش کردن مرد، دختر یا خواهر خود را بر شخص نیکوکار. ۵۹
باب ـ ۳۴: فرمودهٔ خدای عزوجَل: ۶۱
باب ـ ۳۵: نگریستن به سوی زن قبل از ازدواج. ۶۲
باب ـ ۳۶: کسی که گفت که نکاح منعقد نمی‌شود به‌جز به اجازهٔ ولی. ۶۴
باب ـ ۳۷ ـ اگر ولی (برای خود یا دیگری) خواستگاری کند. ۶۸
باب ـ ۳۹: نکاح کردن مرد، ۶۹
دختر خردسال خود را. ۶۹
باب ـ ۳۹: نکاح کردن پدر، دختر خود را برای امام. ۷۰

باب ـ ۴۰: سلطان ولی است. ۷۰
باب ـ ۴۲: دوشیزه یا شوهر رسیده را، پدر و غیر او جز به رضایت وی به نکاح ندهد. ۷۱
باب ـ ۴۳: اگر کسی دختر خود را به نکاح دهد و دخترش راضی نباشد ۷۲
باب ـ ۴۴: به نکاح دادن دختر یتیم. ۷۲
باب ـ ۴۴: هرگاه خواستگار به ولی بگوید: فلان زن را به ازدواج من درآور، ۷۴
باب ـ ۴۵: مردی بر خواستگاری برادر (مسلمان) خود خواستگاری نکند ۷۵
باب ـ ۴۶: دلیل ترک خواستگاری. ۷۶
باب ـ ۴۷: خطبهٔ (نکاح) ۷۷
باب ـ ۴۸: دایره زدن به وقت نکاح ۷۷
و میهمانی زفاف. ۷۷
باب ـ ۴۹: فرمودهٔ خدای تعالی. ۷۸
باب ـ ۵۰: تزویج به قرآن و بدون مهر. ۷۸
باب ـ ۵۲: دادن مَهر با مال و منال (غیرنقدینه) و انگشتری آهنین. ۷۹
باب ـ ۵۲: شروط در نکاح. ۸۰
باب ـ ۵۳: شرطهایی که در عقد نکاح روا نیست. ۸۰
باب ـ ۵۴: استعمال صُفره (خوشبویی زردگون) برای داماد. ۸۱
باب ـ ۵۶ ۸۱
باب ـ ۵۶: چگونه برای داماد دعا می‌شود؟ ۸۲
باب ـ ۵۸: دعا برای زنانی که عروس را می‌آرایند، و برای عروسی. ۸۲
باب ـ ۵۸: کسی که دوست می‌دارد پیش از رفتن به غزوه زفاف کند. ۸۲
باب ـ ۵۹: کسی که با زنی زفاف کند، و او دختری نُه ساله باشد. ۸۳
باب ـ ۶۱: زفاف در سفر. ۸۳
باب ـ ۶۱: مراسم زفاف بدون تشریفات و آتش‌افروزی. ۸۴
باب ـ ۶۲: جامهٔ پشمین که بر هودج افکنند و مانند آن برای زنان. ۸۴
باب ـ ۶۳: زنانی که زن را به شوهرش می‌سپارند. ۸۴
باب ـ ۶۴: هدیه برای داماد. ۸۵
باب ـ ۶۶: به عاریت گرفتن جامه‌ها و غیر آن برای عروس. ۸۷
باب ـ ۶۷: آنچه مرد، هنگامِ جماع با زن خود می‌گوید. ۸۷
باب ـ ۶۸: ولیمه، (طعام عروسی) حق است. ۸۸
باب ـ ۶۸: وَلیمه، هر چند با گوسفندی باشد. ۸۹
باب ـ ۶۹: کسی که بر بعضی زنان خود نظر به بعضی دیگر بیشتر ولیمه کرد. ۹۰
باب ـ ۷۱: کسی که به کمتر از ۹۰
گوسفندی ولیمه کرد. ۹۰
باب ـ ۷۲: حق قبول ولیمه و مهمانی، و کسی که هفت روز یا بیشتر ولیمه کرد. ۹۰
باب ـ ۷۳: کسی که دعوت (میمهانی) را نپذیرد ۹۲
باب ـ ۷۴: کسی که میهمانی غذای پایچه را پذیرفته است. ۹۲
باب ـ ۷۵: پذیرفتن دعوت در عروسی و غیره. ۹۲
باب ـ ۷۶: رفتن زنان و کودکان ۹۳
به محفل عروسی. ۹۳
باب ـ ۷۷: آیا اگر کاری خلاف شرع را در محفلی می‌بینید از آنجا بازگردد؟ ۹۳

باب ـ ۷۸: ایستادن زن (عروس) در محفل عروسی برای خدمتگزاری مردان. ۹۴
باب ـ ۸۰: ملاطفت و مهربانی با زنان. ۹۵
باب ـ ۸۱: وصیّت دربارهٔ زنان. ۹۵
باب ـ ۸۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ۹۶
باب ـ ۸۳: رفتار دوستانه و آمیزش نیک با زن. ۹۶
باب ـ ۸۳: اندرز دادن مَرد، دختر خود را دربارهٔ شوهر وی. ۱۰۰
باب ـ ۸۵: زنی که می‌خوابد و بستر خواب شوهرش را ترک می‌کند. ۱۰۶
باب ـ ۸۶: زن باید هیچ کس را به خانهٔ شوهر خود اجازه ندهد مگر به اجازهٔ شوهرش. ۱۰۷
باب ـ ۸۸ ۱۰۷
باب ـ ۸۹: ناسپاسی اَلعَشیر، ۱۰۸
باب ـ ۹۰: «زن تو را بر تو حقّی است.» ۱۱۰
باب ـ ۹۱: زن در خانهٔ شوهر خود نگهبان است. ۱۱۰
باب ـ ۹۱: فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۱۱
باب ـ ۹۳: دوری‌گزینی پیامبر از زنان خویش در غیر خانه‌های ایشان. ۱۱۱
باب ـ ۹۴: آنچه ناخوشایند است از زدن زنان. ۱۱۳
باب ـ ۹۴: زن در آنچه گناه است از شوهر خود اطاعت نکند. ۱۱۳
باب ـ ۹۶: «و اگر زنی از شوهر خویش بیم نازگاری یا رویگردانی داشته باشد.» ۱۱۳
باب ـ ۹۷: عزل (برآوردن آلت از فرج زن تا منی در آن نریزد و حمل نگیرد) ۱۱۴
باب ـ ۹۸: قرعه‌افکندن میان زنان، آنگاه که بخواهد سفر کند. ۱۱۵
باب ـ ۹۸: زنی که روز نوبت شوهرش را به اَنباغ (هووی)خود می‌بخشد ۱۱۶
باب ـ ۱۰۰: عدالت میان زنان. ۱۱۶
باب ـ ۱۰۱: هرگاه که زنی شوهر رسیده (بیوه)دارد با دوشیزه ازدواج کند. ۱۱۶
باب ـ ۱۰۱: کسی که دوشیزه‌ای در ازدواج دارد و با شوهر رسیده ازدواج می‌کند. ۱۱۷
باب ـ ۱۰۳: کسی که با همهٔ زنان خود مباشرکت کند و یک غسل نماید. ۱۱۷
باب ـ ۱۰۳: درآمدن مرد بر زنان خویش در روز. ۱۱۸
باب ـ ۱۰۵: اگر مرد از زنان خود اجازه بخواهد ۱۱۸
باب ـ ۱۰۵: دوست داشتن مرد بعضی از زنان خود را بیشتر نسبت به زنان دیگر. ۱۱۹
باب ـ ۱۰۶: تظاهر کردن به آنچه فاقد آن است ۱۱۹
باب ـ ۱۰۷: غیرت. ۱۱۹
باب ـ ۱۰۹: غیرت زنان و خشم آنان. ۱۲۳
باب ـ ۱۰۹: مانع شدن مرد از آنچه دختر او را بر سر غیرت آورد ۱۲۴
باب ـ ۱۱۰: مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌شوند. ۱۲۴
باب ـ ۱۱۱: مرد با زنی خلوت نکند مگر آنکه محرم وی باشد ۱۲۵
باب ـ ۱۱۳: آنچه رواست که مردی با زنی در حضور مردم (در گوشه‌ای) خلوت کند. ۱۲۶
باب ـ ۱۱۳: آنچه منع کرده می‌شود از درآمدن مختّثان بر زنان. ۱۲۶
باب ـ ۱۱۵: نگریستن زن به سوی حبشیها بدون نظر بدگمانی. ۱۲۶
باب ـ ۱۱۶: برآمدن زنان برای نیازمندیهای خویش. ۱۲۷
باب ـ ۱۱۶: اجازه دادن مرد، زن خود را برای برآمدن به قصد مسجده و غیره. ۱۲۷
باب ـ ۱۱۸: آنچه رواست از درآمدن و نگریستن به زنان به سبب شیرخوارگی. ۱۲۸
باب ـ ۱۱۹: زن با زن مباشرت نکند تا از وی به شوهر خود توصیف کند. ۱۲۸

باب ـ ۱۲۰: گفتن مرد: امشب بر همهٔ زنان خود (به قصد جماع) دور می‌زنم. ۱۲۹
باب ـ ۱۲۱: مردی که زمان درازی از خانهٔ خود دور بوده ۱۲۹
باب ـ ۱۲۲: طلب فرزند ۱۳۰
باب ـ ۱۲۳: زنی که شوهرش غایب است ۱۳۱
باب ـ ۱۲۳: ۱۳۲
باب ـ ۱۲۵: «و کسانی از شما که به سن بلوغ نرسیده‌اند.» (سورهٔ نور، آیهٔ ۵۱) ۱۳۳
باب ـ ۱۲۵: گفتن مردی به یار خود: آیا دیشب جماع کردید ۱۳۴
۶۸ ـ کتاب طلاق ۱۳۵
باب ـ ۱: ۱۳۵
باب ـ ۲: اگر زن در حال حیض طلاق داده شود، با این طلاق عدّت گرفته می‌شود؟ ۱۳۶
باب ـ ۳: کسی که طلاق می‌دهد، آیا رویاروی زن خود را طلاق دهد؟ص ۱۳۷
باب ـ ۴: کسی که طلاق دادن را به سه طلاق جایز داند. ۱۳۹
باب ـ ۵: کسی که زنان خویش را مخیّر گردانید. ۱۴۲
باب ـ ۷: کسی که به زن خود گفت: تو بر من حرام هستی. ۱۴۳
باب ـ ۸: «چرا حرام می‌کنی آنچه را خدا بر تو حلال کرده است؟؟» ۱۴۴
باب ـ۹: پیش از نکاح، طلاقی نیست. ۱۴۷
باب ـ ۱۱: طلاق در حالت خشم و جبر یا مستی و دیوانگی ۱۴۸
باب ـ ۱۲: خُلع و چگونگی طلاق در آن. ۱۵۲
باب ـ ۱۳: ناسازگاری: آیا در وقت ضرورت به خُلع اشاره می‌کند؟ ۱۵۵
باب ـ ۱۴: فروش کنیز، طلاق (وی) نمی‌باشد. ۱۵۵
باب ـ ۱۵: مخیَّر گردانیدن کنیز (آزاد شده‌ای) که شوهرش غلام باشد. ۱۵۶
باب ـ ۱۶: شفاعت کردن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای شوهر بریره. ۱۵۷
باب ـ ۱۷: ۱۵۷
باب ـ ۱۸: فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۵۸
باب ـ ۲۰: اگر زنی مشرک مسلمان شود. ۱۶۰
باب ـ ۲۱: فرمودهٔ خدای تعالی ۱۶۲
باب ـ ۲۲: حکم در مورد خانواده و مال مردی که مفقود است. ۱۶۴
باب ـ ۲۳: اَلظِّهَار «مانند پُشت مادرم هستی». ۱۶۶
باب ـ ۲۴: اشارت در طلاق و سایر امور. ۱۶۷
باب ـ ۲۵: لِعان ۱۷۱
باب ـ ۲۶: اگر (شوهر) به کنایه بگوید که این فرزند از من نیست. ۱۷۴
باب ـ ۲۷: سوگند دادن مرد و ۱۷۵
زنی که لِعان می‌کنند. ۱۷۵
باب ـ ۲۸: مرد به لِعان آغاز می‌کند. ۱۷۵
باب ـ ۲۹: لِعان و کسی که بعد ۱۷۶
از لِعان طلاق داد. ۱۷۶
باب ـ ۳۰: لِعان کردن در مسجد. ۱۷۷
باب ـ ۳۱: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه،وسلّم) ۱۷۸
باب ـ ۳۲: مَهر زنی که لِعان می‌شود. ۱۸۰
باب ـ ۳۴: جدایی میان لعان‌کنندگان. ۱۸۱

باب ـ ۳۵: پیوستن فرزند (به مادر) در ملاعنه. ۱۸۲
باب ـ ۳۶: فرمودهٔ امام: بارالها، (حق را) ۱۸۲
آشکار کن. ۱۸۲
باب ـ ۳۷: اگر کسی زن خود را سه طلاق دهد ۱۸۳
باب ـ ۳۸: «و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند اگر شک دارید.» ۱۸۴
باب ـ ۳۹: «و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند.» ۱۸۴
باب ـ ۴۰: فرمودهٔ خدای تعالی. ۱۸۵
باب ـ ۴۱: قصهٔ فاطمه بنت قَیس. ۱۸۶
باب ـ ۴۲: اگر بر زن طلاق داده شده ۱۸۸
باب ـ ۴۳: فرمودهٔ خدای تعالی. ۱۸۹
باب ـ ۴۴: «و شوهرانشان به بازآوردن ایشان در حبالهٔ خود سزاوارترند.» ۱۸۹
باب ـ ۴۵: مراجعت به زنی که طلاق داده شده و در حالت حیض است. ۱۹۱
باب ـ ۴۶: سوگواری زن برای مرگ شوهر چهار ماه و ده روز است. ۱۹۲
باب ـ ۴۷: استعمال سرمه برای زنی که ۱۹۴
در عدّت است. ۱۹۴
باب ـ ۴۸ ـ استعمال خوشبویی ۱۹۵
قُسط پس از پاکی از حَیْض. ۱۹۵
باب ـ ۴۹: زنی که در عدّت مرگ شوهر است جامهٔ عَصْب بپوشد. ۱۹۵
باب ـ ۵۰: ۱۹۶
باب ـ ۵۱: مهر زناکاری و نکاح فاسد. ۱۹۸
باب ـ ۵۲: مهر زنی که بر وی دخول صورت گیرد ۱۹۸
باب ـ ۵۳: مُتعه، برای زنی که مهر وی معیّن نشده است. ۱۹۹
۶۹ ـ کتاب نفقه ۲۰۱
باب ـ ۱: فضیلت نفقه بر زن و فرزند ۲۰۱
باب ـ ۲۳: وجوب نفقه بر زن و ۲۰۲
فرزند و خانواده. ۲۰۲
باب ـ ۳: نگهداری مرد، نفقهٔ یک‌سالهٔ خانواده را و چگونگی نفقات خانواده. ۲۰۳
باب ـ ۴: ۲۰۷
باب ـ ۵: نفقهٔ زن، آنگاه که شوهرش ناپدید شود و نفقهٔ فرزند. ۲۰۹
باب ـ ۶: کار کردن زن در ۲۱۰
خانهٔ شوهر خویش. ۲۱۰
باب ـ ۷: خدمتکار برای زن ۲۱۰
باب ـ ۸: مرد در خدمت خانوادهٔ خود. ۲۱۱
باب ـ ۹: اگر مرد (برای خانوادهٔ خود) خرج نکند ۲۱۱
باب ـ ۱۰: نگهداری زن از مال و شوهر و نفقه. ۲۱۲
باب ـ ۱۱: تهیهٔ پوشاک زن به گونهٔ متعارف. ۲۱۲
باب ـ ۱۲: کمک کردن زن شوهرش را در مراقبت از فرزندان. ۲۱۲
باب ـ ۱۳: نفقهٔ تنگدست بر خانواده‌اش. ۲۱۳
باب ـ ۱۴: «و مانند همین (حکم، در صورت مرگ پدرِ کودک) ۲۱۴
باب ـ ۱۵: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ۲۱۵

باب ـ ۱۶: شیردهندگان در زمرهٔ کنیزان آزاد شده و غیر از آنان.	۲۱۶
۷۰ ـ کتاب (انواع) غذا	۲۱۷
باب ـ ۱	۲۱۷
باب ـ ۳: خوردن از آن بخش ظرف که نزدیک است به او.	۲۱۹
باب ـ ۴: خوردن از اطراف ظرف با همکاسهٔ خود، اگر از وی کراهتی نبیند.	۲۲۰
باب ـ ۵: خوردن با دست راست و غیر آن.	۲۲۰
باب ـ ۶: کسی که خورد تا سیر شد.	۲۲۱
باب ـ ۷: «بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست	۲۲۳
باب ـ ۸: قرص نازک و خوردن	۲۲۴
بر خوان و سُفره.	۲۲۴
باب ـ ۹: سَویق.	۲۲۶
باب ـ ۱۰: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) غذایی نمی‌خورد تا نام غذا گرفته نمی‌شد	۲۲۶
باب ـ ۱۱: غذای یک نفر، دو نفر را بسنده است.	۲۲۷
باب ـ ۱۲: مسلمان در یک روده می‌خورد (کم‌خوار است)	۲۲۷
باب ـ ۱۳: خوردن در حالت تکیه.	۲۲۹
باب ـ ۱۴: گوشت بریان.	۲۲۹
باب ـ ۱۵: خَزیْره (غذایی که آرد در	۲۳۰
آب گوشت ریزند.)	۲۳۰
باب ـ ۱۶: کشک (کَشک)	۲۳۱
باب ـ ۱۷: چغندر و جَو.	۲۳۲
باب ـ ۱۸: به دندان برکندن و از دیگ برآوردن گوشت.	۲۳۲
باب ـ ۱۹: گوشت شانه را به دندان برکندن.	۲۳۳
باب ـ ۲۰: بریدن گوشت با کارد.	۲۳۴
باب ـ ۲۱: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر غذایی ایراد نگرفته است.	۲۳۴
باب ـ ۲۲: دمیدن در جو	۲۳۵
(تا ناپاکی آن جدا گردد.)	۲۳۵
باب ـ ۲۳: آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و یارانِ وی می‌خوردند.	۲۳۵
باب ـ ۲۴: تَلْبِیْنَه (غذای آبگین مرکّب از آرد و بعضاً عسل)	۲۳۷
باب ـ ۲۵: الثَّرِیْد (نان و آبگوشت	۲۳۸
یا نان و خورِشت)	۲۳۸
باب ـ ۲۶: گوسفند پاک شده از موی،	۲۳۸
شانه و پهلو.	۲۳۸
باب ـ ۲۷: آنچه پیشینیان در خانه‌های خویش ذخیره می‌کردند.	۲۳۹
باب ـ ۲۸: حَیْس (طعامی مرکّب از کشک	۲۴۰
و خرما و روغن)	۲۴۰
باب ـ ۲۹: خوردن در ظرفی که آب نقره داده شده باشد.	۲۴۱
باب ـ ۳۰: ذکرِ طعام.	۲۴۲
باب ـ ۳۱: اُدْم (نان‌خورش)	۲۴۳
باب ـ ۳۲: شیرینی و عَسَل.	۲۴۳
باب ـ ۳۳: کدو.	۲۴۴

باب ـ ۳۴: کسی که غذا را برای برادر (مسلمان) خود تکلّف می‌کند. ۲۴۴
باب ـ ۳۵: کسی که مردی را به غذا میهمان کرد و خود به کار خود مشغول شد. ۲۴۵
باب ـ ۳۶: شوربا. ۲۴۶
باب ـ ۳۷: گوشت نمک‌زدهٔ خشک. ۲۴۶
باب ـ ۳۸: کسی که بر سر سُفره برای همکاسهٔ خود چیزی داد یا پیش کرد. ۲۴۷
باب ـ ۳۹: خوردن خرما با خیار. ۲۴۸
باب ـ ۴۰: ۲۴۸
باب ـ ۴۱: خرمای تازه و خرمای خشک. ۲۴۸
باب ـ ۴۲: خوردن پیه (خوشهٔ) خرما. ۲۵۰
باب ـ ۴۳: خرمای عَجْوه (خوب و مرغوب)، ۲۵۱
باب ـ ۴۴: دو خرما پی‌درپی خوردن. ۲۵۱
باب ـ ۴۵: خیار (بادرنگ) ۲۵۲
باب ـ ۴۶: برکت درخت خرما. ۲۵۲
باب ـ ۴۷: دو نوع میوه یا دو نوع غذا را یکبارکی خوردن. ۲۵۲
باب ـ ۴۸: کسی که میهمانان را ده ده نفر درآورد و ده ده نفر بر سفره نشستن. ۲۵۲
باب ـ ۵۰: کَبَاث، و آن برگ (میوهٔ) درخت اراک است. ۲۵۴
باب ـ ۵۱: شستن دهان پس از غذا. ۲۵۴
باب ـ ۵۲: لیسیدن و مکیدن انگشتان قبل از پاک کردن با دستمال. ۲۵۵
باب ـ ۵۳: دستمال. ۲۵۵
باب ـ ۵۴: پس از فراغت از طعام چه باید بگوید؟ ۲۵۶
باب ـ ۵۵: خوردن غذا با خدمتکار. ۲۵۶
باب ـ ۵۶: شکرکنندهٔ خورندهٔ غذا، مانند صبرکنندهٔ روزه‌دار است. ۲۵۷
باب ـ ۵۷: مردی که به غذا فراخوانده می‌شود می‌گوید: این مرد نیز با من است. ۲۵۷
باب ـ ۵۸: اگر وقت نماز شام (خفتن) فرا رسد به خوردن غذا شتاب نکند. ۲۵۸
۷۱ ـ کتاب عَقیْقَه ۲۶۰
باب ـ ۱: نامگذاری نوزاد، در روزی که زاده می‌شود، ۲۶۰
تَحْنِیْک وی نمی‌کند. ۲۶۰
باب ـ ۲: دور کردن رنج از کودک در عقیقه. ۲۶۲
باب ـ ۳: فرع. ۲۶۳
باب ـ ۴: العتِیره. ۲۶۳
۷۲ ـ کتاب ذَبح و شکار ۲۶۵
باب ـ ۱: بسم‌الله گفتن در وقت شکار. ۲۶۵
باب ـ ۲: شکار با مِعْراض. ۲۶۷
باب ـ ۳: حکم بر آنچه مِعراض به عرض خود اصابت کند. ۲۶۸
باب ـ ۴: شکار با تیروکمان. ۲۶۸
باب ـ ۵ خَذْف (انداختن سنگریزه با انگشت وسط و شصت) و بُنْدُقه. ۲۶۹
باب ـ ۶: کسی که سگی را نگه می‌دارد ۲۷۰
باب ـ ۷: اگر سگ، شکار را بخورد. ۲۷۱
باب ـ ۸: اگر شکار (زخم رسیده) دو یا سه روز از نظر شکارچی ناپدید گردد. ۲۷۲
باب ـ ۹: اگر با شکار (همراه سگ خود) سگی دیگر می‌بیند. ۲۷۳

باب ـ ۱۰: آنچه دربارهٔ شکار آمده است. ۲۷۴
باب ـ ۱۱: شکار بر کوهها. ۲۷۶
باب ـ ۱۲: فرمودهٔ خدای تعالی: «صید بحر و طعام آن بر شما حلال شده است.» ۲۷۷
باب ـ ۱۳: خوردن مَلَخ. ۲۷۹
باب ـ ۱۴: ظروف مجوس (زردتشیان) و خوردن خودمرده. ۲۷۹
باب ـ ۱۵: گفتن بسم‌الله، بر حیوانی که ذبح می‌شود و کسی که عمداً ترک کند. ۲۸۱
باب ـ ۱۶: حیوانی که به نام بتان یا نُصُب ذبح شود. ۲۸۲
باب ـ ۱۸: هر چه خون را بریزاند از نوع نَی، سنگِ سخت و آهن. ۲۸۳
باب ـ ۱۹: ذبح توسط زن یا کنیز. ۲۸۴
باب ـ ۲۰: با دندان و استخوان و ناخن ذبح نشود. ۲۸۵
باب ـ ۲۱: شیوهٔ ذبح بادیه‌نشینان و مانندشان ۲۸۵
باب ـ ۲۲: ذبح اهل کتاب و چربیها آن از اهل حرب و غیر شان ۲۸۶
باب ـ ۲۳: هر حیوان اهلی که می‌گریزد، حکم حیوان وحشی را دارد. ۲۸۷
باب ـ ۲۴: نَحْر و ذَبْح. ۲۸۸
باب ـ ۲۵: آنچه مکروه است از مُثْلَه و مَصْبُورَه و مَجَثْمَه. ۲۸۹
باب ـ ۲۶: گوشت مرغ. ۲۹۱
باب ـ ۲۷: گوشت اسپ ۲۹۲
باب ـ ۲۸: گوشت خر اهلی. ۲۹۲
باب ـ ۲۹: خوردن هر حیوان نیشدار از درندگان. ۲۹۵
باب ـ ۳۰: پوست حیوانِ مرده. ۲۹۵
باب ـ ۳۱: مُشک. ۲۹۶
باب ـ ۳۲: خرگوش. ۲۹۶
باب ـ ۳۳: سوسمار. ۲۹۶
باب ـ ۳۴: اگر موش در روغنِ جامد یا گداخته بیفتد. ۲۹۷
باب ـ ۳۵: داغ و نشان در روی. ۲۹۸
باب ـ ۳۶: اگر گروهی به غنیمتی دست یافتند. ۲۹۹
باب ـ ۳۷: اگر شتر متعلّق به گروهی فرار کند ۳۰۰
باب ـ ۳۸: خوردن در حالت اضطرار و ناچاری. ۳۰۱
۷۳ ـ کتاب قربانی ۳۰۳
عید اَضحیٰ ۳۰۳
باب ـ ۱: سنّت قربانی عید اَضحیٰ ۳۰۳
باب ـ ۲: تقسیم کردن امام، گوسفندان قربانی را میان مردم ۳۰۴
باب ـ ۳: قربانی برای مسافر و زنان. ۳۰۴
باب ـ ۴: اشتها به گوشت در روز عید قربان. ۳۰۵
باب ـ ۵: کسی که گفت: ذبح باید در روز عید باشد. ۳۰۵
باب ـ ۶: روز عید قربان و ذبح در مَصَلی (عیدگاه) ۳۰۷
باب ـ ۷: قربانی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که دو قوچ شاخدار بودند ۳۰۷
باب ـ ۸: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ابوبُرده ۳۰۸
باب ـ ۹: کسی که قربانی را با دست خود ذبح کند. ۳۱۰
باب ـ ۱۰: کسی که قربانی دیگری را ذبح کرد. ۳۱۰

باب ـ ۱۱: ذبح پس از نماز (عید). ۳۱۱
باب ـ ۱۲: کسی که پیش از نماز ذبح کند، دوباره ذبح کند. ۳۱۱
باب ـ ۱۳: نهادن پای بر پهلوی (حیوان) قربانی. ۳۱۳
باب ـ ۱۴: تکبیر به هنگام ذبح. ۳۱۳
باب ـ ۱۵: اگر کسی هَدْی (قربانی) خود را (به مکه) بفرستد ۳۱۳
باب ـ ۱۶: آنچه از گوشت قربانی خورده می‌شود و آنچه از آن توشه گرفته می‌شود. ۳۱۴
۷۴ ـ کتاب نوشیدنیها ۳۱۸
باب ـ ۱: فرمودهٔ خدای تعالی ۳۱۸
باب ـ ۲: شراب از انگور (و غیره) ۳۱۹
باب ـ ۳: تحریم شراب نازل و شراب از خرمای تر و خشک بود. ۳۲۰
باب ـ ۴: شراب از عسل و آن اَلبِتْع است. ۳۲۱
باب ـ ۵: آنچه دربارهٔ شراب آمده که شراب آن است که عقل را بپوشاند. ۳۲۲
باب ـ ۶: آنچه در مورد کسی آمده که شراب را حلال می‌پندارد ۳۲۳
باب ـ ۷: نبیذ کردن (نوشابهٔ غیرالکلی) در ظروف و ظرف سنگی. ۳۲۴
باب ـ ۸: اجازه دادن پیامبر ۳۲۴
باب ـ ۹: نوشابهٔ خرما تا آنکه مستی نیاورد. ۳۲۶
باب ـ ۱۰: باذِق (شیرهٔ انگور تند و تیز که کمی پخته شده) ۳۲۶
باب ـ ۱۱: کسی که بر این نظر است که نوشابهٔ خرمای تر و خشک اگر مستی‌آور باشد۳۲۷
باب ـ ۱۲: نوشیدن شیر. ۳۲۸
باب ـ ۱۳: طلب آب زلال و شیرین. ۳۳۱
باب ـ ۱۴: نوشیدن شیر با آب. ۳۳۲
باب ـ ۱۵: نوشیدن نوشابهٔ شیرین و عسل. ۳۳۳
باب ـ ۱۶: نوشیدن در حالت ایستاده. ۳۳۳
باب ـ ۱۷: کسی که نوشید و بر شتر خود نشسته بود. ۳۳۴
باب ـ ۱۸: همنشین سمت راست در نوشیدن اولویت دارد. ۳۳۴
باب ـ ۱۹: آیا کسی از همنشین جانب راست خود اجازه بخواهد ۳۳۵
باب ـ ۲۰: آب حوض را به دهن نوشیدن. ۳۳۵
باب ـ ۲۱: خدمت کردن خردسالان، ۳۳۶
بزرگسالان را. ۳۳۶
باب ـ ۲۲: پوشیدن روی ظرف. ۳۳۷
باب ـ ۲۳: خمیده کردن دهانهٔ مشکها. ۳۳۸
باب ـ ۲۴: نوشیدن از دهانهٔ مشک. ۳۳۸
باب ـ ۲۵: منع از نفس کشیدن در آب. ۳۳۹
باب ـ ۲۶: نوشیدن با دو دَم یا سه دَم. ۳۳۹
باب ـ ۲۷: نوشیدن در ظروف طلا. ۳۳۹
باب ـ ۲۸: ظروف نقره‌ای. ۳۴۰
باب ـ ۲۹: نوشیدن در قَدَح (کاسه) ۳۴۱
باب ـ ۳۰: نوشیدن از قَدَح و ظروف پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ۳۴۱
باب ـ ۳۱: نوشیدن برکت و آب مبارک. ۳۴۳
۷۵ ـ کتاب بیماران ۳۴۴

باب ـ ۱: آنچه دربارهٔ کفّارهٔ مرض آمده.	۳۴۴
باب ـ ۲: سختی بیماری.	۳۴۵
باب ـ ۳: سخت‌ترین مردم در آزمون رنج و زحمت پیامبران هستند.	۳۴۶
باب ـ ۴: واجب بودن عیادت مریض.	۳۴۶
باب ـ ۵: عیادت از کسی که بیهوش شده است.	۳۴۷
باب ـ ۶: فضیلت کسی که دچار مرض صَرع (مِیْرگی) می‌شود.	۳۴۸
باب ـ ۷: فضیلت کسی که بینایی خود را ازدست داده است.	۳۴۸
باب ـ ۸: عیادت کردن زنان، از مردان.	۳۴۹
باب ـ ۹: عیادت از کودکان.	۳۵۰
باب ـ ۱۰: عیادت از بادیه‌نشین.	۳۵۱
باب ـ ۱۱: عیادت از مشرک.	۳۵۱
باب ـ ۱۲: اگر مریضی عیاد کنند	۳۵۲
باب ـ ۱۳: گذاشتن دست بر مریض	۳۵۲
باب ـ ۱۴:	۳۵۴
باب ـ ۱۵: عیادت مریض، سواره و پیاده و بر پس پشت کسی که بر خر سوار است.	۳۵۵
باب ـ ۱۶: آنچه به مریض اجازه داده شد	۳۵۶
باب ـ ۱۷: گفتن مریض: از پیش من برخیزید.	۳۵۸
باب ـ ۱۸: کسی که کودک بیمار را ببرد تا برای وی دعا شود.	۳۵۹
باب ـ ۱۹: منع بیمار از اینکه مرگ	۳۶۰
خود را آرزو کند.	۳۶۰
باب ـ ۲۰: دعای عیادت مریض.	۳۶۱
باب ـ ۲۱: آب وضوی عیادت‌کننده برای بیمار.	۳۶۲
باب ـ ۲۲: کسی که برای دور کردن مَرَض وَبا و تب دعا کرد.	۳۶۳
۷۶ ـ کتاب طِب	۳۶۴
باب ـ ۱: خداوند هر بیماری‌ای را که فرود می‌آورد درمان آن را نیز فرود می‌آورد.	۳۶۴
باب ـ ۲: آیا مرد، زن را درمان کند و زن مرد را	۳۶۴
باب ـ ۳: شفا در سه چیز است.	۳۶۴
باب ـ ۴: درمان با عسل.	۳۶۵
باب ـ ۵: درمان با شیر شتر.	۳۶۶
باب ـ ۶: درمان با پیشاب شتر.	۳۶۷
باب ـ ۷: سیاه‌دانه.	۳۶۷
باب ـ ۸: تَلْبِیْنه (شیر روغن) برای مریض.	۳۶۸
باب ـ ۹: سَعُوط (دارویی که در بینی می‌چکانند.)	۳۶۸
باب ـ ۱۰: سَعوط (داروی بینی) با قُسط (عود) هندی و دریایی.	۳۶۹
باب ـ ۱۱: در کدام وقت حجامت شود (خون از رگ گرفته شود)	۳۶۹
باب ـ ۱۲: حجامت در سفر و در حالت اِحرام.	۳۷۰
باب ـ ۱۳: حجامت برای درمان بیماری.	۳۷۰
باب ـ ۱۴: حجامت کردن سر.	۳۷۱
باب ـ ۱۵: حجامت نسبت دردِ سر و دردِ شقیقه.	۳۷۱
باب ـ ۱۶: ترشیدن سر به نسبت آزاری که می‌رساند.	۳۷۲

باب ـ ۱۷: کسی که خود را داغ کرد ۳۷۲
باب ـ ۱۸: درمان درد چشم با توتیای معدنی و سُرمه. ۳۷۴
باب ـ ۱۹: بیماری جُذَام. ۳۷۴
باب ـ ۲۰: شیر خشت شفای بیمار است. ۳۷۵
باب ـ ۲۰: لَدُود (دارویی که در ۳۷۵
کنارهٔ دهن می‌ریزند.) ۳۷۵
باب ـ ۲۲: ۳۷۶
باب ـ ۲۳: عُذْرَه (درد گلو) ۳۷۷
باب ـ ۲۴: درمان درد شکم از ۳۷۸
مرض اسهال شدید ۳۷۸
باب ـ ۲۵: صَفَر ۳۷۸
باب ـ ۲۶: ذات‌الجَنْب(سینه‌پهلو) ۳۷۹
باب ـ ۲۸: سوزاندن بوریا تا با آن خونریزی بسته شود ۳۸۰
باب ـ ۲۸: گرمای تب از گرمای دوزخ است ۳۸۱
باب ـ ۲۹: کسی که از سرزمینی برآمد که آب و هوایش سازگار نبود. ۳۸۲
باب ـ ۳۰: آنچه دربارهٔ طاعون یاد شده است ۳۸۲
باب ـ ۳۱: ثواب کسی که در طاعون صبر کند. ۳۸۵
باب ـ ۳۲: رُقی (درمان) با قرآن و مُعَوِّذات (سوره‌های ناس و فلق) ۳۸۶
باب ـ ۳۳: رُقَی با سورهٔ فاتحه ۳۸۶
باب ـ ۳۴: شرط در رُقْیَه (دعاخوانی) در ازای گوسفند ۳۸۷
باب ـ ۳۵: رُقْیَه (درمان) چشم‌زخم (نظر) ۳۸۸
باب ـ ۳۶: چشم‌زخم (نظر) حق است ۳۸۸
باب ـ ۳۷: رُقْیَه (دعاخوانی) برای مارگزیدگی و گژدم‌گزیدگی ۳۸۹
باب ـ ۳۹: دمیدن آب دهان در رُقْیه ۳۹۰
باب ـ ۴۰: کشیدن دعاخوان دست راست خود را بر جای درد ۳۹۲
باب ـ ۴۱: رُقْیه کردن زن، مرد را ۳۹۳
باب ـ ۴۲: کسی که رُقیه نمی‌کند ۳۹۳
باب ـ ۴۳: فال بد گرفتن با پرندگان ۳۹۴
باب ـ ۴۴: فال (نیک) ۳۹۵
باب ـ ۴۵: هامه و صَفَر چیزی نیست ۳۹۶
باب ـ ۴۶: غیب‌گویی، طالع‌بینی ۳۹۶
باب ـ ۴۷: سِحْر ۳۹۸
باب ـ ۴۸: شِرک و سِحر از موبقات است (گناه عظیم) ۴۰۰
باب ـ ۴۹: آیا سِحر را بیرون آورد؟ ۴۰۱
باب ـ ۵۰: سِحر ۴۰۲
باب ـ ۵۱: بعضی از سخنان بسان سحر است ۴۰۳
باب ـ ۵۲: درمان سحر با خرمای عَجْوَه ۴۰۳
باب ـ ۵۳: هامه (در آن شومی) نیست ۴۰۴
باب ـ ۵۴: سرایت مرض نیست ۴۰۵
باب ـ ۵۵: آنچه دربارهٔ زهری که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) داده شد ۴۰۶

باب ـ ۵۶: نوشیدن زهر و درمان با آن، و آنچه از آن بیم می‌رود و پلیدی. ۴۰۷
باب ـ ۵۷: شیر ماده خر. ۴۰۸
باب ـ ۵۸: اگر مگس در ظرف افتد. ۴۰۹
۷۷ ـ کتاب لباس ۴۱۰
باب ـ ۱: فرمودهٔ خدای تعالی: ۴۱۰
باب ـ ۲: کسی که بدون تکبّر اِزار خود را دراز کند که کشیده شود. ۴۱۰
باب ـ ۳: برچیدن جامه. ۴۱۱
باب ـ ۴: آنچه پایین‌تر از شتالنگ (غوزک پای) است در آتش است. ۴۱۲
باب ـ ۵: کسی که جامه‌اش را از روی تکبّر بر زمین می‌کشد. ۴۱۲
باب ـ ۶: اِزار ریشه‌دار. ۴۱۳
باب ـ ۷: ردأها (پوشاک بالاتنه) ۴۱۴
باب ـ ۸: پوشیدن پیراهن. ۴۱۵
باب ـ ۹: گریبان پیراهن از نزدیک سینه و غیره. ۴۱۶
باب ـ ۱۰: کسی که جُبّه (جامه) آستین تنگ در سفر بپوشد. ۴۱۷
باب ـ ۱۱: پوشیدن جُبّهٔ پشمی در جنگ. ۴۱۸
باب ـ ۱۲: قبا و فَرُّوج حریر و آن نوعی از قبا است ۴۱۸
باب ـ ۱۳: بَرْنُس (لباس کلاهدار) ۴۱۹
باب ـ ۱۴: سراویل (پاجامه، تنبان) ۴۲۰
باب ـ ۱۵: دستارها. ۴۲۰
باب ـ ۱۶: پوشیدن سر. ۴۲۱
باب ـ ۱۷: کلاه‌خود (آهنین) ۴۲۳
باب ـ ۱۸: بُردَة (لباس خطدار) حِبَرة (چادر سبز یَمَنی) و شَمْلَة ۴۲۳
باب ـ ۱۹: کساها و خمیصه‌ها ۴۲۵
باب ـ ۲۰: اِشْتِمال الصَمّاء(خود را در یک جامه پیچیدن) ۴۲۶
باب ـ ۲۱: اِحتبأ (پیچیدن) در یک جامه. ۴۲۷
باب ـ ۲۲: خمیصهٔ سیاه. ۴۲۸
باب ـ ۲۳: جامهٔ سبز. ۴۲۹
باب ـ ۲۴: جامهٔ سفید. ۴۳۰
باب ـ ۲۵: پوشیدن لباس ابریشمی و گستردن آن برای مردان و اندازهٔ جواز آن. ۴۳۱
باب ـ ۲۶: کسی که حریر را لمس کند بدون آنکه بپوشد. ۴۳۴
باب ـ ۲۷: فرش کردن حریر. ۴۳۴
باب ـ ۲۸: پوشیدن قَسّی. ۴۳۵
باب ـ ۲۹: آنچه برای مردان پوشیدن ابریشم برای خارش اجازه داده شده. ۴۳۵
باب ـ ۳۰: ابریشم برای زنان. ۴۳۶
باب ـ ۳۱: آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در لباس و فرش آسان می‌گرفت. ۴۳۶
باب ـ ۳۲: آنچه برای کسی که جامهٔ نو بپوشد دعا می‌شود. ۴۳۹
باب ـ ۳۳: جامهٔ زعفرانی رنگ برای مردها. ۴۴۰
باب ـ ۳۴: جامهٔ با زعفران رنگ شده. ۴۴۰
باب ـ ۳۶: مِیثَره (چادر) سرخ. ۴۴۱
باب ـ ۳۷: کفش سَبطیّه (دبّاغی شده) و غیر آن. ۴۴۱

باب ـ ۳۸: پوشیدن کفش را از پای راست آغاز کند. ۴۴۳
باب ـ ۳۹: با یک کفش راه نرود. ۴۴۳
باب ـ ۴۰: کفش پای چپ خود را برآورد. ۴۴۳
باب ـ ۴۱: دو تسمه در یک کفش و کسی که یک تسمهٔ فراخ را جایز دانسته است. ۴۴۳
باب ـ ۴۲: خیمهٔ سرخ چرمی. ۴۴۴
باب ـ ۴۳: نشستن بر بوریا و مانند آن. ۴۴۴
باب ـ ۴۴: جامه‌ای که تکمهٔ طلایی دارد. ۴۴۵
باب ـ ۴۵: انگشتر طلا. ۴۴۶
باب ـ ۴۶ : انگشتر نقره. ۴۴۷
باب ـ ۴۷ ۴۴۷
باب ـ ۴۸: نگین انگشتر. ۴۴۸
باب ـ ۴۹: انگشتر آهنی. ۴۴۸
باب ـ ۵۰: نقش انگشتر. ۴۴۹
باب ـ ۵۱: انگشتر در انگشت کوچک (کلیک). ۴۵۰
باب ـ ۵۲: گرفتن انگشتر برای اینکه با آن چیزی مُهر شود ۴۵۰
باب ـ ۵۳: گردانیدن نگین انگشتر به سوی کف دست خود. ۴۵۱
باب ـ ۵۴: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ۴۵۱
باب ـ ۵۵: آیا نقش انگشتر سه سطر گردانیده شود؟ ۴۵۲
باب ـ ۵۶: انگشتر برای زنان. ۴۵۳
باب ـ ۵۷: گردنبند و سِخاب (رشتهٔ مهره‌دار) برای زنان. ۴۵۳
باب ـ ۵۸: به عاریت گرفتن گردنبند. ۴۵۴
باب ـ ۵۹: گوشواره برای زنان است. ۴۵۴
باب ـ ۶۰: گردنبند مُهره‌ای برای کودکان. ۴۵۵
باب ـ ۶۱: مردانی که خود را شبیه زنان می‌سازند ۴۵۵
باب ـ ۶۲: بیرون کردن مردان زن‌مانند را، از خانه‌ها. ۴۵۶
باب ـ ۶۳: بریدن سبیل (بروت). ۴۵۷
باب ـ ۶۴: بریدن ناخن. ۴۵۷
باب ـ ۶۵: اِعْفاً (انبوهی) ریش. ۴۵۸
باب ـ ۶۶: آنچه دربارهٔ موی سفید پیری یاد شده است. ۴۵۸
باب ـ ۶۷: رنگ کردن موی. ۴۶۰
باب ـ ۶۸: گیسو. ۴۶۰
باب ـ ۶۹: تَلبید موی را با مادهٔ چسبنده. ۴۶۳
باب ـ ۷۰: فَرْق. ۴۶۴
باب ـ ۷۱: موهای بافته شده (گیسو). ۴۶۵
باب ـ ۷۲: قُزَع (موی بعضی جای سر کودک را چیدن.) ۴۶۵
باب ـ ۷۳: خوشبویی مالیدن زن با دو دست، شوهر خود را. ۴۶۶
باب ـ ۷۴: خوشبویی مالیدن در سر و ریش. ۴۶۶
باب ـ ۷۵: شانه کردن موی. ۴۶۷
باب ـ ۷۶: شانه کردن حایض سر خود را. ۴۶۷
باب ـ ۷۷: شانه کردن و از جانب راست آغاز کردن. ۴۶۷

باب ـ ۷۸: آنچه در مورد مُشک یاد شده است.	۴۶۸
باب ـ ۷۹: آنچه پسندیده است از خوشبویی.	۴۶۸
باب ـ ۸۰: کسی که خوشبویی را رد نمی‌کند.	۴۶۸
باب ـ ۸۱: ذریره (نوعی خشبویی).	۴۶۹
باب ـ ۸۲: زنانی که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند.	۴۶۹
باب ـ ۸۳: پیوند موی به موی.	۴۶۹
باب ـ ۸۴: زنانی که موی صورت خود را می‌چینند.	۴۷۱
باب ـ ۸۵: زنی که موی را پیوند می‌کند.	۴۷۲
باب ـ ۸۶: زنی که خالکوبی می‌کند (جلد را نقش و نگار می‌کند)	۴۷۳
باب ـ ۸۷ زن خواستار خالکوبی	۴۷۴
باب ـ ۸۹: عذاب صورتگران در روز قیامت.	۴۷۵
باب ـ ۹۰: شکستن صورتها.	۴۷۶
باب ـ ۹۱: آنچه از صورتها که محو می‌گردد.	۴۷۷
باب ـ ۹۲: کسی که نشستن بر صورت را ناپسند می‌داند.	۴۷۷
باب ـ ۹۳: کراهیت نماز در جامهٔ دارای صورت.	۴۷۸
باب ـ ۹۴: فرشتگان در خانه‌ای که صورت باشد وارد نمی‌شوند.	۴۷۹
باب ـ ۵۹: کسی که در خانه‌ای که صورت است داخل نمی‌شود.	۴۷۹
باب ـ ۹۶: کسی که صورتگر را لعنت کرد.	۴۸۰
باب ـ ۷۹: کسی که صورت می‌کشد.	۴۸۰
باب ـ ۹۸: بر پشت سر کسی بر حیوان سر شدن.	۴۸۱
باب ـ ۹۹: سه نفر بر پشت خر.	۴۸۱
باب ـ ۱۰۰: سوار کردن صاحب حیوان کسی دیگر را به پیشروی خود.	۴۸۱
باب ـ ۱۰۱: سوار شدن مرد بر حیوان بر پشت سر مرد دیگر.	۴۸۲
باب ـ ۱۰۳: بر پشت دراز کشیدن و پای را بر پای دیگر نهادن.	۴۸۳
۷۸ ـ کتاب ادب	۴۸۴
باب ـ ۱: نیکویی و صلهٔ رِحم.	۴۸۴
باب ـ ۲: سزاوارترین مردم به مصاحبت نیک با وی کیست؟	۴۸۴
باب ـ ۳: جهاد کرده نمی‌شود مگر به اجازهٔ پدر و مادر.	۴۸۵
باب ـ ۴: مرد پدر و مادر خود را دشنام ندهد.	۴۸۵
باب ـ ۵: قبول دعای کسی که به پدر و مادر خود نیکی کرده است.	۴۸۶
باب ـ ۶: آزردن پدر و مادر از گناهان کبیره است.	۴۸۸
باب ـ ۷: نیکویی با پدر مشرک خود.	۴۸۹
باب ـ ۸: احسان و نیکی زنی که شوهر دارد و به مادرش.	۴۸۹
باب ـ ۹: صِلَه‌ای به برادر مشرک خود.	۴۹۰
باب ـ ۱۰: فضیلت صَلهٔ رحِم (نیکی و احسان با خویشاوندان)	۴۹۱
باب ـ ۱۱: گناه کسی که پیوند با خویشاوندان را قطع می‌کند.	۴۹۱
باب ـ ۱۲: کسی که با رعایت صلهٔ رحم، روزی او فراخ شده است.	۴۹۲
باب ـ ۱۳: کسی که پیوند خویشاوندی رعایت کند خداوند به او احسان می‌کند.	۴۹۲
باب ـ ۱۴: رَحِم با اندک تری وصل می‌شود.	۴۹۳
باب ـ ۱۵: واصِل (کسی که صلهٔ رحِم بگسسته را وصل می‌کند)	۴۹۴

باب ـ ۱۶: کسی که در دوران شرک صلهٔ رحِم وصل کرده و سپس مسلمان شده. ۴۹۵
باب ـ ۱۷: کسی که بگذارد با دختری کودک که از وی نیست بازی کند ۴۹۵
باب ـ ۱۸: مهربانی کردن و بوسیدن و در کنار گرفتن پسری کودک. ۴۹۶
باب ـ ۱۹: خداوند رحمت را صد بخش گردانیده است. ۴۹۸
باب ـ ۲۰: کشتن فرزند از ترس آنکه در خوردن غذای وی سهیم گردد. ۴۹۸
باب ـ ۲۱: کودک را در کنار گرفتن. ۴۹۹
باب ـ ۲۲: نشاندن کودک بر ران. ۴۹۹
باب ـ ۲۳: پیمان نیک از ایمان است. ۵۰۰
باب ـ ۲۴: فضیلت کسی که از یتیم ۵۰۰
سرپرستی کند. ۵۰۰
باب ـ ۲۵: دلسوزی و مهربانی با زنان بیوه. ۵۰۱
باب ـ ۲۶: دلسوزی و مهربانی بر فقیر و تهی‌دست. ۵۰۱
باب ـ ۲۷: مهربانی بر مردم و حیوانات. ۵۰۲
باب ـ ۲۸: وصیّت دربارهٔ همسایه. ۵۰۴
باب ـ ۲۹: گناه کسی که همسایه‌اش از شرارت ارث هایش در امان نباشد ۵۰۴
«یُوْبِقْهُن» (الشوری، ۳۴) یعنی: هلاک گرداند ایشان را «مَوْبِقاً» (الکهف، ۵۲) ۵۰۴
باب ـ ۳۰: همسایه، همسایه‌اش اندک شمارد. ۵۰۵
باب ـ ۳۱: کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار نرساند. ۵۰۵
باب ـ ۳۲: حقّ همسایه در نزدیکی دروازه‌های خانه‌ها است. ۵۰۶
باب ـ ۳۴: سخنِ خوش. ۵۰۷
باب ـ ۳۵: نرمی و خوش‌خلقی در همهٔ امور. ۵۰۷
باب ـ ۳۶: همکاری مسلمانان با یکدیگر. ۵۰۸
باب ـ ۳۷: فرمودهٔ خدای تعالی: «هر کس شفاعت پسندیده کند، ۵۰۹
باب ـ ۲۸: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ناسزاگوی و بیهوده‌گوی نبود. ۵۰۹
باب ـ ۳۹: خوش‌خُلقی و سخاوت و ناپسندی بخل. ۵۱۱
باب ـ ۴۰: مرد با خانواده‌اش چگونه رفتار کند؟ ۵۱۳
باب ـ ۴۱: محبّت از جانب خدای تعالی است. ۵۱۳
باب ـ ۴۲: دوستی به خاطر خدا. ۵۱۴
باب ـ ۴۳: فرمودهٔ خدای تعالی. ۵۱۴
باب ـ ۴۴: آنچه منع شده است از دشنام و لَعن. ۵۱۵
باب ـ ۴۵: آنچه یاد کردند مردم به آن جواز دارد، مانند گفتن ایشان: دراز و کوتاه. ۵۱۸
باب ـ ۴۶: غیبت. ۵۱۹
باب ـ ۴۷: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «بهترین خانه‌های انصار.» ۵۲۰
باب ـ ۴۸: آنچه از غیبت فسادپیشگان و تهمتگران جواز دارد. ۵۲۰
باب ـ ۴۹: سخن‌چینی از گناهان کبیره است. ۵۲۱
باب ـ ۵۰: آنچه از سخن‌چینی ناخوشایند خوانده شده. ۵۲۱
باب ـ ۵۱ ـ فرمودهٔ خدای تعالی: «و از سخن دروغ بپرهیزید.» ۵۲۲
باب ـ ۵۲: آنچه دربارهٔ ذی‌الوجهین (دوروی) گفته شده. ۵۲۲
باب ـ ۵۳: کسی که دوست خود را آگاه کند که درباره‌اش چه گفته می‌شود. ۵۲۳
باب ـ ۵۴: آنچه از مدح‌گویی ناپسند دانسته می‌شود. ۵۲۳

باب ـ ۵۵: ستودن برادر (مسلمان) خود به آنچه درباره‌اش می‌داند. ۵۲۴
باب ـ ۵۶: فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۲۴
باب ـ ۵۷: آنچه از حسد ورزیدن و (به همدیگر پشت کردن) دشمنی منع شده است. ۵۲۶
باب ـ ۵۹: آنچه از گمان بد روا است. ۵۲۷
باب ـ ۶۰: پوشیدن مسلمان گناه خود را. ۵۲۷
باب ـ ۶۱: کِبْر. ۵۲۸
باب ـ ۶۲: ترک کردن (قطع رابطه). ۵۲۹
باب ـ ۶۳: آنچه رواست از قطع رابطه با کسی که گناه کرده است. ۵۳۱
باب ـ ۶۴: آیا رواست که هر روز، صبح و شام از دوست خود دیدار کند؟ ۵۳۲
باب ـ ۶۵: از کسی دیدار کردن. ۵۳۳
باب ـ ۶۶: کسی برای (پذیرش) نمایندگان اعزامی زینت کند. ۵۳۳
باب ـ ۶۷: برادری و همپیمانی. ۵۳۴
باب ـ ۶۸: تبسُّم و خنده. ۵۳۵
باب ـ ۶۹: فرمودهٔ خدای تعالی ۵۴۰
باب ـ ۷۰: دربارهٔ راه و روش شایسته. ۵۴۱
باب ـ ۷۱: صبر به هنگام آزار. ۵۴۱
باب ـ ۷۲: کسی که مردم را رویاروی نکوهش نکرد. ۵۴۲
باب ـ ۷۳: کسی که برادر (مسلمان) خود را بدون تأویل کافر بخواند ۵۴۳
باب ـ ۷۴: کسی که کفر کسی را ندیده و به او کافر بگوید ۵۴۴
باب ـ ۷۵: آنچه رواست از خشم ۵۴۵
و درشتی برای امر خدا. ۵۴۵
باب ـ ۷۶: ترس از خشم. ۵۴۸
باب ـ ۷۷: حیا. ۵۴۹
باب ـ ۷۸: اگر حیا نداری هر آنچه خواهی کن. ۵۵۰
باب ـ ۷۹ ـ آنچه در آموختن علم دین، از گفتن حق نباید حیا کرد. ۵۵۰
باب ـ ۸۰: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): ۵۵۱
باب ـ ۸۱: گشاده‌رویی با مردم. ۵۵۳
باب ـ ۸۲: مدارا (نرمی و ملاطفت) با مردم. ۵۵۴
باب ـ ۸۳: مسلمان از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود. ۵۵۵
باب ـ ۸۴: حقّ مسلمان. ۵۵۵
باب ـ ۸۵: گرامیداشت مهمان و به شخص خود او را خدمت کردن. ۵۵۶
باب ـ ۸۶: پختن غذا و برای مهمان تکلیف کشیدن. ۵۵۸
باب ـ ۸۷: آنچه ناخوشایند است از خشم و ناشکیبایی نزد مهمان. ۵۵۹
باب ـ ۸۸: سخن مهمان به میزبان: تا تو نخوری من نمی‌خورم. ۵۶۰
باب ـ ۸۹: احترام به بزرگسال و بزرگسال به سخن و سؤال آغاز می‌کند. ۵۶۱
باب ـ ۹۰: آنچه رواست از شعر و رَجْز و حُدا ۵۶۳
باب ـ ۹۱: هجو مشرکان. ۵۶۷
باب ـ ۹۲: کراهیت غلبه کردن شعر بر کسی تا او را از یاد خدا و علم و قرآن بازدارد. ۵۶۹
باب ـ ۹۳: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) «تَرِبَتْ یَمِیْنُک» و «عَقْری حَلْقَی» ۵۶۹
باب ـ ۹۴: آنچه دربارهٔ لفظ: زَعَمُوْا آمده است. ۵۷۰

باب ـ ۹۰: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ مردی آمده که می‌گوید: وَيْلَكَ (وای بر تو). ۵۷۱
باب ـ ۹۶: نشانهٔ دوستی به خاطر خدا. ۵۷۵
باب ـ ۹۷: گفتهٔ مردی به مردی دیگر: إخْسَأْ (دور شو یا گُم شو). ۵۷۶
باب ـ ۹۸: گفتهٔ مرد: مَرْحَباً (خوش آمدی). ۵۷۹
باب ـ ۹۹: مردم (در قیامت) به نام پدران خویش فرا خوانده می‌شوند. ۵۸۰
باب ـ ۱۰۰: هیچ یک از شما نگوید: خَبُثَت نَفْسی (نفس من پلید شد). ۵۸۰
باب ـ ۱۰۱: زمانه را دشنام ندهید. ۵۸۱
باب ـ ۱۰۲: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «همانا کَرْم، دل مؤمن است.» ۵۸۱
باب ـ ۱۰۳: قول مرد: پدر و مادرم فدایت باد. ۵۸۲
باب ـ ۱۰۴: قول مرد: خدا مرا فدای تو کند. ۵۸۲
باب ـ ۱۰۵: محبوبترین نامها نزد خدای عَزَّوَجَلَّ. ۵۸۳
باب ـ ۱۰۶: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ۵۸۴
باب ـ ۱۰۷: اسم حَزْن (زمین سخت و درشت.) ۵۸۵
باب ـ ۱۰۸: تغییر نام به نامی بهتر از آن. ۵۸۵
باب ـ ۱۰۹: کسی که به نامهای پیامبران نام بگذارد. ۵۸۶
باب ـ ۱۱۰: نام‌گذاردن، وَلید. ۵۸۸
باب ـ ۱۱۱: کسی که دوست خود را فرا خواند و حرفی از اسمش را کم کرد. ۵۸۸
باب ـ ۱۱۲: کودکی را کنیّت کردن پیش از آنکه صاحب فرزندی شود. ۵۸۹
باب ـ ۱۱۳: کُنیّت به اَبوتُراب، و اگر چه او را کنیّتی دیگر باشد. ۵۸۹
باب ـ ۱۱۴: ناخوشترین نامها نزد خدا. ۵۹۰
باب ـ ۱۱۵: کنیّت مشرک. ۵۹۱
باب ـ ۱۱۶: به تعریض یا کنایه سخن گفتن تا از دروغ اجتناب شود. ۵۹۴
باب ـ ۱۱۷: گفتهٔ مرد به چیزی: چیزی نیست و او نیّت می‌کند که حق نیست. ۵۹۵
باب ـ ۱۱۸: بلند کردن (نظر) چشم به سوی آسمان. ۵۹۶
باب ـ ۱۱۹: کسی که چوب را در آب و گِل زد. ۵۹۷
باب ـ ۱۲۰: مردی که با چیزی که در دست دارد به زمین می‌زند. ۵۹۸
باب ـ ۱۲۱ ـ گفتن اَللهُ اَکْبَر و سُبحانَ الله، به هنگام تعجّب. ۵۹۸
باب ـ ۱۲۲: ممانعت از افکندن سنگریزه با انگشتان. ۶۰۰
باب ـ ۱۲۳: حمد گفتن برای کسی که عطسه می‌زند. ۶۰۰
باب ـ ۱۲۴: دعای عطسه، اگر عطسه‌کننده حمد خدا را بگوید. ۶۰۰
باب ـ ۱۲۵: آنچه از عطسه خوشایند و آنچه از خمیازه ناپسند است. ۶۰۱
باب ـ ۱۲۶: اگر کسی عطسه زند، چگونه بر وی دعا شود؟ ۶۰۲
باب ـ ۱۲۷: عطسه‌کننده‌ای که حمد خدا را نگوید بر وی دعا نمی‌شود. ۶۰۲
باب ـ ۱۲۸: اگر کسی خمیازه می‌کشد باید دستش را بر دهانش بگیرد. ۶۰۲
۷۹ ـ کتاب اجازهٔ (ورود) ۶۰۴
باب ـ ۱: با سلام آغاز کردن. ۶۰۴
باب ـ ۲: فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۰۴
باب ـ ۳: السّلام، اسمی از اسمهای خدای تعالی است. ۶۰۷
باب ـ ۴: سلام کردن گروهی کوچک به گروه بزرگ. ۶۰۸
باب ـ ۵: سواره بر پیاده سلام بدهد. ۶۰۸

باب ـ ۶: پیاده بر نشسته سلام بدهد.	۶۰۸
باب ـ ۷: خرد بر بزرگ سلام بدهد.	۶۰۹
باب ـ ۸: پخش کردن سلام.	۶۰۹
باب ـ ۹: سلام بر شناس و ناشناس.	۶۰۹
باب ـ ۱۰: آیهٔ حجاب.	۶۱۰
باب ـ ۱۱: اجازه گرفتن به خاطر چشم دوختن (نگاه دزدانه)	۶۱۲
باب ـ ۱۲: زنای اعضای بدن، به‌جز شرمگاه.	۶۱۳
باب ـ ۱۳: سلام کردن و اجازه گرفتن سه بار.	۶۱۳
باب ـ ۱۴: اگر مردی فراخوانده شود و بیاید، آیا اجازه بخواهد.	۶۱۴
باب ـ ۱۵: سلام بر کودکان.	۶۱۵
باب ـ ۱۶: سلام کردن مردان بر زنان و زنان بر مردان.	۶۱۵
باب ـ ۱۷: اگر کسی بگوید: کیستی؟ بگوید: منم.	۶۱۶
باب ـ ۱۸: کسی که به پاسخ بگوید: عَلَیْکَ السّلامُ (سلام بر تو)	۶۱۷
باب ـ ۱۹: آنگاه که کسی بگوید: فلان بر تو سلام می‌گوید.	۶۱۸
باب ـ ۲۰: سلام کردن بر مجلسی که مسلمانان و مشرکان یکجا باشند.	۶۱۸
باب ـ ۲۱: کسی که سلام نمی‌کند	۶۲۰
باب ـ ۲۲: سلام اهل ذمه چگونه پاسخ داده شود.	۶۲۰
باب ـ ۲۳: کسی که نامهٔ کسی را ببیند که مظنون به مخالفت با مسلمانان است	۶۲۱
باب ـ ۲۴: چگونه نامه به اهل کتاب نوشته شود.	۶۲۳
باب ـ ۲۵: نامه به نام چه کسی آغاز شود.	۶۲۳
باب ـ ۲۶: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : به سوی بزرگ خود برخیزید.	۶۲۴
باب ـ ۲۷: مُصافحه (به هنگام ملاقات و دست دادن به یکدیگر).	۶۲۵
باب ـ ۲۸: دستها با را دو دست گرفتن.	۶۲۵
باب ـ ۲۹: معانقَه (یکدیگر را در آغوش گرفتن یا دست در گردن یکدیگر انداختن.)	۶۲۶
باب ـ ۳۰: کسی که در پاسخ گفت: لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ «گوش به فرمان و درخدمتم».	۶۲۷
باب ـ ۳۱: مردی، مردی را از جایش برنخیزاند که خود بنشیند.	۶۲۹
باب ـ ۳۲	۶۲۹
باب ـ ۳۳: کسی که از مجلس یا از خانهٔ خود برخیزد و از یاران (حاضر) اجازه نگیرد	۶۳۰
باب ـ ۳۴: اِحْتَباً با دست، همان قُرفَصاء می‌باشد.	۶۳۱
باب ـ ۳۵: کسی که در میان یاران خود به حالت تکیه کرده باشد.	۶۳۱
باب ـ ۳۶: کسی که برای مقصود یا حاجتی در رفتن شتاب کند.	۶۳۲
باب ـ ۳۷: تختخواب.	۶۳۲
باب ـ ۳۸: کسی که برایش بالش بگذارند.	۶۳۳
باب ـ ۳۹: خواب سبک و نیمهٔ روز پس از نماز جمعه.	۶۳۴
باب ـ ۴۰: خوابیدن در مسجد	۶۳۴
باب ـ ۴۱: کسی که از مردمی دیدار کرد و نزدشان خواب نیمهٔ روز کرد.	۶۳۵
باب ـ ۴۲: نشستن بر هرگونه که میسّر باشد.	۶۳۷
باب ـ ۴۳: کسی که در پیشروی مردم با کسی نهانی سخن گفت.	۶۳۷
باب ـ ۴۴: خوابیدن بر پشت.	۶۳۹
باب ـ ۴۵: دو کس در حضور شخص سوم نهانی سخن نگویند.	۶۳۹

باب ـ ۴۶: رازنگهداری. ۶۴۰
باب ـ ۴۷: اگر بیش از سه نفر باشند در سخن گفتن محرمانه و راز باکی نیست. ۶۴۰
باب ـ ۴۸: درازی سخن محرمانه. ۶۴۱
باب ـ ۴۹: به وقت خواب آتش در خانه گذاشته نشود. ۶۴۲
باب ـ ۵۰: بستن دروازه‌ها به هنگام شب. ۶۴۲
باب ـ ۵۱: ختنه کردن در کلانسالی و برچیدن موی زیر بغل. ۶۴۳
باب ـ ۵۲: هر بازی و سرگرمی که کس را از اطاعت خدا بازدارد باطل است. ۶۴۴
باب ـ ۵۳: آنچه درمورد ساختمان (عمارات) آمده است. ۶۴۴
۸۰ ـ کتاب دعاها ۶۴۶
باب ـ ۱: هر پیامبر را دعایی است که قبول می‌شود. ۶۴۶
باب ـ ۲: بهترین استغفار (آمرزش خواستن) ۶۴۷
باب ـ ۳: آمرزش‌خواهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در شب و روز. ۶۴۸
باب ـ ۴: توبه. ۶۴۸
باب ـ ۵: پهلو نهادن به جانب راست. ۶۵۰
باب ـ ۶: خوابیدن با وضو. ۶۵۰
باب ـ ۷: آنگاه که می‌خوابد چه بگوید؟ ۶۵۱
باب ـ ۸: نهادن دست راست زیر رخساره. ۶۵۲
باب ـ ۹: خوابیدن به جانب راست. ۶۵۲
باب ـ ۱۰: دعا به هنگام بیدار شدن از خواب شب. ۶۵۳
باب ـ ۱۱: تکبیر و تسبیح به هنگام خوابیدن. ۶۵۵
باب ـ ۱۲: تَعَوُّذ و قرائت به هنگام خوابیدن ۶۵۶
باب ـ ۱۳: ۶۵۶
باب ـ ۱۴: دعای نیمه‌شب. ۶۵۷
باب ـ ۱۵: دعای هنگام رفتن به قضای حاجت. ۶۵۸
باب ـ ۱۶: دعای هنگام صبح کردن. ۶۵۸
باب ـ ۱۷: دعا در نماز. ۶۵۹
باب ـ ۱۸: دعا بعد از نماز. ۶۶۰
باب ـ ۱۹: فرمودهٔ خدای تعالی. ۶۶۲
باب ـ ۲۰: آنچه مکروه است از سَجع (کلمات هماهنگ) در دعا. ۶۶۵
باب ـ ۲۱: با قاطعیت دعا کند (نه با تردّد) زیرا خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند. ۶۶۵
باب ـ ۲۲: دعای بنده قبول می‌شود، آنگاه که شتاب نکند. ۶۶۶
باب ـ ۲۳: بلند کردن دست در دعا. ۶۶۶
باب ـ ۲۴: دعا بدون روی کردن به قبله. ۶۶۷
باب ـ ۲۵: دعا رو به قبله. ۶۶۷
باب ـ ۲۶: دعای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای خدمتکارش ۶۶۸
باب ـ ۲۷: دعا هنگام اندوه و مشقّت. ۶۶۸
باب ـ ۲۸: پناه جستن از رنج و مشقّت و بلا. ۶۶۹
باب ـ ۲۹: دعای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «اَللّٰهُمَّ الرَّفِيْق الأَعْلَی.» ۶۶۹
باب ـ ۳۰: دعا در مرگ و زندگی. ۶۷۰
باب ـ ۳۱: دعای برکت برای کودکان و دست بر سرشان کشیدن. ۶۷۰

باب ـ ۳۲: درود بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم).	۶۷۲
باب ـ ۳۳: آنچه به غیر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر کسی درود گفته شود.	۶۷۳
باب ـ ۳۵: پناه جستن از فتنه‌ها.	۶۷۴
باب ـ ۳۶: پناه جستن از تسلّط و چیره‌شدن مردان.	۶۷۵
باب ـ ۳۷: پناه جستن از غذاب قبر.	۶۷۶
باب ـ ۳۸: پناه جستن از فتنۀ زندگی و مرگ.	۶۷۷
باب ـ ۳۹: پناه جستن از گناهان و قرضداری.	۶۷۷
باب ـ ۴۰: پناه جستن از ترس و بددلی، و کسالت و کاهلی.	۶۷۸
باب ـ ۴۱: پناه جستن از بخیلی.	۶۷۸
باب ـ ۴۲: پناه جستن از اردَلِ العُمر (فروماندگی آخر عمر)	۶۷۹
باب ـ ۴۳: دعا برای دور کردن مرض وبا و درد.	۶۷۹
باب ـ ۴۴: پناه جستن از فروماندگی و فرومایگی آخر عمر و از فتنۀ دنیا و آتش	۶۸۱
باب ـ ۴۵: پناه جستن از فتنۀ ثروت و توانگری.	۶۸۲
باب ـ ۴۷: دعا برای افزونی مال و فرزند همراه با برکت.	۶۸۲
باب ـ ۴۸: دعا برای افزونی فرزند، همراه با برکت.	۶۸۲
باب ـ ۴۹: دعا به هنگام استخاره	۶۸۳
باب ـ ۴۹: دعا به هنگام وضو.	۶۸۴
باب ـ ۵۰: دعا هنگام بالارفتن به گردنۀ کوه.	۶۸۴
باب ـ ۵۱: دعای هنگام فرود آمدن به وادی	۶۸۵
باب ـ ۵۲: دعای آهنگ سفر و بازگشت از آن	۶۸۵
باب ـ ۵۳: دعا برای مردی که ازدواج کرده است.	۶۸۶
باب ـ ۵۴: آنگاه که (به قصد جماع) با زن خود پیش می‌شود چه بگوید؟	۶۸۷
باب ـ ۵۵: فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً»	۶۸۷
باب ـ ۵۶: پناه جستن از فتنۀ دنیا.	۶۸۸
باب ـ ۵۷: تکرار دعا.	۶۸۸
باب ـ ۵۸: دعای (بد) بر مشرکان.	۶۸۹
باب ـ ۵۹: دعا برای مشرکان.	۶۹۱
باب ـ ۶۰: فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم):	۶۹۲
باب ـ ۶۱: دعا در وقت معینی که در روز جمعه است.	۶۹۳
باب ـ ۶۲: فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم):	۶۹۳
باب ـ ۶۳: گفتن آمین.	۶۹۴
باب ـ ۶۴: فضیلت تهلیل (لا اله الّا الله)	۶۹۴
باب ـ ۶۵: فضیلت تسبیح (سبحان‌الله)	۶۹۶
باب ـ ۶۶: فضیلت ذکر خدای عَزَّوَجَلَّ:	۶۹۶
باب ـ ۶۷: گفتن: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ.	۶۹۸
باب ـ ۶۹: وعظ در وقفه بعد از وقفه.	۶۹۹

٦٧- كِتَاب النِّكَاحِ

١- باب: التَّرْغِيبِ فِي النِّكَاحِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾. [النساء: ٣].

٥٠٦٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ بْنُ أَبِي حُمَيْدٍ الطَّوِيلُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ ابْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: جَاءَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَأَنَّهُمْ تَقَالُّوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أُفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». [أخرجه مسلم: ١٤٠١ باختلاف].

۶۷ـ کتاب نکاح

باب ـ ۱: تشویق‌کردن به نکاح[1]

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «پس نکاح کنید هر چه شما را خوش آید از زنان».
(سورهٔ نساء: آیهٔ ٤)

۵۰۶۳ ـ از محمد بن جَعْفــر، از حُمَیْد بن ابی حُمَید الطَّویل روایت است که از اَنَس بن مالک شــنیده اســت که می‌گفت: گروهی سه نفره به سوی خانه‌های همسران[2] پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمدنــد در حالی که از عبــادت پیامبر صلــی‌الله علیه وســلّم) می‌پرســیدند. آنگاه که آگاه شدند، گویی عبادت آن حضرت را اندک پنداشتند و گفتند: ما کجاییم که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برابری کنیم؟ همانا خداوند گناهان پیشین و پســین وی را بخشیده است. یکی از ایشان گفت: اما من، همهٔ شب را نماز می‌گزارم، و دیگری گفت: من تمام سال را روزه می‌گیرم

۱- ازهری می‌گوید که نکاح در اصل لغت به معنی وطی است و اطلاق آن بر تزویج از آن است که سبب وطی است، یعنی اطلاق اسم مسبب بر سبب است و به این ناظر است فرمودهٔ امام بزرگوار ابو حنیفه که فرمود حقیقت در وطی و مجاز در عقد است: بعضی می‌گویند که حقیقت در عقد و مجاز در وطی است.
زجاج می‌گوید که در کلام عرب به هر دو معنی موضوع است. نکاح، نزد حنفیه از عبادات مستحبه است و نزد شافعیه از معاملات است نه از عبادات. بعضی علما به وجوب نکاح نظر داده‌اند. «تیسرالقاری»

۲- مراد از آن میمونه بنت حارث است که آن حضرت در ذی‌القعدهٔ سال هفتم هجرت، پس از ادای عمرةالقضاء، با وی ازدواج کرد. زفاف وی نیز در موضع سَرِف در دوازده میلی مکه صورت گرفته بود. وفات وی را سال ۵۱ یا ۵۳ هجرت گفته‌اند.

و افطار نمی‌کنم، و دیگری گفت: من از زنان کناره می‌گیرم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. پس رسول (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمد و فرمود: «شمایید که چنین و چنان گفتید؟ آگاه باشید به خدا که من ترساننده‌ترین شما به خداوند هستم، و پرهیزگارترین شما به خداوند شما، ولی روزه می‌گیرم و روزه نمی‌گیرم و (شب) نماز می‌گزارم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم. پس هرکه از سنّت من دوری جوید، از من نیست».

٥٠٦٤- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: سَمِعَ حَسَّانَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا﴾ [النساء: ٣]. قَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي، الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، فَيَرْغَبُ فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا، يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِأَدْنَى مِنْ سُنَّةِ صَدَاقِهَا، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فَيُكْمِلُوا الصَّدَاقَ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ مِنَ النِّسَاءِ. [راجع: ٢٤٩٤، اخرجه مسلم: ٣٠١٨، مطولاً].

٥٠٦٤ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که وی از عایشه (رضی‌الله عنها) دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کرده‌است:

«و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد، دو، سه یا چهار تا به زنی گیرید، پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده‌اید، اکتفا کنید. این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید».

(سورهٔ نساء: آیهٔ ۳)

عایشه گفت: ای پسر خواهرم، دختری یتیم در کنار ولیّ خود به سر می‌برد، و ولیّ او به مال و جمال آن دختر یتیم چشم دوخته بود و می‌خواست که او را به مَهری کمتر از مهر مثل آن به ازدواج خود درآورد. پس [اولیای دختران یتیم] از نکاح با ایشان منع شدند، مگر آنکه در مورد ایشان عدالت کنند و مهرشان را کامل بدهند و مأمور شدند که به جز از آن دختران یتیم با زنان [دیگر] ازدواج کنند.

٢- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ:

«مَن اسْتَطاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ».

وَهَلْ يَتَزَوَّجُ مَنْ لا أَرَبَ لَهُ فِي النِّكَاحِ ؟

٥٠٦٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ عَلْقَمَةَ قال: كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللهِ، فَلَقِيَهُ عُثْمَانُ بِمِنًى، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ، إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَخَلَوَا، فَقَالَ عُثْمَانُ: هَلْ لَكَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ فِي أَنْ نُزَوِّجَكَ بِكْرًا تُذَكِّرُكَ مَا كُنْتَ تَعْهَدُ ؟ فَلَمَّا رَأَى عَبْدُاللهِ أَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى هَذَا أَشَارَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا عَلْقَمَةُ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَمَا لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ، لَقَدْ قَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». [راجع: ١٠٩٥، أخرجه مسلم: ١٤٠٠، بذكر «أغض...وأحصن»].

باب ـ۲:

فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «هر یک از شما که توان ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، همانا ازدواج چشم را [از حرام] بازدارنده‌تر و عورت را (از زنان) نگاه دارنده‌تر است.» و اینکه آیا کسی که نیازی به ازدواج ندارد، باید ازدواج کند؟

۵۰۶۵ ـ از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: من با عبدالله (ابن مسعود) بودم و عثمان (بن عفّان) در مِنی با وی ملاقات کرد و به او گفت: ای ابوعبدالرحمَن، با تو کاری دارم. هر دو خلوت کردند. عثمان گفت: ای ابو عبدالرحمَن آیا تو را به این نیازی هست که دوشیزه‌ای را به ازدواج تو درآوریم که دوران شباب تو را به یاد آورد؟

چون عبدالله (ابن مسعود) دید که او را به آن نیازی نیست به سوی من اشارت کرد و گفت: ای عَلْقَمه! به وی نزدیک شدم، و او (به عثمان) می‌گفت: آگاه باش! اگر تو این را گفتی به تحقیق که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفته است: «ای گروه جوانان، اگر کسی از شما توانایی ازدواج دارد، باید ازدواج کند و کسی که توانایی آن را ندارد، بر اوست که روزه بگیرد، همانا روزه کاهش‌دهندۀ شهوت اوست.

٣- باب: مَنْ لَمْ يَسْتَطِعِ الْبَاءَةَ فَلْيَصُمْ

٥٠٦٦- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: حَدَّثَنِي عُمَارَةُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ

باب ـ۳: کسی که توانایی ازدواج ندارد، روزه بگیرد.

۵۰۶۶ ـ از عبدالرحمَن بن یزید روایت است که گفت: با علقمه و اَسْوَد نزد عبدالله (ابن مسعود) رفتیم. عبدالله گفت: ما جوانانی بودیم

يَزِيدَ قال: دَخَلْتُ مَعَ عَلْقَمَةَ وَالأَسْوَدِ عَلَى عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ شَبَابًا لا نَجِدُ شَيْئًا، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ، وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». [راجع: ۱۹۰۵. اخرجه مسلم: ۱۴۰۰].

که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردیم و به چیزی (از مال) قادر نبودیم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفت: «ای گروه جوانان، کسی که استطاعت ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، همانا ازدواج، چشم را از [حرام] بازدارنده‌تر و عورت از [از زنا] نگاه‌دارنده‌تر است. و کسی را که توانایی ازدواج نیست بر اوست که روزه بگیرد، همانا روزه برای او کاهش‌دهندهٔ شهوت است.

٤- باب: كَثْرَةِ النِّسَاءِ

باب ـ ۴: با زنان زیاد ازدواج کردن.

٥٠٦٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ قال: حَضَرْنَا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ جَنَازَةَ مَيْمُونَةَ بِسَرِفَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذِهِ زَوْجَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَإِذَا رَفَعْتُمْ نَعْشَهَا فَلا تُزَعْزِعُوهَا وَلا تُزَلْزِلُوهَا وَارْفُقُوا، فَإِنَّهُ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ تِسْعٌ، كَانَ يَقْسِمُ لِثَمَانٍ وَلا يَقْسِمُ لِوَاحِدَةٍ. [اخرجه مسلم: ۱٤٦٥].

٥٠٦٧ ـ از عَطَـا روایت است که گفت: ما به همراهی ابن عباس به مراسم جنازهٔ مَیْمُونَه (رضی‌الله عنهما)، در موضع سَرِف حاضر شدیم. ابن عباس گفت: این همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است. پس آنگاه که جنازه را برمی‌دارید، آن را تکان ندهید و مجنبانید و به آهستگی انتقال دهید، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نُه زن داشت و نوبت شبانه را به هشت زن تقسیم می‌کرد و به یکی از ایشان تقسیم نمی‌کرد.[1]

٥٠٦٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، وَلَهُ تِسْعُ نِسْوَةٍ.

و قال لي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٢٦٨. أخرجه مسلم: ٩ و٣، باختلاف].

٥٠٦٨ ـ از سعید از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در یک شب بر زنان خود دور می‌زد و در حالی که نُه زن داشت.

[امام بخاری می‌گوید] خَلیْفه به من گفت: به ما یزید بن زُرَیْع از سعید، از قتاده روایت کرده است که اَنَس به ایشان از پیامبر (صلی‌الله علیه

۱- سَوْده بنت زمعه که به سنین پیری رسیده بود، نوبت خود را به عایشه (رضی‌الله عنه) داده بود.

وسلّم) روایت کرده است.

٥٠٦٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ الأَنْصَارِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ رَقَبَةَ، عَنْ طَلْحَةَ الْيَامِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال: قال لي ابْنُ عَبَّاسٍ: هَلْ تَزَوَّجْتَ؟ قُلْتُ: لا، قال: فَتَزَوَّجْ، فَإِنَّ خَيْرَ هَذِهِ الأُمَّةِ أَكْثَرُهَا نِسَاءً.

٥٠٦٩ ـ از سَعید بن جُبَیْر روایت است که گفت: ابـن عباس به مـن گفت: آیـا ازدواج کردی؟ گفتم: نی. گفـت: ازدواج کن، زیرا بهترین این امت کسی است که زنان زیاد دارد.

٥- باب: مَنْ هَاجَرَ أَوْ عَمِلَ خَيْرًا لِتَزْوِيجِ امْرَأَةٍ فَلَهُ مَا نَوَى

باب ـ ۵: کسی که هجرت کند یا کاری نیک کند تا با زنی ازدواج نماید، پاداش او همان است که نیّت کرده است.

٥٠٧٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَمَلُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لامْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [راجع: ١. أخرجه مسلم: ١٩٠٧، بلفظ آخر].

٥٠٧٠ ـ از عَلْقَمَـة بن وَقّاص روایت اسـت که عُمر بـن خَطّاب (رضی‌الله عنـه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «[پاداش] عمل به نیّت بستگی دارد، و [پاداش او] همان است که آن را نیّت کرده است. پس کسی که هجرت وی به خاطر خدا و رسول اوست، پس هجرت او برای [رضای] خدا و رسول اوست، و کسی که هجرت او به خاطر رسیدن به دنیا، یا ازدواج با زنی باشد، پس [پاداش او] همان است که به سوی آن هجرت کرده است.»

٦- باب: تَزْوِيجِ الْمُعْسِرِ الَّذِي مَعَهُ الْقُرْآنُ وَالإِسْلامُ

باب ـ ۶: ازدواج مرد تنگدستی، که (حافظ) قرآن، و مسلمان است.

فِيهِ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ٢٣١٠].

سَهْل بن سَـعْد، آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٠٧١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قال: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلا نَسْتَخْصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ. [راجع: ٤٦١٥. أخرجه مسلم: ١٤٠٤، بزيادة].

٥٠٧١ ـ از قَیْس روایت اسـت که ابن مسـعود (رضـی‌الله عنه) گفـت: ما به همراهـی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) جهاد می‌کردیم در حالی که زنان بـا ما نبودند، گفتیم: یا رسـول‌الله! آیا

٧- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ لأَخِيهِ:

انْظُرْ أَيَّ زَوْجَتَيَّ شِئْتَ حَتَّى أَنْزِلَ لَكَ عَنْهَا.

رَوَاهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ [راجع: ٢٠٤٨].

٥٠٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَدِمَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، فَآخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيِّ، وَعِنْدَ الأَنْصَارِيِّ امْرَأَتَانِ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ أَنْ يُنَاصِفَهُ أَهْلَهُ وَمَالَهُ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ، دُلُّونِي عَلَى السُّوقِ، فَأَتَى السُّوقَ، فَرَبِحَ شَيْئًا مِنْ أَقِطٍ وَشَيْئًا مِنْ سَمْنٍ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ أَيَّامٍ وَعَلَيْهِ وَضَرٌ مِنْ صُفْرَةٍ، فَقَالَ: «مَهْيَمْ يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ». فَقَالَ: تَزَوَّجْتُ أَنْصَارِيَّةً، قَالَ: «فَمَا سُقْتَ إِلَيْهَا». قَالَ: وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩.

أخرجه مسلم: ١٤٢٧، آخره بلفظ مختلف، وزيادة «فبارك الله لك»]

خودمان را خصی نکنیم؟ و آن حضرت ما را از آن منع کرد.[1]

باب ـ ۷: سخن مردی به برادر خود: ببین که کدام یک از این دو زن را می‌خواهی تا به خاطر تو از وی بگذرم.

عبدالرحمن بن عوف، آن را روایت کرده است.

۵۰۷۲ ـ از سُفیان، از حُمَیدالطَّویل روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: عبدالرحمن بن عَوف (از مکه به مدینه) آمد، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان او و سَعد بن رَبیع انصاری رابطهٔ برادری برقرار کرد. سعد بن ربیع انصاری، دو زن داشت. وی به عبدالرحمَن بن عوف پیشنهاد کرد که زنان و مال خود را با وی به نصف تقسیم کند.
عبدالرحمَن گفت: خداوند بر زنان تو و مال تو برکت ارزانی کند، مرا (فقط) به بازار راهنمایی کن. وی به بازار آمد و از معاملهٔ (خرید و فروش) کشک و روغن، چیزی فایده به دست آورد.
پس از چند روز پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را دید که در [لباس] وی خوشبویی زردگون مشاهده می‌شود. فرمود: «این به خاطر چیست ای عبدالرحمن؟» گفت: با زنی انصاری ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «مَهرش را چند دادی؟» گفت: به مقدار هستهٔ خرما از طلا.

۱- از این حدیث پیداست که خصی کردن در آدمی حرام است، صغیر باشد یا کبیر، زیرا در آن تغییر خلقت خدا، و قطع نسل و تعذیب انسان است. بغوی گفت در حیوانی که ماکول نیست حرام است و در حیوان ماکول رواست. (تیسرالقاری)

آن حضـرت فرمود: «مهمانی کن ولو به (ذبح) گوسفندی باشد.»[1]

٨- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّبَتُّلِ وَالْخِصَاءِ

٥٠٧٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ: سَمِعَ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ: يَقُولُ سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ: لَقَدْ رَدَّ ذَلِكَ - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ، التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَذِنَ لَهُ لَاخْتَصَيْنَا. [انظر: ٥٠٧٤. اخرجه مسلم: ١٤٠٢].

٥٠٧٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سَمِعَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ: لَقَدْ رَدَّ ذَلِكَ - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - عَلَى عُثْمَانَ ابْنِ مَظْعُونٍ، وَلَوْ أَجَازَ لَهُ التَّبَتُّلَ لَاخْتَصَيْنَا. [راجع: ٥٠٧٣. أخرجه مسلم: ١٤٠٢].

٥٠٧٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَيْسَ لَنَا شَيْءٌ، فَقُلْنَا أَلَا نَسْتَخْصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾. الآيه [المائدة:٨٧]. [راجع: ٤٦١٥. أخرجه مسلم:١٤٠٤].

باب ـ ٨: آنچه ناپسند است از پرهیز از ازدواج و خصی کردن.

٥٠٧٣ ـ از ابن شـهاب، از سَـعید بن مُسیَّب روایت است کـه که سَعْد بن ابـی وَقّاص می‌گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) (تقاضای) عثمان بـن مَظعُون را مبنی بر پرهیز از ازدواج رد کـرد، اگر به وی اجازه می‌داد ما خودمـان را خصی می‌کردیم. (از مباشـرت با زنان دوری می‌گزیدیم)

٥٠٧٤ ـ از زُهری (ابن شـهاب) از سـعید بن مُسَـیَّب روایت است که سـعد بن ابی وَقّاص می‌گفـت: این را به تحقیق رد کرد، یعنی پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (تقاضـای) عثمان ابن مَظْعُـون را. اگر دوری گزیدن از زنان را به وی اجازه می‌داد، ما خود را خصی می‌کردیم.

٥٠٧٥ ـ از اسـماعیل، از قَیس روایت است که عبدالله (ابن مسـعود) گفت: ما به همراه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) جهاد می‌کردیم و چیزی (مال یا زن) با خود نداشتیم، پس گفتیم: آیا خـود را خصی نکنیم؟ آن حضرت ما را از این کار منع کرد، سـپس بـه ما اجازه داد که با زنی به جامه نکاح کنیم (نکاح موقت) بعد، آن حضرت بر ما خواند:

١- عبدالرحمن بن عوف در زمرهٔ عشرهٔ مبشّره (ده یار بهشتی) است که از طریق تجارت ثروتمند شده بود و باری از مال خود کاروانی به شام فرستاده بود، وی در حالت نمازگزاردن بود که آواز طبل مواصلت کاروان را شنید و از اینکه کاروان وی به سلامت بازگشته بود به وی خوشی و شادمانی دست داد و در حضوری که در نماز داشت فتوری راه یافت. وی به جبران آن فتور همهٔ اموال را در همان ساعت در راه فقرا وقف کرد. «تیسیرالقاری، ج ۵، ص ۲۸»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفادهٔ] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حد مگذرید که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.»[1]
(سورهٔ المائده: آیهٔ ۸۷)

۵۰۷۶ -وَقَالَ أَصْبَغُ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنَتَ، وَلا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لاقٍ: فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرْ» [انظر في القدر، باب ۲].

۵۰۷۶ ـ از ابن شهاب، از ابو سَلَمه روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت:
گفتم: یا رسول‌الله، من مردی جوانم و از آن می‌ترسم که خودم را به زنا بیفکنم و چیزی نمی‌یابم که با آن با زنان ازدواج کنم. آن حضرت خاموش ماند، سپس سخنم را تکرار کردم، آن حضرت خاموش ماند، سپس (برای بار سوم) سخنم را تکرار کردم. آن حضرت خاموش ماند، سپس (برای بار چهارم) سخنم را تکرار کردم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای ابوهریره، قلم (تقدیر) بر آنچه بدان مواجه خواهی شد، خشک گردیده است[2] از اینکه خود را خصی کنی یا نکنی (تفاوتی نمی‌کند).»

۹- باب: نِكَاحِ الأَبْكَارِ

باب ـ ۹: ازدواج با دوشیزگان.

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِعَائِشَةَ: لَمْ يَنْكِحِ النَّبِيُّ ﷺ بِكْرًا غَيْرَكِ [راجع: ۴۷۵۳].

و ابن ابی مُلَیکه گفت: ابن عباس به عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دوشیزه‌ای

۱- اشارت به نکاح متعه است. از این حدیث معلوم می‌شود که ابن مسعود نکاح متعه را حلال می‌دانست... صحیح آن است که متعه در غزوه‌ای حلال بوده باشد. و پس از آن حلیت آن منسوخ گشت، باز وقت دیگر حلال شد و سپس حلیت آن منسوخ گشت تا آن‌که آن حضرت رحلت کرد. عمر بن خطّاب آن را جداً منع کرد. «تیسرالقاری»
در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده: سپس این نوع نکاح برای همیشه منع گردید.
۲- یعنی آنچه بر تو تقدیر است همان خواهد شد.

۵۰۷۷- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيه، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتَ وَادِيًا وَفِيه شَجَرَةٌ قَدْ أُكِلَ مِنْهَا، وَوَجَدْتَ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا، فِي أَيِّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعِيرَكَ؟ قال: «فِي الَّذِي لَمْ يُرْتَعْ مِنْهَا». تَعْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكْرًا غَيْرَهَا.

به‌جز تو ازدواج نکرده است.

۵۰۷۷ ـ از هشـام بن عُـروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت:
گفتم: یا رســول‌الله، اگر در دره‌ای فرود آیی که در آن درختی است که از آن چیزی خورده شده و درختی بیابی که از آن چیزی خورده نشــده، بگوی که در کدام یک شتر خود را می‌چرانی؟ فرمــود: «در آنکه از آن چیزی خورده نشــده» یعنی: اینکه رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بجز با وی با دوشیزه‌ای ازدواج نکرده است.

۵۰۷۸- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيه، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، إِذَا رَجُلٌ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةِ حَرِيرٍ، فَيَقُولُ: هَذِه امْرَأَتُكَ، فَأَكْشِفُهَا فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنْ يَكُنْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّه يُمْضِه». [راجع: ۳۸۹۵. أخرجه مسلم: ۲۴۳۸].

۵۰۷۸ ـ از هشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشه گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (بــه من) گفت: «در خواب دو بار بر من نموده شــدی که مــردی تــو را در پــاره‌ای از حریر برمی‌دارد و (به من) می‌گوید: این زنِ توسـت و من آن را می‌گشــایم و ناگاه تو را می‌بینم، و می‌گویم: اگر این حالت از جانب خدا باشــد، آن را ارزانی می‌دارد.»

۱۰- باب: تَزْوِيجِ الثَّيِّبَاتِ

باب ـ ۱۰: ازدواج با زنان شوهر دیده(بیوه).

وَقَالَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ: قال لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أَخَوَاتِكُنَّ» [راجع: ۵۱۰۱].

و اُم‌ّحَبیبَه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) به من گفت: «دختران خــود را (برای ازدواج) بر مــن عرضه نکنید و نه هم خواهران خویش را.»[1]

۵۰۷۹- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: حَدَّثَنَا سَيَّارٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه قال: قَفَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ، فَتَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ لِي قَطُوفٍ، فَلَحِقَنِي رَاكِبٌ مِنْ خَلْفِي، فَنَخَسَ بَعِيرِي بِعَنَزَةٍ كَانَتْ مَعَهُ، فَانْطَلَقَ

۵۰۷۹ ـ از سَیّار، از شَعْبی روایت است که جابر بــن عبدالله گفت: به همراهــی پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) از غزوه‌ای برگشــتیم، من شــتر

۱- بنابر قول آن حضرت، خطاب به همسران وی است و از آن معلوم می‌شود که آنها شوهر دیده بودند و دخترانی داشتند. «تیسرالقاری»

بَعيري كأجْوَدِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ الأبلِ، فَإذا النَّبيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا يُعْجِلُكَ». قُلْتُ: كُنْتُ حَدِيثَ عَهْدٍ بعُرُسٍ، قَالَ: «أَبِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: ثَيِّبًا، قَالَ: «فَهَلاَّ جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ». قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، قَالَ: «أَمْهِلُوا، حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلاً - أَيْ عِشَاءً - لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ». [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، والمساقاة: ١٠٩].

کُندرَوی خود را به شتاب می‌راندم، سواری از دنبال من آمد و با نیزه‌ای که با خود داشت شتر مرا خراشید، شترم با چنان تندی که تو شتر را دیده‌ای، راهی شد. ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که گفت: «چه چیز تو را به شتاب وا داشته است؟»

گفتم: من نو داماد می‌باشم. فرمود: آیا دوشیزه است یا بیوه؟ گفتم: بیوه. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با او بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد.» جابر می‌گوید: چون خواستیم که (به مدینه) درآییم، آن حضرت فرمود: «آهسته شوید تا آنکه شب درآید (آغاز شب) تا زنِ دور از شوهر، موی ژولیده را شانه کشد و موی زاید را بزداید.»

٥٠٨٠- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَارِبٌ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: تَزَوَّجْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَزَوَّجْتَ». فَقُلْتُ: تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا، فَقَالَ: «مَا لَكَ وَلِلْعَذَارَى وَلِعَابِهَا».

فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، فَقَالَ عَمْرٌو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلاَّ جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ؟». [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، والمساقاة: ١٠٩].

۵۰۸۰ ـ از شُعبه، از مُحارب روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) می‌گفت: من ازدواج کردم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «با چه زنی ازدواج کردی؟» گفتم: با زنی شوهردیده ازدواج کردم. فرمود: «تو را چه حال است که دوشیزگان و بازی با آنان را بگذاشتی.»

(محارب) می‌گوید: این موضوع را به عَمْرو بن دینار یادآوری کردم. عمرو گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با او بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد؟»

۱۱- باب: تَزْوِيجِ الصِّغَارِ مِنَ الْكِبَارِ

۵۰۸۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ عِرَاكٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَطَبَ عَائِشَةَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ، فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلَالٌ».

باب ـ ۱۱: ازدواج خوردسال با بزرگسال.

۵۰۸۱ ـ از عُروه روایت است که گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسّلم) عایشه را از ابوبکر خواستگاری کرد، ابوبکر به او گفت: من برادر تو می‌باشم. آن حضرت به ابوبکر گفت: «تو در دین خدا و کتاب او برادرم می‌باشی و او (عایشه) بر من حلال است.»

۱۲- باب: إِلَى مَنْ يَنْكِحُ،

وَأَيُّ النِّسَاءِ خَيْرٌ، وَمَا يُسْتَحَبُّ أَنْ يَتَخَيَّرَ لِنُطَفِهِ مِنْ غَيْرِ إِيجَابٍ.

۵۰۸۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ صَالِحُ نِسَاءِ قُرَيْشٍ، أَحْنَاهُ عَلَى وَلَدٍ فِي صِغَرِهِ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ». [راجع: ۳۴۳۴. أخرجه مسلم: ۲۵۲۷].

باب ـ ۱۲: با چگونه زنی ازدواج کنید

و کدام یک از زنان برای ازدواج بهتر است؟ و کدام زن برای گزینش تولید نسل نیکوتر است؟ بدون آنکه این کار واجب باشد.

۵۰۸۲ ـ از اَعْرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بهترین زنان شترسواراند که زنان نیکوکار قریش‌اند؛ که بر فرزند خردسال خویش مهربانند و رعایت نگهداری مال شوهر کنند.»

۱۳- باب: اتِّخَاذِ السَّرَارِيِّ، وَمَنْ أَعْتَقَ جَارِيَتَهُ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا

باب ـ ۱۳: داشتن کنیزان هم‌بستر، و کسی که کنیز خود را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود.

۵۰۸۳- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيُّ: حَدَّثَنَا الشَّعْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَتْ عِنْدَهُ وَلِيدَةٌ، فَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، وَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ. وَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِي فَلَهُ أَجْرَانِ. وَأَيُّمَا مَمْلُوكٍ أَدَّى حَقَّ مَوَالِيهِ وَحَقَّ رَبِّهِ فَلَهُ

۵۰۸۳ ـ از ابوبُرده، از پدرش روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر مردی که کنیزی داشت، پس او را تعلیم می‌دهد و نیکو تعلیم داد و او را ادب نمود و نیکو ادب نمود. سپس آزادش می‌کند و با وی ازدواج کرد، او را دو پاداش است. و هر مردی از اهل کتاب که به پیامبر خود ایمان آورده و به من ایمان آورده است او را دو پاداش است، و

أَجْرَانِ».

قال الشَّعْبِيُّ: خُذْهَا بِغَيْرِ شَيْءٍ، قَدْ كَانَ الرَّجُلُ يَرْحَلُ فِيمَا دُونَهَا إِلَى الْمَدِينَةِ.

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ، عَنْ أَبِي حُصَيْنٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَعْتَقَهَا ثُمَّ أَصْدَقَهَا». [راجع: ٩٧. أخرجه مسلم: ١٥٤. وفي النكاح بقطعة الجارية: ٨٦].

هر غلامی که حق مالک و حق پروردگار خود را ادا کند او را دو پاداش است.»

شعبی گفته است: این (فتوی) را بدون چیزی (مزد) بگیر. همانا مردم برای حدیثی کمتر از این به مدینه سفر می‌کردند.

و ابوبکر گفته است که ابو حَصِین، از ابو بُرده، از پدر خود روایت کرده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کنیز را آزاد نمود، سپس (برای ازدواج) مَهر او را داد.»

٥٠٨٤- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: بَيْنَمَا إِبْرَاهِيمُ مَرَّ بِجَبَّارٍ وَمَعَهُ سَارَةُ - فَذَكَرَ الْحَدِيثَ - فَأَعْطَاهَا هَاجَرَ، قَالَتْ: كَفَّ اللَّهُ يَدَ الْكَافِرِ وَأَخْدَمَنِي آجَرَ». قال أبو هُرَيْرَةَ: فَتِلْكَ أُمُّكُمْ يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ. [راجع: ٢٢١٧. أخرجه مسلم: ٢٧٣١، مطولاً].

٥٠٨٤ ـ از جَریر بن حازِم، از اَیّوب، از محمّد (ابن سیرین) از ابو هریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: همچنان روایت است از حَمّاد بن زَیْد، از اَیّوب، از محمّد (ابن سیرین) از ابو هریره (که آن حضرت فرموده است): «ابراهیم به جز سه دروغ نگفته است (که این یکی از آنهاست) در حالی که ابراهیم از (قلمرو پادشاهی) ظالم می‌گذشت (که زنان مردم را به زور می‌گرفت) و ساره (زن ابراهیم) با وی بود.

(حدیث را کاملاً بیان کرد) آن ظالم، کنیزی را که هاجر نام داشت به ساره داد. ساره گفت: خدا دست آن کافر را از من بازداشت و آجر را در خدمت من قرار داد.»

ابوهریره گفت: این هاجر مادر شماست، ای پسران آب آسمان[1] (ای عربها).

٥٠٨٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قال: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثًا يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، فَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلَا لَحْمٍ، أُمِرَ بِالْأَنْطَاعِ،

٥٠٨٥ ـ از اسماعیل بن جَعفر، از حُمَید روایت است که اَنَس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر

۱- پسران آب آسمان، از آن گفته‌اند که ایشان در وادیها به سر می‌بردند و آب مورد استفاده‌شان آب باران بود. تفصیل آن در کتاب «انبیاء» حدیث ۳۳۵۸ آمده است.

فَأَلْقَيَ فِيهَا مِنَ التَّمْرِ وَالأَقِطِ وَالسَّمْنِ، فَكَانَتْ وَلِيمَتَهُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَقَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّا لَهَا خَلْفَهُ، وَمَدَّ الْحِجَابَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ النَّاسِ. [راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، النكاح: ۸۷].

(صلی‌الله علیه وسـلّم) میان خَیْبَر و مدینه سه شب اقامت کرد که در آن بـا صَفِیّه بنت حُیَی ازدواج می‌نمـود، مـن مسـلمانان را به ولیمه (میهمانـی ازدواج) آن حضرت فـرا خواندم، در آن ولیمه نه نان بود و نه گوشت، سُفره‌ها گسترده شـد و در آن خرما و کشک و روغن افکندند، و همین بود ولیمهٔ آن حضرت.

مسلمانان گفتند: آیا صَفِیّه در زمرهٔ همسران آن حضرت خواهد بود و یـا در زمرهٔ ملک یمین (کنیزان هم‌بستر) او؟ سپس گفتند: اگر او را در حجاب درآورد، در زمرهٔ همسـران او خواهد بـود و اگـر در حجاب درنیـاورد، ملک یمین اوسـت. آنگاه که آن حضرت راهی شـد برای وی در پس پشت (بر شـتر) خود جایی آماده کرد (که بر آن بنشـیند) و میان او و مردم پردهٔ (حجاب) کشید.

۱۳- باب: مَنْ جَعَلَ عِتْقَ الأَمَةِ صَدَاقَهَا

باب ـ ۱۳: کسی که آزادی کنیزی را مهر او گردانید.

۵۰۸۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ وَشُعَيْبِ بْنِ الْحَبْحَابِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْتَقَ صَفِيَّةَ، وَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا. [راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، النكاح: ۸۴].

۵۰۸۶ ـ از حُمّاد، از ثابِت و شُعیب بن الحَبْحاب از انس بن مالک روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) صَفِیّه را آزاد کرد و آزادی‌اش را مهرش گردانید.

۱٤- باب: تَزْوِيجِ الْمُعْسِرِ

باب ـ ۱۴: ازدواج با مرد تنگدست.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۲].

بنا به فرمـودهٔ خدای تعالی: «اگر تنگدسـتند، خداوند آنان را به فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد.»

۵۰۸۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ أَهَبُ لَكَ نَفْسِي، قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَعَّدَ النَّظَرَ فِيهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ، فَلَمَّا رَأَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا، فَقَالَ: «وَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي - قَالَ سَهْلٌ: مَا لَهُ رِدَاءٌ - فَلَهَا نِصْفُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ، إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ، فَرَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا، فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، عَدَّدَهَا، فَقَالَ: «تَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰. أخرجه مسلم: ۱۴۲۵].

(سورهٔ نور: آیهٔ ۳۲)

۵۹۸۷ ـ از ابو حازم، از سَهْل بن سعد ساعِدی روایت است که گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، آمده‌ام تا نفس خود را به تو ببخشم (بدون مهر در نکاح تو درآیم). رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی وی نگریست و با دید پسندیدن، به وی نظر کرد، سپس سر خود را فرو کرد. آن زن، چون دید که آن حضرت در موردش تصمیمی نگرفت در آنجا نشست. مردی از یاران آن حضرت برخاست و گفت: یا رسول‌الله، اگر تو را به وی نیازی نیست او را به ازدواج من درآور.

آن حضرت فرمود: «آیا چیزی (مال) داری؟» گفت: نی. به خدا یا رسول‌الله. فرمود: «به خانه‌ات برو و ببین که آیا چیزی یافته می‌توانی؟» وی رفت و سپس برگشت و گفت: نی به خدا، چیزی نیافتم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ببین، هر چند انگشتری از آهن باشد.» وی رفت و سپس برگشت و گفت: نی به خدا، یا رسول‌الله. و انگشتری از آهن هم نبود. ولی همین ازار من. (سهل «راوی» می‌گوید: آن مرد ردایی هم نداشت) نصف این ازار (مهر) آن زن باشد.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «با ازار تو چه کار کند، اگر تو آن را بپوشی، بروی از آن چیزی نمی‌ماند و اگر آن زن بپوشد بر تو از آن چیزی نمی‌ماند.» آن مرد نشست تا آنکه نشستنش به درازا کشید، سپس برخاست. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را دید که

پشـــت گردانیده راهی اســـت. فرمـــود که او را فراخواننـــد، وقتی که آمـــد، آن حضرت فرمود: «چه مقدار از قرآن را می‌دانی؟» گفت: ســـورهٔ چنیـــن و چنـــان را می‌دانم و آن را برشـــمرد. ســـپس آن حضرت گفت: «آنها را ازبَر و حفظ می‌خوانـــی؟» گفت: آری. فرمود: «برو، او را به ملکیـــت (ازدواج) تو درآوردم در بدل آنچه از قرآن می‌دانی.»

١٥- باب: الأكْفَاءِ فِي الدِّينِ

وَقَوْلُهُ: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ [الفرقان: ٥٤].

باب ـ ۱۵: کُفو در دین.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و اوســـت، کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نَسَبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست.»

(سورهٔ فرقان: آیهٔ ٥٤)

٥٠٨٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَا حُذَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِشَمْسٍ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، تَبَنَّى سَالِمًا، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَخِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَهُوَ مَوْلًى لِامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، كَمَا تَبَنَّى النَّبِيُّ ﷺ زَيْدًا، وَكَانَ مَنْ تَبَنَّى رَجُلًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَمَوَالِيكُمْ﴾.

فَرُدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ كَانَ مَوْلًى وَأَخًا فِي الدِّينِ، فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو الْقُرَشِيِّ ثُمَّ الْعَامِرِيِّ - وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُذَيْفَةَ - النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَلَدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ. فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. [راجع: ٤٠٠٠. أخرجه مسلم: ١٤٥٣، بقطعة ((سهلة)) مطولاً بذكر الرضاع].

۵۰۸۸ ـ از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشـــه (رضی‌الله عنه) گفت: ابُوحُذَیْفه، بن عُتْبـــة بن ربیعة بن عبد شـــمس، از آنانی که در جنـــگ بدر بـــه همراهی پیامبـــر (صلی‌الله علیه وسـلّم) حاضر شد، ســـالم را به پسرخواندگی گرفت و دختر برادر خود، هِند بنت وَلِید بن عتبة بن ربیعه را به ازدواج وی درآورد. ســـالم غلام آزادشدهٔ زنی از انصار بود[1] همانگونه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ، زید را به پسرخواندگی

۱- مطابقت ترجمه به حدیث این است که ابوحذیفه، برادرزاده‌اش را به ازدواج کسی درآورد که غلام آزادشده بود، پس کفائت به‌جز در دین نیست. سالِم از خیار صحابه بود که عمر (رضی‌الله عنه) در مدح وی افراط کرده و هنگام زخم‌خوردن گفته بود که اگر سالم زنده می‌بود، امر خلافت را به شورا نمی‌سپردم بلکه به وی محوّل می‌کردم تا خلافت را به هر کسی که او می‌خواست تفویض می‌کرد. سالم و ابوحذیفه در جنگ یمامه شهید شدند و اجساد ایشان را چنان یافتند که سر یکی نزدیک پای دیگری بود. (تیسرالقاری)

گرفته بود. و در دورهٔ جاهلیت چنان بود که اگر مردی، کسی را به پسرخواندگی می‌گرفت، مردم، پسرخوانده را به آن مرد نسبت می‌دادند و او از وی میراث می‌برد تا آنکه خداوند این آیه را نازل کرد: «آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه‌تر است، و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران دینی و موالی شمایند.» (سورهٔ احزاب: آیهٔ ٥٤)
پسرخواندگان به نام پدرانشان نامیده شدند، و کسی که پدرش معلوم نبود، مَوْلَی نامیده می‌شد و برادر دینی بود. سپس سَهْلَة بن سُهَیْل بن عَمْروالقرشی سپس عامری ـ که وی زنِ ابوحُذَیفهٔ بن عُتبه است ـ نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، همانا ما، سالِم را فرزند خویش می‌پنداشتیم و همانا خداوند درباره‌اش نازل کرد، آنچه خود می‌دانی. سپس (ابوالیمان راوی) بقیهٔ حدیث را بیان کرد.

٥٠٨٩- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ لَهَا: «لَعَلَّكِ أَرَدْتِ الْحَجَّ». قَالَتْ: وَاللَّهِ لا أَجِدُنِي إِلا وَجِعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، قُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي». وَكَانَتْ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ. [أخرجه مسلم: ١٢٠٧]

٥٠٨٩ ـ از ابواُسامه، از هِشام، از پدرش روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر ضُباعَة بنت زبیر درآمد و به او گفت: «شاید که قصد حج کرده‌ای؟» وی گفت: به خدا، که بیمار هستم. آن حضرت به وی گفت: «حج کن و شرط کن (که چون نسبت به مریضی از انجام مناسک عاجز آیی) بگوی: بارالها، جای اِحلال (برآمدن از احرام) من همان‌جاست که مرا (از انجام آن) باز داری.» ضُباعَه زنِ مقداد بن اَسْوَد بود.[۱]

۱- ضُباعه از نظر نسب، هاشمیهٔ قریشی است در حالی که مقداد حلیف (هم‌پیمان) قریش بود، بنابراین کفائت نسبی معتبر نیست و کفائت (دینی اعتبار دارد امام مالک گفته که کفو در دین است و بس، و مسلمانان همه کفو یکدیگرند و رواست که عربی و موالی با زن قرشیه ازدواج کند، و

۵۰۹۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ، تَرِبَتْ يَدَاكَ». [أخرجه مسلم: ۱۴۶۶].

۵۰۹۰ ـ از سعید بن ابوسعید، از پدرش، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن به خاطر چهار (صفت) نکاح می‌شود: به مال خویش و نسب خویش و جمال خویش و دین خویش، پس با زنی دیندار نکاح کن (وگرنه) دو دستت خشک شود.»

۵۰۹۱- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا». قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ. قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا». قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لَا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لَا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لَا يُسْتَمَعَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا». [انظر ۶۴۴۷].

۵۰۹۱ ـ از ابوحازم روایت است که سهل گفت: مردی (توانگر) بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گذشت، آن حضرت فرمود: «دربارهٔ این مرد چه می‌گویید؟» گفتند: اگر زنی را خواستگار شود، سزاوار است که به نکاح وی درآید، و اگر شفاعت کند، سزاوار است که شفاعت وی پذیرفته شود و اگر سخن گوید، سخنش شنیده شود. سپس آن حضرت سکوت کرد. مردی از مسلمانان فقیر گذشت، آن حضرت فرمود: «دربارهٔ این مرد چه می‌گویید؟» گفتند: اگر زنی را خواستگار شود، سزاوار است که به نکاح وی در نیاید و اگر شفاعت کند سزاوار است که شفاعت وی پذیرفته نشود و اگر سخنی گوید سخنش شنیده نشود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (مرد فقیر) بهتر است از آن‌گونه (توانگران) که زمین را پر کرده‌اند.»

این را از عمر بن خطاب و ابن مسعود و عمر بن عبدالعزیز و ابن سیرین (رضی‌الله عنه) روایت کرده‌اند و به این آیه استدلال کرده‌اند که: إِنَّ أَكْرَمَكُم عِنْدَاللهِ أَتْقَكُم. (سورهٔ حجرات: آیهٔ ۱۳) «همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» ابوحنیفه (رضی‌الله عنه) گفته است که قریش همه‌شان کفوِ یکدیگرند و هیچ یکی از عرب کفوِ قریش نمی‌باشد و هیچ یکی از موالی کفوِ عرب نیست و نیز گفته است که کفو نیست کسی که بر ادای و مهر و نفقهٔ قدرت ندارد و نمی‌تواند که ادا نماید. و به حدیثی استدلال کرده که از ابن عمر روایت شده است: بعضی گفته‌اند که این حدیث موضوع و منکر است. «تیسرالقاری»

١٦- باب: الأكفاء في المال وتزويج المُقِلِّ المُثْرِيَةَ

٥٠٩٢- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾. قَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي، هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، فَيَرْغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا، وَيُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِصَ صَدَاقَهَا، فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ. قَالَتْ: وَاسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ إِلَى ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ١٢٧]. فَأَنْزَلَ اللَّهُ لَهُمْ: أَنَّ الْيَتِيمَةَ إِذَا كَانَتْ ذَاتَ جَمَالٍ وَمَالٍ رَغِبُوا فِي نِكَاحِهَا وَنَسَبِهَا وَسُنَّتِهَا فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ، وَإِذَا كَانَتْ مَرْغُوبَةً عَنْهَا فِي قِلَّةِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، تَرَكُوهَا وَأَخَذُوا غَيْرَهَا مِنَ النِّسَاءِ، قَالَتْ: فَكَمَا يَتْرُكُونَهَا حِينَ يَرْغَبُونَ عَنْهَا، فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَنْكِحُوهَا إِذَا رَغِبُوا فِيهَا، إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا لَهَا وَيُعْطُوهَا حَقَّهَا الأَوْفَى فِي الصَّدَاقِ. [راجع: ٢٤٩٤. أخرجه مسلم: ٣٠١٨].

باب ـ ۱۶: کُفْو بودن در مال، و ازدواج مردِ فقیر با زنِ توانگر.

۵۰۹۲ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که وی دربارهٔ آیهٔ «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۳)، از عایشه (رضی‌الله عنه) سؤال کرد. عایشه گفت: ای پسرِ خواهرِ من، مراد همان دختر یتیمی است که در کنار ولیٌ خود می‌باشد، و ولیٌ وی به جمال و مال وی چشم دوخته است و می‌خواهد (که با ازدواج با وی) از مهر وی بکاهد. بنابراین از نکاح با ایشان منع شدند مگر آنکه مَهرِ دخترانِ یتیم را کامل بدهند. و امر شد که به‌جز از ایشان نکاح کنند.

عایشه گفت: مردم پس از این (دستور ممانعت)، از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فتوا طلبیدند، خداوند (این) آیه را نازل کرد: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند. بگو: خدا دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد و [نیز [دربارهٔ آنچه در قرآن به شما تلاوت می‌شود: در مورد زنان یتیمی که حق مقرّر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۲۷)

خداوند برایشان فرود آورد. که اگر دختر یتیم دارای مال و صاحب جمال می‌بود. با پرداخت مهر کامل به نکاح و نسب وی رغبت نشان می‌دادند و اگر از نظر مال و جمال مرغوب نمی‌بود، او را وا می‌گذاشتند و به‌جز از وی با زنان دیگر ازدواج می‌کردند چنان‌که ایشان را ترک می‌کردند، هنگامی که بی‌رغبتی می‌کردند. پس ایشان را نمی‌رسد که با دختران یتیم در

وقت رغبت با ایشان، نکاح کنند مگر آنکه با آنها عدالت کنند و حق مَهرشان را کاملاً بدهند.

١٧- باب: مَا يُتَّقَى مِنْ شُؤْمِ الْمَرْأَةِ

باب ـ ١٧: آنچه باید از شومی و بدشگونی زن پرهیز شود.

وَقَوْلِه تَعَالَى: ﴿إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ﴾ [التغابن: ١٤].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در حقیقت برخی از زنان شما و فرزندان شما، دشمن شمایند.» (سورهٔ تغابن، آیهٔ ١٤)

٥٠٩٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حَمْزَةَ وَسَالِمٍ ابْنَيْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الشُّؤْمُ فِي الْمَرْأَةِ، وَالدَّارِ، وَالْفَرَسِ». [راجع: ٢٠٩٩. أخرجه مسلم: ٢٢٢٥].

٥٠٩٣ ـ از مالِک، از ابن شهاب، از حَمزه و سالِم پسران عبدالله بن عُمر، از عبدالله بن عُمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شومی در زن و سرای و اسپ است.»[1]

٥٠٩٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْقَلَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: ذَكَرُوا الشُّؤْمَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي الدَّارِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالْفَرَسِ». [راجع: ٢٠٩٩، أخرجه مسلم: ٢٢٢٥].

٥٠٩٤ ـ از عمر بن محمد عسقلانی، از پدرش روایت است که ابن عمر گفت: از شومی (بدفالی) نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر شومی در چیزی باشد در سرای و زن و اسپ خواهد بود.»

٥٠٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ فَفِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالْمَسْكَنِ». [راجع: ٢٨٥٩. أخرجه مسلم: ٢٢٢٦].

٥٠٩٥ ـ از مالِک، از ابوحازِم، از سَهل بن سعد روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر (شومی) در چیزی باشد، در اسپ و زن و مسکن خواهد بود.»

٥٠٩٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ النَّهْدِيَّ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». [أخرجه مسلم: ٢٧٤٠].

٥٠٩٦ ـ از ابوعثمان نَهْدی، از اُسامهٔ بن زید (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «پس از خود فتنه‌ای را

١- شومی، یعنی بدیمنی، و بدفالی است. بعضی گفته‌اند که شومی سرای و خانه، تنگی و بدهمسایگی آن است و شومی اسپ، سرکشی و بدعملی و کودنی آن است، و شومی زن، نازا بودن و گرانی مهر و نافرمانی شوهر است. مراد بدشگونی نیست. «تیسرالقاری»

نگذاشته‌ام که زیان‌آورتر باشد از زنان بر مردان.»

١٨- بابٌ: الحُرَّةِ تَحْتَ الْعَبْدِ

٥٠٩٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلاثُ سُنَنٍ: عَتَقَتْ فَخُيِّرَتْ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبُرْمَةٌ عَلَى النَّارِ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ خُبْزٌ وَأُدْمٌ مِنْ أُدْمِ الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَلَمْ أَرَ الْبُرْمَةَ». فَقِيلَ: لَحْمٌ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، وَأَنْتَ لا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ. قَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ». [راجع: ٤٥٦، أخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً، وأخرجه: ١٥٠٤، برقم: ٩].

باب ـ ١٨: زن آزاد در زیر غلام.

٥٠٩٧ ـ از مالک، از ربیعة بن ابوعبدالرحمن، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: در موضوع بَریره (که کنیز بود) سه حکم پدید آمد: آزاد شد و مخیّر گردانیده شد (که با شوهر خود که غلام بود بماند یا از وی جدا شود) و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «وِلاء (میراث) بردهٔ آزادشده (اگر وارثی ندارد) برای کسی است که او را آزاد کرده است، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به خانهٔ عایشه) درآمد و در آنجا دیگ سنگی‌ای بر اجاق بود. و برای آن حضرت نان و خورشی، از خورش خانه آورده شد (نه از آن دیگ). فرمود: «آیا دیگ سنگی را نمی‌بینم» گفته شد: گوشتی است که به بَریره صدقه داده شده است، و تو صدقه نمی‌خوری. فرمود: «آن بر وی صدقه است و برای ما هدیه.»

١٩- بابٌ: لا يَتَزَوَّجُ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعٍ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ﴾. [النساء: ٣].

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلام: يَعْنِي مَثْنَى أَوْ ثُلاثَ أَوْ رُبَاعَ.

وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ﴾. [فاطر: ١].

يَعْنِي مَثْنَى أَوْ ثُلاثَ أَوْ رُبَاعَ.

باب ـ ١٩: با بیش از چهار زن ازدواج نکند.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «دو دو، سه سه، چهار چهار.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ٣)

و عَلیّ بن حُسین(علیهاالسلام) فرمود: «یعنی دو یا سه یا چهار.»

و فرمودهٔ خداوند جَلَّ ذِکرُه: «دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند.» یعنی دو یا

سه یا چهار.[۱] (سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱)

۵۰۹۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ [النساء: ۳]. قَالَتْ: الْيَتِيمَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ وَهُوَ وَلِيُّهَا، فَيَتَزَوَّجُهَا عَلَى مَالِهَا، وَيُسِيءُ صُحْبَتَهَا، وَلَا يَعْدِلُ فِي مَالِهَا، فَلْيَتَزَوَّجْ مَا طَابَ لَهُ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهَا، مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ. [راجع: ۲۴۹۴. أخرجه مسلم: ۳۰۱۸، مطولاً].

۵۰۹۸ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (در تفسیر این آیه) گفته است: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۳) مراد دختر یتیمی است که نزد مردی است که ولیِّ او می‌باشد و آن مرد به خاطر مال آن دختر با وی ازدواج می‌کند ولی از مصاحبت وی بد می‌برد و در مال وی عدالت نمی‌کند. پس حکم شد که به‌جز از آن دختر یتیم، آنچه او را از سایر زنان خوش آید؛ با دو و سه و چهار زن ازدواج کند.

۲۰- باب:

﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ﴾ [النساء: ۲۳]

وَيَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ.

باب ـ ۲۰: «و مادرهای شما به شما شیر داده‌اند. (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳).

و حرام می‌شود از شیرخوارگی (ازدواج را) حرام کند، آنچه حرام می‌شود از نَسَب.

۵۰۹۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرَاهُ فُلَانًا». لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلَانٌ حَيًّا - لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ - دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ». [راجع: ۲۶۴۶. أخرجه مسلم: ۱۴۴۴].

۵۰۹۹ ـ از مالک، از عبدالله بن ابی بکر، از عَمْرَه بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد عایشه بود و عایشه آواز مردی را شنید که اجازه می‌خواست تا به خانهٔ حَفْصَه درآید.

عایشه می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، این مرد اجازه می‌خواهد که به خانهٔ تو درآید.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «می‌پندارم که فلان مرد است.» یعنی عموی رضاعی

۱- برخی از مذاهب در فهم آیهٔ «مَثنیٰ و ثُلثَ و رُبَع» یعنی «دو و سه و چهار» اشتباه کرده‌اند و اعداد دو و سه و چهار را جمع کرده و از آن عدد نُه را استخراج کرده‌اند، یعنی نُه زن را روا دانسته‌اند. خوارج اعداد مذکور را در نفس آن ضرب کرده و سپس جمع کرده‌اند و عدد هجده را استخراج کرده‌اند و هجده زن را جایز دانسته‌اند.

حفصه.
عایشه گفت: پس اگر فلان مرد زنده می‌بود ـ یعنی عموی رضاعی من ـ می‌توانست به خانهٔ من درآید؟
آن حضرت فرمود: «آری، شیرخوارگی حرام می‌کند آنچه را نَسَب حرام می‌کند.»

٥١٠٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَلَا تَتَزَوَّجُ ابْنَةَ حَمْزَةَ؟ قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ».

وَقَالَ بِشْرُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: سَمِعْتُ قَتَادَةَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ: مِثْلَهُ. [راجع: ٢٦٤٥. أخرجه مسلم: ١٤٤٧].

۵۱۰۰ ـ از قَتاده، از جابر بن زید روایت است که ابـن عباس گفت: به پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گفته شـد: آیا با دختر حمـزه ازدواج نمی‌کنـی؟ فرمـود: «وی دختر بـرادر رضاعی (شیری) من است.»
و بِشْـر بن عمر گفت: از شُعبه روایت است که قَتـاده گفت: از جابِر بن زید مثل همین حدیث را شنیده‌ام.[1]

٥١٠١- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ: «أَوَتُحِبِّينَ ذَلِكِ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ ذَلِكِ لَا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنَّا نُحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ؟ قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لَابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلَا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ».

قَالَ عُرْوَةُ: وَثُوَيْبَةُ مَوْلَاةٌ لِأَبِي لَهَبٍ، كَانَ أَبُو لَهَبٍ أَعْتَقَهَا، فَأَرْضَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا مَاتَ أَبُو لَهَبٍ أُرِيَهُ بَعْضُ أَهْلِهِ بِشَرِّ حِيبَةٍ، قَالَ لَهُ: مَاذَا لَقِيتَ؟ قَالَ أَبُو لَهَبٍ: لَمْ أَلْقَ بَعْدَكُمْ غَيْرَ أَنِّي سُقِيتُ فِي هَذِهِ بِعَتَاقَتِي ثُوَيْبَةَ. [انظر:

۵۱۰۱ ـ از زُهـری، از عُـروه بن زبیر، از زَینَب بنت ابوسـلمه روایت اسـت که ام‌ّ حَبیبه بنت ابی‌سُـفیان (همسـر آن حضـرت) گفـت: یا رسـول‌الله، خواهرم را برای خود نکاح کن. آن حضرت فرمود: «آیا تو این را دوست می‌داری؟» گفت: آری، من رها کنندهٔ شما نیستم و دوست داشتنی‌ترین کسی که در نیکویی با من مشارکت ورزد، خواهر من است.
پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (جمع میان دو خواهر) برای من حلال نیست.» گفتم: به ما گفته می‌شـود که تـو می‌خواهی با دختر ابوسَلَمه ازدواج کنی؟ فرمود: «دختر امِّ سَلَمه؟»

۱- در اسماءالرجال آمده است: مراد امام بخاری از سیاق این تعلیق آن است که قَتاده از جابر بن زید شنیده است. که او را مُدَلِّس گفته‌اند.
در تیسرالقاری گفته شده: مقصود از ایراد این اسناد آن است که چون در اسناد سابق به لفظ (عن) روایت شده بود و در (عن) مظنّهٔ تدلیس است شنیدن شعبه از قتاده را تصریح کرده است.

٥١٠٦ل، ٥١٠٧ل، ٥١٢٣خ، ٥٣٧٢ل، وانظر في الشهادات باب ٧- النكاح، باب ١٠. أخرجه مسلم: ١٤٤٩].

گفتم: آری. فرمود: «اگر وی دخترِ اندرِ من و در کنارِ من نمی‌بود، با آن هم برایم حلال نبود، زیرا وی از نظر شیرخوارگی برادرزادهٔ من است. ثُوَیْبَه، مرا و ابُوسَلَمَه را شیر داده است. پس نکاح دختران و خواهران خویش را به من پیشنهاد نکنید.»

عُروه گفت: و ثُوَیْبَة کنیز ابولَهَب بود، که او را آزاد کرده بود و وی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را شیر داده بود. آنگاه که ابولهب مُرد، بعضی از کسان وی، او را در بدترین حالت (در خواب) دیده بود و به او گفته بود: تو را چه پیش آمد؟ ابولهب گفته بود: پس از آنکه شما را ترک کرده‌ام خیری ندیده‌ام جز آنکه به این ـ به میان دو انگشت اشاره کرد ـ به خاطر آزاد کردن ثُوَیْبَه آب داده شده‌ام.

٢١- باب: مَنْ قالَ/ لا رَضَاعَ بَعْدَ حَوْلَيْنِ

باب ـ ۲۱: کسی که گفت: پس از دو سال، شیرخوارگی را اعتباری نیست.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾. [البقرة: ٢٣٣].

وَمَا يُحَرِّمُ مِنْ قَلِيلِ الرَّضَاعِ وَكَثِيرِهِ.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «دو سال تمام برای کسی است که بخواهد دورهٔ شیرخوارگی را تکمیل کند.»[1]

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳)

٥١٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَشْعَثِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ». [راجع: ٢٦٤٧، أخرجه مسلم: ١٤٥٥].

۵۱۰۲ ـ از اَشْعَث، از پدرش، از مَسْرُوق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی آمد، در حالی که

۱- یعنی مدت شیرخوارگی که موجب حرمت است همین دو سال است و همین است نظر اکثر علما و ائمه. امام ابوحنیفه به موجب بخشی از آیهٔ ۲۳۳ بقره که می‌گوید: «پس اگر [والدین] بخواهند با رضایت و صواب دید یکدیگر کودک را [زودتر [از شیر باز گیرند گناهی بر آنها نیست.» مدت شیرخوارگی را سی ماه دانسته است. و مدت شیرخوارگی چه یک بار باشد و چه چند بار، موجب حرمت می‌گردد و این نظر بسیاری از صحابه و تابعین است. بعضی زیاده از یک بار شیر دادن را موجب حرمت دانسته‌اند و در تعداد زیاده از یک بار نیز اختلاف است.

مردی با وی نشسته بود. رخسار آن حضرت متغیّر شد؛ گویی آن را ناخوشایند پنداشت. عایشه گفت: همانا وی برادر من است. آن حضرت فرمود: «خوب بنگرید که چه کسانی برادران (رضاعی) شما می‌باشند، زیرا گرسنگی (در دوران شیرخوارگی) رضاعت را به میان می‌آورد.»[۱]

۲۲- باب: لَبَنِ الْفَحْلِ

۵۱۰۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ جَاءَ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهَا، وَهُوَ عَمُّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ، بَعْدَ أَنْ نَزَلَ الْحِجَابُ، فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّه ﷺ أَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي صَنَعْتُ، فَأَمَرَنِي أَنْ آذَنَ لَهُ. [راجع: ٢٦٤٤، أخرجه مسلم: ١٤٤٥].

باب ـ ۲۲: شیر (زنی که متعلق است) به مرد.

۵۱۰۳ ـ از مالک، از ابن شهاب، از عُرْوة بن زبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: اَفْلَح برادر ابی‌القَعیس آمد و از وی اجازهٔ ورود خواست، و او عموی رضاعی وی بود و این واقعه پس از نزول آیهٔ حجاب بود. (عایشه می‌گوید) از اجازه دادن به وی خودداری کردم آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، از کاری که کرده بودم او را آگاه کردم. به من امر کرد که به وی اجازه بدهم.

۲۳- باب: شَهَادَةِ الْمُرْضِعَةِ

۵۱۰۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: وَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ عُقْبَةَ، لَكِنِّي لِحَدِيثِ عُبَيْدٍ أَحْفَظُ، قَالَ: تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً، فَجَاءَتْنَا امْرَأَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ: أَرْضَعْتُكُمَا، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: تَزَوَّجْتُ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانٍ، فَجَاءَتْنَا امْرَأَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ لِي: إِنِّي قَدْ

باب ـ ۲۳: گواهی زنی که کودک غیر را شیر داده است.

۵۱۰۴ ـ از عبدالله بن ابی مُلَیکهٔ، از عُبَید بن ابی مریم روایت است که عُقْبَة بن حارث گفت: عبدالله بن ابی مُلَیکه گفت: به تحقیق این حدیث را از عُقْبَه شنیده‌ام ولی آنچه را از عُبَید شنیده‌ام بیشتر به یاد دارم اینکه: عُقبه گفت: من با زنی ازدواج کردم. زنی سیاه نزد ما آمد و

۱- یعنی شیردادن زمانی موجب حرمت می‌شود که در صغرسن باشد که کودک گرسنه است.

أَرْضَعْتُكُمَا، وَهِيَ كَاذِبَةٌ، فَأَعْرَضَ عَنِّي، فَأَتَيْتُهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ، قُلْتُ: إِنَّهَا كَاذِبَةٌ، قال: «كَيْفَ بِهَا وَقَدْ زَعَمَتْ أَنَّهَا قَدْ أَرْضَعَتْكُمَا، دَعْهَا عَنْكَ».

وَأَشَارَ إِسْمَاعِيلُ بِإِصْبَعَيْهِ السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى، يَحْكِي أَيُّوبَ. [راجع: ۸۸].

گفت: من هر دوی شما را شیر داده‌ام. من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: با فلانه زن دختر فلان کس ازدواج کردم، زنی سیاه نزد ما آمد و به من گفت: همانا من هردوی شما را شیر داده‌ام، و او دروغ می‌گوید، آن حضرت از من روی گردانید. من روبه‌روی آن حضرت آمدم و گفتم: همانا وی دروغ می‌گوید. فرمود: «چگونه با وی به سر می‌بری و آن زن گفته است که هر دوی شما را شیر داده‌ام. از وی بگذر اسماعیل (راوی)(به سوی مرد و زن) اشاره می‌کرد. و ایوب (راوی با دست و زبان فعل آن حضرت را) حکایت می‌کرد (که از وی بگذر).

٢٤- باب: مَا يَحِلُّ مِنَ النِّسَاءِ وَمَا يَحْرُمُ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ﴾. إِلَى آخِرِ الْآيَتَيْنِ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾. [النساء: ۲۳-۲٤].

وَقَالَ أَنَسٌ: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾. ذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ الْحَرَائِرُ حَرَامٌ ﴿إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. لَا يَرَى بَأْسًا أَنْ يَنْزِعَ الرَّجُلُ جَارِيَتَهُ مِنْ عَبْدِهِ. وَقَالَ: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ﴾. [البقرة: ۲۲۱].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا زَادَ عَلَى أَرْبَعٍ فَهُوَ حَرَامٌ، كَأُمِّهِ وَابْنَتِهِ وَأُخْتِهِ.

باب ـ ۲۴: آنچه از نکاح زنان حلال است و آنچه حرام است.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «نکاح اینان بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر، و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران زنان‌تان، و دختران همسرانتان (که آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسر همبستر شده‌اید. پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست [که با دخترانشان ازدواج کنید] و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند، و جمع دو خواهر با همدیگر، مگر آنچه در گذشته رخ داده باشد، که خداوند آمرزندهٔ مهربان است. و زنان شوهردار

[نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید. [این] فریضهٔ الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیلهٔ اموال خود طلب کنید. در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید، و از زنانی که از ایشان بهره‌مند گشته‌اید، مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید؛ و بر شما گناهی نیست که پس [از تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید [که مقدار مهر را کم و زیاد کنید] مسلماً خداوند دانای حکیم است.»
(سورهٔ نساء، آیات ۲۳ و ۲۴)

و انس گفته است: «و زنان شوهردار» یعنی زنان آزادی که شوهر داشته باشند، ازدواجشان حرام است.

«به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید» اَنَس چنین می‌پندارد که در آن باکی نمی‌بینند، اگر مردی کنیز خود را (که در نکاح غلام اوست) از وی جدا کند.[1]

و خداوند فرموده است: «با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان بیاورند» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۱)

و ابن عباس گفت: ازدواج با بیش از چهار زن حرام است، چنان‌که مادر و دختر و خواهر وی بر او حرام است.

۵۱۰۵ ـ احمد بن حنبل به ما گفت:[2] از یحیی

۵۱۰۵- وَقَالَ لَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنِي حَبِيبٌ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: حَرُمَ مِنَ النَّسَبِ سَبْعٌ، وَمِنَ الصِّهْرِ سَبْعٌ. ثُمَّ قَرَأَ ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾. الآيَةَ.

وَجَمَعَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بَيْنَ ابْنَةِ عَلِيٍّ وَامْرَأَةِ عَلِيٍّ.

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ: لا بَأْسَ بِهِ، وَكَرِهَهُ الْحَسَنُ مَرَّةً،

۱- در رابطه به آیهٔ (اِلّا مَامَلَکَت اَیمانُکُم) یعنی «به استثنای زنانی که مالک آن شده‌اید» اکثر بر آنند که مراد از زنان شوهرداری است که به اسارت درآیند و شوهرانشان در دار کفر به سر برند. همچو زنان با آنکه دارای شوهرند بر جنگجویان مسلمان حلال هستند.

۲- امام بخاری، در صحیح خود از احمد بن حنبل که یکی از ائمهٔ اربعه است به جز یک حدیث که در کتاب مغازی گذشت، حدیثی دیگر روایت نکرده است. در کتاب «لباس» گفته است که: زَادَ اَحْمَد... در اینجا هم که از وی ذکر کرده به لفظ «قال» آورده است. نه «حدثنا» یا «حدثنی».

ثُمَّ قال: لا بَأسَ به.

وَجَمَعَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بن عَلِيٍّ بَيْنَ ابْنَتَيْ عَمٍّ فِي لَيْلَة.

وكَرِهَهُ جَابِرُ بْنُ زَيْد للقَطِيعَة، وَلَيْسَ فيه تَحْرِيمٌ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ﴾. [البقرة: ٢٤].

وَقَالَ عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: إِذَا زَنَى بِأُخْتِ امْرَأَتِهِ لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ.

وَيُرْوَى عَنْ يَحْيَى الْكِنْدِيِّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ وأَبِي جَعْفَرٍ: فِيمَنْ يَلْعَبُ بالصَّبِيِّ: إِنْ أَدْخَلَهُ فيه فَلا يَتَزَوَّجَنَّ أُمَّهُ، وَيَحْيَى هَذَا غَيْرُ مَعْرُوفٍ، وَلَمْ يُتَابَعْ عَلَيْهِ.

وَقَالَ عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: إِذَا زَنَى بِهَا لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ.

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي نَصْرٍ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ حَرَّمَهُ، وَأَبُو نَصْرٍ هَذَا لَمْ يُعْرَفْ بِسَمَاعِهِ من ابْنِ عَبَّاسٍ.

وَيُرْوَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، وَجَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، وَالْحَسَنِ، وَبَعْضِ أَهْلِ الْعِرَاقِ: تَحْرُمُ عَلَيْهِ.

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لا تَحْرُمُ حَتَّى يُلْزِقَ بالأرْضِ، يَعْنِي يُجَامِعَ.

وَجَوَّزَهُ ابْنُ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةُ وَالزُّهْرِيُّ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: قال عَلِيٌّ: لا تَحْرُمُ، وَهَذَا مُرْسَلٌ.

بن سعید از سُفْیان، از حبیب از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: هفت گونه زن، نَسَبی و هفت گونه نظر به خویشاوندی حرام کرده شده است. سپس خواند: «حرام شده است بر شما مادران شما».
(سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳)

و عبدالله بن جعفر میان دخترِ علی و زنِ علی جمع کرد[۱] و ابن سیرین گفت: در آن باکی نیست. حسن (بصری) باری آن را ناخوشایند خواند و بار دیگر گفت: در آن باکی نیست.

و حَسَن بن حَسَن بن علی میان دو دختر عمو در یک شب جمع کرد[۲] و جابربن زید، آن را نظر به قطع رحم، ناخوشایند خواند، ولی در آن تحریم نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است.»

و عِکْرمه گفت که ابن عباس گفت: اگر کسی با خواهرزنِ خود زنا کرد، زنش بر وی حرام نمی‌شود.

و از یَحْیَی الکِنْدی روایت شده که شَعْبی و ابو جعفر گفته‌اند: اگر کسی با پسری بازی می‌کند اگر به وی درون می‌کند (لواطت می‌کند) با مادر وی ازدواج نکند، مؤلف می‌گوید: یحیی که این را روایت کرده، معروف نیست، از وی متابعت نمی‌شود.

عِکرمه به روایت از ابن عباس گفته است: اگر کسی با مادر زنِ خود زنا کند، زنش بر وی حرام نمی‌شود. و از ابو نصیر یاد شده که گفته

۱- عبدالله بن جعفر، با زینب دختر فاطمهٔ زهرا رضی‌الله عنها و لیلی بنت مسعود النمشلی که زوجهٔ علی رضی‌الله عنه بود ازدواج کرده بود.

۲- یکی از این دو زن دختر محمد بن علی بود و دیگری دختر عَمْرو بن علی. «پاورقی از تیسرالقاری»

است: همانا ابن عباس گفته است که: (زنا با مادر زن) زنش را بر وی حرام می‌کند. ولی سماع ابن ابی‌نصر، از ابن عباس معلوم نشده است.

و از عِمران بن حُصَین و جابر بن زید و حَسَن و بعضی از اهل عراق[1] روایت می‌شود که گفته‌اند: در همچو حالتی زنش بر وی حرام می‌شود.

و ابوهریره گفته است: حرام نمی‌شود تا آنکه به زمین چسبانیده شود یعنی با وی (مادر زن) جماع کرده شود.

و ابن مُسَیِّب و عُروُه و زُهری (در صورت زنا با مادر زن) ازدواج او را (همچنان که بوده است) روا دانسته‌اند.

و زُهری گفته است: علی گفت: (در همچو حالتی زنش بر وی) حرام نمی‌شود و این حدیث مُرسَل است.[2]

۲۵- باب:

﴿وَرَبَائِبُكُمُ اللاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ﴾. [النساء: ۲۳].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الدُّخُولُ وَالْمَسِيسُ وَاللِّمَاسُ هُوَ الْجِمَاعُ.

وَمَنْ قَالَ: بَنَاتُ وَلَدِهَا مِنْ بَنَاتِهِ فِي التَّحْرِيمِ.

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لأُمِّ حَبِيبَةَ: «لا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ».

وَكَذَلِكَ حَلائِلُ وَلَدِ الأَبْنَاءِ، هُنَّ حَلائِلُ الأَبْنَاءِ.

وَهَلْ تُسَمَّى الرَّبِيبَةَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِي حَجْرِهِ.

وَدَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَبِيبَةً لَهُ إِلَى مَنْ يَكْفُلُهَا، وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ ابْنَ ابْنَتِهِ ابْنًا.

باب ـ ۲۵: «و دختران و همسرانتان که [آن دختران] در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید.»

(سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳)

و ابن عباس گفت: [در مورد آیهٔ مذکور که کلمهٔ «دَخَلْتُم» آمده است] کلمات: دُخُوْل و مَسِیْس و لِمَاس، هر یک به معنای جماع است و کسی که گفته است: دختران پسر زن

۱- مراد از ـ بعضی اهل عراق ـ کنایت از امام ابوحنیفه و صاحبان اوست، زیرا به مذهب ایشان، از نظر به داخل فرج اگر غرض شهوت باشد حرمت مصاهرت ثابت می‌شود و زنش بر وی حرام می‌گردد.

۲- یعنی این حدیث منقطع است زیرا زهری راوی حدیث، علی‌رضی‌الله عنه را در نیافته است.

(نوه‌های زن از شـــوهر قبلی) مانند دختران زن (بر شوهر بعدی) حرام است. بنا به فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وســـلّم) برای امِّ حَبیبَه رضی الله عنهـــا که: «دختران خویش را (برای ازدواج) بر من پیشـــنهاد نکنید.»[۱] و همچنان زنانِ پسرِ پسر (نوه) با زنانِ پسرِ (زنی که شوهر بعدی اختیار کرده است) در تحریم ازدواج (با شوهر بعدی زن) یکی اســـت. و آیا رَبیْبَه (دختر اندر) نامیده می‌شود اگر آ ن دختر اندر در کنار آن مرد (که شـــوهر مادرش است) نباشد؟[۲] پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رَبیْبَه، (دختر اندر) خود را به کسی ســـپرد که از وی مواظبـــت و نگهداری کند[۳] و پیامبر (صلی‌الله علیه وســـلّم) پســـر دختر خود (حسن ابن علی علیهم‌السلام) را پسر نامید.

۵۱۰٦- حدّثنا الحُمَيدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيه، عَنْ زَيْنَبَ عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ لَكَ فِي بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ؟ قال: «فَأَفْعَلُ مَاذَا». قُلْتُ: تَنْكِحُ، قَالَ: «أَتُحِبِّينَ». قُلْتُ: لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِيكَ أُخْتِي، قَالَ: «إِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِي». قُلْتُ: بَلَغَنِي أَنَّكَ تَخْطُبُ، قَالَ: «ابْنَةَ أُمِّ سَلَمَةَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قال: «لَوْ لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي مَا حَلَّتْ لِي، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَاهَا ثُوَيْبَةُ، فَلَا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ».

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: دُرَّةُ بِنْتُ أُمِّ سَلَمَةَ.

[راجع: ۵۱۰۱. أخرجه مسلم: ۱٤٤۹].

۵۱۰٦ ـ از هشـــام، از پـــدرش از زینب روایت اســـت که اُمِّ حَبیبه گفت: گفتم: یا رســـول‌الله، آیا تو را به (خواهرم) دختر ابوســـفیان تمایلی هســـت؟ فرمود: «پس چـــه کار کنم؟» گفتم: او را نـــکاح کن. فرمـــود: «آیا تو این را دوســـت می‌داری؟» گفتم: من یگانه همســـر تو نیســـتیم و محبوب‌ترین کسی که در تو با من مشارکت ورزد، خواهرم می‌باشـــد. فرمود: «همانا وی بر من حلال نیســـت.» گفتم: به من خبر رســـیده

۱- لفظ «بنات» یعنی: دختران که در حدیث آ مده است، دختران دختر، و دختران پسر را نیز شامل می‌شود. (تیسرالقاری)

۲- یعنی بودن دختر همسر (دختر اندر) در کنار پرورش و تربیت شوهر مادر شرط تحریم است یا نه؟ جمهور برآنند که شرط نیست، ولی ظاهریه گفته‌اند که اگر دختر در کنار پرورش و تربیت شوهر مادر نباشد، ازدواج با وی حرام نیست.

۳- آن رَبیبه، زینب دختر امّ سلمه بود و اُمّ سلمه همسر پیامبرعلیه‌السلام بود. آن حضرت وی را به نوفل اشجعی سپرد تا از وی نگهداری کند. مؤلف به این استدلال کرده است که نبودن دختر همسر در کنار شوهر مادر، برای ازدواج با شوهر مادر شرط تحریم نیست، چه در کنار تربیت و پرورش وی باشد چه نباشد ازدواج با وی حرام است.

که تو نـکاح می‌کنی. فرمود: «دختر اُمِّ سـلمه را؟» گفتم: آری. فرمود: «اگر وی دختر همسر (دختـر اندر) مـن نمی‌بود (بـا آن هم) بر من حلال نبود. ثُوَیبه مرا و پدر او را شیر داده است پس نکاح دختران و خواهران خویش را بر من پیشنهاد نکنید.» و لَیث گفته است: هشام گفت: نام دختر اَبو سلمه دُرَّه بوده است.

٢٦- باب: ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾. [النساء: ٢٣]

باب ـ ۲۷: «و [حرام است] اینکه میان دو خواهر جمع کنید، مگر آنچه در گذشته رخ داده باشد.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳)

٥١٠٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: «وَتُحِبِّينَ». قُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأُحِبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ ذَلِكِ لَا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَتَحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي حَجْرِي مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لَابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلَا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ».

[راجع: ٥١٠١، أخرجه مسلم: ١٤٤٩].

۵۱۰۷ ـ از ابـن شـهاب، از عُروه بـن زبیر، از زینب بنت ابوسـلمه روایت است که اُمّ حبیبه (همسر آن حضرت) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، خواهرم دختر ابوسـفیان را نـکاح کن. فرمود: «و تو این را دوسـت مـی‌داری؟» گفتم: آری. من یگانه همسرت نیستم و دوست می‌دارم که خواهـرم با من در این نیکویی شـریک گردد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا وی بر من حلال نیست.» گفتم: یا رسول‌الله، به خدا سـوگند که ما میان خود صحبـت می‌کنیم که تو می‌خواهـی با دُرَّه دختر ابو سـلمه ازدواج کنی. فرمـود: «دختر ابی سـلمه؟» گفتم: آری. فرمود: «به خدا سـوگند که اگر وی در آغوش تربیـت من نمی‌بود (با آن هم) بر من روا نبود، وی دختر برادر رضاعی من است. ثُوَیْبَه، من و ابوسلمه را شیر داده است، پس ازدواج دختران و خواهران خویش را به من پیشنهاد نکنید.»

۲۷- باب: لا تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا

۵۱۰۸- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: سَمِعَ جَابِرًا ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا.

وَقَالَ دَاوُدُ وَابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ. [انظر: ۵۱۰۹، ۵۱۱۰ د.ث، أخرجه مسلم: ۱۴۰۸].

۵۱۰۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَعَمَّتِهَا، وَلا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَخَالَتِهَا». [راجع: ۵۱۰۸، أخرجه مسلم: ۱۴۰۸].

۵۱۱۰- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي قَبِيصَةُ بْنُ ذُؤَيْبٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا، وَالْمَرْأَةُ وَخَالَتُهَا.

فَنُرَى خَالَةَ أَبِيهَا بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ. [راجع: ۵۱۰۸، أخرجه مسلم: ۱۴۰۸].

۵۱۱۱- لأَنَّ عُرْوَةَ حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: حَرِّمُوا مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ. [راجع: ۲۶۴۴، أخرجه مسلم: ۱۴۴۵، مطولاً].

۲۸- باب: الشِّغَارِ

۵۱۱۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ. وَالشِّغَارُ أَنْ يُزَوِّجَ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ عَلَى أَنْ يُزَوِّجَهُ الآخَرُ ابْنَتَهُ، لَيْسَ بَيْنَهُمَا صَدَاقٌ. [انظر: ۶۹۶۰ د.ث، أخرجه مسلم: ۱۴۱۵].

باب ـ ۲۸: زن همراه عمه‌اش نکاح نشود.

۵۱۰۸ ـ از عاصِم، از شَعْبی روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از ازدواج زن همراه عمه و خالهٔ وی منع کرده است.
داوود و ابن عَون (این حدیث را) از شَعْبی از ابوهریره روایت کرده‌اند.

۵۱۰۹ ـ از ابوالزّناد، از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بین زن و عمهٔ او جمع نشود و بین زن و خالهٔ او جمع نشود.»

۵۱۱۰ ـ از زُهری از قبیصة بن ذُؤَیْب روایت است که ابوهریره می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن منع کرده است که زن همراه (شوهر) عمهٔ خود نکاح شود و زن بر (شوهر) خالهٔ خود نکاح شود. زُهری (راوی حدیث می‌گوید) گمان می‌کنم که خالهٔ پدر نیز همین منزلت را دارد.

۵۱۱۱ ـ (زهری می‌گوید) زیرا عُروه گفت که عایشه گفته است: حرام کنید از نظر شیرخوارگی، آنچه از نظر نسب حرام است.

باب ـ ۲۹: شَغار (تبادله در ازدواج).

۵۱۱۲ ـ از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از شَغار منع کرده است. و شَغار آن است که مردی دختر خود را به ازدواج دیگری درآورد و او دختر خود را به ازدواج آن مرد

درآورد و میان آنها مهری نباشد.[۱]

۲۹- باب: هَلْ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَهَبَ نَفْسَهَا لِأَحَدٍ

٥١١٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ قال: كَانَتْ خَوْلَةُ بِنْتُ حَكِيمٍ مِنَ اللائي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَمَا تَسْتَحِي الْمَرْأَةُ أَنْ تَهَبَ نَفْسَهَا لِلرَّجُلِ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ﴾. [الأحزاب: ٥١] قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَى رَبَّكَ إِلا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ.

رَوَاهُ أَبُو سَعِيدٍ الْمُؤَدِّبُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ، وَعَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، يَزِيدُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ. [راجع: ٤٧٨٨، أخرجه مسلم: ١٤٦٤].

باب ـ ۳۰: آیا زن می‌تواند نفس خود را به کسی ببخشد؟

٥١١٣ ـ از هشام، از پدرش روایت است که گفت: خُولَه بنت حکیم در زمرهٔ زنانی بود که نفسهای خویش را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بخشیده بودند.

عایشه گفت: آیا زن نمی‌شرمد که نفس خود را به مرد ببخشد و آنگاه که این آیه (بر جواز آن) نازل شد: «نوبت هرکدام از آن زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۱)

گفتم: یا رسول الله! نمی‌پندارم جز این‌که پروردگار تو در برآورده ساختن خواسته‌ات شتاب می‌کند.

ابوسعیدالمؤدِّب، و محمد بن بِشر و عَبْدَه، این حدیث را از هشام، از پدرش، از عایشه روایت کرده‌اند و یکی بر دیگری افزوده‌اند.

۳۰- باب: نِكَاحِ الْمُحْرِمِ

٥١١٤- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ قال: أَنْبَأَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ. [راجع: ١٨٣٧، أخرجه مسلم: ١٤١٠، بذكر ميمونة].

باب ـ ۳۰: نکاح محرِم (کسی که در احرام حج یا عمره است).

٥١١٤ ـ از جابر بن زَید روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ازدواج کرد، در حالی که مُحرِم بود.[۲]

۱- شافعی‌رضی‌الله عنه می‌گوید: نمی‌دانم تفسیر شغار، در سخن آن حضرت شامل است یا سخن ابن عمر است. (تیسرالقاری)

۲- این حدیث دلیل ابو حنیفه است که نکاح را در اثنای احرام جایز می‌داند، شافعیه آن را به حدیث دیگری که از آن حضرت روایت شده که (لا ینکح

٣١- باب: نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِكَاحِ الْمُتْعَةِ آخِرًا

٥١١٥- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَخُوهُ عَبْدُاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِمَا: أَنَّ عَلِيًّا ﷺ قَالَ لابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ، زَمَنَ خَيْبَرَ. [راجع: ٤٢١٦، أخرجه مسلم: ١٤٠٧، وفي الصيد: ٢٢].

٥١١٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: سُئِلَ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ: فَرَخَّصَ فَقَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ: إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الْحَالِ الشَّدِيدِ، وَفِي النِّسَاءِ قِلَّةٌ؟ أَوْ نَحْوَهُ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَعَمْ.

٥١١٧، ٥١١٨- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ وَسَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قَالا: كُنَّا فِي جَيْشٍ، فَأَتَانَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتِعُوا، فَاسْتَمْتِعُوا. [أخرجه مسلم: ١٤٠٥].

٥١١٩- وَقَالَ ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنِي إِيَاسُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّمَا رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ تَوَافَقَا، فَعِشْرَةُ مَا بَيْنَهُمَا ثَلاثُ لَيَالٍ، فَإِنْ أَحَبَّا أَنْ يَتَزَايَدَا، أَوْ يَتَتَارَكَا تَتَارَكَا». فَمَا أَدْرِي أَشَيْءٌ كَانَ لَنَا خَاصَّةً، أَمْ لِلنَّاسِ عَامَّةً.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَبَيَّنَهُ عَلِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ.

باب ـ ٣١: سرانجام رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از نکاح مُتعه منع فرمودند.[1]

۵۱۱۵ ـ از زُهری، از حسن بن محمد بن علی و برادرش عبدالله، از پدرشان، روایت است که علی (رضی‌الله عنه) به ابن عباس گفت:[2] همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مُتْعه و گوشت خران اهلی در زمان فتح خیبر منع کرده است.

۵۱۱۶ ـ از شُعبه روایت است که ابو جَمْره گفت: از ابن عباس شنیدم که دربارهٔ مُتْعهٔ زنان از وی سؤال شد و او اجازه داد. غلام آزاد شده‌اش به او گفت: این در حال سختی و کمبود زنان است ـ یا همچو چیزی گفت ـ ابن عباس گفت: آری.

۵۱۱۷، ۵۱۱۸ ـ از عَمرو، از حسن بن محمد، از جابر بن عبدالله و سَلَمَة بن اَکْوَع روایت است که گفته‌اند: ما در لشکری بودیم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد ما آمد و فرمود: همانا به شما اجازه داده شده که مُتْعه بکنید، پس مُتْعه کنید.[3]

۵۱۱۹ ـ از اِیَاس بن سَلَمة بن اَکوَع، از پدرش

المُحْرِم) جایز نمی‌دانند و این حدیث از عثمان‌رضی‌الله عنه روایت شده است، حنفیه و شافعیه در صحت ادعای خویش دلایل زیادی آورده‌اند. ابوعربی گفته است که بخاری حدیث عثمان را تضعیف کرده و حدیث ابن عباس را تصحیح نموده است. «تیسرالقاری»

۱- نکاح مُتعه، نکاح موقت است که برای مدتی معیّن عقد می‌شود. این‌گونه نکاح در اوایل اسلام در حالات ضروری جایز بود، سپس منع شد و بار دیگر مباح شد و سپس منع شد. نووی گفته که پیش از واقعهٔ خیبر حلال بود، در روز خیبر حرام شد. در غزوهٔ اوطاس مباح شد، پس از سه روز تا روز قیامت تحریم شد. بر تحریم آن اجماع نیز صورت گرفته است.

۲- گفتهٔ علی‌رضی‌الله عنه به پاسخ ابن عباس است که می‌گفت: لا بأسَ بنکاح المُتعة، یعنی در نکاح متعه باکی نیست.

۳- لفظ «تَستَمتعوا» به کسر تأ فوقیه پیش از عین، به لفظ امر است، و «فَاسْتَمْتَعُوا» به فتح تأ پیش از عین به لفظ ماضی است.

روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر مرد و زنی که (به نکاح موقت) موافقت کنند، معاشرت زناشویی میان آنها برای سه شب است، پس اگر بخواهند، مدت آن را زیاد کنند یا از یکدیگر جدا شوند.»[۱]
من نمی‌دانم که این چیزی خاص برای ما (صحابه) بود و یا برای عموم مردم.
ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: علی به روایت از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) واضح ساخت که همانا اباحت مُتعه منسوخ شده است.

٣٢ - باب عَرْضِ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا عَلَى الرَّجُلِ الصَّالِحِ

باب ـ ۳۳: پیشکش کردن زن نفس خود را برای (نکاح) مرد صالح

٥١٢٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا مَرْحُومٌ قَالَ: سَمِعْتُ ثَابِتًا الْبُنَانِيَّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَنَسٍ، وَعِنْدَهُ ابْنَةٌ لَهُ، قَالَ أَنَسٌ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَعْرِضُ عَلَيْهِ نَفْسَهَا، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَكَ بِي حَاجَةٌ؟ فَقَالَتْ بِنْتُ أَنَسٍ: مَا أَقَلَّ حَيَاءَهَا، وَاسَوْأَتَاهْ وَاسَوْأَتَاهْ، قَالَ: هِيَ خَيْرٌ مِنْكِ، رَغِبَتْ فِي النَّبِيِّ ﷺ فَعَرَضَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهَا. [انظر: ٦١٢٣]

۵۱۲۰ ـ از ثابت‌البنانی روایت است که گفت: من نزد اَنَس بودم و دختر اَنَس نیز نزد وی بود. انس گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، در حالی که نفس خود را بر آن حضرت پیشکش می‌کرد. وی گفت: یا رسول‌الله! آیا تو را به من نیازی هست؟ (که با من ازدواج کنی).
دختر اَنَس (که این را از پدر خود شنید) گفت: آن زن چه کم‌حیا و بدسلوک و بی‌تربیت بوده است.
انس گفت: آن زن از تو بهتر بوده است. به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تمایل داشت و نفس خود را به وی پیشکش کرد.

٥١٢١- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ امْرَأَةً

۵۱۲۱ ـ از ابوحازم روایت است که سهل

۱- یعنی زیاده از یک شب و یا کمتر از سه شب روا بوده است.

عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ». قال: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قال: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: لا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي وَلَهَا نِصْفُهُ، قال سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِدَاءٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ، إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَعَاهُ أَوْ دُعِيَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». فَقَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، لِسُوَرٍ يُعَدِّدُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمْلَكْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵].

گفت: زنـی نفس خویش را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیشکش کرد، مردی به آن حضرت گفت: یا رسـول‌الله! او را به ازدواج من درآور. آن حضـرت فرمود: «چه چیـز با خود داری؟» گفت: چیزی با خود ندارم. فرمود: «برو و ببین، هر چند انگشـتری آهنین داشـته باشـی.» وی رفت و سـپس برگشـت و گفت: نی. به خدا سـوگند که چیزی نیافتم و انگشتری آهنین هم نیافتـم، ولی همین اِزار من اسـت و نیمهٔ آن از آن زن باشـد. سـهل گفت آن مرد ردا نداشت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «و با اِزار تو چه کار کند؟ اگر تو آن را بپوشـی، از آن به وی چیزی نمی‌ماند و اگر او آن را بپوشد از آن به تو چیزی نمی‌ماند.»
آن مرد در آنجا نشسـت تا آنکه نشست وی به درازا کشـید، آن مرد برخاست. پیامبر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) او را دیـد، و فراخواند ـ یا وی فراخوانده شـد ـ پس به او گفت: «چه چیز از قرآن را حفـظ داری؟» گفت: سـورهٔ چنین و سورهٔ چنان را حفظ دارم و سوره‌ها را برشمرد. پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «او را به ازدواج تـو درآوردیم به آنچه از قرآن در حفظ داری.»

۳۳- باب: عَرْضِ الإِنْسَانِ ابْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْخَيْرِ

باب ـ ۳۳: پیشکش کردن مرد، دختر یا خواهر خود را بر شخص نیکوکار.

۵۱۲۲- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، حِينَ تَأَيَّمَتْ

۵۱۲۲ ـ از ابن شـهاب، از سـالم بـن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطّـاب گفت: آنگاه که حَفصه

حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَتُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَتَيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ لَقِيَنِي فَقَالَ: قَدْ بَدَا لِي أَنْ لا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا. قال عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ زَوَّجْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، وَكُنْتُ أَوْجَدَ عَلَيْهِ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْكَحْتُهَا إِيَّاهُ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ شَيْئًا؟ قال عُمَرُ: قُلْتُ: نَعَمْ، قال أَبُو بَكْرٍ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ عَلَيَّ، إِلا أَنِّي كُنْتُ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَوْ تَرَكَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبِلْتُهَا. [راجع: ۴۰۰۵].

دختر عمر از (شوهر خود) خُنَیس بن حُذافه سَهمی که از یاران رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود (و در جنگ احد زخمی شد) و در مدینه وفات کرد، بیوه شد. عمر بن خطّاب گفت: نزد عثمان بن عَفّان رفتم و حَفْصه را به وی پیشکش کردم. وی گفت: در این کار خود می‌اندیشم. چند شبی درنگ کردم سپس مرا ملاقات کرد و گفت: چنین می‌نماید که در حال حاضر با وی ازدواج نتوانم.

عمر گفت: با ابوبکر صدیق ملاقات کردم و گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصه دختر عمر را به ازدواج تو در می‌آورم. ابوبکر خاموش ماند و به من چیزی نگفت. من بر وی نسبت به عثمان بیشتر خشمگین شدم. چند شبی درنگ کردم، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خواستگار وی شد و حَفْصه را با آن حضرت نکاح کردم. سپس ابوبکر مرا ملاقات کرد و گفت: شاید بر من خشمگین باشی، آنگاه که حفصه را به من پیشکش کردی و به تو پاسخی ندادم؟ گفتم: آری. ابوبکر گفت: همانا در آنچه به من پیشکش کردی و من به تو پاسخی ندادم، جز این نبود که من دانسته بودم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از حفصه یاد کرد و من نمی‌توانستم که راز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را افشا نمایم و اگر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از وی می‌گذشت، من وی را می‌پذیرفتم.

۵۱۲۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا قَدْ تَحَدَّثْنَا

۵۱۲۳ ـ از عِراک بن مالک روایت است که زینب بنت ابی سَلَمه گفت: اُمّ حبیبه به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: همانا ما با

أَنَّكَ نَاكِحٌ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعَلَى أُمِّ سَلَمَةَ؟ لَوْ لَمْ أَنْكِحْ أُمَّ سَلَمَةَ مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّ أَبَاهَا أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ». [راجع: ۵۱۰۱، أخرجه مسلم: ۱۴۴۹].

یکدیگر می‌گوییم که تو دُرَّه بنت ابی سلمه را نکاح می‌کنی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا با (موجودیت) اُمِّ سَلَمَه؟ اگر مادرش اُمِّ سلمه را نکاح نمی‌کردم، وی برایم حلال نبود. زیرا پدرش برادر رضاعی من است.»

۳۴- باب: قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ

النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ﴾. الآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ ﴿غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. [البقرة: ۲۳۵].

أَكْنَنْتُمْ: أَضْمَرْتُمْ، وَكُلُّ شَيْءٍ صُنْتَهُ وَأَضْمَرْتَهُ فَهُوَ مَكْنُونٌ.

باب ـ ۳۴: فرمودهٔ خدای عزوجَلَّ:

و دربارهٔ آنچه شما به طور سربسته، از زنان [در عدهٔ وفات] خواستگاری کرده یا [آن را] در دل پوشیده داشته‌اید، بر شما گناهی نیست. خدا می‌دانست که [شما [به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید، مگر آنکه سخنی پسندیده بگویید، و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید، تا زمان مقرر به سر آید، و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید، می‌داند. پس از [مخالفت] او بترسید، و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۵)
لفظ «اَکْنَنْتُم» در آیهٔ مذکور به معنای: پوشیده داشتن شما در دلهای شما است، و هر چیزی را که نگهداری و بپوشانی، «مَکْنُوْن» است.

۵۱۲۴- وَقَالَ لِي طَلْقٌ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾. يَقُولُ: إِنِّي أُرِيدُ التَّزْوِيجَ، وَلَوَدِدْتُ أَنَّهُ تَيَسَّرَ لِي امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ.

وَقَالَ الْقَاسِمُ: يَقُولُ إِنَّكِ عَلَيَّ كَرِيمَةٌ، وَإِنِّي فِيكِ لَرَاغِبٌ، وَإِنَّ اللَّهَ لَسَائِقٌ إِلَيْكِ خَيْرًا، أَوْ نَحْوَ هَذَا.

وَقَالَ عَطَاءٌ: يُعَرِّضُ وَلَا يَبُوحُ، يَقُولُ: إِنَّ لِي

۵۱۲۴ ـ از مُجاهِد روایت است که ابن عباس (در تفسیر این آیه) گفت: «دربارهٔ آنچه شما به طور سربسته از زنان خواستگاری کرده‌اید.»[۱] (چنان است که مرد به زنی که در حال گذراندن عدّهٔ وفات است) می‌گوید: همانا قصد ازدواج

۱- مراد از شیوهٔ خواستگاری زنانی است که شوهرانشان وفات کرده و در حال عدّهٔ وفات می‌باشند. که در دوران عدّه به طور مستقیم و صریح از ایشان خواستگاری نشود.

حَاجَةً، وَأَبْشِرِي، وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ نَافِقَةٌ. وَتَقُولُ هِيَ: قَدْ أَسْمَعُ مَا تَقُولُ، وَلا تَعِدُ شَيْئًا، وَلا يُوَاعِدُ وَلِيُّهَا بِغَيْرِ عِلْمِهَا، وَإِنْ وَاعَدَتْ رَجُلاً فِي عِدَّتِهَا، ثُمَّ نَكَحَهَا بَعْدُ لَمْ يُفَرَّقْ بَيْنَهُمَا.

وَقَالَ الْحَسَنُ ﴿لا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا﴾: الزِّنَا.

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾: تَنْقَضِيَ الْعِدَّةُ.

دارم و دوست می‌دارم که (خداوند) برایم زنی نیکوکار ارزانی دارد.

و قاسم گفته است که مرد چنین می‌گوید: تو بر من بسیار عزیزی و من خواهان توام و خداوند نیکویی را به تو می‌آورد. یا همچو چیزی.

و عطاء گفت: مرد به کنایه و به طور سربسته سخن گوید و آشکار نکند. (به طور مثال) می‌گوید: همانا مرا حاجتی است و تو را بشارت باد و تو به فضل خداوند برای ازدواج مناسب هستی.

آن زن می‌گوید: همانا می‌شنوم آنچه می‌گویی.

و زن چیزی وعده نکند و ولیِ آن زن بدون اطلاع وی وعدهٔ (ازدواج او را) به کسی نکند، و اگر زن (در حال گذراندن عدّت) ازدواج با مردی را وعده کند و سپس نکاح کند (نکاح آنها درست است) میان آنها تفریق نمی‌شود.

و حسن گفت: «با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۵). یعنی: مراد از آن زنا است.

و از ابن عباس یاد شده است: «تا زمان مقرر به سر آید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۵). مراد، تمام شدن عدّت است.

۳۵- باب: النَّظَرِ إِلَى الْمَرْأَةِ قَبْلَ التَّزْوِيجِ

۵۱۲۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رَأَيْتُكِ فِي الْمَنَامِ، يَجِيءُ بِكِ الْمَلَكُ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَقَالَ لِي: هَذِهِ امْرَأَتُكَ، فَكَشَفْتُ عَنْ وَجْهِكِ الثَّوْبَ فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَقُلْتُ: إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ». [راجع: ۳۸۹۵. أخرجه مسلم: ۲۴۳۸].

باب ـ ۳۵: نگریستن به سوی زن قبل از ازدواج.

۵۱۲۵ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «تو را در خواب دیده بودم که فرشته‌ای تو را در میان پاره‌ای از حریر درآورد و به من گفت: این زن تو است، جامه را از روی تو برداشتم، ناگاه

دیدم که تو هستی.[1] پس گفتم: اگر این واقعه از سوی خداوند باشد، تحقق می‌یابد.»

٥١٢٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لِأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ، فَلَمَّا رَأَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ. فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا، فَقَالَ: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، قال: «انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي - قال سَهْلٌ: مَا لَهُ رِدَاءٌ - فَلَهَا نِصْفُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى طَالَ مَجْلِسُهُ، ثُمَّ قَامَ، فَرَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، عَدَّدَهَا، قال: «أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ». قال: نَعَمْ، قال: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ٢٣١٠، أخرجه مسلم: ١٤٢٥].

٥١٢٦ ـ از ابو حازِم روایت است که سَهْل بن سعد گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! برای آن آمدم که نفس خود را به تو ببخشم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی وی نگریست[2] و نظر خود را پایین و بلند کرد و با دقّت به سوی وی دید. سپس سر خود را فرو افکند. آن زن چون دید که آن حضرت در موردش حکمی نفرمود، نشست مردی از یارانش برخاست و گفت: یا رسول‌الله! اگر تو به وی نیاز نداری، او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «آیا (برای مهر وی) چیزی با خود داری؟» گفت: نی، به خدا یا رسول‌الله. فرمود: «به خانه‌ات برو و ببین آیا چیزی می‌یابی.» وی رفت و سپس برگشت و گفت: نی، به خدا، یا رسول‌الله، چیزی نیافتم. فرمود: «ببین، اگر چه انگشتری از آهن باشد.» وی رفت و باز برگشت و گفت: نی، به خدا یا رسول‌الله. و انگشتری از آهن هم نیست، ولی همین اِزار من هست. سهل (راوی حدیث) گفت: آن مرد ردایی نداشت (که بالاتنه‌اش را بپوشاند). آن مرد گفت: نیمهٔ این ازار از آن زن باشد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «وی با ازار تو چه کار کند؟» اگر تو آن را بپوشی، از آن به وی چیزی نمی‌ماند، و اگر او بپوشد، از آن به تو چیزی نمی‌ماند.» آن مرد در آنجا نشست تا نشستن او به درازا

۱- مطابقت حدیث به ترجمه آن است که آن حضرت پیش از ازدواج به عایشه (رضی‌الله عنه) نگریسته بود.

۲- مطابقت حدیث به ترجمهٔ همین جزء است.

کشید، سپس برخاست. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را دید که پشت گردانیده (می‌رود) امر کرد و او فراخوانده شد و چون آمد، آن حضرت فرمود: «چه مقدار از قرآن حفظ داری؟» گفت: سورهٔ چنین و سورهٔ چنان را در حفظ دارم. و سوره‌ها را برشمرد. فرمود: «آیا آن سوره‌ها را از حفظ خوانده می‌توانی؟» گفت: آری. فرمود: «برو، او را به ازدواج تو درآوردیم، به آنچه از قرآن حفظ داری.»

٣٦- باب: مَنْ قالَ: لا نِكَاحَ إِلا بِوَلِيٍّ

باب ـ ۳۶: کسی که گفت: نکاح منعقد نمی‌شود به‌جز به اجازهٔ ولی.

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾. [البقرة: ٢٣٢]. فَدَخَلَ فِيهِ الثَّيِّبُ، وَكَذَلِكَ الْبِكْرُ. وَقَالَ: ﴿وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا﴾. [البقرة: ٢٢١]. وَقَالَ: ﴿وَأَنْكِحُوا الأَيَامَى مِنْكُمْ﴾. [النور: ٣٢].

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «پس ایشان را (از ازدواج با شوهرانشان) منع نکنید.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۲)
این حکم شامل زنان شوهردیده و همچنان دوشیزگان (بکر) می‌باشد. و همچنان خداوند فرموده است: «و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند.» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۱)
و این آیه: «و زنان بی‌شوهر را از قوم خویش به نکاح دهید.»
(سورهٔ نور، آیهٔ ۳۱)

٥١٢٧- حدَّثنا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ.

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النِّكَاحَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْحَاءٍ.

فَنِكَاحٌ مِنْهَا نِكَاحُ النَّاسِ الْيَوْمَ: يَخْطُبُ الرَّجُلُ إِلَى

۵۱۲۷ ـ از ابن شهاب (زهری) از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: نکاح در دوران جاهلیت به چهار گونه بود: یکی از آنها مانند نکاحی است که امروز میان مردم متداول است. مردی نزد مردی می‌رفت تا دختری را که در آغوش تربیتش است یا دختر او را خواستگاری کند.

الرَّجُلِ وَلِيَّتَهُ أو ابْنَتَهُ، فَيُصْدِقُهَا ثُمَّ يَنْكِحُهَا.

وَنِكَاحٌ آخَرُ: كَانَ الرَّجُلُ يَقُولُ لامْرَأَتِهِ إذَا طَهُرَتْ مِنْ طَمْثِهَا: أَرْسِلِي إِلَى فُلانٍ فَاسْتَبْضِعِي مِنْهُ، وَيَعْتَزِلُهَا زَوْجُهَا وَلا يَمَسُّهَا أَبَدًا، حَتَّى يَتَبَيَّنَ حَمْلُهَا مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي تَسْتَبْضِعُ مِنْهُ، فَإِذَا تَبَيَّنَ حَمْلُهَا أَصَابَهَا زَوْجُهَا إِذَا أَحَبَّ، وَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ رَغْبَةً فِي نَجَابَةِ الْوَلَدِ، فَكَانَ هَذَا النِّكَاحُ نِكَاحَ الاسْتِبْضَاعِ.

وَنِكَاحٌ آخَرُ: يَجْتَمِعُ الرَّهْطُ مَا دُونَ الْعَشَرَةِ، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، كُلُّهُمْ يُصِيبُهَا، فَإِذَا حَمَلَتْ وَوَضَعَتْ، وَمَرَّ عَلَيْهَا لَيَالٍ بَعْدَ أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا، أَرْسَلَتْ إِلَيْهِمْ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يَمْتَنِعَ، حَتَّى يَجْتَمِعُوا عِنْدَهَا، تَقُولُ لَهُمْ: قَدْ عَرَفْتُمُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِكُمْ وَقَدْ وَلَدْتُ، فَهُوَ ابْنُكَ يَا فُلانُ، تُسَمِّي مَنْ أَحَبَّتْ بِاسْمِهِ فَيَلْحَقُ بِهِ وَلَدُهَا، لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْتَنِعَ بِهِ الرَّجُلُ.

وَنِكَاحُ الرَّابِعِ: يَجْتَمِعُ النَّاسُ الْكَثِيرُ، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، لا تَمْتَنِعُ مِمَّنْ جَاءَهَا، وَهُنَّ الْبَغَايَا، كُنَّ يَنْصِبْنَ عَلَى أَبْوَابِهِنَّ رَايَاتٍ تَكُونُ عَلَمًا، فَمَنْ أَرَادَهُنَّ دَخَلَ عَلَيْهِنَّ، فَإِذَا حَمَلَتْ إِحْدَاهُنَّ وَوَضَعَتْ حَمْلَهَا جُمِعُوا لَهَا، وَدَعَوْا لَهُمُ الْقَافَةَ، ثُمَّ أَلْحَقُوا وَلَدَهَا بِالَّذِي يَرَوْنَ، فَالْتَاطَ بِهِ، وَدُعِيَ ابْنَهُ، لا يَمْتَنِعُ مِنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا بُعِثَ مُحَمَّدٌ ﷺ بِالْحَقِّ، هَدَمَ نِكَاحَ الْجَاهِلِيَّةِ كُلَّهُ إِلا نِكَاحَ النَّاسِ الْيَوْمَ.

مهر او را می‌داد و نکاح می‌کرد.

نکاح دیگر: مردی به زن خود می‌گفت: وقتی که از حیض پاک شدی خود را به فلان مرد برسان و با وی جماع کن. سپس آن مرد از زن خود گوشه می‌گرفت و هرگز با وی تماس نمی‌داشت تا آنکه حمل وی از آن مردی که با وی جماع کرده بود، آشکار می‌شد، و چون حمل وی آشکار شده بود، شوهرش هر زمانی که می‌خواست به وی می‌رسید، و این کار را به خاطری می‌کرد که میل داشت فرزندش از نسل نجیب پدید آید و این نکاح، نکاحِ «اِسْتِبْضَاع» نامیده می‌شود.

و نکاح دیگر: گروهی کمتر از ده نفر گرد می‌آمدند و بر زنی می‌درآمدند هر یکشان با وی جماع می‌کردند، آنگاه که حمل می‌گرفت و می‌زایید و پس از وضع حمل چند شبی بر وی می‌گذشت، به دنبال آن کسان می‌فرستاد و کس نمی‌توانست که از آمدن امتناع کند، تا آنکه همگی نزد وی گرد می‌آمدند. آنگاه به آنها می‌گفت: همانا شما می‌دانید آن کاری را که انجام دادید و من زاییده‌ام، پس ای فلان، این فرزند تو است، نوزاد را به هر یک که دوست می‌داشت نسبت می‌داد و فرزند خود را به وی ملحق می‌کرد و آن مرد نمی‌توانست از آن امتناع کند.

و نکاح چهارم: مردم زیادی جمع می‌شدند و بر زنی می‌درآمدند و او از آمدن کسی نزد خویش خودداری نمی‌کرد. اینگونه زنان زناکاران بودند و بر دروازه‌های خود برای شناسایی، بیرقهایی می‌افراشتند. کسانی که می‌خواستند بر ایشان

در می‌آمدنـــد. آنگاه که یکی از این زنان باردار می‌شـــد و بار خود را بر زمیـــن می‌نهاد، همان کســـان نزد وی جمع می‌شـــدند و قیافه‌شناس را فرا می‌خواندند، ســـپس فرزند او را به همان کس که به وی شباهت داشت، ملحق می‌کردند و فرزند به همان کس می‌پیوست و فرزند وی خوانده می‌شـــد. و او نمی‌توانست از آن امتناع ورزد.

آنگاه که محمد (صلی‌الله علیه وســـلم) به حق مبعوث شـــد، تمام انواع نکاح دوران جاهلیت را برانداخت، به‌جز همین نکاح مردم که امروز مرسوم و معمول است.[1]

۵۱۲۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: ﴿وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللاتِي لا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾. [النساء: ۱۲۷]. قَالَتْ: هَذَا فِي الْيَتِيمَةِ الَّتِي تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ، لَعَلَّهَا أَنْ تَكُونَ شَرِيكَتَهُ فِي مَالِهِ، وَهُوَ أَوْلَى بِهَا، فَيَرْغَبُ عَنْهَا أَنْ يَنْكِحَهَا، فَيَعْضُلَهَا لِمَالِهَا، وَلا يُنْكِحَهَا غَيْرَهُ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَشْرَكَهُ أَحَدٌ فِي مَالِهَا. [راجع: ۲۴۹۴، اخرجه مسلم: ۳۰۱۸، مطولاً].

۵۱۲۸ ـ از وَکیع، از هِشـــام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه در تفسیر این آیه گفت: «و دربارهٔ آنچه قرآن بر شما تلاوت می‌شود: در مورد زنان یتیمی که حقّ مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهیـــد و تمایل به ازدواج بـــا آنان دارید.» این آیه در مورد آن دختر یتیمی اســـت که نزد مردی (که ولیّ او بود) به ســـر می‌برد و شـــاید دختر یتیم در مال آن مرد شـــریک می‌بود و او بر وی (نظر به مردی دیگر) سزاوارتر بود ولی میل نداشـــت که آن دختر یتیم را به نکاح گیرد و او را بـــه خاطـــر مال او، از ازدواج با کســـی دیگـــر منع می‌کرد و آن دختر را به غیر از خود به نکاح درنمی‌آورد تا کســـی دیگر در مال آن دختر شریک نشود.

۵۱۲۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُمَرَ، حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنِ ابْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، تُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، فَقَالَ عُمَرُ: لَقِيتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ

۵۱۲۹ ـ از زُهری، از سالِم روایت است که ابن

۱- عینی از داوودی نقل کرده که عایشه (رضی‌الله عنها) از چهار نکاح دوران جاهلیت ذکر کرده و از چند نکاح دیگر ذکر نکرده است که عبارتند از: نکاح خَدَن؛ که به طور پنهانی دوست می‌گرفتند و می‌گفتند: آنچه پوشیده است بر آن باکی نیست و آنچه ظاهر است، پس آن لازم است. و آیهٔ (و لا متّخِذَاتِ أخدانٍ) (سورهٔ نسأ، آیهٔ ۲۵)، به آن اشاره است. دیگر نکاح متعه. سوم، نکاح بدل که زنان خود را عوض می‌کردند. «تیسرالقاری»

فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ، فَقَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ لَقِيَنِي فَقَالَ: بَدَا لِي أَنْ لا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا، قال عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ. [راجع: ۴۰۰۵].

عمــر گفت: عُمَر گفت: آنــگاه که حفصه بنت عمر بیوه شد و شوهرش ابن حُذافهٔ سهمی که از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و اهل بَدْر بود در مدینه وفات کرد.

عمــر گفت: عثمان بن عَفّان را ملاقات کردم و به وی پیشــنهاد کردم و گفتــم: اگر می‌خواهی حَفْصــه را به تو نکاح می‌کنم. عثمان گفت: در این کار خود می‌اندیشــم. چنــد روزی درنگ کردم ســپس مــرا ملاقت کرد و گفــت: ظاهراً چنین می‌نماید که اکنون ازدواج نکنم.

عمر گفت: ابوبکر را ملاقات کردم و به او گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصَه را به نکاح تو درآورم.

۵۱۳۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَمْرٍو قال: حَدَّثَنِي أَبِي قال: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحَسَنِ: ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾. قال: حَدَّثَنِي مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ: أَنَّهَا نَزَلَتْ فِيهِ، قال: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِي مِنْ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوَّجْتُكَ وَفَرَشْتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ، فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتَ تَخْطُبُهَا، لا وَاللَّهِ لا تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا. وَكَانَ رَجُلاً لا بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾. فَقُلْتُ: الآنَ أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: فَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ. [راجع: ۴۵۲۹].

۵۱۳۰ ـ از یُونُس روایت اســت که حَسَــن در تفســیر: «زنان را از نکاح منع نکنید.» (ســورهٔ بقره، آیــهٔ ۲۳۲) گفت: مَعْقِل بن یَســارْ به من گفت: این آیه در مورد من نازل شــده اســت. خواهــرم را بــه ازدواج مــردی درآوردم و او طلاقش داد، تا آنکه عدّه‌اش گذشــت، آنگاه به خواســتگاریش آمد، به او گفتم: او را به نکاح تو درآوردم، و فرّاش تو ساختم و تو را گرامی داشــتم و تو او را طلاق دادی، ســپس می‌آیی و خواســتگاری می‌کنی؟ نــی به خدا. هرگز به سویت برنمی‌گردد. وی مردی بد نبود و آن زن می‌خواســت که واپس به نزد وی برگردد، پس خداونــد این آیه را نازل کرد: «زنان را از نکاح منع نکنید.»

بنابرایــن گفتم: یا رســول‌الله! اکنون این کار را می‌کنــم. گفت: خواهرش را به نــکاح آن مرد درآورد.

۳۷- باب: إِذَا كَانَ الْوَلِيُّ هُوَ الْخَاطِبَ

وَخَطَبَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ امْرَأَةً هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا، فَأَمَرَ رَجُلاً فَزَوَّجَهُ.

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ لأُمِّ حَكِيمٍ بِنْتِ قَارِظٍ: أَتَجْعَلِينَ أَمْرَكِ إِلَيَّ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَقَالَ: قَدْ زَوَّجْتُكِ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: لِيُشْهِدْ أَنِّي قَدْ نَكَحْتُكِ، أَوْ لِيَأْمُرْ رَجُلاً مِنْ عَشِيرَتِهَا.

وَقَالَ سَهْلٌ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَهَبُ لَكَ نَفْسِي، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا.

باب - ۳۷ - اگر ولی (برای خود یا دیگری) خواستگاری کند.

و مُغِیرهٔ بن شُعبه، زنی را که نزدیکترین ولیِّ او بود، خواستگاری کرد، پس مرد دیگر را دستور داد و او آن زن را به ازدواج وی درآورد. و عبدالرحمن بن عَوْف به اُمِّ حَکیم بنت قارظ گفت: آیا اختیار (ازدواج) خود را به من می‌دهی؟ گفت: آری. عبدالرحمن گفت: به تحقیق که تو را به ازدواج خود درآوردم.

و عطاء (در مورد زنی که یگانه اقارب نزدیکش می‌خواهد او را به خود نکاح کند، مورد سؤال قرار گرفت) گفت: باید شاهد گیرد که من تو را نکاح کرده‌ام یا از مردی از اقارب او بخواهد (که با وی نکاح کند).[۱]

و سهل گفت: زنی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: نفس خود را به تو بخشیدم. مردی گفت: یا رسول‌الله! اگر تو را به آن نیازی نیست، او را به ازدواج من درآور.

۵۱۳۱- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلاَمٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فِي قَوْلِهِ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ [النساء: ۱۲۷]. قَالَتْ: هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ الرَّجُلِ، قَدْ شَرِكَتْهُ فِي مَالِهِ، فَيَرْغَبُ عَنْهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا، وَيَكْرَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا غَيْرَهُ، فَيَدْخُلَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ، فَيَحْبِسُهَا، فَنَهَاهُمُ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ. [أخرجه مسلم: ۳۰۱۸، مطولاً].

۵۱۳۱ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی: «دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند، بگو: خدا دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد.» تا آخر (سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۲۷)

گفته است: این در مورد دختری یتیم است که در آغوش تربیت مردی است و آن دختر در مال آن مرد شریک است. آن مرد از ازدواج با وی پرهیز می‌کند و خوش نداشت که کسی دیگر با آن دختر ازدواج کند و در مال وی

۱- فرمودهٔ عطاء روشن و واضح نیست.

درآید. پس آن دختر را از (ازدواج) باز می‌دارد. پس خداوند آن مرد را از این کار منع کرد.

٥١٣٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ جُلُوسًا، فَجَاءَتْهُ امْرَأَةٌ تَعْرِضُ نَفْسَهَا عَلَيْهِ، فَخَفَّضَ فِيهَا النَّظَرَ وَرَفَعَهُ، فَلَمْ يُرِدْهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: زَوِّجْنِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَعِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قَالَ: مَا عِنْدِي مِنْ شَيْءٍ، قَالَ: «وَلَا خَاتَمٌ مِنْ حَدِيدٍ». قَالَ: وَلَا خَاتَمٌ مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ أَشُقُّ بُرْدَتِي هَذِهِ فَأُعْطِيهَا النِّصْفَ، وَآخُذُ النِّصْفَ، قَالَ: «لَا، هَلْ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ زَوَّجْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ٢٣١٠، أخرجه مسلم: ١٤٢٥، بزيادة واختلاف].

٥١٣٢ ـ از ابُوحازِم روایت است که سهل بن سَعْد گفت: ما نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بودیم. زنی آمد و نفس خود را به آن حضرت پیشکش کرد. آن حضرت نظر خود را پایین کرد و بلند نمود (او را با دقت نگریستند) و به وی پاسخی نداد. مردی از اصحاب آن حضرت گفت: او را به ازدواج من درآور ای رسول خدا. فرمود: «آیا چیزی (برای مَهر) با خود داری؟» گفت: چیزی با خود ندارم. فرمود: «انگشتر آهنین هم نداری؟» گفت: انگشتر آهنین هم ندارم، ولی همین چادر خود را پاره می‌کنم و نیمهٔ آن را به وی می‌دهم و نیمهٔ آن را به خود می‌گیرم.
فرمود: «آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟» گفت: آری. فرمود: «برو، همانا او را به آنچه از قرآن حفظ داری، به ازدواج تو درآوردم.»

٣٨- باب: إِنْكَاحِ الرَّجُلِ وَلَدَهُ الصِّغَارَ

لِقَوْلِ تَعَالَى: ﴿وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾ [الطلاق: ٤]. فَجَعَلَ عِدَّتَهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ قَبْلَ الْبُلُوغِ.

باب ـ ٣٩: شوهر دادن مرد، دختر خردسال خود را.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «و آنان که به سن حیض نرسیده‌اند»[1] و عدّت آن را در صورتی که به سن بلوغ نرسیده باشند. سه ماه گردانید. (سورهٔ طلاق، آیهٔ ٤)

٥١٣٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَهَا وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، وَأُدْخِلَتْ عَلَيْهِ وَهِيَ بِنْتُ تِسْعٍ، وَمَكَثَتْ عِنْدَهُ تِسْعًا. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢، دون «ومكثت»].

٥١٣٣ – از سُفیان، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر

١- ترجمهٔ کامل آیه: «و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند، اگر شک دارید، (که خون می‌بینند یا نه) عدهٔ آنان سه ماه است. (و دخترانی) که هنوز خون ندیده‌اند (نیز عدهٔشان سه ماه است) و زنان آبستن، مدتشان این است که وضع حمل کنند، و هر کس از خدا پروا دارد (خدا) برای او در کارش آسانی‌ای فراهم سازد.»

(صلی‌الله علیه وسلّم) با وی ازدواج کرد و او دختری شش ساله بود، و با وی زفاف کرد، و او دختری نه ساله بود، و نه سال را نزد آن حضرت به سر برد.

٣٩- باب: تَزْوِيجِ الأَبِ ابْنَتَهُ مِنَ الإِمَامِ

وَقَالَ عُمَرُ: خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيَّ حَفْصَةَ فَأَنْكَحْتُهُ [راجع: ٤٠٠٥].

٥١٣٤- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَهَا وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، وَبَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ.

قَالَ هِشَامٌ: وَأُنْبِئْتُ أَنَّهَا كَانَتْ عِنْدَهُ تِسْعَ سِنِينَ. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢].

باب ـ ۳۹: نکاح‌دادن پدر، دختر خود را برای امام.

و عُمَر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حَفْصَه را از من خواستگاری کرد و من او را به نکاحش درآوردم.

٥١٣٤ ـ از وُهَیب، از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با وی ازدواج کرد و او دختری شش ساله بود و با او زفاف کرد و او دختر نُه ساله بود.

هِشام گفت: آگاه شده‌ام که عایشه، نُه سال نزد آن حضرت بوده است.

٤٠- باب: السُّلْطَانُ وَلِيٌّ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «زَوَّجْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ».

٥١٣٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي وَهَبْتُ مِنْ نَفْسِي، فَقَامَتْ طَوِيلاً، فَقَالَ رَجُلٌ: زَوِّجْنِيهَا إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ، قَالَ: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ تُصْدِقُهَا». قَالَ: مَا عِنْدِي إِلا إِزَارِي، فَقَالَ: «إِنْ أَعْطَيْتَهَا إِيَّاهُ جَلَسْتَ لا إِزَارَ لَكَ،

باب ـ ۴۰: سلطان ولی است.

بنا به فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «او را به ازدواج تو درآوردم به آنچه از قرآن حفظ داری.»

٥١٣٥ ـ از مالِک، از ابو حازم روایت است که سَهْل بن سعد گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: همانا من نَفْسِ خود را به تو بخشیدم. وی در آنجا زیاد ایستاد. مردی گفت: اگر تو را به وی حاجتی نیست، او را به ازدواج من درآور.

فَالْتَمِسْ شَيْئًا». فَقَالَ مَا أَجِدُ شَيْئًا، فَقَالَ: «الْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَلَمْ يَجِدْ، فَقَالَ: «أَمَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ». قَالَ: نَعَمْ، سُورَةُ كَذَا، وَسُورَةُ كَذَا، لِسُوَرٍ سَمَّاهَا، فَقَالَ: «زَوَّجْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵، بزيادة واختلاف].

آن حضرت فرمود: «آیا نزد خود چیزی داری که مَهر او را بدهی؟» گفت: به‌جز همین اِزار خود چیزی ندارم. فرمود: «اگر آن را به او بدهی، می‌نشینی (زیرا) ازار نداری. پس چیزی جست‌وجو کن.» گفت: چیزی نیافتم. فرمود: «جست‌وجو کن، هر چند انگشتری از آهن باشد.» آن مرد چیزی نیافت.

آن حضرت فرمود: «آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟» گفت: آری. سورهٔ چنین و چنان، و از آنها نام گرفت. آن حضرت فرمود: «او را به ازدواج تو درآوردیم به آنچه از قرآن حفظ داری.»

٤١- باب: لا يُنْكِحُ الأَبُ وَغَيْرُهُ الْبِكْرَ وَالثَّيِّبَ إِلا بِرِضَاهَا

باب ـ ۴۲: دوشیزه یا شوهر رسیده را، پدر و غیر او جز به رضایت وی به نکاح ندهد.

۵۱۳۶- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قال: «أَنْ تَسْكُتَ». [انظر: ۶۹۶۸، ۶۹۷۰، أخرجه مسلم: ۱۴۱۹].

۵۱۳۶ ـ از یحیی، از ابو سَلَمَه، از ابو هریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن بی‌شوهر به نکاح داده نشود، تا از وی مشورت گرفته شود، و دوشیزه به نکاح داده نشود تا از وی اجازه گرفته شود.»

گفتند: یا رسول‌الله! اجازهٔ دوشیزه چگونه است؟ فرمود: «اینکه خاموشی اختیار کند.»[1]

۱- امام بخاری این حدیث را در کتاب «الحیل» باب: فی نکاح، در شمارهٔ (۶۹۸۶) آورده است و اما مسلم در «صحیح مسلم» در «کتاب نکاح» در شمارهٔ (۳۲۶۸) روایت کرده است.

در کتاب «هدایه حامل‌المتن بدایه» آمده است که نکاح زن آزاد که عاقله و بالغه باشد به رضایت وی منعقد می‌شود، اگر چه ولی او عقد نکرده باشد، چه وی باکره باشد و چه شوهردیده و این نظر ابوحنیفه و ابویوسف است در ظاهر روایت. به روایتی از ابویوسف که نکاح وی منعقد نمی‌شود مگر به اجازهٔ ولی، نزد محمد نکاح منعقد می‌شود ولیْ موقوف به اجازهٔ ولی است. مالک و شافعی گفته‌اند که به عبارت زنان، اصلاً نکاح منعقد نمی‌شود چه ازدواج به اجازهٔ ولی باشد یا بدون اجازهٔ وی.

در تیسرالقاری گفته شده که حدیث مذکور (۵۱۳۶) علیه آنها حجّت است

۵۱۳۷- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ الرَّبِيعِ بْنِ طَارِقٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى عَائِشَةَ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحِي؟ قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا». [انظر: ۶۹۴۶ط، ۶۹۷۱دث، أخرجه مسلم: ۱۴۲۰، بلفظ مطول مختلف].

۵۱۳۷ ـ از ابن ابی مُلَیْکه، از ابو عُمرو، مَوْلَی عایشه روایت است که عایشه گفت: (گفتم) یا رسول‌الله، همانا دوشیزه می‌شرمد. فرمود: «خاموشی او رضایت اوست.»

۴۲- باب: إِذَا زَوَّجَ ابْنَتَهُ وَهِيَ كَارِهَةٌ فَنِكَاحُهُ مَرْدُودٌ

باب ـ ۴۳: اگر کسی دختر خود را به نکاح دهد و دخترش راضی نباشد، نکاح او باطل است.

۵۱۳۸- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَمُجَمِّعٍ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ جَارِيَةَ، عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهِيَ ثَيِّبٌ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ نِكَاحَهُ. [انظر: ۵۱۳۹ح، ۶۹۴۵د، ۶۹۶۹ث].

۵۱۳۸ ـ از مالک، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش، از عبدالرحمن و مجمِّع پسران یزید بن جاریه روایت است که خَنساء بنت خِذام‌الانصاریه گفت: همانا پدر وی، او را که زنی بی‌شوهر بود به ازدواج کسی درآورد و او (خَنساء) با این ازدواج موافق نبود. وی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت نکاح او را باطل کرد.

۵۱۳۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى: أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ وَمُجَمِّعَ ابْنَ يَزِيدَ حَدَّثَاهُ: أَنَّ رَجُلاً يُدْعَى خِذَامًا أَنْكَحَ ابْنَةً لَهُ، نَحْوَهُ. [راجع: ۵۱۳۸].

۵۱۳۹ ـ از یحیی روایت است که قاسم بن محمد گفت: عبدالرحمن بن یزید و مُجَمِّع بن یزید به او گفته‌اند: مردی که خِذام نامیده می‌شد، دختر خود را به کسی تزویج کرد مانند حدیث قبل.

۴۳- باب: تَزْوِيجِ الْيَتِيمَةِ

باب ـ ۴۴: به نکاح دادن دختر یتیم.

لِقَوْلِهِ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا﴾. [النساء: ۳]. وَإِذَا قَالَ لِلْوَلِيِّ: زَوِّجْنِي فُلاَنَةَ، فَمَكُثَ سَاعَةً، أَوْ قَالَ: مَا مَعَكَ؟ فَقَالَ: مَعِي كَذَا وَكَذَا، أَوْ لَبِثَا، ثُمَّ قَالَ: زَوَّجْتُكَهَا، فَهُوَ جَائِزٌ فِيهِ سَهْلٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، نکاح

و آنها این حدیث را حجّت آورده‌اند: «لا نکاحَ الّا بولی» یعنی «نکاح منعقد نمی‌شود مگر به اجازهٔ ولی» که در باب ۳۷ کتاب النکاح قبلاً تذکر یافت. در حالی که حدیث «لا نکاحَ الّا بولی» متّفق علیه نیست و با حدیث (۵۱۳۶) که متفق علیه است معارض شده نمی‌تواند. امام بخاری و ابن معین گفته‌اند که در شرط بدون ولی هیچ حدیثی به صحت نرسیده است و حدیث «لا نکاح الّا بولی» که «ترمذی» آن را به روایت از «زُهری» آورده محدّثان در آن گفتگو کرده‌اند. «تیسیرالقاری. ج ۵، ص ۶۴»

کنید...»

(سورهٔ نساء آیهٔ ۳)

اگر کسی به ولی (زنی) بگوید: فلان زن را به ازدواج من درآور. و ولی زمانی درنگ کند، یا (در پاسخ) بگوید: (برای مَهر) چه داری؟ و او بگوید: چنین و چنان دارم، یا زمانی درنگ کند، و سپس بگوید که: به ازدواج تو درآوردم. این کار جایز است.

در این مورد سهل از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥١٤٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَ لَهَا: يَا أُمَّتَاهْ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. قَالَتْ عَائِشَةُ: يَا ابْنَ أُخْتِي، هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، فَيَرْغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا، وَيُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ صَدَاقِهَا، فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ مِنَ النِّسَاءِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: اسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ فِي هَذِهِ الآيَةِ: أَنَّ الْيَتِيمَةَ إِذَا كَانَتْ ذَاتَ مَالٍ وَجَمَالٍ رَغِبُوا فِي نِكَاحِهَا وَنَسَبِهَا وَالصَّدَاقِ، وَإِذَا كَانَتْ مَرْغُوبًا عَنْهَا فِي قِلَّةِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ تَرَكُوهَا وَأَخَذُوا غَيْرَهَا مِنَ النِّسَاءِ، قَالَتْ: فَكَمَا يَتْرُكُونَهَا حِينَ يَرْغَبُونَ عَنْهَا، فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَنْكِحُوهَا إِذَا رَغِبُوا فِيهَا، إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهَا وَيُعْطُوهَا حَقَّهَا الأَوْفَى مِنَ الصَّدَاقِ. [راجع: ٢٤٩٤، أخرجه مسلم: ٣٠١٨].

٥١٤٠ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که عُروه بن زبیر به او گفته است که وی از عایشه (رضی‌الله عنها) سؤال کرد و به او گفت: ای مادر، (در چه موردی این آیه نازل شده است) «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هرچه از زنان، (دیگر) که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار به زنی بگیرید، سپس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک (زن آزاد) یا به آنچه از کنیزان مالک شده‌اید، اکتفا کنید.»

عایشه گفت: ای پسر خواهرم، این همان دختر یتیمی بود که در دامان تربیت ولیِّ خود به سر می‌برد، و ولیِّ او در مال و جمال او چشم دوخته بود و می‌خواست که از مَهر وی بکاهد. پس همچو کسان از نکاح (دختران یتیمی که در دامان تربیت‌شان قرار داشتند) منع شدند، مگر آنکه در دادن مهر کامل آنان عدالت کنند، و امر شدند که به‌جز از این دختران یتیم، با زنان دیگر ازدواج کنند.

عایشه گفت: مردم پس از نزول این آیه از

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فتوا طلبیدند، خداوند این آیه را فرستاد: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند. بگو: خدا دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد، و (نیز(دربارهٔ آنچه در قرآن بر شما تلاوت می‌شود: در مورد زنان یتیمی که حقِّ مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید.»
(سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۲۷)

پس خداوند عَزَوجلّ در این آیه به ایشان (این حکم را) فرستاد که: اگر دختر یتیم صاحب مال و جمال بود، در نکاح و نَسَب و دادن مَهر وی تمایل نشان می‌دادند و اگر وی به خاطر کمی مال و جمال نامرغوب می‌بود، از وی درمی‌گذشتند و به‌جز از وی با زنان دیگر ازدواج می‌کردند.

عایشه گفت: چون نظر به ا ینکه به دختران یتیم تمایل نشان نمی‌دادند و از آنها درگذشتند، پس ایشان را حقّ آن نیست که وقتی به ایشان تمایل پیدا کنند، آنها را به نکاح خویش درآورند، مگر آن‌که در موردشان عدالت کنند و حقّ مَهرشان را به طور کامل بدهند.

٤٤- باب: إِذَا قَالَ الْخَاطِبُ لِلْوَلِيِّ: زَوِّجْنِي فُلَانَةَ،

فَقَالَ: قَدْ زَوَّجْتُكَ بِكَذَا وَكَذَا جَازَ النِّكَاحُ، وَإِنْ لَمْ يَقُلْ لِلزَّوْجِ: أَرَضِيتَ أَوْ قَبِلْتَ.

٥١٤١- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ

باب ـ ۴۴: هرگاه خواستگار به ولی بگوید: فلان زن را به ازدواج من درآور،

و ولی بگوید: همانا او را (به مَهر) چنین و چنان به ازدراج تو درآوردم، نکاح رواست، و (حتی) اگر به خواستگار نگوید: آیا تو راضی هستی یا قبول کردی؟

۵۱٤۱ ـ از حَمّاد بن زَید، از ابوحازِم روایت است که سَهل بن سَعد(رضی‌الله عنه) گفت:

فَعَرَضَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهَا، فَقَالَ: «مَا لِي الْيَوْمَ فِي النِّسَاءِ مِنْ حَاجَةٍ». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا، قال: «مَا عِنْدَكَ». قال: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قال: «أَعْطِهَا وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». قال: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قال: «فَمَا عِنْدَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قال: كَذَا وَكَذَا، قال: «فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵، مطولاً باختلاف].

زنی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و نفس خود را به وی پیشکش کرد، آن حضرت فرمود: «اکنون مرا به زنان نیازی نیست.» مردی گفت: یا رسول‌الله! او را به ازدواج من درآور. فرمود: «چیزی نزد خود داری؟» گفت: چیزی نزد خود ندارم. فرمود: «(مَهر) او را بده هر چند انگشتری از آهن باشد.» گفت: نزد من چیزی نیست. فرمود: «از قرآن چه حفظ داری؟» گفت: چنین و چنان. فرمود: «او را به آنچه از قرآن در حفظ داری به ازدواج تو درآوردم.»

٤٥- باب: لا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَنْكِحَ أَوْ يَدَعَ

باب ـ ۴۵: مردی بر خواستگاری برادر (مسلمان) خود خواستگاری نکند تا آنکه (برادر مسلمانش) آن زن را به نکاح درآورد یا از وی بگذرد.

٥١٤٢- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: سَمِعْتُ نَافِعًا يُحَدِّثُ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ. [راجع: ۲۱۳۹، أخرجه مسلم: ۱۴۱۲، وفي البيوع: ۷].

۵۱۴۲ ـ از ابن جُرَیج روایت است که گفت: از نافع شنیدم که حدیث می‌کرد: همانا ابن عمر(رضی‌الله عنه) می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از این منع کرده که یکی از شما بر بیع برادر (مسلمان) خود بیع (افزون‌خواهی) کند، و اینکه مردی بر خواستگاری برادر (مسلمان) خود خواستگاری نکند تا آنکه خواستگار اول از خواستگاری بگذرد یا به وی اجازه دهد که خواستگاری کند.»

٥١٤٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ الْأَعْرَجِ قال: قال أَبُو هُرَيْرَةَ: يَأْثُرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَكُونُوا إِخْوَانًا». [انظر: ۶۰۶۴، ۶۰۶۶، ۶۷۲۴، وانظر في الوصايا، باب ۸. أخرجه مسلم: ۲۵۶۳].

۵۱۴۳ ـ از جعفر بن ربیعه، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که فرمود: «برحذر باشید از گمان بد، همانا گمان بد دروغترین سخن است و جاسوسی مکنید و به سخنان ناروای مردم گوش فرا ندهید و با یکدیگر کینه‌توزی

٥١٤٤- وَلا يَخْطُبُ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَنْكِحَ أَوْ يَتْرُكَ». [راجع: ٢١٤٠، أخرجه مسلم: ١٤١٣، مطولاً، وأخرجه: ١٥١٥ و ١٥٢٠، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

نکنید و برادران همدیگر باشید.»

٥١٤٤ ـ و به سلسله حدیث قبلی و به ادامهٔ آن فرمود: «و مردی بر خواستگاری برادر خود خواستگاری نکند تا آنکه آن زن را نکاح کند یا از وی بگذرد.»

٤٦- باب: تَفْسِيرِ تَرْكِ الْخِطْبَةِ

باب ـ ۴۶: دلیل ترک خواستگاری.

٥١٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ، قَالَ عُمَرُ: لَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ، إِلا أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبِلْتُهَا.

تَابَعَهُ يُونُسُ، وَمُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، وَابْنُ أَبِي عَتِيقٍ: عَنِ الزُّهْرِيِّ. [راجع: ٤٠٠٥].

٥١٤٥ ـ از شُعَیب، از زُهری، از سالِم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) می‌گفت: آنگاه که حَفْصَه بیوه شد، عُمَر بن خطّاب گفت: ابوبکر را ملاقات کردم و گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصه بنت عمر را به تو نکاح می‌کنم. چند شبی انتظار کشیدم، سپس حَفْصه را رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برای خود نکاح کرد. سپس که ابوبکر را دیدم، گفت: همانا، آنچه مرا مانع شد که در آنچه پیشنهاد کردی پاسخی ندهم، آن بود که دانسته بودم رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از حفصه یاد کرده بود، و من نمی‌توانستم که راز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را افشا کنم. اگر آن حضرت از وی درمی‌گذشت من او را (به نکاح) می‌پذیرفتم.

متابعت کرده‌اند (شعیب را) یونُس و موسی بن عُقْبَه و ابن ابی عتیق از زُهری.

٤٧- باب: الْخُطْبَة

٥١٤٦- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَخَطَبَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا». [انظر: ٥٧٦٧ث].

باب ـ ۴۷: خطبهٔ (نکاح)[1]

٥١٤٦ ـ از سُفیان، از زَیْد بن اَسلَم روایت است که ابن عُمر می‌گفت: دو مرد از سوی مشرق آمدند و به سخنرانی (فصیح و بلیغ) پرداختند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا، بعضی از گفتار سِحر است.»[2]

٤٨- باب: ضَرْبِ الدُّفِّ فِي النِّكَاحِ وَالْوَلِيمَةِ

٥١٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ قَالَ: قَالَتِ الرُّبَيِّعُ بِنْتُ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ: جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَدَخَلَ حِينَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، فَجَعَلَتْ جُوَيْرِيَاتٌ لَنَا، يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ وَيَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِي يَوْمَ بَدْرٍ، إِذْ قَالَتْ إِحْدَاهُنَّ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ: «دَعِي هَذِهِ، وَقُولِي بِالَّذِي كُنْتِ تَقُولِينَ». [راجع: ٤٠٠١].

باب ـ ۴۸: دایره زدن به وقت نکاح و میهمانی زفاف.

٥١٤٧ ـ از خالد بن ذکوان، از رَبیع دختر مُعَوِّذ بن عَضْراء روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پس از (مراسم) زفاف من، بر من درآمد و بر بستر من نشست، مانند اینکه تو نزد من نشسته‌ای. دختران خردسال ما دایره می‌زدند و سوگوارانه محاسن پدران ما را در روز بدر برمی‌شمردند و چون یکی از ایشان گفت: و در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه واقع خواهد شد. آن حضرت فرمود: «این را بگذار (مگوی) و همان را بگوی که پیشتر می گفتی.»

۱- در اسماءالرّجال در حاشیهٔ تیسرالقاری آمده است. در اینجا «خُطبه» به ضم خاء است. غالباً اگر «خُطبه» به ضم خا باشد، مراد همان خطبه‌ای است که به هنگام نکاح و در نکاح می‌باشد. این خطبهٔ سنت است، و از ابن مسعود روایت شده است. اگر در «خِطبه» به کسر خاء باشد، آن قبل از مجلس نکاح است. (خواستگاری)

۲- در تیسرالقاری گفته شده که دو نفر نزد پیامبر آمدند که بسیار به فصاحت و بلاغت سخن می‌زدند و این فصاحت و بلاغت در سخنان راست و دروغشان مشهود بود. آن حضرت پس از شنیدن سخنانشان فرمود: «همانا بعضی از گفتار سحر است.» گفته‌اند که حدیث مذکور در باب عقد نکاح هیچ مناسبتی ندارد. اما خطبهٔ آن حضرت در وقت نکاح به احادیث صحیح به ثبوت پیوسته است.

٤٩- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ .[النساء: ٤]

وكَثْرَةِ الْمَهْرِ، وَأَدْنَى مَا يَجُوزُ مِنَ الصَّدَاقِ.

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ .[النساء: ٢٠]. وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ . [البقرة: ٢٣٦]. وَقَالَ سَهْلٌ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ» [راجع : ٢٣١٠].

باب ـ ۴۹: فرمودهٔ خدای تعالی.

«و مَهر زنان را از روی طیب خاطر به ایشان بدهید.»

(سورهٔ نساء، آیهٔ ٤)

و افزونی مهر، و کمترین چیزی که در مَهر رواست.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید چیزی از آن را پس مگیرید.»

(سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۰)

و فرمودهٔ خدای جلّ ذکره: «یا برایشان مهری معیّن نکرده‌اید.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳٦)

و سهل گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر چند انگشتری از آهن باشد.»

٥١٤٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ، فَرَأَى النَّبِيُّ ﷺ بَشَاشَةَ الْعُرْسِ، فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ. [راجع: ٢٠٤٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٧، مطولاً].

وَعَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ.

٥١٤٨ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس گفت: عبدالرحمن بن عوف زنی را به (مهر) وزنِ هستهٔ خرمایی به ازدواج خود درآورد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که بشاشت دامادی را در وی دید، از او پرسید، و او گفت: همانا با زنی به (مهر) وزنِ هستهٔ خرمایی ازدواج کردم.

و از قَتادَه، از اَنَس روایت است که عبدالرحمن بن عوف گفت: زنی را به (مهر) وزنِ هستهٔ خرمایی از طلا به ازدواج درآوردم.

٥٠- باب: التَّزْوِيجِ عَلَى الْقُرْآنِ وَبِغَيْرِ صَدَاقٍ

باب ـ ٥٠: تزویج به قرآن و بدون مهر.

٥١٤٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: سَمِعْتُ

٥١٤٩ ـ از سُفیان، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی می‌گفت: من در میان

أَبَا حَازِمٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ يَقُولُ: إِنِّي لَفِي الْقَوْمِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ قَامَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لَكَ، فَرَ فِيهَا رَأْيَكَ، فَلَمْ يُجِبْهَا شَيْئًا، ثُمَّ قَامَتْ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لَكَ، فَرَ فِيهَا رَأْيَكَ، فَلَمْ يُجِبْهَا شَيْئًا، ثُمَّ قَامَتِ الثَّالِثَةَ فَقَالَتْ: إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لَكَ، فَرَ فِيهَا رَأْيَكَ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْكِحْنِيهَا، قَالَ: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قَالَ: لَا، قَالَ: «اذْهَبْ فَاطْلُبْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ فَطَلَبَ، ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: مَا وَجَدْتُ شَيْئًا وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، فَقَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ». قَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ أَنْكَحْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ».

[راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵، بلفظ مطول مختلف].

گروهی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم که ناگاه زنی ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! به تحقیق که من نفس خود را به تو بخشیدم، در این باره رأی خود را اظهار کن. آن حضرت به پاسخ او چیزی نگفت. سپس آن زن ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! به تحقیق که من نفس خود را بر تو بخشیدم، در این باره نظر خود را اظهار کن.

آن حضرت به پاسخ او چیزی نگفت. سپس آن زن برای بار سوم ایستاد و گفت: به تحقیق که نفس خود را به تو بخشیدم، در این باره رأی خود را اظهار کن. مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله! او را به من نکاح کن. فرمود: «آیا چیزی (برای مَهر) داری؟» گفت: نی. فرمود: «برو و جست‌وجو کن هر چند انگشتری از آهن باشد.» وی رفت و جست‌وجو کرد، سپس آمد و گفت: چیزی نیافتم و انگشتری از آهن هم پیدا نکردم. آن حضرت فرمود: «آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟» گفت: سورهٔ چنین و سورهٔ چنان. آن حضرت فرمود: «برو، به تحقیق که او را به آنچه از قرآن حفظ داری به نکاح تو درآوردم.»

۵۱- باب: الْمَهْرِ بِالْعُرُوضِ وَخَاتَمٍ مِنْ حَدِيدٍ

باب ـ ۵۲: دادن مَهر با مال و منال (غیرنقدینه) و انگشتری آهنین.

۵۱۵۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِرَجُلٍ: «تَزَوَّجْ وَلَوْ بِخَاتَمٍ مِنْ حَدِيدٍ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵، مطولاً].

۵۱۵۰ ـ از سُفیان، از ابو حازم روایت است که سَهل بن سَعد گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مردی گفت: «ازدواج کن، هر چند (به مهر) انگشتری آهنین باشد.»

۵۲- بابُ: الشُّرُوطِ فِي النِّكَاحِ

وَقَالَ عُمَرُ: مَقَاطِعُ الْحُقُوقِ عِنْدَ الشُّرُوطِ.

وَقَالَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ صِهْراً لَهُ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ فَأَحْسَنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي».

۵۱۵۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَحَقُّ مَا أَوْفَيْتُمْ مِنَ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». [راجع: ۲۷۲۱، أخرجه مسلم:۱۴۱۸]

۵۳- بابُ: الشُّرُوطِ الَّتِي لَا تَحِلُّ فِي النِّكَاحِ

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: لَا تَشْتَرِطِ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا.

۵۱۵۲- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ زَكَرِيَّا، هُوَ ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تَسْأَلُ طَلَاقَ أُخْتِهَا، لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا».

[راجع: ۲۱۴۰، أخرجه مسلم: ۱۴۱۳ و ۱۵۱۵، مطولاً، وأخرجه: ۱۵۲۰، بقطعة ليست في هذه الطريق].

باب ـ ۵۲: شروط در نکاح.

و عمر گفت: شروط حقوق قطع می‌کند. و مِسوَر بن مَخْرَمه گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که از داماد خود یاد کرد و او را در امر دامادی ستود و تحسین کرد و فرمود: «به من سخن گفت و راست گفت و به من وعده کرد و به آن وفا کرد.»[۱]

۵۱۵۱ ـ از ابی‌الخیر، از عُقبه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سزاوارترین شرطهایی که به آن وفا کنید، ایفای چیزی است که فرجها را با آن حلال کنید.»[۲]

باب ـ ۵۳: شرطهایی که در عقد نکاح روا نیست.

و ابن مسعود گفت: زن، طلاق خواهر مسلمان خود را (هنگام عقد نکاح) شرط نگذارد.

۵۱۵۲ ـ از سَعْد بن ابراهیم، از ابی سلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای زنی روا نیست که (هنگام عقد نکاح) طلاق خواهر (مسلمان) خود را (که در عقد آن مرد است) خواستار شود تا او را از نصیبش برآورد، البته او را همان است که بر وی تقدیر رفته است.»

۱- مراد، ابوالعاص بن رَبیع، شوهر زینب دختر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) است که در روز غزوهٔ بدر به اسارت مسلمانان درآمد و آن حضرت او را بدون فدیه آزاد کرد و به قولی که به آن حضرت داده بود وفا کرد و زینب را به مدینه فرستاد.

۲- یعنی همان حقوقی که در نکاح واجب و لازم است.

٥٤- باب: الصُّفْرَةِ لِلْمُتَزَوِّجِ

وَرَوَاهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ٢٠٤٨].

٥١٥٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقْتَ إِلَيْهَا». قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٧، بزيادة «ما هذا ... فبارك الله لك»].

باب ـ ۵۴: استعمال صُغره (خوشبویی زردگون) برای داماد.

و عبدالرحمن بن عوف از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥١٥٣ ـ از مالک، از حُمَید طَویل روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: عبدالرحمن بن عَوف نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، در حالی که در وی نشان خوشبویی زردگون بود، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از وی پرسید و او آن حضرت را آگاه کرد که با زنی از انصار ازدواج کرده است.

آن حضرت فرمود: «چه مقدار (مَهر) به وی دادی؟» گفت: به اندازهٔ هستهٔ خرمایی از طلا. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ولیمه کن، هر چند با گوسفندی باشد.»[1]

٥٥- [باب:]

٥١٥٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ بِزَيْنَبَ فَأَوْسَعَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، فَخَرَجَ كَمَا يَصْنَعُ إِذَا تَزَوَّجَ، فَأَتَى حُجَرَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ يَدْعُو وَيَدْعُونَ لَهُ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَرَأَى رَجُلَيْنِ فَرَجَعَ، لا أَدْرِي: آخْبَرْتُهُ أَوْ أُخْبِرَ بِخُرُوجِهِمَا. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، في النكاح: ٨٩ مطولاً].

باب ـ ۵۶

٥١٥٤ – از یحیی از حُمَید روایت است که اَنس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مناسبت ازدواج با زینب، ولیمه کرد، و مسلمانان را (با دادن غذا) صاحب خیر گردانید، سپس برآمد چنان‌که وقتی ازدواج می‌کرد برمی‌آمد و به حجره‌های مادرانِ مسلمانان (همسران خود) آمد که آنها را دعا می‌کرد و آنها او را دعا

۱- ولیمه، مهمانی به مناسبت ازدواج است، اهل ظاهر (نظر به اینکه ـ ولیمه کن ـ به صیغه امر آمده) به فرضیت آن قایل شده‌اند. قرطبی می‌گوید که به قولی از شافعی، وجوب است، نزد حنفی‌ها سنّت است، هر کس به اندازهٔ توان خود ولیمه کند. وقت ولیمه، به هنگام عقد نکاح است یا بعد از زفاف، یا از ابتدای عقد تا هنگام زفاف. «تیسرالقاری»

می‌کردند، سپس آن حضرت برگشت و دید که دو مرد (هنوز) در آنجا نشسته‌اند، از آنجا برآمد. نمی‌دانم از برآمدن آن دو نفر، من به آن حضرت اطلاع دادم یا به وی اطلاع داده شد.»

٥٦- باب: كَيْفَ يُدْعَى لِلْمُتَزَوِّجِ

٥١٥٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَثَرَ صُفْرَةٍ، قَالَ: «مَا هَذَا». قَالَ: إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ، أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩، اخرجه مسلم: ١٤٢٧].

باب ـ ۵۶: چگونه برای داماد دعا می‌شود؟

۵۱۵۵ ـ از ثابت روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر عبدالرحمن بن عوف، نشانهٔ خوشبویی زردگون دید و فرمود: «این چیست؟» گفت: من با زنی از انصار (به مَهر) وزن هستهٔ خرمایی از طلا ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «خداوند برایت برکت دهد، ولیمه کن، هر چند با گوسفندی باشد.»

٥٧- باب: الدُّعَاءِ لِلنِّسَاءِ اللاتِي يَهْدِينَ الْعَرُوسَ وَلِلْعَرُوسِ

٥١٥٦- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَأَتَتْنِي أُمِّي فَأَدْخَلَتْنِي الدَّارَ، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ، وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ. [راجع: ٣٨٩٤، اخرجه مسلم: ١٤٢٢، مطولاً].

باب ـ ۵۸: دعا برای زنانی که عروس را می‌آرایند، و برای عروسی.

۵۱۵۶ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که با من ازدواج کرد، مادرم نزدم آمد و مرا در سرایی درآورد که زنانی از انصار در خانه (نشسته) بودند و گفتند: خیر و برکت شامل حال شما باد و به بهترین فال نیک.[1]

٥٨- باب: مَنْ أَحَبَّ الْبِنَاءَ قَبْلَ الْغَزْوِ

باب ـ ۵۸: کسی که دوست می‌دارد پیش از رفتن به غزوه زفاف کند.

۱- این دعا، مادر عایشه و عایشه را که عروس بود، شامل می‌شود. «تیسرالقاری»

٥١٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لا يَتْبَعْنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا، وَلَمْ يَبْنِ بِهَا». [راجع: ٣١٢٤، أخرجه مسلم: ١٧٤٧، مطولاً].

۵۱۵۷ ـ از مَعْمَر، از هَمّام، از ابوهریره (رضی‌الله عنـه) روایت اسـت که پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «یکی از پیامبران به غزا رفت و به قوم خود گفت: مردی که مالک شرمگاه زن خود شده اسـت و می‌خواهد که با وی زفاف کند و تا کنون نکرده است (در رفتن به غزا) با من همراهی نکند.

٥٩- باب: مَنْ بَنَى بِامْرَأَةٍ، وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ

باب ـ ۵۹: کسی که با زنی زفاف کند، و او دختری نُه ساله باشد.

٥١٥٨- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ عَائِشَةَ وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، وَبَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعٍ، وَمَكَثَتْ عِنْدَهُ تِسْعًا. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢].

۵۱۵۸ ـ از سُـفیان، از هِشـام بن عُروه روایت اسـت که عروه گفـت: پیامبر (صلـی‌الله علیه وسلّم) با عایشه ازدواج کرده و او دختری شش ساله بود و با او زفاف کرد و او دختری نُه ساله بود و عایشه نُه سال نزد آن حضرت بود.

٦٠- باب: الْبِنَاءِ فِي السَّفَرِ

باب ـ ۶۱: زفاف در سفر.

٥١٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قال: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلاثًا، يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، فَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ، أَمَرَ بِالأَنْطَاعِ فَأُلْقِيَ فِيهَا مِنَ التَّمْرِ وَالأَقِطِ وَالسَّمْنِ، فَكَانَتْ وَلِيمَتَهُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَقَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّى لَهَا خَلْفَهُ، وَمَدَّ الْحِجَابَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ النَّاسِ.

[راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، النكاح: ٨٧، باختلاف].

۵۱۵۹ ـ از حُمَید روایت اسـت که اَنَس گفت: پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در میان خیبر و مدینه سـه روز اقامـت کرد که بـا صَفیّه بنت حُیَی ْزفاف می‌کرد. من مسـلمانان را به ولیمهٔ آن حضـرت فـرا خوانـدم، در آن میهمانی از نان و گوشـت خبری نبود. فرمود: که سفره‌ها گسـترده شود، و خرما و کشک و روغن بر آن گذاشته شـد، و همین بود ولیمهٔ (میهمانی) آن حضرت.

مسـلمانان گفتند: آیـا صَفیّه در زمـرهٔ مادران مسلمانان (همسـران آن حضرت) خواهد بود،

یا آنچه دست او مالک شده است (کنیز)؟ و سپس گفتند: اگر او را در حجاب آورد در زمرهٔ مادران مسلمانان است و اگر در حجاب نیاورد از جملهٔ آنانی است که دست او مالک شده است. آنگاه که آمادهٔ حرکت شد، بر پس پشت خود (بر مرکب) برایش جایی آماده کرد و میان او و مردم پرده‌ای افکند.

٦١- باب: الْبِنَاءِ بِالنَّهَارِ بِغَيْرِ مَرْكَبٍ وَلا نِيرَانٍ

٥١٦٠- حَدَّثَنِي فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَأَتَتْنِي أُمِّي فَأَدْخَلَتْنِي الدَّارَ، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحًى. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢، مطولاً].

باب ـ ۶۱: مراسم زفاف بدون تشریفات و آتش‌افروزی.

۵۱۶۰ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با من ازدواج کرد و مادرم نزدم آمد و مرا به سرایی درآورد، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا به وقت چاشت دریافت.

٦٢- باب: الأَنْمَاطِ وَنَحْوِهَا لِلنِّسَاءِ

٥١٦١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلِ اتَّخَذْتُمْ أَنْمَاطًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَّى لَنَا أَنْمَاطٌ؟ قال: إِنَّهَا سَتَكُونُ. [راجع: ٣٦٣١، أخرجه مسلم: ٢٠٨٣].

باب ـ ۶۲: جامهٔ پشمین که بر هودج افکنند و مانند آن برای زنان.

۵۱۶۱ ـ از سُفیان، از محمد بن مُنْکدر، از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) گفت: «آیا جامهٔ پشمینی که بر هودج افکنند، گرفته‌اید؟» گفتم: یا رسول‌الله، ما را جامهٔ پشمین کجا میسّر است؟ فرمود: «زود است که میسّر شود.»

٦٣- باب: النِّسْوَةِ اللاتِي يَهْدِينَ الْمَرْأَةَ إِلَى زَوْجِهَا

باب ـ ۶۳: زنانی که زن را به شوهرش می‌سپارند.

٥١٦٢- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا زَفَّتِ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ».

۵۱۶۲ ـ از هشـام بن عـروهٔ از پدرش روایت است که عایشه گفت: وی زنی (عروسی) را به مردی از انصار سپرد. پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای عایشه (در مراسم عروسی) سرگرمی هم داشـتید؟ زیرا انصار را سرگرمی (سرود) خویش می‌آید.»

٦٤- باب: الْهَدِيَّةِ لِلْعَرُوسِ

باب ـ ۶۴: هدیه برای داماد.

٥١٦٣- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، وَاسْمُهُ الْجَعْدُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: مَرَّ بِنَا فِي مَسْجِدِ بَنِي رِفَاعَةَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا مَرَّ بِجَنَبَاتِ أُمِّ سُلَيْمٍ دَخَلَ عَلَيْهَا فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوساً بِزَيْنَبَ، فَقَالَتْ لِي أُمُّ سُلَيْمٍ: لَوْ أَهْدَيْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً، فَقُلْتُ لَهَا: افْعَلِي، فَعَمَدَتْ إِلَى تَمْرٍ وَسَمْنٍ وَأَقِطٍ، فَاتَّخَذَتْ حَيْسَةً فِي بُرْمَةٍ، فَأَرْسَلَتْ بِهَا مَعِي إِلَيْهِ، فَانْطَلَقْتُ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: «ضَعْهَا». ثُمَّ أَمَرَنِي فَقَالَ: «ادْعُ لِي رِجَالاً - سَمَّاهُمْ - وَادْعُ لِي مَنْ لَقِيتَ». قَالَ: فَفَعَلْتُ الَّذِي أَمَرَنِي، فَرَجَعْتُ فَإِذَا الْبَيْتُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى تِلْكَ الْحَيْسَةِ وَتَكَلَّمَ بِهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو عَشَرَةً عَشَرَةً يَأْكُلُونَ مِنْهُ، وَيَقُولُ لَهُمْ: «اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلْيَأْكُلْ كُلُّ رَجُلٍ مِمَّا يَلِيهِ». قَالَ: حَتَّى تَصَدَّعُوا كُلُّهُمْ عَنْهَا، فَخَرَجَ مِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ، وَبَقِيَ نَفَرٌ يَتَحَدَّثُونَ، قَالَ: وَجَعَلْتُ أَغْتَمُّ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ نَحْوَ الْحُجُرَاتِ وَخَرَجْتُ فِي إِثْرِهِ، فَقُلْتُ: إِنَّهُمْ قَدْ ذَهَبُوا، فَرَجَعَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ، وَأَرْخَى السِّتْرَ وَإِنِّي لَفِي الْحُجْرَةِ، وَهُوَ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلا

۵۱۶۳ ـ و ابراهیم به روایت از ابوعثمان که اسم وی الجَعْد است از انس بن مالک روایت کرده که گفت: انس بن مالک در مسـجد بنی رفاعه بر ما گذشـت و شـنیده‌ام که می‌گفت: هرگاه کـه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از کنار خانهٔ (مادرم) اُم‌ّسُلَیم می‌گذشت بر وی وارد می‌شد و سلام می‌کرد.

انس سـپس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که با زینب تازه داماد بود، اُم‌ّسُلَیم به من گفت: کاش به رسـول خـدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) هدیه‌ای بفرسـتیم. به او گفتم: این کار را بکن. وی از خرما و روغن و کشـک حِیسه‌ای[1] آماده کـرد و در دیگی جای داد و توسـط من به آن حضرت فرسـتاد. آن را نزد آن حضرت بردم. فرمود: «آن را بگذار.» سـپس مرا فرمود: «نزدم مردانی را فراخوان ـ و از آنها نام گرفت ـ و هر که را دیدی فرا خوان.»

انس گفـت: همان‌گونه که فرمـوده بود، عمل کردم و بازگشـتم و دیدم کـه خانه از مردم پر شـده اسـت، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم)

۱- نوعی غذا، که از ترکیب روغن و کشک و خرما تهیه شود. (و)

مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾. [الأحزاب: ٥٣] .قال أَبُو عُثْمَانَ: قال أَنَسٌ: إِنَّهُ خَدَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ. [راجع: ٤٧٩١، وانظر في الأطعمة، باب ٣. أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح برقم: ٨٩].

را دیدم که دستهای خویش را بر آن حیسه نهاد و با آن گفت، آنچه خدا می‌خواست که بگوید. سپس ده ده نفر را فرا می‌خواند و از آن می‌خوردند و به ایشان می‌گفت: «نام خدا را یاد کنید و هر کسی از آن جای (ظرفی) که نزدیک اوست بخورد.» تا آنکه همه از آن خوردند پس برآمدند از آنجا کسانی که برآمدند و چند نفری در آنجا ماندند که صحبت می‌کردند. من از نشستن این افراد اندوهگین شدم.

سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی اتاقهای (همسران خود) برآمد و من به دنبال آن حضرت برآمدم و گفتم: آن افراد از خانه برآمدند. آن حضرت بازگشت و وارد خانهٔ (زینب) شد و پرده را فرو افکند و من در صحن خانه بودم و آن حضرت (این آیه را) می‌خواند:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آن‌که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، بی‌آنکه سرگرم سخن گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند، ولی از شما شرم می‌دارد. و حال آنکه خدا از حق (گویی) شرم نمی‌کند.»

(سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۳)

ابوعثمان گفت که انس گفت: وی ده سال در خدمت رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بوده است.

٦٥- باب: اسْتِعَارَةِ الثِّيَابِ لِلْعَرُوسِ وَغَيْرِهَا

٥١٦٤- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلَادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا، فَأَدْرَكَتْهُمُ الصَّلَاةُ فَصَلَّوْا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ شَكَوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ التَّيَمُّمِ، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ: جَزَاكِ اللَّهُ خَيْرًا، فَوَاللَّهِ مَا نَزَلَ بِكِ أَمْرٌ قَطُّ، إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَكِ مِنْهُ مَخْرَجًا، وَجُعِلَ لِلْمُسْلِمِينَ فِيهِ بَرَكَةٌ. [راجع: ٣٣٤، أخرجه مسلم: ٣٧٦، مطولاً باختلاف].

باب ـ ۶۶: به عاریت گرفتن جامه‌ها و غیر آن برای عروس.

٥١٦٤ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: وی گلوبندی از (خواهر خود) اَسماء به عاریت گرفت و گم شد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) کسانی از یاران خود را در جست‌وجوی آن فرستاد. وقت نماز آن عده فرا رسید و چون(آب نبود) نماز را بدون وضو گزاردند، آنگاه که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند از این حالت به وی عرض کردند، سپس آیهٔ تیمّم نازل شد اُسَید بن حُضیر گفت: (ای عایشه) خداوند برایت پاداش نیک ارزانی کند، به خداوند سوگند هرگز به تو مشکلی پدید نیامده مگر آنکه خداوند از آن برایت گریزگاهی آماده کرده و برای مسلمانان در آن برکتی قرار داده شده است.

٦٦-باب: مَا يَقُولُ الرَّجُلُ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ

٥١٦٥- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ، أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا». [راجع: ١٤١، أخرجه مسلم: ١٤٣٤].

باب ـ ۶۷: آنچه مرد، هنگام جماع با زن خود می‌گوید.

٥١٦٥ ـ از سالِم بن ابی‌الجَعد، از کُرَیب روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اما اگر یکی از شما آنگاه که با زن خود پیش می‌شود بگوید: بِاسْمِ الله، اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی الشَّیْطانَ وَ جَنِّبِ الشَّیطانَ مَا رَزَقْتَنا[1] سپس اگر میانشان فرزندی مقدّر شده باشد، شیطان هرگز به آن فرزند زیان رسانیده نمی‌تواند.»

۱- یعنی: بارالها، شیطان را از ما دور گردان و شیطان را از فرزندی که به ما ارزانی می‌کنی دور گردان.

٦٧-باب: الْوَلِيمَةُ حَقٌّ

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: قال لِي النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ» [راجع: ٢٠٤٨].

٥١٦٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ ابْنَ عَشْرِ سِنِينَ، مَقْدَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَكَانَ أُمَّهَاتِي يُوَاظِبْنَنِي عَلَى خِدْمَةِ النَّبِيِّ ﷺ فَخَدَمْتُهُ عَشْرَ سِنِينَ، وَتُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا ابْنُ عِشْرِينَ سَنَةً، فَكُنْتُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِشَأْنِ الْحِجَابِ حِينَ أُنْزِلَ، وَكَانَ أَوَّلَ مَا أُنْزِلَ فِي مُبْتَنَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ: أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ بِهَا عَرُوسًا، فَدَعَا الْقَوْمَ فَأَصَابُوا مِنَ الطَّعَامِ، ثُمَّ خَرَجُوا وَبَقِيَ رَهْطٌ مِنْهُمْ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَطَالُوا الْمُكْثَ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَخَرَجَ، وَخَرَجْتُ مَعَهُ لِكَيْ يَخْرُجُوا، فَمَشَى النَّبِيُّ ﷺ وَمَشَيْتُ، حَتَّى جَاءَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ عَلَى زَيْنَبَ فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ لَمْ يَقُومُوا، فَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ وَظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ خَرَجُوا، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَهُ بِالسِّتْرِ، وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، وفيه زيادات].

باب ـ ۶۸: ولیمه، (طعام عروسی) حق است.

و عبدالرحمن بن عَوف گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ولیمه کن هر چند با گوسفندی باشد.»

۵۱۶۶ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: وی پسری ده ساله بوده که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از مکه) به مدینه آمد و مادران من مرا به مواظبت در خدمت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گماردند، و ده سال در خدمت آن حضرت بودم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که وفات کرد، من پسری بیست ساله بودم و من دربارهٔ حجاب آنگاه که (آیه) نازل شد، داناترین مردم هستم، و اول آنچه نازل شد در زفاف رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با زینب بنت جَحْش بود.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زینب به دامادی صبح کرد و مردم را فرا خواند و غذا خوردند، سپس برآمدند و گروهی از ایشان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) باقی ماندند، و توقّف خود را به درازا کشانیدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و برآمد، من با آن حضرت برآمدم تا دیگران نیز بیرون روند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی شد و من راهی شدم تا آنکه به آستانهٔ حجرهٔ عایشه رسید، سپس آن حضرت پنداشت که آنها برآمده‌اند، پس بازگشت و من با وی بازگشتم، تا آنکه بر زینب درآمد، و دید که آنها نشسته‌اند و برنخاسته‌اند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بازگشت و من با وی بازگشتم تا آنکه به آستانهٔ حجرهٔ عایشه رسید و گمان کرد که آنها برآمده‌اند، وی (بار دیگر)

بازگشــت و من با وی بازگشتم، و دید که آنها برآمده‌اند، آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میــان من و میان خود پــردهٔ (حجاب) افکند و (آیهٔ) حجاب نازل شد.

٦٨- باب: الْوَلِيمَةِ وَلَوْ بِشَاةٍ

باب ـ ۶۸: وَلیمه، هر چند با گوسفندی باشد.

٥١٦٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ قَالَ: سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، وَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ: «كَمْ أَصْدَقْتَهَا». قَالَ: وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ.

وَعَنْ حُمَيْدٍ: سَمِعْتُ أَنَسًا قَالَ: لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، نَزَلَ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الأَنْصَارِ، فَنَزَلَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ عَلَى سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ: أُقَاسِمُكَ مَالِي، وَأَنْزِلُ لَكَ عَنْ إِحْدَى امْرَأَتَيَّ، قَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ، فَخَرَجَ إِلَى السُّوقِ فَبَاعَ وَاشْتَرَى، فَأَصَابَ شَيْئًا مِنْ أَقِطٍ وَسَمْنٍ، فَتَزَوَّجَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٧، أوله وآخره دون وسطه].

٥١٦٧ ـ از سُفیان روایت است که حُمَیْد گفت: وی از انس(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از عبدالرحمن بن عوف که با زنی از انصار ازدواج کرده بود، پرسید: «چه مقدار مَهرش را دادی؟» گفت: به وزن هستهٔ خرما از طلا.
از حُمَید روایت است که گفت: از اَنَس شنیده‌ام که گفت: آنگاه که (مهاجرین) وارد مدینه شدند، بر انصار فرود آمدند. عبدالرحمن بن عَوف بر سَعد بن رَبیْع فرود آمد، و سعد گفت: مال خود را با تو تقسیم می‌کنم و یکی از دو زن خود را به تو وا می‌گذارم. عبدالرحمن گفت: برکت خداوند باد بر زن تو و مال تو. وی به سوی بازار رفت و مشغول خرید و فروش شد و نفعی از معاملهٔ روغن و کشک به دست آورد و ازدواج کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «ولیمه کن هر چند با گوسفندی باشد.»

٥١٦٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح: ٩٠].

٥١٦٨ ـ از حَمّاد، از ثابت، روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هیچ یک از زنان خود چنان ولیمه‌ای نکرد، که به زینب ولیمه کرد، گوسفندی را ولیمه کرد.

٥١٦٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ عَبْدِالْوَارِثِ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْتَقَ صَفِيَّةَ وَتَزَوَّجَهَا،

٥١٦٩ ـ از شُعَیب روایت است که انس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) صَفیّه را

وَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا، وَأَوْلَمَ عَلَيْهَا بِحَيْسٍ. [راجع: ۳۷۱، أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، النكاح: ۸٤].

آزاد نمود و با وی ازدواج کرد و آزادی‌اش را مَهرش گردانید و حَیْس (نوعی غذا) بر وی ولیمه کرد.

۵۱۷۰- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ بَيَانٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: بَنَى النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ، فَأَرْسَلَنِي فَدَعَوْتُ رِجَالاً إِلَى الطَّعَامِ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح: ٨٩، مطولاً].

۵۱۷۰ ـ از زُهَیر روایت است که بَیان گفت: از انس شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زنی زفاف کرد و مرا فرستاد و مردم را برای غذا فرا خواندم.

٦٩- باب: مَنْ أَوْلَمَ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ أَكْثَرَ مِنْ بَعْضٍ

باب ـ ۶۹: کسی که بر بعضی زنان خود نظر به بعضی دیگر بیشتر ولیمه کرد.

۵۱۷۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ قَالَ: ذُكِرَ تَزْوِيجُ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ عِنْدَ أَنَسٍ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَوْلَمَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَيْهَا، أَوْلَمَ بِشَاةٍ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح: ٨٩].

۵۱۷۱ ـ از حَمّاد بن زَید روایت است که ثابت گفت: ازدواج زینب بنت جَحْش نزد انس یاد شد، گفت: من ندیده‌ام که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر هیچ یک از زنان خود چنان ولیمه‌ای کرده باشد که بر زینب کرده است، گوسفندی را ولیمه کرد.

٧٠- باب: مَنْ أَوْلَمَ بِأَقَلَّ مِنْ شَاةٍ

باب ـ ۷۱: کسی که به کمتر از گوسفندی ولیمه کرد.

۵۱۷۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ، عَنْ أُمِّهِ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ قَالَتْ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ.

۵۱۷۲ ـ از مَنْصور بن صَفیّه، از مادرش صَفیّه بنت شَیْبَه روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به بعضی از زنان خود دو مُد(پیمانه) جو را ولیمه کرد.

٧١- باب: حَقِّ إِجَابَةِ الْوَلِيمَةِ وَالدَّعْوَةِ،

باب ـ ۷۲: حق قبول ولیمه و مهمانی، و کسی که هفت روز یا بیشتر ولیمه کرد.

وَمَنْ أَوْلَمَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَنَحْوَهُ. وَلَمْ يُوَقِّتِ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (ضیافت ولیمه

وَلا يَوْمَيْنِ .

را) یک یا دو روز تعیین نکرده است.

۵۱۷۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا» .
[انظر: ۵۱۷۹، أخرجه مسلم: ۱۴۲۹] .

۵۱۷۳ ـ از مالک از نافع روایت است که عبدالله بن عُمَر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «اگریک از شما به ولیمه فراخوانده شود باید به آن بیاید.»

۵۱۷۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «فُكُّوا الْعَانِيَ، وَأَجِيبُوا الدَّاعِيَ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ» . [راجع: ۳۰۴۶] .

۵۱۷٤ ـ از ابو وائل، از ابو موسی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «اسیر را آزاد کنید و میهمانی را بپذیرید و مریض را عیادت کنید.»

۵۱۷۵- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنِ الأَشْعَثِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدٍ : قَالَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما : أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ : أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِفْشَاءِ السَّلامِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي . وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمِ الذَّهَبِ، وَعَنْ آنِيَةِ الْفِضَّةِ، وَعَنِ الْمَيَاثِرِ، وَالْقَسِّيَّةِ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَالدِّيبَاجِ .

تَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ، وَالشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَشْعَثَ : فِي إِفْشَاءِ السَّلامِ . [راجع: ۱۲۳۹، أخرجه مسلم: ۲۰۶۶] .

۵۱۷۵ ـ از مُعاویة بن سُوَید روایت است که اَلْبَراء بن عازِب گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر کرد و از هفت چیز منع فرمود: «ما را به عیادت مریض، و همراهی جنازه و دعای (یَرْحَمَک‌الله) و راست گردانیدن قَسَم و یاری رساندن مظلوم و آشکار کردن سلام و پذیرش مهمانی امر نمود. و آن حضرت ما را منع کرد از: پوشیدن انگشتر طلا، و استعمال ظروف نقره، و از مَیاثِر (دوشک ابریشمی که بر روی زمین می‌نهند) و قَسِیِّه، و اِسْتَبْرَق و دِیْباج (انواع پارچه‌های ابریشمی).

متابعت کرده است (ابوالاَحْوص راوی را) اَبُو عَوَانه و شَیبانی از اشعث در: آشکار کردن سلام.

۵۱۷۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : دَعَا أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عُرْسِهِ، وَكَانَتِ امْرَأَتُهُ يَوْمَئِذٍ خَادِمَهُمْ، وَهِيَ الْعَرُوسُ، قَالَ سَهْلٌ : تَدْرُونَ مَا سَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ أَنْقَعَتْ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا

۵۱۷٦ – از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: ابو اسید ساعدی، در مراسم عروسی خویش، رسول الله صلی الله علیه وسلم را دعوت کرد، زن ابو اسید که عروس بود، در آن روز خدمت مهمانان را می‌کرد. سهل گفت: آیا می‌دانید که این زن، رسول الله

أَكَلَ سَقَتْهُ إِيَّاهُ. [انظر: ۵۱۸۲، ۵۱۸۳، ۵۵۹۱، ۵۵۹۷، ۶۶۸۵، أخرجه مسلم: ۲۰۰۶].

صلی الله علیه وسلم را چه نوشانید؟ خرمایی چند شب در آب افکند و نرم کرد و چون آن حضرت طعام را خورد، آن را به وی نوشانید.

۷۲- باب: مَنْ تَرَكَ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ

۵۱۷۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ، يُدْعَى لَهَا الأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الْفُقَرَاءُ، وَمَنْ تَرَكَ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۱۴۳۲].

باب ـ ۷۳: کسی که دعوت (میهمانی) را نپذیرد به تحقیق که از خدا و رسول او سرکشی کرده است.

۵۱۷۷ ـ از مالک، از ابن شهاب (زُهری)، از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) می‌گفت: بدترین طعام، طعام ولیمه است که توانگران را بدان فراخوانند و تنگدستان را واگذارند و کسی که دعوت را نپذیرد به تحقیق که از خدا و رسول او سرکشی کرده است.

۷۳- باب: مَنْ أَجَابَ إِلَى كُرَاعٍ

۵۱۷۸- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ». [راجع: ۲۵۶۸].

باب ـ ۷۴: کسی که میهمانی غذای پاچه را پذیرفته است.

۵۱۷۸ ـ روایت است از ابی‌حازم، از ابوهریره که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفته است: «اگر به (میهمانی) پاچه فرا خوانده شوم آن را بپذیرم و اگر پاچه گوسفندی هدیه داده شوم قبول کنم.»

۷۴- باب: إِجَابَةِ الدَّاعِي فِي الْعُرْسِ وَغَيْرِهِ

۵۱۷۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي مُوسَى ابْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجِيبُوا هَذِهِ الدَّعْوَةَ إِذَا دُعِيتُمْ لَهَا».

قَالَ: وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَأْتِي الدَّعْوَةَ فِي الْعُرْسِ وَغَيْرِ

باب ـ ۷۵: پذیرفتن دعوت در عروسی و غیره.

۵۱۷۹ ـ از موسی بن عُقبه روایت است که نافع گفت: از عبدالله بن عُمر(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این دعوت (عروسی) را بپذیرید، آنگاه که به آن دعوت شوید.» نافع گفت: و عبدالله بن عمر در دعوت عروسی و غیرعروسی می‌آمد در حالی که روزه داشت.

الْعُرْسِ وَهُوَ صَائِمٌ. [راجع: ۵۱۷۳، أخرجه مسلم: ۱۴۲۹].

۷۵- باب: ذَهَابِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ إِلَى الْعُرْسِ

۵۱۸۰- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَبْصَرَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءً وَصِبْيَانًا مُقْبِلِينَ مِنْ عُرْسٍ، فَقَامَ مُمْتَنًّا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ». [راجع: ۳۷۸۵، أخرجه مسلم: ۲۵۰۸].

باب ـ ۷۶: رفتن زنان و کودکان به محفل عروسی.

۵۱۸۰ ـ از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) زنان و کودکانی را دید که از محفل عروسی می‌آیند، نیرومندانه برخاست و گفت: «بارالها، شما نزد من از دوست‌داشتنی‌ترین مردم هستید.»

۷۶- باب: هَلْ يَرْجِعُ إِذَا رَأَى مُنْكَرًا فِي الدَّعْوَةِ

وَرَأَى أَبُو مَسْعُودٍ صُورَةً فِي الْبَيْتِ فَرَجَعَ.

وَدَعَا ابْنُ عُمَرَ أَبَا أَيُّوبَ، فَرَأَى فِي الْبَيْتِ سِتْرًا عَلَى الْجِدَارِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: غَلَبَنَا عَلَيْهِ النِّسَاءُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَخْشَى عَلَيْهِ فَلَمْ أَكُنْ أَخْشَى عَلَيْكَ، وَاللَّهِ لا أَطْعَمُ لَكُمْ طَعَامًا، فَرَجَعَ.

باب ـ ۷۷: آیا اگر کاری خلاف شرع را در محفلی می‌بینید از آنجا بازگردد؟

و ابن مسعود، تصویری را در خانه دید و از آنجا بازگشت، و ابن عُمر ابوایّوب گفت: اگر در این (کار ناروا) از کسی بیم داشته باشم از تو بیمی ندارم. ابن عمر گفت: به خدا سوگند که بر شما طعامی نمی‌خورانم[۱] ابوایّوب برگشت.

۵۱۸۱- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، مَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ.

۵۱۸۱ ـ از مالک، از نافع، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را دید، بر دروازه ایستاد و داخل نَشد و بر رخسار وی ناخوشی پدیدار شد. گفتم: یا رسول‌الله! به خدا و رسول او توبه می‌کنم، چه گناهی کرده‌ام؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این بالش برای

۱- عبارت: «وَاللَهِ لا أَطْعَمُ لَكُمْ طَعَاماً» را مترجم انگلیسی بخاری سخن ابوایّوب دانسته و چنین ترجمه کرده است: (به خدا سوگند طعام شما را نمی‌خورم.) ترجمهٔ متن با «تیسیرالقاری» موافق است.

وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ».
[راجع: ۲۱۰۵، أخرجه مسلم: ۲۱۰۷].

چیست؟»
عایشه گفت: آن را برای تو خریده‌ام تا بر آن بنشینی و تکیه کنی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا تصویرکنندگان این صورتها در روز قیامت عذاب می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: آنچه آفریده‌اید زنده بسازید ـ و فرمود ـ در خانه‌ای که در آن صورت باشد فرشتگان داخل نمی‌شوند.»

۷۷- باب: قِيَامِ الْمَرْأَةِ عَلَى الرِّجَالِ فِي الْعُرْسِ وَخِدْمَتِهِمْ بِالنَّفْسِ

۵۱۸۲- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: لَمَّا عَرَّسَ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ دَعَا النَّبِيَّ ﷺ وَأَصْحَابَهُ، فَمَا صَنَعَ لَهُمْ طَعَامًا وَلا قَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ إِلا امْرَأَتُهُ أُمُّ أُسَيْدٍ، بَلَّتْ تَمَرَاتٍ فِي تَوْرٍ مِنْ حِجَارَةٍ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الطَّعَامِ أَمَاثَتْهُ لَهُ فَسَقَتْهُ، تُتْحِفُهُ بِذَلِكَ. [راجع: ۵۱۷۶، أخرجه مسلم: ۲۰۰۶].

باب ـ ۷۸: ایستادن زن (عروس) در محفل عروسی برای خدمتگزاری مردان.

۵۱۸۲ ـ از ابوحازم روایت است که سَهْل گفت: آنگاه که ابواُسَیْد ساعدی، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در عروسی خود خبر کرد. در آن روز زن وی خدمتگزار ایشان بود و آن زن عروس بود. آن زن گفت ـ یا سهل ـ گفت: آیا می‌دانید که آن عروس چه چیز را برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در آب تر کرده بود؟ خرما را شبانه در دیگ تر کرده بود.

۷۸- باب: النَّقِيعِ وَالشَّرَابِ الَّذِي لا يُسْكِرُ فِي الْعُرْسِ.

۵۱۸۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْقَارِيُّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلَ ابْنَ سَعْدٍ: أَنَّ أَبَا أُسَيْدٍ السَّاعِدِيَّ دَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِعُرْسِهِ، فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ يَوْمَئِذٍ، وَهِيَ الْعَرُوسُ - فَقَالَتْ، أَوْ- قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا أَنْقَعَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعَتْ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. [راجع: ۵۱۷۶، أخرجه مسلم: ۲۰۰۶].

باب ۷۹ - نقیع(آب خرما) و نوشابهٔ غیر سُکرآور در عروسی

۵۱۸۳ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: ابو اسید ساعدی، پیامبر صلی الله علیه وسلم را در عروسی خود خبر کرد. در آن روز زن وی خدمتگزار ایشان بود در حالی که او عروس بود. آن زن گفت - یا سهل گفت: آیا میدانید که آن عروس چه چیز را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم در آب تر کرده بود؟

خرما را شبانه در دیگ تر کرده بود.

٧٩- باب: الْمُدَارَاةِ مَعَ النِّسَاءِ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّمَا الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ».

٥١٨٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ، إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا، وَإِنِ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَفِيهَا عِوَجٌ». [راجع: ٣٣٣١، أخرجه مسلم: ١٤٦٨].

باب ـ ٧٩: ملاطفت و مهربانی با زنان.

و فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «همانا زن همچون استخوان پهلو است.»

٥١٨٤ ـ از مالک از ابی‌الزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن مانند استخوان پهلو است، اگر بخواهی که راستش کنی، آن را می‌شکنی و اگر بخواهی از وی بهره‌مند گردی بهره‌مند می‌گردی و در وی کژی است.»

٨٠- باب: الْوَصَاةِ بِالنِّسَاءِ

٥١٨٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْجُعْفِيُّ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ مَيْسَرَةَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ». [انظر: ٦٠١٨ط، ٦١٣٦ط، ٦١٣٨ط، ٦٤٧٥ط، أخرجه مسلم: ٤٧، مطولاً].

٥١٨٦- «.. وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا». [راجع: ٣٣٣١، أخرجه مسلم: ١٤٦٨]

باب ـ ٨٠: وصیّت دربارهٔ زنان.

٥١٨٥ ـ از ابوحازم، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید به همسایهٔ خود آزار نرساند.»

٥١٨٦ ـ «و شما را به نیکویی کردن دربارهٔ زنان وصیّت می‌کنم زیرا زنان از استخوان پهلو آفریده شده‌اند و همانا کژترین چیزی در استخوان پهلو بخش بالایی آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست بسازی، می‌شکنی و اگر به حالش بگذاری همیشه کج خواهد بود، پس شما را به نیکویی کردن دربارهٔ زنان وصیّت می‌کنم.»

٥١٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا نَتَّقِي الْكَلَامَ وَالِانْبِسَاطَ إِلَى نِسَائِنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، هَيْبَةَ أَنْ

٥١٨٧ ـ از سُفیان، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه)گفت: ما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از سخن گفتن:

يَنْزِلَ فِينَا شَيْءٌ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ تَكَلَّمْنَا وَانْبَسَطْنَا.

بسیار و آزادانه با زنان خویش پرهیز می‌کردیم، از بیم آنکه دربارهٔ ما چیزی نازل شود، و چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد، بسیار سخن می‌زدیم و آزادانه صحبت می‌کردیم.

۸۱- باب:

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾. [التحريم: ٦].

۵۱۸۸- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ، فَالإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْؤُولٌ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْؤُولٌ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ زَوْجِهَا وَهِيَ مَسْؤُولَةٌ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْؤُولٌ، أَلا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ». [راجع: ۸۹۳، أخرجه مسلم: ۱۸۲۹، بزيادة واختلاف].

باب ـ ۸۱: «ای‌کسانی که ایمان آورده‌اید، خویشتن و اهل خانهٔ خود را از آتش نگه دارید...»

(سورهٔ تحریم، آیهٔ ٦)

۵۱۸۸ ـ از ایوب، از نافع، از عبدالله (ابن عمر) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئولید. امام نگهبان است و او مسئول است، مرد بر خانوادهٔ خود نگهبان است و او مسئول است. و زن نگهبان خانهٔ شوهر خود است و او مسئول است. غلام نگهبان مال آقای خود است و او مسئول است. پس آگاه باشید که همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئولید.»

۸۲- باب: حُسْنِ الْمُعَاشَرَةِ مَعَ الأَهْلِ

۵۱۸۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ قَالا: أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لا يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا.

قَالَتِ الأُولَى: زَوْجِي لَحْمُ جَمَلٍ غَثٌّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ: لا سَهْلٍ فَيُرْتَقَى وَلا سَمِينٍ فَيُنْتَقَلُ.

قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لا أَبُثُّ خَبَرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لا أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَبُجَرَهُ.

قَالَتِ الثَّالِثَةُ: زَوْجِيَ الْعَشَنَّقُ، إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ وَإِنْ

باب ـ ۸۲: رفتار دوستانه و آمیزش نیک با زن.

۵۱۸۹ ـ از هشام بن عُروه، از عبدالله بن عروه از عروه روایت است که عایشه گفت: یازده زن با هم نشستند و عهد و پیمان کردند که از حالات شوهران خویش چیزی را پنهان نکنند. زن اولی گفت: شوهرم بسان گوشت شتری لاغر است که بر سر کوه می‌باشد، بلند رفتن به آنجا آسان نیست و نه هم گوشت چاق و فربهی است (که با دشواری بروند) و آن را فرود آورند.[1]

۱- شوهرش بدسلوک است و خیرش به کسی نمی‌رسد.

أَسْكُتْ أُعَلَّقْ.

قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلَيْلِ تِهَامَةَ، لا حَرٌّ وَلا قُرٌّ، وَلا مَخَافَةَ وَلا سَآمَةَ.

قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهِدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ، وَلا يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ.

قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ، وَلا يُولِجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ.

قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ، أَوْ عَيَايَاءُ، طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكِ.

قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ.

قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النِّجَادِ عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ.

قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ.

قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ، وَمَلأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ، وَبَجَّحَنِي فَبَجِحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ، وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلا أُقَبَّحُ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنَّحُ. أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ. ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ. بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا. جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لا تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلا تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلا تَمْلأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا. قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً

دومی گفت: بدگویی شوهرم را گزارش نمی‌دهم و از آن می‌ترسم که نتوانم همهٔ ماجرای او را بر زبان آورم و اگر بیان کنم همهٔ معایب او را آنچه آشکار و پنهان است بیان خواهم کرد.[۱]

سومی گفت: شوهر من بلندقامت و لاغر است، اگر از وی سخنی بر زبان آورم طلاق داده خواهم شد و اگر خموشی گزینم معلّق خواهم بود.[۲]

چهارمی گفت: شوهر من همچون شب تِهَامَه است. نه گَرم است و نه سرد، از وی بیم ندارم و بدی ندارد.[۳]

پنجمی گفت: شوهر من چون به خانه وارد می شود، مانند پلنگی است و چون بیرون می‌رود مانند شیری است و از امور خانگی پرسش نمی‌کند.[۴]

ششمی گفت: شوهر من، اگر می‌خورد، همهٔ غذاها را درهم آمیخته می‌خورد و اگر می‌نوشد، همه را می‌نوشد و اگر می‌خوابد، خودش را در جامه‌هایی پیچیده در گوشه‌ای می‌خوابد و دست (به سوی جامه‌ام) دراز نمی‌کند تا از غم و اندوه من آگاه گردد.

هفتمی گفت: شوهرم درمانده و ضعیف و احمق است، هر دردی در او موجود است تا با وی سخن گویی سرت را می‌شکند یا بدنت را خورد و خمیر می‌کند.

هشتمی گفت: شوهر من چنان نرم است که

۱- یعنی، معایب شوهرش زیاد است و از بزرگی بهره‌ای ندارد.

۲- یعنی، نی صاحب شوهری نیک خواهم بود و نه هم مرا طلاق خواهد داد که با دیگری ازدواج کنم.

۳- یعنی: اعتدال مزاج ندارد.

۴- یعنی: در خانه که می‌آید، در امور جنسی نیرومند است و بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که استراحت طلب و خوابناک است که به من نمی‌پردازد.

مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيّاً، رَكِبَ شَرِيّاً، وَأَخَذَ خَطِّيّاً، وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَماً ثَرِيّاً، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجاً، وَقَالَ: كُلِي أُمَّ زَرْعٍ، وَمِيرِي أَهْلَكِ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ. قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لَكِ كَأَبِي زَرْعٍ لِأُمِّ زَرْعٍ».

قال أبو عَبْد اللَّهِ: قال سَعِيدُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ هِشَامٍ: وَلا تُعَشِّشُ بَيْتَنَا تَعْشِيشاً.

قال أبو عَبْد اللَّهِ: وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَأَتَقَمَّحُ، بِالْمِيمِ، وَهَذَا أَصَحُّ. [اخرجه مسلم: ۲۴۴۸].

چون او را مساس کنی مانند پشت خرگوش است و بوی او مانند بوی زرنب خوش است.[۱]

نهمی گفت: شوهر من، بلندقامت بخشنده است و بند شمشیرش دراز است و خاکستر مطبخش زیاد است و خانه‌اش نزدیک مشورتگاه قوم است.[۲]

دهمی گفت: شوهر من مالِک است، و چه مالکی است که کسی بهتر از وی ندیده است، دارای شتران زیادی است و خوابگاه شتران وی فراخ است، چراگاه‌شان اندک است و چون آواز نواختن خود را بشنوند، یقین می‌کنند که زمان کشتن‌شان (برای میهمانان) فرا رسیده است.[۳]

یازدهمی گفت: شوهر من اَبوزرع است و چه اُبوزرعی است که گوشهای مرا از زیور گوشواره سنگین بار کرده است و بازوهای مرا از چربی پُر و فربه کرده است، و مرا چنان شادمان ساخته که در نزد خود غرور احساس می‌کنم، مرا در خانوادهٔ گوسفنددار پیدا کرد و به خانواده‌ای آورد که دارای اسپ و شتر و گاو و صاحب کشاورزی است[۴] پس نزد وی می‌گویم و گفته‌ام زشت پنداشته نمی‌شود و تا صبح می‌خوابم (و کسی بیدارم نمی‌کند) و چون می‌نوشم به سیرابی می‌نوشم.

اما مادر ابوزرع، چه زنی است این مادر ابوزرع، که جامه‌دانهای او پر از سامان و لوازم است و

۱- او را به حُسنِ معاشرت وصف کرده است.

۲- یعنی: نجیب و شجاع است و میهمان زیاد دارد که در مطبخ او آتش می‌شود و خاکسترش زیاد می‌گردد و جواد است که دروازهٔ خانه‌اش به روی هر کس باز است.

۳- یعنی جود و سخاوت وی از توصیف بیرون است. شتران وی کمتر به چراگاه می‌روند و در صحن خانه آمادهٔ ذبح برای میهمانی‌اند.

۴- یعنی مرا از خانهٔ مالدار و کم‌بضاعت به خانهٔ ثروتمند و پردرآمد آورد.

خانه‌اش فراخ است.[۱]

پسر اَبو زرع، و چه پسری است این پسر ابوزرع، خوابگاهش چون شمشیر از نیام کشیده نازک و دراز است و بازوی بز چهار ماهه او را سیر می‌کند.

و دختر ابو زَرع، چه دختری است این دختر ابو زرع، در اطاعت پدر خود و در اطاعت مادر خود است، و از فربهی در پیرهن نمی‌گنجد و موجب خشم و حسرت همسایگان است.

و کنیز ابوزرع، چه کنیزی است کنیز ابوزرع، سخنان ما را افشا و شایع نمی‌کند و خواروبار و توشهٔ ما را ضایع و هدر نمیدهد، و خانهٔ ما را از گیاهان و آشیانهٔ مرغان پاک و تمیز نگه می‌دارد زن اَبُوزرع (به ادامه) می‌گوید: ابوزرع روزی برآمد و آن‌موسم دوشیدن شیر حیوانات و جمع‌آوری کره (مسکه) بود، با زنی مواجه شد که دو پسر وی چون دو پلنگ در میان سینه‌اش با دو پستان انارمانند وی بازی می‌کردند، ابوزرع مرا طلاق داد و او را به نکاح خویش درآورد.

سپس من با مردی نجیب، سوارکار اسپ تُندرو که نیزه‌اش متعلّق به منطقهٔ خط (در ساحل عمان) بود ازدواج کردم. وی نعمت و ثروت زیادی به من ارزانی داشت و یک یک جفت از هر حیوانی به من بخشید و به من گفت: بخور ای اُمِّ‌زرع و ببخش به اقوام و خویشاوندان خود.

اُمِّ‌زَرْع می‌گوید: اگر همه چیزی را که شوهر دوم من به من داده یکجا کنم و در کوچکترین

۱- صاحب ثروت و نعمت است.

ظرف (شوهر اولم) ابوزرع بیفکنم آن را پر نمی‌کند.
عایشه گفت که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (پس از شنیدن قصه‌های زنان) به من گفت: «من برای تو همچون ابوزرع برای اُمّ زرع هستم.»
ابو عبدالله گفت: سعید بن سَلَمه از هشام روایت کرده که گفت: «وَلا تَعَشِّشْ بَيْتَنَا تَعْشِيْشاً.» عوض «وَلا تَمْلأُ بَيْتَنَا تَعْشِيْشاً.»
ابوعبدالله و کسانی دیگر گفته‌اند: «فاتَّقَمَّع» با میم، و آن صحیحتر است، در بعضی روایات «فَاتَّقَنَّع» با نون آمده است.

۵۱۹۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ الْحَبَشُ يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ، فَسَتَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَنْظُرُ، فَمَا زِلْتُ أَنْظُرُ حَتَّى كُنْتُ أَنَا أَنْصَرِفُ، فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ، تَسْمَعُ اللَّهْوَ. [راجع: ٤٥٤. أخرجه مسلم: ٨٩٢].

۵۱۹۰ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه گفت: حَبَشیها با نیزه‌های خویش بازی می‌کردند و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا پوشاند و من تماشا می‌کردم، همواره می‌نگریستم تا آنکه از آن منصرف شدم، پس تمایل دختر خردسال را به شنیدن و دیدن بازی سنجش نمایید.[1]

٨٣- باب: مَوْعِظَةِ الرَّجُلِ ابْنَتَهُ لِحَالِ زَوْجِهَا

باب ـ ۸۳: اندرز دادن مَرد، دختر خود را دربارهٔ شوهر وی.

۵۱۹۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي ثَوْرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾. حَتَّى حَجَّ وَحَجَجْتُ مَعَهُ، وَعَدَلَ وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِإِدَاوَةٍ فَتَبَرَّزَ، ثُمَّ جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَا

۵۱۹۱ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن ابی‌ثَور روایت است که عبدالله بن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: همیشه در پی آن بودم که دربارهٔ دو تن از زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از عمر بن خَطّاب سؤال نمایم، همان دو زنی که خداوند متعال در موردشان فرموده است: «اگر (شما دو

۱- عایشه (رضی‌الله عنه) در آن زمان پانزده ساله بوده است، و مطابقت حدیث به ترجمهٔ حسن معاشرت با زنان است.

فَتَوَضَّأَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنِ الْمَرْأَتَانِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾.

قَالَ: وَاعَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، هُمَا عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ عُمَرُ الْحَدِيثَ يَسُوقُهُ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ، وَهُمْ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَيَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِمَا حَدَثَ مِنْ خَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ أَوْ غَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ.

وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى الأَنْصَارِ إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، فَطَفِقَ نِسَاؤُنَا يَأْخُذْنَ مِنْ أَدَبِ نِسَاءِ الأَنْصَارِ، فَصَخِبْتُ عَلَى امْرَأَتِي فَرَاجَعَتْنِي، فَأَنْكَرْتُ أَنْ تُرَاجِعَنِي، قَالَتْ: وَلِمَ تُنْكِرُ أَنْ أُرَاجِعَكَ؟ فَوَاللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيُرَاجِعْنَهُ، وَإِنَّ إِحْدَاهُنَّ لَتَهْجُرُهُ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ، فَأَفْزَعَنِي ذَلِكَ وَقُلْتُ لَهَا: قَدْ خَابَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُنَّ.

ثُمَّ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي، فَنَزَلْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقُلْتُ لَهَا: أَيْ حَفْصَةُ، أَتُغَاضِبُ إِحْدَاكُنَّ النَّبِيَّ ﷺ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: قَدْ خِبْتِ وَخَسِرْتِ، أَفَتَأْمَنِينَ أَنْ يَغْضَبَ اللَّهُ لِغَضَبِ رَسُولِهِ ﷺ فَتَهْلِكِي؟ لاَ تَسْتَكْثِرِي النَّبِيَّ ﷺ وَلاَ تُرَاجِعِيهِ فِي شَيْءٍ، وَلاَ تَهْجُرِيهِ، وَسَلِينِي مَا بَدَا لَكِ، وَلاَ يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، يُرِيدُ عَائِشَةَ.

قَالَ عُمَرُ: وَكُنَّا قَدْ تَحَدَّثْنَا أَنَّ غَسَّانَ تُنْعِلُ الْخَيْلَ لِغَزْوِنَا، فَنَزَلَ صَاحِبِي الأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ، فَرَجَعَ إِلَيْنَا عِشَاءً فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، وَقَالَ: أَثَمَّ هُوَ؟ فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ الْيَوْمَ أَمْرٌ عَظِيمٌ.

زن) به درگاه خدا توبه کنید (بهتر است) واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است.»
(سورهٔ تحریم، آیهٔ ٤)

تا آنکه عُمر حج کرد و من با وی حج کردم و در مسیر راه، راه خود را (برای قضای حاجت) کج کرد و من که همراه او با ظرف آب می‌رفتم راه خود را کج کردم. پس از قضای حاجت، آمد و من بر دستهایش آب ریختم و وضو کرد. سپس به او گفتم: ای امیرالمؤمنین، کیستند آن دو زن، از همسران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که خداوند دربارهٔشان فرموده است: «اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید (بهتر است) واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است.»

عمر گفت: تعجّب است بر تو ای ابن عباس، آن دو زن عایشه و حَفْصَه هستند. سپس عمر به گفتن حدیث روی آورد و گفت: من و همسایهٔ انصاری من در موضع بنی‌اُمیَّة بن زَید، در بالادست مدینه می‌زیستیم و ما به نوبت نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌رفتیم. روزی او می‌رفت و روزی من می‌رفتم. روزی که من رفته بودم خبر همان روز از مسایل نزول وحی و غیره را به او می‌آوردم و اگر او می‌رفت، او نیز مانند این عمل می‌کرد.

و ما گروه قریش بر زنان خویش چیرگی و غلبه داشتیم و چون (به مدینه) نزد انصار آمدیم، دیدیم که ایشان قومی‌اند که زنانشان بر ایشان چیرگی و غلبه دارند. پس زنان ما هم روش زنان انصار را در پیش گرفتند.

من بر زن خود فریاد زدم و او بر من فریاد زد، از اینکه جواب مرا پس داد ناراحت شدم و سپس

قُلْتُ: مَا هُوَ، أجَاءَ غَسَّانُ؟ قال: لا، بَلْ أعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأهْوَلُ، طَلَّقَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ.

فَقُلْتُ: خَابَتْ حَفْصَةُ وَخَسِرَتْ، قَدْ كُنْتُ أظُنُّ هَذَا يُوشِكُ أنْ يَكُونَ، فَجَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي، فَصَلَّيْتُ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَشْرُبَةً لَهُ فَاعْتَزَلَ فِيهَا.

وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَإذَا هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكِ ألَمْ أكُنْ حَذَّرْتُكِ هَذَا، أطَلَّقَكُنَّ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَتْ: لا أدْرِي، هَا هُوَ ذَا مُعْتَزِلٌ فِي الْمَشْرُبَةِ.

فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ إلَى الْمِنْبَرِ، فَإذَا حَوْلَهُ رَهْطٌ يَبْكِي بَعْضُهُمْ، فَجَلَسْتُ مَعَهُمْ قَلِيلاً، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أجِدُ فَجِئْتُ الْمَشْرُبَةَ الَّتِي فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لِغُلامٍ لَهُ أسْوَدَ: اسْتَأذِنْ لِعُمَرَ، فَدَخَلَ الْغُلامُ فَكَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ. فَقَالَ: كَلَّمْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ.

فَانْصَرَفْتُ حَتَّى جَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أجِدُ فَجِئْتُ فَقُلْتُ لِلْغُلامِ: اسْتَأذِنْ لِعُمَرَ، فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ.

فَرَجَعْتُ فَجَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أجِدُ فَجِئْتُ الْغُلامَ فَقُلْتُ: اسْتَأذِنْ لِعُمَرَ، فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ إلَيَّ فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ.

فَلَمَّا وَلَّيْتُ مُنْصَرِفًا، قَال: إذَا الْغُلامُ يَدْعُونِي، فَقَالَ: قَدْ أذِنَ لَكَ النَّبِيُّ ﷺ، فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإذَا هُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى رِمَالِ حَصِيرٍ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ، قَدْ أثَّرَ الرِّمَالُ بِجَنْبِهِ، مُتَّكِئًا عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ.

فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ وَأنَا قَائِمٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ فَرَفَعَ إلَيَّ بَصَرَهُ فَقَالَ: «لا».

فَقُلْتُ: اللَّهُ أكْبَرُ، ثُمَّ قُلْتُ وَأنَا قَائِمٌ أسْتَأنِسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ رَأيْتَنِي وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ،

گفت: چرا ناراحت شدی که جواب تو را پس دادم؟ به خدا سوگند که زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، جواب او را پس می‌دهند و یکی از آنان از روز تا شب (از صحبت) با وی ابا می‌ورزد. این سخن وی مرا بیمناک و نگران ساخت و به او گفتم: به تحقیق که زیانکار شد کسی که این کار را کرده است. سپس جامه‌ام را فراهم کردم و راهی شدم و به خانهٔ (دختر خود) حَفْصَه درآمدم و به او گفتم: آیا یکی از شما زنان، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را از روز تا شب خشمگین می‌سازد؟ (و تا شب با ایشان در حالت خشم بسر می‌برد) گفت: آری. گفتم: همانا که خوار و زیانکار شدی. آیا از آن نمی‌ترسی که خدا به خاطر خشم رسول خود خشم کند و تو هلاک شوی؟ بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) افزون‌طلبی مکن، و جواب او را پس مده و از وی دوری مکن، و از من بخواه، آنچه نیاز داری. و تو را مغرور نسازد، زیرا همسایه‌ات نسبت به تو زیباتر و دوست‌داشتنی‌تر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است. مراد آن عایشه است.

عمر گفت: ما میان خود صحبت می‌کردیم که (پادشاه) غَسّان اسپها را برای جنگ با ما نعل می‌کند. دوست انصاری‌ام در روز نوبت خود (به شهر) رفته بود و شبانگاه نزد ما بازگشت و دروازه‌ام را به سختی کوبید و گفت: او کجاست؟ من ترسیدم و از خانه برآمدم. وی گفت: امروز کاری بس مهم واقع شده است. گفتم: کدام کار، آیا غَسّان آمده؟ گفت: نی، از آن هم مهمتر و هولناک‌تر پیامبر (صلی‌الله علیه

فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ.

ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَنِي وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقُلْتُ لَهَا: لَا يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، يُرِيدُ عَائِشَةَ، فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ تَبَسُّمَةً أُخْرَى.

فَجَلَسْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي فِي بَيْتِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ، غَيْرَ أَهَبَةٍ ثَلَاثَةٍ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ فَلْيُوَسِّعْ عَلَى أُمَّتِكَ، فَإِنَّ فَارِسَ وَالرُّومَ قَدْ وُسِّعَ عَلَيْهِمْ وَأُعْطُوا الدُّنْيَا، وَهُمْ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ، فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: «أَوَفِي هَذَا أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، إِنَّ أُولَئِكَ قَوْمٌ عُجِّلُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي.

فَاعْتَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ حِينَ أَفْشَتْهُ حَفْصَةُ إِلَى عَائِشَةَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ قَالَ: «مَا أَنَا بِدَاخِلٍ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا» مِنْ شِدَّةِ مَوْجِدَتِهِ عَلَيْهِنَّ حِينَ عَاتَبَهُ اللَّهُ.

فَلَمَّا مَضَتْ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَبَدَأَ بِهَا، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ أَقْسَمْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا، وَإِنَّمَا أَصْبَحْتَ مِنْ تِسْعٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَعُدُّهَا عَدًّا، فَقَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ». فَكَانَ ذَلِكَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً.

قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى آيَةَ التَّخَيُّرِ، فَبَدَأَ بِي أَوَّلَ امْرَأَةٍ مِنْ نِسَائِهِ فَاخْتَرْتُهُ، ثُمَّ خَيَّرَ نِسَاءَهُ كُلَّهُنَّ فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ. [راجع: ۸۹، أخرجه مسلم: ۱۴۷۹].

وسلّم) زنان خویش را طلاق داده است. گفتم: حَفْصَه، خوار و زیانکار شد، من گمان می‌کردم که این واقعه به زودی صورت خواهد گرفت. جامه‌ام را فراهم کردم و نماز صبح را با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گزاردم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (سپس) به بالاخانهٔ خود درآمد و در آنجا گوشه گرفت. من نزد حَفْصَه رفتم و او می‌گریست. به او گفتم: تو را چه چیز می‌گریاند؟ آیا تو را از این حالت برحذر نساخته بودم؟ آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همگی شما راطلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم، وی در بالاخانه گوشه گرفته است.

من از آنجا برآمدم و به سوی منبر (مسجد) رفتم و پیرامون منبر گروهی گرد آمده بودند که بعضی از آنان می‌گریستند.

در آنجا اندک زمانی با ایشان نشستم، سپس (اندوهی که در دل داشتم) بر من چیره شد و به سوی همان بالاخانه‌ای رفتم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن به سر می‌برد، و به غلام سیاه آن حضرت گفتم: برای عمر اجازهٔ ورود بخواه. غلام درآمد و با آن حضرت سخن گفت و سپس بازگشت و گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتم و از تو یاد کردم. وی سکوت کرد.

از آنجا بازگشتم و با گروهی که پیرامون منبر بودند نشستم، سپس اندوه بر من چیره شد، پس رفتم و به غلام گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی درآمد، سپس بازگشت و گفت: همانا از تو یاد کردم و آن حضرت خاموشی اختیار کرد.

از آنجا برگشتم و با گروهی که نزدیک منبر بودند، نشستم سپس اندوه بر من غلبه‌کرد، نزد غلام رفتم و گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی درآمد و سپس به سوی من بازگشت و گفت: همانا از تو به آن حضرت یادآور شدم، و او خموشی گزید. و چون پشت گردانیدم و بازمی‌گشتم، ناگاه غلام مرا فرا خواند و گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به تو اجازه داده است.

من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و دیدم که آن حضرت بر بوریایی بافته شده از برگ خرما دراز کشیده است و میان او و بوریا فرشی گسترده نبود و (درشتی) بوریا بر پهلوی آن حضرت اثر گذارده بود، و بر بالش چرمی‌ای تکیه کرده بود که از برگ خرما پر شده بود.

بر آن حضرت سلام کردم، و سپس در حالی که ایستاده بودم، گفتم: یا رسول‌الله! آیا زنان خود را طلاق داده‌ای؟ وی نظر خود را به سوی من بلند کرد و گفت: «نی». پس گفتم: الله اکبر. سپس در حالی که ایستاده بودم و دستوری می‌خواستم گفتم: یا رسول‌الله، اگر به سخنم توجه کنی، ما مردم قریش بر زنان خویش تسلّط و چیرگی داشتیم، و چون به مدینه آمدیم، مردمی را دیدیم که زنان ایشان بر آنان تلسّط و چیرگی دارند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تبسّم کرد، سپس گفتم: یا رسول‌الله! اگر به سخنم توجه کنی، من نزد حَفْصَه رفتم و به او گفتم: تو را مغرور نسازد، زیرا همسایه‌ات از تو زیباتر و دوست‌داشتنی‌تر است در نزد پیامبر

(صلی‌الله علیه وسلّم) ـ مراد عایشه است ـ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تبسّم کرد، تبسّمی دیگر. آنگاه که دیدم تبسّم کرد در آنجا نشستم. نظر خود را به سوی آن خانه بلند کردم. به خدا سوگند که در آن خانه چیزی ندیدم که نظرم را جلب نماید، به جز سه جلد پوست (خام).

سپس گفتم: یا رسول‌الله! خدای را دعا کن که بر اُمّت تو فراخی بیاورد زیرا بر اقوام فارس و روم فراخی آورده شده است و مال دنیا به ایشان داده شده است، در حالی که ایشان، خدای را نمی‌پرستند.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشست و در حالی که تکیه کرده بود فرمود: «آیا تو چنین می‌اندیشی، ای پسر خَطّاب، همانا آنها گروهی هستند که خوبیهایشان در زندگی دنیا برایشان داده شده است.»

گفتم: یا رسول‌الله! برایم آمرزش بخواه. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خاطر سخنی که حَفْصَه به عایشه افشا کرده بود به مدت بیست‌ونُه شب از زنان خود گوشه گرفت. و آن حضرت گفته بود که: «من برایشان (زنان خود) به مدت یک ماه وارد نمی‌شوم.» و این از شدّت اندوهی بود که نسبت به ایشان داشت، آنگاه که خداوند آن حضرت را مورد عتاب قرار داد.[1]

آنگاه که بیست‌ونُه شب گذشت، آن حضرت بر عایشه درآمد و از وی آغاز کرد. عایشه به او گفت: یا رسول‌الله! همانا تو سوگند خورده

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) تصمیم گرفته بود که نسبت به وقوع حادثه‌ای از خوردن بعضی غذاها خودداری کند. خداوند آن حضرت را مورد ملامت قرار داد که چرا چنین تصمیمی گرفته است، برخی از زنان آن حضرت انگیزهٔ گرفتن این تصمیم شده بودند. بنابراین وی به مدت یک ماه از ایشان کناره گرفت. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

بودی که به مدت یک ماه بر ما وارد نشـــوی و حالا تو بیست‌ونه شب را به سر رسانده‌ای، من آنها را شـــمرده‌ام. آن حضرت فرمود: «(همین) ماه بیست‌ونه اســـت.» و آن ماه بیست‌ونه شب بوده اســـت. عایشه گفت: ســـپس خدای تعالی آیهٔ تخییر را فرود آورد، و من نخســـتین زن از زنـــان وی بودم کـــه از من آغاز کرد و من او را اختیار کردم. سپس آن حضرت همهٔ زنان خود را مخیر گردانید و آنها همان گفتند که عایشـــه گفته بود.[1]

٨٤- باب: صَوْمِ الْمَرْأَةِ بِإِذْنِ زَوْجِهَا تَطَوُّعًا

٥١٩٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لا تَصُومُ الْمَرْأَةُ وَبَعْلُهَا شَاهِدٌ إِلا بِإِذْنِهِ». [راجع: ٢٠٦٦، أخرجه مسلم: ١٠٢٦، مطولاً].

باب ـ ۸۴: روزهٔ نافلهٔ زن به اجازهٔ شوهرش.

۵۱۹۲ ـ از هَمّـــام بن مَنَبّه، از ابوهریره روایت اســـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وســـلّم) فرمود: «زن بایـــد روزهٔ (نفـــل) نگیـــرد در حالـــی که شوهرش حاضر باشد (از وی دور نباشد) مگر به اجازهٔ وی.»

٨٥- باب: إِذَا بَاتَتِ الْمَرْأَةُ مُهَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجِهَا

٥١٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَجِيءَ، لَعَنَتْهَا الْمَلائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». [راجع: ٣٢٣٧، أخرجه مسلم: ١٤٣٦].

باب ـ ۸۵: زنی که می‌خوابد و بستر خواب شوهرش را ترک می‌کند.

۵۱۹۳ ـ از ابوحازِم، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت اســـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر مردی زن خود را به بســـتر خواب خـــود فرا خواند، و زن از آن خودداری ورزید، فرشتگان تا بامداد بر آن زن، لعنت می‌کنند.»

۱- همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) از آن حضرت، زینت دنیا می‌طلبیدند و آن حضرت نداشت، و همین موجب شد که این آیه نازل شود: «ای پیامبر به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آن هستید بیایید تا مهرتان را بدهم و (خوش) و خرّم شما را رها کنم.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۸) آنگاه پیامبر۶ زنان خود را مخیر گردانید که با وی می‌باشند یا از وی جدا می‌شوند و آنها نخواستند از وی جدا شوند.

٥١٩٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا بَاتَتِ الْمَرْأَةُ مُهَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجِهَا، لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تَرْجِعَ». [راجع: ٣٢٣٧، أخرجه مسلم: ١٤٣٦].

۵۱۹۴ ـ از زُراره، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر زن بخوابد و بستر خواب شوهرش را ترک کند، فرشتگان بر وی لعنت می‌کنند تا آنگاه که (نزد شوهر خود) برگردد.»

٨٦- باب: لا تَأْذَنِ الْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا لأَحَدٍ إِلا بِإِذْنِهِ

باب ـ ۸۶: زن باید هیچ کس را به خانهٔ شوهر خود اجازه ندهد مگر به اجازهٔ شوهرش.

٥١٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلا بِإِذْنِهِ، وَلا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلا بِإِذْنِهِ، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ» [راجع: ٢٠٦٦، أخرجه مسلم: ١٠٢٦].

رَوَاهُ أَبُو الزِّنَادِ أَيْضًا، عَنْ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي الصَّوْمِ.

۵۱۹۵ ـ از اَعْـرَج از ابوهریـره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر زن روا نیست که روزهٔ (نفل) بگیرد و شـوهرش حاضر باشـد مگر به اجازهٔ وی، و بـه کسـی اجازهٔ ورود به خانهٔ شـوهر ندهد مگر به اجازهٔ وی، و آنچه زن بدون اجازهٔ شـوهر نفقه می‌کند، نصف ثواب آن به شوهر داده می‌شود.»[1]

این حدیث را ابوالزّناد نیز از موسی، از پدرش، از ابوهریره در مورد روزه روایت کرده است.

٨٧- [بابٌ :]

باب ـ ۸۸

٥١٩٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: أَخْبَرَنَا التَّيْمِيُّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». [انظر: ٦٥٤٧، أخرجه مسلم: ٢٧٣٦].

۵۱۹۶ ـ از ابوعثمان، از اُسـامه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر دروازهٔ بهشت ایستادم و بیشترین واردشدگان آن، فقرا و بینوایان بودند و ثروتمندان (برای حسابدهی) درمانده‌انـد. به‌جز اهل دوزخ که به ایشـان امر شـده که به دوزخ بروند. و بـر دروازهٔ دوزخ

۱- ترجمهٔ انگلیسی بخاری به این عبارت است که آنچه نفقه می‌کند نصف ثواب آن را درمی‌یابد.

ایستادم، بیشترین واردشدگان زنان بودند.»

٨٨- باب: كُفْرَانِ الْعَشِيرِ

وَهُوَ الزَّوْجُ، وَهُوَ الْخَلِيطُ، مِنَ الْمُعَاشَرَةِ.

فِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

باب ـ ۸۹: ناسپاسی اَلْعَشیر،

که مراد از آن شوهر است و آن الخلیط است که مأخوذ از معاشرت است.

در این باره ابی‌سعید از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥١٩٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ مَعَهُ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً نَحْوًا مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، ثُمَّ رَفَعَ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ قَامَ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ انْصَرَفَ، وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ».

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ هَذَا، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ تَكَعْكَعْتَ؟ فَقَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، أَوْ أُرِيتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ مِنْهَا عُنْقُودًا، وَلَوْ أَخَذْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَرَأَيْتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ مَنْظَرًا قَطُّ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ

۵۱۹۷ ـ از مالک، از زید بن اسلم، از عطاء بن یَسار روایت است که عبدالله بن عباس گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آفتاب گرفت، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز گزارد و مردم با وی بودند. آن حضرت قیام (ایستادن در نماز) را دراز کرد مانند آنکه سورهٔ البقره (خوانده شود)، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، سپس (از رکوع) بلند شد و ایستاد و قیام را دراز کرد و این قیام از قیام اول کوتاه‌تر بود (و قرآن تلاوت کرد)، سپس رکوع کرد، رکوع را دراز کرد و این رکوع از رکوع اول کوتاه‌تر بود.[1] سپس (از رکوع) بلند شد و سپس سجده کرد[2] سپس ایستاد و قیام را دراز کرد و این از قیام اول کوتاه‌تر بود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد و این از رکوع اول کوتاه‌تر بود، سپس (از رکوع) بلند شد و ایستاد و قیام را دراز کرد و این از قیام اول کوتاه‌تر بود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد و این از رکوع اول کوتاه‌تر بود، سپس (از

۱- این حدیث مورد استناد شافعی است که در نماز کسوف دو رکوع می‌باشد، نزد حنفیه در نماز مذکور مانند سایر نمازها یک رکوع است.

۲- در این روایت کیفیت سجده معلوم نیست، ظاهراً یک سجده است. «تیسیرالقاری»

الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». [راجع: ۲۹، أخرجه مسلم: ۹۰۷].

رکوع) بلند شد، سپس سجده کرد، و بعد نماز را تمام کرد، حال آنکه آفتاب روشن شده بود. آنگاه گفت: «همانا خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌های خداوند هستند و به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند.[1] پس اگر این حالت آفتاب‌گرفتگی و ماه‌گرفتگی) را دیدند، خداوند را یاد کنید.»

حاضران گفتند: یا رسول‌الله! ما تو را دیدیم که در همین جا که بودی (دست دراز کردی) و چیزی را گرفتی، و سپس تو را دیدیم که (به عقب) پس آمدی.

آن حضرت فرمود: «همانا من بهشت را دیدم یا بهشت بر من نموده شد، و خواستم که خوشهٔ (انگوری) بگیرم و اگر آن را می گرفتم، تا جهان باقی بود از آن می‌خوردید، و دوزخ را دیدم و هرگز چنین منظرهٔ (وحشتناکی) مانند امروز ندیده بودم و بیشتر ایشان زنان بودند.»

حاضران گفتند: چرا یا رسول‌الله! فرمود: «به سبب ناسپاسی آنها» گفته شد: آیا خدا را ناسپاسی می‌کنند؟»

فرمود: «شوهر را ناسپاسی می‌کنند و احسان را ناسپاسی می‌کنند و اگر در تمام حیات به هر یکی‌شان احسان کنی و چون از تو تقصیری ببینند، می‌گوید که: هرگز از تو احسانی ندیده‌ام.»

۱- در آن روز که آفتاب گرفته بود، کودک نوزاد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) که ابراهیم نام داشت وفات کرده بود و مردم کسوف را به مرگ وی نسبت دادند و آن را معجزهٔ آن حضرت می‌پنداشتند. در کتاب «زندگانی محمد(صلی‌الله علیه وسلّم)» اثر معروف دکتر محمدحسین هیکل، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده در این رابطه گفته شده است: «خاورشناسانی که این داستان را نقل کرده‌اند نمی‌توانند از اعجاب و تجلیل دربارهٔ محمد(ص) خودداری کنند و به راستگویی مردی که در دقیقترین و سخت‌ترین مواقع زندگی خود جز به راه حقیقت و راستی نرفت اعتراف می‌کند.»

۵۱۹۸- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ، عَنْ عِمْرَانَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ».

تَابَعَهُ أَيُّوبُ وَسَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ. [راجع: ۳۲۴۱، اخرجه مسلم: ۲۷۳۸، مختصراً].

۵۱۹۸ ـ از عَوْف، از ابورَجاء، از عِمران روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در بهشت نگریستم و دیدم که بیشترین‌شان فقرا و نیازمندان هستند و در دوزخ نگریستم و دیدیم که بیشترین‌شان زنان هستند.» متابعت کرده‌اند (عوف را) اَیّوب و سَلْم بن زَرِیْر.

۸۹- باب: «لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقٌّ»

باب ـ ۹۰: «زن تو را بر تو حقّی است.»

قَالَهُ أَبُو جُحَيْفَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۱۹۶۸].

اَبوجُحَیْفَه آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۵۱۹۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ». قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَلَا تَفْعَلْ، صُمْ وَأَفْطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا». [راجع: ۱۱۳۱، اخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

۵۱۹۹ ـ از ابوسَلَمَة بن عبدالرحمن، از عبدالله بن عَمرو بن العاص روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) فرمود: «ای عبدالله، آیا خبر نشده‌ام که در روز روزه می‌گیری و همه شب را به نماز می‌ایستی؟» گفتم: آری، یا رسول‌الله. فرمود: «این کار را مکن، روزه بگیر و روزه مگیر و به نماز (شب) بایست و بخواب، زیرا بدن تو را بر تو حقّی است و چشم تو را بر تو حقّی است و زن تو را بر تو حقّی است.»

۹۰- باب: الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا

باب ـ ۹۱: زن در خانهٔ شوهر خود نگهبان است.

۵۲۰۰- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالأَمِيرُ رَاعٍ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهِ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». [راجع: ۸۹۳، اخرجه مسلم: ۱۸۲۹، بزيادة].

۵۲۰۰ ـ از موسی بن عُقْبه، از نافع، از ابن عُمر (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئولید از کسان خویش و حاکم نگهبان است و مرد نگهبان است بر اهل خانهٔ خود و زن نگهبان است بر خانهٔ شوهر خود و

فرزند وی، پس همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئول کسان خویش می‌باشید.»

٩١- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا﴾ [النساء: ٣٤].

باب ـ ٩١: فرمودهٔ خدای تعالی:

«مردان سرپرست زنان هستند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و (نیز) به دلیل آنکه از اموالشان خرج می‌کنند. پس، زنان درستکار فرمانبردارند (و) نگاهدارندهٔ (مال و آبروی شوهر) در غیاب وی هستند، به سبب آنکه (توفیق نگاهدارندگی) ایشان را خدا حفظ کرده است، و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید (سخت) ایشان را پند دهید و (بعد) در خوابگاهها از ایشان دوری کنید، و (بعد) ایشان را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند، راهی (دیگر برای سرزنش‌شان) مجویید که خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.»
(سورهٔ نساء، آیهٔ ٣٤)

٥٢٠١- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، وَقَعَدَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ، فَنَزَلَ لِتِسْعٍ وَعِشْرِينَ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ آلَيْتَ عَلَى شَهْرٍ؟ قَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ». [راجع: ٣٧٨، أخرجه مسلم: ٤١١، بقطعة ليست في هذه الطريق].

٥٢٠١ ـ از سلیمان، از حُمَید روایت است که اَنَس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سوگند یاد کرد که به مدت یک ماه از زنان خویش دوری گزیند و در بالاخانهٔ خود به سر می‌برد، پس از بیست‌ونه روز فرود آمد. به وی گفته شد: یا رسول‌الله، به مدت یک ماه سوگند یاد کرده بودی. فرمود: «همانا (این ماه) بیست و نه روز است.»

٩٢- باب: هِجْرَةِ النَّبِيِّ ﷺ نِسَاءَهُ فِي غَيْرِ بُيُوتِهِنَّ

باب ـ ٩٢: دوری‌گزینی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از زنان خویش در غیر خانه‌های ایشان.

وَيُذْكَرُ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَيْدَةَ رَفَعَهُ: «غَيْرَ أَنْ لا تُهْجَرَ إِلا فِي الْبَيْتِ». وَالأَوَّلُ أَصَحُّ.

از معاویة بن حَیْده یادشده رفته است که آن را چنین رفع کرده: (یعنی آن حضرت فرموده است) «بدون آنکه مهاجر نشود مگر در خانه» و روایت اول (عنوان باب) صحیح‌تر است.

۵۲۰۲- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ. وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ صَيْفِيٍّ: أَنَّ عِكْرِمَةَ ابْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَفَ لا يَدْخُلُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا عَلَيْهِنَّ أَوْ رَاحَ، فَقِيلَ لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، حَلَفْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا؟ قَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا». [راجع: ۱۹۱۰، اخرجه مسلم: ۱۰۸۵].

۵۲۰۲ ـ از عِکرمه بنت عبدالرحمن بن حارث روایت است که اُمِّ سَلَمَه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سوگند خورد که به مدت یک ماه نزد بعضی از زنان خویش نرود، آنگاه که بیست‌ونه روز گذشت، بامداد یا شبانگاه نزد ایشان رفت. به آن حضرت گفته شد: ای پیامبر خدا، سوگند خورده بودی که به مدت یک ماه نزد ایشان نروی. آن حضرت فرمود: «همانا (این) ماه بیست‌ونه روز است.»

۵۲۰۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْفُورٍ قَالَ: تَذَاكَرْنَا عِنْدَ أَبِي الضُّحَى فَقَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: أَصْبَحْنَا يَوْمًا وَنِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ يَبْكِينَ، عِنْدَ كُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ أَهْلُهَا، فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَإِذَا هُوَ مَلآنُ مِنَ النَّاسِ، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَصَعِدَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي غُرْفَةٍ لَهُ، فَسَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، ثُمَّ سَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، ثُمَّ سَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، فَنَادَاهُ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ فَقَالَ: «لا، وَلَكِنْ آلَيْتُ مِنْهُنَّ شَهْرًا». فَمَكَثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ.

۵۲۰۳ ـ از مَرْوان بن معاویه روایت است که ابویَعْفور گفت: نزد ابی‌الضُّحَی گفتگو می‌کردیم، وی گفت که ابن عباس گفته است: روزی به وقت بامداد، دیدیم که زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گریستند، نزد هر یک از این زنان کسانشان، آمده بودند. من به سوی مسجد برآمدم، ناگاه دیدم که مسجد از مردم پر شده است، عمر بن خطاب آمد و به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که در بالاخانهٔ خود بود روان شد. وی سلام داد، کسی به وی جواب (ورود) نداد سپس سلام کرد، کسی به وی جواب نداد، سپس سلام کرد، کسی به وی جواب نداد. سپس عمر را ندا کرد. وی بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) درآمد و گفت: آیا زنان خویش را طلاق داده‌ای؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نی. ولی به مدت یک ماه سوگند خوردم» و آن حضرت بیست‌ونه روز

درنگ کرد و سپس بر زنان خویش درآمد.

۹۳- باب: مَا يُكْرَهُ مِنْ ضَرْبِ النِّسَاءِ

وَقَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾. [النساء: ٣٤]. أَيْ: ضَرْبًا غَيْرَ مُبَرِّحٍ.

٥٢٠٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَجْلِدُ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ». [راجع: ٣٣٧٧، اخرجه مسلم: ٢٨٥٥].

باب ـ ۹۳: آنچه ناخوشایند است از زدن زنان.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و زنان را بزنید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ٣٤) یعنی: زدنی که آزار سخت نرساند.

٥٢٠٤ ـ از هِشام، از پدرش، از عبدالله بن زَمعه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما زن خود را تازیانه نزند ماند اینکه غلام را تازیانه می‌زند، سپس در آخر روز با وی جماع می‌کند.»

٩٤- باب: لَا تُطِيعُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي مَعْصِيَةٍ

٥٢٠٥- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنِ الْحَسَنِ، هُوَ ابْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ صَفِيَّةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ زَوَّجَتِ ابْنَتَهَا، فَتَمَعَّطَ شَعَرُ رَأْسِهَا، فَجَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجَهَا أَمَرَنِي أَنْ أَصِلَ فِي شَعَرِهَا، فَقَالَ: «لَا، إِنَّهُ قَدْ لُعِنَ الْمُوصِلَاتُ». [انظر: ٥٩٣٤، اخرجه مسلم: ٢١٢٣].

باب ـ ۹۴: زن در آنچه گناه است از شوهر خود اطاعت نکند.

٥٢٠٥ ـ از حسن بن مُسلِم، از صفیه روایت است که عایشه گفت: زنی از انصار دختر خود را به شوهر داد، موی سر دختر وی ریخت، آن زن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و موضوع را یاد کرد و گفت: همانا شوهر دختر او از وی خواسته است که مویی را در موی او پیوند کنم. آن حضرت فرمود: «نی، همانا زنانی که موی را پیوند می‌کنند لعنت شده‌اند.»

٩٥- باب: ﴿وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾. [النساء: ١٢٨]

٥٢٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: ﴿وَإِنِ امْرَأَةٌ

باب ـ ۹۶: «و اگر زنی از شوهرِ خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد.»

(سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۲۸)

٥٢٠٦ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (در تفسیر این آیه: گفت: «و اگر زنی

خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾. قَالَتْ: هِيَ الْمَرْأَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ لا يَسْتَكْثِرُ مِنْهَا، فَيُرِيدُ طَلَاقَهَا وَيَتَزَوَّجُ غَيْرَهَا، تَقُولُ لَهُ: أَمْسِكْنِي وَلَا تُطَلِّقْنِي، ثُمَّ تَزَوَّجْ غَيْرِي، فَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنَ النَّفَقَةِ عَلَيَّ وَالْقِسْمَةِ لِي، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَصَّالَحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾. [راجع: ۲٤٥٠، أخرجه مسلم: ۳۰۲۱].

از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد.» و آن زنی بود که شوهرش با وی اختلاط و آمیزش زیاد نداشت و می‌خواست او را طلاق دهد و با دیگری ازدواج کند، آن زن به شوهر خود می‌گوید که: مرا نگه دار و طلاقم مده، و سپس با زنی دیگر ازدواج کن، تو از دادن نفقهٔ من و نوبت زناشویی من آزاد و معاف هستی.

پس در اشاره به این معنی است فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، برای آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر به آشتی گرایند که سازش بهتر است.»

۹۶- باب: الْعَزْلِ

۵۲۰۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۵۲۰۸، ۵۲۰۹، أخرجه مسلم: ۱٤٤۰].

۵۲۰۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرًا ﷺ قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ وَالْقُرْآنُ يَنْزِلُ. [راجع: ۵۲۰۷، أخرجه مسلم: ۱٤٤۰].

۵۲۰۹- وَعَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْقُرْآنُ يَنْزِلُ. [راجع: ۵۲۰۷، أخرجه مسلم: ۱٤٤۰].

۵۲۱۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَصَبْنَا سَبْيًا، فَكُنَّا نَعْزِلُ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَوَإِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ -

باب - ۹۷: عزل (برآوردن آلت از فرج زن تا منی در آن نریزد و حمل نگیرد)

۵۲۰۷ - از یحیی بن سعید از ابن جُریج از عطاء روایت است که جابر گفت: ما در روزگار پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عزل می‌کردیم.

۵۲۰۸ - از عَمْرو، از عطأ روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: ما عزل می‌کردیم و قرآن نازل می‌شد.

۵۲۰۹ - از عمرو، از عطاء روایت است که جابر گفت: ما در روزگار پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عزل می‌کردیم و قرآن نازل می‌شد.

۵۲۱۰ - از مالک بن انَس، از زُهری، از ابن مُحَیْریز روایت است که ابو سعید خُدری گفت: بر زنان اسیر دست یافتیم و عزل می‌کردیم، در این مورد که از رسول خدا (صلی‌الله علیه

قَالَهَا ثَلاثًا - مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلا هِيَ كَائِنَةٌ». [راجع: ۲۲۲۹، أخرجه مسلم: ۱۴۳۸].

۹۷- باب: الْقُرْعَةِ بَيْنَ النِّسَاءِ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا

۵۲۱۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلا تَرْكَبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكِ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ؟ فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبَتْ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا.

[أخرجه مسلم: ۲۴۴۵].

وسلّم) پرسیدیم، فرمود: «آیا شما واقعاً این کار را می‌کنید - سه بار پرسید - هیچ موجودی نیست تا به روز قیامت که پدید آمدنی باشد مگر آنکه پدید می‌آید.»

باب - ۹۸: قرعه‌افکندن میان زنان، آنگاه که بخواهد سفر کند.

۵۲۱۱ - از ابن ابی مُلَیْکه، از قاسم روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) زمانی که قصد بر آمدن (سفر) داشت، میان زنان خود قرعه می‌انداخت (باری) قرعه به نام عایشه و حَفْصَه برآمد و چون شب فرا می‌رسید پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌رفت در حالی که با عایشه صحبت می‌کرد. شبی حَفْصَه به عایشه گفت: آیا امشب تو شتر مرا سوار نمی‌شوی تا من شتر تو را سوار شوم و تو مرا (بر شتر خود) ببینی و من تو را (بر شتر خود) ببینم؟ عایشه گفت: آری. و سوار شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی شتر عایشه آمد که حَفْصَه بر آن سوار بود و بر وی سلام داد و سپس (در کنار شتر وی) می‌رفت تا آنکه (در مسیر راه) فرود آمدند.

عایشه (که جدا افتاده بود) آن حضرت را گم کرد، و آنگاه که فرود آمدند، عایشه پاهای خویش را در میان گیاه اِذْخِر (که در آن احتمال وجود مار و عقرب زیاد است) درآورد و گفت: پروردگارا! بر من عقرب (گژدم) یا ماری مسلّط گردان تا مرا بگزد زیرا توان آن ندارم که (در عذرخواهی) به آن حضرت چیزی بگویم.

۹۸- باب: الْمَرْأَةِ تَهَبُ يَوْمَهَا مِنْ زَوْجِهَا لِضَرَّتِهَا، وَكَيْفَ يَقْسِمُ ذَلِكَ.

۵۲۱۲- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا لِعَائِشَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْسِمُ لِعَائِشَةَ بِيَوْمِهَا وَيَوْمِ سَوْدَةَ. [راجع: ۲۵۹۳، أخرجه مسلم: ۱٤٦۳ بزيادة].

باب ـ ۹۸: زنی که روز نوبت شوهرش را به اَنْباغ (هووی)خود می‌بخشد و چگونگی تقسیم نوبت.

۵۲۱۲ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: سَوْدَة بنت زَمْعَه نوبتش را به عایشه بخشید. و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی را به حساب عایشه تخصیص داده بود و روزی را به سودة تعیین کرده بود.

۹۹- باب: الْعَدْلِ بَيْنَ النِّسَاءِ

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَاسِعًا حَكِيمًا﴾. [النساء: ۱۲۹-۱۳۰].

باب ـ ۱۰۰: عدالت میان زنان.

«و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید، هر چند (بر عدالت) حریص باشید. پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلاتکلیف) رها کنید. و اگر سازش نمایید و پرهیزگاری کنید، یقیناً خدا آمرزندهٔ مهربان است. و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر یک را از گشایش خود بی‌نیاز گرداند و خدا همواره گشایشگر حکیم است.»
(سورهٔ نساء، آیات ۱۲۹ و ۱۳۰)

۱۰۰- باب: إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ

۵۲۱۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ - وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ - وَلَكِنْ قَالَ: السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا، وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا. [انظر: ۵۲۱٤، أخرجه مسلم: ۱٤٦۱].

باب ـ ۱۰۱: هرگاه که زنی شوهر رسیده (بیوه) دارد با دوشیزه ازدواج کند.

۵۲۱۳ ـ از ابو قِلابه روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: اگر بخواهم می‌گویم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است، ولی انس گفت: سنّت آن است که کسی که با دوشیزه ازدواج می‌کند باید هفت (شب) را

با وی به سر برد و اگر با شوهردیده ازدواج می‌کند، باید سه شب نزد وی بگذراند.

۱۰۱- باب: إذا تزوَّجَ الثَّيِّبَ علَى البِكْرِ

۵۲۱۴- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ رَاشِد: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَخَالِدٌ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: مِنَ السُّنَّةِ إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْبِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَقَسَمَ، وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى الْبِكْرِ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلاَثًا ثُمَّ قَسَمَ.

قَالَ أَبُو قِلاَبَةَ: وَلَوْ شِئْتُ لَقُلْتُ: إِنَّ أَنَسًا رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَيُّوبَ وَخَالِدٍ، قَالَ خَالِدٌ: وَلَوْ شِئْتُ قُلْتُ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۵۲۱۳، أخرجه مسلم: ۱۴۶۱].

باب ـ ۱۰۱: کسی که دوشیزه‌ای در ازدواج دارد و با شوهر رسیده ازدواج می‌کند.

۵۲۱۴ ـ از ابو قِلابه روایت است که انس گفت: در زُمرهٔ سنّت است اگر کسی که زن شوهردیده دارد با دوشیزه ازدواج می‌کند باید هفت شب را نزد دوشیزه سپری کند و (سپس) نوبت نماید و اگر کسی دوشیزه‌ای در ازدواج دارد و با زن شوهررسیده‌ای ازدواج می‌کند باید سه شب را با وی بگذراند و سپس نوبت بگذارد.
ابو قِلابه گفت: (سخن انس) و اگر می‌خواستم می‌گفتم (می‌رساند): همانا انس این حدیث را رفع کرده (به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسانیده است). و عبدالرزاق گفت: روایت است از سُفیان، از ایّوب و خالد، و خالِد گفته است: اگر می‌خواستم می‌گفتم: این حدیث را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسانیده است.

۱۰۲- باب: مَنْ طَافَ عَلَى نِسَائِهِ فِي غُسْلٍ وَاحِدٍ

۵۲۱۵- حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي اللَّيْلَةِ الْوَاحِدَةِ، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ. [راجع: ۲۶۸، أخرجه مسلم: ۳۰۹، باختلاف].

باب ـ ۱۰۳: کسی که با همهٔ زنان خود مباشرت کند و یک غسل نماید.

۵۲۱۵ ـ از سعید، از قَتاده روایت است که اَنَس بن مالک گفت: پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلّم) در یک شب (برای جماع) بر زنان خویش دور می‌زد، و در آن زمان نُه زن داشت.

١٠٣- باب: دُخُولِ الرَّجُلِ عَلَى نِسَائِهِ فِي الْيَوْمِ

٥٢١٦- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحْتَبِسُ. [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً]

١٠٤- باب: إِذَا اسْتَأْذَنَ الرَّجُلُ نِسَاءَهُ

فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِ بَعْضِهِنَّ فَأَذِنَّ لَهُ.

٥٢١٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ: قَالَ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «أَيْنَ أَنَا غَدًا؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا». يُرِيدُ يَوْمَ عَائِشَةَ، فَأَذِنَ لَهُ أَزْوَاجُهُ يَكُونُ حَيْثُ شَاءَ، فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ حَتَّى مَاتَ عِنْدَهَا، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَاتَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ يَدُورُ عَلَيَّ فِيهِ فِي بَيْتِي، فَقَبَضَهُ اللَّهُ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَبَيْنَ نَحْرِي وَسَحْرِي، وَخَالَطَ رِيقُهُ رِيقِي. [راجع: ٨٩٠، أخرجه مسلم: ٢٤٤٣]

باب ـ ۱۰۳: درآمدن مرد بر زنان خویش در روز.

۵۲۱۶ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، چون از نماز عصر برمی‌گشت بر زنان خویش می‌درآمد و با هر یکشان نزدیکی می‌کرد. روزی بر حَفْصَه درآمد، وی او را نزد خود نگاه داشت بیشتر از آنچه نگاه می‌داشت.

باب ـ ۱۰۵: اگر مرد از زنان خود اجازه بخواهد که در خانهٔ یکی از ایشان تیمارداری شود و به وی اجازه داده شود.

۵۲۱۷ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در همان بیماری که به وفات وی انجامید، می‌پرسید: «فردا کجا خواهم بود، فردا کجا خواهم بود.» نوبت عایشه را مراد می‌داشت. زنان آن حضرت به وی اجازه دادند که هر جا می‌خواهد، در همانجا باشد. آن حضرت در خانهٔ عایشه می‌بود تا نزد وی وفات کرد.
عایشه گفت: آن حضرت در همان روزی که نوبت من بود در خانهٔ من وفات کرد، و خداوند روح او را در حالی گرفت که سر وی میان سینه و گردن من بود و آب دهان وی با آب دهان من آمیخت.[1]

۱- عایشه (رضی‌الله عنه) در آخرین لحظات حیات آن حضرت، مسواک را جوید و به آن حضرت داد.

۱۰۵- باب: حُبِّ الرَّجُلِ بَعْضَ نِسَائِهِ أَفْضَلَ مِنْ بَعْضٍ

۵۲۱۸- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ: سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ ﷺ: دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَ: يَا بُنَيَّةِ، لا يَغُرَّنَّكِ هَذِهِ الَّتِي أَعْجَبَهَا حُسْنُهَا حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا. يُرِيدُ عَائِشَةَ، فَقَصَصْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَبَسَّمَ. [راجع: ۸۹، أخرجه مسلم: ۱٤۷۹، مطولاً].

باب ـ ۱۰۵: دوست داشتن مرد بعضی از زنان خود را بیشتر نسبت به زنان دیگر.

۵۲۱۸ ـ از عُبَید بن حُنَین، از ابن عباس روایت است که عمر (رضی‌الله عنه) گفت: وی بر حفصه درآمد و گفت: ای دخترک من، این زنی که حسن او را به شگفت آورده است، تو را مغرور نسازد، (یعنی) دوستی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی. مرادش عایشه است. (عمر می‌گوید) این (گفته‌ام را) به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قصه کردم، تبسّم کرد.

۱۰۶- باب: الْمُتَشَبِّعِ بِمَا لَمْ يَنَلْ، وَمَا يُنْهَى مِنِ افْتِخَارِ الضَّرَّةِ

۵۲۱۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ: حَدَّثَتْنِي فَاطِمَةُ، عَنْ أَسْمَاءَ: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلابِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ». [أخرجه مسلم: ۲۱۳۰].

باب ـ ۱۰۶: تظاهر کردن به آنچه فاقد آن است و آنچه از تفاخر کردن بر انباغ منع شده است.

۵۲۱۹ ـ از فاطمه روایت است که اسماء گفت: زنی گفت: یا رسول‌الله! من انباغ دارم (شوهرم زنی دیگر دارد) اگر از جانب شوهر خود به آنچه به من نداده است (نزد انباغ خود) تظاهر کنم، آیا بر من گناه خواهد بود؟

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «تظاهرکننده‌ای که به وی چیزی داده نشده است مانند پوشندهٔ دو جامهٔ دروغین است.»

۱۰۷- باب: الْغَيْرَةِ

وَقَالَ وَرَّادٌ، عَنِ الْمُغِيرَةِ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: لَوْ رَأَيْتُ رَجُلاً مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصْفَحٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ، لأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي».

باب ـ ۱۰۷: غیرت.

وَرّاد به روایت از مغیره گفت: سعد بن عُباده گفت: اگر مردی را با زن خود ببینم، او را با شمشیر می‌زنم، نه با پهنای شمشیر. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا از غیرت

سعد درشگفتید؟ من از وی غیرتمندترم و خدا از من غیرتمندتر است.»

۵۲۲۰- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ، وَمَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ». [راجع: ۴۶۳۴، أخرجه مسلم: ۲۷۶۰، بزيادة].

۵۲۲۰ ـ از شقیق، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ‌کس غیرتمندتر از خدا نیست، و این به آن سبب است که اعمال زشت را حرام کرده است و هیچ یکی از خدا دوستدارتر مدح‌گویی نیست.»

۵۲۲۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، مَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَرَى عَبْدَهُ أَوْ أَمَتَهُ تَزْنِي، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ، لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً». [راجع: ۱۰۴۴، أخرجه مسلم: ۹۰۱، مطولاً].

۵۲۲۱ ـ از مالک، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای اُمت محمد، هیچ کس غیرتمندتر از خدا نیست که بنده یا کنیز خود را ببیند که زنا می‌کند، ای امت محمد، اگر شما می‌دانستید آنچه من می‌دانم (از گناه زنا و سایر معاصی) اندکی می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید.»

۵۲۲۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ حَدَّثَهُ عَنْ أُمِّهِ أَسْمَاءَ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا شَيْءَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ». [أخرجه مسلم: ۲۷۶۲].

۵۲۲۲ ـ از ابی سَلَمَه، از عروة بن زبیر روایت است که مادر وی، اسمأ گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «هیچ چیزی از خدا غیرتمندتر نیست.»

۵۲۲۳- وَعَنْ يَحْيَى: أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ.

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». [أخرجه مسلم: ۲۷۶۱، بزيادة]

۵۲۲۳ ـ از ابی‌سَلَمَه، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خدا غیرت می‌ورزد و غیرت خدا، آنگاه (برانگیخته می‌شود) که مسلمانان عملی مرتکب شود که خداوند آن را حرام کرده است.»

۵۲۲۴- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلا مَمْلُوكٍ، وَلا شَيْءٍ غَيْرَ نَاضِحٍ وَغَيْرَ فَرَسِهِ، فَكُنْتُ

۵۲۲۴ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عروه گفت: اسمأ بنت ابوبکر (رضی‌الله عنه) گفت: زبیر با من ازدواج کرد، در حالی که در روی زمین نه مالی داشت و نه غلامی و نه

أعلفُ فَرَسَهُ وأستقي الْمَاءَ، وأخرزُ غَرْبَهُ وأعجنُ، ولَمْ أكُنْ أُحسنُ أخبزُ، وكَانَ يَخْبزُ جَارَاتٌ لي مِنَ الأنْصَار، وكُنَّ نسْوَةَ صدْقٍ، وكُنْتُ أنقلُ النَّوَى مِنْ أرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتي أقطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَأْسي، وَهيَ منِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخٍ، فَجئتُ يَوْمًا والنَّوَى عَلَى رَأسي، فَلَقيتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ ومَعَهُ نَفَرٌ منَ الأنْصَار، فَدَعَاني ثُمَّ قال: «إخْ إخْ». ليَحْملَني خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أنْ أسيرَ مَعَ الرِّجَال، وذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وغَيْرَتَهُ وكَانَ أغيَرَ النَّاس، فَعرَفَ رَسُولُ اللَّه ﷺ أنِّي قَد اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجئتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقيَني رَسُولُ اللَّه ﷺ وعَلَى رَأْسي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ منْ أصْحَابه، فَأنَاخَ لأرْكَبَ، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ وعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّه لَحَمْلُك النَّوَى كَانَ أشَدَّ عَلَيَّ منْ رُكُوبك مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أرْسَلَ إلَيَّ أبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلكَ بخَادِمٍ تَكْفيني سيَاسَةَ الْفَرَس، فَكَأنَّمَا أعْتَقَني. [راجع: ۳۱۵۱، أخرجه مسلم: ۲۱۸۲].

چیزی به جز شتری آبکش و اسپ وی. من اسپ او را علف می‌دادم و آب می‌کشیدم و دلو (سطل) را می‌دوختم و خمیر می‌کردم و نمی‌توانستم به خوبی نان بپزم ولی زنان انصار که همسایه‌های من بودند نان می‌پختند و آنها زنان نیکوکار بودند.

من از سر زمین زُبَیْر که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی داده بود بر روی سر خود هستهٔ خرما می‌آوردم و فاصلهٔ آن دو سوم، فرسخ (حدود دو مایل) بود. روزی، در حالی که هسته‌های خرما بر روی سرم بود می‌آمدم که با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مواجه شدم و با وی تنی چند از انصار بودند. آن حضرت مرا فرا خواند، سپس (به شتر خود) گفت: «اخْ اخْ» (زانو بزن) تا مرا بر شتر بر پشت سر خود سوار کند. من شرمیدم که با مردها راهی شوم. زُبیر و غیرت او را به یاد آوردم و او غیرتمندترین مردم بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دریافت که من شرمیدم، راه خود را در پیش گرفت.

من نزد زبیر آمدم و گفتم: با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مواجه شدم و روی سرم هستهٔ خرما حمل می‌کردم و همراه آن حضرت کسانی از یاران وی بودند، شتر خویش را خوابانید تا من سوار شوم، از این کار شرمیدم و غیرت تو را دانستم. زبیر گفت: به خدا سوگند که انتقال دادن تو هستهٔ خرما را بر من سخت‌تر است از آنکه با آن حضرت سوار می‌شدی.

اسماء گفت: تا آنکه پس از این ماجرا [پدرم] ابوبکر برای من خادمی فرستاد که نگهداری

اسپ را به عهده گرفت و چنان شد که گویا مرا آزاد کرده است.

٥٢٢٥- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ، فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِصَحْفَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتِ الَّتِي النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِهَا يَدَ الْخَادِمِ، فَسَقَطَتِ الصَّحْفَةُ فَانْفَلَقَتْ، فَجَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ فِلَقَ الصَّحْفَةِ ثُمَّ جَعَلَ يَجْمَعُ فِيهَا الطَّعَامَ الَّذِي كَانَ فِي الصَّحْفَةِ، وَيَقُولُ: «غَارَتْ أُمُّكُمْ». ثُمَّ حَبَسَ الْخَادِمَ حَتَّى أُتِيَ بِصَحْفَةٍ مِنْ عِنْدِ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا، فَدَفَعَ الصَّحْفَةَ الصَّحِيحَةَ إِلَى الَّتِي كُسِرَتْ صَحْفَتُهَا، وَأَمْسَكَ الْمَكْسُورَةَ فِي بَيْتِ الَّتِي كَسَرَتْ. [راجع: ٢٤٨١].

٥٢٢٥ ـ از ابـن عُلَیَّـه، از حُمَید روایت است که اَنَس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد یکی از زنان خود بود، یکی از مادران مسلمانان (همسـران آن حضرت) کاسـه‌ای را که در آن غذا بود، فرسـتاد. زنی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در خانهٔ وی بود، بر دسـت خادم زد، کاسه افتاد و پاره پاره شد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) پاره‌های کاسـه را جمع کرد و سپس طعامـی را که در کاسـه بود جمـع می‌کرد و می‌گفت: «مادر شما غیرت کرده است.» سپس خادم را نگه داشـت تا آنکه از خانهٔ زنی که آن حضرت نزد وی بود کاسه‌ای آورده شد و کاسهٔ درست را به کسی فرستاد که کاسه‌اش شکسته بود و کاسـهٔ شکسته را در خانهٔ کسی که کاسه را شکسته بود، نگاه داشت.

٥٢٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، أَوْ أَتَيْتُ الْجَنَّةَ، فَأَبْصَرْتُ قَصْرًا، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ قَالُوا: لِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ، فَلَمْ يَمْنَعْنِي إِلَّا عِلْمِي بِغَيْرَتِكَ». قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَوَعَلَيْكَ أَغَارُ؟ [راجع: ٣٦٧٩، أخرجه مسلم: ٢٣٩٤].

٥٢٢٦ ـ از محمد بن مُنْکَدِر، از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به بهشت درآمدم ـ یا ـ به بهشـت آمدم، قصری دیدم. گفتم: این قصر از آنِ کیسـت؟ گفتند: برای عُمَربن خطّاب است، خواستم در آن درآیم، آنچه مرا از آن بازداشت، آن بود که غیرت تو را می‌دانستم.»
عمر بن خطاب گفت: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدایـت بـاد، ای پیامبر خدا، آیا بـر تو غیرت می‌کنم؟

٥٢٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ:

٥٢٢٧ ـ از زُهری، از ابن مُسَیِّب روایت است که ابوهریره گفت: در حالی که ما نزد رسـول

بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جُلُوسٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا لِعُمَرَ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَهُوَ فِي الْمَجْلِسِ ثُمَّ قَالَ: أَوَعَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغَارُ؟ ! [راجع: ۳۲۴۲، أخرجه مسلم: ۲۳۹۵] .

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بودیم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، دیدم که در بهشت می‌باشم، ناگاه زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می‌کند، گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: از عمر است، غیرت تو را به یاد آوردم از آنجا پشت گردانیده (برگشتم).»

عمر که در آن مجلس بود گریست و سپس گفت: یا رسول‌الله! آیا بر تو غیرت می‌کنم.

۱۰۸- باب: غَيْرَةِ النِّسَاءِ وَوَجْدِهِنَّ

باب ـ ۱۰۹: غیرت زنان و خشم آنان.

۵۲۲۸- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى». قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، فَإِنَّكِ تَقُولِينَ: لَا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتِ غَضْبَى، قُلْتِ: لَا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ. [انظر: ۶۰۷۸، أخرجه مسلم: ۲۴۳۹] .

۵۲۲۸ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «من می‌دانم که تو چه وقت از من خشنودی و چه وقت از من خشمگینی.» عایشه گفت: گفتم: یا رسول‌الله! این را از چه می‌دانی؟ آن حضرت فرمود: «آنگاه که از من خشنودی، می‌گویی: نی، و به پروردگار محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) (سوگند) و زمانی که بر من خشمگینی، می‌گویی: نی، و به پروردگار ابراهیم (سوگند).»

گفتم: آری، به خدا یا رسول‌الله، فقط (در حالت خشم) اسم تو را یاد نمی‌کنم (و محبت تو را همچنان بر دل دارم.)

۵۲۲۹- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، لِكَثْرَةِ ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا وَثَنَائِهِ عَلَيْهَا، وَقَدْ أُوحِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ لَهَا فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ. [راجع: ۲۶۴۴، ۳۸۱۶، أخرجه مسلم: ۲۴۳۴، مختصراً] .

۵۲۲۹ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: بر هیچ یک از زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنان رشک نمی‌بردم که بر خدیجه رشک می‌بردم، از بس که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از وی یاد می‌کرد

و او را می‌ستود، همانا به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) وحی شده بود که به وی مژده بدهد که در بهشت خانه‌ای از قَصَب (زبرجد) دارد.

١٠٩- باب: ذَبِّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ فِي الْغَيْرَةِ وَالإِنْصَافِ

باب ـ ۱۰۹: مانع شدن مرد از آنچه دختر او را بر سر غیرت آورد و با وی به عدالت رفتار شود.

٥٢٣٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «إِنَّ بَنِي هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ اسْتَأْذَنُوا فِي أَنْ يُنْكِحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَلَا آذَنُ، ثُمَّ لَا آذَنُ، ثُمَّ لَا آذَنُ، إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ، فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُرِيبُنِي مَا أَرَابَهَا، وَيُؤْذِينِي مَا آذَاهَا». هَكَذَا قَالَ. [وانظر في الأدب، باب ١١٥، أخرجه مسلم: ٢٤٤٩].

۵۲۳۰ ـ از ابن ابی مُلَیْکه روایت است که مُسوربن مَخرَمَه گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که بر منبر بود، شنیدم که فرمود: «بنی هشام بن مُغیره، از من اجازه خواستند تا دختر خویش را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور، من اجازه نمی‌دهم سپس اجازه نخواهم داد، بعد اجازه نخواهم داد، مگر آنکه پسر ابی‌طالب دختر من (فاطمه) را طلاق بدهد و دختر ایشان را به ازدواج خود درآورد، زیرا وی (فاطمه) گوشتپارۀ تن من است، ناخشنود می‌سازد مرا، آنچه ناخشنود می‌سازد او را، و آزار می‌رساند مرا آنچه آزار می‌رساند او را.» و این‌چنین فرمود.

١١٠- باب: يَقِلُّ الرِّجَالُ وَيَكْثُرُ النِّسَاءُ

باب ـ ۱۱۰: مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌شوند.

وَقَالَ أَبُو مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَتَرَى الرَّجُلَ الْوَاحِدَ، يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ» [راجع: ١٤١٤].

و ابوموسی گفته است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «تو مردی را خواهی دید که چهل زن وی را همراهی می‌کنند و به وی پناه می‌جویند، و آن به خاطر کم شدن مردان و زیاد شدن زنان است.»

٥٢٣١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ الْحَوْضِيُّ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ،

۵۲۳۱ ـ از هشام، از قَتاده روایت است که انس

عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لا يُحَدِّثُكُمْ بِهِ أَحَدٌ غَيْرِي: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيَكْثُرَ الْجَهْلُ، وَيَكْثُرَ الزِّنَا، وَيَكْثُرَ شُرْبُ الْخَمْرِ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، وَيَكْثُرَ النِّسَاءُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ». [راجع: ۸۰، أخرجه مسلم: ۲۶۷۱].

(رضی‌الله عنه) گفت: به شما حدیثی می‌گویم که از رسول (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که هیچ کسی به جز من آن را به شما نمی‌گوید: از رسول (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: همانا از نشانه‌های قیامت است که علم دین برداشته می‌شود و زناکاری زیاد می‌شود و شرابخواری زیاد می‌شود، و مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌شوند تا آنکه یک مرد از پنجاه زن سرپرستی می‌کند.»

۱۱۱- باب: لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلا ذُو مَحْرَمٍ، وَالدُّخُولُ عَلَى الْمُغِيبَةِ

باب ـ ۱۱۱: مرد با زنی خلوت نکند مگر آنکه محرم وی باشد و بر زنی واردنشود که شوهرش غایب باشد.

۵۲۳۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمْوَ؟ قَالَ: «الْحَمْوُ الْمَوْتُ». [أخرجه مسلم: ۲۱۷۲].

۵۲۳۲ ـ از ابوالخیر، از عُقْبة بن عامر روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بپرهیزید از اینکه بر زنان درآیید.» مردی از انصار گفت: یا رسول‌الله! در مورد حَمْو (خویشاوندان شوهر) چه می‌فرمایید؟ فرمود: «حَمو مرگ است.»[۱]

۵۲۳۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، امْرَأَتِي خَرَجَتْ حَاجَّةً، وَاكْتُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «ارْجِعْ، فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». [راجع: ۱۸۶۲، أخرجه مسلم: ۱۳۴۱].

۵۲۳۳ ـ از عَمْرو، از ابومَعْبَد، از ابن عباس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مردی با زنی خلوت نکند مگر آنکه مَحْرَم وی باشد.»[۲]
مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله! زن من برآمد و قصد حج دارد و نام من در غزوهٔ چنین و چنان نوشته شده (که باید به جهاد بروم) آن

۱- حَمو، پدر شوهر و برادران شوهر و سایر نزدیکان شوهر است، آنها چنان‌که از مرگ دوری می‌جویند باید از درآمدن بر زن پسر خود یا زن برادر خود یا خواهر زن خود دوری جویند.

۲- ذومحرم کسی است که نکاح آن زن به صورت دایم بر وی حرام باشد، مانند پدر، برادر و غیره.

حضرت فرمود: «بازگــرد و با زن خود به حج برو.»

۱۱۲- باب: مَا يَجُوزُ أَنْ يَخْلُوَ الرَّجُلُ بِالْمَرْأَةِ عِنْدَ النَّاسِ

۵۲۳۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَخَلَا بِهَا، فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنَّكُنَّ لأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ». [راجع: ۳۷۸۶، أخرجه مسلم: ۲۵۰۹].

باب ـ ۱۱۳: آنچه رواست که مردی با زنی در حضور مردم (در گوشه‌ای) خلوت کند.

۵۲۳۴ ـ از شُعْبه، از هِشام روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: زنی از انصار نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد آن حضرت با وی خلــوت کرد و گفت: «به خدا ســوگند که شـــما زنان (انصار) نزد من دوست‌داشتنی‌ترین مردم هستید.»

۱۱۳- باب: مَا يُنْهَى مِنْ دُخُولِ الْمُتَشَبِّهِينَ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْمَرْأَةِ

۵۲۳۵- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا وَفِي الْبَيْتِ مُخَنَّثٌ، فَقَالَ الْمُخَنَّثُ لأَخِي أُمِّ سَلَمَةَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: إِنْ فَتَحَ اللَّهُ لَكُمُ الطَّائِفَ غَدًا، أَدُلُّكَ عَلَى بِنْتِ غَيْلَانَ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلَنَّ هَذَا عَلَيْكُنَّ». [راجع: ۴۳۲۴، أخرجه مسلم: ۲۱۸۰].

باب ـ ۱۱۳: آنچه منع کرده می‌شود از آمدن مخنّثان نزد زنان.

۵۲۳۵ ـ از هشام بن عُروه، از پدرش، از زینب دختر اُمّ‌ســلَمه روایت است که اُم‌سلمه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) در خانهٔ اُم‌سلمه بود و نزد اُم‌سلمه مخنّثی (مردی زن مانند، زنی مرد مانند) برای شما فتح گرداند، تو را بر دختر غَیْلان رهنمود می‌شوم (که با وی ازدواج کنی) که چون به تو رخ نماید (از فرط فربهی) چهار (پردهٔ گوشـــت) و چون پشـــت گرداند (هشت پردهٔ گوشت) بر تو بنماید پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (مخنث) نباید بر شما زنان درآید.»

۱۱۴- باب: نَظَرِ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَبَشِ وَنَحْوِهِمْ مِنْ غَيْرِ رِيبَةٍ

باب ـ ۱۱۵: نگریستن زن به سوی حبشی‌ها بدون نظر بدگمانی.

۵۲۳۶- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ، عَنْ عِيسَى، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّتِي أَسْأَمُ، فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ، الْحَرِيصَةِ عَلَى اللَّهْوِ. [راجع: ٤٥٤، أخرجه مسلم: ٨٩٢].

از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: به یاد دارم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا با ردای خود می‌پوشید و من به سوی حبشی‌ها می‌نگریستم که در مسجد بازی می‌کردند تا آنکه از دیدنشان خسته و ملول می‌شدم، پس حالت دختر خردسال را بسنجید که تا چه حد به بازی علاقه دارد.

۱۱۵- باب: خُرُوجِ النِّسَاءِ لِحَوَائِجِهِنَّ

باب ـ ۱۱۶: برآمدن زنان برای نیازمندیهای خویش.

۵۲۳۷- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ لَيْلاً، فَرَآهَا عُمَرُ فَعَرَفَهَا، فَقَالَ: إِنَّكِ وَاللَّهِ يَا سَوْدَةُ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَرَجَعَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لَهُ، وَهُوَ فِي حُجْرَتِي يَتَعَشَّى، وَإِنَّ فِي يَدِهِ لَعَرْقًا، فَأُنْزِلَ عَلَيْهِ، فَرُفِعَ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ: «قَدْ أَذِنَ اللَّهُ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوَائِجِكُنَّ». [راجع: ١٤٦، أخرجه مسلم: ٢١٧٠، بزيادة].

۵۲۳۷ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: سَوْدَه بنت زَمْعَه (همسر آن حضرت) شبی برآمد، عمر، او را دید و شناخت و گفت: به خدا سوگند، ای سَوده، تو خود را از دید ما پنهان کرده نمی‌توانی، سَوده نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و سخن عمر را یاد کرد، در حالی که آن حضرت در خانهٔ من بود و غذای شب می‌خورد و در دست وی استخوان گوشتدار بود، که وی بر وی نازل شد و چون آن حالت از وی دور شد، می‌گفت: «همانا خداوند برای شما زنان، اجازه داده است که برای نیازمندیهای خویش بیرون بروید.»

۱۱۶- باب: اسْتِئْذَانِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْمَسْجِدِ وَغَيْرِهِ

باب ـ ۱۱۶: اجازه دادن مرد، زن خود را برای برآمدن به قصد مسجد و غیره.

۵۲۳۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةُ أَحَدِكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلاَ يَمْنَعْهَا». [راجع: ٨٦٥، أخرجه مسلم: ٤٤٢].

۵۲۳۸ ـ از سالم، از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که زن هر یک از شما برای

رفتن به مسجد از شما اجازه بخواهد او را منع نکنید.»

۱۱۷- باب: مَا يَحِلُّ مِنَ الدُّخُولِ وَالنَّظَرِ إِلَى النِّسَاءِ فِي الرَّضَاعِ

۵۲۳۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: جَاءَ عَمِّي مِنَ الرَّضَاعَةِ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيَّ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ، حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّهُ عَمُّكِ، فَأْذَنِي لَهُ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا أَرْضَعَتْنِي الْمَرْأَةُ، وَلَمْ يُرْضِعْنِي الرَّجُلُ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ عَمُّكِ، فَلْيَلِجْ عَلَيْكِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ ضُرِبَ عَلَيْنَا الْحِجَابُ. قَالَتْ عَائِشَةُ: يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْوِلَادَةِ.

باب ـ ۱۱۸: آنچه رواست از درآمدن و نگریستن به زنان به سبب شیرخوارگی.

۵۲۳۹ ـ از هشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: عموی رضاعی من درآمد و از من اجازهٔ ورود خواست و از اجازه دادن به وی خودداری ورزیدم تا آنکه این مسئله را از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کنم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و در این باره از وی پرسیدم. فرمود: «همانا وی عموی تو است، به وی اجازه بده.»
گفتم: یا رسول‌الله! همانا مرا زن شیر داده است و مرا مردشیر نداده است (که وی عموی من شود.) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا وی عموی تو است اجازه بده که نزد تو بیاید.»
عایشه گفت: و این واقعه پس از آن بود که بر ما حجاب زده شد.
عایشه گفت: حرام می‌شود به سبب شیرخوارگی، آنچه حرام می‌شود به سبب نَسَب.

۱۱۸- باب: لَا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا

۵۲۴۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ؓ قَالَ:

باب ـ ۱۱۹: زن با زن مباشرت نکند تا از وی به شوهر خود توصیف کند.

۵۲۴۰ ـ از ابو وائل، از عبدالله بن مسعود (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه

قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُبَاشِرُ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». [انظر: ٥٢٤١].

وسلّم) فرمود: «زن با زن مباشرت نکند (که اعضای او را لمس کند و به سوی او بنگرد) تا به شوهر خود از وی توصیف کند که گویا او به سوی وی می‌نگرد.»

٥٢٤١- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: حَدَّثَنِي شَقِيقٌ قال: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّه قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». [راجع: ٥٢٤٠].

٥٢٤١ ـ از شَقیق روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن با زن مباشرت نکند تا از وی به شوهر خود توصیف کند که گویا به سوی وی می‌نگرد.»

١١٩- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ: لأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى نِسَائِي

باب ـ ۱۲۰: گفتن مرد: امشب بر همهٔ زنان خود (به قصد جماع) دور می‌زنم.

٥٢٤٢- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: «قال سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلام، لأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ بِمِائَةِ امْرَأَةٍ تَلِدُ كُلُّ امْرَأَةٍ غُلَامًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ وَنَسِيَ، فَأَطَافَ بِهِنَّ، وَلَمْ تَلِدْ مِنْهُنَّ إِلا امْرَأَةٌ نِصْفَ إِنْسَانٍ».

قال النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ قال: إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَحْنَثْ، وَكَانَ أَرْجَى لِحَاجَتِهِ». [راجع: ٢٤٢٤، أخرجه مسلم: ١٦٥٤، بدون لفظ «مئة امرأة»].

٥٢٤٢ ـ از ابن طاووس، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: «سلیمان بن داوود گفت: امشب (به قصد جماع) بر صد زن خود دور می‌زنم و هر یک‌شان پسری می‌زاید که در راه خدا جهاد کند. فرشته‌ای به وی گفت: بگوی: ان‌شاءالله (اگر خدا بخواهد). وی نگفت و فراموش کرد. سلیمان بر زنان خود دور زد و هیچ یک از زنان وی نزایید به‌جز یک زن که (مولودی ناقص) نصف انسانی زایید.»

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: اگر (سلیمان) إنْ شاءالله، می‌گفت حانث نمی‌شد و به خواستهٔ خود بیشتر امیدوار می‌بود.»

١٢٠- باب: لا يَطْرُقْ أَهْلَهُ لَيْلاً إِذَا أَطَالَ الْغَيْبَةَ،

مَخَافَةَ أَنْ يُخَوِّنَهُمْ أَوْ يَلْتَمِسَ عَثَرَاتِهِمْ.

باب ـ ۱۲۱: مردی که زمان درازی از خانهٔ خود دور بوده (آنگاه که برمی‌گردد) شبانگاه وارد خانهٔ خود نشود،

از ترس اینکه به ایشان خیانتی نسبت دهد یا

٥٢٤٣- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا. [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وفي الرضاع وفي المساقاة: ١٠٩ وبنحو هذا اللفظ في الإمارة: ١٨١ والرضاع: ٥٧].

٥٢٤٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَطَالَ أَحَدُكُمُ الْغَيْبَةَ فَلَا يَطْرُقْ أَهْلَهُ لَيْلًا». [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، ليست في هذه الطريق. وفي الرضاع: ٥٤ وفي المساقاة: ١٠٩ وبنحو هذا اللفظ في الإمارة: ١٨١، والرضاع: ٥٧، بقطعة].

١٢١- باب: طَلَبِ الْوَلَدِ

٥٢٤٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ هُشَيْمٍ، عَنْ سَيَّارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، فَلَمَّا قَفَلْنَا، تَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ قَطُوفٍ، فَلَحِقَنِي رَاكِبٌ مِنْ خَلْفِي، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «مَا يُعْجِلُكَ». قُلْتُ: إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قَالَ: «فَبِكْرًا تَزَوَّجْتَ أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «فَهَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ». قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، فَقَالَ: «أَمْهِلُوا، حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلًا - أَيْ عِشَاءً - لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ، وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ».

قَالَ: وَحَدَّثَنِي الثِّقَةُ: أَنَّهُ قَالَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ: «الْكَيْسَ الْكَيْسَ يَا جَابِرُ». يَعْنِي الْوَلَدَ. [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، وفي المساقاة: ١٠٩، وآخره في الإمارة: ١٨١].

جویای لغزش‌های‌شان شود.

٥٢٤٣ ـ از مُحارِب بن دِثار روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ناخوش می‌داشت که شبانگاه بر اهل خانهٔ خود درآید.

٥٢٤٤ ـ از شَعْبی روایت است که وی از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر دوری شما از خانه به درازا کشید، شبانگاه بر اهل خانه وارد نشوید.» [1]

باب ـ ۱۲۲: طلب فرزند

٥٢٤٥ ـ از سَیّار، از شَعْبی روایت است که جابر گفت: من در غزوه‌ای با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم، چون از غزوه برگشتیم، در حالی که بر شتری کُندرَو سوار بودم شتاب می‌کردم. سواری از عقب به من پیوست، متوجه شدم، ناگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم. فرمود: «چرا شتاب می‌کنی؟» گفتم: من تازه داماد هستم. فرمود: «با دوشیزه ازدواج کردی یا با شوهر دیده؟» گفتم: با شوهر دیده. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که تو با او بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد؟» آنگاه که (به مدینه) رسیدیم خواستیم که وارد شویم. فرمود: «درنگ کنید تا شب شود ـ یعنی اول شب ـ تا آنکه زنان موی ژولیده را

۱- (ختم جزء بیست‌ویکم صحیح‌البخاری)

شانه کشند و آنانی که شوهرانشان (به مدت دراز) غایب بوده‌اند موی زیر ناف را بتراشند.» هُشَیم (راوی) گفت: در همین حدیث شخصی ثُقّه به من گفت: (آن حضرت فرمود: «ای جابر، فرزند، فرزند» (داشته باش).

٥٢٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَيَّارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلاً، فَلا تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ، حَتَّى تَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ». قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَعَلَيْكَ بِالْكَيْسِ الْكَيْسِ». [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، وفي الرضاع ٥٤، وفي المساقاة: ١٠٩، وبنحو هذا اللفظ في الإمارة: ١٨١ وفي الرضاع: ٥٧ بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو مطولاً في الرضاع: ٥٤، وبقطعة ليست في هذه الطريق في المساقاة: ١٠٩، وهو موجود في الإمارة: ١٨١].

تَابَعَهُ عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ وَهْبٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الْكَيْسِ.

٥٢٤٦ ـ از سَیّار، از شَعْبی روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: « آنگاه که (از سفر برگردی) و شب فرا رسد بر اهل خانهٔ خود وارد نشود. موی زیر ناف را بسترد و موی ژولیده را شانه کشد.» و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به علاوه) گفت: «بر تو است که برای (طلب) فرزند، فرزند (بکوشی) ای جابر.»

متابعت کرده است (شعبی را) عُبَیدالله، از وَهْب، از جابر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در (طلب) فرزند.

١٢٢- باب: تَسْتَحِدُّ الْمُغِيبَةُ تَمْتَشِطُ الشَّعِثَةُ

باب ـ ۱۲۳: زنی که شوهرش غایب است موی زیر ناف را بچیند و موی ژولیده را شانه کشد.

٥٢٤٧- حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، فَلَمَّا قَفَلْنَا، كُنَّا قَرِيبًا مِنَ الْمَدِينَةِ، تَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ لِي قَطُوفٍ، فَلَحِقَنِي رَاكِبٌ مِنْ خَلْفِي، فَنَخَسَ بَعِيرِي بِعَنَزَةٍ كَانَتْ مَعَهُ، فَسَارَ بَعِيرِي كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ الإِبِلِ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قَالَ: «أَتَزَوَّجْتَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَبِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قَالَ: قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «فَهَلا بِكْرًا تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ».

٥٢٤٧ ـ از سَیّار، از شَعْبی روایت است که جابر بن عبدالله گفت: ما در غزوه‌ای با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، و چون بازگشتیم و به نزدیک مدینه رسیدیم، در حالی که بر شتری کُندرو سوار بودم، شتاب می‌کردم، سواری از عقب به من پیوست و شتر مرا با نیزه‌ای که با خود داشت خلّه[1] کرد. شترم چنان شتابان راهی شد مانند بهترین شتری که دیده باشی.

۱- فروبردن- نیش زدن با ابزاری تیز (و)

قال : فَلَمَّا قَدِمْنَا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، فَقَالَ: «أَمْهِلُوا، حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلاً - أَيْ عِشَاءً - لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ، وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ» . [راجع: ٤٤٣، ، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، والمساقاة: ١٠٩. آخره في الإمارة: ١٨١].

چون متوجه شدم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را با خود دیدم. گفتم: یا رسول‌الله! من تازه داماد هستم. فرمود: «آیا ازدواج کردی؟» گفتم: آری. فرمود: «با دوشیزه یا با بیوه؟» گفتم: با بیوه. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کردی واو با تو بازی می‌کرد؟» چون (به نزدیک مدینه) رسیدیم و خواستیم که وارد گردیم، فرمود: «درنگ کنید تا شب فرا رسد ـ یعنی اول شب ـ تا زن موی پریشان را شانه کشد و زنی که شوهرش غایب بود، موهای زهار[1] را بزداید.»

١٢٣- باب :

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾

إِلَى قَوْلِهِ ﴿لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ﴾ . [النور: ٣١].

باب ـ ۱۲۳:

«و زنان مسلمان مواضع زیورهای خود را آشکار نگردانند، مگر آنچه که (طبعاً) از آن پیداست و باید که روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان (هم‌کیش) خود، یا کنیزانشان[2] یا پیرانی که صاحب شهوت نباشند.[3] از مردان، یا کودکانی که بر عورتهای زنان آگاهی حاصل نکرده‌اند، آشکار نکنند.» (سورهٔ نور، آیهٔ ۳۱)

٥٢٤٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ، فَسَأَلُوا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ، وَكَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَقَالَ: وَمَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَغْسِلُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَعَلِيٌّ يَأْتِي بِالْمَاءِ عَلَى تُرْسِهِ، فَأَخَذَ

۵۲۴۸ ـ از سُفیان روایت است که ابو حازم گفت: مردم دربارهٔ اینکه جراحت رسول خدا

۱- شرمگاه - عورت

۲- کنیزانشان، ترجمهٔ «مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُن» است. بعضی مفسّرین غلامان را نیز در آن شامل می‌دانند.

۳- پیرانی که اهل شهوت نباشند، ترجمهٔ «غیر اولی الاربة من الرجال» است، مراد از آن شیخ فانی و افراد عنین(سست اندام) هستند که نیازی به زنان ندارند. (تیسیرالقاری)

حَصِيرٌ فَحُرِّقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ. [راجع: ۲۴۳، أخرجه مسلم: ۱۷۹۰، بزيادة].

(صلی‌الله علیه وسـلّم) در روز (جنگ) اُحُد با چه چیز درمان شد، اختلاف کردند و این را از سَـهْل بن سعدالسّاعدی پرسیدند، و او آخرین کس از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در مدینه بود که حیات داشت.

سَـهل گفت: هیچ یک از مردم که در این مورد داناتر از من باشـد زنده نمانده اسـت. فاطمه (سـلام‌الله علیها)، خون را از روی آن حضرت می‌شسـت و علی با سـپر خـود آب می‌آورد، بوریایی گرفته شـد و سـوختانده شد و با آن موضع زخم پُر کرده شد.

۱۲٤- باب:
﴿وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ﴾
[النور: ۵۸]

۵۲٤۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سَأَلَهُ رَجُلٌ: شَهِدْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعِيدَ، أَضْحًى أَوْ فِطْرًا؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَوْلَا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ، يَعْنِي مِنْ صِغَرِهِ، قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ، وَلَمْ يَذْكُرْ أَذَانًا وَلَا إِقَامَةً، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَذَكَّرَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَرَأَيْتُهُنَّ يَهْوِينَ إِلَى آذَانِهِنَّ وَحُلُوقِهِنَّ، يَدْفَعْنَ إِلَى بِلَالٍ، ثُمَّ ارْتَفَعَ هُوَ وَبِلَالٌ إِلَى بَيْتِهِ. [راجع: ۹۸، أخرجه مسلم: ۸۸٤، مطولاً وهو في كتاب العيدين: ۱۳، بزيادة].

باب ـ ۱۲۵: «و کسانی از شما که به سن بلوغ نرسیده‌اند.» (سورهٔ نور، آیهٔ ۵۱)

۵۲٤۹ ـ از سُـفیان، از عبدالرحمـن بن عباس روایت اسـت که گفت: شنیدم که مردی از ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) پرسـید کـه: آیا در نماز عید اُضحی (قربان) یا عید فطر، با رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) حاضـر بوده‌ای؟ گفت: آری. و اگـر با آن حضرت موقف (خانوادگی) نمی‌داشـتم، حاضر نمی‌شـدم، یعنی نسـبت خردسالی وی.

ابن عباس گفت: رسـول خـدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) برآمد و نماز (عید) را گزارد، سـپس خطبـه خواند ـ ابن عبـاس دربارهٔ اذان و اقامه چیزی یاد نکرد ـ سـپس آن حضرت نزد زنان آمـد و آنان را پند و انـدرز داد و (آخرت را) به یاد ایشـان آورد و آنان را به دادن صدقه امر کرد. زنان را دیدم که دسـت به گوش و گردن خویش می‌رسـاندند و (گوشواره و انگشتر) به

سـوی بلال می‌افکندند. سـپس آن حضرت و بلال به سوی خانه‌های خویش بازگشتند.

۱۲۵- باب: قَولِ الرَّجُلِ لِصَاحِبِهِ: هَلْ أَعرَسْتُمُ اللَّيلَةَ؟

وطَعْنِ الرَّجُلِ ابْنَتَهُ فِي الْخَاصِرَةِ عِنْدَ الْعِتَابِ.

۵۲۵۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: عَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِي. [راجع: ۳۳۴، أخرجه مسلم: ۳۶۷، مطولاً]

باب ـ ۱۲۵: گفتن مردی به یار خود: آیا دیشب جماع کردید[1] و خلانیدن مرد پهلوی دختر خود را به هنگام سرزنش.

۵۲۵۰ ـ از مالک، از عبدالرحمن بن قاسـم، از پدرش روایت اسـت که عایشـه گفت: ابوبکر مرا سـرزنش کرد و با دسـت خویش پهلویم را می‌خلانیـد و آنچـه مـرا از حرکـت کردن بازمی‌داشت، جز جایگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نبود، و سرِ آن حضرت بر ران من نهاده بود.[2]

۱- حدیثی که در این باب آورده مناسبتی با جزء اول ترجمه ندارد و گفته‌اند که حدیثی در این رابطه موافق شرط خود نیافته است.
۲- تفصیل این حدیث که عایشه (رضی‌الله عنه) در سفری با آن حضرت بوده و گلوبند وی گم شده بود و مردم آب نداشتند که وضو کنند و آیهٔ تیمّم نازل شد. در حدیث شمارهٔ ۳۳۴، جملهٔ اول آمده است.

٦٨- كِتاب الطَّلاق

۶۸ ـ کتاب طلاق

١- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ [الطلاق: ١].

أَحْصَيْنَاهُ[يس: ١٢]: حَفِظْنَاهُ وَعَدَدْنَاهُ.

وَطَلاقُ السُّنَّةِ: أَنْ يُطَلِّقَهَا طَاهِرًا مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ، وَيُشْهِدَ شَاهِدَيْنِ.

باب ـ ۱:

فرمودهٔ خدای تعالی: «ای پیامبر، چون زنان را طلاق گویید، در (زمان بندی) عِدّهٔ آنان، طلاقشان گویید و حساب آن عدّه را نگه دارید.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۱)

«اَحْصَیْنَه» یعنی مدت آن را به یاد داشته باشید و بشمارید. (سورهٔ یس، آیهٔ ۱۲)

و طلاق سُنّت: آن است که زن را در حالت پاکی طلاق دهد، بدون آنکه در آن حالت پاکی با وی جماع کند، و دو شاهد باید گواهی دهند.

٥٢٥١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللّٰهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ». [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

۵۲۵۱ ـ از مالک، از نافع، از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، زن خود را در حالی طلاق داد که حایض بود، عُمر بن خَطّاب در این مورد از رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به او امر کن که به زن خود رجوع کند.[1] سپس زن خود را نزد خود نگه دارد تا آن‌که (از حیض) پاک شود، سپس

۱- از این معلوم می‌شود که طلاق در حال حیض واقع نمی‌شود وگرنه آن حضرت امر به رجوع نمی‌کرد. (تیسیرالقاری) در مورد «به او امر کن» که حکم وجوب یا استحباب دارد اختلاف است که در کتب فقهی به تفصیل آ مده است.

حایض شود و پس پاک شود، پس از آن اگر بخواهد او را نزد خود نگه دارد، و اگر بخواهد قبل از آنکه با وی جماع کند، او را طلاق دهد، و این است همان عدّه‌ای که خداوند امر کرده تا زنان با آن طلاق داده شوند.»

٢- باب: إِذَا طُلِّقَتِ الْحَائِضُ تَعْتَدُّ بِذَلِكَ الطَّلَاقِ

باب ـ ۲: اگر زن در حال حیض طلاق داده شود، با این طلاق عدّت گرفته می‌شود؟

٥٢٥٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ قَالَ: طَلَّقَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَذَكَرَ عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «لِيُرَاجِعْهَا». قُلْتُ: تُحْتَسَبُ؟ قَالَ: فَمَهْ؟

وَعَنْ قَتَادَةَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا». قُلْتُ: تُحْتَسَبُ؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ عَجَزَ وَاسْتَحْمَقَ. [راجع: ٤٩٠٨، اخرجه مسلم: ١٤٧١].

۵۲۵۲ ـ از شُعبه روایت است که ابن سیرین گفت: از ابن عمر شنیدم که گفت: ابن عمر زن خود را که در حال حیض بود، طلاق داد. عمر این واقعه را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد، آن حضرت فرمود: «به زن خود رجوع کند.»

(ابن سیرین می‌گوید) به ابن عمر گفتم: آیا این (طلاق، طلاق) حساب می‌شود؟

ابن عمر گفت: البته که حساب می‌شود.

و از قَتاده، از یونُس، از ابن جُبَیْر روایت است که ابن عمر گفت: آن حضرت (به عمر) فرمود: «به او امر کن که رجوع کند.» (ابن جُبَیْر می‌گوید) به ابن عمر گفتم: آیا آن طلاق حساب می‌شود؟ ابن عمر گفت: چه فکر می‌کنی اگر کسی عاجز آید و نادان باشد (این طلاق رفع می‌شود.)[1]

٥٢٥٣- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ. [راجع: ٤٩٠٨، اخرجه مسلم: ١٤٧١]

۵۲۵۳ ـ از ایّوب روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: ابن عمر گفت: (طلاق دادن زن من در حالت حیض) بر من یک طلاق (از سه طلاق) حساب شد.

۱- اگر کسی از روی دانستگی زن خود را که در حال حیض است طلاق دهد، طلاق وی اعتبار دارد. «ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

٣- باب:
مَنْ طَلَّقَ، وَهَلْ يُوَاجِهُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ بِالطَّلاقِ

٥٢٥٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ: أَيُّ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ اسْتَعَاذَتْ مِنْهُ؟ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ ابْنَةَ الْجَوْنِ، لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَنَا مِنْهَا قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَقَالَ لَهَا: «لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ، الْحَقِي بِأَهْلِكِ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: رَوَاهُ حَجَّاجُ بْنُ أَبِي مَنِيعٍ، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَنَّ عُرْوَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ. . .

٥٢٥٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ غَسِيلٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى انْطَلَقْنَا إِلَى حَائِطٍ يُقَالُ لَهُ: الشَّوْطُ، حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى حَائِطَيْنِ، فَجَلَسْنَا بَيْنَهُمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْلِسُوا هَا هُنَا». وَدَخَلَ، وَقَدْ أُتِيَ بِالْجَوْنِيَّةِ، فَأُنْزِلَتْ فِي بَيْتٍ فِي نَخْلٍ فِي بَيْتِ أُمَيْمَةَ بِنْتِ النُّعْمَانِ بْنِ شَرَاحِيلَ، وَمَعَهَا دَايَتُهَا حَاضِنَةٌ لَهَا، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «هَبِي نَفْسَكِ لِي». قَالَتْ: وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ؟ قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ، فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَقَالَ: «قَدْ عُذْتِ بِمَعَاذٍ». ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا فَقَالَ: «يَا أَبَا أُسَيْدٍ، اكْسُهَا رَازِقِيَّتَيْنِ، وَأَلْحِقْهَا بِأَهْلِهَا». [انظر: ٥٢٥٧]

باب ـ ٣: کسی که طلاق می‌دهد، آیا رویاروی زن خود را طلاق دهد؟

٥٢٥٤ ـ از اوزاعی روایت است که گفت: از زُهری پرسیدم که: آیا کدام یک از زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نسبت نارضایتی ازدواج با آن حضرت) به خدا پناه جسته است؟ زُهری گفت: عُروه مرا خبر داده که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که دختر الجَوْن (به حیث عروس) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد و آن حضرت نزدیک وی آمد، آن دختر گفت: از تو به خدا پناه می‌جویم. آن حضرت به وی گفت: «به تحقیق که به عظیم پناه جستی، به خانواده‌ات ملحق شو.»[1]

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: حَجّاج بن ابی مَنِیْع. از جدّ خود، از زهری روایت کرده است که عُروه او را خبر داده که عایشه (حدیث مذکور را) گفته است.

٥٢٥٥ ـ از عبدالرحمن بن غَسِیل، از حَمزه بن ابی اُسَید روایت است که ابو اُسَید(رضی‌الله عنه) گفت: همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمدیم تا آنکه به باغی رسیدیم که اَلشَّوْط، نامیده می‌شد و میان دو دیوار آن نشستیم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در اینجا بنشینید.» و آن حضرت (به باغ) درآمد. همانا جَوْنِیَه (زنی از قبیلۀ بنی‌جون) آورده شده بود و در خانه‌ای که در آن نخلستان بود در خانۀ اُمَیْمَه بنت نُعمان بن شَراحِیل جای داده شده بود و همراه وی دایه‌اش بود که او را پرورش

۱- «به خانواده‌ات ملحق شو» طرز غیرمستقیم است که بگوید: «تو طلاق هستی». «ترجمۀ انگلیسی بخاری»

داده بود.

آنـگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بر وی درآمد به او گفت: «نفس خود را (برای ازدواج) بر من ببخش.» وی گفت: و آیا ملکه نفس خود را به مرد عادی می‌بخشـد؟ آن حضرت دست خود را بلند کرد تا بر وی دست (نوازش) نهد و او را آرامـش بخشـد. آن زن گفت: از تو به خدا پناه می‌جویم. آن حضرت فرمود: «همانا به پناه‌دهندهٔ عظیم پناه جستی» سپس آن حضرت نزد ما برآمد و گفت: «ای اَبُو اُسَیْد، به وی دو جامهٔ کتان سـفید بدهید و او را به خانواده‌اش برسانید.»

٥٢٥٦ ، ٥٢٥٧- وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْوَلِيدِ النَّيْسَابُورِيُّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ وَأَبِي أُسَيْدٍ قَالا : تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ أُمَيْمَةَ بِنْتَ شَرَاحِيلَ ، فَلَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ بَسَطَ يَدَهُ إِلَيْهَا ، فَكَأَنَّهَا كَرِهَتْ ذَلِكَ ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ أَنْ يُجَهِّزَهَا وَيَكْسُوَهَا ثَوْبَيْنِ رَازِقِيَّيْنِ . [راجع: ٥٢٥٥ ، وانظر في الهبة ، باب ٤].

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي الْوَزِيرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَعَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ بِهَذَا . [انظر: ٥٦٣٧ط].

۵۲۵۶، ۵۲۵۷ ـ و حسـین بـن ولید نیشـابوری[۱] گفت: عبدالرحمن از عباس بن سـهل روایت کرده کـه پدرش و ابی اُسَیْد گفته‌انـد: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) با اُمَیْمَة بنت شـراحیل ازدواج کرد و چون بروی درآمد، دسـت خود را به سـوی او دراز کرد، گویی وی این کار را ناخوشـایند دانسـت. آن حضرت به اَبی اُسـید امر کرد که او را آماده کند و دو جامهٔ سفید کتان به وی بدهد. عبدالله بن محمد، از ابراهیم بن اَبی‌الوزیر، از عبدالرحمن ما را حدیث کرده است که حمزه، از پدرش و از عباس بن سَهْل بن سَعْد، از پدرش همین (حدیث) را روایت کرده است.

٥٢٥٨- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي غَلَّابٍ يُونُسَ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ : رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ ؟ فَقَالَ : تَعْرِفُ ابْنَ عُمَرَ ، إِنَّ ابْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ ، فَأَتَى عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُرَاجِعَهَا ، فَإِذَا طَهُرَتْ فَأَرَادَ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا ، قُلْتُ : فَهَلْ عَدَّ ذَلِكَ طَلاقًا ؟

۵۲۵۸ ـ از قَتـاده، از ابو غَلّاب یُونُس بن جُبَیْر روایت اسـت که گفت: به ابن عمر گفتم: اگر مردی، زن خود را که در حالت حیض اسـت، طلاق بدهد؟

۱- امام بخاری به لفظ «قال» یعنی «گفت» از وی روایت کرده، زیرا حسین بن ولید را که در سال ۲۰۴ وفات کرده بود ملاقات نکرده است. «تیسیرالقاری»

قال : أَرَأَيْتَ إِنْ عَجَزَ وَاسْتَحْمَقَ. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

ابن عمر گفت: آیا ابن عمر را می‌شناسی؟ ابن عمر زن خود را که در حالت حیض بود طلاق داد، عمر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و این موضوع را به وی یاد کرد، آن حضرت به (ابن عمر) امر کرد که به زن خود رجوع کند و زمانی که زن وی پاک شد، اگر بخواهد که او را طلاق دهد، آن زمان طلاق بدهد.

گفتم: آیا این‌گونه طلاق، طلاق محسوب می‌شود؟[1] وی گفت: اگر کسی عاجز آید و نادان باشد (معذور است، حساب نمی‌شود.)

٤- باب: مَنْ أَجَازَ طَلَاقَ الثَّلَاثِ

باب ـ ۴: کسی که طلاق دادن را به سه طلاق جایز داند.[2]

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ٢٢٩].

وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فِي مَرِيضٍ طَلَّقَ: لَا أَرَى أَنْ تَرِثَ مَبْتُوتَتُهُ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: تَرِثُهُ.

وَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ: تَزَوَّجُ إِذَا انْقَضَتِ الْعِدَّةُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَ الزَّوْجُ الْآخَرُ؟ فَرَجَعَ عَنْ ذَلِكَ.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «طلاق (رجعی) دوبار است، پس از آن یا نگاه داشتن (زن) به خوبی است، یا آزاد کردن وی به نیکویی است.» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲٦)

و ابن زُبَیر در مورد مردی مریض که زن خود را طلاق می‌دهد، گفت: من (جواز) نمی‌بینم که (اگر وی بمیرد) زن او (که در عدهٔ طلاق بائن

۱- یعنی یکی از سه طلاق حساب می‌شود.

۲- اگر کسی به زن خود بگوید که «انتِ طالقٌ ثلاثاً» یعنی «تو را سه طلاق دادم» در همین لفظ در نزد ائمهٔ اربعه سه طلاق واقع می‌شود ولو که در یک مجلس گفته باشد، ولی نزد ظاهریه و شیعه، در همچو حالتی فقط یک طلاق واقع می‌شود. این قول محمد بن اسحاق صاحب مغازی و حجاج بن ارطاة است که به حدیث ابن عباس استناد کرده‌اند. نظر به اینکه دربارهٔ ابن اسحاق و شیخ او اختلاف کرده‌اند و همچنان این نظر را مخالف فتوای ابن عباس دانسته‌اند که وی سه طلاق را در یک مجلس باعث وقوع سه طلاق می‌داند. نظر اول که آن را یک طلاق می‌پندارند رد می‌کنند.
به روایتی در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه و آله)، فقط یک طلاق می‌دادند و سه طلاق اصلاً مستعمل نبود یا به ندرت رخ می‌داد، ولی در زمان عمر (رضی‌الله عنه) استعمال طلاق ثلاثه یا سه طلاقه در یک مجلس بسیار شد، عمر (رضی‌الله عنه)، این عمل را به وقوع سه طلاق فتوا داد و رأی جمهور بر آن قرار گرفت.

٥٢٥٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُوَيْمِرًا الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَاصِمُ، أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ سَلْ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عَاصِمٌ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، حَتَّى كَبُرَ عَلَى عَاصِمٍ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَجَعَ عَاصِمٌ إِلَى أَهْلِهِ، جَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: يَا عَاصِمُ، مَاذَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ عَاصِمٌ: لَمْ تَأْتِنِي بِخَيْرٍ، قَدْ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْأَلَةَ الَّتِي سَأَلْتُهُ عَنْهَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَهُ عَنْهَا، فَأَقْبَلَ عُوَيْمِرٌ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسْطَ النَّاسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ، فَاذْهَبْ فَأْتِ بِهَا». قَالَ سَهْلٌ: فَتَلَاعَنَا وَأَنَا مَعَ النَّاسِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا فَرَغَا قَالَ عُوَيْمِرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا، فَطَلَّقَهَا ثَلَاثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَكَانَتْ تِلْكَ سُنَّةَ الْمُتَلَاعِنَيْنِ [راجع: ٤٢٣ . أخرجه مسلم: ١٤٩٢].

است) از وی میراث بَبَرد.

و شَعْبی گفت: زن او از وی میراث می‌برد.

و ابن شَبْرُمَه (به شعبی) گفت: آن زن، پس از سپری شدن عدّت، می‌تواند ازدواج کند؟ شعبی گفت: آری. ابن شَبْرُمه گفت: اگر شوهر دیگر وی (نیز) بمیرد؟ (آیا از هر دو شوهر میراث می‌برد؟) شعبی (که پاسخی نداشت) از گفتهٔ خود برگشت.

۵۲۵۹ ـ از مالک، از ابن شهاب روایت است که سَهْل بن سعد ساعدی گفت: عُوَیْمِر عَجْلانی نزد عاصِم بن عَدِی انصاری آمد و به او گفت: ای عاصِم، در مورد مردی که زن خود را با مردی دیگر (در حال جماع) می‌بیند، چه می‌گویی؟ اگر او را بکشد (به قصاص او) کشته می‌شود؟ چه کار کند؟ ای عاصم در این باره برایم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کن.

عاصِم در این مورد از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) این سؤال را ناخوش پنداشت و نکوهیده دانست. تا آنکه آنچه را عاصِم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده بود، بر وی گران آمد. آنگاه که عاصم به خانهٔ خود آمد، عُویمِر آمد و گفت: ای عاصِم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به تو چه گفت؟ عاصِم گفت: تو برایم نیکویی نیاورده‌ای، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ناخوش پنداشت از آنچه از وی پرسیده بودم.

عُوَیْمر گفت: به خدا سوگند، که از این مسئله دست برنمی‌دارم تا آنکه از آن حضرت سؤال

کنم. عُوَیْمِر راهی شد تا آنکه نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد که در میان مردم بود و گفت: یا رسول‌الله! چه می‌گویی در مورد مردی که زن خود را با مردی (در حال جماع) می‌بیند. اگر او را بکشد، وی را (به قصاص او) می‌کشند یا چه کار کند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا خداوند دربارهٔ تو و زن تو (آیه) نازل کرده است، برو او را بیاور.»
سهل گفت: آن زن و شوهر ملاعنت کردند، در حالی که من و مردم نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، آنگاه که فارغ شدند عُوَیْمِر گفت: یا رسول‌الله! اگر زن خود را نزد خود نگاه دارم، دروغ گفته باشم، و قبل از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به او امر کند وی زن خود را سه طلاق داد.
ابن شهاب (زُهری) گفت: این (سه طلاق) برای مُتلاعِنَین (زن و شوهری که لعان می‌کنند) سنّت گردید.[۱]

۵۲۶۰- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ امْرَأَةَ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلَاقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ الْقُرَظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لَا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». [راجع: ۲۶۳۹، أخرجه مسلم: ۱۴۳۳].

۵۲۶۰ ـ از ابن شَهاب از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه گفت: زن رِفاعَه قُرَظی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا رِفاعَه مرا طلاق داد و به طور قطعی طلاق داد و من سپس با عبدالرحمن بن زُبَیر قُرَظی نکاح کردم و او با من چون ریشهٔ جامه (سست و ناتوان) است.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «شاید که می‌خواهی نزد رفاعه برگردی؟ نی، (نمی‌توانی) تا آن‌که وی (عبدالرحمن) از شیرینی جماع تو بچشد و تو از شیرینی جماع

۱- محل ترجمه همین است که وی (در یک مجلس) سه طلاق داد.

٥٢٦١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَجُلاً طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاثًا، فَتَزَوَّجَتْ فَطَلَّقَ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَتَحِلُّ لِلأَوَّلِ؟ قال: «لا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَهَا كَمَا ذَاقَ الأَوَّلُ». [راجع: ٢٦٣٩، أخرجه مسلم: ١٤٣٣].

وی بچشی.»

۵۲۶۱ ـ از قاسم بن محمد روایت است که عایشه گفت: مردی زن خود را سه طلاق کرد، آن زن با مردی دیگر ازدواج کرد و آن مرد (پیش از دخول) او را طلاق داد.
از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال شد که آیا وی می‌توند به نکاح شوهر اول خود درآید؟ فرمود: «نیی، تا آنکه شیرینی جماع او را بچشد، همان‌گونه که شوهر اول چشیده است.»

٥- باب: مَنْ خَيَّرَ أَزْوَاجَهُ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ لأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلا﴾ [الأحزاب: ٢٨].

باب ـ ۵: کسی که زنان خویش را مخیّر گردانید.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای پیامبر، به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آن هستید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و (خوش) و خرّم شما را رها کنم.»

٥٢٦٢- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَيَّرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَاخْتَرْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَلَمْ يَعُدَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا شَيْئًا. [انظر: ٥٢٦٣، أخرجه مسلم: ١٤٧٧].

۵۲۶۲ ـ از مُسلِم از مَسروق روایت است که عایشه گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را مخیر گردانید (که اگر بخواهیم طلاق داده شویم) و ما خدا و رسول او را اختیار کردیم و این (مخیر گردانیدن) بر ما چیزی حساب نشد (که طلاق شمرده شود).

٥٢٦٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَامِرٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الْخِيَرَةِ، فَقَالَتْ: خَيَّرَنَا النَّبِيُّ ﷺ، أَفَكَانَ طَلاقًا؟

قال مَسْرُوقٌ: لا أُبَالِي أَخَيَّرْتُهَا وَاحِدَةً أَوْ مِائَةً، بَعْدَ أَنْ تَخْتَارَنِي. [راجع: ٥٢٦٢، أخرجه مسلم: ١٤٤٧].

۵۲۶۳ ـ از عامِر روایت است که مسروق گفت: از عایشه در مورد مخیر گردانیدن پرسیدم، گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را مخیر گردانید، آیا این طلاق بوده است؟
مسروق گفت: باکی ندارم که اگر زن خود را یک بار یا صد بار مخیر گردانم پس از آن‌که وی مرا اختیار کند.

٦- باب: إِذَا قَالَ: فَارَقْتُكِ، أَوْ سَرَّحْتُكِ، أَوِ الْخَلِيَّةُ، أَوِ الْبَرِيَّةُ، أَوْ مَا عُنِيَ بِهِ الطَّلَاقُ، فَهُوَ عَلَى نِيَّتِه.

وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلاً﴾ [الأحزاب: ٤٩]. وَقَالَ: ﴿وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلاً﴾ [الأحزاب: ٢٨]. وَقَالَ: ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ٢٢٩]. وَقَالَ: ﴿أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ [الطلاق: ٢].

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَدْ عَلِمَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِه.

باب ـ ۶: کسی که (به زن خود) بگوید: تو را جدا کرده‌ام یا تو را واگذاشتم یا تو را رها کردم یا از تو بیزار شدم یا آنچه به آن طلاق معنا می‌دهد، به نیت مرد بستگی دارد (که مرادش طلاق است یا نه).

و فرمودهٔ خدای عزَّ و جَلّ: «و خوش و خرّم آنها را رها کنید.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۹)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و خوش و خرّم شما را رها کنم.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۸)

و خداوند فرمود: «یا (باید زن را) به خوبی نگاه داشتن یا به شایستگی آزاد کردن.» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۲)

و خداوند فرمود: «یا به شایستگی از آنان جدا شوید.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۲)

و عایشه گفت: همانان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌دانست که پدر و مادر من مرا به جدایی از آن حضرت امر نمی‌کنند.

٧- باب: مَنْ قَالَ لِامْرَأَتِه: أَنْتِ عَلَيَّ حَرَامٌ

وَقَالَ الْحَسَنُ: نِيَّتُهُ.

وَقَالَ أَهْلُ الْعِلْمِ: إِذَا طَلَّقَ ثَلَاثًا فَقَدْ حَرُمَتْ عَلَيْهِ، فَسَمَّوْهُ حَرَامًا بِالطَّلَاقِ وَالْفِرَاقِ، وَلَيْسَ هَذَا كَالَّذِي يُحَرِّمُ الطَّعَامَ، لِأَنَّهُ لَا يُقَالُ لِطَعَامِ الْحِلِّ حَرَامٌ، وَيُقَالُ لِلْمُطَلَّقَةِ حَرَامٌ. وَقَالَ فِي الطَّلَاقِ ثَلَاثًا: لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ.

باب ـ ۷: کسی که به زن خود گفت: تو بر من حرام هستی.

و حَسَن گفت: نیّت او (اعتبار دارد.)

و اهل علم گفته‌اند: آنگاه که سه طلاق گفت، زنش بر وی حرام می‌شود. زوجه را به سبب طلاق و جدایی حرام نامیدند و این (تحریم) مانند طعام نیست که کسی طعام را بر خود حرام کند، زیرا به طعام حلال حرام گفته نمی‌شود و برای زن طلاق داده شده حرام گفته می‌شود. و دربارهٔ سه طلاق گفته‌اند: زن طلاق داده شده بر وی حلال نمی‌شود تا مرد دیگری

را به نکاح نگیرد.

٥٢٦٤- وقَالَ اللَّيْثُ، حَدَّثَنِي نَافِعٌ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا سُئِلَ عَمَّنْ طَلَّقَ ثَلاثًا قال: لَوْ طَلَّقْتَ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَنِي بِهَذَا، فَإِنْ طَلَّقْتَهَا ثَلاثًا حَرُمَتْ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَكَ. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

٥٢٦٤ ـ و لیث گفته است که نافع روایت کرده که: آنگاه که از ابن عمر در مورد کسی که سه طلاق داده، سؤال می‌شد، می‌گفت: اگر یک طلاق یا دو طلاق بدهی بهتر است، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین را به من امر کرده است. پس اگر سه طلاق دادی حرام می‌شود تا آنکه وی شوهر دیگری جز تو بگیرد.

٥٢٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: طَلَّقَ رَجُلٌ امْرَأَتَهُ فَتَزَوَّجَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ فَطَلَّقَهَا وَكَانَتْ مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ فَلَمْ تَصِلْ مِنْهُ إِلَى شَيْءٍ تُرِيدُهُ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ طَلَّقَهَا فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ زَوْجِي طَلَّقَنِي، وَإِنِّي تَزَوَّجْتُ زَوْجًا غَيْرَهُ فَدَخَلَ بِي وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلا مِثْلُ الْهُدْبَةِ فَلَمْ يَقْرَبْنِي إِلا هَنَةً وَاحِدَةً لَمْ يَصِلْ مِنِّي إِلَى شَيْءٍ، فَأَحِلُّ لِزَوْجِي الأَوَّلِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَحِلِّينَ لِزَوْجِكِ الأَوَّلِ حَتَّى يَذُوقَ الآخَرُ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». [راجع: ٢٦٣٩، أخرجه مسلم: ١٤٣٣، مختصراً باختلاف].

٥٢٦٥ ـ از هشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه گفت: مردی زنش را طلاق داد، آن زن با شوهر دیگری ازدواج کرد، وی نیز آن زن را طلاق داد، و همراه آن مرد چون ریشهٔ جامه (سست و ناتوان) بود و به آن چیزی که از شوهر انتظار داشت، نمی‌رسید و شوهر دوم در طلاق دادن وی درنگ نکرد، وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا شوهر (اول) من مرا طلاق داده است و من با کسی دیگر ازدواج کردم وی بر من درآمد و با وی نبود جز ریشهٔ جامه. وی به جز یک بار با من نزدیکی نکرد و از من به چیزی نرسید. آیا من به شوهر اول خود حلال می‌باشم؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر شوهر اول خود حلال نمی‌شوی تا شوهر دیگر شیرینی جماع تو را بچشد و تو شیرینی جماع او را بچشی.»

٨- باب: ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾

[التحريم: ١]

باب ـ ٨: «چرا حرام می‌کنی آنچه را خدا بر تو حلال کرده است؟» (سورهٔ تحریم، آیهٔ ١)

٥٢٦٦- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ: سَمِعَ الرَّبِيعَ بْنَ

٥٢٦٦ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که

نَافِعٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ يَعْلَى ابْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : إِذَا حَرَّمَ امْرَأَتَهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ . وَقَالَ : ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ . [راجع: ۴۹۱۱، أخرجه مسلم: ۱۴۷۳، باختلاف].

ابن عباس گفت: آنگاه که کسی زنش را (با گفتن: تو بر من حرام هستی) بر خود حرام گرداند، این (گفتن) چیزی نیست (طلاق واقع نمی‌شود) و گفت: «قطعاً برای شما (در اقتدا) به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سرمشقی نیکوست.»
(سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۱)

۵۲٦۷- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال: زَعَمَ عَطَاءٌ : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَ ابْنَ عُمَيْرٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمْكُثُ عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلاً ، فَتَوَاصَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ : أَنَّ أَيَّتَنَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَلْتَقُلْ : إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، فَدَخَلَ عَلَى إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ ، فَقَالَ : « لَا ، بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَلَنْ أَعُودَ لَهُ » . فَنَزَلَتْ : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ إِلَى ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ . لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ : ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ﴾ لِقَوْلِهِ ﴿بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً﴾ . [راجع: ۴۹۱۲، أخرجه مسلم: ۱۴۷۴].

۵۲٦۷ ـ از عُبَید بن عُمَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد (همسر خود) زینب بنت جَحْش می‌ایستاد و نزد وی عسل می‌خورد. من و حَفْصه با یکدیگر قرار گذاشتیم اینکه: هرگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر هر یکی از ما درآید باید به وی بگوید: از تو بوی مغافیر (صمغی بدبوی) حس می‌کنم، آیا مغافیر خورده‌ای؟ آن حضرت بر یکی از ما درآمد و این را به وی گفت: فرمود: «نی، بلکه نزد زینب بنت جَحْش، عسل خورده‌ام و هرگز آن را دیگر نمی‌خورم.»
پس (آیاتی) فرو فرستاده شد: «ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدای بر تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟ خدا آمرزندهٔ مهربان است. قطعاً خدا برای شما (راه) گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا کارساز شماست و اوست دانای حکیم. و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را (به زن دیگر) گزارش داد و خدا (پیامبر) را بر آن مطّلع گردانید. (پیامبر) بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی (دیگر) اعراض نمود، پس چون (مطلب را) به آن زن

خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است. و اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید بهتر است.» (سورهٔ تحریم، آیات ٤ ـ ١) خطاب توبه کنید متوجه عایشه و حَفْصَه است.

«و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت.»

(سورهٔ تحریم، آیهٔ ۳)

بنا به فرمودهٔ آن حضرت است: «ولی من عسل خورده‌ام.»

٥٢٦٨ - حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحَلْوَاءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ، فَغِرْتُ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ، فَسَقَتِ النَّبِيَّ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً، فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ، فَقُلْتُ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكِ، فَإِذَا دَنَا مِنْكِ فَقُولِي: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: لَا، فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ، وَسَأَقُولُ ذَلِكِ، وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَاكِ. قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتِنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لَا». قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَى

٥٢٦٨ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) عسل و حلوا را دوست می‌داشت، و چون از نماز عصر برمی‌گشت نزد زنان خود می‌آمد و به یکی از ایشان نزدیکی می‌کرد. روزی بر حَفْصَه دختر عمر درآمد، در آنجا بیش از حدِّ معمول ایستاد، رشکم آمد، سبب آن را پرسیدم، به من گفته شد: زنی از اقوام حفصه، به وی مشک کوچکی عسل آورده بود و حَفْصَه مقداری از آن را بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشانیده بود. با خود گفتم: به خدا سوگند، در مورد آن حضرت حیله‌ای به کار می‌برم. به سَوْدَة بنت زَمْعَه (همسر آن حضرت) گفتم: آن حضرت نزد تو خواهد آمد و چون به تو نزدیک شد به او بگوی: آیا مَغافیر خورده‌ای؟ آن حضرت به تو خواهد گفت که: نی. پس به او بگوی: پس این بوی چیست که از تو درمی‌یابم؟ همانا وی به تو خواهد گفت که: «حَفْصَه، مقداری عسل بر من خورانیده است.» پس به وی

صَفِيَّةُ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلاَ أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَاهُ، قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي. [راجع: ۴۹۱۲، اخرجه مسلم: ۱۴۷۴].

بگوی: زنبور آن عسل از عُرفُطْ (درختی که مَغافِیر بار می‌آورد) خورده است. من هم همین را خواهم گفت، و تو ای صَفِیَّه نیز همین را بگوی. عایشه گفت که سَودة (به من) گفت: به خدا سوگند که آنگاه که آن حضرت بر دروازه ایستاد، می‌خواستم آنچه را به من گفته بودی به وی آغاز کنم، به خاطر ترسی که از تو داشتم، (عایشه می‌گوید) وقتی آن حضرت به سَودة نزدیک شد، سَودة به وی گفت: یا رسول‌الله! آیا مَغافِیر خورده‌ای؟ فرمود: «نِی». سودة گفت: پس این بوی چیست که از تو درمی‌یابم؟ فرمود: «حَفْصَه مقداری عسل بر من خورانیده است.» سَودة گفت: زنبور آن عسل عَرْفُط خورده است.

(عایشه می‌گوید) زمانی که آن حضرت نزد من آمد، من هم، مانند (آنچه حفصه گفته بود) به وی گفتم، و چون نزد صَفِیَّه رفت، وی نیز مانند آن را به آن حضرت گفت.

آنگاه که آن حضرت نزد حَفصه رفت، حَفصه گفت: یا رسول‌الله! آیا تو را از آن (عسل) نخورانم؟ فرمود: «مرا به آن نیازی نیست.»

عایشه می‌گوید که سَودة می‌گفت: به خدا سوگند که ما (عسل را) بر آن حضرت حرام گردانیدیم. من به او گفتم: خاموش باش!

۹- باب: لا طَلاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ

باب ـ۹: پیش از نکاح، طلاقی نیست.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آوردید، اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید، آنگاه پیش از آنکه با آنان هم‌خوابگی

جَميلاً﴾ [الأحزاب: ۴۹].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: جَعَلَ اللَّهُ الطَّلاقَ بَعْدَ النِّكَاحِ. وَيُرْوَى فِي ذَلِكَ عَنْ عَلِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، وَعُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، وَعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، وَشُرَيْحٍ، وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَالْقَاسِمِ، وَسَالِمٍ، وَطَاوُسٍ، وَالْحَسَنِ وَعِكْرِمَةَ، وَعَطَاءٍ، وَعَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، وَجَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، وَنَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَمُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ، وَسُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، وَمُجَاهِدٍ، وَالْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، وَعَمْرِو بْنِ هَرِمٍ، وَالشَّعْبِيِّ: أَنَّهَا لا تَطْلُقُ.

کنید، طلاقشان دادید، پس بر عهدهٔ آنها عِده‌ای که آن را بشمارید نیست، پس مَهرشان را بدهید و خوش و خرّم آنها را رها کنید.»
(سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۹)

و ابن عباس گفت: خداوند طلاق را پس از نکاح گردانیده است و در این مورد روایت شده است از: علی (بن ابی طالب) و سعید بن مُسَیِّب، و عُروه بن زُبیر، و ابوبکر بن عبدالرحمن، و عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه، و اَبانَ بن عثمان، و علی بن حُسَین، و شُرَیْح، و سَعید بن جَبَیر، و قاسِم، و سالِم و طاووس، و حَسن و عکرمه و عطاء و عامِر بن سعد و جابِر بن زَید و نافع بن جبَیر و محمد بن کعب و سُلیمان بن یَسار و مُجاهِد و قاسم بن عبدالرحمن و عَمْرو بن هَرِم و شَعْبی که (بیست‌وچهار نفر مذکور) گفته‌اند که زن پیش از نکاح طلاق نمی‌شود.[1]

۱۰- بَاب: إِذَا قَالَ لامْرَأَتِهِ وَهُوَ مُكْرَهٌ: هَذِهِ أُخْتِي، فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ

باب ـ ۱۰: اگر مردی (از روی اجبار) زن خود را بگوید، وی خواهر من است بر حالت وی اثر نمی‌گذارد.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِسَارَةَ: هَذِهِ أُخْتِي، وَذَلِكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ابراهیم (در معرفی زن خود) سارَه گفت: وی خواهر من است و این گفته در ذات خدای عَزَّ و جَلَّ است.»

۱۱- بَاب: الطَّلاقِ فِي الإِغْلاقِ وَالْكُرْهِ،

باب ـ ۱۱: طلاق در حالت خشم و جبر[2] یا مستی و دیوانگی و حکم این هردو، و اگر به غلطی

۱- مثلاً اگر مردی بگوید که اگر با فلان زن ازدواج کردم، بر من طلاق باشد و بعد با آن زن ازدواج کند، طلاق نمی‌شود.
۲- اگر کسی به زن خود بگوید که اگر به فلان خانه رفتی، طلاق هستی. وی اگر به همان خانه رفت طلاق می‌شود وگرنه، طلاق نمی‌شود.

وَالسَّكْرَانِ وَالْمَجْنُونِ وَأَمْرِهِمَا ، وَالْغَلَطِ وَالنِّسْيَانِ فِي الطَّلَاقِ وَالشِّرْكِ وَغَيْرِهِ .

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى » .

وَتَلَا الشَّعْبِيُّ : ﴿لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶].

وَمَا لَا يَجُوزُ مِنْ إِقْرَارِ الْمُوَسْوِسِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلَّذِي أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ : « أَبِكَ جُنُونٌ » .

وَقَالَ عَلِيٌّ : بَقَرَ حَمْزَةُ خَوَاصِرَ شَارِفَيَّ ، فَطَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يَلُومُ حَمْزَةَ ، فَإِذَا حَمْزَةُ قَدْ ثَمِلَ مُحْمَرَّةً عَيْنَاهُ ، ثُمَّ قَالَ حَمْزَةُ : هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عَبِيدٌ لِأَبِي ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ قَدْ ثَمِلَ ، فَخَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ .

وَقَالَ عُثْمَانُ : لَيْسَ لِمَجْنُونٍ وَلَا لِسَكْرَانَ طَلَاقٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : طَلَاقُ السَّكْرَانِ وَالْمُسْتَكْرَهِ لَيْسَ بِجَائِزٍ .

وَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ : لَا يَجُوزُ طَلَاقُ الْمُوَسْوِسِ .

وَقَالَ عَطَاءٌ : إِذَا بَدَا بِالطَّلَاقِ فَلَهُ شَرْطُهُ .

وَقَالَ نَافِعٌ : طَلَّقَ رَجُلٌ امْرَأَتَهُ الْبَتَّةَ إِنْ خَرَجَتْ ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : إِنْ خَرَجَتْ فَقَدْ بُتَّتْ مِنْهُ ، وَإِنْ لَمْ تَخْرُجْ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ قَالَ : إِنْ لَمْ أَفْعَلْ كَذَا وَكَذَا فَامْرَأَتِي طَالِقٌ ثَلَاثًا : يُسْأَلُ عَمَّا قَالَ : وَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ حِينَ حَلَفَ بِتِلْكَ الْيَمِينِ ؟ فَإِنْ سَمَّى أَجَلًا أَرَادَهُ وَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ حِينَ حَلَفَ ، جُعِلَ ذَلِكَ فِي دِينِهِ وَأَمَانَتِهِ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : إِنْ قَالَ : لَا حَاجَةَ لِي فِيكِ ، نِيَّتُهُ ، وَطَلَاقُ كُلِّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ .

وَقَالَ قَتَادَةُ : إِذَا قَالَ : إِذَا حَمَلْتِ فَأَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا ، يَغْشَاهَا عِنْدَ كُلِّ طُهْرٍ مَرَّةً ، فَإِنِ اسْتَبَانَ حَمْلُهَا فَقَدْ بَانَتْ .

(لفظ طلاق بر زبان آورد) و یا کسی به خداوند شرک بیاورد و یا از روی فراموشی طلاق دهد.

نظر به فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «اعمال به نیّت بستگی دارد و هر کس بر وفق نیّت خود پاداش می‌گیرد.»

و شَعْبی (این آیه را) تلاوت کرد: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۶)

و آنچه روا نمی‌باشد به اقرار وسوسه‌کننده.

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به کسی که (به ارتکاب زنا) بر خود اقرار کرد، فرمود: «آیا دیوانه هستی؟»

و علی (ابن ابی‌طالب) فرمود: حَمزه پهلوهای شتران مرا درید و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ملامت کردن حمزه آغاز کرد و ناگاه دریافت که حمزه مست است و چشمانش (از اثر شراب) سرخ شده است. سپس حمزه گفت: آیا شما غلامان پدرم نیستید؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دریافت که وی مست (شراب) است و از آنجا برآمد و ما همراه وی برآمدیم.

و عثمان گفت: طلاقی که دیوانه و مست بدهد اعتبار ندارد. و ابن عباس گفت: طلاق مرد مست و کسی که مجبور شود جایز نیست. و عُقبهٔ بن عامِر گفت: طلاق مردی که وسوسه‌کننده است جواز ندارد.

و عطاء گفت: اگر کسی با لفظ طلاق آغاز کرد (و شرط گذاشت) شرط وی اعتبار دارد.[1]

۱- اگر کسی به زن خود بگوید که اگر به فلان خانه رفتی، طلاق هستی. وی اگر به همان خانه رفته طلاق می‌شود، وگرنه طلاق نمی‌شود.

وَقَالَ الْحَسَنُ: إِذَا قَالَ: الْحَقِي بِأَهْلِكِ، نِيَّتُهُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الطَّلاقُ عَنْ وَطَرٍ، وَالْعَتَاقُ مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: إِنْ قَالَ: مَا أَنْتِ بِامْرَأَتِي، نِيَّتُهُ، وَإِنْ نَوَى طَلاقًا فَهُوَ مَا نَوَى.

وَقَالَ عَلِيٌّ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.

وَقَالَ عَلِيٌّ: وَكُلُّ الطَّلاقِ جَائِزٌ، إِلا طَلاقَ الْمَعْتُوهِ.

و نافـع (به ابن عمر) گفت: اگر مردی زن خود را (به شرط اینکه) اگر از خانه برآید طلاق باین بدهد (حکم آن چیسـت؟) ابن عمر گفت: اگر زنش برآید، از وی (به طور قطع) جدا می‌شود، (و رجوعـی ندارد) و اگر بیـرون نرود، بر آن اثری ندارد.

و زُهری گفـت: دربارهٔ مردی که بگوید: ـ اگر چنین و چنان نکنم زن من سـه طلاقه باشـد ـ باید از وی سؤال شـود به آنچه گفته و در دل خود (نیّت آن را) بسـته، آنگاه که این سـوگند را یاد کرده اسـت، (که تـا چه مدتی آن کار را نکند) اگر وی مدتی را که می‌خواسته و در دل به آن نیّت کرده بود، آنگاه که سـوگند خورده بـود یاد کرد (تعیین نمود) گفتهٔ او به دین او و امانت او واگذاشته شود.

و ابراهیم گفت: اگر شوهر به زن بگوید که: مرا به تو نیازی نیسـت. به نیّت شوهر بستگی دارد (که قصد طلاق داشته یا نه) و طلاق هر قوم به (عبارت) زبان آنهـا (که در امر طلاق مصطلح است) وابسته می‌باشد.

و قَتاده گفت: اگر شوهر به زن بگوید که: ـ اگر حامله شـدی، تو سـه طلاقه هستی ـ وی حق دارد که در هر طُهر (پاکی از حیض) با زن خود یک بار جماع کند، و آنگاه که حمل وی ظاهر شد، همانا طلاق بائن می‌شود.

و حَسَـن گفت: اگر شـوهر به زن بگوید ـ به خانواده‌ات بازگرد ـ نیّت شوهر اعتبار دارد.

و ابن عباس گفت: طلاق بنا بر نیاز است، ولی آزاد کردن (بنده) چیزی است که به آن رضایت خدا را می‌خواهد.

و زُهری گفت: اگر شـــوهر به زن خود بگوید: تو زن من نیستی، به نیّت وی بستگی دارد. اگر نیّت طلاق کرده باشـــد همان نیّـــت وی اعتبار دارد.

و علی (بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه)) گفت: آیا می‌دانی که قلم از ســه گونه مردم برداشته شده است (که طلاق دادنشان اعتبار ندارد): از دیوانه تا بهبود یابد، از کودک تا بالغ شود، از خوابیده تا بیدار شود. و علی گفت: هر طلاقی رواست، به‌جز طلاق ناقص‌العقل. (معتوه)

٥٢٦٩- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَوْفَى، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ».

قَالَ قَتَادَةُ: إِذَا طَلَّقَ فِي نَفْسِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ. [راجع: ٢٥٢٨، أخرجه مسلم: ١٢٧].

٥٢٦٩ ـ از زُرارة بن أَوْفَى، از ابوهریره (رضی‌الله عنـه) روایت اسـت که پیامبر (صلـی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خداوند از سخنان (ناروا) کـه امت مـن در دل می‌گذراننـد درمی‌گذرد، همانهایـی که به آن عمـل نکرده‌اند و آن را بر زبان نیاورده‌اند.

و قَتـاده گفـت: اگر کســی در دل خود طلاق بگوید، تأثیری نمی‌گذارد.

٥٢٧٠- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَسْلَمَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ زَنَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لِشِقِّهِ الَّذِي أَعْرَضَ، فَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: «هَلْ بِكَ جُنُونٌ؟ هَلْ أَحْصَنْتَ». قَالَ: نَعَمْ، فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُرْجَمَ بِالْمُصَلَّى، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ جَمَزَ حَتَّى أُدْرِكَ بِالْحَرَّةِ فَقُتِلَ. [انظر: ٥٢٧٢، ٦٨١٤، ٦٨١٦، ٦٨٢٠، ٦٨٢٦، ٧١٦٨، أخرجه مسلم: ١٦٩١].

٥٢٧٠ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه روایت است که جابر گفت: مردی از قبیلهٔ اسـلم نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمـد، در حالی که آن حضرت در مسـجد بـود، وی گفت: همانا وی زنـا کرده اسـت، آن حضرت از وی روی گردانید، وی به سـویی کـه آن حضرت روی گردانیده بود، روی کرد و چهار بار (به ارتکاب زنا) بر نفس خود شـهادت داد. آن حضرت او را فرا خواند و گفت: «آیا دیوانه می‌باشـی؟ یا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری (ازدواج کرده‌ام) آن حضرت امر کرد که او را در مُصَلّی (عیدگاه) سنگســار کنند، زمانی که سنگی سخت به وی

اصابــت کرد، گریخت، تا آنکــه در زمین حَرّه گرفته شد و کشته شد.[۱]

۵۲۷۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ مِنْ أَسْلَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَنَادَاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الأَخِرَ قَدْ زَنَى، يَعْنِي نَفْسَهُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لِشِقِّ وَجْهِهِ الَّذِي أَعْرَضَ قِبَلَهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الأَخِرَ قَدْ زَنَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لِشِقِّ وَجْهِهِ الَّذِي أَعْرَضَ قِبَلَهُ، فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ: فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لَهُ الرَّابِعَةَ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ دَعَاهُ فَقَالَ: «هَلْ بِكَ جُنُونٌ». قَالَ: لَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ». وَكَانَ قَدْ أُحْصِنَ. [انظر: ۶۸۱۵، ۶۸۲۵، ۷۱۶۷، أخرجه مسلم: ۱۶۹۱، مع الحديث الآتي].

۵۲۷۱ ـ از زُهری (ابن شــهاب) از ابوسَلَمة بن عبدالرحمن و ســعید بن مُسَیّب روایت است که ابوهریــره گفت: مردی از قبیلهٔ اســلم، نزد رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) آمد و آن حضرت در مســجد بود. وی بانــگ برآورد و گفت: یا رســول‌الله، همانا ایــن (من) بدبخت زنا کرده اســت، یعنی خــود وی. آن حضرت از وی روی گردانیــد، وی به ســویی که روی آن حضرت گردانیده شــده بــود روی کرد، و همان ســخن خود را به وی گفت. آن حضرت از وی روی گردانیــد، و برای بار چهارم به آن حضرت روی کرد، و چــون چهار بار بر خود (به ارتکاب زنا) گواهی داد آن حضرت وی را فرا خواند و گفت: «آیا دیوانه هســتی؟» گفت: نی. پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «او را ببرید و سنگسار کنید.»

۵۲۷۲- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِيَّ قَالَ: كُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ، فَرَجَمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى بِالْمَدِينَةِ، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ جَمَزَ، حَتَّى أَدْرَكْنَاهُ بِالْحَرَّةِ، فَرَجَمْنَاهُ حَتَّى مَاتَ. [راجع: ۵۲۷۰، أخرجه مسلم: ۱۶۹۱، مع الحديث السابق].

۵۲۷۲ ـ و از زُهری روایت شده که گفت: کسی بــه من خبر داده که از جابر بن عبدالله انصاری شنیده که گفت: من در میان کسانی بودم که او را سنگســار می‌کردند، آنگاه که سنگها به وی اصابت کرد به سرعت گریخت تا آنکه او را در حَرّه گیر آوردند و سنگسارش کردند تا مُرد.

۱۲- باب: الْخُلْعِ وَكَيْفَ الطَّلَاقُ فِيهِ

باب ـ ۱۲: خُلْع و چگونگی طلاق در آن.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و برای شما روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید، چیزی باز ســتانید،

۱- مطابقت حدیث به ترجمهٔ آن است که اگر وی دیوانه می‌بود اقرارش اعتبار نداشت.

وَأَجَازَ عُمَرُ الْخُلْعَ دُونَ السُّلْطَانِ .

وَأَجَازَ عُثْمَانُ الْخُلْعَ دُونَ عِقَاصِ رَأْسِهَا .

وَقَالَ طَاوُسٌ: ﴿إِلا أَنْ يَخَافَا أَلا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ . فِيمَا افْتَرَضَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ فِي الْعِشْرَةِ وَالصُّحْبَةِ ، وَلَمْ يَقُلْ قَوْلَ السُّفَهَاءِ: لا يَحِلُّ حَتَّى تَقُولَ لا أَغْتَسِلُ لَكَ مِنْ جَنَابَةٍ .

مگر آنکه (طرفین) در برپا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو، حدود خدا را برپا نمی‌دارند، در آنچه که (زن برای آزاد کردن خود) فدیه دهد، گناهی برایشان نیست این است حدود (احکام) الهی، پس، از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود (احکام) الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکاران هستند.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۹)

و عُمَر خُلع°(جدایی میان زن و شوهر در بدل چیزی که زن به شوهر می‌دهد) را بدون حضور سلطان (در حضور قاضی و حاکم) اجازه داده است.

و عثمان در خلع جایز دانسته که شوهر از زن همهٔ دارایی وی را بگیرد به جز رشته‌ای که بر سر خود می‌بندد.

و طاووس در رابطه به این آیه «مگر آنکه (طرفین) در برپا داشتن حدود خدا بیمناک باشند» گفت: مراد احکامی است که در مورد حقوق هر یک از زن و شوهر در رابطه به معاشرت نیک و همدمی و همدلی مقرر شده است. و طاووس قول بی‌خردان را نگفته که می‌گویند: حلال نیست (گرفتن آنچه در مَهر داده‌اید) تا آنکه زن بگوید: از جنابت تو غسل نمی‌کنم (با تو جماع نمی‌کنم).

۵۲۷۳- حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ جَمِيلٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ ، مَا أَعْتِبُ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَلا دِينٍ ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَرُدِّينَ

۵۲۷۳ ـ از خالِد از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: زن ثابت بن قَیس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! (شوهرم) ثابت بن قیس را از نظر خلق و خوی و دین، بر او ایراد نمی‌گیرم ولی ناخشنودم

عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ» . قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْبَلِ الْحَدِيقَةَ وَطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً» .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : لا يُتَابَعُ فِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ . [انظر: ۵۲۷۴، ۵۲۷۵، ۵۲۷۶، ۵۲۷۷ لم يذكر متنه].

(که به خاطر نادوســت داشــتن وی) در اسلام ناسپاسی کنم.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «آیا باغی را (که در مَهر تو کرده) به وی بازمی‌گردانی؟» گفت: آری. رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به شوهرش) گفت: «باغ را از وی قبول کن و او را یکباره طلاق کن.»
ابوعبدالله (امام بخاری)(گفت: در این مورد از ابن عباس متابعت نشده است.

۵۲۷٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّ أُخْتَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ : بِهَذَا ، وَقَالَ : «تَرُدِّينَ حَدِيقَتَهُ» . قَالَتْ : نَعَمْ ، فَرَدَّتْهَا ، وَأَمَرَهُ يُطَلِّقْهَا .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «وَطَلِّقْهَا» . [راجع: ۵۲۷۳].

۵۲۷٤ ـ از خالدالحَذّاء روایت است که عِکرمه گفــت: خواهر عبدالله بن اُبَــی، همین را گفت و افــزود که آن حضرت فرمــود: «آیا باغ او را به او مســترد می‌کنی؟» گفت: آری. وی باغ را مســترد کرد و آن حضرت به ثابت امر کرد که او را طلاق دهــد و ابراهیم بن طَهْمان از خالِد از عکرمــه روایت کرد که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «و او را طلاق بده.»

۵۲۷۵- وَعَنْ أَيُّوبَ بْنِ أَبِي تَمِيمَةَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ : جَاءَتِ امْرَأَةُ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي لا أَعْتِبُ عَلَى ثَابِتٍ فِي دِينٍ وَلا خُلُقٍ ، وَلَكِنِّي لا أُطِيقُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ» . قَالَتْ : نَعَمْ. [راجع: ۵۲۷۳].

۵۲۷۵ ـ و از ایّــوب بن ابــی تَمیمَه، از عِکرمه روایت اســت که ابن عباس گفت: زنِ ثابت بن قیس نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! من بر ثابت عیب نمی‌کنم، نه در دین وی و نه در خُلق و خوی وی ولی او را تحمّل کرده نمی‌توانم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «آیا باغ او را به او مسترد می‌کنی؟» گفت: آری.

۵۲۷٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ الْمُخَرِّمِيُّ : حَدَّثَنَا قُرَادٌ أَبُو نُوحٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَاءَتِ امْرَأَةُ ثَابِتِ بْنِ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أَنْقِمُ عَلَى ثَابِتٍ فِي دِينٍ وَلا

۵۲۷٦ ـ از اَیّوب از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضــی‌الله عنه) گفت: زنِ ثابت بن قیس بن شمّاس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رســول‌الله! من بر ثابت عیب‌جویی نمی‌کنم نــه در دین وی و نه در خُلق و خوی

خُلُق، إلا أنّي أخافُ الكُفرَ، فقالَ رسولُ اللهِ ﷺ: «فتَردِّينَ عليهِ حديقتَهُ». فقالتْ: نعمْ، فردّتْ عليهِ، وأمرَهُ ففارَقَها. [راجع: ۵۲۷۳]

وی، مگر آنکه از ناسپاسی می‌ترسم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «آیا باغ وی را به او مسترد می‌کنی؟» گفت: آری. باغ را مسترد کرد. آن حضرت به ثابت امر کرد که او را طلاق دهد و او طلاق داد.

۵۲۷۷- حدّثنا سُليمانُ: حدّثنا حمّادٌ، عنْ أيّوبَ، عنْ عِكرمةَ: أنّ جَميلةَ، فذكرَ الحديثَ. [راجع: ۵۲۷۳]

۵۲۷۷ ـ از سلیمان، از حَمّاد، از اَیّوب روایت است که عِکرمه گفت: همانا جمیله (زن ثابت) حدیث مذکور را یاد کرده است.

۱۳- باب: الشِّقاقِ، وهلْ يُشيرُ بالخُلعِ عندَ الضَّرورةِ

باب ـ ۱۳ ناسازگاری: آیا در وقت ضرورت به خُلع اشاره می‌کند؟

وقولِهِ تعالى: ﴿وإنْ خِفتُمْ شِقاقَ بينِهِما فابعثُوا حَكَمًا منْ أهلِهِ وحَكَمًا منْ أهلِها﴾ [النساء: ۳۵].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر از ناسازگاری میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید، پس داوری از خانوادهٔ آن (شوهر) و داوری از خانوادهٔ آن (زن) تعیین کنید.»
(سورهٔ نساء، آیهٔ ۳۵)

۵۲۷۸- حدّثنا أبو الوليدِ: حدّثنا الليثُ، عنِ ابنِ أبي مُليكةَ، عنِ المِسورِ بنِ مَخرمةَ الزُّهريّ قال: سمعتُ النبيَّ ﷺ يقولُ: «إنّ بني المُغيرةِ استأذنوا في أنْ ينكحَ عليٌّ ابنتَهُمْ، فلا آذنُ». [أخرجه مسلم: ۲۴۴۹، بزيادة].

۵۲۷۸ ـ از ابن ابی مُلَیکه روایت است که مِسْوَر بن مَخْرَمه گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «همانا بنی مُغیرَه اجازه خواستند که علی (بن ابی طالب) دخترشان را نکاح کند، و من اجازه نمی‌دهم.»

۱۴- باب: لا يكونُ بيعُ الأمةِ طلاقًا

باب ـ ۱۴: فروش کنیز، طلاق (وی) نمی‌باشد.

۵۲۷۹- حدّثنا إسماعيلُ بنُ عبدِاللهِ قال: حدّثني مالكٌ، عنْ ربيعةَ بنِ أبي عبدِالرّحمنِ، عنِ القاسمِ بنِ محمّدٍ، عنْ عائشةَ رضيَ اللهُ عنها، زوجِ النبيِّ ﷺ قالتْ: كانَ في بَريرةَ ثلاثُ سُننٍ: إحدى السُّننِ أنّها أُعتقتْ فخُيّرتْ في زوجِها، وقالَ رسولُ اللهِ ﷺ: «الولاءُ لمنْ أعتقَ».

۵۲۷۹ ـ از مالک، از رَبیعَة بن عبدالرحمن از قاسم بن محمد از عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که گفت: در قضیهٔ بَریره سه سنّت پدید آمد، سنّت اول آن است که وقتی وی (از

وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْبُرْمَةُ تَفُورُ بِلَحْمٍ ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ خُبْزٌ وَأُدْمٌ مِنْ أُدْمِ الْبَيْتِ ، فَقَالَ : «أَلَمْ أَرَ الْبُرْمَةَ فِيهَا لَحْمٌ». قَالُوا: بَلَى ، وَلَكِنْ ذَلِكَ لَحْمٌ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ ، وَأَنْتَ لا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ . قَالَ : «عَلَيْهَا صَدَقَةٌ ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ». [راجع: ٤٥٦، اخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً ، أخرجه مسلم: ١٥٠٤، برقم: ٦] .

بردگی) آزاد شد، در اختیار کردن شوهر خود آزاد گذاشته شد (که در نکاح وی باشد یا از وی طلاق بگیرد) و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «وَلاء (حقّ میراث) برای کسی است که او را آزاد کرده است.[1] و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانه درآمد و دیگ گوشت می‌جوشید. به آن حضرت (قرص) نان و خورشی آورده شد که از خورش خانه بود، آن حضرت فرمود: «آیا دیگ را نمی‌بینم که در آن گوشت است؟» گفتند: آری. ولی آن گوشتی است که برای بَرِیْرَه صدقه داده شده است و تو صدقه نمی‌خوری. آن حضرت فرمود: «برای وی صدقه است و برای ما هدیه است.»

١٥- باب :
خِيَارِ الأَمَةِ تَحْتَ الْعَبْدِ

باب ـ ۱۵: مخیَّر گردانیدن کنیز (آزاد شده‌ای) که شوهرش غلام باشد.

٥٢٨٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ وَهَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: رَأَيْتُهُ عَبْدًا ، يَعْنِي زَوْجَ بَرِيرَةَ . [انظر: ٥٢٨١، ٥٢٨٢، ٥٢٨٣] .

۵۲۸۰ ـ از قَتاده، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: او را به حالت غلام دیدم. یعنی شوهر بریره را.

٥٢٨١- حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ذَاكَ مُغِيثٌ عَبْدُ بَنِي فُلانٍ ، يَعْنِي زَوْجَ بَرِيرَةَ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتْبَعُهَا فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ ، يَبْكِي عَلَيْهَا . [راجع: ٥٢٨٠] .

۵۲۸۱ ـ از وُهَیب، از ایُّوب، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: این مُغیث، غلام بنی فلان بود، یعنی شوهر بَریره، که گویا اکنون به سوی وی می‌نگرم که در کوچه‌های مدینه، در پی بریره می‌گشت و (از فراق وی) می‌گریست.

٥٢٨٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ زَوْجُ بَرِيرَةَ عَبْدًا أَسْوَدَ ، يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ ، عَبْدًا لِبَنِي فُلانٍ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ وَرَاءَهَا فِي سِكَكِ

۵۲۸۲ ـ از عبدالوهاب، از ایوب، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: شوهر بریره غلامی سیاه بود که او را

۱- حقّ میراث کنیزی که آزاد شده باشد. اگر آن کنیز وارثی نداشته، به آزادکنندهٔ آن می‌رسد. نه به فروشندهٔ وی.

الْمَدِينَة . [راجع: ٥٢٨٠].

مُغیث می‌نامیدند غلام بنی‌فلان بود، گویا اکنون به سوی وی می‌نگرم که در کوچه‌های مدینه، به دنبال بریره راهی بود.[1]

١٦- باب: شَفَاعَة النَّبِيِّ ﷺ فِي زَوْجِ بَرِيرَةَ

باب ـ ۱۶: شفاعت کردن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای شوهر بریره.

٥٢٨٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلَا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ، وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ». قَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ. [راجع: ٥٢٨٠]

۵۲۸۳ ـ از خالد از عِکرِمه روایت است که ابن عباس گفت: شوهر بریره غلامی بود که مُغیث نامیده می‌شد، گویا اکنون به سوی وی می‌نگرم که به دنبال بریره می‌گشت و اشکانش بر ریشش جاری بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به عباس فرمود: «ای عباس، آیا از دوستی مُغیث نسبت به بریره و از دشمنی بریره نسبت به مغیث در شگفت نیستی؟»
پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به بریره) فرمود: «اگر نزد وی برگردی» بریره گفت: یا رسول‌الله! به من امر می‌کنی؟ فرمود: «همانا من شفاعت می‌کنم.» بریره گفت: مرا به وی نیازی نیست.

١٧- بابٌ:

باب ـ ۱۷:

٥٢٨٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ، فَأَبَى مَوَالِيهَا إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطُوا الْوَلَاءَ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «اشْتَرِيهَا وَأَعْتِقِيهَا، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». وَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِلَحْمٍ، فَقِيلَ: إِنَّ هَذَا مَا تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ».

حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، وَزَادَ: فَخُيِّرَتْ مِنْ

۵۲۸۴ ـ از حَکَم، از ابراهیم روایت است که اَسوَد گفت: عایشه قصد آن کرد که بریره را (که کنیز بود) بخرد، مالکان وی نپذیرفتند

1- امام بخاری، برای روشنی موضوع که آیا شوهر بریره آزاد بوده یا غلام، این همه اسناد آورده که وی غلام بوده است و از آن این مسئلهٔ فقهی استخراج می‌شود که اگر کنیزی که شوهرش غلام باشد آزاد می‌گردد، حقّ آن دارد که از شوهرش جدا گردد یا نگردد، احادیثی که مسلم و ترمذی آورده‌اند دالّ بر این است که شوهر بریره غلام بوده است، و ائمهٔ ثلاثه مالک و احمد و شافعی بر این رفته‌اند، در روایتی از ترمذی و ابن ماجه آمده که شوهر بریره آزاد بوده است و مذهب حنفی بر این روایت حکم کرده که چه شوهر غلام باشد یا آزاد کنیز آزاد شده حقّ اختیار دارد. (تیسیرالقاری)

زَوْجِهَا. [راجع: ٤٥٦، و أخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً، و أخرجه بطوله: ١٥٠٤].

مگر آنکه حقِّ ولاء را شرط بگذارند (که از آنِ ایشان باشد) عایشه آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد. آن حضرت فرمود: «او را بخر و آزادش کن، و حقِّ ولاء برای کسی است که آزادش کرده است.» و برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مقداری گوشت آورده شد و گفت: این همان است که برای بریره صدقه داده شده است. فرمود: «این برای وی صدقه است و برای ما هدیه است.» حدیث کرد ما را آدم از شعبه و افزود: بریره نسبت به شوهر خود مخیّر گردانیده شد.

١٨- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ﴾ [البقرة: ٢٢١].

٥٢٨٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ إِذَا سُئِلَ عَنْ نِكَاحِ النَّصْرَانِيَّةِ وَالْيَهُودِيَّةِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْمُشْرِكَاتِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أَعْلَمُ مِنَ الْإِشْرَاكِ شَيْئًا أَكْبَرَ مِنْ أَنْ تَقُولَ الْمَرْأَةُ: رَبُّهَا عِيسَى، وَهُوَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ.

باب ـ ۱۸: فرمودهٔ خدای تعالی:

«و با زنان مشرک ازدواج مکنید، تا ایمان بیاورند، قطعاً کنیز باایمان بهتر از زن مشرک است، هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد.» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۱)

۵۲۸۵ ـ از لیث روایت است که نافع گفت: آنگاه که از ابن عُمَر دربارهٔ نکاح با زنان نصرانی و یهودی سؤال شد، گفت: همانان خداوند زنان مشرکان را بر مسلمانان حرام گردانیده است و من از این شِرک چیزی برتر نمی‌دانم که زن بگوید: پروردگار وی عیسی است. در حالی که عیسی یکی از بندگان خداست.[1]

۱- در نکاح با زن غیرمسلمان اختلاف کرده‌اند. ابن عمر، زنان اهل کتاب را نظر به اینکه عیسی یا عزیر را پسر خدا می‌خوانند مشرک دانسته و بنا بر ظاهر آیهٔ فوق، نکاح با ایشان را مکروه خوانده است. از ابن عباس روایت شده که چون آیهٔ: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ...» «با زنان مشرک ازدواج نکنید.» نازل شد، مردم از ازدواج با زنان اهل کتاب درماندند، آنگاه آیهٔ «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» «و (بر شما حلال است ازدواج» زنان پاکدامن، از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنها داده شده.» (سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۵) نازل شد. سپس مردم با زنان نصرانی و یهودی ازدواج کردند و از آن باکی نداشتند، و این زنان بعد از ازدواج در دین خود بودند. بعضی گفته‌اند که مراد از مشرکات که در آیه آمده است

١٩- باب: نِكَاحِ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْمُشْرِكَاتِ وَعِدَّتِهِنَّ

٥٢٨٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: وَقَالَ عَطَاءٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: كَانَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى مَنْزِلَتَيْنِ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَالْمُؤْمِنِينَ: كَانُوا مُشْرِكِي أَهْلِ حَرْبٍ، يُقَاتِلُهُمْ وَيُقَاتِلُونَهُ، وَمُشْرِكِي أَهْلِ عَهْدٍ، لَا يُقَاتِلُهُمْ وَلَا يُقَاتِلُونَهُ، وَكَانَ إِذَا هَاجَرَتِ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ لَمْ تُخْطَبْ حَتَّى تَحِيضَ وَتَطْهُرَ، فَإِذَا طَهُرَتْ حَلَّ لَهَا النِّكَاحُ، فَإِنْ هَاجَرَ زَوْجُهَا قَبْلَ أَنْ تَنْكِحَ رُدَّتْ إِلَيْهِ، وَإِنْ هَاجَرَ عَبْدٌ مِنْهُمْ أَوْ أَمَةٌ فَهُمَا حُرَّانِ، وَلَهُمَا مَا لِلْمُهَاجِرِينَ، ثُمَّ ذَكَرَ مِنْ أَهْلِ الْعَهْدِ مِثْلَ حَدِيثِ مُجَاهِدٍ: وَإِنْ هَاجَرَ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ لِلْمُشْرِكِينَ أَهْلِ الْعَهْدِ لَمْ يُرَدُّوا، وَرُدَّتْ أَثْمَانُهُمْ.

باب ـ ١٩: نکاح زنی از زنان مشرک که مسلمان شد و عدّهٔ آنها.

٥٢٨٦ ـ از ابن جُرَیْج از عَطاء روایت است که ابن عباس گفت: مشرکان، نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و مسلمانان، دو موقف (جداگانه) داشتند. مشرکان اهل حرب بودند که با آن حضرت می‌جنگیدند و آن حضرت با ایشان می‌جنگید و مشرکان اهل عهد بودند که آن حضرت با ایشان نمی‌جنگید و ایشان با آن حضرت نمی‌جنگیدند. اگر زنی از مشرکان اهل حرب به مدینه مهاجرت می‌کرد، به نکاح درنمی‌آمد تا آنکه حیض می‌شد و پاک می‌گشت، و چون پاک می‌شد نکاح با وی حلال می‌شد، اگر شوهرش قبل از نکاح وی، مهاجرت می‌کرد، زن او به او باز داده می‌شد. اگر غلام و کنیزی از ایشان (مشرکان اهل حرب) به (مدینه نزد مسلمانان) مهاجرت می‌کردند، (از قید بردگی) آزاد می‌شدند دارای همان (حقوق و وجایبی بودند) که مهاجران مسلمان دارا بودند. سپس (عطاء راوی) در مورد مشرکان اهل عهد حدیثی یاد کرد، مانند حدیث مجاهد: اگر غلام و کنیزی از مشرکان اهل عهد مهاجرت می‌کردند، مسلمانان آنها را به (اهل عهد) بازنمی‌دادند و بهای آنها را به ایشان می‌دادند.

٥٢٨٧ - وَقَالَ عَطَاءٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: كَانَتْ قَرِيبَةُ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَطَلَّقَهَا فَتَزَوَّجَهَا مُعَاوِيَةُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ. وَكَانَتْ أُمُّ الْحَكَمِ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ تَحْتَ عِيَاضِ بْنِ غَنْمٍ الْفِهْرِيِّ، فَطَلَّقَهَا فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُاللهِ بْنُ

٥٢٨٧ ـ و عطاء گفته است که ابن عباس گفت: قُرَیْبَه بنت ابی اُمیّه، زن عمر خطّاب بود (که او را به مکه گذاشته و خود به مدینه هجرت

بت‌پرستان می‌باشند. (تیسیرالقاری)

عُثْمَانَ الثَّقَفِيُّ.

کرده بود) عُمَر او را طلاق داد و مُعاویة بن ابی سفیان با وی ازدواج کرد. (همچنان) اُمُّ‌الحَکَم دختر ابی‌سُفیان زن عَیاضْ بن غَنْم‌الفِهْری بود، وی او را طلاق داد. و عبدالله بن عثمان ثَقَفِی با وی ازدواج کرد.

۲۰- باب: إِذَا أَسْلَمَتِ الْمُشْرِكَةُ أَوِ النَّصْرَانِيَّةُ تَحْتَ الذِّمِّيِّ أَوِ الْحَرْبِيِّ

باب - ۲۰: اگر زنی مشرک یا نصرانی که شوهرش (کافر) اهل ذمه یا اهل حرب است مسلمان شود.

وَقَالَ عَبْدُالْوَارِثِ: عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: إِذَا أَسْلَمَتِ النَّصْرَانِيَّةُ قَبْلَ زَوْجِهَا بِسَاعَةٍ حَرُمَتْ عَلَيْهِ.

وَقَالَ دَاوُدُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الصَّائِغِ: سُئِلَ عَطَاءٌ: عَنِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِ الْعَهْدِ أَسْلَمَتْ، ثُمَّ أَسْلَمَ زَوْجُهَا فِي الْعِدَّةِ، أَهِيَ امْرَأَتُهُ؟ قَالَ: لا، إِلا أَنْ تَشَاءَ هِيَ بِنِكَاحٍ جَدِيدٍ وَصَدَاقٍ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: إِذَا أَسْلَمَ فِي الْعِدَّةِ يَتَزَوَّجُهَا.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ١٠].

وَقَالَ الْحَسَنُ وَقَتَادَةُ: فِي مَجُوسِيَّيْنِ أَسْلَمَا: هُمَا عَلَى نِكَاحِهِمَا، وَإِذَا سَبَقَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ وَأَبَى الآخَرُ بَانَتْ، لا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا.

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: قُلْتُ لِعَطَاءٍ: امْرَأَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ جَاءَتْ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، أَيُعَاوَضُ زَوْجُهَا مِنْهَا، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا﴾ [الممتحنة: ١٠]. قَالَ: لا، إِنَّمَا كَانَ ذَاكَ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَبَيْنَ أَهْلِ الْعَهْدِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: هَذَا كُلُّهُ فِي صُلْحٍ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَبَيْنَ قُرَيْشٍ.

و عبدالـوارث گفت: خالـد از عِکرمه روایت کرده که ابن عباس گفت: اگر زنی نصرانی یک ساعت پیش از شوهر (نصرانی) خود، مسلمان شود بر شوهر خود حرام می‌شود.

و داوود گفـت: ابراهیم‌الصانـع گفت: از عطاء سؤال شد: اگر زنی از اهل عَهد مسلمان شود آیا وی در قید زوجیّت شوهر خود باقی می‌ماند؟ عطـاء گفت: نی. مگر آنکـه آن زن را به نکاح جدید و مَهر جدید بخواهد.

و مجاهد گفت: اگر شـوهرش در دوران عدّت مسلمان شود می‌تواند با وی ازدواج کند.

و خـدای تعالـی فرمود: «نه آن زنان برایشـان (کافران) حلال هسـتند و نه آن (مردان بر این زنان حلال هستند).»

(سورهٔ ممتحنه، آیهٔ ۱۰۰)

و حَسَـن و قتاده دربارهٔ زن و شـوهر مجوسی (زردشتی) که مسـلمان شوند گفت: هر دو در نکاح (سابق) خود می‌مانند و اگر یکی از ایشان پیش از دیگری مسلمان شود و آن دیگر اسلام را نپذیرد میانشـان جدایی است و مرد را حقّی

بر زوجیّت زن نمی‌ماند.
و ابن جُریج می‌گوید: به عطاء گفتم: اگر زنی از مشرکین نزد مسلمانان بیاید (و مسلمان شود) آیا به شوهر وی (در جبران آن) چیزی داده می‌شود، نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «و هرچه خرج (این زنان) کرده‌اند به (شوهران) آنها بدهید.»
(سورهٔ ممتحنه، آیهٔ ۱۰)
عطاء گفت: نی. همانا این عهدی بود که میان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و میان اهل عهد (در پیمان صلح حُدَیبیه) صورت گرفته بود.
و مجاهد گفته است: تمام آن در پیمان صلحی بود که میان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و میان قریش منعقد شده بود.

٥٢٨٨- حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنِي يُونُسُ: قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَتِ الْمُؤْمِنَاتُ إِذَا هَاجَرْنَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَمْتَحِنُهُنَّ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْمِحْنَةِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَقْرَرْنَ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِنَّ قَالَ لَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْطَلِقْنَ فَقَدْ بَايَعْتُكُنَّ». لا وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ، غَيْرَ أَنَّهُ بَايَعَهُنَّ بِالْكَلامِ، وَاللَّهِ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النِّسَاءِ إِلا بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ، يَقُولُ لَهُنَّ إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ: «قَدْ بَايَعْتُكُنَّ». كَلامًا. [راجع: ٢٧١٣. أخرجه مسلم: ١٨٦٦].

۵۲۸۸ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: زنان مسلمان، آنگاه که به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به مدینه) هجرت می‌کردند نظر به فرمودهٔ خدای تعالی، آن حضرت ایشان را امتحان می‌کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون زنان باایمان مهاجر، نزد شما آیند، آنان را بیازمایید. خدا به ایمان آنان داناتر است، پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید، دیگر ایشان را به سوی کافران باز نگردانید: نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن (مردان) بر این زنان حلال، و هرچه خرج (این زنان) کرده‌اند. به (شوهران) آنها بدهید، و بر شما گناهی نیست که ـ در صورتی که مَهرشان را به آنان بدهید ـ با ایشان ازدواج کنید، و به پیوندهای قبلی کافران متمسّک

نشـــوید (و پایبند نباشید) و آنچه را شما (برای زنـــان مرتد و فراری خود که بـــه کفّار پناهنده شده‌اند) خرج کرده‌اید (از کافران) مطالبه کنید، و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند (از شـــما) مطالبه کنند، این حکم خداســـت که میان شما داوری می‌کند و خدا دانای حکیم است.»
(سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱۰)

عایشـــه گفت: هر یک از زنان مســـلمان که به این شرط اقرار می‌کرد، به همین آزمایش اقرار می‌کرد (بیعت با دســـت دادن نبـــود) آنگاه که ایشـــان با زبان خـــود اقرار می‌کردند، رســـول خدا (صلی‌الله علیه وســـلّم) به ایشان می‌گفت: «بروید، همانا با شـــما بیعت کردم.» نی، به خدا ســـوگند، که هرگز دست رسول خدا (صلی‌الله علیه وســـلّم) با دست زنی تماس نکرده است، به جز اینکه با سخن با ایشان بیعت کرده است. و به خدا سوگند که رسول خدا (صلی‌الله علیه وســـلّم) از زنان بیعت نگرفته است، مگر آنچه را کـــه خداوند به وی ا مـــر کرده بود، آنگاه که ایشـــان بیعت می‌گرفت به آنها می‌گفت: «همانا با شمابیعت کردم» و آن را زبانی می‌گفت.

۲۱- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاؤُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۶-۲۲۷]. فَإِنْ فَاؤُوا: رَجَعُوا .

باب ـ ۲۱: فرمودهٔ خدای تعالی: «برای کسانی که به ترک هم‌خوابگی با زنان خود سوگند می‌خورند (ایلاء)

چهـــار ماه انتظار (و مهلت) اســـت پس اگر به آشتی باز آمدند خداوند آمرزندهٔ مهربان است. و اگـــر آهنـــگ طلاق کردنـــد، در حقیقت خدا شنوای داناســـت.» (ســـورهٔ بقره، آیات ۲۲٦ و ۲۲۷) اگـــر به آشـــتی باز آمدنـــد. یعنی: رجوع

کردند.[۱]

۵۲۸۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ ، وَكَانَتِ انْفَكَّتْ رِجْلُهُ ، فَأَقَامَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ ثُمَّ نَزَلَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، آلَيْتَ شَهْرًا ؟ فَقَالَ : «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ» . [راجع: ۳۷۸، أخرجه مسلم: ۴۱۱، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

۵۲۸۹ - از سلیمان، از حُمید طویل روایت است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سوگند یاد کرد که از زنان خود دوری جوید و در آن وقت پای آن حضرت مجروح شده بود. به مدت بیست‌ونه (روز) در بالاخانهٔ خود اقامت گزید و سپس فرود آمد. گفتند: یا رسول‌الله! به مدت یک ماه سوگند یاد کرده بودی؟ فرمود: «ماه، بیست‌ونه است.»

۵۲۹۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ فِي الإِيلاءِ الَّذِي سَمَّى اللَّهُ : لا يَحِلُّ لأَحَدٍ بَعْدَ الأَجَلِ إِلا أَنْ يُمْسِكَ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يَعْزِمَ بِالطَّلاقِ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ .

۵۲۹۰ - از لَیث روایت است که نافع گفت: ابن عمر دربارهٔ ایلاء که خداوند (در قرآن) از آن یاد کرده می‌گوید: پس از انقضای مدت آن (که چهار ماه است) بر هیچ یکی روا نیست، مگر آنکه شوهر، زنش را به وجه پسندیده نگه دارد یا او را چنان‌که خدای عزَّوجَلَّ فرموده است طلاق دهد.

۵۲۹۱- وقال لي إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : إِذَا مَضَتْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ : يُوقَفُ حَتَّى يُطَلِّقَ ، وَلا يَقَعُ عَلَيْهِ الطَّلاقُ حَتَّى يُطَلِّقَ . وَيُذْكَرُ ذَلِكَ عَنْ : عُثْمَانَ ، وَعَلِيٍّ ، وَأَبِي الدَّرْدَاءِ ، وَعَائِشَةَ ، وَاثْنَيْ عَشَرَ رَجُلاً ، مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ .

۵۲۹۱ - اسماعیل (به طریق مذاکره و محاوره) به من گفت: از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: آنگاه که چهار ماه بگذرد، شوهر بازداشت شود تا او را طلاق بدهد و طلاق بر زن واقع نمی‌شود تا شوهر او را طلاق ندهد.

و این (حکم) از عثمان و علی و ابودرداء و عایشه، و دوازده مرد از یاران پیامبر (صلی‌الله

۱- این آیه دربارهٔ «ایلاء» است. یعنی سوگند خوردن که به مدت چهار ماه با زن خود جماع نکند، اگر بیش از چهار ماه جماع کرد، حانث می‌شود و کفارهٔ سوگند بر وی لازم می‌شود و ایلاء ساقط می‌شود، و اگر چهار ماه بگذرد و با زن خود جماع کند بر وی چیزی لازم نیست. و اگر چهار ماه گذشت و با وی جماع نکرد یک طلاق بائن واقع می‌شود. و این به مذهب حنفی است. به مذهب شافعی پس از انقضای مدت شوهر مخیّر است که رجوع کند یا طلاق دهد. و بدون طلاق شوهر، زن مطلقه نمی‌شود و مدت ایلاء سه حیض است.

علیه وسلّم) روایت شده است.[۱]

۲۲- باب: حُكْمِ المَفْقُودِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ

وَقَالَ ابْنُ المُسَيَّبِ: إِذَا فُقِدَ فِي الصَّفِّ عِنْدَ القِتَالِ تَرَبَّصُ امْرَأَتُهُ سَنَةً.

وَاشْتَرَى ابْنُ مَسْعُودٍ جَارِيَةً، وَالْتَمَسَ صَاحِبَهَا سَنَةً، فَلَمْ يَجِدْهُ، وَفُقِدَ، فَأَخَذَ يُعْطِي الدِّرْهَمَ وَالدِّرْهَمَيْنِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ عَنْ فُلَانٍ، فَإِنْ أَتَى فُلَانٌ فَلِي وَعَلَيَّ، وَقَالَ: هَكَذَا فَافْعَلُوا بِاللُّقَطَةِ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ فِي الأَسِيرِ يُعْلَمُ مَكَانُهُ: لَا تَتَزَوَّجُ امْرَأَتُهُ، وَلَا يُقْسَمُ مَالُهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ خَبَرُهُ فَسُنَّتُهُ سُنَّةُ المَفْقُودِ.

باب ـ ۲۲: حکم در مورد خانواده و مال مردی که مفقود است.

و ابن مُسیَّب گفت: اگر کسی در صف جنگ مفقود شد، زن او یک سال انتظار بکشد (بعد ازدواج کند.)

و ابن مسعود، کنیزی خرید و به مدت یک سال در جست‌وجوی صاحب وی بود (که بهای او را بدهد) او را نیافت و گُم شد. وی به دادن یک درهم و دو درهم (به فقرا) شروع کرد و گفت: بارالها، این از جانب فلان (صدقه) باشد. پس اگر فلان بیاید (ثواب آن) بر من است و (پرداخت بهای کنیز به صاحب آن نیز) بر من است. ابن مسعود گفت: در مورد لُقْطه (مالی که در راه بیابید) نیز همچنین کنید (یک سال سراغ دهید.)

و ابن عباس نیز مانند آن گفته است.

و زُهری در مورد اسیری که (نزد دشمنان مسلمانان است) و جای آن معلوم است گفت: زنش ازدواج نکند و مالش تقسیم نشود، آنگاه که (خبر حیات و جای او) قطع شد، حالت وی، حالت مرد مفقود است.

۵۲۹۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى المُنْبَعِثِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنْ ضَالَّةِ الغَنَمِ، فَقَالَ: «خُذْهَا، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ». وَسُئِلَ عَنْ ضَالَّةِ الإِبِلِ، فَغَضِبَ وَاحْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ، وَقَالَ: «مَا لَكَ وَلَهَا، مَعَهَا الحِذَاءُ وَالسِّقَاءُ، تَشْرَبُ المَاءَ، وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ، حَتَّى يَلْقَاهَا

۵۲۹۲ ـ از سُفیان، از یَحیَی بن سَعید، از یزید مَوْلَی المُنْبَعِث روایت است که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مورد گوسفند گم‌شده سؤال شد. فرمود: «او را بگیر، همانا (اگر

۱- نظر امام ابوحنیفه که به مجرّد گذشتن چهار ماه، زن، طلاق می‌شود و نیازی به طلاق دادن شوهر نیست به استناد احادیثی است که نظر به تحقیق صاحب (تیسیرالقاری) قویتر از قول ابن عمر است. (ج ۵، ص ۱۴۴)

رَبُّهَا» . وَسُئِلَ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وِكَاءَهَا وَعِفَاصَهَا ، وَعَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ مَنْ يَعْرِفُهَا ، وَإِلا فَاخْلِطْهَا بِمَالِكَ» .

قال سُفْيَانُ: فَلَقِيتُ رَبِيعَةَ بْنَ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، قال سُفْيَانُ: وَلَمْ أَحْفَظْ عَنْهُ شَيْئًا غَيْرَ هَذَا . فَقُلْتُ: أَرَأَيْتَ حَدِيثَ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ فِي أَمْرِ الضَّالَّةِ ، هُوَ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ؟ قال: نَعَمْ . قال يَحْيَى: وَيَقُولُ رَبِيعَةُ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ . قال سُفْيَانُ: فَلَقِيتُ رَبِيعَةَ فَقُلْتُ لَهُ : [راجع: ۹۱، أخرجه مسلم: ۱۷۲۲].

صاحبش پیدا نشد) برای تو است یا برای برادر تو است یا نصیب گرگ است.»

و از آن حضرت در مورد شتر گم‌شده سؤال شد. آن حضرت خشمگین شد و رخسار وی سرخ‌گون شد و فرمود: «تو را با شتر چه کار است؟ شتر از خود پای دارد و مَشک (شکم) دارد، آب می‌نوشد و برگ درخت می‌خورد تا آنکه صاحبش آن را پیدا کند.»

و از آن حضرت درمورد لُقْطه (مال یافته شده در راه) سؤال شد. فرمود: «سربند و کیسهٔ آن را بشناسان و به مدت یک سال سراغ بده، اگر کسی بیاید که آن را بشناسد (نشانی دهد) آن را به وی مسترد کن، وگرنه با مال خود یکجا کن.»[1]

سُفیان گفت: رَبیعَة بن عبدالرحمن را ملاقات کردم و من از وی جز این حدیث چیزی به یاد ندارم. به او گفتم: آیا مرا از حدیث یزید بن مَوْلیٰ‌المُنْبَعِث که در مورد گم‌شده، از زَیْد بن خالد روایت کرده، خبر می‌دهی؟ گفت: آری. یحیی گفته است: و رَبیعَه از یزید مَوْلی المُنْبِعث روایت می‌کرد که وی از زَید بن خالِد روایت کرده است.[2]

سُفیان گفت: ربیعه را ملاقات کردم و (این را) به او گفتم.

۱- یعنی همچنان که مال مفقود شده تا زمانی در ملکیت صاحب خود باقی است که مالک آن پیدا شود، باید نکاح زن کسی که مفقود است، تا زمانی که امید حیات شوهرش منقطع نشود، به حال خود باقی بماند.

۲- چون در حدیث مذکور، مولی‌المنبعث، خود از پیامبر روایت نکرده و تابعی است، اسناد دیگری آورده که وی از زید بن خالد صحابی است روایت کرده تا حدیث مذکور را کسی حدیث مُرسَل تصوّر نکند. «تیسیرالقاری»

٢٣- باب: الظِّهَارِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾ [المجادلة: ١-٤]

وَقَالَ لِي إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ: أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ شِهَابٍ عَنْ ظِهَارِ الْعَبْدِ، فَقَالَ: نَحْوَ ظِهَارِ الْحُرِّ، قَالَ مَالِكٌ: وَصِيَامُ الْعَبْدِ شَهْرَانِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْحُرِّ: ظِهَارُ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ، مِنَ الْحُرَّةِ وَالأَمَةِ، سَوَاءٌ.

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: إِنْ ظَاهَرَ مِنْ أَمَتِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ، إِنَّمَا الظِّهَارُ مِنَ النِّسَاءِ. وَفِي الْعَرَبِيَّةِ «لِمَا قَالُوا»: أَيْ فِيمَا قَالُوا: وَفِي بَعْضِ مَا قَالُوا، وَهَذَا أَوْلَى، لأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْمُنْكَرِ وَقَوْلِ الزُّورِ.

باب ـ ۲۳: اَلظِّهَارِ «مانند پُشت مادرم هستی».

و فرمودهٔ خـدای تعالی: «خدا گفتار (زنی) را که دربارهٔ شـوهرش با تـو گفت‌وگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید، و خدا گفت‌وگوی شما را می‌شـنود، زیرا خدا شنوای بیناست. از میان شـما کسـانی که زنان خود را «ظهار» می‌کنند (و می‌گویند: پُشـت تو چون پُشـت مادر من اسـت) آنان مادرانشان نیستند. مادران آنها تنها کسانی هستند که ایشان را زاده‌اند، و قطعاً آنها سخن زشت و باطل می‌گویند ولی خدا مُسلّماً درگذرندهٔ آمرزنده است. و کسانی که زنانشان را ظَهار می‌کنند سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شـوند، برایشان (فرض) اسـت که پیش از آنکه بـا یکدیگر همخوابگی کننـد، بنده‌ای را آزاد گردانند این (حکمی) اسـت که به آن پند داده می‌شـوید و خدا به آنچـه انجام می‌دهید آگاه اسـت. آن کـس که (بـر آزاد کردن بنده) دسترسی ندارد باید پیش از تماس (با زن خود) دو ماه پیاپی روزه بدارد.»
(سورهٔ مجادله، آیات ۱ ـ ٤)

و اسـماعیل به من گفت: مالک به من حدیث کرد کـه در مورد غلامی که ظَهـار کند از ابن شـهاب (زُهری) سؤال شـد، وی گفت: مانند ظَهار کردن مرد آزاد است. مالک گفت: و روزهٔ غلامی (که ظهار کند) دو ماه است.

و حَسَـن بن حُر گفت: اگر کسی کنیز خود را ظهار کند بر وی چیزی نیسـت، زیرا که ظَهار در مورد زنان (ازدواج‌کرده) اسـت. و در کلام عرب لفظ «لِمَا قَالُوا» «برای آنچه گفته‌اند»[1] (که

۱- یعنی آیهٔ «وَالَّذِینَ یُظَهِرُونَ مِن نِسَائِهِم ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قَالُوا» «کسانی که

در آیهٔ مذکور آمده است) به معنای «فِيْمَا قَالُوا» است، یعنی (در آنچه گفته‌اند) یعنی آنچه را گفته‌اند، نقض می‌کنند (و به زن خود رجوع می‌کنند) (پس این تعبیر و تفسیر) بهتر از آن است (که گفته‌اند که « لِمَا قالُوا» به معنای تکرار لفظ ظهار است.) زیرا خداوند بر قول منکر و باطل راه نمی‌نماید.

٢٤- باب: الإشارة في الطلاق والأمور

باب ـ ۲۴: اشارت در طلاق و سایر امور.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا». فَأَشَارَ إِلَى لِسَانِه [راجع: ١٣٠٤].

وَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِك: أَشَارَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيَّ، أَيْ: «خُذِ النِّصْفَ» [راجع: ٤٥٧].

وَقَالَتْ أَسْمَاءُ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ في الْكُسُوف، فَقُلْتُ لِعَائِشَةَ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ وَهِيَ تُصَلِّي، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا إِلَى الشَّمْسِ، فَقُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا: أَنْ نَعَمْ [راجع: ٨٦].

وَقَالَ أَنَسٌ: أَوْمَأَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِه إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَتَقَدَّمَ [راجع: ٦٨٠].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس: أَوْمَأَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِه: «لا حَرَجَ» [راجع: ٨٤].

وَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ في الصَّيْدِ لِلْمُحْرِمِ: «آحَدٌ مِنْكُمْ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا، أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا». قَالُوا: لا، قال: «فَكُلُوا» [راجع: ١٨٢١].

ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند (مردم را) به ریختن اشک عذاب نمی‌کند ولی به این عذاب می‌کند.» و به زبان خود اشاره کرد (به نوحه، عذاب می‌کند.)[1]

و کعب بن مالک گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من اشاره کرد که: «نصف آن را بگیر» (یعنی از نصف قرض خود درگذر).[2]

و اسماء گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هنگام کسوف نماز گزارد. و من به عایشه گفتم: مردم را چه حالت است؟ در حالی که عایشه نماز می‌گزارد، با سر خود به سوی آسمان اشاره کرد. من گفتم: آیا نشانه‌ای است؟

زنانشان را ظَهار می‌کنند (به پُشت مادر تشبیه می‌کنند) سپس بازمی‌گردند در آنچه گفته‌اند.» یعنی در نَقْض آنچه گفته‌اند بازمی‌گردند و به زنان خود رجوع می‌کنند. در تیسیرالقاری گفته شده که غرض مؤلف (امام بخاری) رد سخن داوود ظاهری است (که می‌گوید «لِمَا قَالُوا») به معنای تکرار لفظ ظَهار است در حالی که چنین نیست زیرا تکرار لفظ ظَهار راه نمودن خداوند بر قول باطل و منکر تلقّی می‌شود که نارواست.

۱- حدیث مذکور در مجلّد دوم، در کتاب «جنائز» باب گریستن نزد بیمار در شمارهٔ (۱۳۰۴) آمده است.

۲- این حدیث در مجلّد اول، در کتاب «نماز» باب «التقاضی و الملازمهفی‌المسجد» در شمارهٔ (۴۵۷) ذکر شده است.

به اشاره گفت: آری.[۱]

و انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خویش به سوی ابوبکر اشاره کرد که (به امامت نماز) پیش شود.[۲]

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خود اشاره کرد که «گناهی نیست»[۳]

و ابوقَتاده گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مورد شکار کردن کسی که در حال احرام می‌باشد فرمود: «آیا یکی از شما (که در حال احرام هستید) به وی امر کرده بود یا به سوی شکار اشاره کرده بود؟» گفتند: نی. فرمود: «پس (گوشت شکار را) بخورید.»[۴]

۵۲۹۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ، عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: طَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَعِيرِهِ، وَكَانَ كُلَّمَا أَتَى عَلَى الرُّكْنِ، أَشَارَ إِلَيْهِ وَكَبَّرَ، وَقَالَتْ زَيْنَبُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فُتِحَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَعَقَدَ تِسْعِينَ. [راجع: ۱۶۰۷، أخرجه مسلم: ۱۲۶۷، مختصراً باختلاف].

۵۲۹۳ ـ از خالد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که بر شتر خود سوار بود طواف کرد، و هرگاه به رکن (حجرالاسود) می‌رسید به سوی آن اشاره می‌کرد و تکبیر می‌گفت.

و زینب (بنت جَحْش) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از دیوار یأجوج و مأجوج مثلِ همین گشوده شد.» و شصت و انگشت سبابه را (به شکل عدد ۹۰ حلقه کرد.)[۵]

۵۲۹۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ عَلْقَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ، لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَسَأَلَ اللَّهَ خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ». وَقَالَ بِيَدِهِ، وَوَضَعَ أَنْمُلَتَهُ عَلَى بَطْنِ الْوُسْطَى وَالْخِنْصِرِ، قُلْنَا: يُزَهِّدُهَا. [راجع: ۹۳۵، أخرجه مسلم: ۸۵۲].

۵۲۹٤ ـ از محمد بن سیرین روایت است که ابوهریره گفت: ابوالقاسم (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در روز جمعه (لحظه‌ای از) زمانی

۱- حدیث مذکور در مجلّد اول در کتاب «کسوف»، باب «نماز زنان همراه مردان در نماز کسوف» قسمت حدیث شمارهٔ (۱۰۵۳) آمده است.

۲- حدیث مذکور در مجلّد دوم در کتاب «العمل فی الصلوة» در باب «مَنْ رَجع القهقری فی صلاته» حدیث (۱۲۰۵) آمده است.

۳- حدیث مذکور در مجلّد اول در کتاب «علم» باب «جواب دادن فتوا به اشارهٔ دست و سر» حدیث (۸۴) آمده است.

۴- حدیث مذکور در مجلّد دوم در کتاب «جزای شکار» باب «کسی که به سوی شکار اشاره نکند.» حدیث (۸۲۴) آمده است.

۵- حدیث مذکور در مجلّد چهارم، در کتاب «انبیاء» باب «قصهٔ یأجوج و مأجوج» حدیث (۳۳۴۶) آمده است.

است که مسلمانانی که به نماز ایستاده است از خدا نیکویی می‌طلبد، چون با آن زمان موافق افتد خداوند نیکویی را به وی ارزانی می‌کند.» آن حضرت سر انگشت (یک دست خویش را) در میان انگشت میانه و انگشت کوچک نهاد. ما گفتیم: به اندک بودن زمان آن اشاره می‌کند.

۵۲۹۵- حدثنا الأويسي: حدثنا إبراهيم بن سعد، عن شعبة بن الحجاج، عن هشام بن زيد، عن أنس بن مالك قال: عدا يهودي في عهد رسول الله ﷺ على جارية، فأخذ أوضاحا كانت عليها، ورضخ رأسها، فأتى بها أهلها رسول الله ﷺ وهي في آخر رمق وقد أصمتت، فقال لها رسول الله ﷺ: «من قتلك؟ فلان». لغير الذي قتلها، فأشارت برأسها: أن لا، قال: فقال لرجل آخر غير الذي قتلها، فأشارت: أن لا، فقال: «ففلان». لقاتلها، فأشارت: أن نعم، فأمر به رسول الله ﷺ فرضخ رأسه بين حجرين [راجع: ۲۴۱۳، أخرجه مسلم: ۱۶۷۲].

۵۲۹۵ ـ از شُعبة بن حَجّاج، از هِشام بن زید روایت است که اَنس بن مالک گفت: در روزگار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، مرد یهودی بر دختری حمله کرد، زیورات او را گرفت و سرِ او را شکست، خانواده‌اش او را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردند. وی در آخرین رمق حیات بود و خاموش گشته بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «تو را چه کسی کشته است؟ آیا فلان؟» آن حضرت از کسی نام گرفت که وی نشکسته بود. آن دختر به اشارهٔ سر گفت: نِی. آن حضرت از مردی دیگر نام گرفت، کسی که وی نشکسته بود، آن دختر به اشارهٔ سر گفت: نِی. آن حضرت فرمود: «آیا فلان کس؟» از قاتل وی نام گرفت. آن دختر به اشارهٔ سر گفت: آری. آن حضرت (به قصاص قاتل) امر کرد و سرِ آن (قاتل) در میان دو سنگ کوبیده شد.[1]

۵۲۹۶- حدثنا قبيصة: حدثنا سفيان، عن عبدالله بن دينار، عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: سمعت النبي ﷺ يقول: «الفتنة من ها هنا». وأشار إلى المشرق. [راجع: ۳۱۰۴، أخرجه مسلم: ۲۹۰۵].

۵۲۹۶ ـ از سُفیان، از عبدالله بن دینار روایت

۱- از این حدیث که در کتاب خصومات ذکر شده و در کتاب دیّات خواهد آمد، این قصاص بعد از اقرار یهودی صورت گرفته است. مسئلهٔ قصاص به وسیلهٔ غیر مُحدَّد (غیر آلات جارحهٔ آهنی) مورد اختلاف است، جمعی از تابعین مانند عمر بن عبدالعزیز و قتاده و حسن بصری و ابن سیرین و مالک و شافعی و احمد و ابواسحاق و ابوثور و ابن منظر و جماعتی از ظاهریه، با استناد به این حدیث گفته‌اند که قاتل باید به همان وسیله کشته شود که مقتول را به قتل رسانیده است. و جمعی دیگر گویند که قصاص به قتل در صورتی جواز دارد که قتل توسط محدَّد مانند تیغ و خنجر صورت گرفته باشد و از این جماعت هستند. شعبی و نخعی و سُفیان ثوری، ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن به این قول تمسّک کرده‌اند. (تیسیرالقاری)

است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «فتنه از این‌جاست.» و به سوی مشرق اشاره کرد.

۵۲۹۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، قَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمْسَيْتَ. ثُمَّ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمْسَيْتَ، إِنَّ عَلَيْكَ نَهَارًا، ثُمَّ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ». فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فِي الثَّالِثَةِ، فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، فَقَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ». [راجع: ۱۹۴۱، اخرجه مسلم: ۱۱۰۱].

۵۲۹۷ ـ از اَبواسحاق شَیْبانی روایت است که عبدالله بن ابی اَوْفَی گفت: ما در سفری رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردیم، آنگاه که آفتاب غروب کرد، آن حضرت به مردی فرمود: «فرود آی و برایم سویق را با آب بیامیز.» گفت: یا رسول‌الله، بهتر است که تا شام صبر کنی. سپس فرمود: «فرود آی و سویق را بیامیز.» گفت: یا رسول‌الله بهتر است تا شام صبر کنی. هنوز روز تو به آخر نرسیده. سپس فرمود: «فرود آی و سویق را با آب بیامیز.» وی فرود آمد و سویق را برای آن حضرت با آب آمیخت و این بار سوم بود (که آن حضرت او را فرا خوانده بود.) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را نوشید. سپس با دست خویش به سوی مشرق اشاره کرد و فرمود: «آنگاه که دیدید شب از اینجا روی می‌آورد، همانا زمان افطار روزه‌دار است.»

۵۲۹۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ نِدَاءُ بِلَالٍ - أَوْ قَالَ أَذَانُهُ - مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّمَا يُنَادِي - أَوْ قَالَ يُؤَذِّنُ - لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ - كَأَنَّهُ يَعْنِي - الصُّبْحَ أَوِ الْفَجْرَ». وَأَظْهَرَ يَزِيدُ يَدَيْهِ، ثُمَّ مَدَّ إِحْدَاهُمَا مِنَ الْأُخْرَى. [راجع: ۶۲۱، اخرجه مسلم: ۱۰۹۳].

۵۲۹۸ ـ از یزید بن زُرَیع، از سلیمان تَیْمی، از ابو عثمان روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک شما را از خوردن سحری ندای بلال ـ یا اذان او ـ باز ندارد، همانا وی ندا می‌کند ـ یا اذان می‌گوید ـ تا کسی از شما را که تهجد می‌گزارد (برای اندکی استراحت به خوابگاه) برگرداند و چنان نیست که صبح یا فجر فرا رسیده است.»

و یزید (راوی این حدیث) دستهای خود را بلند کرد، سپس یک دست را از دست دیگر دراز کرد (تا چگونگی صبح صادق را که در عرض افق روشنی پدید می‌آید، بنماید.)

٥٢٩٩- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُنْفِقِ، كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ لَدُنْ ثَدْيَيْهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلا يُنْفِقُ شَيْئًا إِلا مَادَّتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُجِنَّ بَنَانَهُ وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلا يُرِيدُ يُنْفِقُ إِلا لَزِمَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَوْضِعَهَا، فَهُوَ يُوسِعُهَا فَلا تَتَّسِعُ». وَيُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ إِلَى حَلْقِهِ. [راجع: ١٤٤٣، أخرجه مسلم: ١٠٢١].

٥٢٩٩- از جعفر بن ربیعه، از عبدالرحمن بن هُرمُز از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مرد بخیل و بخشنده مثال دو مردی است که پیراهن آهنین پوشیده‌اند، که از سینه تا گردنشان را فرا گرفته است، ولی مرد بخشنده، هر آنچه را انفاق می‌کند، آن پیراهن بر جلد وی امتداد می‌یابد تا آنکه انگشتان پای وی را می‌پوشاند و از نظر پنهان می‌کند، ولی بخیل، آنگاه که بخواهد انفاق کند، هر حلقهٔ آهنین بر جای خود می‌چسبد و چون بخواهد آن را بگشاید، گشوده نمی‌تواند.» آن حضرت با انگشت به حلق خود اشاره کرد.

٢٥- بَاب: اللِّعَانِ

باب ـ ٢٥: لِعان[1]

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلا أَنْفُسُهُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [النور: ٦-٩].

فَإِذَا قَذَفَ الأَخْرَسُ امْرَأَتَهُ، بِكِتَابَةٍ أَوْ إِشَارَةٍ أَوْ بِإِيمَاءٍ مَعْرُوفٍ، فَهُوَ كَالْمُتَكَلِّمِ، لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ أَجَازَ الإِشَارَةَ فِي الْفَرَائِضِ، وَهُوَ قَوْلُ بَعْضِ أَهْلِ الْحِجَازِ وَأَهْلِ الْعِلْمِ.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ [مريم: ٢٩].

وَقَالَ الضَّحَّاكُ: ﴿إِلا رَمْزًا﴾ [آل عمران: ٤١]. إِشَارَةً.

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: لا حَدَّ وَلا لِعَانَ، ثُمَّ زَعَمَ: أَنَّ

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند، و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان (باید) چهار بار به خدا سوگند یاد کند

١- لِعان، مشتق از لعن است، و لَعْن به معنی راندن است و در شرع عبارت از گواهی مؤکَد با سوگند از جانب شوهر و زن، به این گونه که گواهی شوهر، مؤکَد با لعن خداوند بر من، و گواهی زن، مؤکَد با خشم خداوند باشد و طریق آن این است که قاضی از شوهر آغاز نماید و شوهر چهار بار بگوید که گواهی می‌دهم به خدا که در نسبت دادن زنا به این زن صادقم و بار پنجم بگوید که اگر در نسبت دادن زنا به این زن دروغ بگویم، لعنت خدا بر من باشد. سپس زن چهار بار بگوید که: گواهی می‌دهم به خدا که این مرد در نسبت دادن زنا به من دروغگو است. و بار پنجم بگوید: اگر شوهر در نسبت زنا به من صادق باشد خشم خدا بر من باد.

الطَّلاقَ بِكِتَابٍ أَوْ إِشَارَةٍ أَوْ إِيمَاءٍ جَائِزٌ، وَلَيْسَ بَيْنَ الطَّلاقِ وَالْقَذْفِ فَرْقٌ. فَإِنْ قَالَ: الْقَذْفُ لا يَكُونُ إِلا بِكَلامٍ، قِيلَ لَهُ: كَذَلِكَ الطَّلاقُ لا يَجُوزُ إِلا بِكَلامٍ، وَإِلا بَطَلَ الطَّلاقُ وَالْقَذْفُ، وَكَذَلِكَ الْعِتْقُ، وَكَذَلِكَ الأَصَمُّ يُلاعِنُ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ وَقَتَادَةُ: إِذَا قَالَ أَنْتِ طَالِقٌ، فَأَشَارَ بِأَصَابِعِهِ، تَبِينُ مِنْهُ بِإِشَارَتِهِ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: الأَخْرَسُ إِذَا كَتَبَ الطَّلاقَ بِيَدِهِ لَزِمَهُ.

وَقَالَ حَمَّادٌ: الأَخْرَسُ وَالأَصَمُّ إِنْ قَالَ بِرَأْسِهِ، جَازَ.

که او قطعاً از راستگویان است. و (گواهی در دفعهٔ) پنجم این است که (شوهر بگوید:) لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و از (زن) کیفر ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جداً از دروغگویان است. و (گواهی) پنجم آنکه خشم خدا بر او باد اگر شوهرش از راستگویان باشد.

(سورهٔ نور، آیات ٦ ـ ٩)

اگر مردی گُنگ زن خود را به وسیلهٔ نوشتن یا اشاره یا ایمای معروف به زنا متهم کند، وی در حکم کسی است که سخن می‌گوید، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اشاره را در فرایض روا داشته است و این قول اهل حجاز (امام مالک) و سایر علمای (غیر مالکیه) است. و خدای تعالی فرموده است: «(مریم) به سوی (عیسی) اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است سخن بگوییم؟»

(سورهٔ مریم، آیهٔ ٢٩)

و ضَحاک گفت: «جز به اشاره.»

(سورهٔ مریم، آیهٔ ٤١)

و بعضی مردم گفته‌اند که: (در اشارهٔ گنگ حَد (مجازات) و لِعان به میان نمی‌آید و سپس می‌گویند که طلاق به وسیلهٔ نوشتن و اشاره و ایما رواست، در حالی که میان طلاق و قَذف باطل می‌شود و همچنین است عِتْق (آزاد کردن برده) (در حالی که به آزاد کردن بنده توسط گنگ قایل‌اند.) پس چنان است که گُنگ و کَر می‌توان لِعان کند.

و شَعبی و قَتاده گفته‌اند: اگر کسی (که گُنگ و

لال نیست) به زن خود بگوید: تو طلاق هستی. و با انگشتان خود (به عدد طلاق) اشاره کرد، به همان اشاره طلاق باین می‌شود.
و ابراهیم (نخعی) گفت: اگر اَخْرَس (کَر و گُنگ) با دست خود طلاق را بنویسد، طلاق لازم می‌شود.
و حَمّاد گفت: اگر گُنگ و کَر به شارهٔ سر بگوید، یعنی هر یک‌شان که به شارهٔ سر خود (طلاق) بگوید رواست.[۱]

۵۳۰۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيد الأَنْصَارِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الأَنْصَارِ». قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَنُو النَّجَّارِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ بَنُو عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ بَنُو سَاعِدَةَ». ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ فَقَبَضَ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ بَسَطَهُنَّ كَالرَّامِي بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ». [أخرجه مسلم: ۲۵۱۱]

۵۳۰۰ ـ از لَیث روایت است که یحیی بن سعید انصاری گفته است و از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا شما را از بهترین خانواده‌های انصار خبر ندهم؟» گفتند: آری، یا رسول‌الله. فرمود: «بنو نجّار، سپس آنانی که ایشان را پیوسته‌اند که بنو عبدالاشهل‌اند (از نسل) بنو حارث بن خزرج، سپس آنانی که ایشان را پیوسته‌اند (از نسل) بنو ساعده.»
سپس آن حضرت به اشارهٔ دست گفت، انگشتان دست خود را بست و سپس انگشتها را بگشود، بسان کسانی که چیزی را با دست بیفکنند.
سپس فرمود: «در همهٔ خانواده‌های انصار نیکویی است.»

۵۳۰۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ أَبُو حَازِمٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ، صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَذِهِ مِنْ هَذِهِ، أَوْ: كَهَاتَيْنِ». وَقَرَنَ بَيْنَ السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى. [راجع: ۴۹۳۶، أخرجه مسلم: ۲۹۵۰]

۵۳۰۱ ـ از سُفیان روایت است که ابوحازم گفت: از سَهل بن سَعد ساعِدی، صحابی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که

۱- مراد از بعضی مردم، کنایه از ابوحنیفه و یاران وی است. (تیسیرالقاری)

گفت: «برانگیخته شدم، (در حالی که فاصلهٔ) میان من و (ظهور) قیامت مانند این و این است یا مانند اینهاست.» و آن حضرت میان انگشت سَبّابه و میانه را به هم پیوست (یعنی کوتاهی زمان)

٥٣٠٢ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». يَعْنِي: ثَلاثِينَ، ثُمَّ قَالَ: «وَهَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». يَعْنِي تِسْعًا وَعِشْرِينَ، يَقُولُ: مَرَّةً ثَلاثِينَ، وَمَرَّةً تِسْعًا وَعِشْرِينَ. [راجع: ١٩٠٠، أخرجه مسلم: ١٠٨٠].

٥٣٠٢ ـ از جَبَلَة بن سُحیْم روایت است که گفت: از ابن عمر شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ماه، چنین است و چنین است و چنین است.» یعنی سی روز است. سپس فرمود: «و چنین است و چنین است.» یعنی: بیست‌ونه روز است.
آن حضرت (با اشارهٔ دست) باری سی روز و باری بیست‌ونه روز می‌فرمود.

٥٣٠٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: وَأَشَارَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ: «الإِيمَانُ هَا هُنَا - مَرَّتَيْنِ - أَلا وَإِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ - حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ - رَبِيعَةَ وَمُضَرَ». [راجع: ٣٣٠٢، أخرجه مسلم: ٥١، بدون ذكر «مرتين»].

٥٣٠٣ ـ از قَیس، از ابومسعود روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خویش به سوی یَمَن (شرق) اشاره کرد که «ایمان اینجاست، ـ دو بار فرمود ـ و آگاه باشید که قساوت و سنگدلی در میان درشت‌آوازان (شتربانان) است، جایی که دو شاخ دو جانب سر شیطان ظاهر می‌شود، (قبایل) رَبیْعَه و مُضَر.»

٥٣٠٤ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا». وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى، وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا. [انظر: ٦٠٠٥].

٥٣٠٤ ـ از ابوحازِم، از سَهل روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «من و کسی که از یتیم سرپرستی می‌کند در بهشت این چنین هستیم.» و آن حضرت به انگشت سَبّابه و میانهٔ خویش اشاره کرد و میان آن دو انگشت را گشود. (یعنی باهم نزدیکیم).

٢٦- باب: إِذَا عَرَّضَ بِنَفْيِ الْوَلَدِ

باب ـ ۲۶: اگر (شوهر) به کنایه بگوید که این فرزند از من نیست.

۵۳۰۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلَامٌ أَسْوَدُ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ». قال: نَعَمْ، قال: «مَا أَلْوَانُهَا». قال: حُمْرٌ، قال: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ». قال: نَعَمْ، قال: «فَأَنَّى ذَلِكَ». قال: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قال: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ». [انظر: ۶۸۴۷، ۷۳۱۴، أخرجه مسلم: ۱۵۰۰].

۵۳۰۵ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوهریره گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! پسری سیاه برایم زاده شده است. آن حضرت فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: آری. فرمود: «رنگ آنها چگونه است؟» گفت: سرخ‌گونه‌اند. فرمود: «آیا در میان آنها خاکی‌رنگ نیست؟» گفت: هست. فرمود: «این رنگ مخالف از کجا پدیدار شده است.» گفت: شاید از نسلها پدید آمده است. فرمود: «شاید این پسر تو از نسلها پدید آمده باشد.»

۲۷- باب: إِحْلَافِ الْمُلَاعِنِ

باب ـ ۲۷: سوگند دادن مرد و زنی که لِعان می‌کنند.

۵۳۰۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْأَنْصَارِ قَذَفَ امْرَأَتَهُ، فَأَحْلَفَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا. [راجع: ۴۷۴۸، أخرجه مسلم: ۱۴۹۴].

۵۳۰۶ ـ از جُوَیریَه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: مردی از انصار به زن خود نسبت زنا داد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنها را سوگند داد. سپس میان آنها به جدایی (طلاق) حکم کرد.

۲۸- باب: يَبْدَأُ الرَّجُلُ بِالتَّلَاعُنِ

باب ـ ۲۸: مرد به لِعان آغاز می‌کند.

۵۳۰۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ، فَجَاءَ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ. [راجع: ۲۶۷۱].

۵۳۰۷ ـ از هِشام بن حَسّان، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: هِلال بن‌اُمیّه زن خود را به زنا نسبت داد. وی آمد و شهادت داد و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گفت: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو است. آیا یکی از شما توبه‌کننده (از دروغ) است؟» سپس زن برخاست و شهادت لِعان داد.

۲۹- باب: اللِّعَانِ، وَمَنْ طَلَّقَ بَعْدَ اللِّعَانِ

۵۳۰۸ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُوَيْمِرًا الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَاصِمُ، أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ سَلْ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عَاصِمٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، حَتَّى كَبُرَ عَلَى عَاصِمٍ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَجَعَ عَاصِمٌ إِلَى أَهْلِهِ جَاءَهُ عُوَيْمِرٌ، فَقَالَ: يَا عَاصِمُ، مَاذَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ عَاصِمٌ لِعُوَيْمِرٍ: لَمْ تَأْتِنِي بِخَيْرٍ، قَدْ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْأَلَةَ الَّتِي سَأَلْتُهُ عَنْهَا، فَقَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَهُ عَنْهَا، فَأَقْبَلَ عُوَيْمِرٌ حَتَّى جَاءَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسْطَ النَّاسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أُنْزِلَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ فَاذْهَبْ، فَأْتِ بِهَا». قَالَ سَهْلٌ: فَتَلَاعَنَا وَأَنَا مَعَ النَّاسِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ تَلَاعُنِهِمَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا، فَطَلَّقَهَا ثَلَاثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَكَانَتْ سُنَّةَ الْمُتَلَاعِنَيْنِ. [راجع: ۴۲۳، أخرجه مسلم: ۱۴۹۲].

باب - ۲۹: لِعان و کسی که بعد از لِعان طلاق داد.

۵۳۰۸ - از ابن شهاب روایت است که سَهل بن سَعد ساعِدی او را خبر داده است که: عُوَیْمِر عَجْلانی نزد عاصِم بن عَدِی انصاری آمد و به او گفت: ای عاصِم، چه می‌گویی در مورد کسی که مردی را با زن خود (در حال زنا) می‌یابد، اگر او را بکشد، شما او را می‌کشید، یا چه کند؟

ای عاصِم، در این مورد برایم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کن. عاصم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) این مسایل را ناخوشایند خواند و آن را عیب دانست، تا آنکه آنچه عاصِم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده بود بر وی گران آمد. آنگاه که عاصِم به خانهٔ خود برگشت، عُوَیمِر آمد و به او گفت: ای عاصم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به تو چه گفت؟ عاصِم به عُوَیمِر گفت: مرا نیکویی نیاوردی، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از این مسئله که از وی پرسیدم ناخوش آمد، عویمِر گفت: به خدا سوگند که از آن دستبردار نیستم تا از آن حضرت سؤال کنم. عویمِر راهی شد تا آنکه نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان مردم آمد و گفت: یا رسول‌الله! چه حکم می‌کنی در مورد کسی که مردی را (در حال زنا) با زن خود می‌بیند اگر او را بکشد شما او را (به قصاص مقتول) می‌کشید، یا چه کار کند؟

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا

دربارهٔ تو و زنِ تو (حکم) نازل شده است. برو و او را بیاور.»
سهل گفت: در حالی که من با مردم نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم آنها (مراحل) لِعان را انجام دادند و آنگاه که از لِعان یکدیگر فارغ شدند و عویمِر گفت: یا رسول‌الله، اگر این زن را نزد خود نگه دارم پس بر وی دروغ گفته باشم.
عویمِر او را سه طلاق داد، پیش از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را (به طلاق) امر کرده باشد.
ابن شهاب گفت: پس طلاق برای لِعان‌کنندگان سنّت گردید.

٣٠- باب :

التَّلاعُنِ فِي الْمَسْجِدِ

٥٣٠٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاق: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنِ الْمُلاعَنَةِ، وَعَنِ السُّنَّةِ فيهَا، عَنْ حَدِيثِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، أَخِي بَنِي سَاعِدَةَ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَرَأَيْتَ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ مَا ذُكِرَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ أَمْرِ الْمُتَلاعِنَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ قَضَى اللَّهُ فِيكَ وَفِي امْرَأَتِكَ». قال: فَتَلاعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَأَنَا شَاهِدٌ، فَلَمَّا فَرَغَا قال: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا، فَطَلَّقَهَا ثَلاثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ فَرَغَا مِنَ التَّلاعُنِ، فَفَارَقَهَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ ذَاكَ تَفْرِيقٌ بَيْنَ كُلِّ مُتَلاعِنَيْنِ.

قال ابْنُ جُرَيْجٍ: قال ابْنُ شِهَابٍ: فَكَانَتِ السُّنَّةُ بَعْدَهُمَا أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ. وَكَانَتْ حَامِلاً، وَكَانَ

باب ـ ۳۰: لِعان کردن در مسجد.

۵۳۰۹ ـ از ابن جُریج روایت است که گفت: ابن شهاب مرا از ملاعنه و سنّت آن در رابطه به حدیث سَهل بن سعد، برادر بنی ساعده خبر داد که: مردی از انصار نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، چه می‌فرمایی دربارهٔ کسی که مردی را (در حال زنا) با زن خود می‌بیند؟ آیا او را بکشد، یا چه کار کند؟ خداوند در مورد وی آنچه در قرآن دربارهٔ مرد و زن لِعان‌کننده یاد شده نازل کرد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند در مورد تو و زن حکم کرد.»
سهل می‌گوید: آن زن و مرد در مسجد ملاعنت کردند، در حالی که من حاضر بودم، آنگاه که از آن فارغ شدند آن مرد گفت: اگر آن زن را

ابْنُهَا يُدْعَى لأُمِّهِ .

قال : ثُمَّ جَرَتِ السُّنَّةُ في مِيرَاثِهَا أَنَّهَا تَرِثُهُ وَيَرِثُ مِنْهَا مَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ .

قال ابْنُ جُرَيْجٍ : عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ في هَذَا الْحَدِيثِ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « إِنْ جَاءَتْ بِهِ أَحْمَرَ قَصِيراً ، كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ ، فَلا أُرَاهَا إِلا قَدْ صَدَقَتْ وَكَذَبَ عَلَيْهَا ، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْوَدَ أَعْيَنَ ، ذَا أَلْيَتَيْنِ ، فَلا أُرَاهُ إِلا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا » . فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى الْمَكْرُوهِ مِنْ ذَلِكَ . [راجع: ٤٢٣، أخرجه مسلم: ١٤٩٢، نفسة بلا آخره] .

نگه دارم بر وی دروغ گفته باشم. وی او را سه طلاق داد پیش از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را فرموده باشد، و آن هنگامی بود که از لِعان کردن فارغ شده بودند. وی در نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زن خود را طلاق داد و همین امر باعث شد که لعان کردن میان لعان‌کنندگان جدایی (طلاق) را بار آورد. ابن جُریج گفت که ابن شهاب گفته است: پس از قضیهٔ لِعان آن دو نفر، سنّت شد که میان زن و شوهر جدایی (طلاق) صورت گیرد. و آن زن حامله بود و پسری که از وی زاده شد به نام مادر خود خوانده می‌شد.

ابن شهاب گفت: سپس در میراث آن زن سنّتی به میان آمد که آن زن از آن پسر میراث می‌برد و آن پسر از آن زن میراث می‌برد، آنچه را خداوند فرض کرده است که پسر از مادر میراث بگیرد.

ابن جُریج، از ابن شَهاب، از سهل بن سعد ساعدی در این حدیث روایت کرده است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر آن زن (از این حمل) کودکی سرخ‌گون، کوتاه، مانندِ وَحَرَه (کِرم) زایید، گمان نمی‌کنم جز آنکه آن زن راست گفته است، و مرد بر وی دروغ بسته است، و اگر کودکی سیاه‌فام گشاده چشم کلان سُرین زایید، گمان نمی‌کنم مگر آنکه مرد بر وی راست گفته است.» وی کودکی بر هیأت زشت زایید (که نمودار زنا بود.)

٣١- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: « لَوْ كُنْتُ رَاجِماً بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ »

باب ـ ۳۱: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «اگر بدون شاهد سنگسار می‌کردم.»

۵۳۱۰- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ ذُكِرَ التَّلَاعُنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلاً ثُمَّ انْصَرَفَ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، فَقَالَ عَاصِمٌ: مَا ابْتُلِيتُ بِهَذَا الأَمْرِ إِلا لِقَوْلِي، فَذَهَبَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ، وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصْفَرًّا قَلِيلَ اللَّحْمِ سَبْطَ الشَّعَرِ، وَكَانَ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَ أَهْلِهِ خَدْلاً آدَمَ كَثِيرَ اللَّحْمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ بَيِّنْ». فَجَاءَتْ شَبِيهًا بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَهُ، فَلاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا.

قال رَجُلٌ لابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ: هِيَ الَّتِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَجَمْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، رَجَمْتُ هَذِهِ». فَقَالَ: لا، تِلْكَ امْرَأَةٌ كَانَتْ تُظْهِرُ فِي الإِسْلامِ السُّوءَ.

قال أَبُو صَالِحٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: خَدِلاً. [انظر: ۵۳۱۶، ۶۸۵۵، ۶۸۵۶، ۷۲۳۸، أخرجه مسلم: ۱۴۷۹].

۵۳۱۰ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از قاسم بن محمد روایت است که ابن عباس گفت: لِعان کردن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد شد، چنان‌که عاصِم بن عَدِی در این باره سخنی گفت و گذشت. مردی از قوم عاصِم نزد وی آمد و شکایت کرد که مردی را با زن خود (در حال زنا) دیده است. عاصِم گفت: من مبتلای این کار نشدم مگر سخنی که (در موردِ لِعان) گفته بودم. عاصم آن مرد را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برد، و آن حضرت را از آنچه بر زن آن مرد رفته بود، آگاه گردانید، وی (شوهر آن زن) مردی زردگون، لاغراندام و فروهشته موی بود و آن مردی که بر وی ادعا کرده بود که او را با زن خود دیده است مردی درشت ساق، گندم‌گون و فربه بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بارالها، حقیقت را بنمای.» آن زن، کودکی شبیه مردی که شوهر وی گفته بود با زن خود دیده است زایید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان آن زن و شوهر ملاعنت کرد. مردی در آن مجلس به ابن عباس گفت: وی همان زنی است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) درباره‌اش فرمود: «اگر کسی را بدون شاهد سنگسار می‌کردم، همین زن را سنگسار می‌کردم.»

ابن شهاب گفت: نی. وی زنی دیگر بود که در میان مسلمانان به بدکارگی شهرت یافته بود.

ابوصالح و عبدالله بن یوسف گفته‌اند: مردی که او با زن خود متهم کرده بود ضخیم‌ساق و گندم‌گون بود (این دو نفر لفظ فربه را روایت نکرده‌اند.)»

۳۲- باب: صَدَاقِ المُلاعَنَةِ

۵۳۱۱ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ: رَجُلٌ قَذَفَ امْرَأَتَهُ، فَقَالَ: فَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَخَوَيْ بَنِي العَجْلَانِ، وَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». فَأَبَيَا، وَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». فَأَبَيَا، فَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». فَأَبَيَا، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا. قَالَ أَيُّوبُ: فَقَالَ لِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: إِنَّ فِي الحَدِيثِ شَيْئًا لَا أَرَاكَ تُحَدِّثُهُ؟ قَالَ: قَالَ الرَّجُلُ: مَالِي؟ قَالَ: قِيلَ: «لَا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَقَدْ دَخَلْتَ بِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَهُوَ أَبْعَدُ مِنْكَ». [انظر: ۵۳۱۲، ۵۳۴۹، ۵۳۵۰، أخرجه مسلم: ۱۴۹۳].

باب ـ ۳۲: مَهر زنی که لِعان می‌شود.

۵۳۱۱ ـ از اَیّوب روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: به ابن عمر گفتم: مردی که به زن خود نسبت زنا می‌دهد (حکم آن چیست؟) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان دو کس از قبیلۀ بنی عَجْلان به جدایی (طلاق) حکم کرد و فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما درغگو هستید، آیا یکی از شما (از گناه خود) توبه‌کار هستید؟» آنها از اقرار (به دروغ) اِبا ورزیدند. سپس فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کار هستید؟» آنها از اقرار اِبا ورزیدند. سپس فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کار هستید؟» آنها اِبا ورزیدند. سپس آن حضرت میانشان جدایی آورد. اَیّوب گفت که عَمرو بن دینار به من گفت: همانا در این حدیث چیزی (مطلبی) است که نمی‌بینم تو آن را به من بگویی؟ (آن را از من پنهان می‌داری). و می گفت: آن مردی که زن خود را به زنا متهم کرده بود، گفت: مال مرا (مَهری را که به وی داده‌ام) بدهد. به آن مرد گفته شد: «تو را مالی نیست اگر راست گفته‌ای، بر وی دخول کرده‌ای (در بدل مَهر به حقّ خود رسیده‌ای) و اگر دروغ گفته‌ای، از آن مال به دور افتادی.»

۳۳- باب: قَوْلِ الإِمَامِ لِلْمُتَلَاعِنَيْنِ «إِنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ»

۵۳۱۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ

باب ـ ۳۳: گفتۀ امام برای زن و شوهری که لعان می‌کنند.

«همانا یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کار هستید؟»

۵۳۱۲ ـ از سُفیان روایت است که عَمرو گفت:

عَمْرٌو: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قال: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ عَنْ حَدِيثِ الْمُتَلاعِنَيْنِ فَقَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُتَلاعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قال: مَالِي؟ قال: «لا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ».

قال سُفْيَانُ: حَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو. وَقَالَ أَيُّوبُ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قال: قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ: رَجُلٌ لاعَنَ امْرَأَتَهُ، فَقَالَ بِإِصْبَعَيْهِ - وَفَرَّقَ سُفْيَانُ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ، السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى - فَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَخَوَيْ بَنِي الْعَجْلانِ، وَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». ثَلاثَ مَرَّاتٍ.

قال سُفْيَانُ: حَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو وَأَيُّوبَ كَمَا أَخْبَرْتُكَ. [راجع: ۵۳۱۱، أخرجه مسلم: ۱۴۹۳].

از سعید بن جبیر شنیدم که گفت: دربارهٔ زن و شوهری که لِعان می‌کنند از ابن عمر پرسیدم. وی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای لعان‌کنندگان فرمود: «سروکار شما با خداست، یکی از شما دروغگو هستید و تو را راهی بر این زن نیست.»

آن مرد گفت: مال من. آن حضرت فرمود: «تو را مالی نیست اگر راست گفته‌ای، آن مال در بدل آنچه که از جماع با وی بهره‌مند گشته‌ای، اگر دروغ گفته‌ای، آن مال از تو به دور است.»

سُفیان گفته است: از سعید بن جُبَیر شنیده‌ام که می‌گفت: به ابن عمر گفتم: مردی زن خود را لِعان می‌کند (حکم آن چیست) ابن عمر با اشارهٔ انگشت گفت: سُفیان (راوی حدیث اشارهٔ ابن عمر را چنین نمودار کرد) دو انگشت سَبّابه و میانه را از هم جدا کرد، ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان زن و شوهر از قبیلهٔ بنی عَجْلان جدایی آورد و فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا از (دروغ خود به نزد خدا) توبه‌کار هستید؟» و این عبارت را سه بار تکرار کرد. سُفیان گفته است: من این را از عَمرو و ایّوب حفظ کرده‌ام چنانکه تو را خبر دادم.

۳۴- باب: التَّفْرِيقِ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ

باب ـ ۳۴: جدایی میان لعان‌کنندگان.

۵۳۱۳ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَّقَ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ قَذَفَهَا، وَأَحْلَفَهُمَا. [راجع: ۴۷۴۸، أخرجه مسلم: ۱۴۹۴].

۵۳۱۳ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) میان مرد و زنی که شوهرش او را به زنا نسبت داده بود، جدایی

آورد و هر دو را سوگند (لعان) داد.

٥٣١٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: لاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، وَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا. [راجع: ٤٧٤٨، أخرجه مسلم: ١٤٩٤].

۵۳۱۴ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمـر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) میان مرد و زنی از انصار لِعان کرد و میانشان جدایی آورد.

٣٥- باب: يَلْحَقُ الْوَلَدُ بِالْمُلاعِنَةِ

باب ـ ۳۵: پیوستن فرزند (به مادر) در ملاعنه.

٥٣١٥ - حَدَّثَنَا يَحيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لاعَنَ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَتِهِ، فَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا، وَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ. [راجع: ٤٧٤٨، أخرجه مسلم: ١٤٩٤].

۵۳۱۵ ـ از مالک، از نافع روایت اسـت که ابن عُمر گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) میـان مرد و زنش لعان کرد، و فرزند را به مادر داد.[1]

٣٦- باب: قَوْلِ الإِمَامِ: اللَّهُمَّ بَيِّنْ

باب ـ ۳۶: فرمودۀ امام: بارالها، (حق را) آشکار کن.

٥٣١٦ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ، عَنْ يَحيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: ذُكِرَ الْمُتَلاعِنَانِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلاً ثُمَّ انْصَرَفَ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّهُ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، فَقَالَ عَاصِمٌ: مَا ابْتُلِيتُ بِهَذَا الأَمْرِ إِلا لِقَوْلِي، فَذَهَبَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ، وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصْفَرّاً قَلِيلَ اللَّحْمِ سَبِطَ الشَّعَرِ، وَكَانَ الَّذِي وَجَدَ عِنْدَ أَهْلِهِ آدَمَ خَدْلاً كَثِيرَ اللَّحْمِ، جَعْداً قَطَطاً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ بَيِّنْ». فَوَضَعَتْ شَبِيهاً بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَ عِنْدَهَا، فَلاعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُمَا. فَقَالَ رَجُلٌ لابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ: هِيَ الَّتِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ رَجَمْتُ أَحَداً بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ لَرَجَمْتُ هَذِهِ». فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لا، تِلْكَ

۵۳۱۶ ـ از عبدالرحمـن بن قاسـم، از قاسـم بن محمد، روایت اسـت کـه ابن عباس گفت: موضـوع لِعان کردن زن و شـوهری نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) یاد شد، عاصِم بن عَدی در این باره سـخنی گفت و سـپس برگشـت. مردی از قوم عاصم نزدش آمد و گفت که وی با زن خود مردی را (در حال زنا) دیده اسـت. عاصم گفت: من مبتلای این نشدم مگر سخنی

۱- از این حدیث سه حکم شرعی استخراج شده است: اول: مشروعیت لعان، دوم: جدایی میان زن و مرد. در مورد اینکه، جدایی میان آنها در نفس لِعان است یا به حکم حاکم. امام مالک و شافعی آن را در نفس لعان می‌دانند و امام ابوحنیفه و صاحبان وی و ثوری، جدایی را به حکم حاکم می‌دانند. سوم الحاق فرزند به‌مادر، در صورتی که شوهر بگوید که فرزند از من نیست که در این مورد میان ائمۀ اربعه اختلافی نیست. اما در مورد زمان آن اختلاف است که آیا نفی ولد، در وقت ولادت است یا بعد از ولادت. ابوحنیفه در مورد نفی ولد زمانی تعیین نکرده است. ابویوسف و محمد آن را چهل روز گفته‌اند، شافعی می‌گوید: که باید فی‌الفور نفی کند. در غیر آن اعتبار ندارد. (تیسیرالقاری)

امْرَأَةٌ كَانَتْ تُظْهِرُ السُّوءَ فِي الإِسْلامِ . [راجع: ٥٣١٠، أخرجه مسلم: ١٤٩٧]

(کـه دربارهٔ لعان) گفتـه‌ام. عاصم آن مرد را به حضور رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد و آن حضـرت را آگاه گردانید از آنچه بر سـر زن وی رفته بود.

وی (شـوهر آن زن) مردی زردگـون، لاغر و فروهشـته موی بـود. و آن کسـی را که با زن خود دیده بود، مردی گندم‌گون، سـاق‌پُر، فربه و مرغوله موی بود.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بارالها (حق را) آشکار کن.»

آن زن فرزنـدی زاییـد که با مردی که شـوهر وی او را با زن خود دیده بود شـباهت داشت. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) میان آنها لعان را اجرا کرد.

مردی در آن مجلس بـه ابن عباس گفت: وی همان زنی اسـت که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) درباره‌اش فرموده است: «اگر کسی را بدون شـاهد سنگسـار می‌کـردم همین زن را سنگسـار می‌کردم.» ابن عباس گفت: نی. وی زنی دیگر بود. با آنکه مسلمان بود به بدکارگی شهرت داشت.

٣٧- باب : إِذَا طَلَّقَهَا ثَلاثًا ، ثُمَّ تَزَوَّجَتْ بَعْدَ الْعِدَّةِ زَوْجًا غَيْرَهُ ، فَلَمْ يَمَسَّهَا .

باب ـ ۳۷: اگر کسی زن خود را سه طلاق دهد و آن زن پس از انقضای عدّت با مردی دیگر ازدواج کند و آن مرد با وی مساس (جماع) نکند.

٥٣١٧ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا : أَنَّ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيَّ تَزَوَّجَ

۵۳۱۷ ـ از هِشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفـت: رِفاعه قُرَظی با زنی ازدواج کرد و سپس او را طلاق داد، آن زن شوهری دیگر گرفت، سپس نزد پیامبر (صلی‌الله

امْرَأَةً ثُمَّ طَلَّقَهَا، فَتَزَوَّجَتْ آخَرَ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَتْ لَهُ أَنَّهُ لا يَأْتِيهَا، وَأَنَّهُ لَيْسَ مَعَهُ إِلا مِثْلُ هُدْبَةٍ، فَقَالَ: «لا، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ». [راجع: ۲۶۳۹، أخرجه مسلم: ۱۴۳۳، مطولاً باختلاف].

علیه وسلّم) آمد و گفت: که شوهرش نزدش نمی‌آید و (آلتش) همچون رشتهٔ جامه است. آن حضرت فرمود: «نی، با شوهر اول نمی‌توانی نکاح کنی. تا آنکه شهد این شوهر را بچشی و او شهد تو را نچشد.»

۳۸- باب: ﴿وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ﴾

قال مُجَاهِدٌ: إِنْ لَمْ تَعْلَمُوا يَحِضْنَ أَوْ لا يَحِضْنَ، وَاللَّائِي قَعَدْنَ عَنِ الْمَحِيضِ، وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ: ﴿فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ﴾ [الطلاق: ۴].

باب ـ ۳۸:[1] «و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند اگر شک دارید.»

مجاهد گفت: «اگر شک دارید» یعنی اگر نمی‌دانید که حیض می‌شوند یا نمی‌شوند، و زنانی که از حیض شدن بازمانده‌اند و زنانی که حیض نمی‌شوند: «عدّت ایشان سه ماه است.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ٤)

۳۹- باب: ﴿وَأُولاتُ الأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾

۵۳۱۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ الأَعْرَجِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ، عَنْ أُمِّهَا أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَسْلَمَ، يُقَالُ لَهَا سُبَيْعَةُ، كَانَتْ تَحْتَ زَوْجِهَا، تُوُفِّيَ عَنْهَا وَهِيَ حُبْلَى، فَخَطَبَهَا أَبُو السَّنَابِلِ بْنُ بَعْكَكٍ، فَأَبَتْ أَنْ تَنْكِحَهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَصْلُحُ أَنْ تَنْكِحِيهِ حَتَّى تَعْتَدِّي آخِرَ الأَجَلَيْنِ، فَمَكُثَتْ قَرِيبًا مِنْ عَشْرِ لَيَالٍ، ثُمَّ جَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «انْكِحِي». [راجع: ۴۹۰۹، أخرجه مسلم: ۱۴۸۵، باختلاف].

باب ـ ۳۹: «و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۴)

۵۳۱۸ ـ از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که مادرش اُم‌سَلَمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: زنی از قبیلهٔ اَسلَم که سُبَیْعه نامیده می‌شد، شوهرش وفات کرد و سُبَیْعه حامله بود. ابوسنابل بن بَعْکَک از وی خواستگاری کرد، وی نپذیرفت که با وی نکاح کند. آن حضرت فرموده بود: «صلاح نیست که با وی نکاح کنی تا آنکه یکی از دو مدت سپری شود.»[2] سُبَیعه (پس از وضع حمل) نزدیک ده روز انتظار کشید، سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت فرمود: «با وی نکاح

[1]- در بعضی نسخ بخاری باب ۳۸ ـ به نام «کتاب العدّه» آمده است.
[2]- یعنی وضع حمل یا انتظار چهار ماه.

کن.»

٥٣١٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، عَنِ اللَّيْثِ، عَنْ يَزِيدَ: أَنَّ ابْنَ شِهَابٍ كَتَبَ إِلَيْهِ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى ابْنِ الأَرْقَمِ: أَنْ يَسْأَلَ سُبَيْعَةَ الأَسْلَمِيَّةَ: كَيْفَ أَفْتَاهَا النَّبِيُّ ﷺ؟ فَقَالَتْ: أَفْتَانِي إِذَا وَضَعْتُ أَنْ أَنْكِحَ. [راجع: ٣٩٩١، أخرجه مسلم: ١٤٨٤، مطولاً].

۵۳۱۹ ـ از یزید روایت است که گفت: ابن شهاب به وی نوشت که عبیدالله بن عبدالله، از پدر خود (ابن عمر) به من خبر داده که ابن عمر به ابن ارقم نوشته بود که از سُبَیعه اَسْلَمی بپرسد که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در موردش چه فتوا داده است؟ سبیعه گفته بود: آن حضرت به من فتوا داد که آنگاه که وضع حمل کردی نکاح کن.

٥٣٢٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ: أَنَّ سُبَيْعَةَ الأَسْلَمِيَّةَ نُفِسَتْ بَعْدَ وَفَاةِ زَوْجِهَا بِلَيَالٍ، فَجَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَتْهُ أَنْ تَنْكِحَ، فَأَذِنَ لَهَا، فَنَكَحَتْ.

۵۳۲۰ ـ از مالِک، از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که مِسْوَر بن مخرمه گفت: سُبَیعه اَسْلَمِی چند شب پس از مرگ شوهر خود زایید. وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و اجازه خواست که ازدواج کند، آن حضرت به وی اجازه داد که ازدواج کند.

٤٠- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾. [البقرة: ٢٢٨].

باب ـ ۴۰: فرمودهٔ خدای تعالی.

«و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی انتظار کشند.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۸)

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: فِيمَنْ تَزَوَّجَ فِي الْعِدَّةِ، فَحَاضَتْ عِنْدَهُ ثَلَاثَ حِيَضٍ: بَانَتْ مِنَ الأَوَّلِ، وَلَا تَحْتَسِبُ بِهِ لِمَنْ بَعْدَهُ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: تَحْتَسِبُ. وَهَذَا أَحَبُّ إِلَى سُفْيَانَ، يَعْنِي قَوْلَ الزُّهْرِيِّ.

وَقَالَ مَعْمَرٌ: يُقَالُ: أَقْرَأَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا دَنَا حَيْضُهَا، وَأَقْرَأَتْ إِذَا دَنَا طُهْرُهَا، وَيُقَالُ: مَا قَرَأَتْ بِسَلًى قَطُّ، إِذَا لَمْ تَجْمَعْ وَلَدًا فِي بَطْنِهَا.

و ابراهیم در مورد زنی که در دوران عدّت ازدواج کند و سه حیض را پس از نکاح نزد شوهر دوم بگذراند، گفته است که شوهر اول باین می‌شود. و (در صورت طلاق دادن شوهر دوم) این حیضها حساب نمی‌شود. و زُهری گفته است که این حیضها حساب می‌شود و این نزد سُفیان محبوبتر است، یعنی قول زُهری.
و مَعْمَر گفت: گفته می‌شود برای زن: «اَقْرَأَت» آنگاه که حیض وی نزدیک شود. و گفته

می‌شـود: «اَقْـرَأَت» آنگاه که پاکـی او نزدیک شود[1] و گفته شود: «ما قَرَأَتْ بِسَلیً قَطُّ» زمانی که فرزندی در شکم وی جمع نشود.[2]

٤١- باب: قِصَّةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ

باب ـ ۴۱: قصهٔ فاطمه بنت قَیْس.

وَقَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ [الطلاق: ١].

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ [الطلاق: ٦-٧].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای پیامبر، چون زنان را طلاق گویید در (زمان‌بندی) عِدّهٔ آنان طلاقشان گویید، و حساب آن عِدّه را نگه دارید و از خدا پروردگارتان بترسـید. آنان را از خانه‌هایشـان بیرون مکنید، و بیرون نروند مگر آنکه مرتکب کار زشت آشکاری شده باشند. این است احکام الهی و هر کس از مقررات خدا (پای) فراتر نهد قطعاً به خودش ستم کرده است. نمی‌دانم، شاید خدا پس از این پیش‌آمدی پدید آورد.»
(سورهٔ طلاق، آیهٔ ۱)

«همانجـا که (خود) سـکونت داریـد، به قدر اسـتطاعت خویش آنـان را جـای دهید و به آنان زیان نرسـانید تا بر آنها تنگ گیرید و اگر حامله‌اند خرجشـان را بدهید تـا وضع حمل کننـد. و اگر برای شـما (بچه) شـیر می‌دهند مزدشان را به ایشان بدهید و به شایستگی میان خود به مشورت پردازید، و اگر کارتان (در این مورد) به دشـواری کشید (زن) دیگری بچه را شـیر بدهد. بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند، و هرکه روزی او تنگ باشد باید از

۱- کلمهٔ قَرَأَ (اَقرَأَ) به هر دو معنای حیض و طُهر (پاکی) استعمال می‌شود.

۲- در اینجا به معنی ضم و جمع آمده است. در مورد کلمهٔ «قَرَأَ» که «ثَلاثَةَ قُرُوءٍ» در آیه آمده، علما اختلاف کرده‌اند، جمعی آن را به معنای حیض دانسته‌اند که از آن جمله‌اند امام ابوحنیفه و اصحاب وی و گروهی آن را طُهر (پاکی از حیض) دانسته‌اند که عبارتند از امام مالک و شافعی و امام احمد. (تیسیرالقاری)

آنچـه خدا به او داده خرج کند. خدا هیچ کس را جز به (قدر) آنچه به او داده اسـت، تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از دشـواری آسانی فراهم می‌کند.» (سورهٔ طلاق، آیات ٦ و ٧)

۵۳۲۱، ۵۳۲۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَسُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ: أَنَّهُ سَمِعَهُمَا يَذْكُرَانِ: أَنَّ يَحْيَى بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ طَلَّقَ بِنْتَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَكَمِ، فَانْتَقَلَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، فَأَرْسَلَتْ عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ: اتَّقِ اللَّهَ وَارْدُدْهَا إِلَى بَيْتِهَا. قَالَ مَرْوَانُ - فِي حَدِيثِ سُلَيْمَانَ - إِنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْحَكَمِ غَلَبَنِي. وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَوَمَا بَلَغَكِ شَأْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ؟ قَالَتْ: لَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَذْكُرَ حَدِيثَ فَاطِمَةَ. فَقَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ: إِنْ كَانَ بِكِ شَرٌّ، فَحَسْبُكِ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ مِنَ الشَّرِّ. [انظر: ۵۳۲۳ذ، ۵۳۲۴ذ، ۵۳۲۵ ذ، ۵۳۲۶ذ، ۵۳۲۷ ذ، ۵۳۲۸ ذ، أخرجه مسلم: ۱۴۸۱، وهو مختصراً في الطلاق: ۵۴].

۵۳۲۱ - ۵۳۲۲ - از مالـک، از یحییَ بن سـعید روایت است که از قاسم بن محمد و سلیمان بن یسار شنیده است که می‌گفتند: یحییَ بن سعید بن عاص، دختر عبدالرحمـن بن حَکَم (برادر مروان بن حَکَم) را طلاق داد. عبدالرحمن دختر خود را به خانهٔ خود آورد. عایشـه ام‌ّالمؤمنین کسـی را نزد مروان بن حَکَم فرسـتاد و او (از جانـب معاویه) امیر مدینه بود (و پیغام داد): از خدا بترس و آن زن را به خانه‌اش بازگردان.
مَروان در حدیثی که سـلیمان روایت کرده (به پاسخ عایشه) گفت: همانا عبدالرحمن بن حَکَم سـخن مرا نپذیرفته است. قاسم بن محمد (در روایت خود) گفت: مروان (در پاسـخ عایشه) گفـت: آیـا حالت فاطمـه بنت قیـس (که در خانهٔ شـوهر خود عدّت نکشید) به تو نرسیده است؟[۱]
عایشـه گفت: حدیث فاطمـه را اگر یاد نکنی زیانی به تو نمی‌رسد.[۲]
مروان گفت: اگر این کار نزد تو بد اسـت پس تو را سـبب ناخوشی میان زن و شوهر در کار بد، بسنده است.[۳]

۵۳۲۳، ۵۳۲۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: مَا لِفَاطِمَةَ، أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ، يَعْنِي فِي قَوْلِهَا: لَا سُكْنَى وَلَا نَفَقَةَ. [راجع: ۵۳۲۱، ۵۳۲۲، أخرجه مسلم: ۱۴۸۱، مطولاً باختلاف. ولفظه في الطلاق: ۵۴].

۵۳۲۳ - ۵۳۲۴ - از شُـعبه، از عبدالرحمـن بن قاسـم، از پدرش روایت اسـت که عایشه گفـت: چه حال اسـت فاطمه را، آیـا از خدا

۱- فاطمه بنت قیس مطلقهٔ ثلاثه بود که حقّ نفقه و مسکن در خانهٔ شوهر نداشت.
۲- یعنی این مناقشه به نفع تو نیست.
۳- یعنی حالت فاطمه بنت قیس مشابه حالت دختر عبدالرحمن است.

نمی‌ترسد؟

یعنی در این گفته‌اش: حقّ مسکن و نفقه. (بر مُطلَّقه ثلاثه از جانب شوهر)

٥٣٢٥، ٥٣٢٦- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أبيه: قال عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ لعَائشَةَ: أَلَمْ تَرَيْ إِلَى فُلَانَةَ بِنْتِ الْحَكَمِ، طَلَّقَهَا زَوْجُهَا الْبَتَّةَ فَخَرَجَتْ؟ فَقَالَتْ: بِئْسَ مَا صَنَعَتْ، قال: أَلَمْ تَسْمَعِي فِي قَوْلِ فَاطِمَةَ؟ قَالَتْ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لَهَا خَيْرٌ فِي ذِكْرِ هَذَا الْحَدِيثِ.

وَزَادَ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أبيه: عَابَتْ عَائِشَةُ أَشَدَّ الْعَيْبِ، وَقَالَتْ: إِنَّ فَاطِمَةَ كَانَتْ فِي مَكَانٍ وَحْشٍ، فَخِيفَ عَلَى نَاحِيَتِهَا، فَلِذَلِكَ أَرْخَصَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٥٣٢١، ٥٣٢٢، أخرجه مسلم: ١٤٨١، مختصراً بنحوه. وهو في الطلاق: ٥٤، بدون ((عابت ... فلذلك أرخص))].

۵۳۲۵ ـ ۵۳۲۶ ـ از سُفیان، از عبدالرحمن بن قاسم از پدرش روایت است که گفت: عُروَة بن زُبیر به عایشه گفت: آیا حالت فلانه (فاطمه) دختر حکم را نمی‌بینی که شوهرش او را طلاق باین داده و او از خانهٔ شوهر بیرون رفت. عایشه گفت: کار بدی کرده است.

عُروه گفت: آیا سخن فاطمه را نشنیده‌ای (که گفت: مُطَلَّقهٔ ثلاثه را مسکن و نفقه بر شوهر نیست.) عایشه گفت: در ذکر این حدیث (که صحت ندارد) برایش نیکویی نیست.

ابن اَبی‌الزِّناد از هِشام روایت کرده که پدرِ هشام گفته است: عایشه، فاطمه را سخت نکوهش کرد و گفت: فاطمه در جای وحشتناکی می‌زیست و در معرض خطر بود، و به همین سبب بود که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی اجازه داد (تا به خانهٔ ابن اُمّ مکتوم عدّتش را بگذراند.)[1]

٤٢- باب: الْمُطَلَّقَةِ إِذَا خُشِيَ عَلَيْهَا فِي مَسْكَنِ زَوْجِهَا: أَنْ يُقْتَحَمَ عَلَيْهَا، أَوْ تَبْذُوَ عَلَى أَهْلِهِ بِفَاحِشَةٍ.

باب ـ ۴۲: اگر بر زن طلاق داده شده در زیستن در خانهٔ شوهر، ترس این باشد که بر وی هجوم برده شود و یا به خانواده‌اش دشنام و ناسزا گفته شود.

٥٣٢٧، ٥٣٢٨ - وحَدَّثَنِي حِبَّانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ أَنْكَرَتْ ذَلِكَ عَلَى فَاطِمَةَ. [راجع: ٥٣٢١، ٥٣٢٢، أخرجه مسلم: ١٤٨١، مطولاً، وهو في الطلاق: ٥٤].

۵۳۲۷ ـ ۵۳۲۸ ـ از ابن جُرَیج، از ابن شهاب روایت است که عُروه گفت: عایشه این موضوع را (که مُطلَّقه ثلاثه حقّ نفقه و مسکن بر شوهر

۱- فاطمه نزد پیامبرآمد و گفت که: شوهرش او را دو بار طلاق داده و می‌ترسد که کسی در خانه‌اش بر وی هجوم آورد. آن حضرت به وی اجازه داد که به خانهٔ پدر و مادرش برود. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری.»

ندارد) بر فاطمه انکار کرده است.

٤٣- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:
﴿وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ﴾ [البقرة: ٢٢٨]. مِنَ الْحَيْضِ وَالْحَبَلِ .

باب ـ ۴۳: فرمودهٔ خدای تعالی.
«و برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رَحِم آنان آفریده پوشیده دارند.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۷)

٥٣٢٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنْ يَنْفِرَ ، إِذَا صَفِيَّةُ عَلَى بَابِ خِبَائِهَا كَئِيبَةً ، فَقَالَ لَهَا : « عَقْرَى حَلْقَى ، إِنَّكِ لَحَابِسَتُنَا ، أَكُنْتِ أَفَضْتِ يَوْمَ النَّحْرِ». قَالَتْ: نَعَمْ ، قَالَ : « فَانْفِرِي إِذًا » . [راجع: ٢٩٤، أخرجه مسلم: ١٢١١].

۵۳۲۹ ـ از ابراهیم از اَسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفته: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خواست، پس از طواف وداع از مکه بازگردد، صَفیّه همسر خود را دید که بر آستانهٔ خیمهٔ خویش اندوهگین ایستاده است. آن حضرت به وی فرمود: «عَقْرَی حَلْقَی[1] همانا ما را در مکه ماندگار ساختی، آیا در روز نحر طواف افاضه کرده‌ای.» گفت: آری. آن حضرت فرمود: «پس راهی شوید.»

٤٤- باب:
﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾
[البقرة: ٢٢٨]
فِي الْعِدَّةِ ، وَكَيْفَ يُرَاجِعُ الْمَرْأَةَ إِذَا طَلَّقَهَا وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ.

باب ـ ۴۴: «و شوهرانشان به بازآوردن ایشان در حبالهٔ خود سزاوارترند.» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۸)
یعنی تا زمانی که در عدّت باشند و چگونه شوهر به زن مراجعت کند اگر او را یک یا دو طلاق داده باشد.

٥٣٣٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: زَوَّجَ مَعْقِلٌ أُخْتَهُ ، فَطَلَّقَهَا تَطْلِيقَةً . [راجع: ٤٥٢٩].

۵۳۳۰ ـ از یُونس روایت است که حَسن گفت: مَعْقِل، خواهر خود را به نکاح کسی درآورد و شوهرش او را یک طلاق داد.

٥٣٣١- وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ: أَنَّ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ كَانَتْ أُخْتُهُ تَحْتَ رَجُلٍ ، فَطَلَّقَهَا ثُمَّ خَلَّى عَنْهَا ،

۵۳۳۱ ـ از قَتاده روایت است که حسن (بصری) گفت: خواهر مَعْقِل بن یَسار در نکاح مردی

۱- عَقْرَی حَلْقَی، اصطلاح عتاب‌آمیز است.

حَتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا ، ثُمَّ خَطَبَهَا ، فَحَمِيَ مَعْقِلٌ مِنْ ذَلِكَ أَنَفًا ، فَقَالَ: خَلَّى عَنْهَا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهَا ، ثُمَّ يَخْطُبُهَا ، فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾ . [البقرة: ٢٣٢] . إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْهِ ، فَتَرَكَ الحَمِيَّةَ وَاسْتَقَادَ لِأَمْرِ اللَّهِ . [راجع: ٤٥٢٩] .

بود، شوهرش او را طلاق داد و سپس از وی دوری گزید تا آنکه عِدّتش پایان یافت، سپس از وی خواستگاری کرد. مَعْقِل از روی ننگ و غیرت از این کار ممانعت کرد و گفت: از وی دوری گزید در حالی که بر وی قدرت داشت و سپس خواستگاری می‌کند. وی بین آن مرد و خواهر خود مانع شد. پس خداوند این آیه را نازل کرد.

«و چون زنان را طلاق گفتید، و عِدّهٔ خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران (سابق) خود چنان که به خوبی با یکدیگر تراضی نمایند، جلوگیری مکنید. هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، به این (دستورها) پند داده می‌شود (مراعات) این امر برای شما پربرکت‌تر و پاکیزه‌تر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۲)

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مَعْقِل را فرا خواند و آیه را بر وی روی خشم و قهر را کنار گذاشت و به اجرای امر الهی گردن نهاد.[1]

٥٣٣٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا طَلَّقَ امْرَأَةً لَهُ وَهِيَ حَائِضٌ تَطْلِيقَةً وَاحِدَةً ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ رضي الله عنهما أَنْ يُرَاجِعَهَا ثُمَّ يُمْسِكَهَا حَتَّى تَطْهُرَ ، ثُمَّ تَحِيضَ عِنْدَهُ حَيْضَةً أُخْرَى ، ثُمَّ يُمْهِلَهَا حَتَّى تَطْهُرَ مِنْ حَيْضِهَا ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا حِينَ تَطْهُرُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُجَامِعَهَا: «فَتِلْكَ العِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ» .

وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ إِذَا سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ قَالَ لِأَحَدِهِمْ: إِنْ كُنْتَ طَلَّقْتَهَا ثَلَاثًا ، فَقَدْ حَرُمَتْ عَلَيْكَ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَكَ .

۵۳۳۲ ـ از قُتَیبه، از لَیث روایت است که نافع پسر عُمَر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) زن خود را که در حالت حیض بود، یک طلاق داد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) امر کرد که به زن خود رجوع کند، سپس نزد خود نگه دارد تا آنکه از حیض پاک شود، سپس نزد وی باشد

۱- آن مرد، زن خود را طلاق رجعی داده بود ولی به وی رجوع نکرد تا عدّه‌اش پایان یافت و بینونت صُغری حاصل شد. در بینونت صغری، شوهر حقّ رجوع به زن را ندارد مگر آنکه زن راضی گردد که با وی نکاح مجدد نماید. ولی اگر شوهر قبل از اتمام عدّه یا پس از آن، زن را طلاق سوم بدهد بینونت کبری حاصل می‌شود که در آن صورت تا زن به نکاح شوهری دیگر نرسد به نکاح شوهر اولش درآمده نمی‌تواند.

وَزَادَ فِيهِ غَيْرُهُ، عَنِ اللَّيْثِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَوْ طَلَّقْتَ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَنِي بِهَذَا. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

تا حیض دیگر بیند، سپس به وی مهلت دهد تا از حیض پاک شود، آنگاه اگر خواست که او را طلاق دهد، هنگام پاک شدن از حیض و پیش از اینکه با وی جماع کند، او را باید طلاق بدهد. (چنانکه فرمود:)

این همان عدّتی است که خداوند طلاق دادن زنان را امر کرده است.» و چون عبدالله (بن عمر) در این مورد سؤال می‌شد، وی به هر یک از ایشان می‌گفت: اگر زن را سه طلاق دادی به تحقیق که او را بر خود حرام کردی تا آنکه او را شوهری غیر از تو نکاح کند و در این مورد غیر از (قُتَیبه) روایت کرده است از نافع که ابن عمر گفت: اگر او را یک طلاق یا دو طلاق می‌دادم بهتر بود زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا به همین امر کرده است.

٤٥- باب: مُرَاجَعَةِ الْحَائِضِ

٥٣٣٣ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ جُبَيْرٍ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ فَقَالَ: طَلَّقَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَسَأَلَ عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهُ أَنْ يُرَاجِعَهَا، ثُمَّ يُطَلِّقَ مِنْ قُبُلِ عِدَّتِهَا، قُلْتُ: فَتَعْتَدُّ بِتِلْكَ التَّطْلِيقَةِ؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ عَجَزَ وَاسْتَحْمَقَ. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

باب ـ ۴۵: مراجعت به زنی که طلاق داده شده و در حالت حیض است.

۵۳۳۳ ـ از محمد بن سیرین، از یونس بن جُبَیر روایت است که گفت: از ابن عمر سؤال کردم. وی گفت: ابن عمر زن خود را که در حالت حیض بود، طلاق داد. عمر در این مورد از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «به وی امر کن به زن خود مراجعت کند و سپس او را پیش از به سر رسیدن عدّت طلاق بگوید.»

من به ابن عمر گفتم: آیا این طلاق (در حالت حیض) طلاق حساب می‌شود؟ گفت: «چه می‌پنداری اگر کسی عاجز آید و عمل جاهلانه انجام دهد.» (یعنی حساب می‌شود).

٤٦- باب: تُحِدُّ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: لا أَرَى أَنْ تَقْرَبَ الصَّبِيَّةُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا الطِّيبَ، لأَنَّ عَلَيْهَا الْعِدَّةَ.

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ: عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ هَذِهِ الأَحَادِيثَ الثَّلاثَةَ.

٥٣٣٤- قَالَتْ زَيْنَبُ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ أَبُوهَا أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ، فَدَعَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ بِطِيبٍ فِيهِ صُفْرَةٌ، خَلُوقٌ أَوْ غَيْرُهُ، فَدَهَنَتْ مِنْهُ جَارِيَةً ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [راجع: ١٢٨٠، أخرجه مسلم: ١٤٨٦، بذكر المنبر].

٥٣٣٥- قَالَتْ زَيْنَبُ: فَدَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ حِينَ تُوُفِّيَ أَخُوهَا، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [راجع: ١٢٨٢، أخرجه مسلم: ١٤٨٧].

باب ـ ۴۶: سوگواری زن برای مرگ شوهر چهار ماه و ده روز است.

و زُهری گفت: بر دختر (صغیره) که شوهرش بمیرد، استعمال خوشبویی را لازم نمی‌دانم زیرا بر وی عدّت است.[۱]

از حُمَید بن نافع روایت است که زینب بنت ابی سلمه او را از این احادیث سه‌گانه خبر داده است:

۵۳۳۴ ـ زینب گفت: نزد اُمِّ حبیبه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و آن هنگامی بود که پدرش ابوسفیان بن حرب مرده بود، اُمِّ حبیبه خوشبویی زردگون طلبید، از نوع خَلُوق یا غیر آن. وی از آن خوشبویی بر دختری مالید، سپس از آن بر رخسار خود مالید، سپس گفت: به خدا سوگند که مرا به خوشبویی نیازی نیست به‌جز آنکه از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود:

«بر زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد روا نیست که بر مرگ کسی بیش از سه شب سوگواری کند، به‌جز بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است.»

۵۳۳۵ ـ زینب گفت: نزد زینب بنت جَحْش رفتم، آنگاه که برادرش مرده بود، خوشبویی طلبید و از آن بر خود مالید، سپس گفت: آگاه باشید که مرا به خوشبویی نیازی نیست، به‌جز آنکه از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «بر زنی که به خدا و روز

۱- در مورد دختر صغیره که شوهرش مرده است، در استعمال خوشبویی و ترک زینت وی اختلاف است. نزد امام ابوحنیفه بر وی ترک زینت واجب نیست، نزد ائمهٔ سه‌گانه واجب است.

آخرت ایمان دارد روا نیست که بر مرگ کسی بیش از سه شب سوگواری کند، به‌جز بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است.»

٥٣٣٦- قَالَتْ زَيْنَبُ: وَسَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَتِي تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، وَقَدِ اشْتَكَتْ عَيْنَهَا، أَفَتَكْحُلُهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا». مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ: «لا». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ، وَقَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ». [انظر: ٥٣٣٨، ٥٧٠٦، اخرجه مسلم: ١٤٨٨].

۵۳۳۶ ـ زینب گفت: و از أُمّ‌سَلَمه شنیدم که می‌گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! شوهر دخترم وفات کرده و چشمان دخترم درد می‌کند آیا بر چشمان وی سُرمه بکشم؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نی» دو بار یا سه بار فرمود. و هر بار که می‌فرمود: «نی» سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «همانا میعاد (ترک زینت) چهار ماه و ده روز است. و هر یک از شما در دوران جاهلیت بر سر یک سال، بَعْرَه (شکل شتر) می‌انداخت.»

٥٣٣٧- قَالَ حُمَيْدٌ: فَقُلْتُ لِزَيْنَبَ: وَمَا تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ؟ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: كَانَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، دَخَلَتْ حِفْشًا، وَلَبِسَتْ شَرَّ ثِيَابِهَا، وَلَمْ تَمَسَّ طِيبًا حَتَّى تَمُرَّ بِهَا سَنَةٌ، ثُمَّ تُؤْتَى بِدَابَّةٍ، حِمَارٍ أَوْ شَاةٍ أَوْ طَائِرٍ، فَتَفْتَضُّ بِهِ، فَقَلَّمَا تَفْتَضُّ بِشَيْءٍ إِلا مَاتَ، ثُمَّ تَخْرُجُ فَتُعْطَى بَعَرَةً، فَتَرْمِي، ثُمَّ تُرَاجِعُ بَعْدُ مَا شَاءَتْ مِنْ طِيبٍ أَوْ غَيْرِهِ.

سُئِلَ مَالِكٌ مَا تَفْتَضُّ بِهِ؟ قَالَ: تَمْسَحُ بِهِ جِلْدَهَا. [أخرجه مسلم: ١٤٨٩].

۵۳۳۷ ـ به زینب گفتم: معنای آن چیست که: هر یک از شما در دوران جاهلیت بر سر یک سال در جامهٔ خود پشکل می‌انداخت؟

زینب گفت: اگر زنی، شوهرش می‌مُرد، به خانهٔ کوچک مختصری وارد شده و کهنه‌ترین و ژنده‌ترین لباس می‌پوشید و خوشبویی بر خود نمی‌مالید تا آنکه یک سال بر وی می‌گذشت، سپس برای وی حیوانی، خری، گوسفندی یا مرغی آورده می‌شد و او خود را به آن می‌مالید و حیوانی که خود را به آن مالیده بود به ندرت زنده می‌ماند مگر آنکه می‌مُرد، سپس وی از آن خانهٔ کوچک بیرون می‌آمد، و پشکلی که به وی داده شده بود، دور می‌انداخت، پس از آن وی به هر چه می‌خواست، مانند خوشبویی و غیره رجوع می‌کرد.

مالک (راوی حدیث) پرسید که: چه را (به آن

حیوان) می‌مالید؟ گفت: جلد خود را به آن می‌مالید.

٤٧- باب: الْكُحْلِ لِلْحَادَّةِ

٥٣٣٨ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهَا: أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُهَا، فَخَشُوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الْكُحْلِ، فَقَالَ: «لا تَكَحَّلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَحْلاسِهَا، أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلٌ فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بِبَعَرَةٍ، فَلا حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ». [راجع: ٥٣٣٦، أخرجه مسلم: ١٤٨٨].

باب ـ ۴۷: استعمال سرمه برای زنی که در عدّت است.

۵۳۳۸ ـ از شُعْبَه، از حُمَید بن نافع، از زَیْنَب بنت اُمِّ‌سَلَمَه روایت است که مادرش گفت: زنی که شوهرش مرده بود و از عارضهٔ درد چشم وی نگران بودند (اقاربش) نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و از آن حضرت استعمال سُرمه را اجازه خواستند. آن حضرت فرمود: «سرمه نکند، هر یک از شما (در دوران جاهلیت) در بدترین خانهٔ پلاس خود یا بدترین خانهٔ خود به سر می‌برد و چون یک سال می‌گذراند و سگی از آنجا می‌گذشت، پشکلی به سوی سگ می‌انداخت. پس (زنی که در عدّت است) سرمه نکند تا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد.»

٥٣٣٩- وَسَمِعْتُ زَيْنَبَ بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ تُحَدِّثُ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ فَوْقَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ، إِلا عَلَى زَوْجِهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً». [راجع: ١٢٨٠، أخرجه مسلم: ١٤٨٦ بزيادة، وهو كذا في الطلاق: ٥٩و٦٢].

۵۳۳۹ ـ (حُمَید بن نافع) می‌گوید: از زینب بنت اُمِّ‌سَلَمه شنیدم که از ام‌حبیبه (همسر آن حضرت) روایت می‌کرد که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر زنی مسلمان که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که بیش از سه روز سوگواری نماید مگر بر (مرگ) شوهرش، که چهار ماه و ده روز است.»

٥٣٤٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ عَلْقَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ: قَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ: نُهِينَا أَنْ نُحِدَّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلاثٍ إِلا بِزَوْجٍ. [راجع: ٣٠٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وأخرجه مطولاً في الطلاق: ٦٦].

۵۳۴۰ ـ از سَلَمة بن عَلْقَمه، از محمد بن سیرین روایت است که اُمِّ‌عَطیِّه گفت: منع شدیم که بیش از سه روز سوگواری کنیم، مگر بر (مرگ) شوهر.

٤٨- باب :
الْقُسْطِ لِلْحَادَّةِ عِنْدَ الطُّهْرِ

٥٣٤١ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ إِلا عَلَى زَوْجٍ ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ، وَلا نَكْتَحِلَ ، وَلا نَطَّيَّبَ ، وَلا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلا ثَوْبَ عَصْبٍ ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ ، إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا ، فِي نُبْذَةٍ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ . [راجع: ٣١٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، مختصراً . وهو في الطلاق: ٦٦، بدون " وكنا"].

باب ـ ۴۸ ـ استعمال خوشبویی قُسْط پس از پاکی از حَیْض.

۵۳۴۱ ـ از اَیّوب، از حَفصَه روایت است که اُمِّ عطیّه گفت: منع شدیم که بر مرگ کسی بیش از سه روز سوگواری کنیم، مگر بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است، و همچنان، سرمه نکنیم و خوشبویی استعمال نکنیم و جامهٔ رنگین نپوشیم به‌جز جامهٔ عَصْب (یمنی) ولی به ما اجازه داده شد که در زمان پاکی، یعنی آنگاه که زنی از حیض خود غسل می‌کند، قطعه‌ای از کُسْت اَظْفار (نوعی خوشبویی) استعمال کند. و ما از همراهی جنازه‌ها منع شدیم.

٤٩- باب : تَلْبَسُ الْحَادَّةُ ثِيَابَ الْعَصْبِ

٥٣٤٢ - حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالسَّلامِ بْنُ حَرْبٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ فَوْقَ ثَلاثٍ إِلا عَلَى زَوْجٍ ، فَإِنَّهَا لا تَكْتَحِلُ وَلا تَلْبَسُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلا ثَوْبَ عَصْبٍ » . [راجع: ٣١٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، بقطعة لم ترد في هذه الطريق و نفسه في الطلاق : ٦٦] .

٥٣٤٣- وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَتْنَا حَفْصَةُ : حَدَّثَتْنِي أُمُّ عَطِيَّةَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ : وَلا تَمَسَّ طِيبًا ، إِلا أَدْنَى طُهْرِهَا إِذَا طَهُرَتْ نُبْذَةً مِنْ قُسْطٍ وَأَظْفَارٍ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : الْقُسْطُ وَالْكُسْتُ مِثْلُ الْكَافُورِ وَالْقَافُورِ . نُبْذَةٌ : قِطْعَةٌ . [راجع: ٣١٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وأخرجه مطولاً في الطلاق: ٦٦] .

باب ـ ۴۹: زنی که در عدّت مرگ شوهر است جامهٔ عَصْب بپوشد.

۵۳۴۲ ـ از هِشام، از حَفصَه روایت است که اُمِّ عطیّه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد روا نیست که بیش از سه روز سوگواری کند مگر بر (مرگ) شوهر، و وی سُرمه نکند و جامهٔ رنگین نپوشد، مگر جامهٔ عَصْب.»

۵۳۴۳ ـ و انصاری گفت: از هِشام، از حَفصَه روایت است که اُمِّ عطیّه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده و فرمود: «وی خوشبویی نمالد مگر در آغاز پاک شدن از حیض، آنگاه که پاک شد، پاره‌ای از قُسط و اَظْفار استعمال کند.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ «قُسْط

و کُسْت» مانند لفظ کافور و قافور است. لفظ «نُبْذَه» یعنی قطعه، پاره، معنی دارد.

٥٠- باب: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا﴾

إِلَى قَوْلِهِ ﴿بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [البقرة: ٢٣٤].

باب ـ ٥٠:

و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند، (همسران) چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند؛ پس هرگاه عدّهٔ خود را به پایان رساندند در آنچه آنان به نحو پسندیده دربارهٔ خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ٢٣٤)

٥٣٤٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا شِبْلٌ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا﴾ قَالَ: كَانَتْ هَذِهِ الْعِدَّةُ تَعْتَدُّ عِنْدَ أَهْلِ زَوْجِهَا وَاجِبًا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ﴾ قَالَ: جَعَلَ اللَّهُ لَهَا تَمَامَ السَّنَةِ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً وَصِيَّةً، إِنْ شَاءَتْ سَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾. فَالْعِدَّةُ كَمَا هِيَ وَاجِبٌ عَلَيْهَا. زَعَمَ ذَلِكَ عَنْ مُجَاهِدٍ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عِدَّتَهَا عِنْدَ أَهْلِهَا، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ، وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿غَيْرَ إِخْرَاجٍ﴾.

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِنْ شَاءَتِ اعْتَدَّتْ عِنْدَ أَهْلِهَا، وَسَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ لِقَوْلِ اللَّهِ: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ﴾.

٥٣٤٤ـ از ابن ابی نَجِیْح روایت است که مجاهد گفت: «و کسانی از شما می‌میرند و همسرانی برجای می‌گذارند.» مراد از آن همان عِدّه‌ای است که زن در خانهٔ شوهر خود می‌گذراند و بر وی واجب است. سپس خداوند نازل کرد: «و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی بر جای می‌گذارند (باید) برای همسران خویش وصیّت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند و (از خانهٔ شوهر) بیرون نکنند. پس اگر بیرون بروند، در آنچه آنان به طور پسندیده دربارهٔ خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ٢٤٠)

مجاهد می‌گوید: خداوند تمام سال را که هفت ماه و بیست روز (به علاوهٔ چهار ماه و ده روز) می‌شود حقّ زن شوهر مُرده قرار داد که برایش وصیّت شود تا اگر بخواهد در جایی که برایش وصیّت شده به سر برد و اگر بخواهد از آنجا بیرون رود و همین است فرمودهٔ خدای تعالی:

قال عَطَاءٌ: ثُمَّ جَاءَ الْمِيرَاثُ، فَنَسَخَ السُّكْنَى، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ، وَلا سُكْنَى لَهَا. [راجع: ٤٥٣١].

«بیرون نکنند، پس اگر بیرون بروند بر شما گناهی نیست.»

عِدّه‌ای که بر وی واجب است (چهار ماه و ده روز است و بقیهٔ سال به موجب وصیّت است، می‌خواهد قبول کند یا نکند.) این است آنچه ابن ابی نجیح از مجاهد دریافته است.

و عطاء روایت کرده که ابن عباس گفت: این آیه سکونت زن، نزد خانوادهٔ شوهر را نسخ کرده است، پس هرجا زن بخواهد عدّه بگذراند و خداوند می‌گوید: «بیرون نکنند» و عَطاٌ گفت: اگر بخواهد نزد خانوادهٔ شوهر عدّه بگذراند و در جایی که برایش وصیّت شده سکونت کند و اگر بخواهد بیرون رود.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «در آنچه آنان به طور پسندیده دربارهٔ خود انجام دهند.»

عطاء گفت: سپس آیهٔ میراث نازل شد (که زن از شوهر میراث می‌برد) و حکم سکونت (زنِ شوهر مُرده) را نسخ کرد. پس وی هر کجا بخواهد عِدّه بگذراند و برایش حقّ سکونت (بر خانوادهٔ شوهر) نیست.

٥٣٤٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ: لَمَّا جَاءَهَا نَعِيُّ أَبِيهَا، دَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَحَتْ ذِرَاعَيْهَا، وَقَالَتْ: مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، لَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ: «يَقُولُ لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً». [راجع: ١٢٨٠، أخرجه مسلم: ١٤٨٦، بذكر المنبر].

۵۳۴۵ ـ از حُمَید بن نافع روایت است که زینب دختر اُمّ سَلَمه گفت: آنگاه که به اُمّ حبیبه بنت ابی‌سفیان خبر مرگ پدرش رسید، خوشبویی طلبید و بر بازوهای خود مالید و گفت: مرا به خوشبویی نیازی نبود اگر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نمی‌شنیدم که می‌فرمود: «بر زنی که به خدا و روز آخرت ایمان آورده است روا نیست که بر مرگ کسی بیش از سه روز سوگواری کند، مگر بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است.»

٥١- باب :
مَهْرِ الْبَغِيِّ وَالنِّكَاحِ الْفَاسِدِ

وَقَالَ الْحَسَنُ : إِذَا تَزَوَّجَ مُحَرَّمَةً وَهُوَ لا يَشْعُرُ ، فُرِّقَ بَيْنَهُمَا وَلَهَا مَا أَخَذَتْ ، وَلَيْسَ لَهَا غَيْرُهُ ، ثُمَّ قَالَ بَعْدُ : لَهَا صَدَاقُهَا .

٥٣٤٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ . [راجع: ٢٢٣٧، أخرجه مسلم: ١٥٦٧].

٥٣٤٧- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ وَآكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ ، وَنَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ ، وَكَسْبِ الْبَغِيِّ ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرِينَ . [راجع: ٢٠٨٦].

٥٣٤٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُحَادَةَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَسْبِ الإِمَاءِ . [راجع: ٢٢٨٣]

٥٢- باب : الْمَهْرِ لِلْمَدْخُولِ عَلَيْهَا ،

وَكَيْفَ الدُّخُولُ ، أَوْ طَلَّقَهَا قَبْلَ الدُّخُولِ وَالْمَسِيسِ .

٥٣٤٩ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ

باب ـ ٥١: مهر زناکاری و نکاح فاسد.

و حسن (بصری) گفت: اگر کسی با زنی که در حال احرام است از روی ناآگاهی ازدواج کرد، میان آنها جدایی صورت گیرد، و آن زن آنچه (مهر معجل) گرفته از آنِ اوست و غیر از آن حقّی ندارد. سپس حسن گفت: آن زن مستحق مَهر معین‌شدهٔ خود است.

٥٣٤٦ ـ از زُهری، از ابی بکر بن عبدالرحمن روایت است که ابن مسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بهای فروش سگ و اجرت کاهن (که مدعی علم غیب است) و مَهر (اجرت) فحشاگری منع کرده است.

٥٣٤٧ ـ از شُعبه، از عَوْن بن ابی جُحَیْفه روایت است که پدرش گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر کسی که نقش و نگار و خال‌کوبی بر اندام کند و کسی که اندام خود را در معرض آن قرار دهد و بر سودگیرنده و سوددهنده لعنت کرده است و از بهای سگ و اجرت فاحشه گری منع کرده لعنت کرده است.

٥٣٤٨ ـ از ابو حازم روایت است که ابوهُرَیره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از اُجرتی که از زناکاری کنیز بگیرند، منع کرده است.

باب ـ ٥٢: مهر زنی که بر وی دخول صورت گیرد، و چگونگی دخول، یا طلاق دادن وی پیش از دخول و تماس گرفتن.

٥٣٤٩ ـ از اَیّوب روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: به ابن عمر گفتم: مردی زن خود

أَيُّوبَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ : رَجُلٌ قَذَفَ امْرَأَتَهُ ؟ فَقَالَ : فَرَّقَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَخَوَيْ بَنِي الْعَجْلَانِ ، وَقَالَ : « اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ » . فَأَبَيَا ، فَقَالَ : « اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ » . فَأَبَيَا ، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا .

قَالَ أَيُّوبُ : فَقَالَ لِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : فِي الْحَدِيثِ شَيْءٌ لَا أَرَاكَ تُحَدِّثُهُ ، قَالَ : قَالَ الرَّجُلُ : مَالِي ؟ قَالَ : « لَا مَالَ لَكَ ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَقَدْ دَخَلْتَ بِهَا ، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَهُوَ أَبْعَدُ مِنْكَ » . [راجع: ۵۳۱۱، اخرجه مسلم: ۱۴۹۳] .

را به زنا نسبت می‌دهد؟ گفت: پیامبر خدا میان مرد و زنی از قبیلهٔ بنی‌عجلان جدایی آورد و فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما (از دروغ) توبه‌کارید؟» هردوی آنها ابا ورزیدند. آن حضرت فرمود: « خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کارید.» هردوی آنها ابا ورزیدند. آنگاه آن حضرت میانشان جدایی آورد.

اَیُّوب گفت: عَمرو بن دینار مرا گفت: در این حدیث چیزی است که نمی‌بینم که تو آن را گفته باشی؟

اَیُّوب گفت: آن مرد (پس از جدایی از زنش بر مبنای لعان) گفت: مال من؟ (مهری که به وی داده‌ام) آن حضرت فرمود: «برای تو مالی نیست، اگر راستگو هستی، همانا به وی دخول کرده‌ای. (مال در بدل دخول است) و اگر دروغگو هستی، آن مال از تو دورتر است.»

۵۳- باب: الْمُتْعَةِ لِلَّتِي لَمْ يُفْرَضْ لَهَا .

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۳۶-۲۴۲] .

وَقَوْلِهِ : ﴿وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ . كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۱- ۲۴۲] .

وَلَمْ يَذْكُرِ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمُلَاعَنَةِ مُتْعَةً حِينَ طَلَّقَهَا زَوْجُهَا .

باب ـ ۵۳: مُتعه، برای زنی که مهر وی معیّن نشده است.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر زنان را، مادامی که به آنان نزدیکی نکرده یا بر ایشان مهری معیّن نکرده‌اید، طلاق گویید بر شما گناهی نیست، و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید، توانگر به اندازهٔ توان خود و تنگدست به اندازهٔ (وُسع) خود (این کاری است) شایستهٔ نیکوکاران. و اگر پیش از آنکه به آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در

حالی که برای آنـان مَهری معیَّن کرده‌اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده‌اید (به آنان بدهید) مگر اینکه آنان خود ببخشـند یا کسی که پیوند نکاح به دسـت اوست ببخشد و گذشت کردن شـما به تقوا نزدیکتر است. و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش مکنیـد زیرا خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»
(سورهٔ بقره، آیات ۲۳۶و ۲۳۷)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و لازم اسـت بر مردان پرهیزگار که زنان طلاق شـده را به شایستگی چیزی دهند، به این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید.»
(سورهٔ بقره، آیات ۲۴۱ و ۲۴۲)

و پیامبـر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) در ملاعنه، هنگامی که مرد، زنِ خود را طلاق می‌دهد، مُتعه (دادن چیزی را برای زن) ذکر نکرده است.

۵۳۵۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِلْمُتَلَاعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لَا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَالِي؟ قَالَ: «لَا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا، فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا، فَذَاكَ أَبْعَدُ وَأَبْعَدُ لَكَ مِنْهَا». [راجع: ۵۳۱۱، اخرجه مسلم: ۱۴۹۳].

۵۳۵۰ ـ از سـعید بن جُبَیر روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) برای مرد و زنی که لِعان می‌کردند، فرمود: «سروکار شـما با خداست، یکی از شما دروغ می‌گویید، تو را بر آن زن راهی نیست.»
مرد گفت: یا رسـول‌الله! مال من؟ (مهری که به او داده‌ام) فرمود: «مالی را مسـتحق نمی‌گردی، اگر بر وی راسـت گفتـه‌ای (مهری که داده‌ای عوض) آن است که از جماع با وی بر خود روا داشته‌ای و اگر بر وی دروغ گفته‌ای از (گرفتن مهر) وی بسیار دور هستی.»

٦٩- كِتَاب النَّفَقَاتِ

١- باب : فَضْلِ النَّفَقَةِ عَلَى الأَهْلِ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ﴾ . [البقرة: ٢١٩].

وَقَالَ الْحَسَنُ : الْعَفْوُ الْفَضْلُ .

٥٣٥١- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ يَزِيدَ الأَنْصَارِيَّ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ، فَقُلْتُ : عَنِ النَّبِيِّ ؟ فَقَالَ : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ ، وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا ، كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً» . [راجع: ٥٥، أخرجه مسلم: ١٠٠٢].

٥٣٥٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «قَالَ اللَّهُ : أَنْفِقْ يَا ابْنَ آدَمَ أُنْفِقْ عَلَيْكَ» . [راجع: ٤٦٨٤، أخرجه مسلم: ٩٩٣، مطولا].

۶۹ ـ کتاب نفقه

باب ـ ۱: فضیلت نفقه بر زن و فرزند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از تو می‌پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: مازاد (بر نیازمندی خود) را، این‌گونه خداوند آیات (خود) را برای شما بیان می‌کند باشد که در (کار) دنیا و آخرت بیندیشید.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۹)
و حسن گفت: اَلْعَفْو (که در آیه آمده است) یعنی: زیادتی.

۵۳۵۱ ـ از عَدِی بن ثابت روایت است که گفت: از عبدالله بن زَید انصاری روایت است که از ابو مسعود انصاری روایت می‌کرد، شنیدم که گفت: به ابو مسعود انصاری گفتم: آیا از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کنی؟ گفت: آری. از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کنم که فرمود: «آنگاه که مسلمانی بر خانوادهٔ خود نفقه می‌کند و با آن خشنودی خدا را می‌جوید، همان برایش صدقه است.»

۵۳۵۲ ـ از مالک، از ابی‌الزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: خداوند فرموده است: «ای پسر آدم، نفقه کن تا بر تو نفقه کنم.»

٥٣٥٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ ثَوْرِ ابْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوِ الْقَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمِ النَّهَارَ». [انظر: ٦٠٠٦، ٦٠٠٧، اخرجه مسلم: ٢٩٨٢].

۵۳۵۳ ـ از مالـک، از ثَور بن زَید، از ابوالغَیث، از ابوهریره روایت است کـه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دلسوز و مهربان بر بیوه‌ها و نیازمنـدان مانند مجاهد در راه خداسـت، یا همچو کسی است که شب را به نماز می‌ایستد و روز را روزه می‌گیرد.»

٥٣٥٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ بِمَكَّةَ، فَقُلْتُ: لِي مَالٌ، أُوصِي بِمَالِي كُلِّهِ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَالشَّطْرِ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَالثُّلُثِ؟ قَالَ: «الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدَعَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَمَهْمَا أَنْفَقْتَ فَهُوَ لَكَ صَدَقَةٌ، حَتَّى اللُّقْمَةَ تَرْفَعُهَا فِي امْرَأَتِكَ، وَلَعَلَّ اللَّهَ يَرْفَعُكَ، يَنْتَفِعُ بِكَ نَاسٌ، وَيُضَرُّ بِكَ آخَرُونَ». [راجع: ٥٦، اخرجه مسلم: ١٦٢٨].

۵۳۵۴ ـ از سـعد بن ابراهیم، از عامِر بن سَـعد روایت است که سعد(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از من عیادت می‌کرد و من در مکه بیمار بودم به آن حضرت گفتم: من مال دارم، آیا تمام مال خود را وصیّت کنم (که بـه نیازمندان داده شـود)؟ آن حضرت فرمود: «نِی.» گفتم: نیمهٔ آن را؟ فرمود: «نِی» گفتم: یک سـوم آن را؟ فرمود: «یک سـوم، و یک سـوم زیاد اسـت، اگر وارثان خود را توانگر بگذاری بهتر از آن اسـت که آنها را نیازمند بگذاری که دست به سـوی مردم دراز کنند، هر آنچه نفقه کنی همان تو را صدقه اسـت، حتّی لقمه‌ای که برمی‌داری و در دهان زن خود می‌گذاری، شاید که خدا (بیماری را) از تو دور کند و مردم از تو بهره‌مند گرداند و دیگران زیانمند.»[1]

٢- باب: وُجُوبِ النَّفَقَةِ عَلَى الأَهْلِ وَالْعِيَالِ

باب ـ ۲۳: وجوب نفقه بر زن و فرزند و خانواده.

٥٣٥٥ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ مَا تَرَكَ غِنًى، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ». تَقُولُ الْمَرْأَةُ: إِمَّا أَنْ تُطْعِمَنِي، وَإِمَّا أَنْ تُطَلِّقَنِي، وَيَقُولُ الْعَبْدُ:

۵۳۵۵ ـ از اَعْمَـش، از ابوصالـح، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) فرمـود: «بهتریـن صدقـه آن اسـت که صدقه‌دهنده را توانگـر نگه دارد. و

۱- مراد سعد بن ابی وقاص است که یکی ازعشرهٔ مبشره بوده و عمر زیادی کرد و قهرمان جنگ معروف قادسیه است.

أطعمْني وَاستَعْمِلْني ، وَيَقُولُ الابْنُ: أَطعمْني ، إلَى مَنْ تَدَعُني . فَقَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ ؟ قال: لا ، هَذَا مِنْ كِيسِ أَبِي هُرَيْرَةَ . [راجع: ١٤٢٦] .

دست بالا (صدقه‌دهنده) بهتر از دست پایین (صدقه‌گیرنده) است، و از کسی آغاز کن که عایلهٔ تو است.»

زن می‌گوید: یا به من غذا فراهم کن یا مرا طلاق بده. غلام می‌گوید: مرا غذا بده و کار بفرمای. و پسر می‌گوید: مرا غذا بده، مرا به کِی وا می‌گذاری؟

حاضران گفتند: ای ابوهریره، آیا این را از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ای؟

ابوهریره گفت: نِی این از کیسهٔ ابوهریره است.[1]

٥٣٥٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ مُسَافِرٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ» . [راجع: ١٤٢٦] .

٥٣٥٦ ـ از ابن شَهاب، از ابن مُسَیّب روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بهترین صدقه آن است که ناشی از توانگری باشد و از کسی آغاز کن که به تو وابسته است.»

٣- باب : حَبْسِ نَفَقَةِ الرَّجُلِ قُوتَ سَنَةٍ عَلَى أَهْلِهِ ، وَكَيْفَ نَفَقَاتُ الْعِيَالِ .

باب ـ ٣: نگهداری مرد، نفقهٔ یکسالهٔ خانواده را و چگونگی نفقات خانواده.

٥٣٥٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ قال: قَالَ لِي مَعْمَرٌ: قَالَ لِي الثَّوْرِيُّ: هَلْ سَمِعْتَ فِي الرَّجُلِ يَجْمَعُ لأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ أَوْ بَعْضِ السَّنَةِ ؟ قَالَ مَعْمَرٌ: فَلَمْ يَحْضُرْنِي ، ثُمَّ ذَكَرْتُ حَدِيثًا حَدَّثَنَاهُ ابْنُ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ ، عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ ، وَيَحْبِسُ لأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ . [راجع: ٢٩٠٤، أخرجه مسلم: ١٧٥٧، بزيادة وبدون قول الثوري] .

٥٣٥٧ ـ مَعْمَر به من گفت که ثوری به من گفت: آیا در مورد مردی که آذوقهٔ یک ساله خانواده خود یا کمتر از آن را نگهداری می‌کند، شنیده‌ای؟ معمر گفت: مرا به یاد نیامد که جواب ثوری را بگویم، سپس حدیثی را یاد کردم که ابن شهاب زُهری به ما از مالک بن اوس روایت کرده بود که عمر (رضی‌الله عنه) گفت: همانا

١- مراد از این نفی، اثبات است، یعنی سخن آن حضرت است. و در آن چند حکم است: اول آنکه حقّ نفس مرد، بر حق غیرمقدم است. دوم، نفقه دادن زن و فرزند فرض است، نفقهٔ خادمان نیز واجب است، اگر مرد از عهدهٔ نفقهٔ زن نتواند برآید، میان آنها می‌تواند جدایی صورت گیرد.

٥٣٥٨ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ فَسَأَلْتُهُ.

فَقَالَ مَالِكٌ: انْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ إِذْ أَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ يَسْتَأْذِنُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ، قَالَ: فَدَخَلُوا وَسَلَّمُوا فَجَلَسُوا.

ثُمَّ لَبِثَ يَرْفَا قَلِيلًا فَقَالَ لِعُمَرَ: هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمَا.

فَلَمَّا دَخَلَا سَلَّمَا وَجَلَسَا، فَقَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا، فَقَالَ الرَّهْطُ، عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنَهُمَا وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخَرِ.

فَقَالَ عُمَرُ: اتَّئِدُوا، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ، قَالَ الرَّهْطُ: قَدْ قَالَ ذَلِكَ.

فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَقَالَ: أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ، هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ؟ قَالَا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ.

قَالَ عُمَرُ: فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ قَدْ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ، قَالَ اللَّهُ: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿قَدِيرٌ﴾. فَكَانَتْ

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (سهمیهٔ خود را) از خرمای بنی‌نَضیر می‌فروخت و (از بهای آن) آذوقهٔ یک‌سالهٔ خانوادهٔ خود را نگه می‌داشت.

۵۳۵۸ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: مالک بن اَوس بن حدثان، مرا خبر داده، در حالی که پاره‌ای از این حدیث او را محمد بن جُبَیر بن مُطْعِم به من یاد کرده است: راهی شدم تا آنکه بر محمد بن اوس درآمد و از وی پرسیدم: مالک گفت: روانه شدم تا بر عمر (بن خطّاب) درآمدم (و با وی بودم) ناگاه دربان او یَرْفا، آمد و گفت: آیا برای عثمان (بن عفّان) و عبدالرحمن (بن عوف) و زُبَیر (بن عوام) و سعد (بن وقاص) اجازهٔ ورود می‌دهی؟

عمر گفت: آری، و به ایشان اجازه داد. آنان درآمدند و سلام کردند و نشستند. سپس یَرفا اندکی درنگ کرد (و آمد) و به عمر گفت: آیا به علی و عباس اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. و به آنها اجازه داد، چون درآمدند سلام کردند و نشستند.

عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، میان من و این مرد (علی) حکم کن[1] آن جمعیّت، عثمان و همراهان او گفتند: ای امیرالمؤمنین میان این دو نفر حکم کن و یکی را از دیگری بَرهان.

عمر گفت: صبر کنید، شما را به خدایی سوگند می‌دهم که زمین و آسمان به قدرت او برپاست. آیا نمی‌دانید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به میراث نمی‌گذاریم، آنچه می‌گذاریم صدقه است.»

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با این گفته

۱- حضرت عمر، باغ بنی نضیر را که از آن حضرت مانده بود، به حضرات عباس و علی سپرده بود. «تیسیرالقاری»

هَذه خَالصَةً لرَسُول اللَّه ﷺ، وَاللَّه مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ، وَلا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ، لَقَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فيكُمْ حَتَّى بَقِيَ منْهَا هَذَا الْمَالُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُنْفقُ عَلَى أَهْله نَفَقَةَ سَنَتهمْ منْ هَذَا الْمَال، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ، فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَال اللَّه، فَعَملَ بذَلكَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَيَاتَهُ، أَنْشُدُكُمْ باللَّه هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

قال لعَليٍّ وَعَبَّاس: أَنْشُدُكُمَا باللَّه هَلْ تَعْلَمَان ذَلكَ؟ قَالا: نَعَمْ.

ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبيَّهُ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْر: أَنَا وَليُّ رَسُول اللَّه، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْر يَعْمَلُ فيهَا بمَا عَملَ به فيهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأَنْتُمَا حينَئذ - وَأَقْبَلَ عَلَى عَليٍّ وَعَبَّاس - تَزْعُمَان أَنَّ أَبَا بَكْر كَذَا وَكَذَا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ: أَنَّهُ فيهَا صَادقٌ بَارٌّ رَاشدٌ تَابعٌ للْحَقِّ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْر.

فَقُلْتُ: أَنَا وَليُّ رَسُول اللَّه ﷺ وَأَبي بَكْر، فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْن أَعْمَلُ فيهَا بمَا عَملَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأَبُو بَكْر، ثُمَّ جئْتُمَاني وَكَلمَتُكُمَا وَاحدَةٌ وَأَمْرُكُمَا جَميعٌ، جئْتَني تَسْأَلُني نَصيبَكَ من ابْن أَخيكَ، وَأَتَى هَذَا يَسْأَلُني نَصيبَ امْرَأَته منْ أَبيهَا، فَقُلْتُ: إنْ شئْتُمَا دَفَعْتُهُ إلَيْكُمَا عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّه وَميثَاقَهُ، لَتَعْمَلان فيهَا بمَا عَملَ به رَسُولُ اللَّه ﷺ وَبمَا عَملَ به فيهَا أَبُو بَكْر، وَبمَا عَملْتُ به فيهَا مُنْذُ وَليتُهَا، وَإلا فَلا تُكَلِّمَاني فيهَا، فَقُلْتُمَا: ادْفَعْهَا إلَيْنَا بذَلكَ، فَدَفَعْتُهَا إلَيْكُمَا بذَلكَ.

أَنْشُدُكُمْ باللَّه هَلْ دَفَعْتُهَا إلَيْهمَا بذَلكَ؟ فَقَالَ الرَّهْطُ: نَعَمْ.

قال: فَأَقْبَلَ عَلَى عَليٍّ وَعَبَّاس فَقَالَ: أَنْشُدُكُمَا باللَّه هَلْ دَفَعْتُهَا إلَيْكُمَا بذَلكَ؟ قَالا: نَعَمْ.

قال: أَفَتَلْتَمسَان منِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلكَ، فَوَالَّذي بإذْنه تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ، لا أَقْضي فيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَادْفَعَاهَا فَأَنَا

شخص خود را مراد می داشت.

آن جمعیـت گفتند: به تحقیق که چنین فرموده است.

عُمر به علی و عباس روی کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) این را فرموده است؟ آنان گفتند: همانا این را فرموده است.

عمـر گفت: حـالا این موضوع را من به شـما می‌گویم: همانا خداوند ایـن (مال غنیمت) را برای رسـول خدا مختص ساخته، به چیزی که به‌جز وی بـه هیچ کس نداده اسـت. خداوند می‌فرمایـد: «و آنچـه را خـدا از آنـان (اموال بنی‌نضیر) عاید پیامبر خود گردانید شما (برای تصاحب آن) اسپ یا شتری بر آن نتاختید ولی خدا فرسـتادگانش را بر هر که بخواهد، چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست.» (سورهٔ حشر، آیهٔ ٦)

پس این مال، خاص برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) بود و آن را برای غیر شـما جمع نکرده بود و برای شما خاص نگردانیده بود، آن را برای شما داده بود و میان شما پراکنده کرده بود تا آنکه همین مقـدار از آن مال باقی مانده است. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نفقهٔ یک سالهٔ خانوادهٔ خود را از همین مال می‌داد، و آنچه از آن باقی می‌ماند، آن را می‌گرفت و مال خدا می‌گردانید (در جهاد و مصالح مسـلمانان به مصرف می‌رساند) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در زمان حیات خود به این منوال عمل می‌کرد. شـما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا ایـن را می‌دانید؟ گفتند: آری می‌دانیم. سـپس

أَكْفِيَكُمَاهَا . [راجع: ۲۹۰٤، أخرجه مسلم: ۱۷٥۷، بزيادة].

به علی و عباس گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری.

(عمر) گفت: سپس خداوند، پیامبر خود را به سوی خود فراخواند، ابوبکر گفت: منم ولیّ رسول خدا، وی آن مال را به تصرّف آورد و در آن همان‌گونه عمل کرد که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) عمل می‌کرد و شما در آن هنگام ـ رو به سوی علی و عباس کرد ـ می‌گفتید که ابوبکر چنین و چنان کرد (میراث ما را نمی‌دهد) و خدا می‌داند که ابوبکر در این معامله راستگوی، نیکوکار، راهنمای و پیرو حق بود، سپس خداوند، ابوبکر را بمیراند. من گفتم: منم ولیّ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر، آن مال را به تصرّف آوردم و به مدت دو سال با آن همان‌گونه عمل کردم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر با آن عمل می‌کردند. سپس شما دو نفر نزد من آمدید و سخن شما یکی بود و با هم متفق بودید. تو (ای عباس) نزد من آمدی و سهم خود را (از میراث) برادرزادهٔ خود تقاضا کردی، و ا ین مرد (علی) سهم (میراث) زن خود از پدرش را می‌خواهد.

من گفتم: اگر می‌خواهید این مال را به شما می‌سپارم، به این شرط که عهد و پیمان خدا با شما دو نفر است، و با این مال چنان عمل کنید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به آن عمل می‌کرد و ابوبکر به آن عمل می‌کرد، و من هنگامی که از آن سرپرستی می‌کردم به آن عمل می‌کردم، در غیر آن، با من (در این مورد) سخن

نگویید. شما دو نفر گفتید: به همین شرط آن را به ما بسپار. من به همین شرط به شما سپردم. حالا شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به همین شرط به شما سپردم؟ آن جمعیّت گفتند: آری.

عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به همین شرط به شما سپردم؟ گفتند: آری.

عمر گفت: آیا غیر از این از من حکمی التماس می‌کنید، به او ذاتی سوگند که آسمان و زمین به حکم او برپاست که به‌جز از آن حکم حکمی نمی‌کنم تا آنکه قیامت برپا شود. اگر شما دو نفر از (تولیت) آن عاجز آمدید، آن را به من بسپارید، من (به نمایندگی) شما آن را بسنده هستم.

٤-باب: وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ٢٣٣].

وَقَالَ: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: ١٥].

وَقَالَ: ﴿وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى﴾ ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ [الطلاق: ٦-٧].

وَقَالَ يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: نَهَى اللَّهُ أَنْ تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا، وَذَلِكَ: أَنْ تَقُولَ الْوَالِدَةُ: لَسْتُ مُرْضِعَتَهُ، وَهِيَ أَمْثَلُ لَهُ غِذَاءً، وَأَشْفَقُ عَلَيْهِ وَأَرْفَقُ بِهِ مِنْ غَيْرِهَا، فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَأْبَى، بَعْدَ أَنْ يُعْطِيَهَا مِنْ نَفْسِهِ مَا جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ،

باب ـ ۴:

و خداوند می‌فرماید: «مادران (باید) فرزندان خود را دو سال تمام شیر بدهند (این حکم) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند و خوراک و پوشاک آنان (مادران) به طور شایسته بر عهدهٔ پدر است. هیچ کس جز به قدر وُسعتش مکلّف نمی‌شود. هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان بیند و هیچ پدری (نیز) نباید به خاطر فرزندش (ضرر بیند) و مانند همین (احکام) بر عهدهٔ وارث (نیز) هست. پس اگر (پدر و مادر) بخواهند با رضایت و صوابدید یکدیگر، کودک را (زودتر) از شیر باز گیرند، گناهی بر آنان نیست. و اگر

وَلَيْسَ لِلْمَوْلُودِ لَهُ أَنْ يُضَارَّ بِوَلَدِهِ وَالِدَتَهُ، فَيَمْنَعَهَا أَنْ تُرْضِعَهُ ضِرَارًا لَهَا إِلَى غَيْرِهَا، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَسْتَرْضِعَا عَنْ طِيبِ نَفْسِ الْوَالِدِ وَالْوَالِدَةِ، ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾. بَعْدَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ. ﴿فِصَالُهُ﴾ [لقمان: ١٤]. فِطَامُهُ.

خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، بر شما گناهی نیست، به شرط آنکه چیزی را که پرداخت آن را به عهده گرفته‌اید، به طور شایسته بپردازید. و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»

(سورۀ بقره، آیۀ ۲۳۳)

و خداوند فرمود: «و مدت بار گرفتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.»

(سورۀ احقاف، آیۀ ۱۵)

و خداوند فرموده است: «همانجا که (خود) سکونت دارید به قدر استطاعت خویش آنان (زنان مُطَلَّقه) را جای دهید و به آنها آسیب (و زیان) مرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید. و اگر بار دارند خرجشان را بدهید تا وضع حمل کنند. و اگر برای شما (بچه) شیر می‌دهند مُزدشان را به ایشان بدهید و به شایستگی میان خود به مشورت پردازید، و اگر کارتان (در این مورد) با هم به دشواری کشید (زن) دیگری (بچه را) شیر دهد. بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند، و هرکه روزی او تنگ باشد باید از آنچه خدا به او داده است تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از دشواری آسانی فراهم می‌کند.»

(سورۀ طلاق، آیات ٦ و ۷)

و یونس گفته است که زُهری گفت: خداوند منع کرده که مادر (مُطَلَّقه) فرزندش را زیان برساند و این را بگوید: من او را شیر نمی‌دهم، و مادر که فرزند را تغذیه کند، بهتر است و بر فرزند مشفق‌تر و مهربانتر است و نشاید که وی از (شیردادن) خودداری کند، پس از آنکه

شوهر آنچه را خداوند بر وی لازم گردانیده به زن می‌دهد، و پدر را نشـاید که به سبب فرزند خود به مادرش زیان برساند و او را از شیر دادن فرزندش منع کند تا زیان بیند و فرزندش را غیر وی شیر بدهد. ولی بر ایشان گناهی نیست اگر پدر و مادر با خوشی خاطر به وی شیردهنده بگیرند:

«پس اگر (پدر و مادر) با رضای و صوابدید یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند بر آنان گناهی نیست.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳)

البته پس از آنکه به رضایت و مشورت یکدیگر باشد.

«فِصَالُهُ» (سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱٤) یعنی: از شیر بازداشتن اوست.

٥-باب: نَفَقَةِ الْمَرْأَةِ إِذَا غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا، وَنَفَقَةِ الْوَلَدِ

باب ـ ٥: نفقهٔ زن، آنگاه که شوهرش ناپدید شود و نفقهٔ فرزند.

٥٣٥٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَنَا؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا بِالْمَعْرُوفِ».

[راجع: ۲۲۱۱، أخرجه مسلم: ۱۷۱٤].

٥٣٥٩ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: هِنْد دختر عُتْبَه آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا (شوهرم) ابوسُفیان مردی بخیل است، آیا بر من گناه است اگر از مال وی در تغذیهٔ فرزندان خویش خرج کنیم؟

آن حضرت فرمود: (نی، مگر آنچه متعارف است.»

٥٣٦٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ كَسْبِ زَوْجِهَا، عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ، فَلَهُ

٥٣٦٠ ـ از مَعْمَر، از هَمّام، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر زن از مال شوهر خویش

نِصْفُ أَجْرِهِ» . [راجع: ٢٠٦٦، أخرجه مسلم: ١٠٢٦، مطولاً] .

بـدون اجازهٔ وی (در صدقـه) خرج کند، نیمهٔ ثواب را شوهرش درمی‌یابد.»

٦- باب: عَمَلِ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا

٥٣٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَكَمُ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَام أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ تَشْكُو إِلَيْهِ مَا تَلْقَى فِي يَدِهَا مِنَ الرَّحَى، وَبَلَغَهَا أَنَّهُ جَاءَهُ رَقِيقٌ، فَلَمْ تُصَادِفْهُ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ، فَلَمَّا جَاءَ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ، قَالَ: فَجَاءَنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْنَا نَقُومُ، فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا» . فَجَاءَ فَقَعَدَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى بَطْنِي، فَقَالَ: «أَلَا أَدُلُّكُمَا عَلَى خَيْرٍ مِمَّا سَأَلْتُمَا؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا، أَوْ أَوَيْتُمَا إِلَى فِرَاشِكُمَا، فَسَبِّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَاحْمَدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ» . [راجع: ٣١١٣، أخرجه مسلم: ٢٧٢٧] .

باب ـ ۶: کار کردن زن در خانهٔ شوهر خویش.

٥٣٦١ ـ از ابـن ابـی لَیلـی روایت اسـت که علی(رضی‌الله عنـه) فرمود: فاطمه (سـلام‌الله علیها) نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد تا از آسیاب کردن که دستش را افگار کرده است شـکایت کند و به او خبر رسیده بود که به آن حضرت غلامانی آورده‌اند. وی آن حضرت را درنیافت و موضوع را به عایشه یاد کرد.
آنـگاه که آن حضرت آمد، موضوع را عایشـه بیان کرد. (علـی) می‌گوید: آن حضرت نزد ما آمد و ما بـه خوابگاه خویـش درآمده بودیم، خواستیم که برخیزیم. فرمود: «در جای خویش باشـید.» آن حضرت آمد و میـان من و فاطمه نشست تا آنکه سـردی پاهای وی را در شکم خود احسـاس نمودم و سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از آنچه خواسـته‌اید راهنمایی نکنم؟» آنگاه که به خوابگاه خویش درآیید، یا به بستر خویش جای گیرید، سی‌وسه بار «سُبحان الله» و سی‌وسـه‌بار «الحمدلله» و سی‌وچهار بار «الله اکبر» بگویید، این برای شـما از خادم بهتر است.»

٧- باب: خَادِمِ الْمَرْأَةِ

٥٣٦٢- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ

باب ـ ۷: خدمتکار برای زن

٥٣٦٢ ـ از مُجاهـد روایت اسـت که گفت: از

ابْنُ أَبي يَزيدَ: سَمِعَ مُجَاهِدًا: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبي لَيْلَى يُحَدِّثُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي طَالِبٍ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ تَسْأَلُهُ خَادِمًا، فَقَالَ: «أَلا أُخْبِرُكِ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكِ مِنْهُ؟ تُسَبِّحِينَ اللَّهَ عِنْدَ مَنَامِكِ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَتَحْمَدِينَ اللَّهَ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَتُكَبِّرِينَ اللَّهَ أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ». ثُمَّ قَالَ سُفْيَانُ: إِحْدَاهُنَّ أَرْبَعٌ وَثَلاثُونَ، فَمَا تَرَكْتُهَا بَعْدُ، قِيلَ: وَلا لَيْلَةَ صِفِّينَ؟ قَالَ: وَلا لَيْلَةَ صِفِّينَ. [راجع: ۳۱۱۳].

عبدالرحمن بن ابی لیلی شنیدم که از علی بن ابی طالب روایت می‌کرد که گفت: فاطمه (سلام‌الله علیها) نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و خواستار خدمتکاری شد. آن حضرت فرمود: «آیا تو را به چیزی خبر ندهم که بهتر از آن است برای تو، به هنگام خوابیدن سی‌وسه بار «سُبحان الله» و سی‌وسه‌بار «الحمدلِله» و سی‌وچهار بار «الله اکبر» بگو.»
سُفیان (راوی حدیث) سپس گفت: یکی از اینها سی‌وچهار بار است. علی(رضی‌الله عنه) گفت: پس از (فرمودن آن حضرت) اینها را ترک نکردم. به وی گفته شد: و نه در شب (جنگ) صفّین (با معاویه)؟ گفت: نه در شب صفّین.

۸- باب: خِدْمَةِ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ

باب ـ ۸: مرد در خدمت خانوادهٔ خود.

۵۳۶۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رضي الله عنها: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْنَعُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ، فَإِذَا سَمِعَ الأَذَانَ خَرَجَ. [راجع: ۶۷۶].

۵۳۶۳ ـ از ابراهیم روایت است که اسود بن یزید گفت: از عایشه (رضی‌الله عنه) پرسیدم: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در خانهٔ خود چه کار می‌کرد؟ وی گفت: به خانوادهٔ خود خدمت می‌کرد، و چون اذان را می‌شنید (برای گزاردن نماز) بیرون می‌رفت.

۹- باب: إِذَا لَمْ يُنْفِقِ الرَّجُلُ،

فَلِلْمَرْأَةِ أَنْ تَأْخُذَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ مَا يَكْفِيهَا وَوَلَدَهَا بِالْمَعْرُوفِ.

باب ـ ۹: اگر مرد (برای خانوادهٔ خود) خرج نکند، بر زن است که بدون اینکه شوهرش بداند، آنچه را به خود و فرزندانش کفایت کند به گونهٔ متعارف بگیرد.

۵۳۶۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ

۵۳۶۴ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که

هشَام قال: أخبَرَني أبي ، عَنْ عَائشَةَ : أنَّ هِنْدَ بِنْتَ عُتْبَةَ قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللّه ، إنَّ أبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ ، وَلَيْسَ يُعْطِيني مَا يَكْفِيني وَوَلَدي إلا مَا أخَذْتُ مِنْهُ ، وَهُوَ لا يَعْلَمُ، فَقَالَ : «خُذي مَا يَكْفيك وَوَلَدَكِ بالمَعْرُوف» . [راجع: ۲۲۱۱، أخرجه مسلم: ۱۷۱٤].

عایشه گفت: هِند دختر عُتْبه گفت: یا رسول‌الله! ابوسُفیان مردی حریص است و آنچه به من و فرزندان من کفایت کند به من نمی‌دهد، مگر چیزی که از وی بگیرم و او نداند.
آن حضرت فرمود: «آنچه برای تو و فرزندانت به گونهٔ متعارف کفایت کند بگیرد.»

۱۰- باب: حفظ المَرْأة زَوْجَهَا في ذَات يَده وَالنَّفَقَة

باب ـ ۱۰: نگهداری زن از مال و شوهر و نفقه.

٥٣٦٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُس ، عَنْ أبيه .

وَأبُو الزِّنَاد ، عَنِ الأعْرَجِ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ : أنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قال : «خَيْرُ نسَاء رَكبْنَ الإبلَ نسَاءُ قُرَيْش» .

وَقَالَ الآخَرُ: «صَالحُ نسَاء قُرَيْش ، أحْنَاهُ عَلَى وَلَد في صغَره ، وَأرْعَاهُ عَلَى زَوْج في ذَات يَده» . [راجع: ۳٤۳٤، أخرجه مسلم: ۲٥۲۷].

وَيُذْكَرُ عَنْ مُعَاوِيَةَ وَابْنِ عَبَّاس ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ .

٥٣٦٥ – از اَعْـرَج، از ابوهریره روایت است که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بهترین زنان شترسوار، زنان قریش هستند.»
و روای دیگـر گفـت که چنین فرمـود: «زنان شایسـتهٔ قریـش، آنانی هسـتند که بـر فرزند خردسـال خود بسیار مهربانند و نگهداری مال شوهر را رعایت می‌کنند.»
و از معاویـه و ابن عباس یادشـده که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده‌اند.

۱۱- باب: كسْوَة المَرْأة بالمَعْرُوف

باب ـ ۱۱: تهیهٔ پوشاک زن به گونهٔ متعارف.

٥٣٦٦ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ منْهَال : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَال : أخبَرَني عَبْدُالمَلك بْنُ مَيْسَرَةَ قَال : سَمعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْب ، عَنْ عَليٍّ ﷺ قَال : آتَى إلَيَّ النَّبيُّ ﷺ حُلَّةَ سيَرَاءَ فَلَبسْتُهَا ، فَرَأيْتُ الغَضَبَ في وَجْهه ، فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نسَائي . [راجع: ۲٦۱٤، أخرجه مسلم: ۲۰۷۱].

٥٣٦٦ ـ از عبدالملـک بن مَیْسَـره، از زید بن وَهْـب روایت اسـت که علی (رضـی‌الله عنه) گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) حُلّه (ردأ و اِزار) ابریشـمی به من داد و آن را پوشـیدم. سـیمای آن حضرت را خشمگین دیدم، آن را پاره کردم و میان زنان (خانوادهٔ) خود تقسـیم کردم.

۱۲- باب: عَوْن المَرْأة زَوْجَهَا في وَلَده

باب ـ ۱۲: کمک کردن زن شوهرش را در مراقبت از فرزندان.

٥٣٦٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما قال: هَلَكَ أَبِي وَتَرَكَ سَبْعَ بَنَاتٍ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ثَيِّبًا، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَزَوَّجْتَ يَا جَابِرُ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قال: «فَهَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ، وَتُضَاحِكُهَا وَتُضَاحِكُكَ». قال: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَبْدَاللَّهِ هَلَكَ، وَتَرَكَ بَنَاتٍ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَجِيئَهُنَّ بِمِثْلِهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً تَقُومُ عَلَيْهِنَّ وَتُصْلِحُهُنَّ، فَقَالَ: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ»، أَوْ قَالَ: «خَيْرًا».

[راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، والمساقاة: ١٠٩].

٥٣٦٧ ـ از حَمّاد بن زَید، از عَمرو روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پدرم مُرد و هفت یا نُه دختر (خردسال) از خود بجا گذاشت من با زنی بیوه ازدواج کردم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ای جابر ازدواج کردی؟» گفتم: آری. فرمود: «با دوشیزه یا بیوه؟» گفتم: با بیوه. فرمود: «پس چرا با دختری ازدواج نکردی؟ که با وی بازی می‌کردی و با تو بازی می‌کرد و با وی می‌خندیدی و با تو می‌خندید؟» به آن حضرت گفتم: (پدرم) عبدالله مُرد و دخترانی از خود گذاشت و من ناخوش داشتم که با دختری همسال ایشان ازدواج کنم، پس با زنی ازدواج کردم که از ایشان سرپرستی کند و اصلاح نماید. فرمود: «خداوند به تو برکت دهد، یا گفت: نیکویی.»

١٣- باب: نَفَقَةِ الْمُعْسِرِ عَلَى أَهْلِهِ

باب ـ ۱۳: نفقهٔ تنگدست بر خانواده‌اش.

٥٣٦٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ فَقَالَ: هَلَكْتُ، قال: «وَلِمَ». قال: وَقَعْتُ عَلَى أَهْلِي فِي رَمَضَانَ، قال: «فَأَعْتِقْ رَقَبَةً». قال: لَيْسَ عِنْدِي، قال: «فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ». قال: لا أَسْتَطِيعُ، قال: «فَأَطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا». قال: لا أَجِدُ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، فَقَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ». قال: هَا أَنَا ذَا، قال: «تَصَدَّقْ بِهَذَا». قال: عَلَى أَحْوَجَ مِنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَحْوَجُ مِنَّا، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ، قال: «فَأَنْتُمْ إِذًا».

٥٣٦٨ ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: هلاک شدم. فرمود: «چرا؟» گفت: در ماه رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «بنده‌ای را آزاد کن.» گفت: مالک آن نیستم. فرمود: «دو ماه پیاپی روزه بگیر.» گفت: توان آن ندارم. فرمود: «شصت مسکین را طعام بده.» گفت: ندارم.
(در این هنگام) برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سبدی از خرما آورده شد. فرمود: «سؤال‌کننده

[راجع: ۱۹۳٦، أخرجه مسلم: ۱۱۱۱].

کجاست؟» گفت: منم، اینجا. فرمود: «این (سبد خرما) را صدقه کن.» گفت: بر محتاج‌تری از خود صدقه کنم یا رسول‌الله؟ به همان ذاتی که تو را به حق برانگیخته است که میان دو کوه مدینه، خانواده‌ای محتاج‌تر از ما نیست. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید تا دندانهای وی آشکار شد. فرمود: «پس شما مستحق آنید.»

١٤- باب:

﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ [البقرة: ٢٣٣]

وَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْهُ شَيْءٌ. ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [النحل: ٧٦].

باب ـ ۱۴: «و مانند همین (حکم، در صورت مرگ پدرِ کودک) بر عهدهٔ وارث (نیز) هست.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳)[1]

آیا بر زن (از اجرت شیرخوارگی فرزند مرد) چیزی هست؟

«و خداوند مثلی (دیگر) می‌زند. دو مرد هستند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او برنمی‌آید و او سربار کسی است که متولی امر اوست هر جا که او را می‌فرستد خیری به همراه نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟»[2]

(سورهٔ نحل، آیهٔ ٧٦)

٥٣٦٩- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ لِي مِنْ أَجْرٍ فِي بَنِي أَبِي سَلَمَةَ أَنْ أُنْفِقَ عَلَيْهِمْ، وَلَسْتُ بِتَارِكَتِهِمْ هَكَذَا وَهَكَذَا، إِنَّمَا هُمْ بَنِيَّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، لَكِ أَجْرُ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ». [راجع: ١٤٦٧، أخرجه مسلم: ١٠٠١].

٥٣٦٩ ـ از پدرِ هشام، از پدرش از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که اُمِّ‌سَلَمه (همسر آن حضرت) گفت: گفتم: یا رسول‌الله! آیا بر من ثوابی هست که بر فرزندان ابو سلمه (شوهر

۱- یعنی مُزدی که برای شیرخوارگی کودک داده می‌شود بر عهدهٔ وارث پدر نیز می‌باشد. «تیسیرالقاری»

۲- حاصل این دو مثل آن است که آنچه در عالم تصرّف ندارد با خدا برابر نیست، چنانکه مملوک ناتوان با مالک توانا برابر نیست و چنانکه گُنگ بی‌تمیز با صاحب هدایت و اهتدا برابر نیست. «پاورقی ترجمهٔ قرآن کریم به فارسی، چاپ سعودی»

٥٣٧٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها: قَالَتْ هِنْدُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ مَا يَكْفِينِي وَبَنِيَّ؟ قَالَ: «خُذِي بِالْمَعْرُوفِ». [راجع: ٢٢١١، أخرجه مسلم: ١٧١٤].

١٥- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ تَرَكَ كَلًّا أَوْ ضَيَاعًا فَإِلَيَّ».

٥٣٧١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى عَلَيْهِ الدَّيْنُ، فَيَسْأَلُ: «هَلْ تَرَكَ لِدَيْنِهِ فَضْلًا؟». فَإِنْ حُدِّثَ أَنَّهُ تَرَكَ وَفَاءً صَلَّى، وَإِلَّا، قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْفُتُوحَ، قَالَ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوُفِّيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دَيْنًا فَعَلَيَّ قَضَاؤُهُ، وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ». [راجع: ٢٢٩٨، أخرجه مسلم: ١٦١٩].

سابق من که مُرده است) نفقه کنم؟ و آنها را چنین و چنان (در فقر) نمی‌گذارم، همانا آنان فرزندان من هستند؟

آن حضرت فرمود: «آری، هر آنچه برایشان نفقه کنی برای تو ثواب است.»

٥٣٧٠ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: هِند گفت: یا رسول‌الله! همانا ابوسفیان مردی حریص است. آیا بر من گناه است که از مال وی آنچه مرا و فرزندان مرا کفایت کند بگیرم؟ فرمود: «به گونهٔ متعارف بگیرد.»

باب ـ ١٥: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم). «کسی که از خود قرض و یا اهل و عیال ناتوان بگذارد بر من است (که قرض او را بدهم و از اهل و عیالش سرپرستی کنم.)»

٥٣٧١ ـ از ابن شهاب، از ابو سَلَمه، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: جنازهٔ مردی که قرضدار می‌بود، چون نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده می‌شد، می‌پرسید: «آیا چیز زیادی برای ادای قرض خود گذاشته است؟» اگر گفته می‌شد که گذاشته است، بر وی نماز جنازه می‌گزارد، وگرنه به مسلمانان می‌گفت: «بروید بر دوست خود نماز بگزارید.»

آنگاه که خداوند فتح‌ها را بر آن حضرت نصیب گردانید، گفت: «من به مسلمانان از خود آنان نزدیکترم، کسی که از مسلمانان بمیرد و از خود قرض به‌جا گذارد، پرداخت آن با من است، و اگر مالی به‌جا گذارد، برای وارثین وی است.»

١٦- باب: المَرَاضِعِ مِنَ المَوَالِيَاتِ وَغَيْرِهِنَّ

٥٣٧٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: «وَتُحِبِّينَ ذَلِكِ». قُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي الخَيْرِ أُخْتِي، فَقَالَ: «إِنَّ ذَلِكِ لَا يَحِلُّ لِي». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ؟ فَقَالَ: «ابْنَةَ أُمِّ سَلَمَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا بِنْتُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلَا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ».

وَقَالَ شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: قَالَ عُرْوَةُ: ثُوَيْبَةُ أَعْتَقَهَا أَبُو لَهَبٍ. [راجع: ٥١٠١، أخرجه مسلم: ١٤٤٩].

باب ـ ۱۶: شیردهندگان در زمرهٔ کنیزان آزاد شده و غیر از آنان.

۵۳۷۲: از ابن شهاب از عروه روایت است که زینب بنت ابی‌سلمه گفت: اُمِّ حبیبه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله! با خواهرم دختر ابوسفیان ازدواج کن. فرمود: «آیا تو این را دوست می‌داری؟» گفتم: آری. من تنها گذارنده‌ات نیستم، و دوست می‌دارم کسی را که در این نیکویی شریک گردانم خواهرم باشد.

فرمود: «وی بر من حلال نیست.» گفتم: یا رسول‌الله! به خدا سوگند که ما می‌گوییم که تو قصد آن داری که دُرَّه، دختر ابوسَلَمه را نکاح کنی. فرمود: «به خدا سوگند اگر وی دختر همسر و در تربیت من نمی‌بود برایم باز حلال نبود، همانا وی دختر برادر رضاعی من است. ثُوَیْبَه (کنیز ابولَهَب) من و او را شیر داده است، پس دختران و خواهران خویش را به من پیشنهاد نکنید.»

و شعیب گفت: از زُهری روایت است که عُروه گفت: اَبولَهَب ثُوَیْبَه را آزاد کرده بود.

٧٠- كِتابُ الأطْعِمَةِ

٧٠ ـ کتاب (انواع) غذا

١- باب: قَوْلِ اللهِ تَعالَى: ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾

[البقرة: ٥٧، ١٧٢]. و [الأعراف: ١٦٠]. [طه: ٨١].

وقَوْلِه: ﴿أنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾ [البقرة: ٢٦٧].

وَقَوْلِه ﴿كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ [المؤمنون: ٥١].

باب ـ ١

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از خوراکیهای پاکیزه‌ای که به شما روزی دادیم، بخورید.»
(سورهٔ بقره، آیات ٥٧ و ١٧٢. سورهٔ اعراف، آیهٔ ١٦. سورهٔ طه، آیهٔ ٨١)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، انفاق کنید.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ٢٦٧)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید، که من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم.»
(سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ٥١)

٥٣٧٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أبِي وَائِلٍ، عَنْ أبِي مُوسَى الأشْعَرِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أطْعِمُوا الجَائِعَ، وَعُودُوا المَرِيضَ، وَفُكُّوا العَانِيَ». قَالَ سُفْيَانُ: وَالعَانِي الأسِيرُ. [راجع: ٣٠٤٦، أخرجه مسلم: ٢٩٧٦].

٥٣٧٣ ـ از ابو وائل، از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گرسنه را طعام دهید و بیمار را عیادت کنید و اسیر را راها کنید.»
سُفیان (راوی حدیث) گفت: اَلعَانِی (که در سخن آن حضرت آمده) به معنای اسیر است.

٥٣٧٤- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ أبِيهِ، عَنْ أبِي حَازِمٍ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ طَعَامٍ ثَلاثَةَ أيَّامٍ حَتَّى قُبِضَ. [أخرجه مسلم: ٢٩٧٦].

٥٣٧٤ ـ از محمد بن فُضَیل، از پدرش، از ابو حازم روایت است که ابوهریره گفت: اهل و عیال محمد، سه روز پیاپی از غذایی سیر نشدند تا آنکه آن حضرت وفات کرد.[1]

١- این حالت به‌خصوص در اواخر زندگی‌شان ناشی از نبود مواد غذایی نبود،

۵۳۷۵- وَعَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ ، فَلَقِيتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ، فَاسْتَقْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ ، فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي ، فَقَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ مِنْهُ ، ثُمَّ قَالَ: «عُدْ فَاشْرَبْ يَا أَبَا هِرٍّ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ ، ثُمَّ قَالَ: «عُدْ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ ، حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي فَصَارَ كَالْقِدْحِ ، قَالَ: فَلَقِيتُ عُمَرَ ، وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي ، وَقُلْتُ لَهُ: فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ ، وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَقْرَأْتُكَ الآيَةَ ، وَلأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ. قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ. [انظر: ۶۲۴۶، ۶۴۵۲، وانظر في الأدب، باب ۲۱۱].

۵۳۷۵ ـ از ابو حازم روایت است که ابوهریره گفت: به گرسنگی سختی دچار شدم، با عُمَر بن خطّاب مواجه گشتم، از وی خواستم تا آیتی از قرآن را برایم بخواند (تا به این بهانه مرا به خانهٔ خود برده چیزی بخوراند.) او به خانهٔ خود درآمد و آن آیه را بر من گشود (و تفسیر کرد)، سپس راه چندان دور نرفته بودم که از شدت رنج گرسنگی بر روی خود افتادم، ناگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که بر سرم ایستاده است و گفت: «ای ابوهریره!» گفتم: گوش به فرمان تو و در خدمتت هستم یا رسول‌الله.

آن حضرت دست مرا گرفت و مرا بلند کرد و حالت مرا دریافت، مرا به خانهٔ خود برد و فرمود که کاسهٔ شیری بیاورند و من از آن نوشیدم. سپس فرمود: «باز بنوش ای ابوهریره» من باز نوشیدم. سپس فرمود: «باز» بار دیگر نوشیدم تا آنکه شکم من همچون تیری راست و برابر شد.

سپس عمر را ملاقات کردم و از حالتی که بر سرم رفته بود، به وی یاد کردم و به او گفتم: ای عمر، خداوند توسط کسی که نسبت به تو سزاوارتر است مرا کمک و یاری کرد. به خدا سوگند، آن آیه را که از تو خواسته بودم بر من بخوانی، من آن را از تو بهتر می‌دانستم. عمر گفت: به خدا سوگند اگر تو را (برای خوردن غذا) به خانه‌ام وارد می‌کردم، برایم بهتر بود از اینکه شتران سرخ‌موی می‌داشتم. (مقصود تو را نفهمیده بودم.)

بلکه آنچه میسّر می‌شد صرف فقرا و گرسنه‌ها می‌شد. «تیسیرالقاری»

٢- بَاب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الطَّعَامِ وَالأَكْلِ بِالْيَمِينِ

٥٣٧٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ قَالَ: الْوَلِيدُ بْنُ كَثِيرٍ أَخْبَرَنِي: أَنَّهُ سَمِعَ وَهْبَ بْنَ كَيْسَانَ: أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ يَقُولُ: كُنْتُ غُلَامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا غُلَامُ، سَمِّ اللَّهَ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ. [انظر: ٥٣٧٧، ٥٣٧٨، قبل ٥٣٨٠، أخرجه مسلم: ٢٠٢٢].

باب ـ ۲: گفتن بسم‌الله، در آغاز طعام خوردن و خوردن با دست راست.

۵۳۷۶ ـ از ولید بن کثیر، از وَهب بن کَیسان روایت است که عُمر بن ابی سَلَمه گفت: من پسری خردسال در تحت تربیت رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم و دست من به اطراف کاسه (به هنگام غذا خوردن) در حرکت بود، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ای پسر، بسم‌الله، بگوی و با دست راست بخور و از آن بخش کاسه که به تو نزدیک است، بخور.» (از پیش خود بخور.)[1] من پس از آن همیشه همانگونه (که فرموده بوده) می‌خوردم.

٣- بَاب: الأَكْلِ مِمَّا يَلِيهِ

وَقَالَ أَنَسٌ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلْيَأْكُلْ كُلُّ رَجُلٍ مِمَّا يَلِيهِ». [راجع: ٥١٦٣].

٥٣٧٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ الدِّيلِيِّ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ أَبِي نُعَيْمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، وَهُوَ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: أَكَلْتُ يَوْمًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا، فَجَعَلْتُ آكُلُ مِنْ نَوَاحِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلْ مِمَّا يَلِيكَ». [راجع: ٥٣٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٢٢].

باب ـ ۳: خوردن از آن بخش ظرف که نزدیک است به او.

و اَنَس گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اسم خدا را (در آغاز غذاخوردن) یاد کنید و هر کس از (آن بخش ظرف) که به وی نزدیک است، بخورد.»

۵۳۷۷ ـ از وَهب بن کَیسان ابو نُعَیم روایت است که عمر بن ابی سَلَمه، که پسر اُمّ‌سلمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌باشد گفت: روزی با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا می‌خوردم، من از همهٔ اطراف ظرف لقمه می‌گرفتم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «از آنجا که نزدیک

۱- مراد هم‌کاسه بودن در غذاخوردن است که چند نفر از یک ظرف غذا می‌خورند، هر کس باید از همان قسمت ظرف که دستش به آن نزدیک است لقمه برگیرد به اصطلاح هرات باید «از پیش خود بخورد.»

تو است بخور.»

٥٣٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِطَعَامٍ، وَمَعَهُ رَبِيبُهُ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، فَقَالَ: «سَمِّ اللّٰهَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». [راجع: ٥٣٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٢٢، بزيادة].

۵۳۷۸ ـ از مالِک، از وَهْب بن کیسان ابو نُعَیم روایت است که گفت: برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا آورده شد و پسرهمسر وی عُمَر بن ابی سلمه، همراه آن حضرت بود. آن حضرت فرمود: «نام خدا را بگوی و از آنچه نزدیک تو است بخور.»

٤- بَاب: مَنْ تَتَبَّعَ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ مَعَ صَاحِبِهِ، إِذَا لَمْ يَعْرِفْ مِنْهُ كَرَاهِيَةً

باب ـ ۴: خوردن از اطراف ظرف با همکاسهٔ خود، اگر از وی کراهتی نبیند.

٥٣٧٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ. قَالَ أَنَسٌ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَرَأَيْتُهُ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ، قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ. [راجع: ٢٠٩٢ أخرجه مسلم: ٢٠٤١].

۵۳۷۹ ـ از مالک، از اسحاق بن ابی‌طَلْحه روایت است که از اَنَس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را، خیاطی که غذا آماده کرده بود فراخواند. انس می‌گوید: من همراه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و دیدم (که وقت غذاخوردن) ریزه‌های کدو را از اطراف کاسه می‌جست و می‌خورد. من از آن روز، خوردن کدو را سخت دوست می‌دارم.

٥- بَاب: التَّيَمُّنِ فِي الْأَكْلِ وَغَيْرِهِ

باب ـ ۵: خوردن با دست راست و غیر آن.

قَالَ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «كُلْ بِيَمِينِكَ». [راجع: ٥٣٧٦].

عُمر بن ابی سَلَمه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «با دست راست خود بخور.»

٥٣٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰهِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ التَّيَمُّنَ مَا اسْتَطَاعَ، فِي طُهُورِهِ وَتَنَعُّلِهِ وَتَرَجُّلِهِ - وَكَانَ قَالَ بِوَاسِطٍ قَبْلَ هَذَا -

۵۳۸۰ ـ از اَشْعَث، از پدرش، از مَسْروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا حدّ توان دوست می‌داشت که از جانب راست آغاز نماید، در

فِي شَأْنِه كُلِّه . [راجع: ١٦٨، أخرجه مسلم: ٢٦٨].

وضو کردن، کفش پوشیدن و در شانه کردن و اَشعث قبل بر این در (شهر) واسِطْ می‌گفت: آن حضرت در همهٔ کارها از راست آغاز می‌کرد.

٦-بَاب: مَنْ أَكَلَ حَتَّى شَبِعَ

٥٣٨١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ أَبُو طَلْحَةَ لأُمِّ سُلَيْمٍ: لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا، أَعْرِفُ فِيهِ الْجُوعَ، فَهَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَيْءٍ؟ فَأَخْرَجَتْ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ، ثُمَّ أَخْرَجَتْ خِمَارًا لَهَا، فَلَفَّتِ الْخُبْزَ بِبَعْضِهِ، ثُمَّ دَسَّتْهُ تَحْتَ ثَوْبِي، وَرَدَّتْنِي بِبَعْضِهِ، ثُمَّ أَرْسَلَتْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَذَهَبْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بِطَعَامٍ». قَالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ مَعَهُ: «قُومُوا». فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، وَلَيْسَ عِنْدَنَا مِنَ الطَّعَامِ مَا نُطْعِمُهُمْ، فَقَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَانْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَبُو طَلْحَةَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى دَخَلا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلُمِّي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا عِنْدَكِ». فَأَتَتْ بِذَلِكَ الْخُبْزِ، فَأَمَرَ بِهِ فَفُتَّ، وَعَصَرَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ عُكَّةً لَهَا فَأَدَمَتْهُ، ثُمَّ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ أَذِنَ لِعَشَرَةٍ فَأَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ ثَمَانُونَ رَجُلاً. [راجع: ٤٢٢، أخرجه

باب ـ ۶: کسی که خورد تا سیر شد.

۵۳۸۱ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که از اَنَس بن مالک شنیده است که می‌گفت: ابوطلحه به (همسر خود) اُمِّ سَلَیم گفت: آواز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را شنیدم که ضعیف بود و از آن گرسنگی را دریافتم، آیا چیزی خوردنی داری؟ وی چند قرص نان جوین برآورد، سپس روسری (دستمال) خود را آورد و قرصهای نان را با آن پیچید، سپس آن را زیر جامهٔ من نهاد و بخشی از ردای مرا بر آن بست. آن را بردم، و دیدم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با مردم در مسجد نشسته است. نزد آنها ایستادم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ابوطَلْحه تو را فرستاده است؟» گفتم: آری. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به کسانی که همراه وی بودند گفت: «برخیزید.»

آن حضرت راهی شد و من پیش روی ایشان روانه شدم تا آنکه نزد ابوطلحه رسیدم. ابوطلحه گفت: ای اُمِّ سُلَیم، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) همراه مردم آمده است و نزد ما غذایی نیست که برای آنها بیاوریم. اُمِّ سُلَیم گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند.

ابوطلحه برآمد تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را ملاقات کرد، ابوطلحه و رسول

مسلم: ۲۰۴۰].

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند تا آنکه به خانه داخل شدند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای اُم‌ّسُلَیم، بیار هر آنچه داری.» وی همان قرصهای نان را آورد. آن حضرت فرمود: «و قرصهای نان ریزه ریزه شد و اُم‌ّسُلَیم مشک روغن را بر آن فشرد و از آن نان‌خورش ساخت، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر آن (دعای برکت) خواند، آنچه خدا خواسته بود که بخواند، سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده.» به ده نفر اجازه داد که درآیند، آنها خوردند تا سیر شدند، سپس برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده.» برای آنها اجازه داد، خوردند تا سیر شدند، بعد برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده.» برای آنها اجازه داد، خوردند تا سیر شدند، سپس برآمدند، سپس برای ده نفر اجازه داد، تمام آن گروه خوردند و سیر شدند و آن گروه هشتاد نفر بودند.

۵۳۸۲- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَحَدَّثَ أَبُو عُثْمَانَ أَيْضًا، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثِينَ وَمِائَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ». فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوُهُ، فَعُجِنَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ، بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبَيْعٌ أَمْ عَطِيَّةٌ، أَوْ قَالَ: هِبَةٌ». قَالَ: لا، بَلْ بَيْعٌ، قَالَ: فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً فَصُنِعَتْ، فَأَمَرَ نَبِيُّ اللَّه ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ يُشْوَى، وَايْمُ اللَّه، مَا مِنَ الثَّلاثِينَ وَمِائَةٍ إِلا قَدْ حَزَّ لَهُ حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَهَا لَهُ، ثُمَّ جَعَلَ فِيهَا قَصْعَتَيْنِ، فَأَكَلْنَا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، وَفَضَلَ فِي الْقَصْعَتَيْنِ، فَحَمَلْتُهُ عَلَى الْبَعِيرِ، أَوْ كَمَا قَالَ. [راجع: ۲۲۱۶، أخرجه مسلم: ۲۰۵۶].

۵۳۸۲ ـ از مُعْتَمِر، از پدرش، و همچنان ابوعثمان از عبدالرحمن بن ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت کرد که گفت: ما صدوسی نفر همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا کسی از شما طعام دارد؟» نزد مردی یک صاع یا به همین مقدار بود، و آن خمیر کرده شد، سپس مردی مشرک بلندقامت ژولیده موی آمد که گوسفندها را می‌راند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) (به وی گفت) «آیا می‌فروشی یا می‌بخشی یا تحفه می‌دهی؟» گفت: نی، بلکه می‌فروشم. آن حضرت از وی گوسفندی خرید و ذبح شد و پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)

فرمود که اعضای درون شکم آن پخته شود و به خدا سوگند که از صدوسی نفر کسی نماند مگر آنکه آن حضرت پاره‌ای از آن را برید و برای کسی که حاضر بود داد و برای کسی که غایب بود نگه داشت، سپس از (گوشت) آن دو کاسه (غذا) آماده کرد، همهٔ ما از آن خوردیم و سیر شدیم و در کاسه‌ها زیادت ماند، آن را بر شترها نهادیم، یا چنانکه گفت.

٥٣٨٣- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ أُمِّهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ: التَّمْرِ وَالْمَاءِ. [انظر: ٥٤٤٢، أخرجه مسلم: ٢٩٧٥].

٥٣٨٣ ـ از منصور، از مادرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنگاه که مُرد ما از دو چیز سیاه سیر می‌شدیم. خرما و آب.

٧- بَاب: ﴿لَيْسَ عَلَى الأَعْمَى حَرَجٌ وَلا عَلَى الأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ﴾ [النور: ٦١].

باب ـ ۷: «بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید.»

(سورهٔ نور، آیهٔ ٦١)

(النَّهْدُ، سهم گرفتن در تهیهٔ غذا و جمع شدن بر آن است.)

٥٣٨٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: سَمِعْتُ بُشَيْرَ بْنَ يَسَارٍ يَقُولُ: حَدَّثَنَا سُوَيْدُ بْنُ النُّعْمَانِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ - قَالَ يَحْيَى: وَهِيَ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَوْحَةٍ - دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِطَعَامٍ، فَمَا أُتِيَ إِلا بِسَوِيقٍ، فَلُكْنَاهُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا، فَصَلَّى بِنَا الْمَغْرِبَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

قَالَ سُفْيَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْهُ عَوْدًا وَبَدْءًا. [راجع: ٢٠٩].

٥٣٨٤ ـ از یَحیی بن سعید، از بُشَیر بن یَسار روایت است که سُوَید بن نُعمان گفت: به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خَیبر برآمدیم. و آنگاه که به صَهْبا رسیدیم، یحیی گفت: از آنجا تا خَیْبَر یک شب راه است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا طلبید، سَویق آورده شد، ما آن را (بدون تر کردن) جویدیم و از آن خوردیم. سپس آب طلبید و آب را در دهان کرد (و آن را شصت) ما نیز آب در دهان کردیم (و شستیم) آن حضرت نماز شام را بر ما گذارد و وضو

(تازه) نکرد.
سُفیان (راوی) گفت: از یحیی بن سعید شنیدم که گفت: اول و آخر (برای خوردن سَویق دست نشستیم.)

٨- بَاب: الْخُبْزِ الْمُرَقَّقِ، وَالأَكْلِ عَلَى الْخِوَانِ وَالسُّفْرَةِ

باب ـ ٨: قرص نازک و خوردن بر خوان و سُفره.

٥٣٨٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَنَسٍ وَعِنْدَهُ خَبَّازٌ لَهُ، فَقَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلَا شَاةً مَسْمُوطَةً حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. [انظر: ٥٤٢١، ٦٤٥٧].

۵۳۸۵ ـ از هَمّام روایت است که قَتاده گفت: ما نزد انس (بن مالک) بودیم، نان‌پز او با وی بود. انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نان نازک و گوسفند بریان نخورد تا آنکه خدا را ملاقات کرد. (تا آنکه وفات کرد).

٥٣٨٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ يُونُسَ - قَالَ عَلِيٌّ: هُوَ الإِسْكَافُ - عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عَلَى سُكُرُّجَةٍ قَطُّ، وَلَا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلَا أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ. قِيلَ لِقَتَادَةَ: فَعَلَامَ كَانُوا يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفَرِ. [انظر: ٥٤١٥، ٦٤٥٠].

۵۳۸۶ ـ از اِسکاف، از قَتاده روایت است که اَنَس(رضی‌الله عنه) گفت: نمی‌دانم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) هرگز در سُکُرْجه (قاب)[1] غذا خورده باشد و نه هرگز نان نرم خورده است و نه هرگز بر خوان غذا خورده است.
به قتاده گفته شد: پس بر روی چه چیز غذا می‌خورند؟ گفت: بر روی سُفره.

٥٣٨٧- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنِي حُمَيْدٌ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا يَقُولُ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَبْنِي بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، أَمَرَ بِالأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ، فَأُلْقِيَ عَلَيْهَا التَّمْرُ وَالأَقِطُ وَالسَّمْنُ. وَقَالَ عَمْرٌو، عَنْ أَنَسٍ: بَنَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ. [راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، النكاح: ٨٤، مطولا باختلاف].

۵۳۸۷ ـ از محمد بن جعفر، از حُمَید روایت است که اَنَس شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در مسیر راه بازگشت از خیبر) توقّف کرد تا با صَفِیّه، زفاف کند. من مسلمانان را به وَلیمه (ضیافت عروسی) آن حضرت فرا خواندم. آن حضرت فرمود که سُفره‌ها بگسترانند و گسترده شد و بر آن خرما و کشک و روغن نهادند.
و عَمْرو از انس روایت کرده که گفت: پیامبر

۱- سُکُرجه، واژهٔ فارسی است که معرّب گردیده و آن قاب غذاخوری و بشقاب است.

(صلی‌الله علیه وسلّم) با وی (صفیه) زفاف، کرد سپس حَیْس (نوعی غذای مخلوط) ساخت و بر سُفره نهاد.

٥٣٨٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الشَّامِ يُعَيِّرُونَ ابْنَ الزُّبَيْرِ، يَقُولُونَ يَا ابْنَ ذَاتِ النِّطَاقَيْنِ، فَقَالَتْ لَهُ أَسْمَاءُ: يَا بُنَيَّ إِنَّهُمْ يُعَيِّرُونَكَ بِالنِّطَاقَيْنِ، هَلْ تَدْرِي مَا كَانَ النِّطَاقَانِ؟ إِنَّمَا كَانَ نِطَاقِي شَقَقْتُهُ نِصْفَيْنِ، فَأَوْكَيْتُ قِرْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِأَحَدِهِمَا، وَجَعَلْتُ فِي سُفْرَتِهِ آخَرَ، قَالَ: فَكَانَ أَهْلُ الشَّامِ إِذَا عَيَّرُوهُ بِالنِّطَاقَيْنِ، يَقُولُ: إِيهًا وَالإِلَهِ، تِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا. [راجع: ۲۹۷۹].

۵۳۸۸ ـ از هِشام، از پدرش و از وَهْب بن کیسان روایت است که گفت: مردم شام (به هنگام جنگ با ابن زبیر) ابن زبیر را سرزنش و اهانت می‌کردند و می‌گفتند: ای پسر ذاتِالنِّطاقَیْن (پسر زنِ صاحب دو کمربند): اَسماْ (مادر ابن زبیر) به او گفت: ای پسرک من، مردم با گفتن: «دو کمربند» از تو عیبجویی می‌کنند. و آیا می‌دانی که «دو کمربند» چه بوده است؟ آن کمربند من بود که آن را پاره کرده بودم که با یک پارهٔ آن دهانهٔ مشکولهٔ آب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را بستم و پارهٔ دیگر آن را سُفرهٔ غذای آن حضرت ساختم. اهل شام که با گفتن: نِطَاقَین (دو کمربند) از تو عیبجویی می‌کنند، درست می‌گویند، و این شکایتی است که عار آن از تو زایل است.

٥٣٨٩ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ أُمَّ حُفَيْدٍ بِنْتَ الْحَارِثِ بْنِ حَزْنٍ، خَالَةَ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَهْدَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَمْنًا وَأَقِطًا وَأَضُبًّا، فَدَعَا بِهِنَّ، فَأُكِلْنَ عَلَى مَائِدَتِهِ، وَتَرَكَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ كَالْمُسْتَقْذِرِ لَهُنَّ، وَلَوْ كُنَّ حَرَامًا مَا أُكِلْنَ عَلَى مَائِدَةِ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا أَمَرَ بِأَكْلِهِنَّ.
[راجع: ۲۵۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۴۷].

۵۳۸۹ ـ از ابوبِشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: اُم‌ّحُفَید بنت حارث بن حَزَن، خالهٔ ابن عباس، برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روغن و کشک و سوسمار هدیه داد. آن حضرت مردم را به خوردن آن فرا خواند و بر مائدهٔ (خوان) آن حضرت خوردند، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن (سوسمار) نخورد، مانند کسی که آن را ناپاک بداند، ولی اگر آن حرام می‌بود بر مائدهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خورده نمی‌شد و مردم را به خوردن آن نمی‌فرمود.

٩- بَاب: السَّوِيقِ

٥٣٩٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ عَلَى رَوْحَةٍ مِنْ خَيْبَرَ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَدَعَا بِطَعَامٍ فَلَمْ يَجِدْهُ إِلَّا سَوِيقًا، فَلَاكَ مِنْهُ، فَلُكْنَا مَعَهُ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَمَضْمَضَ، ثُمَّ صَلَّى وَصَلَّيْنَا وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ٢٠٩]

باب ـ ۹: سَویق.

۵۳۹۰ ـ از بُشَیر بن یَسار روایت است که سُوَید بـن نُعمان گفت: آنگاه که ما با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در صَهْبا بودیم و آن محل تا خیبر یک شـب راه اسـت، وقت نماز فرا رسید. آن حضرت غذا طلبید، به‌جز سَویق چیزی نیافتیم. آن حضـرت از آن خـورد و مـا همـراه وی خوردیم. سـپس آب طلبید و با آن دهان خود را شسـت. سپس نماز گزارد و نماز گزاردیم و وضو (تازه) نکردی.

١٠- بَاب:
مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَأْكُلُ حَتَّى يُسَمَّى لَهُ، فَيَعْلَمَ مَا هُوَ

٥٣٩١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيُّ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ، الَّذِي يُقَالُ لَهُ سَيْفُ اللَّهِ، أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى مَيْمُونَةَ، وَهِيَ خَالَتُهُ وَخَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبًّا مَحْنُوذًا، قَدْ قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا حُفَيْدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ مِنْ نَجْدٍ، فَقَدَّمَتِ الضَّبَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ قَلَّمَا يُقَدِّمُ يَدَهُ لِطَعَامٍ حَتَّى يُحَدَّثَ بِهِ وَيُسَمَّى لَهُ، فَأَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ إِلَى الضَّبِّ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسْوَةِ الْحُضُورِ: أَخْبِرْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا قَدَّمْتُنَّ لَهُ، هُوَ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَنِ الضَّبِّ، فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَحَرَامٌ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِي، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ». قَالَ خَالِدٌ: فَاجْتَرَرْتُهُ

باب ـ ۱۰: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) غذایی نمی‌خورد تا نام غذا گرفته نمی‌شد تا بداند که چیست.

۵۳۹۱ ـ از زُهـری، از ابواُمامـه بن سَـهل بن حُنَیف انصاری روایت اسـت که ابن عباس او را خبر داده است.
خالـد بن ولید همان کسـی که شمشـیر خدا نامیده می‌شد گفت: وی با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) نزد میمونه (همسر آن حضرت) رفت و میمونه خالهٔ وی و خالهٔ ابن عباس بود. وی نزد میمونه گوشـت سوسـمار بریان شده دید که خواهرش حُفَیـده بنت حارث از نجد فرسـتاده بود. میمونه آن را برای رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) پیش کرد. آن حضرت کمتر به غذایی دست پیش می‌کرد تا آنکه به او گفته نمی‌شـد و یا نام غذا برده نمی‌شد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به سـوی گوشت سوسـمار دست دراز کرد، یکی از زنانی که در

فَأَكَلْتُهُ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ إِلَيَّ . [انظر: ٥٤٠٠، ٥٥٣٧، أخرجه مسلم: ١٩٤٦].

آنجا حضور داشت گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از آنچه به وی آورده‌اید خبر کنید، این گوشت سوسمار است یا رسول‌الله! رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دستش را از گوشت سوسمار عقب کشید.

خالد بن ولید گفت: آیا حرام است یا رسول‌الله؟

فرمود: «نی، ولی در سرزمین قوم من (مکه) یافت نمی‌شده است و بر من نامطبوع و ناخوش است.»

خالد گفت: من گوشت سوسمار را به سوی خود پیش کشیدم و می‌خوردم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی من می‌نگریست.

١١- بَاب: طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الاثْنَيْنِ

باب ـ ۱۱: غذای یک نفر، دو نفر را بسنده است.

٥٣٩٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ. وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَعَامُ الاثْنَيْنِ كَافِي الثَّلاثَةِ ، وَطَعَامُ الثَّلاثَةِ كَافِي الأَرْبَعَةِ» . [أخرجه مسلم: ٢٠٥٨].

۵۳۹۲ ـ از مالک، از ابوالزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «غذایی که دو نفر به آن سیر شود، سه نفر را بسنده است و غذایی که سه نفر به آن سیر شود، چهار نفر را بسنده است.»

١٢- بَاب الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ

باب ـ ۱۲: مسلمان در یک روده می‌خورد (کم‌خوار است)

ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٣٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ

۵۳۹۳ ـ از واقد بن محمد روایت است که نافع گفت: ابن عُمَر غذا نمی‌خورد تا مسکینی فرا

ابنُ عُمَرَ لا يَأكُلُ حَتَّى يُؤتَى بمسكينٍ يَأكُلُ مَعَهُ ، فَأدْخَلْتُ رَجُلاً يَأكُلُ مَعَهُ فَأكَلَ كَثيراً ، فَقَالَ: يَا نَافِعُ ، لا تُدْخِلْ هَذا عَلَيَّ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ:

«المُؤمِنُ يَأكُلُ في مِعًى وَاحِد ، وَالكَافِرُ يَأكُلُ في سَبْعَةِ أمْعَاء» . [انظر: ۵۳۹۴، ۵۳۹۳، أخرجه مسلم: ۲۰۶۰، ۲۰۶۱].

۵۳۹۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إنَّ المُؤمِنَ يَأكُلُ في مِعىً وَاحِد ، وَإنَّ الكَافِرَ ، أوِ المُنَافِقَ - فَلا أدْرِي أيَّهُمَا قَالَ عُبَيْدُاللَّه - يَأكُلُ في سَبْعَةِ أمْعَاء» . [راجع: ۵۳۹۳ أخرجه مسلم: ۲۰۶۰و ۲۰۶۱].

وَقَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِمِثْلِه .

۵۳۹۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ: كَانَ أبُو نَهِيكٍ رَجُلاً أكُولاً ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: إنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إنَّ الكَافِرَ يَأكُلُ في سَبْعَةِ أمْعَاء» . فَقَالَ: فَأنَا أُومِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِه . [راجع: ۵۳۹۳ أخرجه مسلم: ۲۰۶۰و ۲۰۶۱].

۵۳۹۶- حَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأعْرَجِ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأكُلُ المُسْلِمُ في مِعًى وَاحِد . وَالكَافِرُ يَأكُلُ في سَبْعَةِ أمْعَاء» . [انظر: ۵۳۹۷، أخرجه مسلم: ۲۰۶۳، مطولاً بلفظ «يشرب» ، و ۲۰۶۲].

۵۳۹۷- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أبِي حَازِمٍ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ: أنَّ رَجُلاً كَانَ يَأكُلُ أكْلاً كَثيراً ، فَأسْلَمَ ، فَكَانَ يَأكُلُ أكْلاً قَلِيلاً ،

خوانده می‌شد که با وی غذا بخورد. باری مردی را آوردم که با وی غذا بخورد، وی غذای زیاد خورد. ابن عمر گفت: ای نافع، دیگر این مرد را به (خانه‌ام) نیاور زیرا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده.»

۵۳۹۴ ـ از عَبْدَه، از عُبَیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.» نمی‌دانم کدام‌یک را عبیدالله گفت که یا منافق در هفت روده می‌خورد.

و ابن بُکَیر گفت: مالک، از نافع از ابن عمر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مِثل این حدیث روایت کرده است.

۵۳۹۵ ـ از سُفیان روایت است که عمر گفت: ابونهیک مردی پُرخور بود، ابن عُمر به وی گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.»

آن مرد گفت: من به خدا و رسول او ایمان دارم (در آن زمره نیستم.)

۵۳۹۶ ـ از مالک، از ابوالزّناد، از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.»

۵۳۹۷ ـ از شُعبه، از عدی بن ثابت، از ابو حازم روایت است که ابوهریره گفت: «مردی که بسیار پرخور بود مسلمان شد، سپس وی

فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرَ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». [راجع: ۵۳۹۶، أخرجه مسلم: ۲۰۶۳، بزيادة وبلفظ «يشرب»، ۲۰۶۲].

کم‌خور شد از این موضوع به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد شد. فرمود: «همانا مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.»

۱۳- بَاب: الأَكْلِ مُتَّكِئًا

باب ـ ۱۳: خوردن در حالت تکیه.

۵۳۹۸- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الأَقْمَرِ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا آكُلُ مُتَّكِئًا». [انظر: ۵۳۹۹].

۵۳۹۸ ـ از مِسْعَر روایت است که علی بن اَقْمَر گفت: از ابوجُحَیْفه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا من در حالت تکیه‌شده غذا نمی‌خورم.»

۵۳۹۹- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الأَقْمَرِ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لا آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِئٌ». [راجع: ۵۳۹۸].

۵۳۹۹ ـ از مَنصور، از علی بن اَقْمَر روایت است که ابوجُحَیفه گفت: من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم و آن حضرت به مردی که نزد وی بود گفت: «من نمی‌خورم در حالی که تکیه‌کننده باشم.»

۱۴- بَاب: الشِّوَاءِ

باب ـ ۱۴: گوشت بریان.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ﴾ [هود: ۶۹]. أَيْ: مَشْوِيٍّ.

و فرمودۀ خدای تعالی: «گوساله‌ٔ بریان آورد.» (سورۀ هود، آیۀ ۶۹)

۵۴۰۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِضَبٍّ مَشْوِيٍّ، فَأَهْوَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ ضَبٌّ، فَأَمْسَكَ يَدَهُ، فَقَالَ خَالِدٌ: أَحَرَامٌ هُوَ؟ قَالَ: «لا، وَلَكِنَّهُ لا يَكُونُ بِأَرْضِ قَوْمِي، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ». فَأَكَلَ خَالِدٌ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ.

قَالَ مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: بِضَبٍّ مَحْنُوذٍ. [راجع: ۵۳۹۱، أخرجه مسلم: ۱۹۴۶، بزيادة].

۵۴۰۰ ـ از زُهری، از ابواُمامۀ بن سَهل، از ابن عباس روایت است که خالد بن ولید گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سوسمار بریان شده آورده شد، آن حضرت به سوی آن دست دراز کرد تا بخورد، به وی گفته شد: این سوسمار است. آن حضرت دست نگه داشت. خالد گفت: آیا این حرام است؟ فرمود: «نی، ولی در سرزمین قوم من یافت نمیشود و بر من نامطبوع است.» خالد از آن می‌خورد و رسول

١٥- بَاب: الْخَزِيرَةِ

قَالَ النَّضْرُ: الْخَزِيرَةُ مِنَ النُّخَالَةِ، وَالْحَرِيرَةُ مِنَ اللَّبَنِ.

٥٤٠١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيُّ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأَنْصَارِ: أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الأَمْطَارُ سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ لَهُمْ، فَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَّكَ تَأْتِي فَتُصَلِّي فِي بَيْتِي فَأَتَّخِذُهُ مُصَلًّى، فَقَالَ: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ». فَأَشَرْتُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَكَبَّرَ فَصَفَفْنَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرٍ صَنَعْنَاهُ، فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخْشُنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ، لا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَقُلْ، أَلا تَرَاهُ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: قُلْنَا: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، فَقَالَ: «فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ».

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگریست.

مالک از ابن شهاب روایت کرده است: سوسمار بریان شده.

باب ـ ۱۵: خَزیره (غذایی که آرد در آب گوشت ریزند.)

نَضر گفت: خَزیره، از سبوس ساخته می‌شود و حَریره از شیر.

۵۴۰۱ ـ از ابن شهاب، از مَحمود بن رَبیع انصاری روایت است که گفت: عِتبان بن مالک، یکی از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، در زمرهٔ کسانی از انصار که در جنگ بدر حاضر شده بود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا چشم من نابینا شده و قوم خود را پیش نمازی می‌دهم، آنگاه که باران می‌بارد وادیی را که میان من و ایشان است سیل فرا می‌گیرد، من نمی‌توانم به مسجد ایشان بروم و برایشان نماز بگزارم، پس دوست می‌دارم یا رسول‌الله که بیایی و در خانهٔ من نماز گزاری تا آنجا را برای خود نمازگاه بگیرم. آن حضرت فرمود: «اگر خدا بخواهد این کار را خواهم کرد.»

عِتبان گفت: فردای آن روز، زمانی که آفتاب بلند شده بود، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر نزد من آمدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازهٔ ورود خواست و من به وی اجازه دادم. آن حضرت ننشست تا به خانهٔ درآمد و سپس به من گفت: «در کدام جای خانهٔ خود دوست می‌داری که نماز بگزارم.»

من به گوشه‌ای از خانه اشاره کردم، پیامبر

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: ثُمَّ سَأَلْتُ الْحُصَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ الأَنْصَارِيَّ، أَحَدَ بَنِي سَالِمٍ، وَكَانَ مِنْ سَرَاتِهِمْ، عَنْ حَدِيثِ مَحْمُودٍ، فَصَدَّقَهُ. [راجع: ٤٢٤، أخرجه مسلم: ٣٣، المساجد: ٢٦٣].

(صلی‌الله علیه وسلّم) به نماز ایستاد و تکبیر گفت و ما صف بستیم، دو رکعت نماز گزارد و سپس سلام داد. ما آن حضرت را برای خوردن خَزیر که برایش پخته بودیم نگه داشتیم.

شمار زیادی از مردم محل در خانه گرد آمدند. گویندهٔ آنان گفت: مالک بن الدُّخْشَن کجاست؟ بعضی از آنان گفتند: وی منافق است، خدا و رسول او را دوست نمی‌دارد.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چنین مگوی، نمی‌اندیشی که وی «لا اله الا الله» گفته و با آن رضای خدا را می‌خواهد.»

آن کس گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. سپس گفت: به این سبب گفتیم که آمیزش و خیرخواهی او را با منافقین می‌بینیم. آن حضرت فرمود: «خداوند بر آتش حرام گردانیده، کسی را که «لا اله الا الله» بگوید و به آن رضای خدا را بجوید.»

ابن شهاب گفته است: سپس از حُصَین بن محمد انصاری که یکی از افراد قبیلهٔ بنی سالم و از اشراف ایشان است دربارهٔ حدیث محمد (بن رفیع) پرسیدم، وی آن را تصدیق کرد.

١٦- بَاب: الأَقِطِ

وَقَالَ حُمَيْدٌ: سَمِعْتُ أَنَسًا: بَنَى النَّبِيُّ ﷺ بِصَفِيَّةَ، فَأَلْقَى التَّمْرَ وَالأَقِطَ وَالسَّمْنَ. [راجع: ٣٧١].

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ أَنَسٍ: صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ حَيْسًا. [راجع: ٣٧١].

باب ـ ۱۶: کشک (کَشک)

و حُمَید گفت: از انس شنیدم که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با صَفِیّه زفاف کرد و (در ولیمهٔ آن) خرما و کشک و روغن صرف کردند.

و عَمْرو بن ابی عَمْرو گفته است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در ولیمهٔ

آن) غذای حَیْس آماده کرد.

٥٤٠٢ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهْدَتْ خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ضِبَابًا وَأَقِطًا وَلَبَنًا، فَوُضِعَ الضَّبُّ عَلَى مَائِدَتِهِ، فَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُوضَعْ، وَشَرِبَ اللَّبَنَ، وَأَكَلَ الأَقِطَ. [راجع: ٢٥٧٥، اخرجه مسلم: ١٩٤٧].

٥٤٠٢ ـ از ابی‌بِشر، از سَعید روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: خاله‌ام برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، سُوسمار و کشک و شیر اهدأ کرد. سوسمار بر مائدهٔ (سفرهٔ) آن حضرت نهاده شد. اگر حرام می‌بود بر آن نهاده نمی‌شد. آن حضرت شیر را نوشید و کشک را خورد.

١٧- بَاب: السِّلْقِ وَالشَّعِيرِ

باب ـ ۱۷: چغندر و جَو.

٥٤٠٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: إِنْ كُنَّا لَنَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ، كَانَتْ لَنَا عَجُوزٌ تَأْخُذُ أُصُولَ السِّلْقِ، فَتَجْعَلُهُ فِي قِدْرٍ لَهَا، فَتَجْعَلُ فِيهِ حَبَّاتٍ مِنْ شَعِيرٍ، إِذَا صَلَّيْنَا زُرْنَاهَا فَقَرَّبَتْهُ إِلَيْنَا، وَكُنَّا نَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ، وَمَا كُنَّا نَتَغَدَّى، وَلَا نَقِيلُ إِلَّا بَعْدَ الْجُمُعَةِ، وَاللَّهِ مَا فِيهِ شَحْمٌ وَلَا وَدَكٌ. [راجع: ٩٣٨، اخرجه مسلم: ٨٥٩، آخره].

٥٤٠٣ ـ از ابوحازِم روایت است که سَهل بن سَعد گفت: روز جمعه روز خوشی ما بود. پیرزنی بود که ریشه‌های چغندر را می‌گرفت و در دیگ خود می‌انداخت و دانه‌های جو را در آن می‌افکند. آنگاه که نماز جمعه را می‌گزاردیم، به دیدن وی می‌رفتیم و او آن غذا را به ما پیشکش می‌کرد. و به همین سبب در روز جمعه خوشحال بودیم و ما را نه غذایی بود و نه خواب نیمه‌روز، مگر بعد از (نماز) جمعه، و به خدا سوگند که در آن غذا نه چربی بود و نه روغنی.

١٨- بَاب: النَّهْسِ وَانْتِشَالِ اللَّحْمِ

باب ـ ۱۸: به دندان برکندن و از دیگ برآوردن گوشت.

٥٤٠٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَعَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَتِفًا، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ٢٠٧، اخرجه مسلم: ٣٥٤].

٥٤٠٤- از اَیّوب، از محمد (بن سیرین) روایت است که ابن عباس گفت:[1]

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت شانه

۱- امام احمد گفته است که محمد بن سیرین از ابن عباس سماع ندارد. «تیسیرالقاری»

را به دندان برکند و خورد سپس به نماز ایستاد و وضو (تازه) نکرد.

٥٤٠٥- وَعَنْ أَيُّوبَ وَعَاصِمٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: انْتَشَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَرْقًا مِنْ قِدْرٍ، فَأَكَلَ ثُمَّ صَلَّى، وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ٢٠٧، أخرجه مسلم: ٣٥٤]

۵۴۰۵ ـ و از ایوب و عاصِم و عِکرِمه روایت شده که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت استخواندار را از دیگ برآورد و خورد، سپس نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد.

١٩- بَاب: تَعَرُّقِ الْعَضُدِ

باب ـ ۱۹: گوشت شانه را به دندان برکندن.

٥٤٠٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ الْمَدَنِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَ مَكَّةَ. [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦، مطولا]

۵۴۰۶ – از فُلَیح، از ابوحازم مَدَنی، از عبدالله بن ابی‌قتاده روایت است که پدرش گفت: به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی مکه برآمدیم.

٥٤٠٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا جَالِسًا مَعَ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَنْزِلٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَازِلٌ أَمَامَنَا، وَالْقَوْمُ مُحْرِمُونَ وَأَنَا غَيْرُ مُحْرِمٍ، فَأَبْصَرُوا حِمَارًا وَحْشِيًّا وَأَنَا مَشْغُولٌ أَخْصِفُ نَعْلِي، فَلَمْ يُؤْذِنُونِي بِهِ، وَأَحَبُّوا لَوْ أَنِّي أَبْصَرْتُهُ، فَالْتَفَتُّ فَأَبْصَرْتُهُ، فَقُمْتُ إِلَى الْفَرَسِ فَأَسْرَجْتُهُ، ثُمَّ رَكِبْتُ وَنَسِيتُ السَّوْطَ وَالرُّمْحَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: نَاوِلُونِي السَّوْطَ وَالرُّمْحَ، فَقَالُوا: لَا وَاللَّهِ لَا نُعِينُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ، فَغَضِبْتُ فَنَزَلْتُ فَأَخَذْتُهُمَا ثُمَّ رَكِبْتُ، فَشَدَدْتُ عَلَى الْحِمَارِ فَعَقَرْتُهُ، ثُمَّ جِئْتُ بِهِ وَقَدْ مَاتَ، فَوَقَعُوا فِيهِ يَأْكُلُونَهُ، ثُمَّ إِنَّهُمْ شَكُّوا فِي أَكْلِهِمْ إِيَّاهُ وَهُمْ حُرُمٌ، فَرُحْنَا، وَخَبَأْتُ الْعَضُدَ مَعِي، فَأَدْرَكْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ». فَنَاوَلْتُهُ الْعَضُدَ فَأَكَلَهَا حَتَّى تَعَرَّقَهَا وَهُوَ مُحْرِمٌ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: وَحَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ

۵۴۰۷ ـ از محمد بن جعفر، از ابوحازِم، از عبدالله بن ابی‌قتادهٔ سَلَمی روایت است که پدرش گفت: روزی همراه یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در یکی از منزلهای راه مکه نشسته بودم، و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، جلوتر از ما منزل کرده بود، و مردم در اِحرام بودند و من در اِحرام نبودم. همراهان من گوره‌خری دیدند در حالی که من مشغول دوختن کفش‌های خود بودم، مرا از آن آگاه نکردند ولی دوست داشتند که من خود آن را ببینم.[1] متوجه شدم و آن را دیدم. به سوی اسپ پیش رفتم و آن را زین کردم و سوار شدم ولی تازیانه و نیزه را فراموش کرده بودم که بردارم. به همراهان خود گفتم: تازیانه و نیزه را به من بدهید. گفتند: نی، به خدا سوگند که تو را به هیچ چیز کمک نمی‌کنیم. خشمگین شدم و از

۱- کسی که در احرام حج یا عمره است حق ندارد که شکار کند و یا به شکارچی کمک کند.

عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ : مِثْلَهُ . [راجع: ۱۸۲۱، اخرجه مسلم: ۱۱۹۶، باختلاف]

اسـب فرود آمدم و آنها را برداشـتم و سـپس سـوار شدم و بر گورخر حمله کردم، آن را پی کـردم، سـپس آن را آوردم. و همانا مُرده بود. همراهان من بر آن افتادند (پختند) و به خوردن مشـغول شدند، سـپس در جواز خوردن آن به شـک افتادند و ایشان در اِحرام بودند. ما راهی شدیم و من بازوی آن را پنهانی برداشته بودم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دریافتیم و از این موضوع از وی پرسیدیم، فرمود: «چیزی از آن همراه دارید؟» من هم بازوی آن را به وی پیش کردم، آن را خورد تا آنکه به دندان برکند، در حالی که در اِحرام بود.
محمـد بن جعفر گفت: زَید بن اَسْـلَم، از عطأ بن یَسار، از ابوقَتاده، مِثل این حدیث را روایت کرده است.

۲۰- بَابٌ: قَطْعِ اللَّحْمِ بِالسِّكِّينِ

باب ـ ۲۰: بریدن گوشت با کارد.

٥٤٠٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ : أَنَّ أَبَاهُ عَمْرَو بْنَ أُمَيَّةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ فِي يَدِهِ ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَأَلْقَاهَا وَالسِّكِّينَ الَّتِي يَحْتَزُّ بِهَا ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ . [راجع: ۲۰۸، اخرجه مسلم: ۳۵۵].

٥٤٠٨ ـ از زُهـری، از جَعفر بن عَمْرو بن اُمَیَّه روایت اسـت که پدرش عَمْـرو بن اَمَیَّه گفت: همانا وی پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را دیده اسـت که با کارد از شانهٔ گوسفند که در دست وی بود می‌برید، سـپس آن حضـرت به نماز فـرا خوانده شـد، کاردی را که بـا آن می‌برید دور افکند، سـپس ایستاد و نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد.

۲۱- بَابٌ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا

باب ـ ۲۱: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر غذایی ایراد نگرفته است.

٥٤٠٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ، وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ. [راجع: ٣٥٦٣، اخرجه مسلم: ٢٠٦٤].

٥٤٠٩ ـ از ابوحازم روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) هرگز بر طعامی عیب نگرفته است، اگر او را خوش می‌آمد از آن می‌خورد و اگر او را ناخوش می‌آمد آن را ترک می‌کرد.

٢٢- بَابُ: النَّفْخِ فِي الشَّعِيرِ

باب ـ ۲۲: دمیدن در جو (تا ناپاکی آن جدا گردد.)

٥٤١٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ: أَنَّهُ سَأَلَ سَهْلاً: هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ النَّقِيَّ؟ قَالَ: لا، فَقُلْتُ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: لا، وَلَكِنْ كُنَّا نَنْفُخُهُ. [انظر: ٥٤١٣].

٥٤١٠ ـ از ابوغسّان روایت است که ابوحازم گفته است وی از سَهل پرسید: آیا شما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نان سفید از آرد بیخته شده را دیده بودید؟ گفت: نی. پس گفتم: آیا جو را غربال می‌کردید؟ گفت: نی. ولی آن را می‌دمیدیم.

٢٣- بَابُ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ

باب ـ ۲۳: آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و یاران وی می‌خوردند.

٥٤١١- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَبَّاسٍ الْجُرَيْرِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي. [انظر: ٥٤٤١، ٥٤٤١].

٥٤١١ ـ از ابوعثمان نَهدی روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی میان یاران خویش خرما تقسیم کرد و به هر یک هفت خرما داد، برای من هفت خرما داد که یکی از آن خرمای ردی (خشک) بود و هیچ یک از آن خرماها به اندازهٔ این، برایم خوشایند نبود زیرا جویدن آن به درازا کشید.

٥٤١٢- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ سَعْدٍ قَالَ: رَأَيْتُنِي سَابِعَ سَبْعَةٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، مَا لَنَا طَعَامٌ إِلا وَرَقُ الْحُبْلَةِ، أَوِ الْحَبَلَةِ، حَتَّى يَضَعَ أَحَدُنَا مَا تَضَعُ الشَّاةُ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِي عَلَى الإِسْلامِ،

٥٤١٢ ـ از اسماعیل، از قَیس روایت است که سَعد گفت: من هفتم نفر از هفت کسی که نخست اسلام آورده‌اند، همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم، ما طعامی نداشتیم به‌جز برگ حُبْله یا حَبْله (خرمای ریز) تا آنکه مدفوع هر

خَسِرْتُ إِذًا وَضَلَّ سَعْيِي . [أخرجه مسلم: ٢٩٦٦].

یک از ما مانند پشکل گوسفند بود. حالا قبیلهٔ بنی‌اسد به من درس اسلامی می‌دهند، زیانکار خواهم شد و مساعی من در اسلام هدر خواهد بود (اگر از ایشان اسلام نوین بیاموزم.)[1]

٥٤١٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ فَقُلْتُ: هَلْ أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّقِيَّ؟ فَقَالَ سَهْلٌ: مَا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّقِيَّ، مِنْ حِينَ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: هَلْ كَانَتْ لَكُمْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنَاخِلُ؟ قَالَ: مَا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنْخُلًا، مِنْ حِينَ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ حَتَّى قَبَضَهُ. قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَأْكُلُونَ الشَّعِيرَ غَيْرَ مَنْخُولٍ؟ قَالَ: كُنَّا نَطْحَنُهُ وَنَنْفُخُهُ، فَيَطِيرُ مَا طَارَ، وَمَا بَقِيَ ثَرَّيْنَاهُ فَأَكَلْنَاهُ. [راجع: ٥٤١٠].

٥٤١٣ ـ از یَعْقوب، از ابی‌حازِم روایت است که گفت: از سَهل بن سَعد پرسیدم و گفتم: آیا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نان سفید از آرد بیخته شده خورده است؟

سَهل گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آنگاه که خداوند او را مبعوث کرده تا زمانی که روحش را قبض کرده است، نان سفید از آرد بیخته شده را ندیده است.

گفتم: آیا شما در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غربال داشتید؟

گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آنگاه که خداوند او را مبعوث کرده تا آنکه رحش را قبض کرده است غربال را ندیده است.

گفتم: پس چگونه غربال نشده را می‌خوردید؟

گفت: ما جو را آرد می‌کردیم و بر آن می‌دمیدیم (سبوس آن را پُف می‌کردیم.) سبوس آن می‌پرید، آنچه می‌پرید، و بقیهٔ آن را خمیر می‌کردیم (و می‌پختیم) و می‌خوردیم.

٥٤١٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ، فَدَعَوْهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ.

٥٤١٤ ـ از سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: وی بر گروهی گذشت که پیش رویشان گوسفند بریان گذاشته شده بود، از وی دعوت کردند وی دعوتشان را نپذیرفت که از آن بخورد و گفت: رسول خدا

۱- سعد بن ابی‌وقاص که یکی از عشرهٔ مبشره است در زمان خلافت عمر(رضی‌الله عنه) حاکم کوفه بود، بعضی از وی نزد خلیفه شکایت کرده بودند که وی نماز را نیکو نمی‌گزارد و عمر (رضی‌الله عنه) او را به مدینه خواست. بعضی گویند که شکایت سعد از قبیلهٔ بنی‌اسد. همانا عمر (رضی‌الله عنه) است زیرا وی از قبیلهٔ بنی‌اسد است.

(صلی‌الله علیه وسلّم) دنیا را ترک کرد و از نان جو سیر نکرد.

٥٤١٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ يُونُسَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى خِوَانٍ، وَلَا فِي سُكُرُّجَةٍ، وَلَا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ. قُلْتُ لِقَتَادَةَ: عَلَامَ يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفَرِ. [راجع: ٥٣٨٦].

٥٤١٥ ـ از یونس، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خوان غذا نخورده و نه بر سُکُرُّجه (قاب کوچک) و نه قرص نان نازک خورد.
به قتاده گفتم: پس بر چه غذا می‌خورد؟ گفت: بر سُفره.

٥٤١٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ، مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ ثَلَاثَ لَيَالٍ تِبَاعًا، حَتَّى قُبِضَ. [انظر: ٦٤٥٤، أخرجه مسلم: ٢٩٧٠].

٥٤١٦ ـ از ابراهیم، از اَسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: خانوادهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آنگاه که به مدینه آمد تا آنکه روح آن حضرت گرفته شد، سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشد.

٢٤-بَاب: التَّلْبِينَةِ

باب ـ ۲۴: تَلْبِیْنَه (غذای آبگین مرکّب از آرد و بعضاً عسل)

٥٤١٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ، ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلَّا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبِخَتْ، ثُمَّ صُنِعَ ثَرِيدٌ فَصُبَّتِ التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مُجِمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزْنِ». [انظر: ٥٦٨٩، ٥٦٩٠، أخرجه مسلم: ٢٢١٦].

٥٤١٧ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: آنگاه که کسی از وابستگان وی می‌مُرد، زنان به همین ارتباط جمع می‌شدند. سپس پراکنده می‌شدند به‌جز از خانوادهٔ او و خاصان او.
وی امر می‌کرد که دیگ تلبینه آماده کنند و پخته می‌شد، سپس ثِرِیْد (نان ریزه شده) تهیه می‌شد و تَلْبینه را بر آن می‌ریختند سپس می‌گفت: از آن بخورید، همانا من از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «تَلبینه، آرام‌بخش دل بیمار است و از اندوه وی می‌کاهد.»

۲۵- بَاب: الثَّرِيدِ

۵۴۱۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ الْجَمَلِيِّ، عَنْ مُرَّةَ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ: إِلا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [راجع: ۳۴۱۱، أخرجه مسلم: ۲۴۳۱].

۵۴۱۹- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي طُوَالَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [أخرجه مسلم: ۲۴۴۶].

۵۴۲۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ أَبَا حَاتِمٍ الأَشْهَلَ ابْنَ حَاتِمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى غُلامٍ لَهُ خَيَّاطٍ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ قَصْعَةً فِيهَا ثَرِيدٌ، قَالَ: وَأَقْبَلَ عَلَى عَمَلِهِ، قَالَ: فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ، قَالَ: فَجَعَلْتُ أَتَتَبَّعُهُ فَأَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ بَعْدُ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ. [راجع: ۲۰۹۲، أخرجه مسلم: ۲۰۴۱].

باب ـ ۲۵: الثَّرِيد (نان و آبگوشت یا نان و خورشت)

۵۴۱۸ ـ از مُرَّهٔ هَمدانی از ابوموسی اَشْعَری روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بسا مردانی هستند که به کمال رسیده‌اند، ولی از زنان به کمال نرسیده‌اند، به‌جز مریم بنت عِمران و آسیه زنِ فرعون، و فضیلت عایشه بر زنان بسان فضیلت ثَرید بر سایر غذاها.»

۵۴۱۹ ـ از ابو طُواله، از اَنَس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثرید بر سایر غذاهاست.»

۵۴۲۰ ـ از ابن عَوْن، از ثُمامَهٔ بن اَنَس روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ خیّاط آن حضرت که پسر جوانی بود درآمدیم، وی به آن حضرت کاسهٔ ثَرید پیش کرد و خود به کار خود پرداخت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پاره‌های کدو را برمی‌گرفت و من نیز همانها را برمی‌گرفتم و پیش وی می‌نهادم. پس از آن وقت است که همیشه کدو را دوست می‌دارم.

۲۶- بَاب: شَاةٍ مَسْمُوطَةٍ وَالْكَتِفِ وَالْجَنْبِ

۵۴۲۱- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: كُنَّا نَأْتِي أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَخَبَّازُهُ قَائِمٌ، قَالَ: كُلُوا، فَمَا أَعْلَمُ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَغِيفًا مُرَقَّقًا حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ، وَلا رَأَى شَاةً سَمِيطًا بِعَيْنِهِ قَطُّ. [راجع: ۵۳۸۵].

باب ـ ۲۶: گوسفند پاک شده از موی، شانه و پهلو.

۵۴۲۱ – از هَمّام بن یَحیی، از قَتاده روایت است که گفت: ما نزد انس بن مالک (رضی‌الله عنه) می‌رفتیم و نان‌پز وی ایستاده بود (نان می‌پخت) انس گفت: بخورید، نمی‌دانم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا آنگاه که به خدا

پیوست نان نازک را دیده باشد و نه هرگز گوسفند پاک شده از موی را به چشم ندیده است.

۵٤۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، يَأْكُلُ مِنْهَا، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَقَامَ فَطَرَحَ السِّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ۲۰۸، أخرجه مسلم: ۳۵۵].

۵٤۲۲ ـ از زُهری، از جَعفر بن عَمرو بن اُمَیّه ضَمری روایت است که پدرش گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که از شانهٔ گوسفندی می‌برید و از آن می‌خورد. چون به نماز فرا خوانده شد، کارد را انداخت و نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد.

۲۷-بَاب: مَا كَانَ السَّلَفُ يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ وَأَسْفَارِهِمْ، مِنَ الطَّعَامِ وَاللَّحْمِ وَغَيْرِهِ.

باب ـ ۲۷: آنچه پیشینیان در خانه‌های خویش و در سفرهای خویش، مواد غذایی و گوشت و غیره ذخیره می‌کردند.[1]

وَقَالَتْ عَائِشَةُ وَأَسْمَاءُ: صَنَعْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ سُفْرَةً. [راجع: ۳۹۰۵].

و عایشه و اسماء گفته‌اند: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر (که عازم مدینه بودند) سفرهٔ غذا آماده کردیم.

۵٤۲۳ - حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ: أَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُؤْكَلَ لُحُومُ الأَضَاحِيِّ فَوْقَ ثَلَاثٍ؟ قَالَتْ: مَا فَعَلَهُ إِلَّا فِي عَامٍ جَاعَ النَّاسُ فِيهِ، فَأَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ الْغَنِيُّ الْفَقِيرَ، وَإِنْ كُنَّا لَنَرْفَعُ الْكُرَاعَ، فَنَأْكُلُهُ بَعْدَ خَمْسَ عَشْرَةَ، قِيلَ: مَا اضْطَرَّكُمْ إِلَيْهِ؟ فَضَحِكَتْ، قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ خُبْزِ بُرٍّ مَأْدُومٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ.

وَقَالَ ابْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَابِسٍ بِهَذَا. [انظر: ۵٤۳۸، ۵۵۷۰، ۶۶۸۷، أخرجه مسلم: ۲۹۷۰، مختصراً].

۵٤۲۳ ـ از عبدالرحمن بن عابس، از پدرش روایت است که گفت: به عایشه گفتم: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت قربانی برای بیش از سه روز منع کرده است؟

عایشه گفت: این کار را نکرده است مگر در همان سال که مردم (از قحطی) گرسنه بودند و خواست تا توانگر به تهی‌دست غذا بدهد و چنان بود که پاچهٔ گوسفند را برمی‌داشتیم تا به مدت پانزده روز آن را می‌خوردیم.

به وی گفته شد: شما را چه چیز (به این حالت) ناچار ساخته بود؟ عایشه خندید و گفت:

۱- در تیسیرالقاری گفته شده: شارحین گفته‌اند که قصد مؤلّف از این سخن ردّ سخن (بعضی) صوفیه و پیروانشان است که نگه‌داشتن طعام را برای فردا روا نمی‌دانند و هر آنچه زیاده از سیری شکم باشد باید صدقه شود وگرنه

خانوادهٔ محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) برای سه روز پیاپی از نان گندم با خورشت، سیر نشده است، تا آنکه آن حضرت به حق پیوست.
و ابن کثیر گفت: سُفیان از عبدالرحمن بن عابِس همین حدیث را روایت کرده است.

٥٤٢٤- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا نَتَزَوَّدُ لُحُومَ الْهَدْيِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ.
تَابَعَهُ مُحَمَّدٌ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ.
وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: قُلْتُ لِعَطَاءٍ: أَقَالَ حَتَّى جِئْنَا الْمَدِينَةَ؟ قَالَ: لَا. [راجع: ١٧١٩، أخرجه مسلم: ١٩٧٢، بلفظ نعم].

٥٤٢٤ ـ از عَمْرو، از عطاء روایت است که جابر گفت: ما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت حیوان قربانی را (از مکه) تا مدینه توشه می‌کردیم.
متابعت کرده است (عبدالله بن محمد را) محمد (ابن سلام) از ابن عُیَیْنَه، و ابن جُرَیْج گفت: به عطاء گفتم: آیا (جابر) گفته است تا آنکه به مدینه می‌آمدیم؟ گفت: نی.

٢٨-بَاب: الْحَيْسِ

باب ـ ۲۸: حَیْس (طعامی مرکّب از کشک و خرما و روغن)

٥٤٢٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو، مَوْلَى الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ: «الْتَمِسْ غُلَامًا مِنْ غِلْمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي». فَخَرَجَ بِي أَبُو طَلْحَةَ يُرْدِفُنِي وَرَاءَهُ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا نَزَلَ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ». فَلَمْ أَزَلْ أَخْدُمُهُ حَتَّى أَقْبَلْنَا مِنْ خَيْبَرَ، وَأَقْبَلَ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ قَدْ حَازَهَا، فَكُنْتُ أَرَاهُ يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ أَوْ بِكِسَاءٍ، ثُمَّ يُرْدِفُهَا وَرَاءَهُ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَدَعَوْتُ رِجَالًا فَأَكَلُوا، وَكَانَ ذَلِكَ بِنَاءَهُ بِهَا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَدَا لَهُ أُحُدٌ، قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ

٥٤٢٥ ـ از عَمرو بن ابی عَمْر روایت است که انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به شوهر مادرم) ابو طَلحه گفت: «یکی از پسربچه‌های خویش را طلب کنید که خدمت مرا بکند.»
ابوطلحه مرا بیرون آورد و بر پشت سر آن حضرت بر مرکب سوار کرد، و من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را، آنگاه که فرود می‌آمد خدمت می‌کردم و از آن حضرت می‌شنیدم که بسیار می‌گفت: «اَللّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الهَمِّ وَ الحَزَنِ و العَجزِ وَ الکَسَلِ وَ البُخْلِ وَ الْجُبْنِ وَ ضَلَعَ الدَّیْنُ وَ غَلَبَةِ الرِّجالِ.»[1]

۱- «بارالها به تو پناه می‌جویم از: غم و اندوه و ناتوانی و کاهلی و بُخل و گرانی قرض و غلبهٔ مردم.»

يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا، مِثْلَ مَا حَرَّمَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مُدِّهِمْ وَصَاعِهِمْ». [راجع: ٣٧١ و٢٨٩٣، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، الحج: ٤٦٢، بدون ذكر صفية ودعاء اللهم وذكر صفية في النكاح: ٨٤]

(انس می‌گوید) همیشه خدمت آن حضرت را می‌کردم تا آنکه از خیبر برگشتیم. وی صَفِیّه بنت حُیَی را (که از غنایم جنگ) گرفته بود با خود آورد. و آن حضرت را می‌دیدم که برایش در اطراف کهن شتر، پلاس یا جامه مرتب می‌کرد و سپس او را در پشت سر خود سوار می‌کرد، تا آنکه به صَهْباء رسیدیم، در آنجا آن حضرت غذای حَیس آماده کرد و بر سُفره‌ها نهاد. سپس مرا فرستاد تا کسانی را فرا خوانم و آنها غذا خوردند. و این میهمانی زفاف صَفیّه بود. سپس راه در پیش گرفت تا آنکه کوه اُحُد بر وی نمودار شد، آنگاه فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.»

زمانی که به مدینه رسید، گفت: «بارالها، همانا من میان دو کوه (مدینه) را حرام می‌گردانم مانند آنچه ابراهیم به آن مکه را حرام گردانیده است. بارالها در (و زن) مُدْ و صاع ایشان برکت ارزانی کن.»

٢٩- بَاب: الأَكْلِ فِي إِنَاءٍ مُفَضَّضٍ

٥٤٢٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سَيْفُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى: أَنَّهُمْ كَانُوا عِنْدَ حُذَيْفَةَ، فَاسْتَسْقَى فَسَقَاهُ مَجُوسِيٌّ، فَلَمَّا وَضَعَ الْقَدَحَ فِي يَدِهِ رَمَاهُ بِهِ وَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي نَهَيْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ، كَأَنَّهُ يَقُولُ: لَمْ أَفْعَلْ هَذَا، وَلَكِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَلَا الدِّيبَاجَ، وَلَا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَا تَأْكُلُوا فِي

باب ـ ۲۹: خوردن در ظرفی که آب نقره داده شده باشد.

٥٤٢٦ – از مجاهد روایت است که عبدالرحمن بن ابی لیلی گفت: آنها نزد حُذیفه بودند، حُذَیفه آب طلبید، مرد مجوسی آب آورد و چون ظرف آب را به دست وی داد، آن را به دور انداخت و گفت: اگر او را نه یکبار و دوبار منع نکرده بودم ـ گویا چنین می‌گفت ـ این کار را نمی‌کردم (که ظرف را به دور افکنم) ولی از

صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الآخِرَةِ». [انظر: ٥٦٣٢، ٥٦٣٣، ٥٨٣١، ٥٨٣٧، أخرجه مسلم: ٢٠٦٧].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «لباس (ابریشمی‌مانند) حَریر و دیباج مپوشید و در ظروف طلایی و نقره‌ای منوشید و در همچون ظروفی غذا نخورید، زیرا اینها برای آنها (کافران) در دنیاست و برای ما (مسلمانان) در آخرت است.»

٣٠- بَاب: ذِكْرِ الطَّعَامِ

باب ـ ۳۰: ذکرِ طعام.

٥٤٢٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الأُتْرُجَّةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ. وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ، لا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ. وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ. وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». [راجع: ٥٠٢٠، أخرجه مسلم: ٧٩٧].

٥٤٢٧ ـ از قَتاده، از اَنَس روایت است که ابوموسی اشعری گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمنی که قرآن می‌خواند مثال تُرنج (شبیه لیمو) است که دارای بوی خوش و طعم خوش است، و مثال مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مثال خرماست که بوی ندارد و طعم آن خوش است، و مثال منافقی که قرآن می‌خواند مثال ریحان است که دارای بوی خوش و طعم تلخ است و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند مانند حَنْظل «هندوانهٔ ابوجهل» است که فاقد بو، و طعم تلخ دارد.»

٥٤٢٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ، كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [أخرجه مسلم: ٢٤٤٦].

٥٤٢٨ ـ از عبدالله بن عبدالرحمن، از اَنَس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثَرید بر سایر غذاهاست.»

٥٤٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ، فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ مِنْ وَجْهِهِ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». [راجع: ١٨٠٤، أخرجه مسلم: ١٩٢٧].

٥٤٢٩ ـ از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سَفَر نوعی از عذاب است، خواب و خوراک شما را مانع می‌شود پس اگر مراد سفر انجام می‌شود باید به سوی خانوادهٔ خود بشتابد.»

٣١- بَاب : الأُدْمِ

٥٤٣٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ رَبِيعَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ : كَانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلَاثُ سُنَنٍ : أَرَادَتْ عَائِشَةُ أَنْ تَشْتَرِيَهَا فَتُعْتِقَهَا ، فَقَالَ أَهْلُهَا : وَلَنَا الْوَلَاءُ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «لَوْ شِئْتِ شَرَطْتِيهِ لَهُمْ ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَ : وَأُعْتِقَتْ فَخُيِّرَتْ فِي أَنْ تَقَرَّ تَحْتَ زَوْجِهَا أَوْ تُفَارِقَهُ ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا بَيْتَ عَائِشَةَ وَعَلَى النَّارِ بُرْمَةٌ تَفُورُ ، فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَأُتِيَ بِخُبْزٍ وَأُدْمٍ مِنْ أُدْمِ الْبَيْتِ ، فَقَالَ : «أَلَمْ أَرَ لَحْمًا» . قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَلَكِنَّهُ لَحْمٌ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ فَأَهْدَتْهُ لَنَا ، فَقَالَ : «هُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا ، وَهَدِيَّةٌ لَنَا» . [راجع: ٤٥٦، أخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً، وأخرجه بلفظه وألفاظ أخرى: ١٥٠٤].

باب ـ ۳۱: اُدْم (نان‌خورش)

۵۴۳۰ ـ از رَبیعه روایت است که قاسم بن محمد می‌گفت: در قضیهٔ بَریره (کنیزی که آزاد گردید) سه سنّت بوده است: عایشه خواست که او را بخرد و آزاد کند. مالکان وی گفتند: ولاء (حقّ میراث وی) از ما خواهد بود، عایشه این موضوع را به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد. آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی به ایشان شرط بگذاری، همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است.
(دوم اینکه) وی آزاد شد و مخیّر گردانیده شد که با شوهر خود باشد یا از وی جدا شود.
(سوم اینکه) و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی به خانهٔ عایشه درآمد و دید که دیگی بر آتش می‌جوشد. آن حضرت غذا خواست، برایش نان و خورش، از نان خورش خانه آورده شد. فرمود: «آیا نمی‌بینم که گوشت (می‌جوشد؟)» گفتند: آری یا رسول‌الله، ولی این همان گوشتی است که برای بریره صدقه داده شده و او برای ما هدیه کرده است. آن حضرت فرمود: «بر وی صدقه است و برای ما هدیه.»

٣٢- بَاب الْحَلْوَاءِ وَالْعَسَلِ

٥٤٣١- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْحَلْوَاءَ وَالْعَسَلَ . [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً].

باب ـ ۳۲: شیرینی و عَسَل

۵۴۳۱ ـ از هِشام روایت است که گفت: پدرم مرا خبر داده که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شیرینی و عسل را دوست می‌داشت.

٥٤٣٢- حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شَيْبَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي الْفُدَيْكِ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كُنْتُ أَلْزَمُ النَّبِيَّ ﷺ لِشِبَعِ بَطْنِي، حِينَ لَا آكُلُ الْخَمِيرَ وَلَا أَلْبَسُ الْحَرِيرَ، وَلَا يَخْدُمُنِي فُلَانٌ وَلَا فُلَانَةُ، وَأُلْصِقُ بَطْنِي بِالْحَصْبَاءِ، وَأَسْتَقْرِئُ الرَّجُلَ الْآيَةَ، وَهِيَ مَعِي، كَيْ يَنْقَلِبَ بِي فَيُطْعِمَنِي. وَخَيْرُ النَّاسِ لِلْمَسَاكِينِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، يَنْقَلِبُ بِنَا فَيُطْعِمُنَا مَا كَانَ فِي بَيْتِهِ، حَتَّى إِنْ كَانَ لَيُخْرِجُ إِلَيْنَا الْعُكَّةَ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ، فَنَشْتَقُّهَا فَنَلْعَقُ مَا فِيهَا. [راجع: ٣٧٠٨]

٥٤٣٢ ـ از ابن ابی ذِئب، از مَقْبُری روایت است که ابوهریره گفت: من خدمت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را برای سیری شکم خود لازم گرفته بودم، هنگامی که نه نان خمیر می‌خوردم و نه لباس حریر می‌پوشیدم و نه مرا مردی یا زنی (غلام و کنیزی) خدمت می‌کرد، بر شکم خود سنگ می‌بستم، و از مردی می‌خواستم که آیتی (از قرآن) بر من بخواند، در حالی که خود آن آیه را می‌دانستم تا شاید مرا به خانهٔ خود ببرد و غذا بدهد. بهترین مردم برای مستمندان، جَعْفَر بن ابی‌طالب بود، وی ما را با خود می‌برد و آنچه در خانه داشت بر ما می‌خوراند، حتی (اگر چیزی نداشت) مشک خالی (عسل، روغن) را که در آن چیزی نبود برای ما بیرون می‌آورد و ما آن را می‌دریدیم و می‌لیسیدیم.

٣٣- بَابُ: الدُّبَّاءِ

باب ـ ۳۳: کدو.

٥٤٣٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى مَوْلًى لَهُ خَيَّاطًا، فَأُتِيَ بِدُبَّاءٍ، فَجَعَلَ يَأْكُلُهُ، فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّهُ مُنْذُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُهُ. [راجع: ٢٠٩٢، أخرجه مسلم: ٢٠٤١، بزيادة لفظ]

٥٤٣٣ ـ از ابن عَوْن، از ثُمامَة بن اَنَس روایت است که اَنَس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به خانه) غلام خود که خیّاط بود، رفت. وی برای آن حضرت کدو آورد. آن حضرت به خوردن کدو آغاز کرد از آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که کدو می‌خورد، من همیشه کدو را دوست می‌دارم.

٣٤- بَابُ: الرَّجُلِ يَتَكَلَّفُ الطَّعَامَ لِإِخْوَانِهِ

باب ـ ۳۴: کسی که غذا را برای برادر (مسلمان) خود تکلّف می‌کند.

٥٤٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: كَانَ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ، وَكَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ، فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا، أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ، فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ، فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ». قَالَ: بَلْ أَذِنْتُ لَهُ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ يَقُولُ: إِذَا كَانَ الْقَوْمُ عَلَى الْمَائِدَةِ، لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يُنَاوِلُوا مِنْ مَائِدَةٍ إِلَى مَائِدَةٍ أُخْرَى، وَلَكِنْ يُنَاوِلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي تِلْكَ الْمَائِدَةِ أَوْ يَدَعُ. [راجع: ٢٠٨١، أخرجه مسلم: ٢٠٣٦]

٥٤٣٤ ـ از اعمش، از ابی وائل روایت است که ابومسعود انصاری گفت: مردی انصاری که ابوشُعیب نامیده می‌شد، غلامی داشت که قصّاب بود وی به غلام خود گفت: برایم غذایی آماده کن که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را که پنجم نفر (از میهمانان) است دعوت می‌کنم. وی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را که پنجم نفر بود، دعوت کرد (با چهار نفر دیگر) مردی دیگر نیز با ایشان همراه گردید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به ابوشعیب) گفت: «همانا تو پنج نفر را دعوت کرده بودی، و این مرد ما را همراهی کرده است. اگر می‌خواهی به وی اجازه بده و اگر می‌خواهی او را واگذار.» وی گفت: آری. به وی اجازه دادم. محمد بن یوسف (فربری) گفت: از محمد بن اسماعیل (امام بخاری) شنیدم که می‌گفت: اگر میهمانان بر سر سفره نشسته‌اند، حق ندارند که از یک سفره به سفرهٔ دیگر چیزی بدهند ولی حق آن را دارند که در همان سفره به یکدیگر خود چیزی بدهند یا آن را ترک کنند.

٣٥- بَابُ: مَنْ أَضَافَ رَجُلاً إِلَى طَعَامٍ وَأَقْبَلَ هُوَ عَلَى عَمَلِهِ

باب ـ ۳۵: کسی که مردی را به غذا میهمان کرد و خود به کار خود مشغول شد.

٥٤٣٥- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ النَّضْرَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ غُلامًا أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى غُلامٍ لَهُ خَيَّاطٍ، فَأَتَاهُ بِقَصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ وَعَلَيْهِ دُبَّاءٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ، قَالَ: فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ جَعَلْتُ أَجْمَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ،

٥٤٣٥ ـ از عبدالله بن عَوْن، از ثُمامَهٔ بن عبدالله بن اَنَس روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: من پسربچه‌ای بودم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی کردم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ غلام خود که خیاط بود درآمد. وی کاسهٔ غذایی آورد که

قَالَ: فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ عَلَى عَمَلِهِ، قَالَ أَنَسٌ: لَا أَزَالُ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ بَعْدَ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَنَعَ مَا صَنَعَ. [راجع: ۲۰۹۲، اخرجه مسلم: ۲۰۴۱].

در آن کدو بود، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ریزه‌های کدو را برمی‌گرفت، چون این حالت را دیدم، ریزه‌های کدو را جمع کردم و پیش آن حضرت نهادم. غلام به کار خود مشغول شد.

انس گفت: پس از آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که چنان کرد، من همیشه کدو را دوست می‌دارم.

۳۶- بَابُ: الْمَرَقِ

٥٤٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ: أَنَّ خَيَّاطًا دَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، فَذَهَبْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَرَّبَ خُبْزَ شَعِيرٍ، وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ، فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ بَعْدَ يَوْمِئِذٍ. [راجع: ۲۰۹۲، اخرجه مسلم: ۲۰۴۱].

باب ـ ۳۶: شوربا.

٥٤٣٦ ـ از مالک، از اَسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: خیاطی برای صرف طعامی که آماده کرد بود پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را فراخواند. من به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم. وی نان جوین و شوربایی آورد که در آن کدو و گوشت خشک شده بود. آن حضرت کدو را از اطراف کاسه برمی‌چید، پس از آن روز است که من کدو را دوست می‌دارم.

۳۷- بَابُ: الْقَدِيدِ

٥٤٣٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِمَرَقَةٍ فِيهَا دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُهُ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ يَأْكُلُهَا. [راجع: ۲۰۹۲، اخرجه مسلم: ۲۰۴۱، بزيادة].

باب ـ ۳۷: گوشت نمکزدهٔ خشک.

٥٤٣٧ ـ از مالک بن انس، از اسحاق بن عبدالله روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که برایش شوربایی آورده شد که در آن کدو و گوشت نمک‌زدهٔ خشکیده بود، و آن حضرت را دیدم که کدو را برمی‌چید و می‌خورد.

٥٤٣٨- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ

٥٤٣٨ ـ از عبدالرحمن بن عابِس، از پدرش

ابنِ عَابِسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عنها قَالَتْ: مَا فَعَلَهُ إِلا فِي عَامٍ جَاعَ النَّاسُ، أَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ الْغَنِيُّ الْفَقِيرَ، وَإِنْ كُنَّا لَنَرْفَعُ الْكُرَاعَ بَعْدَ خَمْسَ عَشْرَةَ، وَمَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ خُبْزِ بُرٍّ مَأْدُومٍ ثَلاثًا. [راجع: ٥٤٢٣، أخرجه مسلم: ٢٩٧٠، مختصراً].

روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نگهداری گوشت قربانی برای سه روز را) منع نکرد مگر در همان سال قحطی و گرسنگی، زیرا می‌خواست توانگران به مستمندان غذا بدهند و سپس ما پاچه گوسفند را حتی برای پانزده روز نگه می‌داشتیم و خانوادهٔ محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) از قرص نان گندم برای سه روز پیاپی سیر نشده است.

٣٨- بَاب: مَنْ نَاوَلَ أَوْ قَدَّمَ إِلَى صَاحِبِهِ عَلَى الْمَائِدَةِ شَيْئًا

قَالَ: وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: لا بَأْسَ أَنْ يُنَاوِلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَلا يُنَاوِلُ مِنْ هَذِهِ الْمَائِدَةِ إِلَى مَائِدَةٍ أُخْرَى.

باب ـ ۳۸: کسی که بر سر سُفره برای همکاسهٔ خود چیزی داد یا پیش کرد.

ابن مُبارکه گفته است: اگر آنانی که همکاسه هستند، بعضی به بعضی دیگر پیش کنند باکی نیست ولی از این سفره به سفرهٔ دیگر پیش نکنند.

٥٤٣٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، قَالَ أَنَسٌ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خُبْزًا مِنْ شَعِيرٍ، وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ.

قَالَ أَنَسٌ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوْلِ الصَّحْفَةِ، فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ.

وَقَالَ ثُمَامَةُ، عَنْ أَنَسٍ: فَجَعَلْتُ أَجْمَعُ الدُّبَّاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ. [راجع: ٢٠٩٢، أخرجه مسلم: ٢٠٤١].

٥٤٣٩ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که از اَنس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را خیاطی برای غذایی که فراهم کرده بود، دعوت کرد.

انس می‌گوید: من برای صرف این غذا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی کردم. وی برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قرص نان جوین و شوربایی که در آن کدو و گوشت خشکیده بود آورد. انس می‌گوید: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که از اطراف کاسه کدو را برمی‌چید. از آن روز است که من همیشه کدو را دوست می‌دارم.

و ثُمامه گفته که اَنس گفته است: ریزه‌های کدو

را به پیش آن حضرت جمع می‌کردم.

باب ـ ۳۹: خوردن خرما با خیار.

٥٤٤٠- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. [انظر: ٥٤٤٧، ٥٤٤٩، أخرجه مسلم: ٢٠٤٣].

٥٤٤٠ ـ از ابراهیم بن سَعْد، از پدرش روایت است که عبدالله بن جَعفر بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که خرما را با خیار می‌خورد.

٤٠- بَاب:

باب ـ ۴۰:

٥٤٤١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَبَّاسٍ الْجُرَيْرِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: تَضَيَّفْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ سَبْعًا، فَكَانَ هُوَ وَامْرَأَتُهُ وَخَادِمُهُ يَعْتَقِبُونَ اللَّيْلَ أَثْلَاثًا: يُصَلِّي هَذَا، ثُمَّ يُوقِظُ هَذَا، وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَصَابَنِي سَبْعُ تَمَرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ. [راجع: ٥٤١١].

٥٤٤١ ـ از عباس جُرَیْری، از ابوعثمان روایت است که گفت: هفت شب میهمان ابوهریره بودم، ابوهریره و زنِ او و خادم او شب را میان خود به سه بخش نوبت کرده بودند، یکی نماز (شب) می‌گزارد و سپس دیگری را بیدار می‌کرد (که نماز شب بگزارد) و از وی شنیدم که می‌گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، میان یاران خود خرما تقسیم کرد، برای من هفت خرما رسید، یکی از آن خرمای خشک بود.

٥٤٤١ م - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَنَا تَمْرًا، فَأَصَابَنِي مِنْهُ خَمْسٌ: أَرْبَعُ تَمَرَاتٍ وَحَشَفَةٌ، ثُمَّ رَأَيْتُ الْحَشَفَةَ هِيَ أَشَدُّهُنَّ لِضِرْسِي. [راجع: ٥٤١١].

٥٤٤١ ـ از عاصم، از ابی‌عثمان روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان ما خرما تقسیم کرد، پنج دانهٔ آن به من رسید، چهار دانهٔ آن خرمای خوب بود و یکی از آن ردی (خشک) بود، سپس دیدم که سخت‌ترین خرما برای دندان من است.

٤١- بَاب: الرُّطَبِ وَالتَّمْرِ

باب ـ ۴۱: خرمای تازه و خرمای خشک.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و تنهٔ درخت خرما را

تَسَّاقَطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾ [مريم: ٢٥].

[قِراءةُ حَفْصٍ: «تُساقِطْ» وقراءةُ حمزة: «تَسَاقَطْ» وقرأ الباقون: «تَسَّاقَطْ»]

به طرف خود (بگیر و) بتکان، تا بر تو خرمای تازه فرو ریزد.»
(سورهٔ مریم، آیهٔ ۲۵)

٥٤٤٢- وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ: حَدَّثَتْنِي أُمِّي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عنها قَالَتْ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ: التَّمْرِ وَالْمَاءِ. [راجع: ٥٣٨٣، أخرجه مسلم: ٢٩٧٥].

٥٤٤٢ ـ از منصور بن صَفیّه روایت است که گفت: مادرم گفت که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد و ما (فقط) از دو چیز سیاه سیر شدیم: خرما و آب.

٥٤٤٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسْلِفُنِي فِي تَمْرِي إِلَى الْجِدَادِ، وَكَانَتْ لِجَابِرٍ الأَرْضُ الَّتِي بِطَرِيقِ رُومَةَ، فَجَلَسَتْ، فَخَلا عَامًا، فَجَاءَنِي الْيَهُودِيُّ عِنْدَ الْجِدَادِ وَلَمْ أَجُدَّ مِنْهَا شَيْئًا، فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْبَى، فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ لأَصْحَابِهِ: «امْشُوا نَسْتَنْظِرْ لِجَابِرٍ مِنَ الْيَهُودِيِّ». فَجَاؤُونِي فِي نَخْلِي، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَلِّمُ الْيَهُودِيَّ، فَيَقُولُ: أَبَا الْقَاسِمِ لا أُنْظِرُهُ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ قَامَ فَطَافَ فِي النَّخْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ فَأَبَى، فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطَبٍ، فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكَلَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ عَرِيشُكَ يَا جَابِرُ». فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ». فَفَرَشْتُهُ، فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةٍ أُخْرَى فَأَكَلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ، فَقَامَ فِي الرِّطَابِ فِي النَّخْلِ الثَّانِيَةَ، ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ: «جُدَّ وَاقْضِ». فَوَقَفَ فِي الْجِدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ مِثْلُهُ، فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَشَّرْتُهُ، فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». ﴿عُرُشٍ﴾ [النمل: ٢٣]. وَعَرِيشٌ: بِنَاءٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿مَعْرُوشَاتٍ﴾ [الأنعام: ١٤١]. مَا

٥٤٤٣ ـ از ابوحازم، از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی‌رَبیعه روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: در مدینه مردی یهودی بود که تا میعاد موسم چیدن خرما برایم قرض می‌داد و (پدرم) جابر در راه رُومَه زمینی داشت، زمین برای یک سال حاصل نداد. یهودی در مراسم چیدن خرما نزد من آمد و من از آن زمین چیزی خرما نچیده بودم. از وی برای یک سال مهلت خواستم و او نپذیرفت. این خبر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) داده شد. آن حضرت به یاران خود گفت: «بروید تا برای جابر از یهودی مهلت بخواهیم.» آنها در باغ من آمدند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با یهودی سخن می‌گفت و یهودی می‌گفت: ابوالقاسم، به وی مهلت نمی‌دهم، چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (حالت یهودی را) دید، برخاست و گرداگرد باغ گشت، سپس نزد یهودی آمد و با وی سخن گفت: وی نپذیرفت. من برخاستم و اندکی خرمای تازه آوردم و پیش روی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نهادم، آن حضرت خورد و سپس گفت: «عریش (سایبانگاه باغ) تو کجاست، ای جابر؟» آن حضرت را خبر دادم.

يُعَرَّشُ مِنَ الْكُرُومِ وَغَيْرِ ذَلِكَ . يُقَالُ: ﴿عُرُوشُهَا﴾ [البقرة: ٢٥٩]. أَبْنِيَتُهَا .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: فَخَلا ، لَيْسَ عِنْدِي مُقَيَّداً ، ثُمَّ قَالَ: فجلى ، لَيْسَ فِيهِ شَكٌّ . [قال ابن حجر : لكني وجدته في النسخة بجيم ، وبالخاء المعجمة أظهر]

فرمود: «آن را برایم فرش کن.» آنجا را فرش کردم.

آن حضرت به آنجا درآمد و خوابید و سپس بیدار شد، من مشتی دیگر خرما آوردم و آن حضرت از آن خورد. سپس برخاست و با یهودی سخن گفت و او نپذیرفت. آن حضرت برای بار دوم در میان درختان که خرمای تازه بار آورده بود ایستاد، سپس گفت: «ای جابر، خرما را بچین و قرض او را ادا کن.» یهودی با من ماند و من خرما چیدم و قرض او را ادا کردم و به همان اندازه خرما نیز باقی ماند، سپس برآمدم تا آنکه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسیدم و او را مژده دادم. فرمود: «گواهی می‌دهم که من فرستادهٔ خدا می‌باشم.»

«عرش» (سورهٔ نمل، آیهٔ ۲۳) و «عَرِیْش» (که در حدیث آمده است) یعنی: بنأ. و ابن عباس گفت: «مَعْرُوشَتٍ» (سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۴۱) آنچه از داربستِ تاک بنا می‌شود و غیر از آن.

گفته می‌شود: «عُرُوشِهَا» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۹) یعنی: بناهای آن.

محمد بن یوسف (فربری) گفته است که ابوجعفر گفت که محمد بن اسماعیل (امام بخاری) گفت: فَخَلا (فَخَلا عَاماً، که در متن آمده) نزد من مقیّد نیست، سپس گفت: فَجلَی، (عوض فَخَلا) در آن شکّی نیست.

٤٢- بَاب: أَكْلِ الْجُمَّارِ

باب ـ ۴۲: خوردن پیه (خوشهٔ) خرما.

٥٤٤٤- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُجَاهِدٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ

٥٤٤٤ ـ از مُجاهِد روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: در حالی که نزد

عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ جُلُوسٌ إِذَا أُتِيَ بِجُمَّارِ نَخْلَةٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ لَمَا بَرَكَتُهُ كَبَرَكَةِ الْمُسْلِمِ». فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَعْنِي النَّخْلَةَ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ثُمَّ الْتَفَتُّ فَإِذَا أَنَا عَاشِرُ عَشَرَةٍ أَنَا أَحْدَثُهُمْ فَسَكَتُّ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ». [راجع: ٦١، أخرجه مسلم: ٢٨١١].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بودیم، ناگاه خوشهٔ خرما آورده شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از جنس درختان، درختی است که برکت آن مانند برکت مسلمان است.» پنداشتم که مراد آن درخت خرماست و خواستم که بگویم: آن درخت درخت خرماست یا رسول‌الله، سپس متوجه شدم که من دهمین کس، و خردترین آنها هستم، پس خاموش ماندم. آن حضرت فرمود: «آن درخت خرماست.»

٤٣- بَاب: الْعَجْوَة

٥٤٤٥- حَدَّثَنَا جُمُعَةُ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ: أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ: أَخْبَرَنَا عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً ، لَمْ يَضُرَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُمٌّ وَلَا سِحْرٌ». [انظر: ٥٧٦٨، ٥٧٦٩، ٥٧٧٩، أخرجه مسلم: ٢٠٤٧].

باب ـ ۴۳: خرمای عَجْوه (خوب و مرغوب).

٥٤٤٥ ـ از سَعد، از پدرش روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر کس که هفت دانه خرمای عجوه صبحانه بخورد، در آن روز نه زَهر و نه سِحر او را زیان می‌رساند.»

٤٤- بَاب: الْقِرَانِ فِي التَّمْرِ.

٥٤٤٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ قَالَ: أَصَابَنَا عَامُ سَنَةٍ مَعَ ابْنِ الزُّبَيْرِ فَرَزَقَنَا تَمْرًا ، فَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ يَمُرُّ بِنَا وَنَحْنُ نَأْكُلُ ، وَيَقُولُ: لَا تُقَارِنُوا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْقِرَانِ ، ثُمَّ يَقُولُ: إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ أَخَاهُ.

قَالَ شُعْبَةُ: الْإِذْنُ مِنْ قَوْلِ ابْنِ عُمَرَ. [راجع: ٢٤٥٥، أخرجه مسلم: ٢٠٤٥].

باب ـ ۴۴: دو خرما پی‌درپی خوردن.

٥٤٤٦ ـ از جَبَلَة بن سُحَیْم روایت است که گفت: سال قحطی بر ما فرا رسید، ابن زبیر (که حاکم حجاز بود) به ما خرما داد. عبدالله بن عمر بر ما می‌گذشت و ما می‌خوردیم و می‌گفت: پی‌درپی نخورید زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از پی‌درپی خوردن منع کرده است. سپس می‌گفت: مگر کسی که از برادر خود (که در خرما شریک است) اجازه بخواهد.

شُعْبَه گفت: ـ اجازه گرفتن ـ گفتهٔ ابن عمر

است.

٤٥- بَاب: الْقِثَّاءِ

٥٤٤٧- حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. [راجع: ٥٤٤٠، أخرجه مسلم: ٢٠٤٣]

باب ـ ۴۵: خیار (بادرنگ)

٥٤٤٧ ـ از ابراهیم بن سعد روایت است که پدرش گفت: از عبدالله بن جَعفر شنیدم که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که خرمای تازه را با خیار می‌خورد.

٤٦- بَاب: بَرَكَةِ النَّخْلِ

٥٤٤٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنْ زُبَيْدٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةٌ، تَكُونُ مِثْلَ الْمُسْلِمِ، وَهِيَ النَّخْلَةُ». [راجع: ٦١، أخرجه مسلم: ٢٨١١]

باب ـ ۴۶: برکت درخت خرما.

٥٤٤٨ ـ از مُجاهِد، از ابن عمر روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از جنس درختان درختی است که مانند مسلمان است و آن درخت خرماست.»

٤٧- بَاب: جَمْعِ اللَّوْنَيْنِ أَوِ الطَّعَامَيْنِ بِمَرَّةٍ

٥٤٤٩- حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. [راجع: ٥٤٤٠، أخرجه مسلم: ٢٠٤٣]

باب ـ ۴۷: دو نوع میوه یا دو نوع غذا را یکبارکی خوردن.

٥٤٤٩ ـ از ابراهیم بن سعد، از پدرش روایت است که عبدالله بن جعفر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که خرمای تازه را به خیار می‌خورد.

٤٨- بَاب: مَنْ أَدْخَلَ الضِّيفَانَ عَشَرَةً عَشَرَةً، وَالْجُلُوسِ عَلَى الطَّعَامِ عَشَرَةً عَشَرَةً

٥٤٥٠- حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الْجَعْدِ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أَنَسٍ.

وَعَنْ هِشَامٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ.

باب ـ ۴۸: کسی که میهمانان را ده نفر ده نفر درآورد و ده نفر ده نفر بر سفره نشستن.

٥٤٥٠ ـ از حَمّاد بن زید، از جَعْد ابی‌عثمان روایت است که انس گفت: اُمِّ‌سلیم، مادر انس یک مُد جو را گرفت و آرد کرد و خوراکی

وَعَنْ سِنَانٍ أَبِي رَبِيعَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ أُمَّهُ ، عَمَدَتْ إِلَى مُدٍّ مِنْ شَعِيرٍ جَشَّتْهُ ، وَجَعَلَتْ مِنْهُ خَطِيفَةً ، وَعَصَرَتْ عُكَّةً عِنْدَهَا ، ثُمَّ بَعَثَتْنِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَتَيْتُهُ وَهُوَ فِي أَصْحَابِهِ فَدَعَوْتُهُ ، قَالَ : «وَمَنْ مَعِي» . فَجِئْتُ فَقُلْتُ : إِنَّهُ يَقُولُ : وَمَنْ مَعِي ؟ فَخَرَجَ إِلَيْهِ أَبُو طَلْحَةَ ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ صَنَعَتْهُ أُمُّ سُلَيْمٍ ، فَدَخَلَ فَجِيءَ بِهِ ، وَقَالَ : «أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشَرَةً» . فَدَخَلُوا فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ، ثُمَّ قَالَ : «أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشَرَةً» . فَدَخَلُوا فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ، ثُمَّ قَالَ : «أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشَرَةً» . حَتَّى عَدَّ أَرْبَعِينَ ، ثُمَّ أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ ، ثُمَّ قَامَ ، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ ، هَلْ نَقَصَ مِنْهَا شَيْءٌ . [راجع: ۴۲۲، أخرجه مسلم: ۲۰۴۰، باختلاف]

از آرد و شیر ساخت و مشک روغن را بر آن فشرد، سپس مرا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد. من راهی شدم و آن حضرت در میان یاران خود بود، او را دعوت کردم. فرمود: «و هر کس که با من است.» من برگشتم و گفتم: آن حضرت می‌گوید: «و هر کس که با من است.» ابوطلحه به سوی آن حضرت راهی شد و گفت: یا رسول‌الله! این غذایی است که اُمِ سُلَیم برایت آماده کرده است. آن حضرت به خانه درآمد و غذا برای وی آورده شد. فرمود: «ده نفر را نزد من درآور.» درآمدند و خوردند تا سیر شدند. سپس فرمود: «ده نفر را نزد من درآور.» درآمدند و خوردند تا سیر شدند، سپس فرمود: ده نفر را نزد من درآور تا آنکه چهل نفر را فراخواند. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا خورد و سپس برخاست، و من می‌نگریستم که آیا از آن خوراک چیزی کم شده است؟

۴۹- بَاب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الثُّومِ وَالْبُقُولِ

فِيهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۸۵۳]

باب ـ ۴۹: آنچه ناخوش پنداشته می‌شد از سیر خام و سبزیهای (بدبوی)

در این باره از ابن عمر روایت است که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرد:

۵۴۵۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ : قِيلَ لأَنَسٍ : مَا سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي الثُّومِ ؟ فَقَالَ : «مَنْ أَكَلَ فَلا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا» . [راجع: ۸۵۶، أخرجه مسلم: ۵۶۲] .

۵۴۵۱ ـ از عبدالعزیز روایت است که گفت: به انَس گفته شد: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ سیر خام چه شنیده‌ای که می‌گفت: انَس گفت: می‌فرمود: «کسی که آن را می‌خورد به مسجد ما نزدیک نشود.»

۵۴۵۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما : زَعَمَ

۵۴۵۲ ـ از ابن شهاب، از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که سیر

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلًا فَلْيَعْتَزِلْنَا، أَوْ لِيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا». [راجع: ٨٥٤، اخرجه مسلم: ٥٦٤].

خام یا پیاز خام می‌خورد از ما گوشه بگیرد یا از مسجد ما گوشه بگیرد.»

وَهُوَ ثَمَرُ الأَرَاكِ

باب ـ ۵۰: کَبَاث، و آن برگ (میوهٔ) درخت اراک است.

٥٤٥٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَرِّ الظَّهْرَانِ نَجْنِي الْكَبَاثَ، فَقَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالأَسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَيْطَبُ». فَقِيلَ: أَكُنْتَ تَرْعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا رَعَاهَا». [راجع: ٣٤٠٦، اخرجه مسلم: ٢٠٥٠].

٥٤٥٣ ـ از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله گفت: ما با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در مَرِّالظَّهران بودیم و کَباث می‌چیدیم، آن حضرت فرمود: «سیاه آن را بچینید که خوشتر است.» به آن حضرت گفته شد: آیا تو گوسفند می‌چرانیدی؟ فرمود: «آیا پیامبری بوده است که گوسفند نچرانیده باشد؟»

٥١- بَاب: الْمَضْمَضَةِ بَعْدَ الطَّعَامِ

باب ـ ۵۱: شستن دهان پس از غذا.

٥٤٥٤- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ دَعَا بِطَعَامٍ، فَمَا أُتِيَ إِلَّا بِسَوِيقٍ، فَأَكَلْنَا، فَقَامَ إِلَى الصَّلَاةِ فَتَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا. [راجع: ٢٠٩].

٥٤٥٤ ـ از سُفیان، از یحیی بن سعید، از بُشَیر بن یَسار روایت است که سُوَید بن نُعمان گفت: به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خیبر برآمدیم و آنگاه که به صَهْباء رسیدیم، آن حضرت طعامی طلبید، به‌جز سَویق چیزی آورده نشد، آن را خوردیم، آن حضرت دهان را شست و ما هم دهان خویش را شستیم.

٥٤٥٥- قَالَ يَحْيَى: سَمِعْتُ بُشَيْرًا يَقُولُ: حَدَّثَنَا سُوَيْدٌ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ، قَالَ يَحْيَى: وَهِيَ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَوْحَةٍ، دَعَا بِطَعَامٍ فَمَا أُتِيَ إِلَّا بِسَوِيقٍ، فَلُكْنَاهُ، فَأَكَلْنَا مَعَهُ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِنَا الْمَغْرِبَ، وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

وَقَالَ سُفْيَانُ: كَأَنَّكَ تَسْمَعُهُ مِنْ يَحْيَى. [راجع: ٢٠٩].

٥٤٥٥ ـ یحیی گفته است: از بشیر شنیدم که می‌گفت: سُوَید گفت: به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خیبر برآمدیم. آنگاه که به صَهباء رسیدیم ـ یحیی گفت: از آنجا تا خیبر یک شب راه است ـ آن حضرت غذا طلبید، به‌جز سویق چیزی آورده نشد، آن را جویدیم و با وی خوردیم. سپس آن حضرت

آب طلبید، دهان خود را شست و دهان خود را شستیم سپس نماز شام را برای ما گزارد. و وضو (تازه) نکرد.
و سُفیان گفت: گویا (عین الفاظ را) از یحیی شنیده است.[۱]

٥٢- بَاب: لَعْقِ الأَصَابِعِ وَمَصِّهَا قَبْلَ أَنْ تُمْسَحَ بِالْمِنْدِيلِ

باب ـ ۵۲: لیسیدن و مکیدن انگشتان قبل از پاک کردن با دستمال.

٥٤٥٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلا يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». [أخرجه مسلم: ٢٠٣١].

٥٤٥٦ ـ از عَمْرو بن دینار، از عطاء روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که یکی از شما غذا می‌خورد، دست خود را پاک نکند تا آن را بلیسد یا لیسانده شود.»

٥٣- بَاب: الْمِنْدِيلِ

باب ـ ۵۳: دستمال.

٥٤٥٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رضي الله عنهما: أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الْوُضُوءِ مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ؟ فَقَالَ: لا، قَدْ كُنَّا زَمَانَ النَّبِيِّ ﷺ لا نَجِدُ مِثْلَ ذَلِكَ مِنَ الطَّعَامِ إِلا قَلِيلاً، فَإِذَا نَحْنُ وَجَدْنَاهُ لَمْ يَكُنْ لَنَا مَنَادِيلُ إِلا أَكُفَّنَا وَسَوَاعِدَنَا وَأَقْدَامَنَا، ثُمَّ نُصَلِّي وَلا نَتَوَضَّأُ.

از فُلَیح، از سعید بن حارث روایت است که از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) دربارهٔ وضو کردن پس از خوردن طعامی که با آتش پخته می‌شود، سؤال کرد. وی گفت: نِی، در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همچو طعامی درنمی‌یافتیم مگر اندکی. و چون درمی‌یافتیم، دستمال نداشتیم (که با آن دست را پاک کنیم) جز آنکه به کفهای دست و بازوها و پاهای خویش (می‌کشیدیم) سپس نماز می‌گزاردیم و وضو (تازه) نمی‌کردیم.

۱- فرق میان حدیث ۵۴۵۴ و ۵۴۵۵ آن است که در سلسلهٔ سند حدیث ۵۴۵۴ ـ عن بُشیر عن سُوَید ـ به لفظ عن (عنعنه) آمده است و در حدیث ۵۴۵۵ ـ لفظ، سَمِعْتُ بُشَیْراً و حَدَّثَنا سُوَید ـ آمده و توهم تدلیس را رفع کرده است. «تیسیرالقاری.»

٥٤- بَاب: مَا يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ

٥٤٥٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ ثَوْرٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ قَالَ:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُوَدَّعٍ وَلَا مُسْتَغْنًى عَنْهُ، رَبَّنَا». [انظر: ٥٤٥٩].

٥٤٥٩- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ خَالِدِ ابْنِ مَعْدَانَ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ، وَقَالَ مَرَّةً: إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مَكْفُورٍ». وَقَالَ مَرَّةً: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّنَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُوَدَّعٍ وَلَا مُسْتَغْنًى، رَبَّنَا». [راجع: ٥٤٥٨].

باب ـ ۵۴: پس از فراغت از طعام چه باید بگوید؟

٥٤٥٨ ـ از خالد بن مَعدان روایت است که ابوامامه گفت: آنگاه که سفرهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برداشته می‌شد می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيراً طَيِّباً مُبَارَكاً فِيْه، غَيْرَ مَكْفِى وَ لا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنَى عَنْهُ، رَبَّنا.»[1]

٥٤٥٩ ـ از خالد بن مَعْدان روایت است که ابی امامه گفت: آنگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن غذای خود فارغ می‌شد، و بار دیگر راوی گفت: آنگاه که سفره‌اش برداشته می‌شد، می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى كَفَانَا و أَرْوَانا، غَيْرَ مَكْفِى و لا مَكْفُوْر.»[2] و بار دیگر راوی گفت که آن حضرت فرمود: «اَلْحَمْدُو لِلّٰهِ رَبَّنا، غَيْر مَكْفِيٍّ و لا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنَى رَبَّنا.»

٥٥- بَاب: الأَكْلِ مَعَ الْخَادِمِ

٥٤٦٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، هُوَ ابْنُ زِيَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ، فَلْيُنَاوِلْهُ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ، أَوْ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَ حَرَّهُ وَعِلَاجَهُ». [راجع: ٢٥٥٧، اخرجه مسلم: ١٦٦٣].

باب ـ ۵۵: خوردن غذا با خدمتکار.

٥٤٦٠ ـ از محمد بن زیاد، از ابوهُریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که خدمتکار یکی از شما غذای او را می‌آورد، اگر او را (در خوردن غذا) با خود نمی‌نشاند باید برای وی یک یا دو لقمه بدهد زیرا وی رنج پختن آن را برده و آن را آماده کرده است.»

۱- سپاس بی‌حد خدایی را که بس پاک است و در آن برکتی است بی‌حدّ و حصر، و نه واگذارنده و نه از آن بی‌نیازی است پروردگار ما.

۲- سپاس خدایی را که ما را بسنده کرد و سیراب نمود، بی حدّ و حصر و نه ناسپاسانه.

٥٦- بَاب: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ مِثْلُ الصَّائِمِ الصَّابِرِ

فِيهِ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٥٧- بَاب: الرَّجُلِ يُدْعَى إِلَى طَعَامٍ فَيَقُولُ: وَهَذَا مَعِي

وَقَالَ أَنَسٌ: إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مُسْلِمٍ لا يُتَّهَمُ ، فَكُلْ مِنْ طَعَامِهِ وَاشْرَبْ مِنْ شَرَابِهِ .

٥٤٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا شَقِيقٌ: حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ يُكْنَى أَبَا شُعَيْبٍ ، وَكَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي أَصْحَابِهِ ، فَعَرَفَ الْجُوعَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَذَهَبَ إِلَى غُلامِهِ اللَّحَّامِ ، فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا يَكْفِي خَمْسَةً ، لَعَلِّي أَدْعُو النَّبِيَّ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ ، فَصَنَعَ لَهُ طُعَيِّمًا ، ثُمَّ أَتَاهُ فَدَعَاهُ ، فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا شُعَيْبٍ ، إِنَّ رَجُلاً تَبِعَنَا ، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ». قَالَ: لا ، بَلْ أَذِنْتُ لَهُ . [راجع: ٢٠٨١، أخرجه مسلم: ٢٠٣٦].

باب ـ ۵۶: شکرکنندۀ خورندۀ غذا، مانند صبرکنندۀ روزه‌دار است.

در ایـن باره ابوهریـره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

باب ـ ۵۷: مردی که به غذا فراخوانده می‌شود می‌گوید: این مرد نیز با من است.

و انـس گفت: اگـر بر مسـلمانی درآیی که بر (دیـن و دنیـای او) اتهامـی زده نمی‌شـود از غذایش بخور و از آشامیدنی‌اش بنوش.

٥٤٦١ ـ از اعمش، از شـقیق روایت اسـت که ابومسـعود انصاری گفت: مـردی از انصار که کنیّت وی ابوشُـعیب بود و غلامی داشـت که قصّـاب بود، نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد و آن حضرت در میان یاران خود بود، چون نشانۀ گرسنگی را در سـیمای پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) تشـخیص داد نزد غلام خود که قصاب بود رفت و گفت: برایم غذایی آماده کن که پنج نفر را کفایت کند، شاید پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دعوت کنم که پنج نفر باشد. وی برای آن حضرت غذایی آماده کرد، سـپس نزد آن حضرت آمد و ایشان را دعوت کرد. مردی دیگر نیز با ایشـان همراه شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: ای ابوشُعیب، مردی ما را همراهی کرده اسـت، اگـر می‌خواهی برایش اجـازه بده و اگـر می‌خواهـی او را واگذار.» گفت: نِی، ولی برایش اجازه می‌دهم.

فَلا يَعْجَلْ عَنْ عَشَائِهِ

باب ـ ۵۸: اگر وقت نماز شام (خفتن) فرا رسد به خوردن غذا شتاب نکند.

٥٤٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .
وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ : أَنَّ أَبَاهُ عَمْرَو بْنَ أُمَيَّةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ فِي يَدِهِ ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلاةِ ، فَأَلْقَاهَا وَالسِّكِّينَ الَّتِي كَانَ يَحْتَزُّ بِهَا ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ . [راجع: ٢٠٨، اخرجه مسلم: ٣٥٥] .

٥٤٦٢ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که گفت: جَعفر بن عَمْرو بن اُمَیّه به من گفت که پدرش عَمْرو بن اُمَیّه اورا خبر داده است که: وی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده است که از شانهٔ گوسفند که در دست وی بود، می‌برید. آن حضرت به نماز فرا خوانده شد، شانه و کاردی را که با آن می‌برید به دور انداخت، سپس به نماز ایستاد و وضو (تازه) نکرد.

٥٤٦٣- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا وُضِعَ الْعَشَاءُ وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ ، فَابْدَؤُوا بِالْعَشَاءِ » . [أخرجه مسلم: ٥٥٧] .

٥٤٦٣ ـ از ایُّوب، از ابی‌قِلابه، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که غذای شب نهاده شود و اقامهٔ نماز (خفتن) گفته شود با غذای شب آغاز کنید.»

٥٤٦٤- وَعَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَهُ .
وَعَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ تَعَشَّى مَرَّةً ، وَهُوَ يَسْمَعُ قِرَاءَةَ الإِمَامِ . [راجع: ٦٧٣، اخرجه مسلم: ٥٥٩] .

٥٤٦٤ ـ و از ایّوب، از نافع، از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نحو آن روایت شده است.
و از ایوب، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: وی باری غذای شب می‌خورد و قرائت امام را می‌شنید.

٥٤٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَحَضَرَ الْعَشَاءُ ، فَابْدَؤُوا بِالْعَشَاءِ » .
قَالَ وُهَيْبٌ وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ هِشَامٍ : « إِذَا وُضِعَ الْعَشَاءُ » . [أخرجه مسلم: ٥٥٨] .

٥٤٦٥ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش، از عایشه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر اقامهٔ نماز گفته شد و غذای شب حاضر گردید، با غذای شب آغاز کنید.»
وُهَیب و یَحیی بن سعید گفته‌اند که هِشام گفت: (آن حضرت چنین فرمود) «و غذای شب نهاده شد.» (عوض: غذای شب حاضر گردید.)

٥٩- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا﴾ [الأحزاب:٥٣]

٥٤٦٦- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ أَنَسًا قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ، كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ، أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ، حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا، فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا، وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح:٨٩].

باب ـ ٥٩: فرمودهٔ خدای تعالی: «وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید.»

(سورهٔ احزاب، آیهٔ ٥٣)

٥٤٦٦ ـ از صالح، از ابن شهاب روایت است که اَنَس گفت: من داناترین مردم دربارهٔ نزول آیهٔ حجاب هستم، چنانکه اُبَی بن کَعْب از من می‌پرسید: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که با زینب بنت جَحْش به دامادی صبح کرد و در مدینه با وی ازدواج کرده بود، پس از آنکه روز بلند شده بود (خورشید بالا آمده بود)، مردم را به غذا فرا خواند. پس از آنکه دیگران غذا خوردند و رفتند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بود و چند نفری با وی نشسته بودند، تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و راهی شد و من با وی راهی شدم تا آنکه به دروازهٔ خانهٔ عایشه رسید. سپس آن حضرت پنداشت که چند نفری که با وی در آنجا نشسته بودند، برآمده باشند، واپس برگشت و من با وی برگشتم. آنها هنوز در جای خویش نشسته بودند آن حضرت بازگشت و من بار دوم با وی بازگشتم تا آنکه به دروازهٔ خانهٔ عایشه رسید. سپس آن حضرت بازگشت و من با وی بازگشتم، ناگاه دیدم که آنها برخاسته‌اند، آن حضرت میان و من خود پرده حایل کرد و آیهٔ حجاب نازل شد.

٧١- كِتَابُ الْعَقِيقَةِ

١- باب: تَسْمِيَةِ الْمَوْلُودِ

غَدَاةَ يُولَدُ، لِمَنْ لَمْ يَعُقَّ عَنْهُ، وَتَحْنِيكه.

٥٤٦٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي بُرَيْدٌ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وُلِدَ لِي غُلَامٌ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ، وَكَانَ أَكْبَرَ وَلَدِ أَبِي مُوسَى. [انظر: ٦١٩٨ د، وانظر في الدعوات، باب ٣١. أخرجه مسلم: ٢١٤٥].

٥٤٦٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِصَبِيٍّ يُحَنِّكُهُ، فَبَالَ عَلَيْهِ، فَأَتْبَعَهُ الْمَاءَ. [راجع: ٢٢٢، أخرجه مسلم: ٢٨٦].

٥٤٦٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَنَزَلْتُ قُبَاءَ، فَوَلَدْتُ بِقُبَاءٍ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ فَمَضَغَهَا، ثُمَّ تَفَلَ فِي فِيهِ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِالتَّمْرَةِ، ثُمَّ دَعَا لَهُ فَبَرَّكَ عَلَيْهِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي

٧١ ـ کتاب عقیقه[1]

باب ـ ۱: نامگذاری نوزاد، در روزی که زاده می‌شود، برای کسی که عقیقه نمی‌کند و تَحْنیک[2] وی نمی‌کند.

۵۴۶۷ ـ از بُرَید، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: برایم پسری زاده شد، او را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردم، وی را ابراهیم، نام گذاشت و با خرمایی تَحْنیک کرد و درباره‌اش دعای برکت کرد، و او را واپس به من سپرد، و او بزرگترین فرزند ابوموسی بود.

۵۴۶۸ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: کودکی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد، تا آن حضرت در کام او چیزی (تبرکاً) می‌کرد، وی بر (جامهٔ) آن حضرت پیشاب کرد، آن حضرت بر جای پیشاب وی آب ریخت.

۵۴۶۹ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که اَسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: در مکه عبدالله بن زبیر را حمل گرفتم، در حالی که ایّام حمل را تمام می‌کردم (به قصد

۱- عقیقه، قربانی کردن یک یا دو گوسفند است برای شکرگزاری خداوند به مناسب تولد نوزاد. مالک و شافعی و احمد، آن را سنّت می‌دانند. ابی‌حنیفه گفته است که سنّت نیست. عینی گفته که مراد از قول ابوحنیفه آن است که سنّت مؤکد نیست.

۲- تحنیک، آن است که غذای شیرین مانند خرما، عسل و غیره را به دهان نوزاد کنند و به کام او مالند.

الاسْلامِ ، فَفَرِحُوا به فَرَحًا شَديدًا ، لأنَّهُمْ قيلَ لَهُمْ: إنَّ اليَهُودَ قَدْ سَحَرَتْكُمْ فَلا يُولَدُ لَكُمْ. [راجع: ۳۹۰۹، أخرجه مسلم: ۲۱۴۶، بدون ذکر اليهود].

٥٤٧٠- حَدَّثَنا مَطَرُ بْنُ الفَضْلِ: حَدَّثَنا يَزيدُ بْنُ هارُونَ: أَخْبَرَنا عَبْدُاللهِ بْنُ عَوْنٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سيرينَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مالِكٍ ﷺ قال: كانَ ابْنٌ لأبي طَلْحَةَ يَشْتَكي، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقُبِضَ الصَّبِيُّ، فَلَمَّا رَجَعَ أبُو طَلْحَةَ قال: ما فَعَلَ ابْني، قالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: هُوَ أَسْكَنُ ما كانَ، فَقَرَّبَتْ إلَيْهِ العَشاءَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصابَ مِنْها، فَلَمَّا فَرَغَ قالَتْ: وارُوا الصَّبِيَّ. فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، فَقالَ: «أَعْرَسْتُمُ اللَّيْلَةَ» . قال: نَعَمْ، قال: «اللَّهُمَّ بارِكْ لَهُما» . فَوَلَدَتْ غُلامًا. قال لي أبُو طَلْحَةَ: احْفَظْهُ حَتَّى تَأْتيَ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ ﷺ وَأَرْسَلَتْ مَعَهُ بِتَمَراتٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقالَ: «أَمَعَهُ شَيْءٌ» . قالُوا: نَعَمْ، تَمَراتٌ، فَأَخَذَها النَّبِيُّ ﷺ فَمَضَغَها، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ فيهِ فَجَعَلَها في فِي الصَّبِيِّ وَحَنَّكَهُ بِهِ، وَسَمَّاهُ عَبْدَاللهِ.
[راجع: ۱۳۰۱و راجع: ۱۵۰۲، لأنه فقط بقطعة التحنيك عند مسلم (۲۱۱۹)، أخرجه مسلم: ۲۱۴۴].

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ المُثَنَّى: حَدَّثَنا ابْنُ أَبي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ، وَساقَ الحَديثَ.

هجرت) برآمدم. به مدینه آمدم و در موضع قُبا فرود آمدم و در همانجا زاییدم، سپس نوزاد را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردم و در کنار وی نهادم. سپس آن حضرت خرمایی طلبید و آن را جوید و بعد آب دهان خود را در دهان وی کرد، پس اولین چیزی که در شکم نوزاد درآمد، آب دهان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. سپس نوزاد را با خرما تحنیک کرد و بعد برایش دعای برکت کرد و او نخستین نوزادی بود که در اسلام زاده شد و با زادن وی مردم سخت شادمان شدند زیرا به ایشان گفته شده بود: یهود شما را سِحر کرده‌اند و به شما فرزندی زاده نمی‌شود.

۵۴۷۰ ـ از عبدالله بن عَوْن، از اَنَس بن سیرین روایت است که ابن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: ابوطلحه پسری داشت که بیمار بود، ابوطلحه برآمد و کودک مُرد. آنگاه که ابوطلحه بازگشت گفت: پسرم در چه حال است؟ اُمّ سُلَیم (همسرش) گفت: از حالتی که بوده آرامتر است. غذای شام را به وی آورد و او خورد و سپس با وی درآمیخت (با وی جماع کرد) آنگاه که فارغ گشت زنش به وی گفت: کودک را (که مُرده است) دفن کن.
آنگاه که صبح فرا رسید، ابوطلحه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و او را اطلاع داد. آن حضرت فرمود: «آیا دیشب مجامعت کردید؟» ابوطلحه گفت: آری. آن حضرت گفت: «بارالها، برایشان برکت ارزانی کن.» زن ابوطلحه پسری زایید.
انس می‌گوید: ابوطلحه به من گفت: این کودک

را نگـه دار تـا آنکه او را نــزد پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) ببری. کودک نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) آورده شــد و مادرش با وی چند دانهٔ خرما فرستاد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کــودک را در کنار گرفــت و فرمود: «آیا با وی چیزی هســت؟» گفتند: آری، خرماست. پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) خرما را گرفت و آن را جوید، ســپس از دهان خود گرفت و آن را در دهان کودک کرد و با آن کودک را تحنیک کرد، و نام او را عبدالله گذاشت.

از محمد بن مُثَنّی، از ابن ابی عَدِی، از ابن عون از محمد روایت است که انس همین حدیث را روایت کرده است.

٢- باب : إِمَاطَةِ الأَذَى عَنِ الصَّبِيِّ فِي الْعَقِيقَةِ

باب ـ ۲: دور کردن رنج از کودک در عقیقه.

٥٤٧١- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: «مَعَ الْغُلامِ عَقِيقَةٌ».

وَقَالَ حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ وَقَتَادَةُ وَهِشَامٌ وَحَبِيبٌ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ سَلْمَانَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ غَيْرُ وَاحِدٍ: عَنْ عَاصِمٍ وَهِشَامٍ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ، عَنِ الرَّبَابِ، عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِّيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَرَوَاهُ يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ سَلْمَانَ: قَوْلَهُ. [انظر: ٥٤٧٢]

٥٤٧١ ـ از محمد (بن سیرین) از سَلمان بن عامِر روایت اســت که گفــت: (آن حضرت فرمود) «عقیقه با نوزاد توأم اســت.» و حَجّاج گفت که حماد گفت: ایّوب و قتاده و هِشــام و حبیب از ابن ســیرین از ســلمان از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتهٔ مذکور را روایت کرده است.

و جز یک کس(چندین‌تن) از عاصِم و هِشــام، از حَفْصَه بنت ســیرین از رَباب، از ســلمان بن عامرالضَّبّــی، از پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) (گفتهٔ مذکور را) روایت کرده است.

و یزید بن ابراهیم، از ابراهیم، از ابن سیرین، از سلمان (همین قول را) روایت کرده است.

٥٤٧٢- وَقَالَ أَصْبَغُ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ: حَدَّثَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَامِرٍ الضَّبِّيُّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

٥٤٧٢ ـ و اَصْبَـغْ گفت: ابن وَهْب از جریر بن حازِم، از ایُّوب ســختیانی، از محمد بن سیرین

يَقُولُ: «مَعَ الْغُلامِ عَقِيقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الأَذَى».

حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا قُرَيْشُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ الشَّهِيدِ قَالَ: أَمَرَنِي ابْنُ سِيرِينَ أَنْ أَسْأَلَ الْحَسَنَ: مِمَّنْ سَمِعَ حَدِيثَ الْعَقِيقَةِ؟ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: مِنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ. [راجع: ٥٤٧١].

روایت کرد که سلمان بن عامر الضَّبِّی گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «با نوزاد عقیقه است، برایش خونی بریزید (قربانی کنید) و رنج را از وی دور کنید.»[1]

از عبدالله بن ابی‌الاسَود، از قُریش بن انَس از حبیب بن الشَّهید روایت است که گفت: ابن سِیرین به من امر کرد که از حَسَن (بصری) سؤال کنم که: حدیث عَقیقه را از کدام کس شنیده است. من از وی سؤال کردم. گفت: از سَمُرة بن جُنْدَب.

٣- بابُ: الْفَرَعِ

٥٤٧٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ: أَخْبَرَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا فَرَعَ وَلا عَتِيرَةَ». وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ النِّتَاجِ، كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ. [انظر: ٥٤٧٤، أخرجه مسلم: ١٩٧٦، بدون ذكر «الطواغيت والعتيرة في رجب»].

باب ـ ۳: فرع.

۵۴۷۳ ـ از مَعْمَر، از زُهری از ابن مُسَیِّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فَرَع و عَتِیره روا نیست.»

فَرَع، بچهٔ اول حیوان است که (مشرکان) برای بتهای خویش قربانی می‌کردند، و عَتِیرَه حیوانی است که در ماه رجب آن را قربانی می‌کردند.

٤- بابُ: الْعَتِيرَةِ

٥٤٧٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: حَدَّثَنَا عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا فَرَعَ وَلا عَتِيرَةَ». قَالَ: وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ نِتَاجٍ كَانَ يُنْتَجُ لَهُمْ، كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ. [راجع: ٥٤٧٣، أخرجه مسلم: ١٩٧٦، «بدون ذكر الطواغيت ورجب»].

باب ـ ۴: العتیره.

۵۴۷۴ ـ از سُفیان، از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فَرَع و عَتِیره روا نیست.» فَرَع، نخستین بچه‌ای که حیوان برایشان می‌زاد و آن را برای بتهای خویش قربانی می‌کردند.

۱- بعضی أَذَى یعنی رنج دور کردن از کودک را، دور کردن موی سر، یا خون، یا ختنه کردن وی دانسته‌اند. «تیسیرالقاری»

و عتیـــره، حیوانی که در ماه رجب آن را قربانی می‌کردند.[1]

۱- جزء بیست‌ودوم، از صحیح‌البخاری که سی جزء است پایان یافت. (۱۸ اگست ۲۰۰۶)

بسم الله الرحمن الرحیم

٧٢- كِتَابُ الذَّبَائِحِ وَالصَّيْدِ

١- باب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الصَّيْدِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾ [المائدة: ٩٤].

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الأَنْعَامِ إِلاَّ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾ [المائدة: ١-٣].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿الْعُقُودُ﴾ [المائدة: ١]: الْعُهُودُ، مَا أُحِلَّ وَحُرِّمَ. ﴿إِلاَّ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ الْخِنْزِيرُ. ﴿يَجْرِمَنَّكُمْ﴾ [المائدة: ٢]: يَحْمِلَنَّكُمْ. ﴿شَنَآنُ﴾ [المائدة: ٢]: عَدَاوَةُ. ﴿الْمُنْخَنِقَةُ﴾ تُخْنَقُ فَتَمُوتُ. ﴿الْمَوْقُوذَةُ﴾: تُضْرَبُ بِالْخَشَبِ يُوقِذُهَا فَتَمُوتُ. ﴿وَالْمُتَرَدِّيَةُ﴾: تَتَرَدَّى مِنَ الْجَبَلِ. ﴿وَالنَّطِيحَةُ﴾ تُنْطَحُ الشَّاةُ، فَمَا أَدْرَكْتَهُ يَتَحَرَّكُ بِذَنَبِهِ أَوْ بِعَيْنِهِ فَاذْبَحْ وَكُلْ.

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۲ـ کتاب ذبح و شکار

باب ـ ۱: بسم‌الله گفتن در وقت شکار.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود.»

(سورهٔ مائده، آیهٔ ٩٤)

و فرمودهٔ خداوند جَلَّ ذِکْرُهُ: «برای شما (گوشت) چهارپایان حلال گردیده جز آنچه (حکمش) بر شما خوانده می‌شود، در حالی که نباید شکار را در حال اِحرام، حلال بشمارید. خدا هرچه بخواهد فرمان می‌دهد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حرمت شعایر خدا، و ماه حرام و قربانی بی‌نشان، و قربانیهای گردنبنددار، و راهیان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خود را می‌طلبند، نگه دارید، و چون از احرام بیرون آمدید (می‌توانید) شکار کنید، و البته نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، شما را به تعدّی وا دارد. و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید، از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است. و بر شما حرام شده است: مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و (حیوان حلال‌گوشت) خفه شده،

و به چوب مرده، و از بلندی افتاده و به ضرب شـاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشـد، مگر آنچه را که (زنده دریافته و خود) ذبح کنید و (همچنین) آنچه برای بتان ذبح شـده و (نیز) قسمت کردن شما (چیزی را) به وسیلهٔ تیرهای قرعه، این (کارها) نافرمانی (خدا) است. امروز کسانی که کافر شده‌اند، از (کارشکنی در) دین شمانومید گردیده‌اند، پس از ایشان مترسید و از من بترسید.» (سورهٔ مائده، آیات ۳ ـ ۱)

و ابن عباس گفت: «بِالعُقُودِ» (المائده، ۱) یعنی به عهدها، آنچه حلال و حرام گردیده است.

﴿اِلَّا مَـا یُتْلَـی عَلَیْکُم﴾ (المائـده، ۱) (جز آنچه حکمـش بر شـما خوانـده می‌شـود.) یعنی: خوک.

«یَجْرِمَنَّکُم» (المائـده، ۲) «کینه‌توزی گروهی» یعنی: خشمگین یا حمله‌ور سازد شما را.

«شَنَئَان» (المائده، ۲) «تعدّی» یعنی: دشمنی.

«وَالمُنْخَنِقَـةُ» «المائـده، ۳) «به چـوب مرده» یعنی: به چوب زده شـود. به چوب زده شـود که بمیرد.

«والمُتردِّیَة» (المائده، ۳) «از بلندی افتاده» یعنی: از کوه بیفتد و بمیرد.

«والنَّطِیْحَـةُ» (المائـده، ۳) «و به ضرب شـاخ مُرده.» یعنی: حیوان دیگری او را شاخ بزند.

پـس در همچو حـالات، اگر دیدی کـه دُم یا چشـم حیوان حرکت می‌کنـد، آن را بکُش و بخور.

۵۴۷۵- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ، فَكُلْهُ، وَمَا

۵۴۷۵ ـ از عامـر روایت اسـت کـه عدِی بن حاتِم(رضـی‌الله عنـه) گفـت: از رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) دربارهٔ شکار با مِعْراض

أَصَابَ بِعَرْضِه فَهُوَ وَقِيذٌ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَخْذَ الْكَلْبِ ذَكَاةٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلَابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ، وَقَدْ قَتَلَهُ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ». [راجع: ۱۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۹].

(تیر بی‌پر که هر دو طرف باریک و میان ضخیم باشد و به پهنا رسد نه به تیزی) پرسیدم. فرمود: «شکاری را که به تیزی تیر رسیده است بخور، و شکاری را که به پهنای آن رسید، است، پس با چوب کشته شده (مخور).»

و از شکار توسط سگ پرسیدم. فرمود: «اگر سگ آن را برای تو نگاه داشته (خود نخورده است) آن را بخور، زیرا گرفتن سگ حکمِ ذَبح دارد و اگر با سگ یا سگان (شکاری) خود سگی دیگر را می‌بینی و می‌ترسی که شکار را با آن سگ گرفته است و آن را کشته است از آن نخور، زیرا نام خدا را به هنگام فرستادن سگ خود گرفته‌ای نه غیر از آن.»

۲- بَابُ: صَيْدِ الْمِعْرَاضِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ فِي الْمَقْتُولَةِ بِالْبُنْدُقَةِ: تِلْكَ الْمَوْقُوذَةُ.

وَكَرِهَهُ سَالِمٌ وَالْقَاسِمُ وَمُجَاهِدٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَعَطَاءٌ وَالْحَسَنُ.

وَكَرِهَ الْحَسَنُ: رَمْيَ الْبُنْدُقَةِ فِي الْقُرَى وَالْأَمْصَارِ، وَلَا يَرَى بَأْسًا فِيمَا سِوَاهُ.

باب ـ ۲: شکار با مِعْراض.

و ابن عمر گفت: شکار توسط بُنْدُقَه (گلولهٔ گِلی) مانند شکاری است که توسط چوب مرده است. (حلال نیست.)

سالِم و قاسِم و مجاهد و ابراهیم و عطأ و حسن آن را مکروه دانسته‌اند. و حسن (بصری) تیراندازی بُندُقَه را در دهات و شهرها مکروه دانسته (تا به مردم زیان نرسد) و در غیر از آنها در آن باکی نمی‌بیند.

٥٤٧٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي السَّفَرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَدِيَّ ابْنَ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمِعْرَاضِ، فَقَالَ: «إِذَا أَصَبْتَ بِحَدِّهِ فَكُلْ، فَإِذَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَقَتَلَ فَإِنَّهُ وَقِيذٌ فَلَا تَأْكُلْ». فَقُلْتُ: أُرْسِلُ كَلْبِي؟ قَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ وَسَمَّيْتَ فَكُلْ». قُلْتُ: فَإِنْ

٥٤٧٦ ـ از شَعبی روایت است که عدی بین حاتِم(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از شکار با مِعراض سؤال کردم. فرمود: « اگر تیزیِ تیر به شکار اصابت کند آن را بخور، و اگر عرض تیر اصابت کند پس آن را کشته است زیرا شکار با چوب کشته

أَكَلَ؟ قال: «فَلا تَأْكُلْ، فَإِنَّهُ لَمْ يُمْسِكْ عَلَيْكَ، إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ». قُلْتُ: أُرْسِلُ كَلْبِي فَأَجِدُ مَعَهُ كَلْبًا آخَرَ؟ قال: «لا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى آخَرَ». [راجع: ۱۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۹].

شده است، آن را مخور.»

سپس گفتم: سگ خود را (به سوی شکار) می‌فرستم؟ فرمود: «اگر سگ خود را فرستادی و «بسم‌الله» گفتی، بخور.» گفتم: اگر سگ شکار را بخورد؟ فرمود: «آن را مخور زیرا سگ آن را برای تو نگه نداشته است بلکه آن را برای خود نگه داشته است.»

گفتم: سگ خود را (به سوی شکار) می‌فرستم ولی سگ خود را با سگ دیگری می‌بینم؟ فرمود: «آن را مخور، زیرا نام خدا را به هنگام فرستادن سگ خود گرفته‌ای، و بر سگ دیگر نگرفته‌ای.»

٣- بَابٌ: مَا أَصَابَ الْمِعْرَاضُ بِعَرْضِهِ

٥٤٧٧- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نُرْسِلُ الْكِلابَ الْمُعَلَّمَةَ؟ قال: «كُلْ مَا أَمْسَكْنَ عَلَيْكَ». قُلْتُ: وَإِنْ قَتَلْنَ؟ قال: «وَإِنْ قَتَلْنَ». قُلْتُ: وَإِنَّا نَرْمِي بِالْمِعْرَاضِ؟ قال: «كُلْ مَا خَزَقَ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَلا تَأْكُلْ». [راجع: ۱۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۹].

باب ـ ۳: حکم بر آنچه مِعراض به عرض خود اصابت کند.

٥٤٧٧ ـ از هَمّام بن حارث روایت است که عدی بن حاتِم(رضی‌الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول‌الله! همانا ما سگهای تربیت یافته را به شکار می‌فرستیم. فرمود: «بخور آنچه به تو نگه می‌دارند.» گفتم: اگر چه آن را بکشند؟ فرمود: «اگرچه آن را بکشند.» گفتم: و ما مقراض را رها می‌کنیم؟ فرمود: «بخور، اگر مقراض (از بدن شکار) بیرون آید و اگر مقراض به عرض اصابت کند، (شکار را) مخور.»

٤- بَابُ: صَيْدِ الْقَوْسِ

وَقَالَ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ: إِذَا ضَرَبَ صَيْدًا، فَبَانَ مِنْهُ يَدٌ أَوْ رِجْلٌ، لا تَأْكُلُ الَّذِي بَانَ وَكُلْ سَائِرَهُ.

باب ـ ۴: شکار با تیروکمان.

و حسن و ابراهیم گفته‌اند: اگر شکاری را بزنند که دست یا پای آن جدا شود، همان بخشی را

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِذَا ضَرَبْتَ عُنُقَهُ أَوْ وَسَطَهُ فَكُلْهُ.

وَقَالَ الأَعْمَشُ، عَنْ زَيْدٍ: اسْتَعْصَى عَلَى رَجُلٍ مِنْ آلِ عَبْدِاللَّهِ حِمَارٌ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَضْرِبُوهُ حَيْثُ تَيَسَّرَ، دَعُوا مَا سَقَطَ مِنْهُ وَكُلُوهُ.

که جدا شده است نخورد و بقیهٔ آن را بخورد. و ابراهیم گفت: اگر گردن یا میان شکار را بزنند، آن را بخورد. و اَعْمش گفت که زید گفته است: شکار خر وحشی بر مردی از اولاد عبدالله (بن مسعود) دشوار گردید. وی امر کرد که شکار را بزنند به هر جای از بدن آن میسّر گردد، بخش جدا شده را واگذارند و بقیه را بخورند.

٥٤٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا حَيْوَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَبِيعَةُ بْنُ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيُّ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ». [انظر: ٥٤٨٨، ٥٤٩٦. اخرجه مسلم: ١٩٣٠].

٥٤٧٨ ـ از ابـو ادریـس، از ابی ثَعْلَبَةَالخُشَـنی روایت اسـت که گفت: گفتم: یا پیامبر خدا، ما در سـرزمینی زندگی می‌کنیم که مردم آن اهل کتاب هستند آیا در ظروف ایشان غذا بخوریم؟ و در سـرزمین ما شـکار (زیاد) است و توسط تیروکمان شکار می‌کنم و همچنان توسط سگ خود که تربیت یافته اسـت. و سگی که تربیت یافته نیسـت شکار می‌کنم، پس چه چیز بر من سزاوار است؟

آن حضـرت فرمود: «اما، آنچـه در مورد اهل کتاب یاد کردی، اگر ظروفی غیر از ظروف آنها می‌یابی، در ظـروف آنها مخور و اگر نمی‌یابی آن را بشوی و در آن بخور. و آنچه با تیروکمان شـکار کرده‌ای و اسـم خدا را بر آن گرفته‌ای بخور، و آنچه توسـط سگ تربیت یافته شکار کرده‌ای و اسم خدا را یاد کـرده‌ای، بخور، و آنچه توسط سـگ تربیت نیافته شکار کرده‌ای (و آن را قبـل از مـردن) دریافته‌ای، آن را ذبح کن و بخور.»

٥- بَابُ: الْخَذْفِ وَالْبُنْدُقَةِ

باب ـ ۵ خَذْف (انداختن سنگریزه با انگشت وسط و شصت) و بُنْدُقه.

٥٤٧٩- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ رَاشِدٍ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ وَيَزِيدُ بْنُ

٥٤٧٩ ـ از عبـدالله بـن بُرَیـره، از عبدالله بن

هَارُونَ ، وَاللَّفْظُ لِيَزِيدَ ، عَنْ كَهْمَسِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ : أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً يَخْذِفُ ، فَقَالَ لَهُ : لا تَخْذِفْ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْخَذْفَ ، وَقَالَ : « إِنَّهُ لا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ وَلا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ ، وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ » . ثُمَّ رَآهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ ، فَقَالَ لَهُ : أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ أَوْ كَرِهَ الْخَذْفَ ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ ، لا أُكَلِّمُكَ كَذَا وَكَذَا . [راجع: ٤٨٤١، اخرجه مسلم: ١٩٥٤].

مُغَفَّل روایت است که گفت: مردی را دید که با دو انگشت سنگریزه می‌افکند، به وی گفت: با دو انگشت سنگریزه میفکن، زیرا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن منع کرده است، یا با دو انگشت سنگریزه افکندن را ناخوشایند خوانده است و فرمود: «با این عمل شکار نمی‌شود و دفع دشمن نمی‌شود، ولی دندان کسی را می‌شکند و چشم کسی را کور می‌کند.»

سپس عبدالله بن مُغَفَّل او را دید که وی با دو انگشت سنگریزه می‌افکند. به وی گفت: من از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به تو سخن می‌گویم که از سنگریزه افکندن با دو انگشت منع کرده است و یا آن را ناخوشایند خوانده است و تو هنوز این کار را می‌کنی، با تو سخن نمی‌گویم چنین و چنان.

٦- باب: مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ

باب ـ ۶: کسی که سگی را نگه می‌دارد که نه برای شکار است و نه برای نگهبانی مواشی (رمهٔ گوسفند)

٥٤٨٠- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ، لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ أَوْ ضَارِيَةٍ ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ » . [انظر: ٥٤٨١، ٥٤٨٢، اخرجه مسلم: ١٥٧٤].

٥٤٨٠ ـ از عبدالله بن دینار، از ابن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که سگی را نگه می‌دارد که برای نگهبانی مواشی(دامها) و برای شکار نیست، هر روز دو قیراط از عمل (نیک) وی می‌کاهد.»

٥٤٨١- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ قَالَ : سَمِعْتُ سَالِمًا يَقُولُ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ، إِلا

٥٤٨١ ـ از سالم، از عبدالله بن عُمَر روایت است که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌فرماید: «کسی که سگ نگه می‌دارد

كَلْبًا ضَارِيًا لِصَيْدٍ أَوْ كَلْبَ مَاشِيَةٍ ، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ» . [راجع: ٥٤٨٠، أخرجه مسلم: ١٥٧٤].

٥٤٨٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ، إِلَّا كَلْبَ مَاشِيَةٍ ، أَوْ ضَارِيًا ، نَقَصَ مِنْ عَمَلِهِ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ» . [راجع: ٥٤٨٠، أخرجه مسلم: ١٥٧٤].

به جز سگ شکاری یا سگ نگهبانی از مواشی هر روز دو قیراط از ثوابش کاسته می‌شود.»

٥٤٨٢ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که سگ نگه می‌دارد، به‌جز سگ نگهبانی مواشی یا سگ شکاری، روزی دو قیراط از عملش کم می‌شود.»

٧- باب: إِذَا أَكَلَ الْكَلْبُ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ﴾ [المائدة: ٤]. الصَّوَائِدُ وَالْكَوَاسِبُ . ﴿اجْتَرَحُوا﴾ [الجاثية: ٢١]. اكْتَسَبُوا . ﴿تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنْ أَكَلَ الْكَلْبُ فَقَدْ أَفْسَدَهُ ، إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ ، وَاللَّهُ يَقُولُ : ﴿تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾ . فَتُضْرَبُ وَتُعَلَّمُ حَتَّى يَتْرُكَ .

وَكَرِهَهُ ابْنُ عُمَرَ .

وَقَالَ عَطَاءٌ : إِنْ شَرِبَ الدَّمَ وَلَمْ يَأْكُلْ فَكُلْ .

باب ـ ٧: اگر سگ، شکار را بخورد.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از تو می‌پرسند، چه چیز برای آنان حلال شده است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و (نیز صید توسط) حیوانات شکارگر، در حالی که آنها را تعلیم می‌دهید.»
(المائده، ٤)

الصَّوائِدُ: الکَواسِبُ؛ یعنی شکاریان.

«اَجْتَرَحُوا» (الجاثیه، ٢١) اَكْتَسَبُوا: حاصل کردن، مرتکب شدن. «از آنچه خدایتان آموخته برای آنها (سگان شکاری) تعلیم می‌دهید (برای شما حلال شده است) پس آنچه برای شما گرفته و نگه داشته‌اند، بخورید و از خدا بترسید که خدا زود حسابرس است.»
(المائده، ٤)

و ابن عباس گفت: اگر از شکار، سگ بخورد پس آن را فاسد کرده است و (بقیه را) برای خود نگه داشته است، خداوند می‌فرماید: «از آنچه خدایتان آموخته برای آنها تعلیم می‌دهید، پس بخورید...» پس (سگ شکاری برای تربیت) زده شود و تعلیم داده شود تا (شکار را

نخورد) و بگذارد.
و ابن عمر (شکاری را که از آن سگ خورده است) مکروه دانسته است.
و عطاء گفته است: اگر خون شکار را (سگ) خورده باشد و شکار را نخورده باشد آن را بخور.

٥٤٨٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ بَيَانٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: إِنَّا قَوْمٌ نَصِيدُ بِهَذِهِ الْكِلَابِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كِلَابَكَ الْمُعَلَّمَةَ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ، فَكُلْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَإِنْ قَتَلْنَ، إِلَّا أَنْ يَأْكُلَ الْكَلْبُ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا أَمْسَكَهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ خَالَطَهَا كِلَابٌ مِنْ غَيْرِهَا فَلَا تَأْكُلْ». [راجع: ۱۷۵، اخرجه مسلم: ۱۹۲۹]

٥٤٨٣ ـ از شَعبی، از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدم و گفتم: ما مردمی هستیم که توسط همین سگها شکار می‌کنیم؟ آن حضرت فرمود: «هرگاه سگان تربیت‌یافته‌ات را رها کردی و نام خدا را گرفتی، پس بخور از آنچه برای شما نگه داشته‌اند اگر چه (شکار) را کشته باشند، مگر آنکه سگ از آن بخورد، زیرا از آن بیم دارم که شکار را برای خود نگه داشته‌اند، و اگر سگان دیگر غیر از آن سگ با آن یکجا شوند، شکار را مخور.»

٨- بَاب: الصَّيْدِ إِذَا غَابَ عَنْهُ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً

باب ـ ۸: اگر شکار (زخم رسیده) دو یا سه روز از نظر شکارچی ناپدید گردد.

٥٤٨٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ وَسَمَّيْتَ فَأَمْسَكَ وَقَتَلَ فَكُلْ، وَإِنْ أَكَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِذَا خَالَطَ كِلَابًا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهَا، فَأَمْسَكْنَ وَقَتَلْنَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّهَا قَتَلَ، وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْ». [راجع: ۱۷۵، اخرجه مسلم: ۱۹۲۹].

٥٤٨٤ ـ از شَعبی، از عَدِی بن حاتِم (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرگاه سگ خود را رها کردی و نام خدا را گرفتی و سگ شکار را نگه داشت و کشت، آن را بخور و اگر از آن بخورد آن را نخور، زیرا آن را برای خود نگه داشته است و اگر با آن سگ، سگانی یکجا شوند که نام خدا بر آنها گرفته نشده باشد و شکار را نگه داشتند و کشتند، آن را نخور، زیرا نمی‌دانی که کدام

سگ شکار را کشته است، و اگر شکاری را هدف تیر قرار دادی و آن را پس از یک یا دو روز یافتی و در آن به‌جز از اثر تیر تو چیزی دیگر نباشد، آن را بخور و اگر در آب افتاده باشد آن را مخور.»

٥٤٨٥- وَقَالَ عَبْدُالأَعْلَى، عَنْ دَاوُدَ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عَدِيٍّ: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَرْمِي الصَّيْدَ فَيَقْتَفِرُ أَثَرَهُ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ، ثُمَّ يَجِدُهُ مَيِّتًا وَفِيهِ سَهْمُهُ، قَالَ: «يَأْكُلُ إِنْ شَاءَ». [راجع: ١٧٥، اخرجه مسلم: ١٩٢٩].

٥٤٨٥ ـ از عامر روایت است که عَدِی گفت: وی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: شکاری را با تیر می‌زند و تیر در آن، جا می‌گیرد برای دو یا سه روز. سپس شکار را مرده می‌یابد و تیر خود را در آن می‌بیند، آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهد آن را بخورد.»

٩- باب: إِذَا وَجَدَ مَعَ الصَّيْدِ كَلْبًا آخَرَ

باب ـ ٩: اگر با شکار (همراه سگ خود) سگی دیگر می‌بیند.

٥٤٨٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي السَّفَرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أُرْسِلُ كَلْبِي وَأُسَمِّي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ وَسَمَّيْتَ، فَأَخَذَ فَقَتَلَ فَأَكَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ». قُلْتُ: إِنِّي أُرْسِلُ كَلْبِي، أَجِدُ مَعَهُ كَلْبًا آخَرَ، لَا أَدْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَهُ؟ فَقَالَ: «لَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى غَيْرِهِ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، فَقَالَ: «إِذَا أَصَبْتَ بِحَدِّهِ فَكُلْ، وَإِذَا أَصَبْتَ بِعَرْضِهِ فَقَتَلَ فَإِنَّهُ وَقِيذٌ، فَلَا تَأْكُلْ». [راجع: ١٧٥، اخرجه مسلم: ١٩٢٩].

٥٤٨٦ ـ از شَعبی روایت است که عَدِی بن حاتِم گفت: گفتم: یا رسول‌الله، همانا من سگ خود را (به عَقَب شکار) می‌فرستم. و نام خدا را می‌گیرم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر سگ خود را می‌فرستی و نام خدا را می‌گیری و سگ شکار را می‌گیرد و می‌کشد و از آن می‌خورد، تو از آن نخور، زیرا آن را برای خود نگه داشته است.» گفتم: من سگ خود را می‌فرستم و آن را با سگی دیگر می‌یابم و نمی‌دانم که کدام یک شکار را گرفته است؟ آن حضرت فرمود: «آن را مخور، زیرا سگ خود را که فرستادی نام خدا را گرفته بودی و بر غیر آن نام خدا را نگرفته بودی.» من از شکار با مِعْراض سؤال کردم. فرمود: «اگر به تیزی آن (بر شکار) اصابت کرد، آن را بخور

و اگر به پهنای آن اصابت کرد و آن را کشت، آن چیزی است که با چوب کشته شده است. آن را مخور.»

۱۰- باب: مَا جَاءَ فِي التَّصَيُّدِ

باب ـ ۱۰: آنچه دربارهٔ شکار آمده است.

٥٤٨٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنِي ابْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ بَيَانٍ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: إِنَّا قَوْمٌ نَتَصَيَّدُ بِهَذِهِ الْكِلَابِ، فَقَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كِلَابَكَ الْمُعَلَّمَةَ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ، فَكُلْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكَ، إِلَّا أَنْ يَأْكُلَ الْكَلْبُ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ خَالَطَهَا كَلْبٌ مِنْ غَيْرِهَا فَلَا تَأْكُلْ». [راجع: ۱۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۹].

٥٤٨٧ ـ از عامر روایت است که عدی بن حاتِم(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدم و گفتم: ما مردمی هستیم که توسط همین سگها شکار می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «اگر سگهای تعلیم داده را فرستادی و نام خدا را گرفتی، پس آنچه را به تو نگه داشته است بخور، مگر آنکه سگ آن را خورده باشد، از آن مخور، زیرا می‌ترسم که سگ آن را برای خود نگه داشته است و اگر با سگ تو سگی دیگر یکجا شده بود آن را مخور.»

٥٤٨٨- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ حَيْوَةَ بْنِ شُرَيْحٍ وَ، حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ حَيْوَةَ بْنِ شُرَيْحٍ: قَالَ سَمِعْتُ رَبِيعَةَ ابْنَ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ عَائِذُ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ أَهْلِ الْكِتَابِ، نَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ، وَأَرْضِ صَيْدٍ أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَأَصِيدُ بِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ وَالَّذِي لَيْسَ مُعَلَّمًا، فَأَخْبِرْنِي: مَا الَّذِي يَحِلُّ لَنَا مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ قَوْمٍ أَهْلِ الْكِتَابِ تَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ: فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَ آنِيَتِهِمْ فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا ثُمَّ كُلُوا فِيهَا، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ صَيْدٍ: فَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ

٥٤٨٨ ـ از رَبیعَة بن یزید الدِّمشقی، از اَبود ادریس عائذُالله، روایت است که گفن: اَبو ثَعْلَبَةالخُشَنی(رضی‌الله عنه) می‌گفت: من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: یا رسول‌الله! ما در سرزمین اهل کتاب زندگی می‌کنیم و در ظروف آنها غذا می‌خوریم و سرزمینی شکارگاه است که با تیروکمان خود شکار می‌کنم و توسط سگ تعلیم دیدهٔ خود و سگی که تعلیم دیده نیست شکار می‌کنم، پس آگاهم کن که چه چیز از اینها بر ما حلال است؟ آن حضرت فرمود: «اما، آنچه یاد کردی که در سرزمین اهل کتاب زندگی می‌کنی، در ظروف ایشان غذا بخور، و اگر غیر از ظروف

الْمُعَلَّمِ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الَّذِي لَيْسَ مُعَلَّمًا فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ» . [راجع: ٥٤٧٨، أخرجه مسلم: ١٩٣٠].

ایشـان را دریابید در ظروف ایشان نخورید، و اگر درنیابید، ظروف ایشـان را بشویید و در آن بخوریـد، و اما آنچه که گفتی که در سـرزمین شـکارگاه می‌باشـی، آنچه بـا تیروکمان خود شـکار می‌کنی، نام خدا را یاد کن، سـپس آن را بخور و آنچه را توسـط سگ تعلیم دیده‌ات شـکار می‌کنی، نام خدا را یاد کن، سپس آن را بخور و آنچه را توسـط سـگ تعلیم ندیده‌ات شکار می‌کنی، اگر شکار را زنده می‌یابی (آن را ذبح کن) و بخور.»

٥٤٨٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ ، فَسَعَوْا عَلَيْهَا حَتَّى لَغِبُوا ، فَسَعَيْتُ عَلَيْهَا حَتَّى أَخَذْتُهَا ، فَجِئْتُ بِهَا إِلَى أَبِي طَلْحَةَ ، فَبَعَثَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِوَرِكَيْهَا أَوْ فَخِذَيْهَا فَقَبِلَهُ . [راجع: ٢٥٧٢، أخرجه مسلم: ١٩٥٣].

٥٤٨٩ ـ از شُعْبَه، از هِشام بن زَید روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: خرگوشی را در موضع مَرّالظَّهران تعقیب کردیم، به دنبال آن دویدند تا آنکه مانده شدند. من آن را دنبال کردم تا آن را گرفتم و نزد ابوطلحه آوردم، وی رانهـای آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرستاد و آن حضرت پذیرفت.

٥٤٩٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِبَعْضِ طَرِيقِ مَكَّةَ ، تَخَلَّفَ مَعَ أَصْحَابٍ لَهُ مُحْرِمِينَ ، وَهُوَ غَيْرُ مُحْرِمٍ ، فَرَأَى حِمَارًا وَحْشِيًّا ، فَاسْتَوَى عَلَى فَرَسِهِ ، ثُمَّ سَأَلَ أَصْحَابَهُ أَنْ يُنَاوِلُوهُ سَوْطًا فَأَبَوْا ، فَسَأَلَهُمْ رُمْحَهُ فَأَبَوْا ، فَأَخَذَهُ ثُمَّ شَدَّ عَلَى الْحِمَارِ فَقَتَلَهُ ، فَأَكَلَ مِنْهُ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبَى بَعْضُهُمْ ، فَلَمَّا أَدْرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ: «إِنَّمَا هِيَ طُعْمَةٌ أَطْعَمَكُمُوهَا اللَّهُ» . [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦].

٥٤٩٠ ـ از نافع مَوْلی ابی‌قَتاده روایت است که ابی‌قتاده گفت: وی با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) راهی بود تا به یکی از راههای (مکه) رسید، وی از یاران خود در اِحرام بودند (از آن حضرت) عقب افتاد و او خود در اِحرام نبود، ناگاه خرگوشـی را دید، و بر اسپ خود سوار شـد، سـپس از یاران خود خواست که تازیانه را بـه وی بدهند و آنها نپذیرفتند و از ایشـان خواست که نیزه‌اش را به وی بدهند، نپذیرفتند، خود آن را گرفت، سـپس بر خر وحشی حمله کرد و آن را کشت. بعضی از یاران رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از (گوشت) آن خوردند و بعضـی نخوردنـد. آنـگاه که رسـول خدا

(صلی‌الله علیه وسلّم) را دریافتند از آن حضرت در این مورد (که گوشت شکار در حالت احرام رواست) سؤال کردند. فرمود: «آن غذایی است که خداوند بر شما خورانیده است.»

٥٤٩١ – حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ: مِثْلَهُ، إِلا أَنَّهُ قَالَ: «هَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٌ». [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦]

٥٤٩١ ـ از مالک، از زید بن اَسلم، از عطأ بن یَسار، از ابوقتاده به مثل این حدیث روایت است، به جز آنکه آن حضرت فرمود: «آیا چیزی از گوشت آن نزد شما می‌باشد؟»

١١– بَاب: التَّصَيُّدِ عَلَى الْجِبَالِ

باب ـ ۱۱: شکار بر کوهها.

٥٤٩٢ – حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ الْجُعْفِيُّ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو: أَنَّ أَبَا النَّضْرِ حَدَّثَهُ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ، وَأَبِي صَالِحٍ مَوْلَى التَّوْأَمَةِ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَهُمْ مُحْرِمُونَ، وَأَنَا رَجُلٌ حِلٌّ عَلَى فَرَسٍ، وَكُنْتُ رَقَّاءً عَلَى الْجِبَالِ، فَبَيْنَا أَنَا عَلَى ذَلِكَ، إِذْ رَأَيْتُ النَّاسَ مُتَشَوِّفِينَ لِشَيْءٍ، فَذَهَبْتُ أَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ حِمَارُ وَحْشٍ، فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: لَا نَدْرِي، قُلْتُ: هُوَ حِمَارٌ وَحْشِيٌّ، فَقَالُوا: هُوَ مَا رَأَيْتَ، وَكُنْتُ نَسِيتُ سَوْطِي، فَقُلْتُ لَهُمْ: نَاوِلُونِي سَوْطِي، فَقَالُوا: لَا نُعِينُكَ عَلَيْهِ، فَنَزَلْتُ فَأَخَذْتُهُ، ثُمَّ ضَرَبْتُ فِي أَثَرِهِ، فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا ذَاكَ حَتَّى عَقَرْتُهُ، فَأَتَيْتُ إِلَيْهِمْ، فَقُلْتُ لَهُمْ: قُومُوا فَاحْتَمِلُوا، قَالُوا: لَا نَمَسُّهُ، فَحَمَلْتُهُ حَتَّى جِئْتُهُمْ بِهِ، فَأَبَى بَعْضُهُمْ، وَأَكَلَ بَعْضُهُمْ، فَقُلْتُ: أَنَا أَسْتَوْقِفُ لَكُمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَدْرَكْتُهُ فَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ، فَقَالَ لِي: «أَبَقِيَ مَعَكُمْ شَيْءٌ مِنْهُ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «كُلُوا، فَهُوَ طُعْمٌ أَطْعَمَكُمُوهُ اللَّهُ». [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦]

٥٤٩٢ ـ از ابونَضْـر، از نافـع مَولـی ابوقتاده و ابوصالح مَولی تَوْاَمَة روایت است که از ابوقتاده شنیده‌اند که می‌گفت: من پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در میان مکه و مدینه همراهی می‌کردم و آنها در اِحرام بودند و من مردی بدون اِحرام بر اسپ سوار بودم و بر کوهها بالا می‌رفتم، در همان حالت مردم را دیدم که به چیزی نگاه می‌کنند، من هم نظر کردم که خر وحشی است، به ایشان گفتم: آن چیست؟ گفتند: ما نمی‌دانیم. گفتم: خر وحشی است. گفتند: چیزی است که تو آن را دیده‌ای. من تازیانه‌ای (اسپ) خود را فراموش کرده بودم. به ایشان گفتم: تازیانه‌ام را به من بدهید. گفتند: ما تو را در این کار کمک نمی‌کنیم. فرود آمدم و آن را گرفتم، سپس به دنبال آن حرکت کردم، و نگذاشتم تا آنکه آن را پی زدم، سپس نزد ایشان آمدم و به آنها گفتم: برخیزید و آن را بردارید. گفتند: به آن دست نمی‌زنیم آن را برداشتم تا آنکه نزدشان آوردم. بعضی از آنها

از آن خوردند و بعضی نخوردند. گفتم: من از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) این را می‌پرسم، آن حضرت را دریافتم و ماجرا را بیان کردم. به من فرمود: «از آن چیزی نزد شما باقی مانده است؟» گفتم: آری. فرمود: «بخورید، آن طعامی است که خداوند شما را خورانیده است.»

١٢- بَابُ: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ﴾ [المائدة: ٩٦]

وَقَالَ عُمَرُ: صَيْدُهُ مَا اصْطِيدَ، و ﴿وَطَعَامُهُ﴾ [المائدة: ٩٦]: مَا رَمَى بِهِ.

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الطَّافِي حَلَالٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: طَعَامُهُ مَيْتَتُهُ، إِلَّا مَا قَذِرْتَ مِنْهَا، وَالْجِرِّيُّ لَا تَأْكُلُهُ الْيَهُودُ، وَنَحْنُ نَأْكُلُهُ.

وَقَالَ شُرَيْحٌ، صَاحِبُ النَّبِيِّ ﷺ: كُلُّ شَيْءٍ فِي الْبَحْرِ مَذْبُوحٌ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: أَمَّا الطَّيْرُ فَأَرَى أَنْ يَذْبَحَهُ.

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: قُلْتُ لِعَطَاءٍ: صَيْدُ الأَنْهَارِ وَقِلَاتِ السَّيْلِ، أَصَيْدُ بَحْرٍ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلَا: ﴿هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا﴾ [المائدة: ١٢].

وَرَكِبَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى سَرْجٍ مِنْ جُلُودِ كِلَابِ الْمَاءِ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: لَوْ أَنَّ أَهْلِي أَكَلُوا الضَّفَادِعَ لأَطْعَمْتُهُمْ.

وَلَمْ يَرَ الْحَسَنُ بِالسُّلَحْفَاةِ بَأْسًا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُلْ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ نَصْرَانِيٍّ أَوْ

باب - ۱۲: فرمودهٔ خدای تعالی: «صید بحر و طعام آن بر شما حلال شده است.»

(المائده، ۹٦)

و عُمر گفت: صید آن، یعنی آنچه که توسط دام شکار می‌شود و طعام آن، یعنی آنچه بحر بیرون می‌افکند (ماهی مرده).

و ابوبکر (صدیق) گفت: طافی (ماهی مرده بر روی آب) حلال است.[1]

و ابن عباس گفت: طعام آن (که در آیه آمده که حلال است) ماهی مردهٔ دریاست، مگر آنکه تو آن را ناپاک پنداری، و مارماهی را یهود نمی‌خورند و ما می‌خوریم.

و شُرَیح که از صحابهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است گفت: هر چیزی که در بحر است ذبح شده است (نیازی به ذبح ندارد).

و عطاء گفته است: اما پرنده، می‌پندارم که آن را باید ذبح کنی.

و ابن جُریج گفته است: به عطاء گفتیم: صید نهرها، رودخانه‌ها و باتلاقها حکم صید بحر را دارد. گفت: آری و سپس تلاوت کرد: «و دو

۱- حنفیه، خوردن طافی یعنی ماهی مرده را مکروه پنداشته‌اند، و حجّت ایشان حدیثی است که ابوداوود و ابن ماجه روایت کرده‌اند که: آنچه از دریا بیرون آید بخورید و آنچه مرده است و بر روی آب آمده است نخورید و نیز آیهٔ حُرِّمت علیکم المیتة عام است. مالک و شافعی و احمد گفته‌اند که در خوردن آن باکی نیست. «تیسیرالقاری.»

يَهُودِيٌّ أَوْ مَجُوسِيٌّ.

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فِي الْمُرِي: ذَبَحَ الْخَمْرَ النِّينَانُ وَالشَّمْسُ.

دریا یکسان نیستند: این یک شیرین تشنگی زدا و آن یک شور تلخ‌مزه است و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید.»
(فاطر، ۱۲)

و حسن(علیه‌السلام) بر زینی سوار شد که از پوست سگهای آبی ساخته شده بود.

و شَعبی گفته است: اگر خانواده‌ام قورباغه (غوک) بخورند بر آنها می‌خورانم.

و حسن (بصری) به خوردن سنگ‌پشت باکی نمی‌بیند.

و ابن عباس گفته است: از صید بحر بخورید، هرچند آن را یهودی، نصرانی یا مجوسی شکار کرده باشد.

ابودرداء در مورد مُری (نوشابهٔ مخلوط از شراب و نمک و ماهی که در آفتاب می‌گذارند و اثر شراب ازبین می‌رود) گفته است که حلال است.

۵۴۹۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: غَزَوْنَا جَيْشَ الْخَبَطِ، وَأُمِّرَ أَبُو عُبَيْدَةَ، فَجُعْنَا جُوعًا شَدِيدًا، فَأَلْقَى الْبَحْرُ حُوتًا مَيِّتًا لَمْ يُرَ مِثْلُهُ، يُقَالُ لَهُ الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، فَأَخَذَ أَبُو عُبَيْدَةَ عَظْمًا مِنْ عِظَامِهِ، فَمَرَّ الرَّاكِبُ تَحْتَهُ. [راجع: ۲٤۸۳، أخرجه مسلم: ۱۹۳٥، مطولاً].

۵۴۹۳ ـ از ابن جُرَیج، از عَمرو روایت است که از جابر(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: در لشکر خَبَط، جهاد کردیم و ابوعُبَیده امیر ما بود. ما سخت گرسنه شده بودیم، بحر ماهی مرده‌ای را بیرون افکنده بود که مانند آن دیده نشده بود و عَنبَر نامیده می‌شد. به مدت نیم ماه، از آن خوردیم و ابوعبیده یکی از استخواهایش را گرفت (و بلند کرد) و سواره از زیر آن می‌گذشت.

۵٤۹٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ: بَعَثَنَا النَّبِيُّ ﷺ ثَلَاثَ مِائَةِ رَاكِبٍ، وَأَمِيرُنَا أَبُو عُبَيْدَةَ، نَرْصُدُ عِيرًا لِقُرَيْشٍ، فَأَصَابَنَا جُوعٌ شَدِيدٌ حَتَّى أَكَلْنَا الْخَبَطَ، فَسُمِّيَ جَيْشَ الْخَبَطِ،

۵۴۹۴ ـ از سُفیان، از عَمرو روایت است که گفت: از جابر شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را که سیصد نفر بودیم فرستاد و امیر ما ابوعبیده بود تا کاروان قریش

وَأَلْقَى الْبَحْرُ حُوتًا يُقَالُ لَهُ الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا نِصْفَ شَهْرٍ وَادَّهَنَّا بِوَدَكِهِ، حَتَّى صَلَحَتْ أَجْسَامُنَا. قَالَ: فَأَخَذَ أَبُو عُبَيْدَةَ ضِلَعًا مِنْ أَضْلاعِهِ فَنَصَبَهُ فَمَرَّ الرَّاكِبُ تَحْتَهُ، وَكَانَ فِينَا رَجُلٌ، فَلَمَّا اشْتَدَّ الْجُوعُ نَحَرَ ثَلاثَ جَزَائِرَ، ثُمَّ ثَلاثَ جَزَائِرَ، ثُمَّ نَهَاهُ أَبُو عُبَيْدَةَ. [راجع: ۲۴۸۳، أخرجه مسلم: ۱۹۳۵، مطولاً].

را کمین کنیم. به سختی گرسنه شدیم تا آنکه خَبْط (گیاه صحرایی) می‌خوردیم و به همین سبب بود که این لشکر، لشکر خَبْط نامیده شد. بحر ماهی‌ای را بیرون افکنده بود که عَنْبر نامیده می‌شد، برای نیم ماه آن را خوردیم و چربی آن را بر بدن خویش مالیدیم تا آنکه جسم ما تندرست گردید.

ابوعُبیده، یکی از استخوانهای آن ماهی را گرفت و برپا کرد. سواره‌ای از زیر آن گذشت. در میان ما مردی بود که چون گرسنگی بر ما شدت یافت سه شتر را ذبح کرد، سپس سه شتر را ذبح کرد. پس از آن ابوعُبیده او را از این کار منع کرد.

۱۳- باب: أَكْلِ الْجَرَادِ

۵۴۹۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ.

قَالَ سُفْيَانُ وَأَبُو عَوَانَةَ وَإِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى: سَبْعَ غَزَوَاتٍ. [أخرجه مسلم: ۱۹۵۲].

باب ـ ۱۳: خوردن مَلَخ.

۵۴۹۵ ـ از شُعْبَه، از ابی‌یَعْفُور روایت است که گفت: از ابن ابواَوْفَی (رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در هفت یا شش غزوه شرکت کردیم ما با آن حضرت مَلَخ می‌خوردیم.

سُفیان و ابوعَوانَه و اسراییل، از ا بی‌یَعفُور، از ابن ابی‌اَوفَی چنین روایت کرده‌اند: هفت غزوه.

۱۴- باب:

آنِيَةِ الْمَجُوسِ وَالْمَيْتَةِ

۵۴۹۶- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ حَيْوَةَ بْنِ شُرَيْحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي رَبِيعَةُ بْنُ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إِدْرِيسَ

باب ـ ۱۴: ظروف مجوس (زردتشیان) و خوردن خودمرده.

۵۴۹۶ ـ از رَبیعة بن یَزید الدِّمشقی، از ابوادریس خَوْلانِی روایت است که ابوثَعْلَبَه خُشنی گفت:

الْخَوْلَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيُّ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ، وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَأَصِيدُ بِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ أَهْلِ كِتَابٍ: فَلَا تَأْكُلُوا فِي آنِيَتِهِمْ إِلَّا أَنْ لَا تَجِدُوا بُدًّا، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا بُدًّا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكُمْ بِأَرْضِ صَيْدٍ: فَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْهُ». [راجع: ۵۴۷۸، أخرجه مسلم: ۱۹۳۰].

نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: یا رسول‌الله! ما در سرزمین اهل کتاب می‌باشیم و در ظروف ایشان می‌خوریم، و در سرزمین شکارگاه هستیم که با تیروکمان شکار می‌کنیم، و توسط سگ تعلیم دیده شکار می‌کنم و همچنان توسط سگ تعلیم ندیده شکار می‌کنم؟

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اما آنچه دربارهٔ سرزمین اهل کتاب یاد کردی، در ظروف ایشان مخورید مگر آنکه چاره‌ای نداشته باشید، اگر چاره‌ای نداشتید، ظروف را بشویید و بخورید، و اما آنچه ذکر کردید که در سرزمین شکارگاه هستید آنچه را با تیروکمان خود شکار می‌کنی، نام خدا را بگیر و بخور و آنچه توسط سگ تعلیم دیده شکار می‌کنی، نام خدا را بگیر و بخور و آنچه را توسط سگ تعلیم نادیده شکار می‌کنی و شکار را زنده درمی‌یابی، آن را ذبح کن و بخور.»

۵۴۹۷- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ: لَمَّا أَمْسَوْا يَوْمَ فَتَحُوا خَيْبَرَ، أَوْقَدُوا النِّيرَانَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَامَ أَوْقَدْتُمْ هَذِهِ النِّيرَانَ». قَالُوا: لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ: «أَهْرِيقُوا مَا فِيهَا، وَاكْسِرُوا قُدُورَهَا». فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقَالَ: نُهَرِيقُ مَا فِيهَا وَنَغْسِلُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْ ذَاكَ». [راجع: ۲۴۷۷، أخرجه مسلم: ۱۸۰۲، مطولاً وهو هكذا في الصيد: ۳۳]

۵۴۹۷ ـ از مَکّی بن ابراهیم، از یزیدبن ابی‌عُبَید روایت است که سَلمة بن اَکوَع گفت: شام روز فتح خیبر، آتش (برای پختن) برافروختند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این آتش را برای چه برافروخته‌اید؟» گفتند: گوشت خر اهلی پخته می‌کنیم. فرمود: «هرچه در دیگها است بیرون ریزید و دیگها را بشکنید.»

مردی از میان گفت: آنچه در دیگهاست بیرون می‌ریزیم و دیگها را می‌شوییم. فرمود: «یا چنین کنید.»

١٥- باب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الذَّبِيحَةِ ، وَمَنْ تَرَكَ مُتَعَمِّدًا

قال ابنُ عبَّاسٍ : مَنْ نَسِيَ فَلا بَأْسَ .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَلا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾ [الأنعام: ١٢١]. وَالنَّاسِي لا يُسَمَّى فَاسِقًا .

وَقَوْلُهُ : ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ١٢١].

باب ـ ۱۵: گفتن بسم‌الله، بر حیوانی که ذبح می‌شود و کسی که عمداً ترک کند.

ابن عباس گفته است: اگر فراموش کند، باکی نیست.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است، مخورید. زیرا که آن فسق است.» (ابن عباس گفته است) کسی که فراموش کند، فاسق نامیده نمی‌شود.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و در حقیقت شیطانها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید قطعاً شما هم مشرکید.»

(ادامهٔ آیهٔ ۱۲۱، سورهٔ انعام.)

٥٤٩٨- حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ ، فَأَصَبْنَا إِبِلاً وَغَنَمًا ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ النَّاسِ ، فَعَجِلُوا فَنَصَبُوا الْقُدُورَ ، فَدُفِعَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَأَمَرَ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ ، فَأَهْوَى إِلَيْهِ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا نَدَّ عَلَيْكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» . قَالَ : وَقَالَ جَدِّي : إِنَّا لَنَرْجُو ، أَوْ نَخَافُ ، أَنْ نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا ، وَلَيْسَ مَعَنَا مُدًى ، أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ ؟ فَقَالَ : «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْ ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ ، وَسَأُخْبِرُكُمْ عَنْهُ : أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ» . [راجع: ٢٤٨٨، أخرجه مسلم: ١٩٦٨] .

۵۴۹۸ ـ از عَبایَة بن رِفاعَة بن رافع روایت که جدِّ وی رافع بن خَدیج گفته است: ما در ذی الحُلَیْفَه همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، مردم را گرسنگی رسید سپس شتران و گوسفندان را (به غنیمت) گرفتیم، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در عقب مردم بود، ما شتاب کردیم و دیگها را برپا کردیم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی ایشان آمد و امر کرد که دیگها واژگون شود. سپس (غنایم را) تقسیم کرد و یک شتر را با ده گوسفند برابر گردانید، یکی از آن شتران گریخت، و در میان آن گروه تعداد اسپ اندک بود، در پی شتر رفتند ولی عاجز آمدند مردی به سوی آن تیری افکند و خدا آن را (از گریز) بازداشت.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا این حیوانات چون حیوانات وحشی فرار می‌کنند، اگر یکی از اینها فرار کرد این چنین با آن عمل

کنید.»

عَبایه گفت: جدِّ من (رافع بن خدیج) گفت: ما امید داشتیم یا می‌ترسیدیم که فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و با خود کارد نداشتیم (گفتیم) آیا با نِی تیز ذبح کنیم؟[1] آن حضرت فرمود: «با آنچه خون را بریزاند و نام خدا را بر آن ببرید، آن را بخورید ولی نه با دندان و نه با ناخن، و شما را از این موضوع آگاه می‌کنم، زیرا دندان، استخوان است و ناخن کارد حبشیان است.»[2]

١٦- باب: مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَالأَصْنَامِ

باب ـ ۱۶: حیوانی که به نام بتان یا نُصُب ذبح شود.[3]

٥٤٩٩- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ يَعْنِي ابْنَ المُخْتَارِ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ يُحَدِّثُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلْدَحٍ، وَذَاكَ قَبْلَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الوَحْيُ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُفْرَةً فِيهَا لَحْمٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لا آكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلا آكُلُ إِلا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۵۴۹۹ ـ از موسی بن عُقبه، از سالِم روایت است که وی از عبدالله (بن عمر) شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حدیث می‌کرد. همانا آن حضرت، زید بن عَمرو بن نُفَیْل را[4] در پایین موضع بَلْدَح ملاقات کرد، و این قبل از نزول وحی بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی سفره‌ای که در آن گوشت بود پیش کرد، وی از خوردن آن اِبا ورزید و سپس گفت: همانا من از آنچه شما بر بتان خود ذبح می‌کنید نمی‌خورم و از آنچه نام خدا بر آن نمی‌برید نمی‌خورم.[5]

۱- زیرا اگر با شمشیرهای خویش ذبح می‌کردند شمشیرها کُند می‌شد و در برابر دشمن تأثیر خود را از دست می‌داد.
۲- زیرا کشتن با ناخن سبب تعذیب حیوان است.
۳- نُصب، سنگهایی بود که به نام بتان بر روی آن ذبح می‌کردند.
۴- وی در زمان جاهلیت به دین ابراهیم بود. وی پدر سعید است که یکی از عشره بشره است.
۵- وی تصحیح کرد که آن گوشت که به نام بتان ذبح شده در حالی که آن

۱۷- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «فَلْيَذْبَحْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ»

۵۵۰۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَجَلِيِّ قَالَ: ضَحَّيْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُضْحِيَةً ذَاتَ يَوْمٍ، فَإِذَا أُنَاسٌ قَدْ ذَبَحُوا ضَحَايَاهُمْ قَبْلَ الصَّلاَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَآهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ ذَبَحُوا قَبْلَ الصَّلاَةِ، فَقَالَ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلاَةِ فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى، وَمَنْ كَانَ لَمْ يَذْبَحْ حَتَّى صَلَّيْنَا فَلْيَذْبَحْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ». [راجع: ۹۸۵، أخرجه مسلم: ۱۹۶۰].

باب ـ ۱۷: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «به نام خدا ذبح کنید.»

۵۵۰۰ ـ از ابوعوانه، از اسودبن قیس، از جُندَب بن سُفیان بجلی روایت است که گفت: روزی با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) قربانیهای خود را ذبح کردیم و کسانی بودند که پیش از نماز عید، قربانیهای خود را ذبح کرده بودند آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از نماز برگشت، آنها را دید که قبل از نماز ذبح کرده‌اند و گفت: «کسی که قبل از نماز ذبح کرده است به جای آن قربانی دیگری ذبح کند و کسی که ذبح نکرده تا آنکه نماز گزاردیم، باید به نام خدا ذبح کند.»

۱۸- باب: مَا أَنْهَرَ الدَّمَ مِنَ الْقَصَبِ وَالْمَرْوَةِ وَالْحَدِيدِ

۵۵۰۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ: سَمِعَ ابْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ: يُخْبِرُ ابْنَ عُمَرَ: أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ جَارِيَةً لَهُمْ كَانَتْ تَرْعَى غَنَمًا بِسَلْعٍ، فَأَبْصَرَتْ بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِهَا مَوْتًا، فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا، فَقَالَ لأَهْلِهِ: لاَ تَأْكُلُوا حَتَّى آتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَسْأَلَهُ، أَوْ حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْهِ مَنْ يَسْأَلُهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَوْ بَعَثَ إِلَيْهِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِأَكْلِهَا. [راجع: ۲۳۰۴]

باب ـ ۱۸: هر چه خون را بریزاند از نوع نَی، سنگِ سخت و آهن.

۵۵۰۱ ـ از نافع، از پسر کَعب بن مالک روایت است که به ابن عمر می‌گفت که پدرش کَعب به او خبر داده است: آنها کنیز دختری داشتند که گوسفندها را در موضع سَلْع می‌چراند وی یکی از گوسفندان را دید که در حال مرگ است، وی سنگی را شکست و آن را ذبح کرد.

کَعب به خانوادهٔ خود گفت: از گوشت آن نخورید تا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بروم و از آن سؤال کنم، یا کسی را بفرستم که

حضرت قبل از بعثت هم از گوشتی به نام بتان ذبح می‌شد نمی‌خورد.

از وی سؤال کند. وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، یا کسی را فرستاد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خوردن آن امر کرد.

٥٥٠٢- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: أَخْبَرَ عَبْدَاللَّهِ: أَنَّ جَارِيَةً لِكَعْبِ بْنِ مَالِكٍ تَرْعَى غَنَمًا لَهُ بِالْجُبَيْلِ الَّذِي بِالسُّوقِ، وَهُوَ بِسَلْعٍ، فَأُصِيبَتْ شَاةٌ، فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ، فَذَكَرُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَأَمَرَهُمْ بِأَكْلِهَا. [راجع: ٢٣٠٤].

٥٥٠٢ ـ از نافع، از مردی از بنی‌سَلِمه (پسر کعب بن مالک) روایت است که به عبدالله (بن عمر) خبر داده است.
کعب بن مالک کنیزی داشت که گوسفندان را در کوه کوچکی نزدیک بازار می‌چراند، و آن در موضع سَلْع بود، گوسفندی را آسیب رسید، وی سنگی را شکست و با آن گوسفند را ذبح کرد. از موضوع به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کردند، آن حضرت به خوردن آن امر کرد.

٥٥٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لَنَا مُدًى، فَقَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ الظُّفُرَ وَالسِّنَّ، أَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ، وَأَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ». وَنَدَّ بَعِيرٌ فَحَبَسَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ لِهَذِهِ الإِبِلِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا». [راجع: ٢٤٨٨، اخرجه مسلم: ١٩٦٨].

٥٥٠٣ ـ از عَبایة بن رِفاعَة بن رافع روایت است که پدربزرگش (رافع) گفت: گفتم: یا رسول‌الله! ما کارد نداریم (که با آن ذبح کنیم.)
فرمود: به آنچه خون را بریزاند و نام خدا برده شود، آن را بخور. و نه با ناخُن و دندان، و اما ناخن، کارد حبشیان است و اما دندان استخوان است.» ناگاه شتری گریخت و آن را (با هدف قرار دادن تیر) متوقف کردند. فرمود: «حیواناتی مانند این شتر همچون جانوران وحشی هستند. اگر بر آنها تسلّط نیابید این چنین عمل کنید.» (با تیر بزنید).

١٩- باب: ذَبِيحَةِ الْمَرْأَةِ وَالأَمَةِ

باب ـ ۱۹: ذبح توسط زن یا کنیز.

٥٥٠٤- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ امْرَأَةً ذَبَحَتْ شَاةً بِحَجَرٍ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَمَرَ

٥٥٠٤ – از نافع، از پسر کعب بن مالک، از پدرش روایت است که گفت: زنی گوسفندی را با سنگ ذبح کرد. در این مورد از پیامبر

بِأَكْلِهَا. وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ: أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا مِنَ الأَنْصَارِ: يُخْبِرُ عَبْدَاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ جَارِيَةً لِكَعْبٍ: بِهَذَا. [راجع: ۲۳۰۴].

(صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد. آن حضرت به خوردن آن امر کرد.

و لَیث گفت: روایت است از نافع که از مردی از انصار شنیده است که عبدالله بن عمر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خبر می‌داد که: آن زن کنیز کعب بوده است.

۵۵۰۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ سَعْدٍ، أَوْ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ جَارِيَةً لِكَعْبِ بْنِ مَالِكٍ كَانَتْ تَرْعَى غَنَمًا بِسَلْعٍ، فَأُصِيبَتْ شَاةٌ مِنْهَا، فَأَدْرَكَتْهَا فَذَبَحَتْهَا بِحَجَرٍ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «كُلُوهَا».

۵۵۰۵ ـ از مالک، از نافع، از مردی از انصار، از معاذ بن سعد یا سعد بن معاذ روایت است که او را خبر داده است: کنیز کعب بن مالک در موضع سلع گوسفند می‌چراند. یکی از گوسفندان را آسیب رسید. وی آن را گرفت و با سنگ ذبح کرد. سپس موضوع را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسید: فرمود: «آن را بخورید.»

۲۰- بَاب: لَا يُذَكَّى بِالسِّنِّ وَالْعَظْمِ وَالظُّفُرِ

باب ـ ۲۰: با دندان و استخوان و ناخن ذبح نشود.

۵۵۰۶- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلْ - يَعْنِي - مَا أَنْهَرَ الدَّمَ، إِلَّا السِّنَّ وَالظُّفُرَ». [راجع: ۲۴۸۸، اخرجه مسلم: ۱۹۶۸، مطولاً].

۵۵۰۶ ـ از عَبایة بن رِفاعَه، از رافع بن خُدَیج روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بخور ـ یعنی ـ از آنچه خونش ریخته می‌شود به‌جز با دندان و ناخن.»

۲۱- بَاب: ذَبِيحَةِ الأَعْرَابِ وَنَحْوِهِمْ

باب ـ ۲۱: شیوهٔ ذبح بادیه‌نشینان و مانندشان

۵۵۰۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا أُسَامَةُ بْنُ حَفْصٍ الْمَدَنِيُّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَا بِاللَّحْمِ، لَا نَدْرِي: أَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا؟ فَقَالَ: «سَمُّوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ وَكُلُوهُ». قَالَتْ: وَكَانُوا حَدِيثِي

۵۵۰۷ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: گروهی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتند: مردم به ما گوشت می‌آورند، ما نمی‌دانیم که بر آن نام خدا برده شده است یا نه؟ آن حضرت فرمود:

عَهْدٍ بِالْكُفْرِ.

تَابَعَهُ عَلِيٌّ عَنِ الدَّرَاوَرْدِيِّ.

وَتَابَعَهُ أَبُو خَالِدٍ وَالطُّفَاوِيُّ. [راجع: ۲۰۵۷].

«شما نام خدا را بر آن برانید و بخورید.»[1]

عایشه گفت: آنها به دوران کفر نزدیک بودند (تازه مسلمان شده بودند) متابعت کرده است (محمد بن عبیدالله را) علی (بن حجر) از الدِّراوَرْدی و متابعت کرده است (علی بن حجر را) ابوخالِد و الطُفاوی.

۲۲- باب: ذَبَائِحِ أَهْلِ الْكِتَابِ

وَشُحُومِهَا، مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ وَغَيْرِهِمْ.

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾ [المائدة: ۵].

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: لَا بَأْسَ بِذَبِيحَةِ نَصَارَى الْعَرَبِ، وَإِنْ سَمِعْتَهُ يُسَمِّي لِغَيْرِ اللَّهِ فَلَا تَأْكُلْ، وَإِنْ لَمْ تَسْمَعْهُ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَكَ وَعَلِمَ كُفْرَهُمْ. وَيُذْكَرُ عَنْ عَلِيٍّ نَحْوُهُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ: لَا بَأْسَ بِذَبِيحَةِ الْأَقْلَفِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: طَعَامُهُمْ: ذَبَائِحُهُمْ.

باب ـ ۲۲: ذبح اهل کتاب و چربیها آن از اهل حرب و غیر شان

و فرمودهٔ خدای تعالی: «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده، و طعام کسانی که اهل کتاب هستند برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است.»

(المائده، ۵)

و زُهری گفت: در خوردن ذبحی که توسط عربهای نصرانی می‌شود باکی نیست، و اگر شنیدی که (به وقت ذبح) نام غیر خدا را می‌گیرند، از آن مخور، و اگر نشنیدی، همانا خداوند آن را برای تو حلال کرده است با آنکه کفر آ نها را دانسته است. (چنانکه در آیه آمده است.)

از علی (بن ابی طالب) مانند این یاد شده است.

و حسن (بصری) و ابراهیم (نخعی) گفته‌اند: در خوردن ذبحی که توسط پسری ختنه ناشده صورت گرفته باکی نیست و ابن عباس گفت: طعام آنها (که در آیه آمده است) مراد ذبحهای ایشان است.

۱- این حدیث، حجّت است که تسمیه را به هنگام ذبح واجب نمی‌داند و ذبح‌شدهٔ کشی را که بسمله را ترک کرده است حلال می‌داند. «تیسیرالقاری»

۵۵۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مُحَاصِرِينَ قَصْرَ خَيْبَرَ، فَرَمَى إِنْسَانٌ بِجِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ، فَنَزَوْتُ لآخُذَهُ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ. [راجع: ۳۱۵۳، أخرجه مسلم: ۱۷۷۲].

۵۵۰۸ ـ از شُعْبَه، از حُمَید بن هِلال روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل (رضی‌الله عنه) گفت: ما قلعهٔ خیبر را محاصره کرده بودیم. کسی انبانی انداخت که در آن پیه بود، شتاب کردم که آن را بگیرم، به عقب نگریستم ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم و از وی شرمیدم.

۲۳- بَاب: مَا نَدَّ مِنَ الْبَهَائِمِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْوَحْشِ

باب ـ ۲۳: هر حیوان اهلی که می‌گریزد، حکم حیوان وحشی را دارد.

وَأَجَازَهُ ابْنُ مَسْعُودٍ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا أَعْجَزَكَ مِنَ الْبَهَائِمِ مِمَّا فِي يَدَيْكَ فَهُوَ كَالصَّيْدِ، وَفِي بَعِيرٍ تَرَدَّى فِي بِئْرٍ: مِنْ حَيْثُ قَدَرْتَ عَلَيْهِ فَذَكِّهِ.

وَرَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ وَابْنُ عُمَرَ وَعَائِشَةُ.

و ابن مسعود (عمل شکار را) در مورد آن اجازه داده است و ابن عباس گفت: اگر حیواناتی که در اختیار توست، بگریزند و تو از گرفتن‌شان عاجز آیی، حکم شکار را دارند، و شتری را که در چاه افتاده است، از هر بخش بدن آن که به آن دسترسی داری ذبح کن.

علی و ابن عمر و عایشه هم بر این نظر هستند.

۵۵۰۹- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لاقُو الْعَدُوِّ غَدًا، وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى، فَقَالَ: «اعْجَلْ، أَوْ أَرِنْ، مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ، وَسَأُحَدِّثُكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». وَأَصَبْنَا نَهْبَ إِبِلٍ وَغَنَمٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لِهَذِهِ الإِبِلِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَإِذَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ فَافْعَلُوا بِهِ هَكَذَا». [راجع: ۲۴۸۸، أخرجه مسلم: ۱۹۶۸].

۵۵۰۹ ـ از عَبایة بن رفاعة بن رافع بن خَدیج روایت است که رافع بن خَدِیج گفت: گفتم: یا رسول‌الله! ما فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و با خود کارد نداریم (که حیوان را ذبح کنیم.) آن حضرت فرمود: «(در ذبح آن) بشتاب، با آنچه خون را بریزاند (ذبح شود) و نام خدا بر آن برده شود آن را بخور، نه با دندان و ناخن، و برایت می‌گویم: اما (دندان، استخوان است و ناخن (نوعی) کارد حبشیان است.»

ما (در این غزوه) شتر و گوسفند به غنیمت گرفتیم، یکی از شتران گریخت، مردی آن را به تیر زد و جابه‌جا ایستاد کرد. رسول خدا

(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بعضی از این شتران چنان رمنده‌اند مانند رمندگان وحشی، پس اگر یکی از آنها شما را درمانده ساخت، همچنان با آن معامله کنید.»

٢٤- بَابُ: النَّحْرِ وَالذَّبْحِ

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ: لَا ذَبْحَ وَلَا مَنْحَرَ إِلَّا فِي الْمَذْبَحِ وَالْمَنْحَرِ. قُلْتُ: أَيَجْزِي مَا يُذْبَحُ أَنْ أَنْحَرَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، ذَكَرَ اللَّهُ ذَبْحَ الْبَقَرَةِ، فَإِنْ ذَبَحْتَ شَيْئًا يُنْحَرُ جَازَ، وَالنَّحْرُ أَحَبُّ إِلَيَّ، وَالذَّبْحُ قَطْعُ الْأَوْدَاجِ. قُلْتُ: فَيُخَلِّفُ الْأَوْدَاجَ حَتَّى يَقْطَعَ النِّخَاعَ؟ قَالَ: لَا إِخَالُ.

وَأَخْبَرَنِي نَافِعٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ نَهَى عَنِ النَّخْعِ، يَقُولُ: يَقْطَعُ مَا دُونَ الْعَظْمِ، ثُمَّ يَدَعُ حَتَّى تَمُوتَ.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾ [البقرة: ٦٧].

وَقَالَ ﴿فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ [البقرة: ٧١].

وَقَالَ سَعِيدٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: الذَّكَاةُ فِي الْحَلْقِ وَاللَّبَّةِ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ، وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَأَنَسٌ: إِذَا قَطَعَ الرَّأْسَ فَلَا بَأْسَ.

باب ـ ۲۴: نَحْر و ذَبْح.

و ابن جُرَیج گفته که عطأ گفته است: ذَبح و نَحر نشود، مگر در جای ذَبح (که حلقوم گاو و گوسفند است) و از جای نحر (که بالای سینهٔ شتر است.)

گفتم: آیا رواست که آن حیوانی که باید ذَبح شود، نَحر کرده شود؟ گفت: آری. زیرا خداوند ذَبح گاو را یاد کرده است، پس اگر چیزی را که نحر کرده شود، ذَبح کنی رواست و نحر کردن آن نزد من بهتر است، و ذَبح کردن یعنی بریدن رگهای گردن. گفتم: اگر رگ گردن را بریدی و از آن بگذری و نخاع را قطع کنی؟ گفت: گمان نمی‌کنم.

و نافع مرا خبر داده است که: ابن عمر از نخع (حرام مغز) منع کرده است و می‌گوید: ورای استخوان نخع بریده شود سپس حیوان را بگذارد تا بمیرد.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاوی را ذَبح کنید.» (البقره، ٦٧)

و خداوند فرموده است: «پس آن را ذبح کردند حال آنکه انجام آن (کار) نزدیک نبودند» (البقره ٧١)

و سعید از ابن عباس روایت کرده است: اَلذَّکاة؛ بریدن رگ گردن و سرِ سینه معنا می‌دهد.

و ابن عمر و ابن عباس و انس گفته‌اند: اگر سر حیوان بریده شود، باکی نیست.

۵۵۱۰- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ قال: أَخْبَرَتْنِي فَاطِمَةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ امْرَأَتِي، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ. [انظر: ۵۵۱۱، ۵۵۱۲، ۵۵۱۹، أخرجه مسلم: ۱۹۴۲]

۵۵۱۰ ـ از سُفیان از هِشام بن عُروه روایت است که گفت: همسر من فاطمه بنت مُنْذِر مرا خبر داده که اَسماً بنت ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپی را نحر کردیم و خوردیم.

۵۵۱۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: سَمِعَ عَبْدَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: ذَبَحْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا، وَنَحْنُ بِالْمَدِينَةِ، فَأَكَلْنَاهُ. [راجع: ۵۵۱۰، أخرجه مسلم: ۱۹۴۲، دون ذكر ((بالمدينة))]

۵۵۱۱ ـ از عَبْده، از هِشام، از فاطمه روایت است که اسمأ گفت: در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که ما در مدینه بودیم، اسپی را ذبح کردیم و خوردیم.

۵۵۱۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ: أَنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ.

تَابَعَهُ وَكِيعٌ، وَابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ هِشَامٍ: فِي النَّحْرِ. [راجع: ۵۵۱۰، أخرجه مسلم: ۱۹۴۲]

۵۵۱۲ ـ از جَرير از هِشام روایت است که فاطمه بنت مُنذِر روایت که اسمأ بنت ابوبکر گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپی را نحر کردیم و خوردیم. متابعت کرده است (جریر را) وَکیع و ابن عَیَیْنه از هِشام در لفظ نحر.

۲۵- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الْمُثْلَةِ وَالْمَصْبُورَةِ وَالْمُجَثَّمَةِ

باب ـ ۲۵: آنچه مکروه است از مُثْلَه و مَصْبُورَه و مَجَثَّمَه.[1]

۵۵۱۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَنَسٍ عَلَى الْحَكَمِ بْنِ أَيُّوبَ، فَرَأَى غِلْمَانًا، أَوْ فِتْيَانًا، نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا، فَقَالَ أَنَسٌ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُصْبَرَ الْبَهَائِمُ. [أخرجه مسلم: ۱۹۵۶]

۵۵۱۳ ـ از شُعْبَه روایت است که هِشام بن زید گفت: به همراهی انس نزد حَکَم بن ایّوب رفتم، انس، نوجوانانی را دید که مرغی را بسته‌اند و آن را به تیر می‌زنند. انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از تیر زدن جانـوران در بند نگه داشته شده منع کرده است.

۵۵۱۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ: أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يُحَدِّثُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، وَغُلَامٌ

۵۵۱٤ ـ از اسحاق بن سعید بن عمرو، از پدرش

۱- مُثْلَة، بریدن گوش و بینی و سایر اعضا است، به هنگام شکنجه.
مَصْبُورَة، تیر زدن حیوانی است که بسته شده و یا در قفس انداخته شده است.
مُجَثَّمه، حیوانی است که بسته شده و آن را با تیر هدف قرار دهند.

مِنْ بَنِي يَحْيَى رَابِطٌ دَجَاجَةً يَرْمِيهَا ، فَمَشَى إِلَيْهَا ابْنُ عُمَرَ حَتَّى حَلَّهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهَا وَبِالْغُلَامِ مَعَهُ فَقَالَ : ازْجُرُوا غُلَامَكُمْ عَنْ أَنْ يَصْبِرَ هَذَا الطَّيْرَ لِلْقَتْلِ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى أَنْ تُصْبَرَ بَهِيمَةٌ أَوْ غَيْرُهَا لِلْقَتْلِ . [انظر: ٥٥١٥ ، أخرجه مسلم: ١٩٥٨ بمعناه] .

روایت است که از ابن عمر (رضی‌الله عنه) یاد می‌کرد که وی نزد یحیی بن سعید رفت و دید که یکی از پسران یحیی، ماکیانی را بسته است و آن را به تیر می‌زند، ابن عمر به سوی ماکیان رفت و آن را از بند گشـود و سپس ماکیان آن پسـر را با خود (نزد یحیی بن سـعید) آورد و گفت: پسـر خود را توبیخ کن که این پرنده را دربنـد کرده و به سـوی آن تیر می‌اندازد تا آن را بکشد، همانا از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که از بسـتن جانوران و غیره که برای کشتن هدف قرار گیرند منع کرده است.

٥٥١٥ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عُمَرَ ، فَمَرُّوا بِفِتْيَةٍ ، أَوْ بِنَفَرٍ ، نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا ، فَلَمَّا رَأَوُا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا عَنْهَا ، وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : مَنْ فَعَلَ هَذَا ؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا . [راجع: ٥٥١٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٥٨] .

۵۵۱۵ ـ از ابوبِشـر روایت اسـت که سعید بن جُبَیر گفـت: من نزد ابن عمر بـودم، جوانانی یا کسـانی گذشتند که ماکیانی را بسته بودند و بر آن تیـر می‌افکندند، چون ابن عمر را دیدند متفرق گردیدند و ماکیان را گذاشتند.

ابـن عمر گفت: این را کِی کرده اسـت؟ همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بر کسی که چنین کاری بکند، لعنت کرده است.

متابعت کرده است (ابوبشر را) سُلیمان از شعبه که: از مِنهال، از سعید روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر کسی که حیوانی را مُثله کند لعنت کرده است.

و عَدی از سعید، از ابن عباس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین را روایت کرده است.

٥٥١٦ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ نَهَى عَنِ النُّهْبَةِ وَالْمُثْلَةِ . [راجع: ٢٤٧٤] .

۵۵۱۶ ـ از شُـعْبه روایت اسـت کـه عَدِی بن ثابت گفـت: از عبدالله بن یزید شـنیدم که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد: آن حضـرت از غارت و چپـاول و مُثلَه منع کرده است.

٢٦- باب: لَحْمِ الدَّجَاجِ

٥٥١٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ زَهْدَمٍ الْجَرْمِيِّ، عَنْ أَبِي مُوسَى - يَعْنِي الْأَشْعَرِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ دَجَاجًا. [راجع: ٣١٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٤٩، مطولاً].

٥٥١٨- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ أَبِي تَمِيمَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ زَهْدَمٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جَرْمٍ إِخَاءٌ، فَأُتِيَ بِطَعَامٍ فِيهِ لَحْمُ دَجَاجٍ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ جَالِسٌ أَحْمَرُ، فَلَمْ يَدْنُ مِنْ طَعَامِهِ، قَالَ: ادْنُ، فَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ مِنْهُ، قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُهُ أَكَلَ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ، فَحَلَفْتُ أَنْ لَا آكُلَهُ، فَقَالَ: ادْنُ أُخْبِرْكَ، أَوْ أُحَدِّثْكَ: إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، فَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ، وَهُوَ يَقْسِمُ نَعَمًا مِنْ نَعَمِ الصَّدَقَةِ، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا، قَالَ: «مَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ». ثُمَّ أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَهْبٍ مِنْ إِبِلٍ، فَقَالَ: «أَيْنَ الْأَشْعَرِيُّونَ؟ أَيْنَ الْأَشْعَرِيُّونَ». قَالَ: فَأَعْطَانَا خَمْسَ ذَوْدٍ غُرَّ الذُّرَى، فَلَبِثْنَا غَيْرَ بَعِيدٍ فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي: نَسِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ لَا نُفْلِحُ أَبَدًا، فَرَجَعْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا اسْتَحْمَلْنَاكَ، فَحَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا، فَظَنَنَّا أَنَّكَ نَسِيتَ يَمِينَكَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ حَمَلَكُمْ، إِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَتَحَلَّلْتُهَا». [راجع: ٣١٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٤٩].

باب ـ ۲۶: گوشت مرغ.

۵۵۱۷- از ایُّوب، از ابی‌قِلابَه، از زَهْدَمِ‌الجَهْرِمی روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که گوشت مرغ می‌خورد.

۵۵۱۸ ـ از ایُوب بن ابی‌تَمِیْمَه، از قاسِم روایت است که زَهْدَم گفت: ما نزد ابوموسی اشعری بودیم و میان ما و این قبیله از قبایل جَرْم رابطهٔ برادری بود. غذایی آورده شد که در آن گوشت مرغ بود و در میان حاضرین مردی سرخ‌گون نشسته بود، وی به غذا نزدیک نشد. ابوموسی به وی گفت: نزدیک بیا، همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که از گوشت مرغ می‌خورد.

آن مرد گفت: من مرغ را دیدم که چیزی مردار می‌خورد، پس سوگند یاد کردم که گوشت مرغ نخورم.

ابوموسی گفت: نزدیک بیا تا تو را آگاه کنم یا حدیثی بگویم. من با کسانی از اَشْعَریها نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتیم و او را در حالی ملاقات کردم که خشمگین بود و حیواناتی را که زکات بود، تقسیم می‌کرد. ما شتران سواری از آن حضرت تقاضا کردیم آن حضرت سوگند خورد که شتران سواری به ما ندهد و فرمود: «نزد من شتر سواری نیست که به شما بدهم.» سپس برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شترانی از مال غنیمت آورده شد. آن حضرت فرمود: «اشعریها کجا هستند؟ اشعریها کجا هستند.» آن حضرت برای ما پنج شتر سفید بزرگ کوهان داد. راه

دور نرفته بودیم که توقّف کردیم و به یاران خود گفتم: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سوگند خود را فراموش کرده است، و به خدا سوگند که اگر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از سوگندش در غفلت بگذاریم، هرگز رستگار نخواهیم شد. نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بازگشتیم و گفتیم: یا رسول‌الله، همانا ما را شتر سواری دادی، و سوگند یاد کرده بودی که شتر سواری ندهی و می‌پنداریم که سوگند خود را فراموش کرده‌ای.

آن حضرت فرمود: او، خداست که شما را سوار کرده است همانا من ـ اگر بخواهد ـ من بر امری سوگند یاد نمی‌کنم و اگر (سوگند یاد کردم) و چیزی بهتر از آن دیدم، همان را که بهتر است برمی‌گزینم و کفارهٔ سوگند می‌دهم.»

٢٧- باب: لُحُومِ الْخَيْلِ

٥٥١٩- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: نَحَرْنَا فَرَسًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَكَلْنَاهُ. [راجع: ٥٥١٠، أخرجه مسلم: ١٩٤٢].

٥٥٢٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ دِينَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ، وَرَخَّصَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ. [راجع: ٤٢١٩، أخرجه مسلم: ١٩٤١]

باب ـ ۲۷: گوشت اسپ

۵۵۱۹ ـ از هِشام، از فاطمه روایت است که اسماء گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپی را نحر کردیم و گوشت آن را خوردیم.

۵۵۲۰ ـ از محمد بن علی (امام باقر) رضی‌الله عنه روایت است که جابر بن عبدالله رضی‌الله عنه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز خیبر از خوردن گوشت خر منع کرد و خوردن گوشت اسپها را اجازه داد.

٢٨- باب: لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ

فِيهِ: عَنْ سَلَمَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٢٤٧٧].

باب ـ ۲۸: گوشت خر اهلی.

در این باره سَلَمه از پیامبر (صلی‌الله علیه

۵۵۲۱- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ سَالِمٍ وَنَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ يَوْمَ خَيْبَرَ. [راجع: ۸۵۳، أخرجه مسلم: ۵۶۱، بقطعة ليست في هذه الطريق، وكله في الصيد: ۲۴].

۵۵۲۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ.

تَابَعَهُ ابْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ.

وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ سَالِمٍ. [راجع: ۸۵۳، أخرجه مسلم: ۵۶۱، بقطعة ليست في هذه الطريق. في الصيد: ۲۴].

۵۵۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ وَالْحَسَنِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُتْعَةِ عَامَ خَيْبَرَ، وَعَنْ لُحُومِ حُمُرِ الإِنْسِيَّةِ. [راجع: ۴۲۱۶، أخرجه مسلم: ۱۴۰۷، وفي الصيد: ۲۲].

۵۵۲۴- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ، وَرَخَّصَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ. [راجع: ۴۲۱۹، أخرجه مسلم: ۱۹۴۱].

۵۵۲۵، ۵۵۲۶- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَدِيٌّ، عَنِ الْبَرَاءِ وَابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَا: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ. [راجع: ۴۲۲۱، أخرجه مسلم: ۱۹۳۸، باختلاف].

۵۵۲۷- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ أَبَا إِدْرِيسَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا ثَعْلَبَةَ قَالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لُحُومَ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ.

تَابَعَهُ الزُّبَيْدِيُّ وَعُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ.

وسلّم) روایت کرده است:

۵۵۲۱ ـ از سالِم و نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز (جنگ) خیبر از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

۵۵۲۲ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که (ابن عمر) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

متابعت کرده است (یحیی را) ابن مُبارک از عبیدالله از نافع، و ابواُسامه از عبیدالله، از سالم روایت کرده است.

۵۵۲۳ ـ از مالک از ابن شهاب و حسن پسران محمد بن علی، از پدرشان از علی(رضی‌الله عنه) که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در سال خیبر از مُتْعه (نکاح موقت) و از گوشت خر اهلی منع کرده است.

۵۵۲۴ ـ از عَمرو از محمد بن علی که جابر بن عبدالله گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر منع کرده و به خوردن گوشت اسپ اجازه داده است.

۵۵۲۵ ـ ۵۵۲۶ ـ از شُعبه، از عَدِی روایت است که بَراء و ابن اَبِی و فَی(رضی‌الله عنهم) گفته‌اند: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر منع کرده است.

۵۵۲۷ ـ از ابن شهاب، از ابو ادریس روایت است که ابو ثَعْلَبه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت خر اهلی را حرام گردانید.

متابعت کرده است (صالح را) زُبَیْدی و عُقَیل از ابن شهاب. و مالک و مَعْمَر و ماجِشون و یونس

وَقَالَ مَالِكٌ، وَمَعْمَرٌ، وَالْمَاجِشُونُ، وَيُونُسُ، وَابْنُ إِسْحَاقَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ. [أخرجه مسلم: ۱۹۳۶].

و ابن اسحاق از زُهری روایت کرده است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت درندگان نیشدار منع کرده است.

۵۵۲۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَهُ جَاءٍ فَقَالَ: أُكِلَتِ الْحُمُرُ، ثُمَّ جَاءَهُ جَاءٍ فَقَالَ: أُكِلَتِ الْحُمُرُ، ثُمَّ جَاءَهُ جَاءٍ فَقَالَ: أُفْنِيَتِ الْحُمُرُ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى فِي النَّاسِ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ، فَإِنَّهَا رِجْسٌ». فَأُكْفِئَتِ الْقُدُورُ، وَإِنَّهَا لَتَفُورُ بِاللَّحْمِ. [راجع: ۳۷۱، أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، بقطعة بلفظ مختلف لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه بلفظه: ۱۹۴۰].

۵۵۲۸ ـ از محمد روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: کسی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: خران خورده شدند، سپس کسی آمد و گفت: خران خورده شدند. سپس کسی آمد و گفت: خران نیست و نابود گردیدند.
آن حضرت منادی را فرمود که به مردم اعلام کند که: «خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خر اهلی منع می‌کند و آن نجس است.» دیگهایی که در آن گوشت خر می‌جوشید واژگون گردید.

۵۵۲۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: قُلْتُ لِجَابِرِ بْنِ زَيْدٍ: يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ حُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ؟ فَقَالَ: قَدْ كَانَ يَقُولُ ذَاكَ الْحَكَمُ ابْنُ عَمْرٍو الْغِفَارِيُّ عِنْدَنَا بِالْبَصْرَةِ، وَلَكِنْ أَبَى ذَاكَ الْبَحْرُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَرَأَ: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا﴾. [الأنعام: ۱۴۵].

۵۵۲۹ ـ از سُفیان روایت است که عَمْرو گفت: به جابر بن زَید گفتم: می‌گویند: که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است؟
جابر گفت: حَکَم بن عَمْرو غِفاری در بَصره همین را به ما می‌گفت، ولی ابن عباس، آن بحر علم از آن اِبا ورزید.[1] و خواند: «بگو: در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد هیچ حرام نمی‌یابم، مگر آنکه مردار، یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند. یا (قربانی که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی (به خوردن آنها) ناچار کردد قطعاً پروردگار تو

۱- در ترجمهٔ انگلیسی بخاری چنین آمده که ابن عباس از دادن فتوا اِبا ورزید.

آمرزندهٔ مهربان است.»
(الانعام، ١٤٥)

٢٩- باب: أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ

٥٥٣٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ.

تَابَعَهُ يُونُسُ، وَمَعْمَرٌ، وَابْنُ عُيَيْنَةَ، وَالْمَاجِشُونُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [راجع: ٥٧٨٠ د ت، ٥٧٨١ د ت، أخرجه مسلم: ١٩٣٢]

باب ـ ۲۹: خوردن هر حیوان نیشدار از درندگان.

۵۵۳۰ ـ از مالک، از ابن شهاب، از ابو ادریس خولانی روایت است که ابوثَعْلَبَه(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت هر حیوان نیشدار درنده‌ای منع کرده است.
متابعت کرده است (مالک را) یونس و مَعْمَر و ابن عُیَیْنَه و اَلْماجِشُون، از زُهری.

٣٠- باب: جُلُودِ الْمَيْتَةِ

٥٥٣١- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِشَاةٍ مَيِّتَةٍ، فَقَالَ: «هَلَّا اسْتَمْتَعْتُمْ بِإِهَابِهَا». قَالُوا: إِنَّهَا مَيِّتَةٌ، قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا». [راجع: ١٤٩٢، أخرجه مسلم: ٣٦٣]

٥٥٣٢- حَدَّثَنَا خَطَّابُ بْنُ عُثْمَانَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حِمْيَرَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ عَجْلَانَ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِعَنْزٍ مَيِّتَةٍ، فَقَالَ: «مَا عَلَى أَهْلِهَا لَوِ انْتَفَعُوا بِإِهَابِهَا». [راجع: ١٤٩٢، أخرجه مسلم: ٣٦٣]

باب ـ ۳۰: پوست حیوانِ مرده.

۵۵۳۱ ـ از ابن شهاب، از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفته: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از کنار گوسفندی مرده گذشت و فرمود: «چرا از پوست آن استفاده نمی‌کنید؟» گفتند: آن مرده است. فرمود: «خوردن آن حرام گردیده است.»

۵۵۳۲ ـ از ثابت بن عَجْلان، از سعید بن جُبَیر روایت است که از ابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیده است که می گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از کنار ماده بز مرده‌ای گذشت و فرمود: «بر مالک آن باکی نیست اگر از پوست آن استفاده کند.»

٣١- بَاب: الْمِسْك

٥٥٣٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ ابْنُ الْقَعْقَاعِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَكْلُومٍ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَلْمُهُ يَدْمَى، اللَّوْنُ لَوْنُ دَمٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ مِسْكٍ». [راجع: ٢٣٧، اخرجه مسلم: ١٨٧٦].

باب ـ ٣١: مُشک.

٥٥٣٣ ـ از ابوزُرْعَـهٔ بـن عَمرو بـن جَریر، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «هیچ زخمی‌ای نیست که در راه خدا زخـم بردارد مگر آنکه روز قیامت بیایـد در حالـی که از زخـم وی خون جاری باشـد که رنگ آن رنگ خـون و بوی آن بوی مُشک باشد.»

٥٥٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوْءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ: إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً. وَنَافِخُ الْكِيرِ: إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». [راجع: ٢١٠١، اخرجه مسلم: ٢٦٢٨].

٥٥٣٤ ـ از ابوبُرده، از ابوموسـی (رضی‌الله عنه) روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمـود: «مثال همنشـین خـوب و بـد مانند حمل‌کنندهٔ مشک، و دَم‌کنندهٔ کورهٔ آهنگر است. حمل‌کنندهٔ مشـک، اندکی از آن به تو می‌دهد و یـا از وی می‌خـری و یا از او بوی خوشـی درمی‌یابی، و دَم‌کنندهٔ کورهٔ آهنگر یا جامهٔ تو را می‌سوزاند و یا بویی بد درمی‌یابی.»

٣٢- بَاب: الْأَرْنَب

٥٥٣٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا وَنَحْنُ بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَغِبُوا، فَأَخَذْتُهَا فَجِئْتُ بِهَا إِلَى أَبِي طَلْحَةَ، فَذَبَحَهَا فَبَعَثَ بِوَرِكَيْهَا، أَوْ قَالَ: بِفَخِذَيْهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَبِلَهَا. [راجع: ٢٥٧٢، اخرجه مسلم: ١٩٥٣].

باب ـ ٣٢: خرگوش.

٥٥٣٥ ـ از شُعبه، از هِشام بن زَید روایت است که انس (رضـی‌الله عنه) گفت: خرگوشـی را دنبال کردیـم در حالی که به موضع مَرّالظّهران بودیم، مردم تلاش کردند ولی عاجز آمدند، من آن را گرفتم و نـزد ابوطَلْحَه آوردم، آن را ذبح کرد و سـرینهای آن یا رانهـای آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرسـتاد و آن حضرت پذیرفت.

٣٣- بَاب: الضَّبّ

باب ـ ٣٣: سوسمار.

٥٥٣٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ

٥٥٣٦ ـ از عبـدالله بن دینار روایت اسـت که

مُسْلِم : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الضَّبُّ لَسْتُ آكُلُهُ وَلَا أُحَرِّمُهُ» . [أخرجه مسلم: ١٩٤٣].

گفت: از ابن عمر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «من سوسمار را نمی‌خورم و آن را حرام هم نمی‌کنم.»

٥٥٣٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ : أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ مَيْمُونَةَ ، فَأُتِيَ بِضَبٍّ مَحْنُوذٍ ، فَأَهْوَى إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ ، فَقَالَ بَعْضُ النِّسْوَةِ : أَخْبِرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِمَا يُرِيدُ أَنْ يَأْكُلَ ، فَقَالُوا : هُوَ ضَبٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَرَفَعَ يَدَهُ ، فَقُلْتُ : أَحَرَامٌ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : «لَا ، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِي ، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ». قَالَ خَالِدٌ : فَاجْتَرَرْتُهُ فَأَكَلْتُهُ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ . [راجع: ٥٣٩١ ، أخرجه مسلم: ١٩٤٦].

۵۵۳۷ ـ از مالک، از ابن شَهاب، از ابی اُمامَة بن سَهل روایت است که عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) از خالد بن ولید روایت کرده که: وی به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ مَیمونه درآمد سوسمار بریان شده آورده شد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی آن دست دراز کرد. بعضی از زنان گفتند: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از آنچه می‌خواهد بخورد، آگاه کنید. گفتند: این سوسمار است یا رسول‌الله. آن حضرت از آن دست کشید. من گفتم: آیا آن حرام است یا رسول‌الله؟ فرمود: «نی، ولی به سرزمین قوم من نبود و آن را ناخوش می‌یابم.» خالد گفت: من آن را برداشتم و خوردم و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگریست.

٣٤- باب: إِذَا وَقَعَتِ الْفَأْرَةُ فِي السَّمْنِ الْجَامِدِ أَوِ الذَّائِبِ

باب ـ ۳۴: اگر موش در روغنِ جامد یا گداخته بیفتد.

٥٥٣٨- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُهُ : عَنْ مَيْمُونَةَ : أَنَّ فَأْرَةً وَقَعَتْ فِي سَمْنٍ فَمَاتَتْ ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهَا فَقَالَ : «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا وَكُلُوهُ» .

قِيلَ لِسُفْيَانَ : فَإِنَّ مَعْمَرًا يُحَدِّثُهُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؟

قَالَ : مَا سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ إِلَّا عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ مَيْمُونَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ

۵۵۳۸ ـ از سُفیان، از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه روایت است که ابن عباس شنیده است که از مَیمونه روایت می‌کرد که موشی در روغن افتاد و مُرد. حکم آن از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال شد، آن حضرت فرمود: «موش و روغن پیرامون آن را به دور اندازید و (بقیهٔ روغن را) بخورید.

به سُفیان (راوی این حدیث) گفته شد که مَعْمَر (این حدیث را) از زُهری، از سعید بن مُسَیّب

مِرَاراً . [راجع: ۲۳۵].

از ابوهریره روایت کرده است (نه اینکه زُهری از عُبیدالله روایت کرده باشد)؟
سفیان گفت: من نشنیدم که زُهری به‌جز از عبیدالله، از ابن عباس از مَیمونه، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده باشد. و همانا از وی بارها (این حدیث) را شنیده‌ام.

۵۵۳۹- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ الدَّابَّةِ تَمُوتُ فِي الزَّيْتِ وَالسَّمْنِ، وَهُوَ جَامِدٌ أَوْ غَيْرُ جَامِد، الْفَأْرَةِ أَوْ غَيْرِهَا، قَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ أَمَرَ بِفَأْرَةٍ مَاتَتْ فِي سَمْنٍ، فَأَمَرَ بِمَا قَرُبَ مِنْهَا فَطُرِحَ، ثُمَّ أُكِلَ.
عَنْ حَدِيثِ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه. [راجع: ۲۳۵]

۵۵۳۹ ـ از یُونس از زُهری روایت است که دربارهٔ جانوری که در روغن جامد یا مایع می‌افتد و می‌میرد، چه موش باشد یا جانور دیگر گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما خبر رسیده که در مورد موش که در روغن افتاده و مرده بود فرمود که موش و روغن اطراف آن را دور بیاندازند، سپس روغن خورده شود.
این حکم از روایت عبیدالله بن عبدالله معلوم شده است.

۵۵۴۰- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمْ قَالَتْ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا وَكُلُوهُ». [راجع: ۲۳۵]

۵۵۴۰ ـ از مالک، از ابن شَهاب، از عُبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت است که میمونه رضی‌الله عنهم گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مورد موشی که در روغن افتد سؤال شد. فرمود: «موش و روغن اطراف آن دور افکنید و (بقیه را) بخورید.»

۳۵- باب: الْوَسْمِ وَالْعَلَمِ فِي الصُّورَةِ

باب ـ ۳۵: داغ و نشان در روی.

۵۵۴۱- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ مُوسَى، عَنْ حَنْظَلَةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ تُعْلَمَ الصُّورَةُ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُضْرَبَ.
تَابَعَهُ قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا الْعَنْقَزِيُّ، عَنْ حَنْظَلَةَ، وَقَالَ: تُضْرَبُ الصُّورَةُ.

۵۵۴۱ ـ از حَنْظَلَه، از سالم روایت است که گفت: ابن عمر ناخوش می‌دانست که بر روی (حیوان) نشان گذاشته شود. و ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده است که (بر روی حیوان) زده شود.

متابعت کرده است (عبیدالله را) قُتَیبَه و گفت: از عَنْقَری، از حَنْظَله روایت است و گفت: روی (حیوان) زده شود.

۵۵۴۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِأَخٍ لِي يُحَنِّكُهُ، وَهُوَ فِي مِرْبَدٍ لَهُ، فَرَأَيْتُهُ يَسِمُ شَاةً - حَسِبْتُهُ قَالَ - فِي آذَانِهَا. [راجع: ۱۵۰۲، أخرجه مسلم: ۲۱۱۹]

۵۵۴۲ ـ از شُعبه، از هِشام بن زید روایت است که اَنَس گفت: برادر خود را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بردم که او را تَحْنیک کند. آن حضرت در محل نگهداری حیوانات بود و دیدم که گوسفندی را داغ می‌کرد ـ راوی می‌گوید ـ گمان می‌کنم که انس گفت: گوش آن را داغ می‌کرد.

۳۶- باب: إِذَا أَصَابَ قَوْمٌ غَنِيمَةً، فَذَبَحَ بَعْضُهُمْ غَنَمًا

أَوْ إِبِلاً، بِغَيْرِ أَمْرِ أَصْحَابِهِمْ، لَمْ تُؤْكَلْ.

لِحَدِيثِ رَافِعٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۲۴۸۸]

وَقَالَ طَاوُسٌ وَعِكْرِمَةُ: فِي ذَبِيحَةِ السَّارِقِ: اطْرَحُوهُ.

باب ـ ۳۶: اگر گروهی به غنیمتی دست یافتند، و بعضی از آنها بدون اجازهٔ یاران خویش گوسفندی یا شتری ذبح کردند، گوشت آن خورده نشود.

نظر به حدیث رافع (بن خدیج) که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

و طاووس و عِکرَمه در مورد ذبح گوسفندی که دزدیده شده گفته‌اند که آن را دور افکنید.

۵۵۴۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّا نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا وَلَيْسَ مَعَنَا مُدًى، فَقَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلُوا، مَا لَمْ يَكُنْ سِنٌّ وَلا ظُفُرٌ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». وَتَقَدَّمَ سَرَعَانُ النَّاسِ فَأَصَابُوا مِنَ الْغَنَائِمِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ فِي آخِرِ النَّاسِ، فَنَصَبُوا قُدُورًا فَأَمَرَ بِهَا فَأُكْفِئَتْ، وَقَسَمَ بَيْنَهُمْ وَعَدَلَ بَعِيرًا بِعَشْرِ شِيَاهٍ، ثُمَّ نَدَّ بَعِيرٌ مِنْ أَوَائِلِ الْقَوْمِ، وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ خَيْلٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ

۵۵۴۳ ـ از عبایهٔ بن رِفاعَه، از پدرش از پدربزرگش رافع بن خدیج روایت است که گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتیم: فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و با خود کارد نداریم (که حیوانات را ذبح کنیم) آن حضرت فرمود: «با آنچه خون را بریزاند و نام خدا برده شود، بخورید اما با دندان و ناخن نباشد، و در این مورد به شما می‌گویم: اما دندان، استخوان است و اما ناخن کارد حبشیان است.» (شیوهٔ ذبح حبشیان است.)

اللَّهُ ، فَقَالَ : «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا فَعَلَ مِنْهَا هَذَا فَافْعَلُوا مِثْلَ هَذَا» . [راجع: ٢٤٨٨، أخرجه مسلم: ١٩٦٨].

مردم به پیشروی شتاب کردند و به غنایمی دست یافتند، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در پشت سر مردم بود و دیگها را برپا کردند. آن حضرت فرمود که دیگها واژگون شوند (زیرا قبل از تقسیم غنایم ذبح کرده بودند)، و آنگاه غنایم را میانشان تقسیم کرد و یک شتر را با ده گوسفند معادل ساخت. سپس شتری که از غنایم گروه نخستین بود فرار کرد و مردم اسپ نداشتند (که آن را تعقیب کنند) مردی آن را هدف تیر قرار داد و خداوند آن شتر را از گریختن بازداشت. سپس آن حضرت گفت: «همانا این چهارپایان رمنده‌اند، مانند رمندگان وحشی، اگر یکی از آنان چنین کرد با آن همین‌گونه عمل کنید.

۳۷- باب: إِذَا نَدَّ بَعِيرٌ لِقَوْمٍ ، فَرَمَاهُ بَعْضُهُمْ بِسَهْمٍ فَقَتَلَهُ ، فَأَرَادَ إِصْلاحَهُمْ ، فَهُوَ جَائِزٌ ؛ لِخَبَرِ رَافِعٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ـ ۳۷: اگر شتر متعلّق به گروهی فرار کند و کسی آن را به صلاح آن گروه با تیر بزند و بکشد، رواست.

نظر به حدیثی است که رافع از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٥٤٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ عُبَيْدٍ الطَّنَافِسِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَنَدَّ بَعِيرٌ مِنَ الإِبِلِ ، قَالَ : فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ لَهَا أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» . قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا نَكُونُ فِي الْمَغَازِي وَالأَسْفَارِ ، فَنُرِيدُ أَنْ نَذْبَحَ فَلَا تَكُونُ مُدًى ، قَالَ : «أَرِنْ ، مَا نَهَرَ ، أَوْ أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ ، غَيْرَ السِّنِّ وَالظُّفُرِ ، فَإِنَّ

٥٥٤٤ ـ از سعید بن مَسروق، از عَبایه بن رَفاعه، از پدرکلانش رافع به خَدیج(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما در سفری پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردیم. از شتران (غنیمت) شتری گریخت، مردی آن را با تیر زد و متوقف ساخت. سپس آن حضرت فرمود: «این رمندگان مانند رمندگان وحشی هستند، اگر یکی از آنها چنین کند با آن همین‌گونه عمل کنید.»

السِّنُّ عَظْمٌ، وَالظُّفُرُ مُدَى الْحَبَشَةِ». [راجع: ۲۴۸۸، أخرجه مسلم: ۱۹۶۸].

۳۸- باب: أَكْلِ الْمُضْطَرِّ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ [البقرة: ۱۷۲-۱۷۳].

وَقَالَ: ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾ [المائدة: ۳].

وَقَوْلُهُ: ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱۸-۱۱۹].

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

وَقَالَ: ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ

گفتم: یا رسول‌الله! ما در جنگها و سفرها می‌باشیم و می‌خواهیم که ذبح کنیم و کارد نداریم؟ آن حضرت فرمود: «بشتاب (یا بنگر) چه خون را می‌ریزد یا می‌ریزاند و نام خدا برده شود، آن را بخور، به‌جز ذبح با دندان و ناخن، زیرا دندان، استخوان است و ناخن کارد حبشیان است.»

باب ـ ۳۸: خوردن در حالت اضطرار و ناچاری.

نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و خدا را شکر کنید، اگر تنها او را می‌پرستید. (خداوند) تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که (هنگام سربریدن) نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است (ولی) کسی که (برای حفظ جان خود به خوردن آنها) ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.
(البقره، ۱۷۳ ، ۱۷۲)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «پس اگر به آیات او ایمان دارید، از آنچه نام خدا (به هنگام ذبح) بر آن برده شده است بخورید، و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی‌خورید؟ با اینکه (خدا) آنچه را بر شما حرام کرده ـ جز آنچه به آن ناچار شده‌اید ـ برای شما به تفصیل بیان نموده است، و به راستی، بسیاری (از مردم دیگران را) از روی نادانی با هوسهای خود گمراه می‌کنند.

﴿غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۴- ۱۱۵].

آری پروردگار تو به (حال) تجاوزکاران داناتر است.»
(الانعام، ۱۱۹ ـ ۱۱۸)

«بگو: در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد، هیچ حرامی نمی‌یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند. (یا قربانی که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی (به خوردن آنها) ناچار گردد قطعاً پروردگار تو آمرزندهٔ مهربان است.»
(الانعام، ۱٤٥)

و خداوند فرموده است: «پس از آنچه خدا شما را روزی کرده است، حلال (و) پاکیزه بخورید، و نعمت خدا را، اگر تنها او را می‌پرستید شکرگزارید. جز این نیست که (خدا) مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده حرام گردانیده است. (با این همه) هر کس که (به خوردن آنها) ناگزیر شود، و سرکش و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزندهٔ مهربان است.»
(النمل، ۱۱۵ و ۱۱٤)

٧٣- كِتَابُ الأَضَاحِيِّ

١- بابٌ: سُنَّةِ الأُضْحِيَّةِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: هِيَ سُنَّةٌ وَمَعْرُوفٌ .

٥٥٤٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ زُبَيْدٍ الإِيَامِيِّ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ ، مَنْ فَعَلَهُ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا ، وَمَنْ ذَبَحَ قَبْلُ فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ قَدَّمَهُ لأَهْلِهِ ، لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ» . فَقَامَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ ، وَقَدْ ذَبَحَ ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي جَذَعَةً . فَقَالَ: «اذْبَحْهَا وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ» .

قَالَ مُطَرِّفٌ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلاةِ تَمَّ نُسُكُهُ ، وَأَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ» . [راجع: ٩٥١ ، أخرجه مسلم: ١٩٦١] .

۷۳ ـ کتاب قربانی عید اَضحیٰ

باب ـ ۱: سنّت قربانی عید اَضْحیٰ

و ابن عمر گفت: و این سنّت و معروف است.[1]

۵۵۴۵ ـ از شَعْبی، از براء(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نخستین کاری که این روزمان به آن آغاز می‌کنیم، آن است که نماز می‌گزاریم، سپس بازمی‌گردیم و ذبح می‌کنیم.

پس کسی که این را بکند، همانا سنّت ما را به جا آورده است، و کسی که پیش (از نماز عید) ذبح کند، همانا آن گوشتی است که به خانوادهٔ خود عرضه کرده است و از قربانی در آن چیزی نیست.»

ابوبُردة بن نِیار برخاست و او (پیش از نماز) ذبح کرده بود و گفت: من گوسفند شش ماهه ای دارم. آن حضرت فرمود: «آن را ذبح کن ولی پس از تو (قربانی همچو گوسفندی) بر هیچ کس روا نیست.»

مُطرِّف: از عامر، از براء روایت کرده است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که پس از نماز (عید) ذبح کند، قربانی خود را تمام کرده است و به سنّت مسلمانان رسیده است.»

۱- نزد حنیفه، قربانی واجب است. «تیسیرالقاری.»

٥٥٤٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَإِنَّمَا ذَبَحَ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَقَدْ تَمَّ نُسُكُهُ، وَأَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ». [راجع: ٩٥٤، أخرجه مسلم: ١٩٦٢، مطولاً بغير هذا السياق].

٥٥٤٦ ـ از اَیّـوب، از محمد، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت اسـت کـه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که پیش از نماز ذبح کند، همانا برای نفس خود ذبح کرده است و کسـی که بعد از نماز ذبح کند، قربانی خود را تمام کرده اسـت و سـنّت مسلمانان را دریافته است.»

٢- باب: قِسْمَةِ الإِمَامِ الأَضَاحِيَّ بَيْنَ النَّاسِ

باب ـ ۲: تقسیم کردن امام، گوسفندان قربانی را میان مردم

٥٥٤٧- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ بَعْجَةَ الْجُهَنِيِّ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ ضَحَايَا، فَصَارَتْ لِعُقْبَةَ جَذَعَةٌ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَارَتْ جَذَعَةٌ؟ قَالَ: «ضَحِّ بِهَا». [راجع: ٢٣٠٠، أخرجه مسلم: ١٩٦٥].

٥٥٤٧ ـ از یَحیی، از بَعْجَه جُهَنِی روایت اسـت کـه عقبه بن عامر جُهَنِی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گوسـفندان قربانی را میان یاران خود تقسـیم کرد و برای عُقْبَه، بزغالهٔ (شـش ماه‌ای) رسید.
گفتم: یا رسول‌الله، برایم بزغاله‌ای رسیده است؟
فرمود: «آن را (به عنوان قربانی) ذبح کن.»

٣- باب: الأُضْحِيَةِ لِلْمُسَافِرِ وَالنِّسَاءِ

باب ـ ۳: قربانی برای مسافر و زنان.

٥٥٤٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا، وَحَاضَتْ بِسَرِفَ، قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَ مَكَّةَ، وَهِيَ تَبْكِي، فَقَالَ: «مَا لَكِ أَنَفِسْتِ». قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ، فَاقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». فَلَمَّا كُنَّا بِمِنًى، أُتِيتُ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: ضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ بِالْبَقَرِ. [راجع: ٢٩٤، أخرجه مسلم: ١٢١١].

٥٥٤٨ ـ از عبدالرحمـن بن قاسـم، از پدرش روایت اسـت که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بـر وی درآمد و او در موضع سَـرِف قبل از رسیدن به مکه (در عرض راه) حیض شـده بود و می‌گریست. آن حضرت به وی گفت: «تو را چه شـده است؟ آیا حیض شدی؟» عایشه گفت: آری.
آن حضرت فرمود: «این امری است که خداوند بر دختران آدم رقم زده است، پس همان اعمال

حج را انجـام بده که حاجیـان انجام می‌دهند به‌جز آنکه به خانهٔ (کعبه) را طواف کنی.»
ما در مِنیٰ بودیم که گوشـت گاوی آورده شد. گفتم: این برای چیسـت؟ گفتند: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) از جانب همسران خود گاوی قربانی کرده است.

٤- باب: مَا يُشْتَهَى مِنَ اللَّحْمِ يَوْمَ النَّحْرِ

باب ـ ۴: اشتها به گوشت در روز عید قربان.

٥٥٤٩- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ: «مَنْ كَانَ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيُعِدْ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذَا يَوْمٌ يُشْتَهَى فِيهِ اللَّحْمُ - وَذَكَرَ جِيرَانَهُ - وَعِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ شَاتَيْ لَحْمٍ؟ فَرَخَّصَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَلَا أَدْرِي بَلَغَتِ الرُّخْصَةُ مَنْ سِوَاهُ أَمْ لَا، ثُمَّ انْكَفَأَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى كَبْشَيْنِ فَذَبَحَهُمَا، وَقَامَ النَّاسُ إِلَى غُنَيْمَةٍ فَتَوَزَّعُوهَا، أَوْ قَالَ: فَتَجَزَّعُوهَا. [راجع: ٩٥٤، أخرجه مسلم: ١٩٦٢].

۵۵۴۹ ـ از اَیّـوب، از ابـن سـیرین از انس بن مالک روایت اسـت که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز عید قربان گفت: «کسی که پیش از نماز قربانی کرده اسـت باید بار دیگر قربانی کند.»
مردی برخاسـت و گفـت: یا رسـول‌الله، این روزی است که اشتها به گوشت می‌باشد ـ و از نیازمندی همسـایه‌های خود یاد کرد ـ و گفت: بزغاله‌ای دارم که گوشـت آن از دو گوسـفند بهتر است. آن حضرت به وی اجازه داد که آن را قربانی کند.
(انـس می‌گوید) مـن نمی‌دانم کـه این اجازه به‌جـز از وی بـرای دیگری داده شـده یا نه؟ سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی دو قـوچ رفـت و آنها را ذبح کرد و سـپس مردم به سوی گوسـفندان رفتند و آنها را میان خود تقسیم کردند.

٥- باب: مَنْ قَالَ: الأَضْحَى يَوْمُ النَّحْرِ

باب ـ ۵: کسی که گفت: ذبح باید در روز عید باشد.

۵۵۵۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ، وَذُو الْحِجَّةِ، وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ». «أَيُّ شَهْرٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذَا الْحِجَّةِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «أَيُّ بَلَدٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ - قَالَ مُحَمَّدٌ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ - وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلَّالًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يَبْلُغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ». وَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ قَالَ: صَدَقَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟». [راجع: ٦٧، أخرجه مسلم: ١٦٧٩].

۵۵۵۰ ـ از محمد، از پسر ابی‌بَکْرَه روایت است که ابوبَکْرَه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زمان به گردش اصلی خود بازآمده است، مانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده است. سال، دوازده ماه است. چهار ماه آن (ماههای) حرام است که سه ماه آن پیاپی هستند. ذُوالقَعْدَه و ذُوالحَجَّه و مُحَرَّم. رجب مُضَر، همان است که میان جمادی و شَعبان است.»

پس فرمود: «این کدام ماه است؟» گفتیم: خدا و رسول او داناتر است. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه پنداشتیم که آن را به غیر اسم آن خواهد نامید. فرمود: «آیا ذی‌الحجه نیست؟» گفتیم: آری.

فرمود: «این کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسول او داناتر است. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که آن را به غیر اسم آن خواهد نامید و فرمود: «آیا این [اشرف] شهرها (مکه) نیست؟» گفتیم: آری.

فرمود: «این کدام روز است؟» گفتیم: خدا و رسول او داناتر است. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم که آن را به غیر اسم آن خواهد نامید. فرمود: «آیا روز نحر نیست.»[1] گفتیم: آری.

فرمود: «همانا خونهای شما و اموال شما ـ محمد (راوی) گفت ـ می‌پندارم که فرمود: آبروهای شما بر شما حرام است، مانند حُرمت همین روز شما در همین شهر شما، در همین ماه شما، و شما پروردگار خویش را ملاقات خواهید

۱- یعنی: روز اول عید اَضحی.

کرد و از اعمال شما سؤال می‌کند، آنگاه باشید که پس از من به گمراهی بازنگردید که یکی از شما گردن دیگری را بزند، آگاه باشید، کسی که حاضر است (این حکم را) بر کسی که غایب است برساند و شاید کسی که این حکم به وی رسیده است فراگیرنده‌تر باشد از کسی که این حکم را به وی رسانده است.»

محمد (ابن سیرین، راوی) آنگاه که این حدیث را یاد می‌کرد می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راست گفته است.

سپس آن حضرت فرمود: «آیا (این حکم را) رساندم، آیا رساندم؟»

٦- بابٌ: الأَضْحَى وَالْمَنْحَرِ بِالْمُصَلَّى

باب ـ ۶: روز عید قربان و ذبح در مَصَلی (عیدگاه)

٥٥٥١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: يَعْنِي مَنْحَرَ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٩٨٢]

۵۵۵۱ ـ از عُبیدالله روایت است که نافع گفت: عبدالله (بن عمر) قربانی خود را در قربانگاه ذبح می‌کرد. عبیدالله گفت: یعنی قربانگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم).

٥٥٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ كَثِيرِ ابْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَذْبَحُ وَيَنْحَرُ بِالْمُصَلَّى. [راجع: ٩٨٢]

۵۵۵۲ ـ از فَرْقَد، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) به او گفته است: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قربانی را در مَصَلّا ذبح و نَحر می‌کرد.

٧- بابٌ: فِي أُضْحِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَقْرَنَيْنِ، وَيُذْكَرُ سَمِينَيْنِ

باب ـ ۷: قربانی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که دو قوچ شاخدار بودند و گفته شده است که فربه بودند.

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ بْنَ سَهْلٍ قَالَ: كُنَّا نُسَمِّنُ الأُضْحِيَّةَ بِالْمَدِينَةِ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ يُسَمِّنُونَ.

و یحیی بن سعید گفت: از ابواُمامَة بن سهل

شنیدم که گفت: ما در مدینه، قربانیها را فربه می‌کردیم و مسلمانان، قربانیها را فربه می‌کردند.

٥٥٥٣- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُضَحِّي بِكَبْشَيْنِ، وَأَنَا أُضَحِّي بِكَبْشَيْنِ. [انظر: ٥٥٥٤، ٥٥٥٨، ٥٥٦٤، ٥٥٦٥، ٧٣٩٩، أخرجه مسلم: ١٩٦٦، مطولاً].

٥٥٥٣ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که گفت: از اَنَس بن مالک(رضی‌الله عنه) شنیده‌ام که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دو قوچ قربانی می‌کرد، و من هم دو قوچ قربانی می‌کنم.

٥٥٥٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالوَهَّابِ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ انْكَفَأَ إِلَى كَبْشَيْنِ أَقْرَنَيْنِ أَمْلَحَيْنِ، فَذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ. [راجع: ٥٥٥٣، أخرجه مسلم: ١٩٦٦، بزيادة].

تَابَعَهُ وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَحَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسٍ.

٥٥٥٤ ـ از ایُّوب، از ابی‌قِلابه روایت است که اَنَس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی دو قوچ شاخدار ابلق (سیاه و سفید) رفت و آنان را با دست خود ذبح کرد.

متابعت کرده است (عبدالوهاب را) وُهَیب از ایُّوب از ابن سِیْرِین از اَنَس.

اسماعیل و حاتِ بن وردان از ایوب از ابن سیرین، از انس روایت کرده‌اند.

٥٥٥٥- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ ضَحَايَا، فَبَقِيَ عَتُودٌ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «ضَحِّ أَنْتَ بِهِ». [راجع: ٢٣٠٠، أخرجه مسلم: ١٩٦٥].

٥٥٥٥ ـ از یزید، از اَبی‌الخَیر روایت است که عُقْبه بن عام(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای وی گوسفندانی داد تا میان اصحاب آن حضرت برای قربانی (عید اضحی) تقسیم کند، بزغاله‌ای از آن باقی ماند، وی از آن به آن حضرت یاد کرد. فرمود: «آن را برای خود قربانی کن.»

٨- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِأَبِي بُرْدَةَ: «ضَحِّ بِالجَذَعِ مِنَ المَعَزِ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ».

باب ـ ٨: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ابوبُرده: «جَذع (بزغالهٔ شش‌ماهه تا یکساله) را قربانی کن و (قربانی جَذع) پس از تو، هرگز بر کسی را روا نیست.

٥٥٥٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا

٥٥٥٦ ـ از مُطرِّف، از عامِر روایت است که

مُطَرِّفٌ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : ضَحَّى خَالٌ لِي ، يُقَالُ لَهُ أَبُو بُرْدَةَ ، قَبْلَ الصَّلاةِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ : « شَاتُكَ شَاةُ لَحْمٍ » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللهِ ، إِنَّ عِنْدِي دَاجِنًا جَذَعَةً مِنَ الْمَعَزِ ، قال : « اذْبَحْهَا ، وَلَنْ تَصْلُحَ لِغَيْرِكَ » . ثُمَّ قَالَ : « مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلاةِ فَإِنَّمَا يَذْبَحُ لِنَفْسِهِ ، وَمَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلاةِ فَقَدْ تَمَّ نُسُكُهُ وَأَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ » . [راجع: ۹۵۱ ، أخرجه مسلم: ۱۹۶۱].

تَابَعَهُ عُبَيْدَةُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ وَإِبْرَاهِيمَ .

وَتَابَعَهُ وَكِيعٌ ، عَنْ حُرَيْثٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ .

وَقَالَ عَاصِمٌ وَدَاوُدُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : عِنْدِي عَنَاقُ لَبَنٍ .

وَقَالَ زُبَيْدٌ وَفِرَاسٌ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : عِنْدِي جَذَعَةٌ .

وَقَالَ أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ : عَنَاقٌ جَذَعَةٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ : عَنَاقٌ جَذَعٌ ، عَنَاقُ لَبَنٍ .

البراء بن عازِب (رضی‌الله عنه) گفت: خالو (دایی)ی من که ابوبُرده نامیده می‌شد قبل از نماز (عید) قربانی کرد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به او فرمود: «گوسفند تو گوسفند گوشتی است.» (نه برای قربانی.) ابوبُرده گفت: یا رسول‌الله، من بزغالهٔ خانگی پروار دارم. فرمود: «آن را ذبح کن و برای غیر از تو روا نیست.» سپس آن حضرت فرمود: «کسی که پیش از نماز (عید) ذبح کند، همانا آن را برای نفس خود ذبح کرده است و کسی که بعد از نماز ذبح کند قربانی خود را تمام کرده و سنّت مسلمانان را دریافته است.» متابعت کرده است (خالد را) عُبَیده، از شَعْبی و ابراهیم. و متابعت کرده است (عُبَیده را) وَکِیع از حَرَیْث از شَعبی و عاصِم و داوود به روایت از شعبی گفته‌اند: (ابوبُرده به این عبارت گفت: بزغالهٔ مادهٔ زیر یک سال دارم.) و زُبَید و فِراس از شَعبی (به عبارت) روایت کرده‌اند: جَذَعَه. و اَبُوالاحْوَص گفت: منصور (به این عبارت) روایت کرده است: عَنَاق جَذَعه و ابن عون گفته است:، عناق جذع، عَنَاق‌َلَبَن. (بزغالهٔ ماده زیر یک سال دارم.)

۵۵۵۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قال : ذَبَحَ أَبُو بُرْدَةَ قَبْلَ الصَّلاةِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « أَبْدِلْهَا » . قَالَ : لَيْسَ عِنْدِي إِلا جَذَعَةٌ . قَالَ شُعْبَةُ - وَأَحْسَبُهُ قَالَ : هِيَ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ - قَالَ : « اجْعَلْهَا مَكَانَهَا وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ » . [راجع: ۹۵۱ ، أخرجه مسلم: ۱۹۶۱ ، مطولاً].

وَقَالَ حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ

۵۵۵۷ - از سَلَمه، از ابوجُحَیفه روایت است که البراء گفت: ابوبُرده پیش از نماز (عید) ذبح کرد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به او گفت: «آن را عوض کن.» (گوسفندی دیگر قربانی کن.) وی گفت: به‌جز جَذَعه ندارم. شُعبه گفته است: می‌پندارم که ابوبُرده گفت: آن جَذَعه از گوسفند کلانتر بهتر است.
آن حضرت فرمود: «این را به جای آن قربانی

أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. وَقَالَ: عَنَاقٌ جَذَعَةٌ.

کن و پس از تو این (جذعه) هیچ کسی را بسنده نیست.»
و حاتم بن وَرْدان گفت: ایوب، از محمد، از اَنس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (این حدیث را روایت کرده و (به این عبارت) گفته است: عِناقٌ جَذَعَةٌ.

٩- بَابٌ: مَنْ ذَبَحَ الأَضَاحِيَ بِيَدِهِ

باب ـ ۹: کسی که قربانی را با دست خود ذبح کند.

٥٥٥٨- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: ضَحَّى النَّبِيُّ ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ، فَرَأَيْتُهُ وَاضِعًا قَدَمَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا، يُسَمِّي وَيُكَبِّرُ، فَذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ. [راجع: ٥٥٥٣، أخرجه مسلم: ١٩٦٦].

۵۵۵۸ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دو قوچ ابلق را قربانی کرد، و دیدم که پای خود را بر پهلوهایشان نهاد، بسم الله و الله اکبر می‌گفت و آنها را با دست خود ذبح کرد.

١٠- بَابٌ: مَنْ ذَبَحَ ضَحِيَّةَ غَيْرِهِ

باب ـ ۱۰: کسی که قربانی دیگری را ذبح کرد.

وَأَعَانَ رَجُلٌ ابْنَ عُمَرَ فِي بَدَنَتِهِ.

وَأَمَرَ أَبُو مُوسَى بَنَاتِهِ أَنْ يُضَحِّينَ بِأَيْدِيهِنَّ.

ابن عمر را مردی در ذبح کردن قربانی وی کمک کرد.
و ابوموسی به دختران خود امر کرد که با دستان خویش ذبح کنند.

٥٥٥٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَرِفَ وَأَنَا أَبْكِي، فَقَالَ: «مَا لَكِ أَنَفِسْتِ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ، اقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ. [راجع: ٢٩٤، أخرجه مسلم: ١٢١١].

۵۵۵۹ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در موضع سَرِف (در مسیر مکه) نزدم آمد و من می‌گریستم. فرمود: «تو را چه شده است، آیا حایض شده‌ای؟» گفتم: آری. فرمود: «این امری است که بر دختران آدم رقم زده شده است. به‌جا کن آنچه حاجیان به‌جا می‌کنند به‌جز آنکه خانهٔ

(کعبه) را طواف نکنی.»
و پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلم) از جانب زنان خود، گاوی قربانی کرد.

۱۱- باب: الذَّبح بَعدَ الصَّلاة

۵۵۶۰- حَدَّثنا حَجَّاجُ بنُ المِنهال: حَدَّثنا شُعبَةُ قال: أخبَرَني زُبَيدٌ قال: سَمِعتُ الشَّعبيَّ، عَنِ البَراءِ رَضيَ اللهُ عَنهُ قال: سَمِعتُ النَّبيَّ ﷺ يَخطُبُ فَقالَ: «إنَّ أوَّلَ ما نَبدأ بِهِ مِن يَومِنا هَذا أن نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرجِعَ فَنَنحَرَ، فَمَن فَعَلَ هَذا فَقَد أصابَ سُنَّتَنا، وَمَن نَحَرَ فَإنَّما هُوَ لَحمٌ يُقَدِّمُهُ لأهلِهِ، لَيسَ مِنَ النُّسُكِ في شَيءٍ». فَقالَ أبو بُردَةَ: يا رَسولَ اللهِ، ذَبَحتُ قَبلَ أن أُصَلِّيَ، وَعِندي جَذَعَةٌ خَيرٌ مِن مُسِنَّةٍ؟ فَقالَ: «اجعَلها مَكانَها، وَلَن تَجزِيَ - أو تُوفِيَ - عَن أحَدٍ بَعدَكَ». [راجع: ۹۵۱، اخرجه مسلم: ۱۹۶۱]

باب ـ ۱۱: ذبح پس از نماز (عید).

۵۵۶۰ ـ از زُبَید روایت است که شَعْبی گفت: از بَرا(رضی‌الله عنه) شـنیدم که می‌گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که خُطبه می‌خواند و فرمود: «نخسـتین چیزی که روزمان را با آن آغـاز می‌کنیم آن اسـت که نمـاز می‌گزاریم، سـپس (از نماز) برمی‌گردیم و (قربانی را) ذبح می‌کنیم کسـی که چنین کند، همانا سنّت ما را دریافته است و کسی که (قربانی را قبل از نماز) ذبح کند، همانا آن (ذبح) گوشـتی است که بر خانـوادهٔ خـود عرضه کرده اسـت و در آن از قربانی چیزی نیست.»
سـپس ابوبُرده گفت: یا رسول‌الله! قبل از آنکه نماز بگزارم، ذبح کردم و نزد من بزغاله‌ای است که از گوسفند کلانتر و بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «این را به‌جای آن ذبح کن و هرگز پس از تو هیچ یک (بزغاله‌ای) بسنده نیست.»

۱۲- باب: مَن ذَبَحَ قَبلَ الصَّلاة أعادَ

۵۵۶۱- حَدَّثنا عَليُّ بنُ عَبدِالله: حَدَّثنا إسماعيلُ بنُ إبراهيمَ، عَن أيُّوبَ، عَن مُحَمَّدٍ، عَن أنَسٍ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال: «مَن ذَبَحَ قَبلَ الصَّلاةِ فَليُعِد». فَقالَ رَجُلٌ: هَذا يَومٌ يُشتَهَى فيهِ اللَّحمُ، وَذَكَرَ هَنَةً مِن جيرانِهِ، فَكَأنَّ النَّبيَّ

باب ـ ۱۲: کسی که پیش از نماز ذبح کند، دوباره ذبح کند.

۵۵۶۱ ـ از ایُّـوب، از محمـد، از اَنَس روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «کسـی که پیش از نماز ذبح کند باید بار دیگر ذبح کند.»

ﷺ عَذرَهُ ، وَعِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ شَاتَيْنِ ؟ فَرَخَّصَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَلا أَدْرِي بَلَغَتِ الرُّخْصَةُ أَمْ لا ، ثُمَّ انْكَفَأَ إِلَى كَبْشَيْنِ ، يَعْنِي فَذَبَحَهُمَا ، ثُمَّ انْكَفَأَ النَّاسُ إِلَى غُنَيْمَةٍ فَذَبَحُوهَا . [راجع: ٩٥٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٢].

مردی گفت: این روزی است که اشتها برای گوشت (زیاد) است و از نیازمندی همسایه‌های خود یاد کرد ـ گویا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عذر او را نپذیرفت ـ (و آن مرد گفت): من بزغاله‌ای دارم که از دو گوسفند بهتر است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برایش اجازه داد (که آن را ذبح کند)، ولی نمی‌دانم که این اجازه (به همهٔ مسلمانان) داده شده یا نه؟ سپس آن حضرت به سوی دو قوچ رفت، یعنی آنها را ذبح کرد، بعد مردم به سوی گوسفندان رفتند و آنها را ذبح کردند.

٥٥٦٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ: سَمِعْتُ جُنْدَبَ بْنَ سُفْيَانَ الْبَجَلِيَّ قَالَ: شَهِدْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ ، فَقَالَ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيُعِدْ مَكَانَهَا أُخْرَى ، وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ فَلْيَذْبَحْ» . [راجع: ٩٥٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٠].

٥٥٦٢ ـ از شُعبه، از اَسوَد بن قیس روایت است که گفت: از جُندَب بن سُفیان بَجَلی شنیدم که گفت: من در روز نَحر حاضر بودم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که قبل از اینکه نماز بگزارد (قربانی را) ذبح کرده است باید به جای آن قربانی دیگری ذبح کند و کسی که ذبح نکرده است، باید ذبح کند.»

٥٥٦٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ فِرَاسٍ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا ، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا ، فَلا يَذْبَحْ حَتَّى يَنْصَرِفَ» . فَقَامَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَعَلْتُ . فَقَالَ: «هُوَ شَيْءٌ عَجَّلْتَهُ» . قَالَ: فَإِنَّ عِنْدِي جَذَعَةً هِيَ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّتَيْنِ ، آذْبَحُهَا ؟ قَالَ: «نَعَمْ ، ثُمَّ لا تَجْزِي عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ» . قَالَ عَامِرٌ: هِيَ خَيْرُ نَسِيكَتَيْهِ . [راجع: ٩٥١ ، أخرجه مسلم: ١٩٦١ ، باختلاف].

٥٥٦٣ ـ از فِراس، از عامِر روایت است که بَراء گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی نماز گزارد و فرمود: «کسی نماز ما را می‌گزارد و بـه قبلهٔ ما روی می‌آورد، باید ذبح نکند تا از نماز برگردد.»

ابوبُرده بن نَیار ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! من (پیش از نماز ذبـح) کردم. آن حضرت فرمود: «این چیزی است که در آن شتاب کرده‌ای.» وی گفت: من بُزغاله‌ای دارم که از دو گوسفند بهتر است. آیا آن را ذبح کنم؟ فرمود: «آری، پس از آن هیچ‌یک بعد از تو قبول نمی‌شود.» عامِر گفت: این بهترین دو قربانی اوست.

۱۳- باب: وَضْعِ الْقَدَمِ عَلَى صَفْحِ الذَّبِيحَةِ

٥٥٦٤- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُضَحِّي بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ، وَيَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى صَفْحَتِهِمَا، وَيَذْبَحُهُمَا بِيَدِهِ. [راجع: ٥٥٥٣، أخرجه مسلم: ١٩٦٦، بزيادة].

باب ـ ۱۳: نهادن پای بر پهلوی (حیوان) قربانی.

٥٥٦٤ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دو قوچ شاخدار ابلق قربانی می‌کرد و پای خود را بر پهلوی آنها می‌نهاد و آنان را با دست خویش ذبح می‌کرد.

۱٤- باب: التَّكْبِيرِ عِنْدَ الذَّبْحِ

٥٥٦٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: ضَحَّى النَّبِيُّ ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ، ذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ، وَسَمَّى وَكَبَّرَ، وَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا. [راجع: ٥٥٥٣، أخرجه مسلم: ١٩٦٦].

باب ـ ۱۴: تکبیر به هنگام ذبح.

٥٥٦٥ ـ از ابوعَوانه، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دو قوچ شاخدار ابلق را قربانی کرد و با دست خویش ذبح کرد و بسم‌الله، و اَللهُ اَکْبَر گفت و پای خود را بر پهلوی آنها نهاد.

۱٥- باب: إِذَا بَعَثَ بِهَدْيِهِ لِيُذْبَحَ لَمْ يَحْرُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ

٥٥٦٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ: أَنَّهُ أَتَى عَائِشَةَ فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ رَجُلاً يَبْعَثُ بِالْهَدْيِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَجْلِسُ فِي الْمِصْرِ، فَيُوصِي أَنْ تُقَلَّدَ بَدَنَتُهُ، فَلا يَزَالُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ مُحْرِمًا حَتَّى يَحِلَّ النَّاسُ، قَالَ: فَسَمِعْتُ تَصْفِيقَهَا مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ، فَقَالَتْ: لَقَدْ كُنْتُ أَفْتِلُ قَلائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَبْعَثُ هَدْيَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، فَمَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ مِمَّا حَلَّ لِلرِّجَالِ مِنْ أَهْلِهِ، حَتَّى يَرْجِعَ النَّاسُ. [راجع: ١٦٩٦، أخرجه مسلم: ١٣٢١].

باب ـ ۱۵: اگر کسی هَدْی (قربانی) خود را (به مکه) بفرستد تا در آنجا ذبح شود چیزی بر وی حرام نمی‌شود.

٥٥٦٦ ـ از شَعبی روایت است که مسروق گفت: وی نزد عایشه رفت و به او گفت: ای اُم‌المؤمنین، اگر مردی قربانی خود را به کعبه می‌فرستد و خودش در شهر خود می‌نشیند و سفارش می‌کند که حیوان قربانی وی (برای تشخیص) قلاده زده شود آیا از همان روز همیشه در حالت اِحرام است تا مردم حلال شوند (از احرام برآیند.)
آن مرد گفت: من صدای دست‌برهم‌زدن عایشه را از پس پرده شنیدم، سپس عایشه گفت: من

قلاّده‌های قربانی رسـول خـدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را می‌بافتم و آن حضرت قربانی خود را به سوی کعبه می‌فرستاد، بر وی حرام نمی‌شود آنچه حلال اسـت از مردان بر زنانشان، تا آنکه مردم (از حج) برمی‌گشتند.

١٦- باب: مَا يُؤْكَلُ مِنْ لُحُومِ الأَضَاحِيِّ وَمَا يُتَزَوَّدُ مِنْهَا

باب ـ ۱۶: آنچه از گوشت قربانی خورده می‌شود و آنچه از آن توشه گرفته می‌شود.

٥٥٦٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال: كُنَّا نَتَزَوَّدُ لُحُومَ الأَضَاحِيِّ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَقَالَ غَيْرَ مَرَّةٍ: لُحُومَ الْهَدْيِ. [راجع: ١٧١٩، أخرجه مسلم: ١٩٧٢، باختلاف]

۵۵٦۷ ـ از عَمـرو، از عطأ روایت اسـت که از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) شـنیده است که گفت: ما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گوشت قربانی را (که در مکه ذبح کرده بودیم) تا به مدینه توشهٔ (غذای سفر) می‌کردیم.
و جابـر غیـر از این بار گفت: گوشـت هَدْی (حیوان قربانی).

٥٥٦٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ: عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ: أَنَّ ابْنَ خَبَّابٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ كَانَ غَائِبًا فَقَدِمَ، فَقُدِّمَ إِلَيْهِ لَحْمٌ، قَالُوا: هَذَا مِنْ لَحْمِ ضَحَايَانَا، فَقَالَ: أَخِّرُوهُ لا أَذُوقُهُ، قَالَ: ثُمَّ قُمْتُ فَخَرَجْتُ، حَتَّى آتِيَ أَخِي أَبَا قَتَادَةَ، وَكَانَ أَخَاهُ لأُمِّهِ، وَكَانَ بَدْرِيًّا، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ بَعْدَكَ أَمْرٌ. [راجع: ٣٩٩٧]

۵۵٦۸ ـ از قاسِم، از ابن خَبّاب روایت است که وی از ابوسعید شنیده است که می‌گفت: باری وی (به هنگام عید اَضْحی) در سفر بود، سپس باز آمد، نزد وی گوشـت آورده شـد و گفتند: این از گوشـت قربانیهای ماسـت، ابوسـعید (خُـدری) گفـت: آن را دور کنید، من از آن بر زبان نمی‌زنم.
(ابوسـعید) می‌گوید: سپس برخاستم و برآمدم تـا آنکه نزد برادر خود ابوقتاده رسـیدم ـ و او از سـوی مادر، برادر وی بـود (در جنگ بدر شرکت کرده بود)، این موضوع را به وی گفتم: وی گفت: پس از (رفتن به سفر) امری نو آمده اسـت (که نگهداری و خوردن گوشت قربانی به مدت زمانی اجازه می‌دهد)

٥٥٦٩ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ فَلا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةٍ وَبَقِيَ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادَّخِرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا». [أخرجه مسلم: ١٩٧٤].

۵۵۶۹ ـ از ابوعاصِم، از یزید بن ابی‌عُبَید، از سَلَمهٔ بن اَکوَع روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که از شما قربانی کند و سه روز بگذرد، از آن گوشت چیزی در خانه‌اش نماند.»

آنگاه که سال آینده فرا رسید، گفتند: یا رسول‌الله! (در مورد گوشت قربانی) چنان که سال گذشته کردیم؟

آن حضرت فرمود: «بخورید و بخورانید و نگهدارید، همانا در آن سال مردم در تنگی معیشت بودند و خواستم تا شما به نیازمندان کمک کنید.»

٥٥٧٠ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: الضَّحِيَّةُ كُنَّا نُمَلِّحُ مِنْهُ، فَنَقْدَمُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «لا تَأْكُلُوا إِلا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ». وَلَيْسَتْ بِعَزِيمَةٍ، وَلَكِنْ أَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ مِنْهُ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ. [راجع: ٥٤٢٣، أخرجه مسلم: ١٩٧٠، مختصراً].

۵۵۷۰ ـ از یحیی بن سعید از عَمْره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: ما مقداری از گوشت قربانی را نمک می‌زدیم و آن را به مدینه به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیش می‌کردیم. آن حضرت فرمود: «آن را بیش از سه روز نخورید.» این منع، عزیمت (تحریمی) نیست ولی قصد آن بود که (به نیازمندان) خورانده شود. خدا داناتر است.

٥٥٧١ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قال: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: حَدَّثَنِي أَبُو عُبَيْدٍ، مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ: أَنَّهُ شَهِدَ الْعِيدَ يَوْمَ الأَضْحَى مَعَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَصَلَّى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ الْعِيدَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَأَمَّا الآخَرُ فَيَوْمٌ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ. [راجع: ١٩٩٠، أخرجه مسلم: ١١٣٧].

۵۵۷۱ ـ از زُهری، از ابوعُبَید، مَولی ابن اَزْهَر روایت که گفت: وی در روز عید اَضحیٰ با عمر بن خطّاب (رضی‌الله عنه) حاضر بوده است، عمر پیش از خطبهٔ نماز (عید) را گزارد، سپس به مردم خطبه خواند و گفت: این مردم، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شما را از روزه گرفتن در این دو عید منع کرده است، یکی از آن دو روز، روزی است که پس از روزه گرفتن خویش، (با ختم روزه) می‌خورید (عید فطر) و روز دیگر، همان است که از قربانیهای

خویش می‌خورید.»

۵۵۷۲- قال أبو عُبَيْد: ثُمَّ شَهِدْتُ العِيدَ مَعَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، فَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الجُمُعَةِ، فَصَلَّى قَبْلَ الخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَذَا يَوْمٌ قَدِ اجْتَمَعَ لَكُمْ فِيهِ عِيدَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْتَظِرَ الجُمُعَةَ مِنْ أَهْلِ العَوَالِي فَلْيَنْتَظِرْ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْجِعَ فَقَدْ أَذِنْتُ لَهُ.

۵۵۷۲ ابوعُبَید گفت: سپس با عثمان بن عَفّان (در روز عید) حاضر بوده‌ام، و آن روز مصادف با جمعه بود وی نماز عید را پیش از خطبه گزارد، سپس خطبه خواند و گفت: ای مردم، همانا این روزی است که برای شما دو عید جمع شده است (روز عید و روز جمعه) اگر کسانی از مردم عوالی (منطقه دوردست مدینه) بخواهند که (پس از نماز عید) به نماز جمعه انتظار بکشند، منتظر بمانند و کسانی که بخواهند به منازل خویش برگردند، همانا برایشان اجازه داده‌ام.

۵۵۷۳- قال أبو عُبَيْد: ثُمَّ شَهِدْتُهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: فَصَلَّى قَبْلَ الخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَاكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا لُحُومَ نُسُكِكُمْ فَوْقَ ثَلَاثٍ.

وَعَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ نَحْوَهُ. [أخرجه مسلم: ۱۹۶۹].

۵۵۷۳ ـ ابوعبید گفت: سپس با علی بن ابی‌طالب (در نماز عید) حاضر بوده‌ام، نماز عید را پیش از خطبه خواند، سپس بر مردم خطبه خواند و گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شما را منع کرده است که بیش از سه روز گوشت قربانیهای خود را بخورید.[1]

و از مَعْمَر، از زُهری، از ابو عُبَید نحو (مانند آن در معنا نه در لفظ) روایت شده است.

۵۵۷۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَمِّهِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُوا مِنَ الأَضَاحِيِّ ثَلَاثًا». وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَأْكُلُ بِالزَّيْتِ حِينَ يَنْفِرُ مِنْ مِنًى، مِنْ أَجْلِ لُحُومِ الهَدْيِ. [أخرجه مسلم: ۱۹۷۰].

۵۵۷۴ ـ از ابن شهاب از سالِم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از گوشت قربانی سه روز بخورید.»

۱- در احادیث قبلی چنانکه گذشت، منع از خوردن گوشت قربانی به مدت زیاده از سه روز، مخصوص سال قحطی بوده تا از گوشت قربانی به محتاجان داده شود. ولی حدیثی که از علی روایت شده، خوردن گوشت قربانی را زیاده از سه روز مجاز نمی‌داند. کرمانی یکی از شارحین صحیح‌البخاری گفت که در همین سالی که حضرت علی در خطبهٔ خود آن را منع کرده شاید قحط‌سالی بوده است. بنابراین در اخذ حکم از این احادیث اختلاف است، گروهی به استناد حدیث حضرت علی، خوردن آن را بیش از سه روز حرام دانسته‌اند، ولی جمهور بر آن هستند که نگه داشتن و خوردن گوشت قربانی زیاده از سه روز مباح است. بعضی این منع را کراهت دانسته‌اند که کراهت آن همیشه باقی است. «تیسیرالقاری»

و عبـدالله بن عمـر، آنگاه که از مِنیَ رهسـپار (مدینه) می‌شـد (نان با) روغـن می‌خورد، از سبب (پرهیز از خوردن) گوشت قربانی.

٧٤- كِتَابُ الأَشْرِبَةِ

١- قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ٩٠].

٥٥٧٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الآخِرَةِ». [أخرجه مسلم: ٢٠٠٣، بزيادة].

٥٥٧٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ بِإِيلِيَاءَ بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا، ثُمَّ أَخَذَ اللَّبَنَ، فَقَالَ جِبْرِيلُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَاكَ لِلْفِطْرَةِ، وَلَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ. [راجع: ٣٣٩٤، أخرجه مسلم: ١٦٨، مطولاً، وفي الأشربة: ٩٢ نفسه].

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ، وَابْنُ الْهَادِ، وَعُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ، وَالزُّبَيْدِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

٥٥٧٧- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ

۷۴ ـ کتاب نوشیدنیها

باب ـ ۱: فرمودهٔ خدای تعالی: «شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلیدند (و) از عمل شیطانند، پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.)

(المائده، ۹۰)

۵۵۷۵ ـ از مالک، از نافع، از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در دنیا شراب بخورد و سپس از آن توبه نکند، از شراب آخرت (بهشت) محروم می‌باشد.»

۵۵۷۶ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که از ابوهریره (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: در شبی که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را به بیت‌المقدس بردند دو ظرف شیر و شراب به وی آوردند، آن حضرت به سوی آ ن دو ظرف نگریست و سپس ظرف شیر را گرفت. جبرئیل گفت: سپاس و ستایش خدای را که تو را به فطرت (راه راست) راهنمایی کرد، اگر ظرف شراب را می‌گرفتی امت تو گمراه می‌شد.

متابعت کرده است (شعیب راوی را) مَعْمَر و ابن الهاد، و عثمان بن عمر و زُبَیدی از زُهری.

۵۵۷۷ ـ از هِشام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله

اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا لا يُحَدِّثُكُمْ بِهِ غَيْرِي ، قال: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يَظْهَرَ الْجَهْلُ ، وَيَقِلَّ الْعِلْمُ ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا ، وَتُشْرَبَ الْخَمْرُ ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ ، وَيَكْثُرَ النِّسَاءُ ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً قَيِّمُهُنَّ رَجُلٌ وَاحِدٌ» . [راجع: ۸۰ ، أخرجه مسلم: ۲٦۷۱] .

علیه وسلّم) حدیثی شنیده‌ام که به‌جز من کسی دیگر به شما نمی‌گوید، چنانکه آن حضرت فرمود: «از نشانه‌های قیامت آن است که: نادانی (در علم دین) پدید می‌آید و عِلم کم می‌شوند و زناکاری برملا می‌گردد و شراب نوشیده می‌شود و مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌گردند تا آنکه از پنجاه زن یک مرد سرپرستی می‌کند.»

۵۵۷۸- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، قال: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ابْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَابْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولانِ: قال أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» .

قال ابْنُ شِهَابٍ: وَأَخْبَرَنِي عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُحَدِّثُهُ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، ثُمَّ يَقُولُ: كَانَ أَبُو بَكْرٍ يُلْحِقُ مَعَهُنَّ: «وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ ، يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا ، حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ» . [راجع: ۲٤۷۵ ، أخرجه مسلم: ۵۷] .

۵۵۷۸ ـ از یونس، از ابن شهاب روایت است که گفت: از ابوسَلَمه ابن عبدالرحمن و ابن مُسیَّب شنیده‌ام که می‌گفتند: از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زناکار به هنگام ارتکاب زنا مؤمن نیست و شرابخوار به هنگام شراب خوردن مؤمن نیست و دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست.»

ابن شهاب گفت: عبدالملک بن ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هِشام مرا خبر داده که (پدرم) ابوبکر از ابوهریره روایت می‌کرد. سپس می‌گفت: ابوبکر با حدیث مذکور این را پیوسته که (آن حضرت فرمود: «و غارتگر که مال ارزشمندی را غارت می‌کند و مردم به سوی وی می‌نگرند به هنگام غارت مؤمن نیست.»

۲- باب: الْخَمْرِ مِنَ الْعِنَبِ [وَغَيْرِهِ]

باب ـ ۲: شراب از انگور (و غیره)

۵۵۷۹- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، هُوَ ابْنُ مِغْوَلٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: لَقَدْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ وَمَا

۵۵۷۹ ـ از مالک بن مَغْوَل از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا شراب (انگور) حرام شد در حالی که در مدینه از آن

بِالْمَدِينَةِ مِنْهَا شَيْءٌ . [راجع: ٤٦١٦] .

چیزی موجود نبود.

٥٥٨٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ عَبْدُرَبِّهِ بْنُ نَافِعٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: حُرِّمَتْ عَلَيْنَا الْخَمْرُ حِينَ حُرِّمَتْ ، وَمَا نَجِدُ - يَعْنِي بِالْمَدِينَةِ - خَمْرَ الأَعْنَابِ إِلا قَلِيلاً ، وَعَامَّةُ خَمْرِنَا الْبُسْرُ وَالتَّمْرُ . [راجع: ٢٤٦٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٨٠ و أخرجه مسلم : ١٩٨١ ، باختلاف] .

۵۵۸۰ ـ از یونس از ثابت‌البنانی روایت است که اَنس گفت: شراب بر ما حرام گردانیده شده و به هنگام حرام شدن آن ما در مدینه شراب انگور نمی‌یافتیم مگر اندکی، و همهٔ شرابهای ما از خرمای خشک و تر ساخته شده بود.

٥٥٨١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ: حَدَّثَنَا عَامِرٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : قَامَ عُمَرُ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ: أَمَّا بَعْدُ ، نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ : الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ . [راجع: ٤٦١٩ ، أخرجه مسلم: ٣٠٣٢، بزيادة] .

۵۵۸۱ ـ از ابی حَیّان، از عامر روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عمر بر منبر ایستاد و گفت: اما بعد، تحریم شراب نازل شد و آن از پنج چیز آماده می‌شود: انگور و خرما و عسل و گندم و جو و شراب همان است که عقل را بپوشاند.

٣- باب : نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَهِيَ مِنَ الْبُسْرِ وَالتَّمْرِ

باب ـ ۳: فرود آمدن تحریم شراب و شراب از خرمای تر و خشک بود.

٥٥٨٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ ابْنُ أَنَسٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنْتُ أَسْقِي أَبَا عُبَيْدَةَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ ، مِنْ فَضِيخِ زَهْوٍ وَتَمْرٍ ، فَجَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ: إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: قُمْ يَا أَنَسُ فَأَهْرِقْهَا ، فَأَهْرَقْتُهَا . [راجع: ٢٤٦٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٨٠ ، باختلاف وبدون «أبي وأبي عبيدة» ، ونفسه في الأشربة:٩] .

۵۵۸۲ ـ از مالک بن اَنَس از اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنهما) گفت: من برای ابوعبیده و ابوطَلحه و اُبَی بن کعب شرابی می‌نوشاندم که از خرمای تر و تازه تهیه شده بود. کسی نزدشان آمد و گفت: همانا شراب حرام گردیده است. ابوطلحه گفت: برخیز و شراب را بیرون بریز، من آن را بیرون ریختم.

٥٥٨٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عَلَى الْحَيِّ أَسْقِيهِمْ ، عُمُومَتِي وَأَنَا أَصْغَرُهُمُ ، الْفَضِيخَ ، فَقِيلَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، فَقَالُوا: أَكْفِئْهَا ، فَكَفَأْتُهَا . قُلْتُ لأَنَسٍ: مَا شَرَابُهُمْ ؟ قَالَ: رُطَبٌ وَبُسْرٌ .

۵۵۸۳ ـ از مُعتَمر روایت است که پدرش گفت: از اَنس شنیدم که گفت: بر گروهی ایستاده بودم که عموهای من بودند و من خردترین ایشان بودم و آنها را می‌نوشانیدم، یعنی فَضیخ (شراب خرما). پس گفته شد: شراب حرام

فَقَالَ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَنَسٍ: وَكَانَتْ خَمْرَهُمْ، فَلَمْ يُنْكِرْ أَنَسٌ.

وَحَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِي: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَتْ خَمْرَهُمْ يَوْمَئِذٍ. [راجع: ٢٤٦٤، أخرجه مسلم: ١٩٨٠].

گردیده است. گفتند: ظروف شراب را واژگون کن، من واژگون کردم.

به انس گفتم: چه نوع شراب بود؟ گفت: از خرمای تر و تازه. ابوبکر بن اَنس گفت: و شرابشان (فضیخ) بود، و انس از آن انکار نکرد.

و بعضی یاران من گفته‌اند: از انس بن مالک شنیده‌اند که می‌گفت: در آن روز (تحریم)، شرابشان (فضیخ) بود.

٥٥٨٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ أَبُو مَعْشَرٍ الْبَرَّاءُ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ، وَالْخَمْرُ يَوْمَئِذٍ الْبُسْرُ وَالتَّمْرُ. [راجع: ٢٤٦٤، أخرجه مسلم: ١٩٨٠ وأخرجه مسلم: ١٩٨١، باختلاف].

۵۵۸۴ ـ از سعید بن عبیدالله روایت است که بکر بن عبدالله گفت: انس بن مالک به ایشان گفت: همانا شراب حرام گردید و در آن روز شرابشان از خرمای تر و خشک بود.

٤ - بَابٌ: الْخَمْرُ مِنَ الْعَسَلِ، وَهُوَ الْبِتْعُ

باب ـ ۴: شراب از عسل و آن اَلْبِتْع است.

وَقَالَ مَعْنٌ: سَأَلْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ عَنِ الْفُقَّاعِ، فَقَالَ: إِذَا لَمْ يُسْكِرْ فَلَا بَأْسَ.

وَقَالَ ابْنُ الدَّرَاوَرْدِيِّ: سَأَلْنَا عَنْهُ فَقَالُوا: لَا يُسْكِرُ لَا بَأْسَ بِهِ.

و مَعَن گفت: از مالک بن اَنَس در مورد فُقّاع[1] پرسیدم. گفت: اگر مستی نیاورد در آن باکی نیست.

و ابن اَلدِّراوَرْدی گفت: در این مورد از (فقها) سؤال کردیم. گفتند: آنچه مستی نیاورد در آن باکی نیست.

٥٥٨٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْبِتْعِ، فَقَالَ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». [راجع: ٢٤٢، أخرجه مسلم: ٢٠٠١].

۵۵۸۵ ـ از مالک، از ابن شهاب، از ابی‌سَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که عایشه گفت: درمورد اَلْبِتْع (شراب عسل) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال شد. فرمود: «هر نوشیدنی که مستی آورد، آن حرام است.»

۱- فُقّاع نوشابه‌ای است که از عسل و انگور تهیه می‌شود و نوشیدن آن رواست تا آنگاه که تازه باشد و تخمیر نشده باشد. (ترجمهٔ انگلیسی بخاری)
در تیسیرالقاری گفته شد که فُقّاع، شرابی است که از مویز می‌سازند.

۵۵۸۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْبِتْعِ، وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ، وَكَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ يَشْرَبُونَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». [راجع: ۲۴۲، أخرجه مسلم: ۲۰۰۱، بدون ذكر اليمن].

۵۵۸۶ ـ از شُعَیب، از زهری، از ابوسلمة بن عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ البِتْع که شراب عسل است و مردم یمن آن را می‌نوشیدند سؤال شد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر نوشابه‌ای که مستی بیاورد حرام است.»

۵۵۸۷- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَنْتَبِذُوا فِي الدُّبَّاءِ، وَلَا فِي الْمُزَفَّتِ». [أخرجه مسلم: ۱۹۹۲].

وَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُلْحِقُ مَعَهَا: الْحَنْتَمَ وَالنَّقِيرَ. [أخرجه مسلم: ۱۹۹۳ من حديث الزهري، عن أبي سلمة، عنه].

۵۵۸۷ ـ از زُهری، از انس بن مالک روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در دُبّا و مُزَفّت نبیذ نیفکنید.»
و ابوهریره حَنْتَم و نَقِیر را نبیذ پیوست می گردانید.)[1]

۵- بَابٌ: مَا جَاءَ فِي أَنَّ الْخَمْرَ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ مِنَ الشَّرَابِ

باب ـ ۵: آنچه دربارهٔ شراب آمده که شراب آن است که عقل را بپوشاند.

۵۵۸۸- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ أَبِي حَيَّانَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قَالَ: خَطَبَ عُمَرُ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَهِيَ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْعَسَلِ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ. وَثَلَاثٌ، وَدِدْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُفَارِقْنَا حَتَّى يَعْهَدَ إِلَيْنَا عَهْدًا: الْجَدُّ، وَالْكَلَالَةُ، وَأَبْوَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الرِّبَا. قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَا عَمْرٍو، فَشَيْءٌ يُصْنَعُ بِالسِّنْدِ مِنَ الْأُرْزِ؟ قَالَ: ذَاكَ لَمْ يَكُنْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، أَوْ قَالَ: عَلَى عَهْدِ عُمَرَ.

وَقَالَ حَجَّاجٌ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ: مَكَانَ الْعِنَبِ الزَّبِيبَ. [راجع: ۴۶۱۹، أخرجه مسلم: ۳۰۳۲].

۵۵۸۸ ـ از احمد بن ابی رجاء[2]، از یحیی، از ابوحَیّان التَّیْمی، از شَعبی روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: عُمر بر منبر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خطبه خواند و گفت: همانا تحریم شراب نازل شد و آن از پنج چیز است: انگور و خرما و گندم و جو و عسل. و شراب آن است که عقل را بپوشاند. سه مورد است که دوست داشتم رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از ما جدا نمی‌شد تا آنکه آنها را به ما به وضاحت بیان می‌کرد:

۱- دُبّا، کدوست، مُزَفّت: سبویی است که بر آن زفت (صمغ یا قیر) مالیده‌اند، حنتم، نوعی ظرف بوده است. نَقیر، ظرفی بود که از تنهٔ درخت خرما می‌ساختند. اینها ظروفی بود که در آن شراب می‌ساختند و نبیذ در آن زودتر تند و تیز می‌شد و مستی می‌آورد.
۲- در اسماءالرجال آمده است: احمد بن ابی رجاء ابن عبدالله، ابن ایوب ابوالولید حنفی هروی است. آرامگاه ابوالولید در هرات زیارتگاه مردم است. «مترجم»

جَدّ: (میراث گرفتن پدربزرگ از نوهٔ خود.)
کَلالَة: (کسی که پدر و فرزند ندارد.)
و چند مورد در مورد مسئلهٔ رِبا (سود).
(ابو حَیّان التَّیمی می‌گوید به شعبی) گفتم: ای ابوعمر، پس آنچه از برنج ساخته می‌شود حکمش چیست؟ گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نبود، یا گفت: در زمان عمر نبود.
و حجاج از حَمّاد روایت کرده که ابوحَیّان (در زمرهٔ آن پنج چیز) عوض انگور، کشمش روایت کرده است.

۵۵۸۹- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي السَّفَرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ عُمَرَ قَالَ: الْخَمْرُ يُصْنَعُ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ: الزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْعَسَلِ. [راجع: ۴۶۱۹، أخرجه مسلم: ۳۰۳۲، بزيادة]

۵۵۸۹ ـ از شَعبی، از ابن عمر روایت است که عمر گفت: شراب از پنج چیز ساخته می‌شد، از کشمش و خرما و گندم و جو و عسل.

٦- بَاب: مَا جَاءَ فِيمَنْ يَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ وَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ

باب ـ ۶: آنچه در مورد کسی آمده که شراب را حلال می‌پندارد و آن را به غیر اسم آن می‌نامد.

۵۵۹۰- وَقَالَ هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ: حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ: حَدَّثَنَا عَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ الْكِلَابِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ غَنْمٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَامِرٍ - أَوْ أَبُو مَالِكٍ - الْأَشْعَرِيُّ، وَاللَّهِ مَا كَذَبَنِي: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ، يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ - يَعْنِي الْفَقِيرَ - لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ، وَيَضَعُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۵۵۹۰ ـ از عبدالرحمن بن غَنْم اشعری روایت است که گفت: ابوعامر ـ یا ابومالک ـ اشعری به من گفت: به خدا سوگند که به من دروغ نگفته است: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌فرمود: «گروهی از امت من خواهند بود که زناکاری و پوشیدن پارچهٔ ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال خواهند کرد. و گروهی بر دامنهٔ کوهی فرود می‌آیند و چوپانان گوسفندانشان را شامگاه می‌آورد و نزد ایشان نیازمندی می‌آید تا حاجتش برآورده شود به او می‌گویند: فردا نزد

ما بیا. خداوند ایشان را شبانگاه هلاک می‌کند و کوه را بر سرشان فرو می‌کوبد و بقیه را به شکل بوزینه و خوک تا روز قیامت در می‌آورد.»

٧- باب: الانْتِبَاذِ فِي الأَوْعِيَةِ وَالتَّوْرِ

٥٥٩١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلاً يَقُولُ: أَتَى أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتِ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ، وَهِيَ الْعَرُوسُ، قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. [راجع: ٥١٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٠٦]

باب ـ ۷: نبیذ کردن (نوشابهٔ غیرالکلی) در ظروف و ظرف سنگی.

۵۵۹۱ ـ از ابوحازم روایت است که سَهل می‌گوید: ابواُسَید ساعدی آمد و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را در (محفل) عروسی خود دعوت کرد. زن وی که عروس بود، میهمانان را خدمت می‌کرد. وی گفت: آیا می‌دانید که برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چه نوشابه‌ای آماده کرده‌ام. خرمایی چند را شبانگاه در ظرف سنگی در آب نم کردم.

٨- باب: تَرْخِيصِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الأَوْعِيَةِ وَالظُّرُوفِ بَعْدَ النَّهْيِ

٥٥٩٢- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ أَبُو أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الظُّرُوفِ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: إِنَّهُ لاَ بُدَّ لَنَا مِنْهَا، قَالَ: «فَلاَ إِذاً».

وَقَالَ خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، بِهَذَا. حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بِهَذَا.

وَقَالَ فِيهِ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الأَوْعِيَةِ.

باب ـ ۸: اجازه دادن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشابه را در ظرف پس از آنکه آن را منع کرده بود.

۵۵۹۲: از منصور، از سالِم روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از نبیذ (نوشابه) در ظروف منع کرد، انصار گفتند: ما را از آن گزیری نیست. آن حضرت فرمود: «اگر چنین است، ممانعتی نیست.»

و خلیفه گفت: یحیی بن سعید، از سُفیان، از منصور، از سالم بن ابی‌الجَعد همین حدیث را روایت کرده است.

از عبدالله بن محمد روایت است که سُفیان

همین حدیث را گفته است. و در آن گفته است: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نوشابه را) در ظروف منع کرد.

٥٥٩٣- حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنا سُفْيَانُ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي مُسْلِمٍ الأَحْوَلِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي عِيَاضٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الأَسْقِيَةِ، قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً، فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الجَرِّ غَيْرِ المُزَفَّتِ. [أخرجه مسلم: ۲۰۰۰].

۵۵۹۳ ـ از مُجاهد، از ابو عَیاض روایت است که عبدالله بن عَمْرو(رضی‌الله عنهما) گفت: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (از نبیذ) در ظروف نوشیدنی منع کرد به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفته شد: هر کس مشک یافته نمی‌تواند آن حضرت برایشان در کوزه‌هایی که مُزَفَّت (قیراندود) نباشد، اجازه داد.

٥٥٩٤- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالمُزَفَّتِ.

حَدَّثَنا عُثْمَانُ: حَدَّثَنا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ بِهَذَا.

[أخرجه مسلم: ۱۹۹٤].

۵۵۹۴ ـ از ابراهیم تَیْمِی، از حارث بن سَوید روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از ظروفی که از دبّاً (کدو) و مزفّت (قیراندود) باشد، منع نمود.

عثمان، از جریر از اعمش همین را روایت کرده است.

٥٥٩٥- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ: حَدَّثَنا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ: قُلْتُ لِلأَسْوَدِ: هَلْ سَأَلْتَ عَائِشَةَ أُمَّ المُؤْمِنِينَ عَمَّا يُكْرَهُ أَنْ يُنْتَبَذَ فِيهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: يَا أُمَّ المُؤْمِنِينَ، عَمَّ نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُنْتَبَذَ فِيهِ؟ قَالَتْ: نَهَانَا فِي ذَلِكَ أَهْلَ البَيْتِ أَنْ نَنْتَبِذَ فِي الدُّبَّاءِ وَالمُزَفَّتِ، قُلْتُ: أَمَا ذَكَرَتِ الجَرَّ وَالحَنْتَمَ؟ قَالَ: إِنَّمَا أُحَدِّثُكَ مَا سَمِعْتُ، أَفَأُحَدِّثُ مَا لَمْ أَسْمَعْ؟ [أخرجه مسلم: ۱۹۹۵].

۵۵۹۵ ـ از جریر، از منصور روایت است که ابراهیم گفت: به اَسوَد گفتم: آیا از عایشه اُم‌المؤمنین در مورد ظرفی که ناخوش می‌داشت که در آن نبیذ ساخته شود، سؤال کرده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: ای اُم‌المؤمنین، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از چه چیز که در آن نبیذ شود، منع کرده است؟ عایشه گفت: آن حضرت ما اهل بیت را از نبیذ افکندن در دُبّاء و مُزَفَّت منع کرده است.

(ابراهیم می‌گوید) گفتم: آیا استفاده از کوزه و حَنْتَم را برای عایشه یاد نکردی؟

اسود گفت: همانا من آنچه را از عایشه شنیده‌ام به تو می‌گویم. آیا چیزی را که نشنیده‌ام

بگویم؟

٥٥٩٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْجَرِّ الْأَخْضَرِ، قُلْتُ: أَنَشْرَبُ فِي الْأَبْيَضِ؟ قَالَ: «لَا».

٥٥٩٦ ـ از عبدالواحد روایت است که شیبانی گفت: از عبدالله بن ابی اوفی(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از (نبیذ) در سبوی سبز منع کرد. گفتم: آیا در سبوی سفید بنوشیم؟ گفت: «نی.»

٩- باب: نَقِيعِ التَّمْرِ مَا لَمْ يُسْكِرْ

باب ـ ٩: نوشابهٔ خرما تا آنکه مستی نیاورد.

٥٥٩٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْقَارِيُّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلَ ابْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ: أَنَّ أَبَا أُسَيْدٍ السَّاعِدِيَّ دَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِعُرْسِهِ، فَكَانَتِ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ يَوْمَئِذٍ، وَهِيَ الْعَرُوسُ، فَقَالَتْ: مَا تَدْرُونَ مَا أَنْقَعْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. [راجع: ٥١٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٠٦]

٥٥٩٧ ـ از ابوحازم روایت است که گفت: از سهل بن سعد ساعدی شنیدم که گفت: ابواُسید ساعدی، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را به عروسی خود دعوت کرد، در آن روز زن وی میهمانان را خدمت می‌کرد و او عروس بود. زن وی گفت: آیا می‌دانید که چه نوشابه‌ای به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آماده کرده‌ام؟ شبانگاه دانه‌های خرما را در ظرف چوبینی در آب برای وی خیس کردم.

١٠- باب: الْبَاذَقِ

باب ـ ١٠: باذِق[1] (شیرهٔ انگور تند و تیز که کمی پخته شده)

وَمَنْ نَهَى عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ مِنَ الْأَشْرِبَةِ.

وَرَأَى عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَمُعَاذٌ شُرْبَ الطِّلَاءِ عَلَى الثُّلُثِ.

وَشَرِبَ الْبَرَاءُ وَأَبُو جُحَيْفَةَ عَلَى النِّصْفِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اشْرَبِ الْعَصِيرَ مَا دَامَ طَرِيًّا.

وَقَالَ عُمَرُ: وَجَدْتُ مِنْ عُبَيْدِاللَّهِ رِيحَ شَرَابٍ، وَأَنَا سَائِلٌ عَنْهُ، فَإِنْ كَانَ يُسْكِرُ جَلَدْتُهُ.

و کسی که از هرگونه نوشابه‌ای که مستی‌آور باشد، منع کرده است.

و عُمَر و ابوعُبیده و مُعاذ نوشیدن طِلاء (مَی پخته، ثلثان) که (در اثر جوشیدن) یک سوم آن کاسته شود، مباح دانسته‌اند و براء و ابوجُحَیفه تا نیمهٔ آن (در اثر جوشیدن) کاسته شود نوشیده‌اند.

١- باذِق، همان بادهٔ فارسی است که معرّب شده است. (تیسیرالقاری)

و ابن عباس گفت: عصیر (فشردهٔ انگور، آب میوه) را مادامی که تازه است بخور.
و عمر گفت: از عُبیدالله بوی شراب دریافتم و من از وی سؤال کننده‌ام. اگر از نوع مستی‌آور باشد او را دُرّه می‌زنم.

٥٥٩٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي الْجُوَيْرِيَةِ قال: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ الْبَاذَقِ فَقَالَ: سَبَقَ مُحَمَّدٌ ﷺ الْبَاذَقَ: «فَمَا أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». قَالَ: الشَّرَابُ الْحَلَالُ الطَّيِّبُ، قال: لَيْسَ بَعْدَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ إِلا الْحَرَامُ الْخَبِيثُ.

۵۵۹۸ ـ از سُفیان روایت است که ابوجُوَیریَه گفت: از ابن عباس در مورد باذِق پرسیدم، گفت: محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) قبل بر آن حکم آن را گفته است: «آنچه مستی بیاورد حرام است.» ابوجُوَیریه گفت: نوشابهٔ حلال پاک است. گفت: پس از (تغییر) حلال پاک، به‌جز حرام ناپاک نیست.

٥٥٩٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْحَلْوَاءَ وَالْعَسَلَ. [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً].

۵۵۹۹ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حلوا و عسل را دوست می‌داشت.[۱]

١١- باب: مَنْ رَأَى أَنْ لا يَخْلِطَ الْبُسْرَ وَالتَّمْرَ

إِذَا كَانَ مُسْكِرًا، وَأَنْ لا يَجْعَلَ إِدَامَيْنِ فِي إِدَامٍ.

باب ـ ۱۱: کسی که بر این نظر است که نوشابهٔ خرمای تر و خشک اگر مستی‌آور باشد، باهم آمیخته نشود و دو خورش را در یک ظرف یکجا نگرداند.

٥٦٠٠- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنِّي لأَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَأَبَا دُجَانَةَ وَسُهَيْلَ بْنَ الْبَيْضَاءِ، خَلِيطَ بُسْرٍ وَتَمْرٍ، إِذْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، فَقَذَفْتُهَا، وَأَنَا سَاقِيهِمْ وَأَصْغَرُهُمْ، وَإِنَّا نَعُدُّهَا يَوْمَئِذٍ الْخَمْرَ.

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: سَمِعَ أَنَسًا. [راجع: ٢٤٦٤، أخرجه مسلم: ١٩٨٠].

۵۶۰۰ ـ از هِشام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا من ابوطلحه و ابودُجانه و سُهیل بن بیضأ را، شرابی آمیخته از خرمای تر و خشک می‌نوشانیدم، آنگاه که شراب حرام گردید، آن را به دور انداختم. من ساقی ایشان و خردتر ایشان بودم و ما در آن روز این نوشابه را شراب می‌دانستیم.
و عَمرو بن حارث گفت: از قَتاده روایت است

۱- حلوا و عسل که پخته می‌شود خوردن آن رواست، و شیرهٔ انگور که پخته شود و مستی‌آور نباشد نیز رواست. «تیسیرالقاری»

که همین را از انس شنیده است.

٥٦٠١- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الزَّبِيبِ، وَالتَّمْرِ، وَالْبُسْرِ، وَالرُّطَبِ. [أخرجه مسلم: ١٩٨٦، بزيادة «نهى أن يخلط»].

۵۶۰۱ ـ از ابن جُرَیج، از عطاء روایت است که از جابر (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از (آمیختن) کشمش و خرما و خرمای تازه و خرمای نارسیده منع کرده است.

٥٦٠٢- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ. [أخرجه مسلم: ١٩٨٨].

۵۶۰۲ ـ از یحیی بن ابی کَثیر، از عبدالله بن ابی قَتاده روایت است که پدرش گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آمیختن خرمای رسیده و خرمای نارسیده، و خرما و کشمش (برای ساختن شربت) منع کرده است. باید از هر یک از آنها به طور جداگانه (نبیذ یا شربت) ساخته شود.

١٢- باب: شُرْبِ اللَّبَنِ

باب ـ ۱۲: نوشیدن شیر.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾ [النحل: ٦٦].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.» (النمل، ٦٦)

٥٦٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ بِقَدَحِ لَبَنٍ وَقَدَحِ خَمْرٍ. [راجع: ٣٣٩٤، أخرجه مسلم: ١٦٨، مطولاً وبزيادة وهو في الأشربة: ٩٢].

۵۶۰۳ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: در شب معراج برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ظرفی شیر و ظرفی شراب آورده شد.

٥٦٠٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: سَمِعَ سُفْيَانَ: أَخْبَرَنَا سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ عُمَيْرًا، مَوْلَى أُمِّ الْفَضْلِ يُحَدِّثُ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ قَالَتْ: شَكَّ النَّاسُ فِي صِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ بِإِنَاءٍ فِيهِ لَبَنٌ فَشَرِبَ. فَكَانَ سُفْيَانُ رُبَّمَا قَالَ: شَكَّ النَّاسُ فِي صِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ،

۵۶۰۴ ـ از عُمَیر مَوْلَی اُم‌الفضل روایت است که اُم‌الفضل گفت: مردم در روز عرفه در مورد روزهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شک کردند. من به آن حضرت ظرفی شیر فرستادم. سُفیان (راوی) شاید چنین گفته است: مردم در روز عرفه در مورد روزهٔ رسول خدا

فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أُمُّ الْفَضْلِ ، فَإِذَا وُقِفَ عَلَيْهِ ، قَالَ : هُوَ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ . [راجع: ١٦٥٨ ، أخرجه مسلم: ١١٢٣].

(صلی‌الله علیه وسلّم) شک کردند، اُم‌الفضل برایش(نوشیدنی‌ای) فرستاد، چون (قاصد) نزد آن حضرت ایستاد، گفت: این از جانب اُم‌الفضل است.

٥٦٠٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ وَأَبِي سُفْيَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلا خَمَّرْتَهُ : وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُوداً» . [انظر: ٥٦٠٦، أخرجه مسلم: ٢٠١١].

٥٦٠٥ ـ از جریر، از اعمش، از بوصالح و ابی‌سُفیان روایت است که جابر بن عبدالله گفت: ابوحُمَید ظرفی شیر از (موضع) نَقیع آورد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به او گفت: «چرا ظرف را نپوشاندی، هر چند بر آن چوبی می گذاشتی؟»

٥٦٠٦- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ يَذْكُرُ ، أُرَاهُ ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ ، رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، مِنَ النَّقِيعِ بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا خَمَّرْتَهُ ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُوداً» . [راجع: ٥٦٠٥، أخرجه مسلم: ٢٠١١].

وَحَدَّثَنِي أَبُو سُفْيَانَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا .

٥٦٠٦ ـ از عمر بن حَفْص روایت است که پدرش گفت: اَعمش گفت: از ابوصالح شنیدم که یاد می‌کرد، گمان می‌کنم از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوحُمَید مردی از انصار، ظرفی شیر از نَقیع برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چرا روی ظرف را نپوشاندی هر چند بر آن چوبی می‌گذاشتی؟» و سُفیان از جابر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین را روایت کرده است.

٥٦٠٧- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ مَكَّةَ وَأَبُو بَكْرٍ مَعَهُ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَرَرْنَا بِرَاعٍ وَقَدْ عَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : فَحَلَبْتُ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ فِي قَدَحٍ ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ ، وَأَتَانَا سُرَاقَةُ بْنُ جُعْشُمٍ عَلَى فَرَسٍ فَدَعَا عَلَيْهِ ، فَطَلَبَ إِلَيْهِ سُرَاقَةُ أَنْ لا يَدْعُوَ عَلَيْهِ وَأَنْ يَرْجِعَ ، فَفَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ . [راجع: ٢٤٣٩ ، أخرجه مسلم: ٢٠٠٩ ، باختلاف].

٥٦٠٧ ـ از شُعْبَه روایت است که ابواسحاق گفت: از بَرا(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مکه (به سوی مدینه) آمد و ابوبکر با وی بود، ابوبکر گفت: (در مسیر راه) بر چوپانی گذشتیم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) تشنه شده بود.

ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: مقداری شیر (از گوسفندی) در قدحی دوشیدم، آن حضرت نوشید و من خشنود شدم. سُراقة بن جُعْشُم که بر اسپ سوار بود به تعقیب ما آمد، که آن حضرت بر وی دعای بد کرد (چهارپای اسپ

وی به زمین فرو رفت) سُراقَه از آن حضرت خواست که بر وی دعای بد نکند و او باز می‌گردد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنان کرد.

٥٦٠٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَغْدُو بِإِنَاءٍ، وَتَرُوحُ بِآخَرَ». [راجع: ٢٦٢٩، أخرجه مسلم: ١٠١٩، ١٠٢٠، بلفظ مختلف].

٥٦٠٨ ـ از ابوزناد، از عبدالرحمن، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نیکوصدقه‌ای است ماده شتری که نو زاییده باشد و شیر زیاد دهد و ماده بزی که شیر زیاد دهد که صبح یک ظرف شیر دهد و شام ظرفی دیگر شیر دهد.»

٥٦٠٩- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا فَمَضْمَضَ، وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا». [راجع: ٢١١، أخرجه مسلم: ٣٥٨].

٥٦٠٩ ـ از ابن شهاب، از عُبَیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شیر نوشید و دهان را شست و گفت: «در آن چربی است.»

٥٦١٠- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رُفِعْتُ إِلَى السِّدْرَةِ، فَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهَرَانِ ظَاهِرَانِ وَنَهَرَانِ بَاطِنَانِ، فَأَمَّا الظَّاهِرَانِ: النِّيلُ وَالْفُرَاتُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَانِ: فَنَهَرَانِ فِي الْجَنَّةِ، فَأُتِيتُ بِثَلَاثَةِ أَقْدَاحٍ: قَدَحٌ فِيهِ لَبَنٌ، وَقَدَحٌ فِيهِ عَسَلٌ، وَقَدَحٌ فِيهِ خَمْرٌ، فَأَخَذْتُ الَّذِي فِيهِ اللَّبَنُ فَشَرِبْتُ، فَقِيلَ لِي: أَصَبْتَ الْفِطْرَةَ أَنْتَ وَأُمَّتُكَ». قَالَ هِشَامٌ وَسَعِيدٌ وَهَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الأَنْهَارِ نَحْوَهُ، وَلَمْ يَذْكُرُوا: ثَلَاثَةَ أَقْدَاحٍ. [راجع: ٣٥٧٠، أخرجه مسلم: ١٦٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

٥٦١٠ ـ از شُعبَه، از قَتاده، از انس بن مالک روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به سوی سِدْرَة (المنتهی در شب معراج) بالا برده شدم، ناگاه چهار نَهر آب را دیدم که دو نهر آن به طور آشکار جاری است و دو نهر آن پنهانی روان است. دو نهر آشکار، رود نیل و رود فرات است و دو نهر پنهانی در بهشت هستند. و برایم سه ظرف داده شد: ظرفی که در آن شیر بود و ظرفی که در آن عسل بود و ظرفی که در آن شراب بود. من همان ظرفی را گرفتم که در آن شیر بود و آن را نوشیدم. به من گفته شد: تو و امت تو فطرت اسلام (راه راست) را دریافتید.»

هِشام و سعید و هَمّام، از قتاد، از انس بن مالک، از مالک بن صَعْصَعَه، مانند حدیث فوق (در معنی) در مورد نهرها، از پیامبر (صلی‌الله

علیه وسلّم) روایت کرده‌اند و از سه قدح یاد نکرده‌اند.

١٣- بَاب: اسْتِعْذَابِ الْمَاءِ

٥٦١١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ مَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]. قَامَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾. وَإِنَّ أَحَبَّ مَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَخٍ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، أَوْ رَايِحٌ - شَكَّ عَبْدُاللَّهِ - وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ».

فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَفِي بَنِي عَمِّهِ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَيَحْيَى بْنُ يَحْيَى: (رَايِحٌ). [راجع: ١٤٦١، أخرجه مسلم: ٩٩٨].

باب ـ ۱۳: طلب آب زلال و شیرین.

۵۶۱۱ – از مالک، از اسحاق بن عبدالله روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: ابوطلحه نسبت به بیشتر مردم انصار در مدینه نخلستان (باغ خرما) داشت و دوست‌داشتنی‌ترین مال وی، باغ بیْرُحاء بود که در مقابل مسجد (نبوی) واقع بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن باغ وارده شده و از آب پاک و شیرین آن می‌نوشید.

انس گفت: آنگاه که این آیه نازل شد : «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.»

(آل عمران، ۹۲)

ابوطلحه برخاست و گفت: یا رسول‌الله، خداوند می‌فرماید: «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.»

و همانا محبوب‌ترین مال به نزد من باغ بَیْرُحاء است، همانا این باغ برای خدا صدقه باشد و نیکویی و پاداش آن را، از بارگاه خدا امید می‌کنم. پس یا رسول‌الله، آن را به گونه‌ای که خداوند تو را می‌نماید، عمل کن.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آفرین، این مال سودمند یا ارزشمند است ـ عبدالله (راوی) در این دو کلمه شک کرده است ـ همانا آنچه گفتی شنیدم. و لازم می‌بینم که آن را به نزدیکان خود صدقه گردانی.»

ابوطلحه گفت: همین کار را می‌کنم یا رسول‌الله.
ابوطلحه آن را به نزدیکان خود و پسرعموهای خود تقسیم کرد. اسماعیل و یحیی بن یحیی رَایِح «ارزشمند» روایت کرده‌اند.

١٤- باب: شُرْبِ اللَّبَنِ بِالْمَاءِ

باب ـ ۱۴: نوشیدن شیر با آب.

٥٦١٢- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا، وَأَتَى دَارَهُ، فَحَلَبْتُ شَاةً، فَشُبْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْبِئْرِ، فَتَنَاوَلَ الْقَدَحَ فَشَرِبَ، وَعَنْ يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَأَعْطَى الأَعْرَابِيَّ فَضْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ». [راجع: ٢٣٥٢، أخرجه مسلم: ٢٠٢٩].

۵۶۱۲ ـ از زُهری روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: وی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده است که شیر نوشید و سپس به خانهٔ خود رفت. من از گوسفند شیر دوشیدم و با آن آب چاه را آمیختم. آن حضرت ظرف را گرفت و نوشید. ابوبکر به جانب چپ آن حضرت نشسته بود و بادیه‌نشینی به سمت راست وی. و بقیهٔ آن را به بادیه‌نشین داد و سپس فرمود: «راست و سپس راست را لازم گیر.»

٥٦١٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلَّا كَرَعْنَا». قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ، فَانْطَلِقْ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ بِهِمَا، فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. [انظر: ٥٦٢١].

۵۶۱۳ ـ از فُلیح بن سُلیمان، از سعید بن حارث روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مردی از انصار درآمد و یکی از یاران آن حضرت با وی بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مرد انصاری گفت: «اگر آبی که شب آن را در مشک ریخته‌ای، هست، از آن برای ما بیاور وگرنه از همین (آب جوی) می‌نوشم.»
آن مرد که باغ خود را آبیاری می‌کرد گفت: یا رسول‌الله! از آن آب شب‌مانده (که سرد است) دارم، به سایبان تشریف ببرید. آن حضرت با مرد همراه خود با وی رفتند. وی در کاسه‌ای آب ریخت، سپس از بز خانگی خود بر آن آب

شــیر دوشید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن نوشید، سپس مردی که همراه آن حضرت آمده بود، نوشید.

١٥- باب: شَرَابِ الْحَلْوَى وَالْعَسَلِ

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: لا يَحِلُّ شُرْبُ بَوْلِ النَّاسِ لِشِدَّةٍ تَنْزِلُ، لأَنَّهُ رِجْسٌ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ﴾ [المائدة: ٥]

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ فِي السَّكَرِ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ شِفَاءَكُمْ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ.

باب ـ ۱۵: نوشیدن نوشابهٔ شیرین و عسل.

و زُهری گفت: نوشیدن پیشاب انسان هر چند به آن اشـدّ احتیاج باشـد، حلال نیسـت. زیرا پیشاب نجس است. خدای تعالی فرموده است: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده است.» (المائده، ۵)
و ابن مسـعود در مورد شـراب گفت: خداوند شـفای بیماری شـما را در آنچه حـرام کرده نگردانیده است.

٥٦١٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ الْحَلْوَاءُ وَالْعَسَلُ. [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً]

٥٦١٤ ـ از هِشـام از پدرش روایت اسـت که عایشــه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) نوشابهٔ شیرین و عسل را دوست می‌داشت.

١٦- باب: الشُّرْبِ قَائِمًا

٥٦١٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ابْنِ مَيْسَرَةَ، عَنِ النَّزَّالِ قَالَ: أَتَى عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى بَابِ الرَّحَبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ. [انظر: ٥٦١٦]

باب ـ ۱۶: نوشیدن در حالت ایستاده.

٥٦١٥ ـ از مِسْـعَر، از عبدالملک بن مَیْسـره از نزّال روایت است که گفت: علی(رضی‌الله عنه) در دروازهٔ محوطهٔ (مسـجد) آمـد و به حالت ایسـتاده آب نوشـید و گفت: همانا بعضی از مردم نوشـیدن آب را به حالت ایستاده مکروه می‌داننـد و همانـا مـن پیامبر (صلـی‌الله علیه وسلّم) را دیده‌ام که همان کاری که شما دیدید من کردم، انجام داد.

٥٦١٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ: سَمِعْتُ النَّزَّالَ بْنَ سَبْرَةَ يُحَدِّثُ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ صَلَّى الظُّهْرَ، ثُمَّ قَعَدَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ فِي رَحَبَةِ الْكُوفَةِ، حَتَّى حَضَرَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ، ثُمَّ أُتِيَ بِمَاءٍ، فَشَرِبَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَذَكَرَ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ، ثُمَّ قَامَ، فَشَرِبَ فَضْلَهُ وَهُوَ قَائِمٌ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُونَ الشُّرْبَ قِيَامًا، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتُ. [راجع: ٥٦١٥].

٥٦١٦ ـ از شُعبه، از عبدالملک بن مَیسره روایت است که گفت: از نَزّال بن سَبْره شنیدم که می‌گفت: همانا علی(رضی‌الله عنه) نماز پیشین را گزارد، سپس در صحن (مسجد) کوفه به حاجت‌روایی مردم نشست تا آنکه وقت نماز عصر فرا رسید، سپس برایش آب آورده شد، از آن نوشید و روی و دستهای خود را شست ـ راوی از سر و پای وی یاد کرد ـ سپس ایستاد و بقیهٔ آب را در حالی که ایستاده بود، نوشید و بعد گفت: همانا مردم نوشیدن را به حالت ایستاده مکروه می‌خوانند و به تحقیق پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همان کرد که من کردم.

٥٦١٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَاصِمٍ الأَحْوَلِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ. [راجع: ١٦٣٧، أخرجه مسلم: ٢٠٢٧].

٥٦١٧ ـ از عاصِم اَحوَل، از شَعبی روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آب چاه زمزم به حالت ایستاده نوشید.

١٧- بَاب: مَنْ شَرِبَ وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى بَعِيرِهِ

باب ـ ۱۷: کسی که نوشید و بر شتر خود نشسته بود.

٥٦١٨- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ: أَخْبَرَنَا أَبُو النَّضْرِ، عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ: أَنَّهَا أَرْسَلَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِقَدَحِ لَبَنٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَشَرِبَهُ.

زَادَ مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ: عَلَى بَعِيرِهِ. [راجع: ١٦٥٨، أخرجه مسلم: ١١٢٣]

٥٦١٨ ـ از ابوالنَّضْر، از عَمَیر مولی ابن عباس روایت است که گفت: اُم‌الفضل بنت حارث ظرفی شیر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد و آن حضرت به وقت بعدازظهر در روز عرفه ایستاده بود، ظرف را در دست گرفت و نوشید.
مالک از ابوالنَّضْر روایت کرده و افزود: آن حضرت بر شتر خود سوار بود.

١٨- بَاب: الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ فِي الشُّرْبِ

باب ـ ۱۸: همنشین سمت راست در نوشیدن برتری دارد.

٥٦١٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِلَبَنٍ قَدْ شِيبَ بِمَاءٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، وَعَنْ شِمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، فَشَرِبَ ثُمَّ أَعْطَى الأَعْرَابِيَّ وَقَالَ: «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ». [راجع: ٢٣٥٢، أخرجه مسلم: ٢٠٢٩]

٥٦١٩ ـ از مالک، از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: همانا برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شیری آمیخته با آب آورده شد، به جانب راست وی بادیه‌نشینی بود و به جانب چپ وی ابوبکر بود. آن حضرت نوشید سپس آن را به بادیه‌نشین داد و فرمود: «راست و سپس، راست را لازم گیر.»

١٩- بَاب: هَلْ يَسْتَأْذِنُ الرَّجُلُ مَنْ عَنْ يَمِينِهِ فِي الشُّرْبِ لِيُعْطِيَ الأَكْبَرَ

باب ـ ۱۹: آیا کسی از همنشین جانب راست خود اجازه بخواهد که نوشیدنی را به بزرگسالتر بدهد؟

٥٦٢٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ، وَعَنْ يَسَارِهِ الأَشْيَاخُ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ». فَقَالَ الْغُلَامُ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا، قَالَ: فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يَدِهِ. [راجع: ٢٣٥١، أخرجه مسلم: ٢٠٣٠]

٥٦٢٠ ـ از مالک، از ابوحازم بن دینار، از سَهل بن سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی ای آورده شد و آن حضرت از آن نوشید، در جانب راست آن حضرت پسری خردسال نشسته بود و به جانب چپ وی بزرگان نشسته بودند. آن حضرت به آن پسر گفت: «آیا اجازه می‌دهی که (بقیه را) به این بزرگان بدهم.» آن پسر گفت: به خدا سوگند یا رسول‌الله که سهمی را که از تو به من رسیده است به هیچ یک نمی‌دهم آن حضرت ظرف نوشیدنی را به دست وی داد.

٢٠- بَاب: الْكَرْعِ فِي الْحَوْضِ

باب ـ ۲۰: آب حوض را به دهن نوشیدن.

٥٦٢١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَسَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ وَصَاحِبُهُ، فَرَدَّ

٥٦٢١ ـ از فُلَیح بن سُلیمان، از سعید بن حارث روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با یکی از یاران خود بر مردی از انصار درآمد، پیامبر

الرَّجُلُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، وَهِيَ سَاعَةٌ حَارَّةٌ، وَهُوَ يُحَوِّلُ فِي حَائِطٍ لَهُ - يَعْنِي الْمَاءَ - فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ فِي شَنَّةٍ، وَإِلَّا كَرَعْنَا». وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطٍ، فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَاتَ فِي شَنَّةٍ، فَانْطَلَقَ إِلَى الْعَرِيشِ، فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ مَاءً، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، فَشَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ أَعَادَ فَشَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. [راجع: ۵۶۱۳].

(صلی‌الله علیه وسلّم) و همراه او بر آن مرد سلام کردند و او سلامشان را پاسخ داد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، و در این وقت هوا بسیار گرم بود. و آن مرد باغش را آبیاری می‌کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر آبی که شب در مشک انداخته‌ای داری (برای ما بیاور) وگرنه به دهان خود آب (از جوی) می‌نوشیم.» آن مرد باغ خود را آبیاری می‌کرد. آن مرد گفت: یا رسول‌الله! نزد من آبی است که شب در مشک بوده است، و به سوی سایبان رفت و آب در ظرف ریخت، سپس از بُز خانگی بر آن آب، شیر دوشید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن نوشید. سپس آب را به مردی که همراه وی بود داد و او از آن نوشید.

۲۱- باب: خِدْمَةِ الصِّغَارِ الْكِبَارَ

۵۶۲۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عَلَى الْحَيِّ أَسْقِيهِمْ، عُمُومَتِي وَأَنَا أَصْغَرُهُمُ، الْفَضِيخَ، فَقِيلَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، فَقَالَ: اكْفِئْهَا، فَكَفَأْنَا، قُلْتُ لِأَنَسٍ: مَا شَرَابُهُمْ؟ قَالَ: رُطَبٌ وَبُسْرٌ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَنَسٍ: وَكَانَتْ خَمْرَهُمْ، فَلَمْ يُنْكِرْ أَنَسٌ.

وَحَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِي: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا يَقُولُ: كَانَتْ خَمْرَهُمْ يَوْمَئِذٍ. [راجع: ۲۴۶۴، أخرجه مسلم: ۱۹۸۰]

باب ـ ۲۱: خدمت کردن خردسالان، بزرگسالان را.

۵۶۲۲ ـ از مُعْتَمِر، از پدرش روایت است که انس (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: من بر گروهی ایستاده بودم که ایشان را می‌نوشانیدم، آنان عموهای من بودند و من خردترین آنها بودم و آن فَضِیخ (شراب خرما) بود. ناگاه گفته شد: شراب حرام گردیده است. یکی گفت که آن را بیرون بریز و من شراب را بیرون ریختم.

راوی گفت: به انس گفتم: شرابشان از چه ساخته شده بود؟ گفت: از خرما و غورهٔ خرما. ابوبکر بن انس گفت: آیا همین بود شراب ایشان؟ و انس از آن انکار نکرد.

راوی گفت: برخی از یاران من گفته‌اند: از انس شـنیده‌اند که می‌گفت: در آن روز شراب آنان همین بود.

٢٢- باب : تَغْطِيَةِ الإِنَاءِ

باب ـ ٢٢: پوشیدن روی ظرف.

٥٦٢٣- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا كَانَ جُنْحُ اللَّيْلِ، أَوْ أَمْسَيْتُمْ، فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَحُلُّوهُمْ، فَأَغْلِقُوا الأَبْوَابَ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَابًا مُغْلَقًا، وَأَوْكُوا قِرَبَكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرُوا آنِيَتَكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضُوا عَلَيْهَا شَيْئًا، وَأَطْفِئُوا مَصَابِيحَكُمْ». [راجع: ٣٢٨٠، أخرجه مسلم: ٢٠١٢، وأخرجه: ٢٠١٣، أوله باختلاف].

٥٦٢٣ ـ از ابن جُریج، از عطأ روایت است که وی از جابـر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) شـنیده است که می‌گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «آنگاه که شب فرا رسد، یا شام شـود، کودکان خـود را از بیـرون برآمدن باز دارید، زیرا شیطانها آن هنگام پراکنده می‌شوند و چون سـاعتی از شب بگذرد کودکان را آزاد بگذارید، و درهای خانه‌ها را ببندید و نام خدا را یاد کنید زیرا شـیطان دری را که بسته شده است، نمی‌گشاید.[1] و دهانهٔ مشکها را ببندید و نـام خدا را یاد کنید، و ظروف (غذای) خویش را بپوشـانید و نام خدا را یاد کنید، هر چند به عرض بر آنها سـرپوش بگـذاری و چراغهای خویش را خاموش کنید.»

٥٦٢٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَطْفِئُوا الْمَصَابِيحَ إِذَا رَقَدْتُمْ، وَغَلِّقُوا الأَبْوَابَ، وَأَوْكُوا الأَسْقِيَةَ، وَخَمِّرُوا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ - وَأَحْسِبُهُ قَالَ - وَلَوْ بِعُودٍ تَعْرُضُهُ عَلَيْهِ». [راجع: ٣٢٨٠، أخرجه مسلم: ٢٠١٢، مطولاً].

٥٦٢٤ ـ از هَمّـام، از عطـأ، از جابـر روایـت اسـت که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) گفت: «آنگاه که (شبانه) می‌خوابید، چراغها را خاموش کنید و درها را ببندید و دهانهٔ مشکها را محکـم ببندیـد و بر غذا و نوشـابهٔ خویش سرپوشـی بگذارید هر چند با چوبی باشد که آن را به عرض آن می‌نهید.»

١- اگر سؤال شود که شیطان در مجرای خون انسان داخل می‌گردد، پس درهای بسته چگونه مانع ورود وی می‌گردد؟ جواب گفته‌اند که در اینجا مراد شیاطین انس هستند یعنی دزدان و ستمکاران... «تیسیرالقاری، ج ۵، ص ۲۶۴»

٢٣- باب: اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ

٥٦٢٥- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ. يَعْنِي أَنْ تُكْسَرَ أَفْوَاهُهَا فَيُشْرَبَ مِنْهَا. [انظر: ٥٦٢٦، أخرجه مسلم: ٢٠٢٣].

٥٦٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ. قَالَ عَبْدُاللَّهِ: قَالَ مَعْمَرٌ أَوْ غَيْرُهُ: هُوَ الشُّرْبُ مِنْ أَفْوَاهِهَا. [راجع: ٥٦٢٥، أخرجه مسلم: ٢٠٢٣].

باب ـ ٢٣: خمیده کردن دهانهٔ مشکها.

٥٦٢٥ ـ از زُهری از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خمیده کردن دهانهٔ مشکها منع کرده است. یعنی اینکه دهانهٔ مشک را بشکنند و از آن آب بنوشد.[١]

٥٦٢٦ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که از ابوسعید خُدری شنیده است که می‌گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که از خمیده کردن دهانهٔ مشکها (و نوشیدن از آن) منع می‌کرد.

عبدالله به روایت از مَعْمَر یا غیر او گفته است: و آن نوشیدن از دهانهٔ مشکها است.

٢٤- باب: الشُّرْبِ مِنْ فَمِ السِّقَاءِ

٥٦٢٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ: قَالَ لَنَا عِكْرِمَةُ: أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْيَاءَ قِصَارٍ حَدَّثَنَا بِهَا أَبُو هُرَيْرَةَ؟ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فَمِ الْقِرْبَةِ أَوِ السِّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي دَارِهِ. [راجع: ٢٤٦٣، أخرجه مسلم: ١٦٠٩، مختصراً]

٥٦٢٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُشْرَبَ مِنْ فِي السِّقَاءِ. [راجع: ٢٤٦٣، أخرجه مسلم: ١٦٠٩، بقطعة ليست في هذه الطريق].

٥٦٢٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ:

باب ـ ٢٤: نوشیدن از دهانهٔ مشک.

٥٦٢٧ ـ از ایوب روایت است که گفت: عِکرمه به ما گفت: آیا به شما خبر ندهم چیزهای کوتاهی را که ابوهریره به ما گفته است؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشیدن از دهان مشک شیر یا مشک آب را منع کرده است و همسایه را منع کرده است که در دیوار همسایهٔ خود میخی بکوبد.

٥٦٢٨ ـ از ایّوب، از عِکرمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشیدن از دهانهٔ مشک را منع کرده است.

٥٦٢٩ ـ از خالد از عِکرمه روایت است که ابن

١- نهی تنزیهی است و سبب این است که بعضی کرمهای موذی همراه آب به شکم درآید. «تیسیرالقاری»

نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فِي السِّقَاءِ .

عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشیدن از دهانهٔ مشک منع کرده است.

٢٥- باب: النَّهْيِ عَنِ التَّنَفُّسِ فِي الإِنَاءِ

باب ـ ۲۵: منع از نفس کشیدن در آب.

٥٦٣٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسْ فِي الإِنَاءِ ، وَإِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَمْسَحْ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ ، وَإِذَا تَمَسَّحَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ» . [راجع: ١٥٣، أخرجه مسلم: ٢٦٧ ، وأخرج أوله في الأشربة: ١٢١] .

۵۶۳۰ ـ از عبدالله بن ابی‌قتاده، از پدرش روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر یک از شما آب نوشید در ظرف آب نفس ندمد و هر یک از شما که پیشاب کرد آلت خود را در دست نگیرد و هر یک از شما که استنجا کند با دست راست پاک نکند.»

٢٦- باب: الشُّرْبِ بِنَفَسَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ

باب ـ ۲۶: نوشیدن با دو دَم یا سه دَم.

٥٦٣١- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ وَأَبُو نُعَيْمٍ قَالَا : حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كَانَ أَنَسٌ يَتَنَفَّسُ فِي الإِنَاءِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلَاثًا . [أخرجه مسلم: ٢٠٢٨] .

۵۶۳۱ ـ از ثُمامة بن عبدالله روایت است که گفت: انس ظرف آب را در دو یا سه دَم (مرحله) سر می‌کشید و می‌گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در سه دَم (مرحله) آب می‌نوشید.

٢٧- باب : الشُّرْبِ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ

باب ـ ۲۷: نوشیدن در ظروف طلا.

٥٦٣٢- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ : كَانَ حُذَيْفَةُ بِالْمَدَائِنِ ، فَاسْتَسْقَى ، فَأَتَاهُ دِهْقَانٌ بِقَدَحِ فِضَّةٍ فَرَمَاهُ بِهِ ، فَقَالَ : إِنِّي لَمْ أَرْمِهِ إِلَّا أَنِّي نَهَيْتُهُ فَلَمْ يَنْتَهِ ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا عَنِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ ، وَالشُّرْبِ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَقَالَ : «هُنَّ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا ، وَهِيَ لَكُمْ فِي الآخِرَةِ» .

۵۶۳۲ ـ از شُعبه، از حَکَم روایت است که ابن ابی‌لیلی گفت: حُذَیفه در مداین بود و آب طلبید و دهقانی (رئیس قریـه) در ظرف نقره به وی آب آورد. وی آن را بـه دور انداخت و گفت: آن را به دور نینداختم مگر به این سـبب که او را از ایـن کار منـع کرده بودم و او منع نشـده

[راجع: ٥٤٢٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٧] .

است. و همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از پوشیدن حَریر و دِیْبا (البسه ابریشمی) و نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع کرده است و فرمود: «اینها برای ایشان (نامسلمانان) در دنیاست و برای شما در آخرت است.»

٢٨- باب: آنِيَةِ الْفِضَّةِ

٥٦٣٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ حُذَيْفَةَ وَذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « لا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَلا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَالدِّيبَاجَ ، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَكُمْ فِي الآخِرَةِ » . [راجع: ٥٤٢٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٧] .

٥٦٣٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءِ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ » . [أخرجه مسلم: ٢٠٦٥] .

٥٦٣٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ : أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي ، وَإِفْشَاءِ السَّلامِ ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ . وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمِ الذَّهَبِ ، وَعَنِ الشُّرْبِ فِي الْفِضَّةِ ، أَوْ قَالَ : آنِيَةِ الْفِضَّةِ ، وَعَنِ الْمَيَاثِرِ وَالْقَسِّيِّ ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ وَالإِسْتَبْرَقِ . [راجع: ١٢٣٩ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦] .

باب ـ ۲۸: ظروف نقره‌ای.

۵۶۳۳ ـ از ابن عَوْن، از مُجاهد روایت است که ابن ابی لیلی گفت: همراه حُذَیْفه برآمدیم و از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد که فرموده است: «در ظروف طلا و نقره ننوشید و حریر و دیبا نپوشید زیرا اینها برای ایشان در دنیا و برای شما در آخرت است.»

۵۶۳۴ ـ از مالک بن اَنَس، از نافع، از زید بن عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق، از اُم‌سَلَمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در ظرف نقره می‌نوشد گویی آتش در شکم خود فرو می‌کشد.»

۵۶۳۵ ـ از مُعاویه بن سُوَید بن مَقَرِّن روایت است که بَراء بن عازِب گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر کرد و از هفت چیز منع کرد: ما را امر کرد که از مریض عیادت کنیم و جنازه‌ها را همراهی کنیم و عطسه‌کننده را دعاء «یَرْحَمُکَ‌الله» بگوییم مهمانی را بپذیریم و بر همگان سلام بگوییم و ستمدیده را یاری کنیم و سوگند خورنده را کمک کنیم (که سوگندش به‌جا شود و حانث

نگردد) و آن حضرت ما را منع کرد که: انگشتر طلا بپوشیم، و در نقره یا ظروف نقره ننوشیم و مَیاثر (روی زینی ابریشمی) به کار نگیریم و قَسِیّ (نوعی پارچهٔ ابریشمی) و پوشیدن حریر و دیبا و اِستَبرَق (پارچه‌های ابریشمی) را منع کرده است.

٢٩- باب :
الشُّرْبِ فِي الأَقْدَاحِ

٥٦٣٦- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى أُمِّ الفَضْلِ، عَنْ أُمِّ الفَضْلِ: أَنَّهُمْ شَكُّوا فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبَهُ. [راجع: ١٦٥٨، اخرجه مسلم: ١١٢٣].

باب ـ ٢٩: نوشیدن در قَدَح (کاسه)

٥٦٣٦ ـ از عُمَیر مَوْلَی اُم‌الفضل روایت است که اُم‌الفضل گفت: مردم دربارهٔ روزه داشتن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز عرفه شک داشتند. اُم‌الفضل به آن حضرت کاسه‌ای شیر فرستاد، و وی آن را نوشید.

٣٠- باب: الشُّرْبِ مِنْ قَدَحِ النَّبِيِّ ﷺ وَآنِيَتِهِ

وَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ: قَالَ لِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: أَلَا أَسْقِيكَ فِي قَدَحٍ شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِ.

باب ـ ٣٠: نوشیدن از قَدَح و ظروف پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

و ابوبُرده گفت: عبدالله بن سلام به من گفت: آیا تو را از قَدَحی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن نوشیده است، ننوشانم.

٥٦٣٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ امْرَأَةٌ مِنَ العَرَبِ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ السَّاعِدِيَّ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهَا، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا فَقَدِمَتْ، فَنَزَلَتْ فِي أُجُمِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى جَاءَهَا، فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَإِذَا امْرَأَةٌ مُنَكِّسَةٌ رَأْسَهَا، فَلَمَّا كَلَّمَهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَقَالَ: «قَدْ أَعَذْتُكِ مِنِّي». فَقَالُوا لَهَا: أَتَدْرِينَ مَنْ هَذَا؟ قَالَتْ: لَا، قَالُوا: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَاءَ لِيَخْطُبَكِ، قَالَتْ: كُنْتُ أَنَا أَشْقَى مِنْ ذَلِكَ، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ حَتَّى جَلَسَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي

٥٦٣٧ ـ از ابوغَسّان، ابوحازم روایت است که سَهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از یکی از زنان عرب یاد شد. آن حضرت به ابواُسَید ساعدی امر کرد که کسی را به دنبال وی فرستد. وی فرستاد.
آن زن آمد و در قلعهٔ بنی ساعده فرود آمد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد تا آنکه نزد وی رسید و بر وی درآمد، و دید زنی است که سر خود را فرو افکنده است. چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با وی سخن گفت، وی گفت: از

سَاعِدَةَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «اسْقِنَا يَا سَهْلُ» . فَخَرَجْتُ لَهُمْ بِهَذَا الْقَدَحِ فَأَسْقَيْتُهُمْ فِيهِ ، فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ .

قال : ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ فَوَهَبَهُ لَهُ . [راجع : ٥٢٥٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠٠٧] .

تو به خدا پناه می‌جویم. آن حضرت گفت: «همانا تو را از خود پناه می‌دهم.» (از نکاح با تو منصرف شدم.)
دیگران به آن زن گفتند: آیا می‌دانی که این مرد کیست؟ گفت: نِی. گفتند: وی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) است که به خواستگاری تو آمده است. گفت: من بس بدبختم که این فرصت را ازدست دادم.
پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن روز راهی (مدینه) شد تا آنکه او و یاران او در سَقِیْفَهٔ بنی‌ساعده نشستند. سپس آن حضرت فرمود: «ای سهل! ما را آب بنوشان.»
من با همین قدح برآمدم و از آن ایشان را آب نوشاندم. سَهل همان قدح را برای ما بیرون آورد و از آن آب نوشیدیم. سهل گفت: سپس عمر بن عبدالعزیز (خلیفهٔ اموی) از وی خواست آن قدح را به وی ببخشد و وی آن را به او بخشید.

٥٦٣٨- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ قال : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ عَاصِمٍ الأَحْوَلِ قال : رَأَيْتُ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَدِ انْصَدَعَ فَسَلْسَلَهُ بِفِضَّةٍ ، قال : وَهُوَ قَدَحٌ جَيِّدٌ عَرِيضٌ مِنْ نُضَارٍ ، قال : قال أَنَسٌ : لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا . [راجع: ٣١٠٩] .

قال : وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : إِنَّهُ كَانَ فِيهِ حَلْقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلْقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ : لا تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَتَرَكَهُ .

٥٦٣٨ ـ از یحیی بن حَمّاد، از ابوعَوانَه روایت است که عاصِم اَحْوَل گفت: قدح پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را نزد اَنَس بن مالک دیدم و آن قدح شکسته بود و آن را با نقره پیوند کرده بود. و عاصِم گفت: آن قدح، پاکیزه و فراخ بود که از چوب شمشاد ساخته شده بود. عاصم می‌گوید که انس گفت: به تحقیق که از همین قدح برای بیش از چند بار و چند بار رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را نوشانیده‌ام.
راوی گفت که: ابن سیرین گفته است: همانا در آن قدح حلقهٔ آهنین بود و انس می‌خواست که آن را با حلقه‌ای از طلا و یا نقره تعویض کند،

ولی ابوطلحه به وی گفت: چیزی را که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ساخته است، تغییر مده، و انس آن را به همان حال گذاشت.

۳۱- باب : شُرْبِ الْبَرَكَةِ وَالْمَاءِ الْمُبَارَكِ

۵۶۳۹- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما هَذَا الْحَدِيثَ قَالَ: قَدْ رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ حَضَرَتِ الْعَصْرُ، وَلَيْسَ مَعَنَا مَاءٌ غَيْرَ فَضْلَةٍ، فَجُعِلَ فِي إِنَاءٍ فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِهِ، فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهِ وَفَرَّجَ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ قَالَ: «حَيَّ عَلَى أَهْلِ الْوُضُوءِ، الْبَرَكَةُ مِنَ اللَّهِ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ الْمَاءَ يَتَفَجَّرُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ النَّاسُ وَشَرِبُوا، فَجَعَلْتُ لاَ آلُوا مَا جَعَلْتُ فِي بَطْنِي مِنْهُ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ بَرَكَةٌ. قُلْتُ لِجَابِرٍ: كَمْ كُنْتُمْ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: أَلْفًا وَأَرْبَعَمِائَةٍ.

تَابَعَهُ عَمْرٌو، عَنْ جَابِرٍ.

وَقَالَ حُصَيْنٌ وَعَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ: خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً.

وَتَابَعَهُ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ جَابِرٍ. [راجع: ۳۵۷۶، أخرجه مسلم: ۱۸۵۶، مختصراً باختلاف].

باب ـ ۳۱: نوشیدن برکت و آب مبارک.

۵۶۳۹ ـ از اَعْمَش، از سالِم بن ابی‌الجَعْد روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) این حدیث را گفت: همانا من با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم که وقت (نماز) عصر فرا رسید و ما با خود آب نداشتیم به‌جز باقی‌ماندهٔ آب وضوی آن حضرت، آن آب در ظرفی افکنده شد و نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد. آن حضرت دست خود را در آن درآورد و انگشتان خود را بگشاد، و سپس فرمود: «بیایید ای وضوگیرندگان که برکت خداوند است.» همانا دیدم که آب از میان انگشتان‌شان روان گردید، مردم از آن وضو گرفتند و نوشیدند، من از آن اندکی در شکم خود درنیاوردم (بسیار نوشیدم) زیرا می‌دانستم که آن برکت است.

(سالم می‌گوید) به جابر گفتم: شما در آن روز چند نفر بودید؟ گفت: هزاروچهارصد نفر.

حُصَین و عَمْرو بن مُرَّه، از سالِم، از جابر چنین روایت کرده‌اند، هزار و پانصد نفر.

متابعت کرده است (سالم را) سعید بن مُسَیَّب از جابر.

٧٥- كِتَابُ الْمَرْضَى

۷۵ ـ کتاب بیماران

١- بابٌ: مَا جَاءَ فِي كَفَّارَةِ الْمَرَضِ

باب ـ ۱: آنچه دربارهٔ کفّارهٔ مرض آمده.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ١٢٣].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می‌بیند.» (النساء، ۱۲۳)

٥٦٤٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا». [أخرجه مسلم: ٢٥٧٢].

٥٦٤٠ ـ از زُهری، از عروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ مصیبتی نیست که به مسلمان برسد مگر آنکه خداوند به وسیلهٔ آن گناهانی از او را بپوشاند تا آنکه خاری که در بدن او می‌خلد.»

٥٦٤١، ٥٦٤٢- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ، مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». [أخرجه مسلم: ٢٥٧٣].

٥٦٤١، ٥٦٤٢ ـ از عطأ بن یَسار، از ابو سعید خُدری و ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: « مسلمان را نمی‌رسد رنج و بیماری، و نه غم و اندوهی و نه آزار و غصه‌ای حتی که خاری که در بدن او می‌خلد، مگر آنکه خداوند به وسیلهٔ آن خطاهای وی را می‌پوشاند.»

٥٦٤٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَالْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، تُفَيِّئُهَا الرِّيحُ مَرَّةً، وَتَعْدِلُهَا مَرَّةً، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَالْأَرْزَةِ، لَا تَزَالُ

٥٦٤٣ ـ از سُفیان، از سعد، از عبدالله بن کعب، از پدرش روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمن مثال شاخهٔ تر نورسته‌ای است که آن را باد باری کج می‌کند و

حَتّى يَكُونَ انْجِعافُهَا مَرَّةً واحِدَةً».

وَقالَ زَكَرِيّا: حَدَّثَني سَعْدٌ: حَدَّثَنا ابْنُ كَعْبٍ، عَنْ أَبِيهِ كَعْبٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۲۸۱۰].

باری راست می‌کند، و مثال منافق مانند درخت صنوبر و شمشاد است که راست ایستاده است تا آنکه یکبارگی ریشه‌کن شود.»

و زَکریّا گفت: از سعد، از ابن کَعب از پدرش کعب، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است.

٥٦٤٤- حَدَّثَنا إِبْراهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قال: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قال: حَدَّثَني أَبي، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ بَني عامِرِ ابْنِ لُؤَيٍّ، عَنْ عَطاءِ بْنِ يَسارٍ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْها الرِّيحُ كَفَأَتْها، فَإِذا اعْتَدَلَتْ تَكَفَّأُ بِالْبَلاءِ، وَالْفاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذا شاءَ». [انظر: ۷٤٦٦].

٥٦٤٤ ـ از عطـأ بـن یَسـار روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمن مانند شاخهٔ تر نورسته‌ای است که به هر سوی آن باد بود آن را می‌خماند و چون باد بایستد راست می‌گردد (در برابر مصایب صبور و شکیباست) و مثال فاجر چون درخت صنوبر است که راست ایستاده است تا آنکه هرگاه خدا بخواهد آن را فرو می‌شکند.»

٥٦٤٥- حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنا مالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبي صَعْصَعَةَ أَنَّهُ قال: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ يَسارٍ أَبَا الْحُبابِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْراً يُصِبْ مِنْهُ».

٥٦٤٥ ـ از سعید بن یَسار ابوالحُباب روایت است که از ابوهریره شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که خدا به وی نیکویی می‌خواهد به مصیبت گرفتار می‌شود.»

٢- باب: شِدَّةِ الْمَرَضِ

باب ـ ۲: سختی بیماری.

٥٦٤٦- حَدَّثَنا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنا سُفْيانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ(ح).

حَدَّثَني بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبي وائِلٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْها قالَتْ: ما رَأَيْتُ أَحَداً أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [أخرجه مسلم: ۲۵۷۰].

٥٦٤٦ ـ از اَعمَش، از ابووائل، از مَسروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: «هیچ یکی را ندیده‌ام که درد (بیماری) وی سختتر از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بوده باشد.»

٥٦٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ، وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى إِلَّا حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ». [انظر: ٥٦٤٨، ٥٦٦٠، ٥٦٦١، ٥٦٦٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

٥٦٤٧ ـ از سُفیان، از اَعمش، از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوَید روایت است که عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هنگام بیماری وی رفتم. آن حضرت تب داشت و تب وی بس شدید بود و گفتم: تب تو بس شدید است و گفتم: این به آن سبب است که تو را دو پاداش خواهد بود؟ فرمود: «آری، مسلمانی نیست که به وی درد و آزاری برسد مگر آنکه خداوند خطاهای او را فرو ریزد چنانکه برگ درخت فرو می‌ریزد.»

٣- باب: أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ

٥٦٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا؟ قَالَ: «أَجَلْ، إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ». قُلْتُ: ذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، ذَلِكَ كَذَلِكَ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، شَوْكَةٌ فَمَا فَوْقَهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». [راجع: ٥٦٤٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

باب ـ ۳: سخت‌ترین مردم در آزمون رنج و زحمت پیامبران هستند. سپس اول (در منزلت) پس اول.

٥٦٤٨ ـ از ابوحمزه، از اَعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سُوَید روایت است که عبدالله گفت: بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) درآمدم و آن حضرت تب داشت گفتم: یا رسول‌الله! همانا تب تو، تب بسیار شدیدی است. فرمود: «آری همانا، تب دارم مانند اینکه دو نفر از شما تب داشته باشد.»
گفتم: این به آن سبب است که تو را دو پاداش است؟ گفت: «آری، این همچنان است، مسلمانی نیست که او را رنجی برسد، خاری بخلد، مگر آنکه خداوند گناهان او را بپوشاند، چنانکه درخت برگش را می‌ریزاند.»

٤- باب: وُجُوبِ عِيَادَةِ الْمَرِيضِ

باب ـ ۴: واجب بودن عیادت مریض.

٥٦٤٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَطْعِمُوا الْجَائِعَ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ، وَفُكُّوا الْعَانِيَ». [راجع: ٣٠٤٦]

٥٦٤٩ ـ از منصور، از ابی‌وائل، از ابوموسی اشعری، روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گرسنه را طعام دهید، و مریض را عیادت کنید و اسیر را رها کنید.»

٥٦٥٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: نَهَانَا عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ، وَلُبْسِ الْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَعَنِ الْقَسِّيِّ، وَالْمِيثَرَةِ. وَأَمَرَنَا أَنْ نَتْبَعَ الْجَنَائِزَ، وَنَعُودَ الْمَرِيضَ، وَنُفْشِيَ السَّلاَمَ. [راجع: ١٢٣٩، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦، بزيادة]

٥٦٥٠ ـ از اَشْعَث بن سُلَیم، از معاویهٔ بن سُوَید بن مُقرِّن که بَرا بن عازِب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر کرد واز هفت چیز منع فرمود: ما را از انگشتر طلا و حریر و دیباج و اتبرق و قسی و مِیْثره منع کرد، و به همراهی کردن جنازه و عیادت کردن مریض و سلام دادن به همه‌گان امر کرد.

٥- باب: عِيَادَةِ الْمُغْمَى عَلَيْهِ

باب ـ ٥: عیادت از کسی که بیهوش شده است.

٥٦٥١- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: مَرِضْتُ مَرَضًا، فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي، وَأَبُو بَكْرٍ، وَهُمَا مَاشِيَانِ، فَوَجَدَانِي أُغْمِيَ عَلَيَّ، فَتَوَضَّأَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ صَبَّ وَضُوءَهُ عَلَيَّ، فَأَفَقْتُ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي، كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي؟ فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ، حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمِيرَاثِ. [راجع: ١٩٤، أخرجه مسلم: ١٦١٦].

٥٦٥١ ـ از سُفیان، از ابن مُنکدِر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنها) گفت: من سخت بیمار شدم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و از من عیادت کرد و آن حضرت و ابوبکر پیاده آمده بودند و مرا در حالتی یافتند که بیهوش شده بودم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وضو کرد و باقی‌ماندهٔ آب وضو را بر من ریخت، به هوش آمدم، ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم. گفتم: یا رسول‌الله! با مال خود چگونه عمل کنم؟ چگونه دربارهٔ مال خود حکم کنم؟ آن حضرت در پاسخ من چیزی نگفت تا آنکه آیهٔ میراث نازل گردید.

٦- باب: فَضْلِ مَنْ يُصْرَعُ مِنَ الرِّيحِ

٥٦٥٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عِمْرَانَ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي، قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لَا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ رَأَى أُمَّ زُفَرَ تِلْكَ، امْرَأَةً طَوِيلَةً سَوْدَاءَ، عَلَى سِتْرِ الْكَعْبَةِ. [أخرجه مسلم: ٢٥٧٦].

باب ـ ۶: فضیلت کسی که دچار مرض صَرع (غَش) می‌شود.

۵۶۵۲ ـ از عطاء بن ابی‌رَباح روایت است که گفت: ابن عباس به من گفت: آیا زن بهشتی را به تو نشان ندهم؟ گفتم: آری. ابن عباس گفت: همین زن سیاه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: مرض صرع بر من عارض می‌شود (بیهوش می‌گردم) و بدن من برهنه می‌شود، برای من در پیشگاه خدا دعا کن.
آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی که صبر کنی، به بهشت می‌روی و اگر می‌خواهی به پیشگاه خدا دعا می‌کنم که به تو صحت ارزانی دارد.»
آن زن گفت: صبر می‌کنم و سپس گفت: من برهنه می‌شوم، پس خداوند را دعا کن که مرا برهنه نگرداند. آن حضرت برای وی دعا کرد.
از محمد، از مَخلد، از ابن جُریج روایت است که عطاء گفت: وی همان زن را که اُم‌زُفَر نامیده می‌شد و زنی دراز و سیاه بود به نزدیکی پردهٔ کعبه دیده است.

٧- باب: فَضْلِ مَنْ ذَهَبَ بَصَرُهُ

٥٦٥٣- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ، عَنْ عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ: عَيْنَيْهِ.

باب ـ ۷: فضیلت کسی که بینایی خود را ازدست داده است.

۵۶۵۳ ـ از ابن‌الهاد، از عَمرو مَولَی المُطلّب روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «خداوند فرموده است: آنگاه که بنده‌ام را از دو چیز عزیز وی محروم می‌کنم و او صبر کند، در عوض آن دو چیز، بهشت را به

تَابَعَهُ أَشْعَثُ بْنُ جَابِرٍ، وَأَبُو ظِلَالٍ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وی ارزانی می‌کنم.»
مراد (از آن دو چیز عزیز) دو چشم وی است.

متابعت کرده است (مولی المُطلّب را) اَشعَث بن جابر و ابوظَلال بن هِلال، از انس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم).

۸- باب: عِيَادَةِ النِّسَاءِ الرِّجَالَ

وَعَادَتْ أُمُّ الدَّرْدَاءِ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْمَسْجِدِ، مِنَ الأَنْصَارِ.

٥٦٥٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِمَا، قُلْتُ: يَا أَبَتِ كَيْفَ تَجِدُكَ، وَيَا بِلَالُ كَيْفَ تَجِدُكَ، قَالَتْ: وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ ... وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أُقْلِعَتْ عَنْهُ يَقُولُ:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً ... بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ
وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ ... وَهَلْ تَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَالَتْ: عَائِشَةُ فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ وَصَحِّحْهَا، وَبَارِكْ لَنَا فِي مُدِّهَا وَصَاعِهَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا فَاجْعَلْهَا بِالْجُحْفَةِ». [راجع: ١٨٨٩، أخرجه مسلم: ١٣٧٦، مختصراً].

باب ـ ۸: عیادت کردن زنان، از مردان.

و اُم درداء، مردی از اهل مسجد را که از انصار بود عیادت کرد.

٥٦٥٤ ـ از مالک، از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه گفت: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به مدینه آمد، ابوبکر و بلال(رضی‌الله عنه) دچار عارضهٔ تب گردیدند.
عایشه گفت: من بر ایشان درآمدم و گفتم: ای پدر چه‌طور هستی و ای بلال تو چه‌طور هستی؟ و ابوبکر را چون تب می‌گرفت این شعر را می‌خواند: کل امری...

هر مردی را در خانه‌اش صبح به‌خیر گفته می‌شود
و مرگ از بند کفشش به وی نزدیکتر است
و آنگاه که بلال را تب رها می‌کرد این شعر را می‌گفت: ألا لیت شعری ...
کاش می‌دانستم آیا شبی را در آن وادی که گیاهان اِذخِر و جلیل مرا در میان می‌گرفتند و آیا روزی فرا خواهد رسید که در بازار مَجَنّه گذر کنم

و کوههای شامه و طفیل بر من ظاهر گردد.

عایشه گفت: سپس نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و او را (از حالت آنان) آگاه ساختم. فرمود: «پروردگارا، مدینه را محبوبمان گردان همچون محبتی که به مکه داشتیم یا بیشتر از آن، بارالها، و (هوای) آن را بر ما سازگار کن و در (وزن‌ها) (مُد و صاع) آن برای ما برکت ارزانی کن و تب آن را بردار و به جَحْفه ببرد.»

٩- بابٌ: عِيَادَةِ الصِّبْيَانِ

٥٦٥٥- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَاصِمٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ ابْنَةً لِلنَّبِيِّ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِ، وَهُوَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَسَعْدٌ وَأُبَيٌّ، نَحْسِبُ: أَنَّ ابْنَتِي قَدْ حُضِرَتْ فَاشْهَدْنَا، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا السَّلَامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَمَا أَعْطَى، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ مُسَمًّى، فَلْتَحْتَسِبْ وَلْتَصْبِرْ». فَأَرْسَلَتْ تُقْسِمُ عَلَيْهِ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ وَقُمْنَا، فَرُفِعَ الصَّبِيُّ فِي حَجْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَنَفْسُهُ تَقَعْقَعُ، فَفَاضَتْ عَيْنَا النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ وَضَعَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ، وَلَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ إِلَّا الرُّحَمَاءَ».

[راجع: ١٢٨٤، أخرجه مسلم: ٩٢٣، بذكر «معاذ» بدل «أبي»].

باب ـ ۹: عیادت از کودکان.

۵۶۵۵ ـ از شُعبه، از عاصِم، از ابوعثمان روایت است که اُسامه بن زید (رضی‌الله عنه) گفت: دختر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کسی را نزد آن حضرت فرستاد در حالی که من و سَعد و اُبَی با آن حضرت بودیم، گمان می‌کنیم که گفته بود: همانا دخترک من در حال مرگ است، پس بیا و ما را دریاب.

آن حضرت به او سلام فرستاد و گفت: «همانا از جانب خداست آنچه را می‌گیرد و آنچه را می‌دهد و هر چیز به نزد وی مدتی معیّن دارد پاداش آن را از خدا بخواه و صبر کن.»

سپس دختر آن حضرت کسی را فرستاد و آن حضرت را سوگند داد که (نزد او برود) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و ما نیز برخاستیم و رفتیم، آن کودک در کنار پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد در حالی که نفسش بند می‌شد و به سختی نفس می‌کشید.

از چشمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اشک جاری شد. سعد به آن حضرت گفت: این (اشک ریختن) چیست یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «این رحمتی است که خدا در دلهای آن بندگانی که می‌خواسته نهاده است و خدا بر کسانی از بندگان خود رحم نمی‌کند به جز آنانی که رحم‌کننده‌اند.»

١٠- بابٌ: عِيَادَةِ الأَعْرَابِ

٥٦٥٦- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُخْتَارٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ، طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللهُ». قَالَ: قُلْتَ: طَهُورٌ؟ كَلَّا، بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إِذًا». [راجع: ٣٦١٦].

باب ـ ١٠: عیادت از بادیه‌نشین.

٥٦٥٦ ـ از خالِد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مردی بادیه‌نشین درآمد تا از وی عیادت کند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چون به عیادت مریض می‌رفت و به او گفت: «باکی نیست، پاکی (گناهان) است اگر خدا بخواهد.» بادیه‌نشین گفت: تو گفتی که پاکی (کفارهٔ گناهان) است؟ هرگز، بلکه تبی است که می‌جوشد در بدن پیرمردی که (هلاکش می‌کند) گورستان را به وی می‌نماید.
آن حضرت فرمود: «آری، پس چنین است.»

١١- بابٌ: عِيَادَةِ الْمُشْرِكِ

٥٦٥٧- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ غُلَامًا لِيَهُودَ، كَانَ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَمَرِضَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، فَقَالَ: «أَسْلِمْ». فَأَسْلَمَ. [راجع: ١٣٥٦].

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ: لَمَّا حُضِرَ أَبُو طَالِبٍ جَاءَهُ النَّبِيُّ ﷺ.

باب ـ ١١: عیادت از مشرک.

٥٦٥٧ ـ از حَمّاد بن زید، از ثابت روایت است که انس گفت: پسری یهودی بود که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خدمت می‌کرد، وی مریض شد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به عیادت وی رفت، و به او گفت: «اسلام بیاور» و او مسلمان شد.
و سعید بن مسیّب گفته است که پدرم گفت:

آنگاه که ابوطالب (عموی آن حضرت) در حال مرگ بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی آمد.

١٢- باب: إِذَا عَادَ مَرِيضًا، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَصَلَّى بِهِمْ جَمَاعَةً.

باب ـ ۱۲: اگر مریضی را عیادت کنند و وقت نماز فرا رسد و آن مریض به عیادت‌کنندگان نماز جماعت بگزارد.

٥٦٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهِ نَاسٌ يَعُودُونَهُ فِي مَرَضِهِ، فَصَلَّى بِهِمْ جَالِسًا، فَجَعَلُوا يُصَلُّونَ قِيَامًا، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ: «اجْلِسُوا». فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَ لَيُؤْتَمُّ بِهِ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا، وَإِنْ صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا». [راجع: ٦٨٨، أخرجه مسلم: ٤١٢]

قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ الْحُمَيْدِيُّ: هَذَا الْحَدِيثُ مَنْسُوخٌ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آخِرَ مَا صَلَّى صَلَّى قَاعِدًا وَالنَّاسُ خَلْفَهُ قِيَامٌ.

۵۶۵۸ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: مردم نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هنگام بیماری وی آمدند تا از آن حضرت عیادت کنند. آن حضرت به حالت نشسته به ایشان نماز گزارد و آنها به حال ایستاده در نماز بودند به ایشان اشاره کرد که «بنشینند.»
آنگاه که آن حضرت از نماز فارغ شد و فرمود: «اما برای آن است که از وی تبعیت شود، پس اگر رکوع می‌کند، رکوع کنید و اگر (از رکوع و سجود) بلند می‌شود شما نیز بلند شوید و اگر نشسته نماز می‌گزارد، نشسته نماز بگزارید.»
ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: حُمَیدی گفت: این حدیث منسوخ است، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در نماز آخرین (که در بیماری‌ای که به مرگ وی انجامید به جماعت)، نشسته نماز گزارد و مردم پشت سر وی ایستاده بودند.

١٣- باب: وَضْعِ الْيَدِ عَلَى الْمَرِيضِ

باب ـ ۱۳: گذاشتن دست بر مریض

٥٦٥٩- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا الْجُعَيْدُ، عَنْ

۵۶۵۹ ـ از جُعَید، از عایشه بنت سعد روایت

عَائِشَةَ بِنْتَ سَعْدٍ: أَنَّ أَبَاهَا قَالَ: تَشَكَّيْتُ بِمَكَّةَ شَكْوًا شَدِيدًا، فَجَاءَنِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَتْرُكُ مَالًا، وَإِنِّي لَمْ أَتْرُكْ إِلَّا ابْنَةً وَاحِدَةً، فَأُوصِي بِثُلُثَيْ مَالِي وَأَتْرُكُ الثُّلُثَ؟ فَقَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَأُوصِي بِالنِّصْفِ وَأَتْرُكُ النِّصْفَ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَأُوصِي بِالثُّلُثِ وَأَتْرُكُ لَهَا الثُّلُثَيْنِ؟ قَالَ: «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ». ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، ثُمَّ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِي وَبَطْنِي، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا، وَأَتْمِمْ لَهُ هِجْرَتَهُ». فَمَا زِلْتُ أَجِدُ بَرْدَهُ عَلَى كَبِدِي - فِيمَا يُخَالُ إِلَيَّ - حَتَّى السَّاعَةِ. [راجع: ٥٦، وانظر في المرضى، باب ٢٠، أخرجه مسلم: ١٦٢٨].

است که پدرش گفت: من در مکه مریض شدم و مریضی من شدید بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به عیادت من آمد. گفتم: ای پیامبر خدا، همانا من مالی به میراث می‌گذارم و به‌جز یک دختر ندارم. آیا دو سوم مال خود را (برای صدقه) وصیت کنم و یک سوم آن را بگذارم؟ آن حضرت فرمود: «نی» سعد گفت: آیا نیمهٔ مال خود را وصیت کنم و نیمهٔ دیگر را بگذارم؟ فرمود: «نی.» سعد گفت: آیا یک سوم آن را وصیت کنم و دو سوم آن را باقی بگذارم؟ فرمود: «یک سوم، و یک سوم هم زیاد است.» سپس آن حضرت دست خود را بر پیشانی خود نهاد و بعد دست خود را بر روی و شکم من کشید و سپس گفت: «بارالها، سعد را شفا بخش و هجرتش را کامل کن.»[1]
سعد می‌گوید: پیوسته بر جگر خود سردی احساس می‌کنم و تا همین ساعت (که سالها گذشته) همان احساس را می‌پندارم.

٥٦٦٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، فَمَسِسْتُهُ بِيَدِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجَلْ، إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ». فَقُلْتُ: ذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجَلْ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، مَرَضٌ فَمَا سِوَاهُ، إِلَّا حَطَّ اللَّهُ لَهُ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». [راجع: ٥٦٤٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

۵۶۶۰ ـ از جریر، از اعمش، از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوید روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و او تب داشت و تب وی شدید بود. آن حضرت را با دست خود لمس کردم و گفتم: یا رسول‌الله، همانا تو تب داری و تب تو شدید است.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آری، من تب می‌کنم به اندازه‌ای که دو مرد از شما

۱- یعنی، او را واپس به مدینه بازگردان تا در آنجا که هجرت کرده بود بمیرد.

تب می‌کنند.» گفتم: از همین سبب است که تو دو چند پاداش می‌گیری؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «آری.» سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «هیچ مسلمانی نیست که او را آزاری برسد، مریضی و سایر آن، مگر آنکه خداوند از گناهان وی می‌ریزاند چنانکه درخت برگ خود را می‌ریزاند.»

١٤- بابٌ:

باب ـ ۱۴:

٥٦٦١- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ فَمَسِسْتُهُ، وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، فَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، وَمَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، إِلا حَاتَّتْ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ». [راجع: ٥٦٤٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

۵۶۶۱ ـ از سُفیان، از اَعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سُوید روایت است که عبدالله گفت: به هنگام بیماری پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی رفتم و آن حضرت را لمس کردم. وی تب داشت و تب وی شدید بود. گفتم: همانا تب تو شدید است و به همین سبب تو را دو چند پاداش است.

فرمود: «آری، مسلمانی نیست که او را آزاری برسد مگر آنکه خداوند گناهانش را بریزاند چنانکه برگ درخت می‌ریزد.»

٥٦٦٢- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ، فَقَالَ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ: كَلا، بَلْ حُمَّى تَفُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، كَيْمَا تُزِيرَهُ القُبُورَ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إِذًا». [راجع: ٣٦١٦].

۵۶۶۲ ـ از خالد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مردی درآمد که از وی عیادت کند و فرمود: «باکی نیست، پاک‌کنندهٔ (گناهان) است اگر خدا بخواهد.»

آن مرد گفت: هرگز، بلکه تبی است که می‌جوشد، بر مردی کهنسال، چنانکه گورستان را به وی می‌نماید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آری، چنین است.»

١٥- باب :
عِيادَةِ الْمَرِيضِ، رَاكِبًا وَمَاشِيًا، وَرِدْفًا عَلَى الْحِمَارِ

٥٦٦٣- حَدَّثَني يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى إِكَافٍ عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ، يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، فَسَارَ حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ، وَفِي الْمَجْلِسِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، قَالَ: لَا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ وَوَقَفَ، وَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ فَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ: يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ لَا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ إِنْ كَانَ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ. قَالَ: ابْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاغْشَنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ. فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى سَكَتُوا، فَرَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ: «أَيْ سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ». يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ، قَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْفُ عَنْهُ وَاصْفَحْ، فَلَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مَا أَعْطَاكَ، وَلَقَدِ اجْتَمَعَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ فَيُعَصِّبُوهُ، فَلَمَّا رَدَّ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ الَّذِي فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ. [راجع: ٢٩٨٧، أخرجه مسلم: ١٧٩٨].

باب ـ ١٥: عیادت مریض، سواره و پیاده و بر پس پشت کسی که بر خر سوار است.

٥٦٦٣ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که اُسامه بن زید گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد و بر پالان خر چادر فَدَکیّه پوشیده شده بود و اُسامه را بر پشت سر خود بر آن خر سوار کرد تا از سعد بن عُباده عیادت کند و این قبل از جنگ بَدر بود.

آن حضرت راهی شد تا آنکه به محلی گذشت که عبدالله بن اُبی بن سُلول (منافق مشهور) جلسه داشت و این قبل از آن بود که عبدالله (بن اُبی) اسلام بیاورد، این مجلس مرکّب بود از مسلمانان و مشرکان بت‌پرست و یهود، که در آن عبدالله بن رَواحه (از مسلمانان) شرکت کرده بود، آنگاه که گردوغبار رفتار خر، به فضای مجلس رسید، عبدالله بن اُبی بینی خود را با چادر پوشانیده و گفت: ما را خاک‌آلود نکنید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سلام کرد و ایستاد و از خر فرود آمد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و بر آنان قرآن را تلاوت کرد.

عبدالله بن ابی به آن حضرت گفت: ای مرد، از آنچه تو می‌گویی چیزی بهتر نیست. اگر حق باشد، پس مزاحم مجلس ما مشو و به خانهٔ خود بازگرد و هر کس نزدت آمد بر وی قصه کن.

ابن رواحه گفت: آری، یا رسول‌الله، این (سخنان) را در مجلس ما بگوی، همانا آن را دوست می‌داریم.

مسلمانان و مشرکان و یهود به دشنام دادن

همدیگر پرداختند تا آنکه نزدیک بود که به جنگ برخیزند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیوسته ایشان را به آرامش فرا می‌خواند.[1] تا آنکه خاموش شدند. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خر خود را سوار شد تا آنکه بر سعد بن عُبادَه درآمد و به وی گفت: «ای سعد، آیا نشنیدی که ابوحُباب چه گفت؟»

مراد آن حضرت، عبدالله بن اُبَی بود. سعد گفت: یا رسول‌الله! او را عفو کن و از وی درگذر، همانا خداوند به تو ارزانی داشته آنچه ارزانی داشته است.

همانا مردم این شهر (مدینه) اتفاق کرده بودند که او را تاجگذاری کنند و بزرگ خود گیرند، چون توسط حقّی که به تو ارزانی شد این مسئله رد گردید. وی از آن اندوهگین گشت و به همین سبب است که تو دیدی آنچه وی کرده است.

٥٦٦٤ ـ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، هُوَ ابْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: جَاءَنِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي، لَيْسَ بِرَاكِبِ بَغْلٍ وَلَا بِرْذَوْنٍ. [راجع: ١٩٤، أخرجه مسلم: ١٦١٦ مطولاً].

٥٦٦٤ ـ از سُفیان، از محمد بن مُنْکَدِر روایت است که جابر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به عیادتم آمد، در حالی که نه سوار بر استری آمده بود و نه سوار بر اسپ.

١٦ـ باب: مَا رُخِّصَ لِلْمَرِيضِ أَنْ يَقُولَ: إِنِّي وَجِعٌ، أَوْ وَا رَأْسَاهْ، أَوِ اشْتَدَّ بِي الْوَجَعُ

وَقَوْلِ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [الأنبياء: ٨٣]

باب ـ ۱۶: آنچه به مریض اجازه داده شد که بگوید: من دردمندم، یا وای سر من، یا درد من شدت یافت (این کلمات بی‌صبری نیست.)

و گفتهٔ ایّوب علیه السلام: «مرا رنج رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان.»(الانبیاء:۸۳)

۱- در حدیث ۵۶۶۳، سطر شانزدهم پس از ـ فَلَم یَزل النّبی(صلی‌الله علیه وسلّم) ـ کلمه «خفّضُهُم» یعنی ایشان را به آرامش فرا می‌خواند، نیامده است که در سایر نسخ بخاری آمده است. ترجمهٔ آن آورده شد.

٥٦٦٥- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ وَأَيُّوبَ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ ﷺ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أُوقِدُ تَحْتَ الْقِدْرِ، فَقَالَ: «أَيُؤْذِيكَ هَوَامُّ رَأْسِكَ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَا الْحَلاَّقَ فَحَلَقَهُ، ثُمَّ أَمَرَنِي بِالْفِدَاءِ. [راجع: ١٨١٤، أخرجه مسلم: ١٢٠١]

٥٦٦٥ ـ از مجاهد، از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی روایت است که کعب بن عُجْرَه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من که (در حالت احرام بودم) و در زیر دیگ آتش می‌افروختم گذشت و فرمود: «آیا شپشهای سر تو، تو را اذیت می‌کند؟» گفتم: آری. وی سلمانی را فراخواند و سر مرا تراشید، سپس به من امر که که فدیه بدهم.

٥٦٦٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى أَبُو زَكَرِيَّا: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلاَلٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ: وَا رَأْسَاهْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ فَأَسْتَغْفِرَ لَكِ وَأَدْعُوَ لَكِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَا ثُكْلِيَاهْ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ، لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَنَا وَا رَأْسَاهْ، لَقَدْ هَمَمْتُ، أَوْ أَرَدْتُ، أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ وَأَعْهَدَ: أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ، أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَأْبَى اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ». [انظر: ٧٢١٧، أخرجه مسلم: ٢٣٨٧، مختصراً]

٥٦٦٦ ـ از یَحْیَی بن سَعید، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه گفت: گفتم: وای سرم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر این (به مرگ تو) منجر شود و من زنده باشم، برایت طلب مغفرت می‌کنم و دعا می‌کنم.» سپس عایشه گفت: «واثُکْلِیَاهْ» (وای مُردم) به خدا سوگند گمان می‌کنم که تو دوست داری که من بمیرم و اگر چنین شود، تو بقیهٔ روز خود را با یکی از زنان خود به سر خواهی برد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بلکه «وای سرم» در مورد من است، قصد کردم یا اراده کردم که کسی را به سوی ابوبکر و پسرش بفرستم و او را (به جانشینی خود) بگمارم تا مبادا گویندگان (چیزی) بگویند یا آرزوکنندگان آرزوی (خلافت) داشته باشند و سپس (با خود) گفتم: خدا از (چنین چیزی) منع می‌کند و مردم آن را (یعنی مخالفت با خلافت ابوبکر را) دفع می‌کنند. یا خداوند آن را دفع می‌کند و مردم آن را منع می‌کنند.»

٥٦٦٧- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ

٥٦٦٧ ـ از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوَید روایت است که ابن مسعود گفت: بر پیامبر

سُوَيْد، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ، فَمَسِسْتُهُ بِيَدِي فَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قَالَ: «أَجَلْ، كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ». قَالَ: لَكَ أَجْرَانِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، مَرَضٌ فَمَا سِوَاهُ، إِلَّا حَطَّ اللهُ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». [راجع: ٥٦٤٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

(صلی‌الله علیه وسلّم) درآمدم و آن حضرت تب داشت، با دست خود او را احساس کردم و گفتم: همانا تو تب داری و تب تو شدید است. فرمود: « آری، چنانکه دو مرد از شما تب می‌کند.»

ابن مسعود گفت: پس برای تو دو پاداش است؟ فرمود: «آری، هیچ مسلمانی نیست که او را آزار بیماری و غیر او برسد مگر آنکه خداوند گناهش را بریزاند چنانکه درخت برگ خود را می‌ریزاند.»

٥٦٦٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ: أَخْبَرَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَاءَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ يَعُودُنِي مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، زَمَنَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَقُلْتُ: بَلَغَ بِي مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: بِالشَّطْرِ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: الثُّلُثُ؟ قَالَ: «الثُّلُثُ كَثِيرٌ، أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَلَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللهِ إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيْهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ». [راجع: ٥٦، أخرجه مسلم: ١٦٢٨].

٥٦٦٨ ـ از زُهری، از عامر بن سعد، از پدرش روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد ما آمد که نسبت به بیماری سختی که به آن دچار شده بودم از من عیادت کند و این به هنگام حَجَّةالوداع بود. گفتم: تو می‌بینی که مرا چه رسیده است و من ثروتمندم و از من به‌جز دختر من میراث نمی‌برد، آیا دو سوم مال خود را صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «نی.» گفتم: نیمهٔ آن را؟ فرمود: «نی.» گفتم: یک سوم آن را؟ فرمود: «یک سوم، زیاد است، اگر تو وارثان خود را ثروتمند بگذاری، بهتر از آن است که آنان را نیازمند بگذاری که دست (گدایی) به پیش مردم دراز کنند، و تو که نفقه می‌کنی و با آن رضای خدا را می‌جویی، بر آن پاداش داده می‌شوی حتی آنچه بر دهان زن خود می‌کنی.»

١٧- بَاب: قَوْلِ الْمَرِيضِ: قُومُوا عَنِّي

باب ـ ۱۷: گفتن مریض: از پیش من برخیزید.

٥٦٦٩- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ

٥٦٦٩ ـ از زُهری، از عُبیدالله بن عبدالله روایت

مَعْمَرٍ.

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال: لَمَّا حُضِرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَفي الْبَيْتِ رِجَالٌ، فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّاب، قال النَّبِيُّ ﷺ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّه. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمُ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قال عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالاخْتِلافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، قال رَسُولُ اللَّه ﷺ: «قُومُوا». قال: عُبَيْدُاللَّه: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاس يَقُولُ: إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ، مِنِ اخْتِلافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ. [راجع: ۱۱۴، أخرجه مسلم: ۱۶۳۷]

است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را مرگ فرا رسـید، در خانهٔ آن حضرت مردانی بودند کـه عمر بن خطّـاب در میان آنها بـود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بیایید تا به شما نامه‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.»
عمر گفت: همانا بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیماری شدت کرده است و قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را بسـنده اسـت. کسـانی که در آن خانـه بودند، اختلاف کردنـد و خصومت ورزیدند، و کسی بود که می‌گفت: پیش آورید تا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به شما بنویسد تا پس از این گمراه نشوید و از میان آنها کسی بود که آنچـه عمر گفته بود می‌گفت، چون در حضور پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) سـخنان بیهوده و بی‌نتیجه و اختلاف بالا گرفت، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برخیزید.»
عُبیدالله گفته است که ابن عباس می‌گفت: همانا مصیبت، مصیبت کلّی همان بود که میان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و میان آنچه برایشان همین نامه را می‌نوشت حایل گردید، و این از سبب اختلاف میان ایشان و سروصدای ایشان بود.

۱۸- باب: مَنْ ذَهَبَ بِالصَّبِيِّ الْمَرِيضِ لِيُدْعَى لَهُ

باب ـ ۱۸: کسی که کودک بیمار را ببرد تا برای وی دعا شود.

۵۶۷۰- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، هُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْجُعَيْدِ قال: سَمِعْتُ السَّائِبَ يَقُولُ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ

۵۶۷۰ ـ از جُعَیـد روایت اسـت کـه گفت: از سـائب شـنیده‌ام که می‌گفت: خالـه‌ام مرا نزد رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برد و گفت:

اللَّهِ ، إنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ ، وَقُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ، مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ . [راجع: ۱۹۰، أخرجه مسلم: ۲۳۴۵].

یا رسول‌الله! پسرِ خواهرم مریض است، آن حضرت دست بر سرم کشید و برایم دعای برکت کرد، سپس وضو کرد و من از باقی‌ماندۀ آب وضوی وی نوشیدم و بر پس پشت آن حضرت ایستادم و به سوی خاتم نبوّت که میان شانه‌های وی (نقش) بود نگریستم که بسان تکمۀ پردۀ عروس (یا مانند تخم پرندۀ قمری) بود.

۱۹- باب: نَهْيِ تَمَنِّي الْمَرِيضِ الْمَوْتَ

باب ـ ۱۹: منع بیمار از اینکه مرگ خود را آرزو کند.

۵۶۷۱- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ مِنْ ضُرٍّ أَصَابَهُ ، فَإِنْ كَانَ لا بُدَّ فَاعِلاً ، فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي ، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي» . [انظر: ۶۳۵۱، ۷۲۳۳، أخرجه مسلم: ۲۶۸۰].

۵۶۷۱ ـ از شُعبه، از ثابت‌البنانی، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما به سبب زیانی که به او رسیده است مرگ را آرزو نکند، و هرگاه ناچار شود پس باید بگوید: بارالها، تا آنگاه مرا زنده داشته باش که زندگی به خیر من است و آنگاه مرا بمیران که مرگ به خیر من باشد.»

۵۶۷۲- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى خَبَّابٍ نَعُودُهُ ، وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ ، فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا ، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلا التُّرَابَ ، وَلَوْلا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ . ثُمَّ أَتَيْنَاهُ مَرَّةً أُخْرَى ، وَهُوَ يَبْنِي حَائِطًا لَهُ ، فَقَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ لَيُؤْجَرُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُنْفِقُهُ ، إِلا فِي شَيْءٍ يَجْعَلُهُ فِي هَذَا التُّرَابِ . [انظر: ۶۳۴۹، ۶۳۵۰، ۶۴۳۰، ۶۴۳۱، ۷۲۳۴، أخرجه مسلم: ۲۶۸۱ ، مختصراً].

۵۶۷۲ ـ از اسماعیل بن ابی‌خالد روایت است که قیس بن ابی حازِم گفت: نزد خبّاب رفتیم که از وی عیادت کنیم، هفت جای بدن وی داغ شده بود. وی گفت: یاران ما که پیش از ما درگذشتند لذاید دنیوی (از ثوابشان) نکاست و ما به ثروتی دست یافتیم که جای مصرف آن را نمی‌یابیم مگر اینکه در خاک مصرف کنیم. و هرگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع نمی‌کرد که مرگ خود را بخواهیم، من مرگ خود را می‌خواستم. (قَیْس بن ابی حازم می‌گوید) ما باری دیگر نزد خبّاب رفتیم و او برای خود

دیواری آباد می‌کرد. وی گفت: همانا مسلمان در هر چیزی که به مصرف می‌رساند ثواب حاصل می‌کند مگر آنچه را که در این خاک به مصرف می‌رساند.

٥٦٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عُبَيْدٍ مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَلَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ: إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزْدَادَ خَيْرًا، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتِبَ». [راجع: ٣٩، أخرجه مسلم: ٢٨١٦].

٥٦٧٣ ـ از زُهری، از اَبوعُبَید مَوْلَی عبدالرحمن بن عَوْف روایت است که ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «عمل هیچ یک او را به بهشت داخل نمی‌کند.» یاران گفتند: و نه شما را یا رسول‌الله؟ فرمود: «نی، و نه مرا، مگر آنکه خداوند مرا به فضل و رحمت خود بپوشاند، پس میانه‌روی کنید و نزدیک (به کمال) عمل کنید.[1] و هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند، زیرا اگر او نیکوکار است شاید که بر عمل نیک خود بیفزاید و اگر بدکردار است شاید که توفیق توبه یابد.»

٥٦٧٤- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مُسْتَنِدٌ إِلَيَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». [راجع: ٤٤٤٠، أخرجه مسلم: ٢٤٤٤]

٥٦٧٤ ـ از هِشام، از عَبّاد بن عبدالله بن زُبَیر روایت است که از عایشه (رضی‌الله عنها) شنیده است که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که به من تکیه کرده بود، شنیدم که می‌گفت: «بارالها، مرا بیامرز و بر من رحمت کن و مرا به رفیق (اعلی)[2] ملحق گردان.»

٢٠- بَاب: دُعَاءِ الْعَائِدِ لِلْمَرِيضِ

باب ـ ٢٠: دعای عیادت مریض.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ بِنْتُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهَا: «اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا». قَالَهُ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٥٦٥٩].

و عایشه بنت سعد از پدر خود روایت کرد:

۱- در حدیث ۵۶۷۳ کلمات ـ فَسَدِّدُوا وَ قارِبُوا ـ را تفاسیر مختلف کرده‌اند، از آن جمله کرمانی گفته که عمل درست و راست کنید و با آن قرب حق را بجویید. در ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده که: «در امور دینی میانه‌روی کنید و درخور توان خود عمل کنید.»

۲- در برخی از نسخه‌های بخاری چنین آمده است: «بِالرَّفِيقِ الأعلى» که ترجمهٔ آن آورده شد.

«بارالها، سعد را شفا ببخش.» این را پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است.

٥٦٧٥- حدّثنا موسى بنُ إسماعيلَ: حدّثنا أبو عوانةَ، عن منصورٍ، عن إبراهيمَ، عن مسروقٍ، عن عائشةَ رضيَ اللهُ عنها: أنّ رسولَ اللهِ ، كان إذا أتى مريضاً أو أُتيَ به، قال: «أذهِبِ الباسَ، اشفِ وأنتَ الشافي، لا يُغادرُ سَقَماً».

قال عمرو بنُ أبي قيسٍ وإبراهيمُ بنُ طهمانَ، عن منصورٍ، عن إبراهيمَ وأبي الضُّحى: إذا أُتيَ بالمريضِ.

وقال جريرٌ، عن منصورٍ، عن أبي الضُّحى وحدَه، وقال: إذا أتى مريضاً. [انظر: ٥٧٤٣، ٥٧٤٤، ٥٧٥٠، أخرجه مسلم: ٢١٩١].

۵۶۷۵ ـ از ابراهیم، از مَسرُوق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: هرگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد بیماری می‌رفت یا بیماری نزد وی آورده می‌شد می‌فرمود: «بیماری را دور کن (ای پروردگار مردم)[1] و شفابخش و تویی شفادهنده، (نیست شفایی به‌جز شفای تو، شفایی که) هیچ مریضی را نمی‌گذارد.» عَمْرو بن ابی قَیْس و ابراهیم بن طَهمان از منصور، از ابراهیم و ابوالضُّحی (چنین) روایت کرده‌اند: بیمار نزد وی آورده می‌شد. و جَریر، از مَنصور از ابی‌الضُّحَی تنها (چنین) روایت کرده: هرگاه نزد بیمار می‌رفت.

٢١- باب: وُضُوءِ العائِدِ للمَريضِ

باب ـ ۲۱: آب وضوی عیادت‌کننده برای بیمار.

٥٦٧٦- حدّثنا محمّدُ بنُ بشّارٍ: حدّثنا غُندرٌ: حدّثنا شعبةُ، عن محمّدِ بنِ المنكدرِ قال: سمعتُ جابرَ بنَ عبدِاللهِ رضيَ اللهُ عنهما قال: دخلَ عليَّ النبيُّ ﷺ وأنا مريضٌ، فتوضّأَ فصبَّ عليَّ، أو قال: «صُبّوا عليه». فعقلتُ، فقلتُ: لا يرثُني إلا كلالةٌ، فكيفَ الميراثُ؟ فنزلتْ آيةُ الفرائضِ. [راجع: ١٩٤، أخرجه مسلم: ١٦١٦].

۵۶۷۶ ـ از شُعبه، از محمد بن مُنْکَدِر روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و من بیمار بودم، آن حضرت وضو کرد (از آب وضوی خود) بر من ریخت یا گفت: «بر وی آب بریزید.» من بهوش آمدم و گفتم: از من میراث نمی‌گیرد به‌جز کلاله (پدر و پسر ندارم) میراث من چگونه می‌شود؟ پس آیهٔ فرایض (میراث) نازل شد.

۱- حدیث ۵۶۷۵، سطر چهارم افتادگی کلمات به نظر می‌رسد. متن کامل آن چنین است: «أذهِبِ البَاسَ رَبَّ‌النّاسِ اَشفِ وَ أنتَ الشّافِي، لا شِفَاءَ اِلّا شِفاؤکَ، شِفاءً لا یُغادِرُ سَقَماً.» که ترجمهٔ آن آورده شد.

۲۲- باب: مَنْ دَعَا بِرَفْعِ الْوَبَاءِ وَالْحُمَّى

۵۶۷۷- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ، قَالَتْ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِمَا، فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ كَيْفَ تَجِدُكَ؟ وَيَا بِلَالُ كَيْفَ تَجِدُكَ؟ قَالَتْ: وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ فَيَقُولُ:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ
وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ تَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قال: قالت عَائِشَةُ: فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَصَحِّحْهَا، وَبَارِكْ لَنَا فِي صَاعِهَا وَمُدِّهَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا فَاجْعَلْهَا بِالْجُحْفَةِ». [راجع: ۱۸۸۹، أخرجه مسلم: ۱۳۷۶].

باب ـ ۲۲: کسی که برای دور کردن مَرَض وَبا و تب دعا کرد.

۵۶۷۷ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از مکه به مدینه) آمد ابوبکر و بلال تب کردند. عایشه گفت: من بر آنها درآمدم و گفتم: ای پدر چه‌طور هستی؟ و تو ای بلال چه‌طور هستی؟ و ابوبکر چون تب می‌داشت می‌گفت: (شعر)
هر مردی را در خانه‌اش صبح به‌خیر گفته می‌شود
و مرگ از بند کفش به وی نزدیکتر است
و آنگاه که بلال را تب رها می‌کرد، آواز خود را بلند می‌کرد و می‌گفت: کاش می‌دانستم تا شبی را بگذرانم.
در آن وادی که گیاهان اِذْخِر و جلیل مرا در میان می‌گرفتند
و روزی فرا رسد که در بازار مَجَنّه بگذرم
و کوههای شامه و طَفِیل بر من ظاهر گردند.
عایشه گفت: من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و او را (از حالت آنان) خبر دادم. آن حضرت گفت: «بارالها، مدینه را بر ما محبوب گردان مانند محبّتی که به مکه داشتیم یا بیش از آن، و (هوای) آن را بر ما سازگار کن و در (اوزان) صَاع و مُد آن به ما برکت بده و تب آن را بردار و به جُحْفَه ببر.»

بسم الله الرحمن الرحيم

٧٦- كِتاب الطِّبِّ

١- باب: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً

٥٦٧٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً».

٢- باب: هَلْ يُدَاوِي الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ أَوِ الْمَرْأَةُ الرَّجُلَ

٥٦٧٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، عَنْ خَالِدِ بْنِ ذَكْوَانَ، عَنْ رُبَيِّعَ بِنْتِ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ قَالَتْ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: نَسْقِي الْقَوْمَ وَنَخْدُمُهُمْ، وَنَرُدُّ الْقَتْلَى وَالْجَرْحَى إِلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ٢٨٨٢].

٣- باب: الشِّفَاءُ فِي ثَلاثٍ

٥٦٨٠- حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ شُجَاعٍ: حَدَّثَنَا سَالِمٌ الأَفْطَسُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلاثَةٍ: شَرْبَةِ عَسَلٍ، وَشَرْطَةِ مِحْجَمٍ، وَكَيَّةِ نَارٍ، وَأَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ». رَفَعَ الْحَدِيثَ.

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۶ ـ کتاب طب

باب ـ ۱: خداوند هر بیماری‌ای را که فرود می‌آورد درمان آن را نیز فرود می‌آورد.

۵۶۷۸ ـ از عطـا بـن ابـی رَبـاح، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «خداوند بیمـاری‌ای را فرود نمـی‌آورد مگر آنکه درمـان آن را فرود می‌آورد.»

باب ـ ۲: آیا مرد، زن را درمان کند و زن مرد را

۵۶۷۹ ـ از خالـد بن ذَکوان روایت اسـت که رُبَیِّـع دختر مُعَوِّذ بن عَضرأ گفـت: ما با پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) جهـاد می‌کردیم، مردم را آب می‌نوشـانیدیم و خدمـت می‌کردیم و کشته‌ها و زخمیها را به مدینه می‌آوردیم.

باب ـ ۳: شفا در سه چیز است.

۵۶۸۰ ـ از سـعید بن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفت: «شـفا در سه چیز اسـت: خوردن عسل و نیشتر حجامتگر (خون کشـیدن) و داغ کردن با آتـش و من اُمّتم را از داغ کردن منع می‌کنم.»

وَرَوَاهُ الْقُمِّيُّ ، عَنْ لَيْثٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : فِي الْعَسَلِ وَالْحَجْمِ . [انظر: ٥٦٨١].

ایـن حدیث را ابـن عباس رفع کـرده (به آن حضـرت رسـانیده اسـت) قُمّـی، از لَیث، از مجاهد، از ابـن عباس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است: عسل و حجامت را (نه داغ کردن را).

٥٦٨١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : أَخْبَرَنَا سُرَيْجُ بْنُ يُونُسَ أَبُو الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ شُجَاعٍ ، عَنْ سَالِمٍ الأَفْطَسِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الشِّفَاءُ فِي ثَلاثَةٍ : فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ » . [راجع: ٥٦٨٠].

٥٦٨١ ـ از سَعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «شفا در سـه چیز است: در نیشتر حجامتگر یا خوردن عسل، یا داغ کردن به آتش، و من امت خود را از داغ کردن منع می‌کنم.»

٤- بَابُ: الدَّوَاءِ بِالْعَسَلِ

باب ـ ۴: درمان با عسل.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ . [النحل: ٦٩].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در آن برای شفاست.» (النحل، ٦٩)

٥٦٨٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ الْحَلْوَاءُ وَالْعَسَلُ . [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤ ، مطولاً].

٥٦٨٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ الْحَلْوَاءُ وَالْعَسَلُ . [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤ ، مطولاً].

٥٦٨٢ ـ از هِشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنه) گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) شـیرینی و عسـل را خـوش می‌داشت.

٥٦٨٣ ـ از عاصِـم بـن عُمر بن قَتـاده روایت اسـت که گفت: از جابر بـن عبدالله (رضی‌الله عنهما) شنیدم که گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «اگر باشد در چیزی از داروهای شما ـ یا می‌باشد در چیزی از داروهای شـما نفعی، آن در نیشتر حجامتگر است، یا نوشیدن عسل، یا داغ کردن با آتش که با درمان موافق افتد، و من داغ کردن را دوست ندارم.»

٥٦٨٤- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ ، عَنْ أَبِي

٥٦٨٤ ـ از سـعید، از قتـاده، از ابوالمتـوکِّل روایت اسـت که ابوسـعید گفت: مـردی نزد

سَعيد : أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ ، فَقَالَ : « اسْقِهِ عَسَلاً » . ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ ، فَقَالَ : « اسْقِهِ عَسَلاً » . ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ : « اسْقِهِ عَسَلاً » . ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ : قَدْ فَعَلْتُ ؟ فَقَالَ : « صَدَقَ اللَّهُ ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ ، اسْقِهِ عَسَلاً » . فَسَقَاهُ فَبَرَأَ . [انظر: ۵۷۱۶، أخرجه مسلم: ۲۲۱۷].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: شکم برادرم درد می‌کند. آن حضرت فرمود: «به او عسل بنوشان.» وی بار دوم آمد و (همان را گفت) فرمود: «به او عسل بنوشان.» سپس برای بار سوم آمد. آن حضرت فرمود: «به او عسل بنوشان.» سپس آن مرد فرمود: «خداوند راست گفته، و شکم برادرت دروغ گفته است، به او عسل بنوشان.» وی به برادر خود عسل نوشانید و بهبود یافت.

۵- باب: الدَّوَاءِ بِأَلْبَانِ الإِبِلِ

۵۶۸۵- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا سَلاَّمُ بْنُ مِسْكِينٍ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ نَاسًا كَانَ بِهِمْ سَقَمٌ ، قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ آوِنَا وَأَطْعِمْنَا ، فَلَمَّا صَحُّوا ، قَالُوا : إِنَّ الْمَدِينَةَ وَخِمَةٌ ، فَأَنْزَلَهُمُ الْحَرَّةَ فِي ذَوْدٍ لَهُ ، فَقَالَ : « اشْرَبُوا أَلْبَانَهَا » . فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتَاقُوا ذَوْدَهُ ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ ، فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ ، وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ ، فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَكْدِمُ الأَرْضَ بِلِسَانِهِ حَتَّى يَمُوتَ .

قَالَ سَلاَّمٌ : فَبَلَغَنِي أَنَّ الْحَجَّاجَ قَالَ لأَنَسٍ : حَدِّثْنِي بِأَشَدِّ عُقُوبَةٍ عَاقَبَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَحَدَّثَهُ بِهَذَا ، فَبَلَغَ الْحَسَنَ فَقَالَ : وَدِدْتُ أَنَّهُ لَمْ يُحَدِّثْهُ بِهَذَا . [راجع: ۲۳۳، أخرجه مسلم: ۱۶۷۱].

باب ـ ۵: درمان با شیر شتر.

۵۶۸۵ ـ از سلام بن مسکین، از ثابت روایت است که انس گفت: تنی چند که مریض بودند گفتند: یا رسول‌الله، ما را جای بده و غذا بده، چون صحت یافتند. گفتند: هوای مدینه بر ما سازگار نیست. آن حضرت آنان را با چند شتر خود به حَرّه فرستاد و گفت: «از شیر شتران بنوشید.» چون صحت یافتند، شتربان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را کشتند و شتران را ربودند، آن حضرت در پی ایشان فرستاد، دست و پایشان را قطع کرد و چشمهایشان را میل کشید. من یکی از ایشان را دیدم که زبان خود را به زمین می‌کشید تا آنکه مُرد.

سَلام (راوی) گفت: به من خبر رسید که حجّاج (ظالم مشهور) به انس گفته بود: از سختترین مجازاتی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کرده است به من قصه کن. وی همین را به او گفته بود. این سخن که به حسن (بصری) رسید، گفت: دوست داشتم که این سخن را به حجّاج

نمی گفت.

٦- باب: الدَّوَاءِ بِأَبْوَالِ الإِبِلِ

٥٦٨٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ نَاسًا اجْتَوَوْا فِي الْمَدِينَةِ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَلْحَقُوا بِرَاعِيهِ، يَعْنِي الإِبِلَ، فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا، فَلَحِقُوا بِرَاعِيهِ، فَشَرِبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا، حَتَّى صَلَحَتْ أَبْدَانُهُمْ، فَقَتَلُوا الرَّاعِيَ وَسَاقُوا الإِبِلَ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ فِي طَلَبِهِمْ فَجِيءَ بِهِمْ، فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ، وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ.

قَالَ قَتَادَةُ: فَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ: أَنَّ ذَلِكَ كَانَ قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَ الْحُدُودُ. [راجع: ٢٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٧١].

باب ـ ۶: درمان با پیشاب شتر.

۵۶۸۶ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: کسانی به مدینه آمدند و دچار تغییر آب و هوا شدند (هواگردشی) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان امر کرد که نزد شتربان وی بروند و از شیر و پیشاب شتران (داروگونه) بنوشند. آنها نزد شتربان آن حضرت رفتند و از شیر و پیشاب شتران نوشیدند تا آنکه سلامتی خود را بازیافتند. سپس شتربان را کشتند و شتران را ربودند. چون این خبر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسید، به عقب ایشان فرستاد و آنها را آوردند، دست و پایشان را برید و چشمانشان را میل کشید.

قَتاده گفته است: محمد بن سیرین به من گفت: این واقعه پیش از نزول آیه حدود و قصاص بوده است.

٧- باب: الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ

٥٦٨٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللهِ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: خَرَجْنَا وَمَعَنَا غَالِبُ بْنُ أَبْجَرَ فَمَرِضَ فِي الطَّرِيقِ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهُوَ مَرِيضٌ، فَعَادَهُ ابْنُ أَبِي عَتِيقٍ، فَقَالَ لَنَا: عَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْحُبَيْبَةِ السَّوْدَاءِ، فَخُذُوا مِنْهَا خَمْسًا أَوْ سَبْعًا فَاسْحَقُوهَا، ثُمَّ اقْطُرُوهَا فِي أَنْفِهِ بِقَطَرَاتِ زَيْتٍ، فِي هَذَا الْجَانِبِ وَفِي هَذَا الْجَانِبِ، فَإِنَّ عَائِشَةَ حَدَّثَتْنِي: أَنَّهَا

باب ـ ۷: سیاه‌دانه.

۵۶۸۷ ـ از منصور روایت است که خالد بن سعد گفت: ما در سفری برآمدیم و غالِب بن اَبْجَر با ما بود، وی در طول راه بیمار شد، ما به مدینه رسیدیم و او همچنان بیمار بود. ابن ابی عتیق به عیادت وی آمد و به ما گفت: شما او را با سیاه‌دانه درمان کنید، پنج یا هفت دانه سیاه‌دانه را بگیرید و بسایید، و با روغن یکجا

سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلاَّ مِنَ السَّامِ». قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: الْمَوْتُ.

کنید و در سوراخهای بینی وی بچکانید. زیرا عایشه به من گفت که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده که می‌گفت: «همانا این سیاه‌دانه شفای هر مرضی است به‌جز سام.» گفتم: سام چیست؟ گفت: «مرگ.»

٥٦٨٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «فِي الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلاَّ السَّامَ».

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَالسَّامُ الْمَوْتُ، وَالْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ، الشُّونِيزُ. [أخرجه مسلم: ٢٢١٥]

٥٦٨٨ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه و سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره به آنها گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌فرمود: «در سیاه‌دانه شفای هر مرضی به‌جز سام است.»

ابن شهاب گفت: سام به معنای مرگ است و سیاه‌دانه یعنی: اَلشُونیز.

٨- باب: التَّلْبِينَةِ لِلْمَرِيضِ

باب ـ ٨: تَلْبِینه (شیر روغن) برای مریض.

٥٦٨٩- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تَأْمُرُ بِالتَّلْبِينِ لِلْمَرِيضِ وَلِلْمَحْزُونِ عَلَى الْهَالِكِ، وَكَانَتْ تَقُولُ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ التَّلْبِينَةَ تُجِمُّ فُؤَادَ الْمَرِيضِ، وَتَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزْنِ». [راجع: ٥٤١٧، أخرجه مسلم: ٢٢١٦]

٥٦٨٩ ـ از ابن شهاب، از عُروه، از عایشه (رضی‌الله عنها) روایت است: وی تلبینه (شیر روغن) را برای مریض و اندوهگین نسبت به مرگ کسی، تجویز می‌کرد و می‌گفت: همانا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده که می‌فرمود: «همانا تَلبینه دل بیمار را آرام می‌سازد و بخشی از حزن و اندوه او را دور می‌کند.»

٥٦٩٠- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا كَانَتْ تَأْمُرُ بِالتَّلْبِينَةِ وَتَقُولُ: هُوَ الْبَغِيضُ النَّافِعُ. [راجع: ٥٤١٧، أخرجه مسلم: ٢٢١٦، مرفوعاً مطولاً]

٥٦٩٠ ـ از هِشام، از پدرش، از عایشه روایت است که: وی تلبینه را تجویز می‌کرد و می‌گفت: تلبیه، ناخوشایندی مفید است (زیرا سوگواران می‌خورند.)

٩- باب: السَّعُوطِ

باب ـ ٩: سَعُوط (دارویی که در بینی می‌چکانند.)

٥٦٩١- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنِ ابْنِ

٥٦٩١ ـ از ابن طاووس، از پدرش روایت

طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: احْتَجَمَ وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ، وَاسْتَعَطَ. [راجع: ۱۸۳۵، أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، ولكنه في المساقاة: ۶۵، وفي السلام: ۷۶].

است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) حجامت شد، (از وی خون گرفته شد) و مزد حجامتگر را داد و سَعُوط در بینی بالا کشید.

۱۰- باب: السَّعُوطِ بِالْقُسْطِ الْهِنْدِيِّ وَالْبَحْرِيِّ

وَهُوَ الْكُسْتُ، مِثْلُ الْكَافُورِ وَالْقَافُورِ، مِثْلُ ﴿كُشِطَتْ﴾ [التكوير: ۱۱]. وَقُشِطَتْ: نُزِعَتْ.

وَقَرَأَ عَبْدُاللَّهِ: قُشِطَتْ.

باب ـ ۱۰: سَعوط (داروی بینی) با قُسط (عود هندی و دریایی.

و (قَسط) همان کُسْت است. مانند کافور و قافور، مانند (کُشِطَت) (التکویر، ۱۱) و قُشِطَت؛ یعنی: برکنده شود، از آن جدا شود.

و عبدالله (ابن مسعود) آن را ـ قُشِطَت ـ خوانده است (کاف را به قاف بدل کرده‌اند.)

۵۶۹۲- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ: يُسْتَعَطُ بِهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَيُلَدُّ بِهِ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ». [انظر: ۵۷۱۳، ۵۷۱۵، ۵۷۱۸، أخرجه مسلم: ۲۲۱۴].

۵۶۹۲ ـ از زُهری، از عُبیدالله روایت است که اُمّ‌قَیس بنت مِحْصَن گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «با همین عود هندی درمان کنید که در آن هفت شفا است، استشمام آن بیماری گلو را درمان می‌کند و اگر در کنار دهن ریخته شود بیماری ذات‌الجنب را علاج است.»

۵۶۹۳- وَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِابْنٍ لِي لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ، فَبَالَ عَلَيْهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَرَشَّ عَلَيْهِ. [راجع: ۲۲۳، أخرجه مسلم: ۲۸۷، السلام: ۸۶ و۸۷].

۵۶۹۳ ـ اُم‌قیس می‌گوید: من با پسرک خردسال خود که غذا نمی‌خورد نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) رفتم، آن کودک بر آن حضرت پیشاب کرد. آن حضرت آب طلبید و بر جای پیشاب وی پاشید.

۱۱- باب: أَيَّ سَاعَةٍ يَحْتَجِمُ

وَاحْتَجَمَ أَبُو مُوسَى لَيْلاً.

باب ـ ۱۱: در کدام وقت حجامت شود (خون از رگ گرفته شود)

و ابوموسی شبانه حجامت شد.

۵۶۹۴- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا

۵۶۹۴ ـ از ایُّوب، از عِکرمه روایت است که

أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ صَائِمٌ . [راجع: ۱۸۳۵ ، أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حجامت شد در حالی که روزه داشت.

۱۲- باب: الحَجْمِ في السَّفَرِ وَالإِحْرَامِ

قَالَهُ ابْنُ بُحَيْنَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۸۳۶] .

۵۶۹۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ طَاوُسٍ ، وَعَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ . [راجع: ۱۸۳۵ ، أخرجه مسلم: ۱۲۰۲] .

باب ـ ۱۲: حجامت در سفر و در حالت اِحرام.

ابن بُحَيْنه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است:

۵۶۹۵ ـ از عمـرو، از طـاووس و عطأ روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حجامت شـد و در حالی که در احرام بود.

۱۳- باب: الحِجَامَةِ مِنَ الدَّاءِ

۵۶۹۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَجْرِ الْحَجَّامِ ، فَقَالَ : احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ ، وَأَعْطَاهُ صَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ ، وَكَلَّمَ مَوَالِيَهُ فَخَفَّفُوا عَنْهُ ، وَقَالَ : « إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ ، وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ » . وَقَالَ : « لا تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْغَمْزِ مِنَ الْعُذْرَةِ ، وَعَلَيْكُمْ بِالْقُسْطِ » . [راجع : ۲۱۰۲ ، أخرجه مسلم: ۱۵۷۷ ، وأخرج أوله بمعناه في السلام: ۷۷] .

باب ـ ۱۳: حجامت برای درمان بیماری.

۵۶۹۶ ـ از عبـدالله روایـت اسـت کـه حُمَید طویل گفت: از انس (رضی‌الله عنه) دربارهٔ مزد حجامتگر سـؤال شـد، انس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حجامت شد، ابوطَیبَه آن حضرت را حجامت کرد و آن حضرت برای او دو صاع غلّـه داد و با مالکان وی صحبت کرد که (در مقدار پولی که روزانه به ایشـان می‌داد) کاهش آورند و فرمود: «بهترین چیزی که با آن درمان می‌کنید حجامت است و قُسط دریایی.» و فرمود: «کودکان خود را با فشـردن حلق‌شان به سـبب گلودردی زجر ندهید و قُسط را لازم گیرید.»

۵۶۹۷- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو وَغَيْرُهُ : أَنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَهُ : أَنَّ عَاصِمَ بْنَ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ حَدَّثَهُ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : عَادَ الْمُقَنَّعَ ثُمَّ قَالَ : لا أَبْرَحُ حَتَّى تَحْتَجِمَ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ

۵۶۹۷ ـ از عاصـم بن عَمْرو بـن قَتاده روایت اسـت که جابر بـن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: وی از مَقَنَّع عیادت کرد و سـپس گفت: از نـزد تو نمی‌روم تـا حجامت نکنی، همانا از

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ فِيهِ شِفَاءً». [راجع: ٥٦٨٣، أخرجه مسلم: ٢٢٠٥].

رسول خدا (صلى‌الله عليه وسلّم) شنيدم که می‌فرمود: «در آن شفاست.»

١٤- باب: الْحِجَامَةِ عَلَى الرَّأْسِ

٥٦٩٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ عَلْقَمَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَالرَّحْمٰنِ الأَعْرَجَ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ بُحَيْنَةَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ احْتَجَمَ بِلَحْيِ جَمَلٍ مِنْ طَرِيقِ مَكَّةَ، وَهُوَ مُحْرِمٌ، فِي وَسَطِ رَأْسِهِ. [راجع: ١٨٣٦، أخرجه مسلم: ١٢٠٣، بدون ذكر «بلحي جمل»].

٥٦٩٩- وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ احْتَجَمَ فِي رَأْسِهِ. [راجع: ١٨٣٦، أخرجه مسلم: ١٢٠٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

باب ـ ١٤: حجامت کردن سر.

٥٦٩٨ ـ از عَلْقَمَه، از عبدالرحمن اَعْرج روايت است که عبدالله بن بُحَينَه گفت: رسول خدا (صلى‌الله عليه وسلّم) در موضع لَحْى جَمَل در راه مکه در حالی که در احرام بود ميانِ سرِ آن حضرت حجامت شد.

٥٦٩٩ ـ از هِشام بن حَسّان، از عِکرِمه روايت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: سرِ رسول خدا (صلى‌الله عليه وسلّم) حجامت شد.

١٥- باب: الْحَجْمِ مِنَ الشَّقِيقَةِ وَالصُّدَاعِ

٥٧٠٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَأْسِهِ وَهُوَ مُحْرِمٌ، مِنْ وَجَعٍ كَانَ بِهِ، بِمَاءٍ يُقَالُ لَهُ لُحْيُ جَمَلٍ. [راجع: ١٨٣٥، أخرجه مسلم: ١٢٠٢، مختصراً].

٥٧٠١- وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ فِي رَأْسِهِ، مِنْ شَقِيقَةٍ كَانَتْ بِهِ. [راجع: ١٨٣٥، أخرجه مسلم: ١٢٠٢، مختصراً].

٥٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْغَسِيلِ: حَدَّثَنِي عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: [سمع]تُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَدْوِيَتِكُمْ

باب ـ ١٥: حجامت نسبت دردِ سر و دردِ شقيقه.

٥٧٠٠ ـ از هِشام، از عکرمه روايت است که ابن عباس گفت: پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) در حالی که در احرام بود بر سر خود حجامت شد و آن نظر به دردِ سری بود که داشت و در موضع آبی بود که کحل جمل ناميده می‌شد.

٥٧٠١ ـ از هِشام، از عِکرمه روايت است که ابن عباس گفت: رسول خدا (صلى‌الله عليه وسلّم) در حالی که مُحرِم بود، بر سر خود حجامت شد. نظر به دردِ شقيقه (نيم‌سری) که داشت.

٥٧٠٢ ـ از عاصم بن عمر روايت است که جابر بن عبدالله گفت: از پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) شنيدم که می‌فرمود: «اگر در داروهای شما نفعی

هستم یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری.» کسی دیگر برخاست و گفت: آیا من هم از ایشانم؟ فرمود: «عُکاشه بر تو پیشی گرفت.»

١٨- باب: الإِثْمِدِ وَالكُحْلِ مِنَ الرَّمَدِ

فِيهِ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ. [راجع: ٣١٣].

٥٧٠٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُهَا فَاشْتَكَتْ عَيْنَيْهَا فَذَكَرُوهَا لِلنَّبِيِّ ﷺ وَذَكَرُوا لَهُ الْكُحْلَ، وَأَنَّهُ يُخَافُ عَلَى عَيْنِهَا، فَقَالَ: «لَقَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي بَيْتِهَا، فِي شَرِّ أَحْلاَسِهَا، أَوْ: فِي أَحْلاَسِهَا فِي شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا مَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بَعَرَةً، فَلاَ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [راجع: ٥٣٣٦، أخرجه مسلم: ١٤٨٨، باختلاف، ونفسه في الطلاق: ٦٠/ ٥٩، مختصراً].

باب ـ ۱۸: درمان دردِ چشم با توتیای معدنی و سُرمه.

و اُمِّ عَطِیّه، آن را روایت کرده است.

۵۷۰۶ ـ از شُعبه، از حُمَید بن نافع، از زینب روایت است که اُمِّ‌سَلَمه(رضی‌الله عنها) گفت: زنی که شوهرش مرده بود (در ایّام عدّت) دچار دردِ چشم شد، موضوع را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کردند، و از سرمه یاد کردند (که جواز دارد یا نه؟) زیرا از بیماری چشمان او نگران بودند. آن حضرت فرمود: «هر یک از شما زنان (که در دوران جاهلیّت شوهرش می‌مُرد) در بدترین لباس خود یا در لباس خود در بدترین خانهٔ خود به‌سر می‌برد، چون سگی می‌گذشت و فُضله‌ای می‌فکند (عدّتش پایان می‌یافت) سپس به مدت چهار ماه و ده روز سرمه نکند.»

١٩- باب: الْجُذَامِ

٥٧٠٧- وَقَالَ عَفَّانُ: حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ ابْنُ مِينَاءَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ عَدْوَى وَلاَ طِيَرَةَ، وَلاَ هَامَةَ وَلاَ صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ». [انظر: ٥٧١٧، ٥٧٥٧، ٥٧٧٠، ٥٧٧٣، ٥٧٧٥، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

باب ـ ۱۹: بیماری جُذام.

۵۷۰۷ ـ از سعید ابن مِینا، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم فرمود: «نیست سرایت بیماری (به‌جز ارادهٔ خدا) و نه بدفالی در پرندگان و نه شومی بُوم و نه نحوست در ماه صفر. و از جُذام چ بگریز که از شیر می‌گریزی.»

۲۰- باب: الْمَنُّ شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ

۵۷۰۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ: سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ حُرَيْثٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». [راجع: ۴۴۷۸، أخرجه مسلم: ۲۰۴۹].

قَالَ شُعْبَةُ: وَأَخْبَرَنِي الْحَكَمُ بْنُ عُتَيْبَةَ، عَنِ الْحَسَنِ الْعُرَنِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

قَالَ شُعْبَةُ: لَمَّا حَدَّثَنِي بِهِ الْحَكَمُ لَمْ أُنْكِرْهُ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِالْمَلِكِ.

۲۱- باب: اللَّدُود

۵۷۰۹، ۵۷۱۰، ۵۷۱۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى ابْنُ أَبِي عَائِشَةَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه قَبَّلَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مَيِّتٌ. [راجع: ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۴۴۵۶].

۵۷۱۲- قَالَ: وَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: أَنْ لَا تَلُدُّونِي، فَقُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي». قُلْنَا: كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لَا يَبْقَى فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». [راجع: ۴۴۵۸، أخرجه مسلم: ۲۲۱۳].

باب ـ ۲۰: شیر خشت شفای بیمار است.

۵۷۰۸ ـ از عبدالملک، از عَمرو بن حُرَیث، از سعید بن زید روایت است که گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «قارچ (سماروغ) چون شیر خشت است و آب آن شفای چشم است.»

شعبه گفت: حَکَم بن عُتَیبَه از حسن عُرَنی، از عَمْرو بن حُریث، از سعید بن زید از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

شعبه گفت: هرگاه حدیث حکم را به من خبر داد، حدیث عبدالملک را انکار نکرد.[1]

باب ـ ۲۰: لَدُود (دارویی که در کنارهٔ دهن می‌ریزند.)

۵۷۰۹، ۵۷۱۰، ۵۷۱۱ ـ از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس و عایشه گفته‌اند: ابوبکر(رضی‌الله عنه) (پیشانی) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را که وفات کرده بود بوسید.

۵۷۱۲ ـ عبیدالله می‌گوید: عایشه گفته است: ما (به هنگام بیماری) آن حضرت در کنارهٔ دهن وی دارو انداختیم. وی با اشاره به ما گفت: «که به دهن من دارو نیندازید.» ما گفتیم: این از ناخوشایندی مریض نسبت به دارو است، آنگاه که آن حضرت به هوش آمد گفت: «آیا شما را منع نکرده بودم که به دهنم دارو نریزید؟» گفتیم: این از ناخوشایندی مریض نظر به دارو است. فرمود: «هیچ یک در خانه باقی نماند مگر آنکه در دهنش دارو انداخته

۱- یعنی شعبه از حدیث حَکَم انکار می‌کرد زیرا او را مُدلِس می‌دانست. چون عبدالملک از حَکَم حدیث کرد، انکار شعبه بر حکم برطرف شد.

شـود و من می‌نگرم، به‌جـز عباس که در آن وقت نزد شما حاضر نبود.»

٥٧١٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ: عَنْ أُمِّ قَيْسٍ قَالَتْ: دَخَلْتُ بِابْنٍ لِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَدْ أَعْلَقْتُ عَلَيْهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، فَقَالَ: «عَلَى مَا تَدْغَرْنَ أَوْلَادَكُنَّ بِهَذَا الْعِلَاقِ، عَلَيْكُنَّ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ: يُسْعَطُ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَيُلَدُّ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ».

فَسَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: بَيَّنَ لَنَا اثْنَيْنِ، وَلَمْ يُبَيِّنْ لَنَا خَمْسَةً.

قُلْتُ لِسُفْيَانَ: فَإِنَّ مَعْمَرًا يَقُولُ: أَعْلَقْتُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَمْ يَحْفَظْ، إِنَّمَا قَالَ: أَعْلَقْتُ عَنْهُ، حَفِظْتُهُ مِنْ فِي الزُّهْرِيِّ، وَوَصَفَ سُفْيَانُ الْغُلَامَ يُحَنَّكُ بِالْإِصْبَعِ، وَأَدْخَلَ سُفْيَانُ فِي حَنَكِهِ، إِنَّمَا يَعْنِي رَفْعَ حَنَكِهِ بِإِصْبَعِهِ، وَلَمْ يَقُلْ: أَعْلِقُوا عَنْهُ شَيْئًا. [راجع: ٥٦٩٢، أخرجه مسلم: ٢٢١٤]

٥٧١٣ ـ از سُفیان، از زُهری، از عبیدالله روایت است که اُم‌قَیس گفت: با پسر کوچک خود که نسبت درد گلو، کام او را با انگشت بالا کرده بودم بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) درآمدم. فرمود: «چرا با چنین طرزِ معالجه، کام کودکان خود را برمی‌دارید، عود هندی را بر خود لازم گیرید که در آن هفت شفاست که در آن زمره است: «ذات‌الجَنْب» دارو ریختن در بینی برای درد گلو، و دارو ریختن در کنارهٔ دهن برای بیماری ذات‌الجنب.»

سُفیان می‌گوید: از زُهری شنیدم که می‌گفت: (عبیدالله) دو بیماری را برای ما بیان کرد و از پنج بیماری دیگر نگفت.

علی ابن عبدالله می‌گوید: به سُفیان گفتم: همانا مَعْمَر به این عبارت روایت کرده: «اَعْلَقتُ عَلَیه» (کام او را با انگشت بالا کرده بودم.)

سُفیان گفت: به خاطر نمی‌آورد، همانا وی به این عبارت گفت: «اَعْلَقْتُ عَنْه» من همین را از زُهری به خاطر دارم. و سُفیان پسری را مجسّم کرد که با انگشت کام را بالا می‌کرد. و سفیان به کام خود درآورد، یعنی کام خود را با انگشت خود بالا کرد و نگفت اَعْلِقُوا عَنْهُ شَیْئاً.

٢٢- بَابٌ:

باب ـ ۲۲:

٥٧١٤- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ وَيُونُسُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ:

٥٧١٤ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: آنگاه

لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَآخَرَ. فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، قَالَ: هَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الْآخَرُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: هُوَ عَلِيٌّ. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهَا، وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قِرَبٍ لَمْ تُحْلَلْ أَوْكِيَتُهُنَّ، لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ». قَالَتْ: فَأَجْلَسْنَاهُ فِي مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُّ عَلَيْهِ مِنْ تِلْكَ الْقِرَبِ، حَتَّى جَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ قَدْ فَعَلْتُنَّ». قَالَتْ: وَخَرَجَ إِلَى النَّاسِ، فَصَلَّى لَهُمْ وَخَطَبَهُمْ. [راجع: ۱۹۸. أخرجه مسلم: ۴۱۸، مطولاً، وليس فيه ما زاد في آخر هذا الحديث].

که بیماری رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سخت شد و درد وی شدّت یافت، از زنان خود اجازه خواست که در خانهٔ من پرستاری شود، به آن حضرت اجازه دادند، وی در میان دو نفر برآمد و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. میان عباس و کسی دیگر.
(عبیدالله راوی) می‌گوید: این موضوع را به ابن عباس گفتم، وی گفت: آیا می‌دانی مرد دیگر که عایشه از وی نام نبرده است چه کسی بوده است؟ گفتم: نِی. گفت: علی بوده است.
عایشه گفت: پس از آنکه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ عایشه درآمد و دردش شدّت یافت، فرمود: «از هفت مشک آب که دهانشان گشوده نشده باشد، بر من آب بریزید تا شاید مردم را نصیحت کنم.»
آن حضرت را بر تشتی نشاندیم که متعلّق به حَفصه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بود و سپس از همین مشکها به آب ریختن بر وی آغاز کردیم تا آنکه به ما اشاره می‌کرد که: «انجام دادید (بس است).»
عایشه گفت: آن حضرت به سوی مردم برآمد و برایشان نماز گزارد و خطبه خواند.

۲۳- باب: الْعُذْرَةِ

۵۷۱۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ: أَنَّ أُمَّ قَيْسٍ بِنْتَ مِحْصَنٍ الْأَسَدِيَّةَ، أَسَدَ خُزَيْمَةَ، وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُوَلِ اللَّاتِي بَايَعْنَ النَّبِيَّ ﷺ، وَهِيَ أُخْتُ عُكَّاشَةَ، أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ بِابْنٍ لَهَا قَدْ أَعْلَقَتْ عَلَيْهِ

باب - ۲۳: عُذْرَه (درد گلو)

۵۷۱۵ - از شُعَیب، از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که اُمّ قَیس بنت مِحْصَن اسدیه، اَسَد خُزَیمه او را خبر داده است و او از زنان مهاجر اولیه بوده که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیعت کرده و خواهر عُکّاشه است:

مِنَ الْعُذْرَةِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « عَلَى مَا تَدْغَرْنَ أَوْلَادَكُنَّ بِهَذَا الْعِلَاقِ ، عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ » . يُرِيدُ الْكُسْتَ ، وَهُوَ الْعُودُ الْهِنْدِيُّ .

وَقَالَ يُونُسُ وَإِسْحَاقُ بْنُ رَاشِدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : عَلَّقَتْ عَلَيْهِ . [راجع: ٥٦٩٢ ، أخرجه مسلم: ٢٢١٤]

اُم‌ّقیس با پسر خود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد که به سبب گلو دردی، کام پسر خود را بالا کرده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «چرا به این شیوه کام اولاد خود را با انگشت بالا می‌کنید لازم است که شما از عود هندی استفاده کنید که به هفت مرض شفاست که از آن جمله است: ذات‌الجَنْب.»

مراد وی کُسْت است و همان است عود هندی.

یونس و اسحاق بن راشد از زُهری (عوض ـ اَعْلَقت عَلَیْهِ) عَلَّقَتْ عَلَیه روایت کرده‌اند.

٢٤- باب: دَوَاءِ الْمَبْطُونِ

باب ـ ۲۴: درمان درد شکم از مرض اسهال شدید

٥٧١٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : إِنَّ أَخِي اسْتَطْلَقَ بَطْنُهُ ، فَقَالَ : « اسْقِهِ عَسَلاً » . فَسَقَاهُ فَقَالَ : إِنِّي سَقَيْتُهُ فَلَمْ يَزِدْهُ إِلَّا اسْتِطْلَاقاً ، فَقَالَ : « صَدَقَ اللَّهُ وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ » .

تَابَعَهُ النَّضْرُ ، عَنْ شُعْبَةَ . [راجع: ٥٦٨٤ ، أخرجه مسلم: ٢٢١٧ ، بزيادة] .

۵۷۱۶ ـ از قَتاده، از ابومُتَوَکِّل روایت است که ابوسعید گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: برادرم اسهال شده است. آن حضرت فرمود: «به او عسل بده.» وی به برادر خود عسل داد. سپس (باز آمد و) گفت: به او عسل دادم، اسهالش را بیشتر ساخت. آن حضرت فرمود: «خداوند راست گفته است و شکم برادر تو دروغ گفته است.»

متابعت کرده است (محمد بن جعفر را) نَضْر از شُعْبه.

٢٥- باب: لَا صَفَرَ ، وَهُوَ دَاءٌ يَأْخُذُ الْبَطْنَ

باب ـ ۲۵: صَفَر (زرداب داشتن شکم) ساری نیسته و آن مرضی است که شکم را می‌گیرد.

٥٧١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ

۵۷۱۷ ـ از ابن شهاب (زُهری) از ابوسَلَمه

سَعْدٌ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَغَيْرُهُ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ». فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ إِبِلِي، تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيُجْرِبُهَا؟ فَقَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ».

رَوَاهُ الزُّهْرِيُّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، وَسِنَانِ بْنِ أَبِي سِنَانٍ. [راجع: ۵۷۰۷، أخرجه مسلم: ۲۲۲۰].

بن عبدالرحمن و غیر وی روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نیست مرضی ساری (به‌جز ارادهٔ خدا) و صَفَر (به آن معنی) نیست و نه بوم شوم است.» بادیه‌نشینی گفت: یا رسول‌الله، پس چه حال است شتران مرا که در ریگستان همچو آهو می‌نمایند، سپس شتری گرگین می‌آید و در میانشان وارد می‌شود و آنها را گرگین می‌گرداند.

آن حضرت فرمود: «شتر اول را کِی گرگین کرده است؟»

زُهری، از ابو سَلَمَه و سِنان بن ابی سنان روایت کرده است.

۲۶- بَاب: ذَاتُ الْجَنْبِ

۵۷۱۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَتَّابُ بْنُ بَشِيرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ أُمَّ قَيْسٍ بِنْتَ مِحْصَنٍ، وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُوَلِ اللَّاتِي بَايَعْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَهِيَ أُخْتُ عُكَّاشَةَ بْنِ مِحْصَنٍ، أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِابْنٍ لَهَا قَدْ عَلَّقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، فَقَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ، عَلَى مَا تَدْغَرُونَ أَوْلَادَكُمْ بِهَذِهِ الْأَعْلَاقِ، عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ».

يُرِيدُ الْكُسْتَ، يَعْنِي الْقُسْطَ. قَالَ: وَهِيَ لُغَةٌ.

[راجع: ۵۶۹۲، ۲۲۱۴].

باب ـ ۲۶: ذات‌الجَنْب (سینه‌پهلو)

۵۷۱۸ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است اُمّ‌ِقَیس بنت مِحْصَن گفته است. وی از زنان مهاجر اولیه بوده که با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بیعت کرده بودند و خواهر عُکّاشة بن مِحْصَن می‌باشد که: اُمّ‌ِقَیس با پسر خود که به سبب گلودردی کام او را بالا کرده بود، نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، آن حضرت فرمود: «از خدا بترسید؟ چرا فرزندان خود را به این شیوه کام او را به انگشت برمی‌دارید؟ عود هندی را لازم گیرید که به هفت مرض شفاست که از آن جمله است ذات‌الجنب.»

مراد وی کُست بود. یعنی قُسط که همان لغت است.

۵۷۱۹ ، ۵۷۲۰ ، ۵۷۲۱- حَدَّثَنَا عَارِمٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ قَالَ: قُرِئَ عَلَى أَيُّوبَ مِنْ كُتُبِ أَبِي قِلَابَةَ ، مِنْهُ مَا حَدَّثَ بِهِ ، وَمِنْهُ مَا قُرِئَ عَلَيْهِ ، وَكَانَ هٰذَا فِي الْكِتَابِ ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ وَأَنَسَ بْنَ النَّضْرِ كَوَيَاهُ ، وَكَوَاهُ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِهِ . [انظر: ۵۷۲۱]

وَقَالَ عَبَّادُ بْنُ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أَذِنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَرْقُوا مِنَ الْحُمَةِ وَالْأُذُنِ . قَالَ أَنَسٌ: كُوِيتُ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيٌّ ، وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي . [راجع: ۵۷۱۹]

۵۷۱۹، ۵۷۲۰، ۵۷۲۱ ـ حَمّاد گفته است: از کتابهای ابوقِلابه بر ایُّوب خوانده شده است، بعضی از این نوشته‌ها آن است که ابوقلابه به آن حدیث کرده است و بعضی همان است که بر وی خوانده شده است و این کلام در کتاب ابوقلابه بوده که اَنَس (بن مالک) گفته است: که ابوطلحه و انس بن نَضْر، او را داغ کردند و ابوطلحه با دست خود او را داغ کرده است.

عَبّاد بن منصور، از ایّوب، از ابی‌قِلابه روایت کرده است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به یکی از خانواده‌های انصار اجازه داد که درد گوش و گژدم گزیدگی را با رُقْیه (آنچه بر جراحت نهند تا خون بایستد) درمان کنند.

انس گفت: من نسبت بیماری ذاتِ‌الجَنب داغ کرده شدم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حیات داشت و ابوطلحه و انس بن نَضْرو زَید بن ثابت حاضر بودند، و ابوطلحه مرا داغ کرد.

۲۷- باب: حَرْقِ الْحَصِيرِ لِيُسَدَّ بِهِ الدَّمُ .

باب ـ ۲۸: سوزاندن بوریا تا با آن خونریزی بسته شود

۵۷۲۲- حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْقَارِيُّ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: لَمَّا كُسِرَتْ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْبَيْضَةُ ، وَأُدْمِيَ وَجْهُهُ ، وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ ، وَكَانَ عَلِيٌّ يَخْتَلِفُ بِالْمَاءِ فِي الْمِجَنِّ ، وَجَاءَتْ فَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ ، فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الدَّمَ يَزِيدُ عَلَى الْمَاءِ كَثْرَةً ، عَمَدَتْ إِلَى حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهَا ، وَأَلْصَقَتْهَا عَلَى

۵۷۲۲ ـ از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی گفت: آنگاه که (در غزوهٔ اُحُد) کلاه‌خود بر سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شکست و رخسارش خون‌آلود گشت و دندان وی شکست، علی در سپر خود آب می‌آورد و فاطمه خون را از رخسار آن حضرت می‌شست، چون فاطمه (سلام‌الله علیها) دید که با شستن

جُرْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَرَقَأَ الدَّمُ . [راجع: ٢٤٣ ، اخرجه مسلم: ١٧٩٠].

آب، خون زیاد می‌شود، حصیر (بوریا) را گرفت و سوزاند و آن را بر زخم رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چسباند، سپس خونریزی قطع شد.

٢٨- باب :
الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ

باب ـ ٢٨: گرمای تب از گرمای دوزخ است

٥٧٢٣- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ ، فَأَطْفِئُوهَا بِالْمَاءِ » .

قَالَ نَافِعٌ : وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ : اكْشِفْ عَنَّا الرِّجْزَ . [راجع: ٣٢٦٤ ، اخرجه مسلم: ٢٢٠٩].

٥٧٢٣ ـ از مالک، از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گرمی تب از گرمای دوزخ است، پس آن را با آب خاموش گردانید.»
نافع گفته است و عبدالله (بن عمر) می‌گفت: مرا از این عذاب (تب) برهان.

٥٧٢٤- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ : أَنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا ، أَخَذَتِ الْمَاءَ ، فَصَبَّتْهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَيْبِهَا . وَقَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ . [اخرجه مسلم: ٢٢١١].

٥٧٢٤ ـ از مالک، از هِشام، از فاطمه بنت مُنْذِر، از اسماء بنت ابوبکر (رضی‌الله عنه) روایت است که: آنگاه که نزد اسماء زنی آورده می‌شد که تب می‌داشت، اسماء به حق او دعا می‌کرد و مقداری آب می‌گرفت و از گریبان وی بر بدنش می‌ریخت. اسمأ گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را می‌فرمود که: «تب را با آب، سرد بسازید.»

٥٧٢٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ ، فَابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ » . [راجع: ٣٢٦٣ ، اخرجه مسلم: ٢٢١٠].

٥٧٢٥ ـ از هِشام، از پدرش، از عایشه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گرمای تب از گرمی دوزخ است، آن را با آب سرد گردانید.»

٥٧٢٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ ابْنِ خَدِيجٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « الْحُمَّى مِنْ فَوْحِ جَهَنَّمَ ، فَابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ » . [راجع: ٣٢٦٢ ، اخرجه مسلم: ٢٢١٢].

٥٧٢٦ ـ از عَبایـه بن رِفاعَه، از جدّش رافع ابن خَدیج روایت است که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «گرمای تب، از گرمی دوزخ است، آن را با آب سرد گردانید.»

٢٩- باب: مَنْ خَرَجَ مِنْ أَرْضٍ لا تُلائمُهُ

٥٧٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ نَاسًا، أَوْ رِجَالاً، مِنْ عُكْلٍ وَعُرَيْنَةَ، قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَكَلَّمُوا بِالإِسْلامِ، وَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا أَهْلَ ضَرْعٍ، وَلَمْ نَكُنْ أَهْلَ رِيفٍ، وَاسْتَوْخَمُوا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَوْدٍ وَبِرَاعٍ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَخْرُجُوا فِيهِ، فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا، فَانْطَلَقُوا حَتَّى كَانُوا نَاحِيَةَ الْحَرَّةِ، كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ، وَقَتَلُوا رَاعِيَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي آثَارِهِمْ، وَأَمَرَ بِهِمْ فَسَمَرُوا أَعْيُنَهُمْ وَقَطَعُوا أَيْدِيَهُمْ، وَتُرِكُوا فِي نَاحِيَةِ الْحَرَّةِ، حَتَّى مَاتُوا عَلَى حَالِهِمْ. [راجع: ٢٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٧١].

باب ـ ۲۹: کسی که از سرزمینی برآمد که آب و هوایش سازگار نبود.

۵۷۲۷ ـ از سعید، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: مردی یا مردانی از قبایل عُکل و عُرَینه نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و به اسلام اقرار کردند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما مردم مالدار (دارای مواشی) هستیم و زراعت‌پیشه نیستیم. آنها هوای مدینه را ناسازگار یافتند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ایشان را فرمود که با شتران و شتربان بیرون روند و از شیر و ادرار شتران (داروگونه) بنوشند. آنها برآمدند تا آنکه به به ناحیهٔ حَرّه رسیدند، ایشان پس از آنکه اسلام آوردند، کافر شدند و شتربان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را کشتند و شتران را ربودند. این خبر که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسید، تعقیب‌کنندگان را درپی‌شان فرستاد (و آنها را آوردند) و به مجازاتشان امر کرد. چشمانشان را میل کشیدند و دستانشان را بریدند و آنها را در گوشهٔ حرّه گذاشتند تا در همان حال مردند.

٣٠- باب: مَا يُذْكَرُ فِي الطَّاعُونِ

٥٧٢٨- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ يُحَدِّثُ سَعْدًا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِالطَّاعُونِ بِأَرْضٍ فَلا تَدْخُلُوهَا، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلا تَخْرُجُوا مِنْهَا».

فَقُلْتُ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ يُحَدِّثُ سَعْدًا وَلا يُنْكِرُهُ؟ قَالَ:

باب ـ ۳۰: آنچه دربارهٔ طاعون یاد شده است

۵۷۲۸ ـ از حبیب بن ابی‌ثابت روایت است که ابراهیم بن سعد گفت: از اُسامهٔ بن زید شنیدم که به سعد می‌گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «اگر شنیدید که در سرزمینی طاعون است، در آنجا داخل نشوید و اگر طاعون در سرزمینی باشد که شما در آن هستید از آنجا بیرون نروید.»

نَعَمْ . [راجع: ۳۴۷۳ ، أخرجه مسلم: ۲۲۱۸] .

حبیب (راوی) می‌گوید: به ابراهیم گفتم: آیا تو شنیدی که اُسامه به سعد می‌گفت و سعد آن را انکار نمی‌کرد؟ ابراهیم گفت: آری.

۵۷۲۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِسَرْغَ لَقِيَهُ أُمَرَاءُ الأَجْنَادِ ، أَبُو عُبَيْدَةَ ابْنُ الْجَرَّاحِ وَأَصْحَابُهُ ، فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِأَرْضِ الشَّامِ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَقَالَ عُمَرُ: ادْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ ، فَدَعَاهُمْ فَاسْتَشَارَهُمْ ، وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ ، فَاخْتَلَفُوا ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ خَرَجْتَ لأَمْرٍ، وَلا نَرَى أَنْ تَرْجِعَ عَنْهُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلا نَرَى أَنْ تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي ، ثُمَّ قَالَ: ادْعُوا لِي الأَنْصَارَ ، فَدَعَوْتُهُمْ فَاسْتَشَارَهُمْ ، فَسَلَكُوا سَبِيلَ الْمُهَاجِرِينَ ، وَاخْتَلَفُوا كَاخْتِلافِهِمْ ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي ، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ مَشْيَخَةِ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ ، فَدَعَوْتُهُمْ ، فَلَمْ يَخْتَلِفْ مِنْهُمْ عَلَيْهِ رَجُلانِ ، فَقَالُوا: نَرَى أَنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ وَلا تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ ، فَنَادَى عُمَرُ فِي النَّاسِ: إِنِّي مُصَبِّحٌ عَلَى ظَهْرٍ فَأَصْبِحُوا عَلَيْهِ . قَالَ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ: أَفِرَارًا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ ؟ فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ غَيْرُكَ قَالَهَا يَا أَبَا عُبَيْدَةَ ؟! نَعَمْ نَفِرُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ لَكَ إِبِلٌ هَبَطَتْ وَادِيًا لَهُ عُدْوَتَانِ ، إِحْدَاهُمَا خَصِبَةٌ ، وَالأُخْرَى جَدْبَةٌ ، أَلَيْسَ إِنْ رَعَيْتَ الْخَصِبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ ، وَإِنْ رَعَيْتَ الْجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ ؟ قَالَ: فَجَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ عَوْفٍ ، وَكَانَ مُتَغَيِّبًا فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي فِي هَذَا عِلْمًا ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا

۵۷۲۹ ـ از عبدالله بن عبدالله بن حارث بن نوفل، از عبدالله بن عباس روایت است که گفت: عمر بن خَطّاب(رضی‌الله عنه) به سوی شام راهی شدند تا آنکه به موضع سَرْغ رسید، در آنجا فرماندهان لشکرها، یعنی ابوعُبَیدهٔ جراح و یاران او را ملاقات کرد و به او خبر دادند که بیماری وباء در سرزمین شام شیوع یافته است.

ابن عباس گفت: عُمر گفت: مهاجرین اولین را نزد من فرا خوانید. ایشان را فرا خواند و با آنها مشورت کرد و آنها را خبر داد که مرض وبا در شام شیوع یافته است. آنها میان خود اختلاف کردند. بعضی گفتند: تو برای امری مهم برآمدی و مصلحت نمی‌بینیم که برگردی. بعضی دیگر گفتند: با تو بقیهٔ مردم و یاران رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) هستند و مصلحت نمی‌بینیم که (با رفتن به سرزمین شام) آنها را در معرض بیماری (مهلک) وبا قرار دهی. عمر گفت: از نزد من برخیزید.

سپس گفت: انصار را نزد من فرا خوانید. من آنها را فرا خواندم و عمر با آنها مشورت کرد، آنها هم شیوهٔ مهاجرین را در پیش گرفتند و مانند آنها دچار اختلاف شدند. عمر به ایشان گفت: از نزد من برخیزید. سپس عمر گفت: مشایخ و پیران قریش را که پس از فتح مکه مهاجرت کرده‌اند نزد من فرا خوانید. من آنها را فرا خواندم، ایشان میان خود مانند آن دو

سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلا تَخْرُجُوا فِرَاراً مِنْهُ» . قال : فَحَمِدَ اللَّهَ عُمَرُ ثُمَّ انْصَرَفَ . [انظر: ٥٧٣٠، ٦٩٧٣، أخرجه مسلم: ٢٢١٩].

گروه، اختلاف نکردند و گفتند: مصلحت در آن می‌بینیم که برگردی و مردم را در معرض وبا قرار ندهی.

سپس عمر میان مردم بانگ زد: همانا من صبحگاه بر پشت همین مرکب (به مدینه) برمی‌گردم.

ابوعبیدهٔ بن جرّاح (به عمر) گفت: آیا از تقدیر خداوند فرار می‌کنی؟

عمر گفت: اگر کس دیگری این را می‌گفت ای عبیده، آری، من از تقدیر خداوند به تقدیر خداوند فرار می‌کنم، اگر شتری داشته باشی که در دره‌ای فرود می‌آید که دارای دو جانب است، یک جانب آن پرگیاه و سرسبز است و جانب دیگر آن خشک و بی‌گیاه است، پس به من بگوی، آیا چنان نیست که اگر شترت را در زمین پرگیاه و سرسبز بچرانی به تقدیر خداوند می‌چرانی؟

ابن عباس گفت: عبدالرحمن ابن عوف که در این وقت نظر به ضرورتی حاضر نبود، بازآمد و گفت: در این مورد من معلومات دارم. از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «اگر (شیوع وبا را) بشنوید به آنجا نروید و اگر در سرزمینی که خود در آن هستید (وبا شیوع کند) از آنجا به قصد فرار خارج نشوید.»

عمر (با شنیدن آن) خدای را سپاس گفت و سپس (به مدینه) بازگشت.

٥٧٣٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَامِرٍ : أَنَّ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ ، فَلَمَّا كَانَ بِسَرْغَ بَلَغَهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ ، فَأَخْبَرَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «إِذَا

۵۷۳۰ ـ از مالک، از ابن شهاب روایت است که عبدالله بن عامِر گفت: عمر به سوی شام راهی شد، چون به موضع سَرْغ رسید، خبر رسید که وبا در شام شیوع یافته است. عبدالرحمن بن

سَمِعتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا ، فَلا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ» . [راجع: ٥٧٢٩ ، أخرجه مسلم: ٢٢١٩] .

عــوف او را خبر داد که رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) فرموده است: «اگر بشنوید که در ســرزمینی وبا شــیوع یافته است به آنجا نروید و اگر در ســرزمینی که وبا بود و شــما در آنجا بودید، به عزم فرار از آنجا بیرون نروید.»

٥٧٣١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نُعَيْمٍ الْمُجْمِرِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ الْمَسِيحُ ، وَلا الطَّاعُونُ» . [راجع: ١٨٨٠ ، أخرجه مسلم: ١٣٧٩ ، بلفظ «الدجال» بدل «المسيح»] .

٥٧٣١ ـ از مالک، از نُعَیمِ المُجْمِر روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «دَجّال و طاعون به مدینه وارد نمی‌شود.»

٥٧٣٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ : حَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ بِنْتُ سِيرِينَ قَالَتْ : قَالَ لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : يَحْيَى بِمَ مَاتَ ؟ قُلْتُ : مِنَ الطَّاعُونِ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» . [راجع: ٢٨٣٠ ، أخرجه مسلم: ١٩١٦] .

٥٧٣٢ ـ از عاصِم روایت است که حَفْصَه بنت ســیرین گفت: انس بن مالک (رضی‌الله عنه) به من گفت: یحیی (برادر تو) به کدام مرض مُرده اســت؟ گفتم: به مرض طاعون. گفت: رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «مرگ در مرض طاعون برای هر مســلمانی شــهادت است.»

٥٧٣٣- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْمَبْطُونُ شَهِيدٌ ، وَالْمَطْعُونُ شَهِيدٌ» . [راجع: ٦٥٣ ، أخرجه مسلم: ١٩١٤ ، مطولا] .

٥٧٣٣ ـ از ابوصالح، از ابوهریره روایت اســت که پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «مرگ در بیماری شــکم شــهادت اســت و هرکه به طاعون بمیرد شهید است.»

٣١- بَابُ: أَجْرِ الصَّابِرِ فِي الطَّاعُونِ

باب ـ ٣١: ثواب کسی که در طاعون صبر کند.

٥٧٣٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفُرَاتِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ ، فَأَخْبَرَهَا نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ : «كَانَ عَذَابًا يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ، فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ ، فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا ، يَعْلَمُ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَهُ إِلاَّ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ، إِلا

٥٧٣٤ ـ از یَحیَـی بـن یَعْمَر روایت اســت که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ طاعون پرسید و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به او خبر داد که همانا: «طاعون عذابی اســت که خداوند بر هر کســی که بخواهد می‌فرستد، و خداوند آن را برای مسلمانان رحمتی گردانیده

كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ».

تَابَعَهُ النَّضْرُ، عَنْ دَاوُدَ. [راجع: ٣٤٧٤]

است. بنده‌ای نیست که سرزمین‌شان دچار طاعون شود و او در شهر خود صبر کند و می‌داند که او را هرگز چیزی نمی‌رسد به‌جز آنچه خداوند بر وی مقدّر کرده است مگر آنکه او را مانند ثواب شهید است.»

متابعت کرده است (حبّان را) نَضر از داوود.

٣٢- باب: الرُّقَى بِالْقُرْآنِ وَالْمُعَوِّذَاتِ

٥٧٣٥- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْفُثُ عَلَى نَفْسِهِ فِي الْمَرَضِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، فَلَمَّا ثَقُلَ كُنْتُ أَنْفِثُ عَلَيْهِ بِهِنَّ، وَأَمْسَحُ بِيَدِ نَفْسِهِ لِبَرَكَتِهَا.

فَسَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ: كَيْفَ يَنْفُثُ؟ قَالَ: كَانَ يَنْفُثُ عَلَى يَدَيْهِ، ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ. [راجع: ٤٤٣٩، أخرجه مسلم: ٢١٩٢].

باب ـ ۳۲: رُقی (درمان) با قرآن و مُعَوِّذات (سوره‌های ناس و فلق)

۵۷۳۵ ـ از مَعمَر، از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در همان بیماری‌ای که وفات یافت مُعَوِّذات را می‌خواند و بر خود می‌دمید، آنگاه که بیماری‌اش شدت یافت، من مُعوِّذات را بر وی (می‌خواندم) و می‌دمیدم و به خاطر برکت آن دست آن حضرت را بر وی می‌کشیدم.

مَعمَر می‌گوید: از زُهری پرسیدم: چگونه می‌دمید؟ گفت: بر هر دو دست خود می‌دمید و سپس دستها را به روی خود می‌کشید.

٣٣- باب: الرُّقَى بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٥٧٣٧]

٥٧٣٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أَتَوْا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَلَمْ يَقْرُوهُمْ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ، إِذْ لُدِغَ

باب ـ ۳۳: رُقی با سورهٔ فاتحه

و از ابن عباس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت شده است.

۵۷۳۶ ـ از ابوبِشر، از ابو مُتَوکّل روایت است که ابی سعید خُدری گفت: کسانی از اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر یکی از قبایل عرب وارد شدند، آن قبیله از ایشان پذیرایی

سَيِّدُ أُولَئِكَ، فَقَالُوا: هَلْ مَعَكُمْ مِنْ دَوَاءٍ أَوْرَاقٍ؟ فَقَالُوا: إِنَّكُمْ لَمْ تَقْرُونَا، وَلَا نَفْعَلُ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلًا، فَجَعَلُوا لَهُمْ قَطِيعًا مِنَ الشَّاءِ، فَجَعَلَ يَقْرَأُ بِأُمِّ الْقُرْآنِ، وَيَجْمَعُ بُزَاقَهُ وَيَتْفِلُ، فَبَرَأَ فَأَتَوْا بِالشَّاءِ، فَقَالُوا: لَا نَأْخُذُهُ حَتَّى نَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ، فَسَأَلُوهُ فَضَحِكَ وَقَالَ: «وَمَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ، خُذُوهَا وَاضْرِبُوا لِي بِسَهْمٍ».
[راجع: ۲۲۷٦، أخرجه مسلم: ۲۲۰۱]

نکردند (که آنها را میهمان کنند) در همین حالت ناگاه رئیس قبیله را مار گزید. آنها به اصحاب آن حضرت گفتند: آیا با شما دارو یا دعاخوانی هست؟ گفتند: شما ما را پذیرایی نکردید و ما این کار را نمی‌کنیم تا به ما مزدی ندهید. آنها موافقت کردند که به ایشان گوسفندانی بدهند. (یکی از اصحاب آن حضرت) به خواندن اُم‌القرآن (سورهٔ فاتحه) آغاز کرد و آب دهان خود را جمع می‌کرد و (در موضع گزیدگی) می‌افکند. مارگزیده بهبود یافت و گوسفندان را آوردند. اصحاب آن حضرت گفتند: گوسفندان را نمی‌گیریم تا آنکه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بپرسیم. از آن حضرت پرسیدند، آن حضرت خندید و فرمود: «تو را چه چیز آگاه کرد که سورهٔ فاتحه رُقْیَه (درمان) است، گوسفندان را بگیرید و سهم مرا تعیین کنید.»

٣٤- بابٌ: الشَّرْطِ فِي الرُّقْيَةِ بِقَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ

٥٧٣٧- حَدَّثَنِي سِيدَانُ بْنُ مُضَارِبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَاهِلِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْشَرٍ الْبَصْرِيُّ، هُوَ صَدُوقٌ، يُوسُفُ بْنُ يَزِيدَ الْبَرَّاءُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْأَخْنَسِ أَبُو مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مَرُّوا بِمَاءٍ، فِيهِمْ لَدِيغٌ أَوْ سَلِيمٌ، فَعَرَضَ لَهُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَاءِ، فَقَالَ: هَلْ فِيكُمْ مِنْ رَاقٍ، إِنَّ فِي الْمَاءِ رَجُلًا لَدِيغًا أَوْ سَلِيمًا، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ عَلَى شَاءٍ، فَبَرَأَ، فَجَاءَ بِالشَّاءِ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَكَرِهُوا ذَلِكَ وَقَالُوا: أَخَذْتَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ

باب ـ ۳۴: شرط در رُقْیَه (دعاخوانی) در ازای گوسفند

۵۷۳۷ ـ از ابومالک، از ابن ابی‌مُلَیکه روایت است که ابن عباس گفت: کسانی از اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از موضعی گذشتند که بر سر آب بود، در میان باشندگان آنجا مارگزیده یا گژدم گزیده‌ای بود، مردی از ایشان نزد اصحاب آن حضرت آمد و گفت: آیا در میان شما دعاخوان هست؟ زیرا در این محل مردی را مار یا گژدم گزیده است. یکی از اصحاب آن حضرت رفت و سورهٔ فاتحةالکتاب

أَجْرًا ، حَتَّى قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخَذَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ أَجْرًا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ أَحَقَّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابُ اللَّهِ » . [انظر في الإجارة ، باب : ١٦ ، وفي الطب ، باب ٣٣] .

را بر وی در ازای گوسفندی خواند. وی بهبود یافت و او گوسفند را نزد یاران خود آورد، آنها این را ناپسند دانستند و گفتند: تو در ازای (خواندن) کتاب خدا مزد گرفتی، تا آنکه به مدینه رسیدند، آنگاه گفتند: یا رسول‌الله! وی در برابر (خواندن) کتاب خدا مزد گرفته است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شما آنچه را به طور مزد در برابر (خواندن) کتاب خدا گرفته‌اید، به آن سزاوارید.»

٣٥- باب: رُقْيَةِ الْعَيْنِ

باب ـ ۳۵: رُقْیه (درمان) چشم‌زخم (نظر)

٥٧٣٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَعْبَدُ بْنُ خَالِدٍ : قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ شَدَّادٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَوْ : أَمَرَ ، أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ . [أخرجه مسلم: ٢١٩٥] .

۵۷۳۸ ـ از مَعْبَد بن خالد، از عبدالله بن شدّاد روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا امر کرد یا کسی دیگر را، که برای چشم‌زخم رُقْیه کنم.

٥٧٣٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبِ ابْنِ عَطِيَّةَ الدِّمَشْقِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ الزُّبَيْدِيُّ : أَخْبَرَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ زَيْنَبَ ابْنَةِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ ، فَقَالَ : « اسْتَرْقُوا لَهَا ، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ » .

وَقَالَ عُقَيْلٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

تَابَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَالِمٍ ، عَنِ الزُّبَيْدِيِّ . [أخرجه مسلم: ٢١٩٧] .

۵۷۳۹ ـ از زُهری، از عُروه بن زُبَیر، از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که اُمّ‌سَلَمه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در خانهٔ وی دختری را دید که بر رویش لکهٔ سیاه می‌باشد، فرمود: «او را رُقیه کنید زیرا وی را چشم نظر رسیده است.»

عُقَیل از زُهری، از عُروه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

متابعت کرده است (محمد بن حرب را) عبدالله بن سالِم از زُبَیدی.

٣٦- باب: الْعَيْنُ حَقٌّ

باب ـ ۳۶: چشم‌زخم (نظر) حق است

٥٧٤٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ

۵۷۴۰ ـ از هَمّام، از ابوهریره (رضی‌الله عنه)

مَعْمَر ، عَنْ هَمَّام ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «الْعَيْنُ حَقٌّ» . وَنَهَى عَنِ الْوَشْمِ . [انظر: ٥٩٤٤، أخرجه مسلم: ٢١٨٧ ، دون ذكر الوشم] .

روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چشم‌زخم حق است.» و آن حضرت از خالکوبی نقش و نگار در بدن منع کرده است.

۳۷- باب: رُقْيَة الْحَيَّةِ وَالْعَقْرَب

باب ـ ۳۷: رُقْیَه (دعاخوانی) برای مارگزیدگی و گژدم‌گزیدگی

٥٧٤١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ الشَّيْبَانِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ الأَسْوَد، عَنْ أَبِيهِ قال: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الرُّقْيَةِ مِنَ الْحُمَةِ، فَقَالَتْ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ الرُّقْيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَة . [أخرجه مسلم: ٢١٩٣ ، بلفظ: رخص لأهل بيت من الأنصار] .

۵۷۴۱ ـ از عبدالرحمن بن اسود روایت است که پدرش گفت: از عایشه دربارهٔ رُقْیهٔ گزندگان سؤال کردم. وی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رقیه را در مورد هر گزندهٔ زهردار اجازه داده است.

۳۸- باب: رُقْيَة النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۳۸: رُقیَه (دعای) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

٥٧٤٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث، عَنْ عَبْدِالْعَزِيز قال: دَخَلْتُ أَنَا وَثَابِتٌ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِك، فَقَالَ ثَابِتٌ: يَا أَبَا حَمْزَةَ، اشْتَكَيْتُ، فَقَالَ أَنَسٌ: أَلَا أَرْقِيكَ بِرُقْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قال: بَلَى، قال: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، مُذْهِبَ الْبَاسِ، اشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شَافِيَ إِلَّا أَنْتَ، شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا» .

۵۷۴۲ ـ از عبدالوارث روایت است که عبدالعزیز گفت: من و ثابت بر انس بن مالک درآمدیم. ثابت گفت: ای ابوحَمزه، من مریضم. انس گفت: آیا تو را رُقیه نکنم به رقیهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)؟ گفت: آری. (رُقیه کن). انس گفت: «اَللّٰهُمَّ رَبَّ النّاسِ، مُذهِبَ الباسِ، اَشْفِ اَنْتَ الشّافی، لا شافِیَ اِلّا اَنْتَ، شِفاً لا یُغادِرُ سَقَماً.»[1]

٥٧٤٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ مُسْلِم، عَنْ مَسْرُوق، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُعَوِّذُ بَعْضَ أَهْلِهِ، يَمْسَحُ بِيَدِهِ الْيُمْنَى وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ أَذْهِبِ الْبَاسَ، اشْفِهِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا» . [راجع: ٥٦٧٥، أخرجه مسلم: ٢١٩١] .

قال سُفْيَانُ: حَدَّثْتُ بِهِ مَنْصُورًا فَحَدَّثَنِي، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مَسْرُوق، عَنْ عَائِشَةَ نَحْوَهُ .

۵۷۴۳ ـ از مُسلِم، از مَسْروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای سلامتی بعضی زنان خود دعا می‌کرد، دست راست خود را (بر موضع مرض) می‌کشید و می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ رَبَّ النّاسِ أَذْهِبِ البّاسَ، اِشْفِهِ اَنْتَ الشّافِی، لا شِفاً اِلّا شِفاؤُکَ، شِفاً لا یُغادِرُ سَقَماً.»

۱- ترجمهٔ دعای آن حضرت: «بارالها، پروردگار مردم دورکنندهٔ رنج، شفا بده، تویی شفابخش، نیست شفایی به‌جز شفای تو، شفایی که هیچ بیماریی را نمی‌گذارد.

سُفیان گفت: این حدیث را بــه منصور گفتم. وی از ابراهیم، از مسروق از عایشه به مانند آن (در معنا نه در لفظ) روایت کرد.

٥٧٤٤- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَرْقِي يَقُولُ: «امْسَحِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا أَنْتَ». [راجع: ٥٦٧٥، أخرجه مسلم: ٢١٩١].

٥٧٤٤ ـ از هِشــام بن عُــروه، از پدرش روایت اســت که عایشه گفت: رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که دعا می‌خواند می‌گفت: «اَمْسَحِ الباسَ ربَّ النّاس، بِیَدِک الشِّــفاء، لا کاشِــفَ لَهُ الّا اَنْتَ.»[1]

٥٧٤٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ رَبِّهِ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ لِلْمَرِيضِ: «بِسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا». [انظر: ٥٧٤٦، أخرجه مسلم: ٢١٩٤، بزيادة].

٥٧٤٥ ـ از عَمْــره روایــت اســت که عایشــه (رضی‌الله عنهــا) گفت: پیامبــر (صلی‌الله علیه وســلّم) برای (درمان) مریض می‌فرمود: «بسم اللهِ تُرْبَتهُ اَرْضِنا، برِیقَةِ بَعْضِنا یُشْــفی سَقِیْمُنا بِاِذْنِ رَبِّنا.»

«بــه نام خدا، خاک زمین ما، لعاب دهان برخی از ماســت، شــفا می‌شــود بیمار ما، بــه اجازهٔ پروردگار ما.»

٥٧٤٦- حَدَّثَنِي صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَبْدِ رَبِّهِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي الرُّقْيَةِ: «تُرْبَةُ أَرْضِنَا، وَرِيقَةُ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا». [راجع: ٥٧٤٥، أخرجه مسلم: ٢١٩٤، بزيادة].

٥٧٤٦ ـ از عَمره روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلــی‌الله علیه وســلّم) در رُقْیه (دعای شــفای مریض) می‌گفت: «تُربَهُ اَرْضِنا، وَ رِیقَهُ بَعْضِنا، یُشْفَی سَقِیْمُنا باذْنِ رَبِّنا.»

٣٩- باب: النَّفْثِ فِي الرُّقْيَةِ

باب ـ ٣٩: دمیدن آب دهان در رُقْیه

٥٧٤٧- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفِثْ حِينَ يَسْتَيْقِظُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَيَتَعَوَّذْ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». [راجع: ٣٢٩٢، أخرجه مسلم: ٢٢٦١].

٥٧٤٧ ـ از یحیــی بــن مســعود، از ابوسَــلَمه، از ابوقَتــاده روایت اســت که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) شــنیده‌ام که می‌فرمود: «رؤیــای (صالحه) از ســوی خداوند اســت، خواب ناخوشــایند باشــد، پس باید سه بار، با

۱- «دورکننده رنج است پروردگار مردم، شفا در دست تو است و به‌جز تو کسی دورکنندهٔ آن نیست.»

وَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَإِنْ كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا أَثْقَلَ عَلَيَّ مِنَ الْجَبَلِ، فَمَا هُوَ إِلاَّ أَنْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ فَمَا أُبَالِيهَا.

آب دهان (به جانب چپ خود) بدمد و از شرِّ آن پناه جوید، همانا آن خواب زیانی به او نمی‌رساند.»

و ابوسَلَمه گفت: و اگر من خوابی (بد) می‌دیدم، بر من سنگینتر از کوهی می‌نمود، ولی بعد از شنیدن این حدیث، به آن اهمیتی نمی‌دادم.

۵۷۴۸- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ، نَفَثَ فِي كَفَّيْهِ بِـ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. وَبِالْمُعَوِّذَتَيْنِ جَمِيعًا، ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، وَمَا بَلَغَتْ يَدَاهُ مِنْ جَسَدِهِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَمَّا اشْتَكَى كَانَ يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْعَلَ ذَلِكَ بِهِ.

قَالَ يُونُسُ: كُنْتُ أَرَى ابْنَ شِهَابٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ إِذَا أَتَى إِلَى فِرَاشِهِ. [راجع: ۵۰۱۷].

۵۷۴۸ ـ از ابن‌شهاب، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم)، چون به بستر خود می‌درآمد «قُل هُوَ الله اَحَد» و مُعَوِّذتین (سوره‌های ناس و فلق) را بر دستهای خود می‌دمید و سپس دستها را به روی خود می‌کشید، و تا جایی که دستهایش می‌رسید، بر بدن خود می‌کشید. عایشه گفت: آنگاه که آن حضرت مریض شد، به من امر کرد که این کار را با وی بکنم.

یونس گفت: من بن شهاب را می‌دیدم وقتی در بسترش قرار می‌گرفت، این کار را می‌نمود.

۵۷۴۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: أَنَّ رَهْطًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ انْطَلَقُوا فِي سَفْرَةٍ سَافَرُوهَا، حَتَّى نَزَلُوا بِحَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ، فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ قَدْ نَزَلُوا بِكُمْ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ، إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ، فَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ شَيْءٌ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ، وَاللَّهِ إِنِّي لَرَاقٍ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلاً، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ، فَانْطَلَقَ فَجَعَلَ يَتْفُلُ وَيَقْرَأُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. حَتَّى لَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي

۵۷۴۹ ـ از اَبی‌بِشْر، از اَبی مُتَوَکِّل روایت است که اَبوسعید گفت: گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سفر رفتند تا آنکه بر یکی از قبایل عرب فرود آمدند و از آنها خواستند که ایشان را مهمان کنند. آن قبیله از مهمان کردن ایشان اِبا ورزیدند، سپس رئیس همین قبیله را مار (یا گژدم) گزید. با هر چیزی که او را درمان کردند فایده نکرد. بعضی از آنها گفتند: اگر نزد همین گروهی که نزد شما فرود آمده‌اند، بروید، شاید نزد آنها چیزی باشد. آنها آمدند و گفتند: ای مردم، همانا رئیس ما گزیده شده است ما برای دمان وی به هر چیزی تلاش کردیم، اما سودی نبخشید. آیا نزد شما چیزی هست؟

مَا بِهِ قَلَبَةٌ ، قال فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُم الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ ، فَقالَ بَعْضُهُمْ : اقْسِمُوا ، فَقالَ الَّذِي رَقَى : لا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانَ ، فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا ، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ ، فَقَالَ : «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ ؟ أَصَبْتُمْ ، اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ بِسَهْمٍ» . [راجع: ۲۲۷۶ ، أخرجه مسلم: ۲۲۰۱ ، بلفظ مختصر] .

یکی از ایشـان گفت: آری. به خدا سوگند که من دعاخوان هسـتم ولی به خدا سوگند که ما از شـما مهمانی خواستیم و شـما ما را مهمان نکردید و من برای شما دعا نمی‌خوانم تا برای ما مزدی تعیین کنید.

پس با گلهٔ گوسـفندی توافق کردند. وی (نزد رئیـس قبیله) رفت، و بـا آب دهن می‌دمید و «اَلحَمْدُ للهِ ربِ‌العالمیـن» را می‌خواند، تا آنکه مارگزیدگی او رفع شد و به راه رفتن آغاز کرد گه گویی او را کاری نشده بود. پس مزد ایشان را چنانکه موافقت کرده بودند، دادند.

بعضـی از ایشـان گفتند: مزد را تقسـیم کنید، کسـی که دعا خوانده بود، گفـت: این کار را نکنید تا آنکه نزد رسـول خـدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) برویم، و آنچه واقع شده به وی اظهار کنیـم و بنگریـم که ما را چـه می‌فرماید؟ آنها نزد رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و ماجـرا را بیان کردند. آن حضرت فرمود: «و تو چه می‌دانستی که آن (سورهٔ فاتحه) رُقْیَه است؟ کار درسـتی کردید. مزد را تقسیم کنید و سهم مرا درنظر بگیرید.»

٤٠- باب : مَسْحِ الرَّاقِي الْوَجَعَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى

۵۷۵۰- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَوِّذُ بَعْضَهُمْ ، يَمْسَحُهُ بِيَمِينِهِ : «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي ، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا» .

باب ـ ۴۰: کشیدن دعاخوان دست راست خود را بر جای درد

۵۷۵۰ ـ از مُسـلِم، از مَسروق روایت است که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) چون بـرای سـلامتی بعضی از همسـران خود دعا می‌کرد، دست راست خود را بر وی می‌کشید و (این کلمات را) می‌خواند:

فَذَكَرْتُهُ لِمَنْصُورٍ فَحَدَّثَنِي ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنَحْوِهِ . [راجع: ٥٦٧٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٩١] .

«أذهِب النّاس ربّ النّاس و اشف أنت الشّافی، لا شفاً الّا شفاؤک، شفاً لا یُغادرُ سَقَماً.»

(یحیی می‌گوید) این حدیث را به مَنْصور اظهار کردم. وی از ابراهیم، از مَسروق از عایشه نحو (مانند آن را در معنا نه در کلمات) برایم روایت کرد.

٤١- باب : في الْمَرْأَةِ تَرْقِي الرَّجُلَ

باب ـ ۴۱: رُقیه کردن زن، مرد را

٥٧٥١- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْفُثُ عَلَى نَفْسِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ ، فَلَمَّا ثَقُلَ كُنْتُ أَنَا أَنْفُثُ عَلَيْهِ بِهِنَّ ، فَأَمْسَحُ بِيَدِ نَفْسِهِ لِبَرَكَتِهَا . فَسَأَلْتُ ابْنَ شِهَابٍ : كَيْفَ كَانَ يَنْفُثُ ؟ قَالَ : يَنْفُثُ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ . [راجع: ٤٤٣٩ ، أخرجه مسلم: ٢١٩٢] .

۵۷۵۱ ـ از مَعمَر، از زُهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مرضی که به وفات وی انجامید، مُعَوِّذات (سوره‌های فلق و ناس) را می‌خواند و بر خود می‌دمید، چون مریضی وی شدت یافت، من آن سوره‌ها را می‌خواندم و بر وی می‌دمیدم و دست آن حضرت را به خاطر برکت آن بر وی می‌کشیدم.

معمر می‌گوید: از ابن شهاب (زُهری) پرسیدم که چگونه می‌دمید؟ گفت: بر دستهای خود می‌دمید و دستها را بر روی خود می‌کشید.

٤٢- باب: مَنْ لَمْ يَرْقِ

باب ـ ۴۲: کسی که رُقیه نمی‌کند

٥٧٥٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا فَقَالَ : «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ ، فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلُ ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلاَنِ ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّهْطُ ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ ، فَرَجَوْتُ أَنْ تَكُونَ أُمَّتِي ، فَقِيلَ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ ، ثُمَّ

۵۷۵۲ ـ از حُصَین بن عبدالرحمن، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی بر ما برآمد، فرمود: «امّتها بر من نموده شدند، پیامبری می‌گذشت که با وی یک مرد (از پیروان او) بوده و پیامبری می‌گذشت که با وی دو مرد بود و پیامبری می‌گذشت که با گروهی بود و پیامبری

قِيلَ لِي: انْظُرْ، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ لِي: انْظُرْ هَكَذَا وَهَكَذَا، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ: هَؤُلاءِ أُمَّتُكَ، وَمَعَ هَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ». فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ، فَتَذَاكَرَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: أَمَّا نَحْنُ فَوُلِدْنَا فِي الشِّرْكِ، وَلَكِنَّا آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَكِنْ هَؤُلاءِ هُمْ أَبْنَاؤُنَا، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لا يَتَطَيَّرُونَ، وَلا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ فَقَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». [راجع: ۳٤۱۰، أخرجه مسلم: ۲۲۰].

گذشت که با وی هیچ کس نبود، و گروههای زیادی را دیدم که افق را بند(سر) کرده بودند، امیدوار بودم که آنها امت من باشند، پس گفته شد که آنها موسی و قوم وی هستند. سپس به من گفته شد، ببین دیدم گروههای زیادی که افق را بسته بودند و به من گفته شد که اینجا و آنجا ببین، دیدم که گروههای زیادی افق را بند کرده‌اند. سپس گفته شد: اینها امت تو می‌باشند و با اینها هفتادهزار نفر هستند که بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند.»

سپس مردم پراکنده شدند و آن حضرت بیان نکرد که ایشان چه کسانی هستند. سپس اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با هم گفتگو کردند و گفتند: اما، ما کسانی هستیم که در شِرک (دورهٔ جاهلیت) زاده شدیم، ولی به خدا و رسول او ایمان آوردیم ولیکن آن گروه (که بدون حساب به بهشت وارد می شوند) فرزندان ما خواهند بود. این خبر که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسید، فرمود: «آنها کسانی هستند که پرندگان را به فال بد نمی‌گیرند، و رُقیه نمی‌کنند و داغ نمی‌کنند و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند.»

عُکّاشهٔ بن مُحصَن برخاست و گفت: آیا من از ایشانم یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری.» کسی دیگر گفت: آیا من از ایشانم؟ فرمود: «عُکّاشه بر تو پیشی جست.»

٤٣- بَابُ: الطِّيَرَةِ

باب ـ ۴۳: فال بد گرفتن با پرندگان

۵۷۵۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ

۵۷۵۳ ـ از زُهری، از سالم روایت است که

عُمَرَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ، وَالشُّؤْمُ فِي ثَلاثٍ: فِي الْمَرْأَةِ، وَالدَّارِ، وَالدَّابَّةِ». [راجع: ۲۰۹۹، أخرجه مسلم: ۲۲۲۵].

ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض (بدون تقدیر خدا) نیست و فال بد گرفتن در پرندگان نیست. و شومی در سه چیز خواهد بود: در زن و خانه و حیوان.»

۵۷۵٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَالُ». قَالُوا: وَمَا الْفَالُ؟ قال: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». [انظر: ۵۷۵۵ل، أخرجه مسلم: ۲۲۲۳ بلفظه، وفي السلام: ۱۱۳، باختلاف].

۵۷۵٤ ـ از زُهری، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه روایت است که ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «فال بد گرفتن در پرندگان نیست و بهترین آن فال است.» گفتند: فأل چیست؟ فرمود «کلمهٔ خوبی که یکی از شما می‌شنود (و آن را به فال نیک می‌گیرد).»

٤٤- باب: الْفَالِ

باب ـ ۴۴: فال (نیک)

۵۷۵۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَالُ». قَالُوا: وَمَا الْفَالُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». [راجع: ۵۷۵٤، أخرجه مسلم: ۲۲۲۳ بلفظه، وفي السلام: ۱۱۳، باختلاف].

۵۷۵۵ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فال بد گرفتن در پرندگان نیست، و بهترین آن فَأل است.» گفتند: فَال چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «کلمهٔ خوبی که یکی از شما می‌شنود (و آن را به فال نیک می‌گیرد).»

۵۷۵٦- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ، وَيُعْجِبُنِي الْفَالُ الصَّالِحُ: الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ». [انظر: ۵۷۷٦ل، أخرجه مسلم: ۲۲۲٤].

۵۷۵٦ ـ از هِشام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض (بدون تقدیر خدا) نیست و فال گرفتن در پرندگان نیست و مرا فَال نیک خوش می‌آید: کلمه‌ای نیکو که به فال خوب گرفته شود.»

٤٥- باب: لا هَامَةَ ،ولا صَفَرَ

٥٧٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَكَمِ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ: وَلا هَامَةَ وَلا صَفَرَ». [راجع: ٥٧٠٧، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

باب ـ ۴۵: هامه[1] و صَفَر چیزی نیست

۵۷۵۷ ـ از ابوحُصَین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نه سرایت مرض (بدون تقدیر خدا) و نه فال بد در پرندگان و نه هامَه و نه (ماه) صفر اعتبار دارد.»

٤٦- باب: الْكِهَانَةِ

٥٧٥٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ اقْتَتَلَتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ، فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَضَى: أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ، عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ، فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ لا شَرِبَ وَلا أَكَلَ، وَلا نَطَقَ وَلا اسْتَهَلَّ، فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ». [انظر: ٥٧٥٩، ٥٧٦٠، ٦٧٤٠، ٦٩٠٤، ٦٩٠٩، ٦٩١٠، أخرجه مسلم: ١٦٨١].

باب ـ ۴۶: غیب‌گویی، طالع‌بینی

۵۷۵۸ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلمه روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان دو زن از قبیلهٔ هُذَیل که با یکدیگر جنگ کرده بودند حکم کرد. زنی، زنِ حامله را با سنگ زد و بچه‌ای را که در شکم وی بود کُشت. هردوی ایشان نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دادخواهی کردند. آن حضرت به پرداخت دیهٔ (خونبهای) بچهٔ شکم وی حکم کرد، که دیهٔ آن یک غلام یا یک کنیز است. اما وَلیِّ زنی که (سنگ زده بود) و باید خونبها می‌پرداخت، گفت: یا رسول‌الله، چگونه خونبهای کسی را بدهم که نه چیزی خورده و نه نوشیده و نه سخن زده و نه آواز

۱- هامه، تعابیری مختلف دارد که در دوران جاهلیت به آن اعتبار می‌دادند: یکی اینکه اگر کسی کشته می‌شد و انتقامش گرفته نمی‌شد کِرمی از سرش می‌برآمد و دورادور قبرش می‌گشت و می‌گفت: به من آب بده، به من آب بده. آنگاه که انتقام مقتول گرفته می‌شد آن کِرم می‌رفت وگرنه به همان حالت ادامه می‌داد.
تعبیر دوم آن بود که هامَه را جغد یا بوم می‌پنداشتند و می‌گفتند اگر به خانهٔ کسی آواز کند، شوم است. از مرگ صاحب خانه یا یکی از نزدیکان وی خبر می‌دهد.
تعبیر سوم آن بود که می‌گفتند که استخوانهای مُرده به صورت پرنده‌ای به پرواز درمی‌آید و پرواز می‌کند و همان هامه است. اسلام همه این عقاید را باطل کرد. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

شـنیده است، مانند کسی اسـت که خون وی هدر است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا این مرد از برادران کاهنان است.»[۱]

۵۷۵۹- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ امْرَأَتَيْنِ رَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ، فَطَرَحَتْ جَنِينَهَا، فَقَضَى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ بِغُرَّةٍ، عَبْدٍ أَوْ وَلِيدَةٍ. [راجع: ۵۷۵۸، أخرجه مسلم: ۱۶۸۱].

۵۷۵۹ ـ از مالک، از ابن شـهاب، از ابوسَـلمه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: همانا دو زن که یکی بر دیگری سـنگ افکند، جَنیـن شـکم او را سـقط کرد، رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به خونبهایی حکم کرد که غلام یا کنیزی باشد.

۵۷۶۰- وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي الْجَنِينِ يُقْتَلُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِغُرَّةٍ، عَبْدٍ أَوْ وَلِيدَةٍ، فَقَالَ الَّذِي قُضِيَ عَلَيْهِ: كَيْفَ أَغْرَمُ مَا لَا أَكَلَ وَلَا شَرِبَ، وَلَا نَطَقَ وَلَا اسْتَهَلَّ، وَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ». [راجع: ۵۷۵۸، أخرجه مسلم: ۱۶۸۱].

۵۷۶۰ ـ از ابن شـهاب، از سـعید بن مُسیّب روایت اسـت که گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) در مورد جَنین که در شـکم مادر خود کشـته شـده بود به خونبهای برده‌ای امر کـرد که غلام باشـد یا کنیز. کسـی که بر وی حکم شـده بود گفت: چگونه غرامت بدهم بر چیزی که نه خورده است و نه نوشیده و نه آواز کشیده اسـت و مانند کسی است خونش هدر است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا این کس از برادران کاهنان است.»

۵۷۶۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ. [راجع: ۲۲۳۷، أخرجه مسلم: ۱۵۶۷].

۵۷۶۱ ـ از زُهری، از یحیی بن عُروه بن زُبیر، از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنهـا) گفت: مردم در مورد کاهنان از رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) سـؤال کردند. آن حضـرت فرمود: «چیـزی نیسـتند.» گفتند: یا رسـول‌الله! همانا آنها گهگاه سخنانی می‌گویند که راسـت می‌آید. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «یک کلمهٔ راسـت را، جِن (از فرشـتگان) می‌رباید و آن را در گوش دوست (کاهـن) خود مـی‌درآورد و او صد دروغ را با

۱- زیرا وی با اندکی معلومات که داشت با حکم آن حضرت مخالفت کرد و مانند کاهنان به لفاظی و عبارت آرایی پرداخت.

أَحْيَانًا بِشَيْءٍ فَيَكُونُ حَقًّا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ ، يَخْطَفُهَا مِنَ الْجِنِّيِّ ، فَيَقُرُّهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ ، فَيَخْلِطُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ » .

قَالَ عَلِيٌّ : قَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ : مُرْسَلٌ : « الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ » . ثُمَّ بَلَغَنِي أَنَّهُ أَسْنَدَهُ بَعْدَهُ . [راجع: ۳۲۱۰، أخرجه مسلم: ۲۲۲۸].

۵۷۶۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عُرْوَةَ ابْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَاسٌ عَنِ الْكُهَّانِ ، فَقَالَ : « لَيْسَ بِشَيْءٍ » . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَنَا أَحْيَانًا بِشَيْءٍ فَيَكُونُ حَقًّا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ ، يَخْطَفُهَا مِنَ الْجِنِّيِّ ، فَيَقُرُّهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ ، فَيَخْلِطُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ » .

قَالَ عَلِيٌّ : قَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ : مُرْسَلٌ : « الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ » . ثُمَّ بَلَغَنِي أَنَّهُ أَسْنَدَهُ بَعْدَهُ . [راجع: ۳۲۱۰، أخرجه مسلم: ۲۲۲۸].

۴۷- باب: السِّحْرِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ﴾ .[البقرة: ۱۰۲] .

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ [طه:۶۹] .

وَقَوْلِهِ : ﴿أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾

آن یکجا می کند.»

علی (راوی حدیث) گفته است: عبدالرزاق گفت: «یک کلمهٔ راست را.» (که در فرمودهٔ آن حضرت آمده.» مُرسل است (روایت آن به آن حضرت نرسیده است.) سپس به من رسیده که آن را به آن حضرت اسناد کرده است.

۵۷۶۲- از زهری، از یحیی بن عروه بن زبیر، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت:

مردم در مورد کاهنان از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردند آن حضرت فرمود: «چیزی نیستند.» گفتند: یا رسول الله هماناآنها گهگاه سخنانی میگویند که راست میآید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «یک کلمه راست را، جن (از فرشتگان) میرباید و آن را در گوش دوست(کاهن) خود در میآورد و او صد دروغ را با آن یکجا میکند.»

علی (راوی حدیث) گفته است: عبدالرزاق گفت: «یک کلمه راست را» (که در فرموده آن حضرت آمده) مرسل است (روایت آن به آن حضرت نرسیده است) سپس به من خبر رسیده که پس از آن را به آن حضرت اسناد کرده است.

باب ـ ۴۷: سِحْر

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و آنچه را که شیطانها در سلطنت سُلیمان می‌خواندند پیروی کردند. و سلیمان کفر نورزید، ولی آن شیطانها کفر ورزیدند که به مردم سحر می‌آموختند، و آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود. آنان هیچ کس را (سِحر) نمی‌آموختند مگر آنکه به وی می‌گفتند: ما برای شما آزمایش هستیم. پس کافر نشوی، و از آن دو فرشته می‌آموختند آنچه را که میان مرد و زن او جدایی افکنند و هرچند بدون

[الأنبياء:٣].

وقوله: ﴿يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ [طه:٦٦].

وقوله: ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ [الفلق:٤]. وَالنَّفَّاثَاتُ: السَّوَاحِرُ.

﴿تُسْحَرُونَ﴾ [المؤمنون: ٨٩]: تُعَمَّوْنَ.

ارادهٔ خدا نمی‌توانستند به کسی زیان برسانند و آنچه را به ایشان زیان داشت و فایده‌ای نداشت می‌آموختند، و دریافته بودند که هر کس که چنین معامله‌ای کند او را در آخرت بهره‌ای نیست.» (البقره، ۱۰۲)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و ساحر هر کجا برود رستگار نمی‌شود.» (طه، ٦٩)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟» (الانبیأ، ۳)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «بر اثر سحر در خیال او می‌نمود که ایشان به شتاب می‌خزند.» (طه، ٦٦)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از شرِّ زنان ساحره که در گرهها می‌دمند.» (الفلق، ٤)

«والنفّاثات»: زنان ساحره.

«تُسْحَرون»: کور می‌خوانید. (المؤمنین، ۸۹)

٥٧٦٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَحَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ، يُقَالُ لَهُ لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا فَعَلَهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ أَوْ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَهُوَ عِنْدِي، لَكِنَّهُ دَعَا وَدَعَا، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ، أَتَانِي رَجُلَانِ، فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ فَقَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: مَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، قَالَ: فِي أَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ، وَجُفِّ طَلْعِ نَخْلَةٍ ذَكَرٍ. قَالَ: وَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ». فَأَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَجَاءَ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، كَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ، أَوْ كَأَنَّ رُؤُوسَ نَخْلِهَا

٥٧٦٣ ـ از یونس، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: مردی از قبیلهٔ زُرَیْق که لَبید بن اَعْصَم نامیده می‌شد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را سِحر کرده بود تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خیال می‌کرد که کاری کرده است، در حالی که آن را نکرده بود، تا آنکه روز یا شبی که نزد من بود (خدای را) بسیار دعا کرد و سپس گفت: «ای عایشه، آیا می‌دانی که خداوند به آنچه از وی خواسته بودم پاسخ داد، دو مرد نزدم آمدند که یکی نزدیک سر من و دیگری نزدیک پاهای من نشستند، یکی از آنان به رفیق خود گفت: مریضی این مرد چیست؟ گفت: سحر شده است. گفت: کِی او را سِحر کرده است؟

رُؤوسُ الشَّيَاطِينِ» . قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَفَلا اسْتَخْرَجْتَهُ؟ قال: «قَدْ عَافَانِي اللَّهُ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُثَوِّرَ عَلَى النَّاسِ فِيهِ شَرّاً» . فَأَمَرَ بِهَا فَدُفِنَتْ.

تَابَعَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَأَبُو ضَمْرَةَ وَابْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ هِشَامٍ.

وَقَالَ اللَّيْثُ وَابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ هِشَامٍ: «فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَةٍ» . يُقَالُ: الْمُشَاطَةُ: مَا يَخْرُجُ مِنَ الشَّعَرِ إِذَا مُشِطَ، وَالْمُشَاقَةُ: مِنْ مُشَاقَةِ الْكَتَّانِ. [راجع: ۳۱۷۵، أخرجه مسلم: ۲۱۸۹].

گفت: لَبید بن اَعْصم. گفت: در چه چیز (او را سحر کرده است؟) گفت: با شانه و مویی که در (دندانه‌های) شانه چسبیده است و با غلاف شکوفهٔ خرما. گفت: و آن کجاست؟ گفت: در چاه ذَرْوان.»

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با تنی چند از یاران خود بر سر آن چاه رفت. سپس آن حضرت آمد و گفت: «ای عایشه، آب آن چاه بسان حنای خیسانده بود، یا سرهای شکوفهٔ خرما، گویی سرهای شیطانها بوده است.»

گفتم: یا رسول‌الله! پس چرا آن را بیرون نیاوردی؟ آن حضرت فرمود: «خداوند مرا صحت ارزانی کرد، ناپسند دانستم که در این کار در میان مردم شر را اشاعت کنم.» آن حضرت امر کرد و آن چاه پُر شد.

و متابعت کرده‌اند (عیسی بن یونس) را ابواُسامه و ابوضَمره و ابن ابی‌الزّناد از هِشام.

و لَیث و ابن عُیَیْنه عوض «فی مُشْطٍ وَ مَشَاطَةٍ» چنین روایت کرده‌اند «مُشطَ و مُشاقَة».

گفته می‌شود که «اَلْمُشَاطَة» آنچه از موی به هنگام شانه کردن بیرون می‌شود. و «اَلمُشاقَة» از تارهای کتان است که جدا می‌شود.

۴۸- باب: الشِّرْكُ وَالسِّحْرُ مِنَ الْمُوبِقَاتِ

۵۷۶۴- حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «اجْتَنِبُوا الْمُوبِقَاتِ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ» . [راجع: ۲۷۶٦، أخرجه مسلم: ۸۹، مطولاً].

باب ـ ۴۸: شِرک و سِحر از موبِقات است (گناه عظیم)

۵۷٦۴ – از ابوغَیْث، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از موبقات مهلکات بپرهیزید.» (یعنی) شِرک به خدا و سِحر.

٤٩- باب :
هَلْ يَسْتَخْرِجُ السِّحْرَ

وَقَالَ قَتَادَةُ: قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: رَجُلٌ بِهِ طِبٌّ، أَوْ: يُؤَخَّذُ عَنِ امْرَأَتِهِ، أَيُحَلُّ عَنْهُ أَوْ يُنَشَّرُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ، إِنَّمَا يُرِيدُونَ بِهِ الْإِصْلَاحَ، فَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَلَمْ يُنْهَ عَنْهُ.

٥٧٦٥- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُيَيْنَةَ يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ حَدَّثَنَا بِهِ ابْنُ جُرَيْجٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي آلُ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ، فَسَأَلْتُ هِشَامًا عَنْهُ، فَحَدَّثَنَا عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُحِرَ، حَتَّى كَانَ يَرَى أَنَّهُ يَأْتِي النِّسَاءَ وَلَا يَأْتِيهِنَّ، قَالَ سُفْيَانُ: وَهَذَا أَشَدُّ مَا يَكُونُ مِنَ السِّحْرِ، إِذَا كَانَ كَذَا، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، أَعَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ، أَتَانِي رَجُلَانِ، فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِي لِلْآخَرِ: مَا بَالُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ أَعْصَمَ - رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ حَلِيفٌ لِيَهُودَ كَانَ مُنَافِقًا - قَالَ: وَفِيمَ؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَةٍ، قَالَ: وَأَيْنَ؟ قَالَ: فِي جُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ، تَحْتَ رَعُوفَةٍ فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ». قَالَتْ: فَأَتَى النَّبِيُّ ﷺ الْبِئْرَ حَتَّى اسْتَخْرَجَهُ، فَقَالَ: «هَذِهِ الْبِئْرُ الَّتِي أُرِيتُهَا، وَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ، وَكَأَنَّ نَخْلَهَا رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ». قَالَ: فَاسْتُخْرِجَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: أَفَلَا؟ -أَيْ تَنَشَّرْتَ- فَقَالَ: «أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ شَرًّا».

[راجع: ٣١٧٥، أخرجه مسلم: ٢١٨٩].

باب ـ ۴۹: آیا سِحر را بیرون آورد؟

و قَتاده گفت: به سعید بن مُسیَّب گفتم: آیا مردی که سحر شده است یا از زن خود دوری می‌گزینند، آیا عَقد سحر او گشاده شود یا با نشره (درمان خاصِ سحر شدگان) معالجه شود؟ گفت: در آن باکی نیست. همانا این کار برای صلاح است. و آنچه نفع می‌رساند از آن منع نشده است.

۵۷۶۵ ـ از عبدالله بن محمد روایت است که گفت: نخستین کسی که به ما حدیث کرد ابن جُریج بود که می‌گفت: اولاد عُروه از عُروه روایت کرده‌اند. من از هِشام در این باره پرسیدم، وی از پدر خود روایت کرد که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سحر کرده شد، تا آنکه می‌پنداشت که با زنان خود نزدیکی کرده است در حالی که نکرده بود.

سُفیان گفت: این حالت از شدیدترین نوع سحر است، اگر همچو حالتی باشد.

آن حضرت گفت: «ای عایشه، آیا می‌دانی که خداوند به آنچه از وی خواسته بودم پاسخ داد. دو مرد نزد من آمدند که یکی از ایشان نزدیک من و دیگری نزدیک پاهای من نشستند. کسی که نزدیک سر من نشسته بود به دیگری گفت: این مرد را چه رخ داده است؟ وی گفت: سِحر شده است. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لَبید بن اَعْصَم، مردی از بنی زُرَیق که هم‌پیمان یهود است و منافق می‌باشد. گفت: با چه چیز (او را سحر کرده است)؟ گفت: با شانه و مویی که در آن چسبیده است. گفت:

در کجا می‌باشد؟ گفت: در غلاف شکوفهٔ نره خرما. زیر سنگی در چاه ذَروان.»

عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر سر آن چاه رفت تا آنکه آن را بیرون آورد و گفت: این همان چاهی است که به من نموده شده است، و گویی که آب آن مانند حنای تَر می‌باشد و درختان خرمای آن مانند سرهای شیطان بود.»

آن حضرت فرمود که بیرون آورده شود.

عایشه می‌گوید: گفتم: چرا نکردی؟ یعنی با آشکار کردن درمان نکردی؟

فرمود: «خدا مرا شفا داد و ناخوشایند پنداشتم که بدی یکی از مردم را پخش کنم.»

٥٠- بابُ: السِّحْرِ

٥٧٦٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا فَعَلَهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ عِنْدِي، دَعَا اللَّهَ وَدَعَاهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَشَعَرْتِ يَا عَائِشَةُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ». قُلْتُ: وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «جَاءَنِي رَجُلَانِ، فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، ثُمَّ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ الْيَهُودِيُّ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ، قَالَ: فِيمَاذَا؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ، قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذِي أَرْوَانَ». قَالَ: فَذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَى الْبِئْرِ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَعَلَيْهَا نَخْلٌ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ، وَلَكَأَنَّ نَخْلَهَا رُؤُوسُ

باب - ۵۰: سِحر

۵۷۶۶ - از ابواُسامه، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سحر شده بود تا آنکه به خیال وی می آمد که کاری را کرده است، و آن را نکرده بود. تا آنکه روزی که نزد من بود، خدای را دعا کرد و بسیار دعا کرد و سپس گفت: «ای عایشه، آیا آگاه شدی که همانا آنچه را از خدا خواسته بودم به من پاسخ داد؟» گفتم: و آن چیست یا رسول‌الله؟

فرمود: «دو مرد نزد من آمدند، یکی از آنان نزدیک سر من و دیگری نزدیک پاهای من نشست، سپس یکی به همراه خود گفت: مریضی این مرد چیست؟ گفت: سحر شده است. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟

الشَّيَاطِينِ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَأَخْرَجْتَهُ ؟ قَالَ : «لَا ، أَمَّا أَنَا فَقَدْ عَافَانِي اللَّهُ وَشَفَانِي ، وَخَشِيتُ أَنْ أُثَوِّرَ عَلَى النَّاسِ مِنْهُ شَرًّا» . وَأَمَرَ بِهَا فَدُفِنَتْ . [راجع: ٣١٧٥ ، اخرجه مسلم: ٢١٨٩]

لَبید بن اَعْصَم یهودی. از قبیلهٔ بنی زُرَیق. گفت: در چه چیز او را سحر کرده است؟ گفت: در شانه و مویی که در آن چسبیده است و غلاف شکوفهٔ نر خرما. گفت: در کجا می‌باشد؟ گفت: در چاه ذی‌اَرْوان)

گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با کسانی از اصحاب خود به سوی آن چاه رفت و نگریست و در آنجا درخت خرما بود، سپس به سوی عایشه برگشت و گفت: «به خدا سوگند که آب آن مانند حنای در آب خیسانده بود و گویی درختان خرمای آن مانند سرهای شیطان است.»

گفتم: یا رسول‌الله، آیا آن را بیرون آوردی؟ فرمود: «نی، ولی خداوند مرا صحتمندی داد و شفا بخشید و ترسیدم که شرارت آن را میان مردم انتشار دهم.» و آن حضرت فرمود که آن را دفن کنند.

٥١- بَاب : إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا

٥٧٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَخَطَبَا ، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا ، أَوْ : إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ» . [راجع: ٥١٤٦]

باب ـ ۵۱: بعضی از سخنان بسان سحر است

۵۷٦٧ ـ از مالک، از زیدبن اسلم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: دو مرد از مشرق آمدند و سخن راندند و مردم از (فصاحت و بلاغت) سخنانشان در شگفت شدند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برخی از سخنان بسان سحر است ـ یا ـ بعضی از سخنان مانند سحر است.»

٥٢- بَاب : الدَّوَاءِ بِالْعَجْوَةِ لِلسِّحْرِ

باب ـ ۵۲: درمان سحر با خرمای عَجْوَه

٥٧٦٨- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ: أَخْبَرَنَا هَاشِمٌ: أَخْبَرَنَا عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنِ اصْطَبَحَ كُلَّ يَوْمٍ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ سُمٌّ وَلَا سِحْرٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى اللَّيْلِ».

وَقَالَ غَيْرُهُ: «سَبْعَ تَمَرَاتٍ». [راجع: ٥٤٤٥، أخرجه مسلم: ٢٠٤٧].

٥٧٦٨ ـ از عامر بن سعد، از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر کسی صبحانه چند دانه خرمای عجوه بخورد، در آن روز تا فرا رسیدن شب، نه زهر او را زیان می‌رساند و نه سحر.»

و غیر از (علی راوی) گفته است: «هفت دانه خرما.»

٥٧٦٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَامِرَ بْنَ سَعْدٍ: سَمِعْتُ سَعْدًا ﷺ: يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ تَصَبَّحَ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُمٌّ وَلَا سِحْرٌ». [راجع: ٥٤٤٥، أخرجه مسلم: ٢٠٤٧].

٥٧٦٩ ـ از عامر بن سعد روایت است که سعد(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که صبحانه هفت دانه خرمای عجوه بخورد در آن روز زهر و سحر او را زیان نمی‌رساند.»

٥٣- باب: لا هَامَةَ

باب ـ ٥٣: هامه[1] [در آن شومی] نیست

٥٧٧٠- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ». فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ الْإِبِلِ، تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيُخَالِطُهَا الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيُجْرِبُهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ». [راجع: ٥٧٠٧، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

٥٧٧٠ ـ از مَعمَر، از زُهری، از ابوسَلمه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نه سرایت مرض (بدون ارادهٔ خدا) و نه (شومی) در ماه صفر و نه هامه اعتبار دارد.»

بادیه‌نشینی گفت: یا رسول‌الله! پس شتر را چه حالت است که در ریگستان (رنگ آن) بسان آهو می‌نماید و چون شتر گرگین با آن درمی‌آمیزد آن را گرگین می‌کند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شتر اول را چه کسی گرگین ساخته بود؟»

٥٧٧١- وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ بَعْدُ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يُورِدَنَّ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ». وَأَنْكَرَ أَبُو

٥٧٧١ ـ از ابوسَلمه روایت است که پس از

۱- مراجعه شود به باب ۴۵، حدیث ۵۷۵۷، پاورقی.

هُرَيْرَةَ حَدِيثَ الأَوَّلِ ، قُلْنَا : أَلَمْ تُحَدِّثْ أَنَّهُ : «لا عَدْوَى» . فَرَطَنَ بِالْحَبَشِيَّةِ ، قال أَبُو سَلَمَةَ : فَمَا رَأَيْتُهُ نَسِيَ حَدِيثًا غَيْرَهُ . [انظر: ٥٧٧٤، أخرجه مسلم: ٢٢٢١ ، بطول واختلاف قول أبي سلمة] .

آن از ابوهریره شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شتر بیمار نزدیک شتر سالم آورده نشود.» و ابوهریره حدیث اول خود را انکار کرد. ما گفتیم: آیا تو نگفته بودی (که آن حضرت فرموده) «سرایت مرض نیست» وی با زبان حبشی سخنی نامفهوم گفت. ابوسلمه گفت: من ندیده‌ام که ابوهریره به‌جز از این حدیث، حدیثی دیگر فراموش کرده باشد.

٥٤- باب: لا عَدْوَى

باب ـ ۵۴: سرایت مرض نیست

٥٧٧٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَحَمْزَةُ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ ، إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلاثٍ : فِي الْفَرَسِ ، وَالْمَرْأَةِ ، وَالدَّارِ» . [راجع: ٢٠٩٠، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠] .

۵۷۷۲ ـ از ابن شهاب (زُهری) از سالم بن عبدالله و حَمزه روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض (بدون ارادهٔ خدا) نیست و شومی در پرندهٔ (بوم) نیست، همانا شومی در سه چیز است: در اسپ و زن و خانه.»

٥٧٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لا عَدْوَى» . [راجع: ٥٧٠٧، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠] .

۵۷۷۳ ـ از زُهری، از ابوسلمة عبدالرحمن، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرضی وجود ندارد.»

٥٧٧٤- قال أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لا تُورِدُوا الْمُمْرِضَ عَلَى الْمُصِحِّ» . [راجع: ٥٧٧١، أخرجه مسلم: ٢٢٢١ ، بقول أبي سلمة وزيادة] .

۵۷۷۴ ـ و ابوسلمه بن عبدالرحمن گفت: از ابوهریره شنیدم که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد که فرموده است: «مریض نزد سالم آورد است.»

٥٧٧٥- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سِنَانُ بْنُ أَبِي سِنَانٍ الدُّؤَلِيُّ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لا عَدْوَى» . فَقَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : أَرَأَيْتَ الإِبِلَ ، تَكُونُ فِي الرِّمَالِ أَمْثَالَ الظِّبَاءِ ، فَيَأْتِيهَا الْبَعِيرُ الأَجْرَبُ فَتَجْرَبُ ؟ قال

۵۷۷۵ ـ از زُهری، از سِنان بن ابی سِنان دؤلی، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض نیست.» بادیه‌نشینی برخاست و گفت:

النَّبِيُّ ﷺ: «فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ». [راجع: ٥٧٠٧، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

آیا نمی‌بینی که شتر در ریگستان بسان آهو می‌نماید و شتر گرگین بر آن می‌آید و آن را گرگین می‌سازد؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شتر اول را چه کسی ساری ساخته است؟»

٥٧٧٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: سَمِعْتُ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى وَلَا طِيَرَةَ، وَيُعْجِبُنِي الْفَأْلُ». قَالُوا: وَمَا الْفَأْلُ؟ قَالَ: «كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ». [راجع: ٥٧٥٦، أخرجه مسلم: ٢٢٢٤].

۵۷۷۶ ـ از شُعبه، از قَتاده، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض نیست و شومی در پرنده (بوم) نیست و مرا فَأل خوش می‌آید.» گفتند: و فَأل چیست؟ فرمود: «سخنی نیکو.»

٥٥- مَا يُذْكَرُ فِي سُمِّ النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۵۵: آنچه دربارهٔ زهری که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) داده شد، یاد گردیده است.

رَوَاهُ عُرْوَةُ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٤٤٢٨].

این را عُروه، از عایشه، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است:

٥٧٧٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ، أُهْدِيَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سَمٌّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اجْمَعُوا لِي مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنَ الْيَهُودِ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي سَائِلُكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْهُ». فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَبُوكُمْ». قَالُوا: أَبُونَا فُلَانٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَبْتُمْ، بَلْ أَبُوكُمْ فُلَانٌ». فَقَالُوا: صَدَقْتَ وَبَرِرْتَ، فَقَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ». فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، وَإِنْ كَذَبْنَاكَ عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي أَبِينَا، قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ». فَقَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا، ثُمَّ تَخْلُفُونَنَا فِيهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اخْسَئُوا فِيهَا، وَاللَّهِ لَا

۵۷۷۷ ـ از لَیث، از سعید بن ابی‌سعید روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که خیبر فتح شد برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گوسفندی اهدا شد که در آن زهر آمیخته شده بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «کسانی را که در اینجا از قوم یهود هستند نزد من گرد آورید.» آنها را نزد آن حضرت جمع کردند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به آنها گفت: «من از شما چیزی سؤال می‌کنم. آیا شما از آن به من راست می‌گویید؟» گفتند: آری. ای ابوالقاسم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به آنها گفت: «پدر شما کیست؟» گفتند: پدر ما فلان کس است.

نَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا» . ثُمَّ قَالَ لَهُمْ : «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ» . قَالُوا : نَعَمْ ، فَقَالَ : «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سَمًّا» . فَقَالُوا : نَعَمْ ، فَقَالَ : «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ» . فَقَالُوا : أَرَدْنَا : إِنْ كُنْتَ كَذَّابًا نَسْتَرِيحُ مِنْكَ ، وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ . [راجع: ۳۱۶۹] .

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «دروغ گفتید، بلکه پدر شما فلان کس (دیگر) است. یهود گفتند: راست گفتی و درست گفتی. آن حضرت گفت: «آیا از چیزی که از شما می‌پرسم به من راست می‌گویید؟» گفتند: آری ای ابوالقاسم و اگر دروغ گفتیم دروغمان را بر ما بنمای، چنانکه دربارهٔ پدرمان بنمودی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «اهل دوزخ کیستند؟» گفتند: ما اندک زمانی در دوزخ هستیم و پس از ما شما به دوزخ می‌آیید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «از من دور شوید، به خدا سوگند که هرگز ما پس از شما به دوزخ نمی‌آییم.» سپس به ایشان گفت: «آیا اگر از شما چیزی بپرسم راست می‌گویید؟» گفتند: آری. فرمود: «آیا شما این گوسفند را زهرآگین ساختید؟» گفتند: آری. فرمود: «شما را بر این کار چه باعث شد؟» گفتند: قصد کردیم بدانیم: اگر (در رسالت خود) دروغگو هستی از تو راحت می‌شویم، و اگر پیامبر باشی تو را زیان نمی‌رساند.

۵۶- باب: شُرْبِ السُّمِّ وَالدَّوَاءِ بِهِ وَبِمَا يُخَافُ مِنْهُ وَالْخَبِيثِ

۵۷۷۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ ذَكْوَانَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا ، وَمَنْ تَحَسَّى سَمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ ،

باب ـ ۵۶: نوشیدن زهر و درمان با آن، و آنچه از آن بیم می‌رود و پلیدی.

۵۷۷۸ ـ از سُلیمان، از ذَکوان، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که خود را از فراز کوهی بیفکند و خودکشی نماید، وی در آتش دوزخ است که در آن می‌افتد و همیشه و

فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ، فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا». [راجع: ۱۳۶۵، أخرجه مسلم: ۱۰۹].

جاودان و دایم در آن به سر می‌برد، و کسی که زهر بنوشد و همیشه و جاودان و دایم در آن به سر می‌برد، و کسی که زهر بنوشد و خود را بکشد، آن زهر در دست وی است و آن را در آتش دوزخ، دایم و همیشه و ابدی می‌نوشد، و کسی که خودش را با آهن می‌کشد، آن (آلت جارحه) در دست وی است که به طور ابدی و جاودان و دایم با آن در شکم خود ضربه می‌زند.»

۵۷۷۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَشِيرٍ أَبُو بَكْرٍ: أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ اصْطَبَحَ بِسَبْعِ تَمَرَاتٍ عَجْوَةٍ، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سَمٌّ وَلَا سِحْرٌ». [راجع: ۵۴۴۵، أخرجه مسلم: ۲۰۴۷].

۵۷۷۹ ـ از عامر بن سعد، از پدرش روایت است که: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «کسی که صبحانه هفت دانه خرمای عجوه بخورد، در آن روز زهر و سِحر به وی زیان نمی‌رساند.»

۵۷- باب: أَلْبَانِ الأُتُنِ

باب ـ ۵۷: شیر ماده خر.

۵۷۸۰- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبُعِ.

قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَلَمْ أَسْمَعْهُ حَتَّى أَتَيْتُ الشَّامَ. [راجع: ۵۵۳۰، أخرجه مسلم: ۱۹۳۲].

۵۷۸۰ ـ از زُهری، از ابی ادریس خَوْلانی روایت است که ابو ثَعْلَبه خُشَنی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت حیوانات وحشی که دارای دندانهای نیشدار هستند، منع کرده است.

زهری گفت: این حدیث را تا آنکه به شام آمدم نشنیده بودم.

۵۷۸۱- وَزَادَ اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: وَسَأَلْتُهُ هَلْ نَتَوَضَّأُ أَوْ نَشْرَبُ أَلْبَانَ الأُتُنِ، أَوْ مَرَارَةَ السَّبُعِ، أَوْ أَبْوَالَ الإِبِلِ؟ قَالَ: قَدْ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَتَدَاوَوْنَ بِهَا، فَلَا يَرَوْنَ بِذَلِكَ بَأْسًا، فَأَمَّا أَلْبَانُ الأُتُنِ: فَقَدْ بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ نَهَى عَنْ لُحُومِهَا، وَلَمْ يَبْلُغْنَا عَنْ أَلْبَانِهَا أَمْرٌ وَلَا نَهْيٌ، وَأَمَّا مَرَارَةُ السَّبُعِ.

۵۷۸۱ ـ و لیث افزود: یونس به من حدیث کرد که ابن شهاب (زهری) گفت: از (ابو ادریس) پرسیدم که آیا از شیر ماده خر وضو کنیم یا بنوشیم، یا زرداب حیوانات درنده یا پیشاب شتران را بنوشیم؟ وی گفت: همانا مسلمانان، با آن درمان می‌کردند و در آن باکی نمی‌دیدند

قال ابنُ شهاب: أخبرني أبو إدريسَ الخولانيُّ: أنَّ أبا ثعلبةَ الخُشَنيَّ أخبرَهُ: أنَّ رسولَ اللّه ﷺ نهى عن أكلِ كلِّ ذي نابٍ من السَّبعِ. [راجع: ۵۵۳۰، اخرجه مسلم: ۱۹۳۲]

ولی درمورد شیر خر: همانا به ما خبر رسیده که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت آن منع کرده ولی از اینکه از نوشیدن شیر آن منع کرده و یا اجازه داده به ما خبر نرسیده است.

دربارهٔ زرداب حیوانات درنده: ابن شهاب (زُهری) گفت: ابوادریس خولانی به من خبر داده که ابوثَعْلَبه خُشَنی به وی گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن هر حیوان درنده منع کرده است.

۵۸- باب: إذا وقعَ الذُّبابُ في الإناءِ

باب ـ ۵۸: اگر مگس در ظرف افتد.

۵۷۸۲- حدَّثنا قُتيبةُ: حدَّثنا إسماعيلُ بنُ جعفرٍ، عن عُتْبةَ بنِ مُسْلمٍ، مولى بني تَيْمٍ، عن عُبيدِ بنِ حُنَيْنٍ، مولى بني زُرَيْقٍ، عن أبي هُريرةَ ؓ: أنَّ رسولَ اللّه ﷺ قال: «إذا وقعَ الذُّبابُ في إناءِ أحدِكُمْ فليَغمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ ليطرَحْهُ، فإنَّ في أحدِ جناحَيْهِ شفاءً وفي الآخرِ داءً». [راجع: ۳۳۲۰].

۵۷۸۲ ـ از عُتْبة بن مُسلِم، از عُبَید بن حُنَین از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر مگس در ظرف یکی از شما بیفتد، باید آن را در مواد ظرف غوطه دهد، سپس آن را بیرون افکند زیرا در یک بال آن مرض و در بال دیگر آن شفا است.»[1]

۱- داکتر محمدحسن خان مترجم انگلیسی صحیح‌البخاری در رابطه به حدیث مذکور نوشته است: «اکنون از نظر طبابت به اثبات رسیده که مگس میکربهای امراض را در بخشی از بدن خود انتقال می‌دهد. البته خداوند تعالی اُرگانیزمها و مکانیزمهایی آفریده که این میکربهای امراض را می‌کشد مانند پنسیلین و غیره. در این اواخر به تجربه رسیده که مگس امراض و ضدّ امراض را در خود انتقال می‌دهد، معمولاً زمانی که مگس در غذای آبگین به تماس می‌آید. آن را با میکربهای امراض می‌آلاید، بنابراین باید در آن غوطه‌ور شود تا ضدّ امراض بدن خود را رها کند تا آن میکربهای امراض را بکشد و تعادل را پدید آورد.

من در این رابطه به وسیلهٔ یکی از دوستان نامه‌ای به آقای داکتر محمد.م. سمعی رئیس بخش حدیث دانشگاه الازهر نوشتم که وی دربارهٔ این حدیث، مقالهٔ تحقیقی مفصّل نوشته و ابعاد بهداشتی آن را عنوان کرده است. وی می‌نویسد که متخصصین میکرب‌شناسی ثابت کرده‌اند که سلولهای تخمُّری طولی در شکم مگس به صورت پارازیت زندگی می‌کنند و برای ادامهٔ حیات توسط لوله‌های تنفسی مگس جلو می‌روند، لذا اگر مگس در مایع فرو برده شود، این لوله‌ها می‌ترکند و محتویات آن سلولها که کُشندهٔ میکروبهای انتقال مرض هستند در آن مایع فرو می‌ریزند. «پاورقی، حدیث

۷۷- كِتَابُ اللِّبَاسِ

١- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ﴾ [الأعراف: ٣٢].

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَالْبَسُوا وَتَصَدَّقُوا، فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ وَلَا مَخِيلَةٍ».

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُلْ مَا شِئْتَ، وَالْبَسْ مَا شِئْتَ، مَا أَخْطَأَتْكَ اثْنَتَانِ: سَرَفٌ أَوْ مَخِيلَةٌ.

٥٧٨٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: يُخْبِرُونَهُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلَاءَ». [راجع: ٣٦٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٨٥].

٢- باب: مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ مِنْ غَيْرِ خُيَلَاءَ

٥٧٨٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَحَدَ شِقَّيْ

۷۷ـ کتاب لباس

باب ـ ۱: فرمودهٔ خدای تعالی: «بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده چه کسی حرام گردانیده است؟»

(الاعراف، ۳۲)

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بخورید و بنوشید و صدقه دهید بدون اصراف و تکبّر.»

و ابن عباس گفت: «بخور هر آنچه می‌خواهی و بپوش هر آنچه می‌خواهی و از دو چیز بپرهیز: اسراف و تکبّر.»

۵۷۸۳: از مالک روایت است که نافع و عبدالله بن دینار و زید بن اسلم به او خبر داده‌اند که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند به سوی کسی که جامه‌اش را از تکبّر بر زمین کشاند (به نظر رحمت) نمی‌نگرد.»

باب ـ ۲: کسی که بدون تکبّر اِزار خود را دراز کند که کشیده شود.

۵۷۸۴ ـ از موسی بن عُقبه، از سالم بن عبدالله از پدرش (ابن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که متکبّرانه جامه‌اش را دراز کند که بر

۶۷۳ جلد هفتم، ترجمهٔ انگلیسی بخاری، ص ۴۵۳.»

إِزَارِي يَسْتَرْخِي ، إِلا أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَسْتَ مِمَّنْ يَصْنَعُهُ خُيَلاءَ » . [راجع: ۳۶۶۵ ، أخرجه مسلم: ۲۰۸۵ ، بدون ذكر أبي بكر] .

زمین کشیده شـود، خداوند در روز قیامت به وی نمی‌نگرد.»
ابوبکر گفت: یا رسول‌الله! همانا یک طرف اِزار من پایین کشیده می‌شود، مگر آنکه به آن توجه واهتمـام ورزم؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «تو از کسـانی نیستی که متکبرانه چنان می‌کنند.»

۵۷۸۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الأَعْلَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ وَنَحْنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَامَ يَجُرُّ ثَوْبَهُ مُسْتَعْجِلاً ، حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ ، وَثَابَ النَّاسُ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَجُلِّيَ عَنْهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا ، وَقَالَ: « إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْهَا شَيْئًا فَصَلُّوا ، وَادْعُوا اللَّهَ حَتَّى يَكْشِفَهَا » . [راجع: ۱۰۴۰] .

۵۷۸۵ ـ از یونس، از حَسَـن روایت اسـت که ابوبکره(رضی‌الله عنه) گفـت: آفتاب گرفت و ما نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بودیم، آن حضرت ایستاد و شـتابان جامه‌اش (بر زمین) کشـیده می‌شـد تا آنکه وارد مسجد شد. مردم جمع شـدند و آن حضـرت دور رکعت نماز گزارد تا آنکه خورشـید ظاهر شد، سپس روی به مـا کرد و گفت: «همانا خورشـید و ماه دو نشانه هستند از نشـانه‌های خدا، پس اگر شما چیزی (همچو ایـن حالت) بر آنها ببینید، نماز گزاریـد و به خدا دعا کنیـد تا آنکه خدا آن را روشن گرداند.»

۳- بَاب: التَّشْمِيرِ فِي الثِّيَابِ

باب ـ ۳: برچیدن جامه.

۵۷۸۶- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ شُمَيْلٍ: أَخْبَرَنَا عُمَرُ ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ: أَخْبَرَنَا عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: فَرَأَيْتُ بِلالاً جَاءَ بِعَنَزَةٍ فَرَكَزَهَا ، ثُمَّ أَقَامَ الصَّلاةَ ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ فِي حُلَّةٍ مُشَمِّرًا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ إِلَى الْعَنَزَةِ ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ وَرَاءِ الْعَنَزَةِ . [راجع: ۱۸۷ ، أخرجه مسلم: ۵۰۳] .

۵۷۸۶ ـ از عَوْن ابن ابی‌جُحَیْفه روایت است که پدرش ابوجُحَیفه گفـت: بلال را دیدم که نیزهٔ کوچک را آورد و آن را بر زمین فرو برد، سپس اقامهٔ نماز را گفت، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که برآمد و حلّه‌ای پوشیده بود کـه پایینش را بَر زده بود و مردم و حیوانات را دیدم که از آن سـوی نیزهٔ کوچک از جلوی او می‌گذشتند.

٤- باب: مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ

٥٧٨٧- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الإِزَارِ فَفِي النَّارِ».

باب ـ ۴: آنچه پایین‌تر از شتالنگ (غوزک پای) است در آتش است.

۵۷۸۷ ـ از شعبه، از سعید بن ابی‌سعید مَقبُری، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنچه پایین‌تر از شتالِنگ باشد در آتش است.»

٥- باب: مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ مِنَ الْخُيَلَاءِ

٥٧٨٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطَرًا». [أخرجه مسلم: ٢٠٨٧].

باب ـ ۵: کسی که جامه‌اش را از روی تکبّر بر زمین می‌کشد.

۵۷۸۸ ـ از ابوالزناد، از اَعرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند در روز قیامت به سوی کسی که از روی تکبّر اِزار خود را بر زمین کشیده است، نمی‌نگرد.»

٥٧٨٩- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، أَوْ قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي فِي حُلَّةٍ، تُعْجِبُهُ نَفْسُهُ، مُرَجِّلٌ جُمَّتَهُ، إِذْ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [انظر: ٥٧٩٠، أخرجه مسلم: ٢٠٨٨].

۵۷۸۹ ـ از شُعبه، از محمد بن زیاد، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ـ یا گفت ـ ابوالقاسم(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که مردی حُلّه پوشیده، راهی بود، از خودش (باتبحر) در شگفت بود و موی سر خویش را شانه می‌کشید. ناگاه خداوند او را در زمین فرو برد و تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود.»

٥٧٩٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ، إِذْ خُسِفَ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلَّلُ فِي الأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

تَابَعَهُ يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

۵۷۹۰ ـ از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله، روایت است که پدرش (ابن عمر) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مردی در حالی که اِزار خود را بر زمین می‌کشاند، ناگاه در زمین فرو برده شد و تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود.»

متابعت کرده است (عبدالرحمن بن خالد را) یونس از (ابن شهاب) زُهری و شُعیب که از

وَلَمْ يَرْفَعْهُ شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [راجع: ٣٤٨٥].

حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ : أَخْبَرَنَا أَبِي ، عَنْ عَمِّهِ جَرِيرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : كُنْتُ مَعَ سَالِمِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَلَى بَابِ دَارِهِ ، فَقَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ : سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ نَحْوَهُ . [راجع: ٥٧٨٩ ، أخرجه مسلم: ٢٠٨٨].

٥٧٩١- حَدَّثَنَا مَطَرُ بْنُ الْفَضْلِ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: لَقِيتُ مُحَارِبَ بْنَ دِثَارٍ عَلَى فَرَسٍ ، وَهُوَ يَأْتِي مَكَانَهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ فَحَدَّثَنِي فَقَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ مَخِيلَةً لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . فَقُلْتُ لِمُحَارِبٍ: أَذَكَرَ إِزَارَهُ ؟ قَالَ: مَا خَصَّ إِزَارًا وَلَا قَمِيصًا .

تَابَعَهُ جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ ، وَزَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، وَزَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: مِثْلَهُ .

وَتَابَعَهُ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، وَعُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، وَقُدَامَةُ بْنُ مُوسَى ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلَاءَ» . [راجع: ٣٦٦٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠٨٥].

زُهری روایت کرده، این حدیث را رفع نکرده است، از عبدالله بن محمد، از وَهْب بن جَرير روایت ا ست که گفت: من و سالم بر درِ سرای ابن عمر بودیم، و گفت: از ابوهریره شنیدم که مانند این حدیث را (در مضمون، نه در لفظ) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده بود.

۵۷۹۱ ـ از شُعبه روایت است که گفت: محارب بن دِثار را که بر اسپ سوار بود، دیدم و او از جایی که در آن قضاوت می‌کرد می‌آمد و از این حدیث (فوق) از وی سؤال کردم. وی به من حدیث کرد و گفت: از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که از روی تکبّر جامه‌اش را بر زمین بکشاند، خداوند در روز قیامت به سوی او نمی‌نگرد.»

به محارب گفتم: آیا اِزار را هم گفته است؟ گفت: خاص نساخته است اِزار را و نه پیرهن را.

متابعت کرده است (سالم را) جَبله بن سُحَیم و زید بن اسلم و زید بن عبدالله، از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و لَیث از نافع، از ابن عُمر مثل آن را (در مضمون و در لفظ) روایت کرده است.

متابعت کرده‌اند (جَریر را) موسی بن عُقبه، و عمر بن محمد و قُدامه بن موسی، از سالم، از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که فرمود: «کسی که از روی تکبّر جامه‌اش را بر زمین بکشاند.»

٦- بَابُ: الْإِزَارِ الْمُهَدَّبِ

باب ـ ۶: اِزار ریشه‌دار.

وَيُذْكَرُ عَنِ الزُّهْرِيِّ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَحَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ، وَمُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنَّهُمْ لَبِسُوا ثِيَابًا مُهَدَّبَةً.

۵۷۹۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةُ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا جَالِسَةٌ، وَعِنْدَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ تَحْتَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلَاقِي، فَتَزَوَّجْتُ بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا مَعَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلا مِثْلُ هَذِهِ الْهُدْبَةِ، وَأَخَذَتْ هُدْبَةً مِنْ جِلْبَابِهَا، فَسَمِعَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ قَوْلَهَا وَهُوَ بِالْبَابِ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، قَالَتْ: فَقَالَ خَالِدٌ: يَا أَبَا بَكْرٍ، أَلا تَنْهَى هَذِهِ عَمَّا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَلا وَاللَّهِ مَا يَزِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى التَّبَسُّمِ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ، لا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». فَصَارَ سُنَّةً بَعْدُ. [راجع: ۲۶۳۹، أخرجه مسلم: ۱۴۳۳].

و از زُهری و ابوبکر بن محمد و حَمزة بن ابی اُسَید، و معاویه بن عبدالله بن جعفر، یاد شده است که آنها جامهٔ ریشه‌دار می‌پوشیدند.

۵۷۹۲ ـ از زُهری، از عروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنهما) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: زن رفاعهٔ قُرَظی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و من نشسته بودم و ابوبکر نزد آن حضرت بود. وی گفت: یا رسول‌الله! من زن رفاعه بودم و او مرا طلاق داد و طلاق مرا قطعی ساخت. سپس با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کردم و همانا به خدا سوگند یا رسول‌الله که وی (چندان آلت تناسلی) ندارد مگر مانند همین ریشه، و ریشهٔ چادر خود را گرفت (و نشان داد) خالد بن سعید که بر دروازه ایستاده بود و به او اجازهٔ ورود داده نشده بود سخن وی را شنید.

عایشه می‌گوید: خالد گفت: ای ابوبکر، آیا این زن را از آنچه به آواز بلند نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گوید، منع نمی‌کنی؟ به خدا سوگند که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به‌جز آنکه تبسّم می‌کرد چیزی نمی‌گفت. سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به آن زن گفت: «شاید که می‌خواهی نزد (شوهر پیشین خود) رفاعه برگردی؟ نی، تا آنکه (شوهر کنونی تو) شیرینی (جماع) تو را بچشد و تو شیرینی او را بچشی.» سپس این حکم سنّت گشت.

۷- باب: الأَرْدِيَةِ

باب ـ ۷: ردأها (پوشاک بالاتنه)

وَقَالَ أَنَسٌ: جَبَذَ أَعْرَابِيٌّ رِدَاءَ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۱۴۹].

و انس گفت: بادیه‌نشینی رداء پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را کشید.

۵۷۹۳- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ: أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَلِيّاً ﷺ قَالَ: فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِرِدَائِهِ ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ، فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنُوا لَهُمْ. [راجع: ۲۰۸۹، أخرجه مسلم: ۱۹۷۹، مطولاً].

۵۷۹۳ ـ از زُهری، از علی بن حسین (زین‌العابدین) از حسین بن علی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ردای خود را خواست، سپس راهی شد. من و زید بن حارثه آن حضرت را همراهی کردیم تا به خانه‌ای آمد که حمزه در آن بود. آن حضرت اجازهٔ ورود خواست و حمزه به ایشان اجازه داد.

۸- باب: لُبْسِ الْقَمِيصِ

باب ـ ۸: پوشیدن پیراهن.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ يُوسُفَ: ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً﴾ [يوسف:۹۳].

و فرمودهٔ خدای تعالی که از یوسف‌علیه‌السلام حکایت کرده است: «این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهرهٔ پدرم بیفکنید (تا) بینا شود.» (یوسف، ۹۳)

۵۷۹۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ الْقَمِيصَ، وَلَا السَّرَاوِيلَ، وَلَا الْبُرْنُسَ، وَلَا الْخُفَّيْنِ، إِلَّا أَنْ لَا يَجِدَ النَّعْلَيْنِ، فَلْيَلْبَسْ مَا هُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْكَعْبَيْنِ». [راجع: ۱۳۴، أخرجه مسلم: ۱۱۷۷].

۵۷۹۴ ـ از ایُوب، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: مردی گفت: یا رسول‌الله! کسی که در احرام (حج یا عمره است) کدام جامه را بپوشد؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در احرام است، پیراهن و پایجامهٔ دوخته شده و لباس کلاه‌دار (یا کلاه درزدار) و موزه نپوشد. اگر کفش بی‌رویه نیابد، چیزی بپوشد که از شتالنگ (غوزک پا) پایین‌تر باشد.»

۵۷۹۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ، فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ، وَوُضِعَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَنَفَثَ عَلَيْهِ مِنْ رِيقِهِ،

۵۷۹۵ ـ از ابن عُیَینَه، از عَمرو روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، پس از آنکه عبدالله بن اُبَی (منافق) به قبر گذاشته شد بر سر قبرش

وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ ، فَاللّٰهُ أَعْلَمُ . [أخرجه مسلم: ٢٧٧٣]

آمد»، فرمود که او را از قبر بیرون آورند، و بیرون آورده شد، آن حضرت جسدش را بر زانوی خود نهاد و بر وی از آب دهان خود (تبرّک‌گونه) دمید و پیراهن خود را بر وی پوشاند. و خدا (از سرِّ آن) داناتر است.

٥٧٩٦- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللّٰهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ عَنْ ، عَبْدِاللّٰهِ قَالَ : لَمَّا تُوُفِّيَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ أُبَيٍّ ، جَاءَ ابْنُهُ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ . فَأَعْطَاهُ قَمِيصَهُ ، وَقَالَ : « إِذَا فَرَغْتَ مِنْهُ فَآذِنَّا » . فَلَمَّا فَرَغَ آذَنَهُ بِهِ ، فَجَاءَ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ ، فَجَذَبَهُ عُمَرُ فَقَالَ : أَلَيْسَ قَدْ نَهَاكَ اللّٰهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ ، فَقَالَ : ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ﴾ . [التوبة: ٨٠] فَنَزَلَتْ ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ . [التوبة: ٨٤] فَتَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ . [أخرجه مسلم: ٢٤٠٠] .

٥٧٩٦ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبی مُرد، پسرش نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! پیراهن خود را به من بده تا او را در آن کفن کنم و بر وی نماز (جنازه) بگزار و مغفرت بخواه. آن حضرت پیراهن خود را به وی داد و گفت: «هنگامی که از کفن کردن وی فارغ شدی مرا آگاه کن.» آنگاه که فارغ شد آن حضرت را آگاه کرد. آن حضرت رفت که بر وی نماز بگزارد عمر آن حضرت را به سوی خود کشید و گفت: آیا خداوند تو را منع نکرده است که بر منافقین نماز بگزاری.

آن حضرت فرمود: «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.» (التوبه، ٨٠)

سپس این آیه نازل شد: «هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.» (التوبه، ٨٤)

٩- باب: جَيْبِ الْقَمِيصِ مِنْ عِنْدِ الصَّدْرِ وَغَيْرِهِ .

باب ـ ٩: گریبان پیراهن از نزدیک سینه و غیره.

۵۷۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلَ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ، كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، قَدِ اضْطُرَّتْ أَيْدِيهِمَا إِلَى ثُدِيِّهِمَا وَتَرَاقِيهِمَا، فَجَعَلَ الْمُتَصَدِّقُ كُلَّمَا تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ انْبَسَطَتْ عَنْهُ، حَتَّى تَغْشَى أَنَامِلَهُ وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ، وَجَعَلَ الْبَخِيلُ كُلَّمَا هَمَّ بِصَدَقَةٍ قَلَصَتْ، وَأَخَذَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ بِمَكَانِهَا».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَنَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ بِإِصْبَعِهِ هَكَذَا فِي جَيْبِهِ، فَلَوْ رَأَيْتَهُ يُوَسِّعُهَا وَلَا تَتَوَسَّعُ. [راجع: ۱۴۴۳، أخرجه مسلم: ۱۰۲۱].

تَابَعَهُ ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، وَأَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ: فِي الْجُبَّتَيْنِ.

وَقَالَ حَنْظَلَةُ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: جُبَّتَانِ.

وَقَالَ جَعْفَرٌ، عَنِ الْأَعْرَجِ: جُبَّتَانِ.

۵۷۹۷ ـ از حَسن، از طاووس روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مَثَلی زد که: «مثال بخیل و صدقه‌دهنده مثال دو مردی است که دو جامهٔ آهنین پوشیده‌اند که دستهایشان را به سینه و گردنشان می‌بندد، هر زمانی که صدقه‌دهنده بخواهد که صدقه بدهد، جامهٔ آهنین گشاده می‌شود تا آنکه انگشتان پایش را می‌پوشاند و آثار گامهای او را محو می‌کند و آنگاه که بخیل بخواهد صدقه بدهد، جامه‌اش درهم کشیده می‌شود و هر حلقهٔ آن در جای خود قرار می‌گیرد.»

ابوهریره گفت: من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که با انگشت خود به گریبان خود چنین اشاره می‌کرد که اگر او را می‌دیدی که می‌خواهد گریبان خود را بگشاید، گشوده نمی‌تواند.

متابعت کرده است (حسن بن مسلم را) ابن طاووس، از پدر خود و ابوزناد از اَعْرَج در لفظ: فِي الجُبَّتَينِ. (در دو جامه).

و حنظله گفت: از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: جُبَّتانِ و جعفر گفت که اَعرج گفته است: جُبَّتانِ.

۱۰- باب: مَنْ لَبِسَ جُبَّةً ضَيِّقَةَ الْكُمَّيْنِ فِي السَّفَرِ

باب ـ ۱۰: کسی که جُبّه (جامه) آستین تنگ در سفر بپوشد.

۵۷۹۸- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الضُّحَى قَالَ: حَدَّثَنِي مَسْرُوقٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ لِحَاجَتِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ، فَتَلَقَّيْتُهُ بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ

۵۷۹۸ ـ از مَسروق روایت است که گفت: مُغیره بن شعبه به من گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به قضای حاجت رفت سپس برگشت. من با ظرف آب به پیش وی رفتم. آن

شَامِيَّةٌ ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ ، فَذَهَبَ يُخْرِجُ يَدَيْهِ مِنْ كُمَّيْهِ ، فَكَانَا ضَيِّقَيْنِ ، فَأَخْرَجَ يَدَيْهِ مِنْ تَحْتِ الْجُبَّةِ فَغَسَلَهُمَا ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَعَلَى خُفَّيْهِ . [راجع: ۱۸۲ ، أخرجه مسلم: ۲۷۴].

حضرت وضو کرد و جُبّهٔ شامی پوشیده بود، دهان را شست و بینی را شست و روی خود را شست و خواست که دستها را از آستینها بیرون آورد. آستینها تنگ بودند، آن حضرت دست را از زیر جُبّه بیرون آورد و دستها را شست و بر سر و موزه‌های خود مسح کرد.

۱۱- باب: لُبْسِ جُبَّةِ الصُّوفِ فِي الْغَزْوِ

باب ـ ۱۱: پوشیدن جُبّهٔ پشمی در جنگ.

۵۷۹۹- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي سَفَرٍ ، فَقَالَ : « أَمَعَكَ مَاءٌ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، فَنَزَلَ عَنْ رَاحِلَتِهِ ، فَمَشَى حَتَّى تَوَارَى عَنِّي فِي سَوَادِ اللَّيْلِ ، ثُمَّ جَاءَ ، فَأَفْرَغْتُ عَلَيْهِ الإِدَاوَةَ ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ صُوفٍ ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُخْرِجَ ذِرَاعَيْهِ مِنْهَا ، حَتَّى أَخْرَجَهُمَا مِنْ أَسْفَلِ الْجُبَّةِ ، لا فَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ ، ثُمَّ أَهْوَيْتُ لأَنْزِعَ خُفَّيْهِ ، فَقَالَ : « دَعْهُمَا ، فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ » . فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا . [راجع: ۱۸۲ ، أخرجه مسلم: ۲۷۴].

۵۷۹۹ ـ از عامر، از عُروه بن مُغیره، از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شبی در سفری همراه بودم. آن حضرت فرمود: «آب با خود داری؟» گفتم: آری. وی از شتر خود فرود آمد و راهی شد تا آنکه در سیاهی شب از نظرم ناپدید شد، سپس آمد و من از ظرف بر وی آب ریختم، آن حضرت روی و دستهای خویش را شست و جُبّهٔ پشمی پوشیده بود و نتوانست که بازوهای خویش را از (آستینهای) آن بیرون بیاورد، تا آنکه از پایان جبّه دستها را بیرون آورد و شست.[۱] سپس سر خود را مسح کرد. سپس خودم را خم کردم تا موزه‌های آن حضرت را بیرون آورم، فرمود: «موزه‌ها را بیرون نیاور، همانا پاهایم را که پاک بودند در آنها وارد کردم» و بر موزه‌ها مسح کرد.

۱۲- باب: الْقَبَاءِ وَفَرُّوجِ حَرِيرٍ ، وَهُوَ الْقَبَاءُ ، وَيُقَالُ: هُوَ الَّذِي لَهُ شَقٌّ مِنْ خَلْفِهِ

باب ـ ۱۲: قبا و فَرُّوج حریر و آن نوعی از قبا است و به خاطر این گفته می‌شود که از عقب

۱- حدیث ۵۷۹۹، آخر سطر هفتم «لا فغسل» آمده است که «لا» اشتباه است، صحیح آن «فغسل» است.

خود چاک دارد.

۵۸۰۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «خَبَأْتُ هَذَا لَكَ». قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: رَضِيَ مَخْرَمَةُ. [راجع: ۲۵۹۹، أخرجه مسلم: ۱۰۵۸].

۵۸۰۰ ـ از ابن ابی مُلَیکه، از مِسوَر بن مَخْرَمَه روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قباها را تقسیم کرد و به مَخرمه چیزی نداد. مَخرَمه به من گفت: ای پسرک من، بیا که نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برویم. همراه وی راهی شدم. گفت: درآی و آن حضرت را برایم فراخوان. آن حضرت را فراخواندم. آن حضرت برآمد و یکی از آن قباها را با خود آورد و فرمود: «این را برای تو جدا کرده بودم.» مَخرمه قبا را دید و گفت: مخرمه خشنود شد.

۵۸۰۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: أُهْدِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرُّوجُ حَرِيرٍ فَلَبِسَهُ، ثُمَّ صَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا، كَالْكَارِهِ لَهُ، ثُمَّ قَالَ: «لَا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ». [راجع: ۳۷۵، أخرجه مسلم: ۲۰۷۵].

تَابَعَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ، عَنِ اللَّيْثِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: فَرُّوجٌ حَرِيرٌ.

۵۸۰۱ ـ از ابوالخیر، از عُقْبَه بن عامر (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فَرُّوج ابریشمی اهدا شد و آن حضرت آن را پوشید و در آن نماز گزارد، سپس که از نماز برگشت آن را به شدّت از تن برآورد، گویی که آن را ناپسند می‌داند و سپس گفت: «این برای پرهیزگاران شایسته نیست.» متابعت کرده است (قُتَیبَه را) عبدالله بن یوسُف، از لَیث، و غیر از عبدالله بن یوسف گفته است: فَرُّوجٌ حَرِيرٌ (عوض فَرُّوجُ حَرِيرٍ).

۱۳- بَاب: الْبَرَانِسِ

باب ـ ۱۳: بَرْنُس (لباس کلاهدار)

۵۸۰۲- وَقَالَ لِي مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى أَنَسٍ بُرْنُسًا أَصْفَرَ مِنْ خَزٍّ.

۵۸۰۲ ـ از مُعْتَمِر روایت است که پدرش گفت: اَنس را دیدم که بَرنُس زرد رنگ پوشیده بود که از ابریشم بود.

۵۸۰۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا

۵۸۰۳ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر گفت: مردی گفت: یا رسول‌الله! مُحرِم (کسی که در احرام حج یا عمره است)

يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ؟ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَلْبَسُوا الْقُمُصَ، وَلا الْعَمَائِمَ، وَلا السَّرَاوِيلاتِ، وَلا الْبَرَانِسَ، وَلا الْخِفَافَ، إلا أحَدٌ لا يَجِدُ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا أسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ، وَلا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلا الْوَرْسُ». [راجع: ١٣٤، أخرجه مسلم: ١١٧٧].

چه جامه‌ای بپوشد؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «پیراهن نپوشید و دستار نپوشید و پاجامه نپوشید و لباس کلاهدار نپوشید و موزه نپوشید، مگر کسی که کفش بی‌رویه نیابد، باید موزه بپوشد و پایین آن را قطع کند تا پایین‌تر از شتالنگ (غوزک پا) قرار گیرد و لباسی که در آن چیزی از زَعْفران و وَرَس رسیده باشد، نپوشید.»

١٤- باب: السَّرَاوِيل

٥٨٠٤- حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ لَمْ يَجِدْ إزَارًا فَلْيَلْبَسْ سَرَاوِيلَ، وَمَنْ لَمْ يَجِدْ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ». [راجع: ١٧٤٠، أخرجه مسلم: ١١٧٨].

باب ـ ١٤: سراوِیْل (پاجامه، تنبان)

٥٨٠٤ ـ از جابر بن زَید، از ابن عباس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که (در حالت احرام) اِزار نیابد باید شلوار بپوشد و اگر کسی کفش بی‌رویه نیابد باید موزه بپوشد.»

٥٨٠٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال: قَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تَأْمُرُنَا أنْ نَلْبَسَ إذَا أحْرَمْنَا؟ قال: «لا تَلْبَسُوا الْقَمِيصَ، وَالسَّرَاوِيلَ، وَالْعَمَائِمَ، وَالْبَرَانِسَ، وَالْخِفَافَ، إلا أنْ يَكُونَ رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ نَعْلانِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ أسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ، وَلا تَلْبَسُوا شَيْئًا مِنَ الثِّيَابِ مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلا وَرْسٌ». [راجع: ١٣٤، أخرجه مسلم: ١١٧٧].

٥٨٠٥ ـ از جُوَیریَه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله! ما را چه امر می‌کنی که در وقت احرام بپوشیم؟

آن حضرت فرمود: «پیراهن، و پاجامه، و دستار و لباس کلاهدار، و موزه نپوشید، مگر آن مردی که کفش بی‌رویه ندارد، وی باید موزه‌ای بپوشد که از شتالنگ پایین‌تر قرار گیرد، و جامه‌ای نپوشید که به آن زعفران و وَرَس رسیده باشد.»

١٥- باب: الْعَمَائِم

٥٨٠٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال:

باب ـ ١٥: دستارها.

٥٨٠٦ – از زُهری، از سالِم، از پدرش روایت

سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ الْقَمِيصَ ، وَلا الْعِمَامَةَ ، وَلا السَّرَاوِيلَ ، وَلا الْبُرْنُسَ ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلا وَرْسٌ ، وَلا الْخُفَّيْنِ إلا لِمَنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُمَا فَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ » . [راجع : ۱۳۴ ، أخرجه مسلم : ۱۱۷۷] .

است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مُحْرِم، پیراهن و دستار و پاجامه و لباس کلاهدار و جامه‌ای که به آن زعفران و ورس رسیده باشد نپوشد و موزه نپوشد مگر آنکه کفش بی‌رویه نیابد، و اگر موزه نیابد بالای آن را تا پایین‌تر از شتالِنگ قطع کند.»

۱۶- باب: التَّقَنُّعِ

باب ـ ۱۶: پوشیدن سر.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسْمَاءُ . [راجع : ۳۸۰۰] .

وَقَالَ أَنَسٌ : عَصَبَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ . [راجع : ۳۷۹۹] .

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمد و سربندی سیاه بر سر داشت.
و اَنَس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حاشیهٔ بُرد (جامه) را بر سر خود پیچید.

۵۸۰۷- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : هَاجَرَ نَاسٌ إِلَى الْحَبَشَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « عَلَى رِسْلِكَ ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي » . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَوَ تَرْجُوهُ بِأَبِي أَنْتَ ؟ قال : « نَعَمْ » . فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ لِصُحْبَتِهِ ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ . قال عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : فَبَيْنَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِنَا فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ ، فَقَالَ قَائِلٌ لِأَبِي بَكْرٍ : هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُقْبِلًا مُتَقَنِّعًا ، فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا ، قال أَبُو بَكْرٍ : فِدًا لَكَ أَبِي وَأُمِّي ، وَاللَّهِ إِنْ جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ لَأَمْرٌ ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ ، فَقَالَ حِينَ دَخَلَ لِأَبِي بَكْرٍ : « أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ » . قال : إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ . قال : « فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ » . قال : فَالصُّحْبَةُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « نَعَمْ » . قال : فَخُذْ بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ

۵۸۰۷ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند. و ابوبکر خودش را برای مهاجرت مجهّز کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به او) گفت: «بر جای خود باش، همانا امیدوارم که به من هم اجازه داده شود.»
ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد، آیا (برای مهاجرت) امیدوار هستی؟ فرمود: «آری.» بنابراین ابوبکر برای همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) انتظار کشید و به مدت چهار ماه دو شتری که نزد وی بود را برگ درخت سَمُر خورانید.
از عُروه روایت است که عایشه گفت: در حالی که ما در چاشت روز نشسته بودیم، کسی به ابوبکر گفت: این است رسول خدا (صلی‌الله

اللَّهِ إِحْدَى رَاحِلَتَيَّ هَاتَيْنِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « بِالثَّمَنِ » . قَالَتْ : فَجَهَّزْنَاهُمَا أَحَثَّ الْجِهَازِ ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي جِرَابٍ ، فَقَطَعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا ، فَأَوْكَأَتْ بِهِ الْجِرَابَ ، وَلِذَلِكَ كَانَتْ تُسَمَّى ذَاتَ النِّطَاقِ . ثُمَّ لَحِقَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ بِغَارٍ فِي جَبَلٍ يُقَالُ لَهُ ثَوْرٌ ، فَمَكُثَ فِيهِ ثَلاثَ لَيَالٍ ، يَبِيتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ ، وَهُوَ غُلامٌ شَابٌّ لَقِنٌ ثَقِفٌ ، فَيَرْحَلُ مِنْ عِنْدِهِمَا سَحَرًا ، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ ، فَلا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكَادَانِ بِهِ إِلا وَعَاهُ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلامُ ، وَيَرْعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ غَنَمٍ ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلِهِمَا حَتَّى يَنْعِقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِغَلَسٍ ، يَفْعَلُ ذَلِكَ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلاثِ .

[راجع: ۴۷۶] .

علیه وسلّم) که سر خود را پوشانیده می‌آید؟ و این ساعتی بود که آن حضرت نزد ما نمی‌آمد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد، به خدا سوگند که آمدنت در این ساعت برای کاری مهم خواهد بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و اجازهٔ ورود خواست. به وی اجازه داده شد و او درآمد و هنگام وارد شدن، به ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد، آنها همگی خودمانی تو هستند یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: « همانا برایم اجازهٔ بیرون شدن داده شده است.» ابوبکر گفت: من همراه تو خواهم بود، پدر و مادرم فدایت باد یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری.» سپس ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد یا رسول‌الله، پس یکی از این دو شتر را بگیر. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در بدل بهای آن.» عایشه گفت: ما هردو را به شتاب مجهّز کردیم، و سفرهٔشان را در کیسهٔ چرمی نهادیم، اسماء دختر ابوبکر، پاره‌ای از کمربند خود را برید و با آن سر کیسه را بست، و به همین سبب «ذَاتَ النِّطَاق» (صاحب کمربند) نامیده شد. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر به غار کوهی رفتند که «ثور» نامیده می‌شد، و در آنجا سه شب ایستادند، عبدالله بن ابی‌ابکر که پسری نوجوان و زرنگ بود شب را با ایشان به سر می‌برد و سحرگاه از نزدشان می‌رفت و صبح آن همراه قریش در مکه می‌بود، گویی که شب در مکه بوده است.

وی هر مکر و خدعه‌ای را که از ایشان می‌شنید در خاطر می‌سپرد و چون هوا تاریک می‌شد

همان خبر را به آن حضرت و ابوبکر می‌رساند. عامر بن فُهَیْرَه غلام آزاد شدهٔ ابوبکر، گوسفندان شیری را برایشان می‌چرانید و چون ساعتی از شب می‌گذشت، گوسفندان را نزد ایشان می‌برد، آنها به آسودگی می‌خوابیدند تا آنکه عامر بن فُهَیرَه در تاریکی شب بانگ می‌زد و گوسفندان را می‌راند و همین کار را در هر یک از این سه شب انجام می‌داد.

۱۷- باب: الْمِغْفَرِ

۵۸۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ. [راجع: ۱۸٤٦، أخرجه مسلم: ۱۳۵۷، مطولا].

باب ـ ۱۷: کلاه‌خود (آهنین)

۵۸۰۸ ـ از مالک، از زُهری روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در سال فتح مکه، آنگاه که به مکه درآمد کلاه‌خود بر سر داشت.

۱۸- باب: الْبُرُودِ وَالْحِبَرَةِ وَالشَّمْلَةِ

وَقَالَ خَبَّابٌ: شَكَوْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً. [راجع: ۳٦۱۲].

۵۸۰۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَبَذَهُ بِرِدَائِهِ جَبْذَةً شَدِيدَةً، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَثَّرَتْ بِهَا حَاشِيَةُ الْبُرْدِ مِنْ شِدَّةِ جَبْذَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ ضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ. [راجع: ۳۱٤۹، أخرجه مسلم: ۱۰۵۷].

باب ـ ۱۸: بُردَه (لباس خط‌دار) حِبْره (چادر سبز یَمَنی) و شَمْلَه (چادری کوتاه که خود را به آن می‌پیچند)

و خَبّاب گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به شکایت رفتیم، آن حضرت بُرده‌ای را زیر سر نهاده بود.

۵۸۰۹ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردم، آن حضرت بُردهٔ نجرانی درشت حاشیه‌ای، بر دوش داشت، بادیه‌نشینی با آن حضرت مواجه شد و برده‌اش را به سختی کشید تا آنکه کنار شانهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که به نسبت شدّت کشیدن

حاشیهٔ بُرده بر آن اثر گذاشته بود. سپس گفت: یا محمد، امر کن که از مال خدا که نزد توست به من بدهند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رو به سوی او کرد و خندید، سپس فرمود که به وی چیزی بدهند.

۵۸۱۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ بِبُرْدَةٍ، قَالَ: سَهْلٌ هَلْ تَدْرِي مَا الْبُرْدَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ، هِيَ الشَّمْلَةُ مَنْسُوجٌ فِي حَاشِيَتِهَا، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي نَسَجْتُ هَذِهِ بِيَدِي أَكْسُوكَهَا، فَأَخَذَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَإِنَّهَا لإِزَارُهُ، فَجَسَّهَا رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اكْسُنِيهَا، قَالَ: «نَعَمْ». فَجَلَسَ مَا شَاءَ اللَّهُ فِي الْمَجْلِسِ، ثُمَّ رَجَعَ فَطَوَاهَا، ثُمَّ أَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، سَأَلْتَهَا إِيَّاهُ، وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُ لا يَرُدُّ سَائِلاً، فَقَالَ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهَا إِلا لِتَكُونَ كَفَنِي يَوْمَ أَمُوتُ. قَالَ سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ. [راجع: ۱۲۷۷]

۵۸۱۰ ـ از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: زنی با خود بُرده‌ای آورد. سَهل گفت: آیا می‌دانید که بُرده چیست؟ گفت: آری، بُرده، همان شَمْلَه است که حاشیهٔ آن بافته شده است. آن زن گفت: یا رسول‌الله! همانا من این را به دست خود بافته‌ام تا آن را بپوشی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که به آن نیاز داشت آن را گرفت. سپس آن حضرت برآمد و نزد ما آمد و آن را اِزار کرده بود، مردی از میان، آن را مساس کرد و گفت: یا رسول‌الله! آن را به من بده. آن حضرت فرمود: «آری.» و در آن مجلس تا آنگاه که خدا خواسته بود نشست، سپس به خانه رفت و آن بُرده را درآورد و پیچانید و سپس بُرده را به آن مرد فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی که بُرده را از وی طلبیدی، در حالی که می‌دانستی که آن حضرت تقاضای کسی را رد نمی‌کند. آن مرد گفت: به خدا سوگند آن را نخواسته‌ام مگر آنکه در روز مردن کفن من باشد. سهل گفت: و آن کفن وی شد.

۵۸۱۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي زُمْرَةٌ هِيَ سَبْعُونَ أَلْفًا، تُضِيءُ وُجُوهُهُمْ إِضَاءَةَ الْقَمَرِ». فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ الأَسَدِيُّ، يَرْفَعُ نَمِرَةً عَلَيْهِ،

۵۸۱۱ ـ از زُهری، از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «از امت من گروهی که هفتاد هزار نفر هستند و رخسارشان چون ماه روشن است

قال: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «سَبَقَكَ عُكَّاشَةُ». [انظر: ۶۵۴۲، أخرجه مسلم: ۲۱۶].

(بدون بازپرسی) وارد بهشت می گردند.» عُکّاشـه بن مِحْصَن اَسَدی ایستاد و چادر سر خود را بلند کرد و گفت: یا رسـول‌الله! از خدا بخواه که مرا در زمرهٔ ایشان گرداند. آن حضرت فرمود: «بارالها او را در زمرهٔ ایشان گردان.» سـپس مردی از انصار ایستاد و گفت: خدای را دعا کن که مرا در زمرهٔ ایشان گرداند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «عُکّاشه بر تو پیشی گرفت.»

۵۸۱۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيُّ الثِّيَابِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَهَا؟ قَالَ: الْحِبَرَةُ. [انظر: ۵۸۱۳، أخرجه مسلم: ۲۰۷۹].

۵۸۱۲ ـ از هَمّـام، از قَتـاده روایت اسـت که گفت: به اَنس گفتم: کدام جامه برای پوشـیدن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) محبوبتر بود؟ گفت: حِبَره (چادر یمنی سبز رنگ).

۵۸۱۳- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَهَا الْحِبَرَةَ. [راجع: ۵۸۱۲، أخرجه مسلم: ۲۰۷۹].

۵۸۱۳ ـ از مُعـاذ، از پـدرش، از قتـاده روایت اسـت که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: محبوبتریـن لباس نـزد پیامبر (صلـی‌الله علیه وسلّم) پوشیدن حِبره بود.

۵۸۱۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ. [أخرجه مسلم: ۹۴۲].

۵۸۱۴ ـ از زُهری، از ابوسَـلَمه بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) همسـر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به او خبر داده اسـت که: آنگاه که پیامبـر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد با بُرد حِبْرَه پوشیده شد.

۱۹- باب: الأَكْسِيَةِ وَالْخَمَائِصِ

باب ـ ۱۹: کساها و خمیصه‌ها[1]

۵۸۱۵، ۵۸۱۶- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ

۵۸۱۵، ۵۸۱۶ ـ از ابن شـهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه روایت است که عایشه و عبدالله بـن عباس(رضی‌الله عنهمـا) گفته‌اند: آنگاه که بیماری رسـول خـدا (صلی‌الله علیه وسـلّم)

۱- اَکسه جمع کَسی است و آن چادر سیاه مربع شکل است که پارچهٔ آن مویی یا پشمی می‌باشد و خمیصه نیز نامیده می‌شود.

كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. [راجع: ۴۳۵، ۴۳۶، أخرجه مسلم: ۵۳۱، عن عائشة وابن عباس، أخرجه: ۵۲۹، عن عائشة].

شدت یافت، خَمیصَه را بر روی خود می‌کشید و چون نفس وی تنگ می‌شد، خَمیصه را از روی خود دور می‌کرد و در چنین حالتی گفت: «لعنت خدا بر یهود و نصارا باد که قبرهای پیامبران خویش را مسجد ساخته‌اند.» و آن حضرت (امت خود را) از آنچه آنها کرده‌اند برحذر می‌داشت.

۵۸۱۷- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خَمِيصَةٍ لَهُ لَهَا أَعْلَامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلَامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِخَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا عَنْ صَلَاتِي، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ». ابْنِ حُذَيْفَةَ بْنِ غَانِمٍ، مِنْ بَنِي عَدِيِّ ابْنِ كَعْبٍ. [راجع: ۳۷۳، أخرجه مسلم: ۵۵۶].

۵۸۱۷ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در خَمیصَه‌ای نماز گزارد که دارای نشانه‌ها بود و باری نظر وی به سوی نشانه‌ها افتاد، هنگامی که نماز را سلام داد فرمود: «همین خمیصه را برای ابی‌جَهْم ببرید زیرا اکنون این خمیصه مرا از نماز من به خود مشغول ساخت و اِنبَجانیَه (ردای درشت و ساده) ابی جهم را به من بیاورید.» ابی جَهْم ابن حُذَیفه بن غانِم از قبیلهٔ بنی عدی ابن کعب بود.[1]

۵۸۱۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ كِسَاءً وَإِزَارًا غَلِيظًا، فَقَالَتْ: قُبِضَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ فِي هَذَيْنِ. [راجع: ۳۱۰۸، أخرجه مسلم: ۲۰۸۰].

۵۸۱۸ ـ از ایّوب، از حُمَید بن هلال روایت است که ابی‌بُرده گفت: عایشه به سوی ما، چادر و اِزار درشت بیرون آورد و گفت: روح پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی گرفته شد که همین دو را به تن داشت.

۲۰- باب: اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ

باب ـ ۲۰: اِشْتِمال الصَّمّاء(خود را در یک جامه پیچیدن)[2]

۵۸۱۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ خُبَيْبٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ، وَعَنْ صَلَاتَيْنِ: بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ بِالثَّوْبِ

۵۸۱۹ ـ از خُبَیب، از حَفص بن عاصِم روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر

۱- نام ابوجهم، عامر است، پیری کهنسال بود که دوبار در بنای کعبه سهم گرفته بود، یک بار در زمان ساختن کعبه توسط قریش و بار دیگر در زمان ابن زبیر.

۲- خودش را فقط در یک جامه پیچاندن و یک طرف آن را بر شانه بلند کردن.

الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَّاءَ . [راجع: ٣٦٨ ، أخرجه مسلم: ٨٢٥ ، مختصراً ، وأخرجه : ١٥١١ ، أوله].

(صلی‌الله علیه وسـلّم) از بیع مُلامِسَه و مُنابذَه و از دو نماز: پس از نماز صبح تا بلند شدن آفتاب و پس از نماز عصر تا غایب شدن آفتاب و اینکه خودش را در یک جامه بپیچاند که بر شرمگاه او چیزی (از جامه) نیست که میان او و آسمان باشد، و از اشتمال الصَّمّا منع کرده است.

٥٨٢٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ قَالَ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ لِبْسَتَيْنِ وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ ، نَهَى عَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ فِي الْبَيْعِ . وَالْمُلَامَسَةُ : لَمْسُ الرَّجُلِ ثَوْبَ الْآخَرِ بِيَدِهِ بِاللَّيْلِ أَوْ بِالنَّهَارِ وَلَا يُقَلِّبُهُ إِلَّا بِذَلِكَ . وَالْمُنَابَذَةُ : أَنْ يَنْبِذَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ بِثَوْبِهِ وَيَنْبِذَ الْآخَرُ ثَوْبَهُ ، وَيَكُونَ ذَلِكَ بَيْعَهُمَا عَنْ غَيْرِ نَظَرٍ وَلَا تَرَاضٍ . وَاللِّبْسَتَانِ : اشْتِمَالُ الصَّمَّاءِ ، وَالصَّمَّاءُ : أَنْ يَجْعَلَ ثَوْبَهُ عَلَى أَحَدِ عَاتِقَيْهِ ، فَيَبْدُو أَحَدُ شِقَّيْهِ لَيْسَ عَلَيْهِ ثَوْبٌ . وَاللِّبْسَةُ الْأُخْرَى : احْتِبَاؤُهُ بِثَوْبِهِ وَهُوَ جَالِسٌ ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ . [راجع: ٣٦٧ ، أخرجه مسلم: ١٥١٢ ، مختصراً].

٥٨٢٠ ـ از ابن شهاب، از عامِر بن سَعد روایت است که ابوسعید خُدری گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از دو نوع لباس و دو نوع بیع منع کرده است: از مُلامِسَه و مُنابذه در بیع منع کرده است.

مُلامِسَه: مرد خریدار، جامهٔ دیگری را در شب و یا روز مساس می‌کند و جامه را نمی‌گشاید و نمی‌نگرد مگر به همین لمس کردن (بیع منعقد می‌شود).

و مُنابِذَه آن است که مردی جامهٔ خود را به سوی دیگری می‌افکند و آن مرد دیگر جامهٔ خود را به سوی مرد اولی می‌افکند و همین افکندن، بیع آن دو نفر می‌شود، بدون آنکه به جامهٔ یکدیگر نظر کنند و راضی شوند.

و دو نوع لباس پوشیدن: اشتمال الصَّمّاء و الصَّمّاء، آن است که جامهٔ خود را بر یک شانه افکند و شانهٔ دیگر را برهنه نماید. و نوع دیگر لباس پوشیدن آن است که خود را در جامه می‌پیچاند و چون می‌نشیند، شرمگاه وی را چیزی نمی‌پوشاند (و برهنه می‌گردد).

٢١- باب : الاحْتِبَاءِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ

باب ـ ۲۱: احتبأ (پیچیدن) در یک جامه.

۵۸۲۱- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ لِبْسَتَيْنِ: أَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ بِالثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى أَحَدِ شِقَّيْهِ، وَعَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ. [راجع: ۳۶۸، اخرجه مسلم: ۸۲۵، بقطعة ليست في هذه الطريق، وأخرجه: ۱۵۱۱، آخره].

۵۸۲۱ ـ از مالک، از ابوالزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از دو نوع پوشاک منع کرده است: یکی اینکه: مردی، خودش را در یک جامه بپیچاند و بر شرمگاه وی چیزی نباشد که آن راباپوشاند. دیگری اینکه: خودش را در یک جامه بپیچاند و بر یک شانه چیزی از آن جامه نیست (برهنه است) و از بیع ملامسه و مُنابِذَه منع کرده است.

۵۸۲۲- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قال: أَخْبَرَنِي مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ. [راجع: ۳۶۷، اخرجه مسلم: ۱۵۱۲، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۵۸۲۲ ـ از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از اِشتمال الصَّمّاء و از اینکه مردی خودش را در یک جامه بپیچاند که بر شرمگاه وی چیزی نباشد منع کرده است.

۲۲- باب: الْخَمِيصَةِ السَّوْدَاءِ

باب ـ ۲۲: خمیصهٔ سیاه.

۵۸۲۳- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ سَعِيدِ بْنِ فُلَانٍ، هُوَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدٍ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِثِيَابٍ فِيهَا خَمِيصَةٌ سَوْدَاءُ صَغِيرَةٌ، فَقَالَ: «مَنْ تَرَوْنَ أَنْ نَكْسُوَ هَذِهِ». فَسَكَتَ الْقَوْمُ، فقال: «ائْتُونِي بِأُمِّ خَالِدٍ». فَأُتِيَ بِهَا تُحْمَلُ، فَأَخَذَ الْخَمِيصَةَ بِيَدِهِ فَأَلْبَسَهَا، وَقَالَ: «أَبْلِي وَأَخْلِقِي». وَكَانَ فِيهَا عَلَمٌ أَخْضَرُ أَوْ أَصْفَرُ، فَقَالَ: «يَا أُمَّ خَالِدٍ، هَذَا سَنَاهْ». وَسَنَاهْ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنٌ. [راجع: ۳۰۷۱].

۵۸۲۳ ـ از عَمرو بن سعید بن عاص روایت است که اُمِّ خالِد بنت خالِد گفت: جامه‌هایی برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد که در میان آنها خمیصهٔ سیاه کوچکی بود، آن حضرت فرمود: «چه کسی را (لازم) می‌بینید که این را پوشاک وی گردانیم.» مردم خاموش ماندند. آن حضرت فرمود: «اُمِّ خالد را نزد من بیاورید.» اُمِّ خالِد را (که در آن وقت دختر خردسالی بود) برداشتند و آوردند. آن حضرت خمیصه را به دست خود گرفت و او را پوشاند و گفت: «آن را کهنه و پوسیده کنی.» و در آن نشانه‌های سبز و زرد بود. آن حضرت فرمود:

«ای اُمِّ خالد این سناه است.» سناه، به زبان حبشی یعنی نیک و زیبا.

٥٨٢٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: لَمَّا وَلَدَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ، قَالَتْ لِي: يَا أَنَسُ، انْظُرْ هَذَا الْغُلَامَ، فَلَا يُصِيبَنَّ شَيْئًا حَتَّى تَغْدُوَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يُحَنِّكُهُ، فَغَدَوْتُ بِهِ، فَإِذَا هُوَ فِي حَائِطٍ، وَعَلَيْهِ خَمِيصَةٌ حُرَيْثِيَّةٌ، وَهُوَ يَسِمُ الظَّهْرَ الَّذِي قَدِمَ عَلَيْهِ فِي الْفَتْحِ.

[راجع: ١٥٠٢، أخرجه مسلم: ٢١١٩، بلفظ «حريتية» بدلاً من «حريثية»].

٥٨٢٤ ـ از ابن عَوْن، از محمد روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: هنگامی که اُمِّ سلیم زایید، به من گفت: ای انس این پسر (نوزاد) را مراقب باش که چیزی را نخورد تا آنکه فردا او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) ببری که تخنیک نماید. من صبح فردا آن نوزاد را نزد آن حضرت بردم و آن حضرت در باغی بود و خَمیصَهٔ حُرَیثِیَه بر تن کرده بود و ماده‌شتری را که برای وی از فتح مکه آمده‌بود، داغ می‌کرد.

٢٣- باب: الثِّيَابِ الْخُضْرِ

باب ـ ۲۳: جامهٔ سبز.

٥٨٢٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ: أَنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ، فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الزَّبِيرِ الْقُرَظِيُّ، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَعَلَيْهَا خِمَارٌ أَخْضَرُ، فَشَكَتْ إِلَيْهَا وَأَرَتْهَا خُضْرَةً بِجِلْدِهَا، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَالنِّسَاءُ يَنْصُرُ بَعْضُهُنَّ بَعْضًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ مَا يَلْقَى الْمُؤْمِنَاتُ؟ لَجِلْدُهَا أَشَدُّ خُضْرَةً مِنْ ثَوْبِهَا. قال: وَسَمِعَ أَنَّهَا قَدْ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَ وَمَعَهُ ابْنَانِ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا لِي إِلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ، إِلَّا أَنَّ مَا مَعَهُ لَيْسَ بِأَغْنَى عَنِّي مِنْ هَذِهِ، وَأَخَذَتْ هُدْبَةً مِنْ ثَوْبِهَا، فَقَالَ: كَذَبَتْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لَأَنْفُضُهَا نَفْضَ الْأَدِيمِ، وَلَكِنَّهَا نَاشِزٌ، تُرِيدُ رِفَاعَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنْ كَانَ ذَلِكِ لَمْ تَحِلِّي لَهُ، أَوْ: لَمْ تَصْلُحِي لَهُ، حَتَّى يَذُوقَ مِنْ عُسَيْلَتِكِ». قال: وَأَبْصَرَ مَعَهُ ابْنَيْنِ لَهُ، فَقَالَ: «بَنُوكَ هَؤُلَاءِ». قال: نَعَمْ، قال: «هَذَا الَّذِي تَزْعُمِينَ مَا تَزْعُمِينَ، فَوَاللَّهِ، لَهُمْ أَشْبَهُ بِهِ مِنَ الْغُرَابِ بِالْغُرَابِ».

٥٨٢٥ ـ از ایّوب روایت است که عِکرمه گفت: رفاعه زن خود را طلاق داد و عبدالرحمن بن زُبَیر قُرَظی با وی ازدواج کرد، عایشه گفت: آن زن که چادری سبز رنگ داشت به شکایت نزد وی آمد و کبودی پوست خود را (که در اثر زدن شوهرش) نمودار بود به وی نشان داد، آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد ـ البته زنان به کمک یکدیگر می‌رسند ـ عایشه گفت: من هیچ یک از زنان مسلمان را به چنین حالتی ندیده‌ام که پوست او از جامه‌اش سبزتر باشد.

چون عبدالرحمن شنید که زن وی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته است، وی نیز با دو پسر خود که از شکم این زن نبود، نزد آن حضرت آمد. آن زن گفت: به خدا سوگند که من نسبت به وی قصوری نکرده‌ام، مگر

[راجع: ٢٦٣٩ ، أخرجه مسلم: ١٤٣٣ ، باختلاف].

آنکه چیزی ندارد که نیاز مرا برآورد مانند همین است و ریشهٔ جامهٔ خود را گرفت (آلتش سست است) عبدالرحمن گفت: به خدا سوگند یا رسول‌الله وی دروغ می‌گوید همانا من چنان او را می‌جنبانم که چرم را به هنگام دبّاغی می‌جنبانند (در جماع نیرومندم) ولی وی ناسازگار است و می‌خواهد که او واپس نزد (شوهر اول خود) رِفاعه برگردد.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: اگر چنین باشد پس تو برای رِفاعه حلال نمی‌شوی تا عبدالرحمن از عسل تو بچشد.» آن حضرت به دو پسری که با عبدالرحمن بود نگریست و گفت: «آیا اینها پسران تو هستند؟» گفت: آری. آن حضرت (به آن زن) گفت: « این چیزی که تو ادعا می‌کنی هر آنچه ادعا می‌کنی (که وی ناتوان است) به خدا سوگند که این پسران به وی چنان شباهت دارند که زاغ به زاغ شباهت دارد.»

٢٤- باب: الثِّيَابِ الْبِيضِ

٥٨٢٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدٍ قَالَ: رَأَيْتُ بِشِمَالِ النَّبِيِّ ﷺ وَيَمِينِهِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بِيضٌ يَوْمَ أُحُدٍ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ. [راجع: ٤٠٥٤، أخرجه مسلم: ٢٣٠٦].

٥٨٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا ذَرٍّ ﷺ حَدَّثَهُ:

باب ـ ۲۴: جامهٔ سفید.

۵۸۲۶ ـ از سعد بن ابراهیم، از پدرش روایت است که سعد گفت: در روز جنگ اُحُد، دو مرد را دیدم که به جانب چپ و راست پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودند و جامه‌های سفید پوشیده بودند. من آن دو مرد را قبل از آن و بعد از آن ندیده‌ام (دو فرشته).
۵۸۲۷ ـ از یَحیی بن یَعْمَر، از ابوالاَسوَد دُؤلی روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و آن حضرت

قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قال: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قال: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قال: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قال: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا قال: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ. قال أبو عبد الله: هَذَا عِنْدَ الْمَوْتِ، أَوْ قَبْلَهُ إِذَا تَابَ وَنَدِمَ، وَقَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، غُفِرَ لَهُ. [راجع: ۱۲۳۷، أخرجه مسلم: ۹۴، وورد بزيادة في كتاب الزكاة: ۳۲].

جامهٔ سفید بر تن داشت و خوابیده بود، سپس بازآمدم و بیدار شده بود و فرمود: «بنده‌ای نیست که: «لَا اِلَهَ اِلَّا الله» بگوید و سپس به همین باور بمیرد مگر اینکه در بهشت درآید.» گفتم: و اگر زنا و دزدی کرده باشد؟ فرمود: «و اگر زنا و دزدی کرده باشد.» باز گفتم: و اگر زنا و دزدی کرده باشد؟ فرمود: «و اگر دزدی و زنا کرده کرده باشد.» باز گفتم: و اگر زنا و دزدی کرده باشد؟ باز فرمود: «و اگر زنا و دزدی کرده باشد، بر خلاف میل ابوذر.»

و هرگاه که ابوذر همین حدیث را بیان می‌کرد می‌گفت: و برخلاف میل ابوذر.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: این حکم به نزدیک مرگ یا پیش از آن است، اگر توبه کند و پشیمان شود و «لَا اِلَهَ اِلَّا الله» بگوید گناهانش آمرزیده می‌شود.

۲۵- باب: لُبْسِ الْحَرِيرِ وَافْتِرَاشِهِ لِلرِّجَالِ، وَقَدْرِ مَا يَجُوزُ مِنْهُ

باب ـ ۲۵: پوشیدن لباس ابریشمی و گستردن آن برای مردان و اندازهٔ جواز آن.

۵۸۲۸- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ النَّهْدِيَّ: أَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ، وَنَحْنُ مَعَ عُتْبَةَ بْنِ فَرْقَدٍ بِأَذْرَبِيجَانَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلا هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الإِبْهَامَ، قال: فِيمَا عَلِمْنَا أَنَّهُ يَعْنِي الأَعْلَامَ. [انظر: ۵۸۲۹، ۵۸۳۰، ۵۸۳۴، ۵۸۳۵، أخرجه مسلم: ۲۰۶۹].

۵۸۲۸ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که گفت: از ابوعُثمان نَهْدی شنیدم که گفت: نامهٔ عمر به ما رسید و ما همراه عُتْبه بن فَرْقد در آذربایجان بودیم که: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از پوشیدن لباس ابریشمی منع کرده است، مگر به همین اندازه، سپس وی به دو انگشت (سبابه و وسطی) خود که متّصل انگشت ابهام (شصت) است اشاره کرد. عمر گفت: آنچه ما از آن دانسته‌ایم یعنی نشانه‌ها (حاشیهٔ جامه) است.

۵۸۲۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْنَا عُمَرُ وَنَحْنُ بِأَذْرَبِيجَانَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ إِلَّا هَكَذَا، وَصَفَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ إِصْبَعَيْهِ.

وَرَفَعَ زُهَيْرٌ الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةَ. [راجع: ۵۸۲۸، اخرجه مسلم: ۲۰۶۹].

۵۸۲۹ ـ از زُهَیر، از عاصِم روایت است که ابوعثمان گفت: عمر به ما نوشت و ما در آذربایجان بودیم که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از پوشیدن لباس ابریشمی منع کرده است مگر به همین اندازه، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دو انگشت خود آن را به ما مشخص کرد.

و زُهَیر انگشتان میانه و سبابهٔ خود را بلند کرد.

۵۸۳۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: كُنَّا مَعَ عُتْبَةَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا يُلْبَسُ الْحَرِيرُ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لَمْ يُلْبَسْ فِي الْآخِرَةِ».

وَأَشَارَ أَبُو عُثْمَانَ بِإِصْبَعَيْهِ: الْمُسَبِّحَةِ وَالْوُسْطَى.

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ، وَأَشَارَ أَبُو عُثْمَانَ بِإِصْبَعَيْهِ: الْمُسَبِّحَةِ وَالْوُسْطَى. [راجع: ۵۸۲۸، اخرجه مسلم: ۲۰۶۹].

۵۸۳۰ ـ از یَحیَی، از تَیمی روایت است که ابوعثمان گفت: ما به همراه عُتبَه بودیم که عمر (رضی‌الله عنه) به ما نوشت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که لباس ابریشمی را در دنیا می‌پوشد، در آخرت از آن چیزی نمی‌پوشد.»

و ابوعثمان با دو انگشت خود اشاره کرد: با انگشت سبّابه و میانه.

از حسن بن عمر، از مُعتَمِر، از پدرش، از ابوعثمان روایت است، و ابوعثمان با دو انگشت خود اشاره کرد: با انگشت سبّابه و میانه.

۵۸۳۱- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كَانَ حُذَيْفَةُ بِالْمَدَائِنِ، فَاسْتَسْقَى، فَأَتَاهُ دِهْقَانٌ بِمَاءٍ فِي إِنَاءٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَرَمَاهُ بِهِ وَقَالَ: إِنِّي لَمْ أَرْمِهِ إِلَّا أَنِّي نَهَيْتُهُ فَلَمْ يَنْتَهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ، وَالْحَرِيرُ وَالدِّيبَاجُ، هِيَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَلَكُمْ فِي الْآخِرَةِ». [راجع: ۵۴۲۶، اخرجه مسلم: ۲۰۶۷، باختلاف].

۵۸۳۱ ـ از شُعبه، از حَکَم روایت است که ابن ابی‌لیلی گفت: حُذَیفه در مداین بود، وی آب خواست، بزرگی از ایشان در ظرف نقره‌ای برایش آب آورد، حُذَیفه آب را دور انداخت و گفت: آن را به این سبب به دور انداختم که باری او را از این کار منع کرده بودم و او از آن منع نشد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «طلا و نقره و حَریر و دیبا[1] برای آنها (کافران) در دنیا است و برای شما در آخرت

۱- حریر و دیباج انواع لباسهای ابریشمی است.

است.»

٥٨٣٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ. قال شُعْبَةُ: فَقُلْتُ: أَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ شَدِيدًا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا فَلَنْ يَلْبَسَهُ فِي الآخِرَةِ». [أخرجه مسلم: ۲۰۷۳، بلفظ «لَمْ»].

٥٨٣٢ ـ از شُـعبه روایت اسـت کـه عبدالعزیز بن صُهَیب به او گفـت: از اَنس بن مالک شـنیده‌ام. شـعبه می‌گوید: به او گفتم: انس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است عبدالعزیز به شدّت گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) روایت کرده اسـت: «کسـی که در دنیا ابریشم بپوشد، هرگز در آخرت آن را نخواهد پوشید.»

٥٨٣٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ. قال شُعْبَةُ: فَقُلْتُ: أَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ شَدِيدًا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا فَلَنْ يَلْبَسَهُ فِي الآخِرَةِ». [أخرجه مسلم: ۲۰۷۳، بلفظ «لَمْ»].

٥٨٣٣ ـ از حمّاد بن زید روایت است که ثابت گفت: از ابن زبیر شـنیدم کـه خطبه می‌خواند و می‌گفت: محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «کسـی که لباس حریر در دنیا بپوشد، آن را در آخرت نمی‌پوشد.»

٥٨٣٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي ذِبْيَانَ خَلِيفَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخِرَةِ».

وَقَالَ لَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ يَزِيدَ: قَالَتْ مُعَاذَةُ: أَخْبَرَتْنِي أُمُّ عَمْرٍو بِنْتُ عَبْدِاللَّهِ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ: سَمِعَ عُمَرَ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ نَحْوَهُ. [راجع: ۵۸۲۸، أخرجه مسلم: ۲۰۶۹].

٥٨٣٤ ـ از شُـعبه، از ابو ذِبیان خلیفة بن کعب روایت اسـت که گفت: از ابن زبیر شـنیدم که می‌گفت: از عمر شـنیدم که می‌گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «کسی که حریر را در دنیا می‌پوشد، آن را در آخرت نمی‌پوشد.»

و ابومَعمَـر به ما گفـت: از عبدالوارث روایت اسـت که یزید گفت: مُعاذه گفت: مادر عَمرو دختـر عبدالله به من گفـت: از عبدالله بن زبیر شنیده‌ام که وی از عمر شنیده که عمر از پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) مانند ایـن حدیث را شنیده است.

٥٨٣٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حِطَّانَ قال: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الْحَرِيرِ فَقَالَتْ: ائْتِ ابْنَ عَبَّاسٍ فَسَلْهُ، قال: فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: سَلِ ابْنَ عُمَرَ، قال: فَسَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو حَفْصٍ، يَعْنِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِنَّمَا يَلْبَسُ

٥٨٣٥ ـ از علـی بن مُبـارک، از یحیی بن ابی کثیر روایت اسـت عِمران بـن حِطّان گفت: از عایشه دربارهٔ ابریشم پرسـیدم، گفت: نزد ابن عباس برو و از او بپرس. از ابن عباس پرسیدم. گفت: ابوحَفص، یعنی عمر بن خطّاب مرا خبر داده اسـت که: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه

الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ». فَقُلْتُ: صَدَقَ، وَمَا كَذَبَ أَبُو حَفْصٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٥٨٢٨، أخرجه مسلم: ٢٠٦٩].

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا حَرْبٌ، عَنْ يَحْيَى، حَدَّثَنِي عِمْرَانُ، وَقَصَّ الْحَدِيثَ.

٢٦- باب: مَنْ مَسَّ الْحَرِيرَ مِنْ غَيْرِ لُبْسٍ

وَيُرْوَى فِيهِ عَنِ الزُّبَيْدِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

٥٨٣٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ثَوْبُ حَرِيرٍ، فَجَعَلْنَا نَلْمُسُهُ وَنَتَعَجَّبُ مِنْهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ هَذَا». قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «مَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنْ هَذَا». [راجع: ٣٢٤٩، أخرجه مسلم: ٢٤٦٨].

٢٧- باب: افْتِرَاشِ الْحَرِيرِ

وَقَالَ عَبِيدَةُ: هُوَ كَلُبْسِهِ.

٥٨٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِي

وسلّم) فرمود: «همانا کسی که حریر را در دنیا می‌پوشد او را در آخرت بهره‌ای نیست.» گفتم: راست گفته است و ابوحفص بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دروغ نبسته است.

و عبدالله بن رجاء گفت: حَرب، از یحیی، از عمران روایت کرده است و همین حدیث را بیان کرده است.

باب ـ ۲۶: کسی که حریر را لمس کند بدون آنکه بپوشد.

و در این باره از زُبَیدی، از زُهری، از انس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت شده است.

٥٨٣٦ ـ از اسرائیل، از ابو اسحاق روایت است که براء گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) جامهٔ حریر اهدا شد، ما آن را لمس می‌کردیم و (از نفیس بودن آن) تعجّب می‌کردیم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا از (دیدن) این تعجّب می‌کنید؟» گفتیم: آری. فرمود: «دستمالهای سعد بن مُعاذ در بهشت از این نیکوتر است.»

باب ـ ۲۷: فرش کردن حریر.

و عُبَیده گفت: فرش کردن آن مانند پوشیدن آن است.

٥٨٣٧ ـ از مُجاهِد، از ابن ابی لیلی روایت است که حُذَیفه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را منع کرده است که در ظروف طلا و نقره

آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ . [راجع: ٥٤٢٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٧ ، باختلاف].

بنوشیم و در این ظروف بخوریم و از پوشیدن حریر و دیبا و نشستن بر آن منع کرده است.

٢٨- باب: لُبْسِ الْقَسِّيِّ

باب ـ ۲۸: پوشیدن قَسّی.

وَقَالَ عَاصِمٌ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : قُلْتُ لِعَلِيٍّ : مَا الْقَسِّيَّةُ ؟ قَالَ : ثِيَابٌ أَتَتْنَا مِنَ الشَّامِ ، أَوْ مِنْ مِصْرَ ، مُضَلَّعَةٌ فِيهَا حَرِيرٌ وَفِيهَا أَمْثَالُ الأُتْرُجِّ ، وَالْمِيثَرَةُ : كَانَتِ النِّسَاءُ تَصْنَعُهُ لِبُعُولَتِهِنَّ ، مِثْلَ الْقَطَائِفِ يُصَفِّرْنَهَا .

وَقَالَ جَرِيرٌ : عَنْ يَزِيدَ فِي حَدِيثِهِ : الْقَسِّيَّةُ : ثِيَابٌ مُضَلَّعَةٌ يُجَاءُ بِهَا مِنْ مِصْرَ فِيهَا الْحَرِيرُ ، وَالْمِيثَرَةُ : جُلُودُ السِّبَاعِ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : عَاصِمٌ أَكْثَرُ وَأَصَحُّ فِي الْمِيثَرَةِ .

عاصِم گفت که ابوبُرده گفت: به علی گفتم: قَسّی چیست؟ گفت: جامه‌هایی بود که برای ما از شام یا مصر می‌آوردند، و خطدار و راه راه بود که در آن ابریشم به کار رفته بود و در آن اَشکال ترنج بود. و المِیثَره: جامه‌ای بود که زنان به شوهران خود می‌بافتند مانند جامهٔ حاشیه‌دار ریشه‌دار.

و جریر در حدیث خود از یزید روایت کرده است: قَسّی، جامه‌های خط داری بود که از مصر می‌آوردند و در آن ابریشم به کار رفته بود. و المِیثَره: پوست حیوانات وحشی بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: قول عاصِم در تعریف المِیثَره صحیحتر و بیشتر است.

٥٨٣٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمَيَاثِرِ الْحُمْرِ وَالْقَسِّيِّ . [راجع: ١٢٣٩ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦ ، مطولاً].

۵۸۳۸ ـ از مُعاویه بن سُوَید بن مُقَرِّن روایت است که براء بن عازب گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از پوشیدن المِیثَره سرخ‌رنگ و «قَسّی» منع کرده است.

٢٩- باب: مَا يُرَخَّصُ لِلرِّجَالِ مِنَ الْحَرِيرِ لِلْحِكَّةِ

باب ـ ۲۹: اجازهٔ پوشیدن ابریشم برای مردانی که خارش پوست دارند.

٥٨٣٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِلزُّبَيْرِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي لُبْسِ الْحَرِيرِ ، لِحِكَّةٍ بِهِمَا . [راجع: ٢٩١٩، أخرجه مسلم: ٢٠٧٦]

۵۸۳۹ از شعبه، از قتاده روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پوشیدن ابریشم را برای زُبیر و عبدالرحمن نسبت خارش (بدن) آنها اجازه داده است.

٣٠- باب: الْحَرِيرِ لِلنِّسَاءِ

باب ـ ۳۰: ابریشم برای زنان.

٥٨٤٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ (ح). حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: كَسَانِي النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةَ سِيَرَاءَ، فَخَرَجْتُ فِيهَا، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ، فَشَقَّقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي. [راجع: ٢٦١٤، أخرجه مسلم: ٢٠٧١].

۵۸۴۰ ـ از شُعبه، از عبدالملک بن مَیسَره از زَید بن وَهْب روایت است که علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برایم حُلّهٔ (ابریشمی) سِیَرَأ داد، آن را پوشیدم و برآمدم، آثار خشم را در سیمای آن حضرت دیدم آن را پاره کردم و میان زنان خود تقسیم کردم.

٥٨٤١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنِي جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عُمَرَ ﷺ رَأَى حُلَّةَ سِيَرَاءَ تُبَاعُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوِ ابْتَعْتَهَا تَلْبَسُهَا لِلْوَفْدِ إِذَا أَتَوْكَ وَالْجُمُعَةِ؟ قَالَ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ». وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى عُمَرَ حُلَّةَ سِيَرَاءَ حَرِيرٍ كَسَاهَا إِيَّاهُ، فَقَالَ عُمَرُ: كَسَوْتَنِيهَا، وَقَدْ سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِيهَا مَا قُلْتَ؟ فَقَالَ: «إِنَّمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ لِتَبِيعَهَا، أَوْ تَكْسُوَهَا». [راجع: ٨٨٦، أخرجه مسلم: ٢٠٦٨].

۵۸۴۱ ـ از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: عمر (رضی‌الله عنه) دید که حُلّهٔ سِیَراء فروخته می‌شود. وی گفت: یا رسول‌الله، کاش آن را بخری و آنگاه که هیأتهای اعزامی نزد تو می‌آیند و در روز جمعه بپوشی؟ آن حضرت فرمود: «همانا این را کسی می‌پوشد که او را بهره‌ای نیست.»

همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پس از این، حلّهٔ سِیَرأ حریر برای عمر فرستاد که برای پوشیدن بود. عمر (به آن حضرت) گفت: آن را به من دادی که بپوشم و همانا شنیده‌ام که گفتی آنچه گفتی. آن حضرت فرمود: «آن را برایت فرستادم که بفروشی یا کسی را بپوشانی.»

٥٨٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّهُ رَأَى عَلَى أُمِّ كُلْثُومٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ، بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بُرْدَ حَرِيرٍ سِيَرَاءَ.

۵۸۴۲ ـ از شُعَیب، از زُهری روایت است که انس بن مالک گفت: وی اُمّ‌کلثوم دختر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده است که چادر حریر سِیَراء پوشیده بود.

٣١- باب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَجَوَّزُ مِنَ اللِّبَاسِ وَالْبُسْطِ

باب ـ ۳۱: آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در لباس و فرش آسان می‌گرفت.

٥٨٤٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ،

۵۸۴۳ ـ از یحیی بن سعید، از عُبَید بن حُنَین

عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَبِثْتُ سَنَةً وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَجَعَلْتُ أَهَابُهُ، فَنَزَلَ يَوْمًا مَنْزِلاً فَدَخَلَ الأَرَاكَ، فَلَمَّا خَرَجَ سَأَلْتُهُ فَقَالَ: عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ، ثُمَّ قَالَ: كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ لا نَعُدُّ النِّسَاءَ شَيْئًا، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ وَذَكَرَهُنَّ اللَّهُ، رَأَيْنَا لَهُنَّ بِذَلِكَ عَلَيْنَا حَقًّا، مِنْ غَيْرِ أَنْ نُدْخِلَهُنَّ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِنَا، وَكَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ امْرَأَتِي كَلامٌ، فَأَغْلَظَتْ لِي، فَقُلْتُ لَهَا: وَإِنَّكِ لَهُنَاكِ؟ قَالَتْ: تَقُولُ هَذَا لِي وَابْنَتُكَ تُؤْذِي النَّبِيَّ ﷺ، فَأَتَيْتُ حَفْصَةَ فَقُلْتُ لَهَا: إِنِّي أُحَذِّرُكِ أَنْ تَعْصِي اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهَا فِي أَذَاهُ، فَأَتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ فَقُلْتُ لَهَا، فَقَالَتْ: أَعْجَبُ مِنْكَ يَا عُمَرُ، قَدْ دَخَلْتَ فِي أُمُورِنَا، فَلَمْ يَبْقَ إِلا أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَزْوَاجِهِ؟ فَرَدَّدَتْ، وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِذَا غَابَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَشَهِدْتُهُ أَتَيْتُهُ بِمَا يَكُونُ، وَإِذَا غِبْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَشَهِدَ أَتَانِي بِمَا يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ مَنْ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدِ اسْتَقَامَ لَهُ، فَلَمْ يَبْقَ إِلا مَلِكُ غَسَّانَ بِالشَّأْمِ، كُنَّا نَخَافُ أَنْ يَأْتِيَنَا، فَمَا شَعَرْتُ إِلا بِالأَنْصَارِيِّ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ، قُلْتُ لَهُ: وَمَا هُوَ، أَجَاءَ الْغَسَّانِيُّ؟ قَالَ: أَعْظَمُ مِنْ ذَاكَ، طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ، فَجِئْتُ فَإِذَا الْبُكَاءُ مِنْ حُجَرِهِنَّ كُلِّهَا، وَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ قَدْ صَعِدَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ، وَعَلَى بَابِ الْمَشْرُبَةِ وَصِيفٌ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: اسْتَأْذِنْ لِي، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلْتُ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَى حَصِيرٍ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبِهِ، وَتَحْتَ رَأْسِهِ مِرْفَقَةٌ مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ، وَإِذَا أُهُبٌ مُعَلَّقَةٌ وَقَرَظٌ، فَذَكَرْتُ الَّذِي قُلْتُ لِحَفْصَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ، وَالَّذِي رَدَّتْ عَلَيَّ أُمُّ سَلَمَةَ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَبِثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً ثُمَّ نَزَلَ. [راجع: ۸۹، أخرجه مسلم: ۱۴۷۹].

روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: سالی انتظار کشیدم و قصد آن داشتم تا درمورد دو زنی که علیه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همدست شده بودند از عُمر سؤال کنم ولی از وی می‌ترسیدم. عمر روزی (در راه مکه) در منزلی فرود آمد و در زیر درخت اراک (به قضای حاجت) رفت. آنگاه که برآمد از وی پرسیدم. گفت: عایشه و حَفصه بودند. سپس گفت: ما در دوران جاهلیت زنان را چیزی نمی‌شمردیم. آنگاه که اسلام آمد و خدا از آنها یاد کرد، با این یادآوری دیدیم که زنان بر ما حقّی دارند، غیر (از آنکه اجازه دهیم که چیزی در کارهای ما دخالت کنند. باری میان من و زنِ من گفت‌وگویی شد وی بر من با درشتی سخن گفت: به او گفتم: جواب مرا برمی‌گردانی؟ گفت: تو این را به من می‌گویی در حالی که دختر تو رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را اذیت می‌کند.

من نزد (دخترم) حَفصَه رفتم و به او گفتم: تو را از نافرمانی خدا و رسول او برحذر می‌سازم، و در مورد اذیّت کردن آن حضرت از حَفصَه آغاز کردم، سپس نزد (همسر دیگر آن حضرت) اُمِّ سَلَمه رفتم و به او گفتم: (آنچه به حفصه گفته بودم) به من گفت: عجب است بر تو ای عمر، اکنون در امور ما مداخله می‌کنی، چیزی باقی نمانده به‌جز اینکه میان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و زنان او مداخله کنی؟ وی سخن مرا رد کرد.

(عمر می‌گوید) مردی از انصار بود که هرگاه از محضر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غایب

می‌بود و من در آن محضر، حضور می‌داشتم، نزد او می‌رفتم و وقایع (آن روز) را به اطلاع وی می‌رساندم و اگر من از محضر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غایب می‌بودم و او حاضر می‌بود، نزد من می‌آمد و وقایعی را که بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گذشته بود به من خبر می‌داد. در آن وقت همهٔ کسانی که پیرامون (سرزمین) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (حکومت می‌راندند) از آن حضرت اطاعت می‌کردند و کسی از ایشان باقی نمانده بود. به‌جز پادشاه غسّان در شام. ما از آن می‌ترسیدیم که بر ما حمله کند. (زمانی که آن مرد انصاری نزد من آمد) سخنش را ندانستم که چه می‌گوید و می‌گفت: همانا امری بزرگ رخ داده است. به وی گفتم: آن چیست؟ آیا غسّانی آمده است؟ گفت: از این هم بزرگتر، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زنان خود را طلاق داده است، به سوی آن حضرت راهی شدم و صدای گریه را از حجره‌های زنان آن حضرت شنیدم و ناگاه دیدم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در بالاخانهٔ خود به سر می‌برد و بر در ورودی بالاخانه خادمی می‌باشد. نزد خادم رفتم و به او گفتم: برایم اجازهٔ ورود بخواه، برایم اجازه خواست، درآمدم، ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که بر بوریایی پهلو نهاده که (درشتی آن) بر پهلوی آن حضرت اثر نهاده است، و در زیر سر وی بالش چرمی بود که با برگ خرما پُر شده بود، و چند پوست دبّاغی شده آویخته بود و برگهای درخت سَلَم (که برای دباغی است). من از آنچه به حَفصه و اُمِّ

سلمه گفته بودم به آن حضرت اظهار کردم و همچنان از اینکه أمّ‌سلمه سخن مرا رد کرده بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید، آن حضرت بیست و نه شب در آن بالاخانه به سر برد و سپس فرود آمد.

٥٨٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَتْنِي هِنْدُ بِنْتُ الْحَارِثِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ اللَّيْلِ، وَهُوَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتْنَةِ، مَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْخَزَائِنِ، مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجُرَاتِ، كَمْ مِنْ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [راجع: ۱۱۵]

قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَكَانَتْ هِنْدُ لَهَا أَزْرَارٌ فِي كُمَّيْهَا بَيْنَ أَصَابِعِهَا. [راجع: ۱۱۵].

٥٨٤٤ ـ از زُهری، از هِند دختر حارث، از أمّ سَلَمه روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شبی بیدار شد و می‌گفت: «لا الٰهَ الّا الله، امشب چه فتنه‌هایی فرود آورده شد و چه گنجینه‌هایی فرود آورده شد کیست که صاحبان حجره‌ها (همسران آن حضرت) را بیدار کند، بسا از کسانی که پوشیده‌اند در دنیا، برهنه‌اند در روز قیامت.»[1]

زُهری گفت: هند (دختر حارث که این حدیث را روایت می‌کرد(تکمه‌های آستینش در میان انگشتان وی بود.

٣٢- باب: مَا يُدْعَى لِمَنْ لَبِسَ ثَوْبًا جَدِيدًا

باب ـ ۳۲: آنچه برای کسی که جامهٔ نو بپوشد دعا می‌شود.

٥٨٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَتْنِي أُمُّ خَالِدٍ بِنْتُ خَالِدٍ قَالَتْ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِثِيَابٍ فِيهَا خَمِيصَةٌ سَوْدَاءُ، قَالَ: «مَنْ تَرَوْنَ نَكْسُوهَا هَذِهِ الْخَمِيصَةَ». فَأُسْكِتَ الْقَوْمُ، قَالَ: «ائْتُونِي بِأُمِّ خَالِدٍ». فَأُتِيَ بِي النَّبِيُّ ﷺ فَأَلْبَسَنِيهَا بِيَدِهِ، وَقَالَ: «أَبْلِي وَأَخْلِقِي». مَرَّتَيْنِ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَلَمِ الْخَمِيصَةِ وَيُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَيَّ وَيَقُولُ: «يَا أُمَّ خَالِدٍ هَذَا سَنَا». وَالسَّنَا بِلِسَانِ الْحَبَشِيَّةِ الْحَسَنُ. قَالَ إِسْحَاقُ: حَدَّثَتْنِي امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِي: أَنَّهَا رَأَتْهُ عَلَى أُمِّ خَالِدٍ. [راجع: ۳۰۷۱]

٥٨٤٥ ـ از اسحاق بن سعید بن عَمرو بن سعید بن حاص، از پدرش روایت است که أمّ‌خالد بنت خالد گفت: برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) جامه‌هایی آورده شد که در میان آنها خمیصه (چادر سیاه) بود. فرمود: «برای چه کسی لازم می‌بینید که این خمیصه را بدهم؟» مرا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردند و آن حضرت با دست خود آن را بر من پوشانید و فرمود: «آن را کهنه و پوسیده کنی.» و دوبار

۱- یعنی کسانی که لباسهای نفیس و فاخره می‌پوشند، مغرور نباشند که در آخرت نیز چنان خواهند بود. «تیسیرالقاری.»

تکرار کرد. آن حضرت به نقش آن خمیصه می‌نگریست و با دست خود به من اشاره می‌کرد و می‌فرمود: «ای اُمِّ خالد، این بسیار سَنا است.» و «سَنا» به زبان حبشی خوب و نیکو را گویند.
اِسحاق گفت: زنی از خانوادهٔ ما به من گفت: وی آن خمیصه را بر اُمِّ خالد دیده است.

٣٣- باب: التَّزَعْفُرِ لِلرِّجَالِ

٥٨٤٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. [أخرجه مسلم: ٢١٠١].

باب ـ ۳۳: جامهٔ زعفرانی رنگ برای مردها.

۵۸۴۶ ـ از عبدالوارث، از عبدالعزیز روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده است که مرد جامه‌اش را با زعفران رنگ کند.

٣٤- باب: الثَّوْبِ الْمُزَعْفَرِ

٥٨٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَ الْمُحْرِمُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا بِوَرْسٍ أَوْ بِزَعْفَرَانٍ. [راجع: ١٣٤، أخرجه مسلم: ١١٧٧].

باب ـ ۳۴: جامهٔ با زعفران رنگ شده.

۵۸۴۷ – از سفیان، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت.
پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) منع کرده است که کسی در احرام است جامه‌هایی بپوشد که به ورس یا زعفران رنگ شده باشد.

٣٥- باب: الثَّوْبِ الأَحْمَرِ

٥٨٤٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعَ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرْبُوعًا، وَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ، مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ. [راجع: ٣٥٥١، أخرجه مسلم: ٢٣٣٧].

باب ۳۵ – جامهٔ سرخ

۵۷۴۸ ـ از شُعبه، از ابی اسحاق روایت است که گفت: از براء(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میانه‌قامت بود و من آن حضرت را دیده‌ام که حُلّهٔ سرخ پوشیده بود و هیچ چیزی را بهتر از وی ندیده‌ام.

٣٦- باب: الْمِيثَرَةِ الْحَمْرَاءِ

٥٨٤٩- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ: عِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَهَانَا عَنْ: لُبْسِ الْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْقَسِّيِّ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَالْمَيَاثِرِ الْحُمْرِ. [راجع: ١٢٣٩، اخرجه مسلم: ٢٠٦٦، بزيادة].

باب ـ ۳۶: مِیثَره (چادر) سرخ.

۵۸۴۹ ـ از اَشـعَث، از مُعاویـه بن سُـوَید بن مُقَرِّن روایت است که براء(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر کرد: عیادت مریـض، همراهی جنازه، دعا کردن (یَرْحَمُکَ‌الله) برای عطسـه‌زننده. و ما را منع کرد از: پوشـیدن حریر و دیباج و قَسّی و اِستَبرَق و میثره‌های سرخ.

٣٧- باب: النِّعَالِ السِّبْتِيَّةِ وَغَيْرِهَا

٥٨٥٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ سَعِيدٍ أَبِي مَسْلَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. [راجع: ٣٨٦، اخرجه مسلم: ٥٥٥].

٥٨٥١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ جُرَيْجٍ: أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: مَا هِيَ يَا ابْنَ جُرَيْجٍ؟ قَالَ: رَأَيْتُكَ لا تَمَسُّ مِنَ الأَرْكَانِ إِلا الْيَمَانِيَيْنِ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبَغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ، أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلالَ، وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ: أَمَّا الأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلا الْيَمَانِيَيْنِ، وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ النِّعَالَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا. وَأَمَّا الإِهْلالُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ. [راجع: ١٦٦، اخرجه مسلم:

باب ـ ۳۷: کفش سَبطیَه (دبّاغی شده) و غیر آن.

۵۸۵۰ ـ از حَمّاد، از سعید بن ابو مَسلَمَه روایت اسـت که گفت: از انس پرسـیدم: آیـا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) با کفشـهای خود نماز می‌گزارد؟ گفت: آری.

۵۸۵۱ ـ از مالک، از سعید مَقبُری روایت است که عُبَید بن جُرَیج به عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: تو را دیده‌ام که چهار کار می‌کنی و ندیده‌ام که هیچ یک از یاران تو (که اصحاب آن حضرت هسـتند) آن را انجـام بدهند. ابن عمر گفت: چیست آن، ای ابن جریج؟

ابن جُریـج گفت: تو را دیده‌ام کـه (به هنگام طواف) چهارسـتون (کعبه) را مساس نمی‌کنی مگـر دو رکـن یمانـی را، و تو را دیـده‌ام که کفشـهای دبّاغی شده می‌پوشی، و تو را دیده‌ام کـه موی خود را با صُفـرَه رنگ می‌کنی، و تو را دیـده‌ام که هرگاه در مکه می‌باشـی و مردم بـا دیدن هلال (مـاه ذی‌الحجه) تلبیه می‌گویند احـرام می‌بندند و تو تا فرارسـیدن روز تَرویه (هشتم ذی‌الحجه) تلبیه نمی گویی.

١١٨٧ و أخرجه: ١٢٦٧، مختصراً].

٥٨٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَلْبَسَ الْمُحْرِمُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا بِزَعْفَرَانٍ أَوْ وَرْسٍ. وَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَجِدْ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ». [راجع: ١٣٤، أخرجه مسلم: ١١٧٧].

٥٨٥٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِزَارٌ فَلْيَلْبَسِ السَّرَاوِيلَ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَعْلَانِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ». [راجع: ١٧٤٠، أخرجه مسلم: ١١٧٨].

عبدالله بن عمر به وی گفت: اما دربارهٔ ستونهای (کعبه): همانا من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده‌ام که همهٔ ستونها را مساس کند مگر دو ستون یمانی را. و اما در مورد کفشهای دباغی شده، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده‌ام که کفشهایی می‌پوشید که در آن موی نبود و در آن وضو می‌کرد، و من دوست می‌دارم که همچو کفشها بپوشم. و اما درمورد رنگ کردن موی با صُفره، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده‌ام که موی را با صُفره رنگ می‌کرد و من دوست می‌دارم که با آن رنگ کنم. و اما تلبیه گفتن، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده‌ام که اِحرام بسته باشد مگر تا آنکه شترش (به روز هشتم ذی‌الحجه، از میقات اهل مدینه) راهی می‌شد.

۵۸۵۲ ـ از مالک، از عبدالله بن دِینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مُحرِم را منع کرده‌است که جامهٔ رنگ شده با زعفران یا ورس را بپوشد، و فرموده است: «اگر کفشی بی‌رویه نیابد، موزه بپوشد و ساق آن را تا زیر شتالِنگ (غوزک) قطع کند.»

۵۸۵۳ ـ از عَمرو بن دینار، از جابر بن زید روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که (مُحرِم است) اگر اِزار ندارد، شلوار بپوشد و اگر کفش بی‌رویه ندارد، موزه بپوشد.»

٣٨- باب : يَبْدَأُ بِالنَّعْلِ الْيُمْنَى

٥٨٥٤- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ التَّيَمُّنَ فِي طُهُورِهِ وَتَرَجُّلِهِ وَتَنَعُّلِهِ . [راجع: ١٦٨ ، أخرجه مسلم: ٢٦٨].

باب ـ ۳۸: پوشیدن کفش را از پای راست آغاز کند.

٥٨٥٤ ـ از اشعث بن سُلَیم، از پدرش از مَسْروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دوست می‌داشت که از جانب راست آغاز کند. در وضوی خود و در شانه کردن و کفش پوشیدن خود.

٤٠- باب : لا يَمْشِي فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ

٥٨٥٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ ، لِيُحْفِهِمَا جَمِيعًا أَوْ لِيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا » . [انظر: ٥٨٥٦، أخرجه مسلم: ٢٠٧٩ ، باختلاف].

باب ـ ۳۹: با یک کفش راه نرود.

٥٨٥٥ ـ از ابـو الزنـاد، از اَعـرَج، از ابوهریره روایت اسـت که رسـول خدا (صلـی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «هیچ یک از شما با یک کفش راه نرود یا هـر دو را برهنه کند یا هردو را در کفش کند.»

٣٩- باب : يَنْزِعُ نَعْلَهُ الْيُسْرَى

٥٨٥٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمِينِ ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ ، لِيَكُنِ الْيُمْنَى أَوَّلَهُمَا تُنْعَلُ وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ » . [راجع: ٥٨٥٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠٩٧].

باب ـ ۴۰: کفش پای چپ خود را برآورد.

٥٨٥٦ ـ از مالـک، از ابوالزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «هر یک از شـما که کفش می‌پوشـد باید از کفش پای راست آغاز کند و چون کفش را بیرون می‌آورد از کفش پای چپ آغاز کند تا پای راسـت در پوشیدن اول و در بیرون آوردن آخر باشد.

٤١- باب : قِبَالانِ فِي نَعْلٍ ، وَمَنْ رَأَى قِبَالاً وَاحِدًا وَاسِعًا

٥٨٥٧- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ : أَنَّ نَعْلَ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ لَهَا قِبَالانِ .

باب ـ ۴۱: دو تسمه در یک کفش و کسی که یک تسمهٔ فراخ را جایز دانسته است.

٥٨٥٧ ـ از حجّـاج بن مِنهال، از همّام، از قَتاده روایت اسـت که انس (رضـی‌الله عنه) گفت:

[انظر: ۵۸۵۸].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کفشهایی می‌پوشید که دو تسمه داشت.

۵۸۵۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عِيسَى ابْنُ طَهْمَانَ قَالَ: أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ بِنَعْلَيْنِ لَهُمَا قِبَالاَنِ. فَقَالَ: ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ: هَذِهِ نَعْلُ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۵۸۵۷].

۵۸۵۸ ـ از عیسی ابن طَهْمان روایت است که گفت: انس بن مالک کفشهایی نزد ما بیرون آورد که دو تسمه داشت. ثابت بُنانی گفت: این کفش پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است.

٤٢- باب: الْقُبَّةِ الْحَمْرَاءِ مِنْ أَدَمٍ

باب ـ ۴۲: خیمهٔ سرخ چرمی.

۵۸۵۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلاَلاً أَخَذَ وَضُوءَ النَّبِيِّ ﷺ، وَالنَّاسُ يَبْتَدِرُونَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا، أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ. [راجع: ۱۸۷، أخرجه مسلم: ۵۰۳].

۵۸۵۹ ـ از عَوْن بن ابی جُحَیفه روایت است که پدرش گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم، آن حضرت در خیمهٔ سرخ چرمی بود، و بلال را دیدم که آب وضوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را گرفته بود و مردم برای دسترسی به آن می‌شتافتند، کسی که از آن چیزی به وی رسیده بود، بر خود می‌مالید، و کسی را که چیزی نرسیده بود از تری دست رفیق خود می‌گرفت.

۵۸۶۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ (ح).

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الأَنْصَارِ، وَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ. [راجع: ۳۱۴۶، أخرجه مسلم: ۱۰۵۹، مطولاً].

۵۸۶۰ ـ از ابوالیَمان، از شُعَیب، از زُهری روایت است که گفت: اَنس بن مالک (همین حدیث را) روایت کرده است.

و لَیث گفت: از یونس، از ابن شهاب (زُهری) روایت است که گفت: انس بن مالک (رضی‌الله عنه) به من گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا نزد انصار فرستاد و آنها را در خیمهٔ چرمی جمع گردانید.

٤٣- باب: الْجُلُوسِ عَلَى الْحَصِيرِ وَنَحْوِهِ

باب ـ ۴۳: نشستن بر بوریا و مانند آن.

۵۸۶۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ

۵۸۶۱ ـ از سعید بن ابوسعید، از ابی‌سَلَمه بن

عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَحْتَجِرُ حَصِيراً بِاللَّيْلِ فَيُصَلِّي ، وَيَبْسُطُهُ بِالنَّهَارِ فَيَجْلِسُ عَلَيْهِ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَثُوبُونَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَيُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ حَتَّى كَثُرُوا ، فَأَقْبَلَ فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، خُذُوا مِنَ الأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ ، فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا ، وَإِنَّ أَحَبَّ الأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ وَإِنْ قَلَّ » . [راجع: ۷۲۹ و ۷۳۰ ، وهو قطعة عند مسلم ۷۸۲ في هذا الحديث ، وأخرجه مسلم: ۷۶۱، باختلاف ، وهو في كتاب الصيام: ۱۷۷] .

عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنهـا) گفـت: پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) شبانگاه بوریا را برای خود حجره می‌ساخت و نماز می‌گزارد و آن را در روز می‌گسترد و بر آن می‌نشست، و مردم به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌شتافتند و با اقتدا به نماز وی نمـاز می‌گزاردنـد[1] تا آنکه شمارشـان فزونی گرفـت، آن حضـرت روی به مـردم آورد و فرمود: «ای مردم، عملی لازم گیرید که توان آن را داریـد. همانا خداوند (از دادن پاداش) ملال نمی‌آورد تا شـما ملال آوریـد و همانا بهترین اعمال نزد خداوند آن است که دایمی باشد، هر چند اندک باشد.» (به آن مواظبت شود.)

٤٤- باب : الْمُزَرَّرِ بِالذَّهَبِ

باب ـ ۴۴: جامه‌ای که تکمهٔ طلایی دارد.

٥٨٦٢- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ : أَنَّ أَبَاهُ مَخْرَمَةَ قَالَ لَهُ : يَا بُنَيَّ ، إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدِمَتْ عَلَيْهِ أَقْبِيَةٌ فَهُوَ يَقْسِمُهَا ، فَاذْهَبْ بِنَا إِلَيْهِ ، فَذَهَبْنَا فَوَجَدْنَا النَّبِيَّ ﷺ فِي مَنْزِلِهِ ، فَقَالَ لِي : يَا بُنَيَّ ادْعُ لِي النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَعْظَمْتُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : أَدْعُو لَكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ، إِنَّهُ لَيْسَ بِجَبَّارٍ ، فَدَعَوْتُهُ ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْ دِيبَاجٍ مُزَرَّرٌ بِالذَّهَبِ ، فَقَالَ : « يَا مَخْرَمَةُ ، هَذَا خَبَأْنَاهُ لَكَ » . فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [راجع: ۲۵۹۹] .

۵۸۶۲ ـ و لَیـث گفت: از ابن ابی‌مُلَیکه روایت اسـت که مِسـوَر بن مَخرَمه گفـت: همانا پدر وی مخرمـه به او گفت: ای پسـر من، همانا به من خبر رسـیده که برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) قباهایی آمده است و او آنها را تقسیم می‌کند، پس مرا نـزد آن حضرت ببر. ما راهی شـدیم و پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را در منزلش یافتیم. پدرم به من گفت: ای پسـر من، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را برایم فراخوان. این سخن بر من گران آمد و گفتم: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) را بـرای تو فراخوانم؟ گفت: ای پسـر من، همانا آن حضرت متکبّر و مغرور نیسـت. من آ ن حضرت را فرا خواندم،

---

[1]- به احادیث ۷۲۹ و ۷۳۰ جلد اول مراجعه شود.

و برآمد و بر دوش وی قبای حریر بود که تکمه‌های طلایی داشت و فرمود: «ای مَخرَمه، این را برای تو نگاه داشته بودم.»

٤٥- باب: خَوَاتِيمِ الذَّهَبِ

٥٨٦٣- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ عَنْ سَبْعٍ: نَهَانَا عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ، أَوْ قَالَ: حَلْقَةِ الذَّهَبِ، وَعَنِ الْحَرِيرِ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْمِيثَرَةِ الْحَمْرَاءِ، وَالْقَسِّيِّ، وَآنِيَةِ الْفِضَّةِ. وَأَمَرَنَا بِسَبْعٍ: بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَرَدِّ السَّلَامِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ. [راجع: ١٢٣٩، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦]

٥٨٦٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ نَهَى عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ.

وَقَالَ عَمْرٌو: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ: سَمِعَ النَّضْرَ: سَمِعَ بَشِيرًا: مِثْلَهُ. [أخرجه مسلم: ٢٠٨٩].

٥٨٦٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِ اللهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، وَجَعَلَ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي كَفَّهُ، فَاتَّخَذَهُ النَّاسُ، فَرَمَى بِهِ وَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ أَوْ فِضَّةٍ. [انظر: ٥٨٦٦، ٥٨٦٧، ٥٨٧٣، ٥٨٧٦، ٦٦٥١، ٧٢٩٨. أخرجه مسلم: ٢٠٩١، باختلاف].

باب ـ ۴۵: انگشتر طلا

٥٨٦٣ ـ از اَشعَث بن سُلَیم، از مُعاویه بن سُوَید بن مُقَرِّن روایت است که گفت: از بَراء بن عازِب(رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از هفت چیز منع می‌کرد: «از انگشتر طلا یا حلقهٔ طلا منع کرد، و همچنان از: پوشیدن حریر و اِستبرق و دیباج و مِیثَرهٔ سرخ، و قَسّی و ظروف نقره. و ما را به هفت چیز امر کرد: عیادت مریض و همراهی جنازه و دعا برای عطسه‌کننده، و پاسخ سلام و پذیرفتن مهمانی و کمک به سوگندخورده (که از عهدهٔ سوگند خود برآید) و یاری مظلوم.»

٥٨٦٤ ـ از قَتاده، از نضر بن اَنَس، از بَشیر بن نَهیک، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که: همانا آن حضرت از پوشیدن انگشتر طلا منع کرده است.

و عَمرو گفت: از شُعبه، از قَتاده، از نضر روایت است که گفت: از بَشیر مثل همین حدیث شنیده است.

٥٨٦٥ ـ از یحیی از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر طلا پوشید و نگین آن را به سوی کف دست خود گردانید. مردم هم (انگشتر طلا) پوشیدند. آن حضرت انگشتر

طلا را دور افکند و انگشتر نقره پوشید.

٤٦- باب: خَاتَمِ الْفِضَّةِ

٥٨٦٦- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، وَجَعَلَ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي كَفَّهُ، وَنَقَشَ فِيهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَاتَّخَذَ النَّاسُ مِثْلَهُ، فَلَمَّا رَآهُمْ قَدِ اتَّخَذُوهَا رَمَى بِهِ وَقَالَ: «لَا أَلْبَسُهُ أَبَدًا». ثُمَّ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، فَاتَّخَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ الْفِضَّةِ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَلَبِسَ الْخَاتَمَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ، ثُمَّ عُثْمَانُ، حَتَّى وَقَعَ مِنْ عُثْمَانَ فِي بِئْرِ أَرِيسَ. [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١]

باب ـ ۴۶: انگشتر نقره.

۵۸۶۶ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر طلا یا نقره پوشید و نگین آن را به جانب کف دست خود گردانید و در آن نقش شده بود «مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌الله» مردم هم مانند آن حضرت انگشتر پوشیدند. چون آن حضرت مردم را دید که انگشتر پوشیده‌اند، انگشتر را دور افکند و فرمود: «هرگز آن را نمی‌پوشم.» سپس آن حضرت انگشتر نقره پوشید، مردم هم انگشتر نقره پوشیدند.

ابن عمر گفت: پس از وفات پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، ابوبکر همان انگشتر را پوشید و سپس عمر و سپس عثمان، تا آنکه از دست عثمان در چاه اَریس افتاد.

٤٧- باب:

٥٨٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَنَبَذَهُ فَقَالَ: «لَا أَلْبَسُهُ أَبَدًا». فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١، بزيادة]

باب ـ ۴۷

۵۸۶۷ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر طلا می‌پوشید، سپس به دور افکند و فرمود: «هرگز آن را نمی‌پوشم.» مردم هم انگشتران خود را دور افکندند.

٥٨٦٨- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّهُ رَأَى فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ يَوْمًا وَاحِدًا،

۵۸۶۸ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) به وی گفت: وی انگشتر نقره را در دست رسول خدا (صلی‌الله

ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اصْطَنَعُوا الْخَوَاتِيمَ مِنْ وَرِقٍ وَلَبِسُوهَا ، فَطَرَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمَهُ ، فَطَرَحَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ .

تَابَعَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، وَزِيَادٌ ، وَشُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ ابْنُ مُسَافِرٍ : عَنِ الزُّهْرِيِّ : أُرَى خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ .

[أخرجه مسلم: ۲۰۹۳].

علیه وسلّم) تنها یک روز دیده است، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر خود را دور افکند و مردم هم انگشترهای خود را دور افکندند.

متابعت کرده است (یونس را) ابراهیم بن سعد و زیاد و شعیب از زُهری.

و ابن مسافر گفت که زُهری گفت: گمان می‌کنم که انگشتر نقره بوده است.

٤٨- باب: فَصِّ الْخَاتَمِ

باب ـ ۴۸: نگین انگشتر.

٥٨٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ قَالَ: سُئِلَ أَنَسٌ : هَلِ اتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا ؟ قَالَ : أَخَّرَ لَيْلَةً صَلَاةَ الْعِشَاءِ إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ خَاتَمِهِ ، قَالَ : «إِنَّ النَّاسَ قَدْ صَلَّوْا وَنَامُوا ، وَإِنَّكُمْ لَمْ تَزَالُوا فِي صَلَاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُوهَا» . [راجع: ٥٧٢ ، أخرجه مسلم: ٦٤٠] .

۵۸۶۹ ـ از یزید بن زُرَیع روایت است که حُمید گفت: از اَنس سؤال شد: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر پوشیده است؟ انس گفت: آن حضرت شبی نماز خفتن را تا نیمهٔ شب به تأخیر انداخت، سپس روی خود را به سوی ما کرد، گویی که به سوی درخشندگی انگشتر آن حضرت می‌نگرم، سپس فرمود: «همانا مردم نماز گزاردند و خوابیدند و شما همیشه در نماز بودید آنچه را انتظار کشیده‌اید.»

٥٨٧٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ حُمَيْدًا يُحَدِّثُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ خَاتَمُهُ مِنْ فِضَّةٍ ، وَكَانَ فَصُّهُ مِنْهُ .

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ : سَمِعَ أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ٦٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢] .

۵۸۷۰ ـ از مُعتَمِر، از حُمَید روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا انگشتر آن حضرت از نقره بود و نگین آن نیز از نقره بود.

و یحیی بن ایّوب، از حُمَید از انس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٤٩- باب: خَاتَمِ الْحَدِيدِ

باب ـ ۴۹: انگشتر آهنی.

٥٨٧١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلًا يَقُولُ : جَاءَتِ امْرَأَةٌ

۵۸۷۱ ـ از ابوحازم روایت است که سَهل گفت: زنی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد

إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: جِئْتُ أَهَبُ نَفْسِي، فَقَامَتْ طَوِيلًا، فَنَظَرَ وَصَوَّبَ، فَلَمَّا طَالَ مُقَامُهَا، فَقَالَ رَجُلٌ: زَوِّجْنِيهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ، قَالَ: «عِنْدَكَ شَيْءٌ تُصْدِقُهَا؟». قَالَ: لَا، قَالَ: «انْظُرْ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنْ وَجَدْتُ شَيْئًا، قَالَ: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ قَالَ: لَا وَاللَّهِ وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَعَلَيْهِ إِزَارٌ مَا عَلَيْهِ رِدَاءٌ، فَقَالَ: أُصْدِقُهَا إِزَارِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِزَارُكَ إِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ». فَتَنَحَّى الرَّجُلُ فَجَلَسَ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ مُوَلِّيًا، فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَقَالَ: «مَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قَالَ: سُورَةُ كَذَا وَكَذَا، لِسُوَرٍ عَدَّدَهَا، قَالَ: «قَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵].

و گفت: آمده‌ام تا نفس خود را (بدون مَهر) به تو ببخشم. و دیر زمانی در آنجا ایستاد. آن حضرت به سوی وی نگریست و سر را پایین انداخت. چون ایستادن وی به درازا کشید، مردی به آن حضرت گفت: اگر به وی نیازی نداری، او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «چیزی با خود داری که مَهر وی را بدهی.» گفت: نِی. فرمود: «برو به خانه و ببین.» وی رفت و سپس برگشت و گفت: به خدا سوگند اگر چیزی یافته باشم. آن حضرت فرمود: «برو و جست‌وجو کن، هر چند انگشتر آهنی باشد.» وی رفت و باز آمد و گفت: نِی. به خدا سوگند، انگشتر آهنی هم نبود. آن مرد که اِزاری داشت و حتی رِدایی نداشت، گفت: همین اِزارم را به مَهر او می‌دهم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر اِزار تو را او بپوشد، برای تو از آن چیزی نمی‌ماند و اگر تو بپوشی برای وی از آن چیزی نمی‌ماند.» آن مرد به کنار رفت و نشست، سپس او را دید که پشت گردانیده راهی است. آن حضرت فرمود و او فرا خوانده شد و به او گفت: از قرآن چه در حفظ داری» گفت: سوره‌های چنین و چنان، و سوره‌ها را برشمرد. آن حضرت فرمود: « او را به ملکیّت (ازدواج) تو درآوردم در بدل آنچه را از قرآن در حفظ داری.»

۵۰- بَابُ: نَقْشِ الْخَاتَمِ

باب ـ ۵۰: نقش انگشتر.

۵۸۷۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ

۵۸۷۲ – از سعید، از قَتاده روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله

أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى رَهْطٍ ، أَوْ أُنَاسٍ مِنَ الأَعَاجِمِ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّهُمْ لا يَقْبَلُونَ كِتَابًا إِلا عَلَيْهِ خَاتَمٌ ، فَاتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، نَقْشُهُ : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَكَأَنِّي بِوَبِيصٍ ، أَوْ : بِبَصِيصِ الْخَاتَمِ فِي إِصْبَعِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَوْ فِي كَفِّهِ . [راجع: ٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

علیه وسلّم) خواست که به گروه یا مردمی از عجم (غیر عرب) نامه بنویسد. به وی گفته شد: آنها نامه‌ای را نمی‌پذیرند مگر آنکه مُهر کرده باشد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر نقره را که نقش آن «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» بود گرفت، گویی درخشش انگشتر را در انگشت، یا در دست پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگرم.

٥٨٧٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ ، وَكَانَ فِي يَدِهِ ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُمَرَ ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُثْمَانَ ، حَتَّى وَقَعَ بَعْدُ فِي بِئْرِ أَرِيسَ ، نَقْشُهُ : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١].

٥٨٧٣ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتری نقره گرفت و در دست وی بود سپس آن انگشتر در دست ابوبکر بود، سپس در دست عمر بود سپس در دست عثمان تا آنکه پس از آن در چاه اَریس افتاد و نقش آن: «مُحَمَّدٌ رَسول الله» بود.

٥١- بَاب: الْخَاتَمِ فِي الْخِنْصَرِ

باب ـ ٥١: انگشتر در انگشت کوچک (کلیک).

٥٨٧٤- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا ، قَالَ : « إِنَّا اتَّخَذْنَا خَاتَمًا ، وَنَقَشْنَا فِيهِ نَقْشًا ، فَلا يَنْقُشَنَّ عَلَيْهِ أَحَدٌ » . قَالَ : فَإِنِّي لأَرَى بَرِيقَهُ فِي خِنْصَرِهِ . [راجع: ٦٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

٥٨٧٤ ـ از عبدالوارث از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (برای خود) انگشتری گرفت و گفت: «همانا ما انگشتری گرفتیم و نقشی در آن نقش کردیم و هیچ کس بر انگشتر چنین نقشی نکند.»
انس گفت: همانا درخشندگی آن را در انگشت کوچک آن حضرت می‌نگرم.

٥٢- بَاب: اتِّخَاذِ الْخَاتَمِ لِيُخْتَمَ بِهِ الشَّيْءُ ، أَوْ لِيُكْتَبَ بِهِ إِلَى أَهْلِ الْكِتَابِ وَغَيْرِهِمْ .

باب ـ ٥٢: گرفتن انگشتر برای اینکه با آن چیزی مُهر شود یا در مُهر کردن نامه‌های اهل کتاب و غیره به کار رود.

٥٨٧٥- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ لَنْ يَقْرَؤُوا كِتَابَكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَخْتُومًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَكَأَنَّمَا أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ. [راجع: ٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

۵۸۷۵ ـ از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بـن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خواست که به (پادشاه) روم (نامه‌ای) بنوسید، به آن حضرت گفته شد: همانـا آنها نامهٔ تـو را نمی‌خوانند تا مُهر کرده نباشـد. آن حضرت انگشتر نقره را گرفت و با ـ مُحَمَّدٌ رَسـولُ‌الله ـ آن را منقوش کرد، گویا همین اکنون به سـوی سفیدی آن در دست آن حضرت می‌نگرم.

٥٣- باب: مَنْ جَعَلَ فَصَّ الْخَاتَمِ فِي بَطْنِ كَفِّهِ

باب ـ ۵۳: گردانیدن نگین انگشتر به سوی کف دست خود.

٥٨٧٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، وَجَعَلَ فَصَّهُ فِي بَطْنِ كَفِّهِ إِذَا لَبِسَهُ، فَاصْطَنَعَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ، فَرَقِيَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ اصْطَنَعْتُهُ، وَإِنِّي لَا أَلْبَسُهُ». فَنَبَذَهُ، فَنَبَذَ النَّاسُ. [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١].

قَالَ جُوَيْرِيَةُ: وَلَا أَحْسِبُهُ إِلَّا قَالَ: فِي يَدِهِ الْيُمْنَى.

۵۸۷۶ ـ از جُوَیریَـه، از نافع روایت اسـت که عبدالله (بن عمر) گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) انگشـتر طلا (برای خود) ساخت، و چون آن را پوشـید، نگین آن را به سـوی کف دسـت خـود گردانید، مـردم هم بـرای خود انگشترهای طلا ساختند. سپس آن حضرت بر فراز منبر رفت و خداوند را حمد گفت و ستود و سـپس گفت: «همانا من ایـن را برای خود سـاخته بودم و این را (دیگر) نمی‌پوشـم.» آن حضرت انگشترش را به دور افکند، و مردم نیز به دور افکندند.

جُوَیریـه گفت: گمان نـدارم مگر اینکه (انس) گفته است: انگشتر در دست راست آن حضرت بود.

باب ـ ۵۴: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): کسی نقش انگشتر وی را بر انگشتر خود نقش

نکند.

۵۸۷۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلَا يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ». [راجع: ۶۵، أخرجه مسلم: ۲۰۹۲].

۵۸۷۷ ـ از حَمّاد، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر نقره گرفت و در آن نقش شده بود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌الله» و گفت: «همانا من انگشتر نقره گرفتم و در آن نقش کردم «مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله» پس هیچ یک آن نقش را بر انگشتر خود نقش نکند.»

۵۵- باب: هَلْ يُجْعَلُ نَقْشُ الْخَاتَمِ ثَلَاثَةَ أَسْطُرٍ.

باب ـ ۵۵: آیا نقش انگشتر سه سطر گردانیده شود؟

۵۸۷۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ لَمَّا اسْتُخْلِفَ كَتَبَ لَهُ، وَكَانَ نَقْشُ الْخَاتَمِ ثَلَاثَةَ أَسْطُرٍ: مُحَمَّدٌ سَطْرٌ، وَرَسُولُ سَطْرٌ، وَاللَّهِ سَطْرٌ. [راجع: ۱۴۴۸]

۵۸۷۸ ـ از عبدالله انصاری، از ثُمامَه روایت است که انس گفت: آنگاه که ابوبکر (رضی‌الله عنه) خلیفه شد برایش نامه‌ای نوشت و نقش انگشتر (آن حضرت که نامه را مُهر کرده بود) دارای سه سطر بود. ـ محمد ـ در یک سطر و ـ رسول ـ در سطر دیگر و ـ الله ـ در سطر دیگر آن بود.

۵۸۷۹- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَزَادَنِي أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ خَاتَمُ النَّبِيِّ ﷺ فِي يَدِهِ، وَفِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ، وَفِي يَدِ عُمَرَ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ، جَلَسَ عَلَى بِئْرِ أَرِيسَ، قَالَ: فَأَخْرَجَ الْخَاتَمَ فَجَعَلَ يَعْبَثُ بِهِ فَسَقَطَ، قَالَ: فَاخْتَلَفْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَعَ عُثْمَانَ، فَنَزَحَ الْبِئْرَ فَلَمْ يَجِدْهُ. [راجع: ۶۵، أخرجه مسلم: ۲۰۹۲، بدون ذكر «أبي بكر وعمر وما حدث مع عثمان»]

۵۸۷۹ ـ ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اَحمد، این را افزود: حدیث کرد ما را انصاری، از پدر او، از ثُمامَه که انس گفته است: انگشتر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در دست آن حضرت بود، سپس در دست ابوبکر بود و سپس بعد ابوبکر در دست عمر بود و چون عثمان خلیفه شد، بر سر چاه اَریس نشست، انگشتر را از دست خود بیرون آورد و با آن بازی می‌کرد و (ناگاه) در چاه افتاد. ما به مدت سه روز با عثمان انگشتر را جستجو کردیم و

آب چاه را کشیدیم تا خشک شد، ولی انگشتر را نیافتیم.

٥٦- بابٌ: الْخَاتَمِ لِلنِّسَاءِ

وكَانَ عَلَى عَائِشَةَ خَوَاتِيمُ ذَهَبٍ .

٥٨٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَصَلَّى قَبْلَ الْخُطْبَةِ .

قال أبو عَبْد اللَّه : وَزَادَ ابْنُ وَهْبٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : فَأَتَى النِّسَاءَ ، فَجَعَلْنَ يُلْقِينَ الْفَتَخَ وَالْخَوَاتِيمَ فِي ثَوْبِ بِلالٍ . [راجع: ٩٨ ، أخرجه مسلم: ٨٨٤ ، مطولاً وأخرجه في كتاب العيدين: ١٣ ، بزيادة].

باب ـ ۵۶: انگشتر برای زنان.

و عایشه انگشترهای طلا داشت.

۵۸۸۰ ـ از ابن جُرَیج، از حسن بن مُسلِم، از طاووس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: در نماز عید با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حاضر بودم، آن حضرت نماز را قبل از خطبه گزارد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: ابن وهب افزود که ابن جریج گفت: آن حضرت نزد زنان آمد و زنان انگشتران بی‌نگین و نگین‌دار در جامهٔ بلال می‌افکندند.

٥٧- بابٌ: الْقَلائِدِ وَالسِّخَابِ لِلنِّسَاءِ

يَعْنِي قِلادَةً مِنْ طِيبٍ وَسُكٍّ .

٥٨٨١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ عِيدٍ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلُ وَلا بَعْدُ ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ ، فَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تَصَدَّقُ بِخُرْصِهَا وَسِخَابِهَا . [راجع: ٩٨ ، أخرجه مسلم: ٨٨٤ ، مطولاً بنقص وأخرجه بتمامه في كتاب العيدين: ١٣].

باب ـ ۵۷: گردنبند و سِخاب (رشتهٔ مهره‌دار) برای زنان.

یعنی گردنبندی که (مهره‌های آن از چوب) خوشبویی ساخته شده است.

۵۸۸۱ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز عید برآمد و دو رکعت نماز گزارد نه پیش از آن نماز خواند و نه بعد از آن، سپس نزد زنان آمد و آنها را به صدقه دادن امر کرد و زنان گوشواره‌ها و گردنبندهای خود را صدقه می‌دادند.

۵۸- باب: اسْتِعَارَةِ الْقَلَائِدِ

۵۸۸۲- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: هَلَكَتْ قِلَادَةٌ لِأَسْمَاءَ، فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَلَبِهَا رِجَالًا، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَلَيْسُوا عَلَى وُضُوءٍ، وَلَمْ يَجِدُوا مَاءً، فَصَلَّوْا وَهُمْ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ، فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ.

زَادَ ابْنُ نُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ. [راجع: ۳۳۴، أخرجه مسلم: ۳٦۷، مطولا باختلاف].

باب ـ ۵۸: به عاریت گرفتن گردنبند.

۵۸۸۲ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: گردنبند اسمأ (را که به عاریت گرفته بودم در راه) گم شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردانی را در جست‌وجوی آن فرستاد وقت نماز فرا رسید و مردم وضو نداشتند و آب نیافتند و بدون وضو نماز گزاردند، این موضوع را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کردند، خداوند آیهٔ تیمّم را نازل کرد.

ابن نُمَیر افزوده است: هِشام، از پدر خود از عایشه روایت کرده که: عایشه گردنبند را از اسمأ به عاریت گرفته بود.

۵۹- باب: الْقُرْطِ لِلنِّسَاءِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَمَرَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ بِالصَّدَقَةِ، فَرَأَيْتُهُنَّ يَهْوِينَ إِلَى آذَانِهِنَّ وَحُلُوقِهِنَّ.

باب ـ ۵۹: گوشواره برای زنان است.

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) زنان را به دادن صدقه امر کرد. زنان را دیدم که دستها را به سوی گوش و گردن دراز می‌کردند (تا گوشواره و گردنبند خویش را برآورند و صدقه بدهند.)

۵۸۸۳- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدًا، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى يَوْمَ الْعِيدِ رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي قُرْطَهَا. [راجع: ۹۸، أخرجه مسلم: ۸۸٤، مطولاً بنقص، وأخرجه بلفظه في كتاب العيدين: ۱۳، كاملاً].

۵۸۸۳ ـ از عَدی، از سعید روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز عید دو رکعت نماز گزارد، قبل از آن و بعد از آن نماز نگزارد. سپس نزد زنان آمد و بلال همراه وی بود، آنها را به دادن صدقه امر کرد، زنان به افکندن گوشواره‌های خود آغاز کردند.

٦٠- باب: السِّخَابِ لِلصِّبْيَانِ

٥٨٨٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ: حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي سُوقٍ مِنْ أَسْوَاقِ الْمَدِينَةِ، فَانْصَرَفَ فَانْصَرَفْتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ لُكَعُ - ثَلاَثًا - ادْعُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ». فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَمْشِي وَفِي عُنُقِهِ السِّخَابُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ هَكَذَا، فَقَالَ الْحَسَنُ بِيَدِهِ هَكَذَا، فَالْتَزَمَهُ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ، وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ».

باب ـ ۶۰: گردنبند مُهره‌ای برای کودکان.

۵۸۸۴ ـ از عَبیدالله بن ابی یَزید، از نافع بن جُبَیر روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: من در یکی از بازارهای مدینه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردم، سپس برگشت و من برگشتم. فرمود: «پسرک کجاست؟ ـ سه مرتبه فرمود ـ حَسَن بن علی را فرا خوانید.» حَسَن بن علی ایستاد و راهی شد و گردنبند مهره‌ای در گردنش بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دست خود را چنین گشاده کرد (آغوش خود را باز کرد) حسن نیز دست خود را چنان کرد، آن حضرت او را در کنار گرفت و گفت: «بارالها، او را دوست می‌دارم، پس او را دوست بدار و دوست بدار هر که او را دوست می‌دارد.»

ابوهریره گفت: هیچ کس نزد من دوست‌داشتنی تر از حسن بن علی نیست، پس از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت آنچه گفت.

٦١- باب: الْمُتَشَبِّهُونَ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتُ بِالرِّجَالِ

٥٨٨٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ.

تَابَعَهُ عَمْرٌو: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ. [انظر: ٥٨٨٦، ٦٨٣٤].

باب ـ ۶۱: مردانی که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند.

۵۸۸۵ ـ از قَتاده، از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مردانی را که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند لعنت کرده است.

متابعت کرده است (محمد بن جعفر را) عَمرو از شُعبه.

٦٢- باب: إِخْرَاجِ الْمُتَشَبِّهِينَ بِالنِّسَاءِ مِنَ الْبُيُوتِ

٥٨٨٦- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». قَالَ: فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فُلَانًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلَانًا.

باب ـ ۶۲: بیرون کردن مردان زن‌نما را، از خانه‌ها.

۵۸۸۶ ـ از هِشام، از یحیی، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردانی را که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند لعنت کرده و فرموده است: «آنان را از خانه‌های خویش بیرون کنید.» و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فلان کس را، و عُمر فلان کس را بیرون کرد.

٥٨٨٧- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ: أَنَّ عُرْوَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا وَفِي الْبَيْتِ مُخَنَّثٌ، فَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ أَخِي أُمِّ سَلَمَةَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنْ فَتَحَ اللَّهُ لَكُمْ غَدًا الطَّائِفَ، فَإِنِّي أَدُلُّكَ عَلَى بِنْتِ غَيْلَانَ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكُنَّ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ، يَعْنِي أَرْبَعَ عُكَنِ بَطْنِهَا، فَهِيَ تُقْبِلُ بِهِنَّ.

وَقَوْلُهُ: وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، يَعْنِي أَطْرَافَ هَذِهِ الْعُكَنِ الْأَرْبَعِ، لِأَنَّهَا مُحِيطَةٌ بِالْجَنْبَيْنِ حَتَّى لَحِقَتْ.

وَإِنَّمَا قَالَ بِثَمَانٍ، وَلَمْ يَقُلْ بِثَمَانِيَةٍ، وَوَاحِدُ الْأَطْرَافِ، وَهُوَ ذَكَرٌ، لِأَنَّهُ لَمْ يَقُلْ ثَمَانِيَةَ أَطْرَافٍ. [راجع: ٤٣٢٤، أخرجه مسلم: ٢١٨٠]

۵۸۸۷ ـ از هِشام بن عُروه، از عُروه، از زَینب بنت ابی‌سلمه روایت است که اُمّ‌سَلَمه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی بود که مردی زن‌مانند (مُخَنَّث) در خانه بود، وی به عبدالله برادر اُمّ‌سَلَمه گفت: «ای عبدالله اگر خدا طایف را برای شما فتح کند من تو را به سوی دختر غَیْلان راهنمایی می‌کنم که (از فربهی) مقابل می‌شود به چهار و پشت می‌دهد به هشت.[1]

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این مُخنّثان نزد شما نیایند.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: ـ مقابل می‌شود به چهار و پشت می‌دهد ـ یعنی: شکم آن فروهشته است که چهار چین دارد که وی با آن چینها مقابل می‌شود.

و این گفته: ـ پشت می‌دهد به هشت ـ یعنی اطراف همین چهار چین هر دو پهلو را احاطه کرده است تا آنکه متّصل شده است.

۱- مقصود این است مخنّث، توصیف و ترغیب وی به زنان است، و در عرب هر قدر زن فربه باشد مورد پسند است. «تیسیرالقاری»

و اینکه (در متن) بِثَمَانٍ (هشت) آمده و نگفته است: بِثَمَانِيَه، زیرا مراد اطراف است و آن مذکّر است و به همین سبب نگفته است: ثَمانِيَهَ اَطْرافٍ.

٦٣- باب: قَصِّ الشَّارِبِ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُحْفِي شَارِبَهُ حَتَّى يُنْظَرَ إِلَى بَيَاضِ الْجِلْدِ ، وَيَأْخُذُ هٰذَيْنِ ، يَعْنِي بَيْنَ الشَّارِبِ وَاللِّحْيَةِ .

٥٨٨٨- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ حَنْظَلَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : قَالَ أَصْحَابُنَا : عَنِ الْمَكِّيِّ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مِنَ الْفِطْرَةِ قَصُّ الشَّارِبِ » . [انظر: ٥٨٩٠].

٥٨٨٩- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، قَالَ الزُّهْرِيُّ حَدَّثَنَا : عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رِوَايَةً : (الْفِطْرَةُ خَمْسٌ ، أَوْ خَمْسٌ مِنَ الْفِطْرَةِ : الْخِتَانُ ، وَالِاسْتِحْدَادُ ، وَنَتْفُ الْإِبْطِ ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ ، وَقَصُّ الشَّارِبِ) . [انظر: ٥٨٩١، ٦٢٩٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧].

٦٤- باب: تَقْلِيمِ الْأَظْفَارِ

٥٨٩٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ حَنْظَلَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ : « مِنَ الْفِطْرَةِ : حَلْقُ الْعَانَةِ ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ ، وَقَصُّ الشَّارِبِ » . [راجع: ٥٨٨٨].

باب ـ ۶۳: بریدن سبیل (بروت).

و ابن عمر موی پشتِ لب خود را نیک می‌بُرید تا آنکه سفیدی پوست (پشت لب) نمودار می‌شد و هر دو را می‌چید یعنی (موی) میان سبیل و ریش را.

۵۸۸۸ ـ از مَکّی بن ابراهیم، از حَنظَله، از نافع روایت است که گفت: اصحاب ما (شیوخ ما) گفته‌اند: از مکّی، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چیدن سبیل در زمرهٔ فطرت[1] است.»

۵۸۸۹ ـ از زُهری از سعید بن مُسَیّب، از ابوهریره روایت است (که از آن حضرت) روایت کرده است: «فطرت پنج است، یا پنج چیز از فطرت است: ختنه کردن، ستردن موی زیر ناف، برکندن موی زیر بغل و بریدن موی سبیل.»

باب ـ ۶۴: بریدن ناخن.

۵۸۹۰ ـ از حَنظَله، از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در زمرهٔ فطرت است: تراشیدن موی زیر ناف، چیدن ناخن و بریدن سبیل.»

۱- معنای لغوی فطرة، طبیعت بشری است، ولی نزد جمهور فقها، شیوهٔ اسلامی و سنّت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) است.

٥٨٩١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْفِطْرَةُ خَمْسٌ: الْخِتَانُ، وَالِاسْتِحْدَادُ، وَقَصُّ الشَّارِبِ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ، وَنَتْفُ الْآبَاطِ». [راجع: ٥٨٨٩، أخرجه مسلم: ٢٥٧].

۵۸۹۱ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «فطرت پنج چیز است: ختنه کردن، ستردن موی زیر ناف، چیدن سبیل، ناخن چیدن و موی زیر بغل برکندن.»

٥٨٩٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ: وَفِّرُوا اللِّحَى، وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ: إِذَا حَجَّ أَوِ اعْتَمَرَ قَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَمَا فَضَلَ أَخَذَهُ. [انظر: ٥٨٩٣، أخرجه مسلم: ٢٥٩].

۵۸۹۲ ـ از عُمر بن محمد بن زَید، از نافع، از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که فرمود: «با مشرکین ناسازگاری کنید: ریشها را دراز کنید و سبیلها را قطع کنید.»
و ابن عمر چون حج یا عمره می‌کرد، ریش خود را در دست خود می‌گرفت و آنچه از دستش زیاده بود قطع می‌کرد.

٦٥- باب: إِعْفَاءِ اللِّحَى

باب ـ ۶۵: اِعْفأ (انبوهی) ریش.

﴿عَفَوْا﴾ [الأعراف: ٩٥]: كَثُرُوا وَكَثُرَتْ أَمْوَالُهُمْ.

«عَفَوْا» (الاعراف، ۹۵) یعنی بسیار شدند و اموالشان بسیار شد.

٥٨٩٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْهَكُوا الشَّوَارِبَ، وَأَعْفُوا اللِّحَى». [راجع: ٥٨٩٢، أخرجه مسلم: ٢٥٩].

۵۸۹۳ ـ از عُبیدالله ابن عمر، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در کوتاه کردن سبیلها مبالغه کنید و ریشها را انبوه کنید.»

٦٦- باب: مَا يُذْكَرُ فِي الشَّيْبِ

باب ـ ۶۶: آنچه دربارهٔ موی سفید پیری یاد شده است.

٥٨٩٤- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا: أَخَضَبَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لَمْ يَبْلُغِ الشَّيْبَ إِلَّا قَلِيلًا. [راجع: ٣٥٥٠، أخرجه مسلم: ٢٣٤١].

۵۸۹۴: از ایّوب، از محمد بن سیرین روایت است که گفت: از انس پرسیدم: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) موی خود را رنگ می‌کرد؟ گفت: آن حضرت به پیری نرسیده بود مگر اندکی.

٥٨٩٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ قَالَ: سُئِلَ أَنَسٌ عَنْ خِضَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَبْلُغْ مَا يَخْضِبُ، لَوْ شِئْتُ أَنْ أَعُدَّ شَمَطَاتِهِ فِي لِحْيَتِهِ. [راجع: ٣٥٥٠، أخرجه مسلم: ٢٣٤١ بزيادة].

٥٨٩٥ ـ از حمّاد بن زَید، از ثابت روایت است که گفت: دربارهٔ رنگ کردن موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از انس سؤال شد وی گفت: آن حضرت به حالتی نرسیده بود که موی رنگ کند، اگر می‌خواستم، موهای سفید (متمایل به سفیدی) ریش آن حضرت را می‌شمردم.

٥٨٩٦- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ قَالَ: أَرْسَلَنِي أَهْلِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ - وَقَبَضَ إِسْرَائِيلُ ثَلَاثَ أَصَابِعَ - مِنْ قُصَّةٍ، فِيهِ شَعَرٌ مِنْ شَعَرِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ إِذَا أَصَابَ الْإِنْسَانَ عَيْنٌ أَوْ شَيْءٌ بَعَثَ إِلَيْهَا مِخْضَبَهُ، فَاطَّلَعْتُ فِي الْجُلْجُلِ، فَرَأَيْتُ شَعَرَاتٍ حُمْرًا. [انظر: ٥٨٩٧، ٥٨٩٨].

٥٨٩٦ ـ از اسرائیل، از عثمان بن عبدالله بن مَوهَب روایت است که گفت: خانواده‌ام مرا با ظرفی آب نزد اُمّ سَلَمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد و اسرائیل سه انگشت خود را گشاده کرد تا (کوچکی) ظرف را نشان دهد که در آن تارهایی از موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بود.

هرگاه کسی را چشم‌زخم می‌رسید یا چیزی دیگر، ظرف کوچکی (آب) را نزد اُمّ سَلَمه می‌فرستاد[1] من در آن ظرف نگریستم و چندتار موی سرخ دیدم.

٥٨٩٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا سَلَّامٌ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَأَخْرَجَتْ إِلَيْنَا شَعَرًا مِنْ شَعَرِ النَّبِيِّ ﷺ مَخْضُوبًا. [راجع: ٥٨٩٦].

٥٨٩٧ ـ از سلام، از عثمان بن عبدالله بن مَوْهَب روایت است که گفت: نزد اُمّ سلمه رفتم، وی تارهای موی، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را بیرون آورد که به حنا رنگ شده بود.

٥٨٩٨- وَقَالَ لَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا نُصَيْرُ بْنُ أَبِي الْأَشْعَثِ، عَنِ ابْنِ مَوْهَبٍ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ أَرَتْهُ شَعَرَ النَّبِيِّ ﷺ أَحْمَرَ. [راجع: ٥٨٩٦].

٥٨٩٨ ـ از نُصَیر بن ابی اَشعَث، از ابن مَوهَب روایت است که گفت: اُمّ سلمه موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را به وی نشان داد که سرخ بود.

۱- اُمّ سلمه تارهای موی آن حضرت را در ظرف غوطه می‌داد و آن ظرف را واپس می‌فرستاد و تا از آن آب تبرّک بنوشند یا بر خود بمالند تا درمان شوند. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری.»

٦٧- باب: الْخِضَاب

٥٨٩٩- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ». [راجع: ٣٤٦٢، أخرجه مسلم: ٢١٠٣].

باب ـ ۶۷: رنگ کردن موی.

۵۸۹۹ ـ از ابو سَلَمه و سُلیمان بن یَسار روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «همانا یهـود و نصارا موی خویـش را رنگ نمی‌کنند پس شما خلاف آنها عمل کنید.»

٦٨- باب: الْجَعْد

٥٩٠٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلا بِالْقَصِيرِ، وَلَيْسَ بِالأَبْيَضِ الأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالآدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلا بِالسَّبِطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعَرَةً بَيْضَاءَ. [راجع: ٣٥٤٧، أخرجه مسلم: ٢٣٤٧].

باب ـ ۶۸: گیسو.

۵۹۰۰ ـ از مالـک بـن انـس، از ربیعه بن ابی عبدالرحمن، از انـس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که از وی شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نه بلند قامت مشـخص بود و نه کوتاه قامت، نه هم بسـیار سـفیدگون بود و نه هم گندم‌گـون، موی وی نه بسـیار پُر شکن بود و نه صاف و فروهشته، خداوند او را بر سر چهل سالگی (به پیامبری) مبعوث کرد و ده سال در مکه زیست و ده سال در مدینه و خداوند او را در سر شصت سالگی بمیراند و در سـر و ریش وی بیست تار سفید نبود.[1]

٥٩٠١- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يَقُولُ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ.

قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِي، عَنْ مَالِكٍ: إِنَّ جُمَّتَهُ لَتَضْرِبُ قَرِيبًا مِنْ مَنْكِبَيْهِ.

قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ، مَا حَدَّثَ بِهِ قَطُّ إِلا ضَحِكَ.

قَالَ شُعْبَةُ: شَعَرُهُ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ. [راجع: ٣٥٥١، أخرجه مسلم: ٢٣٣٧].

۵۹۰۱ ـ از اسـرائیل، از ابواسـحاق روایـت اسـت که گفت: از براء (بن عازب) شنیدم که می‌گفت: هیچ کس را در حُلّهٔ سـرخ نیکوتر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) ندیده‌ام. برخی از یاران من گفته‌اند که مالک (راوی) گفته است: گیسـوی آن حضرت تا نزدیک شـانه‌های وی می‌رسید.[2]

۱- در بعضی روایتها بودن آن حضرت پس از بعثت در مکه سیزده سال است و در مدینه به اتفاق ده سال است. محاسبان عرب کسور را حذف می‌کنند.

۲- امام بخاری گفت که این روایت مجهول است. «تیسیرالقاری»

ابواسحاق گفت: از براء شنیدم که بیش از یک بار این حدیث را می‌گفت و هرگاه این حدیث را می‌گفت (از تعجّب) می‌خندید.
شُعبه گفت: موی آن حضرت تا نرمهٔ گوش وی می‌رسید.

۵۹۰۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قالَ: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ، فَرَأَيْتُ رَجُلاً آدَمَ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ، لَهُ لِمَّةٌ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ اللِّمَمِ قَدْ رَجَّلَهَا، فَهِيَ تَقْطُرُ مَاءً، مُتَّكِئًا عَلَى رَجُلَيْنِ، أَوْ عَلَى عَوَاتِقِ رَجُلَيْنِ، يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، وَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ جَعْدٍ قَطَطٍ، أَعْوَرِ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ، فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ». [راجع: ۳۴۴۰، أخرجه مسلم: ۱۶۹]

۵۹۰۲ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «امشب خودم را نزدیک کعبه دیدم، مردی گندم‌گون را دیدم مانند نیکوترین مردی که از مردان گندم‌گون دیده باشی که دارای گیسوانی آویخته تا نرمهٔ گوش بود مانند نیکوترین گیسوانی که دیده باشی، شانه کرده که از آن آب می‌چکد که بر دو مرد تکیه کرده است ـ یا بر شانه‌های دو مرد ـ و کعبه را طواف می‌کند. من پرسیدم که وی کیست؟ گفته شد: مسیح پسر مریم است.
ناگاه مردی مرغوله موی مجعّد را دیدم که چشم راستش کور است، گویی چشم وی دانهٔ انگور است. پرسیدم این کیست؟ گفته شد: مسیح دجال است.

۵۹۰۳- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا حَبَّانُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَضْرِبُ شَعَرُهُ مَنْكِبَيْهِ. [انظر: ۵۹۰۴]

۵۹۰۳ ـ از حبّان، از همّام، از قتاده روایت است که انس گفت: همانا موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا شانه‌هایش می‌رسید.

۵۹۰۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: كَانَ يَضْرِبُ شَعَرُ النَّبِيِّ ﷺ مَنْكِبَيْهِ. [راجع: ۵۹۰۳]

۵۹۰۴ ـ از همّام از قتاده روایت است که انس گفت: موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا شانه‌هایش می‌رسید.

۵۹۰۵- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ عَنْ شَعَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: كَانَ شَعَرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجِلاً، لَيْسَ بِالسَّبِطِ وَلَا الْجَعْدِ، بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَعَاتِقِهِ.

۵۹۰۵ ـ از جریر از قتاده روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) دربارهٔ موی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدم. گفت: موی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم)

[انظر: ۵۹۰۶، أخرجه مسلم: ۲۳۳۸].

شانه‌زده (اندکی مجعّد) بود، نه صاف و هموار بود و نه مُجعّد و میان گوشها و شانه‌ها آویخته بود.

۵۹۰۶- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْيَدَيْنِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ شَعَرُ النَّبِيِّ ﷺ رَجِلاً، لا جَعْدَ وَلا سَبِطَ. [راجع: ۵۹۰۵، أخرجه مسلم: ۲۳۳۸].

۵۹۰۶ ـ از جریر، از قتاده روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستهای بزرگ بود و کسی را پس از وی مانند وی ندیده‌ام و موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شانه‌زده بود، نه مجعّد و نه صاف و هموار.

۵۹۰۷- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْيَدَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ وَلا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الْكَفَّيْنِ. [انظر: ۵۹۰۸، ۵۹۱۰، ۵۹۱۱].

۵۹۰۷ ـ از جریر بن حازم از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستها و پاهای بزرگ و روی نیکو بود، کسی را نه پس از وی و نه قبل از وی مانند او ندیده بودم. و کفهای دست وی گشاده بود.

۵۹۰۸، ۵۹۰۹- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هَانِئٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَوْ عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ. [راجع: ۵۹۰۷].

۵۹۰۸، ۵۹۰۹ ـ از همّام، از قتاده، از انس روایت بن مالک یا از مردی روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای پاهای بزرگ و رخساری نیکو بود کسی را پس از وی مانند وی ندیده‌ام.

۵۹۱۰- وَقَالَ هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ شَثْنَ الْقَدَمَيْنِ وَالْكَفَّيْنِ. [راجع: ۵۹۰۷]

۵۹۱۰ ـ و هِشام از مَعمَر از قتاده، از انس روایت کرده است که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستها و پاهای بزرگ بود.

۵۹۱۱، ۵۹۱۲- وَقَالَ أَبُو هِلالٍ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ، أَوْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ شَبَهًا لَهُ. [راجع: ۵۹۰۷]

۵۹۱۱، ۵۹۱۲ ـ و ابوهِلال گفت: از قَتاده، از انس، یا جابر بن عبدالله روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستها و پاهای بزرگ بود، کسی را پس از وی که به او شبیه باشد ندیده‌ام.

۵۹۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قال: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: فَذَكَرُوا الدَّجَّالَ، فَقَالَ: إِنَّهُ

۵۹۱۳ ـ از ابن عَون روایت است که مجاهد گفت: ما نزد ابن عباس (رضی‌الله عنهما) بودیم. از دجّال یاد کردند. کسی گفت: همانا میان دو

مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَمْ أَسْمَعْهُ قَالَ ذَاكَ ، وَلَكِنَّهُ قَالَ : «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَانْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ ، وَأَمَّا مُوسَى فَرَجُلٌ آدَمُ جَعْدٌ ، عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ ، مَخْطُومٍ بِخُلْبَةٍ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي» . [راجع: ١٥٥٥ أخرجه مسلم: ١١٨٤].

چشم او «کافر» نوشته شده است.
ابن عباس گفت: از آن حضرت نشنیدم که این را گفته باشد، ولی شنیده‌ام که فرمود: «اما ابراهیم، (شباهت وی را) به هم‌صحبت خود (آن حضرت) بنگرید، و اما موسی، مردی است گندم‌گون، دارای موی مجعّد، بر شتری سرخ‌گون سوار است که شتر دارای مهار نیکو است، گویی اکنون به سوی وی می‌نگرم که در وادی فرود می‌آید و تَلْبیه (لبیک) می‌گوید.»

٦٩- باب: التَّلْبِيدِ

٥٩١٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ : مَنْ ضَفَّرَ فَلْيَحْلِقْ ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالتَّلْبِيدِ . وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ : لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُلَبِّدًا . [راجع: ١٥٤٠].

باب ـ ۶۹: تَلبید موی را با مادهٔ چسبنده.

۵۹۱۴ ـ از زُهری، از سالِم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: از عمر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: کسی که موی خود را می‌بافد، باید آن را بتراشد و با تَلبید مشابهت نکنید (در حالی که در احرام نمی‌باشید). و ابن عمر گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که (در حالت احرام) موی را به هم چسبانده بود.

٥٩١٥- حَدَّثَنِي حِبَّانُ بْنُ مُوسَى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَا : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ مُلَبِّدًا ، يَقُولُ : «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ ، لَا شَرِيكَ لَكَ» . لَا يَزِيدُ عَلَى هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ . [راجع: ١٥٤٠، أخرجه مسلم: ١١٨٤].

۵۹۱۵ ـ از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که تلبیه می‌کرد در حالی که موی را به هم چسبانده بود و می گفت: «لَبَّیکَ اللّهُمَّ لَبَّیک، لَبَّیکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیک، إنَّ الحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَ المُلک، لا شَریکَ لَک» و بر این کلمات چیزی زیاد نمی‌کرد.

٥٩١٦- حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ،

۵۹۱۶ ـ از مالک، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: حَفصه (رضی‌الله عنهما)

زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلَا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». [راجع: ۱۵۶۶، أخرجه مسلم: ۱۲۲۹].

همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: گفتم: یا رسول‌الله! چرا چنین است که مردم از احرام عُمرهٔ خود برآمده‌اند و تو از احرام عمرهٔ خود بیرون نیامده‌ای؟ فرمود: «من موی سرم را به هم چسبانیدم و هَدْی (حیوان قربانی) را قلاده کردم و از احرام بیرون نمی‌آیم تا آن را ذبح کنم.

۷۰- باب: الْفَرْقِ

باب ـ ۷۰: فَرْق.

۵۹۱۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ، وَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ أَشْعَارَهُمْ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُؤُوسَهُمْ، فَسَدَلَ النَّبِيُّ ﷺ نَاصِيَتَهُ، ثُمَّ فَرَقَ بَعْدُ. [راجع: ۳۵۵۸، أخرجه مسلم: ۲۳۳۶].

۵۹۱۷ ـ از ابن شهاب (زُهری) از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آنچه به وی امر نشده بود، موافقت اهل کتاب را دوست می‌داشت و اهل کتاب موی خویش را فرو می‌گذاشتند و مشرکان سر خویش را فرق (راهی در میان موی سر) می‌گذاشتند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) موی جلو سر خود را فرو می‌نهاد ولی بعداً فرق می‌گذاشت.

۵۹۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الطِّيبِ فِي مَفَارِقِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ.

قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ. [راجع: ۲۷۱، أخرجه مسلم: ۱۱۹۰].

۵۹۱۸ ـ از ابراهیم، از اَسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنهما) گفت: گویی اکنون به سوی درخشش خوشبویی فرقهای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگرم که در حال احرام بود.

عبدالله (یکی از راویان) گفت: در فرق پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به جای فرقهای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)!)

۷۱- باب: الذَّوَائِبِ

۵۹۱۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ عَنْبَسَةَ: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ (ح).

وحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بِتُّ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ خَالَتِي، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا، قَالَ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، قَالَ: فَأَخَذَ بِذُؤَابَتِي فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ.

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ: بِهَذَا، وَقَالَ: بِذُؤَابَتِي، أَوْ بِرَأْسِي. [راجع: ۱۱۷، أخرجه مسلم: ۷۶۳].

باب ـ ۷۱: موهای بافته شده (گیسو).

۵۹۱۹ ـ از ابوبِشر، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس (رضی‌الله عنهما) روایت است که: شبی را در خانهٔ خالهٔ خود مَیمونه بنت حارث (همسر آن حضرت) گذراندم و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نظر به نوبت) در آن شب نزد وی بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست که نماز شب بگزارد، من به جانب چپ آن حضرت (به نماز) ایستادم، آن حضرت از گیسوهای من گرفت و مرا به جانب راست خود آورد.
از عَمرو بن محمد، از هُشَیم روایت است که ابوبِشر همین حدیث را گفت و (سعید بن جُبَیر از ابن عباس چنین آورده است که ابن عباس گفت) از گیسوهای من یا از سر من گرفت.

۷۲- باب: الْقَزَعِ

۵۹۲۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَخْلَدٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ حَفْصٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ نَافِعٍ أَخْبَرَهُ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنِ الْقَزَعِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: قُلْتُ: وَمَا الْقَزَعُ؟ فَأَشَارَ لَنَا عُبَيْدُاللَّهِ قَالَ: إِذَا حَلَقَ الصَّبِيَّ، وَتَرَكَ هَا هُنَا شَعَرَةً وَهَا هُنَا وَهَا هُنَا، فَأَشَارَ لَنَا عُبَيْدُاللَّهِ إِلَى نَاصِيَتِهِ وَجَانِبَيْ رَأْسِهِ. قِيلَ لِعُبَيْدِاللَّهِ: فَالْجَارِيَةُ وَالْغُلَامُ؟ قَالَ: لَا أَدْرِي، هَكَذَا قَالَ: الصَّبِيِّ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: وَعَاوَدْتُهُ، فَقَالَ: أَمَّا الْقُصَّةُ وَالْقَفَا لِلْغُلَامِ فَلَا بَأْسَ بِهِمَا، وَلَكِنَّ الْقَزَعَ أَنْ يُتْرَكَ

باب ـ ۷۲: قَزَع (موی بعضی جای سر کودک را چیدن.)

۵۹۲۰ ـ از عُبیدالله بن حَفص، از عمر بن نافع از نافع مولی عبدالله روایت است که از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) شنیده است که می‌گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که از قَزَع منع می‌کرد.
عبیدالله (راوی) می‌گوید: گفتم: و قَزَع چیست؟ عبیدالله (به سر خود) به ما اشاره کرد (و گفت که عمر بن نافع) گفته است: چون سر کودک تراشیده شود و اینجا و آنجا و اینجا، موی گذاشته شود، عبیدالله به ما به سوی پیشانی و دو جانب سر خود اشاره کرد. به عبیدالله

بِنَاصِيَتِهِ شَعَرٌ ، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ غَيْرُهُ ، وَكَذَلِكَ شَقُّ رَأْسِهِ هَذَا وَهَذَا . [انظر: ۵۹۲۱، أخرجه مسلم: ۲۱۲۰، ببعض قول عبيد].

گفته شد: آیا (این حکم) دختر و پسر را شامل است؟ گفت: نمی‌دانم، همچنین گفته شده است که: کودک. عبیدالله گفت: بار دیگر از وی (عمر بن نافع) پرسیدم. وی گفت: ولی موی شقیقه و پشت سر پسر، در گذاشتن آن باکی نیست. لیکن قَزَع، آن است که در پیشانی موی (طره) بگذارند و در دیگر جای سر موی نباشد و همچنان است که به این جانب و آن جانب سر (طره) بگذارند.

۵۹۲۱- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقَزَعِ . [راجع: ۵۹۲۰ ، أخرجه مسلم: ۲۱۲۰].

۵۹۲۱ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از قَزَع منع کرده است.

۷۳- باب: تَطْيِيبِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا بِيَدَيْهَا

باب ـ ۷۳: خوشبویی مالیدن زن با دو دست، شوهر خود را.

۵۹۲۲- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : طَيَّبْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِيَدِي لِحُرْمِهِ ، وَطَيَّبْتُهُ بِمِنًى قَبْلَ أَنْ يُفِيضَ . [راجع: ۱۵۳۹ ، أخرجه مسلم: ۱۱۸۹ ، دون "منى"].

۵۹۲۲ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را به هنگام احرام گرفتن وی با دو دست خود خوشبویی مالیدم. و آن حضرت را در مِنی قبل از اینکه طواف اضافه کند خوشبویی مالیدم.

۷۴- باب: الطِّيبِ فِي الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ .

باب ـ ۷۴: خوشبویی مالیدن در سر و ریش.

۵۹۲۳- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ ﷺ بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ ، حَتَّى أَجِدَ وَبِيصَ الطِّيبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ . [راجع: ۲۷۱ ، أخرجه مسلم: ۱۱۹۰].

۵۹۲۳ ـ از عبدالرحمن بن اسود، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را با بهترین خوشبویی که پیدا می‌کردم، خوشبویی می‌مالیدم تا آنکه درخشش خوشبویی را در سر و ریش آن حضرت در

می‌یافتم.

٧٥- باب: الامْتِشَاطِ

٥٩٢٤- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ رَجُلًا اطَّلَعَ مِنْ جُحْرٍ فِي دَارِ النَّبِيِّ ﷺ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَحُكُّ رَأْسَهُ بِالْمِدْرَى، فَقَالَ: «لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ تَنْظُرُ، لَطَعَنْتُ بِهَا فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الإِذْنُ مِنْ قِبَلِ الأَبْصَارِ». [انظر: ٦٢٤١، ٦٩٠١، أخرجه مسلم: ٢١٥٦، بلفظ "من أجل البصر"]

باب ـ ۷۵: شانه کردن موی.

٥٩٢٤ ـ از زُهری روایت است که سهل بن سعد گفت: مردی از سوراخی به خانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگریست، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سر خود را با مِدرَی (نوعی شانه) می‌خراشید. آن حضرت به وی گفت: «اگر می‌دانستم که تو می‌نگری، با این مَدر در چشم تو می‌زدم، همانا اجازه گرفتن به این سبب حکم شده است که برای دیدن است.» (دیدن بدون اجازه مجاز نیست.)

٧٦- باب: تَرْجِيلِ الْحَائِضِ زَوْجَهَا

٥٩٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُرَجِّلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا حَائِضٌ.

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: مِثْلَهُ. [راجع: ٢٩٥، أخرجه مسلم: ٢٩٧].

باب ـ ۷۶: شانه کردن حایض سر خود را.

٥٩٢٥ ـ از مالِک از ابن شهاب، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من سرِ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را شانه می‌کردم، در حالی که حایض بودم.
عبدالله بن یوسف، از مالک، از هِشام، از پدرش، از عایشه مثل حدیث مذکور را روایت کرده است.

٧٧- باب: التَّرْجِيلِ وَالتَّيَمُّنِ فِيهِ

٥٩٢٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ مَا اسْتَطَاعَ، فِي تَرَجُّلِهِ

باب ـ ۷۷: شانه کردن و از جانب راست آغاز کردن.

٥٩٢٦ ـ از سُلَیم، از مَسروق روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آغاز کردن از جانب راست را درخور توان خود

وَوُضُوئِهِ. [راجع: ١٦٨، أخرجه مسلم: ٢٦٨].

دوست می‌داشت، در شانه کردن و وضو کردن خود.

٧٨- باب: مَا يُذْكَرُ فِي الْمِسْكِ

باب ـ ۷۸: آنچه در مورد مُشک یاد شده است.

٥٩٢٧- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلا الصَّوْمَ، فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ». [راجع: ١٨٩٤، أخرجه مسلم: ١١٥١].

۵۹۲۷ ـ از زُهری، از ابن مُسیَّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «(خداوند می‌فرماید) هر عمل (نیک) بنی‌آدم برای خودش است به‌جز روزه که آن برای من است، و من پاداش آن را می‌دهم، و بوی دهن روزه‌دار به نزد خدا از بوی مشک خوشبوتر است.»

٧٩- باب: مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الطِّيبِ

باب ـ ۷۹: آنچه پسندیده است از خوشبویی.

٥٩٢٨- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ إِحْرَامِهِ بِأَطْيَبِ مَا أَجِدُ. [راجع: ١٥٣٩، أخرجه مسلم: ١١٨٩].

۵۹۲۸ ـ از هِشام، از عثمان بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را هنگام احرام گرفتن وی از هرگونه خوشبویی که می‌یافتم خوشبویی می‌زدم.

٨٠- باب: مَنْ لَمْ يَرُدَّ الطِّيبَ

باب ـ ۸۰: کسی که خوشبویی را رد نمی‌کند.

٥٩٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ. [راجع: ٢٥٨٢].

۵۹۲۹ ـ از ثُمامه بن عبدالله روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: وی (هدیهٔ) خوشبویی را رد نمی‌کرد و گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (هدیهٔ) خوشبویی را رد نمی‌کند.

۸۱- باب: الذَّرِيرَةِ

۵۹۳۰- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ: أَوْ مُحَمَّدٌ عَنْهُ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُرْوَةَ: سَمِعَ عُرْوَةَ وَالْقَاسِمَ يُخْبِرَانِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، لِلْحِلِّ وَالإِحْرَامِ. [راجع: ۱۵۳۹، أخرجه مسلم: ۱۱۸۹].

باب ـ ۸۱: ذریره (نوعی خشبویی).

۵۹۳۰ ـ از عمر بن عبدالله بن عُروه روایت است که از عُروه و قاسم شنیده است که می‌گفتند: عایشه گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را در حجّةالوداع با دستان خویش ذریرَه مالیدم، آنگاه که از اِحرام برآمد و آنگاه که احرام گرفت.

۸۲- باب: الْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ

۵۹۳۱- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ تَعَالَى». مَالِي لا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ إِلَى: ﴿فَانْتَهُوا﴾. [الحشر: ۷]. [راجع: ۴۸۸۶، أخرجه مسلم: ۲۱۲۵].

باب ـ ۸۲: زنانی که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند.

۵۹۳۱ ـ از ابراهیم، از علقمه روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: «خداوند لعنت کرده است بر: زنانی که (بر پوست) زنان خالکوبی می‌کنند و آنانی تقاضای خالکوبی می‌کنند، و زنانی که موی صورت می‌چینند، و زنانی که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند و تغییردهندگان آفرینش خدای تعالی.» مرا چه حال که لعنت نکنم، کسی را که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده است و آن در کتاب خدا: «آنچه را پیامبر به شما بدهد، بگیرید و هر آنچه را منع کند از آن باز ایستید.» (الحشر، ۷)

۸۳- باب: الْوَصْلِ فِي الشَّعَرِ

۵۹۳۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ عَامَ حَجَّ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَهُوَ

باب ـ ۸۳: پیوند موی به موی.

۵۹۳۲ ـ از مالک، از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن بن عَوف شنیده است که وی در سالی که حج کرده بود از مُعاویه بن ابی‌سُفیان شنیده است که بر منبر بود، و کاکل یکی از

يَقُولُ، وَتَنَاوَلَ قُصَّةً مِنْ شَعَرٍ كَانَتْ بِيَدِ حَرَسِيٍّ: أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ: «إِنَّمَا هَلَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَ هَذِهِ نِسَاؤُهُمْ». [راجع: ۳۴۶۸، أخرجه مسلم: ۲۱۲۷].

نگهبانان را گرفته بود و می‌گفت: علمای شما کجا هستند؟ از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که از این (پیوند مو به مو) منع می‌کرد و می‌فرمود: «همانا بنی‌اسراییل آنگاه هلاک شدند، که زنانشان چنین می‌کردند.»

۵۹۳۳- وَقَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ».

۵۹۳۳ ـ از زید بن اسلم، از عطأ بن یسار از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند لعنت کرده است بر زنی که موی (خود یا دیگری را) پیوند می‌کند و زنی که موی خود را پیوند کرده است و بر کسی که (خود یا دیگری را) خالکوبی می‌کند و کسی که خالکوبی شده است.»

۵۹۳۴- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ مُسْلِمِ بْنِ يَنَّاقٍ يُحَدِّثُ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ جَارِيَةً مِنَ الْأَنْصَارِ تَزَوَّجَتْ، وَأَنَّهَا مَرِضَتْ فَتَمَعَّطَ شَعَرُهَا، فَأَرَادُوا أَنْ يَصِلُوهَا، فَسَأَلُوا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ».

تَابَعَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ صَفِيَّةَ، عَنْ عَائِشَةَ. [راجع: ۵۲۰۵، أخرجه مسلم: ۲۱۲۳].

۵۹۳۴ ـ از صَفِیّه بنت شَیبَه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: دختری از انصار ازدواج کرد و سپس مریض شد و مویش ریخت، خواستند که موی او را پیوند کنند، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کردند، فرمود: «خداوند بر زنی که موی (خود یا دیگری را) پیوند می‌دهد و بر زنی که مویش را پیوند می‌کند، لعنت کرده است.»
متابعت کرده است (شُعبه را) اسحاق، از اَبان بن صالح، از حسن، از صَفیّه، از عایشه.

۵۹۳۵- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَتْنِي أُمِّي، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي أَنْكَحْتُ ابْنَتِي، ثُمَّ أَصَابَهَا شَكْوَى، فَتَمَرَّقَ رَأْسُهَا، وَزَوْجُهَا يَسْتَحِثُّنِي بِهَا، أَفَأَصِلُ رَأْسَهَا؟ فَسَبَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْوَاصِلَةَ

۵۹۳۵ ـ از منصور بن عبدالرحمن، از مادر وی روایت است که اسمأ بنت ابوبکر(رضی‌الله عنهما) گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: من دخترم را به ازدواج کسی درآوردم، سپس وی مریض شد و مویش ریخت شوهر او مرا وا داشته است که، آیا موی سر او را پیوند کنم؟

وَالْمُسْتَوْصِلَةَ . [انظر: ۵۹۳۶، ۵۹۴۱، أخرجه مسلم: ۲۱۲۲، بلفظ «لعن»].

۵۹۳۶- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنِ امْرَأَتِهِ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ . [راجع: ۵۹۳۵، أخرجه مسلم: ۲۱۲۲، بزيادة].

۵۹۳۷- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ».

وَقَالَ نَافِعٌ: الْوَشْمُ فِي اللِّثَةِ. [انظر: ۵۹۴۰، ۵۹۴۲، ۵۹۴۷، أخرجه مسلم: ۲۱۲۴، بدون قول نافع]

۵۹۳۸- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ: قَدِمَ مُعَاوِيَةُ الْمَدِينَةَ، آخِرَ قَدْمَةٍ قَدِمَهَا، فَخَطَبَنَا فَأَخْرَجَ كُبَّةً مِنْ شَعَرٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ أُرَى أَحَدًا يَفْعَلُ هَذَا غَيْرَ الْيَهُودِ، إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَمَّاهُ الزُّورَ. يَعْنِي الْوَاصِلَةَ فِي الشَّعَرِ. [راجع: ۳۴۶۸، أخرجه مسلم: ۲۱۲۷].

۸۴- باب: الْمُتَنَمِّصَاتِ

۵۹۳۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: لَعَنَ عَبْدُ اللَّهِ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُتَنَمِّصَاتِ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُغَيِّرَاتِ

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زنی را که موی پیوند می‌کند و زنی را که می خواهد مویش پیوند شود، دشنام داد.

۵۹۳۶ ـ از هِشام بن عُروه روایت است که از زن خود فاطمه روایت کرده که اسما بنت ابوبکر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر زنی که موی پیوند می‌زند و زنی که مویش میخواهد پیوند شود، لعنت کرده است.

۵۹۳۷ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند بر زنی که موی پیوند می‌کند و زنی که می خواهد مویش پیوند شود و بر زنی که خالکوبی می‌کند و زنی که خالکوبی می‌شود لعنت کرده است.» و نافع گفت: خالکوبی بر گوشت دندان است.

۵۹۳۸ ـ از عَمرو بن مرّه روایت است که گفت: از سعید بن مُسیّب شنیده‌ام که گفت: معاویه (در دوران خلافت خود) به مدینه آمد و این آخرین آمدن وی به مدینه بود، وی به ما خطبه خواند و گلولهٔ مویی بیرون آورد و گفت: هیچ یک را ندیده بودم که چنین کند به‌جز یهود. همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) این را تقلّب خوانده است: یعنی پیوند کننده موی را.

باب ـ ۸۴: زنانی که موی صورت خود را می‌چینند.

۵۹۳۹ ـ از منصور، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمه گفت: عبدالله (ابن مسعود) بر زنانی که خالکوبی می‌کنند و زنانی که موی صورت

خَلْقَ اللَّهِ ، فَقَالَتْ أُمُّ يَعْقُوبَ : مَا هَذَا ؟ قَالَ عَبْدُاللَّهِ : وَمَا لِي لا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ ؟ قَالَتْ : وَاللَّهِ لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ فَمَا وَجَدْتُهُ ، قَالَ : وَاللَّهِ لَئِنْ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ : ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] [راجع: ۴۸۸۶ ، أخرجه مسلم: ۲۱۲۵ ، مطولاً] .

خــود را می‌چینند و زنانی که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند و تغییردهندهٔ آفرینش خداوند هستند لعنت کرده است.

اُمِّ یعقــوب گفت: این لعنت چیســت؟ عبدالله (بن مسعود) گفت: من چرا لعنت نکنم، کسانی را که رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده است و آن در کتاب خداست.

اُمِّ یعقوب گفت: به خدا ســوگند که من (تمام) قــرآن را که میان این دو لوح اســت خوانده‌ام ولی چنین چیزی نیافته‌ام.

عبــدالله (بن مســعود) گفت: به خدا ســوگند اگر (به دقت) می‌خوانــدی درمی‌یافتی: «آنچه را پیامبر به شــما بدهد بگیریــد و آنچه را منع می‌کند از آن باز ایستید.»
(الحشر، ۷)

۸۵- بَابُ: الْمَوْصُولَةِ

باب ـ ۸۵: زنی که موی را پیوند می‌کند.

۵۹۴۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ . [راجع: ۵۹۳۷ ، أخرجه مسلم: ۲۱۲۴] .

۵۹۴۰ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفــت: پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) بر زنی که مــوی را پیوند می‌کند و زنــی کــه مویــش پیوند می‌شــود و زنی که خالکوبی می‌کند و زنی که خالکوبی می‌شــود لعنت کرده است.

۵۹۴۱- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَنَّهُ سَمِعَ فَاطِمَةَ بِنْتَ الْمُنْذِرِ تَقُولُ : سَمِعْتُ أَسْمَاءَ قَالَتْ : سَأَلَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ ابْنَتِي أَصَابَتْهَا الْحَصْبَةُ ، فَامَّرَقَ شَعَرُهَا ، وَإِنِّي زَوَّجْتُهَا ، أَفَأَصِلُ فِيهِ ؟ فَقَالَ : «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمَوْصُولَةَ» . [راجع: ۵۹۳۵ ، أخرجه مسلم: ۲۱۲۲] .

۵۹۴۱ ـ از هشــام روایت اســت کــه از فاطمه بنت مُنذِر شــنیده اســت که می‌گفت: از اسماء شــنیده‌ام که گفت: زنی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ســؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله، همانا دخترم به بیماری سُرخجه (سرخک) مبتلا شده و موی وی ریخته اســت و من او را به شوهر

داده‌ام، آیا موی او را پیوند کنم؟ آن حضرت فرمود: «خداوند زنی را که موی پیوند می‌کند و زنی را که می خواهد موی وی پیوند شود لعنت کرده است.»

٥٩٤٢- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ: حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، أَوْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَعَنَ اللهُ الْوَاشِمَةَ وَالْمُوتَشِمَةَ، وَالْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ». يَعْنِي: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٥٩٣٧، أخرجه مسلم: ٢١٢٤].

٥٩٤٢ ـ از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم، یا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند زنی را که خالکوبی می‌کند و زنی را که می خواهد خالکوبی شود، و زنی که موی را پیوند کند و زنی را که می خواهد مویش پیوند شود، لعنت کرده است.» یعنی: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده ا ست.

٥٩٤٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ، مَا لِي لاَ أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللهِ، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ [راجع: ٤٨٨٦، أخرجه مسلم: ٢١٢٥، مطولاً].

٥٩٤٣ ـ از منصور، از ابراهیم، از عَلقَه روایت است که ابن مسعود (رضی‌الله عنه) گفت: خداوند زنانی را که می خواهند خالکوبی می‌کنند و زنانی را که خالکوبی می‌شوند و زنانی را که موی صورت می‌چینند و زنانی را که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند، و آفرینش خدا را تغییر می‌دهند لعنت کرده است. پس من چرا لعنت نکنم و کسانی را که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده است، آن در کتاب خداست.

٨٦- باب: الْوَاشِمَةِ

باب ـ ۸۶: زنی که خالکوبی می‌کند (پوست را نقش و نگار می‌کند)

٥٩٤٤- حَدَّثَنِي يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْعَيْنُ حَقٌّ». وَنَهَى عَنِ الْوَشْمِ. [راجع: ٥٧٤٠، أخرجه مسلم: ٢١٨٧، دون ذكر "الوشم"].

٥٩٤٤ ـ از مَعمر، از همّام روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چشم‌زخم (نظر) حق است.» و آن حضرت از خالکوبی منع

حَدَّثَنِي ابْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: ذَكَرْتُ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ حَدِيثَ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ: سَمِعْتُهُ مِنْ أُمِّ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، مِثْلَ حَدِيثِ مَنْصُورٍ. [راجع: ٤٨٨٦، أخرجه مسلم: ٢١٢٥].

کرده است.
از ابن بشّار، از ابن مَهدی روایت است که سُفیان گفت: حدیث منصور (۵۹۴۳) را که از ابراهیم، از عَلقمه، از عبدالله (ابن مسعود) روایت کرده به عبدالرحمن بن عابس یاد کردم. گفت: از اُمّ یعقوب شنیده‌ام که از عبدالله (ابن مسعود) مثل حدیث منصور را روایت می‌کرد.

٥٩٤٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي، فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الدَّمِ، وَثَمَنِ الْكَلْبِ، وَآكِلِ الرِّبَا وَمُوكِلِهِ، وَالْوَاشِمَةِ وَالْمُسْتَوْشِمَةِ. [راجع: ٢٠٨٦].

٥٩٤٥ ـ از شُعبه، از عَون بن ابی جُحَیفه روایت است که گفت: پدرم را دیدم که گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بهای خون و بهای سگ و خوردن ربا (سود) و دادن آن و خالکوب‌کننده و آنکه میخواهدخالکوبی‌شوند، منع کرده است.

٨٧- باب: الْمُسْتَوْشِمَةِ

باب ـ ۸۷ زن خواستار خالکوبی

٥٩٤٦- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ تَشِمُ، فَقَامَ فَقَالَ: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ، مَنْ سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْوَشْمِ؟ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا سَمِعْتُ، قَالَ: مَا سَمِعْتَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَشِمْنَ وَلَا تَسْتَوْشِمْنَ».

٥٩٤٦ ـ از عُماره، از ابوزُرعه روایت است که ابوهریره گفت: زنی را نزد عمر آوردند که خالکوبی می‌کرد. عمر برخاست و گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا کسی دربارهٔ خالکوبی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چیزی شنیده است؟
ابوهریره گفت: من ایستادم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، من شنیده‌ام. گفت: چه شنیدی؟ گفتم: شنیدم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «خالکوبی مکن و مخواه که خالکوبی شوی.»

٥٩٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ. [راجع:

٥٩٤٧ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر زنی که موی پیوند می‌کند و زنی که میخواهد موی

٥٩٣٧ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٤] .

او پیوند می‌شود و زنی که خالکوبی می‌کند و زنی که میخواهد خالکوبی شود لعنت کرده است.

٥٩٤٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ : لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّه ، مَا لِي لا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّه ﷺ ، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّه . [راجع: ٤٨٨٦ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٥، مطولاً].

٥٩٤٨ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: خداوند زنان خالکوب‌کننده و آنانی که میخواهندخالکوبی شوند و زنانی که موی صورت را می‌چینند و زنانی که برای زیبایی میدان دندانها را گشاده می‌کنند و آفرینش خدا را تغییر می‌دهند، لعنت کرده است. پس چرا من لعنت نکنم کسی را که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده است؟ و آن در کتاب خداست.

٨٨- باب: التَّصَاوِير

٥٩٤٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْب ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا تَصَاوِيرُ » .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاس : سَمِعْتُ أَبَا طَلْحَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع: ٣٢٢٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٠٦ ، بلفظ «صورة»] .

باب ـ ٨٨: تصویرها.

٥٩٤٩ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه، از ابن عباس روایت است که ابی طَلحه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فرشتگان (رحمت) در خانه‌ای که سگ و تصویر باشد داخل نمی‌شوند.»

و لَیث گفت: از یونُس، از ابن شهاب، از عبیدالله، از ابن عباس روایت است که ابوطلحه شنیده است که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (حدیث مذکور را) شنیده‌ام.

٨٩- باب: عَذَاب الْمُصَوِّرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَة

٥٩٥٠- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ مُسْلِم قَالَ : كُنَّا مَعَ مَسْرُوق فِي دَارِ يَسَار ابْنِ نُمَيْر ، فَرَأَى فِي صُفَّتِهِ تَمَاثِيلَ ، فَقَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّه قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ أَشَدَّ النَّاس

باب ـ ٨٩: عذاب صورتگران در روز قیامت.

٥٩٥٠ ـ از اَعمَش روایت است که مسلم گفت: ما همراه مسروق در سرای یسار ابن نُمَیر بودیم. مسروق در صحن سرای او تصویرهایی دید و گفت: از عبدالله (ابن مسعود) شنیدیم که

عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ». [أخرجه مسلم: ۲۱۰۹، بذكر حوار بين مسروق ومسلم وبدون ذكر يسار].

گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «همانا سخت‌ترین عذاب در نزد خدا در روز قیامت برای صوتگران اند.»

۵۹۵۱ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسانی که این صورتها را می‌سازند در روز قیامت عذاب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید، زنده کنید.»

۹۰- بابٌ: نَقْضِ الصُّوَرِ

۵۹۵۲- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حِطَّانَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا فِيهِ تَصَالِيبُ إِلَّا نَقَضَهُ.

باب ـ ۹۰: شکستن صورتها.

۵۹۵۲ ـ از هشام، از یحیی، از عَمران بن حطّان روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) هرگز نمی‌گذاشت که چیزی در خانه‌اش باشد که در آن صلیب یا نقش صورت باشد مگر آنکه آن را می‌شکست.

۵۹۵۳- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ، فَرَأَى أَعْلَاهَا مُصَوِّرًا يُصَوِّرُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً». ثُمَّ دَعَا بِتَوْرٍ مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ حَتَّى بَلَغَ إِبْطَهُ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَشَيْءٌ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: مُنْتَهَى الْحِلْيَةِ. [انظر: ۷۵۵۹، أخرجه مسلم: ۲۱۱۱، مختصرا].

۵۹۵۳ ـ از عُماره روایت است که ابوزُرعه گفت: با ابوهریره در سرایی در مدینه رفتیم، وی دید که صورتگری در بخش بالای سرای تصویر می‌کشد، ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «(خداوند گفته است) کیست ستمکارتر از کسی که می‌کوشد همچون آفرینش من بیافریند، پس دانه‌ای (از غله) بیافرینید یا پشه‌ای بیافرینند.» سپس ابوهریره ظرفی آب خواست و دستهای خود را تا زیر بغل شست. گفتم ای ابوهریره، آیا (در شستن تا زیر بغل) چیزی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ای؟ گفت: شستن

آخرین جایگاه حِلیه است.[۱]

۹۱- باب: مَا وُطِئَ مِنَ التَّصَاوِيرِ

۵۹۵۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ، وَمَا بِالْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ أَفْضَلُ مِنْهُ، قال: سَمِعْتُ أَبِي قال: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَتَرْتُ بِقِرَامٍ لِي عَلَى سَهْوَةٍ لِي فِيهَا تَمَاثِيلُ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَتَكَهُ وَقَالَ: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ». قَالَتْ: فَجَعَلْنَاهُ وِسَادَةً أَوْ وِسَادَتَيْنِ. [راجع: ۲۴۷۹، أخرجه مسلم: ۲۱۰۷].

باب ـ ۹۱: آنچه از صورتها که محو می‌گردد.

۵۹۵۴ ـ از سُفیان روایت است که گفت: از عبدالرحمن بن قاسم روایت است که از وی بهتری در مدینه نیست، شنیدم که گفت: شنیدم از پدر خود که گفت: از عایشه (رضی‌الله عنها) شنیدم که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از سفری آمد و من طاق خانه را با پرده‌ای پوشیده بودم که در آن صورتهایی بود، چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را دید، پاره کرد و گفت: «سخت‌ترین عذاب در روز قیامت برای کسانی است که مشابه به آفرینش خدا می‌سازند.»
عایشه گفت: من آن پرده را یک بالش یا دو بالش ساختیم.

۵۹۵۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ سَفَرٍ، وَعَلَّقْتُ دُرْنُوكًا فِيهِ تَمَاثِيلُ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَنْزِعَهُ فَنَزَعْتُهُ. [راجع: ۲۴۷۹، أخرجه مسلم: ۲۱۰۷].

۵۹۵۵ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از سفری آمد و من پرده‌ای آویخته بودم که بر آن صورتهایی بود، آن حضرت امر کرد که آن را برکنم، من آن را برکندم.

۵۹۵۶- وَكُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ. [راجع: ۲۵۰، أخرجه مسلم: ۳۱۹].

۵۹۵۶ ـ (عایشه می‌گوید) من و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از یک ظرف غسل می‌کردیم.

۹۲- باب: مَنْ كَرِهَ الْقُعُودَ عَلَى الصُّورَةِ

باب ـ ۹۲: کسی که نشستن بر صورت را ناپسند می‌داند.

۵۹۵۷- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَابِ فَلَمْ

۵۹۵۷ ـ از نافع، از قاسم روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: وی بالشی خرید

۱- مراد از حلیه، غره و تحجیل است و اشاره است به حدیث «تَبْلُغُ الحِلیَةُ حَیْثُ یَبْلُغُ الوُضُوءُ»

يَدْخُلْ، فَقُلْتُ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا أَذْنَبْتُ، قَالَ: «مَا هَذِهِ النُّمْرُقَةُ». قُلْتُ: لِتَجْلِسَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، قَالَ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ الصُّورَةُ». [راجع: ۲۱۰۵، أخرجه مسلم ۲۱۰۷].

که بر آن صورتهایی بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر درِ خانه ایستاد و درون خانه نیامد، گفتم: از گناهی که کرده‌ام به خدا توبه می‌کنم. فرمود: «این بالش برای چیست؟» گفتم: برای آنکه بر آن بنشینی و به آن تکیه کنی. فرمود: «همانا کسانی که این صورتها را کشیده‌اند در روز قیامت عذاب می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید زنده گردانید، و همانا فرشتگان در خانه‌ای که صورت باشد وارد نمی‌شوند.»

۵۹۵۸- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ بُكَيْرٍ، عَنْ بُسْرِ ابْنِ سَعِيدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ، صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ الصُّورَةُ». قَالَ بُسْرٌ: ثُمَّ اشْتَكَى زَيْدٌ فَعُدْنَاهُ، فَإِذَا عَلَى بَابِهِ سِتْرٌ فِيهِ صُورَةٌ، فَقُلْتُ لِعُبَيْدِاللَّهِ، رَبِيبِ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا زَيْدٌ عَنِ الصُّوَرِ يَوْمَ الْأَوَّلِ؟ فَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ حِينَ قَالَ: «إِلَّا رَقْمًا فِي ثَوْبٍ».

وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو، هُوَ ابْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَهُ بُكَيْرٌ: حَدَّثَهُ بُسْرٌ: حَدَّثَهُ زَيْدٌ: حَدَّثَهُ أَبُو طَلْحَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۲۲۵، أخرجه مسلم: ۲۱۰۶].

۵۹۵۸ ـ از بُسر ابن سعید، از زَید بن خالِد، از ابوطلحه صحابهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای که صورت باشد داخل نمی‌شوند.» بُسر می‌گوید: سپس زید (بن خالد راوی این حدیث) بیمار شد، و از وی عیادت کردیم و بر درِ خانه‌اش پرده‌ای بود که در آن صورت بود. من به عُبیدالله پسر اندرِ مَیمونه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتم: آیا نشنیدی هنگامی که می‌گفت: «مگر آنچه در جامه نقش باشد.» و ابن وَهْب گفت: از عَمرو بن حارِث، از بُکَیر، از بُسر، از زَید، از ابوطلحه، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است.

۹۳- باب: كَرَاهِيَةِ الصَّلَاةِ فِي التَّصَاوِيرِ

باب ـ ۹۳: کراهیت نماز در جامهٔ دارای صورت.

۵۹۵۹- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ

۵۹۵۹ ـ از عبدالوارث، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت:

لِعَائِشَةَ ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ : «أَمِيطِي عَنِّي ، فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ لِي فِي صَلَاتِي» . [راجع: ٣٧٤] .

عایشه پرده‌ای (دارای صورت) داشت که با آن جانب خانهٔ خود را پوشانیده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «آن را از نظرم دور کن، همانا صورتهای آن پیوسته در نماز من درنظرم می‌آید.»

٩٤- باب: لا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ

٥٩٦٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ ، هُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : وَعَدَ النَّبِيَّ ﷺ جِبْرِيلُ ، فَرَاثَ عَلَيْهِ ، حَتَّى اشْتَدَّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَقِيَهُ ، فَشَكَا إِلَيْهِ مَا وَجَدَ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلَا كَلْبٌ . [راجع: ٣٢٢٧] .

باب ـ ۹۴: فرشتگان در خانه‌ای که صورت باشد وارد نمی‌شوند.

۵۹۶۰ ـ از عُمر ابن محمد، از سالم، از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: جبرییل وعده کرد که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیاید، ولی در آمدن خود درنگ کرد تا اینکه امر بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گران آمد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که از خانه برآمد، جبرییل را ملاقات کرد و از این حالت به وی شکایت کرد. جبرییل به آن حضرت گفت: ما در خانه‌ای که در آن صورت و سگ باشد وارد نمی‌شویم.

٩٥- باب: مَنْ لَمْ يَدْخُلْ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ

٥٩٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ ، فَعَرَفَتْ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ، مَاذَا أَذْنَبْتُ ؟ قَالَ : « مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ » . فَقَالَتْ : اشْتَرَيْتُهَا لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا

باب ـ ۵۹: کسی که در خانه‌ای که صورت است داخل نمی‌شود.

۵۹۶۱ ـ از مالک، از نافع، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را خبر داده است: وی بالشی خرید که در آن صورتهایی نقش شده بود، چون نظر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر آن افتاد، بر در خانه ایستاد و داخل نشد، و بر چهرهٔ آن حضرت آثار ناخشنودی دریافت.

وَتَوَسَّدَهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ. وَقَالَ: إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ». [راجع: ۲۱۰۵، أخرجه مسلم: ۲۱۰۷].

عایشه گفت: یا رسول‌الله، به خداوند و رسول او توبه می‌کنم، چه گناهی کرده‌ام؟ آن حضرت فرمود: «این بالش برای چیست؟» گفت: آن را برای این خریدم که بر آن بنشینی و تکیه کنی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا کسانی که این صورتها را کشیده‌اند در روز قیامت عذاب می‌گردند و به آنها گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید زنده کنید ـ و افزود ـ همانا در خانه‌ای که صورت باشد فرشتگان داخل نمی‌شوند.»

۹۶- باب: مَنْ لَعَنَ الْمُصَوِّرَ

باب ـ ۹۶: کسی که صورتگر را لعنت کرد.

۵۹۶۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ اشْتَرَى غُلامًا حَجَّامًا ، فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الدَّمِ ، وَثَمَنِ الْكَلْبِ ، وَكَسْبِ الْبَغِيِّ ، وَلَعَنَ آكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ ، وَالْمُصَوِّرَ. [راجع: ۲۰۸۶].

۵۹۶۲ ـ از شُعبه، از عَون بن ابی جُحَیفه، از پدرش روایت است که گفت: وی غلامی خرید که حجامتگر بود و گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بهای خون و بهای سگ و مُزد زناکار منع کرده و بر سودگیرنده و سود دهنده و خالکوبگر و خالکوب شونده و صورتگر لعنت کرده است.

۹۷- باب: مَنْ صَوَّرَ صُورَةً

كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ.

باب ـ ۷۹: کسی که صورت می‌کشد.

در روز قیامت مکلّف می‌گردد که در آن روح بدمد، و او روح‌دمنده نیست.

۵۹۶۳- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ قال: سَمِعْتُ النَّضْرَ بْنَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ يُحَدِّثُ قَتَادَةَ قال: كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَهُمْ يَسْأَلُونَهُ ، وَلا يَذْكُرُ النَّبِيَّ ﷺ حَتَّى سُئِلَ ، فَقَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا

۵۹۶۳ ـ از قَتاده روایت است که گفت: من نزد ابن عباس بودم و مردم از وی می‌پرسیدند و او از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد نمی‌کرد تا آنکه از وی سؤال شد. وی گفت: از محمد(صلی‌الله علیه وسلّم)شنیدم که می‌فرمود: «کسی که

الرُّوحَ ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ » . [راجع: ۲۲۲۵ ، أخرجه مسلم: ۲۱۱۰، بزيادة] .

صورت می‌کشد در روز قیامت مکلّف می‌گردد که در آن روح بدمد، او روح‌دمنده نیست.»

۹۸- باب: الارْتِدَافِ عَلَى الدَّابَّةِ

باب ـ ۹۸: بر پشت سر کسی بر حیوان سر شدن.

۵۹۶٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ ، عَلَى إِكَافٍ عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ . [راجع: ۲۹۸۷، أخرجه مسلم: ۱۷۹۸ ، مطولاً] .

۵۹٦٤ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از عُروه، از اُسامة بن زید (رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد که بر آن مخمل فَدَکیّه انداخته شده بود و آن حضرت اُسامه را بر پشت سر خود بر آن خر سوار کرد.

۹۹- باب: الثَّلاثَةِ عَلَى الدَّابَّةِ

باب ـ ۹۹: سه نفر بر پشت خر.

۵۹٦۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ ، اسْتَقْبَلَهُ أُغَيْلِمَةُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فَحَمَلَ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَالآخَرَ خَلْفَهُ . [راجع: ۱۷۹۸] .

۵۹٦۵ ـ از خالد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وارد مکه شد، پسرانی از نسل عبدالمطلّب به پیشواز آن حضرت برآمدند، آن حضرت یکی را به پیش روی خود و دیگری را بر پشت سر خود بر مرکب سوار کرد.

۱۰۰- باب: حَمْلِ صَاحِبِ الدَّابَّةِ غَيْرَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ

باب ـ ۱۰۰: سوار کردن صاحب حیوان، کسی دیگر را به پیشروی خود.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : صَاحِبُ الدَّابَّةِ أَحَقُّ بِصَدْرِ الدَّابَّةِ ، إِلا أَنْ يَأْذَنَ لَهُ .

و بعضی گفته‌اند: صاحب حیوان سزاوارتر است که به جلو بنشیند مگر آنکه وی به کسی دیگر اجازه بدهد.

۵۹٦٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ : ذُكِرَ شَرُّ الثَّلاثَةِ عِنْدَ عِكْرِمَةَ فَقَالَ : قَالَ ابْنُ

۵۹٦٦ ـ از ایّوب روایت است که گفت: سوار شدن سه نفر بر حیوان نزد عِکرمه یاد شد.

عَبَّاس: أتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ حَمَلَ قُثَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالْفَضْلَ خَلْفَهُ، أوْ قُثَمَ خَلْفَهُ، وَالْفَضْلَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَأيُّهُمْ شَرٌّ، أوْ أيُّهُمْ خَيْرٌ؟. [راجع: ۱۷۹۸].

عکرمه گفت: ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به مکه آمد و قُثَم را به پیشروی خود و فَضل را به پشت سر خود بر مرکب سوار کرد ـ یا ـ قُثَم را به پشت سر خود و فضل را به پیشروی خود. پس کدام یک از اینها بد است و کدام یک خوب؟

۱۰۱- باب: إرْدَافِ الرَّجُلِ خَلْفَ الرَّجُلِ

۵۹۶۷- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أنَسُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أنَا رَدِيفُ النَّبِيِّ ﷺ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إلا آخِرَةُ الرَّحْلِ، فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ، قَالَ: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ أنْ يَعْبُدُوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». ثُمَّ سَارَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، فَقَالَ: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ إذَا فَعَلُوهُ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ، قَالَ: «حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أنْ لا يُعَذِّبَهُمْ». [راجع: ۲۸۵۶، أخرجه مسلم: ۳۰].

باب ـ ۱۰۱: سوار شدن مرد بر حیوان بر پشت سر مرد دیگر.

۵۹۶۷ ـ از قتاده، از انس بن مالک روایت است مُعاذ بن جَبَل(رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که من پشت سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مرکب سوار بودم و میان من و آن حضرت جز پایین پالان چیزی نبود، آن حضرت فرمود: «ای مُعاذ» گفتم: لَبَّیک یا رسول‌الله و سَعْدَیک، سپس زمانی راه پیمود، سپس فرمود: «ای مُعاذ» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله و سَعدَیک: سپس زمانی راه پیمود. و باز فرمود: ای معاذ! گفتم: لبیک یا رسول‌الله و سعدیک. فرمود: «آیا می‌دانی که حقِّ خدا بر بندگان وی چیست؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌داند. فرمود: «حقِّ خدا بر بندگان وی آن است که او را پرستند و به وی چیزی شریک نیاورند.» سپس زمانی راه پیمود، سپس گفت: «یا معاذ بن جَبَل» گفتم: لَبَّیکَ یا رسول الله و سَعْدَیکَ. فرمود: «آیا می‌دانی که حقِّ بندگان بر خداوند چیست اگر آن را به‌جا آورند؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌داند. فرمود: «حقِّ بندگان بر خداوند آن است که آنها را عذاب نکند.»

۱۰۲- باب: إِرْدَافُ الْمَرْأَةِ خَلْفَ الرَّجُلِ

۵۹۶۸- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ عَبَّادٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ. قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرَ، وَإِنِّي لَرَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ وَهُوَ يَسِيرُ، وَبَعْضُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَدِيفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ عَثَرَتِ النَّاقَةُ، فَقُلْتُ: الْمَرْأَةَ، فَنَزَلْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهَا أُمُّكُمْ». فَشَدَدْتُ الرَّحْلَ وَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا دَنَا، أَوْ: رَأَى الْمَدِينَةَ قَالَ: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». [راجع: ۳۷۱، أخرجه مسلم: ۱۳۴۵، مختصراً].

باب ـ ۱۰۲: سوار شدن زن بر حیوان به پشت سر مرد.

۵۹۶۸ ـ از شُعبه، از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شـنیدم که گفـت: ما به همراهی رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) از خیبر می‌آمدیم و من به پشت سر ابوطلحه بر مرکب سوار بودم و او حیوان را می‌راند، و یکی از زنان رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به پشت سر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) بر شتر سوار بود، ناگاه شتر لغزید، گفتم: زن (افتاد) فرود آمدم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این زن مادر شماسـت؟» پالان شتر را محکم بستم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) سوار شد، آنگاه که به مدینه نزدیک شد ـ یا ـ مدینه را دید، فرمود: «رجوع‌کنندگانیم، عبادت‌کنندگانیم و پروردگار خویش را ستایش‌کنندگانیم.»

۱۰۳- باب: الاسْتِلْقَاءِ وَوَضْعِ الرِّجْلِ عَلَى الأُخْرَى

۵۹۶۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَنَّهُ أَبْصَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَضْطَجِعُ فِي الْمَسْجِدِ، رَافِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى. [راجع: ۴۷۵، أخرجه مسلم: ۲۱۰۰].

باب ـ ۱۰۳: بر پشت دراز کشیدن و پای را بر پای دیگر نهادن.

۵۹۶۹ ـ از ابـن شـهاب، از عَبّاد بـن تمیم، از عموی وی روایت است که وی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در مسجد دیده است که به پشت دراز کشـیده بود و یک پـای وی بر پای دیگر وی بود.

٧٨- كِتَابُ الأَدَبِ

١- باب: البِرّ والصِّلَة

وَقَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَوَصَّيْنَا الإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [العنكبوت: ٨].

٥٩٧٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: الْوَلِيدُ بْنُ عَيْزَارٍ أَخْبَرَنِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو الشَّيْبَانِيَّ يَقُولُ: أَخْبَرَنَا صَاحِبُ هَذِهِ الدَّارِ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللهِ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ». قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي. [راجع: ٥٢٧، أخرجه مسلم: ٨٥]

٢- باب: مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ

٥٩٧١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ ابْنِ الْقَعْقَاعِ بْنِ شُبْرُمَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ».

٧٨ ـ کتاب ادب

باب ـ ۱: نیکویی و صلهٔ رحِم.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.» (العنکبوت، ۸)

۵۹۷۰ ـ از شُعبه، از ولید بن عَیْزار روایت است که گفت: از ابوعَمرو شیبانی شنیدم که می‌گفت: صاحب همین خانه به ما خبر داده است و با دست خود به سوی خانهٔ عبدالله (بن مسعود) اشاره کرد که وی گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کردم که کدام عمل نزد خداوند بهتر است. فرمود: «نماز وقت آن.» گفت: پس از آن کدام است؟ فرمود: «سپس نیکویی با پدر و مادر.» گفت: سپس کدام است: گفت: «جهاد در راه خدا.»

ابن مسعود گفت: آن حضرت همین‌ها را به من گفت، و اگر بیشتر می‌پرسیدم بیشتر می‌گفت.

باب ـ ۲: سزاوارترین مردم به خوش‌رفتاری با وی کیست؟

۵۹۷۱ ـ از ابوزُرعَه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، سزاوارترین مردم به خوش‌رفتاری من کیست؟

قال : ثُمَّ مَنْ ؟ قال : « ثُمَّ أُمُّكَ » . قال : ثُمَّ مَنْ ؟ قال : « ثُمَّ أُمُّكَ » . قال : ثُمَّ مَنْ ؟ قال : « ثُمَّ أَبُوكَ » .

وَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَيَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ : مِثْلَهُ . [أخرجه مسلم : ۲۵۴۸] .

فرمود: «مادرت.» گفت: پس از آن کیست: فرمود: «پس از آن مادر تو.» گفت: پس از آن کیست؟ فرمود: «پس از آن مادر تو.» گفت: پس از آن کیست؟ فرمود: «پس از آن پدرت.»

ابن شُبرُمه و یحیی و اَیّوب گفته‌اند: ابوزُرعه مثل این حدیث روایت کرده است.

۳- باب : لا يُجَاهِدُ إلا بإذْنِ الأبَوَيْنِ

۵۹۷۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ وَشُعْبَةَ قَالا : حَدَّثَنَا حَبِيبٌ (ح) .

قال : وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو قال : قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أُجَاهِدُ ؟ قال : « لَكَ أَبَوَانِ » . قال : نَعَمْ ، قال : « فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ » . [راجع : ۳۰۰۴ ، أخرجه مسلم : ۲۵۴۹] .

باب ـ ۳: جهاد کرده نمی‌شود مگر به اجازهٔ پدر و مادر.

۵۹۷۲ ـ از سُفیان و شُعبه از حبیب روایت است.

از سُفیان، از حبیب، از ابی‌العباس روایت است که عبدالله بن عُمرو گفت: مردی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: آیاد جهاد کنم؟ فرمود: «پدر و مادر تو زنده‌اند؟» گفت: آری. فرمود: «در خدمت آنها جهاد کن.»

٤- باب : لا يَسُبُّ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ

۵۹۷۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ » . قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَكَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ ؟ قال : « يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ » . [أخرجه مسلم : ۹۰] .

باب ـ ۴: مرد پدر و مادر خود را دشنام ندهد.

۵۹۷۳ ـ از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که عبدالله بن عَمرو(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا، از بزرگترین گناهان این است که کسی پدر و مادر خود را لعنت کند.»

گفته شد: یا رسول‌الله، چگونه کسی پدر و مادر خود را لعنت می‌کند؟ فرمود: «کسی به پدر کسی دیگر دشنام می‌دهد، وی نیز پدرش را دشنام می‌دهد. و مادرش را دشنام می‌دهد، وی نیز مادرش را دشنام می‌دهد.»

٥- باب : إِجَابَةِ دُعَاءِ مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ

٥٩٧٤- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « بَيْنَمَا ثَلاثَةُ نَفَرٍ يَتَمَاشَوْنَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ ، فَمَالُوا إِلَى غَارٍ فِي الْجَبَلِ ، فَانْحَطَّتْ عَلَى فَمِ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : انْظُرُوا أَعْمَالاً عَمِلْتُمُوهَا لِلَّهِ صَالِحَةً ، فَادْعُوا اللَّهَ بِهَا لَعَلَّهُ يُفَرِّجُهَا .

فَقَالَ أَحَدُهُمْ : اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ ، وَلِي صِبْيَةٌ صِغَارٌ ، كُنْتُ أَرْعَى عَلَيْهِمْ ، فَإِذَا رُحْتُ عَلَيْهِمْ فَحَلَبْتُ بَدَأْتُ بِوَالِدَيَّ أَسْقِيهِمَا قَبْلَ وَلَدِي ، وَإِنَّهُ نَاءَ بِيَ الشَّجَرُ يَوْماً ، فَمَا أَتَيْتُ حَتَّى أَمْسَيْتُ فَوَجَدْتُهُمَا قَدْ نَامَا ، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ ، فَجِئْتُ بِالْحِلابِ فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا ، أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَ بِالصِّبْيَةِ قَبْلَهُمَا ، وَالصِّبْيَةُ يَتَضَاغَوْنَ عِنْدَ قَدَمَيَّ ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبِي وَدَأْبَهُمْ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ . فَفَرَجَ اللَّهُ لَهُمْ فُرْجَةً حَتَّى يَرَوْنَ مِنْهَا السَّمَاءَ .

وَقَالَ الثَّانِي : اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي ابْنَةُ عَمٍّ أُحِبُّهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرِّجَالُ النِّسَاءَ ، فَطَلَبْتُ إِلَيْهَا نَفْسَهَا ، فَأَبَتْ حَتَّى آتِيَهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ ، فَسَعَيْتُ حَتَّى جَمَعْتُ مِائَةَ دِينَارٍ فَلَقِيتُهَا بِهَا ، فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قَالَتْ : يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ ، وَلا تَفْتَحِ الْخَاتَمَ إِلاَّ بِحَقِّهِ ، فَقُمْتُ عَنْهَا ، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا . فَفَرَجَ لَهُمْ فُرْجَةً .

وَقَالَ الآخَرُ : اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ اسْتَأْجَرْتُ أَجِيراً بِفَرَقِ

باب ـ ۵: قبول دعای کسی که به پدر و مادر خود نیکی کرده است.

۵۹۷۴ ـ از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که سه نفر راهی بودند باران ایشان را فراگرفت، آنها به غار کوهی پناه بردند، در دهانهٔ غاری که ایشان بودند سنگ بزرگی فرو افتاد و دهانهٔ غار را پوشانید. بعضی به بعضی دیگر گفتند: به اعمال نیک خویش که آن را برای خدا انجام داده‌اید بنگرید و به وسیلهٔ آن خدای را دعا کنید، شاید گشایشی پدید آورد.

یکی از آنان گفت: بارالها، پدر و مادری پیر و کهنسال داشتم و دارای فرزندانی خردسال بودم من برای (خرج ایشان) چوپانی می‌کردم. و چون نزد ایشان می‌رفتم، پیش از آنکه به فرزندان خود شیر بنوشانم به پدر و مادر خود شیر می‌نوشانیدم، روزی برای یافتن گیاه برای چراندن دور رفته بودم و زمانی برگشتم که شب تاریک شده بود، پدر و مادر من خوابیده بودند، (بر حسب عادت) شیر دوشیدم چنانکه می‌دوشیدم. با ظرف شیر رفتم و بر بالای سر ایشان ایستادم و ناخوش دانستم که آنان را از خواب بیدار کنم و ناخوش دانستم که شیر دادن به کودکان را قبل از ایشان آغاز کنم، و کودکان (از گرسنگی) در پای من افتاده فریاد می‌کشیدند، این حالت من و حالت ایشان تا صبحگاهان پیوسته ادامه داشت.

(بارالها) اگر تو این عمل مرا برای رضای خود تشخیص می‌دهی، پس بر ما رخنه و شکافی

أَرُزٍّ ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ : أَعْطِنِي حَقِّي ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَقَّهُ فَتَرَكَهُ وَرَغِبَ عَنْهُ ، فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرَاعِيَهَا ، فَجَاءَنِي فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَظْلِمْنِي وَأَعْطِنِي حَقِّي ، فَقُلْتُ : اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ وَرَاعِيهَا ، فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَهْزَأْ بِي ، فَقُلْتُ : إِنِّي لَا أَهْزَأُ بِكَ ، فَخُذْ ذَلِكَ الْبَقَرَ وَرَاعِيَهَا ، فَأَخَذَهُ فَانْطَلَقَ بِهَا ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ ، فَافْرُجْ مَا بَقِيَ . فَفَرَجَ اللَّهُ عَنْهُمْ» . [راجع : ۲۲۱۵ ، أخرجه مسلم : ۲۷۴۳]

بگشای تا آسمان را ببینیم. پس خدا بر آنها شکافی گشاد تا آنکه آسمان را می‌دیدند.

نفر دوم گفت: بارالها، من دختر عمویی داشتم که او را دوست می‌داشتم مانند شدیدترین دوستی که مردان به زنان دارند، از وی خواستم خودش را در اختیار من بگذارد، وی خودداری کرد تا آنکه صد دینار به وی بدهم. من تلاش کردم تا آنکه صد دینار را پیدا کردم و با دادن آن به وی نزدیک شدم، چون در میان دو پایش نشستم، گفت: ای بندهٔ خدا، از خدا بترس و مُهر را جز به حقّ آن (که نکاح است) مگشای. از نزد وی برخاستم.

(بارالها) اگر این عمل مرا برای رضای خود تشخیص می‌دهی پس از آن چیزی بر ما بگشای. سپس بر آنها شکافی گشاد.

نفر دیگر گفت: بارالها، من کسی را در بدل یک فَرَق (پیمانه) برنج به مزدوری گرفتم، آنگاه که کار خود را انجام داد گفت: حقّ مرا بده. حقّ او را به وی عرضه کردم. وی حقّ خود را گذاشت و از گرفتن آن منصرف شد. من پیوسته همان مقدار برنج او را بذر و کشاورزی می‌کردم تا آنکه از حاصل آن، گاوها را خریداری کردم و چوپانی بر آن گماشتم سپس همان کس پس آمد و گفت: از خدا بترس و بر من ستم نکن و حقّ مرا بده. گفتم: برو به سوی آن گاوها و چوپان آنها (و آن را بگیر). وی گفت: از خدا بترس و مرا تمسخر مکن. گفتم: همانا تو را مسخره نمی‌کنم، گاوها و چوپانان آن را بگیر و با خود ببر. وی آنها را گرفت و برد.

(بارالها) اگر این عمل مرا برای رضای خود

تشخیص می‌دهی، پس بقیهٔ آن را بر ما بگشای.
و خداوند برایشان گشود.

٦- باب : عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكَبَائِرِ

باب ـ ۶: آزردن پدر و مادر از گناهان کبیره است.

قَالَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٦٧٥].

آن را عبدالله بن عَمرو از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٩٧٥- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ وَرَّادٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ ، وَمَنْعًا وَهَاتِ ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ ، وَكَرِهَ لَكُمْ : قِيلَ وَقَالَ ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ» . [راجع : ٨٤٤ ، أخرجه مسلم : ٥٩٣ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وكله في الأقضية: ١٢] .

۵۹۷۵ ـ از مُسیّب، از ورّاد، از مُغیره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که فرمود: «همانا خداوند بر شما آزردن مادران را حرام گردانیده و حرام گردانیده ممانعت از آنچه دادن آن بر شما لازم کرده شده و تقاضای آنچه را سزاوار آن نیستید، و زنده درگور کردن دختران را مکروه کرده است بر شما قیل و قال (پُرحرفی در مورد مردم) و سؤالات زیاد (بی‌مورد) کردن، و ضایع کردن مال را.»

٥٩٧٦- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْوَاسِطِيُّ ، عَنِ الْجُرَيْرِيِّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ» . قُلْنَا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ - وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ فَقَالَ - أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ ، أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ» . فَمَا زَالَ يَقُولُهَا ، حَتَّى قُلْتُ : لا يَسْكُتُ . [راجع: ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم: ٨٧] .

۵۹۷۶ ـ از جُرَیری، از عبدالرحمن بن ابوبکره از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان آگاه نگردانم.» گفتیم: آری یا رسول‌الله. فرمود: «شرک آوردن به خدا و آزردن پدر و مادر ـ آن حضرت تکیه کرده بود نشست و گفت ـ برحذر باشید از سخن دروغ و شهادت دروغ، برحذر باشید از سخن دروغ و شهادت دروغ.» آن حضرت پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آنکه گفتیم: خاموش نمی‌شود.

٥٩٧٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ

۵۹۷۷ ـ از شُعبه، از عبیدالله بن ابی‌بکر روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه)

قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قال : ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَبَائِرَ ، أَوْ سُئِلَ عَنِ الْكَبَائِرِ ، فَقَالَ : «الشِّرْكُ بِاللَّهِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، فَقَالَ : أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ ؟ قال : قَوْلُ الزُّورِ ، أَوْ قَالَ : شَهَادَةُ الزُّورِ» . قَالَ شُعْبَةُ : وَأَكْثَرُ ظَنِّي أَنَّهُ قَالَ : «شَهَادَةُ الزُّورِ» . [أخرجه مسلم: ۸۸].

روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از گناهان کبیره یاد کرد یا دربارهٔ گناهان کبیره از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «شرک به خدا و کشتن کسی، و آزردن پدر و مادر ـ سپس فرمود ـ «آیا شما را از بزرگترین گناهان آگاه نگردانم؟ ـ فرمود ـ سخن دروغ ـ یا فرمود ـ شهادت دروغ.» شعبه گفت: و بیشتر گمان من بر این است که فرمود: «شهادت دروغ.»

۷- باب : صِلَةِ الْوَالِدِ الْمُشْرِكِ

۵۹۷۸- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ : أَخْبَرَنِي أَبِي أَخْبَرَتْنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : أَتَتْنِي أُمِّي رَاغِبَةً ، فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : آصِلُهَا ؟ قال : «نَعَمْ» . قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا : ﴿لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ﴾ . [الممتحنة : ۸] [راجع: ۲۶۲۰ ، أخرجه مسلم : ۱۰۰۳ ، بدون قول ابن عيينة] .

باب ـ ۷: نیکویی با پدر مشرک خود.

۵۹۷۸ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که اسماء بنت ابوبکر(رضی‌الله عنهما) گفت: «مادر من (که مشرک بود) به امید (کمک) در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد من آمد، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کردم که آیا با وی به وجه پسندیده عمل کنم؟ فرمود: «آری.»

ابن عُیَینه گفت: سپس خداوند در این مورد (آیه) نازل کرد: «خدا شما را از کسانی که در (کار) دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید.»

(الممتحنه، ۸)

۸- باب : صِلَةِ الْمَرْأَةِ أُمَّهَا وَلَهَا زَوْجٌ .

۵۹۷۹- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي هِشَامٌ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ

باب ـ ۸: احسان و نیکی زنی که شوهر دارد و به مادرش.

۵۹۷۹ ـ از هِشام، از عُروه روایت است که اسماء

أسْمَاءَ قال : قَدِمَتْ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ ، فِي عَهْدِ قُرَيْشٍ وَمُدَّتِهِمْ إِذْ عَاهَدُوا النَّبِيَّ ﷺ ، مَعَ ابْنِهَا ، فَاسْتَفْتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ : إِنَّ أُمِّي قَدِمَتْ وَهِيَ رَاغِبَةٌ؟ أَفَأَصِلُهَا؟ قال : «نَعَمْ ، صِلِي أُمَّكِ» . [راجع : ۲۶۲۰ ، أخرجه مسلم : ۱۰۰۳].

گفت: مادرم آمد و او مشرک بود، هنگام پیمان قریش و میعاد آن بود که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیمان (صلح حُدَیبیه) بسته بودند. وی با پدر خود[1] آمده بود. من از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فتوا خواستم و گفتم: همانا مادرم آمده است و امیدوار (احسان من) است، آیا با وی احسان کنم؟ فرمود: «آری، با مادر خود احسان کن.»

۵۹۸۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ ، فَقَالَ : فَمَا يَأْمُرُكُمْ ؟- يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - يَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ ، وَالصَّدَقَةِ ، وَالْعَفَافِ ، وَالصِّلَةِ . [راجع : ۷ ، أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ ، مطولاً] .

۵۹۸۰ ـ از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس به او گفته بود: ابوسفیان به وی گفت: هِرَقْل به دنبال وی فرستاد و (به من) گفت: به شما چه امر می‌کند؟ یعنی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) . (گفتم) ما را به نماز و صدقه و پرهیزگاری و صِلَه (احسان) امر می‌کند.

۹- باب : صِلَةِ الأخِ الْمُشْرِكِ

باب ـ ۹: صِلَه‌ای به برادر مشرک خود.

۵۹۸۱- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : رَأَى عُمَرُ حُلَّةَ سِيَرَاءَ تُبَاعُ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْتَعْ هَذِهِ وَالْبَسْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَإِذَا جَاءَكَ الْوُفُودُ . قال : «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ» . فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْهَا بِحُلَلٍ ، فَأَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ بِحُلَّةٍ ، فَقَالَ : كَيْفَ أَلْبَسُهَا وَقَدْ قُلْتَ فِيهَا مَا قُلْتَ ؟ قال : «إِنِّي لَمْ أُعْطِكَهَا لِتَلْبَسَهَا ، وَلَكِنْ تَبِيعُهَا أَوْ تَكْسُوهَا» . فَأَرْسَلَ بِهَا عُمَرُ إِلَى أَخٍ لَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ . [راجع : ۸۸۶، أخرجه مسلم : ۲۰۶۸] .

۵۹۸۱ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: عُمر حُلّه سیراء را دید که فروخته می‌شد. گفت: یا رسول‌الله، آن را خریده و در روز جمعه و هنگامی که نمایندگان اعزامی نزدت می‌آیند بپوش فرمود: «کسی آن را می‌پوشد که او را (در آخرت) بهره‌ای نیست.» از همین نوع حله‌های (ابریشمی) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد. یکی از آن حلّه‌ها را به عمر فرستاد. عمر گفت: چگونه

۱- حدیث ۵۹۷۹، سطر سوم ـ مَعَ ابنِهَا ـ اشتباه است. صحیح آن ـ مَعَ أَبِيهَا ـ است که براساس آن ترجمه شد.

آن را بپوشم که تو در مورد آن گفتی آنچه گفتی؟ آن حضرت فرمود: «همانا آن را به تو نداده‌ام که بپوشی، ولی آن را بفروش یا کسی را بپوشان.»
عمر آن را برای برادر خود که از اهل مکه بود فرستاد، قبل از آنکه وی اسلام آورد.

١٠- باب: فَضْلِ صِلَةِ الرَّحِمِ

٥٩٨٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ عُثْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ طَلْحَةَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ.
[راجع: ١٣٩٦، أخرجه مسلم: ١٣، مطولاً].

باب ـ ۱۰: فضیلت صَلهٔ رحِم (نیکی و احسان با خویشاوندان)[1]

۵۹۸۲ ـ از موسی بن طلحه، از ابوایّوب روایت است که گفت: گفته شد: یا رسول‌الله، از عملی به من خبر ده که مرا به بهشت درآورد.

٥٩٨٣- حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا بَهْزٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ وَأَبُوهُ عُثْمَانُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُمَا سَمِعَا مُوسَى بْنَ طَلْحَةَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ، فَقَالَ الْقَوْمُ: مَا لَهُ مَا لَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَبٌ مَا لَهُ». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لاَ تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاَةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، ذَرْهَا». قَالَ: كَأَنَّهُ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ. [راجع: ١٣٩٦، أخرجه مسلم: ١٣، باختلاف].

۵۹۸۳ ـ از موسی بن طلحه، از ابوایُّوب انصاری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی که گفت: یا رسول‌الله، مرا از عملی خبر ده که مرا به بهشت درآورد. مردم گفتند: او را چه حال است؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را نیازی است.» سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اینکه خدای را بپرستی و به وی چیزی شریک نیاوری و نماز بپا داری و زکات بدهی و صلهٔ رحِم بجا کنی. مهار شتر را رهان کن.»
روای می‌گوید: گویی آن حضرت بر شتر خود سوار بود (و آن مرد مهار شتر را گرفته بود.)

١١- باب: إِثْمِ الْقَاطِعِ

باب ـ ۱۱: گناه کسی که پیوند با خویشاوندان را قطع می‌کند.

٥٩٨٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ

۵۹۸۴ ـ از ابن شهاب، از محمد بن جُبَیر بن

۱- صَلهٔ رَحِم، معانی گسترده‌ای دارد که از آن جمله است: احسان با خویشاوندان و ملاقات با آنها و برخورد نیک با ایشان.

قال: إنَّ جُبَيْرَ بْنَ مُطْعِمٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ». [أخرجه مسلم: ۲۵۵۶].

مُطْعِم روایت است که گفت: وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌فرمود: «کسی که پیوند با خویشاوندان را قطع می‌کند به بهشت وارد نمی‌شود.»

۱۲- باب: مَنْ بُسِطَ لَهُ فِي الرِّزْقِ بِصِلَةِ الرَّحِمِ

باب ـ ۱۲: کسی که با رعایت صلهٔ رحِم، روزی او فراخ شده است.

۵۹۸۵- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْنٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، وَأَنْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ».

۵۹۸۵ ـ از سعید بن ابی‌سعید روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که خوش دارد روزی وی فراخ گردد و عمرش دراز شود باید صلهٔ رَحِم خود را بجای آورد.»

۵۹۸۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». [راجع: ۲۰۶۷، أخرجه مسلم: ۲۵۵۷].

۵۹۸۶ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: انس بن مالک مرا خبر داده که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که دوست می‌دارد روزیش فراخ گردد و عمرش دراز شود باید صلهٔ خود را رحِم را پیوسته بدارد.»

۱۳- باب: مَنْ وَصَلَ وَصَلَهُ اللَّهُ

باب ـ ۱۳: کسی که پیوند خویشاوندی رعایت کند خداوند به او احسان می‌کند.

۵۹۸۷- حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي مُزَرِّدٍ قال: سَمِعْتُ عَمِّي سَعِيدَ بْنَ يَسَارٍ يُحَدِّثُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْ خَلْقِهِ، قَالَتِ الرَّحِمُ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قال: نَعَمْ، أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ؟ قَالَتْ: بَلَى يَا رَبِّ، قال: فَهُوَ لَكِ». قال رَسُولُ اللَّهِ

۵۹۸۷ ـ از سعید بن یسار، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند مخلوقات را آفرید، و چون آفرینش خود را به پایان رساند رَحِم (محل جنین در شکم) گفت: این محل کسی است که از قطع پیوند خویشاوندی به تو پناه می‌جوید. خدا گفت: آری، آیا راضی نمی‌شوی که احسان کنم

ﷺ : «فَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾» [محمد : ٢٢].
[راجع : ٤٨٣٠ ، أخرجه مسلم : ٢٥٥٤].

به کسی که پیوند تو را وصل می‌کند و بگسلانم از کسی که پیوند تو را می‌گسلاند؟ رَحِم گفت: آری، ای پروردگار خدا گفت: «این حالت و حق برای تو محفوظ است.» رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «اگر می‌خواهید بخوانید.» «پس (ای منافقان) آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در (روی زمین) فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید.» (محمد، ۲۲)

٥٩٨٨- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ الرَّحِمَ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ اللَّهُ : مَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ ، وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتُهُ».
[أخرجه مسلم: ٢٥٥٤ ، بزيادة].

۵۹۸۸ ـ از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا (لفظ) رَحِم به رَحْمَن، ریشه می‌رساند، پس خداوند (به رَحِم) گفته است: کسی که تو را وصل کند، با وی وصل کنم و کسی که از تو بگسلاند، از وی می‌گسلانم.»

٥٩٨٩- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي مُزَرِّدٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الرَّحِمُ شِجْنَةٌ ، فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ ، وَمَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتُهُ». [أخرجه مسلم:٢٥٥٥].

۵۹۸۹ ـ از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «رَحِم دارای رگ و ریشه است کسی که آن را وصل کند، با وی وصل کنم و کسی که از وی بگسلاند، از وی می‌گسلانم.»

١٤- باب :
تُبَلُّ الرَّحِمُ بِبَلالِهَا

باب ـ ۱۴: رَحِم با اندک تری وصل می‌شود.

٥٩٩٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ : أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ جِهَاراً غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ : «إِنَّ آلَ أَبِي - قَالَ عَمْرٌو : فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ بَيَاضٌ - لَيْسُوا

۵۹۹۰ ـ از عَمرو بن عباس، از محمد بن جعفر، از شُعبه، از اسماعیل بن ابی‌خالد، از قیس بن ابی‌حازم روایت است که عَمرو بن عاص گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که به آواز بلند، نه پنهانی می‌گفت: «همانا آل

بِأَوْلِيَائِي ، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ » .

زَادَ عَنْبَسَةُ بْنُ عَبْدِالْوَاحِدِ ، عَنْ بَيَانٍ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ : « وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبَلَاهَا » . يَعْنِي أَصِلُهَا بِصِلَتِهَا . [أخرجه مسلم:۲۱۵].

[قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «بِبَلَاهَا» ، كَذَا وَقَعَ ! «وَبِبَلَالِهَا» أَجْوَدُ وَأَصَحُّ ، «وَبِبَلَاهَا» لَا أَعْرِفُ لَهُ وَجْهاً]

ابی ـ (فلان») عَمرو (بن عباس شیخ مؤلف) گفت: در کتاب محمد بن جعفر (جای ابی فلان) سفید است.

«دوستان من نیستند، همانا خدا و مسلمانان صالح دوستان من هستند.»

عَنبَسة بن عبدالواحد به روایت از بیان، از قَیس، افزوده است که عَمرو بن عاص، گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که فرمود: «لیک ایشان (آل فلان) رابطه خویشاوندی دارند که تا حدی آن را پیوسته می‌دارم. «اَبُلُّها بِبَلالَها.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: «بِبَلاها» هم روایت شده است و «بِبَلالَها» درست‌تر و صحیحتر است و روایت «بِبَلاها» را وجهی نمی‌یابم.

۱۵- بَاب : لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ

باب ـ ۱۵: واصِل (کسی که صلهٔ رحِم بگسسته را وصل می‌کند) مُکافی (کسی است که صلهٔ رحِم را نگسسته است).

۵۹۹۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ وَالْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو وَفِطْرٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو .

قَالَ سُفْيَانُ : لَمْ يَرْفَعْهُ الأَعْمَشُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَرَفَعَهُ حَسَنٌ وَفِطْرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ ، وَلَكِنِ الْوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا » .

۵۹۹۱ ـ از سُفیان، از اَعمَش و حسن بن عَمرو و فِطر، از مجاهد روایت است که عبدالله بن عَمرو گفت: سُفیان گفت: اَعمش این (حدیث) را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نرسانده (رفع نکرده) است و حسن و فِطر آن را رفع کرده‌اند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «واصِل، کسی نیست که صلهٔ رحِم را قطع نکرده است ولیکن واصل کسی است که چون صلهٔ رحِم او قطع شود، آن را وصل کند.»

١٦- باب : مَنْ وَصَلَ رَحِمَهُ فِي الشِّرْكِ ثُمَّ أَسْلَمَ

٥٩٩٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ أُمُوراً كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، مِنْ صِلَةٍ ، وَعَتَاقَةٍ ، وَصَدَقَةٍ ، هَلْ لِي فِيهَا مِنْ أَجْرٍ ؟ قَالَ حَكِيمٌ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ » .

وَيُقَالُ أَيْضاً عَنْ أَبِي الْيَمَانِ : أَتَحَنَّثُ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ وَصَالِحٌ وَابْنُ الْمُسَافِرِ : أَتَحَنَّثُ .

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : التَّحَنُّثُ التَّبَرُّرُ .

وَتَابَعَهُمْ هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ . [راجع : ١٤٣٦ ، أخرجه مسلم:١٢٣] .

باب ـ ۱۶: کسی که در دوران شرک صلۀ رحِم وصل کرده و سپس مسلمان شده.

۵۹۹۲ ـ از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که حکیم بن حَزام گفت: وی گفت: یا رسول‌الله، دربارۀ اعمال نیکی چون صلۀ رحِم، آزاد کردن برده و صدقه که در دوران جاهلیت انجام داده‌ام چه می‌گویی آیا در اینها، مرا ثوابی هست؟ حکیم گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اسلام آوردی با درنظر داشت اعمال نیکی که در گذشته انجام دادی.»

و همچنان ابوالیمان (لفظ) «اَتَحَنَّث» (اعمال نیک) را روایت کرده است.

مَعمَر و صالح و ابن مسافر، ـ اَتَّحَنُّث ـ روایت کرده‌اند. و ابن احسال گفته است: «التَّحَنُّث» یعنی: نیکویی. اسحاق که هشام از پدرش آنان را متابعت کرده است.

١٧- باب : مَنْ تَرَكَ صَبِيَّةَ غَيْرِهِ

حَتَّى تَلْعَبَ بِهِ ، أَوْ قَبَّلَهَا أَوْ مَازَحَهَا .

٥٩٩٣- حَدَّثَنَا حِبَّانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَتْ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « سَنَهْ سَنَهْ » . قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ : حَسَنَةٌ ، قَالَتْ : فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ فَزَبَرَنِي أَبِي ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « دَعْهَا » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَبْلِي وَأَخْلِقِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِقِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِقِي » .

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : فَبَقِيَتْ حَتَّى ذَكَرَ ، يَعْنِي مِنْ بَقَائِهَا . [راجع : ٣٠٧١] .

باب ـ ۱۷: کسی که بگذارد با دختری کودک که از وی نیست بازی کند، یا او را ببوسد و یا با او مزاح کند.

۵۹۹۳ ـ از عبدالله، از خالد بن سعید، از پدرش روایت است که اُمِّ خالد بنت سعید گفت: با پدر خود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و پیراهنی زرد پوشیده بودم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «سَنَه سَنَه» عبدالله (راوی) گفت: و آن به زبان حبشی به معنای قشنگ است.

اُمِّ خالد می‌گوید: من شروع کردم که با خاتم نبوَّت (که در پشت آن حضرت نقش بود) بازی کنم، پدرم مرا مانع شد. رسول خدا

(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را بگذار (که بازی کند).» سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (پیراهن) را کهنه و فرسوده کنی سپس کهنه و فرسوده کنی، سپس کهنه و فرسوده کنی.»

عبدالله (راوی) گفت: آن پیراهن به مدت زیاد دوام کرد تا آنکه از بقای آن یاد کرد.

١٨- باب : رَحْمَةِ الْوَلَدِ وَتَقْبِيلِهِ وَمُعَانَقَتِهِ

باب ـ ۱۸: مهربانی کردن و بوسیدن و در کنار گرفتن پسری کودک.

وَقَالَ ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ : أَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ .

و ثابت گفت که انس گفته است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (کودک خود) ابراهیم را گرفت و بوسید و بویید.

٥٩٩٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي يَعْقُوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ قَالَ : كُنْتُ شَاهِدًا لِابْنِ عُمَرَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، فَقَالَ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، قَالَ : انْظُرُوا إِلَى هَذَا ، يَسْأَلُنِي عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا » .

[راجع : ٣٧٥٣].

۵۹۹۴ ـ از ابی نُعْم روایت است که گفت: من نزد ابن عمر حاضر بودم که مردی از وی دربارهٔ خون پشه (در حال احرام) سؤال کرد. ابن عمر به وی گفت: تو از کدام مردم می‌باشی؟ گفت: از مردم عراق. ابن عمر گفت: این مرد را ببینید که از من دربارهٔ خون پشه سؤال می‌کند، آنها خون (حسین) فرزند پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را ریخته‌اند و از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «آن دو (حسن و حسین) دو گُل خوشبوی من در دنیا هستند.»

٥٩٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ حَدَّثَتْهُ قَالَتْ : جَاءَتْنِي امْرَأَةٌ مَعَهَا ابْنَتَانِ تَسْأَلُنِي ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي غَيْرَ تَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَأَعْطَيْتُهَا فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا ، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَدَّثْتُهُ ، فَقَالَ : « مَنْ يَلِي مِنْ

۵۹۹۵ ـ از عبدالله بن ابی‌بکر، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: زنی با دو دختر خردسال خود نزد من آمد و به‌جز یک دانه خرما نزد من چیزی نبود. آن را به وی دادم، آن را میان دو دختر خود تقسیم کرد. سپس برخاست و

هَذِهِ الْبَنَاتِ شَيْئًا ، فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ ، كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». [راجع : ۱۴۱۸ ، أخرجه مسلم : ۲۶۲۹].

برآمد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، و من برایش قصه کردم. فرمود: «کسی که در مورد این دختران به چیزی آزمایش شد و به ایشان احسان کرد، آنان او را پرده‌ای از آتش (دوزخ) خواهند بود.»

۵۹۹۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ سُلَيْمٍ : حَدَّثَنَا أَبُو قَتَادَةَ قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ ، وَأُمَامَةُ بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ عَلَى عَاتِقِهِ ، فَصَلَّى ، فَإِذَا رَكَعَ وَضَعَ ، وَإِذَا رَفَعَ رَفَعَهَا . [راجع: ۵۱۶ ، أخرجه مسلم : ۵۴۳].

۵۹۹۶ ـ از عَمرو بن سُلَیم روایت است که ابوقتاده گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد ما برآمد و امامه دختر ابوالعاص (نوهٔ آن حضرت) بر دوش وی بود. آن حضرت نماز گزارد، چون رکوع می‌کرد او را می‌نهاد و چون بلند می‌شد او را بلند می‌کرد.

۵۹۹۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعِنْدَهُ الأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ التَّمِيمِيُّ جَالِسًا ، فَقَالَ الأَقْرَعُ : إِنَّ لِي عَشَرَةً مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ : «مَنْ لا يَرْحَمُ لا يُرْحَمُ» . [أخرجه مسلم : ۲۳۱۸].

۵۹۹۷ ـ از زُهری، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حسن بن علی را بوسید و اَقرَع بن حابِس تَمیمی نزد وی نشسته بود. اَقرَع گفت: من ده فرزند دارم، هیچ یک از آنان را نبوسیده‌ام. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی نگریست و گفت: «کسی که مهربانی نکند به او مهربانی نمی‌شود.»

۵۹۹۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : تُقَبِّلُونَ الصِّبْيَانَ ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَوَأَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ» . [أخرجه مسلم : ۲۳۱۷].

۵۹۹۸ ـ از هِشام، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: بادیه‌نشینی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: شما کودکان را می‌بوسید و ما آنان را نمی‌بوسیم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا من قادرم (که در دل تو رحمت درآورم) در حالی که خداوند از دل تو رحمت را بیرون کشیده است»

۵۹۹۹- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ : قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سَبْيٌ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ

۵۹۹۹ ـ از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) گفت: زنان و فرزندان اسیر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه

تَحْلُبُ ثَدْيَهَا تَسْقِي ، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ ، فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا وَأَرْضَعَتْهُ ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ : « أَتُرَوْنَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ » . قُلْنَا : لَا ، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لَا تَطْرَحَهُ ، فَقَالَ : « اَللَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا » . [أخرجه مسلم : ٢٧٥٤].

وسلّم) آورده شدند، زنی از این اسیران، از پستانش شیر فرو می‌ریخت، هرگاه کودکی در میان اسیران می‌یافت او را می‌گرفت و به شکم خود می‌چسبانید و شیر می‌داد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفت: «آیا چنین می‌پندارید که این زن که کودکش را (گم کرده و باز یافته است) در آتش اندازد.» گفتیم: نِی. وی قدرت آن را دارد که کودکش را به آتش نیفکند. آن حضرت فرمود: «خداوند به بندگان خود از این زن نسبت به کودکش مهربانتر است.»

١٩- باب : جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ

باب ـ ۱۹: خداوند رحمت را صد بخش گردانیده است.

٦٠٠٠- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ الْبَهْرَانِيُّ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا ، وَأَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا ، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاحَمُ الْخَلْقُ ، حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا ، خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ » . [انظر : ٦٤٦٩، أخرجه مسلم : ٢٧٥٢].

٦٠٠٠ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند رحمت را صد بخش گردانیده و نود و نُه بخش آن را نزد خود نگه داشته و فقط یک بخش آن را به زمین نازل کرده است، از همین یک بخش است که مخلوقات به یکدیگر مهربانی می‌کنند، تا آنکه اسپ که گام خود را بر کُرّهٔ خود بلند می‌کند از بیم آنکه به آن آسیبی نرسد.»

٢٠- باب : قَتْلِ الْوَلَدِ خَشْيَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُ

باب ـ ۲۰: کشتن فرزند از ترس آنکه در خوردن غذای وی سهیم گردد.

٦٠٠١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ ؟

٦٠٠١ ـ از ابی‌وائل، از عَمرو بن شُرَحْبیل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، کدام گناه بزرگتر است؟

قال : « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدّاً وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَكَ » . قال : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ » . وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : ﴿وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ﴾ [الفرقان ك ٦٨] . [راجع : ٤٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ٨٦] .

فرمود: «اینک به خدا شریکی قرار دهی، هر چند او تو را آفریده است.» گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمود: «اینکه فرزند خود را از ترس آنکه به غذایت سهیم شود، بکُشی.» گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمود: «اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی.»

سپس خداوند برای تصدیق گفتهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (آیه) نازل کرد: «و کسانی که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش) را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند.» (الفرقان، ٦٨)

٢١- باب : وَضْعِ الصَّبِيِّ فِي الْحِجْرِ

باب ـ ٢١: کودک را در کنار گرفتن.

٦٠٠٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ هِشَامٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَضَعَ صَبِيّاً فِي حَجْرِهِ يُحَنِّكُهُ ، فَبَالَ عَلَيْهِ ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَأَتْبَعَهُ . [راجع : ٢٢٢ ، أخرجه مسلم : ٢٨٦] .

٦٠٠٢ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کودکی را در کنار گرفت که او را تحنیک کند وی بر (لباس) آن حضرت پیشاب کرد، آن حضرت آبی طلبید و بر جای پیشاب وی ریخت.

٢٢- باب : وَضْعِ الصَّبِيِّ عَلَى الْفَخِذِ

باب ـ ٢٢: نشاندن کودک بر ران.

٦٠٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَارِمٌ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ قال : سَمِعْتُ أَبَا تَمِيمَةَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ : يُحَدِّثُهُ أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْخُذُنِي فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ ، وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الأُخْرَى ، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا ، ثُمَّ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ

٦٠٠٣ ـ از ابوعثمان نَهْدی روایت است که اُسامة بن زید (رضی‌الله عنه) می‌گوید: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا (که کودک بودم) می‌گرفت و بر ران خویش می‌نشاند و حسن را بر ران دیگر خود می‌نشاند سپس آن دو را به خود چسپانده و می‌گفت: «بارالها، بر

ارْحَمْهُمَا فَإِنِّي أَرْحَمُهُمَا».

وَعَنْ عَلِيٍّ قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ.

قال التَّيْمِيُّ: فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مِنْهُ شَيْءٌ.

قُلْتُ: حَدَّثْتُ بِهِ كَذَا وَكَذَا، فَلَمْ أَسْمَعْهُ مِنْ أَبِي عُثْمَانَ، فَنَظَرْتُ فَوَجَدْتُهُ عِنْدِي مَكْتُوبًا فِيمَا سَمِعْتُ.

[راجع: ۳۷۳۵]

آنان رحمت کن، همانا من بر ایشان مهربانی می‌کنم.»

و علی (بن مدینی) گفت: حدیث کرد ما را یحیی، از سُلیمان از ابوعثمان.

(سلیمان) تیمی گفت: (آنگاه که ابوتَمیمَه روایت کرد) در دل من از وی چیزی (شک) افتاد، با خود گفتم: از ابوعثمان (که ملازم وی بودم) احادیث چنین و چنان روایت کرده‌ام آیا این حدیث را از وی نشنیده باشم. (در کتاب خود) نگریستم، آنچه را شنیده بودم، نوشتهٔ آن را یافتم.

۲۳- باب: حُسْنُ الْعَهْدِ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ۲۳: پیمان نیک از ایمان است.

۶۰۰۴- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَلَقَدْ هَلَكَتْ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَنِي بِثَلَاثِ سِنِينَ، لِمَا كُنْتُ أَسْمَعُهُ يَذْكُرُهَا، وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَبُّهُ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَذْبَحُ الشَّاةَ ثُمَّ يُهْدِي فِي خُلَّتِهَا مِنْهَا.

[راجع: ۳۸۱۶، أخرجه مسلم: ۲۴۳۴، مختصرا]

۶۰۰۴: از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: بر هیچ زنی رشک نبرده‌ام چنانچه بر خدیجه رشک برده‌ام، همانا وی سه سال پیش از ازدواج من وفات کرده بود، این به خاطر آن بود که از آن حضرت می‌شنیدم که از وی یاد می‌کرد و همانا آن حضرت را پروردگار وی امر کرد که او را به داشتن خانه‌ای از مروارید میان‌تهی در بهشت بشارت دهد. و چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گوسفندی را ذبح می‌کرد، از گوشت آن به دوستان خدیجه اهدا می‌کرد.

۲۴- باب: فَضْلِ مَنْ يَعُولُ يَتِيمًا

باب ـ ۲۴: فضیلت کسی که از یتیم سرپرستی کند.

۶۰۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنِي

۶۰۰۵ ـ از ابوحازم، از سهل بن سعد روایت

عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا » . وَقَالَ بِإِصْبَعَيْهِ السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى . [راجع : ۵۳۰۴].

است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت همچنین خواهیم بود.» و آن حضرت به دو انگشت سبّابه و انگشت میانهٔ خویش اشاره کرد.

۲۵- باب : السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ

باب ـ ۲۵: دلسوزی و مهربانی با زنان بیوه.

۶۰۰۶- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ ، يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ : كَالَّذِي يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ» . [راجع : ۵۳۵۳ ، أخرجه مسلم : ۲۹۸۲].

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ الدِّيلِيِّ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ مَوْلَى ابْنِ مُطِيعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ .

۶۰۰۶ ـ از مالک، از صفوان بن سُلَیم روایت است که این حدیث را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسانده که فرمود: «دلسوز و مهربان بر زنان بیوه و تهی‌دست مانند مجاهد در راه خداست، یا مانند کسی است که روز روزه می‌گیرد و شب به نماز می‌ایستد.»

حدیث کرد ما را اسماعیل، از مالک، از ثَور بن زَید دَیلی، از اَبو غَیث مَولی ابن مُطِیع، از ابوهریره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مثل همین حدیث.

۲۶- باب : السَّاعِي عَلَى الْمِسْكِينِ

باب ـ ۲۶: دلسوزی و مهربانی بر فقیر و تهی‌دست.

۶۰۰۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . وَأَحْسِبُهُ قَالَ - يَشُكُّ الْقَعْنَبِيُّ : « كَالْقَائِمِ لَا يَفْتُرُ ، وَكَالصَّائِمِ لَا يُفْطِرُ » . [راجع : ۵۳۵۳ ، أخرجه مسلم : ۲۹۸۲].

۶۰۰۷ ـ از مالک. از ثَور بن زید،از ابو غَیث روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دلسوز بر بیوه‌ها و مسکین، مانند مجاهد در راه خداست.» (راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که مالک گفته است): قَعْنَبی در قول مذکور شک می‌کند (و آن حضرت، چنین فرموده است): «مانند برپادارندهٔ نماز که سستی نمی‌کند و مانند روزه‌داری که افطار نمی‌نماید.»

۲۷- باب : رَحْمَةِ النَّاسِ وَالْبَهَائِمِ

۶۰۰۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ : أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ ، وَنَحْنُ شَبَبَةٌ مُتَقَارِبُونَ ، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً ، فَظَنَّ أَنَّا اشْتَقْنَا أَهْلَنَا ، وَسَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا فِي أَهْلِنَا ، فَأَخْبَرْنَاهُ ، وَكَانَ رَفِيقًا رَحِيمًا ، فَقَالَ : «ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ ، فَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ ، وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي ، وَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ ، فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ ، ثُمَّ لِيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ» . [راجع : ۶۲۸ ، أخرجه مسلم : ۶۷۴] .

۶۰۰۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ ، فَوَجَدَ بِئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا ، فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذِي كَانَ بَلَغَ بِي ، فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلأَ خُفَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ ، فَسَقَى الْكَلْبَ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا ؟ فَقَالَ : «فِي كُلِّ ذَاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ» . [راجع : ۱۷۳] .

باب ـ ۲۷: مهربانی بر مردم و حیوانات.

۶۰۰۸ ـ از ایّوب، از ابوقِلابه، از ابوسُلیمان مالک بن حُوَیرث روایت است که گفت: ما نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدیم و جوانانی هم سن و سال بودیم و مدت بیست شب نزد آن حضرت ایستادیم و آن حضرت گمان کرد که ما اشتیاق دیدار خانوادهٔ خود را داریم و از حال کسانی که به دنبال گذاشته بودیم، سؤال کرد وی را آگاه ساختیم و او دلسوز و مهربان بود. فرمود: «به سوی خانواده‌های خویش بازگردید و ایشان را (علم دین) بیاموزانید و (به نیکویی) امر کنید، و نماز بگزارید به همانگونه که مرا دیده‌اید نماز می‌گزارم، و چون هنگام نماز فرا رسد، یکی از شما برای شما اذان بگوید، سپس بزرگتر شما به شما امامت بدهد.»

۶۰۰۹ ـ از ابوصالح سمّان، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که مردی در راه دوان بود تشنگی بر وی شدّت گرفت. چاهی یافت و در آن فرو رفت، آب نوشید و سپس برآمد ناگاه سگی را دید که از شدت تشنگی زبان بیرون آورده و گِل می‌خورد. آن مرد به خود گفت: همانا حالت تشنگی این سگ به همان حد رسیده که حالت تشنگی به من رسیده بود. وی در چاه فرود آمد و موزهٔ خود را پر از آب کرد و آن را در دهان گرفت (و بیرون آمد) و سگ را آب نوشانید. خداوند به او پاداش داد و او را آمرزید.»

گفتند: یا رسول‌الله، و آیا ما را در (نیکویی) با

حیوانات ثوابی هست؟ فرمود: «در (نیکویی) در هر صاحب جگرتر (ذی روحی) ثواب است.»

٦٠١٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلاةٍ وَقُمْنَا مَعَهُ ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ : اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَمُحَمَّدًا ، وَلا تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا . فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ قال لِلأَعْرَابِيِّ : «لَقَدْ حَجَّرْتَ وَاسِعًا» . يُرِيدُ رَحْمَةَ اللَّهِ .

۶۰۱۰ ـ از زُهری، از ابوسلمة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به نماز ایستاد و ما هم با وی به نماز ایستادیم، بادیه‌نشینی که در حال نماز بود گفت: بارالها، بر من و محمد رحم کن، و بدون ما بر هیچ یک رحم نکن. آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز را سلام داد به بادیه‌نشین گفت: «همانا تنگ ساختی (ساحت) آنچه را خدا گشاده کرده است.» هدف آن حضرت رحمت خداوند بود.

٦٠١١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ ، عَنْ عَامِرٍ قال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ ، وَتَوَادِّهِمْ ، وَتَعَاطُفِهِمْ ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا ، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى» . [أخرجه مسلم : ٢٥٨٦] .

۶۰۱۱ ـ از عامر روایت است که می‌گفت: از نُعمان بن بَشیر شنیده‌ام که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مؤمنان را در ترحّم و دوستی و مهربانی ایشان با یکدیگر مانند یک بدن می‌یابی، که چون عضوی از آن به درد آید سایر اعضای بدن با بیدارخوابی و تب آن را همراهی می‌کنند.»[1]

٦٠١٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا ، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ ، إِلا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ» . [راجع : ٢٣٢٠ ، أخرجه مسلم : ٢٥٥٣] .

۶۰۱۲ ـ از قتاده از انس بن مالک روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمانی نیست که درختی بنشاند و از آن انسان یا جانداری بخورد، مگر آنکه آن برایش صدقه است.»

٦٠١٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ قال : سَمِعْتُ جَرِيرَ ابْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ لا يَرْحَمُ لا يُرْحَمُ» . [انظر : ٧٣٧٦ ، أخرجه مسلم : ٢٣١٩] .

۶۰۱۳: از زَید بن وَهب، از جریر ابن عبدالله

۱- شیخ اجل سعدی، شاید به همین حدیث مبارک نظر داشته که گفته است:
بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که رحم نکند، بر وی رحم نمی‌شود.»

٢٨- باب : الوَصَاةِ بِالجَارِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ الآيه [النساء: ٣٦].

باب ـ ۲۸: وصیّت دربارهٔ همسایه.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و دربارهٔ خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایهٔ خویش و همسایهٔ بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود (نیکی کنید) که خدا کسی را که متکبّر و فخرفروش است، دوست نمی‌دارد.»
(النساء، ٦٠)

٦٠١٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ» . [أخرجه مسلم : ٢٦٢٤] .

٦٠١٤ ـ از ابوبکر بن محمد، از عَمْره، از عایشه (رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «جبرئیل پیوسته (به نیکی) در مورد همسایه مرا وصیّت می‌کرد تا آنکه پنداشتم که وی همسایه را میراث‌بر همسایه قرار خواهدداد.»

٦٠١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ» . [أخرجه مسلم: ٢٦٢٥] .

٦٠١٥ ـ از عمر بن محمد، از پدرش روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «جبرییل در مورد همسایه پیوسته (به نیکی) مرا وصیّت می‌کرد تا آنکه گمان کردم که او همسایه را میراث‌بر خواهد ساخت.»

٢٩- باب : إِثْمِ مَنْ لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ

﴿يُوبِقْهُنَّ﴾ [الشورى: ٣٤]. يُهْلِكْهُنَّ . ﴿مَوْبِقًا﴾ [الكهف:

باب ـ ۲۹: گناه کسی که همسایه‌اش از شرارت‌هایش در امان نباشد

«یُوبِقْهُنّ» (الشوری، ٣٤) یعنی: هلاک گرداند

٥٢]. مَهْلِكًا .

٦٠١٦- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ». قِيلَ : وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الَّذِي لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ» .

تَابَعَهُ شَبَابَةُ وَأَسَدُ بْنُ مُوسَى .

وَقَالَ حُمَيْدُ بْنُ الأَسْوَدِ ، وَعُثْمَانُ ابْنُ عُمَرَ ، وَأَبُو بَكْرِ ابْنُ عَيَّاشٍ ، وَشُعَيْبُ بْنُ إِسْحَاقَ : عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

ایشان را «مَوْبقاً» (الکهف، ٥٢) یعنی: مهلکه.

٦٠١٦ ـ از سعید، از ابو شُرَیح روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به خدا سوگند که ایمان نمی‌آورد، به خدا سوگند که ایمان نمی‌آورد، به خدا سوگند که ایمان نمی‌آورد.»

گفته شد: و او کیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «کسی که همسایه‌اش از عذابش ایمن نمی‌باشد.»

متابعت کرده است (عاصم راوی را) شبابَه و اسد بن موسی. و حُمَید بن اَسود و عثمان ابن عمر و ابوبکر بن عَیّاش و شُعَیب بن اسحاق، از ابی ذِئب، از مَقْبُری، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت کرده است.

٣٠- باب : لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا

باب ـ ٣٠: همسایه، همسایه‌اش اندک شمارد.

٦٠١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، هُوَ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ ، لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ» . [راجع : ٢٥٦٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٣٠] .

٦٠١٧ ـ از سعید مَقبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «ای زنان مسلمان، زن همسایه، برای زن همسایه‌اش اندک نشمارد، هر چند به وی پاچهٔ گوسفندی بفرستد.» (تحفه‌اش را حقیر نشمارد.)

٣١- باب : «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ»

باب ـ ٣١: کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار نرساند.

٦٠١٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ

٦٠١٨ ـ از ابو حَصین، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار نرساند و کسی

فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ» . [راجع : ۵۱۸۵ ، أخرجه مسلم : ۴۷].

که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمانش را گرامی دارد، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزیند.»

۶۰۱۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْعَدَوِيِّ قَالَ : سَمِعَتْ أُذُنَايَ ، وَأَبْصَرَتْ عَيْنَايَ ، حِينَ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ جَائِزَتَهُ» . قَالَ : وَمَا جَائِزَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ ، وَالضِّيَافَةُ ثَلاثَةُ أَيَّامٍ ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ» . [انظر : ۶۱۳۵، ۶۴۷۶، أخرجه مسلم : ۴۸ ، مختصراً ، وأخرجه كله في اللقطة : ۱۴].

۶۰۱۹ ـ از لَیث، از سعید مقبُری روایت است که ابوشُرَیح عَدَوی گفت: گوشهای من شنیده و چشمهای من دیده است، آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید همسایه‌اش را گرامی دارد، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمانش را گرامی دارد، جایزهٔ وی را (بدهد).»

(ابو شُرَیح) گفت: جایزه‌اش چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «یک شبانه روز (پذیرایی خاص) و مهمانی (عادی) سه شبانه روز است و آنچه بیشتر از سه روز باشد، صدقهٔ وی به شمار می‌رود، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزیند.»

۳۳- باب :
كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ

باب ـ ۳۲: حقّ همسایه در نزدیکی دروازه‌های خانه‌ها است.

۶۰۲۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» .

۶۰۲۱ ـ از محمد بن مُنکَدِر، از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر نیکویی صدقه است.»

۶۰۲۲- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ» . قَالُوا : فَإِنْ لَمْ يَجِدْ ؟ قَالَ : «فَيَعْمَلُ بِيَدَيْهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ» .

۶۰۲۲ ـ از سعید بن ابی بُردَه بن ابوموسی اَشعری، از پدرش، از پدربزرگش روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر هر مسلمانی صدقه است.» گفتند:

قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ ؟ قال : « فَيُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ » . قَالُوا : فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ؟ قال : « فَيَأْمُرُ بِالْخَيْرِ ، أَوْ قال : بِالْمَعْرُوفِ » . قال : فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ؟ قال : « فَيُمْسِكُ عَنِ الشَّرِّ فَإِنَّهُ لَهُ صَدَقَةٌ » . [راجع : ١٤٤٥ ، أخرجه مسلم : ١٠٠٨] .

اگـر چیزی نیابـد (که صدقه بدهـد)؟ فرمود: «با دسـتهای خود کار کند و خـود از آن بهره گیـرد و صدقه بدهد.» گفتند: اگـر توان آن را نداشته باشـد یا کار نکند؟ فرمود: «به درماندهٔ نیازمند کمک کند.» گفتند: اگر نتوانند؟ فرمود: «به نیکویی امر کند ـ یا فرمود ـ به معروف امر کند.» گفت: اگر این را نتواند؟ فرمود: «خود را از شر باز دارد، همانا این به وی صدقه است.»

٣٤- باب : طِيبِ الْكَلامِ

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ » . [راجع : ٢٩٨٩] .

٦٠٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قال : ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ النَّارَ ، فَتَعَوَّذَ مِنْهَا وَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ ، ثُمَّ ذَكَرَ النَّارَ فَتَعَوَّذَ مِنْهَا وَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ ، قال شُعْبَةُ : أَمَّا مَرَّتَيْنِ فَلا أَشُكُّ ، ثُمَّ قال : « اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ ، فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ » . [راجع : ١٤١٣ ، أخرجه مسلم : ١٠١٦] .

باب ـ ۳۴: سخنِ خوش.

و ابوهریره گفته اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سخن خوش صدقه است.»

٦٠٢٣ ـ از شـعبه، از عَمرو، از خَیثَمَه، از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آتش دوزخ یاد کرد، و از آن پناه جست و روی گردانید، سپس از آتش دوزخ یاد کرد و از آن پناه جسـت و روی گردانید. شعبه (راوی) می‌گوید: شـکّی ندارم که آن حضرت دوبار (این کار را کرد) سـپس فرمود: «از آتش بترسید هر چند (با صدقه دادن) پاره‌ای از خرما باشد و اگر آن را نیابید، سخنی نیکو بگویید.»

٣٥- باب : الرِّفْقِ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ

٦٠٢٤- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : دَخَلَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكُمْ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَفَهِمْتُهَا فَقُلْتُ : وَعَلَيْكُمُ السَّامُ

باب ـ ۳۵: نرمی و خوش‌خلقی در همهٔ امور.

٦٠٢٤ ـ از ابـن شـهاب (زُهـری) از عُروه بن زُبیر روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) همسـر پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) گفت: گروهی از یهود بر رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) درآمدند و گفتند: السَّامُ عَلَيْكُم. عایشه

وَاللَّعْنَةُ ، قَالَتْ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، إنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ» . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ قُلْتُ : وَعَلَيْكُمْ» . [راجع : ٢٩٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٥] .

می‌گوید: من قصدشان را (که سام، یعنی مرگ بود) دریافتم و گفتم: مرگ و لعنت بر شما باد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خداوند نرمی و خوش‌خلقی را در همهٔ امور دوست می‌دارد.» گفتم: یا رسول‌الله، آیا نشنیدی که چه گفتند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا (پاسخ ایشان) را گفتم: و بر شما باشد.

٦٠٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَامُوا إِلَيْهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تُزْرِمُوهُ» . ثُمَّ دَعَا بِدَلْوٍ مِنْ مَاءٍ فَصُبَّ عَلَيْهِ . [راجع : ٢٢١ ، أخرجه مسلم : ٢٨٤] .

٦٠٢٥ ـ از حَمّاد بن زید، از ثابت روایت است که انس بن مالک گفت: بادیه‌نشینی در مسجد پیشاب کرد، مردم برای (آزار وی) برخاستند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «پیشاب کردن او را قطع مکنید.» سپس سطلِ آبی خواست و بر موضعِ پیشاب وی آب ریخته شد.

٣٦- باب : تَعَاوُنِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا

باب ـ ٣٦: همکاری مسلمانان با یکدیگر.

٦٠٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بُرَيْدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَدِّي أَبُو بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» . ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ . [راجع : ٤٨١ ، أخرجه مسلم : ٢٥٨٥] .

٦٠٢٦ ـ از ابوبُرده، از پدرش ابوموسی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمان برای مسلمان مانند ساختمانی است که بخشی از آن بخش دیگر را محکم می‌کند.» سپس آن حضرت میان انگشتان خویش را در یکدیگر درآورد.»

٦٠٢٧- وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ جَالِسًا ، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ ، أَوْ طَالِبُ حَاجَةٍ ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ : «اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا ، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ» . [راجع: ١٤٣٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٢٧] .

٦٠٢٧ ـ و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بود که ناگاه مردی آمد که سؤال می‌کرد یا چیزی می‌خواست. آن حضرت رو به ما کرد و فرمود: «کمک کنید و پاداش بگیرید، و خداوند آنچه را بخواهد بر زبان پیامبر خود برآورده

می‌سازد.»[۱]

۳۷- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً

يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا﴾ [النساء: ٨٥].

كِفْلٌ : نَصِيبٌ .

قَالَ أَبُو مُوسَى : ﴿كِفْلَيْنِ﴾ [الحديد: ٢٨] : أَجْرَيْنِ ، بِالْحَبَشِيَّةِ .

٦٠٢٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَتَاهُ السَّائِلُ أَوْ صَاحِبُ الْحَاجَةِ قَالَ : «اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا ، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ مَا شَاءَ» .

[راجع: ١٤٣٢ ، اخرجه مسلم : ٢٦٢٧].

باب ـ ۳۷: فرمودۀ خدای تعالی: «هر کس شفاعت پسندیده کند،

برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده‌ای کند برای او از (گناه) آن بهره‌ای خواهد بود.»

(النساء، ۸۵)

ابوموسی گفت: «کِفلَین» (الحدید، ۵۸) یعنی: دو اجر (دو پاداش) در زبان حبشی.

۶۰۲۸ ـ از ابوبُرده، از ابوموسی، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که: هرگاه که سائل یا نیازمندی نزد آن حضرت می‌آمد، می‌فرمود: «کمک کنید و پاداش بگیرید، و خداوند آنچه را بخواهد بر زبان رسول خود برآورده می‌سازد.»

۳۸- باب : لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ فَاحِشًا وَلا مُتَفَحِّشًا

٦٠٢٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ : سَمِعْتُ مَسْرُوقًا قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو (ح) .

وحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو حِينَ قَدِمَ مَعَ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَلا مُتَفَحِّشًا ، وَقَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ مِنْ أَخْيَرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا» .

[راجع : ٣٥٥٩ ، اخرجه مسلم: ٢٣٢١].

باب ـ ۲۸: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ناسزاگوی و بیهوده‌گوی نبود.

۶۰۲۹ ـ از سلیمان، از ابووائل، از مسروق روایت است که عبدالله بن عمرو گفت: از شقیق بن سلمه روایت است که گفت: آنگاه که عبدالله بن عَمرو با معاویه به کوفه آمد، نزد وی رفتیم، وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد و گفت: آن حضرت ناسزاگوی و بیهوده‌گوی نبود. سپس گفت که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «همانا بهترین شما خوش‌خُلق‌ترین شماست.»

۱- جزء بیست و چهارم در همین‌جا به پایان رسید و باب ـ ۳۷ آغاز جزء بیست و پنجم است. «تیسیرالقاری»

۶۰۳۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ يَهُودَ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: عَلَيْكُمْ، وَلَعَنَكُمُ اللَّهُ، وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. قَالَ: «مَهْلًا يَا عَائِشَةُ، عَلَيْكِ بِالرِّفْقِ، وَإِيَّاكِ وَالْعُنْفَ وَالْفُحْشَ». قَالَتْ: أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «أَوَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ؟ رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ، فَيُسْتَجَابُ لِي فِيهِمْ، وَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيَّ». [راجع: ۲۹۳۵، أخرجه مسلم: ۲۱۶۵، باختلاف].

۶۰۳۰ـ از ایوب، از عبدالله بن ابی مُلَیکه روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: یهود نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و گفتند: السَّامُ عَلَيكُم. عایشه به ایشان گفت: سام بر شما باد و لعن خداوند و خشم خداوند بر شما باد. آن حضرت فرمود: «آرام گیر ای عایشه، نرمش نشان بده و از درشت‌گویی و ناسزاگویی بپرهیز.» عایشه گفت: آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند؟ آن حضرت فرمود: «آیا نشنیدی که من چه گفتم؟ (آنچه به من گفته بودند) بر ایشان رد کردم، دعای من در مورد ایشان پذیرفته می‌شود و دعای ایشان درمورد من پذیرفته نمی‌شود.»

۶۰۳۱- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو يَحْيَى، هُوَ فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِلَالِ بْنِ أُسَامَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ سَبَّابًا، وَلَا فَحَّاشًا، وَلَا لَعَّانًا، كَانَ يَقُولُ لِأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَعْتِبَةِ: «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ». [انظر: ۶۰۴۶].

۶۰۳۱ـ از فُلَیح بن سُلَیمان، از هلال بن اُسامه روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دشنام‌دهنده و ناسزاگو و لعن‌کننده نبود و چون هر یک از ما را سرزنش می‌کرد می‌گفت: «او را چه حال است پیشانی‌اش خاک‌آلود باد.»

۶۰۳۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ: حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَجُلًا اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا رَآهُ قَالَ: «بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ، وَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ». فَلَمَّا جَلَسَ تَطَلَّقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي وَجْهِهِ وَانْبَسَطَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا انْطَلَقَ الرَّجُلُ قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حِينَ رَأَيْتَ الرَّجُلَ قُلْتَ لَهُ كَذَا وَكَذَا، ثُمَّ تَطَلَّقْتَ فِي وَجْهِهِ وَانْبَسَطْتَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ، مَتَى عَهِدْتِنِي فَحَّاشًا، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ». [انظر: ۶۰۵۴، ۶۱۳۱، أخرجه مسلم: ۲۵۹۱].

۶۰۳۲ـ از محمد بن مُنکَدِر، از عُروه روایت است که عایشه گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازهٔ ورود خواست، چون آن حضرت او را دید فرمود: «وی برادر بد قبیلهٔ خود و پسرِ بدِ قبیلهٔ خود است.» چون آن مرد نشست، آن حضرت با گشاده‌رویی و خوش‌خُلقی با وی صحبت کرد، و زمانی که رفت، عایشه به آن حضرت گفت: یا رسول‌الله، چون آن مرد را دیدی چنین و چنان گفتی سپس با گشاده‌رویی و خوش‌خلقی با وی صحبت کردی؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای عایشه،

آیا گاهی مرا ناسزاگوی دیده‌ای؟ همانا بدترین مردم از نظر منزلت در روز قیامت در پیشگاه خدا کسی است که از وی دوری گزینند تا از شرّ او در امان باشند.»

٣٩- باب : حُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ ، وَمَا يُكْرَهُ مِنَ الْبُخْلِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ ، وَأَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ .

وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ ، لَمَّا بَلَغَهُ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ ، قال لأخيه : ارْكَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَاسْمَعْ مِنْ قَوْلِهِ ، فَرَجَعَ فَقَالَ : رَأَيْتُهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الأَخْلاقِ .[راجع : ٣٥٢٢] . [أخرجه مسلم: ٢٣٠٧] .

باب ـ ٣٩: خوش‌خُلقی و سخاوت و ناپسندی بخل.

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سخاوتمندترین مردم بود و در ماه رمضان از آن هم سخاوتمندتر بود.

و ابوذر گفت: چون خبر بعثت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی رسید به برادر خود گفت: سوار شو و راهی این وادی (مکه) شو و سخن وی را بشنو. وی (رفت) و بازآمد و گفت: آن حضرت را دیدم که مردم را به مکارم اخلاق امر می‌کرد.

٦٠٣٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَأَجْوَدَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، وَلَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَانْطَلَقَ النَّاسُ قِبَلَ الصَّوْتِ ، فَاسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ سَبَقَ النَّاسَ إِلَى الصَّوْتِ ، وَهُوَ يَقُولُ : «لَنْ تُرَاعُوا لَنْ تُرَاعُوا». وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لأَبِي طَلْحَةَ عُرْيٍ مَا عَلَيْهِ سَرْجٌ ، فِي عُنُقِهِ سَيْفٌ ، فَقَالَ : «لَقَدْ وَجَدْتُهُ بَحْرًا . أَوْ : إِنَّهُ لَبَحْرٌ» . [راجع : ٢٦٢٧ ، أخرجه مسلم: ٢٣٠٧] .

٦٠٣٣ ـ از حمّاد ابن زید، از ثابت روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نیکترین مردم و سخی‌ترین مردم و شجاعترین مردم بود. شبی مردم مدینه ترسیدند، مردم به سوی آوازی (که تصوّر می‌شد دشمن است) راهی شدند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیشاپیش‌شان می‌رفت و از مردم جلوتر بود و می‌گفت: «نترسید، نترسید.» و او بر اسپ ابوطلحه سوار بود که برهنه بود و زین نداشت، در گردن آن حضرت شمشیر آویخته بود، آن حضرت گفت: «این اسپ را چون دریا (روان) یافتم، یا گفت: همانا این اسپ دریاست.» در تندروی.

٦٠٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قال: سَمِعْتُ جَابِرًا ﷺ يَقُولُ: مَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ: لَا. [أخرجه مسلم: ٢٣١١].

٦٠٣٤ ـ از سُفیان، روایت است که ابن مُنکَدِر گفت: از جابر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چیزی خواسته نشده است که او هرگز نِی گفته باشد.

٦٠٣٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: حَدَّثَنِي شَقِيقٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو يُحَدِّثُنَا، إِذْ قال: لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا، وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحَاسِنُكُمْ أَخْلَاقًا». [راجع: ٣٥٥٩، أخرجه مسلم: ٢٣٢١].

٦٠٣٥ ـ از شَقیق روایت است که مسروق گفت: ما با عبدالله بن عَمرو نشسته بودیم و او به ما حدیث می‌کرد، وی گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ناسزاگوی و بیهوده‌گوی نبود و آن حضرت می‌گفت: «همانا بهترین شما خوش‌خلق‌ترین شماست.»

٦٠٣٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِبُرْدَةٍ، فَقَالَ سَهْلٌ لِلْقَوْمِ: أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟ فَقَالَ الْقَوْمُ: هِيَ شَمْلَةٌ، فَقَالَ سَهْلٌ: هِيَ شَمْلَةٌ مَنْسُوجَةٌ فِيهَا حَاشِيَتُهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكْسُوكَ هَذِهِ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا فَلَبِسَهَا، فَرَآهَا عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَحْسَنَ هَذِهِ، فَاكْسُنِيهَا، فَقَالَ: «نَعَمْ». فَلَمَّا قَامَ النَّبِيُّ ﷺ لَامَهُ أَصْحَابُهُ، قَالُوا: مَا أَحْسَنْتَ حِينَ رَأَيْتَ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَهَا مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثُمَّ سَأَلْتَهُ إِيَّاهَا، وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُ لَا يُسْأَلُ شَيْئًا فَيَمْنَعَهُ، فَقَالَ: رَجَوْتُ بَرَكَتَهَا حِينَ لَبِسَهَا النَّبِيُّ ﷺ، لَعَلِّي أُكَفَّنُ فِيهَا. [راجع: ١٢٧٧].

٦٠٣٦ ـ از ابوغَسّان، از ابوحازم روایت است که سَهل بن سعد گفت: زنی برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بُرده‌ای آورد. سهل به مردم گفت: آیا می‌دانید که بُرده چیست؟ مردم گفتند: شَمْله است. (چادر کوتاه که در خود پیچند) سهل گفت: شمله‌ای که حاشیهٔ آن به آن بافته باشند. آن زن گفت: یا رسول‌الله این را برای پوشیدن تو آورده‌ام. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را گرفت، و به آن احتیاج داشت و آن را پوشید. مردی از صحابه آن را بر تن آن حضرت دید و گفت: یا رسول‌الله، چه نیکوست، آن را به من بده. آن حضرت گفت «آری. (می‌دهم»)
آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست یاران آن حضرت، وی را ملامت کردند و گفتند: کار خوبی نکردی، هنگامی که دیدی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را گرفت، به آن احتیاج داشت، سپس آن را از آن حضرت تقاضا کردی، و همانا می‌دانستی که اگر از آن حضرت چیزی خواسته شود، وی رد نمی‌کند. آن مرد گفت: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

آن را پوشید، به برکت آن امیدوار شدم شاید در آن کفن کرده شوم.

۶۰۳۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ ، وَيُلْقَى الشُّحُّ ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ » . قَالُوا : وَمَا الْهَرْجُ ؟ قَالَ : « الْقَتْلُ الْقَتْلُ » . [راجع : ۸۵ ، أخرجه مسلم : ۱۵۷ ، بقطعة ليست في هذه الطريق ، وأخرجه بلفظه ۱۵۷ كتاب العلم: ۱۱].

۶۰۳۷ ـ از زُهری، از حُمَید بن عبدالرحمن، از ابوهریره روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زمان زود می‌گذرد (قیامت نزدیک می‌شود) و عمل (نیک) کم می‌شود و بُخل پدید می‌آید و هَرَج فزونی می‌گیرد.» اصحاب گفتند: هَرَج چیست؟ فرمود: «کشتن کشتن.»

۶۰۳۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : سَمِعَ سَلَّامَ بْنَ مِسْكِينٍ قَالَ : سَمِعْتُ ثَابِتًا يَقُولُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قَالَ : خَدَمْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ ، فَمَا قَالَ لِي : أُفٍّ ، وَلَا : لِمَ صَنَعْتَ ؟ وَلَا : أَلَا صَنَعْتَ . [راجع: ۲۷۶۸ ، أخرجه مسلم ۲۳۰۹].

۶۰۳۸ ـ از سلام بن مسکین، از ثابت روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را بیست و سه سال خدمت کردم، آن حضرت (در تنبیه من) حرف اُف نگفت و نگفت: چرا چنین کردی؟ و نگفت: چرا چنین نکردی.

۴۰- باب : كَيْفَ يَكُونُ الرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ

باب ـ ۴۰: مرد با خانواده‌اش چگونه رفتار کند؟

۶۰۳۹- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ : مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْنَعُ فِي أَهْلِهِ ؟ قَالَتْ : كَانَ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ . [راجع : ۶۷۶].

۶۰۳۹ ـ از ابراهیم روایت است که اسود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در خانهٔ خود چه کاری می‌کرد؟ گفت: کارِ خانهٔ خود را می‌کرد، چون وقت نماز فرا می‌رسید به نماز می‌ایستاد.

۴۱- باب : الْمِقَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى

باب ـ ۴۱: محبّت از جانب خدای تعالی است.

۶۰۴۰- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ،

۶۰۴۰ ـ از موسی بن عُقْبَه، از نافع روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر خدا بنده‌ای را دوست بدارد جبرییل بانگ می‌زند: همانا خداوند فلان

فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ». [راجع: ۳۲۰۹، أخرجه مسلم: ۲۶۳۷]

را دوست می‌دارد، پس او را دوست بدارید، جبرییل او را دوست می‌دارد. و جبرییل به اهل آسمان ندا می‌کند که: همانا خداوند فلان را دوست می‌دارد؟ پس او را دوست بدارید، او را اهل آسمان دوست می‌دارند، سپس وی مورد قبولی اهل زمین قرار می‌گیرد.»

۴۲- باب: الْحُبِّ فِي اللَّهِ

باب ـ ۴۲: دوستی به خاطر خدا.

۶۰۴۱- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَحَتَّى أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ، وَحَتَّى يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا». [راجع: ۱۶، أخرجه مسلم: ۴۳]

۶۰۴۱ ـ از شُعبه، از قَتاده، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی شیرینی ایمان را درنمی‌یابد تا آنکه کسی را که دوست می‌دارد به خاطر خدا دوست داشته باشد، و حتی اگر وی به آتش افکنده شود، این امر او را دوست‌داشتنی‌تر است از آنکه به کفر برگردد، پس از آنکه خدا او را از کفر نجات داده است، تا آنکه خدا و رسول او نزد وی دوست‌داشتنی‌تر باشد نظر به غیر ایشان.

۴۳- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ - إلى قوله - فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۱].

باب ـ ۴۳: فرمودهٔ خدای تعالی.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی، قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان (دیگر) را (ریشخند کند) شاید آنها از اینها بهتر باشند، و از یک دیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقبهای زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان، و هرکه توبه نکرد، آنان خود ستمکارند.»

(الحُجرات، ۱۱)

٦٠٤٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَضْحَكَ الرَّجُلُ مِمَّا يَخْرُجُ مِنَ الأَنْفُسِ ، وَقَالَ : «بِمَ يَضْرِبُ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ ضَرْبَ الْفَحْلِ ، ثُمَّ لَعَلَّهُ يُعَانِقُهَا».

وَقَالَ الثَّوْرِيُّ وَوُهَيْبٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ هِشَامٍ : «جَلْدَ الْعَبْدِ» . [راجع : ٣٣٧٧ ، أخرجه مسلم : ٢٨٥٥] .

٦٠٤٢ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عبدالله بن زَمعَه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده است که کسی بر بادی که از مردم خارج می‌شود خنده کند. و فرمود: «چرا یکی از شما زن خود را می‌زند مانند زدن حیوان نر، سپس شاید او را به آغوش گیرد.» و ثوری و وُهَیب و ابومعاویه از هشام چنین روایت کرده‌اند: «مانند تازیانه زدن غلام.»

٦٠٤٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِمِنًى : «أَتَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : «فَإِنَّ هَذَا يَوْمٌ حَرَامٌ ، أَفَتَدْرُونَ أَيُّ بَلَدٍ هَذَا» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : «بَلَدٌ حَرَامٌ ، أَتَدْرُونَ أَيُّ شَهْرٍ هَذَا» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : «شَهْرٌ حَرَامٌ ، قَالَ : فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا» . [راجع : ١٧٤٢ ، أخرجه مسلم : ٦٦ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

٦٠٤٣ ـ از عاصم بن زید، از پدرش روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مِنیٰ (در حجةالوداع) گفت: «آیا می‌دانید که امروز کدام روز است؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «امروز روز حرام است، آیا می‌دانید که این کدام شهر است؟» گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: «شهر حرام است. آیا می‌دانید که این کدام ماه است؟» گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: «ماه حرام است.» (سپس) فرمود: «همانا خداوند بر شما خونهای شما و مالهای شما و آبروی شما را حرام کرده است مانند همین روز شما، در همین ماه شما، در همین شهر شما.»

٤٤- بَابُ : مَا يُنْهَى مِنَ السِّبَابِ وَاللَّعْنِ

باب ـ ۴۴: آنچه منع شده است از دشنام و لَعن.

٦٠٤٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ».

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ . [راجع : ٤٨ ، أخرجه

٦٠٤٤ ـ از منصور روایت است که گفت: از ابووائل شنیدم که از عبدالله (بن مسعود) روایت می‌کرد که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دشنام دادن مسلمان فسق (گناه) و کشتن وی کُفر است.»

مسلم : ٦٤].

٦٠٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ : أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدِّيلِيَّ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلاً بِالْفُسُوقِ ، وَلا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ ، إِلا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ» . [راجع : ٣٥٠٨ ، أخرجه مسلم : ٦١ ، مطولا] .

٦٠٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاحِشًا ، وَلا لَعَّانًا ، وَلا سَبَّابًا ، كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْمَعْتَبَةِ : «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ» . [راجع : ٦٠٣١] .

٦٠٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ : أَنَّ ثَابِتَ بْنَ الضَّحَّاكِ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، حَدَّثَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ فَهُوَ كَمَا قَالَ ، وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لا يَمْلِكُ ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عُذِّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ ، وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ» . [راجع : ١٣٦٣ ، أخرجه مسلم : ١١٠ ، مختصرا] .

متابعت کرده است (سلیمان بن حرب را) محمد بن جعفر از شُعبه.[۱]

۶۰۴۵ ـ از یحیی بن یَعمَر، از ابوالاسودالدِّیلی روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفته است که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌گفت: «مردی، مرد دیگر را به فسق نسبت ندهد و او را به کفر نسبت ندهد مگر آنکه (فسق و کفر) به خودش برمی‌گردد، اگر آن کس چنین نباشد.»

۶۰۴۶ ـ از فُلَیح بن سُلیمان، از هِلال بن علی روایت است که انس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نه ناسزاگوینده بود و نه لعنت‌گوینده و نه دشنام‌دهنده، هنگام عتاب کسی را می‌گفت: «او را چه حال است پیشانی‌اش خاک‌آلود شود.»

۶۰۴۷ ـ از یحیی بن ابی‌کثیر، از ابوقِلابه روایت است که ثابت بن ضحّاک روایت است که از اصحاب شجره[۲] بود که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به غیر از ملّت اسلام سوگند بخورد (و بگوید که اگر چنین باشد وی نصرانی یا یهودی باشد و سوگندش دروغ باشد.» وی چنان است که گفته است، و بر فرزند آدم وفا به نذر بر آنچه توان آن را نداشته باشد، نیست. و کسی که در دنیا خود را به وسیلهٔ چیزی بکشد، و به وسیلهٔ همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود، و

۱- در بعضی از نسخ بخاری چنین آمده است: تَابَعَهُ غُنْدَرٌ عَنْ شُعْبَهَ ـ عوض: تابعه محمد بن جعفر عن شعبه که در متن فوق است.

۲- اشاره به قرارداد صلح حُدبیه است که در سال ششم هجرت میان مسلمانان و مشرکان منعقد شده بود و مسلمانان در زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند که تن به تن و مقابل مشرکان بجنگند، تفصیل آن در جلد سوم احادیث ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲ آمده است.

کسی که مؤمنی را لعنت کند، (گناه وی) چنان است که او را کشته است، و کسی که مؤمنی را به کفر نسبت دهد چنان است که او را کشته است.»

٦٠٤٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ: سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ صُرَدٍ، رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلاَنِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَغَضِبَ أَحَدُهُمَا، فَاشْتَدَّ غَضَبُهُ حَتَّى انْتَفَخَ وَجْهُهُ وَتَغَيَّرَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ كَلِمَةً، لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الَّذِي يَجِدُ». فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَالَ: تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَقَالَ: أَتُرَى بِي بَأْسٌ، أَمَجْنُونٌ أَنَا، اذْهَبْ. [راجع: ٣٢٨٢، أخرجه مسلم: ٢٦١٠].

٦٠٤٨ ـ از اعمش، از عَدی بن ثابت روایت است که گفت: از سُلیمان بن صُرد، یکی از اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که گفت: دو مرد در حضور پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یکدیگر را دشنام دادند. یکی از آنان خشمگین شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا من کلمه‌ای را نمی‌دانم که اگر آن را می‌گفت، (خشمی) که در وی پدید آمده بود ازبین می‌رفت.» مردی به سوی آن مرد خشمگین رفت و او را از قول پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آگاه گردانید و گفت: به خدا پناه بجوی از شیطان.
آن مرد گفت: آیا در من گناهی می‌بینی؟ آیا من دیوانه‌ام؟ برو.

٦٠٤٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: حَدَّثَنِي عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلاَحَى رَجُلاَنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ، فَتَلاَحَى فُلاَنٌ وَفُلاَنٌ، وَإِنَّهَا رُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، فَالْتَمِسُوهَا فِي التَّاسِعَةِ وَالسَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ». [راجع: ٤٩].

٦٠٤٩ ـ از حُمَید، از انس روایت است که عُباده بن صامت گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیرون آمد که مردم را از شب قدر خبر دهد دو مرد از مسلمانان با یکدیگر نزاع کردند. آن حضرت فرمود: «بیرون آمدم تا شما را (از زمان شب قدر) خبر بدهم، فلانی و فلانی نزاع کردند، همانا (آگاهی من از زمان شب قدر) برداشته شد، و شاید این برای شما بهتر بوده است، پس آن را در (شبهای) نهم و هفتم و پنجم (دهٔ آخر رمضان) جست‌وجو کنید.

٦٠٥٠- حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنِ الْمَعْرُورِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلَيْهِ

٦٠٥٠ ـ از اعمش، از معرور روایت است که گفت: ابوذر را دیدم که بُرد (نوعی جامه)

بُرْدًا ، وَعَلَى غُلَامِهِ بُرْدًا ، فَقُلْتُ : لَوْ أَخَذْتَ هَذَا فَلَبِسْتَهُ كَانَتْ حُلَّةً ، وَأَعْطَيْتَهُ ثَوْبًا آخَرَ ، فَقَالَ : كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ كَلَامٌ ، وَكَانَتْ أُمُّهُ أَعْجَمِيَّةً ، فَنِلْتُ مِنْهَا ، فَذَكَرَنِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِي : « أَسَابَبْتَ فُلَانًا » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « أَفَنِلْتَ مِنْ أُمِّهِ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ » . قُلْتُ عَلَى حِينِ سَاعَتِي : هَذِهِ مِنْ كِبَرِ السِّنِّ ؟ قَالَ : « نَعَمْ ، هُمْ إِخْوَانُكُمْ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ ، فَمَنْ جَعَلَ اللَّهُ أَخَاهُ تَحْتَ يَدِهِ ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ ، وَلَا يُكَلِّفُهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يَغْلِبُهُ ، فَإِنْ كَلَّفَهُ مَا يَغْلِبُهُ فَلْيُعِنْهُ عَلَيْهِ » . [راجع : ۳۰ ، أخرجه مسلم : ۱۶۶۱] .

۴۵- باب :

مَا يَجُوزُ مِنْ ذِكْرِ النَّاسِ ، نَحْوَ قَوْلِهِمْ : الطَّوِيلُ وَالْقَصِيرُ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ » . وَمَا لَا يُرَادُ بِهِ شَيْنُ الرَّجُلِ . [راجع : ۴۸۲] .

۶۰۵۱- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى خَشَبَةٍ فِي مُقَدَّمِ الْمَسْجِدِ ،

پوشیده است و غلام وی نیز بُرد، پوشیده است. به ابوذر گفتم: اگر همین جامهٔ‌غلام خود را می‌گرفتی و می‌پوشیدی. برای تو حُلّه‌ای (دو جامه) می‌شد و به غلام خود جامهٔ دیگری می‌دادی.

ابوذر گفت: میان من و مردی گفت‌وگویی شد و مادر وی عجمی (غیر عرب) بود. مادرش را به بدی یاد کردم. وی ماجرای مرا نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد. آن حضرت مرا گفت: «آیا فلان را دشنام دادی؟» گفتم: آری. فرمود: «آیا به مادرش توهین کردی؟» گفتم: آری. فرمود: «همانا تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو موجود است.» گفتم: تا همین زمان که به سن پیری رسیده‌ام؟ فرمود: «آری، غلامان شما برادران شما هستند، خداوند آنها را زیردستتش قرار داده، باید از آنچه خود می‌خورد او را بخوراند و از آنچه خود می‌پوشد او را بپوشاند و او را کاری نفرماید که از عهدهٔ آن بر نیاید و اگر او را کاری که از عهدهٔ آن نیاید بفرماید و او را در انجام آن کار کمک کند.»

باب ـ ۴۵: آنچه یاد کردن مردم به آن جواز دارد، مانند گفتن ایشان: دراز و کوتاه.

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ذوالیَدَیْن (درازدست) چه می‌گوید؟» آنچه به آن بدی کس مراد نباشد.

۶۰۵۱ ـ از یزید بن ابراهیم، از محمد (بن سیرین) روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله

وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا ، وَفِي الْقَوْمِ يَوْمَئِذٍ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ ، وَخَرَجَ سَرَعَانُ النَّاسِ ، فَقَالُوا : قَصُرَتِ الصَّلاةُ ؟ وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ ، كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُوهُ ذَا الْيَدَيْنِ ، فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتْ ؟ فَقَالَ : «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تَقْصُرْ» . قَالُوا : بَلْ نَسِيتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : « صَدَقَ ذُو الْيَدَيْنِ» . فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ وَضَعَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ . [راجع : ٤٨٢ ، أخرجه مسلم : ٥٧٣] .

علیه وسلّم) نماز پیشین را دو رکعت به ما گزارد سپس سلام داد، برخاست و به سوی چوبی که در جلوی مسجد بود ایستاد و دست خود را بر آن چوب نهـاد، و در میان مردم ابوبکر و عمر بودند، آن دو جرئـت نکردند (دربارهٔ کوتاهی نمـاز) به آن حضرت بگویند. مردم به شـتاب برآمدند و گفتند که آیا نماز کوتاه شـده؟ و در میان مردم مردی بود کـه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) او را ذُالیَدَین (درازدسـت) می‌خواند، وی گفـت: «ای پیامبر خدا، آیا فراموش کردی (که چهار رکعت بگزاری) یا نماز کوتاه شـده؟ آن حضرت فرمود: «نه فراموش کردم و نه نماز کوتـاه شـده.» گفتند: بلکه فرامـوش کردی یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «ذُوالیدین راست گفته اسـت.» آن حضرت به نماز ایسـتاد و دو رکت نماز گزارد و سپس سلام داد، سپس تکبیر گفت، و سجده کرد مانند سجده‌های نماز خود یا درازتر، سـپس سر خود را بلند کرد و تکبیر گفت، سـپس سـر خود را به سجده نهاد مانند سـجدهٔ اول یا درازتر، سـپس سر خود را بلند کرد و تکبیر گفت.

٤٦- باب : الْغِيبَةِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ الآيه [الحجرات: ١٢].

باب ـ ۴۶: غیبت.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و بعضی از شما غیبت بعضی (دیگر) نکند؛ آیا کسـی از شما دوست دارد که گوشت برادر مُرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهـت دارید (پس) از خدا بترسـید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.»
(الحجرات، ۱۲)

٦٠٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يُحَدِّثُ عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَبْرَيْنِ ، فَقَالَ : « إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ ، أَمَّا هَذَا : فَكَانَ لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ ، وَأَمَّا هَذَا : فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ» . ثُمَّ دَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِاثْنَيْنِ ، فَغَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا ، وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ، ثُمَّ قَالَ : « لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا » . [راجع : ٢١٦ ، أخرجه مسلم: ٢٩٢].

٦٠٥٢ ـ از اَعمَش، از مجاهد، از طاووس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر دو قبر گذشت و گفت: «همانا این دو مُرده عذاب می‌شوند و به خاطر گناه کبیره عذاب نمی‌شوند. اما این: خودش را از آلودگی به پیشاب خود جلوگیری نمی‌کرد و اما این: سخن‌چینی می‌کرد.»
سپس آن حضرت شاخه‌ای تر خواست و آن را دو نیمه کرد یکی را بر یک قبر و یکی را بر قبر دیگر فرو کرد، سپس گفت: «شاید عذاب آنان تا آنگاه که این دو شاخه خشک نشوند سبک گردد.»

٤٧- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « خَيْرُ دُورِ الأَنْصَارِ »

٦٠٥٣- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « خَيْرُ دُورِ الأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ » . [راجع : ٣٧٨٩ ، أخرجه مسلم : ٢٥١١].

باب ـ ۴۷: فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «بهترین خانه‌های انصار.»

٦٠٥٣ ـ از ابوالزنّاد، از ابو اُسید ساعدی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بهترین خانه‌ها (خانواده‌های) انصار بَنُو نَجّار هستند.»

٤٨- باب : مَا يَجُوزُ مِنِ اغْتِيَابِ أَهْلِ الفَسَادِ وَالرِّيَبِ

٦٠٥٤- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : سَمِعْتُ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « ائْذَنُوا لَهُ ، بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ ، أَوِ ابْنُ الْعَشِيرَةِ » . فَلَمَّا دَخَلَ أَلانَ لَهُ الْكَلامَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتَ الَّذِي قُلْتَ ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْكَلامَ ؟ قَالَ : « أَيْ

باب ـ ۴۸: آنچه از غیبت فسادپیشگان و تهمتگران جواز دارد.

٦٠٥٤ ـ از ابن مُنْکَدِر، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: مردی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازۀ ورود خواست. آن حضرت فرمود: «به او اجازه بدهید، وی برادر بدِ قبیله است یا پسرِ بد قبیله است.» چون آن مرد درآمد، آن حضرت با وی

عَائِشَةُ، إنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ، أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ، اتِّقَاءَ فُحْشِهِ». [راجع: ۶۰۳۲، أخرجه مسلم: ۲۵۹۱].

به نرمی سخن گفت. گفتم: یا رسول‌الله، گفتی آنچه گفتی، سپس سخن خود را با وی نرم کردی. آن حضرت فرمود: «ای عایشه، بدترین مردم کسی است که مردم، از ترس بدزبانی او، او را ترک کنند یا مردم او را واگذارند.»

۴۹- باب: النَّمِيمَةُ مِنَ الْكَبَائِرِ

باب ـ ۴۹: سخن‌چینی از گناهان کبیره است.

۶۰۵۵- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ بَعْضِ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذَّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ: «يُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ، كَانَ أَحَدُهُمَا لَا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ، وَكَانَ الْآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ فَكَسَرَهَا بِكِسْرَتَيْنِ أَوْ ثِنْتَيْنِ، فَجَعَلَ كِسْرَةً فِي قَبْرِ هَذَا، وَكِسْرَةً فِي قَبْرِ هَذَا، فَقَالَ: «لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا». [راجع: ۲۱۶، أخرجه مسلم: ۲۹۲].

۶۰۵۵ ـ از منصور از مجاهد روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بعضی از بیشه‌های مدینه گذشت و آواز دو نفر را شنید که در قبرهای خویش عذاب می‌شوند. فرمود: «به سبب گناه بزرگی عذاب نمی‌شوند و همانا آن گناهی بزرگ است، یکی از آنان از آلوده شدن با پیشاب جلوگیری نمی‌کرد و دیگری سخن چینی می‌کرد.» آن حضرت سپس شاخهٔ تر طلبید و آن را دو نیمه کرد، نیمهٔ آن را در یک قبر و نیمهٔ دیگر را در قبر دیگر فرو کرد و فرمود: «شاید که (در عذاب) آنها تخفیف آید مادامی که شاخه‌ها خشک نشوند.»

۵۰- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ النَّمِيمَةِ

باب ـ ۵۰: آنچه از سخن‌چینی ناخوشایند خوانده شده.

وَقَوْلِهِ: ﴿هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ﴾ [القلم: ۱۱]. ﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ﴾ [الهمزة: ۱]. يَهْمِزُ، وَيَلْمِزُ، وَيَعِيبُ: وَاحِدٌ.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد.»
(القلم، ۱۱)
«وای بر هر بدگوی عیبجوی.»
(الهُمزه، ۱)
الفاظ: یَهْمِزُ و یَلْمِزُ و یَعِیْبُ: یک معنی دارند. (کسی را در غیاب عیبجویی کردن.)

٦٠٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَمَّامٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ حُذَيْفَةَ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّ رَجُلاً يَرْفَعُ الْحَدِيثَ إِلَى عُثْمَانَ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ» .
[أخرجه مسلم : ١٠٥] .

٦٠٥٦ ـ از ابراهیم روایت است که همّام گفت: همراه حُذَیفه بودیم و به وی گفته شد: مردی است که سخنان (مردم) را به عثمان می‌رساند. حذیفه گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «سخن‌چین وارد بهشت نمی‌شود.»

﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ٣٠]

باب ـ ۵۱ ـ فرمودهٔ خدای تعالی: «و از سخن دروغ بپرهیزید.»

(الحج، ۳۰)

٦٠٥٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ وَالْجَهْلَ ، فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ» .
قَالَ أَحْمَدُ : أَفْهَمَنِي رَجُلٌ إِسْنَادَهُ . [راجع : ١٩٠٣] .

٦٠٥٧ ـ از مَقبُری، از پدرش، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که سخن دروغ و عمل به آن و جهل را ترک نکند، خدا را نیازی نیست که غذا و نوشیدنی خود را ترک کند.» (یعنی روزه بگیرد.)
احمد (راوی این حدیث) گفت: اسناد این حدیث را (که فراموش کرده بودم) مردی به من فهماند.

٥٢- بَابُ : مَا قِيلَ فِي ذِي الْوَجْهَيْنِ

باب ـ ۵۲: آنچه دربارهٔ ذی‌الوجهین (دوروی) گفته شده.

٦٠٥٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَجِدُ مِنْ شَرِّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ ذَا الْوَجْهَيْنِ ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ ، وَهَؤُلاءِ بِوَجْهٍ» .
[راجع : ٣٤٩٤ ، أخرجه مسلم : ٢٥٢٦ ، وكتاب البر والصلة : ١٩٩] .

٦٠٥٨ ـ از اعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «کسانی را در روز قیامت از بدترین مردم نزد خدا می‌یابی که دورو هستند، کسانی که نزد گروهی به یک رو می‌روند و نزد گروهی دیگر به یک رو.» (به قصد شَر اندازی.)

٥٣- باب : مَنْ أَخْبَرَ صَاحِبَهُ بِمَا يُقَالُ فِيهِ

٦٠٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قِسْمَةً ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : وَاللَّهِ مَا أَرَادَ مُحَمَّدٌ بِهَذَا وَجْهَ اللَّهِ ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَتَمَعَّرَ وَجْهُهُ ، وَقَالَ : «رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى ، لَقَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» . [راجع : ٣١٥٠ ، اخرجه مسلم : ١٠٦٢ ، مطولا]

باب ـ ۵۳: کسی که دوست خود را آگاه کند که درباره‌اش چه گفته می‌شود.

۶۰۵۹: از اَعمَش از ابی‌وائل روایت است که ابن مسعود (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (غنایم جنگی را) تقسیم کرد، مردی از انصار گفت: به خدا سوگند که محمد در این تقسیم رضای خدا را درنظر نداشته است. من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و او را آگاه گردانیدم، رخسار آن حضرت دگرگون شد و فرمود: «خداوند بر موسی رحمت کند که بیش از این اذیّت شد و شکیبایی ورزید.»

٥٤- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّمَادُحِ

٦٠٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يُثْنِي عَلَى رَجُلٍ وَيُطْرِيهِ فِي الْمِدْحَةِ ، فَقَالَ : «أَهْلَكْتُمْ ، أَوْ : قَطَعْتُمْ ظَهْرَ الرَّجُلِ» . [راجع : ٢٦٦٣ ، اخرجه مسلم : ٣٠٠١]

٦٠٦١- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَجُلاً ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَيْحَكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ - يَقُولُهُ مِرَارًا - إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ : أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا ، إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ ، وَاللَّهُ حَسِيبُهُ ، وَلا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا» . [راجع : ٢٦٦٣ ، اخرجه مسلم : ٣٠٠٠]

باب ـ ۵۴: آنچه از مدح‌گویی ناپسند دانسته می‌شود.

۶۰۶۰ ـ از ابوبرده روایت است که ابوموسی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنید که مردی مدح مردی دیگر را می‌کند و در ستایش وی زیاده‌روی می‌نماید، فرمود: «هلاکش کردید. یا فرمود: پشت آن مرد را شکستاندید.»

۶۰۶۱ ـ از خالد، از عبدالرحمن بن ابی‌بکره، از پدرش روایت است که گفت: در محضر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مردی یاد شد که مردی دیگر او را بسیار می‌ستود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «رحمت بر تو، گردن دوست خود را بریدی ـ آن حضرت این سخن را به تکرار به او گفت ـ اگر کسی از شما کسی را می‌ستاید باید بگوید: گمان می‌کنم چنین و

قالَ وُهَيْبٌ ، عَنْ خَالِدٍ : «وَيْلَكَ» .

چنان، است؛ آن هم در حالی که دیده می‌شد که وی چنین است. خداوند به حساب او می‌رسد و هیچ کس را بر خداوند تزکیه نکند (حکم به پاکی او به گونه‌ای قطعی ننماید).

وُهَیب گفت: خالِد (به این لفظ) گفت: «وَیْلَک» یعنی: وای بر تو (عـوض: وَیْحَک: رحمت بر تو).

٥٥- باب : مَنْ أَثْنَى عَلَى أَخِيهِ بِمَا يَعْلَمُ

وَقَالَ سَعْدٌ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ : «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . إِلا لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ .[راجع : ٣٨١٢]

باب ـ ۵۵: ستودن برادر (مسلمان) خود به آنچه درباره‌اش می‌داند.

و سـعد گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشـنیده‌ام که دربارهٔ هیچ یک از کسـانی که بر روی زمیـن راه می‌روند گفته باشـد که «همانا وی از اهل بهشـت اسـت.» به‌جـز عبدالله بن سلام.

٦٠٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يُحَدِّثُ عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَبْرَيْنِ ، فَقَالَ : «إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ ، أَمَّا هَذَا : فَكَانَ لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ ، وَأَمَّا هَذَا : فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ» . ثُمَّ دَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِاثْنَيْنِ ، فَغَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا ، وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ، ثُمَّ قَالَ : «لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا» . [راجع : ٢١٦ ، أخرجه مسلم:٢٩٢].

٦٠٦٢ ـ از موسـی بن عُقبه، از سالم، از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که آن حضرت در مـورد (بلندی) ازار گفت آنچـه گفت، ابوبکر اظهار داشت: یا رسول‌الله، همانا اِزار من از یک طـرف خود فرو می‌افتـد؟ آن حضرت فرمود: «همانا تو در زمرهٔ آنان نیستی.»

٥٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

باب ـ ۵۶: فرمودهٔ خدای تعالی:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ٩٠].

«همانـا خداونـد به انصـاف و نیکـوکاری و بخشـش به خویشـاوندان امر می‌کند و از کار زشت و ناپسند و ستم بازمی‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.»

وَقَوْلِهِ : ﴿إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ [يونس: ٢٣] . ﴿ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ﴾ [الحج: ٦٠]. وَتَرْكِ إِثَارَةِ الشَّرِّ

عَلَى مُسْلِمٍ أَوْ كَافِرٍ .

٦٠٦٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ كَذَا وَكَذَا ، يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَأْتِي أَهْلَهُ وَلَا يَأْتِي ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ : «يَا عَائِشَةُ ، إِنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِي أَمْرٍ اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ : أَتَانِي رَجُلَانِ ، فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رِجْلَيَّ وَالآخَرُ عِنْدَ رَأْسِي ، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رِجْلَيَّ لِلَّذِي عِنْدَ رَأْسِي : مَا بَالُ الرَّجُلِ ؟ قَالَ : مَطْبُوبٌ ، يَعْنِي مَسْحُوراً ، قال : وَمَنْ طَبَّهُ ؟ قال : لَبِيدُ ابْنُ أَعْصَمَ ، قال : وَفِيمَ ؟ قال : فِي جُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَةٍ ، تَحْتَ رَعُوفَةٍ فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ» . فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «هَذِهِ الْبِئْرُ الَّتِي أُرِيتُهَا ، كَأَنَّ رُؤُوسَ نَخْلِهَا رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ، وَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ» . فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَأُخْرِجَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلَّا ، تَعْنِي تَنَشَّرْتَ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ شَفَانِي ، وَأَمَّا أَنَا فَأَكْرَهُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى النَّاسِ شَرّاً» . قَالَتْ : وَلَبِيدُ بْنُ أَعْصَمَ ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ ، حَلِيفٌ لِيَهُودَ . [راجع : ٣١٧٥، اخرجه مسلم : ٢١٨٩] .

(النحل، ۹۰)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «سرکشـی شما فقط به زیان خود شماست.»

(یونس، ۳)

«ســپس مورد ســتم قرار گیرد قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد.»

(الحج، ٦٠)

و فرو گذاشتن برانگیختن شر و بدی.

٦٠٦٣ ـ از هِشــام بن عــروه، از پدرش روایت اســت که عایشــه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلــی‌الله علیه وســلّم) چنیــن و چنان مدتی انتظار کشــید و خیال می‌کرد که با همسر خود مقاربت کرده است، در حالی که نکرده بود. عایشــه گفت: آن حضرت روزی به من گفت: «ای عایشــه، همانا خداوند در کاری که از وی خواسته بودم مرا راهنمایی کرد، دو مرد نزد من آمدنــد، یکی از آنان نزدیــک پاهایم و دیگری نزدیک سر من نشست. کسی که نزدیک پاهایم نشسته بود به کسی که نزدیک سرم نشسته بود گفت: این مردم را چه حالت است؟ وی گفت: سِــحر کرده شده اســت. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لَبید ابن اَعْصَم. گفت: در چه (ســحر کرده اســت)؟ گفت: در غلاف شــکوفهٔ درخت خرمــای نَر در شــانه و موی چسبیده به آن در زیر سنگی در چاه ذروان.» پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) بــه آنجا رفت و گفت: «این همان چاهی اســت که به من نموده شــده، گویی که سرهای درختان (نزدیک چاه) مانند سرهای شیطان است و آب آن گویی آب تَرکرده حنا است.» پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

امر کرد و آن چیزها بیرون آورده شد.
عایشه می‌گوید: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اما خداوند مرا شفا داد و ناخوش دارم که در میان مردم بدی را پخش نمایم.»
عایشه گفت: آن ساحر، ولید بن اعصَم، مردی از بَنی زُرَیق، هم‌پیمان یهود بود.

٥٧- باب: ما يُنْهَى عَنِ التَّحَاسُدِ وَالتَّدَابُرِ

باب ـ ۵۷: آنچه از حسد ورزیدن و (به همدیگر پشت کردن) دشمنی منع شده است.

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ [الفلق: ٥].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از شرِّ (هر) حسود آنگاه که حسد ورزد.» (الفلق، ۵)

٦٠٦٤- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». [راجع: ٥١٤٣، أخرجه مسلم: ٢٥٦٣].

٦٠٦٤ ـ از مَعمَر، از همّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از گمان بد بپرهیزید، همانا گمان بد، دروغ‌ترین سخن است، و بر دیگران عیب مگیرید و جاسوسی نکنید، و حسد نورزید و دشمنی نکنید و کینه‌توزی نکنید و ای بندگان خدا باهم برادر باشید.»

٦٠٦٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ». [انظر: ٦٠٧٦، أخرجه مسلم: ٢٥٥٩].

٦٠٦٥ ـ از زُهری از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کینه‌توزی نکنید و حسد نورزید و به همدیگر پشت مکنید و ای بندگان خدا برادر هم باشید، و بر مسلمان روا نیست که بیش از سه روز با برادر خود ترک (صحبت) کند.»

٥٨- باب: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ١٢].

باب ـ ۵۸: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است، و جاسوسی مکنید.»

(الحجرات، ۱۲)

٦٠٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ، وَلَا تَحَسَّسُوا ، وَلَا تَجَسَّسُوا ، وَلَا تَنَاجَشُوا ، وَلَا تَحَاسَدُوا ، وَلَا تَبَاغَضُوا ، وَلَا تَدَابَرُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا » . [راجع : ٥١٤٣ ، أخرجه مسلم : ٢٥٦٣] .

۶۰۶۶ ـ ار ابوالزناد، از اعرج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از گمان بد بپرهیزید، همانا گمان بد، دروغ‌ترین سخن است، و عیبجویی مکنید، و جاسوسی نکنید، و به همدیگر قیمت‌افزایی (نیرنگ برای فریب مشتری) نکنید و حسد نورزید و کسینه‌توزی نکنید و دشمنی و اختلاف نکنید و ای بندگان خدا، برادر یکدیگر باشید.»

٥٩- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الظَّنِّ

باب ـ ۵۹: آنچه از گمان بد روا است.

٦٠٦٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا أَظُنُّ فُلَانًا وَفُلَانًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا » .

قَالَ اللَّيْثُ : كَانَا رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ . [انظر: ٦٠٦٨] .

۶۰۶۷ ـ از لَیث، از عُقَیل، از ابن شهاب، از عروه روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گمان نمی‌کنم که فُلان و فُلان چیزی از دین ما می‌شناسند.»

لَیث (راوی) گفت: آنها دو مرد از منافقین بودند.

٦٠٦٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بِهَذَا . وَقَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا وَقَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، مَا أَظُنُّ فُلَانًا وَفُلَانًا يَعْرِفَانِ دِينَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ » . [راجع : ٦٠٦٧] .

۶۰۶۸ ـ از یحیی بن بُکَیر روایت است که گفت: لَیث همین را به ما حدیث کرد و گفت که عایشه (چنین) گفت: روزی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و گفت: «ای عایشه، گمان نمی‌کنم که فُلان و فلان، دین ما را که بر آن هستیم، می‌شناسند.»

٦٠- باب : سَتْرِ الْمُؤْمِنِ عَلَى نَفْسِهِ

باب ـ ۶۰: پوشیدن مسلمان گناه خود را.

٦٠٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ

۶۰۶۹ ـ ازابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که گفت: از ابوهریره شنیدم که می‌گفت:

سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلا الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهَرَةِ أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلاً، ثُمَّ يُصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ، فَيَقُولَ: يَا فُلانُ، عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ». [أخرجه مسلم: ۲۹۹۰]

از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «همهٔ امت من (از گناه) معاف خواهند شد به‌جز مجاهِرین (افشاکنندگان خویش) و همانا این اززمره افشاگری است. مردی در شب مرتکب گناه می‌شود و خداوند گناهش را می‌پوشاند چون صبح فرا می‌رسد خود می‌گوید: ای فلان، دیشب، چنین و چنان کردم، ودرحالی که شب را گذرانده پروردگار او پوشیده است، چون صبح میکند نهان خداوند را ظاهر می‌گرداند.»

۶۰۷۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ: كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى؟ قَالَ: «يَدْنُو أَحَدُكُمْ مِنْ رَبِّهِ حَتَّى يَضَعَ كَنَفَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ: عَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، وَيَقُولُ: عَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَرِّرُهُ ثُمَّ يَقُولُ: إِنِّي سَتَرْتُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، فَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ». [راجع: ۲۴۴۱، أخرجه مسلم: ۲۷۶۸]

۶۰۷۰ ـ از قتاده، از صَفوان بن مُحرِز روایت است که گفت: مردی از ابن عمر پرسید: در مورد نجوی (راز میان خدا و بندهٔ مؤمن در قیامت) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چه شنیده‌ای؟ (ابن عمر گفت) که آن حضرت فرمود: «هر یک از شما به پروردگارش نزدیک می‌شود تا آنکه بازوی (رحمت) خود را بر وی می‌نهد و به او می‌گوید: چنین و چنان کردی؟ او می‌گوید: آری. و (باز) می‌گوید: چنین و چنان کردی؟ او می‌گوید: آری. و بندهٔ مؤمن را به اقرار می‌آورد. سپس خداوند می‌گوید: همانا من (گناهان) تو را در دنیا پوشیدم و امروز آن (گناهان) را برای تو می‌بخشم.»

۶۱- باب: الْكِبْرِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ثَانِيَ عِطْفِهِ﴾ [الحج: ۹]. مُسْتَكْبِرٌ فِي نَفْسِهِ، عِطْفُهُ: رَقَبَتُهُ.

باب ـ ۶۱: کِبْر.

و مجاهد گفت: «گردن خود را پیچیده.»[1] یعنی: در ذات خود متکبّر است. عِطْفُه (که در آیه است) یعنی: گردن او.

۱- «ثانیَ عِطفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِ اللهِ لَهُ فِی‌الدُّنْیا خِزیٌ» پیچیده صفحهٔ گردن خود را (تکبُّرکنان) تا (مردم را) از راه خدا گمراه کند. (الحج، ۹)

(الحج، ۹)

٦٠٧١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مَعْبَدُ بْنُ خَالِدٍ الْقَيْسِيُّ ، عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَاعِفٍ ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ . أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ ؟ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ» . [راجع : ٤٩١٨ ، أخرجه مسلم : ٢٨٥٣]

٦٠٧١ ـ از مَعبد بن خالد قَیسی، از حارثة بن وَهْب خُزاعی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا شما را از بهشتیان خبر ندهم (که چه کسانی هستند)؟ هر ضعیف ناتوان و متواضع، که اگر (در انجام کاری) به خدا سوگند یاد کند، خداوند (با انجام آن کار) سوگندش را راست گردند. آیا شما را از دوزخیان خبر ندهم؟ هر سرکش بدخوی، بخیل، متکبّر.»

٦٠٧٢- وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ : إِنْ كَانَتِ الْأَمَةُ مِنْ إِمَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ، لَتَأْخُذُ بِيَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَنْطَلِقُ بِهِ حَيْثُ شَاءَتْ .

٦٠٧٢ ـ از هُشَیم، از حُمَید طویل روایت است که انس بن مالک گفت: همانا کنیزی از کنیزان مدینه از دست رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گرفت (از فرط تواضع وی) آن حضرت را به هر جا که می‌خواست با خود همراهی می‌کرد.

٦٢- باب : الْهِجْرَةِ

باب ـ ۶۲: ترک کردن (قطع رابطه).

وَقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ» .

و فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «بر مردی روا نیست که بیش از سه روز با برادر (مسلمان) خود قطع رابطه کند.»

٦٠٧٣ ، ٦٠٧٤ ، ٦٠٧٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَوْفُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الطُّفَيْلِ ، هُوَ ابْنُ الْحَارِثِ ، وَهُوَ ابْنُ أَخِي عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ لِأُمِّهَا ، أَنَّ عَائِشَةَ حُدِّثَتْ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ قَالَ فِي بَيْعٍ أَوْ عَطَاءٍ أَعْطَتْهُ عَائِشَةُ : وَاللَّهِ لَتَنْتَهِيَنَّ عَائِشَةُ أَوْ لَأَحْجُرَنَّ عَلَيْهَا ، فَقَالَتْ : أَهُوَ قَالَ هَذَا ؟ قَالُوا : نَعَمْ ، قَالَتْ : هُوَ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرٌ ، أَنْ لَا أُكَلِّمَ ابْنَ الزُّبَيْرِ أَبَدًا . فَاسْتَشْفَعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ إِلَيْهَا ، حِينَ طَالَتِ الْهِجْرَةُ ، فَقَالَتْ :

٦٠٧٣، ٦٠٧٤، ٦٠٧٥ ـ از زُهری روایت است که گفت: حدیث کرد مرا عَوْف بن مالک بن طُفیل، وی ابن حارث و پسر برادر مادری عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است که به عایشه گفته شد که: عبدالله بن زبیر (با شنیدن اینکه) عایشه به وی چیزی فروخته یا بخشیده، گفته است: به خدا سوگند باید عایشه از این (کار) دست بردارد یا او را از تصرّف به

لا وَاللَّهِ لا أُشَفِّعُ فِيهِ أَبَدًا ، وَلا أَتَحَنَّثُ إِلَى نَذْرِي . فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ ، كَلَّمَ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِيَغُوثَ ، وَهُمَا مِنْ بَنِي زُهْرَةَ ، وَقَالَ لَهُمَا : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ لَمَّا أَدْخَلْتُمَانِي عَلَى عَائِشَةَ ، فَإِنَّهَا لا يَحِلُّ لَهَا أَنْ تَنْذِرَ قَطِيعَتِي . فَأَقْبَلَ بِهِ الْمِسْوَرُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ مُشْتَمِلَيْنِ بِأَرْدِيَتِهِمَا ، حَتَّى اسْتَأْذَنَا عَلَى عَائِشَةَ ، فَقَالا : السَّلامُ عَلَيْكِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنَدْخُلُ ؟ قَالَتْ عَائِشَةُ : ادْخُلُوا ، قَالُوا : كُلُّنَا ؟ قَالَتْ : نَعَم ، ادْخُلُوا كُلُّكُمْ ، وَلا تَعْلَمُ أَنَّ مَعَهُمَا ابْنَ الزُّبَيْرِ ، فَلَمَّا دَخَلُوا دَخَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ الْحِجَابَ ، فَاعْتَنَقَ عَائِشَةَ وَطَفِقَ يُنَاشِدُهَا وَيَبْكِي ، وَطَفِقَ الْمِسْوَرُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ يُنَاشِدَانِهَا إِلا مَا كَلَّمَتْهُ ، وَقَبِلَتْ مِنْهُ ، وَيَقُولانِ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَمَّا قَدْ عَلِمْتِ مِنَ الْهِجْرَةِ ، فَإِنَّهُ : «لا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ» . فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَى عَائِشَةَ مِنَ التَّذْكِرَةِ وَالتَّحْرِيجِ ، طَفِقَتْ تُذَكِّرُهُمَا وَتَبْكِي وَتَقُولُ : إِنِّي نَذَرْتُ ، وَالنَّذْرُ شَدِيدٌ ، فَلَمْ يَزَالا بِهَا حَتَّى كَلَّمَتِ ابْنَ الزُّبَيْرِ ، وَأَعْتَقَتْ فِي نَذْرِهَا ذَلِكَ أَرْبَعِينَ رَقَبَةً ، وَكَانَتْ تَذْكُرُ نَذْرَهَا بَعْدَ ذَلِكَ ، فَتَبْكِي حَتَّى تَبُلَّ دُمُوعُهَا خِمَارَهَا .

[راجع : ۳۵۰۳] .

مالش باز می‌دارم.

عایشه گفت: آیا (عبدالله بن زبیر) این را گفته است؟ گفتند: آری. عایشه گفت: به خدا بر خود نذر گرفتم که هرگز با ابن زبیر سخن نگویم. آنگاه که قطع مناسبات به درازا کشید، ابن زُبیر خواستار شفاعت‌خواهی وی شد. عایشه گفت: نی، به خدا سوگند که هیچگاه شفاعت نمی‌پذیرم و خلاف سوگند نذر خود عمل نمی‌کنم. چون این قطع رابطه با ابن زبیر طولانی شد، با مِسور بن مَخرَمه و عبدالرحمن بن اسود بن عبد یَغُوث که هردوی ایشان از قبیلهٔ بنی زُهره هستند گفتگو کرد و به آنان گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که مرا نزد عایشه ببرید، زیرا بر عایشه روا نیست که برای قطع رابطه با من بر خود نذر بگیرد. مِسوَر و عبدالرحمن خود را با ردهای خویش پیچیدند و ابن زبیر را با خود بردند، تا آنکه از عایشه اجازهٔ ورود خواستند و آن دو نفر گفتند: السَّلامُ عَلَیکِ و رَحْمَةُالله وَ بَرکاتُهُ آیا وارد شویم؟ عایشه گفت: داخل شوید. گفتند: همگی ما؟ گفت: آری. همهٔ شما داخل شوید. و عایشه نمی‌دانست که ابن زبیر با ایشان است. و چون داخل شدند ابن زبیر در پس پرده (جایی که عایشه در آن بود) در آمد و (خالهٔ خود) عایشه را محکم گرفت و سوگندش می‌داد و می‌گریست و مِسوَر و عبدالرحمن نیز به سوگند دادن عایشه آغاز کردند که با ابن زبیر سخن بگوید و توبه‌اش را بپذیرد و می‌گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنانکه خود می‌دانی از هجرت (قطع علایق) منع کرده چنانکه فرموده

است: «بر مسلمان روا نیست که بیش از سه روز با برادر خود قطع رابطه کند.» و چون (از فضیلت صلَهٔ رَحِم) و در حرج افتادن نزد عایشه بسیار یاد کردند، عایشه شروع کرد به یادشان بیاورد و می‌گریست و می‌گفت: همانا نذر کرده‌ام و مسئلهٔ نذر بسیار سخت است. ولی آن دو نفر پیوسته اصرار می‌کردند تا آنکه عایشه با ابن زُبیر سخن گفت. وی به جبران همین (وفا نکردن) به نذر خود چهل غلام را آزاد کرد و پس از آن هرگاه از نذر خود یاد می‌کرد می‌گریست تا آنکه چادرش از اشک تر می‌شد.

٦٠٧٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَبَاغَضُوا ، وَلا تَحَاسَدُوا ، وَلا تَدَابَرُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا ، وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ » . [راجع : ٦٠٦٥ أخرجه مسلم : ٢٥٥٩].

٦٠٧٦ ـ از مالک، از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کینه‌توزی نکنید و حسد نورزید و مخالفت نکنید و ای بندگان خدا برادر یکدیگر باشید، و بر مسلمان روا نیست که بیش از سه شب با برادر (مسلمان) خود قطع رابطه کند.

٦٠٧٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ ، يَلْتَقِيَانِ : فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا ، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ » . [انظر : ٦٢٣٧، أخرجه مسلم : ٢٥٦٠].

٦٠٧٧ ـ از ابن شهاب، از عطاء بن یزید لَیثی از ابو ایوب انصاری روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای مرد روا نیست که بیش از سه شب با برادر (مسلمان) خود ترک (صحبت یا قطع رابطه) کند، که چون با هم مواجه شوند، این از او روی بگرداند و آن از این روی بگرداند، و بهترین آن دو نفر کسی است که با سلام (به وی) آغاز می‌کند.

٦٣- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الهِجْرَانِ لِمَنْ عَصَى

باب ـ ٦٣: آنچه رواست از قطع رابطه با کسی که گناه کرده است.

وَقَالَ كَعْبٌ ، حِينَ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا ، وَذَكَرَ خَمْسِينَ لَيْلَةً . [راجع : ۴۴۱۸].

و کَعب (بن مالک) آنگاه که از امر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سرکشی کرده بود گفت: و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مسلمانان را از سخن گفتن با ما منع کرد و از مدت پنجاه شب یاد کرد.

۶۰۷۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنِّي لَأَعْرِفُ غَضَبَكِ وَرِضَاكِ» . قَالَتْ : قُلْتُ : وَكَيْفَ تَعْرِفُ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «إِنَّكِ إِذَا كُنْتِ رَاضِيَةً قُلْتِ : بَلَى وَرَبِّ مُحَمَّدٍ ، وَإِذَا كُنْتِ سَاخِطَةً قُلْتِ : لَا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ» . قَالَتْ : قُلْتُ : أَجَلْ ، لَسْتُ أُهَاجِرُ إِلَّا اسْمَكَ . [راجع : ۵۲۲۸ ، أخرجه مسلم : ۲۴۳۹].

۶۰۷۸ ـ از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) گفت: «همانا من خشم و خشنودی تو را می‌دانم.» عایشه گفت: و این را چگونه می‌دانی یا رسول‌الله؟ فرمود: «هرگاه خشنود باشی می‌گویی: آری، سوگند به پروردگار محمد و اگر خشمگین باشی می‌گوی: نی و سوگند به پروردگار ابراهیم.» عایشه می‌گوید: گفتم: ترک نمی‌کنم مگر اسم تو را.

۶۴- باب : هَلْ يَزُورُ صَاحِبَهُ كُلَّ يَوْمٍ ، أَوْ بُكْرَةً وَعَشِيًّا؟

باب ـ ۶۴: آیا رواست که هر روز، صبح و شام از دوست خود دیدار کند؟

۶۰۷۹- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ . وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ إِلَّا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْهِمَا يَوْمٌ إِلَّا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفَيِ النَّهَارِ ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ ، قَالَ قَائِلٌ : هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا أَمْرٌ ، قَالَ : «إِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي بِالْخُرُوجِ» . [راجع : ۴۷۶].

۶۰۷۹ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت است عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: به یاد ندارم که پدر و مادرم دینی به جز دین (اسلام) داشته باشند و روزی بر آنها نمی‌گذشت مگر آنکه در آن صبح و شام، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزدشان می‌آمد. باری، در حالی که در نیمهٔ روز در خانهٔ (پدرم) ابوبکر نشسته بودیم، کسی گفت: اینک رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم) ، این ساعتی بود که (حسب معمول) آن حضرت نزد ما نمی‌آمد. ابوبکر گفت: آن حضرت را در این ساعت نیاورده است مگر کاری مهم. آن

حضرت فرمود: «همانا برایم اجازهٔ خروج (از مکه) داده شده است.»

٦٥- باب : الزِّيَارَةِ ،

وَمَنْ زَارَ قَوْمًا فَطَعِمَ عِنْدَهُمْ .

وَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكَلَ عِنْدَهُ . [راجع : ١٩٦٨] .

٦٠٨٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَارَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَطَعِمَ عِنْدَهُمْ طَعَامًا ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ ، أَمَرَ بِمَكَانٍ مِنَ الْبَيْتِ فَنُضِحَ لَهُ عَلَى بِسَاطٍ ، فَصَلَّى عَلَيْهِ وَدَعَا لَهُمْ . [راجع : ٦٧٠]

باب ـ ۶۵: از کسی دیدار کردن.

و کسی که از گروهی دیدار کند و نزدشان غذا بخورد.

و سلمان (فارسی) در زمان حیات پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ، از ابودَرداء دیدار کرد و نزدش غذا خورد.

۶۰۸۰ ـ از خالد حَذّاء، از انس بن سیرین روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از یکی از خانواده‌های انصار دیدار کرد و نزدشان غذا خورد، و چون خواست از آنجا بیرون آید، فرمود تا به جایی از خانه (نماز بگزارد) بوریایی را شستند آن حضرت بر آن نماز خواند و برای ایشان دعا کرد.

٦٦- باب : مَنْ تَجَمَّلَ لِلْوُفُودِ

٦٠٨١- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : قَالَ لِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : مَا الإِسْتَبْرَقُ ؟ قُلْتُ : مَا غَلُظَ مِنَ الدِّيبَاجِ ، وَخَشُنَ مِنْهُ . قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ يَقُولُ : رَأَى عُمَرُ عَلَى رَجُلٍ حُلَّةً مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ، فَأَتَى بِهَا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اشْتَرِ هَذِهِ ، فَالْبَسْهَا لِوَفْدِ النَّاسِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ . فَقَالَ : « إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ » . فَمَضَى مِنْ ذَلِكَ مَا مَضَى ، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ إِلَيْهِ بِحُلَّةٍ ، فَأَتَى بِهَا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَذِهِ ، وَقَدْ قُلْتَ فِي مِثْلِهَا مَا قُلْتَ ؟ قَالَ : « إِنَّمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ لِتُصِيبَ

باب ـ ۶۶: کسی برای (پذیرش) نمایندگان اعزامی زینت کند.

۶۰۸۱ ـ از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که گفت: سالم بن عبدالله به من گفت: این اِستَبرَق برای چیست؟ گفتم: آنچه از جامهٔ دیباج (ابریشمی) درشت و زبرتر است. سالم گفت: از عبدالله (بن عمر) شنیدم که می‌گفت: عَمر حُلّهٔ استبرقی را بر (شانهٔ) مردی دید (که بفروشد) وی آن را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد و گفت: یا رسول‌الله، این را بخرید و آنگاه که نمایندگان اعزامی مردم نزد تو بیایند آن را بپوشید. آن حضرت فرمود:

بِهَا مَالاً » .

فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَكْرَهُ الْعَلَمَ فِي الثَّوْبِ لِهَذَا الْحَدِيثِ . [راجع: ۸۸٦ ، أخرجه مسلم : ۲۰٦۸].

«کسی حریر را می‌پوشد که او را (در آخرت) بهره‌ای نیست.»

از این واقعه مدتی گذشت، سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حُلّۀ (حریری) برای عمر فرستاد. عمر آن را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد و گفت: این را به من فرستادی و در مورد مثل این حُلّه گفتی، آنچه گفتی؟ آن حضرت فرمود: «آن را برای تو فرستادم تا از آن به حیث مال استفاده کنی.»

ابن عمر نظر به همین حدیث بود که نشانه‌های ابریشمی را بر جامه مکروه می‌دانست.

٦٧- باب : الإِخَاءِ وَالْحِلْفِ

وَقَالَ أَبُو جُحَيْفَةَ : آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ . [راجع : ۱۹٦۸] .

وَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ . [راجع : ۲۰۴۸] .

٦۰۸۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، قَالَ : لَمَّا قَدِمَ عَلَيْنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، فَآخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ » . [راجع : ۲۰۴۹ ، أخرجه مسلم : ۱۴۲۷ ، مطولا دون ذكر المؤاخاة] .

٦۰۸۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قَالَ : قُلْتُ لأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَبَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « لا حِلْفَ فِي الإِسْلامِ » . فَقَالَ : قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصَارِ فِي دَارِي . [راجع : ۲۲۹۴ ، أخرجه مسلم : ۲۵۲۹] .

باب ـ ۶۷: برادری و همپیمانی.

و ابوجُحَیفه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان سَلمان و ابودَردأ رابطۀ برادری برقرار کرد.

و عبدالرحمن بن عوف گفت: آنگاه که به مدینه آمدیم پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان من و سعد بن ربیع رابطۀ برادری استوار کرد.

٦۰۸۲ ـ از یحیی، از حمید روایت است که انس گفت: آنگاه که عبدالرحمن (از مکه) نزد ما (به مدینه) آمد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان او و سعد بن ربیع رابطۀ برادری برقرار کرد و فرمود: «ولیمه (مهمانی) کن هر چند با ذبح گوسفندی باشد.»

٦۰۸۳ ـ از اسماعیل بن زکریّا روایت است که عاصم گفت: به انس بن مالک گفتم: آیا این خبر به تو رسیده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «پیمان (برادری) در اسلام

نیست.» انس گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان قُریش و انصار، پیمان برادری بست.

٦٨- باب :
التَّبَسُّمِ وَالضَّحِك

وَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام : أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَضَحِكْتُ . [راجع : ٣٦٢٣] .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ اللَّهَ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى .

٦٠٨٤- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيَّ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ فَبَتَّ طَلاَقَهَا ، فَتَزَوَّجَهَا بَعْدَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الزَّبِيرِ ، فَجَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهَا كَانَتْ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَهَا آخِرَ ثَلاثِ تَطْلِيقَاتٍ ، فَتَزَوَّجَهَا بَعْدَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الزَّبِيرِ ، وَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا مَعَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلا مِثْلُ هَذِهِ الْهُدْبَةِ ، لِهُدْبَةٍ أَخَذَتْهَا مِنْ جِلْبَابِهَا ، قَالَ : وَأَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ جَالِسٌ بِبَابِ الْحُجْرَةِ لِيُؤْذَنَ لَهُ ، فَطَفِقَ خَالِدٌ يُنَادِي أَبَا بَكْرٍ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَلا تَزْجُرُ هَذِهِ عَمَّا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمَا يَزِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى التَّبَسُّمِ ، ثُمَّ قَالَ : «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ ، لا ، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ» .
[راجع : ٢٦٣٩، أخرجه مسلم : ١٤٣٣] .

باب ـ ۶۸: تبسُّم و خنده.

و فاطمه (سلام‌الله علیها) گفت: «پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رازی به من گفت.»

و ابن عباس گفت: همانا او خداوند است که می‌خنداند و می‌گریاند.

٦٠٨٤ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رفاعه قُرَظی زن خود را طلاق داد و طلاقش را قطعی کرد. آن زن با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کرد، و سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، وی زنِ رفاعه بوده و رفاعه او را سه طلاق داده است و سپس وی با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کرده و همانا او به خدا سوگند با وی مانند همین ریشه (سست آلت) است یا رسول‌الله، ریشه‌ای از چادر خود را گرفت (و نشان داد). ابوبکر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بود و ابن سعید بن عاص بر دروازهٔ خانه نشسته بود تا به وی اجازهٔ ورود داده شود. خالد به بانگ زدن بر ابوبکر آغاز کرد و می‌گفت: ای ابوبکر، آیا این زن را توبیخ نمی‌کنی از آنچه به آواز بلند نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گوید؟ و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) جز تبسّم کاری نمی‌کرد، سپس فرمود: «شاید قصد آن داری که نزد رفاعه برگردی، نی، تا آنکه تو از شیرینی (جماع)

وی (عبدالرحمن) نچشی و او از شیرینی تو بچشد.»

٦٠٨٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ صَالِحِ ابْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَعِنْدَهُ نِسْوَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَسْأَلْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ عَلَى صَوْتِهِ ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ تَبَادَرْنَ الْحِجَابَ ، فَأَذِنَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَخَلَ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَضْحَكُ ، فَقَالَ : أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ؟ فَقَالَ : «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي ، لَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ تَبَادَرْنَ الْحِجَابَ» . فَقَالَ : أَنْتَ أَحَقُّ أَنْ يَهَبْنَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِنَّ فَقَالَ : يَا عَدُوَّاتِ أَنْفُسِهِنَّ ، أَتَهَبْنَنِي وَلَمْ تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقُلْنَ : إِنَّكَ أَفَظُّ وَأَغْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِيهٍ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ» . [راجع : ٣٢٩٤ ، أخرجه مسلم : ٢٣٩٦ ، دون قوله : إيه ...]

۶۰۸۵ ـ از ابن شهاب، از عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطاب، از محمد بن سعد روایت است که پدرش گفت: عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازهٔ ورود خواست و نزد آن حضرت، زنان قریشی (همسران آن حضرت) بودند که از وی سؤال می‌کردند و افزون‌خواهی می‌کردند، و آواز خویش را بر آواز آن حضرت بلند می‌کردند، و چون عمر اجازه خواست، آنها به پس پرده شتافتند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌خندید. عمر گفت: خداوند دندانهای تو را به خنده بنماید یا رسول‌الله، پدر و مادرم فدایت شوند آن حضرت فرمود: «عجب می‌پندارم از این زنانی که نزد من بودند، که چون صدای تو را شنیدند، پس پرده شتافتند.» عمر گفت: تو سزاوارتری که از تو بترسند یا رسول‌الله. سپس روی به زنان کرد و گفت: ای دشمنان نفس خویش، آیا از من می‌ترسید و از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نمی‌ترسید؟ زنان گفتند: همانا تو نسبت به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) درشت‌تر و تندتر می‌باشی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بیفزا ای پسر خطاب، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که شیطان ترا ندید که در راهی روان باشی مگر اینکه به راه دیگری جز راهت روانه شد.»

٦٠٨٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : لَمَّا كَانَ

۶۰۸۶ ـ از سُفیان، از عَمرو، از ابی‌العباس روایت است که ابن عمر گفت: آنگاه که رسول

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بالطَّائف قال : « إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» . فَقَالَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : لا نَبْرَحُ أَوْ نَفْتَحَهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَاغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ » . قَالَ : فَغَدَوْا فَقَاتَلُوهُمْ قِتَالاً شَدِيدًا ، وَكَثُرَ فِيهِمُ الْجِرَاحَاتُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . قال : فَسَكَتُوا ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قال الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : بِالْخَبَرِ كُلِّهِ . [راجع : ۴۳۲۵ ، أخرجه مسلم : ۱۷۷۸] .

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (پس از فتح مکه) به (قصد فتح) طائف آمد، فرمود: «ان‌شاءالله، فردا (به مدینه) باز می‌گردیم.» کسانی از اصحاب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتند: نمی رویم یا باید آن را فتح کنیم و برویم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فردا آمادهٔ جنگ باشید.» فردای آن جنگ کردند و سخت جنگیدند و به آنها جراحت شدیدی رسید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ان شاءالله فردا (به مدینه) باز می‌گردیم.» آنها خاموش ماندند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید. حُمَیدی گفت: سُفیان تمام این حدیث را (در غزوهٔ طائف) به ما گفته است.

۶۰۸۷- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، وَقَعْتُ عَلَى أَهْلِي فِي رَمَضَانَ ، قال : « أَعْتِقْ رَقَبَةً » . قال : لَيْسَ لِي ، قال : « فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ » . قال : لا أَسْتَطِيعُ ، قال : « فَأَطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا » . قال : لا أَجِدُ ، فَأُتِيَ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ - قال إِبْرَاهِيمُ : الْعَرَقُ الْمِكْتَلُ - فَقَالَ : «أَيْنَ السَّائِلُ ، تَصَدَّقْ بِهَا» . قال : عَلَى أَفْقَرَ مِنِّي ، وَاللَّهِ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنَّا ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ، قال : « فَأَنْتُمْ إِذًا» . [راجع : ۱۹۳۶ ، أخرجه مسلم : ۱۱۱۱] .

۶۰۸۷ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: هلاک شدم، در روز رمضان با زن خود جماع کردم. آن حضرت فرمود: «غلامی را آزاد کن.» گفت: غلامی ندارم. فرمود: «دو ماه پیاپی روز بگیر.» گفت: توان آن را ندارم. فرمود: «شصت مسکین را طعامی بده.» گفت: طعام نمی‌یابم. (در این هنگام) عَرَقی برای آورده شده که در آن خرما بود. «ابراهیم (راوی) گفت است: عَرَق، پیمانه (سبد) است» آن حضرت فرمود. «سائل کجاست که این (سبد خرما را) صدقه کن.» آن مرد گفت: بر فقیرتری از خود صدقه کنم، به خدا سوگند که میان دو سنگستان مدینه خانواده‌ای فقیرتر از ما نیست. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید تا آنکه دندانهای آسیاب وی نمودار شد و گفت: «پس

شما را باشد.»

٦٠٨٨- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قال : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَبَذَ بِرِدَائِهِ جَبْذَةً شَدِيدَةً ، قال أَنَسٌ : فَنَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ أَثَّرَتْ بِهَا حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَبْذَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ . [راجع : ٣١٤٩ ، أخرجه مسلم : ١٠٥٧].

٦٠٨٨ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: من با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی بودم و آن حضرت بُرْد نجرانی که حاشیهٔ آن درشت بود، پوشیده بود، بادیه‌نشینی به وی رسید و به شدت ردای وی را کشید. انس می‌گوید: به طرف شانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نگرسیتم، حاشیهٔ ردا نظر به شدّت کشیدن بر آن اثر گذاشته بود. سپس اعرابی گفت: ای محمد، امر کن تا از همان مال خدا که نزد تو است به من بدهند. آن حضرت به سوی وی نگریست و خندید، سپس فرمود که به وی چیزی بدهند.

٦٠٨٩- حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قال : مَا حَجَبَنِي النَّبِيُّ ﷺ مُنْذُ أَسْلَمْتُ ، وَلَا رَآنِي إِلَّا تَبَسَّمَ فِي وَجْهِي . [راجع : ٣٠٢٠ ، أخرجه مسلم : ٢٤٧٥]

٦٠٨٩ ـ از اسماعیل، از قَیس روایت است که جریر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آنگاه که ایمان آورده‌ام مرا از دیدار خود منع کرده است و هرگاه مرا می‌دید به سوی من تبسّم می‌کرد.

٦٠٩٠- وَلَقَدْ شَكَوْتُ إِلَيْهِ أَنِّي لَا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ : «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» . [راجع : ٣٠٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢٤٧٥].

٦٠٩٠ ـ (به سلسله سند حدیث مذکور) و همانا به آن حضرت شکایت کردم که خودم را بر اسپ استوار گرفته نمی‌توانم. وی با دست خویش بر سینه‌ام زد و گفت: «بارالها! او را استوار بدار و او را هدایت‌کننده و هدایت‌شونده بگردان.»

٦٠٩١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ : أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ، هَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ غُسْلٌ إِذَا احْتَلَمَتْ ؟ قال : «نَعَمْ ، إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ» . فَضَحِكَتْ أُمُّ سَلَمَةَ ،

٦٠٩١ ـ از هشام، از پدرش، از زینب بنت اُمّ سَلمه روایت است که اُمّ سلمه گفت: همانا اُمّ سُلَیم گفت: یا رسول‌الله، همانا خدا از گفتن حق نمی‌شرمد، آیا بر زنی که احتلام کند (خواب جماع بیند) غسل لازم می‌گردد؟

فَقَالَتْ : أَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَبِمَ شَبَهُ الْوَلَدِ». [راجع : ۱۳۰ ، أخرجه مسلم : ۳۱۳].

فرمود: «آری، اگر آب ببیند.» اُمِّ سلمه (همسر آن حضرت) خندید و گفت: آیا زن احتلام می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «پس چرا فرزند (به مادر خود) شباهت دارد.»

۶۰۹۲- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا عَمْرٌو : أَنَّ أَبَا النَّضْرِ حَدَّثَهُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ مُسْتَجْمِعًا قَطُّ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ . [راجع : ۴۸۲۸].

۶۰۹۲ ـ از سُلَیمان بن یسار روایت است که گفت: عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من هرگز پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده‌ام که تا آن حد خندیده باشد که کام او را ببینم، همانا وی تبسّم می‌کرد.

۶۰۹۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ .

وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَخْطُبُ بِالْمَدِينَةِ ، فَقَالَ : قَحَطَ الْمَطَرُ ، فَاسْتَسْقِ رَبَّكَ . فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ وَمَا نَرَى مِنْ سَحَابٍ ، فَاسْتَسْقَى ، فَنَشَأَ السَّحَابُ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ ، ثُمَّ مُطِرُوا حَتَّى سَالَتْ مَثَاعِبُ الْمَدِينَةِ ، فَمَا زَالَتْ إِلَى الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ مَا تُقْلِعُ ، ثُمَّ قَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَوْ غَيْرُهُ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ ، فَقَالَ : غَرِقْنَا ، فَادْعُ رَبَّكَ يَحْبِسْهَا عَنَّا ، فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا » . مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، فَجَعَلَ السَّحَابُ يَتَصَدَّعُ عَنِ الْمَدِينَةِ يَمِينًا وَشِمَالاً ، يُمْطَرُ مَا حَوَالَيْنَا وَلَا يُمْطِرُ مِنْهَا شَيْءٌ ، يُرِيهِمُ اللَّهُ كَرَامَةَ نَبِيِّهِ ﷺ وَإِجَابَةَ دَعْوَتِهِ . [راجع : ۹۳۲ ، أخرجه مسلم: ۸۹۷ ، مطولا].

۶۰۹۳ ـ از ابوعَوانه، از قتاده روایت است که انس گفت: همچنان از سعید، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: مردی در روز جمعه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت در مدینه در حال خواندن خطبه بود. وی گفت: باران بازایستاد، از پروردگار خود باران بخواه. آن حضرت به سوی آسمان نگریست و ما اثری از ابر نمی‌دیدیم. آن حضرت دعای طلب باران کرد، ابرها پدید آمدند و به یکدیگر پیوستند، سپس باران بارید تا آنکه در جویهای مدینه آب روان شد و تا جمعهٔ آینده پیوسته باران بارید و نایستاد. سپس همان مرد یا کسی دیگر برخاست، در حالی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خطبه می‌خواند، به وی گفت: غرق شدیم، پس پروردگار خود را دعا کن که باران را از ما بازدارد. آن حضرت خندید، سپس گفت: «بارالها! بر پیرامون ما و نَه بر ما.» دو بار یا سه بار فرمود: ابر از آسمان مدینه به چپ و راست پراکنده شد، به اطراف ما می‌بارید و بر ما چیزی از آن نمی‌بارید. خداوند کرامت پیامبر خود (صلی‌الله علیه وسلّم) را

نمودار کرد و دعایش را مستجاب نمود.

٦٩- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ١١٩]. وَمَا يُنْهَى عَنِ الْكَذِبِ.

٦٠٩٤- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا. وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ، حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا». [أخرجه مسلم : ٢٦٠٧].

٦٠٩٥- حَدَّثَنِي ابْنُ سَلَامٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي سُهَيْلٍ نَافِعِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ : إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ». [راجع : ٣٣، أخرجه مسلم : ٥٩].

٦٠٩٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي، قَالَا : الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يَكْذِبُ بِالْكَذْبَةِ تُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [راجع : ٨٤٥، أخرجه مسلم : ٢٢٧٥، مختصراً].

باب ـ ۶۹: فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستان باشید.»

(التوبه، ۱۱۹)

و آنچه از دروغ منع شده است.

٦٠٩٤ ـ از منصور، از ابووائل روایت است که عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا راستی به سوی نیکویی راهنمایی می‌کند و نیکویی به سوی بهشت راهنمایی می‌کند و مردی که راست می‌گوید (به مرحله‌ای) می‌رسد که راستگو نامیده می‌شود، و دروغ به سوی گناه راهنمایی می‌کند و گناه به سوی آتش راهنمایی می‌کند و مردی که دروغ گفته، می‌رود تا آنکه نزد خدا دروغگو نوشته می‌شود.

٦٠٩٥ ـ از ابی عامر روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نشانهٔ منافق سه خصلت است: چون سخن گوید دروغ گوید، و چون وعده کند، خلاف ورزد و چون به وی امانتی سپرده شود، خیانت کند.»

٦٠٩٦ ـ از ابورجاء روایت است که سَمُرَة بن جُنْدُب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در خواب دیدم که دو مرد نزد من آمدند و گفتند: کسی را که دیدی که کنج دهنش پاره می‌شد تا آنکه همه‌جا را فرا می‌گرفت، و تا روز قیامت با وی چنین عمل می‌شود.»

٧٠- باب : في الهَدْيِ الصَّالِحِ

٦٠٩٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ : أَحَدَّثَكُمُ الأَعْمَشُ : سَمِعْتُ شَقِيقًا قَالَ : سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ : إِنَّ أَشْبَهَ النَّاسِ دَلاً وَسَمْتًا وَهَدْيًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لاِبْنُ أُمِّ عَبْدٍ ، مِنْ حِينِ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ ، لا نَدْرِي مَا يَصْنَعُ فِي أَهْلِهِ إِذَا خَلا . [راجع : ٣٧٦٢].

٦٠٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُخَارِقٍ : سَمِعْتُ طَارِقًا قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى ، وَأَحْسَنَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ . [انظر ٧٢٧٧].

٧١- باب : الصَّبْرِ عَلَى الأَذَى

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ١٠].

٦٠٩٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي الأَعْمَشُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَيْسَ أَحَدٌ ، أَوْ لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا ، وَإِنَّهُ لَيُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ» . [انظر : ٧٣٧٨، أخرجه مسلم : ٢٨٠٤].

باب ـ ۷۰: دربارهٔ راه و روش شایسته.

۶۰۹۷ ـ از اَعمش روایت است که شقیق گفت: از حُذَیفه شنیده‌ام که می‌گفت: از نظر روش نیکو و سیرت و راستی، شبیه‌ترین کس به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ابن اُمِّ‌عبد (عبدالله ابن مسعود) است، از آنگاه که از خانهٔ خود می‌برآمد تا آنکه به آنجا باز می‌گشت، ولی نمی‌دانیم که در خانه‌اش که تنهاست چه می‌کند (روش آن حضرت را با اهل خانه در پیش می‌گیرد یا نی؟)

۶۰۹۸ ـ از طارق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: همانا نیکوترین سخن، کتاب خدای تعالی و نیکوترین روش روش محمد (صلی‌الله علیه وسلّم) است.

باب ـ ۷۱: صبر به هنگام آزار.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب (و) به تمام خواهند یافت.» (الزُّمر، ۱۰)

۶۰۹۹ ـ از ابوعبدالرحمن سُلَمی روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ کس نیست یا هیچ چیزی شکیباتر بر آزاری که آن را شنیده، از خداوند نیست. ایشان (مشرکان) به او داشتن پسری را نسبت می‌دهند و همانا خداوند به ایشان عافیت می‌دهد و رزق و روزی ارزانی می‌دارد.»

٦١٠٠- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : سَمِعْتُ شَقِيقًا يَقُولُ : قال عَبْدُاللَّه : قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قِسْمَةً كَبَعْضِ مَا كَانَ يَقْسِمُ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : وَاللَّهِ إِنَّهَا لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ ، قُلْتُ : أَمَّا أَنَا لأَقُولَنَّ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَأَتَيْتُهُ وَهُوَ فِي أَصْحَابِهِ فَسَارَرْتُهُ ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَغَضِبَ ، حَتَّى وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَخْبَرْتُهُ ، ثُمَّ قال : « قَدْ أُوذِيَ مُوسَى بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَصَبَرَ » . [راجع : ٣١٥٠ ، اخرجه مسلم : ١٠٦٢] .

٦١٠٠ ـ از اَعمَش، از شَقیق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: «پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در روز حُنین غنایم را) تقسیم کرد، چنانکه برخی موارد تقسیم می‌کرد. مردی از انصار گفت: به خدا سوگند در این تقسیم رضای خدا در نظر گرفته نشده است. من گفتم: اما من این را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خواهم گفت. نزد آن حضرت رفتم، وی در میان اصحاب خود بود، آهسته به او گفتم این سخن بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گران آمد و رخسارش دگرگون گشت و خشمگین گردید، تا آنکه آرزو کردم که کاش او را خبر نمی‌کردم. سپس آن حضرت فرمود: «همانا موسی بیش از این آزار دید و شکیبایی ورزید.»

٧٢- باب : مَنْ لَمْ يُوَاجِهِ النَّاسَ بِالْعِتَابِ

باب ـ ٧٢: کسی که مردم را رویاروی نکوهش نکرد.

٦١٠١- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : قَالَتْ عَائِشَةُ : صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا فَرَخَّصَ فِيهِ ، فَتَنَزَّهَ عَنْهُ قَوْمٌ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَخَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قال : « مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الشَّيْءِ أَصْنَعُهُ ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ ، وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً » . [انظر : ٧٣٠١، اخرجه مسلم : ٢٣٥٦] .

٦١٠١ ـ از اَعمَش، از مسلم، از مسروق روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کاری کرد و به مردم اجازه داد که آن را بکنند، گروهی از آن خودداری کردند، این خبر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسید، خطبه خواند و خدای را ستود، سپس گفت: «مردم را چه حال است که از چیزی که من می‌کنم، خودداری می‌کنند؟ به خدا سوگند که من از ایشان به خدا داناترم و از ایشان بیشتر از خدا می‌ترسم.»

٦١٠٢- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ، هُوَ ابْنُ أَبِي عُتْبَةَ مَوْلَى

٦١٠٢ ـ از قَتاده، از عبدالله بن اَبی عُتْبَه مَولی انس روایت است که ابوسعید خُدری گفت: پیامبر

(صلی‌الله علیه وسلّم) باحیاتر از دوشیزه‌ای بود که در پرده است و چون چیزی می‌دید که او را ناخوش می‌آمد، آن حالت را در چهره‌اش مشاهده می‌کردیم. (اظهار نمی‌کرد)

٧٣- باب : مَنْ أَكْفَرَ أَخَاهُ بِغَيْرِ تَأْوِيلٍ فَهُوَ كَمَا قَالَ

٦١٠٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَا : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ ، فَقَدْ بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا » .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ بْنُ عَمَّارٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ : سَمِعَ أَبَا سَلَمَةَ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦١٠٣] .

٦١٠٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ : لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا » . [أخرجه مسلم : ٦٠] .

٦١٠٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ ، وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ » . [راجع : ١٣٦٣ ، أخرجه مسلم : ١١٠ ، مختصراً] .

باب ـ ٧٣: کسی که برادر (مسلمان) خود را بدون تأویل کافر بخواند، خود چنان است که گفته است.

٦١٠٣ ـ از یحیی بن ابی کثیر، از ابی سَلَمه، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر مردی به برادر خود بگوید: ای کافر، همانا (کفر) به یکی از آنان برمی‌گردد.»

و عِکرَمه بن عَمّار، از یحیی، از عبدالله بن یزید، از ابوسَلَمه از ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٠٤ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر مردی که به برادر خود بگوید: ای کافر، همانا آن (کفر) به یکی از آنان برمی‌گردد.»

٦١٠٥ ـ از ایُّوب، از ابوقِلابه، از ثابت بن ضحّاک روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به دینی غیر از اسلام سوگند دروغ بخورد (اگر دروغ بگویم یهودی باشم) وی چنان است که گفته است. و کسی که توسط چیزی خودکشی کند، توسط همان چیز در آتش دوزخ عذاب می‌شود و لعنت کردن مسلمان همچون کشتن وی است، و کسی که مسلمانی را به کفر نسبت دهد مانند آن است

که او را کشته است.»

٧٤- باب : مَنْ لَمْ يَرَ إِكْفَارَ مَنْ قال : ذلك مُتَأَوِّلاً أوْ جَاهلاً

وَقَالَ عُمَرُ لِحَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ : إِنَّهُ مُنَافِقٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَمَا يُدْرِيكَ ، لَعَلَّ اللَّهَ قَدِ اطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : قَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» . [راجع : ٣٠٠٧] .

٦١٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبَادَةَ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ : أَخْبَرَنَا سَلِيمٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ ﷺ كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ يَأْتِي قَوْمَهُ فَيُصَلِّي بِهِمُ الصَّلاَةَ ، فَقَرَأَ بِهِمُ الْبَقَرَةَ ، قال : فَتَجَوَّزَ رَجُلٌ فَصَلَّى صَلاَةً خَفِيفَةً ، فَبَلَغَ ذَلِكَ مُعَاذاً فَقَالَ : إِنَّهُ مُنَافِقٌ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ الرَّجُلَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا قَوْمٌ نَعْمَلُ بِأَيْدِينَا ، وَنَسْقِي بِنَوَاضِحِنَا ، وَإِنَّ مُعَاذاً صَلَّى بِنَا الْبَارِحَةَ ، فَقَرَأَ الْبَقَرَةَ ، فَتَجَوَّزْتُ ، فَزَعَمَ أَنِّي مُنَافِقٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَا مُعَاذُ ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ - ثَلاَثاً - اقْرَأْ : ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ . و ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى﴾ . وَنَحْوَهَا» . [راجع : ٧٠٠ ، اخرجه مسلم : ٤٦٥] .

باب ـ ۷۴: کسی که کفر کسی را ندیده و به او کافر بگوید، از روی توجیه باشد یا نادانی.

و عمر (بـن خطاب) به حاطِب بـن ابی بَلتَعه گفت: همانا او منافق اسـت و پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (به عمر) گفت: «تو چه می‌دانی، خداونـد از حالات اهل بدر آگاه بوده که گفته است: همانا (گناهان) شما را آمرزیدم.»

۶۱۰۶ ـ از عمرو بن دینار روایت است که جابر بن عبدالله گفت: معـاذ بن جَبَل(رضی‌الله عنه) با پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) نماز می‌گزارد سپس نزد قوم خود می‌رفت و به آنها (امامت) نماز می‌داد. وی (در نماز خفتن) سـورة البقره، را به ایشان خواند.
(راوی) می‌گوید: مردی (از نماز جماعت جدا شـد و نمازی سبک گزارد و رفت) این خبر به مُعاذ رسید. وی گفت: همانا او منافق بوده (که نماز را ترک کرده) اسـت. چون خبر به آن مرد رسـید نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله ما قومی هستیم که با دستان خویش کار می‌کنیم و با شـتران آبکش (مزارع خـود را) آبیاری می‌کنیم و همانا معاذ دیشـب به ما نماز گزارد و سـورهٔ البقره را خواند، من از نماز جدا شـدم، وی می‌گوید که من منافقم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «ای معاذ، آیا مردم را در فتنه می‌اندازی؟ ـ سه بار فرمود ـ بخوان: «وَالشَّمْسِ وَ ضُحاها» و «سَبِّحِ اِسْمِ رَبِّکَ الاَعْلَی» و مانند آن را.»

٦١٠٧- حَدَّثَني إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُغِيرَة : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ حُمَيْد ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ ، فَقَالَ في حَلفه : باللات وَالْعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَمَنْ قالَ لصَاحبه : تَعَالَ أُقَامرْكَ ، فَلْيَتَصدَّقْ». [راجع : ٤٨٦٠، أخرجه مسلم : ١٦٤٧].

۶۱۰۷ ـ از زُهری، از حُمَید روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر کسی از شما سوگند یاد کند و در سوگند خود (اشتباهاً) بگوید: به لات و عُزّی؛ پس باید (به جبران آن) بگوید: لا اِلا الّا الله، و کسی که به دوست خود بگوید: بیا که قمار بازی کنیم، باید (به جبران آن) صدقه بدهد.

٦١٠٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ نَافع ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ أَدْرَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّاب في رَكْب وَهُوَ يَحْلفُ بأَبيه ، فَنَادَاهُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «أَلا ، إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلفُوا بآبَائكُمْ ، فَمَنْ كَانَ حَالفًا فَلْيَحْلفْ باللَّه ، وَإِلا فَلْيَصْمُتْ» . [راجع: ٢٦٧٩ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٦].

۶۱۰۸ ـ از لَیث، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: وی عمر بن خطّاب را در گروهی از سواران دریافت، که به پدر خود سوگند می‌خورد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر آنها بانگ زد: «آگاه باشید که خداوند شما را منع کرده است که به پدران خود سوگند یاد کنید، کسی که سوگند یاد کند باید به خدا سوگند یاد کند وگرنه باید خاموشی گزیند.»

٧٥- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الْغَضَب وَالشِّدَّة لأَمْر اللَّه

باب ـ ۷۵: آنچه رواست از خشم و درشتی برای امر خدا.

وَقَالَ اللَّهُ : ﴿جَاهد الْكُفَّارَ وَالْمُنَافقينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ٧٣].

و خداوند فرمود: «با کافران و منافقان جهاد کن و با آنها سخت بگیر.»
(التوبه، ۷۳)

٦١٠٩- حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهيمُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ الْقَاسم ، عَنْ عَائشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَفي الْبَيْت قرَامٌ فيه صُوَرٌ ، فَتَلَوَّنَ وَجْهُهُ ثُمَّ تَنَاوَلَ السِّتْرَ فَهَتَكَهُ ، وَقَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «منْ أَشَدِّ النَّاس عَذَابًا يَوْمَ الْقيَامَة الَّذينَ يُصَوِّرُونَ هَذه الصُّوَرَ» . [راجع : ٢٤٧٩ ، أخرجه مسلم : ٢١٠٧].

۶۱۰۹ ـ از زُهری، از قاسم روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و در خانه پرده‌ای بود که در آن صورتها (منقوش) بود، رخسار آن حضرت دگرگون شد سپس آن پرده را گرفت و پاره کرد. عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سخت‌ترین عذاب که مردم در روز

قیامت می‌شوند کسانی هستند که این صورتها را می‌کشند.»

٦١١٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِد : حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِم ، عَنْ أَبِي مَسْعُود ﷺ قَالَ : أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاةِ الْغَدَاةِ ، مِنْ أَجْلِ فُلانٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا ، قَالَ : فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَطُّ أَشَدَّ غَضَبًا فِي مَوْعِظَةٍ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ ، قَالَ : فَقَالَ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ» . [راجع : ٩٠ ، أخرجه مسلم : ٤٦٦] .

٦١١٠ ـ از قیس بن ابی حازم، از ابی مسعود روایت است که گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: من از نماز بامداد (در جماعت) باز می‌مانم زیرا فلان کس نماز را بر ما دراز می‌کند. من هرگز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را به هنگام وعظ از آن روز خشمگین‌تر ندیده‌بودم، آن حضرت فرمود: «ای مردم، همانا بعضی از شما فراردهندهٔ (مردم از نماز جماعت) هستید، پس هر یک از شما که به مردم نماز می‌گزارد باید نماز را سبک گزارد زیرا در میان ایشان مریض و پیر و نیازمند می‌باشد.»

٦١١١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي ، رَأَى فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ نُخَامَةً ، فَحَكَّهَا بِيَدِهِ ، فَتَغَيَّظَ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا كَانَ فِي الصَّلاةِ ، فَإِنَّ اللَّهَ حِيَالَ وَجْهِهِ ، فَلا يَتَنَخَّمَنَّ حِيَالَ وَجْهِهِ فِي الصَّلاةِ» . [راجع : ٤٠٦ ، أخرجه مسلم : ٥٤٧] .

٦١١١ ـ از جُوَیریه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنهما) گفت: در حالی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز می‌گزارد، بر (دیوار) قبلهٔ مسجد آب بینی را دید، آن را با دست خود پاک کرد و خشمگین شد، سپس فرمود: «همانا تا وقتی یکی از شما در نماز است، خدا در پیش روی اوست، پس در حالت نماز در پیش روی خود آب بینی نیندازد.»

٦١١٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ : أَخْبَرَنَا رَبِيعَةُ بْنُ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقَالَ : «عَرِّفْهَا سَنَةً ، ثُمَّ اعْرِفْ وِكَاءَهَا وَعِفَاصَهَا ، ثُمَّ اسْتَنْفِقْ بِهَا ، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قَالَ : «خُذْهَا ، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ قَالَ : فَغَضِبَ رَسُولُ

٦١١٢ ـ از زید بن خالد جُهَنی روایت است که گفت: مردی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ لُقَطَه (مال یافت شده در راه) سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «به مدت یک سال آن را اعلام کن سپس سربند (کیسه) و کیسهٔ آن را بشناسان، سپس آن را خرج کن، اگر صاحبش آمد، به وی مسترد کن.»
آن مرد گفت: یا رسول‌الله اگر گوسفند باشد؟

اللَّه ﷺ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ ، أَوْ احْمَرَّ وَجْهُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا حِذَاؤُهَا وَسِقَاؤُهَا ، حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا» . [راجع : ۹۱ ، أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

فرمود: «آن را بگیر، زیرا آن برای تو است یا برادر تو یا نصیب گرگ است.»
گفت: یا رسول‌الله اگر شتر باشد؟ ـ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خشمگین شد تا آنکه هردو رخسار وی سرخ شد یا روی وی سرخ شد، سپس گفت: «تو را با آن چه کار است، شتر از خود پای دارد و مشک (شکم) دارد تا آنکه صاحبش آن را پیدا کند.»

۶۱۱۳- وَقَالَ الْمَكِّيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ ، و حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : احْتَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُجَيْرَةً مُخَصَّفَةً ، أَوْ حَصِيرًا ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فِيهَا ، فَتَتَبَّعَ إِلَيْهِ رِجَالٌ وَجَاءُوا يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ ، ثُمَّ جَاءُوا لَيْلَةً فَحَضَرُوا ، وَأَبْطَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْهُمْ فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِمْ ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ وَحَصَبُوا الْبَابَ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مُغْضَبًا ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا زَالَ بِكُمْ صَنِيعُكُمْ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُكْتَبُ عَلَيْكُمْ ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي بُيُوتِكُمْ ، فَإِنَّ خَيْرَ صَلَاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ» . [راجع : ۷۳۱ ، أخرجه مسلم : ۷۸۱] .

۶۱۱۳ ـ از بُسْر بن سعید روایت است که زید بن ثابت گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خانهٔ کوچکی از بوریا (در صحن مسجد) برابر کرد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از خانه) برآمد و در آنجا نماز می‌گزارد، مردانی آمدند و از آن حضرت تبعیّت کردند و به نماز آن حضرت (اقتدا کردند) و نماز گزاردند. سپس شب دیگر آمدند و حاضر شدند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) تأخیر کرد و به سوی ایشان بیرون نیامد، آنها صدای خویش را بلند کردند و با سنگریزه دروازه را کوبیدند.
آن حضرت خشمگین به سوی ایشان برآمد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «پیوسته بر عمل خویش (گزاردن نماز تراویح در مسجد) اصرار کردید تا آنکه گمان کردم که این نماز بر شما فرض گردد، بر شماست که این نماز (تراویح) را در خانه‌های خویش بگزارید، زیرا بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه‌اش می‌گزارد به‌جز از نماز فرض.»[1]

۱- پوشیده نماند که این نماز، نماز ترویح است چنانکه در احادیث صحیحه مذکور است، و همین نماز را عمر بن خطّاب رضی‌الله عنه در وقت خلافت خود به جماعت، در مسجد مقرر کرد، از آنکه در این زمان سبب منع (فرضیت آن) در میان نبود. «تیسیرالقاری»

٧٦- باب : الْحَذَرِ مِنَ الْغَضَبِ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشورى:٣٧].

وَقَوْلِهِ : ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ الآية [آل عمران:١٣٤].

٦١١٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» . [انظر في الأدب، باب ١٠٢ . أخرجه مسلم:٢٦٠٩] .

٦١١٥- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ قَالَ : اسْتَبَّ رَجُلاَنِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ ، وَأَحَدُهُمَا يَسُبُّ صَاحِبَهُ ، مُغْضَبًا قَدِ احْمَرَّ وَجْهُهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنِّي لأَعْلَمُ كَلِمَةً ، لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ ، لَوْ قَالَ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» . فَقَالُوا لِلرَّجُلِ : أَلاَ تَسْمَعُ مَا يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ ؟ قَالَ : إِنِّي لَسْتُ بِمَجْنُونٍ . [راجع : ٣٢٨٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦١٠].

٦١١٦- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ ، هُوَ ابْنُ عَيَّاشٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي

باب ـ ٧٦: ترس از خشم.

نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاریها خود را به دور می‌دارند و چون به خشم درمی‌آیند درمی گذرند.»
(الشوری، ٣٧)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «همانهایی که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»
(آل عمران، ١٣٤)

٦١١٤ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نیرومندی در کشتی گرفتن نیست، همانا نیرومندی آن است که به هنگام خشم، خویشتنداری کند.»

٦١١٥ ـ از أعمَش، از عَدِی بن ثابت روایت است که سلیمان بن صُرد گفت: دو نفر در نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یکدیگر را دشنام دادند و ما نزد آن حضرت نشسته بودیم. یکی از آنان که دیگری را دشنام می‌داد، چهرهٔ او سرخ شده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا من کلمه‌ای را می‌دانم که اگر آن را می‌گفت، حالت (خشمی) که به آن دچار شده بود از میان می‌رفت، اگر وی می‌گفت: اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ» به آن مردم گفته شد: آیا نمی‌شنوی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چه می‌گوید؟ وی گفت: من دیوانه نیستم.

٦١١٦ ـ از ابوحَصِین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا مردی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: مرا پند و

هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً قال للنَّبيِّ ﷺ : أَوْصِني ، قال : « لا تَغْضَبْ » . فَرَدَّدَ مِرارًا ، قال : « لا تَغْضَبْ » .

اندرز ده. فرمود: «خشم مکن.» وی گفته‌اش را چند بار تکرار کرد. آن حضرت فرمود: «خشم مکن.»

٧٧- باب : الْحَيَاءِ

باب ـ ۷۷: حیا.

٦١١٧- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبي السَّوَّارِ العَدَوِيِّ قال : سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « الْحَيَاءُ لا يَأْتِي إِلا بِخَيْرٍ » . فَقَالَ بُشَيْرُ بْنُ كَعْبٍ : مَكْتُوبٌ فِي الْحِكْمَةِ : إِنَّ مِنَ الْحَيَاءِ وَقَارًا ، وَإِنَّ مِنَ الْحَيَاءِ سَكِينَةً . فَقَالَ لَهُ عِمْرَانُ : أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتُحَدِّثُنِي عَنْ صَحِيفَتِكَ ؟ . [أخرجه مسلم : ٣٧] .

٦١١٧ ـ از قَتاده، از ابوسَوار عَدَوی روایت است که عِمران بن حُصَین گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «حیا چیزی نمی‌آورد به‌جز نیکویی.»
بشیر بن کعب گفت: در کتابهای حکمت نوشته شده: همانا حیا از وقار پدید می‌آورد و از حیا آرامش حاصل می‌شود. عِمران به وی گفت: من برایت از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حدیث می‌گویم و تو از کتاب خود به من حدیث می گویی.

٦١١٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبي سَلَمَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَجُلٍ ، وَهُوَ يُعَاتِبُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ ، يَقُولُ : إِنَّكَ لَتَسْتَحْيِي ، حَتَّى كَأَنَّهُ يَقُولُ : قَدْ أَضَرَّ بِكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « دَعْهُ ، فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ » . [راجع : ٢٤ ، أخرجه مسلم : ٣٦ ، مختصراً باختلاف] .

٦١١٨ ـ از ابن شهاب، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مردی گذشت که برادر خود را به سبب حیای وی سرزنش می‌کرد[1] و می‌گفت: همانا تو (بسیار) حیا می‌کنی تا آنکه گویا به وی می‌گفت: این کار به تو زیان رسانیده است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را (به حالش) بگذار همانا حیا از ایمان است.»

٦١١٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ مَوْلَى أَنَسٍ - قال أبو عَبْد اللَّه : اسْمُهُ عَبْدُاللَّه ابْنُ أَبي عُتْبَةَ - سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا . [راجع : ٣٥٦٢ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٠] .

٦١١٩ ـ از عبدالله بن ابی عُتْبه روایت است که گفت: از ابوسعید شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از دوشیزهٔ در پرده

۱- حدیث ۶۱۱۸، سطر چهارم، ـ وَ هُوَ يُعاتِبُ أخاهُ في الحَياءِ ـ برادر خود را به سبب حیای وی سرزنش می‌کرد. در بعضی از نسخ بخاری چنین است: وَ هُوَ يُعاتِبُ في الحياءِ ـ یعنی: به سبب حیایی که داشت سرزنش می‌شد. و لفظ ـ أخاهُ ـ را ندارد.

باحیاتر بود.

٧٨- باب : إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ

٦١٢٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ : حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ الْأُولَى : إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» . [راجع : ٣٤٨٣].

باب ـ ٧٨: اگر حیا نداری هر آنچه خواهی کن.

٦١٢٠ ـ از رِبْعی بن حِراش روایت است که ابومسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنچه مردم از سخنان پیامبران پیشین دریافته‌اند، این است: اگر حیا نداری هر آنچه خواهی بکن.»

٧٩- باب : مَا لَا يُسْتَحْيَا مِنَ الْحَقِّ لِلتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ

٦١٢١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ غُسْلٌ إِذَا احْتَلَمَتْ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ ، إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ» . [راجع : ١٣٠ ، أخرجه مسلم : ٣١٣].

٦١٢٢- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ خَضْرَاءَ ، لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا وَلَا يَتَحَاتُّ» . فَقَالَ الْقَوْمُ : هِيَ شَجَرَةُ كَذَا ، هِيَ شَجَرَةُ كَذَا ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ : هِيَ النَّخْلَةُ ، وَأَنَا غُلَامٌ شَابٌّ فَاسْتَحْيَيْتُ ، فَقَالَ : «هِيَ النَّخْلَةُ» . [راجع : ٦١ ، أخرجه مسلم : ٢٨١١].

وَعَنْ شُعْبَةَ : حَدَّثَنَا خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : مِثْلَهُ ، وَزَادَ : فَحَدَّثْتُ بِهِ عُمَرَ فَقَالَ : لَوْ كُنْتَ قُلْتَهَا لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا

باب ـ ٧٩ ـ آنچه در آموختن علم دین، از گفتن حق نباید حیا کرد.

٦١٢١ ـ از زینب بنت سلمه روایت است که اُمّ سلمه (رضی‌الله عنه) گفت: اُمّ سُلَیم نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، خدا از گفتن سخن حق شرم نمی‌کند، آیا بر زنی که خواب جماع ببیند غسل لازم است؟ آن حضرت فرمود: «آری، اگر آب ببیند.»

٦١٢٢ ـ از شعبه، از مُحارِب بن دِثار روایت است که گفت: از ابن عمر شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمن مثال درختی سبز است که برگ آن نمی‌افتد و فرو نمی‌ریزد.» مردم گفتند: این فلان درخت است و فلان درخت است. من خواستم بگویم که آن درخت خرماست ولی چون پسری نوجوان بودم شرمیدم. آن حضرت فرمود: «آن درخت خرماست.»

و از شُعبه، از خُبَیب بن عبدالرحمن روایت

وكَذَا.

است که حَفص بن عاصِم مثل این حدیث را از ابن عمر روایت کرده و افزوده است که ابن عمر گفت: این موضوع را به عمر گفتم: وی گفت: اگر آن را می‌گفتی نزد من دوستداشتنی‌تر از آن بود که چنین و چنان می‌داشتم.

٦١٢٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مَرْحُومٌ: سَمِعْتُ ثَابِتًا: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تَعْرِضُ عَلَيْهِ نَفْسَهَا، فَقَالَتْ: هَلْ لَكَ حَاجَةٌ فِيَّ؟ فَقَالَتِ ابْنَتُهُ: مَا أَقَلَّ حَيَاءَهَا، فَقَالَ: هِيَ خَيْرٌ مِنْكِ، عَرَضَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهَا. [راجع: ٥١٢٠].

٦١٢٣ ـ از مرحوم، از ثابت روایت است که از انس (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: زنی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد که خود را (برای ازدواج) به آن حضرت عرضه می‌کرد و به آن حضرت گفت: آیا به من نیاز داری؟ دختر اَنَس (که این را از پدر خود شنید) گفت: آن زن تا چه حد کم‌حیا بوده است. انس به دختر خود گفت: او از تو بهتر بوده که نفس خود را بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) عرضه کرده است.

٨٠- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا»

وَكَانَ يُحِبُّ التَّخْفِيفَ وَالْيُسْرَ عَلَى النَّاسِ.

باب ـ ٨٠: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم):

«آسان گیرید و سخت نگیرید.» و آن حضرت سبک‌آوری و آسانی را بر مردم دوست می‌داشت.

٦١٢٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: لَمَّا بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ قَالَ لَهُمَا: «يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا، وَتَطَاوَعَا». قَالَ أَبُو مُوسَى: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضٍ يُصْنَعُ فِيهَا شَرَابٌ مِنَ الْعَسَلِ، يُقَالُ لَهُ الْبِتْعُ، وَشَرَابٌ مِنَ الشَّعِيرِ، يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». [راجع: ٢٢٦١، أخرجه مسلم: ١٧٣٣، مختصراً أوله. وقصة البعث في الإمارة: ١٥، الأشربة: ٧٠].

٦١٢٤ ـ از سعید بن ابی بُرده، از پدرش، از پدرکلان خود (ابوموسی اشعری) روایت است که گفت: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او و مُعاذ جَبَل را (به یَمَن) فرستاد به آنان گفت: «بر مردم آسان گیرید و سخت نگیرید و مردم را بشارت دهید و نگریزانید و از یکدیگر اطاعت کنید.»

ابوموسی گفت: یا رسول‌الله، ما به سرزمینی می‌رویم که در آن شرابی از عسل ساخته

می‌شـود و بِشع گفته می‌شـود و شرابی از جو ساخته می‌شـود که مِرز گفته می‌شود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرچه مستی بیاورد، حرام است.»

٦١٢٥- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا، وَسَكِّنُوا وَلَا تُنَفِّرُوا». [راجع: ٦٩، أخرجه مسلم: ١٧٣٤].

٦١٢٥ ـ از ابو تَیّاح روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شـنیدم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «آسان گیرید و سخت نگیرید و آرامش بدهید و نگریزانید.»

٦١٢٦- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَطُّ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ، فَيَنْتَقِمَ بِهَا لِلَّهِ. [راجع: ٣٥٦٠، أخرجه مسلم: ٢٣٢٧].

٦١٢٦ ـ از ابن شـهاب، از عُروه روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) هـرگاه در میان دو کار مخیر گردانیده می‌شد همان کاری را برمی‌گزید که آسان‌تر می‌بود و در اجرای آن گناهی نبود، و اگر آن کار گناه می‌بود، آن حضرت دورترین مردم از آن کار بود و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به خاطر شخص خود هرگز در چیزی از کسی انتقام نگرفته است مگر آنکه از حرمت خدا پایمال می‌شـد آنگاه بـه خاطر خدا انتقام می‌گرفت.

٦١٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الأَزْرَقِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: كُنَّا عَلَى شَاطِئِ نَهَرٍ بِالأَهْوَازِ، قَدْ نَضَبَ عَنْهُ الْمَاءُ، فَجَاءَ أَبُو بَرْزَةَ الأَسْلَمِيُّ عَلَى فَرَسٍ، فَصَلَّى وَخَلَّى فَرَسَهُ، فَانْطَلَقَتِ الْفَرَسُ، فَتَرَكَ صَلَاتَهُ وَتَبِعَهَا حَتَّى أَدْرَكَهَا، فَأَخَذَهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَضَى صَلَاتَهُ، وَفِينَا رَجُلٌ لَهُ رَأْيٌ، فَأَقْبَلَ يَقُولُ: انْظُرُوا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ، تَرَكَ صَلَاتَهُ مِنْ أَجْلِ فَرَسٍ، فَأَقْبَلَ فَقَالَ: مَا عَنَّفَنِي أَحَدٌ مُنْذُ فَارَقْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ: إِنَّ مَنْزِلِي مُتَرَاخٍ، فَلَوْ صَلَّيْتُ وَتَرَكْتُهُ، لَمْ آتِ أَهْلِي إِلَى اللَّيْلِ. وَذَكَرَ أَنَّهُ قَدْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ فَرَأَى مِنْ تَيْسِيرِهِ. [راجع: ١٢١١].

٦١٢٧ ـ از حمّـاد بـن زید روایت اسـت که اَزرَق بـن قَیس گفت: ما به کنـار رودخانه‌ای در اهواز بودیم که آب آن خشـک شـده بود، ابوبَرزه اَسلَمی سواره بر اسپی آمد و نماز گزارد و اسـپ را رها کرد اسـپ او به راه افتاد، وی نماز را ترک کرد و به دنبال اسـپ رفت تا آن را گرفت، سـپس باز آمد و نمـاز گزارد و در میـان ما مردی بود که نظر خود را داشـت (از خـوارج بود) پیش آمد و گفت: این پیر مرد را ببینید که به خاطر اسـپ، نمازش را رها کرده است، ابوبَرزه آمد و گفت: از آنگاه که از رسول

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) جدا افتاده‌ام، کسی بر من سخت‌گیری و خشونت نکرده است، و سپس گفت: خانه‌ام از اینجا دور است اگر نماز می‌گزاردم و اسپ را رها می‌گذاشتم، تا شبانگاه به خانهٔ خود رسیده نمی‌توانستم.

ابوبَرزه از مصاحبت خود با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد و او آسان‌گیری آن حضرت را دیده است.

٦١٢٨- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ(ح) .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَثَارَ إِلَيْهِ النَّاسُ لِيَقَعُوا بِهِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «دَعُوهُ ، وَأَهْرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ ، أَوْ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ» . [راجع : ٢٢٠] .

٦١٢٨ ـ از ابوالیَمان از شُعیب از زُهری و لیث روایت است که گفت: از یونس، از ابن شهاب از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که ابوهریره گفت: بادیه‌نشینی در مسجد پیشاب کرد. مردم به سوی او شتافتند که توبیخش کنند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «او را به حالش بگذارید و بر پیشاب او سطلی آب، یا ظرفی آب بریزید و همانا شما آسان‌گیرنده و نه سخت‌گیرنده (بر مردم) فرستاده شده‌اید.»

٨١- باب : الانْبِسَاطِ إِلَى النَّاسِ

باب ـ ٨١: گشاده‌رویی با مردم.

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : خَالِطِ النَّاسَ وَدِينَكَ لَا تَكْلِمَنَّهُ . وَالدُّعَابَةِ مَعَ الأَهْلِ .

و ابن مسعود گفت: با مردم بیامیز و دین خود را درنظر گیر که (که با سخنان ناشایست) آن را زیان نرسانی. و مزاح با اهل خانه.

٦١٢٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيُخَالِطُنَا ، حَتَّى يَقُولَ لِأَخٍ لِي صَغِيرٍ : «يَا أَبَا عُمَيْرٍ ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ» . [راجع : ٦٢٠٣ ، أخرجه مسلم : ٦٥٩ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وأخرجه : ٢١٥٠] .

٦١٢٩ ـ از شُعبه، از ابوتیّاح روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با ما چنان (در صحبت خود) می‌آمیخت تا آنکه برای برادر کوچکم می‌گفت: «ای ابوعُمَیر، چه کرد نُغَیر؟ (گنجشک)»

٦١٣٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ لِي صَوَاحِبُ يَلْعَبْنَ مَعِي، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ يَتَقَمَّعْنَ مِنْهُ، فَيُسَرِّبُهُنَّ إِلَيَّ فَيَلْعَبْنَ مَعِي. [أخرجه مسلم: ٢٤٤٠]

٦١٣٠ ـ از هِشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من با دختران نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بازی می‌کردم و من دوستانی داشتم که با من بازی می‌کردند، و چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانه می‌آمـد، از وی پنهان می‌شـدند، آن حضرت آنهـا را نزد من فـرا می‌خواند و بـا من بازی می‌کردند.

٨٢- باب: الْمُدَارَاةِ مَعَ النَّاسِ

باب ـ ٨٢: مدارا (نرمی و ملاطفت) با مردم.

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ: إِنَّا لَنَكْشِرُ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ، وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَلْعَنُهُمْ.

و از ابی‌دَرداء یاد شـده کـه گفت: ما به روی گروهـی مردم می‌خندیم و دلهایمان ایشـان را لعنت می‌کند.

٦١٣١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ: حَدَّثَهُ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهُ اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ فَقَالَ: «ائْذَنُوا لَهُ، فَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ، أَوْ بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ». فَلَمَّا دَخَلَ أَلَانَ لَهُ الْكَلَامَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتَ مَا قُلْتَ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ فِي الْقَوْلِ؟ فَقَالَ: «أَيْ عَائِشَةُ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ تَرَكَهُ، أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ، اتِّقَاءَ فُحْشِهِ». [راجع: ٦٠٣٢، أخرجه مسلم: ٢٥٩١]

٦١٣١ ـ از ابن مُنکَدِر، از عُروه بن زبیر روایت اسـت که عایشـه به وی گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازهٔ ورود خواست، آن حضرت فرمود: «به وی اجازه دهید، وی مرد بدِ قبیلهٔ خود یا برادر بدِ قبیلهٔ خود است.» آنگاه که وی درآمـد آن حضرت با نرمی با وی صحبت کرد. سـپس گفتم: یـا رسـول‌الله، گفتی آنچه گفتی، سپس با نرمی و ملاطفت با وی صحبت کردی؟ فرمود: ای عایشـه، همانا بدترین کس نزد خدا کسـی است که مردم به خاطر بدزبانی او، او را ترک نمایند، یا واگذارند.»

٦١٣٢- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُهْدِيَتْ لَهُ أَقْبِيَةٌ مِنْ دِيبَاجٍ، مُزَرَّرَةٌ بِالذَّهَبِ، فَقَسَمَهَا فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَعَزَلَ مِنْهَا وَاحِدًا لِمَخْرَمَةَ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: «خَبَأْتُ هَذَا لَكَ».

قَالَ أَيُّوبُ بِثَوْبِهِ وَأَنَّهُ يُرِيهِ إِيَّاهُ، وَكَانَ فِي خُلُقِهِ شَيْءٌ.

٦١٣٢ ـ از ابن عُلَیّه، از اَیُّوب، از عبدالله بن ابی مُلَیکه روایت اسـت که گفـت: همانا به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) قباهای دیباج (ابریشمی) هدیه آوردند که تکمه‌های طلایی داشـت. آنها را میان اصحاب خود تقسـیم کـرد و یکی از آن را برای مَخْرَمَه، در گوشـه‌ای نهاد. آنگاه که

رَوَاهُ حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ .

وَقَالَ حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ : قَدِمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَةٌ . [راجع:٢٥٩٩] .

مَخرَمه آمد، فرمود: «این را برای تو پنهان کرده بودم.»

ایوب گفت: (این را) یعنی جامه را (برای تو پنهان کرده بودم) و همانا آن حضرت تکمه‌های آن را به مِخرَمه نشان می‌داد و در طبع مَخرَمه چیزی (درشت‌خویی) بود.

این حدیث را حمّاد بن زید از ایُّوب روایت کرده است.

و حاتِم بن وَرْدان گفت: ما را از ایُّوب از ابن ابی‌مُلیکة از مِسور روایت کرد که (به این عبارت) گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) قباهایی آمد.

٨٣- باب : لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ : لا حَكِيمَ إِلا ذُو تَجْرِبَةٍ .

٦١٣٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : « لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ» . [أخرجه مسلم : ٢٩٩٨] .

باب ـ ٨٣: مسلمان از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.

و معاویه گفت: دانایی نیست مگر صاحب تجربه را.

٦١٣٣ ـ از زُهری، از ابن مُسیِّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.»

٨٤- باب : حَقِّ الضَّيْفِ

٦١٣٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَتَصُومُ النَّهَارَ» . قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : « فَلا تَفْعَلْ ، قُمْ وَنَمْ ، وَصُمْ وَأَفْطِرْ ، فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقّاً ، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقّاً ، وَإِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيْكَ حَقّاً ، وَإِنَّ

باب ـ ٨٤: حقّ مسلمان.

٦١٣٤ ـ از یحیی بن ابی‌کثیر، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که عبدالله بن عمرو گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و گفت: «آیا خبر نشده‌ام که (تمام) شب نماز می‌گزاری و روز را، روزه می‌گیری؟» گفتم: آری. فرمود: «این کار را مکن، نماز برپا دار و بخواب و روزه بگیر و روزه مگیر، همانا

لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّكَ عَسَى أَنْ يَطُولَ بِكَ عُمُرٌ، وَإِنَّ مِنْ حَسْبِكَ أَنْ تَصُومَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَذَلِكَ الدَّهْرُ كُلُّهُ». قال: فَشَدَّدْتُ فَشُدِّدَ عَلَيَّ، فَقُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ غَيْرَ ذَلِكَ، قال: «فَصُمْ مِنْ كُلِّ جُمُعَةٍ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ». قال: فَشَدَّدْتُ فَشُدِّدَ عَلَيَّ، قُلْتُ: أُطِيقُ غَيْرَ ذَلِكَ، قال: «فَصُمْ صَوْمَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ». قُلْتُ: وَمَا صَوْمُ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ؟ قال: «نِصْفُ الدَّهْرِ». [راجع: ۱۱۳۱، أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

بـدن تو را بر تو حقّی است و زن تو را بر تو حقّی اسـت. و شاید که عُمر دراز داشته باشی، همین بسنده است تو را که در هر ماه سه روز، روزه بگیـری، همانا در هر عمل نیک، ده برابر آن را پـاداش اسـت و این تمام سـال را دربر می‌گیرد.»

عبـدالله بن عَمـرو می‌گوید: بر خود سـخت گرفتم، پس بر من سخت گرفته شد. گفتم: من بیش از این توانایـی دارم. آن حضرت فرمود: «پس سـه روز در هر هفته روزه بگیر.» عبدالله گفت: بر خود سـخت گرفتم، بر من سـخت گرفته شـد. گفتم: من بیش از این توانایی دارم. فرمود: «پس مانند پیامبر خدا داوود روزه بگیر.» گفتم: و روزهٔ پیامبر خدا داوود چگونه اسـت؟ فرمود: «نیمهٔ سال.»

۸۵- باب: إِكْرَامِ الضَّيْفِ وَخِدْمَتِهِ إِيَّاهُ بِنَفْسِهِ

وَقَوْلُهُ: ﴿ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ [الذاريات: ۲۴].

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: يُقَالُ: هُوَ زَوْرٌ، وَهَؤُلاءِ زَوْرٌ وَضَيْفٌ، وَمَعْنَاهُ أَضْيَافُهُ وَزُوَّارُهُ، لأَنَّهَا مَصْدَرٌ، مِثْلُ قَوْمٌ رِضًا وَعَدْلٌ. يُقَالُ: مَاءٌ غَوْرٌ، وَبِئْرٌ غَوْرٌ، وَمَاءَانِ غَوْرٌ، وَمِيَاهٌ غَوْرٌ. وَيُقَالُ: الْغَوْرُ الْغَائِرُ لا تَنَالُهُ الدِّلاءُ، كُلُّ شَيْءٍ غُرْتَ فِيهِ فَهُوَ مَغَارَةٌ. ﴿تَزَاوَرُ﴾ [الكهف: ۱۷]: تَمِيلُ، مِنَ الزَّوَرِ، وَالأَزْوَرُ الأَمْيَلُ.

باب ـ ۸۵: گرامیداشت مهمان و خدمت کردن میزبان او را.

و فرمـودهٔ خدای تعالـی: «آیا خبـر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟» (الذّاریات، ۲٤)

ابوعبـدالله (امام بخاری) گفت: گفته می‌شـود: «هُوَ زَوْرٌ و هَؤُلاءِ زَوْرٌ و ضَيْفٌ» او زیارت‌کننده اسـت و آنها زیارت‌کننده‌اند و مهمان هسـتند و معنای آن زیارت‌کنندگان و مهمانان هسـتند، زیرا لفظ زَوْر مصدر اسـت و در صیغهٔ مفرد و مثنّی و جمع به عین لفظ به کار می‌رود. مانند ـ قَوْم رِضاً و عدل ـ (گروهی خشنود عادل).

گفته می‌شـود: مَاْءٌ غَوْرٌ (آبی که در زمین پست فرو رود، عمیق) و بِئْرٌ غَوْرٌ (چاه عمیق) و مَاءَانِ

غورٌ، و مِیاهٌ غَوْرٌ.
و گفته می‌شود: اَلْغَوْرُ الغائِر. یعنی غَوْرٌ به معنی غائرٌ هم آمده است. یعنی: آبـی فرو رفته که بوی نمی‌گیرد. هر چیـزی که در آن فرو رود، آن مَغارَةٌ یا سوراخ است.
«تَزَّاوَرُ» (الکهف، ۱۷) یعنی: مَیل می‌کند. این هم از لفظ زَورٌ مشتق است. وَالأَزْوَرُ: یعنی مَیل می‌کنم.

٦١٣٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْكَعْبِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، جَائِزَتُهُ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ ، وَالضِّيَافَةُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ ، فَمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ ، وَلَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَثْوِيَ عِنْدَهُ حَتَّى يُحْرِجَهُ » .

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ : مِثْلَهُ ، وَزَادَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » . [راجع : ٦٠١٩ ، أخرجه مسلم : ٤٨ ، مختصراً بزيادة . وأخرجه بلفظه والزيادة في اللقطة : ١٤] .

۶۱۳۵ ـ از مالک، از سعید بن ابی سعید مَقْبُری روایت اسـت که ابوشُـرَیح کعبی گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمان خـود را گرامی بدارد، پاداش مهمان (پذیرایی) یک شب و روز است و مهمانی سه روز است، آنچه بعد از آن باشد، صدقه است، و بر مهمان روا نیست که نزد میزبان تا زمانی بایستد که او را به تنگ آورد.»
از اسـماعیل روایت اسـت که گفـت: مالک، مثـل همین حدیـث را به من گفـت و افزود (آن حضرت فرمود): «کسـی که به خدا و روز آخـرت ایمان دارد باید سـخنی نیک بگوید یا خاموش باشد.»

٦١٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلَا يُؤْذِ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » . [راجع : ٥١٨٥ ، أخرجه مسلم : ٤٧] .

۶۱۳۶ ـ از ابوحَصِیـن، از ابوصالح، از ابوهریره روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسـی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار نرساند، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید مهمان خود راگرامی بدارد و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سـخنی نیک بگوید یا خامشی گزینند.

٦١٣٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّكَ تَبْعَثُنَا ، فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ فَلَا يَقْرُونَنَا ، فَمَا تَرَى ؟ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمَرُوا لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا ، فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ الَّذِي يَنْبَغِي لَهُمْ » . [راجع : ٢٤٦١ ، أخرجه مسلم : ١٧٢٧] .

٦١٣٧ ـ از ابوالخیر روایت است که عُقْبَة بن عامر (رضی‌الله عنه) گفت: گفتیم: یا رسول‌الله! همانا تو ما را می‌فرستی و ما بر قومی فرود می‌آییم و آنها ما را مهمان نمی‌کنند، در این مورد چه (لازم) می‌بینی؟
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفت: «اگر بر قومی فرود می‌آیید و شما را آنچه شایستهٔ مهمان است می‌فرمایند، بپذیرید، پس اگر این کار را نکنند، حقِّ مهمان را که سزاوار ایشان است از آنها بگیرید.»

٦١٣٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » . [راجع : ٥١٨٥ ، أخرجه مسلم : ٤٧ ، بدون« فليصل رحمه »] .

٦١٣٨ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید مهمان خود را گرامی بدارد، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید صلهٔ رَحِم خود را رعایت کند و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سخنِ نیک بگوید یا خاموش باشد.»

٨٦- باب : صُنْعِ الطَّعَامِ وَالتَّكَلُّفِ لِلضَّيْفِ

باب ـ ٨٦: پختن غذا و تحمل زحمت برای مهمان.

٦١٣٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَذِّلَةً ، فَقَالَ لَهَا : مَا شَأْنُكِ ؟ قَالَتْ : أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا ، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ ، فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا ، فَقَالَ : كُلْ فَإِنِّي صَائِمٌ ، قَالَ : مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ ، فَأَكَلَ ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ ، فَقَالَ : نَمْ ، فَنَامَ ، ثُمَّ

٦١٣٩ ـ از عَوْن بن ابی جُحَیفه روایت است که پدرش گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان سَلمان و ابی‌درداء رابطهٔ برادری برقرار کرد، سَلمان به دیدار ابودرداء رفت و دید که اُمّ‌درداء(همسر ابودرداء) جامهٔ ژنده به بَر کرده است. سلمان به وی گفت: تو را چه شده است؟ وی گفت: برادر تو ابودرداء به دنیا نیازی ندارد. ابودرداء آمد و برای او غذایی پخته و به او

ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ، قَالَ سَلْمَانُ: قُمِ الآنَ، قَالَ: فَصَلَّيَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ سَلْمَانُ».

أَبُو جُحَيْفَةَ وَهْبٌ السُّوَائِيُّ، يُقَالُ: وَهْبُ الْخَيْرِ.

[راجع: ۱۹۶۸]

گفت بخور که من روزه دارم.
سلمان گفت: من نمی‌خورم تا تو نخوری. ابودرداء خورد، و چون شب فرا رسید، ابودرداءبه نماز (شب) ایستاد. سلمان به او گفت: بخواب. وی خوابید. سپس رفت که به نماز (شب) بایستد، سلمان گفت: بخواب. چون شب به آخر رسید، سلمان گفت: اکنون به نماز برخیز. هر دو نماز (شب) گزاردند.
سلمان به او گفت: همانا پروردگار تو را بر تو حقّی است، و نفس تو را بر تو حقّی است، و زن تو را بر تو حقّی است، پس حقّ هر صاحب حقّی را بده. ابودردا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و ماجرا را بیان کرد آن حضرت فرمود: «سلمان راست گفته است.» «ابوجُحَیْفه وَهْبُ السُّوائی، است گفته می‌شودوَهْب‌الخیرِ؟

۸۷- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الْغَضَبِ وَالْجَزَعِ عِنْدَ الضَّيْفِ

۶۱۴۰- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْجُرَيْرِيُّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ تَضَيَّفَ رَهْطًا، فَقَالَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ: دُونَكَ أَضْيَافَكَ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَافْرُغْ مِنْ قِرَاهُمْ قَبْلَ أَنْ أَجِيءَ، فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَأَتَاهُمْ بِمَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: اطْعَمُوا، فَقَالُوا: أَيْنَ رَبُّ مَنْزِلِنَا، قَالَ: اطْعَمُوا، قَالُوا: مَا نَحْنُ بِآكِلِينَ حَتَّى يَجِيءَ رَبُّ مَنْزِلِنَا، قَالَ: اقْبَلُوا عَنَّا قِرَاكُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ جَاءَ وَلَمْ تَطْعَمُوا لَنَلْقَيَنَّ مِنْهُ، فَأَبَوْا، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ يَجِدُ عَلَيَّ، فَلَمَّا جَاءَ تَنَحَّيْتُ عَنْهُ، فَقَالَ: مَا صَنَعْتُمْ، فَأَخْبَرُوهُ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَسَكَتُّ، ثُمَّ قَالَ: يَا

باب - ۸۷: آنچه ناخوشایند است از خشم و ناشکیبایی نزد مهمان.

۶۱۴۰ - از سعید جریری، از ابوعثمان روایت است که عبدالرحمن بن ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: ابوبکر کسانی را مهمان کرد و به (پسر خود) عبدالرحمن گفت: از مهمانان پذیرایی کن که من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌روم، و پیش از آنکه من بیایم پذیرایی‌شان را تمام کن (به آنها غذا بده). عبدالرحمن رفت و غذایی که داشت آورد و گفت: بخورید. گفتند: صاحبخانهٔ ما کجاست؟ عبدالرحمن گفت: بخورید. گفتند: ما نمی‌خوریم تا صاحبخانهٔ ما بیاید. عبدالرحمن گفت: مهمانی خود را از ما

عَبْدَالرَّحْمَن ، فَسَكَتُّ ، فَقَالَ : يَا غُنْثَرُ ، أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِنْ كُنْتَ تَسْمَعُ صَوْتِي لَمَّا جِئْتَ ، فَخَرَجْتُ ، فَقُلْتُ : سَلْ أَضْيَافَكَ ، فَقَالُوا : صَدَقَ ، أَتَانَا بِهِ ، قال : فَإِنَّمَا انْتَظَرْتُمُونِي ، وَاللَّهِ لا أَطْعَمُهُ اللَّيْلَةَ ، فَقَالَ الآخَرُونَ : وَاللَّهِ لا نَطْعَمُهُ حَتَّى تَطْعَمَهُ ، قال : لَمْ أَرَ فِي الشَّرِّ كَاللَّيْلَةِ ، وَيْلَكُمْ ، مَا أَنْتُمْ ؟ لِمَ لا تَقْبَلُونَ عَنَّا قِرَاكُمْ؟ هَاتِ طَعَامَكَ ، فَجَاءَهُ بِهِ ، فَوَضَعَ يَدَهُ فَقَالَ : بِاسْمِ اللَّهِ ، الأُولَى لِلشَّيْطَانِ ، فَأَكَلَ وَأَكَلُوا . [راجع : ۶۰۲ ، اخرجه مسلم: ۲۰۵۷]

بپذیرید، زیرا اگر او بیاید و شما غذا نخورده باشید ما از وی آزار خواهیم دید. مهمانان نپذیرفتند. من دانستم که بر سرم چه می‌آید، وقتی ابوبکر آمد، خودم را پنهان کردم. گفت: شما چه کردید؟ او را آگاه کردند.

گفت: ای عبدالرحمن، من خاموش شدم، سپس گفت: ای عبدالرحمن. من خاموش شدم. گفت: ای غُنْثَر (پسر جاهل) تو را سوگند می‌دهم که اگر آواز مرا می‌شنوی بیرون آی. من بیرون آمدم و گفتم: از مهمانان خود بپرس. گفتند: راست می‌گوید، و برای ما غذا آورد. ابوبکر گفت: پس شما منتظر من بودید، به خدا سوگند که امشب چیزی نمی‌خورم. دیگران گفتند: به خدا سوگند که تا تو نخوری ما نمی‌خوریم. ابوبکر گفت: چنین شب بدی ندیده بودم، وای بر شما، چه حالتی دارید؟ چرا مهمانی خویش را از ما نمی‌پذیرید؟ پس غذا را بیاور. غذا را آورد. وی دست خود را پیش کرد و گفت: بِاسْمِ الله. (و گفت) حالت اول من، کار شیطان بود. وی غذا خورد و آنها غذا خوردند.

۸۸- باب : قَوْلِ الضَّيْفِ لِصَاحِبِهِ : لا آكُلُ حَتَّى تَأْكُلَ

فِيهِ حَدِيثُ أَبِي جُحَيْفَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۹۶۸]

۶۱۴۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ : قَالَ عَبْدُالرَّحْمَن ابْنُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : جَاءَ أَبُو بَكْرٍ بِضَيْفٍ لَهُ أَوْ بِأَضْيَافٍ لَهُ ، فَأَمْسَى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا جَاءَ ، قَالَتْ

باب ـ ۸۸: سخن مهمان به میزبان: تا تو نخوری من نمی‌خورم.

در آن حدیث ابن جُحَیفه است که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۶۱۴۱ ـ از سُلیمان، از ابوعثمان روایت است که عبدالرحمن بن ابوبکر(رضی‌الله عنها) گفت: ابوبکر مهمان یا مهمانان خود را آورد، و خودش شب را نزد پیامبر (صلی‌الله

أُمِّي : احْتَبَسْتَ عَنْ ضَيْفِكَ - أَوْ أَضْيَافِكَ - اللَّيْلَةَ ، قالَ : مَا عَشَّيْتِهِمْ ؟ فَقَالَتْ : عَرَضْنَا عَلَيْهِ - أَوْ : عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا ، أَوْ - فَأَبَى ، فَغَضِبَ أَبُو بَكْرٍ ، فَسَبَّ وَجَدَّعَ ، وَحَلَفَ لا يَطْعَمُهُ ، فَاخْتَبَأْتُ أَنَا ، فَقَالَ : يَا غُنْثَرُ ، فَحَلَفَتِ الْمَرْأَةُ لا تَطْعَمُهُ حَتَّى يَطْعَمَهُ ، فَحَلَفَ الضَّيْفُ أَوِ الأَضْيَافُ أَنْ لا يَطْعَمَهُ أَوْ يَطْعَمُوهُ حَتَّى يَطْعَمَهُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : كَأَنَّ هَذِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَدَعَا بِالطَّعَامِ ، فَأَكَلَ وَأَكَلُوا ، فَجَعَلُوا لا يَرْفَعُونَ لُقْمَةً إِلا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا ، فَقَالَ : يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ ، مَا هَذَا ؟ فَقَالَتْ : وَقُرَّةِ عَيْنِي ، إِنَّهَا الآنَ لأَكْثَرُ قَبْلَ أَنْ نَأْكُلَ ، فَأَكَلُوا ، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَذَكَرَ أَنَّهُ أَكَلَ مِنْهَا . [راجع : ٦٠٢ ، اخرجه مسلم : ٢٠٥٧ ، بزيادة] .

علیه وسلّم) ایستاد. وقتی به خانه آمد، مادرم گفت: امشب از مهمان یا مهمانان خود دور ماندی. ابوبکر گفت: به آنها غذا ندادی؟ مادرم گفت: به او یا به آنها غذا پیش کردم، ولی آنها نپذیرفتند. ابوبکر خشمگین شد و دشنام داد که گوشهای تو بریده باد، و سوگند یاد کرد که غذا نمی‌خورد. من پنهان شدم. وی گفت: ای پسر جاهل. زن ابوبکر سوگند خورد که تا او غذا نخورد وی غذا نمی‌خورد. مهمان یا مهمانان هم سوگند خوردند که تا ابوبکر غذا نخورد آنها نمی‌خورند.

ابوبکر گفت: این حالت از اغوای شیطان بود. وی غذا خواست و خورد و دیگران خوردند، و هر لقمه‌ای را که (از کاسه) برمی‌داشت بیشتر از آن از زیر (کاسه) افزوده می‌شد. ابوبکر (به زن خود) گفت: ای خواهر ابوفِراس، این چه حالت است؟ وی گفت: سوگند به نور دیدهٔ من، همانا همین‌اکنون غذا بیش از آن است که به خوردن آغاز کرده بودیم. پس همه خوردند و (بقیه را) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد و گفته شده است که آن حضرت از آن خورد.

٨٩- بَاب : إِكْرَامِ الْكَبِيرِ ، وَيَبْدَأُ الأَكْبَرُ بِالْكَلامِ وَالسُّؤَالِ

باب ـ ۸۹: احترام به بزرگسال و بزرگسال به سخن و سؤال آغاز می‌کند.

٦١٤٢ ، ٦١٤٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ ، مَوْلَى الأَنْصَارِ ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ، وَسَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةَ بْنَ

٦١٤٢، ٦١٤٣ ـ از یحیی بن سعید، از بشیر بن یسار، مَولی انصار، از رافع بن خدِیج و سَهل بن ابی‌حَثْمه روایت است که آنها گفته‌اند: همانا عبدالله بن سَهل و مَحَیِّصَة بن

مَسْعُودٍ أَتَيَا خَيْبَرَ، فَتَفَرَّقَا فِي النَّخْلِ، فَقُتِلَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ، فَجَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَحُوَيِّصَةُ وَمُحَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ، فَبَدَأَ عَبْدُالرَّحْمَنِ، وَكَانَ أَصْغَرَ الْقَوْمِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «كَبِّرِ الْكُبْرَ». قال يَحْيَى: يَعْنِي: لِيَلِيَ الْكَلَامَ الْأَكْبَرُ. فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَتَسْتَحِقُّونَ قَتِيلَكُمْ، أَوْ قال: صَاحِبَكُمْ، بِأَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْكُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمْرٌ لَمْ نَرَهُ. قال: «فَتُبْرِئُكُمْ يَهُودُ فِي أَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَوْمٌ كُفَّارٌ. فَوَدَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قِبَلِهِ. قال سَهْلٌ: فَأَدْرَكْتُ نَاقَةً مِنْ تِلْكَ الْإِبِلِ، فَدَخَلَتْ مِرْبَدًا لَهُمْ فَرَكَضَتْنِي بِرِجْلِهَا.

قال اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يَحْيَى، عَنْ بُشَيْرٍ، عَنْ سَهْلٍ.

قال يَحْيَى: حَسِبْتُ أَنَّهُ قال: مَعَ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ.

وقال ابْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ بُشَيْرٍ، عَنْ سَهْلٍ وَحْدَهُ. [راجع: ۲۷۰۲، أخرجه مسلم: ۱۶۶۹].

مسعود به خیبر رفتند و در نخلستان آنجا از یکدیگر دور افتادند. عبدالله بن سهل در آنجا کشته شد. عبدالرحمن بن سَهل و حوَیِّصَه و مُحَیِّصَه پسران مسعود نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و دربارهٔ کشته شدن دوست خود صحبت کردند. عبدالرحمن به سخن آغاز کرد و او خُردترین آن جماعت بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «بزرگسالان را بزرگ بشمار.» یحیی (راوی) گفت: یعنی رشتهٔ سخن را به بزرگتر بسپار. سپس در مورد دوست خود صحبت کردند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «با سوگند یاد کردن پنجاه کس از شما مستحق دیّت (خونبهای) کشتهٔ خود یا دوست خود می‌شوید.» گفتند: یا رسول‌الله، این قضیه‌ای است که ما ندیده‌ایم (چه کسی او را کشته است) آن حضرت فرمود: پس اگر پنجاه کس از یهود سوگند بخورند شما را از سوگند خوردن می‌رهانند.» گفتند: یا رسول‌الله، آنها قومی کافرند (سوگند می‌خورند و سوگندشان اعتبار ندارد). سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (خونبهای او را) از نزد خود پرداخت.
سهل (راوی) گفت: من شتری از شتران را (برای خونبها) دریافتم. وی به باشگاه (اصطبل) شتران درآمد. و شتر با پای خود مرا لگد زد.
لیث گفت: حدیث کرد مرا یحیی، از بُشیر، از سَهل.
یحیی گفت: می‌پندارم که (بُشیر بن یَسار) گفت: (مَع‌َرافِع بن خَدیج) همراه رافع بن خدیج. (عوض: عَن رافعِ بن خَدِیْجٍ) و ابن عُیَیْنَه گفت: حدیث کرد ما را یحیی، از بُشیر،

از سَـهل تنها (نه از رافع بن خدیج که در سند حدیث آمده است.)

٦١٤٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَخْبِرُونِي بِشَجَرَةٍ مَثَلُهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا، وَلَا تَحُتُّ وَرَقَهَا». فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ، وَثَمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَلَمَّا لَمْ يَتَكَلَّمَا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ». فَلَمَّا خَرَجْتُ مَعَ أَبِي قُلْتُ: يَا أَبَتَاهُ، وَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَهَا، لَوْ كُنْتَ قُلْتَهَا كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: مَا مَنَعَنِي إِلَّا أَنِّي لَمْ أَرَكَ وَلَا أَبَا بَكْرٍ تَكَلَّمْتُمَا فَكَرِهْتُ. [راجع: ٦١، أخرجه مسلم: ٢٨١١].

٦١٤٤ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابـن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «مرا از درختی آگاه کنید که مثال آن مثال مسلمان اسـت. و میـوهٔ خود را در هر فصل بـه حکم پروردگار خود می‌دهد، و برگ آن نمی‌ریزد.»
به خاطرم آمد که آن درخت خرما اسـت ولی ناخوش دانسـتم که سـخن گویـم، و در آنجا ابوبکر و عمر نشسـته بودنـد، چون آن دو نفر سـخن نگفتنـد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «آن درخت خرما اسـت.» آنگاه که با پدرم (عمـر) برآمدم، گفتم: ای پدر، به خاطرم رسـیده بود که آن درخت خرما اسـت. گفت: تـو را چه مانع شـد کـه آن را بگویی، اگر آن را می‌گفتی نزد من دوست‌داشـتنی‌تر از داشتن چنین و چنان بود.
ابـن عمر گفت: آنچه مرا مانع شـد آن بود که من ندیدم که تو و ابوبکر (در این مورد) سخن بگوییـد، و مـن ناخوش دانسـتم (که سـخن بگویم).

٩٠- بَاب: مَا يَجُوزُ مِنَ الشِّعْرِ وَالرَّجَزِ وَالْحُدَاءِ وَمَا يُكْرَهُ مِنْهُ

باب ـ ٩٠: آنچه رواست از شعر و رَجْز و حُدا (آوازخوانی برای راندن شتر) و آنچه ناخوشایند است در آن.

وَقَوْلِهِ: ﴿وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ٢٢٤-٢٢٧].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادیی سـرگردانند؟ و آنانند که چیزهایی می‌گویند و انجام نمی‌دهند. مگر کسـانی که ایمان آورده و

قال ابنُ عبَّاسٍ : فِي كُلِّ لَغْوٍ يَخُوضُونَ .

کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند، و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.»
(الشّعرأ، ٢٢٤ ـ ٢٢٧)

ابن عباس در تفسیر «فِی کُلِّ وادٍ یَهِیْمُوْن» گفت: یعنی در هر سخنی بیهوده فرو می‌روند.

٦١٤٥- حدَّثنا أبو اليَمان : أخبرَنا شُعَيبٌ ، عنِ الزُّهْرِيِّ قال : أخبرَني أبو بكرِ بنُ عبدالرَّحمنِ : أنَّ مَروانَ بنَ الحكَمِ أخبرَهُ : أنَّ عبدَالرَّحمنِ بنَ الأسوَدِ بنِ عبدِيَغُوثَ أخبرَهُ : أنَّ أُبَيَّ بنَ كعبٍ أخبرَهُ : أنَّ رسولَ اللهِ ﷺ قال : «إنَّ منَ الشِّعرِ حِكمَةً» .

٦١٤٥ ـ از مروان بن حکم، از عبدالرحمن بن اسود بن عَبدِ یغوث روایت است که اُبَی بن کعب گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بعضی از اشعار حکمت است.»

٦١٤٦- حدَّثنا أبو نُعَيمٍ : حدَّثنا سُفيانُ ، عنِ الأسوَدِ بنِ قيسٍ ، سمعتُ جُندَبًا يقولُ : بينَما النَّبيُّ ﷺ يمشي إذْ أصابَهُ حجرٌ ، فعثَرَ ، فدَمِيَتْ إصبَعُهُ ، فقال : «هلْ أنتِ إلا إصبَعٌ دَمِيتِ . وفي سبيلِ اللهِ ما لقِيتِ» .
[راجع: ٢٨٠٢، أخرجه مسلم: ١٧٩٦، مختصرا]

٦١٤٦ ـ از اَسوَد بن قَیس روایت است که گفت: از جُندَب شنیدم که می‌گفت: در حالی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی بود، ناگاه سنگی به پایش اصابت کرد و لغزید و انگشت وی خونین شد. فرمود: «آیا تو، به‌جز انگشتی هستی که خونین شدی و هر آنچه دیدی در راه خدا دیدی»

٦١٤٧- حدَّثنا محمَّدُ بنُ بشَّارٍ : حدَّثنا ابنُ مَهديٍّ : حدَّثنا سُفيانُ ، عن عبدِالملِكِ : حدَّثنا أبو سلَمةَ ، عن أبي هُريرَةَ ﷺ : قال : النَّبيُّ ﷺ : «أصدَقُ كلِمةٍ قالَها الشَّاعرُ كلِمةُ لبيدٍ : ألا كلُّ شيءٍ ما خلا اللهَ باطِلُ ، وكادَ أُميَّةُ بنُ أبي الصَّلتِ أنْ يُسلِمَ» . [راجع: ٣٨٤١، أخرجه مسلم: ٢٢٥٦]

٦١٤٧ ـ از ابوسَلَمه از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «راست‌ترین کلمه‌ای که شاعر گفته است کلمهٔ لَبید است (یعنی این کلمه) «آگاه باش که هر آنچه به‌جز خداست باطل است» اُمَیّه بن ابی صَلْت (شاعر معروف دوران جاهلیت) نزدیک بود که اسلام بیاورد.»

٦١٤٨- حدَّثنا قُتيبةُ بنُ سعيدٍ : حدَّثنا حاتِمُ بنُ إسماعيلَ ، عن يزيدَ بنِ أبي عُبَيدٍ ، عن سلَمةَ بنِ الأكوَعِ

٦١٤٨ ـ از حاتِم بن اسماعیل، از یزید بن ابی عُبَید، از سلمة بن اکوع روایت است که گفت:

قال : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فَسِرْنَا لَيْلاً ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرِ بْنِ الأَكْوَعِ : أَلا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ؟ قال : وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلاً شَاعِرًا ، فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ :

اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا ... وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا
فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا اقْتَفَيْنَا ... وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا
وَأَلْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ... إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا
وَبِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ هَذَا السَّائِقُ» . قَالُوا : عَامِرُ ابْنُ الأَكْوَعِ ، فَقَالَ : «يَرْحَمُهُ اللَّهُ» . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، لَوْلا أَمْتَعْتَنَا بِهِ ، قال : فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ ، حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ الْيَوْمَ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ ، أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا هَذِهِ النِّيرَانُ ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ» . قَالُوا : عَلَى لَحْمٍ ، قال : «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ» . قَالُوا : عَلَى لَحْمِ حُمُرٍ إِنْسِيَّةٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَهْرِقُوهَا وَاكْسِرُوهَا» .

فَقَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا ؟ قال : «أَوْ ذَاكَ» . فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ ، كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ فِيهِ قِصَرٌ ، فَتَنَاوَلَ بِهِ يَهُودِيًّا لِيَضْرِبَهُ ، وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ ، فَأَصَابَ رُكْبَةَ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ ، فَلَمَّا قَفَلُوا قال سَلَمَةُ : رَآنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَاحِبًا ، فَقَالَ لِي : «مَا لَكَ» .

فَقُلْتُ : فِدًى لَكَ أَبِي وَأُمِّي ، زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ ، قال : «مَنْ قَالَهُ» . قُلْتُ : قَالَهُ فُلانٌ وَفُلانٌ وَفُلانٌ وَأُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ الأَنْصَارِيُّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ ، إِنَّ لَهُ لأَجْرَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ - إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ ، قَلَّ عَرَبِيٌّ نَشَأَ بِهَا مِثْلَهُ» . [راجع : ۲۴۷۷ ، أخرجه مسلم : ۱۸۰۲ ، وقطعة الحمر في الصيد : ۳۳] .

به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خیبر برآمدیم، شبانه راه پیمودیم. مردی از همراهـان به عامِر بن اَکـوَع گفت: آیا ما را از سـرودهای خود نمی‌شنوانی؟ و عامِر مردی شاعر بود. وی از مرکب فرود آمد و به آن گروه حُدا می‌خواند و می‌گفت:

بارالها! اگر تو نمی‌بودی ما هدایت نمی‌یافتیم
و نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌گزاردیم
ما را بیامرز، فدایت شویم، از تو پیروی کردیم
و گامهای ما را در رویارویی با دشـمن استوار بدار؛
و بر ما آرامش ارزانی دار؛
تـا آنگاه که مـا را برای جنگ فـرا می‌خوانند بیاییم؛
و بـا آواز بلنـد دشـمن در مقابـل مـا کمک می‌خواهد.

سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این سـاربان کیسـت؟» گفتند: عامِر بن اَکوَع است. فرمود: «خداوند رحمتش کند.» مـردی از همراهـان گفت: (شـهادت) بر وی واجـب شـد، ای پیامبر خـدا، کاش مـا را از صحبت وی بیشتر بهره‌مند می‌کردی.[1] سپس به خیبر آمدیم و مـردم آن را محاصره کردیم، تا آنکه ما را گرسـنگی سـختی رسید، پس از آن خداوند فتح را برایشـان میسّر سـاخت. روزی که مردم فتح خیبر را به شـام رساندند. آتش زیادی برافروختند. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «این آتشـها برای چیست و برای چه چیز برافروخته‌اند.» گفتند: گوشت

۱- ابن عبدالبر گفته که از این دعا که پیامبر(صلی‌الله علیه و آله) در معرکهٔ جنگ به حق‌ّوی کرده، دانستند که وی شهید خواهد شد.

پخته می‌کنند. فرمود: «کدام گوشت؟» گفتند: گوشت خر اهلی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آن را بیرون ریزید و دیگها را بشکنید.»

مردی گفت: یا رسول‌الله، یا آن را بیرون بریزیم و دیگها را بشوییم. فرمود: «یا چنان کنید.» آنگاه که مسلمانان (به قصد جنگ) صف بستند، شمشیر عامِر کوتاه بود، وی شمشیر را گرفت تا بر یهودی‌ای ضربه زند، کنارهٔ نوک شمشیر برگشت و به زانوی عامر اصابت کرد و از اثر آن مُرد. آنگاه که مردم بازگشتند، سلمة (بن اکوع) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا دید که رنگ من پریده است به من گفت: «تو را چه کار شده؟»

گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، می‌گویند که عمل (برادرم) عامِر (که به شمشیر خود کشته شده است.) به هدر رفته است.[1] فرمود: «این را که گفته است؟» گفتم: فُلان و فُلان و فُلان و اُسَید بن حُضَیر انصاری گفته‌اند.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر کس که گفته، دروغ گفته، همانا او را دو پاداش است ـ و آن حضرت میان دو انگشت خود را جمع کرد ـ همانا وی سختکوش و مجاهد است، کمتر عربی است که همچون او با این ویژگی‌ها سر برآورده است.»

۶۱۴۹ـ حدثنا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنا إسْماعِيلُ : حَدَّثَنا أيُّوبُ ، عَنْ أبي قِلابَةَ ، عَنْ أنَسِ بنِ مالكٍ رَضيَ اللهُ عَنْهُ قالَ : أتَى النَّبيُّ ﷺ عَلى بَعْضِ نِسائِه وَمَعَهُنَّ أُمُّ سُلَيْمٍ ، فَقالَ : «وَيْحَكَ يا أنْجَشَةُ ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بالقَواريرِ» . قالَ أبو قِلابَةَ : فَتَكَلَّمَ النَّبيُّ ﷺ بكَلِمَةٍ ، لَوْ تَكَلَّمَ بِها بَعْضُكُمْ

۶۱۴۹ ـ از ایُّوب، از ابی‌قِلابه روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد بعضی از زنان خود آمد و اُمّ سُلَیم (مادر انس) نیز با ایشان بود.

۱- چون کسی که خودکشی کند، در آتش دوزخ عذاب شود. (تیسیرالقاری)

لَعِبْتُمُوهَا عَلَيْهِ ، قَوْلُهُ : «سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ». [انظر : ٦١٦١، ٦٢٠٢، ٦٢٠٩، ٦٢١٠، ٦٢١١، اخرجه مسلم : ٢٣٢٣].

آن حضرت فرمود: «خدا بر تو رحم کند، ای اَنجَشَه، شترانت را آهسته ران که شیشه بار دارند.»[1] ابوقِلابه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در فرمودۀ خود) کلمه‌ای را بر زبان رانده است که اگر هر یک از شما بر زبان آرید، به آن کلمه عیب می‌کنید. یعنی این قول آن حضرت: «سَوْقَکَ بِالْقَوارِیْرِ.»[2]

٩١- باب : هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ

باب ـ ۹۱: هجو مشرکان.

٦١٥٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَكَيْفَ بِنَسَبِي» .

فَقَالَ حَسَّانُ : لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ.

وَعَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : ذَهَبْتُ أَسُبُّ حَسَّانَ عِنْدَ عَائِشَةَ ، فَقَالَتْ : لا تَسُبَّهُ ، فَإِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٣٥٣١ ، اخرجه مسلم : ٢٤٨٧].

۶۱۵۰ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: حسّان بن ثابت دربارۀ هجو کردن مشرکان از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازه خواست. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دربارۀ نَسَب من چگونه می‌کنی؟» حسّان گفت: نسبت تو را (در شعر خود) همچون موی از خمیر بیرون می‌آورم.

روایت است از هِشام بن عُروه، از پدرش که گفت: نزد عایشه حسّان را دشنام می‌دادم. عایشه گفت: او را دشنام مده، زیرا وی (در برابر مشرکان) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دفاع می‌کرد.

٦١٥١- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ الْهَيْثَمَ بْنَ أَبِي سِنَانٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ فِي قَصَصِهِ ، يَذْكُرُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ أَخًا لَكُمْ لا يَقُولُ الرَّفَثَ» . يَعْنِي بِذَاكَ ابْنَ رَوَاحَةَ ، قَالَ :

۶۱۵۱ ـ از ابن شهاب روایت است که هَیثَم بن ابی سِنان گفت: از ابوهریره شنیده است که در قصه‌های خویش از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد می‌کرد که می‌گفت: «همانا برادر (مسلمان) شما دشنام نمی‌دهد.» با این گفته،

۱- انجشه، نام غلام ابوقلابه است که با آواز خوش خود شتران را آرامش می‌بخشید. و مراد از شیشه بار داشتن شتر، زنان بود که بر شتران سوار بودند.

۲- یعنی «سَوقَکَ بالقواریر» اشکال دستوری دارد.

فِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ
أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ
إِذَا اسْتَثْقَلَتْ بِالْكَافِرِينَ الْمَضَاجِعُ

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ الزُّبَيْدِيُّ : عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدٍ ، وَالأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ . [راجع : ۱۱۵۵].

۶۱۵۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح).

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّهُ سَمِعَ حَسَّانَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ : يَسْتَشْهِدُ أَبَا هُرَيْرَةَ فَيَقُولُ : يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، نَشَدْتُكَ بِاللَّهِ ، هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «يَا حَسَّانُ ، أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ، اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : نَعَمْ . [راجع : ۴۵۳ ، أخرجه مسلم: ۲۴۸۵].

۶۱۵۳- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِحَسَّانَ : «اهْجُهُمْ - أَوْ قَالَ : هَاجِهِمْ - وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». [راجع : ۳۲۱۳ ، أخرجه مسلم : ۲۴۸۶].

مرادش ابن رواحه بود که گفت:
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان ماست که کتاب خدا را می‌خواند؛
آنگاه که صبح روشن و نمودار گردد و بدرخشد؛
ما را بعد از کوردلی هدایت می‌کند؛
باور دارنده است که آنچه می‌گویی شدنی است؛
می‌خوابد در حالی که پهلویش را از بستر خواب جدا می‌دارد؛[1]
آنگاه که بر کافران، خوابگاهشان گرانی کرده است.

متابعت کرده است (یونس را) عُقَیل از زُهری.
و زبیدی گفت: زُهری از سعید و اعرج روایت کرده که ابوهریره گفت.

۶۱۵۲ ـ از شُعَیب، از زُهری روایت است که گفت.

و همچنان از محمد بن عتیق، از ابن شهاب (زُهری) از ابی سَلَمه ابن عبدالرحمن بن عَوف روایت است که وی از حسّان بن ثابت انصاری شنیده است که ابوهریره را گواه می‌آورد و می‌گفت: ای ابوهریره، تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ای که می‌فرمود: «ای حسّان، از جانب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) جواب بگوی، بارالها، او را توسط رُوح‌القُدُس کمک کن.» ابوهریره گفت: آری.

۶۱۵۳ ـ از شُعبه، از عَدِی بن ثابت روایت است که بَراء(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله

۱- مصرع پنجم از متن افتاده است «يَبِيتُ يُجافِي جَنْبَهُ عَنْ فِراشِهِ» که ترجمه‌اش آورده شد.

علیه وسـلّم) به حسّان گفت: «آنها را هجو کن و جبرییل با تو است.»

٩٢- بَابٌ : مَا يُكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْغَالِبَ عَلَى الْإِنْسَانِ الشِّعْرُ ، حَتَّى يَصُدَّهُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَالْعِلْمِ وَالْقُرْآنِ .

باب ـ ۹۲: کراهیت غلبه کردن شعر بر کسی تا او را از یاد خدا و علم و قرآن بازدارد.

٦١٥٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا» .

٦١٥٤ ـ از حَنظَله، از سالِم، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر درون یکی از شما با زرداب پر باشد، بهتر است که با شعر پر باشد.»

٦١٥٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا» . [أخرجه مسلم : ٢٢٥٧] .

٦١٥٥ ـ از اَعمَـش، از ابوصالح روایت اسـت که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر درون مردی پر از زرداب باشـد، بهتر اسـت که پر از شعر باشد.»

٩٣- بَابُ : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «تَرِبَتْ يَمِينُكَ» وَ: «عَقْرَى حَلْقَى»

باب ـ ۹۳: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) «تَرِبَت یَمینُک» و «عَقْری حَلْقی» «دست راستت خاک‌آلود باد» و «پی بریده».[1]

٦١٥٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ بَعْدَ مَا نَزَلَ الْحِجَابُ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا آذَنُ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَإِنَّ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَتُهُ ؟ قَالَ : «ائْذَنِي لَهُ ، فَإِنَّهُ عَمُّكِ تَرِبَتْ يَمِينُكِ» .

٦١٥٦ ـ از ابن شـهاب، از عُروه روایت اسـت که عایشـه گفت: اَفْلَح برادر ابی‌القُعَیْس از من اجازهٔ ورود خواسـت و این پس از نزول آیهٔ حجاب بود. گفتم: به خدا سوگند به وی اجازه نمی‌دهم تا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازه گیرم. زیرا برادر ابوالقَیس مرا شـیر نداده اسـت، بلکه زنِ ابوالقُعیس مرا شیر داده است. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برمن درآمد

۱- مقطوع‌النسل

قال عُرْوَةُ : فَبِذَلِكَ كَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ : حَرِّمُوا مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ . [راجع : ٢٦٤٤ ، أخرجه مسلم : ١٤٤٥].

و گفتم: یا رسول‌الله، همانا این مرد مرا شیر نداده است (که به من محرم گردد.) ولی زن وی مرا شیر داده است؟ آن حضرت فرمود: «به وی اجازه بده، همانا وی عموی تو است، دست راستت خاک‌آلود باد.»
عُروه گفت: و به همین سبب است که عایشه می‌گفت: شیرخوارگی را حرام قرار دهید، آنچه از راه نسب حرام می‌شود.

٦١٥٧- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا الْحَكَمُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَنْفِرَ ، فَرَأَى صَفِيَّةَ عَلَى بَابِ خِبَائِهَا كَئِيبَةً حَزِينَةً ، لأَنَّهَا حَاضَتْ ، فَقَالَ : «عَقْرَى حَلْقَى - لُغَةُ لِقُرَيْشٍ - إِنَّكِ لَحَابِسَتُنَا» . ثُمَّ قَالَ : «أَكُنْتِ أَفَضْتِ يَوْمَ النَّحْرِ» . - يَعْنِي الطَّوَافَ - قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَانْفِرِي إِذًا» . [راجع : ٢٩٤ ، أخرجه مسلم : ١٢١١].

٦١٥٧ـ از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خواست (تا پس از ادای مناسک حج از مکه) برآید صَفیَّه (همسر خود) را دید که بر آستانهٔ خیمه، اندوهگین می‌باشد زیرا وی (حایض شده بود و طواف وداع نکرده بود). آن حضرت فرمود: «عَقْرَی حَلْقَی، که لغت قریش است. همانا ما را ماندگار ساختی.» سپس فرمود: «آیا تو در روز نحر (دهم ذی حجّه) افاضه کرده‌ای؟ (یعنی: طواف) گفت: آری. فرمود: «پس (از مکه) بیرون شو.»

٩٤- باب : مَا جَاءَ فِي زَعَمُوا

باب ـ ۹۴: آنچه دربارهٔ لفظ: زَعَمُوْا آمده است.

٦١٥٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ : أَنَّ أَبَا مُرَّةَ مَوْلَى أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ تَقُولُ : ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ ابْنَتُهُ تَسْتُرُهُ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : «مَنْ هَذِهِ» ، فَقُلْتُ : أَنَا أُمُّ هَانِئٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالَ : «مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِئٍ» . فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ قَامَ فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ ، مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ : يَا

٦١٥٨ـ از ابومُرّه مَولَی اُمِّ‌هانی بنت ابی‌طالب روایت است که وی از اُمِّ‌هانی بنت ابی‌طالب شنیده است که می‌گفت: در سال فتح (مکه) نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم، آن حضرت را در حالی یافتم که غسل می‌کرد و دخترش فاطمه بر وی پرده گرفته بود. بر وی سلام کردم، گفت: «او چه کسی است؟» گفتم: منم اُمِّ‌هانی. دختر ابوطالب. فرمود:

رَسُولَ اللَّهِ ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلاً قَدْ أَجَرْتُهُ ، فُلانُ ابْنُ هُبَيْرَةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ» . قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ : وَذَاكَ ضُحًى .
[راجع : ۲۸۰ ، أخرجه مسلم : ۳۳۶ ، بدون ذكر الإجارة] .

«خوش‌آمدی ای اُمِّ‌هانی.» آنگاه که از غسل خود فارغ شد، ایستاد و هشت رکعت نماز گزارد، در حالی که در یک جامه پیچیده بود. چون نماز را تمام کرد، گفتم: یا رسول‌الله، پسر مادرم (علی رضی‌الله عنه) (زَعَم) گفته است که وی کُشندهٔ مردی خواهد بود که من به اوی امان داده‌ام، فُلان کس پسر هُبَیره. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا ما امان دادیم کسی را که تو امان دادی، ای اُمِّ‌هانی.» اُمِّ‌هانی گفت: و آن به هنگام چاشت بود.

۹۵- باب : مَا جَاءَ فِي قَوْلِ الرَّجُلِ : وَيْلَكَ

باب ـ ۹۰: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ مردی آمده که می‌گوید: وَیْلَکَ (وای بر تو).

۶۱۵۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ : «ارْكَبْهَا» . قَالَ : إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : «ارْكَبْهَا» . قَالَ : إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ» .
[راجع: ۱۶۹۰ ، أخرجه مسلم:۱۳۲۳] .

۶۱۵۹ ـ از همّام، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند، فرمود: «آن را سوار شو.» گفت: این شتر قربانی است. فرمود: «آن را سوار شود، وای بر تو.»

۶۱۶۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ لَهُ : «ارْكَبْهَا» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ» . فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ . [راجع : ۱۶۸۹ ، أخرجه مسلم : ۱۳۲۲] .

۶۱۶۰ ـ از مالک، از ابوالزّناد، از اعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند. به او گفت: «آن را سوار شو.» گفت: یا رسول‌الله، این شتر قربانی است. فرمود: «آن را سوار شو، وای بر تو.» آن حضرت بار دوم یا بار سوم چنان فرمود.

۶۱۶۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ - عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ - وَأَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ ، وَكَانَ مَعَهُ غُلامٌ لَهُ أَسْوَدُ يُقَالُ لَهُ أَنْجَشَةُ ، يَحْدُو ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ

۶۱۶۱ ـ از حمّاد، از ثابت بُنانی، از انس بن مالک روایت است همچنان از ایُوب، از ابوقِلابه روایت است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در سفری

ﷺ : «وَيْحَكَ يَا أَنْجَشَةُ ، رُوَيْدَكَ بِالْقَوَارِيرِ» . [راجع: ٦١٤٩، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣].

بود و غلام سیاه وی با آن حضرت همراه بود که أَنْجَشَه نامیده می‌شد. وی برای رفتار شتران سرود می‌خواند. آن حضرت فرمود: «رحم بر تو ای أَنجَشه، شیشه‌ها را آهسته بران که شتران شیشه (زن) بار دارند.»[1]

٦١٦٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «وَيْلَكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ أَخِيكَ - ثَلَاثًا - مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا لَا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ : أَحْسِبُ فُلَانًا ، وَاللهُ حَسِيبُهُ ، وَلَا أُزَكِّي عَلَى اللهِ أَحَدًا ، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ» . [راجع : ٢٦٦٢ ، أخرجه مسلم : ٣٠٠٠].

٦١٦٢ ـ از خالد، از عبدالرحمن بن ابوبکره، روایت است که پدرش گفت: مردی، از مردی دیگر در محضر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ستایش کرد، آن حضرت فرمود: «وای بر تو، گردن برادرت را بریدی ـ و آن را سه بار تکرار فرمود ـ کسی از شما چون کسی دیگر را می‌ستاید، البته باید بگوید: گمان می‌کنم که فلان، این چنین است، خداوند خود حسابش را بهتر می‌داند و هیچ کس را در (علم) خدا تزکیه نمی‌کنم، آن هم اگر چه آن را می‌دانست.»

٦١٦٣- حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَالضَّحَّاكِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَقْسِمُ ذَاتَ يَوْمٍ قِسْمًا ، فَقَالَ ذُو الْخُوَيْصِرَةِ ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ : يَا رَسُولَ اللهِ اعْدِلْ ، قَالَ : «وَيْلَكَ ، مَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ» . فَقَالَ عُمَرُ : ائْذَنْ لِي فَلْأَضْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ : «لَا ، إِنَّ لَهُ أَصْحَابًا ، يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمُرُوقِ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، يُنْظَرُ إِلَى نَصْلِهِ فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى رِصَافِهِ فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى نَضِيِّهِ فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى قُذَذِهِ فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، سَبَقَ الْفَرْثَ وَالدَّمَ ، يَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ ، آيَتُهُمْ رَجُلٌ إِحْدَى يَدَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ ، أَوْ مِثْلُ الْبَضْعَةِ تَدَرْدَرُ» . قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : أَشْهَدُ لَسَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَشْهَدُ أَنِّي كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ حِينَ قَاتَلَهُمْ ،

٦١٦٣ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه و ضحّاک روایت است که ابوسعید خُدری گفت: در حالی که روزی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) غنایم را تقسیم می‌کرد، ذُوالخُوَیصِره، مردی از قبیلهٔ بنی تمیم گفت: یا رسول‌الله، عدالت کن. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، اگر من عدالت نکنم، چه کسی عدالت می‌کند؟»

عمر گفت: به من اجازه بده که گردنش را بزنم. فرمود: «نی، او را یارانی است که هر یک از شما نماز خود را در مقایسه به نماز ایشان اندک می‌شمارید و روزهٔ خود را با مقایسه به روزهٔ ایشان اندک می‌شمارید، از دین چنان می‌برآیند که تیر از شکار بیرون می‌شود، اگر به پیکان تیر نگریسته شود در آن چیزی (از خون و غیره)

---

[1] ۱- در اسماءالرجال، در توضیح آن گفته شده که ترجمه‌اش این است: یعنی، زنان بر شتران سوار هستند و شتران با سرعت گرفتن آنها را نیندازند.

فَالْتُمِسَ فِي الْقَتْلَى فَأُتِيَ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٣٣٤٤، أخرجه مسلم: ١٠٦٤].

٦١٦٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «وَيْحَكَ». قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى أَهْلِي فِي رَمَضَانَ، قَالَ: «أَعْتِقْ رَقَبَةً». قَالَ: مَا أَجِدُهَا، قَالَ: «فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ». قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ، قَالَ: «فَأَطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا». قَالَ: مَا أَجِدُ، فَأُتِيَ بِعَرَقٍ، فَقَالَ: «خُذْهُ فَتَصَدَّقْ بِهِ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعَلَى غَيْرِ أَهْلِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا بَيْنَ طُنُبَيِ الْمَدِينَةِ أَحْوَجُ مِنِّي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ، قَالَ: «خُذْهُ».

تَابَعَهُ يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: «وَيْلَكَ». [راجع: ١٩٣٦، أخرجه مسلم: ١١١١]

دیده نمی‌شود. سپس چون به پَی تیر نظر شود، در آن چیزی یافت نمی‌شود، سپس چون به تنهٔ تیر دیده شود در آن چیزی به نظر نمی‌آید، سپس چون به پَر تیر نظر شود در آن چیزی به چشم نمی‌خورد، (در حالی که تیر) از سرگین و خون آن گذشته است.[1] همچو کسانی، نشانهٔ آنها، مردی است که یکی از دستانش بسان پستان زن است یا مانند گوشتپاره‌ای است که حرکت می‌کند.»

ابوسعید گفت: گواهی می‌دهم که این را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام و گواهی می‌دهم که من با علی (ابن ابی‌طالب) بودم، آنگاه که با ایشان می‌جنگید، در میان گشتگانشان جست‌وجو شد، همانا مردی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشانهٔ او را گفته بود پیدا شد و آورده شد.[2]

٦١٦٤ ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «وَیْحَکَ ـ رحمت بر تو.» گفت: در روز رمضان با زن خود جماع کردم. آن حضرت فرمود: «غلامی را آزاد کن.» گفت: من، غلام ندارم. فرمود: «دو ماه پیاپی روزه بگیر.» گفت: نمی‌توانم. فرمود: «شصت مسکین را طعام بده.» گفت: ندارم. سپس زنبیلی آورده شد (که در آن خرما بود) آن حضرت فرمود: «همین را بگیر و صدقه کن.» گفت: یا رسول‌الله، آن را به‌جز

۱- یعنی تمام طاعات و عباداتشان حاصلی ندارد.

۲- مراد از این مرد گروه خوارج هستند که در جنگ میان علی رضی‌الله عنه و معاویه از هردو لشکر خارج شدند و بسیاری از آنها در جنگ نهروان کشته شدند.

از خانوادهٔ خود صدقه کنم؟ سوگند به ذاتی که نفس من در اختیار قدرت اوست، در میان ساحهٔ مدینه از من محتاج‌تری نیست. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید تا آنکه دندانهای درون دهان وی نمودار شد و گفت: «آن را بگیر.» متابعت کرده است (اوزاعی را) یونس از زُهری.

و عبدالرحمن بن خالد، از زُهری روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «وَیْلَک» (عوض: وَیْحَک) یعنی وای بر تو!

٦١٦٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ : حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الأَوْزَاعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْهِجْرَةِ ، فَقَالَ : «وَيْحَكَ ، إِنَّ شَأْنَ الْهِجْرَةِ شَدِيدٌ ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَهَلْ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا» . [راجع : ١٤٥٢ ، أخرجه مسلم : ١٨٦٥] .

٦١٦٥ ـ از ابن شهاب (زُهری) از عطاء بن یزید لَیثی روایت است که ابی سعید خُدری (رضی‌الله عنه) گفت: بادیه‌نشینی گفت: یا رسول‌الله، مرا از هجرت آگاه گردان. آن حضرت فرمود: «وَیْحَکَ (رحم بر تو) مسئلهٔ هجرت بس دشوار است، آیا شتر داری؟» گفت: آری. فرمود: «آیا زکات آن را می‌دهی؟» گفت: آری. فرمود: «از همان ماورای دریاها (که زندگی می‌کنی) عمل (نیک) کن، خداوند از (ثواب) عمل تو چیزی نمی‌کاهد.»

٦١٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «وَيْلَكُمْ أَوْ وَيْحَكُمْ - قَالَ شُعْبَةُ : شَكَّ هُوَ - لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» . [راجع : ١٧٤٢ ، أخرجه مسلم : ٦٦] .

وَقَالَ النَّضْرُ ، عَنْ شُعْبَةَ : «وَيْحَكُمْ» .

وَقَالَ عُمَرُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ : «وَيْلَكُمْ ، أَوْ وَيْحَكُمْ» .

٦١٦٦ ـ از شُعبه، از واقِد بن زید، از پدرش روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «وَیْلَکُم یا وَیْحَکُم، ـ شُعبه (در این دو کلمه) شک کرده است ـ پس از من به کفر بازنگردید که برخی گردنهای برخی دیگر را بزنند.»

نَضر از شُعبه روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «وَیْحَکُم» و عمر بن محمد از پدر خود روایت کرده که آن حضرت فرمود: «وَیْلَکُم یا وَیْحَکُم.» (وای بر شما یا رحم بر شما).

٦١٦٧- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَتَى السَّاعَةُ قَائِمَةٌ ؟ قَالَ : «وَيْلَكَ ، وَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا» . قَالَ : مَا أَعْدَدْتُ لَهَا إِلا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، قَالَ : «إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» . فَقُلْنَا : وَنَحْنُ كَذَلِكَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . فَفَرِحْنَا يَوْمَئِذٍ فَرَحًا شَدِيدًا ، فَمَرَّ غُلامٌ لِلْمُغِيرَةِ وَكَانَ مِنْ أَقْرَانِي ، فَقَالَ : «إِنْ أُخِّرَ هَذَا ، فَلَنْ يُدْرِكَهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» .

وَاخْتَصَرَهُ شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٦٨٨ ، أخرجه مسلم : ٢٦٣٩ و٢٩٥٣ ، مختصرا] .

٦١٦٧ ـ از همّام، از قتاده روایت است که انس گفت: مردی از بادیه‌نشینان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، چه وقت قیامت برپا می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «وای بر تو، برای آن چه آمادگی گرفته‌ای؟» گفت: برای آن چیزی آماده نکردم جز آنکه خدا و رسول آن را دوست می‌دارم. فرمود: «همانا تو با کسی خواهی بود که او را دوست می‌داری.»

ما (حاضران مجلس) گفتیم: ما هم چنین خواهیم بود؟ فرمود: «آری.» ما در آن روز بس خوشحال بودیم، ناگاه غلام مغیره که همسال من بود، گذشت. آن حضرت فرمود: «اگر وی نمیرد، او را پیری درنیابد تا آنکه قیامت برپا شود.» اختصار کرده است، شعبه از قتاده که گفت: از انس شنیدم که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد.

٩٦- بَابُ : عَلامَةِ الْحُبِّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ـ ۹۶: نشانهٔ دوستی به خاطر خدا.

لِقَوْلِهِ : ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران:٣١].

نظر به دلیل فرمودهٔ خداوند: «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»
(آل عمران، ۳۱)

٦١٦٨- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» . [انظر : ٦١٦٩ ، أخرجه مسلم : ٢٦٤٠] .

٦١٦٨ ـ از سُلیمان، از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرکس، با کسی است که او را دوست می‌دارد.»

٦١٦٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ ﷺ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

٦١٦٩ ـ از اَعمَش، از ابو وائل روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و

كَيْفَ تَقُولُ فِي رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمًا وَلَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ».

تَابَعَهُ جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، وَسُلَيْمَانُ ابْنُ قَرْمٍ، وَأَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٦١٦٨، أخرجه مسلم: ٢٦٤٠].

گفت: یا رسول‌الله، دربارهٔ مردی که گروهی را دوست می‌دارد و در عمل به مرتبهٔ ایشان نرسیده است چه می‌گویی؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر کس (در بهشت) با کسی که او را دوست می‌دارد.»

متابعت کرده است جَریر بن حازم، و سُلیمان ابن قَرْم و ابوعَوانه از اَعمش، از ابووائل، از عبدالله (بن مسعود) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم).

٦١٧٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: الرَّجُلُ يُحِبُّ الْقَوْمَ وَلَمَّا يَلْحَقْ بِهِمْ؟ قَالَ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ».

تَابَعَهُ أَبُو مُعَاوِيَةَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ. [أخرجه مسلم: ٢٦٤١]

٦١٧٠ ـ از سُفیان، از اَعمش، از ابی‌وائل روایت است که ابوموسی گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفته شد: مردی قومی را دوست می‌دارد و (در عمل خود به مرتبهٔ) ایشان نرسیده است؟ آن حضرت فرمود: «هر کس با کسی است که او را دوست می‌دارد.»

متابعت کرده است (راوی را) ابومعاویه و محمد بن عُبید.

٦١٧١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: مَتَى السَّاعَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَا أَعْدَدْتَ لَهَا». قَالَ: مَا أَعْدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرِ صَلاَةٍ وَلاَ صَوْمٍ وَلاَ صَدَقَةٍ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، قَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». [راجع: ٣٦٨٨، أخرجه مسلم: ٢٦٣٩].

٦١٧١ ـ از شُعبه، از عَمرو بن مُرَّة، از سالم بن ابی الجَعد روایت است که انس بن مالک گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسید: قیامت چه وقت است یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «برای آن چه آماده کرده‌ای؟» گفت: برای آن از نماز و روزه و صدقه، زیاد آماده نکرده‌ام، ولی خدا و رسول او را دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: «تو با کسی هستی که او را دوست می‌داری.»

٩٧- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ لِلرَّجُلِ: اخْسَأْ

باب ـ ٩٧: گفتهٔ مردی به مردی دیگر: إخْسَأ (دور شو یا گُم شو).

٦١٧٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ : سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِابْنِ صَيَّادٍ : «قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا، فَمَا هُوَ» . قَالَ : الدُّخُّ ، قَالَ : «اخْسَأْ» .

۶۱۷۲ ـ از ابورَجاء روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ابن صیّاد (پسر یهودی‌ای که ادعای نبوّت می‌کرد) گفت: «همانا چیزی را (در دل) برای تو پنهان کرده‌ام، آن چیست؟» ابن صیاد گفت: دُخ: آن حضرت فرمود: «گُم شو.»

٦١٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ : انْطَلَقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِهِ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ ، حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ فِي أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ يَوْمَئِذٍ الْحُلُمَ ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» . فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ ، ثُمَّ قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ : أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ، فَرَضَّهُ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ قَالَ : «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ» . ثُمَّ قَالَ لِابْنِ صَيَّادٍ : «مَاذَا تَرَى» . قَالَ : يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «خُلِّطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ» . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنِّي خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا» . قَالَ : هُوَ الدُّخُّ ، قَالَ : «اخْسَأْ ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ» . قَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتَأْذَنُ لِي فِيهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنْ يَكُنْ هُوَ لَا تُسَلَّطْ عَلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُوَ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» . [راجع : ١٣٥٤]

۶۱۷۳ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر گفت: عمر بن خطّاب به همراه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با جمعی از اصحاب آن حضرت به سوی ابن صَیّاد راهی شد تا آنکه ابن صیّاد را دید که با شماری از پسران خردسال در محلهٔ بنی مَغالَه بازی می‌کند. ابن صیاد در آن روز به سن بلوغ نزدیک شده بود، وی از آمدن آن حضرت آگاه نشد تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خود بر پشت وی زد، سپس به وی گفت: «آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟» ابن صیّاد به سوی آن حضرت نگریست و گفت: گواهی می‌دهم که پیامبر اُمّیها (ناخوانان) هستی. سپس ابن صیّاد گفت: آیا تو گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را رد کرد، سپس فرمود: «من به خدا و پیامبران او ایمان دارم.» سپس به ابن صیّاد گفت: «چه می‌بینی؟» ابن صیّاد گفت: راستگو و دروغگو نزد من می‌آید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «این امر برای تو درهم و برهم شده است.»
سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا چیزی را برای تو (در دل) پنهان کرده‌ام.» ابن صیّاد گفت: آن دُخ است. آن حضرت فرمود:

«گم شـو، هرگز از حدّ خود (یعنی از حد و مرزی که خداوند برایت معین کرده)نمی‌گذری.»
عمر گفت: یا رسول‌الله، به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر وی همان (دجّال) باشد تو بر وی مسلّط شده نمی‌توانی، و اگر وی نباشـد در کشـتن وی به تو خیری عاید نمی‌شود.»[1]

٦١٧٤- قال سَالِمٌ : فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ يَقُولُ : انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ الأنْصَارِيُّ ، يَؤُمَّانِ النَّخْلَ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ ، طَفِقَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، وَهُوَ يَخْتِلُ أنْ يَسْمَعَ مِنِ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أنْ يَرَاهُ ، وَابْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ ، أوْ زَمْزَمَةٌ ، فَرَأتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ : أيْ صَافِ ، وَهُوَ اسْمُهُ ، هَذَا مُحَمَّدٌ ، فَتَنَاهَى ابْنُ صَيَّادٍ ، قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ» .
[راجع : ١١٥٥ ، أخرجه مسلم : ٢٩٣١] .

٦١٧٤ ـ سـالم گفت: از عبدالله بن عمر شـنیدم که می‌گفت: پس از این واقعه، رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و اُبی بن کعب انصاری راهی نخلستانی شـدند که ابـن صیّاد، در آنجا می‌زیسـت، تا آنکه رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) وارد آنجا شد و در شـاخه‌های درختان خرما پنـاه گرفت تا قبل از آنکـه او را ببیند، غافلگیرانه از وی چیزی بشـنود. ابن صیّاد بر بستر خود دراز کشیده بود و خود را با چادری پوشـانیده بود و از وی زمرمه‌ای می‌برآمد. مادر ابن صیّاد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را دید که در شـاخه‌های درختان خرما پناه گرفته اسـت، وی بـه ابـن صیّاد گفت: ای صـاف «و آن نام ابن صیّاد بود» این اسـت محمـد. وی از خواب بیدار شد.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «اگر او را به حالش می‌گذاشت خودش را افشا می‌کرد.»

٦١٧٥- قال سَالِمٌ : قال عَبْدُاللَّه : قَامَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فِي النَّاسِ ، فَأثْنَى عَلَى اللَّه بِمَا هُوَ أهْلُهُ ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ فَقَالَ : «إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إلا وَقَدْ أنْذَرَهُ قَوْمَهُ ، لَقَدْ أنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ ، وَلَكِنِّي سَأقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ ، تَعْلَمُونَ أنَّهُ أعْوَرُ ، وَأنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأعْوَرَ» . [راجع : ٣٠٥٧ راجع مسلم : ١٦٩ في الفتن

٦١٧٥ ـ سـالم گفت: عبـدالله (بن عمر) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان مردم ایستاد و خدای را به آنچه سزاوار اوست ستود، سپس از دجّال یاد کرد و گفت: «همانا من شما

۱- اینکه ابن صیّاد، ادعای پیامبری می‌کرد و واجب‌القتل بود چرا کشته نشد، گفته‌اند که وی نابالغ بوده و یا این واقعه در زمان صلح آن حضرت با یهود بوده است.

(۹۵)].

قال أبو عبد الله: خَسَأْتُ الْكَلْبَ: بَعَّدْتُهُ. ﴿خَاسِئِينَ﴾ [البقرة: ٦٥]: مُبْعَدِين.

را از او برحذر می‌دارم و هیچ پیامبری نیست که قوم خود را از وی برحذر نداشته باشد و همانا نوح، قوم خود را از وی برحذر داشته است، ولی در مورد وی به شما چیزی می‌گویم که هیچ پیامبری آن را به قوم خود نگفته است. و همانا خداوند کورِ یک چشم نیست.» (دجّال کور یک چشم است.)

ابوعبدالله گفت: خَسَأتُ الکَلْبَ (سگ را دور راندم). «خَاسِئِیْن» (البقره، ٦٥) یعنی: دور شدگان.

٩٨- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ مَرْحَبًا

باب ـ ٩٨: گفتهٔ مرد: مَرْحَباً (خوش آمدی).

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قال: النَّبِيُّ ﷺ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي». [راجع: ٣٦٢٣].

وَقَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: جِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِئٍ». [راجع: ٣٥٧].

٦١٧٦- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث: حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: لَمَّا قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْسِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَرْحَبًا بِالْوَفْدِ، الَّذِينَ جَاؤُوا غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامَى». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّا حَيٌّ مِنْ رَبِيعَةَ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مُضَرُ، وَإِنَّا لَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَنَدْعُو بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، فَقَالَ: «أَرْبَعٌ وَأَرْبَعٌ: أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَآتُوا الزَّكَاةَ، وَصُومُوا رَمَضَانَ، وَأَعْطُوا خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ. وَلَا تَشْرَبُوا فِي الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالنَّقِيرِ وَالْمُزَفَّتِ». [راجع: ٥٣، أخرجه مسلم: ١٧، و قطعة الدّبّاء في الأشربة: ٣٩].

و عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به فاطمه (سلام‌الله علیها) گفت: «خوش آمدی ای دختر من.»

و اُم‌ّهانی گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم، فرمود: «خوش آمدی ای اُم هانی.»

٦١٧٦ ـ از ابوتیّاح، از ابی‌حَمزهٔ روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند، آن حضرت فرمود: «خوش آمده‌اید ای نمایندگان، کسانی که آمده‌اند زیانکار و پشیمان نخواهند شد.»

آنها گفتند: یا رسول‌الله، ما گروهی از قبیلهٔ ربیعه هستیم و میان ما و میان تو، قبیلهٔ مُضَر قرار دارند و ما نمی‌توانیم نزد تو بیاییم مگر در ماه حرام، پس ما را به کاری بفرما که جداکنندهٔ حق از باطل باشد تا با عملکرد آن به بهشت درآییم و کسانی را که در عقب ما هستند به آن

فرا خوانیم. آن حضرت فرمود: «چهار است، و چهار است: نماز بپا دارید، و زکات بدهید و رمضان را روزه بگیرید و یک پنجم مالی را که از غنیمت به دست می‌آورید (در راه خدا) بدهید، و از این (چهار ظرف) دَبّاء، و حَنْتم و نَقِیر و مُزَفَّت (که میوهٔ تَرکرده در آن نشئه‌آور می‌شود) ننوشید.»

٩٩- باب : مَا يُدْعَى النَّاسُ بِآبَائِهِمْ

٦١٧٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ الْغَادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يُقَالُ : هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ » . [راجع : ٣١٨٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٣٥] .

٦١٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ الْغَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُقَالُ : هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ » . [راجع : ٣١٨٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٣٥] .

باب ـ ۹۹: مردم (در قیامت) به نام پدران خویش فرا خوانده می‌شوند.

٦١٧٧ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای خیانتکار در روز قیامت پرچمی افراشته می‌شود و گفته می‌شود: این نشانهٔ خیانت فلان بن فلان است.»

٦١٧٨ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای خیانتکار در روز قیامت پرچمی برافراشته می‌شود، سپس گفته می‌شود: این نشانهٔ خیانت فلان بن فلان است.»

١٠٠- باب : لَا يَقُلْ خَبُثَتْ نَفْسِي

٦١٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خَبُثَتْ نَفْسِي ، وَلَكِنْ لِيَقُلْ لَقِسَتْ نَفْسِي » . [أخرجه مسلم : ٢٢٥٠] .

باب ـ ۱۰۰: هیچ یک از شما نگوید: خَبُثَت نَفْسی (نفس من پلید شد).

٦١٧٩ ـ از هِشام، از پدرش، از عایشه (رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما نگوید که

«خَبُثَتْ نَفْسِی» ولی بگویید: «لَقِسَتْ نَفْسِی»[1].

٦١٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خَبُثَتْ نَفْسِي ، وَلَكِنْ لِيَقُلْ لَقِسَتْ نَفْسِي» .

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ . [أخرجه مسلم : ٢٢٥١] .

۶۱۸۰ ـ از زُهری، از ابی‌اُمامَه بن سهل، از پدرش روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: خَبُثَتْ نَفْسِی، بلکه بگوید: لَقِسَتْ نَفْسِی.»

متابعت کرده است (یونس را) عُقَیل.

١٠١- بَاب : لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ

باب ـ ۱۰۱: زمانه را دشنام ندهید.

٦١٨١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَالَ اللَّهُ : يَسُبُّ بَنُو آدَمَ الدَّهْرَ ، وَأَنَا الدَّهْرُ ، بِيَدِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ» . [راجع : ٤٨٢٦ ، أخرجه مسلم : ٢٢٤٦].

۶۱۸۱ ـ از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند فرموده است: فرزند آدم دهر (زمانه) را دشنام می‌دهد. و دهر منم و شب و روز در دست (قدرت) من است.»[2]

٦١٨٢- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَا تُسَمُّوا الْعِنَبَ الْكَرْمَ ، وَلَا تَقُولُوا : خَيْبَةَ الدَّهْرِ ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ» . [انظر : ٦١٨٣، راجع : ٤٨٢٦ ، أخرجه مسلم : ٢٢٤٦ ، آخره . وأخرجه : ٢٢٤٧ أوله بنحوه] .

۶۱۸۲ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «عِنَب (انگور) را «کَرْم» ننامید، و نگویید: نومیدی زمانه، که همانا خداوند همان دهر است.»

١٠٢- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»

باب ـ ۱۰۲: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «همانا کَرْم، دل مؤمن است.»

وَقَدْ قَالَ : «إِنَّمَا الْمُفْلِسُ الَّذِي يُفْلِسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . كَقَوْلِهِ : «إِنَّمَا الصُّرَعَةُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» [راجع : ٦١١٤] . كَقَوْلِهِ : «لَا مُلْكَ إِلَّا لِلَّهِ» . فَوَصَفَهُ بِانْتِهَاءِ الْمُلْكِ ، ثُمَّ ذَكَرَ الْمُلُوكَ أَيْضًا فَقَالَ : ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾ [النمل : ٣٤] .

و همانا آن حضرت فرمود: «مفلس کسی است که در روز قیامت مفلس می‌شود.»

۱- هر دو لفظ «خَبُثَت نَفسی» و «لَقِسَت نَفسی» دارای یک معنی است ولی «خَبُثَت نَفسی» معنای: شریر و بدکاره شدم را نیز می‌دهد. اما «لَقِسَت نَفسی» معنای میل شد و شورید دل من را می‌دهد.

۲- یعنی: خداوند آفرینندهٔ دهر (زمانه) و تنظیم‌کنندهٔ امور کاینات است و کس نباید خوشبختی و بدبختی را به زمانه نسبت دهد. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری.»

مانند این فرمودهٔ آن حضرت: «همانا پهلوان کسی است که به هنگام خشم بر نفس خود تسلّط یابد.»

مانند این گفتهٔ آن حضرت: «پادشاهی نیست به‌جز از آنِ خدا.» و آن حضرت خداوند را پادشاه مطلق وصف کرده است. سپس از پادشاهان یاد کرده و نیز گفته است: «(ملکهٔ سبأ گفت): پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه می‌کنند.»

(النّمل، ٣٤)

٦١٨٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ ، إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ» . [راجع : ٦١٨٢ ، اخرجه مسلم : ٢٢٤٧] .

٦١٨٣ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «و می‌گویند: کَرْمُ (یعنی تاک انگور را)، همانا اَلْکَرْمُ، دل مؤمن است.»

١٠٣- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ : فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي

فِيهِ الزُّبَيْرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٧٢٠] .

باب ـ ١٠٣: قول مرد: پدر و مادرم فدایت باد.

زُبَیْر آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٨٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال : مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُفَدِّي أَحَدًا غَيْرَ سَعْدٍ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «ارْمِ فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» . أَظُنُّهُ يَوْمَ أُحُدٍ . [راجع : ٢٩٠٥ ، اخرجه مسلم : ٢٤١١] .

٦١٨٤ ـ از سعد بن ابراهیم، از عبدالله بن شدّاد روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشنیدم که فدای کسی شود، به‌جز برای سعد، از آن حضرت شنیده‌ام که می‌گفت: «تیر بیفکن، پدر و مادرم فدایت باد.» گمان می‌کنم که در روز اُحُد بوده است.

١٠٤- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ : جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ

باب ـ ١٠٤: قول مرد: خدا مرا فدای تو کند.

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ : فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا . [راجع : ٣٩٠٤] .

و ابوبکر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت:

خدا پدران و مادران ما را فدای تو کردیم.

٦١٨٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّهُ أَقْبَلَ هُوَ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ صَفِيَّةُ ، مُرْدِفُهَا عَلَى رَاحِلَتِهِ ، فَلَمَّا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَثَرَتِ النَّاقَةُ ، فَصُرِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْمَرْأَةُ ، وَأَنَّ أَبَا طَلْحَةَ - قَالَ : أَحْسِبُ - اقْتَحَمَ عَنْ بَعِيرِهِ ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ، هَلْ أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ ؟ قَالَ : « لَا ، وَلَكِنْ عَلَيْكَ بِالْمَرْأَةِ » . فَأَلْقَى أَبُو طَلْحَةَ ثَوْبَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَقَصَدَ قَصْدَهَا ، فَأَلْقَى ثَوْبَهُ عَلَيْهَا ، فَقَامَتِ الْمَرْأَةُ ، فَشَدَّ لَهُمَا عَلَى رَاحِلَتِهِمَا فَرَكِبَا ، فَسَارُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ ، أَوْ قَالَ : أَشْرَفُوا عَلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ » . فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُهَا حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ .

[راجع : ٣٧١ ، أخرجه مسلم: ١٣٤٥، مختصراً]

٦١٨٥ ـ از یحیی بن ابی‌اسحاق روایت است که انس بن مالک گفت: او و ابوطلحه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کرد و صَفیَّه به پشت سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر شتر سوار بود، در مسیر راه بودند که شتر لغزید، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و آن زن فرو افتادند، و ابوطلحه ـ گمان می‌کنم که (راوی) گفت ـ خود را از شتر پایین افکند و نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفت و گفت: ای پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلّم)، خدا مرا فدای تو کند، آیا به تو چیزی آسیب رسیده است؟ فرمود: «نی، ولی متوجه زن باش.» ابوطلحه، جامهٔ خود را بر روی خود کشید و به سوی صَفیَّه رفت و جامهٔ خود را بر وی انداخت (تا او را نبیند) آن زن برخاست، ابوطلحه (پالان) شتر را محکم کرد و هردو بر شتر خود سوار شدند و راه پیمودند تا به عقب مدینه رسیدند. ـ یا گفت ـ به مدینه نزدیک شد، آنگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «بازگشت‌کنان، توبه‌کنان، عبادت‌کنان، پروردگار خود را ستایش‌کنان هستیم.» آن حضرت پیوسته آن را می‌گفت تا به مدینه درآمدیم.

١٠٥- باب : أَحَبُّ الأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ـ ۱۰۵: محبوبترین نامها نزد خدای عَزَّوَجَلّ

٦١٨٦- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ ، فَقُلْنَا : لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلَا كَرَامَةَ ، فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : « سَمِّ ابْنَكَ عَبْدَالرَّحْمَنِ » .

٦١٨٦ ـ از ابن عُیَینَه، از ابن مَنکدِر روایت است که جابر (رضی‌الله عنه) گفت: برای یکی از مردهای ما پسری زاده شد و او را قاسم نام گذاشت به او گفتیم: تو را به «ابوالقاسم»

[راجع : ٣١١٤ ، أخرجه مسلم : ٢١٣٣].

کنیّت[1] نمی‌کنیم و تو را بزرگ نمی‌شماریم (زیرا ابوالقاسم کنیّت آن حضرت است) آن مرد موضوع را به اطلاع پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسانید. آن حضرت فرمود: «پسر خود را عبدالرحمن نام بگذار.»

١٠٦- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي»

قَالَهُ أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢١٢٠].

باب ـ ۱۰۶: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «به اسم من نام گذارید و به کنیّت من کنیت نکنید.»

انس آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٨٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالُوا : لَا نَكْنِيهِ حَتَّى نَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي» . [راجع : ٣١١٤ ، أخرجه مسلم : ٢١٣٣ ، مطولاً].

٦١٨٧ ـ از حُصَین، از سالم روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: برای یکی از مردان ما پسری زاده شد که او را قاسم نام گذاشت. مردم گفتند: تو را به آن کنیّت (ابوالقاسم) نمی‌کنیم تا آنکه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بپرسیم. آن حضرت فرمود: «به نام من نام گذارید و به کنیّت من کنیّت نکنید.»

٦١٨٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي» .
[راجع: ١١٠ ، أخرجه مسلم : ٣ ، بقطعه لم ترد في هذه الطريق، و أخرجه : ٢١٣٤ بلفظه].

٦١٨٨ ـ از ایوب، از ابن سیرین روایت که از ابوهریره شنیده‌ام که گفت: ابوالقاسم (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به اسم من نام گذارید و به کنیّت من کنیّت نکنید.»

٦١٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالُوا : لَا نَكْنِيكَ بِأَبِي الْقَاسِمِ وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : «أَسْمِ ابْنَكَ عَبْدَالرَّحْمَنِ» . [راجع: ٣١١٤ ، أخرجه مسلم : ٢١٣٣].

٦١٨٩ ـ از سفْیان، از ابن مُنْکَدِر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: برای یکی از مردهای ما پسری زاده شد، او را قاسم نام گذارد.
گفتند: تو را به ابوالقاسم کنیّت نمی‌کنیم و

۱- کنیّت، یعنی نام مرد یا زنی را نگفتن و او را به لقب یاد کردن، مثال آن، یاد کردن آن حضرت به نام «ابوالقاسم» است زیرا فرزند اول آن حضرت «قاسم» نامیده می‌شد. یا پدر فلان، مادر فلان و غیره.

۱۰۷- باب: اسْمِ الْحَزْنِ

۶۱۹۰- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ أَبَاهُ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَا اسْمُكَ». قَالَ: حَزْنٌ، قَالَ: «أَنْتَ سَهْلٌ». قَالَ: لَا أُغَيِّرُ اسْمًا سَمَّانِيهِ أَبِي، قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: فَمَا زَالَتِ الْحُزُونَةُ فِينَا بَعْدُ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَمَحْمُودٌ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ بِهَذَا. [انظر: ۶۱۹۳]

۱۰۸- باب: تَحْوِيلِ الاسْمِ إِلَى اسْمٍ أَحْسَنَ مِنْهُ

۶۱۹۱- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: أُتِيَ بِالْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ حِينَ وُلِدَ، فَوَضَعَهُ عَلَى فَخِذِهِ، وَأَبُو أُسَيْدٍ جَالِسٌ، فَلَهَا النَّبِيُّ ﷺ بِشَيْءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَمَرَ أَبُو أُسَيْدٍ بِابْنِهِ، فَاحْتُمِلَ مِنْ فَخِذِ النَّبِيِّ ﷺ، فَاسْتَفَاقَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَيْنَ الصَّبِيُّ». فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: قَلَبْنَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَا اسْمُهُ». قَالَ: فُلَانٌ، قَالَ: «وَلَكِنْ أَسْمِهِ الْمُنْذِرَ». فَسَمَّاهُ يَوْمَئِذٍ الْمُنْذِرَ. [أخرجه مسلم: ۲۱۴۹]

نمی‌گوییم چشمت را به پسرت روشن گرداند[1] وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و موضوع را یاد کرد. آن حضرت فرمود: «پسرت را عبدالرحمن نام بگذار.»

باب ـ ۱۰۷: اسم حَزْن (زمین سخت و درشت.)

۶۱۹۰ ـ از زُهری، از ابن مُسیّب، از پدرش روایت است که پدرش نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت گفت: «اسم تو چیست؟» گفت: حَزْن است. آن حضرت فرمود: «تو سَهْل هستی» وی گفت: من اسمی را که پدرم بر من گذاشته بود، تغیر نمی‌دهم. ابن مُسیّب گفت: پس از آن (وقت) پیوسته سختی و درشتی در میان ما بود.

روایت کرده‌اند ما را علی بن عبدالله و محمود، از عبدالرزاق، از معمَر، از زُهری، از ابن مُسیّب، از پدرش، از پدرکلانش همین حدیث را.

باب ـ ۱۰۸: تغییر نام به نامی بهتر از آن.

۶۱۹۱ ـ از ابوحازم روایت است که سهل گفت: آنگاه که مُنذِر بن اَبواُسید زاده شد، نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برده شد و آن حضرت او را بر ران خود نهاد و اُسید نشسته بود و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در پیش‌روی خود به چیزی مشغول بود، ابواُسید کسی را گفت که پسرش را بردارد. نوزاد از ران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برداشته شد. سپس پیامبر

۱- در زبان عربی چنین گویند: «نَعِمَ الله بکَ عَیْناً» یعنی: روشن گرداند خدای چشم محبوب تو را به تو یا چشم تو را به محبوب تو.

(صلی‌الله علیه وسلّم) فارغ شد و گفت: «آن کودک کجاست؟» ابواُسید گفت: او را به خانه بردیم یا رسول‌الله. فرمود: «اسم وی چیست؟» گفت: فلان. آن حضرت فرمود: «ولی اسم او مُنذِر است.» از آن روز او را مُنذِر نامید.

٦١٩٢- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي مَيْمُونَةَ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ زَيْنَبَ كَانَ اسْمُهَا بَرَّةَ، فَقِيلَ: تُزَكِّي نَفْسَهَا، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ. [أخرجه مسلم: ٢١٤١].

٦١٩٢ ـ از عطا بن ابی‌میمونه، از ابی‌رافع روایت است که ابوهریره گفت: اسم زَینَب (بنت جَحْش همسر آن حضرت) بَرّه (نیکو) بود.[1] به او گفته شد: خودت را پاک و نیکو می‌خوانی. پس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را زَیْنَب نامید.

٦١٩٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ: جَلَسْتُ إِلَى سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، فَحَدَّثَنِي: أَنَّ جَدَّهُ حَزْنًا قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَا اسْمُكَ». قَالَ: اسْمِي حَزْنٌ، قَالَ: «بَلْ أَنْتَ سَهْلٌ». قَالَ: مَا أَنَا بِمُغَيِّرٍ اسْمًا سَمَّانِيهِ أَبِي، قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: فَمَا زَالَتْ فِينَا الْحُزُونَةُ بَعْدُ. [راجع: ٦١٩٠].

٦١٩٣ ـ از عبدالحَمید بن جُبَیر بن شَیْبَه روایت است که گفت: نزد سعید بن مُسَیّب نشستم و به من گفت: پدربزرگ وی که حَزْن نام داشت نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته بود. آن حضرت به وی گفته بود: «نام تو چیست؟» گفته بود: نام من، حَزْن، است. آن حضرت فرمود: «ولی تو سَهل هستی.» او گفت: من نامی را که پدرم بر من نهاده است، تغییردادنی نیستم. ابن مُسَیّب گفت: پس از آن بود که پیوسته سختیها و درشتیها بر ما پدید می‌آید.

١٠٩- باب: مَنْ سَمَّى بِأَسْمَاءِ الأَنْبِيَاءِ

باب ـ ۱۰۹: کسی که به نامهای پیامبران نام بگذارد.

وَقَالَ أَنَسٌ: قَبَّلَ النَّبِيُّ ﷺ إِبْرَاهِيمَ، يَعْنِي ابْنَهُ. [راجع: ١٣٠٣].

و انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ابراهیم را بوسید. یعنی پسر خود را.

٦١٩٤- حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: قُلْتُ لِابْنِ أَبِي أَوْفَى: رَأَيْتَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: مَاتَ صَغِيرًا، وَلَوْ قُضِيَ أَنْ يَكُونَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ

٦١٩٤ ـ از اسماعیل روایت است که گفت:

---

[1] ـ در بعضی روایات آمده که «بَرّه» نام دختر ابوسَلَمه بوده، و امام بخاری در کتاب «ادب مفرد» آورده که «بَرّه» نام جُوَیریه بنت حارث همسر آن حضرت بوده که آن حضرت نام او را تغییر داده است.

ﷺ نَبِيٌّ عَاشَ ابْنُهُ ، وَلَكِنْ لا نَبِيَّ بَعْدَهُ.

به ابن ابی اَوْفی گفتم: آیا ابراهیم پسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده بودی؟ گفت: او در کودکی مُرد، اگر مقدّر می‌بود که پس از محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) پیامبری باشد وی زنده می‌ماند ولی پس از آن حضرت پیامبری نیست.

٦١٩٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ قَالَ : لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ» . [راجع : ١٣٨٢].

٦١٩٥ ـ از شُعبه، از عَدِی بن ثابت روایت است که گفت: از براء شنیدم که گفت: چون ابراهیم علیه السلام مُرد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را در بهشت شیردهنده‌ای است.»

٦١٩٦- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي ، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ» .

وَرَوَاهُ أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣١١٤ ، أخرجه مسلم : ٢١٣٣] .

٦١٩٦ ـ از حُصَین بن عبدالرحمن، از سالم بن ابیالجَعد روایت است که جابر بن عبدالله انصاری(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به اسم من اسم گذارید و به کنیّت من کنیّت نکنید، همانا من قاسم هستم که بین شما (برکت خدا را) تقسیم می‌کنم.» و انس این حدیث را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٩٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي ، وَمَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» . [راجع : ١١٠ ، أخرجه مسلم : ٣ ، آخره، أخرجه مسلم : ٢١٣٤، أوله].

٦١٩٧ ـ از ابوحَصین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به اسم من اسم کنید و به کنیّت من کنیّت نکنید، و کسی که مرا در خواب ببیند همانا مرا دیده است زیرا شیطان خود را به صورت من درآورده نمی‌تواند و کسی که از روی قصد بر من دروغ بربندد، نشیمنگاه خود را در آتش دوزخ آماده کند.»

٦١٩٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : وُلِدَ لِي غُلامٌ ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ ،

٦١٩٨ ـ از بُرَید بن عبدالله بن ابی‌بُرده، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی گفت: پسری برایم زاده شد، او را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بردم. آن حضرت او را ابراهیم نام گذارد و او

وَكَانَ أَكْبَرَ وَلَدِ أَبِي مُوسَى . [راجع : ٥٤٦٧ ، أخرجه مسلم : ٢١٤٥].

را با خرمایی تَحْنیک کرد و بر وی دعای برکت کرد و او را به من باز داد، و او کلانترین فرزند ابوموسی بود.

٦١٩٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ : سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ قَالَ : انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ . [راجع : ١٠٤٣ ، أخرجه مسلم : ٩١٥ ، مطولا].

رَوَاهُ أَبُو بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٦١٩٩ ـ از زائده، از زیاد بن عِلاقه روایت است که مُغیره بن شُعبه گفت: در روز مرگ ابراهیم (پسر آن حضرت) آفتاب گرفت. این را ابوبکره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

١١٠- باب : تَسْمِيَةِ الْوَلِيدِ

باب ـ ۱۱۰: نامگذاردن، وَلید.

٦٢٠٠- أَخْبَرَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : لَمَّا رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ : «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ ابْنَ الْوَلِيدِ ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ» . [راجع : ٨٠٤ ، أخرجه مسلم : ٦٧٥].

٦٢٠٠ ـ از زُهری، از سعید روایت است که ابوهریره گفت: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سر از رکوع بلند کرد گفت: «بارالها! وَلید بن ولید، و سَلَمه بن هشام و عیّاش بن ابی‌ربیعه و مستضعفین (مسلمان) مکه را نجات بخش، بارالها، فشار خود را بر قبیلهٔ مُضَر سخت بگردان، بارالها، بر آنها سالهای (قحطی) مانند سالهای (قحطی) زمان یوسف بیاور.»

١١١- باب : مَنْ دَعَا صَاحِبَهُ فَنَقَصَ مِنِ اسْمِهِ حَرْفًا

باب ـ ۱۱۱: کسی که دوست خود را فرا خواند و حرفی از اسمش را کم کرد.

وَقَالَ أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «يَا أَبَا هِرٍّ» . [راجع : ٥٣٧٥].

و ابوحازم گفت: ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ای ابوهِر.»

٦٢٠١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا عَائِشَ هَذَا جِبْرِيلُ يُقْرِئُكِ السَّلَامَ» . قُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، قَالَتْ : وَهُوَ يَرَى مَا لَا نَرَى . [راجع :

٦٢٠١ ـ از زُهری. از ابوسلَمه بن عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای عایشه، این جبرییل است که بر تو سلام می‌رساند.» گفتم:

٣٢١٧، أخرجه مسلم: ٢٤٤٧].

بر وی سلام و رحمت خدا باد. عایشه گفت: و او می‌بیند آنچه ما نمی‌بینیم.

٦٢٠٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ فِي الثَّقَلِ، وَأَنْجَشَةُ غُلَامُ النَّبِيِّ ﷺ يَسُوقُ بِهِنَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ». [راجع: ٦١٤٩، أخرجه مسلم: ٢٣٢٣].

٦٢٠٢ ـ از ا یُوب، از ابوقِلابه روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: اُمّ سُلَیم (با زنان دیگر) کالای سفر را (با خود) بر شتران حمل می‌کردند و اَنْجَشَه، غلام پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شتران را (به سرعت) می‌راند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای اَنجش، شیشه‌ها بار کرده‌ای، آهسته بران.» (مراد از شیشه‌ها، زنان است.)

١١٢- باب: الْكُنْيَةِ لِلصَّبِيِّ وَقَبْلَ أَنْ يُولَدَ لِلرَّجُلِ

باب ـ ۱۱۲: کودکی را کنیّت کردن پیش از آنکه صاحب فرزندی شود.

٦٢٠٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا، وَكَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو عُمَيْرٍ - قَالَ: أَحْسِبُهُ - فَطِيمٌ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ قَالَ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ». نُغَرٌ كَانَ يَلْعَبُ بِهِ، فَرُبَّمَا حَضَرَ الصَّلَاةَ وَهُوَ فِي بَيْتِنَا، فَيَأْمُرُ بِالْبِسَاطِ الَّذِي تَحْتَهُ فَيُكْنَسُ وَيُنْضَحُ، ثُمَّ يَقُومُ وَنَقُومُ خَلْفَهُ فَيُصَلِّي بِنَا. [راجع: ٦١٢٩، أخرجه مسلم: ٦٥٩، بزيادة، أخرجه: ٢١٥٠، أوله، وأخرجه: ٢٣١٠، أوله بزيادة].

٦٢٠٣ ـ از عبدالوارث، از ابی تیّاح روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خوش‌خلق‌ترین مردم بود و من برادر (مادری) داشتم که ابو عمیر نام داشت او را نزد آن حضرت آوردند. فرمود: «ای ابوعَمیر، چه کرد نُغیر؟» نُغَر (بلبل یا جوجهٔ گنجشکی) بود که آن کودک با وی بازی می‌کرد. گهگاه که آن حضرت به خانهٔ ما می‌آمد، چون وقت نماز می‌رسید امر می‌کرد که فرش زیر پایش روفته و بر آن آب پاک پاشیده شود و چنان می‌شد، سپس به نماز می‌ایستاد و ما پشت سر وی می‌ایستادیم و به ما نماز می‌گزارد.

١١٣- باب: التَّكَنِّي بِأَبِي تُرَابٍ، وَإِنْ كَانَتْ لَهُ كُنْيَةٌ أُخْرَى

باب ـ ۱۱۳: کُنیَّت به اَبوتُراب، و اگر چه او را کنیّتی دیگر باشد.

٦٢٠٤- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ:

٦٢٠٤ ـ از ابوحازِم روایت است که سَهل بن

حَدَّثَني أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : إِنْ كَانَتْ أَحَبَّ أَسْمَاءِ عَلِيٍّ ﷺ إِلَيْهِ لأَبُو تُرَابٍ ، وَإِنْ كَانَ لَيَفْرَحُ أَنْ يُدْعَى بِهَا ، وَمَا سَمَّاهُ أَبُو تُرَابٍ إِلَّا النَّبِيُّ ﷺ ، غَاضَبَ يَوْمًا فَاطِمَةَ فَخَرَجَ ، فَاضْطَجَعَ إِلَى الْجِدَارِ فِي الْمَسْجِدِ ، فَجَاءَهُ النَّبِيُّ ﷺ يَتْبَعُهُ ، فَقَالَ : هُوَ ذَا مُضْطَجِعٌ فِي الْجِدَارِ ، فَجَاءَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَامْتَلأَ ظَهْرُهُ تُرَابًا ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ وَيَقُولُ : «اجْلِسْ يَا أَبَا تُرَابٍ» . [راجع : ٤٤١ ، أخرجه مسلم : ٢٤٠٩] .

سعد گفت: محبوبترین نام نزد علی (رضی الله عنه)، اَبوتُراب بود، و اگر وی به همین نام خوانده می‌شد خوشحال می‌شد و او را کسی به‌جز پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) اَبوتُراب ننامیده بود. وی روزی بر (همسر خود) فاطمه خشم گرفت، و از خانه برآمد و نزدیک دیوار مسجد پهلو نهاد که بخوابد، پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) که سراغ او را می‌گرفت به سوی وی آمد. کسی گفت: وی در کنار دیوار پهلو نهاده است. پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) نزد وی رفت و پشت او پُر از خاک شده بود، پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) خاک را از پشت وی پاک می‌کرد و می‌گفت: «بنشین ای ابوتُراب.»

١١٤- باب : أَبْغَضِ الأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ

٦٢٠٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَخْنَى الأَسْمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الأَمْلاكِ» . [انظر : ٦٢٠٦ ، أخرجه مسلم : ٢١٤٣] .

٦٢٠٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رِوَايَةً - قَالَ : «أَخْنَعُ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ» . وَقَالَ سُفْيَانُ غَيْرَ مَرَّةٍ : «أَخْنَعُ الأَسْمَاءِ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى بِمَلِكِ الأَمْلاكِ» . [راجع : ٦٢٠٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٤٣] .

قَالَ سُفْيَانُ : يَقُولُ غَيْرُهُ : تَفْسِيرُهُ شَاهَانْ شَاه .

باب ـ ۱۱۴: ناخوشایندترین نامها نزد خدا.

۶۲۰۵ ـ از شُعَیب، از ابوزناد، از اعرج روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) فرمود: «زشت‌ترین نامها نزد خداوند در روز قیامت، مردی است که خود را «مَلِک‌الاملاک (شهنشاه) » می‌نامد.»

۶۲۰۶ ـ از سُفیان، از ابوزِناد، از اَعرج روایت است که ابوهریره از آن حضرت روایت کرده است: «زشت‌ترین نام نزد خداوند.» و سُفیان بار دیگر گفت: «زشت‌ترین نامها نزد خداوند مردی است که نام شهنشاه بر خود می‌گذارد.» سُفیان گفت: غیر از او (ابوزِناد) گفته است که تفسیر آن: شاه شاهان است.

۱۱۵- باب : كُنْيَةِ الْمُشْرِكِ

وَقَالَ مِسْوَرٌ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِلا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ» . [راجع : ٥٢٣٠]

٦٢٠٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ ، عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ ، وَأُسَامَةُ وَرَاءَهُ ، يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي حَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ ، قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ ، فَسَارَا حَتَّى مَرَّا بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ ، وَفِي الْمُسْلِمِينَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ ، خَمَّرَ ابْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ وَقَالَ : لا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا ، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ ثُمَّ وَقَفَ ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ : أَيُّهَا الْمَرْءُ ، لا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ إِنْ كَانَ حَقّاً ، فَلا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ . قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَاغْشَنَا فِي مَجَالِسِنَا ، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَتُوا ، ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَابَّتَهُ ، فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَيْ سَعْدُ ، أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ - يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ - قَالَ كَذَا وَكَذَا» . فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : أَيْ رَسُولَ اللَّهِ ، بِأَبِي أَنْتَ ، اعْفُ عَنْهُ وَاصْفَحْ ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ

باب ـ ۱۱۵: کنیّت مشرک.

و مِسوَر گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «مگر آنکه ابن ابی‌طالب این را بخواهد.»[1]

۶۲۰۷ ـ روایت است از شُعَیب، از زُهری. از محمد بن ابی‌عتیق، از ابن شهاب (زُهری) از عروة بن زبیر روایت است که اُسامهٔ بن زید (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد و خر با چادری فَدْکیّه پالان شده بود، و اُسامه بر پشت سر آن حضرت بر خر سوار بود تا از سعد بن عُباده که در منطقهٔ بنی حارث بن خَزْرَج می‌زیست، عیادت کند و این قبل از جنگ بدر بود، و رفتند تا به محلی گذشتند که در آن عبدالله بن اُبی بن سَلُول جلسه داشت و این قبل از آن بود که عبدالله بن اُبَی، اسلام بیاورد. در این مجلس مسلمانان و مشرکین بت‌پرست و یهود گرد آمده بودند و در میان مسلمانان عبدالله بن رواحه بود، چون گردوخاک حرکت خر، فضای مجلس را فرا گرفت، ابن اُبَی چادر خود را جلوی بینی خود گرفت و گفت: ما را غبارآلود نکنید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برایشان سلام کرد، سپس توقّف کرد و فرود آمد و آنها را به سوی خدا فرا خواند و برایشان قرآن خواند.

عبدالله بن اُبَی ابن سَلُول به آن حضرت گفت: ای مرد، از آنچه تو می‌گویی اگر راست باشد

۱- زمانی بود که بنی‌هاشم می‌خواستند دختر ابوجهل را به ازدواج علی‌رضی الله عنه درآورند و آن حضرت با موجودیت حضرت فاطمه به آن موافق نبود، این موضوع در حدیث ۵۲۳۰ آمده است.

بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ ، وَلَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ وَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ شَرِقَ بِذَلِكَ ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ . فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الْأَذَى ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ الْآيَةَ [آل عمران : ۱۸۶]. وَقَالَ : ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ [البقرة: ۱۰۹] . فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَأَوَّلُ فِي الْعَفْوِ عَنْهُمْ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فِيهِمْ ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا ، فَقَتَلَ اللَّهُ بِهَا مَنْ قَتَلَ مِنْ صَنَادِيدِ الْكُفَّارِ وَسَادَةِ قُرَيْشٍ ، فَقَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ مَنْصُورِينَ غَانِمِينَ ، مَعَهُمْ أُسَارَى مِنْ صَنَادِيدِ الْكُفَّارِ ، وَسَادَةِ قُرَيْشٍ ، قَالَ ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ : هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ ، فَبَايِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَأَسْلَمُوا . [راجع : ۲۹۸۷ ، أخرجه مسلم : ۱۷۹۸] .

چیزی بهتر نیست، پس در مجالس ما اذیّت‌مان نکن، هر کس نزدت آمد به او قصه کن.
عبدالله بن رواحه گفت: آری یا رسول‌الله، مجلس ما را غبارآلود کن همانا ما این را دوست می‌داریم. مسلمانان و مشرکان و یهود یکدیگر را دشنام دادند تا آنکه نزدیک بود با یکدیگر درافتند و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پیوسته ایشان را به خویشتنداری فرا می‌خواند تا آنکه خاموش شدند. سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خر خود سوار شد و راهی شد تا آنکه نزد سعد بن عُبادَه رسید.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: ای سعد، آیا نشنیدی که ابوحُبّاب چه گفت؟ «عبدالله بن اُبَی را مراد می‌داشت» چنین و چنان گفت.» سعد بن عباده گفت: ای رسول‌الله، پدرم فدایت، او را عفو کن و از وی درگذر، سوگند به ذاتی که کتاب را بر تو نازل کرده است که همانا خداوند حقی را که بر تو فرود آورده، همانا مردم این شهر بر آن شده بودند که او را تاج‌گذاری کنند و بر سرش دستار (رهبری) ببندند، پس چون خداوند با حقّی که به تو ارزانی داشت، او را محروم ساخت، وی غمگین و اندوهگین شده و چنین کاری کرده که تو مشاهده کردی.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را عفو کرد، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و اصحاب وی مشرکان و اهل کتاب را عفو می‌کردند، چنانکه خداوند به ایشان امر کرده بود و بر اذیّتی که ایشان می‌شدند، شکیبایی

می‌کردند. خداوند فرمود: «و از کسانی که پیش از شما به آن کتاب داده شده و نیز از کسانی که به شـرک گراییده‌اند (سخنان دل)آزار بسیاری خواهید شنید.»
(آل عمران، ۱۸٦)

و خداوند فرمود: «بسیاری از اهل کتاب، پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشـان بود، آرزو می‌کردند که شما را بعـد از ایمانتان کافر گردانند، پس عفو کنید و درگذریـد تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست.»
(البقره، ۱۰۹)

پس رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آنچه را خـدا به آن امر کرده بود در عفو کردن ایشـان تأویل و تفسیر می‌کرد، تا آنکه خدا (جنگ را) به ایشان اجازه داد.

آنـگاه که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) در بَدر با ایشـان جنگید و خداوند به وسـیلهٔ این جنگ کسـانی از سران و بزرگان قریش را کشـت و رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و اصحـاب او پیروزمندانه با غنایم بازگشـتند و اسـیرانی از سـران کافران و بزرگان قریش با خود همراه داشتند، ابن اُبَی ابن سَلول و کسانی از مشـرکین بت‌پرست که با وی بودند، گفتند: این امر (اسلام) همانا (پیروزمندانه) روی آورده است، پس با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر اسلام بیعت کردند و اسلام آوردند.

۶۲۰۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ

۶۲۰۸ ـ از عبدالملـک، از عبدالله بن حارث بن نوفَل روایت است که ابن عباس بن عبدالمطّلب (بـه آن حضرت) گفـت: یا رسـول‌الله، آیا به

نَفَعْتَ أَبَا طَالِبٍ بِشَيْءٍ ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ ؟ قالَ : «نَعَمْ ، هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ ، لَوْلا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» . [راجع : ٣٨٨٣ ، أخرجه مسلم: ٢٠٩].

(عمـوی خود) ابوطالب چیزی نفع رسـاندی، زیـرا وی از تو نگهبانـی می‌کرد و به خاطر تو خشمگین می‌شـد؟ آن حضرت فرمود: «آری، وی در موضـع کم‌عمق آتش (دوزخ) اسـت، ولی اگر من نمی‌بودم در پایین‌ترین بخش آتش (دوزخ) می‌بود.»

١١٦- باب : المَعَارِيضُ مَنْدُوحَةٌ عَنِ الْكَذِبِ

باب ـ ۱۱۶: به تعریض یا کنایه سخن گفتن تا از دروغ اجتناب شود.

وَقَالَ إِسْحَاقُ : سَمِعْتُ أَنَسًا : مَاتَ ابْنٌ لأَبِي طَلْحَةَ ، فَقَالَ : كَيْفَ الْغُلامُ ؟ قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ : هَدَأَ نَفَسُهُ ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدِ اسْتَرَاحَ . وَظَنَّ أَنَّهَا صَادِقَةٌ . [راجع: ١٣٠١].

و اسحاق گفت: از انس شنیده‌ام که گفت: پسر خردسـال ابوطلحه (که بیمار بود) مُرد. وی (به همسـر خود اُمِّ سُـلَیم) گفت: پسرک چه حال دارد؟ اُمِّ سُـلَیم گفت: نَفَـس وی آرام گرفته و امیدوارم که راحت شده باشد و ابی‌طلحه گمان کرد که اُمِّ سُلَیم راست می‌گوید.[1]

٦٢٠٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مَسِيرٍ لَهُ ، فَحَدَا الْحَادِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ارْفُقْ يَا أَنْجَشَةُ ، وَيْحَكَ بِالْقَوَارِيرِ» . [راجع : ٦١٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣].

۶۲۰۹ ـ از شُـعبه، از ثابت بُنانی روایت اسـت که انس بن مالک گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سـفر می‌کرد، سـاربان به سرودخوانی آغاز کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گفت: «ای اَنجَشَـه، مدارا کن که شـتران تیز نروند.» رحم بر تو باد، با شیشه‌ها.» (یعنی زنان از شتر نیفتند).

٦٢١٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ وَأَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ ، وَكَانَ غُلامٌ يَحْدُو بِهِنَّ يُقَالُ لَهُ أَنْجَشَةُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «رُوَيْدَكَ يَا أَنْجَشَةُ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ» .

قَالَ أَبُو قِلابَةَ : يَعْنِي النِّسَاءَ . [راجع : ٦١٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣].

۶۲۱۰ ـ از ثابـت، از انـس و ایّوب، از ابوقلابه روایت اسـت که انس (رضـی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) راهی سفری بود و غلامی داشـت که اَنجَشَـه نامیده می‌شـد و شـتران را سرودخوانی می‌کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گفت: ای انجشـه آهسته بران با

۱- اُمِّ سُلَیم به تعریض یا در پرده سخن گفت تا شوهرش در آن لحظه اندوهگین نشود. تفصیل آن در حدیث ۱۳۰۱ ـ جلد دوم آمده است.

شیشه‌ها.»

ابوقِلابه گفت: (شیشه‌ها) یعنی زنان.

٦٢١١ ـ از همّام، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ساربانِ سرودخوانی داشت که اَنجَشه نامیده می‌شد و خوش‌آواز بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به او گفت: آهسته بران ای انجشه، شیشه‌ها را مشکن.»

قَتاده در تفسیر آن گفت: یعنی زنان ضعیف را (آزار نرسد).

٦٢١١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ حَادٍ يُقَالُ لَهُ : أَنْجَشَةُ ، وَكَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «رُوَيْدَكَ يَا أَنْجَشَةُ ، لَا تَكْسِرِ الْقَوَارِيرَ» .

قَالَ قَتَادَةُ : يَعْنِي ضَعَفَةَ النِّسَاءِ . [راجع : ٦١٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣] .

٦٢١٢ ـ از شعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: شبی در مدینه ترس و هراسی پدید آمد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپ ابی‌طلحه را سوار شد و (به پیش راند) و گفت: «چیزی را ندیدیم و این (اسپ) را چون دریا یافتیم.» (یعنی: در تندرویی)

٦٢١٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَزَعٌ ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ ، فَقَالَ : «مَا رَأَيْنَا مِنْ شَيْءٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا» . [راجع : ٢٦٢٧ ، أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

باب ـ ١١٧: گفتهٔ مرد به چیزی: چیزی نیست و او نیّت می‌کند که حق نیست.

١١٧ - باب : قَوْلِ الرَّجُلِ لِلشَّيْءِ : لَيْسَ بِشَيْءٍ ، وَهُوَ يَنْوِي أَنَّهُ لَيْسَ بِحَقٍّ

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ (مرده‌های) دو قبر گفت: «به سبب غیرِ گناهِ کبیره عذاب می‌شوند، و همانا آن گناهی بزرگ است.»[1]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْقَبْرَيْنِ : «يُعَذَّبَانِ بِلَا كَبِيرٍ ، وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ» . [راجع : ٢١٦] .

٦٢١٣ ـ از ابن شهاب، از یحیی بن عُروه، از عُروه روایت است که عایشه گفت: مردم دربارهٔ کاهنان (غیبگویان) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدند: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چیزی نیستند.» گفتند: یا

٦٢١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ عُرْوَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ عُرْوَةَ يَقُولُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : سَأَلَ أُنَاسٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْكُهَّانِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَيْسُوا بِشَيْءٍ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا بِالشَّيْءِ يَكُونُ حَقًّا ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «تِلْكَ

۱ـ این حدیث در کتاب وضو، جلد اول تحت شمارهٔ ۲۱۶ آمده است.

الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ ، يَخْطَفُهَا الْجِنِّيُّ ، فَيَقُرُّهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ قَرَّ الدَّجَاجَةِ ، فَيَخْلِطُونَ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذْبَةٍ» . [راجع: ٣٢١٠ ، أخرجه مسلم : ٢٢٢٨].

رسول‌الله همانا ایشان گاهی چیزی می‌گویند که راست می‌آید؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «یک کلمهٔ راست را جن می‌رباید و در گوش دوست خود (کاهن) می‌افکند، همچون آواز ماکیان، و او با آن (کلمهٔ راست) بیش از صد دروغ را یکجا می‌کند.»

١١٨- باب: رَفْعِ الْبَصَرِ إِلَى السَّمَاءِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ . وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ﴾ [الغاشية: ١٧-١٨].

وَقَالَ أَيُّوبُ : عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ . [راجع : ٤٤٥١].

باب ـ ۱۱۸: بلند کردن (نظر) چشم به سوی آسمان.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شد و به آسمان که چگونه برافراشته شد.»
(الغاشیه، ۱۷ـ ۱۸)

و ایُّوب از ابن ابی‌مُلَیکه روایت کرده که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سر خود را به سوی آسمان بلند کرد.

٦٢١٤- حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «ثُمَّ فَتَرَ عَنِّي الْوَحْيُ ، فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي ، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي إِلَى السَّمَاءِ ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» . [راجع : ٤ ، أخرجه مسلم : ١٦١ ، مطولاً].

٦٢١٤ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده که می‌فرمود: «در نزول وحی بر من وقفه پدید آمد، در حالی که در راه روان بودم، آوازی از آسمان شنیدم، چشمم را به سوی آسمان بلند کردم، ناگاه دیدم که فرشته‌ای که نزدم در غار حرا آمده بود، میان زمین و آسمان بر تختی نشسته است.»

٦٢١٥- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي شَرِيكٌ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بِتُّ فِي بَيْتِ مَيْمُونَةَ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا ، فَلَمَّا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ ، أَوْ بَعْضُهُ ، قَعَدَ فَنَظَرَ إِلَى

٦٢١٥ ـ از شَریک، از کُرَیْب روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: شبی را در خانهٔ (خالهٔ خود) میمونه (همسر آن حضرت) به‌سر بردم و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نظر

السَّمَاءِ، فَقَرَأَ: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ١٩٠]. [راجع: ١١٧، أخرجه مسلم: ٧٦٣]

به نوبت) نزد وی بود، چون حصهٔ سوم شب یا پاسی از شب، فرا رسید، آن حضرت نشست و به سوی آسمان نگریست و (این آیه را) خواند: «مُسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی (قانع‌کننده) است.»
(آل عمران، ١١٧)

١١٩- باب: مَنْ نَكَتَ الْعُودَ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ

باب ـ ١١٩: کسی که چوب را در آب و گِل زد.

٦٢١٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي مُوسَى: أَنَّهُ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، وَفِي يَدِ النَّبِيِّ ﷺ عُودٌ يَضْرِبُ بِهِ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ، فَجَاءَ رَجُلٌ يَسْتَفْتِحُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَذَهَبْتُ فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَفَتَحْتُ لَهُ وَبَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَإِذَا عُمَرُ، فَفَتَحْتُ لَهُ وَبَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ آخَرُ، وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ، فَقَالَ: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ، أَوْ تَكُونُ». فَذَهَبْتُ فَإِذَا عُثْمَانُ، فَقُمْتُ فَفَتَحْتُ لَهُ وَبَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي قَالَ، قَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ. [راجع: ٣٦٧٤، أخرجه مسلم: ٢٤٠٣]

٦٢١٦ ـ از ابوعثمان روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت: وی در یکی از باغهای مدینه با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بوده است، در دست پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چوبی بود که آن را در آب و گِل می‌زد ناگهان مردی آمد که می‌خواست دروازهٔ (باغ) را بگشاید، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) گفت: «دروازه را برایش بگشای و او را به بهشت بشارت ده.» من (به سوی دروازهٔ) رفتم و ناگاه دیدم که ابوبکر است دروازه را برایش گشودم و او را به بهشت بشارت دادم، سپس مردی دیگر خواست که دروازه را بگشاید، آن حضرت فرمود: «دروازه را برایش بگشای و او را به بهشت بشارت ده.» ناگاه عمر را دیدم دروازه را برایش گشودم و او را به بهشت بشارت دادم. سپس مردی دیگر خواست که دروازه را بگشاید. آن حضرت که تکیه کرده بود نشست و گفت: «دروازه را برایش بگشای و او را به بهشت بشارت ده، بر بلایی که به او می‌رسد یا می‌باشد.» رفتم و دیدم که عثمان است، ایستادم

و دروازه را برایش گشـودم و او را به بهشـت بشارت دادم و به آنچه آن حضرت فرموده بود، آگاهش کردم. عثمان گفت: خداوند یاری‌رسان است.

١٢٠- باب : الرَّجُلِ يَنْكُتُ الشَّيْءَ بِيَدِهِ فِي الأَرْضِ

٦٢١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُورٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي جَنَازَةٍ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ الأَرْضَ بِعُودٍ ، فَقَالَ : «لَيْسَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا وَقَدْ فُرِغَ مِنْ مَقْعَدِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» . فَقَالُوا : أَفَلا نَتَّكِلُ؟ قَالَ : «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ ، ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾» . الآيَةَ [الليل: ٥].

[راجع: ١٣٦٢ ، أخرجه مسلم: ٢٦٤٧].

باب ـ ١٢٠: مردی که با چیزی که در دست دارد به زمین می‌زند.

٦٢١٧ ـ از سعد بن ابن عُبَیده، از ابو عبدالرحمن سَـلَمی روایت اسـت که علی(رضـی‌الله عنه) گفـت: ما در جنازه‌ای بـا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بودیم، آن حضـرت چوب را بر زمین می‌خراشـید، سـپس گفت: «هیچ یک از شما نیسـت مگر آنکه جای وی در بهشت و دوزخ معیّن شـده اسـت.» گفتند: آیا بر آنچه (مقدّر) شده اعتماد نکنیم. فرمود: «عمل (نیک) کنید که (آنچه را مقدّر شده) آسان می‌سازد.»

«اما آنکه (حقّ خدا را) داد و پرهیزگاری نمود، و (پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد، به‌زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.»

(اللیل، ۵ ـ ۷)

١٢١- باب : التَّكْبِيرِ وَالتَّسْبِيحِ عِنْدَ التَّعَجُّبِ

٦٢١٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ حَدَّثَتْنِي : هِنْدُ بِنْتُ الْحَارِثِ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْخَزَائِنِ ، وَمَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْفِتَنِ ، مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجَرِ - يُرِيدُ بِهِ أَزْوَاجَهُ حَتَّى يُصَلِّينَ - رُبَّ

باب ـ ۱۲۱ ـ گفتن اللهُ اَکبَر و سُبحانَ الله، به هنگام تعجّب.

٦٢١٨ ـ از زُهـری، از هِند بنت حارث روایت است که اُمّ سـلمه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) شبی بیدار شد و گفت: «سُـبْحَانَ الله، چه گنجینه‌هایی نازل شده است و چه فتنه‌هایی نازل شـده اسـت، کیسـت که

كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٌ فِي الآخِرَةِ» . [راجع : ١١٥] .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي ثَوْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ قَالَ : قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : طَلَّقْتَ نِسَاءَكَ ؟ قَالَ : «لا» . قُلْتُ : اللَّهُ أَكْبَرُ .

صاحبان حجره‌ها را بیدار کند ـ آن حضرت زنان خود را مراد می‌داشت تا نماز بخوانند ـ بسا جامه‌پوشانی در دنیا هستند که در آخرت برهنه‌اند.»

و ابن ابی ثَور، از ابن عباس روایت کرده که عمر گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتم: زنانت را طلاق دادی؟ گفت: «نی.» گفتم:الله اکبر.

٦٢١٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ : أَنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزُورُهُ ، وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فِي الْمَسْجِدِ ، فِي الْعَشْرِ الْغَوَابِرِ مِنْ رَمَضَانَ ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً مِنَ الْعِشَاءِ ، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ ، فَقَامَ مَعَهَا النَّبِيُّ ﷺ يَقْلِبُهَا ، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ ، الَّذِي عِنْدَ مَسْكَنِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، مَرَّ بِهِمَا رَجُلانِ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَفَذَا ، فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «عَلَى رِسْلِكُمَا ، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ» . قَالا : سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا مَا قَالَ ، مَا قَالَ : «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنِ ابْنِ آدَمَ مَبْلَغَ الدَّمِ ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا» . [راجع : ٢٠٣٥، أخرجه مسلم : ٢١٧٥] .

٦٢١٩ ـ از شُعیب، از (ابن شهاب) زُهری روایت است. از محمد بن ابی‌عتیق، از ابن شهاب روایت است که علی بن حُسَین (زین‌العابدین) گفت: صَفِیَّه بنت حُیی همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را خبر داده است که: وی به دیدن رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته بود که آن حضرت در مسجد مُعْتَکِف بود و آن در دههٔ آخر رمضان بود. وی شبانگاه ساعتی با آن حضرت صحبت کرد، سپس برخاست که بازگردد و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با وی برخاست که او را بازگرداند تا آنکه به دروازهٔ مسجد رسید، جایی که خانهٔ اُمّ‌سلمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. دو مرد انصاری از کنار ایشان گذشتند و بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سلام کردند، سپس به راه خود ادامه دادند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «همانجا بایستید، همانا این زن صَفِیَّه بن حُیَی است.» آن دو نفر گفتند: سُبحانَ‌الله، یا رَسول الله، (که گمانی دیگر کرده باشیم.» و سخن آن حضرت آنچه گفته بود برایشان گران آمد و آن حضرت گفت[1]: همانا

۱- حدیث ۶۲۱۹، سطر سیزدهم در متن عربی، لفظ (ما قال) دوبار آمده است، عوض (قال) بار دوم (ما قال) آمده که اشتباه است.

شیطان در وجود پسر آدم بسانِ خون جریان دارد و من از آن ترسیدم که وسوسه‌ای در دلهای شما بیفکند.»

١٢٢- باب : النَّهْيِ عَنِ الْخَذْفِ

٦٢٢٠- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ صُهْبَانَ الأَزْدِيَّ يُحَدِّثُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْخَذْفِ ، وَقَالَ : «إِنَّهُ لاَ يَقْتُلُ الصَّيْدَ ، وَلاَ يَنْكَأُ الْعَدُوَّ ، وَإِنَّهُ يَفْقَأُ الْعَيْنَ ، وَيَكْسِرُ السِّنَّ» . [راجع : ٤٨٤١ ، أخرجه مسلم : ١٩٥٤ ، مطولاً].

باب ـ ۱۲۲: ممانعت از افکندن سنگریزه با انگشتان.

۶۲۲۰ ـ از قتاده، از عُقبة بن صُهبان ازدِی روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل مُزَنی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از افکندن سنگریزه با دو انگشت شصت و انگشت وسط منع کرده و فرمود: «همانا این کار نه شکار را می‌کشد و نه دشمن را می‌کشد، بلکه چشم را کور می‌کند و دندان را می‌شکند.»

١٢٣- باب : الْحَمْدِ لِلْعَاطِسِ

٦٢٢١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : عَطَسَ رَجُلاَنِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ ، فَقِيلَ لَهُ ، فَقَالَ : «هَذَا حَمِدَ اللَّهَ ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ» . [انظر : ٦٢٢٥ ، أخرجه مسلم : ٢٩٩١].

باب ـ ۱۲۳: حمد گفتن برای کسی که عطسه می‌زند.

۶۲۲۱ ـ از سُفیان، از سُلیمان روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: دو مرد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عطسه زدند، آن حضرت به یکی از آنها دعای عطسه (یَرحَمُکَ الله) را گفت و به آن یکی دیگر نگفت. به آن حضرت گفته شد (که چرا؟) فرمود: «یکی از آنها (به هنگام عطسه‌زدن) حمد خدا را گفت و آن یکی دیگر نگفت.»

١٢٤- باب : تَشْمِيتِ الْعَاطِسِ إِذَا حَمِدَ اللَّهَ

فِيهِ أَبُو هُرَيْرَةَ . [راجع : ٣٢٨٩ ، ٦٢٢٤].

باب ـ ۱۲۴: دعای عطسه، اگر عطسه‌کننده حمد خدا را بگوید.

ابوهریره در این باره گفته است.

٦٢٢٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ : أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي ، وَرَدِّ السَّلَامِ ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ . وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ : عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ ، أَوْ قَالَ : حَلْقَةِ الذَّهَبِ ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ ، وَالدِّيبَاجِ ، وَالسُّنْدُسِ ، وَالْمَيَاثِرِ . [راجع : ١٢٣٩ ، أخرجه مسلم : ٢٠٦٦ ، بزيادة] .

۶۲۲۲ - از اَشعَث بن سُلَیم، از معاویة بن سُوَید بو مُقَرِّن روایت است که بَرا(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر و از هفت چیز منع کرد: ما را امر کرد که از مریض عیادت کنیم و جنازه را همراهی کنیم و عطسه‌کننده را دعا کنیم و مهمانی را بپذیریم و سلام را پاسخ بگوییم و مظلوم را یاری کنیم و سوگندخورده را در ایفای سوگند (مشروع) کمک کنیم. و آن حضرت ما را از هفت چیز منع کرد: از پوشیدن انگشتر طلا، یا گفت: حلقهٔ طلا، و از پوشیدن (پارچه‌های ابریشمی) حریر و دیباج و سُندُس و مَیاثِر.

١٢٥- باب : مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الْعُطَاسِ وَمَا يُكْرَهُ مِنَ التَّثَاؤُبِ

باب ـ ۱۲۵: آنچه از عطسه خوشایند و آنچه از خمیازه ناپسند است.

٦٢٢٣- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَاسَ ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ ، فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ ، فَحَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ : فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ ، فَإِذَا قَالَ : هَا ، ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ» . [راجع : ٣٢٨٩ ، أخرجه مسلم : ٢٩٩٤ ، بالقطعة الثانية] .

۶۲۲۳ ـ از ابن ابی ذئب ازسعید مُقبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خداوند عطسه را دوست می‌دارد و خمیازه را ناخوش می‌دارد، پس کسی که عطسه می‌زند و حمد «الحمدلله» بگوید، بر هر مسلمانی که آن را می‌شنود حق است که به او دعای عطسه «یَرْحَمُکَ الله» بگوید، و اما خمیازه همانا این از (تصرّف) شیطان است، تا آنجا که در توان دارد از آن خودداری کند، پس اگر کسی (که خمیازه می‌کشد)ها، بگوید شیطان بر وی می‌خندد.»

١٢٦- باب : إِذَا عَطَسَ كَيْفَ يُشَمَّتُ

٦٢٢٤- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ : الحَمْدُ لِلَّهِ ، وَلْيَقُلْ لَهُ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ : يَرْحَمُكَ اللَّهُ ، فَإِذَا قَالَ لَهُ : يَرْحَمُكَ اللَّهُ ، فَلْيَقُلْ : يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ» . [انظر في الأدب ، باب ١٢٤] .

باب ـ ۱۲۶: اگر کسی عطسه زند، چگونه بر وی دعا شود؟

۶۲۲۴ ـ از عبدالله بن دینار، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه می‌زند باید بگوید: «اَلْحَمْدُلله». و برادر وی یا دوست وی باید بگوید: «یَرْحَمُکَ الله» و (آنگاه عطسه‌کننده) باید بگوید: خداوند شما را هدایت می‌کند و کار شما را به صلاح آورد.

١٢٧- باب : لا يُشَمَّتُ العَاطِسُ إِذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ .

٦٢٢٥- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، شَمَّتَّ هَذَا وَلَمْ تُشَمِّتْنِي ، قَالَ : «إِنَّ هَذَا حَمِدَ اللَّهَ ، وَلَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ» .

[راجع : ٦٢٢١، أخرجه مسلم : ٢٩٩١] .

باب ـ ۱۲۷: عطسه‌کننده‌ای که حمد خدا را نگوید بر وی دعا نمی‌شود.

۶۲۲۵ ـ از شُعبه، از سُلیمان تَیمی روایت است که گفت: از انس (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: دو مرد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عطسه زدند، آن حضرت به یکی از آنها دعای عطسه گفت و به آن دیگری نگفت. آن مرد گفت: یا رسول‌الله، به این مرد دعای عطسه گفتی و به من نگفتی. آن حضرت فرمود: «همانا او حمد خدای را گفت و تو حمد خدای را نگفتی.»

١٢٨- باب : إِذَا تَثَاءَبَ فَلْيَضَعْ يَدَهُ عَلَى فِيهِ

٦٢٢٦- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ المَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ العُطَاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ ، فَإِذَا

باب ـ ۱۲۸: اگر کسی خمیازه می‌کشد باید دستش را بر دهانش بگیرد.

۶۲۲۶ ـ از ابن ابی ذِئب، از سعید مَقبری، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خدا عطسه را دوست می‌دارد و خمیازه را ناخوش

عَطَسَ أَحَدُكُمْ وَحَمِدَ اللَّهَ، كَانَ حَقًّا عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يَقُولَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ: فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَثَاءَبَ ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ». [راجع: ۳۲۸۹، أخرجه مسلم: ۲۹۹٤، بالقطعة الثانية].

می‌دارد، پس اگر یکی از شـما عطسه می‌زند و حمد خدای را بگوید، بر هر مسلمانی که آن را می‌شنود، حق است که برایش بگوید: یَرْحَمُکَ اللهُ، و امـا خمیازه، و آن از (تصرّف) شـیطان است، پس اگر یکی از شـما خمیازه می‌کشد، باید تا حـدّ توان از آن خـودداری کند، همانا اگر یکی از شـما خمیازه کشید، شیطان بر وی می‌خندد.»

٧٩-كِتاب الاسْتِئْذَان

٧٩ـ کتاب اجازهٔ (ورود) گرفتن

١-باب : بَدْءِ السَّلَامِ

٦٢٢٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ ، طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا ، فَلَمَّا خَلَقَهُ قَالَ : اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ ، نَفَرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، جُلُوسٌ ، فَاسْتَمِعْ مَا يُحَيُّونَكَ ، فَإِنَّهَا تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ ، فَقَالُوا : السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، فَزَادُوهُ : وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ بَعْدُ حَتَّى الْآنَ» . [راجع : ٣٣٢٦ ، أخرجه مسلم : ٢٨٤١] .

باب ـ ۱: با سلام آغاز کردن.

٦٢٢٧ ـ از مَعْمَـر، از همّام، از ابوهریره روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «خداونـد، آدم را بـه صورت خـود[1] آفرید و درازی قامـت وی شـصت دسـت اسـت. و آنگاه که بیافریـد، گفت: برو و بر این گروه از فرشتگان که نشسته‌اند، سلام کن. و بشنو که به پاسخ سلام تو چه می‌گویند و همانا آن تحیّتی اسـت برای تو و تحیّتی اسـت برای فرزندان (نسل) تو.

آدم گفت: السَّلامُ عَلَيْكُم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله (سلام و رحمت خدا بر تو.) به پاسخ وی افزودند: رَحْمَةُالله. (رحمت خدا). پس هر که به بهشـت می‌درآید به صورت آدم اسـت و پس از آن اسـت که قامت اولاد آدم تاکنون، پیوسته کاسته شده است.»

٢-باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا

غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ . فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ . لَيْسَ عَلَيْكُمْ

باب ـ ۲: فرمودهٔ خدای تعالی:

۱- «خداوند آدم را به صورت خود آفرید.» در تیسیرالقاری گفته شده که آدم را بر صورت خود آدم آفرید، نه اینکه نشو و نما کرده و بزرگ شده باشد. در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی گفته شده: یعنی آدم را به صورت خود (یعنی به صورت خدا) آفرید، یعنی به آدم زندگی و علم و نیروی شنوایی و بینایی و تعقّل ارزانی داشت، هرچند خدا دارای زندگی و علم و شنوایی و بینایی و تعقّل است، ولی آنچه خدا دارد با آنچه آدم دارد قابل مقایسه نیست.

جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ [النور: ۲۷-۲۹].

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ لِلْحَسَنِ: إِنَّ نِسَاءَ الْعَجَمِ يَكْشِفْنَ صُدُورَهُنَّ وَرُؤُوسَهُنَّ؟ قَالَ: اصْرِفْ بَصَرَكَ عَنْهُنَّ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ [النور: ۳۰]. قَالَ قَتَادَةُ: عَمَّا لا يَحِلُّ لَهُمْ.

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ [النور: ۳۱]. ﴿خَائِنَةَ الأَعْيُنِ﴾ [غافر: ۱۹]: مِنَ النَّظَرِ إِلَى مَا نُهِيَ عَنْهُ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: فِي النَّظَرِ إِلَى الَّتِي لَمْ تَحِضْ مِنَ النِّسَاءِ: لا يَصْلُحُ النَّظَرُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُنَّ، مِمَّنْ يُشْتَهَى النَّظَرُ إِلَيْهِ، وَإِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً.

وَكَرِهَ عَطَاءٌ النَّظَرَ إِلَى الْجَوَارِي الَّتِي يُبَعْنَ بِمَكَّةَ إِلا أَنْ يُرِيدَ أَنْ يَشْتَرِيَ.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید، تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویید، این برای شما بهتر است، باشد که پند گیرید، و اگر کسی را در آن نیافتید، پس داخل مشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر به شما گفته شد، برگردید، برگردید که آن برای شما سزاوارتر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست. بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی که در آنها برای شما استفاده‌ای است، داخل شوید. و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌کنید می‌داند.»
(النُّور، ۲۷ ـ ۲۹)

و سعید بن ابی حسن، به حسن (بصری) گفت: زنان عجم (غیر عرب) سینه‌ها و سرهای خود را برهنه می‌کنند؟ گفت: چشم خود را از ایشان بازدار. خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌گوید: «و به مردان باایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند.»
(النُّور، ۳۰)

قتاده گفته است: از آن زنانی که برایشان حلال نیست.

«و به زنان باایمان بگو: دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند.»
(النُّور، ۳۱)

«خیانت چشمها» (غافر، ۱۹) (نگاههای دزدانه.) یعنی: نگریستن به چیزی که از آن منع شده است.

و زُهری گفت: نگریستن به دختری که به سن بلوغ نرسیده است صلاح نیست که به سوی

چیزی از (بدن) دختران نگریست که دیدن آن خوش می‌آید، هر چند دختر خردسال باشد.

و عطأ نگریستن را به سوی کنیزانی که در (بازار) مکه فروخته می‌شوند مکروه خوانده است، مگر آنکه قصد خریدن وی را داشته باشد.

۶۲۲۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَضْلَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَوْمَ النَّحْرِ خَلْفَهُ عَلَى عَجُزِ رَاحِلَتِهِ، وَكَانَ الْفَضْلُ رَجُلًا وَضِيئًا، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ لِلنَّاسِ يُفْتِيهِمْ، وَأَقْبَلَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ وَضِيئَةٌ تَسْتَفْتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَطَفِقَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، وَأَعْجَبَهُ حُسْنُهَا، فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، فَأَخْلَفَ بِيَدِهِ فَأَخَذَ بِذَقَنِ الْفَضْلِ، فَعَدَلَ وَجْهَهُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ فِي الْحَجِّ عَلَى عِبَادِهِ، أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ، فَهَلْ يَقْضِي عَنْهُ أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». [راجع: ۱۵۱۳، أخرجه مسلم: ۱۳۳٤].

۶۲۲۸ ـ از زُهری، از سُلیمان بن یَسار، روایت است که عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز نَحْر (دم ذی حجّه) فضل بن عباس را بر پشت سر خود بر سرین شتر خود سوار کرده بود، و فضل مردی خوش‌صورت بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شتر را توقّف داد تا به (سؤالات) مردم فتویَ بدهد. زنی از قبیلهٔ خَثعَم خوب صورت بود پیش آمد و از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فتویَ خواست. فضل به نگریستن آن زن مشغول شد و زیبایی وی او را به شگفت آورده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (پشت سر) نگریست و دید که فضل به سوی زن می‌نگرد، دست دراز کردو چانهٔ فضل را گرفت و روی او را از وی برگردانید.

آن زن گفت: یا رسول‌الله، همان حج فریضهٔ خدا بر بندگان اوست پدر مرا کهنسالی دریافته است، خودش را بر شتر استوار گرفته نمی‌تواند آیا حجِ وی ادا می‌شود اگر من از جانب وی حج بگزارم؟ آن حضرت فرمود: «آری.»

۶۲۲۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ بِالطُّرُقَاتِ». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَنَا

۶۲۲۹ ـ از زید بن اسلم، از عطأ بن یَسار روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آگاه باشید، و بپرهیزید از نشستن بر سر راهها.»

مِنْ مَجَالِسِنَا بُدٌّ نَتَحَدَّثُ فِيهَا ، فَقَالَ : « فَإِذْ أَبَيْتُمْ إِلا الْمَجْلِسَ ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ » . قَالُوا : وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « غَضُّ الْبَصَرِ ، وَكَفُّ الأَذَى ، وَرَدُّ السَّلامِ ، وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ » . [راجع : ۲۴۶۵ ، أخرجه مسلم : ۲۱۲۱ ، وفي السلام:۳].

گفتند: یا رسول‌الله، ما را از نشستن گریزی نیست زیرا در آنجا باهم صحبت می‌کنیم.» فرمود: «اگر نمی‌پذیرید مگر آنکه بنشینید، پس حقِ راه را بدهید.» گفتند: حقِ راه چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «فرود آوردن چشم (تا نظر به نامحرم نیفتد.) و خودداری از اذیّت مردم و پاسخ سلام و امر به معروف و نهی از منکر.»

۳- باب : السَّلامُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى

باب ـ ۳: السّلام، اسمی از اسمهای خدای تعالی است.

﴿ وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء:۸۶].

«چون به شما درود گفته شد، شما به (صورتی) بهتر از آن پاسخ بگویید. یا همان را (در پاسخ) برگردانید.»
(النساء، ۸۶)

۶۲۳۰- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَا : السَّلامُ عَلَى اللَّهِ قَبْلَ عِبَادِهِ ، السَّلامُ عَلَى جِبْرِيلَ ، السَّلامُ عَلَى مِيكَائِيلَ ، السَّلامُ عَلَى فُلانٍ وَفُلانٍ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ ، فَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلامُ ، فَإِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَقُلْ : التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ ، وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ : ذَلِكَ أَصَابَ كُلَّ عَبْدٍ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ بَعْدُ مِنَ الْكَلامِ مَا شَاءَ » . [راجع : ۸۳۱ ، أخرجه مسلم : ۴۰۲].

۶۲۳۰ - از اعمش، از شقیق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: آنگاه که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز می‌گزاردیم می‌گفتیم: سلام بر خدا، پیش از (سلام) بر بندگان وی، سلام بر جبرییل سلام بر میکاییل، سلام بر فلان و فلان. چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز را تمام کرد رو به سوی ما کرد و فرمود: «همانا خداوند خود سلام است، پس هر یک از شما که در نماز می‌نشیند باید بگوید:التَحیّاتُ للهِ، وَالصَّلواتُ، وَالطَّیّباتُ، السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّها النَّبیُّ وَ رَحمَةُاللهِ وَ بَرَکاتُهُ، السَّلامُ عَلَینا وَ عَلَی عِبادِاللهِ الصّالِحین.۱ پس همانا کسی که این را بگوید (سلام وی) به هر بندهٔ شایسته

۱- ترجمة: همهٔ درودها و نمازها و نیکوییها برای خداست. سلام و رحمت خدا و برکات وی بر تو باد، ای پیامبر(ص) سلام بر ما و همهٔ بندگان شایستهٔ خدا، گواهی می‌دهم که معبودی نیست، معبود بر حق به‌جز خدا و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستادهٔ اوست.

که در آسمان و زمین است می‌رسد ـ سپس بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَّا اللهُ و أَشْهَدُو أَنَّ محمداً عَبدُهُ و رسولُهُ: پس از آن هر سخن (دعایی) که می‌خواند اختیار کند.

٤- باب: تَسْلِيمِ الْقَلِيلِ عَلَى الْكَثِيرِ

باب ـ ۴: سلام کردن گروهی کوچک به گروه بزرگ.

٦٢٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». [انظر: ٦٢٣٢، ٦٢٣٣، ٦٢٣٤، أخرجه مسلم: ٢١٦٠، بلفظ: الراكب على الماشي والماشي..].

۶۲۳۱ ـ از مَعمر، از همّام بن مُنبِّه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خردسال بر کلانسال سلام بدهد و رونده بر نشسته سلام بدهد و گروهی اندک بر گروهی انبوه سلام بدهد.»

٥- باب: يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي

باب ـ ۵: سواره بر پیاده سلام بدهد.

٦٢٣٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زِيَادٌ: أَنَّهُ سَمِعَ ثَابِتًا مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». [راجع: ٦٢٣١، أخرجه مسلم: ٢١٦٠].

۶۲۳۲ ـ از زیاد از ثابت مولی عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: از ابوهریره شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سواره بر پیاده، و پیاده بر نشسته، و گروهی اندک بر گروهی انبوه سلام بدهد.»

٦- باب: يُسَلِّمُ الْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ

باب ـ ۶: پیاده بر نشسته سلام بدهد.

٦٢٣٣- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زِيَادٌ: أَنَّ ثَابِتًا أَخْبَرَهُ، وَهُوَ مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى

۶۲۳۳ ـ از زیاد، از ثابت مولی عبدالرحمن بین زید، روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سواره بر پیاده، و پیاده بر نشسته و گروهی اندک بر گروهی انبوه سلام بدهد.»

الْكَثِيرِ». [راجع : ٦٢٣١ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٠]

٧- باب : يُسَلِّمُ الصَّغِيرِ عَلَى الْكَبِيرِ

٦٢٣٤- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». [راجع : ٦٢٣١، أخرجه مسلم : ٢١٦٠ ، بلفظ «الراكب على الماشي»]

باب ـ ۷: خرد بر بزرگ سلام بدهد.

۶۲۳۴ ـ از صُفوان بن سُلَیم، از عطاء بن یَسار از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خرد بر بزرگ، و رونده بر نشسته و گروه اندک بر گروه زیاد سلام بدهد.»

٨- باب : إِفْشَاءِ السَّلامِ

٦٢٣٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ : بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ ، وَنَصْرِ الضَّعِيفِ ، وَعَوْنِ الْمَظْلُومِ ، وَإِفْشَاءِ السَّلامِ ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ . وَنَهَى عَنِ الشُّرْبِ فِي الْفِضَّةِ ، وَنَهَانَا عَنْ تَخَتُّمِ الذَّهَبِ ، وَعَنْ رُكُوبِ الْمَيَاثِرِ ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ ، وَالدِّيبَاجِ ، وَالْقَسِّيِّ ، وَالإِسْتَبْرَقِ . [راجع : ١٢٣٩ ، أخرجه مسلم : ٢٠٦٦]

باب ـ ۸: پخش کردن سلام.

۶۲۳۵ ـ از مُعاویهٔ بن سُوَید بن مُقرِّن روایت است که براء بن عازِب(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به هفت چیز امر کرد: به عیادت مریض، و همراهی جنازه و دعای (رحمت) بر عطسه‌زننده، و یاری رساندن ضعیف، و کمک به مظلوم، و پخش کردن سلام و نیکویی با سوگندخورنده (تا از ایفای سوگندش برآید) و آن حضرت ما را از نوشیدن در ظرف نقره منع کرد و همچنان ما را از انگشتر طلا و پوشش ابریشمی بر روی زین و پوشیدن حریر و دیباج، و قسّی و استبرق منع کرده است.

٩- باب : السَّلامِ لِلْمَعْرِفَةِ وَغَيْرِ الْمَعْرِفَةِ

٦٢٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ : أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ ؟ قَالَ : «تُطْعِمُ

باب ـ ۹: سلام بر شناس و ناشناس.

۶۲۳۶ ـ از یزید، از ابوالخیر روایت است که عبدالله بن عَمرو روایت است که گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسید:

الطَّعَامَ ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ ، عَلَى مَنْ عَرَفْتَ ، وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ» . [راجع : ۱۲ ، اخرجه مسلم : ۳۹].

۶۲۳۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ ، يَلْتَقِيَانِ : فَيَصُدُّ هَذَا وَيَصُدُّ هَذَا ، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ» .

وَذَكَرَ سُفْيَانُ : أَنَّهُ سَمِعَهُ مِنْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ . [راجع: ۶۰۷۷ ، اخرجه مسلم : ۲۵۶۰].

۱۰- باب : آيَةِ الْحِجَابِ

۶۲۳۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّهُ كَانَ ابْنَ عَشْرِ سِنِينَ ، مَقْدَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، فَخَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَشْرًا حَيَاتَهُ ، وَكُنْتُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِشَأْنِ الْحِجَابِ حِينَ أُنْزِلَ ، وَقَدْ كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ ، وَكَانَ أَوَّلَ مَا نَزَلَ فِي مُبْتَنَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ بِهَا عَرُوسًا ، فَدَعَا الْقَوْمَ فَأَصَابُوا مِنَ الطَّعَامِ ثُمَّ خَرَجُوا ، وَبَقِيَ مِنْهُمْ رَهْطٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَطَالُوا الْمُكْثَ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَرَجَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ كَيْ يَخْرُجُوا ، فَمَشَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَشَيْتُ مَعَهُ ، حَتَّى جَاءَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، ثُمَّ ظَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُمْ خَرَجُوا ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ

کدام اسلام (صفت مسلمان) نیکوتر است؟ آن حضرت فرمود: «خوراندن طعام و گفتن سلام بر کسی که او را می‌شناسی و بر کسی که او را نمی‌شناسی.»

۶۲۳۷ ـ از سُفیان، از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت است که ابوایُّوب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه روز از برادر مسلمان خود دوری گزیند (و سلام نکند) و چون با یکدیگر روبه‌رو شوند، یکی به این سو روی گرداند و دیگری به آن سو روی گرداند و بهتر آنها کسی است که به سلام آغاز می‌کند.»

و از سفیان یاد شده است که وی این حدیث را از زُهری سه بار شنیده است.

باب ـ ۱۰: آیهٔ حجاب.

۶۲۳۸ ـ از یُونس، از ابن شهاب (زُهری) روایت است که انس بن مالک مرا خبر داده است، اینکه: مرا خبر داده است اینکه: هنگام آمدن رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به مدینه، من پسری ده ساله بودم و ده سال هم در دوران حیات آن حضرت در خدمت رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم و من داناترین مردم دربارهٔ نزول آیهٔ حجاب بودم، آنگاه که آیه نازل شد. و همانا اُبَی بن کَعب در این مورد از من سؤال می‌کرد و نخستین باری که نازل شد در زفاف رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با زینب بنت جحش بود، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به دامادی صبح کرد. مردم را به غذا فرا خواند، سپس (خوردند) و برآمدند و تنی چند

حَتَّى دَخَلَ عَلَى زَيْنَبَ ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ لَمْ يَتَفَرَّقُوا ، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَعْتُ مَعَهُ ، حَتَّى بَلَغَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، فَظَنَّ أَنْ قَدْ خَرَجُوا ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ ، فَإِذَا هُمْ قَدْ خَرَجُوا ، فَأُنْزِلَ آيَةُ الْحِجَابِ ، فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا . [راجع : ۴۷۹۱ ، أخرجه مسلم : ۱۴۲۸ ، النكاح برقم: ۸۹].

از ایشان نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ایستادند. این ایستادن را طولانی کردند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از خانه) راهی شد و من همراهش راهی شدم تا باشد که آنها نیز بیرون روند تا آنکه آن حضرت بر آستانهٔ خانهٔ عایشه رسید. آنگاه رسوالله (صلی‌الله علیه وسلّم) گمان کردند آنها برآمدند. سپس آن حضرت برگشت و من همراهش برگشتم تا آنکه به خانهٔ زینب درآمد، آنها همچنان نشسته بودند و پراکنده نشده بودند. سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برگشت و من همراهش برگشتم تا به آستانهٔ خانهٔ عایشه رسید، به گمان اینکه آنها برآمده باشند. سپس آن حضرت برگشت و من نیز همراهش برگشتم، آنگاه ایشان برآمده بودند. آیهٔ حجاب نازل شد و آن حضرت میان من و میان خود (و همسر خود) پرده افکند.

۶۲۳۹- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ : قَالَ أَبِي : حَدَّثَنَا أَبُو مِجْلَزٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ زَيْنَبَ ، دَخَلَ الْقَوْمُ فَطَعِمُوا ، ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ ، فَأَخَذَ كَأَنَّهُ يَتَهَيَّأُ لِلْقِيَامِ فَلَمْ يَقُومُوا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ ، فَلَمَّا قَامَ قَامَ مَنْ قَامَ مِنَ الْقَوْمِ وَقَعَدَ بَقِيَّةُ الْقَوْمِ ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَاءَ لِيَدْخُلَ ، فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ قَامُوا فَانْطَلَقُوا ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ ، فَذَهَبْتُ أَدْخُلُ فَأَلْقَى الْحِجَابَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ . الآيَةَ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : فِيهِ مِنَ الْفِقْهِ : أَنَّهُ لَمْ يَسْتَأْذِنْهُمْ حِينَ قَامَ وَخَرَجَ ، وَفِيهِ : أَنَّهُ تَهَيَّأَ لِلْقِيَامِ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَقُومُوا . [راجع : ۴۷۹۱ ، أخرجه مسلم : ۱۴۲۸ ، النكاح : ۸۹].

۶۲۳۹ ـ از معتَمِر، از ابومِجلَزِم روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زینب ازدواج کرد، مردم درآمدند و غذا خوردند، سپس نشستند و با یکدیگر صحبت کردند. آن حضرت (حالتی) گرفت که برای برخاستن (و برآمدن) آماده است، ولی مردم برنخاستند، چون آن حضرت این حالت را دید برخاست کسانی از آن گروه برخاستند و بقیهٔ آنها همچنان نشسته بودند و همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بازآمد که به خانه درآید و مردم نشسته بودند. سپس مردم برخاستند و راهی شدند من به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خبر دادم، آن حضرت آمد و به خانه درآمد من هم رفتم که درآیم، آن حضرت میان من و میان خود پرده افکند، و خدای تعالی

نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اطاقهای پیامبر نشوید.»
(احزاب، ۵۳)

۶۲۴۰- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، قَالَتْ: فَلَمْ يَفْعَلْ، وَكَانَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ يَخْرُجْنَ لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، وَكَانَتِ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَرَآهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ فِي الْمَجْلِسِ، فَقَالَ: عَرَفْتُكِ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يُنْزَلَ الْحِجَابُ، قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آيَةَ الْحِجَابِ. [راجع: ١٤٦، اخرجه مسلم: ٢١٧٠].

۶۲۴۰ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: عمر بن خطّاب به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گفت: زنان خود را در حجاب کن. آن حضرت این کار را نکرد. و زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شبانگاه (برای قضای حاجت) به سوی مَناصِع می‌رفتند. سَوده بنت زَمعَه (شبی) بیرون رفت و او زنی بلندقامت بود. عمر بن خطّاب که با مردم نشسته بود او را دید و گفت: ای سَودة، تو را شناختم، و او به نزول آیهٔ حجاب بسیار علاقمند بود. سپس خدای عزَّوَجَلَّ آیهٔ حجاب را نازل کرد.

١١- باب: الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ

باب ـ ۱۱: اجازه گرفتن به خاطر چشم دوختن (نگاه دزدانه)

۶۲۴۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: حَفِظْتُهُ كَمَا أَنَّكَ هَا هُنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: اطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرٍ فِي حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ، فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُ، لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». [راجع: ٥٩٢٤، اخرجه مسلم: ٢١٥٦].

۶۲۴۱ ـ از سُفیان روایت است که زُهری گفت: این حدیث را چنان یاد گرفته‌ام مانند اینکه تو در اینجا می‌باشی که سهل بن سعد گفت: مردی از سوراخ خانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به درون نگریست و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با شانهٔ آهنین سر خود را می‌خارید. آن حضرت فرمود: «اگر می‌دانستم که تو (دزدانه) نگاه می‌کنی، با آن در چشم تو می‌زدم، همانا اجازه گرفتن به خاطر نگریستن لازم گردانیده شده است.»

٦٢٤٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَجُلًا اطَّلَعَ مِنْ بَعْضِ حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بِمِشْقَصٍ، أَوْ: بِمَشَاقِصَ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَخْتِلُ الرَّجُلَ لِيَطْعُنَهُ. [انظر: ٦٨٨٩، ٦٩٠٠، أخرجه مسلم: ٢١٥٧]

٦٢٤٢ ـ از حمّاد بن زید، از عبیدالله بن ابوبکر روایت است که انس بن مالک گفت: مردی از سوراخ خانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به درون نگریست، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیکانی را در دست گرفت و برخاست، گویی اکنون به سوی آن حضرت می‌نگردم که می‌خواست با آن پیکان بر وی بزند.

١٢- باب: زِنَى الْجَوَارِحِ دُونَ الْفَرْجِ

باب ـ ۱۲: زنای اعضای بدن، به‌جز شرمگاه.

٦٢٤٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ أَرَ شَيْئًا أَشْبَهَ بِاللَّمَمِ مِنْ قَوْلِ أَبِي هُرَيْرَةَ.

وَحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَشْبَهَ بِاللَّمَمِ مِمَّا قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ، فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ، وَزِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَيُكَذِّبُهُ». [انظر: ٦٦١٢، أخرجه مسلم: ٢٦٥٧]

٦٢٤٣ ـ از سُفیان، از ابن طاووس، از پدرش روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: چیزی را شبیه‌تر از لَمَمْ (گناه صغیره) نظر به قول ابوهریرهٔ ندیده‌ام و مَعمَر از ابن طاووس، از پدرش از ابن عباس روایت کرده که گفت: چیزی را شبیه‌تر از لَمَمْ نظر به قول ابوهریره ندیده‌ام، وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده که فرموده است: «همانا خداوند بهرهٔ پسر آدم را از زنا نوشته است، که ناگزیر آن را دریابد، زنای چشم، نگریستن (به نامحرم) است، و زنای زبان، سخن گفتن است، و نفس به آن اشتیاق و میل می‌کند، و شرمگاه همهٔ آن را تصدیق یا تکذیب می‌کند.»

١٣- باب: التَّسْلِيمِ وَالاسْتِئْذَانِ ثَلَاثًا

باب ـ ۱۳: سلام کردن و اجازه گرفتن سه بار.

٦٢٤٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا سَلَّمَ سَلَّمَ ثَلَاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا. [راجع: ٩٤]

٦٢٤٤ ـ از عبدالله بن مَثَنّی، از ثُمامة بن عبدالله روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون سلام می‌کرد (تا اجازهٔ ورود بگیرد) سه بار

سلام می‌کرد (اگر اجازه نمی‌یافت برمی‌گشت) و چون جمله‌ای را می‌گفت (که فهم آن آسان نبود) آن را سه بار می‌گفت.

٦٢٤٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : كُنْتُ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الأَنْصَارِ ، إِذْ جَاءَ أَبُو مُوسَى كَأَنَّهُ مَذْعُورٌ ، فَقَالَ : اسْتَأْذَنْتُ عَلَى عُمَرَ ثَلاثًا ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي فَرَجَعْتُ ، فَقَالَ : مَا مَنَعَكَ ؟ قُلْتُ : اسْتَأْذَنْتُ ثَلاثًا فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي فَرَجَعْتُ ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا اسْتَأْذَنَ أَحَدُكُمْ ثَلاثًا فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فَلْيَرْجِعْ » . فَقَالَ : وَاللَّهِ لَتُقِيمَنَّ عَلَيْهِ بَيِّنَةً ، أَمِنْكُمْ أَحَدٌ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَقَالَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ : وَاللَّهِ لا يَقُومُ مَعَكَ إِلا أَصْغَرُ الْقَوْمِ ، فَكُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ فَقُمْتُ مَعَهُ ، فَأَخْبَرْتُ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَلِكَ .

وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنِي ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ ابْنُ خُصَيْفَةَ ، عَنْ بُسْرٍ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ : بِهَذَا . [راجع : ٢٠٦٢ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٣] .

٦٢٤٥ـ از بُسْر بن سعید، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: در یکی از مجالس انصار بودم که ابوموسی (اشعری) آمد، گویی وی هراسان بود و گفت: سه بار از عمر اجازه خواستم، به من اجازه نداد، برگشتم (آنگاه که عمر از آمدن و بازگشت من آگاه شده بود) به من گفت: تو را چه چیز مانع شد (که نزدم نیامدی)؟ گفتم: از تو سه باز اجازه خواستم و تو به من اجازه ندادی. من هم برگشتم، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر یکی از شما سه بار اجازه بخواهد و به وی اجازه داده نشود، باید که بازگردد.» عمر گفت: به خدا سوگند که باید بر این گفتهٔ‌خود شاهد بیاوری. آیا یکی از شما (اهل مجلس) این گفته را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است؟ اُبَی بن کعب گفت: به خدا سوگند که هیچ یک (از ما برای ادای شهادت) تو را همراهی نخواهد کرد، مگر خردترین این مردم. (ابوسعید می‌گوید) خردترین مردم من بودم، همراه ابوموسی رفتم و به عمر خبر دادم که همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) این را فرمود: «و ابن مُبارک گفت: از ابن عُیَیْنه، از یزید بن خُصَیفه از بُسر روایت است که ابوسعید همین حدیث را گفته است.[1]

١٤- باب : إِذَا دُعِيَ الرَّجُلُ فَجَاءَ هَلْ يَسْتَأْذِنُ

باب ـ۱۴: اگر مردی فراخوانده شود و بیاید، آیا اجازه بخواهد.

قَالَ سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « هُوَ إِذْنُهُ » .

۱- در اخیر حدیث (۶۲۴۵) در تیسیرالقاری این عبارت آمده است: قال ابوعبدالله: اراد التثبت لا أنْ لا يُجيز خبرالواحد. یعنی: ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: عمر خواست تا این دعا به اثبات برسد نه اینکه خبر واحد را (حدیثی که یک راوی دارد) جایز نمی‌دانست.

سعید از قتاده، از ابو رافع از ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده که: «همین (فراخواندن) اجازه است.»

٦٢٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ . وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ : أَخْبَرَنَا مُجَاهِدٌ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : دَخَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَجَدَ لَبَنًا في قَدَحٍ ، فَقَالَ : « أَبَا هِرٍّ ، الْحَقْ أَهْلَ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ إِلَيَّ » . قال : فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ ، فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا . [راجع : ٥٣٧٥] .

٦٢٤٦ ـ از عُمَر بن ذَر، از مُجاهد روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به خانه‌اش) درآمدم، آن حضرت ظرفی دید که در آن شیر است. گفت: «ای ابوهِر، نزد اهل صُفّه (مهاجران فقیر) برو و آنها را نزد من فراخوان.» ابوهریره می‌گوید: نزد آنان رفتم و آنان را فرا خواندم، آنها آمدند و اجازهٔ ورود خواستند، آن حضرت به ایشان اجازه داد و درآمدند.

١٥- باب : التَّسْلِيمِ عَلَى الصِّبْيَانِ

باب ـ ۱۵: سلام بر کودکان.

٦٢٤٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَيَّارٍ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ، وقَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْعَلُهُ . [أخرجه مسلم : ٢١٦٨] .

٦٢٤٧ ـ از سیّار، از ثابت بُنانی روایت است که گفت: انس بن مالک (رضی‌الله عنه) بر کودکان گذشت و برایشان سلام کرد و گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنین می‌کرد.

١٦- باب : تَسْلِيمِ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ ، وَالنِّسَاءِ عَلَى الرِّجَالِ

باب ـ ۱۶: سلام کردن مردان بر زنان و زنان بر مردان.

٦٢٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ قال : كُنَّا نَفْرَحُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، قُلْتُ : وَلِمَ ؟ قال : كَانَتْ لَنَا عَجُوزٌ ، تُرْسِلُ إِلَى بُضَاعَةَ - قال ابْنُ مَسْلَمَةَ : نَخْلٍ بِالْمَدِينَةِ - فَتَأْخُذُ مِنْ أُصُولِ السِّلْقِ ، فَتَطْرَحُهُ في قِدْرٍ ، وَتُكَرْكِرُ حَبَّاتٍ مِنْ شَعِيرٍ ، فَإِذَا صَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ انْصَرَفْنَا ، وَنُسَلِّمُ عَلَيْهَا فَتُقَدِّمُهُ إِلَيْنَا ، فَنَفْرَحُ مِنْ أَجْلِهِ ، وَمَا كُنَّا نَقِيلُ وَلَا نَتَغَدَّى إِلَّا بَعْدَ

٦٢٤٨ ـ از ابن ابی حازِم، از پدرش روایت است که سَهل گفت: ما در روز جمعه خوش می‌بودیم. ابوحازم می‌گوید: به سهل گفتم: چرا؟ گفت: پیرزنی (از آشنایان ما) کسی را به بُضاعه می‌فرستاد، ابن مسلمه گفته است که بُضاعه، نخلستانی در مدینه بود، وی بیخ سبزهٔ سِلْق را درمی‌آورد و در دیگ می‌انداخت

الْجُمُعَةِ . [راجع : ٩٣٨ ، أخرجه مسلم : ٨٥٩ ، آخره]

و دانه‌هـای جو را بـر آن می‌افزود و می‌پخت. چون نماز جمعه را می‌گزاردیم، برمی‌گشـتیم و بر آن زن سـلام می‌کردیم، وی همان غذا را به ما می‌آورد. و به همین سـبب بسـیار خوش بودیم و چنـان بود که (در آن زمان) نه خواب چاشـتگاهی می‌کردیم و نه غذایی می‌خوردیم مگر در روز جمعه.

٦٢٤٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا عَائِشَةُ هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ» . قَالَتْ : قُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، تَرَى مَا لَا نَرَى ، تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ .

تَابَعَهُ شُعَيْبٌ .

وَقَالَ يُونُسُ وَالنُّعْمَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : وَبَرَكَاتُهُ . [راجع : ٣٢١٧ ، أخرجه مسلم : ٢٤٤٧]

٦٢٤٩ ـ از مَعمـر، از زُهـری، از ابی‌سَـلمة بن عبدالرحمن روایت اسـت که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای عایشـه، این جبرییل است که بر تو سلام می‌گوید.»

عایشـه مـی‌گوید: گفتم: و سلام و رحمت خدا بر وی باد. آنچه تو می‌بینی ما نمی‌بینیم، مرادش (خطاب) به رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. متابعت کرده است (معمر را) شعیب.

و یونـس و نُعمـان از زُهـری چنیـن روایت کرده‌اند: وَ بَرَکاتُه (یعنی عایشـه گفته است: و سلام و رحمت خدا و برکات او بر وی باد.)

١٧ - باب : إِذَا قَالَ : مَنْ ذَا ؟ فَقَالَ : أَنَا

باب ـ ۱۷: اگر کسی بگوید: کیستی؟ بگوید: منم.

٦٢٥٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَى أَبِي ، فَدَقَقْتُ الْبَابَ ، فَقَالَ : «مَنْ ذَا» . فَقُلْتُ : أَنَا ، فَقَالَ : «أَنَا أَنَا» . كَأَنَّهُ كَرِهَهَا . [راجع : ٢١٢٧ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٥ ، بدون ذكر «الدين»] .

٦٢٥٠ ـ از شُـعبه، از محمد بن مُنکدِر روایت اسـت که گفت: از جابر بـن عبدالله (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: به خاطر قرضی که بر پدرم بود، نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) رفتم، دروازه را که کوبیدم، فرمود: «کیسـتی؟» گفتم: من. فرمود: «من، من» گویی آن حضرت را خوش نیامـد (از اینکه نام خود را نگفتم، با سلام آغاز نکردم).

١٨- باب : مَنْ رَدَّ فَقَالَ : عَلَيْكَ السَّلَامُ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : وعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « رَدَّ الْمَلَائِكَةُ عَلَى آدَمَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ » . [راجع : ٣٣٢٦] .

٦٢٥١- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ ، فَصَلَّى ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَعَلَيْكَ السَّلَامُ ، ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ » . فَرَجَعَ فَصَلَّى ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ ، فَقَالَ : « وَعَلَيْكَ السَّلَامُ ، فَارْجِعْ فَصَلِّ ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ » . فَقَالَ فِي الثَّانِيَةِ ، أَوْ فِي الَّتِي بَعْدَهَا : عَلِّمْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : « إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَأَسْبِغِ الْوُضُوءَ ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ، ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَسْتَوِيَ قَائِمًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا » .

وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ فِي الْأَخِيرِ : « حَتَّى تَسْتَوِيَ قَائِمًا » .

[راجع : ٧٥٧ ، أخرجه مسلم : ٣٩٧] .

٦٢٥٢- حَدَّثَنَا ابْنُ بَشَّارٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي سَعِيدٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا » . [راجع : ٧٥٧ ، أخرجه مسلم : ٣٩٧ ، مطولاً] .

باب ـ ١٨: کسی که به پاسخ بگوید: عَلَيْكَ السَّلامُ (سلام بر تو)[1]

و عایشه گفت: وَ عَلَيهِ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ «سلام و رحمت خدا بر تو باد.»

٦٢٥١ ـ از عبیدالله، از سعید بن ابی‌سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی به مسجد درآمد و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در گوشهٔ مسجد نشسته بود. آن مرد نماز گزارد و سپس آمد و بر آن حضرت سلام کرد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «وَ عَلَيكَ السَّلامُ، بازگرد و نماز بگزار، همانا نماز نگزارده‌ای.» وی بازگشت و نماز گزارد، سپس آمد و سلام کرد آن حضرت فرمود: «و علیک السلام» باز گرد و نماز بگزار همانا نماز نگزارده ای» آن مرد برای بار دوم یا بعد از آن گفت: برایم خواندن نماز را بیاموز یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: «آنگاه که می‌خواهی نماز بپا داری، وضو را کامل کن، سپس به قبله روی کن و تکبیر (تحریمه) بگوی، سپس آنچه برای تو از قرآن آسان است، همان را بخوان[2] سپس رکوع کن تا در رکوع آرام گیری، سپس خود را بلند کن تا راست بایستی، سپس سجده کن تا در سجده آرام گیری، سپس از سجده بلند شو تا آرام بنشینی، سپس سجده کن تا در سجده آرام گیری، سپس از سجده بلند شو تا آرام بنشینی سپس در همهٔ نمازهایت به این منوال عمل کن.» و ابواُسامه در لفظ اخیر (به روایت از آن حضرت) گفته است: «تا آنکه راست بایستی.»

٦٢٥٢ ـ از یحیی، از عُبیدالله، از سعید، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر

١- یعنی همان لفظ «سلام» را در پاسخش بگوید و کلمات «رحمةالله» «و برکاته» را نیفزاید.

٢- از این فرمودهٔ آن حضرت معلوم شد که سوره فاتحه (الحمدلله...) در نماز فرض نبوده است. (امام ابوحنیفه آن را واجب می‌داند نه فرض.

(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سپس بلند شو تا آرام بنشینی.»

١٩- باب: إِذَا قَالَ: فُلَانٌ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ

٦٢٥٣- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ: سَمِعْتُ عَامِرًا يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «إِنَّ جِبْرِيلَ يُقْرِئُكِ السَّلَامَ». قَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ. [راجع: ٣٢١٧، أخرجه مسلم: ٢٤٤٧].

باب ـ ۱۹: آنگاه که کسی بگوید: فلان بر تو سلام می‌گوید.

٦٢٥٣ ـ از عامر، از ابوسلَمهٔ بن عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) به وی گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به عایشه گفت: «جبرییل بر تو سلام می‌رساند.» عایشه گفت: و بر او سلام و رحمت خدا باد.

٢٠- باب: التَّسْلِيمِ فِي مَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ

٦٢٥٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ حِمَارًا، عَلَيْهِ إِكَافٌ تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ، وَأَرْدَفَ وَرَاءَهُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، وَهُوَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَذَلِكَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ فِي مَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ، وَفِيهِمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، قَالَ ابْنُ رَوَاحَةَ: اغْشَنَا فِي مَجَالِسِنَا فَإِنَّا

باب ـ ۲۰: سلام کردن بر مجلسی که مسلمانان و مشرکان یکجا باشند.

٦٢٥٤ ـ از مَعمَر، از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که اُسامهٔ بن زید او را خبر داده است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد که در زیر پالان آن چادری فدکیه انداخته شده بود و اُسامه بن زید بر پشت سر آن حضرت بر خر سوار بود و آن حضرت به عیادت سَعد بن عُباده به قبیلهٔ بنی حارث بن خَزرج می‌رفت، و این پیش از جنگ بَدر بود، تا آنکه بر مجلسی گذشت که در آن از مسلمانان و مشرکان بت‌پرست و یهود گرد آمده بودند و در میان آنها عبدالله بن اُبَی بن سُلُول (از منافقان) و عبدالله بن رواحَه (از مسلمانان) بودند. آنگاه که گردوخاکِ رفتار خر فضای مجلس را فرا گرفت، عبدالله بن اُبی، بینی خود را با ردای خود پوشانید و سپس

نُحِبُّ ذَلِكَ ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاثَبُوا ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ ، ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، فَقَالَ : « أَيْ سَعْدُ ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ - يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ - قَالَ كَذَا وَكَذَا » . قَالَ : اعْفُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاصْفَحْ ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ ، وَلَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ ، فَيُعَصِّبُونَهُ بِالْعِصَابَةِ ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ شَرِقَ بِذَلِكَ ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ ، فَعَفَا عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ .

[راجع : ۲۹۸۷ ، اخرجه مسلم : ۱۷۹۸] .

گفت: ما را خاک‌آلود نکنید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر ایشان سلام کرد، سپس توقّف کرد و از خر فرود آمد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و برایشان قرآن خواند.

عبدالله بن اُبی بن سلول گفت: ای مرد، اگر آنچه می‌گویی راست باشد از آن چیزی بهتر نیست، ما را در مجالس ما اذیت مکن پس به خانهٔ خود برو و هر کس از ما نزد تو آمد بر وی قصه کن. ابن رواحه (به آن حضرت) گفت: مجالس ما را خاک‌آلود کن، همانا ما آن را دوست می‌داریم، سپس مسلمانان و مشرکان و یهود به دشنام دادن همدیگر پرداختند تا آنکه می‌خواستند دست به گریبان شوند و جنگ کنند، ولی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیوسته آنان را باز می‌داشت و به آرامش فرا می‌خواند. سپس آن حضرت بر مرکب خود سوار شد تا آنکه بر سعد بن عُباده درآمد و گفت: «ای سعد، آیا نشنیدی که ابوحُباب چه گفته است؟ ـ مراد از آن حضرت، عبدالله بن اُبی بود ـ چنین و چنان گفته است.»

سعد گفت: او را عفو کن یا رسول‌الله، و از وی درگذر، به خدا سوگند، که خدا به تو ارزانی داشته، آنچه ارزانی داشته است، و همانا مردم این شهر بر آن بودند که او را تاج‌گذاری کنند و دستار (پادشاهی) بر سر وی نهند، چون خدا با حقّی که به تو ارزانی داشت او را رد نمود، به همین سبب اندوهگین شده است، چنانکه دیدی، از وی چنین عملی سر زده است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را عفو کرد.

٢١- باب : مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى مَنِ اقْتَرَفَ ذَنْبًا ،

وَلَمْ يَرُدَّ سَلامَهُ ، حَتَّى تَتَبَيَّنَ تَوْبَتُهُ ، وَإِلَى مَتَى تَتَبَيَّنُ تَوْبَةُ الْعَاصِي .

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو : لا تُسَلِّمُوا عَلَى شَرَبَةِ الْخَمْرِ.

باب ـ ۲۱: کسی که سلام نمی‌کند بر کسی که گناهی کرده است، و سلام کسی را پاسخ نمی‌دهد تا (قبول) توبه‌اش آشکار نشود، و تا چه زمانی توبهٔ گناهکار آشکار می‌شود.

و عبدالله بن عمر گفت: بر باده‌نوشان سلام نکنید.

٦٢٥٥- حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ : يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ تَبُوكَ ، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلامِنَا ، وَآتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلامِ أَمْ لا ؟ حَتَّى كَمَلَتْ خَمْسُونَ لَيْلَةً ، وَآذَنَ النَّبِيُّ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى الْفَجْرَ . [راجع : ٢٧٥٧ ، أخرجه مسلم : ٧١٦ ، بقطعة ليست في هذه الطريق و ٢٧٦٩ ، مطولاً] .

٦٢٥٥ ـ از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب، از عبدالله بن کعب روایت است که گفت: از کعب بن مالک شنیدم که دربارهٔ تخلّف خود از شرکت در غزوهٔ تبوک می‌گفت: و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مردم را از سخن گفتن با ما منع کرد. من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌آمدم و بر وی سلام می‌کردم، و با خود می‌گفتم آیا آن حضرت به پاسخ سلام من، لبان خود را حرکت داده است یا نه؟ تا آنکه پنجاه شب (این حالت) دوام یافت، و آنگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را آگاه کرد که خدا توبهٔ ما را قبول کرده است، و آن هنگام نماز صبح بود.

٢٢- باب : كَيْفَ الرَّدُّ عَلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ بِالسَّلامِ

باب ـ ۲۲: سلام اهل ذمه چگونه پاسخ داده شود.

٦٢٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَفَهِمْتُهَا فَقُلْتُ : عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا

٦٢٥٦ ـ از زُهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: تنی چند از یهود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و گفتند: السّامُ عَلَيکَ. من فهمیدم و گفتم: عَلَيکَ السّامُ وَ للَّعْنَةُ (مرگ و لعنت بر شما باد). رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «نرمی و مدارا کن ای عایشه، همانا خداوند در همهٔ کارها

قَالُوا؟ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَقَدْ قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ».
[راجع: ٢٩٣٥، أخرجه مسلم: ٢١٦٥].

نرمی را دوست می‌دارد.»
گفتم: یا رسول‌الله، آیا نشنیدی که چه گفتند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا گفتم: و عَلَیکم.» (هر آنچه گفتید بر شما باد.)

٦٢٥٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمُ الْيَهُودُ، فَإِنَّمَا يَقُولُ أَحَدُهُمْ: السَّامُ عَلَيْكَ، فَقُلْ: وَعَلَيْكَ». [انظر: ٦٩٢٨، أخرجه مسلم: ٢١٦٤، بلفظ "السام عليكم"].

٦٢٥٧ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر یهود بر شما سلام کند، پس اگر یکی از آنان گفت: السّام‌عَلَیک. بگویید وَ عَلَیک.» (بر تو باد.)

٦٢٥٨- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَقُولُوا: وَعَلَيْكُمْ». [انظر: ٦٩٢٦، أخرجه مسلم: ٢١٦٣].

٦٢٥٨ ـ از عبیدالله بن ابوبکر بن انس روایت است که انس بن مالک گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که اهل کتاب بر شما سلام کنند، بگویید: وَ عَلَیکُم.» (بر شما باد.)

٢٣- باب: مَنْ نَظَرَ فِي كِتَابِ مَنْ يُحْذَرُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لِيَسْتَبِينَ أَمْرُهُ

باب ـ ۲۳: کسی که نامهٔ کسی را ببیند که مظنون به مخالفت با مسلمانان است تا حالت وی افشا گردد.

٦٢٥٩- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ بُهْلُولٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ قال: حَدَّثَنِي حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ وَأَبَا مَرْثَدٍ الْغَنَوِيَّ، وَكُلُّنَا فَارِسٌ، فَقَالَ: «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ بِهَا امْرَأَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مَعَهَا صَحِيفَةٌ مِنْ حَاطِبِ ابْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ». قال: فَأَدْرَكْنَاهَا تَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهَا حَيْثُ قال لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قال: قُلْنَا: أَيْنَ الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكِ؟ قَالَتْ: مَا مَعِي كِتَابٌ، فَأَنَخْنَا بِهَا، فَابْتَغَيْنَا فِي رَحْلِهَا فَمَا وَجَدْنَا شَيْئًا، قال صَاحِبَايَ: مَا نَرَى كِتَابًا، قال: قُلْتُ: لَقَدْ عَلِمْتُ مَا كَذَبَ رَسُولُ

٦٢٥٩ ـ از سعد بن عَبَیده، از ابی‌عبدالرحمن سُلَمی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، من و زُبیر بن عوّام و ابومَرْثَد غَنَوی را فرستاد و همهٔ ما سواره بودیم و گفت: «راهی شوید تا به موضع باغ خاخ برسید، در آنجا زنی از مشرکین است که همراه وی نامه‌ای از حاطِب ابن ابی بَلْتَعه است که به مشرکان (مکه) فرستاده است.»
ما آن زن را که سوار بر شترش روان بود به همان موضعی دریافتیم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفته بود. به وی گفتیم: نامه‌ای که

اللَّهِ ﷺ ، وَالَّذِي يُحْلَفُ بِهِ ، لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لأُجَرِّدَنَّكِ . قال : فَلَمَّا رَأَتِ الْجِدَّ مِنِّي أَهْوَتْ بِيَدِهَا إِلَى حُجْزَتِهَا ، وَهِيَ مُحْتَجِزَةٌ بِكِسَاءٍ ، فَأَخْرَجَتِ الْكِتَابَ ، قال : فَانْطَلَقْنَا بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «مَا حَمَلَكَ يَا حَاطِبُ عَلَى مَا صَنَعْتَ» . قال : مَا بِي إِلا أَنْ أَكُونَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَمَا غَيَّرْتُ وَلا بَدَّلْتُ ، أَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يَدٌ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَمَالِي ، وَلَيْسَ مِنْ أَصْحَابِكَ هُنَاكَ إِلا وَلَهُ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ ، قال : «صَدَقَ ، فَلا تَقُولُوا لَهُ إِلا خَيْرًا» . قال : فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : إِنَّهُ قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ ، فَدَعْنِي فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ ، قال : فَقَالَ : «يَا عُمَرُ ، وَمَا يُدْرِيكَ ، لَعَلَّ اللَّهَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ ، فَقَدْ وَجَبَتْ لَكُمُ الْجَنَّةُ» .
قال : فَدَمَعَتْ عَيْنَا عُمَرَ وَقَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ . [راجع: ۳۰۰۷ ، أخرجه مسلم : ۲۴۹۴] .

همراه توست، کجاست؟ آن زن گفت: نامه‌ای با من نیست. شتر او را فرو خوابانیدیم و (لوازم) سفر او را جستجو کردیم، ولی چیزی نیافتیم. همراهان من گفتند: ما نامه‌ای را نمی‌بینیم. گفتم: همانا دانسته‌ام که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دروغ نمی‌گوید، سوگند به ذاتی که به وی سوگند خورده می‌شود، نامه را بیرون می‌آوری یا تو را برهنه می‌کنیم. چون پافشاری مرا دید، دست خود را به جای بستن اِزار در کمر خود برد، در حالی که بر آن چادری بربسته بود و نامه را بیرون آورد.

نامه را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردیم. آن حضرت به حاطِب گفت: «تو را چه واداشت ای حاطب که چنین کاری کنی؟» حاطِب گفت: من جز آن نیستم که به خدا و رسول او ایمان آورده‌ام و حالت خود را تغییر و تبدیل نکرده‌ام، خواستم که (با ارسال این نامه) نزد مردم (مکه) اعتباری داشته باشم تا خداوند توسط آن از (غارت) مال و خانوادهٔ من دفع کند، و هیچ یک از اصحاب تو نیست که در آنجا کسی را نداشته باشد که توسط وی خداوند از (غارت) خانواده و مال او دفع نکند. آن حضرت فرمود: «حاطِب راست می‌گوید و به او به‌جز نیکویی چیزی نگویید.»

عمر بن خطّاب گفت: همانا وی به خدا و رسول او و مسلمانان خیانت کرده است، پس به من اجازه بده که گردنش را بزنم. آن حضرت فرمود: «ای عمر، تو چه می‌دانی، شاید خدا بر احوال اهل بدر اطلاع داشته که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید، بهشت برای شما

واجب گردانیده شده است.»
اشک از چشمان عمر جاری شد و گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند.

٢٤- باب : كَيْفَ يُكْتَبُ الْكِتَابُ إِلَى أَهْلِ الْكِتَابِ

٦٢٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَكَانُوا تِجَارًا بِالشَّأْمِ ، فَأَتَوْهُ ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ ، قَالَ : ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُرِئَ ، فَإِذَا فِيهِ : «بسم الله الرحمن الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَّا بَعْدُ» . [راجع : ٧ ، اخرجه مسلم : ١٧٧٣ ، مطولا].

باب - ۲۴: چگونه نامه به اهل کتاب نوشته شود.

۶۲۶۰ - از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه از انس بن عباس رضی‌الله عنهما روایت است که ابوسفیان بن حرب گفت: همانا هِرَقْل (امپراتور روم) به عقب وی فرستاد که با جمعی از قریش در شام به تجارت رفته بودند و آنها نزد هِرَقل آمدند و حدیث را یاد کرد. ابوسفیان گفت: سپس هِرَقل نامهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را طلبید و خواند و در آن آمده بود: «بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم. از سوی محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ او به هِرَقل، بزرگ روم، سلام بر کسی که از راه راست پیروی کند، اما بَعدُ»[1]

٢٥- باب : بِمَنْ يُبْدَأُ فِي الْكِتَابِ

٦٢٦١- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، أَخَذَ خَشَبَةً نَقَرَهَا ، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ ، وَصَحِيفَةً مِنْهُ إِلَى صَاحِبِهِ .

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : [قال] النَّبِيُّ ﷺ : «نَجَرَ خَشَبَةً ، فَجَعَلَ الْمَالَ فِي جَوْفِهَا ، [وك]تَبَ إِلَيْهِ صَحِيفَةً : مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ» . [راجع :

باب - ۲۵: نامه به نام چه کسی آغاز شود.

۶۲۶۱ - و لَیث گفت: از جعفر بن ربیعه از عبدالرحمن بن هُرمُز، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا آن حضرت از مردی از بنی‌اسرائیل یاد کرد که چوبی را گرفته بود و سوراخ کرده بود و در آن هزار دینار جای داده بود و به دوست خود (که از وی مقروض

۱- به حدیث شمارهٔ ۷، جلد اول مراجعه شود.

[۱۴۹۸]

بود) با نامه‌ای فرستاده بود. و عُمَر بن ابی‌سلمه، از پدرش، از ابوهریره روایت کرده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده: «چوبی را کاوید و مال را در میان آن کرد و به سوی وی نامه‌ای نوشت که: از جانب فلان به سوی فلان».[۱]

٢٦- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ»

باب - ۲۶: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): به سوی بزرگ خود برخیزید.

٦٢٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّ أَهْلَ قُرَيْظَةَ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِ فَجَاءَ ، فَقَالَ : «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ ، أَوْ قَالَ : خَيْرِكُمْ» . فَقَعَدَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ» . قَالَ : فَإِنِّي أَحْكُمُ أَنْ تُقْتَلَ مُقَاتِلَتُهُمْ ، وَتُسْبَى ذَرَارِيُّهُمْ ، فَقَالَ : «لَقَدْ حَكَمْتَ بِمَا حَكَمَ بِهِ الْمَلِكُ» .

قال أبو عَبْد الله : أَفْهَمَنِي بَعْضُ أَصْحَابِي ، عَنْ أَبِي الْوَلِيدِ ، مِنْ قَوْلِ أَبِي سَعِيدٍ : «إِلَى حُكْمِكَ» .

[راجع: ٣٠٤٣، أخرجه مسلم : ١٧٦٨]

۶۲۶۲ - از ابواُمامهٔ بن سَهل بن حُنَیف روایت است که ابوسعید گفت: اهل قُرَیظه (یهود بنی قُرَیظه که در قلعه‌های خود محصور بودند) با (قبول) حکمیت سعد فرود آمدند[۲]، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کسی را نزد سعد فرستاد و او آمد، آن حضرت (با رسیدن سعد) گفت: «به سوی بزرگ خود برخیزید - یا - به سوی بهتر خود.»

سعد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشست و آن حضرت به وی گفت: «این گروه با (قبول) حکمیت تو فرود آمده‌اند.» سعد گفت: همانا حکم می‌کنم که مردان جنگی‌شان کشته شوند و زنان و فرزندانشان به اسارت گرفته شوند. آن حضرت فرمود: «همانا همانگونه حکم کردی که پادشاه (روز جزا) بدان حکم نموده بود.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: برخی از یاران من به روایت ابوالولید از قول ابی‌سعید به من تفهیم کرده‌اند که آن حضرت به سعد (عوض: عَلَی حُکْمِکَ، که در متن آمده است) «اِلَی حُکْمِکَ» گفته است.

۱- به حدیث ۱۴۹۸، جلد دوم مراجعه شود.
۲- به حدیث ۳۴۳۰، جلد ۳ مراجعه شود.

٢٧- باب : الْمُصَافَحَة

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : عَلَّمَنِي النَّبِيُّ ﷺ التَّشَهُّدَ ، وَكَفِّي بَيْنَ كَفَّيْهِ . [راجع : ٦٢٦٥].

وَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ : دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ ، فَإِذَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّأَنِي . [راجع : ٤٤١٨].

باب ـ ٢٧: مُصافِحه (به هنگام ملاقات و دست دادن به یکدیگر).

و ابن مسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتن تَشَهُّد (در قعده) را در حالی به من یاد داد که کف دست من در کف دست وی بود.

و کَعب بن مالک گفت: به مسجد درآمدم و ناگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم، و طَلحه بن عبیدالله به جلوی من برخاست و شتابان به سوی من آمد تا آنکه (به مناسبت قبول توبهٔ من) با من مصافحه کرد و تهنیّت گفت.

٦٢٦٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : قُلْتُ لأَنَسٍ : أَكَانَتِ الْمُصَافَحَةُ فِي أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

٦٢٦٣ ـ از همّام روایت است که قتاده گفت: به انس گفتم: آیا مُصافحه میان اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رواج داشت؟ گفت: آری.

٦٢٦٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حَيْوَةُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَدٍ : سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ . [راجع : ٣٦٩٤].

٦٢٦٤ ـ از اَبوعُقیل زُهرَه بن مَعبَد روایت است که گفت: از پدربزرگ خود عبدالله بن هشام شنیده است که می‌گفت: ما با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم و آن حضرت دست عُمَر بن خطّاب را گرفته بود.

٢٨- باب : الأَخْذِ بِالْيَدَيْنِ

وَصَافَحَ حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ابْنَ الْمُبَارَكِ بِيَدَيْهِ .

باب ـ ٢٨: دستها با را دو دست گرفتن.

و حمّاد بن زید با ابن مبارک با دو دست مصافحه کرد.

٦٢٦٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سَيْفٌ قَالَ : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَخْبَرَةَ أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ : عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَكَفِّي بَيْنَ كَفَّيْهِ ، التَّشَهُّدَ ، كَمَا يُعَلِّمُنِي السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ :

٦٢٦٥ ـ از مُجاهِد از عبدالله بن سَخْبَره ابومَعمَر روایت است که گفت: از ابن مسعود شنیده‌ام که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که کف دست من در دو کف دست وی بود تَشَهُّد را به من یاد داد، چنانکه سوره‌ای

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» . وَهُوَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا ، فَلَمَّا قُبِضَ قُلْنَا : السَّلَامُ - يَعْنِي - عَلَى النَّبِيِّ ﷺ . [انظر في الاستئذان ، باب ۲۷ ، راجع : ۸۳۱ ، أخرجه مسلم: ۴۰۲ ، بزيادة هنا] .

از قرآن را به من یاد می‌داد (که چنین است): «التَّحِيّاتُ لله، وَ الصَّلَواتُ وَ الطَّيِّباتُ، السَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهاالنَّبِىُّ وَ رَحْمَةُ الله وَ بَرَكاتُه، السَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلَى عِبادالله الصّالِحِيْنَ، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه» ما این را در زمان حیات آن حضرت می‌خواندیم و آنگاه که وفات کرد می‌گفتیم: السّلام. یعنی بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) [1].

۲۹- باب : الْمُعَانَقَةِ ، وَقَوْلِ الرَّجُلِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ ؟

باب ـ ۲۹: معانَقه (یکدیگر را در آغوش گرفتن یا دست در گردن یکدیگر انداختن.)

و گفتهٔ مرد: چگونه صبح کردی؟ (این صبح چه‌طور هستی؟)

٦٢٦٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا بِشْرُ بْنُ شُعَيْبٍ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيًّا - يَعْنِي - ابْنَ أَبِي طَالِبٍ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ، فَقَالَ النَّاسُ : يَا أَبَا حَسَنٍ ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ الْعَبَّاسُ فَقَالَ : أَلَا تَرَاهُ ، أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ الثَّلَاثِ عَبْدُ الْعَصَا ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأُرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَيُتَوَفَّى فِي وَجَعِهِ ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ فِي وُجُوهِ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ الْمَوْتَ ، فَاذْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَسْأَلَهُ : فِيمَنْ يَكُونُ الْأَمْرُ ، فَإِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا أَمَرْنَاهُ فَأَوْصَى بِنَا ، قَالَ عَلِيٌّ : وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْنَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَمْنَعُنَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ أَبَدًا ، وَإِنِّي لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَبَدًا .

٦٢٦٦ ـ از شُعَیب، از زُهری از عبدالله بن کَعب روایت است که عبدالله بن عباس او را خبر داده است: همانا علی بن ابی‌طالب (رضی‌الله عنه) به هنگام بیمار که آن حضرت در آن وفات کرد از نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمد و مردم به او گفتند: ای ابوالحسن، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چگونه صبح کرده است؟ (این صبح چه حال دارد؟) گفت: به حمد خدای، بهتر است. عباس دست علی را گرفت و گفت: آیا تو (حالت) آن حضرت را نمی‌بینی، به خدا سوگند پس از سه روز، بندهٔ عصا (زیردست کسی دیگر) خواهی بود به خدا سوگند که همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را می‌بینم که در (همین) بیماری خود وفات خواهد کرد، و همانا من در سیمای فرزندان عبدالمطّلب مرگ را تشخیص می‌دهم،

---

[1]- یعنی در حال حیات آن حضرت می‌گفتیم: اَیُّهاالنَّبیُّ- و پس از وفات آن حضرت می‌گفتیم: السَّلامُ عَلَی النَّبی(صلی‌الله علیه وسلّم).

[راجع: ٤٤٤٧].

پس بیا با ما تا نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برویم تا از وی بپرسیم که این امر (خلافت) بر چه کسی قرار می‌گیرد تا اگر در میان ما باشد از آن آگاه گردیم، و اگر در میان غیر ما باشد از آن حضرت بخواهیم که دربارهٔ ما به وی وصیّت کند.

علی گفت: به خدا سوگند اگر (این مسئله را) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بپرسم و آن حضرت ما را از آن منع کند، مردم ابداً این امر (خلافت) را به ما وا نمی‌گذارند و همانا من هرگز این را از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نمی‌پرسم.

٣٠- باب: مَنْ أَجَابَ بِلَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ

باب ـ ۳۰: کسی که در پاسخ گفت: لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ «گوش به فرمان و درخدمتم».

٦٢٦٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنْ مُعَاذٍ قَالَ: أَنَا رَدِيفُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، ثُمَّ قَالَ مِثْلَهُ ثَلَاثًا: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ». قُلْتُ: لَا، قَالَ: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». ثُمَّ سَارَ سَاعَةً، فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ: أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمْ».

حَدَّثَنَا هُدْبَةُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ، عَنْ مُعَاذٍ: بِهَذَا. [راجع: ٢٨٥٦، أخرجه مسلم: ٣٠، مطولاً].

٦٢٦٧ ـ از همّام، از قتاده، از انس روایت است که مُعاذ گفت: من به پشت سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مرکب سوار بودم، آن حضرت گفت: «ای مُعاذ» گفتم: لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْک. و سه بار این سخن را تکرار نمود. آیا می‌دانی که حق خدا بر بندگان چیست؟ گفتم: نه. فرمود: «حق خدا بر بندگان، این است که او را پرستند و چیزی را به او شریک نیاورند». سپس لحظه‌ای رفتند و سپس فرمودند: ای معاذ! گفتم: بله و گوش بفرمانم! فرمود: «آیا می‌دانی که حقّ بندگان بر خدا چیست، چون بندگان این (حقّ خدا را ادا) کنند، خداوند ایشان را عذاب نکند. از هُدْبَه، از همّام، از قتاده، از انس، از مُعاذ، به همین حدیث روایت است.

٦٢٦٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا وَاللَّهِ أَبُو ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرَّةِ الْمَدِينَةِ

٦٢٦٨ ـ از أعمش، از زید بن وَهْب روایت است که گفت: به خدا سوگند که اَبوذر در رَبْذَه به من گفت: من شامگاهان در حَرَّه (سنگستان)

عِشاءً ، اسْتَقْبَلَنا أُحُدٌ ، فَقالَ : «يا أبا ذَرٍّ ، ما أُحِبُّ أنَّ أُحُدًا لي ذَهَبًا ، يَأْتي عَلَيَّ لَيْلَةٌ أوْ ثَلاثٌ ، عِنْدي مِنْهُ دينارٌ إلا أرْصُدُهُ لِدَيْنٍ ، إلا أنْ أقولَ بِهِ في عِبادِ اللّٰهِ هَكَذا وَهَكَذا وَهَكَذا» . وَأرانا بِيَدِهِ ، ثُمَّ قال : «يا أبا ذَرٍّ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يا رَسُولَ اللّٰهِ ، قال : «الأكْثَرُونَ هُمُ الأقَلُّونَ ، إلا مَنْ قال هَكَذا وَهَكَذا» . ثُمَّ قال لي : «مَكانَكَ لا تَبْرَحْ يا أبا ذَرٍّ حَتَّى أرْجِعَ» . فَانْطَلَقَ حَتَّى غابَ عَنِّي ، فَسَمِعْتُ صَوْتًا ، فَخَشيتُ أنْ يَكونَ عُرِضَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، فَأرَدْتُ أنْ أذْهَبَ ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ : «لا تَبْرَحْ» . فَمَكَثْتُ ، قُلْتُ : يا رَسُولَ اللّٰهِ ، سَمِعْتُ صَوْتًا ، خَشيتُ أنْ يَكونَ عُرِضَ لَكَ ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَكَ فَقُمْتُ ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ذاكَ جِبْريلُ ، أتاني فَأخْبَرَني أنَّهُ مَنْ ماتَ مِنْ أُمَّتي لا يُشْرِكُ بِاللّٰهِ شَيْئًا دَخَلَ الجَنَّةَ» . قُلْتُ : يا رَسُولَ اللّٰهِ ، وَإنْ زَنَى وَإنْ سَرَقَ ، قال : «وَإنْ زَنَى وَإنْ سَرَقَ» . قُلْتُ لِزَيْدٍ : إنَّهُ بَلَغَني أنَّهُ أبو الدَّرْداءِ ، فَقالَ : أشْهَدُ لَحَدَّثَنيهِ أبو ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ .

قالَ الأعْمَشُ : وَحَدَّثَني أبو صالِحٍ ، عَنْ أبي الدَّرْداءِ نَحْوَهُ .

وَقالَ أبو شِهابٍ ، عَنِ الأعْمَشِ : «يَمْكُثُ عِنْدي فَوْقَ ثَلاثٍ» . [راجع : ۱۲۳۷ ، أخرجه مسلم : ۹٤ ، مختصراً وهو في كتاب الزكاة : ۳۲] .

مدینه به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌رفتم که کوه اُحُد نمودار شد. آن حضرت فرمود: «ای ابوذر، دوست ندارم که به اندازهٔ کوه اُحُد طلا داشته باشم و یک شب یا سه شب بر من بگذرد و از آن دیناری نزد من باقی بماند، مگر آنکه برای ادای قرض آن را نگه دارم. مگر آنکه آن را میان بنده‌های خدا این‌چنین و این‌چنین بیفکنم.» و آن حضرت با دست خود با ما بنمود و سپس گفت: «ای ابوذر!» گفتم: لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ یا رَسُولَ‌الله.

فرمود: «بسا ثروتمندانی هستند (در این دنیا) که اندک پاداش می‌گیرند (در آخرت) مگر کسانی که این‌چنین و این‌چنین بپاشند.» (سخاوتمندانه صدقه بدهند.) سپس آن حضرت به من گفت: «بر سر جای خود باش ای ابوذر، از اینجا مرو تا من برگردم.» آن حضرت تا از نظر من ناپدید شد، آوازی شنیدم، و ترسیدم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را چیزی واقع شده است، خواستم بروم، سپس فرمودهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را به یاد آوردم که گفته بود: «از اینجا مرو» درنگ کردم (تا آن حضرت بازگشت) گفتم: یا رسول‌الله، آوازی شنیدم، ترسیدم از اینکه به تو چیزی رخ داده باشد، سپس فرموده‌ات به یادم آمد و ایستادم.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آن جبرییل بود، آمده بود و به من گفت: همانا کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شرک نیاورده باشد به بهشت وارد می‌شود.»

گفتم: یا رسول‌الله، اگر چه زنا و دزدی کرده باشد، فرمود: «اگرچه زنا و دزدی کرده باشد.»

اَعمَش (راوی حدیث) می‌گوید: به زید (بن وَهب) گفتم: به من خبر رسیده که اَبودَردا، راوی حدیث است. زید گفت: شهادت می‌دهم که آن را اَبوذر در رَبْذه به من حدیث کرده است. و اعمش گفت: ابوصالح، از ابودردا، مانند این حدیث را به من گفته است.
و ابوشهاب از اعمش چنین روایت کرده است (که آن حضرت فرمود): «بیش از سه شب بر من بگذرد.» (عوض سه شب بر من بگذرد که در متن آمده است.)

٣١- باب : لا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِه

٦٢٦٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ » . [راجع: ٩١١ ، أخرجه مسلم : ٢١٧٧] .

باب ـ ۳۱: مردی، مردی را از جایش برنخیزاند که خود بنشیند.

٦٢٦٩ ـ از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مردی، مردی دیگری را از مجلسش برنخیزاند که‌سپس در جایش بنشیند».

٣٢- باب : ﴿ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجْلِسِ فَافْسَحُوا

يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا ﴾ . الآيَةَ [المجادلة: ١١]. [وقرأ نافعٌ وابنُ عامرٍ وحفصٌ : « انشُزُوا فانشُزُوا » بالضم]

باب ـ ۳۲

«چون به شما گفته شود: در مجالس جای باز کنید، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش بیاورد و چون گفته شود: برخیزید، پس برخیزید.»

٦٢٧٠- حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُقَامَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا .

٦٢٧٠ ـ از سُفیان، از عُبَیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.
همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده

وكَانَ ابنُ عُمَرَ يكْرَهُ أنْ يَقُومَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسَ مَكَانَهُ. [راجع: ٩١١، اخرجه مسلم: ٢١٧٧]

است که مردی از جایش خیزانده شود و دیگری در آنجا بنشیند، ولی جای باز کنید و گشاده سازید.

و ابن عمر ناخوش می‌دانست که مرد از جای خود برخیزد، سپس کسی دیگر به جایش بنشیند.

٣٣- باب: مَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ أوْ بَيْتِهِ ولَمْ يَسْتَأْذِنْ أصْحَابَهُ، أوْ تَهَيَّأَ لِلْقِيَامِ لِيَقُومَ النَّاسُ.

باب ـ ۳۳: کسی که از مجلس یا از خانهٔ خود برخیزد و از یاران (حاضر) اجازه نگیرد یا برای برخاستن آمادگی نشان دهد، تا مردم برخیزند.

٦٢٧١- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ أبِي يَذْكُرُ عَنْ أبِي مِجْلَزٍ، عَنْ أنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ دَعَا النَّاسَ، طَعِمُوا ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ، قَالَ: فَأَخَذَ كَأَنَّهُ يَتَهَيَّأُ لِلْقِيَامِ فَلَمْ يَقُومُوا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ، فَلَمَّا قَامَ قَامَ مَنْ قَامَ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ وبَقِيَ ثَلاثَةٌ، وإنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَاءَ لِيَدْخُلَ فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ، ثُمَّ إنَّهُمْ قَامُوا فَانْطَلَقُوا، قَالَ: فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أنَّهُمْ قَدِ انْطَلَقُوا، فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ، فَذَهَبْتُ أدْخُلُ فَأَرْخَى الْحِجَابَ بَيْنِي وبَيْنَهُ، وأنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إلا أنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ إلَى قَوْلِهِ ﴿إنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾. [راجع: ٤٧٩١، اخرجه مسلم: ١٤٢٨، في النكاح: ٨٩].

٦٢٧١ ـ از مُعْتَمِر، از پدرش، از ابومِجْلَز روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زَینَب بنت جحش ازدواج کرد، مردم را (به غذا خوردن) فرا خواند. آنها خوردند و سپس نشستند و به صحبت پرداختند. آن حضرت حالتی گرفت که گویا برای برخاستن آمادگی نشان می‌دهد، ولی مردم برنخاستند، چون این حالت را دید خود برخاست، آنگاه که برخاست کسانی از مردم که با وی بودند، برخاستند و سه نفر باقی ماندند، و همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پس آمد تا به خانه درآید ولی دید که آنها همچنان نشسته‌اند، سپس آنها برخاستند و رفتند. من رفتم و به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اطلاع دادم که آنها رفته‌اند. آن حضرت آمد و تا آنکه وارد خانه شد من هم خواستم که (به عقب وی) وارد خانه شوم، آن حضرت میان من و خود پرده‌ای را فروهشت و خداوند نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اتاقهای پیامبر مشوید،

مگر آنکه برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود، (آن هم) نه برای آنکه در انتظار پخته شـدن آن باشید، ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید، وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی‌آنکه سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند ولی از شما شرم می‌دارد، و حال آنکه خدا از حق (گویی) شرم نمی‌کند، و چون از زنان (پیامبر) چیزی خواستید، از پشت پرده از آنان بخواهید؛ این برای دلهای شما و دلهای آنان، پاکیزه‌تر است و شما حق ندارید رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را برنجانید، و مُطلقـاً (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است.»
(الاحزاب، ۵۳)

٣٤- باب : الاحْتِبَاءِ بِالْيَدِ ، وَهُوَ الْقُرْفُصَاءُ

٦٢٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي غَالِبٍ : أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحِزَامِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ ، مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ هَكَذَا .

باب ـ ۳۴: اِحْتَباْ با دست، همان قُرفَصاء می‌باشد.
(نشستن به گونه‌ای که رانها را به شکم بچسباند و دستها را به دور ساقها حلقه زند.)

٦٢٧٢ ـ از فُلَیـج، از نافِـع روایـت اسـت که ابــن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) را در صحن کعبه دیدم که به گونهٔ اِحتَباء نشسـته بود و دست خود را چنین کرده بود.

٣٥- باب : مَنِ اتَّكَأَ بَيْنَ يَدَيْ أَصْحَابِهِ

قَالَ خَبَّابٌ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً ، قُلْتُ : أَلا تَدْعُو اللَّهَ ، فَقَعَدَ . [راجع : ٣٦١٢].

باب ـ ۳۵: کسی که در میان یاران خود تکیه کرده باشد.

خَبّاب گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد، آن حضرت بـر چادر خود که به صورت

بالـش درآورده بود تکیه کرده بود. گفتم: آیا به خدا دعا نمی‌کنی؟ آن حضرت نشست.

٦٢٧٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ» . قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» . [راجع : ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم : ٨٧ ، مع الحديث الآتي].

٦٢٧٣ ـ از جُریری، از عبدالرحمن بن ابی‌بکره، از پدرش روایت اسـت که گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «آیا از بزرگترین گناهان، شـما را آگاه نکنم؟» گفتنـد: آری، یا رسول‌الله. فرمود: «شرک آوردن به خدا، و آزار پدر و مادر.»

٦٢٧٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرٌ مِثْلَهُ ، وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ ، فَقَالَ : «أَلاَ وَقَوْلُ الزُّورِ» . فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا لَيْتَهُ سَكَتَ . [راجع : ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم : ٨٧ ، مع الحديث السابق].

٦٢٧٤ ـ مَسـدَّدْ مـا را حدیث کرده: بِشْـر مثل حدیـث مذکـور را روایت کـرد و گفت: آن حضرت تکیـه کرده بود و نشسـت و فرمود: «آگاه باشـید و از گفتـن دروغ بپرهیزیـد» آن حضرت پیوسـته آن را تکرار می‌کرد تا آنکه ما گفتیم: کاش خاموش گردد.

٣٦- باب : مَنْ أَسْرَعَ فِي مَشْيِهِ لِحَاجَةٍ أَوْ قَصْدٍ

باب ـ ۳۶: کسی که برای مقصود یا حاجتی در رفتن شتاب کند.

٦٢٧٥- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ عُقْبَةَ بْنَ الْحَارِثِ حَدَّثَهُ قَالَ : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْعَصْرَ فَأَسْرَعَ ، ثُمَّ دَخَلَ الْبَيْتَ . [راجع : ٨٥١].

٦٢٧٥ ـ از عُمَر بن سـعید، از ابن ابی مُلَیکه، از عُقبَهٔ بن حارث روایت اسـت که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) نماز عصـر را گزارد و شتاب کرد و به خانه درآمد.

٣٧- باب : السَّرِيرِ

باب ـ ۳۷: تختخواب.

٦٢٧٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي وَسْطَ السَّرِيرِ ، وَأَنَا مُضْطَجِعَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ ، تَكُونُ لِي الْحَاجَةُ ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَقُومَ فَأَسْتَقْبِلَهُ ، فَأَنْسَلُّ انْسِلاَلاً . [راجع : ٣٨٢ ، أخرجه مسلم: ٥١٢ ، واختصره في : ٧٤٤].

٦٢٧٦ ـ از ابی ضُحَی، از مَسروق روایت است که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر وسط تختخواب نماز می‌گزارد و من بین آن حضرت و بین قبله دراز کشیده بودم، چون ضرورتی می‌داشتم، ناخوش

می‌پنداشتم که برخیزم و با آن حضرت روبرو شوم، خودم را آهسته از تختخواب بیرون می‌کشیدم.

٣٨- باب: مَنْ أُلْقِيَ لَهُ وِسَادَةٌ

باب ـ ٣٨: کسی که برایش بالش بگذارند.

٦٢٧٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ. وحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْمَلِيحِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِيكَ زَيْدٍ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو فَحَدَّثَنَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذُكِرَ لَهُ صَوْمِي، فَدَخَلَ عَلَيَّ، فَأَلْقَيْتُ لَهُ وِسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ، فَجَلَسَ عَلَى الأَرْضِ وَصَارَتِ الْوِسَادَةُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، فَقَالَ لِي: «أَمَا يَكْفِيكَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خَمْسًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «سَبْعًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «تِسْعًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِحْدَى عَشْرَةَ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لَا صَوْمَ فَوْقَ صَوْمِ دَاوُدَ، شَطْرَ الدَّهْرِ: صِيَامُ يَوْمٍ، وَإِفْطَارُ يَوْمٍ». [راجع: ١١٣١، أخرجه مسلم: ١١٥٩].

٦٢٧٧ ـ از ابی‌قِلابه روایت است که ابومَلیح گفت: با پدر تو زَید، نزد عبدالله بن عَمرو رفتیم وی به ما گفت: از نحوهٔ روزه گرفتن من به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد شده بود آن حضرت نزد من آمد. من برای وی بالش چرمی گذاشتم که درون آن پوست درخت خرما جا داده شده بود. آن حضرت بر زمین نشسته و بالش میان من و او بود. آن حضرت فرمود: «آیا سه روز (روزه) در هر ماه برایت کفایت نمی‌کند؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «پنج روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «هفت روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «نُه روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «یازده روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «روزه‌ای برتر از روزهٔ داوود نیست، نیمهٔ سال است، روزی را روزه گرفتن، روزی را خوردن.»

٦٢٧٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ: أَنَّهُ قَدِمَ الشَّامَ.

وحَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: ذَهَبَ عَلْقَمَةُ إِلَى الشَّامِ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي جَلِيسًا، فَقَعَدَ إِلَى

٦٢٧٨ ـ از یزید، از شُعبه، از مُغیره، از ابراهیم، از علقمه روایت است که گفت: همانا وی به شام آمد.

و از ابوولید، از شُعبه، از مُغیره، از ابراهیم روایت است که گفت: علقمه به سوی شام رفت، به مسجد درآمد و دو رکعت نماز گزارد

أبي الدَّرْداء ، فَقَالَ : ممَّنْ أنْتَ ؟ قال : منْ أهْلِ الكُوفَة ، قال : ألَيْسَ فيكُمْ صَاحِبُ السِّرِّ الَّذي كَانَ لا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ ، يَعْني حُذَيْفَةَ ، ألَيْسَ فيكُمْ ، أوْ كَانَ فيكُم ، الَّذي أجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لسَانِ رَسُوله ﷺ منَ الشَّيْطَانِ ، يَعْني عَمَّاراً ، أوَلَيْسَ فيكُمْ صَاحِبُ السِّوَاكِ وَالوِسَادِ ، يَعْني ابْنَ مَسْعُود ، كَيْفَ كَانَ عَبْدُاللَّه يَقْرَأ : ﴿وَاللَّيْلِ إذَا يَغْشَى﴾ قال : ﴿وَالذَّكَرِ وَالأنْثَى﴾ . فَقَالَ : مَا زَالَ هَؤُلاء حَتَّى كَادُوا يُشَكِّكُونِي ، وَقَدْ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ .

[أخرجه مسلم : ۸۲٤ ، مختصراً]

و گفت: «بارالها، همنشینی (صالح) برایم ارزانی کن. وی پهلوی ابودَرداً نشست. ابودرداً به وی گفت: از کجا هستی؟ عَلقَمه گفت: از مردم کوفه می‌باشم. ابودرداً گفت: آیا در میان شما صاحب راز (آن حضرت) نیست، کسی که (آن راز را به‌جز وی کسی دیگر نمی‌داند، یعنی: حُذَیفَه؟ آیا در میان شما کسی نیست که خدا نگهداری او را از شرِّ شیطان بر زبان پیامبر خود جاری گردانیده است، یعنی: عَمّار (بن یاسر). آیا در میان شما مسواک بردار، و بالش برادر (آن حضرت) نیست، یعنی: ابن مسعود. پس عبدالله (ابن مسعود) سورهٔ واللّیلِ اذایَغْشَی:» را چگونه می‌خواند؟ علقمه گفت: چنین می‌خواند «وَالذَّکَرِ وَالأُنْثَی» ابودرداء گفت: آنها همیشه (به گونهٔ دیگر) می‌خواندند تا نزدیک بود مرا به شک بیندازند، و همانا من از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را شنیده‌ام.[۱]

۳۹- باب : القَائلَة بَعْدَ الجُمُعَة

باب ـ ۳۹: خواب سبک و نیمهٔ روز پس از نماز جمعه.

٦۲۷۹- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ كَثِير : حَدَّثَنا سُفْيَانُ ، عَنْ أبي حَازم ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد قال : كُنَّا نَقيلُ وَنَتَغَدَّى بَعْدَ الجُمُعَة . [راجع : ۹۳۸ ، أخرجه مسلم : ۸٥۹] .

۶۲۷۹ ـ از سُفیان، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: ما پس از ادای نماز جمعه خواب وسط روز می‌کردیم و غذا می‌خوردیم.

٤۰- باب : القَائلَة في المَسْجد

باب ـ ۴۰: خوابیدن در مسجد

٦۲۸۰- حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعيد : حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيز بْنُ أبي حَازم ، عَنْ أبي حَازم ، عَنْ سَهْل بْن سَعْد قال : مَا كَانَ لعَليٍّ اسْمٌ أحَبَّ إلَيْه منْ أبي تُرَاب ، وَإنْ كَانَ لَيَفْرَحُ به إذَا دُعيَ بهَا ، جَاءَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بَيْتَ فَاطمَةَ عَلَيْهَا السَّلام ،

۶۲۸۰ ـ از عبدالعزیز بن ابی‌حازم، از ابوحازم

۱- قرائت مشهور چنین است: «وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنْثَی» (اللّیل، ۳) «سوگند به ذاتی که نر و ماده را آفرید.» عبدالله بن مسعود لفظ «وَ مَا خَلَقَ» را در قرائت خود نمی‌خواند، و ابودرداً نیز لفظ مذکور را نمی‌خواند و مردم شام با ابودرداء مشهور که در صحیفهٔ عثمانی است مناظره می‌کردند. «تیسیرالقاری»

فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ». فَقَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ». فَجَاءَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ فَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ». [راجع: ٤٤١، أخرجه مسلم: ٢٤٠٩].

روایت است که سَهل بن سعد گفت: نزد علی، دوست‌داشتنی‌تر از نام اَبوتُراب، نامی نبود، و چون با این نام فراخوانده می‌شد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ فاطمه (سلام‌الله علیها) آمد و علی را در خانه دید و گفت: «پسرعموی تو کجاست؟» فاطمه گفت: میان من و او چیزی رخ داد، بر من خشمگین شد و برآمد و نزد من نخوابید.
پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به کسی گفت: «ببین که وی کجاست؟» وی آمد و گفت: یا رسول‌الله، او در مسجد خوابیده است.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و او خوابیده بود، ردایش از شانه‌اش افتاده بود و بدنش خاک آلود شده بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خاک را از بدنش پاک می‌کرد و می‌گفت: «برخیز ابوتُراب، برخیز ابوتُراب.»

٤١- باب: مَنْ زَارَ قَوْمًا فَقَالَ عِنْدَهُمْ

باب ـ ۴۱: کسی که از مردمی دیدار کرد و نزدشان خواب نیمهٔ روز کرد.

٦٢٨١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ كَانَتْ تَبْسُطُ لِلنَّبِيِّ ﷺ نِطَعًا، فَيَقِيلُ عِنْدَهَا عَلَى ذَلِكَ النِّطَعِ، قَالَ: فَإِذَا نَامَ النَّبِيُّ ﷺ أَخَذَتْ مِنْ عَرَقِهِ وَشَعَرِهِ، فَجَمَعَتْهُ فِي قَارُورَةٍ، ثُمَّ جَمَعَتْهُ فِي سُكٍّ، قَالَ: فَلَمَّا حَضَرَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ الْوَفَاةُ، أَوْصَى إِلَيَّ أَنْ يُجْعَلَ فِي حَنُوطِهِ مِنْ ذَلِكَ السُّكِّ، قَالَ: فَجُعِلَ فِي حَنُوطِهِ. [أخرجه مسلم: ٢٣٣١].

۶۲۸۱ ـ از عبدالله انصاری، از ثُمامه روایت است که انس گفت: اُمّ‌سُلَیم (مادر انس) برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرش چرمی می‌گسترد و آن حضرت نزد وی بر آن فرش خواب نیمهٔ روز می‌کرد گفت: چون آن حضرت در خواب بود وی از عرق و موی وی می‌گرفت و در ظرفی کوچک می‌انداخت و سپس سُک (نوعی خوشبویی) بر آن می‌افزود.
(ثمامه) می‌گوید: آنگاه که مرگ انس بن مالک فرا رسید، به من وصیّت کرد که از آن سُک

٦٢٨٢ ، ٦٢٨٣ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا ذَهَبَ إِلَى قُبَاءٍ ، يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتُطْعِمُهُ ، وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ، فَدَخَلَ يَوْمًا فَأَطْعَمَتْهُ ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ يَضْحَكُ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ قَالَ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» . يَشُكُّ إِسْحَاقُ . قُلْتُ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ يَضْحَكُ ، فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» ، فَقُلْتُ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، قَالَ : «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ» . فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ زَمَانَ مُعَاوِيَةَ ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ ، فَهَلَكَتْ .

[راجع : ٢٧٨٨ ، ٢٧٨٩ ، أخرجه مسلم : ١٩١٢]

به حَنُوط (خوشبویی شستن بدن مُرده) او بیفزایند. و در حنوط وی افزودند.

٦٢٨٢ ـ ٦٢٨٣ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابوطلحه روایت است که از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون به قُباء می‌رفت، نزد اُمّ‌حَرام بنت مِلحان می‌آمد، وی به آن حضرت غذا می‌داد، او زنِ عُباده بنت صامِت بود. روزی آن حضرت نزد وی آمد و او به آن حضرت غذا داد، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خوابید و بعد بیدار شد و می‌خندید. اُمّ‌حرام می‌گوید: گفتم: تو را چه چیز می‌خنداند یا رسول‌الله؟ فرمود: «گروهی از اُمّت من، بر من نموده شدند که جهادکنندگان راه خدا هستند و در این دریا سیر می‌کنند، پادشاهان تخت‌نشین هستند ـ یا فرمود ـ مانند پادشاهان بر تخت نشسته‌اند.» اسحاق (راوی در روایت این دو کلمه) شک کرده است.

(اُمّ‌حَرام می‌گوید) گفتم: به خدا دعا کن که مرا در زُمرهٔ ایشان گرداند، آن حضرت دعا کرد، سپس سر خود را نهاد و به خواب رفت، بعد بیدار شد و می‌خندید. گفتم: تو را چه چیز می‌خنداند یا رسول‌الله، فرمود: «گروهی از امت من بر من نموده شدند که جهادکنندگان راه خدا هستند و در این دریا سیر می‌کنند، پادشاهان تخت‌نشین هستند، ـ یا فرمود ـ مانند پادشاهان بر تخت نشسته‌اند.» گفتم: از خداوند را بخواه که مرا در زمرهٔ ایشان گرداند. فرمود: «تو در گروه نخستین می‌باشی.»

آن زن در زمان معاویه[1] در دریا سفر کرد، و چون از دریا برآمد از مرکب خود افتاد و مُرد.

٤٢- باب: الْجُلُوسِ كَيْفَمَا تَيَسَّرَ

باب ـ ۴۲: نشستن بر هرگونه که میسّر باشد.

٦٢٨٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لِبْسَتَيْنِ وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ: اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَالاحْتِبَاءِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ لَيْسَ عَلَى فَرْجِ الإِنْسَانِ مِنْهُ شَيْءٌ، وَالْمُلامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ. [راجع: ٣٦٧، أخرجه مسلم: ١٥١٢، آخره].

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ، وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ بُدَيْلٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

٦٢٨٤ ـ از سُفیان، از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت است که ابو سعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از دوگونه لباس و دو گونه معامله منع کرده است: از اِشتَمال الصَّمّاء (پیچاندن) در یک جامه که شرمگاه را نپوشاند. و از مُلامِسه (قطعیّت یافتن بیع با لمس کردن متاع) و مُنابذه (قطعیّت یافتن بیع با افکندن متاع به سوی مشتری).
متابعت کرده‌اند (سفیان را) مَعمَر و محمد بن ابی‌حَفصَه و عبدالله بن بُدَیل از زُهری.

٤٣- باب: مَنْ نَاجَى بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ، وَمَنْ لَمْ يُخْبِرْ بِسِرِّ صَاحِبِهِ، فَإِذَا مَاتَ أَخْبَرَ بِهِ.

باب ـ ۴۳: کسی که در پیشروی مردم با کسی نهانی سخن گفت.

و کسی که راز دوست خود را آشکار نکرد، و چون دوستش مرد، خبر داد.

٦٢٨٥، ٦٢٨٦- حَدَّثَنَا مُوسَى، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا فِرَاسٌ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ: حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: إِنَّا كُنَّا أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَهُ جَمِيعًا، لَمْ تُغَادَرْ مِنَّا وَاحِدَةٌ، فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ تَمْشِي، لا وَاللَّهِ مَا تَخْفَى مِشْيَتُهَا مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَآهَا رَحَّبَ قَالَ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي». ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ سَارَّهَا، فَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيدًا، فَلَمَّا رَأَى حُزْنَهَا سَارَّهَا الثَّانِيَةَ، فَإِذَا هِيَ تَضْحَكُ، فَقُلْتُ لَهَا أَنَا

٦٢٨٥ ـ ٦٢٨٦ ـ از عامر، از مسروق روایت است که عایشه اُم‌المؤمنین گفت: ما همه همسران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد آن حضرت جمع بودیم و هیچ یک از ما غایب نبود که فاطمه (سلام‌الله علیها) گام‌زنان وارد شد. به خدا سوگند که طرز راه رفتنش با شیوهٔ

[1] - واقعهٔ سیر و سفر اُم‌حَرام در زمان خلافت مُعاویه نبود، بلکه در زمان امارت معاویه بوده و ابن کلبی گفته که این واقعه در غزوه‌ای بوده که در سال هژدهم هجرت معاویه کرده است (ترجمهٔ اسماءالرّجال، حاشیهٔ تیسیرالقاری)

مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ : خَصَّكِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالسِّرِّ مِنْ بَيْنِنَا ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ ، فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلْتُهَا : عَمَّا سَارَّكِ؟ قَالَتْ : مَا كُنْتُ لأُفْشِيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِرَّهُ ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ ، قُلْتُ لَهَا : عَزَمْتُ عَلَيْكِ بِمَا لِي عَلَيْكِ مِنَ الْحَقِّ لَمَّا أَخْبَرْتِنِي ، قَالَتْ : أَمَّا الآنَ فَنَعَمْ ، فَأَخْبَرَتْنِي ، قَالَتْ : أَمَّا حِينَ سَارَّنِي فِي الأَمْرِ الأَوَّلِ ، فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي : أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً . « وَإِنَّهُ قَدْ عَارَضَنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ ، وَلا أَرَى الأَجَلَ إِلا قَدِ اقْتَرَبَ ، فَاتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي ، فَإِنِّي نِعْمَ السَّلَفُ أَنَا لَكِ » . قَالَتْ : فَبَكَيْتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتِ ، فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَّنِي الثَّانِيَةَ ، قَالَ : « يَا فَاطِمَةُ ، أَلا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الأُمَّةِ » . [راجع : ۳۶۲۳ ، ۳۶۲۴ ، أخرجه مسلم : ۲۴۵۰].

رفتار رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) تفاوتی نداشت، و چون آن حضرت فاطمه را دید، به او خوش‌آمد گفت، و گفت: «خوش آمدی ای دخترم.» سپس او را به سوی راست یا به سوی چپ خود نشاند و بعد با وی سخنی نهانی گفت. فاطمه به سختی گریست، چون آن حضرت اندوهش را دید، بار دوم با وی سخنی نهانی گفت، ناگاه او را دیدم که می‌خندد. از میان زنان آن حضرت (فقط) من به او گفتم: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از میان ما زنان، تو را به گفتن این راز خاص گردانید و سپس تو گریستی. نهانی با تو چه گفت؟ گفت: من راز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را افشا نمی‌کنم.

زمانی که آن حضرت وفات کرد، به فاطمه گفتم: به حقّی که مرا بر تو است اصرار می‌ورزم که مرا از آن (راز) آگاه گردانی. گفت: اما اکنون آری. مرا خبر داد و گفت: همانا جبرییل در هر سال یک بار با وی قرآن را می‌خواند «و همانا امسال دوبار آن را با من خوانده است، و نمی‌پندارم جز اینکه اجل من نزدیک شده است، پس از خدا بترس و شکیبا باش، همانا من سَلَف (پیپشرو) نیکو برای تو هستم.»

فاطمه می‌گوید: پس من گریستم. همان گریستنی که خود دیدی. چون آن حضرت حزن و اندوه مرا دید، بار دوم نهانی گفت: «ای فاطمه آیا خشنود نیستی که بهترین زنان مسلمانان باشی؟ - یا - بهترین زنان این امت

٤٤- باب : الاستلقاء

٦٢٨٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبَّادُ بْنُ تَمِيمٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ مُسْتَلْقِيًا ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى . [راجع : ٤٧٥ ، اخرجه مسلم : ٢١٠٠].

٤٥- باب : لا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ

وَقَوْلُه تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلا تَتَنَاجَوْا بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ إِلَى قَوْلِه ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المجادلة: ٩-١٠].

وَقَوْلُه : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ إِلَى قَوْلِه : ﴿وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المجادلة: ١٢-١٣].

باشی؟»[۱]

باب ـ ۴۴: خوابیدن بر پشت.

٦٢٨٧ ـ از زُهری، از عباد بن تَمیم، از عموی او روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در مسجد دیدم که به پشت دراز کشیده و یک پای را بر پای دیگر نهاده بود.

باب ـ ۴۵: دو کس در حضور شخص سوم، نهانی سخن نگویند.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با یکدیگر محرمانه گفت‌وگو می‌کنید، به (قصد) گناه و تعدّی و نافرمانی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با همدیگر محرمانه گفت‌وگو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری با هم راز بگویید و از خدایی که به سوی او حشر کرده خواهید شد بترسید، همانا راز گفتن (در کار ناشایست) از کار شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، اندوهگین گرداند. ولی جز به فرمان خدا هیچ زیانی به آنها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند.
(المجادله، ۹ و ۱۰)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید، پیش از گفت‌وگوی محرمانهٔ خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید. این (کار) برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است؛ و اگر چیزی نیافتید بدانید که خدا

۱- این حدیث در جلد چهارم در شمارهٔ ۳۶۲۳ تا ۳۶۲۶ آمده و در آن روایت شده که آن حضرت به فاطمه فرمود که تو نخستین کسی از اهل بیت من می‌باشی که به من خواهی پیوست و همین امر موجب خندهٔ فاطمه (سلام‌الله علیها) گردیده است.

آمرزندهٔ مهربان است. آیا ترسیدید که پیش از گفت‌وگوی محرمانهٔ خود، صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا (هم) بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.»
(المجادله، ۱۲ و ۱۳)

٦٢٨٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ. وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا كَانُوا ثَلاثَةٌ، فَلا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ». [أخرجه مسلم:٢١٨٣]

٦٢٨٨ ـ از عبدالله بن یُوسف، از مالک روایت است.
از اسماعیل، از مالک، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر سه کس باهم باشند دو کس بدون شخص سوم باهم محرمانه سخن نگویند.» (سرگوشی نکنند).

٤٦- باب: حِفْظِ السِّرِّ

باب ـ ۴۶: رازنگهداری.

٦٢٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قال: سَمِعْتُ أَبِي قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ: أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ سِرّاً، فَمَا أَخْبَرْتُ بِهِ أَحَداً بَعْدَهُ، وَلَقَدْ سَأَلَتْنِي أُمُّ سُلَيْمٍ فَمَا أَخْبَرْتُهَا بِهِ. [أخرجه مسلم: ٢٤٨٢].

٦٢٨٩ ـ از مُعْتَمِر بن سُلیمان، از پدرش روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رازی به من گفت، هیچ کس را از آن راز آگاه نکردم و همانا (مادرم) اُم‌سُلَیم که از آن راز پرسید، او را نیز از آن راز آگاه نکردم.

٤٧- باب: إِذَا كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ثَلاثَةٍ فَلا بَأْسَ بِالْمُسَارَّةِ وَالْمُنَاجَاةِ

باب ـ ۴۷: اگر بیش از سه نفر باشند در سخن گفتن محرمانه و راز باکی نیست.

٦٢٩٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاثَةً، فَلا يَتَنَاجَى رَجُلانِ دُونَ الآخَرِ حَتَّى

٦٢٩٠ ـ از منصور، از ابووائل روایت است که عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر سه تن باشید، دو نفر

تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ ، أَجْلَ أَنْ يُحْزِنَهُ» . [أخرجه مسلم : ۲۱۸٤] .

٦٢٩١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا قِسْمَةً ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : إِنَّ هَذِهِ لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ ، قُلْتُ : أَمَا وَاللَّهِ لآتِيَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَتَيْتُهُ وَهُوَ فِي مَلإٍ فَسَارَرْتُهُ ، فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّ وَجْهُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى مُوسَى ، أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» . [راجع: ۳۱۵۰ ، أخرجه مسلم : ۱۰٦۲] .

٤٨- باب : طُولِ النَّجْوَى

وَقَوْلُهُ : ﴿وَإِذْ هُمْ نَجْوَى﴾ [الإسراء: ٤٧] :مَصْدَرٌ مِنْ نَاجَيْتُ ، فَوَصَفَهُمْ بِهَا ، وَالْمَعْنَى يَتَنَاجَوْنَ .

٦٢٩٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : أُقِيمَتِ الصَّلاةُ ، وَرَجُلٌ يُنَاجِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَمَا زَالَ يُنَاجِيهِ حَتَّى نَامَ أَصْحَابُهُ ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى . [راجع : ٦٤٢ ، أخرجه مسلم : ۳۷٦] .

بدون نفر سوم باهم محرمانه سخن نگویید، تا آنکه با مردم دیگر یکجا باشید، زیرا این امر او را اندوهگین می‌کند.»

٦٢٩١ ـ از أَعْمَش، از شَقیق روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی (مال غنیمت را) تقسیم کرد، مردی از انصار گفت: این همانا تقسیمی است که در آن رضای خدا در نظر گرفته نشده است. من گفتم: به خدا سوگند که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته و آگاهش می‌کنم، نزد آن حضرت آمدم و او در میان مردم بود و محرمانه به او گفتم، به حدّی خشمگین شد که رخسار وی سرخ گشت. سپس فرمود: «رحمت خدا بر موسی که بیش از این اذیّت گردید و شکیبایی ورزید.»

باب ـ ۴۸: درازی سخن محرمانه.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آنگاه به سوی تو گوش فرا می‌دارند.»
(الاسرأ، ٤٧)

نَجوی، مصدر است از «ناجَیْت» و ایشان را با (این قول) وصف کرده است. و معنای آن «یَتَناجَوْن» است. (با هم راز گویی می‌کنند)

٦٢٩٢ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: اقامت نماز گفته شد و مردی محرمانه با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سخن می‌گفت و پیوسته به رازگویی مشغول بود تا آنکه اصحاب آن حضرت (در صف نماز) به خواب رفتند. سپس آن حضرت

آمد و نماز گزارد

۴۹- باب : لا تُترَكُ النَّارُ في البَيتِ عِندَ النَّومِ

باب ـ ۴۹: به وقت خواب آتش در خانه گذاشته نشود.

۶۲۹۳- حَدَّثَنا أَبُو نُعَيمٍ : حَدَّثَنا ابنُ عُيَينَةَ ، عَنِ الزُّهرِيِّ، عَن سَالِمٍ ، عَن أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا تَترُكُوا النَّارَ فِي بُيُوتِكُم حِينَ تَنَامُونَ » . [أخرجه مسلم : ۲۰۱۵].

۶۲۹۳ ـ از زُهری، از سالِم، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آتش را در خانه‌های خویش نگذارید آنگاه که می‌خوابید.»

۶۲۹۴- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ العَلاءِ : حَدَّثَنا أَبُو أُسَامَةَ ، عَن بُرَيدِ بنِ عَبدِاللهِ ، عَن أَبِي بُردَةَ ، عَن أَبِي مُوسَى ﷺ قال : احتَرَقَ بَيتٌ بِالمَدِينَةِ عَلَى أَهلِهِ مِنَ اللَّيلِ ، فَحُدِّثَ بِشَأنِهِم النَّبِيُّ ﷺ ، قال : « إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُم ، فَإِذَا نِمتُم فَأَطفِئُوهَا عَنكُم » . [أخرجه مسلم : ۲۰۱۶].

۶۲۹۴ ـ از بُرَید بن عبدالله، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی گفت: شبانگاه، خانه‌ای در مدینه با اهل خانه سوخت، از احوال آنان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سخن رفت، فرمود: «همانا این آتش، دشمن شماست، آنگاه که می‌خوابید آن را از خود دور کرده، خاموش کنید.»

۶۲۹۵- حَدَّثَنا قُتَيبَةُ : حَدَّثَنا حَمَّادٌ ، عَن كَثِيرٍ ، هُوَ ابنُ شِنظِيرٍ عَن عَطَاءٍ عَن جَابِرِ بنِ عَبدِاللهِ رَضِيَ اللهُ عَنهُما قال : قال رَسُولُ اللهِ ﷺ : « خَمِّرُوا الآنِيَةَ ، وَأَجِيفُوا الأَبوَابَ ، وَأَطفِئُوا المَصَابِيحَ ، فَإِنَّ الفُوَيسِقَةَ رُبَّمَا جَرَّتِ الفَتِيلَةَ فَأَحرَقَت أَهلَ البَيتِ » . [راجع : ۳۲۸۰ ، أخرجه مسلم: ۲۰۱۲ ، مطولا].

۶۲۹۵ ـ از حمّاد، از کثیر، از عطأ روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: «ظرفهای خود را بپوشانید و دروازه‌ها را ببندید، و چراغها را خاموش کنید، بسا رخ داده که (موشهای) خرابکار فتیلهٔ چراغ را بر آورده و اهل خانه را سوزانده‌اند.»

۵۰- باب : غَلقِ الأَبوَابِ بِاللَّيلِ

باب ـ ۵۰: بستن دروازه‌ها به هنگام شب.

۶۲۹۶- حَدَّثَنا حَسَّانُ بنُ أَبِي عَبَّادٍ : حَدَّثَنا هَمَّامٌ ، حَدَّثَنا عَطَاءٌ ، عَن جَابِرٍ قال : قال رَسُولُ اللهِ ﷺ : « أَطفِئُوا المَصَابِيحَ بِاللَّيلِ إِذَا رَقَدتُم ، وَغَلِّقُوا الأَبوَابَ ، وَأَوكُوا الأَسقِيَةَ ، وَخَمِّرُوا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ - قال هَمَّامٌ : وَأَحسِبُهُ قال - وَلَو بِعُودٍ يَعرُضُهُ » . [راجع : ۳۲۸۰ ، أخرجه

۶۲۹۶ ـ از همّام، از عطاء روایت است که جابر گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شبانگاه که می‌خوابید چراغها را خاموش کنید و دروازه‌ها را ببندید و دهان مشکها را ببندید و ظرفهای غذا و نوشیدنی را بپوشانید.

مسلم: ۲۰۱۲، مطولاً، وأخرجه: ۲۰۱۳، أوله بزيادة].

ـ همّـام گفت: می‌پندارم که فرمود ـ هر چند با چوبی باشد که آن را (به روی ظرفها) به عرض بگذارید.»

٥١- باب: الْخِتَانِ بَعْدَ الْكِبَرِ وَنَتْفِ الإِبْطِ

باب ـ ۵۱: ختنه کردن در کلانسالی و برچیدن موی زیر بغل.

٦٢٩٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْفِطْرَةُ خَمْسٌ: الْخِتَانُ، وَالاسْتِحْدَادُ، وَنَتْفُ الإِبْطِ، وَقَصُّ الشَّارِبِ، وَتَقْلِيمُ الأَظْفَارِ». [راجع: ٥٨٨٩، أخرجه مسلم: ٢٥٧].

٦٢٩٧ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فطرت (سنّت پیامبر) پنج است: ختنه کردن، تراشیدن موی زیر ناف، برچیدن موی زیر بغل، کوتاه کردن سبیل (بروت) و بریدن ناخن‌ها.»

٦٢٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَ ثَمَانِينَ سَنَةً، وَاخْتَتَنَ بِالْقَدُومِ». مُخَفَّفَةً.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ وَقَالَ: بِالْقَدُّومِ، [وَهُوَ مَوْضِعٌ مُشَدَّدٌ]. [أخرجه مسلم: ٢٣٧٠].

٦٢٩٨ ـ از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ابراهیم‌علیه‌السلام پس از هشتاد سالگی ختنه کرد و او در موضع قَدُوم ختنه کرد.» (قَدُوم) به تخفیف ـدال) است (نه به تشدید).

ابوعبدالله (امام بخاری گفته است) راز قُتَیْبَه، از مُغیره، از ابوزناد روایت است که گفت: به قَدُّوم ـ موضعی است، با تشدید دال.

٦٢٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا عَبَّادُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مِثْلُ مَنْ أَنْتَ حِينَ قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: أَنَا يَوْمَئِذٍ مَخْتُونٌ، قَالَ: وَكَانُوا لَا يَخْتِنُونَ الرَّجُلَ حَتَّى يُدْرِكَ. [انظر: ٦٣٠٠].

٦٢٩٩ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: از ابن عباس سؤال شد: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد تو (از نظر سن و سال) مانند کدام کس بودی؟ گفت: من در آن روز ختنه کرده بودم و مردم پسران را تا به سن بلوغ نمی‌رسید ختنه نمی‌کردند.

٦٣٠٠- وَقَالَ ابْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا

٦٣٠٠ ـ از ابن ادریس، از پدرش، از ابواسحاق، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت کرده که

خَتِينٌ . [راجع : ٦٢٩٩].

گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد و من ختنه شده بودم.

٥٢- باب : كُلُّ لَهْوٍ بَاطِلٌ إِذَا شَغَلَهُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ ،

وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ .

وَقَوْلُه تَعَالَى : ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [لقمان: ٦].

باب ـ ۵۲: هر بازی و سرگرمی که کس را از اطاعت خدا بازدارد، باطل است.

و کسی که به رفیق خود بگوید: بیا که با تو قمار بازی کنیم.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و برخی از مردم، کسانی هستند که سخن بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا گمراه کنند.» (لقمان، ٦)

٦٣٠١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ : بِاللاتِ وَالْعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ ، فَلْيَتَصَدَّقْ» . [راجع : ٤٨٦٠، أخرجه مسلم : ١٦٤٧].

٦٣٠١ ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی از شما سوگند می‌خورد و در سوگند خود می‌گوید: به لات و عُزّی سوگند[1]. پس باید بگوید: لا اِلَهَ اِلّا الله. و کسی که به رفیق خود بگوید: بیا که با تو قمار بازی کنیم باید (به جبران ناروای خود) صدقه بدهد.

٥٣- باب : مَا جَاءَ فِي الْبِنَاءِ

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِذَا تَطَاوَلَ رُعَاءُ الْبَهْمِ فِي الْبُنْيَانِ» . [راجع : ٥٠].

باب ـ ۵۳: آنچه درمورد ساختمان (عمارات) آمده است.

ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «یکی از شروط قیامت آن است که شتر چرانها در ساختن عمارات بلند با هم رقابت کنند.»

٦٣٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ، هُوَ ابْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ :

---

[1]- لات و عُزّی دو بُت معروف مشرکان بودند که مشرکان قبل از اسلام به آنها سوگند یاد می‌کردند، اگر کسی اشتباهاً چنین کند باید با گفتن لا اله الاالله آن را جبران نماید.

رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بَنَيْتُ بِيَدِي بَيْتًا يُكِنُّنِي مِنَ الْمَطَرِ ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ .

۶۳۰۲ ـ از اسحاق بن سعید، از سعید روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ، من با دو دوست خویش خانه‌ای ساختم تا مرا از باران پناه دهد و از آفتاب سایه افکند، در ساختن آن، هیچ یک از بندگان مرا کمک نکردند.

۶۳۰۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : قَالَ ابْنُ عُمَرَ : وَاللَّهِ مَا وَضَعْتُ لَبِنَةً عَلَى لَبِنَةٍ ، وَلَا غَرَسْتُ نَخْلَةً ، مُنْذُ قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ .

قال سُفْيَانُ : فَذَكَرْتُهُ لِبَعْضِ أَهْلِهِ ، قَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ بَنَى بَيْتاً .

قلت : فَلَعَلَّهُ قَالَ قَبْلَ أَنْ يَبْنِيَ .

۶۳۰۳ ـ از سُفیان، از عُمرو روایت است که ابن عمر گفت: به خدا سوگند، از آن روز که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرده است، خشت بر خشت ننهاده‌ام و نه درختی نشانده‌ام.

سُفیان گفت: این روایت ابن عمر را به بعضی از کسان وی یاد کردم. گفت: به خدا سوگند که همانا خانه‌ای ساخته است. گفتم: شاید این سخن را پیش از ساختن خانه گفته باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

٨٠- كتاب الدَّعَوَاتِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ٦٠].

١- باب: لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ

٦٣٠٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِئَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي فِي الآخِرَةِ». [انظر: ٧٤٧٤، أخرجه مسلم: ١٩٨، ١٩٩ والثاني أطول].

٦٣٠٥- وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: قَالَ مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ أَبِي، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ نَبِيٍّ سَأَلَ سُؤْلاً، أَوْ قَالَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا فَاسْتُجِيبَ، فَجَعَلْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [أخرجه مسلم: ٢٠٠].

بسم الله الرحمن الرحیم

٨٠ ـ کتاب دعاها

و فرمودهٔ خدای تعالی: «مرا دعا کنید تا دعای شما را قبول کنم، در حقیقت کسانی از پرستش من کِبر می‌ورزند، به زودی با خواری وارد دوزخ خواهند شد.»
(غافر، ٦٠)

باب ـ ١: هر پیامبر را دعایی است که قبول می‌شود.

٦٣٠٤ ـ از ابوزناد، از اَعرج روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای هر پیامبر، دعایی (خاص) است که با آن دعا می‌کند و من می‌خواهم که دعای خود را نگه دارم تا در آخرت از امت خود شفاعت کنم.»

٦٠٣٥ ـ (امام بخاری می‌گوید) خَلیفه گفت: معمر گفت: از پدر خود شنیدم که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر پیامبر را خواسته‌ای بوده است ـ یا فرمود ـ هر پیامبر را دعایی بوده است که توسط آن دعا کرده و دعایش مستجاب شده است. و من دعای خود را برای شفاعت امت خود در روز قیامت گردانیده‌ام.»

٢- باب : أفضلِ الاستغفار

وقوله تعالى : ﴿استغفروا ربكم إنه كان غفاراً . يرسل السماء عليكم مدراراً . ويمددكم بأموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم أنهاراً﴾ الآية [نوح: ١٠-١٢].

﴿والذين إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب إلا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون﴾ الآية [آل عمران: ١٣٥].

٦٣٠٦- حدثنا أبو معمر : حدثنا عبدالوارث : حدثنا الحسين : حدثنا عبدالله بن بريدة : حدثني بشير بن كعب العدوي قال : حدثني شداد بن أوس رضي الله عنه ، عن النبي ﷺ : « سيد الاستغفار أن تقول : اللهم أنت ربي لا إله إلا أنت ، خلقتني وأنا عبدك ، وأنا على عهدك ووعدك ما استطعت ، أعوذ بك من شر ما صنعت ، أبوء لك بنعمتك علي وأبوء لك بذنبي فاغفر لي ، فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت . قال : ومن قالها من النهار موقناً بها ، فمات من يومه قبل أن يمسي ، فهو من أهل الجنة ، ومن قالها من الليل وهو موقن بها ، فمات قبل أن يصبح ، فهو من أهل الجنة » . [انظر : ٦٣٢٣].

باب ـ ۲: بهترین استغفار (آمرزش خواستن)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و گفتم: از پروردگار خود آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. (تا) بر شما از آسمان باران پی‌درپی فرستد، و شما را به اموال و پسران یاری کند، و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد.»

(نوح، ۱۰ ـ ۱۲)

«و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهان‌شان آمرزش می‌خواهند ـ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند (که گناه است) پافشاری نمی‌کنند.»

(آل عمران، ۱۳۵)

۶۳۰۶ ـ از عبدالله بن بُریده، از بُشیر بن کعب عَدَوی روایت است که شدّاد بن اَوس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اَللّهُمَّ اَنْتَ رَبّی، لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ، خَلَقْتَنی و اَنَا عَبْدُکَ، وَ اَنَا عَلی عَهْدِکَ وَ وَعْدِکَ ما اَسْتَطَعْتُ، اَعُوذُ بِکَ مِن شَرِّ ما صَنَعْتُ، اَبُوءُ لَکَ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ وَ اَبُوءُ لَکَ بِذَنْبی فَاغْفِرْلی، فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ، بارالها، تویی پروردگار من، نیست معبودی بر حق به‌جز تو، مرا آفریدی و منم بندهٔ تو، و منم برعهد و پیمان تو به حدّ توان خود، و به تو پناه می‌جویم از شرّ آنچه کرده‌ام، اقرار می‌کنم به نعمتی که به من ارزانی داشتی و اقرار می‌کنم به گناه خود، پس مرا ببخش، زیرا گناه بخشاینده‌ای نیست، به‌جز تو. آن حضرت فرمود: کسی که این (دعا) را در روز بگوید

و به آن یقیـــن بدارد، و در آن روز قبل از آنکه شام فرا رسد بمیرد، وی از اهل بهشت است، و هرکس که این (دعا) را در شب بگوید و به آن یقین بدارد و در آن شـب قبل از آنکه صبح فرا رسد بمیرد، وی از اهل بهشت است.»

٣- باب : استغفار النبي ﷺ في اليوم والليلة

باب ـ ۳: آمرزش‌خواهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در شب و روز.

٦٣٠٧- حدثنا أبو اليمان : أخبرنا شعيب ، عن الزهري قال : أخبرني أبو سلمة بن عبدالرحمن قال : قال أبو هريرة : سمعت رسول الله ﷺ يقول : « والله إني لأستغفر الله وأتوب إليه في اليوم أكثر من سبعين مرة » .

٦٣٠٧ ـ از زُهری، از ابوسَـلَمه بن عبدالرحمن، روایت است که ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) شنیدم که می‌فرمود: «به خدا ســوگند، بیش از هفتاد بار در روز از خدا آمرزش‌خواهی می‌کنم و به او رجوع می‌کنم.»

٤- باب : التوبة

باب ـ ۴: توبه.

وقال قتادة : ﴿توبوا إلى الله توبة نصوحا﴾ [التحريم:٨]. الصادقة الناصحة .

و قتاده گفت: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبهٔ نصوح (راستین) کنید.» (التحریم، ۸)
«نَصوحاً» یعنی راست و خالصانه.

٦٣٠٨- حدثنا أحمد بن يونس : حدثنا أبو شهاب ، عن الأعمش ، عن عمارة بن عمير ، عن الحارث بن سويد : حدثنا عبدالله بن مسعود حديثين : أحدهما عن النبي ﷺ ، والآخر عن نفسه ، قال : إن المؤمن يرى ذنوبه كأنه قاعد تحت جبل يخاف أن يقع عليه ، وإن الفاجر يرى ذنوبه كذباب مر على أنفه ، فقال به هكذا . قال أبو شهاب بيده فوق أنفه ، ثم قال : « لله أفرح بتوبة عبده من رجل نزل منزلاً وبه مهلكة ، ومعه راحلته ، عليها طعامه وشرابه ،

٦٣٠٨ ـ از ابوشـهاب از اعمـش از عُماره بن عُمَیـر، از حارث بن سُـوَید روایت اسـت که گفـت: عبدالله بن مسـعود دو حدیـث به من گفت: یکی از آن از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است، و یکی دیگر از خودش است. وی گفت: همانـا مؤمن، گناه خود را چنان می‌بیند که وی در زیر کوهی نشســته و می‌ترســد که آن کوه بــر وی می‌افتد، و همانا فاجر (نافرمان، بی‌حیا،

فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً ، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ ، قَالَ : أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِي ، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ» .

تَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ ، وَجَرِيرٌ عَنِ الأَعْمَشِ .

وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا عُمَارَةُ : سَمِعْتُ الْحَارِثَ .

وَقَالَ شُعْبَةُ وَأَبُو مُسْلِمٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ .

وَقَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ . وَعَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ . [أخرجه مسلم : ٢٧٤٤] .

زناکار) گناه خود را چنان می‌بیند که مگسی بر بینی وی گذشته است و این‌چنین اشاره کرد. ابوشهاب دست خود را بالای بینی خود برد، سپس (به روایت از آن حضرت) گفت: «خداوند[1] به توبهٔ بندهٔ خویش خشنودتر از آن مردی است که در منزلی فرود می‌آید که در آن خطر هلاک است و شترش همراه وی است که غذا و آب وی بر آن شتر است. وی سر به خواب می‌نهد و خوابی سبک می‌کند، چون بیدار می‌شود، می‌بیند که شترش رفته است. (آنگاه در پیش شتر می‌رود) تا آنکه گرمی و تشنگی و آنچه خدا خواسته است بر وی غلبه می‌کند، وی با خود می‌گوید که به همان جای خود باز می‌گردم، و باز می‌گردد و اندکی می‌خوابد، چون سر از خواب بلند می‌کند، ناگاه می‌بیند که شترش نزد وی است.»

متابعت کرده است (ابوشهاب را) ابوعوانه و جَریر از اَعمَش و ابواسامه گفت: روایت است از اَعمَش، از عُماره روایت است که وی از حارث شنیده است.

و شُعبه و ابومُسلم، از اعمش، از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوید، و ابو معاویه گفته است: اعمش از عماره از اسود از عبدالله روایت کرده است. و ابراهیم تیمی از حارث بن سوید از عبدالله روایت کرده است. روایت روایت کرده‌اند.

٦٣٠٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَحَدَّثَنَا هُدْبَةُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اللَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ ، سَقَطَ عَلَى بَعِيرِهِ ، وَقَدْ أَضَلَّهُ فِي أَرْضِ فَلَاةٍ» . [أخرجه مسلم : ٢٧٤٧] .

٦٣٠٩ ـ از حبّان، از همّام، از قتاده، از انس بن مالک، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است.

«خداوند خشنودتر است به توبهٔ بندهٔ خود، نظر به هر یک از شما که از شتر خود فرو افتد و او را در بیابان بی‌آب و علف، سرگردان و آواره کند...»

۱- حدیث ۶۳۰۸ سطر هفتم چنین آمده است: «للهُ أفرَحُ بِتَوبَةِ» که الف «الله» اشتباهاً نیامده است یعنی «لله أفرَحُ...».

٥- باب : الضَّجْع عَلَى الشِّقِّ الأَيْمَنِ

٦٣١٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ ، حَتَّى يَجِيءَ الْمُؤَذِّنُ فَيُؤْذِنَهُ . [راجع : ٦١٩ ، اخرجه مسلم: ٧٢٤ ، مختصراً ، واخرجه بطوله: ٧٣٦] .

باب ـ ۵: پهلو نهادن به جانب راست.

۶۳۱۰ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آخر شب یازده رکعت نماز (تهجد) می‌گزارد، آنگاه که صبح می‌دمید، دو رکعت (سنت صبح را) سبک می‌گزارد، سپس به جانب راست پهلو می‌نهاد، تا آنکه مؤذن می‌آمد و او را (از فرا رسیدن وقت نماز) آگاه می‌کرد.

٦- باب : إِذَا بَاتَ طَاهِراً

٦٣١١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ مَنْصُوراً ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ ، فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأَيْمَنِ ، وَقُلْ : اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ ، رَهْبَةً وَرَغْبَةً إِلَيْكَ ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ ، فَإِنْ مُتَّ مُتَّ عَلَى الْفِطْرَةِ فَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَقُولُ » . فَقُلْتُ أَسْتَذْكِرُهُنَّ : وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ . قَالَ : لَا : « وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ » . [راجع : ٢٤٧ ، اخرجه مسلم : ٢٧١٠] .

باب ـ ۶: خوابیدن با وضو.

۶۳۱۱ ـ از منصور، از سعید بن عُبیده روایت است که بَرأ بن عازب (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «آنگاه که می‌خواهی به بستر خواب خود بروی، وضو کن، وضویی که برای نماز می‌کنی، سپس بر پهلوی راست خود بخواب و بگو: «اَللّهُمَّ اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیْکَ، وَ فَوَّضْتُ اَمری اِلَیْکَ، وَالْجأتُ ظَهری اِلَیکَ رَهْبَةً وَ رَغْبَةً اِلَیْکَ، لا مَلْجَأ وَ لا مَنْجامِنْکَ اِلّا اِلَیکَ آمنتُ بِکِتابِکَ الَّذی أَنزَلْتَ وَ بِنَبِیِّکَ الَّذی أَرْسَلْتَ.» «بارالها، خودم را به تو سپردم و کارم را به تو واگذاردم و تو را پشت و پناه خود کردم، بیم و امید من به توست. نه پناهگاه و نه رستگاری، از تو میسّر است به‌جز به سوی تو، ایمان آوردم به کتابی که نازل کردی و به نبی (پیامبری) که فرستاده‌ای.»

(به ادامه فرمود:) «اگر (پس از خواندن دعای

مذکور) بمیری، تو بر دین اسلام می‌میری، پس این دعا را آخر کلماتی بگردان (که در آن شب) می‌گویی.

براء می‌گوید: آنگاه که (این دعا) را باز می‌خواندم گفتم: وَ بِرَسُولِکَ الَّذِی اَرْسَلْتَ. آن حضرت فرمود: «نی! وَ بِنَبِیِّکَ الَّذِی اَرْسَلْتَ.[۱]

٧- باب : مَا يَقُولُ إِذَا نَامَ

٦٣١٢- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ : «بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا قَامَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» .

تُنْشِرُهَا : تُخْرِجُهَا . [انظر : ٦٣١٤، ٦٣٢٤، ٧٣٩٤].

باب ـ ۷: آنگاه که می‌خوابد چه بگوید؟

۶۳۱۲ ـ از عبدالمَلِک، از رِبعِی بن حِراش، از حُذَیفه بن یمان روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنگاه که در بستر خود می‌رفت می‌گفت: «باسْمِکَ اَمُوتُ وَ اَحْیَا» «به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم.» و چون از خواب برمی‌خاست می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اَحْیَانَا بَعْدَ ما اَمَاتَنَا وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ.» «ستایش خدایی را که ما را زنده گردانید، پس از آنکه بمیراند و بازگشت به سوی اوست.»

کلمهٔ نُنْشِرُها (در لفظ النُّشُرُ) به معنای، بیرون می‌کند آن را.

٦٣١٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعَ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ رَجُلًا .

وَحَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَوْصَى رَجُلًا فَقَالَ : «إِذَا أَرَدْتَ مَضْجَعَكَ فَقُلْ : اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ . فَإِنْ مُتَّ مُتَّ عَلَى الْفِطْرَةِ» . [راجع : ٢٤٧ ، أخرجه مسلم : ٢٧١٠].

۶۳۱۳ ـ از سعید بن رَبیع و محمد بن عَرْعَره روایت است که گفته‌اند: از شُعبَه، از ابواسحاق روایت است که از براء بن عازب شنیده است که می‌گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را فرمود.

و روایت است از آدم، از شُعبه، از ابواسحاق همدانی که بَراء بن عازب گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را اندرز داد و فرمود: «آنگاه که می‌خواهی بخوابی بگوی: اَللّهُمَّ اَسْلَمتُ نَفسِی اِلَیکَ، وَ فَوَّضْتُ اَمْری

۱- براء بن عازب، عوض کلمهٔ «نبی» که در آخر دعا است، کلمهٔ «رَسول» را گفت. آن حضرت گفت که «رسول» نگوی و «نبی» بگوی.

اَلَیْک، وَ وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیْک[1] وَ اَلْجَأْتُ ظَهْری اِلَیْک، رَغْبَةً وَ رَهْبَةً اِلَیْک، لا مَلْجَا وَ لا مَنْجامِنْکَ اِلا اِلَیْک، آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذی اَنْزَلْتَ و بِنَبِیِّکَ الَّذی اَرْسَلْتَ، پس اگر بمیری بر دین اسلام می‌میری.»

٨- باب: وَضْعِ الْيَدِ الْيُمْنَى تَحْتَ الْخَدِّ الْيُمْنَى

باب ـ ٨: نهادن دست راست زیر گونهٔ راست.

٦٣١٤- حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». [راجع: ٦٣١٢].

٦٣١٤ ـ از عبدالملک، از رِبْعی روایت است که حُذَیفه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، آنگاه که شبانه به بستر خواب خود می‌رفت، دست خود را زیر رخسار خود می‌نهاد، سپس می‌گفت: «اَللّهُمَّ بِاسْمِکَ اَمُوْتُ وَ اَحْیا» «بارالها، به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم.» و چون از خواب برمی‌خاست می‌گفت: «اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی اَحْیانا بَعْدَ ما اَماتَنا وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ.» (ترجمهٔ آن قبلاً گذشت.)

باب ـ ٩: خوابیدن به جانب راست.

٦٣١٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ: حَدَّثَنَا الْعَلاَءُ بْنُ الْمُسَيَّبِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لاَ مَلْجَأَ وَلاَ مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَالَهُنَّ ثُمَّ مَاتَ تَحْتَ لَيْلَتِهِ مَاتَ عَلَى الْفِطْرَةِ».

٦٣١٥ ـ از عبدالواحد بن زیاد، از علاء بن مُسَیَّب از پدرش روایت است که براء بن عازب گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون به بستر خود می‌درآمد، به جانب راست خود می‌خوابید، سپس می‌گفت: «اَللّهُمَّ اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیکَ وَ وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیکَ وَ فَوَّضْتُ اَمْری اِلَیک، و اَلْجَأْتُ ظَهْری اِلَیک، رَغْبَةً وَ رَهْبَةً اِلَیْکَ لا مَلجا و لا مَنْجا مِنْکَ اِلا اِلَیْک، آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذی اَنْزَلْتَ، و بِنَبِیِّکَ الَّذی اَرسَلْتَ» و

۱- یعنی روی به سوی تو آوردم.

﴿اسْتَرْهَبُوهُمْ﴾ [الأعراف: ١١٦]. مِنَ الرَّهْبَةِ. ﴿مَلَكُوتٌ﴾ [الأنعام: ٧٥]. مُلْكٌ، مَثَلُ: رَهَبُوتٌ خَيْرٌ مِنْ رَحَمُوت، تَقُولُ: تَرْهَبُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرْحَمَ. [أخرجه مسلم: ٢٧١٠].

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که این را بگوید، و در آن شب بمیرد بر دین اسلام می‌میرد.» «اَسْتَرْهَبُوهُم» (الاعراف، ١١٦) از «الرَّهْبَه» مأخوذ است. «ایشان را ترسانیدند.» «مَلَکوت» (الانعام، ٧۵) یعنی مُلْکٌ (فرمانروایی، پادشاهی قلمرو)[1] مانند (این مثل است) ترس (از خدا) بهتر از اتّکاء به رحمت (خدا) است. می‌گویی: ترس از اتکاء به رحمت بهتر است.

١٠- باب: الدُّعَاءِ إِذَا انْتَبَهَ بِاللَّيْلِ

باب ـ ١٠: دعا به هنگام بیدار شدن از خواب شب.

٦٣١٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ سَلَمَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بِتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَتَى حَاجَتَهُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، فَأَتَى الْقِرْبَةَ فَأَطْلَقَ شِنَاقَهَا، ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءًا بَيْنَ وُضُوءَيْنِ لَمْ يُكْثِرْ وَقَدْ أَبْلَغَ، فَصَلَّى، فَقُمْتُ فَتَمَطَّيْتُ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَرَى أَنِّي كُنْتُ أَتَّقِيهِ، فَتَوَضَّأْتُ، فَقَامَ يُصَلِّي، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَأَخَذَ بِأُذُنِي فَأَدَارَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَتَتَامَّتْ صَلَاتُهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ، وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، فَآذَنَهُ بِلَالٌ بِالصَّلَاةِ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ، وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا».

قَالَ كُرَيْبٌ: وَسَبْعٌ فِي التَّابُوتِ، فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ، فَحَدَّثَنِي بِهِنَّ، فَذَكَرَ عَصَبِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعَرِي وَبَشَرِي، وَذَكَرَ خَصْلَتَيْنِ. [راجع: ١١٧، أخرجه مسلم: ٣٠٤، أوله، وأخرجه: ٧٦٣].

٦٣١٦ ـ از سَلَمه، از کُرَیب روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: در خانهٔ (خالهٔ خود) میمونه، شب کردم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و به قضای حاجت رفت (و برگشت) و روی و دو دست خود را شست سپس خوابید و بعد برخاست و به سوی مشک آب رفت و دهان آن را گشود. سپس وضو کرد. وضویی که میان دو وضو است، هرچند از آب زیاد استفاده نکرد ولی (به همهٔ اعضای وضو) آب رساند و نماز گزارد من برخاستم و راست ایستادم، زیرا ناخوش می‌دانستم که آن حضرت احساس کند که (حرکات) وی را نظاره می‌کنم، وضو کردم، به نماز ایستادم و به جانب چپ وی ایستادم، آن حضرت از گوش من گرفت و مرا به جانب راست خود برگردانید و نماز وی که سیزده رکعت بود به پایان رسید، سپس پهلو

١- «وَ کَذٰلِکَ نُری إبراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰواتِ وَالأرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الموقِنین» «و اینگونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جملهٔ یقین‌کنندگان باشد.» ملکوت: یعنی بزرگی، چیرگی و حکومت، نام عالم عقول مجرّدات سماوی

نهاد و بـه خواب رفت تا صـدای خُرخُر وی بلند شد، و چون آن حضرت می‌خوابید خُرخُر می‌کرد، سپس بلال (مؤذن) او را از فرا رسیدن نمـاز صبح آگاه کرد، آن حضرت نماز گزارد و وضـو (تازه) نکـرد و در دعای خود می‌گفت: «اَللَّهُـمَّ اَجْعَلْ فِی قَلْبِی نُوراً، و فی بَصَری نُوراً، وَ فِـی سَـمْعِی نُوراً، و عَن یَمِینِی نـوراً، وَ عَنْ یَسَاری نُوراً، و فَوْقِی نُوْراً و تَحْتِیْ نُوراً و أمامِیْ نُوراً و خَلْفِی نُوراً و اَجْعَل لِی نُوراً.» «بارالها، در دل من نور بیفکن، و در چشـم من نور بیفکن، و در گوش من نور بیفکن، و به راست من نور بیفکن، و به چپ مـن نور بیفکن به بالای من بیفکن و بـه پایین من نور بیفکن و پیش روی من نور بیفکن و پشـت سـر من نور بیفکن و برای من نوری قرارده.»

کُرَیـب گفت: (ابن عباس گفت) هفت عضوی را که در تابوت (یعنی بدن) اسـت (فراموش کرده‌ام). سپس مردی از اولاد عباس را ملاقات کـردم، وی آ ن (هفت را) به من گفت و اظهار داشـت (کـه آن حضـرت فرموده اسـت) در عَصَب و گوشـت و خون و موی پوسـت من (نـور بیفکن) و در چیـز دیگر را یاد کرد (مغز و استخوان).

۶۳۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ أَبِي مُسْلِمٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ : «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ الْحَقُّ ، وَوَعْدُكَ حَقٌّ ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ،

۶۳۱۷ ـ از سُـلیمان بن ابی مُسـلم، از طاووس روایت اسـت کـه ابن عبـاس گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) چون در شب به (نماز) تهجد می‌ایسـتاد، می‌گفت: «اَللَّهُمَّ لَکَ الحَمْدُ، اَنْتَ نُورُ السَّـمَوَاتِ وَالأرضِ وَ مَنْ فِیْهِنَّ وَ لَکَ الحَمْدُ انت قیم‌السـموات والارض و من فیهن، و لک الحمد، اَنْتَ الحَقُّ و وَعْدُکَ حَقٌّ وَ قَوْلُکَ

وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ ، وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ ، وَبِكَ خَاصَمْتُ ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ ، أَوْ : لا إِلَهَ غَيْرُكَ» . [راجع : ۱۱۲۰ ، أخرجه مسلم : ۷۶۹] .

حَقٌ، و لِقاؤُکَ حَقٌ، والجَنَّةُ حَقٌ، والنَّارُ حَقٌ، السَّاعَةُ حَقٌ، والنَّبِيُّونَ حَقٌ و مُحَمَّدٌ حَقٌ، اللّهُمَّ لَکَ اَسْلَمْتُ، وَ عَلَيْکَ تَوَكَّلْتُ و بِکَ آمَنْتُ و اِلَيْکَ اَنَبتُ، وَ بِکَ خاصَمْتُ وَ اِلَيْکَ حاکَمْتُ، فاغْفِرلِی ما قَدَّمتُ و ما اَخَّرْتُ، و مَا اَسْرَرْتُ و ما اَعْلَنْتُ اَنْتَ الْمُقَدِّمُ و اَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا اِله اِلّا اَنْتَ، اَوْ: لا اله الّا غَيْرُکَ.» «بارالها، ستایش تو را است، و تویی نور آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است. و ستایش تو را است، تویی برپادارندهٔ آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است، و ستایش تو را است، تویی حق، و وعده‌ات حق، و سخنت حق، و دیدارت حق، و بهشت حق، و دوزخ حق و قیامت حق و پیامبران حق و محمد حق است، بارالها، خودم را به تو واگذاردم و به تو توکّل کردم و به تو ایمان آوردم و به تو رجوع کردم و برای تو جنگیدم و به دستور تو حکم کردم، پس (گناهان) پیشین و پسین مرا بیامرز، و آنچه در نهان و آنچه آشکار کرده‌ام، تویی پیش‌آورنده، و تویی بس گرداننده، نیست خدایی جز تو. یا (فرموده) نیست خدایی غیر از تو.»

۱۱- باب : التَّكْبِيرِ وَالتَّسْبِيحِ عِنْدَ الْمَنَامِ

۶۳۱۸- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ عَلِيٍّ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلام شَكَتْ مَا تَلْقَى فِي يَدِهَا مِنَ الرَّحَى ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ تَسْأَلُهُ خَادِمًا فَلَمْ تَجِدْهُ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ ، فَلَمَّا جَاءَ أَخْبَرَتْهُ ، قَالَ : فَجَاءَنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا ، فَذَهَبْتُ أَقُومُ ، فَقَالَ : «مَكَانَكِ» . فَجَلَسَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ

باب ـ ۱۱: تکبیر و تسبیح به هنگام خوابیدن.

۶۳۱۸ ـ از شُعبَه، از حَکَم، از ابن ابی‌لَیلی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: همانا فاطمه (سلام‌الله علیها) از آبله‌های کفهای دست خود که در اثر دستاس کردن پدید آمده بود شکایت کرد، وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد تا تقاضای خدمتکاری نماید، ولی

قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي ، فَقَالَ : «أَلا أَدُلُّكُمَا عَلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ ؟ إِذَا أَوَيْتُمَا إِلَى فِرَاشِكُمَا ، أَوْ أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا ، فَكَبِّرَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، وَسَبِّحَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، وَاحْمَدَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، فَهَذَا خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ» .

وَعَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ : التَّسْبِيحُ أَرْبَعٌ وَثَلاثُونَ . [راجع : ٣١١٣ ، أخرجه مسلم : ٢٧٢٧].

آن حضرت را نیافت از آن به عایشه یاد کرد، چون آن حضرت آمد، عایشه او را خبر داد (علی) می‌گوید: آن حضرت نزد ما آمد و ما در خوابگاه خود بودیم من خواستم که برخیزم، فرمود: «سر جای خود باش.» وی در میان ما نشست تا آنکه سردی پاهای وی را بر سینهٔ خود احساس کردم و فرمود: «آیا شما را به چیزی خبر ندهم که از خدمتکار برای شما بهتر است؟ چون بر بستر خویش قرار گرفتید، یا در خوابگاه خویش درآمدید سی‌وسه بار تکبیر «اللهُ اَکْبَر» و سی‌وسه بار تسبیح «سُبحانَ‌الله» و سی‌وسه بار تحمید «اَلْحَمْدُ لله» بگویید و این برای شما از خدمتکار بهتر است.»

و از شعبه، از خالِد روایت است که ابن سیرین گفت: که تسبیح (سُبحانَ‌الله) را سی‌وچهار بار فرموده است.

١٢- باب : التَّعَوُّذِ وَالْقِرَاءَةِ عِنْدَ النَّوْمِ

٦٣١٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ نَفَثَ فِي يَدَيْهِ ، وَقَرَأَ بِالْمُعَوِّذَاتِ ، وَمَسَحَ بِهِمَا جَسَدَهُ . [راجع : ٥٠١٧].

باب ـ ۱۲: تَعَوُّذ و قرائت به هنگام خوابیدن

۶۳۱۹ ـ از ابن شهاب، از عُروَه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زمانی که به خوابگاه می‌درآمد بر هر دو دست خود می‌دمید و مُعَوِّذا (سوره‌های الفق، النّاس) را می‌خواند و هردو دست را بر بدن خویش می‌کشید.

١٣- باب :

٦٣٢٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيُّ ،

باب ـ ۱۳:

۶۳۲۰ ـ از سعید بن ابی سعید مَقْبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر

عَنْ أبيه ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ قال : قال النَّبيُّ ﷺ : « إذا أوى أحَدُكُمْ إلَى فِراشه فَلْيَنْفُضْ فِراشَهُ بداخلَة إزاره ، فَإنَّهُ لا يَدْري مَا خَلَفَهُ عَلَيْه ، ثُمَّ يَقُولُ : باسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبي وَبِكَ أرْفَعُهُ ، إنْ أمْسَكْتَ نَفْسي فَارْحَمْهَا ، وَإنْ أرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بمَا تَحْفَظُ به عبادَكَ الصَّالحينَ » .

تَابَعَهُ أبُو ضَمْرَةَ وَإسْمَاعيلُ بْنُ زَكَريَّا ، عَنْ عُبَيْدالله .

وَقَالَ يَحْيَى وَبِشْرٌ ، عَنْ عُبَيْدالله ، عَنْ سَعيد ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَن النَّبيِّ ﷺ .

رَوَاهُ مَالكٌ وَابْنُ عَجْلانَ ، عَنْ سَعيد ، عَنْ أبيهُرَيْرَةَ ، عَن النَّبيِّ ﷺ . [انظر : ۷۳۹۳، أخرجه مسلم : ۲۷۱٤] .

(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر یک از شما که می‌خواهد به بستر خواب خود برود، باید بستر خود را از درون با اِزار خود تکان دهد، سپس بگوید: باسْمِکَ رَبِّی[1] وَضَعْتُ جَنْبی وَ بِکَ اَرْفَعُهُ، اِنْ اَمْسَکْتَ نَفْسی فَارْحَمْهَا وَ اِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِما تَحْفَظُ بِهِ عِبادَکَ الصَّالِحِیْن.» «به نام تو ای پروردگار من پهلو نهادم و به نام تو بلند می‌شوم، اگر روح مرا برمی‌گیری بر آن رحم کن و اگر بازمی‌فرستی نگه می‌دار به آنچه (روح) بندگان صالح را نگه می‌داری.»

متابعت کرده است (زُهَیر) را ابوضَمره و اسماعیل بن زَکریّا، از عُبیدالله.

و یَحیَی و بِشْر، از عبیدالله، از سعید، از ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

مالک و ابن عَجْلان، از سعید، از ابوهریره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

١٤- بابُ : الدُّعاءِ نِصْفَ اللَّيْلِ

٦٣٢١- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزيز بْنُ عَبْدالله : حَدَّثَنَا مَالكٌ ، عَن ابْن شهَاب ، عَنْ أبي عَبْدالله الأغَرِّ ، وَأبي سَلَمَةَ بْن عَبْدالرَّحْمن ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ الله ﷺ قال : « يَتَنَزَّلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَة إلَى السَّمَاء الدُّنْيَا ، حينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْل الآخرُ ، يَقُولُ : مَنْ يَدْعُوني فَأسْتَجيبَ لَهُ ، مَنْ يَسْألُني فَأُعْطيَهُ ، مَنْ يَسْتَغْفرُني فَأغْفرَ لَهُ » . [راجع: ١١٤٥ ، أخرجه مسلم : ٧٥٨] .

باب ـ ۱۴: دعای نیمه‌شب.

۶۳۲۱ ـ از مالک، از ابن شهاب، از ابی‌عبدالله اَغر و ابی‌سَلَمة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «پروردگار ما تبارک و تعالی هر شب، آنگاه که سوم حصّهٔ آخر شب باقی است، به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌گوید: «کیست که مرا دعا کند تا دعای او را مستجاب کنم، کیست که از من (مراد)

۱- در متن «باسمک رَب» آمده است. در سایر نسخه‌های بخاری «باسمک رَبّی است. اصلاح شد.

می‌خواهد تا (مرادش را) برآورده سازم، کیست که از من آمرزش می‌خواهد تا او را بیامرزم.»

١٥- باب :
الدُّعَاءِ عِنْدَ الْخَلَاءِ

٦٣٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ قَالَ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ » . [راجع : ١٤٢ ، أخرجه مسلم : ٣٧٥] .

باب ـ ۱۵: دعای هنگام رفتن به قضای حاجت.

۶۳۲۲ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنگاه که به قضای حاجت می‌رفت و می‌گفت: «اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْخُبْثِ وَ الخَبائِثِ.» «بارالها، به تو پناه می‌جویم از مردان شیاطین و زنانشان.»

١٦- باب :
مَا يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ

٦٣٢٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ كَعْبٍ ، عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ : اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ ، عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي ، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ . إِذَا قَالَ حِينَ يُمْسِي فَمَاتَ دَخَلَ الْجَنَّةَ ، أَوْ : كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَإِذَا قَالَ حِينَ يُصْبِحُ فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ » مِثْلَهُ . [راجع : ٦٣٠٦] .

باب ـ ۱۶: دعای هنگام صبح کردن.

۶۳۲۳ ـ از بُرَیده، از بُشَیر بن کَعب، از شَدّاد بن اَوْس روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بهترین (دعا) استغفار این است: اَللّهُمَّ اَنتَ رَبِّی، لا اِلـهَ اِلّا اَنْتَ، خَلَقْتَنی و اَنا عَبْدُکَ، وَ اَنَا عَلی عَهْدِکَ وَ وَعْدِکَ مَااسْتَطَعْتُ، اَبُوءُ لَکَ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ و اَبُوءُ لَکَ بِذَنْبی فاغفِرلِی، فاِنَّهُ لا یَغْفِرُالذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ، اَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما صَنَعْتُ.

«بارالها! تویی پروردگار من، نیست خدایی به‌جز تو، تو مرا آفریدی و منم بندهٔ تو و من بر عهد و پیمان توام تا حدّی که در توان من است به نعمت تو که بر من است اقرار می‌کنم، و به گناه خود اقرار می‌کنم، پس مرا بیامرز، همانا به‌جز تو، کسی گناهان را نمی‌آمرزد، به تو پناه می‌جویم از شرّ آنچه کرده‌ام.»

کسی که شبانگاه می‌خوابد این را بگوید، چون بمیرد به بهشت وارد می‌شود یا: از اهل

بهشت می‌باشد، و کسی که صبحگاه از خواب برمی‌خیزد این را بگوید و در همان روز بمیرد.» مانند آن (به بهشت وارد می‌شود).

٦٣٢٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ابْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنَامَ قَالَ : «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ أَمُوتُ وَأَحْيَا» . وَإِذَا اسْتَيْقَظَ مِنْ مَنَامِهِ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» . [راجع: ٦٣١٢]

٦٣٢٤ ـ از عبدالملک ابن عُمَیر، از رِبْعی بن حِراش که حُذیفه گفته: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌خواست بخوابد می‌گفت: «باسمِکَ اللَّهُمَّ اَمُوتُ و اَحیا، بارالها! به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم.» و چون از خواب برمی‌خاست می‌گفت: «اَلْحَمدُ للهِ الَّذی اَحْیَانا بَعْدَمَا اَماتَنَا وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ، ستایش خدایی را که ما را زنده گردانید پس از آنکه بمیرانید و بازگشت به سوی اوست.»

٦٣٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ خَرَشَةَ بْنِ الْحُرِّ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ : «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا» . فَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» . [انظر: ٧٣٩٥]

٦٣٢٥ ـ از رِبعی بن حِراش، از خَرَشه بن حرّ روایت است که ابوذَر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چون در شب به خوابگاه خود می‌رفت می‌گفت: «اَللَّهُمَّ باسْمِکَ اَمُوتُ وَ اَحْیَا، بارالها، به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم، و چون بیدار می‌شد می‌گفت: «اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی اَحْیَانا بعدما اَماتنا و الیه النُّشُورُ.»

١٧- باب :
الدُّعَاءِ فِي الصَّلَاةِ

باب ـ ١٧: دعا در نماز.

٦٣٢٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ : أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي ، قَالَ : «قُلْ : اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا ، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ ، وَارْحَمْنِي ، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» .

٦٣٢٦ ـ از ابوالخیر، از عبدالله بن عَمرو، از ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) روایت است که وی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: مرا دعایی بیاموز که آن را در نماز خود بخوانم، آن حضرت فرمود: «بگوی: اَللَّهُمَّ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی ظُلْماً کثیراً وَ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ الّا انْتَ، فاغْفِرلی مَغْفِرَةً مِن عِنْدِکَ، وَارْحَمْنی، اِنَّکَ اَنْتَ الغَفُوْرُ الرَّحیم، بارالها، بر نفس خود بسیار ستم

کـردم و گناهان را به‌جز تو کسـی نمی‌آمرزد، پس آمرزشی از جانب خود بر من ارزانی کن و بر من رحم کن، همانا تویی توبه‌پذیر مهربان.»
و عَمْرو، از یزید، از ابوالخَیر روایت کرده که وی از عبدالله بن عَمرو شـنیده که: ابوبکر(رضی‌الله عنـه) بـه پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) گفته است.

٦٣٢٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ سُعَيْرٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾. أُنْزِلَتْ فِي الدُّعَاءِ. [راجع: ٤٧٢٣، أخرجه مسلم: ٤٤٧].

٦٣٢٧ ـ از هِشـام بن عُـروه، از پدرش روایت اسـت که عایشـه گفت: «و نمازت را به آواز مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن.»
(الاسرأ، ١١٠)
در مورد دعا نازل شده است.

٦٣٢٨- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: كُنَّا نَقُولُ فِي الصَّلَاةِ: السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ، فَإِذَا قَعَدَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَقُلْ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - الصَّالِحِينَ، فَإِذَا قَالَهَا أَصَابَ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ صَالِحٍ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ مِنَ الثَّنَاءِ مَا شَاءَ». [راجع: ٨٣١، أخرجه مسلم: ٤٠٢].

٦٣٢٨ ـ از مَنصور، از ابووائل روایت اسـت که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: ما در نماز خود می‌گفتیم: سـلام بر خدا و سـلام بر فلان، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) روزی به ما گفت: «همانا خداوند، خود سـلام است، پس هر یک از شما که در نماز بنشینید باید بگوید: «التَّحیّاتُ لِلّه» تا به کلمهٔ «الصّالِحِیْنَ» چون این کلمـات را بگوید به هر بندهٔ صالح خدا که در آسمان و زمین است، می‌رسد، (و بعد می‌گوید) اَشْـهَدُ اَنْ لا اِله اِلّا اللهُ وَ اَشْـهَدُ اَنَّ مُحَمَّد عَبْدُهُ وَ رَسُـولُهُ، سپس هر ثنایی که می‌خواهد اختیار کند.»

١٨- بَاب: الدُّعَاءِ بَعْدَ الصَّلَاةِ

باب ـ ١٨: دعا بعد از نماز.

٦٣٢٩- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ: أَخْبَرَنَا وَرْقَاءُ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالدَّرَجَاتِ وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ.

٦٣٢٩ ـ از وَرقاء، از سُـمّی، از ابوصالح روایت اسـت که ابوهریره گفت: گفتند: یا رسـول‌الله، ثروتمنـدان بـه درجات عالی نعمـت (در دنیا

قال : « كَيْفَ ذَاكَ » . قَالُوا : صَلَّوْا كَمَا صَلَّيْنَا ، وَجَاهَدُوا كَمَا جَاهَدْنَا ، وَأَنْفَقُوا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِهِمْ ، وَلَيْسَتْ لَنَا أَمْوَالٌ . قال : « أَفَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَمْرٍ تُدْرِكُونَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَتَسْبِقُونَ مَنْ جَاءَ بَعْدَكُمْ ، وَلَا يَأْتِي أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا جِئْتُمْ بِهِ إِلَّا مَنْ جَاءَ بِمِثْلِهِ ؟ تُسَبِّحُونَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ عَشْرًا ، وَتَحْمَدُونَ عَشْرًا ، وَتُكَبِّرُونَ عَشْرًا » .

تَابَعَهُ عُبَيْدُاللهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ سُمَيٍّ .

وَرَوَاهُ ابْنُ عَجْلَانَ ، عَنْ سُمَيٍّ ، وَرَجَاءِ بْنِ حَيْوَةَ .

وَرَوَاهُ جَرِيرٌ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ .

وَرَوَاهُ سُهَيْلٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۸۴۳ ، أخرجه مسلم : ۵۹۵ ، باختلاف] .

و آخرت) رسیدند. آن حضرت فرمود: «این چگونه است؟» گفتند: نماز می‌گزارند، چنانکه ما نماز می‌گزاریم و جهاد می‌کنند، چنانکه ما جهاد می‌کنیم و از زیادتی مالهای خویش انفاق می‌کنند و حال آنکه ما را مالی نیست. آن حضرت فرمود: «آیا شما را به چیزی خبر ندهم که آنانی را که پیش از شما بودند، دریابید و از کسانی که بعد از شما بیایند پیشی بگیرید و هیچ یک نتواند مانند آنچه شما می‌کنید (ثواب) دریابد مگر کسی که آن را انجام دهد؟ بعد از هر نماز ده بار تسبیح (سُبحان الله) و ده بار تحمید (الحمدلله) و ده بار تکبیر (الله‌اکبر) بگویید.»

متابعت کرده است (وَرْقاء) را عبیدالله بن بن عُمَر از سُمَّی. و ابن عَجلان، از سُمَّی و رجأ بن حَیْوَه روایت کرده است.

و جَریر، از عبدالعزیز بن رُفَیع، از ابی‌صالح از ابودرداء روایت است.

و سُهَیل، از پدرش، از ابوهریره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۶۳۳۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ رَافِعٍ ، عَنْ وَرَّادٍ مَوْلَى الْمُغِيرَةِ ابْنِ شُعْبَةَ ، قال : كَتَبَ الْمُغِيرَةُ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ : أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ إِذَا سَلَّمَ : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ » .

وَقَالَ شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ قال : سَمِعْتُ الْمُسَيَّبَ . [راجع : ۸۴۴ ، أخرجه مسلم : ۵۹۳ بلفظه ، وأخرجه في الأقضية ۱۲ بقطعة ليست في هذه الطريق] .

۶۳۳۰ - از جریر، از منصور، از مُسیَّب بن رافع، از وَرّاد مولی مُغیره بن شعبه روایت است که گفت: مُغیره به مُعاویه بن ابوسُفیان نوشت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در آخر هر نماز، آنگاه که سلام می‌داد می‌گفت: «لا اله الّا اللهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ، لهُ المُلْک، وَلَهُ الحَمْدُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ. اَللّهُمَّ لا مانِعَ لِما اَعْطَیْتَ وَلا مُعْطِیَ لِما مَنَعْتَ وَلا یَنْفَعُ ذَاالجَدِّ مِنْکَ الجَدُّ - نیست معبودی برحق به‌جز خدا، یگانه‌ای که او را شریکی نیست، پادشاهی از

آنِ اوست و ستایش برای اوست و اوست بر هر چیز توانا، بارالها، آنچه را تو می‌دهی، کس نیست که مانع گردد و آنچه را تو منع می‌کنی، کس نیست که آن را بدهد. و نه بهرمند، بدون حکم تو بهره‌ای می‌برد.
و شُعبه گفت: منصور گفت که از مُسیّب شنیده‌ام.

١٩- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى :
﴿ وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ﴾ [التوبة: ١٠٣]

وَمَنْ خَصَّ أَخَاهُ بِالدُّعَاءِ دُونَ نَفْسِهِ .

وَقَالَ أَبُو مُوسَى : قال النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ » . [راجع : ٢٨٨٤] .

باب ـ ۱۹: فرمودهٔ خدای تعالی.

«وَصَلِّ عَلَیْهِم» «و برایشان دعا کن.» (التوبه، ۱۰۳)
و کسی که برادرش را برای دعا خاص گرداند، بدون خود و ابوموسی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «بارالها، عُبَید ابی عامر را بیامرز، بارالها، گناه عبدالله بن قیس (ابوموسی) را بیامرز.

٦٣٣١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، مَوْلَى سَلَمَةَ : حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الأَكْوَعِ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَيَا عَامِرُ ، لَوْ أَسْمَعْتَنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ ، فَنَزَلَ يَحْدُو بِهِمْ يُذَكِّرُ : تَاللَّهِ لَوْلاَ اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا . وَذَكَرَ شِعْرًا غَيْرَ هَذَا ، وَلَكِنِّي لَمْ أَحْفَظْهُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ هَذَا السَّائِقُ » . قَالُوا : عَامِرُ بْنُ الأَكْوَعِ ، قَالَ : « يَرْحَمُهُ اللَّهُ » . وَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْلاَ مَتَّعْتَنَا بِهِ ، فَلَمَّا صَافَّ الْقَوْمَ قَاتَلُوهُمْ ، فَأُصِيبَ عَامِرٌ بِقَائِمَةِ سَيْفِ نَفْسِهِ فَمَاتَ ، فَلَمَّا أَمْسَوْا أَوْقَدُوا نَارًا كَثِيرَةً ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا هَذِهِ النَّارُ ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ » . قَالُوا : عَلَى حُمُرٍ إِنْسِيَّةٍ ، فَقَالَ : « أَهْرِيقُوا مَا فِيهَا وَكَسِّرُوهَا » . قَالَ رَجُلٌ :

٦٣٣١ ـ از یَحیی، از یزید بن ابی‌عُبَید، از سَلمه بن اَکوع روایت است که گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی خیبر شدیم، مردی از میان مردم گفت: ای عامر (بن اکوع) کاش ما را از سروده‌های خویش بشنوانی، وی (از شتر خود) فرود آمد و به حُدی‌خوانی آغاز کرد و می‌گفت: به خدا سوگند، اگر (راهیابی) خدا نمی‌بود، راهیاب نمی‌شدیم.
و سروده‌هایی به‌جز از این نیز خواند ولی به خاطرم نمانده است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این شتر ران کیست؟» گفتند: عامِر بن اَکوع. فرمود: «یَرْحَمُهُ‌الله» «خدا

يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلا نُهَرِيقُ مَا فِيهَا وَنَغْسِلُهَا ؟ قَالَ : « أَوْ ذَاكَ » . [راجع : ٢٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٢ ، بزيادة وأخرج آخره في الصيد:٣٣] .

رحمتش کند.» مردی از میان مردم گفت: یا رسول‌الله، چرا ما را از وی بهره‌مند نکردی؟[1] آنگاه که مردم صف بستند، و به جنگ پرداختند عامر با ضربهٔ شمشیر خود زخمی شد و مُرد. چون شام فرا رسید مردم آتش بسیار برافروختند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «این آتش برای چیست؟ برای پختن چه چیز برافروخته‌اند؟» گفتند: برای پختن گوشت خرهای اهلی. فرمود: «هرآنچه در دیگها است بر زمین بریزید و دیگها را بشکنید.» مردی گفت: یا رسول‌الله، آیا آنچه را در دیگها است بیرون نریزیم و دیگها را بشوییم. فرمود: «یا چنین کنید.»

٦٣٣٢- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَتَاهُ رَجُلٌ بِصَدَقَةٍ قَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلانٍ » . فَأَتَاهُ أَبِي فَقَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى » . [راجع : ١٤٩٧، أخرجه مسلم : ١٠٧٨] .

٦٣٣٢ ـ از شُعبه، از عمرو روایت است که گفت: از ابن ابی‌اَوفَی (رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: کسی که صدقهٔ (زکات) خود را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌آورد آن حضرت می‌گفت: «اَللّهُمَّ صَلِّ علی آلِ فَلان» «بارالها، بر آل فلان رحمت کن.» پدرم (صدقهٔ زکات) آورد آن حضرت فرمود: «بارالها، بر آل ابی‌اَوفَی رحمت کن.»

٦٣٣٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ جَرِيرًا قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ » . وَهُوَ نُصُبٌ كَانُوا يَعْبُدُونَهُ ، يُسَمَّى الْكَعْبَةَ الْيَمَانِيَةَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي رَجُلٌ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَصَكَّ فِي صَدْرِي ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا » . قَالَ : فَخَرَجْتُ فِي خَمْسِينَ فَارِسًا مِنْ أَحْمَسَ مِنْ قَوْمِي ، وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ : فَانْطَلَقْتُ فِي عُصْبَةٍ مِنْ قَوْمِي فَأَتَيْتُهَا فَأَحْرَقْتُهَا ، ثُمَّ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

٦٣٣٣ ـ از سُفیان، از اسماعیل، از قَیس روایت است که گفت: از جریر شنیده‌ام که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «آیا مرا از (شرِّ) ذی‌الخَلَصه راحت نمی‌کنی؟» و آن بُتی بود که آن را می‌پرستیدند، و کَعبهٔ یَمانیه نامیده می‌شد. گفتم: یا رسول‌الله، من مردی هستم که خودم را بر اسپ استوار گرفته نمی‌توانم. آن حضرت بر سینه‌ام زد و گفت:

۱- مردم می‌دانستند که پیامبر(ص) برای هر کس در جنگ دعای رحمت کند وی شهید می‌شود.

وَاللَّهِ مَا أَتَيْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا مِثْلَ الْجَمَلِ الأَجْرَبِ ، فَدَعَا لأَحْمَسَ وَخَيْلِهَا . [راجع : ٣٠٢٠ ، أخرجه مسلم : ٢٤٧٦].

«اَللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هادِياً مَهْدِياً.» «بارالها او را استوار بدار و راهنما و راهیاب گردان.» من با پنجاه سوار از قبیلهٔ اَحْمَس که از قوم من بودند برآمدم. ـ و شاید سُفیان (راوی) چنین گفته است: با گروهی از قوم خود راهی شدم ـ به همان جای رفتم و آن (بتکده) را سوزاندم و سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: یا رسول‌الله، به خدا سوگند به آنجا رفتم (و سوزاندم) و زمانی که آنجا را ترک کردم (آن بتکده) مانند شتر گرگین می‌نمود، آن حضرت برای قبیلهٔ اَحْمَس و سوارکارانش دعا کرد.

٦٣٣٤ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَساً قَالَ : قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَنَسٌ خَادِمُكَ ، قَالَ : «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ» . [راجع : ١٩٨٢ ، أخرجه مسلم : ٢٤٨٠].

٦٣٣٤ ـ از شُعبه، از قتاده روایت است که انس گفت: اُمّ سُلَیم (مادر من) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: انس خدمتکار تو است (برایش دعا کن). آن حضرت فرمود: «بارالها! مال و اولاد او را زیاد کن و در آنچه به وی داده‌ای برکت ارزانی فرما.»

٦٣٣٥ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ : «رَحِمَهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ، أَسْقَطْتُهَا فِي سُورَةِ كَذَا وَكَذَا» . [راجع : ٢٦٥٥ ، أخرجه مسلم : ٧٨٨].

٦٣٣٥ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مردی در مسجد شنید که (قرآن) می‌خواند، فرمود: «خدا بر وی رحمت کند که همانا آیه چنین و چنان را به یاد من آورد که آن را در سورهٔ چنان و چنین فراموش کرده بودم.»

٦٣٣٦ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قَسْماً ، فَقَالَ رَجُلٌ : إِنَّ هَذِهِ لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَغَضِبَ ، حَتَّى رَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ ، وَقَالَ : «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى ، لَقَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» . [راجع : ٣١٥٠ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٢ ، مطولاً].

٦٣٣٦ ـ از سلیمان، از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (غنایم جنگی را) تقسیم کرد. مردی گفت: این تقسیمی است که به آن رضای خدا در نظر گرفته نشده است. من به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خبر دادم، آن حضرت خشمگین

شد تا آنکه اثر خشم را در رخسار وی دیدم و فرمود: «خدا بر موسی رحم کند که همانا بیش از این آزار دید و شکیبایی ورزید.»

٢٠- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ السَّجْعِ فِي الدُّعَاءِ

باب ـ ۲۰: آنچه مکروه است از سَجع (کلمات هماهنگ) در دعا.

٦٣٣٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّكَنِ : حَدَّثَنَا حَبَّانُ ابْنُ هِلالٍ أَبُو حَبِيبٍ : حَدَّثَنَا هَارُونُ الْمُقْرِئُ : حَدَّثَنَا الزُّبَيْرُ بْنُ الْخِرِّيتِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : حَدِّثِ النَّاسَ كُلَّ جُمُعَةٍ مَرَّةً ، فَإِنْ أَبَيْتَ فَمَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ أَكْثَرْتَ فَثَلاثَ مِرَارٍ ، وَلا تُمِلَّ النَّاسَ هَذَا الْقُرْآنَ ، وَلا أُلْفِيَنَّكَ تَأْتِي الْقَوْمَ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِهِمْ ، فَتَقُصُّ عَلَيْهِمْ ، فَتَقْطَعُ عَلَيْهِمْ حَدِيثَهُمْ فَتُمِلُّهُمْ ، وَلَكِنْ أَنْصِتْ ، فَإِذَا أَمَرُوكَ فَحَدِّثْهُمْ وَهُمْ يَشْتَهُونَهُ ، فَانْظُرِ السَّجْعَ مِنَ الدُّعَاءِ فَاجْتَنِبْهُ ، فَإِنِّي عَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابَهُ لا يَفْعَلُونَ إِلا ذَلِكَ . يَعْنِي : لا يَفْعَلُونَ إِلا ذَلِكَ الاجْتِنَابَ .

۶۳۳۷ ـ از زُبَیر بن خِرِّیت، از عکرمه روایت است که ابن عباس گفت: مردم را در هر جمعه یک بار وعظ کن. اگر بیش از این بخواهی دو بار وعظ کن و اگر از آن هم بیشتر بخواهی سه بار وعظ کن، و مردم را از این قرآن ملول مگردان، و تو را نخواهم که نزد مردم بیایی و آنها در صحبت خود مشغول باشند و تو برایشان وعظ کنی، صحبت‌شان را قطع کنی و ایشان را ملول گردانی، ولی خاموشی اختیار کن، پس اگر تو را فرمودند: به ایشان وعظ کن و آنگاه که میل داشته باشند. و در دعا، سجع (کلمات هماهنگ) را کنار بگذار و از آن بپرهیز، همانا من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و یاران وی را دریافته‌ام، ایشان به‌جز این نمی‌کردند. یعنی به‌جز پرهیز کردن از آن.

٢١- باب : لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ

باب ـ ۲۱: با قاطعیت دعا کند (نه با تردّد) زیرا خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند.

٦٣٣٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ ، وَلا يَقُولَنَّ : اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ فَأَعْطِنِي ، فَإِنَّهُ لا مُسْتَكْرِهَ لَهُ » . [انظر : ٧٤٦٤].

أخرجه مسلم: ٢٦٧٨].

۶۳۳۸ ـ از عبدالعزیز، از انس روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که یکی از شما دعا می‌کند با قاطعیت خواسته‌اش را بگوید و نگوید. بارالها، اگر

می‌خواهی عطا کن، زیرا خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند.»

٦٣٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ » . [انظر : ٧٤٧٧، أخرجه مسلم : ٢٦٧٩] .

٦٣٣٩ ـ از مالک، از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: بارالها، اگر می‌خواهی مرا بیامرز، اگر می‌خواهی بر من رحم کن، با قاطعیت بخواهد زیرا کسی خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند.»

٢٢- باب : يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ مَا لَمْ يَعْجَلْ

باب ـ ۲۲: دعای بنده قبول می‌شود، آنگاه که شتاب نکند.

٦٣٤٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ ، مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يُسْتَجَابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ ، يَقُولُ : دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي » . [أخرجه مسلم : ٢٧٣٥] .

٦٣٤٠ ـ از مالک، از ابن شهاب، از ابوعُبَید مولی ابن اَزهَر روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دعای هر یک از شما قبول می‌شود تا آنکه شتاب نکند، اینکه می‌گوید: دعا کردم و دعای من مستجاب نشد.»

٢٣- باب : رَفْعِ الأَيْدِي فِي الدُّعَاءِ

باب ـ ۲۳: بلند کردن دست در دعا.

وَقَالَ أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِيُّ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ ، وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ . [راجع : ٤٣٢٣] .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ وَقَالَ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ » . [راجع : ٤٣٣٩] .

و ابوموسی اشعری گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دعا کرد، سپس دستها را بلند کرد و سفیدی زیر بغلهای آن حضرت را دیدم و ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دعا کرد و گفت: «بارالها، از آنچه خالد کرده است، به سوی تو بیزاری می‌جویم.»[1]

[1]- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) خالد بن ولید را به قبیلهٔ بنی جَذیمه فرستاد تا آنها را به اسلام فرا خواند، آنان عوض آنکه بگویند: اسلام آوردیم، می‌گفتند: از دین خود برگشتیم، و خالد ندانسته، آنان را به اسارت گرفت و کشت، تفصیل آن در حدیث ۴۳۳۹ آمده است.

٦٣٤١- قال أبو عَبْد اللَّه : وَقَالَ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ يَحْيَى بْن سَعيد وَشَرِيك : سَمِعَا أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : رَفَعَ يَدَيْه حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْه . [راجع : ١٠٣٠ ، أخرجه مسلم : ٨٩٥] .

٦٣٤١ ـ ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: ویسی گفت: روایت است از محمد بن جعفر، از یحیی بن سعید و شریک روایت است که از انس شنیده‌اند که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد: آن حضرت دستها را بلند کرد تا آنکه سفیدی زیر بغلهای وی را دیدم.

٢٤- باب : الدُّعَاءِ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةِ

باب ـ ۲۴: دعا بدون روی کردن به قبله.

٦٣٤٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوب : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَس ﷺ قال : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَة ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَسْقِيَنَا . فَتَغَيَّمَت السَّمَاءُ وَمُطرْنَا ، حَتَّى مَا كَادَ الرَّجُلُ يَصِلُ إِلَى مَنْزِله ، فَلَمْ تَزَلْ تُمْطَرُ إِلَى الْجُمُعَة الْمُقْبِلَة ، فَقَامَ ذَلكَ الرَّجُلُ أَوْ غَيْرُهُ ، فَقَالَ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَصْرِفَهُ عَنَّا فَقَدْ غَرِقْنَا . فَقَالَ : «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا» . فَجَعَلَ السَّحَابُ يَتَقَطَّعُ حَوْلَ الْمَدِينَة ، وَلا يُمْطرُ أَهْلَ الْمَدِينَة . [راجع : ٩٣٢ ، أخرجه مسلم : ٨٩٧ ، مطولاً] .

٦٣٤٢ ـ از ابوعَوانه، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که روز جمعه خطبه می‌خواند، مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله، به خداوند دعا کن که به ما باران دهد.
آسمان را ابر گرفت و بر ما باران بارید تا آنکه نزدیک بود مرد به خانهٔ خود نرسد، و همانا تا جمعهٔ آینده پیوسته باران می‌بارید. آن مرد یا مردی دیگر برخاست و گفت: خدا را دعا کن که باران را از ما بازدارد، همانا غرق گردیدیم. آن حضرت گفت: «بارالها، پیرامون ما و نه بر ما» ابر در (آسمان) گرداگرد مدینه از هم گسیخت و بر مردم مدینه باران نمی‌بارید.

٢٥- باب : الدُّعَاءِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

باب ـ ۲۵: دعا رو به قبله.

٦٣٤٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّاد بْن تَميم ، عَنْ عَبْداللَّه ابْن زَيْد قال : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى هَذَا الْمُصَلَّى يَسْتَسْقِي ، فَدَعَا وَاسْتَسْقَى ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَقَلَبَ رِدَاءَهُ . [راجع : ١٠٠٥ ، أخرجه مسلم : ٨٩٤] .

٦٣٤٣ ـ از عمرو بن یحیی، از عبّاد بن تَمیم روایت است که عبدالله بن زید گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی همین مُصَلّیٰ برآمد، دعا کرد و طلب باران کرد، سپس روی به قبله کرد و ردای خود را از یک روی به

دیگر روی گردانید.

٢٦- باب : دَعْوَةِ النَّبِيِّ ﷺ لِخَادِمِهِ بِطُولِ الْعُمُرِ وَبِكَثْرَةِ مَالِهِ

٦٣٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا حَرَمِيٌّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قَالَتْ أُمِّي : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، خَادِمُكَ أَنَسٌ ، ادْعُ اللَّهَ لَهُ ، قال : « اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ » . [راجع: ١٩٨٢، أخرجه مسلم: ٢٤٨٠].

باب ـ ۲۶: دعای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای خدمتکارش به عمر دراز و افزونی مال.

٦٣٤٤ ـ از شعبه، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: مادرم گفت: یا رسول‌الله، خدمتکار تو اَنَس، خدا را برای او دعا کن. آن حضرت گفت: «بارالها، مال و اولاد او را افزون کن و در آنچه به وی می‌دهی برکت ارزانی کن.»

٢٧- باب : الدُّعَاءِ عِنْدَ الْكَرْبِ

٦٣٤٥- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُو عِنْدَ الْكَرْبِ يَقُولُ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ، وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ » . [انظر: ٦٣٤٦، ٧٤٢٦، ٧٤٣١، أخرجه مسلم: ٢٧٣٠].

باب ـ ۲۷: دعا هنگام اندوه و مشقّت.

٦٣٤٥ ـ از قتاده، از ابی‌العالیه روایت است که عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وقت اندوه و مشقّت می‌گفت: «لا اِلَه الّا اللهُ العَظیمِ الحَلیمِ، لا اِله الّا اللهُ ربُّ السَّمَوَاتِ وَالارضِ وَ رَبُّ‌العَرشِ العَظیم.» «نیست هیچ معبودی برحق به‌جز خدای بزرگ و بردبار، نیست هیچ معبودی برحق به‌جز آفریدگار آسمانها و زمین و آفریدگار عرش بزرگ.»

٦٣٤٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامِ بْنِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ ، وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » .

وَقَالَ وَهْبٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : مِثْلَهُ . [راجع: ٦٣٤٥، أخرجه مسلم: ٢٧٣٠].

٦٣٤٦ ـ از قتاده، از ابولعالیه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به هنگام مشقّت و اندوه می‌گفت: «لا اِلَه الّا اللهُ العَظیمُ الحَلیمُ، لا اِلَه الّا اللهُ رَبُّ العَرشِ العَظیم لا اله الّا الله ربُّ السَّمواتِ و رَبُّ الأرضِ و رَبُّ العَرشِ الکَریم.»

و وهب گفت: شعبه از قتاده به مثل این حدیث

به ما روایت کرده است.

۲۸- باب : التَّعَوُّذِ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ

٦٣٤٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي سُمَيٌّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ .

قال سُفْيَانُ : الْحَدِيثُ ثَلاثٌ ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً ، لا أَدْرِي أَيَّتُهُنَّ هِيَ . [انظر : ٦٦١٦، أخرجه مسلم : ٢٧٠٧].

باب ـ ۲۸: پناه جستن از رنج و مشقّت و بلا.

٦٣٤٧ ـ از سُفیان، از سُمی، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از رنج و مشقّت بلا (مصیبت) و از رسیدن شقاوت (بدبختی) و از قضای بد، و از شادمانی دشمنان پناه می‌جست. سفیان گفت: در این حدیث سه چیز بوده است، یکی را من افزوده‌ام و نمی‌دانم آن کدام یک است.[۱]

۲۹- باب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى»

٦٣٤٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ صَحِيحٌ : «لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ يُخَيَّرُ» . فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِي غُشِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ أَفَاقَ ، فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى السَّقْفِ ، ثُمَّ قَالَ : «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» . قُلْتُ إِذًا لا يَخْتَارُنَا ، وَعَلِمْتُ أَنَّهُ الْحَدِيثُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ ، قَالَتْ : فَكَانَتْ تِلْكَ آخِرَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا : «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» . [راجع : ٤٤٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢٤٤٤].

باب ـ ۲۹: دعای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «اَللَّهُمَّ الرَّفِيْقَ الأَعْلَى.»

٦٣٤٨ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسیّب و عُروه بن زُبیر روایت است که در زمره مردانی از اهل علم بودند، به من خبر دادند که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که صحتمند بود می‌گفت: «روح هیچ پیامبری هرگز قبض نمی‌شود تا آنکه جایگاه خود را در بهشت می‌بیند، سپس برمی‌گزیند (که بمیرد یا زنده بماند).» آنگاه که مرگ آن حضرت فرا رسید و سرِ وی بر رانِ من بود، زمانی بیهوش شد سپس به هوش آمد و چشمش را به سقف خانه دوخت، سپس گفت: «اَللَّهُمَّ الرَّفِيْقَ الأَعلَى» «بارالها، به رفیق اعلی می‌پیوندم.» من گفتم: (بودن) با ما را

۱- یعنی در حدیث چهار موضوع آمده است: ۱ ـ رنج و مشقّت و بلا، ۲ ـ رسیدن شقاوت، ۳ ـ قضای بد، ۴ ـ شادمانی دشمنان. در حالی که در اصل سه موضوع بوده است.

برنمی‌گزینید، و دانستم که همان سخنی را (که در حال صحتمندی) به ما گفته بود راست آمد. و این واپسین کلمه‌ای بود که به آن تکلّم می‌کرد: «اللَّهُمَّ الرَّفِيْقَ الأَعْلَى»

٣٠- باب : الدُّعَاءِ بِالْمَوْتِ وَالْحَيَاةِ

باب ـ ۳۰: دعا در مرگ و زندگی.

٦٣٤٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قال : أَتَيْتُ خَبَّابًا وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعًا قال : لَوْلا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِه . [راجع : ٥٦٧٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٨١].

٦٣٤٩ ـ از مُسَدَّدْ، از یحیی، از اسماعیل روایت است که قیس گفت: نزد خبّاب آمدم، وی (به خاطر بیماری) هفت جای خود را داغ کرده بود و گفت: اگر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از دعا برای فرا رسیدن مرگ منع نمی‌کرد، من این دعا را می‌کردم.

٦٣٥٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قال : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قال : أَتَيْتُ خَبَّابًا وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعًا فِي بَطْنِه ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : لَوْلا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِه . [راجع: ٥٦٧٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٨١].

٦٣٥٠ ـ از محمد بن مُثَنّی، از یحیی، از اسماعیل روایت است که قیس گفت: نزد خبّاب آمدم، وی هفت جای شکم خود را داغ کرده بود، از وی شنیدم که می‌گفت: اگر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از دعا برای فرا رسیدن مرگ منع نمی‌کرد، من این دعا را می‌کردم.

٦٣٥١- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِه ، فَإِنْ كَانَ لا بُدَّ مُتَمَنِّيًا لِلْمَوْتِ فَلْيَقُلْ : اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي ، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي» . [راجع: ٥٦٧١ ، أخرجه مسلم : ٢٦٨٠].

٦٣٥١ ـ از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر زیان و آسیبی که به وی رسیده است مرگ خود را آرزو نکند و اگر ناگزیر باشد که آرزوی مرگ کند، باید بگوید: «بارالها، تا آنگاه که زندگی برایم بهتر است مرا زنده نگه دار، و آنگاه که مرگ برایم بهتر است مرا بمیران.»»

٣١- باب : الدُّعَاءِ لِلصِّبْيَانِ بِالْبَرَكَةِ وَمَسْحِ رُؤُوسِهِمْ

باب ـ ۳۱: دعای برکت برای کودکان و دست بر سرشان کشیدن.

وَقَالَ أَبُو مُوسَى: وُلِدَ لِي وَلَدٌ، وَدَعَا لَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَرَكَةِ. [راجع: ٥٤٦٧].

و ابوموسی گفت: برای من پسری زاده شد و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برایش دعای برکت کرد.

٦٣٥٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنِ الْجَعْدِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ: سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ يَقُولُ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ. [راجع: ١٩٠، أخرجه مسلم: ٢٣٤٥].

٦٣٥٢ ـ از حاتم، از جَعد ابن عبدالرحمن روایت است که گفت: از سائب بن یزید شنیدم که می‌گفت: خاله‌ام مرا نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برد و گفت: یا رسول‌الله، پسر خواهرم دردمند است، آن حضرت دست بر سرم کشید و برای من دعای برکت کرد، سپس وضو کرد و من از آب وضوی وی نوشیدم، سپس پشت سر آن حضرت ایستادم و به سوی مُهری که در میان دو شانه‌اش بود نگریستم که بسان تکمهٔ پردهٔ عروس بود (یا بیضهٔ حَجَلَه، که پرنده‌ای است مانند کبک).

٦٣٥٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي عَقِيلٍ: أَنَّهُ كَانَ يَخْرُجُ بِهِ جَدُّهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ هِشَامٍ مِنَ السُّوقِ، أَوْ: إِلَى السُّوقِ، فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ، فَيَلْقَاهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ عُمَرَ، فَيَقُولَانِ: أَشْرِكْنَا، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ فَيُشْرِكُهُمْ، فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ. [راجع: ٢٥٠٢].

٦٣٥٣ ـ از سعید بن ابی ایّوب روایت است که ابوعُقَیل گفت: عبدالله بن هشام، پدربزرگش، او را با خود به بازار می‌برد، و پدربزرگش غله می‌خرید و چون ابن زبیر و ابن عمر با وی روبه‌رو می‌شدند به او می‌گفتند: ما را در (معاملهٔ خرید غله) شریک گردان، زیرا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برای تو دعای برکت کرده است، وی آنان را شریک می‌ساخت و بسا اوقات (از این معامله) یک شتر بار را (نفع می‌برد) و به خانه می‌فرستاد.

٦٣٥٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ، وَهُوَ الَّذِي مَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ غُلَامٌ مِنْ بِئْرِهِمْ. [راجع: ٧٧].

٦٣٥٤ ـ از صالح بن کَیسان روایت است که ابن شهاب گفت: محمود بن ربیع مرا خبر داده و او کسی است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آبی که در دهان کرده بود بر روی وی افکنده بود وی در آن زمان پسری نابالغ بوده و آن آب از چاه خانهٔ ایشان بوده است.

٦٣٥٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُؤْتَى بِالصِّبْيَانِ فَيَدْعُو لَهُمْ ، فَأُتِيَ بِصَبِيٍّ فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَأَتْبَعَهُ إِيَّاهُ ، وَلَمْ يَغْسِلْهُ . [راجع : ٢٢٢ ، اخرجه مسلم : ٢٨٦].

٦٣٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ ثَعْلَبَةَ بْنِ صُعَيْرٍ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ مَسَحَ عَنْهُ : أَنَّهُ رَأَى سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يُوتِرُ بِرَكْعَةٍ . [راجع : ٤٣٠٠].

الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ .

٦٣٥٧- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا الْحَكَمُ قال : سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمٰنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قال : لَقِيَنِي كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ فَقَالَ : أَلَا أُهْدِي لَكَ هَدِيَّةً ؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ عَلَيْنَا ، فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكَ ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ ؟ قال : «فَقُولُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ . اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» . [راجع : ٣٣٧٠ ، اخرجه مسلم : ٤٠٦].

٦٣٥٨- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، قال : قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا

٦٣٥٥ ـ از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: کودکان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده می‌شد و آن حضرت برایشان دعا می‌کرد. کودکی آورده شد و بر جامهٔ آن حضرت پیشاب کرد. آن حضرت آب طلبید و بر موضع جامه ریخت و آن را نشست.

٦٣٥٦ ـ از شُعیب روایت است که زُهری گفت: عبدالله بن ثَعْلَبه بن صَعَیر مرا خبر داده که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر وی دست کشید. وی سعد بن ابی وقّاص را دیده که به یک رکعت نماز وِتر می‌گزارد.

باب ـ ۳۲: درود بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم).

٦٣٥٧ ـ از حَکَم روایت است که گفت: از عبدالرحمن بن ابی لَیلی شنیدم که گفت: با کعب بن عُجره روبه‌رو شدم، وی گفت: آیا برای تو هدیه‌ای ندهم؟ همان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی ما برآمد، ما گفتیم: یا رسول‌الله، همانا می‌دانیم که چگونه بر تو (در تشهد نماز) سلام بدهیم پس چگونه بر تو صلوات بفرستیم. آن حضرت فرمود: «بگویی: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیْتَ عَلَى آلِ اِبْرَاهِیْمَ، اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ. اَللّٰهُمَّ بَارِکْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ کَما بَارَکْتَ عَلَى آلِ اِبْراهِیْمَ، اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ.»

٦٣٥٨ ـ از یزید، از عبدالله بن خَبّاب روایت است که ابوسعید خُدْری گفت: گفتیم: یا رسول‌الله، السَّلامُ عَلَیکَ (را در نماز می‌دانیم

السَّلامُ عَلَيْكَ ، فَكَيْفَ نُصَلِّي ؟ قال : « قُولُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ » . [راجع : ٤٧٩٨] .

چگونه درود بفرستیم؟ آن حضرت فرمود: «بگویید: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُوْلِکَ، کَمَا صَلَّیْتَ عَلَى اِبْراهِیْمَ و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وَ آلِ ابراهِیْمَ.»

٣٣- باب : هَلْ يُصَلَّى عَلَى غَيْرِ النَّبِيِّ ﷺ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ [التوبة: ١٠٣].

باب ـ ۳۳: آنچه به غیر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر کسی درود گفته شود.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و برای ایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است.» (التوبه، ۱۰۳)

٦٣٥٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ : كَانَ إِذَا أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ بِصَدَقَتِهِ قَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ » . فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى » . [راجع: ١٤٩٧ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٨].

۶۳۵۹ ـ از شُعبه، از عَمرو بن مُرَّة، روایت است که ابن ابی اَوْفَی گفت: آنگاه که کسی صدقه (زکات) خود را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌آورد، آن حضرت می‌فرمود: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ» «بارالها، بر وی رحمت کن.» پدرم صدقه (زکات) خود را نزد آن حضرت آورد. فرمود: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی آلِ ابی اَوْفَی» «بارالها! بر آل ابی اوفی رحمت کن.»

٦٣٦٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سُلَيْمٍ الزُّرَقِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّهُمْ قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ ؟ قَالَ : « قُولُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ » . [راجع : ٣٣٦٩ ، أخرجه مسلم : ٤٠٧] .

۶۳۶۰ – از ابوبکر، از عَمرو بن سُلَیم زُرَقی روایت است که گفت: ابوحُمَید ساعدی به من خبر داده که مردم گفتند: یا رسول‌الله، چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: «بگویید: اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ اَزْواجِهِ وَ ذُرِّیَّتِه، کَما صَلَّیْتَ عَلَی آلِ ابْراهِیْم، و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ»

٣٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ « مَنْ آذَيْتُهُ فَاجْعَلْهُ لَهُ زَكَاةً وَرَحْمَةً »

باب ـ ۳۴: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «(بارالها) اگر به کسی آزاری رسانیده باشم آن را وسیلهٔ پاکی و رحمت بر وی بگردان.»

٦٣٦١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ :

۶۳۶۱ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مسیّب

أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتُهُ ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . [أخرجه مسلم: ٢٦٠١].

روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌گفت: «بارالها، اگر که مؤمنی را که دشنام داده باشم، آن را وسیلهٔ نزدیکی وی به خود، در روز قیامت بگردان.»

٣٥- باب : التَّعَوُّذِ مِنَ الْفِتَنِ

باب ـ ۳۵: پناه جستن از فتنه‌ها.

٦٣٦٢- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَحْفَوْهُ الْمَسْأَلَةَ ، فَغَضِبَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ ، فَقَالَ : «لا تَسْأَلُونِي الْيَوْمَ عَنْ شَيْءٍ إِلا بَيَّنْتُهُ لَكُمْ» . فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ يَمِينًا وَشِمَالًا ، فَإِذَا كُلُّ رَجُلٍ لافٌّ رَأْسَهُ فِي ثَوْبِهِ يَبْكِي ، فَإِذَا رَجُلٌ ، كَانَ إِذَا لاحَى الرِّجَالَ يُدْعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبِي ؟ قَالَ : «حُذَافَةُ» . ثُمَّ أَنْشَأَ عُمَرُ فَقَالَ : رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا ، وَبِالإِسْلامِ دِينًا ، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ رَسُولًا ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا رَأَيْتُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَالْيَوْمِ قَطُّ ، إِنَّهُ صُوِّرَتْ لِي الْجَنَّةُ وَالنَّارُ ، حَتَّى رَأَيْتُهُمَا وَرَاءَ الْحَائِطِ» .

وَكَانَ قَتَادَةُ يَذْكُرُ عِنْدَ هَذَا الْحَدِيثِ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ . [راجع : ٩٣ ، أخرجه مسلم: ٢٣٥٩].

٦٣٦٢ ـ از هشام، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مردم سؤال کردند تا آنکه سؤالها زیاد شد. آن حضرت خشمگین شد و بر فراز منبر رفت و گفت: «امروز از هر چیز که از من سؤال کنید به شما پاسخ خواهم داد.» من به راست و چپ نگریستم، هر کس را دیدم که سر خود را در جامهٔ خود پیچیده و می‌گرید، ناگاه مردی را دیدم که چون مردم با وی خصومت می‌کردند، او را به نام غیر پدر او می‌خواندند. وی گفت: یا رسول‌الله، پدرم کیست؟ آن حضرت فرمود: «حُذافَه» پس عمر برخاست و گفت: راضی هستیم که پروردگار ما خداست. و اسلام دین ما است و محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرگز در خوبی و بدی همچون امروز، ندیده بودم، تا آنکه بهشت و دوزخ برمن نموده شد تا آنکه هردو را در پس این دیوار دیدم.» و قتاده به هنگام روایت این حدیث، همین آیه را یاد می‌کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک کند مپرسید.»
(المائده، ۱۰۱)

٣٦- باب:
التَّعَوُّذِ مِنْ غَلَبَةِ الرِّجَالِ

٦٣٦٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ حَنْطَبٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ: «الْتَمِسْ لَنَا غُلَامًا مِنْ غِلْمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي». فَخَرَجَ بِي أَبُو طَلْحَةَ يُرْدِفُنِي وَرَاءَهُ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا نَزَلَ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ، وَالْجُبْنِ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ». فَلَمْ أَزَلْ أَخْدُمُهُ حَتَّى أَقْبَلْنَا مِنْ خَيْبَرَ، وَأَقْبَلَ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ قَدْ حَازَهَا، فَكُنْتُ أَرَاهُ يُحَوِّي وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ أَوْ كِسَاءٍ ثُمَّ يُرْدِفُهَا وَرَاءَهُ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَدَعَوْتُ رِجَالًا فَأَكَلُوا، وَكَانَ ذَلِكَ بِنَاءَهُ بِهَا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَدَا لَهُ أُحُدٌ، قَالَ: «هَذَا جُبَيْلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا، مِثْلَ مَا حَرَّمَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مُدِّهِمْ وَصَاعِهِمْ». [راجع: ٣٧١ و ٢٨٩٣، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، الحج: ٤٦٢، بدون ذكر صفية و دعاء الهمّ. وذكر صفية في النكاح: ٨٤].

باب ـ ۳۶: پناه جستن از تسلّط و چیره‌شدن مردان.

۶۳۶۳ ـ از اسماعیل بن جعفر، از عمرو بن ابی عَمرو روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ابوطلحه گفت: «برای ما پسری از پسران خود پیدا کن که خدمت مرا بکند.» ابوطلحه با من برآمد و مرا بر پشت سر خود بر مرکب سوار کرد، و من خدمت رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را می‌کردم. هرگاه که آن حضرت فرود می‌آمد از آن حضرت بسیار می‌شنیدم که می‌گفت: «اَللّهمَّ إنی أعوذ بکَ مِنَ الهَمِّ و الحَزْنِ، والعَجْز والکَسَلِ، والبُخْلِ والجُبْنِ وَ ضَلَـع الدّینِ وَ غَلَبَةِ الرِّجـال» «بارالها، به تو پناه می‌جویم از غم، و اندوه، و ناتوانی، و سستی و کاهلی، و بخیلی، و ترسویی، و بار گران قرض و تسلّط یافتن مردمان.»

من پیوسته در خدمت آن حضرت بودم تا آنکه از خیبر برگشتیم و آن حضرت صَفِیَّه بنت حُیَی را (که از غنایم جنگ خیبر) آورده بود برای خود برگزید. من می‌دیدم که آن حضرت با عبا یا جامه‌ای بر پس پشت خود (بر شتر) برایش زیرانداز آماده می‌کرد و او را سوار می‌کرد، تا آنانکه به صَهْباء رسیدیم. آن حضرت حَیْس (نوعی غذا) بر سفره‌ای آماده کرد، سپس مرا فرستاد و مردم را فرا خواندم، آمدند و خوردند، و همین بود مهمانی زفاف وی.

سپس رو به مدینه آمدیم تا آنکه کوه اُحُد نمودار شد. فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما دوستش می‌داریم.» چون به مدینه

نزدیک شـد، گفت: «بارالها، همانا من میان دو کوه آن را حرم می‌گردانم. مانند ابراهیم که مکه را حرم گردانیده است، بارالها، در (اوزان) مُدْ و صاع ایشان برکت ارزانی کن.»

٣٧- باب :
التَّعَوُّذِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ

باب ـ ۳۷: پناه جستن از عذاب قبر.

٦٣٦٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أُمَّ خَالِدٍ بِنْتَ خَالِدٍ ، قَالَ : وَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرَهَا ، قَالَتْ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . [راجع : ١٣٧٦].

٦٣٦٤ ـ از سُـلیمان، از موسی بن عُقبه روایت اسـت که گفت: از اُمِّ خالد بنت خالد شنیده‌ام و از هیـچ کـس به‌جز وی نشـنیده‌ام که گفته باشد. وی گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که از عذاب قبر پناه می‌جستم.

٦٣٦٥- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ مُصْعَبٍ : كَانَ سَعْدٌ يَأْمُرُ بِخَمْسٍ ، وَيَذْكُرُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِهِنَّ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا - يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَّالِ- وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» . [راجع : ٢٨٢٢].

٦٣٦٥ ـ از عبدالملک روایت است که مَصْعَب گفت: سَـعد به (پناه جسـتنت از) پنج چیز امر می‌کرد و آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) یاد می‌کرد که آن حضرت به آن امر کرده است: «اَللّهُـمَّ اِنّی عوذ بِکَ مِنَ البُخْـلِ، و اعوذُبکَ مِنَ الجُبن و اَعُوذُبِـکَ اَن اُرَدَّ اِلی اَرْذَلِ العُمْرِ وَ اَعوذُ بِکَ مِن فِتْنَةِ الدُّنیا یعنی فِتْنَةِ الدَّجال، وَ اَعُوذُ بِکَ مِنَ عَذابِ القَبْرِ» «بارالها، به تو پناه می‌جویم، از بُخل و به تو پناه می‌جویم از ترس، و به تو پناه می‌جویم از اینکه مرا به فروترین عمر برسـانی که در آن سسـتی و ناتوانی باشـد و به تو پناه می‌جویـم از فتنهٔ دنیا ـ یعنی فتنهٔ دجّال ـ و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.»

٦٣٦٦- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : دَخَلَتْ عَلَيَّ عَجُوزَانِ مِنْ عُجُزِ يَهُودِ الْمَدِينَةِ ، فَقَالَتَا لِي : إِنَّ أَهْلَ الْقُبُورِ يُعَذَّبُونَ فِي قُبُورِهِمْ ، فَكَذَّبْتُهُمَا ، وَلَمْ أُنْعِمْ أَنْ أُصَدِّقَهُمَا ، فَخَرَجَتَا ، وَدَخَلَ

٦٣٦٦ ـ از ابووائل، از مسـروق روایت اسـت که عایشــه (رضی‌الله عنها) گفت: دو پیرزن از پیرزنان مدینه نزد من آمدند و به من گفتند: همانا مردگان در قبر عذاب می‌شوند، من سخن آنان را دروغ شمردم و لازم ندانستم که سخنشان را

عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ عَجُوزَيْنِ ، وَذَكَرْتُ لَهُ ، فَقَالَ : « صَدَقَتَا ، إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا » . فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلَّا تَعَوَّذَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . [راجع : ١٠٤٩ ، أخرجه مسلم : ٥٨٦ ، أخرجه مسلم : ٩٠٣]

راست پندارم، آنها برآمدند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد من آمد و به آن حضرت گفتم: یا رسول‌الله، همانا دو پیرزن، و ماجرا را یاد کردم. فرمود: «راست گفته‌اند، همانا (مردگان در قبر) عذاب می‌شوند که (صدای عذابشان را) همه حیوانات می‌شنوند.»

سپس آن حضرت را دیدم که در نمازی ندیدم مگر آنکه از عذاب قبر پناه می‌جُست.

٣٨- باب : التَّعَوُّذُ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ

باب ـ ۳۸: پناه جستن از فتنهٔ زندگی و مرگ.

٦٣٦٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ ، وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ » . [راجع : ٢٨٢٣ ، أخرجه مسلم : ٢٧٠٦]

٦٣٦٧ ـ از مُعْتَمِره، از پدرش روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْکَسَلِ، وَالْجُبْنِ و البُخلِ، وَالهَرَمِ وَ اَعُوذُبِکَ من عذاب القَبْرِ وَ اَعُوذُبِکَ من فتنهِ المَحْیا والمَماتِ» «بارالها، به تو پناه می‌جویم از ناتوانی و سستی، و ترس و بُخل، و از (پاافتادگی) کهنسالی و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر، و به پناه می‌جویم از فتنهٔ زندگی و مرگ.»

٣٩- باب : التَّعَوُّذُ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ

باب ـ ۳۹: پناه جستن از گناهان و قرضداری.

٦٣٦٨- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ

٦٣٦٨- از هشام ابن عروه، از پدرش روایت است که عایشه‌رضی‌الله عنها گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الکَسَلِ وَالهَرَمِ، والمَاثِمِ والمَغْرَمِ، وَ مِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ و عَذَابِ القَبْرِ وَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَ عَذابِ النَّارِ، وَ مِنْ شَرِّ فتنه الغنی و اعوذبک من

الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» . [راجع: ۸۳۲ ، أخرجه مسلم : ۵۸۷ مختصراً، و أخرجه : ۵۸۹ ، باختلاف ، و أخرجه : ۵۸۹ ، في كتاب الذكر: ۴۹] .

فتنه الفقر و اعوذ بک من فِتْنَةِ المَسِيْحِ الدَجّال، اللّهُمَّ اغْسِل عَنّی خَطایای بماءِ الثَّلج وَالبَرد وَ نَق قَلْبی مِنَ الخَطایا کَمَا نَقَّیْتَ الثَّوبَ الأبْیَض مِنَ الدَّنس، وَ باعَد بَیْنی وَ بین خَطایای کَمَا بَاعَدْتَ بَیْنَ المَشرِق وَ المَغرِب»

«بارالها! به تو پناه می‌جویم از سستی و سالخوردگی و گناهان و قرضداری، و از فتنهٔ قبر و عذاب قبر و از فتنهٔ آتش (دوزخ) و عذاب آتش (دوزخ) و از شرِّ فتنهٔ ثروتمندی و از شرِّ فتنهٔ ناداری، و به تو پناه می‌جویم از فتنهٔ مسیح دجّال. بارالها، بشوی خطاهای مرا با آب برف و ژاله و پاک کن دل مرا، از خطاها، چنانکه پاک می‌کنی جامهٔ سفید را از چرک و دوری گزین میان من و خطاهای من چنانکه دوری گزیدی میان مشرق و مغرب.»

۴۰- باب : الاسْتِعَاذَةِ مِنَ الْجُبْنِ وَالْكَسَلِ

﴿كُسَالَى﴾ [النساء: ۱۴۲] ، وَكَسَالَى وَاحِدٌ .

باب ـ ۴۰: پناه جستن از ترس و بددلی، و کسالت و کاهلی.

«کُسالَی» (النساء، ۱۴۲) (به ضم کاف) و (کَسالِی) (به فتح کاف) به یک معنی است (یعنی: کسالت و کاهلی).

۶۳۶۹- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي عَمْرٍو قَالَ : سَمِعْتُ أَنَساً قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ» .

۶۳۶۹ ـ از سُلیمان، از عَمرو بن ابی عمر، از انس روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گفت: «اَللّهُمَّ اِنّی اعُوذُبکَ مِنَ الهَمّ و الحَزَن، وَالعَجز وَ الکَسَل، و الجُبْن وَ البُخْل و ضَلَعَ الدَین وَ غَلَبَةِ الرِّجال»

۴۱- باب : التَّعَوُّذِ مِنَ الْبُخْلِ

الْبُخْلُ وَالْبَخَلُ وَاحِدٌ ، مِثْلُ الْحُزْنِ وَالْحَزَنِ .

باب ـ ۴۱: پناه جستن از بخیلی.

البُخـل (به ضم باء و سکون خاء) و البَخَل

٦٣٧٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنِي غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ بِهَؤُلَاءِ الْخَمْسِ، وَيُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». [راجع: ٢٨٢٢].

(بـه فتح باء و خاء) یکی اسـت مانند الحُزنِ و الحَزَن.

٦٣٧٠ـ از عبدالمَلِک بن عُمَیر، از مُصْعَب بن سَعد روایت اسـت که سَعد بن ابی وقّاص (رضی‌الله عنه) به (خواندن) این پنج (کلمه) امر می‌کرد و اینها را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) روایت کرده اسـت: «اللّهُـمَّ انّی اَعُوذُبِکَ مِـنَ البُخْلِ و اَعُوذُبِکَ مِنَ الجُبْـنِ، وَ اَعُوذُبِکَ اَن اُرَدَّ اِلیٰ اَرْذَلِ العُمُـرِ، وَ اَعُوذُبِکَ من فِتْنَـةِ الدُّنیا وَ اَعُوذُبِکَ مِنَ العَذابِ القَبْرِ»

٤٢- باب: التَّعَوُّذُ مِنْ أَرْذَلِ الْعُمُرِ

﴿أَرَاذِلُنَا﴾ [هود: ٢٧]: سُقَّاطُنَا.

باب ـ ۴۲: پناه جستن از ارذَلِ العُمر (فروماندگی آخر عمر)

«اَرَاذِلُنَا» (هود، ۲۷) یعنی: سُـقَّاطُنَا (فرومایگان ما).

٦٣٧١- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَعَوَّذُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَرَمِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ». [راجع: ٢٨٢٣، أخرجه مسلم: ٢٧٠٦].

٦٣٧١ ـ از عبدالوارث، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت اسـت که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) پناه می‌جُسـت و می‌گفت: «اللّهُمَّ انّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الکَسَـلِ وَ اَعُوذُبِکَ مِنَ الجُبْـنِ وَ اَعُوذُبِکَ مِنَ الهَرَمِ، وَ اعوذُبِکَ مِنَ البُخْلِ»

٤٣- باب: الدُّعَاءِ بِرَفْعِ الْوَبَاءِ وَالْوَجَعِ

باب ـ ۴۳: دعا برای دور کردن مرض وبا و درد.

٦٣٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَّبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَانْقُلْ حُمَّاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مُدِّنَا وَصَاعِنَا». [راجع: ١٨٨٩، أخرجه مسلم: ١٣٧٦، بزيادة].

٦٣٧٢ ـ از هشـام بن عـروه، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بارالها، مدینه را بر ما دوست‌داشتی گردان همانگونه که مکه را بر ما دوست‌داشتنی گردانیدی یا بیش از آن، و

تب آن را به جُحفه ببر، بارالها، ما را در (اوزان) مُد و صاع‌مان برکت ارزانی کن.»

٦٣٧٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ أَبَاهُ قَالَ: عَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، مِنْ شَكْوَى أَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَلَغَ بِي مَا تَرَى مِنَ الْوَجَعِ، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي وَاحِدَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَبِشَطْرِهِ؟ قَالَ: «الثُّلُثُ كَثِيرٌ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ». قُلْتُ: آأُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ، فَتَعْمَلَ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، إِلَّا ازْدَدْتَ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، وَلَعَلَّكَ تُخَلَّفُ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». قَالَ سَعْدٌ: رَثَى لَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَنْ تُوُفِّيَ بِمَكَّةَ. [راجع: ٥٦، أخرجه مسلم: ١٦٢٨].

٦٣٧٣ - از ابن شهاب، از عامر بن سعد از پدرش (سعد) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در سال حَجَّةالوداع به خاطر بیماری‌ای که مرا تا مرز مرگ کشانیده بود (در مکه) از من عیادت کرد. گفتم: یا رسول‌الله، می‌بینی که مریضی مرا به این حال رسانیده است، و من مردی ثروتمندم و به‌جز یگانه دخترم از من میراث نمی‌برند، آیا دو سوم حصهٔ مال خود را صدقه نکنم؟ فرمود: «نِی.» گفتم: نیم مال خود را؟ فرمود: «نِی.» گفتم: یک سوم آن را؟ فرمود: «یک سوم، بسیار است، همانا اگر وارثان خود را ثروتمند بگذاری بهتر از آن است که فقیر و تهیدست بگذاری و همانا هر آنچه را به خاطر رضای خدا نفقه می‌کنی، ثواب آن را می‌گیری و حتی آنچه را بر زنت می‌خورانی.» گفتم: آیا پس از رفتن همراهان من (به مدینه) من (در مکه) خواهم ماند؟ فرمود: «تو هرگز تنها گذاشته نمی‌شوی و هر عملی که می‌کنی و به آن رضای خدا را می‌جویی، بر مقام و منزلت خودت می‌افزایی و شاید تا زمانی بمانی که مردمی از تو بهره‌مند و مردمی از تو زیانمند گردند[1] بارالها، هجرت اصحاب مرا کامل گردان و ایشان را به عقب برمگردان.[2] ولی سعد بن خوْلَه.»[3]

۱- مراد سعد بن وقّاص، یکی از عشرهٔ مُبَشّره است که پس از آن مریضی که در مکه به آن مبتلا شده بود، سالها زنده ماند و فاتح جنگ قادسیه گردید و همانگونه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده بود مسلمانان از وی بهره‌مند و و مردم کافر زیانمند شدند.

۲- یعنی هیچ کس از صحابهٔ مهاجر را به‌جز در مدینه نمیران.

۳-

سـعد (ابن وبی وقاص) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) برای سعد (بن خوله) که در مکه مرده بود دلسوزی و ترحّم کرد.

٤٤- باب: الاستعاذة من أرذل العمر، ومن فتنة الدنيا، وفتنة النار

باب ـ ۴۴: پناه جستن از فروماندگی و فرومایگی آخر عمر و از فتنهٔ دنیا و آتش (دوزخ).

٦٣٧٤- حدثنا إسحاق بن إبراهيم: أخبرنا الحسين، عن زائدة، عن عبد الملك، عن مصعب بن سعد، عن أبيه قال: تعوذوا بكلمات كان النبي ﷺ يتعوذ بهن: «اللهم إني أعوذ بك من الجبن، وأعوذ بك من البخل، وأعوذ بك من أن أرد إلى أرذل العمر، وأعوذ بك من فتنة الدنيا، وعذاب القبر». [راجع: ٢٨٢٢]

٦٣٧٤ ـ از عبدالملک، از مصعَب بن سـعد، از پدرش روایت اسـت که گفت: به کلماتی پناه جوییـد که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به آن پناه می‌جسـت: «اللّٰهمّ انّی اَعُوذُبکَ مِنَ الجُبنِ و اَعُوذُبِـکَ مِنَ البُخـلِ، وَ اَعوذُبکَ مِنْ إن أردَّ الَـی اَرْذَلِ الْمعمر و اَعُوذُبِکَ مِـنْ فِتْنَةِ الدُّنیا وَ عَذابَ القَبْرِ.»

٦٣٧٥- حدثنا يحيى بن موسى: حدثنا وكيع: حدثنا هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة: أن النبي ﷺ كان يقول: «اللهم إني أعوذ بك من الكسل والهرم، والمغرم والمأثم، اللهم إني أعوذ بك من عذاب النار وفتنة النار، وفتنة القبر وعذاب القبر، وشر فتنة الغنى، وشر فتنة الفقر، ومن شر فتنة المسيح الدجال، اللهم اغسل خطاياي بماء الثلج والبرد، ونق قلبي من الخطايا، كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس، وباعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب». [راجع: ٨٣٢، أخرجه مسلم: ٥٨٧ و٥٨٩ مختصراً، وأخرجه بطوله في الذكر: ٤٩].

٦٣٧٥ ـ از هشـام بن عـروه، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) می‌فرمـود: «اللّٰهُمَّ انّی اَعُوذُبکَ مِنَ‌الکَسَلِ وَالهَرمِ وَالمَغْرَمِ وَالمَاثَمِ، اللّٰهُمَّ انّـی اَعُوذُبکَ مِنَ عَذابَ النّـارِ و فِتْنَةِ النَّارِ وَ فِتْنَةِ القَبْرِ وَ عَذابِ القَبْرِ، و شَـرِّفِتْنَةِ الغَنِی، وَ شَـرِّ فِتْنَةِ الفَقْرِ، وَ مِنْ شَـرِّ فِتْنَةِ المَسیحِ الدَّجّالِ اللّٰهُمَّ اَغْسِلْ خَطایای بماءِ الثّلجِ والبَرَدِ، وَ نَقِ قَلْبی مِنَ‌الخَطایا کما ینقی التوب الدبیض من الدنس، و باعد بینی و بین خطایای کَمَا بَاعَدْتَ بَیْنَ المَشرقِ وَالمَغْرِب» «بارالهـا، به تـو پنـاه می‌جویم از: سسـتی و سـالخوردگی، و قرضداری و گنـاه، بارالها، به تو پنـاه می‌جویم از عذاب آتـش و فتنهٔ آتش (دوزخ) و فتنهٔ قبر و عذاب قبر، و از شـرِّ فتنهٔ توانگری و شرِّ فتنهٔ ناداری، و از شرِّ فتنهٔ مسیح دجّـال. بارالها، خطاهای مرا با آب برف و ژاله

٤٥- باب : الاسْتِعَاذَة مِنْ فِتْنَةِ الْغِنَى

٦٣٧٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا سَلَّامُ بْنُ أَبِي مُطِيعٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ خَالَتِهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْغِنَى ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ » . [راجع: ٨٣٢، أخرجه مسلم : ٥٨٧ ، مختصراً و أخرجه مسلم: ٥٨٩ ، باختلاف] .

٤٦- باب : التَّعَوُّذ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ

٦٣٧٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ ، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى وَشَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ قَلْبِي بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ ، كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ » . [راجع : ٨٣٢ ، أخرجه مسلم : ٥٨٧ ، مختصراً و أخرجه : ٥٨٩ ، باختلاف وأخرجه بطوله في الذكر : ٤٩].

٤٧- باب : الدُّعَاءِ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَلَدِ مَعَ الْبَرَكَةِ

بشوی و میان و میان خطاهای من دوری گزین چنانکه میان مشرق و مغرب دوری گزیدی.»

باب ـ ۴۵: پناه جستن از فتنهٔ ثروت و توانگری.

٦٣٧٦ – از هشـام، از پدرش روایت اسـت که خاله‌اش (عایشـه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (با این کلمات) پناه می‌جست: «اللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنْ فِتْنَةِ النّار و من عَذابِ النّار، و فِتْنَةِ القَبْرِ وَ عَذابِ القَبْرِ، وَ شَرِّ فِتْنَةِ المَسیحِ الدَّجّال، اللّٰهُمَّ اَغْسِل قَلْبی بِمأَ الثَّلجِ وَالبَرَدِ وَ نَقِّ قَلْبی مِنَ الخَطایا کَما نَقَّیْتَ الثَّوبَ الأبْیَضَ مِنَ الدَّنَسِ، و باعِدْ بَیْنی و بَیْنَ خَطایایَ، کَما باعَدْتَ بَینَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِب، اللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الکَسَلِ و المأثَمِ و المَغْرَمِ»

باب ۴۶ – پناه جستن از فتنهٔ فقر و ناداری

٦٣٧٧ – از هشام ابن عروه، از پدرش که عایشه رضی‌الله عنها گفت:

پیامبر صلی‌الله علیه وسـلم میگفت: «اللهم انی اعوذ بـک من فتنه النار و عـذاب النار، و فتنه القبر و عذاب القبر، و شـر فتنه الغنی و شر فتنه الفقر، اللهم انی اعوذ بک من شـر فتنه المسیح الدجال، اللهم اغسـل قلبی بماء التلج و البرد و نـق قلبی من الخطایا کما نقیت التوب الا بیض من الدنس، و با عد بینی و بین خطایای، کما با عدت بین المشـرق و المغرب، اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الماتم و المغرم»

باب ـ ۴۷: دعا برای افزونی مال و فرزند همراه با برکت.

٦٣٧٨ ، ٦٣٧٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أُمِّ سُلَيْمٍ أَنَّهَا قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَسٌ خَادِمُكَ ، ادْعُ اللَّهَ لَهُ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ » .

وَعَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ : مِثْلَهُ .

[راجع : ١٩٨٢ ، أخرجه مسلم : ٢٤٨٠]

باب : الدُّعَاءِ بِكَثْرَةِ الْوَلَدِ مَعَ الْبَرَكَةِ

٦٣٨٠ ، ٦٣٨١- حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ ، سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قَالَ : قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ : أَنَسٌ خَادِمُكَ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ » . [راجع : ١٩٨٢ ، أخرجه مسلم : ٢٤٨٠] .

٤٨- باب : الدُّعَاءِ عِنْدَ الاسْتِخَارَةِ

٦٣٨٢- حَدَّثَنَا مُطَرِّفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو مُصْعَبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الْمَوَالِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا ، كَالسُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ : « إِذَا هَمَّ بِالأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ يَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ ، وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ ، وَأَنْتَ عَلامُ الْغُيُوبِ ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قَالَ : فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاقْدُرْهُ لِي ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قَالَ : فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ ، وَاقْدُرْ لِي

۶۳۷۸ ـ ۶۳۷۹ ـ از قتاده، از انس، از اُمِّ سُلَیم (مادر انس) روایت است که گفت: یا رسول‌الله، انس خدمتکار تو است از خداوند برایش دعا کن. آن حضرت گفت: «بارالها، مال و فرزند وی را افزون گردان و به هرچه به او می‌دهی برکت ارزانی کن.»

و از هشام بن زید روایت است که گفت: از انس بن مالک، مثل این حدیث را شنیده‌ام.

باب ـ ۴۸: دعا برای افزونی فرزند، همراه با برکت.

۶۳۸۰ ـ ۶۳۸۱ ـ از شُعبه روایت است که قتاده گفت: از انس (رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: اُمِّ سُلَیم (به آن حضرت) گفت: انس خدمتکار تو است. آن حضرت گفت: «بارالها، مال و فرزندش را افزون گردان و در آنچه به وی می‌دهی برکت ارزانی کن.»

باب ـ ۴۹: دعا به هنگام استخاره[1]

۶۳۸۲ ـ از عبدالرحمن بن ابی الموال، از محمد بن مُنکَدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دعای استخاره را در همهٔ کارها مانند سوره‌ای از قرآن یاد می‌داد (و می‌فرمود): «اگر کسی به کاری قصد می‌کند باید دو رکعت نماز بگزارد، سپس بگوید: «اللّهمّ اِنّی اَستَخیرُکَ بِعِلمِکَ، و استَقدِرُکَ بِقُدرَتِکَ، وَاَسألُکَ مِن فَضلِکَ العَظیمِ، فَاِنَّکَ تَقدِرُ وَ لا اَقدِرُ، وَ تَعلَمُ وَلا اَعلَمُ، وَ اَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ، اللّهمّ اِن کُنتَ تَعلَمُ اَنَّ هذا الاَمرَ خَیرٌ لی فی دینی و مَعاشی و عاقِبَةِ اَمری ـ اَوقال: فی عاجِلِ اَمری و آجِلِهِ فاقدره لی، و إن کنت تعلم أن هذا الأمر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبته أمری أو قال: فی عاجل أمری و آجله ـ فاصرفهُ عَنّی وصرِفنی،

۱ـ مراد نماز استخاره است. اگر کسی در انجام امری متردد باشد که آیا این کار را بکند یا نکند، باید دو رکعت نماز بگزارد و این دعا را بخواند و سپس حاجت خود را بگوید.

الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ، ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ ، وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ» . [راجع : ١١٦٢] .

عَنـهُ، و اَقْدُرلِیَ الخَيْرَ حَيْثُ‌كان، ثُمَّ رَضِّنِی بِه ـ و حاجت خود را بگوید.»

«بارالها! طلب خیر می‌کنم به علم تو و توسّل می‌جویم بـه قدرت تـو، و فضل عظیم تـو را می‌طلبم، همانا تو قـدرت داری و مـن قدرت ندارم و تـو می‌دانی و من نمی‌دانـم و تویی دانای غیب. بارالها! تو می‌دانی که اگر این کار به خیر من اسـت در دیـن من و زندگی من و آخرت من. یا چنین فرمود: در حالت کنونی و آیندهٔ آن و پس آن را برایم میسّر گردان، و تو می‌دانی که اگر این کار به شرِّ من ا ست در دین من و زندگی من و آخرت مـن ـ یا چنین فرمود: در حالت کنونی و آیندهٔ آن ـ آن را از مـن بـاز دار و مرا از آن بـاز دارد، و خیر را برایم میسَّر کن هر آنچه باشد، و سپس مرا به آن راضی گردان سپس از آن حاجت خود را بخواهد.

٤٩- باب : الدُّعَاءِ عِنْدَ الْوُضُوءِ

٦٣٨٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ بِهِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ» . وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ» . [راجع : ٢٨٨٤ ، أخرجه مسلم : ٢٤٩٨] .

باب ـ ۴۹: دعا به هنگام وضو.

۶۳۸۳ ـ از بُریـد بن عبدالله، از ابوبرده روایت اسـت که ابوموسـی (اشـعری) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آب طلبید و وضو کرد، سپس دستها را بلند کرد و گفت: «بارالها، عُبَید ابـی عامر را بیامرز.» من سـفیدی زیر بغل آن حضرت را (به هنـگام بلند کردن) دیدم، و آن حضرت گفـت: «بارالها، مرتبـه‌اش را در روز قیامت از بسـیاری مردمانی کـه آفریده‌ای برتر گردان.»[1]

٥٠- باب : الدُّعَاءِ إِذَا عَلاَ عَقَبَةً

٦٣٨٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكُنَّا إِذَا عَلَوْنَا كَبَّرْنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيُّهَا النَّاسُ ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لاَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلاَ غَائِبًا ، وَلَكِنْ تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا» . ثُمَّ أَتَى عَلَيَّ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي : لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ

باب ـ ۵۰: دعا هنگام بالارفتن به گردنهٔ کوه.

۶۳۸۴ – از حمّاد بن زید، از ایُّوب، از ابوعثمان روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: ما در سـفری پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را همراه بودیم، و چون به بلندی راه می‌رسـیدیم (بـه آواز بلند) تکبیر می گفتیم. پیامبر (صلی‌الله

۱- عُبید ابوعامر عموی ابوموسی اشعری است که در غزوهٔ اَوطاس تیری به زانویش اصابت کرد و سپس درگذشت، حدیث ۲۸۸۴ دیده شود.

بِاللَّهِ ، فَقَالَ : «يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ ، قُلْ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ ، فَإِنَّهَا كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ» .

أَوْ قَالَ : «أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ هِيَ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ» . [راجع : ۲۹۹۲ ، أخرجه مسلم : ۲۷۰٤] .

۵۱- بَاب : الدُّعَاءِ إِذَا هَبَطَ وَادِيًا

فِيهِ حَدِيثُ جَابِرٍ ﷺ . [راجع : ۲۹۹۳] .

۵۲- بَاب : الدُّعَاءِ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَوْ رَجَعَ

فِيهِ يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسٍ . [راجع : ۳۰۸۵] .

۶۳۸۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ مِنَ الأَرْضِ ثَلاثَ تَكْبِيرَاتٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ . صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» . [راجع : ۱۷۹۷ ، أخرجه مسلم : ۱۳٤٤] .

علیه وسلّم) گفت: «ای مردم، بر خود آسان گیرید، زیرا شما (با گفتن تکبیر به آواز بلند) کَر و غایبی را فرا نمی‌خوانید ولی شما شنوای بینا را فرا می‌خوانید.»

سپس آن حضرت نزد من آمد و من با خود (آهسته) می‌گفتم: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بالله ـ هیچ نیرو و قدرتی به‌جز خدا نیست. آن حضرت فرمود: «ای عبدالله بن قَیْس، بگو: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بالله، همانا این گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است.»

یا آن حضرت چنین گفت: «آیا تو را به کلمه‌ای راهنمایی نکنم که آن گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت باشد؟ لاحَولَ وَلا قُوَّةَ الّا بالله است.»

باب ـ ۵۱: دعای هنگام فرود آمدن به وادی

در این مورد حدیث جابر(رضی‌الله عنه) آمده است.

باب ـ ۵۲: دعای آهنگ سفر و بازگشت از آن

در این باره از یَحیی بن ابی اسحاق از انس روایت کرده است.

۶۳۸۵ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آنگاه که از غزوه، یا حج یا عُمره برمی‌گشت بر هر بلندی زمینی که می‌رسید، سه بار تکبیر (الله اکبر) می‌گفت. سپس می‌فرمود: «لا اله الّا اللهُ وَحْدَهُ لا شریکَ لَهُ، لَهُ المُلْکُ وَ لَهُ الحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ. آیِبون تائِبونَ عابِدُونَ، لِرَبِّنا حامِدون.

صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ وَ نَصَرِ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الاحْزَابَ وَحْدَهُ» «نیست هیچ معبود برحق به‌جز الله، که او را شریکی نیست، پادشاهی از آن اوست و ستایش اوراست، او است بر هر چیز توانا، ما بازگشت‌کنان توبه‌کنان پرستش‌کنان، پروردگار خویش را ستایش‌کنانیم. خداوند وعده‌اش را راست گردانید و بنده‌اش را یاری بخشید و گروههای (کافران) را به تنهایی منهزم گردانید.»

٥٣- باب: الدُّعَاءِ لِلْمُتَزَوِّجِ

باب ـ ۵۳: دعا برای مردی که ازدواج کرده است.

٦٣٨٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : رَأَى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَثَرَ صُفْرَةٍ ، فَقَالَ : «مَهْيَمْ ، أَوْمَهْ» . قَالَ : قَالَ : تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ : «بَارَكَ اللهُ لَكَ ، أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ» . [راجع: ٢٠٤٩ ، أخرجه مسلم: ١٤٢٧ ، بلفظ «ما هذا»] .

٦٣٨٦ ـ از حَمّاد بن زَید، از ثابت روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اثر زردی را بر (لباس) عبدالرحمن بن عَوْف دید. فرمود: «تو را چه رخ داده است؟» عبدالرحمن گفت: با زنی به مهر مقدار هستهٔ خرما از طلا ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «خداوند تو را برکت دهد، وَلیمه (مهمانی عروسی) کن هر چند با (ذبح) گوسفندی باشد.»

٦٣٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : هَلَكَ أَبِي وَتَرَكَ سَبْعَ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَزَوَّجْتَ يَا جَابِرُ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا» . قُلْتُ : ثَيِّبًا ، قَالَ : «هَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ ، أَوْ تُضَاحِكُهَا وَتُضَاحِكُكَ» . قُلْتُ : هَلَكَ أَبِي فَتَرَكَ سَبْعَ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَجِيئَهُنَّ بِمِثْلِهِنَّ ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً تَقُومُ عَلَيْهِنَّ ، قَالَ : «فَبَارَكَ اللهُ عَلَيْكَ» .

٦٣٨٧ ـ از حَمّاد بن زَید، از عَمرو روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پدرم مُرد و هفت یا نُه دختر از خود بجا گذاشت. من با زنی ازدواج کردم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «ای جابر، آیا ازدواج کرده‌ای؟» گفتم: آری. فرمود: «با دوشیزه یا شوهردیده؟» گفتم: با شوهردیده. فرمود: «چرا با دوشیزه ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کردی و او با تو

لَمْ يَقُلِ ابْنُ عُيَيْنَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَمْرٍو : «بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ» . [راجع : ٤٤٣ ، أخرجه مسلم : ٧١٥ ، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في كتاب الرضاع : ٥٤، والمساقاة: ١٠٩].

بازی می‌کرد و او را می‌خندانیدی و تو را می‌خندانید؟» گفتم: پدرم مُرد و هفت یا نُه دختر بجای گذاشت، و ناخوش داشتم که دختری را مانند اینها به نکاح درآورم، پس با زنی ازدواج کردم که از ایشان سرپرستی کند. فرمود: «برکت خدا بر تو باد.»

ابن عُیَینَه و محمد بن مُسلِم که (این حدیث را) از عمرو روایت کرده‌اند نگفته‌اند که آن حضرت به جابر گفته است: «برکت خدا بر تو باد.»

٥٤- باب : مَا يَقُولُ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ

٦٣٨٨- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ قَالَ : بِاسْمِ اللَّهِ ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا ، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرْ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا» . [راجع : ١٤١ ، أخرجه مسلم : ١٤٣٤].

باب ـ ۵۴: آنگاه که (به قصد جماع) با زن خود پیش می‌شود چه بگوید؟

٦٣٨٨ ـ از سالِم، از کُرَیب روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر هر یک از شما بخواهد که با زن خود پیش شود، بگوید: باسم الله اَللّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّیطانَ، وَ جَنِّبِ الشَّیطانَ ما رَزَقْتَنا،ـ بارالها! شیطان را از ما دور بدار و شیطان را از آنچه به ما روزی کرده‌ای دور بدار. اگر میان آنها فرزندی تقدیر رفته باشد، شیطان هرگز به وی زیان رسانیده نمی‌تواند.»

٥٥- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»

٦٣٨٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ : «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً ،

باب ـ ۵۵: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً»

٦٣٨٩ ـ از عبدالعزیز روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اکثراً چنین دعا می‌کرد: «اَللّهُمَّ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً و

وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». [راجع: ٤٥٢٢، أخرجه مسلم: ٢٦٩٠، زيادة].

فی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» ـ بارالها! در دنیا به ما نیکویی ارزانی کن و در آخرت به ما نیکویی ارزانی کن و ما را از عذاب دوزخ نگهدار.»

٥٦- باب: التَّعَوُّذ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا

باب ـ ۵۶: پناه جستن از فتنهٔ دنیا.

٦٣٩٠- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَلِّمُنَا هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ، كَمَا تُعَلَّمُ الْكِتَابَةُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ نُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَعَذَابِ الْقَبْرِ». [راجع: ٢٨٢٢].

۶۳۹۰ ـ از عبدالملک بن عَمَیر، از مُصعَب بن سعد بن ابی وقّاص روایت است که پدرش (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین کلمات را به ما یاد می‌داد مانند اینکه کتاب (یا قرآن) به ما آموخته می‌شود: «اللَّهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ البُخلِ وَ اَعُوذُبِکَ مِنَ الجُبنِ وَ اَعُوذُبِکَ مِنْ اَنْ نُرَدَّ اِلَی اَرذَلِ العُمرِ، وَ اَعُوذُبِکَ مِن فِتنَةِ الدُّنیا وَ عَذَابِ القَبرِ.»

٥٧- باب: تَكْرِيرِ الدُّعَاءِ

باب ـ ۵۷: تکرار دعا.

٦٣٩١- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُنْذِرٍ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طُبَّ، حَتَّى إِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ صَنَعَ الشَّيْءَ وَمَا صَنَعَهُ، وَإِنَّهُ دَعَا رَبَّهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «جَاءَنِي رَجُلَانِ، فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: مَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَ: فِيمَاذَا؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةٍ، قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي ذَرْوَانَ». وَذَرْوَانُ بِئْرٌ فِي بَنِي زُرَيْقٍ، قَالَتْ: فَأَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى عَائِشَةَ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ

۶۳۹۱ ـ از انس بن عَیاض، از هشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سِحر کرده شد، تا آنکه به خیالش می‌آمد که کاری را کرده است و آن را نکرده بود و همانا وی به پروردگار خود دعا کرد، سپس گفت: «آیا آگاه شدی که همانا خدا به من خبر داد آنچه را از وی خواسته بودم.» عایشه گفت: و آن چیست یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «دو مرد نزد من آمدند یکی از آنان نزدیک سر من و دیگری نزدیک پای من نشست، و یکی از آنها به دیگری گفت: مریضی این مرد چیست؟ وی

لَكَـأَنَّ مَاءَهَـا نُقَاعَـةُ الْحِنَّـاءِ ، وَلَكَـأَنَّ نَخْلَهَـا رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ». قَالَتْ : فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهَـا عَنِ الْبِئْرِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلا أَخْرَجْتَهُ ؟ قَالَ : «أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ ، وَكَرِهْتُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى النَّاسِ شَرّاً» .

زَادَ عِيسَى بْنُ يُونُسَ وَاللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَدَعَا وَدَعَا ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ . [راجع : ٣١٧٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٨٩] .

گفت: سِحر شـده است. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لَبید بن اَعْصَم. گفت: در چه چیز او را سِـحر کرده است؟ گفت: در شانه و موی که در شانه جمع می‌شود و غلاف شـکوفهٔ درخت خرما. گفت: آن در کجاست؟ گفت: در ذَروان.»

و ذروان چاهـی در بنـی زُریـق بود. عایشـه می‌گوید: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی آن چاه رفت و سپس نزد عایشه برگشت و گفت: «به خدا سـوگند کـه آب آن (چاه) به گونهٔ آبی که حنا را در آن تر کنند متغیّر شـده بود، و درختان خرمای آن محل، بسان سرهای شیطانها می‌نمود.

عایشـه می‌گوید: «رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد من آمد و از آن چاه خبر داد. گفتم: یا رسـول‌الله، پس چرا آن (وسـایل سـحر) را بیرون نیـاوردی؟ فرمود: «اما مـن، همانا خدا شفایم داد و ناخوش داشتم که عمل بد را میان مردم پخش کنم.»

عیسـی بن یونس و لیث بن سـعد، از هِشـام، از پدرش در روایت خود افزوده‌اند که عایشـه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) سِحر شده و او دعـا کرد و دعا کرد و حدیث را بیان کرد (یعنی به تکرار دعا کرد.)

٥٨- بَاب : الدُّعَاءِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ

باب ـ ۵۸: دعای (بد) بر مشرکان.

قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ» . [راجع : ١٠٠٧] .

قَالَ : «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ» . [راجع : ٢٤٠] .

ابن مسـعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفـت: «بارالها، مـرا در برابر ایشـان با آوردن هفت سـال (قحطی) مانند سـالهای (قحطی)

قَالَ ابْنُ عُمَرَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فِي الصَّلاة : « اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلانًا وَفُلانًا » . حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ١٢٨] .[راجع : ٤٠٦٩] .

زمان یوسف یاری رسان.
آن حضرت گفت: «بارالها، بر توست سزای ابوجهل.»
ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در نماز دعا کرد: «بارالها، بر فلان و فلان لعنت کن.» تا آنکه خدای عَزَّوَجَلَّ نازل کرد: «هیچ یکی از این کارها در اختیار تو نیست.»
(آل عمران، ۱۲۸)

٦٣٩٢ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الأَحْزَابِ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اهْزِمِ الأَحْزَابَ ، اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ » . [راجع : ٢٨١٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٤٢] .

٦٣٩٢ ـ از وَکیع از ابن ابی‌خالد روایت است که گفت: از ابن ابی اوفی(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر گروههای (مشرکان در جنگ احزاب) دعای (بد) کرد و گفت: «بارالها، نازل‌کنندهٔ کتاب و زودرس حساب و شکست‌دهندهٔ احزاب، آنها را شکست بده و بلرزان.»

٦٣٩٣ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَالَ : سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنْ صَلاةِ الْعِشَاءِ قَنَتَ : « اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ ابْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ » . [راجع : ٨٠٤ ، أخرجه مسلم : ٦٧٥] .

٦٣٩٣ ـ از یحیی، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون در رکعت آخر نماز خفتن می‌گفت: سَمِعَ الله لِمَنْ حَمِدَهُ، قنوت می‌خواند: «بارالها، عَیّاشَ ابن ابی ربیعه را نجات بده، بارالها، ولید بن ولید را نجات بده، بارالها، سلمهٔ بن هشام را نجات بده، بارالها، مؤمنان ناتوان را نجات بده، بارالها، عقوبت خود را بر قبیلهٔ مُضَر سخت گردان، بارالها، بر آنها سالهای (قحطی) مانند سالهای زمان یوسف بیاور.

٦٣٩٤ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ فَأُصِيبُوا ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَجَدَ عَلَى شَيْءٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ ، فَقَنَتَ شَهْرًا فِي صَلاةِ الْفَجْرِ ، وَيَقُولُ : « إِنَّ عُصَيَّةَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ » . [راجع : ١٠٠١ ، أخرجه مسلم : ٦٧٧] .

٦٣٩٤ ـ از ابواَحْوَص، از عاصم روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سَرِیّه (گروه کوچک) که ایشان را القُرّاَ می‌نامیدند اعزام کرد، آنها شهید شدند، من پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده بودم که

بر چیزی اندوهگین شده باشد چنانکه برایشان اندوهگین شد، و آن حضرت به مدت یک ماه در نماز صبح قنوت خواند و می‌گفت: «همانا (قوم) عُصَیّه در برابر خدا و رسول او عصیان ورزیدند.»

٦٣٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ الْيَهُودُ يُسَلِّمُونَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُونَ : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَفَطِنَتْ عَائِشَةُ إِلَى قَوْلِهِمْ ، فَقَالَتْ : عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ » . فَقَالَتْ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا يَقُولُونَ ؟ قَالَ : « أَوَلَمْ تَسْمَعِي أَنِّي أَرُدُّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَأَقُولُ : وَعَلَيْكُمْ » . [راجع : ٢٩٣٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٦٥] .

٦٣٩٥ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: یهود که بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سلام می‌کردند می‌گفتند: السَّامُ عَلَیکَ (مرگ بر تو). عایشه سخنشان را درک کرد و گفت: عَلَیکَ السَّامُ واللَّعْنَة: (مرگ و لعنت بر شما باد.)

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آرام باش ای عایشه، همانا خداوند نرمش را در همهٔ امور دوست می‌دارد.» عایشه گفت: آیا نشنیدی که چه می‌گفتند؟ آن حضرت گفت: ای پیامبر خدا«آیا نشنیدی که (هر آنچه می‌گفتند) برایشان رد کردم و گفتم: بر شما باد.»[1]

٦٣٩٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ : حَدَّثَنَا عَبِيدَةُ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَقَالَ : « مَلأَ اللَّهُ قُبُورَهُمْ وَبُيُوتَهُمْ نَاراً ، كَمَا شَغَلُونَا عَنْ صَلاَةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ » . وَهِيَ صَلاَةُ الْعَصْرِ . [راجع : ٢٩٣١ ، أخرجه مسلم: ٦٢٧] .

٦٣٩٦ ـ از محمد بن سیرین، از عُبیده روایت است که گفت: علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) گفت: ما در روز جنگ خندق با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، آن حضرت فرمود: «خدا خانه‌ها و گورهایشان را از آتش پر کند، چنانکه ما را از نماز وُسطَی باز داشتند تا آنکه آفتاب غروب کرد.» و مراد نماز عصر است.

٥٩- باب : الدُّعَاءِ لِلْمُشْرِكِينَ

باب ـ ٥٩: دعا برای مشرکان.

٦٣٩٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : قَدِمَ الطُّفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ دَوْساً قَدْ

٦٣٩٧ ـ از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: طُفَیل بن عَمرو

١- چون ادای لفظ، السّلام، و السّام به هم نزدیک است، یهود عوض سلام، سام می‌گفتند و آن حضرت به پاسخشان می‌گفت: بر شما باد.

عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا ، فَظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ يَدْعُو عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ» . [راجع : ۲۹۳۷ ، أخرجه مسلم : ۲۵۲٤] .

نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، همانا قبیلهٔ دَوْس (از پذیرفتن اسلام) سر پیچیدند و انکار ورزیدند پس خداوند را برایشان دعای (بد) کن. من پنداشتند که آن حضرت برایشان دعای (بد) می‌کند. آن حضرت گفت: «بارالها، دَوْس را هدایت کن و آنها را (به سوی ما) بیاور.»

٦٠- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ»

٦٣٩٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ : «رَبِّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي ، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي كُلِّهِ ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي . اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ ، وَعَمْدِي وَجَهْلِي وَهَزْلِي ، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي . اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» .

وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ : وَحَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . . . بنحوه [انظر : ٦٣٩٩ ، أخرجه مسلم: ۲۷۱۹].

باب ـ ۶۰: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «بارالها، مرا بیامرز، (گناهان) پیشین و پسین مرا.»

۶۳۹۸ ـ از ابو اسحاق، از ابن ابی موسی، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با همین دعا دعا می‌کرد: «رَبِّ اغْفِرلِی خَطِیئَتِی وَ جَهْلِی، و اسْرافِی فی أمری کُلِّه، و ما اَنْتَ اَعْلَمُ بِه مِنِّی، اللَّهُمَّ اغْفِرلِی خَطَایایَ وَ عَمْدِی وَ جَهْلِی وَ هَزْلِی و کُلُّ ذَلِکَ عِنْدِی. اللَّهُمَّ اغْفِرلِی ما قَدَّمْتُ وَ مَا اَخَّرتُ، وَ ما اَسْرَرْتُ وَ ما اَعْلَنْتُ اَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَ اَنْتَ الموَخِّرُ، وَ اَنْتَ عَلَ کُلِّ شَیءٍ قدیرٌ» «پروردگارا، خطا و نادانی و اسراف مرا در همهٔ امور ببخشای و آنچه را که تو بهتر از من می‌دانی. بارالها خطاهایی را که از روی قصد و نادانی و بیهودگی از من سر زده ببخشای و (معترفم) که همه را من کرده‌ام. بارالها، آنچه را پیش از این انجام داده‌ام و آنچه را پس از این انجام خواهم داد، و آنچه را نهان کرده و آنچه را آشکار کرده‌ام بر من ببخشای، تویی پیش‌آورندهٔ امور و تویی تأخیرکنندهٔ امور. و تویی بر هر چیز توانا.»

و عبیدالله بن معاذ گفت: از پدرش، از شعبه، از

ابو اسحاق، از ابوبُردهٔ بن ابوموسی، از پدرش، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است به نحو این حدیث (در معنی نه به عین الفاظ).

٦٣٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْمَجِيدِ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي مُوسَى ، وَأَبِي بُرْدَةَ - أَحْسِبُهُ - عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي ، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي . اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي ، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي» . [راجع :٦٣٩٨ ، أخرجه مسلم:٢٧١٩] .

٦٣٩٩ ـ از ابواسحاق، از ابوبکر بن ابوموسی، و ابی بُرده، ـ می‌پندارم ـ که از ابوموسی اشعری روایت کرده که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است: همانا آن حضرت این دعا را می‌خواند: «اللّٰهُمَّ اغْفِرلِی خَطِیئَتِی و جَهْلِی، و اِسْرافِی فِی اَمْرِی، وَ مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّی ـ اللّٰهُمَّ اغْفِر لِی هَزلِی و جِدِّ و خَطایایَ و عَمدِی و کُلُ ذالکَ عِنْدِی.»

٦١- باب : الدُّعَاءِ فِي السَّاعَةِ الَّتِي فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ

باب ـ ۶۱: دعا در وقت معینی که در روز جمعه است.

٦٤٠٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : «فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ ، لا يُوَافِقُهَا مُسْلِمٌ ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي يَسْأَلُ اللَّهَ خَيْرًا إِلا أَعْطَاهُ» . وَقَالَ بِيَدِهِ ، قُلْنَا : يُقَلِّلُهَا ، يُزَهِّدُهَا . [راجع : ٩٣٥ ، أخرجه مسلم:٨٥٢]

٦٤٠٠ ـ از ایُّوب، از محمد روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: ابوالقاسم (رضی‌الله عنه) فرمود: «در روز جمعه وقتی (معیّن) است، اگر مسلمانی که در حال نماز است با آ ن وقت برابر آید و از خدا نیکویی بخواهد به یقین که به وی داده می‌شود.»
و آن حضرت با دست خود اشاره کرد: ما گفتیم: زمان آن وقت بسیار کوتاه است.

٦٢- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «يُسْتَجَابُ لَنَا فِي الْيَهُودِ ، وَلا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِينَا»

باب ـ ۶۲: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم):

«دعای ما دربارهٔ یهود مستجاب می‌شود و دعای آنها دربارهٔ ما مستجاب نمی‌شود.»

٦٤٠١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ

٦٤٠١ ـ از ایُّوب، از ابن ابی مُلَیکهٔ روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: یهود

عَنْهَا : أَنَّ الْيَهُودَ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، قَالَ : « وَعَلَيْكُمْ » . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : السَّامُ عَلَيْكُمْ ، وَلَعَنَكُمُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْكُمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، عَلَيْكِ بِالرِّفْقِ ، وَإِيَّاكِ وَالْعُنْفَ ، أَوِ الْفُحْشَ» . قَالَتْ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا ؟ قَالَ : « أَوَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ ، رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ ، فَيُسْتَجَابُ لِي فِيهِمْ ، وَلا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيَّ » . [راجع : ۲۹۳۵ ، أخرجه مسلم : ۲۱۶۵ ، باختلاف] .

٦٣ - باب : التَّأْمِينِ

٦٤٠٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَنَاهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا أَمَّنَ الْقَارِئُ فَأَمِّنُوا ، فَإِنَّ الْمَلاَئِكَةَ تُؤَمِّنُ ، فَمَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلاَئِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ » . [راجع : ۷۸۰ ، أخرجه مسلم : ۴۱۰] .

٦٤ - باب : فَضْلِ التَّهْلِيلِ

٦٤٠٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ قَالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا

نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و گفتند: السَّامُ عَلَیْکَ (عوض السَّلامُ عَلَیْکَ) آن حضرت گفت: «وَعَلَیکُم» (بر شما باد).

عایشه به آنها گفت: مرگ بر شما باد و لعنت خدا و خشم وی بر شما باد.

سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «ای عایشه، به نرمی سخن بگوی و مدارا کن و از درشتی یا ناسزاگویی بپرهیز.»

عایشه گفت: آیا نشنیدی که چه می‌گفتند؟ آن حضرت فرمود: «آیا نشنیدی که من چه گفتم، (آنچه را به من گفتند) بر آنها رد کردم، دعای من دربارهٔ آنها مستجاب می‌شود و دعای آنها دربارهٔ من مستجاب نمی‌شود.»

باب ـ ۶۳: گفتن آمین.

٦٤٠٢ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که امام آمین بگوید، شما نیز آمین بگویید، همانا فرشتگان آمین می‌گویند، کسی که آمین او با آمین فرشتگان برابر آید گناهان پیشین وی آمرزیده می‌شود.»

باب ـ ۶۴: فضیلت تهلیل (لا اله الّا الله)

٦٤٠٣ ـ از مالک از سُمَی، از ابوصالح روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «لا اله الّا اللهُ وحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلْکُ وَ لَهُ الحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ، ثواب هر که آن را صد بار در روز بخواند آزادی ده برده را

مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ إِلا رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ» . [راجع: ۳۲۹۳، أخرجه مسلم: ۲۶۹۱].

٦٤٠٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ : «مَنْ قَالَ عَشْرًا كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ» .

قَالَ عُمَرُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ : وَحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي السَّفَرِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ : مِثْلَهُ . فَقُلْتُ لِلرَّبِيعِ : مِمَّنْ سَمِعْتَهُ ؟ فَقَالَ : مِنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، فَأَتَيْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونٍ ، فَقُلْتُ : مِمَّنْ سَمِعْتَهُ ؟ فَقَالَ : مِنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، فَأَتَيْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى فَقُلْتُ : مِمَّنْ سَمِعْتَهُ ؟ فَقَالَ : مِنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ، يُحَدِّثُهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم: ۲۶۹۳].

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَوْلَهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ مُوسَى : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ دَاوُدَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ الرَّبِيعِ قَوْلَهُ .

وَقَالَ آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ : سَمِعْتُ هِلالَ بْنَ يَسَافٍ ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ ، وَعَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَوْلَهُ .

وَقَالَ الأَعْمَشُ وَحُصَيْنٌ عَنْ هِلالٍ ، عَنِ الرَّبِيعِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَوْلَهُ .

حاصل می‌کند، و صد کار نیک به نامهٔ اعمال او نوشته می‌شود و صد کار بد از حسابش کاسته می‌شود، و او را در همان روز تا شام از شیطان نگاه می‌دارد، و هیچ یک از وی عملی بهتر انجام داده نمی‌تواند مگر مردی که (این دعا را) از وی بیشتر بخواند.»

۶۴۰۴ ـ از عُمَر بن ابی زائده، از ابواسحاق روایت است که عمرو بن میمون گفت: «کسی که (دعای مذکور را) ده بار بگوید مثل کسی است که برده‌ای از نسل اسماعیل را آزاد کرده باشد.»

عمر بن ابی‌زائد گفت: و عبدالله بن ابی‌سفر، از شَعْبی، از ربیع بن خُثَیم مثل این حدیث را روایت کرده است.

(شعبی می‌گوید) به ربیع گفتم: این حدیث را از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت: از عمرو بن میمون. نزد عمرو بن میمون رفتم و گفتم: از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت از ابن ابی‌لیلی. نزد ابن ابی‌لیلی رفتم و گفتم: از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت: از ابوایّوب انصاری، که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد.

و ابراهیم بن یوسف، از پدرش، از ابواسحاق، از عَمرو بن میمون از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از ابو ایّوب روایت کرده که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

و موسی گفت: از وُهیب، از داوود، از عامر از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از ابو ایّوب، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) . و اسماعیل، از شعبی از ربیع همین قول را روایت کرده است.

و آدم گفت: از شُعبه، از عبدالله بن مَیْسَره روایت

وَرَوَاهُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيُّ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَالصَّحِيحُ قَوْلُ عَمْرٍو.

است که گفت: از هلال بن یَساف شنیدم که همین قول را از ربیع بن خُثَیم و عَمرو بن مَیمون، از ابن مسعود روایت کرده است.
و اَعمَش و حُصَین از هلال، از ربیع، از عبدالله (ابن مسعود) همین قول را روایت کرده‌اند.
و ابومحمد حَضرَمی، از ابوایُّوب از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است که فرمود: «مثل کسی است که بنده‌ای از نسل اسماعیل را آزاد کرده باشد.»

٦٥- باب: فَضْلِ التَّسْبِيحِ

باب ـ ۶۵: فضیلت تسبیح (سبحان‌الله)

٦٤٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». [أخرجه مسلم: ٢٦٩١، مطولاً].

٦٤٠٥ ـ از مالک، از سُمَی، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در روز صد بار بگوید: سُبْحَانَ‌اللهِ وَ بِحَمْدِهِ، خطاهای وی هر چند به اندازهٔ کف دریا باشد زدوده می‌شود.»

٦٤٠٦- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ». [انظر: ٦٦٨٢، ٧٥٦٣، أخرجه مسلم: ٢٦٩٤].

٦٤٠٦ ـ از عُماره، از ابو زُرعَه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دو کلمه‌ای که آسان جاری می‌شود بر زبان و گرانند در (ترازو) میزان و محبوبند نزد (خدای) رحمان (عبارتند از): سُبحَانَ‌اللهِ العَظِیمِ، سُبحانَ‌الله وَبِحَمْدِهِ»

٦٦- باب: فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ـ ۶۶: فضیلت ذکر خدای عَزَّوَجَلَّ

٦٤٠٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ

٦٤٠٧ ـ از بُرید بن عبدالله، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال کسی که

مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ» . [أخرجه مسلم : ٧٧٩ ، بلفظ مختلف] .

پروردگار خود را ذکر می‌کند و کسی که پروردگار خود را ذکر نمی‌کند مثال زنده و مُرده است.»

٦٤٠٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ لِلَّهِ مَلائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ . قَالَ : فَيَحُفُّونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، قَالَ : فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ ، وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ ، مَا يَقُولُ عِبَادِي ؟ قَالَ : تَقُولُ: يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيُمَجِّدُونَكَ ، قَالَ : فَيَقُولُ : هَلْ رَأَوْنِي ؟ قَالَ : فَيَقُولُونَ : لا وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ ، قَالَ : فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي ؟ قَالَ : يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً ، وَأَشَدَّ لَكَ تَمْجِيدًا وَتَحْمِيدًا وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا ، قَالَ : يَقُولُ : فَمَا يَسْأَلُونِي ؟ قَالَ : يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ ، قَالَ : يَقُولُ : وَهَلْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا ، قَالَ : يَقُولُ : فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا ، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا ، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً ، قَالَ : فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : مِنَ النَّارِ ، قَالَ : يَقُولُ : وَهَلْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا ، قَالَ : يَقُولُ : فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا ، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً ، قَالَ : فَيَقُولُ : فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ . قَالَ : يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلائِكَةِ : فِيهِمْ فُلانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ . قَالَ : هُمُ الْجُلَسَاءُ لا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ » .

رَوَاهُ شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، وَلَمْ يَرْفَعْهُ .

وَرَوَاهُ سُهَيْلٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ

٦٤٠٨ ـ از اَعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند را فرشتگانی است که در راهها می‌گردند و اهل ذکر را می‌جویند، اگر گروهی را بیابند که ذکر خدای را می‌کنند (یکدیگر را) ندا می‌کنند: به سوی حاجت خود بیایید. فرشتگان پیرامون ایشان تا آسمان دنیا پر و بال می‌گشایند (سپس که فرشتگان برگشتند) پروردگارشان از آنها می‌پرسد، هرچند از ایشان داناتر است که: بندگان من چه می‌گویند: فرشتگان می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنند (سُبحان‌الله می‌گویند) و تو را به بزرگی می‌خوانند (الله‌اکبر می‌گویند) و تو را می‌ستایند (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ می‌گویند.) و تو را به بزرگی یاد می‌کنند. خداوند می‌گوید: آیا آنها مرا دیده‌اند؟ فرشتگان می‌گویند: نِی، به خداوند سوگند که تو را ندیده‌اند. خداوند می‌گوید: چگونه می‌بود اگر مرا می‌دیدند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر تو را می‌دیدند بیش از این تو را عبادت می‌کردند و بیش از این تو را تمجید می‌کردند و پیش از این تو را می‌ستودند و بیش از این تو را تسبیح می‌گفتند.

خداوند می‌گوید: از من چه می‌خواستند؟ فرشتگان می‌گویند: از تو بهشت می‌خواستند. خداوند می‌گوید: و آیا بهشت را دیده‌اند فرشتگان می‌گویند: نه، به خدا سوگند پروردگار را که بهشت را ندیده‌اند. خداوند می‌گوید:

النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم : ٢٦٨٩]

چگونه می‌بود اگر آن را می‌دیدند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند به آن بیشتر اشتیاق می‌داشتند و آن را بیشتر می‌طلبیدند و در آن بیشتر تمایل نشان می‌دادند. خداوند می‌گوید: از چه پناه می‌جستند؟ فرشتگان می‌گویند: از آتش (دوزخ). خداوند می‌گوید: و آیا آن را دیده‌اند؟ فرشتگان می‌گویند: نه، به خدا سوگند پروردگارا که آن را ندیده‌اند. خداوند می‌گوید: چگونه می‌بود اگر آن را می‌دیدند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند از آن بیشتر فرار می‌کردند و بیشتر می‌ترسیدند. خداوند می‌گوید: پس شما را گواه می‌گیرم که ایشان را آمرزیده‌ام. یکی از فرشتگان می‌گوید: در میان ایشان (که ذکر خدا می‌کردند) کسی بود که در زُمرهٔ ایشان نبود، همانا برای حاجتی آنجا آمده بود. خداوند می‌گوید: آنها همنشین‌هایی است که با همنشینی با ایشان بدبخت نمی‌شوند.»

شُعبَه (این حدیث را) از اعمش روایت کرده و مرفوع نکرده است و سُهَیل آن را از پدر خود، از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦٧- باب : قَوْلِ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِاللهِ

٦٤٠٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللهِ : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قال : أَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ فِي عَقَبَةٍ ، أَوْ

باب ـ ۶۷: گفتن: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِالله.

۶۴۰۹ ـ از سُلیمان تَیمی، از ابوعثمان روایت است که ابوموسی اشعری گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راه گردنه ـ یا پُشته را در پیش

قال : في ثَنِيَّة ، قال : فَلَمَّا عَلا عَلَيْهَا رَجُلٌ نَادَى فَرَفَعَ صَوْتَهُ : لا إِلَهَ إلا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ، قال : وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَغْلَتِه ، قال : «فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا» . ثُمَّ قال : «يَا أَبَا مُوسَى ، أَوْ : يَا عَبْدَاللَّهِ ، أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزِ الْجَنَّةِ» . قُلْتُ : بَلَى ، قال : «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِاللَّهِ» . [راجع : ۲۹۹۲ ، أخرجه مسلم : ۲۷۰٤] .

گرفت آنگاه که بر آن برآمد، ردی بانگ برآورد با صدای بلند می‌گفت: لا اله الّا الله والله اَکْبَرُ. و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که بر استر خود سوار بود گفت: «همانا شما کَر و غایبی را نمی‌خوانید.» (که آواز بلند می‌کنید.) سپس فرمود: «ای ابوموسی، یا ای عبدالله، آیا تو را به کلمه‌ای راهنمایی نکنیم که از گنجهای بهشت است؟» گفت: آری. فرمود: «لاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِالله»

٦٨- باب : لِلَّهِ مِائَةُ اسْمٍ غَيْرَ وَاحِدَةٍ

باب ـ ۶۹: خداوند را نودونُه نام است.

٦٤١٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَفِظْنَاهُ مِنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رِوَايَةً ، قال : «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا ، مِائَةٌ إلا وَاحِدًا ، لا يَحْفَظُهَا أَحَدٌ إلا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَهُوَ وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ» . [راجع : ۲۷۳٦ ، أخرجه مسلم : ۲٦۷۷] .

٦٤١٠ ـ از ابی‌زناد، از اَعْرَج روایت است که ابوهریره روایت کرده است: «خداوند را نودونه نام است، (یعنی) از صد، یک کم، که هر کس آن نامها را حفظ کند به بهشت وارد می‌شود و خدا وِتر (یک) است و وِتر (یک، یا عدد طاق) را دوست می‌دارد.»

٦٩- باب : الْمَوْعِظَةِ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ

باب ـ ۶۹: وعظ در وقفه بعد از وقفه.

٦٤١١- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ قال : كُنَّا نَنْتَظِرُ عَبْدَاللَّهِ إِذْ جَاءَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ ، فَقُلْنَا : أَلا تَجْلِسُ؟ قال : لا ، وَلَكِنْ أَدْخُلُ فَأُخْرِجُ إِلَيْكُمْ صَاحِبَكُمْ وَإِلا جِئْتُ أَنَا فَجَلَسْتُ ، فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِه ، فَقَامَ عَلَيْنَا فَقَالَ : أَمَا إِنِّي أُخْبَرُ بِمَكَانِكُمْ ، وَلَكِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنَ الْخُرُوجِ إِلَيْكُمْ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ ، كَرَاهِيَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا . [راجع : ٦٨ ، أخرجه مسلم : ۲۸۲۱] .

٦٤١١ ـ از اَعمَش روایت است که شقیق گفت: ما منتظر عبدالله (بن مسعود) بودیم که ناگاه یزید بن مُعاویه[1] (عبسی کوفی) آمد. ما به او گفتیم: آیا (برای وعظ) نمی‌نشینی؟ گفت: نِی، ولی به (خانهٔ ابن مسعود) وارد می‌شوم و رفیق شما را نزد شما می‌آورم، ورنه، من می‌آیم و (به وعظ) می‌نشیم. عبدالله (بن مسعود) در حالی که دست یزید در دستش بود برآمد و بر ما

۱- یزید بن معاویهٔ کوفی عبسی در زمرهٔ تابعین است و به‌جز در همین موضع در صحیحین از وی ذکری نرفته است. «ترجمهٔ اسماءالرجال قسطلانی»

ایستاد و گفت: آگاه باشید که از گرد آمدن شما در اینجا خبر شده‌ام ولی آنچه مرا از برآمدن به نزد شما بازداشت آن بود که: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در وعظ برای ما در روزها وقفه می‌آورد به خاطر اینکه موجب ملال ما نشود.

ترجمهٔ جلد ششم صحیح‌البخاری به توفیق حضرت باری
به تاریخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶، اوایل ذی‌القعدهٔ ۱٤۲۷
به ساعت ۱۰ صبح پایان یافت
فریمونت، کالیفورنیا، امریکا
عبدالعلی نور احراری

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی

جلد هفتم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴-۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی- عربی.
	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص) مولف ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری/ مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ج ۷
شابک	: ۱-۰۱۸-۲۴۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	:عربی- فارسی
یادداشت	: ج ۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	: احادیث اهل سنت- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / ۱۱۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۱-۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد هفتم)

مولف	: امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	: عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	: وحید عباسی
ناشر	: شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	: دوم - ۱۳۹۱
شمارگان	: ۲۰۰۰ نسخه
چاپخانه	: چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد
شابک	: ۱-۰۱۸-۲۴۷-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره	: ۸-۷۸-۸۶۸۸-۹۶۴-۹۷۸
قیمت	: ۱۳۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

۸۱- کتاب رِقاق،	۲۵
(دل‌نرمی و دلجویی)	۲۵
باب-۱	۲۵
باب-۲ مثال دنیا در آخرت	۲۶
باب-۳ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم:	۲۶
باب-۴ امید و آرزو، و درازی آن	۲۷
باب - ۵	۲۸
باب-۶	۳۰
باب-۷	۳۰
باب-۸	۳۴
باب-۹ رفتن(مرگ) اشخاص نیکوکار	۳۵
باب-۱۰ دوری گزیدن از فتنهٔ مال	۳۶
باب-۱۱	۳۸
باب-۱۲	۳۹
باب-۱۳ ثروت‌اندوزان فقیرانند	۳۹
باب-۱۴ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم	۴۱
باب-۱۵توانگری، غنا و توانگری نفس است	۴۲
باب-۱۶ فضیلت فقر	۴۳
باب-۱۷	۴۵
باب-۱۸	۵۰
باب-۱۹امید توأم با ترس (از روز جزا)	۵۲
باب-۲۰ صبر(خودداری) از حرامهای خدا	۵۳
باب-۲۱	۵۴
باب-۲۲	۵۴
باب-۲۳ نگهداشت زبان	۵۵
باب-۲۴ گریستن از ترس خدا	۵۷
باب-۲۵ ترس از خدا	۵۷
باب-۲۶ بازماندن از گناهان	۵۹
باب-۲۷	۶۰

باب-۲۸ ۶۰
باب-۲۹ ۶۱
باب-۳۰ ۶۱
باب-۳۱ ۶۲
باب-۳۲ آنچه باید از گناهان کوچک پرهیز شود ۶۲
باب-۳۳ ۶۳
باب-۳۴ ۶۳
باب-۳۵ ناپدیدشدن امانت ۶۵
باب-۳۶رِیاء (خودنمایی) و سُمعه(تظاهر به نیکوکاری در عبادات) ۶۶
باب-۳۷ کسی که در اطاعت از خدا، رنج و مشقت بکشد ۶۷
باب-۳۸ تواضع (فروتنی) ۶۸
باب-۳۹ ۶۹
باب-۴۰ ۷۰
باب-۴۱ ۷۱
باب-۴۲سختی مرگ ۷۲
باب-۴۳ دمیدن صُور ۷۵
باب-۴۴ ۷۶
باب-۴۵ چگونگی حشر ۷۸
باب-۴۶ فرموده خدای عز و جل ۸۱
باب-۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی: ۸۲
باب-۴۸ ۸۳
باب-۴۹ کسی که در حسابش مناقشه شد، در عذاب شد ۸۴
باب-۵۰ هفتاد هزار کس بدون حسابدهی،
وارد بهشت می‌شوند ۸۷
باب-۵۱ صفت بهشت و دوزخ ۸۹
باب-۵۲ صِراط،پُل جهنم است ۹۸
باب-۵۳ دربارهٔ حوض ۱۰۲
۸۲-کتاب قَدَر ۱۰۹
بابا - ۱ ۱۰۹

باب-۲ خشکیدن قلم بر علم خدا ۱۱۰
باب-۳ خدا به آنچه ایشان عمل می‌کردند، داناتر است ۱۱۱
باب-۴ ۱۱۲
باب-۲۵ اعتبار عمل وابسته به خاتمهٔ اعمال است ۱۱۴
باب-۶ حواله کردن نذر بنده به تقدیر ۱۱۶
باب-۷ ۱۱۶
باب-۸ مَعصُوم، کسی است که خدا او را از گناه باز می‌دارد ۱۱۷
باب-۹ ۱۱۷
باب-۱۰ ۱۱۸
باب-۱۱ استدلال آدم و موسی نزد خدا ۱۱۹
باب-۱۲ مانعی نیست در آنچه خدا داده است. ۱۱۹
باب-۱۳ پناه جستن از رسیدن بدبختی و بدسرنوشتی ۱۲۰
باب-۱۴ ۱۲۰
باب-۱۵ ۱۲۱
باب-۱۶ ۱۲۲
۸۳- کتاب سوگندها و نذرها ۱۲۴
باب:۱ فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۲۴
باب-۲ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «وَ اَیمُ اللهِ» «و به خدا سوگند» ۱۲۶
باب-۳ سوگند پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه بوده است ۱۲۷
باب-۴ به پدران خویش سوگند نخورید ۱۳۴
باب-۵ به لات و عُزّا و (سایر) بتان سوگند خورده نشود ۱۳۶
باب-۶ کسی به چیزی سوگند خورد، هر چند سوگند داده نشده است ۱۳۷
باب-۷ کسی که به دینی بجز دین اسلام، سوگند بخورد ۱۳۷
باب-۸ ۱۳۸
باب-۹ فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۳۸
باب-۱۰ اگر بگوید: من شهادت می‌دهم به خدا، یا شهادت دادم به خدا ۱۴۰
باب-۱۱ خدای عز و جلّ ۱۴۱

باب-۱۲ ۱۴۱
باب-۱۳ گفتهٔ مرد: لَعَمرُاللهِ (به جاودانگی خدا) ۱۴۲
باب-۱۴ ۱۴۳
باب-۱۵ اگر کسی از روی فراموشی بر خلاف سوگند خود عمل کند ۱۴۳
باب-۱۶ سوگند دروغ ۱۴۸
باب-۱۷ فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۴۹
باب-۱۸ ۱۵۰
باب-۱۹ ۱۵۲
باب-۲۰ ۱۵۳
باب-۲۱ ۱۵۴
باب-۲۲ ۱۵۴
باب-۲۳ نیت در سوگند ۱۵۶
باب-۲۴ کسی که مال خود را برای نذر و قبول توبه اهدا کرد ۱۵۷
باب-۲۵ اگر کسی غذایی را بر خود حرام کند ۱۵۷
باب-۲۶ وفا به نذر ۱۵۹
باب-۲۷ گناه کسی که به نذر وفا نمی کند ۱۶۰
باب-۲۸ نذر در طاعت ۱۶۰
باب-۲۹ ۱۶۱
باب-۳۰ کسی که بمیرد و بر وی نذری باشد ۱۶۱
باب-۳۱ نذر در چیزی که دارندهٔ فاقد آن نیست و در معصیت ۱۶۲
باب-۳۲ ۱۶۳
باب-۳۳ آیا زمین و گوسفند و کشاورزی و امتعه در سوگند و نذر شامل می‌شود ۱۶۴
۸۴- کتاب کفّاره سوگند ۱۶۶
[باب] ۱ و فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۶۶
باب-۲ کفاره بر توانگر و فقیر چه زمانی واجب می‌گردد؟ ۱۶۷
باب-۳ کسی که شخص تنگدست را برای کفاره دادن کمک کند ۱۶۷
باب-۴ در کفارهٔ (سوگند) ده مسکین طعام داده می‌شود از نزدیکان

او باشد یا دور ۱۶۸
بـاب-۵ صَاع (واحد پیمانه) مدینه و مُـد پیامبر صلی الله و علیه و سلم و برکت آن ۱۶۹
باب-۶ فرمودهٔ خدای تعالی: ۱۷۰
باب-۷ ۱۷۰
باب اگر کسی بنده‌ای را آزاد کند که دیگری در ملکیت وی شـریک است ۱۷۱
بـاب-۸ اگر کسی بنده‌ای را در کفّارهٔ سـوگند آزاد کند که ولاء آن بنده از آن اوست ۱۷۱
باب-۹ استثنا (گفتن اِن شاءالله) در سوگند ۱۷۱
باب-۱۰ ۱۷۳
۸۵- کتاب فرائض (میراث) ۱۷۶
بـاب-۱ فرمودهٔ خدای تعالی: «خداوند به شـما دربارهٔ فرزندانتان سفارش می‌کند: ۱۷۶
باب -۲ تعلیم (احکام) میراث ۱۷۷
باب - ۳ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: ۱۷۸
باب-۴ ۱۸۲
باب-۵ وارث شدن فرزند از پدر و مادرش ۱۸۲
باب-۶ وارث شدن دختران ۱۸۳
باب ۷ وارث شدن فرزندِ فرزند (نوه) اگر فرزند نباشد ۱۸۴
باب-۸ وارث شدن دختر پسر با دختر متوفی ۱۸۵
باب-۹ وارث شدن پدربزرگ با پدر و برادران (متوفی) ۱۸۶
باب-۱۰ وارث شدن شوهر با فرزند و غیره (از زن) ۱۸۷
باب-۱۱ وارث شدن زن و شوهر با فرزند و غیره ۱۸۷
باب-۱۲ وارث شدن خواهران با دختران نظر به عَصَبه ۱۸۸
باب-۱۳ وارث شدن خواهران و برادران. ۱۸۸
باب-۱۴ ۱۸۹
باب-۱۵ وارث شدن دو پسر عمو (از دختر عمو) ۱۸۹
باب-۱۶ ذوی الارحام (وابستگان خونی) ۱۹۰
باب-۱۷ میراث ملاعنه ۱۹۱

باب-۱۸ فرزند از آن بِستر است، چه زن آزاد باشد چه کنیز ۱۹۲
باب-۱۹ ولاء برای کسی است که آزادش کرده است و میراث لَقِیط (نوزاد سر راهی) ۱۹۳
بـاب -۲۰ میراث سـائِبَه (بنده‌ای آزاد شـده که کسـی حـق گرفتن میراث او را ندارد) ۱۹۴
باب-۲۱ گناه کسی که از صاحب خود بیزاری جوید ۱۹۴
با-۲۲ اگر یکی بر دست دیگری مسلمان شود ۱۹۶
باب-۲۳ آنچه زنان از ولاء وارث می‌گردند ۱۹۷
باب-۲۴ غلام آزاد شده قوم از سر (جنس) خودشان است ۱۹۷
باب-۲۵ وارث شدن اسیر ۱۹۸
باب-۲۶ مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث نمی‌برد ۱۹۸
باب-۲۷ میراث بندهٔ نصرانی و بندهٔ مکاتب نصرانی ۱۹۹
باب-۲۸ کسی که ادعای برادری یا برادرزادگی کند ۱۹۹
باب-۲۹ کسی که خود را به غیر از پدر خود نسبت دهد ۲۰۰
باب-۳۰ اگر زنی بر پسری ادعا کند (که پسر وی است) ۲۰۰
باب-۳۱ قیافه‌شناس ۲۰۱
۸۶- کتاب حُدود ۲۰۳
۱- [باب] زناکاری و شرابخواری ۲۰۳
باب-۲ آنچه درباره زدن شرابخوار آمده است ۲۰۳
باب-۳ کسی که امر کرد که حد در خانه زده شود. ۲۰۴
باب-۴ زدن با شاخهٔ خرما و کفش ۲۰۴
باب-۵ ۲۰۶
باب-۶ دزد به هنگام دزدی. ۲۰۷
باب-۷ لعنت کردن دزد اگر نام نگیرد ۲۰۷
باب-۸ حُدُود، کَفّاره است ۲۰۷
باب-۹ مؤمن به ذات خود مصون است مگر در اجرای حد بر وی یا حق (کسی را گرفتن) ۲۰۸
بـاب-۱۰ اجرای حدود و انتقـام از آنانی که از حرمتهای (محـرمات) خدا تجاوز می‌کنند ۲۰۹
باب-۱۱ اجرای حدود (مجازات) بر مهینه و کمینه ۲۰۹

باب-۱۲ کراهیت شفاعت در اجرای حد، آنگاه که قضیه به فرمانروا راجع شود ۲۱۰
باب-۱۳ فرمودهٔ خدای تعالی: ۲۱۰
باب-۱۴ توبهٔ دزد. ۲۱۳
باب-۱۵ مُحاربین (جنگجویان) از اهل کفر و مرتدان (از دین برگشتگان. ۲۱۴
باب-۱۶ پیامبر صلی الله علیه و سلم محاربین مرتد را زخم داغ نکرد تا هلاک شدند ۲۱۵
باب-۱۷ جنگجویان از دین برگشته، آب داده نشدند تا مردند ۲۱۵
باب-۱۸ میل کشیدن پیامبر صلی الله علیه و سلم چشمان محاربین را ۲۱۶
باب-۱۹ فضیلت کسی که ترک اعمال زشت می‌کند ۲۱۷
باب-۲۰ گناه زناکاری ۲۱۸
باب-۲۱ رَجم مُحصِن (سنگسار مرد یا زن زناکار که به همسر رسیده باشند) ۲۲۰
باب-۲۲ مرد زناکارِ دیوانه و زن زناکارِ ۲۲۱
دیوانه سنگسار نمی‌شود ۲۲۱
باب-۲۳ زناکار را سنگ است ۲۲۲
باب-۱۴ سنگسار در بَلاط (زمین هموار مقابل مسجد نبوی) ۲۲۲
باب-۲۵ سنگسار در مُصَلّی (عیدگاه، خارج شهر) ۲۲۳
باب-۲۶ کسی که مرتکب گناهی شود که حَد (مجازات آن) تثبیت نشده، و امام را از آن آگاه کند؛ ۲۲۴
باب-۲۷ ۲۲۵
باب-۲۸ آیا امام به اقرارکنندهٔ (زنا) بگوید: که شاید او را لمس کرده‌ای یا در آغوش گرفته‌ای. ۲۲۶
باب-۲۹ سؤال امام از اقرارکننده: آیا ازدواج کرده‌ای؟ ۲۲۶
باب-۳۰ اعتراف به زنا ۲۲۷
باب-۳۱ سنگسار زنی که از زنا حمل گرفته، اگر شوهر دیده باشد ۲۲۹

باب-۳۲ زن و مرد بِکر (همسر نرسیده) اگر زنا کنند، تازیانه زده می‌شوند و جلای وطن می‌گردند ۲۳۵
باب-۳۳ گناهکاران و مُخَنّثان ۲۳۶
باب۳۴ کسی بجز از امام در غیاب امام، به اجرای حد امر کند ۲۳۷
باب-۳۵ گفتهٔ خدای تعالی: ۲۳۸
باب اگر کنیز زنا کند ۲۳۸
باب-۳۶ کنیز اگر زنا کند او را سرزنش نکنید و تبعید نکنید ۲۳۹
باب-۳۷ احکام اهل ذَمَّه و محصن بودن آنها؛ اگر زنا کنند و موضوعشان به امام رسانیده شود. ۲۳۹
باب-۳۸ ۲۴۱
باب-۳۹ ۲۴۲
باب-۴۰ کسی که مردی را (در حال زنا) با زن خود دید و او را کشت. ۲۴۳
باب-۴۱ آنچه در مورد تعریض (به کنایه گفتن) آمده است ۲۴۳
باب-۴۲ تعزیر (کیفری سبکتر از حد) و تأدیب، چند است. ۲۴۴
باب-۴۳ کسی که فحشی را بیان کرد و کسی را بیالود و تهمت بست بدون آوردن شاهد ۲۴۶
باب-۴۴ نسبت دادن زنا به زنان شوهردار ۲۴۸
باب-۴۵ دشنام دادن بندگان ۲۴۹
باب-۴۶ ۲۵۰
۸۷- کتاب دِیات ۲۵۲
باب-۱ ۲۵۲
باب-۲ ۲۵۴
باب-۳ ۲۵۷
باب-۴ سؤال کردن از قاتل تا اقرار کند و اِقرار در حدود ۲۵۸
باب-۵ اگر به سنگ یا عصا بکشد ۲۵۸
باب-۶ ۲۵۹
باب-۷ کسی که کشنده را با سنگ کشت (قصاص) ۲۵۹
باب-۸ کسی که از وی کسی کشته شده، او را دو گزینش است

۲۶۰
باب-۹ کسی که خون کسی را به ناحق می‌طلبد ۲۶۲
باب-۱۰ عفو کردن ولی مقتول، قاتل را پس از مرگ ۲۶۲
باب-۱۱ فرمودهٔ خدای تعالی: ۲۶۳
باب-۱۲ اگر (فقط) یک بار به کشتن اقرار کند، کشته می‌شود ۲۶۴
باب-۱۳ کشتن مرد به قصاص زن ۲۶۴
باب-۱۴ قصاص میان زنان و مردان در زخم زدنها ۲۶۴
باب-۱۵ کسی که حقش را گرفت و یا قصاص گرفت بدون حکم سلطان ۲۶۵
باب-۱۶ اگر کسی در ازدحام مردم بمیرد یا کشته شود ۲۶۶
باب-۱۷ کسی که به خطا خود را بکشد دَیَتی ندارد ۲۶۶
باب-۱۸ اگر مردی کسی را دندان بگیرد و دندانش کنده شود ۲۶۷
باب-۱۹ «و دندان در برابر دندان» (المائده:۴۵) ۲۶۸
باب-۲۰ دِیَت انگشتان ۲۶۸
باب-۲۱ ۲۶۹
باب-۲۲ قسامه (سوگند ارتکاب قتل) ۲۷۰
باب-۳۳ ۲۷۶
باب-۲۴ عاقله (وابستگان پدری که باید دیت بدهند) ۲۷۷
باب-۲۵ جَنِین (بچهٔ شکم) زن ۲۷۷
باب-۲۶ [سقط] جنین زن ۲۷۹
باب-۲۷ کسی که از غلام یا پسر بچه‌ای کمک بگیرد ۲۷۹
باب-۲۸ [مردن] در معدن هدر است و در چاه هدر است (دِیَت ندارد) ۲۸۰
باب-۲۹ حیوانات هدر است ۲۸۰
باب-۳۰ کسی که کافر ذمی را بدون گناهی بکشد ۲۸۲
باب-۳۱ مسلمان با کشتن کافر کشته نمی‌شود ۲۸۲
باب-۳۲ اگر مسلمان به هنگام خشم، یهودی را سیلی بزند ۲۸۳
۸۸- کتاب توبه دادن مرتدان و ۲۸۴
سرکشان و جنگ با ایشان ۲۸۴
باب-۱ گناه کسی که با خدا شریک آورد و مجازاتش در دنیا و

آخرت ۲۸۴
باب-۲ ۲۸۵
باب-۳ کشتن کسی که از قبول فرایض سر باز زند، و آنچه به ارتداد نسبت داده می‌شود ۲۸۹
باب-۴ اگر ذمی و غیر او، به کنایه و اشاره به پیامبر صلی الله علیه و سلم دشنام دهند ۲۹۰
باب-۵ ۲۹۱
باب-۶ کشتن خوارج و ملحدان پس از اقامت حَجّت برایشان ۲۹۱
باب-۷ ۲۹۳
باب-۸ ۲۹۴
باب-۹ آنچه دربارهٔ متأولین(تاویل کنندگان آیات قرآن) آمده است ۲۹۵
۸۹- کتاب اِکراه (اجبار) ۳۰۰
باب-۱ کسی که زدن و کشتن و اهانت کردن خود را نسبت به بازگشت به کفر ترجیح می‌دهد ۳۰۲
باب-۲ در مورد فروش اجباری و مانند آن در امری که حق و ثابت است ۳۰۳
باب-۳ نکاح اجباری روانمی‌باشد ۳۰۴
باب-۴ اگر مجبور ساخته شود تا آنکه غلامی را ببخشد یا بفروشد، روا نیست ۳۰۵
باب-۵ از کلمهٔ اِکراه (اجبار) مشتق است: ۳۰۶
باب-۶ اگر زنی به زنا مجبور ساخته شود، بر وی حد نیست. ۳۰۶
باب-۷ سوگند خوردن (نادرست) برای نجات رفیق خود: ۳۰۸
۹۰- کتاب-حیله‌ها ۳۱۱
باب-۱ ترک حیله‌ها ۳۱۱
باب-۲ در مورد (حیله) در نماز ۳۱۱
باب-۳ ۳۱۲
باب-۴ حیله در نکاح ۳۱۴
باب-۵ ۳۱۵

باب-۶ ۳۱۶
باب-۷ ۳۱۶
باب-۸ ۳۱۶
باب-۹ ۳۱۷
باب - ۱۰ ۳۱۸
باب-۱۱ در نکاح ۳۱۸
باب-۱۲ ۳۲۱
باب-۱۳ ۳۲۲
باب-۱۴ ۳۲۳
باب-۱۵ ۳۲۶
کتاب تعبیر ۳۲۹
باب-۲ رویای افراد صالح (نیکوکار) ۳۳۲
باب-۴ رؤیا از جانب خداست ۳۳۲
باب-۴ ۳۳۳
باب-۵ مُبَشِّرات ۳۳۴
باب-۶ رؤیای یُوسف ۳۳۴
باب-۷ رؤیای ابراهیم علیه السلام ۳۳۵
باب-۸ متفق شدن افراد بر دیدن خواب ۳۳۶
باب-۹ خواب دیدن زندانیان و فساد پیشگان و مشرکان ۳۳۶
باب-۱۰ کسی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را در خواب ببیند
۳۳۹
باب-۱۱ خواب شب ۳۴۰
باب-۱۲ خوابیدن در روز ۳۴۲
باب-۱۳ خواب زنان ۳۴۳
باب-۱۴ خواب ناخوش، از سوی شیطان است. ۳۴۵
باب-۱۵ شیر (در خواب) ۳۴۵
باب-۱۶ ۳۴۶
باب-۱۷ دیدن پیراهن در خواب ۳۴۶
باب-۱۸ کشیده شدن پیراهن بر زمین (در خواب) ۳۴۷
باب-۱۹ دیدن رنگ سبز و باغ سرسبز در خواب ۳۴۷

باب-۲۰ برداشتن روپوش زن در خواب ۳۴۸
باب-۲۱ جامهٔ حریر در خواب ۳۴۸
باب-۲۲ (خواب دیدن) کلیدها در دست. ۳۴۹
باب-۲۳ گرفتن دستگیره و حلقه ۳۴۹
باب-۲۴ دیرک (عمود) خیمه (چادُر)، در زیر بالش او (در خواب)
۳۵۰
باب-۲۵ ۳۵۰
باب-۲۶ خود را در خواب در قید (زنجیر) دیدن ۳۵۰
باب-۲۷ چشمهٔ جاری در خواب ۳۵۲
باب-۲۸ کشیدن آب از چاه، تا مردم سیراب شوند ۳۵۳
باب-۲۹ کشیدن یک یا دو سطل آب با سستی ۳۵۳
باب-۳۰ ۳۵۴
باب-۳۱ دیدن قصر در خواب ۳۵۵
باب-۳۲ وضو در خواب ۳۵۵
باب-۳۳ طواف کعبه در خواب ۳۵۶
باب-۳۴ اگر کسی زیادتی (شیر) خود را به دیگری داد ۳۵۷
باب-۳۵ احساس آرامش و ناپدید شدن ترس در خواب ۳۵۷
باب-۳۶ در خواب، به جانب راست گرفته شود ۳۵۸
باب-۳۷ دیدن قدح (ظرف، کاسه) در خواب ۳۵۹
باب-۳۸ اگر چیزی در خواب بپرد ۳۶۰
باب-۳۹ اگر در خواب بیند که گاوی را ذبح می‌کند ۳۶۰
باب-۴۰ پُف کردن در خواب ۳۶۱
باب-۴۱ ۳۶۱
باب-۴۲ زن سیاه ۳۶۲
باب-۴۳ زن ژولیده موی ۳۶۲
باب-۴۴ اگر کسی در خواب شمشیر خود را تکان دهد ۳۶۳
باب-۴۵ کسی که خواب خود را دروغ بیان کند ۳۶۳
باب-۴۶ ۳۶۴
باب-۴۷ ۳۶۵
باب-۴۸ تعبیر خواب پس از نماز صبح ۳۶۷

۹۲-کتاب فتنه‌ها ۳۷۲
باب-۱ ۳۷۲
باب-۲ ۳۷۳
باب-۳ ۳۷۵
باب-۴ ۳۷۶
باب-۵ ظهور فتنه‌ها ۳۷۷
باب-۶ ۳۷۹
باب-۷ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم: «کسی که علیه ما سلاح بردارد،ازما نیست» ۳۷۹
باب-۸ ۳۸۱
باب-۹ به هنگام فتنه، آنکه نشسته است، بهتر است ازآنکه ایستاده است. ۳۸۳
باب-۱۰ اگر دو مسلمان با شمشیرهای خویش رویاروی شوند. ۳۸۴
باب-۱۱ اگر جماعت (مسلمانان را امامی) نباشد، چگونه عمل کند ۳۸۵
باب-۱۲ کسی که ناخوش می‌دارد که فتنه‌ها و ظلم را زیاد گرداند ۳۸۶
باب-۱۳ اگر کسی در میان مردمان فرومایه می‌ماند ۳۸۷
باب-۱۴ بادیه‌نشینی به هنگام فتنه ۳۸۸
باب-۱۵ پناه جستن از فتنه ۳۸۹
باب-۱۶ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «فتنه‌ها از سوی مشرق است» ۳۹۱
باب-۱۷ فتنه‌ای که چون موجِ دریا موج می‌زند ۳۹۲
باب-۱۸ ۳۹۵
باب-۱۹ آنگاه که خدا به گروهی عذابی نازل کند ۳۹۸
باب-۲۰ ۳۹۸
باب-۲۱ کسی که نزد مردم چیزی بگوید و چون بیرون آید به خلاف آن بگوید ۴۰۰
باب-۲۱ قیامت برپا نمی‌شود تا به حال مرده رشک برده نشود

۴۰۱
باب-۲۳ زمانه تغییر می‌یابد تا آنکه بُتان پرستش شود ۴۰۲
باب-۲۴ برآمدن آتش ۴۰۲
باب-۲۵ ۴۰۳
باب-۲۶ ذکر دَجَّال ۴۰۵
باب-۲۸ دَجّال به مدینه وارد نمی‌شود ۴۰۸
باب-۲۸ یأجوج و مأجوج ۴۰۹
۹۳- کتاب اَحکام ۴۱۰
باب-۱ ۴۱۰
باب-۲ امیران از قریش‌اند ۴۱۱
باب-۳ ثواب کسی که نظر به حکمت (کتاب خدا) حکم کند ۴۱۲
باب-۴ شنیدن و اطاعت کردن از امام تا آنکه معصیتی نباشد ۴۱۲
باب-۵ ۴۱۴
باب-۶ کسی که امارت را خواستار شود، در اجرای آن در می‌ماند ۴۱۴
باب-۷ آنچه از اشتیاق برای رسیدن به امارت ناپسند دانسته می‌شود ۴۱۵
باب-۸ کسی که بر دیگران گمارده شود و در اصلاح حالشان توجه نکند ۴۱۵
باب-۹ کسی که دیگران را به مشقت اندازد خدا او را به مشقت می‌اندازد ۴۱۶
باب-۱۰ حُکم کردن و فتوی دادن در راه ۴۱۷
باب-۱۱ آنچه گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و سلم دربانی نداشته است. ۴۱۸
باب-۱۲ ۴۱۹
باب-۱۳ آیا قاضی حکم کند یا فتوی دهد در حالی که خشمگین است ۴۱۹
باب-۱۴ ۴۲۰
باب-۱۵ گواهی دادن برنامهٔ سربسته ۴۲۱
باب-۱۶ چه زمانی مرد اهلیت آن می‌یابد که قاضی شود ۴۲۳

باب-۱۷ ۴۲۵
باب-۱۸ ۴۲۶
باب-۱۹ ۴۲۷
باب-۲۰ پند و اندرز امام برای دو طرف دعوی ۴۲۸
باب-۲۱ ۴۲۸
باب-۲۲ ۴۳۲
باب-۲۳ پذیرفتن حاکم، مهمانی را ۴۳۲
باب-۲۴ هدیه گرفتن کارمندان (جمع آوری زکات) ۴۳۳
باب-۲۵ گماردن موالی (غلامان آزاد شده) به عنوان قاضی و عامل ۴۳۴
باب-۲۶ گماردن عُرَفاء (دانایان، کارگزاران، سرشناسان) مردم ۴۳۴
باب-۲۷ ۴۳۵
باب-۲۸ قضاوت دربارهٔ غایب ۴۳۶
باب-۲۹ ۴۳۶
باب-۳۰ حکم دربارهٔ آنچه به چاه و مانند آن ارتباط می‌گیرد ۴۳۷
باب-۳۱ حکم کردن در مال زیاد و اندک ۴۳۸
باب-۳۲ فروش امام، اموال و زمینهای مردم را (به نمایندگی) از ایشان ۴۳۹
باب - ۳۳ کسی که از طعنه زدن افراد نادان به اُمراء باکی ندارد ۴۳۹
باب-۳۴ ۴۴۰
باب-۳۵ ۴۴۱
باب-۳۶ امام نزد قومی می‌آید تا در میانشان صلح بیاورد ۴۴۱
باب-۳۷ برای نویسندهٔ (که به او املاء می‌شود) مستحب است که امین هوشیار باشد ۴۴۳
باب-۳۸ نوشتهٔ حاکم به گماشتگان وی (در ولایات) و نوشتهٔ قاضی به امنای وی ۴۴۵
باب-۳۹ آیا برای حاکم جواز دارد که یک کس را به تنهایی برای

نظارت امور بفرستد ۴۴۶
باب-۴۰ ترجمه برای حاکمان و آیا یگانه ترجمان رواست ۴۴۷
باب-۴۱ حسابگیری امام از گاردن خود ۴۴۸
باب-۴۲ البطانهٔ، امام و مشاورین او ۴۴۹
باب-۱۳ مردم چگونه به امام بیعت کنند ۴۵۰
باب-۴۴ کسی که دوبار بیعت کرد ۴۵۴
باب-۴۵ بیعت بادیه نشینان ۴۵۴
باب-۴۶ بیعت خوردسال ۴۵۵
باب-۴۷ کسی که بیعت کرد و سپس بیعتش را فسخ نمود ۴۵۵
باب-۴۸ کسی که با مردی بیعت می کند، و بیعت نمی کند مگر به خاطر مال دنیا ۴۵۶
باب-۴۹ بیعت زنان ۴۵۷
باب-۵۰ کسی که بیعت خود را شکست ۴۵۸
باب-۵۱ جانشین کردن ۴۵۹
باب ۴۶۲
باب-۵۲ برون کردن مردم کینه توز و تهمتگر پس از تشخیص ایشان، از خانه ها ۴۶۲
باب-۵۳ ۴۶۳
۹۴- کتاب تَمَنًّا (آرزو) ۴۶۴
باب-۱ ۴۶۴
باب-۲ آرزوی نیکی ۴۶۵
باب-۳ ۴۶۵
باب-۴ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم: کاش چنین و چنان می‌بود ۴۶۷
باب-۵ آرزوی فراگیری قرآن و علم ۴۶۷
باب-۶ آنچه آرزومندی آن ناخوشایند است ۴۶۸
باب-۷ گفتهٔ مرد: اگر هدایت خدا نمی‌بود، هدایت نمی‌یافتیم. ۴۶۹
باب-۸ ناخوش داشتن آرزوی ملاقی شدن با دشمن ۴۶۹
باب-۹ آنچه از (گفتن کلمه) لَو (اگر) رواست. ۴۷۰
۹- کتاب خبرهای واحد ۴۷۴

باب-۱ ۴۷۴
باب-۲ فرستادن پیامبر صلی الله علیه و سلم زبیر را به تنهایی تا خبر دشمن بیاورد. ۴۸۰
باب-۳ ۴۸۱
باب-۴ ۴۸۲
باب-۵ ۴۸۳
باب-۶ خبری که یک زن می دهد. ۴۸۴
۹۶- کتاب اِعتَصام ۴۸۵
(چنگ زدن) به قرآن و سنت ۴۸۵
باب-۱ ۴۸۶
باب-۲ ۴۸۷
باب-۳ ۴۹۴
باب-۴ پیرویِ کردار پیامبر صلی الله علیه و سلم ۴۹۸
باب-۵ ۴۹۸
باب-۶ گناه کسی که بدعتگذاری را جای بدهد (کمک کند) ۵۰۶
باب-۷ آنچه یاد شده است از نکوهش رأی و تکلف قیاس ۵۰۶
باب-۸ ۵۰۸
باب-۹ ۵۰۹
باب-۱۰ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: ۵۱۰
باب-۱۱ دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۱۱
باب-۱۲ ۵۱۱
باب-۱۳ ۵۱۲
باب-۱۴ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: ۵۱۴
باب-۱۵ کسی که به سوی گمراهی فرا خواند یا روش بدی را رواج دهد ۵۱۴
باب-۱۶ آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرده و اصرار بر اتفاق اهل علم ۵۱۵
باب-۱۷ ۵۲۳
باب-۱۸ ۵۲۳
باب-۱۹ فرمودهٔ خدای تعالی: « و بدین گونه شما را امتی میانه

قرار دادیم» (البقره:۱۴۳) ۵۲۵
باب-۲۰ ۵۲۶
باب-۲۱ پاداش حاکم (قاضی) اگر در اجتهاد خود صواب کند یا خطا ۵۲۶
باب-۲۲ حجت بر کسی که گفته است: ۵۲۸
باب-۲۳ ۵۲۹
باب-۲۴ احکامی که توسط دلایل شناخته می‌شود و معنی و تفسیر دلالت چیست؟ ۵۳۰
باب-۲۵ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: ۵۳۴
باب-۲۶ ناخوشایندی اختلاف ۵۳۵
باب-۲۷ ۵۳۷
باب-۲۸ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۳۹
۹۷- کتاب توحید ۵۴۳
باب-۱ ۵۴۳
باب-۲ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۴۵
باب-۳ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۴۶
باب-۴ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۴۷
باب-۵ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۴۸
باب-۶ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۴۸
باب-۷ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۴۹
باب-۸ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۵۱
باب-۹ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۵۱
باب-۱۰ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۵۳
باب-۱۱ مُقَلِّبِ القُلُوبِ (برگردانندهٔ دلها) ۵۵۴
باب-۱۲ خدا را، یک کم صد اسم است (نود و نه) ۵۵۴
باب-۱۳ مسألت کردن به اسماء الله تعالی و پناه جستن به آنها ۵۵۵
باب-۱۴ آنچه دربارهٔ ذات و صفات و اسماء خدای تعالی یاد شده است ۵۵۸
باب-۱۵ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۵۹

باب-۱۶ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۶۰
باب-۱۷ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۶۱
باب-۱۸ [فرمودهٔ خدای تعالی] ۵۶۱
باب-۱۹ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۶۲
باب-۲۰ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم ۵۶۶
باب-۲۱ ۵۶۷
باب-۲۲ ۵۶۸
باب-۲۳ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۷۳
باب - ۲۴ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۷۶
باب-۲۵ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۹۲
باب-۲۶ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۹۴
باب-۲۷ ۵۹۴
باب-۲۸ [فرمودهٔ خدای تعالی] ۵۹۵
باب-۲۹ فرمودهٔ خدای تعالی: ۵۹۸
باب-۳۰ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۰۰
باب-۳۱ درخواست و اراده (خدا): ۶۰۱
باب-۳۲ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۰۹
باب-۲۳ سخن پروردگار با جبریل و ندای خدا بر فرشتگان ۶۱۱
باب-۳۴ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۱۳
باب-۳۵ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۱۵
باب-۳۶ سخن پروردگار عَزّ و جلّ در روز قیامت با پیامبران و غیر از ایشان ۶۲۳
باب-۳۷ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۲۸
باب-۳۸ سخن پروردگار با بهشتیان ۶۳۴
باب-۳۹ ۶۳۵
باب-۴۰ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۳۷
باب-۴۱ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۳۸
باب-۴۲ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۳۹
باب-۴۳ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۴۰
باب-۴۴ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۴۲

باب-۴۶ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۴۴
باب-۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۴۷
باب-۴۸ و پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز را عمل نامیده، ۶۴۹
باب-۴۹ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۵۰
باب-۵۰ ۶۵۰
باب-۵۱ ۶۵۲
باب-۵۲ ۶۵۴
باب-۵۳ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۵۶
باب-۵۴ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۵۷
باب-۵۵ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۵۸
باب-۵۶ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۶۰
باب-۵۷ ۶۶۳
باب-۵۸ فرمودهٔ خدای تعالی: ۶۶۵

٨١- كِتاب الرِّقاقِ

١- باب : ما جاءَ في الصِّحَّةِ وَالفَراغِ ، وَأَنْ لا عَيْشَ إلا عَيْشُ الآخِرَةِ

٦٤١٢- حَدَّثَنا الْمَكِّيُّ بْنُ إبْراهيمَ : أخْبَرَنا عَبْدُاللَّه بْنُ سَعيد ، هُوَ ابْنُ أبي هِنْد ، عَنْ أبيه ، عَن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضيَ اللهُ عَنْهما قال : قال النَّبيُّ ﷺ : « نِعْمَتانِ مَغْبُونٌ فيهِما كَثيرٌ مِنَ النَّاسِ : الصِّحَّةُ وَالْفَراغُ » .

قال عَبَّاسٌ الْعَنْبَريُّ : حَدَّثَنا صَفْوانُ بْنُ عيسَى ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ سَعيد بْنِ أبي هِنْد ، عَنْ أبيه : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : مِثْلَهُ .

٦٤١٣- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْن قُرَّةَ ، عَنْ أنَس ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إلا عَيْشُ الآخِرَهْ . فَأَصْلِحِ الأنْصارَ وَالْمُهاجِرَهْ » . [راجع : ٢٨٣٤ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٥ ، بلفظ : فأكرم ، فاغفر ، فانصر] .

٦٤١٤- حَدَّثَني أحْمَدُ بْنُ الْمِقْدام : حَدَّثَنا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمانَ : حَدَّثَنا أبُو حازِم : حَدَّثَنا سَهْلُ بْنُ سَعْد السَّاعِديُّ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ في الْخَنْدَقِ ، وَهُوَ يَحْفِرُ وَنَحْنُ نَنْقُلُ التُّرابَ ، وَيَصُرُّ بِنا ، فَقالَ : « اللَّهُمَّ لا عَيْشَ

٨١- کتاب رقاق، (دل‌نرمی و دلجویی)

باب-١

آنچه درباره سلامت و فراغت آمده است و اینکه زندگی [راستین] جز زندگی آخرت نیست.

٦٤١٢-از عبدالله بن سعید؛ که وی ابن ابی هند است- از پدرش روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «دو نعمتند که بیشتر مردم در (نادیده گرفتن) آن زیانکارند: سلامت و فراغت[1]»

عباس عَنبری گفته است: روایت است از صَفوان بن عیسی ، از عبدالله بن سعید بن ابی هند ، از ابن عباس که مثل این حدیث را (در لفظ و معنی) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٤١٣-از شُعبه ، از مُعاویه بن قُرّه ، از انس روایت است که گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «بارالها، زندگی بجز زندگی آخرت نیست، پس انصار و مهاجران را صالح و شایسته بگردان!»

٦٤١٤-از فُضَیل بن سُلیمان ، از ابوحازم روایت است که سَهل بن سعد ساعدی گفت:

ما در جنگ خندق با پیامبر صلی الله علیه

---

١ - یعنی بسا از مردم از دو نعمت تندرستی و فراغت برخوردارند و از وقت خود برای انجام اعمال نیک استفاده نمی کنند.

إلا عَيْشُ الآخِرَهْ . فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ » .

تَابَعَهُ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ . [راجع : ۳۷۹۷ ، أخرجه مسلم : ۱۸۰٤ ، باختلاف] .

و سلم بودیم، او زمین را می‌کند و ما خاک می‌بردیم. وی به سوی ما نگریست و گفت: «بارالها زندگی [راستین] بجز زندگی آخرت نیست پس انصار و مهاجران را بیامرز»
سَهل بن سعد مثل این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

۲- باب : مَثَلِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴾ [الحديد: ۲۰].

باب-۲ مثال دنیا در آخرت

و فرموده‌ی خدای تعالی :«بدانید که زندگی دنیا، درحقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مَثَل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کِشت] خشک شود و آن را زرد بینی ، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مومنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست» [الحديد:۲۰]

٦٤١٥- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَوْضِعُ سَوْطٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَلَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا » . [راجع : ۲۷۹٤ ، أخرجه مسلم : ۱۸۸۱ ، آخره] .

٦٤١٥-از عبدالعزیز بن ابی حازِم ، از پدرش روایت است که سَهل گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت :«جای [کوچکی به اندازه‌ی گنجایش] یک تازیانه در بهشت، از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر است و سفر اول روز یا اول شب در راه خدا، از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر است»

۳- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ

باب-۳ فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم:

غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ » .

٦٤١٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَبُو الْمُنْذِرِ الطُّفَاوِيُّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَعْمَشِ قال : حَدَّثَنِي مُجَاهِدٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي فَقَالَ : « كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ » :

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ : إِذَا أَمْسَيْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ .

«در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذر هستی»

٦٤١٦-از سلیمان اعمش، از مُجاهد، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم هر دو دوش مرا گرفت و فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذر هستی»

و ابن عمر می‌گفت: آنگاه که شب می‌کنی، منتظر صبح مباش، و چون صبح نمودی و از تندرستی‌ات برای بیماریت و از زندگیت برای مرگت بهره گیر! و به هنگام زندگی خود مرگ را در نظر بگیر در انتظار روز مباش[1].

٤- باب : في الأمل وطوله

باب-۴ امید و آرزو، و درازی آن

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ الآية [آل عمران: ١٨٥].

وَقَوْلِهِ : ﴿ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [الحجر: ٣].

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ : ارْتَحَلَتِ الدُّنْيَا مُدْبِرَةً ، وَارْتَحَلَتِ الآخِرَةُ مُقْبِلَةً ، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الآخِرَةِ ، وَلا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا ، فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلا حِسَابَ ، وَغَدًا حِسَابٌ وَلا عَمَلٌ .

﴿بِمُزَحْزِحِهِ﴾ [البقرة:٩٦] : بِمُبَاعِدِهِ .

و فرموده‌ی خدای تعالی: «پس هر که را از آتش [دوزخ] به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست» (آل عمران : ۱۸۵)

و فرموده‌ی خدای تعالی :«بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو[ها] سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست» (الحجر:۳)

و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: دنیا پس رونده و آخرت پیش آینده است و هر یک از آنها را فرزندانی است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید، زیرا امروز عمل است و حسابی نیست و فردا [روز] حساب است و عملی نیست.«بِمُزَحزِحِه»

۱- اشارت است به آنکه اعمالی که در هنگام سلامتی انجام می‌دهد، در ایام بیماری که قوت عمل ندارد، در نامه‌ی اعمال او ثبت می کنند «تیسیرالقاری»

[البقرة:۹۶] یعنی دور کننده‌ی وی[1]

٦٤١٧- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ مُنْذِرٍ ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : خَطَّ النَّبِيُّ ﷺ خَطًّا مُرَبَّعًا ، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسَطِ خَارِجًا مِنْهُ ، وَخَطَّ خُطَطًا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسَطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسَطِ ، وَقَالَ : « هَذَا الإِنْسَانُ ، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ - أَوْ : قَدْ أَحَاطَ بِهِ - وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ أَمَلُهُ ، وَهَذِهِ الْخُطَطُ الصِّغَارُ الأَعْرَاضُ ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا ، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا » .

٦٤١٧-از مُنذِر، از رَبیع بن خُثَیم روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم شکل مربعی رسم کرد و در میان این مربع خطی کشید که امتداد آن از ساحه‌ی مربع خارج گردید و خطهای ریز و کوچکی بر آن خط داخل مربع در وسط آن از هر دو جانب وصل کرد و فرمود: «این(خط داخل مربع مثال) انسان است و این (مربع) اجل اوست که از هر سو اورا احاطه کرده است، و این خط که امتداد آن از مربع خارج شده است، امید و آرزوی اوست و این خطهای ریز و کوچک (که به خط وسطی داخل مربع وصل گردیده) آفات و امراضی است که بدان دچار می‌شود که اگر از این برهد، آن دیگری به سراغش می‌آید، و اگر از این برهد، آن دیگری به سراغش می‌آید.

٦٤١٨- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : خَطَّ النَّبِيُّ ﷺ خُطُوطًا ، فَقَالَ : « هَذَا الأَمَلُ وَهَذَا أَجَلُهُ ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَهُ الْخَطُّ الأَقْرَبُ » .

٦٤١٨- از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم خطوطی رسم کرد و فرمود:« این آرزو است و این اجل اوست، در حالی که وی در این (اندیشه است که به آرزویش برسد) ناگاه [اجلش] فرا می‌رسد»

٥- باب : مَنْ بَلَغَ سِتِّينَ سَنَةً ، فَقَدْ أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فِي الْعُمُرِ

لِقَوْلِهِ : ﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾ [فاطر: ٣٧]. يَعْنِي الشَّيْبَ .

باب – ۵

کسی که به شصت سالگی برسد، همانا خداوند در عمر عذرش را در زندگی خواسته است

۱- «هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می کنند بیناست» (البقره:۹۶)

فرموده‌ی خدای تعالی است که: «مگر شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس باید در آن عبرت گیرد، عبرت می‌گرفت و برای شما هشدار دهنده نیز آمد» (فاطر : ۳۷) یعنی پیری.

٦٤١٩- حَدَّثَنِي عَبْدُالسَّلامِ بْنُ مُطَهَّرٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ مَعْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْغِفَارِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَى امْرِئٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَّغَهُ سِتِّينَ سَنَةً» .

تَابَعَهُ أَبُو حَازِمٍ وَابْنُ عَجْلانَ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ .

٦٤١٩- از مَعن بن محمد غِفاری ، از سعید بن ابی سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند عذر کسی که او را به شصت سالگی رسانده است، نمی‌پذیرد»[1]

متابعت کرده است (معن بن محمد را) ابوحازِم و ابن عجلان از مَقبُری .

٦٤٢٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «لا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ : فِي حُبِّ الدُّنْيَا وَطُولِ الأَمَلِ» .

قَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ وَابْنُ وَهْبٍ : عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ وَأَبُو سَلَمَةَ . [أخرجه مسلم : ١٠٤٦] .

٦٤٢٠- از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: « دل پیر، پیوسته در دو چیز جوان است: دوستی دنیا و آرزوی دراز» لَیث گفته است: روایت است از یونُس و ابن وَهب، از یُونُس، از ابن شهاب که گفت: سعید و ابوسلمه این حدیث را به من خبر داده‌اند.

٦٤٢١- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَكْبَرُ ابْنُ آدَمَ وَيَكْبَرُ مَعَهُ اثْنَانِ : حُبُّ الْمَالِ وَطُولُ الْعُمُرِ» .

رَوَاهُ شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ . [أخرجه مسلم : ١٠٤٧] .

٦٤٢١- از هِشام، از قَتادَه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدمی‌زاد پیر می‌شود و دو چیز با او پیر می‌گردد : دوستی مال و (آرزوی) درازی عمر.

شُعبه ، این حدیث را از قَتاده روایت کرده است.

۱- کسیکه به شصت سالگی رسیده ، حق آن را ندارد که بگوید: اگر خدا عمر بیشتری به من بدهد ، اعمال نیک انجام خواهم داد ، زیرا برای وی عمر کافی داده که در آن اعمال نیک انجام دهد.

٦- باب : الْعَمَلِ الَّذِي يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّهِ

فِيهِ سَعْدٌ. [راجع : ٥٦].

٦٤٢٢- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ ، وَزَعَمَ مَحْمُودٌ أَنَّهُ عَقَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالَ : وَعَقَلَ مَجَّةً مَجَّهَا مِنْ دَلْوٍ كَانَتْ فِي دَارِهِمْ . [راجع : ٧٧].

٦٤٢٣- قَالَ : سَمِعْتُ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ الأَنْصَارِيَّ ، ثُمَّ أَحَدَ بَنِي سَالِمٍ ، قَالَ : غَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «لَنْ يُوَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يَقُولُ : لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ ، يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ، إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ» . [راجع: ٤٢٤ ، اخرجه مسلم: ٣٣، المساجد : ٢٦٣].

٦٤٢٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ ، إِلاَّ الْجَنَّةُ» .

٧- باب : مَا يُحْذَرُ مِنْ زَهَرَةِ الدُّنْيَا وَالتَّنَافُسِ فِيهَا

٦٤٢٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ : قَالَ

باب-۶

عملی که بدان خشنودی خدا خواسته می‌شود
در این‌باره حدیث سعد (بن ابی وقاص) است

٦٤٢٢-از زُهری روایت است که گفت: محمود بن ربیع مـرا خبر داده و همزمان گفت که وی رسـول الله صلی الله علیه و سـلم را به خاطر می آورد و اظهار داشـت که به خاطر می‌آورد که آنحضرت مشـت آبی از سطلی که در خانه ایشان بود در دهان کرد و بر وی انداخت.[1]

٦٤٢٣-محمود گفت: از عِتبان بن مالک انصاری که یکی از بنی سـالم است شـنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم صبح هنگام نزد مـن آمد و گفت: «هرگز بنده‌ای در روز قیامت نیاید، که لااله الاالله گفته و با آن رضای خدا را خواسته اسـت، مگر آنکه خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام می‌گرداند»

٦٤٢٤-از عَمرو ، از سعید مَقبُری روایت است کـه ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خداوند تعالی می‌فرماید: برای بنده‌ی مومن پاداشـی بجز بهشـت نیست که چون یکی از عزیزان وی از اهل دنیا را بمیرانم و او به امید ثواب، شکیبایی ورزد».

باب-۷

آنچه از خوبی و خوشـی دنیا پرهیز می‌شود و رغبت در آن.

٦٤٢٥- از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت

١ – محمود در آن زمان پسر کوچکی بود و آنحضرت از روی شفقت چنان کرد.

ابْنُ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَمْرَو بْنَ عَوْفٍ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، كَانَ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلاَءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِهِ، فَوَافَتْهُ صَلاَةَ الصُّبْحِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا انْصَرَفَ تَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُمْ وَقَالَ: «أَظُنُّكُمْ سَمِعْتُمْ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، وَأَنَّهُ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُلْهِيَكُمْ كَمَا أَلْهَتْهُمْ». [أخرجه مسلم: ۲۹۶۱].

است که مِسوَر بن مَخرَمَه به او گفت که عَمرو بن عوف که هم‌پیمان بنی عامر بن لوئی است و در جنگ بدر همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده است، به وی خبر داده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوعبیده بن جراح را به بَحرَین فرستاد تا جزیه‌ی آنجا را بیاورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم با مردم بحرین صلح کرده بود و عَلاء بن حضرمی را بر ایشان امیر گمارده بود. ابوعبیده با مال بحرین آمد و انصار آمدن وی را شنیدند، و در نماز صبح با رسول الله صلی الله علیه وسلم شرکت کردند.[1]

آنگاه که آنحضرت نماز را تمام کرد نزد وی آمدند، رسول الله صلی الله علیه و سلم با دیدنشان تبسم کرد و فرمود: «گمان می‌کنم که از آمدن ابو عبیده و اینکه با خود چیزی آورده است، خبر شده اید» گفتند: آری ، یا رسول الله.

آنحضرت فرمود: «پس خوش باشید، و به آنچه شما را شادمان کند، امیدوار باشید، به خدا سوگند که از فقر و ناداری شما نمی‌ترسم، ولی از آن می‌ترسم که ثروت دنیا بر شما گسترش یابد، چنانکه بر کسانی که قبل از شما بودند گسترش یافت و در آن با هم رقابت کنید، چنانکه آنها رقابت کردند و شما را به خود مشغول دارد، چنانکه آنان را به خود مشغول داشت.»

٦٤٢٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاَتَهُ

٦٤٢٦- از یزید ابن ابی حبیب، از ابوالخیر روایت است که عُقبَهْ بن عامِر گفت: رسول الله

۱-حدیث ۶۴۲۵کلمه ی اول سطر دهم «فوافته» آمده است . در سائر نسخ بخاری «فواقته» آمده است.

عَلَى الْمَيِّتِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : « إِنِّي فَرَطُكُمْ ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ ، وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي ، وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا » .
[راجع : ۱۳۴٤ ، أخرجه مسلم : ۲۲۹٦] .

صلی الله علیه وسلم روزی برآمد و بر شهدای اُحُد نماز جنازه گزارد، سپس به منبر رفت و گفت: «همانا من پیشرو شما هستم و من بر شما گواه می‌باشم و همانا به خدا سوگند که من همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم و همانا کلیدهای گنجهای زمین یا کلیدهای زمین به من داده شده است، و همانا به خدا سوگند از آن نمی‌ترسم که پس از من به شرک روی آورید، ولی از آن می‌ترسم که در دلبستگی به دنیا رقابت کنید»

٦٤٢٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ أَكْثَرَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الأَرْضِ » . قِيلَ : وَمَا بَرَكَاتُ الأَرْضِ ؟ قال : « زَهْرَةُ الدُّنْيَا » . فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : هَلْ يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ ؟ فَصَمَتَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عَنْ جَبِينِهِ ، فَقَالَ : « أَيْنَ السَّائِلُ » . قال : أَنَا . قال أَبُو سَعِيدٍ : لَقَدْ حَمِدْنَاهُ حِينَ طَلَعَ ذَلِكَ . قال : « لا يَأْتِي الْخَيْرُ إِلا بِالْخَيْرِ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ ، وَإِنَّ كُلَّ مَا أَنْبَتَ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلِمُّ ، إِلا آكِلَةَ الْخَضِرَةِ ، أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا ، اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسَ ، فَاجْتَرَّتْ وَثَلَطَتْ وَبَالَتْ ، ثُمَّ عَادَتْ فَأَكَلَتْ . وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ حُلْوَةٌ ، مَنْ أَخَذَهُ بِحَقِّهِ وَوَضَعَهُ فِي حَقِّهِ فَنِعْمَ الْمَعُونَةُ هُوَ ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ كَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ » . [راجع : ۹۲۱ ، أخرجه مسلم : ۱۰۵۲] .

٦٤٢٧- از زید بن اسلم، از عطاء بن یَسار روایت است که ابو سعید خُدری گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنچه بیشتر از آن بر شما می‌ترسم، چیزی است که خداوند از برکتهای زمین برای شما بیرون می‌آورد» گفته شد: و برکتهای زمین چیست؟ فرمود: «زیب و زینت دنیا» مردی به آنحضرت گفت: آیا نیکی بدی را می‌آورد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم خاموش شد تا آنکه گمان کردیم که بر وی وحی فرود می‌آید. سپس آنحضرت عرق پیشانی‌اش را پاک کرد وفرمود: «سؤال‌کننده کجاست؟» آن مرد گفت: منم اینجا.
ابوسعید گفته: ما آن مرد را که موجب این حالت شد ستودیم، سپس آنحضرت فرمود: «نیکی بجز نیکی را نمی‌آورد، همانا این مال (دنیا) سبز و شیرین است، و همانا تمام آنچه را بهار می‌رویاند حیوان چرنده را که بسیار بخورد می‌میراند یا در آستانهٔ مرگ می‌رساند بجز حیوانی که سبزهٔ خَضِره (سبز) را می‌خورد

و از آن می‌خورد تا آنکه تهیگاهش پر می‌شود و به شعاع آفتاب می‌ایستد(تا هضم کند) و نشخوار می‌کند و سرگین می‌افکند و پیشاب می‌کند، و سپس برمی‌گردد و می‌خورد. و همانا این مال(دنیا) شیرین است، کسی‌که آن را به حق آن (از راه حلال) به دست آورد و آن را به حق آن (در راه مشروع) به مصرف برساند وی نیکو یاری‌دهنده‌ای است، و کسی‌که آن را به غیر حق آن به‌دست می‌آورد، مانند کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود.»

٦٤٢٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ أَبَا جَمْرَةَ قال : حَدَّثَنِي زَهْدَمُ بْنُ مُضَرِّبٍ قال : سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «خَيْرُكُمْ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ - قال عِمْرَانُ : فَمَا أَدْرِي : قال النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ قَوْلِهِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا - ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ ، وَيَنْذُرُونَ وَلَا يَفُونَ ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ» . [راجع : ٢٦٥١، أخرجه مسلم : ٢٥٣٥] .

٦٤٢٨- از ابو جَمره، از زَهدَم بن مُضَرِّب روایت است که عِمران بن حُصَین رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما، مردم زمان من هستید (صحابه)، سپس کسانیکه متصل به ایشان آیند، (تابعین) سپس کسانیکه متصل به ایشان آیند (تبع تابعین) - عمران گفت-نمی‌دانم که پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از گفتهٔ (نخست) خود دوبار تکرار کرد یا سه بار- سپس بعد از ایشان قومی می‌آیند که گواهی می‌دهند، در حالی‌که از ایشان گواهی خواسته نشده است و خیانت کنند و بدیشان اعتماد نشود و نذر به گردن گیرند و انجام ندهند و در میان ایشان فربهی و چاقی پدید آید»

٦٤٢٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ يَجِيءُ مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمٌ : تَسْبِقُ شَهَادَتُهُمْ أَيْمَانَهُمْ ، وَأَيْمَانُهُمْ شَهَادَتَهُمْ» . [راجع : ٢٦٥٢ ، أخرجه مسلم: ٢٥٣٣] .

٦٤٢٩- از ابراهیم، از عبیده روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«بهترین مردم، مردم زمان من‌اند سپس کسانی که متصل به ایشان‌اند، سپس کسانی که متصل به ایشان‌اند، سپس قومی بعداز ایشان می‌آیند که گواهی‌شان

بر سوگندشان و سوگندشان بر گواهی‌شان پیشی می‌گیرد» (بی‌مبالاتی و بی‌احتیاطی در امور دین پیشه کنند)

٦٤٣٠- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ خَبَّابًا ، وَقَدِ اكْتَوَى يَوْمَئِذٍ سَبْعًا فِي بَطْنِهِ ، وَقَالَ : لَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ ، لَدَعَوْتُ بِالْمَوْتِ إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ مَضَوْا ، وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا بِشَيْءٍ ، وَإِنَّا أَصَبْنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا لَا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التُّرَابَ . [راجع : ٥٦٧٢ ، أخرجه مسلم: ٢٦٨١].

٦٤٣٠- از اسماعیل روایت است که قَیس گفته: از خَبّاب شنیدم در حالی که در آن روز (به خاطر مریضی) هفت جای از شکم خود را داغ کرده بود، که گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را منع نکرده بود که مرگ خویش بخواهیم، من مرگ خود را می‌خواستم. همانا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم درگذشتند و مال دنیا از(پاداش اخروی) ایشان چیزی نکاست ولی ما به مال دنیا رسیدیم و جای مصرف آن نمی‌یابیم بجز در خاک (که منزل و عمارت بسازیم)

٦٤٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ : أَتَيْتُ خَبَّابًا ، وَهُوَ يَبْنِي حَائِطًا لَهُ ، فَقَالَ : إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ مَضَوْا لَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا شَيْئًا ، وَإِنَّا أَصَبْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ شَيْئًا ، لَا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التُّرَابَ . [راجع : ٥٦٧٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٨١].

٦٤٣١- از اسماعیل روایت است که قیس گفت:

نزد خَبّاب رفتم در حالی که برای خود دیواری می‌ساخت و گفت: همانا آن یاران ما که درگذشتند مال دنیا از ایشان چیزی نکاست و همانا پس از ایشان به چیزی (از مال دنیا) دست یافتیم، که جای مصرف آن بجز در خاک نمی‌یابیم. (ساختن خانه و بناها)

٦٤٣٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ خَبَّابٍ ﷺ قَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، ... قِصَّةَ . [راجع : ١٢٧٦ ، أخرجه مسلم: ٩٤٠].

٦٤٣٢- از اَعمَش، از ابو وائل روایت است که خبّاب رضی‌الله‌عنه گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم هجرت کردیم، و قصهٔ هجرت را گفت.

٨- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :
﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾

باب-٨

«ای مردم همانا وعدهٔ خدا حق است، زنهار تا

فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴾ [فاطر: ٥-٦]. جَمْعُهُ سُعُرٌ. قالَ مُجَاهِدٌ: الْغَرُورُ: الشَّيْطَانُ.

این زندگی دنیا شما را فریب ندهد و زنهار تا [شیطان] فریبنده شما را دربارهٔ خدا فریب ندهد. درحقیقت شیطان دشمن شماست، شما [نیز] او را دشمن گیرید [او] فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند» (فاطر:۵-٦)

(امام بخاری می گوید) جمع «اَلسَّعِیر» (یعنی آتش) سُعُرٌ است. و مُجا هِد گفته است: الغُرُور (که در آیه آمده است یعنی) شیطان.

٦٤٣٣- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقُرَشِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُعَاذُ ابْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ حُمْرَانَ بْنَ أَبَانَ أَخْبَرَهُ قَالَ: أَتَيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ بِطَهُورٍ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الْمَقَاعِدِ، فَتَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ تَوَضَّأَ وَهُوَ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ، فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ هَذَا الْوُضُوءِ، ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ، فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». قَالَ: وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَغْتَرُّوا». [أخرجه مسلم: ٢٢٦، مطولاً، أخرجه مسلم: ٢٣٢].

۶۴۳۳- از مُعاذ ابن عبدالرحمان روایت است که حُمران بن أبان گفت: برای عثمان بن عَفّان که بر محل جلوس خود نشسته بود، آب وضو آوردم. وی وضو کرد و وضو را کامل نمود. سپس گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم را در همین محل جلوس دیدم که وضو کرد و وضو را کامل نمود و سپس گفت: «کسی که مانند همین (وضوی من) وضو کند، سپس به مسجد بیاید و دو رکعت نماز بگزارد، سپس (در انتظار نماز) بنشیند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود» عثمان گفت: و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«و مغرور نشوید[1]»

٩- باب: ذَهَابِ الصَّالِحِينَ وَيُقَالُ: الذِّهَابُ الْمَطَرُ

باب-۹ رفتن(مرگ) اشخاص نیکوکار

و گفته می‌شود: الذِهابُ (رفتن) به معنای باران نیز هست

٦٤٣٤- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ بَيَانٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ مِرْدَاسٍ الأَسْلَمِيِّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ، الأَوَّلُ

۶۴۳۴-از بَیان، از قَیس بن ابی حازم روایت است که مِرداس اسلمی گفت: پیامبر صلی الله

۱-یعنی مغرور نشوید که گناه کبیره مرتکب شوید به امید آنکه نماز آن را می‌پوشاند، بلکه پوشیدن گناه صغیره مراد خواهد بود.

فَالأوَّلُ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ، أوِ التَّمْرِ، لا يُبَالِيهِمُ اللهُ بَالَةً». قال أبو عبد الله: يُقَالُ حُفَالَةٌ وَحُثَالَةٌ. [راجع:٤١٥٦].

علیه و سلم فرمود: «افراد نیکوکار، یکی پی دیگری می‌میرند و (مردم روی زمین چون) سبوسه(تفاله) باقی می‌مانند مانند سبوسه جو یا خرمای بد که خداوند بدیشان ارزش و اعتباری نمی‌دهد»

١٠- باب: مَا يُتَّقَى مِنْ فِتْنَةِ الْمَالِ

وَقَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾. [التغابن: ١٥].

باب-۱۰ دوری گزیدن از فتنهٔ مال

و فرمودهٔ خدای تعالی:«همانا اموال شما و فرزندانتان [وسیلهٔ] آزمایشی [برای شما]یند» (التَّغابن:۱۵)

٦٤٣٥- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللهِ ﷺ: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ، وَالدِّرْهَمِ، وَالْقَطِيفَةِ، وَالْخَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ». [راجع: ٢٨٨٦].

٦٤٣٥- از ابو حَصین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «زیانکار باد بندهٔ دینار و درهم (و جامه‌های نفیس) قَطیفه و خَمیصَه که اگر به وی داده شود، راضی گردد و اگر داده نشود، ناراض باشد»

٦٤٣٦- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لابْتَغَى ثَالِثًا، وَلا يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ تَابَ». [انظر: ٦٤٣٧، أخرجه مسلم: ١٠٤٩].

٦٤٣٦- از ابو عاصم، از ابن جُرَیج، از عطاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت:
از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «اگر پسر آدم به مقدار دو وادی مال داشته باشد جویندهٔ وادی سوم آن است و شکم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبهٔ هر که را به وی رجوع کند، می‌پذیرد»

٦٤٣٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: سَمِعْتُ عَطَاءً يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ أَنَّ لابْنِ آدَمَ مِثْلَ وَادٍ مَالاً لأَحَبَّ أَنَّ لَهُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ، وَلا يَمْلأُ عَيْنَ ابْنِ آدَمَ إِلا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ تَابَ».

٦٤٣٧-از مَخلَد، از ابن جُرَیح از عطاء روایت است که ابن‌عباس می‌گفت:
از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «اگر پسر آدم مانند یک وادی مال داشته باشد، دوست می‌دارد که به مثل آن داشته

قالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَلا أدْرِي مِنَ الْقُرآنِ هُوَ أمْ لا .
قال : وَسَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ ذَلِكَ عَلَى الْمِنْبَرِ . [راجع : ٦٤٣٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٤٩ ، بلفظ " نفس" بدل " عين أو جوف"] .

باشد و چشم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبهٔ هر که را به وی رجوع کند، می‌پذیرد.»

ابن عباس گفت: نمی‌دانم که این گفته از آیات (منسوخ التّلاوة) قرآن است یا نه؟

عطاء می‌گوید: از ابن زبیر شنیدم که همین مطلب را بر منبر می‌گفت.

٦٤٣٨- حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سُلَيْمَانَ ابْنِ الْغَسِيلِ ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ عَلَى الْمِنْبَرِ بِمَكَّةَ فِي خُطْبَتِهِ يَقُولُ : يَا أيُّهَا النَّاسُ ، إنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : « لَوْ أنَّ ابْنَ آدَمَ أُعْطِيَ وَادِيًا مَلْئًا مِنْ ذَهَبٍ أحَبَّ إلَيْهِ ثَانِيًا ، وَلَوْ أُعْطِيَ ثَانِيًا أحَبَّ إلَيْهِ ثَالِثًا ، وَلَا يَسُدُّ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلا التُّرَابُ ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ » .

٦٤٣٨-از عباس بن سَهل بن سعد روایت است که گفت: از ابن زُبیر در مکه شنیدم که در خطبهٔ خود بر منبر می‌گفت: ای مردم همانا پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «اگر برای پسر آدم وادیی پر از طلا داده شود، وادی دوم طلا را دوست می‌دارد و اگر وادی دوم به او داده شود وادی سوم را دوست می‌دارد، و شکم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبه هر که را به سوی وی رجوع کند، می‌پذیرد»

٦٤٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أخْبَرَنِي أنَسُ ابْنُ مَالِكٍ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَوْ أنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ أحَبَّ أنْ يَكُونَ لَهُ وَادِيَانِ ، وَلَنْ يَمْلأَ فَاهُ إلا التُّرَابُ ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ » . [أخرجه مسلم : ١٠٤٨ ،بزيادة أخرى] .

٦٤٣٩- از ابن شهاب، از انس بن مالک روایت است که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر پسر آدم یک وادی از طلا می‌داشت، دوست داشت که دو وادی داشته باشد و هرگز دهان او را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبهٔ هر که را به وی رجوع کند، می‌پذیرد»

٦٤٤٠- وَقَالَ لَنَا أبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أنَسٍ ، عَنْ أُبَيٍّ قَالَ : كُنَّا نَرَى هَذَا مِنَ الْقُرْآنِ ، حَتَّى نَزَلَتْ : ﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ . [التكاثر: ١] .

٦٤٤٠- و ابوالولید به ما گفت: از حَمّاد بن سَلَمه از ثابت، از انس از پدرش (ابن کعب انصاری) روایت است که گفت: ما گمان می‌کردیم که (حدیث مذکور) از آیات قرآن است تا آنکه نازل شد: «تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل کرد» (التّکاثُر:١)

١١- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «هَذَا الْمَالُ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ الآية [آل عمران: ١٤].

قال عُمَرُ : اللَّهُمَّ إِنَّا لا نَسْتَطِيعُ إلا أَنْ نَفْرَحَ بِمَا زَيَّنْتَهُ لَنَا ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ أُنْفِقَهُ فِي حَقِّهِ .

٦٤٤١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ قَالَ : «هَذَا الْمَالُ» . وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ : قَالَ لِي : «يَا حَكِيمُ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِطِيبِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» . [راجع : ١٤٧٢ ، أخرجه مسلم : ١٠٣٥].

باب-١١

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «این مال (چون میوه) سبز شیرین است»

و خدای تعالی فرموده است: «دوستی خواستنیها[ی گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها برای مردم آراسته شده، [لیکن] این همه مایهٔ تمتع و بهره‌مندی زندگی دنیاست» (آل عمران:١٤)

عمر گفته: بارالها، همانا ما را توان آن نیست، بجز آنکه ما را بدان مالی که آراسته کردی خشنود باشیم، بارالها ، از تو می‌خواهم که (مرا یاری کنی) تا این مال را در راه درست آن مصرف کنم.

٦٤٤١- از سُفیان، از زُهری، ازعُروه و سعید بن مُسیَّب روایت است که حکیم بن حِزام گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم مالی طلبیدم و به من داد، سپس طلبیدم و به من داد، سپس طلبیدم و به من داد، سپس فرمود «این مال» و بسا اوقات سفیان می‌گفت که حکیم گفت: آن حضرت مرا فرمود: «ای حکیم، همانا این مال سبز شیرین است، کسی که آن را با خوشی خاطر بگیرد، در آن مال به وی برکت داده می‌شود و کسی که آن را از روی حرص بگیرد، در آن مال به وی برکت داده نمی‌شود و او بسان کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود، و دست بالا (دهنده) بهتر است از دست پایین (گیرنده)»

١٢- باب : مَا قَدَّمَ مِنْ مَالِهِ فَهُوَ لَهُ

٦٤٤٢- حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ حَفْص : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْد : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ ، قَالَ : «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ ، وَمَالُ وَارِثِهِ مَا أَخَّرَ» .

باب-۱۲

آنچه از مال خود پیش فرستد همان است مال او

٦٤٤٢-از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوَید روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«کدام یک از شما مالی را که برای وارث خود می‌گذارد، از مال خود بیشتر دوست می‌دارد؟» گفتند: یا رسول الله، کسی از ما نیست بجز آنکه مال خودش را بیشتر دوست می‌دارد. آن حضرت فرمود: همانا مال او همان است که (با خرج کردن در راه خیر) پیش از خود بفرستد و مال وارث وی آن است که (پس از مرگ) به وارث خود می‌گذارد»

١٣- باب : الْمُكْثِرُونَ هُمُ الْمُقِلُّونَ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [هود:١٥-١٦].

٦٤٤٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْع ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْب ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ : خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْشِي وَحْدَهُ ، وَلَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ ، قَالَ : فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْشِيَ مَعَهُ أَحَدٌ ، قَالَ : فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ ،

باب-۱۳ ثروت‌اندوزان فقیرانند

«کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند [جزای] کارهایشان را در آنجا به طور کامل به آنان می‌دهیم، و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد. اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش بر ایشان نخواهد بود، و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌داده‌اند باطل گردیده است» (هود:۱۵-۱٦)

٦٤٤٣- از جَریر، از عبدالعزیز بن رفیع، از زید بن وَهب روایت است که ابوذر رضی الله عنه گفت: در یکی از شبها برآمدم. ناگاه دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم تنها می‌رود و کسی با وی نیست. پنداشتم که ناخوش

فَالْتَفَتَ فَرَآنِي ، فَقَالَ : « مَنْ هَذَا » . قُلْتُ : أَبُو ذَرٍّ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ ، قال : « يَا أَبَا ذَرٍّ تَعَالَ » . قال : فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً ، فَقَالَ : « إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الْمُقِلُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرًا ، فَنَفَحَ فِيهِ يَمِينَهُ وَشِمَالَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ وَوَرَاءَهُ ، وَعَمِلَ فِيهِ خَيْرًا » . قال : فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً ، فَقَالَ : « لِي اجْلِسْ هَا هُنَا » . قال : فَأَجْلَسَنِي فِي قَاعٍ حَوْلَهُ حِجَارَةٌ ، فَقَالَ لِي : « اجْلِسْ هَا هُنَا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ » . قال : فَانْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لا أَرَاهُ ، فَلَبِثَ عَنِّي فَأَطَالَ اللُّبْثَ ، ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُقْبِلٌ وَهُوَ يَقُولُ : « وَإِنْ سَرَقَ ، وَإِنْ زَنَى » . قال : فَلَمَّا جَاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ ، مَنْ تُكَلِّمُ فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ ، مَا سَمِعْتُ أَحَدًا يَرْجِعُ إِلَيْكَ شَيْئًا؟ قال : « ذَلِكَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلام ، عَرَضَ لِي فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ ، قال : بَشِّرْ أُمَّتَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، قُلْتُ : يَا جِبْرِيلُ ، وَإِنْ سَرَقَ ، وَإِنْ زَنَى ؟ قال : نَعَمْ » . قال : قُلْتُ : وَإِنْ سَرَقَ ، وَإِنْ زَنَى ؟ قال : « نَعَمْ ، وَإِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ » .

قال النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ ، وَالأَعْمَشُ ، وَعَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ رُفَيْعٍ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ : بِهَذَا .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : حَدِيثُ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ، مُرْسَلٌ لا يَصِحُّ ، إِنَّمَا أَرَدْنَا لِلْمَعْرِفَةِ ، وَالصَّحِيحُ حَدِيثُ أَبِي ذَرٍّ .

قِيلَ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ : حَدِيثُ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ؟ قال : مُرْسَلٌ أَيْضًا لا يَصِحُّ ، وَالصَّحِيحُ حَدِيثُ أَبِي ذَرٍّ .

وَقَالَ : اضْرِبُوا عَلَى حَدِيثِ أَبِي الدَّرْدَاءِ هَذَا : إِذَا مَاتَ قال : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، عِنْدَ الْمَوْتِ . [راجع : ۱۲۳۷ ، أخرجه مسلم : ۹٤ ، مختصراً ، وكله في كتاب الزكاة: ۳۲] .

می‌رود کسی با وی همراه شود. من در سایهٔ مهتاب می‌رفتم، آن حضرت روی گردانید و مرا دید و گفت:«کیستی؟» گفتم: ابوذر، خداوند مرا فدای تو کند. فرمود:«ای ابوذر بیا» زمانی با وی همراه بودم، فرمود:«ثروت‌اندوزان، در روز قیامت فقیرانند، بجز کسی که خدا به وی مالی ارزانی دارد و او آن را به راست و چپ و جلو و عقب خود ببخشد و در آن به نیکویی عمل کند.» زمانی با آنحضرت همراه بودم. فرمود:«همینجا بنشین». وی مرا در زمین نرم و هموارى که پیرامون آن سنگها بود نشاند و به من گفت:«اینجا بنشین تا من نزد تو بازگردم. آن حضرت به سوی حره (سنگلاخ مدینه) رفت تا از نظر ناپدید شد. وی در آنجا زمانی درنگ کرد و این تأخیر به درازا کشید، سپس آواز وی را که در حال آمدن بود، شنیدم که می‌گفت: «و اگر چه دزدی و زنا کرده باشد» چون آن حضرت آمد، بی‌صبرانه گفتم: ای پیامبر خدا، خداوند مرا فدای تو کند، در کنار الحرّهٔ باکدام کس سخن می‌گفتی؟ من کسی راندیدم،که در پاسخ شما چیزی گفته باشد؟ آن حضرت فرمود:«این جبرئیل علیه السلام بود که در کنار حره بر من نمودار شد و گفت: به اُمّت خود بشارت ده که کسی که بمیرد و به خدا چیزی شریک نیاورده باشد، به بهشت وارد می‌شود. گفتم: ای جبرئیل: اگرچه دزدی و زنا کرده باشد؟» گفت: آری . گفتم: و اگرچه دزدی و زنا کرده باشد، گفت: آری، و اگرچه شراب (هم) خورده باشد» نَصر گفت: شعبه ما را خبر داد که حبیب بن ابی ثابت و اَعمَش و عبدالعزیز ، همین حدیث را از زید بن وَهب به ما روایت کرده‌اند. ابو عبدالله (امام بخاری) گفت: حدیثی که ابوصالح از ابودرداء روایت

کرده مُرسَل است (سند، آن به آن حضرت نرسیده) و حدیث صحیح نیست. ما آن را به خاطر شناخت آن یاد کردیم و حدیث صحیح، حدیث ابوذر است.

و امام بخاری گفت: حدیث ابودرداء را اعتبار ندهید (که آن حضرت فرمود): «کسی که لا اله الا الله بگوید» (که آن مرسل است)

١٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «مَا يَسُرُّنِي أَنَّ عِندِي مِثْلَ أُحُدٍ هذا ذَهَبًا»

٦٤٤٤- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَص ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ قال : قال أَبُو ذَرٍّ : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرَّةِ الْمَدِينَةِ ، فَاسْتَقْبَلَنَا أُحُدٌ ، فَقَالَ : «يَا أَبَا ذَرٍّ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : «مَا يَسُرُّنِي أَنَّ عِنْدِي مِثْلَ أُحُدٍ هَذَا ذَهَبًا ، تَمْضِي عَلَيَّ ثَالِثَةٌ وَعِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ ، إِلا شَيْئًا أَرْصُدُهُ لِدَيْنٍ ، إِلا أَنْ أَقُولَ بِهِ فِي عِبَادِ اللَّهِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» . عَنْ يَمِينِهِ ، وَعَنْ شِمَالِهِ ، وَمِنْ خَلْفِهِ ، ثُمَّ مَشَى ثم قَالَ : «إِنَّ الأَكْثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلا مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا - عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ - وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» . ثُمَّ قَالَ لِي : «مَكَانَكَ لا تَبْرَحْ حَتَّى آتِيَكَ» . ثُمَّ انْطَلَقَ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ حَتَّى تَوَارَى ، فَسَمِعْتُ صَوْتًا قَدِ ارْتَفَعَ ، فَتَخَوَّفْتُ أَنْ يَكُونَ قَدْ عَرَضَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ فَذَكَرْتُ قَوْلَهُ لِي : «لا تَبْرَحْ حَتَّى آتِيَكَ» . فَلَمْ أَبْرَحْ حَتَّى أَتَانِي ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتًا تَخَوَّفْتُ ، فَذَكَرْتُ لَهُ ، فَقَالَ : «وَهَلْ سَمِعْتَهُ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : «ذَاكَ جِبْرِيلُ أَتَانِي ، فَقَالَ : مَنْ مَاتَ

باب-۱۴ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم

«اگر به اندازه این اُحُد نزد من طلا باشد، مرا خوشحال نمی‌سازد»

٦٤٤٤-از اَعمَش، از زید بن وَهب روایت است که گفت: ابوذر گفت: من در حَرَّهٔ مدینه، پیامبر صلی الله علیه و سلم را همراهی می‌کردم، و کوه اُحُد بر ما نمودار شد. آن حضرت فرمود: «ای ابوذر!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله. فرمود:«دوست ندارم که به اندازهٔ این اُحُد نزد من طلا باشد و سه روز بر من بگذرد واز آن دیناری نزد من باقی باشد، مگر آنچه از ان قرض خود را ادا کنم، مگر آنکه آن را به بندگان خدا، این چنین و این چنین و این چنین بپاشانم (تقسیم کنم)» آن حضرت به سوی راست و چپ و پشت سر خود اشاره کرد، سپس راهی شد و سپس گفت: «همانا ثروت اندوزانند که در روز قیامت فقیرانند، مگر کسی که این چنین و این چنین و این چنین خرج می‌کند-به راست و چپ و پشت سر خود و ایشان‌اند کند» سپس آن حضرت به من گفت:«سر جای خود باش و نرو تا نزد تو برگردم» سپس آن حضرت راهی

مِنْ أُمَّتِكَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، قُلْتُ : وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ ؟ قال : وَإِنْ زَنَى ، وَإِنْ سَرَقَ » . [راجع : ۱۲۳۷ ، أخرجه مسلم : ۹٤ ، مختصراً ، وأخرجه بلفظه في كتاب الزكاة: ۳۲] .

٦٤٤٥- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا ، لَسَرَّنِي أَنْ لا تَمُرَّ عَلَيَّ ثَلاثُ لَيَالٍ وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ ، إِلا شَيْئًا أَرْصُدُهُ لِدَيْنٍ » . [راجع : ۲۳۸۹ ، أخرجه مسلم : ۹۹۱] .

١٥- باب :
الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿هُمْ لَهَا عَامِلُونَ﴾ [المؤمنون: ٥٥-٦٣] . قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : لَمْ يَعْمَلُوهَا ، لا بُدَّ مِنْ أَنْ يَعْمَلُوهَا .

شد تا آنکه از نظر ناپدید شد، سپس آوازی را که بلند شد، شنیدم، و ترسیدم که به آن حضرت چیزی رسیده باشد. خواستم به سوی آن حضرت بروم، ولی آنچه را به من گفته بود، به یاد آوردم که: «نرو تا نزد تو برگردم» من نرفتم تا آن حضرت نزد من آمد، آنگاه گفتم : یا رسول الله، همانا آوازی شنیدم که ترسیدم و ماجرا را یاد کردم. فرمود:« وآیا آن را شنیدی؟» گفتم: آری. فرمود:«وی جبرئیل بود که آمده بود و گفت: کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شرک نیاورده باشد، وارد بهشت می‌گردد. گفتم: اگرچه زنا کرده باشد و اگر دزدی کرده باشد؟ گفت: و اگرچه زنا کرده باشد و اگرچه دزدی کرده باشد.»

٦٤٤٥-از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روات است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر به اندازهٔ کوه اُحُد طلا داشته باشم، بر من خوش نمی‌گذرد که سه روز بگذرد و از آن چیزی نزدم باقی بماند بجز چیزی که با آن قرض خود را ادا کنم.»

باب-۱۵توانگری، غنا و توانگری نفس است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می‌دهیم.[از آن روی است که] می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه] بلکه نمی‌فهمند. در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند. و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان

ایمان می‌آورند. و آنان که به پروردگارشـــان شرک نمی‌آورند. و کسانی که آنچه را دادند [در راه خدا] می‌دهند، در حالی که دلهایشـــان ترســـان است [و می‌دانند] که به ســـوی پروردگارشـــان باز خواهند گشـــت. آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنان‌اند که در انجام آنها سبقت می‌جویند. و هیچ کـــس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم، و نزد ما کتابی اســـت که به حق ســـخن می‌گوید و آنان مورد ســـتم قرار نخواهند گرفت.[نـــه] بلکه دلهای آنان ازا ین[حقیقت] در غفلت است، و آنان غیر از این [گناهان] کردارهایی [دیگر] دارند که به انجام آن مبادرت می‌ورزند» (المؤمنون:۵۵-۶۳)

ابـــن عُیَینَه گفته اســـت:«هُم لَهَا عَمِلُـونَ» (که در آیه آمده اســـت) یعنـــی: نکردنـــد کاری را که باید می‌کردند.

٦٤٤٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ ، وَلَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ » . [أخرجه مسلم : ١٠٥١] .

٦٤٤٦- از اَبُو حَصِین، از ابو صالح روایت است که ابو هریـــره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و ســـلم فرمود: «توانگری، با داشـــتن مال و متاع بســـیار نیســـت ولی توانگری غنا و توانگری نفس است»

١٦- باب : فَضْلِ الْفَقْرِ

باب-۱۶ فضیلت فقر

٦٤٤٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ قال : مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ جَالِسٍ : « مَا رَأْيُكَ فِي هَذَا » . فَقَالَ : رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ ، هَذَا وَاللَّهِ حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ ، قال : فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ مَرَّ رَجُلٌ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا رَأْيُكَ فِي هَذَا » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

٦٤٤٧- از عبدالعزیز بـــن ابی حازم، از پدرش روایت اســـت که سهل بن سعد ساعدی گفت: مـــردی بر رســـول الله صلـــی الله علیه و ســـلم گذشت در حالی که مردی دیگر نزد رسول الله صلی الله علیه و ســـلم نشسته بود. آن حضرت به همان مرد نشسته گفت: «دربارهٔ این مرد نظر تو چیســـت؟» گفت: یا رسول الله ، وی مردی

هَذَا رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ ، هَذَا حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لَا يُنْكَحَ ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لَا يُشَفَّعَ ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لَا يُسْمَعَ لِقَوْلِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا» . [راجع: ٥٠٩١] .

است از مردمان بزرگ. به خدا سوگند اگر او زنی را خواستگاری کند، سزاوار است که به ازدواج وی درآید و اگر شفاعت کند، شفاعت وی پذیرفته شود.
رسول الله صلی الله علیه و سلم خاموش ماند، سپس مردی دیگر گذشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم به (مردی که نزدش نشسته بود) گفت: «دربارۀ این مرد نظر تو چیست؟» گفت: یا رسول الله ، وی مردی است از مسلمانان فقیر، که اگر زنی را خواستگاری کند، سزاوار است که به ازدواج وی درنیاید و اگر شفاعت کند، شفاعتش پذیرفته نشود. و اگر سخنی گوید، سخنش شنیده نشود. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مرد(فقیر) بهتر است از کسانی همچون آن مرد، [هر چند] که زمین را پر کرده‌اند»

٦٤٤٨- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : عُدْنَا خَبَّابًا فَقَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نُرِيدُ وَجْهَ اللَّهِ ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ ، فَمِنَّا مَنْ مَضَى لَمْ يَأْخُذْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا ، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَتَرَكَ نَمِرَةً ، فَإِذَا غَطَّيْنَا رَأْسَهُ بَدَتْ رِجْلَاهُ ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ بَدَا رَأْسُهُ ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ وَنَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الْإِذْخِرِ ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا . [راجع: ١٢٧٦ ، أخرجه مسلم: ٩٤٠] .

٦٤٤٨- از سُفیان، از اَعمَش روایت است که ابُووائل گفت: از خَبّاب عیادت کردیم. وی گفت: با پیامبر صلی الله علیه و سلم مهاجرت کردیم در حالی که رضای خدا را می‌خواستیم و مزد ما بر خدا لازم آمد. از میان ما کسی است که درگذشت و (در دنیا) از مزد خود چیزی نگرفت، در آن زمره است مُصعَب بن عُمَیر، که در روز جنگ اُحُد کشته شد و از خود چادری بجای گذاشت که چون (هنگام کفن کردن) با آن سر وی را می‌پوشیدیم، پاهایش نمودار می‌شد و چون پاهایش را می‌پوشیدیم، سرش نمودار می‌شد. پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را فرمود که سر وی را بپوشانیم و پاهای وی را با چیزی از گیاه اِذخِر بپوشانیم. و از میان ما

کسی است که میوهٔ (مزد) خود را دریافته و آن را (در این دنیا) می‌چیند.

٦٤٤٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ» . [راجع : ٣٢٤١ ، أخرجه مسلم : ٢٧٣٨ ، مختصراً] .

تَابَعَهُ أَيُّوبُ وَعَوْفٌ .

وَقَالَ صَخْرٌ وَحَمَّادُ بْنُ نَجِيحٍ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ .

٦٤٤٩- از ابو رَجاء روایت است که عِمران بن حُصَین رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« بر بهشت آگاه گردیدم و دیدم که بیشتر بهشتیان فقرااند و بر دوزخ آگاه گردیدم، و دیدم که بیشتر دوزخیان زنان‌اند» متابعت کرده‌اند (راوی را) اَیّوب و عَوف. همچنان آن را صَخر و حَمّاد بن نجِیح، از ابو رجاء از ابن عباس روایت کرده‌اند.

٦٤٥٠- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمْ يَأْكُلِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى خِوَانٍ حَتَّى مَاتَ ، وَمَا أَكَلَ خُبْزًا مُرَقَّقًا حَتَّى مَاتَ . [راجع : ٥٣٨٦] .

٦٤٥٠- از سعید بن ابی عَرُوبه، از قَتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر سرِ خوان، غذا نخورد تا وفات یافت و قرص نان نازک [بی سبوس] نخورد تا وفات کرد.

٦٤٥١- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَقَدْ تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَمَا فِي رَفِّي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ ، إِلَّا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفٍّ لِي ، فَأَكَلْتُ مِنْهُ ، حَتَّى طَالَ عَلَيَّ ، فَكِلْتُهُ فَفَنِيَ . [راجع : ٣٠٩٧ ، أخرجه مسلم : ٢٩٧٣] .

٦٤٥١- از هِشام از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات یافت در حالی که در طاقچهٔ خانهٔ من چیزی نبود که زنده جانی آن را بخورد بجز مقداری جو که در طاقچهٔ خانه‌ام بود که از آن خوردم، چون مدتی گذشت، خواستم آن راپیمانه کنم، تمام شده بود.

١٧- باب : كَيْفَ كَانَ عَيْشُ النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ وَتَخَلِّيهِمْ مِنَ الدُّنْيَا

باب-١٧

چگونگی معیشت پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب وی و بی‌اعتنایی‌شان به مال دنیا

٦٤٥٢- حَدَّثَنِي أَبُو نُعَيْمٍ بِنَحْوٍ مِنْ نِصْفِ هَذَا الْحَدِيثِ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ : حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَقُولُ : اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، إِنْ كُنْتُ لَأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي

٦٤٥٢-ابو نُعَیم به مانند نصف این حدیث را از عُمَر بن ذَر، از مجاهد روایت کرده که ابوهریره می‌گفت: سوگند به خدایی که بجز او خدایی

عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ ، وَإِنْ كُنْتُ لأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ .

وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمِ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ .

فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، مَا سَأَلْتُهُ إِلا لِيُشْبِعَنِي ، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ .

ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، مَا سَأَلْتُهُ إِلا لِيُشْبِعَنِي ، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ .

ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَآنِي ، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي وَمَا فِي وَجْهِي ، ثُمَّ قَالَ : « يَا أَبَا هِرٍّ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « الْحَقْ » . وَمَضَى فَتَبِعْتُهُ ، فَدَخَلَ ، فَاسْتَأْذَنَ ، فَأَذِنَ لِي ، فَدَخَلَ ، فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ ، فَقَالَ : « مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ » . قَالُوا : أَهْدَاهُ لَكَ فُلانٌ أَوْ فُلانَةُ ، قَالَ : « أَبَا هِرٍّ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « الْحَقْ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي » .

قَالَ : وَأَهْلُ الصُّفَّةِ أَضْيَافُ الإِسْلامِ ، لا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلٍ وَلا مَالٍ وَلا عَلَى أَحَدٍ ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا ، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا ، فَسَاءَنِي ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ ، كُنْتُ أَحَقَّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا ، فَإِذَا جَاءَ أَمَرَنِي ، فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ ، وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ ﷺ بُدٌّ .

فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا ، فَاسْتَأْذَنُوا فَأَذِنَ لَهُمْ ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ ، قَالَ : « يَا أَبَا هِرٍّ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « خُذْ فَأَعْطِهِمْ » . قَالَ : فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى ، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى ، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى ، ثُمَّ يَرُدُّ

دیگر نیست، که (گهگاه) از شدت گرسنگی بر شکم خود بر زمین دراز می‌کشیدم، و (گهگاه) از شدت گرسنگی بر شکم خود سنگ می‌بستم.

و همانا روزی بر سر راه عبور و مرور مردم نشستم. ابوبکر گذشت. دربارهٔ آیتی از کتاب خدا از وی سؤال کردم، و بدان سبب از وی سؤال کردم که مرا (به خانه‌اش برده) و شکم مرا سیر گرداند. وی گذشت و کاری نکرد. سپس عمر بر من گذشت. در مورد آیتی از کتاب خدا از وی سؤال کردم و به خاطری از وی سؤال کردم که مرا سیر کند، وی نیز گذشت و کاری نکرد. سپس ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم بر من گذشت، و با دیدن من تبسم کرد و از وضع درون من و رخسار من حالت مرا درک کرد، سپس گفت : «ای ابوهِر» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله ، فرمود: « مرا همراهی کن». در پی آن حضرت رفتم. به خانه‌اش درآمد و من اجازه ورود خواستم. به من اجازه داد. (به درون خانه)درآمد و ظرفی شیر دید، فرمود:«این ظرف شیر از کجاست؟» گفتند: فُلان یا فلانه برایت اهدا کرده است. آن حضرت فرمود: «ای ابوهِر» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله، فرمود:« نزد اهل صُفَّه برو و ایشان را نزد من فراخوان!»

ابوهریره می‌گوید: اهل صُفَّه، مهمانان اسلام بودند، که نه زن و فرزند داشتند و نه مال و نه به کسی وابسته بودند. اگر برای پیامبر صلی الله علیه و سلم صدقه‌ای آورده می‌شد، به ایشان می‌فرستاد و خود از آن چیزی نمی‌گرفت و اگر برای آن حضرت هدیه‌ای آورده می‌شد از آن

حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ ، فَقَالَ : «أَبَا هِرٍّ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «بَقِيتُ أَنَا وَأَنْتَ» . قُلْتُ : صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «اقْعُدْ فَاشْرَبْ» . فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ ، فَقَالَ : «اشْرَبْ» . فَشَرِبْتُ ، فَمَا زَالَ يَقُولُ : «اشْرَبْ» . حَتَّى قُلْتُ : لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا ، قَالَ : «فَأَرِنِي» . فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَسَمَّى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ .

[راجع: ۵۳۷۵] .

به ایشان می‌فرستاد و خود هم از آن می‌گرفت و آنها را در آن شریک می‌ساخت. این (شریک ساختن‌شان در ظرف شیر) مرا دلگیر ساخت. با خود گفتم: این مقدار شیر برای اهل صُفّه کفایت نمی‌کند، و من سزاوارترم که از این شیر بنوشم تا قوت بگیرم. چون اهل صفه بیایند، آن حضرت مرا امر می‌کند و من هم شیر را بدیشان می‌دهم و (در دل می‌گفتم) که از این شیر چیزی به من نخواهد رسید. ولی چاره‌ای بجز اطاعت خدا و رسول او نبود. نزد آنان رفتم و آنان را فراخواندم. پذیرفتند و آمدند و اجازهٔ ورود خواستند و به ایشان اجازه داده شد و هر یک در جایی از خانه نشستند. آن حضرت فرمود:«ای ابوهِر» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله، فرمود: «شیر را بگیر و به ایشان ده!»

ظرف شیر را گرفتم و به هر یکشان می‌دادم. وی می‌نوشید تا سیر می‌شد سپس ظرف شیر را به من بر می‌گرداند. باز به یکی می‌دادم و می‌نوشید تا سیر می‌شد. سپس ظرف شیر را به من برمی‌گرداند. می‌نوشید تا کاملاً سیر می‌شد و سپس ظرف شیر را به من برمی‌گرداند. تا آنکه به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسیدم و همانا تمام آن گروه سیر شده بودند. آن حضرت ظرف را گرفت و بر دست خود نهاد. به سوی من نگریست و تبسم کرد و گفت: «ای ابوهِرا!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله ، فرمود: «من و تو باقی مانده‌ایم» گفتم: راست گفتی یا رسول الله. فرمود: «بنشین و بنوش!» نشستم و نوشیدم. فرمود: «بنوش!». نوشیدم. پیوسته می‌فرمود: «بنوش!» تا آنکه گفتم: نی، سوگند

به ذاتی که تو را به حق فرستاده ، جایی برای نوشیدن نمانده است. فرمود: «ظرف را به من بنمای!» ظرف را به او دادم خدای را حمد گفت و نام خدا را بر زبان آورد و بقیهٔ شیر را نوشید[1].

٦٤٥٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا يَقُولُ : إِنِّي لأَوَّلُ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَرَأَيْتُنَا نَغْزُو وَمَا لَنَا طَعَامٌ إِلا وَرَقُ الْحُبْلَةِ ، وَهَذَا السَّمُرُ ، وَإِنَّ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ ، مَا لَهُ خِلْطٌ ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِي عَلَى الإِسْلامِ ، خِبْتُ إِذًا وَضَلَّ سَعْيِي . [أخرجه مسلم : ٢٩٦٦].

٦٤٥٣- از اسماعیل روایت است که قیس گفت: از سعد شنیدم که می‌گفت: همانا من اولین مرد عربم که در راه خدا تیر انداخته و ما جهاد می‌کردیم و غذایی نداشتیم بجز برگ حُبلَه، و همین سُمُر(درخت خارادار صحرا) و هر یک از ما که فُضله می‌افکند مانند گوسفند فضله می‌افکند که آلودگی نداشت (خشک بود)، سپس (امروز) قبیلهٔ بنی اسد بر اسلام من ایراد می‌گیرند، (اگر چنان باشد) من زیانکار شدم و مساعی (گذشتهٔ) من به هدر رفته است.

٦٤٥٤- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، مِنْ طَعَامِ بُرٍّ ثَلاثَ لَيَالٍ تِبَاعًا ، حَتَّى قُبِضَ . [راجع : ٥٤١٦ ، أخرجه مسلم : ٢٩٧٠].

٦٤٥٤- از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: آل (خانوادهٔ) محمد صلی الله علیه و سلم از روزی که وارد مدینه شد، سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشده است تا آنکه روح آن حضرت گرفته شد.

٦٤٥٥- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ، هُوَ الأَزْرَقُ ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ ، عَنْ هِلالٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا أَكَلَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ أَكْلَتَيْنِ فِي يَوْمٍ إِلا إِحْدَاهُمَا تَمْرٌ . [أخرجه مسلم : ٢٩٧١].

٦٤٥٥- از هِلال، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: آل محمد (صلی الله علیه و سلم) در یک روز دو خوراک نخورده مگر آنکه یکی از آن دو، خرما بوده است.

٦٤٥٦- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَدَمٍ ، وَحَشْوُهُ مِنْ لِيفٍ . [أخرجه مسلم : ٢٠٨٢].

٦٤٥٦ – از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: بستر پیامبر صلی الله علیه و سلم از چرم بود که میان آن با برگ و پوست خرما پر شده بود.

---

[1] – آنها حدود هشتاد نفر یا بیش از آن بودند و این یکی از معجزات است که ظرفی که در آن یک کیلوگرم شیر است، همه را کفایت کند.

٦٤٥٧- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِد : حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : كُنَّا نَأْتِي أَنَسَ بْنَ مَالِك وَخَبَّازُهُ قَائِمٌ ، وَقَالَ : كُلُوا ، فَمَا أَعْلَمُ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَغِيفًا مُرَقَّقًا حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ ، وَلَا رَأَى شَاةً سَمِيطًا بِعَيْنِهِ قَطُّ . [راجع : ٥٣٨٥].

٦٤٥٧- از هَمّام بن يَحيَى روايت است كه قَتاده گفت: ما نزد انس بن مالک می‌رفتیم در حالی که نانوای وی ایستاده بود. انس گفت: بخورید، نمی‌دانم که پیامبر صلی الله علیه و سلم لقمهٔ نان نازک خورده است تا آنکه به حق پیوست . و هرگز گوسفند بریان شده را به چشم ندیده است.

٦٤٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَأْتِي عَلَيْنَا الشَّهْرُ مَا نُوقِدُ فِيهِ نَارًا ، إِنَّمَا هُوَ التَّمْرُ وَالْمَاءُ ، إِلَّا أَنْ نُؤْتَى بِاللُّحَيْمِ . [راجع : ٢٥٦٧ ، اخرجه مسلم: ٢٩٧٢] .

٦٤٥٨- از هِشام، از پدرش روايت است كه عايشه رضی الله عنها گفت: یک ماه بر ما می‌گذشت و (در دیگدان) آتش نمی‌افروختیم، همانا غذای ما آب و خرما بود، مگر آنکه پاره‌ای گوشت به ما آورده می‌شد.

٦٤٥٩- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ : ابْنَ أُخْتِي ، إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلَالِ ثَلَاثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ ، وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ ، فَقُلْتُ : مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ ؟ قَالَتْ : الْأَسْوَدَانِ التَّمْرُ وَالْمَاءُ ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جِيرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ ، كَانَ لَهُمْ مَنَائِحُ ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَبْيَاتِهِمْ فَيَسْقِينَاهُ . [راجع : ٢٥٦٧، اخرجه مسلم : ٢٩٧٢ ، مختصراً ، و اخرجه بطوله : ٢٩٧٢ في الزهد: ٢٨] .

٦٤٥٩- از يزيد بن رومان، از عروه ، از عايشه روايت است : عايشه رضی الله عنها به عُروه گفت: ای پسر خواهر من، ما به سوی هِلال (ماه یکشبه) می‌نگریستیم، سه هلال در دو ماه دیده می‌شد، ولی در خانه‌های رسول الله صلی الله علیه و سلم آتشی افروخته نمی‌شد.
عروه گفت: با چه چیز زندگی می‌کردید؟ عایشه گفت: با دو چیز سیاه: خرما و آب، مگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم همسایه‌های انصاری داشت که دارای گاو شیری بودند و آنها از شیر آن، از خانه‌های خویش به رسول الله صلی الل علیه و سلم می‌آوردند و ما را از آن می‌نوشانید.

٦٤٦٠- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا » . [اخرجه مسلم : ١٠٥٥] .

٦٤٦٠- از عَمّاره، از ابو زُرعَه روايت است كه ابو هريره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:«بارالها، بـه آل محمد روزی [به اندازهٔ کفاف] ارزانی کن».

١٨- باب : القَصْدِ وَالمُدَاوَمَةِ عَلَى العَمَلِ

٦٤٦١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَشْعَثَ قال : سَمِعْتُ أبي قال : سَمِعْتُ مَسْرُوقًا قال : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَيُّ العَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ؟ قَالَتْ : الدَّائِمُ ، قال : قُلْتُ : فَأَيَّ حِينٍ كَانَ يَقُومُ ؟ قَالَتْ : كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ . [راجع : ١١٣٢، أخرجه مسلم : ٧٤١ و ٧٨٣] .

٦٤٦٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : كَانَ أَحَبُّ العَمَلِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي يَدُومُ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ . [راجع : ١١٣٢ ، أخرجه مسلم : ٧٤١ و ٧٨٣] .

٦٤٦٣- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ المَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ» . قَالُوا : وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : «وَلَا أَنَا ، إِلا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ، سَدِّدُوا وَقَارِبُوا ، وَاغْدُوا وَرُوحُوا ، وَشَيْءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ ، وَالقَصْدَ القَصْدَ تَبْلُغُوا» . [راجع : ٣٩ ، أخرجه مسلم : ٢٨١٦] .

٦٤٦٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ

باب-۱۸

میانه روی، و پایداری و استقامت در عمل

٦٤٦١–از اَشعَث، از پدرش روایت است که مَسروق گفت: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم: کدام کار نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم دوست داشتنی‌تر بود؟ گفت: عمل دائم (کاری که منظم و مرتب و بطور پیوسته انجام شود) و گفتم: چه زمانی آن حضرت (به نماز شب) می‌ایستاد؟ گفت: آنگاه که بانگ خروس را می‌شنید (به نماز شب) می‌ایستاد. (ثلث آخر شب)

٦٤٦٢–از مالک، از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: دوست داشتنی‌ترین عمل به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم همان بود که صاحب آن بصورت پیوسته و منظم، آن را انجام می‌داد.

٦٤٦٣–از سعید مَقبُری، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «عمل هیچ یک از شما، شما را (از آتش دوزخ) نجات نمی‌دهد»
گفتند: و نه هم عمل تو یا رسول الله ؟ فرمود: «و نه هم عمل من، مگر آنکه خداوند مرا با رحمت خود بپوشاند، پس عمل (صالحه) را به نیکویی انجام دهید و میانه روی کنید، و در اول روز و آخر روز و پاره‌ای از شب عبادت کنید. میانه روی کنید، میانه روی کنید که شما را (به هدف) می‌رساند.»

٦٤٦٤–از سُلیمان، از موسی بن عُقبَه، از ابو سَلَمَهٔ بن عبدالرحمن از عایشه رضی الله عنه

عَائِشَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « سَدِّدُوا وَقَارِبُوا ، وَاعْلَمُوا أَنْ لَنْ يُدْخِلَ أَحَدَكُمْ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ ، وَأَنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ » . [انظر : ٦٤٦٧، راجع: ٧٣٠ . أخرجه مسلم : ٧٨٢ ، و في كتاب الصيام : ١٧٧ بنحوه وفيه زيادة ، و أخرجه بلفظه ٢٨١٨ ، بزيادة] .

که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «عمل (صالحه) را به نیکویی انجام دهید و میانه روی کنید، و بدانید که عمل هیچ یک از شما او را به بهشت در نمی‌آورد و همانا دوست داشتنی ترین اعمال در نزد خداوند، عمل دایمی است، هر چند اندک باشد.

٦٤٦٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ : أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ ؟ قَالَ : « أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ » . وَقَالَ : « اكْلَفُوا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ » . [راجع : ٧٣٠ ، أخرجه مسلم : ٧٨٢ و ٧٨٣، وأخرجه في كتاب الصيام : ١٧٧ وفيه زيادة].

٦٤٦٥- از سعد بن ابراهیم، از ابوسلمه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد: کدام یک از اعمال نزد خداوند دوست داشتنی‌تر است؟ فرمود: «عمل دوامدار، هر چند اندک باشد» و فرمود:«اعمالی را بر عهده بگیرید، که توان آن را داشته باشید.»

٦٤٦٦- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ قُلْتُ : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ ، كَيْفَ كَانَ عَمَلُ النَّبِيِّ ﷺ ، هَلْ كَانَ يَخُصُّ شَيْئًا مِنَ الْأَيَّامِ ؟ قَالَتْ : لَا ، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً ، وَأَيُّكُمْ يَسْتَطِيعُ مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَطِيعُ . [راجع : ١٩٨٧ ، أخرجه مسلم : ٧٨٣] .

٦٤٦٦- از ابراهیم روایت است که عَلقَمه گفت: از أُمُّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها سؤال کردم و گفتم: ای أُمُّ المؤمنین، عمل پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه بود؟ آیا کدام چیزی را به روزهای(معین) تخصیص می‌داد؟ گفت: نه، عمل آن حضرت حالت دایمی داشت، و کدام یک از شما توانایی دارید، توانائیی که پیامبر صلی الله علیه و سلم داشت.

٦٤٦٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الزِّبْرِقَانِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « سَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا ، فَإِنَّهُ لَا يُدْخِلُ أَحَدًا الْجَنَّةَ عَمَلُهُ » . قَالُوا : وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « وَلَا أَنَا ، إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِمَغْفِرَةٍ وَرَحْمَةٍ » .

قَالَ : أَظُنُّهُ : عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ .

٦٤٦٧- از محمد بن زَبرقان، از موسی بن عُقبه از ابو سَلَمهٔ بن عبدالرحمن، از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «عمل (صالح) را به نیکویی انجام دهید و میانه روی کنید و بشارت دهید، زیرا هیچ یک را عمل او به بهشت در نمی‌آورد» گفتند: و نه [هم] شما را، یا رسول الله؟ فرمود:« و نه مرا، مگر آنکه خداوند به مغفرت و رحمت خود مرا بپوشاند» محمد بن زبرقان گفت:

وَقَالَ عَفَّانُ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «سَدِّدُوا وَأَبْشِرُوا» .

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿سَدِيدًا﴾ [النساء: ۹]. سَدَادًا : صِدْقًا .

[راجع: ٦٤٦٤، اخرجه مسلم: ٧٨٢ و ٢٨١٨].

گمان می‌کنم که موسی بن عَقبه، از ابوالنضر، از ابوسلمه، از عایشه روایت کرده است. و عَفّان گفته: از وُهَیب، از موسی بن عُقبه روایت است که گفت: از ابوسلمه شنیدم که از عایشه روایت می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «عمل (صالح) را به نیکویی انجام بدهید و بشارت پذیرید» مجاهد گفته است: «سَدِیداً» (النّساء:۹) یعنی: سَداداً که معنای آن: راست است.

٦٤٦٨- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى لَنَا يَوْمًا الصَّلَاةَ ، ثُمَّ رَقِيَ الْمِنْبَرَ ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ قِبَلَ قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : «قَدْ أُرِيتُ الْآنَ مُنْذُ صَلَّيْتُ لَكُمُ الصَّلَاةَ ، الْجَنَّةَ وَالنَّارَ ، مُمَثَّلَتَيْنِ فِي قُبُلِ هَذَا الْجِدَارِ ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ» . [راجع: ٩٧، اخرجه مسلم: ٢٣٥٩، مطولاً].

٦٤٦٨- از فُلَیح، از پدرش، از هلال بن علی روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی برای ما نماز گزارد، سپس به منبر برآمد و با دست خویش به سوی قبلهٔ مسجد اشارت کرد و گفت: «اکنون که برای شما نماز می‌گزاردم، در جلوی همین دیوار، بهشت و دوزخ بر من نموده شد؛ که هر دو در معرض دید بودند. من در نیکی و بدی (منظره‌ای) چون امروز ندیده بودم، من در نیکی و بدی (منظره ای) چون امروز ندیده بودم» (دوبار فرمود)

۱۹- باب : الرَّجَاءِ مَعَ الْخَوْفِ

باب-۱۹امید توأم با ترس (از روز جزا)

وَقَالَ سُفْيَانُ : مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَشَدُّ عَلَيَّ مِنْ : ﴿لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [المائدة: ٦٨].

و سُفیان گفته است: در قرآن آیتی سخت‌تر از این بر من نیست:« ای اهل کتاب تا آنکه به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، عمل نکرده‌اید، بر هیچ [آیین بر حقی] نیستید» (المائده:٦٨)

٦٤٦٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ

٦٤٦٩- از عَمرو بن ابی عَمرو، از سعید بن ابی

عَبْدالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الرَّحْمَةَ يَوْمَ خَلَقَهَا مِائَةَ رَحْمَةٍ ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً ، وَأَرْسَلَ فِي خَلْقِهِ كُلِّهِمْ رَحْمَةً وَاحِدَةً ، فَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْأَسْ مِنَ الْجَنَّةِ ، وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ ». [راجع: ٦٠٠٠ ، أخرجه مسلم : ٢٧٥٢] .

سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «همانا خداوند، رحمت آفرید و آن را در روز آفرینش صد رحمت گردانید که از آن نود و نُه آن را در نزد خود نگه داشت و یک رحمت خود را به همهٔ آفریدگان خود فرستاد. پس اگر کافر از آن همه رحمتهایی که نزد خداست بداند، از ورود به بهشت ناامید نمی‌شود و اگر مؤمن از آن همه عذابهایی که نزد خداست بداند، از آتش (دوزخ) ایمن نمی‌شود»

٢٠- باب : الصَّبْرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ

وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ١٠].

وَقَالَ عُمَرُ : وَجَدْنَا خَيْرَ عَيْشِنَا بِالصَّبْرِ .

٦٤٧٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أُنَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمْ يَسْأَلْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلا أَعْطَاهُ حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ ، فَقَالَ لَهُمْ حِينَ نَفِدَ كُلُّ شَيْءٍ أَنْفَقَ بِيَدَيْهِ : « مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ لا أَدَّخِرْهُ عَنْكُمْ ، وَإِنَّهُ مَنْ يَسْتَعِفَّ يُعِفَّهُ اللَّهُ ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ ، وَلَنْ تُعْطَوْا عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ » . [راجع : ١٤٦٩ ، أخرجه مسلم : ١٠٥٣] .

باب-٢٠ صبر(خودداری) از حرامهای خدا

و فرمودهٔ خدای عزوجَلّ « بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب [و] به تمام خواهند یافت» (الزُّمر:١٠)

و عمر گفته است: بهترین زندگی‌مان را در شکیبایی یافتیم.

٦٤٧٠- از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت است که ابوسعید خُدری گفت: گروهی از انصار از رسول الله صلی الله علیه و سلم خواستند (چیزی برایشان بدهد) و هیچ کس از آن حضرت چیزی نخواسته بود مگر آنکه آن حضرت به وی داد تا آنچه نزدش بود تمام شد. آنگاه که همه چیز را با هر دو دست خود داده بود و تمام شده بود، به ایشان گفت: «اگر چیزی از مال نزد من باشد از شما دریغ نمی کنم و همانا کسی که از سؤال کردن از دیگران خودداری کند، خداوند به او عفت نفس می‌دهد

٦٤٧١- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ قال : سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي حَتَّى تَرِمَ ، أَوْ تَنْتَفِخَ ، قَدَمَاهُ ، فَيُقَالُ لَهُ : فَيَقُولُ : « أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا » . [راجع : ١١٣٠ ، اخرجه مسلم: ٢٨١٩] .

و کسی که شکیبایی ورزد خداوند به او شکیبایی ارزانی می‌دارد و کسی که استغنا نماید، خداوند او را بی‌نیاز می‌گرداند، و شما هرگز نعمتی بهتر و فراخ‌تر از شکیبایی داده نشده‌اید»

٦٤٧١- از مِسعَر از زِیاد بن عِلاقَه روایت است که گفت: از مغیره بن شُعبه شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می‌گزارد تا آنکه پاهایش ورم می‌کرد یا باد می‌کرد. به وی گفته می‌شد (چرا)؟ می‌فرمود: «آیا من بندهٔ شکرگزاری نباشم»

٢١- باب : ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

[الطلاق: ٣]

وقال الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ : مِنْ كُلِّ مَا ضَاقَ عَلَى النَّاسِ .

٦٤٧٢- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ حُصَيْنَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قال : كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ فَقَالَ : عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ ، هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ » . [راجع : ٣٤١٠ ، اخرجه مسلم: ٢٢٠،مطولاً] .

باب-٢١

«و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برایش بس است» (الطلاق:٣)

و رَبیع بن خُثَیم گفته: از هر آنچه مردم را در تنگنا قرار دهد.

٦٤٧٢- از شُعبه روایت است که گفت: از حُصَین بن عبدالرحمن شنیدم که گفت: من نزد سعید بن جُبَیر نشسته بودم که گفت: ابن‌عباس گفته، که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفتاد هزار از امت من بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند و آنها کسانی‌اند که رُقیه (افسون) نمی‌کنند و پرندگان را به فال شوم نمی‌گیرند و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند».

٢٢- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ قِيلَ وَقَالَ

٦٤٧٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ ، مِنْهُمْ مُغِيرَةُ وَفُلَانٌ وَرَجُلٌ ثَالِثٌ أَيْضًا ، عَنِ

باب-٢٢

آنچه ناپسند خوانده شده از قیل و قال (گفت و شنید، داد و فریاد)

٦٤٧٣- از شَعبی، از وَرّاد کاتب مُغیره بن شُعبه روایت است که گفت: مُعاویه به مُغیره نوشت:

الشَّعْبِيِّ ، عَنْ وَرَّاد ، كَاتِب الْمُغِيرَة بْن شُعْبَة : أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَى الْمُغِيرَةِ : أَن اكْتُبْ إِلَيَّ بِحَدِيث سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ ، قال : فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمُغِيرَةُ : إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ عِنْدَ انْصِرَافِهِ مِنَ الصَّلاة : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » . ثَلاثَ مَرَّات ، قال : وَكَانَ يَنْهَى عَنْ قِيلَ وَقَالَ ، وَكَثْرَةِ السُّؤَال ، وَإِضَاعَةِ الْمَال ، وَمَنْعٍ وَهَات ، وَعُقُوقِ الأُمَّهَات ، وَوَأْدِ الْبَنَات . [راجع : ٨٤٤ ، أخرج مسلم : ٥٩٣ ، أوله و أخرج آخره في الأقضية: ١٢].

وَعَنْ هُشَيْم : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْمَلِك بْنُ عُمَيْر قَال : سَمِعْتُ وَرَّادًا يُحَدِّثُ هَذَا الْحَدِيثَ ، عَنِ الْمُغِيرَة ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

برایم حدیثی را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ای، بنویس.
مُغیره به وی نوشت: همانا از آن حضرت شنیده‌ام که پس از فراغت از نماز می‌گفت: «لا اله الا اللهُ وَحدَهُ لا شریکَ لَهُ لَهُ المُلکُ وَ لَهُ الحُمدُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ[1]» سه مرتبه، و آن حضرت از قیل و قال و پرسش و سؤال زیاد و از ضایع کردن مال و منع آنچه بر شما واجب است و طلب آنچه بر شما ممنوع است و آزار دادن مادران و زنده بگور کردن دختران، منع کرده است»
و از هُشَیم، از عبدالملک بن عُمَیر روایت است که گفت: از وَرّاد شنیدم که همین حدیث را از مغیره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد.

٢٣- باب : حِفْظِ اللِّسَانِ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » .

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ١٨].

٦٤٧٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ : حَدَّثَنَا عُمَرُ ابْنُ عَلِيٍّ : سَمِعَ أَبَا حَازِم ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد ، عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ قال : « مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ » . [انظر : ٦٨٠٧ ت].

باب-۲۳ نگهداشت زبان

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سخن نیکو بگوید یا خاموشی گزیند»
و فرمودهٔ خدای تعالی: «آدمی هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه نزد وی (فرشتهٔ) نگهبانی آماده است (که آن را ثبت می کند)» (ق: ۱۸)
٦٤٧٤- از ابو حازم، از سَهل بن سعد، از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت: «کسی که (پاکی و پاکدامنی) میان دو فک (زبان و دهان) و میان دو پای (شرمگاه)

١- «نیست معبود بر حقی بجز الله، که یکتاست و او را شریکی نیست. او راست پادشاهی و اوست سزای ستایش و اوست بر هر چیز توانا»

٦٤٧٥- حَدَّثَنِي عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ» . [راجع : ٥١٨٥ ، أخرجه مسلم: ٤٧].

٦٤٧٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْخُزَاعِيِّ قَالَ : سَمِعَ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي : النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «الضِّيَافَةُ ثَلاثَةُ أَيَّامٍ ، جَائِزَتُهُ» . قِيلَ : مَا جَائِزَتُهُ ؟ قَالَ : «يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ» . [راجع: ٦٠١٩ ، أخرجه مسلم : ٤٨ ، مختصراً به زيادة ، وكله في اللقطة : ١٤].

٦٤٧٧- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : سَمِعَ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ ، مَا يَتَبَيَّنُ فِيهَا ، يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ» . [انظر: ٦٤٧٨ ، أخرجه مسلم: ٢٩٨٨].

٦٤٧٨- حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللهِ ، يَعْنِي ابْنَ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ :

خود را ضمانت کند، بهشت را به وی ضمانت می‌کنم»

٦٤٧٥- از ابن شهاب، از ابو سَلَمَه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزیند و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید به همسایه‌اش آزار نرساند و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمان خود را عزیز بدارد».

٦٤٧٦- از سَعید مَقبُری از ابو شُرَیح خُزَاعِی روایت است که گفت:

گوشهای من شنیده و دل من به یاد دارد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مهمان‌نوازی سه روز است، جایزهٔ آن» گفته شد: جایزه‌اش چیست؟ فرمود:«یک شبانه روز (تکلف و عزت داری بیشتر یا یکشبانه روز تهیهٔ توشهٔ راه) و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزیند».

٦٤٧٧- از محمد بن ابراهیم، از عیسی بن طلحهٔ تَیمی روایت است که ابوهریره گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «همانا بنده کلمه‌ای بر زبان می‌آورد که در آن نمی‌اندیشد و با گفتن آن در آتش (دوزخ) می‌افتد در فاصلهٔ که دورتر است از مشرق».

٦٤٧٨- از ابن دینار[1]، از ابو صالح روایت است

١- مرحوم محمد ناصرالدین البانی در«سلسلة الاحادیث الضّعیفة والموضوعة...» تحت حدیث شماره (١٢٩٦) این حدیث را به دو علت که در اسناد آن موجود است ضعیف دانسته است. مراد از آن عبدالرحمن بن عبدالله یعنی ابن دینار است که علمای حدیث او را به سوء حافظه نسبت داده‌اند، نه اینکه به وی دروغ نسبت داده باشند. ولی مرحوم البانی بخشی

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً ، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً ، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ». [راجع : ٦٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ٢٩٨٨ ، مختصرا] .

که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا بنده کلمه‌ای را برای خشنودی خدا بر زبان می‌آورد و به شأن و ارزش آن نظر نمی‌داشته باشد، و خداوند [در برابر آن] درجات او را بلند می‌گرداند و همانا بنده کلمه‌ای را برای خشم خدا بر زبان می‌آورد و شأن و ارزش آن را در نظر نمی‌داشته باشد، و خداوند او را [بدان] در دوزخ می‌افکند»

٢٤- باب : البُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ

٦٤٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ : رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». [راجع : ٦٦٠ ، أخرجه مسلم : ١٠٣١ ، مطولا] .

باب-۲۴ گریستن از ترس خدا

٦٤٧٩- از حَفص بن عاصِم ، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفت گونه کسان‌اند که خداوند ایشان را (در روز قیامت) در سایهٔ خود پناه می‌دهد. (در آن زمره است) کسی که خدا را یاد می‌کند و از چشمانش اشک جاری می‌شود»

٢٥- باب : الخَوْفِ مِنَ اللَّهِ

٦٤٨٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ :«كَانَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يُسِيءُ الظَّنَّ بِعَمَلِهِ ، فَقَالَ لأَهْلِهِ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَخُذُونِي فَذَرُّونِي فِي الْبَحْرِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ ، فَفَعَلُوا بِهِ ، فَجَمَعَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ : مَا حَمَلَكَ عَلَى الَّذِي صَنَعْتَ ؟ قَالَ : مَا حَمَلَنِي إِلا مَخَافَتُكَ ، فَغَفَرَ لَهُ» . [راجع : ٣٤٥٢] .

باب-۲۵ ترس از خدا

٦٤٨٠- از منصور، از رِبعی روایت است که حُذَیفه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی از (امتهای) قبل از شما بود که در مورد اعمال خود گمان بد داشت. وی به خانوادهٔ خود گفت: آنگاه که بمیرم، مرا بگیرید و(بسوزانید) و ذره ذره کنید و در روز (گرم و طوفانی) تابستان در دریا بیفکنید. آنها چنان کردند. سپس خداوند [ذرات] او را جمع کرد و سپس گفت: تو را چه واداشت که چنین کاری

از متن حدیث را صحیح دانسته، که به شماره‌های (۵۴۰) و (۸۸۸) «سلسلة الاحادیث الصحیحة» آمده است.

٦٤٨١- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ أَبِي: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَبْدِ الْغَافِرِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ذَكَرَ رَجُلاً: «فِيمَنْ كَانَ سَلَفَ، أَوْ قَبْلَكُمْ، آتَاهُ اللَّهُ مَالاً وَوَلَدًا - يَعْنِي أَعْطَاهُ - قَالَ: فَلَمَّا حُضِرَ قَالَ لِبَنِيهِ: أَيَّ أَبٍ كُنْتُ لَكُمْ؟ قَالُوا: خَيْرَ أَبٍ، قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَبْتَئِرْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا - فَسَّرَهَا قَتَادَةُ: لَمْ يَدَّخِرْ - وَإِنْ يَقْدَمْ عَلَى اللَّهِ يُعَذِّبْهُ، فَانْظُرُوا فَإِذَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي، حَتَّى إِذَا صِرْتُ فَحْمًا فَاسْحَقُونِي، أَوْ قَالَ: فَاسْهَكُونِي، ثُمَّ إِذَا كَانَ رِيحٌ عَاصِفٌ فَأَذْرُونِي فِيهَا، فَأَخَذَ مَوَاثِيقَهُمْ عَلَى ذَلِكَ - وَرَبِّي - فَفَعَلُوا، فَقَالَ اللَّهُ: كُنْ، فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ، ثُمَّ قَالَ: أَيْ عَبْدِي مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ؟ قَالَ: مَخَافَتُكَ، أَوْ فَرَقٌ مِنْكَ، فَمَا تَلَافَاهُ أَنْ رَحِمَهُ اللَّهُ».

فَحَدَّثْتُ أَبَا عُثْمَانَ فَقَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ، غَيْرَ أَنَّهُ زَادَ: «فَأَذْرُونِي فِي الْبَحْرِ». أَوْ كَمَا حَدَّثَ.

وَقَالَ مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ: سَمِعْتُ عُقْبَةَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٣٤٧٨، أخرجه مسلم: ٢٧٥٧].

کردی؟ گفت: چیزی وانداشت بجز ترس از تو و خداوند [نیز] او را آمرزید.»

٦٤٨١- از قَتاده، از عُقبه بن عبدالغافر روایت است که ابوسعید خدری رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از مردی یاد کرد و گفت: «از کسان گذشته، یا پیش از شما، کسی بود که خدا به وی مال و فرزند داده بود و چون مرگش فرارسید، به فرزندان خود گفت: برای شما چگونه پدری بودم؟ گفتند: پدری نیک بودی. گفت: ولی او (پدرتان) در پیشگاه خدا نیکویی ذخیره نکرده است-قتاده-لَم یَبتَئِر- را ذخیره نکرده، تفسیر کرده است- و چون پیش خدا برود عذابش می‌کند، پس بنگرید، آنگاه که بمیرم مرا بسوزانید تا ذغال گردم سپس ذغال مرا بسایید، سپس در روزی که باد تندی بوزد، (خاکسترم را) بپراکنید. وی از فرزندان خود بر ای(وصیت) عهد گرفت-و به خدا سوگند- آنها چنان کردند. خداوند گفت: شَو. وی ناگاه ایستاد. سپس گفت ای بندهٔ من، تو را چه واداشت که چنین کاری کردی. گفت: از ترس تو، یا از هراس تو. خداوند عذابش نکرد و او را مشمول رحمت خود گردانید».

(امام بخاری می‌گوید) این حدیث را به ابو عثمان گفتم: وی گفت: از سلمان شنیدم، بجز اینکه وی می‌افزود (که آن مرد گفته است) ذرات مرا در دریا بیفکنید.

و مُعاذ، از شُعبه، از قَتادَه، از عُقبه، از ابوسعید خدری، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

باب-۲۶ بازماندن از گناهان

٢٦- باب :

الانْتِهاء عَنِ المَعَاصِي

٦٤٨٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ : رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ ، فَالنَّجَا النَّجَاءَ ، فَأَطَاعَتْهُ طَائِفَةٌ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَوْا ، وَكَذَّبَتْهُ طَائِفَةٌ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَاجْتَاحَهُمْ » . [انظر : ٧٢٨٣، أخرجه مسلم : ٢٢٨٣] .

٦٤٨٢-از ابو بُرده روایت است که ابوموسی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مثال من و مثال آنچه خدا مرا بدان فرستاده مانند مردی است که نزد قومی می‌آید و می‌گوید: لشکری را با چشمان خود دیدم که می‌آید. و همانا من هشداردهندهٔ برهنه‌ام[1]، پس خویشتن را نجات دهید. گروهی از وی اطاعت می‌کنند و تمام شب را به آرامی و آهستگی از آنجا می‌روند و نجات می‌یابند، و گروهی وی را تکذیب می‌کنند. پس صبحگاهان لشکر می‌رسد و ایشان را غارت می‌کند.»

٦٤٨٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا ، فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ جَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي تَقَعُ فِي النَّارِ يَقَعْنَ فِيهَا ، فَجَعَلَ يَنْزِعُهُنَّ وَيَغْلِبْنَهُ فَيَقْتَحِمْنَ فِيهَا ، فَأَنَا آخُذُ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ ، وَهُمْ يَقْتَحِمُونَ فِيهَا » . [راجع : ٣٤٢٦، أخرجه مسلم : ٢٢٨٤، مختصراً] .

٦٤٨٣- از ابوالزناد، از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «مثال من و مثال مردم، مانند مردی است که آتشی افروخته است و چون آتش پیرامون خود را روشن کند، پروانه‌ها و همین حشرات خود را درآن می‌افکنند، آن مرد می‌کوشد که آنها را از آتش بازدارد ولی بر وی غلبه می‌کنند و در آتش می‌افتند. پس من از کمربند شما می‌گیرم تا در آتش نیفتید و آنها می‌کوشند در آتش بیفتند»[2]

٦٤٨٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ، عَنْ عَامِرٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ » . [راجع : ١٠، أخرجه مسلم : ٤٠، مختصراً] .

٦٤٨٤- از عامر روایت است که عبدالله بن عمرو می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او به سلامت باشند، و مهاجر کسی است که از آنچه خداوند منع کرده، خود

۱- در عرف عرب چنان بود که اگر کسی لشکر دشمن را می‌دید، خودش را برهنه می‌کرد تا بدین وسیله مردم خود را از آن خبر کند و هشدار دهد.
۲- آتش، سمبول گناهان است، که آن حضرت مردم را از آن هشدار می‌داد «ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

را باز دارد».

٢٧- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً»

باب-۲۷

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «اگر آنچه من می‌دانم شما بدانید، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست»

٦٤٨٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ كَانَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً» . [انظر : ٦٦٣٧].

٦٤٨٥- از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر آنچه من می‌دانم شما بدانید، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست».

٦٤٨٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً» . [راجع: ٩٣، أخرجه مسلم : ٢٣٥٩ ، مطولاً].

٦٤٨٦- از شُعبه، از موسی بن انس روایت است که انس رضی الله عنه گفته: «اگر آنچه من می‌دانم شما بدانید، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست».

٢٨- باب : حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ

باب-۲۸

شهوات(خواهشهای نفسانی) آتش دوزخ را احاطه کرده است

٦٤٨٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» . [أخرجه مسلم : ٢٨٢٣ بلفظ حُفَّت].

٦٤٨٧- از مالک، از ابوالزناد روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «شهوات آتش دوزخ را احاطه کرده و بهشت را ناخوشایندیها و بی‌میلیها احاطه نموده است»[1].

باب-۲۹

١- یعنی برآورده ساختن خواهشات نفسانی انسان را به سوی دوزخ می‌کشاند و پای گذاشتن بر هوای نفس، انسان را به بهشت رهنمون می‌شود

۲۹- باب: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»

«بهشت از بند کفش شما به شما نزدیکتر است و دوزخ نیز چنین است».

٦٤٨٨- حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ».

٦٤٨٨-از منصور و اعمش، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت از بند کفش شما به شما نزدیکتر است و دوزخ نیز چنین است.»

٦٤٨٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَصْدَقُ بَيْتٍ قَالَهُ الشَّاعِرُ: أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ بَاطِلُ». [راجع: ٣٨٤١، أخرجه مسلم: ٢٢٠٦].

٦٤٨٩- از عبدالملک بن عُمَیر، از ابو سلمه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«راست ترین بیتی که شاعر گفته است: این است که [لبید گفته است]: أَلاَ كُلُّ شَيءٍ مَا خَلَى اللهُ بَاطِلُ آگاه باشید که هر آنچه ورای خداست باطل است»

۳۰- باب: لِيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، وَلا يَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ

باب-۳۰

باید به پایین‌تر از خود نگریست نه بلندتر از خود

٦٤٩٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ مِمَّنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ». [أخرجه مسلم: ٢٩٦٣].

٦٤٩٠-از ابو الزناد، از اَعرج، از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر گاه یکی از شما به سوی کسی نگریست که از نظر مال و آفرینش (حسن صورت) بر وی برتری دارد، پس باید به کسی بنگرد که نسبت به وی در مرتبهٔ پایین تر قرار دارد [از کسانی که این شخص بر او برتری داده شده است]»

٣١- باب : مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ أَوْ بِسَيِّئَةٍ

٦٤٩١- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا جَعْدُ أَبُو عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ الْعُطَارِدِيُّ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ : قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ ، فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً ، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ ، وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً ، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً » . [أخرجه مسلم : ١٣١].

باب-۳۱

کسی که قصد اجرای کار خوب یا کار بد می‌کند

٦٤٩١- از ابوعثمان، از ابورجاء عطاردی روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود عزّ و جلّ روایت می‌کند که فرمود: «همانا خداوند خوبیها و بدیها را نوشته و سپس آن را بیان کرده است، پس کسی که قصد کار نیکی می‌کند و آن را انجام نمی‌دهد، خداوند (در نامهٔ اعمالش) ثواب کامل او را می‌نویسد و اگر بدان قصد می‌کند و انجام می‌دهد، خداوند ثواب ده چند تا هفتصد چند آن و بیشتر از آن می‌نویسد و کسی که قصد کار بدی می‌کند و آن را انجام نمی‌دهد، خداوند ثواب کامل آن را برایش نیکی کاملی می‌نویسد و اگر قصد آن را می‌کند و آن را انجام می‌دهد، خداوند برایش یک گناه می‌نویسد.»

٣٢- باب : مَا يُتَّقَى مِنْ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ

٦٤٩٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ ، عَنْ غَيْلَانَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ أَعْمَالاً ، هِيَ أَدَقُّ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعَرِ ، إِنْ كُنَّا لَنَعُدُّهَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمُوبِقَاتِ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : يَعْنِي بِذَلِكَ الْمُهْلِكَاتِ .

باب-۳۲ آنچه باید از گناهان کوچک پرهیز شود

٦٤٩٢- از مهدی از غیلان روایت است که انس رضی الله عنه گفت: شما کارهایی می‌کنید که (گناه) آن در نظر شما چون مویی می‌نماید، در حالی که ما آن را در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمرهٔ مؤبقات می‌شمردیم.

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: یعنی در زمرهٔ گناهان تباه کنند.

٣٣- باب : الأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ وَمَا يُخَافُ مِنْهَا

٦٤٩٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ الأَلْهَانِيُّ الْحِمْصِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ : نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى رَجُلٍ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَ مِنْ أَعْظَمِ الْمُسْلِمِينَ غَنَاءً عَنْهُمْ ، فَقَالَ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا» . فَتَبِعَهُ رَجُلٌ ، فَلَمْ يَزَلْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جُرِحَ ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَقَالَ بِذُبَابَةِ سَيْفِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، فَتَحَامَلَ عَلَيْهِ حَتَّى خَرَجَ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ ، فِيمَا يَرَى النَّاسُ ، عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَيَعْمَلُ ، فِيمَا يَرَى النَّاسُ ، عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَإِنَّمَا الأَعْمَالُ بِخَوَاتِيمِهَا» . [راجع : ٢٨٩٨ ، أخرجه مسلم : ١١٢ ، مطولاً ودون ذكر «وإنما الأعمال بخواتيمها»] .

باب-۳۳

اعمال به خاتمه (عمر) بستگی دارد و باید از خاتمه ترسید

۶۴۹۳- از ابوغَسّان، از ابوحازِم روایت است که سهل بن سعد ساعدی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی مردی نگریست که مشرکان را (در میدان جنگ) می‌کشت در حالی که خود از بزرگترین جنگاوران مسلمان بود که [در میدان جنگ] از (کمک) ایشان بی‌نیاز بود. آن حضرت درباره‌اش فرمود: « اگر کسی دوست می‌دارد که به سوی مردی از اهل دوزخ بنگرد، باید به سوی این مرد بنگرد». مردی در پی او رفت(و دید) که وی پیوسته با مشرکان می‌جنگید تا انکه زخم برداشت. وی به مرگ خود شتاب ورزید، تیزی نوک شمشیرش را میان سینه‌هایش نهاد و خودش را بر آن فشرد تا آنکه از میان شانه‌هایش برآمد. (خودکشی کرد)

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« همانا بنده عملی می‌کند که مردم می‌پندارند که آن عمل اهل بهشت است در حالی که وی اهل دوزخ است، و عملی می‌کند که مردم می‌پندارند که عمل اهل دوزخ است در حالی که او اهل بهشت است و همانا اعمال به خاتمهٔ آن بستگی دارد»

٣٤- باب : الْعُزْلَةُ رَاحَةٌ مِنْ خُلاَّطِ السُّوءِ .

باب-۳۴

گوشه گیری، نسبت به آمیزش با اشخاص بد، آسایش است

٦٤٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ

۶۴۹۴- از شعیب، از زُهری، از عطاء بن یزید

قال : حَدَّثَني عَطاءُ بْنُ يَزِيدَ : أَنَّ أَبَا سَعيد حَدَّثَهُ قال : قيلَ يا رَسُولَ اللَّه .

وَقالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنا الأَوْزاعيُّ : حَدَّثَنا الزُّهْريُّ ، عَنْ عَطاء بْنِ يَزيدَ اللَّيْثيِّ ، عَنْ أَبي سَعيد الخُدْريِّ قال : جاءَ أَعْرابيٌّ إِلى النَّبيِّ ﷺ فَقالَ : يا رَسُولَ اللَّه أَيُّ النَّاس خَيْرٌ ؟ قال : «رَجُلٌ جاهَدَ بنَفْسه وَمالِه ، وَرَجُلٌ في شعْب مِنَ الشِّعاب : يَعْبُدُ رَبَّهُ ، وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّه» .

تابَعَهُ الزُّبَيْديُّ وَسُلَيْمانُ بْنُ كَثير ، وَالنُّعْمانُ ، عَنِ الزُّهْريِّ .

وَقالَ مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْريِّ ، عَنْ عَطاء ، أَوْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ أَبي سَعيد ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ .

وَقالَ يُونُسُ وَابْنُ مُسافِر وَيَحيَى بْنُ سَعيد ، عَنِ ابْنِ شِهاب ، عَنْ عَطاء ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِ النَّبيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ . [راجع : ١٩ ، أخرجه مسلم : ١٨٨٨] .

روایت است که ابوسعید به او گفت: گفته شد: یا رسول الله.

از اوزاعی، از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت نموده که ابوسعید خُدری گفت:

بادیه‌نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، کدام یک از مردم بهتر است؟ آن حضرت فرمود: « مردی که با نفس و مال خود جهاد می‌کند و مردی که در دره‌ای از دره‌های کوه زندگی می‌کند، در حالی که پروردگار خود را پرستش می‌نماید و مردم را از شر خود دور نگه می‌دارد»

متابعت کرده است (اوزاعی) را زُبَیدی و سُلیمان بن کثیر، و نُعمان از زُهری.

و مَعمَر، از زُهری، از عطاء یا عبیدالله ، از ابوسعید، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

و یونس و ابن مسافر یحیی بن سعید، از ابن شهاب، از عطاء، از بعضی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٤٩٥- حَدَّثَنا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنا الْمَاجِشُونُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبيه ، عَنْ أَبي سَعيد الخُدْريِّ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبيَّ ﷺ يَقُولُ : «يَأْتي عَلَى النَّاس زَمانٌ ، خَيْرُ مالِ الرَّجُلِ المُسْلِمِ الغَنَمُ يَتْبَعُ بِها شَعَفَ الجِبالِ وَمَواقِعَ القَطْرِ ، يَفِرُّ بِدينِه مِنَ الفِتَنِ» . [راجع: ١٩] .

٦٤٩٥- از عبدالرحمن بن ابی صَعصَعه، از پدرش، روایت است که ابوسعید خُدری شنیده است که می گفت:

از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود:« بر مردم زمانی فرا می‌رسد که بهترین مال مرد مسلمان گوسفندانی است که آنها را به قله‌های کوه‌ها و جاهای ریزش باران می‌برد، و دین خود را از فتنه‌ها نگه می‌دارد»

٣٥- باب: رَفْعِ الأَمَانَةِ

٦٤٩٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِذَا أُسْنِدَ الأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». [راجع: ٥٩].

٦٤٩٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا حُذَيْفَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ: «إِنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ». وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا قَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلانٍ رَجُلاً أَمِينًا، وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ». وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ: فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلا فُلانًا وَفُلانًا.

قَالَ الْفَرَبْرِيُّ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: حَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ فَقَالَ: سَمِعْتُ أَبَا أَحْمَدَ بْنَ عَاصِمٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا عُبَيْدٍ يَقُولُ: قَالَ الأَصْمَعِيُّ وَأَبُو عَمْرٍو وَغَيْرُهُمَا: جَذْرُ قُلُوبِ الرِّجَالِ: الْجَذْرُ الأَصْلُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَالْوَكْتُ أَثَرُ الشَّيْءِ الْيَسِيرُ مِنْهُ، وَالْمَجْلُ أَثَرُ الْعَمَلِ فِي الْكَفِّ إِذَا غَلُظَ.
[انظر: ٧٠٨٦، ٧٢٧٦، اخرجه مسلم: ١٤٣].

باب-۳۵ ناپدیدشدن امانت

٦٤٩٦- از هِلال بن علی، از عطاء بن یسار روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:«آنگاه که امانت ضایع شد، منتظر قیامت باش» گوینده گفت: ضایع شدن امانت چگونه است یا رسول الله؟ فرمود: «آنگاه که کار به نااهلان آن سپرده، منتظر قیامت باش»

٦٤٩٧- از اَعمَش، از زید بن وَهب روایت است که حُذَیفه رضی الله عنه گفته: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای ما دو حدیث گفت؛ یکی از آن را دیدم که رخ داد ولی من منتظر (تحقق) دیگر آن هستم.

آن حضرت فرمود: «امانت در ریشهٔ(ته) دلهای مردان فرود آمده است و سپس آن را از قرآن و بعد از سنّت دانستند»

سپس آن حضرت در مورد از میان رفتن امانت فرمود:« مرد خوابی سبک می‌کند، و امانت از دلش برکشیده می‌شود، و اثر آن مانند اثر نقطه (که نمودار نیست) الوکت بر دلش می‌ماند. سپس خوابی سبک می‌کند و امانت (از دلش) کشیده می‌شود و اثر آن مانند آبله (تاول) می‌ماند، همچون اخگری که آن را بر پایت غلطاندی و تاول زد و تو آن را برآمده می‌بینی، در حالیکه در میان آن چیزی نیست، روزی فرا می‌رسد که مردم معامله می‌کنند و کمتر کسی است که امانت را رعایت می‌کند و گفته می‌شود: همانا در قبیلهٔ بنی فلان مردی امین می‌باشد. و (در توصیف) مردی گفته می‌شود: چقدر باهوش و

چقدر زیرک و چقدر چابک است، در حالی که در دل او بــه قدر ذره‌ای از ایمان وجود ندارد».
حُذَیفــه می‌گویــد: بر من زمانی آمــده بود که باکی نداشتم با چه کسی معامله کنم، اگر طرف معامله مسلمان می‌بود، به نحوهٔ اسلامی (بدون خدعه و نیرنگ) با من معامله می‌کرد و اســلام حقــم را به من برمی‌گرداند اگر نصرانی می‌بود بزرگــش آن را به من بر می‌گردانید ولی امروز جز با فلان و فلان معامله نمی‌کنم.
فربــری(راوی صحیــح البخاری) گفته اســت: ابوجعفــر گفت: ایــن حدیث را بــه ابوعبدالله (امام بخــاری) گفتم: وی گفــت: از ابو احمد بن عاصِم شنیدم که می‌گفت: از ابوعبید شنیدم که می‌گفت: اَصمَعِی و ابوعَمرو غیر از ایشــان گفته‌اند: جَذر، دلهای مردان-(که در متن آمده) جَــذر، به معنای بیخ و ریشــهٔ هر چیز اســت. ولفظ -اَلوَکــت- اثر چیزی کــه در آن اندکی باقی می‌ماند. و اَلمَجل-اثر کار بر کف دســت است، آنگاه که ضخیم و درشت گردد.

٦٤٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّه : أَنَّ عَبْدَاللَّه بْـنَ عُمَـرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ : «إِنَّمَا النَّاسُ كَالإِبِلِ الْمِائَةِ ، لا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً» . [اخرجه مسلم : ٢٥٤٧ . أخرجه مسلم : ٢٩٨٧] .

٦٤٩٨- از زُهــری، از ســالِم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: از رســول الله صلی الله علیه و ســلم شنیدم که می‌فرمود: «مردم مانند شــتران‌اند که از صد آن، یکی را رهوار برای سواری (مناسب) به مشکل خواهی یافت»

٣٦- باب : الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَة

باب-۳۶رِیاء (خودنمایی) و سُمعه(تظاهر به نیکوکاری در عبادات)

٦٤٩٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحيى ، عَنْ سُفْيَانَ :

٦٤٩٩- از سُــفیان، از سَــلَمه روایت است که

حَدَّثَني سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ . وحَدَّثَنا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنا سُفْيَانُ ، عَنْ سَلَمَةَ قال : سَمِعْتُ جُنْدَبًا يَقُولُ : قال النَّبِيُّ ﷺ ، وَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا يَقُولُ قال النَّبِيُّ ﷺ غَيْرَهُ ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : قال النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ به ، وَمَنْ يُرَائي يُرَائي اللَّهُ به» . [انظر : ۷۱۵۲. اخرجه مسلم : ۲۹۸۷] .

گفت: از جُندَب شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (سَلَمَه می‌گوید) و از هیچیک بجز جُندَب نشنیده‌ام که فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را گفته باشد. من خودم را به جُندَب نزدیک کردم و از وی شنیدم که می‌گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از روی قصد می‌خواهد اعمال نیک خود را به گوش مردم برساند، خداوند (در روز قیامت) نیت او را فاش می‌کند و کسی که خودنمایی (در انجام اعمال نیک) می‌کند، خداوند (در روز قیامت نیت او را آشکار می‌کند»

۳۷- باب : مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ في طاعَةِ اللهِ

باب-۳۷ کسی که در اطاعت از خدا، رنج و مشقت بکشد

۶۵۰۰- حَدَّثَنا هُدْبَةُ بْنُ خالد : حَدَّثَنا هَمَّامٌ : حَدَّثَنا قَتَادَةُ : حَدَّثَنا أَنَسُ بْنُ مَالك ، عَنْ مُعاذ بْن جَبَل ﷺ قال : بَيْنَما أَنا رَديفُ النَّبِيِّ ﷺ ، لَيْسَ بَيْني وَبَيْنَهُ إلا آخِرَةُ الرَّحْلِ ، فَقَالَ : «يَا مُعَاذُ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّه وَسَعْدَيْكَ ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قال : «يَا مُعَاذُ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّه وَسَعْدَيْكَ ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ، ثُمَّ قال : «يَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّه وَسَعْدَيْكَ ، قال : «هَلْ تَدْري مَا حَقُّ اللَّه عَلَى عِبَادِه» . قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قال : «حَقُّ اللَّه عَلَى عِبَاده أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِه شَيْئًا» . ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قال : «يَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّه وَسَعْدَيْكَ ، قال : «هَلْ تَدْري مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّه إِذَا فَعَلُوهُ» . قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قال : «حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّه أَنْ لا يُعَذِّبَهُمْ» . [راجع: ۲۸۵۶ ، اخرجه مسلم : ۳۰] .

۶۵۰۰- از هَمَّام، از قَتَادَه، از انس بن مالک روایت است که مُعاذ بن جَبَل رضی الله عنه گفت:

« در حالی که بر پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مرکب سوار بودم و میان من و آن حضرت جز دنبالهٔ پالان چیزی نبود، آن حضرت فرمود: «ای مُعاذ!» گفتم: «لَبَّیک (گوش بفرمانم) و سَعدَیک (درخدمتم) یا رسول الله ، سپس اندک زمانی راه پیمود. سپس فرمود: «ای مُعاذ!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله و سَعدَیک. سپس اندک زمانی راه پیمود، سپس گفت: «ای مُعاذ بن جَبَل!» گفتم: لبیک یا رسول الله و سَعدَیک. فرمود:«آیا می‌دانی که حق خدا بر بندگانش چیست؟» گفتم: خدا و رسول او

بهتر می‌دانند. فرمود: «حق خدا بر بندگانش آن است که او را بپرستند و به او چیزی شریک نیاورند». سپس اندک زمانی راه پیمود و فرمود: « ای مُعاذ بن جَبَل!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله و سَعدَیک. فرمود: «آیا می‌دانی که حق بندگان بر خدا چیست، اگر آن چنان کردند؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «حق بندگان بر خدا آن است که ایشان را عذاب نکند».

٣٨- باب : التَّوَاضُعِ

٦٥٠١- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ . قَالَ : وحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ وَأَبُو خَالِدٍ الأَحْمَرُ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : كَانَتْ نَاقَةٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ ، وَكَانَتْ لا تُسْبَقُ ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ لَهُ فَسَبَقَهَا ، فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ ، وَقَالُوا : سُبِقَتِ الْعَضْبَاءُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ لا يَرْفَعَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا إِلا وَضَعَهُ » .

باب-۳۸ تواضع (فروتنی)

٦٥٠١- از زُهَیر، از حُمَید روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم شتری داشت.

و از ابو خالد اَحمر، از حُمَید طَویل روایت کرده که انس گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم شتری داشت (تُندرو) که عَضباء نامیده می‌شد و هیچ شتری از آن پیش شده نمی‌توانست. بادیه‌نشینی سوار بر شتری آمد و شترش از آن پیشی گرفت، این حالت بر مسلمانان گران آمد و گفتند: (شتر بادیه نشین) بر عَضباء پیشی گرفت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا بر خداوند (به مقتضای قضا و قدر) حق است که هر آنچه را در دنیا بلند می‌کند، سپس فرودش آورد»

٦٥٠٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ : حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ : حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ قَالَ : مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ

٦٥٠٢- از عبدالله بن ابی نَمِر، از عطاء روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند فرموده است: کسی که با دوست من دشمنی کند همانا با وی اعلان جنگ می‌کنم، و بنده‌ام به هیچ عملی به

إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ : كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا ، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ» .

من نزدیکی نجسته که برایم دوست داشتنی‌تر باشد از آنچه بر وی فرض گردانیده‌ام و بنده‌ام پیوسته با انجام نوافل به من نزدیکی می‌جوید تا آنکه او را دوست می‌دارم، و چون او را دوست بدارم، من وسیلهٔ شنوایی او می‌شوم که به آن می‌شنود و وسیلهٔ بینایی او می‌شوم که به آن می‌بیند، و دست وی که بدان می‌گیرد و پای وی که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد به وی می‌دهم و اگر به من پناه جوید، به وی پناه می‌دهم و در هیچ چیزی که من کنندهٔ آن هستم تردید نکرده‌ام چنانکه در گرفتن روح مؤمن تردید نموده‌ام، که وی مرگ را ناخوش می‌دارد و من ناخوشی او را ناخوش می‌دارم»

٣٩- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ»

﴿ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [النحل: ٧٧].

باب-۳۹

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «من برانگیخته شده‌ام و آمدن قیامت مانند این دو (فاصلهٔ میان دو انگشت یا درازی و کوتاهی دو انگشت)»

«و کار قیامت جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر [از آن] نیست، زیرا خدا بر هر چیزی تواناست» (النحل: ۷۷)

٦٥٠٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ هَكَذَا» . وَيُشِيرُ بِإِصْبَعَيْهِ فَيَمُدُّ بِهِمَا . [راجع : ٤٩٣٦ ، أخرجه مسلم : ٢٩٥٠].

۶۵۰۳- از ابوغَسّان، از ابوحازم روایت است که سَهل گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « برانگیخته شدم من و قیامت همچنین.» در حالی که آن حضرت به دو انگشت خود اشارت کرده و آنها را پهن (یا دراز) نمود.

٦٥٠٤- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ هُوَ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ وَأَبِي التَّيَّاحِ ،

۶۵۰۴- از شُعبَه، از قَتادَه و ابو تَیّاح روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و

عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ». [أخرجه مسلم : ۲۹۵۱].

٦٥٠٥- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ » . يَعْنِي إِصْبَعَيْنِ.

تَابَعَهُ إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ .

سلم فرمود: « برانگیخته شدم من و قیامت مانند این دو.»

٦٥٠٥- از ابوحَصِین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « برانگیخته شدم من و قیامت مانند این دو» یعنی دو انگشت.

متابعت کرده است راوی را اسرائیل از ابوحَصِین.

٤٠- باب : طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا

باب-۴۰

٦٥٠٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَإِذَا طَلَعَتْ فَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ ، فَذَلِكَ حِينَ : ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلَانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلَا يَتَبَايَعَانِهِ ، وَلَا يَطْوِيَانِهِ ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ فَلَا يَطْعَمُهُ ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يَلِيطُ حَوْضَهُ فَلَا يَسْقِي فِيهِ ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أَحَدُكُمْ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلَا يَطْعَمُهَا» . [راجع : ۸۵ ، أخرجه مسلم : ۱۵۷ و ۲۹۵۴، مختصراً].

٦٥٠٦- از ابوزناد، از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه آفتاب از سوی مغرب طلوع کند، و چون طلوع کند و مردم آن را ببینند، همگی ایمان می‌آورند و آن هنگامی است که «از کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود بدست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد»
و قیامت (چنان ناگهان) برپا می‌شود که دو مرد که جامه‌شان میان خویش را گسترانیده‌اند، نه فرصت آن دارند که آن را بفروشند و نه هم آن را بپیچانند، و قیامت برپا می‌شود در حالی که مردی را که شیر شترش را دوشیده است، فرصت نمی‌دهد که آن را بخورد، و قیامت برپا می‌شود در حالی که کسی که حوض خود را آماده کرده به وی فرصت نمی‌دهد که از آن بنوشد و قیامت برپا می‌شود در حالی که یکی هر یک از شما لقمهٔ خود را به دهان خود

بلنـــد کرده ولی او را فرصت نمی‌دهد که آن را بخورد».

٤١- باب : مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ

٦٥٠٧- حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» . قالتْ عَائِشَةُ أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ : إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ ، قال : «لَيْسَ ذَاكِ ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ ، وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ ، كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» . اخْتَصَرَهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَمْرٌو عَنْ شُعْبَةَ .

وَقال سَعِيدٌ : عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم : ٢٦٨٣ ، أوله وأخرجه بطوله : ٢٦٨٤] .

باب-۴۱

کســی که دیدار خدا را دوســت بــدارد، خدا، دیدار او را دوست می‌دارد

٦٥٠٧- از قَتــادَه، از انــس، از عُباده بن صامِت روایت اســت که پیامبر صلی الله علیه و ســلم فرمود:

«کســی که دیدار خدا را دوســت بــدارد، خدا دیدار او را دوســت می‌دارد، و کسی که دیدار خدا را ناخوش بدارد، خدا دیدار او را ناخوش می‌دارد».

عایشــه یــا بعضــی از همســران آن حضرت گفتند:ما مرگ را ناخوش می‌داریم. آن حضرت فرمود: «چنان نیســت(که تــو فهمیده‌ای) ولی مؤمن چون مرگش فرارســد، به خشــنودی و کرامت خدا بشــارت داده می‌شود، و هیچ چیز نزد وی دوســت داشتنی‌تر نیســت از آنچه در پیش دارد، او دیدار خدا را دوســت می‌دارد و خدا دیدار او را دوســت می‌دارد و همانا کافر، چون مرگش فرارســد، به عذاب خدا و جزای او بشارت داده می‌شود، پس هیچ چیز نزد وی زشــت‌تر نیست از آنچه در پیش دارد. او دیدار خدا را ناپســند می‌دارد و خدا [نیز] دیدار او را ناپسند می‌دارد».

ابوداود و عَمرو به روایت از شُعبه، این حدیث را کوتــاه آورده اســت. و ســعید، از قَتاده، از زُراره، از ســعد، از عایشــه، از پیامبر صلی الله

علیه و سلم روایت کرده است:

٦٥٠٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» . [أخرجه مسلم : ٢٦٨٦] .

٦٥٠٨- از بَرید، از ابو بُرده، از ابو موسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که دیدار خدا را دوست بدارد، خدا دیدار او را دوست می‌دارد و کسی که دیدار خدا را ناخوش بدارد، خدا دیدار او را ناخوش می‌دارد».

٦٥٠٩- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ صَحِيحٌ : «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ يُخَيَّرُ» . فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِي غُشِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً ، ثُمَّ أَفَاقَ فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى السَّقْفِ ، ثُمَّ قَالَ : «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» . قُلْتُ : إِذًا لاَ يَخْتَارُنَا ، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَدِيثُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا بِهِ ، قَالَتْ : فَكَانَتْ تِلْكَ آخِرَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ قَوْلُهُ : «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» . [راجع : ٤٤٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

٦٥٠٩- از ابن شهاب روایت است که گفت: سعید بن مسیَّب و عُروه بن زُبیر در میان مردانی از اهل علم به من گفته‌اند که عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که صحتمند بود می‌گفت: «همانا هرگز روح پیامبری گرفته نمی‌شود تا جایگاه خود را در بهشت ببیند سپس وی (زندگی یا مرگ را) برمی‌گزیند» و چون مرگ آن حضرت فرارسید، سر آن حضرت بر ران من قرارداشت. زمانی بیهوشی بر وی عارض شد، سپس به هوش آمد و چشم به سوی سقف دوخت، سپس گفت: «بارالها، رفیق اعلی را (برگزیدم) »

من گفتم: آن حضرت ما را بر نمی‌گزیند. و همان سخنی را که (در حال صحت) به ما گفته بود، دانستم. و این واپسین سخنی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر زبان می‌راند: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعلَى» «بارالها، رفیق اعلی»

٤٢- بَابُ : سَكَرَاتِ الْمَوْتِ

باب-۴۲سختی مرگ

٦٥١٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ

٦٥١٠- از ابن ابی مُلَیکه، روایت است که ابوعَمرو، ذَکوان مَولَی عایشه او را خبر داده که

أبي مُلَيْكَةَ : أنَّ أبا عَمْرٍو ، ذَكْوَانَ ، مَوْلَى عائشةَ أَخْبَرَهُ : أنَّ عائشةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كانَتْ تَقُولُ : إنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كانَ بَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ ، أوْ : عُلْبَةٌ فيها ماءٌ - يَشُكُّ عُمَرُ - فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ في الماءِ ، فَيَمْسَحُ بهما وَجْهَهُ ، وَيَقُولُ : «لا إلهَ إلا اللَّهُ ، إنَّ للمَوْتِ سَكَرَاتٍ» . ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ فَجَعَلَ يَقُولُ : «في الرَّفِيقِ الأعْلَى» . حَتَّى قُبِضَ وَمَالَتْ يَدُهُ . [راجع : ۸۹۰ ، أخرجه مسلم : ۲٤٤۳]

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : العُلْبَةُ مِنَ الخَشَبِ ، والرَّكْوَةُ مِنَ الأَدَمِ .

عایشه رضی الله عنها می‌گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم (به هنگام فرارسیدن مرگ) رِکوه یا عُلبه (ظرف آب) در جلوی وی قرار داشت- عُمَر (راوی در روایت نوع ظرف) شک کرده است. آن حضرت دستهای خویش را در آب در آورده و آنها را بر روی خود می‌کشید و می‌گفت: «لااله الاالله، همانا مرگ را سختی‌هایی است» سپس دست خود را بلند کرد در حالی که می‌گفت: «فِی الرَّفِیقِ الأَعلَی» و تکرار می‌کرد تا روحش برداشته شد و دستش پایین آمد (فرو افتاد).
ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: عُلبَه، ظرف چوبی است و رِکوَه ، ظرف چرمی است.

٦٥١١- حَدَّثَني صَدَقَةُ : أخْبَرَنا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أبيهِ ، عَنْ عائشةَ قالَتْ : كانَ رِجالٌ مِنَ الأعْرابِ جُفَاةً ، يَأْتُونَ النَّبيَّ ﷺ فَيَسْألُونَهُ : مَتَى السَّاعَةُ ، فَكانَ يَنْظُرُ إلى أصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ : «إنْ يَعِشْ هذا لا يُدْرِكْهُ الهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ ساعَتُكُمْ» .

قال هِشَامٌ : يَعْني مَوْتَهُمْ . [أخرجه مسلم : ۲۹٥۲]

٦٥١١- از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: گروهی از بادیه‌نشینان خشن نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند در حالی که از ان حضرت می‌پرسیدند: قیامت چه زمانی است. آن حضرت به سوی خوردسال‌ترین آنها می‌نگریست و می‌فرمود: «اگر وی زنده باشد سالخوردگی او را درنمی‌یابد، تا قیامت شما بر شما بر پا شود»
هشام گفته است: یعنی: مرگ ایشان قیامت ایشان است.

٦٥١٢- حَدَّثَنا إسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَني مالِكٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مالِكٍ ، عَنْ أبي قَتادَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ الأنْصاريِّ أنَّهُ كانَ يُحَدِّثُ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُرَّ عَلَيْهِ بِجَنازَةٍ ، فَقالَ : «مُسْتَرِيحٌ وَمُسْتَراحٌ مِنْهُ» . قالوا : يا رَسُولَ اللَّهِ ، ما المُسْتَرِيحُ وَالمُسْتَراحُ مِنْهُ ؟ قال : «العَبْدُ المُؤْمِنُ يَسْتَرِيحُ مِنْ نَصَبِ

٦٥١٢- از مالک، از محمد بن عَمرو بن حَلحَلَة، از مَعبَدبن کعب بن مالک، از ابوقتاده بن ربعی انصاری روایت است که وی می‌گفت: جنازه‌ای بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گذشت، فرمود: «آسوده شد و از وی آسوده شدند» گفتند: یا رسول الله ، چه آسوده شد و چه از

الدُّنْيَا وَأَذَاهَا إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ ، وَالْعَبْدُ الْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ الْعِبَادُ وَالْبِلَادُ ، وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ» . [انظر : ٦٥١٣، أخرجه مسلم : ٩٥٠].

وی آسوده شدند؟ فرمود: «بندهٔ مؤمن از رنج و آزار دنیا با پیوستن به رحمت خدا آسوده شد و بندهٔ نافرمان گناه کار، (با مرگ وی) مردم و شهرها و درختان وحیوانات، از وی آسوده شدند»

٦٥١٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِرَبِّهِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مُسْتَرِيحٌ وَمُسْتَرَاحٌ مِنْهُ ، الْمُؤْمِنُ يَسْتَرِيحُ» . [راجع : ٦٥١٢، أخرجه مسلم : ٩٥٠].

٦٥١٣- از عَبد رَبّه بن سعید از محمد بن عَمرو بن حَلحَلهٔ از ابن‌کعب روایت است که ابوقتاده گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آسوده شد و از وی آسوده شدند، مؤمن آسوده می‌شود»

٦٥١٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ ابْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى مَعَهُ وَاحِدٌ : يَتْبَعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ ، فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ» . [أخرجه مسلم : ٢٩٦٠].

٦٥١٤- از سُفیان، از عبدالله ابن ابی‌بکر بن عَمرو بن حَزم روایت است که از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مرده را سه چیز همراهی می‌کند؛ که دو چیز بر می‌گردد و یک چیز با وی ماندگار است : وابستگان او و مال او و عمل او ، وی را همراهی می‌کنند (تا دفن شود) سپس وابستگان و مال وی برمی‌گردند و عمل وی با او ماندگار است».

٦٥١٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ، غُدْوَةً وَعَشِيَّةً ، إِمَّا النَّارُ وَإِمَّا الْجَنَّةُ ، فَيُقَالُ : هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى تُبْعَثَ إِلَيْهِ» . [راجع : ١٣٧٩، أخرجه مسلم: ٢٨٦٦].

٦٥١٥- از حَمّاد بن زید، از ایُّوب، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که یکی از شما می‌میرد، جایگاهش صبح و شام (در قبر) به وی نموده می‌شود که یا بهشت است یا دوزخ، و گفته می‌شود: این است جایگاه تو، تا آنکه به سوی آن برانگیخته شوی (بدانجا فرستاده شوی).

٦٥١٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا» . [راجع : ١٣٩٣].

٦٥١٦- از شُعبه، از اعمش، از مجاهد روایت است که عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « مرده‌ها را دشنام ندهید، زیرا آنها

بدانچه از پیش فرستاده‌اند، رسیده‌اند»[۱]

٤٣- باب : نَفْخِ الصُّورِ

قَالَ مُجَاهِدٌ : الصُّورُ كَهَيْئَةِ الْبُوقِ . ﴿زَجْرَةٌ﴾ [الصافات: ١٩]: صَيْحَةٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿النَّاقُورِ﴾ [المدثر: ٨]: الصُّورِ ، ﴿الرَّاجِفَةُ﴾ [النازعات: ٦]: النَّفْخَةُ الأُولَى ، وَ ﴿الرَّادِفَةُ﴾ [النازعات: ٧]: النَّفْخَةُ الثَّانِيَةُ .

باب-۴۳ دمیدن صُور

مجاهد گفته است: صُور به شکل بوق است.

«زَجـرة» (الصّافّات:۱۹) یعنـی: صَیحَه (و آن فریاد است) ۲

و ابن عباس گفته اسـت: «النّاقُور» (المُدَثِّر : ۸) یعنی: صُور ۳

«الرّاجِفَهُ» (النازعات: ٦) دمیدن اول.۴

«الرّادِفَهُ» (النّازعات:۷) دمیدن دوم ۵

٦٥١٧- حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : اسْتَبَّ رَجُلاَنِ : رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ ، فَقَالَ الْمُسْلِمُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ ، قَالَ : فَغَضِبَ الْمُسْلِمُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لاَ تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ فِي أَوَّلِ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ بِجَانِبِ الْعَرْشِ ، فَلاَ أَدْرِي أَكَانَ مُوسَى فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي ، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ» . [راجع : ٢٤١١ ، اخرجه مسلم: ٢٣٧٣]

٦٥١٧- از ابن شهاب، از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن و عبدالرحمن اَعرَج روایت است که آنها به وی گفته‌اند:

ابوهریره گفت: دو مرد یکدیگر را دشنام دادند؛ مردی از مسـلمانان و مردی از یهود. مسـلمان گفت: سـوگند به ذاتی که محمد را بر عالمیان برگزیـد. یهودی گفت: سـوگند بـه ذاتی که مُوسـی را بر عالمیان برگزید مسلمان با شنیدن آن خشـمگین شـد و بر ری یهودی سیلی زد. یهودی نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم رفت و از آنچه میان او و مسلمان رفته بود، آن حضرت را آگاه کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مرا بر موسی برتری ندهید، همانا در روز قیامت مردم بیهوش می‌شوند، و من در زمرهٔ نخستین کسانی هستم که به هوش می‌آیم،

---

۱ - باب بیست و ششم تیسیر القاری با حدیث ۶۵۱۶ پایان یافت.
۲ - «و آن تنها یک فریاد است و بس و ناگاه آنان بنگرند» (الصّافات:۱۹)
۳ - «پس چون در صور دمیده شود» (المدثّر: ۸)
۴ - «آن روز که لرزنده بلرزد» (النازعات: ۶)
۵ - «و از پی آن لرزهٔ دیگر افتد» (النازعات:۷)

ناگاه موسی را می‌بینم که پهلوی عرش (خدا) را محکم گرفته است. نمی‌دانم که موسی در میان کسانی بوده که پیش از من به هوش آمده یا خداوند او را مستثنی ساخته است.»

٦٥١٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَصْعَقُ النَّاسُ حِينَ يَصْعَقُونَ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ قَامَ ، فَإِذَا مُوسَى آخِذٌ بِالْعَرْشِ ، فَمَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ» . رَوَاهُ أَبُو سَعِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٤١١ ، أخرجه مسلم:٢٣٧٣] .

۶۵۱۸- از ابوزِناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردم (در روز قیامت) بیهوش می‌شوند و من نخستین کسی‌ام که برمی‌خیزم و ناگاه موسی را می‌بینم که از پهلوی عرش گرفته است. من نمی‌دانم که آیا وی در زمرۀ آنانی بوده که بیهوش شده بودند».

همین حدیث را ابوسعید از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٤٤- باب : يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

رَوَاهُ نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٧٤١٢] .

باب-۴۴

خداوند در روز قیامت زمین را در چنگ می‌گیرد

این حدیث را نافع، از ابن عمر، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٥١٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ» . [راجع : ٤٨١٢ ، أخرجه مسلم: ٢٧٨٧] .

۶۵۱۹- از زُهری، از سعیدبن مسیب، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

« خداوند زمین را نگه می‌دارد و آسمان را در دست راست خود درهم می‌پیچاند، سپس می گوید: پادشاه منم، کجایند پادشاهان زمین؟!»

٦٥٢٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَكُونُ الأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْزَةً وَاحِدَةً ، يَتَكَفَّؤُهَا

۶۵۲۰- از زیدبن اسلم، از عطاء بن اسلم، از عطاء بن یسار روایت است که ابو سعید خدری گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «زمین در روز قیامت به صورت قرص

الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْزَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلاً لأَهْلِ الْجَنَّةِ». فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلاَ أُخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: تَكُونُ الأَرْضُ خُبْزَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا ثُمَّ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلاَ أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بَالاَمٌ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: ثَوْرٌ وَنُونٌ، يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةِ كَبِدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا. [انظر في الرقاق باب ٥١ أخرجه مسلم: ۲۷۹۲].

نانـی در می‌آید که خداوند جبّار آن را بر کف خـود بر می‌گرداند مانند آنکه هر یک از شـما قـرص نانش را در سـفر می‌گرداند، که آن نان پذیرایی برای بهشتیان است.»

ناگاه مردی یهودی آمد و گفت: خدای رحمان تـو را برکت دهد ای ابوالقاسـم، آیـا تو را به توشـهٔ بهشـتیان در روز قیامت خبر دهم؟ آن حضرت فرمود: «آری» گفت: زمین به صورت قرص نانـی در می‌آید، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرموده بود. پیامبر صلی الله علیه و سـلم به سـوی ما نگریست، سـپس خندید تا آنکه دندانهایش نمودار شـد سـپس آن مرد گفت: آیـا تو را به نان خورش بهشـتیان خبر دهم؟ و گفت: نان خورش ایشان با لام[1] و نون، است گفتند: آن چیست؟ گفت: آن گاو و ماهی اسـت که از گوشـهٔ جگر آنها هفتاد هزار نفر می‌خورند.

۶۵۲۱- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ». قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ: «لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لأَحَدٍ». [أخرجه مسلم: ۲۷۹۰].

۶۵۲۱- از محمدبن جعفـر از ابوحازم روایت اسـت که گفت: از سـهل بن سـعد شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شـنیدم که می‌گفـت: «مردم در روز قیامـت بر زمینی سـفید مایل به سـرخی مانند قرص نان جمع می‌گردند».

سـهل یا غیر از او گفت که آن حضرت فرمود: «در آنجا برای هیچ کسـی نشـانه ای موجود نیست»

۱- بالام، در زبان عبری باید معنی آن گاو باشد زیرا معنای آن را صحابه ندانستند که از یهودی سؤال کردند و نون، کلمه عربی است که ماهی معنی می‌دهد. «تسیرالقارن»

٤٥- باب : كَيْفَ الحَشْرُ

٦٥٢٢- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلاثِ طَرَائِقَ : رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ ، وَثَلاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ ، وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ ، وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا : وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا ، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا ، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا» . [أخرجه مسلم : ٢٨٦١].

باب-۴۵ چگونگی حشر

٦٥٢٢- از ابن طاووس، از پدرش روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردم (در روز قیامت) به سه طریق حشر (گردآوری) می شوند، (طریق اول) کسانی‌اند که با امید (بهشت) و ترس (دوزخ) حشر می‌شوند (گروه دوم) آنانی‌اند که دو دو و سه سه و چهار چهار و ده ده سوار بر شتر حشر می شوند(گروه سوم) بقیه مردم اند که آنها را آتش دوزخ حشر می‌کند، آتش با ایشان می‌باشد هر کجا که خواب نیمه‌روز کنند، و آتش با ایشان می‌باشد هر کجا که شب کنند، و آتش با ایشان می‌باشد هر کجا که شام کنند (آتش از ایشان جدایی ندارد)»

٦٥٢٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ البَغْدَادِيُّ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً قَالَ : يَا نَبِيَّ اللهِ ، كَيْفَ يُحْشَرُ الكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ ؟ قَالَ : «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِراً عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ» .

قَالَ قَتَادَةُ : بَلَى وَعِزَّةِ رَبِّنَا . [راجع : ٤٧٦٠ ، أخرجه مسلم: ٢٨٠٦].

٦٥٢٣- از شَیبان، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: مردی گفت: ای پیامبر خدا، کافر چگونه در روز قیامت بر روی خود حشر می‌گردد؟ آن حضرت فرمود: «آیا کسی که او را در دنیا بر دو پای راهی ساخته قادر نیست که او را در روز قیامت بر روی سازد؟»
قتاده گفت: آری به عزّت پروردگار ما.

٦٥٢٤- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّكُمْ مُلاقُو اللهِ حُفَاةً عُرَاةً مُشَاةً غُرْلاً» .

قَالَ سُفْيَانُ : هَذَا مِمَّا نَعُدُّ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِيِّ . [راجع : ٣٣٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٨٦٠ ، مطولاً].

٦٥٢٤- از علی، از سُفیان، از عمرو، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «همانا شما خداوند را در حالی ملاقات می‌کنید که پای برهنه و تن برهنه روانه‌اید در حالی که ختنه ناکرده می‌باشید.»

سفیان گفت: همانا ما می‌پنداریم که ابن عباس این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است.

٦٥٢٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ : « إِنَّكُمْ مُلَاقُو اللّٰهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا » . [راجع : ٣٣٤٩، أخرجه مسلم : ٢٨٦٠] .

٦٥٢٥- از قُتَيبهٔ بن سعید، از سفیان، از عمرو، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که بر منبر بود که می‌فرمود: « همانا شما خدا را در حالی ملاقات می‌کنید که پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده اید.»

٦٥٢٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ فَقَالَ : « إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا : ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ الآيَةَ ، وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ ، وَإِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي ، فَيَقُولُ : إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ : ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿الْحَكِيمُ﴾ قال : فَيُقَالُ : إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ » . [راجع : ٣٣٤٩، أخرجه مسلم : ٢٨٦٠] .

٦٥٢٦- از شُعبه، از مُغیرهٔ بن نعمان، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که در میان ما خطبه می‌خواند فرمود: « همانا شما پای برهنه، تن برهنه و ختنه ناکرده حشر می‌شوید. (همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم) دوباره آن را باز می‌گردانیم (الانبیاء:١٠٤) » و نخستین کس از مخلوقات که در روز قیامت پوشانیده می‌شود، ابراهیم است و (سپس) مردانی از امت من آورده می‌شوند که به سوی چپ (آتش) برده می شوند. من می‌گویم: پروردگارا ایشان اصحاب منند. سپس گفته می‌شود: همانا تو نمی‌دانی که ایشان پس از تو چه پدید آوردند. آنگاه من همان می‌گویم که بندهٔ صالح (عیسی) گفت: «تا وقتی در میانشان بودم بر آنها گواه بودم، پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنها نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر عذابشان کنی، آنها بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی، تو خود توانا و حکیمی.» (المائده:١١٧-١١٨) پس گفته می‌شود: ایشان پیوسته بر پاشنه‌های خود

٦٥٢٧- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي صَغِيرَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً» . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ؟ فَقَالَ : «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَاكِ» . [أخرجه مسلم:٢٨٥٩]

٦٥٢٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ فِي قُبَّةٍ ، فَقَالَ : «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قَالَ : «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قَالَ : «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قَالَ : «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَذَلِكَ أَنَّ الْجَنَّةَ لا يَدْخُلُهَا إِلا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ ، وَمَا أَنْتُمْ فِي أَهْلِ الشِّرْكِ إِلا كَالشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ ، أَوْ كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَحْمَرِ» . [انظر : ٦٦٤٢، أخرجه مسلم : ٢٢١]

برگشته بودند»[1]

٦٥٢٧- از عبدالله بن ابی مَلیکه، از قاسم بن محمد بن ابی بکر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «حشر می‌شوید، برهنه پای و برهنه تن و ختنه ناکرده»

عایشه می‌گوید: گفتم: یا رسول الله آیا برخی از مردان و زنان به سوی یکدیگر می‌نگرند؟ فرمود: « این حالت، دشوارتر از آن است که بدان توجه شود»

٦٥٢٨- از ابو اسحاق، از عمرو بن میمون روایت است که عبدالله(بن مسعود) گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم در خیمه‌ای بودیم، آن حضرت فرمود: « آیا خشنود خواهید شد که شما (مسلمانان) یک چهارم اهل بهشت باشید؟ گفتیم: آری فرمود: « آیا خشنود خواهید شد که شما یک سوم اهل بهشت باشید؟» گفتیم: آری. فرمود: «آیا خشنود خواهید شد که شما نیمهٔ اهل بهشت باشید؟» گفتیم: آری. فرمود: سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا امید می‌دارم که شما نیمهٔ اهل بهشت باشید و ثابت است که در بهشت بجز مسلمان در نمی آید و شمار شما با مقایسه به شمار مشرکان مانند مویی سفید در پوست گاو سیاه است و یا مانند مویی سیاه در پوست گاوی سفید است»

۱- در ترجمهٔ انگلیسی بخاری در پاورقی گفته شده است: مراد از ایشان کسانی اند که در اسلام بدعت پدید آورده بودند. در تسیرالقاری گفته شده: مراد از مرتد شدن برگشتن از اسلام نخواهد بود زیرا احدی از اصحاب مرتد نشده است بلکه مراد از تخلف حقوق واجب است، و یا مراد جمعی از اعراب‌اند که هنوز تهذیب اخلاق نکرده بودند. بعضی گویند مراد جمعی از اصحاب مسیلمه کذاب اند که در دلهایشان ایمان داخل شده بود[و سپس از آن برگشتند].

٦٥٢٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَوْرٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ آدَمُ ، فَتَرَاءَى ذُرِّيَّتُهُ ، فَيُقَالُ : هَذَا أَبُوكُمْ آدَمُ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ، فَيَقُولُ : أَخْرِجْ بَعْثَ جَهَنَّمَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ كَمْ أُخْرِجُ ، فَيَقُولُ : أَخْرِجْ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ». فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا أُخِذَ مِنَّا مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ ، فَمَاذَا يَبْقَى مِنَّا ؟ قَالَ : «إِنَّ أُمَّتِي فِي الْأُمَمِ كَالشَّعَرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ» .

٦٥٢٩- از ثـور، از ابو الغَيث روایت اسـت که ابوهریـره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: « نخسـتین کسی که در روز قیامت فرا خوانده می‌شـود، آدم است که نسل وی به وی نمودار می شـود و به ایشان گفته می‌شود: این پدر شـما آدم است. آدم (به خداوند) می گوید: لَبَّیک و سَـعدَیک. (خداونـد) به آدم می گوید: گروه دوزخیان را از نسل خود بیرون بیاور. آدم می‌گویـد به چه تعداد بیرون بیـاورم. خداوند می‌گوید از هر صد نفـر نود و نُه نفر را بیرون بیاور»

اصحاب گفتند: یا رسول الله اگر از هر صد نفر ، نود و نه نفر از ما (برای دوزخ) گرفته شـود، چـه برای ما باقی می‌ماند؟ فرمود: « همانا امت من در میان امتها بسـان موی سفید در پوست سیاه است»

٤٦- باب : قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾

[الحج: ١]. ﴿أَزِفَتِ الْآزِفَةُ﴾ [النجم: ٥٧]. ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ [القمر: ١].

باب-۴۶ فرموده خدای عز و جل

«همانـا زلزلهٔ رسـتاخیز امری هولناک اسـت» (الحج: ۱)

« [وه چه] چه نزدیک گشـت قیامت» (النجم: ۵۷)

«نزدیک شد قیامت» (القمر: ۱)

٦٥٣٠- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَقُولُ اللَّهُ : يَا آدَمُ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ ، قَالَ : يَقُولُ : أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ ، قَالَ : وَمَا بَعْثُ النَّارِ ؟ قَالَ : مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ ، فَذَاكَ حِينَ يَشِيبُ الصَّغِيرُ ، وَتَضَعُ

٦٥٣٠- از اَعمَش، از ابوصالح روایت است که ابوسعید گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته اسـت: «خداوند می‌گویـد: ای آدم . آدم می‌گویـد: لَبَّیک و سَـعدَیک وَالخَیر فِی یَدَیکَ (گوش بـه فرمانم و در خدمتـم و نیکویی در دست قدرت تو است). خداوند می‌گوید: گروه

كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا ، وَتَرَى النَّاسَ سَكْرَى وَمَا هُمْ بِسَكْرَى ، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» . فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّنَا ذَلِكَ الرَّجُلُ ؟ قَالَ : «أَبْشِرُوا ، فَإِنَّ مِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا وَمِنْكُمْ رَجُلاً ، ثُمَّ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قَالَ : فَحَمِدْنَا اللَّهَ وَكَبَّرْنَا ، ثُمَّ قَالَ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِنَّ مَثَلَكُمْ فِي الأُمَمِ كَمَثَلِ الشَّعَرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ ، أَوِ الرَّقْمَةِ فِي ذِرَاعِ الْحِمَارِ» . [راجع : ۳۳۴۸ ، أخرجه مسلم : ۲۲۲] .

آتش را بیرون بیاور وی می‌گوید: چه تعداد است گروه آتش؟ می‌گوید از هر هزار نفر، نهصد و نود ونُه نفر، این چنان حالتی است که (از شدت ترس) کودک، پیر می‌شود و زن باردار، بارش را می‌افکند و مردم را مست و مدهوش می‌بینی ولی آنها مست و مدهوش نیستند، بلکه عذاب خدا سخت است». این حالت بر صحابه بس گران آمد و گفتند: یا رسول الله، کدام یک از ما، آن مرد (بهشتی) خواهد بود؟ فرمود: «شما را بشارت باد که از قوم یأجوج و ماجوج هزار نفر است و از شما یک نفر است» سپس فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست [بلا کیف] قدرت اوست، که امیدوارم شما یک سوم اهل بهشت باشید» ابوسعید گفت: ما خدا را ستودیم و به بزرگی یاد کردیم. سپس آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که امیدوارم شما نیمهٔ اهل بهشت باشید، همانا مثال شما در میان امتها مانند مثال موی سفید در پوست گاو سیاه است، یا مانند نقطهٔ یا داغی بر بازوی خر»

٤٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿أَلا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ . لِيَوْمٍ عَظِيمٍ . يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [المطففين:٤-٦].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ﴾ [البقرة:١٦٦]. قَالَ : الْوُصُلاتُ فِي الدُّنْيَا .

باب-۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«مگر آنان گمان نمی‌دارند که برانگیخته خواهند شد؟ در روزی بزرگ روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند» (المطففین: ٤-٦) و ابن عباس گفته است: « و میانشان پیوندها بریده گردد» (البقره: ١٦٦) یعنی: پیوندهای دنیایی.

٦٥٣١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ . قَالَ : يَقُومُ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ » . [راجع : ٤٩٣٨] .

٦٥٣٢- حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَعْرَقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا ، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ » . [أخرجه مسلم : ٢٨٦٣] .

٤٨- باب :
الْقِصَاصِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

وَهِيَ الْحَاقَّةُ ، لِأَنَّ فِيهَا الثَّوَابَ وَحَوَاقَّ الْأُمُورِ . الْحَقَّةُ وَالْحَاقَّةُ وَاحِدٌ ، وَالْقَارِعَةُ وَالْغَاشِيَةُ وَالصَّاخَّةُ ، وَالتَّغَابُنُ : غَبْنُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَهْلَ النَّارِ .

٦٥٣٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ ﷺ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالدِّمَاءِ » . [انظر : ٦٨٦٤، أخرجه مسلم : ١٦٧٨] .

٦٥٣٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهَا ، فَإِنَّهُ لَيْسَ ثَمَّ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤْخَذَ لِأَخِيهِ مِنْ

٦٥٣١- از ابـن عَون، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
«روزی کـه مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند» هر یک از شما تا نیمهٔ گوشها در عرق خویش ایستاده می‌باشید»

٦٥٣٢- از ثور بن زید، از ابو غیث روایت است کـه ابو هریره رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:
« در روز قیامـت مردم چنـان عرق می‌کنند که عرقشـان تا هفتاد گز در زمین فرومی‌رود و تا آن حد بالا می‌رود که به گوشهایشان می‌رسد»

باب-۴۸

قصاص(انتقام از قاتل گرفتن) در روز قیامت و (اَلحاقّـه): حق اسـت، زیـرا در آن پادش و کیفر اعمال است. الحَقَّةُ و اَلحاقَّةُ، به یک معنی اسـت (یعنی قیامت) و اَلقارِعَةُ، و الغاشِـيَةُ، و الصّاخَّةُ، و التَّغابُـن، یک معنی دارد؛ زیان زدن اهل بهشت، اهل دوزخ را.

٦٥٣٣- از اَعمَش، از شـقیق روایت اسـت که گفت: از عبـدالله (بن مسـعود) رضی الله عنه شـنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «نخسـتین قضیه‌ای که (در قیامت) میان مردم بدان حکم می‌شود، خون‌ها است»

٦٣٥٤- از مالک، از سعید مقبُری، از ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از وی بر برادرش ستمی رفته اسـت، باید از وی بَحِلی (بخشایش) بخواهد،

حَسَنَاته ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَخِيهِ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ». [راجع: ٢٤٤٩].

زیرا در آنجا نه دیناری است و نه درهمی، پیش از آنکه از ثواب اعمال نیکش برای برادر (مظلوم) او گرفته شود و اگر او را اعمال نیک نباشد، از اعمال بد برادر (مظلوم) او گرفته شده و بر وی افکنده می‌شود»

٦٥٣٥- حَدَّثَنِي الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾ . قَالَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيِّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَخْلُصُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ ، فَيُحْبَسُونَ عَلَى قَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَيُقَصُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ مَظَالِمُ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا ، حَتَّى إِذَا هُذِّبُوا وَنُقُّوا أُذِنَ لَهُمْ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَأَحَدُهُمْ أَهْدَى بِمَنْزِلِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا» . [راجع: ٢٤٤٠].

٦٥٣٥- از صَلت بن محمد روایت است که یَزید بن زُرَیع (این آیه را) بر ما خواند:« و آنچه کینه [و شائبه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است، برکنیم» (الحجر: ٤٧)
سعید از قَتاده، از ابو متوکل ناجی، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمانان از آتش دوزخ نجات می‌یابند و بر پلی میان دوزخ و بهشت نگهداشته می‌شوند و از ستمکاریهایی که در دنیا میانشان از یکی بر دیگری رفته است، انتقام گرفته می‌شود تا آنکه پاک و پاکیزه می‌گردند. آنگاه برایشان اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست که هر یکی به منزل خود در بهشت نسبت به منزل خود که در دنیا داشت، راه یابنده‌تر است.»

٤٩- باب : مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ

باب-۴۹ کسی که در حسابش مناقشه شد، در عذاب شد

٦٥٣٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْأَسْوَدِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ» . قَالَتْ : قُلْتُ : أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ . قَالَ : «ذَلِكَ الْعَرْضُ» .

٦٥٣٦- از عثمان بن ابی اسود، از ابن ابی مُلَیکه از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که (در قیامت) در حسابش مناقشه شد [مو به مو اعمال او مورد محاسبه قرار گرفت] در عذاب

حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الأَسْوَدِ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ : مِثْلَهُ .

وَتَابَعَهُ ابْنُ جُرَيْجٍ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمٍ ، وَأَيُّوبُ ، وَصَالِحُ بْنُ رُسْتُمٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع :١٠٣ . أخرجه مسلم : ٢٨٧٦] .

٦٥٣٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي صَغِيرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

٦٥٣٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي صَغِيرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا هَلَكَ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴾ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُنَاقَشُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا عُذِّبَ » . [راجع :١٠٣ ، أخرجه مسلم : ٢٨٧٦] .

٦٥٣٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ (ح) .

شد. عایشه رضی الله عنها می گوید: آیا خدای تعالی نمی‌گوید: «بزودی‌اش حسابی بس آسان کنند» (انشقاق: ۸)

آن حضرت فرمود: «این عرضه کردن حساب است»

از عَمروبن علی، از یحیی، از عثمان بن اسود روایت است که گفت: از ابن ابی مُلَیکه شنیدم که گفت: از عایشه رضی الله عنها شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث شنیده‌ام.

راوی را متابعت کرده است: ابن جُرَیح و محمد بن سُلَیم و اَیّوب و صالح بن رستم، از ابن ابی مُلَیکه، از عایشه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۶۵۳۷- از عبدالله بن ابی مُلَیکه، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« هیچ کس نیست که در روز قیامت با وی حساب شود، مگر اینکه هلاک می‌شود».

گفتیم: یا رسول الله، آیا خدای تعالی نمی گوید:« اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود، بزودی‌اش حسابی بس آسان کنند»

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« همانا این عرضه کردن حساب است و هیچیک نیست که در حسابش مناقشه شود، مگر آنکه عذاب شود».

۶۵۳۸- از هِشام، از قتاده روایت است. و از سعید، از قَتاده از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «يُجَاءُ بِالْكَافِرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُقَالُ لَهُ: أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ لَكَ مِلْءُ الأَرْضِ ذَهَبًا، أَكُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لَهُ: قَدْ كُنْتَ سُئِلْتَ مَا هُوَ أَيْسَرُ مِنْ ذَلِكَ». [راجع: ۳۳۳۴، اخرجه مسلم: ۲۸۰۵].

می‌فرمود: «کافر در روز قیامت آورده می‌شود و به او گفته می‌شود: اگر (در دنیا) تو را زمین پر از طلا می‌بود، آیا از آن فدیه می‌دادی؟ می‌گوید: آری. به وی گفته می‌شود: از تو چیزی خواسته شده بود که ازاین آسان تر بود (پرستش خدای تعالی، که تو نکردی) »

۶۵۳۹- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي خَيْثَمَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ وَسَيُكَلِّمُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ، ثُمَّ يَنْظُرُ فَلاَ يَرَى شَيْئًا قُدَّامَهُ، ثُمَّ يَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَتَسْتَقْبِلُهُ النَّارُ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِيَ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». [راجع: ۱۴۱۳، اخرجه مسلم: ۱۰۱۶].

۶۵۳۹- از اَعمش، از خَیثَمَه، از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « هیچیک از شما نخواهد بود که خداوند در روز قیامت با وی سخن نگوید در حالی که میان خداوند و میان او ترجمانی نیست، سپس وی می‌نگرد و چیزی را پیش روی خودنمی‌بیند. سپس پیش روی خود می‌نگرد، آتش دوزخ پیشاپیش وی می‌آید. پس کسی از شما که بتواند خود را از آتش دوزخ نگهدارد، (باید صدقه بدهد) هر چند با نیمی از خرما باشد.»

۶۵۴۰- قَالَ الأَعْمَشُ: حَدَّثَنِي عَمْرٌو، عَنْ خَيْثَمَةَ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اتَّقُوا النَّارَ». ثُمَّ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ، ثُمَّ قَالَ: «اتَّقُوا النَّارَ». ثُمَّ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ ثَلاَثًا، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، ثُمَّ قَالَ: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». [راجع: ۱۴۱۳، اخرجه مسلم: ۱۰۱۶]

۶۵۴۰- اَعمش گفته است: از عَمرو، از خیثَمه روایت است که عَدِی بن حاتِم گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «از آتش دوری جویید» سپس روی گردانید (گویی به آتش می‌نگرد) سپس گفت: «از آتش دوری جویید «سپس روی گردانید برای سه بار، تا آنکه ما گمان کردیم که آن حضرت به آتش می‌نگرد. سپس فرمود: «از آتش دوری جویید، هر چند با (صدقه‌ای) نیمی از خرما باشد، پس اگر کسی آن را نیابد، سخنی نیک بگوید (تا از سائل دلجویی کند)»

٥٠- باب: يَدْخُلُ الْجَنَّةَ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ

٦٥٤١- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنِي أُسَيْدُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ حُصَيْنٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ فَقَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ، فَأَجِدُ النَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ الْأُمَّةُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ النَّفَرُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ الْعَشَرَةُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ الْخَمْسَةُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ وَحْدَهُ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ، هَؤُلَاءِ أُمَّتِي؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْأُفُقِ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ، وَهَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قُدَّامَهُمْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتَوُونَ، وَلَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَامَ إِلَيْهِ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ قَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ».

[راجع: ٣٤١٠، أخرجه مسلم: ٢٢٠]

باب-٥٠ هفتاد هزار کس بدون حسابدهی، وارد بهشت می‌شوند

٦٥٤١- از هُشَیم از حُصَین روایت است که گفت: نزد سعید بن جُبَیر بودیم که گفت: ابن عباس به من گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «امتها بر من نموده شد، پیامبری را دیدم که امتش با وی می‌گذرد، و پیامبری را دیدم که با وی چند نفری می‌گذرد و پیامبری را دیدم که با وی ده نفر می‌گذرد و پیامبری را دیدم که با وی پنج نفر می‌گذرد و پیامبری را دیدم که تنها می‌گذرد. سپس نگریستم، سیاهی گروه بزرگی از مردم نمودار شد. گفتم: ای جبرئیل. آیا اینها امت من می‌باشند؟ گفت: نِی. ولی به سوی افق نظر کن. من نگریستم سیاهی زیادی از مردم را دیدم. جبرئیل گفت: اینها امت تواند و هفتاد هزار نفر پیشاپیش ایشان را نه حسابی است و نه عذابی. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا ایشان (به رسم دوران جاهلیت) برای درمان خویش، خود را داغ نمی‌کردند و افسون نمی‌کردند و پرندگان را به شَگون بد نمی‌گرفتند و بر پروردگار خویش توکل می‌کردند» عُکّاشَة بن مِحصَن نزد آن حضرت بپا خاست و گفت: از خداوند بخواه که مرا از جملهٔ ایشان بگرداند. آن حضرت گفت: «بارالها او را از جملهٔ ایشان بگردان» سپس مرد دیگری نزد آن حضرت بپا خواست و گفت: از خداوند بخواه که مرا از جملهٔ ایشان بگرداند. آن حضرت فرمود: « عُکّاشَة در این امر بر تو پیشی گرفت»

٦٥٤٢- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي زُمْرَةٌ هُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا، تُضِيءُ وُجُوهُهُمْ إِضَاءَةَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ الأَسَدِيُّ يَرْفَعُ نَمِرَةً عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ: «سَبَقَكَ عُكَّاشَةُ». [راجع: ٥٨١١، أخرجه مسلم: ٢١٦]

٦٥٤٢- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: گروهی از امت من به بهشت وارد می‌شوند که هفتاد هزار نفرند، و رخسارشان چنان می‌درخشد که ماه شب چهاردهم می‌درخشد».

ابوهریره گفت: عُکّاشه بن مِحْصن اسدی برخاست و عبای پشمی خط دار خود را بلند کرد و گفت: یا رسول الله، از خداوند بخواه که مرا در زمرهٔ ایشان بگرداند. آن حضرت فرمود: «بارالها، او را در زمرهٔ ایشان بگردان» سپس مردی از انصار گفت: یا رسول الله، از خداوند بخواه که مرا از زمرهٔ ایشان بگرداند. آن حضرت فرمود: «عُکّاشه بر تو پیشی گرفت»

٦٥٤٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ - شَكَّ فِي أَحَدِهِمَا - مُتَمَاسِكِينَ، آخِذٌ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ، حَتَّى يَدْخُلَ أَوَّلُهُمْ وَآخِرُهُمُ الْجَنَّةَ، وَوُجُوهُهُمْ عَلَى ضَوْءِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». [راجع: ٣٢٤٧، أخرجه مسلم: ٢١٩].

٦٥٤٣- از ابوغَسّان، از ابوحازِم روایت است که سهل بن سعد گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفتاد هزار نفر یا هفتصد هزار نفر از امت من به بهشت وارد می‌شوند- راوی در شمار ایشان شک کرده است- در حالی که یکدیگر را (در یک صف) به‌گونه‌ای گرفته‌اند که نفر اول و آخرشان (همزمان) به بهشت وارد می‌شوند، در حالی که رخسارشان چون ماه شب پهاردهم می‌درخشد.»

٦٥٤٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُومُ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ: يَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا مَوْتَ، خُلُودٌ». [انظر: ٦٥٤٨، أخرجه مسلم: ٢٨٥٠].

٦٥٤٤- از صالح، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ وارد می‌شوند، سپس ندا دهنده‌ای در میان ایشان می‌ایستد و می‌گوید: ای اهل دوزخ مرگی نیست و ای اهل بهشت مرگی نیست، جاودانگی است»

٦٥٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يُقَالُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ : يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ لا مَوْتَ ، وَلأَهْلِ النَّارِ : يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ لا مَوْتَ» .

٦٥٤٥- از ابوزناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به اهل بهشت گفته می‌شود: ای اهل بهشت، جاودانگی است، مرگی نیست. او به اهل دوزخ گفته می‌شود: ای اهل دوزخ. جاودانگی است، مرگی نیست»

٥١- بَابُ : صِفَةِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ

باب-٥١ صفت بهشت و دوزخ

وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ زِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ» . [راجع : ٦٥٢٠]

﴿عَدْنٍ﴾ [التوبة: ٧٢] خُلْدٌ ، عَدَنْتُ بِأَرْضٍ : أَقَمْتُ ، وَمِنْهُ الْمَعْدِنُ . ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ﴾ [القمر: ٥٥] : فِي مَنْبِتِ صِدْقٍ .

و ابوسعید گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اهل بهشت نخستین غذایی که می‌خورند زیادتی جگرماهی است.» «عَدنٌ» [التوبه: ٢٧] یعنی: جاوید-عَدَنتُ بارض- یعنی: ماندگار شدم. و کلمهٔ : - مَعدِنٌ- نیز از همین لفظ گرفته شده است. «فی مَقعَدِ صِدقٍ» (القمر: ٥٥) یعنی: در رستنگاه راست.

٦٥٤٦- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ ، عَنْ عِمْرَانَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ» . [راجع : ٣٢٤١ ، أخرجه مسلم: ٢٧٣٨] .

٦٥٤٦- از عَوف، از ابو رَجاء، از عِمران روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (از حال بهشت آگاه شدم) پس بیشتر اهل آن را دیدم که فقیران‌اند، از حال دوزخ آگاه شدم. پس بیشتر اهل آن را دیدم که زنان‌اند»

٦٥٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينَ ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ . وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ» . [راجع : ٥١٩٦ ، أخرجه مسلم: ٢٧٣٦] .

٦٥٤٧- از سُلَیمان تَیمِی، از ابو عثمان، از اُسامه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر دروازهٔ بهشت ایستادم [و دیدم] بیشتر کسانی که به آن وارد شده‌اند، مساکین بودند در حالی که ثروتمندان بازداشت‌شدگان (برای حساب) بودند، بجز دوزخیان که مأمور شده بودند به دوزخ درآیند. و بر دروازهٔ دوزخ ایستادم و دیدم که بیشتر کسانی که به آن وارد

شده‌اند، زنان‌اند».

٦٥٤٨- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰهِ: أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». [راجع: ٦٥٤٤، أخرجه مسلم: ٢٨٥٠].

٦٥٤٨- از عمر بن محمد بن زید، از پدرش روایت است که ابن عمر به وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ آورده می‌شود تا آنکه میان بهشت و دوزخ قرار می‌گیرد، سپس آن را می‌کشند، سپس ندا کننده‌ای ندا می‌دهد: ای اهل بهشت! (دیگر) مرگی نیست و ای اهل دوزخ (دیگر) مرگی نیست، پس از آن بر شادمانی اهل بهشت، شادمانیی افزوده می‌شود و بر اندوه اهل دوزخ، اندوهی افزوده می‌شود.

٦٥٤٩- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰهِ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ؟ فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي، فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». [انظر: ٧٥١٨، أخرجه مسلم: ٢٨٢٩].

٦٥٤٩- از مالک بن اَنس، از زید بن اسلم از عطاء بن یسار روایت است که ابوسعید خُدری گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدای تبارک و تعالی به اهل بهشت می‌گوید: ای اهل بهشت؟ آنها می‌گویند: لَبَّیک، ای پروردگار ما در خدمت حاضریم. خداوند می‌گوید: آیا (از درآمدن به بهشت) راضی شدید؟ می‌گویند: چگونه راضی نباشیم، همانا ما را چیزی ارزانی داشتی که به هیچیک از آفریدگان خود ارزانی نکردی. خداوند می‌گوید: من از این بیشتر به شما می‌دهم. آنها می‌گویند: پروردگارا، و کدام چیز از این بیشتر است؟ خداوند می‌گوید: من خشنودی خود را بر شما ارزانی می‌کنم و پس از این هرگز بر شما خشمگین نخواهم بود»

٦٥٥٠- حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: أُصِيبَ حَارِثَةُ يَوْمَ بَدْرٍ وَهُوَ غُلَامٌ، فَجَاءَتْ أُمُّهُ

٦٥٥٠- از ابواسحاق، از حُمَید روایت است که گفت: از انس شنیدم که می‌گفت: حارثه که پسری نابالغ بود در جنگ بَدر به شهادت

إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ عَرَفْتَ مَنْزِلَةَ حَارِثَةَ مِنِّي ، فَإِنْ يَكُ فِي الْجَنَّةِ أَصْبِرْ وَأَحْتَسِبْ ، وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى تَرَى مَا أَصْنَعُ ؟ فَقَالَ : «وَيْحَكِ ، أَوَهَبِلْتِ ، أَوَجَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ ؟ إِنَّهَا جِنَانٌ كَثِيرَةٌ ، وَإِنَّهُ لَفِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ» . [راجع : ۲۸۰۹]

رسـید. مادرش نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای رسول الله، همانا، مرتبه و مقام حارثـه را بـا من می‌دانی، اگر وی در بهشـت باشـد، شـکیبایی ورزم و به امید ثواب باشم و اگر در جایی دیگر باشـد، خود می‌بینی که چه حالتی دارم، آن حضـرت فرمود: «وای بر تو ، آیا عقل از سـرت رفته؟ آیا بهشت یکی است؟ همانا بهشت‌ها زیاد است، و همانا او در بهشت فردوس است(که برترین بهشت است) »

۶۵۵۱- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ : أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا الْفُضَيْلُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَا بَيْنَ مَنْكِبَيِ الْكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ لِلرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ» . [أخرجه مسلم : ۲۸۵۲] .

۶۵۵۱- از فُضَیـل، از ابوحـازم، از ابوهریـره روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «میان دو شانهٔ کافر، فاصلهٔ سه روزه راه سوارکار سریع السیر است»

۶۵۵۲- وَقَالَ إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ سَلَمَةَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً ، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لا يَقْطَعُهَا» . [أخرجه مسلم:۲۸۲۷] .

۶۵۵۲- از وُهَیـب، از ابـو حازم، از سـهل بن سـعد روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا در بهشت درختی است که سـوارکار در زیر سـایه‌اش صد سال می‌رود و آن را نپیماید»

۶۵۵۳- قَالَ أَبُو حَازِمٍ : فَحَدَّثْتُ بِهِ النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عَيَّاشٍ فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً ، يَسِيرُ الرَّاكِبُ الْجَوَادَ الْمُضَمَّرَ السَّرِيعَ مِائَةَ عَامٍ مَا يَقْطَعُهَا» . [أخرجه مسلم : ۲۸۲۸] .

۶۵۵۳- از عَیّاش، از ابوسـعید روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «همانا در بهشت درختی اسـت که سوارکار اسپ تندرو صد سـال (در سایهٔ آن) شـتابان می‌رود، آن را نپیماید».

۶۵۵۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا ، أَوْ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ - لا يَدْرِي أَبُو حَازِمٍ أَيُّهُمَا قَالَ - مُتَمَاسِكُونَ ، آخِذٌ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، لا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ ،

۶۵۵۴- از ابو حازم روایت اسـت که سهل بن سـعد گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از امت من هفتـاد هزار نفر یا هفتصد هـزار نفر به بهشـت وارد می‌شـود- نمی‌دانم اَبوحازِم کدام عدد را گفته است) که هر یک از

وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» . [راجع : ۳۲۴۷ ، اخرجه مسلم: ۲۱۹] .

ایشان دست دیگری را در دست گرفته‌اند نفر اول ان وارد نمی‌شود تا نفر آخر آن وارد شود (همزمان در یک صف وارد بهشت می‌شوند) و رخسارشان بسان ماه شب چهاردهم است»

۶۵۵۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ الْغُرَفَ فِي الْجَنَّةِ ، كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ فِي السَّمَاءِ» . [اخرجه مسلم : ۲۸۳۰] .

۶۵۵۵- از عبدالعزیز، از پدرش، از سهل روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا اهل بهشت غرفه‌ها (منازل، خوابگاه‌ها) را در بهشت می‌بینند، چنانکه شما ستاره‌ها را در آسمان می‌بینید»

۶۵۵۶- قَالَ أَبِي : فَحَدَّثْتُ بِهِ النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عَيَّاشٍ فَقَالَ : أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ يُحَدِّثُ وَيَزِيدُ فِيهِ : «كَمَا تَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الْغَارِبَ فِي الْأُفُقِ : الشَّرْقِيَّ وَالْغَرْبِيَّ» . [راجع : ۳۲۵۶ ، اخرجه مسلم : ۲۸۳۱ مطولاً] .

۶۵۵۶- عبدالعزیز گفت: پدرم (ابو حازِم) گفت: این را به نُعمان بن ابی عَیّاش گفتم، وی گفت: گواهی می‌دهم که از ابوسعید شنیدم که این را می‌گفت و در آن می‌افزود (که آن حضرت فرمود: شما چنان می‌بینید) «چنانکه ستارهٔ درخشان را در افق شرق و غرب می‌بینید.»

۶۵۵۷- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَقُولُ اللهُ تَعَالَى لِأَهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ أَكُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، فَيَقُولُ : أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا ، وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ : أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا ، فَأَبَيْتَ إِلَّا أَنْ تُشْرِكَ بِي» . [راجع : ۳۳۳۴ ، اخرجه مسلم : ۲۸۰۵] .

۶۵۵۷- از شُعبه، از ابو عِمران روایت است که گفت: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای تعالی در روز قیامت به کسی از اهل دوزخ که کمترین عذاب به وی رسیده می‌گوید:- اگر در روی زمین (ثروت) چیزی می‌داشتی، آیا (برای نجات خویش) از آن فدیه می‌کردی؟ وی می‌گوید: آری. خدا می‌گوید: من چیزی کمتر از آن از تو خواستم، در حالی که تو در پشت آدم بودی، اینکه: به من چیزی شریک نیاوری، و تو آن را نپذیرفتی، مگر آنکه به من شرک آوری».

۶۵۵۸- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ بِالشَّفَاعَةِ كَأَنَّهُمُ الثَّعَارِيرُ»

۶۵۵۸- از حَمّاد، از عَمرو روایت است که جابر رضی الله عنه گفت پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « به اثر شفاعت من کسانی از دوزخ

قُلْتُ : مَا الثَّعَارِيرُ؟ قَالَ : الضَّغَابِيسُ ، وَكَانَ قَدْ سَقَطَ فَمُهُ .

فَقُلْتُ لِعَمْرِو بْنِ دِينَارٍ : أَبَا مُحَمَّدٍ ، سَمِعْتَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يَخْرُجُ بِالشَّفَاعَةِ مِنَ النَّارِ» . قَالَ : نَعَمْ . [أخرجه مسلم : ۱۹۱].

بیرون آورده می‌شوند که همچون ثَعاریراند»
حَمّاد می‌گوید: به عمرو گفتم: ثعاریر، چیست؟ گفت: الضَّغَابِیس یعنی خیارها (بادرنگها) و همانا دندانهای عَمرو (از فرط پیری) افتاده بود (و حروف را درست ادا کرده نمی‌توانست)
حَمّاد می‌گوید: سپس به عَمروبن دینار گفتم: ای ابومحمد، تو شنیدی که جابر بن عبدالله می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «به اثر شفاعت من از آتش بیرون آورده می‌شوند» گفت: آری.

۶۵۵۹- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ، فَيُسَمِّيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ : الْجَهَنَّمِيِّينَ» . [انظر : ۷۴۵۰].

۶۵۵۹- از هَمّام، از قَتاده، از انس بن مالک روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گروهی از مردم پس از آنکه ایشان را (اندکی) سوختگی رسیده است از آتش (دوزخ) بیرون آورده می‌شوند و به بهشت درآورده می‌شوند، که بهشتیان ایشان را دوزخیان می‌نامند»

۶۵۶۰- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ ، يَقُولُ اللَّهُ : مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ : حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ ، فَيَخْرُجُونَ قَدِ امْتُحِشُوا وَعَادُوا حُمَمًا ، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرِ الْحَيَاةِ ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ ، أَوْ قَالَ : حَمِيَّةِ السَّيْلِ - وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ - أَلَمْ تَرَوْا أَنَّهَا تَنْبُتُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً» . [راجع: ۲۲ ، أخرجه مسلم: ۱۸۴ وأخرجه مسلم : ۱۸۳، مطولاً].

۶۵۶۰- از عَمرو بن یحیی، از پدرش روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآورده شوند، خداوند می‌گوید: کسی که در دل وی به اندازهٔ دانهٔ خردل از ایمان باشد او را (از دوزخ) بیرون آورید و بیرون آورده می‌شوند، در حالی که چون ذغال، سوخته و سیاه شده‌اند، سپس در جوی حیات افکنده می‌شوند و می‌رویند چنانکه دانه در کنارهٔ جوی (زود) می‌روید- و پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آیا نمی‌بینید که تخم گیاه، در حالی که زردگون و پیچان است، می‌روید.»

٦٥٦١- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ ، تُوضَعُ فِي أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَةٌ ، يَغْلِي مِنْهَا دِمَاغُهُ» . [انظر : ٦٥٦٢ ، اخرجه مسلم : ٢١٣]

٦٥٦١- از شُعبه، از ابواسحاق روایت است که نعمان گفته: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «آسان‌ترین عذاب دوزخیان درز روز قیامت، عذاب مردی است که در کف پاهایش پاره‌ای از آتش نهاده می‌شود که از اثر آن دماغش می‌جوشد».

٦٥٦٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ ، عَلَى أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ وَالْقُمْقُمُ» . [راجع : ٦٥٦١ ، اخرجه مسلم : ٢١٣]

٦٥٦٢- از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که نعمان بن بشیر گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «آسان‌ترین عذاب دوزخیان در روز قیامت، عذاب مردی است که در کف پاهایش دو آتشپاره نهاده می‌شود که در اثر آن دماغش به جوش می‌آید، همچون دیگ یا ظرف مسی که (در آن آب) می‌جوشد.»

٦٥٦٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ النَّارَ فَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ فَتَعَوَّذَ مِنْهَا ، ثُمَّ ذَكَرَ النَّارَ فَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ فَتَعَوَّذَ مِنْهَا ، ثُمَّ قال : «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ» . [راجع : ١٤١٣ ، اخرجه مسلم: ١٠١٦]

٦٥٦٣- از عَمرو، از خَیثَمه روایت است که عَدی بن حاتِم گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم از اتش (دوزخ) یاد کرد، و روی گردانید و از آن پناه جست، سپس فرمود: «از آتش دوری جویید، هر چند با (صدقهٔ) نیمی از خرما باشد، پس اگر کسی آن را نیابد، با سخنی خوش (سائل را) خشنود کند»

٦٥٦٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ أَبُو طَالِبٍ ، فَقَالَ : «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ ، يَغْلِي مِنْهُ أُمُّ دِمَاغِهِ» . [راجع : ٣٨٨٥ ، اخرجه مسلم : ٢١٠]

٦٥٦٤- از یزید، از عبدالله بن خَباب، از ابو سعید خُدری رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده آنگاه که نزد وی از عموی او ابوطالب یاد شد، آن حضرت فرمود: «شاید شفاعتم در روز قیامت به حال وی مفید افتد که او را در ته ماندهٔ آتش قرار دهد که تا شتالنگ (فوزک) برسد که از آن پوست دماغش بجوش می‌آید»

٦٥٦٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَجْمَعُ اللَّهُ

٦٥٦٥- از ابوعوانه، از قتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله

النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا عَلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا ، فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ : أَنْتَ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ ، وَأَمَرَ الْمَلائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ ، فَاشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّنَا ، فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، وَيَقُولُ : ائْتُوا نُوحًا ، أَوَّلَ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ ، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، ائْتُوا إِبْرَاهِيمَ الَّذِي اتَّخَذَهُ اللَّهُ خَلِيلاً ، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، ائْتُوا مُوسَى الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ ، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، فَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، ائْتُوا عِيسَى فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، ائْتُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، فَقَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ ، فَيَأْتُونِي ، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ يُقَالُ لِي : ارْفَعْ رَأْسَكَ : سَلْ تُعْطَهْ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي ، فَأَحْمَدُ رَبِّي بِتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِي ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا ، ثُمَّ أُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ ، وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ ، ثُمَّ أَعُودُ فَأَقَعُ سَاجِدًا مِثْلَهُ فِي الثَّالِثَةِ ، أَوِ الرَّابِعَةِ ، حَتَّى مَا بَقِيَ فِي النَّارِ إِلا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ» . وَكَانَ قَتَادَةُ يَقُولُ عِنْدَ هَذَا : أَيْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ . [راجع: ٤٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٣] .

علیه و سلم فرمود: «خداوند در روز قیامت مردم را جمع می‌کند. مردم می‌گویند: کاش نزد پروردگار خویش شفیعی بیاوریم تا آنکه (از رنج) این جایگاه خود راحت شویم. نزد آدم می‌آیند و می‌گویند: تو همانی هستی که خداوند تو را به دست (قدرت) خود آفریده و از روح خود در تو دمیده است و فرشتگان را امر کرد و آنها به تو سجده کردند، پس نزد پروردگارمان، از ما شفاعت کن. آدم می‌گوید: من شفاعت‌کنندهٔ شما نیستم و از خطای خود (که از آن درخت خورده) یاد می‌کند و می‌گوید: نزد نوح بروید، نخستین رسولی که خدا او را فرستاده است. مردم نزد نوح می‌روند، نوح می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم، و از خطای خود (که از اثر دعای وی اهل زمین غرق شدند) یاد می‌کند. و می‌گوید نزد ابراهیم بروید که خداوند او را به دوستی ویژه‌اش گرفته است. نزد ابراهیم می‌روند. وی می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم و از خطای خود یاد می‌کند و می‌گوید: نزد موسی بروید، کسی که خداوند (بدون واسطه) با وی سخن گفته است. نزد موسی می‌روند. وی می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم و از خطای خود (که قتل نفس بود) یاد می‌کند و می‌گوید نزد عیسی بروید، نزد عیسی می‌روند. وی می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم. نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید که خداوند گناهان پیشین و پسین او را بخشیده است. پس نزد من می‌آیند و من از پروردگار خود اجازه می‌خواهم و چون او را می‌بینم به

سجده می‌افتم و تا آنگاه که خدا بخواهد مرا بدان حالت می‌گذارد. سپس به من می‌گوید: سر خود را بلند کن، بخواه که داده می‌شوی و بگوی که سخنت شنیده می‌شود، و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود. من سرم را بلند می‌کنم و پروردگار خود را می‌ستایم، بدان‌گونه که خود شیوهٔ ستودن را به من می‌آموزد. سپس شفاعت می‌کنم و برای شفاعت برایم مرزی معین می‌شود، سپس آنها را از دوزخ بیرون آورده، در بهشت در می‌آورم، سپس باز می‌گردم و همان گونه به سجده می‌افتم برای بار سوم یا چهارم تا آنکه کسی در دوزخ نمی‌ماند، مگر کسانی را که قرآن در آنجا نگهداشته است.»

قتاده با شنیدن این سخن می‌گفت: همان کسانی که ماندگاری بر ایشان واجب گشته است.

٦٥٦٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ذَكْوَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ، يُسَمَّوْنَ الْجَهَنَّمِيِّينَ».

٦٥٦٦- از ابورجاء، از عِمران بن حُصَین رضی الله عنهما روایت است که پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمود: «گروهی به شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم از دوزخ بیرون آورده می‌شوند و وارد جنت می‌گردند که آنها را دوزخیان می‌نامند»

٦٥٦٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أُمَّ حَارِثَةَ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ هَلَكَ حَارِثَةُ يَوْمَ بَدْرٍ ، أَصَابَهُ غَرْبُ سَهْمٍ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ عَلِمْتَ مَوْقِعَ حَارِثَةَ مِنْ قَلْبِي ، فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ لَمْ أَبْكِ عَلَيْهِ ، وَإِلَّا سَوْفَ تَرَى مَا أَصْنَعُ ؟ فَقَالَ لَهَا : «هَبِلْتِ ، أَجَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ ؟ إِنَّهَا جِنَانٌ كَثِيرَةٌ ، وَإِنَّهُ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى». [راجع: ٢٨٠٩]

٦٥٦٧- از اسماعیل بن جعفر، از حُمَید روایت است که انس گفت: در حالی که اُمّ حارثَه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد، و در حالی که (پسرش) حارثه در روز جنگ بَدر کشته شده بود، که او را تیری رسیده بود که تیراندازش معلوم نبود. وی گفت: یا رسول الله، همانا تو جایگاه حارثه را در دل من می‌دانی (که تا چه اندازه دوستش داشتم) پس اگر وی در بهشت باشد، بر وی نگریم، ورنه خود می‌بینی که چها

می‌کنم. آن حضرت به وی گفت: آیا عقل از سرت رفته، مگر آنجا تنها یک بهشت است؟ همانا بهشتهای زیادی است و او در فردوس الاعلی (برترین بهشت) است.»

٦٥٦٨- وَقال: «غَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰه أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَقَابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ، أَوْ مَوْضِعُ قَدَمٍ مِنَ الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى الأَرْضِ لأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَمَلأَتْ مَا بَيْنَهُمَا رِيحًا، وَلَنَصِيفُهَا - يَعْنِي الْخِمَارَ - خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [راجع: ۲۷۹۲، اخرجه مسلم: ۱۸۸۰، اوله].

٦٥٦٨- آن حضرت فرمود: «یک سر صبح رفتن یا یک سر شام رفتن در راه خدا، از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر است، و جایی به اندازه کمان هر یک از شما یا جای گامی در بهشت، از دنیا و هر چه در آن است بهتر است. و اگر زنی از زنان بهشت به سوی زمین بنگرد، میان بهشت و زمین روشن گردد، و میان آن دو را بوی خوش پر نماید و روسری وی از دنیا و هرچه در آن است بهتر است.»

٦٥٦٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً».

٦٥٦٩-از ابو زِناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی به بهشت وارد نمی‌شود مگر آنکه جایگاهش در دوزخ در صورتی که کار بد می‌کرد (ایمان نمی‌آورد) به وی نشان داده می‌شود تا بیشتر شکرگزاری کند. و هیچ یکی به دوزخ در نمی‌آید مگر آنکه جایگاهش در بهشت، در صورتی که کار نیک می‌کرد، نشان داده می‌شود تا مایهٔ حسرت وی گردد»

٦٥٧٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَقَالَ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ، يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَنْ لا يَسْأَلَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلُ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللّٰهُ، خَالِصًا مِنْ قِبَلِ نَفْسِهِ». [راجع: ۹۹].

٦٥٧٠- از عَمرو، از سعید بن ابی سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: گفتم: یا رسول الله، سعادتمندترین مردم به شفاعت تو در روز قیامت کدام کس است؟ آن حضرت فرمود: «همانا چنین می‌پنداشتم ای ابوهریره، که هیچ کس پیش از تو این مسأله را از من نخواهد پرسید؛ به دلیل اشتیاق بسیاری که به حدیث داری. سعادتمندترین مردم به

شفاعت من در روز قیامت کسی است که از تهِ دل گفته است: لا اِله الا الله»

٦٥٧١- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ آخِرَ أَهْلِ النَّارِ خُرُوجًا مِنْهَا، وَآخِرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً، رَجُلٌ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ حَبْوًا، فَيَقُولُ اللَّهُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأْتِيهَا، فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلأَى، فَيَرْجِعُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأَى، فَيَقُولُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأْتِيهَا فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلأَى، فَيَرْجِعُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأَى، فَيَقُولُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَإِنَّ لَكَ مِثْلَ الدُّنْيَا وَعَشَرَةَ أَمْثَالِهَا، أَوْ: إِنَّ لَكَ مِثْلَ عَشَرَةِ أَمْثَالِ الدُّنْيَا، فَيَقُولُ: تَسْخَرُ مِنِّي، أَوْ: تَضْحَكُ مِنِّي وَأَنْتَ الْمَلِكُ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، وَكَانَ يَقُولُ: ذَاكَ أَدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً. [انظر: ٧٥١١، أخرجه مسلم: ١٨٦].

٦٥٧١- از ابراهیم، از عُبَیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من به حال آخرین دوزخی که از آنجا بیرون می‌آید و آخرین بهشتی که در آن وارد می‌شود. داناترم. مردی از دوزخ خزیده بیرون می‌آید، خدا به او می‌گوید: برو و به بهشت درآی. وی به بهشت می‌درآید، و بر این خیال بوده که بهشت پر (از مردم) است. وی باز می‌گردد و می‌گوید: پروردگارا، بهشت را پر یافتم. خدا می‌گوید: برو به بهشت درآی، همانا مانند جهان و ده چند آن از آنِ تواست-یا خداوند می‌گوید- مانند ده چند جهان از انِ تو است. آن مرد می‌گوید: مرا مسخره می‌کنی - یا- بر من می‌خندی در حالی که تو پادشاهی»
(عبدالله می‌گوید) به تحقیق رسول الله صلی الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که (با گفتن آن) به اندازه‌ای خندید که چهار دندان آسیاب وی ظاهر شد.. و می‌فرمود که: این فرودترین درجهٔ جایگاه بهشتیان است:

٦٥٧٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ نَفَعْتَ أَبَا طَالِبٍ بِشَيْءٍ. [راجع: ٣٨٨٣، أخرجه مسلم: ٢٠٩، مطولاً]

٦٥٧٢- از عبدالملک، از عبدالله بن حارث بن نُوفل روایت است که عَبّاس رضی الله عنه گفت: وی به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آیا با چیزی به ابوطالب فایده‌ای رسانده‌ای؟

٥٢- باب: الصِّرَاطُ جِسْرُ جَهَنَّمَ

باب-٥٢ صِراط،پُل جهنم است

٦٥٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ

٦٥٧٣- از شُعیب، از زُهری، از سعید و عَطاء

الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ وَعَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُمَا : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ أُنَاسٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَقَالَ : «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ». قَالُوا : لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ» . قَالُوا : لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ ، يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ ، فَيَقُولُ : مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْهُ ، فَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الشَّمْسَ ، وَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْقَمَرَ ، وَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الطَّوَاغِيتَ .

وَتَبْقَى هَذِهِ الْأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا ، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي غَيْرِ الصُّورَةِ الَّتِي يَعْرِفُونَ ، فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ ، هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا ، فَإِذَا أَتَانَا رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ .

فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي الصُّورَةِ الَّتِي يَعْرِفُونَ ، فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : أَنْتَ رَبُّنَا فَيَتْبَعُونَهُ ، وَيُضْرَبُ جِسْرُ جَهَنَّمَ .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُجِيزُ ، وَدُعَاءُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ : اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ .

وَبِهِ كَلَالِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ ، أَمَا رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ» . قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ ، غَيْرَ أَنَّهَا لَا يَعْلَمُ قَدْرَ عِظَمِهَا إِلَّا اللَّهُ ، فَتَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ ، مِنْهُمُ الْمُوبَقُ بِعَمَلِهِ وَمِنْهُمُ الْمُخَرْدَلُ ، ثُمَّ يَنْجُو .

حَتَّى إِذَا فَرَغَ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ عِبَادِهِ ، وَأَرَادَ أَنْ

بن یزید روایت است که آنها از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: و همچنـان از مَعمَر از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت است که ابوهریره گفت:

مـردم گفتند: یا رسـول الله، آیا مـا پروردگار خـود را در روز قیامت می‌بینیـم آن حضرت فرمود:«آیا در دیدن خورشـید کـه بر آن ابری نباشد، بر یکدیگر مزاحمت و فشار می‌آورید؟» گفتند: نی، یا رسـول الله ، فرمود: «آیا در دیدن ماه شـب چهاردهم که بر آن ابری نباشـد، بر یکدیگر مزاحمت و فشـار می‌آورید؟» گفتند: نِی یا رسول الله.

فرمـود: «همانـا شـما در روز قیامـت خدا را همچنین می‌بینید، خداوند مردم را گرد می‌آورد و می‌گوید: هر که هر چه را می‌پرسـتید در پی آن برود، پس کسی که خورشید را می‌پرستید، در پـی خورشـید می‌رود و کسـی کـه ماه را می‌پرسـتید، در پی ماه می‌رود و کسـی که بتها را می‌پرسـتید، در پی بتهـا می‌رود، و این امت در حالی کـه منافقان در میان آن اسـت، باقی می‌ماند و خدا به صورتی که او را به غیر از آن صورت می‌شناختند نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. آنها می‌گویند: از تو به خدا پناه می‌جوییم، و همین جای، جایگاه ماست تا آنکه خدای ما نزد ما بیایید، و چون پروردگار ما بیاید او را می‌شناسیم. سپس خداوند به صورتی می‌آید که آنها او را می‌شناسند و می‌گوید: منم پروردگار شما. می‌گویند: تویی پروردگار ما و از وی پیروی می‌کنند و پل دوزخ برپا می‌شود» رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: و من

يُخْرِجَ مِنَ النَّارِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ ، مِمَّنْ كَانَ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، أَمَرَ الْمَلائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوهُمْ ، فَيَعْرِفُونَهُمْ بِعَلامَةِ آثَارِ السُّجُودِ ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ مِنَ ابْنِ آدَمَ أَثَرَ السُّجُودِ ، فَيُخْرِجُونَهُمْ قَدِ امْتُحِشُوا ، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءٌ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ ، فَيَنْبُتُونَ نَبَاتَ الْحِبَّةِ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ .

وَيَبْقَى رَجُلٌ مِنْهُمْ مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ عَلَى النَّارِ ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ، قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا ، وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا ، فَاصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، فَلا يَزَالُ يَدْعُو اللَّهَ ، فَيَقُولُ : لَعَلَّكَ إِنْ أَعْطَيْتُكَ أَنْ تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ ، فَيَقُولُ : لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ ، فَيَصْرِفُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ .

ثُمَّ يَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ : يَا رَبِّ قَرِّبْنِي إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ ، فَيَقُولُ : أَلَيْسَ قَدْ زَعَمْتَ أَنْ لا تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ ، وَيْلَكَ ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ ، فَلا يَزَالُ يَدْعُو ، فَيَقُولُ : لَعَلِّي إِنْ أَعْطَيْتُكَ ذَلِكَ تَسْأَلُنِي غَيْرَهُ ، فَيَقُولُ : لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ ، فَيُعْطِي اللَّهَ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ أَنْ لا يَسْأَلَهُ غَيْرَهُ ، فَيُقَرِّبُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ ، فَإِذَا رَأَى مَا فِيهَا سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ .

ثُمَّ يَقُولُ : رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَوَلَيْسَ قَدْ زَعَمْتَ أَنْ لا تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ ، وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ لا تَجْعَلْنِي أَشْقَى خَلْقِكَ ، فَلا يَزَالُ يَدْعُو حَتَّى يَضْحَكَ ، فَإِذَا ضَحِكَ مِنْهُ أَذِنَ لَهُ بِالدُّخُولِ فِيهَا ، فَإِذَا دَخَلَ فِيهَا قِيلَ : تَمَنَّ مِنْ كَذَا ، فَيَتَمَنَّى ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ : تَمَنَّ مِنْ كَذَا ، فَيَتَمَنَّى ، حَتَّى تَنْقَطِعَ بِهِ الأَمَانِيُّ ، فَيَقُولُ لَهُ: هَذَا لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» .

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : وَذَلِكَ الرَّجُلُ آخِرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً . [راجع: ۸۰۶ ، وانظر في التوحيد ، باب ۷، أخرجه مسلم : ۱۸۲] .

نخستین کسی‌ام که از آن پل می‌گذرم و دعای رسـولان در آن روز این است: بارالها، سلامت بدار،سـلامت بدار. و بر فراز آن پل چنگکهایی اسـت بسـانِ خار سـعدان، آیا خار سعدان را ندیده‌اید؟» گفتند: دیده‌ایم یا رسول الله.

آن حضـرت فرمـود: «آن چنگکهـا مانند خار سـعدان اسـت، بجز آنکه اندازهٔ بزرگی آن را بجز خدا کسـی نمی‌داند. آن چنگکها، مردم را نظر به اعمالشان می‌ربایند، کسانی از ایشان نظر به اعمال خویش هلاک می‌گردند و کسـانی از ایشان پاره پاره می‌گردند (و به دوزخ می‌افتند) سـپس نجات می‌یابند. تا آنکـه خدا از داوری میـان بندگان خویـش فارغ می‌شـود و قصد می‌کنـد که از اتش بیرون آورده شـوند، آنانی را کـه می‌خواهد از آتش بیرون آورده شـوند، از میان آنانی که شـهادتِ لااله الاالله، می‌دهند. و فرشـتگان به آثار سجده ایشان را می‌شناسند و خداوند بر آتـش (دوزخ) حرام گردانیده که موضع اثر سجده از پسر آدم را بخورد(بسوزاند) پس آنها را بیرون می‌آورند در حالی که (چون ذغال) سوخته‌اند، سـپس بر ایشان آبی ریخته می‌شـود که آب حیات نامیده می‌شـود و آنها می‌رویند چنانکه دانه در آب باران می‌روید.

و از میان آنان مـردی باقی می‌ماند که روی او به سـوی آتش (دوزخ) اسـت، وی می‌گوید: پروردگارا، بوی آن مرا می‌رنجاند و شـعله‌اش مرا می‌سـوزاند، پس روی مرا از آتش (دوزخ بگردان، وپیوسـته از خـدا می‌خواهد. خداوند می‌فرماید: شاید اگر خواسته‌ات را برآورم، چیز دیگـری از من طلبـی! می‌گوید: نی و به عزّت

تو سوگند چیزی غیر از آن از تو نمی‌خواهم. خداوند نیز روی او را از آتش (دوزخ) می‌گرداند.
وی پس از آن می‌گوید: پروردگارا، مرا به دروازهٔ بهشت نزدیک گردان. خداوند می‌گوید: آیا تو نگفتی که غیر از این چیزی از من نمی‌خواهی، وای بر تو، ای پسر آدم، تا چه حد پیمان‌شکن هستی. وی پیوسته این را می‌خواهد. خدا می‌گوید: شاید، اگر این را به تو ارزانی کنم چیزی غیر از آن از من بخواهی. وی می‌گوید: نی، و به عزت تو سوگند که غیر از آن چیزی از تو نمی‌خواهم. و به خدا عهد و پیمان می‌کند که غیر از آن چیزی نخواهد. خداوند او را به دروازهٔ بهشت نزدیک می‌گرداند و چون آنچه را در بهشت است می‌بیند، خاموش می‌ماند تا آنگاه که خدا خواسته است که خاموش بماند.
سپس می‌گوید: پروردگارا، مرا به بهشت درآور. سپس خدا می‌گوید: آیا نگفته بودی که غیر از این چیزی از من نمی‌خواهی، وای بر تو ای پسر آدم، چقدر پیمان شکن هستی. وی می‌گوید: پروردگارا، مرا بدترین آفریدگان خود نگردان، و او پیوسته تقاضا می‌کند تا آنکه خدا می‌خندد، و چون بر وی می‌خندد به او اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود و آنگاه که به بهشت وارد می‌شود، گفته می‌شود: از این (نعمت) بخواه. و او می‌خواهد. سپس به او گفته می‌شود: از این بخواه و او می‌خواهد تا آنکه آرزوهایش پایان می‌یابد. سپس خدا به او می‌گوید: این برای تواست و مانند این (نعمتها) برای تو است.»

ابوهریره گفت: و این مرد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌گردد.

٦٥٧٤- قال عَطاءٌ: وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ جَالِسٌ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ لا يُغَيِّرُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ حَدِيثِهِ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ: «هَذَا لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «هَذَا لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ حَفِظْتُ: «مِثْلُهُ مَعَهُ». [راجع: ٢٢، أخرجه مسلم: ١٨٣، مطولاً].

٦٥٧٤- عطاء گفته است: و ابوسعید خُدری با ابوهریره که (روایت حدیث مذکور را می‌کرد) نشسته بود، وی در حدیث ابوهریره تغییری نیاورد تا آنکه به آخر حدیث رسید که: «این برای تو است و مانند آن [نیز] برای تو است». آنگاه ابوسعید گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «این برای تو است و ده چند این برای تو است» ابوهریره گفت: من چنین به یاد دارم. «مانند این برای تو است»

٥٣- باب: فِي الْحَوْضِ

باب-۵۳ دربارهٔ حوض

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ [التكوير: ١].

وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ» [راجع: ٤٣٣٠].

و فرمودهٔ خدای تعالی:«ما تو را [چشمهٔ] کوثر دادیم» (التکویر:۱)

و عبدالله بن زید گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «صبر کنید تا مرا بر سر حوض ملاقات کنید.»

٦٥٧٥- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ». [انظر: ٦٥٧٦، ٧٠٤٩، أخرجه مسلم: ٢٢٨٧، بزيادة].

٦٥٧٥- از سُلیمان، از شَقیق از عبدالله (بن مسعود) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من پیشروندهٔ شما بر حوض هستم»

٦٥٧٦- وحَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَلَيُرْفَعَنَّ مَعِي رِجَالٌ مِنْكُمْ ثُمَّ لَيُخْتَلَجُنَّ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي؟ فَيُقَالُ: إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ».

٦٥٧٦- از مُغیره، از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «من پیشروندهٔ شما بر سر حوض هستم و مردانی از شما در جلوی من آورده می‌شوند، سپس کشانیده شده از من دور می‌شوند، من می‌گویم:

تَابَعَهُ عَاصِمٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ .

وَقَالَ حُصَيْنٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٥٧٥ ، أخرجه مسلم : ٢٢٩٧] .

ای پروردگار من، آنها اصحاب منند؟ پس گفته می‌شود: «همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه پدید آورده‌اند»

متابعت کرده است مُغیره را عاصِم از ابو وائل.

٦٥٧٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرْبَاءَ وَأَذْرُحَ » . [أخرجه مسلم : ٢٢٩٩] .

٦٥٧٧- از عُبیدالله، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«به پیش روی شما حوض است(بزرگی آن به مسافت) میان (شهرهای) جَرباء و اَذرُح است.

٦٥٧٨- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ وَعَطَاءُ بْنُ السَّائِبِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ : الْكَوْثَرُ : الْخَيْرُ الْكَثِيرُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ. قَالَ أَبُو بِشْرٍ : قُلْتُ لِسَعِيدٍ : إِنَّ أُنَاسًا يَزْعُمُونَ أَنَّهُ نَهَرٌ فِي الْجَنَّةِ ؟ فَقَالَ سَعِيدٌ : النَّهَرُ الَّذِي فِي الْجَنَّةِ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ . [راجع : ٤٩٦٦] .

٦٥٧٨- از ابوبِشر و عطاء بن سائب، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: کوثر، یعنی نیکویی فراوان که خدا آن را به وی (آن حضرت) داده است.

ابو بِشر گفت: به سعید گفتم: همانا مردم می‌پندارند که کوثر نهری است در بهشت.

سعید گفت: نهری که در بهشت است از خیر نیکوئیی است که خداوند آن را به آن حضرت عطا کرده است.

٦٥٧٩- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ ، مَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلَا يَظْمَأُ أَبَدًا » . [أخرجه مسلم:٢٢٩٢] .

٦٥٧٩- از نافع بن عمر، از ابن ابی مُلَیکه، از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«حوض من به مسافت یک ماه راه است، که آب آن از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوی‌تر است و جامهای [گرداگرد] آن مانند ستارگان است، کسی که از آن بنوشد هرگز تشنه نشود»

٦٥٨٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الْأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ » . [أخرجه مسلم : ٢٣٠٣] .

٦٥٨٠- از ابن شهاب، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول اله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اندازهٔ حوض من به مسافت میان اِیله (شهری در فلسطین) و صنعاء در یَمَن است و جامهای آن به شمار ستارگان

آسمان است.»

۶۵۸۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ ، إِذَا أَنَا بِنَهَرٍ ، حَافَتَاهُ قِبَابُ الدُّرِّ الْمُجَوَّفِ ، قُلْتُ : مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : هَذَا الْكَوْثَرُ ، الَّذِي أَعْطَاكَ رَبُّكَ ، فَإِذَا طِينُهُ ، أَوْ طِيبُهُ ، مِسْكٌ أَذْفَرُ » . شَكَّ هُدْبَةُ . [راجع : ۳۵۷۰ ، أخرجه مسلم : ۱۶۲ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

۶۵۸۱- از ابوالولیـد، از هَمّام، از قَتاده، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است.
و همچنـان از هُدبه بن خالد، از هَمّام، از قَتاده، از انس بن مالک روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیـه و سـلم فرمـود: «درحالی که در (شب معراج) در بهشت سیر می‌کردم، ناگاه به نهری رسـیدم که به هر دو سوی آن گنبدهایی از مروارید میان خالی بود، گفتم: این چیسـت ای جبرئیـل؟ گفت: این همان کوثر اسـت که پروردگار تو به تو ارزانی داشـته است، و گِل آن یـا بوی آن مشـک اذفر بـود» هدبه (راوی حدیث در لفظ گِل یا بوی) شک کرده است.

۶۵۸۲- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضَ ، حَتَّى عَرَفْتُهُمُ اخْتُلِجُوا دُونِي ، فَأَقُولُ : أُصَيْحَابِي ؟ فَيَقُولُ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ » . [أخرجه مسلم : ۲۳۰۴] .

۶۵۸۲- از وُهَیب، از عبدالعزیز، از انس روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسـانی از اصحاب من بر سر حوض نزد من می‌آیند تا آنکه آنان را می‌شناسـم. آنگاه از من دور کـرده می‌شـوند. من می‌گویـم: اصحاب منند؟ گفته می‌شـود: تو نمی‌دانی که پس از تو چه پدید آورده‌اند!»

۶۵۸۳- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُطَرِّفٍ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ، مَنْ مَرَّ عَلَيَّ شَرِبَ ، وَمَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا ، لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي ، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ » . [انظر : ۷۰۵۰ ، أخرجه مسلم : ۲۲۹۰] .

۶۵۸۳- از محمد بن مُطَرِّف، از ابوحازِم، از سهل بن سعد روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «همانا من پیشروندهٔ شما بر سـرِ حوض هستم. کسی که بر من بگذر، از آن بنوشـد و کسی که از آن بنوشد، هرگز تشنه نشـود. گروههایی بر من وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند، سپس میان من و ایشان حایلی پدید می‌آید.

۶۵۸٤- ابوحـازم گفت: نُعمان بـن ابی عَیّاش از من شـنید و گفت: آیا تو از سـهل همچنین

أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، لَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَزِيدُ فِيهَا : «فَأَقُولُ : إِنَّهُمْ مِنِّي ، فَيُقَالُ : إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ : سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي» .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿سُحْقًا﴾ [الملك: ١١]. بُعْدًا ، يُقَالُ : ﴿سَحِيقٍ﴾ [الحج: ٣١]. بَعِيدٌ ، سَحَقَهُ وَأَسْحَقَهُ : أَبْعَدَهُ . [انظر : ٧٠٥١].

شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: من بر ابوسعید خدری گواهی می‌دهم که از وی شنیده‌ام که او در آن می‌افزود: (که آن حضرت فرموده است:) «من می گویم: همانا ایشان اصحاب منند، سپس گفته می‌شود: همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه پدید آورده‌اند، من می گویم: سُحقاً سُحقاً، (دور کنید دورکنید) آنانی را که پس از من (در دین) تغییر آورده‌اند».

ابن عباس گفته است: «سُحقاً» (الملک:۱۱) یعنی: دورکردن

گفته می‌شود: «سَحِيقٌ» [الحج:۳۱] یعنی:دور.

٦٥٨٥- وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ الْحَبَطِيُّ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي ، فَيُجْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أَصْحَابِي ؟ فَيَقُولُ: إِنَّكَ لا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» . [انظر : ٦٥٨٦].

۶۵۸۵- از یونُس، از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیِّب، از ابوهریره روایت است که وی حدیث می‌کرد که همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «گروهی از اصحاب من در روز قیامت نزد من می‌آیند، «فَيُجلَونَ عَنِ الحوض» ایشان از حوض دور ساخته می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من: از اصحاب من‌اند گفته می‌شود: همانا تو بدانچه ایشان پس از تو پدید آورده‌اند معلومات نداری. همانا اینها (از دین خود) برگشتند، و به عقب‌شان برگشت نمودند»

٦٥٨٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي ، فَيُحَلَّؤُونَ عَنْهُ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أَصْحَابِي ؟ فَيَقُولُ : إِنَّكَ لا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» .

وَقَالَ شُعَيْبٌ : عَنِ الزُّهْرِيِّ : كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «فَيُجْلَوْنَ» . وَقَالَ عُقَيْلٌ : «فَيُحَلَّؤُونَ» .

۶۵۸۶- از یونُس، از ابن شهاب، از ابن مُسَیِّب روایت است که همانا وی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردانی از اصحاب من بر سر حوض وارد می‌شوند «فيُحَلَّؤنَ عَنهُ» از آنجا منع کرده می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من: اصحاب منند. گفته می‌شود: همانا تو بدانچه ایشان پس از تو پدید آورده‌اند

وَقالَ الزُّبَيْدِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
[راجع: ٦٥٨٥]

آگهی نداری، همانا اینها برگشتند و برگشت قهقرایی نمودند»
و شُعیب از زُهری روایت کرده است: ابوهُرَیره از پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین روایت کرده «فَيُجلَونَ» و عُقَیل گفته است «فَيُحَلَّؤُنَ» و زُبَیدی، از زهری، از محمدبن علی، از عبیدالله بن ابی رافع، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است:

٦٥٨٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحِزَامِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي هِلَالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ ، فَقَالَ : هَلُمَّ ، فَقُلْتُ : أَيْنَ ؟ قَالَ : إِلَى النَّارِ وَاللّٰهِ ، قُلْتُ : وَمَا شَأْنُهُمْ ؟ قَالَ : إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى . ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ ، فَقَالَ : هَلُمَّ ، قُلْتُ أَيْنَ ؟ قَالَ : إِلَى النَّارِ وَاللّٰهِ ، قُلْتُ : مَا شَأْنُهُمْ ؟ قَالَ : إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى ، فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ» .

٦٥٨٧- از فُلَیح، از هِلال، از عطاء بن یسار از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که من ایستاده‌ام گروهی را می‌بینم، تا آنکه آنها را می شناسم. مردی از میان من و ایشان بیرون می‌آید و (به آنها) می‌گوید: بیایید. می گویم: به کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به سوی آتش (دوزخ)[1]. می‌گویم اینها چه کرده‌اند؟ می‌گوید: ایشان پس از تو مرتد شده‌اند و به صورت قهقری پشت گردانیدند. ناگاه گروه دیگری را می‌بینم، مردی از میان من و میان ایشان بیرون می‌آید و (به آنها) می‌گوید: بیایید. می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به سوی آتش (دوزخ) می‌گویم: اینها چه کرده‌اند؟ می‌گوید: ایشان پس از تو مرند شده‌اند و به صورت قهقری پشت گردانیدند. من ندیدم که کسی از آنها نجات یابد مگر اندکی مانند شتران به حال خود گذاشته شده»

٦٥٨٨- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللّٰهِ ، عَنْ خُبَيْبٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ : «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ، وَمِنْبَرِي عَلَى

٦٥٨٨- از خُبَیب، از حَفص بن عاصِم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان خانه‌ام

۱- حدیث ٦٥٨٧ سطر چهارم عبارت «أنا قائمٌ» «من ایستاده‌ام» در بعضی نسخ بخاری «أنا نائمٌ» «من خوابیده‌ام» ضبط گردیده است.

حَوضِي» . [راجع : ١١٩٦ ، اخرجه مسلم : ١٣٩١].

و منبرم بوستانی از بوستانهای بهشت است، و منبرم بر سر حوض من است».

٦٥٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ : سَمِعْتُ جُنْدَبًا قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ» . [اخرجه مسلم: ٢٢٨٩].

۶۵۸۹- از شُعبه، از عبدالملک روایت است که گفت: از جُندَب شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «من پیشروندهٔ شما بر حوض هستم».

٦٥٩٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا ، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : «إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي ، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا» . [راجع : ١٣٤٤ ، اخرجه مسلم: ٢٢٩٦].

۶۵۹۰- از یَزید، از ابو الخیر روایت است که عُقبه رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی برآمد و بر شهدای اُحُد نماز گزارد؛ نمازی که بر مرده می‌گزارند. سپس به سوی منبر روان شد و گفت: «همانا من پیشروندهٔ شما هستم و من بر شما گواه هستم و به خدا سوگند که من همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم و همانا کلیدهای گنجینه‌های زمین به من داده شده-یا کلیدهای زمین- و همانا به خدا سوگند، از آن نمی‌ترسم که شما پس از من به شرک روی آورید ولی از آن می‌ترسم که شما دربارهٔ [تصرف] این گنجها با یکدیگر مسابقه کنید (با هم خصومت نمایید)»

٦٥٩١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ بْنُ عُمَارَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ : «كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ» . [اخرجه مسلم: ٢٢٩٨].

۶۵۹۱- از شُعبه، از معبد بن خالد روایت است که وی از حارثه بن وَهب شنیده است که می‌گفت:
از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که از حوض یاد می‌کرد و گفت «مسافت آن میان مدینه و صنعاء است».

٦٥٩٢- وَزَادَ ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ حَارِثَةَ : سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قَوْلَهُ : «حَوْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَالْمَدِينَةِ» . فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَوْرِدُ : أَلَمْ تَسْمَعْهُ ؟

۶۵۹۲- و ابن عَدِی از شُعبه، از مَعبد بن خالد از حارثه در روایت خود افزوده است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین شنیده است «

قال: الأوَانِي؟ قال: لا، قال المُسْتَوْرِدُ: «تُرَى فِيهِ الآنِيَةُ مِثْلَ الكَوَاكِبِ». [أخرجه مسلم: ٢٢٩٨].

حوض وی میان صنعاء و مدینه است».
مُستورِد به حارثه گفت: آیا نشنیدی؟ از جامهای آن؟
حارثه گفت: نی، مُستورد گفت:«جامها بسان ستارگان در آن دیده می‌شود»

٦٥٩٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ عُمَرَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَسَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مِنِّي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، وَاللهِ مَا بَرِحُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ». فَكَانَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَى أَعْقَابِنَا، أَوْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِنَا. ﴿أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ﴾ [المؤمنون: ٦٦]: تَرْجِعُونَ عَلَى العَقِبِ. [انظر: ٧٠٤٨، أخرجه مسلم: ٢٢٩٣].

٦٥٩٣- از نافع بن عُمر، از ابن ابی مُلَیکه روایت است که اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا من بر سر حوض هستم تا آنکه کسی را از شما که نزد من می‌آید می‌بینم و بعضی مردم از من دور ساخته می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار، آنها از منند و از امت منند. گفته می‌شود: آیا دانسته‌ای که آنها پس از تو چه کار کرده‌اند، به خدا سوگند که آنها آن راهی را که رفته‌اند پیوسته به پاشنه‌های خود برگشته‌اند» و ابن ابی مُلَیکه می‌گفت: بارالها، همانا ما از برگشتن به پاشنه‌های خود، به تو پناه می‌جوییم، یا اینکه در دین خود به فتنه بیفتیم.
«اَعقابِکُم تَنکِصُونَ» [المؤمنون:٦٦] به عقب برمی‌گردید.

٨٢- كتابُ الْقَدَرِ

١- باب:

٦٥٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَنْبَأَنِي سُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ، قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعٍ: بِرِزْقِهِ وَأَجَلِهِ، وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، فَوَاللَّهِ إِنَّ أَحَدَكُمْ -أَوِ: الرَّجُلَ- يَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُ بَاعٍ أَوْ ذِرَاعٍ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُ ذِرَاعٍ أَوْ ذِرَاعَيْنِ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا».

قَالَ آدَمُ: «إِلَّا ذِرَاعٌ». [راجع: ٣٢٠٨، اخرجه مسلم: ٢٦٤٣].

٨٢-کتاب قَدَر[1]

باب - ١

٦٥٩٤- از شُعبه روایت است که گفت: سُلیمان اَعمش به من گفت: از زید بن وهب شنیدم که عبدالله (بن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم که راستگوی و راستگو شمرده شده است، فرمود: «هر یک از شما به مدت چهل روز در شکم مادر خود جمع می‌شوید سپس به همین مدت (چهل روز دیگر) علقه[2] می‌گردید، سپس به همین مدت(چهل روز دیگر) گوشتپاره می‌گردید، سپس خداوند فرشته‌ای می‌فرستد و به وی امر می‌شود که به چهار چیز (سرنوشتش را که در ازل مقدَّر شده بود رقم زند): روزی او، عمر او و بدبختی یا نیک بختی او. به خدا سوگند که هر یک از شما- یا: مردی، عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا آنکه میان او و میان دوزخ به غیر

---

۱ - این کتاب دربارهٔ مسائل قضا و قدر و احادیثی است که در این رابطه آمده است.

۲ - در رسالهٔ «اعجاز قرآن» تالیف دوکتور محمد ناصر عمر کشاورز در ترجمهٔ کلمه «علقه» سه معنی آورده است: ۱:خون بسته. یا لخته. ۲:آویزان. ۳:جوک(حیوان کِرم مانند که خون دیگر حیوانات به شمول انسان را می‌مکد). وی می‌نویسد: چون در سابق مایکرسکوپ و تکنیکهای پیشرفته وجود نداشت، و جَنین، در هشت هفتهٔ عمر خود به اندازهٔ دو سانتی متر بوده و به چشم انسان مانند یک لخته خون به نظر می‌رسید اکثر مترجمین و مفسرین قرآن، «علقه» را خون بسته ترجمه کرده‌اند، در حالی که اگر به دو معنای دیگر کلمه توجه می‌شد به حقیقت نزدیک‌تر بود... انسان هیچگاه ازمرحلهٔ خون بسته نمی‌گذرد. ترجمهٔ بهتر کلمهٔ «علقه» این خواهد بود: چیزی که بند و آویزان می‌شود. این ترجمه با کلمه و آیات قرآن بهتر می‌خواند.

از مسافت یک یا دو گز باقی نمی‌ماند، آنگاه آنچه بر وی رقم زده شود پیشی می‌گیرد و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد و به بهشت وار می‌شود.

و همانا مردی است که عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد تا آنکه میان او و میان بهشت به غیر از مسافت یک یا دو گز باقی نمی‌ماند، آنگاه آنچه بر وی رقم زده شده پیشی می‌گیرد و عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد و به دوزخ وارد می‌شود.»

آدم (راوی دیگر) گفت (که آن حضرت چنین فرمود) «بجز مسافت یک گز» (عوض به غیر از مسافت یک گز، که در حدیث آمده است)

٦٥٩٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «وَكَّلَ اللَّهُ بِالرَّحِمِ مَلَكًا، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ نُطْفَةٌ، أَيْ رَبِّ عَلَقَةٌ، أَيْ رَبِّ مُضْغَةٌ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَهَا، قَالَ: أَيْ رَبِّ، أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى، أَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ، فَمَا الرِّزْقُ، فَمَا الأَجَلُ، فَيُكْتَبُ كَذَلِكَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». [راجع: ٣١٨، أخرجه مسلم: ٢٦٤٦].

٦٥٩٥-از حَمَّاد، از عبیدالله، بن ابی بکر بن اَنَس روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« خداوند، فرشته‌ای را در رَحِم می‌گمارد و آن فرشته می‌گوید: پروردگارا، این نطفه است، پروردگارا به حالت عَلَقَه درآمده است، پروردگارا حالت مُضغَه (گوشتپاره) به خود گرفته است، پس اگر خدا بخواهد که آفرینش او را کامل کند، فرشته می‌پرسد: پروردگارا، نر، یا ماده است؟ بدبخت است یا نیک‌بخت روزی او چقدر است و عمر او چند است. همه اینها همچنانکه در شکم مادر خود است(از سرنوشت وی) نوشته می‌شود.

٢- باب: جَفَّ الْقَلَمُ عَلَى عِلْمِ اللَّهِ

باب-۲ خشکیدن قلم بر علم خدا

﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ [الجاثية: ٢٣].

«و خدا نظر به علم خود (درباره‌اش) او را

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ». [راجع: ٥٠٧٦].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿لَهَا سَابِقُونَ﴾ [المؤمنون:٦١] : سَبَقَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ.

٦٥٩٦- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ الرِّشْكُ قَالَ : سَمِعْتُ مُطَرِّفَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الشِّخِّيرِ يُحَدِّثُ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُعْرَفُ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قَالَ : فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قَالَ : «كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ ، أَوْ : لِمَا يُسِّرَ لَهُ». [انظر: ٧٥٥١، أخرجه مسلم: ٢٦٤٩].

٣-باب : اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ

٦٥٩٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ : «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». [راجع: ١٣٨٣، أخرجه مسلم: ٢٦٦٠].

٦٥٩٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : وَأَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ : سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَرَارِيِّ الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ : «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». [راجع: ١٣٨٤، أخرجه مسلم: ٢٦٥٩].

گمراه گردانیده است» (الجاثیه:٢٣) و ابوهریره گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت:«قلم در آنچه تو بدان می‌رسی (با آن روبرو می‌شوی) خشکید» (تغییر در آن راه ندارد)

ابن عباس گفت: «و آنانند که در انجام آنها سبقت می‌جویند» (المؤمنون:٦١) یعنی: سعادت بر ایشان سبقت جسته است.

٦٥٩٦- از یزید رِشک، از مُطَرِّف بن عبدالله بن شَخِّیر روایت است که عمران بن حُصین گفت: مردی گفت: یا رسول الله، آیا (در علم خدا) اهل بهشت از اهل دوزخ شناخته می‌شود؟ فرمود: «آری» آن مرد گفت: پس چرا عمل کنندگان عمل (نیک) کنند؟ فرمود: هر کس عملی می‌کند که او به انجام آن آفریده شده یا برای او آسان گردانیده شده است»

باب-٣ خدا به آنچه ایشان عمل می‌کردند، داناتر است

٦٥٩٧- از شعبه، از ابو بِشر از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس رضی الله عنهما گفت: دربارۀ فرزندان مشرکین (که به سن بلوغ نرسیده و مرده‌اند) پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد. فرمود: «خدا به آنچه ایشان (اگر زنده می‌ماندند) می‌کردند، داناتر است»

٦٥٩٨- از ابن شَهاب، از عطاء بن یزید روایت است که وی از ابوهریره شنیده است که می‌گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره کودکان مشرکین سؤال شد. فرمود: «خدا

٦٥٩٩- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، كَمَا تُنْتِجُونَ الْبَهِيمَةَ، هَلْ تَجِدُونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ، حَتَّى تَكُونُوا أَنْتُمْ تَجْدَعُونَهَا». [راجع: ١٣٥٨، أخرجه مسلم: ٢٦٥٨، مع الحديث الآتي].

٦٦٠٠- قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَفَرَأَيْتَ مَنْ يَمُوتُ وَهُوَ صَغِيرٌ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». [راجع: ١٣٨٤. أخرجه مسلم: ٢٦٥٨ و ٢٦٥٩].

به آنچه ایشان می‌کردند، داناتر است»

۶۵۹۹- از مَعمَر، از هَمّـام از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ نوزادی بجز از فطرت اسلام زاده نمی‌شـود، این پدر و مادر او هسـتند که او را یهودی و نصرانی می‌گردانند چنانکه حیوانات (صحیح و سـالم) زاییده می‌شوند، آیا شما در میـان آنها گـوش بریده می‌یابید تا آنکه شـما خود، گوش آنها را می‌برید.»

۶۶۰۰- گفتند: یا رسول الله، در مورد کسی که در کودکی می‌میرد، چه می‌گویی؟ فرمود: «خدا به آنچه ایشان می‌کردند، داناتر است»

٤- باب:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ٣٨]

باب-۴

«و کار خـدا همـواره به اندازهٔ مقـرر و معیّن است» (الاحزاب: ۳۸)

٦٦٠١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَسْأَلِ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، وَلْتَنْكِحْ، فَإِنَّ لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا». [راجع: ٢١٤٠، أخرجه مسلم: ١٤١٣ و ١٥١٥، مطولاً، وأخرجه: ١٥٢٠، بقطعة ليست في هذه الطريق].

۶۶۰۱- از مالـک، از ابوالزِّناد، از اَعرَج روایت اسـت که ابو هُریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «زن (از مرد خواسـتگار خود) طلاق خواهر (مسـلمان) خود را (که در عقد خواسـتگاری وی اسـت) تقاضا نکند تا جـای وی را بگیرد، پس باید ازدواج کند، زیرا آنچه به وی مقدر شده است، آمد نیست»

٦٦٠٢- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَسُولُ إِحْدَى بَنَاتِهِ، وَعِنْدَهُ سَعْدٌ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ وَمُعَاذٌ، أَنَّ ابْنَهَا يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَبَعَثَ إِلَيْهَا: «لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلِلَّهِ مَا أَعْطَى، كُلٌّ بِأَجَلٍ، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». [راجع: ١٢٨٤، أخرجه مسلم: ٩٢٣، مطولاً بدون أبي].

۶۶۰۲- از عاصم، از ابو عُثمان روایت است که اُسامه گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم بودم که قاصد یکی از دختران آن حضرت آمد در حالی که سَـعد و اُبَی بن کعب و مُعاذ، نزد آن حضرت نشسته بودند و قاصد گفت که پسرِ دختر آن حضرت در حالتی اسـت که نفسـش گرفته می‌شود (و چه بسا می‌میرد) آن حضرت

قاصد را به سوی وی فرستاد (که بگوید) «از آنِ خداست آنچه می‌گیرد و از آنِ خداست آنچه می‌دهد، هر چیز مدتی (معین) دارد، باید شکیبایی ورزد و به امید ثواب باشد.)

٦٦٠٣- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَيْرِيزٍ الْجُمَحِيُّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا نُصِيبُ سَبْيًا وَنُحِبُّ الْمَالَ ، كَيْفَ تَرَى فِي الْعَزْلِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَوَإِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ ، لا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا ، فَإِنَّهُ لَيْسَتْ نَسَمَةٌ كَتَبَ اللَّهُ أَنْ تَخْرُجَ إِلا هِيَ كَائِنَةٌ » . [راجع : ٢٢٢٩ ، أخرجه مسلم : ١٤٣٨ ، بلفظ مختلف] .

٦٦٠٣- از زُهری، از عبدالله بن مُحَیریز جُمحی روایت است که ابوسعید خُدری گفت: در حالی که نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بود، مردی از انصار آمد و گفت: یا رسول الله، ما (از اسیران جنگ) کنیزی را نصیب می‌شویم و مال (حاصل فروش او را که حمل نگیرد) دوست می‌داریم، در مورد عَزل (افکندن منی در خارج فرج) چه حکم می‌کنی؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما این کار را می‌کنید، نی. بهتر است این کار را نکنید، زیرا هیچ نفسی نیست که خداوند پدید آمدن او را مُقَدَّر کرده باشد، مگر آنکه وی پدید می‌آید»

٦٦٠٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ : لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ خُطْبَةً ، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلا ذَكَرَهُ ، عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ ، إِنْ كُنْتُ لأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَآهُ فَعَرَفَهُ . [أخرجه مسلم : ٢٨٩٠] .

٦٦٠٤- از اَعمَش، از ابو وائل روایت است که حُذَیفه رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم برای ما خطبه خواند و در آن خطبه چیزی باقی نگذاشت که از آن یاد نکرده باشد تا بر پا شدن قیامت. کسی که آن را فراگرفت، فراگرفت و کسی که آن را فراموش کرد، فراموش کرد. من(موضوعاتی را که در رابطه بدان خطبه بود) می‌دیدم که واقع شد، ولی فراموش کردم، پس تشخیص می‌دهم، چنانکه کسی که از وی چیزی [و کسی] غایب می‌شود، چون او را ببیند تشخیص می‌دهد.

٦٦٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهُ

٦٦٠٥- از سعد بن ابی عُبَیده، از ابو عبدالرحمن سُلَمی روایت است که علی رضی الله عنه گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم در

عُودٌ يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ، وَقَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا قَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ أَوْ مِنَ الْجَنَّةِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: أَلا نَتَّكِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا، اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾. الآيَةَ.

[راجع: ١٣٦٢، اخرجه مسلم: ٢٦٤٧].

٥- باب: الْعَمَلُ بِالْخَوَاتِيمِ

٦٦٠٦- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: شَهِدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِرَجُلٍ مِمَّنْ مَعَهُ يَدَّعِي الإِسْلامَ: «هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ مِنْ أَشَدِّ الْقِتَالِ، وَكَثُرَتْ بِهِ الْجِرَاحُ فَأَثْبَتَتْهُ، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ الرَّجُلَ الَّذِي تَحَدَّثْتَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، قَدْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ أَشَدِّ الْقِتَالِ، فَكَثُرَتْ بِهِ الْجِرَاحُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَكَادَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ يَرْتَابُ، فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى ذَلِكَ إِذْ وَجَدَ الرَّجُلُ أَلَمَ الْجِرَاحِ، فَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى كِنَانَتِهِ فَانْتَزَعَ مِنْهَا سَهْمًا فَانْتَحَرَ بِهَا، فَاشْتَدَّ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَدَّقَ اللَّهُ حَدِيثَكَ، قَدِ انْتَحَرَ فُلانٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا بِلالُ، قُمْ فَأَذِّنْ: لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلا مُؤْمِنٌ، وَإِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ».

[راجع: ٣٠٦٢، اخرجه مسلم: ١١١].

حالی که آن حضرت چوبی در دست داشت که با آن زمین را میکاوید، سپس فرمود: «هیچیک از شما نیست، مگر اینکه جایگاهش در دوزخ یا بهشت مقدّر شده است» مردی از میان گفت: آیا بر آنچه مقدر شده، اعتماد نکنیم یا رسول الله؟ فرمود: «نی، به آنچه برای شما میسر است عمل کنید» سپس خواند: «و اما هر که [حق خدا را داد] و پرهیزگاری کرد» (الّیل:۵)

باب-۲۵ اعتبار عمل وابسته به خاتمهٔ اعمال است

٦٦٠٦- از زُهری، از سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: ما در غزوهٔ خیبر با رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ مردی که ادعای اسلام می‌کرد (به اصحاب خود) گفت: «وی از اهل دوزخ است» آنگاه که نبرد آغاز شد، آن مرد دلیرانه جنگید و زخمهای زیاد برداشت تا آنکه از پای افتاد. مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، آیا دیدی همان مردی را که گفته بودی از اهل دوزخ است، وی در راه خدا به سختی پیکار کرد و زخمهای زیاد برداشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « اما وی از اهل دوزخ است» برخی از مسلمانان نزدیک بود که (در این فرمودهٔ آن حضرت) شک بیاورند. در حالی که آن مرد در چنان وضعی قرار داشت، درد زخمها او را بر آن داشت که دست به سوی ترکش خود دراز کند و از آن تیری درآورد و گلوی خود را ببرّد.

مردانی از مسلمانان به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم شتافتند و گفتند: یا رسول الله ، خداوند سخن تو را راست گردانید، همانا فلان کس گلوی خود را برید و خودش را کشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «ای بلال! برخیز و اعلام کن: به بهشت وارد نمی‌شود مگر مؤمن و همانا خداوند این دین را توسط مردی فاجر پشتیبانی می‌کند»

٦٦٠٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ : بْنِ سَعْدٍ ، أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَعْظَمِ الْمُسْلِمِينَ ، غَنَاءً عَنِ الْمُسْلِمِينَ ، فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا» . فَاتَّبَعَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ ، وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ، حَتَّى جُرِحَ ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَجَعَلَ ذُبَابَةَ سَيْفِهِ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مُسْرِعًا ، فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالَ : «وَمَا ذَاكَ» . قَالَ : قُلْتَ لِفُلاَنٍ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَيْهِ» . وَكَانَ مِنْ أَعْظَمِنَا غَنَاءً عَنِ الْمُسْلِمِينَ ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لاَ يَمُوتُ عَلَى ذَلِكَ ، فَلَمَّا جُرِحَ اسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ : «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ» . [راجع : ٢٨٩٨ ، أخرجه مسلم : ١١٢ ، مطولاً ولم يذكر « إنما الأعمال بالخواتيم »] .

٦٦٠٧- از ابوغَسّان، از ابوحازِم روایت است که سهل بن سعد گفت: مردی از مسلمانان شجاع در غزوه‌ای به همراهی پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌جنگید، پیامبر صلی الله علیه و سلم نگریست و گفت: «کسی که دوست می‌دارد بسوی مردی از اهل دوزخ بنگرد، به سوی این مرد بنگرد!» مردی از آن گروه به دنبال وی رفت و او به همین منوال به شدت با مشرکین می‌جنگید، تا آنکه زخم برداشت و آنگاه بر مرگ خود شتاب کرد، تیزی نوک شمشیر خود را میان سینهٔ خود فروبرد تا آنکه از میان شانه‌هایش بیرون آمد. مردی (که به دنبال وی رفته بود) شتابان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی. آن حضرت فرمود:« و چه خبر است؟» وی گفت: تو (با اشاره) به فلان مرد، گفته بودی:«کسی که دوست می‌دارد به سوی مردی از اهل دوزخ بنگرد، به سوی این مرد بنگرد». وی در میان ما از بزرگترین جنگاوران مسلمان بود و من دانستم که وی در این جنگ نمی‌میرد و چون زخمی شد بر مرگ خویش شتاب کرد و خودش را کشت.

پیامبر صلی الله علیه و سلم با شنیدن آن گفت: « همانا بنده عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد در حالی که وی از اهل بهشت است، و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد در حالی که از اهل دوزخ است و همانا اعتبار به خاتمهٔ آن [کارها و اعمال] بستگی دارد».

٦- باب : إِلْقَاءِ النَّذْرِ الْعَبْدَ إِلَى الْقَدَرِ

باب-۶ حواله کردن نذر بنده به تقدیر

٦٦٠٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النَّذْرِ ، وَقَالَ : « إِنَّهُ لا يَرُدُّ شَيْئًا ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ » . [انظر : ٦٦٩٢، ٦٦٩٣، اخرجه مسلم : ١٦٣٩].

٦٦٠٨- از منصور، از عبدالله بن مَرّه روایت است که ابن عُمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از نذر منع کرده و گفت: «همانا با نذر چیزی را رد نمی‌کند و همانا نذر از بخیل چیزی بیرون کشیده می‌شود.»

٦٦٠٩- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ » . [انظر : ٦٦٩٤، اخرجه مسلم : ١٦٤٠].

٦٦٠٩- از مَعمَر، از همّام بن مُنَبّه، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « (خدا فرموده است:) نذر، برای پسر آدم از آنچه من مقرر نکرده‌ام چیزی را نمی‌آورد، ولی آنچه را برای او مقرر کرده‌ام درخواهد یافت، بدین گونه او را از بخالت بیرون می‌آورم»

٧- باب : لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ

باب-۷

لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ الا بالله (هیچ توان وقدرتی بجز از آن خدا نیست»

٦٦١٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزَاةٍ ، فَجَعَلْنَا لا نَصْعَدُ شَرَفًا ، وَلا نَعْلُو شَرَفًا ، وَلا نَهْبِطُ فِي وَادٍ إِلا رَفَعْنَا أَصْوَاتَنَا بِالتَّكْبِيرِ ، قال : فَدَنَا مِنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٦٦١٠- از خالد حَذّاء، از ابی عثمان نَهدی روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت: ما که در غزوه‌ای با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم، به تپه‌ای بالا نمی‌رفتیم و به قلهٔ آن نمی‌رسیدیم و در وادیی فرود نمی‌آمدیم، مگر

فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا ، إِنَّمَا تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا » . ثُمَّ قَالَ : « يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ ، أَلا أُعَلِّمُكَ كَلِمَةً هِيَ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ ، لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ » . [راجع : ۲۹۹۲ أخرجه مسلم : ۲۷۰٤] .

اینکه آواز خویش را با تکبیر (الله اکبر) بلند می‌کردیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما نزدیک شد و فرمود: «ای مردم بر خود آسان گیرید، همانا شما کر و غایبی را فرا نمی‌خوانید، بلکه (ذات شنوا و بینایی را فرامی‌خوانید» سپس آن حضرت فرمود: «ای عبدالله بن قیس (ابوموسی) آیا کلمه‌ای از گنجهای بهشت را به تو تعلیم ندهم: لا حَول و لا قُوَّةَ الا بالله»

۸- باب : الْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ

﴿عَاصِمَ﴾ [هود:٤٣] : مَانِعَ .

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ سَدًّا ﴾ [يس:۹] . عَنِ الْحَقِّ ، يَتَرَدَّدُونَ فِي الضَّلالَةِ . ﴿ دَسَّاهَا ﴾ [الشمس:۱۰] . أَغْوَاهَا .

٦٦١١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةٌ إِلا لَهُ بِطَانَتَانِ : بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ ، وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ ، وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ » . [انظر : ۷۱۹۸] .

باب-۸ مَعصُوم، کسی است که خدا او را از گناه باز می‌دارد

«عَاصِم» (هود:٤٣) یعنی مانع.
مجاهد گفته است: «سَدًّا» (یس:۹) (مانع، دیوار) از حق. در گمراهی گذاشته می‌شوند. «دَسَّاهَا»(الشمس:۱۰) فریفت (نفس را)

٦٦١١- از زُهری، از ابوسَلَمه، از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ خلیفه‌ای خلافت داده نشده است مگر آنکه وی را دو مشاور (رازدار) است. مشاوری که او را به کار نیک می‌فرماید و بر آن اصرار می‌ورزد، و مشاوری که او را به کار بد می‌فرماید و بر آن اصرار می‌ورزد و معصوم، کسی است که خدا او را از گناه باز می‌دارد»

۹- باب : ﴿وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ﴾ [الأنبياء:۹٥] .

﴿ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلا مَنْ قَدْ آمَنَ ﴾ [هود:۳٦] .

﴿ وَلا يَلِدُوا إِلا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴾ [نوح:۲۷] .

باب-۹

«بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده‌ایم بازگشتشان [به دنیا] حرام است» (الانبیاء:۹٥) «همانا از قوم تو هرگز کسی ایمان نخواهد آورد، جز کسانی که [تا کنون] ایمان آورده‌اند»

وَقَالَ مَنْصُورُ بْنُ النُّعْمَانِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : وَحِرْمٌ بِالْحَبَشِيَّةِ وَجَبَ .

(هود:۳٦)
«و نزایند جز بدکار ناسپاس» (نوح:۲۷)
و منصور بن نُعمان، از عِکرمه روایت کرده که ابن عباس گفت: حِرمٌ،[1] در لغت حبشی به معنای وَجَب است یعنی لازم و ثابت شد.

٦٦١٢- حَدَّثَنِي مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَشْبَهَ بِاللَّمَمِ ، مِمَّا قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا ، أَدْرَكَ ذَلِكَ لاَ مَحَالَةَ ، فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ ، وَزِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي ، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ » .

وَقَالَ شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٢٤٣ ، أخرجه مسلم : ٢٦٥٧] .

٦٦١٢- از مَعمَر، از ابن طاوُس، از پدرش روایت است که ابن عباس گفت: چیزی را شبیه‌تر به گناه کوچک ندیدم، از آنچه ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «همانا خداوند سهم زنا را بر پسر آدم نوشته است که ناگزیر آن را در می‌یابد، زنای چشم، نگریستن (برآنچه حرام) است، و زنای زبان گفتگوی (ناشایست) و آرزو خواهش نفس (برای زنا) است، که شرمگاه آن را تصدیق (عملی) می‌کند یا تکذیب (خودداری) می‌کند» و شَبابه گفته است: از وَرقاء، از ابن طاوُس، از پدرش، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است.

١٠- باب : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ [الإسراء: ٦٠]

٦٦١٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ . قَالَ : هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ ، أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ، قَالَ : ﴿ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ﴾ [الإسراء: ٦٠] قَالَ : هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ . [راجع : ٣٨٨٨] .

باب-۱۰

« و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم» (الاسراء:٦۰)
٦٦١٣- از عمرو، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم جز برای آزمایش مردم

۱- وَ حَرام، که در عنوان باب۹ آمده، در قرائت حمزه و کسائی و ابوبکر، حِرمٌ، به کسر حاء، به غیر الف می‌باشد. یعنی اعمال مؤمنان پذیرفته و سعی ایشان مشکور است و این بر کافران حرام است که نه سعی ایشان مشکور و نه عملشان مقبول است که ایشان هرگز توبه نکنند و از کفر بازنگردند. خداوند ایشان را شناخت که هلاکشان کرد. ابن عباس گفت: بر اهل قریه هلاکت واجب شد (تفسیر میبدی)

قرار ندادیم» آن دیدن با چشم است که در آن شب که رسول الله صلی الله علیه و سلم به بیت المقدس برده شده بود، اتفاق افتاد[۱]. و گفت: «و آن درخت لعنت شده در قرآن» (الاِسراء:۶۰) درخت زَقُّوم است.

١١- باب : تَحَاجَّ آدَمُ وَمُوسَى عِنْدَ اللّٰهِ

٦٦١٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَفِظْنَاهُ مِنْ عَمْرٍو ، عَنْ طَاوُسٍ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُونَا خَيَّبْتَنَا وَأَخْرَجْتَنَا مِنَ الْجَنَّةِ ، قَالَ لَهُ آدَمُ : يَا مُوسَى اصْطَفَاكَ اللّٰهُ بِكَلَامِهِ ، وَخَطَّ لَكَ بِيَدِهِ ، أَتَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قَدَّرَهُ اللّٰهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي بِأَرْبَعِينَ سَنَةً ، فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» . ثَلَاثًا .

قَالَ سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ . [راجع : ٣٤٠٩ ، اخرجه مسلم:٢٦٥٢].

باب-۱۱ استدلال آدم و موسی نزد خدا

۶۶۱۴- از سُفیان، از عَمرو، از طاوُس روایت است که گفت: از ابوهریره شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدم و موسی استدلال کردند. موسی به وی گفت: ای آدم، تو پدر ما هستی که ما را ناامید کردی و از بهشت بیرون کردی. آدم به وی گفت: ای موسی، خدا تو را با سخن گفتن (بی‌واسطهٔ) خود برگزید و (الواح تورات را) با دست قدرت خود برای تو نوشت، آیا تو مرا به کاری که خداوند چهل سال پیش از آفرینش من بر من مقدر کرده، ملامت می‌کنی؟ آدم بر موسی حجت آورد، آدم بر موسی حجت آورد [بر وی چیره شد]» سه بار تکرار کرد.

سُفیان، از ابوزِناد، از اَعرَج، از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم مثل این حدیث روایت کرده است.

١٢- باب : لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَى اللّٰهُ

باب-۱۲ مانعی نیست در آنچه خدا داده است.

۶۶۱۵- از وَرّاد مولی مغیره بن شعبه روایت

۱- اینکه معراج پیامبر صلی الله علیه و سلم در خواب بوده یا در بیداری، اختلاف است، عایشه رضی الله عنها گفته است که این معراج در خواب بوده نه در بیداری، سائر صحابه عظام قایل‌اند که در بیداری با تن شریف خود آن حضرت به آسمانها عبور کرده است (تیسیرالقاری ج۶-ص۱۲۰)

٦٦١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ أَبِي لُبَابَةَ، عَنْ وَرَّادٍ، مَوْلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، قال: كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْمُغِيرَةِ: اكْتُبْ إِلَيَّ مَا سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ خَلْفَ الصَّلَاةِ، فَأَمْلَى عَلَيَّ الْمُغِيرَةُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ خَلْفَ الصَّلَاةِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ».

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَبْدَةُ: أَنَّ وَرَّادًا أَخْبَرَهُ بِهَذَا. ثُمَّ وَفَدْتُ بَعْدُ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَسَمِعْتُهُ يَأْمُرُ النَّاسَ بِذَلِكَ الْقَوْلِ. [راجع: ٨٤٤، أخرجه مسلم: ٥٩٣، وفي الأقضية: ١٢ بقطعة ليست في هذه الطريق].

است که گفت: مُعاویه بن مُغیره نوشت: آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ای که از پس نماز می‌خواند، برایم بنویس. ورّاد می گوید: مغیره بر من املاء کرد و گفت که بنویسم: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که از پس نماز می‌گفت: (لااله الا الله وحده لاَ شریکَ لَهُ، اَللّهُمَّ لا مانعَ لِمَا اَعطَیتَ، وَ لا مُعطِیَ لماَ مَنَعتَ، و لا یَنفَعُ ذَالجَدِّ مِنکَ الجدُّ)

«هیچ معبودی بر حق نیست بجز الله، یکتاست که او را شریکی نیست، بارالها، نیست مانعی در آنچه تو داده‌ای و هیچ دهنده‌ای نیست برای آنچه تو منع کرده‌ای و نه بهره مند، بدون حکم تو بهره‌ای می‌برد.»

١٣- بَاب: مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ. مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾ [الفلق: ١-٢].

٦٦١٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ». [راجع: ٦٣٤٧، أخرجه مسلم: ٢٧٠٧].

باب-۱۳ پناه جستن از رسیدن بدبختی و بدسرنوشتی

و فرمودهٔ خدای تعالی: «بگو: پناه می‌برم به پروردگار روشنی صبح، از شر آنچه آفریده» (الفلق:۲-۱)

۶۶۱۶- از سُمَی، از ابو صالح، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پناه بجویید به خداوند از دشواری ابتلاء و آزمون، و رسیدن بدبختی، و بدسرنوشتی و شادمانی شریرانهٔ دشمنان»

١٤- بَاب: ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ [الأنفال: ٢٤]

باب-۱۴

«و خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد» (انفال:۲۴)

۶۶۱۷- از موسی بن عُقبه، از سالِم، از عبدالله

٦٦١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كَثِيراً مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْلِفُ : «لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ» . [انظر : ٦٦٢٨، ٧٣٩١]

٦٦١٧- از سالم، از عبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم چون سوگند یاد می‌کرد، این را بیشتر می‌گفت: «نی، سوگند به ذاتی که برگرداننده دلهاست»

٦٦١٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ وَبِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالا : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لابْنِ صَيَّادٍ : «خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئاً» . قَالَ : الدُّخُّ ، قَالَ : «اخْسَأْ ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ» . قَالَ عُمَرُ : ائْذَنْ لِي فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ ، قَالَ : «دَعْهُ ، إِنْ يَكُنْ هُوَ فَلا تُطِيقُهُ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُوَ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» . [راجع : ١٣٥٤ ، أخرجه مسلم : ٢٩٣٠]

٦٦١٨- از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به ابن صیاد (پسری یهودی که ادعای نبوت می‌کرد) گفت: «در دل (برای آزمایش تو) چیزی پنهان کرده‌ام» ابن صیاد گفت: آن دُخ[1] است. آن حضرت گفت: «دور شو که هرگز از اندازهٔ خود (یا از مرتبه کهانت که بر تو مقدر شده) فراتر نمی‌روی» عمر گفت: اجازه بده که گردنش را بزنم. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذار، اگر وی همان (دجال) باشد، تو توان آن را نداری و اگر نباشد، از کشتن وی خیری به تو عاید نیست».

١٥- باب :

﴿ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ﴾

[التوبة:٥١] قَضَى .

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ بِفَاتِنِينَ ﴾ [الصافات: ١٦٢] : بِمُضِلِّينَ إِلا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ أَنَّهُ يَصْلَى الْجَحِيمَ .

﴿ قَدَّرَ فَهَدَى ﴾ [الأعلى:٣] . قَدَّرَ الشَّقَاءَ وَالسَّعَادَةَ ، وَهَدَى الأَنْعَامَ لِمَرَاتِعِهَا .

باب-۱۵

«بگو: جز آنچه که خدا برای ما نوشته هرگز به ما نمی‌رسد» (التوبه:٤٥) نوشته، یعنی: مقدر کرده. مجاهد گفته است:«بِفَاتِنِينَ» (الصافات:١٦٢) یعنی: گمراه کنندگان، مگر کسی را که خدا نوشته (مقدر کرده) است که رونده دوزخ است.(١)

«قَدَّرَ فَهَدَى» [الاعلی:٣] «اندازه کرد پس راه نمود» یعنی سعادت و شقاوت بر انسان مقدر شده است.

٦٦١٩- از عبدالله بن بُرَیده، از یَحیَی بن یَعمَر

١- چنانکه در احادیث قبلی از آن جمله حدیث ١٣٥٤، گذشت، آن حضرت سورهٔ «الدخان» را در دل گرفته بود، که وی نتوانست آن را بگوید.

٦٦١٩- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفُرَاتِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ ، فَقَالَ : «كَانَ عَذَابًا يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ، مَا مِنْ عَبْدٍ يَكُونُ فِي بَلَدٍ يَكُونُ فِيهِ ، وَيَمْكُثُ فِيهِ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْبَلَدِ ، صَابِرًا مُحْتَسِبًا ، يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ، إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ» .
[راجع: ٣٤٧٤]

روایت است که عایشه رضی الله عنها او را خبر داده که وی از رسول الله صلی الله علیه وسلم دربارهٔ طاعون پرسید و آن حضرت فرمود: «آن عذابی بود که خدا بر هر کس که می‌خواست آن را می‌فرستاد، ولی آن را برای مؤمنان رحمت گردانید، بنده‌ای نیست که در شهری که در آن طاعون است می‌زید و در آنجا می‌ماند و از شهر بیرون نمی‌رود و شکیبایی می‌ورزد و به امید ثواب می‌باشد، و می‌داند که جز آنچه خدا بر وی مقدر کرده است به او نمی‌رسد، مگر آنکه ثوابی در می‌یابد که مانند ثواب شهید است.»

١٦- بَاب :
﴿وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾
[الأعراف:٤٣]

﴿لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [الزمر:٥٧] .

باب-۱۶

«و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد، ما خود هدایت نمی‌یافتیم» (الاعراف:۴۳) «اگر خدا مرا هدایت می‌کرد مسلماً از پرهیزگاران بودم» (الزُّمَر:۵۷)

٦٦٢٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، هُوَ ابْنُ حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ يَنْقُلُ مَعَنَا التُّرَابَ ، وَهُوَ يَقُولُ :

«وَاللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبِّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
وَالْمُشْرِكُونَ قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا»

۶۲۲۰- از ابن حازِم، از ابو اسحاق روایت است که براء بن عازب گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را در روز جنگ خندق دیدم که همراه ما خاک انتقال می‌داد و می‌گفت: «به خدا سوگند اگر هدایت خدا نمی‌بود، هدایت نمی‌یافتیم. و نه روزه می‌گرفتیم و نه نماز می‌گزاردیم. پس بر ما وقار و آرامش فرود آور و در مقابله با دشمن گامهای ما را ثابت بدار. مشرکان همانا بر ما ستم کردند و اگر چنانچه قصد فتنه انگیزی کنند، از آن ابا می‌ورزیم.

[راجع : ٢٨٣٦ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٣ ، بلفظ مختلف في السرد والشعر] .

٨٣- كتاب الأَيْمَانِ وَالنُّذُورِ

١- باب قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ الآية [المائدة: ٨٩] .

٦٦٢١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَحْنَثُ فِي يَمِينٍ قَطُّ : حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ كَفَّارَةَ الْيَمِينِ ، وَقَالَ : لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَرَأَيْتُ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَكَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي . [راجع : ٤٦١٤] .

٦٦٢٢- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ

٨٣- کتاب سوگندها و نذرها

باب:۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] می‌خورید [و می‌شکنید] شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست– از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید– یا پوشانیدن آنان یا آزادکردن بنده‌ای. و کسی که [هیچ یک از اینها] نیابد، باید سه روز روزه بدارد. این است کفارهٔ سوگندهای شما وقتی که سوگند خوردید. و سوگندهای خود را پاس دارید. این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که سپاسگزاری کنید»

٦٦٢١– از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا ابوبکر رضی الله عنه هرگز سوگند خود را نمی‌شکست تا آنکه خدا حکم کفارهٔ شکستن سوگند را نازل کرد. آنگاه گفت: بر چیزی سوگند نمی‌خورم (و اگر سوگند خوردم) و چیزی بهتر از آن دیدم، همان چیز بهتر را اختیار می‌کنم و کفّارهٔ سوگندم را می‌دهم.

٦٦٢٢– از جریر بن حازم، از حَسن، از عبدالرحمن بن سَمُره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای عبدالرحمن بن سَمُره تقاضای امارت مکن، زیرا

إِلَيْهَا ، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا ، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ» . [انظر : ٦٧٢٢ر، ٧١٤٦ر، ٧١٤٧ر، أخرجه مسلم: ١٦٥٢ ، و أخرج أوله : في الإمارة :١٣] .

اگر نظر به تقاضا برایت داده شود، مسؤلیت آن را [خود به دوش] می‌گیری و اگر بدون تقاضا برایت داده شود، (در اجرای آن وظیفه) یاری داده می‌شوی، و اگر بر چیزی سوگند خوردی و چیزی را از آن بهتر یافتی، کفارهٔ سوگند بده و همان را که بهتر است اختیار کن».

٦٦٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ غَيْلَانَ بْنِ جَرِيرٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ أَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : «وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ» . قَالَ : ثُمَّ لَبِثْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ نَلْبَثَ ، ثُمَّ أُتِيَ بِثَلَاثِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، فَحَمَلَنَا عَلَيْهَا ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا ، أَوْ قَالَ بَعْضُنَا : وَاللَّهِ لَا يُبَارَكُ لَنَا ، أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ نَسْتَحْمِلُهُ فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا ، ثُمَّ حَمَلَنَا ، فَارْجِعُوا بِنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَنُذَكِّرُهُ ، فَأَتَيْنَاهُ فَقَالَ : «مَا أَنَا حَمَلْتُكُمْ ، بَلِ اللَّهُ حَمَلَكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلَّا كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، أَوْ : أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي» . [راجع: ٣١٣٣، أخرجه مسلم : ١٦٤٩] .

٦٦٢٣- از حَمّاد بن زید از غَیلان بن جَریر از ابو برده، از پدرش (ابوموسی اشعری) روایت است که گفت: در جمعی از اشعریان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدیم تا تقاضا کنیم برای ما حیوان سواری (در جنگ تبوک) بدهد. آن حضرت گفت: «به خدا سوگند که به شما حیوان سواری نمی‌دهم و نزد من حیوان سواری ای نیست که به شما بدهم»

ابوموسی گفت: پس از آن انتظار کشیدیم، آنچه خدا خواست انتظار بکشیم. سپس سه شتر مادهٔ خوش‌پیکر، برای آن حضرت آورده شد و آنها را در اختیار ما گذاشت. چون از آنجا راهی شدیم، گفتیم، یا بعضی از ما گفتند: به خدا سوگند که به ما برکت داده نمی‌شود، ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفته بودیم که برای ما حیوان سواری بدهد و او سوگند یاد کرده بود که برای ما حیوان سواری ندهد، سپس برای ما حیوان سواری داده است. پس بهتر است نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برویم و به او یادآور شویم. ما نزد آن حضرت آمدیم. فرمود: «من شما را سوار نگردانیدم، خدا شما را سوار گردانید و به خدا سوگند، اگر خدا بخواهد، بر چیزی سوگند نمی‌خورم مگر آنکه چیزی بهتر از آن ببینم، آنگاه کفارهٔ سوگندم را

می‌دهم و همان کاری را می‌کنم که بهتر است یا (فرمود): همان کاری را می‌کنم که بهتر است و کفارۀ سوگندم را می‌دهم.»

٦٦٢٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [راجع: ٢٣٨، أخرجه مسلم: ٨٥٥].

٦٦٢٤- از مَعمَر، از هَمّام بن مُنَبِّه روایت است که گفت: این است آنچه ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما گفته است: «ما (مسلمانان) در روز قیامت پسینیانیم که در (ورود به بهشت) پیشینیانیم»

٦٦٢٥- وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ، لأَنْ يَلَجَّ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ». [انظر: ٦٦٢٦، أخرجه مسلم: ١٦٥٥].

٦٦٢٥- و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «به خدا سوگند اگر یکی از شما به (زیان) خانوادۀ خود سوگند بخورد و پافشاری کند (که از آن برنگردد) گناه آن نزد خدا بیشتر از آن است که (سوگندش را (بشکند) و کفاره‌ای را که خدا بر وی فرض کرده است، بدهد»

٦٦٢٦- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ، يَعْنِي ابْنَ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنِ اسْتَلَجَّ فِي أَهْلِهِ بِيَمِينٍ فَهُوَ أَعْظَمُ إِثْمًا، لِيَبَرَّ». يَعْنِي الْكَفَّارَةَ. [راجع: ٦٦٢٥، أخرجه مسلم: ١٦٥٥].

٦٦٢٦- از یحیی، از عِکرمه روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که در سوگند خویش به زیان به خانواده‌اش اصرار ورزد، آن گناهی بزرگتر است نسبت به اینکه از آن منصرف شود» یعنی: کفاره بدهد.

٢- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَايْمُ اللَّهِ»

باب-۲ فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «وَ ایمُ الله» «و به خدا سوگند»

٦٦٢٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمْرَتِهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمْرَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمْرَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ، وَإِنْ

٦٦٢٧- از اسماعیل بن جَعفَر، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم لشکری را اعزام کرد و اُسامه بن زید[1] را بر آن امیر گمارد، بعضی از مردم در شایستگی وی به

۱- زید، غلام آزاد شده و پسر خواندۀ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که در یکی از غزوات (غزوۀ مؤته) به شهادت رسید.

كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ». [راجع: ۳۷۳۰، أخرجه مسلم: ۲۴۲۶].

امارت لشکر، طعنه زدند، رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و گفت: اگر شما در امارت وی طعنه زدید، همانا شما بودید که قبل بر این در امارت پدرش طعنه زده بودید، وَ اَیمُ الله (و به خدا سوگند) که وی (زید) سزاوار امارت بود و یکی از محبوب ترین مردم نزد من بود و همانا این (پسر او اُسامه) پس از وی محبوب ترین مردم نزد من است»

۳- باب: كَيْفَ كَانَتْ يَمِينُ النَّبِيِّ ﷺ

باب-۳ سوگند پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه بوده است

وَقَالَ سَعْدٌ قال: النَّبِيُّ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ». [راجع: ۳۲۹٤].

وَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ: قال أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ: لاهَا اللَّهِ إِذًا

يُقَالُ: وَاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَتَاللَّهِ. [راجع: ۳۱٤۲].

و سعد گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «سوگند به کسی که جان من در دست اوست»

ابو قَتاده گفت: ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: لا هَا الله اِذاً دنِی، پس به خدا سوگند)

و گفته می‌شود: وَالله وَ بِالله وَ تَاالله

٦٦٢٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال: كَانَتْ يَمِينُ النَّبِيِّ ﷺ: «لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ». [راجع: ٦٦١٧].

٦٦٢٨- از موسی بن عُقبه، از سالِم روایت است که ابن عُمر گفت: سوگند پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین بوده است: « لا وَ مُقَلِّبَ القُلُوبِ» « نی و (سوگند به) برگردانندهٔ دلها»

٦٦٢٩- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [راجع: ۳۱۲۱، أخرجه مسلم: ۲۹۱۹].

٦٦٢٩- از عبدالمَلِک، از جابر بن سَمُره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«اگر قیصر (روم) هلاک شد، پس از وی قیصری نیست و اگر خسرو (فارس) هلاک شد، پس از وی خسروی نیست، سوگند به کسی که جان من در دست اوست که شما خزانه‌های آنان را

٦٦٣٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَتُنْفِقُنَّ كُنُوزَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [راجع: ٣٠٢٧ ، أخرجه مسلم : ٢٩١٨].

٦٦٣١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : « يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ، وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَلَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا » . [راجع: ١٠٤٤ ، أخرجه مسلم: ٩٠١ ، مطولاً]

٦٦٣٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حَيْوَةُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ ، زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَا ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ » . فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : فَإِنَّهُ الْآنَ ، وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْآنَ يَا عُمَرُ » . [راجع : ٣٦٩٤]

٦٦٣٣ ، ٦٦٣٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ أَنَّهُمَا أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَجُلَيْنِ

در راه خدا خرج می‌کنید»

٦٦٣٠- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« اگر خسرو هلاک شد، پس از او خسروی نیست ، و اگر قیصر هلاک شد، پس از او قیصری نیست. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست که شما خزانه‌های آنان را در راه خدا خرج می‌کنید.»

٦٦٣١[1]- از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« ای امت محمد، اگر آنچه من می‌دانم شما می‌دانستید، بسیار می‌گریستید و اندک می‌خندیدید»

٦٦٣٢- از ابوعَقِیل، زُهرهٔ بن مَعبَد روایت است که وی از پدر کلان خود عبدالله بن هِشام شنیده است که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم و آن حضرت دست عمر بن خطاب را گرفته بود. عمر به وی گفت: یا رسول الله، تو از هر چیز نزد من دوست داشتنی تر هستی بجز نفس من. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « نی، سوگند به کسی که جان من در دست اوست (ایمانت کامل نمی‌شود) تا آنکه نزد تو، از نفس تو دوست داشتنی‌تر نباشم» عمر به آن حضرت گفت: همانا همین اکنون به خدا سوگند که تو از نفس من نزد من دوست داشتنی تر هستی. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اکنون (ایمانت کامل شد) ای عمر»

٦٦٣٣،٦٦٣٤- از مالک، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابو هریره و

۱- در حدیث ۶۶۳۱ سطر اول آن حمد، آمده که اشتباه است. درست آن محمد، است

اختَصَمَا إلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ أحَدُهُمَا : اقْضِ بَيْنَنَا بكِتَابِ اللَّهِ ، وَقَالَ الآخَرُ ، وَهُوَ أفْقَهُهُمَا : أجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بكِتَابِ اللَّهِ وَأذَنْ لِي أنْ أتَكَلَّمَ ، قَالَ : « تَكَلَّمْ » . قَالَ : إنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هٰذَا - قَالَ مَالِكٌ : وَالعَسِيفُ الأجِيرُ - زَنَى بِامْرَأتِهِ ، فَأخْبَرُونِي أنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَجَارِيَةٍ لِي ، ثُمَّ إنِّي سَألْتُ أهْلَ العِلْمِ ، فَأخْبَرُونِي أنَّ مَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَإنَّمَا الرَّجْمُ عَلَى امْرَأتِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، أمَّا غَنَمُكَ وَجَارِيَتُكَ فَرَدٌّ عَلَيْكَ » . وَجَلَدَ ابْنَهُ مِائَةً وَغَرَّبَهُ عَامًا ، وَأمَرَ أنَيْسٌ الأسْلَمِيُّ أنْ يَأتِيَ امْرَأةَ الآخَرِ ، فَإنِ اعْتَرَفَتْ رَجَمَهَا فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا . [راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٩٧ ، ١٦٩٨ ، باختلاف] .

زید بن خالد به او گفته‌اند: دو مرد دعوی خود را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردند؛ یکی از ایشان گفت: در میان ما به کتاب خدا حکم کن. و دیگری که از وی دانسته‌تر بود، گفت: آری یا رسول الله. میان ما به کتاب خدا حکم کن و اجازه بده که حرف بزنم. آن حضرت فرمود: «حرف بزن» گفت: همانا پسر من نزد این مرد عَسِیف بود. مالک (راوی) گفته است: یعنی مزدور بود و با زن وی زنا کرد، به من خبر دادند که بر پسرم جزای سنگسار است، من آن جزا را به صد گوسفند و کنیزی که داشتم بدل کردم (به این مرد دادم) سپس (حکم آن را) از اهل علم پرسیدم آنان به من گفتند، آنچه بر پسر من لازم می‌آید صد تازیانه و یک سال تبعید است، و جزای سنگسار بر زن وی است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« آگاه باش، به خدا سوند که میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. اما گوسفندان و کنیز تو (که به این مرد دادی) به تو مسترد شود» سپس آن حضرت، پسر او را صد تازیانه زد و یک سال تبعید کرد و به اُنیس اسلمی امر کرد که نزد زن آن مرد دیگر برود، در صورتیکه وی به زنا اعتراف کند، او را سنگسار نماید. آن زن اعتراف کرد و او را سنگسار کرد.

٦٦٣٥- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أبِي يَعْقُوبَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أرَأيْتُمْ إنْ كَانَ أسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ تَمِيمٍ ، وَعَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ ، وَغَطَفَانَ ، وَأسَدٍ ، خَابُوا وَخَسِرُوا » . قَالُوا : نَعَمْ ، فَقَالَ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

٦٦٣٥- از عبدالرحمن بن ابی بکره، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما می‌پندارید که (قبایل) اسلم و غِفار و مُزَینه و جُهَینه، از تَمیم و عامِر بن صَعصَعه و غَطَفان و اَسد، که نومید و زیانکار شدند بهتراند» گفتند: آری. فرمود:

إِنَّهُمْ خَيْرٌ مِنْهُمْ ». [راجع: ٣٥١٥، أخرجه مسلم: ٢٥٢٢].

٦٦٣٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ عَامِلاً، فَجَاءَهُ الْعَامِلُ حِينَ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي. فَقَالَ لَهُ: « أَفَلَا قَعَدْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ، فَنَظَرْتَ أَيُهْدَى لَكَ أَمْ لَا ». ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةً بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: « أَمَّا بَعْدُ، فَمَا بَالُ الْعَامِلِ نَسْتَعْمِلُهُ، فَيَأْتِينَا فَيَقُولُ: هَذَا مِنْ عَمَلِكُمْ، وَهَذَا أُهْدِيَ لِي، أَفَلَا قَعَدَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَنَظَرَ: هَلْ يُهْدَى لَهُ أَمْ لَا، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَغُلُّ أَحَدُكُمْ مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى عُنُقِهِ، إِنْ كَانَ بَعِيرًا جَاءَ بِهِ لَهُ رُغَاءٌ، وَإِنْ كَانَتْ بَقَرَةً جَاءَ بِهَا لَهَا خُوَارٌ، وَإِنْ كَانَتْ شَاةً جَاءَ بِهَا تَيْعَرُ، فَقَدْ بَلَّغْتُ ». فَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ، حَتَّى إِنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى عُفْرَةِ إِبْطَيْهِ.

قَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: وَقَدْ سَمِعَ ذَلِكَ مَعِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، فَسَلُوهُ. [راجع: ٩٢٥، أخرجه مسلم: ١٨٣٢].

«سوگند به کسی که جانِ من در دست اوست که آنها (چهار قبیله اول) بهتر از ایشانند»

٦٦٣٦- از زُهری، از عُروه، از ابو حُمَید ساعدی روایت است که وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، کسی را عامل (مأمور جمع آوری زکات) گمارد. آنگاه که وی وظیفه‌اش را به پایان رساند، نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، این مال برای شماست و این مال برایم هدیه داده شده است، آن حضرت به وی گفت: «چرا به خانهٔ پدر و مادرت ننشستی تا می‌دیدی برایت هدیه آورده می‌شود یا نه» سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از نماز شام (به خطبه) ایستاد و کلمهٔ شهادت بر زبان آورد و خدای را به آنچه سزاوار اوست ستود و سپس گفت: «اما بَعدُ، چه حال است کسی را که عامل گماردیم، نزد ما می‌آید و می‌گوید: این (مقدار از زکات) برای شماست و این مقدار برایم هدیه داده شده است، پس چرا در خانهٔ پدر و مادر خود ننشست تا می‌دید که آیا برایش هدیه داده می‌شود یا نه، سوگند به ذاتی که نفس محمد در دست اوست، که هیچ یک از شما چیزی در این (مال زکات) خیانت نمی‌کند، مگر آنکه در روز قیامت آن را بر گردن سوار می‌کند، اگر آن شتری باشد آن را (بر گردن) می‌آورد که آواز می کشد، و اگر گاوی باشد، آن را می آورد که آواز می کشد و اگر گوسفندی باشد آنرا می آورد که آواز می کشد، همانا (این حکم را) به شما ابلاغ کردم »

ابوحُمَید گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه

و سـلم دست خود را بلند کرد تا آنکه سفیدی بغلهای آن حضرت را دیدم.

ابوحُمید گفته اسـت: و همانـا این حدیث را زیدبـن ثابت با من از پیامبـر صلی الله علیه و سلم شنیده است، پس از وی بپرسید.

٦٦٣٧- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، هُوَ ابْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : « وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ ، لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَلَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً » . [راجع: ٦٤٨٥].

٦٦٣٧- از مَعمَـر، از هَمّـام روایت اسـت که ابوهریره گفت: ابوالقاسم صلی اله علیه و سلم فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر آنچه من می دانم، شما می دانستید، بسیار می گریستید و اندک می‌خندیدید»

٦٦٣٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنِ الْمَعْرُورِ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ : انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ يَقُولُ :« هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ، هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ».

قُلْتُ : مَا شَأْنِي أَيُرَى فِيَّ شَيْءٌ ، مَا شَأْنِي ؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ ، وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ ، فَقُلْتُ : مَنْ هُمْ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « الأَكْثَرُونَ أَمْوَالاً ، إِلاَّ مَنْ قَالَ : هَكَذَا ، وَهَكَذَا ، وَهَكَذَا » . [راجع: ١٤٦٠، أخرجه مسلم: ٩٩٠، مطولاً وباختلاف]

٦٦٣٨- از اعمش، از مَعرُور روایت است که ابو ذر گفت: نزد آن حضرت رسیدم، وی در سایه کعبه بود و می‌گفت: «آنها زیانکاراند و سوگند به پروردگار کعبه، آنها زیانکاراند و سوگند به پروردگار کعبه»

مـن با خود گفتم: مرا چه حالت اسـت، آیا در من چیزی دیده شـده اسـت، چه حالت است مرا ؟ نزد آن حضرت نشسـتم و ایشان پیوسته این سـخنان را تکرار می‌نمودند. نتوانسـتم که خاموشـی گزینـم، و خداوند آنچه خواسـت (حالت) مرا پوشانید سپس گفتم: آنها کیستند، پدر و مادرم فدایت یا رسول الله ؟

فرمود:« آنانی که مال و ثروت بیشتر دارند، بجز کسـانی که (به اشارت) گفت: این چنین و این چنیـن و این چنین نماید». (مال خود را در راه خدا چنین صرف کنند)

٦٦٣٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَالَ سُلَيْمَانُ : لأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى تِسْعِينَ امْرَأَةً ، كُلُّهُنَّ تَأْتِي بِفَارِسٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ،

٦٦٣٩- از ابوزِناد، از عبدالرحمن اَعرج روایت اسـت که ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « سلیمان گفت: امشب بر صد زن می گردم و هر کدامشـان سـوارکاری

فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَطَافَ عَلَيْهِنَّ جَمِيعًا فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ، جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُلٍ، وَايْمُ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، لَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ». [راجع: ٢٤٢٤، اخرجه مسلم: ١٦٥٤].

به دنیا می آورد که در راه خدا جهاد می‌کند. دوست همراهش به وی گفت: ان شاء الله (اگر خدا بخواهد) بگوی. سلیمان ان شاء الله نگفت، و بر همه زنان خود گشت، و هیچ یکشان باردار نشدند بجز یکی از آنها که پسری نیمه تن به دنیا آورد. و سوگند به کسی که نفس محمد در دست اوست، اگر ان شاء الله می گفت، (زنانش می زاییدند) و همه (پسرانش) در راه خدا به گونه‌ی سوارکار جهاد می کردند»

٦٦٤٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: أُهْدِيَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَرَقَةٌ مِنْ حَرِيرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَتَدَاوَلُونَهَا بَيْنَهُمْ وَيَعْجَبُونَ مِنْ حُسْنِهَا وَلِينِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَعْجَبُونَ مِنْهَا». قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَمَنَادِيلُ سَعْدٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنْهَا».

لَمْ يَقُلْ شُعْبَةُ وَإِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ». [راجع: ٣٢٤٩، اخرجه مسلم: ٢٤٦٨].

٦٦٤٠- از اَبوالاَحوص، از ابو اسحاق روایت است که براء بن عازِب گفت: برای پیامبر صلی الله علیه و سلم پارچه‌ای ابریشمی هدیه آورده شد، مردم آن را میان خود دست به دست می‌کردند و از نفاست و نرمی آن در شگفت بودند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا از آن در شگفت هستید؟» گفتند: آری، یا رسول الله، فرمود: « سوگند به کسی که جان من در دست اوست که دستمالهای سعد در بهشت از این بهتر است»

شُعبه و اسرائیل که از ابو اسحاق روایت کرده‌اند (این را) نگفته‌اند: «سوگند به کسی که جان من در دست اوست»

٦٦٤١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّ هِنْدَ بِنْتَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا كَانَ مِمَّا عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ أَخْبَاءٍ، أَوْ خِبَاءٍ، أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ أَخْبَائِكَ، أَوْ خِبَائِكَ - شَكَّ يَحْيَى - ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ أَهْلُ أَخْبَاءٍ، أَوْ خِبَاءٍ، أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ أَخْبَائِكَ، أَوْ خِبَائِكَ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَيْضًا، وَالَّذِي نَفْسُ

٦٦٤١- از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه رضی الله عنهما گفت: همانا هِند دختر عُتبه بن ربیعه گفت: یا رسول الله، (پیش از آنکه اسلام بیاورم) دوست نداشتم که هیچ خانوده‌ای در روی زمین خوارتر از خانوادهٔ تو باشد، سپس (که اسلام آوردم) دوست ندارم که هیچ خانواده‌ای عزیزتر از خانوادهٔ تو باشد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «و

مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ». قالت: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ؟ قال: «لا، إِلا بِالْمَعْرُوفِ». [راجع: ۲۲۱۱، أخرجه مسلم: ۱۷۱٤].

همچنان است، سوگند به کسی که جانِ محمد در دست اوست.» آن زن گفت: یا رسول الله، همانا (شوهرم) ابوسُفیان مردی بخیل است، آیا بر من گناه است که از مالی که دارد (فرزندان او را) طعام بدهم؟ آن حضرت فرمود: «نِی، مگر به اندازه‌ای که عرف بر آن رفته است.»

٦٦٤٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونٍ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ ﷺ قال: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُضِيفٌ ظَهْرَهُ إِلَى قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ يَمَانٍ، إِذْ قَالَ لأَصْحَابِهِ: «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». قَالُوا: بَلَى، قال: «أَفَلَمْ تَرْضَوْا أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». قَالُوا: بَلَى، قال: «فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [راجع: ٦٥٢٨، أخرجه مسلم: ۲۲۱، مطولاً].

٦٦٤٢- از ابو اسحاق، از عَمرو بن مَیمُون روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر خیمه‌ای از چرم یمنی تکیه کرده بود، ناگاه به اصحاب خود گفت: «آیا خشنود می‌شوید که شما (مسلمانان) چهارم حصهٔ اهل بهشت باشید؟» گفتند: آری. فرمود: «آیا خشنود می‌شوید که سوم حصهٔ اهل بهشت باشید؟»

گفتند: آری. فرمود: «سوگند به کسی که جانِ محمد در دست اوست که امیدوارم شما نیمهٔ اهل بهشت باشید.»

٦٦٤٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». [راجع: ٥٠١٣].

٦٦٤٣- از مالـک، از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن روایت است که پدرش گفت: ابوسعید (خُدری) گفت: مردی شنید که مردی دیگر (قُل هُوَالله احد) می‌خواند و تکرار می‌کند. چون صبح فرارسید، وی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و این موضوع رابرایش یاد کرد و گویی آن مرد این مقدار خواندن را اندک می‌پنداشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « سوگند به کسی که نفس من در دست اوست، که آن (سوره) برابر با سوم حصهٔ قرآن است:

٦٦٤٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا حَبَّانُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ

٦٦٤٤- از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: وی از رسول الله

يَقُولُ: «أَتِمُّوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ بَعْدِ ظَهْرِي إِذَا مَا رَكَعْتُمْ، وَإِذَا مَا سَجَدْتُمْ» [راجع: ٤١٩، اخرجه مسلم: ٤٢٥].

صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «رکوع و سجود را تمام کنید، سوگند به کسی که نفس من در دست اوست، همانا شما را از پس پشت خود می‌بینم، آنگاه که رکوع می‌کنید و آنگاه که سجده می‌کنید»

٦٦٤٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ مَعَهَا أَوْلادٌ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّكُمْ لأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ». قَالَهَا ثَلاثَ مِرَارٍ. [راجع: ٣٧٨٦، اخرجه مسلم: ٢٥٠٩].

٦٦٤٥- از شُعبه، از هِشام بن زید روایت است که اَنس بن مالک گفت: زنی همراه فرزندان خود نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «سوگند به کسی که نفس من در دست اوست که شما از دوست داشتنی مردم نزد من هستید» سه بار تکرار کرد

٤- باب: لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ

باب-۴ به پدران خویش سوگند نخورید

٦٦٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَدْرَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَهُوَ يَسِيرُ فِي رَكْبٍ، يَحْلِفُ بِأَبِيهِ، فَقَالَ: «أَلا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ». [راجع: ٢٦٧٩، اخرجه مسلم: ١٦٤٦].

٦٦٤٦- از یُونُس، از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، عمر بن خطاب را دریافت که با گروهی از سواران راهی بود و به پدر خود سوگند یاد می‌کرد. آن حضرت فرمود: «آگاه باشید که خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران شما منع کرده است کسی که سوگند می‌خورد، باید به خدا سوگند بخورد یا خاموش باشد».

٦٦٤٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ سَالِمٌ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا حَلَفْتُ بِهَا مُنْذُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، ذَاكِرًا وَلا آثِرًا.

قَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾ [الأحقاف: ٤]: يَأْثُرُ عِلْمًا.

٦٦٤٧- از ابن شهاب، از سالم روایت است که ابن عمر گفت: از عمر شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من گفت: «همانا خداوند شما را منع کرده است که به پدران خویش سوگند بخورید» عمر گفت: به خدا سوگند، از آنگاه که این را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام، دیگر (به نام

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ ، وَالزُّبَيْدِيُّ ، وَإِسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ ، وَمَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ عُمَرَ . [راجع : ٢٦٧٩ ، اخرجه مسلم : ١٦٤٦ مطولاً] .

پدر) سوگند نخورده‌ام؛ نه به صورت قصد و نه گزارش گونه.

مجاهد گفته است :«اَو أثارَةٍ مِن علم» (الاحقاف:٤) «یا بازمانده‌ای از علم»

متابعت کرده‌اند (یونس) را عُقَیل و زبیدی و اسحاق کلبی از زهری. و ابن عُیَینَه و مَعمَر، از زُهری، از سالم ، از ابن عمر روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم (این سوگند را) از عمر شنیده است.

٦٦٤٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ » . [راجع : ٢٦٧٩ ، اخرجه مسلم : ١٦٤٦ ، مطولاً] .

٦٦٤٨- از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عُمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« به پدران خویش سوگند نخورید»

٦٦٤٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، وَالْقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ زَهْدَمٍ قَالَ : كَانَ بَيْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جَرْمٍ وَبَيْنَ الْأَشْعَرِيِّينَ وُدٌّ وَإِخَاءٌ ، فَكُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ طَعَامٌ فِيهِ لَحْمُ دَجَاجٍ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ ، أَحْمَرُ كَأَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِي ، فَدَعَاهُ إِلَى الطَّعَامِ ، فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ أَنْ لا آكُلَهُ ، فَقَالَ : قُمْ فَلَأُحَدِّثْكَ عَنْ ذَاكَ ، إِنِّي أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : « وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ » . فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَهْبِ إِبِلٍ فَسَأَلَ عَنَّا فَقَالَ : « أَيْنَ النَّفَرُ الْأَشْعَرِيُّونَ » . فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا : مَا صَنَعْنَا ؟ حَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لا يَحْمِلُنَا وَمَا عِنْدَهُ مَا يَحْمِلُنَا ، ثُمَّ حَمَلَنَا تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ ، وَاللَّهِ لا نُفْلِحُ أَبَدًا ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا لَهُ : إِنَّا أَتَيْنَاكَ لِتَحْمِلَنَا فَحَلَفْتَ أَنْ لا تَحْمِلَنَا وَمَا عِنْدَكَ مَا تَحْمِلُنَا ، فَقَالَ : « إِنِّي لَسْتُ أَنَا حَمَلْتُكُمْ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ

٦٦٤٩- از ابو قِلابه و قاسم تَمیمی روایت است که زهدَم گفت: میان این قبیله از جَرم، و میان اشعریها دوستی و برادری بود، ما نزد ابوموسی اشعری بودیم، به وی طعامی آورده شد که در آن گوشت مرغ بود. و نزد ابوموسی مردی از قبیلهٔ بَنی تَیم الله حاضر بود که سرخ گون بود و گویی در زمرهٔ غلامان بوده است. ابوموسی او را به غذا خوردن فراخواند. وی به ابوموسی گفت: من مرغ را دیدم که چیزی از پلیدی می‌خورد، پس سوگند خوردم که گوشت مرغ نخورم. ابوموسی گفت: برخیز، و من در این مورد به تو سخنی می‌گویم. همانا من با تنی چند از اشعریها نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم و حیوان سواری طلب کردیم. آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند، شما را سواره نمی‌سازم و نزد من چیزی نیست که برای

حَمَلَكُمْ ، وَاللَّهِ لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَتَحَلَّلْتُهَا » . [راجع : ٣١٣٣ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٩] .

سواری به شما بدهم» سپس برای رسول الله صلی الله علیه و سلم از شتران غنیمت آورده شد و از ما پرسید «اشعریها چند نفراند؟» آن حضرت امر کرد تا پنج شتر بلند کوهان به ما بدهند. چون راهی شدیم با خود گفتیم ما چه کاری کردیم؟ رسول الله صلی اله علیه و سلم سوگند خورد که ما را سواره نمی‌سازد و نزد وی چیزی نیست که ما را سواره گرداند، سپس ما را سواره گردانید و ما از سوگند آن حضرت غفلت کردیم. به خدا سوگند که هرگز رستگار نخواهیم بود. سپس نزد آن حضرت برگشتیم و به وی گفتیم: ما نزد تو آمده بودیم که ما را سواره گردانی و تو سوگند خوردی که ما را سواره نگردانی و نزد تو چیزی نیست که ما را سواره گردانی. آن حضرت فرمود: « من نیستم که شما را سواره گردانیدم، ولی خداست که شما را سواره گردانید، به خدا سوگند بر چیزی سوگند نمی‌خورم و چون ببینم که غیر آن، از آن چیز بهتر است مگر آنکه همانی را بر می‌گزینم که بهتر است، و کفارهٔ سوگند را می‌دهم».

٥- باب : لا يُحْلَفُ بِاللَّاتِ وَالعُزَّى وَلا بِالطَّوَاغِيتِ

٦٦٥٠- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ حَلَفَ ، فَقَالَ فِي حَلِفِهِ : بِاللَّاتِ وَالعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ ، فَلْيَتَصَدَّقْ» . [راجع : ٤٨٦٠ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٧] .

باب-۵ به لات و عُزّا و (سایر) بتان سوگند خورده نشود

٦٦٥٠- از زُهری، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که سوگند خورده و در سوگند خود بگوید: به لات و عزّا ، باید بگوید: لا اله الا الله . و کسی

که به همصحبت خود بگوید: بیا با هم قمار زنیم، باید صدقه بدهد»

٦- باب: مَنْ حَلَفَ عَلَى الشَّيْءِ وَإِنْ لَمْ يُحَلَّفْ

٦٦٥١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ وَكَانَ يَلْبَسُهُ، فَيَجْعَلُ فَصَّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ، فَصَنَعَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ، ثُمَّ إِنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَنَزَعَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَلْبَسُ هَذَا الْخَاتَمَ، وَأَجْعَلُ فَصَّهُ مِنْ دَاخِلٍ». فَرَمَى بِهِ ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ لا أَلْبَسُهُ أَبَدًا». فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. [راجع: ٥٨٦٥، اخرجه مسلم: ٢٠٩١].

باب-۶ کسی به چیزی سوگند خورد، هر چند سوگند داده نشده است

٦٦٥١- از لَیث، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم برای خود انگشتری طلایی که نگین داشت فرمایش داد و آن را می‌پوشید و نگین آن را به سوی کف دست خود می‌گردانید. مردم نیز برای خود انگشتر طلا آماده کردند، سپس آن حضرت بر منبر نشست و آن را از انگشت خود بیرون آورد و گفت: «همانا این انگشتر را می‌پوشیدم و نگین آن را به داخل می‌گردانیدم» سپس انگشتر را به دور افکند و بعد گفت: «به خدا سوگند که دیگر هرگز آن را نمی‌پوشم. مردم هم انگشترهای خود را به دور افکندند»

٧- باب: مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ سِوَى مِلَّةِ الإِسْلامِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فَلْيَقُلْ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ». وَلَمْ يَنْسُبْهُ إِلَى الْكُفْرِ. [راجع: ٤٨٦٠].

٦٦٥٢- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ مِلَّةِ الإِسْلامِ فَهُوَ كَمَا قَالَ،

باب-۷ کسی که به دینی بجز دین اسلام، سوگند بخورد

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به لات و عُزّا، سوگند یاد کند باید بگوید: لااله الاالله». آن حضرت این سوگند را به کفر نسبت نداد.

٦٦٥٢- از ایُّوب، از ابو قِلابه روایت است که ثابت بن ضَحاک گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به غیر از دین اسلام

قال : وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ ، وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ». [راجع: ۱۳٦۳ ، أخرجه مسلم : ۱۱۰].

سوگند بخورد، چنانست که گفته، و کسی که خود را با چیزی می‌کشد با همان چیز در آتش دوزخ عذاب می‌شود، و لعنت کردن مسلمان مانند کشتن اوست، و کسی که مسلمانی را به کفر نسبت دهد، چنان است که او را می‌کشد».

۸- باب : لا يَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتَ ، وَهَلْ يَقُولُ أَنَا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ

باب-۸

نگوید: آنچه خدا می‌خواهد و تو می‌خواهی و آیا بگوید: من به خدا (التجا) می‌کنم و سپس به تو

٦٦٥۳- وَقَالَ عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ ، فَبَعَثَ مَلَكًا ، فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَالَ : تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ ، فَلا بَلاغَ لِي إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ» . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [راجع : ۳٤٦٤، أخرجه مسلم : ۲۹٦٤ ، مطولاً].

٦٦٥۳- از عبدالرحمن بن ابی عمره روایت است که ابوهریره گفت که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌گفت: «خداوند خواست که سه نفر را در بنی اسرائیل بیازماید، فرشته‌ای را فرستاد، وی نزد (یکی از آنان که) پیس بود رفت و گفت من همه وسائل زندگی خویش را از دست داده‌ام و به مقصد رسیده نمی‌توانم بجز کمک خدا، سپس کمک تو» حدیث را (تا آخر) گفت. (به حدیث ۳٤٦٤ جلد چهارم مراجعه شود)

۹- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ﴾ [الأنعام :۱۰۹] .

باب-۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ فِي الرُّؤْيَا ، قَالَ : «لا تُقْسِمْ» . [راجع : ۷۰٤٦] .

«و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند» (الأنعام:۱۰۹)

و ابن عباس گفت: ابوبکر گفت: به خدا سوگند یا رسول الله در آنچه به تعبیر خواب خطا کردم، مرا بگوی. فرمود: «سوگند مخور»

٦٦٥٤- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَشْعَثَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَشْعَثَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ . [راجع : ١٢٣٩ ، أخرجه مسلم : ٢٠٦٦ ، مطولاً] .

٦٦٥٥- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ الْأَحْوَلُ : سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أُسَامَةَ : أَنَّ ابْنَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِ ، وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَسَعْدٌ وَأُبَيٌّ ، أَنَّ ابْنِي قَدِ احْتُضِرَ فَاشْهَدْنَا ، فَأَرْسَلَ يَقْرَأُ السَّلَامَ وَيَقُولُ : « إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَمَا أَعْطَى ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ مُسَمًّى ، فَلْتَصْبِرْ وَتَحْتَسِبْ » . فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ ، فَقَامَ وَقُمْنَا مَعَهُ ، فَلَمَّا قَعَدَ رُفِعَ إِلَيْهِ ، فَأَقْعَدَهُ فِي حَجْرِهِ ، وَنَفْسُ الصَّبِيِّ تَقَعْقَعُ ، فَفَاضَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ سَعْدٌ : مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « هَذِهِ رَحْمَةٌ يَضَعُهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ » . [راجع : ١٢٨٤ ، أخرجه مسلم : ٩٢٣ ، بدون "أبي"] .

٦٦٥٤- از سُفیان، از اَشعَث، از مُعاویه بن سُوید بن مُقَرِّن، از براء، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است. و از شُعبه، از اَشعَث، از معاویه بن سُوَید بن مُقَرِّن روایت است که براء رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را امر کرده تا در اجرای سوگند کسان کمک کنیم.

٦٦٥٥- از عاصِم اَحوَل، از ابوعثمان روایت است که اسامه گفت: دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را نزد آن حضرت فرستاد، در حالی که اُسامه بن زید، و سَعد، و اُبَی همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند (تا پیغام او را بگوید که) کودک من در حال مرگ است، نزد ما بیا. آن حضرت قاصد را واپس فرستاد تا به وی سلام برساند و بگوید: «همانا از آن خداست آنچه می‌گیرد و آنچه می‌دهد، و هر چیز در نزد او عمری معین دارد، پس صبر کن و به امید ثواب باش!» دختر آن حضرت قاصد را نزد آن حضرت واپس فرستاد در حالی که آن حضرت را سوگند می‌داد.

آن حضرت برخاست و ما نیز با او برخاستیم، چون آن حضرت (به خانه دخترش) نشست، کودک به وی داده شد، او را بر زانوی خود نشاند، نَفَسش در اضطراب بود، اشک از چشمان آن حضرت جاری شد. سعد گفت: یا رسول الله این (اشک ریختن) برای چیست؟ فرمود: «این رحمتی است که خدا در دلهای آن بندگان خود که می‌خواهد می‌نهد و همانا خدا بر آن بندگان رحم می‌کند که بر دیگران رحم می‌کنند»

٦٦٥٦- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ تَمَسُّهُ النَّارُ إِلَّا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ» . [راجع: ۱۲۵۱ ، أخرجه مسلم : ۲۶۳۲].

٦٦٥٦- از ابن شـهاب، از ابن مُسَيِّب روایت اسـت که ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «مسـلمانی که از وی سه فرزند می‌میرد، آتش دوزخ او را لمس نمی‌کند، بجز کسی که از اجرای سـوگند خدا ممانعت کرده است»[1]

٦٦٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنِي غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ : سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعَّفٍ ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ ، وَأَهْلِ النَّارِ : كُلُّ جَوَّاظٍ عُتُلٍّ مُسْتَكْبِرٍ» . [راجع : ۴۹۱۸ ، أخرجه مسلم : ۲۸۵۳].

٦٦٥٧- از شعبه، از مَعبَد بن خالد، از حارثه بن وَهب روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سـلم شنیدم که می فرمود: «آیا شما را از اهل بهشـت خبر ندهم؟ هر ناتوانی که او را ضعیـف می‌پندارند که اگر در اجرای چیزی به خدا سوگند خورد، خدا سوگندش را بجای کند. و اهل دوزخ، هر خرامان رفتار، سـرکشِ بدخوی، و متکبر می‌باشد»

۱۰- باب : إِذَا قَالَ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ ، أَوْ شَهِدْتُ بِاللَّهِ

بـاب-۱۰ اگـر بگوید: من شـهادت می‌دهم به خدا، یا شهادت دادم به خدا[1]

٦٦٥٨- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ : أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ ؟ قَالَ : «قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ : تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ» . قَالَ إِبْرَاهِيمُ : وَكَانَ أَصْحَابُنَا يَنْهَوْنَا - وَنَحْنُ غِلْمَانٌ - أَنْ نَحْلِفَ بِالشَّهَادَةِ وَالْعَهْدِ .[راجع : ۲۶۵۲ ، أخرجه مسلم : ۲۵۳۳].

٦٦٥٨- از ابراهیـم از عُبیـد روایت اسـت که عبدالله (ابن مسـعود) گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم سـؤال شـد: کدام مردم بهتراند؟ فرمود: «مردم قرن من، سـپس کسانیکه پیوسته به ایشـانند (پس از ایشـانند) سپس کسانی که پیوسـته به ایشانند، سـپس گروهی می‌آید که شـهادت هر یکشان بر سوگندش و سوگندش بر شهادتش، پیشی می گیرد».
ابراهیم گفت: اصحاب ما، آنگاه که خوردسـال بودیم ما را از اینکه به شـهادت و عهد (خدا) سوگند یاد کنیم، منع می‌کردند.

۱- اشاره بدین آیت است:«و هیچ کس از شما نیست مگر گذرنده بر آن (آتش دوزخ) این امر همواره بر پروردگارت حکم قطعی است» (مریم:۷۱)

١١- باب : عَهْدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

٦٦٥٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ ، أَوْ قَالَ : أَخِيهِ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَهُ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ﴾ . [راجع : ٢٣٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث الآتي] .

باب-۱۱ خدای عز و جلّ

۶۶۵۹- از شُعبه، از سلیمان و منصور، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به دروغ سوگند می‌خورد تا مال مرد مسلمانی را از چنگش برباید- یا گفت: (مال) برادرش را. خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است»
خداوند در تصدیق قول آن حضرت نازل کرد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیزی می‌فروشند. آنان را در آخرت بهره‌ای نیست» (آل عمران: ۷۱)

٦٦٦٠- قَالَ سُلَيْمَانُ فِي حَدِيثِهِ : فَمَرَّ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ : مَا يُحَدِّثُكُمْ عَبْدُاللَّهِ ؟ قَالُوا لَهُ ، فَقَالَ الأَشْعَثُ : نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي صَاحِبٍ لِي ، فِي بِئْرٍ كَانَتْ بَيْنَنَا . [راجع : ٢٣٥٧ ، أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث السابق] .

۶۶۶۰- سُلیمان در حدیث خود گفت: اشعث بن قیس گذشت و گفت: عبدالله (بن مسعود) شما را چه می‌گفت: به وی گفتند. اشعث گفت: این آیه دربارهٔ من و همکار من نازل شده است که درمورد چاهی دعوی داشتیم.

١٢- باب : الْحَلِفِ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ وَكَلِمَاتِهِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ» . [راجع : ٧٣٨٣] .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «يَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا» . [راجع : ٨٠٦] .

باب-۱۲

سوگند به عِزّت خدا و صفات و کلمات وی
و ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «به عِزّت تو پناه می‌جویم».
و ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی میان بهشت و دوزخ باقی می‌ماند و می‌گوید: روی مرا از آتش بگردان، نی، و سوگند به عِزّت تو که غیر از این چیزی از تو نمی‌خواهم»

وَقَالَ أَبُو سَعِيد : قَالَ لِنَبِيُّ ﷺ : « قَالَ اللَّهُ : لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِه » . [راجع : ٨٠٦] .

وَقَالَ أَيُّوبُ : « وَعِزَّتِكَ لَا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ » . [راجع : ٢٧٩] .

٦٦٦١- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ : تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ، حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ ، فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ وَعِزَّتِكَ ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ » .

رَوَاهُ شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ . [راجع : ٤٨٤٨ ، أخرجه مسلم : ٢٨٤٨] .

١٣- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ : لَعَمْرُ اللَّهِ

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَعَمْرُكَ ﴾ [الحجر : ٧٢] : لَعَيْشُكَ .

٦٦٦٢- حَدَّثَنَا الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ (ح) .

وحَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ ابْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ : لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ ، وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، وَفِيهِ فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ، فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ : لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ . [راجع : ٢٥٩٣ ، أخرجه مسلم : ٢٧٧٠ ، مطولاً] .

و ابو سـعید گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود[1]: «خداوند گفت: این برای تو اسـت و مانند آن دهِ چند دیگر»

و اَیّوب گفت: «و به عِزّت تو سوگند، که من از برکت تو بی‌نیاز نیستم» (پاره‌ای از حدیث)

٦٦٦١- از شَیبَان، از قَتاده روایت است که انس بن مالـک گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «دوزخ پیوسـته می‌گویـد: آیا (مردم) بیشـتر از این نیست، تا آنکه ربُّ العزّت بر آن پای خود را می‌نهد، آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است بس است و عِزّت تو. پس پاره‌های یکی به سـوی دیگر جمع می‌گردند» شُعبه از قتاده (نیز) همین را روایت کرده است.

بـاب-١٣ گفتهٔ مـرد: لَعَمرُالله (بـه جاودانگی خدا)

ابن عباس گفته اسـت: «لَعَمرُک» (الحجر:٧٢) یعنی: به زندگی تو.

٦٦٦٢- از صالح از ابن شهاب (زُهری) روایت است .

از یونُس روایت است که گفت: از زُهری شنیدم که گفت: از عُروهٔ بن زبیر و سعید بن مُسیَّب و عَلقَمه بن وَقّاص و عبیدالله بن عبدالله، شـنیدم که حدیث عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم را بیان می‌کردند: آنگاه که تهمتگران به او گفتند، آنچه گفتند، و خداوند عایشـه را از آن تهمتها پاک گردانید. (زهری می‌گوید) هر یک

١ - باب١٢، سطر۶ قال ابوسعید:قال النبی صلی الله علیه و سلم آمده که میان-قال و نبی- یک الف کمبود است. درست آن: قال النبی صلی الله علیه و سلم است.

(از آن چهار راوی) بخشی از آن حدیث را به من گفته‌اند. و در آن آمده است: پیامبرصلی الله علیه و سلم (به خطبه) ایستاد تا عبدالله بن اُبَی را به سزایش برسانند. سپس اُسَید بن حُضَیر برخاست و به سعد بن عباده گفت: لَعَمرُاللهِ، به جاودانگی خدا که تو را خواهیم کشت.[۱]

١٤- باب : ﴿ لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيمَانِكُم

وَلكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُم وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴾ الآيَة [البقرة : ٢٢٥] .

٦٦٦٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا : ﴿ لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ ﴾ قَالَ : قَالَتْ : أُنْزِلَتْ فِي قَوْلِهِ : لاَ وَاللّٰهِ ، بَلَى وَاللّٰهِ . [راجع : ٤٦١٣] .

باب-۱۴

«خداوند شما را به سوگندهای بیهودهٔتان مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را بدانچه [از روی قصد] فراهم آورده است مؤاخذه می‌کند و خدا آمرزندهٔ بردبار است.»

٦٦٦٣- از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: «خداوند شما را به سوگندهای بیهودهٔتان مواخذه نمی‌کند» دربارهٔ گفته شخص نازل شده که می‌گوید: لا وَاللهِ، بَلَی واللهِ (نی به خدا، آری به خدا)

١٥- باب : إِذَا حَنِثَ نَاسِياً فِي الأَيْمَانِ

وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ ﴾ [الأحزاب : ٦٥] .

وَقَالَ : ﴿ لاَ تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ ﴾ [الكهف : ٧٣] .

٦٦٦٤- حَدَّثَنَا خَلاَّدُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا زُرَارَةُ بْنُ أَوْفَى ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ يَرْفَعُهُ قَالَ : « إِنَّ اللّٰهَ تَجَاوَزَ لأُمَّتِي عَمَّا وَسْوَسَتْ ، أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا ، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ » . [راجع : ٢٥٢٨ ، أخرجه مسلم : ١٢٧] .

باب-۱۵ اگر کسی از روی فراموشی بر خلاف سوگند خود عمل کند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و در لفظی که به گفتن آن خطا کرده باشید بر شما گناهی نیست» (الاحزاب: ۵)[۲]

و گفت: «به آنچه فراموش کرده‌ام مرا مگیر» (الکهف:۷۳)

٦٦٦٤- از قَتَادِه، از زُراره بن اَوفی روایت است که ابوهریره این حدیث را رفع می‌کرد (به آن حضرت می‌رساند)

۱ - حدیث ۶۶۶۲ پس از: حین قال:-علامهٔ شارحه گذاشته شده که زاید است، درست آن حین قال لها: است.

۲ - در باب ۱۵، آیتی را که در متن آورده، آیه ۶۵ سورهٔ الاحزاب ماخذ داده که اشتباه است. درست آن آیه ۵ سورهٔ مذکور است.

«همانا خداوند از آنچه وسوسهٔ (شیطانی) امت من است یا آنچه در دل او گذشته است، در می‌گذرد در صورتیکه بدان عمل نکرده باشد یا بر زبان نیاورده باشد».

٦٦٦٥- حدثنا عثمان بن الهيثم، أو محمد عنه، عن ابن جريج قال: سمعت ابن شهاب يقول: حدثني عيسى ابن طلحة: أن عبدالله بن عمرو بن العاص حدثه: أن النبي ﷺ بينما هو يخطب يوم النحر إذ قام إليه رجل فقال: كنت أحسب - يا رسول الله - كذا وكذا قبل كذا وكذا، ثم قام آخر فقال: يا رسول الله، كنت أحسب كذا وكذا، لهؤلاء الثلاث، فقال النبي ﷺ: «افعل ولا حرج». لهن كلهن يومئذ، فما سئل يومئذ عن شيء إلا قال: «افعل ولا حرج». [راجع: ٨٣، أخرجه مسلم: ١٣٠٦].

٦٦٦٥- از ابن شهاب، از عیسی ابن طلحه، روایت است که عبدالله بن عَمرو بن عاص به او گفت: «در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز نَحر (دهم ذی‌حجه) خطبه می‌خواند، ناگاه مردی ایستاد و گفت: یا رسول الله، می‌پندارم که چنین و چنان کردم قبل از آنکه چنان و چنین کنم. مردی دیگر گفت: یا رسول الله، می‌پندارم که چنین و چنان کردم، در این سه (رکن حج که ذبح و تراشیدن سر، و طواف است)

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بکن و (در پس و پیش کردن آن ارکان) بر تو گناهی نیست»

٦٦٦٦- حدثنا أحمد بن يونس: حدثنا أبو بكر، عن عبدالعزيز بن رفيع، عن عطاء، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال رجل للنبي ﷺ: زرت قبل أن أرمي؟ قال: «لا حرج». قال آخر: حلقت قبل أن أذبح؟ قال: «لا حرج». قال آخر: ذبحت قبل أن أرمي؟ قال: «لا حرج». [راجع: ٨٤، أخرجه مسلم: ١٣٠٧، بلفظ مختلف].

٦٦٦٦- از عبدالعزیز بن رفیع، از عطاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مردی به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: طواف زیارت کردم پیش از آنکه رَمی کنم(سنگریزه افکنم)؟ فرمود: «گناهی نیست» دیگری گفت: «سر تراشیدم، پیش از آنکه ذبح کنم؟ فرمود: گناهی نیست. دیگری گفت: «ذبح کردم پیش از آنکه رَمی کنم؟ فرمود: «گناهی نیست»

٦٦٦٧- حدثني إسحاق بن منصور: حدثنا أبو أسامة: حدثنا عبيدالله بن عمر، عن سعيد بن أبي سعيد، عن أبي هريرة: أن رجلا دخل المسجد يصلي، ورسول الله ﷺ في ناحية المسجد، فجاء فسلم عليه، فقال له:

٦٦٦٧- از عبیدالله بن عمر، از سعید بن ابی سعید روایت است که ابوهریره گفت: مردی به مسجد درآمد و نماز می‌گزارد در حالی که رسول الله صلی اله علیه و سلم در گوشهٔ مسجد بود، آن مرد (پس از نماز) آمد و بر آن

«ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ» . فَرَجَعَ فَصَلَّى ثُمَّ سَلَّمَ ، فَقَالَ : «وَعَلَيْكَ ، ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ» . قَالَ فِي الثَّالِثَةِ : فَأَعْلِمْنِي ، قَالَ : «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَأَسْبِغِ الْوُضُوءَ ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ ، فَكَبِّرْ وَاقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا ، ثُمَّ ارْفَعْ رَأْسَكَ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَسْتَوِيَ وَتَطْمَئِنَّ جَالِسًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَسْتَوِيَ قَائِمًا ، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا» . [راجع : ۷۵۷ ، أخرجه مسلم : ۳۹۷]

حضرت سـلام کرد. آن حضرت به وی گفت: «بازگرد و نماز بگزار، زیرا تو نماز نگزارده‌ای.» وی بازگشت و نماز گزارد سپس (آمد) و بر آن حضرت سلام کرد. آن حضرت گفت: «وَعَلیک، بازگرد و نماز بگزار زیرا تو نماز نگزارده‌ای» با رســوم آن مرد به آن حضرت گفت: پس (نماز گزاردن را) به من تعلیم بده.

آن حضــرت فرمــود: «آنــگاه که بــرای نماز می‌خیزی، وضــو را کامل کن، ســپس به قبله روی آور، و تکبیــر بگوی و آنچــه را از قرآن می‌دانی بخوان، ســپس رکــوع کن تا در رکوع آرام گیری، سپس ســر خود را (از رکوع) بلند کن تا راست بایستی، سپس سجده کن تا آنکه در ســجده آرام گیری، ســپس (از سجده) بلند شــو تا آنکه برابر و آرام بنشینی، سپس سجده کن تا آنکه در ســجده آرام گیری، ســپس (از سجده) بلند شو تا راست بایستی. سپس در هر نماز خود همین کار را بکن»

۶۶۶۸- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ يَوْمَ أُحُدٍ هَزِيمَةً تُعْرَفُ فِيهِمْ ، فَصَرَخَ إِبْلِيسُ : أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ ، فَرَجَعَتْ أُولَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأُخْرَاهُمْ ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ ، فَقَالَ : أَبِي أَبِي ، قَالَتْ : فَوَاللَّهِ مَا انْحَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ : غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ . قَالَ عُرْوَةُ : فَوَاللَّهِ مَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ مِنْهَا بَقِيَّةُ خَيْرٍ حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ . [راجع : ۳۲۹۰]

۶۶۶۸- از هِشــام بن عُــروه، از پدرش روایت اســت که عایشه رضی الله عنها گفت: مشرکان در روز (جنگ اُحُد) شکست خوردند چنانکه این شکســت در میان ایشان هویدا بود. شیطان فریاد برآورد که ای بندگانِ خدا به عقب خویش توجــه کنید(که مشــرکان در عقــب اند) پس صفوف اول (مســلمانان) به عقب بازگشتند و با صفوف دیگر (مسلمانان) به جنگ پرداختند، حُذَیفَــه بن یَمان نگریســت و پدر خود را دید (که از عقب می‌آید) وی گفت: پدر من اســت، پدر من است.

عایشــه گفت: به خدا سوگند که از وی دست

برنداشـــتند تا او را کشــتند. حُذیفه گفت: خدا شــما را بیامرزد (پدر مرا کشتید). عُروه گفت: به خدا ســوگند، حُذَیفه، پیوسته به آنها (قاتلین پدر خــود) طلب خیر می‌کرد تــا آنکه خدا را ملاقات کرد.

٦٦٦٩- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَوْفٌ ، عَنْ خِلاسٍ وَمُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَكَلَ نَاسِيًا ، وَهُوَ صَائِمٌ ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ » . [راجع: ١٩٣٣ ، أخرجه مسلم : ١١٥٥] .

٦٦٦٩- از عَــوف، از خِــلاس و محمد روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از روی فراموشی بخورد و روزه دار باشــد، باید روزهٔ خــود را به پایان برساند، زیرا خداوند است که او را خورانده و نوشانده است» (روزه‌اش نمی‌شکند)

٦٦٧٠- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ قَالَ : صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ ، فَمَضَى فِي صَلاتِهِ فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ ، انْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ ، فَكَبَّرَ وَسَجَدَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَسَلَّمَ . [راجع : ٨٢٩، أخرجه مسلم : ٥٧٠] .

٦٦٧٠- از زُهــری، از اَعرَج روایت اســت که عبــدالله ابن بُحینه گفت: پیامبر صلی الله علیه و ســلم بر ما نماز گزارد و پس از دو رکعت اول قبل از آنکه بنشیند، ایستاد، و به نماز خود ادامه داد، آنگاه که نماز خود را به پایان رساند، مردم در انتظــار ســلام دادن وی بودند، آن حضرت تکبیر گفت و ســجده کرد، پیش از آنکه سلام بدهد، ســپس سر خود را (از سجده) بلند کرد، ســپس تکبیر گفت و ســجده کرد، سپس سر خود را (از سجده) بلند کرد و سلام داد.

٦٦٧١- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ عَبْدَالْعَزِيزِ بْنَ عَبْدِالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ صَلَّى بِهِمْ صَلاةَ الظُّهْرِ ، فَزَادَ أَوْ نَقَصَ مِنْهَا - قَالَ : مَنْصُورٌ : لا أَدْرِي إِبْرَاهِيمُ وَهِمَ أَمْ عَلْقَمَةُ - قَالَ : قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَقَصُرَتِ الصَّلاةُ أَمْ نَسِيتَ ؟ قَالَ : « وَمَا ذَاكَ » . قَالُوا : صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : فَسَجَدَ بِهِمْ سَجْدَتَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : « هَاتَانِ السَّجْدَتَانِ لِمَنْ لا يَدْرِي : زَادَ فِي صَلاتِهِ أَمْ

٦٦٧١- از منصور، از ابراهیم، از عَلقَمه روایت اســت کــه ابن مســعود رضی الله عنــه گفت: همانا پیامبــر خدا صلی الله علیه و ســلم نماز پیشــین (ظهر) را به آنها گزارد، زیادتر یا کمتر گــزارد- منصور (راوی) گفته اســت: نمی‌دانم (در زیادتی یا کمی) ابراهیم دچار شک شده، یا عَلقَمه- گفته شــد: یا رسول الله، آیا نماز کوتاه شــده یا فراموش کردی، آن حضرت فرمود:«و موضوع چیســـت؟» گفتند: چنین و چنان نماز

نَقَصَ ، فَيَتَحَرَّى الصَّوَابَ ، فَيُتِمُّ مَا بَقِيَ ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ » . [راجع : ٤٠١ ، أخرجه مسلم : ٥٧٢]

گـزاردی. آن حضرت با آنها (نماز گزاران) دو سـجده کرد، سپس گفت: «این دو سجده برای کسی است که نمی‌داند در نماز خود زیاد کرده یا کم کرده اسـت، پس آنچه را صواب می‌داند بدان قصـد می‌کند (اگر صواب در کم گزاردن رکعـات بـود) بقیه را تمام می‌کند، سـپس دو سجده می‌کند»

٦٦٧٢- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ دِينَارٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ : قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ : حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « ﴿ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴾ : قَالَ : كَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا » . [راجع: ٧٤ ، أخرجه مسلم : ٢٣٨٠ ، مطولاً] .

٦٦٧٢- از عَمـرو بـن دینار روایت اسـت که سـعید بن جُبَیـر گفت: به ابن عبـاس (دربارهٔ خضر و موسی) گفتم. وی گفت: اُبَی بن کعب به ما گفت، که وی از رسول الله صلی الله علیه و سـلم شـنیده که (درباره این آیت) «به سبب آنچـه فرامـوش کردم،مرا مؤاخـذه مکن و در کارم بر من سـخت مگیر» (الکهف:۷۳) فرمود: این نخستین فراموشی موسی بود»

٦٦٧٣- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : كَتَبَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ : قَالَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ ، وَكَانَ عِنْدَهُمْ ضَيْفٌ لَهُمْ ، فَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يَذْبَحُوا قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ لِيَأْكُلَ ضَيْفُهُمْ ، فَذَبَحُوا قَبْلَ الصَّلَاةِ ، فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُعِيدَ الذَّبْحَ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عِنْدِي عَنَاقٌ جَذَعٌ ، عَنَاقُ لَبَنٍ ، هِيَ خَيْرٌ مِنْ شَاتَيْ لَحْمٍ .

فَكَانَ ابْنُ عَوْنٍ يَقِفُ فِي هَذَا الْمَكَانِ عَنْ حَدِيثِ الشَّعْبِيِّ ، وَيُحَدِّثُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ بِمِثْلِ هَذَا الْحَدِيثِ ، وَيَقِفُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَيَقُولُ : لَا أَدْرِي أَبَلَغَتِ الرُّخْصَةُ غَيْرَهُ أَمْ لَا . [راجع : ٩٥١ ، أخرجه مسلم : ١٩٦١ ، مطولاً] .

رَوَاهُ أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٦٦٧٣- ابوعبدالله (امـام بخاری) گفت: محمد بن بَشَّـار به من نوشت: حدیث کرد ما را مَعاذ بن مَعاذ، از ابن عَون از شعبی که براء بن عازب رضی الله عنهما گفته که وی مهمانی داشته و به اهل خانهٔ خود امر کرده که (گوسفند قربانی را) پیش از آنکه از نماز (عید اضحی) برگردد، ذبح کنند تا مهمانانشـان از آن بخورند. آنها پیش از نماز ذبح کردند. این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سـلم یاد کردند، آن حضرت به براء امـر کرد که بار دیگر قربانی کند. براء گفت: یا رسـول الله ، من عَناق (بز شـیر خواره کمتر از یکسـاله) دارم که از دو گوسـفند گوشتی بهتر است.

ابـن عَـون (راوی) در همین جا بـه روایت از شـعبی توقف کرده و از محمد بن سـیرین به

مثـل همین حدیث روایت کـرده، و در همین جا توقف کرده و می‌گوید: نمی‌دانم که (اجازهٔ قربانـی عَناق) بجز از بـراء، به کس دیگر داده شده یا نی.[1]

ایُّوب، از ابن سیرین از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٦٧٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ جُنْدَبًا قَالَ : شَهِدْتُ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى يَوْمَ عِيدٍ ، ثُمَّ خَطَبَ ، ثُمَّ قَالَ : « مَنْ ذَبَحَ فَلْيُبَدِّلْ مَكَانَهَا ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذَبَحَ ، فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ ».

[راجع : ٩٨٥ ، أخرجه مسلم : ١٩٦٠]

٦٦٧٤- از شُعبه، از اسود بن قیس روایت است که گفت: از جُندَب شـنیدم کـه گفت: حاضر بوده‌ام که پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز عید را گزارد سـپس خطبه خواند ، سـپس گفت: «کسـی که (پیش از نمـاز) قربانی را ذبح کرده است، باید به عوض آن قربانی کند، و کسی که ذبح نکرده است باید به نام خدا ذبح کند»

١٦- باب : الْيَمِينِ الْغَمُوسِ

باب-۱۶ سوگند دروغ

﴿ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ الآيَةَ [النحل :٩٢] . دَخَلًا : مَكْرًا وَخِيَانَةً .

«و زنهار، سـوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد، و شـما به [سزای] آنکه [مردم را]از راه خدا باز داشـته‌اید دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد» [النحل:۹۴][2]

لفـظ «دَخَلاً» که در متن آیه آمده: یعنی: مکر و خیانت است.

٦٦٧٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا فِرَاسٌ قَالَ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْكَبَائِرُ : الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ » . [انظر : ٦٨٧٠ ، ٦٩٢٠ ، وانظر في الأدب ، باب٦].

٦٦٧٥- از شَـعبی، از عبـدالله ابن عمر روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «گناهان کبیره عبارتند از: شریک آوردن به خدا و آزار پدر و مادر، و کشـتن نفس، و سـوگند دروغ».

۱- این حدیث در کتاب عیدین، مجلد اول، حدیث ۹۵۴ آمده است. که آن حضرت برایش اجازه داد که همان بز شیری را قربانی کند.

۲- درمتن، شماره آیه ۹۲ ضبط شده که اشتباه است. درست آن ، آیه ۹۴ سورة النحل، است.

١٧- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ٧٧].

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ٢٢٤].

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ٩٥].

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً﴾ [النحل: ٩١].

٦٦٧٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ، [راجع: ٢٣٥٦، أخرجه مسلم: ١٣٨، مع الحديث الآتي]

باب-۱۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«کسـانی که پیمان خدا و سـوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گویـد، و به ایشـان نمی‌نگرد و پاکشـان نمی‌گرداند و عذابی دردناک خواهند داشـت» [آل عمران]

و فرمودهٔ خدای جَلَّ ذِکرَه: «و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید، تا[بدین بهانه] از نیکوکاری و پرهیزگاری و سـازش دادن میان مردم [باز ایسـتید]، و خدا شـنوای داناسـت» (البقره:٢٢٤)

و فرمـودهٔ خداوند: «و پیمان خـدا را به بهای ناچیزی مفروشـید، زیرا آنچه نزد خداسـت- اگـر بدانید- همـان برای شـما بهتر اسـت» (النحل:٩٥)

و فرمودهٔ خداوند: «و چون با خدا پیمان بستید به پیمـان خود وفا کنید و سـوگندهای [خود را] پس از اسـتوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خـدا را بر خود ضامن [و گـواه] قرار داده‌اید» (النّحل :٩١)

٦٦٧٦- از اَعمش، از ابو وائل روایت اسـت که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که (به امر قاضی) سـوگند یاد کند و با آن (سـوگند دروغ) مـال مسلمانی را از از وی جـدا کند، خداونـد را (در روز قیامت) در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشـمناک است» خداوند در

٦٦٧٧- فَدَخَلَ الأشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ : مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ فَقَالُوا : كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : فِيَّ أُنْزِلَتْ ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « بَيِّنَتُكَ أَوْ يَمِينُهُ » . قُلْتُ : إِذًا يَحْلِفُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . [راجع : ٢٣٥٧، أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث السابق] .

١٨- باب : الْيَمِينِ فِيمَا لا يَمْلِكُ ، وَفِي الْمَعْصِيَةِ وَفِي الْغَضَبِ

٦٦٧٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَسْأَلُهُ الْحُمْلانَ ، فَقَالَ : « وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ » . وَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ : « انْطَلِقْ إِلَى أَصْحَابِكَ فَقُلْ : إِنَّ اللَّهَ ، أَوْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْمِلُكُمْ » . [راجع : ٣١٣٣ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٩ ، مطولاً] .

تصدیق این فرمودهٔ آن حضرت آیت نازل کرد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیز می‌فروشند» تا آخر آیه.

٦٦٧٧- سپس اشعث بن قیس درآمد و گفت: «ابو عبدالرحمن (ابن مسعود) به شما چه حدیث می‌کرد؟ گفتند: چنین و چنان. وی گفت: این دربارهٔ من نازل شده است، من در زمین پسر عموی خود چاهی داشتم (وی از ملکیت من انکار کرد) نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم. فرمود: «شاهد بیاور یا او سوگند یاد کند» گفتم: وی اکنون سوگند می‌خورد یا رسول الله، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که (به امر قاضی) سوگند یاد کند و در آن سوگند دروغگوی باشد تا مال مسلمانی را از وی جدا کند، خداوند را در روز قیامت در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است»

باب-۱۸

سوگند در آنچه از توان کس خارج است و سوگند در آنچه گناه است و سوگند در حالت خشم

٦٦٧٨- از بُرَید، از ابو بُرده روایت است که ابوموسی گفت: رفیقان من، مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستادند تا از وی حیوان سواری طلب کنم. فرمود:« به خدا سوگند، شما را بر (حیوان سواری) سوار نخواهم کرد» نزد آن حضرت رفته بودم خشمگین بود، و چون (بار دیگر) نزدش رفتم فرمود: «نزد رفیقان خود برو و بگوی: همانا خداوند یا : رسول الله صلی

الله علیه و سلم شما را سواره می‌گرداند».

۶۶۷۹- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ (ح)

وحَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ الأَيْلِيُّ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قال : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ ابْنَ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قال لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا ، كُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ ﴾ الْعَشْرَ الآيَاتِ كُلَّهَا فِي بَرَاءَتِي ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ : وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا ، بَعْدَ الَّذِي قال لِعَائِشَةَ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَلا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى ﴾ الآيَةَ . قال أَبُو بَكْرٍ : بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي ، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ النَّفَقَةَ الَّتِي كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ ، وَقَالَ : وَاللَّهِ لا أَنْزِعُهَا عَنْهُ أَبَدًا . [راجع : ۲۵۹۳ ، اخرجه مسلم : ۲۷۷۰، مطولاً] .

۶۶۷۹- از صالح، از ابن شهاب روایت است.

از یونُس بن یزید اَیلی روایت است که گفت: شنیدم از (ابن شهاب) زُهری که گفت: شنیدم از عُروه بن زُبَیر و سعید بن مُسَیَّب و عَلقَمَه ابن وَقّاص و عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه، دربارهٔ حدیث عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم آنگاه که تهمتگران به او گفتند، آنچه گفتند. پس خداوند او (عایشه) را از آنچه درباره‌اش گفته بودند، پاک گردانید. هر یک از آنان (چهار راوی) پاره‌ای از حدیث را گفته‌اند. (عایشه رض الله عنها گفته:) سپس خداوند نازل کرد:«در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را آوردند» (النّور:۱۱)

ده آیت (از سورهٔ النّور) همگی در پاکی من نازل شده است. آنگاه ابوبکر صدیق گفت- و او نظر به خویشاوندیی که با مِسطَح (یکی از تهمتگران) داشت و بر وی انفاق می‌کرد؛ به خدا سوگند که هرگز برای مِسطَح چیزی انفاق نخواهم کرد، پس از آنکه به عایشه تهمت زده است. سپس خداوند نازل کرد:«و سرمایه داران و فراخ دولتان شما نباید از دادنِ [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند» (النّور:۲۲) سپس ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند دوست می‌دارم که خدا بر من ببخشد و نفقه‌ای را که به مِسطَح می‌داد، از سرگرفت و گفت: به خدا سوگند که هرگز نفقه را از مسطح باز نمی‌دارم.[1]

۱- از آیهٔ ۱۱ سورهٔ النّور تا آیهٔ ۲۱ سورهٔ مذکور در برائت و پاکی عایشه رضی الله عنها نازل شده و تفصیل ماجرا در کتاب المغازی، باب ۳۴، حدیث

٦٦٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ زَهْدَمٍ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ ، فَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ ، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ ، فَحَلَفَ أَنْ لا يَحْمِلَنَا ، ثُمَّ قَالَ : «وَاللَّهِ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَتَحَلَّلْتُهَا» . [راجع : ٣١٣٣ ، اخرجه مسلم : ١٦٤٩ ، مطولاً] .

٦٦٨٠- از ایُّـوب، از قاسِـم روایت اسـت که زَهدَم گفت: ما نزد ابوموسـی اشـعری بودیم. گفـت: با چند نفر از اشـعریها نزد رسـول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم، آنگاه که ملاقاتش کردیم خشـمگین بـود. از وی تقاضای حیوان سواری کردیم ، سوگند یاد کرد که به ما حیوان سواری ندهد. سپس گفت:«به خدا سوگند، اگر خدا بخواهد که بر چیزی سوگند بخورم، سپس غیر آنچه را سـوگند خورده‌ام بهتر ببینم، همان را اختیار می‌کنم که بهتر اسـت و کفارهٔ سوگند را می‌دهم».

١٩- باب : إِذَا قَالَ : وَاللَّهِ لا أَتَكَلَّمُ الْيَوْمَ ،

فَصَلَّى ، أَوْ قَرَأَ ، أَوْ سَبَّحَ ، أَوْ كَبَّرَ ، أَوْ حَمِدَ ، أَوْ هَلَّلَ، فَهُوَ عَلَى نِيَّتِهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَفْضَلُ الْكَلامِ أَرْبَعٌ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ ، وَلا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» .

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ : كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى هِرَقْلَ : ﴿ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ﴾ . [آل عمران : ٦٤] . [راجع: ٧] .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ كَلِمَةُ التَّقْوَى ﴾ [الفتح :٢٦] : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ .

باب-۱۹

اگر کسـی بگوید: به خدا سوگند امروز سخن نمـی زنم، پس نماز گزارد یا (قرآن) بخواند، یا تسـبیح (سبحان الله) بگوید، یا تکبیر (الله اکبر) بگوید یا حَمد (الحمـدلله) بگوید یا تهلیل (لا اله الا الله) بگوید، به نیت وی بستگی دارد (که اینهـا را اسـتثنا قرار داده بوده یـا نی) و پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرموده اسـت:«بهترین کلام چهار است: سُبحانَ اللهِ، والحمدللهِ، و لااله الا الله ، والله اکبرُ»

ابوسـفیان گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به هِرَقل نوشت: «بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم» (آل عمران:٦٤) [۱]

و مجاهد گفته است: «کَلِمَةُ التَّقوی» (الفتح:٢٦) «سخن پرهیزگاری» یعنی: لااله الاالله.

٦٦٨١- از زُهری، از سـعید بن مُسَیِّب روایت است که پدرش گفت: آنگاه که مرگ ابوطالب

افک زیر شمارهٔ حدیث ۴۱۴۱ جلد چهارم آمده است.

۱ - جلد اول، کتاب وحی ، حدیث ۷.

٦٦٨١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «قُلْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» . [راجع : ١٣٦٠ ، أخرجه مسلم : ٢٤ ، مطولاً] .

٦٦٨٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ : حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ : سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ» . [راجع : ٦٤٠٦ ، أخرجه مسلم : ٢٦٩٤] .

٦٦٨٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَلِمَةً وَقُلْتُ أُخْرَى : «مَنْ مَاتَ يَجْعَلُ لِلَّهِ نِدًّا أُدْخِلَ النَّارَ» . وَقُلْتُ أُخْرَى : مَنْ مَاتَ لا يَجْعَلُ لِلَّهِ نِدًّا أُدْخِلَ الْجَنَّةَ . [راجع : ١٢٣٨ ، أخرجه مسلم : ٩٢ ، بغير هذا اللفظ] .

٢٠- باب : مَنْ حَلَفَ أَنْ لا يَدْخُلَ عَلَى أَهْلِهِ شَهْرًا ، وَكَانَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ .

٦٦٨٤- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ ، وَكَانَتِ انْفَكَّتْ رِجْلُهُ ، فَأَقَامَ فِي مَشْرُبَةٍ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً ثُمَّ نَزَلَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، آلَيْتَ شَهْرًا ؟ فَقَالَ : «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ» . [راجع : ٣٧٨ ، أخرجه مسلم : ٤١١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

فرا رسـید، رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد وی رفـت و گفت: «لا اله الا الله ، بگوی، کلمهٔ که با آن برای تو نزد خدا حجت آورم»[۱]

۶۶۸۲- از عُمـاره بن قعقاع، از ابو زُرعَه از ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو کلمه‌اند که بر زبان سبک‌اند و در میزان (اعمال) گرانند، و دوست داشتنی‌اند نزد خدای رحمن: سُبحان اللهِ و بِحَمدِه، سُبحان الله العظیم»

۶۶۸۳- از اَعمَش، از شَـقیق روایت اسـت که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم کلمه‌ای گفت و من چیز دیگر گفتم: فرمود: «کسـی که بمیرد و به خدا شـریک آورده اسـت بـه دوزخ درآورده می‌شود» و من چیز دیگر گفتم: کسی که بمیرد و به خدا شـریک نیاورده اسـت، به بهشـت درآورده می‌شود»

باب-۲۰

کسـی که سوگند خورد که به مدت یک ماه بر زنان خویش وارد نشـود، و آن ماه بیست و نه روز باشد.

۶۶۸۴ – از بلال، از حُمَید روایت است که اَنَس گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم سوگند خورد که از زنان خویش دوری گزیند در حالی که پای وی تاب خورده بود، به مدت بیست و نُه شـب در مشربه (بالا خانه) خود (به تنهایی) بسـر برد، سپس فرود آمد. گفتند: یا رسول الله

۱- گفته‌اند که در این روایت نقیض قول مقرر است مبنی بر اینکه امام بخاری حدیثی ذکر نکرده مگر آنکه دو راوی داشته است این حدیث را تنها سعید از پدر خود مسیّب روایت کرده است (تیسیر القاری ج۶ ص۱۴۰)

، تو به مدت یک ماه سوگند خورده بودی. فرمود: «همانا ماه بیست و نُه روز است».

٢١- باب: إنْ حَلَفَ أنْ لا يَشْرَبَ نَبِيذًا ، فَشَرِبَ طِلاءً أوْ سَكَرًا أوْ عَصِيرًا ؛ لَمْ يَحْنَثْ فِي قَوْلِ بَعْضِ النَّاسِ ، وَلَيْسَتْ هَذِهِ بِأنْبِذَةٍ عِنْدَهُ.

٦٦٨٥- حَدَّثَنِي عَلِيٌّ : سَمِعَ عَبْدَالعَزِيزِ بْنَ أبِي حَازِمٍ : أخْبَرَنِي أبِي ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أنَّ أبَا أسَيْدٍ صَاحِبَ النَّبِيِّ ﷺ أعْرَسَ ، فَدَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِعُرْسِهِ ، فَكَانَتِ العَرُوسُ خَادِمَهُمْ ، فَقَالَ سَهْلٌ لِلْقَوْمِ : هَلْ تَدْرُونَ مَا سَقَتْهُ ؟ قَالَ : أنْقَعَتْ لَهُ تَمْرًا فِي تَوْرٍ ، مِنَ اللَّيْلِ حَتَّى أصْبَحَ عَلَيْهِ ، فَسَقَتْهُ إيَّاهُ . [راجع : ٥١٧٦ ، أخرجه مسلم : ٢٠٠٦].

٦٦٨٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أخْبَرَنَا عَبْدُاللّهِ : أخْبَرَنَا إسْمَاعِيلُ بْنُ أبِي خَالِدٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا ، عَنْ سَوْدَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : مَاتَتْ لَنَا شَاةٌ ، فَدَبَغْنَا مَسْكَهَا ، ثُمَّ مَا زِلْنَا نَنْبِذُ فِيهِ حَتَّى صَارَ شَنًّا .

باب-۲۱

اگر سوگند بخورد که نبیذ(مشروب خویساندهٔ خرما) ننوشد و طلاء (مطبوخ عصارهٔ انگور) یا سَکَر یا عَصِر بنوشد به قول بعضی از مردم[1] در سوگند خود حانث نمی‌شود، زیرا این (نوشیدنیها) به نزد وی نبیذ نیست.

٦٦٨٥- از عبدالعزیز بن ابی حازِم، از پدرش روایت است که سهل بن سعد گفت: ابو اُسَید، صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم ازدواج کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم را به محفل عروسی خود دعوت نمود، در حالی که عروس مهمانان را خدمت می‌کرد. سهل(راوی) به مردم گفت: آیا می‌دانید که عروس به آن حضرت چه نوشانید؟ سهل گفت: وی شبانگاه خرما را در ظرفی با آب خویسانده بود تا آنکه صبح فرارسید و آن را به آن حضرت نوشاند.

٦٦٨٦- از عِکرمه، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که سَوده همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت:
گوسفندمان مُرد و پوست آن را دباغی کردیم، سپس همیشه در آن نبیذ می‌کردیم، تا آنکه به صورت مشکی پاره درآمد.

٢٢- باب : إذَا حَلَفَ أنْ لا يَأتَدِمَ ، فَأكَلَ تَمْرًا بِخُبْزٍ ، وَمَا يَكُونُ مِنَ الأُدْمِ .

باب-۲۲

اگر سوگند یاد کند که نانخورش (نان مخلوط با گوشت) نخورد و نان با خرما بخورد و آنچه

۱- گویند که مراد امام بخاری از بعضی از مردم امام ابوحنیفه است(تیسرالقاری)

٦٦٨٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ خُبْزِ بُرٍّ مَأْدُومٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ . [راجع : ٥٤٢٣ ، اخرجه مسلم : ٢٩٧٠]

وَقَالَ ابْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ قَالَ لِعَائِشَةَ : بِهَذَا .

٦٦٨٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ : قَالَ أَبُو طَلْحَةَ لِأُمِّ سُلَيْمٍ : لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا ، أَعْرِفُ فِيهِ الْجُوعَ ، فَهَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَيْءٍ ؟ فَقَالَتْ : نَعَمْ ، فَأَخْرَجَتْ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ ، ثُمَّ أَخَذَتْ خِمَارًا لَهَا ، فَلَفَّتِ الْخُبْزَ بِبَعْضِهِ ، ثُمَّ أَرْسَلَتْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَذَهَبْتُ فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَأَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ» . فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ مَعَهُ : «قُومُوا» . فَانْطَلَقُوا وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ، حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ : يَا أُمَّ سُلَيْمٍ ، قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ ، وَلَيْسَ عِنْدَنَا مِنَ الطَّعَامِ مَا نُطْعِمُهُمْ ، فَقَالَتْ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَانْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو طَلْحَةَ حَتَّى دَخَلَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَلُمِّي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ مَا عِنْدَكِ» . فَأَتَتْ بِذَلِكَ الْخُبْزِ ، قَالَ : فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ الْخُبْزِ فَفُتَّ ، وَعَصَرَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ عُكَّةً لَهَا فَأَدَمَتْهُ ، ثُمَّ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ، ثُمَّ قَالَ : «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ» . فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى

از نانخورش باشد

٦٦٨٧- از عبدالرحمن بن عابس، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: خانوادۀ محمد صلی الله علی و سلم سه روز پیاپی از نانخورش گندم سیر نشده است تا آنکه آن حضرت به خدا پیوست.

و ابن کثیر گفته است: روایت است از سُفیان، از عبدالرحمن از پدرش که او همین حدیث را به عایشه گفته است.

٦٦٨٨- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که وی از اَنس بن مالک شنیده است که گفت: ابوطلحه به (مادرم) اُم سُلَیم گفت: همانا آواز رسول الله صلی الله علیه و سلم را ضعیف شنیدم و در وی گرسنگی تشخیص دادم، آیا (غذای) چیزی داری؟ اُمّ سُلَیم گفت: آری، و چند قرص نان جوین بیرون آورد و بعد دستمالی گرفت و نان را در بخشی از دستمال پیچید،سپس مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاد، من راهی شدم و رسول الله صلی الله وسلم را دیدم که با مردم در مسجد است، در برابر ایشان ایستادم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ابوطلحه، تو را فرستاده؟» گفتم: آری. رسول الله صلی الله علیه و سلم به کسانی که با وی بودند گفت: «برخیزید!» ایشان راهی شدند و من به جلوی ایشان می‌رفتم، تا آنکه به ابوطلحه رسیدم و او را خبر دادم. ابوطلحه گفت: ای اُمّ سُلَیم همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم و مردم آمدند و نزد ما غذایی نیست که برایشان بخورانیم. اُمّ سُلَیم گفت: خدا و رسول او داناترند. ابوطلحه

شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أَوْ ثَمَانُونَ رَجُلاً. [راجع: ٤٢٢، اخرجه مسلم: ٢٠٤٠].

راهی شد تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را ملاقات کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوطلحه جلو آمدند تا آنکه به خانه درآمدند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «ای اُم سُلَیم، هر آنچه داری بیاور» وی همان قرصهای نان را آورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم دستور داد که همان قرصهای نان ریزه ریزه شود، و اُمَّ سُلَیم مشک روغن را بر آن فشرد و نان خورش ساخت، سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن خواند، آنچه را خدا خواسته بود که بخواند. سپس فرمود: «برای ده نفر اجازه بده (که درآیند)» برایشان اجازه دادم. خوردند تا آنکه سیر کردند. سپس برآمدند. سپس فرمود: «برای ده نفر اجازه بده» برایشان اجازه دادم. خوردند تا آنکه سیر شدند، و همگی آنها هفتاد یا هشتاد نفر بودند.

٢٣- باب: النِّيَّةِ فِي الأَيْمَانِ

باب-۲۳ نیت در سوگند

٦٦٨٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَنَّهُ سَمِعَ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لامْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ، كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [راجع: ١، اخرجه مسلم: ١٩٠٧].

۶۶۸۹- از محمد بن ابراهیم روایت است که وی از عَلقَمَه بن وقّاص لیثی شنیده است که می‌گفت: از عمر بن خَطّاب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «اعمال به نیتها بستگی دارد و هر کس را همان حاصل است که نیت کرده است. پس کسی که هجرت وی برای خدا و رسول او باشد،هجرت او برای خدا و رسول اوست و کسی که هجرتش برای حصول متاع دنیا، یا ازدواج با زنی باشد، [پاداش] هجرتش همان است که بخاطر آن هجرت کرده است»

٢٤- باب: إِذَا أَهْدَى مَالَهُ عَلَى وَجْهِ النَّذْرِ وَالتَّوْبَةِ

٦٦٩٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ، قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ فِي حَدِيثِهِ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا﴾ فَقَالَ فِي آخِرِ حَدِيثِهِ: إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنِّي أَنْخَلِعُ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». [راجع: ٢٧٥٧، أخرجه مسلم: ٧١٦، بقطعة ليست في هذه الطريق، وأخرجه: ١٧٦٩، مطولاً].

باب-۲۴ کسی که مال خود را برای نذر و قبول توبه اهدا کرد

٦٦٩٠- از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله از عبدالله بن کعب بن مالک - که وی عصاکش کعب به هنگام پیری او بود روایت است که گفت: از کعب بن مالک شنیدم که این را در حدیث خود می‌گفت: «و نیز سه تن که بر جای مانده بودند [و قبول توبهٔ آنان به تعویق افتاد]» (التّوبه:۱۱۸) کعب در آخر سخن خود گفت: همانا در زمرهٔ سپاس قبول توبهٔ من (که در جنگ تبوک شرکت نکرده بودم) این است که مال خود را از خود دور کنم و در راه خدا و رسول او صدقه کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بخشی از مال خود را برای خود نگهدار، این برای تو بهتر است»

٢٥- باب: إِذَا حَرَّمَ طَعَامًا

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾ [التحريم: ١-٢].

وَقَوْلِهِ: ﴿لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ٨٧].

باب-۲۵ اگر کسی غذایی را بر خود حرام کند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی؟ خداست که آمرزندهٔ مهربان است. قطعاً خدا برای شما[راه] گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است» (التحریم:۲-۱)

و فرمودهٔ خدا تعالی: «چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفادهٔ] شما حلال گردانیده، حرام مشمارید» (المائده:۸۷)

٦٦٩١- از ابن جُرَیح، از عطاء روایت است که

٦٦٩١ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : زَعَمَ عَطَاءٌ : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَ بْنَ عُمَيْرٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ : تَزْعُمُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمْكُثُ عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلاً ، فَتَوَاصَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ : أَنَّ أَيَّتَنَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَلْتَقُلْ : إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، فَدَخَلَ عَلَى إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : «لا ، بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَلَنْ أَعُودَ لَهُ» . فَنَزَلَتْ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ ﴾ . ﴿ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ ﴾ . لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ . ﴿ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا ﴾ . لِقَوْلِهِ : «بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً» .

وقال لي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامٍ : «وَلَنْ أَعُودَ لَهُ ، وَقَدْ حَلَفْتُ ، فَلا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا» . [راجع : ٤٩١٢ ، أخرجه مسلم : ١٤٧٤] .

از عُبَید بن عُمَیر شـنیده اسـت که می‌گفت: از عایشه رضی الله عنها شنیده‌ام که می‌گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سـلم نزد (همسر خود) زَینب بنت جَحش، بیشـتر می‌ایسـتاد و نزد او عسل می‌خورد، من و حَفصَه، همدست شـدیم که آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم بـر هر یک از ما که درآید، به وی بگوید: همانا بوی مغافیر از تو به مشـام می‌رسد، آیا مغافیر خورده‌ای؟ آن حضرت به خانهٔ یکی از ایشـان درآمـد و او همین را به وی گفت. آن حضرت گفت: «نه، مغافیر نخورده‌ام. بلکه نزد زینب بنت جحش عسـل خورده‌ام، و دیگر هرگز نخواهم خورد» سپس این آیت نازل شد:«ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسـرانت، آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی؟ خداست که آمرزندهٔ مهربان است. قطعاً خدا برای شما [راه] گشـودن سـوگندهایتان را مقرر داشته و خدا سرپرسـت شماست و اوسـت دانای حکیم. و چون پیامبر با یکی از همسـرانش سخنی نهانی گفـت، و همین کـه وی آن را (بـه زن دیگر) گـزارش داد و خـدا [پیامبر] را بـر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود. پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است. اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر اسـت]» (التحریم:۱-٤) مراد از (دو زن) عایشه و حفصه رضی الله عنهما است.

« و چون پیامبر با یکی از همسـرانش سـخنی نهانی گفت» (التحریم:۳)

اشـارهٔ آیه بـه این فرمودهٔ آن حضرت اسـت: «بلکه عسـل خورده‌ام» و ابراهیم بن موسی به من گفته اسـت که هِشام گفت، این آیت اشاره بدین فرمودهٔ آن حضرت است: «و دیگر هرگز نخواهـم خورد و همانا سـوگند خورده‌ام و از این موضوع هیچ یک را خبر مده»

٢٦- باب : الْوَفَاءِ بِالنَّذْرِ

وَقَوْلِهِ : ﴿ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ ﴾ [الإنسان: ٧].

٦٦٩٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الْحَارِثِ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنهما يَقُولُ : أَوَلَمْ يُنْهَوْا عَنِ النَّذْرِ ، إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « إِنَّ النَّذْرَ لا يُقَدِّمُ شَيْئًا وَلا يُؤَخِّرُ ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِالنَّذْرِ مِنَ الْبَخِيلِ » . [راجع : ٦٦٠٨ ، اخرجه مسلم : ١٦٣٩] .

٦٦٩٣- حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُرَّةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النَّذْرِ وَقَالَ : « إِنَّهُ لا يَرُدُّ شَيْئًا ، وَلَكِنَّهُ يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ » . [راجع : ٦٦٠٨ ، اخرجه مسلم : ١٦٣٩] .

٦٦٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدِّرَ لَهُ ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ النَّذْرُ إِلَى الْقَدَرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ » . [راجع : ٦٦٠٩، اخرجه مسلم : ١٦٤٠] .

باب-۲۶ وفا به نذر

و فرمودهٔ خـدای تعالی:«وفـا می‌کنند به نذر» (الانسان:۷)

٦٦٩٢- از فلیح بن سُلیمان، از سعید بن حارث روایت است که وی از ابن عمر رضی الله عنهما شنیده است که می‌گفت:

آیا از نذر منع نشـده‌اند، همانا پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرموده اسـت: «نذر نه چیزی را پیش می‌آورد و نه پس می‌اندازد و همانا با نذر چیزی از بخیل برآورده می‌شود»

٦٦٩٣- از منصـور، از عبدالله بـن مُرّه روایت است که عبدالله بن عُمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم از نذر منع کرده و فرمود: «همانـا نذر (آنچه را در تقدیر رفته) بر نمی‌گردانـد ولی با آن چیـزی از بخیل بیرون آورده می‌شود»

٦٦٩٤- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابو هریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نذر برای پسـر آدم آنچه را کـه به وی مقدر نشـده باشـد نمی‌آورد، ولی نذر همان اندازه موافق می‌افتد که به وی مقدر شـده است، و با آن از بخیل چیزی بیرون می‌آورد و (به سـبب نذر) چیزی می‌دهد، که پیش از آن نمی‌داد»

۲۷- باب: إِثْمِ مَنْ لا يَفِي بِالنَّذْرِ

٦٦٩٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى [بْنِ سَعِيدٍ]، عَنْ شُعْبَةَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو جَمْرَةَ: حَدَّثَنَا زَهْدَمُ بْنُ مُضَرِّبٍ قال: سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ يُحَدِّثُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ - قال عِمْرَانُ: لا أَدْرِي ذَكَرَ ثِنْتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا بَعْدَ قَرْنِهِ - ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ، يَنْذِرُونَ وَلا يَفُونَ، وَيَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَشْهَدُونَ وَلا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ». [راجع: ٢٦٥١، اخرجه مسلم: ٢٥٣٥].

باب-۲۷ گناه کسی که به نذر وفا نمی کند

٦٦٩٥- از زهدَم بن مُضَرِّب، از عَمران بن حُصَین روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما، مردم قرن من هستید، سپس کسانی که پیوسته به ایشانند، سپس کسانی که پیوسته به ایشانند».
عمران گفت: نمی‌دانم که آن حضرت دو بار یا سه بار پس از قرن خود را گفت. آن حضرت فرمود: «سپس گروهی می‌آیند که نذر می‌کنند و وفا نمی‌کنند، و خیانت می‌ورزند و امانت نگه نمی‌دارند، و شهادت می‌دهند و از ایشان شهادت خواسته نمی‌شود و فربهی در ایشان پدید می‌آید.»

۲۸- باب: النَّذْرِ فِي الطَّاعَةِ

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [البقرة: ٢٧٠].

٦٦٩٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ». [انظر: ٦٧٠٠].

باب-۲۸ نذر در طاعت

«و هر نفقه‌ای را که انفاق، یا هر نذری را که عهد کرده‌اید، قطعاً خداوند آن را می‌داند و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست» (البقره:۲۷۰)

٦٦٩٦- از مالک، از طلحه بن عبدالملک، از قاسم روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که نذر کند که اطاعت خدا کند، باید اطاعت کند، و کسی که نذر کند که معصیت کند، آن معصیت را نباید انجام دهد»

٢٩- باب : إذا نَذَرَ ، أوْ حَلَفَ :

أنْ لا يُكَلِّمَ إنْسَانًا ، فِي الجَاهِلِيَّةِ ، ثُمَّ أسْلَمَ .

٦٦٩٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أبُو الحَسَنِ : أخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أنَّ عُمَرَ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إنِّي نَذَرْتُ فِي الجَاهِلِيَّةِ أنْ أعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي المَسْجِدِ الحَرَامِ ، قَالَ : «أوْفِ بِنَذْرِكَ» . [راجع : ٢٠٣٢ ، اخرجه مسلم : ١٦٥٦] .

٣٠- باب : مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ نَذْرٌ

وَأمَرَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأةً ، جَعَلَتْ أُمُّهَا عَلَى نَفْسِهَا صَلَاةً بِقُبَاءٍ ، فَقَالَ : صَلِّي عَنْهَا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَحْوَهُ .

٦٦٩٨- حَدَّثَنَا أبُو اليَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أخْبَرَهُ : أنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ الأنْصَارِيَّ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ ﷺ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ ، فَتُوُفِّيَتْ قَبْلَ أنْ تَقْضِيَهُ ، فَأفْتَاهُ أنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا ، فَكَانَتْ سُنَّةً بَعْدُ . [راجع : ٢٧٦١ ، اخرجه مسلم: ١٦٣٨] .

٦٦٩٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أبِي بِشْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ لَهُ : إنَّ أُخْتِي قَدْ نَذَرَتْ أنْ تَحُجَّ ، وَإنَّهَا مَاتَتْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ كَانَ عَلَيْهَا دَيْنٌ أكُنْتَ قَاضِيَهُ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاقْضِ اللَّهَ ، فَهُوَ

باب-۲۹

کسی که در دوران جاهلیت نذر کرده یا سوگند خورده که با شخصی سخن نگوید و سپس اسلام آورده است

٦٦٩٧-از عبیدالله بن عمر از نافع، از ابن عمر روایت است که عمر گفت: یا رسول الله، همانا در دوران جاهلیت نذر کرده‌ام که شبی در مسجدالحرام اعتکاف کنم؟ فرمود: «به نذر خود وفا کن!»

باب-۳۰ کسی که بمیرد و بر وی نذری باشد

و ابن عمر به زنی که مادرش نذر کرده بود که در مسجد قباء نماز بگزارد (و مرده بود) امر کرد که از جانب وی نماز بگزارد. و ابن عباس نحو (مانند) این حدیث را گفته است.

٦٦٩٨- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس به او خبر داده است که:

سعد بن عُبادۀ انصاری دربارۀ نذری که بر مادرش بود و قبل از ایفای نذرش مرده بود، از پیامبر صلی الله علیه و سلم فتوی خواست. آن حضرت فتوی داد که آن نذر را از جانب وی بجا کند که این حکم پس از آن سنت گردید.

٦٦٩٩- از ابو بِشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و به وی گفت: همانا خواهرم نذر کرده بود که حج کند ولی مُرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم

أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ». [راجع: ۱۸۵۲].

فرمود: «اگر بروی قرض می‌ماند، آیا قرض او را ادا می‌کردی؟» گفت: آری. فرمود: «(قرض) خدا را ادا کن و او سزاوار تر است که (قرض او را) ادا کنی.»

۳۱- باب: النَّذْرِ فِيمَا لا يَمْلِكُ وَفِي مَعْصِيَةٍ

باب-۳۱ نذر در چیزی که دارندهٔ فاقد آن نیست و در معصیت

۶۷۰۰- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِالمَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ». [راجع: ۶۶۹۶].

۶۷۰۰- از مالک، از طللحه بن عبدالملک، از قاسم روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که نذر کند که از خدا اطاعت کند، باید اطاعت کند و کسی که نذر کند که معصیت کند، باید معصیت نکند»

۶۷۰۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ». وَرَآهُ يَمْشِي بَيْنَ ابْنَيْهِ.

وَقَالَ الفَزَارِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ: حَدَّثَنِي ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ. [راجع: ۱۸۶۵، أخرجه مسلم: ۱۶۴۲].

۶۷۰۱- از حُمَید، از ثابت، از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا بی‌نیاز از آن است که این مرد نفس خود را عذاب کند» آنگاه که او را دید میان دو پسر خود پیاده روان است.[1]

فزاری گفت: حُمَید، از ثابت از انس این حدیث را روایت کرده است.

۶۷۰۲- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَطُوفُ بِالكَعْبَةِ بِزِمَامٍ أَوْ غَيْرِهِ فَقَطَعَهُ. [راجع: ۱۶۲۰].

۶۷۰۲- از سُلیمان اَحوَل، از طاوس روایت است که ابن عباس گفت: «پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که در بینی خود مهار یا چیز دیگری کرده بود و کسی آن را می‌کشید و او به اطراف کعبه طواف می‌کرد. آن حضرت آن مهار را قطع کرد.

۶۷۰۳- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ الأَحْوَلُ: أَنَّ طَاوُسًا أَخْبَرَهُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ

۶۷۰۳[2]- از سُلیمان اَحوَل، از طاوُس روایت

---

۱ - وی نذر کرده بود که پیاده به حج رود در حالی که پیر و ناتوان بود (تیسیر القاری)»

۲ - شماره‌های حدیث ۶۷۰۳ و ۶۷۰۴ اشتباهاً در متن عربی شماره گذاری شده است. در ترجمه اصلاح گردید.

النَّبيُّ ﷺ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ يَقُودُ إِنْسَانًا بِخِزَامَةٍ فِي أَنْفِهِ، فَقَطَعَهَا النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ، ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَقُودَهُ بِيَدِهِ.
[راجع: ١٦٢٠].

است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم کعبه را طواف می‌کرد، بر مردی گذشت که مردی دیگر مهار بینی او را می‌کشید، پیامبر صلی الله علیه و سلم مهار را با دست خود قطع کرد و سپس به وی امر کرد که دست او را بگیرد (و به دور کعبه بگرداند)

٦٧٠٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ، نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلَا يَقْعُدَ، وَلَا يَسْتَظِلَّ، وَلَا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَسْتَظِلَّ وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ».

قَالَ عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

٦٧٠٤- از ایّـوب، از عِکرمه روایت اسـت که ابن‌عباس رضی الله عنهما گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم خطبه می‌داد، ناگاه مـردی را دید که ایسـتاده اسـت. آن حضرت در مورد او سـئوال کرد. مـردم گفتند: وی ابو اسرائیل است، نذر کرده که بایستد و ننشیند، و از سـایه دوری گزیند، و سخن نگوید و روزه داشته باشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را بگویید، که سخن زند و در سایه باشد، و بنشیند و روزهٔ خود را تمام کند»
عبدالوهاب گفته اسـت: از ایّوب، از عِکرمه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است (بدون واسطهٔ ابن عباس)

٣٢- باب: مَنْ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ أَيَّامًا، فَوَافَقَ النَّحْرَ أَوِ الْفِطْرَ

باب-۳۲

کسـی که نذر کرده روزهایی روزه بگیرد و آن روزهـا با روز عید قربـان و عید فطر مصادف افتد

٦٧٠٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: حَدَّثَنَا حَكِيمُ ابْنُ أَبِي حُرَّةَ الْأَسْلَمِيُّ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ لَا يَأْتِيَ عَلَيْهِ يَوْمٌ إِلَّا صَامَ، فَوَافَقَ يَوْمَ أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَقَالَ: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ

٦٧٠٥- از موسـی بن عُقبـه، از حکیم ابن ابی حرّهٔ اسـلمی روایت است که وی (در محضر) عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بوده) و شـنیده است که: از ابن عمر دربارهٔ مردی سؤال شد که نذر کـرده چند روز روزه بگیرد و آن روزها با

فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». لَمْ يَكُنْ يَصُومُ يَوْمَ الأَضْحَى وَالْفِطْرِ، وَلا يَرَى صِيَامَهُمَا. [راجع: ١٩٩٤، أخرجه مسلم: ١١٣٩، باختلاف].

روز عید قربان و عید فطر مصادف افتاده. ابن عمر گفت: «همانا شما را در رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدای نیک است» (الاحزاب:۲۱) آن حضرت به روز عید قربان و عید فطر روزه نمی‌گرفت و روزهٔ این دو روز را جایز نمی‌دانست»

٦٧٠٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ جُبَيْرٍ قال: كُنْتُ مَعَ ابْنِ عُمَرَ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: نَذَرْتُ أَنْ أَصُومَ كُلَّ يَوْمٍ ثَلاثَاءَ أَوْ أَرْبِعَاءَ مَا عِشْتُ، فَوَافَقْتُ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمَ النَّحْرِ، فَقَالَ: أَمَرَ اللَّهُ بِوَفَاءِ النَّذْرِ، وَنُهِينَا أَنْ نَصُومَ يَوْمَ النَّحْرِ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ، فَقَالَ مِثْلَهُ، لا يَزِيدُ عَلَيْهِ. [راجع: ١٩٩٤، اخرجه مسلم: ١١٣٩، باختلاف].

٦٧٠٦- از یونس، از زیاد بن جُبَیر روایت است که گفت: من با ابن عمر بودم که کسی از وی پرسید و گفت: نذر کردم که هر روز سه شنبه یا چهارشنبه را تا آنگاه که زنده‌ام روزه بگیرم و امروز (سه شنبه یا چهارشنبه) با روز عید قربان مصادف شده است. ابن عمر گفت: خداوند به وفای نذر امر کرده است. و ما از گرفتن روزه در روز اول عید قربان منع شدیم. آن مرد بار دیگر از ابن عمر سؤال کرد، ابن عمر همان سخن خود را گفت و بر آن چیزی نیفزود.

٣٣- باب: هَلْ يَدْخُلُ فِي الأَيْمَانِ وَالنُّذُورِ الأَرْضُ وَالْغَنَمُ وَالزُّرُوعُ وَالأَمْتِعَةُ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قال عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَصَبْتُ أَرْضًا لَمْ أُصِبْ مَالاً قَطُّ أَنْفَسَ مِنْهُ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ حَبَّسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا».

وَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَحَبُّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءُ. لِحَائِطٍ لَهُ، مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ.

باب-۳۳ آیا زمین و گوسفند و کشاورزی و امتعه در سوگند و نذر شامل می‌شود

و ابن عمر گفت: عمر رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: قطعه زمینی دریافتم که هرگز مالی نفیس تر از آن در نیافته بودم. آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی اصل زمین را نگهدار و محصول آن را صدقه کن» و ابوطلحه به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: دوست داشتنی ترین مال در نزد من بَیرُحاء است. آن باغ وی بود در مقابل مسجد (نبوی)

٦٧٠٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ ثَوْرِ ابْنِ زَيْدٍ الدِّيلِيِّ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ مَوْلَى ابْنِ مُطِيعٍ، عَنْ أَبِي

٦٧٠٧- از مالک، از ثور ابن یزید دِیلی، از ابو غَیث مولی ابن مُطیع روایت است که ابوهریره

هُرَيْرَةَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ ، فَلَمْ نَغْنَمْ ذَهَبًا وَلا فِضَّةً ، إِلا الأَمْوَالَ وَالثِّيَابَ وَالْمَتَاعَ ، فَأَهْدَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي الضُّبَيْبِ ، يُقَالُ لَهُ رِفَاعَةُ بْنُ زَيْدٍ ، لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ غُلامًا ، يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ ، فَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى وَادِي الْقُرَى ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِوَادِي الْقُرَى ، بَيْنَمَا مِدْعَمٌ يَحُطُّ رَحْلاً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَهْمٌ عَائِرٌ فَقَتَلَهُ ، فَقَالَ النَّاسُ : هَنِيئًا لَهُ الْجَنَّةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَلا ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَغَانِمِ ، لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ ، لَتَشْتَعِلُ عَلَيْهِ نَارًا» . فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ النَّاسُ جَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ ، أَوْ : شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ» . [راجع : ۴۲۳۴ ، أخرجه مسلم : ۱۱۵ . بدون ذكر اسم العبد] .

گفت: در روز (جنگ) خیبر با رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمدیم و غنیمت طلا و نقره حاصل نکردیم، بجز از اموال و جامه و متاع. و مردی از قبیلهٔ بنی ضُبَیب که رُفَاعه بن زید نامیده می‌شد، غلام خود مِرعَم را به رسول الله صلی الله علیه و سلم اهدا کرد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم به سوی وادی القُرَی راهی شد تا آنکه به وادی القُری (نزدیک مدینه) رسید، در حالیکه مِدعَم، شتر رسول الله صلی الله علیه وسلم را فرو می‌خواباند تیری نامعلوم به وی اصابت کرد و او را کشت. مردم گفتند: بهشت او را گوارا باد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «چنان نیست، سوگند به کسی که جان من در دست اوست، همان چادری را که در روز خیبر (پیش از تقسیم) غنایم گرفته است و در سهم غنیمت به وی نرسیده بود، او را در آتش شعله ور می‌سازد.» چون مردم این را شنیدند، مردی یک یا دو پایبند شتر را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورد. آن حضرت فرمود:« یک پایبند شتر آتشین، یا دو پایبند شتر آتشین»

٨٤- كتاب كفارات الأيمان

١- [باب] وقول الله تعالى: ﴿ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ ﴾ [المائدة :٨٩] .

وَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ نَزَلَتْ : ﴿ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ﴾ [البقرة :١٩٦] .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَطَاءٍ وَعِكْرِمَةَ : مَا كَانَ فِي الْقُرْآنِ أَوْ أَوْ ، فَصَاحِبُهُ بِالْخِيَارِ ، وَقَدْ خَيَّرَ النَّبِيُّ ﷺ كَعْبًا فِي الْفِدْيَةِ .

٦٧٠٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ : أَتَيْتُهُ - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - فَقَالَ : «ادْنُ» . فَدَنَوْتُ ، فَقَالَ : «أَيُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ ، أَوْ صَدَقَةٍ ، أَوْ نُسُكٍ» .

وَأَخْبَرَنِي ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ أَيُّوبَ قَالَ : صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ، وَالنُّسُكُ شَاةٌ ، وَالْمَسَاكِينُ سِتَّةٌ . [راجع : ١٨١٤ ، أخرجه مسلم : ١٢٠١] .

۸۴- کتاب کفاره سوگند

[باب] ۱ و فرمودهٔ خدای تعالی:

«و کفّاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست» (المائده:۸۹)

و آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود، آنگاه که این آیه نازل شد: «به کفارهٔ [آن باید] روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای دهد یا قربانی کند» (البقره:۱۹٦)

و از ابن عباس وعطاء و عِکرمه یاد آوری شده که هر آنچه در قرآن به لفظ:« أو أو» «یا یا» آمده، صاحب آن مختار است (که این یا آن را اختیار کند) و پیامبر صلی الله علیه و سلم، کعب (بن عجره) را در دادن فدیه (تراشیدن سر در حال احرام) مخیر گردانیده (که روزه بگیرد یا صدقه بدهد یا قربانی کند)

٦٧٠٨- از مُجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که کعب بن عُجره گفت: آمدم- یعنی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم- فرمود: « نزدیک بیا» من نزدیک شدم. فرمود: «آیا اشپشهای تو، تو را اذیت می‌کند؟» گفتم: آری. فرمود: «در فدیهٔ آن روزه بگیر، یا صدقه بده یا قربانی کن.»

و ابن عَون به روایت از ایوب مرا خبر داده که گفت: روزه به مدت سه روز است، و قربانی، گوسفند است، و صدقه، غذا دادن به شش

مسکین است.

۲- باب : مَتَى تَجِبُ الْكَفَّارَةُ عَلَى الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ

وقول الله : ﴿ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾ [التحريم: ۲]

٦٧٠٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : سَمِعْتُهُ مِنْ فِيهِ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ . قَالَ :« وَمَا شَأْنُكَ ». قَالَ : وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ ، قَالَ :« تَسْتَطِيعُ تُعْتِقُ رَقَبَةً ». قَالَ : لَا ، قَالَ :« فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ » . قَالَ : لَا ، قَالَ :« فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا » . قَالَ : لَا ، قَالَ :« اجْلِسْ » . فَجَلَسَ ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ - وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ الضَّخْمُ - قَالَ :« خُذْ هَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ » . قَالَ : أَعَلَى أَفْقَرَ مِنَّا ؟ فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ، قَالَ :« أَطْعِمْهُ عِيَالَكَ » . [راجع : ۱۹۳٦ ، اخرجه مسلم : ۱۱۱۱] .

بـاب-۲ کفاره بـر توانگر و فقیـر چه زمانی واجب می‌گردد؟

و فرمودهٔ خدای تعالی:« قطعاً خدا برای شما [راه] گشودن سوگندهای شما را مقرر داشته و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم» (التحریم:۲)

٦٧٠٩- از علی بن عبدالله، از سُفیان از زُهری روایت است که گفت: شنیدم از دهن حُمَید بن عبدالرحمن که گفت: ابوهریره گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «تو را چه واقع شده؟» گفت:«روز رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «بنده‌ای را آزاد کرده می‌توانی؟» گفت: نِی. فرمود: «آیا می‌توانی دو ماه پیاپی روزه بگیری» گفت: نِی. فرمود: «آیا می‌توانی شصت مسکین را طعام بدهی؟» گفت: نِی. فرمود: «بنشین» وی نشست. و یک عَرَق به پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد که در آن خرما بود. و عَرَق، یک سبد بزرگ است. آن حضرت فرمود: « این را بگیر و صدقه کن.» گفت: آیا بر کسی فقیرتر از ما؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه دندانهای اطراف دهانشان نمودار شد، و فرمود: «خانوادهٔ خود را بخوران»

باب-۳ کسی که شخص تنگدست را برای کفاره دادن کمک کند

٦٧١٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، فَقَالَ : «وَمَا ذَاكَ» . قَالَ : وَقَعْتُ بِأَهْلِي فِي رَمَضَانَ ، قَالَ : «تَجِدُ رَقَبَةً» . قَالَ : لَا ، قَالَ : «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» . قَالَ : لَا ، قَالَ : «فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا» . قَالَ : لَا ، قَالَ : فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِعَرَقٍ - وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ - فِيهِ تَمْرٌ ، فَقَالَ : «اذْهَبْ بِهَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» . قَالَ : أَعَلَى أَحْوَجَ مِنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَحْوَجُ مِنَّا ، ثُمَّ قَالَ : «اذْهَبْ فَأَطْعِمْهُ أَهْلَكَ» . [راجع : ١٩٣٦، اخرجه مسلم: ١١١١]

٦٧١٠- از مَعمَر، از زُهری از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «و تو را چه واقع شده؟» گفت: در رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «بنده‌ای داری؟ (که آزاد کنی)» گفت: نی فرمود: :«آیا می‌توانی دو ماه پیاپی روزه بگیری؟» گفت: نی. فرمود: « می‌توانی شصت مسکین را طعام بدهی؟» گفت: نِی.
مردی از انصار با عَرَق آمد - و عَرَق ، زنبیل است- در آن خرما بود. آن حضرت فرمود: «این را بگیر و صدقه‌اش کن» گفت: آیا بر کسی محتاج تر از ما یا رسول الله؟ سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده که میان دو سنگستان (مدینه) از ما محتاج تری نیست. سپس آن حضرت فرمود: «برو و این را بر خانوادهٔ خود بخوران!»

٤- باب : يُعْطِي فِي الْكَفَّارَةِ عَشَرَةَ مَسَاكِينَ ، قَرِيبًا كَانَ أَوْ بَعِيدًا .

باب-۴ در کفارهٔ (سوگند) ده مسکین طعام داده می‌شود از نزدیکان او باشد یا دور

٦٧١١- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، قَالَ : «وَمَا شَأْنُكَ» . قَالَ : وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ ، قَالَ : «هَلْ تَجِدُ مَا تُعْتِقُ رَقَبَةً» . قَالَ : لَا ، قَالَ : «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» . قَالَ : لَا ، قَالَ : «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا» . قَالَ : لَا أَجِدُ ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ

٦٧١١- از عبدالله بن مَسلَمه، از سُفیان، از زُهری از حُمَید روایت است که ابوهریره گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: « و تو را چه واقع شده؟» گفت: در رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «بنده‌ای یافته می‌توانی که آزاد کنی؟» گفت: نی. فرمود: «توان آن داری دو ماه

بعَرَقٍ فيه تمرٌ، فقال: «خُذْ هذا فتصدَّقْ به». فقال: أعلى أفقرَ منَّا؟ ما بينَ لابتيها أفقرُ منَّا، ثمَّ قال: «خُذْه فأطعمْه أهلَك». [راجع: ۱۹۳۶، اخرجه مسلم: ۱۱۱۱].

پیاپی روزه بگیـری؟» گفت: نی. فرمود: : توان آن داری که شصت مسکین را طعام بدهی؟» گفت: یافته نمی‌توانم. به پیامبر صلی الله علیه و سلم زنبیلی آورده شد که در آن خرما بود. آن حضرت فرمود: « این را بگیر و صدقه‌اش کن» گفت: بر کسی فقیرتر از ما؟ میان دو سنگستان مدینه از ما فقیر تری نیست. سپس آن حضرت فرمود: «آن را بگیر و بر خانواده‌ات بخوران»

٥- باب: صَاعِ الْمَدِينَةِ وَمُدِّ النَّبِيِّ ﷺ وَبَرَكَتِهِ

وَمَا تَوَارَثَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذَلِكَ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ.

باب-۵ صَاع (واحد پیمانه) مدینه و مُد پیامبر صلی الله و علیه و سلم و برکت آن

و آنچه به مـردم مدینه قرن بعد قرن به میراث مانده است.

٦٧١٢- حدَّثنا عثمانُ بنُ أبي شيبةَ: حدَّثنا القاسمُ بنُ مالكٍ المُزَنيُّ: حدَّثنا الجُعَيدُ بنُ عبدِالرَّحمنِ، عن السَّائبِ بنِ يزيدَ قال: كان الصَّاعُ على عهدِ النَّبيِّ ﷺ مُدًّا وثُلُثًا بمُدِّكُمُ اليومَ، فزِيدَ فيه في زمنِ عمرَ بنِ عبدِالعزيزِ. [راجع: ۱۸۵۹].

٦٧١٢- از قاسم بن مالک مُزَنی، از جُعَید بن عبدالرحمن روایت است که سائب بن یزید گفت: صـاع، در رزگار پیامبر صلی الله علیه و سلم معادل یک مُـد و ثلث آن بـه مُد امروز شماسـت. در زمـان عمر بـن عبدالعزیز بدان افزوده شد.

٦٧١٣- حدَّثنا منذرُ بنُ الوليدِ الجارُوديُّ: حدَّثنا أبو قُتيبةَ وهو سَلْمٌ: حدَّثنا مالكٌ، عن نافعٍ قال: كان ابنُ عمرَ يُعطي زكاةَ رمضانَ بمُدِّ النَّبيِّ ﷺ المُدِّ الأوَّلِ، وفي كفَّارةِ اليمينِ بمُدِّ النَّبيِّ ﷺ.

قال أبو قُتيبةَ: قال لنا مالكٌ: مُدُّنا أعظمُ من مُدِّكم، ولا نرى الفضلَ إلا في مُدِّ النَّبيِّ ﷺ.

وقال لي مالكٌ: لو جاءكم أميرٌ فضرَبَ مُدًّا أصغرَ من مُدِّ النَّبيِّ ﷺ، بأيِّ شيءٍ كنتم تُعطُون؟ قلتُ: كنَّا نُعطي بمُدِّ النَّبيِّ ﷺ، قال: أفلا ترى أنَّ الأمرَ إنَّما يعودُ إلى مُدِّ النَّبيِّ ﷺ.

٦٧١٣- از مالـک روایت اسـت که نافع گفت: ابـن عمـر، زکات رمضان (صدقـه فطر) را به مُد (پیمانهٔ زمان) پیامبر صلی الله علیه و سـلم می‌داد، یعنی مُد اولین. و کفارهٔ سوگند را نیز به مُد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌داد.

ابو قُتَیبـه گفت: مالک به ما گفـت: مُد ما (در مدینه) بهتر اسـت از مُد شـما (که هِشام بر آن افزوده اسـت) و فضیلتـی نمی‌بینم بجز در مُد پیامبر صلی الله علیه و سـلم. ابو قُتَیبَه می گوید: مالـک به من گفت: اگر بر شـما امیری می‌آمد که برای شـما مُدی کمتر از مُد پیامبر صلی الله

علیه و سلم تعیین می‌کرد، شما به کدام چیز (صدقهٔ فطر را) می‌دادید؟ گفتم: ما به مُد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌دادیم. مالک گفت: آیا نمی‌بینی که همانا این امر به مُد پیامبر صلی الله علیه و سلم بر می‌گردد.

٦٧١٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ ، وَصَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ» . [راجع : ٢١٣٠ ، أخرجه مسلم : ١٣٦٨].

۶۷۱۴- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «بارالها،ایشان را در پیمانه هایشان و صاع شان و مُدشان برکت ارزانی کن!»

٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ﴾ [المائدة :٨٩]

وَأَيُّ الرِّقَابِ أَزْكَى .

باب-۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«یا آزاد کردن بنده‌ای» (المائده:۸۹) و آزاد کردن کدام نوع بنده بهتر است.

٦٧١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ رُشَيْدٍ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي غَسَّانَ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَرْجَانَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُسْلِمَةً أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنَ النَّارِ ، حَتَّى فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ» . [راجع : ٢٥١٧ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٩].

۶۷۱۵- از علی بن حسین (زین العابدین) از سعید بن مَرجانه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که بندهٔ مسلمانی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضوش، عضوی از او را از آتش (دوزخ) آزاد می‌کند، تا آنکه شرمگاهش را در برابر شرمگاه وی.»

٧- باب : عِتْقِ الْمُدَبَّرِ وَأُمِّ الْوَلَدِ

وَالْمُكَاتَبِ فِي الْكَفَّارَةِ ، وَعِتْقِ وَلَدِ الزِّنَا .

وَقَالَ طَاوُسٌ : يُجْزِئُ الْمُدَبَّرُ وَأُمُّ الْوَلَدِ .

باب-۷

آزادی بندهٔ مُدَبَّر[1] و أُمِّ ولد[2] و مُکاتَب[3] در کفارت سوگند، و آزادی فرزند زاییدهٔ زنا

۱- بنده مُدَبَّر، همان است که مالک آن بگوید که پس از مرگ وی آزاد است.

۲- أُمّ ولد، کنیزی است که از مالک خود باردار شده و به او فرزندی زاییده است.

۳- بنده مُکاتَب، آن است که مالک وی برای آزادی او مبلغی تعیین کرده باشد، زمانی که آن مبلغ را پوره کرد و به مالک داد آزاد می‌شود

٦٧١٦- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ دَبَّرَ مَمْلُوكًا لَهُ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي» .

فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ النَّحَّامِ بِثَمَانِ مِائَةِ دِرْهَمٍ .

فَسَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : عَبْدًا قِبْطِيًّا ، مَاتَ عَامَ أَوَّلَ . [راجع : ٢١٤١ ، أخرجه مسلم : ٩٩٧ ، مطولاً ، وفي الأيمان : ٥٨] .

باب : اذا أَعْتَقَ عَبْداً بَيْنَهُ وَبَيْنَ آخَرَ

٨- باب : إِذَا أَعْتَقَ فِي الْكَفَّارَةِ ، لِمَنْ يَكُونُ وَلاؤُهُ

٦٧١٧- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّهَا أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ ، فَاشْتَرَطُوا عَلَيْهَا الْوَلاَءَ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «اشْتَرِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاَءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . [راجع : ٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه : ١٥٠٤ بلفظه وزيادة] .

٩- باب : الاسْتِثْنَاءِ فِي الأَيْمَانِ

٦٧١٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ غَيْلاَنَ ابْنِ جَرِيرٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنَ

و طاوس گفته است: آزادی بندهٔ مُدَبَّر و اُمّ ولد (در کفارهٔ سوگند) بسنده است.

٦٧١٦- از حَمّاد بن زید، از عَمرو، روایت است که جَابر گفت: مردی از انصار غلام خود را مُدَبَر ساخت و بجز از آن غلام، مالی دیگر نداشت. چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید (به یاران خود) گفت: «کیست که آن غلام را از من بخرد؟»

نُعَیم بن نَحام او را به هشتصد درهم خرید.

از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: وی بنده‌ای قبطی بود که در همان سال اول مرد.

باب اگر کسی بنده‌ای را آزاد کند که دیگری در ملکیت وی شریک است[1]

باب-۸ اگر کسی بنده‌ای را در کفّارهٔ سوگند آزاد کند که ولاء[2] آن بنده از آن اوست

٦٧١٧- از ابراهیم از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: وی خواست که بریره را (که کنیز بود) بخرد، مالکان وی، وَلاء (حق میراث) او را برای خود شرط گذاشتند. عایشه این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرد. آن حضرت فرمود: « او را بخر، همانا وَلاء از آن کسی است که او را آزاد کرده است»

باب-۹ استثنا (گفتن اِن شاءالله) در سوگند

٦٧١٨- از قُتَیبه بن سعید، از حَمّاد، از غیلان

---

۱ - در این باب حدیثی نیاورده است.

۲ - ولاء، حق میراثی است که از برده می‌ماند و از آنِ کسی است که او را آزاد کرده است.

الأشْعَرِيِّينَ أسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : « وَاللَّهِ لا أحْمِلُكُمْ ، مَا عِنْدِي مَا أحْمِلُكُمْ » . ثُمَّ لَبِثْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ ، فَأُتِيَ بِإِبِلٍ ، فَأمَرَ لَنَا بِثَلاثَةِ ذَوْدٍ ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ ، لا يُبَارِكُ اللَّهُ لَنَا ، أتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَسْتَحْمِلُهُ فَحَلَفَ أنْ لا يَحْمِلَنَا فَحَمَلَنَا ، فَقَالَ أبُو مُوسَى : فَأتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : « مَا أنَا حَمَلْتُكُمْ ، بَلِ اللَّهُ حَمَلَكُمْ ، إنِّي وَاللَّهِ - إنْ شَاءَ اللَّهُ - لا أحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إلا كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي ، وَأتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفَّرْتُ » . [راجع : ۳۱۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦٤۹] .

ابن جریر، از ابو بُرده بن ابوموسی، روایت است که ابوموسی اشعری گفت: با گروهی از اشعریها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم که از آن حضرت بخواهیم بما حیوان سواری بدهد. فرمود: «به خدا سوگند شما را سواره نمی‌گردانم و (حیوان) چیزی نزد من نیست که شما را سواره گردانم» سپس ما تا آنگاه که خدا خواست انتظار کشیدیم، سپس شترانی برای آن حضرت آورده شد و دستور داد که، سه شتر برای ما داده شود (و داده شد). آنگاه که راهی شدیم، بعضی از ما به بعضی گفتند که خداوند ما را برکت نمی‌دهد؛ نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته بودیم که به ما حیوان سواری بدهد و او سوگند یاد کرد که ما را سواره نمی‌گرداند.

ابوموسی گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتیم و این موضوع را به وی یادآور شدیم. فرمود: «من شما را سواره نگردانیدم، بلکه خدا شما را سواره گردانید. همانا من به خدا سوگند- اِن شاءالله (اگر خدا بخواهد) به چیزی سوگند می‌خورم و چون غیر آن را بهتر ببینیم، کفّارهٔ سوگند می‌دهم و همان را بر می‌گزینم که بهتر است و کفاره می‌دهم»

٦٧١٩- حَدَّثَنَا أبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ وَقَالَ : « إلا كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي ، وَأتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، أوْ : أتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفَّرْتُ » . [راجع : ۳۱۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦٤۹ ، مطولاً] .

٦٧١٩- از ابونُعمان، از حَمّاد روایت است که گفت (آن حضرت به این عبارت فرموده است): «مگر اینکه کفارهٔ سوگند می‌دهم و همان چیزی را بر می‌گزینم که بهتر است» یا (به این عبارت) «همان چیزی را بر می‌گزینم که بهتر است»

٦٧٢٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ

٦٧٢٠- از سُفیان، از هِشام بن حُجَیر، از طاوس

هِشَامِ بْنِ حُجَيْرٍ، عَنْ طَاوُسٍ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَ سُلَيْمَانُ: لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى تِسْعِينَ امْرَأَةً، كُلٌّ تَلِدُ غُلَامًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ - قَالَ سُفْيَانُ: يَعْنِي الْمَلَكَ - قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَنَسِيَ، فَطَافَ بِهِنَّ فَلَمْ تَأْتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ بِوَلَدٍ إِلَّا وَاحِدَةٌ بِشِقِّ غُلَامٍ».

فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ يَرْوِيهِ قَالَ: «لَوْ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَحْنَثْ، وَكَانَ دَرَكًا لَهُ فِي حَاجَتِهِ».

وَقَالَ مَرَّةً قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوِ اسْتَثْنَى».

وَحَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ: مِثْلَ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ. [راجع: ۳٤۲٤، أخرجه مسلم: ۱٦٥٤].

روایت است که از ابوهریره شنیده است که گفت: (آن حضرت فرمود):

« سُلیمان گفت: «امشب به نود زن دور می‌زنم، هر یک پسری می‌زاید که در راه خدا می‌جنگد. مصاحبش به او گفت- سُفیان (راوی) گفت- یعنی فرشته (به سلیمان گفت) : اِن شاءَ الله بگوی. وی فراموش کرد، و بر زنان خود دور زد و هیچ یک از زنانش برای او پسری نیاورد مگر یکی که نیمه پیکری زایید»

ابوهریره در حالی که از آن حضرت روایت می‌کرد گفت: «اگر اِن شاء الله می‌گفت: حانِث نمی‌شد، و حاجتش برآورده می‌شد»

باری ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر استثناء می‌کرد (عوض ان شاءالله) حانث نمی‌شد.»

۱۰- باب: الْكَفَّارَةِ قَبْلَ الْحِنْثِ وَبَعْدَهُ

۶۷۲۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَيُّوبَ عَنِ الْقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ، عَنْ زَهْدَمٍ الْجَرْمِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جَرْمٍ إِخَاءٌ وَمَعْرُوفٌ، قَالَ: فَقُدِّمَ طَعَامٌ، قَالَ: وَقُدِّمَ فِي طَعَامِهِ لَحْمُ دَجَاجٍ، قَالَ: وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ، أَحْمَرُ كَأَنَّهُ مَوْلًى، قَالَ: فَلَمْ يَدْنُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى: ادْنُ، فَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ مِنْهُ، قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا قَذِرْتُهُ، فَحَلَفْتُ أَنْ لَا أَطْعَمَهُ أَبَدًا، فَقَالَ: ادْنُ أُخْبِرْكَ عَنْ ذَلِكَ، أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ أَسْتَحْمِلُهُ، وَهُوَ يَقْسِمُ نَعَمًا مِنْ نَعَمِ الصَّدَقَةِ، قَالَ أَيُّوبُ: أَحْسَبُهُ قَالَ: وَهُوَ

باب-۱۰

کفاره قبل از حِنث (عهد شکنی) و پس از آن.

۶۷۲۱- از اَیُّوب، از قاسم تَیمی روایت است که زَهدَم جَرمی گفت: نزد ابوموسی بودیم و میان ما و میان این قبیلهٔ جَرم، روابط برادری و احترام بود. غذا آورده شد، و در غذای ابوموسی گوشت مرغ بود. در میان حاضرین مردی از قبیلهٔ بنی تَیم الله بود، که سرخ گونه بود، گویی که غلام می‌باشد. وی نزدیک نیامد (که غذا بخورد) ابوموسی گفت: نزدیک شو، همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده‌ام که از این (نوع غذا) می‌خورد. وی گفت: من مرغ را دیده‌ام که چیز پلیدی می‌خورد، پس سوگند یاد کردم که هرگز گوشت مرغ نخورم.

غَضْبَانُ ، قال : « وَاللَّه لا أحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدي مَا أحْمِلُكُمْ عَلَيْه » . قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بِنَهْبِ إبلٍ ، فَقِيلَ : « أيْنَ هَؤُلاءِ الأشْعَرِيُّونَ » . فَأتَيْنَا ، فَأمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، قال : فَانْدَفَعْنَا ، فَقُلْتُ لأصْحَابِي : أتَيْنَا رَسُولَ اللَّه ﷺ نَسْتَحْمِلُهُ ، فَحَلَفَ أنْ لا يَحْمِلَنَا ، ثُمَّ أرْسَلَ إلَيْنَا فَحَمَلَنَا ، نَسِيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَمِينَهُ ، وَاللَّه لَئِنْ تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّه ﷺ يَمِينَهُ لا نُفْلِحُ أبَدًا ، ارْجِعُوا بِنَا إلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَلْنُذَكِّرْهُ يَمِينَهُ ، فَرَجَعْنَا فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّه أتَيْنَاكَ نَسْتَحْمِلُكَ فَحَلَفْتَ أنْ لا تَحْمِلَنَا ، ثُمَّ حَمَلْتَنَا ، فَظَنَنَّا ، أوْ : فَعَرَفْنَا أنَّكَ نَسِيتَ يَمِينَكَ ، قال : « انْطَلِقُوا ، فَإنَّمَا حَمَلَكُمُ اللَّهُ ، إنِّي وَاللَّه - إنْ شَاءَ اللَّهُ - لا أحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إلا أتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَتَحَلَّلْتُهَا » . [راجع : ۳۱۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦٤۹] .

تَابَعَهُ حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ أبِي قِلابَةَ ، وَالْقَاسِمِ بْنِ عَاصِمٍ الْكُلَيْبِيِّ .

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّاب ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ أبِي قِلابَةَ ، وَالْقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ زَهْدَمٍ بِهَذَا .

حَدَّثَنَا أبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أيُّوبُ ، عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ زَهْدَمٍ بِهَذَا .

ابوموسی گفت: نزدیک شو که از این موضوع (سوگند) به تو چیزی بگویم. با شماری از اشعریها نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم تا به ما حیوان سواری بدهد و آن حضرت حیواناتی را که صدقه داده شده بود، تقسیم می‌کرد. ایّوب (راوی) می‌گوید: می‌پندارم که (ابوموسی) گفت: آن حضرت خشمگین بود. آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند به شما حیوان سواری نمی‌دهم و نزد من چیزی نیست که شما را سواره گردانم»ابوموسی گفت: ما (از نزد آن حضرت) راهی شدیم، سپس برای رسول الله صلی الله علیه و سلم از شتران غنیمت آورده شد. آن حضرت فرمود: «آن اشعریها کجا هستند[1]» ما رفتیم و آن حضرت امر کرد که پنج شترِ سفید کوهان به ما بدهند. شتران را سوار شدیم و راهی شدیم، سپس به همراهان خود گفتم: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته بودیم که به ما حیوان سواری بدهد و آن حضرت سوگند یاد کرد که ما را سواره نگرداند سپس به سوی ما فرستاد، و ما را سواره گردانید. رسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند خود را فراموش کرده است.

به خدا سوگند اگر سوگند رسول الله صلی الله علیه و سلم را نادیده بگیریم هرگز رستگار نخواهیم شد، پس با ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برگردید تا سوگند او را به یاد آوریم. ما بازگشتیم و گفتیم: یارسول الله ما نزد تو آمده بودیم که به ما حیوان سواری بدهی و تو سوگند خوردی که ما را سواره

۱- حدیث ۶۷۲۱، سطر۱۴، عبارت «أینَ هَؤُلاء الاشعریّین» «آن اشعریها کجا هستند» در بسا نسخ بخاری، تکرار آمده است.

نگردانی، سپس ما را سواره گردانیدی. پس گمان کردیم یا دانستیم که تو سوگند خود را فراموش کرده‌ای. آن حضرت فرمود: «راهی شوید، همانا خدا شما را سواره گردانید، همانا به خدا سوگند- اِن شاءالله- بر چیزی سوگند نمی‌خورم و اگر چیزی غیر از آن را بهتر دیدم، مگر آنکه همان چیز بهتر را بر می‌گزینم و کفارهٔ سوگندم را می‌دهم.» متابعت کرده است (راوی را) حَمّاد بن زید، از اَیّوب، از ابو قِلابه و قاسم بن عاصم تمیمی، در همین حدیث. قتیبه، از عبدالوهاب از ایوب، از ابی قلابه، و قاسم تمیمی، از زهدم روایت کرده است.

همچنان روایت است از ابو مَعمَر، از عبدالوارِث، از ایّوب از قاسِم از زَهدَم همین حدیث را.

٦٧٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ ابْنِ فَارِسٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ ، فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا ، وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا ، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، فَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ » . [راجع : ٦٦٢٢ ، اخرجه مسلم : ١٦٥٢ ، وأخرج أوله في الإمارة : ١٣] .

تَابَعَهُ أَشْهَلُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ .

وَتَابَعَهُ يُونُسُ ، وَسِمَاكُ بْنُ عَطِيَّةَ ، وَسِمَاكُ بْنُ حَرْبٍ ، وَحُمَيْدٌ ، وَقَتَادَةُ ، وَمَنْصُورٌ ، وَهِشَامٌ ، وَالرَّبِيعُ .

٦٧٢٢- از ابن عَون، از حَسَن، از عبدالرحمن بن سَمُرَه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «امیری را تقاضا مکن، زیرا اگر بدون تقاضا به تو داده شود (خدا) به تو کمک می‌کند و اگر نظر به تقاضا به تو داده شود، به آن (شغل) واگذاشته می‌شوی (خدا به تو کمک نمی‌کند) و اگر به چیزی سوگند خوردی و چیزی غیر از آن را بهتر دیدی، همان چیز بهتر را برگزین و کفّارهٔ سوگند را بده».

متابعت کرده است (عثمان را) اَشهَل، از ابن عَون.

متابعت کرده است (ابن عَون را) یُونُس، و سِماک بن عَطِیّه و سِماک بن حَرب، و حُمَید، و قَتَاده، و مَنصُور، و هِشام، و رَبیع.

٨٥- كتابُ الفَرائِضِ

١- [باب] :

قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى : ﴿ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ

مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا . وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴾ [النساء: ١١، ١٢] .

۸۵- کتاب فرائض (میراث)

باب-۱ فرمودۀ خدای تعالی: «خداوند به شما دربارۀ فرزندانتان سفارش می‌کند:

سهم پسر، چون سهم دو دختر است. و اگر [همۀ ورثه] دختر [و] از دو تن بیشتر باشند. سهم آنان دو سوم ما ترک است. و اگر [دختری که ارث می‌برد] یکی باشد، نیمی از میراث از آنِ اوست؛ و برای هر یک از پدر و مادر وی [متوفی] یک ششم از ما ترک [مقرر شده] است، این درصورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد. ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند، برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد] و اگر برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد. [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده است یا دینی [که باید استثنا شود] شما نمی‌دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند. [این] فرضی است از جانب خدا، زیرا خداوند دانای حکیم است. و نیمی از میراث همسرانتان از آنِ شما [شوهران] است. اگر آنان فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم ما ترک آنان از آن شماست [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اند یا دینی

[که باید استثنا شـود]، و یک چهارم از میراث شما برای آنان اسـت اگر شما فرزندی نداشته باشـید و اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم از میراث شـما برای ایشـان خواهد بود [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اید یا دَینی [که باید اسـتثنا شود] و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کَلالَه [بی‌فرزند و بی‌پدر و مادر باشد] و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو یک ششم [ما ترک] است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم [ما ترک] مشـارکت دارند، [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا دینی که [باید استثنا شود] به شـرط آنکه از این طریق زیانی [به ورثه] نرسـاند. این است سـفارش خدا و خداست که دانای بردبارست» (النّساء:۱۱-۱۲)

٦٧٢٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ : قَالَ : سَمِعتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنهما يَقُولُ : مَرِضْتُ فَعَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ ، وَهُمَا مَاشِيَانِ فَأَتَانِي وَقَدْ أُغْمِيَ عَلَيَّ ، فَتَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَبَّ عَلَيَّ وَضُوءَهُ فَأَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي ، كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي ، فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمَوَارِيثِ . [راجع: ١٩٤ ، أخرجه مسلم: ١٦١٦] .

٦٧٢٣- از سُـفیان، از محمد بن مُنکَدِر روایت اسـت که گفت: از جابر بـن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: من بیمار شدم، رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر از من عیادت کردند. آنان پیاده آمده بودند و من بیهوش شده بودم. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم وضو کرد و از آب وضوی خود بر من ریخت. من به هوش آمدم و گفتم: یا رسـول الله. با مال خود چگونه عمل کنم، مال خود را چگونه تقسـیم کنم تا آنکه آیت میراث نازل شد.

٢- باب : تَعْلِيمِ الْفَرَائِضِ

وَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ : تَعَلَّمُوا قَبْلَ الظَّانِّينَ . يَعْنِي : الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ بِالظَّنِّ .

باب -۲ تعلیم (احکام) میراث

و عُقبَـه بن عامِر گفته اسـت: بیاموزید پیش از آنکه گمان زنید. یعنی: کسانی که از روی گمان

٦٧٢٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ، وَلَا تَحَسَّسُوا ، وَلَا تَجَسَّسُوا ، وَلَا تَبَاغَضُوا ، وَلَا تَدَابَرُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا» . [راجع: ٥١٤٣ ، أخرجه مسلم : ٢٥٦٣] .

٣- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ»

٦٧٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ فَاطِمَةَ وَالْعَبَّاسَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، أَتَيَا أَبَا بَكْرٍ يَلْتَمِسَانِ مِيرَاثَهُمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَهُمَا حِينَئِذٍ يَطْلُبَانِ أَرْضَيْهِمَا مِنْ فَدَكَ ، وَسَهْمَهُمَا مِنْ خَيْبَرَ . [راجع : ٣٠٩٢ ، أخرجه مسلم : ١٧٥٩ ، مع الحديث الآتي بدون ذكر العباس] .

٦٧٢٦- فَقَالَ لَهُمَا أَبُو بَكْرٍ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: « لا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ» . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَاللَّهِ لا أَدَعُ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهِ إِلا صَنَعْتُهُ ، قَالَ : فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَتْ . [راجع : ٣٠٩٢ ، أخرجه مسلم: ١٧٥٩ ، مع الحديث السابق] .

حکم می کنند.

٦٧٢٤- از طاوُس، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از گمان بپرهیزید، همانا گمان، دروغ ترین سخن است، و خبرآوری مکنید و جاسوسی مکنید و دشمنی مکنید و قطع رابطه مکنید و ای بندگان خدا! برادر یکدیگر باشید.»

باب - ۳ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم:

« ما (پیامبران) به میراث برده نمی‌شویم (و میراث نمی‌گذاریم) [بلکه] آنچه می‌گذاریم صدقه است».

٦٧٢٥- از زُهری، از عُروه از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: فاطمه و عباس علیهما السّلام نزد ابوبکر آمدند و میراث خویش را از (مال) رسول الله صلی الله علیه و سلم خواستار شدند و در آن روز آنان سهم زمین خود را از زمین فَدَک و خیبر طلب می‌کردند.

٦٧٢٦- ابوبکر بدیشان گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «ما به میراث برده نمی‌شویم [بلکه] آنچه می‌گذاریم صدقه است همانا آل (خانواده) محمد از این مال می‌خوردند»

ابوبکر گفت: به خدا سوگند کاری را نمی گذارم (کاری که) دیده‌ام رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌کرد مگر آنکه همان کار را می‌کنم. راوی گفت: فاطمه از نزدش رفت و تا

٦٧٢٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . [راجع : ٤٠٣٤، اخرجه مسلم : ١٧٥٨، مطولاً] .

٦٧٢٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ذَكَرَ لِي مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ : انْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ ، فَأَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَذِنَ لَهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ عَبَّاسٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا ، قَالَ : أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ ، فَقَالَ الرَّهْطُ : قَدْ قَالَ ذَلِكَ ، فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ ؟ قَالا : قَدْ قَالَ ذَلِكَ . قَالَ عُمَرُ : فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الأَمْرِ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْفَيْءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ - إِلَى قَوْلِهِ - قَدِيرٌ ﴾ . فَكَانَتْ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ وَلا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ ، لَقَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ مِنْ هَذَا الْمَالِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ ، فَعَمِلَ بِذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتَهُ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ ؟ قَالُوا : نَعَمْ ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ ؟ قَالا : نَعَمْ ، فَتَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا وَلِيُّ

زمانی که مُرد با ابوبکر سخن نگفت.

٦٧٢٧- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « ما به میراث برده نمی‌شویم [بلکه]، آنچه می‌گذاریم صدقه است»

٦٧٢٨- از عُقَیل روایت است که ابن شهاب گفت: مالک بن اَوس بن حَدَثان مرا خبر داده، و محمد بن جُبَیر بن مُطعِم از این حدیثِ او به من یاد کرده بود. من راهی شدم تا بر مالک بن اَوس درآمدم(تا بدون واسطهٔ محمد بن جبیر از وی بشنوم) و از وی پرسیدم. مالک بن اوس گفت:

راهی شدم تاآنکه بر عمر (بن خطاب) درآمدم، یَرفاء دربان وی درآمد و به عمر گفت: آیا برای عثمان و عبدالرحمن و زُبَیر و سعد، اجازهٔ ورود هست؟ عمر گفت: بلی. به آنان اجازه داد (و درآمدند) سپس یَرفَاء گفت: آیا برای علی و عباس اجازهٔ ورود هست؟ گفت: آری.

عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، میان من و میان این مرد (علی) داوری کن. عمر گفت: شما را به خدایی که به حکم او آسمان و زمین برپاست سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است: «ما میراث برده نمی‌شویم [بلکه]، آنچه می‌گذاریم صدقه است» رسول الله صلی الله علیه و سلم (با این گفته) خودش را مراد می‌کند. حاضرین گفتند: به تحقیق که این را گفته است. سپس عمر به علی و عباس روی کرد و گفت: آیا شما دو نفر می‌دانید که همانا رسول الله صلی الله

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَبَضَهَا فَعَمِلَ بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ : أَنَا وَلِيُّ وَلِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْنِ أَعْمَلُ فِيهَا مَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جِئْتُمَانِي وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ ، جِئْتَنِي تَسْأَلُنِي نَصِيبَكَ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ ، وَأَتَانِي هَذَا يَسْأَلُنِي نَصِيبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا ، فَقُلْتُ : إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ ، فَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ ؟ فَوَاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، لا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا فَادْفَعَاهَا إِلَيَّ فَأَنَا أَكْفِيكُمَاهَا . [راجع : ۲۹۰٤ ، اخرجه مسلم : ۱۷۵۷] .

علیه و سلم همین را گفته است؟ علی و عباس گفتند: همانا که این را گفته است.عمر گفت: من این قضیه را به شما می‌گویم. همانا خداوند در این فیء (غنیمت حاصله بدون جنگ) رسول خود صلی الله علیه و سلم را به چیزی خاص گردانیده که بجز از آن حضرت به کسی نداده است. خدای عزّ و جل گفته است: «و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست» (الحشر:٦) پس آن (غنیمت) فقط برای رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. به خدا سوگند که نه پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را برای خود جمع کرده بود و نه برای شما نگهداشته بود، همانا از آن به شما داده بود و در میان شما بخش کرده بود، تا آنکه همین مقدار از آن مال باقی مانده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم از محصول آن مال بر خانوادهٔ خود خرج می‌کرد و نفقهٔ سالانه آن را می‌داد، سپس بقیهٔ آن را می‌گرفت و آن را مال خدا می‌گردانید (در راه خدا مصرف می‌کرد) پس رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان حیات خود با این مال چنین معامله می‌کرد. شما را بخدا سوگند می‌دهم که آیا شما این را خبر دارید؟ گفتند: آری. سپس به علی و عباس گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این را می‌دانید؟ آنان گفتند: آری. سپس خداوند، پیامبر خود صلی الله علیه و سلم را بمیراند، آنگاه ابوبکر گفت: من متولی

امور رسـول الله صلی الله علیه و سلم هستم و او آن (زمینهـا را) گرفـت و با آن چنان معامله کرد که رسـول الله صلی الله علیه و سلم معامله می‌کرد، سـپس خداوند ابوبکر را بمیراند. من گفتم: من متولی، متولی امور رسـول الله صلی الله علیه و سـلم هسـتم و آن مـال را گرفتم و برای دو سال با آن چنان معامله کردم که رسول الله صلی الله علیه و سـلم و ابوبکر کرده بودند. سپس شما دو نفر نزد من آمدید سخن (ادعای) شـما یکی بود و قضیهٔ شـما یکی بود. تو (ای عبـاس) نزد من آمدی و سـهم خود را از مال برادرزادهٔ خود خواستار شدی و این مرد (علی) نزد من آمد و سـهم زن خود را از مال پدرش خواسـتار شد. من به شما گفتم اگر می‌خواهید این مال را تحت همان شرایط به شما می‌سپارم (و شـما پذیرفتید). اکنون از من داوری‌ای بجز از این می‌خواهید؟ به خدایی که آسمان و زمین به حکم او برپاسـت سـوگند، که در این مورد بجز از آن حکم، حکمی نمی‌کنم تا آنکه قیامت برپا شـود. پس اگر از ادارهٔ آن عاجز آمدید آن (زمینها) را به من مسترد کنید، من خود عوض شما آن را بسنده‌ام.

٦٧٢٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا ، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ » . [راجع : ٢٧٧٦ ، أخرجه مسلم : ١٧٦٠] .

٦٧٢٩- از ابوزنـاد از اَعرَج روایت اسـت که ابوهریره گفت: رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «وارثان من دیناری را تقسـیم نمی‌کنند، آنچـه پس از نفقهٔ زنان من و خرج عاملان من می‌ماند، صدقه است».

٦٧٣٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَرَدْنَ أَنْ يَبْعَثْنَ

٦٧٣٠- از مالک، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: «آنگاه که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم وفات کرد،

عُثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلْنَهُ مِيرَاثَهُنَّ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : أَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . [راجع: ٤٠٣٤ ، أخرجه مسلم : ١٧٥٨] .

همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم خواستند عثمان را نزد ابوبکر بفرستند تا میراث ایشان را بخواهد. عایشه گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم نگفته است: «ما به میراث برده نمی‌شویم [بلکه] آنچه می‌گذاریم صدقه است»[1]

٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلأَهْلِهِ »

٦٧٣١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَمَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَلَمْ يَتْرُكْ وَفَاءً فَعَلَيْنَا قَضَاؤُهُ ، وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ » . [راجع : ٢٢٩٨، أخرجه مسلم : ١٦١٩] .

باب-۴

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم «کسی که مالی از خود (به میراث) بگذارد برای اهل (خانوادهٔ) اوست»

٦٧٣١- از ابن شهاب، از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « من به مسلمانان از خودشان نزدیکترم، پس اگر کسی بمیرد و بر او قرضی باشد و برای پرداخت قرض چیزی نگذاشته باشد، پرداخت آن با ماست و اگر کسی مالی بگذارد برای وارثان اوست»

٥- باب : مِيرَاثِ الْوَلَدِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ : إِذَا تَرَكَ رَجُلٌ أَوِ امْرَأَةٌ بِنْتًا فَلَهَا النِّصْفُ ، وَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَلَهُنَّ الثُّلُثَانِ ، وَإِنْ كَانَ مَعَهُنَّ ذَكَرٌ بُدِئَ بِمَنْ شَرِكَهُمْ فَيُؤْتَى فَرِيضَتَهُ ، فَمَا بَقِيَ فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ .

باب-۵ وارث شدن فرزند از پدر و مادرش

و زید بن ثابت گفت: اگر مرد یا زنی (که می‌میرد) از خود دختری بجای گذارد، نیمهٔ مال (متوفی) سهم آن دختر است و اگر دو دختر

۱- در تیسیرالقاری گفته شده، تمام این حدیث این است: نَحنُ مَعاشِرُ الانبیاءِ لا نَرِثُ وَ لا نُورَثُ مَا تَرَكنَا صَدَقَةٌ» یعنی «متروکه پیامبران در ارث داخل نمی‌باشد که از راه ارث به وارثین برسد یا آنکه پیامبران از راه ارث یافته باشند. لفظ «لا نُورَثُ» به فتح راء است و لفظ «صَدَقَةٌ» مرفوع است، خبر «ما» موصوله. شیعه دعوی کرده‌اند که «صَدَقَةً» منسوب است یعنی: در چیزی که آن را صدقه گذاشته‌ایم حق وراثت نمی‌رسد. این معنی خصوصیتی به پیامبران ندارد، آنچه در حیات کس صدقه یا وقف شده باشد، حق ورثه از آن ساقط می‌شود و چهار حدیث در این باره به رفع آمده که صراحت دارد «ج۶، ص۱۵۶»

یا بیش از آن از خود بجا گذارد، دو سوم (مال متوفی) سهم آن دختران است و اگر با دختران، پسـری همراه باشد، اول سهم آنانی (که به نظر آیت میراث) فرض است داده می‌شود و از بقیهٔ مال دو حصه برای پسر و یک حصه برای دختر می‌رسد.

٦٧٣٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا ، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ » . [انظر : ٦٧٣٥، ٦٧٣٧، ٦٧٤٦، أخرجه مسلم : ١٦١٥] .

٦٧٣٢- از طـاوس، از پـدرش روایت اسـت کـه ابن عبـاس رضی الله عنهما گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «فرائض را (سهم میراث‌بران مطابق آنچه در قرآن مقرر شـده) به اهـل آن بدهید، آنچه باقی می‌ماند به مردی که نزدیکترین (به متوفی است) بدهید.»[1]

٦- باب : مِيرَاثِ الْبَنَاتِ

باب-۶ وارث شدن دختران

٦٧٣٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : مَرِضْتُ بِمَكَّةَ مَرَضًا ، فَأَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ ، فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ لِي مَالاً كَثِيرًا ، وَلَيْسَ يَرِثُنِي إِلا ابْنَتِي ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قَالَ : « لا » . قَالَ : قُلْتُ : فَالشَّطْرُ؟ قَالَ : « لا » . قُلْتُ : الثُّلُثُ؟ قَالَ : « الثُّلُثُ كَبِيرٌ ، إِنَّكَ إِنْ تَرَكْتَ وَلَدَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَتْرُكَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً إِلا أُجِرْتَ عَلَيْهَا ، حَتَّى اللُّقْمَةَ تَرْفَعُهَا إِلَى فِي امْرَأَتِكَ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَأُخَلَّفُ عَنْ هِجْرَتِي ؟ فَقَالَ : « لَنْ تُخَلَّفَ بَعْدِي ، فَتَعْمَلَ عَمَلاً تُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ، إِلا ازْدَدْتَ بِهِ رِفْعَةً وَدَرَجَةً ، وَلَعَلَّكَ أَنْ تُخَلَّفَ بَعْدِي حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ » . يَرْثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ .

٦٧٣٣- از زُهـری، از عامـر بن سـعد بن ابی وقّاص از پدر وی روایت اسـت که گفت: در مکـه بیمار شـدم چنانکه مرا به آسـتانهٔ مرگ رساند، پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و از من عیادت کرد. گفتم: یا رسول الله ، من مال زیادی دارم و بجـز یک دختر از مـن میراث نمی‌برد، آیا دو سـوم حصه از مال خود را صدقه نکنم؟ فرمود: «نِی» گفتم نیم حصه؟ فرمود «نی» گفتم: یک سـوم آن را؟ فرمود: «یک سـوم هم زیاد است، همانا اگر فرزندانت را ثروتمند بگذاری بهتر از آن اسـت که نیازمند بگذاری تا دسـت (گدایی) به سـوی مردم دراز کنند، و تو هرگز چیزی را نفقـه نمی‌کنی مگر آنکه بدان پاداش

۱ – مرد نزدیکترین مانند عمو یا پسرعمو که عصبه می‌باشد، اگر وی خواهری داشته باشد، میراث متوفی به فرد ذکور می‌رسد یعنی به خواهر وی نمی‌رسد.«تیسیرالقاری»

قال سُفْيَانُ : وَسَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ . [راجع : ٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٦٢٨] .

داده می‌شوی حتی همان لقمه‌ای را که به دهن زن خود می‌کنی»گفتم: یا رسول الله، آیا (با ماندن در مکه) از هجرت خود عقب خواهم ماند؟ فرمود: «تو هرگز پس از رفتن من (به مدینه) عقب نمی‌مانی، و کاری نخواهی کرد که بدان رضای خدا را می‌جویی، مگر آنکه با آن کار منزلت و مرتبهٔ تو زیاد می‌شود و شاید تو پس از من (تا آنگاه) بمانی که گروهی از تو بهره‌مند گردند و گروهی (از دشمنان) از تو زیانمند شوند[1]، ولی نیازمند، سعد بن خَوله» رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی ترحم می‌کرد (که خلاف آرزوی خود) در مکه مرده بود. سفیان گفت: و سعد بن خوله، مردی از قبیله بنی عامِر بن لُؤَی بود[2].

٦٧٣٤- حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلانَ : حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ شَيْبَانُ ، عَنْ أَشْعَثَ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : أَتَانَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ بِالْيَمَنِ مُعَلِّمًا وَأَمِيرًا ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ رَجُلٍ : تُوُفِّيَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُخْتَهُ ، فَأَعْطَى الابْنَةَ النِّصْفَ وَالأُخْتَ النِّصْفَ . [انظر : ٦٧٤١] .

٦٧٣٤- از اَشعَث روایت است که اَسوَدبن یزید گفت: مُعاذ بن جبل نزد ما به یمن آمد و او معلم و امیر گمارده شده بود. از وی در مورد مردی پرسیدیم که وفات کرده و یک دختر و یک خواهر از خود بجای گذاشته. وی مناصفهٔ مال متوفی را به دختر و مناصفهٔ دیگر را به خواهر متوفی داد.

٧- باب : مِيرَاثِ ابْنِ الابْنِ إِذَا لَمْ يَكُنِ ابْنٌ

باب ۷ وارث شدن فرزندِ فرزند (نوه) اگر فرزند نباشد

وَقَالَ زَيْدٌ : وَلَدُ الأَبْنَاءِ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ ، إِذَا لَمْ يَكُنْ دُونَهُمْ وَلَدٌ ذَكَرٌ ، ذَكَرُهُمْ كَذَكَرِهِمْ ، وَأُنْثَاهُمْ كَأُنْثَاهُمْ ، يَرِثُونَ كَمَا يَرِثُونَ ، وَيَحْجُبُونَ كَمَا يَحْجُبُونَ ، وَلا يَرِثُ وَلَدُ الابْنِ مَعَ الابْنِ .

و زید گفته است: فرزند فرزندان به منزلت فرزند است، اگر بدون ایشان (فرزند فرزندان یا نوه‌ها) پسر نمانده باشد، نوه‌های مُذکَّر مانند

۱ - سعد بن ابی وقاص پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم حدود چهل سال زیست و او همان قهرمان جنگ قادسیه است.
۲ - سعد بن خَله که آن حضرت در مرگش متأثر بود، در مکه وفات یافته بود.

پسـران‌اند و نوه‌های مؤنث مانند دختران به شمار می‌روند، این نوه‌ها (از پدربزرگ خویش) میراث می‌برند، چنانکه پسران از پدران میراث می‌برند و این نوه‌ها (کسان دیگر را) از میراث مانع می‌شوند چنانکه پسران (کسان دیگر را از میراث پدر) مانع می‌شوند، و پسر پسر (نوه) با پسر میراث نمی‌برد.

٦٧٣٥- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». [راجع: ٦٧٣٢، أخرجه مسلم: ١٦١٥].

٦٧٣٥- از مسـلم بن ابراهیم، از وُهَیب، از ابن طاوُس، از پدرش، روایت اسـت که ابن عباس گفـت: پیامبر صلـی الله علیه و سـلم فرمود: «فرایض (سـهم میراث) را بـه اهل آن بدهید، آنچـه باقی می‌ماند، به نزدیکترین فرد مذکر که به متوفی نزدیک است بدهید.»

٨- باب: مِيرَاثِ ابْنَةِ ابْنٍ مَعَ ابْنَةٍ

بـاب-٨ وارث شـدن دختـر پسـر بـا دختـر متوفی

٦٧٣٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو قَيْسٍ: سَمِعْتُ هُزَيْلَ بْنَ شُرَحْبِيلَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو مُوسَى عَنْ بِنْتٍ وَابْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِلابْنَةِ النِّصْفُ، وَلِلأُخْتِ النِّصْفُ، وَأْتِ ابْنَ مَسْعُودٍ فَسَيُتَابِعُنِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ، وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ: لِلابْنَةِ النِّصْفُ، وَلابْنَةِ الابْنِ السُّدُسُ، تَكْمِلَةَ الثُّلُثَيْنِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأُخْتِ، فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لا تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ فِيكُمْ. [انظر: ٦٧٤٢].

٦٧٣٦- از ابوقَیـس، از هُزَیـل بـن شُـرَحبیل روایت اسـت کـه گفت: دربارهٔ سـهم میراث دختر و دختر پسر و خواهر متوفی از ابوموسی سؤال شـد. وی گفت: برای دختر نصف است و برای خواهر نصف اسـت. و نزد ابن مسعود برو که او هم سـخن مـرا خواهد گفت: از ابن مسعود سؤال شد و سخن ابوموسی به وی یاد شد. گفت: اگر با این حکم موافقت کنم گمراه می‌شـوم و از اهل هدایت نخواهم بود، در این قضیـه چنان حکم می‌کنم کـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم در آن حکم کرده اسـت: میراث دختر نصف (مال میت) اسـت و میراث دختر پسر، ششم حصه است که جمعاً دو سوم حصه

مال می‌شـود و آنچه باقی می‌ماند برای خواهر متوفی است. ما نزد ابوموسی آمدیم و از سخن ابن مسعود او را آگاه ساختیم. وی گفت:
تا آنکه این مرد دانشـمند در میان شماست، از من مپرسید.

٩- باب : مِيرَاثِ الْجَدِّ مَعَ الأَبِ وَالإِخْوَةِ

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ الزُّبَيْرِ : الْجَدُّ أَبٌ . وَقَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ يَا بَنِي آدَمَ ﴾ . ﴿ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ﴾ [يوسف : ٣٨] .

وَلَمْ يُذْكَرْ أَنَّ أَحَداً خَالَفَ أَبَا بَكْرٍ فِي زَمَانِهِ ، وَأَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ مُتَوَافِرُونَ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَرِثُنِي ابْنُ ابْنِي دُونَ إِخْوَتِي وَلَا أَرِثُ أَنَا ابْنَ ابْنِي ؟

وَيُذْكَرُ عَنْ عُمَرَ وَعَلِيٍّ وَابْنِ مَسْعُودٍ وَزَيْدٍ أَقَاوِيلُ مُخْتَلِفَةٌ .

بـاب-٩ وارث شـدن پدربـزرگ بـا پـدر و برادران (متوفی)

و ابوبکـر و ابن عباس و ابن زبیر گفته‌اند: پدر بزرگ به منزلت پدر است. و ابن عباس تلاوت کـرد: «ای فرزنـدان آدم» (الاعـراف:٢٦،٢٧-٣١-٣٥)(یعنـی اطـلاق پدربزرگ اسـت) «و آیین پدرانـم، ابراهیم و اسـحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام» (یوسف:٣٨) (آنها همه اجداد یا پدربزرگ‌اند که خدا آنـان را پدران خوانده است)
و کسـی اظهار نکرده که در زمـان (خلافت) ابوبکر، هیچ یک با حکم وی (که پدربزرگ را، به منزلت پدر دانسته) مخالفت نکرده است در حالی کـه در آن زمان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم فراوان بوده‌اند.
و ابن عباس گفته اسـت: پسر پسر (نوه) من از من میراث می‌برد و برادرم از من میراث نمی‌برد و من از پسر پسرم (نوه‌ام)میراث نمی‌برم؟
و از عمر و علی و ابن مسعود و زید (در مورد) میراث، دیدگاههای مختلف آمده است.

٦٧٣٧- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا ، فَمَا بَقِيَ

٦٧٣٧- از سـلیمان بن حرب، از وُهَیب، از ابن طـاوُس از پدرش روایت اسـت که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

فَلأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». [راجع: ٦٧٣٢، أخرجه مسلم: ١٦١٥].

٦٧٣٨- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَمَّا الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ خَلِيلاً لاتَّخَذْتُهُ، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ، أَوْ قَالَ: خَيْرٌ». فَإِنَّهُ أَنْزَلَهُ أَبًا، أَوْ قَالَ: قَضَاهُ أَبًا. [راجع: ٤٦٧].

١٠- بَاب: مِيرَاثِ الزَّوْجِ مَعَ الوَلَدِ وَغَيْرِهِ

٦٧٣٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ وَرْقَاءَ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ المَالُ لِلْوَلَدِ، وَكَانَتِ الوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ، فَنَسَخَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَحَبَّ، فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ، وَجَعَلَ لِلأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسَ، وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنَ وَالرُّبُعَ، وَلِلزَّوْجِ الشَّطْرَ وَالرُّبُعَ. [راجع: ٢٧٤٧].

١١- بَاب: مِيرَاثِ المَرْأَةِ وَالزَّوْجِ مَعَ الوَلَدِ وَغَيْرِهِ

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرایض (سهم میراث) را به اهل آن بدهید، آنچه باقی می‌ماند به نزدیکترین فرد مذکر متوفی بدهید»

۶۷۳۸- از ایُّوب، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: اما دربارهٔ کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است «اگر از این اُمّت خلیل (دوست صمیمی) می‌گرفتم همانا او (ابوبکر) را می‌گرفتم ولی دوستی اسلامی افضل است- یا فرمود بهتر است»

همانا وی (میراث پدربزرگ را) بسان پدر تعیین کرده است»

باب-۱۰ وارث شدن شوهر با فرزند و غیره (از زن)

۶۷۳۹- از ابن نَجیح، از عطاء، روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: میراث (متوفی در اوایل اسلام) برای فرزند می‌رسید و برای پدر و مادر وصیت می‌شد، ولی خدا از آن (نحوهٔ تقسیم میراث) آنچه خواست نسخ کرد و برای مرد، دوچند زن، و یک ششم میراث برای هر یک از پدر و مادر، و برای زن، یک هشتم (اگر از شوهر فرزند بجا مانده باشد) و یک چهارم (اگر فرزند بجا نمانده باشد) و برای شوهر مناصفه (اگر از زن فرزند نمانده باشد) و یک چهارم (اگر فرزندی مانده باشد) تعیین کرده است.

باب-۱۱ وارث شدن زن و شوهر با فرزند و غیره

۶۷۴۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي جَنِينِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي لَحْيَانَ سَقَطَ مَيِّتًا بِغُرَّةٍ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ، ثُمَّ إِنَّ الْمَرْأَةَ الَّتِي قَضَى لَهَا بِالْغُرَّةِ تُوُفِّيَتْ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَنَّ مِيرَاثَهَا لِبَنِيهَا وَزَوْجِهَا، وَأَنَّ الْعَقْلَ عَلَى عَصَبَتِهَا. [راجع: ۵۷۵۸، أخرجه مسلم: ۱۶۸۱].

۶۷۴۰- از ابن شـهاب، از ابن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم برای خونبهای سقط جنین مرده‌ای، از زنـی از قبیلهٔ بنی لحیان، غـلام یا کنیزی را تعیین کرد، سپس زنی که خونبها را باید می‌داد مُرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کرد که میراث آن زن به فرزندان و شوهرش می‌رسد و خونبهایی که بر وی حکم شده توسط عصبهٔ (اقوام پدری مردینه) وی پرداخته شود

۱۲-باب: مِيرَاثُ الأَخَوَاتِ مَعَ الْبَنَاتِ عَصَبَةً

بـاب-۱۲ وارث شـدن خواهـران بـا دختران نظر به عَصَبه

۶۷۴۱- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ: قَضَى فِينَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: النِّصْفُ لِلابْنَةِ وَالنِّصْفُ لِلأُخْتِ. ثُمَّ قَالَ سُلَيْمَانُ: قَضَى فِينَا، وَلَمْ يَذْكُرْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۶۷۳۴].

۶۷۴۱- از سُـلیمان از ابراهیم روایت است که گفت: مُعاذ بن جَبَل، در زمان رسـول الله صلی الله علیه و سلم در میان ما حکم کرد که مناصفهٔ مـال متوفی برای دختـرش و مناصفهٔ آن برای خواهرش داده شود. سپس سُلیمان گفت: مُعاذ بن جبـل در میان ما حکم کـرد. و نگفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم.

۶۷۴۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ هُزَيْلٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لأَقْضِيَنَّ فِيهَا بِقَضَاءِ النَّبِيِّ ﷺ: لِلابْنَةِ النِّصْفُ، وَلابْنَةِ الابْنِ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأُخْتِ. [راجع: ۶۷۳۶]

۶۷۴۲- از سُـفیان، از ابوقیس روایت است که هُزَیل گفـت: عبدالله بن مسـعود گفت: حکم می‌کنم موافق به حکـم پیامبر صلی الله علیه و سـلم که: برای دختر نصف و برای دختر پسر (نوه) یک ششم و بقیه برای خواهر است.

۱۳- باب: مِيرَاثُ الأَخَوَاتِ وَالإِخْوَةِ

باب-۱۳ وارث شدن خواهران و برادران.

۶۷۴۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرًا

۶۷۴۳- از شُـعبه، از محمد بـن مُنکدِر روایت اسـت که گفت: از جابِر رضی الله عنه شـنیدم

ﷺ قال : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا مَرِيضٌ ، فَدَعَا بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ ، ثُمَّ نَضَحَ عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ فَأَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا لِي أَخَوَاتٌ ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ .
[راجع: ١٩٤ ، أخرجه مسلم: ١٦١٦] .

که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر من درآمد در حالی که بیمار بودم. آن حضرت آب وضوء طلبید و وضو کرد، سپس از آب وضوی خود بر من پاشید، من به هوش آمدم و گفتم: یا رسول الله، من خواهرانی دارم، سپس آیهٔ فرایض (میراث) نازل شد.

١٤- باب : ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النساء: ١٧٦] .

باب-۱۴

« از تـو [دربارهٔ کلاله] فتوا می‌طلبند، بگو: خدا دربارهٔ کلاله به شـما فتوا می‌دهـد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد نصف میراث از آن اوست، و آن [مرد نیز] از او ارث می‌بـرد اگـر او را [خواهر] فرزندی نباشـد. پس اگر [ورثه فقط] دو خواهر باشند، دو سـوم میراث برای آن دو است و اگر [چند] خواهـر و برادرند پس نصیب مرد مانند نصیب دو زن اسـت. خدا برای شـما توضیح می‌دهد تا مبادا گمراه شـوید و خداونـد به هر چیزی داناست.» (النّساء:۱۷٦)

٦٧٤٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ خَاتِمَةُ سُورَةِ النِّسَاءِ : ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ . [راجع : ٤٣٦٤ ، أخرجه مسلم : ١٦١٨ ، بزيادة] .

٦٧٤٤- از اسرائیل، از ابو اسحاق، از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: آخرین آیتی که نازل شـد، آیهٔ آخر سورهٔ النسـاء است: «از تو [دربارهٔ کلالـه] فتوا می‌طلبند. بگو: خدا دربارهٔ کلاله به شما فتوا می‌دهد»

١٥- باب : ابْنَيْ عَمٍّ : أَحَدُهُمَا أَخٌ لِلْأُمِّ ، وَالْآخَرُ زَوْجٌ

وَقَالَ عَلِيٌّ : لِلزَّوْجِ النِّصْفُ ، وَلِلْأَخِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ ، وَمَا بَقِيَ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ .

باب-۱۵ وارث شـدن دو پسـر عمو (از دختر عمو)

یکـی از آنان برادر مـادری (متوفی) و دیگری شـوهر وی اسـت[1] و علی گفته اسـت: برای

---

۱ – رابطه میان آن زن متوفی و دو پسر عموی او بدین گونه است: مردی با زنی ازدواج می‌کند و آن زن پسری [به نام احمد] می‌زاید، سپس

شوهر نصف میراث است و برای برادر مادری یک ششم است و بقیهٔ میراث میان آن دو مساویانه تقسیم می‌شود.

٦٧٤٥- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَمَالُهُ لِمَوَالِي الْعَصَبَةِ، وَمَنْ تَرَكَ كَلاًّ أَوْ ضَيَاعًا فَأَنَا وَلِيُّهُ، فَلأُدْعَى لَهُ». الْكَلُّ: الْعِيَالُ. [راجع: ٢٢٩٨، أخرجه مسلم: ١٦١٩].

٦٧٤٥- از ابو حَصین، از ابو صالح روایت است که ابو هریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «من نسبت به مسلمانان از نفسهایشان سزاوارترم، پس کسی که می‌میرد و از خود مالی بجای می‌گذارد، مال او برای عَصَبَهٔ[1] اوست. و اگر از خود قرض و زن و فرزند تهی‌دست و درمانده بجای می‌گذارد، من متولی امور او هستم و از من خواسته شود»

٦٧٤٦- حَدَّثَنَا أُمَيَّةُ بْنُ بِسْطَامٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ رَوْحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا تَرَكَتِ الْفَرَائِضُ فَلأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». [راجع: ٦٧٣٢، أخرجه مسلم: ١٦١٥].

٦٧٤٦- از طاوُس، از ابن عباس روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرایض (سهم میراث تعیین شده در قرآن) را به اهل آنان بسپارید و آنچه از میراث باقی می‌ماند به نزدیکترین وابستهٔ مذکر او داده شود»

١٦- باب: ذَوِي الأَرْحَامِ

باب-۱۶ ذوی الارحام (وابستگان خونی)

٦٧٤٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ: حَدَّثَكُمْ إِدْرِيسُ: حَدَّثَنَا طَلْحَةُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ﴾. ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. قَالَ: كَانَ الْمُهَاجِرُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَرِثُ الأَنْصَارِيُّ الْمُهَاجِرِيَّ دُونَ ذَوِي رَحِمِهِ، لِلأُخُوَّةِ الَّتِي آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمْ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ﴾ قَالَ نَسَخَتْهَا: ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. [راجع: ٢٢٩٢].

٦٧٤٧- از طلحه، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «و برای هر یک [از مردان و زنان] وارثانی قرارداده‌ایم»

آن مرد با زنی دیگر ازدواج می‌کند و آن زن پسری [به نام محمود] می‌زاید، بعد آن مرد، زن دوم [مادر محمود] را طلاق می‌دهد و آن زن با برادر شوهرش ازدواج می‌کند، و از وی دختری [به نام سیمین] به دنیا می‌آورد. سیمین با پسر عموی خود [احمد] ازدواج می‌کند و سپس می‌میرد و از خود دو پسر عمو بجای می‌گذارد که یکی از ایشان [احمد] شوهرش است و دیگری [محمد] برادر مادری اوست.

«اقتباس از ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

۱ - عَصَبه، بر پسران و اقارب پدری اطلاق می‌شود و این کلمه در موضوع فرایض یا میراث به کسی بکار می‌رود که سهم وی در آیهٔ میراث تعیین نشده و از آنچه از سهم میراث کسانی که سهم آنان تعیین شده، باقی می‌ماند، از آن می‌گیرند.

(النساء:۳۳)

«و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید»[۱]

ابن عبـاس گفـت: هنگامی کـه مهاجرین به مدینه آمدند، انصـار، مهاجرین را وارث خود گردانیدند، نـه ذوی الارحام خویش را. و این نظـر به رابطهٔ برادری‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و سـلم میان ایشان بسـته بود. و آنگاه که ایـن آیه نازل شـد: «و برای هـر یک از مردان و زنان وارثانی قـرار داده‌ایم» حکم آن، حُکم: «و کسانی که شـما [با آنان] پیمان بسته‌اید» را منسوخ کرد.[۲]

۱۷- باب : مِيرَاثِ الْمُلاعَنَةِ

باب-۱۷ میراث ملاعنه[۳]

۱ – در حدیث ۶۷۴۷ سطر چهارم «والذینَ عاقدت اَیمانُکُم» آمده که «عَقَدَت» قرائت کوفی است و «عاقَدَت» قرائت دیگران است.

۲ – در حدیث ۶۷۴۷ دو بخش از یک آیه را آورده است و در اخیر گفته است که بخش اول آن بخش دوم را منسوخ کرده است. نظر به اینکه موضوع پیچیدگی پیدا کرده، ترجمهٔ کامل آیت آورده می‌شود: «و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید، بر جای گذاشته‌اند، برای هر یک [از مردان و زنان] وارثانی قراردادیم، پس نصیب‌شان را به ایشان بدهید زیرا خدا همواره بر هر چیزی گواه است» (النساء: ۳۳)

مترجم قرآن کریم چاپ سعودی در رابطه بدین آیت نوشته است: یعنی حلیف (هم پیمان) را وصیت کردن می‌تواند ولی ایشان را در میراث دخلی نیست و میراث برای اقرباء مقرر کرده شده است.

در تفسیر کشف الاسرار میبدی در مورد این بخش از آیت که می‌گوید «و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید» آمده است: در جاهلیت چنان بود که دو کس با هم عهد می‌بستند و ایشان را حلیف یکدیگر می‌گفتند. و چون اسلام پدید آمد نظر به حکم «فاتوهم نصیبهم» «پس نصیب‌شان را به ایشان بدهید» از یکدیگر میراث می‌بردند و سهم آنان، سدس (یک ششم) بود. روزگاری در بدو اسلام چنین بود پس این [بخش] آیه منسوخ گشت و ناسخ آن این آیت است: « وَ أُولُواالأَرحامِ بَعضُهُم أَولَی بِبَعضٍ فِی کتاب الله» (الانفال:۷۵) «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند».

اینکه امام بخاری گفته است که این بخش آیه « و برای هر یک [از مردان و زنان] وارثانی قرار داده‌ایم» بخش دیگر آیه یعنی « و کسانی که شما با [آنان] پیمان بسته‌اید» را نسخ کرده است، شاید مراد از آن احکام آیات ۱۱ و ۱۲ سورهٔ النساء باشد که میراث هر یک را تعیین کرده است و قبلاً تذکار یافت.

۳ – لعان، آنست که چون مردی به زن خود نسبت زنا می‌کند و شاهدانی

٦٧٤٨- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما : أَنَّ رَجُلاً لاعَنَ امْرَأَتَهُ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا ، فَفَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا ، وَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ . [راجع : ٤٧٤٨ ، أخرجه مسلم: ١٤٩٤]

٦٧٤٨- از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم زن خود را لِعان کرد و فرزند آن زن را از خود رد نمود. پیامبر صلی الله علیه و سلم میان آن زن و شوهر جدایی آورد، و فرزند را به زن داد.

١٨- باب : الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، حُرَّةً كَانَتْ أَوْ أَمَةً

باب-۱۸ فرزند از آن بِستر است، چه زن آزاد باشد چه کنیز

٦٧٤٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ عُتْبَةُ عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدٍ : أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي ، فَاقْبِضْهُ إِلَيْكَ ، فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدٌ ، فَقَالَ : ابْنُ أَخِي عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَامَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ ، فَقَالَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : سَعْدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْنُ أَخِي ، قَدْ كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ : « احْتَجِبِي مِنْهُ » . لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ . [راجع : ٢٠٥٣ ، أخرجه مسلم: ١٤٥٧ ، مختصراً] .

٦٧٤٩- از مالک، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: عُتبه به برادر خود سعد (بن ابی وقّاص) وصیت کرده بود که پسر کنیز زَمعَه از (نطفه) من است، او را نزد خود بگیر، آنگاه که سال فتح مکه فرارسید، سعد آن پسر را گرفت و گفت: این پسر برادر من است که برایم وصیت او را کرده است. عبد بن زَمعَه گفت: وی برادر من و پسر کنیز پدر من است که در بستر او زاده شده است. پس هر دو نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتند. سعد گفت: یا رسول الله، (این پسر) پسر برادر من است که برادرم درمورد وی به من وصیت کرده است. عبد بن زَمعه گفت: وی برادر من

ندارد که ادعای خود را به اثبات برساند، باید چهار بار بگوید: گواهی می‌دهم به خدا که من در نسبت دادن زنا به این زن راستگو هستم» و در نوبت پنجم بگوید: «لعنت خدا بر من اگر در این امر دروغ بگویم» و در هر نوبت بدان زن اشارت کند.
سپس زن چهار بار بگوید: «این مرد درآنچه مرا به زنا نسبت داده از دروغگویان است» و بار پنجم بگوید« خشم خدا بر من باد اگر وی در این امر راستگوی باشد» و در هر بار اشاره بدان مرد کند. حکم لعان، آنست که حد قَذْف از مرد ساقط می‌شود و میان مرد و زن به قول ابوحنیفه به فرقت طلاق و به قول شافعی به فرقت فسخ تفریق کنند. و اگر زن از گفتن لعان خودداری کند به قول شافعی حد زنا بر وی ثابت می‌گردد و به قول ابوحنیفه او را حبس کنند.

و پسـر کنیز پدر من است که در بستر وی زاده شـده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این (پسـر) از آنِ تو اسـت ای عبد بن زَمعه، فرزند از آن بسـتر اسـت و برای زناکار سنگ اسـت». سـپس آن حضرت به (همسـر خود) سَوده بنت زَمعه گفت: «از این پسر روی بگیر» (هر چند پسـر پدر تو باشد) زیرا آن حضرت دید که آن پسـر به عُتبه شباهت دارد. و سَوده آن پسر را ندید تا وفات کرد.

٦٧٥٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْوَلَدُ لِصَاحِبِ الْفِرَاشِ». [انظر: ٦٨١٨، أخرجه مسلم: ١٤٥٨، بزيادة].

٦٧٥٠- از شُعبه، از محمد بن زیاد روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرزند از آنِ صاحب بستر است».

١٩- باب: الْوَلاَءُ لِمَنْ أَعْتَقَ، وَمِيرَاثُ اللَّقِيطِ

وَقَالَ عُمَرُ: اللَّقِيطُ حُرٌّ.

باب-۱۹ ولاء برای کسـی اسـت کـه آزادش کرده است و میراث لَقیط (نوزاد سر راهی)

و عمر گفته است: لَقیط، آزاد است (نه بنده)

٦٧٥١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْتَرِيهَا، فَإِنَّ الْوَلاَءَ لِمَنْ أَعْتَقَ». وَأُهْدِيَ لَهَا شَاةٌ، فَقَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ».

قَالَ الْحَكَمُ: وَكَانَ زَوْجُهَا حُرًّا. وَقَوْلُ الْحَكَمِ مُرْسَلٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: رَأَيْتُهُ عَبْدًا. [راجع: ٤٥٦، أخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً، أخرجه مسلم: ١٥٠٤، بلفظه وزيادة].

٦٧٥١- از حَکَـم، از ابراهیم، از أسـود روایت اسـت که عایشـه رضی الله عنهـا گفت: بریره (کنیز) را خریدم. پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود:« او را بخـر و وَلاء (حق میراث) برای کسـی اسـت که او را آزاد کرده است» و برای بریره گوسـفندی اهدا شد (که از گوشت آن به ما آورد) آن حضرت فرمود: «این گوشت برای او صدقه اسـت و برای ما هدیـه» حَکَم گفته اسـت: شـوهر بریره، آزاد بود. اما گفتۀ حَکَم مُرسل است و ابن عباس گفته است: شوهرش را دیدم که بنده بود.

٦٧٥٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا

٦٧٥٢- از مالِک، از نافع روایت اسـت که ابن عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود:

الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . [راجع : ٢١٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، مطولاً برقم : ٥] .

«همانا ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است»

٢٠- باب ميراث السَّائِبَةِ

٦٧٥٣- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي قَيْس ، عَنْ هُزَيْلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه قال : إِنَّ أَهْلَ الإِسْلامِ لا يُسَيِّبُونَ ، وَإِنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُسَيِّبُونَ .

٦٧٥٤- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا اشْتَرَتْ بَرِيرَةَ لِتُعْتِقَهَا ، وَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلاءَهَا ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّه ، إِنِّي اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ لأُعْتِقَهَا ، وَإِنَّ أَهْلَهَا يَشْتَرِطُونَ وَلاءَهَا ، فقال : «أَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . أَوْ قَالَ : «أَعْطَى الثَّمَنَ» . قَالَ : فَاشْتَرَتْهَا فَأَعْتَقَتْهَا ، قال : وَخُيِّرَتْ فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا ، وَقَالَتْ : لَوْ أُعْطِيتُ كَذَا وَكَذَا مَا كُنْتُ مَعَهُ . قال الأَسْوَدُ : وَكَانَ زَوْجُهَا حُرّاً .

قَوْلُ الأَسْوَدِ مُنْقَطِعٌ .

وَقَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ : رَأَيْتُهُ عَبْداً ، أَصَحُّ . [راجع : ٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق وأخرجه : ١٥٠٤ ، بنحوه] .

باب -۲۰ میراث سائِبَه (بنده‌ای آزاد شده که کسی حق گرفتن میراث او را ندارد)

٦٧٥٣- از ابوقَیس، از هُزَیل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: اهل اسلام، بنده را سائبه نمی‌ساختند و اهل جاهلیت بنده را سائبه می‌ساختند.

٦٧٥٤- از منصور، از ابراهیم، از اَسوَد روایت است که گفت: عایشه رضی الله عنها بریره را (که کنیز بود) خرید تا آزادش کند، ولی صاحبان وی حق ولاء او را (برای خود) شرط گذاشتند. عایشه گفت: یا رسول الله، همانا من بَریره را می‌خرم که آزادش کنم، ولی صاحبان وی وَلاء او را شرط گذاشته‌اند. آن حضرت فرمود: «آزادش کن، همانا ولاء برای کسی است که آزادش کرده است» یا چنین فرمود: «بهای او را بده» راوی گفت: عایشه او را خرید و آزادش کرد و اختیار نفسس را به خودش واگذاشت (که شوهرش را می‌پذیرد یا نه) بریره گفت: اگر به من چنین و چنان بدهد با وی بسر نخواهم برد. اسود (راوی) گفته است: شوهر وی آزاد بود. گفتهٔ اسود (از نظر اِسناد روایت) منقطع است. و گفتهٔ ابن عباس که گفت: او را بنده یافتم، صحیح‌تر است.

٢١- باب : إِثْمِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوَالِيهِ

باب-۲۱ گناه کسی که از صاحب خود بیزاری جوید

٦٧٥٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عَلِيٌّ ﷺ : مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَؤُهُ إِلا كِتَابُ اللَّهِ غَيْرَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ ، قَالَ : فَأَخْرَجَهَا ، فَإِذَا فِيهَا أَشْيَاءُ مِنَ الْجِرَاحَاتِ وَأَسْنَانِ الإِبِلِ ، قَالَ : وَفِيهَا : « الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا ، أَوْ آوَى مُحْدِثًا ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ . وَمَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ » . [راجع : ١١١ ، أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، وأخرجه مختصراً في العتق : ٢٠] .

٦٧٥٥- از اَعمش، از ابراهیم تیمی روایت است که پدرش گفت:

علی رضی الله عنه گفت[1]: نزد ما کتابی نیست که آن را بخوانیم، بجز کتاب خدا و همین کاغذ. وی کاغذ را بیرون آورد و در آن چیزهایی از (احکام جبران) جراحات و سنین شتران نوشته شده بود (که به زکات داده شوند یا به خونبها) و همچنان در آن نوشته شده بود: ساحهٔ مدینه میان (کوه) عَیر تا (کوه) ثَور حرم است، پس کسی که در (امور دین) در آن بدعتی پدید آورد و یا بدعت آورنده‌ای را جای دهد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر اوست، و هیچ عبادت فرضی و نفلی وی در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود. و کسی که (بنده‌ای که) بدون اجازهٔ صاحبان خود با قومی دوستی می‌کند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اوست، و هیچ عبادات فرضی و نفلی وی در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود. و ذمت (پناه دادن) مسلمان به کسی یکسان است (باید از جانب همگان رعایت شود) هر چند اندکترین کس ایشان این عهد را داده باشد پس کسی که این عهد مسلمانی را می‌شکند، لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر اوست، و عبادات فرضی و نفلی وی در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود»

٦٧٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْوَلاءِ وَعَنْ هِبَتِهِ . [راجع : ٢٥٣٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٦] .

٦٧٥٦- از سُفیان، از عبدالله بن دِینار روایت است که ابن عُمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از فروش ولاء (غلام یا کنیز) و از بخشیدن آن (به کس دیگر) منع

[1]- چون علی رضی الله عنه در بیعت با ابوبکر رضی الله عنه درنگ کرد و شهرت یافته بود که وی به جمع آوری قرآن مشغول است، از وی پرسیده شد که نزد او کتابی هست؟ «تیسیرالقاری»

کرده است.

٢٢- باب : إِذَا أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ

وَكَانَ الْحَسَنُ لا يَرَى لَهُ وِلايَةً . وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» .

وَيُذْكَرُ عَنْ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ : هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَحْيَاهُ وَمَمَاتِهِ .

وَاخْتَلَفُوا فِي صِحَّةِ هَذَا الْخَبَرِ .

بـا-۲۲ اگر یکی بر دست دیگری مسلمان شود

و حسن بصری برای کسی که توسط وی مسلمان شده است، ولاء را لازم نمی‌داند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است»

و از تَمیم داری، یاد شده که این حدیث را رفع کرده (آن حضرت فرموده) که: او (کسی که او را به اسلام درآورده) نزدیکترین مردم در زندگی و مرگ اوست. ولی در صحت این حدیث اختلاف کرده‌اند:

٦٧٥٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ : أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ جَارِيَةً تُعْتِقُهَا ، فَقَالَ أَهْلُهَا : نَبِيعُكِهَا عَلَى أَنَّ وَلاءَهَا لَنَا ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « لا يَمْنَعُكِ ذَلِكِ ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ٢١٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، برقم : ٥ ، بلفظه وذكر روايات مطوّلة] .

٦٧٥٧- از مالک از نافع روایت است که ابن عمر گفت: همانا عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها، خواست تا کنیزی را بخرد و آزادش کند. صاحبان آن گفتند: او را بدین شرط بر تو می‌فروشم که ولاء آن از آنِ ما باشد. عایشه این را به رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد کرد. آن حضرت فرمود: «این (شرط) تو را باز ندارد، زیرا ولاء برای کسی است که آزادش کرده است»

٦٧٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ ، فَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلاءَهَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « أَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّ الْوَلاءَ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرِقَ » . قَالَتْ : فَأَعْتَقْتُهَا . قَالَتْ : فَدَعَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَيَّرَهَا مِنْ زَوْجِهَا ، فَقَالَتْ : لَوْ أَعْطَانِي كَذَا وَكَذَا مَا بِتُّ عِنْدَهُ ، فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا . [راجع : ٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ برقم : ٦ ، بنحوه و زيادة] .

٦٧٥٨- از جَریر، از منصور، از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: بریره را خریدم و صاحبانش ولاء او را شرط گذاشتند. این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردم. فرمود: «آزادش کن، زیرا ولاء برای کسی است که (بهای وی را) نقره می‌دهد» عایشه گفت: او را آزاد کردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم، بریره را خواست

و برایش (در قبول شوهرش) اختیار داد. وی گفت: اگر برایم چنین و چنان بدهد، یک شب با وی نمی‌گذرانم و نفس خود را در اختیار خود گرفت.

٢٣- باب : مَا يَرِثُ النِّسَاءُ مِنَ الْوَلاءِ

٦٧٥٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَرَادَتْ عَائِشَةُ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ ، فَقَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّهُمْ يَشْتَرِطُونَ الْوَلاءَ ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : «اشْتَرِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . [راجع : ٢١٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، برقم : ٥ بلفظه، وذكر رواياتٍ مطولة] .

٦٧٦٠- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : « الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرِقَ ، وَوَلِيَ النِّعْمَةَ » . [راجع : ٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، مطولا دون الجملة الأولى] .

باب-۲۳ آنچه زنان از ولاء[1] وارث می‌گردند

۶۷۵۹- از هَمّام، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: عایشه خواست تا بریره را بخرد. به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آنها حق ولاء او را شرط گذاشته‌اند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را بخر، همانا ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است»

۶۷۶۰- از سُفیان، از منصور، از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « ولاء برای کسی است که (بهای او را) نقره می‌دهد و ولی نعمت اوست»

٢٤- باب : مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، وَابْنُ الأُخْتِ مِنْهُمْ

٦٧٦١- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ وَقَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» . أَوْ كَمَا قَالَ . [راجع : ٣١٤٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٥٩ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب-۲۴ غلام آزاد شده قوم از سر (جنس) خودشان است

و پسر خواهر از خودشان است

۶۷۶۱- از شُعبه، از مُعاویه بن قُرّه و قَتادَه روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «غلام آزاد شده قوم از سر خودشان است» یا همچو چیزی

---

۱ - هر چند وَلاء، حق میراث بردهٔ آزاد شده است، در اینجا مراد از آن است که آنچه از متروکهٔ متوفی به زنان می‌رسد.

٦٧٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ ، أَوْ : مِنْ أَنْفُسِهِمْ » . [راجع : ٣١٤٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٥٩ ، مطولاً] .

فرمود[1].

٦٧٦٢- از شُعبه، از قَتادَه روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پسر خواهر قوم، از خودشان است، یا: از سر (جنس) خودشان است»

٢٥- باب : مِيرَاثِ الأَسِيرِ

باب-۲۵ وارث شدن اسیر

قَالَ : وَكَانَ شُرَيْحٌ يُوَرِّثُ الأَسِيرَ فِي أَيْدِي الْعَدُوِّ ، وَيَقُولُ : هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ .

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ : أَجِزْ وَصِيَّةَ الأَسِيرِ وَعَتَاقَهُ ، وَمَا صَنَعَ فِي مَالِهِ ، مَا لَمْ يَتَغَيَّرْ عَنْ دِينِهِ ، فَإِنَّمَا هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ فِيهِ مَا يَشَاءُ .

و (قاضی) شُـرَیح، اسیری را که در بند دشمن بود، وارث می‌ساخت و می‌گفت: وی از کس دیگر محتاج‌تر است. و عمر بـن عبدالعزیز گفت: وصیت اسیر و آزاد کردن بندهٔ او و آنچه را در مال خود می‌خواهد، اجرا کنید تا آنکه دین خود را تغییر ندهد. زیرا آن، مال اوست و هر چه در آن می‌خواهد، بکند.

٦٧٦٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ ، وَمَنْ تَرَكَ كَلاًّ فَإِلَيْنَا » . [راجع : ٢٢٩٨ . أخرجه مسلم : ١٦١٩] .

٦٧٦٣- از عَدِی، از ابوحازِم روایت است که ابوهریـره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که مالی از خود بجای می‌گذارد، برای وارثان اوسـت و کسی که قرض و عائلهٔ محتاج بجای می‌گذارد، بر ماست» (پرداخت و سرپرستی آن)

٢٦- باب : لا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ

باب-۲۶ مسـلمان از کافر و کافر از مسـلمان میراث نمی‌برد

وَإِذَا أَسْلَمَ قَبْلَ أَنْ يُقْسَمَ الْمِيرَاثُ فَلا مِيرَاثَ لَهُ .

و اگر کسـی (بعد از مـرگ میراث‌گذار) پیش از تقسـیم میراث مسلمان می‌شود، برایش حق

---

[1] - در صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی الرفاعی، دربارهٔ احادیث ۶۷۶۲،۶۷۶۱ آمده است: غلام آزاد شدهٔ قوم در نسبت دادن خود بدیشان و وارث شدن ایشان از وی مراد است. و پسر خواهر در کمک کردن و احسان کردن و شفقت به وی مراد است، نه در میراث. و آنانی که گفته‌اند ذوی الارحام مانند عصبات وارث می‌شوند به همین حدیث تمسک کرده‌اند و این قول ابوحنیفه و غیره است.

٦٧٦٤- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «لا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ» . [راجع : ١٥٨٨، ٤٢٨٣ ، أخرجه مسلم : ١٣٥١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق. وأخرجه مسلم : ١٦١٤، بلفظه] .

میراث نیست»[1]

٦٧٦٤- از ابن شهاب، از علی بن حسین (زین العابدین) از عمرو بن عثمان[2] روایت است که اُسامه بن زید رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث نمی‌برد»

٢٧- باب : مِيرَاثِ الْعَبْدِ النَّصْرَانِيِّ ، وَالْمُكَاتَبِ النَّصْرَانِيِّ

باب-۲۷ میراث بندهٔ نصرانی و بندهٔ مکاتب نصرانی

باب إِثْمِ مَنِ انْتَفَى مِنْ وَلَدِهِ .

باب: گناه کسی که نفی ولد کند (فرزندش را به خود نسبت ندهد)

٢٨- باب : مَنِ ادَّعَى أَخًا أَوِ ابْنَ أَخٍ

باب-۲۸ کسی که ادعای برادری یا برادرزادگی کند

٦٧٦٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : اخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فِي غُلامٍ ، فَقَالَ سَعْدٌ : هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي عُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ ، انْظُرْ إِلَى شَبَهِهِ ، وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : هَذَا أَخِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِي مِنْ وَلِيدَتِهِ ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى شَبَهِهِ فَرَأَى شَبَهًا بَيِّنًا بِعُتْبَةَ ، فَقَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ بِنْتَ زَمْعَةَ» . قَالَتْ : فَلَمْ يَرَ سَوْدَةَ قَطُّ . [راجع : ٢٠٥٣ ، أخرجه مسلم : ١٤٥٧] .

٦٧٦٥- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: سعد بن ابی وقّاص و عبد بن زَمعَه در مورد پسری دعوی کردند. سعد گفت: یا رسول الله، (این پسر) پسر برادر من عُتبه بن ابی وقاص است که در نگهداری وی به من وصیت کرده است؛ شباهت وی را (به عتبه) ببین. عَبد بن زَمعَه گفت: وی برادر من است یا رسول الله، بر بستر پدرم از کنیز وی زاده شده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم به شباهت وی نگریست و دید که شباهت آشکار به عُتبه دارد. سپس فرمود: « این پسر از آن توست، ای عبد بن زَمعه، پسر از آن

۱ - این کلام رد است بر کسانی که از قول امام احمد روایت کرده‌اند که پیش از تقسیم میراث، مستحق میراث می‌شود. درحالی که زمان مرگ اعتبار دارد نه زمان تقسیم میراث.

۲ - عَمرو، و عُمر هر دو پسران عثمان بن عفان‌اند. در بعضی روایات عَمرو و در بعضی روایات عمر آمده است. «تیسیرالقاری»

بستر است و برای زناکار سنگ است، و تو ای سَوده بنت زَمعه از این پسر (هر چند برادر تو شناخته شد) در حجاب باش» عایشه گفت: سَوده (همسر آن حضرت) هرگز آن پسر را ندید.

٢٩- باب : مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ

باب-۲۹ کسی که خود را به غیر از پدر خود نسبت دهد

٦٧٦٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ » . [راجع : ٤٣٢٦، أخرجه مسلم : ٦٣ ، مع الحديث الآتي] .

٦٧٦٦- از خالد، از ابوعثمان روایت است که سعد رضی الله عنه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «کسی که خود را به غیر از پدر خود نسبت دهد و می‌داند که آن کس غیر پدر وی است، بهشت بر وی حرام می‌باشد.»

٦٧٦٧- فَذَكَرْتُهُ لِأَبِي بَكْرَةَ فَقَالَ : وَأَنَا سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٤٣٢٧ ، أخرجه مسلم : ٦٣ ، مع الحديث السابق] .

٦٧٦٧- (ابوعثمان) گفت: این موضوع را به ابوبکره یاد کردم، گفت: این را گوشهای من شنیده و دل من به یاد دارد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است.

٦٧٦٨- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، عَنْ عِرَاكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ » . [أخرجه مسلم : ٦٢] .

٦٧٦٨- از جَعفر بن ربیعه، از عِراک روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « از پدران خویش روی مگردانید (که خود را به غیر نسبت دهید) پس کسی که از پدر خود روی بگرداند، این کفر است.»

٣٠- باب : إِذَا ادَّعَتِ الْمَرْأَةُ ابْنًا

باب-۳۰ اگر زنی بر پسری ادعا کند (که پسر وی است)

٦٧٦٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قَالَ : حَدَّثَنَا

٦٧٦٩- از ابوزناد، از عبدالرحمن اَعرَج روایت

أَبُو الزِّنَاد ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن الأعرج ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال : « كَانَت امْرَأتَان مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا ، جَاءَ الذِّئْبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إِحْدَاهُمَا ، فَقَالَتْ لِصَاحِبَتِهَا : إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِك ، وَقَالَت الأُخرَى : إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِك ، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ عَلَيْه السَّلام فَقَضَى بِه لِلْكُبْرَى ، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلام فَأَخْبَرَتَاهُ ، فقال : ائْتُوني بِالسِّكِّين أَشُقُّهُ بَيْنَهُمَا ، فَقَالَت الصُّغْرَى : لا تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هُوَ ابْنُهَا ، فَقَضَى بِه لِلصُّغْرَى » .

قال أَبُو هُرَيْرَةَ : وَاللَّه إِنْ سَمِعْتُ بِالسِّكِّين قَطُّ إِلا يَوْمَئِذ ، وَمَا كُنَّا نَقُولُ إِلا الْمُدْيَةَ . [راجع : ٣٤٢٧ ، اخرجه مسلم : ١٧٢٠] .

است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:«دو زن بودند که پسرانشان همراه‌شان بود، گرگ آمد و یکی از پسران را ربود. زنی به زن همراه خود گفت: همانا گرگ پسر تو را ربود و آن زن دیگر گفت: همانا گرگ پسر تو را ربود. هر دویشان برای حکمیت نزد داود علیه‌السلام رفتند و او حکم کرد که پسر باید به زن بزرگتر داده شود. سپس نزد سلیمان بن داود علیه‌السلام رفتند و او را از ماجرا آگاه ساختند، وی گفت: برایم سِکّین (کارد) بیاورید که این پسر را دو نیم کنم و هر نیمی را به یکی از شما بدهم. زن کوچکتر گفت: این کار را نکن، خدایت رحمت کند، وی پسر وی است و سلیمان به نفع آن زن کوچکتر فیصله کرد)

ابو هریره گفت: به خدا سوگند که اگر لفظ «سِکّین» را هرگز شنیده بودم مگر در آن روز، و ما آن را «مُدیَه» می‌گفتیم.

٣١- باب : الْقَائِف

٦٧٧٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَت : إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ دَخَلَ عَلَيَّ مَسْرُورًا ، تَبْرُقُ أَسَارِيرُ وَجْهِه ، فقال : « أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ مُجَزِّزًا نَظَرَ آنِفًا إِلَى زَيْد بْن حَارِثَةَ وَأُسَامَةَ بْنِ زَيْد ، فقال : إِنَّ هَذِه الأَقْدَام بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ » . [راجع : ٣٥٥٥ ، أخرجه مسلم : ١٤٥٩] .

باب-۳۱ قیافه‌شناس

۶۷۷۰- از لَیث، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من درآمد در حالی که خوشحال بود و شادی از سیمایش می‌درخشید، سپس گفت: «آیا نمی‌بینی که مُجَزِّز (قیافه‌شناس) همین اکنون به سوی زید بن حارثه و اُسامه بن زید نگریست و گفت: «همانا این گامها یکی از دیگری است»

٦٧٧١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ مَسْرُورٌ ، فَقَالَ : «يَا عَائِشَةُ ، أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ مُجَزِّزًا الْمُدْلِجِيَّ دَخَلَ عَلَيَّ فَرَأَى أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَزَيْدًا ، وَعَلَيْهِمَا قَطِيفَةٌ ، قَدْ غَطَّيَا رُؤُوسَهُمَا وَبَدَتْ أَقْدَامُهُمَا ، فَقَالَ : إِنَّ هَذِهِ الأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» . [راجع : ٣٥٥٥ ، أخرجه مسلم : ١٤٥٩].

٦٧٧١- از سُفیان، از (ابن شهاب) زُهری از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی بر من درآمد، در حالی که خوشحال بود و فرمود:«ای عایشه، آیا نمی‌بینی که مُجَزِّز مُدلِجی بر من درآمد و اُسامه بن زید و زید را دید که برایشان چادری است که سرهایشان را پوشانیده و پاهایشان را نمودار کرده است. وی گفت: همانا این گامها یکی از دیگری است[1]»

۱ - حارثه بن زید پدر اُسامه بن زید است که کافران در نسبت پدری و پسری آنان طعن می‌کردند و آن حضرت را آزرده خاطر می‌ساختند، قیافه‌شناس با دیدن پاهایشان تشخیص داد که آن دو پدر و پسرند «اقتباس از تیسیرالقاری»

٨٦- كتابُ الحُدُودِ

باب : مَا يُحذَرُ مِنَ الحُدُودِ

١-[باب] : الزِّنَى وَشُربِ الخَمرِ

وَقَالَ ابنُ عَبَّاسٍ : يُنزَعُ مِنهُ نُورُ الإِيمَانِ فِي الزِّنَى .

٦٧٧٢- حَدَّثَنَا يَحيَى بنُ بُكَيرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيثُ ، عَن عُقَيلٍ ، عَنِ ابنِ شِهَابٍ ، عَن أَبِي بَكرِ بنِ عَبدِالرَّحمَنِ ، عَن أَبِي هُرَيرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ : « لا يَزنِي الزَّانِي حِينَ يَزنِي وَهُوَ مُؤمِنٌ ، وَلا يَشرَبُ الخَمرَ حِينَ يَشرَبُ وَهُوَ مُؤمِنٌ ، وَلا يَسرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسرِقُ وَهُوَ مُؤمِنٌ ، وَلا يَنتَهِبُ نُهبَةً ، يَرفَعُ النَّاسُ إِلَيهِ فِيهَا أَبصَارَهُم ، وَهُوَ مُؤمِنٌ » .

وَعَنِ ابنِ شِهَابٍ ، عَن سَعِيدِ بنِ المُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ ، عَن أَبِي هُرَيرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِمِثلِهِ ، إِلا النُّهبَةَ .

[راجع : ٢٤٧٥ ، اخرجه مسلم : ٥٧] .

٢- باب : مَا جَاءَ فِي ضَربِ شَارِبِ الخَمرِ

۸۶- کتاب حُدود[1]

باب: آنچه از حدود باید دوری جست

۱- [باب] زناکاری و شرابخواری

و ابن عباس گفت: از زناکار نور ایمان برکشیده می‌شود.

۶۷۷۲- از ابن شهاب، از ابوبکر بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « کسی که زنا می‌کند، به هنگام زناکاری وی مؤمن نیست، و کسی که شراب می‌نوشد، به هنگام شرابخواری وی مؤمن نیست و کسی که دزدی می‌کند، به هنگام دزدی وی مؤمن نیست و کسی که غارت می‌کند، و مردم به سوی وی نگهِ بلند می‌کنند و می‌نگرند، به هنگام غارتگری وی مؤمن نیست» و از ابن شهاب، از سعید بن مُسیَّب و ابو سَلَمه، از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث روایت شده است، بجز، از غارت کردن.

باب-۲ آنچه درباره زدن شرابخوار آمده است

---

۱ - حُدود، جمع حَد است و به اصطلاح شرع، مجازاتی است معین که بر جنایتکار واجب شده است. «معجم الوسیط»

٦٧٧٣- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ (ح).

حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ضَرَبَ فِي الْخَمْرِ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعَالِ، وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ. [انظر: ٦٧٧٦، اخرجه مسلم: ١٧٠٦].

۶۷۷۳- از هِشام، از قَتَادَه، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است.
از شعبه، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم (فرمود تا) شرابخوار را با شاخهٔ خرما و کفش بزنند، و ابوبکر چهل تازیانه زده است[1].

٣- باب: مَنْ أَمَرَ بِضَرْبِ الْحَدِّ فِي الْبَيْتِ

باب-۳ کسی که امر کرد که حد در خانه زده شود.

٦٧٧٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: جِيءَ بِالنُّعَيْمَانِ، أَوْ بِابْنِ النُّعَيْمَانِ، شَارِبًا، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ كَانَ بِالْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوهُ، قَالَ: فَضَرَبُوهُ، فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ بِالنِّعَالِ. [راجع: ٢٣١٦].

۶۷۷۴-از عبدالوهاب، از ایوب، از ابن ابی مُلیکه روایت است که عُقبه بن حارث گفت: نُعَیمان یا ابن نُعَیمان که شراب خورده بود، آورده شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم به کسانی که در خانه بودند فرمود که او را بزنند، و من در زمرهٔ کسانی بودم که او را با کفش می‌زدند.

٤- باب: الضَّرْبِ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعَالِ

باب-۴ زدن با شاخهٔ خرما و کفش

٦٧٧٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبُ بْنُ خَالِدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُقْبَةَ ابْنِ الْحَارِثِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِنُعَيْمَانَ، أَوْ بِابْنِ نُعَيْمَانَ، وَهُوَ سَكْرَانُ، فَشَقَّ عَلَيْهِ، وَأَمَرَ مَنْ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوهُ، فَضَرَبُوهُ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعَالِ، وَكُنْتُ فِيمَنْ ضَرَبَهُ. [راجع: ٢٣١٦].

۶۷۷۵- از وُهَیب بن خالد، از ایوب، از عبدالله بن ابی مُلَیکه روایت است که عُقبه ابن حارث گفت: نُعَیمان یا ابن نُعَیمان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد، در حالی که مست بود. این حالت بر ان حضرت گران آمد و به کسانی که در خانه بودند امر کرد که او را بزنند. او را با شاخهٔ خرما و کفش زدند و من در زمرهٔ آنانی بودم که او را می‌زدند.

٦٧٧٦- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: جَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْخَمْرِ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعَالِ، وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ. [راجع: ٦٧٧٣، اخرجه مسلم: ١٧٠٦].

۶۷۷۶- از هِشام، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (فرمود که

[1] - ابوبکر رضی الله عنه پنج مورد مجازات شرابخواری را اجرا کرده است. «تیسیرالقاری»

شرابخوار را) با شاخهٔ خرما و کفش بزنند. و ابوبکر چهل تازیانه زد.

٦٧٧٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ أَنَسٌ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ ، قَالَ : «اضْرِبُوهُ» . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ ، وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ : أَخْزَاكَ اللَّهُ ، قَالَ : « لا تَقُولُوا هَكَذَا ، لا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ » . [انظر : ٦٧٨١] .

٦٧٧٧- از محمد بن ابراهیم، از ابوسُلَمه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد که شراب نوشیده بود. فرمود: «او را بزنید» ابوهریره گفت: کسی از ما او را با دست خود می‌زد و کسی با کفش و کسی با جامهٔ خود. و چون زدن وی انجام شد، یکی از ما گفت: خدا تو را خوار کند. آن حضرت فرمود: «این چنین مگویید، شیطان را بر او یاری ندهید!!»

٦٧٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِينٍ : سَمِعْتُ عُمَيْرَ بْنَ سَعِيدٍ النَّخَعِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ : مَا كُنْتُ لأُقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي ، إِلا صَاحِبَ الْخَمْرِ ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسُنَّهُ . [أخرجه مسلم: ١٧٠٧، الحدود: ٣٩].

٦٧٧٨- از ابوحَصین، از عُمَیر بن سعید نَخعی روایت است که گفت: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه شنیدم که گفت: هرگاه اقامهٔ حد بر کسی می‌کردم که (به اثر آن مجازات) می‌مرد، در خود احساس ناراحتی می‌کردم، بجز درمورد شرابخوار که اگر می‌مرد، دَیت (خونبهای آن) لازم می‌آمد و این بدان سبب بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم مجازاتی معین برای شرابخوار تعیین نکرده بود.

٦٧٧٩- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْجُعَيْدِ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خُصَيْفَةَ ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : كُنَّا نُؤْتَى بِالشَّارِبِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِمْرَةِ أَبِي بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ خِلافَةِ عُمَرَ ، فَنَقُومُ إِلَيْهِ بِأَيْدِينَا وَنِعَالِنَا وَأَرْدِيَتِنَا ، حَتَّى كَانَ آخِرُ إِمْرَةِ عُمَرَ ، فَجَلَدَ أَرْبَعِينَ ، حَتَّى إِذَا عَتَوْا وَفَسَقُوا جَلَدَ ثَمَانِينَ .

٦٧٧٩- از جُعَید، از یَزید بن خُصَیفه روایت است که سائب بن یزید گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم و خلافت ابو بکر و اوایل خلافت عمر، چون شرابخواری نزد ما آورده می‌شد، به سوی او بر می‌خاستیم و با دستها و کفشها و رداهای (پیچیده شدهٔ) خود او را می‌زدیم تا آنکه آخر امارت عمر فرارسید و او چهل تازیانه زد، و زمانی که شرابخواران نافرمانی و تجاوز کردند، هشتاد تازیانه زد.

٥- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ لَعْنِ شَارِبِ الْخَمْرِ ، وَإِنَّهُ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنَ الْمِلَّةِ .

٦٧٨٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ : أَنَّ رَجُلاً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَاللَّهِ ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَاراً ، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْماً فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : اللَّهُمَّ الْعَنْهُ ، مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ ؟! فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تَلْعَنُوهُ ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » .

٦٧٨١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ عِيَاضٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِسَكْرَانَ ، فَأَمَرَ بِضَرْبِهِ ، فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُهُ بِيَدِهِ وَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُهُ بِنَعْلِهِ وَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُهُ بِثَوْبِهِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ رَجُلٌ : مَا لَهُ أَخْزَاهُ اللَّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَكُونُوا عَوْنَ الشَّيْطَانِ عَلَى أَخِيكُمْ » . [راجع : ٦٧٧٧] .

باب-۵

آنچه ناپسند است از لعنت کردن بر شرابخوار و همانا او از چارچوب ملت (اسلام) خارج نمی‌شود[1]

۶۷۸۰- از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که عمر بن خَطّاب گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی بود که عبدالله نام داشت و به حِمار (خر) ملقب شده بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم را به خنده در می‌آورد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم به خاطر شرابخواری وی او را تازیانه زده بود، روزی وی (به همین جرم) آورده شد و تازیانه زده شد. مردی از میان مردم گفت: بارالها، لعنتش کن که چندین بار به جرم شرابخواری آورده می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«لعنتش مکن، به خدا سوگند، آنچه من می‌دانم، وی خدا و رسول او را دوست می‌دارد»

۶۷۸۱- از محمد بن ابراهیم، از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره گفت: مردی مست نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده شد و آن حضرت به زدن وی امر کرد. از ما کسی بود که با دست خود او را می‌زد و کسی بود که با کفش خود او را می‌زد و کسی بود که با جامهٔ (پیچیدهٔ) خود او را می‌زد. چون آن مرد مست رفت، مردی گفت: او را چه حالت است خدا خوارش کند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« بر برادر (مسلمان) خود یاری‌دهندهٔ شیطان نباشید».

---

۱ - در حدیث گذشته که نفی ایمان برای شرابخوار گفته شده بود، نفی کمال ایمان است نه نفی اصل ایمان «تیسیر القاری»

٦- باب : السَّارِقِ حِينَ يَسْرِقُ

٦٧٨٢- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ دَاوُدَ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ غَزْوَانَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ » . [انظر : ٦٨٠٩] .

٧- باب : لَعْنِ السَّارِقِ إِذَا لَمْ يُسَمَّ

٦٧٨٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَعَنَ اللّٰهُ السَّارِقَ ، يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ » .

قَالَ الأَعْمَشُ : كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّهُ بَيْضُ الْحَدِيدِ ، وَالْحَبْلُ كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّهُ مِنْهَا مَا يَسْوَى دَرَاهِمَ . [انظر : ٦٧٩٩ ، اخرجه مسلم: ١٦٨٧] .

٨- باب : الْحُدُودُ كَفَّارَةٌ

٦٧٨٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ؓ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَجْلِسٍ ، فَقَالَ : «بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقُوا ، وَلَا تَزْنُوا - وَقَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ كُلَّهَا - فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَتُهُ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَسَتَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ ، إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ ، وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ » . [راجع : ٨١ ، اخرجه مسلم : ١٧٠٩] .

باب-۶ دزد به هنگام دزدی.

٦٧٨٢- از فُضَیل بن غَزوان، از عکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« کسی که زنا می‌کند، به هنگام زنا، ایمان ندارد، و کسی که دزدی می‌کند به هنگام دزدی ایمان ندارد»

باب-۷ لعنت کردن دزد اگر نام نگیرد

٦٧٨٣- از اعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند دزد را لعنت کرده است که بَیضه (تخم مرغ) ای را می‌دزدد، پس دستش بریده می‌شود، و حَبلی (ریسمانی) را می‌دزدد و دستش بریده می‌شود».

اَعمَش گفته است: (علماء) کلمهٔ بَیضَه را کلاه خود (آهنی) و ریسمان را، ریسمانی که چند درهم ارزش داشته باشد، تعبیر کرده‌اند[1]

باب-۸ حُدُود، کَفّاره است

٦٧٨٤- از زُهری، از ابو ادریس خَولانی روایت است که عُباده بن صامِت گفت: ما در مجلسی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم که فرمود: «به من بیعت کنید بر اینکه به خدا

---

۱ – نصاب دست بریدن را در دزدی به ارزش سه درهم گفته‌اند، ظاهریّه، گفته‌اند که نصاب ندارد و آنها بر ظاهر این حدیث تمسک کرده‌اند،بیضه را تخم مرغ و حَبل، را ریسمان به معنی حقیقی آن حمل کرده‌اند و حدیث ربع دینار بدیشان نرسیده است. نصاب دست بریدن در دزدی نزد امام ابوحنیفه ده درهم و نزد امام شافعی ربع دینار طلا است، ظاهراً در آن زمان ربع دینار معادل ده درهم بوده باشد البته اجرای این حکم شروط دیگری نیز دارد «تیسیرالقاری»

چیزی شریک میاورید و دزدی نکنید و زنا نکنید- و همهٔ آیه را خواند- پس کسی از شما که آن را بجای کرد، پاداش وی با خداست و کسی که مرتکب چیزی از اینها شد و مجازات گردید، همان مجازات کفارهٔ گناه اوست، و کسی که مرتکب چیزی از اینها شد و خدا او را پوشانید، اگر بخواهد او را می‌آمرزد و اگر بخواهد عذابش می‌کند.»

٩- باب : ظَهْرُ الْمُؤْمِنِ حِمًى إِلا فِي حَدٍّ أَوْ حَقٍّ

٦٧٨٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : عَبْدُاللَّهِ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ : « أَلا ، أَيُّ شَهْرٍ تَعْلَمُونَهُ أَعْظَمُ حُرْمَةً » . قَالُوا : أَلا شَهْرُنَا هَذَا ، قَالَ : « أَلا ، أَيُّ بَلَدٍ تَعْلَمُونَهُ أَعْظَمُ حُرْمَةً » . قَالُوا : أَلا بَلَدُنَا هَذَا ، قَالَ : « أَلا ، أَيُّ يَوْمٍ تَعْلَمُونَهُ أَعْظَمُ حُرْمَةً » . قَالُوا : أَلا يَوْمُنَا هَذَا ، قَالَ : «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ إِلا بِحَقِّهَا ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا ، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ» . ثَلاثًا ، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُونَهُ : أَلا ، نَعَمْ . قَالَ : « وَيْحَكُمْ ، أَوْ وَيْلَكُمْ ، لا تَرْجِعُنَّ بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ١٧٤٢ ، أخرجه مسلم : ٦٦ ، مختصراً] .

باب-۹ مؤمن به ذات خود مصون است مگر در اجرای حد بر وی یا حق (کسی را گرفتن)

۶۷۸۵- از واقد بن محمد روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که عبدالله (بن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حَجَّةِ الوداع گفت: «آیا می‌دانید که کدام ماه از نظر حرمت عظیم‌تر است؟ » گفتند: همین ماه (کنونی ذوالحجهٔ) ما. فرمود:«آیا می‌دانید که کدام شهر از نظر حرمت بزرگترین است؟» گفتند: همین شهر (مکهٔ) ما. فرمود: «آیا می‌دانید که کدام روز از نظر حرمت بزرگترین است؟» گفتند: همین روز (دهم ذی‌حجهٔ) ما.

آن حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک تعالی، به تحقیق بر شما خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما را حرام گردانیده مگر به حق آن[1] مانند حرمت همین روز شما، در همین شهر شما، در همین ماه شما، آیا (این پیام را) به شما رساندم» و سه بار فرمود که مردم در هر بار پاسخ می‌دادند که : آری.

۱- یعنی اگر کسی مرتکب جرمی می‌شود، باید مجازات شود، ورنه هیچ‌کس یا قدرتی نمی‌تواند متعرض او شود.

آن حضرت فرمود: «رحمت بر شما-یا وای بر شما- پس از من به کفر بازنگردید که یکی از شما گردن دیگری را بزند»

١٠- باب : إقامة الحُدُودِ وَالانْتِقَامِ لِحُرُمَاتِ اللَّهِ

٦٧٨٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا خُيِّرَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَأْثَمْ ، فَإِذَا كَانَ الإِثْمُ كَانَ أَبْعَدَهُمَا مِنْهُ ، وَاللَّهِ مَا انْتَقَمَ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ قَطُّ ، حَتَّى تُنْتَهَكَ حُرُمَاتُ اللَّهِ ، فَيَنْتَقِمُ لِلَّهِ . [راجع: ٣٥٦٠ ، اخرجه مسلم: ٢٣٢٧]

باب-١٠ اجرای حدود و انتقام از آنانی که از حرمتهای (محرمات) خدا تجاوز می‌کنند

٦٧٨٦- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم میان دو کار مخیَّر گردانیده نشده است مگر آنکه همان کار آسان‌تر را اختیار می‌کرد، اگر آن کار گناه نمی‌بود، و اگر گناه می‌بود، از آن حضرت بسیار بدور می‌بود، و به خدا سوگند آن حضرت در چیزی که برایش رخ داده هرگز به خاطر خود انتقام نگرفته است تا آنکه حرمتهای (حدود) خدا شکسته می‌شد، آنگاه به خاطر خدا انتقام می‌گرفت.

١١- باب : إقامة الحُدُودِ عَلَى الشَّرِيفِ وَالْوَضِيعِ

٦٧٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أُسَامَةَ كَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ فِي امْرَأَةٍ ، فَقَالَ : « إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، أَنَّهُمْ كَانُوا يُقِيمُونَ الْحَدَّ عَلَى الْوَضِيعِ وَيَتْرُكُونَ الشَّرِيفَ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ فَعَلَتْ ذَلِكَ لَقَطَعْتُ يَدَهَا » . [راجع : ٢٦٤٨ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٨ ، مطولاً] .

باب-١١ اجرای حدود (مجازات) بر مهینه و کمینه

٦٧٨٧- از ابوالولید، از لَیث، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: اسامه دربارهٔ زنی (که دزدی کرده بود) با پیامبر صلی الله علیه و سلم سخن گفت (تا از وی شفاعت کند). آن حضرت فرمود: «همانا کسانی که قبل از شما بودند هلاک شدند؛ زیرا حد (مجازات) را بر کمینه اجرا می‌کردند و شریف را وامی‌گذاشتند، سوگند به کسی که نفس من درید قدرت اوست که اگر فاطمه این

کار را می‌کرد، دستش را می‌بریدم»

۱۲- باب : كَرَاهِيَةِ الشَّفَاعَةِ فِي الْحَدِّ إِذَا رُفِعَ إِلَى السُّلْطَانِ

۶۷۸۸- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّتْهُمُ الْمَرْأَةُ الْمَخْزُومِيَّةُ الَّتِي سَرَقَتْ ، فَقَالُوا : مَنْ يُكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلا أُسَامَةُ ، حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَكَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ» . ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ ، قَالَ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا ضَلَّ مَنْ قَبْلَكُمْ ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ ، وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ ، وَايْمُ اللَّهِ ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعَ مُحَمَّدٌ يَدَهَا» . [راجع : ٢٦٤٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٨].

باب-۱۲ کراهیت شفاعت در اجرای حد، آنگاه که قضیه به فرمانروا راجع شود

۶۷۸۸- از سعید بن سُلَیمان، از لَیث، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

قریش بر آن شدند تا از زنی مخزومی که دزدی کرده بود، (نزد آن حضرت) شفاعت کنند، و گفتند: کیست که در این باره با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن بگوید، و کسی جز اُسامه که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دوست می‌دارد، این جُرأت را ندارد. اُسامه با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن زد. آن حضرت فرمود: «آیا تو در مورد حدّی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟» سپس آن حضرت به خطبه ایستاد و گفت: « ای مردم، کسانی که قبل از شما بودند بدان سبب گمراه شدند که اگر شخصی شریف دزدی می‌کرد، او را وامی‌گذاشتند و اگر شخصی ضعیف در میانشان دزدی می‌کرد، بر او حَد را اجرا می‌کردند، به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد، محمد دستش را می‌برید»

۱۳- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ﴾ [المائدة :٣٨].

وَفِي كَمْ يُقْطَعُ .

وَقَطَعَ عَلِيٌّ مِنَ الْكَفِّ .

باب-۱۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«دست مرد دزد و زن دزد را بِبُرید» (المائده:۳۸)

و به چه مقدار (ارزش متاع) بریده می‌شود

و علی دست را از کف (بند) برید.

وَقَالَ قَتَادَةُ ، فِي امْرَأَةٍ سَرَقَتْ فَقُطِعَتْ شِمَالُهَا : لَيْسَ إِلا ذَلِكَ .

و قتاده دربارهٔ زنی که دزدی کرده بود، گفت: دست چپش بریده شد، در حالی که همین دست چپ را داشت[1]

۶۷۸۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « تُقْطَعُ الْيَدُ فِي رُبُعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا » .

وتَابَعَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ ، وَمَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [انظر : ۶۷۹۰، ۶۷۹۱، اخرجه مسلم : ۱۶۸۴] .

۶۷۸۹- از ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب (زُهری) از عُمرَه، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دست در (دزدی) یک چهارم دینار و بیشتر از آن بریده می‌شود» متابعت کرده است ابراهیم بن سعد را، عبدالرحمن بن خالد و پسر برادر زُهری و مَعمَر، از زُهری.

۶۷۹۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، وَعَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «تُقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ فِي رُبُعِ دِينَارٍ» . [راجع : ۶۷۸۹ . اخرجه مسلم : ۱۶۸۴] .

۶۷۹۰- از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر، و عَمره، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« در دزدی ربع دینار، دست دزد بریده می‌شود»

۶۷۹۱- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ : عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ حَدَّثَتْهُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُمْ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « تُقْطَعُ الْيَدُ فِي رُبُعِ دِينَارٍ » . [راجع : ۶۷۸۹ ، اخرجه مسلم : ۱۶۸۴] .

۶۷۹۱- از محمد بن عبدالرحمن انصاری، روایت است که عَمرَه بنت عبدالرحمن به او گفت: عایشه رضی الله عنها به آنان گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در رُبع دینار، دست بریده می‌شود».

۶۷۹۲- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ : أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقْطَعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلا فِي ثَمَنِ مِجَنٍّ ، حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ .

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ مِثْلَهُ . [انظر : ۶۷۹۳، ۶۷۹۴، اخرجه مسلم : ۱۶۸۵ ، بزيادة] .

۶۷۹۲- از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که گفت: عایشه رضی الله عنها مرا خبر داده: همانا در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم دست دزد بریده نمی‌شد مگر (در دزدی متاعی که) بهای آن به بهای مِجَن، حَجَفَه یا تُرس (انواع سپر) می‌رسید. عثمان، از حُمَید بن عبدالرحمن، از هِشام، از پدرش از عایشه مثل

---

۱ – باید دست راست دزد قطع شود، و اگر اشتباهاً دست چپ دزد قطع شود، قتاده می‌گوید که نباید دست راست قطع شود. «پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری»

این حدیث را روایت کرده است.

٦٧٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قالت : لَمْ تَكُنْ تُقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ فِي أَدْنَى مِنْ حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ذُو ثَمَنٍ . [راجع : ٦٧٩٢ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٥].

رَوَاهُ وَكِيعٌ ، وَابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلاً .

٦٧٩٣- از عبدالله، از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: دست دزد در متاعی که بهای آن کمتر از بهای حَجَفه یا تُرس بود بریده نمی‌شد، هر یک از آن (سپرها) ارزشمند بود.

وکیع و ابن ادریس، از هشام، از پدرش این حدیث را به گونهٔ مُرسَل روایت کرده‌اند (اسناد آن را به آن حضرت نرسانده‌اند)

٦٧٩٤- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : قال هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ : أَخْبَرَنَا عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : لَمْ تُقْطَعْ يَدُ سَارِقٍ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي أَدْنَى مِنْ ثَمَنِ الْمِجَنِّ ، تُرْسٍ أَوْ حَجَفَةٍ ، وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ذَا ثَمَنٍ . [راجع : ٦٧٩٢ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٥] .

٦٧٩٤- از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم به کمتر از بهای مِجَن، تُرس، یا حَجَفَه (انواع سپر) دست دزد بریده نمی‌شد و هر یک از آنها ارزشمند بود.

٦٧٩٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمَ .

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ : قِيمَتُهُ . [انظر : ٦٧٩٦، ٦٧٩٧، ٦٧٩٨، أخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

٦٧٩٥- از مالک بن اَنَس، از نافع، مولی عبدالله بن عمر روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم در دزدی مِجَن که بهای آن سه درهم بود، دست قطع کرده است.

متابعت کرده است (اسماعیل را) محمد بن اسحاق.

و لیث گفته است: نافع مرا چنین حدیث کرد: قِیمَتُهُ (عوض ثَمَنَهُ، یعنی بهای آن)

٦٧٩٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال : قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مِجَنٍّ ، ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمَ . [راجع : ٦٧٩٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

٦٧٩٦- از جُویریَه، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در مِجَن که بهای آن سه درهم بود، دست قطع کرده است.

٦٧٩٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مِجَنٍّ ، ثَمَنُهُ ثَلاَثَةُ دَرَاهِمَ . [راجع : ٦٧٩٥ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

۶۷۹۷- از عُبَیدالله، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در مِجَن که بهای آن سه درهم بود دست قطع کرده است.

٦٧٩٨- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَ سَارِقٍ ، فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلاَثَةُ دَرَاهِمَ . [راجع : ٦٧٩٥ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

۶۷۹۸- از موسی ین عُقبه، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در مِجَن به بهای سه درهم، دست دزد را قطع کرد.

٦٧٩٩- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ ، يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ » . [راجع : ٦٧٨٣ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٧] .

۶۷۹۹- از اعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند دزد را لعنت کند که تخم مرغ (یا سپر) را می‌دزدد و دستش قطع می‌شود، و ریسمان را می‌دزدد و دستش قطع می‌شود»

١٤- باب : تَوْبَةِ السَّارِقِ

باب-۱۴ توبهٔ دزد.

٦٨٠٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَطَعَ يَدَ امْرَأَةٍ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : وَكَانَتْ تَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ فَأَرْفَعُ حَاجَتَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَتَابَتْ وَحَسُنَتْ تَوْبَتُهَا . [راجع: ٢٦٤٨، اخرجه مسلم : ١٦٨٨ ، مطولاً].

۶۸۰۰- از ابن شهاب از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم (به جرم دزدی) دست زنی را قطع کرد. عایشه گفت: آن زن پس از آن می‌آمد و من نیاز او را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساندم. وی توبه کرد و توبه‌اش نیکو گردید.

٦٨٠١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ ، فَقَالَ : « أُبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ لاَ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلاَ تَسْرِقُوا ، وَلاَ تَزْنُوا ، وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ ، وَلاَ تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ

۶۸۰۱- از زُهری، از ابو ادریس روایت است که عُبادَه بن صامِت رضی الله عنه گفت: با گروهی به پیامبر صلی الله علیه و سلم بیعت کردم. آن حضرت فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر اینکه به خدا چیزی شریک میاورید، و دزدی نکنید

تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلا تَعْصُونِي فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَأُخِذَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَطَهُورٌ، وَمَنْ سَتَرَهُ اللَّهُ، فَذَلِكَ إِلَى اللَّهِ: إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ».

قال أبو عبد الله: إِذَا تَابَ السَّارِقُ بَعْدَ مَا قُطِعَ يَدُهُ قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ، وَكُلُّ مَحْدُودٍ كَذَلِكَ إِذَا تَابَ قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ. [راجع: ۱۸، أخرجه مسلم: ۱۷۰۹].

و زنا نکنید و فرزندانتان را نکشید و بهتانی که شما خود آن را افترا کرده‌اید میاورید و از حکم من در امر شرع سرکشی نکنید. پس کسی از شما که (مفاد این بیعت را) بجای آورد، پاداش وی با خداست و کسی که (بجز شرک) مرتکب چیزی از این (گناهان) شود، و در دنیا به مجازات آن برسد، همان کفّاره و پاکی او (ازگناه) است. و کسی که خدا (گناه) او را پوشانید، سروکارش با خداست، اگر بخواهد عذابش می‌کند و اگر بخواهد او را می‌بخشد». ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: اگر دزد پس از آنکه دستش قطع شد توبه کند، شهادتش پذیرفته می‌شود، و هر مَحدُود، (به مجازات رسیده) را همین حالت است، که اگر توبه کند، شهادت دادنش پذیرفته می‌شود[1].

۱۵- باب الْمُحَارِبِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالرِّدَّةِ

باب-۱۵ مُحاربین (جنگجویان) از اهل کفر و مرتدان (از دین برگشتگان)[2].

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و رسول او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند» (المائده:۳۳)

۶۸۰۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو قِلابَةَ الْجَرْمِيُّ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ نَفَرٌ مِنْ عُكْلٍ، فَأَسْلَمُوا، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْتُوا إِبِلَ الصَّدَقَةِ، فَيَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا،

۶۸۰۲- از یَحیَی بن کثیر، از ابوقِلاَبه جَرمی، از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: کسانی از قبیلهٔ عُکل نزد پیامبر صلی الله علیه

---

۱ - با ختم حدیث ۶۸۰۱، جزء بیست و هفتم «تیسیرالقاری» به پایان می‌رسد.

۲ - در اکثر نسخه‌های صحیح البخاری باب، ۱۵ «المُحارِبين مِن أهلِ الكُفرِ وَالرِّدةِ» به صورت کتاب مستقل آمده است، نه تحت عنوان «باب»

فَفَعَلُوا فَصَحُّوا ، فَارْتَدُّوا وَقَتَلُوا رُعَاتَهَا ، وَاسْتَاقُوا الإِبِلَ ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ ، فَأُتِيَ بِهِمْ ، فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ ، وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ ، ثُمَّ لَمْ يَحْسِمْهُمْ حَتَّى مَاتُوا . [راجع : ۲۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦۷۱] .

و سلم آمدند و اسلام آوردند، هوای مدینه را ناسازگار یافتند، آن حضرت به آنان فرمود که به (گله‌گاه) شتران صدقه داده شده، بروند و از شیر و پیشاب‌شان (داروگونه) بنوشند. آنها چنان کردند و صحت یافتند. سپس مرتد شدند (از دین برگشتند) و شتربان را کشتند و شتران را ربودند. آن حضرت در پس ایشان فرستاد و ایشان آورده شدند، پس دست و پایشان را بریدند و به چشمان‌شان میل کشیدند، سپس آنان را زخم داغ نکردند تا خون‌بند شود تا مردند.

١٦- باب : لَمْ يَحْسِمِ النَّبِيُّ ﷺ الْمُحَارِبِينَ مِنْ أَهْلِ الرِّدَّةِ حَتَّى هَلَكُوا

باب-۱۶ پیامبر صلی الله علیه و سلم محاربین مرتد را زخم داغ نکرد تا هلاک شدند

٦٨٠٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ أَبُو يَعْلَى : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنِي الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَطَعَ الْعُرَنِيِّينَ وَلَمْ يَحْسِمْهُمْ حَتَّى مَاتُوا . [راجع : ۲۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦۷۱ ، مطولاً] .

٦٨٠٣- از اوزاعی از یحیی، از ابو قلابه روایت است که انس رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم (دست و پای) کسانی را که از قبیله عُرَینه بودند قطع کرد ولی زخم داغ نکرد تا آنکه مردند.

١٧- باب : لَمْ يُسْقَ الْمُرْتَدُّونَ الْمُحَارِبُونَ حَتَّى مَاتُوا

باب-۱۷ جنگجویان از دین برگشته، آب داده نشدند تا مردند

٦٨٠٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ وُهَيْبٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَدِمَ رَهْطٌ مِنْ عُكْلٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، كَانُوا فِي الصُّفَّةِ ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَبْغِنَا رِسْلاً ، فَقَالَ : « مَا أَجِدُ لَكُمْ إِلاَّ أَنْ تَلْحَقُوا بِإِبِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ » . فَأَتَوْهَا ، فَشَرِبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا ، حَتَّى صَحُّوا وَسَمِنُوا وَقَتَلُوا الرَّاعِيَ

٦٨٠٤- از وُهَیب، از ایُّوب، از ابوقلابه روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: گروهی از قبیلهٔ عُکل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند. آنها در صُفّه (مسجد که مسکن فقرای بی‌خانمان بود) بسر می‌بردند و هوای مدینه را سازگار نیافتند و گفتند: یا رسول

وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ الصَّرِيخُ ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي آثَارِهِمْ ، فَمَا تَرَجَّلَ النَّهَارُ حَتَّى أُتِيَ بِهِمْ ، فَأَمَرَ بِمَسَامِيرَ فَأُحْمِيَتْ ، فَكَحَلَهُمْ ، وَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ وَمَا حَسَمَهُمْ ، ثُمَّ أُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ ، يَسْتَسْقُونَ فَمَا سُقُوا حَتَّى مَاتُوا .

قَالَ أَبُو قِلَابَةَ : سَرَقُوا وَقَتَلُوا وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ .

[راجع : ۲۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱۶۷۱] .

الله، برای ما شیر بفرست. آن حضرت فرمود: « برای شما شیر یافته نمی‌توانم، مگر آنکه به (گله‌گاه) شتران رسول الله صلی الله علیه و سلم بروید». به آنجا رفتند و از شیر و پیشاب شتران نوشیدند تا آنکه صحت یافتند و فربه شدند. آنگاه شترچران را کشتند و شتران را ربودند. فریاد خواه، نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد. آن حضرت به دنبالشان فرستاد، و هنوز روز بلند نشده بود که آورده شدند. آن حضرت امر کرد که میلهٔ آهنین داغ شود. و به چشمان‌شان کشیده شد و دست و پایشان را قطع کرد و ایشان را زخم داغ نکرد، سپس در (محلی به نام) الحرَّه، افکنده شدند در حالی که آب می‌طلبیدند و به ایشان آب ندادند تا مردند.

ابوقلابه گفت: آنها دزدی کرده بودند و مرتکب قتل شده بودند و با خدا و رسول او جنگیده بودند (مرتکب چندین جنایت شده بودند)

۱۸- باب : سَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ أَعْيُنَ الْمُحَارِبِينَ

باب-۱۸ میل کشیدن پیامبر صلی الله علیه و سلم چشمان محاربین را

۶۸۰۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَهْطًا مِنْ عُكْلٍ ، أَوْ قَالَ : عُرَيْنَةَ ، وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ : مِنْ عُكْلٍ ، قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، فَأَمَرَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِلِقَاحٍ ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَخْرُجُوا فَيَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا ، فَشَرِبُوا حَتَّى إِذَا بَرِئُوا قَتَلُوا الرَّاعِيَ وَاسْتَاقُوا النَّعَمَ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ غُدْوَةً ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي إِثْرِهِمْ ، فَمَا ارْتَفَعَ النَّهَارُ حَتَّى جِيءَ بِهِمْ ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ ، وَسَمَرَ

۶۸۰۵- از حَمّاد، از ایُّوب، از ابو قِلابه روایت است که اَنَس بن مالک گفت: گروهی از قبیلهٔ عُکل یا (انس) گفت: از قبیلهٔ عُرَینه، نمی‌دانم مگر آنکه گفته است: عُکل. به مدینه آمدند (و مریض شدند). پیامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را فرمود که (به گله‌گاه) شتران شیردار، بروند و بیرون برآیند و از شیر و پیشاب شتران بنوشند. آنها (رفتند) و نوشیدند تا آنکه صحت

أَعْيُنَهُمْ ، فَأَلْقَوا بِالْحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَلا يُسْقَوْنَ .

قال أَبُو قِلابَةَ : هَؤُلاء قَوْمٌ سَرَقُوا وَقَتَلُوا وَكَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ، وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ . [راجع : ۲۳۳ ، اخرجه مسلم: ۱۶۷۱]

یافتند. آنگاه شترچران را کشتند و شتران را راندند، صبح زود، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید و آن حضرت گروهی را در پی ایشان فرستاد. هنوز روز بلند نشده بود که آنها را آوردند. آن حضرت به (مجازاتشان) امر کرد، دست و پایشان را بریدند و به چشمانشان میل کشیدند و ایشان را در (موضع) حَرّه افکندند در حالی که آب می‌طلبیدند و آب داده نشدند. ابوقِلابه گفت: آنها گروهی بودند که دزدی کردند و قتل کردند و پس از ایمان آوردن خویش کافر گشتند و با خدا و رسول او جنگیدند[۱].

۱۹- باب : فَضْلِ مَنْ تَرَكَ الْفَوَاحِشَ

۶۸۰۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ : إِمَامٌ عَادِلٌ ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ فِي خَلاءٍ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسْجِدِ ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ إِلَى نَفْسِهَا قَالَ : إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا صَنَعَتْ يَمِينُهُ » . [راجع : ۶۶۰ ، اخرجه مسلم : ۱۰۳۱ ، باختلاف و بزيادة " اجتمعا.. وافترقا.."] .

باب-۱۹ فضیلت کسی که ترک اعمال زشت می‌کند

۶۸۰۶- از خُبَیب بن عبدالرحمن، از حَفص بن عاصِم از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفت کس‌اند، آنانی را که خداوند در روز قیامت در سایهٔ (رحمت) خود قرار می‌دهد، روزی که جز سایهٔ او سایه‌ای نیست: پیشوای عادل، و جوانی که در عبادت خدا پرورده شده، و مردی که در خلوت خدا را یاد می‌کند و چشمانش اشک می‌ریزد، و مردی که دلش (در عبادت) در مسجد آویخته است، و دو نفری که یکدیگر را فقط به خاطر خدا دوست می‌دارند، و مردی که زنی نجیب و زیبا او را به سوی

---

۱ - در تیسیر القاری آمده است: قصهٔ آنها پیش از نزول (حکم) حد و نهی از مثله بوده است. آنچه را آن حضرت کرد، از روی قصاص بوده و پیش از نهی از مثله.

خـود فرامی‌خواند و او می‌گوید: من از خدا می‌ترسم، و مردی که به کسی صدقه می‌دهد و آن را چنان پنهان می‌دارد که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه داده است»

٦٨٠٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ.

وحَدَّثَنِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ تَوَكَّلَ لِي مَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ وَمَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ تَوَكَّلْتُ لَهُ بِالْجَنَّةِ». [راجع: ٦٤٧٤].

٦٨٠٧- از عمر بن علی، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از آنچه میان دو پای (شرمگاه) و میان دو فک (زبان) اوست به من تضمین کند، من بهشت را به او ضمانت می‌کنم».

٢٠- باب: إِثْمِ الزُّنَاةِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَزْنُونَ﴾ [الفرقان: ٦٨]. ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ٣٢]

باب-۲۰ گناه زناکاری

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و زنا نمی‌کنند» [الفرقان:٦٨]

«و به زنا نزدیک نشوید، چرا که آن همواره زشت و بد راهی است» (الاسراء:۳۲)

٦٨٠٨- أَخْبَرَنَا دَاوُدُ بْنُ شَبِيبٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ: أَخْبَرَنَا أَنَسٌ قَالَ: لَأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا لَا يُحَدِّثُكُمُوهُ أَحَدٌ بَعْدِي، سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ -». وَإِمَّا قَالَ: مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ - أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، وَيَكْثُرَ النِّسَاءُ حَتَّى يَكُونَ لِلْخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ». [راجع: ٨٠، اخرجه مسلم: ٢٦٧١].

٦٨٠٨- از هَمّام، از قتاده روایت است که انس گفت: به شما حدیثی می‌گویم که پس از من هیچیک آن را به شما حدیث نکند. از پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را شنیده‌ام، پیامبر صلی الله علیه و سلم را شنیده‌ام که می‌گفت: «قیامت برپا نمی‌شود-» یا گفت: «از نشانه‌های قیامت است که علم برداشته می‌شود و جهل آشکار می‌گردد و شراب نوشیده می‌شود و زنا رواج می‌یابد و مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌گردند تا آنکه پنجاه زن را یک مرد سرپرستی می‌کند»

٦٨٠٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ غَزْوَانَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ

٦٨٠٩- از فُضَیل بن غزوان، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهما قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا يَزْنِي الْعَبْدُ حينَ يَزْني وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ حينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَقْتُلُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ » . قال عِكْرِمَةُ : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ : كَيْفَ يُنْزَعُ الإيمَانُ مِنْهُ ؟ قَالَ : هَكَذَا ، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصابعه ، ثُمَّ أَخْرَجَهَا ، فَإِنْ تَابَ عَادَ إِلَيْه هَكَذَا ، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابعه . [راجع : ٦٧٨٢] .

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بنده‌ای که زنا می‌کند به هنگام زنا کردن مؤمن نیست و کسی که دزدی می‌کند به هنگام دزدی مؤمن نیست و کسی که شراب می‌نوشد به هنگام شراب نوشیدن مؤمن نیست و کسی که قتل می‌کند در هنگام کشتن مؤمن نیست»

عِکرمه می‌گوید: به ابن عباس گفتم: چگونه ایمان از وی برکشیده می‌شود؟ گفت: این چنین، و انگشتان هر دو دست را در هم آورد، سپس آنها را بیرون آورد. پس اگر توبه کند، ایمان همچنین باز می‌گردد، و انگشتان را در هم آورد.

٦٨١٠- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَزْني الزَّاني حينَ يَزْني وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ حينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ حينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَالتَّوْبَةُ مَعْرُوضَةٌ بَعْدُ » . [راجع : ٢٤٧٥ ، أخرجه مسلم : ٥٧] .

٦٨١٠- از اعمش، از ذکوان روایت است که ابو هریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «زناکاری که زنا می‌کند به هنگام زنا، مؤمن نیست و کسی که دزدی می‌کند به هنگام دزدی مؤمن نیست، و کسی که شراب می‌نوشد به هنگام شرابخواری مؤمن نیست، و بعد از آن (در) توبه گشاده است.»

٦٨١١- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَدَّثَني مَنْصُورٌ وَسُلَيْمَانُ ، عَنْ أَبي وَائِلٍ ، عَنْ أَبي مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ ؟ قال : « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مِنْ أَجْلِ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ » . [راجع : ٤٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ٨٦] .

قال يَحْيَى : وَحَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَني وَاصِلٌ ، عَنْ أَبي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ : مِثْلَهُ .

قال عَمْرٌو : فَذَكَرْتُهُ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَكَانَ حَدَّثَنَا ،

٦٨١١- از مسعود و سُلیمان، از ابو وائل، از ابو مَیسره، از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت:

گفتم: یا رسول الله، کدام گناه بزرگتر است؟ فرمود: «اینکه به خدا شریک بیاوری و (حال آنکه) او تو را آفریده است» گفتم: سپس کدام است؟ فرمود: «اینکه فرزندت را به خاطر آنکه در غذایت سهیم می‌شود، به قتل رسانی» گفتم: سپس کدام است؟ فرمود: «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی».

یحیی گفت: از سُفیان، از واصل، از ابو وائل

روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: گفتم: یا رسول الله، مثل آنچه مذکور شد.
عمرو گفت: این حدیث را به عبدالرحمن (بن مهدی) یاد کردم و او حدیث می‌کرد از سفیان، از اعمش و منصور و واصِل، از ابو وائل، از ابو میسره. وی گفت: این اسناد را ترک کن! ترک کن (که ابو میسره در آن نیامده است)[1]

٢١- باب: رجم المحصن

وقال الحسن: من زنى بأخته حده حد الزاني.

باب-۲۱ رَجم مُحصِن (سنگسار مرد یا زن زناکار که به همسر رسیده باشند)

و حسن گفته است: کسی که با خواهر خود زنا کند، حد (مجازات) او همان مجازات زانی است.

٦٨١٢- حدثنا آدم: حدثنا شعبة: حدثنا سلمة بن كهيل قال: سمعت الشعبي يحدث، عن علي رضي الله عنه، حين رجم المرأة يوم الجمعة، وقال: قد رجمتها بسنة رسول الله ﷺ.

٦٨١٢- از سَلَمه بن کُهَیل روایت است که گفت: از شَعبی شنیدم که حدیث می‌کرد اینکه: علی رضی الله عنه به هنگام سنگسار کردن زنی در روز جمعه گفت: همانا وی را نظر به سنّت رسول الله صلی الله علیه و سلم سنگسار کردم.

٦٨١٣- حدثني إسحاق: حدثنا خالد، عن الشيباني: سألت عبدالله بن أبي أوفى: هل رجم رسول الله ﷺ؟ قال: نعم، قلت: قبل سورة النور أم بعد؟ قال: لا أدري. [انظر: ٦٨٤٠، أخرجه مسلم: ١٧٠٢].

٦٨١٣- از خالد، از شیبانی روایت است که گفت: از عبدالله بن اَوفَی پرسیدم: آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم سنگسار کرده است؟ گفت: آری. گفتم: قبل از نزول سورهٔ النُّور یا پس از آن؟ گفت: نمی‌دانم.

٦٨١٤- حدثنا محمد بن مقاتل: أخبرنا عبدالله: أخبرنا يونس، عن ابن شهاب قال: حدثني أبو سلمة بن عبدالرحمن، عن جابر بن عبدالله الأنصاري: أن رجلا من أسلم، أتى رسول الله ﷺ فحدثه أنه قد زنى، فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله ﷺ فرجم، وكان قد أحصن. [راجع: ٥٢٧٠، أخرجه مسلم: ١٦٩١].

٦٨١٤- از ابن شهاب، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که جابر بن عبدالله انصاری گفت: مردی از قبیلهٔ بنی اَسلَم نزد رسول الله صلی

---

۱ - حاصل این حدیث آنست که ابووائل، هر چند از عبدالله بن مسعود بسیار روایت حدیث دارد، ولی این حدیث را از عبدالله ابن مسعود روایت نکرده است. اگر گفته شود این طعن تلقی می‌شود، پاسخ آنست که طعن نکرده است بلکه طریق واسطه را که به اکثریت موافق است، ترجیح داده است «تیسیرالقاری»

الله علیه و سـلم آمد و به آن حضرت گفت که همانا وی زنا کرده اسـت، و چهار بار بر خود گواهی داد. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم دربارهٔ وی امر کرد، و او سنگسـار شد و همانا وی مُحصِن بود (ازدواج کرده بود)

٢٢- باب: لا يُرْجَمُ الْمَجْنُونُ وَالْمَجْنُونَةُ

وَقَالَ عَلِيٌّ لِعُمَرَ: أَمَا عَلِمْتَ: أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.

٦٨١٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَنَادَاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي زَنَيْتُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ حَتَّى رَدَّدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ، دَعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَبِكَ جُنُونٌ». قَالَ: لَا، قَالَ: «فَهَلْ أَحْصَنْتَ». قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ».

[راجع: ٥٢٧١، أخرجه مسلم: ١٦٩١، مع الحديث الآتي].

٦٨١٦- قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: فَكُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ، فَرَجَمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ هَرَبَ، فَأَدْرَكْنَاهُ بِالْحَرَّةِ فَرَجَمْنَاهُ.

[راجع: ٥٢٧٠، أخرجه مسلم: ١٦٩١، مع الحديث السابق].

باب-۲۲ مرد زناکارِ دیوانه و زن زناکارِ دیوانه سنگسار نمی‌شود

و علـی به عمر گفت: آیا نمی‌دانی که از دیوانه قلم برداشـته شده تا هوشیار گردد و از کودک تا بالغ شود و از خوابیده تا بیدار شود.

۶۸۱۵- از ابن شـهاب، از ابو سُـلَمه و سـعید بن مُسـیَّب، روایت اسـت که ابو هریره گفت: مردی نزد رسـول الله صلی الله علیه و سلم که در مسجد بود آمد و با آواز بلند به آن حضرت گفت: یا رسـول الله، من زنا کردم. آن حضرت از وی روی گردانیـد، تا آنکه آن مرد چهار بار سخنش را به آن حضرت تکرار کرد، چون چهار بار بر خود شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را فراخواند و گفت: «آیا دیوانه شدی؟» گفت: نی. فرمود: «آیا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «او را ببرید و سنگسار کنید»

۶۸۱۶- ابن شـهاب گفت: مرا کسی خبر داده که جابر بن عبدالله شنیده که گفته است: من در میان کسـانی بودم که او را سنگسار می‌کردند، او را در مُصَلّی سنگسار کردیم، چون سنگ بر وی اصابت کرد، گریخت، ما (دنبالش کردیم) و در حَرَّه به وی رسیدیم و در آنجا سنگسارش

٢٣- باب : لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ

٦٨١٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اخْتَصَمَ سَعْدٌ وَابْنُ زَمْعَةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ ». زَادَ لَنَا قُتَيْبَةُ عَنِ اللَّيْثِ : « وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . [راجع : ٢٠٥٣، اخرجه مسلم : ١٤٥٧ ، مطولاً] .

٦٨١٨- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . [راجع : ٦٧٥٠ ، اخرجه مسلم: ١٤٥٨] .

٢٤- باب : الرَّجْمِ فِي الْبَلاطِ

٦٨١٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ : حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ مَخْلَدٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَهُودِيٍّ وَيَهُودِيَّةٍ قَدْ أَحْدَثَا جَمِيعًا ، فَقَالَ لَهُمْ : « مَا تَجِدُونَ فِي كِتَابِكُمْ » . قَالُوا : إِنَّ أَحْبَارَنَا أَحْدَثُوا تَحْمِيمَ الْوَجْهِ وَالتَّجْبِيَةَ ، قَالَ : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ : ادْعُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِالتَّوْرَاةِ ، فَأُتِيَ بِهَا ، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ ، وَجَعَلَ يَقْرَأُ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ سَلَامٍ : ارْفَعْ يَدَكَ ، فَإِذَا آيَةُ الرَّجْمِ تَحْتَ يَدِهِ ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَا .

کردیم.

باب-۲۳ زناکار را سنگ است

۶۸۱۷- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: سعد و ابن زَمعه دعوا کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این (پسر) از آنِ تو است، ای عبدالله بن زَمعه، پسر از آنِ بستر است، و تو ای سَوده از این پسر در حجاب باش» قُتَیبه در روایت خود از لَیث افزوده که آن حضرت فرمود: «و برای زناکار سنگ است»

۶۸۱۸- از شُعبه، از محمد بن زِیاد، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پسر از آنِ بستر است و زناکار را سنگ است».

باب-۱۴ سنگسار در بَلاط (زمین هموار مقابل مسجد نبوی)

۶۸۱۹- از سُلیمان، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مرد و زنی یهودی را که زنا کرده بودند، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردند. آن حضرت به مردم یهود گفت: «در کتاب خود (مجازاتشان را) چه می‌یابید؟» گفتند: علمای ما (حکم آن را) چنین یافته‌اند که رویهایشان را سیاه کنند و هر دویشان را پشت به پشت بر خر سوار کنند.» عبدالله بن سلام (عالم یهود که مسلمان شده بود) گفت: یا رسول الله، از ایشان بخواه که تورات را بیاورند. تورات آورده شد و یکی

قال ابْنُ عُمَرَ : فَرُجِمَا عِنْدَ البَلاطِ ، فَرَأَيْتُ اليَهُودِيَّ أَجْنَأَ عَلَيْهَا . [راجع : ۱۳۲۹ ، اخرجه مسلم : ۱۶۹۹ ، باختلاف] .

از آنان دست خود را بر آیهٔ رجم (سنگسار) گذاشت در حالی که آیهٔ ماقبل و مابعد آن را می‌خواند. ابن سلام به او گفت: دستت را بردار، ناگاه دیدند که آیهٔ رجم، زیر دستش است. رسول الله صلی الله علیه و سلم، امر کرد، و آن دو نفر سنگسار شدند.

ابن عمر گفت: آن دو تن در نزدیک بَلاط سنگسار شدند و من مردیهودی را دیدم (که به دلیل عشقی که با آن زن داشت) خودش را بر وی افکنده بود (تا مانع رسیدن سنگ به وی شود)

۲۵- باب : الرَّجْمِ بِالْمُصَلَّى

۶۸۲۰- حَدَّثَني مَحْمُودٌ : حَدَّثَنا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جابِرٍ : أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَسْلَمَ ، جاءَ النَّبِيَّ ﷺ فَاعْتَرَفَ بِالزِّنا ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ ، قالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «أَبِكَ جُنُونٌ» . قالَ : لا ، قالَ : «آحْصَنْتَ» . قالَ : نَعَمْ ، فَأَمَرَ بِهِ فَرُجِمَ بِالْمُصَلَّى ، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الحِجارَةُ فَرَّ ، فَأُدْرِكَ فَرُجِمَ حَتَّى ماتَ . فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ خَيْراً ، وَصَلَّى عَلَيْهِ .

لَمْ يَقُلْ يُونُسُ وَابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : فَصَلَّى عَلَيْهِ . [راجع : ۵۲۷۰ ، اخرجه مسلم : ۱۶۹۱] .

سُئِلَ أَبُو عَبْدِاللهِ : هَلْ قَوْلُهُ : فَصَلَّى عَلَيْهِ ، يَصِحُّ أَمْ لا ؟ قالَ : رَواهُ مَعْمَرٌ ، قِيلَ لَهُ : رَواهُ غَيْرُ مَعْمَرٍ ؟ قالَ : لا .

باب-۲۵ سنگسار در مُصَلّی (عیدگاه، خارج شهر)

۶۸۲۰- از مَعمَر، از زُهری از ابوسلمه روایت است که جابر گفت: مردی از قبیلهٔ اَسلَم نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و به ارتکاب زنا اعتراف کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم از وی روی گردانید تا آنکه وی چهار بار بر خود شهادت داد: پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «آیا دیوانه شدی؟» گفت: نِی. فرمود: «آیا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری. آن حضرت دستور داد، و او در مُصَلّی سنگسار شد. چون سنگ بر وی اصابت کرد فرار نمود، سپس گرفتار شد و سنگسار شد تا مُرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم از وی به نیکویی یاد کرد و بر وی نماز (جنازه) گزارد.

یونُس و ابن جُرَیح که از زُهری روایت کرده‌اند، نگفتند که: بر وی نماز (جنازه) گزارد.

از ابوعبدالله (امام بخاری) سؤال شد: آیا قول

وی: بر وی نماز (جنازه) گزارد، صحیح است یا نه؟ امام بخاری گفت: این را مَعمَر روایت کرده است. به وی گفته شد: آیا بجز معمر، کسی روایت کرده است؟ گفت: نی.

۲٦- باب : مَنْ أصابَ ذَنْبًا دُونَ الحَدِّ ، فَأخْبَرَ الإمَامَ ،

فَلا عُقُوبَةَ عَلَيْهِ بَعْدَ التَّوْبَةِ ، إذَا جَاءَ مُسْتَفْتِيًا .

قالَ عَطَاءٌ : لَمْ يُعَاقِبْهُ النَّبِيُّ ﷺ .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : وَلَمْ يُعَاقِبِ الَّذِي جَامَعَ فِي رَمَضَانَ .

وَلَمْ يُعَاقِبْ عُمَرُ صَاحِبَ الظَّبْيِ .

وَفِيهِ : عَنْ أبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أبِي مَسْعُودٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٥٢٦] .

باب-۲۶ کسی که مرتکب گناهی شود که حَد (مجازات آن) تثبیت نشده، و امام را از آن آگاه کند؛

پس از توبه کردن بر وی مجازاتی نیست، اگر بیاید و فتوا بخواهد. عطاء گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در همچو موردی) مجازات نکرده است.

و ابن جُرَیج گفت: آن حضرت، کسی را که در (روز) رمضان جماع کرد مجازات نمود، و عُمر، کسی را که در حال اِحرام آهویی شکار کرده بود، مجازات نکرد. در این مورد، ابو عثمان، از ابو مسعود، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است[1]

٦٨٢١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَجُلاً وَقَعَ بِامْرَأتِهِ فِي رَمَضَانَ ، فَاسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً» . قَالَ : لا ، قَالَ : « هَلْ تَسْتَطِيعُ صِيَامَ شَهْرَيْنِ» . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَأطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا» . [راجع : ١٩٣٦ ، أخرجه مسلم : ١١١١] .

۶۸۲۱- از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: مردی با زن خود در روز رمضان جماع کرد. وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم فتوی طلبید. آن حضرت فرمود: «بنده‌ای را می‌توانی آزاد کنی؟» گفت: نی. فرمود: «دو ماه روزه گرفته می‌توانی؟» گفت: نی. فرمود: «پس شصت مسکین را طعام بده!»

٦٨٢٢- وَقَالَ اللَّيْثُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الحَارِثِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ القَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فِي المَسْجِدِ ، قَالَ : احْتَرَقْتُ ، قَالَ : « مِمَّ

۶۸۲۲- لیث گفت: از عبدالرحمن بن قاسم، از محمد بن جعفر بن زُبَیر، از عَبّاد بن عبدالله بن زُبَیر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

[1] – حدیث ۵۲۶، جلد او، دربارهٔ بوسیدن زن بیگانه، که آن حضرت مجازات نکرد.

ذَاكَ». قال: وَقَعْتُ بامْرَأتي في رَمَضَانَ، قال: «تَصَدَّقْ». قال: مَا عنْدي شيْءٌ، فَجلَسَ وَآتاهُ إنْسَانٌ يَسُوقُ حمَاراً وَمَعَهُ طَعَامٌ - قال عَبْدُالرَّحْمَن: مَا أدْري مَا هُوَ - إلَى النَّبيِّ ﷺ، فقال: «أيْنَ المُحْتَرقُ». فقال: هَا أنَا ذَا، قال: «خُذْ هَذَا فَتَصَدَّقْ به». قال: عَلَى أحْوَجَ منِّي، مَا لأهْلي طَعَامٌ؟ قال: «فَكُلُوهُ». [راجع: ۱۹۳۵، اخرجه مسلم: ۱۱۱۲].

قال أبو عَبْد اللَّه: الحَديثُ الأوَّلُ أبيَنُ، قَوْلُهُ: «أطعمْ أهْلَكَ».

مردی در مسجد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: سوختم. آن حضرت فرمود:«چه کار کردی؟» گفت: در روز رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «صدقه بده!» گفت: چیزی با خود ندارم. وی در آنجا نشست، سپس کسی که خری را میراند، نزد آن حضرت آمد در حالی که با وی مواد غذایی بود. عبدالرحمن (راوی) گفت: نمی‌دانم به پیامبر صلی الله علیه و سلم چه آورده بود، آن حضرت فرمود: «آن سوخته کجاست؟» وی گفت: منم اینجا. آن حضرت فرمود: «این را بگیر و صدقه کن» آن مرد گفت: به محتاج‌تر از خود صدقه کنم، زن و فرزند من غذا ندارند.

آن حضرت فرمود:«آن را بخورید!»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: در حدیث اول، این گفتهٔ آن حضرت روشن‌تر است: «بر اهل خود بخوران»

۲۷- باب: إذَا أقَرَّ بالحَدِّ وَلَمْ يُبَيِّنْ هَلْ للإمَام أنْ يَسْتُرَ عَلَيْه

۶۸۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالقُدُّوس بْنُ مُحَمَّد: حَدَّثَني عَمْرُو ابْنُ عَاصم الكلابيُّ: حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا إسْحَاقُ ابْنُ عَبْدالله بْن أبي طَلْحَةَ، عَنْ أنَس بْن مَالك ﷺ قال: كُنْتُ عنْدَ النَّبيِّ ﷺ فَجَاءَهُ رَجُلٌ فقال: يَا رَسُولَ اللَّه، إنِّي أصَبْتُ حَدّاً، فَأقمْهُ عَلَيَّ، قال: وَلَمْ يَسْألْهُ عَنْهُ، قال: وَحَضَرَت الصَّلاةُ، فَصَلَّى مَعَ النَّبيِّ ﷺ، فَلَمَّا قَضَى النَّبيُّ ﷺ الصَّلاةَ، قَامَ إلَيْه الرَّجُلُ فقال: يَا رَسُولَ اللَّه، إنِّي أصَبْتُ حَدّاً، فَأقمْ فيَّ كتَابَ اللَّه، قال:

باب-۲۷

اگر بر حَدّ (مجازات) که مستحق آن است اقرار کند و نوع (جرم را بیان نکند، آیا امام آن را بپوشاند

۶۸۲۳- از هَمّام بن یَحیَی، از اسحاق بن عبدالله، بن ابی طلحه روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت:

نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم که مردی آمد و گفت: یا رسول الله، همانا مرتکب گناهی شده‌ام که مستوجب حَدّ است، مجازات آن را بر من تطبیق کن. آن حضرت از وی نپرسید (که چه عملی مرتکب شده است). وقت نماز

« أَلَيْسَ قَدْ صَلَّيْتَ مَعَنَا » . قال : نَعَمْ ، قال : « فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ ذَنْبَكَ ، أَوْ قَالَ : حَدَّكَ » . [أخرجه مسلم : ۲۷٦٤] .

فرا رسيد، وى با پيامبر صلى الله عليه و سلم نماز گزارد. چون پيامبر صلى الله عليه و سلم نماز را تمام كرد، آن مرد برخاست و گفت: يا رسول الله، من مرتكب گناهى شده‌ام كه مستوجب حَدّ است. پس حكم كتاب خدا را بر من اجرا كن. آن حضرت فرمود: «آيا با ما نماز نگزاردى؟» گفت: آرى. فرمود: «همانا خداوند گناه تو را بخشيد» يا فرمود: «حَدّ تو را بخشيد».

٢٨- باب : هَلْ يَقُولُ الإِمَامُ لِلْمُقِرِّ : لَعَلَّكَ لَمَسْتَ أَوْ غَمَزْتَ

٦٨٢٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا وَهْبُ ابْنُ جَرِيرٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ يَعْلَى بْنَ حَكِيمٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا أَتَى مَاعِزُ بْنُ مَالِكٍ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ : « لَعَلَّكَ قَبَّلْتَ ، أَوْ غَمَزْتَ ، أَوْ نَظَرْتَ » . قَالَ : لا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «أَنِكْتَهَا» . لا يَكْنِي ، قَالَ : فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ . [أخرجه مسلم : ١٦٩٣ ، باختلاف] .

باب-۲۸ آيا امام به اقراركنندهٔ (زنا) بگويد: كه شايد او را لمس كرده‌اى يا در آغوش گرفته‌اى.

۶۸۲۴- از يَعلى بن حكيم، از عِكرمه روايت است كه ابن عباس رضى الله عنهما گفت: آنگاه كه ماعِز بن مالك (براى اقرار زنا) نزد پيامبر صلى الله عليه و سلم آمد. آن حضرت به او گفت: «شايد آن زن را بوسيده‌اى، يا در آغوش گرفته‌اى يا به وى نگريسته‌اى؟» ماعِز گفت: نى، يا رسول الله، فرمود: «آيا با وى جماع كردى؟» آن حضرت به كنايه نگفت (بى‌پرده گفت) آنگاه به سنگسار وى امر كرد[1].

٢٩- باب : سُؤَالِ الإِمَامِ الْمُقِرَّ : هَلْ أَحْصَنْتَ

٦٨٢٥- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَنَادَاهُ : يَا رَسُولَ

باب-۲۹ سؤال امام از اقراركننده: آيا ازدواج كرده‌اى؟

۶۸۲۵- از عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب، از ابن مسيَّب و ابوسَلَمه روايت است كه ابوهريره گفت:

---

۱ - بايد اقراركننده به طور صريح اقرار كند نه به كنايت، زيرا به كنايت حد ثابت نمى‌شود. «تيسير القارى»

اللَّه ، إنِّي زَنَيْتُ ، يُرِيدُ نَفْسَهُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ فَتَنَحَّى لِشقِّ وَجْهِهِ الَّذِي أَعْرَضَ قِبَلَهُ ، فقال : يَا رَسُولَ اللَّه ، إِنِّي زَنَيْتُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ ، فَجَاءَ لِشقِّ وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي أَعْرَضَ عَنْهُ ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ ، دَعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ فقال : « أَبِكَ جُنُونٌ » . قال : لا يَا رَسُولَ اللَّه ، فقال : « أَحْصَنْتَ » . قال : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّه ، قال : « اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ » . [راجع : ٥٢٧١ ، أخرجه مسلم : ١٦٩١ ، مع الحديث الآتي] .

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد در حالی که آن حضرت در مسجد بود. وی بر آن حضرت بانگ زد که: یا رسول الله، همانا من زنا کرده‌ام. وی نفس خود را مراد می‌داشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم از وی روی گردانید. آن مرد به آن سو آمد که آن حضرت بدان سو روی کرده بود و گفت: یا رسول الله، همانا من زنا کرده‌ام. آن حضرت از وی روی گردانید، وی بدان سو آمد که آن حضرت بدان روی کرده بود، و چون چهار بار بر خود شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را فراخواند و فرمود: «آیا دیوانه هستی؟» گفت:نی، یا رسول الله فرمود:«آیا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری یا رسول الله، فرمود:«او را ببرید و سنگسار کنید!»

٦٨٢٦- قال ابْنُ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرًا قال : فَكُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ ، فَرَجَمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى ، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ جَمَزَ ، حَتَّى أَدْرَكْنَاهُ بِالْحَرَّةِ فَرَجَمْنَاهُ . [راجع : ٥٢٧٠ ، أخرجه مسلم : ١٦٩١ ، مع الحديث السابق] .

٦٨٢٦- ابن شهاب گفت: کسی که از جابر شنیده بود به من خبر داد که جابر گفت: من در زمرهٔ کسانی بودم که او را سنگسار کردیم. او را در مُصَلّی (عیدگاه) سنگسار کردیم و چون سنگ بر وی اصابت کرد، خیز زد و دوید، تا آنکه او را در حَرَّه گیر آوردیم و سنگسار کردیم.

٣٠- باب : الاعْتِرَافِ بالزِّنَى

باب-۳۰ اعتراف به زنا

٦٨٢٧، ٦٨٢٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَفِظْنَاهُ مِنْ فِي الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ وَزَيْدَ بْنَ خَالِدٍ قَالا : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَامَ رَجُلٌ فقال : أَنْشُدُكَ اللَّهَ إِلا قَضَيْتَ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّه ، فَقَامَ خَصْمُهُ ، وَكَانَ أَفْقَهَ مِنْهُ ، فقال : اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّه

٦٨٢٧،٦٢٧٨- از علی بن عبدالله، از سُفیان روایت است که گفت: از زُهری به یاد دارم که گفت: عبیدالله مرا خبر داده که ابوهریره و زید بن خالد گفته‌اند:
نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم که مردی

وَأْذَنْ لِي ؟ قال : « قُلْ » . قال : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَخَادِمٍ ، ثُمَّ سَأَلْتُ رِجَالاً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ ، فَأَخْبَرُونِي : أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ ، وَعَلَى امْرَأَتِهِ الرَّجْمَ . فقال النَّبِيُّ ﷺ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ ، الْمِائَةُ شَاةٍ وَالْخَادِمُ رَدٌّ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَاغْدُ يَا أُنَيْسُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا » . فَغَدَا عَلَيْهَا فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا .

قُلْتُ لِسُفْيَانَ : لَمْ يَقُلْ : فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ؟ فقال : أَشُكُّ فِيهَا مِنَ الزُّهْرِيِّ ، فَرُبَّمَا قُلْتُهَا ، وَرُبَّمَا سَكَتُّ . [راجع : ۲۳۱٤، ۲۳۱٥ ، أخرجه مسلم : ۱٦۹۷، ۱٦۹۸] .

برخاست و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که میان ما مطابق کتاب خدا قضاوت کن. سپس طرف دیگر دعوی او، که از وی فهمیده‌تر بود، ایستاد و گفت: میان ما به کتاب خدا قضاوت کن و به من اجازه بده (که بگویم).

آن حضرت فرمود:«بگوی» وی گفت: پسر من نزد این مرد مزدور (اجیر) بود و با زن وی زنا کرده است و من (به جبران گناه) وی صد گوسفند و غلام را فدیه کرده‌ام، سپس از مردانی سؤال کردم که از اهل علم بودند، آنها به من گفتند که بر پسر من صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌آید و بر زن وی سنگسار است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که در میان شما مطابق به کتاب خدا جَلّ ذِکره قضاوت می‌کنم، صد گوسفند و غلام به تو برگردانیده شود، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید است، و تو ای اُنَیس فردا نزد زن این مرد برو. اگر اعتراف کرد، سنگسارش کن». وی فردای آن روز نزد زن آن رفت و او اعتراف کرد و وی او را سنگسار کرد.

علی بن عبدالله می‌گوید: به سُفیان گفتم: آیا آن مرد نگفت: به من خبر دهید که آیا بر پسر من سنگسار لازم می‌آید؟ سفیان گفت: در آن شک دارم که زهری گفته باشد. بسا گفته‌ام و بسا سکوت کرده‌ام.

٦٨٢٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال عُمَرُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَطُولَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ ،

٦٨٢٩- از زُهری، از عبیدالله روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: عمر گفت: از آن می‌ترسم که زمان بر مردم بگذرد و کسی

حَتَّى يَقُولَ قَائِلٌ : لا نَجِدُ الرَّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ ، أَلا وَإِنَّ الرَّجْمَ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى وَقَدْ أَحْصَنَ ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ ، أَوْ كَانَ الْحَبَلُ أَوِ الاعْتِرَافُ- قال سُفْيَانُ : كَذَا حَفِظْتُ - أَلا وَقَدْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ . [راجع : ٢٤٦٢ ، اخرجه مسلم : ١٦٩١] .

بگوید: حکم رَجم (سنگسار) را در کتاب خدا نمی‌یابیم و با ترک کردن فریضهٔ که خدا آن را نازل کرده است، گمراه گردند. پس آگاه باشید که همانا رجم بر کسی که زنا کند و ازدواج کرده باشد حق است، آنگاه که شاهدان آورده شود، یا حمل گرفته باشد[۱]، یا اعتراف کند- سفیان راوی گفت: چنین به یاد دارم که (عمر گفت:) آگاه باشید که همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم سنگسار کرده است و ما پس (از وفات وی) سنگسار کرده‌ایم.

٣١- باب : رَجْمِ الْحُبْلَى مِنَ الزِّنَى إِذَا أَحْصَنَتْ

باب-۳۱ سنگسار زنی که از زنا حمل گرفته، اگر شوهر دیده باشد

٦٨٣٠- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كُنْتُ أُقْرِئُ رِجَالاً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، مِنْهُمْ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ، فَبَيْنَمَا أَنَا فِي مَنْزِلِهِ بِمِنًى ، وَهُوَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي آخِرِ حَجَّةٍ حَجَّهَا ، إِذْ رَجَعَ إِلَيَّ عَبْدُالرَّحْمَنِ فَقَالَ : لَوْ رَأَيْتَ رَجُلاً أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْيَوْمَ .

فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هَلْ لَكَ فِي فُلانٍ ؟ يَقُولُ : لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ لَقَدْ بَايَعْتُ فُلانًا ، فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ إِلا فَلْتَةً فَتَمَّتْ .

فَغَضِبَ عُمَرُ ، ثُمَّ قَالَ : إِنِّي إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَقَائِمٌ الْعَشِيَّةَ فِي النَّاسِ ، فَمُحَذِّرُهُمْ هَؤُلاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَغْصِبُوهُمْ أُمُورَهُمْ .

قَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لا تَفْعَلْ ، فَإِنَّ الْمَوْسِمَ يَجْمَعُ رَعَاعَ النَّاسِ وَغَوْغَاءَهُمْ ، فَإِنَّهُمْ هُمُ الَّذِينَ يَغْلِبُونَ عَلَى قُرْبِكَ حِينَ تَقُومُ فِي النَّاسِ ، وَأَنَا أَخْشَى أَنْ تَقُومَ فَتَقُولَ مَقَالَةً يُطَيِّرُهَا عَنْكَ كُلُّ مُطَيِّرٍ ، وَأَنْ

۶۸۳۰- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه بن مسعود روایت است که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من بر بعضی از مهاجرین قرآن را درس می‌دادم که از آن جمله است، عبدالرحمن بن عوف. من در منزل وی در مِنی بودم و او نزد عمر بن خطاب که آخرین حج خود را می‌گزارد، حاضر بود، آنگاه که عبدالرحمن (از نزد عمر) برگشت (به من) گفت: کاش مردی را که امروز نزد امیرالمؤمنین (عمر) آمده بود، می‌دیدی. آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، دربارهٔ فلان کس نظر تو چیست؟ که می‌گوید: اگر عمر بمیرد، من به فلان کس بیعت می‌کنم، به خدا سوگند بیعت به ابوبکر

---

۱ - در حمل گرفتن زن نزد امام ابوحنیفه حد نیست، زیرا شبهه پیدا می‌شود، و شبهه حد را ساقط می‌کند. در قرآن آمده که: الشیخ و الشَّیخَةُ اذا زنیا فارجموهما- یعنی مرد و زنی که ازدواج کرده‌اند اگر زنا کنند، آنها را سنگسار کنید. این آیت منسوخ التلاوه است، یعنی آنچه به حدیث ثابت شده ماخوذ از قرآن است «تیسیرالقاری، ج۶ ص۱۸۷»

لا يَعُوهَا وَأَنْ لا يَضَعُوهَا عَلَى مَوَاضِعِهَا ، فَأَمْهِلْ حَتَّى تَقْدَمَ الْمَدِينَةَ فَإِنَّهَا دَارُ الْهِجْرَةِ وَالسُّنَّةِ ، فَتَخْلُصَ بِأَهْلِ الْفِقْهِ وَأَشْرَافِ النَّاسِ ، فَتَقُولَ مَا قُلْتَ مُتَمَكِّنًا ، فَيَعِي أَهْلُ الْعِلْمِ مَقَالَتَكَ ، وَيَضَعُونَهَا عَلَى مَوَاضِعِهَا .

فَقَالَ عُمَرُ : أَمَا وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لأَقُومَنَّ بِذَلِكَ أَوَّلَ مَقَامٍ أَقُومُهُ بِالْمَدِينَةِ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فِي عُقْبِ ذِي الْحَجَّةِ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ عَجَّلْتُ الرَّوَاحَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ ، حَتَّى أَجِدَ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ جَالِسًا إِلَى رُكْنِ الْمِنْبَرِ ، فَجَلَسْتُ حَوْلَهُ تَمَسُّ رُكْبَتِي رُكْبَتَهُ ، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ خَرَجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ مُقْبِلاً ، قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ : لَيَقُولَنَّ الْعَشِيَّةَ مَقَالَةً لَمْ يَقُلْهَا عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي قَائِلٌ لَكُمْ مَقَالَةً قَدْ قُدِّرَ لِي أَنْ أَقُولَهَا مُنْذُ اسْتُخْلِفَ ، فَأَنْكَرَ عَلَيَّ وَقَالَ : مَا عَسَيْتَ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَقُلْ قَبْلَهُ .

فَجَلَسَ عُمَرُ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَلَمَّا سَكَتَ الْمُؤَذِّنُونَ قَامَ ، فَأَثْنَى ، لا أَدْرِي لَعَلَّهَا بَيْنَ يَدَيْ أَجَلِي ، فَمَنْ عَقَلَهَا وَوَعَاهَا فَلْيُحَدِّثْ بِهَا حَيْثُ انْتَهَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ ، وَمَنْ خَشِيَ أَنْ لا يَعْقِلَهَا فَلا أُحِلُّ لأَحَدٍ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ :

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ ، فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةُ الرَّجْمِ ، فَقَرَأْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا ، رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ ، فَأَخْشَى إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ : وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ ، وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أُحْصِنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ ، أَوْ كَانَ الْحَبَلُ أَوِ الاعْتِرَافُ .

ثُمَّ إِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ فِيمَا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ : أَنْ لا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ ، فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ

بجز از روی شتابزدگی نبوده که سپس استفرار یافت.

عمر خشمگین شد، سپس گفت: همانا من امشب در میان مردم، (به خطبه) می‌ایستم و آنها را از قصد کسانی که می‌خواهند امور (زعامت) مردم را غصب نمایند، بر حذر خواهم ساخت.

عبدالرحمن گفت: گفتم: ای امیرالمؤمنین، این کار را مکن، همانا حالا موسم (حج) است که مردم فرومایه و آشوب‌طلب را (نیز) در خود جمع می‌کند، و آنگاه که در میان مردم به خطبه بایستی ایشان غلبه‌کنان به نزدیک تو گرد می‌آیند و من از آن می‌ترسم که زمانی که (به خطبه) بایستی و سخنی بگویی، هر پرانندهٔ، سخن تو را (نظر به خواهش خود) بپراند و آن را (چنانکه گفتی) نگاه ندارند و آن را در موضع آن ننهند. (در آن تغییر آوردند) پس انتظار بکش تا به مدینه برسی و آنجا دار هجرت و سنت است وبا علماء و بزرگان مردم صحبت می‌داری و در حالیکه در آنجا پا بر جا هستی هر آنچه می‌خواهی می‌گویی و علماء سخن تو را درک می‌کنند و آن را در موضع آن به کار می‌گیرند.

عمر گفت: آگاه باش، به خدا سوگند، اگر خدا بخواهد، در نخستین سخنرانی که به مدینه خواهم کرد، این موضوع را مطرح می‌کنم. ابن عباس گفت: سپس ما در آخر ذی حجه به مدینه رسیدیم، چون روز جمعه فرارسید، به هنگام میلان آفتاب، شتابان(به مسجد) رفتم و دیدم که سعید بن زید بن عَمرو، بن نُفَیل به

آبَائِكُمْ ، أَوْ إِنَّ كُفْراً بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ .

أَلا ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لا تُطْرُونِي كَمَا أُطْرِيَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ، وَقُولُوا : عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ».

ثُمَّ إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ قَائِلاً مِنْكُمْ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ بَايَعْتُ فُلانًا ، فَلا يَغْتَرَّنَّ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ : إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَتَمَّتْ ، أَلا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا ، وَلَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ تُقْطَعُ الأَعْنَاقُ إِلَيْهِ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ ، مَنْ بَايَعَ رَجُلاً عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلا يُبَايَعُ هُوَ وَلا الَّذِي تَابَعَهُ ، تَغِرَّةً أَنْ يُقْتَلا .

وَإِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ خَبَرِنَا حِينَ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنَّ الأَنْصَارَ خَالَفُونَا ، وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَمَنْ مَعَهُمَا ، وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ .

فَقُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ : يَا أَبَا بَكْرٍ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى إِخْوَانِنَا هَؤُلاءِ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَانْطَلَقْنَا نُرِيدُهُمْ ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْهُمْ ، لَقِيَنَا مِنْهُمْ رَجُلانِ صَالِحَانِ ، فَذَكَرَا مَا تَمَالأَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ ، فَقَالا : أَيْنَ تُرِيدُونَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ ؟ فَقُلْنَا : نُرِيدُ إِخْوَانَنَا هَؤُلاءِ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالا : لا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَقْرَبُوهُمْ ، اقْضُوا أَمْرَكُمْ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنَّهُمْ .

فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهُمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، فَإِذَا رَجُلٌ مُزَمَّلٌ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالُوا : هَذَا سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، فَقُلْتُ : مَا لَهُ ؟ قَالُوا : يُوعَكُ .

فَلَمَّا جَلَسْنَا قَلِيلاً تَشَهَّدَ خَطِيبُهُمْ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَنَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ وَكَتِيبَةُ الإِسْلامِ ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ رَهْطٌ ، وَقَدْ دَفَّتْ دَافَّةٌ مِنْ قَوْمِكُمْ ، فَإِذَا هُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْتَزِلُونَا مِنْ أَصْلِنَا ، وَأَنْ يَحْضُنُونَا مِنَ الأَمْرِ .

پای منبر نشسته است. من به کنار وی نشستم و زانوی من با زانوی او تماس کرد، دیری نگذشت که عمر بن خطاب برآمد، چون او را دیدم که می‌آید، به سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل گفتم: امروز عمر سخنی خواهد گفت که از آنگاه که خلیفه شده، نگفته است[1]. وی سخنم را نپذیرفت و گفت: چنین نخواهد بود که چیزی بگوید که قبل بر این نگفته است.

عمر بر منبر نشست و چون مؤذنان (پس از اذان) خاموش شدند، ایستاد و خدا را بدانچه سزاواراوست ستود سپس گفت: امّا بعدُ: همانا به شما سخنی می‌گویم که به تحقیق بر من مقدَّر شده که به شما بگویم، نمی‌دانم شاید اجل من فرارسیده است، پس کسی که آن را دریابد و بتواند در حافظه بسپارد باید تا همانجایی که مرکبش می‌رود آن را برساند، و کسی که می‌ترسد که آن سخن را درنمی‌یابد، بر وی روا نیست (که با نقل قول من) بر من دروغ ببندد.

همانا خداوند، محمد صلی الله علیه و سلم را به حق فرستاد و بر وی کتاب نازل کرد و از آن جمله است آیت رجم (سنگسار) که خداوند بر وی نازل کرد، ما این آیت را خواندیم و دریافتیم و به حافظه سپردیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم (مرد و زن زناکار را) سنگسار

---

۱ - در حدیث ۶۸۳۰، پاراگراف ششم، پس از عبارت : لَيَقُولَنَّ العَشِيَّةَ مَقَالَةً لَم يَقُلهَا- عبارت: عَلَى اللهِ بما هُوَ اَهلَه .. - آمده که اشتباه است و نوشتن عبارات، پس و پیش شده است: صورت درست چنین است: «لَيَقُولَنَّ العَشِيَّةَ مَقَالَةً لَم يَقُلها مُنذُ استُخلِفَ فَأنكَرَ عَلَيَّ وَ قالَ: ما عَسَيتَ اَن يَقُولَ ما لَم يَقُل قَبلَهُ، فَجَلَسَ عُمَرَ على المَنبرِ، فَلَمَّا سَكَتَ المؤذِّنُونَ قامَ فَاَثنَى عَلَى اللهِ بما هُوَ اَهلَهُ، ثُمَّ قالَ: اما بَعدُ، فَاِنِّى قائلٌ لَكُم مَقَالةٌ قَد قُدِّرَ لِى اَن اَقُولَهَا، لا اَدرى لَعَلَّهَا بَينَ يَدَى أَجَلى .... » البته ترجمهٔ آن مطابق متن صحیح صورت گرفته است.

فَلَمَّا سَكَتَ أَرَدْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ ، وَكُنْتُ قَدْ زَوَّرْتُ مَقَالَةً أَعْجَبَتْنِي أُرِيدُ أَنْ أُقَدِّمَهَا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي بَكْرٍ ، وَكُنْتُ أُدَارِي مِنْهُ بَعْضَ الْحَدِّ .

فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : عَلَى رِسْلِكَ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُغْضِبَهُ ، فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَكَانَ هُوَ أَحْلَمَ مِنِّي وَأَوْقَرَ ، وَاللَّهِ مَا تَرَكَ مِنْ كَلِمَةٍ أَعْجَبَتْنِي فِي تَزْوِيرِي ، إِلا قَالَ : فِي بَدِيهَتِهِ مِثْلَهَا أَوْ أَفْضَلَ مِنْهَا حَتَّى سَكَتَ .

فَقَالَ : مَا ذَكَرْتُمْ فِيكُمْ مِنْ خَيْرٍ فَأَنْتُمْ لَهُ أَهْلٌ ، وَلَنْ يُعْرَفَ هَذَا الأَمْرُ إِلا لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا ، وَقَدْ رَضِيتُ لَكُمْ أَحَدَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ ، فَبَايِعُوا أَيَّهُمَا شِئْتُمْ ، فَأَخَذَ بِيَدِي وَبِيَدِ أَبِي عُبَيْدَةَ ابْنِ الْجَرَّاحِ ، وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَنَا .

فَلَمْ أَكْرَهْ مِمَّا قَالَ غَيْرَهَا ، كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أُقَدَّمَ فَتُضْرَبَ عُنُقِي ، لا يُقَرِّبُنِي ذَلِكَ مِنْ إِثْمٍ ، أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ ، اللَّهُمَّ إِلا أَنْ تُسَوِّلَ إِلَيَّ نَفْسِي عِنْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا لا أَجِدُهُ الآنَ .

فَقَالَ قَائِلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : أَنَا جُذَيْلُهَا الْمُحَكَّكُ ، وَعُذَيْقُهَا الْمُرَجَّبُ ، مِنَّا أَمِيرٌ ، وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ ، يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ .

فَكَثُرَ اللَّغَطُ ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ ، حَتَّى فَرِقْتُ مِنَ الاخْتِلافِ ، فَقُلْتُ : ابْسُطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ ، فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ ، وَبَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعَتْهُ الأَنْصَارُ .

وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ : قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ .

فَقُلْتُ : قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ .

قَالَ عُمَرُ : وَإِنَّا وَاللَّهِ مَا وَجَدْنَا فِيمَا حَضَرْنَا مِنْ أَمْرٍ أَقْوَى مِنْ مُبَايَعَةِ أَبِي بَكْرٍ ، خَشِينَا إِنْ فَارَقْنَا الْقَوْمَ وَلَمْ تَكُنْ بَيْعَةٌ : أَنْ يُبَايِعُوا رَجُلاً مِنْهُمْ بَعْدَنَا ، فَإِمَّا بَايَعْنَاهُمْ عَلَى مَا لا نَرْضَى ، وَإِمَّا نُخَالِفُهُمْ فَيَكُونُ فَسَادٌ ، فَمَنْ بَايَعَ رَجُلاً

کرد و ما پس از وی سنگسار کردیم، از آن می‌ترسم که بر مردم زمان بگذرد و کسی که بگوید: به خدا سوگند که ما آیت رجم را در کتاب خدا نمی‌یابیم و با ترک فریضه‌ای که خدا آن را نازل کرده است گمراه گردند. و در کتاب خدا رجم حق است بر کسی از زن و مرد که زنا کرده، در حالی که همسر دیده باشد، بدان شرط که شاهدان شهادت دهند، یا زن حمل گرفته باشد و یا بدین عمل اعتراف کنند.

سپس ما می‌خواندیم آنچه در کتاب خدا می‌خواندیم اینکه: از پدران خویش روی مگردانید (که ادعا کنید پسر کس دیگر می‌باشید) زیرا این (نسبت دادن به غیر پدر) کفر شماست که از پدران خویش روی بگردانید[۱].

آگاه باشید که سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در ستودن من اغراق نکنید چنانکه در ستایش عیسی ابن مریم اغراق شده است و بگویید که وی بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست»

سپس همانا به من خبر رسیده که یکی از شما گفته است: به خدا سوگند اگر عمر بمیرد، من با فلان کس بیعت می‌کنم، کسی نباید خود را بفریبد و بگوید: همانا بیعت با ابوبکر با شتابزدگی بوده و سرانجام شده است. آگاهباشید و این ماجرا چنین بوده ولی خدا (مردم را) از شرّ آن حفظ کرد، و در میان شما کسی نیست که چون ابوبکر گردنها به سوی وی برکشیده شود، پس کسی که بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، نه بیعت او اعتبار دارد و نه کسی که به وی بیعت کرده است که شتابزدگی،

۱ – این آیت در قرآن بوده و سپس منسوخ التلاوه شده، ولی حکم آن باقی است «تیسیرالقاری»

عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَلا يُتَابَعُ هُوَ وَلا الَّذِي بَايَعَهُ ، تَغِرَّةً أَنْ يُقْتَلا . [راجع : ۲٤٦۲ ، اخرجه مسلم : ۱٦۹۱، مختصراً] .

آن دو را بفریبد. و همانا، آنگاه که خداوند پیامبر خود را بمیراند، به ما خبر رسید که انصار با ما مخالفت کردند، و همگان در سقیفهٔ بنی ساعده جمع آمدند علی و زبیر و کسانی که با ایشان بودند با ما مخالفت کردند و مهاجرین پیرامون ابوبکر جمع گشتند. من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر، بیا که نزد همان برادران انصاری خود برویم و به همین قصد برآمدیم. چون بدیشان نزدیک گشتیم، دو مردی صالح از آنان با ما ملاقات کردند و از هدفی که قوم بر آن جمع شده بودند ما را خبر دادند و گفتند: به کجا قصد رفتن دارید ای گروه مهاجرین؟ گفتیم: قصد همین برادران انصاری خود را داریم. آنان گفتند: بر شما لازم نیست که بدیشان نزدیک شوید، پسِ کار خود بروید. به خدا سوگند من گفتم: تا نزد ایشان نرویم. ما راهی شدیم تا اینکه نزد ایشان به سَقیفهٔ بنی ساعده رسیدیم، ناگاه در میانشان مردی در جامه پیچیده شده را دیدیم. گفتم: این کیست؟ گفتند: سعد بن عُباده است. گفتم: او را چه کار شده؟ گفتند: تب کرده است.

چون اندکی در آنجا نشستیم، خطیب آنان کلمهٔ شهادت بر زبان راند و خدا را بدانچه سزاوار اوست ستود. سپس گفت: اما بعدُ، ما انصار خدا و لشکر اسلام هستیم و شما گروه مهاجرین اندکید، و کسانی از شما شتابان آمدند و بر آنند که ما را از ریشه برکنند و از این امر (خلافت) ما را باز دارند. آنگاه که وی خاموش شد، من بر آن شدم که سخن بزنم، سخنی که آماده کرده بودم و مرا خوش آمده بود، تا در حضور

ابوبکر آن را ایراد کنم، تا از خشم ابوبکر اندکی بکاهم. چون خواستم که سخن بگویم، ابوبکر گفت: سرِ جای خود باش. و من ناخوش داشتم که او را به خشـم آورم، سپس ابوبکر به سخن آغـاز کرد و او نظر به من متواضع‌تر و بردبارتر بود، به خدا سـوگند از آن سخنی که من آماده کـرده بودم و مرا خوش آمـده بود، کلمه‌ای را ناگفته نگذاشت مگر آنکه مانند آن و یا بهتر از آن را به طور بدیهه گفت تا آنکه سخنش را به پایان رساند.

ابوبکر گفت: شـما آنچه را در نیکویی خود یاد کردید سزاوار آنید، ولی این کار(خلافت) بجز بـر این قبیلهٔ قریش که از نظر نسـب و شـهر بهترین عربند معرفی نشـده است و من راضی هستم که شما به یکی از این دو نفر به هر یک که می‌خواهید بیعت کنید.

سـپس ابوبکر دسـت مـن و دسـت ابوعبیدهٔ جراح را که میان ما نشسـته بـود، بلند کرد. از آنچـه ابوبکر گفت، مرا ناخـوش نیامد بجز از نامزدی خلافت من. به خدا سـوگند، اقدام من به این امر، چنان بود که گردن من زده شـود، و این گناهی را به مـن نزدیک نمیگرداند. که بر من دوسـت داشتنی‌تر باشـد از اینکه بر قومی فرمانروایی کنم که ابوبکر در میان آنها باشـد، بارالها بجز آنکه بـه هنگام مرگ، نفس من مرا بفریبد کـه چیزی بجز از اینکه آکنون می‌گویم دریابم. سـپس یکی از انصار گفت: منم جُذَیل (تنهٔ درخت اسـتوار)، که شـتران گرگین بدن خود را بر من میخارند تا خارش‌شـان را چاره کنم و منم عُذَیق (درخـت خرمای بلند)، پس

ای گروه قریش، امیری از ما باشد و امیری از شما باشد.

گفت و گوی زیاد شد و سر و صدا بلند گشت تا آنکه از این اختلاف به هراس افتادم. پس گفتم: ای ابوبکر، دست خود را دراز کن. وی دستش را دراز کرد و من به او بیعت کردم و مهاجرین نیز به او بیعت کردند، سپس انصار به او بیعت نمودند.

ما بر سعد بن عُباده (که خودش را نامزد خلافت کرده بود) چیره شدیم. گوینده‌ای از میان انصار گفت: شما (با این کار) سعد بن عُباده را کشتید.

من گفتم: خداوند سعد بن عُباده را بکشد.

عمر گفت: به خدا سوگند به ما کاری مهم‌تر از بیعت با ابوبکر پیش نیامده بود، و می‌ترسیدیم که اگر از این مردم جدا شویم و (اکنون) بیعت نشود، پس از ما به مردی از میان خود بیعت کنند، یا ما باید خلاف میل به ایشان بیعت کنیم و یا با ایشان مخالفت کنیم که در این حالت فسادی پدید می‌آمد. پس اگر کسی بدون مشورهٔ مسلمانان با مردی بیعت کند، به کسی که بیعت شده، از وی متابعت نمی‌شود، و نه کسی که به وی بیعت کرده (بیعتش اعتبار دارد) و هر دویشان باید کشته شوند.

۳۲- باب : الْبِكْرَانِ يُجْلَدَانِ وَيُنْفَيَانِ

باب-۳۲ زن و مرد بِکر (همسر نرسیده) اگر زنا کنند، تازیانه زده می‌شوند و جلای وطن می‌گردند

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

« به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز باز پسین ایمان دارید،

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [النور :۲-۳] .

قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : رَأْفَةٌ فِي إِقَامَةِ الْحَدِّ .

در [کار] دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند. مرد زناکار، جز زنِ زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است» (النُّور:۲-۳)

۶۸۳۱- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْمُرُ فِيمَنْ زَنَى وَلَمْ يُحْصَنْ : جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ . [راجع : ۲۳۱٤، أخرجه مسلم : ۱۶۹۸] .

۶۸۳۱- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه از زید بن خالد جُهَنی روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که دربارهٔ کسی که زنا کرده و همسر نگرفته بود، صد تازیانه و یک سال جلای (دوری) وطن حکم کرد

۶۸۳۲- قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : وَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ غَرَّبَ ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تِلْكَ السُّنَّةَ .

۶۸۳۲-ابن شهاب گفت: عُروه بن زبیر مرا خبر داده که: همانا عمر بن خطّاب (زناکار را) تبعید کرد، سپس برای همیشه این سنّت شد.

۶۸۳۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِيمَنْ زَنَى وَلَمْ يُحْصَنْ : بِنَفْيِ عَامٍ ، بِإِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِ . [راجع : ۲۳۱۵ ، أخرجه مسلم : ۱۶۹۷] .

۶۸۳۳- از ابن شهاب، از سعید بن مسیَّب، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ کسی که زنا کرده و هنوز همسر نگرفته بود، به یک سال تبعید و اجرای حد (صد تازیانه) بر وی حکم کرد.

۳۳- باب : نَفْيِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَالْمُخَنَّثِينَ

باب-۳۳ گناهکاران و مُخَنّثان

۶۸۳٤- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ ، وَالْمُتَرَجِّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ ، وَقَالَ : « أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ » . وَأَخْرَجَ فُلَانًا ، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلَانًا .

۶۸۳٤- از یَحیی، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مردان زن‌نما[1] و زنان مردنما لعنت کرده و گفته است: «آنان را از خانه‌های

---

۱ - کلمهٔ «مُخَنَّث» که به مردان زن‌نما ترجمه شد، در تیسیرالقاری بدین گونه شرح گردیده است: مُخَنَّث، کسی را گویند که در حرکات و سکنات و کلام، خود را به زنان تشبیه کند.

خویش بیـرون رانید» و آن حضرت فلان کس را بیرون راند، و عمر فلان کس را بیرون راند.

٣٤- باب: مَنْ أَمَرَ غَيْرَ الإِمَامِ بِإِقَامَةِ الحَدِّ غَائِبًا عَنْهُ

٦٨٣٥، ٦٨٣٦- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ ابْنِ خَالِدٍ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَعْرَابِ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اقْضِ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَالَ: صَدَقَ، اقْضِ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِكِتَابِ اللَّهِ، إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَافْتَدَيْتُ بِمِائَةٍ مِنَ الغَنَمِ وَوَلِيدَةٍ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ العِلْمِ، فَزَعَمُوا أَنَّ مَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، أَمَّا الغَنَمُ وَالوَلِيدَةُ فَرَدٌّ عَلَيْكَ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ، فَاغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا فَارْجُمْهَا». فَغَدَا أُنَيْسٌ فَرَجَمَهَا.

[راجـع: ٢٣١٤، ٢٣١٥، أخرجـه مسـلم: ١٦٩٧، ١٦٩٨، باختلاف].

باب-۳۴ کسـی بجز از امام در غیاب امام، به اجرای حد امر کند

۶۸۳۵ و ۶۸۳۶- از زهـری، از عبیـدالله، از ابوهریـره و زید ابـن خالد روایت اسـت که گفتند: مردی بادیه نشـین نـزد پیامبر صلی الله علیـه و سـلم در حالـی آمد کـه آن حضرت نشسـته بود. وی گفت: یا رسول الله، به کتاب خدا حکم کن. طرف دعوای او گفت: راسـت می‌گویـد، برای او یا رسـول الله به کتاب خدا حکم کن. همانا پسـر من نـزد این مرد مزدور بود و با زن وی زنا کرده اسـت. برای من خبر دادند که بر پسـرم حکم رجم (سنگسار) است و من صد گوسفند و کنیزی فدیه کردم، سپس (حکم آن را) از اهل علم سئوال کردم.

آنان گفتند که آنچه بر پسـرم حکم می‌شـود، صد تازیانه و یک سـال دور راندن از این شهر است.

آن حضرت فرمود: «سـوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، که میان شما به کتاب خـدا حکم می‌کنم. آن گوسـفندان و کنیز (که فدیه داده‌ای) به تو مسـترد شـود و بر پسر تو صد تازیانه و یک سـال دوری از شـهر است، ولی تو ای اَنیس، فردا نزد زن وی برو، و او را سنگسار کن.»

انیس، فردای آن روز رفت و آن زن را سنگسار کرد.

۳۵- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النساء :۲۵]

[غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ : زَوَانِي . وَلا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ : أَخِلاَّءَ .]

باب-۳۵ گفتهٔ خدای تعالی:

« و هر کس از شما از نظر مالی نمی‌تواند زنان [آزاد] پاکدامـن باایمان را به همسـری [خود] درآورد، پس با دختران جوانسـال باایمان شما که مالک آنان هسـتید [ازدواج کند]، و خدا به ایمان شما داناتر است. [همه] از یکدیگرید. پس آنان را با اجازهٔ خانواده‌شان به همسری [خود] درآورید و مهرشـان را به طور پسندیده به آنان بدهید [به شرط آنکه] پاکدامن باشند نه زناکار، و دوسـت گیران پنهانی نباشـند. پس چون به ازدواج شما درآمدند، اگر مرتکب فحشا شدند. پس بر آنان نیمی از عذاب [مجازات] زنان آزاد است. این [پیشنهاد زناشـویی با کنیزان] برای کسی از شماسـت که از آلایش گناه بیم دارد، و صبر کردن برای شـما بهتر است، و خداوند آمرزندهٔ مهربان است» (النساء:۲۵)

[غُیـرَ مُسـافِحات، یعنـی [غیـر] زنـاکاران. وَلَا مُتَّخِـذاتِ اَخْـدانٍ، یعنـی: و رابطـهٔ پنهانی‌دارنگان.]

باب : إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ

۶۸۳۷ ، ۶۸۳۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ سُئِلَ عَنِ الأَمَةِ إِذَا زَنَتْ وَلَمْ تُحْصَنْ ؟ قَالَ : « إِذَا زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ثُمَّ بِيعُوهَا وَلَوْ بِضَفِيرٍ » . قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : لا أَدْرِي بَعْدَ الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ . [راجع : ۲۱۵۳ ، ۲۱۵۴ ، أخرجه مسلم : ۱۷۰۴] .

باب اگر کنیز زنا کند

۶۸۳۷-۶۸۳۸- از مالـک، از ابـن شـهاب، از عبیدالله بـن عبدالله بن عُتبه روایت اسـت که ابوهریره و زید بن خالد رضی الله عنهما گفتند: از رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ کنیزی که زنا کند در حالی که به همسر نرسیده باشد، سؤال شـد. آن حضرت فرمود: اگر زنا کند، او را تازیانه بزنید سـپس اگر زنا کند او را تازیانه

بزنید، سپس اگر زنا کند او را تازیانه بزنید، سپس او را بفروشید هر چند به بهای ریسمان مویی باشد» ابن شهاب گفته است: نمی‌دانم بعد از بار سوم یا بار چهارم (فرمود که او را بفروشید»

٣٦- باب : لا يُثَرَّبُ عَلَى الأَمَةِ إِذَا زَنَتْ وَلا تُنْفَى

٦٨٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا ، فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعَرٍ » .

تَابَعَهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢١٥٢ ، اخرجه مسلم : ١٧٠٣] .

باب-۳۶ کنیز اگر زنا کند او را سرزنش نکنید و تبعید نکنید

۶۸۳۹- از لَیث، از سعید مُقبری، از پدرش، از ابوهریره، روایت است که از وی شنیده است که می‌گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « اگر کنیز زنا کرد و زنای وی آشکار شد، او را تازیانه بزنید و سرزنش نکنید، سپس اگر زنا کرد او را تازیانه بزنید و سرزنش نکنید. سپس اگر برای بار سوم زنا کرد. او را بفروشید هر چند به بهای ریسمان مویی باشد»

متابعت کرده است (لیث را اسماعیل بن اُمَیَّه، از سعید، از ابو هریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

٣٧- باب : أَحْكَامِ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَإِحْصَانِهِمْ ، إِذَا زَنَوْا وَرُفِعُوا إِلَى الإِمَامِ .

٦٨٤٠- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى عَنِ الرَّجْمِ فَقَالَ : رَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : أَقَبْلَ النُّورِ أَمْ بَعْدَهُ ؟ قَالَ : لا أَدْرِي . [راجع : ٦٨١٣ ، اخرجه مسلم : ١٧٠٢] .

باب-۳۷ احکام اهل ذمّه[1] و محصن بودن آنها؛ اگر زنا کنند و موضوعشان به امام رسانیده شود.

۶۸۴۰- از عبدالواحد، از شیبانی روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اَوفَی دربارهٔ رَجم (سنگسار) سؤال کردم. وی گفت: پیامبر صلی

---

۱ - اهل ذمه، نامسلمانانی‌اند که در پناه دولت اسلامی بسر می‌برند، محصن بودن آنها، یعنی ازدواج کرده باشند

تَابَعَهُ عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، وَخَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، وَالْمُحَارِبِيُّ ، وَعَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ .

الله علیه و سلم رجم کرده است. گفتم قبل از نزول سورهٔ النّور، یا بعد از آن؟ گفت: نمی‌دانم.

متابعت کرده است (عبدالواحد را) علی بن مُسهِر و خالد بن عبدالله و مُحارِبی عبیده بن حُمید، از شیبانی.

و بعضی گفته‌اند: سورهٔ المائده (عوض سورهٔ النُّور) و اول (سورهٔ النّور) صحیح‌تر است.

٦٨٤١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : إِنَّ الْيَهُودَ جَاؤُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلاً مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنَيَا ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ» . فَقَالُوا : نَفْضَحُهُمْ وَيُجْلَدُونَ ، قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ : كَذَبْتُمْ إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَاةِ فَنَشَرُوهَا ، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ : ارْفَعْ يَدَكَ ، فَرَفَعَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ ، قَالُوا : صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَا ، فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَحْنِي عَلَى الْمَرْأَةِ ، يَقِيهَا الْحِجَارَةَ . [راجع : ١٣٢٩ ، أخرجه مسلم : ١٦٩٩ ، باختلاف] .

٦٨٤١- از مالک، از نافع، روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند که مرد و زنی از ایشان زنا کرده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم به ایشان گفت: «در تورات در مورد ایشان چه می‌یابید؟» گفتند: ایشان را رسوا می‌کنیم و تازیانه می‌زنیم. عبدالله بن سلام (عالم یهودی که مسلمان شده بود) گفت: دروغ می‌گویید، همانا رجم (سنگسار) در تورات آمده است. تورات را آوردند و گشودند. یکی از ایشان دست خود را بر روی آیت رجم گذاشت و (آیات) ماقبل و مابعد آن را خواند. عبدالله بن سلام به وی گفت: دست خود را بردار! چون دست خود را برداشت، آیت رجم در آن نمودار شد. گفتند عبدالله بن سلام راست می‌گوید. یا محمد! در آن آیت رجم می‌باشد. رسول الله صلی الله علیه و سلم درمورد آن دو (مرد و زن زناکار) دستور داد و سنگسار شدند. من مرد را دیدم که خودش را (از روی مهربانی) بر آن زن خم می‌کرد. تا خود را از رسیدن سنگ بر او، سپر گرداند».

۳۸-باب : إِذَا رَمَى امْرَأَتَهُ أَوِ امْرَأَةَ غَيْرِهِ بِالزِّنَا ،

عِنْدَ الْحَاكِمِ وَالنَّاسِ ، هَلْ عَلَى الْحَاكِمِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْهَا فَيَسْأَلَهَا عَمَّا رُمِيَتْ بِهِ .

۶۸۴۲ ، ۶۸۴۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ابْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ أَنَّهُمَا أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، وَقَالَ الْآخَرُ ، وَهُوَ أَفْقَهُهُمَا : أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، وَأْذَنْ لِي أَنْ أَتَكَلَّمَ ، قَالَ : «تَكَلَّمْ». قَالَ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا - قَالَ مَالِكٌ : وَالْعَسِيفُ الْأَجِيرُ - فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَبِجَارِيَةٍ لِي ، ثُمَّ إِنِّي سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ مَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَإِنَّمَا الرَّجْمُ عَلَى امْرَأَتِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، أَمَّا غَنَمُكَ وَجَارِيَتُكَ فَرَدٌّ عَلَيْكَ» . وَجَلَدَ ابْنَهُ مِائَةً وَغَرَّبَهُ عَامًا ، وَأَمَرَ أُنَيْسًا الْأَسْلَمِيَّ أَنْ يَأْتِيَ امْرَأَةَ الْآخَرِ : «فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا . [راجع : ۲۳۱۴ ، ۲۳۱۵ ، ۱۶۹۷ ، اخرجه مسلم ۱۶۹۸ ، باختلاف] .

باب-۳۸

اگر کســی در نزد حاکم و مردم، زن خود و یا زن کس دیگری را به زنا متهم کند، آیا بر حاکم اســت که نزد آن زن بفرســتد و از آنچه به وی تهمت زده شده، سؤال کند.

۶۸۴۲،۶۸۴۳- از مالک، از ابن شهاب از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه ابن مسعود روایت است که ابوهریره و زید بن خالد رضی الله عنهما به وی خبــر داده‌اند که: دو نفــر دعوی خویش را نزد رســول الله صلی الله علیه و سلم آوردند. یکی از آنان گفت: دربارهٔ ما به کتاب خدا حکم کن، و برایم اجازه بده که سخن بگویم. آن حضرت فرمود: «ســخن بگوی» ، آن مــرد گفت: همانا پســر من نزد این مرد عَسِیف بوده است. مالک (راوی حدیث) گفت: عســیف، یعنی: مزدور (اجیر)، و پســرم با زن وی زنا کرده است. مرا خبــر دادند که بر پســرم رجــم لازم می آید و من (به جبران آن)، صد گوســفند و کنیزی که داشتم فدیه نمودم. سپس (حکم آن را) از اهل علم سؤال کردم، آنها مرا خبر دادند که آنچه بر پســرم لازم می‌آید، صد تازیانه و یکسال تبعید از شــهر اســت. و همانا رجم بر زن وی لازم می آید.

رســول الله صلی الله علیه و ســلم فرمود: «آگاه باشــید، ســوگند به ذاتی که نفس مــن در ید قدرت اوســت، مطابق به کتاب خدا میان شما قضاوت می کنم. اما، گوســفند تــو و کنیز تو به تو مسترد میشــود» و آن حضرت فرمود که پســر او را صد تازیانه بزنند و یک سال از شهر

تبعید کنند، و به اُنیس اسلمی دستور داد که نزد زن آن مرد دیگر برود «که اگر اعتراف به (زنا کرد) سنگسارش کند.» آن زن اعتراف کرد و سنگسارش نمود.

٣٩- باب : مَنْ أَدَّبَ أَهْلَهُ أَوْ غَيْرَهُ دُونَ السُّلْطَانِ

وَقَالَ أَبُو سَعِيد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِذَا صَلَّى ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيَدْفَعْهُ ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ » . وَفَعَلَهُ أَبُو سَعِيد .

باب-۳۹

کسی که اهل خود و یا غیر او را بدون اجازه سلطان تأدیب کند و ابوسعید گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اگر کسی نماز می گزارد و کس دیگری می خواهد از جلو او بگذرد، باید او را مانع شود، و اگر وی نپذیرد، با او بجنگد (به شدت او را از جلوی نمازخود براند) و ابوسعید همچنان کرد.

٦٨٤٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَت : جَاءَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي ، فَقَالَ : حَبَسْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ ، فَعَاتَبَنِي وَجَعَلَ يَطْعُنُ بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي ، وَلا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ . [راجع : ٣٣٤ ، أخرجه مسلم : ٣٦٧ ، مطولاً] .

٦٨٤٤- از مالک، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: ابوبکر رضی الله عنه آمد در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم سر خود را بر ران من نهاده بود و گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم و مردم را ماندگار ساختی و مردم بر سر آب نیستند. وی مرا سرزنش کرد و دست خود را بر پهلویم می فشرد و آنچه مرا از حرکت باز می داشت جز جایگاه و حالت رسول الله صلی الله علیه و سلم نبود. همان بود که آیهٔ تیمم نازل شد.[1]

٦٨٤٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْب : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَت : أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ ، فَلَكَزَنِي لَكْزَةً شَدِيدَةً ، وَقَالَ : حَبَسْتِ النَّاسَ فِي قِلادَةٍ ، فَبِي الْمَوْتُ ، لِمَكَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ أَوْجَعَنِي . نَحْوَهُ . لَكَزَ وَوَكَزَ

٦٨٤٥- از عمرو، از عبدالرحمن بن قاسم، روایت است که وی از پدرش حدیث می کرد که عایشه رضی الله عنها گفت:
ابوبکر پیش آمد و با دست خود ضربهٔ سختی

۱ - مراجعه شود؛ به جلد اول، کتاب تیمم، حدیث ۳۳۴، ص۱۷۲

وَاحِدٌ . [راجع : ٣٣٤ ، أخرجه مسلم : ٣٦٧ ، مطولاً] .

بر مـن وارد کـرد و گفت: مـردم را به خاطر گردنبند خود (که گم شـده) ماندگار ساختی، من (گویی از بی حرکتی) مرده بودم؛ زیرا جای (سـر) رسول الله صلی الله علیه و سلم (بر ران من بـود) و همانا مرا دردناک سـاخت. (امام بخاری می گوید: لَکَزَ و وَکَزَ (که در متن آمده) به یک معنی است (ضربهٔ سخت وارد کردن)

٤٠- باب : مَنْ رَأى مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً فَقَتَلَهُ

باب-۴۰ کسـی که مـردی را (در حال زنا) با زن خود دید و او را کشت.

٦٨٤٦- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ وَرَّادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : لَوْ رَأَيْتُ رَجُلاً مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصْفَحٍ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : «أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ ، لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي» . [انظر : ٧٤١٦ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٩ ، مطولاً] .

٦٨٤٦- از عبدالملـک، از وَرّاد کاتـب مغیـره روایت است که مغیره رضی الله عنه گفت: اگر مـن مردی را (در حال زنا) با زن خود ببینم، او را با دم تیز شمشـیر خود می زنم. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه و سـلم رسید، فرمود: « آیا از غیرت سعد عجب می دانید؟! من از وی غیرتمندترم و خدا از من غیرتمندتر است.»

٤١- باب : مَا جَاءَ فِي التَّعْرِيضِ

بـاب-۴۱ آنچـه در مورد تعریـض (به کنایه گفتن) آمده است

٦٨٤٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلَامًا أَسْوَدَ ، فَقَالَ : «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «مَا أَلْوَانُهَا» . قَالَ : حُمْرٌ ، قَالَ : «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَأَنَّى كَانَ ذَلِكَ» . قَالَ : أُرَاهُ عِرْقٌ نَزَعَهُ ، قَالَ : «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ عِرْقٌ» . [راجع : ٥٣٠٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٠] .

٦٨٤٧- از مالک، از ابن شـهاب، از سـعید بن مُسَیب روایت اسـت که ابوهریـره رضی الله عنه گفت: بادیه نشـینی نزد رسـول الله علیه و سلم آمده و گفت: یا رسول الله، زن من پسری سیاه زاییده است[1]. آن حضرت فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: آری، فرمود « رنگ آن چیست؟»

[1] - اینکه وی گفت: زن من پسری سیاه زاییده است، کنایه از زناکاری است و این را به صراحت نگفت و ظاهر است که سخن به تعریض یا کنایه، حکم صریح ندارد ورنه موضوع قذف در میان می‌آمد «اقتباس از تیسیرالقاری»

گفت: سرخ گونند. فرمود: « در میان آنها خاکستری رنگ نیست؟» گفت: آری هست. فرمود: پس این (رنگ خاکستری) از کجا پدید آمده؟» گفت: می پندارم این شباهت را از نژاد خود گرفته است. آن حضرت فرمود: « شاید پسر تو نیز این شباهت را از نژاد خود گرفته است»

٤٢- باب : كَمِ التَّعْزِيرُ وَالأَدَبُ

٦٨٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « لا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ إِلا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ » . [انظر : ٦٨٤٩ل ، ٦٨٥٠ذ ، أخرجه مسلم : ١٧٠٨ ، بلفظ" أسواط"] .

باب-۴۲ تعزیر[1] (کیفری سبکتر از حد) و تأدیب، چند است.

۶۸۴۸- از سلیمان بن یسار، از عبدالرحمن بن جابر بن عبدالله روایت است که ابو بُرده رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرمود: « بیش از ده تازیانه زده نشود، بجز در حَدٍّ از حدود خدا[2]»

---

۱ - تَعزیر، به اصطلاح شرع، همان تأدیب است که مجازات آن به حَدّ که شرع آن را تعیین کرده است نمی‌رسد مانند دشنام دادن، به غیر از قَذَف (که دشنام زناکاری دهد) «معجم الوسیط»

۲ - حدیث مذکور در صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی رفاعی چنین بیان شده است: در «فتح» گفته شده: مراد از «حَد» شمار تازیانه یا ضربه‌ای است که برای مجازات خاص توسط شارع تعیین گردیده است. آنچه بر آن متفق علیه است عبارت است از مجازات: اصل زنا، و دزدی، و نوشیدن مشروبات نشه‌آور، و (الحرابه) رهزنی و قَذف در زنا، و قتل، و قصاص نفس و اعضاء و قتل مرتد. ولی در دو مورد اخیر اختلاف است که «حَد» باشد در مدلول این حدیث اختلاف است. روایت مشهور از امام احمد و بعضی شافعیه، آن است که به ظاهر این حدیث رفته‌اند. مالک و شافعی و صاحبان ابوحنیفه، به زدن بیش از ده تازیانه جواز داده‌اند، سپس در این مورد اختلاف کردند. شافعی گفته است: (مجازات تعزیر) باید به کمترین حدود نرسد و اینکه حَدّ آزاد یا غلام اعتبار داده شود، دو قول آمده است. و دیگران گفته‌اند: (اندازهٔ تعزیر) به رأی امام بستگی دارد به هر اندازه که می‌رسد برسد، و پاسخ داده‌اند که ظاهر حدیث به وجهی مورد طعن است. ابن مُنذِر گفته است که در اسناد این حدیث سخن است. بعضی گفته‌اند: اِسناد این حدیث مضطرب است، پس ترک آن واجب است، سپس شیخین (بخاری و مسلم) که آن را تعقیب کرده‌اند در صحت آن اتفاق نظر دارند و اتفاق آن دو نفر در صحت این حدیث اعتبار می‌بخشد. اینکه عمل صحابه رضی الله عنهم به خلاف آن واقع شده، نسخ حدیث مذکور را ایجاب می‌کند. چنانکه عمر به ابوموسی نوشت که مجازات آن به بیش از بیست تازیانه نرسد و از عثمان سی تازیانه روایت شده است و عمر بیش از اندازه حد، زده است یا بیشتر از حد تازیانه زده است و صحابه آن را پذیرفته‌اند و

۶۸۴۹- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ جَابِرٍ ، عَمَّنْ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « لا عُقُوبَةَ فَوْقَ عَشْرِ ضَرَبَاتٍ إِلا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ » . [راجع : ۶۸۴۸ ، أخرجه مسلم : ۱۷۰۸ ، بلفظ " أسواط "].

۶۸۴۹- از مسلم بن ابی مریم، از عبدالرحمن ابن جابر، از آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده روایت است که فرمود: مجازاتی بیش از ده ضربه نیست، مگر در حَدّی از حدود خدا.»

۶۸۵۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو : أَنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَهُ قَالَ : بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، إِذْ جَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ جَابِرٍ ، فَحَدَّثَ سُلَيْمَانَ بْنَ يَسَارٍ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ فَقَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ جَابِرٍ : أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بُرْدَةَ الأَنْصَارِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا تَجْلِدُوا فَوْقَ عَشْرَةِ أَسْوَاطٍ إِلاَّ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ » . [راجع : ۶۸۴۸ ، أخرجه مسلم : ۱۷۰۸].

۶۸۵۰- از بُکیر روایت است که گفت: در حالی که نزد سُلیمان بن یسار نشسته بودم، ناگاه عبدالرحمن بن جابر آمد، در حالی که سلیمان بن یسار به ما حدیث می کرد. سپس سلیمان بن یسار، روی به ما کرد و گفت: عبدالرحمن بن جابر به من گفته است که پدرش به او گفته که از ابو بُردهٔ انصاری شنیده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت: « بیش از ده تازیانه نزنید، مگر در حَدّی از حدود خدا»

۶۸۵۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ ، فَقَالَ لَهُ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ : فَإِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُوَاصِلُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَيُّكُمْ مِثْلِي ، إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ » . فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ، ثُمَّ رَأَوُا الْهِلالَ ، فَقَالَ : « لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ » . كَالْمُنَكِّلِ بِهِمْ حِينَ أَبَوْا .

تَابَعَهُ شُعَيْبٌ ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، وَيُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۹۶۵ ، أخرجه مسلم : ۱۱۰۳].

۶۸۵۱- از عُقَیل، از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله علیه و سلم از روزهٔ وصال منع کرد. مردی از مسلمانان به او گفت: همانا یا رسول الله، تو خود روزهٔ وصال[1] می‌گیری. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « کدام یک از شما مانند من هستید. همانا من شب می کنم در حالی که پروردگارم مرا می خوراند و می نوشاند.»

چون آنها نپذیرفتند که روزه وصال نگیرند، آن حضرت یک روز با ایشان روزهٔ وصال گرفت

جواب داده‌اند که: نسخ حدیث در این مورد لازم نمی‌آید و آن را بر واقعه معین و گناه معین و شخص معین حمل کرده‌اند و این قول الماوردی است و در آن نظر است.

۱ – روزهٔ وصال آن است که کسی برای یک یا دو شب و روز یا بیشتر از آن در شب و روز نخورد و ننوشد و روزه بگیرد

و سپس روز دیگر[1] هلال دیده شد(و روزه را پایان دادند). آن حضرت فرمود: «اگر دیدن هلال عقب می افتاد (روزهٔ وصال را) بیشتر می کردم» مانند مجازات کننده؛ به دلیل اینکه از امر آن حضرت ابا ورزیده بودند. متابعت کرده است (عُقَیل را) شعیب و یحیی بن سعید و یونُس از (ابن شهاب) زُهری.
و عبدالرحمن بن خالد گفت: از ابن شهاب، از سعید از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

٦٨٥٢- حَدَّثَنِي عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّهُمْ كَانُوا يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا اشْتَرَوْا طَعَامًا جِزَافًا ، أَنْ يَبِيعُوهُ فِي مَكَانِهِمْ ، حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ . [راجع : ٢١٢٣ ، أخرجه مسلم : ١٥٢٧ ، وفي البيوع : ٣٤، ٣٧] .

٦٨٥٢- از زُهری، از سالم، از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: در روزگار پیامبر صلی الله علیه و سلم، کسانی که غله را بدون وزن یا پیمانه می خریدند و در همان جا می‌فروختند، و قبل از آنکه آن را به غله خانهٔ خود برسانند، زده میشدند (جزای تعزیری).

٦٨٥٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : مَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ حَتَّى يُنْتَهَكَ مِنْ حُرُمَاتِ اللَّهِ ، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ . [راجع : ٣٥٦٠ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٧ ، بزيادة] .

٦٨٥٣- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم در هر چیزی که برایش پیش می آمد، برای نفس خود از کسی انتقام نمی گرفت تا آنکه از آنچه خدا حرام کرده است تجاوز صورت می گرفت. آنگاه بود که به خاطر خدا انتقام می گرفت.

٤٣- باب : مَنْ أَظْهَرَ الْفَاحِشَةَ وَاللَّطْخَ وَالتُّهْمَةَ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ

باب-۴۳ کسی که فحشی را بیان کرد و کسی را بیالود و تهمت بست بدون آوردن شاهد

٦٨٥٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قال

٦٨٥٤ - از سُفیان، از زُهری روایت است که

[1] - حدیث ۶۸۵۱، سطرششم، پس از: وَاصَلَ بِهِم يَوماً، عبارت: ثُمَّ يَوماً از چاپ افتاده است. ترجمهٔ آن آورده شد.

الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال : شَهِدْتُ الْمُتَلاعِنَيْنِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ ، فَرَّقَ بَيْنَهُمَا ، فقال زَوْجُهَا : كَذَبْتُ عَلَيْهَا إِنْ أَمْسَكْتُهَا .

قال : فَحَفِظْتُ ذَاكَ مِنَ الزُّهْرِيِّ : إِنْ جَاءَتْ بِهِ كَذَا وَكَذَا فَهُوَ ، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ كَذَا وَكَذَا ، كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ ، فَهُوَ .
وَسَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ : جَاءَتْ بِهِ لِلَّذِي يَكْرَهُ . [راجع : ٤٢٣ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٢ ، مطولاً بدون ذكر " ١٥ سنة"] .

سهل بن سعد گفت: در موضوع لعان[1] (که مردی زن خود را به زنا متهم کرده بود) حاضر بودم در حالی که در آن زمان، پسری پانزده ساله بودم. آن حضرت میانشان جدایی آورد. و شوهرش گفت: اگر او را (به عنوان زن خود) نگاه دارم، پس بر وی دروغ بسته ام. (خود، زنش را سه طلاقه کرد).
سُفیان گفت: من این را از زُهری به یاد دارم که او گفت: (گفته شد: اگر فرزندی چنین و چنان به دنیا آورد، او (شوهرش) در ادعای خود صادق است، و اگر فرزندی (با مشخصاتی) چنین و چنان به دنیا آورد و چون جانور کربسه (سرخ گون) بود، وی (شوهرش) دروغگوی است.

و از زُهری شنیدم که می‌گفت: وی فرزندی به دنیا آورد که مخالف خواستهٔ شوهرش بود.

٦٨٥٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قال : ذَكَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، فقال عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ : هِيَ الَّتِي قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ كُنْتُ رَاجِمًا امْرَأَةً عَنْ غَيْرِ بَيِّنَةٍ» . قال : لا ، تِلْكَ امْرَأَةٌ أَعْلَنَتْ . [راجع : ٥٣١٠ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٧] .

٦٨٥٥- از سفیان، از ابو زناد، از قاسم بن محمد روایت است که گفت: ابن عباس از مرد و زنی که سوگند لِعان می خوردند، یاد کرد. عبدالله بن شدّاد گفت: آیا این همان زنی بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره اش گفته بود: « اگر زنی را بدون اقامهٔ شاهدان سنگسار می کردم»، (او را سنگسار می کردم). ابن عباس گفت: نِی، وی زنی بود که آشکارا (زنا) می کرد (و باک نداشت).

٦٨٥٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : ذُكِرَ التَّلاعُنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فقال عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلاً ثُمَّ انْصَرَفَ ، وَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو أَنَّهُ وَجَدَ مَعَ

٦٨٥٦- از عبدالرحمن بن قاسم، از قاسم بن محمد روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:
لِعان به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد شد.

[1] – موضوع لِعان و چگونگی اجرای آن، در جلد ششم، کتاب طلاق، باب-۲۵، در ذیل حدیث ۵۳۰۶ و احادیث مابعد آن به تفصیل آمده است.

أَهْلِهِ رَجُلاً ، فقال عَاصِمٌ : مَا ابْتُلِيتُ بِهَذَا إِلا لِقَوْلِي ، فَذَهَبَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ ، وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصْفَرّاً ، قَلِيلَ اللَّحْمِ ، سَبِطَ الشَّعَرِ وَكَانَ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَ أَهْلِهِ آدَمَ خَدِلاً ، كَثِيرَ اللَّحْمِ ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : «اللَّهُمَّ بَيِّنْ» . فَوَضَعَتْ شَبِيهًا بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَهَا ، فَلاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا . فقال رَجُلٌ لابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ : هِيَ الَّتِي قال النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ رَجَمْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ رَجَمْتُ هَذِهِ» . فقال : لا ، تِلْكَ امْرَأَةٌ كَانَتْ تُظْهِرُ فِي الإِسْلامِ السُّوءَ . [راجع : ۵۳۱۰ ، أخرجه مسلم : ۱۴۹۷] .

عاصم بن عَدی در این مورد چیزی گفت و سپس برگشت. سپس مردی از قوم او نزدش آمد و شکایت کرد که با زن خود مردی را دیده است. عاصم گفت: من به این مبتلا نشده ام مگر برای اینکه در این مورد چیزی گفته ام. عاصم آن مرد را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم برد و از آنچه بر زن وی رفته بود، ایشان را آگاه نمود. وی خود مردی زردگون و لاغراندام و فروهشته موی بود. و آن مردی که در مورد وی ادعا کرده بود که او را با زن خود دیده است، مردی ضخیم ساق، گندم گون و فربه بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « بار الها، حقیقت را بنمای!»

آن زن کودکی زایید که شبیه به همان مردی بود که شوهرش ادعا کرده بود که وی را با زن خود دیده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم میان آن زن و شوهر به لِعان حکم کرد. در همان مجلس مردی به ابن عباس (که این حدیث را روایت می کرد) گفت: این همان زنی است که پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره اش فرموده بود: « اگر کسی را بدون اقامه شهادت، سنگسار می کردم، همین زن را سنگسار می کردم.» ابن عباس گفت: نی، وی زنی (دیگر) بود که در میان مسلمانان به بدکارگی شهرت داشت.

٤٤- باب : رَمْيِ الْمُحْصَنَاتِ

﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ . إِلا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النور: ٤-٥] .

باب-۴۴ نسبت دادن زنا به زنان شوهردار

« کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنید، و هیچگاه شهادتی از آنها را نپذیرید و اینانند که خود فاسقند. مگر

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ [النور:۲۳].

وَقَولِ الله : ﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ ﴾ [النور :٦].

﴿ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا ﴾ الآيَة [النور:٤].

کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزندهٔ مهربان است» (النور:٤-٥)

« بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر [از همه جا] و با ایمان نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و برای آنها عذابی سخت خواهد بود» (النور:۲۳)

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند، و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند، هر یک از آنان [باید] چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است» (النور:٦٠)

و فرمودهٔ خداوند: « سپس چهار گواه نمی آورند» (النور:٤)

٦٨٥٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَا هُنَّ ؟ قَالَ : « الشِّرْكُ بِاللَّهِ ، وَالسِّحْرُ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ ، وَأَكْلُ الرِّبَا ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ » . [راجع : ۲۷٦٦ ، أخرجه مسلم : ۸۹].

٦٨٥٧- از ثور بن زَید، از ابوغَیث، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « از هفت چیز تباه کننده بپرهیزید» گفتند: یا رسول الله آنها کدامند؟ فرمود: « شریک‌آوردن به خدا، جادو، کشتن نفسی که خدا خون وی را حرام کرده است مگر به حق آن (به طریق قصاص) و سود خواری، و خوردن مال یتیم، و پشت به دشمن کردن در روز جنگ و نسبت زنا دادن به زنان پاکدامنِ بی‌خبر»

٤٥- باب : قَذْفِ الْعَبِيدِ

باب-۴۵ دشنام دادن بندگان

٦٨٥٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ غَزْوَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ ،

٦٨٥٨- از فُضَیل بن غَزوان، از ابو نُعَیم روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم شنیدم که می

وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَال ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَال » . [أخرجه مسلم : ١٦٦٠] .

گفت: « کســی که غلام خود را دشنام میدهد، در حالی که غلامش از آنچه به وی نسبت داده شــده پاک باشد، در روز قیامت تازیانه زده می شــود، مگر آنکه غلامش چنان باشد که به وی نسبت داده است.»

٤٦- باب : هَلْ يَأْمُرُ الإِمَامُ رَجُلاً فَيَضْرِبُ الحَدَّ غَائِبًا عَنْهُ

وَقَدْ فَعَلَهُ عُمَرُ .

٦٨٥٩ ، ٦٨٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالا : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَال : أَنْشُدُكَ اللَّهَ إِلا قَضَيْتَ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ ، وَكَانَ أَفْقَهَ مِنْهُ ، فَقَال : صَدَقَ ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، وَأْذَنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَال النَّبِيُّ ﷺ : «قُلْ» . فَقَال : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا فِي أَهْلِ هَذَا ، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَخَادِمٍ ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رِجَالاً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ ، فَقَال : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، الْمِائَةُ وَالْخَادِمُ رَدٌّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَيَا أُنَيْسُ اغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا فَسَلْهَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا . [راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٩٧ ، ١٦٩٨] .

باب-۴۶

آیا امام مردی را امر کند که کســی را که از وی غایب است حد بزند و عُمر (در دوران خلافت خود) چنان کرد.

۶۸۵۹، ۶۸۶۰- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت اســت کــه ابوهریره و زید بن خالِد جُهَنی گفته اند: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و ســلم آمد و گفت: تو را به خدا سوگند مــی دهم که در میــان ما به حکــم کتابِ خدا قضــاوت کن. و طرف دعوی او که از او داناتر بود گفت: راست می گوید، در میان ما به کتاب خــدا حکم کن و به من اجازه بده که (ســخن بگویم) یا رسول الله.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بگوی. وی گفت: پسر من نزد خانوادهٔ این مرد مزدور بوده و با زن وی زنا کرده اســت. و من به کفارهٔ کار پسرم صد گوسفند و خدمتگاری را فدیه دادم. و همانا از کسانی از اهل علم مسأله را پرسیدم، آنان به من خبر دادند که بر پسر من صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می آید و بر زن این مرد سنگسار لازم می شود.

آن حضرت فرمود: « ســوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوســت که میان شما به کتاب خدا حکم می کنم، صد (گوسفند) و خدمتگار

به تو برگردانیده می شود، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید است و تو ای اَنَیس، فردا نزد زن این مرد برو و از وی سؤال کن و اگر به (زنا) اعتراف کند، او را سنگسار کن.»
آن زن اعتراف کرد و او را سنگسار نمود.

٨٧- كتاب الدِّيَاتِ

١-[باب :] قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :
﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ﴾ [النساء : ٩٣]

٦٨٦١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللّٰهِ : قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ ؟ قَالَ : «أَنْ تَدْعُوَ لِلّٰهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ» . قَالَ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» . قَالَ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « ثُمَّ أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» . فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقَهَا : ﴿ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴾ الآيَةَ [الفرقان : ٦٨].[راجع : ٤٤٧٧، أخرجه مسلم : ٨٦] .

٦٨٦٢- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ ، مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا » [انظر : ٦٨٦٣].

٨٧- کتاب دِیات

باب-١
فرمودهٔ خدای تعالی: « و هر کسی عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است» (النساء-٩٣)

٦٨٦١- از اَعمَش، از ابی وائل، از عَمرو بن شُرَحبیل، از عبدالله (بن مسعود) روایت است که گفت: مردی گفت: یا رسول الله، کدام گناه در نزد خدا بزرگتر است؟ آن حضرت فرمود: «اینکه به خدا شریک آوردی در حالی که او تو را آفریده است» گفت: « پس از آن کدام است؟ فرمود: «پس از آن اینکه فرزند خود را بکشی از ترس اینکه در غذایت شریک خواهد شد» گفت پس از آن کدام است؟ فرمود: « پس از آن اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی»
سپس خدای عز و جل در تصدیق فرمودهٔ آن حضرت وحی نازل کرد: « و کسانی که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند، و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند، و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را در می یابد« (الفرقان-٦٨)

٦٨٦٢- از سعید بن عاص، از پدرش روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « مسلمان پیوسته در گشایشی از دِین خود است مادامی که خون حرامی را نریخته است»

٦٨٦٣- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : إِنَّ مِنْ وَرَطَاتِ الأُمُورِ، الَّتِي لا مَخْرَجَ لِمَنْ أَوْقَعَ نَفْسَهُ فِيهَا ، سَفْكَ الدَّمِ الْحَرَامِ بِغَيْرِ حِلِّهِ . [راجع : ٦٨٦٢] .

٦٨٦٣- از اسحاق بن سعید که گفت: از پدر خود شنیدم روایت است که از عبدالله بن عمر حدیث می‌کرد که گفت: از ورطه‌های هلاکت در کارها، که کسی که نفس خود را در آن می‌افکند، از آن راه برون رفتنی ندارد، همانا ریختن خون حرام به ناحق است.

٦٨٦٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ » . [راجع : ٦٥٣٣ ، اخرجه مسلم: ١٦٧٨] .

٦٨٦٤- از اعمش، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « نخستین چیزی که (در قیامت) میان مردم حکم می شود « در مورد [ریختن] خونهاست»

٦٨٦٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ : أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَدِيٍّ حَدَّثَهُ : أَنَّ الْمِقْدَادَ بْنَ عَمْرٍو الْكِنْدِيَّ ، حَلِيفَ بَنِي زُهْرَةَ ، حَدَّثَهُ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَنَّهُ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي لَقِيتُ كَافِرًا فَاقْتَتَلْنَا ، فَضَرَبَ يَدِي بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا ، ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ وَقَالَ : أَسْلَمْتُ لِلَّهِ ، أَأَقْتُلُهُ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَقْتُلْهُ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُ طَرَحَ إِحْدَى يَدَيَّ ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا ، آقْتُلُهُ ؟ قَالَ : « لا تَقْتُلْهُ ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ ، وَأَنْتَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ» . [راجع : ٤٠١٩ ، اخرجه مسلم : ٩٥] .

٦٨٦٥- از عطاء بن یزید روایت است که عبیدالله بن عَدِی به او گفت: مقداد بن عَمرو کِندِی حلیف (هم پیمان) بنی زُهره به او گفته است که او یکی از کسانی بوده که در جنگ بدر با پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده است وی گفته بود: یا رسول الله، من با کافری جنگیدم، وی دست مرا به شمشیر زد و آن را برید، سپس از من به درختی پناه گرفت و گفت: به خدا اسلام آوردم، آیا پس از این که این کلمه را گفت او را بکشم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « او را مکش» وی گفت: یا رسول الله، وی یکی از دو دست مرا به زمین افکند و سپس این کلمه را گفت، پس از آن که دست مرا بریده بود، آیا او را بکشم؟ فرمود: « او را مکش! اگر او را بکشی، وی همان منزلتی را که تو قبل از کشتن وی داشتی، دارد و تو همان منزلت او را که قبل از گفتن کلمه ای که گفت، داری»

۶۸۶۶- وَقَالَ حَبِيبُ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ سَعِيد ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ لِلْمِقْدَادِ : « إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ ، فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ » .

۶۸۶۶- حبیب بن ابی عَمره گفت: از سعید از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مقداد گفت: « اگر مردی مؤمن در میان کافران بوده و ایمان خود را پنهان کرده است، سپس ایمان خود را ظاهر می‌کند، پس او را می‌کشی؟ [فرجام خود را چگونه می‌بینی؟!] و چنین بوده حالت تو که ایمان خود را پیش از این در مکه ،پنهان می‌کردی.»

۲- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَمَنْ أَحْيَاهَا ﴾ [المائدة :۳۲] .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : مَنْ حَرَّمَ قَتْلَهَا إِلَّا بِحَقٍّ ﴿ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ﴾ [المائدة :۳۲] .

باب-۲

فرمودهٔ خدای تعالی: « و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.» (المائده-۳۲)

ابن عباس گفت: کسی که حرام گردانید کشتن نفس را بجز به حق، « گویی چنان است که همهٔ مردم را زنده داشته است» (المائده-۳۲)

۶۸۶۷- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا تُقْتَلُ نَفْسٌ إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا » . [راجع : ۳۳۳۵ ، أخرجه مسلم : ۱۶۷۷ ، بزيادة] .

۶۸۶۷- از عبدالله بن مُرَّه، از مَسرُوق روایت است که عبدالله بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « نفسی (به ناحق) کشته نمی شود مگر آنکه سهمی از (سزای) آن به نخستین پسر آدم (که برادرش را کشت) می رسد»

۶۸۶۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : قال وَاقِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَخْبَرَنِي عَنْ أَبِيهِ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ۱۷۴۲ ، أخرجه مسلم : ۶۶] .

۶۸۶۸- از واقد بن عبدالله، از پدرش روایت است که از عبدالله بن عمر شنیده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « پس از من به کفربازنگردید که یکی از شما گردن دیگری را بزند»

۶۸۶۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُدْرِكٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا زُرْعَةَ بْنَ

۶۸۶۹- از ابو زُرعه بن عَمرو بن جَریر روایت است که جریر گفت: پیامبر صلی الله علیه و

عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ: قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ، لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ١٢١، اخرجه مسلم: ٦٥]

رَوَاهُ أَبُو بَكْرَةَ وَابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

سلم در حجة الوداع به من گفت: «مردم را خاموش گردان، پس از من به کفر بازنگردید که یکی از شما گردن دیگریرا بزند»

این را ابوبکر و ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده.

٦٨٧٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ فِرَاسٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَبَائِرُ: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، أَوْ قَالَ: الْيَمِينُ الْغَمُوسُ». شَكَّ شُعْبَةُ.

وَقَالَ مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: «الْكَبَائِرُ: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، أَوْ قَالَ: وَقَتْلُ النَّفْسِ». [راجع: ٦٦٧٥].

٦٨٧٠- از فراس، از شعبی، از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گناهان بزرگ (کبائر) شریک آوردن به خداست، و رنجانیدن پدر و مادر یا فرمود: - سوگند دروغ خوردن»

شعبه شک کرده است.

و معاذ گفته است که شُعبه به ما حدیث کرد که آن حضرت فرمود: «کبائر، شریک آوردن به خداست، و سوگند دروغ، و رنجانیدن پدر و مادر و یا قتل نفس (کشتن به نا حق)»

٦٨٧١- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَبَائِرُ».

وَحَدَّثَنَا عَمْرٌو: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَوْلُ الزُّورِ، أَوْ قَالَ: وَشَهَادَةُ الزُّورِ». [اخرجه مسلم: ٨٨، بدون قوله «أكبر الكبائر»]

٦٨٧١- از شعبه، از عبیدالله بن ابوبکر، از انس بن مالک روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بزرگترین کبائر: شریک آوردن به خدا، و قتل نفس، و رنجانیدن پدر و مادر و سخن دروغ یا شهادت دروغ است»

٦٨٧٢- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ: حَدَّثَنَا أَبُو ظَبْيَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ مِنْ جُهَيْنَةَ، قَالَ: فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، قَالَ: وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ، قَالَ: فَلَمَّا غَشِينَاهُ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: فَكَفَّ عَنْهُ الأَنْصَارِيُّ، فَطَعَنْتُهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا

٦٨٧٢- از حُصین، از ابوظَبیان روایت است که گفت: از اُسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را به سوی قبیلهٔ حُرقَه که شاخه ای از جُهَینه است فرستاد. بامدادان به ایشان رسیدیم و آنها را شکست دادیم. من و مردی از انصار به هم پیوستیم

بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، قال : فقال لي : «يَا أُسَامَةُ ، أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قال لا إِلَهَ إلا اللَّهُ» . قال : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا كَانَ مُتَعَوِّذًا ، قال : «أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قال لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ». قال : فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا عَلَيَّ ؛ حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ . [راجع : ٤٢٦٩ ، اخرجه مسلم : ٩٦].

و با یکی از ایشان درگیر شدیم. چون او را فروگرفتیم (که بکشیم) گفت: لااله الا الله. مرد انصاری از وی دست برداشت، ولی من او را با نیزه ام زدم تا کشتم. چون به مدینه رسیدیم، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید. آن حضرت به من گفت: « ای أسامه، آیا پس از آنکه، لا اله الاالله گفت، او را کشتی؟» گفتم: یا رسول الله همانا وی (به این بهانه) پناه می‌جست. فرمود: « آیا پس از آنکه لااله الاالله گفت او را کشتی؟» و آن حضرت پیوسته این سخن را خطاب به من تکرار می کرد، تا آنکه آرزو کردم، کاش پیش از آن روز مسلمان نمی شدم (تا کسی را که لااله الاالله گفته است، نمی‌کشتم)

۶۸۷۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ : عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنِ الصُّنَابِحِيِّ ، عَنْ عُبَادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ ﷺ قال : إِنِّي مِنَ النُّقَبَاءِ الَّذِينَ بَايَعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، بَايَعْنَاهُ عَلَى أَنْ لا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلا نَسْرِقَ ، وَلا نَزْنِيَ ، وَلا نَقْتُلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ، وَلا نَنْتَهِبَ ، وَلا نَعْصِيَ ، بِالْجَنَّةِ إِنْ فَعَلْنَا ذَلِكَ ، فَإِنْ غَشِينَا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ، كَانَ قَضَاءُ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ . [راجع : ١٨ ، اخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، باختلاف] .

۶۸۷۳ از ابوالخیر، از صُنابِحی روایت است که عُبادَه ابن صامت رضی الله عنه گفت: همانا من در زمرهٔ کسانی بودم که با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کردیم و بر این بیعت کردیم که به خدا چیزی شریک نیاوریم و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و نفسی را که خداوند (خونش را) حرام گردانیده، نکشیم و غارت نکنیم و معصیت نورزیم، که اگر این بیعت را بجا کردیم مستحق بهشت خواهیم بود و اگر از چیزی از اینها سرپیچی کردیم، حکم آن با خداست (اگر بخواهد عذاب می کند و اگر بخواهد می بخشد»

۶۸۷۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا» . [انظر: ٧٠٧٠، اخرجه مسلم : ٩٨] .

۶۸۷۴- از جُوَیریه، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: « اگر کسی بر ضد ما سلاح بردارد، از ما نیست»
این را ابوموسی (نیز) از پیامبر صلی الله علیه و

رَوَاهُ أَبُو مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

۶۸۷۵- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَيُونُسُ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الأَحْنَفِ ابْنِ قَيْسٍ قَالَ : ذَهَبْتُ لأَنْصُرَ هَذَا الرَّجُلَ ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرَةَ ، فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ ؟ قُلْتُ : أَنْصُرُ هَذَا الرَّجُلَ ، قَالَ : ارْجِعْ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا الْقَاتِلُ ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ ؟ قَالَ : « إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ » . [راجع : ۳۱ ، أخرجه مسلم : ۲۸۸۸] .

سلم روایت کرده است.

۶۸۷۵- از حَسَن روایت است که اَحنف ابن قیس گفت: به یاری این مرد (علی رضی الله عنه) راهی شدم و با ابوبکره روبرو گردیدم. وی گفت: کجا می خواهی بروی؟ گفتم: این مرد را یاری می‌رسانم. گفت: بازگرد، همانا از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

« اگر دو مسلمان با شمشیرهای خویش در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول در دوزخ اند.» گفتم: یا رسول الله این قاتل است (که مستحق دوزخ است) پس مقتول چرا؟ فرمود: « همانا وی به کشتن رفیق خود حریص بوده است.»

۳- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَى بِالأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [البقرة : ۱۷۸] .

باب-۳

فرمودۀ خدای تعالی: « ای کسانی که ایمان آورده اید، دربارۀ کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد، و بنده عوض بنده و زن عوض زن، و هر کس که از جانب برادر [دینی]اش [یعنی ولی مقتول] چیزی از [حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و [با رعایت] احسان، [خونبها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است» (البقره-۱۷۸)

٤- باب : سُؤَالِ الْقَاتِلِ حَتَّى يُقِرَّ، وَالإِقْرَارِ فِي الْحُدُودِ

٦٨٧٦- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ، فَقِيلَ لَهَا : مَنْ فَعَلَ بِكِ هَذَا ؟ أَفُلاَنٌ أَوْ فُلاَنٌ، حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأُتِيَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى أَقَرَّ بِهِ، فَرُضَّ رَأْسُهُ بِالْحِجَارَةِ. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢].

باب-۴ سؤال کردن از قاتل تا اقرار کند و اِقرار در حدود

٦٨٧٦- از هَمّام، از قَتادَه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: مردی یهودی سر دختری را میان دو سنگ کوبید. از آن دختر سؤال شد: این کار را چه کسی کرده است؟ آیا فلان کس؟ آیا فلان کس؟ تا آنکه نام یهودی برده شد. وی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد و پیوسته از وی سؤال می‌کردند تا بدان اقرار کرد، سپس سر او را با سنگ کوبیدند.

٥-باب : إِذَا قَتَلَ بِحَجَرٍ أَوْ بِعَصًا

٦٨٧٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ جَدِّهِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : خَرَجَتْ جَارِيَةٌ عَلَيْهَا أَوْضَاحٌ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ : فَرَمَاهَا يَهُودِيٌّ بِحَجَرٍ، قَالَ : فَجِيءَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَبِهَا رَمَقٌ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فُلاَنٌ قَتَلَكِ». فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا، فَأَعَادَ عَلَيْهَا، قَالَ : «فُلاَنٌ قَتَلَكِ». فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا، فَقَالَ لَهَا فِي الثَّالِثَةِ : «فُلاَنٌ قَتَلَكِ». فَخَفَضَتْ رَأْسَهَا، فَدَعَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَتَلَهُ بَيْنَ الْحَجَرَيْنِ. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢].

باب-۵ اگر به سنگ یا عصا بکشد

٦٨٧٧- از شُعبه، از هِشام بن زید بن اَنَس از پدر کلان وی انس بن مالک روایت است که گفت: دختری که زیورات پوشیده بود در مدینه بر آمد و مردی یهودی او را با سنگ زد. آن دختر در حالی که رمق حیات در وی بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد. رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفت: « آیا فلان کس تو را کشته است؟» وی سر خود را (به علامت نفی) بلند کرد. آن حضرت بار دیگر از وی پرسید: « فلان کس تو را کشته است؟» وی سر خود را بلند کرد، آن حضرت بار سوم از وی پرسید: « فلان کس تو را کشته است؟» وی سر خود را به (علامت تأیید پایین) کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم آن مرد یهودی را فراخواهند و به کشتن وی میان دو سنگ

امر کرد.

٦- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:

﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنْفَ بِالأَنْفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ٤٥].

باب-۶

فرمودهٔ خـدای تعالی: و در [تـورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در برابر جان و چشـم در برابر چشـم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و زخمها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند، و هـر که از آن [قصاص] درگذرد، پس آن کفارهٔ [گناهـان] خواهد بود و کسـانی که به موجب آنچـه خدا نـازل کـرده داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگرانند» (المائده-٤٥)

٦٨٧٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللّٰهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ، إِلا بِإِحْدَى ثَلاثٍ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالْمُفَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ». [أخرجه مسلم: ١٦٧٦].

٦٨٧٨- از عبـدالله بن مُرّه، از مَسـرُوق روایت اسـت که عبدالله (بن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «ریختن خون مسـلمانی که شـهادت بدهد که نیسـت هیچ معبـود بر حقـی بجز خدا و اینکه من رسـول خدا هسـتم، روا نیسـت، مگر در یکی از این سه مورد: کشـتن نفس، عوض نفس، و زناکار همسـر دیـده، و جدا شـونده از دین خود که جماعت مسلمانان را ترک نماید (مرتد).»

٧- باب: مَنْ أَقَادَ بِالْحَجَرِ

باب-۷ کسـی که کشـنده را با سـنگ کشت (قصاص)

٦٨٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيًّا قَتَلَ جَارِيَةً عَلَى أَوْضَاحٍ لَهَا، فَقَتَلَهَا بِحَجَرٍ، فَجِيءَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَبِهَا رَمَقٌ، فَقَالَ: «أَقَتَلَكِ فُلانٌ؟». فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا: أَنْ لا، ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ،

٦٨٧٩- از شُعبَه. از هشام بن زید روایت است که انس رضی الله عنه گفت: همانا مردی یهودی، دختری را که زیورات پوشـیده بود. کشت، که او را با سـنگ کشته بود. چون آن دختر را نزد پیامبـر صلی الله علیه و سـلم آوردند، رمقی از

فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا : أَنْ لا ، ثُمَّ سَأَلَهَا الثَّالِثَةَ ، فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا : أَنْ نَعَمْ ، فَقَتَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِحَجَرَيْنِ . [راجع : ٢٤١٣ ، أخرجه مسلم: ١٦٧٢] .

حیات داشت. آن حضرت به وی گفت: « آیا تو را فلان کس کشته است؟» وی با سر خود اشاره کرد که نِی، آن حضرت برای بار دوم از وی سؤال کرد و او با سر خود اشارت کرد که نِی، سپس برای بار سوم از وی پرسید، وی با سر خود اشارت کرد آری. پیامبر صلی الله علیه و سلم (همان یهودی) را با دو سنگ (به قصاص) وی کشت.

٨- باب : مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ

باب-۸ کسی که از وی کسی کشته شده، او را دو گزینش است

٦٨٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ خُزَاعَةَ قَتَلُوا رَجُلاً .

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا حَرْبٌ ، وعَنْ يَحْيَى : حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ عَامَ فَتْحِ مَكَّةَ ، قَتَلَتْ خُزَاعَةُ رَجُلاً مِنْ بَنِي لَيْثٍ ، بِقَتِيلٍ لَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فقال : « إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْفِيلَ ، وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ ، أَلا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي ، وَلا تَحِلُّ لأَحَدٍ بَعْدِي ، أَلا وَإِنَّمَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ، أَلا وَإِنَّهَا سَاعَتِي هَذِهِ حَرَامٌ ، لا يُخْتَلَى شَوْكُهَا ، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا ، وَلا يَلْتَقِطُ سَاقِطَتَهَا إِلا مُنْشِدٌ . وَمَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ : إِمَّا يُودَى وَإِمَّا يُقَادُ » . فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ، يُقَالُ لَهُ أَبُو شَاهٍ ، فقال : اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ . فقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اكْتُبُوا لأَبِي شَاهٍ » . ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، فقال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِلا الإِذْخِرَ ، فَإِنَّمَا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا . فقال : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِلا الإِذْخِرَ » . وَتَابَعَهُ عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ شَيْبَانَ فِي الْفِيلِ .

٦٨٨٠- از شَیبان، از یَحیی، از ابو سَلَمه روایت است که ابو هریره گفت: بنی خزاعه مردی را کشتند.

از حَرب، از یحیی، از ابو سَلَمه روایت است که ابوهریره گفت: در سال فتح مکه قبیلهٔ خَزاعه، مردی از بنی لَیث را به قصاصی که در دوران جاهلیت بر بنی لیث داشتند، به قتل رساندند. رسول الله صلی الله علیه و سلم به خطبه ایستاد و فرمود: « همانا خداوند مکه را از (هجوم) فیل[1] بازداشت و رسول خود و مسلمانان را بر مردم آن مسلط گردانید. آگاه باشید که همانا (خون ریختن در مکه) برای هیچ کسی قبل از من حلال نبوده و بعد از من برای هیچ کسی حلال نیست، و همانا برای من زمانی از روز حلال شده بود و آگاه باشید که همین ساعت (خون ریختن در آن) حرام است، پس خار آن

۱ – مراد از فیل، هجوم لشکر اَبرهه بر مکه است تا آن را منهدم بسازد، خداوند او و لشکرش را تار و مار کرد چنانکه سوره «الفیل» مشعر بر این امر است.

وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : «إِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ» . [راجع: ۱۱۲، أخرجه مسلم: ۱۳۵۵].

برکنده نشـود و درخت آن بریده نشود و مال افتادهٔ کسـی بر زمین آن، برداشـته نشود، مگر کسـی که آن را برای نشـانی دادن بر می دارد و کسـی که از ی کسـی کشته شـده او را دو گزینش اسـت؛ یا دِیَت(خونبها) می گیرد یا او را به قصاص می رساند.»

مردی از اهل یمن که ابوشـاه نامیده می شد بپا خاسـت و گفت: این را برایم بنویس یا رسول الله. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « برای ابوشاه بنویسید» سپس مردی از قریش بپا خاست و گفت: یا رسـول الله، مگر گیاه اِذخِر کـه ما آن را در خانه های خود و قبرهای خود بـه کار میبریـم (اجازه بده که برکنده شـود) رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « مگر گیاه اِذخِر»

متابعـت کرده اسـت (ابونُعیـم را) عبیدالله از شیبان در لفظ – فیل- بعضی کسان از ابونُعیم، لفـظ قتـل- را روایـت کـرده انـد (یعنی آن حضرت فرمـود: «همانا خداوند مکه را از قتل بازداشت»

و عبیدالله در روایت خود گفته که آن حضرت (بدین لفظ) فرمود: « یا وابستگان مقتول، او را به قصاص می رسانند»

٦٨٨١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَتْ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ قِصَاصٌ وَلَمْ تَكُنْ فِيهِمُ الدِّيَةُ ، فَقَالَ اللَّهُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ : ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى - إِلَى هَذِهِ الآيَةِ - فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ ﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَالْعَفْوُ أَنْ يَقْبَلَ الدِّيَةَ فِي الْعَمْدِ ، قَالَ : ﴿فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ﴾ أَنْ يَطْلُبَ بِمَعْرُوفٍ وَيُؤَدِّيَ

۶۸۸۱- از عَمـرو، از مُجاهد روایت اسـت که ابن عبـاس رضی الله عنهما گفت: در میان بنی اسـرائیل قصاص بود ولی دِیَـت (خونبها) در میانشان نبود، پس خداوند به این امت فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردهاید، دربارهٔ کشتگان، بر شـما [حق] قصاص مقرر شده؛ آزاد عوض آزاد و بنـده عـوض بنـده و زن عوض زن. و

بِإِحْسَانٍ. [راجع: ۴۴۹۸].

هـر کس که از جانب بـرادر (دینی)اش [یعنی ولـی مقتول] چیـزی [از حق قصـاص] به او عفو شـود» ابن عباس گفت: لفظ عَفو [در آیهٔ مذکور] آنسـت که دِیَت (خونبهـا) را در قتل عمـد قبول کند. (ادامهٔ آیه (از عفو ولی مقتول) مطابق عرف پیروی کنـد» (البقره: ۱۷۸) یعنی ولی مقتول مطابق عرف خونبها را مطالبه نماید و قاتل آن را به روش پسندیده تأدیه کند[1]

٩- باب: مَنْ طَلَبَ دَمَ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ

بـاب-۹ کسـی که خـون کسـی را بـه ناحق می‌طلبد

٦٨٨٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ: حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: مُلْحِدٌ فِي الْحَرَمِ، وَمُبْتَغٍ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَمُطَّلِبُ دَمِ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ لِيُهَرِيقَ دَمَهُ».

٦٨٨٢- از عبـدالله ابن ابی حُسَـین، از نافع بن جُبَیر روایت اسـت که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خوارترین کسان به نزد خدا سه (نوع)اند: از حد گذرندهٔ گناه در (سرزمین حرم، جویندهٔ روش روزگار جاهلیت در اسـلام، و خواستار خون کسی به نا حق، تا خون او را بریزاند»

١٠- باب: الْعَفْوِ فِي الْخَطَإِ بَعْدَ الْمَوْتِ

بـاب-۱۰ عفو کردن ولی مقتول، قاتل را پس از مرگ

٦٨٨٣- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ يَوْمَ أُحُدٍ.

وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مَرْوَانَ يَحْيَى بْنُ أَبِي زَكَرِيَّا، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَرَخَ إِبْلِيسُ يَوْمَ أُحُدٍ فِي النَّاسِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ، فَرَجَعَتْ أُولَاهُمْ عَلَى أُخْرَاهُمْ، حَتَّى قَتَلُوا الْيَمَانَ، فَقَالَ: حُذَيْفَةُ: أَبِي أَبِي، فَقَتَلُوهُ. فَقَال

٦٨٨٣- از مُسـهِر از هشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشه رضی الله عنها گفت: مشرکین در روز اُحُد شکست خوردند.

از ابومروان یحیی بن زَکَرِیّا، از هِشـام، از عُروه

---

[1] - در تفسیر «فَاتِّبَاعٌ بِالمَعرُوفِ» در تفسیر ابن عباس گفته شده: ورثه مقتول خونبها را به وجه پسندیده از قاتل می‌طلبد. اگر خونبها کامل باشد، در مدت سه سال باید بدهد، و اگر دو سوم یا نیمهٔ خونبها پذیرفته شده باشد، در دو سال بدهد و اگر یک سوم دیت یا خونبها باشد، باید به همان سال بدهد.

حُذَيْفَةُ : غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ . وَقَدْ كَانَ انْهَزَمَ مِنْهُمْ قَوْمٌ حَتَّى لَحِقُوا بِالطَّائِفِ . [راجع : ٣٢٩٠] .

روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: شـیطان در روز جنگ اُحُد در میان مردم فریاد برآورد که: ای بندگان خدا به عقب بنگرید (که دشمن در عقب شماست) صف اول مسلمانان بـا صف عقب خویش درافتادنـد تا آنکه یَمان (پـدر حُذَیفه) را کشـتند (در آن حال) حُذَیفه گفت: وی پدر من است، پدر من است، ولی او را کشتند. حُذَیفه گفت: خداوند شما را بیامرزد (هر چند قاتلان پدر منید) در حالی که گروهی از ایشان از مشـرکان شکست خوردند تا آنکه به طائف پیوستند.

١١- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً

وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء : ٩٢].

باب-۱۱ فرمودۀ خدای تعالی:

« و هیچ مؤمنی را نَسَـزد که مؤمنی را – جز به اشـتباه – بکشـد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشـت، باید بندۀ مؤمنی را آزاد و به خانوادۀ او خونبها پرداخت کند؛ مگر اینکه آنان گذشـت کننـد. و اگـر [مقتـول] از گروهی اسـت که دشـمنان شـمایند، و [خود] وی مؤمن است، قاتل باید بندۀ مؤمنـی را آزاد کند [و پرداخت خونبها لازم نیست]. و اگر [مقتول] از گروهی اسـت که میان شـما و میان آنها پیمانی است، بایـد به خانوادۀ وی خونبهـا پرداخت نماید و بنـدۀ مؤمنی را آزاد کند. و هـر کس [بنده‌ای] نیافـت، باید دو ماه پیاپی – به عنوان توبه‌ای از جانـب خدا– روزه بدارد، و خدا همواره دانای سنجیده کار است» [النساء: ۹۲]

١٢- باب: إِذَا أَقَرَّ بِالْقَتْلِ مَرَّةً قُتِلَ بِهِ

٦٨٨٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا حَبَّانُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ، فَقِيلَ لَهَا: مَنْ فَعَلَ بِكِ هَذَا، أَفُلَانٌ، أَفُلَانٌ؟ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَجِيءَ بِالْيَهُودِيِّ فَاعْتَرَفَ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بِالْحِجَارَةِ.

وَقَدْ قَالَ هَمَّامٌ: بِحَجَرَيْنِ. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢].

باب-۱۲ اگر (فقط) یک بار به کشتن اقرار کند، کشته می‌شود

۶۸۸۴- از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس بن مالک گفت: مردی یهودی سر دختری را میان دو سنگ کوبید. سپس به آن دختر (که رمقی حیات داشت) گفته شد: چه کسی با تو چنین کرد، آیا فلان کس، آیا فلان کس؟ تا آنکه نام آن مرد یهودی گرفته شد. وی با سر خود اشارت کرد (که آری).
یهودی آورده شد و اعتراف کرد، سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم امر کرد و سر وی با سنگ کوبیده شد.
و هَمّام (راوی) چنین روایت کرده است: سر وی میان دو سنگ کوبیده شد.

١٣- باب: قَتْلِ الرَّجُلِ بِالْمَرْأَةِ

٦٨٨٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَتَلَ يَهُودِيًّا بِجَارِيَةٍ قَتَلَهَا عَلَى أَوْضَاحٍ لَهَا. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢].

باب-۱۳ کشتن مرد به قصاص زن

۶۸۸۵- از سعید، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم یهودی‌ای را به قصاص دختری که او را به خاطر زیورات کشته بود، به قتل رسانید.

١٤- باب: الْقِصَاصِ بَيْنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فِي الْجِرَاحَاتِ

وَقَالَ أَهْلُ الْعِلْمِ: يُقْتَلُ الرَّجُلُ بِالْمَرْأَةِ.

وَيُذْكَرُ عَنْ عُمَرَ: تُقَادُ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ، فِي كُلِّ

باب-۱۴ قصاص میان زنان و مردان در زخم زدنها

و اهل علم گفته‌اند: مرد به قصاص زن کشته می‌شود.

عَمْدٍ يَبْلُغُ نَفْسَهُ فَمَا دُونَهَا مِنَ الْجِرَاحِ .

وَبِهِ قَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ ، وَإِبْرَاهِيمُ ، وَأَبُو الزِّنَادِ عَنْ أَصْحَابِهِ . وَجَرَحَتْ أُخْتُ الرُّبَيِّعِ إِنْسَانًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْقِصَاصُ » . [راجع : ۲۷۰۳] .

و از عُمر یاد شده است که گفت: مرد به قصاص زن کشته می‌شود، در هر عمل قصدی (که در برابر زن انجام داده) به کشتن یا جراحتی که وارد کرده، قصاص می‌شود. و در این مورد عُمر بن عبدالعزیز و ابراهیم و ابوزناد و یاران وی گفته‌اند. و خواهر ربیع کسی را مجروح ساخت و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قصاص»

٦٨٨٦- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَدَدْنَا النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ ، فَقَالَ : « لا تُلِدُّونِي » . فَقُلْنَا : كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ : « لا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلا لُدَّ ، غَيْرَ الْعَبَّاسِ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ » . [راجع : ٤٤٥٨ ، أخرجه مسلم : ٢٢١٣] .

٦٨٨٦- از موسی بن ابی عایشه، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

ما به هنگام مریضی پیامبر صلی الله علیه و سلم در گوشهٔ دهان آن حضرت دارو ریختیم. آن حضرت فرمود: «به من دارو ندهید!» ما با خود گفتیم: این کار به خاطر ناخوش آمدن مریض از داروست. آنگاه که آن حضرت به هوش آمد، فرمود: «هیچ یک از شما باقی نماند تا آنکه به دهان وی دارو بریزید، بجز عباس، زیرا وی نزد شما حاضر نبوده است.»

١٥- باب : مَنْ أَخَذَ حَقَّهُ ، أَوِ اقْتَصَّ دُونَ السُّلْطَانِ

باب-۱۵ کسی که حقش را گرفت و یا قصاص گرفت بدون حکم سلطان

٦٨٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ : أَنَّ الأَعْرَجَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ : إِنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٢٣٨ ، أخرجه مسلم : ٨٥٥] .

٦٨٨٧- از ابوزناد، از اَعرَج، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «ما (مسلمانان) در روز قیامت واپسینان پیشروانیم»

٦٨٨٨- وَبِإِسْنَادِهِ : « لَوِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ ، وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ ، خَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ ، فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ

٦٨٨٨- و آن حضرت به اِسناد حدیث مذکور فرموده است: «و اگر کسی بدون اجازهٔ تو

جَنَاحٌ». [انظر: ۶۹۰۲، اخرجه مسلم: ۲۱۵۸].

به (درون) خانه‌ات نگریست و تو او را با سنگریزه زدی و چشمش را کور کردی، بر تو گناهی نیست»

۶۸۸۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ حُمَيْدٍ: أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ فَسَدَّدَ إِلَيْهِ مِشْقَصًا. فَقُلْتُ: مَنْ حَدَّثَكَ؟ قال: أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ. [راجع: ۶۲۴۲، اخرجه مسلم: ۲۱۵۷، مطولاً].

۶۸۸۹- از یحیی، از حُمَید روایت است که گفت: مردی[1] به (درون) خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم نگریست و آن حضرت به سوی او تیری نشانه گرفت. (به حُمید) گفتم: این را کِی به تو گفت؟ گفت: انَس بن مالک.

١٦- باب: إِذَا مَاتَ فِي الزِّحَامِ أَوْ قُتِلَ

باب-۱۶ اگر کسی در ازدحام مردم بمیرد یا کشته شود

۶۸۹۰- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال: هِشَامٌ أَخْبَرَنَا عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قالت: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ، فَصَاحَ إِبْلِيسُ: أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ، فَرَجَعَتْ أُولَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأُخْرَاهُمْ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَمَانِ، فقال: أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أَبِي أَبِي، قالت: فَوَاللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ، قَالَ حُذَيْفَةُ: غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ.

قال عُرْوَةُ: فَمَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ مِنْهُ بَقِيَّةُ خَيْرٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ. [راجع: ۳۲۹۰].

۶۸۹۰- از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: در روز جنگ احد مشرکین شکست خوردند و شیطان فریاد برآورد: ای بندگان خدا به عقب خویش بنگرید (که دشمن است) پس صف او (مسلمانان) پشت گردانیدند و با صف دیگر (مسلمانان) درگیر شدند. حُذَیفه نگریست، ناگاه یَمان، پدر خود را دید (که در معرض حمله است) گفت: ای بندگان خدا، وی پدر من است پدر من است.

عایشه گفت: به خدا سوگند، از وی دست برنداشتند تا او را کشتند. عروه گفت: حُذیفه، همواره بدیشان طلب آمرزش می‌کرد تا آنکه به خدا پیوست.

١٧- باب: إِذَا قَتَلَ نَفْسَهُ خَطَأً فَلَا دِيَةَ لَهُ

باب-۱۷ کسی که به خطا خود را بکشد دَیَتی ندارد

---

۱ – در اسماء الرجال، گفته شده که نام آن مرد حکم ابن ابی العاص بود.

٦٨٩١- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ : أَسْمِعْنَا يَا عَامِرُ مِنْ هُنَيَّاتِكَ ، فَحَدَا بِهِمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنِ السَّائِقُ» . قَالُوا : عَامِرٌ ، فَقَالَ : «رَحِمَهُ اللَّهُ» . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلَّا أَمْتَعْتَنَا بِهِ ، فَأُصِيبَ صَبِيحَةَ لَيْلَتِهِ ، فَقَالَ الْقَوْمُ : حَبِطَ عَمَلُهُ ، قَتَلَ نَفْسَهُ ، فَلَمَّا رَجَعْتُ وَهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ ، فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي ، زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ ، فَقَالَ : «كَذَبَ مَنْ قَالَهَا ، إِنَّ لَهُ لَأَجْرَيْنِ اثْنَيْنِ ، إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ ، وَأَيُّ قَتْلٍ يَزِيدُهُ عَلَيْهِ» . [راجع : ٢٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٢ ، بزيادة] .

۶۸۹۱[1]- از مَکی بن ابراهیم، از یزید بن ابی عُبَید روایت است که سَلَمه گفت: به همراهی پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی خیبر برآمدیم. مردی از حاضران گفت: ای عامر، ما را از سروده‌های خود بشنوان، وی بر ایشان حُدا خواند (تا شتران را به تندی براند)، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «شتر ران کیست؟» گفتند: عامر.

فرمود: «خداوند بر وی رحمت کند» گفتند: یا رسول الله، چرا ما را از وی بهره‌مند نساختی (زیرا این دعای شهادت وی است) صبح آن شب (در جنگ) زخمی شد و مردم گفتند: عملش به هدر رفت، خودش را (با اصابت شمشیر کشت، زمانی که برگشتم و مردم می‌گفتند که همانا عامر عملش را به هدر داد. نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم و گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت باد، می‌گویند که عامر عملش را به هدر داد. آن حضرت فرمود: «کسی که این را گفته دروغ گفته است، همانا او را دو ثواب است، او جهادکنندهٔ مجاهد است و کدام نوع کشتن بر ثواب او می‌افزاید»

١٨- باب : إِذَا عَضَّ رَجُلًا فَوَقَعَتْ ثَنَايَاهُ

باب-۱۸ اگر مردی کسی را دندان بگیرد و دندانش کنده شود

٦٨٩٢- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ : سَمِعْتُ زُرَارَةَ بْنَ أَوْفَى ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ : أَنَّ رَجُلًا عَضَّ يَدَ رَجُلٍ ، فَنَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ ، فَوَقَعَتْ ثَنِيَّتَاهُ ، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «يَعَضُّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ كَمَا يَعَضُّ الْفَحْلُ ؟ لَا دِيَةَ لَكَ» . [أخرجه مسلم : ١٦٧٣ ، وفي القسامة : ٢١ ، بزيادة] .

۶۸۹۲- از قتاده، از زُراره بن اَوفی، از عِمران بن حُصَین روایت است که گفت: مردی، دست مردی دیگری را دندان گرفت، آن مرد

---

۱ - این حدیث (۶۸۹۱) حدیث نوزدهم از ثلاثیات امام بخاری است و حدیث ثلاثی، همان است که میان راوی و آن حضرت سه راوی در اِسناد باشد.

(به شـدت) دسـت خود را از دهن وی بیرون آورد و دنـدان پیشـین او فرو افتـاد. آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم دعوی کردند. آن حضرت فرمود: «یکی از شـما بـرادر خود را همچون حیوان دنـدان می‌گیرد؟ برای او دِیَت (خونبها) نیست»

٦٨٩٣- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجْتُ فِي غَزْوَةٍ، فَعَضَّ رَجُلٌ فَانْتَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَبْطَلَهَا النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ١٨٤٨، أخرجه مسلم: ١٦٧٤، باختلاف وزيادة، وأخرجه في القسامة: ٢٢، نحوه بزيادة].

۶۸۹۳- از عطـاء، از صفوان بـن یَعلی روایت اسـت که پدرش گفت: در غـزوه‌ای برآمدیم. مردی (دست کسی را) دندان گرفت و دندانش برآمد. پیامبر صلی الله علیه و سلم (ادعای دیت دندان او را) باطل کرد.

١٩- باب: ﴿السِّنَّ بِالسِّنِّ﴾ [المائدة: ٤٥]

بـاب-۱۹ «و دنـدان در برابـر دنـدان» (المائده:۴۵)

٦٨٩٤- حَدَّثَنَا الأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ ابْنَةَ النَّضْرِ لَطَمَتْ جَارِيَةً فَكَسَرَتْ ثَنِيَّتَهَا، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَ بِالْقِصَاصِ. [راجع: ٢٧٠٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٥، مطولاً، باختلاف].

۶۸۹۴- از انصاری (محمد بن عبدالله بن المثنَی بصری) از حُمَید روایت اسـت که انس رضی الله عنه گفت:
همانا دختر نَضر، دختری را سیلی زد و دندانش را شکسـت و پیامبر صلی الله علیه و سـلم به قصاص امر کرد

٢٠- باب: دِيَةِ الأَصَابِعِ

باب-۲۰ دِیَت انگشتان

٦٨٩٥- حَدَّثَنَا آدَمُ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ». يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَالإِبْهَامَ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ نَحْوَهُ.

۶۸۹۵- از قَتادَه، از عِکرمه، از ابن عباس رضی الله عنـه روایت اسـت که گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «ایـن و این(در دیت) برابرند».
یعنی انگشـت خُنصَر (کِلک) و انگشـت اِبهَام (شَست) (به روایت دیگر) از قَتاده، از عِکرمه،

از ابــن عباس رضی الله عنه روایت اســت که گفــت: مانند این حدیــث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام.

۲۱-باب : إِذَا أَصَابَ قَوْمٌ مِنْ رَجُلٍ، هَلْ يُعَاقِبُ أَوْ يَقْتَصُّ مِنْهُمْ كُلِّهِمْ

وَقَالَ مُطَرِّفٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: فِي رَجُلَيْنِ شَهِدَا عَلَى رَجُلٍ أَنَّهُ سَرَقَ، فَقَطَعَهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ جَاءَا بِآخَرَ وَقَالَا: أَخْطَأْنَا، فَأَبْطَلَ شَهَادَتَهُمَا، وَأُخِذَا بِدِيَةِ الأَوَّلِ، وَقَالَ: لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمَا تَعَمَّدْتُمَا لَقَطَعْتُكُمَا.

٦٨٩٦- وَقَالَ لِي ابْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ غُلَامًا قُتِلَ غِيلَةً، فَقَالَ عُمَرُ: لَوِ اشْتَرَكَ فِيهَا أَهْلُ صَنْعَاءَ لَقَتَلْتُهُمْ.

وَقَالَ مُغِيرَةُ بْنُ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِيهِ: إِنَّ أَرْبَعَةً قَتَلُوا صَبِيًّا فَقَالَ عُمَرُ مِثْلَهُ.

وَأَقَادَ أَبُو بَكْرٍ وَابْنُ الزُّبَيْرِ وَعَلِيٌّ وَسُوَيْدُ بْنُ مُقَرِّنٍ مِنْ لَطْمَةٍ.

وَأَقَادَ عُمَرُ مِنْ ضَرْبَةٍ بِالدِّرَّةِ.

وَأَقَادَ عَلِيٌّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَسْوَاطٍ.

وَاقْتَصَّ شُرَيْحٌ مِنْ سَوْطٍ وَخُمُوشٍ.

باب-۲۱

اگر گروهی، از مردی که منسوب به گروه دیگر است، صدمه ببینند، آیا رواست که همهٔ آن گروه مجازات شوند یا به قصاص رسانده شوند

و مُطَرِّف به روایت از شــعبی گفت: دو مرد بر کســی شهادت دادند که وی دزدی کرده است. علــی (رض) دســت وی را قطع کرد، ســپس آنان کسی دیگر را آوردند و گفتند (وی دزدی کرده) و ما خطا کرده‌ایم. وی (علی) شــهادت آنان را باطل کرد و از آنها برای متهم اول دیت گرفته شــد و گفت: اگر می‌دانســتم که شما از روی عمد (شهادت دروغ داده‌اید) دستان شما را قطع می‌کردم.

۶۸۹۶- و ابن بشــار به من گفت: از یحیی، از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت:

غلامی به طور پنهانی (یا از روی خطا) کشــته شــد. عمر گفت: اگر در ایــن قتل (همهٔ) مردم صنعــاء، شــرکت می‌داشــتند، آنــان را به قتل می‌رساندم.

و مُغیــره بن حکیم از پدر خــود روایت کرده کــه گفت: چهار نفر کودکی را کشــتند و عمر مثل آنچه گفته بود، گفت: (همه آنانی را که در این قتل شــرکت کرده‌اند، به قتل می‌رسانم) و ابوبکر، و ابن زُبَیر و علی و سُوَید بن مُقرِن، از

یک سیلی زدن حکم قصاص کرده‌اند. و عمر از یـک ضربهٔ چوب به قصاص حکم کرد. وعلی از سه ضربهٔ تازیانه، به قصاص حکم کرد و شُرَیح، از زدن تازیانه، و خراشیدگی جلد، به قصاص حکم کرد

٦٨٩٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ: لَدَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ، وَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «لَا تَلُدُّونِي». قَالَ: فَقُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ بِالدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي». قَالَ: قُلْنَا: كَرَاهِيَةٌ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». [راجع: ٤٤٥٨، أخرجه مسلم: ٢٢١٣].

٦٨٩٧- از موسی بن ابی عایشه، از عبیدالله بن عبدالله روایت اسـت که عایشه رضی الله عنها گفـت: «به هنگام مریضی رسـول الله صلی الله علیه و سـلم، دارو در گوشه دهن وی ریختیم، و آن حضرت پیوسـته به ما اشـاره می‌کرد که «دارو برایـم ندهید!» ما با خـود گفتیم که این (ممانعت وی) نظر به ناخوش داشتن مریض از دارو است. آنگاه که آن حضرت به هوش آمد، فرمود: «آیا شـما را منع نکـردم که به من دارو ندهیـد؟» ما گفتیم: آن را ناخوشـی مریض از دارو پنداشتیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یک از شـما باقی نماند مگر اینکه به وی دارو خورانده شـود و من می‌نگرم، بجز عباس که وی نزد شما حاضر نبوده است»

٢٢-باب: الْقَسَامَةِ

وَقَالَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ». [راجع: ٢٥١٥، ٢٥١٦].

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: لَمْ يُقِدْ بِهَا مُعَاوِيَةُ.

وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ إِلَى عَدِيِّ بْنِ أَرْطَاةَ، وَكَانَ أَمَّرَهُ عَلَى الْبَصْرَةِ، فِي قَتِيلٍ وُجِدَ عِنْدَ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ السَّمَّانِينَ: إِنْ وَجَدَ أَصْحَابُهُ بَيِّنَةً، وَإِلَّا فَلَا تَظْلِمِ النَّاسَ، فَإِنَّ هَذَا لَا يُقْضَى فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

باب-۲۲ قسامه (سوگند ارتکاب قتل[1])

و اَشعَث بن قیس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (به مدعی) فرمود: «دو شاهد خود را بیاور و یا او (مدعی علیه) سوگند بخورد» و ابن ابی مُلَیکه گفت: معاویه در قَسامه به قصاص حکم نکرد. و عمر بـن عبدالعزیز به عَدِی بن اَرطاهٔ، امیـرش در بصـره دربارهٔ مقتولـی که نزدیک

---

[1] - قسامه، در حالتی است که قتل رخ داده و قاتل معلوم نباشد، در آن صورت پنجاه نفر از مردم آن محل که قتل در آن جای رخ داده، سوگند داده می‌شوند

خانه‌ای از خانه‌های روغن‌فروشان یافت شده بود، نوشت: اگر یاران مقتول شهادت قایم کردند (قاتل را قصاص کن) ورنه بر مردم ستم نکن؛ زیرا این حالتی است که بدان تا روز قیامت حکم کرده نمی‌شود[1]

۶۸۹۸- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدٍ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ : زَعَمَ أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُ سَهْلُ ابْنُ أَبِي حَثْمَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ نَفَراً مِنْ قَوْمِهِ انْطَلَقُوا إِلَى خَيْبَرَ ، فَتَفَرَّقُوا فِيهَا ، وَوَجَدُوا أَحَدَهُمْ قَتِيلاً ، وَقَالُوا لِلَّذِي وُجِدَ فِيهِمْ : قَدْ قَتَلْتُمْ صَاحِبَنَا ، قَالُوا : مَا قَتَلْنَا وَلَا عَلِمْنَا قَاتِلاً ، فَانْطَلَقُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، انْطَلَقْنَا إِلَى خَيْبَرَ ، فَوَجَدْنَا أَحَدَنَا قَتِيلاً ، فَقَالَ : «الْكُبْرَ الْكُبْرَ» . فَقَالَ لَهُمْ : «تَأْتُونَ بِالْبَيِّنَةِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ» . قَالُوا : مَا لَنَا بَيِّنَةٌ ، قَالَ : «فَيَحْلِفُونَ» . قَالُوا : لَا نَرْضَى بِأَيْمَانِ الْيَهُودِ ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبْطَلَ دَمُهُ ، فَوَدَاهُ مِائَةً مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ . [راجع : ۲۷۰۲ ، أخرجه مسلم : ۱۶۶۹].

۶۸۹۸- از سعید بن ابی عُبید روایت است که بُشَیر بن یَسار گفت: مردی از انصار که سَهل ابن ابی حَثمَه نامیده می‌شد به وی خبر داده که تنی چند از قوم او به سوی خَیبَر رفتند و در آنجا از یکدیگر دور شدند. سپس یکی از کسان خود را کشته یافتند و به کسانی که در آن موضع دیدند، گفتند: همانا شما رفیق ما را کشتید. آنان گفتند: ما نکشتیم و نه قاتل او را می‌شناسیم. آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: یا رسول الله، ما به خیبر رفته بودیم و یکی از همراهان خود را کشته یافتیم. آن حضرت فرمود: «بزرگسالتر شما، بزرگسالتر شما (سخن بگوید) » آن حضرت بدیشان فرمود: «برکسی که او را به قتل رسانیده، شاهد بیاورید» گفتند: ما شاهد نداریم. فرمود: «پس آنها سوگند بخورند» گفتند. ما به سوگندهای یهود راضی نمی‌شویم. رسول الله صلی الله علیه و سلم را ناخوش آمد که خون او را باطل بگرداند، پس صد شتر از شتران صدقه را دِیَت (خونبها) داد.

---

۱ - دربارهٔ قصاص گرفتن یا دیت گرفتن در قضیه قَسامه اختلاف نظر است. امام ابوحنیفه و امام شافعی، نظر به اینکه شرایط قصاص معلوم شده نمی‌تواند، دیت را واجب دانسته‌اند، نزد امام مالک و امام احمد قصاص واجب می‌شود و امام بخاری بطور کلی حکم آن را انکار کرده است و همچنان گروهی دیگر مانند ابوقِلابه و امثال وی بر این نظراند که حکمی ندارد و بر آن عمل نکرده‌اند «تیسیرالقاری»

٦٨٩٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ الأَسَدِيُّ : حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ أَبِي عُثْمَانَ : حَدَّثَنِي أَبُو رَجَاء مِنْ آل أَبِي قلابَةَ : حَدَّثَنِي أَبُو قلابَةَ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيز أَبْرَزَ سَرِيرَهُ يَوْمًا لِلنَّاسِ ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا ، فقال : مَا تَقُولُونَ فِي الْقَسَامَة ؟ قال : نَقُولُ : الْقَسَامَةُ الْقَوَدُ بِهَا حَقٌّ ، وَقَدْ أَقَادَتْ بِهَا الْخُلَفَاءُ .

قال لِي : مَا تَقُولُ يَا أَبَا قلابَةَ ؟ وَنَصَبَنِي لِلنَّاسِ ، فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، عِنْدَكَ رُؤُوسُ الأَجْنَاد وَأَشْرَافُ الْعَرَب ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ خَمْسِينَ مِنْهُمْ شَهِدُوا عَلَى رَجُلٍ مُحْصَنٍ بِدِمَشْقَ أَنَّهُ قَدْ زَنَى ، لَمْ يَرَوْهُ ، أَكُنْتَ تَرْجُمُهُ ؟ قال : لا ، قُلْتُ : أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ خَمْسِينَ مِنْهُمْ شَهِدُوا عَلَى رَجُلٍ بِحِمْصَ أَنَّهُ سَرَقَ ، أَكُنْتَ تَقْطَعُهُ وَلَمْ يَرَوْهُ ؟ قال : لا ، قُلْتُ : فَوَاللَّه مَا قَتَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ أَحَدًا قَطُّ إِلاَّ فِي إِحْدَى ثَلاث خِصَال : رَجُلٌ قَتَلَ بِجَرِيرَة نَفْسه فَقُتِلَ ، أَوْ رَجُلٌ زَنَى بَعْدَ إِحْصَانٍ ، أَوْ رَجُلٌ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَارْتَدَّ عَنِ الإِسْلامِ .

فقال الْقَوْمُ : أَوَلَيْسَ قَدْ حَدَّثَ أَنَسُ بْنُ مَالك : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَطَعَ فِي السَّرَقِ ، وَسَمَرَ الأَعْيُنَ ، ثُمَّ نَبَذَهُمْ فِي الشَّمْسِ ؟

فَقُلْتُ : أَنَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثَ أَنَسٍ ، حَدَّثَنِي أَنَسٌ : أَنَّ نَفَرًا مِنْ عُكْلٍ ثَمَانِيَةً ، قَدِمُوا عَلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَبَايَعُوهُ عَلَى الإِسْلامِ ، فَاسْتَوْخَمُوا الأَرْضَ فَسَقِمَتْ أَجْسَامُهُمْ ، فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ ، قال : «أَفَلا تَخْرُجُونَ مَعَ رَاعِينَا فِي إِبِله ، فَتُصِيبُونَ مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا» . قَالُوا : بَلَى ، فَخَرَجُوا فَشَرِبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا ، فَصَحُّوا ، فَقَتَلُوا رَاعِيَ رَسُول اللَّه ﷺ وَأَطْرَدُوا النَّعَمَ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَأَرْسَلَ فِي آثَارِهِمْ ، فَأُدْرِكُوا فَجِيءَ بِهِمْ ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَقُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ ، وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ ، ثُمَّ نَبَذَهُمْ فِي الشَّمْسِ حَتَّى مَاتُوا .

٦٨٩٩- از ابورَجاء، از آل ابی قِلابه، روایت است که ابوقِلابه گفت: عمر بن عبدالعزیز روزی به صحن خانهٔ خود بر تخت خلافت نشست و به مردم اجازهٔ ورود داد و درآمدند. سپس گفت: دربارهٔ قسامه چه می‌گویید؟ گفتند: می‌گوییم: قصاص گرفتن در قسامَه حق است و همانا خلفاء قصاص گرفته‌اند. سپس عمر بن عبدالعزیز به من گفت: تو چه می‌گویی ای ابوقِلابه؟ وی مرا برای مردم نشانمند ساخت. گفتم: ای امیرالمؤمنین، سران لشکر و اشراف عرب نزد تو حضور دارند، اگر پنجاه نفر ایشان دربارهٔ مردی مُحصِن (همسر دیده) شهادت دهند که در دِمَشق زنا کرده است، ولی او را ندیده باشند، آیا تو آن مرد را سنگسار می‌کنی؟ گفت: نی.

گفتم: اگر پنجاه نفر ایشان دربارهٔ مردی شهادت بدهند که در حِمص دزدی کرده است، در حالی که او را ندیده‌اند، چه حکم می‌کنی؟ آیا دستش را قطع می‌کنی؟ گفت: نِی. گفتم: به خدا سوگند که هرگز رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را نکشته است بجز در این سه حالت: مردی که جنایتکارانه مردی را کشته است، پس کشته شده است، یا مردی که ازدواج کرده و سپس زنا کرده است، یا مردی که با خدا و رسول او جنگیده و از اسلام برگشته است. سپس مردم گفتند: آیا چنان نیست که اَنَس بن مالک حدیث کرده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد دزدی، دست قطع کرده و در چشم میل کشیده و سپس آنان را در گرمای آفتاب افکنده است؟ گفتم: من به شما حدیث

قُلْتُ : وَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاَءِ ، ارْتَدُّوا عَنِ الإِسْلاَمِ ، وَقَتَلُوا وَسَرَقُوا .

فقال عَنْبَسَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَاللَّهِ : إِنْ سَمِعْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ .

فَقُلْتُ : أَتَرُدُّ عَلَيَّ حَدِيثِي يَا عَنْبَسَةُ ؟ قَالَ : لاَ ، وَلَكِنْ جِئْتَ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ ، وَاللَّهِ لاَ يَزَالُ هَذَا الْجُنْدُ بِخَيْرٍ مَا عَاشَ هَذَا الشَّيْخُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ .

قُلْتُ : وَقَدْ كَانَ فِي هَذَا سُنَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، دَخَلَ عَلَيْهِ نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَتَحَدَّثُوا عِنْدَهُ ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فَقُتِلَ ، فَخَرَجُوا بَعْدَهُ ، فَإِذَا هُمْ بِصَاحِبِهِمْ يَتَشَحَّطُ فِي الدَّمِ ، فَرَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، صَاحِبُنَا كَانَ تَحَدَّثَ مَعَنَا ، فَخَرَجَ بَيْنَ أَيْدِينَا ، فَإِذَا نَحْنُ بِهِ يَتَشَحَّطُ فِي الدَّمِ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فقال : « بِمَنْ تَظُنُّونَ ، أَوْ تَرَوْنَ ، قَتَلَهُ » . قَالُوا : نَرَى أَنَّ الْيَهُودَ قَتَلَتْهُ ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْيَهُودِ ، فَدَعَاهُمْ فقال : « آنْتُمْ قَتَلْتُمْ هَذَا » . قَالُوا : لاَ ، قَالَ : « أَتَرْضَوْنَ نَفَلَ خَمْسِينَ مِنَ الْيَهُودِ مَا قَتَلُوهُ » . فَقَالُوا : مَا يُبَالُونَ أَنْ يَقْتُلُونَا أَجْمَعِينَ ، ثُمَّ يَنْتَفِلُونَ ، قَالَ : « أَفَتَسْتَحِقُّونَ الدِّيَةَ بِأَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْكُمْ » . قَالُوا : مَا كُنَّا لِنَحْلِفَ ، فَوَدَاهُ مِنْ عِنْدِهِ .

قُلْتُ : وَقَدْ كَانَتْ هُذَيْلٌ خَلَعُوا خَلِيعًا لَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَطَرَقَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْيَمَنِ بِالْبَطْحَاءِ ، فَانْتَبَهَ لَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، فَحَذَفَهُ بِالسَّيْفِ فَقَتَلَهُ ، فَجَاءَتْ هُذَيْلٌ ، فَأَخَذُوا الْيَمَانِيَّ فَرَفَعُوهُ إِلَى عُمَرَ بِالْمَوْسِمِ ، وَقَالُوا : قَتَلَ صَاحِبَنَا ، فقال : إِنَّهُمْ قَدْ خَلَعُوهُ ، فقال : يُقْسِمُ خَمْسُونَ مِنْ هُذَيْلٍ مَا خَلَعُوهُ ، قال : فَأَقْسَمَ مِنْهُمْ تِسْعَةٌ وَأَرْبَعُونَ رَجُلاً ، وَقَدِمَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مِنَ الشَّأْمِ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يُقْسِمَ ، فَافْتَدَى يَمِينَهُ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ ، فَأَدْخَلُوا مَكَانَهُ رَجُلاً آخَرَ ، فَدَفَعَهُ إِلَى أَخِي الْمَقْتُولِ ، فَقُرِنَتْ يَدُهُ بِيَدِهِ ، قَالُوا : فَانْطَلَقَا وَالْخَمْسُونَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِنَخْلَةَ ،

انس را می‌گویم، انس به من حدیث کرد: همانا هشت نفر از قبیلهٔ عُکل نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و با آن حضرت به قبول اسلام بیعت کردند. سرزمین (مدینه) به ایشان سازگار نیفتاد و بدنشان بیمار شد. از این کار به رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت بردند. آن حضرت فرمود: «چرا با شترچرانان ما بیرون نمی‌روید و از شیر و پیشاب آن نمی‌خورید؟» گفتند: آری چنین می‌کنیم.
آنها بیرون رفتند و از شیر و پیشاب شتران خوردند و بهبود یافتند. سپس شترچران (ساربان) رسول الله صلی الله علیه و سلم را کشتند و شتران را ربودند. چون خبر به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید، در پی آنان فرستاد. آنان را دریافتند و آوردند. آن حضرت ایشان را مجازات فرمود؛ دستها و پاهای آنان بریده شد و به چشمانشان میل کشیده شد و سپس در گرمای آفتاب افکنده شدند تا مردند.
گفتم: پس کدام چیز سخت‌تر است از آنچه آنان کردند؛ از اسلام برگشتند و کشتند و دزدی کردند. عَنبَسه بن سعید گفت: به خدا سوگند که این ماجرا را تا همین امروز نشنیده بودم.
گفتم: آیا این حدیث مرا بر من رد می‌کنی (نمی‌پذیری) ای عَنبَسه؟ گفت: نی، ولی حدیث را به وجه (درست) آن آوردی. به خدا سوگند همواره این مردم در نیکویی‌اند تا آنگاه که بزرگی (چون ابوقلابه) در میانشان بسر برد.
گفتم: همانا در این واقعه سنّت رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته است. (در موردی دیگر) تنی چند از انصار نزد رسول الله صلی الله علیه

أَخَذَتْهُمُ السَّمَاءُ ، فَدَخَلُوا فِي غَارٍ فِي الْجَبَلِ ، فَانْهَجَمَ الْغَارُ عَلَى الْخَمْسِينَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا فَمَاتُوا جَمِيعًا ، وَأَفْلَتَ الْقَرِينَانِ ، وَاتَّبَعَهُمَا حَجَرٌ فَكَسَرَ رِجْلَ أَخِي الْمَقْتُولِ ، فَعَاشَ حَوْلاً ثُمَّ مَاتَ .

قُلْتُ : وَقَدْ كَانَ عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَقَادَ رَجُلاً بِالْقَسَامَةِ ، ثُمَّ نَدِمَ بَعْدَ مَا صَنَعَ ، فَأَمَرَ بِالْخَمْسِينَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا ، فَمُحُوا مِنَ الدِّيوَانِ ، وَسَيَّرَهُمْ إِلَى الشَّامِ . [راجع: ۲۳۳، أخرجه مسلم: ۱۶۶۹ ،وفيه اختصار]

و سلم آمدند و در حضور وی صحبت کردند. مردی از میانشان در پیشرویشان برآمد و کشته شد. آنان که پس از وی برآمدند، ناگاه رفیق خود را دیدند که در خون می‌غلطد. آنان واپس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشتند و گفتند: یا رسول الله، همین رفیق ما که همراه ما بود و صحبت می‌کرد و از پیشرویمان برآمد، ناگاه او را دیدیم که در خون می‌تپد. رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد و فرمود: «به کدام کس گمان می‌برید، یا می‌پندارید چه کسی او را کشته است؟» گفتند: می‌پنداریم که یهود او را کشته باشند. آن حضرت کسی را به عقب یهود فرستاد و آنان را فراخواند و به ایشان گفت: «آیا شما او را کشتید؟» گفتند: نی. آن حضرت به انصار گفت: «آیا راضی می‌شوید که پنجاه نفر از یهود سوگند یاد کنند که ما او را نکشته‌ایم» گفتند: آنان پروا ندارند که ما را همگی بکشند و سپس سوگند بخورند (که ما نکشته‌ایم). آن حضرت فرمود: «آیا می‌خواهید که پنجاه نفر از شما سوگند یاد کنید (که یهود او را کشته‌اند) تا انگاه سزاوار دریافت دِیَت (خونبها) شوید؟» گفتند: ما سوگند نخواهیم خورد. سپس آن حضرت، خود دِیَت مقتول را داد. (ابوقِلابه می‌گوید:) گفتم: همانا قبیلهٔ هُذَیل در روزگار جاهلیت یکی از کسان خود را (نظر به جنایت وی) از وابستگی قومی و قبیلوی خود خلع کرده بودند. وی (در مسیر راه) خانواده‌ای را که از یمن به بطحاء (نزدیک مکه) می‌آمدند، مورد حمله قرار داد. مردی از این خانواده او را با شمشیر زد و کشت. آنگاه

مـردم هُذَیل آمدند و آن مرد یمانی را (که او را کشـته بود) گرفتند و در موسـم حج نزد عمر آوردند و گفتند: وی همراه ما را کشـته است. یمانیها گفتند: همانا ایشان آن مرد هُذَیلی را از وابستگی خود خلع کرده بودند.

عمر گفت: پنجاه نفر از مردم هُذَیل سوگند یاد کنند کـه او را خلع نکرده‌اند. چهل و نه نفر از آنان سـوگند یاد کردند، و یک نفر دیگرشان از شـام آمد و از وی خواستند که وی نیز سوگند یاد کند، ولی وی با دادن یک هزار درهم فدیه، سـوگند خود را عـوض کرد و مـردی دیگر بجـای او (در سـوگند) درآوردنـد. عمر او را به برادر مقتول سـپرده و دسـت او به دستش داده شـد. آن هر دو با پنجاه نفری که سـوگند (ناحـق) خورده بودند راهی شـدند تا آنکه به موضع نَخلَه رسـیدند، انگاه آنان را آسمان (ابر و باران) درگرفت، به غار کوه درآمدند، غار بر پنجاه نفری که سوگند خورده بودند فروریخت و همه مردند و دو نفری که دسـت در دسـت یکدیگر داشتند (برادر مقتول و آن مرد) نجات یافتند، ناگاه سنگی بسویشان به راه افتاد و پای برادر مقتول را شکسـت. وی یکسـال زندگی کرد و سپس مرد.

(ابوقلابه می‌گوید:) گفتم: عبدالملک بن مروان (خلیفهٔ اموی) مردی را که به شیوهٔ قسامه قاتل شـناخته شـده بود، به قصاص رساند و سپس که این کار را کرد، پشـیمان شـد و امر کرد که نامهای پنجاه نفری را که سوگند خورده بودند، از دیـوان (خلافت) بزدایند و آنها را به شـام تبعید کرد.

٢٣-باب : مَنِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِ قَوْمٍ فَفَقَؤُوا عَيْنَهُ ، فَلا دِيَةَ لَهُ

٦٩٠٠- حَدَّثَنا أَبُو النُّعْمانِ : حَدَّثَنا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ مِنْ جُحْرٍ فِي بَعْضِ حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَامَ إِلَيْهِ بِمِشْقَصٍ ، أَوْ بِمَشَاقِصَ ، وَجَعَلَ يَخْتِلُهُ لِيَطْعُنَهُ . [راجع : ٦٢٤٢ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٧] . [قوله: «أبو النعمان» كذا جاء في نسخة، واعتمده المزي في «التحفة» وفي نسخ أخرى للبخاري: أبو اليمان]

٦٩٠١- حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنا لَيْثٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ فِي جُحْرٍ فِي بَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْتَظِرُنِي ، لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنَيْكَ» . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّمَا جُعِلَ الإِذْنُ مِنْ قِبَلِ الْبَصَرِ» . [راجع: ٥٩٢٤ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٦ ، بلفظ «أجل»].

٦٩٠٢- حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنا سُفْيَانُ : حَدَّثَنا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : «لَوْ أَنَّ امْرَأً اطَّلَعَ عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَخَذَفْتَهُ بِعَصَاةٍ فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ ، لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ جُنَاحٌ» . [راجع : ٦٨٨٨ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٨] .

باب-۲۳

کسی که به درون خانهٔ مردم بنگرد و چشم او را کور کنند، مستحق (دِیَت (خونبها) نیست

٦٩٠٠- از حَمّاد بن زید، از عبیدالله بن ابی بکر بن انس، روایت است که انس رضی الله عنه گفت: همانا مردی از سوراخی (به درون) یکی از خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و سلم نگریست. آن حضرت با پیکان یا پیکانها به سوی وی به پا خاست و او را می‌طلبید تا وی را بزند.

٦٩٠١- از لَیث روایت است که ابن شهاب گفت: سَهل بن سعد ساعدی او را خبر داده که: مردی از شکاف دروازهٔ خانهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم (به درون) نگریست و در دست رسول الله صلی الله علیه و سلم آهن پارهٔ (شانه مانند) بود که با آن سر خود را شانه می‌کرد. آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دید، به وی گفت: «اگر می‌دانستم که همانا به سوی من نگری با این به چشمت می‌زدم!»
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « همانا اجازه گرفتن پیش از نگریستن، لازم گردانیده شده است»

٦٩٠٢- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه کسی بدون اجازه به سوی تو نگریست و تو با سنگریزه به سوی وی افکندی و چشمش را کور کردی، بر تو گناهی نیست.»

٢٤- باب : الْعَاقِلَةِ

٦٩٠٣- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ قَالَ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَلِيّاً ﷺ : هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ ؟ وَقَالَ مَرَّةً : مَا لَيْسَ عِنْدَ النَّاسِ ؟ فَقَالَ : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، مَا عِنْدَنَا إِلا مَا فِي الْقُرْآنِ ، إِلا فَهْمًا يُعْطَى رَجُلٌ فِي كِتَابِهِ ، وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ : وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ ؟ قَالَ : الْعَقْلُ ، وَفِكَاكُ الأَسِيرِ ، وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ . [راجع : ١١١ ، أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، مطولاً باختلاف وكذلك في العتق : ٢٠ باختصار وزيادة] .

باب-۲۴ عاقله (وابستگان پدری که باید دیت بدهند)

٦٩٠٣- از ابن عُیَینه، از مُطَرِّف روایت است که گفت: از شَعبی شنیدم که گفت: از ابوجُحیفه شنیدم که گفت:

از علی رضی الله عنه سئوال کردم: آیا نزد شما چیزی هست که در قرآن نیست؟ و بار دیگر (ابن عُیَینه) چنین گفت: آیا نزد شما چیزی هست که نزد مردم نیست؟ (علی) گفت: سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و بچه را در شکم آفرید، نزد ما چیزی بجز آنچه در قرآن است نیست، مگر فهم و دانشی که خداوند از کتاب خود به مردی داده است، و آنچه در این صحیفه است. گفتم: در این صحیفه چیست؟ گفت: (حکم) عَقل (دیت) است، و رهایی اسیران، و. اینکه مسلمان به کشتن کافر کشته نشود[1].

٢٥- باب : جَنِينِ الْمَرْأَةِ

٦٩٠٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ .

وَحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ ، رَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى فَطَرَحَتْ جَنِينَهَا ، فَقَضَى رَسُولُ اللهِ ﷺ فِيهَا بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ .
[راجع : ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨١] .

باب-۲۵ جَنین (بچهٔ شکم) زن

٦٩٠٤- از عبدالله بن یوسف از مالک روایت است و از اسماعیل، از مالک، از ابن شهاب، ار ابو سَلَمَة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: همانا دو زن از قبیلهٔ هُذَیل (درگیر شدند) و یکی به سوی دیگری سنگ افکند و بچهٔ شکمش را برآورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم به بهای غلام یا کنیز به دِیَت حکم کرد.

---

۱ - مالک و شافعی و احمد به همین نظر قایل‌اند. ابوحنیفه و هر دو صاحب آن بدین نظراند که مسلمان به قتل کافر کشته می‌شود «تیسیرالقاری»

۶۹۰۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ : أَنَّهُ اسْتَشَارَهُمْ فِي إِمْلَاصِ الْمَرْأَةِ ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْغُرَّةِ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ . [انظر : ۶۹۰۷[د] ، ۶۹۰۸[د، م] ، ۷۳۱۷[د] ، اخرجه مسلم : ۱۶۸۳ ، مع الحديث الآتي] .

۶۹۰۵- از هِشـام، از پدرش، از مُغیره بن شُعبه ، از عمـر رضی الله عنه روایت اسـت که: وی دربارهٔ حکم زنی که بچهٔ شکم او توسط کسی سقط شـود، با صحابه مشورت کرد. مغیره بن شعبه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به دادن بهای غلام یا کنیزی حکم کرده است.

۶۹۰۶- قالَ : ائتِ مَن يَشْهَدُ مَعَكَ ، فَشَهِدَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَنَّهُ شَهِدَ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِهِ . [انظر : ۶۹۰۸[د] ، ۷۳۱۸[د] ، اخرجه مسلم : ۱۶۸۳ ، مع الحديث السابق] .

۶۹۰۶- (عمر) گفت: کسـی را که با تو حاضر بـوده (که ان حضـرت چنین فرمـوده) بیاور. محمد بن مَسـلَمه شـهادت داد کـه همانا وی حاضـر بوده کـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم چنین حکم کرده است.

۶۹۰۷- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عُمَرَ نَشَدَ النَّاسَ : مَنْ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى فِي السِّقْطِ ؟ فقال الْمُغِيرَةُ : أَنَا سَمِعْتُهُ قَضَى فِيهِ بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ . [راجع : ۶۹۰۵ ، اخرجه مسلم : ۱۶۸۳ ، مع الحديث الآتي] .

۶۹۰۷- از هِشـام، از پدرش روایت اسـت که گفـت: همانا عمـر از مردم سـئوال کرد: کدام کسـی در مورد سَقَط جنین، از رسول الله صلی الله علیه و سـلم (حکمی) شنیده است؟ مغیره گفت: من شـنیده‌ام که در این مـورد به دِیت، غلام یا کنیز حکم کرده است.

۶۹۰۸م - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ سَمِعَ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ يُحَدِّثُ عَنْ عُمَرَ : أَنَّهُ اسْتَشَارَهُمْ فِي إِمْلَاصِ الْمَرْأَةِ ، مِثْلَهُ . [راجع : ۶۹۰۵ ، اخرجه مسلم : ۱۶۸۳] .

۶۹۰۸م- از هِشـام بن عُروه، از پدرش روایت اسـت که گفت: همانا وی از مُغیره بن شُـعبه شـنیده که از عمـر حدیث می‌کـرد که : وی در مـورد سـقط جنیـن زن از مردم مشـوره می‌خواست، مانند آنچه گفته شد.

۶۹۰۸- قالَ : ائْتِ مَنْ يَشْهَدُ مَعَكَ عَلَى هَذَا ؟ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَنَا أَشْهَدُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِمِثْلِ هَذَا . [راجع : ۶۹۰۶ ، اخرجه مسلم : ۱۶۸۳ ، مع الحديث السابق] .

۶۹۰۸- (عمر) گفت: می‌توانی کسی را که با تو در این قضیه حاضر بوده بیاوری؟ (تا سخن تو را تصدیق کند)

محمد بن مَسـلَمَه گفت: من بـه مانند این، بر سـخن پیامبر صلـی الله علیه و سـلم گواهی می‌دهم.

٢٦- باب : جَنِينِ الْمَرْأَةِ ،

وَأَنَّ الْعَقْلَ عَلَى الْوَالِدِ وَعَصَبَةِ الْوَالِدِ ، لا عَلَى الْوَلَدِ .

٦٩٠٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي جَنِينِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي لَحْيَانَ بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ ، ثُمَّ إِنَّ الْمَرْأَةَ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا بِالْغُرَّةِ تُوُفِّيَتْ ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ مِيرَاثَهَا لِبَنِيهَا وَزَوْجِهَا ، وَأَنَّ الْعَقْلَ عَلَى عَصَبَتِهَا . [راجع : ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨١] .

٦٩١٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : اقْتَتَلَتِ امْرَأَتَانِ مِنْ هُذَيْلٍ ، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ فَقَتَلَتْهَا وَمَا فِي بَطْنِهَا ، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَضَى أَنَّ دِيَةَ جَنِينِهَا غُرَّةٌ ، عَبْدٌ أَوْ وَلِيدَةٌ ، وَقَضَى أَنَّ دِيَةَ الْمَرْأَةِ عَلَى عَاقِلَتِهَا . [راجع : ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨١] .

باب-۲۶ [سقط] جنین زن

و همانا دیت آن بر پدر و عصبه (نزدیکان پدری کسی است که سبب سقط جنین شده) است، نه بر فرزندان (مرتکب که خودش وفات کرده است)

۶۹۰۹- از لیث از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد سقط جنین زنی از بنی لَحیان به دِیَت غلام یا کنیزی حکم کرد. سپس همان زنی که بر وی حکم دِیَت شده بود، مُرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کرد که میراث آن زن برای فرزندان و شوهرش است. و دِیَت بر عصبهٔ (نزدیکان پدری) اوست.

۶۹۱۰- از یُونُس، از ابن شهاب، از ابن مُسَیَّب و ابوسَلَمَهٔ بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت:

دو زن از قبیلهٔ هُذَیل با هم جنگیدند و یکی به سوی دیگری سنگ افکند و او و آنچه را در شکمش بود به قتل رساند. آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده دعوی کردند. آن حضرت حکم کرد که دِیَت جنین آن، غلام یا کنیز است و حکم کرد که دِیت زن کشته شده، بر عصبهٔ زنی است که او را کشته است.

٢٧- باب : مَنِ اسْتَعَانَ عَبْدًا أَوْ صَبِيًّا

وَيُذْكَرُ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ بَعَثَتْ إِلَى مُعَلِّمِ الْكُتَّابِ : ابْعَثْ إِلَيَّ غِلْمَانًا يَنْفُشُونَ صُوفًا ، وَلا تَبْعَثْ إِلَيَّ حُرًّا .

باب-۲۷ کسی که از غلام یا پسر بچه‌ای کمک بگیرد

و یاد شده است که: اُم سَلَمه رضی الله عنها به مُعَلِّم کتاب (پیغام) فرستاد که: برای من

کودکان خورد سالی بفرست تا پشم را تیر بزنند (حلاجی کنند) و آزادی را نفرست.

۶۹۱۱- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ قال : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، أَخَذَ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِي ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فقال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَنَسًا غُلَامٌ كَيِّسٌ فَلْيَخْدُمْكَ ، قال : فَخَدَمْتُهُ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ ، فَوَاللَّهِ مَا قال لِي لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا هَكَذَا ، وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَصْنَعْهُ لِمَ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا هَكَذَا . [راجع : ۲۷۶۸ ، اخرجه مسلم: ۲۳۰۹].

۶۹۱۱- از اسماعیل بن ابراهیم، از عبدالعزیز روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدینه رسید، ابوطلحه (شوهر مادرم) دست مرا گرفت و مرا با خود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برد و گفت: یا رسول الله، همانا اَنس پسری زیرک است و باید خدمت تو را بکند. انس گفت: من در حَضَر و سفر آن حضرت را خدمت کردم، به خدا سوگند که هر کاری که کردم، آن حضرت به من نگفت که چرا این کار را چنین کردی و کاری را که نکردم به من نگفت که چرا این کار را چنین نکردی.

۲۸- باب : الْمَعْدِنُ جُبَارٌ وَالْبِئْرُ جُبَارٌ

باب-۲۸ [مردن] در معدن هدر است و در چاه هدر است (دیَت ندارد)

۶۹۱۲- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «الْعَجْمَاءُ جَرْحُهَا جُبَارٌ ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ» . [راجع : ۱۴۹۹ ، اخرجه مسلم: ۱۷۱۰]

۶۹۱۲- از ابن شهاب، از سعید بن مُسیَّب و ابوسَلَمة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت:
همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « در کشته شدن توسط حیوانات دیَت نیست، در افتادن در چاه دیَت نیست، در کشته شدن در معدن دیَت نیست و در گنج یافت شده، یک پنجم است» (که باید به بیت المال داده شود)

۲۹- باب : الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ

باب-۲۹ حیوانات هدر است

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : كَانُوا لَا يُضَمِّنُونَ مِنَ النَّفْحَةِ ، وَيُضَمِّنُونَ مِنْ رَدِّ الْعِنَانِ .

(اگر حیوانی که صاحبش با آن نیست به کسی

وَقَالَ حَمَّادٌ: لا تُضْمَنُ النَّفْحَةُ إِلا أَنْ يَنْخُسَ إِنْسَانٌ الدَّابَّةَ.

وَقَالَ شُرَيْحٌ: لا تُضْمَنُ مَا عَاقَبَتْ، أَنْ يَضْرِبَهَا فَتَضْرِبَ بِرِجْلِهَا.

وَقَالَ الْحَكَمُ وَحَمَّادٌ: إِذَا سَاقَ الْمُكَارِي حِمَاراً عَلَيْهِ امْرَأَةٌ فَتَخِرُّ، لا شَيْءَ عَلَيْهِ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: إِذَا سَاقَ دَابَّةً فَأَتْعَبَهَا، فَهُوَ ضَامِنٌ لِمَا أَصَابَتْ، وَإِنْ كَانَ خَلْفَهَا مُتَرَسِّلًا لَمْ يَضْمَنْ.

زیان رساند، دیت ندارد)
ابن سیرین گفته است: صحابه از لکد زدن حیوان تضمین نمی‌کردند که کسی مستحق دیت شود
ولی از کشیدن جلو حیوان (توسط سواره که از مسیر خود منحرف شود و خساره رساند) تضمین می‌کردند (که مستحق جبران خساره شود) و حَماد گفته است: لکد زدن حیوان تضمین نمی‌شود مگر اینکه کسی حیوان را بزند و خله کند.
و شُرَیح گفته است: کسی که از عقب حیوانی را می‌زند و حیوان او را لکد می‌زند، تضمین نمی‌شود
و حَکَم و حَمَّاد گفته‌اند: اگر کرایه گیرندهٔ خر، خری را که بر آن زنی سوار است می‌راند و زن از خر فرومی‌افتد، چیزی (جبران خساره) بر او نیست. و شعبی گفته است: اگر کسی حیوانی را به تندی می‌راند، هر زیانی که به حیوان برسد، باید جبران کند واگر حیوان را به آهستگی براند (اگر به حیوان زیانی برسد) جبران آن بر وی نیست.

۶۹۱۳- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْعَجْمَاءُ عَقْلُهَا جُبَارٌ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ». [راجع: ۱۴۹۹، أخرجه مسلم: ۱۷۱۰].

۶۹۱۳- از شُعبه، از محمد بن زیاد روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دیت کسی که او را حیوان مجروح می‌کند یا می‌کشد، هدر است و دیت کسی که در چاه می‌افتد، هدر است و دیت کسی که در معدن می‌میرد، هدر است و در گنج مدفون یک پنجم است»

۳۰- باب : إِثْمِ مَنْ قَتَلَ ذِمِّيًّا بِغَيْرِ جُرْمٍ

٦٩١٤- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ : حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ قَتَلَ نَفْسًا مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا » . [راجع : ٣١٦٦] .

الْمُسْلِمُ بِالْكَافِرِ

٦٩١٥- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ : أَنَّ عَامِرًا حَدَّثَهُمْ ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ : قُلْتُ لِعَلِيٍّ .

وحَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يُحَدِّثُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَلِيًّا ﷺ : هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ ؟ وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ مَرَّةً : مَا لَيْسَ عِنْدَ النَّاسِ ؟ فَقَالَ : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، مَا عِنْدَنَا إِلَّا مَا فِي الْقُرْآنِ ، إِلَّا فَهْمًا يُعْطَى رَجُلٌ فِي كِتَابِهِ ، وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ : وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ ؟ قَالَ : الْعَقْلُ ، وَفِكَاكُ الْأَسِيرِ ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ . [راجع : ١١١ ، أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، مطولاً باختلاف وأخرجه في العتق : ٢٠ بزيادة ونقصان] .

باب-۳۰ کسی که کافر ذمی را بدون گناهی بکشد

٦٩١٤- از حَسَن، از مُجاهد روایت است که عبدالله بن عَمرو گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که ذمّی را (نامسلمانی که در امان مسلمانان است) بکشد بوی بهشت را در نمی‌یابد، هر چند بوی بهشت از فاصلهٔ چهل ساله راه، دریافتنی است»

باب-۳۱ مسلمان با کشتن کافر کشته نمی‌شود

٦٩١٥- از زُهَیر، از مُطَرِّف روایت است که عامر به ایشان حدیث کرد که ابوجُحَیفه گفت: به علی گفتم. همچنان روایت است از ابن عُیَینَه، از مُطَرِّف که گفت: از شعبی شنیدم که حدیث می‌کرد و گفت: از ابو جُحَیفَه شنیدم که گفت: از علی رضی الله عنه پرسیدم : آیا نزد شما چیزی از آنچه در قرآن نباشد، هست؟ و ابن عُیَینَه بار دیگر چنین گفت: آنچه در نزد مردم نباشد؟ علی (رض) گفت: سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید نزد ما بجز آنچه در قرآن است چیزی نیست، مگر فهمی که خدا برای مردی در (دانستن) کتاب خود ارزانی کرده است، و آنچه در این صحیفه است. گفتم: در این صحیفه چیست؟ گفت: حکم دِیَت، و رهایی اسیر و اینکه مسلمان به کشتن کافر کشته نمی‌شود.

۳۲- باب : إِذَا لَطَمَ الْمُسْلِمُ يَهُودِيًّا عِنْدَ الْغَضَبِ

رَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .[راجع : ۲۴۱۱] .

۶۹۱۶- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الأَنْبِيَاءِ » . [راجع : ۲۴۱۲ ، أخرجه مسلم : ۲۳۷۴، مطولاً] .

۶۹۱۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَدْ لُطِمَ وَجْهُهُ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِكَ مِنَ الأَنْصَارِ قَدْ لَطَمَ فِي وَجْهِي ، قَالَ : « ادْعُوهُ » . فَدَعَوْهُ ، قَالَ : « أَلَطَمْتَ وَجْهَهُ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي مَرَرْتُ بِالْيَهُودِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ ، قَالَ : قُلْتُ : وَعَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ ؟ قَالَ : فَأَخَذَتْنِي غَضْبَةٌ فَلَطَمْتُهُ ، قَالَ : « لا تُخَيِّرُونِي مِنْ بَيْنِ الأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَفَاقَ قَبْلِي ، أَمْ جُوزِيَ بِصَعْقَةِ الطُّورِ » . [راجع : ۲۴۱۲ ، أخرجه مسلم : ۲۳۷۴] .

باب-۳۲ اگر مسلمان به هنگام خشم، یهودی را سیلی بزند

این را ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

۶۹۱۶- از عمروبن یحیی، از پدرش روایت است که ابوسعید گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان پیامبران برتری قایل نشوید»

۶۹۱۷- ز عَمرو بن یحیی مازنی، از پدرش روایت است که ابوسعید خُدری گفت: مردی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد که بر روی خود سیلی خورده بود. وی گفت: ای محمد، همانا مردی انصار از اصحاب تو بر روی من سیلی زده است. آن حضرت فرمود: «او را فرا خوانید» او را فرا خواندند. آن حضرت به وی گفت: «آیا بر روی وی سیلی زده‌ای؟» گفت: یا رسول الله، من بر یهود گذشتم و شنیدم که می‌گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر بشر برگزید. من گفتم: و بر محمد صلی الله علیه و سلم؟ خشم مرا فراگرفت و او را سیلی زدم.

آن حضرت فرمود: «مرا در میان پیامبران برتری ندهید، همانا مردم در روز قیامت بیهوش می‌گردند و من نخستین کسی‌ام که به هوش می‌آیم و ناگاه موسی را می‌بینم که یکی از پایه‌های عرش را گرفته، نمی‌دانم که وی قبل از من به هوش آمده یا اینکه به بیهوشی وی در (کوه) طور بسنده شده است»

٨٨- كتابُ استِتابَةِ المُرتَدِّينَ والمُعانِدِينَ وقِتالِهِمْ

١- باب : إِثْمِ مَنْ أَشرَكَ بِاللهِ ، وعُقُوبَتِهِ فِي الدُّنيا والآخِرَةِ

قالَ اللهُ تَعالى : ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان:١٣]. ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر:٦٥].

٦٩١٨- حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إبراهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ ﷺ قالَ : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ . شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَقالُوا : أَيُّنا لَمْ يَلْبِسْ إيمانَهُ بِظُلْمٍ ؟ فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : «إِنَّهُ لَيْسَ بِذَاكَ ، أَلا تَسْمَعُونَ إِلَى قَوْلِ لُقْمَانَ : ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾» . [راجع : ٣٢ ، أخرجه مسلم : ١٢٤].

٦٩١٩- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنا بِشْرُ بنُ المُفَضَّلِ : حَدَّثَنا الجُرَيْرِيُّ . وحَدَّثَني قَيْسُ بنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنا إسْماعِيلُ بنُ إبراهِيمَ : أَخْبَرَنا سَعِيدٌ الجُرَيْرِيُّ : حَدَّثَنا عَبْدُالرَّحْمَنِ بنُ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قالَ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَكْبَرُ الكَبائِرِ : الإِشْراكُ بِاللهِ ، وعُقُوقُ الوالِدَيْنِ ، وشَهادَةُ الزُّورِ ، وشَهادَةُ الزُّورِ - ثَلاثًا - أَوْ : قَوْلُ الزُّورِ» . فَما زالَ يُكَرِّرُها حَتَّى قُلْنا : لَيْتَهُ سَكَتَ . [راجع : ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم : ٨٧].

۸۸- کتاب توبه دادن مرتدان سرکشان و جنگ با ایشان

باب-۱ گناه کسی که با خدا شریک آورد و مجازاتش در دنیا و آخرت

خدای تعالی گفته است: «همانا شرک ظلمی بزرگ است» (لقمان: ۱۳)

«اگر شرک‌ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» (الزُّمَر: ۶۵)

۶۹۱۸- از ابراهیم از عَلقَمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند» (انعام:۸۲) این حالت بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما ایمان خود را به ظلم نیالوده است (از گناه معصوم باشد)؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: همانا چنین نیست که شما (معنای ان را دانسته‌اید[1]) آیا به قول لُقمان (در قرآن) گوش نمی‌دهید» «همانا شرک ظلمی بزرگ است»

۶۹۱۹- از سعید جُرَیری، ازعبدالرحمن بن ابی‌بکره روایت است که پدرش رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بزرگترین گناهان، شرک آوردن به خدا و آزار رسانیدن پدر و مادر و شهادت دادن دروغ است، و شهادت دروغ را - سه بار فرمود- یا فرمود: گفتن دروغ»

۱ - ظلم در اینجا، مطلق گناه معنا می‌دهد.

آن حضرت پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آنکه گفتیم: کاش خاموش شود.

٦٩٢٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ فِرَاسٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا الْكَبَائِرُ؟ قَالَ : «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ» . قَالَ : ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ : «ثُمَّ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» . قَالَ : ثُمَّ مَاذَا ؟ قَالَ : «الْيَمِينُ الْغَمُوسُ» . قُلْتُ : وَمَا الْيَمِينُ الْغَمُوسُ ؟ قَالَ : «الَّذِي يَقْتَطِعُ مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، هُوَ فِيهَا كَاذِبٌ» . [راجع : ٦٦٧٥]

٦٩٢٠- از فِراس، از شَعبی روایت است که عبدالله بن عَمرو رضی الله عنهما گفت: بادیه نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، بزرگترین گناهان کدام‌اند؟ فرمود:« شرک آوردن به خدا» گفت: سپس کدام است؟ فرمود: «سپس آزار رسانیدن به پدر و مادر» گفت:سپس کدام است؟ فرمود: «سوگند غموس» گفت: و سوگند غموس چیست؟ »آنکه (با سوگند) مال مرد مسلمانی را به خود بگیری، و در آن سوگند دروغ گفته باشی»

٦٩٢١- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللهِ ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ؟ قَالَ : «مَنْ أَحْسَنَ فِي الإِسْلَامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الإِسْلَامِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ» . [أخرجه مسلم : ١٢٠] .

٦٩٢١- از سُفیان، از منصور و اَعمش، از ابووائل روایت است که ابن مسعود گفت: مردی گفت: یا رسول الله، آیا ما از آن گناهانی که در روزگار جاهلیت کرده‌ایم، مورد بازپرس قرار خواهیم گرفت؟ آن حضرت فرمود: «کسی که در اسلام کار نیک کند، از آنچه در جاهلیت کرده، مورد بازپرس قرار نمی‌گیرد و کسی که در اسلام کار بد کند از (کار بد) اول و آخر خود مورد بازپرس قرار می‌گیرد»

٢- بَاب :

حُكْمِ الْمُرْتَدِّ وَالْمُرْتَدَّةِ وَاسْتِتَابَتِهِمْ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ وَالزُّهْرِيُّ وَإِبْرَاهِيمُ : تُقْتَلُ الْمُرْتَدَّةُ .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ . أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ . خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ

باب-۲

حکم مُرتَد و مُرتَده (از دین برگشتگان مرد و زن) و توبه دادن آنان

و ابن عمر و زُهری و ابراهیم گفته‌اند: زنی که از دین برگردد، کشته می‌شود و فرمودهٔ خدای تعالی: «چگونه خداوند، قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آنکه

عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ . إِلا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴾ [آل عمران :۸٦-۹۰] .

وَقَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴾ [آل عمران:۱۰۰].

وَقَالَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلا ﴾ [النساء :۱۳۷] .

وَقَالَ : ﴿ مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾ [المائدة :٥٤] .

﴿ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ . أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ . لا جَرَمَ - يَقُولُ : حَقًّا - أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ - إِلَى قوله - لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النحل : ۱۰٦-۱۱۰] .

﴿ وَلا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾ [البقرة : ۲۱۷] .

شهادت دادند که این رسول بر حق است و بر ایشان دلایل روشن آمد، و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند. آنان سزاشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی بر ایشان است. در آن [لعنت] جاودانه بمانند؛ نه عذاب از ایشان کاسته شود و نه مهلت یابند. مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستکاری [پیشه] نمودند که خداوند آمرزندهٔ مهربان است. کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبهٔ آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهانند» (آل عمران:۸٦-۹۰)

و خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر بر می‌گردانند» (آل عمران:۱۰۰)

و خداوند فرموده است: «کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ آنگاه به کفر خود افزودند، قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد نمود» (النساء: ۱۳۷)

و خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد. به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست می‌دارند. [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران درشتخویند» (المائده:٥٤) [و فرمودهٔ خدای تعالی] : «لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود. زیرا آنان زندگی دنیا

را بـر آخرت برتری دادنـد و [هم] اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. آنان کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مُهر نهاده و آنان خود غافلانند. شـک نیسـت که در در آخرت همان زیانکارانند. با این حال، پروردگار تو نسـبت به کسانی که پس از [آن همه] زجر کشـیدن هجرت کرده و سـپس جهاد نمودند و صبر پیشه سـاختند، پروردگارت [نسبت به آنان] بعد از آن [همه مصائب] قطعاً آمرزنده و مهربان است» (النّحل:۱۰۶-۱۱۰)

و فرمـودهٔ خـدای تعالـی: « و آنـان پیوسـته بـا شـما می‌جنگند تا اگـر بتوانند شـما را از دینتان برگردانند. و کسـانی از شما که از دین خـود برگردند و در حـال کفر بمیرنـد، آنان کردارهایشـان در دنیا و آخرت تباه می‌شود، و ایشان اهل آتشند، در آن ماندگار خواهند بود» (البقره: ۲۱۷)

٦٩٢٢- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ : أُتِيَ عَلِيٌّ ﷺ بِزَنَادِقَةٍ فَأَحْرَقَهُمْ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ : لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ ، لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ » . وَلَقَتَلْتُهُمْ ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ » . [راجع : ٣٠١٧] .

۶۹۲۲- از حَمّاد بن زید، از اَیّوب روایت است کـه عِکرمه گفت: زَنادِقَـه[1] را نزد علی آوردند و آنان را سـوختاند، این خبر که به ابن عباس رسـید گفت: اگر من به جای وی بودم، ایشان را نمی‌سـوختاندم، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم (از سوختاندن انسان) منع کرده و فرموده است: «به عذاب خدا، عذاب نکنید» و با عنایت به این فرمودهٔ رسـول الله صلی الله علیه و سلم آنان را می‌کشـتم: «و هـر کس که دین خود را بدل کرد، او را بکشید»[2]

---

۱ - زنادقه جمع زندیق است و به فرقه‌هایی گمراه و ملحد و بی‌دین و زردشتیه و مانویه و شنویه اطلاق می‌شود «المعجم الوسیط»

۲ - ابوحنیفه این حکم را برای مردان خاص ساخته است و از کشتن زنان مرتده منع کرده است، سائر مذاهب، زنان را نیز شامل این حکم کرده‌اند.

٦٩٢٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِدٍ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ هِلَالٍ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِي رَجُلَانِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالآخَرُ عَنْ يَسَارِي، وَرَسُولُ اللهِ ﷺ يَسْتَاكُ، فَكِلَاهُمَا سَأَلَ، فَقَالَ: «يَا أَبَا مُوسَى، أَوْ: يَا عَبْدَ اللهِ بْنَ قَيْسٍ». قَالَ: قُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِهِ تَحْتَ شَفَتِهِ قَلَصَتْ، فَقَالَ: «لَنْ، أَوْ: لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنِ اذْهَبْ أَنْتَ يَا أَبَا مُوسَى، أَوْ يَا عَبْدَ اللهِ بْنَ قَيْسٍ، إِلَى الْيَمَنِ». ثُمَّ اتَّبَعَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ أَلْقَى لَهُ وِسَادَةً، قَالَ: انْزِلْ، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ مُوثَقٌ، قَالَ: مَا هَذَا؟ قَالَ: كَانَ يَهُودِيًّا فَأَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ، قَالَ: اجْلِسْ، قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللهِ وَرَسُولِهِ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ تَذَاكَرَا قِيَامَ اللَّيْلِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: أَمَّا أَنَا فَأَقُومُ وَأَنَامُ، وَأَرْجُو فِي نَوْمَتِي مَا أَرْجُو فِي قَوْمَتِي. [راجع: ٢٢٦١، أخرجه مسلم: ١٧٣٣، مختصراً بقطعة معاذ وأبي موسى. وأخرجه بطوله في الإمارة: ١٥ وأخرجه مختصراً بزيادة «كل مسكر حرام..» في الأشربة: ٧٠].

٦٩٢٣- از حُمَید بن هِلال، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی گفت: من با دو نفر از قوم اشعری نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم، یکی از آنان به سوی راست من و دیگری به جانب چپ من بودند و رسول الله صلی الله علیه و سلم مسواک می‌کرد. هر دوی آنان از آن حضرت خواستار شغل شدند. آن حضرت فرمود: «ای ابو موسی، یا : ای عبدالله بن قیس» گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده که این دو نفر از آنچه در دل داشتند مرا آگاه نکرده بودند و من هم نمی‌دانستم که آنان خواستار (شغل) و مأموریت هستند، گویی همین اکنون به سوی مسواک آن حضرت می‌نگرم که در زیر لب خود می‌کشد، سپس فرمود: «هرگز، یا ما بر کارهای خود (عامل) نمی‌گماریم، کسی را که خود خواستار گماردن شود، ولی تو ای ابوموسی، یا ای عبدالله بن قیس، به یمن برو.» سپس آن حضرت مُعاذ بن جَبَل را نیز از پی وی فرستاد. آنگاه که معاذ نزد ابوموسی آمد، ابوموسی بالشی به سوی وی افکند (تا بر آن بنشیند) و گفت: فرود آی! معاذ ناگاه مردی را دید که در آنجا در بند است. گفت: این مرد کیست؟ گفت وی یهودی است که اسلام آورده، سپس به یهودیت برگشته است. ابوموسی به معاذ گفت: بنشین. گفت: نمی‌نشینم تا وی کشته نشود، حکم خدا و رسول خدا است و سه بار تکرار کرد. سپس ابوموسی امر کرد و وی کشته شد. پس از آن دربارهٔ نماز شب (تهجد) گفت و گو کردند، یکی از آنان گفت: اما من (به نماز

شب) می‌خیزم و (پس از نماز) می‌خوابم و در خوابیدن خود امید ثواب می‌کنم، چنانکه در برخاستن خود به نماز (امید پاداش دارم).

٣- باب : قَتْلِ مَنْ أَبَى قَبُولَ الْفَرَائِضِ ، وَمَا نُسِبُوا إِلَى الرِّدَّةِ

٦٩٢٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : لَمَّا تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ ، قَالَ عُمَرُ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَمَنْ قَالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلا بِحَقِّهِ ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» . [راجع : ١٣٩٩ ، أخرجه مسلم : ٢٠ ، مع الحديث الآتي].

باب-۳ کشتن کسی که از قبول فرایض سر باز زند، و آنچه به ارتداد نسبت داده می‌شود

۶۹۲۴- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات کرد و ابوبکر به خلافت رسید، از قوم عرب هر کس که کافر شد، کافر شد. عمر گفت: ای ابوبکر، چگونه با مردمی مقاتله می‌کنی، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «مأمور شدم تا زمانی با مردم بجنگم که بگویند: لا اله الا الله. پس کسی که گفت: لا اله الا الله، همانا نفس خود و مال خود را از من معصوم (در امان) گردانید، مگر به حق آن (که مرتکب عمل خلافی شود)

٦٩٢٥- قَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَاللَّهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا ، قَالَ عُمَرُ : فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلا أَنْ رَأَيْتُ أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ لِلْقِتَالِ ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ .

[راجع : ١٤٠٠ ، أخرجه مسلم : ٢٠ ، مع الحديث السابق].

۶۹۲۵- ابوبکر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد جنگ می‌کنم، زیرا زکات حقی است که بر مال است، و به خدا سوگند، اگر بزغاله‌ای را که به رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌دادند، از دادن آن به من سرباز زنند، بر سر آن با ایشان خواهم جنگید. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، جز آن نبود که دانستم همانا خداوند سینهٔ ابوبکر را برای جنگ (با مانعین زکات) گشوده و دانستم که همانا حق با اوست.

٤- باب : إِذَا عَرَّضَ الذِّمِّيّ وَغَيْرُهُ بِسَبِّ النَّبِيِّ ﷺ

وَلَمْ يُصَرِّحْ ، نَحْوَ قَوْلِهِ : السَّامُ عَلَيْكُمْ .

باب-۴ اگر ذمی و غیر او، به کنایه و اشاره به پیامبر صلی الله علیه و سلم دشنام دهند

و بصراحت نگوید، مانند این گفته: السَّامُ عَلَیکم. (مرگ بر شما)

٦٩٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : مَرَّ يَهُودِيٌّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَعَلَيْكَ » . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ ؟ قَالَ : السَّامُ عَلَيْكَ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلا نَقْتُلُهُ ؟ قَالَ : « لا ، إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ ، فَقُولُوا : وَعَلَيْكُمْ » . [راجع : ٦٢٥٨ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٣] .

۶۹۲۶- از شُعبه، از هِشام بن زَید بن انس بن مالک روایت است که گفت: از اَنس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: مردی یهودی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گذشت و گفت: السَّام عَلَیکَ، رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت : «وَ عَلَیک» (و بر تو). سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا می‌دانید که وی چه می‌گوید؟ گفت: السَّامُ عَلَیکَ» گفتند: یا رسول الله، آیا او را نکشیم. فرمود: «نِی، اگر اهل کتاب بر شما سلام کنند، بگویید: وَعَلَیکُم» (بر شما باد)[1]

٦٩٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَقُلْتُ : بَلْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ ، فَقَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ » . قُلْتُ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا ؟ قَالَ : « قُلْتُ : وَعَلَيْكُمْ » . [راجع : ٢٩٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٥] .

۶۹۲۷- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: گروهی از یهود از پیامبر صلی الله علیه و سلم اجازهٔ ورود خواستند و گفتند: السَّامُ عَلَیکَ. من گفتم: مرگ و لعنت بر شما باد. آن حضرت فرمود: «ای عایشه، همانا خداوند مهربان است و مهربانی را در همه کارها دوست می‌دارد» گفتم: آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند؟ فرمود: «من گفتم: و علیکم» (و بر شما)

٦٩٢٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ وَمَالِكِ بْنِ أَنَسٍ قَالا : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ الْيَهُودَ إِذَا سَلَّمُوا عَلَى أَحَدِكُمْ إِنَّمَا يَقُولُونَ : سَامٌ عَلَيْكَ ، فَقُلْ : عَلَيْكَ » .

۶۹۲۸- از سُفیان و مالک بن انس روایت است که گفته‌اند: از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم

---

۱ - السلام علیک، یعنی، سلامتی بر تو. و السام علیک، یعنی مرگ بر تو. چون تلفظ هر دو کلمه بسیار مشابهت دارد، یهودیها با کنایه می‌گفتند. به دلیل اجماع، اهانت به آن حضرت کفر است و موجب قتل.

[راجع : ٦٢٥٧ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٤ ، بلفظ " السام عليكم"] .

که می‌گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «همانا اگر یهود بر یکی از شـما سـلام بدهند، می‌گویند: سـامُ عَلَیکَ. (مرگ بر شما) بگویید: عَلَیکَ (بر شما) »

٥- باب :

باب-۵

٦٩٢٩- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الأَنْبِيَاءِ ، ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ ، فَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَيَقُولُ : « رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ » . [راجع : ٣٤٧٧ ، أخرجه مسلم: ١٧٩٢] .

٦٩٢٩- از اَعمَش، از شَـقیق روایت اسـت که عبـدالله (ابـن مسـعود رضی الله عنـه) گفت: گویی اکنون به سـوی پیامبـر صلی الله علیه و سـلم می‌نگرم که از یکـی از پیامبران حکایت می‌کـرد کـه قومـش او را زده و زخمی کرده بودند و او خون را از روی خود پاک می‌کرد و می‌گفت: «بارالها بر قوم من ببخشـای که اینان نمی‌دانند»[1]

٦- باب : قَتْلِ الْخَوَارِجِ وَالْمُلْحِدِينَ بَعْدَ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ

بـاب-۶ کشـتن خـوارج[2] و ملحـدان پـس از اقامت حجّت برایشان

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ﴾ [التوبة : ١١٥] .

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَرَاهُمْ شِرَارَ خَلْقِ اللَّهِ ، وَقَالَ : إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الْكُفَّارِ ، فَجَعَلُوهَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ .

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشـان نمود بی‌راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» (التوبه:۱۱۵)
و ابـن عمر ایشـان را بدتریـن آفریدگان خدا می‌خواند و می‌گفـت: اینها آیاتی را که دربارهٔ کافـران نازل شـده، آن را بر مسـلمانان تعبیر کرده‌اند.

---

۱ - قرطبی یکی از شارحان صحیح البخاری گفته که آن حضرت حکایت خود را کرده که در غزوهٔ اُحُد رخ داده بود

۲ - خوارج کسانی بودند که در میان جنگ حضرت علی و معاویه از هر دو لشکر خارج شده و بر ضد هر دویشان قیام کردند و تعبیرات مختلفی از قرآن می‌کردند.

٦٩٣٠- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا خَيْثَمَةُ : حَدَّثَنَا سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ قال : عَلِيٌّ ﷺ : إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا ، فَوَاللَّهِ لأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « سَيَخْرُجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ ، أَحْدَاثُ الأَسْنَانِ ، سُفَهَاءُ الأَحْلامِ ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ ، لا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ، فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٣٦١١ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٦] .

٦٩٣٠- از اَعمَش، از خَیثَمه، از سُوَید بن غَفَلَهَ روایت است که علی رضی الله عنه گفت: اگر از رسول الله صلی الله علیه و سلم به شما حدیثی بگویم، به خدا سوگند اگر از آسمان بیفتم نزد من دوست داشتنی‌تر است، از اینکه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم دروغ ببندم. اگر سخنی بگویم میان ما و شماست (حدیث نیست) همانا جنگ نیرنگ است. و همانا از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «در آخرالزمان گروهی ظهور خواهد کرد که نوجوان و بالغانی بیخردند که بهترین سخنان را بر زبان می‌آورند، ولی ایمانشان از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. از دین چنان به سرعت می‌گذرد که تیر از شکار می‌گذرد، پس به هر کجا که با آنان برخوردید، آنها را بکشید، زیرا در کشتن ایشان ثواب است در روز قیامت، برای کسانی که آنها را بکشند»

٦٩٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قال : سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ قال : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، وَعَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ : أَنَّهُمَا أَتَيَا أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ، فَسَأَلاهُ عَنِ الْحَرُورِيَّةِ : أَسَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ ؟ قال : لا أَدْرِي مَا الْحَرُورِيَّةُ ؟ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَخْرُجُ فِي هَذِهِ الأُمَّةِ - وَلَمْ يَقُلْ مِنْهَا - قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلاتَكُمْ مَعَ صَلاتِهِمْ ، يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ ، أَوْ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، فَيَنْظُرُ الرَّامِي إِلَى سَهْمِهِ ، إِلَى نَصْلِهِ ، إِلَى رِصَافِهِ ، فَيَتَمَارَى فِي الْفُوقَةِ ، هَلْ عَلِقَ بِهَا مِنَ الدَّمِ شَيْءٌ » . [راجع : ٣٣٤٤ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٤] .

٦٩٣١- از محمد بن ابراهیم، از ابوسَلَمه و عَطاء بن یَسار روایت است که آنان نزد ابوسعید خُدری رفتند و دربارهٔ حُرُوریَه[1]، از وی سئوال کردند و گفتند: آیا در این مورد از پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی شنیده‌ای؟ ابوسعید گفت: نمی‌دانم حُرُوریَه چیست؟ ولی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:« در این امّت قومی پدید می‌آیند - آن حضرت نگفت: از این امّت[2]- که نماز خود را با مقایسه به نماز ایشان اندک می‌پندارید، قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان یا حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود، از

۱ - حُرُوریه، قریه‌ای است در کوفه که مرکز خوارج بوده است.
۲ - آن حضرت نگفت: از این امت، تا لازم آید که آن گروه داخل اسلام‌اند.

۶۹۳۲- حَدَّثَنا يَحيَى بنُ سُلَيمانَ: حَدَّثَني ابنُ وَهبٍ قال: حَدَّثَني عُمَرُ: أنَّ أباهُ حَدَّثَهُ، عَن عَبدِاللهِ بنِ عُمَرَ، وَذَكَرَ الحَرُورِيَّةَ، فقال: قال النَّبيُّ ﷺ: «يَمرُقُونَ مِنَ الإسلامِ مُرُوقَ السَّهمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ».

۷- باب: مَن تَرَكَ قِتالَ الخَوارِجِ لِلتَّأَلُّفِ، ولِئَلاَّ يَنفِرَ النّاسُ عَنهُ

۶۹۳۳- حَدَّثَنا عَبدُاللهِ بنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنا هِشامٌ: أخبَرَنا مَعمَرٌ، عَنِ الزُّهرِيِّ، عَن أبي سَلَمَةَ، عَن أبي سَعيدٍ قال: بَينَا النَّبِيُّ ﷺ يَقسِمُ، جاءَ عَبدُاللهِ بنُ ذِي الخُوَيصِرَةِ التَّميميُّ فقال: اعدِل يا رَسُولَ اللهِ، فقال: «وَيحَكَ، وَمَن يَعدِلُ إذا لَم أعدِل». قال عُمَرُ بنُ الخَطّابِ: دَعني أضرِب عُنُقَهُ، قال: «دَعهُ، فَإنَّ لَهُ أصحابًا، يَحقِرُ أحَدُكُم صَلاتَهُ مَعَ صَلاتِهِ، وَصِيامَهُ مَعَ صِيامِهِ، يَمرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يُنظَرُ في قُذَذِهِ فَلا يُوجَدُ فيه شَيءٌ، ثُمَّ يُنظَرُ في نَصلِهِ فَلا يُوجَدُ فيه شَيءٌ، ثُمَّ يُنظَرُ في رِصافِهِ فَلا يُوجَدُ فيه شَيءٌ، ثُمَّ يُنظَرُ في نَضِيِّهِ فَلا يُوجَدُ فيه شَيءٌ، قَد سَبَقَ الفَرثَ وَالدَّمَ، آيَتُهُم رَجُلٌ إحدَى يَدَيهِ، أو قال: ثَديَيهِ، مِثلُ ثَديِ المَرأةِ، أو قال: مِثلُ البَضعَةِ تَدَردَرُ، يَخرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرقَةٍ مِنَ النّاسِ». قال أبو سَعيدٍ: أشهَدُ سَمِعتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، وَأشهَدُ أنَّ عَلِيًّا قَتَلَهُم، وَأنا مَعَهُ جِيءَ

دین چنان می‌برآید که تیر از شکار بر می‌آید، که اگر تیرانداز به سوی تیر خود ببیند و به سوی پیکان آن ببیند، و به سوی پی تیر که به روی پیکان است ببیند، که در آن اثری از خون می‌باشد (در این قوم نیز اثری از اسلام نیست»

۶۹۳۲- از عمر، از پدرش روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دربارهٔ حَرُوریه (خوارج) گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «آنها از اسلام چنان می‌برآیند که تیر از شکار می‌برآید».

باب-۷

کسی که از کشتن خوارج دست بردارد تا در دلها الفت پدید آورد و مردم از وی فرار نکنند.

۶۹۳۳- از مَعمَر، از زُهری، از ابوسَلَمه، از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم مالی را تقسیم می‌کرد، عبدالله بن ذی الخُوَیصِرَهٔ تمیمی آمد و گفت: عدالت کن یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، و اگر من عدالت نکنم، کِی عدالت می‌کند؟» عمر بن خطّاب گفت: مرا بگذار که گردنش را بزنم. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذار، او یارانی دارد، که هر یک از شما نماز خود را با مقایسه به نماز او و روزهٔ خود را با مقایسه به روزهٔ او اندک می‌پندارد. از دین چنان می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد، به سوی پرهای تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی (از خون) نمی‌یابد، همانا تیر چنان سرعت داشته که با

بالرَّجُلِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، قال : فَنَزَلَتْ فِيهِ : ﴿ وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ﴾ .[التوبة : ٥٨] . [راجع : ٣٣٤٤ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٤] .

سرگین (درون شکم شکار) و خون آن نیالوده است. نشـانهٔ یکی از مردان این گروه آن است که یک دستش یا گفت پستانهایش مانند پستان زن اسـت یا چنین گفت: بسان پاره گوشتی که می‌جنبـد. آنگاه که تفرقه میـان مردم پدید آید این گروه برون می‌آیند.»

ابوسـعید گفت: شـهادت می‌دهم که این را از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شنیده‌ام و شهادت می‌دهم که همانا علی آنان را به قتل رسـاند، و من همراه وی بودم که مردی از ایشـان آورده شـد به همان صفتی که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را وصف کرده بود. (یعنی همان عبدالله بـن ذی الخُویصِره) و دربارهٔ او (این آیه) نازل شـد: «و برخی از آنان در تقسیم صدقات بر تو خُرده می‌گیرند» (التوبه:۵۸)

٦٩٣٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ : حَدَّثَنَا يُسَيْرُ بْنُ عَمْرٍو قال : قُلْتُ لِسَهْلِ ابْنِ حُنَيْفٍ : هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي الْخَوَارِجِ شَيْئًا؟ قال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ ، وَأَهْوَى بِيَدِهِ قِبَلَ الْعِرَاقِ : «يَخْرُجُ مِنْهُ قَوْمٌ يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ ، لا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ » . [أخرجه مسلم : ١٠٦٨].

٦٩٣٤- از شـیبانی، از یُسَـیر بن عمرو روایت اسـت که گفت: به سَـهل ابن حُنَیف گفتم: آیا از پیامبر صلی الله علیه و سـلم دربارهٔ خوارج چیزی شـنیده‌ای؟ گفت: شنیده‌ام که می‌گفت: و دسـت خود را به سـوی عراق نشانه گرفت «از آن سـو قومـی بیرون می‌آیند کـه قرآن را می‌خوانند ولـی از گلوهایشـان نمی‌گذرد. از اسـلام چنان (به سـرعت) می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد.»

٨- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ ، دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ »

باب-۸

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم: «قیامت بر پا نمی‌شـود تا آنکه دو گروه با هم بجنگند که ادعایشان یکی است»

٦٩٣٥- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ ، دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ» . [راجع : ٨٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٧ ، بقطعة لم ترد في هذه الطرق] .

۶۹۳۵- از ابوزنـاد، از اَعرَج روایت اسـت که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه دو گروه با هم بجنگند که ادعایشان یکی است»[۱]

٩- باب : مَا جَاءَ فِي الْمُتَأَوِّلِينَ

باب-۹ آنچه دربارهٔ متأولین(تاویل کنندگان آیات قرآن) آمده است

٦٩٣٦- قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِالْقَارِيِّ أَخْبَرَاهُ : أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَؤُهَا عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَذَلِكَ ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلاةِ ، فَانْتَظَرْتُهُ حَتَّى سَلَّمَ ، ثُمَّ لَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ أَوْ بِرِدَائِي ، فَقُلْتُ : مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ ؟ قَالَ : أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قُلْتُ لَهُ : كَذَبْتَ ، فَوَاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْرَأَنِي هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَؤُهَا ، فَانْطَلَقْتُ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا ، وَأَنْتَ أَقْرَأْتَنِي سُورَةَ الْفُرْقَانِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَرْسِلْهُ يَا عُمَرُ ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ» . فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَؤُهَا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَأْ يَا عُمَرُ» . فَقَرَأْتُ ، فَقَالَ : «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» . ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ» . [راجع : ٢٤١٩ ، أخرجه مسلم:٨١٨] .

۶۹۳۶- از یونُس، از ابن شـهاب روایت است کـه عُروه بن زُبَیر گفت: مِسـوَر بـن مَخرَمَه و عبدالرحمن بن عبدالقاری او را خبر داده‌اند که آنان از عمر بن خطّاب شنیده‌اند که می‌گفت: از هِشام بن حَکیم شنیده‌ام که در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم سورهٔ الفرقان، را می‌خواند. مـن به قرائت وی گوش فرادادم، دیدم که وی به حروف بسـیار (قرائتهای متعدده) می‌خواند کـه رسـول الله صلی الله علیه وسـلم مرا بدان گونه تعلیم نداده بـود. نزدیک بود که در حال نمـاز بر وی حمله کنم، ولی انتظار کشـیدم تا نماز را سـلام داد، سـپس او را با ردای او، یا ردای خود کشانیدم و گفتم: این سوره را بر تو کِی خوانده اسـت؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم بر من خوانده اسـت. به او گفتم: دروغ گفتی. به خدا سوگند، همین سوره‌ای که از تو شـنیدم که خواندی، رسول الله صلی الله علیه و سـلم آن را بر من خوانده اسـت، او را کشـانیده نزد رسـول الله صلی الله علیه و سلم بردم، سـپس گفتم: یا رسول الله، از وی شنیدم که سـورهٔ الفرقان را با حروفی می‌خواند که تو

۱ - هر یک از این دو گروه خود را بر حق و جانب مقابل را باطل می‌خوانند.

بر من نخوانده بودی. و تو سورهٔ الفرقان را بر من خوانده بودی. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «رهایش کن ای عمر. ای هِشام بخوان» هشام به همان قرائتی که از وی شنیده بودم که می‌خواند بر آن حضرت خواند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این چنین نازل شده است» سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای عمر، تو بخوان» من خواندم. فرمود: «این چنین نازل شده است» سپس فرمود: «همانا این قرآن بر هفت حرف[1] (وجه) نازل شده، پس به هر حرف (وجه) که بر شما آسان است، آن را بخوانید»

۶۹۳۷- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ (ح) . وحَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾ . شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَقَالُوا : أَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ؟ فقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَيْسَ كَمَا تَظُنُّونَ ، إِنَّمَا هُوَ كَمَا قَالَ لُقْمَانُ لابْنِهِ : ﴿ يَا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ » . [راجع : ۳۲ ، اخرجه مسلم : ۱۲۴].

۶۹۳۷- از اعمش، از ابراهیم،از عَلقَمَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند» (الانعام:۸۲) این (حکم) بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نکرده است؟

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن گونه (که معنی ظلم را) گمان کرده‌اید، نیست، همانا چنان است که لُقمان به پسر خود گفت: «ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ظلمی بزرگ است» (لُقمان:۱۳) (یکی از معانی ظلم شرک است)

۱- بعضی، «حرف» را به اِعراب تفسیر کرده‌اند، چنانکه می‌گویند: فلان کس به حرف «عاصِم» می‌خواند، یعنی همان وجهی را که عاصم از اِعراب برگزیده است. بعضی گفته‌اند، مراد توسعه و تسهیل است و مراد حصر نیست. بعضی گفته‌اند مراد هفت لغت است، قرآن نخست بر لغت اهل حجاز نازل شده بود،چون لغات اهل حجاز، بر اهل لغات دیگر آسان نبود، توسعه آمد و حکم شد هر کس بر لغات فصیحهٔ عرب بر زبان خود بخواند به حسب اتفاق هفت لغت مختار بود «تیسیرالقاری»

۶۹۳۸- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ : سَمِعْتُ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: غَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَجُلٌ : أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخْشُنِ ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَّا : ذَلِكَ مُنَافِقٌ ، لا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تَقُولُونَهُ : يَقُولُ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». قَالَ : بَلَى ، قَالَ : «فَإِنَّهُ لا يُوَافَى عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِهِ ، إِلا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ». [راجع : ٤٢٤ ، أخرجه مسلم : ٣٣، المساجد : ٢٦٣]

۶۹۳۸- از زُهری روایت است که گفت: محمود بن ربیع مرا خبر داده و گفت: از عتبان بن مالک شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی به هنگام صبح نزد من آمده بود. مردی گفت: مالک بن دُخشُن (در میان ما نیست) پس کجاست؟ مردی از میان ما گفت: او منافق است، خدا و رسول او را دوست ندارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا گمان نمی‌کنید که وی می‌گوید: لا اله الا الله، و با (گفتن آن) رضایت خدا را می‌جوید» گفتند: آری. فرمود: «در روز قیامت بنده‌ای نیست که این (کلمه) را بیاورد، مگر آنکه خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام گرداند»

۶۹۳۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ فُلانٍ قَالَ : تَنَازَعَ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ وَحِبَّانُ بْنُ عَطِيَّةَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ لِحِبَّانَ : لَقَدْ عَلِمْتُ مَا الَّذِي جَرَّأَ صَاحِبَكَ عَلَى الدِّمَاءِ ، يَعْنِي عَلِيًّا ، قَالَ : مَا هُوَ لا أَبَا لَكَ ؟ قَالَ : شَيْءٌ سَمِعْتُهُ يَقُولُهُ ، قَالَ : مَا هُوَ . قَالَ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالزُّبَيْرَ وَأَبَا مَرْثَدٍ ، وَكُلُّنَا فَارِسٌ ، قَالَ : «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ حَاجٍ - قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : هَكَذَا قَالَ أَبُو عَوَانَةَ : حَاجٍ - فَإِنَّ فِيهَا امْرَأَةً مَعَهَا صَحِيفَةٌ مِنْ حَاطِبِ ابْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ ، فَأْتُونِي بِهَا» . فَانْطَلَقْنَا عَلَى أَفْرَاسِنَا حَتَّى أَدْرَكْنَاهَا حَيْثُ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، تَسِيرُ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا ، وَقَدْ كَانَ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ بِمَسِيرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ ، فَقُلْنَا : أَيْنَ الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكِ ؟ قَالَتْ : مَا مَعِي كِتَابٌ ، فَأَنَخْنَا بِهَا بَعِيرَهَا ، فَابْتَغَيْنَا فِي رَحْلِهَا فَمَا وَجَدْنَا شَيْئًا ، فَقَالَ صَاحِبَايَ : مَا نَرَى مَعَهَا كِتَابًا ، قَالَ : فَقُلْتُ : لَقَدْ عَلِمْنَا مَا كَذَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ حَلَفَ عَلِيٌّ : وَالَّذِي يُحْلَفُ بِهِ ، لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لأُجَرِّدَنَّكِ ،

۶۹۳۹- از بُوعَوانه، از حُصَین، از فلان روایت است که گفت: ابوعبدالرحمن و حِبّان بن عطیّه با هم مناقشه کردند. ابوعبدالرحمن به حِبّان گفت: همانا دانستم آنچه رفیق تو را بر خونریزی جرأت داده است، یعنی علی را. حِبّان گفت: چه چیز است، چرا نمی‌گویی؟ ابوعبدالرحمن گفت: از وی شنیده‌ام که چیزی می‌گفت:

حبان گفت: آن چیست؟ ابوعبدالرحمن گفت: علی گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم، من و زبیر و ابو مرثد را اعزام کرد و همگی ما سواره بودیم، به ما فرمود: بروید تا به روضهٔ خَاج برسید- (لفظ خَاج را) ابوسَلَمه گفته و ابوعوانه نیز همین (لفظ) را گفته است، یعنی حاج- در آن موضع زنی است که با وی نامه‌ای از حاطِب بن ابی بَلتَعه است که به سوی مشرکان (مکه) می‌برد، آن را نزد من بیاورید.

فَأَهْوَتْ إِلَى حُجْزَتِهَا، وَهِيَ مُحْتَجِزَةٌ بِكِسَاءٍ، فَأَخْرَجَتِ الصَّحِيفَةَ، فَأَتَوْا بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، دَعْنِي فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا حَاطِبُ، مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَنْ لا أَكُونَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟ وَلَكِنِّي أَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يَدٌ يُدْفَعُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَمَالِي، وَلَيْسَ مِنْ أَصْحَابِكَ أَحَدٌ إِلا لَهُ هُنَالِكَ مِنْ قَوْمِهِ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ، قَالَ: «صَدَقَ، لا تَقُولُوا لَهُ إِلا خَيْرًا». قَالَ: فَعَادَ عُمَرُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، دَعْنِي فَلأَضْرِبْ عُنُقَهُ، قَالَ: «أَوَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَمَا يُدْرِيكَ، لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ أَوْجَبْتُ لَكُمُ الْجَنَّةَ». فَاغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

[راجع: ۳۰۰۷، اخرجه مسلم: ۲۴۹۴].

قَالَ أَبُو عَبْد اللَّهِ: خَاخٍ أَصَحُّ، وَلَكِنْ كَذَا قَالَ أَبُو عَوَانَةَ: حَاجٍ، وَحَاجٍ تَصْحِيفٌ، وَهُوَ مَوْضِعٌ، وَهُشَيْمٌ يَقُولُ: خَاخٍ.

ما سوار بر اسبان خود راهی شدیم تا آنکه آن زن را در همان جایی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده بود، دریافتیم که سوار بر شتر خود روانه بود، و او از مسیر رسول الله صلی الله علیه و سلم به اهل مکه نوشته بود. ما به آن زن گفتیم: نامه‌ای که با خود آوردی به کجاست؟ وی گفت: با من نامه‌ای نیست. شتری را که بر آن سوار بود فروخواباندیم و بار و بنه وی را جستجو کردیم ولی چیزی نیافتیم. دو نفر از همراهان من گفتند: با او نامه‌ای ندیدیم. من گفتم: همانا می‌دانیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم دروغ نگفته است. سپس علی سوگند یاد کرد و گفت: سوگند به ذاتی که به وی سوگند می‌خورند که نامه را بیرون می‌آوری و یا تو را برهنه می‌کنیم. وی دست به سوی بند ازار خود برد، درحالی که با چادری پوشانیده شده بود، سپس نامه را بیرون آورد. آنان نامه را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردند.

عمر گفت: یا رسول الله، همانا وی (حاطب) با خدا و رسول او و مؤمنان خیانت کرده است، پس بگذار مرا تا گردنش را بزنم. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «ای حاطب، چه چیز تو را واداشت که چنین کاری بکنی؟» حاطِب گفت: یا رسول الله، چنین نیست که من به خدا و رسول او ایمان نداشته باشم، ولی قصد آن کردم که نزد مردم (مکه) اعتباری پیدا کنم تا توسط آن (خطری که) متوجه خانوادهٔ و مال من است دفع شود، و هیچ یک از اصحاب تو نیست که در آنجا از قوم وی کسی نباشد، و

خداوند (توسط آن) از مال و خانواده‌اش دفاع می‌کند.
آن حضرت فرمود: راست می‌گوید، به وی جز سخن نیکو نگویید. عمر باز سخنش را تکرار کرد و گفت: یا رسول الله، همانا وی با خدا و رسول او و مسلمانان خیانت کرده است، مرا بگذار تاگردنش را بزنم. آن حضرت فرمود: «آیا وی (حاطِب) از اهل بَدر، نیست؟ و تو نمی‌دانی که خداوند بر حال ایشان آگاه شده که فرموده است: هر آنچه می‌خواهید بکنید، خداوند بهشت را بر شما واجب گردانیده است» چشمان عمر از فرط گریه غرق اشک شد و گفت خدا و رسول او بهتر می‌دانند.
ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ-خَاخ، صحیح‌تر است. و لفظ حَاج، تصحیف شدهٔ خاخ است (نقطه‌های آن تغییر کرده) و آن نام جایی است (میان مکه و مدینه)

۸۹- كتابُ الإكْرَاهِ

وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ [النحل : ۱۰۶].

وَقَالَ : ﴿ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً ﴾ [آل عمران: ۲۸]: وَهِيَ تَقِيَّةٌ.

وَقَالَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ - إِلَى قَوْلِهِ- عَفُوًّا غَفُورًا ﴾ [النساء : ۹۷-۹۹] .

وَقَالَ : ﴿ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴾ [النساء : ۷۵] .

فَعَذَرَ اللّٰهُ الْمُسْتَضْعَفِينَ الَّذِينَ لا يَمْتَنِعُونَ مِنْ تَرْكِ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ ، وَالْمُكْرَهُ لا يَكُونُ إِلَّا مُسْتَضْعَفًا ، غَيْرَ مُمْتَنِعٍ مِنْ فِعْلِ مَا أُمِرَ بِهِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : التَّقِيَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فِيمَنْ يُكْرِهُهُ اللُّصُوصُ فَيُطَلِّقُ : لَيْسَ بِشَيْءٍ .

وَبِهِ قَالَ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ وَالشَّعْبِيُّ وَالْحَسَنُ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ » . [راجع : ۱] .

۸۹- کتاب اِکراه (اجبار)

و فرمودۀ خدای تعالی: « هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده [ولی] قلبش به ایمان اطمینان دارد، لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود» (النحل:۱۰٦)

و فرمودۀ خداوند: «مؤمنان نباید کافران را – به جای مؤمنان – به دوستی بگیرند؛ و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست، مگر آنکه ازایشان بترسید» (آل عمران:۲۸)

(تُقَاة) همان تَقِیّه، است (و آن ترس از اظهار عقیده و مانند آن است که در دل می‌باشد)

و فرمودۀ خداوند: «کسانی که بر خویشتن ستمگار بوده‌اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاه شان دوزخ است و [دوزخ] بدسرانجامی است. مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی‌الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد، که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده

است.» (النساء:۷۹-۹۹)و فرمودهٔ خدا: «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، بیرون ببر. و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار بده، و از نزد خویش یاوری برای ما تعیین فرما» (النّساء:۷۵)

(امام بخاری می‌گوید:) پس خداوند مستضعفین را معذور داشته است؛ همان کسانی که نمی‌توانند خویشتن را از آنچه خداوند به ترک آن امر کرده است باز دارند و مُکره (مجبور شده) بجز مستضعف نیست، خودش را از آنچه بدان امر شده (که نکند) بازداشته نمی‌تواند. و حسن (بصری) گفته است: حکم تَقِیّه[1] تا روز قیامت باقی است. و ابن عباس گفته است: اگر ستمگران کسی را به زور وادارند که زنش را طلاق دهد، آن طلاق چیزی نیست (اعتبار ندارد) و ابن عمر و ابن زُبَیر و شعبی و حسن (نیز) به همین نظرانند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اعمال به نیت بستگی دارد»

۶۹۴۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ خَالِدِ ابْنِ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ ، عَنْ هِلَالِ بْنِ أُسَامَةَ : أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ : «اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، وَالْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ». [راجع: ۸۰۴، اخرجه مسلم : ۶۷۵].

۶۹۴۰- از هِلال بن اُسامَه، روایت است که ابوسَلَمه بن عبدالرحمن او را خبر داده که ابوهریره رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم در نماز (چنین) دعا می‌کرد: «بارالها، عَیّاش بن ابی ربیعه، و سَلَمهٔ بن هِشام و ولید بن ولید را (از بند کافران) نجات ده. بارالها، مؤمنین مستضعف را نجات

---

۱ - تَقِیّه، مخالف میل و عقیدهٔ خود اظهار کردن است تا خودش را از خطر دشمن نجات دهد.

ده[1]. بارالها عقوبت خود را بر قبیلهٔ مُضَر سخت گردان و بر آنها سالهای (قحطی) چون سالهای زمان یوسف بفرست!»

١- باب : مَنِ اخْتارَ الضَّرْبَ وَالْقَتْلَ وَالْهَوانَ عَلَى الْكُفْرِ

باب-۱ کسی که زدن و کشتن و اهانت کردن خود را نسبت به بازگشت به کفر ترجیح می‌دهد

٦٩٤١- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ حَوْشَبٍ الطَّائِفِيُّ : حَدَّثَنا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبي قِلابَةَ ، عَنْ أَنسٍ ﷺ قال : قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : « ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإِيمانِ : أَنْ يَكُونَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِواهُما ، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلا لِلَّهِ ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَما يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ » . [راجع : ١٦، أخرجه مسلم : ٤٣] .

۶۹۴۱- از ایُّوب، از ابوقِلابه روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی را که این سه صفت باشد، شیرینی ایمان را دریابد: خدا و رسول او نزد وی دوستداشتنی از غیر آنان باشد، و اینکه کسی را که دوست می‌دارد، او را بجز به خاطرخدا دوست نمی‌دارد و اینکه از بازگشت به کفر بیزاری می‌جوید، چنانکه از افتادن به آتش بیزاری می‌جوید.»

٦٩٤٢- حَدَّثَنا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمانَ : حَدَّثَنا عَبَّادٌ ، عَنْ إِسْماعِيلَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ يَقُولُ : لَقَدْ رَأَيْتُنِي ، وَإِنَّ عُمَرَ مُوثِقِي عَلَى الإِسْلامِ ، وَلَوِ انْقَضَّ أُحُدٌ مِمَّا فَعَلْتُمْ بِعُثْمانَ ، كانَ مَحْقُوقًا أَنْ يَنْقَضَّ . [راجع : ٣٨٦٢] .

۶۹۴۲- از عبّاد، از اسماعیل روایت است که قَیس[2] گفت: از سعید بن زید شنیدم که می‌گفت: همانا خودم را دیدم که عمر (قبل از مسلمان شدن خود) مرا به خاطر قبول اسلام در بند کشید و اگر کوه به خاطر آنچه شما نسبت به عثمان کردید، بشکافد و فروریزد، حق آن را دارد که بشکافد و فروریزد.

٦٩٤٣- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنا يَحْيَى ، عَنْ إِسْماعِيلَ : حَدَّثَنا قَيْسٌ ، عَنْ خَبَّابِ بْنِ الأَرَتِّ قالَ : شَكَوْنا إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، فَقُلْنا : أَلا تَسْتَنْصِرُ لَنا ، أَلا تَدْعُو لَنا ؟ فَقالَ : « قَدْ كانَ مَنْ قَبْلَكُمْ ، يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الأَرْضِ ، فَيُجْعَلُ فِيها ، فَيُجاءُ بِالْمِنْشارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ نِصْفَيْنِ ، وَيُمْشَطُ بِأَمْشاطِ الْحَدِيدِ ما دُونَ لَحْمِهِ

۶۹۴۳- از یحیی، از اسماعیل، از قیس روایت است که خَبّاب بن اَرَت گفت: به رسول الله صلی الله علیه و سلم که در سایهٔ کعبه بر بُرده (ردای) خود تکیه کرده بود (از شر مشرکان)

---

۱ - غرض مولف (امام بخاری) این است که اکراه بر کفر اگر کفر بودی، آن حضرت بر آنها دعای نجات نمی‌کرد و ایشان را مسلمان نمی‌خواند «تیسیرالقاری»

۲ - حدیث ۶۹۴۰ سطر دوم نام قیس از سلسلهٔ راویان افتاده است، که در ترجمه آورده شد.

وَعَظمِه، فَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِه ، وَاللَّهِ لَيَتِمَّنَّ هَذَا الأَمْرُ ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ ، لا يَخَافُ إِلا اللَّهَ ، وَالذِّئْبَ عَلَى غَنَمِه ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ » . [راجع : ۳٦١٢] .

شکایت کردیم و گفتیم: آیا برای ما نصرت نمی‌خواهی، آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ آن حضرت فرمود: «همانا (در امتهای) قبل از شما، مردی (مؤمن) گرفته می‌شد و برایش در زمین حُفره‌ای کنده می‌شد و او در آن افکنده می‌شد سپس اَرّه‌ای آورده می‌شد و بر سرش نهاده می‌شد و به دو نیم گردانیده می‌شد و با شانه‌های آهنین آنچه ورای گوشت و استخوان او بود شانه زده می‌شد و این (همه عذاب) او را از دین وی باز نمی‌داشت، به خدا سوگند که این امر (اسلام) به کمال می‌رسد تا آنکه سواری از صنعاء تا حَضرَموت سیر می‌کند و بجز از خدا و (جز خطر) گرگ بر گوسفندان خود از کسی نمی‌هراسد، ولیکن شما شتاب می‌کنید»

٢- باب : فِي بَيْعِ الْمُكْرَهِ وَنَحْوِهِ فِي الْحَقِّ وَغَيْرِهِ

باب-۲ در مورد فروش اجباری و مانند آن در امری که حق و ثابت است

٦٩٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ » . فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمِدْرَاسِ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَنَادَاهُمْ : « يَا مَعْشَرَ يَهُودَ ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا » . فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، فَقَالَ : « ذَلِكَ أُرِيدُ » . ثُمَّ قَالَهَا الثَّانِيَةَ ، فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةَ ، فَقَالَ : « اعْلَمُوا أَنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ ، وَإِلا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا الأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ» . [راجع : ۳١٦٧ ، أخرجه مسلم : ۱۷٦٥] .

٦٩٤٤- از لَیث، از سعید مَقبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: در حالی که ما در مسجد بودیم، ناگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد ما برآمد و گفت: «بیایید که به سوی یهود برویم.» ما به همراهی وی برآمدیم تا آنکه به «بَیت المِدراس» (جایگاه تورات خوانی یهود) رسیدیم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم به پا ایستاد و برایشان بانگ زد: «ای گروه یهود، اسلام بیاورید تا سلامت بمانید!» آنان گفتند: همانا (پیامت را) به ما رساندی، ای ابوالقاسم آن حضرت

فرمود: «همین را (از شما) می‌خواهم» سپس آن حضرت برای بار دوم گفت. آنان گفتند: همانا ای ابوالقاسم. به ما رساندی. آن حضرت برای بار سوم گفت: «بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست و من می‌خواهم که شما را جلای وطن کنم، پس هر یک از شما که خواستار مال خود است، باید آن را بفروشد و در غیر آن باید بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست.»

٣- باب :
لا يَجُوزُ نِكاحُ الْمُكْرَهِ

باب-۳ نکاح اجباری روانمی‌باشد

﴿ وَلا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النور : ٣٣]

«و کنیزان خود را- در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند- برای آنکه متاع زندگی دنیا را بجویید، به زنا وادار مکنید و هر کس آنان را به زور وادار کند، در حقیقت، خدا پس از اجبار نمودن ایشان [نسبت به آنها] آمرزندهٔ مهربان است.» (النّور:۳۳)

٦٩٤٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَمُجَمِّعٍ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ جَارِيَةَ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ : أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهِيَ ثَيِّبٌ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَرَدَّ نِكَاحَهَا . [راجع : ٥١٣٨]

٦٩٤٥- از مالک، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش، از عبدالرحمن و مُجَمِّع، پسران یزید بن جاریه الانصاری روایت است که خَنساء دختر خِذام انصاری گفت: همانا وی بیوه بوده و پدرش او را به ازدواج کسی درآورده که بدین ازدواج خوش نبوده است، وی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفته و آن حضرت نکاح او را فسخ کرده است.

٦٩٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو ، هُوَ ذَكْوَانُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يُسْتَأْمَرُ النِّسَاءُ فِي أَبْضَاعِهِنَّ؟ قَالَ : « نَعَمْ ». قُلْتُ : فَإِنَّ الْبِكْرَ تُسْتَأْمَرُ فَتَسْتَحْيِي فَتَسْكُتُ؟ قَالَ :

٦٩٤٦- از ابن ابی مُلَیکه، از ابو عَمرو روایت است که وی ذَکوان است، که عایشه رضی الله عنها گفت:

گفتم: یا رسول الله، آیا در نکاح کردن زنان از ایشان اجازه گرفته شود؟ فرمود: «آری» گفتم:

قُلْتُ : فَإِنَّ الْبِكْرَ تُسْتَأْمَرُ فَتَسْتَحْيِي فَتَسْكُتُ ؟ قَالَ : «سُكَاتُهَا إِذْنُهَا » . [راجع : ٥١٣٧ ، اخرجه مسلم : ١٤٢٠ ، بنحوه].

دختر بکر (دوشیزه) چون از وی اجازه بخواهند می‌شرمد و خاموش می‌ماند؟ فرمود: «خاموشی وی اجازهٔ وی است.»

٤- باب : إِذَا أُكْرِهَ حَتَّى وَهَبَ عَبْدًا أَوْ بَاعَهُ لَمْ يَجُزْ

وبه قَالَ بَعْضُ النَّاسِ ، وقال : فَإِنْ نَذَرَ الْمُشْتَرِي فيه نَذْرًا ، فَهُوَ جَائِزٌ بِزَعْمِهِ ، وكَذَلِكَ إِنْ دَبَّرَهُ .

باب-۴ اگر مجبور ساخته شود تا آنکه غلامی را ببخشد یا بفروشد، روا نیست

ولی بعضی[1] مردم بدان قایل‌اند و گفته‌اند: اگر خریدار (غلامی را که صاحبش مجبور به فروش آن گردیده) نذر کند، این عمل به زعم ایشان جواز دارد و همچنان است اگر همان غلام را مُدَبَّر سازد
(که پس از مرگش آزاد گردد)[2]

٦٩٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ دَبَّرَ مَمْلُوكًا ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فقال : «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي» . فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ النَّحَّامِ بِثَمَانِ مِائَةِ دِرْهَمٍ . قَالَ : فَسَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ : عَبْدًا قِبْطِيًّا ، مَاتَ عَامَ أَوَّلَ . [راجع : ٢١٤١ ، اخرجه مسلم : ٩٩٧ ، مطولاً وفي الأيمان: ٥٨] .

٦٩٤٧- از حَمَّاد بن زید، از عَمرو بن دینار، روایت است که جابر رضی الله عنه گفت: مردی از انصار غلام خود را که بجز وی مالی دیگر نداشت، مُدَبَّر ساخت (تا پس از مرگش آزاد گردد) این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، فرمود: «کیست که وی را (به نمایندگی از مالکش) از من می‌خرد؟ نُعیم بن نَحام آن را به هشتصد درهم خرید.
(عمروبن دینار) گفت: از جابر شنیدم که می‌گفت: وی، غلامی قبطی (مصری) بود که در همان سال اول مُرد.

---

۱ - و بعضی مشایخ گفته‌اند: وقتی امام بخاری به لفظ بعضی مردم (بعض الناس) یاد می‌کند، مراد علمای حنفیه‌اند.

۲ - یعنی به زعم مردم، این گونه معامله رواست و موجب ملکیت می‌شود، پس نذرکردن او رواست و همچنان است مدبر ساختن او. کرمانی می‌گوید غرض بخاری رحمهٔ الله علیه، آنست که در این کلام که بیع اجباری را در نذر کردن و مُدَبَّر ساختن غلام جایز دانسته‌اند، تناقض پیدا می‌شود، زیرا بیع اِکراه (اجباری) زیر سئوال قرار می‌گیرد، اگر این بیع ملکیت را به مشتری انتقال دهد، همه تصرفات مشتری در آن صحیح است و آن را نمی‌توان به نذر کردن و مُدَبَّر ساختن منحصر ساخت و اگر ملکیت را به مشتری انتقال ندهد، پس نذر کردن و مدبر کردن نیز جایز نیست. «تیسیرالقاری»

٥- باب : مِنَ الإِكْرَاهِ

﴿ كُرْهًا ﴾ [الأحقاف: ١٥] وَ﴿ كَرْهًا ﴾ [آل عمران:٨٣]: وَاحِدٌ.

باب-۵ از کلمهٔ اِکراه (اجبار) مشتق است:

«کُرهاً» (الاحقاف:۱۵) یعنی: با دشواری و تحمل رنج.

و «کَرهاً» (آل عمران:۸۳) یعنی: نارضایی و ناخوشی، که هر دو کلمه به یک معنی است.

٦٩٤٨- حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ: حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ سُلَيْمَانُ بْنُ فَيْرُوزٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ.

قال الشَّيْبَانِيُّ: وَحَدَّثَنِي عَطَاءٌ أَبُو الْحَسَنِ السُّوَائِيُّ، وَلا أَظُنُّهُ إلا ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا ﴾ الآيَةَ [النساء: ١٩]. قال: كَانُوا إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ كَانَ أَوْلِيَاؤُهُ أَحَقَّ بِامْرَأَتِهِ: إِنْ شَاءَ بَعْضُهُمْ تَزَوَّجَهَا، وَإِنْ شَاؤُوا زَوَّجُوهَا، وَإِنْ شَاؤُوا لَمْ يُزَوِّجُوهَا، فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَهْلِهَا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي ذَلِكَ. [راجع: ٤٥٧٩].

۶۹۴۸- از حُسین بن مَنصور، از اَسباط بن محمد از شیبانی، سُلَیمان بن فیروز، از عِکرَمَه، از ابن عباس روایت است: شیبانی گفته است: و عَطاء ابوالحسن سُوّائی به من حدیث کرد و گمان نمی‌کنم که وی بجز از ابن عباس رضی الله عنهما (در شأن) این آیه) یاد کرده باشد:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست که زنان خود را به اکراه (خلاف رضایت آنان) به ارث ببرید» (النّساء:۱۹)

(در روزگار جاهلیت) چون مردی می‌مرد، اقارب آن مرد، به آن زن شوهر مرده مستحق‌تر بودند. یعنی اگر کسی از ایشان می‌خواست با آن زن ازدواج می‌کرد، و اگر بعضی می‌خواستند او را به ازدواج کسی دیگر در می‌آوردند، و اگر نمی‌خواستند از ازدواج وی مانع می‌شدند و اینان نظر به اقارب زن مستحق‌تر بودند سپس این آیه در همین مورد نازل شد.

٦- باب : إِذَا اسْتُكْرِهَتِ الْمَرْأَةُ عَلَى الزِّنَا فَلا حَدَّ عَلَيْهَا

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النور: ٣٣].

باب-۶ اگر زنی به زنا مجبور ساخته شود، بر وی حد نیست.

دلیل به فرمودهٔ خدای تعالی: «و هر کس آنان (کنیزان) را به زنا وادار کند، در حقیقت، خدا پس از اجبار نمودن ایشان [نسبت به آنها] آمرزندهٔ مهربان است» (النور:۳۳)

٦٩٤٩- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ : أَنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ أَبِي عُبَيْدٍ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ عَبْدًا مِنْ رَقِيقِ الإِمَارَةِ وَقَعَ عَلَى وَلِيدَةٍ مِنَ الْخُمُسِ ، فَاسْتَكْرَهَهَا حَتَّى اقْتَضَّهَا ، فَجَلَدَهُ عُمَرُ الْحَدَّ وَنَفَاهُ ، وَلَمْ يَجْلِدِ الْوَلِيدَةَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ اسْتَكْرَهَهَا .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : فِي الأَمَةِ الْبِكْرِ يَفْتَرِعُهَا الْحُرُّ : يُقِيمُ ذَلِكَ الْحَكَمُ مِنَ الأَمَةِ الْعَذْرَاءِ بِقَدْرِ قِيمَتِهَا وَيُجْلَدُ ، وَلَيْسَ فِي الأَمَةِ الثَّيِّبِ فِي قَضَاءِ الأَئِمَّةِ غُرْمٌ ، وَلَكِنْ عَلَيْهِ الْحَدُّ .

٦٩٤٩- و لیث گفته است: نافع به من حدیث کرد که: صَفیَّه بنت ابی عُبید، او را خبر داده که: غلامی از غلامان دارالاماره با کنیزی که به سهم خمس (یک پنجم مال غنیمت) اختصاص یافته بود، آمیزش نمود کنیز از عمل جنسی نارضایتی نشان داد، ولی وی بکارتش را زایل کرد. عُمَر آن غلام را حد زد و تبعید کرد ولی کنیز را به سبب اینکه ناراض بوده است حد نزد.

زُهری گفت: در مورد کنیزی که دوشیزه (بکر) باشد و مردی آزاد، بکارت او را برباید، از سوی آن کنیز دوشیزه، حَکَمی تعیین می‌شود و کنیز را قیمت می‌کند و مرد زناکار باید قیمت آن را بدهد[1] و تازیانه زده شود، ولی در مورد کنیزی که بیوه باشد، نظر به حکم امامان بر مرد زناکار پرداخت قیمت نیست، لیکن حد زنا بر وی تطبیق می‌شود.

٦٩٥٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ بِسَارَةَ ، دَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ ، أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ : أَنْ أَرْسِلْ إِلَيَّ بِهَا ، فَقَامَ إِلَيْهَا ، فَقَامَتْ تَوَضَّأُ وَتُصَلِّي ، فَقَالَتْ : اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ ، فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ » . [راجع : ٢٢١٧ ، اخرجه مسلم : ٢٣٧١ ، مطولاً] .

٦٩٥٠- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ابراهیم با (زن خود) ساره مهاجرت کرد، و به شهری رسید که در آن پادشاهی از پادشاهان یا ستمگری از ستمگران حکم می‌راند. وی قاصدی نزد ابراهیم فرستاد که زن همراهت را نزد من بفرست. ابراهیم، ساره را نزد وی فرستاد[2]. آن پادشاه به سوی ساره به پا خاست. ساره ایستاد و وضو کرد و نماز گزارد و سپس گفت: بارالها، اگر من به تو و به رسول تو ایمان آورده‌ام، پس این کافر را بر من چیره مگردان. همان بود که وی گرفتار

---

۱ - یعنی کنیز بکر را قیمت می‌کنند و کنیز شوهر رسیده را قیمت می‌کنند تفاوت قیمت را باید بدهد.

۲ - حدیث ۶۹۵۰ سطر پنجم پس از : «أن أَرسَلَ إلىّ بِها» در سائر نسخ بخاری این عبارت آمده است «فَأرسَل بِهَا» که ترجمه‌اش آورده شد.

٧- باب : يَمِينِ الرَّجُلِ لِصَاحِبِهِ : إِنَّهُ أَخُوهُ ، إِذَا خَافَ عَلَيْهِ الْقَتْلَ أَوْ نَحْوَهُ

وَكَذَلِكَ كُلُّ مُكْرَهٍ يَخَافُ ، فَإِنَّهُ يَذُبُّ عَنْهُ الْمَظَالِمَ ، وَيُقَاتِلُ دُونَهُ وَلا يَخْذُلُهُ ، فَإِنْ قَاتَلَ دُونَ الْمَظْلُومِ فَلا قَوَدَ عَلَيْهِ وَلا قِصَاصَ .

وَإِنْ قِيلَ لَهُ : لَتَشْرَبَنَّ الْخَمْرَ ، أَوْ لَتَأْكُلَنَّ الْمَيْتَةَ ، أَوْ لَتَبِيعَنَّ عَبْدَكَ ، أَوْ تُقِرُّ بِدَيْنٍ ، أَوْ تَهَبُ هِبَةً ، وَتَحُلُّ عُقْدَةً ، أَوْ لَنَقْتُلَنَّ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ فِي الإِسْلامِ ، وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ ، وَسِعَهُ ذَلِكَ ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ » .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لَوْ قِيلَ لَهُ : لَتَشْرَبَنَّ الْخَمْرَ ، أَوْ لَتَأْكُلَنَّ الْمَيْتَةَ ، أَوْ لَنَقْتُلَنَّ ابْنَكَ أَوْ أَبَاكَ ، أَوْ ذَا رَحِمٍ مُحَرَّمٍ ، لَمْ يَسَعْهُ ، لأَنَّ هَذَا لَيْسَ بِمُضْطَرٍّ ، ثُمَّ نَاقَضَ فَقَالَ : إِنْ قِيلَ لَهُ : لَنَقْتُلَنَّ أَبَاكَ أَوِ ابْنَكَ ، أَوْ لَتَبِيعَنَّ هَذَا الْعَبْدَ ، أَوْ تُقِرُّ بِدَيْنٍ أَوْ تَهَبُ ، يَلْزَمُهُ فِي الْقِيَاسِ ، وَلَكِنَّا نَسْتَحْسِنُ وَنَقُولُ : الْبَيْعُ وَالْهِبَةُ ، وَكُلُّ عُقْدَةٍ فِي ذَلِكَ بَاطِلٌ ، فَرَّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي رَحِمٍ مُحَرَّمٍ ، وَغَيْرِهِ ، بِغَيْرِ كِتَابٍ وَلا سُنَّةٍ . وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « قَالَ إِبْرَاهِيمُ لامْرَأَتِهِ : هَذِهِ أُخْتِي ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ » .

وَقَالَ النَّخَعِيُّ : إِذَا كَانَ الْمُسْتَحْلِفُ ظَالِمًا فَنِيَّةُ الْحَالِفِ ، وَإِنْ كَانَ مَظْلُومًا فَنِيَّةُ الْمُسْتَحْلِفِ .

تشنج شد تا آنکه پایش می‌لرزید»

باب-۷ سوگند خوردن (نادرست) برای نجات رفیق خود:

همانا وی برادر اوست، اگر بترسد که رفیقش کشته می‌شود یا آزار می‌بیند و همچنان است که هر مُکرَه (شخص زیر اجبار) می‌ترسد و با سوگند خوردن، ظلم را از وی باز می‌دارد (تا کشته نشود یا آزار نبیند) و شخص (مسلمان) باید به جانبداری از رفیق خود بجنگد و او را از کمک ویاری خود فرونگذارد و اگر کسی به طرفداری از مظلومی می‌جنگد (و کسی را مجروح می‌کند یا به قتل می‌رساند) بر وی دیَت و قصاص نیست.

و اگر به شخص زیر اجبار گفته شود: حتماً شراب بنوش، یا گوشت حیوان مرده بخور، یا غلام خود را بفروش یا به قرضی اقرار کن. یا چیزی ببخش و عقد (نکاح) را بکسلان، در غیر آن پدر و برادر اسلامی تو را خواهیم کشت و یا همچو تهدیداتی صورت گیرد، برای او مجاز است که این کارها را بکند، به دلیل فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم : «هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است»

و بعضی مردم (حنفیه) گفته است: اگر به شخص زیر اجبار گفته شود: حتماً شراب بنوش، یا گوشت حیوان مرده بخور، در غیر آن پسر یا پدر یا اقارب نزدیک تو را خواهیم کشت، باید این کارها را نکند؛ زیرا این حالت اضطرار نیست. بعضی مردم، سپس قول خود را

می‌شکند و می‌گوید: اگر به شخص زیر اجبار گفته شود: پدر یا پسر تو را خواهیم کشت، یا این غلام را بفروش، یا به قرضی اقرار کن یا چیزی ببخش (و او یکی از این اعمال را انجام دهد). از قیاس (ظاهر) اجرای این امور لازم است و لیکن ما استحسان می‌کنیم و می‌گوییم: فروش غلام، و بخشیدن چیزی و هر نوع معامله (در حالت اجبار) باطل است. (امام بخاری می‌گوید) بعضی مردم میان قرابت محرمیت نسبی و غیر آن (یعنی قرابت اسلامی) فرق گذاشته‌اند در حالی که به کتاب (خدا) و سنّت استنادی ندارند.[1]

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ابراهیم (ع) در معرفی زن خود گفت: این خواهر من است. و این را به خاطر خدا گفته است» و ابراهیم نخعی گفته است: اگر سوگند دهنده ظالم باشد، نیّت سوگند خورنده اعتبار دارد و اگر مظلوم باشد، نیت سوگند دهنده اعتبار دارد.»

۶۹۵۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ سَالِمًا أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لا يَظْلِمُهُ وَلا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ». [راجع: ۲۴۴۲، أخرجه مسلم: ۲۵۸۰، زيادة].

۶۹۵۱- از ابن شهاب، از سالِم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است پس نباید بر وی ظلم کند، یا او را به ظالم بسپارد و کسی که حاجتروای برادر

[1] – امام بخاری، این فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را «هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است» زیر بنای نظرات فقهی خود قرار می‌دهد، و همان اعمالی را که در متن از آن یاد کرده، اگر زیر اجبار صورت می‌گیرد، شخص زیر اجبار را مجاز می‌شمارد که آن اعمال را انجام دهد ولی اعمال مذکور مدار اعتبار نیست و باطل است. اعتراض وی بر امام ابوحنیفه آن است، که وی در جواز حالت اجبار میان اقوام نسبی و برادر دینی خود فرق گذاشته، یعنی اگر حالت اجبار برای اقوام نزدیک شخص زیر اجبار چون پدر و پسر تهدید جانی باشد رواست که آن عمل را انجام دهد، تا انان را نجات دهد، و اگر تهدید متوجه برادر دینی باشد، روا نیست که آن عمل را انجام دهد و با نظر امام ابوحنیفه در کتاب خدا و سنّت، استنادی نمی‌یابد.

٦٩٥٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا » . فَقَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنْصُرُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا ، أَفَرَأَيْتَ إِذَا كَانَ ظَالِمًا كَيْفَ أَنْصُرُهُ؟ قَالَ : « تَحْجُزُهُ ، أَوْ تَمْنَعُهُ ، مِنَ الظُّلْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ » . [راجع : ٢٤٤٣] .

خود باشد، خدا حاجتروای او می‌باشد.»

٦٩٥٢- از هُشَیم، از عبیدالله بن ابی بکر بن انَس روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « برادر خود را یاری رسان؛ ظالم باشد یا مظلوم.» مردی گفت: یا رسول الله، اگر وی مظلوم باشد او را یاری می‌دهم، و اگر ظالم باشد، چه می‌گویی که او را چگونه می‌توان یاری داد؟ فرمود: «او را از ظلم باز دار یا منع کن و همین یاری دادن اوست.»

٩٠ - كتابُ الحِيَلِ

١- باب : في تَرْكِ الحِيَلِ ، وَأَنَّ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فِي الأَيْمَانِ وَغَيْرِهَا

٦٩٥٣ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَخْطُبُ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، وَإِنَّمَا لامْرِئٍ مَا نَوَى ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَمَنْ هَاجَرَ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا ، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» . [راجع : ١ . اخرجه مسلم : ١٩٠٧] .

٢- باب : في الصَّلاةِ

٦٩٥٤ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلاةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ» . [راجع : ١٣٥ . اخرجه مسلم :٢٢٥] .

٩٠- کتاب-حیله‌ها

باب-۱ ترک حیله‌ها

و همانا هر مردی را همان حاصل است که نیت کرده است، در ایمان و غیر آن.

٦٩٥٣- از یحیی بن سعید، از محمد بن ابراهیم روایت است که علقمه بن وقّاص گفت: از عمر بن خطّاب رضی الله عنه شنیدم که در خطبه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

«ای مردم، همانا اعمال به نیت بستگی دارد و همانا مرد را همان حاصل است که نیت کرده است. پس کسی که هجرت او به خاطر خدا و رسول او باشد، هجرت او برای خدا و رسول اوست، و کسی که به خاطر رسیدن به دنیا یا ازدواج با زنی، هجرت کرده است، (بهرهٔ) هجرتش همان است که به خاطر آن هجرت کرده است.»

باب-۲ در مورد (حیله) در نماز

٦٩٥٤-از مَعمَر، از هَمّام روایت است که ابی هریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نماز هیچ یک از شما را خدا قبول نمی‌کند اگر وضویش بشکند، تا وضو بگیرد»[1]

۱ - در تیسیرالقاری گفته شده: مقصود مؤلف از آوردن این حدیث رداست بر ابوحنیفه رحمه الله تعالی که گفته است اگر نمازگزار در جلسهٔ اخیر وضویش

٣- باب : في الزَّكَاة ، وَأَنْ لا يُفَرَّقَ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ ، وَلا يُجْمَعَ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ ، خَشْيَةَ الصَّدَقَة .

٦٩٥٥ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنا أَبِي : حَدَّثَنا ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَلا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ ، وَلا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ» . [راجع : ١٤٤٨] .

٦٩٥٦ - حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي سُهَيْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَائِرَ الرَّأْسِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْبِرْنِي مَاذَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنَ الصَّلاةِ ؟ فَقَالَ : «الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ إِلا أَنْ تَطَوَّعَ شَيْئًا» . فَقَالَ : أَخْبِرْنِي بِمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنَ الصِّيَامِ ؟ قَالَ : «شَهْرَ رَمَضَانَ إِلا أَنْ تَطَوَّعَ شَيْئًا» . قَالَ : أَخْبِرْنِي بِمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنَ الزَّكَاةِ ؟ قَالَ : فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَرَائِعَ الإِسْلامِ . قَالَ : وَالَّذِي أَكْرَمَكَ ، لا أَتَطَوَّعُ شَيْئًا ، وَلا أَنْقُصُ مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ شَيْئًا . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ ، أَوْ : دَخَلَ الْجَنَّةَ إِنْ صَدَقَ» . وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : فِي عِشْرِينَ وَمِائَةِ بَعِيرٍ حِقَّتَانِ ، فَإِنْ أَهْلَكَهَا مُتَعَمِّدًا ، أَوْ وَهَبَهَا ، أَوِ احْتَالَ فِيهَا فِرَارًا مِنَ الزَّكَاةِ ، فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ . [راجع : ٤٦ ، أخرجه مسلم : ١١ ، باختلاف في سرد الحوار] .

باب-٣

(حیله) دربارهٔ زکات، و اینکه زکات دهنده مجموع مال را چند بخش نسازد و چند بخش را یک مجموعه نسازد، از بیم آنکه صدقه بدهد

٦٩٥٥- از عبدالله انصاری، از ثُمَامه بن عبدالله بن اَنَس روایت است که انس به وی گفت: ابوبکر فریضهٔ زکات را که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرض گردانیده بود، به وی نوشت که: «و میان متفرِّق (بخشهای جداگانه مال) جمع نشود و میان مُجتمِع (مجموعهٔ مال) تفریق نشود، از بیم دادن زکات.»

٦٩٥٦- از ابوسُهَیل، از پدرش روایت است که طلحه بن عبیدالله گفت: بادیه‌نشینی ژولیده‌موی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله به من خبر بده که خداوند چه چیز از نماز بر من فرض کرده است؟ فرمود: «نماز پنج وقت، مگر آنکه چیزی نفل بگزاری» گفت: به من خبر بده که خداوند از روزه چه چیز بر من فرض کرده است؟ فرمود: «ماه رمضان، مگر آنکه چیزی روزهٔ نفل بگیری» گفت: به من خبر بده که خداوند از زکات چه چیز بر من فرض کرده است؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم او را از شریعت اسلام آگاه گردانید.

بادیه‌نشین گفت: سوگند به ذاتی که تو را گرامی داشته است که نه چیزی اضافه می‌گزارم و نه از آنچه خداوند بر من فرض گردانیده کم می‌کنم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «رستگار شد اگر راست گفته باشد یا : به بهشت درآمد،

بشکند، نمازش تمام می‌شود (درست است) زیرا برای برآمدن از نماز باید نماز گزار عملی کند که ضد نماز باشد، آنگاه تحلیل حاصل می‌شود

اگر راست گفته باشد» و بعضی مردم[۱] گفته‌اند: در یکصد و بیست شتر، دو حِقّه[۲] زکات است پس اگر زکات دهنده یک شتر را قصداً بکشد یا ببخشد یا حیله‌ای بکار برد تا از دادن زکات فرار نماید، بر وی چیزی نیست.

٦٩٥٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضيَ اللهُ عَنْهُ قال : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «يَكُونُ كَنْزُ أَحَدِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ ، يَفِرُّ مِنْهُ صَاحِبُهُ ، فَيَطْلُبُهُ وَيَقُولُ : أَنَا كَنْزُكَ ، قال : وَاللّٰهِ لَنْ يَزَالَ يَطْلُبُهُ ، حَتَّى يَبْسُطَ يَدَهُ فَيُلْقِمَهَا فَاهُ» . [راجع: ۲۳۷۱ . اخرجه مسلم : ۹۸۷ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق «الأقرع»] .

٦٩٥٧- از مَعمَـر، از هَمّام ، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «گنج شـما (که زکات آن داده نشـده باشد) در روز قیامت به صورت اژدهایی نر که سـرش موی ندارد در می‌آید که صاحب آن از آن می‌گریزد و آن در پیش روان اسـت و می‌گوید: منم گنج تو! به خدا سوگند پیوسـته او را می‌جوید تا آنکه دستش را دراز می‌کند تا آنکه دهانش دست وی را می‌بلعد»

٦٩٥٨ - وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «إِذَا مَا رَبُّ النَّعَمِ لَمْ يُعْطِ حَقَّهَا تُسَلَّطُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَتَخْبِطُ وَجْهَهُ بِأَخْفَافِهَا» . وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : فِي رَجُلٍ لَهُ ، إِبِلٌ فَخَافَ أَنْ تَجِبَ عَلَيْهِ الصَّدَقَةُ ، فَبَاعَهَا بِإِبِلٍ مِثْلِهَا أَوْ بِغَنَمٍ أَوْ بِبَقَرٍ أَوْ بِدَرَاهِمَ ، فِرَاراً مِنَ الصَّدَقَةِ بِيَوْمٍ احْتِيَالاً ، فَلا بَأْسَ عَلَيْهِ . وَهُوَ يَقُولُ : إِنْ زَكَّى إِبِلَهُ قَبْلَ أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ بِيَوْمٍ أَوْ بِسِتَّةٍ جَازَتْ عَنْهُ . [راجع : ۲۳۷۱ . اخرجه مسلم : ۹۸۷ ، مطولاً به نحو هذه القطعة]

٦٩٥٨- و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر صاحب شـتران، حـق زکات آن را ندهد، شـتران در روز قیامت بر وی دست می‌یابند و با کف پاهـای خویش بر روی وی می‌زنند» و بعضـی مردم گفته‌اند: در مورد مردی که شـتر دارد و از واجب شدن زکات بر خود می‌ترسد، و آن را یک روز پیش از واجب شـدن زکات، به شترانی مثل شتران خود می‌فروشد یا در بدل گوسـفند یا گاو، یا به پول می‌فروشد تا با حیله از دادن زکات بگریـزد، بر وی باکی نیسـت و می‌گوید: اگر کسـی زکات شتران خود را یک روز یا یک سـال[۳] قبل از آنکـه میعاد وجوب

---

۱ - مراد از بعضی مردم حنفیه است، شافعیه هر چند قایل‌اند که بر این شخص که حیله به کار برده چیزی نیست ولی او را ملامت می‌دانند و نزد حنفیه نیز مورد ملامت است.

۲ - حِقّه، شتر ماده‌ای است که سال سوم خود را پوره کرده باشد.

۳ - حدیث ۶۹۵۸ لفظ «بِسِتَّةٍ» اشتباه است، درست آن «بِسَنَةٍ» است.

زکات فرارسد بدهد، این امر جواز دارد.[1]

٦٩٥٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ : اسْتَفْتَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ الأَنْصَارِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ ، تُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْضِهِ عَنْهَا» . [أخرجه مسلم : ١٦٣٨]

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِذَا بَلَغَتِ الإِبِلُ عِشْرِينَ فَفِيهَا أَرْبَعُ شِيَاهٍ ، فَإِنْ وَهَبَهَا قَبْلَ الْحَوْلِ أَوْ بَاعَهَا فِرَارًا وَاحْتِيَالاً لإِسْقَاطِ الزَّكَاةِ ، فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ ، وَكَذَلِكَ إِنْ أَتْلَفَهَا فَمَاتَ ، فَلا شَيْءَ فِي مَالِهِ . [راجع : ٢٧٦١]

٦٩٥٩- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: سعد بن عباده انصاری، در مورد نذری که مادرش به گردن گرفته بود و قبل از انجام آن مرده بود، از رسول الله صلی الله علیه و سلم فتوی خواست. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از جانب وی ادا کن» و بعضی مردم گفته است: اگر شمار شتران به بیست برسد و زکات آن چهار گوسفند شود، و آن را قبل از بسر رسیدن سال، به خاطر گریز و حیلهٔ پایمال کردن زکات ببخشد یا بفروشد، بر وی چیزی (زکات) نیست و همچنان اگر آن را به هلاکت رساند و بمیرد، در مال وی چیزی (زکات) نیست.

٤- باب : الْحِيلَةِ فِي النِّكَاحِ

٦٩٦٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ . قُلْتُ لِنَافِعٍ : مَا الشِّغَارُ ؟ قَالَ : يَنْكِحُ ابْنَةَ الرَّجُلِ وَيُنْكِحُهُ ابْنَتَهُ بِغَيْرِ صَدَاقٍ ، وَيَنْكِحُ أُخْتَ الرَّجُلِ وَيُنْكِحُهُ أُخْتَهُ بِغَيْرِ صَدَاقٍ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ احْتَالَ حَتَّى تَزَوَّجَ عَلَى الشِّغَارِ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ .

وَقَالَ فِي الْمُتْعَةِ : النِّكَاحُ فَاسِدٌ ، وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : الْمُتْعَةُ وَالشِّغَارُ جَائِزٌ ، وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ . [راجع : ٥١١٢ . أخرجه مسلم : ١٤١٥]

باب-۴ حیله در نکاح

٦٩٦٠- از عبیدالله، از نافع، از عبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از شَغار منع کرده است. به نافع گفتم: شَغار چیست؟ گفت: اینکه دختر کسی را نکاح کنی و دختر خود را بدان کس به نکاح بدهی، بدون اینکه مهر آنان داده شود.

و بعضی مردم گفته است: اگر حیله کند که زنی را به نکاح شغار بگیرد، جایز است ولی شرط آن باطل است.[2]

---

۱ – تیسیرالقاری، در توجیه قول امام ابوحنیفه گفته شده که: هر چند زکات تا تکمیل سال واجب نمی‌شود، اگر کسی قبل از آن ادا کند مانند ادای قرض مؤجل پیش از میعاد است

۲ – مقصود مؤلف این است که این مذهب مخالف حدیث مذکور است.

و در مـورد (نکاح) مُتعه گفته اسـت: نکاح آن فاسد و شرط آن باطل است. و بعضی از ایشان گفته‌اند: نکاح مُتعَه و شغَار جایز است و شرط آن باطل است

٦٩٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنِ الْحَسَنِ وَعَبْدِاللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِمَا : أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ لَهُ : إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لا يَرَى بِمُتْعَةِ النِّسَاءِ بَأْسًا ، فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْهَا يَوْمَ خَيْبَرَ ، وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ احْتَالَ حَتَّى تَمَتَّعَ فَالنِّكَاحُ فَاسِدٌ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : النِّكَاحُ جَائِزٌ وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ . [راجع : ٤٢١٦ . أخرجه مسلم : ١٤٠٧ ، والصيد (٢٢)] .

٦٩٦١- از عبیدالله بن عمر، از زُهری، از حسن و عبدالله پسران محمد بن علی، از پدر خویش روایت اسـت که: همانا بـه علی رضی الله عنه گفته شـد: ابن عباس در مُتعه کردن زنان باکی نمی‌بیند. وی گفت: همانا رسـول الله صلی الله علیـه و سـلم در روز جنگ خیبـر از آن و از خوردن گوشـت خر اهلی منع کرده اسـت. و بعضی مردم گفته است: اگر حیله‌ای بکار برد و مُتعه کند، نکاح آن فاسد است.[1]

و بعضی از ایشـان گفته‌اند: نـکاح آن جایز و شرط آن باطل است.[2]

٥- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الاحْتِيَالِ فِي الْبُيُوعِ ، وَلا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ فَضْلُ الْكَلإِ

باب-٥

آنچه از حیله کردن در معاملات خرید و فروش ناپسند است

و منع کرده نمی‌شـود زیادتی آب (در نوشاندن حیوانـات) تا بدان وسـیله از زیادتـی کاه آن سرزمین منع شود.

٦٩٦٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ فَضْلُ الْكَلإِ » . [راجع: ٢٣٥٣ . أخرجه مسلم : ١٥٦٦] .

٦٩٦٢- از مالک، از ابـو زناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آب زیادتی کسی

می‌توان گفت که نهی راجع به این شرط، نهی تنزیهی می‌باشد «تیسیر القاری»

۱ - اگر گفته شود که هرگاه نکاح فاسد باشد، حیله کردن چه معنی دارد. باید گفت که فساد موجب فسخ (نکاح) نیست زیرا با حذف شرط از ناکح، احتمال اصلاح می‌رود.

۲ - مقصود مؤلف (امام بخاری) اثبات تناقض در این دو گفته است.

(برای نوشـــاند حیوانات) منع کرده نمی‌شود تا بدان وسیله از زیادتی کاه آن سرزمین منع کرده شود.»

٦- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّنَاجُشِ

باب-۶

آنچـــه از تَناجُش[۱] (قیمت افزایـــی بدون قصد خرید) منع شده است.

٦٩٦٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ النَّجْشِ . [راجع: ٢١٤٢]

٦٩٦٣- از مالک، از نافع روایت اســت که ابن عمر رضـــی الله عنهما گفت: همانا رســـول الله صلـــی الله علیه و ســـلم از بیع نَجش، منع کرده است.

٧- باب : مَا يُنْهَى مِنَ الْخِدَاعِ فِي الْبُيُوعِ

وَقَالَ أَيُّوبُ : يُخَادِعُونَ اللَّهَ كَأَنَّمَا يُخَادِعُونَ آدَمِيًّا ، لَوْ أَتَوُا الأَمْرَ عِيَانًا ، كَانَ أَهْوَنَ عَلَيَّ .

باب-۷

آنچه از فریبکاری در خرید و فروش منع شده است

و ایّـــوب گفت: خدا را فریب می‌دهند، چنانکه آدمـــی را فریب می‌دهنـــد! اگر این مـــردم امر (ممنوعـــی) را به طور آشـــکار بیاورند، بر من آسان‌تر است که آن را فریبکارانه انجام دهند.

٦٩٦٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلاً ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ يُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ ، فَقَالَ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لا خِلابَةَ » . [راجع : ٢١١٧ . أخرجه مسلم:١٥٣٣].

٦٩٦٤- از مالـــک، از عبدالله بـــن دینار روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی برای پیامبر صلی الله علیه و ســـلم اظهار کرد که وی در معاملات خرید و فروش فریب داده می‌شـــود. آن حضرت فرمـــود: « وقتی که معاملـــه می‌کنی، بگوی که فریب نباشـــد» (این بیع به منزلهٔ شرط خیار است)

٨- باب : مَا يُنْهَى مِنَ الاحْتِيَالِ لِلْوَلِيِّ فِي الْيَتِيمَةِ الْمَرْغُوبَةِ ، وَأَنْ لا يُكَمِّلَ لَهَا صَدَاقَهَا

باب-۸

آنچه در ازدواج با دختر یتیم صاحب جمال از

---

۱ - تناجش یا نجش، نیرنگی است که کسی برای فریب مشتری، خودش را خریدار وانمود می‌کند و مال را بیش از بهای واقعی آن قیمت می‌نماید، در حالی که ارادهٔ خرید ندارد.

٦٩٦٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : كَانَ عُرْوَةُ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ . [النساء : ٣] . قَالَتْ : هِيَ الْيَتِيمَةُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، فَيَرْغَبُ فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا ، فَيُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِأَدْنَى مِنْ سُنَّةِ نِسَائِهَا ، فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ ، ثُمَّ اسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ﴾ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [النساء : ١٢٧] . [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨ مطولاً] .

حیله منع شده و اینکه مهر او را کامل ندهد.

٦٩٦٥- از زُهری روایت است که گفت: عروه اظهار می‌داشت که دربارهٔ این آیت از عایشه رضی الله عنها سئوال شد: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید. هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد بگیرید» (النّساء:۳)

عایشه گفت: مراد همان یتیمه‌ای است که در کنار ولیّ خود است و ولی او به مال و جمال وی چشم دوخته و می‌خواهد با او به مهری کمتر از مهر زنان خود ازدواج کند. پس از نکاح با همچو دختران منع شده مگر آنکه مهر کاملشان را بدهد. سپس مردم از رسول الله صلی الله علیه و سلم فتوی خواستند و خداوند این آیت را نازل کرد: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند» [النساء:۱۲۷) و حدیثی را (که متضمن این آیت است) یاد کرد.

٩- باب : إِذَا غَصَبَ جَارِيَةً فَزَعَمَ أَنَّهَا مَاتَتْ ،

فَقُضِيَ بِقِيمَةِ الْجَارِيَةِ الْمَيِّتَةِ ، ثُمَّ وَجَدَهَا صَاحِبُهَا فَهِيَ لَهُ ، وَيَرُدُّ الْقِيمَةَ وَلَا تَكُونُ الْقِيمَةُ ثَمَنًا .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : الْجَارِيَةُ لِلْغَاصِبِ ، لِأَخْذِهِ الْقِيمَةَ . وَفِي هَذَا احْتِيَالٌ لِمَنِ اشْتَهَى جَارِيَةَ رَجُلٍ لَا يَبِيعُهَا ، فَغَصَبَهَا ، وَاعْتَلَّ بِأَنَّهَا مَاتَتْ ، حَتَّى يَأْخُذَ رَبُّهَا قِيمَتَهَا ، فَيَطِيبُ لِلْغَاصِبِ جَارِيَةَ غَيْرِهِ .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمْوَالُكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ» .

« وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » .

باب-۹

اگر کسی کنیزی را به ناحق گرفت و (به دروغ) گفت که وی مرده است.

و در مورد وی حکم شد که بهای کنیز مرده را بدهد. سپس صاحب وی، کنیز را (زنده) پیدا کرد، کنیز به صاحب خود تعلق می گیرد و بهای آن را به کسی که کنیز را به ناحق گرفته بود، مسترد می‌کند و این بها بهای ارزش واقعی وی نمی‌باشد. بعضی مردم گفته است: کنیز متعلق به کسی است که او را به ناحق گرفته بود، زیرا صاحب آن بهای آن را گرفته است. در این قضیه برای کسی که به کنیز کسی دیگر میل

دارد و صاحب وی او را نمی‌فروشد و او کنیز را به ناحق می‌گیرد، حیله‌ای است برای ربودن او ومرده وانمود کردن او، تا آنکه صاحبش بهای او را بگیرد. پس برای کسی که کنیز دیگری را به ناحق گرفته، آن کنیز بر وی حلال می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مالهای شما بر یکدیگر شما حرام است» و آن حضرت فرموده است: « برای هر خیانتکار پرچمی است در روز قیامت»

٦٩٦٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ » . [راجع : ٣١٨٨ . أخرجه مسلم : ١٧٣٥ ، بزيادة] .

٦٩٦٦- از سُفیان، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «برای هر خیانتکار پرچمی است در روز قیامت»

١٠ - باب :

باب - ۱۰

٦٩٦٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، وَأَقْضِي لَهُ عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْ ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ » . [راجع : ٢٤٥٨ . أخرجه مسلم : ١٧١٣] .

٦٩٦٧- از هشام، از عُروه، از زینب بنت اُم سَلَمه، از اُمّ سَلَمه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا من مانند شما انسان هستم، و شما دعوی خود را به من می‌آورید، و شاید بعضی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر شیواتر باشید. و من بر آنچه می‌شنوم حکم می‌کنم. پس اگر من از حق برادر (مسلمانش) چیزی به نفع او حکم می‌کنم باید آن را نگیرد، زیرا من برای او قطعه‌ای از آتش را جدا می‌کنم»

١١ - باب : فِي النِّكَاحِ

باب-۱۱ در نکاح

٦٩٦٨ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا

٦٩٦٨- از یَحیی بن ابی کثیر، از ابوسلمه،

يَحيَى بنُ أبي كَثير ، عَنْ أبي سَلَمَةَ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : «لا تُنْكَحُ البِكْرُ حَتَّى تُسْتَأذَنَ ، ولا الثَّيِّبُ حَتَّى تُسْتَأمَرَ» . فَقيلَ : يا رَسُولَ اللّه ، كَيفَ إذْنُها ؟ قال : «إذا سَكَتَتْ» . وقالَ بَعضُ النَّاسِ : إن لَمْ تُستَأذَنِ البِكرُ ولَمْ تَزَوَّجْ ، فاحْتالَ رَجُلٌ ، فأقامَ شاهِدَيْ زُوراً : أنَّهُ تَزَوَّجَها بِرِضاها ، فَأثْبَتَ القاضي نِكاحَها ، والزَّوجُ يَعلَمُ أنَّ الشَّهادَةَ باطِلَةٌ ، فَلا بأسَ أنْ يَطَأها ، وَهُوَ تَزْويجٌ صَحيحٌ . [راجع : ٥١٣٦ . اخرجه مسلم : ١٤١٩] .

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرموده است: «بکر (دوشیزه) نکاح نشود تا آنکه از وی اجازه گرفته شود و زن شوهر رسیده نکاح نشود تا موافقتش گرفته شود» گفته شد: یا رسول الله، اجازهٔ بکر چگونه است؟ فرمود: «اگر خاموشی اختیار کند.»

و بعضی مردم گفته است: اگر از دوشیزه اجازه گرفته نشده باشد و ازدواج نکرده باشد، سپس مردی حیله کند و دو شاهد دروغ بیاورد که بگویند: وی به رضایت خود با این مرد ازدواج کرده است و قاضی (نظر به شهادت شاهدان) ازدواج وی را تثبیت کند، در حالی که آن مرد می‌داند که آن شهادت باطل می‌باشد، پس باکی نیست که با آن زن جماع کند و آن ازدواج صحیح است.

٦٩٦٩ - حَدَّثَنا عَليُّ بنُ عَبدِاللّه : حَدَّثَنا سُفيانُ : حَدَّثَنا يَحيَى بنُ سَعيد ، عَنِ القاسِمِ : أنَّ امرأةً مِن وَلَدِ جَعفَر ، تَخَوَّفَتْ أنْ يُزَوِّجَها وَلِيُّها وَهيَ كارِهَةٌ ، فَأرسَلَتْ إلَى شَيخَيْنِ مِنَ الأنصارِ : عَبدِالرَّحمٰنِ وَمُجَمِّعٍ ابنَي جارِيَةَ ، قالا : فَلا تَخشَيْنَ ، فإنَّ خَنساءَ بِنتَ خِذامٍ أنكَحَها أبُوها وَهيَ كارِهَةٌ ، فَرَدَّ النَّبيُّ ﷺ ذلكَ .

قال سُفيانُ : وأمَّا عَبدُالرَّحمٰنِ فَسَمِعتُهُ يَقُولُ عَن أبيهِ : إنَّ خَنساءَ . [راجع : ٥١٣٨] .

٦٩٦٩- از سفیان، از یحیی بن سعید روایت است که قاسم گفت: زنی از اولادهٔ جعفر (صادق) از آن می‌ترسید که ولیّ او، وی را خلاف رضایتش به ازدواج کسی درآورد. او قاصدی را نزد دو تن از بزرگان انصار به نام عبدالرحمن و مُجَمِّع پسران یزید بن جاریه، فرستاد. آنان گفتند: مترس، زیرا خنساء دختر خِذام را پدرش به نکاح کسی درآو.رد و او (بدین ازدواج) راضی نبود. پیامبر صلی الله علیه و سلم آن نکاح را لغو کرد.

سُفیان گفت: (از یحیی) شنیدم که عبدالرحمن قضیهٔ خَنساء را از پدر خود روایت کرده است.

٦٩٧٠ - حَدَّثَنا أبُو نُعَيمٍ : حَدَّثَنا شَيبانُ ، عَن يَحيَى ،

٦٩٧٠- از شیبان از یحیی، از ابوسلمه رضی

عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ » . قَالُوا : كَيْفَ إِذْنُهَا ؟ قَالَ : « أَنْ تَسْكُتَ » .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ احْتَالَ إِنْسَانٌ بِشَاهِدَيْ زُورٍ عَلَى تَزْوِيجِ امْرَأَةٍ ثَيِّبٍ بِأَمْرِهَا ، فَأَثْبَتَ الْقَاضِي نِكَاحَهَا إِيَّاهُ ، وَالزَّوْجُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَتَزَوَّجْهَا قَطُّ ، فَإِنَّهُ يَسَعُهُ هَذَا النِّكَاحُ ، وَلا بَأْسَ بِالْمُقَامِ لَهُ مَعَهَا . [راجع : ٥١٣٦ . أخرجه مسلم : ١٤١٩] .

الله عنـه روایت اسـت که ابوهریـره رضی الله عنـه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « زن بیوه نکاح نمی‌شود تا موافقت وی گرفته شـود و بکر (دوشیزه) نکاح نمی‌شود تا اجازه‌اش گرفته شود»

گفتند: اجازه‌اش چگونه اسـت؟ فرمود: «اینکه خاموش بماند» و بعضی مردم گفته اسـت: اگر مردی حیله کند و دو شـاهد دروغ بیاورد (که نزد قاضی شـهادت دهند) که وی با زنی بیوه با موافقـت وی ازدواج کرده و قاضی نکاح او را تثبیت کند و آن مرد می‌داند که هرگز (قبلا) بـا آن زن ازدواج نکرده اسـت، همین نکاح او درست است و در یکجا بودن آن مرد با آن زن باکی نیست.[1]

٦٩٧١ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ ذَكْوَانَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ » . قُلْتُ : إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحْيِي ؟ قَالَ : « إِذْنُهَا صُمَاتُهَا » .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنْ هَوِيَ رَجُلٌ جَارِيَةً يَتِيمَةً أَوْ بِكْرًا ، فَأَبَتْ ، فَاحْتَالَ فَجَاءَ بِشَاهِدَيْ زُورٍ عَلَى أَنَّهُ تَزَوَّجَهَا ، فَأَدْرَكَتْ ، فَرَضِيَتِ الْيَتِيمَةُ ، فَقَبِلَ الْقَاضِي شَهَادَةَ الزُّورِ ، وَالزَّوْجُ يَعْلَمُ بِبُطْلانِ ذَلِكَ ، حَلَّ لَهُ الْوَطْءُ . [راجع : ٥١٣٧ . أخرجه مسلم : ١٤٢٠ ، بلفظ مطول مختلف] .

٦٩٧١- از ابن جُرَیج، از ابن ابی ملیکه از ذَکوان روایت اسـت که عایشـه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از بکر (دوشـیزه) اجازه گرفته شـود» گفتم: دوشیزه می‌شـرمد؟ فرمود: «اجازۀ او، خموشی اوست» و بعضی مردم گفته اسـت: اگر مردی خواستار دختر (نابالغ یتیم یا دوشـیزه شـد و آن دختر او را قبول نکرد، و مرد حیله کرد و دو شـاهد دروغ آورد که همانا با وی ازدواج کرده است. سپس آن دختر به سن بلوغ برسد و دختر یتیم به این ازدواج راضی گردد، و قاضی شـهادت دروغ را قبول کند. و شوهر بطلان این شهادت را بداند، حلال است که با وی جماع کند.

١- در تیسیرالقاری، در توجیه نظر بعضی مردم که مراد ابوحنیفه است گفته شده: گفته‌اند که همین دعوی او و قبول ناکردن زن و حکم قاضی به جای ایجاب و قبول است.؟

۱۲ - باب : مَا يُكْرَهُ مِنِ احْتِيَالِ الْمَرْأَةِ مَعَ الزَّوْجِ وَالضَّرَائِرِ ،

وَمَا نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي ذَلِكَ

٦٩٧٢ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْحَلْوَاءَ ، وَيُحِبُّ الْعَسَلَ ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى الْعَصْرَ أَجَازَ عَلَى نِسَائِهِ فَيَدْنُو مِنْهُنَّ ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ ، فَاحْتَبَسَ عِنْدَهَا أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحْتَبِسُ ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِي : أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةَ عَسَلٍ ، فَسَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً ، فَقُلْتُ : أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِسَوْدَةَ ، وَقُلْتُ لَهَا : إِذَا دَخَلَ عَلَيْكِ فَإِنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكِ ، فَقُولِي لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ : لَا ، فَقُولِي لَهُ : مَا هَذِهِ الرِّيحُ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْتَدُّ عَلَيْهِ أَنْ يُوجَدَ مِنْهُ الرِّيحُ ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ ، فَقُولِي لَهُ : جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ ، وَسَأَقُولُ ذَلِكِ ، وَقُولِيهِ أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى سَوْدَةَ ، قُلْتُ : تَقُولُ سَوْدَةُ ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، لَقَدْ كِدْتُ أَنْ أُبَادِرَهُ بِالَّذِي قُلْتِ لِي وَإِنَّهُ لَعَلَى الْبَابِ ، فَرَقًا مِنْكِ ، فَلَمَّا دَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ ؟ قَالَ : «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ» . قُلْتُ : جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيَّ قُلْتُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ، وَدَخَلَ عَلَى صَفِيَّةَ فَقَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ قَالَتْ لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا أَسْقِيكَ مِنْهُ ؟ قَالَ : «لَا حَاجَةَ لِي بِهِ» . قَالَتْ : تَقُولُ سَوْدَةُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، لَقَدْ حَرَمْنَاهُ ، قَالَتْ : قُلْتُ لَهَا : اسْكُتِي . [راجع : ٤٩١٢ . أخرجه مسلم : ١٤٧٤] .

باب-۱۲

آنچه مکروه است از حیلهٔ زن با شوهر و انباغها و آنچــه در این باره بــر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده

۶۹۷۲- از ابواُسامه، از هشام، از پدرش روایت اســت که عایشــه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و ســلم شــیرینی را دوست می‌داشــت و عسل را دوست می‌داشت و چون نماز عصر را می‌گزارد، بر زنان خود سر می‌زد و بــا آنان صحبت می‌کرد. باری آن حضرت بر حَفصَه درآمد و نزد وی بیش از آنچه می‌بایست توقف نمود. از آن حضرت در این باره ســئوال کردم، بــه من گفت: زنی از اقــوام وی برایش ظرفی عســل آورده بود و حفصه از آن عســل به رســول الله صلی الله علیه و ســلم نوشانیده بود. (عایشــه می‌گوید) من (با خود) گفتم، به خدا ســوگند که با آن حضــرت حیله می‌کنم. ســپس از این موضوع به سُــودَه یاد کردم و به او گفتــم: اگر آن حضرت نــزد تو آمد و چون به تو نزدیک شــد، به وی بگوی: یا رسول الله ، آیــا مَغافیــر (مادهٔ چســبناک بدبوی درخت) خورده‌ای، و او به تو می‌گوید: نِی. سپس به او بگوی: پس این بوی از چیســت؟ و بر رســول الله صلی الله علیه و ســلم گــران می‌آمد که از وی بوی (نامطبوع) استشــمام شود، و همانا آن حضرت به تو می‌گوید: حَفصه مقداری عسل بر من نوشــانیده است. آنگاه تو به آن حضرت بگوی: پس زنبور عسل، عُرفُط (گل بدبوی) را خورده است. من هم همین را خواهم گفت: و تــو ای صَفیّه نیز همیــن را بگوی. آنگاه که آن

حضرت نزد سَـودَه آمد -عایشه گفت- سوده می‌گوید: سـوگند به ذاتی که جز وی معبودی بر حق نیسـت که زمانی آن حضرت بر آستانه در بـود، از ترس تو، نزدیک بود آنچه را به من گفته بودی به وی بگویم، وقتی رسول الله صلی الله علیه و سـلم نزدیک شـد، گفتم: یا رسول الله، آیا مَغافیر خوردی؟ گفت: «نی» گفتم: پس این بوی از چیسـت؟ گفـت: «حَفصه مقداری عسل بر من نوشـانیده است» گفتم: پس زنبور آن عرفط خورده است. (عایشه می‌گوید) چون آن حضـرت نزد من آمد، من هـم مانند آن را بـه وی گفتم. آن حضرت نزد صَفِیّه رفت، وی نیز به آن حضرت همین را گفت. سپس که آن حضرت نزد حفصه رفت، حفصه به وی گفت: آیا از آن (عسـل) تو را بنوشـانم؟ آن حضرت فرمود: «مرا بدان نیازی نیست»

عایشـه گفت: سَوده (به من) گفت: سبحان الله همانا او را از خوردن عسل محروم گردانیدیم. عایشه می‌گوید: به وی گفتم: خاموش باش.

١٣ - باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الاحْتِيَالِ فِي الْفِرَارِ مِنَ الطَّاعُونِ

٦٩٧٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ ، فَلَمَّا جَاءَ بِسَرْغَ ، بَلَغَهُ أَنَّ الْوَبَاءَ وَقَعَ بِالشَّامِ ، فَأَخْبَرَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْف : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ : «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلا تَخْرُجُوا فِرَاراً مِنْهُ» . فَرَجَعَ عُمَرُ مِنْ سَرْغَ .[راجع : ٥٧٢٩ . أخرجه مسلم : ٢٢١٩].

باب-۱۳

آنچـه از حیلـه در گریختن از مـرض طاعون مکروه است

۶۹۷۳- از مالک، از ابن شهاب روایت است که عبدالله بن عامر بن ربیعه گفت: عمر بن خطّاب رضی الله عنه به سـوی شام راهی شد، چون به موضع سَرغ رسید، برایش خبر رسید که مرض وَبا در شام شـیوع یافته است، عبدالرحمن بن عـوف او را آگاه کرد که رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اگر بشنوید که (وبا)

وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عُمَرَ إِنَّمَا انْصَرَفَ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِالرَّحْمَنِ .

در سرزمینی شیوع یافته، بدانجا نروید و اگر (این مرض) در سرزمینی شیوع یافت که شما در آن بودید، از آنجا نگریزید»

سپس عمر از سَرغ بازگشت. و از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که گفت: عمر به (یک) حدیث که از عبدالرحمن شنید بازگشت.

۶۹۷۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ يُحَدِّثُ سَعْدًا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ الْوَجَعَ فَقَالَ : « رِجْزٌ ، أَوْ عَذَابٌ ، عُذِّبَ بِهِ بَعْضُ الأُمَمِ ، ثُمَّ بَقِيَ مِنْهُ بَقِيَّةٌ ، فَيَذْهَبُ الْمَرَّةَ وَيَأْتِي الأُخْرَى ، فَمَنْ سَمِعَ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا يُقْدِمَنَّ عَلَيْهِ ، وَمَنْ كَانَ بِأَرْضٍ وَقَعَ بِهَا فَلا يَخْرُجْ فِرَارًا مِنْهُ » . [راجع : ٣٤٧٣ . أخرجه مسلم : ٢٢١٨] .

۶۹۷۴- از زهری، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص روایت است که وی شنیده است از اسامه بن زید که به سعد می‌گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم از طاعون یاد کرد و فرمود: «این عذابی است که بعضی از امتها بدان عذاب شده‌اند، سپس بعضی از آنها باقی مانده‌اند. باری می‌رود و باری دیگر می‌آید، اگر کسی بشنود که این مرض در سرزمینی شیوع یافته، کسی نباید بدانجا برود و اگر کسی در سرزمینی باشد که طاعون در آن شیوع یافته، از آنجا گریزان بیرون نرود.»

١٤ - باب :
فِي الْهِبَةِ وَالشُّفْعَةِ

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنْ وَهَبَ هِبَةً ، أَلْفَ دِرْهَمٍ أَوْ أَكْثَرَ ، حَتَّى مَكَثَ عِنْدَهُ سِنِينَ ، وَاحْتَالَ فِي ذَلِكَ ، ثُمَّ رَجَعَ الْوَاهِبُ فِيهَا فَلا زَكَاةَ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا . فَخَالَفَ الرَّسُولَ ﷺ فِي الْهِبَةِ ، وَأَسْقَطَ الزَّكَاةَ .

باب-۱۴
در مورد حیلهٔ بخشش و شُفعَه

و بعضی مردم گفته‌اند: اگر کسی یک هزار درهم یا بیش از آن را به کسی ببخشد که این پول نزد وی سالها بماند و در این بخشیدن حیله کرده باشد و سپس واهب (بخشنده) بدان رجوع کند (پول خود را پس بگیرد) آنگاه بر هیچ یک از این دو نفر زکاتی لازم نمی‌آید.[1] در این حالت واهب در بخشیدن و رجوع، با

۱- در تیسیرالقاری در توجیه آن که چرا زکات واجب نمی‌شود گفته شده: اما بر واهب (بخشنده) از انکه در این مدت از ملک وی (پول) برآمده است، اما بر موهوب له (بخشیده شده) چون محل رجوع است پس در ملک او، شبهه بوده است.

فرمودهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم مخالفت کرده است. (که بخشیدهٔ خود را پس نگیرید) و زکات را ساقط کرده است.

٦٩٧٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ ، لَيْسَ لَنَا مَثَلُ السَّوْءِ » . [راجع : ٢٥٨٩ . أخرجه مسلم: ١٦٢٢] .

۶۹۷۵- از ایوب سختیانی، از عکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «رجوع کننده، به هِبَه (بخشش) مانند سگی است که به قی خود رجوع می‌کند. برای ما مثالی بدتر از این نیست»

٦٩٧٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : إِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ ، فَلَا شُفْعَةَ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : الشُّفْعَةُ لِلْجِوَارِ ، ثُمَّ عَمَدَ إِلَى مَا شَدَّدَهُ فَأَبْطَلَهُ ، وَقَالَ : إِنِ اشْتَرَى دَارًا ، فَخَافَ أَنْ يَأْخُذَ الْجَارُ بِالشُّفْعَةِ ، فَاشْتَرَى سَهْمًا مِنْ مِائَةِ سَهْمٍ ، ثُمَّ اشْتَرَى الْبَاقِيَ ، وَكَانَ لِلْجَارِ الشُّفْعَةُ فِي السَّهْمِ الْأَوَّلِ ، وَلَا شُفْعَةَ لَهُ فِي بَاقِي الدَّارِ ، وَلَهُ أَنْ يَحْتَالَ فِي ذَلِكَ [راجع : ٢٢١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٠٨ بالقطعة الأولى من المرفوع] .

۶۹۷۶- از معمر، از زهری، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: «همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم شُفعه[1] را در هر مالی که تقسیم نگردیده باشد، لازم گردانیده، پس آنگاه که حدود تعیین شد و راه‌ها تشخیص گردید، شفعه‌ای باقی نمی‌ماند.
و بعضی مردم گفته‌اند: حق شفعه، برای همسایه است، سپس آنچه را راست کرده بود، باطل می‌کند و گفته است: وقتی کسی قصد خرید خانه را بکند و از آن بترسد که همسایه آن را به ادعای شفعه می‌گیرد، در وهلهٔ اول از صد سهم خانه یکی را می‌خرد و سپس بقیهٔ آن را می‌خرد و آنگاه برای همسایه حق شفعه در همان سهم اول می‌ماند و در باقی اسهام خانه حق شفع ندارد و خریدار بدین وسیله حیله می‌کند

٦٩٧٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ الشَّرِيدِ قَالَ : جَاءَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى مَنْكِبِي ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ إِلَى سَعْدٍ ، فَقَالَ أَبُو رَافِعٍ لِلْمِسْوَرِ : أَلَا تَأْمُرُ هَذَا أَنْ يَشْتَرِيَ مِنِّي بَيْتِي الَّذِي فِي دَارِي ؟ فَقَالَ : لَا أَزِيدُهُ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ ، إِمَّا مُقَطَّعَةٍ وَإِمَّا مُنَجَّمَةٍ ، قَالَ : أُعْطِيتُ

۶۹۷۷- از علی بن عبدالله، از سفیان، از ابراهیم بن مَیسَرَه روایت است که گفت: از عَمروبن شَرید شنیدم که گفت:
مَسوَر بن مَخرَمه آمد و دست خود را بر شانه‌ام نهاد و با وی به سوی سعد راهی شدیم. ابو

۱- شفعه، حق تقدمی که همسایه و شریک ملک در خرید ملک همسایه یا سهم شریک دارد.

خَمْسَمِائَةٍ نَقْدًا فَمَنَعْتُهُ، وَلَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ». مَا بِعْتُكَهُ، أَوْ قَالَ: مَا أَعْطَيْتُكَهُ.

قُلْتُ لِسُفْيَانَ: إِنَّ مَعْمَرًا لَمْ يَقُلْ هَكَذَا، قَالَ: لَكِنَّهُ قَالَ لِي هَكَذَا.

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِذَا أَرَادَ أَنْ يَبِيعَ الشُّفْعَةَ فَلَهُ أَنْ يَحْتَالَ حَتَّى يُبْطِلَ الشُّفْعَةَ، فَيَهَبَ الْبَائِعُ لِلْمُشْتَرِي الدَّارَ وَيَحُدُّهَا، وَيَدْفَعُهَا إِلَيْهِ، وَيُعَوِّضُهُ الْمُشْتَرِي أَلْفَ دِرْهَمٍ، فَلَا يَكُونُ لِلشَّفِيعِ فِيهَا شُفْعَةٌ. [راجع: ۲۲۵۸].

رافع به مِسوَر گفت: آیا به سعد امر نمی‌کنی که خانه‌ام را که در سرای من می‌باشد، از من بخرد. سعد گفت: از چهار صد (درهم) بیشتر نمی‌خرم چه به طور نقد، چه اقساط. ابورافع گفت: برایم پانصد درهم نقد پیشنهاد شده و من نپذیرفتم و اگر نمی‌شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «همسایه نظر به همسایگی خود سزاوارتر است» این خانه را به تو نمی‌فروختم یا این خانه را به تو نمی‌دادم.
(علی بن عبدالله مدینی) می‌گوید: به سفیان گفتم: مَعمَر (که این حدیث را از زُهری روایت نموده) چنین نگفته است. سُفیان گفت: ولیکن او (زُهری) به من همین را گفته است. و بعضی مردم گفته است: اگر کسی بخواهد که ملکی را بفروشد، او را می‌رسد که حیله کند تا آنکه حق شُفعه (همسایه) را باطل کند. فروشنده، سرایی را به مشتری هِبه می‌کند (می‌بخشد) و حدود آن را معین می‌نماید و آن را به وی می‌سپارد و مشتری به عوض آن هزار درهم به فروشنده می‌دهد، پس برای کسی که حق شُفعه دارد، شفعه‌ای باقی نمی‌ماند.

۶۹۷۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ: أَنَّ سَعْدًا سَاوَمَهُ بَيْتًا بِأَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالٍ، فَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ». لَمَا أَعْطَيْتُكَ.

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِنِ اشْتَرَى نَصِيبَ دَارٍ، فَأَرَادَ أَنْ يُبْطِلَ الشُّفْعَةَ، وَهَبَ لِابْنِهِ الصَّغِيرِ، وَلَا يَكُونُ عَلَيْهِ يَمِينٌ. [راجع: ۲۲۵۸].

۶۹۷۸- از سفیان، از ابرهیم بن مَیسَرَه از عَمرو بن شرید روایت است که ابورافع گفت: همانا سَعد، خانهٔ ابو رافع را به چهارصد مِثقال (طلا) خواستار شد و گفت: اگر نمی‌شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌فرمود: «همسایه نظر به همسایگی خود سزاوار تر است» خانه‌ام را به تو نمی‌دادم.
و بعضی مردم گفته است: اگر کسی بخشی از سرایی را بخرد و بخواهد که حق شفعه را باطل

کند، آن را به پسر خوردسال خود می‌بخشد و بر وی (نسبت خوردسالی) سوگند لازم نمی‌آید.

١٥ - باب : احْتِيَالِ الْعَامِلِ لِيُهْدَى لَهُ

٦٩٧٩ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ : اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلاً عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ ، يُدْعَى ابْنَ اللُّتْبِيَّةِ ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ ، قَالَ : هَذَا مَالُكُمْ وَهَذَا هَدِيَّةٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَهَلاَّ جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ ، حَتَّى تَأْتِيَكَ هَدِيَّتُكَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا» . ثُمَّ خَطَبَنَا ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي أَسْتَعْمِلُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ مِمَّا وَلاَّنِي اللَّهُ ، فَيَأْتِي فَيَقُولُ : هَذَا مَالُكُمْ وَهَذَا هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي ، أَفَلاَ جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ هَدِيَّتُهُ ، وَاللَّهِ لاَ يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ إِلاَّ لَقِيَ اللَّهَ يَحْمِلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَلأَعْرِفَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ لَقِيَ اللَّهَ يَحْمِلُ بَعِيرًا لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ شَاةً تَيْعَرُ» . ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ إِبْطِهِ ، يَقُولُ : «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ» . بَصُرَ عَيْنِي وَسَمِعَ أُذُنِي . [راجع : ٩٢٥ . أخرجه مسلم : ١٨٣٢] .

باب-۱۵

حیلهٔ عامل (مأمور اخذ زکات) تا هدیه‌ای را از آن خود سازد

٦٩٧٩- از هشام، از پدرش روایت است که ابو حمید ساعدی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، مردی را که ابولُتبیَه نامیده می‌شد به جمع آوری زکات قبیلهٔ بنی سُلَیم گمارد. آنگاه که وی (پس از جمع آوری زکات) بازگشت، به حساب دادن فراخوانده شد و گفت: این مال متعلق به شماست و این را به من هدیه داده‌اند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پس چرا به خانهٔ پدر و مادر خود ننشستی، تا به تو هدیه می‌آمد، اگر راست می‌گویی» سپس آن حضرت خطبه خواند و سپاس و ستایش خدا را کرد و بعد گفت: «امّا بَعدُ، همانا من مردی را از میان شما در کاری که خداوند به عهدهٔ من گذاشته است، عامل می‌گمارم. وی میآید و می‌گوید: این مال شماست و این هدیه‌ای است که به من داده شده است. پس وی چرا در خانهٔ پدر و مارد خود ننشسته تا آنکه به وی هدیه می‌آمد؟ به خدا سوگند، هیچ یک از شما حقی را که غیر حق اوست نمی‌گیرد، مگر آنکه روز قیامت که خدا را ملاقات می‌نماید، آن حق را بر دوش خود حمل می‌کند. من نمی‌خواهم که هیچ یک از شما را ببینم که خدا را ملاقات کند، در حالی که شتری را که آواز می‌کشد

حمل می‌کند، یا گاوی را که آواز می‌کشد، یا گوسفندی را که آواز می‌کشد.»
سپس آن حضرت دستش را بلند کرد تا آنکه سفیدی زیر بغل وی دیده شد، و گفت: «بارالها، آیا (پیام تو را) رساندم» چشم من آن را دیده و گوش من شنیده است.

٦٩٨٠ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ » .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ اشْتَرَى دَارًا بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، فَلَا بَأْسَ أَنْ يَحْتَالَ حَتَّى يَشْتَرِيَ الدَّارَ بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، وَيَنْقُدَهُ تِسْعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ ، وَتِسْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ ، وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ ، وَيَنْقُدَهُ دِينَارًا بِمَا بَقِيَ مِنَ الْعِشْرِينَ الْفًا . فَإِنْ طَلَبَ الشَّفِيعُ أَخَذَهَا بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، وَإِلَّا فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَى الدَّارِ ، فَإِنِ اسْتُحِقَّتِ الدَّارُ رَجَعَ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ بِمَا دَفَعَ إِلَيْهِ ، وَهُوَ تِسْعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَتِسْعُمِائَةٍ وَتِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ دِرْهَمًا وَدِينَارٌ ، لِأَنَّ الْبَيْعَ حِينَ اسْتُحِقَّ انْتَقَضَ الصَّرْفُ فِي الدِّينَارِ ، فَإِنْ وَجَدَ بِهَذِهِ الدَّارِ عَيْبًا ، وَلَمْ تُسْتَحَقَّ ، فَإِنَّهُ يَرُدُّهَا عَلَيْهِ بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ .

قال : فَأَجَازَ هَذَا الْخِدَاعَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « بَيْعُ الْمُسْلِمِ ، لَا دَاءَ وَلَا خِبْثَةَ وَلَا غَائِلَةَ » . [راجع : ٢٢٥٨] .

٦٩٨٠- از ابو نُعَیم، از سفیان، از ابراهیم بن مَیسره از عَمرو بن شرید، از ابو رافع رضی الله عنه روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همسایه نظر به همسایگی خود سزاوارتر است» و بعضی مردم گفته است: اگر کسی بخواهد سرایی را به بیست هزار درهم بخرد، بر وی باکی نیست که حیله کند (تا کسی را که شفعه است محروم کند) آن را به بیست هزار درهم (بر روی کاغذ) می‌خرد و نه هزار و نهصد و نود ونه درهم را به صاحب آن می‌دهد و (با وی موافقه می‌کند) که یک دینار (زر سرخ) نقد عوض بقیه قیمت سرا (که ده هزار و یک درهم می‌شود) مورد قبول اوست. پس اگر کسی که شفعه است بخواهد که سرای را بگیرد، باید بیست هزار درهم بدهد، ورنه او را بدین معامله راهی نیست. اگر معلوم شد که سرای از کسی دیگر است (نه از فروشنده). خریدار، به فروشنده، مراجعه می‌کند و همان پولی را که به وی داده بود، باز می‌گیرد، و آن نه هزار و نهصد و نود و نه درهم، و یک دینار است، زیرا وقتی معلوم شد که سرای متعلق به کسی دیگر است، بیع صرف (بیع نقد به نقد) و بیع درهمهای باقی مانده در برابر یک دینار،

بشکســت (اصل معامله باطل شد) اگر خریدار در خانه عیبی بیابد و خانه ملکیت کســی دیگر نباشــد، خانه را به صاحبش بر می‌گرداند و از وی بیست هزار درهم می‌گیرد. (عوض نُه هزار نهصد و نود ونه درهم و یک دینار)

امام بخاری می‌گوید: (بعضی مردم) این نیرنگها را در میان مسلمانان جایز دانسته است، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و ســلم فرموده است: «در معاملهٔ مسلمان، فروش (حیوان) مریض، یا مال بد یا مال دزدی روا نیست.»

٦٩٨١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ : أَنَّ أَبَا رَافِعٍ سَاوَمَ سَعْدَ بْنَ مَالِكٍ بَيْتًا بِأَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالٍ ، وَقَالَ : لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ » . مَا أَعْطَيْتُكَ . [راجع : ٢٢٥٨] .

۶۹۸۱- از یحیی، از سُفیان، از ابراهیم بم میسرهٔ روایت است که عمرو بن سرید گفت: ابو رافع رضــی الله عنه خانه‌ای را به ســعد بن مالک به بهــای چهارصد مثقال طــلا فروخت و گفت : «اگر از پیامبر صلی الله علیه وســلم نمی‌شنیدم که می فرمود: «همســایه نظر به حق همسایگی خود (نظر به کسی دیگر) سزاوارتر است» خانه را به تو نمی‌دادم.

۹۱ - كتابُ التَّعبيرِ

١- باب : أولُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ

٦٩٨٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ : قال الزُّهْرِيُّ : فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ :

أوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ فِي النَّوْمِ ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إِلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ .

فَكَانَ يَأْتِي حِرَاءَ فَيَتَحَنَّثُ فِيهِ ، وَهُوَ التَّعَبُّدُ ، اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ ، وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَتُزَوِّدُهُ لِمِثْلِهَا .

حَتَّى فَجِئَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فِيهِ ، فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « فَقُلْتُ : مَا » أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدُ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدُ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدُ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - حَتَّى بَلَغَ - عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴾ .

فَرَجَعَ بِهَا تَرْجُفُ بَوَادِرُهُ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ ،

کتاب تعبیر

آنچه نخست از وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد (به صورت) رؤیای صالحه (خوابهای راست) بود.

۶۹۸۲- از یحیی بن بکیر، از لیث، از ابن شهاب روایت است و روایت است از عبدالله ابن محمد، از عبدالرزاق، از مَعمَر که (ابن شهاب) زُهری گفت: عروه مرا خبر داده است که عایشه رضی الله عنها گفت:

آنچه نخست از وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد، رؤیای راستین در خواب بود و آن حضرت رؤیایی در خواب نمی دید مگر آنکه همچون سپیدی صبح راست می آمد.

آن حضرت به (غار) حِرا می رفت و در آنجا (خدای یکتا) را عبادت می کرد، و چندین شبانه روز را در آن میگذراند و با خود توشه (غذای سفر) می گرفت. سپس نزد خدیجه بر می گشت و باز همچنان (برای مدتی) توشه می گرفت.

تا آنکه در غار حِرا بود که امر حق بر وی آمد. فرشته ای بدانجا آمد و گفت: بخوان. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: « به وی گفتم: من خواننده نیستم» فرشته مرا گرفت و به شدت فشرد تا آنکه طاقت من به پایان رسید، (به مشقت افتادم) سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: « من خواننده نیستم» وی مرا برای بار دوم محکم گرفت و سخت فشرد تا آنکه طاقت من به پایان

فَقَالَ : « زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي » . فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ.

فَقَالَ : « يَا خَدِيجَةُ ، مَا لِي » . وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ ، وَقَالَ : « قَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي » .

فَقَالَتْ لَهُ : كَلَّا ، أَبْشِرْ ، فَوَاللَّهِ لا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا ، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ ، وَتَصْدُقُ الْحَدِيثَ ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ.

ثُمَّ انْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِالْعُزَّى بْنِ قُصَيٍّ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ خَدِيجَةَ أَخُو أَبِيهَا ، وَكَانَ امْرَأً تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعَرَبِيَّ ، فَيَكْتُبُ بِالْعَرَبِيَّةِ مِنَ الإِنْجِيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ .

فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ : أَيِ ابْنَ عَمِّ ، اسْمَعْ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ.

فَقَالَ وَرَقَةُ : ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى ؟ فَأَخْبَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ مَا رَأَى .

فَقَالَ وَرَقَةُ : هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُوسَى ، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا ، أَكُونُ حَيًّا حِينَ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ » .

فَقَالَ وَرَقَةُ : نَعَمْ ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلا عُودِيَ ، وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا .

ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ ، وَفَتَرَ الْوَحْيُ فَتْرَةً حَتَّى حَزِنَ النَّبِيُّ ﷺ ، فِيمَا بَلَغَنَا ، حُزْنًا غَدَا مِنْهُ مِرَارًا كَيْ يَتَرَدَّى مِنْ رُؤُوسِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ ، فَكُلَّمَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ لِكَيْ يُلْقِيَ مِنْهُ نَفْسَهُ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا . فَيَسْكُنُ لِذَلِكَ جَأْشُهُ ، وَتَقِرُّ نَفْسُهُ ، فَيَرْجِعُ ، فَإِذَا طَالَتْ عَلَيْهِ فَتْرَةُ الْوَحْيِ غَدَا لِمِثْلِ ذَلِكَ ، فَإِذَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

رسید، سپس مرا رها کرد و گفت: «بخوان، گفتم: من خواننده نیستم. وی مرا برای بار سوم سخت محکم گرفت و سخت فشرد تا آنکه طاقت من به پایان رسید، سپس رهایم کرد و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از عَلَق آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه انسان نمی دانست [به تدریج] به او آموخت» (القلم:۱-۵)

آن حضرت در حالی که گوشت گردنش از شدت ترس می لرزید با آنچه به وی وحی شده بود، نزد خدیجه بازگشت و گفت: «مرا فرو پیچید، مرا فروپیچید» او را پوشانیدند تا آنکه ترسش از بین رفت.سپس گفت: « خدیجه مرا چه حالت است؟» و از ماجرا او را آگاه کرد و گفت: « همانا ترسیدم که چیزی بر من رخ خواهد داد»

خدیجه به وی گفت: نه چنین است، بشارت بر تو، به خدا سوگند که خدا هرگز تو را خوار نمی‌کند، همانا تو صله رحم بجا می کنی و سخن راست می گویی و فروماندگان را یاری میرسانی و مهمان را گرامی می داری و مصیبت زدگان را دستگیری می کنی.

سپس خدیجه، آن حضرت را همراهی کرد تا آنکه نزد وَرَقه بن نَوفَل بن اَسَد بن عبدالعُزی بن قُصَی، پسر عم خدیجه، -برادرِ پدر وی- آمدند. ورقه بن نوفل، مردی بود که در جاهلیت به مسیحیت در آمده بود و به زبان عربی می نوشت، و از انجیل به زبان عربی می نوشت، آنچه خدا خواسته بود که بنویسد، و او مردی

[أخرجه مسلم : ١٦٠ ، بدون ذكر محاولة الانتحار] .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ فَالِقُ الإِصْبَـاحِ ﴾ [الأنعام:٩٦] : ضَوْءُ الشَّمْسِ بِالنَّهَارِ ، وَضَوْءُ الْقَمَرِ بِاللَّيْلِ .

کهنسال بود که نابینا شده بود.

خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو! از برادرزاده‌ات بشنو. ورقه گفت: ای برادرزاده، چه دیده‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم از آنچه دیده بود او را آگاه نمود. ورقه گفت: این همان ناموس (فرشته خاص) است که بر موسی نازل شده بود، کاش جوان می بودم و تا آنگاه زنده می ماندم که قومت تو را بیرون کنند. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: « آیا آنان مرا بیرون می کنند؟»

وَرَقه گفت: آری. هرگز مردی مانند آنچه تو آوردی، نیاورده مگر آنکه با خصومت مواجه شده است، و اگر آن روز (رسالت) تو را دریابم. تو را یاری خواهم رساند، یاریی بس مؤثر.

سپس وَرقه، دیری نپایید و درگذشت، و در نزول وحی (برای مدتی) وقفه پدید آمد، تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و سلم اندوهگین شد. وما را خبر رسیده که، این اندوه، وی را بر آن داشته بود که چند بار بامدادان خودش را ازقله کوه فرو افکند، و هر بار که وی به قلۀ کوه رفت تا خودش را از آنجا فروافکند، جبرئیل بر وی نمودار می‌شد و می‌گفت: ای محمد، همانا تو به حق فرستادۀ خدا هستی، آنگاه اضطراب وی فرو می نشست و دلش آرام می‌گرفت و از آنجا باز می گشت. چون وقفۀ وحی بر وی به درازا می کشید، وی همچنان می کرد، و آنگاه که به قله کوه می رسید، جبرئیل بر وی پدید می آمد و همان را می‌گفت. ابن عباس گفته است: « فالِقُ الاصبَاحِ» (الانعام:۹۶)

«شکافنده صبح است» یعنی روشنایی خورشید در روز و روشنایی ماه در شب.

٢- باب : رُؤْيَا الصَّالِحِينَ

باب-۲ رویای افراد صالح (نیکوکار)

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾ [الفتح : ٢٧] .

و فرمودهٔ خدای تعالی: « حقاً خدا رویای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما بدون شک، به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید، با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید آمد، خدا آنچه را که نمی دانستید دانست، و غیر از این، پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد.» (الفتح:٢٧)

٦٩٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ ، مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ ، جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ » . [انظر: ٦٩٩٤. أخرجه مسلم : ٢٢٦٤] .

٦٩٨٣- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: رؤیای نیک که از مردی نیک تحقق می یابد، جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوت است»

٣- باب : الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ

باب-۴ رؤیا از جانب خداست

٦٩٨٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، هُوَ ابْنُ سَعِيدٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ مِنَ اللَّهِ ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ » . [راجع : ٣٢٩٢ . أخرجه مسلم: ٢٢٦١] .

٦٩٨٤- از یحیی ابن سعید روایت است که گفت: از ابوسَلَمه رضی الله عنه شنیدم که گفت: از ابوقَتاده رضی الله عنه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «رؤیای صالحه از جانب خداست و رؤیای ناپسندیده، از سوی شیطان».

٦٩٨٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلْيُحَدِّثْ بِهَا ، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا ، وَلَا يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ ،

٦٩٨٥- از ابن هاد، از عبدالله بن خَبّاب روایت است که ابو سعید خُدری گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده که می فرمود: « اگر کسی از شما خوابی می‌بیند که آن را دوست می دارد، همانا آن خواب از جانب خداست، باید خدا را بستاید و خواب خود را بگوید. و

فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ» .

اگر غیر از این بیند که او را ناخوش آید، همانا آن از جانب شیطان است. از شر آن به خدا پناه جوید و آن را به کسی نگوید، آن خواب به وی زیان نمی‌رساند.»

٤- باب : الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ

باب-۴

رؤیای صالحه (خواب خوش) جزئی از چهل و ششمین جزء نَبوت است

٦٩٨٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ : وَأَثْنَى عَلَيْهِ خَيْرًا ، لَقِيتُهُ بِالْيَمَامَةِ ، عَنْ أَبِيهِ : حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَإِذَا حَلَمَ فَلْيَتَعَوَّذْ مِنْهُ ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ شِمَالِهِ ، فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ» . [راجع: ۳۲۹۲ . أخرجه مسلم : ٢٢٦١].

وَعَنْ أَبِيهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ .

۶۹۸۶- از مُسَدَّد روایت است که از عبدالله بن یحیی بن ابی کثیر روایت کرده و او را به نیکی ستوده و گفت: در یُمامُه او را ملاقات کردم که از پدرش از ابوسلمه از ابوقتاده از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد که فرمود: «رؤیای صالحه، از جانب خداست، و خواب ناخوش از جانب شیطان است، پس اگر کسی خواب ناخوش ببیند، باید از آن به خدا پناه بجوید و به سوی چپ خود آب دهن بیفکند، همانا آن خواب او را زیان نمی‌رساند»

و عبدالله از پدرش (یحیی بن ابی کثیر) از عبدالله بن ابی قُتاده از پدرش، از پیامبر صلی الله علیه و سلم مانند این حدیث روایت کرده است.

٦٩٨٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ» . [أخرجه مسلم : ٢٢٦٤] .

۶۹۸۷- از قُتاده، از انس بن مالک، از عُباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « رؤیای مؤمن جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوت است».

٦٩٨٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «رُؤْيَا

۶۹۸۸- از زُهری، ازسعید بن مُسَیّب، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «رؤیای مؤمن، جزئی

الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ» . [انظر: ٧٠١٧ - اخرجه مسلم: ٢٢٦٣، «الرؤيا» (٨)].

وَرَوَاهُ ثَابِتٌ، وَحُمَيْدٌ، وَإِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، وَشُعَيْبٌ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

از چهل و ششمین جزء نبوت است» و این حدیث را ثابت و حُمَید و اسحاق بن عبدالله و شُعیب، ازانس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده‌اند.

٦٩٨٩ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ».

۶۹۸۹- از یزید، از عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «رؤیای صالحه، جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوت است»

٥- باب: الْمُبَشِّرَاتِ

باب-۵ مُبَشِّرات

٦٩٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ». قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ».

۶۹۹۰- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: چیزی از نَبوت باقی نمانده است بجز مبشرات» گفتند: مُبَشِّرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه»

٦- باب: رُؤْيَا يُوسُفَ

باب-۶ رؤیای یُوسف

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ. قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [يوسف: ٤-٦].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «[یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند [یعقوب] گفت: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است. و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از

وَقَوْله تَعَالَى : ﴿ يَا أَبَتِ هَـٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ . رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾ [يوسف : ١٠٠-١٠١].

قال أبو عَبْد اللَّه : فَاطِرٌ وَالْبَدِيعُ وَالْمُبْدِعُ وَالْبَارِئُ وَالْخَالِقُ وَاحِدٌ .

قَالَ ابوعبد الله : مِنَ الْبَدْوِ : بَادِيَة .

تعبیر خوابها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند، همان‌گونه که قبلاً بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق تمام کرد. در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است» (یوسف:٦)

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و [یوسف] گفت: «ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد- پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است، زیرا که او دانای حکیم است. پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی، ای پدید آورندهٔ آسمانها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی؛ مرا مسلمان بمیران و با شایستگان ملحق فرما» (یوسف:١٠٠-١٠١)

ابو عبدالله گفته است: کلمات: فاطِرٌ، والَبدیعُ، و المُبدعُ و اَلباری، و الخالِقُ، یک معنی دارد.

ابو عبدالله گفت: مِنَ البَدوِ، که در آیه آمده، یعنی: بادیه (بیابان)

٧- باب : رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلام

باب-٧ رؤیای ابراهیم علیه السلام

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ : يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ . فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ . وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ . قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾ [الصافات :

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و وقتی با او به جایگاه «سُعی» رسید، گفت: « ای پسرک من، من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم، پس ببین چه به نظرت می آید؟ گفت: ای پدر من، آنچه را مأموری بکن، اِن شاءالله مرا از

۱۰۲-۱۰۵]

قال مُجاهِدٌ : أَسْلَمَا : سَلَّمَا ما أُمِرَا بِهِ . وَتَلَّهُ : وَضَعَ وَجْهَهُ بِالأَرْضِ .

شکیبایان خواهی یافت. پس وقتی هر دو، تن در دادند [همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی به خاک افکند. او را ندا دادیم که ای ابراهیم، رؤیای [خود] را حقیقت بخشیدی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم» (الصافات:۱۰۲-۱۰۵)

مجاهد گفته است: کلمه: اَسلَما (که در آیه آمده است) یعنی: هر دو تسلیم شدند که بدانچه امر شده بودند، انجام دهند. و تَلَّه (که در آیه آمده) یعنی: روی او را بر خاک نهاد.

۸- باب : التَّوَاطُؤِ عَلَى الرُّؤْيَا

۶۹۹۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ أُنَاسًا أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ ، وَأَنَّ أُنَاسًا أُرُوا أَنَّهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْتَمِسُوهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». [راجع : ۱۱۵۸. أخرجه مسلم : ۱۱۶۵]

باب-۸ متفق شدن افراد بر دیدن خواب

۶۹۹۱- از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: تنی چند [از اصحاب] شب قدر را در هفته آخر (رمضان) نموده شدند و تنی چند در دهه آخر نموده شدند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « آن را در هفته آخر جویا شوید».

۹- باب : رُؤْيَا أَهْلِ السُّجُونِ وَالْفَسَادِ وَالشِّرْكِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ . قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ . وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا

باب-۹ خواب دیدن زندانیان و فساد پیشگان و مشرکان

به دلیل فرمودۀ خدای تعالی «و دو جوان با او به زندان در آمدند [روزی] یکی از آن دو گفت: من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم. و دیگری گفت: من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می‌خورند، به ما از تعبیرش خبر بده، که ما تو را از نیکوکاران

كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ . يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ - وَقَالَ الْفُضَيْلُ لِبَعْضِ الأَتْبَاعِ : يا عبد الله : أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ - خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ . مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ . يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ . وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ . وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ . قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ . وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ . يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ . قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ . ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ . ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ . وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ﴾

[يوسف :۳۶-۵۰] .

وَادَّكَرَ : افْتَعَلَ مِنْ ذَكَرَ ، أُمَّةٍ : قَرْنٍ ، وَتُقْرَأُ : أَمَهٍ : نِسْيَانٍ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَعْصِرُونَ : الأَعْنَابَ وَالدُّهْنَ . تُحْصِنُونَ : تَحْرُسُونَ .

می بینیم. گفت: غذایی که روزی شما است برای شما نمی‌آورند، مگر آنکه من از تعبیر آن به شما خبر می دهم پیش از آنکه (تعبیر آن) به شما برسد، این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند، رها کرده ام. و آیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نمودم. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم، این از عنایت خدا بر ما و مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند. ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند (و فُضیل به بعضی از اتباع گفته است: ای عبدالله، آیا خدایان پراکنده بهترند[۱]) یا خدای یگانهٔ مقتدر؟ شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان، آنها را نامگذاری کرده اید، و خدا دلیلی بر حقانیت آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید، این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما به آقای خود باده می‌نوشاند، و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از مغز سرش می‌خورند. امری که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت. و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد رها می‌شود، گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور. ولی شیطان، یادآوری به آقایش را از یاد او برد؛ در نتیجه چند سالی در زندان ماند. و پادشاه [مصر] گفت: من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت

۱- عبارت میان دو قوس، داخل آیت قرآن نیست.

[گاو] لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیدهٔ دیگر. ای سران قوم، اگر خواب تعبیر می‌کنید، دربارهٔ خواب من، به من نظر دهید، گفتند: خوابهایی پریشان است و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم. و آن کس از آن دو [زندانی] که نجات یافته و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود، گفت: مرا به [زندان] بفرستید تا شما را از تعبیر آن خبر دهم. ای یوسف، ای مرد راستگوی، دربارهٔ [این خواب که] هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشهٔ سبز و[هفت خوشهٔ] خشکیدهٔ دیگر، به ما نظرده، تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان [تعبیرش را] بدانند. گفت: هفت سال پی در پی می‌کارید، و آنچه را درویدید—جز اندکی را که می‌خورید— در خوشه‌اش واگذارید. آنگاه پس از آن هفت سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سالها] از پیش نهاده‌اید – جز اندکی را که ذخیره می‌کنید- همه را خواهید خورد. آنگاه پس از آن، سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن [سال] باران می‌رسد و در آن آب میوه می‌گیرند. و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد، [یوسف] گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دستهای خود را بریده‌اند، چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است. (سورهٔ یوسف:۳۶-۵۰)

کلمهٔ، و ادَّکَرَ، از باب افتعل، از ذَکَرَ، مشتق است، یعنی یاد آوردن. کلمهٔ اُمَّة، به معنای قرن است. و اَمَه خوانده می‌شود: یعنی: فراموشی.

و ابن عباس گفت: کلمهٔ: یَعصِرونَ: فشردن انگور، و روغن است کلمهٔ: تُحصِنُونَ: نگاه داشتن است.

٦٩٩٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ وَأَبَا عُبَيْدٍ أَخْبَرَاهُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ مَا لَبِثَ يُوسُفُ، ثُمَّ أَتَانِي الدَّاعِي لَأَجَبْتُهُ». [راجع: ۳۳۷۲. أخرجه مسلم: ۱۵۱، مطولاً].

٦٩٩٢- از مالک، از زُهری روایت است که سعید بن مُسیَّب و ابوعبید او را خبر داده‌اند که ابوهریره رضی الله عنه گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر من در زندان بسر می‌بردم همان گونه که یوسف بسر برده بود و سپس قاصد پادشاه نزد من می‌آمد (و فرمان آزادی مرا می‌آورد)، آن ار می‌پذیرفتم»[1]

۱۰- باب: مَنْ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَنَامِ

بـاب-۱۰ کسـی کـه پیامبـر صلـی الله علیه وسلم را در خواب ببیند

٦٩٩٣ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَسَيَرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي». [راجع: ۱۱۰. أخرجه مسلم: ۳، بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه بلفظه: ۲۲۶۶].

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ ابْنُ سِيرِينَ: إِذَا رَآهُ فِي صُورَتِهِ.

٦٩٩٣- از زُهری، از ابوسَلَمَه روایت است که ابوهریره گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، مرا در بیداری (در قیامت) خواهد دید، و شیطان خودش را به صورت من درآورده نمی‌تواند»

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: ابن سیرین گفت: اگر کسی آن حضرت را در صورت (واقعی) وی ببیند.

٦٩٩٤ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُخْتَارٍ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَخَيَّلُ بِي، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ». [راجع: ۶۹۸۳. أخرجه مسلم: ۲۲۶۴، دون قوله «من رآني»].

٦٩٩٤- از عبدالعزیز بن مُختار، از ثابت بُنانی روایت است که انس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا مرا دیده است، زیرا شیطان خـود را به صورت مـن درآورده نمی‌تواند، و

۱- قاصد پادشاه مصر، پیامی را به زندان آورد که حضرت یوسف را آزاد کند. حضرت یوسف نپذیرفت و خواستار آن شد تا زن عزیز مصر به بی‌گناهی او اعتراف کند و گفت تا آنگاه که از آن تهمت تبرئه نشود، در زندان می‌ماند، و در زندان ماند.

رؤیای مؤمن جزئی از چهل و ششمین اجزاء نُبوّت است»

٦٩٩٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَمَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفِثْ عَنْ شِمَالِهِ ثَلَاثًا وَلْيَتَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ ، وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَرَاءَى بِي » . [راجع : ٣٢٩٢ . اخرجه مسلم : ٢٢٦١] .

٦٩٩٥- از عُبیدالله، بن ابی جَعفر، از ابوسَلمه روایت است که ابو قَتاده رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « رؤیای صالحه از جانب خداست و رؤیای ناخوشایند از سوی شیطان است، پس کسی که در خواب چیزی ببیند که او را ناخوش آید، سه بار به جانب چپ خود، آب دهن بیفکند و از شیطان به خدا پناه ببرد، و همانا آن خواب ناخوش به او زیان نمی‌رساند، و همانا شیطان به صورت من نمودار نمی‌شود»

٦٩٩٦ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ خَلِيٍّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنِي الزُّبَيْدِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : قال أَبُو سَلَمَةَ : قال أَبُو قَتَادَةَ ﷺ قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ » .

تَابَعَهُ يُونُسُ وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ . [راجع : ٣٢٩٢ . اخرجه مسلم : ٢٢٦١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . أخرجه مسلم : ٢٢٩٧] .

٦٩٩٦- از زُهری، از ابوسلمه از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که مرا (در خواب) ببیند، همانا به راستی مرا دیده است (حق و راستی را دیده است)»

٦٩٩٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ : سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَكَوَّنُنِي » .

٦٩٩٧- از ابن هاد، از عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «کسی که مرا (در خواب) ببیند، همانا به راستی مرا دیده است، زیرا شیطان به شکل من ظاهر شده نمی‌تواند.»

١١- باب : رُؤْيَا اللَّيْلِ

رَوَاهُ سَمُرَةُ . [راجع : ٧٠٤٧]

باب-۱۱ خواب شب

سَمُره، آن را روایت کرده است:

٦٩٩٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ الْعِجْلِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الطُّفَاوِيُّ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ،

٦٩٩٨- از اَیّوب، از محمد روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَبَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ الْبَارِحَةَ إِذْ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ حَتَّى وُضِعَتْ فِي يَدِي».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَنْتَقِلُونَهَا. [راجع: ۲۹۷۷ ـ اخرجه مسلم: ۵۲۳].

فرمود: «برای من کلیدهای کلمات (فصیح و بلیغ) داده شده و با ترس (در دل دشمن) نصرت یافته‌ام، و در حالی که دیشب خوابیده بودم، ناگاه کلیدهای گنجهای زمین به من داده شد تا آن که (آن کلیدها) در دست من نهاده شد»

ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (از دنیا) رفت و شما آن گنجها را (از زمین) بیرون می‌آورید.

۶۹۹۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا آدَمَ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ، لَهُ لِمَّةٌ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ اللِّمَمِ، قَدْ رَجَّلَهَا، تَقْطُرُ مَاءً، مُتَّكِئًا عَلَى رَجُلَيْنِ أَوْ عَلَى عَوَاتِقِ رَجُلَيْنِ، يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، ثُمَّ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ جَعْدٍ قَطَطٍ، أَعْوَرِ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ. فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ». [راجع: ۳۴۴۰ ـ اخرجه مسلم: ۱۶۹].

۶۹۹۹- از مالک، از نافع از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دیشب در نزدیک کعبه در خواب نموده شدم و مردی سرخ و سفید چهره‌ای دیدم که نیکوترین کسی را از این گونه مردان دیده باشی که موی سر او تا بناگوش او آویخته بود، نیکوترین مویی را که از این گونه دیده باشی، موی را شانه کرده بود و آب از آن می‌چکید، وی بر دو مرد یا بر شانه‌های دو مرد تکیه کرده بود و خانهٔ (کعبه) را طواف می‌کرد.

من پرسیدم: این مرد کیست؟ گفته شد: مسیح پسر مریم است. سپس مردی پیچیده موی (مجعد) را دیدم که چشم راستش کور است که گویی دانه انگور از چشمش برآمده باشد، من پرسیدم که این کیست؟ گفتند: مسیح دَجّال است[۱]»

۷۰۰۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ.

۷۰۰۰- از یونُس، از ابن شهاب، از عبیدالله بن

۱- دجّال را به خاطری مسیح گفته‌اند که مساحت بلاد خواهد کرد، یا آنکه چشم راستش هموار است. در احادیث قبلی گفته شده بود که دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود و این چگونه باشد، در جواب گفته شده که این حالت که بر آن حضرت کشف شده ، پیش از خروج آن بوده است «تیسیرالقاری»

وَتَابَعَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ كَثِيرٍ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ، وَسُفْيَانُ بْنُ حُسَيْنٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ الزُّبَيْدِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ، أَوْ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ شُعَيْبٌ، وَإِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الزُّهْرِيِّ: كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَكَانَ مَعْمَرٌ لا يُسْنِدُهُ حَتَّى كَانَ بَعْدُ. [انظر: ۷۰۴۶. أخرجه مسلم: ۲۲۶۹].

عبدالله، روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما حدیث می‌کرد:

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا دیشب در خواب نموده شدم، و حدیث را بیان کرد.

و متابعت کرده است (یحیی را) سلیمان بن کثیر، و پسر برادر زهری، و سفیان بن حسین، از زهری، از عبیدالله از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و سلم. و زُبَیدی گفته است: روایت است از زهری، از عبیدالله از ابن عباس و ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم. و شُعیب و اسحاق بن یحیی از زُهری روایت کرده که گفته است: ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد. و مَعمَر (در اول) این حدیث را مسند نمی‌آورد تا آنکه بعد از آن مسند می‌آورد.

۱۲- باب: الرُّؤْيَا بِالنَّهَارِ

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ: رُؤْيَا النَّهَارِ مِثْلُ رُؤْيَا اللَّيْلِ.

۷۰۰۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا فَأَطْعَمَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ. [راجع: ۲۷۸۸. أخرجه مسلم: ۱۹۱۲، مع الحديث الآتي].

باب-۱۲ خوابیدن در روز

و ابن عَون گفته ایت: ابن سیرین گفت: خوابِ روز مانند خواب شب است.

۷۰۰۱- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر امّ حَرام بنت مِلحان می‌درآمد و او زن عُباده بن صامِت بود، روزی بر وی درآمد و او آن حضرت را غذا خوراند و موی سر آن حضرت را تمیز کرد[1]. رسول الله صلی

[1] - پیامبر صلی الله علیه و سلم بسیار پاک و پاکیزه بود و روزانه یک بار و گاه دو بار غسل می‌کرد، این منطقی به نظر نمی‌رسد که موی سر آن حضرت شپش داشته باشد که به چیدن آن ضرورت افتد. هر چند پالیدن موی سر، بدین مفهوم نیست که در آن شپش باشد «پاورقی ترجمه

٧٠٠٢ - قَالَتْ : فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّه ؟ قال : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّه ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» . شَكَّ إِسْحَاقُ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّه ؟ قال : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّه» . كَمَا قَالَ فِي الأُولَى ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّه ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، قال : «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ» . فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ ، فَهَلَكَتْ . [راجع : ٢٧٨٩ . أخرجه مسلم : ١٩١٢ ، مع الحديث السابق] .

الله علیه و سلم در آنجا خوابید، سپس بیدار شد در حالی که می‌خندید.

۷۰۰۲- اُمّ حَرام گفت: گفتم: تو را چه می‌خنداند یا رسول الله؟ فرمود: مردانی از امّت من در خواب بر من نموده شدند که در راه خدا جهاد می‌کنند و در میان دریاها کشتی می‌رانند و پادشاهانند که بر تختها نشسته‌اند - یا گفت- همچون پادشاهان بر تختها نشسته‌اند. اسحاق (راوی) شک کرده است. وی گوید: گفتم: یا رسول الله، از خداوند بخواه که مرا در زمرهٔ آنها بگرداند. رسول الله صلی الله علیه و سلم برای وی دعا کرد. آن حضرت سپس سر (به خواب) نهاد، سپس بیدار شد در حالی که می‌خندید. گفتم: تو را چه می‌خنداند یا رسول الله؟ فرمود: «مردمی از امّت من بر من نموده شدند که در راه خدا جهاد می‌کردند» چنانکه بار اول فرموده بود. گفتم: یا رسول الله، خداوند را دعا کن که مرا در زمرهٔ آنان بگرداند. فرمود: «تو در زمرهٔ گروه نخستین هستی» امّ حرام بنت مِلحان در زمان معاویه ابن ابی سفیان (همراه با شوهرش که قصد جهاد داشت) سفر دریایی کرد، آنگاه که از این سفر بازگشت و از دریا بیرون آمد (سوار مرکب شد) وی از مرکب فروافتاد و مرد.

١٣- باب : رُؤْيَا النِّسَاءِ

٧٠٠٣ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّ أُمَّ الْعَلَاءِ ، امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ بَايَعَتْ رَسُولَ

باب-۱۳ خواب زنان

۷۰۰۳- از عُقَیل، از ابن شهاب، از خارجَه بن زید بن ثابت روایت است که گفت: اُمّ العلاء،

اللَّهِ ﷺ، أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهُمُ اقْتَسَمُوا الْمُهَاجِرِينَ قُرْعَةً، قَالَتْ: فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَأَنْزَلْنَاهُ فِي أَبْيَاتِنَا، فَوَجِعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ غُسِّلَ وَكُفِّنَ فِي أَثْوَابِهِ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ أَكْرَمَهُ». فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هُوَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ، وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَاذَا يُفْعَلُ بِي». فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لا أُزَكِّي بَعْدَهُ أَحَدًا أَبَدًا.
[راجع: ۱۲۴۳].

زنی از انصار که با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کرده بود، او را خبر داده است: انصار مهاجرین را نظر به قُرعه (میان خود) تقسیم کردند. عثمان بن مظعون به سهم ما رسید و او را در خانهٔ خود مسکن دادیم. وی مریض شد، مریضیی که به مرگ وی انجامید. آنگاه که مُرد، غسل داده شد و در جامه‌های خود کفن گردید، رسول الله صلی الله علیه و سلم درآمد، من گفتم: رحمت خدا بر تو باد ای ابوسائب، من بر تو شهادت می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «چگونه می‌دانی که خدا او را گرامی داشته است؟» گفتم: پدرم فدایت یا رسول الله پس خداوند چه کسی را گرامی می‌دارد؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «امّا وی، به خدا سوگند، او را مرگ دریافت و به خدا سوگند که من به وی آرزوی نیکی می‌کنم، و به خدا سوگند که من نمی‌دانم در حالی که من فرستادهٔ خدا هستم که با من چگونه عمل می‌شود[۱]» اُم العلاء گفت: به خدا سوگند، پس از آن هرگز کسی را تزکیه نمی‌کنم.

۷۰۰۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ بِهَذَا، وَقَالَ: «مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِهِ». قَالَتْ: وَأَحْزَنَنِي فَنِمْتُ، فَرَأَيْتُ لِعُثْمَانَ عَيْنًا تَجْرِي، فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «ذَلِكَ عَمَلُهُ». [راجع: ۱۲۴۳].

۷۰۰۴- از شعیب، از (ابن شهاب) زهری روایت است که حدیث را روایت کرده که آن حضرت فرمود: «من می‌دانم که با وی چگونه عمل می‌شود»
اُمّ العلاء می‌گوید: (سخن آن حضرت) مرا اندوهگین ساخت و خوابیدم و (در خواب) دیدم که (عثمان (بن مظعون) چشمهٔ آب روان

۱- پیامبر صلی الله علیه و سلم بدون شک می‌دانست که عثمان بن مظعون به بهشت می‌رود، ولی در انتقال کلمات این حدیث اشتباه صورت گرفته که حدیث بعدی، صورت درست آن است «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

دارد. به رسول الله صلی الله علیه و سلم از خواب خود خبر دادم. فرمود: «آن عمل اوست»

١٤- باب : الْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ، وَإِذَا حَلَمَ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

٧٠٠٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ الأَنْصَارِيَّ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ وَفُرْسَانِهِ ، قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمُ الْحُلْمَ يَكْرَهُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ ، وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ ، فَلَنْ يَضُرَّهُ» . [راجع : ٣٢٩٢. أخرجه مسلم : ٢٢٦١] .

باب-۱۴ خواب ناخوش، از سوی شیطان است.

و اگر کسی خواب ناخوش ببیند، به سوی چپ خود آب دهن بیفکند و به خدای عزّ و جلّ پناه جوید.

۷۰۰۵- از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که ابوقتادهٔ انصاری که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم و از سواران آن حضرت بوده گفته است:

از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «خواب خوش از جانب خداست و خواب ناخوش از سوی شیطان است. پس اگر کسی از شما خواب ناخوش ببیند که او را ناراحت سازد، باید به سوی چپ خود آب دهن بیفکند و به خدا پناه جوید، آنگاه هرگز به وی زیان نمی‌رساند»

١٥ - باب : اللَّبَنِ

٧٠٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ ، حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ مِنْ أَظْفَارِي ، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي -يَعْنِي- عُمَرَ» . قَالُوا : فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الْعِلْمَ» . [راجع : ٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩١] .

باب-۱۵ شیر (در خواب)

۷۰۰۶- از زهری، از حمزه بن عبدالله روایت است که ابن عمر گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌گفت: «در حالی‌که در خواب بودم قدحی شیر به من آورده شد، از آن نوشیدم تا آنکه دیدم که سیرابی آن از ناخنهای من بیرون می‌آید. سپس بقیهٔ آن را دادم - یعنی- به عمر.» گفتند: آن را چه تعبیر کردی؟ فرمود: «علم»

١٥- باب : إِذَا جَرَى اللَّبَنُ فِي أَطْرَافِهِ أَوْ أَظَافِرِهِ

٧٠٠٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ ، حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ مِنْ أَطْرَافِي ، فَأَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ» . فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ : فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الْعِلْمَ» . [راجع : ٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩١] .

١٦- باب : الْقَمِيصِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٠٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ ، وَمَرَّ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ» . قَالُوا : مَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الدِّينَ» . [راجع : ٢٣ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٠] .

باب-۱۶[1]

اگر کسی (در خواب ببیند که) شیراز اندام و ناخنهای او بیرون می‌آید

۷۰۰۷- از ابن شهاب، از حمزه بن عبدالله بن عمر روایت است که وی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شنیده است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که در خواب بودم به من ظرفی شیر آورده شد، از آن نوشیدم تا آنکه تری آن را دیدم که از اندام من بیرون میآید ، بقیهٔ آن را به عمر بن خَطّاب دادم» کسی که در کنار آن حضرت بود، پرسید؛ این را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود : «علم»

باب-۱۷ دیدن پیراهن در خواب

۷۰۰۸- از صالح، از ابن شهاب، از ابو اُمامه بن سَهل روایت است که وی از ابوسعید خُدری شنیده است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که در خواب بودم مردمی را دیدم که بر من نموده شدند که پیراهنهایی پوشیده بودند، بعضی از این پیراهنها تا سینه‌هایشان رسیده بود و بعضی از آنها اندکی درازتر بود و عمر بن خَطّاب بر من گذشت و او پیراهنی پوشیده بود که (از فرط درازی) به زمین کشیده می‌شد»
اصحاب گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «دین»

۱- سلسلهٔ شماره ابواب ۱۶ و ۱۷ در متن عربی، اشتباه است، دو باب تحت شمارهٔ ۱۵ آمده که در ترجمه اصلاح شد.

۱۸- باب : جَرِّ الْقَمِيصِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٠٩ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْتَرُّهُ» . قَالُوا : فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الدِّينَ» . [راجع : ٢٣ . اخرجه مسلم : ٢٣٩٠] .

باب-۱۸ کشیده شدن پیراهن بر زمین (در خواب)

۷۰۰۹- از عقیل، از ابن شهاب از ابوامامه بن سهل از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت:
از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «در حالی که در خواب بودم، مردمی بر من نموده شدند که پیراهن پوشیده بودند که بعضی از این پیراهنها تا سینه می‌رسید و بعضی از آنها اندکی درازتر بود. عمر بن خطّاب بر من نموده شد، بر وی پیراهنی بود (که از درازی) زیادتر بر زمین کشیده می‌شد»
اصحاب گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «دین»

۱۹- باب : الْخُضَرِ فِي الْمَنَامِ ، وَالرَّوْضَةِ الْخَضْرَاءِ

٧٠١٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ بْنُ عُمَارَةَ : حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ : قَالَ قَيْسُ بْنُ عُبَادٍ : كُنْتُ فِي حَلْقَةٍ فِيهَا سَعْدُ ابْنُ مَالِكٍ وَابْنُ عُمَرَ ، فَمَرَّ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ ، فَقَالُوا : هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ قَالُوا كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ ، إِنَّمَا رَأَيْتُ كَأَنَّمَا عَمُودٌ وُضِعَ فِي رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ ، فَنُصِبَ فِيهَا ، وَفِي رَأْسِهَا عُرْوَةٌ ، وَفِي أَسْفَلِهَا مِنْصَفٌ ، وَالْمِنْصَفُ الْوَصِيفُ ، فَقِيلَ : ارْقَهْ ، فَرَقِيتُهُ حَتَّى أَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ ، فَقَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَمُوتُ عَبْدُاللَّهِ وَهُوَ آخِذٌ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» . [راجع : ٣٨١٣ . اخرجه مسلم : ٢٤٨٤] .

باب-۱۹ دیدن رنگ سبز و باغ سرسبز در خواب

۷۰۱۰- از قُرّه بن خالد، از محمد بن سیرین روایت است که گفت: قیس بن عُبّاد گفت: من در حلقه‌ای بودم که سعد بن مالک و ابن عمر در آن بودند. عبدالله بن سلام (عالم یهودی که مسلمان شده بود) گذشت. آنان گفتند: این مردی بهشتی است. من به عبدالله بن سلام گفتم: همانا اینان چنین و چنان گفتند. وی گفت: سبحان الله، برای ایشان شایسته نیست که چیزی بگویند که بدان علم ندارند. همانا من در خواب دیدم که ستونی در باغ سبز نهاده شد که بر بالای آن دستگیره و در پایین آن مِنصَف، یعنی خدمتگاری است، و به من گفته شد، به

این ستون بالا برو، بالا رفتم تا آنکه آن دستگیره را گرفتم. سپس خواب خود را به رسول الله صلی الله علیه و سلم قصه کردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « عبدالله می‌میرد در حالیکه گیرندهٔ (عُروَةِ الوُثقَی) دستگیرهٔ محکمی است»

٢٠- باب : كَشْفِ الْمَرْأَةِ فِي الْمَنَامِ

٧٠١١ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ ، إِذَا رَجُلٌ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، فَيَقُولُ : هَذِهِ امْرَأَتُكَ ، فَأَكْشِفُهَا فَإِذَا هِيَ أَنْتِ ، فَأَقُولُ : إِنْ يَكُنْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ » . [راجع : ٣٨٩٥ . اخرجه مسلم : ٢٤٣٨] .

باب-۲۰ برداشتن روپوش زن در خواب

۷۰۱۱- از ابو اسامه، از هشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی اله عنها گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « دو بار در خواب بر من نموده شدی که تو را مردی در جامهٔ حریر حمل می‌کند و می‌گوید: این زنِ تو است، جامه را که برداشتم، ناگاه دیدم که تو هستی. من می‌گویم: اگر از جانب خدا باشد، شدنی است»

٢١- باب : ثِيَابِ الْحَرِيرِ فِي الْمَنَامِ

٧٠١٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُرِيتُكِ قَبْلَ أَنْ أَتَزَوَّجَكِ مَرَّتَيْنِ ، رَأَيْتُ الْمَلَكَ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، فَقُلْتُ لَهُ : اكْشِفْ ، فَكَشَفَ فَإِذَا هِيَ أَنْتِ ، فَقُلْتُ : إِنْ يَكُنْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ ، ثُمَّ أُرِيتُكِ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، فَقُلْتُ : اكْشِفْ ، فَكَشَفَ ، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ ، فَقُلْتُ : إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ » . [راجع : ٣٨٩٥ . اخرجه مسلم : ٢٤٣٨] .

باب-۲۱ جامهٔ حریر در خواب

۷۰۱۲- از ابو معاویه، از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پیش از آنکه با تو ازدواج کنم، دو بار (در خواب) بر من نموده شدی، تو را دیدم که فرشته‌ای در جامهٔ حریر می‌آورد به او گفتم: جامه را از وی بردار، وی جامه را برداشت، ناگاه تو را دیدم. پس گفتم: اگر این از جانب خدا باشد، عملی شدنی است. سپس تو را در خواب دیدم که در جامهٔ حریر می‌آورد گفتم: جامه را بردار. جامه را برداشت،

ناگاه تو را دیدم گفتم: اگر این از جانب خدا باشد، عملی شدنی است.»

٢٢- باب : الْمَفَاتِيحِ فِي الْيَدِ

٧٠١٣ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، وَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي» . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَبَلَغَنِي أَنَّ جَوَامِعَ الْكَلِمِ : أَنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْأُمُورَ الْكَثِيرَةَ ، الَّتِي كَانَتْ تُكْتَبُ فِي الْكُتُبِ قَبْلَهُ ، فِي الْأَمْرِ الْوَاحِدِ ، وَالْأَمْرَيْنِ ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ . [راجع : ٢٩٧٧ . أخرجه مسلم : ٥٢٣] .

باب-۲۲ (خواب دیدن) کلیدها در دست.

۷۰۱۳- از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «با جَوامعَ الکَلِم (کلمات کوتاه و پر معنی) مبعوث شدم، و به ترس (در دل دشمنان) نصرت داده شدم و در حالی که در خواب بودم کلیدهای گنجهای زمین آورده شد و در دست من نهاده شد»

ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: و به من چنین رسیده که جوامعَ الکَلِم، آن است که خداوند امور زیادی را جمع می‌کند همان امور که در یک مورد یا دو مورد یا مانند آن در کتابهای (آسمانی) پیس از آن حضرت نوشته شده است.

٢٣- باب : التَّعْلِيقِ بِالْعُرْوَةِ وَالْحَلْقَةِ

٧٠١٤ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَزْهَرُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ (ح) .

وَحَدَّثَنِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ عُبَادٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ : رَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ ، وَوَسَطَ الرَّوْضَةِ عَمُودٌ ، فِي أَعْلَى الْعَمُودِ عُرْوَةٌ ، فَقِيلَ لِي : ارْقَهْ ، قُلْتُ : لَا أَسْتَطِيعُ ، فَأَتَانِي وَصِيفٌ فَرَفَعَ ثِيَابِي فَرَقِيتُ ، فَاسْتَمْسَكْتُ بِالْعُرْوَةِ فَانْتَبَهْتُ وَأَنَا مُسْتَمْسِكٌ بِهَا ، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب-۲۳ گرفتن دستگیره و حلقه

۷۰۱۴- از عبدالله بن محمد، از اَزهَر، از ابن عَون و روایت است از خلیفه، از مُعاذ، از ابن عَون، از محمد، از قَیس بن عُبّاد، روایت است که عبدالله بن سلام گفت: خودم را (در خواب) دیدم که در باغی هستم و در میان باغ ستونی است و بر بالای ستون دستگیره‌ای است. به من گفته شد: به این ستون بالا برو، گفتم: نمی‌توانم، خادمی آمد و جامه‌ام را بر زد، من بالا رفتم،

فَقَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ رَوْضَةُ الإِسْلاَمِ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ عَمُودُ الإِسْلاَمِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ عُرْوَةُ الْوُثْقَى، لاَ تَزَالُ مُسْتَمْسِكًا بِالإِسْلاَمِ حَتَّى تَمُوتَ». [راجع: ۳۸۱۳. أخرجه مسلم: ۲٤٨٤].

سپس از دستگیرهٔ آن گرفتم، سپس بیدار شدم و آن دستگیره را (همچنان) در دست داشتم. خوابم را به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه کردم. فرمود: آن باغ، باغ اسلام است و آن ستون، ستون اسلام است و آن دستگیره (عُروَةُ الوُثقَی[1]) دستاویز استوار است، پس تو پیوسته دربرگیرندهٔ اسلام هستی تا انکه بمیری.

٢٤- باب: عَمُودِ الْفُسْطَاطِ تَحْتَ وِسَادَتِهِ

باب-۲۴ دیرک (عمود) خیمه (چادُر)، در زیر بالش او (در خواب)

٢٥- باب: الإِسْتَبْرَقِ وَدُخُولِ الْجَنَّةِ فِي الْمَنَامِ

باب-۲۵

اِستَبرَق (ابریشم درشت) و در آمدن به بهشت (در خواب

٧٠١٥- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ فِي يَدِي سَرَقَةً مِنْ حَرِيرٍ، لاَ أَهْوِي بِهَا إِلَى مَكَانٍ فِي الْجَنَّةِ إِلاَّ طَارَتْ بِي إِلَيْهِ. فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ. [راجع: ٤٤٠. أخرجه مسلم: ٢٤٧٨].

۷۰۱۵- از ایوب، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: در خواب دیدم که گویی در دست من پارچه‌ای از حریراست، که به هر سوی بهشت که آن را حرکت می‌دهم، مرا با خود بدانجا می‌برد، از خواب خود (به خواهرم) حَفصه (همسر آن حضرت) قصه کردم.

٧٠١٦- فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ أَخَاكَ رَجُلٌ صَالِحٌ، أَوْ قَالَ: إِنَّ عَبْدَاللهِ رَجُلٌ صَالِحٌ». [راجع: ١١٢٢. أخرجه مسلم: ٢٤٧٨].

۷۰۱۶- حَفصَه، آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه کرد، آن حضرت فرمود: «همانا برادر تو مردی نیک است -یا چنین فرمود- عبدالله مردی نیک است»

٢٦- باب: الْقَيْدِ فِي الْمَنَامِ

باب-۲۶ خود را در خواب در قید (زنجیر) دیدن

٧٠١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ عَوْفًا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا

۷۰۱۷- از عَوف، از محمد بن سیرین روایت

۱- مراد از آن «فَقَدِ استَمسَکَ بِالعروَةِ الوُثقی» (البقره:۲۵۶) است. یعنی: به دستاویزی استوار چنگ زده است.

هُرَيْرَةَ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللّٰه ﷺ : «إذا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكَدْ تَكْذِبُ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ» . وَمَا كَانَ مِنَ النُّبُوَّةِ فَإِنَّهُ لا يَكْذِبُ .

قال مُحَمَّدٌ : وَأَنَا أَقُولُ هٰذِه .

قال : وكَانَ يُقَالُ : الرُّؤْيَا ثَلاثٌ : حَدِيثُ النَّفْسِ ، وَتَخْوِيفُ الشَّيْطَانِ ، وَبُشْرَى مِنَ اللّٰه ، فَمَنْ رَأَى شَيْئاً يَكْرَهُهُ فَلا يَقُصَّهُ عَلَى أَحَدٍ وَلْيَقُمْ فَلْيُصَلِّ ، قال : وكَانَ يُكْرَهُ الْغُلُّ فِي النَّوْمِ ، وكَانَ يُعْجِبُهُمُ الْقَيْدُ ، وَيُقَالُ : الْقَيْدُ ثَبَاتٌ فِي الدِّينِ .

وَرَوَى قَتَادَةُ ، وَيُونُسُ ، وَهِشَامٌ ، وَأَبُو هِلالٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَأَدْرَجَهُ بَعْضُهُمْ كُلَّهُ فِي الْحَدِيثِ .

وَحَدِيثُ عَوْفٍ أَبْيَنُ .

وَقَالَ يُونُسُ : لا أَحْسِبُهُ إلا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْقَيْدِ .

قال أبو عَبْدِ اللّٰه : لا تَكُونُ الأَغْلالُ إلا فِي الأَعْنَاقِ

[أخرجه مسلم : ۲۲۶۳] .

است که گفت: از ابوهریره شنیده‌ام که می‌گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که زمان (قیامت) نزدیک شـود، نزدیک است که رؤیای مؤمن دروغ گـردد، و رؤیای مؤمن جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوّت است» و دروغ هرگز با نبوّت بستگی ندارد.

محمد بن سیرین گفت: و من این را می‌گویم.

و او می‌گفت: رؤیا سـه گونه است: تصورات و تخیلات شخص در زمان بیداری، ترسانیدن شـیطان خواب بیننده را، و بشـارت از جانب خدا. پس کسـی که چیزی (در خواب) می‌بیند کـه او را ناخوش می‌دارد، خـواب خود را به کـس قصه نکند، باید برخیـزد و نماز بگزارد.

و ابن سـیرین می‌گویـد: و ابوهریره را در غُل (در حالت زنجیر در گردن) در خواب ناخوش می‌آمـد. و مردم را قید (زنجیر در پای) خوش می‌آمـد و گفته می‌شـود کـه : آن پایداری در دین تعبیر می‌شـود. و قتاده و یُونُس و هِشـام و ابوهِلال، از ابن سـیرین از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است.

و بعضی از راویان تمام آن را (از لفظ: رؤیا سه گونه اسـت تا آخر را) در حدیث آن حضرت درج کرده‌اند.

و حدیـث عَوف، واضح‌تر اسـت (که مردم را قید خوش می‌آمد در آن درج نیست) و یونس گفته اسـت: نمی‌پندارم مگر آنکه لفظ «قید» از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است.

ابوعبـدالله (امـام بخـاری) گفته اسـت: لفظ اَغـلال (جمع غُل) بجز زنجیر در گردن چیزی نمی‌باشد.

۲۷- باب : الْعَيْنِ الْجَارِيَةِ فِي الْمَنَامِ

۷۰۱۸ – حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أُمِّ الْعَلَاءِ ، وَهِيَ امْرَأَةٌ مِنْ نِسَائِهِمْ ، بَايَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قَالَتْ : طَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ فِي السُّكْنَى ، حِينَ اقْتَرَعَتِ الْأَنْصَارُ عَلَى سُكْنَى الْمُهَاجِرِينَ ، فَاشْتَكَى فَمَرَّضْنَاهُ حَتَّى تُوُفِّيَ ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ فِي أَثْوَابِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، قَالَ : « وَمَا يُدْرِيكِ » . قُلْتُ : لَا أَدْرِي وَاللَّهِ ، قَالَ : « أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ إِنِّي لَأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ مِنَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي - وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ - مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ » . قَالَتْ أُمُّ الْعَلَاءِ : فَوَاللَّهِ لَا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ ، قَالَتْ : وَرَأَيْتُ لِعُثْمَانَ فِي النَّوْمِ عَيْنًا تَجْرِي ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : « ذَاكِ عَمَلُهُ يَجْرِي لَهُ » . [راجع : ۱۲۴۳] .

باب-۲۷ چشمهٔ جاری در خواب

۷۰۱۸- از مَعمَر، از زُهری، از خارجه بن زید بن ثابت، از اُمّ العلاء، یکی از زنان انصار روایت است که با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کرده، که گفته است:

عثمان بن مظعون (یکی از مهاجرین) در سُکنادادن به وی به سهم ما رسید، آنگاه که انصار در سُکنا دادن مهاجرین قرعه افکندند. وی بیمار شد و از وی پرستاری کردیم تا آنکه مُرد. سپس او را در جامه‌های وی (کفن) کردیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم بر ما درآمد. من گفتم: رحمت خدا بر تو باد ای ابوسائب. من شهادت می‌دهم که خدا تو را بزرگ داشته است. آن حضرت گفت: « وتو چه می‌دانی؟» گفتم: نمی‌دانم به خدا سوگند. فرمود: «اما او همانا مرگ او را دریافت. و من برای وی از خدا نیکی آرزو می‌کنم، به خدا سوگند من نمی‌دانم – در حالی که من فرستادهٔ خدا هستم- که به من و به شما چگونه عمل می‌شود»

اُمّ العلاء گفت: به خدا سوگند، پس از وی، کسی را تزکیه نمی‌کنم. وی گفت: من برای عثمان چشمهٔ جاری در خواب دیدم و نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم و این موضوع را به وی اظهار کردم. فرمود: «این عمل اوست که (ثواب آن) برایش جاری است»

۲۸- باب : نَزْعِ الْمَاءِ مِنَ الْبِئْرِ حَتَّى يَرْوَى النَّاسُ

رَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٣٦٦٤] .

۷۰۱۹ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ : حَدَّثَنَا نَافِعٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما حَدَّثَهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « بَيْنَا أَنَا عَلَى بِئْرٍ أَنْزِعُ مِنْهَا إِذْ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ الدَّلْوَ ، فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ ، فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ غَرْبًا ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ » . [راجع : ٣٦٣٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٣] .

باب-۲۸ کشیدن آب از چاه، تا مردم سیراب شوند

ابوهریره آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است:

۷۰۱۹- از صَخر بن جُوَیرِیه، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که خواب بودم دیدم که بر سر چاهی آب می‌کشم، ناگاه ابوبکر و عمر آمدند، ابوبکر سطل چاه را گرفت، یک یا دو سطل آب کشید ولی در آب کشیدن وی سستی نمودار بود، خدا او را آمرزید، سپس عمر بن خطاب سطل را از دست ابوبکر گرفت، و آن سطل در دست او به سطل بزرگی درآمد، من کسی را در میان مردم به نیرومندی عمر ندیدم (که از عهدهٔ چنین کاری برآید) و مردم را سیراب گرداند تا آنکه مردم سیراب شدند و شتران را سیراب ساختند»

۲۹- باب : نَزْعِ الذَّنُوبِ وَالذَّنُوبَيْنِ مِنَ الْبِئْرِ بِضَعْفٍ

۷۰۲۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُوسَى ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ رُؤْيَا النَّبِيِّ ﷺ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ قَالَ : « رَأَيْتُ النَّاسَ اجْتَمَعُوا ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ، ثُمَّ قَامَ ابْنُ الْخَطَّابِ ، فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا ، فَمَا رَأَيْتُ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَفْرِي فَرِيَّهُ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ » . [راجع: ٣٦٣٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٣] .

باب-۲۹ کشیدن یک یا دو سطل آب با سستی

۷۰۲۰- از موسی، از سالم، از پدرش روایت است که آن حضرت از خوابی که دربارهٔ ابوبکر و عمر دیده بود، فرمود: «مردم را دیدم که گرد آمده‌اند،ابوبکر برخاست و یک یا دو سطل آب کشید و در آب کشیدنش سستی پدیدار بود. خدا او را می‌آمرزد، سپس پسر خطّاب برخاست، و آن سطل به سطل بزرگی تبدیل شد و مردم را دیدم که از فوران آب سیراب شدند تا آنکه شتران را سیراب ساختند»

٧٠٢١ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُنِي عَلَى قَلِيبٍ ، وَعَلَيْهَا دَلْوٌ ، فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، فَنَزَعَ مِنْهَا ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا ، فَأَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ » . [راجع : ٣٦٦٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٢] .

٧٠٢١- از عقیل، از ابن شهاب، از سعید روایت است که ابوهریره او ار خبر داده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را بر سر چاهی دیدم که بر آن سطلی بود، آنچه خدا خواست از چاه آب کشیدم، سپس پسر ابی قحافه (ابوبکر) سطل را گرفت و از آن یک یا دو سطل کشید و در کشیدن آب از وی سستی پدیدار بود و خداوند او را می‌آمرزد. سپس سطل به سطلی کلان بدل شد و عمر آن را گرفت. من از مردان نیرومند و توانا، کسی چون عمر بن خطاب را در آب کشیدن ندیده‌ام تا آنکه مردم خود سیراب شدند و شتران را سیراب ساختند»

٣٠- باب : الاسْتِرَاحَةِ فِي الْمَنَامِ

باب-۳۰

٧٠٢٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ أَنِّي عَلَى حَوْضٍ أَسْقِي النَّاسَ ، فَأَتَانِي أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَ مِنْ يَدِي لِيُرِيحَنِي ، فَنَزَعَ ذَنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ، فَأَتَى ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِعُ حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ ، وَالْحَوْضُ يَتَفَجَّرُ » . [راجع : ٣٦٦٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٢] .

٧٠٢٢- از مَعمَر، از هَمّام روایت است که از ابوهریره رضی الله عنه شنیده که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که در خواب بودم خودم را بر سر حوضی دیدم که مردم را آب می‌نوشانم، ابوبکر نزدم آمد و سطل را از دست من گرفت تا آنکه مرا راحت گرداند، آنگاه دو سطل آب کشید و در آب کشیدنش سستی بود، خدا او را می‌آمرزد، سپس پسر خطاب آمد و سطل را از وی گرفت، پیوسته آب می‌کشید تا آنکه مردم (سیراب شدند) و بازگشت در حالی که آب از حوض می‌جوشید»

٣١- باب : الْقَصْرِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٢٣ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ ، قُلْتُ : لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ ؟ قَالُوا : لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا» . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَبَكَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ قَالَ : أَعَلَيْكَ ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَغَارُ ؟ [راجع : ٣٢٤٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٥] .

باب-٣١ دیدن قصر در خواب

٧٠٢٣- از عقیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: سعید بن مسیّب مرا خبر داده که ابوهریره گفت: در حالی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: «در حالی که در خواب بودم، خودم را در بهشت دیدم، ناگاه زنی را دیدم که در کنار قصر وضو می‌کند، گفتم : این قصر از کیست؟ گفتند: از عمر بن خطّاب است. غیرت عمر را به یاد آوردم، از آنجا پشت گردانیده و بازگشتم» ابوهریره گفت: عمر بن خطّاب گریست و سپس گفت: آیا بر تو غیرت می‌کنم، پدر و مادرم فدایت، یا رسول الله؟

٧٠٢٤ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ ، فَإِذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ هَذَا ؟ فَقَالُوا : لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَمَا مَنَعَنِي أَنْ أَدْخُلَهُ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، إِلَّا مَا أَعْلَمُ مِنْ غَيْرَتِكَ» . قَالَ : وَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ [راجع : ٣٦٧٩ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٤] .

٧٠٢٤-از عبیدالله بن عمر، از محمد بن مُنکدِر روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «به بهشت درآمدم، ناگاه به قصری از طلا رسیدم. گفتم: این قصر از کیست. گفتند: از مردی از قُریش است و آنچه مرا مانع شد که به آن قصر درآیم. ای پسر خطاب جز آن نبود که غیرت تو را می‌دانستم» عمر گفت: و آیا من به تو غیرت می‌کنم یا رسول الله؟

٣٢ - باب : الْوُضُوءِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٢٥ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

باب-٣٢ وضو در خواب

٧٠٢٥- از عقیل، از ابن شهاب از سعید بن مسیّب روایت است که ابوهریره گفت: در حالی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم

قال: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: عَلَيْكَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغَارُ؟. [راجع: ۳۲۴۲. أخرجه مسلم: ۲۳۹۵].

نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را در بهشت دیدم، ناگاه زنی را دیدم، که به کنار قصر وضو می‌کند. گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: از عُمر است. غیرت عمر را به یاد آوردم، و از آنجا پشت گردانیده، بازگشتم» سپس عمر گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، آیا بر تو غیرت می‌کنم.

۳۳- باب: الطَّوَافِ بِالْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ

۷۰۲۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي أَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ، سَبْطُ الشَّعَرِ، بَيْنَ رَجُلَيْنِ، يَنْطُفُ رَأْسُهُ مَاءً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: ابْنُ مَرْيَمَ، فَذَهَبْتُ أَلْتَفِتُ فَإِذَا رَجُلٌ أَحْمَرُ جَسِيمٌ، جَعْدُ الرَّأْسِ، أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا الدَّجَّالُ، أَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا ابْنُ قَطَنٍ».

وَابْنُ قَطَنٍ رَجُلٌ مِنْ بَنِي الْمُصْطَلِقِ مِنْ خُزَاعَةَ.
[راجع: ۳۴۴۰. أخرجه مسلم: ۱۶۹].

باب-۲۳ طواف کعبه در خواب

۷۰۲۶- از شعیب، از زُهری روایت است که گفت: سالم بن عبدالله مرا خبر داده که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را دیدم که کعبه را طواف می‌کنم، ناگاه مردی گندم گون را دیدم که دارای موی صاف و هموار بود و او را دو مرد در میان گرفته بودند و از سرش آب می‌چکید. گفتم: او کیست؟ گفتند (عیسی) پسر مریم است. سپس روی گردانیدم. ناگاه مردی فربه سرخ گونی را دیدم که دارای موی مجعد بود و چشم راستش کور بود، گویی از چشمش دانهٔ انگور برآمده است. گفتم: او کیست. گفتند: وی دَجّال است که اِبن قَطَن به وی بسیار شباهت داشت.»
و ابن قَطَن مردی از شاخهٔ بنی مصطلق از قبیل خُزاعه بود.

٣٤- باب : إِذَا أَعْطَى فَضْلَهُ غَيْرَهُ فِي النَّوْمِ

٧٠٢٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَجْرِي ، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلَهُ عُمَرَ » . قَالُوا : فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « الْعِلْمُ » . [راجع : ٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩١] .

باب-۳۶ اگر کسی زیادتی (شیر) خود را به دیگری داد

۷۰۲۷- از عقیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: حمزه بن عبدالله بن عمر مرا خبر داده که ابن عمر گفته است: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «در حالی که در خواب بودم، ظرفی شیر به من آورده شد. از آن نوشیدم تا آنکه دیدم که سیرابی آن در بدنم جاری می‌باشد، سپس زیادتی آن را به عمر دادم» گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «علم»

٣٥- باب : الأَمْنِ وَذَهَابِ الرَّوْعِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٢٨ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ : حَدَّثَنَا نَافِعٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ : إِنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانُوا يَرَوْنَ الرُّؤْيَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَيَقُصُّونَهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَيَقُولُ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ ، وَأَنَا غُلامٌ حَدِيثُ السِّنِّ ، وَبَيْتِي الْمَسْجِدُ قَبْلَ أَنْ أَنْكِحَ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرٌ لَرَأَيْتَ مِثْلَ مَا يَرَى هَؤُلاءِ ، فَلَمَّا اضْطَجَعْتُ لَيْلَةً قُلْتُ : اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ فِيَّ خَيْرًا فَأَرِنِي رُؤْيَا ، فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ جَاءَنِي مَلَكَانِ ، فِي يَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِقْمَعَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، يُقْبِلا بِي إِلَى جَهَنَّمَ ، وَأَنَا بَيْنَهُمَا أَدْعُو اللَّهَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ ، ثُمَّ أُرَانِي لَقِيَنِي مَلَكٌ فِي يَدِهِ مِقْمَعَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، فَقَالَ : لَنْ تُرَاعَ ، نِعْمَ الرَّجُلُ أَنْتَ ، لَوْ كُنْتَ تُكْثِرُ الصَّلاةَ . فَانْطَلَقُوا بِي حَتَّى وَقَفُوا بِي عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ ،

باب-۳۵ احساس آرامش و ناپدید شدن ترس در خواب

۷۰۲۸- از صَخر بن جُوَیریه، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردانی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم خواب می‌دیدند و آن را به رسول الله صلی الله علیه و سلم قصه می‌کردند و رسول الله صلی الله علیه و سلم، آنچه خدا خواسته بود، خوابشان را تعبیر می‌کرد. و من در آن زمان پسری نوجوان بودم و پیش از انکه ازدواج کنم، مسجد، خانهٔ من بود. با خود گفتم: اگر درخودت نیکویی می‌بود، تو هم مانند اینها خواب می‌دیدی،شبی چون به (بستر) خواب رفتم، گفتم: بارالها، اگر در من نیکویی می‌بینی، خواب خوبی به من بنمای. در همین حالت که به خواب رفته بودم،

فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ ، لَهُ قُرُونٌ كَقَرْنِ الْبِئْرِ ، بَيْنَ كُلِّ قَرْنَيْنِ مَلَكٌ بِيَدِهِ مِقْمَعَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، وَأَرَى فِيهَا رِجَالاً مُعَلَّقِينَ بِالسَّلاسِلِ ، رُؤُوسُهُمْ أَسْفَلَهُمْ ، عَرَفْتُ فِيهَا رِجَالاً مِنْ قُرَيْشٍ ، فَانْصَرَفُوا بِي عَنْ ذَاتِ الْيَمِينِ .
[راجع: ٤٤٠ ، أخرجه مسلم ٢٤٧٨].

ناگاه دیدم که دو فرشته نزد من آمدند در حالی که در دست هر یک از انها عمودهای آهنین است، و آنها مرا به سوی دوزخ پیش می‌برند و من در میان آنها خدا را دعا می‌کنم و می‌گویم: بارالهـا، از دوزخ بـه تو پناه می‌جویم، سپس خودم را دیدم که با فرشته‌ای مواجه شدم که چنگک آهنین در دست دارد. وی گفت: هرگز بخود ترس راه مده، تو مردی نیک هستی، اگر بیشتر نماز بخوانی. آنها مرا پیش بردند تا آنکه به کنار دوزخ ایستادند، که ساختمان درونی آن به مانند چاه بود و به هر دو جانب آن ستونهایی بود که به ستونهای چاه شباهت داشت و میان هر یک از ستونها فرشته‌ای بود که عمود آهنین در دست داشت و در آن مردانی را دیدم که با زنجیر آویخته بودند و سرهایشان به سوی پایین بود، مردانی از قریش را در میان آنها شناختم، سپس (فرشتگان) مرا به جانب راست بردند.

٧٠٢٩ - فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ عَبْدَاللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ» .

فَقَالَ نَافِعٌ : فَلَمْ يَزَلْ بَعْدَ ذَلِكَ يُكْثِرُ الصَّلاةَ . [راجع : ١١٢٢ ، أخرجه مسلم : ٢٤٧٩].

٧٠٢٩- (ابن عمر می‌گوید) خواب خود را (به خواهـرم) حَفصه (همسـر آن حضرت) قصه کردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا عبدالله مردی نیک است»
نافع گفته است: پس از آن ابن عمر پیوسته بسیار نماز می‌گزارد.

٣٦- باب : الأَخْذِ عَلَى الْيَمِينِ فِي النَّوْمِ

باب-۳۶ در خواب، به جانب راست گرفته شود

٧٠٣٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ

۷۰۳۰- از مَعمَر، از زهری، از سالم روایت است که ابن عمر گفت: من در زمان پیامبر صلی الله

ابنِ عُمَرَ قال: كُنتُ غُلامًا شابًّا عَزَبًا في عَهْدِ النَّبيِّ ﷺ، وكُنتُ أبيتُ في المَسْجد، وكانَ مَنْ رأى مَنامًا قَصَّهُ عَلى النَّبيِّ ﷺ، فقُلتُ: اللَّهُمَّ إنْ كانَ لي عندَكَ خَيرٌ فأرِني مَنامًا يُعَبِّرُهُ لي رَسُولُ اللَّه ﷺ، فنِمْتُ، فرأيتُ مَلَكَيْنِ أتَياني، فانطَلَقا بي، فلَقِيَهُما مَلَكٌ آخَرُ، فقالَ لي: لَنْ تُراعَ، إنَّكَ رَجُلٌ صالِحٌ. فانطَلَقا بي إلى النَّارِ، فإذا هيَ مَطْويَّةٌ كَطَيِّ البِئْرِ، وإذا فيها ناسٌ قد عَرَفْتُ بَعْضَهُمْ، فأخَذا بي ذاتَ اليَمينِ. فلَمَّا أصْبَحْتُ ذَكَرْتُ ذلكَ لحَفْصَةَ. [راجع: ٤٤٠. أخرجه مسلم: ٢٤٧٩]

علیه و سلم، نوجوانی مجرد بودم و در مسجد می‌خوابیدم و کسی که خواب دیده بود آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه می‌کرد. من گفتم: بارالها، اگر مرا در نزد تو نیکویی هست، مرا خوابی بنمای که رسول الله صلی الله علیه و سلم برایم تعبیر کند. سپس خوابیدم، دو فرشته را (در خواب) دیدم که نزد من آمدند و مرا با خود بردند. فرشتهٔ دیگر با آنان مواجه شد، به من گفت: مترس همانا تو مردی نیک هستی، مرا به سوی دوزخ بردند، ناگاه دیدم که ساختمان درونی آن مانند چاه است، و در آن مردمی بودند که بعضی از آنان را می‌شناختم. سپس مرا به جانب راست گرفتند، چون صبح فرارسید، آن را به (خواهرم) حَفصه یاد کردم.

٧٠٣١ - فزَعَمَتْ حَفْصَةُ أنَّها قَصَّتْها عَلى النَّبيِّ ﷺ، فقالَ: «إنَّ عَبْدَاللَّه رَجُلٌ صالِحٌ، لَوْ كانَ يُكْثِرُ الصَّلاةَ مِنَ اللَّيلِ».

قال الزُّهْريُّ: وكانَ عَبدُاللَّه بَعْدَ ذلكَ يُكْثِرُ الصَّلاةَ مِنَ اللَّيلِ. [راجع: ١١٢٢. أخرجه مسلم: ٢٤٧٩].

٧٠٣١- حَفصه گفت که وی (خواب او را) به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه کرده و آن حضرت فرموده است: «عبدالله مردی نیک است، اگر در شب نماز بسیار می‌گزارد»

زُهری گفته است: پس از آن عبدالله، در شب بسیار نماز می‌گزارد.

٣٧- باب: القَدَحِ في النَّوْمِ

باب-۳۷ دیدن قدح (ظرف، کاسه) در خواب

٧٠٣٢ - حَدَّثَنا قُتَيبةُ بنُ سَعيد: حَدَّثَنا اللَّيثُ، عَنْ عُقَيلٍ، عَنِ ابنِ شِهاب، عَنْ حَمْزَةَ بنِ عَبْدِاللَّه، عَنْ عَبْدِاللَّه بنِ عُمَرَ رَضيَ اللهُ عنهما قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقولُ: «بَيْنا أنا نائمٌ أُتيتُ بقَدَحِ لَبَنٍ، فشَرِبْتُ مِنْهُ، ثُمَّ أعْطَيتُ فَضْلي عُمَرَ بنَ الخَطَّابِ». قالُوا: فما أوَّلْتَهُ يا رَسُولَ اللَّه؟ قال: «العِلْمَ». [راجع: ٨٢. أخرجه مسلم: ٢٣٩١].

٧٠٣٢- از عقیل، از ابن شهاب، از حَمزه بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: « در حالی که من در خواب بودم قدحِ شیر به من آورده شد، از آن نوشیدم. سپس زیادتی (شیر قدح) خود را به عمر بن

خطّاب دادم« گفتند: این خواب را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «علم»

٣٨- باب: إِذَا طَارَ الشَّيْءُ فِي الْمَنَامِ

باب-۳۸ اگر چیزی در خواب بپرد

٧٠٣٣ - حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو عَبْدِاللَّه الْجَرْمِيُّ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عُبَيْدَةَ بْنِ نَشِيطٍ قَالَ: قَالَ عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه: سَأَلْتُ عَبْدَاللَّه بْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما، عَنْ رُؤْيَا رَسُولِ اللَّه ﷺ الَّتِي ذَكَرَ. [راجع: ٣٦٢٠. أخرجه مسلم: ٢٢٧٣، مطولاً].

۷۰۳۳- از ابن عبیدهٔ بن نشیط، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که گفت: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما دربارهٔ خواب رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدم، همان خوابی که از آن یاد کرده است.

٧٠٣٤ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ذُكِرَ لِي: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ أَنَّهُ وُضِعَ فِي يَدَيَّ سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَفُظِعْتُهُمَا وَكَرِهْتُهُمَا، فَأُذِنَ لِي فَنَفَخْتُهُمَا فَطَارَا، فَأَوَّلْتُهُمَا كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ».

فَقَالَ عُبَيْدُاللَّه: أَحَدُهُمَا الْعَنْسِيُّ الَّذِي قَتَلَهُ فَيْرُوزُ بِالْيَمَنِ، وَالآخَرُ مُسَيْلِمَةُ. [راجع: ٣٦٢١. أخرجه مسلم: ٢٢٧٤].

۷۰۳۴- ابن عباس گفت: به من گفته شده: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «در حالی که من در خواب بودم، دیدم که دو حلقهٔ طلایی در دو دست من نهاده‌اند. من به حیرت و هراس افتادم و آن حلقه‌ها را ناخوش پنداشتم، به من اجازه داده شد آنها را پف کردم و پریدند و آن دو حلقهٔ طلایی را دو دروغگوی تعبیر کردم که خروج می‌کنند»
عبیدالله گفته است: یکی از آن دو دروغگوی عَنسِی بود، همان کسی که فیروز او را در یمن کشت،و دیگری مَسَیلَمَه بود.

٣٩- باب: إِذَا رَأَى بَقَرًا تُنْحَرُ

باب-۳۹ اگر در خواب بیند که گاوی را ذبح می‌کند

٧٠٣٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى - أُرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أُهَاجِرُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضٍ بِهَا نَخْلٌ، فَذَهَبَ وَهَلِي إِلَى أَنَّهَا الْيَمَامَةُ أَوْ

۷۰۳۵- از ابو اُسامَه، از بُرَید، از جَد وی ابو بُرده از ابو موسی (اشعری) روایت است -گمان می‌کنم- ابوموسی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرموده است: «در خواب

الهَجَرُ، فَإِذَا هِيَ الْمَدِينَةُ يَثْرِبُ، وَرَأَيْتُ فِيهَا بَقَرًا، وَاللَّهُ خَيْرٌ فَإِذَا هُمُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ، وَثَوَابِ الصِّدْقِ الَّذِي آتَانَا اللَّهُ بِهِ بَعْدَ يَوْمِ بَدْرٍ». [راجع: ۳۶۲۲. أخرجه مسلم: ۲۲۷۲].

دیدم که از مکه به سرزمینی هجرت می‌کنم که دارای درختان خرما می‌باشد، گمان من بر آن رفت که آن سرزمین یَمامَه خواهد بود یا هَجَر، ناگاه دیدم که آن مدینهٔ یثرب است و در آنجا دیدم که گاوها را (که ذبح می‌شود) ثواب از جانب خدا بهتر (از منفعت دنیوی) است. آن (ذبح گاوها نشانهٔ شهادت) مسلمانان در روز (جنگ) اُحُد بودند، و نیکویی (که در خواب دیدم) همان نیکویی بود که خدا آن را ارزانی داشت. و ثواب صدق همان است که خدا پس از جنگ بدر به ما ارزانی کرده است.»

٤٠- باب: النَّفْخِ فِي الْمَنَامِ

باب-۴۰ پُف کردن در خواب

٧٠٣٦- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ». [راجع: ۲۳۸. أخرجه مسلم: ۸۵۵].

۷۰۳۶- از: مَعمَر، ز همام، از مُنَبِّه روایت است که گفت: این است آنچه ابوهریره به ما حدیث کرده است: «ما واپسینان پیشینیانیم»

٧٠٣٧- وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ أُوتِيتُ خَزَائِنَ الأَرْضِ، فَوُضِعَ فِي يَدَيَّ سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبُرَا عَلَيَّ وَأَهَمَّانِي، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنِ انْفُخْهُمَا فَنَفَخْتُهُمَا، فَطَارَا، فَأَوَّلْتُهُمَا الْكَذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنَهُمَا: صَاحِبَ صَنْعَاءَ، وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ». [راجع: ۳۶۲۱].

۷۰۳۷- و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که من خوابیده بودم، گنجهای زمین به من داده شد و در هر دو دست من دو حلقه طلا نهاده شد، این دو حلقهٔ طلا بر من گران آمد و مرا به اندوه انداخت، بر من وحی آمد که آنها را پف کنم. آنها را پف کردم و آنها پریدند، آن دو حلقه را دو دروغگو تعبیر کردم که من در میان‌شان بودم: صاحب صَنعاء، و صاحب یَمامَه

٤١- باب: إِذَا رَأَى أَنَّهُ أَخْرَجَ الشَّيْءَ مِنْ كُورَةٍ، فَأَسْكَنَهُ مَوْضِعًا آخَرَ

باب-۴۱

اگر کسی در خواب ببیند که چیزی را از جایی بیرون می‌آورد و در جای دیگر می‌گذارد

۷۰۳۸ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي أَخِي عَبْدُالْحَمِيدِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ ، حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ - وَهِيَ الْجُحْفَةُ - فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَيْهَا» . [انظر : ۷۰۳۹، ۷۰۴۰].

۷۰۳۸- از سـلیمان بن بلال از موسی بن عُقبه، از سـالم بن عبدالله ز پدرش (عبدالله بن عمر) روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «زنی سیاه، ژولیده مـوی را (در خواب) دیدم که از مدینه برآمـد تا آنکه به مَهیعَه که همان جُحفَه اسـت سـکونت گزید. من آن را (مرض) وباء مدینه تعبیر کردم که بدانجا انتقال یافت.»

۴۲- باب : الْمَرْأَةِ السَّوْدَاءِ

باب-۴۲ زن سیاه

۷۰۳۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : فِي رُؤْيَا النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَدِينَةِ : «رَأَيْتُ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى نَزَلَتْ بِمَهْيَعَةَ ، فَتَأَوَّلْتُهَا أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَى مَهْيَعَةَ» . وَهِيَ الْجُحْفَةُ . [راجع : ۷۰۳۸].

۷۰۳۹- از فُضَیـل بن سُـلَیمان از موسـی، از سـالم بن عبدالله، روایت اسـت که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دربارهٔ خواب پیامبر صلی الله علیه و سـلم در مدینه گفته که آن حضرت فرمود: «زنی سـیاه ژولیده موی را (در خواب) دیدم که از مدینـه برآمد تا انکه به مَهَیعه فرود آمد، من تعبیـر کردم که وَباء مدینـه به مَهَیعَه انتقال یافت»

۴۳- باب : الْمَرْأَةِ الثَّائِرَةِ الرَّأْسِ

باب-۴۳ زن ژولیده موی

۷۰۴۰ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «رَأَيْتُ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ ، حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ ، فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَى مَهْيَعَةَ» . وَهِيَ الْجُحْفَةُ . [راجع : ۷۰۳۸].

۷۰۴۰- از ابوبکـر بن ابی اُوَیس، از سُـلَیمان، از موسـی بن عُقبه، از سالم، از پدرش روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: زنی سـیاه ژولیده موی را (در خواب دیدم) که از مدینه برآمد تا آنکه به مَهیعه ایستاد. من تعبیر کـردم که وباء مدینه به مهیعـه انتقال یافت» و مَهیعَه، همان جُحفَه است.

٤٤- باب: إِذَا هَزَّ سَيْفًا فِي الْمَنَامِ

٧٠٤١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى - أُرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «رَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا فَانْقَطَعَ صَدْرُهُ، فَإِذَا هُوَ مَا أُصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ، ثُمَّ هَزَزْتُهُ أُخْرَى، فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْفَتْحِ، وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ». [راجع: ٣٦٢٢، اخرجه مسلم: ٢٢٧٢]

باب-۴۴ اگر کسی در خواب شمشیر خود را تکان دهد

٧٠٤١- از بُرَيد بن عبدالله بن ابی بُرده، از جدش ابو بُرده روایت است که ابوموسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در خواب خود دیدم که شمشیری را تکان می‌دهم و شمشیر از میان شکست، (تعبیر آن) همان است که مسلمانان را در روز اُحُد (شکست) رسید. سپس بار دیگر شمشیر را تکان دادم، شمشیر به حالتی بهتر از قبل درآمد، (تعبیر آن) همان است که خداوند فتح (مکه) را آورد و مسلمانان را جمع گردانید».

٤٥- باب: مَنْ كَذَبَ فِي حُلُمِهِ

٧٠٤٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ كُلِّفَ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ، وَلَنْ يَفْعَلَ، وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ، وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صُبَّ فِي أُذُنِهِ الآنُكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ، وَكُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ».

قال سُفْيَانُ: وَصَلَهُ لَنَا أَيُّوبُ.

وَقَالَ قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: قَوْلَهُ: «مَنْ كَذَبَ فِي رُؤْيَاهُ».

وَقَالَ شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ: سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ: قال أَبُو هُرَيْرَةَ قَوْلَهُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً، وَمَنْ تَحَلَّمَ، وَمَنِ اسْتَمَعَ».

باب-۴۵ کسی که خواب خود را دروغ بیان کند

٧٠٤٢- از سُفیان، از اَیّوب، از عِکرمه، از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که ادعای خوابی کند، که ندیده است، مکلف ساخته می‌شود که میان دو دانه جو گِره بزند، و هر گز نمی‌تواند، و کسی که به سخن گروهی گوش فرادهد و آنها این کار را خوش ندارند یا از نزد وی می‌گریزند، در روز قیامت در گوشهای وی، شیشهٔ ذوب شده ریخته می‌شود و کسی که صورتی را رسم می‌کند، عذاب کرده می‌شود و مکلف ساخته می‌شود که در آن روح بدمد در حالی که او روح دمنده نیست.»

سُفیان گفت: اَیّوب (سختیانی) این حدیث را به ما موصول آورده است.

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ خَالِد ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : «مَنِ اسْتَمَعَ ، وَمَنْ تَحَلَّمَ ، وَمَنْ صَوَّرَ» . نَحْوَهُ .

تَابَعَهُ هِشَامٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَوْلَهُ .

[راجع : ۲۲۲۵ . أخرجه مسلم : ۲۱۱۰ ، آخره] .

و قُتَیبَه گفت: از ابو عَوانه، از قتاده، از عِکرمه، از ابـو هریره روایت نموده که آن حضرت (بدین عبارت) گفته اسـت: «کسی که در خواب خود دروغ بگوید»

و شعبه از ابو هاشم رُمّانی روایت کرده است: از عِکرَمه شنیدم که ابوهریره از آن حضرت بدین عبارت روایت کرده است: «کسی که صورتی را رسم کند و کسی که ادعای خوابی کند، و کسی که گوش فرا دهد»، مانند آن.

از اسـحاق، از خالد (بن عبـدالله) از خالد (بن حَـذاء) از عکرمه روایت اسـت که ابن عباس گفـت: (آن حضرت چنین فرمود): «کسـی که گوش فرادهد، و کسی که ادعای خوابی کند، و کسی که صورتی رسم کند.»

متابعت کرده است (خالد بن حَذاء را) از هِشام، از عِکرمـه، از ابن عباس، سـخن آن حضرت صلی الله علیه و سلم را.

۷۰٤۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، مَوْلَى ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَ» .

۷۰٤۳- از عبدالرحمـن بن عبـدالله بن دینار، مولـی ابن عمر از پـدرش، از ابن عمر روایت اسـت که رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم فرمود: «از بدترین دروغها این است که بگوید دو چشـمانش (در خواب) دیـده، آنچه را که ندیده است»

٤٦- باب : إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَا يُخْبِرْ بِهَا وَلَا يَذْكُرْهَا

باب-۴۶

اگر کسی، خوابی ناخوش ببیند که او را خوش نیاید، کسی را خبر نکند و آن را اظهار ننماید.

۷۰٤٤ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِرَبِّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ يَقُولُ : لَقَدْ كُنْتُ أَرَى الرُّؤْيَا فَتُمْرِضُنِي ، حَتَّى سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ يَقُولُ : وَأَنَا

۷۰٤٤- از عبـد ربّه بن سـعید روایت اسـت که گفت: از ابوسـلمه رضی الله عنه شنیدم که می گفت:

كُنْتُ لأرَى الرُّؤْيَا تُمْرِضُنِي ، حَتَّى سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ اللَّهِ ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يُحِبُّ فَلا يُحَدِّثْ بِهِ إِلا مَنْ يُحِبُّ ، وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا ، وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ ، وَلْيَتْفِلْ ثَلاثًا ، وَلا يُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا ، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ » . [راجع : ۳۲۹۲ . أخرجه مسلم : ۲۲۶۱] .

همانا، من خوابی می دیدم که مرا مریض می ساخت، تا آنکه از ابوقتاده شنیدم که می‌گفت: و من خوابی می‌دیدم که مرا مریض می ساخت، تا آنکه از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

«خواب خوش از سوی خداست، اگر یکی از شما خوابی ببیند که آن را دوست دارد، آن را به کسی نگوید، مگر به کسی که او را دوست می دارد. و اگر خوابی ببیند که او را نا خوشایند است، باید از شر آن به خدا پناه بجوید و از شر شیطان، و سه بار آب دهن بیفکند و از آن به هیچ یک اظهار نکند، همانا آن خواب به وی زیان نمی‌رساند.

۷۰۴۵ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِذَا رَأَى أَحَدُكُمُ الرُّؤْيَا يُحِبُّهَا ، فَإِنَّهَا مِنَ اللَّهِ ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلْيُحَدِّثْ بِهَا ، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا ، وَلا يَذْكُرْهَا لأحَدٍ ، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ » .

۷۰۴۵- از یزید، از عبدالله بن خَبّاب، از ابو سعید خُدری روایت است که گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: اگر کسی از شما خوابی ببیند که آن را دوست می‌دارد، آن خواب از سوی خداست، باید خدا را بستاید و خواب خود را بگوید، و اگر به جز از این می بیند که او را ناخوش می آید، همانا آن خواب از جانب شیطان است. که باید از شر آن پناه جوید، و آن را به هیچ کس نگوید، در آن صورت به او زیان نمی‌زند»

٤٧- باب : مَنْ لَمْ يَرَ الرُّؤْيَا لأوَّلِ عَابِرٍ إِذَا لَمْ يُصِبْ

باب-۴۷

کسی که تعبیر کننده اول خواب را در صورتی که درست تعبیر نکند، اعتبار نمی دهد.

۷۰٤٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما كَانَ يُحَدِّثُ : أَنَّ

۷۰٤٦- از لیث، از یونس، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما حدیث می کرد،

رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطُفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا ، فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ ، وَإِذَا سَبَبٌ وَاصِلٌ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ ثُمَّ وُصِلَ . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بِأَبِي أَنْتَ ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّي فَأَعْبُرَهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اعْبُرْهَا» . قال : أَمَّا الظُّلَّةُ فَالإِسْلامُ ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالْقُرْآنُ ، حَلاوَتُهُ تَنْطُفُ ، فَالْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ ، تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ، ثُمَّ يَأْخُذُهُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ ، ثُمَّ يُوَصَّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ ، فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بِأَبِي أَنْتَ ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا» . قال : فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ ، قال : «لا تُقْسِمْ» . [انظر في الأيمان والنذور، باب: ۹ . أخرجه مسلم : ۲۲۶۹].

مردی نزد رسـول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا من دیشب خوابی دیدم که ابر سایه‌دار است که از آن روغن و عسل می تراود و مـردم را دیـدم که با کفهای دسـت خویش آن را می گیرنـد، بعضی زیاد و بعضی کم می گیرنـد، ناگاه ریسـمانی را دیدم که از زمین به سـوی آسمان کشیده شـده و تو را دیدم که از آن گرفتی و بالا رفتی، سپس آن را مردی دیگر گرفـت و بالا رفت، سـپس آن را مردی دیگر گرفـت و بالا رفت، سـپس آن را مرد دیگری گرفت و آن ریسـمان قطع شـد، سپس وصل گردید.

آنگاه ابوبکر گفت: یا رسـول الله، پدرم فدایت، تـو را به خدا سـوگند بـه من اجـازه بده که تعبیـرش کنـم. پیامبـر صلی الله علیه و سـلم فرمود: تعبیرش کن»

ابوبکر گفت: آن ابر سـایه دار اسـلام است و آنچه عسل و روغن از آن می‌تراود قرآن است. شـیرینی آن تراویدن آن اسـت کـه بعضی از آن بسـیار فرامی‌گیرند و بعضی اندک، اما این ریسمان پیوسـته شده از آسمان تا زمین، حقی اسـت که تو بر آن هستی. تو آن را می‌گیری و خدا تو را بلند می‌گرداند، سـپس مرد دیگری پس از تو آن را می گیرد و او را بلند می‌گرداند، سـپس مرد دیگری آن را می گیرد و آن را بلند می‌گرداند، سـپس مرد دیگری آن را می‌گیرد، ولی آن ریسمان می‌گسلد سپس برای او وصل می‌شـود و او را بلند می‌گرداند. پس یا رسول الله پدرم فدایت، مرا خبر ده که آیا صواب گفته ام یا خطا؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «

بعضی را صواب گفتی و بعضی را خطا»
ابوبکر گفت: به خدا سوگند یا رسول الله، باید بگویی کدام یک را خطا گفته‌ام. آن حضرت فرمود:
«سوگند مخور»

٤٨- باب : تَعْبِيرِ الرُّؤْيَا بَعْدَ صَلاةِ الصُّبْحِ

باب-۴۸ تعبیر خواب پس از نماز صبح

٧٠٤٧ - حَدَّثَنِي مُؤَمَّلُ بْنُ هِشَامٍ ، أَبُو هِشَامٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا سَمُرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ ﷺ قال :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - يعني - مِمَّا يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ لأَصْحَابِهِ : « هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْ رُؤْيَا » . قال : فَيَقُصُّ عَلَيْهِ مَنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُصَّ ، وَإِنَّهُ قَالَ : ذَاتَ غَدَاةٍ : « إِنَّهُ أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ ، وَإِنَّهُمَا ابْتَعَثَانِي ، وَإِنَّهُمَا قَالا لِي : انْطَلِقْ ، وَإِنِّي انْطَلَقْتُ مَعَهُمَا ، وَإِنَّا أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ بِصَخْرَةٍ ، وَإِذَا هُوَ يَهْوِي بِالصَّخْرَةِ لِرَأْسِهِ فَيَثْلَغُ رَأْسَهُ ، فَيَتَهَدْهَدُ الْحَجَرُ هَا هُنَا ، فَيَتْبَعُ الْحَجَرَ فَيَأْخُذُهُ ، فَلا يَرْجِعُ إِلَيْهِ حَتَّى يَصِحَّ رَأْسُهُ كَمَا كَانَ ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْمَرَّةَ الأُولَى .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : سُبْحَانَ اللَّهِ مَا هَذَانِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقْ انْطَلِقْ .

قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُسْتَلْقٍ لِقَفَاهُ ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ بِكَلُّوبٍ مِنْ حَدِيدٍ ، وَإِذَا هُوَ يَأْتِي أَحَدَ شِقَّيْ وَجْهِهِ فَيُشَرْشِرُ شِدْقَهُ إِلَى قَفَاهُ ، وَمَنْخِرَهُ إِلَى قَفَاهُ ، وَعَيْنَهُ إِلَى قَفَاهُ - قال : وَرُبَّمَا قال أَبُو رَجَاءٍ - فَيَشُقُّ قال : ثُمَّ يَتَحَوَّلُ إِلَى الْجَانِبِ الآخَرِ فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ

۷۰۴۷- از عَوف، از ابورَجاء روایت است که سمره بن جندب رضی الله عنه گفت:
رسول الله علیه و سلم بیشتر اوقات به اصحاب خود می‌گفت: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟ و کسی که خدا خواسته بود که خواب خود را به وی قصه کند، قصه می‌کرد.
آن حضرت، صبح روزی گفت: دیشب دو کس (در حالت خواب) نزد من آمدند، و مرا از خواب بیدار کردند و به من گفتند: راهی شو. من با آنان به راه افتادم و همانا به مردی به پهلو افتاده رسیدیم و کسی دیگر با سنگی به کنار وی ایستاده بود و او سنگ را بر سر وی می‌افکند و سر او را می شکست، سنگ غلت می زد و دور می‌رفت. وی از پس سنگ می‌رفت و آن را می‌گرفت و تا آنگاه که باز می گشت، سر آن مرد همچنانکه بود بهبود می‌یافت، سپس بر آن مرد عمل مذکور را تکرار می کند، همچنانکه بار اول کرده بود.
به آن دو کس (همراه خود) گفتم: سبحان الله، این دو نفر کیانند؟ به من گفتند: راهی شو. راهی شو.
ما راهی شدیم و به مردی رسیدیم که به پشت

مَا فَعَلَ بِالْجَانِبِ الأَوَّلِ ، فَمَا يَفْرُغُ مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ حَتَّى يَصِحَّ ذَلِكَ الْجَانِبُ كَمَا كَانَ ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْمَرَّةَ الأُولَى .

قال : قُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ مَا هَذَانِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى مِثْلِ التَّنُّورِ - قال : وَأَحْسِبُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ - فَإِذَا فِيهِ لَغَطٌ وَأَصْوَاتٌ ، قال : فَاطَّلَعْنَا فِيهِ ، فَإِذَا فِيهِ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ ، وَإِذَا هُمْ يَأْتِيهِمْ لَهَبٌ مِنْ أَسْفَلَ مِنْهُمْ ، فَإِذَا أَتَاهُمْ ذَلِكَ اللَّهَبُ ضَوْضَوْا .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَؤُلاءِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ.

قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ - حَسِبْتُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ - أَحْمَرَ مِثْلِ الدَّمِ ، وَإِذَا فِي النَّهَرِ رَجُلٌ سَابِحٌ يَسْبَحُ ، وَإِذَا عَلَى شَطِّ النَّهَرِ رَجُلٌ قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ حِجَارَةً كَثِيرَةً ، وَإِذَا ذَلِكَ السَّابِحُ يَسْبَحُ مَا يَسْبَحُ ، ثُمَّ يَأْتِي ذَلِكَ الَّذِي قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ الْحِجَارَةَ ، فَيَفْغَرُ لَهُ فَاهُ فَيُلْقِمُهُ حَجَرًا فَيَنْطَلِقُ يَسْبَحُ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ كُلَّمَا رَجَعَ إِلَيْهِ فَغَرَ لَهُ فَاهُ فَأَلْقَمَهُ حَجَرًا .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَذَانِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ كَرِيهِ الْمَرْآةِ ، كَأَكْرَهِ مَا أَنْتَ رَاءٍ رَجُلاً مَرْآةً ، وَإِذَا عِنْدَهُ نَارٌ يَحُشُّهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَذَا ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

افتاده بود و مردی دیگر را دیدیم که با چنگک آهنین به کنار وی ایستاده است و او چنگک را به یک طرف دهن وی در می آورد و دهن او را تا بناگوش پاره می کرد و همچنان بینی او را تا به عقب و چشم او را تا به عقب پاره می‌کند، و شاید تا ابو رجاء (راوی) گفته است – دو پاره می‌کند– سپس چنگک را به جانب دیگر دهنش در می آورد و با آن، چنان عمل می‌کند که به همان جانب اول کرده بود، تا آنکه از پاره کردن، این طرف دهن فارغ می‌گردد، جانب دیگر به همان حالتی که بوده، بهبودی می‌یابد. سپس همین عمل را تکرار می‌کند مانند بار اول که کرده بود. من گفتم: سبحان الله، این دو نفر کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

ما راهی شدیم و به چیزی مانند تنور (آتش) رسیدیم – و من می پندارم که آن حضرت می گفت– از آن تنور، سر و صدا و آواز شنیده می‌شد. در آن نگریستیم، مردان و زنانی برهنه را در آن دیدیم که شعله های آتشین از پایین به سویشان زبانه می‌کشید و چون بدیشان می‌رسید، فریاد و فغان سر می دادند.به دو نفر (همراه خود) گفتم: اینها کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

ما راهی شدیم تا به جویی رسیدیم، می‌پندارم که (راوی) می‌گفت: جویی سرخ مانند خون، و در میان جوی مردی شناور، شنا می کرد، و به کنار جوی مردی بود که نزد خود سنگهای زیادی را جمع کرده بود و چون آن مرد شناور که شنا می کرد، می‌خواست نزد همان کسی که سنگها را جمع کرده بود بیاید، تا دهن خود را

فَانطَلَقنَا فَأتَينَا عَلَى رَوْضَة مُعتَمَّة ، فيهَا مِنْ كُلِّ لَوْنِ الرَّبِيعِ ، وَإذَا بَيْنَ ظَهْرَي الرَّوْضَة رَجُلٌ طَوِيلٌ ، لا أكَادُ أرَى رَأسَهُ طُولا فِي السَّمَاءِ ، وَإذَا حَوْلَ الرَّجُلِ مِنْ أكثَرِ وِلْدَانٍ رَأيْتُهُمْ قَطُّ .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَذَا مَا هَؤُلاءِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

قال : فَانطَلَقنَا فَانتَهَينَا إلَى رَوْضَة عَظِيمَة ، لَمْ أرَ رَوْضَةً قَطُّ أعْظَمَ مِنهَا وَلا أحْسَنَ .

قال : قَالا لِي : ارْقَ فِيهَا قال : فَارْتَقَيْنَا فِيهَا ، فَانتَهَيْنَا إلَى مَدِينَة مَبْنِيَّة بِلَبِنِ ذَهَبٍ وَلَبِنِ فِضَّة ، فَأتَيْنَا بَابَ المَدِينَة فَاسْتَفْتَحْنَا فَفُتِحَ لَنَا فَدَخَلْنَاهَا ، فَتَلَقَّانَا فِيهَا رِجَالٌ شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ كَأحْسَنِ مَا أنْتَ رَاءٍ ، وَشَطْرٌ كَأقْبَحِ مَا أنْتَ رَاءٍ .

قال : قَالا لَهُمْ : اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهَرِ ، قال : وَإذَا نَهَرٌ مُعْتَرِضٌ يَجْرِي كَأنَّ مَاءَهُ المَحْضُ فِي البَيَاضِ ، فَذَهَبُوا فَوَقَعُوا فِيهِ ، ثُمَّ رَجَعُوا إلَيْنَا قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ ، فَصَارُوا فِي أحْسَنِ صُورَة .

قال : قَالا لِي : هَذِه جَنَّةُ عَدْنٍ وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ ، قال : فَسَمَا بَصَرِي صُعُدًا ، فَإذَا قَصْرٌ مِثْلُ الرَّبَابَة البَيْضَاءِ .

قال : قَالا لِي : هَذَاكَ مَنْزِلُكَ ، قال : قُلْتُ لَهُمَا : بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمَا ذَرَانِي فَأدْخُلَهُ .

قَالا : أمَّا الآنَ فَلا ، وَأنْتَ دَاخِلَهُ .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : فَإنِّي قَدْ رَأيْتُ مُنْذُ اللَّيْلَة عَجَبًا ، فَمَا هَذَا الَّذِي رَأيْتُ ؟

می‌گشود، بر دهن وی سنگی می‌افکند که وی واپس به جایی می‌رفت که در آن شنا می‌کرد، و سپس باز می‌گشت. هر بار که باز می‌گشت تا دهن خود را می‌گشود بر دهن وی سنگی حواله می‌کرد.

به آن دو نفر (همراه خود) گفتم: اینها کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

ما راهی شدیم، تا آنکه به مرد زشت صورتی رسیدیم؛ مردی که از وی زشت صورت تر ندیده ای، و نزد وی آتشی بود که آن را می افروخت و به دور آن می‌گردید.

به آن دو نفر (همراه خود) گفتم: اینها کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

راهی شدیم تا اینکه به باغ سرسبز و خرم و پر میوه رسیدیم که در آن هرگونه شکوفه‌های بهاری به چشم می‌خورد و در میان باغی مرد بلند قامتی بود که نزدیک بود سر او را به دلیل اینکه به سوی آسمان دراز بود دیده نتوانم و گرداگرد آن مرد به شمار زیادی از بچه ها بود که من هرگز ندیده بودم.

به آن دو نفر (همراه خود) گفتم: این مرد کیست؟ به من گفتند: راهی شو راهی شو.

ما راهی شدیم و به باغ بس بزرگی رسیدیم؛ باغی که هرگز به بزرگی و زیبایی آن ندیده بودم.

آن دو نفر (به من) گفتند: به این باغ برآی و من به باغ برآمدم و روانه شدیم تا آنکه به شهری رسیدیم که خشتهای آن از طلا و نقره ساخته شده بود و به دروازهٔ آن شهر رسیدیم و خواستیم که آن را برای ما بگشایند. دروازه به

قال : قَالا لي : أَمَا إِنَّا سَنُخْبِرُكَ ، أَمَّا الرَّجُلُ الأَوَّلُ الَّذي أَتَيْتَ عَلَيْه يُثْلَغُ رَأْسُهُ بِالْحَجَر ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ يَأْخُذُ الْقُرْآنَ فَيَرْفُضُهُ وَيَنَامُ عَنِ الصَّلاة الْمَكْتُوبَة .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذي أَتَيْتَ عَلَيْه ، يُشَرْشَرُ شِدْقُهُ إِلَى قَفَاهُ ، وَمَنْخِرُهُ إِلَى قَفَاهُ ، وَعَيْنُهُ إِلَى قَفَاهُ ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ يَغْدُو منْ بَيْته ، فَيَكْذبُ الْكَذْبَةَ تَبْلُغُ الآفَاقَ .

وَأَمَّا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ الْعُرَاةُ الَّذينَ في مثْل بنَاء التَّنُّور ، فَإِنَّهُمُ الزُّنَاةُ وَالزَّوَاني .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذي أَتَيْتَ عَلَيْه يَسْبَحُ في النَّهَر وَيُلْقَمُ الْحِجَارَةَ ، فَإِنَّهُ آكِلُ الرِّبَا .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الْكَرِيهُ الْمَرْآة ، الَّذي عنْدَ النَّار يَحُشُّهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا ، فَإِنَّهُ مَالكٌ خَازِنُ جَهَنَّمَ .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الطَّويلُ الَّذي في الرَّوْضَة فَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ .

وَأَمَّا الْوِلْدَانُ الَّذينَ حَوْلَهُ فَكُلُّ مَوْلُود مَاتَ عَلَى الْفطْرَة» . قال : فَقَالَ بَعْضُ الْمُسْلمينَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، وَأَوْلادُ الْمُشْرِكِينَ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «وَأَوْلادُ الْمُشْرِكِينَ .

وَأَمَّا الْقَوْمُ الَّذينَ كَانُوا شَطْرٌ منْهُمْ حَسَنًا وَشَطْراً منْهُم قَبِيحٌ ، فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ خَلَطُوا عَمَلاً صَالحًا وَآخَرَ سَيِّئًا ، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ» . [انظر في التعبير ، باب : ١١ . أخرجه مسلم : ٢٢٧٥ ، القطعة الأولى] .

روی ما گشوده شد و در آن در آمدیم. در آنجا مردانی را دیدیم که نیمهٔ بدنشان به اندازه‌ای زیبا بود که تو هرگز ندیده‌ای و نیمه دیگر آنها به اندازه‌ای زشت بود که تو هرگز ندیده‌ای.

آن دو نفر بدیشان گفتند: بروید و خود را در این جوی بیفکنید، و آن جوی که (در شهر) روان بود، آب آن در سفیدی چون شیر می نمود. آنها رفتند و خود را در آن جوی افکندند، سپس نزد ما برگشتند، آنگاه همان زشتی (نیمهٔ بدن) از ایشان زدوده شده بود و به زیبا ترین شکل ظاهر گشتند.

آن دو نفر (همراه من) به من گفتند: اینجا بهشت عَدن است و منزل تو می باشد، به بالا نگریستم، قصری دیدم به سان ابر سفید.

آن دو نفر (همراه من) به من گفتند: اینجا منزل توست. من بدیشان گفتم: خدا شما را برکت دهد، بگذارید که در آن در آیم، گفتند: اما حالا نی و در آینده (آخرت)، به آن وارد می‌شوی.

سپس بدیشان گفتم: من امشب چیزهایی عجیب و شگفت آور دیدم، پس آنچه دیدم چیست؟

آن دو نفر گفتند: اما تو را آگاه می‌کنیم؛ آن مرد اول که نزدش آمدی و دیدی که سرش با سنگ شکسته می‌شود، آن مردی بود که قرآن فرامی‌گیرد و ترک می‌کند، (و بدان عمل نمی کند) و می خوابد و از نماز فرض غفلت می‌کند.

اما مردی که تو نزدش آمدی، و دهنش تا بناگوش پاره می شد و بینی اش تا به عقب پاره می‌شد و چشمانش تا عقب پاره می‌شد،

مردی بود که صبح از خانهٔ خود بیرون می‌شد و دروغی می گفت که آن دروغ در همه جا پراکنده می‌شد.

اما آن زنان و مردان برهنه که در ساختمانی تنور مانند بودند، آنها زنان و مردان زنا کاراند.

اما آن مردی که نزدش آمدی و در جوی (خون) شنا می کرد و سنگ در دهانش افکنده می‌شد، وی همانا سودخوار (رباخوار، نزول‌خوار) بوده است.

و اما آن مرد زشت صورت که نزدیک آتش بود و آتش می‌افروخت و گرداگرد آن می‌گشت، وی مالِک، دروازه‌بان دوزخ است. اما آن مرد بلند قامت در آن باغ، وی ابراهیم علیه السلام است.

اما بچه های پیرامون وی، هر مولودی است که به فطرت (اسلام) مرده است. بعضی از مسلمانان گفتند: یا رسول الله، (یعنی) آنها فرزندان مشرکین اند؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «(آری) فرزندان مشرکین‌اند.»

«اما گروهی که نیمهٔ بدنشان زیبا و نیمهٔ دیگر زشت بود، آنها گروهی‌اند که عمل صالح و عمل بد را با هم آمیخته‌اند، و خدا آنان را بخشید[۱] »

۱- جزء بیست و هشتم تیسیرالقاری، در اینجا به پایان می‌رسد و سپس جزء بیست و نهم آغاز می‌گردد.

۹۲ - كِتابُ الفِتَنِ

١- باب : مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ [الأنفال: ٢٥] وَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَذِّرُ مِنَ الْفِتَنِ .

٧٠٤٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ السَّرِيِّ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : قَالَتْ أَسْمَاءُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي ، فَأَقُولُ : أُمَّتِي ، فَيُقَالُ : لَا تَدْرِي ، مَشَوْا عَلَى الْقَهْقَرَى».

قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَى أَعْقَابِنَا ، أَوْ نُفْتَنَ . [راجع : ٦٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٢٩٣].

٧٠٤٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ، لَيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ ، حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُ لِأُنَاوِلَهُمُ اخْتُلِجُوا دُونِي ،

۹۲-کتاب فتنه‌ها

باب-۱

آنچه دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی آمده است: « و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد، بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است»(انفال:۲۵)

و آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم مردم را از فتنه ها بر حذر می‌داشت.

۷۰۴۸- از بشر بن سَری، از نافع بن عمر، از ابن ابی مُلَیکه روایت است که گفت:

اَسماء گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من بر حوض خود (در قیامت) منتظرم که هر که بر من می‌آید، و مردمانی از نزدیک من گرفته می‌شوند (که به سوی دوزخ برده می‌شوند)

من می گویم: اینان امت من‌اند. گفته می شود: تو نمی دانی، که اینها به عقب برگشتند» (از دین خود برگشتند).

ابن ابی ملیکه گفت: بار الها، ما به تو پناه می جوییم که به پسِ پشت خود برگردیم، یا به فتنه بیفتیم.

۷۰۴۹- از ابو عَوانَه، از مغیره روایت است که ابو وائل گفت، عبدالله (بن مسعود) گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « من پیشروندهٔ شما بر حوض (کوثر) هستم و

فَأَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي، يَقُولُ: لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ». [راجع: ٦٥٧٥. أخرجه مسلم: ٢٢٩٧].

مردانی از شما را نزد من آورده می‌شوند و تا می‌خواهم آنها را بگیرم و (آب) بدهم. آنها را از نزد من به زور می‌کشانند. من می‌گویم: ای پروردگارا، اینها اصحاب من‌اند. می‌گوید: تو نمی دانی که اینها پس از تو چه پدید آورده اند.[۱]»

٧٠٥٠، ٧٠٥١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، فَمَنْ وَرَدَهُ شَرِبَ مِنْهُ، وَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ، لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهُ أَبَدًا، لَيَرِدُ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونَنِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ».

قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَسَمِعَنِي النُّعْمَانُ بْنُ أَبِي عَيَّاشٍ وَأَنَا أُحَدِّثُهُمْ هَذَا، فَقَالَ: هَكَذَا سَمِعْتَ سَهْلًا؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: وَأَنَا أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ قَالَ: «إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا بَدَّلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي». [راجع: ٦٥٨٣، ٦٥٨٤. أخرجه مسلم: ٢٢٩٠، دون «إنهم مني...»].

۷۰۵۰،۷۰۵۱- از یعقوب بن عبدالرحمن، از ابو حازم روایت است که گفت: از سهل بن سعد شنیدم که می‌گفت: از رسول الله صلی علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: « من پیشروندهٔ شما بر حوض هستم و هر کسی که (آنجا) بیاید، از آن می‌نوشد، و کسی که از آن بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نمی‌شود.

نزد من گروه‌هایی وارد می‌شوند که ایشان را می‌شناسم و ایشان مرا می‌شناسند، سپس میان من و میان ایشان حایلی پدید می‌آید. ابو حازم گفت: نُعمان بن ابی عَیّاش که این حدیث را بر ایشان بیان می‌کردم، شنید و به من گفت: از سَهل همچنین شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: و من بر ابوسعید خُدری گواهی می‌دهم که این را (در قول آن حضرت) می‌افزود: « همانا ایشان از من‌اند»

و گفته می شودک همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه تغییری آورده اند، من می‌گویم: « دور باد! دور باد (از رحمت خدا) کسی که پس از من (در دین) تغیر آورده است!»

٢ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أُمُورًا تُنْكِرُونَهَا»

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اصْبِرُوا حَتَّى

باب-۲

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: سرانجام

۱- مراد از آنها پیروان مُسَیلَمه کذّاب‌اند که مرتد شدند و از دادن زکات ابا ورزیدند و با خلافت ابوبکر صدیق به مخالفت برخاستند.

تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ » . [راجع : ۴۳۳۰] .

پس از من اموری را خواهید دید که شما را ناخوش آید.
و عبدالله بن زید گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « صبر کنید تا مرا بر سرِ حوض ملاقات کنید»

۷۰۵۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ قال : قال لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً وَأُمُوراً تُنْكِرُونَهَا » . قَالُوا : فَمَا تَأْمُرُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « أَدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمْ ، وَسَلُوا اللَّهَ حَقَّكُمْ » . [راجع : ۳۶۰۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۴۳ ، بلفظ مختلف] .

۷۰۵۲- از اعمش، از زید بن وَهب روایت است که گفت: از عبدالله (بن مسعود) شنیدم که گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما گفت: همانا شما پس از من خودگزینی دیگران و اموری را خواهید دید که شما را ناخوش آید» گفتند: پس (در آن حالت) به ما چه امر می‌کنی یا رسول الله؟ فرمود: حقوق آنان را بدیشان بدهید، و حق خود را از خدا بخواهید»

۷۰۵۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنِ الْجَعْدِ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً فَلْيَصْبِرْ ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْراً مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » . [انظر : ۷۰۵۴، ۷۱۴۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۴۹] .

۷۰۵۳- از عبدالوارث، از جَعد، از ابو رَجاء، از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « کسی که از امیر خود (که به اتفاق مسلمانان برگزیده شده باشد) چیزی ناخوشایند ببیند، باید شکیبایی ورزد، زیرا آنکه یک وجب از فرمان سلطهٔ حکومتی خارج شود، چنان است که به مرگ جاهلیت مرده است»

۷۰۵٤ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنِ الْجَعْدِ أَبِي عُثْمَانَ : حَدَّثَنِي أَبُو رَجَاءٍ الْعُطَارِدِيُّ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْراً فَمَاتَ ، إِلا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » . [راجع : ۷۰۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۴۹] .

۷۰۵٤- از حَمّاد بن زید، از جَعد بن ابی عثمان روایت است که ابو رجاء عطاردی گفت: از ابن عباس رضی الله عنهما شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
«کسی که از امیر خود چیزی ببیند که او را ناخوش آید، باید بر آن شکیبایی کند، زیرا کسی که یک وجب از جماعت (مسلمانان) جدایی گزیند و بمیرد، چنان است که در مرگ

جاهلیت مرده است».

٧٠٥٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ : دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ ، قُلْنَا . أَصْلَحَكَ اللَّهُ ، حَدِّثْ بِحَدِيثٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ ، سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : « دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعْنَاهُ . [راجع : ١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، وفي الإمارة (٤١) مطولاً] .

٧٠٥٥- از جناده بن ابی اُمَیه روایت است که گفت: بر عُباده بن صامت در آمدیم. وی مریض بود. گفتیم: خداوند به تو سلامتی ارزانی دارد، حدیثی به ما بگوی که خداوند تو را به آن بهره‌مند ساخته و تو از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ای؟

وی گفت: « پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را فرا خواند و ما به وی بیعت کردیم»

٧٠٥٦ - فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا : أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا ، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا ، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ : « إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا ، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ » . [انظر : ٧٢٠٠ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، في الإمارة (٤٢)] .

٧٠٥٦- و در آنچه از ما بیعت گرفته شد: بیعت کردیم که، بشنویم و اطاعت کنیم. در حالت نشاط ما و نا خوشی ما و دشواری ما و آسانی ما (تهیدستی و توانگری ما) و برتری جویی بر ما و اینکه با امیر به جنگ دست نیازیم و مطیع باشیم، مگر آنکه از وی کفری آشکار ببینیم که در آن از سوی خدا برهانی داشته باشیم.

٧٠٥٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ : أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اسْتَعْمَلْتَ فُلَانًا وَلَمْ تَسْتَعْمِلْنِي ؟ قَالَ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي » . [راجع : ٣٧٩٢ . أخرجه مسلم: ١٨٤٥].

٧٠٥٧- از شُعبه، از قُتاده، از اَنس بن مالک روایت است که اُسید بن حُضیر گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: فلان کس را به کاری گماردی و مرا به کاری نگماردی؟ فرمود: « همانا شما پس از من برتری جویی مردم را خواهید دید، پس شکیبا باشید تا مرا ملاقات کنید.»

٣- بَابُ : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :
« هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ أُغَيْلِمَةٍ سُفَهَاءَ »

باب-٣

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: « هلاکت امت من به دست جوانانی نادان خواهد بود».

٧٠٥٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَدِّي قَالَ : كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ ﷺ

٧٠٥٨- از عُمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید روایت است که گفت: جد (پدربزرگ) من گفت: در مسجد پیامبر صلی الله علیه و

بِالْمَدِينَةِ ، وَمَعَنَا مَرْوَانُ ، قال أبُو هُرَيْرَةَ : سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ : «هَلَكَةُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ». فَقَالَ مَرْوَانُ : لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ غِلْمَةً . فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ : بَنِي فُلَانٍ وَبَنِي فُلَانٍ لَفَعَلْتُ . فَكُنْتُ أَخْرُجُ مَعَ جَدِّي إِلَى بَنِي مَرْوَانَ حِينَ مُلِّكُوا بِالشَّامِ ، فَإِذَا رَآهُمْ غِلْمَانًا أَحْدَاثًا قال لَنَا : عَسَى هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْهُمْ ؟ قُلْنَا : أَنْتَ أَعْلَمُ . [راجع : ٣٦٠٤ . أخرجه مسلم : ٢٩١٧]

سلم در مدینه با ابوهریره نشسته بودیم و مروان (بن حکم) نیز با ما بود. ابو هریره گفت: من از راستگوی و راستگو شمرده شده شنیدم که می‌فرمود: « هلاک امت من به دست جوانانی چند از قریش است.» مروان گفت: لعنت خدا باد بر این جوانان .

ابوهریره گفت: اگر بخواهم که بگویم: آنها بنو فلان و بنو فلان اند، این کار را می کنم.

(عمرو بن یحیی می گوید:) آنگاه که بنو مروان در شام به حکومت رسیدند، من و جد من نزد ایشان رفتیم و آنها را دیدیم که جوانانی کم سن و سالی بودند. ابوهریره به ما گفت: شاید آنان در آن زمره باشند (آن حضرت فرموده است) گفتیم: تو داناتری.

٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ » .

باب-۴

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «وای بر مردم عرب، از شری که بدیشان نزدیک شده است.»

٧٠٥٩ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ الزُّهْرِيَّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُنَّ أَنَّهَا قَالَتْ : اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ النَّوْمِ مُحْمَرًّا وَجْهُهُ يَقُولُ : «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ » - وَعَقَدَ سُفْيَانُ تِسْعِينَ أَوْ مِائَةً - قِيلَ : أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ ؟ قال : «نَعَمْ ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ» . [راجع : ٣٣٤٦ . أخرجه مسلم: ٢٨٨٠] .

۷۰۵۹- از ابن عُیَینه، از زهری، از عروه، از زَینب بنت اُمّ سَلَمه، از اُمّ حُبیبه روایت است که زینب بنت جَحش رضی الله عنهنّ گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی از خواب بیدار شد که رویش سرخ بود و می‌گفت: «وای بر مردم عرب، از شرّی که بدیشان نزدیک شده است، امروز از سدّ یأجوج و مأجوج به مانند این گشوده شده است» سُفیان (ابن عُیَینه) انگشت خود را گشود که عدد نود یا صد را نشان بدهد.

(زینب) گفت: آیا هلاک می‌شویم در حالی

۷۰٦۰ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنهما قال : أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ ، فَقَالَ : « هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى » . قَالُوا : لا ، قال : « فَإِنِّي لأَرَى الْفِتَنَ تَقَعُ خِلالَ بُيُوتِكُمْ كَوَقْعِ الْقَطْرِ » . [راجع: ۱۸۷۸]

که میان ما مردم صالح می باشند؟ آن حضرت فرمود:

« آری، آنگاه که بدی و شرارت زیاد شود.»

۷۰٦۰- از ابن عُیَینه، از زهری روایت است. و حدیث کرد مرا محمود، از عبدالرزاق، از مَعمَر، از زُهری، از عُروه که اسامه بن زید رضی‌الله عنهما گفت: پیامبر صلی‌الله علیه وسلم بر یکی از قلعه های بلند مدینه برآمد رفت و گفت: « آیا شما می‌بینید، آنچه را من می‌بینم؟» گفتند: نِی، فرمود: « همانا من فتنه‌ها را می بینم که همچون قطره‌های باران میان خانه‌های شما می‌افتد.»

٥- باب : ظُهُورِ الْفِتَنِ

باب-۵ ظهور فتنه‌ها

۷۰٦۱ - حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ ، وَيُلْقَى الشُّحُّ ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّمَا هُوَ ؟ قال : « الْقَتْلُ الْقَتْلُ » . [راجع: ۸۵. أخرجه مسلم : ۱۵۷ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه : ۱۵۷ ، في كتاب العلم : ۱۲] .

وَقَالَ شُعَيْبٌ ، وَيُونُسُ ، وَاللَّيْثُ ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

۷۰٦۱- از مَعمَر، از زُهری، از سعید، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه وسلم فرمود:

«زمان(نظر به مشغولیت مردم به خواهشات نفسانی) زود می‌گذرد و عمل (نیک) کم می‌شود، و بخیلی (در دل مردم) افکنده می‌شود و هَرَج زیاد می‌گردد» گفتند: یا رسول الله، هَرَج چیست؟ فرمود: « کشتن، کشتن.»

همچنان روایت است از شعیب و یونس و لَیث و پسر برادر زهری، از حُمَید از ابوهریره، از پیامبر صلی‌الله علیه وسلم.

۷۰٦۲ ، ۷۰٦۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ قال : كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللَّهِ وَأَبِي مُوسَى فَقَالا : قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ لأَيَّامًا ، يَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ ، وَيُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ » .

۷۰٦۳،۷۰٦۲- از اَعمَش، از شَقیق روایت است که گفت: من با عبدالله (بن مسعود) و ابو موسی (اشعری) بودم. آنان گفتند: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « با نزدیک شدن ساعت

وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ». [انظر: ۷۰۶۴، ۷۰۶۵، ۷۰۶۶. اخرجه مسلم: ۲۶۷۲].

(قیامت)، روزهایی فراخواهد رسید که نادانی (در علم دین) بروز می کند، و علم برداشته می‌شود و هَرَج در آن زیاد می‌شود» و هَرَج، یعنی: کشتن است.

۷۰۶٤ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا شَقِيقٌ قَالَ: جَلَسَ عَبْدُاللَّهِ وَأَبُو مُوسَى فَتَحَدَّثَا، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ لأَيَّامًا، يُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ، وَيَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ». وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ. [راجع: ۷۰۶۳. أخرجه مسلم: ۲۶۷۲].

۷۰۶٤- از اَعمش روایت است که شقیق گفت: عبدالله و ابوموسی نشستند و حدیث کردند. ابوموسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «با نزدیک شدن قیامت، روزهایی فرا می‌رسد که نادانی (در علم دین) ظهور می‌کند و علم برداشته می‌شود و هَرَج در آن زیاد می‌شود.» و هَرَج، یعنی: کشتن است.

۷۰۶۵ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: إِنِّي لَجَالِسٌ مَعَ عَبْدِاللَّهِ وَأَبِي مُوسَى رضي الله عنهما، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، مِثْلَهُ، وَالْهَرْجُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ الْقَتْلُ. [راجع: ۷۰۶۳. أخرجه مسلم: ۲۶۷۲].

۷۰۶۵- از جَریر، از اعمش روایت است که ابو وائل گفت: من با عبدالله و ابوموسی رضی الله عنهما نشسته بودم، ابوموسی گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل (حدیث مذکور) شنیده ام. و هَرَج به زبان حبشی به معنی کشتن است.

۷۰۶٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ وَاصِلٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، وَأَحْسِبُهُ رَفَعَهُ، قَالَ: «بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيَّامُ الْهَرْجِ، يَزُولُ فِيهَا الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ فِيهَا الْجَهْلُ».

قَالَ أَبُو مُوسَى: وَالْهَرْجُ: الْقَتْلُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ. [راجع: ۷۰۶۲. أخرجه مسلم: ۲۶۷۲].

۷۰۶٦- از شُعبه، از واصِل، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت و می پندارم که از آن حضرت روایت کرده است: «پیش از فرا رسیدن قیامت، روزهای هَرَج است که علم در آن از میان می‌رود و نادانی (در علوم دینی) ظاهر می‌شود.»

ابوموسی گفت: و هَرَج به زبان حبشی به معنای کشتن است.

۷۰۶۷ - وَقَالَ أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنِ الأَشْعَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِاللَّهِ: تَعْلَمُ الأَيَّامَ الَّتِي ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَيَّامَ الْهَرْجِ؟ نَحْوَهُ.

قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ».

۷۰۶۷- و ابوعَوانه، از عاصِم، از ابو وائل از اشعری روایت است که او به عبدالله (بن مسعود) گفت: آیا همان روزهایی را که پیامبر صلی الله علیه و سلم روزهای هَرَج یاد کرده است، می دانی؟ ابن مسعود گفت: از پیامبر

صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: « از بدترین مردم کسانی هستند که قیامت را دریابند در حالی که زنده باشند»

٦- باب : لا يَأْتِي زَمَانٌ إِلا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ

٧٠٦٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَدِيٍّ قال : أَتَيْنَا أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ، فَشَكَوْنَا إِلَيْهِ مَا نَلْقَى مِنَ الْحَجَّاجِ ، فَقَالَ : اصْبِرُوا ، فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ ، حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ ، سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ ﷺ .

٧٠٦٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ(ح) .

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ هِنْدٍ بِنْتِ الْحَارِثِ الْفِرَاسِيَّةِ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً فَزِعًا ، يَقُولُ : « سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَاذَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْخَزَائِنِ ، وَمَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْفِتَنِ ، مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجُرَاتِ - يُرِيدُ أَزْوَاجَهُ لِكَيْ يُصَلِّينَ - رُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الآخِرَةِ » . [راجع: ١١٥]

باب-۶

زمانی فرا نمی رسد مگر آنکه زمان بعد از آن از آن، بدتر می‌باشد.

٧٠٦٨- از سُفیان، از زُبَیر بن عَدِی روایت است که گفت: نزد انس بن مالک رفتیم و از (ظلمی) که حَجّاج بر ما می‌کند، شکایت کردیم. انس گفت: شکیبایی ورزید، زیرا بر شما زمانی نمی آید مگر آنکه زمان پس از آن، از آن هم بدتر خواهد بود، تا آنکه پروردگار خود را ملاقات کنید. من این را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام.

٧٠٦٩- از شُعیب، از زهری روایت است. همچنان از از محمد بن ابی عتیق از ابن شهاب (زهری) از هندبنت حارث فراسیه روایت است که اُمِّ سَلَمه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: رسول الله علیه و سلم شبی هراسان از خواب بیدار شد در حالی که می‌گفت: « سبحان الله، خداوند چه گنجهایی را فرود آورده و چه فتنه‌هایی پدید آمده، کیست که صاحبان حجره ها را از خواب بیدار کند- آن حضرت همسران خود را مراد می‌داشت تا برخیزند و نماز بگزارند- بسا جامه‌پوشانی‌اند در دنیا که در آخرت برهنه‌اند»

٧- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا»

باب-۷ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم: «کسی که علیه ما سلاح‌بردارد،ازما نیست»

۷۰۷۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا» . [راجع: ٦٨٧٤ . أخرجه مسلم : ٩٨] .

۷۰۷۰- از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: کسی که در برابر ما سلاح بردارد، از ما نیست»

۷۰۷۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا» . [أخرجه مسلم: ١٠٠].

۷۰۷۱- از برید، از ابی برده، از ابی موسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که علیه ما سلاح بردارد از ما نیست.»

۷۰۷۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسِّلاحِ ، فَإِنَّهُ لا يَدْرِي ، لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ» . [أخرجه مسلم : ٢٦١٧] .

۷۰۷۲- از مَعمَر، از هَمام روایت است که گفت: از ابوهریره شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هیچ یک از شما سلاح را به سوی برادر خود اشاره نکند، زیرا وی نمی داند، شیطان شاید از دست وی بکشد (تحریکش کند و او کسی را بکشد) آنگاه در گودالی از آتش افکنده شود.»

۷۰۷۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : قُلْتُ لِعَمْرٍو : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَمِعْتَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : مَرَّ رَجُلٌ بِسِهَامٍ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا» . قال : نَعَمْ . [راجع : ٤٥١ . أخرجه مسلم: ٢٦١٤] .

۷۰۷۳- از سُفیان روایت است که گفت: به عَمرو (بن دینار) گفتم: ای ابومحمد، آیا از جابربن عبدالله شنیدی که می‌گفت: مردی با تیرهایی که با خود داشت، از میان مسجد می گذشت. رسول اله صلی الله علیه و سلم به وی گفت: « سَر تیرها را محکم کن» گفت: «آری»

۷۰۷٤ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ جَابِرٍ : أَنَّ رَجُلاً مَرَّ فِي الْمَسْجِدِ بِأَسْهُمٍ قَدْ أَبْدَى نُصُولَهَا ، فَأُمِرَ أَنْ يَأْخُذَ بِنُصُولِهَا ، لا يَخْدِشُ مُسْلِمًا . [راجع : ٤٥١ . أخرجه مسلم : ٢٦١٤] .

۷۰۷٤- از حَماد بن زید، از عَمرو بن دینار روایت است که جابر گفت:
مردی از مسجد با تیرها گذشت در حالی که سر تیرها را نمودار ساخته بود. به وی امر شد که سر تیرها را بگیرد تا مسلمانی را آزار نرساند.

٧٠٧٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ فِي مَسْجِدِنَا ، أَوْ فِي سُوقِنَا ، وَمَعَهُ نَبْلٌ ، فَلْيُمْسِكْ عَلَى نِصَالِهَا ، أَوْ قَالَ : فَلْيَقْبِضْ بِكَفِّهِ ، أَنْ يُصِيبَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْهَا شَيْءٌ » .
[راجع : ٤٥٢ . أخرجه مسلم : ٢٦١٥] .

٨- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ »

٧٠٧٦ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا شَقِيقٌ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ » .
[راجع:٤٨ . أخرجه مسلم : ٦٤] .

٧٠٧٧ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنِي وَاقِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ١٧٤٢ . أخرجه مسلم : ٦٦ ، بزيادة « ويلكم »] .

٧٠٧٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ سِيرِينَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، وَعَنْ رَجُلٍ آخَرَ ، هُوَ أَفْضَلُ فِي نَفْسِي مِنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ : « أَلا تَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا » . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ ، فَقَالَ : « أَلَيْسَ بِيَوْمِ النَّحْرِ » . قُلْنَا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « أَيُّ بَلَدٍ هَذَا ، أَلَيْسَتْ بِالْبَلْدَةِ » . قُلْنَا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ ،

۷۰۷۵- از بُرید، از ابو بُرده، از ابوموسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه یکی از شما از مسجد ما یا از بازار ما بگذرد و با خود تیرهایی داشته باشد، باید سرِ تیرها را محکم بگیرد – یا فرمود– دست خود را بر آن بگیرد، تا از آن به یکی از مسلمانان چیزی (آزاری) نرسد.»

باب-۸

فرمودهٔ پیامبر صلی اله علیه و سلم: « پس از من به کفر بازنگردید که بعضی از شما گردن برخی دیگر را بزند.»

۷۰۷۶- از اَعمش، از شَفیق روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « دشنام دادن مسلمان فسق است و کشتن وی کفر است»

۷۰۷۷- از واقد بن محمد، از پدرش روایت است که ابن عمر گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می فرمود: « پس از من به کفر بازنگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزند»

۷۰۷۸- روایت کرده قُرَّة بن خالد، از عبدالرحمن بن ابی بکره از ابوبکره، و همچنان روایت است از مردی دیگر، که از دیدگاه من از عبدالرحمن بن ابی بکره بهتر است، از ابوبکره.

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم به مردم خطبه خواند و گفت: « آیا می دانید که این کدام روز است؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می دانند. تا آنکه ما گمان کردیم که این روز را به غیر از نام آن، خواهد نامید. فرمود: « آیا

وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ، وَأَبْشَارَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ». قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَإِنَّهُ رُبَّ مُبَلِّغٍ يُبَلِّغُهُ لِمَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ». فَكَانَ كَذَلِكَ، قَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».

فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ حُرِّقَ ابْنُ الْحَضْرَمِيِّ، حِينَ حَرَّقَهُ جَارِيَةُ ابْنُ قُدَامَةَ، قَالَ: أَشْرِفُوا عَلَى أَبِي بَكْرَةَ، فَقَالُوا: هَذَا أَبُو بَكْرَةَ يَرَاكَ، قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: فَحَدَّثَتْنِي أُمِّي، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّهُ قَالَ: لَوْ دَخَلُوا عَلَيَّ مَا بَهَشْتُ بِقَصَبَةٍ. [راجع: ۶۷ ـ اخرجه مسلم: ۱۶۷۹].

روز نَحر (دهم ذیحجه) نیست؟» گفتیم: آری یا رسول الله. فرمود: «این کدام شهر است، آیا شهر (حرام) نیست؟» گفتیم: آری، یا رسول الله. فرمود: « همانا خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما و رویهای شما مانند حرمت همین روز شما، در همین ماه شما، در همین شهر شما حرام است، آیا من (پیام خدا را) رساندم»

گفتیم: آری. فرمود: « بارالها، (براین) گواه باش، پس هر کسی که حاضر است، (این پیام را) به کسی که غایب است برساند، شاید کسی که این (پیام) به وی می‌رسد، از کسی که به او می رساند فراگیرنده‌تر باشد» و چنان بود که آن حضرت گفت: « پس از من به کفر باز نگردید که بعضی از شما گردن دیگری را بزنند»

آنگاه که روز سوختن ابن حَضرَمی (کسی که از اطاعت حضرت علی برآمده بود) فرا رسید و هنگامی که جاریه ابن قدامَه (فرستادهٔ حضرت علی) او را سوختاند، جاریه ابن قدامه گفت: اکنون نزد ابی بکره (که در جنگ میان علی و معاویه بی طرفی اختیار کرده بود) بروید. به وی گفتند: همین ابوبکره است، که تو را می‌بیند.

عبدالرحمن (بن ابی بکره) گفت: مادرم از ابوبکره حدیث کرد که وی گفته است: اگر (افراد جاریه ابن قدامه) بر من وارد می شدند، من به سویشان تیری نمی‌انداختم (زیرا وی می‌دانست که کدام یک بر حق است[1])

۱– این واقعه در دوران خلافت حضرت علی که درگیر جنگ با معاویه بود رخ داد. ابن عباس و الی بصره از جانب حضرت علی، به کوفه رفته بود و زیاد را در کوفه جانشین خود ساخته بود. معاویه، ابن حضرمی را به قصد آشوب‌طلبی بر ضد حضرت علی به بصره فرستاد. وی ظاهراً با زیاد بیعت

۷۰۷۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِشْكَابٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَرْتَدُّوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ۱۷۳۹].

۷۰۸۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُدْرِكٍ: سَمِعْتُ أَبَا زُرْعَةَ بْنَ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ جَدِّهِ جَرِيرٍ قال: قال لي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ في حَجَّةِ الوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». ثُمَّ قال: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ۱۲۱. أخرجه مسلم: ۶۵].

۷۰۷۹- از فُضیل، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پس از من به کفر باز نگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزند.»

۷۰۸۰- از شُعبه، از علی بن مُدرک روایت است که گفت: از ابو زُرعه بن عمرو بن جریر شنیدم که گفت: جدّ وی گفته است: رسول الله علیه وسلم در حَجَّةُ الوداع به من گفت: «مردم را خاموش کن!» سپس فرمود: «پس از من به کفر باز نگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزند»

۹- باب: تَكُونُ فِتْنَةٌ القَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ القَائِمِ

۷۰۸۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ.

قال إِبْرَاهِيمُ: وَحَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ المُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَكُونُ فِتَنٌ، القَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ القَائِمِ، وَالقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ المَاشِي، وَالمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْهَا مَلْجَأً، أَوْ مَعَاذًا، فَلْيَعُذْ بِهِ». [راجع: ۳۶۰۱. أخرجه مسلم: ۲۸۸۶].

باب-۹ به هنگام فتنه، آنکه نشسته است، بهتر است از آنکه ایستاده است.

۷۰۸۱- از ابراهیم بن سعد، از پدرش، از ابوسَلَمة بن عبدالرحمن، از ابوهریره.

روایت است. همچنان‌اند از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از سَعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت:

رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن نشسته، از ایستاده بهتر است و ایستاده در آن بهتر است از دونده، و کسی که خود را در آن فتنه در آورد، خودش را

کرد و سپس در میان قبایل مُضَر و أَزد و بنی‌تمیم به تفرقه‌افکنی پرداخت و علیه زیاد قیام کرد و او را واداشت تا به قبیل أَزد پناه ببرد. زیاد از حضرت علی خواست تا جاریهٔ ابن قُدامه را که از قبیلهٔ بنی تمیم بود به کمک وی بفرستد. با ورود جاریهٔ به بصره جنگ میان طرفین درگرفت و ابن حَضرمی شکست خورد و در قلعه‌ای پناهنده شد، جاریه، قلعه را به آتش کشید و ابن حضرمی با هفتاد تن از یارانش در آتش سوخت. این واقعه اندکی قبل از کشته شدن محمد بن ابوبکر، پسرخوانده والی حضرت علی در مصر بود که توسط عمال معاویه جسدش در آتش سوخته شد. محمد بن ابوبکر صدیق نیز یکی از متهمین قتل عثمان بوده است.

هلاک می‌کند، و کسی که از آن فتنه پناهگاهی بیابد یا بتواند از آن دوری گزیند، باید از آن دوری گزیند.»

۷۰۸۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَكُونُ فِتَنٌ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ، فَمَنْ وَجَدَ مَلْجَأً، أَوْ مَعَاذًا، فَلْيَعُذْ بِهِ». [راجع: ٣٦٠١. أخرجه مسلم:٢٨٨٦].

۷۰۸۲- از شعیب، از زُهری، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: فتنه‌هایی رخ خواهد داد که نشسته در آن بهتر است از ایستاده، و ایستاده در آن بهتر است از رونده، و رونده در آن بهتر است از دونده و کسی که خود در آن داخل شود، خودش را هلاک می‌کند و کسی که از آن پناهگاهی بیابد و یا بتواند از آن دوری گزیند، باید این کار را بکند.»

۱۰- باب: إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا

باب-۱۰ اگر دو مسلمان با شمشیرهای خویش رویاروی شوند.

۷۰۸۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ رَجُلٍ لَمْ يُسَمِّهِ، عَنِ الْحَسَنِ قال: خَرَجْتُ بِسِلَاحِي لَيَالِيَ الْفِتْنَةِ، فَاسْتَقْبَلَنِي أَبُو بَكْرَةَ فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قُلْتُ: أُرِيدُ نُصْرَةَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قال: قال رَسُولُ اللَّهِ: «إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَكِلَاهُمَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ». قِيلَ: فَهَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قال: «إِنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ».

قال حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: فَذَكَرْتُ هَذَا الْحَدِيثَ لِأَيُّوبَ وَيُونُسَ ابْنِ عُبَيْدٍ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ يُحَدِّثَانِي بِهِ، فَقَالَا: إِنَّمَا رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ: الْحَسَنُ، عَنِ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ بِهَذَا.

وَقَالَ مُؤَمَّلٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ،

۷۰۸۳ از حَمّاد، از مردی که از وی نام نبرده است، از حسن (بَصری) روایت است که گفت:

در شبهای فتنه (جنگ میان علی و معاویه) با سلاح خود برآمدم. ابوبکره پیش رویم آمد و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ گفتم: پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و سلم را یاری رسانم. وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اگر دو مسلمان با شمشیرهای خویش روبرو شوند، هر دویشان از اهل دوزخند»

گفته شد: این (حکم) برای قاتل است. پس بر مقتول چرا چنین (حکمی) باشد؟ فرمود: «همانا وی نیز قصد کشتن رفیق خود را کرده

وَيُونُسُ ، وَهِشَامٌ ، وَمُعَلَّى بْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الأَحْنَفِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَرَوَاهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ .

وَرَوَاهُ بَكَّارُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ .

وَقَالَ غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ ابْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَمْ يَرْفَعْهُ سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ . [راجع : ٣١ . أخرجه مسلم : ٢٨٨٨] .

است.»

حَمّاد بن زید گفت: این حدیث را به ایوب و یونس ابن عبید یاد کردم و قصد داشتم که هر دویشان به من حدیث کنند. آن دو نفر گفتند: همانا این حدیث را، حسن، از اَحنَف بن قیس از ابوبکره روایت کرده است.

سلیمان (بن حرب) گفت: حَمّاد همین حدیث را به ما گفت. و مُؤَمَّل گفته است: حدیث کرد ما را حَمّاد بن زید، از ایوب و یونس و هِشام و مُعَلّی بن زِیاد، از حسن، از احنف، از ابی بکره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

همچنان بَکّار بن عبدالعزیز، از پدر خود از ابوبکره روایت کرده است. و غُندَر گفته است: حدیث کرد ما را شُعبه، از منصور، از رِبعی ابن حَراش، از ابوبکره از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

و سُفیان از منصور روایت کرده است و این روایت را مرفوع ذکر نکرده است (سلسله روایت را به آن حضرت نرسانده است)

١١- باب : كَيْفَ الأَمْرُ إِذَا لَمْ تَكُنْ جَمَاعَةٌ

٧٠٨٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جَابِرٍ : حَدَّثَنِي بُسْرُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيَّ : أَنَّهُ سَمِعَ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ : كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ ، مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ ؟ قَالَ :

باب-۱۱ اگر جماعت (مسلمانان را امامی) نباشد، چگونه عمل کند

۷۰۸۴- از بُسر بن عبیدالله حَضرَ روایت است که وی از ابو ادریس خَولانی شنیده، که وی از حُذَیفه بن یمان شنیده که می‌گفت: مردم از رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ (نیکی) می‌پرسیدند و من از وی در مورد شر می‌پرسیدم، از بیم آنکه مرا دریابد. گفتم: یا رسول الله، همانا ما در روزگار جاهلیت بسر

وَفِيهِ دَخَنٌ» . قُلْتُ : وَمَا دَخَنُهُ ؟ قال : «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي ، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ» . قُلْتُ : فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا ، قَالَ : «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا» . قُلْتُ : فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ ؟ قَالَ : «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» . قُلْتُ : فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ ؟ قَالَ : «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا ، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ» . [راجع : ٣٦٠٦ . أخرجه مسلم : ١٨٤٧] .

می‌بردیم، که آن شـر است. سپس خداوند این خیر (اسلام) را به ما آورد، آیا پس از این خیر، چیزی از شـر است؟ فرمود: «آری» گفتم: و آیا بعد از آن شـر، خیری است. فرمود: «آری و در آن کدورتی است»

گفتـم: کدورت آن چیسـت؟ فرمود: «گروهی هسـتند که مردم را به غیر از روش من هدایت می‌کنند، بعضی اعمالشان را می‌پسندی و بعضی را نمی‌پسندی.» گفتم: آیا بعد از این خیر چیزی از شـر اسـت؟ فرمود: «آری، ندا کنندگانی در دروازه هـای دوزخ‌انـد، کـه هر کسـی که به ندایشان پاسخ داد، او را به دوزخ می‌اندازند.» گفتـم: یا رسـول الله، آن را برای مـا بیان کن. فرمود: «آنها از مردم خود ما می‌باشند و به زبان خود ما صحبت می‌کننـد.» گفتم: اگر آن زمان مرا دریابد، به مـن چه امر می‌کنی؟ فرمود: «به جماعت مسلمانان و امام آنها بپیوند» گفتم : اگر مسـلمانان را جماعت و امامی نباشـد؟ فرمود: «از تمام آن دسته بندیها کناره بگیر، هر چند که ریشهٔ درخت بخوری تا آنکه تو را مرگ دریابد و تو به همین حالت باشی.»

١٢- باب : مَنْ كَرِهَ أَنْ يُكَثِّرَ سَوَادَ الْفِتَنِ وَالظُّلْمِ

باب-۱۲ کسی که ناخوش می‌دارد که فتنه‌ها و ظلم را زیاد گرداند

٧٠٨٥- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا حَيْوَةُ وَغَيْرُهُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْأَسْوَدِ . وَقَالَ اللَّيْثُ : عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ قَالَ : قُطِعَ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَعْثٌ ، فَاكْتُتِبْتُ فِيهِ ، فَلَقِيتُ عِكْرِمَةَ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَنَهَانِي أَشَدَّ النَّهْيِ ثُمَّ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ : أَنَّ أُنَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ ،

۷۰۸۵- از حَیوَة و غیر از وی، از ابوالاسـود و لیث از ابوالاسود روایت کرده است که گفت: تجهیز لشکری بر مردم مدینه امر شد، و نام من هم در شمار لشکریان نوشته شد. سپس عِکرمه را دیدم و به وی خبر دادند. او مرا به شدت از

يُكَثِّرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ، أَوْ يَضْرِبُهُ فَيَقْتُلُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾. [النساء: ۹۷]. [راجع: ۴۵۹۶].

این کار منع کرد، سپس گفت: ابن عباس گفته است: مردمی از مسلمانان با مشرکین (مکه) یکجا بودند، و اینها سیاهی لشکر مشرکین را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم زیاد گردانیدند. تیری (از جانب مسلمانان) می‌آید و به یکی از ایشان (مسلمانی که در لشکر مشرکین است) اصابت می‌کند و او را می‌کشد، یا (مسلمانی) با ضربهٔ شمشیر (مسلمانی را که در لشکر مشرکین است) می‌زند و او را می‌کشد. سپس خداوند این آیت را فرود آورد:
«کسانی که بر خویشتن ستمگار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت می‌کردید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است» (النساء:۹۷)

۱۳- باب: إِذَا بَقِيَ فِي حُثَالَةٍ مِنَ النَّاسِ

٧٠٨٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا حُذَيْفَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ حَدَّثَنَا: «أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ».

وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا قَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى فِيهَا أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْمَجْلِ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ

باب-۱۳ اگر کسی در میان مردمان فرومایه می‌ماند

۷۰۸۶- از اعمش، از زید بن وَهب روایت است که حُذَیفَه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما دو حدیث گفت که (عملی شدن) یکی از آن را دیدم و دیگرش را انتظار می‌برم. آن حضرت فرمود: «همانا امانت (کیفتی است که) در ریشهٔ دلهای مردم فرود آمده است (امر فطری است) سپس (فضیلت) آن را از قرآن فراگرفتند و پس از آن از سنّت دانستند.»
و آن حضرت، از برداشته شدن امانت به ما

شَيْءٌ، وَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ ، فَلا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ ، فَيُقَالُ : إِنَّ فِي بَنِي فُلانٍ رَجُلاً أَمِينًا ، وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ : مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ».

وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ ، وَلا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامُ ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ ، وَأَمَّا الْيَوْمَ : فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلا فُلانًا وَفُلانًا .

[راجع : ٦٤٩٧ . أخرجه مسلم : ١٤٣] .

گفت: «مردی می‌خوابد و در این حالت امانت از دلش برکشیده می‌شود، و اثر آن مانند نقطهٔ سیاه در دلش می‌ماند، سپس می‌خوابد و امانت از دلش برکشیده می‌شود و اثر آن مانند اثر آبله در دلش می‌ماند، همچون آتشپاره‌ای که بر پای تو می‌افتد و آن را آبله می‌کند و تو آن را ورم کرده می‌بینی و در آن چیزی (از ایمان) نیست و مردم، صبحگاه خرید و فروش می‌کنند و شخص امین (امانت نگهدارنده) را در آن نزدیکیها نمی‌بینند، گفته می‌شود: همانا در قبیلهٔ بنی فلان مردی است که امانت نگهدارنده است و سپس در مورد کسی گفته می‌شود: چه مرد هوشیار و ظریف و توانمندی است، ولی در دل وی به اندازهٔ دانهٔ خردلی از ایمان (امانت) موجود نیست.»

و همانا بر من زمانی گذشته است که پروا نکرده‌ام، اگر طرف معامله‌ام مسلمان می‌بود، اسلامیتش او را وامی‌داشت که (طلب مرا) مسترد کند و اگر مسیحی می‌بود عامل دولت اسلامی او را ناگزیر به پرداخت طلب من می‌کرد و اما امروز بجز با فلان و فلان معامله نمی‌کنم.

١٤- باب : التَّعَرُّبِ فِي الْفِتْنَةِ

٧٠٨٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ : أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ : يَا ابْنَ الأَكْوَعِ ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ ، تَعَرَّبْتَ ؟ قَالَ : لا ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ.

باب-۱۴ بادیه‌نشینی به هنگام فتنه

۷۰۸۷- از حاتم، از یزید ابن ابی عُبَید روایت است که سَلَمه بن اَکوَع گفت: وی بر حَجّاج (بن یوسف) امیر ظالم عبدالملک خلیفهٔ اموی درآمد. حجاج به وی گفت: ای پسر اَکوَع، به عقب خود برگشته‌ای و بادیه نشین شده‌ای (از

وَعَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : لَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، خَرَجَ سَلَمَةُ بْنُ الأَكْوَعِ إِلَى الرَّبَذَةِ ، وَتَزَوَّجَ هُنَاكَ امْرَأَةً ، وَوَلَدَتْ لَهُ أَوْلادًا ، فَلَمْ يَزَلْ بِهَا ، حَتَّى قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ بِلَيَالٍ ، فَنَزَلَ الْمَدِينَةَ . [أخرجه مسلم: ۱۸۶۲، دون قول يزيد]

اسلام خارج شده‌ای).
سَـلمه بن اکوع گفت: ولی رسول الله صلی الله علیه و سـلم بادیه نشـینی را به من اجازه داده است. (که در بادیه بسر بُرم) و روایت است از یزید بن ابی عبید که گفت: آنگاه که عثمان بن عَفّان به شهادت رسید، سلمه بن اکوع برآمد و به رَبذه رفت و آنجا، زنی را به ازدواج درآورد که برایـش فرزندانـی زاد و پیوسـته در آنجا می‌بود تا آنکه چند شـب قبـل از مرگ خود، به مدینه آمد.

۷۰۸۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ » . [راجع:۱۹]

۷۰۸۸- از مالـک، از عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی صَعصَعَه، از پدرش روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «نزدیک است زمانی فرارسد که بهترین مال مسلمان گوسفندانی باشد که آن را به سـرِ کوهها و جای ریزش باران می‌برد تا دین خود از فتنه‌ها فرار کند»

۱۵- باب : التَّعَوُّذِ مِنَ الْفِتَنِ

باب-۱۵ پناه جستن از فتنه

۷۰۸۹ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ : سَأَلُوا النَّبِيَّ ﷺ حَتَّى أَحْفَوْهُ بِالْمَسْأَلَةِ ، فَصَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ الْمِنْبَرَ فَقَالَ : « لا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا بَيَّنْتُ لَكُمْ » . فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ يَمِينًا وَشِمَالاً ، فَإِذَا كُلُّ رَجُلٍ لافٌّ رَأْسَهُ فِي ثَوْبِهِ يَبْكِي ، فَأَنْشَأَ رَجُلٌ ، كَانَ إِذَا لاحَى يُدْعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ ، فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَنْ أَبِي ؟ فَقَالَ : « أَبُوكَ حُذَافَةُ » . ثُمَّ أَنْشَأَ عُمَرُ فَقَالَ : رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا ، وَبِالإِسْلامِ دِينًا ، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُوءِ الْفِتَنِ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا رَأَيْتُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَالْيَوْمِ قَطُّ ، إِنَّهُ صُوِّرَتْ لِيَ الْجَنَّةُ

۷۰۸۹- از هِشام، از قتاده روایت است که انس رضـی الله عنه گفت: مـردم از پیامبر صلی الله علیه و سـلم به سؤال کردن آغاز کردند تا آنکه در سؤال کردن افراط نمودند.
پیامبر صلی الله علیه و سـلم روزی بر منبر بالا شد و گفت: «هر آنچه از من بپرسید برای شما می‌گویم» من به نگریسـتن به سـوی راست و چپ آغاز کردم و دیدم که هر کس سـرش را در جامه‌اش پوشانیده و می‌گرید، سپس مردی که هرگاه با کسی جنگ و جدل می‌کرد، او را به

وَالنَّارُ ، حَتَّى رَأَيْتُهُمَا دُونَ الْحَائِطِ» .

قَالَ : فَكَانَ قَتَادَةُ يَذْكُرُ هَذَا الْحَدِيثَ عِنْدَ هَذِهِ الآيَةِ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ . [المائدة:۱۰۱] . [راجع : ۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۳۵۹، مطولاً] .

غیر پدرش نسبت می‌دادند برخاست و گفت: «یا پیامبر خدا، پدرم کیست؟ فرمود: «پدر تو حُذافه است» سپس عمر برخاست و گفت: راضی شدیم که خدا پروردگارماست و اسلام دین ماست و محمد فرستادهٔ (خدا) است. از بدی فتنه‌ها به خدا پناه می‌جوییم. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگز خوبی و بدی را چون امروز ندیده بودم. همانا بهشت و دوزخ بر من نموده شد تا آنکه آنها را در جلوی این دیوار دیدم»

و قَتاده گفت: این حدیث برای توضیح این آیه یاد می‌شود «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد. شما را اندوهناک می‌کند، مپرسید» (المائده:۱۰۱)

۷۰۹۰ – وَقَالَ عَبَّاسٌ النَّرْسِيُّ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ ، بِهَذَا ، وَقَالَ : كُلُّ رَجُلٍ لَافًّا رَأْسَهُ فِي ثَوْبِهِ يَبْكِي . وَقَالَ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ سُوءِ الْفِتَنِ ، أَوْ قَالَ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُوأَى الْفِتَنِ . [راجع : ۹۳ . أخرجه مسلم: ۲۳۵۹ ، مطولاً] .

۷۰۹۰– عباس نَرسی گفت: از یزید بن زُرَیع روایت است که سعید گفت: قَتاده به ما گفت: همانا انس بدیشان حدیث کرده بود؛ همین حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را (که مذکور شد) (از انس چنین روایت شده) هر کسی سرِ خود را در جامهٔ خود پیچیده بود و می‌گریست. (و عمر چنین) گفته بود: از بدی فتنه‌ها به خدا پناه جوینده هستیم، یا چنین گفته بود: از بدی فتنه‌ها به خدا پناه می‌جویم.

۷۰۹۱ – وقال لي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَمُعْتَمِرٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا . وَقَالَ : عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الْفِتَنِ . [راجع : ۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۳۵۹ ، مطولاً] .

۷۰۹۱– و خلیفه به من گفته است: از یزید بن زُرَیع، از سعید و مُعتمِر، از پدرش، از قَتاده روایت است که انس همین حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده و این عبارت را گفته: از شرِّ فتنه‌ها به خدا پناه جوینده هستیم.

١٦- باب : قول النبي ﷺ : « الفتنة من قبل المشرق »

بـاب-۱۶ فرمـودهٔ پیامبـر صلـی الله علیه و سلم: «فتنه‌ها از سوی مشرق است»

٧٠٩٢ - حدثني عبدالله بن محمد : حدثنا هشام بن يوسف ، عن معمر ، عن الزهري ، عن سالم ، عن أبيه ، عن النبي ﷺ أنه قام إلى جنب المنبر فقال : « الفتنة ها هنا ، الفتنة ها هنا ، من حيث يطلع قرن الشيطان ، أو قال : قرن الشمس » . [راجع : ٣١٠٤ . أخرجه مسلم : ٢٩٠٥] .

٧٠٩٢- از مَعمَر از زُهری، از سـالِم. از پدرش (ابـن عمـر) از پیامبـر صلی الله علیه و سـلم روایت است که آن حضرت به کنار منبر ایستاد و فرمـود: «فتنه‌هـا از اینجا می‌آیـد، فتنه‌ها از اینجا می‌آید، فتنه‌ها از اینجا می‌آید. از آنجا که شـاخ شیطان ظاهر می‌شـود – یا فرمود- کنار خورشید طلوع می‌کند»

٧٠٩٣ - حدثنا قتيبة بن سعيد : حدثنا ليث ، عن نافع ، عن ابن عمر رضي الله عنهما : أنه سمع رسول الله ﷺ وهو مستقبل المشرق يقول : « ألا إن الفتنة ها هنا ، من حيث يطلع قرن الشيطان » . [راجع : ٣١٠٤ . أخرجه مسلم: ٢٩٠٥] .

٧٠٩٣- از لیث، از نافع روایت اسـت که عمر رضـی الله عنه گفت: وی از رسـول الله صلی الله علیه و سـلم شنیده که روی آن حضرت به سـوی شـرق بود و می‌گفت: « آگاه باشید که همانا فتنه‌ها از این جاسـت، از جایی که شاخ شیطان نمودار می‌شود»

٧٠٩٤ - حدثنا علي بن عبدالله : حدثنا أزهر بن سعد ، عن ابن عون ، عن نافع ، عن ابن عمر قال : ذكر النبي ﷺ : « اللهم بارك لنا في شامنا ، اللهم بارك لنا في يمننا » . قالوا : يا رسول الله ، وفي نجدنا ؟ قال : « اللهم بارك لنا في شامنا ، اللهم بارك لنا في يمننا » . قالوا : يا رسول الله ، وفي نجدنا ؟ فأظنه قال في الثالثة : « هناك الزلازل والفتن ، وبها يطلع قرن الشيطان » . [راجع: ١٠٣٧].

٧٠٩٤- از ابـن عَون، از نافع روایت اسـت که ابـن عمر گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفت: «بارالها، بر شـام ما برکـت ارزانی کن، بارالهـا، بر یمن ما برکـت ارزانی کن.» صحابه گفتنـد: یا رسـول الله و در نَجدما. آن حضرت فرمـود: «بارالها بر شـام ما برکـت ارزانی کن بارالها، بر یمـن ما برکت ارزانی کن» گفتند: یا رسول الله، و در نجدما و گمان می‌کنم که برای بارسـوم فرمود: «آنجا (نجد) سرزمین زلزله‌ها و فتنه‌هاسـت و از آنجا سـر شـیطان نمودار می‌شود»

٧٠٩٥ - حدثنا إسحاق الواسطي : حدثنا خالد ، عن بيان ، عن وبرة بن عبدالرحمن ، عن سعيد بن جبير قال : خرج علينا عبدالله بن عمر ، فرجونا أن يحدثنا حديثا

٧٠٩٥- از وَبَرَة بن عبدالرحمن روایت اسـت که سـعید بن جُبَیر گفت: ابن عمر به سوی ما برآمـد و امیدوار بودیم که حدیث خوبی برای

حَسَنًا ، قال : فَبَادَرَنَا إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، حَدِّثْنَا عَنِ الْقِتَالِ فِي الْفِتْنَةِ ، وَاللَّهُ يَقُولُ : ﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ ﴾ [البقرة : ۱۹۳] . فَقَالَ : هَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ ، ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ؟ إِنَّمَا كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَ الدُّخُولُ فِي دِينِهِمْ فِتْنَةً ، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ . [راجع : ۳۱۳۰]

ما بگوید. مردی به ما فرصت نداد و به او گفت: ای ابو عبدالرحمن، دربارهٔ جنگ در حالت فتنه به ما بگوی، خداوند می‌گوید: «با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد» (البقره:۱۹۳)

ابن عمر گفت: آیا می‌دانی که فتنه چیست؟ مادرِ تو به حالِ تو بگرید. همانا محمد صلی الله علیه و سلم با مشرکین می‌جنگید و در آمدن در دین ایشان فتنه بود (آن حضرت برای دفع فتنه می‌جنگید) و جنگیدن آن حضرت مانند جنگیدن شما بر سر (رسیدن) به حکومت نبود.

۱۷- باب : الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ

بـاب-۱۷ فتنـه‌ای که چـون موجِ دریـا موج می‌زند

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَوْشَبٍ : كَانُوا يَسْتَحِبُّونَ أَنْ يَتَمَثَّلُوا بِهَذِهِ الأَبْيَاتِ عِنْدَ الْفِتَنِ .

قال : امْرُؤُ الْقَيْسِ :

الْحَرْبُ أَوَّلُ مَا تَكُونُ فَتِيَّةً
تَسْعَى بِزِينَتِهَا لِكُلِّ جَهُولِ
حَتَّى إِذَا اشْتَعَلَتْ وَشَبَّ ضِرَامُهَا
وَلَّتْ عَجُوزًا غَيْرَ ذَاتِ حَلِيلِ
شَمْطَاءَ يُنْكَرُ لَوْنُهَا وَتَغَيَّرَتْ
مَكْرُوهَةً لِلشَّمِّ وَالتَّقْبِيلِ

و ابن عُیَینه، از خَلَف بن حَوشَب روایت کرده است که گفت: بعضی علما دوست می‌داشتند که به هنگام فتنه این اشعار را که اَمرُؤُالقیس سروده است بخوانند:

جنگ در آغاز بسیار جالب و فریبنده است
بـا زینت و آرایش خود هـر نادانی را به خود می‌کشاند
تـا آنکه مشتعل شـود و آتش آن به شـدت برافروزد
آنگاه شکل پیر زالی بخود می‌گیرد که شوهرپذیر نیست.
دارای موی سیاه و سفید نامطبوع و تغییر یافته/ که بوییدن و بوسیدنش ناخوشایند است.

۷۰۹۶ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا شَقِيقٌ : سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ :

۷۰۹۶- از اَعمش روایت است که شقیق گفت: از حُذَیفه شـنیدم کـه می‌گفت: در حالی که ما

بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ، إِذْ قَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟ قَالَ: «فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّدَقَةُ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ». قَالَ: لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ، وَلَكِنِ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا، قَالَ عُمَرُ: أَيُكْسَرُ الْبَابُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: لَا، بَلْ يُكْسَرُ، قَالَ عُمَرُ: إِذًا لَا يُغْلَقَ أَبَدًا، قُلْتُ: أَجَلْ. قُلْنَا لِحُذَيْفَةَ: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا يَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةً، وَذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ: مَنِ الْبَابُ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: مَنِ الْبَابُ؟ قَالَ: عُمَرُ. [راجع: ۵۲۵. أخرجه مسلم: ۱۴۴، مطولاً باختلاف].

نزد عُمر نشسته بودیم. ناگاه گفت: کدام یک از شما فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را دربارهٔ فتنه به یاد دارد؟ (حذیفه می‌گوید: گفتم که آن حضرت) فرمود: «فتنهٔ مرد در زن او و مال او و فرزند او و همسایهٔ اوست، که آن را نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از مُنکَر می‌پوشاند.»

عمر گفت: من دربارهٔ این فتنه از تو نپرسیدم، ولی مراد همان فتنه‌ای است که بسان موج دریا موج می‌زند.

حُذَیفه گفت: گفتم: ای امیرالمؤمنین، تو را از آن فتنه باکی نیست، زیرا میان تو و آن فتنه دروازه‌ای است بسته شده. عمر گفت: آیا دروازه شکسته می‌شود یا گشاده می‌شود؟ حذیفه گفت: نی، بلکه شکسته می‌شود، عمر گفت: آنگاه هرگز بسته نمی‌شود. گفتم: آری چنین است.

ما به حذیفه گفتیم: آیا عمر می‌دانست که مراد از دروازه چیست؟ گفت: آری، چنانکه می‌دانست که پس از روز شب می‌آید، و به همین سبب است که به وی حدیثی گفتم که در آن هیچ گونه اشتباهی نیست.

شقیق می‌گوید: ما ترسیدیم که از حُذَیفه سؤال کنیم که مراد از دروازه چیست؟ و به مَسروق گفتیم که او از وی بپرسد و او پرسید که مراد از دروازه چیست؟ حُذَیفَه گفت: مراد عمر است.

۷۰۹۷ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا إِلَى حَائِطٍ مِنْ حَوَائِطِ الْمَدِينَةِ لِحَاجَتِهِ، وَخَرَجْتُ فِي إِثْرِهِ،

۷۰۹۷- از شریک بن عبدالله، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوموسی اشعری گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی برای حاجتی که داشت به سوی یکی از باغهای مدینه برآمد،

فَلَمَّا دَخَلَ الْحَائِطَ جَلَسْتُ عَلَى بَابِهِ ، وَقُلْتُ : لأَكُونَنَّ الْيَوْمَ بَوَّابَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَمْ يَأْمُرْنِي ، فَذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَضَى حَاجَتَهُ ، وَجَلَسَ عَلَى قُفِّ الْبِئْرِ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ لِيَدْخُلَ ، فَقُلْتُ : كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ لَكَ ، فَوَقَفَ فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْكَ ، قَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَدَخَلَ ، فَجَاءَ عَنْ يَمِينِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقُلْتُ : كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ لَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَجَاءَ عَنْ يَسَارِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ فَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَامْتَلأَ الْقُفُّ ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ مَجْلِسٌ ، ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَقُلْتُ : كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ لَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ ، مَعَهَا بَلاَءٌ يُصِيبُهُ» . فَدَخَلَ فَلَمْ يَجِدْ مَعَهُمْ مَجْلِسًا ، فَتَحَوَّلَ حَتَّى جَاءَ مُقَابِلَهُمْ عَلَى شَفَةِ الْبِئْرِ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ ثُمَّ دَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَجَعَلْتُ أَتَمَنَّى أَخًا لِي ، وَأَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَأْتِيَ .

قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ : فَتَأَوَّلْتُ ذَلِكَ قُبُورَهُمْ ، اجْتَمَعَتْ هَا هُنَا ، وَانْفَرَدَ عُثْمَانُ . [راجع : ۳۶۷۴ . أخرجه مسلم: ۲۴۰۳].

و من هم از عقب وی راهی شدم، آنگاه که به باغ درآمد، من به دروازهٔ باغ نشستم و گفتم: من امروز دربان پیامبر صلی الله علیه و سلم هستم. در حالی که آن حضرت مرا به این کار نگمارده بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم رفت و حاجت خود را تمام کرد و بر کنارهٔ محوطهٔ چاه نشست و ساقهای پای را برهنه کرد و به درون چاه آویزان کرد. سپس ابوبکر آمد تا از وی اجازهٔ ورود بخواهد. به وی گفتم: همینجا باش تا برای تو اجازه بگیرم. وی در آنجا ایستاد. من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم و گفتم: ای پیامبر خدا، ابوبکر از تو اجازه می‌خواهد. فرمود: «به وی اجازه بده و او را به بهشت بشارت ده» وی آمد و به سوی راست پیامبر صلی الله علیه و سلم نشست و ساقهای پای را برهنه کرد و در چاه فروکرد.

سپس عمر آمد. به وی گفتم: همینجا باش تا برای تو اجازه بگیرم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده» وی آمد و به جانب چپ پیامبر صلی الله علیه و سلم نشست، و ساقهای پای را برهنه کرد و در چاه فرو کرد. کنارهٔ چاه (با نشستن آن حضرت و ابوبکر و عمر) پرُ شد. و در آن جای نشستن نماند.

سپس عثمان آمد، به وی گفتم: همینجا باش تا آنکه برای تو اجازه بگیرم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «به وی اجازه بده و او را به بهشت بشارت ده با مصیبتی که به وی می‌رسد.»

وی درآمد و به سوی دیگر کنارهٔ چاه دور خورد تا مقابل ایشان قرار گرفت. وی ساقهای

پای را برهنه کرد و به درون چاه فرو کرد. ابوموسی می‌گوید: من آرزوی برادر خود را می‌کردم و از خدا می‌خواستم تا وی نیز بیاید (تا شاید به بهشت بشارت یابد) ابن مُسیَّب گفت: من اجتماع ایشان را (در کنار هم) به قبرهایشان تعبیر کردم که (قبرهای سه نفر اول) یکجااند و قبر عثمان، از ایشان جداست.

٧٠٩٨ - حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : قِيلَ لأُسَامَةَ : أَلا تُكَلِّمُ هَذَا ؟ قَالَ : قَدْ كَلَّمْتُهُ مَا دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَفْتَحُهُ، وَمَا أَنَا بِالَّذِي أَقُولُ لِرَجُلٍ، بَعْدَ أَنْ يَكُونَ أَمِيرًا عَلَى رَجُلَيْنِ : أَنْتَ خَيْرٌ، بَعْدَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «يُجَاءُ بِرَجُلٍ فَيُطْرَحُ فِي النَّارِ، فَيَطْحَنُ فِيهَا كَطَحْنِ الْحِمَارِ بِرَحَاهُ، فَيُطِيفُ بِهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ : أَيْ فُلانُ، أَلَسْتَ كُنْتَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ ؟ فَيَقُولُ : إِنِّي كُنْتُ آمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلا أَفْعَلُهُ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَفْعَلُهُ» . [راجع : ٣٢٦٧ . أخرجه مسلم: ٢٩٨٩] .

٧٠٩٨- از شُعبه، از سُلَیمان روایت است که گفت: از ابووائل شنیدم که گفت:
به اُسامه گفته شد: آیا تو با این (عثمان) صحبت نمی‌کنی (تا این فتنه فرو نشیند)؟ اُسامه گفت: من (پنهانی) با وی صحبت کردم، بدون آنکه نخستین کسی باشم که دروازهٔ (فتنه) را بگشایم. و من کسی نیستم که به مردی که بر دو مرد امیر باشد، بگویم: تو مردی خوب هستی، پس از آنکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «مردی آورده می‌شود و وی سوده و پایمال می‌شود مانند خر که دانهٔ آسیا را می‌ساید و پایمال می‌کند. اهل دوزخ بر وی گرد می‌آیند و می‌گویند: ای فلان، تو همان کس نیستی که امر به معروف می‌کرد ولی خود بدان عمل نمی‌کردم و از مُنکر منع می‌کردم و خود آن را می‌کردم»

١٨ : - باب

٧٠٩٩ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ : لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ أَيَّامَ الْجَمَلِ، لَمَّا بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّ فَارِسًا مَلَّكُوا ابْنَةَ كِسْرَى قَالَ : «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً» . [راجع : ٤٤٢٥].

باب-۱۸

٧٠٩٩- از عَوف، از حَسَن، از ابوبکره روایت است که گفت: همانا به هنگام جنگ جمل[1] با یک کلمه (که از آن حضرت شنیده بودم) خداوند مرا بهره‌مند گردانید، آنگاه که به پیامبر

۱- جنگ جمل میان حضرت علی و حضرت عایشه رخ داد و چون حضرت عایشه در میدان جنگ بر شتر سوار بود، آن را جنگ جمل نامیده‌اند.

صلی الله علیه و سلم خبر رسید که مردم فارس دختر خسرو[1] را به پادشاهی گرفتند، فرمود: «هرگز قومی که زنی را ولی امر خود خود بسازند، رستگار نخواهند شد.»

۷۱۰۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِينٍ : حَدَّثَنَا أَبُو مَرْيَمَ ، عَبْدُاللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الأَسَدِيُّ ، قَالَ : لَمَّا سَارَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَعَائِشَةُ إِلَى الْبَصْرَةِ ، بَعَثَ عَلِيٌّ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ، فَقَدِمَا عَلَيْنَا الْكُوفَةَ ، فَصَعِدَا الْمِنْبَرَ ، فَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَوْقَ الْمِنْبَرِ فِي أَعْلاهُ ، وَقَامَ عَمَّارٌ أَسْفَلَ مِنَ الْحَسَنِ ، فَاجْتَمَعْنَا إِلَيْهِ ، فَسَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ : إِنَّ عَائِشَةَ قَدْ سَارَتْ إِلَى الْبَصْرَةِ ، وَوَاللَّهِ إِنَّهَا لَزَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ ﷺ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ابْتَلاكُمْ ، لِيَعْلَمَ إِيَّاهُ تُطِيعُونَ أَمْ هِيَ .

۷۱۰۰- از ابوحَصِین، از ابومریم، از عبدالله بن زیاد اسدی روایت است که گفت: آنگاه که طلحه و زُبیر و عایشه به سوی بصره سفر کردند،[2] علی عَمَّار بن یاسر و حسن بن علی را فرستاد و آنان نزد ما به کوفه آمدند. حسن بن علی بر فراز منبر و عمار پایین تر از حسن ایستاد. ما پیرامون عَمار جمع شدیم. از عَمَّار شنیدم که می گفت: همانا عایشه به سوی بصره سیر کرده است و به خدا سوگند که همانا وی در دنیا و آخرت همسر پیامبر شماست ولی خداوند تبارک و تعالی شما را می آزماید تا بنگرد که از او (خدا) اطاعت می کنید یا از عایشه.

۷۱۰۱ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي غَنِيَّةَ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ : قَامَ عَمَّارٌ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ ، فَذَكَرَ عَائِشَةَ ، وَذَكَرَ مَسِيرَهَا ، وَقَالَ : إِنَّهَا زَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ ﷺ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ، وَلَكِنَّهَا مِمَّا ابْتُلِيتُمْ . [راجع : ۳۷۷۲]

۷۱۰۱- از حَکَم روایت استکه ابو وائل گفت: عَمَّار بر منبر کوفه ایستاد و از عایشه یاد کرد و از مسیر آمدنش (به بصره) سخن زد و سپس گفت: همانا وی همسر پیامبر شما در دنیا و در آخرت است ولی این چیزی است که شما

۱- دختر خسرو که به پادشاهی رسید، پوران بوده و مدت سلطنتش یک و نیم سال بوده است «تیسیر القاری»

۲- جنگ جمل در سال ۳۶ هجری، پس از چند ماه که از خلافت حضرت علی گذشته بود، میان حضرت علی و حضرت عایشه که طلحه و زبیر و عبدالله بن زبیر او را همراهی می‌کردند، در بصره به وقوع پیوست. در این جنگ که به خونخواهی عثمان رضی الله عنه صورت گرفته بود مسلمانان دو گروه شده بودند. عایشه ام المؤمنین بر شتری سرخ سوار و در میدان کارزار پیرامون شترش طرفداران وی «مادر، مادر» می‌گفتند، و در برابر لشکر حضرت علی تا پای جان می‌جنگیدند، تا آنکه شکست خوردند و محمد بن ابی بکر برادر اُم المؤمنین، او را از شتر به زیر آورد. نظر به گفتهٔ طبری بین ده تا پانزده هزار نفر در این جنک از هر دو طرف، به شمول طلحه و زبیر کشته شدند و سپس ام المؤمنین عایشه واپس به مدینه آمد.

۷۱۰۲، ۷۱۰۳، ۷۱۰٤ - حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يَقُولُ: دَخَلَ أَبُو مُوسَى وَأَبُو مَسْعُودٍ عَلَى عَمَّارٍ، حَيْثُ بَعَثَهُ عَلِيٌّ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْتَنْفِرُهُمْ، فَقَالَا: مَا رَأَيْنَاكَ أَتَيْتَ أَمْرًا أَكْرَهَ عِنْدَنَا مِنْ إِسْرَاعِكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ مُنْذُ أَسْلَمْتَ؟ فَقَالَ عَمَّارٌ: مَا رَأَيْتُ مِنْكُمَا مُنْذُ أَسْلَمْتُمَا أَمْرًا أَكْرَهَ عِنْدِي مِنْ إِبْطَائِكُمَا عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَكَسَاهُمَا حُلَّةً حُلَّةً، ثُمَّ رَاحُوا إِلَى الْمَسْجِدِ. [انظر: ۷۱۰۵، ۷۱۰۶، ۷۱۰۷].

مورد آزمون قرار گرفتید.

۷۱۰۲،۷۱۰۳،۷۱۰٤- از شُعبه، از عمرو روایت است که گفت: از ابو وائل شنیدم که می گفت:

ابوموسی و ابو مسعود بر عَمّار در آمدند: آنگاه که علی او را نزد مردم کوفه فرستاد بود که آنها را به مقابله (با عایشه) وادارد. آن دو نفر به عمار گفتند: از آن روزی که تو اسلام آوردی، تو را ندیده ایم که در کاری نا خوشایندتر، از شتاب ورزیدن به این کار اقدام کرده باشی.

عمار گفت: از آن روزی که شما دو نفر اسلام آوردید، من شما را ندیده ام که در نزد من کاری ناخوشایند تر از سستی در این کار (که اطاعت علی است) کرده باشید. سپس ابو مسعود، به هر یک از ایشان (ابوموسی و عمار را) حله ای داد و سپسس راهی مسجد شدند.

۷۱۰۵، ۷۱۰۶، ۷۱۰۷ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي مَسْعُودٍ وَأَبِي مُوسَى وَعَمَّارٍ، فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ: مَا مِنْ أَصْحَابِكَ أَحَدٌ إِلَّا لَوْ شِئْتُ لَقُلْتُ فِيهِ غَيْرَكَ، وَمَا رَأَيْتُ مِنْكَ شَيْئًا مُنْذُ صَحِبْتَ النَّبِيَّ ﷺ أَعْيَبَ عِنْدِي مِنِ اسْتِسْرَاعِكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ عَمَّارٌ: يَا أَبَا مَسْعُودٍ، وَمَا رَأَيْتُ مِنْكَ وَلَا مِنْ صَاحِبِكَ هَذَا شَيْئًا مُنْذُ صَحِبْتُمَا النَّبِيَّ ﷺ أَعْيَبَ عِنْدِي مِنْ إِبْطَائِكُمَا فِي هَذَا الْأَمْرِ. فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ، وَكَانَ مُوسِرًا: يَا غُلَامُ هَاتِ حُلَّتَيْنِ، فَأَعْطَى إِحْدَاهُمَا أَبَا مُوسَى وَالْأُخْرَى عَمَّارًا، وَقَالَ: رُوحَا فِيهِ إِلَى الْجُمُعَةِ. [راجع: ۷۱۰۲، ۷۱۰۳، ۷۱۰٤].

۷۱۰۵،۷۱۰۶،۷۱۰۷- از اعمش، از شقیق بن سَلَمه روایت است که گفت:

با ابو مسعود و ابو موسی و عَمّار نشسته بودیم. ابو مسعود (به عَمّار) گفت: هیچ یک از یاران تو را سراغ ندارم که اگر بخواهم درباره اش (سخنی سرزنش گونه) بگویم، بجز تو کسی را یافته نمی توانم، و از انگاه که تو صحبت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در یافته ای، به نزد من کاری نادرست از تو ندیده ام، جز شتاب ورزیدن در این کار. عَمّار گفت: ای ابو مسعود، از آنگاه که شما دو نفر ، صحبت پیامبر صلی الله علیه و سلم را دریافته اید، کاری نادرست از شما ندیده‌ام جز درنگ کردن در این کار.

ابو مسعود که مردی توانگر بود گفت: ای غلام

دو حُلّه بیاور. یکی از آن حُلّه ها را به ابوموسی و دیگـری را به عَمّار داد، و گفت: (این جامه را عوض جامهٔ سـفر بپوشید) و به نماز جمعه بروید.

۱۹- باب : إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا

۷۱۰۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ الله عنهما يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا ، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ » .

[أخرجه مسلم : ۲۸۷۹] .

باب-۱۹ آنگاه که خدا به گروهی عذابی نازل کند

۷۱۰۸- از زُهری، از حَمزهٔ بن عبدالله ابن عمر روایت است که وی از ابن عمر رضی الله عنهما شنیده اسـت که می گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « آنگاه که به قومی عذابی نازل گردد، این عذاب همگی (خوب و بد) را که در آن قوم اسـت فرا می گیرد، سـپس (در آخـرت) نظر به اعمال خویـش برانگیخته می شوند (مورد بازپرس قرار می گیرند)

۲۰- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ :

« إِنَّ ابْنِي هَذَا لَسَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ »

باب-۲۰

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم برای حسن بن علی: « همانا این پسـر من، سـالار اسـت و شـاید که خدا توسـط وی میان دو گروه از مسلمانان صلح بیاورد.»

۷۱۰۹ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ أَبُو مُوسَى ، وَلَقِيتُهُ بِالْكُوفَةِ وَجَاءَ إِلَى ابْنِ شُبْرُمَةَ ، فَقَالَ : أَدْخِلْنِي عَلَى عِيسَى فَأَعِظَهُ ، فَكَأَنَّ ابْنَ شُبْرُمَةَ خَافَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَفْعَلْ ، قَالَ :

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ : لَمَّا سَارَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ الله عنهما إِلَى مُعَاوِيَةَ بِالْكَتَائِبِ .

۷۱۰۹- از سـفیان روایـت اسـت کـه گفت: اسـرائیل ابوموسی به من گفت: و او را به کوفه ملاقات کردم. وی نزد ابن شبرُمه، آمد و گفت: مرا نزد عیسـی (بن موسی، بن محمد بن علی بـن عبدالله بن عباس) ببر تا با او صحبت کنم، زیرا ابن شبرُمه در موردش نگران بود. وی این کا را نکرد. گفت:

قال عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ : أَرَى كَتِيبَةً لا تُوَلِّي حَتَّى تُدْبِرَ أُخْرَاهَا .

قال مُعَاوِيَةُ : مَنْ لِذَرَارِيِّ الْمُسْلِمِينَ ؟ فَقَالَ : أَنَا .

فَقَالَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ عَامِرٍ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ : نَلْقَاهُ فَنَقُولُ لَهُ الصُّلْحَ .

قَالَ الْحَسَنُ : وَلَقَدْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ ، جَاءَ الْحَسَنُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللّٰهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». [راجع: ۲۷۰۴]

حسن (بصری) به ما حدیث کرد: آنگاه که حسن بن علی رضی الله عنهما با افواج خود به سوی معاویه حرکت کرد، عَمرو بن عاص به معاویه گفت: من لشکری را می بینم که پشت (به دشمن) نمی دهد تا آنکه لشکر دیگر پشت ندهد.

مُعاویه گفت: از فرزندان مسلمانان (در صورت جنگ) چه کسی سرپرستی خواهد کرد؟ عمرو بن عاص گفت: من (متعهد می شوم) عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سَمُره گفتند: ما با معاویه ملاقات می کنیم و به وی می گوییم که صلح کند.

حسن (بصری) گفت: همانا از ابوبکره شنیدم که گفت: در حالیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم خطبه می خواند، حسن آمد و پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «این پسر من سالار است و شاید که خدا توسط او میان دو گروه از مسلمانان صلح بیاورد»

۷۱۱۰ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، قَالَ : قَالَ عَمْرٌو : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ : أَنَّ حَرْمَلَةَ مَوْلَى أُسَامَةَ أَخْبَرَهُ - قَالَ عَمْرٌو : قَدْ رَأَيْتُ حَرْمَلَةَ - قَالَ : أَرْسَلَنِي أُسَامَةُ إِلَى عَلِيٍّ وَقَالَ : إِنَّهُ سَيَسْأَلُكَ الآنَ فَيَقُولُ : مَا خَلَّفَ صَاحِبَكَ ؟ فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ : لَوْ كُنْتَ فِي شِدْقِ الأَسَدِ لأَحْبَبْتُ أَنْ أَكُونَ مَعَكَ فِيهِ ، وَلَكِنَّ هَذَا أَمْرٌ لَمْ أَرَهُ . فَلَمْ يُعْطِنِي شَيْئًا ، فَذَهَبْتُ إِلَى حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ وَابْنِ جَعْفَرٍ ، فَأَوْقَرُوا لِي رَاحِلَتِي .

۷۱۱۰– از سُفیان روایت است که گفت: عمرو گفت: محمد بن علی (امام باقر) مرا خبر داده که حَرمَلَه مولی اسامه او را خبر داده است. عمرو گفته است: همانا حرمله را دیدم که گفت: اُسامه مرا نزد علی (به کوفه) فرستاد و گفت: همانا (وقتی بدانجا رسیدی) علی از تو خواهد پرسید و می گوید: چه چیز رفیق تو (اسامه) را واداشت که عقب بماند؟ (و به ما نپسوندد) به وی بگوی: به تو پیغام داده است: اگر تو در دهن شیری می بودی، اُسامه دوست می داشت که با تو همراه می بود، ولی این کاری است که آن را (صواب) نمی بینم، (آنگاه

که رفتم و پیام را رسـاندم) علی به من چیزی نداد. سـپس نزد حسن و حسـین و ابن جعفر رفتم و آنان شتر مرا (از مال) بار کردند.

٢١- باب : إِذَا قَالَ عِنْدَ قَوْمٍ شَيْئًا ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ بِخِلافِهِ

٧١١١ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : لَمَّا خَلَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ، جَمَعَ ابْنُ عُمَرَ حَشَمَهُ وَوَلَدَهُ ، فَقَالَ : إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يُنْصَبُ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . وَإِنَّا قَدْ بَايَعْنَا هَذَا الرَّجُلَ عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَإِنِّي لا أَعْلَمُ غَدْرًا أَعْظَمَ مِنْ أَنْ يُبَايَعَ رَجُلٌ عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُنْصَبُ لَهُ الْقِتَالُ ، وَإِنِّي لا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنْكُمْ خَلَعَهُ ، وَلا بَايَعَ فِي هَذَا الأَمْرِ ، إِلا كَانَتِ الْفَيْصَلَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ . [راجع : ٣١٨٨ . أخرجه مسلم : ١٧٣٥ ، مختصراً] .

باب-۲۱ کسـی که نزد مـردم چیزی بگوید و چون بیرون آید به خلاف آن بگوید

۷۱۱۱- از حَمّاد بن زید از اَیّوب روایت است کـه نافع گفت: آنگاه که مـردم مدینه یزید بن معاویـه را (از خلافت) خلـع کردند، ابن عمر فرزنـدان و خویشـاوندان و آشـنایان خود را فراخواند و بدیشـان گفت: همانا از رسول الله صلی الله علیه و سـلم شـنیده‌ام که می‌فرمود: «برای هر پیمان شـکن خیانتکار در روز قیامت پرچمی برافراشته می‌شود.»

ابـن عمر گفت: همانا ما بـا این مرد (یزید) به بیعت خدا و رسـول او بیعـت کردیم و همانا مـن خیانتی از این برتـر نمی‌دانم که مردی به بیعت خدا و رسـول او بیعت کند، سـپس در برابـر وی پرچم جنگ برافـرازد، و همانا اگر بدانم که یکی از شما او را خلع کرده و در این امـر از وی بیعت نکرده اسـت، میان من و او جدایی خواهد بود»

٧١١٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنْ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ قَالَ : لَمَّا كَانَ ابْنُ زِيَادٍ وَمَرْوَانُ بِالشَّامِ ، وَوَثَبَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ ، وَوَثَبَ الْقُرَّاءُ بِالْبَصْرَةِ ، فَانْطَلَقْتُ مَعَ أَبِي إِلَى أَبِي بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَيْهِ فِي دَارِهِ ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ عُلِّيَّةٍ لَهُ مِنْ قَصَبٍ ، فَجَلَسْنَا إِلَيْهِ ، فَأَنْشَأَ أَبِي يَسْتَطْعِمُهُ الْحَدِيثَ فَقَالَ : يَا أَبَا بَرْزَةَ ، أَلا تَرَى مَا وَقَعَ فِيهِ النَّاسُ ؟ فَأَوَّلُ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ تَكَلَّمَ بِهِ : إِنِّي احْتَسَبْتُ عِنْدَ اللَّهِ أَنِّي أَصْبَحْتُ

۷۱۱۲- از عَوف، از ابو منهال روایت اسـت که گفت: آنگاه که ابن زیـاد و مروان (حکمرانان اموی) در شـام بودند و (عبـدالله) ابن زبیر در مکـه (بر ضد خلافت اموی) قیـام کرد و قُرّاء (خـوارج) در بصـره قیام کردنـد، من و پدرم نزد ابو برزهٔ اسـلمی رفتیم تا آنکه در سـرایش درآمدیم. وی در بالاخانهٔ خود که از نَی ساخته شده بود نشسـته بود و ما هم نزدش نشستیم.

سَاخِطًا عَلَى أَحْيَاءِ قُرَيْشٍ ، إِنَّكُمْ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ ، كُنْتُمْ عَلَى الْحَالِ الَّذِي عَلِمْتُمْ مِنَ الذِّلَّةِ وَالْقِلَّةِ وَالضَّلالَةِ ، وَإِنَّ اللَّهَ أَنْقَذَكُمْ بِالإِسْلامِ وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ ، حَتَّى بَلَغَ بِكُمْ مَا تَرَوْنَ ، وَهَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَفْسَدَتْ بَيْنَكُمْ ، إِنَّ ذَاكَ الَّذِي بِالشَّامِ ، وَاللَّهِ إِنْ يُقَاتِلُ إِلا عَلَى الدُّنْيَا ، وَإِنَّ هَؤُلاءِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ ، وَاللَّهِ إِنْ يُقَاتِلُونَ إِلا عَلَى الدُّنْيَا ، وَإِنَّ ذَاكَ الَّذِي بِمَكَّةَ وَاللَّهِ إِنْ يُقَاتِلُ إِلا عَلَى الدُّنْيَا . [راجع : ۷۲۷۱]

پدرم به صحبت آغاز کرد و گفت: ای ابو برزه، آیا نمی‌بینی که مردم در چه (حالت دشواری) افتاده‌اند؟ (که هر کس دعوی امارت می‌کند). اولین چیزی که از وی شنیدم که گفت: این است: همانا من از خدا ثواب می‌خواهم. همانا من از قریش رنجیده و خشمگینم، شما ای گروه عرب در حالتی قرار داشتید که خود می‌دانید در چه ذلت و ناچیزی و گمراهی بسر می‌بردید. و خداوند شما را به خاطر اسلام و محمد صلی الله علیه و سلم از آن حالت نجات داد تا آنکه به جایی رسیدید که خود می‌بینید، و همین دنیاست که میان شما فساد آورد، همانا (مروان) این مردی که در شام حکومت می‌کند به خدا سوگند جز به خاطر دنیا نمی‌جنگد، و آنهایی که در میان شما می‌باشند به خدا سوگند جز به خاطر دنیا نمی‌جنگند و آن کسی که در مکه است، به خدا سوگند جز به خاطر دنیا نمی‌جنگد.

۷۱۱۳ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاصِلٍ الأَحْدَبِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ : إِنَّ الْمُنَافِقِينَ الْيَوْمَ شَرٌّ مِنْهُمْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، كَانُوا يَوْمَئِذٍ يُسِرُّونَ وَالْيَوْمَ يَجْهَرُونَ .

۷۱۱۳- از شعبه، از واصل احدب از ابو وائل از حذیفه بن یمان روایت است که گفت: منافقین امروزی از منافقین روزگار پیامبر صلی الله علیه و سلم بدترند. زیرا در آن روزها نفاق خویش را پنهان می‌کردند، ولی امروز آشکار می‌کنند.

۷۱۱٤ - حَدَّثَنَا خَلادٌ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي الشَّعْثَاءِ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَأَمَّا الْيَوْمَ : فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الإِيمَانِ .

۷۱۱٤- از ابوشَعثاء روایت است که حذیفه گفت: همانا در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم نفاق بود و اما امروز کفر بعد از ایمان است.

۲۱- باب : لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُغْبَطَ أَهْلُ الْقُبُورِ

باب-۲۱ قیامت برپا نمی‌شود تا به حال مرده رشک برده نشود

٧١١٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ». [راجع: ٨٥. أخرجه مسلم: ١٥٧، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وأخرجه بلفظه: ١٥٧، في الفتن (٥٣) به].

۷۱۱۵- از مالک از ابو الزناد از اَعرَج از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «قیامت بر پا نمی‌شود تا مرد از قبر مردی بگذرد و بگوید: کاش من به جای او بودم»

٢٣- باب: تَغْيِيرِ الزَّمَانِ حَتَّى تُعْبَدَ الأَوْثَانُ

باب-۲۳ زمانه تغییر می‌یابد تا آنکه بُتان پرستش شود

٧١١٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرِبَ أَلْيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ عَلَى ذِي الْخَلَصَةِ».

وَذُو الْخَلَصَةِ: طَاغِيَةُ دَوْسٍ الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. [أخرجه مسلم: ٢٩٠٦].

۷۱۱۶- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه سرینهای زنان دَوس در اطراف ذی الخَلَصه بجنبد.»

و ذو الخَلَصه نام بُت مردم دَوس بود که در دوران جاهلیت آن را می‌پرستیدند.

٧١١٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ ثَوْرٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ، يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ». [راجع: ٣٥١٧. أخرجه مسلم: ٢٩١٠].

۷۱۱۷- از ثَور، از ابو الغَیث روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه مردی از موضع قَحطان خروج کند که مردم را با چوب خود می‌راند (به زور و ظلم بر ایشان حکومت می کند).

٢٤- باب: خُرُوجِ النَّارِ

باب-۲۴ برآمدن آتش

وَقَالَ أَنَسٌ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ نَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ». [راجع: ٣٣٢٩].

و اَنَس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نخستین نشانهٔ قیامت آتشی است که مردم را زا مشرق به سوی مغرب جمع می‌کند.»

٧١١٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ

۷۱۱۸- از زُهری روایت است که سعید بن مسیّب گفت: ابوهریره مرا خبر داده که پیامبر

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، تُضِيءُ أَعْنَاقَ الإِبِلِ بِبُصْرَى » . [اخرجه مسلم : ۲۹۰۲] .

صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه آتشی از سرزمین حجاز بیرون آید که از اثر آن، گردنهای شتران در موضع بُصرا (در شام) دیده شود.»[1]

۷۱۱۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ الْكِنْدِيُّ : حَدَّثَنَا عُقْبَةُ ابْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَدِّهِ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا » .

قال عُقْبَةُ : وَحَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ ، إِلا أَنَّهُ قَالَ : « يَحْسِرُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ » . [اخرجه مسلم : ۲۸۹۴] .

۷۱۱۹- از عبیدالله، از خُبَیب بن عبدالرحمن، از جَدّ وی حَفص بن عاصم روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « نزدیک است که رود فرات به صورت گنجی از طلا پدید آید، پس کسی که آن زمان را دریابد (از فرط وفور ثروت) چیزی از آن را نمی‌گیرد.»

عُقبَه گفته است: و روایت است از عبیدالله، از ابوالزناد از اعرج از ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث بجز اینکه آن حضرت فرموده است: «به صورت کوهی از طلا پدید می‌آید»

۲۵- باب :

۷۱۲۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ : حَدَّثَنَا مَعْبَدٌ : سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « تَصَدَّقُوا ، فَسَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ، يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ فَلا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا » .

قال مُسَدَّدٌ : حَارِثَةُ أَخُو عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ لأُمِّهِ . [اخرجه مسلم : ۱۰۱۱] .

باب-۲۵

از شُعبَه، از مَعبَد روایت است که گفت: از حارثه بن وهب شنیدم که گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «صدقه بدهید که بر مردم زمانی فراخواهد رسید که مردی با صدقهٔ خود راهی می‌شود و کسی را نمی‌یابد که صدقه‌اش را بپذیرد. مُسدَّد گفته است: حارثه، برادر عبیدالله بن عمر، از جانب مادر است.

۷۱۲۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ ، يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ ، دَعْوَتُهُمَا

۷۱۲۱- از شُعَیب، از ابو الزناد از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت:

۱- بُصرا، ناحیه‌ای در شام است، به تاریخ سوم ماه ششم (جمادی الاخر) سال ۶۵۴ هجری آتشی عظیم از سوی شرقی مدینته ظاهر شد که آنچه در حدیث ۷۱۱۸ آمده است تحقق یافت. «ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

وَاحِدَةٌ. وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ، قَرِيبٌ مِنْ ثَلاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ، وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ، وَهُوَ الْقَتْلُ وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي بِهِ. وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُنْيَانِ وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ. وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ - يَعْنِي - آمَنُوا أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ: ﴿لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ١٥٨]. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا، فَلا يَتَبَايَعَانِهِ وَلا يَطْوِيَانِهِ. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ فَلا يَطْعَمُهُ. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيطُ حَوْضَهُ فَلا يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلا يَطْعَمُهَا». [راجع: ٨٥. أخرجه مسلم: ١٥٧، وفي العلم (١٢)، وفي الفتن (٥٣) و(٨٤)، وأخرجه: ٢٩٥٤ مختصراً بقطعٍ من الحديث].

همانا رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شـود تا آنکه دو گروه بزرگ بـا یکدیگر بجنگنـد و از هر دو گروه شـمار زیادی کشته شوند، در حالی که دعوتشان یکی اسـت (هر یک خود را بر حق می‌شمارد)، و تا آنکه حدود سـی دَجّـال دروغگوی پدید آیند که هر یک ادعا می‌کند که فرسـتادهٔ خداست. و تـا آنکه علم (دیـن با مرگ علمـای دینی) برگرفته می‌شـود و زلزله‌هـا فزونی می‌گیرد و زمان به شتاب می‌گذرد، و فتنه‌ها پدید می‌آید، و هَرَج زیاد می‌شـود و آن (به معنای) کشـتن اسـت، و تا آنکه مال میان شما زیاد می‌شود، و صاحب مال نگران آن است که کسی صدقه‌اش را نپذیـرد، تا آنکه چـون: صدقه (زکات، خود را به کسـی عرضـه می‌کند، کسـی که به وی عرضه کرده اسـت می‌گوید: مرا بـدان نیازی نیسـت، و تا آنکه مردم در ساختن بناهای بلند بـه رقابت می‌پردازند، و تا آنکـه مردی از قبر کسـی می‌گذرد و می‌گوید: کاش، من به جای تـو بودم، و آنکه آفتاب از مغرب طلوع می‌کند و چون طلوع کند و مردم آن را ببینند –یعنی– همگی ایمان می‌آورند ولی این وقتی است که: «کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود بدسـت نیـاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد» (الانعام:۱۵۸)

و قیامـت بر پا می‌شـود در حالـی که دو مرد جامه‌های خود را در جلوی خود گسترده‌اند و به آنان فرصت نمی‌دهد که آن را بفروشـند یا آن را بردارند و بپیچند، و قیامت بر پا می‌شـود و همانا مردی که شـیر شتر خود را دوشیده و

برگشــته است، فرصت خوردن آن را نمی‌یابد، و قیامت بر پا می‌شــود و کســی را که آبخوره حیوانات خود را تعمیر کرده فرصت نمی دهد که در میان آن آب بریزد، و قیامت بر پا می‌شود و کسی لقمه‌اش را به سوی دهان می‌برد ولی او را فرصت نمی‌دهد که آن را بخورد.»

٢٦ - باب : ذِكْرِ الدَّجَّالِ

باب-۲۶ ذکر دَجّال

٧١٢٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ : قَالَ لِيَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ : مَا سَأَلَ أَحَدٌ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الدَّجَّالِ أَكْثَرَ مَا سَأَلْتُهُ ، وَإِنَّهُ قَالَ لِي : « مَا يَضُرُّكَ مِنْهُ » . قُلْتُ : لأَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ مَعَهُ جَبَلَ خُبْزٍ وَنَهَرَ مَاءٍ ، قَالَ : « هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ » . [أخرجه مسلم: ٢١٥٢ ، بجمع لفظي «جبل و نهر»] .

۷۱۲۲- از اســماعیل، از قیس روایت است که گفت: مُغیره بن شُعبه به من گفت: هیچ کس از پیامبر صلی الله علیه و سـلم دربارهٔ دجال بیش از آنچه من سؤال کرده‌ام، سؤال نکرده است. و همانا آن حضرت بــه من گفت: «از او به تو زیانی نمی‌رســد.» گفتم: می‌گوینـد: که با وی کوهــی از نان و جویی از آب خواهد بود (آب و نان فراوان دارد) فرمود: «این بر خدا آسان تر است که او این چنین باشد.»

٧١٢٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ - أُرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَعْوَرُ عَيْنِ الْيُمْنَى ، كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ » . [راجع : ٣٠٥٧ . أخرجه مسلم : ١٦٩ ، في الفتن (١٠٠)] .

۷۱۲۳- از ایوب، از نافع روایت است که گفت - می‌پندارم- ابن عمر گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « چشم راست (دجّال) کور است که گویی دانهٔ انگور برآمده است»

٧١٢٤ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَجِيءُ الدَّجَّالُ ، حَتَّى يَنْزِلَ فِي نَاحِيَةِ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلاثَ رَجَفَاتٍ ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ كُلُّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ » [راجع : ١٨٨١ . أخرجه مسلم: ٢٩٤٣] .

۷۱۲۴- از یحیی، از اســحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، روایت است که انس بن مالک گفت: پیامبــر صلی الله علیه و ســلم فرمــود: «دجال می‌آید تــا آنکــه در گوشــه‌ای از مدینه فرود می‌آید، ســپس مدینه سه تکان شدید می‌خورد کــه در نتیجه هر کافــر و منافق از مدینه بیرون می‌رود»

۷۱۲۵- حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيزِ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنا إبْراهيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أبيه ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أبي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ، وَلَهَا يَوْمَئذٍ سَبْعَةُ أبْوابٍ ، عَلَى كُلِّ بابٍ مَلَكانِ ».[راجع:۱۸۷۹].

۷۱۲۵- از ابراهیم بن سعد، از پدرش، از جدّش روایت است که ابوبکره گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ترس و واهمهٔ مسیح دَجّال به مدینه نمی‌رسد، و مدینه در آن روز هفت دروازه دارد که بر هر دروازهٔ آن، دو فرشته است.»

۷۱۲٦ - حَدَّثَنا عَليُّ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْر: حَدَّثَنا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنا سَعْدُ بْنُ إبْراهيمَ ، عَنْ أبيه ، عَنْ أبي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ ، لَهَا يَوْمَئذٍ سَبْعَةُ أبْوابٍ ، عَلَى كُلِّ بابٍ مَلَكانِ ».

وقالَ ابنُ إسْحاقَ ، عن صالح بن إبراهيمَ، عن أبيه قال : قَدِمْتُ الْبَصْرَةَ ، فَقالَ لي أبُو بَكْرَةَ : سَمِعْتُ النَّبيَّ ﷺ بِهذا.[راجع : ۱۸۷۹] .

۷۱۲٦- از مِسعَر، از سعد بن ابراهیم، از پدرش روایت است که ابوبکره گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ترس و واهمهٔ مسیح (دجال) وارد مدینه نمی‌شود، و در آن روز مدینه هفت دروازه داردکه بر هر دروازهٔ آن، دو فرشته است.»
و اسحاق گفته است: صالح بن ابراهیم از پدر خود روایت کرده که گفت: به بصره رفتم، و ابوبکره به من گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین حدیث را شنیده‌ام.

۷۱۲۷ - حَدَّثَنا عَبْدُالعَزيزِ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنا إبْراهيمُ ، عَنْ صالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ ، عَنْ سالِمِ بْنِ عَبْدِاللّه : أنَّ عَبْدَاللّه بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : قامَ رَسُولُ اللّه ﷺ في النَّاسِ ، فَأثْنَى عَلَى اللّه بِما هُوَ أهْلُهُ ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ ، فَقالَ : « إنِّي لأُنْذِرُكُمُوهُ ، وَما مِنْ نَبيٍّ إلا وَقَدْ أنْذَرَهُ قَوْمَهُ ، وَلكِنّي سَأقُولُ لَكُمْ فيه قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبيٌّ لِقَوْمِه : إنَّهُ أعْوَرُ ، وَإنَّ اللّهَ لَيْسَ بِأعْوَرَ » .
[راجع:۳۰۵۷. أخرجه مسلم : ۱٦۹ في الفتن (۹۵)].

۷۱۲۷- از صالح، از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان مردم ایستاد و خدا را به آنچه سزاوار اوست ستود، سپس از دَجّال یاد کرد و فرمود: «همانا من شما را از او می‌ترسانم و هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه قوم خود را از وی ترسانده است، ولی به شما سخنی دربارهٔ وی می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است: همانا وی کور یک چشم است و خداوند کور یک چشم نیست»

۷۱۲۸ - حَدَّثَنا يَحيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ ، عَنْ سالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللّه بْنِ عُمَرَ: أنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قال : « بَيْنَا أنا نائِمٌ أطُوفُ

۷۱۲۸- از عُقَیل، از ابن شهاب، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

بِالكَعْبَةِ ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ سَبْطُ الشَّعَرِ ، يَنْطُفُ أَوْ يُهَرَاقُ رَأْسُهُ مَاءً ، قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالُوا : ابْنُ مَرْيَمَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ أَلْتَفِتُ فَإِذَا رَجُلٌ جَسِيمٌ أَحْمَرُ جَعْدُ الرَّأْسِ ، أَعْوَرُ العَيْنِ ، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ ، قَالُوا : هَذَا الدَّجَّالُ ، أَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا ابْنُ قَطَنٍ» . رَجُلٌ مِنْ خُزَاعَةَ . [راجع : ۳۴۴۰ . أخرجه مسلم:۱۶۹] .

همانا رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که من در خواب بودم، دیدم که کعبه را طواف می‌کنم، ناگاه مردی گندم‌گون را دیدم که موی سرش فروهشـته است و قطرات آب از سـرش می‌چکد. گفتم: او کیسـت؟ گفتند: پسـر مریم است. راهی شدم و نگریستم، ناگاه مردی تنومند سرخ گون را دیدم که موی مجعد داشـت، چشمش کور بود، گویی چشمش دانهٔ انگوری برآمده اسـت گفتند: وی دجّال است، که نزدیکترین کس از روی شباهت به وی، ابن قَطَن است.»

۷۱۲۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَعِيذُ فِي صَلاتِهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ . [راجع : ۸۳۲ . أخرجه مسلم : ۵۸۷ . أخرجه مسلم : ۵۸۹ ، مطولاً] .

۷۱۲۹- از صالح، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که در نماز خود از فتنهٔ دجال پناه می‌جست.

۷۱۳۰ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عَبْدِالمَلِكِ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «فِي الدَّجَّالِ إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا ، فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ ، وَمَاؤُهُ نَارٌ» .

قَالَ أَبُو مَسْعُودٍ : أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ . [راجع: ۳۴۵۰ . أخرجه مسلم : ۲۹۳۴ ، بزيادة] .

۷۱۳۰- از عبدالملک، از ربعی از حُذَیفه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « دَجّال آب و آتش به همراه دارد، آتش آن آب سـرد است و آب آن آتش است» (خرق عادت می‌کند)

ابو مسعود گفته اسـت: من از رسول الله صلی الله علیه و سلم همین را شنیده‌ام.

۷۱۳۱ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الأَعْوَرَ الكَذَّابَ ، أَلا إِنَّهُ أَعْوَرُ ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ ، وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ» . فِيهِ أَبُو هُرَيْرَةَ وَابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [انظر : ۷۴۰۸ . أخرجه مسلم : ۲۹۳۳] .

۷۱۳۱- از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هیـچ پیامبری مبعوث نشـده مگـر اینکه اُمّت خود را از این کور یکچشم دروغگوی (دجّال) بر حذر داشـته اسـت. آگاه باشید که وی کور یکچشـم اسـت، و همانا پروردگار شـما کور یکچشـم نیسـت و همانا در میان دو چشم او

نوشته است «کافر».

۲۷- باب: لا يَدْخُلُ الدَّجَّالُ الْمَدِينَةَ

۷۱۳۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا حَدِيثًا طَوِيلاً عَنِ الدَّجَّالِ، فَكَانَ فِيمَا يُحَدِّثُنَا بِهِ أَنَّهُ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَّالُ، وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ، فَيَنْزِلُ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ، وَهُوَ خَيْرُ النَّاسِ، أَوْ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ، فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ، هَلْ تَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لا، فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ يُحْيِيهِ، فَيَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيُرِيدُ الدَّجَّالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلا يُسَلَّطُ عَلَيْهِ». [راجع: ۱۸۸۲. أخرجه مسلم: ۲۹۳۸].

۷۱۳۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نُعَيْمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْمُجْمِرِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلائِكَةٌ، لا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ، وَلا الدَّجَّالُ». [راجع: ۱۸۸۲. أخرجه مسلم: ۴۹۳۸].

باب-۲۸ دَجّال به مدینه وارد نمی‌شود

۷۱۳۲- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه بن مسعود روایت است که ابوسعید گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد دجال حدیثی طولانی به ما گفت و از آنچه در این مورد به ما گفته، این است: «دجّال می‌آید و بر وی حرام گردیده که به گذرگاههای مدینه درآید. وی در یکی شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می‌آید، و در آن روز مردی به سوی وی بیرون می‌آید و او بهترین مردمان است، یا از بهترین مردمان، و به او می‌گوید: همانا گواهی می‌دهم که تو دجال هستی، کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ تو به ما صحبت کرده است.

دجال (به حاضران) می‌گوید: اگر این مرد را بکشم و سپس زنده گردانم، چه می‌گویید؟ آیا در کار من شک می‌کنید؟ می‌گویند: نی. دَجّال آن مرد را می‌کشد و سپس زنده می‌کند. آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند در مورد تو (که تو همان دجال هستی) بیش از امروز مطمئن نبوده‌ام. دجال می‌خواهد که او را بکشد، ولی بر وی تسلط یافته نمی‌تواند.»

۷۱۳۳- از مالک، از نُعَیم بن عبدالله المُجمِر روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر گذرگاههای مدینه فرشتگانند که نمی‌گذارند طاعون و دَجّال در آن درآید.»

۷۱۳۴ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْمَدِينَةُ يَأْتِيهَا الدَّجَّالُ ، فَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ يَحْرُسُونَهَا ، فَلَا يَقْرَبُهَا الدَّجَّالُ ، قَالَ : وَلَا الطَّاعُونُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» . [راجع: ۱۸۸۱ . اخرجه مسلم : ۲۹۴۳].

۷۱۳۴- از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس بن مالـک گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود:

« دجّـال بسـوی مدینـه می‌آیـد و می‌بیند که فرشـتگان از آن پاسداری می‌کنند، دجّال به آن نزدیک نمی‌شـود – و طاعون نیز به آن نزدیک نمی‌شود، اِن شاء الله»

۲۸- باب : يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ

باب-۲۸ یأجوج و مأجوج

۷۱۳۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ حَدَّثَتْهُ ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا فَزِعًا يَقُولُ : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ» . وَحَلَّقَ بِإِصْبَعَيْهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا : قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ» . [راجع: ۳۳۴۶ . اخرجه مسلم : ۲۸۸۰].

۷۱۳۵- از ابو الیمان، از شعیب، از زهری روایت است و هم از محمد ابن ابی عتیق از ابن شهاب (زُهـری)، از عُروه بن زبیـر، از زینب بنت ابی سلمه، از اُمّ حبیبه بنت ابی سُفیان روایت است که زینب بنت جَحش گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم روزی بر وی هراسان درآمد در حالی که می‌فرمود: «وای بر عرب از شـرّی که بدیشان نزدیک خواهد بود. امروز از سدّ یأجوج و ماجوج به مانند این گشـوده شده است.» آن حضرت انگشت شست و انگشت متصل بدان را حلقـه کرد. زینب بنت جحش گفته اسـت: گفتـم: یا رسـول الله ، آیا هلاک می‌شـویم در حالیکه میان ما اشخاص نیکوکار باشند؟ فرمود: «آری، اگر بدی زیاد شود»

۷۱۳۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يُفْتَحُ الرَّدْمُ رَدْمُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ» .

وَعَقَدَ وُهَيْبٌ تِسْعِينَ . [راجع: ۳۳۴۷ . اخرجه مسلم: ۲۸۸۱] .

۷۱۳۶- از وُهَیـب، از ابن طاووس، از پدرش، روایت اسـت که ابوهریره گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گشاده می‌شود (رخنهٔ) سـدّ یأجوج و مأجـوج، مانند ایـن» و وُهَیب (با شسـت و انگشـت ابهام خود) عدد نود را نمایش داد.

٩٣ - كتابُ الأحْكام

١- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى :
﴿ أطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمْرِ مِنْكُمْ ﴾ [النساء : ٥٩] .

٧١٣٧ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أخْبَرَنَا عَبْدُاللهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أخْبَرَنِي أبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أنَّهُ سَمِعَ أبَا هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قال : « مَنْ أطَاعَنِي فَقَدْ أطَاعَ اللهَ ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللهَ ، وَمَنْ أطَاعَ أمِيرِي فَقَدْ أطَاعَنِي ، وَمَنْ عَصَى أمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي » . [راجع : ٢٩٥٧ . أخرجه مسلم : ١٨٣٥] .

٧١٣٨ - حَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قال : « ألا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، فَالإمَامُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالمَرْأةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أهْلِ بَيْتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ ، وَعَبْدُ الرَّجُلِ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ ، ألا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ » . [راجع : ٨٩٣ . أخرجه مسلم : ١٨٢٩] .

٩٣- كتاب اَحكام

باب-١
فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.» (النساء:٥٩)

٧١٣٧- از زُهری، از ابوسلمهٔ بن عبدالرحمن که وی از ابوهریره رضی الله عنه شنیده است که می‌گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، به تحقیق که از خدا اطاعت می‌کند، و کسی که از من نافرمانی کند، به تحقیق از خدا نافرمانی می‌کند، و کسی که از امیری که من گمارده‌ام اطاعت کند، به تحقیق که از من اطاعت می‌کند، و کسی که از امیری که من گمارده‌ام نافرمانی کند، به تحقیق که از من نافرمانی می‌کند»

٧١٣٨- از مالک، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آگاه باشید که هر یک از شما نگهبانید و هر یک از شما مسئول رعایای خود هستید، امام (زعیم) همان است که بر مردم نگهبان است و او از رعایای خود مسئول است، و مرد نگهبان خانوادهٔ خود است، و از رعایای خود مسئول است، و زن نگهبان خانواده شوهر و فرزندان وی است، و او از ایشان مسئول است، و غلام مرد، نگهبان مال صاحب خود است و از آن مسئول است،

آگاه باشید که هر یک از شما نگهبانید و هر یک از شما مسئول رعایای خود هستید»

٢- باب : الأُمَرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ

٧١٣٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ ، وَهُوَ عِنْدَهُ فِي وَفْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ : أَنَّ عَبْدَاللهِ بْنَ عَمْرٍو يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ ، فَغَضِبَ ، فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يُحَدِّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللهِ ، وَلا تُؤْثَرُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، وَأُولَئِكَ جُهَّالُكُمْ ، فَإِيَّاكُمْ وَالأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ ، لا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلا كَبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ» .

[راجع: ٣٥٠٠] .

تَابَعَهُ نُعَيْمٌ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ .

باب-۲ امیران از قریش‌اند

۷۱۳۹- از شُعیب، از زُهری روایت است که گفت: محمد بن جُبَیر بن مُطعِم حدیث می‌کرد: همانا به مُعاویه خبر رسیده بود و محمد بن جُبَیر در زمرهٔ هیأت اعزامی قریش نزد معاویه بود، اینکه: عبدالله بن عمرو می‌گفت: به زودی (نظر به ظلم و ستمی که پدید آمده) پادشاهی از قحطان خواهد آمد (و قدرت را از معاویه خواهد گرفت). مُعاویه (از شنیدن سخن عبدالله بن عمر و بن عاص) خشمگین شد و به خطبه ایستاد و خدا را به آنچه سزاوار اوست ستود، سپس گفت: اما بعد، همانا به من خبر رسیده که کسانی از شما سخنانی می‌گویند که در کتاب خدا نیست، و نه هم از رسول الله صلی الله علیه و سلم رسیده است و این کسان اشخاص نادان شما هستند پس خود را از ایشان دور دارید و آن آرزوهایی است که صاحب آن را به گمراهی می‌کشاند. همانا من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «این امر (خلافت) در قریش است، و هر کس که در این امر با ایشان به مخالفت برخیزد خدا او را بر روی به دوزخ می‌افکند، تا آنکه (خلیفه) امر دین را بر پا دارد.» متابعت کرده است (شعیب را) ابن مبارک، از مَعمَر، از زُهری از محمد بن جُبَیر

٧١٤٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : قَالَ ابْنُ عُمَرَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ » . [راجع : ٣٥٠١ . أخرجه مسلم : ١٨٢٠] .

۷۱۴۰- از عاصم بن محمد روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: ابن عمر گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پیوسته این امر (خلافت) در قریش می‌باشد، هر چند که از ایشان دو نفر باقی باشد.»

٣- باب : أَجْرِ مَنْ قَضَى بِالْحِكْمَةِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [المائدة : ٤٧] .

باب-۳ ثواب کسی که نظر به حکمت (کتاب خدا) حکم کند

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان، خود نافرمانند» (المائده:٤٧)

٧١٤١ - حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً ، فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ ، وَآخَرُ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً ، فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا » . [راجع : ٧٣ . أخرجه مسلم : ٨١٦] .

۷۱٤۱- از اسماعیل، از قیس روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « حسدی (غبطه) نیست بجز در دو کس: مردی که خدا به او مالی داده است. و او را مسلط می‌گرداند که آن را در راه حق مصرف کند، و دیگری که خدا به او حکمتی داده و او بر اساس آن حکم می‌کند و آن را تعلیم می‌دهد.»

٤- باب : السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلإِمَامِ مَا لَمْ تَكُنْ مَعْصِيَةً

باب-۴ شنیدن و اطاعت کردن از امام تا آنکه معصیتی نباشد

٧١٤٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا ، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ » . [راجع : ٦٩٣] .

۷۱٤۲- از شُعبه از ابوالتّیاح روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید هر چند بر شما غلامی حبشی گمارده شود که سرش به اندازهٔ کشمشی باشد»

٧١٤٣ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنِ الْجَعْدِ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ يَرْوِيهِ قَالَ : قَالَ

۷۱٤۳- از حَمّاد، از جَعد، از ابو رجاء، از ابن عباس روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و

النَّبيُّ ﷺ : « مَنْ رَأى مِنْ أميرِهِ شَيْئًا فَكَرِهَهُ فَلْيَصْبِرْ ، فَإنَّهُ لَيسَ أحَدٌ يُفَارِقُ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَيَمُوتُ ، إلا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » . [راجع : ۷۰۵۳ . اخرجه مسلم : ۱۸۴۹] .

سلم فرمود: «کسی که از امیر خود چیزی ببیند که او را ناخوش آید، باید شکیبایی ورزد، زیرا کسی که از جماعت (مسلمانان) به اندازه یک وجب دوری گزیند و سپس بمیرد، جز این نیست که به مرگ جاهلیت مرده است»

۷۱٤٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قَالَ : « السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أحَبَّ وَكَرِهَ ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ ، فَإذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلا سَمْعَ وَلا طَاعَةَ » . [راجع : ۲۹۵۵ . اخرجه مسلم : ۱۸۳۹] .

۷۱٤٤- از عبیدالله ، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «شنیدن و اطاعت کردن (از امام) بر مرد مسلمان لازم است، چه او را خوش آید و چه ناخوش آید، تا آنکه به (ارتکاب) گناهی امر نمی‌شود، پس هر گاه به (ارتکاب) گناهی امر شود، شنیدن و اطاعت کردن لازم نمی‌آید.»

۷۱٤٥ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أبي : حَدَّثَنَا الأعْمَشُ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أبي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ : بَعَثَ النَّبيُّ ﷺ سَرِيَّةً ، وَأمَّرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنَ الأنْصَارِ ، وَأمَرَهُمْ أنْ يُطِيعُوهُ ، فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالَ : ألَيْسَ قَدْ أمَرَ النَّبيُّ ﷺ أنْ تُطِيعُونِي ؟ قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : قَدْ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ لَمَا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأوْقَدْتُمْ نَارًا ، ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا . فَجَمَعُوا حَطَبًا ، فَأوْقَدُوا ، فَلَمَّا هَمُّوا بِالدُّخُولِ ، فَقَامَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إلَى بَعْضٍ ، قَالَ بَعْضُهُمْ : إنَّمَا تَبِعْنَا النَّبيَّ ﷺ فِرَارًا مِنَ النَّارِ ، أفَنَدْخُلُهَا ؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إذْ خَمَدَتِ النَّارُ ، وَسَكَنَ غَضَبُهُ ، فَذُكِرَ لِلنَّبيِّ ﷺ فَقَالَ : « لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا أبَدًا ، إنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ » . [راجع : ۴۳۴۰ . اخرجه مسلم : ۱۸۴۰] .

۷۱٤٥- از اَعمش، از سعد بن عُبَیده، از ابو عبدالرحمن روایت است که علی رضی الله عنه گفت:

رسول الله صلی الله علیه وسلم سَرِیَّة (لشکری کوچک) فرستاد و مردی از انصار را بر این لشکر امیر گمارد، و به ایشان امر کرد که از وی اطاعت کنند. وی بر افراد خود خشمگین شد و گفت: آیا چنان نیست که پیامبر صلی الله علیه و سلم امر کرده است که از من اطاعت کنید؟ گفتند: آری. وی گفت: به شما امر می‌کنم که هیزم جمع کنید و آتش بیفروزید، سپس در آتش درآیید . افراد وی هیزم جمع کردند و آتش افروختند، و چون قصد درآمدن به آتش کردند، ایستادند و به سوی یکدیگر نگریستند. بعضی از ایشان گفتند: همانا ما برای فرار از آتش، از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی کردیم، آیا حالا ما به آتش درآییم؟ به همین

وقت ناگاه آتش خاموش شد و خشم امیر نیز فرو نشست. این ماجرا که به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد گردید، فرمود: «اگر به آتش می‌درآمدند، هرگز از آتش بیرون نمی‌آمدند. همانا اطاعت (از امیر) در امری پسندیده (موافق شریعت) است.»

٥- باب: مَنْ لَمْ يَسْأَلِ الإِمَارَةَ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا

٧١٤٦ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَائْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». [راجع: ٦٦٢٢. أخرجه مسلم: ١٦٥٢، وأخرجه أوله في الإمارة: «١٣»].

باب-٥

کسی که امارت (فرمانروایی) را خواستار نشود، خداوند او را (اگر به امارت برسد) کمک می‌کند

٧١٤٦- از جَریر بن حازِم، از حَسن روایت است که عبدالرحمن بن سَمُرَه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «ای عبدالرحمن بن سَمُره، امارت را خواستار نشو، زیرا اگر نظر به تقاضای تو، به تو داده شود، در آن در می‌مانی، و اگر در کاری سوگند خوردی (که باید آن را انجام دهی) و کاری دیگر را بهتر از آن دیدی، کفّارهٔ سوگند بده و همان را که بهتر است انجام ده»

٦- باب: مَنْ سَأَلَ الإِمَارَةَ وُكِلَ إِلَيْهَا

٧١٤٧ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ». [راجع: ٦٦٢٢. أخرجه مسلم: ١٦٥٢ وهو في الإمارة مختصراً أوله «١٣»].

باب-٦ کسی که امارت را خواستار شود، در اجرای آن در می‌ماند

٧١٤٧- از یُونُس، از حسن روایت است که عبدالرحمن بن سَمُره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من گفت: «ای عبدالرحمن بن سَمُره، امارت را تقاضا مکن، زیرا اگر نظر به تقاضا، به تو داده شود، در آن درمانی، و اگر بدون تقاضا به تو داده شود، در آن کمک می‌شوی و اگر به کاری سوگند خوردی، و

سپس کاری بهتر از آن دیدی، همان کاری را که بهتر است بکن و کفّاره سوگند بده.»

٧- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الْحِرْصِ عَلَى الإِمَارَةِ

باب-۷ آنچه از اشتیاق برای رسیدن به امارت ناپسند دانسته می‌شود

٧١٤٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ» .

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ حُمْرَانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْحَمِيدِ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَوْلَهُ .

۷۱۴۸- از ابن ابی ذِئب، از سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا شما در رسیدن به امارت حریص خواهید بود و این موجب پشیمانی شما در روز قیامت خواهد شد، چه نیکوست شیر دهندهٔ کودک و چه بد است از شیر بازدارندهٔ کودک»

و محمد بن بَشّار گفت: روایت است از عبدالله بن حُمران، از عبدالحمید بن جعفر، از سعید مَقبُری از عُمَر بن حکم از ابوهریره، فرمودهٔ آن حضرت.

٧١٤٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَا وَرَجُلانِ مِنْ قَوْمِي ، فَقَالَ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ : أَمِّرْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَقَالَ الآخَرُ مِثْلَهُ ، فَقَالَ : «إِنَّا لا نُوَلِّي هَذَا مَنْ سَأَلَهُ ، وَلا مَنْ حَرَصَ عَلَيْهِ» . [راجع : ٢٢٦١ . أخرجه مسلم : ١٧٣٣ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق وأخرجه بلفظه في الإمارة(١٤)] .

۷۱۴۹- از بُرَید، از ابو برده روایت است که ابوموسی رضی الله عنه گفت: من و دو نفر از اقوام من نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم. یکی از این دو نفر گفت: مرا امیر گردان یا رسول الله، و دیگری نیز همین را گفت.

آن حضرت فرمود: «ما کسی را که خواستار ولایت شود و کسی را که در رسیدن بدان اشتیاق داشته باشد، والی نمی‌گماریم.»

٨- باب : مَنِ اسْتُرْعِيَ رَعِيَّةً فَلَمْ يَنْصَحْ

باب-۸ کسی که بر دیگران گمارده شود و در اصلاح حالشان توجه نکند

٧١٥٠ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَشْهَبِ ، عَنِ

۷۱۵۰- از حسن روایت که گفت: عبیدالله بن

الْحَسَن : أنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ زِيَاد ، عَادَ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ في مَرَضِه الَّذي مَاتَ فيه ، فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ : إنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً ، فَلَمْ يَحُطْهَا بِنَصِيحَةٍ ، إلا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ» . [انظر : ۷۱۵۱ . أخرجه مسلم : ۱۴۲ ، وفي الإمارة «۲۱» ، بنحوه] .

زیـاد[1]، از مَعقِل بن یَسـار در همان مرضی که مُرد، عیـادت کرد. مَعقِل بــه وی گفت: همانا بــه تو حدیثی می‌گویم که از رســول الله صلی الله علیه و ســلم شنیده‌ام که می‌فرمود: «بنده‌ای که خدا کســانی را رعیــت وی می‌گرداند ، و او دربارهٔ ایشــان خیر خواهــی نمی‌کند (تا کار ایشــان را به صلاح آورد)، بویی از بهشــت را در نمی‌یابد.»

۷۱۵۱ - حَدَّثَنَا إسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أخْبَرَنَا حُسَيْنٌ الْجُعْفِيُّ قال : زَائِدَةُ ذَكَرَهُ عَنْ هِشَامٍ ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ : أتَيْنَا مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ نَعُودُهُ ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ : أُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ ، إلا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» . [راجع: ۷۱۵۰ . أخرجه مسلم : ۱۴۲ ، وفي الإمارة «۲۱»] .

۷۱۵۱- از حســین جُعفــی روایت اســت که گفت: زائده از هِشـام یاد کرده که وی گفته که حسن (بصری) گفت: نزد معقل بن یسار رفتیم و از وی عیادت کردیـم. عبیدالله (بن زیاد) بر مـا درآمـد. معقل به وی گفـت: حدیثی به تو می‌گویم که آن را از رسـول الله صلی الله علیه و سـلم شنیده‌ام، آن حضرت فرمود: «والیی که ولایت رعایای مسـلمان را به عهده دارد و آنها را بفریبد، چون بمیرد خداوند بهشت را بر وی حرام گردانیده است»

۹- باب : مَنْ شَاقَّ شَقَّ اللهُ عَلَيْهِ

۷۱۵۲ - حَدَّثَنَا إسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنِ الْجُرَيْرِيِّ ، عَنْ طَرِيفٍ أبِي تَمِيمَةَ قَالَ : شَهِدْتُ صَفْوَانَ وَجُنْدَبًا وَأصْحَابَهُ وَهُوَ يُوصِيهِمْ ، فَقَالُوا : هَلْ سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا ؟ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، قَالَ : وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْقُقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . فَقَالُوا : أوْصِنَا . فَقَالَ : إنَّ أوَّلَ مَا يُنْتِنُ مِنَ الإنْسَانِ بَطْنُهُ ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أنْ لا يَأْكُلَ إلا طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنِ اسْتَطَاعَ أنْ لا يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ بِمِلْءِ كَفِّهِ مِنْ دَمٍ أهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ .

باب-۹ کســی که دیگران را به مشــقت اندازد خدا او را به مشقت می‌اندازد

۷۱۵۲- از جریــری، از طریف ابوتمیمه روایت اســت کــه گفت: نــزد صفــوان و جُنــدَب و اصحاب وی حاضر بــودم که جُندَب اصحاب خــود را وصیت می‌کرد، و آنهــا به وی گفتند: آیا از رســول الله صلی الله علیه و ســلم چیزی شنیده‌ای؟ جُندَب گفت: از آن حضرت شنیده‌ام

---

[1]- عبیدالله بن زیاد (۲۸-۶۸ هـ ق) از جانب یزید حکومت عراق عجم و کوفه را داشت. واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین و همراهانش به سال ۶۱ هـ ق نظر به توطئه وی انجام گرفته. عبیدالله عاقبت به دست ابراهیم بن اشتر کشته شد و پس از آنکه بدنش را سوزاندند، سرش را به کوفه فرستادند و در دارالامارهٔ خود وی نزد مختار گذاشتند.

قُلْتُ لأبي عَبْدِاللَّهِ : مَنْ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، جُنْدَبٌ ؟ قال : نَعَمْ جُنْدَبٌ . [راجع : ٦٤٩٩ . أخرجه مسلم : ٢٩٨٧ مختصراً] .

که می‌فرمود: «کسی که (نیکویی را به مردم) بشنواند، خداوند همان (نیت او) را در روز قیامت آشکار می‌کند و کسی که مردم را در مشقت اندازد، خداوند در روز قیامت او را به مشقت می‌اندازد»

به جُندَب گفتند: ما را وصیت کن. وی گفت: اولین بخشی که از بدن انسان فاسد می‌شود شکم اوست، پس کسی که توانایی آن را دارد که بجز چیز پاک و حلال نخورد، باید این کار را بکند و کسی که توانایی آن دارد که از ریختن یک مشت خون کسی که میان او و میان بهشت حایل نگردد، باید این کار را بکند.»

(فربری می‌گوید:) به ابو عبدالله (امام بخاری) گفتم: کسی که می‌گوید از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام، آیا جُندب است؟ گفت: آری، جُندب است.

١٠- باب : الْقَضَاءِ وَالْفُتْيَا فِي الطَّرِيقِ

وَقَضَى يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ فِي الطَّرِيقِ .

وَقَضَى الشَّعْبِيُّ عَلَى بَابِ دَارِهِ .

٧١٥٣ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قال : بَيْنَمَا أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ خَارِجَانِ مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَلَقِيَنَا رَجُلٌ عِنْدَ سُدَّةِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَتَى السَّاعَةُ ؟ قال النَّبِيُّ ﷺ : «مَا أَعْدَدْتَ لَهَا» . فَكَأَنَّ الرَّجُلَ اسْتَكَانَ ، ثُمَّ قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أَعْدَدْتُ لَهَا كَبِيرَ صِيَامٍ وَلَا صَلَاةٍ وَلَا صَدَقَةٍ ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، قَالَ : «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» . [راجع : ٣٦٨٨ . أخرجه مسلم : ٢٦٣٩] .

باب-۱۰ حُکم کردن و فتوی دادن در راه

یحیی بن یَعمَر در راه حکم کرد. و شَعبی در دروازهٔ سرایی خود حکم کرد.

۷۱۵۳- از منصور، از سالم بن ابی الجَعد روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: در حالی که من و پیامبر صلی الله علیه و سلم از مسجد بیرون می‌شدیم، در آستانهٔ در مسجد مردی با ما مواجه شد و گفت: یا رسول الله، قیامت چه زمانی است؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «برای آن چه آماده کرده‌ای؟» مرد هراسان شد و سپس گفت: یا رسول الله برای

آن روزه و نماز و صدقهٔ زیاد اماده نکرده‌ام ولی خدا و رسول او را دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: «تو با کسی هستی [و با کسی حشر می‌شوی] که او را دوست می‌داری.»

۱۱- باب : مَا ذُكِرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَوَّابٌ

۷۱۵٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ : يَقُولُ لاِمْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ : تَعْرِفِينَ فُلاَنَةَ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَ : فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ بِهَا وَهِيَ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ ، فَقَالَ : « اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي » . فَقَالَتْ : إِلَيْكَ عَنِّي ، فَإِنَّكَ خِلْوٌ مِنْ مُصِيبَتِي . قَالَ : فَجَاوَزَهَا وَمَضَى ، فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ فَقَالَ : مَا قَالَ لَكِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ : مَا عَرَفْتُهُ ، قَالَ : إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : فَجَاءَتْ إِلَى بَابِهِ فَلَمْ تَجِدْ عَلَيْهِ بَوَّابًا ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا عَرَفْتُكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ أَوَّلِ صَدْمَةٍ » .

[راجع : ۱۲۵۲ . أخرجه مسلم : ۹۲٦] .

باب-۱۱ آنچه گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و سلم دربانی نداشته است.

۷۱۵٤- از شُعبه، از ثابت البُنَانی روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیدم که به زنی از خانوادهٔ خود می‌گفت: آیا فلان زن را می‌شناسی؟ گفت: آری.

انس گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم بر وی گذشت در حالی که او بر سر قبری می‌گریست. آن حضرت فرمود: « از خدا بترس و صبر کن!» وی گفت: از من دور شو، زیرا تو مصیبت مرا درنیافته‌ای. انس گفت: آن حضرت از وی دور شد و راهی گشت. مردی از کنار آن زن گذشت و به وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به تو چه گفت: وی گفت: من او را نشناختم. گفت: همانا وی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود.

انس گفت: آن زن به دروازهٔ خانهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و در انجا دربانی ندید، سپس گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند که تو را نشناختم. آن حضرت فرمود: «صبر [واقعی] در برابر نخستین صدمه‌ای است که شخص آن را درمی‌یابد»

۱۲- باب : الْحَاكِمِ يَحْكُمُ بِالْقَتْلِ عَلَى مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ ،

دُونَ الإِمَامِ الَّذِي فَوْقَهُ .

۷۱۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الذُّهْلِيُّ : حَدَّثَنَا الأَنْصَارِيُّ مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : إِنَّ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ : كَانَ يَكُونُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ ، بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الشُّرَطِ مِنَ الأَمِيرِ .

۷۱۵۶ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِدٍ : حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ هِلَالٍ : حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ وَأَتْبَعَهُ بِمُعَاذٍ . [راجع : ۲۲۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۳۳ ، وفي الإمارة (۱٤) وفي الأشربة (۷۰) باطول] .

۷۱۵۷ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ الصَّبَّاحِ : حَدَّثَنَا مَحْبُوبُ بْنُ الْحَسَنِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ رَجُلاً أَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ ، فَأَتَى مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَهُوَ عِنْدَ أَبِي مُوسَى ، فَقَالَ : مَا لِهَذَا ؟ قَالَ : أَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ ، قَالَ : لا أَجْلِسُ حَتَّى أَقْتُلَهُ ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ . [راجع : ۲۲۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۳۳ ، بقطعة ليست في هذه الطريق ، و أخرجه مطولاً في الإمارة : ۱۵] .

باب-۱۲

حاکم بدون استیذان امام (زعیم) که مافوق اوست، حکم قتل بر کسی که بر وی قتل واجب گشته، صادر می‌کند

۷۱۵۵- از انصاری محمد، از پدرش، از ثُمامَه روایت است که انس گفت:

همانا قیس بن سعد در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم به منزلت شحنه (رئیس پولیس) به نزد امیر بود.

۷۱۵۶- از حُمَید بن هِلال، از ابوبُردَه، از ابوموسی روایت است که گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم او را (به حیث قاضی به یمن) فرستاد و در پی او مُعاذ را فرستاد.

۷۱۵۷- از ابو بُردَه، از ابوموسی روایت است که گفت: مردی مسلمان شد و سپس یهود گردید مُعاذ بن جَبَل آمد در حالی که آن مرد نزد ابوموسی بود، مُعاذ گفت: این مرد را چه شده است؟ ابوموسی گفت: مسلمان شد و سپس یهودی شد. مُعاذ گفت: نمی‌نشینم تا او را بکشم؛ این حکم خدا و رسول اوست.

۱۳- باب : هَلْ يَقْضِي الْقَاضِي أَوْ يُفْتِي وَهُوَ غَضْبَانُ

۷۱۵۸ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ : سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ : كَتَبَ أَبُو بَكْرَةَ إِلَى ابْنِهِ ، وَكَانَ بِسِجِسْتَانَ ، بِأَنْ لا تَقْضِيَ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَأَنْتَ غَضْبَانُ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا يَقْضِيَنَّ حَكَمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ » . [أخرجه مسلم : ۱۷۱۷] .

باب-۱۳ آیا قاضی حکم کند یا فتوی دهد در حالی که خشمگین است

۷۱۵۸- از عبدالملک بن عمیر روایت است که گفت: از عبدالرحمن بن ابی بکره شنیدم که گفت:

ابوبکره به پسر خود که در سجستان بود نوشت که اگر در حالت خشم باشی میان دو نفر حکم مکن زیرا من از پیامبر صلی الله علیه و سلم

شنیده‌ام که فرمود: « (قاضی) میان دو نفر حکم نکند، اگر وی خشمگین باشد»

٧١٥٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي وَاللَّهِ لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاَةِ الْغَدَاةِ، مِنْ أَجْلِ فُلاَنٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا فِيهَا، قَالَ: فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَطُّ أَشَدَّ غَضَبًا فِي مَوْعِظَةٍ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُوجِزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ». [راجع: ٩٠. أخرجه مسلم: ٤٦٦].

۷۱۵۹- از اسماعیل بن ابی خالِد، از قیس بن ابی حازم از ابو مسعود انصاری روایت است که گفت:

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، همانا به خدا سوگند که نماز صبح را تاخیر می‌کنم (به جماعت حاضر نمی‌شوم)؛ زیرا فلان (معاذ بن جبل) نماز را بر ما دراز می‌کند. (راوی) می‌گوید: من هرگز پیامبر صلی الله علیه و سلم را به هنگام وعظ از آن روز خشمگین‌تر ندیده بودم. سپس فرمود: «ای مردم، همانا کسانی از شما بیزار کنندهٔ مردم (از اعمال نیک) هستید، پس هر یک از شما که به مردم نماز می‌گزارد باید کوتاه کند، زیرا در میان ایشان، افراد کهنسال و ناتوان و نیازمند می‌باشد.»

٧١٦٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ الْكَرْمَانِيُّ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ: قَالَ مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَذَكَرَ عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «لِيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ فَتَطْهُرَ، فَإِنْ بَدَا لَهُ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا». [راجع: ٤٩٠٨. أخرجه مسلم: ١٤٧١].

۷۱۶۰- از محمد، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر، او را خبر داده است که: وی زن خود را که حایض بوده طلاق داده بود. عمر از آن به پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر داد و رسول الله صلی الله علیه و سلم خشمگین شد و سپس فرمود: «وی باید به زن خود رجوع کند سپس او را نزد خود نگهدارد تا آنکه (از حیض) پاک شود، سپس حایض گردد و پاک شود، پس اگر خواست که وی را طلاق دهد، آنگاه طلاق دهد.»

١٤- باب: مَنْ رَأَى لِلْقَاضِي أَنْ يَحْكُمَ بِعِلْمِهِ فِي أَمْرِ النَّاسِ،

باب-۱۴

کسی که می‌پندارد که قاضی در کار مردم نظر

إِذَا لَمْ يَخَفِ الظُّنُونَ وَالتُّهَمَةَ.

كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِهِنْدٍ: «خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدَكِ بِالْمَعْرُوفِ». وَذَلِكَ إِذَا كَانَ أَمْرًا مَشْهُورًا. [راجع: ۲۲۱۱]

به معلومات خود حکم می‌کند، هر گاه از گمان و تهمت نترسد.
چنانکه پیامبر صلی الله علیه و سلم به هِند (زن ابوسفیان) گفت: «آنچه برای تو و فرزندانت از دیدگاه عرف کفایت می‌کند (از مال ابوسفیان بدون اجازه‌اش) بگیرد» و این حکم زمانی اعتبار دارد که امری مشهور باشد[۱].

۷۱۶۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، وَمَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، ثُمَّ قَالَتْ: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ، فَهَلْ عَلَيَّ مِنْ حَرَجٍ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَنَا؟ قَالَ لَهَا: «لَا حَرَجَ عَلَيْكِ أَنْ تُطْعِمِيهِمْ مِنْ مَعْرُوفٍ». [راجع: ۲۲۱۱. أخرجه مسلم: ۱۷۱٤].

۷۱۶۱- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: هِند بن عُتبه بن ربیعه آمد و گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند که دوست نداشتم در روی زمین خانوادهٔ باشد که خوارتر از خانوادهٔ تو باشد و امروز دوست ندارم که در روی زمین خانواده‌ای باشد که عزیزتر از خانوادهٔ تو باشد. سپس (هند) گفت: همانا ابوسفیان مردی ممسک است، آیا بر من گناه است که فرزندان مان را از مال او غذا بدهم؟ آن حضرت به وی گفت: «بر تو گناهی نیست اگر بر حسب عرف بدیشان غذا بدهی.»

۱۵- باب: الشَّهَادَةِ عَلَى الْخَطِّ الْمَخْتُومِ،

وَمَا يَجُوزُ مِنْ ذَلِكَ وَمَا يَضِيقُ عَلَيْهِ، وَكِتَابِ الْحَاكِمِ إِلَى عَامِلِهِ وَالْقَاضِي إِلَى الْقَاضِي.

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: كِتَابُ الْحَاكِمِ جَائِزٌ إِلَّا فِي الْحُدُودِ، ثُمَّ قَالَ: إِنْ كَانَ الْقَتْلُ خَطَأً فَهُوَ جَائِزٌ، لِأَنَّ هَذَا مَالٌ بِزَعْمِهِ، وَإِنَّمَا صَارَ مَالًا بَعْدَ أَنْ ثَبَتَ الْقَتْلُ، فَالْخَطَأُ وَالْعَمْدُ وَاحِدٌ.

باب-۱۵ گواهی دادن برنامهٔ سربسته

و آنچه از این گواهی دادن رواست و آنچه از آن روا نیست، و نوشتن حاکم (دولت) به سوی عامل خود، و نوشتن قاضی به قاضی. و بعضی مردم گفته است: نوشتهٔ حاکم (به سوی عامل) دارای اعتبار است بجز در مورد حدود[۲]

۱- امام مالک و امام احمد می‌گویند که حاکم شرع نباید دربارهٔ قضایای حق الله و حق العبد، نظر به علم خود حکم کند.

۲- زیرا در حدود لازم است که بسیار محتاط باشد. چنانکه به کوچکترین شبهه‌ای حد ساقط می‌شود.

وَقَدْ كَتَبَ عُمَرُ إِلَى عَامِلِهِ فِي الحدود .

وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ فِي سِنٍّ كُسِرَتْ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : كتاب الْقَاضِي إِلَى الْقَاضِي جَائِزٌ إِذَا عَرَفَ الْكِتَابَ وَالْخَاتَمَ .

وَكَانَ الشَّعْبِيُّ يُجِيزُ الْكِتَابَ الْمَخْتُومَ بِمَا فِيهِ مِنَ الْقَاضِي .

وَيُرْوَى عَنِ ابْنِ عُمَرَ نَحْوُهُ .

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ عَبْدِالْكَرِيمِ الثَّقَفِيُّ : شَهِدْتُ عَبْدَالْمَلِكِ ابْنَ يَعْلَى قَاضِيَ الْبَصْرَةِ ، وَإِيَاسَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ، وَالْحَسَنَ ، وَثُمَامَةَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسٍ ، وَبِلَالَ بْنَ أَبِي بُرْدَةَ ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ بُرَيْدَةَ الأَسْلَمِيَّ ، وَعَامِرَ بْنَ عَبِيدَةَ ، وَعَبَّادَ بْنَ مَنْصُورٍ ، يُجِيزُونَ كُتُبَ الْقُضَاةِ بِغَيْرِ مَحْضَرٍ مِنَ الشُّهُودِ . فَإِنْ قَالَ الَّذِي جِيءَ عَلَيْهِ بِالْكِتَابِ : إِنَّهُ زُورٌ ، قِيلَ لَهُ : اذْهَبْ فَالْتَمِسِ الْمَخْرَجَ مِنْ ذَلِكَ .

وَأَوَّلُ مَنْ سَأَلَ عَلَى كتاب الْقَاضِي الْبَيِّنَةَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَسَوَّارُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ .

وَقَالَ لَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُحْرِزٍ : جِئْتُ بِكِتَابٍ مِنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ قَاضِي الْبَصْرَةِ ، وَأَقَمْتُ عِنْدَهُ الْبَيِّنَةَ : أَنَّ لِي عِنْدَ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا ، وَهُوَ بِالْكُوفَةِ ، وَجِئْتُ بِهِ الْقَاسِمَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ فَأَجَازَهُ .

وَكَرِهَ الْحَسَنُ وَأَبُو قِلَابَةَ : أَنْ يَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّةٍ حَتَّى يَعْلَمَ مَا فِيهَا ، لأَنَّهُ لا يَدْرِي لَعَلَّ فِيهَا جَوْرًا .

وَقَدْ كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَهْلِ خَيْبَرَ : « إِمَّا أَنْ تَدُوا صَاحِبَكُمْ ، وَإِمَّا أَنْ تُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ » .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ ، فِي الشَّهَادَةِ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: إِنْ عَرَفْتَهَا فَاشْهَدْ ، وَإِلا تَعْرِفْهَا فَلا تَشْهَدْ .

(مجازاتی که در قرآن آمده است) سپس گفت: اگر (این نوشته) دربارهٔ قتل خطا باشد اعتبار دارد، زیرا به گمان وی (بعضی مردم) این امر مستوجب مال (دیت، خونبها) است. و همانا قتل خطا، مال (خونبها) ایجاب نمی‌کند مگر پس از آنکه (نزد قاضی، خطا بودن آن) ثابت شود. بنابراین قتل خطا و عمد یکی است.

و همانا عُمر (بن خطاب) دربارهٔ حدود به عامل خود نوشت[1] و عمَر بن عبدالعزیز در مورد دندان کسی که شکسته شده بود، به عامل خود نوشت. و ابراهیم گفت: نوشتن قاضی به قاضی در صورتیکه نامه سربسته باشد و قاضی، خط قاضی را بشناسد رواست.

و از ابن عمر به مانند این روایت شده است.

معاویه بن عبدالکریم ثَقفی گفته است: شهادت دادم عبدالملک بن یَعلی قاضی بصره را، و ایاس بن معاویه، و حسن و ثُمامه بن عبدالله بن اَنَس، و بلال بن ابی برده، و عبدالله بن بریده اسلمی، و عامر بن عَبیدهٔ، و عَبّاد بن منصور؛ این اشخاص، نوشته‌های قاضیها را بدون حضور شاهدان روا می‌دانستند. پس اگر کسی که نوشته قاضی در مجرمیت او باشد. بگوید که این دروغ است، به او گفته می‌شود: برو و راه برون رفتی از این قضیه را جستجو کن و اولین کسانی که (به نوشتهٔ قاضی اعتبار ندادند) و خواستار شاهد شدند (تا نوشتهٔ قاضی را) تصدیق کنند، ابن ابی لیلی و سَوّار بن عبدالله بوده‌اند.

۱- در بعضی نسخ بخاری (کتب عمر فی الجارود آمده یعنی در شهادت جارود که بر شرابخواری قُدامه بن مظعون گواهی داد. عمر به عامل خود در بحرین نوشت که از زن قدامه در مورد شرابخواری شوهرش سؤال کند.

و ابونُعَیم به ما گفت: عبیدالله بن مُحرِز به ما گفت: من از موسی بن اَنَس قاضی بصره، نوشته‌ای آوردم و نزد وی گواهان گذراندم که : همانا بر فلان کس، چنین و چنان پولی طلب دارم و آن کس در کوفه است. و نوشته‌ای نزد قاسم بن عبدالرحمن (قاضی کوفه) آوردم و وی آن را (به حیث سند موثق) جایز شمرد.

حسن و ابوقِلابه مکروه دانسته‌اند اینکه: بر وصیتی که شخص کرده است گواهی داده شود تا آنکه بداند. که محتوای وصیت چیست؛ زیرا نمی‌داند، شاید در آن ستمی رفته باشد.[1]

همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردم خیبر (که کسی در آنجا کشته شده بود) نوشت: «یا خونبهای رفیق (مقتول خود) را بدهید یا آمادهٔ جنگ باشید» و زُهری درباره شهادت دادن از پس پرده گفت: اگر آن زن را (به یقین) شناختی شهادت بده و اگر نشناختی شهادت مده.

۷۱۶۲ – حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ ، قَالُوا : إِنَّهُمْ لا يَقْرَؤُونَ كِتَابًا إِلا مَخْتُومًا ، فَاتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِهِ ، وَنَقْشُهُ : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . [راجع : ۶۵. أخرجه مسلم : ۲۰۹۲] .

۷۱۶۲- از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم خواست تا نامه‌ای به (قیصر) روم بنویسد، گفتند: آنها نامه‌ای را که سربسته و مُهر زده نباشد نمی‌خوانند. پیامبر صلی الله علیه و سلم خاتم (انگشتر) نقره‌ای را گرفت، گویی اکنون به درخشندگی آن می‌نگرم که نقش آن چنین بود: مُحَمَّدٌ رَسولُ الله.

١٦- بَاب : مَتَى يَسْتَوْجِبُ الرَّجُلُ الْقَضَاءَ

باب-۱۶ چه زمانی مرد اهلیت آن می‌یابد که قاضی شود

1 «۳- اینکه وصیت از ثلث مال زیادتر باشد «تیسیرالقاری

وَقَالَ الْحَسَنُ : أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْحُكَّامِ أَنْ لا يَتَّبِعُوا الْهَوَى ، وَلا يَخْشَوُا النَّاسَ ، وَلا يَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلا ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴾ [ص : ٢٦] .

وَقَرَأَ : ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا - استودعوا - مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلاً وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾ [المائدة : ٤٤] .

وَقَرَأَ : ﴿ وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ . فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلاًّ آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ﴾ [الأنبياء : ٧٨-٧٩] .

فَحَمِدَ سُلَيْمَانَ وَلَمْ يَلُمْ دَاوُدَ ، وَلَوْلا مَا ذَكَرَ اللَّهُ مِنْ أَمْرِ هَذَيْنِ لَرَأَيْتُ أَنَّ الْقُضَاةَ هَلَكُوا ، فَإِنَّهُ أَثْنَى عَلَى هَذَا بِعِلْمِهِ وَعَذَرَ هَذَا بِاجْتِهَادِهِ .

وَقَالَ مُزَاحِمُ بْنُ زُفَرَ : قَالَ لَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : خَمْسٌ إِذَا أَخْطَأَ الْقَاضِي مِنْهُنَّ خُطَّةً ، كَانَتْ فِيهِ وَصْمَةٌ : أَنْ يَكُونَ فَهِمًا ، حَلِيمًا ، عَفِيفًا صَلِيبًا ، عَالِمًا سَؤُولاً عَنِ الْعِلْمِ .

و حَسَن گفت: خدا بر حاکمان واجب کرده است که از هوای نفس پیر وی نکنند، و از مردم نترسند و آیات مرا به بهای اندک نفروشند. (حسن بصری) سپس خواند: «ای داود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند، در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.» (ص:٢٦)

و سپس خواند: «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم، پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده بود و بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید، و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند» (المائده: ٤٤)

و سپس خواند : «و داود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که دربارهٔ آن کشتزار – که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند– داوری می‌کردند و [ما] شاهد داوری آنان بودیم پس آن [داوری] را به سلیمان فهماندیم، و به هر یک [از آن دو] حکمت و دانش عطا کردیم.» [الانبیاء:٧٩-٧٨) حسن گفت: خداوند داود را ستود و سلیمان را (به خاطر اشتباهش) ملامت نکرد، و اگر خدا قضیهٔ این دو تن (داود و سلیمان) را یاد نمی‌کرد، در آن صورت تو

می‌دیدی که همه قاضیها هلاک می‌شدند. همانا خداوند یکی را به خاطر قضاوت بر مبنای علمش ستود و دیگری را نظر به اجتهادش معذور داشت.

و مزاحم بن زُفر گفته است: عمر بن عبدالعزیز به ما گفت: پنج صفت است (که قاضی باید آن را دارا باشد) اگر از این صفات را یکی را فاقد باشد، در وی عیب و نقص است: زیرک و باهوش باشد، بردبار و صبور باشد، پارسا و پرهیزگار باشد، قاطع و سختگیر باشد، عالم دین که جویندهٔ علم باشد.

١٧- باب: رِزْقِ الْحُكَّامِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا

وَكَانَ شُرَيْحٌ الْقَاضِي يَأْخُذُ عَلَى الْقَضَاءِ أَجْرًا.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَأْكُلُ الْوَصِيُّ بِقَدْرِ عُمَالَتِهِ.

وَأَكَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ.

٧١٦٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ، ابْنُ أُخْتِ نَمِرٍ: أَنَّ حُوَيْطِبَ بْنَ عَبْدِالْعُزَّى أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ السَّعْدِيِّ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ قَدِمَ عَلَى عُمَرَ فِي خِلَافَتِهِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَمْ أُحَدَّثْ أَنَّكَ تَلِي مِنْ أَعْمَالِ النَّاسِ أَعْمَالاً، فَإِذَا أُعْطِيتَ الْعُمَالَةَ كَرِهْتَهَا؟ فَقُلْتُ: بَلَى، فَقَالَ عُمَرُ: فَمَا تُرِيدُ إِلَى ذَلِكَ؟ قُلْتُ: إِنَّ لِي أَفْرَاسًا وَأَعْبُدًا، وَأَنَا بِخَيْرٍ، وَأُرِيدُ أَنْ تَكُونَ عُمَالَتِي صَدَقَةً عَلَى الْمُسْلِمِينَ. قَالَ عُمَرُ: لَا تَفْعَلْ، فَإِنِّي كُنْتُ أَرَدْتُ الَّذِي أَرَدْتَ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ أَفْقَرَ إِلَيْهِ مِنِّي، حَتَّى أَعْطَانِي مَرَّةً مَالاً، فَقُلْتُ: أَعْطِهِ أَفْقَرَ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ

باب-١٧

حقوق و معاش حکمرانان و کارمندان ایشان

و قاضی شُرَیح از وظیفهٔ قضاوت حقوق می‌گرفت و عایشه گفت: وصی (یتیم) به اندازهٔ کاری که (در سر پرستی مال وی) می‌کند، مزد خود را می‌گیرد. و ابوبکر و عمر (از وظیفهٔ خلافت) مزد می‌گرفتند.

٧١٦٣- از شعیب، از زُهری، روایت است که گفت: سائب بن یزید، پسر خواهر نَمِر، مرا خبر داده که حُوَیطِب بن عبدالعُزّی گفته که عبدالله بن سَعدی او را خبر داده است که:

وی در زمان خلافت عمر، نزد او رفت. عمر به او گفت: آیا به من گفته نشده که تو کارهای مردم را انجام می‌دهی و چون مزد آن به تو داده می‌شود، آن را ناخوش می‌داری (نمی‌پذیری)؟ گفتم: آری، چنین است. عمر گفت: از این چه قصد داری؟ گفتم: همانا من دارای اسپان و غلامان می‌باشم و آسوده‌ام، و می‌خواهم که

النَّبيُّ ﷺ: «خُذْهُ، فَتَموَّلْهُ، وتَصَدَّقْ به، فَمَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا المَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ فَخُذْهُ، وَإِلا فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». [راجع: ١٤٧٣. اخرجه مسلم: ١٠٤٥].

مزد من صدقه‌ای برای مسلمانان باشد. عمر گفت: این کار را مکن، همانا من آنچه را تو می‌خواستی، می‌خواستم انجام دهم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به من چیزی می‌داد، من می‌گفتم: به کسی بده که از من محتاج تر است تا آنکه آن حضرت باری به من مالی داد. من گفتم: به کسی بده که از من محتاج تر است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مال را بگیر، تا صاحب مال شوی و (سپس) صدقه کن و هر آنچه از این گونه مال بدون چشمداشت و بدون آنکه سؤال کنی به تو می‌آید آن را بگیر، ورنه، خودت برای آن تلاش نکن.»

٧١٦٤- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قال: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قال: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ أَفْقَرَ إِلَيْهِ مِنِّي، حَتَّى أَعْطَانِي مَرَّةً مَالاً، فَقُلْتُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خُذْهُ، فَتَمَوَّلْهُ، وَتَصَدَّقْ بِهِ، فَمَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ فَخُذْهُ، وَمَا لا فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». [راجع: ١٤٧٣. اخرجه مسلم: ١٠٤٥].

٧١٦٤- و از زُهری روایت شده که سالم بن عبدالله گفت: عبدالله بن عمر گفت: از عُمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مرا بخشش می‌داد. من می‌گفتم: به کسی که از من محتاج‌تر است بده، تا آنکه باری به من مالی داد، من گفتم: به کسی که از من محتاج تر است بده. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مال را بگیر و صاحب مال شو و آن را صدقه کن، پس هر چه از این گونه مال به تو بیاید که بدان چشمداشتی نداشته باشی و آن را سؤال نکرده باشی، آن را بگیر و این مالی است که تو برای آن تلاش نکرده‌ای.

١٨- باب: مَنْ قَضَى وَلاعَنَ فِي الْمَسْجِدِ

وَلاعَنَ عُمَرُ عِنْدَ مِنْبَرِ النَّبِيِّ ﷺ.

باب-۱۸

کسی که در مسجد قضاوت نمود و ملاعنه[1]

---

۱ - ملاعنه، نسبت دادن زنا توسط شوهر به زن است، در حالی که شاهد ندارد، شوهر و زن سوگند یاد می‌کنند (آیات ۶ تا ۹ سورة النور) در این رابطه است.

وَقَضَى شُرَيْحٌ وَالشَّعْبِيُّ وَيَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ فِي الْمَسْجِدِ .

وَقَضَى مَرْوَانُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ بِالْيَمِينِ عِنْدَ الْمِنْبَرِ .

وَكَانَ الْحَسَنُ وَزُرَارَةُ بْنُ أَوْفَى يَقْضِيَانِ فِي الرَّحَبَةِ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ .

کرد و عمر به نزدیک منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم ملاعنه را حکم کرد و شُرَیح و شَعبی و یحیی بن یَعمَر در مسجد به قضاوت پرداختند و مَـروان (حاکم مدینـه) حکم کرد که زید بن ثابت به نزدیک منبر سوگند یاد کند. و حَسَن و زراره بن اَوفی در هوای آزاد در بیرون مسـجد قضاوت می‌کردند.

۷۱۶۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : شَهِدْتُ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً ، وَفُرِّقَ بَيْنَهُمَا . [راجع : ۴۲۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۹۲ ، مطولاً بدون ذكر « ۱۵ سنة »] .

۷۱۶۵- اززُهری روایت است که سَهل بن سعد گفت: آنگاه که زن و شوهری ملاعنه می‌کردند، در انجا حاضر بودم و در آن زمان پسری پانزده ساله بودم. و میان زن و شوهر به جدایی حکم شد.

۷۱۶۶ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَهْلٍ أَخِي بَنِي سَاعِدَةَ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « أَرَأَيْتَ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً ، أَيَقْتُلُهُ ؟ فَتَلاعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَأَنَا شَاهِدٌ » . [راجع : ۴۲۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۹۲، مطولاً] .

۷۱۶۶- از ابن شـهاب، از سَهل بن سعد برادر بنی سـاعِده روایت اسـت که گفت: مردی از انصـار نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمد و گفت: «چه می‌گویـی در مورد مردی که با زن خود مردی را (در حال زنـا) می‌بیند، آیا او را بکشـد؟ آن دو زن و شـوهر در مسجد ملاعنه کردند و من در آنجا حاضر بودم.

۱۹- باب : مَنْ حَكَمَ فِي الْمَسْجِدِ ، حَتَّى إِذَا أَتَى عَلَى حَدٍّ أَمَرَ أَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَيُقَامَ

وَقَالَ عُمَرُ : أَخْرِجَاهُ مِنَ الْمَسْجِدِ ، وَضَرَبَهُ وَيُذْكَرُ عَنْ عَلِيٍّ نَحْوُهُ .

باب-۱۹

کسیکه در مسجد حکم مجازات کرد، آنگاه که حـد به اجرا در می‌آمد، امـر کرد که مجرم از مسجد بیرون برده شود و حد اجرا گردد.

و عمـر گفت: او را از مسـجد بیرون ببرید، و سپس او را زد. و از علی نیز مانند این یاد شده است.

۷۱۶۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

۷۱۶۷- از عُقَیل، از ابن شـهاب، از ابوسَـلَمه و سـعید بن مُسـیَّب روایت است که ابوهریره گفت:

وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَنَادَاهُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي زَنَيْتُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعًا قَالَ : «أَبِكَ جُنُونٌ» . قال : لا ، قال : «اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ» .
[راجع : ۵۲۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۱ ، مع الحديث الآتي] .

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم به مسجد آمد و بانگ برآورد: یا رسول الله همانا من زنا کردم، آن حضرت از وی روی گردانید و چون چهار بار بر نفس خود شهادت داد. آن حضرت فرمود: «آیا دیوانه هستی؟» گفت: نی. فرمود: «او را ببرید و سنگسار کنید!»

۷۱۶۸ - قال ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ قال : كُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ بِالْمُصَلَّى .

رَوَاهُ يُونُسُ وَمَعْمَرٌ وَابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِي الرَّجْمِ .
[راجع: ۵۲۷۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۱ ، مع الحديث السابق] .

۷۱۶۸- ابن شهاب گفت: کسی که از جابر بن عبدالله شنیده به من گفته است: من در میان کسانی بودم که او را در مُصلّی سنگسار کردیم. روایت کرده‌اند یونُس و مَعمَر و ابن جُرَیح از زهری از ابوسَلَمَه از جابر، از پیامبر صلی الله علیه و سلم، در مورد سنگسار شدن او.

۲۰- باب : مَوْعِظَةِ الإِمَامِ لِلْخُصُومِ

بـاب-۲۰ پنـد و انـدرز امام بـرای دو طرف دعوی

۷۱۶۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، فَأَقْضِي عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلا يَأْخُذْهُ ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» . [راجع : ۲۴۵۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۳] .

۷۱۶۹- از مالک، از هِشام، از پدرش، از زینب بنت ابی سلمه روایت است که امّ سلمه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا من بَشرَم و شما دعوی خود را نزد من می‌آورید و شاید که بعضی از شما در دلیل آوردن نظر به بعضی دیگر خوش بیان‌تر باشید و من بر مبنای آنچه می‌شنوم حکم می‌کنم. پس اگر از حق برادرش چیزی به مفاد وی حکم کردم باید که آن را نگیرد، زیرا برای وی پاره‌ای از آتش را جدا کرده‌ام»

۲۱- باب : الشَّهَادَةِ تَكُونُ عِنْدَ الْحَاكِمِ ،

باب-۲۱

شهادت دادن حاکم که متصدی قضاء است که یا قبل بر این متصدی قضا بوده به مفاد

فِي وِلايَتِهِ القَضَاءَ أَوْ قَبْلَ ذَلِكَ ، لِلْخَصْمِ .

وَقَالَ شُرَيْحٌ القَاضِي ، وَسَأَلَهُ إِنْسَانٌ الشَّهَادَةَ ، فَقَالَ : ائْتِ الأَمِيرَ حَتَّى أَشْهَدَ لَكَ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : قَالَ عُمَرُ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : لَوْ رَأَيْتَ رَجُلاً عَلَى حَدٍّ ، زِنًى أَوْ سَرِقَةٍ ، وَأَنْتَ أَمِيرٌ ؟ فَقَالَ : شَهَادَتُكَ شَهَادَةُ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، قَالَ : صَدَقْتَ . قَالَ عُمَرُ : لَوْلا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ زَادَ عُمَرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، لَكَتَبْتُ آيَةَ الرَّجْمِ بِيَدِي . وَأَقَرَّ مَاعِزٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِالزِّنَى أَرْبَعًا فَأَمَرَ بِرَجْمِهِ ، وَلَمْ يُذْكَرْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَشْهَدَ مَنْ حَضَرَهُ .

وَقَالَ حَمَّادٌ : إِذَا أَقَرَّ مَرَّةً عِنْدَ الحَاكِمِ رُجِمَ .

وَقَالَ الحَكَمُ : أَرْبَعًا .

۷۱۷۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ : أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ : «مَنْ لَهُ بَيِّنَةٌ عَلَى قَتِيلٍ قَتَلَهُ فَلَهُ سَلَبُهُ» . فَقُمْتُ لأَلْتَمِسَ بَيِّنَةً عَلَى قَتِيلٍ ، فَلَمْ أَرَ أَحَدًا يَشْهَدُ لِي ، فَجَلَسْتُ ، ثُمَّ بَدَا لِي فَذَكَرْتُ أَمْرَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ : سِلاحُ هَذَا القَتِيلِ الَّذِي يَذْكُرُ عِنْدِي ، قَالَ : فَأَرْضِهِ مِنْهُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : كَلاَّ ، لا يُعْطِهِ أُصَيْبِغَ مِنْ قُرَيْشٍ وَيَدَعَ أَسَدًا مِنْ أُسْدِ اللَّهِ ، يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، قَالَ : فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَدَّاهُ إِلَيَّ ، فَاشْتَرَيْتُ مِنْهُ خِرَافًا ،

طرف دعوى و قاضى شُرَيح به كسى كه از وى خواستار شهادت شد، گفت: نزد امير بيا تا من براى تو شهادت دهم.

و عِكرَمه گفت: عُمَر به عبدالرحمن بن عَوف گفت: اگر مردى را به حدّ زنا يا دزدى ببينى و تو امير باشى؟ عبدالرحمن گفت: در آن حالت شهادت تو (كه خليفه هستى) مانند شهادت يكى از مسلمانان است. عمر گفت: راست گفتى.

عمر گفت: اگر مسلمانان نمى‌گفتند كه عمر در كتاب خدا زيادت كرد، من آيهٔ سنگسار را به دست خود (در قرآن) مى‌نوشتم. و ماعِز نزد پيامبر صلى الله عليه و سلم به ارتكاب زنا چهار بار اقرار كرد، آن حضرت به سنگسار كردن وى امر كرد. و اين موضوع ياد نشده است كه پيامبر صلى الله عليه و سلم از آن كسانى كه حاضر بوده‌اند شهادت خواسته است. و حَمّاد گفته است: اگر زناكار نزد حاكم يک بار به زنا اقرار كند، سنگسار مى‌شود. و حَكَم گفته است: چهار بار (اقرار شرط است)

۷۱۷۰- از يحيى، از عُمر بن كثير، از ابو محمد مولى ابو قَتادَه روايت است كه ابو قتاده گفت: رسول الله صلى الله عليه و سلم در روز جنگ حُنَين گفت: «كسى كه بر كشتن كسى (از كافران) شاهد بياورد كه او را كشته است، همه اسباب و لوازم مرد كشته شده از آن اوست»

ابو قتاده مى‌گويد: من برخاستم تا بر كسى كه كشته بودم شاهد آورم و كسى را نديدم كه برايم شهادت بدهد. واپس به جاى خود نشستم. سپس بر آن شدم كه بگويم، و ماجراى

فَكَانَ أَوَّلَ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ.

قَالَ لِي عَبْدُاللَّهِ، عَنِ اللَّيْثِ: فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَدَّاهُ إِلَيَّ.

وَقَالَ أَهْلُ الْحِجَازِ: الْحَاكِمُ لاَ يَقْضِي بِعِلْمِهِ، شَهِدَ بِذَلِكَ فِي وِلاَيَتِهِ أَوْ قَبْلَهَا، وَلَوْ أَقَرَّ خَصْمٌ عِنْدَهُ لآخَرَ بِحَقٍّ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ، فَإِنَّهُ لاَ يَقْضِي عَلَيْهِ فِي قَوْلِ بَعْضِهِمْ حَتَّى يَدْعُوَ بِشَاهِدَيْنِ فَيُحْضِرَهُمَا إِقْرَارَهُ.

وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِرَاقِ: مَا سَمِعَ أَوْ رَآهُ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ قَضَى بِهِ، وَمَا كَانَ فِي غَيْرِهِ لَمْ يَقْضِ إِلاَّ بِشَاهِدَيْنِ.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: بَلْ يَقْضِي بِهِ، لأَنَّهُ مُؤْتَمَنٌ، وَإِنَّمَا يُرَادُ مِنَ الشَّهَادَةِ مَعْرِفَةُ الْحَقِّ، فَعِلْمُهُ أَكْثَرُ مِنَ الشَّهَادَةِ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَقْضِي بِعِلْمِهِ فِي الأَمْوَالِ، وَلاَ يَقْضِي فِي غَيْرِهَا.

وَقَالَ الْقَاسِمُ: لاَ يَنْبَغِي لِلْحَاكِمِ أَنْ يُمْضِيَ قَضَاءً بِعِلْمِهِ دُونَ عِلْمِ غَيْرِهِ، مَعَ أَنَّ عِلْمَهُ أَكْثَرُ مِنْ شَهَادَةِ غَيْرِهِ، وَلَكِنَّ فِيهِ تَعَرُّضًا لِتُهَمَةِ نَفْسِهِ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ، وَإِيقَاعًا لَهُمْ فِي الظُّنُونِ، وَقَدْ كَرِهَ النَّبِيُّ ﷺ الظَّنَّ فَقَالَ: «إِنَّمَا هَذِهِ صَفِيَّةُ». [راجع: ۲۱۰۰. أخرجه مسلم: ۱۷۵۱، مطولاً].

او را بـه رسـول الله صلی الله علیه و سـلم یاد کـردم. یکی از کسـانی که آنجا نشسـته بود، گفت: سـلاح آن کشته شده‌ای که او از وی یاد کرده اسـت، نزد من است، او را راضی کن (که سلاح را از من نگیرد). ابوبکر گفت: هرگز نی، سـلاح وی را به کفتـاری از قریش نمی‌دهد و شیری از شـیران خدا را وانمی‌گذارد که برای خدا و رسول او می‌جنگد.

ابوقتاده می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و سـلم امـر کـرد و وی اسـباب و لـوازم او را به من بازگردانیـد، و از فروش آن باغی خریدم و این اولین مالی بود (که از بهای غنایم جنگی) مالک شدم.

(امـام بخاری می‌گوید) عبـدالله از لیث (بدین عبارت) به من گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سـلم برخاسـت و وی اسباب و لوزام او را به من بازگردانید. (عوض پیامبـر صلی الله علیه وسـلم امر کـرد) و اهل حجاز گفتـه اند: حاکم (قاضـی) نباید نظر به معلومـات خود (در قضیـه) حکم کند، چه در زمان قضاوت خود وی شـاهد بوده باشـد چه قبـل از آن و اگـر خصم (یک طـرف دعوی) به نفـع طرف مقابل خود در نـزد قاضی اقرار می‌کند، نظـر به قول بعضی (فقها) قاضی نباید علیـه خصم حکم کند، تا آنکه وی دو شـاهد فراخواند و اقرار آنان را حاضر آورد.

بعضـی از اهل عراق گفته‌انـد: آنچه قاضی در مجلـس قضا می‌شـنود یا می‌بینـد (که خصم اقرار می‌کنـد) مبنی بر آن حکم کند، و اگر در غیر مجلس قضا می‌شـنود یا می‌بیند (که اقرار

صورت گرفته) حکم نکند مگر آنکه دو شاهد (به اقرار خصم) شهادت دهند. بعضی از ایشان گفته اند: قاضی نظر به علم خود حکم کند، زیرا وی مورد اعتماد است

و همانا مراد از شهادت، آشکار شدن حقیقت است، و علم قاضی، بیشتر از شهادت است.

و بعضی از ایشان گفته اند: قاضی در قضایای مالی به علم خود حکم کند و در غیر آن حکم نکند.

و قاسم گفته است: برای حاکم (قاضی) سزاوار نیست که بر مبنای علم خود حکم کند، بدون علم غیر خود، هر چند علم او از شهادت غیر او بیشتر باشد، ولی وی خودش را نزد مسلمانان در معرض تهمت قرار می‌دهد و این حالت، مسلمانان را در گمان انداختن است، و همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم، گمان را ناخوش دانسته است چنانکه فرموده بود: «همانا آن زن، صفیّه (همسر من) است»

۷۱۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَتْهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ ، فَلَمَّا رَجَعَتِ انْطَلَقَ مَعَهَا فَمَرَّ بِهِ رَجُلانِ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَدَعَاهُمَا فَقَالَ : « إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ » . قَالا : سُبْحَانَ اللّهِ ، قَالَ : « إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنِ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ » .

رَوَاهُ شُعَيْبٌ ، وَابْنُ مُسَافِرٍ ، وَابْنُ أَبِي عَتِيقٍ ، وَإِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ، يَعْنِي ابْنَ حُسَيْنٍ ، عَنْ صَفِيَّةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۲۰۳۵ . أخرجه مسلم : ۲۱۷۵ ، بزيادة] .

۷۱۷۱- از ابراهیم بن سَعد، از ابن شهاب روایت است که علی بن حسین (زین العابدین) گفت:

صفیه بنت حُیَی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد (که در مسجد معتکف بود) آنگاه که صفیّه برگشت، آن حضرت او را همراهی کرد و همزمان دو مرد انصاری از کنار آن حضرت گذشتند. آن حضرت آنان را فراخواند و فرمود: «همانا این زن صَفیّه (همسر) من است» آن دو نفر گفتند: سُبحان الله، آن حضرت فرمود: «همانا شیطان در مجرای خون پسر آدم جریان

دارد»[1]

این حدیث را : شُعَیب و ابن مسافر و ابن ابی عتیق و اسحاق بن یَحیَی، از زُهری، از علی، یعنی پسر حسین (زین العابدین) از صَفیّه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٢٢- باب : أَمْرِ الْوَالِي إِذَا وَجَّهَ أَمِيرَيْنِ إِلَى مَوْضِعٍ : أَنْ يَتَطَاوَعَا وَلاَ يَتَعَاصَيَا

٧١٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا الْعَقَدِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَبِي وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «يَسِّرَا وَلاَ تُعَسِّرَا ، وَبَشِّرَا وَلاَ تُنَفِّرَا ، وَتَطَاوَعَا» . فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى : إِنَّهُ يُصْنَعُ بِأَرْضِنَا الْبِتْعُ ؟ فَقَالَ : «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» .

وَقَالَ النَّضْرُ ، وَأَبُو دَاوُدَ ، وَيَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، وَوَكِيعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٢٦١ . أخرجه مسلم : ١٧٣٣ ، في الإمارة (١٤) الأشربة (٧٠) مختصراً قطع] .

باب-۲۲

امر والی، اگر دو امیر را به یک محل اعزام کند اینکه: از یکدیگر اطاعت کنند و از یکدیگر نافرمانی نکنند

۷۱۷۲- از شُعبه، از سعید بن ابی بُرده روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، پدرم (ابوموسی اشعری) و مُعاذ بن جبل را (به حیث امیران) به یمن فرستاد و بدیشان گفت: «بر مردم آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر نسازید و از یکدیگر اطاعت کنید.»

ابوموسی به آن حضرت گفت: در سرزمین ما (یمن) نَبِیذ (شراب) عسل ساخته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «هر آنچه مستی بیاورد حرام است»

و نَضر، و ابوداود، و یزید بن هارون، و وکِیع، از شُعبه از سعید بن ابی بُرده، از پدرش از جدّش (ابوموسی) از پیامبر صلی الله علیه و سلم، روایت کرده است.

٢٣- باب : إِجَابَةِ الْحَاكِمِ الدَّعْوَةَ

وَقَدْ أَجَابَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ عَبْدًا لِلْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ .

باب-۲۳ پذیرفتن حاکم، مهمانی را

و همانا عثمان بن عَفّان، مهمانی غلام مغیره بن

۱- این حدیث مُرسل است زیرا امام زین العابدین تابعی است و آن حضرت را ندیده است. اما روایت بعدی حدیث را مرفوع کرده است.

٧١٧٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « فُكُّوا العَانِيَ ، وَأَجِيبُوا الدَّاعِيَ » . [راجع : ٣٠٤٦] .

شعبه را پذیرفت.

۷۱۷۳- از منصور، از ابو وائل روایت است که ابوموسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اسیران را رها کنید و مهمانی را بپذیرید»

٢٤- بَاب : هَدَايَا العُمَّالِ

باب-۲۴ هدیه گرفتن کارمندان (جمع آوری زکات)

٧١٧٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَنَّهُ سَمِعَ عُرْوَةَ : أَخْبَرَنَا أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ قَالَ : اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً مِنْ بَنِي أَسَدٍ ، يُقَالُ لَهُ ابْنُ الأُتْبِيَّةِ ، عَلَى صَدَقَةٍ ، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ : هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى المِنْبَرِ - قَالَ سُفْيَانُ أَيْضًا : فَصَعِدَ المِنْبَرَ - فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « مَا بَالُ العَامِلِ نَبْعَثُهُ ، فَيَأْتِي يَقُولُ : هَذَا لَكَ وَهَذَا لِي ، فَهَلاَّ جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَيَنْظُرُ أَيُهْدَى لَهُ أَمْ لاَ ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لاَ يَأْتِي بِشَيْءٍ إِلاَّ جَاءَ بِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ : إِنْ كَانَ بَعِيرًا لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ شَاةً تَيْعَرُ » . ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْنَا عُفْرَتَيْ إِبْطَيْهِ : « أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ » . ثَلاَثًا .

قَالَ سُفْيَانُ : قَصَّهُ عَلَيْنَا الزُّهْرِيُّ .

وَزَادَ هِشَامٌ : عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعَ أُذُنَايَ ، وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنِي ، وَسَلُوا زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ، فَإِنَّهُ سَمِعَهُ مَعِي .

وَلَمْ يَقُلِ الزُّهْرِيُّ : سَمِعَ أُذُنِي . [راجع : ٩٢٥ . أخرجه مسلم : ١٨٣٢] .

﴿ خُوَارٌ ﴾ [الأعراف : ١٤٨] و [طه : ٨٨] : صَوْتٌ ، وَالجُؤَارُ مِنْ ﴿ تَجْأَرُونَ ﴾ [النحل : ٥٣] : كَصَوْتِ البَقَرَةِ .

۷۱۷٤- از سُفیان، از زُهری روایت است که از عُروه شنیده است که گفت: ابو حُمَید ساعِدی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی از قبیلهٔ بنی اسد را که ابن عُتبیّه نامیده می‌شد، به عنوان کارمند جمع آوری زکات گمارد. انگاه که وی بازگشت (و مال را با خود آورد) گفت: این بخش از مال متعلق به شماست و این بخش به من هدیه داده شده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم بر منبر ایستاد - سُفیان همچنان گفت: به منبر بالا رفت- و خدا را حمد گفت و ستود و سپس گفت: «این عاملی را که فرستادیم در چه حال است، وی آمده و می‌گوید: این (مال) از آنِ شماست، و این از آنِ من است، پس چرا در خانهٔ پدر و مادر خود ننشسته تا می‌دید برای او هدیه داده می‌شود یا نه؟ سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، کسی که (به ناحق) چیزی را می‌گیرد، همان چیز را در روز قیامت به گردن خود حمل می‌کند: اگر آن چیز، شتری باشد، آواز می‌کشد، یا گاوی باشد، آواز می‌کشد، یا گوسفندی باشد آواز می‌کشد»

آن حضرت سپس دستهای خود را بلند کرد تا

آنکه سفیدیهای زیر بغل وی را دیدیم و سه بار فرمود: «آیا به شما ابلاغ کردم؟»
سُفیان گفت: زُهری این را به ما قصه کرده است. و هِشام، از پدر خود، از ابوحُمَید روایت کرده است: این را گوشهای من شنیده و چشمان من دیده است و از زید بن ثابت بپرسید، همانا وی همراه من این را شنیده است. و زُهری (در روایت خود) نگفته است: گوش من شنیده است.
«خُوارٌ» (الاعراف:۱۴۸) و (طـه:۸۸) به معنای آواز است. و اَلْجؤارُ (هم مصدر) از «تَجأَرُون» (النّحل: ۵۳) یعنی: مانند آواز گاو. (کلمات خُوارٌ و جُؤَارُ در متن حدیث آمده است)

۲۵- باب : اسْتِقْضَاءِ الْمَوَالِي وَاسْتِعْمَالِهِمْ

۷۱۷۵ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ : أَنَّ نَافِعًا أَخْبَرَهُ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما أَخْبَرَهُ قال : كَانَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ يَؤُمُّ الْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ وَأَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ ، فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو سَلَمَةَ وَزَيْدٌ وَعَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ . [راجع : ۶۹۲] .

باب-۲۵ گماردن موالی (غلامان آزاد شده) به عنوان قاضی و عامل

۷۱۷۵- از ابن جُرَیح، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما او را خبر داده است: سالِم مولی (غلام آزاد شدهٔ) ابو حُذَیفَهٔ، مهاجرین اولین[1] و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم را در مسجد قباء امامت می‌داد، که در میان ایشان ابوبکر و عمر و ابو سَلَمه و زید (بن خطاب) و عامر بن ربیعه حاضر بوده‌اند.

۲۶- باب : الْعُرَفَاءِ لِلنَّاسِ

۷۱۷۶ ، ۷۱۷۷ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَمِّهِ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ : قال ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ

باب-۲۶ گماردن عُرَفاء (دانایان، کارگزاران، سرشناسان) مردم

۷۱۷۶،۷۱۷۷- از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر روایت است که مروان بن حَکَم و مِسوَر بن

۱- مهاجرین اولین، کسانی‌اند که به دو قبله، بیت المقدس و کعبه نماز گزارده‌اند «تیسیرالقاری»

الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ، حِينَ أَذِنَ لَهُمُ الْمُسْلِمُونَ فِي عِتْقِ سَبْيِ هَوَازِنَ : «إِنِّي لا أَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، فَرَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّ النَّاسَ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . [راجع : ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸]

مَخرَمه به او خبر داده‌اند که همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم، آنگاه که مسلمانان در آزادی اسیران قبیلهٔ هوازِن به وی اجازه دادند، فرمود: «همانا من نمی‌دانم که کدام کسان از شما اجازه داده‌اند که اسیران آزاد شوند) و کدام کسان اجازه نداده‌اند، پس برگردید تا عرفاء (سرشناسان) شما تصمیم شما را به ما برسانند.»

مردم بازگشتند و با عُرَفاء خویش صحبت کردند، سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برگشتند و به آن حضرت خبر دادند که همانا مردم از این کار خشنودند و اجازه داده‌اند»[1]

۲۷- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ ثَنَاءِ السُّلْطَانِ ، وَإِذَا خَرَجَ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ

باب-۲۷

آنچه ناخوشایند است از ستایش سلطان (در حضور وی) و چون از نزدش بیرون آید، غیر آنچه گفته بود، بگوید.

۷۱۷۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ : قَالَ أُنَاسٌ لابْنِ عُمَرَ : إِنَّا نَدْخُلُ عَلَى سُلْطَانِنَا ، فَنَقُولُ لَهُمْ خِلافَ مَا نَتَكَلَّمُ إِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِمْ ، قَالَ : كُنَّا نَعُدُّهَا نِفَاقًا .

۷۱۷۸- از عاصم بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر، از پدرش روایت است که گفت: مردم به ابن عمر گفتند: ما نزد امراء خود وارد شده و بدیشان سخنان (ستایش آمیز) می گوییم، خلاف آنچه از نزد ایشان بیرون می‌آییم می گوییم، ابن عمر گفت: ما این را نفاق می‌شمردیم.

۷۱۷۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ عِرَاكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ وَهَؤُلاءِ بِوَجْهٍ» . [راجع : ۳۴۹۴ ، أخرجه مسلم : ۲۵۲۶ في البر والصلة : ۹۹] .

۷۱۷۹- از یزید بن ابی حبیب، از عِراک، از ابوهُریره روایت است که گفت: همانا وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «همانا بدترین مردم کسانی‌اند که دو روی‌اند، نزد گروهی به یک روی می‌آیند و نزد

[1] - تفصیل آن در احادیث ۲۳۰۷،۲۳۰۸، جلد سوم، آمده است.

گروهی به رویی دیگر»

۲۸- باب : الْقَضَاءِ عَلَى الْغَائِبِ

۷۱۸۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ هِنْدًا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ ، فَأَحْتَاجُ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ ؟ قَالَ : « خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدَكِ بِالْمَعْرُوفِ» . [راجع : ۲۲۱۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۱٤]

باب-۲۸ قضاوت دربارهٔ غایب

۷۱۸۰- از سُفیان، از هِشام، از پدرش، روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

«هِند (زن ابوسفیان) به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: همانا ابوسفیان مردی بخیل است، و من ضرورت دارم که از مال او (بدون اجازه‌اش) بگیرم؟ آن حضرت فرمود: «به همان مقدار که به تو و فرزندانت کفایت کند و مطابق عرف باشد، بگیر»

۲۹- باب : مَنْ قُضِيَ لَهُ بِحَقِّ أَخِيهِ فَلا يَأْخُذْهُ ، فَإِنَّ قَضَاءَ الْحَاكِمِ لا يُحِلُّ حَرَامًا وَلا يُحَرِّمُ حَلالاً

۷۱۸۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِبَابِ حُجْرَتِهِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ : « إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَادِقٌ فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ لِيَتْرُكْهَا » . [راجع : ۲٤۵۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۳]

باب-۲۹

کسی که از حق برادر (مسلمانش) به نفع وی حکم شده باشد، باید آن را نگیرد، زیرا قضاوت حاکم، حرام را حلال و حلال را حرام نمی‌سازد.

۷۱۸۱- از صالح، از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر از زینب بنت ابی سَلَمَه، روایت است که ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم از رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر داده است:

آن حضرت آواز کسانی را از دروازهٔ خانه خود شنید که با یکدیگر دعوی داشتند. به سوی آنان برآمد و گفت: «همانا من هم بشرم و (هر دو جانب) دعوی نزد من می‌آیند و شاید بعضی از شما، از بعضی دیگر زبان آورتر باشید و من می‌پندارم که راستگوی است و به مفاد وی حکم می‌کنم، پس اگر من از حق مسلمانی به نفع وی حکم کردم، همانا آن پاره‌ای از آتش

۷۱۸۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ : كَانَ عُتْبَةُ ابْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي ، فَاقْبِضْهُ إِلَيْكَ ، فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدٌ فَقَالَ : ابْنُ أَخِي ، قَدْ كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَالَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَتَسَاوَقَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْنُ أَخِي كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ : « احْتَجِبِي مِنْهُ » . لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى . [راجع : ۲۰۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۵۷ مختصراً] .

است، پس با اوست که آن را می‌گیرد یا وا می‌گذارد.»

۷۱۸۲- از مالک، از ابن شهاب از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: عُتبَهٔ ابن ابی وَقّاص، به برادر خود سعد بن ابی وقّاص وصیت کرد که پسر کنیز زَمعَه از (نطفهٔ) من است، وی را نزد خود بگیر. آنگاه که سال فتح مکه فرارسید، سعد آن پسر را گرفت و گفت: وی پسر برادر من است که همانا وصیت او را به من کرده است. عبد بن زَمعَه به جانبداری از آن پسر ایستاد و گفت: وی برادر من است و پسر کنیز پدر من است که بر بستر وی زاده شده است.

هر دویشان نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتند. سعد گفت: یا رسول الله، وی پسر برادر من است که وصیت او را به من کرده است. و عَبد بن زَمعَه گفت: وی برادر من، و پسر کنیز پدر من است که بر بستر وی زاده شده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این پسر از آنِ تو است، ای عبد بن زَمعه». سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پسر از آن بستر است و برای زناکار سنگ است» آن حضرت سپس به (همسر خود) سَوده بنت زَمعه گفت: «از این پسر (هر چند برادر تو خوانده می‌شود) روی بگیر» زیرا آن حضرت شباهت آن پسر را به عُتبه دید و آن پسر سَوده را ندید تا آنکه خدای تعالی را ملاقات کرد.

۳۰- باب : الْحُكْمِ فِي الْبِئْرِ وَنَحْوِهَا

باب-۳۰ حکم دربارهٔ آنچه به چاه و مانند آن ارتباط می‌گیرد

۷۱۸۳ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَحْلِفُ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ ، يَقْتَطِعُ مَالاً وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، إِلا لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ . الآيَةَ . [راجع : ۲۳۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۳۸ ، مع الحديث الآتي] .

۷۱۸۳- از سُـفیان، از منصـور و اَعمَش، از ابو وائِـل روایت اسـت که عبدالله (ابن مسـعود) گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که سوگند صبر[1] می‌خورد تا مالی را از کسی جدا کند و در آن سـوگند دروغگوی باشد، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است.»
سپس خداوند این آیت را فرود آورد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیز می‌فروشند» (آل عمران:۷۷)

۷۱۸٤ - فَجَاءَ الأَشْعَثُ وَعَبْدُاللَّهِ يُحَدِّثُهُمْ ، فَقَالَ : فِيَّ نَزَلَتْ وَفِي رَجُلٍ خَاصَمْتُهُ فِي بِئْرٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَلَكَ بَيِّنَةٌ » . قُلْتُ : لا ، قَالَ : « فَلْيَحْلِفْ » . قُلْتُ : إِذًا يَحْلِفُ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ﴾ . الآيَةَ . [آل عمران : ۷۷] . [راجع : ۲۳۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۳۸ ، مع الحديث السابق] .

۷۱۸٤- اَشعَث آمد، در حالی که عبدالله حدیث مذکور را به مردم می‌گفت. اشعث گفت: این (آیهٔ) دربارهٔ من نازل شده و دربارهٔ مردی که با وی دربارهٔ دعوی داشتم. پیامبر صلی الله علیه و سلم (به من) گفت: «آیا شاهد داری؟» گفتم: نـی. فرمود: «باید وی (طرف دعوی) سـوگند یـاد کند» گفتم: همین اکنون سـوگند (ناحق) می‌خورد. سـپس این آیه نازل شد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویشرا به بهای ناچیز می‌فروشند.»

۳۱- باب : الْقَضَاءِ فِي كَثِيرِ الْمَالِ وَقَلِيلِهِ

باب-۳۱ حکم کردن در مال زیاد و اندک

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ : الْقَضَاءُ فِي قَلِيلِ الْمَالِ وَكَثِيرِهِ سَوَاءٌ .

و ابن عُیَینَه گفت: ابن شَبرُمَه گفت: حکم کردن در مالی که اندک باشـد و زیاد باشـد یکسان است.

۷۱۸۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ ، عَنْ أُمِّهَا أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ

۷۱۸۵- از شُـعیب، از زهری روایت اسـت که گفـت: عُروه بن زبیر از زینب بنت ابی سَـلَمَه

۱ - یمین صبر آن است که کسی را نزد خود حبس کند تا سوگند بخورد «تیسیرالقاری»

جَلَبَةَ خِصَامٍ عِنْدَ بَابِه ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ : « إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّهُ يَأْتِيني الْخَصْمُ ، فَلَعَلَّ بَعْضًا أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ ، أَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ ، وَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَادِقٌ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ لِيَدَعْهَا». [راجع : ۲۴۵۸ . اخرجه مسلم : ۱۷۱۳].

خبـر داده که مادرش اُمّ سَـلَمه گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم صدای دعوی کنندگانی را نزدیک دروازهٔ خانهٔ خود شنید، به سوی آنان برآمـد و گفت: «همانا من هم بشـرم و همانا دعوی کننده نزد من میآید، و شـاید هم بعضی نسـبت به بعضی دیگر خوش‌بیان تر باشـد و مـن به مفـاد او حکم می‌کنـم و می‌پندارم که وی راسـتگو اسـت. پس اگر من از حق برادر (مسلمانی) به نفع او حکم کنم، همانا آن (مال) پاره‌ای از آتش اسـت کـه آن را می‌گیرد یا وا میگذارد»

۳۲- باب : بَيْعِ الإِمَامِ عَلَى النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ وَضِيَاعَهُمْ

وَقَدْ بَاعَ النَّبِيُّ ﷺ مُدَبَّرًا مِنْ نُعَيْمِ بْنِ النَّحَّامِ .

باب-۳۲ فروش امام، اموال و زمینهای مردم را (به نمایندگی) از ایشان

و پیامبر صلی الله علیه و سلم، غلام مُدَبَّر[۱] نُعَیم بن نَحّام را فروخت

۷۱۸۶ - حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِهِ أَعْتَقَ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَبَاعَهُ بِثَمَانِ مِائَةِ دِرْهَمٍ ، ثُمَّ أَرْسَلَ بِثَمَنِهِ إِلَيْهِ . [راجع : ۲۱۴۱ . اخرجه مسلم : ۹۹۷ ، مطولاً ، وفي الأيمان « ۵۸ » بزيادة] .

۷۱۸۶- از سَـلَمه بـن کُهَیـل، از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله گفت:
به پیامبر صلی الله علیه و سـلم خبر رسـید که مـردی از اصحـاب وی غلام خـود را پس از مرگ خود آزاد گذاشـته اسـت و او بجز از آن غلام مالی نداشـت. آن حضرت غلام او را به هشـتصد درهم فروخت و پـول آن را به وی فرستاد.

۳۳- باب : مَنْ لَمْ يَكْتَرِثْ بِطَعْنِ مَنْ لا يَعْلَمُ فِي الأُمَرَاءِ حَدِيثًا

باب - ۳۳ کسـی که از طعنه زدن افراد نادان به اُمراء باکی ندارد

---

۱ - غلام مُدبَّر آن است که صاحب آن وعده دهد که پس از مرگ وی، آزاد باشد.

٧١٨٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما : يَقُولُ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَطُعِنَ فِي إِمَارَتِهِ ، وَقَالَ : « إِنْ تَطْعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمْرَةِ ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ » .
[راجع : ٣٧٣٠ . اخرجه مسلم : ٢٤٢٦] .

۷۱۸۷- از عبدالعزیز ابن مُسلم، از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم لشکری فرستاد و اسامه بن زید را بر آن امیر گردانید. در امیر گماردن وی طعنه زده شد[1] و آن حضرت فرمود: «اگر در امیری وی طعنه می‌زنید، همانا شما بودید که قبل از وی در امیری پدر وی طعنه می‌زدید، و به خدا سوگند که (پدر) وی سزاوار امارت بود و او در زمرهٔ دوست داشتنی مردم به نزد من بود و این (اُسامه) پس از وی در زمرهٔ دوست داشتنی مردم نزد من است.»

٣٤- باب : الأَلَدُّ الْخَصِمِ

وَهُوَ الدَّائِمُ فِي الْخُصُومَةِ . ﴿ لُدًّا ﴾ [مريم : ٩٧] : عُوجًا . ﴿ أَلَدُّ ﴾ [البقرة : ٢٠٤] : أَعْوَجُ .

باب-۳۴

اَلَدُّ الخَصم، یعنی: کسی که پیوسته در خصومت و دشمنی است. «لُدّاً»[2] [مریم:۹۷] یعنی: کج، منحرف. «اَلَـدُّ»[3] [البقـره:٢٠٤] یعنی منحرف، کجرو.

٧١٨٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يُحَدِّثُ : عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَبْغَضُ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ » . [راجع : ٢٤٥٧ . اخرجه مسلم : ٢٦٦٨] .

۷۱۸۸- از ابـن جُرَیج روایت است که گفت: از ابن ابی مُلَیکه شنیدم که از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « دشمن ترین [و منفورترین] مردمان به نزد خدا، کسی است که ستیزه جوست.»

۱- در بعضی روایات آمده که سبب طعن مردم بر اسامه آن بود که آن حضرت او را بر لشکری امیر گردانید که در آن بزرگان صحابه حضور داشتند. «تیسیرالقاری»

۲ - «فَإِنَّما يَسَّرناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ المُتَّقِينَ وَ تُنذِرُ بِهِ قَوماً لُدّاً» «در حقیقت ما این قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه جو را بدان بیم دهی»

۳ - «وَ مِنَ النّاسِ مَن يُعجِبُكَ قَولُهُ فِى الحَيوةِ الدُّنيا وَ يُشهِدُ الله عَلَى ما فِى قَلبِهِ وَ هُوَ اَلَدُّ الخِصَامِ» و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وا می‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، حال آنکه او سخت ترین دشمنان است.» (البقره:۹۴)

٣٥- باب : إِذَا قَضَى الْحَاكِمُ بِجَوْرٍ، أَوْ خِلَافِ أَهْلِ الْعِلْمِ فَهُوَ رَدٌّ

٧١٨٩ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدًا (ح).

وحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ نُعَيْمُ بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا : أَسْلَمْنَا، فَقَالُوا : صَبَأْنَا صَبَأْنَا، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ وَيَأْسِرُ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا أَسِيرَهُ، فَأَمَرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنَّا أَنْ يَقْتُلَ أَسِيرَهُ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا أَقْتُلُ أَسِيرِي، وَلَا يَقْتُلُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي أَسِيرَهُ، فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ». مَرَّتَيْنِ. [راجع : ٤٣٣٩].

باب-٣٥

اگر حاکم ستمگرانه قضاوت کند، یا حکمش خلاف نظر اهل علم باشد، نظرش مردود است

٧١٨٩- از عبدالرزاق از معمر از زهری از سالم از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم خالد را فرستاد. همچنان از عبدالرزاق، از مَعمَر، از زهری از سالم از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، خالد بن ولید را (به قیادت لشکری) به سوی قبیلهٔ بنی جَذِیمه فرستاد و آنها به بیان روشن نتوانستند چنین بگویند: اَسلَمنا (اسلام آوردیم) بلکه می‌گفتند: صَبَأنَا صَبَأنَا (از دین خود برگشتیم) ولی خالد آنان را کشته می‌رفت و به اسارت در می آورد سپس به هر یک از ما، اسیری را سپرد و به هر یک از ما امر کرد که اسیر خود را بکشد.

(ابن عمر می‌گوید): من گفتم به خدا سوگند که اسیر خود را نمی‌کشم و نه کسی از یاران من اسیر خود را می‌کشد. آنگاه که از این ماجرا به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردیم. فرمود: «بارالها، من از آنچه خالد بن ولید انجام داده، به سوی تو اظهار بی‌گناهی می‌کنم» و آن حضرت آن را دو بار تکرار کرد.

٣٦- باب : الْإِمَامِ يَأْتِي قَوْمًا فَيُصْلِحُ بَيْنَهُمْ

٧١٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ الْمَدَنِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ : كَانَ

باب-٣٦ امام نزد قومی می‌آید تا در میانشان صلح بیاورد

٧١٩٠- از حَمّاد از ابوحازم مدنی روایت است که سَهل بن سعد ساعدی گفت: در میان قبیلهٔ

قِتَالٌ بَيْنَ بَنِي عَمْرٍو ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَصَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ أَتَاهُمْ يُصْلِحُ بَيْنَهُمْ ، فَلَمَّا حَضَرَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ ، فَأَذَّنَ بِلالٌ وَأَقَامَ ، وَأَمَرَ أَبَا بَكْرٍ فَتَقَدَّمَ ، وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الصَّلاةِ ، فَشَقَّ النَّاسَ حَتَّى قَامَ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ ، فَتَقَدَّمَ فِي الصَّفِّ الَّذِي يَلِيهِ ، قَالَ : وَصَفَّحَ الْقَوْمُ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا دَخَلَ فِي الصَّلاةِ لَمْ يَلْتَفِتْ حَتَّى يَفْرُغَ ، فَلَمَّا رَأَى التَّصْفِيحَ لا يُمْسَكُ عَلَيْهِ الْتَفَتَ ، فَرَأَى النَّبِيَّ ﷺ خَلْفَهُ ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ : «أَنِ امْضِهْ» . وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ هَكَذَا ، وَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ هُنَيَّةً يَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ مَشَى الْقَهْقَرَى ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ تَقَدَّمَ ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّاسِ ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ قَالَ : «يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَا مَنَعَكَ إِذْ أَوْمَأْتُ إِلَيْكَ أَنْ لا تَكُونَ مَضَيْتَ» . قَالَ : لَمْ يَكُنْ لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يَؤُمَّ النَّبِيَّ ﷺ ، وَقَالَ لِلْقَوْمِ : «إِذَا رَابَكُمْ أَمْرٌ فَلْيُسَبِّحِ الرِّجَالُ وَلْيُصَفِّحِ النِّسَاءُ» . [راجع: ٦٨٤. أخرجه مسلم: ٤٢١].

بنی عَمرو جنگ و جدالی رخ داد و این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، آن حضرت نماز ظُهر (پیشین) را گزارد و سپس نزد ایشان رفت تا میانشـان صلح بیاورد. چون وقت نماز عصر فرارسید. بلال اذان داد و اقامت گفت، و از ابوبکر خواست که امامت دهد، سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد در حالی که ابوبکر در نماز بود. آن حضرت صفوف مردم را شکافت تا در عقب ابوبکر ایستاد و در صفی که متصل ابوبکر بود، پیش رفت.

سـعد می‌گوید: مردم به کـف زدن آغاز کردند و ابوبکـر چون به نماز وارد می‌شـد هرگز به چپ و راسـت خود نمی‌نگریست تا آنکه (از نماز) فارغ می‌شد. چون دید که آواز کف زدن تمام نمی‌شود، نگریست و پیامبر صلی الله علیه و سـلم را بر پشت سـر خود دید. پیامبر صلی الله علیه و سـلم به وی اشـارت کرد که: «نماز را تمـام کن» و آن حضرت همچنین با دسـت خود اشارت کرد. ابوبکر اندکی درنگ کرد، در حالی که به مناسـبت فرمـودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم (نسبت به خود) خدای را سپاس می‌گفت، خودش را عقب کشـید. چون پیامبر صلی الله علیه و سـلم این حالت را دید، خود بـه (امامت) جلو رفت و به مردم نماز گزارد و آنگاه که نماز را گزارد، فرمود: ای ابوبکر، تو را چه چیز از آن بازداشت، آنگاه که به تو اشارت کردم (که به نماز ادامه دهی) و تو نماز را تمام نکردی». ابوبکر گفت: نشاید پسر ابی قحافه را که پیامبر صلی الله علیه و سـلم را امامت نماز بدهد.

۳۷- باب : يُسْتَحَبُّ لِلْكَاتِبِ أَنْ يَكُونَ أَمِينًا عَاقِلاً

۷۱۹۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللّه أَبُو ثَابِت : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِت قَالَ : بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ لِمَقْتَلِ أَهْلِ الْيَمَامَةِ وَعِنْدَهُ عُمَرُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ عُمَرَ أَتَانِي فَقَالَ : إِنَّ الْقَتْلَ قَدِ اسْتَحَرَّ يَوْمَ الْيَمَامَةِ بِقُرَّاءِ الْقُرْآنِ ، وَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَسْتَحِرَّ الْقَتْلُ بِقُرَّاءِ الْقُرْآنِ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا ، فَيَذْهَبَ قُرْآنٌ كَثِيرٌ ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَأْمُرَ بِجَمْعِ الْقُرْآنِ ، قُلْتُ : كَيْفَ أَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللّه ﷺ ؟ فَقَالَ عُمَرُ : هُوَ وَاللّه خَيْرٌ ، فَلَمْ يَزَلْ عُمَرُ يُرَاجِعُنِي فِي ذَلِكَ حَتَّى شَرَحَ اللّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ لَهُ صَدْرَ عُمَرَ ، وَرَأَيْتُ فِي ذَلِكَ الَّذِي رَأَى عُمَرُ . قَالَ زَيْدٌ : قَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَإِنَّكَ رَجُلٌ شَابٌّ عَاقِلٌ لَا نَتَّهِمُكَ ، قَدْ كُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللّه ﷺ ، فَتَتَبَّعِ الْقُرْآنَ فَاجْمَعْهُ . قَالَ زَيْدٌ : فَوَاللّه لَوْ كَلَّفَنِي نَقْلَ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ مَا كَانَ بِأَثْقَلَ عَلَيَّ مِمَّا كَلَّفَنِي مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ . قُلْتُ : كَيْفَ تَفْعَلَانِ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللّه ﷺ ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ : هُوَ وَاللّه خَيْرٌ ، فَلَمْ يَزَلْ يَحُثُّ مُرَاجَعَتِي حَتَّى شَرَحَ اللّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ اللّهُ لَهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ ، وَرَأَيْتُ فِي ذَلِكَ الَّذِي رَأَيَا ، فَتَتَبَّعْتُ الْقُرْآنَ أَجْمَعُهُ مِنَ الْعُسُبِ وَالرِّقَاعِ وَاللِّخَافِ وَصُدُورِ الرِّجَالِ ، فَوَجَدْتُ فِي آخِرِ سُورَةِ التَّوْبَةِ : ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴾ . إِلَى آخِرِهَا مَعَ خُزَيْمَةَ ، أَوْ أَبِي خُزَيْمَةَ ، فَأَلْحَقْتُهَا فِي سُورَتِهَا ، وَكَانَتِ الصُّحُفُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ حَيَاتَهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَيَاتَهُ

سپس آن حضرت به مردم گفت: «اگر شما را حالتی رخ می‌دهد باید مردان تسبیح (سبحان الله) بگویند و زنان کف بزنند.»

باب-۳۷ برای نویسندهٔ (که به او املاء می‌شود) مستحب است که امین هوشیار باشد

۷۱۹۱- از محمد بن عبیدالله، از ابراهیم بن سعد از عبید بن سَبّاق روایت است که زید بن ثابت گفت: ابوبکر نسبت به واقعهٔ اهل یَمامه که در آن (شمار زیادی از حافظان قرآن) کشته شده بودند به عقب من فرستاد در حالی که عمر نیز نزد وی بود. ابوبکر گفت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: همانا کشتار قاریان قرآن در روز یمامه بسیار زیاد بوده و من از آن می‌ترسم که کشتار قاریان قرآن در جاهای دیگر نیز زیاد شود و بخش زیادی از قرآن از میان برود، و همانا من صلاح در آن می‌بینم که امر کنی تا قرآن جمع شود. من (به عمر) گفتم: چگونه من به کاری اقدام کنم که رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده است؟ عمر (به من) گفت: این کار به خدا سوگند که کاری نیک است، و عمر پیوسته بر این امر اصرار می‌کرد تا آنکه خداوند سینه‌ام را گشود، همان گونه که سینهٔ عمر را گشوده بود و نظر عمر را به صلاح دیدم. زید می‌گوید که ابوبکر (به من) گفت: همانا تو جوان دانسته‌ای هستی که تو را به چیزی متهم نمی‌کنیم و همانا تو بودی که برای رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی می‌نوشتی، پس حالا قرآن را جمع کن.

حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ: اللِّخَافُ يَعْنِي الْخَزَفَ.

[راجع: ۲۸۰۷].

زید گفت: به خدا سوگند اگر مرا امر می‌کردند که یکی از کوهها را انتقال دهم، دشوارتر بر من نبود از اینکه مرا مأمور ساختند که قرآن را جمع کنم. سپس (به ابوبکر و عمر) گفتم: شما چگونه کاری را می‌کنید که رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده است؟ ابوبکر گفت: این کار به خدا سوگند که کاری نیک است. و پیوسته بر من اصرار می‌کرد تا آنکه خدا سینه‌ام را گشود چنانکه خدا سینهٔ ابوبکر و عمر را گشوده بود.و همان مصلحتی را در آن دیدم که ابوبکر و عمر دیده بودند.

سپس از روی (نوشته‌های آیات بر) پوست درختان خرما، پاره‌های سنگ و چرم سینه‌های مردان، به جمع آوری قرآن آغاز کردم، و آخر سورهٔ التوبه: «لَقَد جَاءكُم رَسولٌ مِن أنفُسِكُم» را نزد خَزیمه یا ابو خزیمه یافتم و آن را به سوره‌اش پیوستم[1] و این نسخهٔ (جمع آوری شده) نزد ابوبکر بود تا زمانی که زنده بود و تا آنگاه که خدای عَزّ و جَلّ او را بمیراند. سپس نزد عمر بود تا زمانی که زنده بود و تا آنگاه که خدا او را بمیراند. سپس نزد حفصه دختر عمر

۱ – نقل آیات به تواتر ثبوت شرط قرآنیت قرآن است. در روایت دیگری از این حدیث شرط گذاشته بودند که تا دو گواه نباشد آیات را نپذیرد. مراد از این دو گواه، حفظ و کتابت آیات بوده است که هر یک از این دو گواه به وجه تواتر به اثبات رسیده باشد. مقصود از این تتبع و جستجو آن بوده است که مبادا خطایی صورت گرفته باشد، و این بر آن تاکید است که آنچه به حضورآن حضرت مقرر شده بود به همان نهج یکجا جمع شود. نظر به اینکه قرآن به لغات مختلف آمده بود، هر کس به همان لغت قبیله‌اش، بر زید بن ثابت می‌خواند، و او به همان لغت می‌نوشت. در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه اختلاف در قرائت قرآن نظر به اختلاف لغت شدت اختیار کرد، و هر گروه مطابق لغت خود می‌خواند. عثمان رضی الله عنه با آنکه لغات مختلف را لفظ قرآن می‌دانست، برای رفع این اختلاف که هر گروه قرائت خود را صحیح می‌دانست، قرآن را از سائر لغات تجرید کرد و به لغت قریش که در آغاز به همین لغت، نازل شده بود درآورد و نسخه‌های قرآن را ترتیب و تکثیر کرد «اقتباس از تیسیرالقاری»

و همسر آن حضرت می‌بود.
محمد بن عبیدالله، گفت: اللَّخاف (که آیات بر آن نوشته شده بود) مراد خَزَف است (سنگ سفید نازک)

٣٨- باب : كتاب الحاكم إلى عُمَّاله ، والقاضي إلى أُمنائه

٧١٩٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي لَيْلَى (ح) .

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي لَيْلَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ : أَنَّهُ أَخْبَرَهُ هُوَ وَرِجَالٌ مِنْ كُبَرَاءِ قَوْمِهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةَ خَرَجَا إِلَى خَيْبَرَ مِنْ جَهْدٍ أَصَابَهُمْ ، فَأُخْبِرَ مُحَيِّصَةُ أَنَّ عَبْدَاللَّهِ قُتِلَ وَطُرِحَ فِي فَقِيرٍ أَوْ عَيْنٍ ، فَأَتَى يَهُودَ فَقَالَ : أَنْتُمْ وَاللَّهِ قَتَلْتُمُوهُ ، قَالُوا : مَا قَتَلْنَاهُ وَاللَّهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى قَدِمَ عَلَى قَوْمِهِ فَذَكَرَ لَهُمْ ، وَأَقْبَلَ هُوَ وَأَخُوهُ حُوَيِّصَةُ ، وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ ، وَعَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ سَهْلٍ ، فَذَهَبَ لِيَتَكَلَّمَ ، وَهُوَ الَّذِي كَانَ بِخَيْبَرَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِمُحَيِّصَةَ : «كَبِّرْ كَبِّرْ» . يُرِيدُ السِّنَّ ، فَتَكَلَّمَ حُوَيِّصَةُ ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَيِّصَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ ، وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ» . فَكَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ بِهِ ، فَكُتِبَ : مَا قَتَلْنَاهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحُوَيِّصَةَ وَمُحَيِّصَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ : «أَتَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ دَمَ صَاحِبِكُمْ» . قَالُوا : لاَ ، قَالَ : «أَفَتَحْلِفُ لَكُمْ يَهُودُ» . قَالُوا : لَيْسُوا بِمُسْلِمِينَ ، فَوَدَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ مِائَةَ نَاقَةٍ حَتَّى أُدْخِلَتِ الدَّارَ ، قَالَ سَهْلٌ : فَرَكَضَتْنِي مِنْهَا نَاقَةٌ . [راجع : ٢٧٠٢ . أخرجه مسلم : ١٦٦٩] .

باب-۳۸ نوشتهٔ حاکم به گماشتگان وی (در ولایات) و نوشتهٔ قاضی به امنای وی

۷۱۹۲- از عبدالله بن یوسف، از مالک، از ابو لیلی روایت است همچنان از اسماعیل، از ابو لیلی بن عبدالله بن عبدالرحمن بن سَهل، از سَهل بن ابی حَثمَه روایت است که وی و مردانی از بزرگان قوم او خبر داده اند که: عبدالله ابن سَهل و مَحَیّصَه: نظر به تنگدستی و گرسنگی که بدیشان رسیده بود، به سوی خیبر رفتند. سپس به محیصه خبر داده شد که عبدالله کشته شده و جسدش در کاریز یا چشمه‌ای افکنده شده است. محیصه نزد یهود آمد و گفت: به خدا سوگند که شما او را کشته‌اید، آنان گفتند: به خدا سوگند که ما او را نکشته‌ایم. سپس محیصه راهی شد تا آنکه نزد قوم خود رسید و ماجرا را برایشان بیان کرد. او و برادرش حَوَیّصه که از وی بزرگتر بود، و عبدالرحمن ابن سهل (نزد آن حضرت آمدند) و مَحیصه خواست که سخن بگوید و او به خیبر رفته بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم به محیصه گفت: «بزرگتر، بزرگتر». آن حضرت بزرگسالی را مراد داشت. پس حَوَیصه سخن گفت و سپس مَحَیصَه سخن گفت. پس از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «یا

دیت (خونبهای) رفیق (مقتول) شما را (یهود) باید بدهد و یا برای آمادگی جنگ آگاه ساخته شـوند.» رسـول الله صلی الله علیه و سلم این حکم را برای یهود نوشـت. یهود نوشتند که ما او را نکشته‌ایم. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم به حویصه و محیصه و عبدالرحمن گفت: «آیا سـوگند می‌خورید که خون (بهای) رفیق خود را مستحق گردید» گفتند: نی. آن حضرت فرمود « آیا یهود برای شما سوگند خورند» (که او را نکشـته‌اند؟) گفتند: آنها مسلمان نیستند. سـپس رسول الله صلی الله علیه و سلم از خود به تعداد صد شـتر خونبهـای او را داد تا آنکه شتران را به سرای در آوردم. سهل گفت: یکی از آن شتران مرا لگد زد.

٣٩- بَاب : هَلْ يَجُوزُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يَبْعَثَ رَجُلاً وَحْدَهُ لِلنَّظَرِ فِي الأُمُورِ

٧١٩٣ ، ٧١٩٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالاَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَالَ : صَدَقَ ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَقَالُوا لِي : عَلَى ابْنِكَ الرَّجْمُ ، فَفَدَيْتُ ابْنِي مِنْهُ بِمِائَةٍ مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَةٍ ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَقَالُوا : إِنَّمَا عَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، أَمَّا الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ فَرَدٌّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ - فَاغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا فَارْجُمْهَا » . فَغَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسٌ فَرَجَمَهَا .

باب-۳۹ آیا برای حاکم جواز دارد که یک کس را به تنهایی برای نظارت امور بفرستد

۷۱۹۳،۷۱۹۴- از زُهـری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوهریره و زید بن خالد جَهنی گفته‌اند:

بادیه نشینی آمد و گفت: یا رسول الله، مطابق کتاب خدا میان ما حکم کن. جانب مقابل وی ایسـتاد و گفت: راسـت می‌گوید، مطابق کتاب خدا میان ما حکم کن. بادیه نشین گفت: همانا پسر من نزد این مرد مزدور بود و با زن وی زنا کرده اسـت. به من گفته‌اند: بر پسـر تو مجازات سنگسار است و من از جانب پسـر خود صد گوسفند و کنیزی را فدیه داده‌ام. سـپس حکم آن را از علماء سئوال کردم. آنـان گفتند: همانا بر پسـر من صـد تازیانه و یک سال جلای وطن لازم اسـت. پیامبر صلی‌الله علیه

[راجع : ۲۳۱٤ ، ۲۳۱٥ . اخرجه مسلم : ۱٦۹۷ و ۱٦۹۸ ، باختلاف] .

٤٠- باب : تَرْجَمَةِ الْحُكَّامِ ، وَهَلْ يَجُوزُ تَرْجُمَانٌ وَاحِدٌ

۷۱۹٥ - وَقَالَ خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يَتَعَلَّمَ كِتَابَ الْيَهُودِ حَتَّى كَتَبْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ كُتُبَهُ ، وَأَقْرَأْتُهُ كُتُبَهُمْ إِذَا كَتَبُوا إِلَيْهِ .

وَقَالَ عُمَرُ ، وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَعُثْمَانُ : مَاذَا تَقُولُ هَذِهِ ؟ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ حَاطِبٍ : فَقُلْتُ : تُخْبِرُكَ بِصَاحِبِهَا الَّذِي صَنَعَ بِهَا .

وَقَالَ أَبُو جَمْرَةَ : كُنْتُ أُتَرْجِمُ بَيْنَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَبَيْنَ النَّاسِ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لَا بُدَّ لِلْحَاكِمِ مِنْ مُتَرْجِمَيْنِ .

وسلم فرمود: «مطابق کتاب خدا میان شما قضاوت می‌کنم، و اما گوسفندان و کنیز بر تو مسترد می‌شود و بر پسر او صد تازیانه و یک سال جلای وطن است.و اما تو ای اُنَیس – که مردی بود- فردا صبح نزد زن این مرد برو(و اگر به زنا اقرار کرد) او را سنگسار کن»

فردا صبح اُنَیس رفت و آن زن را سنگسار کرد.

باب-۴۰ ترجمه برای حاکمان و آیا یگانه ترجمان رواست

۷۱۹۵- و خارجه بن زید بن ثابت گفت: زید بن ثابت گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی امر کرد که خط نوشتن یهود را بیاموزد، تا آنکه نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و سلم را (برای یهود) نوشتم و نوشته‌های ایشان را که به آن حضرت نوشته بودند، بر آن حضرت خواندم.

و عمر در حالی که علی و عبدالرحمن و عثمان نزد وی حاضر بودند، گفت: این زن (غیر عرب) چه می‌گوید؟ عبدالرحمن بن حاطِب گفت: گفتم: تو را از رفیق خود خبر می‌دهد، کسی که با وی کاری کرده است (زنا کاری)

و ابو جَمرَه گفت: من میان ابن عباس و میان مردم ترجمانی می‌کردم و بعضی مردم گفته‌اند:[1] برای ترجمانی حاکم، دو ترجمان

---

۱ – بعضی گفته اند که امام بخاری در هر جا که «بعض الناس» «بعضی مردم» گفته است مراد حنفیه‌اند ولی اینکه می‌گوید: «برای ترجمانی حاکم جز دو ترجمان گریزی نیست» این قول از شافعی است و این امر رد است بر کسانی که «بعض الناس» را مطلق حنفیه پنداشته‌اند ، مگر اینکه گفته شود که مراد از «بعض الناس» اغلباً حنفیه است. یا اینکه گفته شود که در هر جا که تشنیع می‌کند مراد حنفیهاست. امام محمد، که از یاران امام ابوحنیفه است نیز به ضرورت دو مترجم قایل است. مؤلف تیسیرالقاری در مورد روایات امام بخاری در رابطه به ائمه اربعه صفحات ۲۳۴-۲۳۷،ج۶

٧١٩٦ - حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ : قُلْ لَهُمْ : إِنِّي سَائِلٌ هَذَا ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ ، فَذَكَرَ الحَدِيثَ ، فَقَالَ لِلتَّرْجُمَانِ قُلْ لَهُ : إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا ، فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ . [راجع : ٧ . اخرجه مسلم : ١٧٧٣ ، مطولاً] .

٤١- باب : مُحَاسَبَةِ الإِمَامِ عُمَّالَهُ

٧١٩٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَعْمَلَ ابْنَ الأُتَبِيَّةِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ ، فَلَمَّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَاسَبَهُ قَالَ : هَذَا الَّذِي لَكُمْ ، وَهَذِهِ هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « فَهَلَّا جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَبَيْتِ أُمِّكَ حَتَّى تَأْتِيَكَ هَدِيَّتُكَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا » . ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَبَ النَّاسَ ، وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي أَسْتَعْمِلُ رِجَالًا مِنْكُمْ عَلَى أُمُورٍ مِمَّا وَلَّانِي اللَّهُ ، فَيَأْتِي أَحَدُكُمْ فَيَقُولُ : هَذَا لَكُمْ وَهَذِهِ هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي ، فَهَلَّا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَبَيْتِ أُمِّهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ هَدِيَّتُهُ إِنْ كَانَ صَادِقًا ، فَوَاللَّهِ ، لَا يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مِنْهَا شَيْئًا - قَالَ هِشَامٌ - بِغَيْرِ حَقِّهِ إِلَّا جَاءَ اللَّهَ يَحْمِلُهُ يَوْمَ القِيَامَةِ ، أَلَا فَلَأَعْرِفَنَّ مَا جَاءَ اللَّهَ رَجُلٌ بِبَعِيرٍ لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بِبَقَرَةٍ لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ

ضرور است.

۷۱۹۶- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله، روایت است که عبدالله بن عباس او را خبر داده است: همانا ابوسفیان بن حرب او را خبر داده است: هِرَقل به عقب وی فرستاد که در میان گروهی از قریش (در شام) بسر می‌برد. سپس به ترجمان خود گفت: به ایشان بگوی: همانا من از این مرد سئوال می‌کنم. اگر به من دروغ بگوید، دروغش را آشکار کنید، و حدیث را بیان کرد. هِرَقل به ترجمان گفت: به وی بگوی: اگر آنچه را که تو گفتی حقیقت باشد پس (آن حضرت) جای هر دو قدم مرا به زودی مالک خواهد شد.[1]

باب-۴۱ حسابگیری امام از گماردن خود

۷۱۹۷- از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که ابو حُمَید ساعدی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، ابن اتبیَّه را مامور جمع آوری زکات قبیلهٔ بنی سُلَیم گمارد، و آنگاه که (پس از جمع آوری زکات) نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت و آن حضرت از وی حساب گرفت، گفت: این همان مقدار است که از برای شماست و این مقداری است که برایم هدیه داده شده است.

رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «پس چرا به خانهٔ پدر و خانهٔ مادر خود ننشستی

را تخصیص داده است. دربارهٔ ترجمه کردن نیز اختلاف است. زیرا ترجمه ارباب خبر است یا از باب شهادت، اگر از باب خبر است یک نفر کافی است و اگر از باب شهادت باشد، دو نفر لازم میآید. «اقتباس از تیسیرالقاری»

۱ - این حدیث به تفصیل در مجلد اول تحت حدیث شماره (۷) آمده است

شَاةٌ تَيْعَرُ». ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ: «أَلا هَلْ بَلَّغْتُ». [راجع: ۹۲۵. أخرجه مسلم: ۱۸۳۲].

تا آنکه هدیه ات برایت می‌آمد، اگر تو راست می‌گویی!»

رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و به مردم خطبه خواند و خدای را حمد گفت و ستود و سپس فرمود: «اما بَعد، همانا من کسانی را از شما به کاری که خدا به من واگذاشته است، مأمور می‌کنم، سپس یکی از شما می‌آید و می‌گوید: این مقدار از برای شماست و این مقدار هدیه‌ای است که برایم اهداء شده است، پس چرا وی به خانهٔ پدر و مادر خود نمی‌نشیند تا انکه هدیه به وی می‌آمد، اگر راست می‌گوید، به خدا سوگند، هیچ یک از شما از آن صدقات چیزی را نمی‌گیرد- هشام راوی گفته است- به ناحق، مگر آنکه در روز قیامت، آن را حمل کرده، نزد خدا می‌آید و شتری بر گردن دارد که آواز می‌کشد، یا گاوی که آواز می‌کشد، یا گوسفندی که آواز می‌کشد»

سپس آن حضرت دستهای خود را بلند کرد تا آنکه سفیدی زیر بغلهای وی را دیدم (و گفت): «آگاه باشید، آیا برای شما رساندم!»

٤٢- باب: بِطَانَةِ الإِمَامِ وَأَهْلِ مَشُورَتِهِ

الْبِطَانَةُ: الدُّخَلاءُ.

٧١٩٨- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ، وَلا اسْتَخْلَفَ مِنْ خَلِيفَةٍ، إِلا كَانَتْ لَهُ بِطَانَتَانِ: بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ، وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ

باب-۴۲ البطانهٔ، امام و مشاورین او

البطانهٔ[1]، یعنی: وارد شونده (مصاحب)

۷۱۹۸- از یُونُس، از ابن شهاب (زهری) از ابوسَلَمَه از ابوسعید خُدری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا هیچ پیامبری را نفرستاده و جانشین نساخته هیچ

۱ - ظاهراً مراد از البطانه، فرشته و شیطانی است، چنانکه انسان را دو ملهمه است، ملهمهٔ مَلَک و ملهمهٔ شیطان «تیسیر القاری»

وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ ، فَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ تَعَالَى » .

وَقَالَ سُلَيْمَانُ ، عَنْ يَحْيَى : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ بِهَذَا .

وَعَنِ ابْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، وَمُوسَى ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ مِثْلَهُ .

وَقَالَ شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَوْلَهُ .

وَقَالَ الأَوْزَاعِيُّ وَمُعَاوِيَةُ بْنُ سَلَامٍ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي حُسَيْنٍ وَسَعِيدُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَوْلَهُ .

وَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ : حَدَّثَنِي صَفْوَانُ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ .
[راجع: ٦٦١١].

جانشینی را مگر آنکه او را دو مصاحب است، : مصاحبـی که او را به کار نیک می‌فرماید و او را بدان کار تشویق می‌کند و مصاحبی که او را بـه کار بد می‌فرماید و بدان تشـویق می‌نماید. و معصوم کسـی است که خدا او را (از بدیها) نگاه دارد.»

و سـلیمان گفت: از یحیی روایت است که ابن شهاب (زهری) همین (حدیث) را گفته است. و از ابوعتیق و موسی روایت است که ابن شهاب مثل همین حدیث را گفته اسـت. و شعیب از زُهری روایت کرده که گفت: ابوسـلمه به من گفت که ابوسـعید آن را گفته است. اوزاعی و معاویه بن سلام گفته‌اند: روایت است از زهری، از ابوسلمه، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سـلم. و ابن ابی حسین و سـعید بن زیاد از ابوسلمه از ابوسـعید روایت کرده و قول او را گفته اسـت. و عبیدالله بن ابی جعفر از صفوان از ابوسـلمه از ابو ایّوب روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام.

٤٣- باب : كَيْفَ يُبَايِعُ الإِمَامُ النَّاسَ

باب-۱۳ مردم چگونه به امام بیعت کنند

٧١٩٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَادَةُ بْنُ الْوَلِيدِ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ : بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمَنْشَطِ وَالْمَكْرَهِ . [راجع : ١٨ أخرجه مسلم ١٧٠٩ ، وفي الإمارة:(٤١) مطولاً باختلاف].

۷۱۹۹- از یحیـی بن سـعید، از عُباده بن ولید روایت اسـت که گفت: پدرم مرا خبر داده که عباده بن صامت گفت: با رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بر این بیعـت کردیم که گوش به فرمان باشیم و اطاعت کنیم در آنچه ما را خوش آید و ناخوش آید.

٧٢٠٠ - وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ ، وَأَنْ نَقُومَ ، أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا ، لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ

۷۲۰۰- (و بیعـت کردیم) کـه با امیر، جنگ و مقابله نکنیم و ایسـتادگی کنیـم، یا هر جا که

[راجع ٧٠٥٦ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، في الإمارة (٤٢)]

می‌باشیم سخن حق بگوییم و در راه خدا از ملامتی ملامت کنندگان ترس نداشته باشیم.

٧٢٠١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ ، وَالْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ الْخَنْدَقَ ، فَقَالَ :

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْخَيْرَ خَيْرُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ»

فَأَجَابُوا :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

[راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠٥ ، باختلاف].

٧٢٠١- از خالد بن حارث، از حُمَید روایت است که انس رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم در صبح سردی بیرون آمد، و مهاجرین و انصار (در برابر حملهٔ مشرکان) خندق می‌کندند.[1] آن حضرت فرمود: بارالها، همانا نیکویی، نیکویی آخرت است. پس انصار و مهاجرین را بیامرز!

آنها پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کرده‌ایم بر جهاد تا آنگاه که زنده بمانیم

٧٢٠٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا : «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ» . [أخرجه مسلم ١٨٦٧].

٧٢٠٢- از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

آنگاه که ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم بر گوش بفرمان بودن و اطاعت بیعت کردیم به ما گفت: «در آنچه که در توان دارید!»

٧٢٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : شَهِدْتُ ابْنَ عُمَرَ حَيْثُ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ : كَتَبَ : إِنِّي أُقِرُّ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِعَبْدِاللَّهِ عَبْدِالْمَلِكِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ مَا اسْتَطَعْتُ ، وَإِنَّ بَنِيَّ قَدْ أَقَرُّوا بِمِثْلِ ذَلِكَ . [انظر : ٧٢٠٥ ، ٧٢٧٢]

٧٢٠٣- از سفیان روایت است که عبدالله بن دینار گفت: من گواهی می‌دهم بر ابن عمر، آنگاه که مردم بر عبدالملک[2] جمع آمدند که وی نوشت: همانا من در گوش بفرمانی و اطاعت امیرالمؤمنین عبدالملک، بر سنّت خدا و سنّت رسول او اقرار می‌کنم، آنچه در توان دارم، و همانا پسران من همانند این اقرار می‌کنند.

٧٢٠٤ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ ، فَلَقَّنَنِي : «فِيمَا اسْتَطَعْتُ ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» . [راجع : ٥٧ . أخرجه مسلم . ٥٦].

٧٢٠٤- از سَیّار، از شَعبی روایت است که جَریر بن عبدالله گفت:

با پیامبر صلی الله علیه و سلم در گوش بفرمان

---

١ - مراد جنگ خندق یا جنگ احزاب است که در سال ششم هجرت در پیرامون مدینه رخ داد

٢ - مراد عبدالملک بن مروان بن حکم اموی است که از سال ۶۵ هجری تا سال ۸۶ هجری حکومت کرد. وی پس از معاویه مشهورترین خلیفه اموی است.

بـودن و اطاعت، بیعت کردم و آن حضرت مرا تلقین کرد کـه: «در آنچه در توان دارم، و خیر اندیشی کردن برای هر مسلمانی»

۷۲۰۵ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : لَمَّا بَايَعَ النَّاسُ عَبْدَالْمَلِكِ ، كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ : إِلَى عَبْدِاللَّهِ عَبْدِالْمَلِكِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنِّي أُقِرُّ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِعَبْدِاللَّهِ عَبْدِالْمَلِكِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ فِيمَا اسْتَطَعْتُ ، وَإِنَّ بَنِيَّ قَدْ أَقَرُّوا بِذَلِكَ . [راجع : ۷۲۰۳] .

۷۲۰۵- از سُفیان روایت است که عبدالله بن دینـار گفت: آنگاه که مردم به عبدالملک بیعت کردند، عبدالله بن عمر به وی نوشت: همانا من در گـوش بفرمان بـودن و اطاعت ز بندهٔ خدا امیرالمؤمنین عبدالملک اقرار می‌کنم، بر سـنت خدا و سنّت رسول او در آنچه در توان دارم، و همانا پسران من به همین اقرار می‌کنند.

۷۲۰۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ قَالَ : قُلْتُ لِسَلَمَةَ : عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ ؟ قَالَ : عَلَى الْمَوْتِ . [راجع : ۲۹۶۰ اخرجه مسلم : ۱۸۶۰] .

۷۲۰۶- از حاتِم روایت اسـت که یزید گفت: به سَـلَمه گفتم: در روز حُدَیبیه[1] بر چه چیزی بـا پیامبر صلی الله علیه و سـلم بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ.

عَبْدَالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ الرَّهْطَ الَّذِينَ وَلاَّهُمْ عُمَرُ اجْتَمَعُوا فَتَشَاوَرُوا ، فَقَالَ لَهُمْ عَبْدُالرَّحْمَنِ : لَسْتُ بِالَّذِي أُنَافِسُكُمْ عَلَى هَذَا الأَمْرِ ، وَلَكِنَّكُمْ إِنْ شِئْتُمُ اخْتَرْتُ لَكُمْ مِنْكُمْ .

فَجَعَلُوا ذَلِكَ إِلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ ، فَلَمَّا وَلَّوْا عَبْدَالرَّحْمَنِ أَمْرَهُمْ ، فَمَالَ النَّاسُ عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ ، حَتَّى مَا أَرَى أَحَداً مِنَ النَّاسِ يَتْبَعُ أُولَئِكَ الرَّهْطَ وَلا يَطَأُ عَقِبَهُ ، وَمَالَ النَّاسُ عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ يُشَاوِرُونَهُ تِلْكَ اللَّيَالِي ، حَتَّى إِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أَصْبَحْنَا مِنْهَا فَبَايَعْنَا عُثْمَانَ .

قَالَ الْمِسْوَرُ : طَرَقَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بَعْدَ هَجْعٍ مِنَ اللَّيْلِ ، فَضَرَبَ الْبَابَ حَتَّى اسْتَيْقَظْتُ ، فَقَالَ : أَرَاكَ نَائِماً ، فَوَاللَّهِ مَا اكْتَحَلْتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ بِكَبِيرِ نَوْمٍ ، انْطَلِقْ فَادْعُ الزُّبَيْرَ وَسَعْداً ، فَدَعَوْتُهُمَا لَهُ فَشَاوَرَهُمَا ، ثُمَّ دَعَانِي

۷۲۰۷- از مالـک، از زُهـری، از حُمَیـد بـن عبدالرحمن روایت اسـت که مِسوَر بن مخرمه او را خبر داده اسـت: همان گروهی را که عمر (برای انتخاب خلیفه) صلاحیت داده بود، جمع آمدند و با یکدیگر مشورت کردند. عبدالرحمن (بن عوف) بدیشـان گفت: من کسـی نیستم کـه در این امـر (خلافت) با شـما رقابت کنم و لیکـن اگر شـما بخواهید، کسـی را از میان شـما برمی‌گزینم. آنگاه (پنج تـن از کاندیدان خلافـت) این امر را به عبدالرحمن (بن عوف) واگذاشتند. چون عبدالرحمن را در کار خویش صلاحیت دادند، مـردم به عبدالرحمن مراجعه کردنـد و من یکی از مـردم را ندیدم که از آن

---

[1] - پیمان صلح حدیبیه در سال ششم هجرت به امضاء رسید و قبل از آن مسلمانان با آن حضرت بیعت کرده بودند که تا دم مرگ با مشرکین مکه بجنگند و این بیعت بنام بیعت رضوان نیز یاد شده است.

فَقَالَ : ادْعُ لِي عَلِيًّا ، فَدَعَوْتُهُ فَنَاجَاهُ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ ، ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ عَلَى طَمَعٍ ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُالرَّحْمَنِ يَخْشَى مِنْ عَلِيٍّ شَيْئًا ، ثُمَّ قَالَ : ادْعُ لِي عُثْمَانَ ، فَدَعَوْتُهُ ، فَنَاجَاهُ حَتَّى فَرَّقَ بَيْنَهُمَا الْمُؤَذِّنُ بِالصُّبْحِ ، فَلَمَّا صَلَّى لِلنَّاسِ الصُّبْحَ ، وَاجْتَمَعَ أُولَئِكَ الرَّهْطُ عِنْدَ الْمِنْبَرِ ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَنْ كَانَ حَاضِرًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ ، وَأَرْسَلَ إِلَى أُمَرَاءِ الأَجْنَادِ ، وَكَانُوا وَافَوْا تِلْكَ الْحَجَّةَ مَعَ عُمَرَ ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا تَشَهَّدَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ يَا عَلِيُّ ، إِنِّي قَدْ نَظَرْتُ فِي أَمْرِ النَّاسِ ، فَلَمْ أَرَهُمْ يَعْدِلُونَ بِعُثْمَانَ ، فَلا تَجْعَلَنَّ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلاً . فَقَالَ : أُبَايِعُكَ عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْخَلِيفَتَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَبَايَعَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ : الْمُهَاجِرُونَ ، وَالأَنْصَارُ ، وَأُمَرَاءُ الأَجْنَادِ ، وَالْمُسْلِمُونَ .

[راجع ۱۳۹۲] .

گروه (پنج نفری که کاندید بودند) پیروی کنند، و کسی نبود که از وی پیروی نکند، و مردم در آن شبها بر عبدالرحمن جمع می‌آمدند و به او مشوره می‌دادند تا آنکه شبی فرا رسید که آن را به صبح رساندیم و به عثمان بیعت کردیم.

مِسوَر می‌گوید: عبدالرحمن (در آن شبها) پس از آنکه اندکی خوابیده بودم، ناگاه دروازه‌ام را کوبید تا آنکه بیدار شدم و به من گفت: می‌بینم که خوابیده بودی، به خدا سوگند که من در این شب خواب چندانی نشدم[1]، تو برو سعد، و زبیر را فراخوان. من آن دو نفر را برایش فراخواندم و او با ایشان به مشورت پرداخت. سپس مرا فراخواند و گفت: علی را برایم فرا خوان. من علی را فرا خواندم. وی با علی محرمانه سخن گفت تا آنکه نیمه های شب گذشت، سپس علی از نزد وی برخاست و امیدوار بود (که به حیث خلیفه برگزیده شود). و همانا عبدالرحمن از چیزی (از مخالفت) علی می ترسید[2]. سپس عبدالرحمن به من گفت: عثمان را برایم فرا خوان. من عثمان را برایش فرا خواندم، وی با عثمان محرمانه سخن گفت تا آنکه مؤذن با اذان نماز صبح میان‌شان جدایی آورد. چون نماز صبح را بر مردم گزارد، آن گروه (کاندیدان خلافت) به نزدیک منبر جمع آمدند. عبدالرحمن به سوی مهاجرین و انصار (که در مدینه) حاضر بودند کسی را فرستاد، و

۱ – در بسا از نسخ بخاری عوض «فَوَاللهِ ما اَكتَحَلتُ هذه الْلَيلَةَ بِكَبِيرِ نَومٍ» «له خدا سوگند که من در این شب خواب چندانی نشدم» این عبارت آمده است «فَوَاللهِ ما اَكتَحَلتُ هذه الثلاثَ بِكَبِيرِ نَومٍ» یعنی «به خدا سوگند که من در این سه شب خواب زیادی نکردم»

۲ – در تیسرالقاری گفته شده: عبدالرحمن که از علی می‌ترسید به خاطر مخالفت وی بود که موجب فتنه می‌شد، زیرا جمع کثیری از اهل بیت و غیر از ایشان به علی اتفاق داشتند.

همچنین به سوی امرای لشکرها که در همان سال با عمر حج کرده بودند، کسی را فرستاد، آنگاه که آنها جمع آمدند، عبدالرحمن کلمهٔ تشهد خواند سپس گفت: اما بعد، ای علی، همانا من به امر (تمایل) نگریستم و ندیده ام که آنها کسی را به عثمان برابر کنند، پس (این گزینش) بر نفس تو (نسبت به من ملامتی را) موجب نشود. سپس (به عثمان) گفت: من با تو به سنت خدا و رسول او و دو خلیفهٔ پس از وی بیعت کردم. بنابراین عبدالرحمن به عثمان بیعت کرد و مردم و مهاجرین و انصار و سران لشکر مسلمانان به عثمان بیعت کردند[1].

٤٤- باب: مَنْ بَايَعَ مَرَّتَيْنِ

٧٢٠٨ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ قال: بَايَعْنَا النَّبِيَّ ﷺ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَقَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ ألا تُبَايِعُ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ بَايَعْتُ فِي الأَوَّلِ، قال: «وَفِي الثَّانِي». [راجع: ٢٩٦٠. أخرجه مسلم: ١٨٦٠، باختلاف كبير].

باب-۴۴ کسی که دوبار بیعت کرد

۷۲۰۸- از یزید بن ابی عُبید روایت است که سَلَمه گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم در زیر درخت (در حُدیبیه) بیعت کردیم. آن حضرت به من گفت: «ای سَلَمه، آیا تو بیعت نمی کنی؟» گفتم: یا رسول الله، همانا من بار اول بیعت کردم. فرمود« و بار دوم» (بیعت کن).

٤٥- باب: بَيْعَةِ الأَعْرَابِ

٧٢٠٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عنهما: أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الإِسْلامِ، فَأَصَابَهُ وَعْكٌ، فَقَالَ: أَقِلْنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ: أَقِلْنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى، فَخَرَجَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ

باب-۴۵ بیعت بادیه نشینان

۷۲۰۹- از مالک،، از محمد بن مُنکدِر روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت:

[1] – عمر رضی الله عنه پس از آنکه زخمی شد. شش تن از صحابه بزرگ را که عبارت بودند از حضرات علی و عثمان و عبدالرحمن بن عَوف و زُبَیر و سعد بن وقاص و طلحه را به عضویت در شورای تعیین خلیفه انتصاب کرد. تا ایشان یک نفر را به حیث خلیفه تعیین نمایند.

[راجع: ۱۸۸۳. أخرجه مسلم: ۱۳۸۳].

بادیه نشینی با رسول الله صلی الله علیه و سلم بر قبول اسلام بیعت کرد، سپس وی را تب گرفت و گفت: بیعت مرا باطل کن. آن حضرت نپذیرفت. سپس وی (از مدینه) بیرون رفت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مدینه مانند کورهٔ آهنگر است که ناپاکی آهن را دور می کند و پاک آن را خالص می کند»

٤٦- باب: بَيْعَةِ الصَّغِيرِ

٧٢١٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، هُوَ ابْنُ أَبِي أَيُّوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَدٍ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ، وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ، وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُوَ صَغِيرٌ». فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ، وَكَانَ يُضَحِّي بِالشَّاةِ الْوَاحِدَةِ عَنْ جَمِيعِ أَهْلِهِ. [راجع: ٢٥٠١].

باب-۴۶ بیعت خوردسال

۷۲۱۰- روایت است از سعید، پسر ابی ایوب، از ابو عقیل زُهره بن معبد، از پدر بزرگ وی عبدالله بن هِشام که وی زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم را دریافته است و مادرش زینب بنت حُمَید او را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برده بود.

مادرش گفت: یا رسول الله، از وی بیعت بگیر. آن حضرت فرمود: «وی خوردسال است» دست خود را بر سرش کشید و برای او دعا کرد. و عبدالله از جانب همهٔ خانواده اش یک گوسفند قربانی می کرد.

٤٧- باب: مَنْ بَايَعَ ثُمَّ اسْتَقَالَ الْبَيْعَةَ

٧٢١١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الإِسْلَامِ، فَأَصَابَ الأَعْرَابِيَّ وَعْكٌ بِالْمَدِينَةِ، فَأَتَى الأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقِلْنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ جَاءَهُ

باب-۴۷ کسی که بیعت کرد و سپس بیعتش را فسخ نمود

۷۲۱۱- از مالک، از محمد بن مُنکدر روایت است که جابر بن عبدالله گفت:

بادیه‌نشینی با رسول الله صلی الله علیه و سلم در قبول اسلام بیعت کرد و سپس بادیه‌نشین را در مدینه تب گرفت. بادیه‌نشین نزد رسول

فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، فَخَرَجَ الأَعْرَابِيُّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ ، تَنْفِي خَبَثَهَا ، وَيَنْصَعُ طِيبُهَا» .
[راجع : ۱۸۸۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۸۳]

الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، بیعتم را فسخ کن. رسول الله صلی الله علیه و سلم نپذیرفت. سپس نزد آن حضرت آمد و گفت: بیعتم را فسخ کن. آن حضرت نپذیرفت. بادیه‌نشین (از مدینه) بر آمد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «همانا مدینه مانند کورۀ آهنگر است که ناپاکی آهن را دور می کند، و پاک آن را خالص می سازد.»

٤٨- باب : مَنْ بَايَعَ رَجُلاً لا يُبَايِعُهُ إِلا لِلدُّنْيَا

٤٨- باب : مَنْ بَايَعَ رَجُلاً لا يُبَايِعُهُ إِلا لِلدُّنْيَا

باب-۴۸ کسی که با مردی بیعت می کند، و بیعت نمی کند مگر به خاطر مال دنیا

۷۲۱۲- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ يَمْنَعُ مِنْهُ ابْنَ السَّبِيلِ ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لا يُبَايِعُهُ إِلا لِدُنْيَاهُ ، إِنْ أَعْطَاهُ مَا يُرِيدُ وَفَى لَهُ وَإِلا لَمْ يَفِ لَهُ ، وَرَجُلٌ يُبَايِعُ رَجُلاً بِسِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ ، فَأَخَذَهَا وَلَمْ يُعْطَ بِهَا» .
[راجع : ۲۳۵۸ . أخرجه مسلم : ۱۰۸]

۷۲۱۲- از اَعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سه گونه مردم اند که در روز قیامت خدا با آنان سخن نمی گوید و ایشان را پاک نمی کند و ایشان را عذابی دردناک است: مردی که آب زیادتی در راه دارد و مسافر را از (استفاده از آن) مانع می شود، و مردی که با امام بیعت می کند و بجز به خاطر مال دنیا با او بیعت نمی کند که اگر آنچه خواست به وی داد، به بیعت خود وفا می کند ورنه بدان وفا نمی کند و مردی که پس از نماز عصر متاعی را به مردی می فروشد، و به خدا سوگند یاد می‌کند که به بهای این مال چنین و چنان مبلغی داده است و آن مرد، سخنش را راست می پندارد و آن مال را می خرد، در حالی که وی به بهای آن، مبلغ مذکور را نداده است.

۴۹- باب : بَيْعَةِ النِّسَاءِ

رَوَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۹۷۹] .

۷۲۱۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ يَقُولُ : قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ فِي مَجْلِسٍ : «تُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقُوا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَسَتَرَهُ اللَّهُ ، فَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ : إِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ» . فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ . [راجع : ۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۹] .

۷۲۱۴ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُبَايِعُ النِّسَاءَ بِالْكَلَامِ بِهَذِهِ الْآيَةِ : ﴿ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا ﴾ . قَالَتْ : وَمَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَدَ امْرَأَةٍ إِلَّا امْرَأَةً يَمْلِكُهَا . [راجع : ۲۷۱۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۶۶ ، بزيادة] .

باب-۴۹ بیعت زنان

ابن عباس، این را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

۷۲۱۳- روایت است از ابو الیَمان، از شعیب، از زهری. و لَیث گفته است: روایت است از یونُس که ابن شهاب (زهری) گفت: ابو سعید خُولانی مرا خبر داده که از عُباده بن صامت شنیده است که می گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما که در مجلسی بودیم، گفت: « با من بیعت کنید که به خدا چیزی را شریک نیاورید و دزدی مکنید و زنا مکنید، و فرزندان خود را نکشید و بهتان نکنید که بر کسی از پیش خود افترا کنید، و در امر معروف نافرمانی مکنید، پس کسی که اینها را بجا کرد، پاداش وی با خداست، و کسی که چیزی از اینها را مرتکب شد و خدا آن (گناه) را پوشانید، سر و کارش با خداست، اگر بخواهد عذابش می کند و اگر بخواهد عفوش می نماید.»

و ما بر اینها با آن حضرت بیعت کردیم.

۷۲۱۴- از مَعمَر از زُهری روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم با زنان، با سخن بیعت می کرد (نه با دست) با خواندن این آیه: که چیزی را به خدا شریک مسازید[۱]»

---

۱ -«ای پیامبر چون زنان با ایمان نزد تو آیند که [با این شرط] به تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی که در میان دستها و پاهای خویش (نسیب دادن فرزندان نامشروع به شوهران خویش) بربسته‌اند نیاورند، و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه. زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است» «الممتحنه:۱۲»

عایشه گفت: و دست رسول الله صلی الله علیه و سلم با دست زنی تماس نکرده، مگر زنی که در ملکیت (نکاح) وی بوده است.

۷۲۱۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : بَايَعْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْنَا : ﴿ أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا ﴾ ، وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَةِ ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ مِنَّا يَدَهَا ، فَقَالَتْ : فُلانَةُ أَسْعَدَتْنِي ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا ، فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ، فَذَهَبَتْ ثُمَّ رَجَعَتْ ، فَمَا وَفَتِ امْرَأَةٌ إِلا أُمُّ سُلَيْمٍ ، وَأُمُّ الْعَلاءِ ، وَابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةُ مُعَاذٍ ، أَوِ ابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ ، وَامْرَأَةُ مُعَاذٍ . [راجع : ۱۳۰۶ . أخرجه مسلم : ۹۳۶ ، بدون ذكر « فقبضت امرأة ... »] .

۷۲۱۵- از اَیّوب، از حَفصه روایت است که ام عَطیه گفت: ما (زنان) با پیامبر صلی الله علیه و سـلم بیعت کردیم و آن حضرت بر ما خواند « اینکه به خدا چیزی را شـریک میاورید(۱)» و آن حضـرت ما را از نوحه کـردن بر مرده منع کـرد، زنی از میان ما دسـت خود را کشـید و گفت: فلانـه زن در (نوحه خوانی اقارب من) مـرا کمک کرده اسـت، می خواهـم که آن را جبران کنـم. آن حضرت به وی چیزی نگفت. آن زن رفت و بازگشـت، از این زنان به بیعت خود وفا نکردند به جز از اُمّ سُـلَیم و اُمَّ علاء، و دختر ابو سَبرَه همسر معاذ. یا دختر ابو سبره و همسر معاذ

۵۰- باب : مَنْ نَكَثَ بَيْعَةً

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾ الآيَةَ [الفتح: ۱۰] .

باب-۵۰ کسی که بیعت خود را شکست

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیسـت که با خدا بیعت می کنند؛ دسـت خدا بالای دسـت آنها است، پس هرکه پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شـکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسـته وفادار بماند، به زودی خدا پاداش بزرگی به او می بخشد» (الفتح:۱۰)

۷۲۱۶ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعْتُ جَابِرًا قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : بَايِعْنِي عَلَى الإِسْلامِ ، فَبَايَعَهُ عَلَى الإِسْلامِ ، ثُمَّ جَاءَ الْغَدَ مَحْمُومًا ، فَقَالَ : أَقِلْنِي ، فَأَبَى ، فَلَمَّا وَلَّى ، قَالَ : « الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ ، تَنْفِي خَبَثَهَا ، وَيَنْصَعُ طِيبُهَا » . [راجع : ۱۸۸۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۸۳] .

۷۲۱۶- از سـفیان، از محمد بن مُنکدر روایت است که گفت: از جابر شنیده ام که گفت: بادیه نشـینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمد و گفـت: با من بر اسـلام بیعت کن. آن حضرت با وی بر اسـلام بیعت کرد، وی، فردای آن که

تــب کرده بــود، آمد و گفت: بیعت مرا فســخ کــن. آن حضرت نپذیرفت، و پشــت گردانید، آن حضــرت فرمود: مدینهماننــد کورهٔ آهنگر است که ناپاکی آن را دور می کند و پاک آن را خالص می نماید»

٥١- باب: الاستخلاف

٧٢١٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَارَأْسَاهْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ فَأَسْتَغْفِرُ لَكِ وَأَدْعُو لَكِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَاثُكْلِيَاهْ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ، لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَنَا وَارَأْسَاهْ، لَقَدْ هَمَمْتُ، أَوْ أَرَدْتُ، أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ، أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَأْبَى اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ: يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ». [راجع: ٥٦٦٦. أخرجه مسلم ٢٣٨٧، مختصراً].

باب-٥١ جانشین کردن

٧٢١٧- روایت اســت از ســلیمان بن بلال، از یحیی بن ســعید که گفت: از قاســم بن محمد شنیدم که گفت: عایشــه رضی الله عنها گفت: (وی در حــال مریضــی گفت): وای ســر من. رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «این اگر (مرگ تو) باشد و من زنده باشم، برایت آمرزش می خواهم و برایت دعا می کنم»
عایشــه گفت: وای، هلاک خواهد شد، به خدا سوگند، چنین می پندارم که تو مرگ مرا دوست می داری، و اگر چنین شود، تو آخر همان روز را با یکی از زنان خود به خوشی می گذرانی. پیامبر صلــی الله علیه و ســلم فرمود: «من می گویم وای سر من (مرگ من) همانا قصد کرده و خواســته‌ام که به ســوی ابی بکر و پســر او بفرســتم و (جانشینی را) به وی وصیت کنم، تا اگر گوینــدگان چیزی بگویند یا آرزو کنندگان چیزی آرزو کنند (که ما مستحق هستیم) سپس با خود گفتــم: خدا نمی پذیرد (که خلاف این واقع شــود) و مســلمانان آن را دفــع می کنند یــا خدا آن را دفــع می کند و مســلمانان نمی پذیرند»

٧٢١٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قِيلَ لِعُمَرَ : أَلَا تَسْتَخْلِفُ ؟ قَالَ : إِنْ أَسْتَخْلِفْ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ ، وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَأَثْنَوْا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : رَاغِبٌ رَاهِبٌ ، وَدِدْتُ أَنِّي نَجَوْتُ مِنْهَا كَفَافًا ، لَا لِي وَلَا عَلَيَّ ، لَا أَتَحَمَّلُهَا حَيًّا وَلَا مَيِّتًا . [أخرجه مسلم : ١٨٢٣]

٧٢١٨- از سُفیان، از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

به عمر گفته شد: آیا جانشین (خود را) تعیین نمی کنی؟ عمر گفت: اگر جانشین تعیین کنم، همانا ابوبکر، کسی که از من بهتر است جانشین تعیین کرده است. و اگر این امر را وا گذارم، همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم که از من بهتر است آن را واگذارده است.

مردم عمر را ستودند. سپس عمر گفت: (مردم) آرزومند (خلافت) ترسندهٔ (مسئولیت) آن اند، همانا دوست می دارم که از کفاف مسئولیت) برایم که نه مرا اجری باشد و نه زجری. بار (مسئولیت تعیین خلیفه را) نه در زندگی و نه در مرگ برده نمی توانم.

٧٢١٩ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّهُ سَمِعَ خُطْبَةَ عُمَرَ الْآخِرَةَ حِينَ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، وَذَلِكَ الْغَدَ مِنْ يَوْمِ تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَتَشَهَّدَ وَأَبُو بَكْرٍ صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ ، قَالَ : كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَعِيشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَدْبُرَنَا ، يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَكُونَ آخِرَهُمْ ، فَإِنْ يَكُ مُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ مَاتَ ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ هَدَى اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَانِيَ اثْنَيْنِ ، فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ ، فَقُومُوا فَبَايِعُوهُ ، وَكَانَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَدْ بَايَعُوهُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، وَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَامَّةِ عَلَى الْمِنْبَرِ . قَالَ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمَئِذٍ : اصْعَدِ الْمِنْبَرَ ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ ، فَبَايَعَهُ النَّاسُ عَامَّةً . [انظر : ٧٢٦٩]

٧٢١٩- از هِشام، از مَعمر روایت است که زهری گفت: انس بن مالک رضی الله عنه مرا خبر داده است که همانا وی خطبهٔ دیگر عمر را آنگاه که بر منبر نشست شنیده و آن فردای همان روز بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات کرده بود. عمر تشهد گفت و ابوبکر خاموش بود و سخن نمی گفت. عمر گفت: من بدان امیدوار بودم که رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را پس پشت می افکند- مراد وی آن بود که آن حضرت آخرین کس از ایشان می بود که می مرد- پس اگر محمد صلی الله علیه و سلم به تحقیق مرده است، همانا خدای تعالی میان شما نوری نهاده است که بدان هدایت می شوید، هدایتی که خدا، محمد صلی الله علیه و سلم را هدایت کرده است (یعنی قرآن) و همانا ابوبکر

۷۲۲۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قال : أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ امْرَأَةٌ فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ ؟ كَأَنَّهَا تُرِيدُ الْمَوْتَ ، قال :

« إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ » . [راجع ۳۶۵۹ اخرجه مسلم . ۲۳۸۶] .

۷۲۲۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قال : لِوَفْدِ بُزَاخَةَ تَتْبَعُونَ أَذْنَابَ الإِبِلِ ، حَتَّى يُرِيَ اللّٰهُ خَلِيفَةَ نَبِيِّهِ ﷺ وَالْمُهَاجِرِينَ أَمْرًا يَعْذِرُونَكُمْ بِهِ .

مصاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثانِی اثنَین[1] (دوم نفر از دو در غار) است و اوست که شایسته ترین مسلمان در امور شماست. پس برخیزید و به وی بیعت ٠کنید، البته گروهی از مردم قبل از این در سقیفه بنی ساعده با وی بیعت کرده بودند، ولی بیعت همگانی بر منبر بود.

زُهری گفت: انس بن مالک گفت: در آن روز از عمر شنیدم که به ابوبکر می گفت: به منبر بالا رو، و پیوسته این سخن را می گفت تا آنکه ابوبکر به منبر بالا رفت و همه مردم به وی بیعت کردند.

۷۲۲۰- روایت است از ابراهیم بن سعد از پدرش، از محمد بن جُبیر بن مَطعم که پدرش گفت: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و در موردی با آن حضرت سخن گفت. آن حضرت به او فرمود که بار دیگر نزدش بیاید. آن زن گفت: یا رسول الله، چه می گویی، که اگر من بیایم و تو را نیابم؟ گویی وی مرگ آن حضرت را مراد می داشت. آن حضرت فرمود: «اگر مرا نیابی، نزد ابوبکر برو»

۷۲۲۱- از سفیان، از قیس بن مسلم، از طارق بن شهاب روایت است که گفت:

ابوبکر به نمایندگان قبیلهٔ بُزاخه (که از مرتد شدن خود پشیمان بودند) گفت: در پی دُمهای شتران خود بروید تا آنکه خدا به خلیفهٔ پیامبر

۱ - پوشیده نماند که به حسب منطوق قرآن، ثانی (اثنین) کنایه از آن حضرت است، لیکن می‌توان گفت که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم دوم است و این فضیلت او را بسنده است. (تیسیرالقاری) مراد آیت ۴۰ سوره توبه است: «اِلاّ تَنصُرُوهُ فقد نَصَرَهُ اللهُ اِذ اَخرَجَهُ الّذینَ کَفَروا ثانی اثنَین اِذهُما فی الغارِ اِذ یَقُولُ لِصاحِبِه» «اگر او را یاری نکنید همانا خدا او را یاری مرد آنگاه که کافران او را برون کردند دوم دو کس و این دو کس در غار بودند وقتی به همراه خود می‌گفت»

صلی الله علیه و سلم و مهاجرین امری را بنماید تا شما را بدان معذور دارد.

باب :

۷۲۲۲ ، ۷۲۲۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا » . فَقَالَ : كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا ، فَقَالَ أَبِي : إِنَّهُ قَالَ : « كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ » . [أخرجه مسلم : ١٨٢١] .

باب

۷۲۲۲، ۷۲۲۳- از غُندر، از شُعبَه، از عبدالملک روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: « دوازده امیر می باشند» پیوسته بدان کلمه ای گفت که من نشنیدم. پدرم گفت: همانا آن حضرت فرمود: ؟« همگی آنها از قریش اند[1]»

۵۲- باب : إِخْرَاجِ الْخُصُومِ وَأَهْلِ الرِّيَبِ مِنَ الْبُيُوتِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ

باب-۵۲ برون کردن مردم کینه توز و تهمتگر پس از تشخیص ایشان، از خانه ها

وَقَدْ أَخْرَجَ عُمَرُ أُخْتَ أَبِي بَكْرٍ حِينَ نَاحَتْ .

و همانا عمـر، خواهر ابوبکر را آنگاه که نوحه می‌کرد، بیرون کرد.

۷۲۲٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ يُحْتَطَبُ ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا ، ثُمَّ آمُرَ رَجُلًا فَيَؤُمَّ النَّاسَ ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُكُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا ، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ لَشَهِدَ الْعِشَاءَ » [راجع : ٦٤٤. أخرجه مسلم : ٦٥١] .

[قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : قَالَ يُونُسُ : قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : مِرْمَاةٌ : بَيْنَ ظِلْفِ الشَّاةِ مِنَ اللَّحْمِ ، مِثْلُ مِنْسَاةٍ وَمِيضَاةٍ ، الْمِيمُ مَخْفُوضَةٌ] .

۷۲۲٤- از مالـک، از ابو الزِناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، بر آن شده بودم که امر کنم که هیزم جمع کرده شود، و اذان نماز گفته شـود، سپس مردی را امر کنم که به مردم امامت دهد، سپس از عقب به سراغ مردانی بروم (که به نمـاز جماعت نیامده اند) و خانه هایشـان را بر ایشـان بسوزانم. سوگند بـه ذاتی که نفس من در ید قدرت اوسـت که اگر یکی از شـما (که در نماز جماعت حاضر نمی شـود) بداند که استخوان پر گوشت یا دو پاچه گوسفند در می یابد، به نماز خفتن حاضر

[1] – در توجیه این فرمودهٔ آن حضرت نظرات مختلفی ذکر شده که صاحب «تیسیرالقاری» در جلد ششم صفحهٔ ۳۴۷ آورده است.

می شود»

٥٣- باب : هَلْ لِلإِمَامِ أَنْ يَمْنَعَ الْمُجْرِمِينَ وَأَهْلَ الْمَعْصِيَةِ مِنَ الْكَلَامِ مَعَهُ وَالزِّيَارَةِ وَنَحْوِهِ

٧٢٢٥ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ ، قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ : لَمَّا تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، فَذَكَرَ حَدِيثَهُ ، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً ، وَآذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا . [راجع : ٢٧٥٧ أخرجه مسلم ٧١٦ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه : ٢٧٦٩ ، مطولاً]

باب-٥٣

آیا برای امام جایز است که مجرمین و گناهکاران را از سخن زدن با خود و ملاقات و مانند آن منع کند.

۷۲۲۵- از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که عبدالله بن کعب بن مالک که از میان پسران کعب، عصا کش کعب به هنگام کوری وی بود، گفت:

از کعب بن مالک شنیدم که گفت: آنگاه که کعب از همراهی رسول الله صلی الله علیه و سلم در غزوهٔ تبوک تخلف کرد - و آن حدیث را ذکر کرد- و رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمانان را از سخن زدن با ما منع کرد و ما پنجاه شب به همین حالت به سر بردیم و سپس رسول الله صلی الله علیه ما را آگاه کرد که خدا توبهٔ ما را قبول کرده است.

٩٤- كِتابُ التَّمَنِّي

١- باب: مَا جَاءَ فِي التَّمَنِّي، وَمَنْ تَمَنَّى الشَّهَادَةَ

٧٢٢٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْلَا أَنَّ رِجَالًا يَكْرَهُونَ أَنْ يَتَخَلَّفُوا بَعْدِي، وَلَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُهُمْ، مَا تَخَلَّفْتُ، لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ». [راجع: ٣٦. أخرجه مسلم: ١٨٧٦ مطولاً]

٧٢٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، وَدِدْتُ أَنِّي أُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا». فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يَقُولُهُنَّ ثَلَاثًا، أَشْهَدُ بِاللَّهِ. [راجع: ٣٦. أخرجه مسلم: ١٨٧٦ مطولاً]

۹۴- کتاب تمنّا (آرزو)

باب-۱

آنچه در مورد تمنّا آمده و کسی که آرزوی شهادت می کند

۷۲۲۶- از ابن شهاب، از ابوسَلَمه و سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست اگر مردانی بودند که ناپسند می‌دارند از من عقب بمانند (مرا همراهی نکنند) و من هم وسیلهٔ سواری برای آنان نمی یابم، من (از شرکت در هیچ جنگی) عقب نمی ماندم و دوست می داشتم که در راه خدا کشته شوم، سپس زنده گردم سپس کشته شوم، سپس زنده گردم سپس کشته شوم، سپس زنده شوم سپس کشته شوم.

۷۲۲۷- از مالک، از ابو الزِناد، از اعرَج روایت است که ابوهریره گفت:

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، دوست می دارم که در راه خدا بجنگم و کشته شوم، سپس زنده شوم و سپس کشته شوم، سپس زنده شوم و سپس کشته شوم، سپس زنده شوم سپس کشته شوم» و ابوهریره این کلمات را سه بار گفت، به خدا شهادت می دهم.

۲- باب : تَمَنِّي الْخَيْرِ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَوْ كَانَ لِي أُحُدٌ ذَهَبًا »

۷۲۲۸- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَوْ كَانَ عِنْدِي أُحُدٌ ذَهَبًا ، لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا يَأْتِيَ عَلَيَّ ثَلَاثٌ وَعِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ - لَيْسَ شَيْءٌ أَرْصُدُهُ فِي دَيْنٍ عَلَيَّ - أَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهُ » . [راجع : ۲۳۸۹ . اخرجه مسلم : ۹۹۱]

باب-۲ آرزوی نیکی

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: « اگر به اندازهٔ کوه اُحُد طلا می داشتم»

۷۲۲۸- از مَعمَر روایت است که همام گفت: ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که فرمود: «اگر به اندازهٔ کوه اُحُد طلا می داشتم، دوست داشتم که بر من سه روز نگذرد که از آن دیناری نزد من باقی بماند - بدون آنکه چیزی را از آن برای ادای قرض خود نگهدارم- اگر کسی را بیابم که آن را بپذیرد.

۳- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ»

۷۲۲۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سُقْتُ الْهَدْيَ ، وَلَحَلَلْتُ مَعَ النَّاسِ حِينَ حَلُّوا » . [راجع: ۲۹۴ . اخرجه مسلم : ۱۲۱۱ ، مطولاً]

باب-۳

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «اگر از کار خود پیشتر می دانستم آنچه را بعد تر دانستم»

۷۲۲۹- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر از کار خود پیشتر می‌دانستم آنچه را بعدتر دانستم هدی (گوسفند قربانی) را با خود سوق نمی‌کردم و با مردم از اِحرام بیرون می‌آمدم. انگاه که آنها بیرون می‌آمدند.

۷۲۳۰- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَبَّيْنَا بِالْحَجِّ ، وَقَدِمْنَا مَكَّةَ لِأَرْبَعٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَطُوفَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، وَأَنْ نَجْعَلَهَا عُمْرَةً وَنَحِلَّ ، إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ . قَالَ : وَلَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِنَّا هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ ، وَجَاءَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ مَعَهُ الْهَدْيُ ، فَقَالَ : أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا : أَنَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنِّي لَوِ

۷۲۳۰- از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم و برای حج تلبیه (لَبیک) می گفتیم (احرام حج گرفته بودیم) و به چهارم ذی حجه به مکه رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما امر کرد که خانهٔ کعبه و صفا و مروه را طواف کنیم، و آن (حج) را عمره بگردانیم و حلال شویم (از احرام بیرون آییم مگر کسی که با وی هَدی (قربانی) است. جابر می گوید: با

اَسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ لَحَلَلْتُ» . قال : وَلَقِيَهُ سُرَاقَةُ وَهُوَ يَرْمِي جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَنَا هَذِهِ خَاصَّةً ؟ قال : «لا ، بَلْ لأَبَدٍ» . قال : وَكَانَتْ عَائِشَةُ قَدِمَتْ مَعَهُ مَكَّةَ وَهِيَ حَائِضٌ ، فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَنْسُكَ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا ، غَيْرَ أَنَّهَا لا تَطُوفُ وَلا تُصَلِّي حَتَّى تَطْهُرَ ، فَلَمَّا نَزَلُوا الْبَطْحَاءَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتَنْطَلِقُونَ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ ، وَأَنْطَلِقُ بِحَجَّةٍ ؟ قَالَ : ثُمَّ أَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَهَا إِلَى التَّنْعِيمِ ، فَاعْتَمَرَتْ عُمْرَةً فِي ذِي الْحَجَّةِ بَعْدَ أَيَّامِ الْحَجِّ .

[راجع : ۱۵۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۲۱٦].

هیچ یکی از ما هَدی نبود، بجز پیامبر صلی الله علیه و سلم و طلحه (که با خود حیوان قربانی آورده بودند) و علی از یمن آمد و با خود هَدی آورده بود و گفت: من احرام به آنچه بسته‌ام که رسول الله صلی الله علیه و سلم بدان اِحرام بسته است.

مردم (که از احرام برآمده بودند، ناخشنودانه) گفتند: آیا راهی مِنی شویم در حالی که از آلات تناسلی ما منی بچکد[1]؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر از کار خود پیشتر می‌دانستم، آنچه بعدتر دانستم با خود هَدی (قربانی) نمی‌آوردم و اگر با من هَدی نمی‌بود، من هم حلال می‌شدم (از احرام بیرون می‌آمدم)»

جابر گفت: سُراقه، آن حضرت را ملاقات کرد، در حالی که جمرهٔ عَقَبه را رمی می‌کرد. وی گفت: یا رسول الله، آیا این (عمره در ماه حج و از احرام عمره برآمدن و احرام حج گرفتن) خاص برای ماست؟ آن حضرت فرمود: «نِی، بلکه برای همیشه است[2]»

عایشه که همراه آن حضرت آمده بود، حایض بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی امر کرد که تمام مناسک حج را انجام دهد، بجز آنکه طواف نکند و نماز نگزارد تا انکه پاک شود. آنگاه که به بَطحاء، فرود آمدند عایشه گفت: یا رسول الله، آیا شما همه با گزاردن حج و عمره (به مدینه) بروید و من تنها با گزاردن حج

---

۱ - یعنی چگونه ما اول تنها عمره کنیم و سپس از اِحرام عمره بیرون آییم و با زنان خود نزدیکی کنیم، سپس احرام حج بگیریم و به سوی مِنی راهی شویم در حالی که اندکی قبل عمل جنسی کرده‌ایم.

۲ - در جاهلیت، عمره گزاردن در ماه‌های حج از گناهان بزرگ به شمار می‌رفت «تیسیرالقاری»

بروم؟ آن حضرت بـه عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیق امر کرد که همراه عایشه به «تَنعیم» برود [و از آنجا] احرام عمره بگیرد). و عایشه بعد از روزهای حج، عمره گزارد.

٤- باب : قَوْلِهِ ﷺ : «لَيْتَ كَذَا وَكَذَا»

٧٢٣١- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ قَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ : أَرِقَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَقَالَ : «لَيْتَ رَجُلاً صَالِحًا مِنْ أَصْحَابِي يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ» ، إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ السِّلَاحِ ، قَالَ : «مَنْ هَذَا» . قَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جِئْتُ أَحْرُسُكَ ، فَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى سَمِعْنَا غَطِيطَهُ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَتْ عَائِشَةُ : قَالَ بِلَالٌ :

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً ... بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ

فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع : ٢٨٨٥ . اخرجه مسلم : ٢٤١٠ ، دون بيت بلال].

باب-۴ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم: کاش چنین و چنان می‌بود

۷۲۳۱- از یحیی بن سعید روایت است که گفت: از عبدالله بن عامر بن ربیعه شنیدم که گفت:

عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم شبی بیدار شد و گفت: «کاش مردی صالح از اصحاب من، امشب از من پاسداری می‌کرد» ناگاه آواز سلاحی را شنیدیم. آن حضرت فرمود: «کیستی؟» گفت: سَعد یا رسول الله، آمده‌ام که از تو پاسداری کنم. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم خوابید تا آنکه آواز خُرخُر آن حضرت را شنیدم.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: عایشه رضی الله عنها گفت: بلال (آنگاه که به مدینه آمد و مریض شد) این را می‌خواند: کاش می‌دانستم که آیا شبی را بسر خواهم رساند

در وادیی (مکه) کـه پیرامون من گیاهان اِذخِر و جلیل‌اند. عایشه می‌گوید: من از این (آرزوی وی) به پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر دادم.

٥- باب : تَمَنِّي الْقُرْآنِ وَالْعِلْمِ

٧٢٣٢- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَا تَحَاسُدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ

باب-۵ آرزوی فراگیری قرآن و علم

۷۲۳۲- از جریر، از اَعمَش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «رشکی نیست، مگر بر دو

الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، يَقُولُ: لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ هَذَا لَفَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً يُنْفِقُهُ فِي حَقِّهِ فَيَقُولُ: لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ لَفَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ».

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ بِهَذَا [راجع: ٥٠٢٦]

کس: مردی که خدا به او قرآن را داده است و آن را در ساعاتی از شب و روز تلاوت می‌کند. کسی می‌گوید: کاش به من هم داده می‌شد مانند آنچه به این مرد داده شده، تا همان می‌کردم که وی می‌کند، و مردی که خدا به وی مالی داده است و آن را در راه درست آن خرج می‌کند، کسی می‌گوید: کاش به من هم داده می‌شد مانند آنچه به وی داده شده تا همان می‌کردم که وی می‌کند.

از قُتَیبَه روایت است که گفت: جَرِیر، همین حدیث را گفته است.

٦- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّمَنِّي

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [النساء: ٣٢].

باب-۶ آنچه آرزومندی آن ناخوشایند است

« و زنهار، آنچه را خداوند به [سبب] آن بعضی از شما را به بعضی دیگر برتری داده، آروز مکنید. برای مردان از انچه [به اختیار] کسب کرده‌اند، بهره‌ای است، و برای زنان نیز از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای است، و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی داناست» [النساء:۳۲]

٧٢٣٣- حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ أَنَسٌ ﷺ: لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ». لَتَمَنَّيْتُ. [راجع: ٥٦٧١. أخرجه مسلم: ٢٦٨٠]

٧٢٣٣- از عاصِم، از نَضر بن اَنَس، روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت:
اگر از پیامبر صلی الله علیه و سلم نمی‌شنیدم که می‌گفت: «مرگ را آرزو مکنید!» همانا آرزو می‌کردم.

٧٢٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ: أَتَيْنَا خَبَّابَ بْنَ الأَرَتِّ نَعُودُهُ وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعًا، فَقَالَ: لَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ. [راجع: ٥٦٧٢. أخرجه مسلم: ٢٦٨١]

٧٢٣٤- از ابن ابی‌خالد روایت است که قیس گفت: نزد خبّاب بن اَرَت رفتیم تا از وی عیادت کنیم. وی هفت جای بدن خود را داغ کرده بود و گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم ما

را منـع نمی‌کرد که مرگ خود را نخواهید. من مرگ خود را می‌خواستم

۷۲۳۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ - اسْمُهُ سَعْدُ بْنُ عُبَيْدٍ - مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَزْهَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ». [راجع: ۳۹].

۷۲۳۵- از مَعمَـر از زُهری، از ابیو عُبَید روایت اسـت که نام وی سـعد بن عَبید است، مولی عبدالرحمن بن اَزهَر که رسول الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یک از شما مرگ را آرزو نکند، یا یکی از شـما نیکوکار است، شاید نیکویی وی زیاد می‌شود، و یا بدکار است، شاید بدکاری را بس کند (و توبه نماید).

۷- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ: لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا

بـاب-۷ گفتهٔ مـرد: اگر هدایت خـدا نمی‌بود، هدایت نمی‌یافتیم.

۷۲۳۶- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْقُلُ مَعَنَا التُّرَابَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ، وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ، يَقُولُ: «لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا نَحْنُ، وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا، فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا، إِنَّ الْأُلَى - وَرُبَّمَا قَالَ الْمَلَا - قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا، إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا أَبَيْنَا». يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ. [راجع: ۲۸۳۶ اخرجه مسلم ۱۸۰۳].

۷۲۳۶- از شُعبه، از ابواسحاق روایت است که بـراء بن عازب گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سـلم در روز اَحزاب (جنگ خندق) همراه ما خـاک حمل می‌کرد و همانا دیدم که سـفیدی شـکم او را خاک پوشیده بود و می‌گفت: «اگر هدایت تو نمی‌بـود، ما هدایت نمی‌یافتیم و نه صدقه می‌دادیـم و نه نماز می‌گزاردیم. پس بر مـا آرامش نازل کـن، و گروهی که در برابر ما طغیـان کردند، اگر فتنه را بخواهنـد، از آن ابا می‌کنیم، ابا می‌کنیم»
و آن حضرت بـا خواندن آن آواز خود را بلند می‌کرد.

۸- باب: كَرَاهِيَةِ تَمَنِّي لِقَاءِ الْعَدُوِّ

باب-۸ ناخوش داشـتن آرزوی ملاقی شـدن با دشمن

وَرَوَاهُ الْأَعْرَجُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۰۲۶].

و ایـن را اَعرَج، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله

علیه و سلم روایت کرده است.

۷۲۳۷- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، وَكَانَ كَاتِبًا لَهُ ، قَالَ : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى فَقَرَأْتُهُ ، فَإِذَا فِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ » . [راجع : ۲۸۱۸ . اخرجه مسلم : ۱۷۴۱ ، واخرجه: ۱۷۴۲ مطولاً].

۷۲۳۷- از مُوسی بن عُقبَه، از سالِم ابی نضر مولی بن عبیدالله، که کاتب وی نیز بود، روایت است که گفت:

عبدالله بن ابی اَوفَی به عمر بن عبیدالله نوشت و من آن را برایش خواندم، که در آن نوشته شده بود: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ملاقی شدن با دشمن را آرزو مکنید و از خدا عافیت و سلامتی بخواهید»

۹- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ اللَّوْ

باب-۹ آنچه از (گفتن کلمه) لَو (اگر) رواست.

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً ﴾ . [هود : ۸۰] .

و فرمودۀ خدای تعالی: «[لوط] گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم» (هود:۸۰)

۷۲۳۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : ذَكَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ : أَهِيَ الَّتِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْ كُنْتُ رَاجِمًا امْرَأَةً بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ » . قَالَ : لا ، تِلْكَ امْرَأَةٌ أَعْلَنَتْ . [راجع : ۵۳۱۰ . اخرجه مسلم : ۱۴۹۷].

۷۲۳۸- از سُفیان، از ابوزِناد، از قاسم بن محمد روایت است که گفت: ابن عباس ماجرای شوهر و زنی را که لِعان[1] می‌کردند یاد کرد. عبدالله بن شداد گفت: آیا وی همان زنی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم (درباره‌اش) گفته است: «اگر زنی را بدون اقامۀ شاهدان سنگسار می‌کردم.» ابن عباس گفت: نی، بلکه وی زنی بود که (زناکاری را) علنی کرده بود.

۷۲۳۹- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : حَدَّثَنَا عَطَاءٌ قَالَ : أَعْتَمَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعِشَاءِ ، فَخَرَجَ عُمَرُ فَقَالَ : الصَّلاةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، رَقَدَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ ، فَخَرَجَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ يَقُولُ : « لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي - أَوْ عَلَى النَّاسِ ، وَقَالَ سُفْيَانُ أَيْضًا : عَلَى أُمَّتِي - لأَمَرْتُهُمْ بِالصَّلاةِ هَذِهِ السَّاعَةَ » .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَخَّرَ

۷۲۳۹- از سُفیان، از عَمرو روایت است که عطاء[2] گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، نماز خفتن را، شبی تأخیر کرد. عمر برآمد در حالی که گفت: نماز است یا رسول الله، زنان و

۱ - ملاعنه، یا لعان آن است که مردی، زن خود را در حال زنا می‌بیند و شاهدی ندارد، نظر به ملاعنه میان آنها جدایی صورت می‌گیرد. به احادیث ۴۷۴۵ و ۴۷۴۶ مراجعه شود.

۲ - این حدیث مرسل است، زیرا عطاء، صحابی نیست، بلکه تابعی است «تیسیرالقاری»

النَّبِيُّ ﷺ هَذِهِ الصَّلاةَ ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، رَقَدَ النِّسَاءُ وَالْوِلْدَانُ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَمْسَحُ الْمَاءَ عَنْ شِقِّهِ يَقُولُ : «إِنَّهُ لَلْوَقْتُ ، لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي» .

وَقَالَ عَمْرٌو : حَدَّثَنَا عَطَاءٌ ، لَيْسَ فِيهِ ابْنُ عَبَّاسٍ ، أَمَّا عَمْرٌو فَقَالَ : رَأْسُهُ يَقْطُرُ .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : يَمْسَحُ الْمَاءَ عَنْ شِقِّهِ .

وَقَالَ عَمْرٌو : «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي» .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : «إِنَّهُ لَلْوَقْتُ ، لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي» .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٥٧١ . اخرجه مسلم : ٦٤٢]

کودکان به خواب رفته‌اند، آن حضرت برآمد و از سرش آب می‌چکید و می‌گفت: «اگر بر امت خود دشوار نمی‌کردم – یا بر مردم – و سُفیان همچنـان، بر امت خود گفت «شـما را به نماز (خفتن) در همین ساعت امر می‌کردم»

و ابـن جُرَیج گفت: از عطاء روایت اسـت که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم همین نمـاز را تأخیر کرد، عمر آمد و گفت: یا رسـول الله، زنان و کودکان به خواب رفتند، آن حضرت برآمد، در حالی که آب را از یک سوی (سر) خود می‌کشـید و می‌گفت: «همانا همین وقت (وقـت نماز خفتن) اسـت، اگر بر امّت خود دشـوار نمی‌کردم» و عمرو گفت: عطاء به ما حدیـث کرد که ابن عباس در (روایت) وی نیست. اما عمرو گفت: از سر آن حضرت (آب می‌چکیـد) و ابن جُرَیج گفـت: آب را از یک سـوی خود می‌کشـید. و عمرو گفته است: که آن حضـرت فرمود: «اگر بر امت خود دشـوار نمی‌کردم» و ابن جُرَیج گفته است: آن حضرت گفت: «همانـا این زمان را وقت نماز می‌کردم، اگـر بر امت خود دشـوار نمی‌کردم» و ابراهیم بن مُنذِر گفت: از مَعن، از محمد بن مُسـلِم، از عمرو، از عطاء، از ابن عباس روایت اسـت از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۷۲۴۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ» . [راجع : ٨٨٧ ، اخرجه مسلم : ٢٥٢] .

۷۲۴۰- از جَعفـر ابـن ربیعـه، از عبدالرحمن روایت اسـت که گفـت: از ابوهریره رضی الله عنه شنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر بر امت خود دشوار نمی‌کردم، شما را به مسـواک امر می‌کردم» (آن را فرض می‌کردم)

۷۲۴۱- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : وَاصَلَ النَّبِيُّ ﷺ آخِرَ الشَّهْرِ ، وَوَاصَلَ أُنَاسٌ مِنَ النَّاسِ ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : «لَوْ مُدَّ بِيَ الشَّهْرُ ، لَوَاصَلْتُ وِصَالاً يَدَعُ الْمُتَعَمِّقُونَ تَعَمُّقَهُمْ ، إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ ، إِنِّي أَظَلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي» .

تَابَعَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ مُغِيرَةَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۹۶۱ أخرجه مسلم : ۱۱۰۴] .

۷۲۴۱- از حُمَید، از ثابت روایت است که انس رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم آخر ماه را روزهٔ وصال[1] گرفت و کسانی از مردم نیز روزهٔ وصال گرفتند. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، فرمود: «اگر ماه دراز می‌شد، روزهٔ وصال را تا زمانی دوام می‌دادم که افراط کنندگان (روزه وصال) روزهٔ وصال را ترک می‌کردند. همانا من مانند شما نیستم، همانا من روز می‌کنم در حالی که پروردگار من مرا می‌خوراند و می‌نوشاند.» متابعت کرده است (حمید را) سلیمان بن مغیره، از ثابت، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۷۲۴۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ ، قَالُوا : فَإِنَّكَ تُوَاصِلُ ، قَالَ : «أَيُّكُمْ مِثْلِي ، إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ» . فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا ، وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ، ثُمَّ يَوْمًا ، ثُمَّ رَأَوُا الْهِلاَلَ ، فَقَالَ : «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» . كَالْمُنَكِّلِ لَهُمْ . [راجع : ۱۹۶۵ . أخرجه مسلم : ۱۱۰۳] .

۷۲۴۲- از شُعیب، از زُهری، و لیث گفته است: از عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب (زهری) از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از روزهٔ وصال منع کرد. مردم گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیری. آن حضرت فرمود: «کدام یک از شما مانند من می‌باشید؛ همانا من شب می‌کنم در حالی که پروردگار من مرا می‌خوراند و می‌نوشاند»

چون مردم نپذیرفتند که روزهٔ خویش را پایان دهند، با ایشان یک روز روزهٔ وصال گرفت، سپس روز دیگر را. سپس هلال ماه دیده شد. آن حضرت فرمود: «اگر ماه تأخیر می‌کرد بر این زیادت می‌کردم» مانند مجازات برای ایشان.

۷۲۴۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا أَشْعَثُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْجَدْرِ أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» .

۷۲۴۳- از اشعث، از اسود بن یزید روایت

۱- روزهٔ وصال، یعنی روزه‌ای پیوسته، همان است که شخص روزه‌دار، شامگاه افطار نمی‌کند (روزهٔ خود را برای روز بعد یا روزهای بعد ادامه می‌دهد).

قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَاكِ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاؤُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاؤُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ فِي الْأَرْضِ». [راجع: ۱۲٦. اخرجه مسلم: ۱۳۳۳]

است که عایشه رضی الله عنها گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسیدم که دیوار (حجر یا حطیم که خارج کعبه است) آیا در زمرهٔ خانه (کعبه) است؟ فرمود: «آری» گفتم: پس آنان را (که کعبه را ساختند) چه موجب شد که آن (ساحه) را داخل خانه نکردند؟ فرمود: «همانا پول قوم تو کاهش یافت.» گفتم: پس چرا دروازهٔ آن را (از زمین) بلند کرده‌اند؟ فرمود: «قوم تو این کار را برای آن کردند تا کسی را که بخواهند وارد آن کنند، و کسی را که بخواهند از در آمدن باز دارند، و اگر قوم تو به روزگار جاهلیت نزدیک نمی‌بود و می‌ترسم که دلهایشان این را ناخوش بدارد، دیوار را در ساحهٔ خانه داخل می‌کردم و دروازهٔ آن را همروی زمین می‌نمودم.

۷۲٤٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْلَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَءًا مِنَ الْأَنْصَارِ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ وَادِيًا أَوْ شِعْبًا، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الْأَنْصَارِ، أَوْ شِعْبَ الْأَنْصَارِ». [راجع: ۳۷۷۹]

۷۲٤٤- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر هجرت (مرتبهٔ بلند) نبود، من مردی از انصار می‌بودم، اگر مردم راهِ وادی (یا معبری) در پیش گیرند و انصار راه وادی یا معبری دیگر در پیش گیرند، من وادی انصار یا معبر انصار را در پیش می‌گیرم.»

۷۲٤٥- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الْأَنْصَارِ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا، أَوْ شِعْبًا، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الْأَنْصَارِ، وَشِعْبَهَا».

تَابَعَهُ أَبُو التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الشِّعْبِ. [راجع: ٤۳۳۰. اخرجه مسلم: ۱۰٦۱ مطولاً].

۷۲٤٥- از عَباد بن تمیم، از عبدالله بن زید روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر هجرت نبود، من مردی از انصار بودم و اگر مردم راه وادی یا معبری را در پیش گیرند، من راه وادی یا معبر انصار را در پیش می‌گیرم. متابعت کرده است (راوی را) ابوتَیّاح، از اَنَس از پیامبر صلی الله علیه و سلم، در لفظ شعب (معبر).

٩- كتاب [أخبار الآحاد]

١- باب : مَا جَاءَ فِي إِجَازَةِ خَبَرِ الْوَاحِدِ الصَّدُوقِ

فِي الأَذَانِ وَالصَّلاةِ وَالصَّوْمِ وَالْفَرَائِضِ وَالأَحْكَامِ .

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾ [التوبة :١٢٢] .

وَيُسَمَّى الرَّجُلُ طَائِفَةً لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا ﴾ [الحجرات : ٩] . فَلَوِ اقْتَتَلَ رَجُلَانِ دَخَلَا فِي مَعْنَى الآيَةِ .

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا ﴾ [الحجرات : ٦] .

وَكَيْفَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أُمَرَاءَهُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ، فَإِنْ سَهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ رُدَّ إِلَى السُّنَّةِ .

٧٢٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ قَالَ : أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ وَنَحْنُ شَبَبَةٌ مُتَقَارِبُونَ ، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ

٩- کتاب خبرهای واحد[1]

باب-١

آنچه دربارهٔ جواز قبول خبر واحد توسط شخصی راستگوی آمده: در مورد و نماز و روزه و فرایض و احکام.

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند] و در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهنده باشند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند» (التوبه:١٢٢)

و یک مرد، طائفه نامیده می شود، نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: « و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگد» (الحجرات:٩)

پس اگر دو مرد با هم بجنگد، در معنای آیه داخل می گردند و فرمودهٔ خدای تعالی: «اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید» (الحجرات:٦)

و پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه امیران خود را یکی بعد دیگر فرستاد که اگر یکی از آنان سهو کند دیگری او را به سوی سنّت بیاورد.

٧٢٤٦- از ایّوب، از ابو قِلابه روایت است که مالک بن حَوَیرث گفت:

ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدیم و ما

١ - مراد از خبر واحد، گفتهٔ یک نفر است.

عِشْرِينَ لَيْلَةً ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَفِيقًا ، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّا قَدِ اشْتَهَيْنَا أَهْلَنَا ، أَوْ قَدِ اشْتَقْنَا ، سَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا بَعْدَنَا فَأَخْبَرْنَاهُ ، قَالَ : « ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ ، فَأَقِيمُوا فِيهِمْ ، وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ » . وَذَكَرَ أَشْيَاءَ أَحْفَظُهَا أَوْ لَا أَحْفَظُهَا : « وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ » .
[راجع: ٦٢٨ . اخرجه مسلم : ٦٧٤]

جوانانی تقریباً هم سن و سال بودیم . به مدت بیست روز نزد آن حضرت ایستادیم و رسول الله صلی الله علیه و سلم مهربان بود، و چون گمان کرد که ما خواستار پیوستن به خانواده های خویش می باشیم یا اشتیاق (زنان) خود را داریم، دربارهٔ کسانی که ما به عقب گذاشته بودیم سؤال کرد، او را آگاه ساختیم. فرمود: «به سوی خانواده های خویشتن برگردید و در میان آنها اقامت کنید و به آنها تعلیم دهید و (به کار نیک) امر کنید» و آن حضرت از چیزهایی یاد کرد که بعضی را به خاطر دارم و بعضی را به خاطر ندارم و فرمود: « نماز بگزارید چنانکه مرا دیده اید که نماز می گزارم، آنگاه که وقت نماز فرا رسد، یکی از شما اذان بگوید و بزرگتر شما به شما امامت بدهد»

٧٢٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنِ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَذَانُ بِلَالٍ مِنْ سَحُورِهِ ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ - أَوْ قَالَ يُنَادِي - لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ ، وَيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ . وَلَيْسَ الْفَجْرُ أَنْ يَقُولَ هَكَذَا - وَجَمَعَ يَحْيَى كَفَّيْهِ - حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا » . وَمَدَّ يَحْيَى إِصْبَعَيْهِ السَّبَّابَتَيْنِ . [راجع ٦٢١ اخرجه مسلم : ١٠٩٣]

٧٢٤٧- از یحیی از تَیمی، از ابو عثمان روایت است که ابن مسعود گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « اذان گفتن بلال، هیچ یک از شما را از سحری کردن وی باز ندارد، همانا وی اذان می گوید- یا گفت: ندا می کند- (این اذان) کسی از شما را که (به نماز) ایستاده است (به خوردن غذای سحری) بر می گرداند، و کسی از شما را که خوابیده است بیدار می کند. و این چنین اگر باشد، این حالت صبح نیست- یحیی (راوی) هر دو دست خود را جمع کرد تا آنکه چنین باشد» و هر دو انگشت شهادت خود را به دو سو امتدادا داد (روشنایی که به پهنا در افق پدید آید، صبح صادق است)

٧٢٤٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ

٧٢٤٨- از عبدالعزیز ابن مسلم، از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از عبدالله بن عمر

عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « إنَّ بـلالا يُنَادي بلَيْـلٍ ، فَكُلُـوا وَاشْـرَبُوا حَتَّـى يُنَـاديَ ابْـنُ أمِّ مَكْتُومٍ ». [راجع :٦١٧– اخرجه مسلم : ١٠٩٢].

رضی الله عنهما شـنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « همانا بلال در شب ندا می کند، و شـما بخورید و بنوشید تا آنکه ابن اُمّ مَکتوم ندا کند (اذان گوید) »

٧٢٤٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الحَكَمِ ، عَنْ إبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ خَمْسًا ، فَقِيلَ : أزِيدَ في الصَّلاةِ ؟ قـال : « وَمَـا ذاكَ » . قَـالُوا : صَلَّيْـتَ خَمْسًـا ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ . [راجع : ٤٠١ . اخرجه مسلم : ٥٧٢].

٧٢٤٩- از شُعبه، از حَکَم، از ابراهیم، از عَلقَمَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز پیشین را برای مـا پنج رکعت گزارد. به وی گفته شـد: آیا در نماز زیادت آمده اسـت؟ آن حضرت فرمود: « و آن چیست؟» گفتند: پنج رکعت گزاردی. آن حضرت دو سجده کرد و سپس سلام داد.

٧٢٥٠- حَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَـنْ أيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ انْصَرَفَ مِنَ اثْنَتَيْنِ ، فَقَالَ لَهُ ذُو اليَدَيْنِ : أقَصُرَتِ الصَّلاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أمْ نَسِيتَ ؟ فَقَـالَ : « أصَـدَقَ ذُو اليَدَيْـنِ » . فَقَـالَ النَّاسُ : نَعَمْ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ كَبَّرَ ، ثُمَّ سَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أوْ أطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ ، ثُـمَّ كَبَّرَ ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ ثُمَّ رَفَعَ . [راجع : ٤٨٢ . اخرجه مسلم : ٥٧٣]

٧٢٥٠- از مالـک، از ایـّوب، از محمـد (بـن سیرین) روایت است که ابوهریره گفت:
همانا رسـول الله صلی الله علیه و سـلم پس از گـزاردن دو رکعت (نماز چهار رکعتی) نماز را تمام کرد. ذُوالیَدَین به وی گفت: آیا نماز کوتاه شـده اسـت یا فراموش کـردی؟ آن حضرت گفت: « آیا ذوالیَدَین راسـت می گوید؟» مردم گفتند: آری. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم ایسـتاد و دو رکعت دیگر گزارد، سـپس سلام داد، سپس تکبیر گفت، سپس سجده کرد مانند سجود خود یا درازتر، سپس سر از سجده بلند کرد، سـپس تکبیر گفت و سـپس سجده کرد مانند سـجده های خود، سـپس سر از سجده بلند کرد.

٧٢٥١- حَدَّثَنَا إسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَـالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قال : بَيْنَا النَّاسُ بِقُبَـاءٍ في صَلاةِ الصُّبْحِ ، إذْ جَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْـهِ اللَّيْلَـةَ قُرْآنٌ ، وَقَـدْ أُمِرَ أنْ يَسْتَقْبِلَ الكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إلَى الشَّأْمِ ، فَاسْتَدَارُوا إلَى

٧٢٥١- روایت اسـت از مالـک، از عبدالله بن دینار که عبدالله بن عمر گفت:
در حالی که مردم در مسجد قباء نماز صبح می گزاردند، آینده‌ای آمد و گفت: همانا امشـب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم (آیتی از) قرآن

الْكَعْبَةِ . [راجع : ٤٠٣ . اخرجه مسلم : ٥٢٦]

نازل شد و به وی امر شد که (در نماز) به کعبه روی آورد. پس شما هم (به کعبه) روی آورید. آنها که روی های‌شان به سوی شام بود، (در حالت نماز) به سوی کعبه روی گردانیدند.

٧٢٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، صَلَّى نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ ، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُوَجَّهَ إِلَى الْكَعْبَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا ﴾ [البقرة : ١٤٤] . فَوُجِّهَ نَحْوَ الْكَعْبَةِ ، وَصَلَّى مَعَهُ رَجُلٌ الْعَصْرَ ، ثُمَّ خَرَجَ ، فَمَرَّ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : هُوَ يَشْهَدُ أَنَّهُ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَنَّهُ قَدْ وُجِّهَ إِلَى الْكَعْبَةِ ، فَانْحَرَفُوا وَهُمْ رُكُوعٌ فِي صَلاةِ الْعَصْرِ .
[راجع: ٤٠ . اخرجه مسلم : ٥٢٥ ، مختصراً باختلاف].

٧٢٥٢- از اسرائیل، از ابو اسحاق روایت است که بَراء گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد به مدت شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد، ولی دوست می داشت که قبله اش کعبه گردانیده شود، خداوند (این آیت را) نازل کرد:
« ما [به هر سو] گردانیدن رویت را در آسمان نیک می بینیم پس [باش تا] تو را به قبله ای که خشنود شوی برگردانیم» (البقره:١٤٤)
پس آن حضرت روی به کعبه آورد، و مردی که با آن حضرت نماز عصر گزارده بود، بر آمد و بر گروهی از انصار گذشت و گفت: وی گواهی می دهد که با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز را گزارده و آن حضرت به سوی کعبه روی کرده است. و آنها که در نماز عصر در حال رکوع بودند (به سوی کعبه) روی گردانیدند.

٧٢٥٣- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ الأَنْصَارِيَّ وَأَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ شَرَابًا مِنْ فَضِيخٍ ، وَهُوَ تَمْرٌ ، فَجَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ : يَا أَنَسُ ، قُمْ إِلَى هَذِهِ الْجِرَارِ فَاكْسِرْهَا ، قَالَ أَنَسٌ : فَقُمْتُ إِلَى مِهْرَاسٍ لَنَا فَضَرَبْتُهَا بِأَسْفَلِهِ حَتَّى انْكَسَرَتْ . [راجع : ٢٤٦٤ اخرجه مسلم ١٩٨٠ ، باختلاف وأخرجه بلفظ في الأشربة ٩].

٧٢٥٣- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت:
من بر ابوطلحهٔ انصاری، و ابو عبیده بن جراح و اُبی بن کعب شرابی می نوشانیدم که از فَضیح بود و آن خرماست. سپس آینده ای نزدشان آمد و گفت: همانا شراب حرام شده است. ابوطلحه (به من) گفت: ای اَنَس، برو و این کوزه های (شراب) را بشکن. انس می گوید: من برخاستم

و سنگی را که با آن می‌کوبیدیم برداشتم و با آن به پایین کوزه ها زدم تا آنها را شکستم.

٧٢٥٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ صِلَةَ، عَنْ حُذَيْفَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَهْلِ نَجْرَانَ: «لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلاً أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ». فَاسْتَشْرَفَ لَهَا أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ. [راجع: ٣٧٤٥ اخرجه مسلم: ٢٤٢٠].

٧٢٥٤- از شعبه، از ابو اسحاق، از صله روایت است که حُذَیفه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردم نَجران گفت: «همانا مرد امینی را نزد شما می فرستم که واقعاً امین است» اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم هر یک آرزوی آن می کردند که یکی از آنان را بفرستد. آن حضرت ابو عبیده را فرستاد.

٧٢٥٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ». [راجع: ٣٧٤٤. اخرجه مسلم: ٢٤١٩].

٧٢٥٥- از شُعبه، از خالد، از ابو قِلابه روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر اُمتی را امینی است و امین این امت اَبوعُبَیده است.»

٧٢٥٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ قَالَ: وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، إِذَا غَابَ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَشَهِدْتُهُ أَتَيْتُهُ بِمَا يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَإِذَا غِبْتُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَشَهِدَهُ أَتَانِي بِمَا يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ. [راجع: ٨٩ اخرجه مسلم: ١٤٧٩ مطولاً].

٧٢٥٦- از حَمّاد بن زید، از یحیی بن سعید، از عُبید بن حُنین از ابن عباس روایت است که عمر رضی الله عنهم گفت: و مردی از انصار بود (که رفیق من بود). چون وی از محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب می بود، و من (در محضرآن حضرت) حاضر می بودم، با آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده بودم نزد وی می‌آمدم (و او را خبر می دادم) و اگر من از محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب می بودم و او حاضر می بود با آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده بود نزد من می آمد.

٧٢٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ زُبَيْدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ جَيْشًا، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ رَجُلاً، فَأَوْقَدَ نَارًا، وَقَالَ: ادْخُلُوهَا،

٧٢٥٧- از شُعبه، از زُبید، از سَعد بن عبَیده از ابو عبدالرحمن روایت است که علی رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم لشکری فرستاد و

فَأَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوهَا ، وَقَالَ آخَرُونَ : إِنَّمَا فَرَرْنَا مِنْهَا ، فَذَكَرُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِلَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوهَا لَوْ دَخَلُوهَا : «لَمْ يَزَالُوا فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» . وَقَالَ لِلآخَرِينَ : «لا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةٍ ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» . [راجع : ٤٣٤٠ . أخرجه مسلم ١٨٤٠]

۷۲۵۸ ، ۷۲۵۹- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ وَزَيْدَ بْنَ خَالِدٍ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ . [راجع ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ . أخرجه مسلم : ١٦٩٧ - ١٦٩٨ مطولاً] .

۷۲۶۰- وَحَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَعْرَابِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اقْضِ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَالَ : صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اقْضِ لَهُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأْذَنْ لِي ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «قُلْ» . فَقَالَ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا - وَالْعَسِيفُ الأَجِيرُ - فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةٍ مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَةٍ ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى امْرَأَتِهِ الرَّجْمَ ، وَأَنَّمَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، فَقَالَ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، أَمَّا الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ فَرُدُّوهَا ، وَأَمَّا ابْنُكَ فَعَلَيْهِ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ مِنْ أَسْلَمَ - فَاغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . فَغَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسٌ فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا .
[راجع : ٢٣١٥ . أخرجه مسلم ١٦٩٧ باختلاف] .

مـردی را بر آن امیر گمارد. وی آتش افروخت و (به افراد خود) گفت: در آتش درآیید. عده‌ای خواستند که در آیند، دیگران گفتند: ما (با قبول اسلام) از آتش فرار کرده ایم و این ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند. آن حضرت دربارهٔ کسـانی می خواسـتند به آتش درآیند، گفت: « اگر در می‌آمدند تا روز قیامت پیوسـته در آن مـی بودند» و سـپس فرمود: اطاعت در امری که گناه باشـد نیست، و همانا اطاعت در امر معروف (مشروع) است»

۷۲۵۸،۷۲۵۹- از ابـن شـهاب، از عبیدالله بن عبـدالله روایت اسـت که ابوهریـره و زید بن خالـد او را خبر داده اند کـه:دو مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم دعوی کردند.

۷۲۶۰- از زُهری از عبیدالله بن عبدالله، بن عُتبه بن مسعود روایت است که ابوهریره گفت:
در حالی که ما نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بودیم، مردی از بادیه نشینان برخاست و گفت: یا رسـول الله مطابق کتـاب خدا درباره ام حکـم کن. مرد طرف دعوی وی گفت: وی راسـت می گوید یا رسـول الله، درباره اش به کتـاب خدا حکم کن و به مـن اجازه بده (که سـخن بگویـم). پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفت: « بگوی» وی گفت: همانا پسـر من نزد این مردعَسِیف بوده - و عسیف، یعنی مزدور- و با زن وی زنا کرده اسـت. به من خبر داده‌اند که بر پسرم حکم سنگسار می آید. من به فدیهٔ آن صد گوسـفند و یک کنیز دادم. سپس حکم آن را از علما پرسیدم. آنان به من خبر دادند که

بر زن وی حکم سنگسار است، و بر پسر من صد تازیانه و یک سال دوری از شهر است. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که میان شما مطابق به کتاب خدا حکم کنم، اما صد گوسفند و کنیز مسترد می‌شود، و اما در مورد پسر تو، بر وی صد تازیانه و یک سال دوری از شهر است – و اما تو ای اُنیس– مردی از قبیله بنی اسلم– فردا صبح نزد زن این مرد برو و اگر (به زنا) اعتراف کرد، او را سنگسار کن.» اُنیس فردا صبح نزد آن زن رفت و وی اعتراف کرد، و او را سنگسار نمود.

٢– باب : بَعْثِ النَّبِيِّ ﷺ الزُّبَيْرَ طَلِيعَةً وَحْدَهُ

٧٢٦١– حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ الْمَدِينِيِّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه قال : نَدَبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، فَقَالَ : «لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيٌّ ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ».

قال سُفْيَانُ : حَفِظْتُهُ مِنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ ، وَقَالَ لَهُ أَيُّوبُ: يَا أَبَا بَكْرٍ حَدِّثْهُمْ عَنْ جَابِرٍ ، فَإِنَّ الْقَوْمَ يُعْجِبُهُمْ أَنْ تُحَدِّثَهُمْ عَنْ جَابِرٍ ، فَقَالَ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ : سَمِعْتُ جَابِرًا – فَتَابَعَ بَيْنَ أَحَادِيثَ سَمِعْتُ جَابِرًا – قُلْتُ لِسُفْيَانَ : فَإِنَّ الثَّوْرِيَّ يَقُولُ : يَوْمَ قُرَيْظَةَ ، فَقَالَ : كَذَا حَفِظْتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّكَ جَالِسٌ ، يَوْمَ الْخَنْدَقِ . قال سُفْيَانُ : هُوَ يَوْمٌ وَاحِدٌ ، وَتَبَسَّمَ سُفْيَانُ . [راجع ٢٨٤٦ . أخرجه مسلم:٢٤١٥ دون سياق الإسناد في آخره].

باب–۲ فرستادن پیامبر صلی الله علیه و سلم زبیر را به تنهایی تا خبر دشمن بیاورد.

۷۲۶۱– از سُفیان، از ابن مُنکَدِر روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز جنگ خندق مردم را به پذیرش مأموریتی بر انگیخت (تا کسی را جلو بفرستد که احوال دشمن بیاورد) زبیر اظهار آمادگی کرد. سپس مردم را به پذیرش مأموریتی بر انگیخت، زُبیر اظهار آمادگی کرد سپس مردم را به پذیرش مأموریتی برانگیخت و زبیر اظهار آمادگی کرد. آن حضرت فرمود: هر پیامبری را حواریی (یاری رسان) است و حواری من زبیر است. سفیان گفت: من این را از ابن منکدر به خاطر سپردم و اَیّوب به ابن مُنکَدر گفت: ای ابوبکر، به این مردم از جابر حدیث بگو زیرا این گروه

را خـوش می‌آید که از جابر بدیشـان حدیث بگویی. ابن منکـدر در همان مجلس گفت: از جابر شـنیده‌ام. و احادیثی که گفته بود از جابر شنیدم، آنها را پی هم بیان کرد.
(علـی بن عبدالله مدینی) می گوید: به سُـفیان (ابـن عُیَینه) گفتـم: همانا (سُـفیان) ثَوری می گوید که: این واقعه در روز (جنگ بنی) قُرَیظه بوده اسـت. وی گفت: من از ابن منکدر چنین به خاطر سپرده ام (همین گونه به یاد دارم) که تو را می بینم که نشسـته ای. و او روز (جنگ) خندق گفت. سـپس سفیان گفت: هر دو (روز خندق و روز قریظه) یکی است. و سپس سفیان تبسم کرد.

٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ

إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ [الأحزاب : ٥٣] فَإِذَا أَذِنَ لَهُ وَاحِدٌ جَازَ.

٧٢٦٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ حَائِطًا وَأَمَرَنِي بِحِفْظِ الْبَابِ ، فَجَاءَ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَقَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . [راجع . ٣٦٧٤ أخرجه مسلم : ٢٤٠٣ مطولاً].

باب-۳

فرمـودهٔ خدای تعالـی: «ای کسـانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آنکه برای شما اجازه داده شود» (الاحزاب:۵۳)
۷۲۶۲- از حَمّاد بن زَید، از ایُّوب، از ابو عثمان روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سـلم به باغی در آمد و مرا به نگهبانی دروازهٔ آن امر کرد. مردی آمد که اجازه بگیرد، آن حضـرت فرمود: «به او اجازه ده و برایش بهشت را بشـارت ده» ناگاه دیدم که وی ابوبکر است. سپس عمر آمد،فرمود: «به او اجازه ده و برایش بهشت بشارت ده» سپس عثمان آمد. فرمود: « به او اجازه ده و بهشت را برایش بشارت ده»

٧٢٦٣- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ رضي الله عنهم قال : جِئْتُ فَإِذَا رَسُولُ

۷۲۶۳- از یحیـی، از عُبیـد بن حُنَیـن، از ابن عباس روایت اسـت که عمـر رضی الله عنهم گفت:

اللَّهِ ﷺ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ ، وَغُلامٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْوَدُ عَلَى رَأْسِ الدَّرَجَةِ ، فَقُلْتُ : قُلْ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَأَذِنَ لِي . [راجع : ۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۷۹ مطولاً]

نزد (آن حضرت) رفتم، ناگاه دیدم که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم در بالاخانهٔ خود می باشد و غلام سیاه رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بر سـر زینهٔ چوبی می باشد. به او گفتم: بگو که عمر بن خطاب است (اجازه می‌خواهد) و آن حضرت برایم اجازه داد.

٤- باب : مَا كَانَ يَبْعَثُ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الأُمَرَاءِ وَالرُّسُلِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ دِحْيَةَ الْكَلْبِيَّ بِكِتَابِهِ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى : أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى قَيْصَرَ . [راجع : ۷] .

٧٢٦٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ أَنَّهُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَى كِسْرَى ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، يَدْفَعُهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ كِسْرَى مَزَّقَهُ ، فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ . [راجع : ٦٤] .

باب-۴

آنچـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم از امیران و قاصدان یکی بعد دیگری می فرستاد

و ابـن عباس گفـت: پیامبر صلـی الله علیه و سلم دِحیَه کلبی را با نامهٔ خود نزد حاکم بُصرا فرستاد تا آن را به قیصر (روم) بسپارد.

۷۲٦٤- از ابن شـهاب، از عُبیـدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت اسـت کـه عبدالله بن عباس او را خبر داده اسـت: همانا رسـول الله صلی الله علیه و سـلم نامه اش را به خسـرو فرستاد، و (بـه قاصد خـود) امر کرد کـه آن را به حاکم بَحرین بسـپارد. حاکم بَحرین آن را به خسرو رساند و چون خسـرو نامه را خواند، پاره اش کرد. (ابن شـهاب می گوید) می پندارم که ابن مُسَـیب گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی دعا کرد که (خسرو و یارانش) پاره پاره و تارو مار گردند..

٧٢٦٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ : حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الأَكْوَعِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَسْلَمَ : « أَذِّنْ فِي قَوْمِكَ ، أَوْ فِي النَّاسِ - يَوْمَ عَاشُورَاءَ - أَنَّ مَنْ أَكَلَ فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ أَكَلَ فَلْيَصُمْ » . [راجع : ۱۹۲۴ . أخرجه مسلم ۱۱۳۵]

۷۲٦۵- از یحیی از یزیـد بن ابی عبید روایت است که سَلَمه بن اکوَع گفت:

رسـول الله صلی الله علیه و سـلم به مردی از قبیلهٔ بنی اسـلم گفت: « قوم خـود یا مردم را آگاه کن- که در روز عاشورا- کسی که در این روز ، خورده اسـت (دیگر نخورد) و کسی که

نخورده است باید آن را روزه بگیرد»

٥- باب : وَصَاةِ النَّبِيِّ ﷺ وُفُودَ الْعَرَبِ أَنْ يُبَلِّغُوا مَنْ وَرَاءَهُمْ .

قَالَهُ مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ .

٧٢٦٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ . وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ : كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يُقْعِدُنِي عَلَى سَرِيرِهِ ، فَقَالَ لِي : إِنَّ وَفْدَ عَبْدِالْقَيْسِ لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «مَنِ الْوَفْدُ» . قَالُوا : رَبِيعَةُ ، قَالَ : «مَرْحَبًا بِالْوَفْدِ أَوِ الْقَوْمِ ، غَيْرَ خَزَايَا وَلاَ نَدَامَى» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كُفَّارَ مُضَرَ ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ نَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ وَنُخْبِرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا ، فَسَأَلُوا عَنِ الأَشْرِبَةِ ، فَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، وَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ ، أَمَرَهُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ ، قَالَ : «هَلْ تَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : «شَهَادَةُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلاَةِ ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ - وَأَظُنُّ فِيهِ - صِيَامُ رَمَضَانَ ، وَتُؤْتُوا مِنَ الْمَغَانِمِ الْخُمُسَ» . وَنَهَاهُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ وَالنَّقِيرِ . وَرُبَّمَا قَالَ : «الْمُقَيَّرِ» . قَالَ : «احْفَظُوهُنَّ وَأَبْلِغُوهُنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ» . [راجع : ٥٣ . أخرجه مسلم : ١٧ ، وأخرج قطعة الدباء في الأشربة ٣٩]

باب-٥

وصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم برای هیأت های اعزامی عرب که (احکام دین را) به کسانی که در عقب ایشانند، برسانند.

این را مالک بن حویرث گفته است.

٧٢٦٦- روایت است از علی بن جَعد، از شُعبه.

همچنان از اسحاق، از نَضر، از شُعبه روایت است که ابو جَمرَه گفت: ابن عباس مرا بر تخت خود می نشاند. و به من گفت: نمایندگان قبیله عبدالقیس چون نزد آن حضرت آمدند، فرمود: « این نمایندگان چه کسانی اند؟» گفتند: از قوم ربیعه اند. فرمود: « خوش آمدید ای نمایندگان، یا ای قوم، شما (از آمدن خود) زیانمند و پشیمان نخواهید بود»

آنان گفتند: یا رسول الله، همانا میان ما و میان تو کافران قبیلۀ مُضَر قرار دارند، پس ما را کاری بفرمای که (با انجام آن) به بهشت در آییم، و آن را به کسانی که به عقب ما هستند، خبر بدهیم.

آنان از مشروبات سئوال کردند. آن حضرت آنان را از چهار چیز منع کرد و به چهار چیز امر نمود. ایشان را به ایمان آوردن به خدا امر کرد و گفت: «آیا می دانید که ایمان به خدا چیست؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می دانند. آن حضرت فرمود: « گواهی به اینکه نیست هیچ معبودی بر حق بجز خدای یکتا، که او را شریکی نیست و اینکه محمد فرستادۀ خداست

و بر پا داشـــتن نماز و دادن زکات، و گمان می کنم که در آن روزهٔ رمضان شامل است و اینکه پنجم حصهٔ غنیمتهای جنگی را بدهید»

و آن حضرت ایشـــان را از (استفاده از ظروف شـــرابخواری مانند) دَبّاء حَنتَـــم، مُزَفّت، و نَقیر منـــع کرد و شـــاید که آن حضرت گفته باشـــد «المُقَیَّر».

آن حضرت فرمود: « اینها را به خاطر بسپارید و به کسانی که در عقب شما اند، برسانید»

٦- باب : خَبَرِ الْمَرْاةِ الْوَاحِدَةِ

٧٢٦٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ تَوْبَةَ الْعَنْبَرِيِّ قَالَ : قَالَ لِي الشَّعْبِيُّ : أَرَأَيْتَ حَدِيثَ الْحَسَنِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ وَقَاعَدْتُ ابْنَ عُمَرَ قَرِيبًا مِنْ سَنَتَيْنِ أَوْ سَنَةٍ وَنِصْفٍ ، فَلَمْ أَسْمَعْهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرَ هَذَا ، قَالَ : كَانَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِيهِمْ سَعْدٌ ، فَذَهَبُوا يَأْكُلُونَ مِنْ لَحْمٍ ، فَنَادَتْهُمُ امْرَأَةٌ مِنْ بَعْضِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ : إِنَّهُ لَحْمُ ضَبٍّ ، فَأَمْسَكُوا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كُلُوا ، أَوِ اطْعَمُوا ، فَإِنَّهُ حَلَالٌ - أَوْ قَالَ : لَا بَأْسَ بِهِ ، شَكَّ فِيهِ - وَلَكِنَّهُ لَيْسَ مِنْ طَعَامِي » . [أخرجه مسلم ١٩٤٤]

باب-۶ خبری که یک زن می دهد.

٧٢٦٧- از شُـــعبه، از تَوبـــه عَنبَری روایت اســـت که گفت: شَـــعبی [1] به من گفت: آیا حدیث حسَـــن (بصری) را دیـــده ای که از پیامبر صلی الله علیه و ســـلم روایت کرده اســـت؟ من با ابن عمر به مدت نزدیک به دو ســـال یا یک ســـال و نیم نشســـت و برخاست داشتم و از وی نشنیدم که از پیامبر صلی الله علیه و سلم حدیث بگوید، بجز همین حدیث. چنانکه گفت: کســـانی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و ســـلم بودند که ســـعد (بن ابی وقّاص) در میان آنها بود، گوشت می خوردند، یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم بر آنان بانگ زد که این گوشت سوســـمار است. آنها از خوردن دست نگه داشـــتند. رســـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بخوریـــد یا بخورانید زیرا حلال اســـت. یا فرمود: در خوردن آن باکی نیســـت – راوی در آن شـــک کرده است– و لیکن این از طعام من (که مرا خوش آید) نیست»

---

۱ – شَعبی، که او را عامر می‌گویند از کبار تابعان است، در ترجمهٔ او نوشته‌اند که پانصد صحابی را دریافته است «تیسیرالقاری»

۹۶- كتاب الاعْتِصَام بالْكِتَابِ والسُّنَّةِ

٧٢٦٨- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : عَنْ مِسْعَرٍ وَغَيْرِهِ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ لِعُمَرَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَوْ أَنَّ عَلَيْنَا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا ﴾ . لاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا ، فَقَالَ عُمَرُ : إِنِّي لأَعْلَمُ أَيَّ يَوْمٍ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ، نَزَلَتْ يَوْمَ عَرَفَةَ ، فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ . [راجع : ٤٥ . أخرجه مسلم : ٣٠١٧]

٧٢٦٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ ، الْغَدَ حِينَ بَايَعَ الْمُسْلِمُونَ أَبَا بَكْرٍ ، وَاسْتَوَى عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، تَشَهَّدَ قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَاخْتَارَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ الَّذِي عِنْدَهُ عَلَى الَّذِي عِنْدَكُمْ ، وَهَذَا الْكِتَابُ الَّذِي هَدَى اللَّهُ بِهِ رَسُولَكُمْ ، فَخُذُوا بِهِ تَهْتَدُوا وَإِنَّمَا هَدَى اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ . [راجع : ٧٢١٩]

۹۶- کتاب اعتصام (چنگ زدن) به قرآن و سنت

۷۲۶۸- از قَیصَر بن مُسلِم، از طارق بن شهاب روایت است که گفت: مردی یهودی به عمر گفت:

ای امیر المؤمنین، اگر این آیت بر ما نازل می شد: «امروز دین شما را برای شما کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم» (المائده:۳) همانا ما همین روز را (که آیت مذکور نازل شده بود) عید می گرفتیم. عمر گفت: همانا من می دانم که این آیت کدام روز نازل شده؛ به روز عرفه نازل شده که در روز جمعه بوده است.

سُفیان از مِسعَر شنیده است و مِسعر از قیس شنیده است و قَیس از طارق شنیده است[1].

۷۲۶۹- از عُقَیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: انس بن مالک مرا خبر داده که وی از عمر شنیده که صبح فردای روز[2] (وفات آن حضرت) آنگاه که مسلمانان به ابوبکر بیعت کردند، عمر بر منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آمد و قبل از خطبهٔ ابوبکر خطبه خواند و گفت: اما بَعد، خدا برای رسول خود آنچه را نزد او بود (بهشت) برگزید، نسبت به آنچه

۱ - مقصود مؤلف از این کلام آن است که در اسناد که به طریق عنعنه واقع شده، از راه سماع است پس توهم واسطه ندارد.

۲ - مراد همان روز، روزی است که انصار و بعضی از مهاجرین در سقیفه بنی ساعده به ابوبکر (رض) بیعت کردند، و فردای آن روز بیعت دیگر انجام شد «تیسیرالقاری»

نزد شماست (دنیا)، و این همان کتابی است که خدا توسـط آن پیامبر شما را هدایت کرد. پس از آن بگیرید که هدایت شـوید و همانا خدا به وسیلهٔ آن رسول خود را هدایت کرده است.

۷۲۷۰- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ خَالِد، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ضَمَّنِي إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ:

«اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ». [راجع: ۷۵. اخرجه مسلم: ۲٤۷۷].

۷۲۷۰- از خالد، از عِکرَمَه روایت است که ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم مرا در بغل گرفـت و گفت: « بار الها، قرآن را به او بیاموز».

۷۲۷۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ عَوْفًا: أَنَّ أَبَا الْمِنْهَالِ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بَرْزَةَ قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ يُغْنِيكُمْ -أَوْ: نَعَشَكُمْ- بِالإِسْلامِ وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ: وَقَعَ هَاهُنَا يُغْنِيكُمْ، وَإِنَّمَا هُوَ نَعَشَكُمْ، يُنْظَرُ فِي أَصْلِ كِتَابِ الاعْتِصَامِ. [راجع: ۷۱۱۲].

۷۲۷۱- از مُعتَمِـر روایت اسـت کـه گفت: از عوف شنیدم که ابومنهال به وی گفته که وی از ابو بَرزه شنیده که گفت: (ای مردم) خدا شما را با اسـلام و محمد صلی الله علیه و سلم بی‌نیاز کرده یا جان تازه بخشیده است.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفـت: لفظ (یُغنیکم) (بی‌نیاز کردن شما) در اینجا واقع شده و همانا این به معنای (نَعَشَـکُم) (جان تازه بخشـید به شـما) اسـت. در اصل کتاب اعتصام نگریسته شود.

۷۲۷۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ابْنِ دِينَارٍ: أَنَّ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ عُمَرَ كَتَبَ إِلَى عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ يُبَايِعُهُ: وَأُقِرُّ لَكَ بِذَلِكَ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ عَلَى سُنَّةِ اللّٰهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ فِيمَا اسْتَطَعْتُ. [راجع: ۷۲۰۳]

۷۲۷۲- از مالـک از عبـدالله بـن دینار روایت است که گفت: عبدالله بن عمر به عبدالملک بن مَروان نوشت در حالی که به وی بیعت می‌کرد: و بدین وسـیله با شنیدن و اطاعت کردن از تو بر وفق سنّت خدا و سنت رسول او در انچه در توان دارم، به تو اقرار می‌کنم.

۱- بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ»

باب-۱

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم: با جَوامعِ الکَلِم[1] مبعوث شده‌ام.

---

۱ - جوامعِ الکَلِم، یعنی کوتاه‌ترین کلمات که دارای فراگیرترین معانی است.

۷۲۷۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ : «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، وَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي» .

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَلْغَثُونَهَا ، أَوْ تَرْغَثُونَهَا ، أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا . [راجع : ۲۹۷۷. اخرجه مسلم : ۵۲۳].

۷۲۷۳- از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «با جوامع الکلم مبعوث شده‌ام، و با ترس در دل (دشمن) یاری شده‌ام، و در حالی که خوابیده بودم، خودم را دیدم که کلید گنجهای زمین به من داده شد و در دستم نهاده شد.»

ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم (از جهان) رفت و شما آن (خزانه‌ها) را جمع می‌کنید یا بیرون می‌آورید، یا همانند آن کلمه‌ای گفت.

۷۲۷٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلا أُعْطِيَ مِنَ الآيَاتِ مَا مِثْلُهُ أُومِنَ ، أَوْ آمَنَ ، عَلَيْهِ الْبَشَرُ ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللّٰهُ إِلَيَّ ، فَأَرْجُو أَنِّي أَكْثَرُهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . [راجع : ٤٩٨١. اخرجه مسلم : ١٥٢].

۷۲۷٤- از سعید، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پیامبری از پیامبران نیست، مگر آنکه به وی آیاتی (معجزاتی) داده شده مانند آنچه مردم (بدان) ایمان آورده شده یا ایمان آورده و همانا آنچه به من داده شده وحیی است که خدا به من وحی کرده است، پس امیدوارم که در روز قیامت دارای بیشترین پیروان (نسبت به دیگر پیامبران) باشم»

٢- باب : الاقْتِدَاءِ بِسُنَنِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ

وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴾ [الفرقان: ٧٤] : قَالَ : أَئِمَّةً نَقْتَدِي بِمَنْ قَبْلَنَا ، وَيَقْتَدِي بِنَا مَنْ بَعْدَنَا .

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ : ثَلاثٌ أُحِبُّهُنَّ لِنَفْسِي وَلإِخْوَانِي : هَذِهِ السُّنَّةُ أَنْ يَتَعَلَّمُوهَا وَيَسْأَلُوا عَنْهَا ، وَالْقُرْآنُ أَنْ يَتَفَهَّمُوهُ وَيَسْأَلُوا عَنْهُ ، وَيَدَعُوا النَّاسَ إِلا مِنْ خَيْرٍ .

باب-۲

اقتدا به سنّت رسول الله صلی الله علیه و سلم و فرمودهٔ خدای تعالی: «و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان» (الفرقان:٧٤)

(مجاهد) گفت: یعنی: ما را امتی بگردان تا از کسانی که قبل از ما بودند پیروی کنیم و کسانی که بعد از ما هستند از ما پیروی کنند.

و ابن عَون گفت: سه چیز است که برای خود و برادران خود آنها را دوست می‌دارم: همین

سـنّت (آن حضرت) که باید آن را بیاموزند و از آن بپرســند، و قــرآن که باید آن را بفهمند و از آن بپرســند، و مردم را (به حالشان) بگذارند مگر از نیکی.

٧٢٧٥- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ وَاصِلٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : جَلَسْتُ إِلَى شَيْبَةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ ، قَالَ : جَلَسَ إِلَيَّ عُمَرُ فِي مَجْلِسِكَ هَذَا ، فَقَالَ : لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لا أَدَعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَلا بَيْضَاءَ إِلا قَسَمْتُهَا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ، قُلْتُ : مَا أَنْتَ بِفَاعِلٍ ، قَالَ : لِمَ ؟ قُلْتُ : لَمْ يَفْعَلْهُ صَاحِبَاكَ ، قَالَ : هُمَا الْمَرْءَانِ يُقْتَدَى بِهِمَا . [راجع : ١٥٩٤].

٧٢٧٥- از سُفیان از واصل روایت است که ابو وائل گفت: من با شَیبه در همین مسجد نشسته بـودم. وی گفـت: عمر در کنار مـن در جایی که تو نشسـته‌ای، نشست و گفت: همانا بر آن هستم که زرد و سفید (طلا و نقره) را که در آن (کعبه جمع آمده) نگذارم، مگرآنکه آن را میان مسلمانان تقسـیم کنم. گفتم: تو کنندهٔ این کار نیستی. گفت: چرا؟ زیرا دو یار تو (آن حضرت و ابوبکر) این کار را نکرده‌اند. عمر گفت: آنان دو مردی‌اند که باید بدیشان اقتدا کرده شود.

٧٢٧٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَأَلْتُ الأَعْمَشَ فَقَالَ : عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ : سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ : حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ، وَنَزَلَ الْقُرْآنُ فَقَرَؤُوا الْقُرْآنَ ، وَعَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ » . [راجع : ٦٤٩٧ . أخرجه مسلم: ١٤٣ ، مطولاً].

٧٢٧٦- از سُـفیان، از اَعمَش، از زید بن وَهب روایت اسـت که گفت: از حُذَیفَه شـنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما گفت: «همانا امانت، از آسـمان بر ریشهٔ دلهای مـردم (مؤمن) فرود آمده، و قــرآن [نیز] فرود آمـده پس قرآن را خواندند و این را از سُـنّت آموختند»

٧٢٧٧- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ : سَمِعْتُ مُرَّةَ الْهَمْدَانِيَّ يَقُولُ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ ، وَأَحْسَنَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ ، وَشَرَّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا ، وَ : ﴿ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾ . [راجع : ٦٠٩٨].

٧٢٧٧- از شُعبَه، از عَمرو بن مُرَّه روایت است کـه گفت: از مُرَّهٔ همدانی شـنیدم که می‌گفت: عبدالله (ابن مسـعود) گفت: همانـا نیکوترین سـخن، کتاب خداسـت، و نیکوترین هدایت، هدایـت محمد صلی الله علیه و سـلم اسـت و بدتریـن کارها بدعتهایی اسـت که در (دین پدید آوردند) و «قطعاً آنچه به شـما وعده داده می‌شود، آمدنی است و شـما درمانده‌کنندگان [خدا] نیستید» (انعام:١٣٤)

۷۲۷۸ ، ۷۲۷۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ قَالا : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ». [راجع: ۲۳۱۴، ۲۳۱۵، أخرجه مسلم: ۱۶۹۷- ۱۶۹۸، مطولاً].

۷۲۷۹و۷۲۷۸- از سفیان، از زُهری، از عبیدالله روایت است که ابوهریره و زید بن خالد گفته‌اند: ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودیم که آن حضرت فرمود: «من مطابق به کتاب خدا میان شما دو نفر حکم می‌کنم.»

۷۲۸۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلا مَنْ أَبَى ». قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَنْ يَأْبَى ؟ قَالَ : « مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى ».

۷۲۸۰- از هلال بن علی، از عطاء بن یسار از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «امت من همگی به بهشت وارد می‌شوند مگر آنکه ابا ورزد» گفتند: یا رسول الله چه کسی ابا (خودداری) می‌ورزد؟ فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و کسی که از من نافرمانی کند، همانا ابا ورزیده است.»

۷۲۸۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبَادَةَ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ : حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ : حَدَّثَنَا أَوْ سَمِعْتُ : جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : جَاءَتْ مَلائِكَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَائِمٌ .

فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّهُ نَائِمٌ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ ، فَقَالُوا : إِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هَذَا مَثَلا ، فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلا .

فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّهُ نَائِمٌ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ ، وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ ، فَقَالُوا : مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا ، وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً ، وَبَعَثَ دَاعِيًا ، فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنَ الْمَأْدُبَةِ ، وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلِ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنَ الْمَأْدُبَةِ ، فَقَالُوا : أَوِّلُوهَا لَهُ يَفْقَهْهَا ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّهُ نَائِمٌ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ ، فَقَالُوا : فَالدَّارُ الْجَنَّةُ ، وَالدَّاعِي مُحَمَّدٌ ﷺ ، فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ، وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا ﷺ ، فَقَدْ عَصَى اللَّهَ ،

۷۲۸۱- از سعید بن مِیناء روایت است که گفت: حدیث کرد ما را یا شنیدم از جابر بن عبدالله که می‌گفت: فرشتگان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند، در حالی که آن حضرت خوابیده بود. بعضی از آنان گفتند: همانا چشم وی خوابیده، ولی دل وی بیدار است. سپس آنان گفتند: مثال وی مثال مردی است که سرایی آباد کرده و آن را طعام خانه ساخته است، و دعوتگری پیامبر فرستاده، پس هر که دعوتگر را اجابت کند به آن خانه درآید و از آن طعام بخورد، و کسی که دعوتگر را اجابت نکند به آن خانه وارد نشود و از آن طعام نخورد.

فرشتگان گفتند، این مثال را برایش تأویل کن تا (مقصود را) بفهمد. بعضی گفتند: همانا چشم وی خوابیده است ولی قلب وی بیدار است. سپس فرشتگان گفتند: مراد از سرای بهشت است، و آن دعوتگر محمد صلی الله علیه و

وَمُحَمَّدٌ ﷺ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ.

تَابَعَهُ قُتَيْبَةُ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ، عَنْ جَابِرٍ: خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ. [انظر في المناقب، باب: ٢٤].

سلم است، پس هر که از محمد صلی الله علیه و سلم اطاعت کند، همانا از خدا اطاعت کرده است، و هر که از محمد صلی الله علیه و سلم سرکشی کند، از خدا سرکشی کرده است و محمد صلی الله علیه و سلم مردم را (با پیام خود به مطیع و سر کش) جدا می‌کند.

متابعت کرده است (راوی را) قتیبه، از لَیث از خالد از سعید بن ابی هِلال[1]، که جابر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد ما برآمد.

٧٢٨٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْقُرَّاءِ اسْتَقِيمُوا، فَقَدْ سَبَقْتُمْ سَبْقًا بَعِيدًا، فَإِنْ أَخَذْتُمْ يَمِينًا وَشِمَالًا، لَقَدْ ضَلَلْتُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا.

٧٢٨٢- از اَعمَش، از ابراهیم، از هَمّام از حُذَیفه روایت است که گفت: ای گروه قُرّاء (علمای قرآن و سنت) راه راست بروید، شما پیشگام مسابقهٔ دور و درازید. اگر (از راه راست) به سوی راست و چپ بروید، همانا شما در گمراهی دور و درازی خواهید بود.

٧٢٨٣- حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالنَّجَاءَ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ فَأَدْلَجُوا، فَانْطَلَقُوا عَلَى مَهَلِهِمْ فَنَجَوْا، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَاحَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي فَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ بِمَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ». [أخرجه مسلم: ٢٢٨٣].

٧٢٨٣- از بُرَید، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مثال من و مثال آنچه خدا مرا با آن فرستاده، مثال مردی است که بر قومی می‌آید و می‌گوید: ای قوم، همانا من لشکری را با چشمان خود دیده‌ام و همانا من همان ترسانندهٔ برهنه‌ام،[2] خویشتن را نجات دهید. گروهی از قوم وی از او اطاعت می‌کنند و در اول شب به راه می‌زنند و بی‌درنگ می‌روند و نجات می‌یابند و گروهی از ایشان سخنش را دروغ می‌خوانند و در جای خویش شب را صبح می‌کنند، صبح آن لشکر بر ایشان می‌آید و ایشان را هلاک

---

۱ - گفته‌اند که این حدیث منقطع است، زیرا سعید بن ابی هلال، جابر را درنیافته است

۲ - در میان عرب چنین معمول بود که اگر خطر تجاوز و هلاکی ایشان را تهدید می‌کرد. کسی که این خطر را احساس کرده بود، خودش را برهنه می‌کرد و فریاد می‌زد تا مردم متوجه شوند.

۷۲۸۴ ، ۷۲۸۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ ، قَالَ عُمَرُ لأَبِي بَكْرٍ : كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَمَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» . فَقَالَ : وَاللَّهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عِقَالاً كَانُوا يُؤَدُّونَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهِ ، فَقَالَ عُمَرُ : فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلا أَنْ رَأَيْتُ اللَّهَ قَدْ شَرَحَ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ لِلْقِتَالِ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ .

قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ وَعَبْدُاللَّهِ ، عَنِ اللَّيْثِ : عَنَاقًا ، وَهُوَ أَصَحُّ . [راجع: ۱۳۹۹، ۱۴۰۰ . اخرجه مسلم : ۲۰].

می‌کند و از بیخ و بُن بر می‌کند. پس مثال کسی که از من اطاعت می‌کند و از آنچه من آورده‌ام (قرآن و سـنّت) پیروی می‌کند و مثال کسی که از من سرکشـی می‌کند و آنچه را حق آورده‌ام دروغ می‌پندارد.»

۷۲۸۴و۷۲۸۵- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت است که ابوهریره گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کـرد و ابوبکر پس از وی خلیفه شـد، و کافر شـد کسی که از عرب کافر شد، عمر به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی، و همانا رسول الله صلی الله علیه و سـلم گفته اسـت: «مأمور شـده‌ام که با مردم تا زمانی بجنگم که بگویند: لا الـه الا الله. پس کسـی که بگویـد: لا اله الا الله، مـال و جان خود را از من مصون می‌دارد، مگر بر حق آن (شرع چون قصاص و دِیَت که بر وی لازم آید) و سـر و کارش با خداسـت» ابوبکر گفت: به خدا سـوگند که با کسـی که میـان (فرضیـت) نماز و زکات فـرق بگذارد، خواهـم جنگید، زیرا زکات حقی اسـت که بر مال اسـت. به خدا سـوگند اگر ایشان از دادن زکات پایبند شـتری که به رسول الله صلی الله علیه و سـلم می‌دادند، مرا مانع شوند، به خاطر همین ممانعت با ایشان خواهم جنگید.

عمـر گفت: به خدا سـوگند، جـز آن نبود که دیدم، خدا سـینهٔ ابوبکر را برای جنگ و مقاتله (با کسـانی کـه از دادن زکات خودداری کرده بودند) گشوده است و دانستم که این اقدام حق بوده اسـت. ابن بُکَیر و عبـدالله از لَیث عوض (پایبند شتر) بزغاله، روایت کرده است و همین

صحیح‌تر است.

٧٢٨٦- حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ عُيَيْنَةُ ابْنُ حِصْنِ ابْنِ حُذَيْفَةَ بْنِ بَدْرٍ، فَنَزَلَ عَلَى ابْنِ أَخِيهِ الْحُرِّ بْنِ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ، وَكَانَ مِنَ النَّفَرِ الَّذِينَ يُدْنِيهِمْ عُمَرُ، وَكَانَ الْقُرَّاءُ أَصْحَابَ مَجْلِسِ عُمَرَ وَمُشَاوَرَتِهِ، كُهُولًا كَانُوا أَوْ شُبَّانًا، فَقَالَ عُيَيْنَةُ لِابْنِ أَخِيهِ: يَا ابْنَ أَخِي، هَلْ لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الْأَمِيرِ فَتَسْتَأْذِنَ لِي عَلَيْهِ؟ قَالَ: سَأَسْتَأْذِنُ لَكَ عَلَيْهِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَاسْتَأْذَنَ لِعُيَيْنَةَ، فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، وَاللَّهِ مَا تُعْطِينَا الْجَزْلَ، وَمَا تَحْكُمُ بَيْنَنَا بِالْعَدْلِ، فَغَضِبَ عُمَرُ حَتَّى هَمَّ بِأَنْ يَقَعَ بِهِ، فَقَالَ الْحُرُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ١٩٩]. وَإِنَّ هَذَا مِنَ الْجَاهِلِينَ، فَوَاللَّهِ مَا جَاوَزَهَا عُمَرُ حِينَ تَلَاهَا عَلَيْهِ، وَكَانَ وَقَّافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ. [راجع: ٤٦٤٢].

۷۲۸۶- از ابن شهاب از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت: عُیَینَه ابن حِصن ابن حُذَیفه بن بَدر (به مدینه) آمد و در خانهٔ برادرزادهٔ خود حُرّ بن قَیس بن حِصن فرود آمد و حُر بن قَیس از کسانی بود که به عمر نزدیک بودند، و آنان قُرّاء (علما) یاران مجلس عمر و مشاوران وی بودند که، بعضی پیر و بعضی جوان بودند.

عُیَینَه به برادرزادهٔ خود گفت: ای برادرزاده، آیا تو را نزد این امیر روی (اعتبار) آن است که از وی برایم اجازهٔ (ملاقات) بگیری؟ حُرّ، گفت: برایت اجازه خواهم گرفت. ابن عباس گفت: وی برای عُیَینه اجازه گرفت، و چون نزد عمر درآمد، گفت: ای پسر خطاب، به خدا سوگند تو به ما مال زیاد نمی‌دهی و درمیان ما به عدالت حکم نمی‌کنی. عمر خشمگین شد تا آنکه بر آن شد که او را بزند، حُرّ گفت: ای امیرالمؤمنین! خدای تعالی به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم فرموده است: «گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب» (الاعراف:۱۹۹)

و همانا این مرد از نادانان است، به خدا سوگند که عمر (از حکم این آیه) تجاوز نکرد، آنگاه که حُرّ بر وی تلاوت کرد. و عمر در برابر کتاب خدا، سخت توقف‌کننده بود.

٧٢٨٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ حِينَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ وَالنَّاسُ قِيَامٌ، وَهِيَ قَائِمَةٌ تُصَلِّي،

۷۲۸۷- از مالک، از هِشام بن عُروه، از فاطمهٔ بنت مُنذِر روایت است که اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما گفت: نزد عایشه آمدم، آنگاه که آفتاب گرفته بود و مردم (به نماز) ایستاده

فَقُلْتُ: مَا لِلنَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ بِيَدِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، فَقُلْتُ: آيَةٌ؟ قَالَتْ بِرَأْسِهَا: أَنْ نَعَمْ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَرَهُ إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي هَذَا، حَتَّى الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَرِيبًا مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُسْلِمُ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ فَأَجَبْنَاهُ وَآمَنَّا، فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا عَلِمْنَا أَنَّكَ مُوقِنٌ، وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ». [راجع: ۸۶. أخرجه مسلم: ۹۰۵].

بودند و عایشه به نماز ایستاده بود. گفتم: مردم را چه حالت است؟ وی با دست خود به سوی آسمان اشاره کرد و گفت: سُبحان الله، گفتم: آیا نشانه‌ای است؟ با اشارهٔ سر گفت: آری.

چون رسول الله صلی الله علیه و سلم (از نماز کسوف) برگشت، خدای را حمد گفت و ستود، سپس گفت: «چیزی نبود که (قبلاً) ندیده بودم مگر اینکه (اکنون) در همین جای خود دیدم، تا آنکه بهشت و دوزخ را دیدم و بر من وحی شد که همانا شما در قبرهای خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرید، نزدیک فتنهٔ دَجّال، و اما مؤمن یا مسلم (که در درون قبر است) نمی‌دانم کدام یک (از کلمات مؤمن یا مسلم) را اَسماء گفته است، می‌گوید: او محمد است که با نشانه‌های روشن بر ما آمده و ما او را اجابت کردیم و ایمان آوردیم، به وی گفته می‌شود، آرام بخواب! ما دانستیم که تو به یقین مؤمن هستی. و اما منافق یا مُرتاب (شکاک) نمی‌دانم کدام یک از این دو کلمه را اسماء گفته است، می‌گوید: نمی‌دانم. از مردم شنیده بودم که چیزی می‌گفتند، من هم همان را می‌گفتم.»

۷۲۸۸- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «دَعُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ، إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِسُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». [أخرجه مسلم: ۱۳۳۷م، فضائل ۱۳۰ - ۱۳۱].

۷۲۸۸- از مالک، از ابوالزناد از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «از آنچه گفتنش را به شما ترک کرده‌ام، از من مپرسید. همانا کسانی که قبل از شما بودند با سئوالات خویش و اختلاف بر پیامبران خویش هلاک شده‌اند. پس اگر شما را از چیزی منع کنم، از آن دوری جویید، و اگر شما را به چیزی امر کنم، در خور توان خویش

آن را انجام دهید.»

٣- باب: مَا يُكْرَهُ مِنْ كَثْرَةِ السُّؤَالِ وَتَكَلُّفِ مَا لا يَعْنِيهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [المائدة: ١٠١].

باب-۳

آنچه ناخوشایند است از بسیاری سؤال و تکلف در چیزی که به وی تعلق نمی‌گیرد

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌کند، میرسید» (المائده:۱۰۱)

٧٢٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِئُ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرَّمْ، فَحُرِّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». [أخرجه مسلم: ٢٣٥٨].

۷۲۸۹- از ابن شهاب، از عامربن سعد بن ابی وقّاص، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گناهکارترین کس در میان مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نیست ولی به خاطر سؤال خود آن را حرام می‌کند»

٧٢٩٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَفَّانُ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: سَمِعْتُ أَبَا النَّضْرِ يُحَدِّثُ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اتَّخَذَ حُجْرَةً فِي الْمَسْجِدِ مِنْ حَصِيرٍ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهَا لَيَالِيَ حَتَّى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ نَاسٌ، ثُمَّ فَقَدُوا صَوْتَهُ لَيْلَةً، فَظَنُّوا أَنَّهُ قَدْ نَامَ، فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَتَنَحْنَحُ لِيَخْرُجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: «مَا زَالَ بِكُمُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، حَتَّى خَشِيتُ أَنْ يُكْتَبَ عَلَيْكُمْ، وَلَوْ كُتِبَ عَلَيْكُمْ مَا قُمْتُمْ بِهِ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ أَفْضَلَ صَلاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلا الصَّلاةَ الْمَكْتُوبَةَ». [راجع: ٧٣١. أخرجه مسلم: ٧٨١].

۷۲۹۰- از موسی بن عُقبه روایت است که گفت: از ابو نَضر شنیدم که از بُسر بن سعید روایت می‌کرد زید بن ثابت گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم حجره‌ای از بوریا در مسجد بپا کرد و چند شب در آن نماز گزارد تا آنکه مردم بر وی جمع شدند (تا با اقتدا به آن حضرت نماز شب بگزارند). سپس شب (چهارم) بود که آواز آن حضرت را نشنیدند، و پنداشتند که آن حضرت خوابیده است. بعضی از ایشان سرفه کردند تا آن حضرت به سوی ایشان بیرون آید. سپس آن حضرت بدیشان گفت: «آن کاری را که پیوسته شما می‌کردید، من دیدم تا آنکه ترسیدم که (نماز تراویح) بر شما فرض شود و اگر بر شما فرض شود و شما را آن بپا ندارید، پس ای مسلمانان در خانه‌های خویش نماز بگزارید؛ زیرا بهترین نماز مرد همان است که در خانه

گزارده شود بجز نماز فرض»

۷۲۹۱- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ غَضِبَ، وَقَالَ: «سَلُونِي». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثُمَّ قَامَ آخَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَبِي؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ». فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا بِوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْغَضَبِ قَالَ: إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. [أخرجه مسلم: ۲۳۶۰].

۷۲۹۱- از ابواُسامه، از بُرَید بن ابی بُرده، از ابوموسی اشعری روایت است که گفت:
از رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزهایی پرسیده شد که او را خوش نیامد و چون از وی سؤالات زیاد شد، خشمگین گردید و فرمود: «از من سؤال کنید» مردی برخاست و گفت: یا رسول الله، پدرم کیست؟ فرمود: «پدرت حُذافَه است» سپس مردی دیگر برخاست و گفت: یا رسول الله، پدر من کیست؟ فرمود: «پدر تو سالِم مولی شَیبَه است». چون عمر آثار خشم را در سیمای رسول الله صلی الله علیه و سلم مشاهده کرد، گفت: ما به خدای عزّوجلّ توبه می‌کنیم.

۷۲۹۲- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ، عَنْ وَرَّادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْمُغِيرَةِ: اكْتُبْ إِلَيَّ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». وَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّهُ كَانَ يَنْهَى عَنْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةِ الْمَالِ، وَكَانَ يَنْهَى عَنْ عُقُوقِ الأُمَّهَاتِ، وَوَأْدِ الْبَنَاتِ، وَمَنْعٍ وَهَاتِ. [راجع: ۸۴۴. أخرجه مسلم: ۵۹۳، أوله، وأخرجه دون أوله في الأقضية ۱۲].

۷۲۹۲- از عبدالملک، از وَرّاد، کاتب مغیره روایت است که گفت: مُعاویه به مُغیره نوشت: آنچه را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ای به من بنویس. وی به او نوشت: همانا پیامبر خدا در عقب هر نمازی می‌گفت: «لا اله الا الله وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ و لَهُ الحَمدُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ، اَللَّهُمَّ لا مانعَ لِما أَعطَیتَ، و لا مُعطِیَ لِما مَنَعتَ، و لا یَنفَعُ ذَالجَدِّ مِنکَ الجَدُّ.» «نیست معبودی بر حق بجز الله، یکانه است و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست و ستایش برای اوست و او بر هر کاری تواناست، بارالها، مانعی نیست بدانچه تو داده‌ای و دهنده‌ای نیست بدانچه تو منع کرده‌ای، و توانایی و توانگری کس نزد تو (بجز عملش به طاعت تو) نفعی نمی‌رساند» و مُغیره به وی نوشت، همانا آن حضرت از بگو مگو

و زیادت سؤال و ضایع شدن مال منع می‌کرد و همچنـان از آزار مادران و زنده به گور کردن دختـران، و دریغ از نیکخواهـی به دیگران، و بدون حاجت سؤال کردن، منع کرده است.

٧٢٩٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَقَالَ: نُهِينَا عَنِ التَّكَلُّفِ.

۷۲۹۳- از حَمّاد بن زید، از ثابت، روایت است کـه اَنَس گفت: ما نزد عمـر بودیم. وی گفت: ما از تَکَلُّف (از مشـقت یا بیش از اندازه عمل کردن) منع شده‌ایم.

٧٢٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، وَذَكَرَ أَنَّ بَيْنَ يَدَيْهَا أُمُوراً عِظَاماً.

ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ عَنْهُ، فَوَاللَّهِ لا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا».

قَالَ أَنَسٌ: فَأَكْثَرَ النَّاسُ الْبُكَاءَ، وَأَكْثَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي».

فَقَالَ أَنَسٌ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيْنَ مَدْخَلِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «النَّارُ». فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ».

قَالَ: ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي، سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبّاً، وَبِالإِسْلامِ دِيناً، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ رَسُولاً، قَالَ: فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ قَالَ عُمَرُ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوْلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفاً فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، وَأَنَا أُصَلِّي، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ». [راجع: ۹۳. اخرجه مسلم: ۲۳۵۹].

۷۲۹٤- از مَعمَـر، از زُهری روایت اسـت که گفت: اَنـس بن مالک رضـی الله عنه مرا خبر داده است که:

پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگام میلان آفتاب به جانب غرب، برآمد و نماز پیشـین را گزارد، آنگاه که سـلام داد بر منبر ایستاد، و از قیامت یاد کرد و اظهار کـرد که پیش از قیامت وقایع بزرگی رخ خواهد داد سـپس فرمود: «کسی که دوسـت می‌دارد از چیزی بپرسـد، باید از آن بپرسد. به خدا سوگند چیزی از من نمی‌پرسید مگر آنکه تا آنگاه که در همین جایگاه می‌باشم، به شما خبر می‌دهم.»

انس گفت: بسیاری مردم می‌گریستند و رسول الله صلی الله علیه و سـلم بسـیار می‌گفت: «از من بپرسید»

انس می‌گوید: مردی نزد آن حضرت ایسـتاد و گفت: ورودگاه من کجاست یا رسول الله، فرمود: «در آتش» سـپس عبدالله بن حُذَافَهٔ ایسـتاد و گفت: پدرم کیست یا رسول الله، گفت: «پدرت حُذافه است» سپس آن حضرت بسیار می‌گفت: «از من بپرسید، از من بپرسید» آنگاه عمر به دو زانوی (ادب) نشسـت و گفت: راضی شـدیم

که الله پروردگار ماست و اسلام دین ماست و محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر ماست. رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه که عمر این کلمات را گفت، خاموش شد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که بهشت و دوزخ همین اکنون در جلوی این دیوار بر من نموده شد، آنگاه که من نماز می‌گزاردم و در نیکی و بدی، همچون امروز ندیده بودم.»

۷۲۹۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، مَنْ أَبِي ؟ قَالَ : «أَبُوكَ فُلَانٌ» . وَنَزَلَتْ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ﴾ . الْآيَةَ . [المائدة : ۱۰۱]. [راجع: ۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۳۵۹ مطولاً].

۷۲۹۵- از شُعبه، از موسی بن اَنَس روایت است که گفت: از اَنَس بن مالک شنیدم که گفت: مردی گفت: ای پیامبر خدا، پدرم کیست؟ فرمود: «پدر تو فلان کس است» و سپس این آیه نازل شد: «از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک کند، مپرسید» (المائده:۱۰۱)

۷۲۹۶- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ حَتَّى يَقُولُوا : هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ» . [أخرجه مسلم : ۱۳۶].

۷۲۹۶- از وَرقاء، از عبدالله بن عبدالرحمن روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همیشه مردم از یکدیگر سؤال می‌کنند تا آنکه میگویند: این آفریدگار هر چیزی است پس خدا را کِی آفریده است.»

۷۲۹۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ؓ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرْثٍ بِالْمَدِينَةِ ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا تَسْأَلُوهُ ، لَا يُسْمِعُكُمْ مَا تَكْرَهُونَ ، فَقَامُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، حَدِّثْنَا عَنِ الرُّوحِ ، فَقَامَ سَاعَةً يَنْظُرُ ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، فَتَأَخَّرْتُ عَنْهُ حَتَّى صَعِدَ الْوَحْيُ ، ثُمَّ

۷۲۹۷- از اَعمَش، از ابراهیم، از عَلقَمَه روایت است که ابن مسعود رضی الله عنه گفت: من پیامبر صلی الله علیه و سلم را در کشتزاری در مدینه همراهی می‌کردم و آن حضرت بر شاخهٔ خرما تکیه کرده بود و چند نفر یهودی گذشتند. بعضی از ایشان گفتند: در مورد روح از وی می‌پرسیم. و بعضی دیگرشان گفتند: از وی مپرسید، زیرا شما را نمی‌شنواند، آنچه

قال: ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ﴾ [الإسراء: ٨٥] [راجع: ١٢٥. أخرجه مسلم: ٢٧٩٤].

شما را ناخوش نیاید. آنها به سوی آن حضرت ایستادند و گفتند: ای ابوالقاسم، از روح به ما بگوی. آن حضرت زمانی ایستاد و منتظر ماند، من دانستم که به وی وحی می‌آید، از وی دور شدم تا آنکه وحی تمام شد، سپس فرمود: «و درباره روح از تو می‌پرسند بگو: روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است» (الاسراء:۸۵]

٤- باب: الاقْتِدَاءِ بِأَفْعَالِ النَّبِيِّ ﷺ

٧٢٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: اتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَاتَّخَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ». فَنَبَذَهُ وَقَالَ: «إِنِّي لَنْ أَلْبَسَهُ أَبَدًا». فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. [راجع: ٥٨٦٥. أخرجه مسلم: ٢٠٩١].

بـاب-۴ پیرویِ کـردار پیامبر صلی الله علیه و سلم

۷۲۹۸- از سُـفیان از عبدالله بـن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم انگشتر طلا گرفت و مردم نیز انگشـترهای طلا گرفتنـد و پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفت: «همانا من انگشتر طلا گرفتم» سـپس آن را به دور افکند و گفت: «من هرگز این را برای ابد نمی‌پوشم» مردم نیز انگشتران خود را به دور افکندند.

٥- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ فِي الْعِلْمِ، وَالْغُلُوِّ فِي الدِّينِ وَالْبِدَعِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ﴾. [النساء: ١٧١].

٧٢٩٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُوَاصِلُوا». قَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي». فَلَمْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ، قَالَ: فَوَاصَلَ

باب-۵

آنچه مکروه است از تَعَمُّق (غور و کنجکاوی) و مناقشه در علم و زیاده‌روی در دین و بدعتها به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید، و دربارهٔ خدا جز[سخن] درست مگویید» (النساء:۱۷۱)

۷۲۹۹- از زُهری، از ابوسَـلمه روایت است که ابوهریـره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «روزهٔ وصـال مگیرید» اصحاب گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیـری. فرمود: «همانا من مانند شـما نیسـتم، همانا من شب می‌کنم

بهمُ النَّبيُّ ﷺ يومَيْن ، أوْ ليْلتيْن ، ثُمّ رأوا الهلالَ ، فقَالَ النَّبيُّ ﷺ : «لَوْ تأخَّرَ الهِلالُ لَزِدْتُكُمْ» . كَالمُنَكِّلِ لَهُمْ . [راجع : ۱۹۶۵ . أخرجه مسلم : ۱۱۰۳].

در حالی که پروردگار من مرا می‌خوراند، و می‌نوشاند». سپس آنان روزهٔ وصال را بس نکردند.

پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدت دو روز یا دو شب روزهٔ وصال گرفت، سپس هلال (ماه نو) دیده شد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر هلال تاخیر می‌کرد، بر شما زیادت می‌کردم» مانند آنکه ایشان را جزا بدهد (زیرا از امر آن حضرت اطاعت نکرده بودند)

۷۳۰۰- حدَّثَنا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غيَاث : حدَّثَنا أبي : حدَّثَنا الأعمَشُ : حَدَّثَني إبْرَاهيمُ التَّيْميُّ : حَدَّثَني أبي قال: خَطَبَنا عَليٌّ ﷺ عَلَى مِنْبَرٍ مِنْ آجُرٍّ ، وَعَلَيْهِ سَيْفٌ فيه صَحيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ ، فقَالَ : وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إلا كتابَ اللَّهِ وَمَا في هَذه الصَّحيفَة ، فَنَشَرَهَا فإذَا فيها أسْنَانُ الإبل ، وَإذَا فيها : «المَدينَةُ حَرَمٌ مِنْ عَيْرٍ إلَى كَذَا ، فَمَنْ أحْدَثَ فيهَا حَدَثًا فَعَلَيْه لَعْنَةُ اللَّه وَالمَلائكَة وَالنَّاس أجْمَعينَ ، لا يَقْبَلُ اللَّهُ منْهُ صَرْفًا وَلا عَدْلاً» . وَإذَا فيه : «ذمَّةُ المُسْلمينَ وَاحدَةٌ ، يَسْعَى بهَا أدْنَاهُمْ ، فَمَنْ أخْفَرَ مُسْلمًا فَعَلَيْه لَعْنَةُ اللَّه وَالمَلائكَة وَالنَّاس أجْمَعينَ ، لا يَقْبَلُ اللَّهُ منْهُ صَرْفًا وَلا عَدْلاً» . وَإذَا فيهَا : «مَنْ وَالَى قَوْمًا بغَيْر إذْن مَوَاليه فَعَلَيْه لَعْنَةُ اللَّه وَالمَلائكَة وَالنَّاس أجْمَعينَ ، لا يَقْبَلُ اللَّهُ منْهُ صَرْفًا وَلا عَدْلاً» . [راجع : ۱۱۱ . أخرجه مسلم: ۱۳۷۰ ، بلفظ «إلى ثور» وهو بلفظ «عير وثور» في الحق ۲۰].

۷۳۰۰- از اعمش، از ابراهیم تَیمی، از پدرش روایت است که گفت: علی رضی الله عنه بر منبری که از خشت ساخته شده بود به ما خطبه خواند و شمشیری داشت که در آن طوماری آویخته بود. سپس گفت: به خدا سوگند که نزد ما کتابی نیست که خوانده شود، بجز کتاب خدا، و آنچه در این صحیفه (طومار) است. ناگاه طومار را گشود، ناگاه دیدیم که در آن سنین شتران است (که چگونه خون‌بها داده شود) و نوشته شده بود: «مدینه از کوه عَیر تا فلان جای داخل حرم است، پس هر که در آن بدعتی پدید آورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگان بر اوست، و خدا (عبادات) فرض و نفل او را قبول نمی کند» و در آن نوشته شده بود: « عهد و پیمان مسلمان (برای کسی) یکسان است، هر چند از سطح پایین (جامعه) باشد (باید پناه دادن وی به کسی معتبر دانسته شود) پس کسی که پیمان مسلمانی را می شکند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگان بر اوست، خدا (عبادات) فرض و نفل او را قبول نمی کند.»

و در آن نوشته بود: « هر غلام آزاد شده که بدون اجازهٔ موالی (آزاد کنندگان خود) به قومی

خودش را نسبت دهد، لعنت خداو فرشتگان و مردم همگان بر اوست و خدا عبادات فرض و نفل او را قبول نمی کند»

۷۳۰۱- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا : صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا تَرَخَّصَ فِيهِ ، وَتَنَزَّهَ عَنْهُ قَوْمٌ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ : « مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الشَّيْءِ أَصْنَعُهُ ، فَوَاللَّهِ إِنِّي أَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً » . [راجع : ٦١٠١ . أخرجه مسلم ٢٣٥٦].

۷۳۰۱- از اَعمش، از مُسلم، از مسروق روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم کاری کرد که عمل بدان را بـه مردم اجازه داد (تا بر مردم آسـان شـود) ولی گروهی از انجام چنان عملی خود داری کردنـد[1]، این خبر کـه به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، خدا را ستود و سپس گفت: « مردمان را چه حالت اسـت، که از چیزی که مـن آن را کرده ام، خودداری می کنند. به خدا سـوگند که من (در شـناخت) خـدا داناترین ایشانم، و خدا ترس ترینِ ایشانم»

۷۳۰۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ : أَخْبَرَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قال : كَادَ الْخَيِّرَانِ أَنْ يَهْلِكَا : أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، لَمَّا قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَفْدُ بَنِي تَمِيمٍ ، أَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ التَّمِيمِيِّ الْحَنْظَلِيِّ أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ ، وَأَشَارَ الآخَرُ بِغَيْرِهِ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ : إِنَّمَا أَرَدْتَ خِلافِي ، فَقَالَ عُمَرُ : مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَنَزَلَتْ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ - إِلَى قَوْلِهِ - عَظِيمٌ ﴾ [الحجرات : ٢-٣].

قال ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ : فَكَانَ عُمَرُ بَعْدُ - وَلَمْ يَذْكُرْ ذَلِكَ عَنْ أَبِيهِ ، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ - إِذَا حَدَّثَ النَّبِيَّ ﷺ بِحَدِيثٍ ، حَدَّثَهُ كَأَخِي السِّرَارِ ، لَمْ يُسْمِعْهُ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ . [راجع : ٤٣٦٧].

۷۳۰۲- از وَکیع، از نافع بن عمر روایت اسـت که ابن ابی مُلَیکه[2] گفت:
نزدیـک بود که این دو نیکوکار هلاک شـوند، یعنی ابوبکر و عمر. آنـگاه که نمایندگان قبیلهٔ بنی تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند (که بر ایشـان امیری بگمـارد) یکی از آنان به اَقرَع بن حابِس تَمِیمی حَنظَلِی برادر بنی مُجاشع (به حیث امیر) اشـاره کرد و دیگری به غیر از وی اشـاره کرد. ابوبکر به عمر گفت: همانا تو قصد مخالفت من کردی . عمر گفت: من قصد مخالفت تو را نکردم. سـر و صدای ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم بلند شـد و سپس این آیـت نازل گردید: « ای کسـانی که ایمان

[1] - کسانی از صحابه، از روش پیامبر صلی الله علیه و سلم در اجرای عبادات درمی‌گذشتند، مثلاً روزهٔ وصال می‌گرفتند یا همه سال روزه می‌گرفتند.
[2] - چون ابن ابی مُلَیکهٔ، صحابی نیست، این حدیث مرفوع نیست و مؤلف در تفسیر سورهٔ حجرات، آن را زیاده بر این آورده است.

آوردید، صدایتان را بلند تر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با او به صدای بلند سخن مگویید. مبادا بی آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود. کسانی که پیش پیامبر خدا صدای خود را فرو می کشند، همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است؛ آنان را آمرزش و پاداش بزرگ است» (الحجرات:۲-۳)

ابن ابی مُلیکَه گفت: ابن زبیر[1] گفت: بعد از این واقعه عمر – ولی ابن زبیر از پدر (بزرگ) خود ابوبکر یاد نکرد– آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم صحبت می کرد. چنان صحبت می کرد که گویی رازی را می گوید. نمی شنواند آن حضرت را تا بداند (آهسته صحبت می کرد)

۷۳۰۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ. فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ: قُولِي إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ». فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لِأُصِيبَ مِنْكِ خَيْرًا. [راجع: ۱۹۸. أخرجه مسلم: ۴۱۸].

۷۳۰۳- از مالک، از هشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه اُمّ المؤمنین گفت:

همنا رسول الله صلی الله علیه و سلم به هنگام مریضی خود گفت: « به ابوبکر امر کنید که بر مردم نماز بگزارد» عایشه می‌گوید: من گفتم: همانا ابوبکر چون در جایگاه تو بایستد، از سبب گریه مردم را شنوانده نمی‌تواند، پس به عمر امر کن که بر مردم نماز بگزارد. آن حضرت فرمود: «به ابوبکر امر کنید که بر مردم نماز بگزارد» عایشه گفت: من به حفصه گفتم: بگو که چون ابوبکر در جایگاه تو بایستد از سبب گریه مردم را شنوانده نمی‌تواند، پس به عمر بگو که بر مردم نماز بگزارد و حفصه چنان کرد.رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «شما زنان همان

[1] – مراد از ابن زبیر، عبدالله ابن زبیر است که مادرش اسماء دختر ابوبکر (رض) است و ابوبکر پدر بزرگش می‌شود.

یاران یوسف هستید، به ابوبکر امر کنید که بر مردم نماز بگزارد» حفصه به عایشه گفت: من از تو به خیری نرسیده بودم.

٧٣٠٤- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: جَاءَ عُوَيْمِرٌ الْعَجْلَانِيُّ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا فَيَقْتُلُهُ، أَتَقْتُلُونَهُ بِهِ، سَلْ لِي يَا عَاصِمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَهُ فَكَرِهَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، فَرَجَعَ عَاصِمٌ فَأَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَرِهَ الْمَسَائِلَ، فَقَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَآتِيَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، فَجَاءَ وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْقُرْآنَ خَلْفَ عَاصِمٍ، فَقَالَ لَهُ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ قُرْآنًا». فَدَعَا بِهِمَا فَتَقَدَّمَا فَتَلَاعَنَا، ثُمَّ قَالَ عُوَيْمِرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا، فَفَارَقَهَا وَلَمْ يَأْمُرْهُ النَّبِيُّ ﷺ بِفِرَاقِهَا، فَجَرَتِ السُّنَّةُ فِي الْمُتَلَاعِنَيْنِ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «انْظُرُوهَا، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَحْمَرَ قَصِيرًا مِثْلَ وَحَرَةٍ، فَلَا أُرَاهُ إِلَّا قَدْ كَذَبَ، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ أَعْيَنَ ذَا أَلْيَتَيْنِ، فَلَا أَحْسِبُ إِلَّا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا». فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى الْأَمْرِ الْمَكْرُوهِ. [راجع: ٤٢٣، اخرجه مسلم: ١٤٩٢، دون آخره].

٧٣٠٤- از زُهری، از سَهل بن سعد ساعدی روایت است که گفت: عُوَیمِر عَجلانی، نزد عاصِم بن عَدِی آمد و گفت: در مورد کسی که مردی را با زن خود (در حال زنا) می‌بیند و او را بکشد چه می‌بینی؟ آیا او را به (قصاص مقتول) می‌کشید؟ پس ای عاصم این موضوع را از رسول الله صلی الله علیه و سلم برایم سؤال کن. عاصم از آن حضرت سؤال کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم را از این سؤال خوش نیامد و آن را عیب دانست. عاصِم برگشت و به عُویمِر خبر داد که همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم را این سؤالها ناراحت کرد. عُوَیمِر گفت: به خدا سوگند نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌آیم. وی رفت و همانا خدای تعالی پس از بازگشت عاصم (آیات) قرآن را فرستاد» آن حضرت صلی الله علیه و سلم به عویمر گفت: «همانا خداوند در مورد شما آیات قرآن را فرستاده است. آن حضرت آن دو (زن و مرد) را فراخواند، آنان پیش آمدند و لِعان کردند. سپس عویمر گفت: اگر این زن را نزد خود نگهدارم، پس بر وی دروغ بسته‌ام، و او را از خود جدا کرد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم عُوَیمِر را به جدایی از زنش امر نکرده بود. سپس طلاق میان مرد و زنی که یکدیگر را لعان کردند، سنّت گردید. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «منتظر آن زن باشید، پس اگر (نوزادی) سرخ‌گون، کوتاه قامت بسان

وَ حَرَة (کرم سرخ‌گون زمین) به دنیا آورد، جز این نمی‌بینم که شوهر دروغ گفته است، و اگر (نوزادی) سیاه‌گون، درشت چشم، و سُرین فربه، به دنیا آورد، جز این نمی‌پندارم که عُوَیمِر بر زن خود به راستی ادعا کرده است»

۷۳۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ النَّصْرِيُّ ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ذَكَرَ لِي ذِكْراً مِنْ ذٰلِكَ ، فَدَخَلْتُ عَلَى مَالِكٍ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : انْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ أَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا .

فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِالرَّحْمٰنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ يَسْتَأْذِنُونَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَدَخَلُوا فَسَلَّمُوا وَجَلَسُوا .

فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ؟ فَأَذِنَ لَهُمَا .

قَالَ : الْعَبَّاسُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ الظَّالِمِ ، اسْتَبَّا .

فَقَالَ الرَّهْطُ عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اقْضِ بَيْنَهُمَا وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الآخَرِ .

فَقَالَ : اتَّئِدُوا ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» ، يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : قَدْ قَالَ ذٰلِكَ .

فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَقَالَ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذٰلِكَ ؟ قَالَا : نَعَمْ .

قَالَ : عُمَرُ : فَإِنِّي مُحَدِّثُكُمْ عَنْ هٰذَا الأَمْرِ ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هٰذَا الْمَالِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَداً غَيْرَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ ﴾ الآيَةَ [الحشر: ٦] . الآيَةَ . فَكَانَتْ هٰذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ وَاللَّهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ وَلَا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ ، وَقَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ

۷۳۰۵- از عُقَیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: مالک بن اوس نصری خبر داده، و محمد بن جُبَیر بن مُطعِم از این موضوع به من یاد کرده بود. من بر مالِک درآمدم و از وی پرسیدم. وی گفت: راهی شدم تا آنکه بر عمر درآمدم. سپس یَرفاء، دربان وی آمد.

و گفت: آیا برای عثمان و عبدالرحمن و زبیر و سَعد اجازهٔ ورود هست؟ عمر گفت: آری. آنان درآمدند و سلام کردند و نشستند. سپس دربان گفت: آیا برای علی و عباس اجازهٔ ورود هست؟ عمر به آن دو نفر اجازه داد.

عبّاس گفت: ای امیرالمؤمنین، میان من و این ظالم حکم کن، آن دو با یکدیگر مناقشه کردند. آن جمعیت که عِثمان و یاران وی بودند، گفتند: ای امیرالمؤمنین، میان آنان حکم کن و یکی را از دیگری برهان. عمر گفت: صبر کنید، شما را به همان خدایی سوگند می‌دهم که آسمان و زمین به اجازهٔ او برپاست، آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ما (پیامبران) به میراث نمی‌گذاریم. آنچه می‌گذاریم صدقه است» رسول الله صلی الله علیه و سلم، خود را مراد می‌داشت. آن جمعیت گفتند: همانا آن حضرت چنان گفته است. سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم. آیا

منها هذا المال ، وكان النبي ﷺ ينفق على أهله نفقة سنتهم من هذا المال ، ثم يأخذ ما بقي فيجعله مجعل مال الله ، فعمل النبي ﷺ بذلك حياته ، أنشدكم بالله هل تعلمون ذلك ؟ فقالوا : نعم .

ثم قال لعلي وعباس : أنشدكما الله هل تعلمان ذلك؟ قالا : نعم .

ثم توفى الله نبيه ﷺ فقال أبو بكر : أنا ولي رسول الله ﷺ ، فقبضها أبو بكر فعمل فيها بما عمل فيها رسول الله ﷺ ، وأنتما حينئذ - وأقبل على علي وعباس - تزعمان أن أبا بكر فيها كذا ، والله يعلم : أنه فيها صادق بار راشد تابع للحق .

ثم توفى الله أبا بكر فقلت : أنا ولي رسول الله ﷺ وأبي بكر ، فقبضتها سنتين أعمل فيها بما عمل به رسول الله ﷺ وأبو بكر .

ثم جئتماني وكلمتكما على كلمة واحدة وأمركما جميع ، جئتني تسألني نصيبك من ابن أخيك ، وأتاني هذا يسألني نصيب امرأته من أبيها ، فقلت : إن شئتما دفعتها إليكما على أن عليكما عهد الله وميثاقه ، لتعملان فيها بما عمل به رسول الله ﷺ ، وبما عمل فيها أبو بكر ، وبما عملت فيها منذ وليتها ، وإلا فلا تكلماني فيها ، فقلتما : ادفعها إلينا بذلك ، فدفعتها إليكما بذلك ، أنشدكم بالله ، هل دفعتها إليهما بذلك ؟ قال الرهط : نعم .

فأقبل على علي وعباس ، فقال : أنشدكما بالله ، هل دفعتها إليكما بذلك ؟ قالا : نعم .

قال : أفتلتمسان مني قضاء غير ذلك ، فوالذي بإذنه تقوم السماء والأرض ، لا أقضي فيها قضاء غير ذلك حتى تقوم الساعة ، فإن عجزتما عنها فادفعاها إلي فأنا أكفيكماها . [راجع : ۲۹۰٤ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۷ بزيادة] .

شما می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم این را گفته است؟ آنان گفتند: آری.

عمر گفت: همانا من این ماجرا را برای شما می‌گویم، همانا خدا، پیامبر خود را در این مال که چیزی از آن را به غیر از وی نداده، خاص گردانیده است. خدا می‌گوید: «و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید.» (الحشر:٦)

پس این مال خالِصهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. سپس به خدا سوگند که آن حضرت این مال را نه برای غیر شما جمع کرده بود و نه برای شما خاص گردانیده بود، بلکه آن را برای شما داده بود و میان شما پراکنده کرده بود تا آنکه همین مقدار از آن مال مانده است، و رسول الله صلی الله علیه و سلم نفقهٔ یک سالهٔ خانوادهٔ خود را از همین مال می‌داد، و آنچه از آن باقی می‌ماند، آن را می‌گرفت و مال خدا می‌گردانید (در جهاد و سائر امور مسلمانان مصرف می‌کرد) که رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان حیات خود بدین گونه عمل می‌کرد، شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری، می‌دانیم.

سپس به علی و عباس گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری.

سپس خدا، پیامبر خود صلی الله علیه و سلم را بمیراند. ابوبکر گفت: منم ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم، آن مال را گرفت و در آن چنان عمل کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم

عمـل کرده بود و شـما دو نفر روی به علی و عباس کرد می‌گفتید کـه ابوبکر چنین و چنان کـرد (میراث مـا را نمی‌دهد) و خـدا می‌داند که ابوبکر در این معامله، راسـتگوی، نیکوکار راهنمای، و پیر و حق بود.

سپس خدا ابوبکر را بمیراند، من گفتم: منم ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر، سپس آن مال را به مدت دو سال در تصرف گرفتم و با آن بدان گونه عمل کردم که رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر عمل کرده بودند.

سـپس شما دو نفر نزد من آمدید و سخن شما یکی بود و با هـم متفق بودید. تو (ای عباس) نـزد مـن آمدی و سـهم خـود را از (میراث) برادرزادهٔ خود تقاضا کردی، و این مرد (علی) سهم (میراث) زن.

خود را از (میراث) پدرش می‌خواهد. من گفتم: اگر می‌خواهید، این مال را برای شما می‌سپارم، بدین شرط که عهد و پیمان خدا، با شما دو نفر اسـت، و با این مال چنان عمل کنید که رسول الله صلـی الله علیه و سـلم بـدان عمل می‌کرد و ابوبکـر بدان عمل می‌کـرد و من بدان عمل می‌کردم، آنگاه که از آن سرپرستی می‌کردم. در غیر آن (در این مورد) با من سخن نگویید. شما دو نفر گفتید. به همین شرط آن را به ما بسپار، و من به همین شرط به شما سپردم. حالا شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به همین شرط به شما سپرده‌ام؟ جمعیت گفتند: آری.

عمـر روی به علی و عباس کرد و گفت: آیا به همین شرط به شما سپرده‌ام؟ گفتند: آری.

عمر گفت: آیا غیر از این حکمی از من التماس

می‌کنیـــد. به همان ذاتی که آســـمان و زمین به حکم او بپاســـت ســـوگند، که بجز از آن حکم (حکمی دیگر) نمی‌کنم تا آنکه قیامت بپا شود. پس اگر شـــما دو نفـــر از (تولیت آن) عاجزید، آن را به من بســـپارید، من (به نمایندگی) شما آن را بسنده هستم.

٦- باب: إثم من آوى محدثا

رواه علي، عن النبي ﷺ. [راجع ١٨٧٠]

بـــاب-۶ گناه کســـی کـــه بدعتگـــذاری را جای بدهد (کمک کند)

ایـــن را علـــی از پیامبر صلی الله علیه و ســـلم روایت کرده است.

٧٣٠٦- حدثنا موسى بن إسماعيل: حدثنا عبد الواحد: حدثنا عاصم قال: قلت لأنس أحرم رسول الله ﷺ المدينة؟ قال: نعم: «ما بين كذا إلى كذا، لا يقطع شجرها، من أحدث فيها حدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين».

قال عاصم: فأخبرني موسى بن أنس: أنه قال: «أو آوى محدثا».

٧٣٠٦- از عبدالواحد روایت اســـت که عاصِم گفت: به اَنَس (بن مالک) گفتم: آیا رســـول الله صلی الله علیه و ســـلم مدینـــه را حَرَم گردانیده اســـت؟ گفت: آری. (آن حضرت فرمود) «میان این جا و آنجا، درخت آن بریده نشود، کسی که در آن بدعتی پدید آورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر اوســـت» عاصِم گفت: موسی بن انس گفت: همانا آن حضرت فرمود: «کسی که بدعتگزاری را جای بدهد.»

٧- باب: ما يذكر من ذم الرأي وتكلف القياس

﴿ولا تقف﴾ لا تقل ﴿ما ليس لك به علم﴾. [الإسراء:٣٦].

باب-۷ آنچه یاد شـــده است از نکوهش رأی و تکلف قیاس[1]

---

۱ - احکام و فتوی‌هایی که توسط علمای دینی داده می‌شود بر مبنای قرآن و سنّت (حدیث) و اجماع مجتهدین دین صورت می‌گیرد. «رأی» نظر شخصی یک مجتهد است و «قیاس» حکمی است، که یک مجتهد نظر به مقایسه قضیه، یا حالتی مشابه با آنچه در آن باره پیامبر صلی الله صلی الله علیه و سلم حکم کرده است صادر می‌شود (و حکم این قضیه بصورت خاص در قرآن و سنت و اجماع نیامده است) بطور مثال حکم منع ربا (سود) طلا و نقره که توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم (نظر به حکم قرآن) صادر شده واضح و روشن است، ولی درمورد سود یا بهرهٔ بانک‌ها در برابر ذخایر سرمایه که طلا و نقره نیست بلکه پول کاغذی است. مسأله‌ای است که ممانعت آن در سه مصدر اولیهٔ شرع یعنی قرآن و حدیث و اجماع بطور صریح نیامده بلکه آن را با حکم منع ربا (سود) طلا و نقره مقایسه

«وَ لا تَقفُ» یعنی: و مگـوی «آنچه را که بدان علم نداری» (الاسراء:۳۶)

۷۳۰۷- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ شُرَيْحٍ وَغَيْرُهُ ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ ، عَنْ عُرْوَةَ قال : حَجَّ عَلَيْنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا ، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ» . فَحَدَّثْتُ بِهِ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ إِنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو حَجَّ بَعْدُ ، فَقَالَتْ : يَا ابْنَ أُخْتِي ، انْطَلِقْ إِلَى عَبْدِاللَّهِ فَاسْتَثْبِتْ لِي مِنْهُ الَّذِي حَدَّثْتَنِي عَنْهُ ، فَجِئْتُهُ فَسَأَلْتُهُ ، فَحَدَّثَنِي بِهِ كَنَحْوِ مَا حَدَّثَنِي ، فَأَتَيْتُ عَائِشَةَ فَأَخْبَرْتُهَا ، فَعَجِبَتْ فَقَالَتْ : وَاللَّهِ لَقَدْ حَفِظَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو . [راجع : ۱۰۰ . اخرجه مسلم : ۲۶۷۳].

۷۳۰۷- از عبدالرحمن بن شُـرَیح و غیر وی از ابو اسود روایت که عُروه گفت:

عبـدالله بن عَمـرو (بن عاص) در حـج بر ما گذشـت و از وی شنیدم که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «همانا خدا علم را پس از آنکه به شـما داده است (از دلهایتـان) بر نمی‌کشـد، ولی علـم را با مردن علماء توام با علم ایشـان بر می‌کشـد و مردم نادان باقی می‌مانند، از ایشـان فتوی خواسـته می‌شود و ایشـان به رأی خود فتوی می‌دهند، خـود گمـراه می‌شـوند و دیگـران را گمراه می‌کنند» (عُـروه می‌گوید) این گفته عبدالله بن عَمرو را به عایشـه همسر پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفتم: سـپس، بعد از (آن سال) عبدالله بن عمرو به حج رفت. عایشه به من گفت: ای خواهـر زادهٔ من، نزد عبدالله (بن عمرو) برو و آنچـه را از وی حدیث کرده‌ای برای من ثابت کن. من نزد وی رفتم و (همان را) از وی سؤال کـردم، وی آن را به من گفت چنانکه قبل برآن بـه من گفته بود، من نزد عایشـه آمدم و به او گزارش دادم. عایشه در شگفت شد و گفت: به خدا سوگند که عبدالله بن عمرو (آن حدیث را) خوب حفظ کرده است.

۷۳۰۸- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْزَةَ : سَمِعْتُ الأَعْمَشَ قال : سَأَلْتُ أَبَا وَائِلٍ : هَلْ شَهِدْتَ صِفِّينَ ؟ قال : نَعَمْ ، فَسَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ يَقُولُ : (ح) .

وحَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال : قال سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ : يَا

۷۳۰۸- از عَبدان از ابوحمزه روایت اسـت که گفت: از اعمش شـنیدم که گفـت: از ابووائل

می‌کنند و حکم منع آن را صادر می‌کنند، و این را قیاس می‌گویند «رأی» و «قیاس» به یک معنی است، مراد از نکوهش «رأی» و «قیاس» همان «رأی» و «قیاس» خواهد بود که بدون توجه به سه مصدر اولیهٔ شرع، حکم کرده شود.

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهِمُوا رَأْيَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ، وَلَوْ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَرُدَّ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ لَرَدَدْتُهُ، وَمَا وَضَعْنَا سُيُوفَنَا عَلَى عَوَاتِقِنَا إِلَى أَمْرٍ يُفْظِعُنَا إِلَّا أَسْهَلْنَ بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ غَيْرَ هَذَا الْأَمْرِ. قال: وَقَالَ أَبُو وَائِلٍ: شَهِدْتُ صِفِّينَ وَبِئْسَتْ صِفُّونَ. [راجع: ۳۱۸۱. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵، دون قول أبي وائل].

پرسیدم، آیا در جنگ صِفّین[۱] حاضر شدی؟ گفت: آری. و از سَهل بن حُنَیف شنیدم که می‌گفت: (ح)

و حدیث کرد ما را موسی بن اسماعیل، از ابوعَوانه، از اَعمَش، از ابو وائل که گفت: سَهل بن حُنَیف گفت: ای مردم، رأی‌های خود را بر دین خود، ملامت کنید. همانا من روز ابو جَندَل را (در حُدَیبیه)[۲] دیدم، اگر توان آن را می‌داشتم که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم را (که جنگ نکرد و صلح را پذیرفت) رد کنم، رد می‌کردم، و ما شمشیرهای خویش را بر دوش خویش ننهاده‌ایم که ما را به سوی امری بکشاند که برای ما (از نظر شرع) ترس‌آور باشد، مگر آنکه برای ما (صلح و پیروزی را) آسان گرداند، حالتی که (مشروعیت) آن را بشناسیم، غیر از این حالت. ابو وائل گفت: در صفین حاضر شدم و تا چه حد بد بود صفین.

۸- باب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسْأَلُ مِمَّا لَمْ يُنْزَلْ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي،

أَوْ لَمْ يُجِبْ حَتَّى يُنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، وَلَمْ يَقُلْ بِرَأْيٍ وَلَا بِقِيَاسٍ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۱۰۵].

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الرُّوحِ فَسَكَتَ حَتَّى نَزَلَتِ الْآيَةُ. [راجع: ۱۲۵].

باب-۸

آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال می‌شد که در آن مورد بر وی وحی نازل نشده بود، می‌گفت: نمی‌دانم

یا پاسخ نمی‌داد تا آنکه بر آن حضرت وحی نازل می‌شد و به رأی خود، و به قیاس چیزی نمی‌گفت: به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ما این

۱ - جنگ صِفّین میان دو گروه از مسلمانان به قیادت حضرت علی و معاویه در سال (۳۷ هجری) رخ داد. بعضی کسان از شرکت در این جنگ که میان مسلمانان ب‌ود خودداری کردند.

۲ - مراد از روز ابی‌جندل، پیمان صلح حدیبیه است که در سال ششم هجرت عقد گردید و ابی‌جندل که مسلمان شده بود و از مکه خود را به حُدیبیه رسانده بود، نظر به پیمان صلحی که میان مسلمانان و مشرکان مکه عقد شده بود، واپس به مشرکین مکه تسلیم داده شد. مسلمانان قصد جنگ داشتند ولی آن حضرت صلح کرد.

کتـاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجـب] آنچه خدا به تـو آموخته داوری کنی» (النّساء:۱۰۵) و ابن مسعود گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد روح سؤال شد، وی خاموش ماند تا آیت نازل شد.

٧٣٠٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ يَقُولُ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : مَرِضْتُ فَجَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي وَأَبُو بَكْرٍ وَهُمَا مَاشِيَانِ ، فَأَتَانِي وَقَدْ أُغْمِيَ عَلَيَّ ، فَتَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . ثُمَّ ، صَبَّ وَضُوءَهُ عَلَيَّ ، فَأَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرُبَّمَا قَالَ : سُفْيَانُ فَقُلْتُ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ- كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي ؟ كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي ؟ قَالَ : فَمَا أَجَابَنِي بِشَيْءٍ حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمِيرَاثِ [راجع : ١٩٤ . اخرجه مسلم : ١٦١٦].

۷۳۰۹- از علـی بن عبدالله، از سُـفیان روایت اسـت کـه گفـت: از ابـن مُنکَدِر شـنیدم که می‌گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: من مریض شـدم، و رسول الله صلی الله علیه و سـلم و ابوبکر از من عیادت کردند. آنان پیاده راهی شـده بودند و نزد مـن آمدند، در حالی که بر من بیهوشـی عارض شده بود. رسول الله صلی الله علیه و سـلم وضـو گرفت و از آب وضـوی خود بر من ریخـت. من بهوش آمدم و گفتم: یا رسـول الله، - شـاید سُفیان (راوی بـه این عبارت) گفت: ای رسـول الله، در مال خـود چگونه حکم کنم؟ در مـال خود چکار کنم؟ (زیرا پسـر و پدر نـدارم) جابر می‌گوید: آن حضرت به جواب من چیزی نگفت تا آنکه آیهٔ میراث نازل شد.

٩- باب : تَعْلِيمِ النَّبِيِّ ﷺ أُمَّتَهُ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ لَيْسَ بِرَأْيٍ وَلَا تَمْثِيلٍ

باب-۹

تعلیـم دادن پیامبر صلی الله علیه و سـلم امت خـود را؛ از مـردان و زنان از آنچـه خدا او را تعلیم داده بود. نه به رأی و قیاس

٧٣١٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْأَصْبَهَانِيِّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ الرِّجَالُ بِحَدِيثِكَ ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ نَفْسِكَ يَوْمًا نَأْتِيكَ فِيهِ تُعَلِّمُنَا مِمَّا عَلَّمَكَ ، اللَّهُ فَقَالَ : اجْتَمِعْنَ فِي

۷۳۱۰- از ابوعَوانَه از عبدالرحمن بن اصبهانی از ابوصالح ذکوان، از ابوسعید روایت است که گفت: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: مردان از سخن تو بهره‌مند شدند، پـس خود روزی را برای ما اختصاص ده تا در

يَوْمَ كَذَا وَكَذَا فِي مَكَانِ كَذَا وَكَذَا ، فَاجْتَمَعْنَ ، فَأَتَاهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَعَلَّمَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : « مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهَا مِنْ وَلَدِهَا ثَلَاثَةً إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ » فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوِ اثْنَيْنِ ، قَالَ : فَأَعَادَتْهَا مَرَّتَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : « وَاثْنَيْنِ وَاثْنَيْنِ وَاثْنَيْنِ » . [راجع : ١٠١ . أخرجه مسلم : ٢٦٣٣] .

آن روز نـزد تو بياييم تا مـا را تعليم بدهی از آنچه خدا تو را تعليم داده است.
آن حضرت فرمود: شـما زنان در روز چنين و چنان و در جای چنين و چنان جمع شويد!»
زنان جمع شـدند. رسـول الله صلی الله عليه و سلم نزد ايشان آمد و از آنچه خدا به وی تعليم داده بود به ايشـان تعليم داد. سپس فرمود: «از شـما زنان، زنی نيست كه سـه فرزند خود را پيـش از خود (به آن دنيا) بفرسـتد، مگر آنكه آنان او را حجابی از آتش (دوزخ) باشند»
يكـی از آن زنان گفت: يا رسـول الله، اگر دو فرزندش (مرده باشـند) و آن زن دو بار سؤال خود را تكرار كرد. آن حضرت فرمود: «و دو و دو و دو» (نيز او را حجابی از آتشند)

١٠- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ [يُقَاتِلُونَ] » وَهُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ

بـاب-١٠ فرمـودهٔ پيامبـر صلـی الله عليه و سلم:

«گروهـی از امـت من پيوسـته در مبارزهٔ حق غالب‌اند» و آنان اهل علم‌اند. (مجتهدين)

٧٣١١- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ » . [راجع : ٣٦٤٠ . أخرجه مسلم : ١٩٢١] .

٧٣١١- از اسماعيل از قيس، از مُغيره بن شعبه روايت اسـت كه گفت: پيامبـر صلی الله عليه و سـلم فرمـود: «گروهی از امت من پيوسـته غالب‌اند تا آنكه بديشـان امر خدا بيايد (قيامت شود) و آنها [همچنان] غالب‌اند.»

٧٣١٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدٌ قَالَ : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ يَخْطُبُ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَيُعْطِي اللَّهُ ، وَلَنْ يَزَالَ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مُسْتَقِيمًا

٧٣١٢- از ابن شـهاب روايت است كه حُمَيد گفت: از معاويه بن ابی سُفيان شنيدم كه خطبه می‌خوانـد و گفت: از پيامبـر صلی الله عليه و سـلم شـنيدم كه می‌فرمود: «كسـی را كه خدا بخواهـد به وی نيكويی ارزانـی كند، او را در

حَتّٰى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ حَتّٰى يَأْتِيَ أَمْرُ اللّٰهِ». [راجع: ۷۱. اخرجه مسلم: ۱۰۳۷ وفي الزكاة: ۱۰۰ بالقطعة الاولى وفي بعض رواياته: «إنما أنا خازن ...» وزاد فيه زيادة. وأخرجه في الإمارة: ۱۷۴ و ۱۷۵ بنحوه دون قوله: «إنما أنا قاسم ويعطي الله»].

علم دین فقیه می‌گرداند، و همانا من (فقط) تقسیم کنندهٔ (علم) ام و خداست که (فهم تفکر در معانی) آن را می‌دهد و حالت این امت (توسط پیروان راستین آن) تا بپا شدن قیامت یا تا زمان فرارسیدن امر خدا، همیشه در مسیر درست روان خواهد بود»

۱۱- باب: فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا﴾ [الأنعام: ۶۵]

باب-۱۱ دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی:

«یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] (الانعام:۶۵)

۷۳۱۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: لَمَّا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» فَلَمَّا نَزَلَتْ ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ قَالَ: «هَاتَانِ أَهْوَنُ أَوْ أَيْسَرُ» [راجع: ۴۶۲۸].

۷۳۱۳- از سُفیان روایت است که عمرو گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که می‌گفت: آنگاه که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد: «بگو: او تواناست که از بالای سرتان عذابی بر شما بفرستد» آن حضرت گفت: «به روی تو پناه می‌جویم» (ادامهٔ آیت:) «یا از زیر پاهایتان» آن حضرت گفت: «به روی تو پناه می‌جویم» و چون ادامهٔ آیه مذکور نازل شد که می‌گوید: «یا شما را گروه گروه به هم اندازد و عذاب بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند» آن حضرت فرمود: «این دو (هشدار نظر به هشدارهای قبلی) ساده‌تر و آسان‌تر است.»

۱۲- باب: مَنْ شَبَّهَ أَصْلًا مَعْلُومًا بِأَصْلٍ مُبَيَّنٍ قَدْ بَيَّنَ اللّٰهُ حُكْمَهُمَا لِيُفْهِمَ السَّائِلَ

باب-۱۲

کسی که اصل معلومی را به اصلی که خدا حکم هر دو رابیان کرده، تشبیه (قیاس)کند تا سؤال کننده بفهمد.

۷۳۱۴- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ عَنْ

۷۳۱۴- از یونُس، از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت:

أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلَامًا أَسْوَدَ وَإِنِّي أَنْكَرْتُهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ ؟» قال : نَعَمْ . قال : «فَمَا أَلْوَانُهَا ؟» قال : حُمْرٌ . قال : «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ ؟» قال : إِنَّ فِيهَا لَوُرْقًا ، قال : «فَأَنَّى تُرَى ذَلِكَ جَاءَهَا ؟» قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عِرْقٌ نَزَعَهَا ، قال : وَلَعَلَّ هَذَا عِرْقٌ نَزَعَهُ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُ فِي الانْتِفَاءِ مِنْهُ . [راجع : ۵۳۰۵ . أخرجه مسلم ۱۵۰۰].

بادیه نشـینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمد و گفت: همانا زن من پسـری سیاه زاییده ولی انکار می کنم که وی پسر من باشد. رسول الله به وی گفت: « آیا شـتر داری؟» گفت:آری. فرمود:« چه رنگ اند؟» گفت: سـرخ گون اند. فرمود؟ «آیا در میان آنها خاکی رنگ اسـت؟» گفـت : همانا در میان آنها خاکی رنگ اسـت. فرمود:« پس تو چه گمان می کنی که این رنگ از کجـا آمده؟» وی گفت یا رسـول الله، رگی اسـت (که نسـل بالنسـل) آن را به این رنگ درآورده اسـت. آن حضرت فرمود: «و شـاید همیـن رگ (وراثت) آن (نوزاد) را به این رنگ درآورده است» و آن حضرت به وی اجازه نداد که (بالعان) آن نوزاد را از خود نفی کند.

۷۳۱۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ : إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَمَاتَتْ قَبْلَ أَنْ تَحُجَّ ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا ؟ قال : «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا ، أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ ، أَكُنْتِ قَاضِيَتَهُ ؟» قَالَتْ : نَعَمْ ، فَقَالَ : «اقْضُوا اللَّهَ الَّذِي لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ» . [راجع: ۱۸۵۲].

۷۳۱۵- از ابو بشـر، از سـعید بن جبیر روایت است که ابن عباس گفت:
زنـی نزد پیامبـر صلی الله علیه و سـلم آمد و گفت: همانا مـادرم نذر کرده بود که حج کند، ولی پیش از آنکه حج کند مُرد. آیا من از جانب وی حج کنم؟ فرمود: « آری، از جانب وی حج کـن.» چه می گویی در مـوردی که بر مادرت قرضی باشـد، آیا تو آن را دادنی هستی؟ گفت: آری. فرمـود: « قرض خدا را برایش ادا کنید و خداوند سزاوارتر است که حقش ادا شود»

۱۳- باب : مَا جَاءَ فِي اجْتِهَادِ الْقُضَاةِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى

لِقَوْلِهِ : ﴿ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾ [المائدة : ۴۵].

باب-۱۳

آنچه دربارهٔ اجتهاد قاضیان بدانچه خدای تعالی نازل کرده، آمده است.
به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و کسـانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند،

وَمَدحَ النَّبيُّ ﷺ صَاحِبَ الْحِكْمَةِ حِينَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا، ولا يَتَكَلَّفُ مِنْ قِبَلِهِ، وَمُشَاوَرَةِ الْخُلَفَاءِ وَسُؤَالِهِمْ أَهْلَ الْعِلْمِ.

آنان خود ستمگرانند» (المائده:۴۵)
و پیامبر صلی الله علیه و سلم، صاحبان حکمت (دینـی) را که بدان حکم می کند و آن را تعلیم می دهد و از پیش خود (به نظر شخصی) حکم نمی کند، ستوده است و دربارهٔ مشورت کردن خلفا با علما و سؤال کردن از ایشان.

۷۳۱۶- حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَآخَرُ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». [راجع ۷۳. اخرجه مسلم: ۸۱۶].

۷۳۱۶- از اسـماعیل، از قَیس روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که خدا به او مالی داده اسـت و او را بر گمـارده که آن را در راه حق خرج کند، و دیگری که خدا به او حکمت (فقاهـت) داده و او بر وفق آن حکم می‌کند و آن را تعلیم می‌دهد»

۷۳۱۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: سَأَلَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ عَنْ إِمْلاصِ الْمَرْأَةِ - هِيَ الَّتِي يُضْرَبُ بَطْنُهَا فَتُلْقِي جَنِينًا - فَقَالَ أَيُّكُمْ سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ شَيْئًا؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ مَا هُوَ؟ قُلْتُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «فِيهِ غُرَّةٌ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ»، فَقَالَ: لا تَبْرَحْ حَتَّى تَجِيئَنِي بِالْمَخْرَجِ فِيمَا قُلْتَ. [راجع: ۶۹۰۵. اخرجه مسلم: ۱۶۸۳ مع الحديث الآتي].

۷۳۱۷- از هشـام، از پدرش روایت اسـت که مُغیره بن شعبه گفت:
عمـر بن خطاب از اِمـلاص زن، یعنی زنی که بر شـکمش ضربه وارد شـده و او جنین (بچه ناتمام خلقت) افکنده باشـد، پرسـید و گفت: کدام یک از شما از پیامبر صلی الله علیه و سلم در این مورد شنیده اید؟
من گفتم: من شـنیده ام. گفت: آن چیسـت که شنیده ای؟ گفتم: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: «در (دیَت) آن بنده است؛ غلام باشد یا کنیز. عمر گفت: از اینجا نروی تا در آنچه گفتی برایم گواهی بیاوری.

۷۳۱۸- فَخَرَجْتُ فَوَجَدْتُ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْلَمَةَ فَجِئْتُ بِهِ فَشَهِدَ مَعِي أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «فِيهِ غُرَّةٌ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ».

تَابَعَهُ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُرْوَةَ عَنِ

۷۳۱۸- مغیره می گوید: من برآمدم و محمد بن مَسلَمَه را یافتم و او را آوردم. وی با من شهادت داد که وی از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده اسـت که می فرمـود: «در (خونبهای) آن بنده

الْمُغِيرَةِ. [راجع: ٦٩٠٦، أخرجه مسلم: ١٦٨٣، مع الحديث السابق].

است. غلام باشد یا کنیز»

١٤- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ «لَتَتْبَعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»

باب-۱۴ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم:

به یقین که (شما مسلمانان) روشهای کسان پیش از خود را (یهود و نصارا) را پیروی می کنید.

٧٣١٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ»، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَفَارِسَ وَالرُّومِ؟ فَقَالَ: «وَمَنِ النَّاسُ إِلَّا أُولَئِكَ».

۷۳۱۹- از ابن ابی ذئب، از مَقبُری روایت است که ابو هریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

« قیامت به پا نمی شود تا امت من روش قرنهای پیشین را در پیش بگیرد، وجب به وجب و دست به دست (گز به گز)»

گفته شد: یا رسول الله (مراد از قرنهای پیشین) مانند مردم فارس و روم است؟ فرمود: « و کیستند آن مردم بجز آنها.»

٧٣٢٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ: حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ الصَّنْعَانِيُّ مِنَ الْيَمَنِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَتَتْبَعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْرًا شِبْرًا، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ؟» [راجع: ٣٤٥٦، أخرجه مسلم: ٢٦٦٩].

۷۳۲۰- از زید بن مسلم، از عطاء بن یسار روایت است که ابوسعید خُدری گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « به یقین که شما روش کسان پیش از خود را به اندازهٔ وجب به وجب و دست به دست (به دقت) در پیش می گیرید تا آنکه اگر آنها به سوراخ سوسماری در آیند، شما از پی ایشان می روید»

گفتیم: یا رسول الله، مراد از آن یهود و نصارا اند؟ فرمود: «پس کیست؟»

١٥- باب: إِثْمِ مَنْ دَعَا إِلَى ضَلالَةٍ أَوْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً

باب-۱۵ کسی که به سوی گمراهی فرا خواند یا روش بدی را رواج دهد

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ الآيَةَ [النحل: ٢٥].

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: « تا روز قیامت بار

گناهان خود را تمام بردارند و [نیز] بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند. آگاه باشید، چه بد باری را می کشند.» (النّحل:۲۵)

۷۳۲۱- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ تُقْتَلُ ظُلْمًا إِلا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا - وَرُبَّمَا قَالَ : سُفْيَانُ مِنْ دَمِهَا - لأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ أَوَّلاً».

[راجع : ۳۳۳۵ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۷].

۷۳۲۱- از سفیان، از اعمش، از عبدالله بن مُرَّه از مَسروق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « کسی نیست که به ظلم کشته شود مگر آنکه بر پسر اول آدم (قابیل)، از آن بهره‌ای (از گناه) می‌باشد - و شاید سفیان چنین روایت کرده که آن حضرت بدین عبارت فرمود: از خون او. - زیرا وی نخستین کسی بوده (که با کشتن برادر خود هابیل)، کشتن را سنت گردانیده است[1] (اساسگذاری نموده) »

۱۶- باب : مَا ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَحَضَّ عَلَى اتِّفَاقِ أَهْلِ الْعِلْمِ

وَمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْحَرَمَانِ : مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ ، وَمَا كَانَ بِهِمَا مِنْ مَشَاهِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ وَالْمِنْبَرِ وَالْقَبْرِ

باب-۱۶ آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرده و اصرار بر اتفاق اهل علم

و آنچه (مردم) دو حَرَم مکه و مدینه بر آن اجماع کرده اند، و آنچه از مشاهد پیامبر صلی الله علیه و سلم و مهاجرین و انصار در آن دو شهر می باشد، و جایگاه نماز، و منبر، و قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۷۳۲۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ السَّلَمِيِّ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الإِسْلامِ ، فَأَصَابَ الأَعْرَابِيَّ وَعْكٌ بِالْمَدِينَةِ ، فَجَاءَ الأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : أَقِلْنِي

۷۳۲۲- از مالک، از محمد بن مُنکدر روایت است که جابر بن عبدالله گفت:

بادیه نشینی با پیامبر صلی الله علیه و سلم بر اسلام بیعت کرد. بادیه نشین را در مدینه تب عارض گردید و وی نزد رسول الله صلی الله

---

۱ - با ختم حدیث ۷۳۲۱، جزء بیست و نهم تیسرالقاری، ختم می‌گردد.

بَيْعَتِي، فَأَبَى، فَخَرَجَ الأَعْرَابِيُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا، وَيَنْصَعُ طِيبُهَا». [أخرجه مسلم: ۱۸۸۳].

۷۳۲۳- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ أُقْرِئُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ فَلَمَّا كَانَ آخِرَ حَجَّةٍ حَجَّهَا عُمَرُ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بِمِنًى: لَوْ شَهِدْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَاهُ رَجُلٌ، قَالَ: إِنَّ فُلَانًا يَقُولُ: لَوْ مَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَبَايَعْنَا فُلَانًا، فَقَالَ عُمَرُ: لَأَقُومَنَّ الْعَشِيَّةَ فَأُحَذِّرَ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَغْصِبُوهُمْ. قُلْتُ: لَا تَفْعَلْ، فَإِنَّ الْمَوْسِمَ يَجْمَعُ رَعَاعَ النَّاسِ يَغْلِبُونَ عَلَى مَجْلِسِكَ، فَأَخَافُ أَنْ لَا يُنْزِلُوهَا عَلَى وَجْهِهَا، فَيُطِيرُ بِهَا كُلُّ مُطِيرٍ، فَأَمْهِلْ حَتَّى تَقْدَمَ الْمَدِينَةَ دَارَ الْهِجْرَةِ وَدَارَ السُّنَّةِ، فَتَخْلُصَ بِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَيَحْفَظُوا مَقَالَتَكَ وَيُنْزِلُوهَا عَلَى وَجْهِهَا. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَقُومَنَّ بِهِ فِي أَوَّلِ مَقَامٍ أَقُومُهُ بِالْمَدِينَةِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ. [راجع: ۲۴۶۲، أخرجه مسلم: ۱۶۹۱ مختصراً].

علیه و سـلم آمد و گفت: یا رسول الله، بیعت مرا واپس بده. رسـول الله صلی الله علیه و سلم نپذیرفت، سـپس نزد آن حضرت آمد و گفت: بیعت مرا واپس بده، رسـول الله صلی الله علیه و سـلم نپذیرفت، سـپس نزد آن حضرت آمد و گفـت: بیعت مـرا واپس بـده. آن حضرت نپذیرفت. بادیه نشـین (از مدینه) برآمد، آنگاه رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا مدینـه مانند دمهٔ آهنگر اسـت. بـدان را دور می‌کند و خوب آن را خالص می‌گرداند.»

۷۳۲۳- از مَعمَر، از زُهری از عبیدالله بن عبدالله روایت است که گفت:

ابـن عبـاس رضـی الله عنهما گفـت: من بر عبدالرحمن بـن عوف (قـرآن را) می‌خواندم و ایـن زمان مصادف بـه آخرین حجّی بود که عمر کرد. عبدالرحمـن در مِنی (به من) گفت: آیا امیرالمؤمنین (عمـر) را دیده‌ای، مردی نزد وی آمـده بود و گفت: فلان کس می‌گوید: اگر امیرالمؤمنیـن بمیـرد، من با فـلان کس بیعت می‌کنم.

عمر گفت: امشـب (به خطبه) خواهم ایستاد و آن گروهـی را که قصد دارنـد (حق مردم را) غصب کنند، هشدار خواهم داد.

من گفتـم: این کار را مکن، همانا این موسـم (حج) است که مردم بد و نادان را جمع می‌کند و آنهـا در مجلـس تـو غلبه می‌کننـد و از آن می‌ترسـم که (سـخنان تو را) بر وجه درست آن درک نکننـد و به هر گونه که خواهند تغییر دهند، پـس انتظار بکش تا آنکه بـه مدینه که جایگاه هجرت و جایگاه سنّت است، بررسی و

به اصحاب رسـول الله صلی الله علیه و سلم از مهاجر و انصار، بپیوندی تا آنها سـخنان تو را فراگیرند و به وجه درست آن دریابند.
عمر گفت: به خدا سوگند در اولین فرصتی که در مدینه بیابم، در این مورد (به خطبه) خواهم ایستاد.
ابن عباس گفت: ما به مدینه آمدیم. آنگاه عمر گفت: همانا خدا محمد صلی الله علیه و سلم را به حق فرسـتاد و بر وی کتاب را فرود آورد و در میان آنچه فرود آورد آیت رجم (سنگسـار) نیز بود.

۷۳۲٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ أَبِي هُرَيْرَةَ وَعَلَيْهِ ثَوْبَانِ مُمَشَّقَانِ مِنْ كَتَّانٍ ، فَتَمَخَّطَ فَقَالَ : بَخْ بَخْ ، أَبُو هُرَيْرَةَ يَتَمَخَّطُ فِي الْكَتَّانِ ، لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لأَخِرُّ فِيمَا بَيْنَ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ مَغْشِيًّا عَلَيَّ ، فَيَجِيءُ الْجَائِي فَيَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى عُنُقِي وَيُرَى أَنِّي مَجْنُونٌ ، وَمَا بِي مِنْ جُنُونٍ مَا بِي إِلا الْجُوعُ .

۷۳۲٤- از حَمّـاد، از اَیّـوب، از محمد روایت است که گفت: ما نزد ابوهریره بودیم در حالی که وی دو جامه به تن داشـت، که با گِل سرخ رنگ‌امیزی شـده بـود. وی در همان جامه آب بینی افشـاند و گفت: واه واه ابوهریره در جامهٔ رنگین آب بینی می‌افشاند، همانا من (خودم را به یاد می‌اورم) که میان منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و حجرهٔ عایشه بیهوش افتاده بودم و کسـی آمد و پای خود را بر گردن من نهاد و گمـان می‌کرد که من دیوانه‌ام، در حالی که من دیوانـه نبودم مگر اینکه گرسـنه بودم (و حالا چنین حالتی دارم)

۷۳۲۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ قَالَ : سُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَشَهِدْتَ الْعِيدَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، وَلَوْلا مَنْزِلَتِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ مِنَ الصِّغَرِ . فَأَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ - وَلَمْ يَذْكُرْ أَذَانًا وَلا إِقَامَةً - ثُمَّ أَمَرَ بِالصَّدَقَةِ فَجَعَلَ النِّسَاءُ يُشِرْنَ إِلَى آذَانِهِنَّ وَحُلُوقِهِنَّ ،

۷۳۲۵- از سُـفیان از عبدالرحمـن بـن عابس روایت است که گفت: از ابن عباس سؤال شد: آیا در (نماز) عید با پیامبر صلی الله علیه و سلم حاضر شـده‌ای؟ گفـت: آری. ولی اگر نزد آن حضرت منزلتی نمی‌داشتم، نظر به خوردسالی خود حاضر نمی‌شـدم. آن حضرت به سـوی

فَأَمَرَ بِلالاً فَأَتَاهُنَّ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۹۸. اخرجه مسلم: ۸۸۴، مطولاً واخرجه في كتاب العيدين ۱۳ بزيادة].

نشانه‌ای آمد که نزدیک سرای کثیر بن صَلت نصب شده بود. وی در آنجا نماز گزارد و سپس خطبه خواند- ونه از اذان و نه از اقامت یاد کرد[1]- سپس به دادن صدقه امر کرد و زنان دستها را به سوی گوشها و گلوهای خویش دراز می‌کردند، آن حضرت به بلال امر کرد که نزدشان برود (و زیورات را بگیرد) سپس بلال به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بازگشت.

۷۳۲۶- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْتِي قُبَاءً مَاشِيًا وَرَاكِبًا. [راجع: ۱۱۹۱. اخرجه مسلم: ۱۳۹۹].

۷۳۲۶- از سُفیان، از عبدالله بن دینار از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم به مسجد قباء (که از مشاهد وی است) سواره و پیاده می‌آمد.

۷۳۲۷- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ لِعَبْدِاللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ: ادْفِنِّي مَعَ صَوَاحِبِي، وَلَا تَدْفِنِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْبَيْتِ، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُزَكَّى. [راجع: ۱۳۹۱].

۷۳۲۷- از ابواُسامه، از هِشام، از پدرش روایت است که گفت: عایشه به عبدالله ابن زبیر گفت: مرا با همصحبتان من از زنان آن حضرت در گورستان بقیع دفن کن، و مرا با پیامبر صلی الله علیه و سلم در خانهٔ من دفن مکن. همانا من ناخوش می‌دارم که (با دفن شدن در آنجا) به من فضیلت و برتری داده شود.

۷۳۲۸- وَعَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عُمَرَ أَرْسَلَ إِلَى عَائِشَةَ: ائْذَنِي لِي أَنْ أُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَيَّ، فَقَالَتْ: إِي وَاللهِ. قَالَ: وَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا أَرْسَلَ إِلَيْهَا مِنَ الصَّحَابَةِ قَالَتْ: لا وَاللهِ، لا أُوثِرُهُمْ بِأَحَدٍ أَبَدًا.

۷۳۲۸- از هشام، از پدرش روایت شده که عمر کسی را نزد عایشه فرستاد (که بگوید) به من اجازه ده که در کنار دو یار خود (آن حضرت و ابوبکر) دفن شوم. عایشه گفت: آری، به خدا سوگند (لفظی بود که عایشه بر زبان می‌آورد) آنگاه که یکی از اصحاب پیامبر کسی را نزد وی می‌فرستاد (تا به وی اجازه بدهد که در آنجا دفن شود) می‌گفت: نی به خدا سوگند به هیچ یک اجازه نمی‌دهم که در آنجا دفن شود.

۷۳۲۹- حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلالٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ:

۷۳۲۹- از صالح بن کَیسان از ابن شهاب

[1] - یعنی در نماز عید اذان و اقامه نیست.

قال ابْنُ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْعَصْرَ فَيَأْتِي الْعَوَالِيَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ .

وَزَادَ اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ : وَبُعْدُ الْعَوَالِي أَرْبَعَةُ أَمْيَالٍ

روایت است که گفت: اَنَس بن مالک مرا خبر داده که:
پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز عصر را می‌گزارد و سپس کسی به عوالی مدینه می‌آمد در حالی که آفتاب بلند می‌بود. و لیث به روایت از یونُس افزوده است: و دوری فاصلهٔ عوالی، چهار یا سه میل از (مدینه) بود.

۷۳۳۰- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ الْجُعَيْدِ : سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ يَقُولُ : كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمُ الْيَوْمَ وَقَدْ زِيدَ فِيهِ . سَمِعَ الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ الْجُعَيْدَ . [راجع : ۱۸۵۹] .

۷۳۳۰- از قاسم بن مالک، از جُعَید روایت است که گفت: از سائب بن یزید شنیدم که می‌گفت: صَاع (واحد پیمانه) در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم، معادل به یک مُد و سوم حصهٔ مُد امروز شما بود ولی عمر بن عبدالعزیز در صاع افزوده و آن را معادل یک مُد و دو سوم مُد ساخته است. این مطلب را قاسم بن مالک از جُعَید شنیده است.

۷۳۳۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ وَبَارِكْ لَهُمْ فِي صَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ» ، يَعْنِي أَهْلَ الْمَدِينَةِ .
[راجع : ۲۱۳۰ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۸].

۷۳۳۱- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، از انس بن مالک روایت است که گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بارالها، در پیمانه‌هایشان برکت ده و در صَاع و مُدشان برکت ده.» یعنی: برای مردم مدینه.

۷۳۳۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ الْيَهُودَ جَاؤُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ وَامْرَأَةٍ زَنَيَا فَأَمَرَ بِهِمَا فَرُجِمَا قَرِيبًا ، مِنْ حَيْثُ تُوضَعُ الْجَنَائِزُ عِنْدَ الْمَسْجِدِ .
[راجع . ۱۳۲۹ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۹ بدون ذكر موضع الجنائز].

۷۳۳۲- از موسی بن عُقبه، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: همانا یهود مرد و زنی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند. آن حضرت امر کرد و آنها نزدیک جایی که جنازه‌ها گذاشته می‌شوند در نزدیکی مسجد، سنگسار شدند.

۷۳۳۳-حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَلَعَ لَهُ أُحُدٌ ، فَقَالَ : «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَإِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا»

۷۳۳۳- از مالک، از عمرو مولی مُطَّلِب روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت:
کوه اُحُد در نظر رسول الله صلی الله علیه و سلم نمودار شد، فرمود: «این کوهی است که

تَابَعَهُ سَهْلٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي أُحُد. [راجع: ۳۷۱ و ۲۸۹۳ أخرجه مسلم: ۱۳۶۵ الحج (۴۶۲) مطولاً]

دوست‌مان می‌دارد و ما دوستش می‌داریم، بارالها همانا ابراهیم مکه را حَرَم گردانید و من (ساحهٔ) میان دو کوه (مدینه) را حرم می‌گردانم»

متابعت کرده است انس بن مالک را سهل (بن سعد) از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۷۳۳۴- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ أَنَّهُ كَانَ بَيْنَ جِدَارِ الْمَسْجِدِ مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ وَبَيْنَ الْمِنْبَرِ مَمَرُّ الشَّاةِ. [راجع: ۴۶۹. أخرجه مسلم: ۵۰۸]

۷۳۳۴- از ابو غَسان، از ابو حازم روایت است که سهل گفت: فاصله میان دیوار مسجد که به سوی قبله است با منبر به اندازه ای بود که یک گوسفند از میان آن می گذشت.

۷۳۳۵- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي». [راجع: ۱۱۹۶. أخرجه مسلم: ۱۳۹۱]

۷۳۳۵- از مالک، از خُبَیب بن عبدالرحمن از حَفص بن عاصِم روایت است که ابوهریره گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان خانه ام و منبرم روضه ای از روضه های بهشت است و منبرم بر سر حوض من (کوثر) است.»

۷۳۳۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: سَابَقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ الْخَيْلِ فَأُرْسِلَتِ الَّتِي ضُمِّرَتْ مِنْهَا، وَأَمَدُهَا إِلَى الْحَفْيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ، وَالَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ، أَمَدُهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ. [راجع: ۴۲۰ أخرجه مسلم: ۱۸۷۰]

۷۳۳۶- از جُوَیریه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت:

رسول الله علیه و سلم مسابقه اسب دوانی به راه انداخت و گله ای از اسبهایی (که برای دویدن) لاغر کرده شده بودند، در امتداد حَفیاء تاثَنیّهِ الوَداع به مسابقه پرداختند و گله ای از اسب های لاغر نشده در امتداد ثَنیّهِ الوَداع تا مسجد بنی زُرَیق مسابقه کردند، و همانا عبدالله (بن عمر) در میان مسابقه‌کنندگان بود.

۷۳۳۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ (ح).

وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عِيسَى، وَابْنُ إِدْرِيسَ، وَابْنُ أَبِي غَنِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ عَلَى مِنْبَرِ

۷۳۳۷- از قُتَیبه از لَیث از نافع، از ابن عمر روایت است و نیز از اسحاق، از عیسی وابن ادریس و ابن اَبی غَنیّه، از ابو حَیّان، از شَعبی، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از عمر شنیدم در حالی که بر منبر پیامبر صلی

عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ عَلَى مِنْبَرِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤٦١٩ . أخرجه مسلم : ٣٠٣٢ ، مطولاً] .

الله علیه و سلم بود.

٧٣٣٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ : سَمِعَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ خَطَبَنَا عَلَى مِنْبَرِ النَّبِيِّ ﷺ .

۷۳۳۸- از شعیب، از زُهری روایت است که گفت: سائب بن یزید مرا خبر داده است که: وی از عثمان بن عفّان شنیده که بر منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ما خطبه می خواند.

٧٣٣٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ : أَنَّ هِشَامَ بْنَ عُرْوَةَ حَدَّثَهُ : عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَدْ كَانَ يُوضَعُ لِي وَلِرَسُولِ اللهِ ﷺ هَذَا الْمِرْكَنُ ، فَنَشْرَعُ فِيهِ جَمِيعًا . [راجع : ٢٥٠ . أخرجه مسلم : ٣١٩ . بذكر الفرق] .

۷۳۳۹- از هِشام بن حَسّان، از هِشام بن عُروه روایت است که از پدر خود روایت می کرد که گفته است:
همانا عایشه گفت: همانا همین ظرف کلان مسی برای من و رسول الله صلی الله علیه و سلم نهاده می شد و ما هر دو با هم (برای غسل) از آن آب می گرفتیم.

٧٣٤٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ الأَحْوَلُ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ الأَنْصَارِ وَقُرَيْشٍ فِي دَارِي الَّتِي بِالْمَدِينَةِ . [راجع : ٢٢٩٤ أخرجه مسلم : ٢٥٢٩] .

۷۳۴۰- از عَبّاد بن عبّاد، از عاصِم اَحوَل، از انس روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم میان قریش و انصار، در خانهٔ من در مدینه پیمان برادری بست.

٧٣٤١- وَقَنَتَ شَهْرًا يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم . ٦٧٧]

۷۳۴۱- و آن حضرت برای یک ماه بر اقوامی از قبیلهٔ بَنی سلیم قنوت (دعای بد) خواند. (زیرا مسلمانان را به نیرنگ کشته بودند

٧٣٤٢- حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدٌ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ ، فَلَقِيَنِي عَبْدُ اللهِ ابْنُ سَلَامٍ ، فَقَالَ لِي : انْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ ، فَأَسْقِيَكَ فِي قَدَحٍ شَرِبَ فِيهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ ، وَتُصَلِّي فِي مَسْجِدٍ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ . فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَسَقَانِي سَوِيقًا ، وَأَطْعَمَنِي تَمْرًا ، وَصَلَّيْتُ فِي مَسْجِدِهِ . [راجع : ٣٨١٤] .

۷۳۴۲- از ابو اُسامه از برید روایت است که ابو بُرده گفت:
به مدینه رفتم و عبدالله بن سلام مرا ملاقات کرد و به من گفت: به خانه ام بیا تا در قدحی که رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشیده است، تو را بنوشانم و در مسجدی نماز بگزاری که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن نماز گزارده است.
ابو بُرده می گوید: همراهش رفتم، مرا سویق نوشانید و خرما خورانید، و در مسجد وی نماز

گزاردم.

۷۳۴۳- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ : حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَهُ قَالَ : حَدَّثَنِي النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي ، وَهُوَ بِالْعَقِيقِ ، أَنْ صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ ، وَقُلْ : عُمْرَةٌ وَحَجَّةٌ».

وَقَالَ هَارُونُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : «عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ» . [راجع : ۱۵۳٤].

۷۳۴۳- از یَحیی بن ابی کَثیر، از عِکرَمَه روایت است که ابن عباس گفت: عمر رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم به من فرمود: «دیشب کسی از سوی پروردگار من نزد من آمد- در حالی که آن حضرت در عَقیق[1] بود- که در این وادی مبارک نماز بگزار، و گفت: برای ادای عمره و حج نیت کن»

و هارون بن اسماعیل گفت: علی (بن مبارک) گفت: (آن حضرت فرمود: «عمره در حج است» (نیت قران کند).

۷۳۴٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : وَقَّتَ النَّبِيُّ ﷺ قَرْنًا لِأَهْلِ نَجْدٍ ، وَالْجُحْفَةَ لِأَهْلِ الشَّامِ ، وَذَا الْحُلَيْفَةِ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ . قَالَ : سَمِعْتُ هَذَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَبَلَغَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «وَلِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمُ» . وَذُكِرَ الْعِرَاقُ ، فَقَالَ : لَمْ يَكُنْ عِرَاقٌ يَوْمَئِذٍ . [راجع : ۱۳۳ . أخرجه مسلم : ۱۱۸۲].

۷۳۴٤- از سُفیان، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم میقات مردم نجد را قَرَن و از مردم شام را جُحفَه و از مردم مدینه را ذوالحُلَیفَه تعیین کرد. ابن عمر گفت: این را پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «میقات مردم یَمَن یَلَملَم است» و از میقات مردم عراق یاد شد، ابن عمر گفت: در آن روزها عراق نبوده است.

۷۳۴۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ أُرِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسِهِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ . [راجع : ٤٨٣ . أخرجه مسلم : ۱۳٤٦].

۷۳۴۵- از موسی بن عقبه از سالم بن عبدالله، از پدرش (ابن عمر) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که: آنگاه که آن حضرت در ذِی الحُلَیفَه در آخر شب (در خوابگاه خویش) بود. به وی نموده شد و به وی گفته شد: همانا تو در بَطحای مبارک هستی.

---

۱ - وادی عقیق بسیار مشهور است و در ده کیلومتری مدینهٔ منوره قرار دارد. (ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

١٧- باب : قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى :

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران : ١٢٨]

٧٣٤٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي صَلاةِ الفَجْرِ ، وَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ ، قَالَ : «اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَلَكَ الحَمْدُ» . فِي الأَخِيرَةِ ، ثُمَّ قَالَ : «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلاناً وَفُلاناً» . فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [آل عمران : ١٢٨] . [راجع : ٤٠٦٩]

باب-۱۷

فرمودهٔ خدای تعالی: «هیچ یک از کارها در اختیار تو نیست، یا [خدا] آنان را می بخشاید یا عذابشان می کند» (آل عمران:۱۲۸)

٧٣٤٦- از مَعمَر، از زُهری از سالم روایت است که ابن عمر گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده که در نماز صبح آنگاه که سر خود را از رکوع بلند می کرد، می گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّنا وَ لَکَ الحَمدُ» -البته در رکعت آخر- «بار الها، فلان کس و فلان کس را لعنت کن» خدای عَزّ و جلّ (این آیت را) نازل کرد:

«هیچ یک از کارها در اختیار تو نیست یا [خدا] آن را می بخشاید یا عذابشان می کند، زیرا آنان ستمکاراند»

١٨- باب : قَوْلِهِ تَعَالَى :

﴿وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً﴾ [الكهف : ٥٤]

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَلا تُجَادِلُوا أَهْلَ الكِتَابِ إِلا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنكبوت : ٤٦] .

٧٣٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَتَّابُ بْنُ بَشِيرٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ رضي الله عنهما : أَخْبَرَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهُمْ : «أَلا تُصَلُّونَ» . فَقَالَ عَلِيٌّ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، إِنَّمَا أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللّهِ ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا . فَانْصَرَفَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ حِينَ قَالَ لَهُ

باب-۱۸

فرمودهٔ خدای تعالی: « به راستی در این قرآن، برای مردم از هرگونه مَثَلی آوردیم ولی انسان بیش از چیز سر جدال دارد» (الکهف: ٥٤)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و با اهل کتاب، جز به [شیوه ای] که بهتر است مجادله مکنید» (العنکبوت:٤٦)

٧٣٤٧- از اسحاق، از زُهری، از علی بن حُسین، از حُسین بن علی رضی الله عنهما روایت است که همانا علی بن ابی طالب گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم شبی نزد وی و فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و بدیشان گفت: «آیا شما نماز (شب) نمی گزارید؟» علی می گوید: گفتم: یا رسول الله، همانا نفسهای ما در ید قدرت خداست، آنگاه که خدا بخواهد

ذَلِكَ ، وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ شَيْئًا ، ثُمَّ سَمِعَهُ وَهُوَ مُدْبِرٌ ، يَضْرِبُ فَخِذَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴾ .

قال أبو عبد الله : يُقَالُ : مَا أَتَاكَ لَيْلًا فَهُوَ طَارِقٌ ، وَيُقَالُ : الطَّارِقُ النَّجْمُ ، وَالثَّاقِبُ الْمُضِيءُ ، يُقَالُ : أَثْقِبْ نَارَكَ لِلْمُوقِدِ . [راجع : ۱۱۲۷ . أخرجه مسلم : ۷۷۵]

که ما را برخیزانند، بر می خیزانند. آنگاه که (علی) این را به آن حضرت گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت و در پاسخش چیزی نگفت، سپس از آن حضرت شنید، در حالی که پشت گردانیده بود، دست خود را بر ران خود می زند و می گوید: « ولی انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد»

ابو عبدالله (امام بخاری در رابطه به لفظ: طَرَقَهُ که در متن آمده) گفته است: گفته می شود: به کسی که شبانگاه نزد تو بیاید، وی طارِق، است و گفته می شود: الطّارِق، ستارهٔ روشن، فروزنده. گفته می شود: اَثقِب نـارَکَ لِلموقِدِ: برای آتش افروز، گفته می شود: آتش خود را بیفروز.

۷۳۴۸- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : بَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ» . فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمِدْرَاسِ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَنَادَاهُمْ فَقَالَ : «يَا مَعْشَرَ يَهُودَ ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا» . فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ذَلِكَ أُرِيدُ ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا» . فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ذَلِكَ أُرِيدُ» . ثُمَّ قَالَهَا الثَّالِثَةَ ، فَقَالَ : «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَأَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ ، وَإِلَّا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ» . [راجع : ۳۱۶۷ . أخرجه مسلم ۱۷۶۵].

۷۳۴۸- از لَیث، از سعید، از پدر وی روایت است که ابوهریره گفت:

در حالی که ما در مسجد بودیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد و گفت: « به سوی یهود روانه شوید» ما همراه آن حضرت بر آمدیم تا آنکه به دارالمدراس رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم در آنجا ایستاد و برایشان بانگ زد و گفت: «ای گروه یهود، اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!» آنان گفتند: همانا پیام را رساندی، ای ابوالقاسم. رسول الله صلی الله علیه و سلم بدیشان گفت: «این را می خواهم که اسلام بیاورید تا به سلامت بمانید»

آنان گفتند: همانا پیام را به ما رساندی ای ابوالقاسم. رسول الله صلی الله علیه و سلم بدیشان گفت:

« این را می خواهم» سپس برای بار سوم به

آنها گفت: « بدانید که همانا زمین از آنِ خدا و رسـول اوسـت و من می خواهم که شما را از این سرزمین کوچ دهم. پس هر یک از شما که مالی از خود دارد باید آن را بفروشد، ورنه باید بدانید که زمین از آن خدا و رسول اوست.»

١٩- باب : قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة : ١٤٣]

وَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِلُزُومِ الْجَمَاعَةِ ، وَهُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ .

٧٣٤٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يُجَاءُ بِنُوحٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُقَالُ لَهُ : هَلْ بَلَّغْتَ ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ يَا رَبِّ ، فَتُسْأَلُ أُمَّتُهُ : هَلْ بَلَّغَكُمْ ، فَيَقُولُونَ : مَا جَاءَنَا مِنْ نَذِيرٍ ، فَيَقُولُ : مَنْ شُهُودُكَ ، فَيَقُولُ : مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ ، فَيُجَاءُ بِكُمْ فَتَشْهَدُونَ ، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا - قَالَ : عَدْلاً - لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ » . [البقرة : ١٤٣].

وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا . [راجع ٣٣٣٩].

باب-۱۹ فرمودهٔ خدای تعالی: « و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم» (البقره:۱۴۳)

و آنچه پیامبر صلی الله علیه و سـلم به پیوستن به جماعت امر کرده و آنان علما اند.

٧٣٤٩- از اعمَش، از ابوصالح روایت است که ابوسعید خِدری گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « نوح در روز قیامت (به حضور خدا) آورده می شـود و به وی گفته می شود: آیا (پیام خدا را) رسـاندی؟ مـی گوید: آری، ای پروردگار من. از اُمّت وی سـؤال می شود: آیا (پیام خدا را) به شـما رسـانده است؟ آنان می‌گویند: هیچ هشـدار دهنده‌ای نزد ما نیامده است. به نوح گفته می‌شود: گواهان تو کیست؟ می‌گویـد: محمّد و امّت او. آنگاه شـما آورده می‌شـوید و گواهی می‌دهید، سپس رسول الله صلی الله علیه و سـلم (این آیت را) خواند: «و بدین گونه شما را امتی وسط قراردادیم- یعنی عادل- تا بر مردم گواه باشـید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد» (البقره:١٤٣)

و از جَعفـر بن عَون، از اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید خُدری، از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین حدیث روایت شده است.

٢٠- باب : إِذَا اجْتَهَدَ الْعَامِلُ أَوِ الْحَاكِمُ، فَأَخْطَأَ خِلَافَ الرَّسُولِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ، فَحُكْمُهُ مَرْدُودٌ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». [راجع ٢٦٩٧]

٧٣٥٠، ٧٣٥١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَخِيهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ، عَنْ عَبْدِالْمَجِيدِ بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّهُ سَمِعَ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يُحَدِّثُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ وَأَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَاهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَخَا بَنِي عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيَّ، وَاسْتَعْمَلَهُ عَلَى خَيْبَرَ، فَقَدِمَ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا». قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَشْتَرِي الصَّاعَ بِالصَّاعَيْنِ مِنَ الْجَمْعِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَفْعَلُوا، وَلَكِنْ مِثْلاً بِمِثْلٍ، أَوْ بِيعُوا هَذَا وَاشْتَرُوا بِثَمَنِهِ مِنْ هَذَا، وَكَذَلِكَ الْمِيزَانُ». [راجع ٢٢٠١، ٢٢٠٢. أخرجه مسلم: ١٥٩٣].

باب-٢٠

اگر عامل یا حاکم اجتهاد کند و در اجتهاد خود از روی بی‌علمی خلاف حکم پیامبر خطا کند، حکم وی مردود است. نظر بـه فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «کسی که کاری می‌کند که در آن امر ما نیست، آن کار مردود است.»

٧٣٥١-٧٣٥٠- از سـلیمان بـن بـلال، از عبدالمجید بن سُهَیل بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که وی گفت: از سعید بن مُسَیَّب شـنید که حدیث می‌کرد که ابوسعید خُدری و ابوهریره به وی حدیث کرده‌اند: همانا رسـول الله صلـی الله علیـه و سـلم، بـرادر بنی عدی انصاری را فرسـتاد و او را عامل (مأمور جمع آوری زکات) خیبر گردانید. وی (پس از انجام وظیفه) با خود خرمای جَنیب (خرمای خوب) آورد. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم به وی گفت: «آیا همـهٔ خرماهای خیبر بدینگونه‌اند؟» وی گفت: نی، به خدا سـوگند یا رسـول الله، همانـا ما یک صاع (از ایـن خرمای خوب) را به دو صاع از خرمای مخلوط می‌خریم. رسول الله صلی الله علیه و سـلم به او گفت: «این کار را مکنیـد، مثـل به مثل عمل کنیـد (یک صاع در برابر یـک صاع) یا آن (خرمای مخلوط) را بفروشـید و از بهای آن از این خرمای (خوب) بخرید و همچنین اسـت در میـزان» (آنچه به وزن فروخته می‌شود نه به پیمانه)

٢١- باب : أَجْرِ الْحَاكِمِ إِذَا اجْتَهَدَ فَأَصَابَ أَوْ أَخْطَأَ

٧٣٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِئُ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا

بـاب-٢١ پاداش حاکم (قاضی) اگر در اجتهاد خود صواب کند یا خطا

٧٣٥٢- از محمـد بـن ابراهیم بـن حارث، از

حَيْوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ: حدثني يزيد بن عبدالله بن الهاد، عن محمد بن إبراهيم بن الحارث، عن بسر بن سعيد، عن أبي قيس مولى عمرو بن العاص، عن عمرو بن العاص: أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: «إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران، وإذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر». [أخرجه مسلم: ١٧١٦].

قال: فحدثت بهذا الحديث أبا بكر بن عمرو بن حزم فقال: هكذا حدثني أبو سلمة بن عبدالرحمن، عن أبي هريرة.

وقال عبدالعزيز بن المطلب، عن عبدالله بن أبي بكر، عن أبي سلمة، عن النبي ﷺ مثله. [أخرجه مسلم: ١٧١٦].

بُسر بن سعید، از ابوقیس مولی عمرو بن عاص روایت است که عمروبن عاص گفت: همانا وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «اذا حَکَمَ الحَاکمُ فاجتَهَدَ[1] ثُمَّ اَصابَ[2] فَلَهُ اَجرانِ[3] و اِذَا حَکَمَ فَاجتَهَدَ[4] ثُمَّ أخطأ[5] فَلَهُ اَجرٌ[6]» «اگر حاکم حکم کند پس اجتهاد کند سپس به راه صواب برسد، او را دو

---

۱ - در «صحیح البخاری» شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی رفاعی در شرح این حدیث مطالبی آمده که ترجمه‌اش آورده می‌شود:
«اذا حَکَمَ الحاکمُ فاجتَهَدَ» «اگر حاکم حکم کند پس اجتهاد کند»، در این عبارت، حکم کردن، بعد از اجتهاد آمده است، معنای آن چنین است که اگرحاکم بخواهد حکم کند باید اجتهاد کند»، زیرا به اتفاق علما قبل از اجتهاد، حکم کردن جواز ندارد. حرف (ف) در «فَاجتَهَدَ» حالت تفسیری دارد نه حالت تعقیبی که «پس» معنی کنند.

۲ - «ثُمّ اَصَابَ» «سپس به راه ثواب رسد» یعنی: بدانچه مجتهد در نفس الامر مسأله به دریافت حکم خدای تعالی موفق می‌شود.

۳ - «فَلَهُ اَجرانِ» «او را دو ثواب است» یعنی ثواب اجتهاد و ثواب به راه صواب رسیدن او.

۴ - «وَاِذَا حَکَمَ فَاجتَهَدَ» «و اگر حکم کند پس اجتهاد کند» یعنی: اگر بخواهد حکم کند باید اجتهاد کند.

۵ - «ثُمَّ اَخطَأ» «سپس راه خطا برود» یعنی نظر اجتهادی‌اش بجز حکم خدای تعالی باشد.

۶ - «فَلَهُ اَجرٌ» «او را یک ثواب است» یعنی: همان ثواب اجتهاد خود را در می‌یابد و بس. دلیل آن این است که حق (راه صواب) به نزد خدای تعالی یکی است و در هر واقعه‌ای نزد خدای تعالی حکمی است پس هر که آن حکم را دریابد به راه صواب می‌رسد، و هر که آن حکم را درنیابد، همانا به راه خطا می‌رود. در اینکه مجتهد راه خطا می‌رود و یا به راه صواب می‌رسد، در اصول فقه تثبیت شده است. اصل کلام آن است که در مسائل مورد اختلاف که حکم قاطع در آن نباشد، اجتهاد صورت می‌گیرد. بعضی گفته‌اند: هر مجتهد (به ثواب) می‌رسد و هر حکم تابع به گمان مجتهد است و هر حکمی را که در آن گمان می‌کند آن حکم خدای تعالی در حق آن باشد، هر که از آن تقلید کند حق است. گفته شده: در حادثه‌ای که خدای تعالی در آن حکم کرده باشد، بجز از حکم خدا در آن حکم نمی‌شود و مجتهد (به ثواب) اجتهاد خود می‌رسد، و اگر نظرمجتهد خلاف باشد، وی مخطئ است (راه خطا رفته است) و بسا که گفته‌اند: مخطئ، نهایت امر است نه آغاز آن.
بعضی گفته‌اند: و این ظاهر مذهب شافعی رضی الله تعالی عنه است که خدای تعالی در هر واقعه‌ای قبل از آنکه مجتهدین اجتهاد کنندو صاحب نظران در آن بیندیشند، حکمی دارد. پس مجتهد مکلف به رسیدن راه حق است و این درست است تا آنجا که امکان آن باشد. سپس درمورد اینکه مجتهد اگر حق را خطا کند، اختلاف کرده‌اند که آیا گناهکار می‌شود یا نه. صحیح آن است که گناهکار نمی‌شود، بلکه نظر به مفهوم این حدیث به خاطر سعی و تلاش آن در دریافت حقیقت، مستحق ثواب می‌شود

ثواب است، و اگر حکم کند پس اجتهاد کند، سپس راه خطا برود، او را یک ثواب است».
راوی گفت: من این حدیث را به ابوبکر بن محمد (بن حَزم) گفتم، وی گفت: ابو سَلَمَه بن عبدالرحمن از ابوهریره نیز همچنین روایت کرده است. و عبدالعزیز بن مُطَّلب گفته که از عبدالله بن ابی‌بکر، از ابوسَلَمَه از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث روایت شده است.

۲۲- باب : الْحُجَّةِ عَلَى مَنْ قَالَ :

إِنَّ أَحْكَامَ النَّبِيِّ ﷺ كَانَتْ ظَاهِرَةً ، وَمَا كَانَ يَغِيبُ بَعْضُهُمْ مِنْ مَشَاهِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأُمُورِ الْإِسْلَامِ.

باب-۲۲ حجت بر کسی که گفته است:

همانا احکام پیامبر صلی الله علیه و سلم (بر همگان) ظاهر بوده، و آنچه بعضی از اصحاب از مشاهدهٔ (اقوال و اعمال) پیامبر صلی اله علیه و سلم و امور اسلام غایب بوده‌اند.

۷۳۵۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ : اسْتَأْذَنَ أَبُو مُوسَى عَلَى عُمَرَ ، فَكَأَنَّهُ وَجَدَهُ مَشْغُولاً فَرَجَعَ ، فَقَالَ عُمَرُ : أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ؟ ائْذَنُوا لَهُ ، فَدُعِيَ لَهُ ، فَقَالَ : مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ ؟ فَقَالَ : إِنَّا كُنَّا نُؤْمَرُ بِهَذَا ، قَالَ : فَأْتِنِي عَلَى هَذَا بِبَيِّنَةٍ أَوْ لَأَفْعَلَنَّ بِكَ ، فَانْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَقَالُوا : لَا يَشْهَدُ إِلَّا أَصَاغِرُنَا ، فَقَامَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَقَالَ : قَدْ كُنَّا نُؤْمَرُ بِهَذَا ، فَقَالَ عُمَرُ : خَفِيَ عَلَيَّ هَذَا مِنْ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ . [راجع : ۲۰۶۲ . أخرجه مسلم : ۲۱۵۳].

۷۳۵۳- از ابن جُرَیج، از عطاء روایت است که عبید بن عُمیر گفت: ابوموسی اشعری از عمر (بن خطاب) اجازهٔ ورود خواست. گویی او را به کاری مشغول یافت (انتظار نکشید) و بازگشت. سپس عمر گفت: آیا آواز عبدالله بن قَیس (ابوموسی) را نشنیدم؟ به وی اجازه بدهید. آنگاه ابوموسی را فراخواندند. عمر به وی گفت: تو را چه باعث شد که چنین کاری کردی (بازگشتی)؟ ابوموسی گفت: همانا ما (نظر به دستورآن حضرت) بدین کار مأمور گشته‌ایم[1].
عمر گفت: بر این ادعا برایم گواه بیاور یا من

---

۱ – مراد از دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم آن بود که اگر کسی برای ورود به خانه‌ای اجازه می‌خواهد، باید سه بار اجازه بخواهد. اگر برایش اجازه داده نشود باید باز گردد.

می‌دانم با تو چه کار کنم.
ابوموسی به مجلس انصار رفت (و ماجرا را بیان کرد) به وی گفتند: در این مورد گواهی نمی‌دهد مگر خوردسالان ما. سپس ابوسعید خُدری برخاست (و نزد عمر آمد) و گفت: همانا ما بدین کار مأمور گشته‌ایم.
آنگاه عمر گفت: این دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم از من مخفی مانده بود و معاملات در بازارها مرا به خود مشغول ساخته بود.

۷۳۵۴- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ: أَنَّهُ سَمِعَهُ مِنَ الأَعْرَجِ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ قال: إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يُكْثِرُ الْحَدِيثَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ، إِنِّي كُنْتُ امْرَأً مِسْكِينًا، أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى مِلْءِ بَطْنِي، وَكَانَ الْمُهَاجِرُونَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، وَكَانَتِ الأَنْصَارُ يَشْغَلُهُمُ الْقِيَامُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ، فَشَهِدْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ، وَقَالَ: «مَنْ يَبْسُطْ رِدَاءَهُ حَتَّى أَقْضِيَ مَقَالَتِي، ثُمَّ يَقْبِضْهُ، فَلَنْ يَنْسَى شَيْئًا سَمِعَهُ مِنِّي». فَبَسَطْتُ بُرْدَةً كَانَتْ عَلَيَّ، فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، مَا نَسِيتُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْهُ. [راجع: ۱۱۸. أخرجه مسلم: ۲۴۹۲].

۷۳۵۴- از زُهری روایت است که وی از اَعرَج شنیده است که می‌گفت: ابوهریره گفت: همانا شما می‌گویید که ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار حدیث روایت می‌کند، خدا وعده‌گاه ماست. (که حق با من است یا با شما). من مردی مسکین بودم که (صحبت) رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر خود لازم گرفته بودم و (فقط) به سیری شکم خود خدمت می‌کردم، در حالی که مهاجرین را معامله در بازار به خود مشغول می‌داشت و انصار را وارسی و مراقبت از اموالشان مشغول می‌داشت. روزی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر شدم. آن حضرت فرمود: «کیست که چادر خود را بگستراند تا آنگاه که من گفتار خود را پایان دهم، سپس چادرش را جمع کند، تا دیگر هرگز آنچه را از من شنیده فراموش نکند؟» من بُرده‌ای را که بر تن داشتم گستردم، سوگند به ذاتی که او را به حق فرستاده که از آن زمان هر چه از آن حضرت شنیده‌ام، فراموش نکرده‌ام.

۲۳- باب: مَنْ رَأَى تَرْكَ النَّكِيرِ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ حُجَّةً، لا مِنْ غَيْرِ الرَّسُولِ

باب-۲۳

کسی که مخالفت نکردن پیامبر صلی الله علیه

و سـلم را در کاری حُجّت می‌داند، نه غیر از رسول را.

۷۳۵۵- حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ حُمَيْدٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَحْلِفُ بِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ الصَّيَّادِ الدَّجَّالُ ، قُلْتُ : تَحْلِفُ بِاللَّهِ ؟ قَالَ : إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ﷺ . [أخرجه مسلم . ۲۹۲۹].

۷۳۵۵- از شُـعبه، از سعد بن ابراهیم از محمد بن مُنکَدِر روایت است که گفت:
جابـر بن عبـدالله را دیدم که به خدا سـوگند می‌خورد که همانا ابن صَیّاد[1] دَجّال اسـت. من به جابر گفتم: به خدا سوگند می‌خوری؟ گفت: من از عمر شنیده‌ام که در همین مورد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم سوگند می‌خورد و پیامبر صلی الله علیه و سلم با او مخالفتی نکرد.

٢٤- باب : الأَحْكَامِ الَّتِي تُعْرَفُ بِالدَّلَائِلِ ، وَكَيْفَ مَعْنَى الدَّلَالَةِ وَتَفْسِيرُهَا ؟

باب-۲۴ احکامی که توسـط دلایل[2] شناخته می‌شود و معنی و تفسیر دلالت چیست؟

وَقَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَمْرَ الْخَيْلِ وَغَيْرِهَا ، ثُمَّ سُئِلَ عَنِ الْحُمُرِ ، فَدَلَّهُمْ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ . [الزلزلة :۷].

وَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الضَّبِّ ، فَقَالَ : «لَا آكُلُهُ وَلَا أُحَرِّمُهُ» . وَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ النَّبِيِّ ﷺ الضَّبُّ ، فَاسْتَدَلَّ ابْنُ عَبَّاسٍ بِأَنَّهُ لَيْسَ بِحَرَامٍ .

و همانـا پیامبر صلی الله علیه و سـلم در مورد اسـب و غیر از آن خبر داده اسـت. سپس در مورد خرها از وی سؤال شد، آن حضرت آنان را به فرمودهٔ خدای تعالی دلالت کرد: «و هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید» (الزلزله:۷)
و از پیامبر صلی الله علیه و سلم دربارهٔ (خوردن گوشـت) سوسمار سؤال شد. فرمود: «نه آن را می‌خورم و نه آن را حرام می‌کنم» ولی گوشت سوسمار بر سـفرهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم خورده شـده اسـت. و ابن عباس این را دلیل آورده که گوشت سوسمار حرام نیست.

---

۱ - ابن صیّاد پسری یهودی بود که به غیب گویی شهرت یافته بود و ماجرایش در احادیث قبلی آمده است. البته وی دجال موعود یا دجال حقیقی نبوده، شاید در زمرهٔ سی دجالی باشد که آن حضرت بدان اشاره کرده است.
۲ - ابن حاجب گفته است که ادلهٔ صحیحه متفق علیها پنج است: کتاب و سنت و اجماع و قیاس و استدلال.

۷۳۵۶- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ لِثَلَاثَةٍ: لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ لَهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهَا قَطَعَتْ طِيَلَهَا، فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ، كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ بِهِ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ، وَهِيَ لِذَلِكَ الرَّجُلِ أَجْرٌ. وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَتَعَفُّفًا، وَلَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلَا ظُهُورِهَا، فَهِيَ لَهُ سِتْرٌ. وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً، فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وِزْرٌ».

وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ، قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ فِيهَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةَ الْفَاذَّةَ الْجَامِعَةَ: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة ۷-۸]». [راجع. ۲۳۷۱. اخرجه مسلم ۹۸۷ مطولاً].

۷۳۵۶- از مالک، از زید بن اسلم، از ابوصالح سمّان از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از اسب در سه مورد استفاده می‌شود و برای مردی ثواب است و برای مردی پرده‌ای (عفت) است و برای مردی گناه است.

و اما برای کسی که ثواب است، آن مردی است که اسب را در راه خدا نگهداشته و ریسمان آن را دراز بسته تا در چراگاهی یا باغی بچرد. در آن ساحه‌ای که ریسمان آن می‌گذاردش، که در چراگاه یا باغی بچرد برای صاحب آن نیکوییهاست، و اگر ریسمانش را برید و یک یا دو پشته دوید، گامهای آن و سرگین‌هایش برای او نیکی بشمار می‌رود. و اگر از جویی گذشت و از آب آن نوشید و صاحبش قصد آب نوشاندنش را نداشت، همان نوشیدن آب برای صاحبش نیکوییهاست و این همان حالتی است که اسب موجب ثواب است.

و مردی است که اسب را از روی بی‌نیازی و دوری گزیدن از گدایی نگهداشته و حق خدا را بر گردن و پشت آن (که زکات آن و سواری شخص درمانده است) فراموش نکرده است، این حالتی است که اسب موجب پردهٔ (عفت) است

و مردی است که اسب را از روی فخر فروشی و ریا کاری نگهداشته است. این حالتی است که اسب بر صاحب آن گناه است.» و از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد خرها سؤال شد. فرمود: «دربارهٔ آن بجز این آیهٔ فرد و جامع بر من چیزی نازل نشده است». «پس هر که

هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید».

۷۳۵۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ ، عَنْ أُمِّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ .
حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، هُوَ ابْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ النُّمَيْرِيُّ الْبَصْرِيُّ : حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ شَيْبَةَ : حَدَّثَتْنِي أُمِّي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْحَيْضِ ، كَيْفَ تَغْتَسِلُ مِنْهُ ؟ قَالَ : «تَأْخُذِينَ فِرْصَةً مُمَسَّكَةً ، فَتَوَضَّئِينَ بِهَا» . قَالَتْ : كَيْفَ أَتَوَضَّأُ بِهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَوَضَّئِي» . قَالَتْ : كَيْفَ أَتَوَضَّأُ بِهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَوَضَّئِينَ بِهَا» . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَعَرَفْتُ الَّذِي يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَذَبْتُهَا إِلَيَّ فَعَلَّمْتُهَا . [راجع : ۳۱۴ . أخرجه مسلم . ۳۳۲].

۷۳۵۷- از منصور بن صَفِیَّه، از مادرش، از عایشه روایت است که گفت: زنی از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کرد. همچنان از منصور بن عبدالرحمن بن شَیبَه روایت است که گفت: مادرم به من گفت که عایشه رضی الله عنها گفت: زنی از پیامبر صلی الله علیه وسلم دربارهٔ حیض سؤال کرد که چگونه خود را از حیض بشوید؟ آن حضرت فرمود: «پارچهٔ خوشبوی را بگیر و با آن خودت را پاک کن.» آن زن گفت: چگونه با آن خودم را پاک کنم یا رسول الله؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خودت را پاک کن.» آن زن گفت: چگونه با آن خودم را پاک کنم یا رسول الله؟ آن حضرت فرمود: «خودت را با آن پاک کن.» عایشه می‌گوید: من مراد رسول الله صلی الله علیه و سلم را دانستم و آن زن را به سوی خود کشیدم و برایش یاد دادم»

۷۳۵۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ أُمَّ حُفَيْدٍ بِنْتَ الْحَارِثِ بْنِ حَزْنٍ : أَهْدَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَمْنًا وَأَقِطًا وَأَضُبًّا ، فَدَعَا بِهِنَّ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأُكِلْنَ عَلَى مَائِدَتِهِ ، فَتَرَكَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ كَالْمُتَقَذِّرِ لَهُنَّ ، وَلَوْ كُنَّ حَرَامًا مَا أُكِلْنَ عَلَى مَائِدَتِهِ ، وَلَا أَمَرَ بِأَكْلِهِنَّ . [راجع : ۲۵۷۵ . أخرجه مسلم ۱۹۴۷].

۷۳۵۸- از ابو بِشر، از سعید بن جُبَیر از ابن عباس روایت است که گفت: اُمّ حُفَید بنت حارِث بن حَزن، روغن و قروت و سوسماری برای پیامبر صلی الله علیه و سلم هدیه کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم به خوردن آنها (کسانی را) فراخواند. این غذاها بر سفرهٔ آن حضرت خورده شدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم از خوردن آنها ابا کرد. گویی آن غذاها را ناپاک می‌دانست، ولی اگر حرام می‌بود بر سفرهٔ آن حضرت خورده نمی‌شد و به خوردن

۷۳۵۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا ، أَوْ لِيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا ، وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ» . وَإِنَّهُ أُتِيَ بِبَدْرٍ - قَالَ ابْنُ وَهْبٍ : يَعْنِي طَبَقًا - فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا ، فَسَأَلَ عَنْهَا فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ ، فَقَالَ : «قَرِّبُوهَا» . فَقَرَّبُوهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ ، فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا ، قَالَ : «كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لَا تُنَاجِي» .

وَقَالَ ابْنُ عُفَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ : بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ .

وَلَمْ يَذْكُرِ اللَّيْثُ وَأَبُو صَفْوَانَ ، عَنْ يُونُسَ : قِصَّةَ الْقِدْرِ ، فَلَا أَدْرِي هُوَ مِنْ قَوْلِ الزُّهْرِيِّ أَوْ فِي الْحَدِيثِ .

[راجع . ۸۵٤ . أخرجه مسلم : ٥٦٤]

آن (که سوسمار است) امر نمی‌کرد.

۷۳۵۹- از احمد ین صالح، از ابن وَهب، از یونُس، از ابن شهاب، از عطاء بن ابی رَباح، از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که سیر یا پیاز خورده است، باید از ما گوشه بگیرد، یا از مسجد ما گوشه بگیرد و در خانهٔ خود بنشیند» و همانا به آن حضرت بَدری آورده شد- ابن وهب گفت: بَدر یعنی طبق (بشقاب) که در آن از انواع سبزیجات پخته شده، جا داده شده بود. آن حضرت بویی «نامطبوع» از آن دریافت و از (مواد) آن پرسید. به آن حضرت خبر دادند که آن را از سبزیجات پخته‌اند. فرمود: «به سوی آنها نزدیک کنید» و آن را به نزد اصحابی که با آن حضرت بودند، نزدیک کردند. چون آن حضرت ناخوشی آنان را از خوردن آن دید، فرمود: «بخورید زیرا من با کسی راز می‌گویم که شما راز نمی‌گویید» (یعنی: با فرشته)

و ابن عُفَیر از ابن وَهب به این عبارت روایت کرده است: در قَدر (بشقابی) که در آن سبزیجات بود. و لَیث و ابوصفوان که از یُونس روایت کرده‌اند، قصهٔ قَدر (بشقاب) را یاد نکرده‌اند. نمی‌دانیم که (قصهٔ بَدر) از گفتهٔ ابن شهاب زهری است یا در اصل حدیث است.

۷۳۶۰- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي وَعَمِّي قَالَا : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ أَبِيهِ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرٍ : أَنَّ أَبَاهُ جُبَيْرَ بْنَ مُطْعِمٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ ، فَأَمَرَهَا بِأَمْرٍ ، فَقَالَتْ : أَرَأَيْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ أَجِدْكَ ؟ قَالَ : «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ» .

۷۳۶۰- از عبیدالله بن سعد بن ابراهیم روایت است که گفت: پدر و عموی من به ما حدیث کرده و گفته‌اند: پدر من از پدر خود روایت کرده و گفته است: محمد بن جُبَیر مرا خبر داده که پدرش جُبَیر بن مُطعِم به وی گفته است: همانا زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم

زَادَ الْحُمَيْدِيُّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ . [راجع : ٣٦٥٩ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٦].

آمد و آن حضرت دربارهٔ چیزی با وی سخن گفت و او را به کاری امر کرد. آن زن گفت: چه می‌گویی یا رسول الله، اگر (بیایم) و تو را نیابم؟ آن حضرت فرمود: «اگر مرا نیابی پس نزد ابوبکر برو!» حُمَیدی به روایت از ابراهیم بن سعد افزوده است: گویی آن زن (از نیافتن) مرگ آن حضرت را مراد داشته است.

٢٥- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ »

٧٣٦١- وَقَالَ أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ رَهْطًا مِنْ قُرَيْشٍ بِالْمَدِينَةِ ، وَذَكَرَ كَعْبَ الأَحْبَارِ فَقَالَ : إِنْ كَانَ مِنْ أَصْدَقِ هَؤُلاءِ الْمُحَدِّثِينَ الَّذِينَ يُحَدِّثُونَ عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ، وَإِنْ كُنَّا مَعَ ذَلِكَ لَنَبْلُو عَلَيْهِ الْكَذِبَ .

٧٣٦٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَؤُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُمْ ، وَقُولُوا : ﴿ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ ﴾ . الآيَةَ » . [راجع : ٤٤٨٥].

باب-۲۵ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم:

«از اهل کتاب دربارهٔ چیزی مپرسید!»

٧٣٦١- از شعیب از زهری روایت است که گفت: حُمَید بن عبدالرحمن مرا خبر داده که: وی از معاویه شنیده که با گروهی از قریش در مدینه سخن می‌گفت و از کَعبَ الاحبار[1] یاد کرد و گفت: وی از راستگوترین گویندگانی بوده که از اهل کتاب سخن گفته‌اند با آن هم ما در سخنان وی (اعتماد) نمی‌کردیم و دروغ را بروی می‌آزمودیم.

٧٣٦٢- از علی بن مُبَارک، از یحیی بن ابی کثیر از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره گفت: اهل کتاب، تورات را به زبان عِبرانی می‌خواندند و به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و سلم (به مسلمانان) گفت: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب کنید و بگویید»: «ما به خدا ایمان آوردیم و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است» ( )

۱ -کعب الاحبار از فضلا و علمای اهل کتاب است و در خلافت ابوبکر یا عمر رضی الله عنهما اسلام آورده و مردم دربارهٔ (شریعت یهود) از وی می‌پرسیدند.

٧٣٦٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ ، وَكِتَابُكُمُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْدَثُ ، تَقْرَؤُونَهُ مَحْضًا لَمْ يُشَبْ ، وَقَدْ حَدَّثَكُمْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَغَيَّرُوهُ ، وَكَتَبُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ ، وَقَالُوا : هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً ؟ أَلاَ يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ ؟ لاَ وَاللَّهِ ، مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلاً يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ . [راجع: ٢٦٨٥].

٧٣٦٣- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: شما چگونه از اهل کتاب چیزی می‌پرسید، در حالی که کتاب شما (قرآن) بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده و تازه‌تر است؟ و شما آن را خالص می‌خوانید و آمیخته نشده است، و همانا به شما گفته‌ام که اهل کتاب، کتاب خدا را تبدیل کرده‌اند و تغییر داده‌اند و با دستان خویش کتاب نوشته‌اند و گفتند: این از جانب خداست تا آن را به بهای اندک بفروشند؟ آیا علمی که به شما آمده است، شما را از سؤال کردن از ایشان منع نمی‌کند؟ نه به خدا سوگند. ما از ایشان کسی را ندیده‌ایم که از آنچه بر شما نازل شده است، از شما سؤال کند.

٢٦- باب : كَرَاهِيَةِ الاخْتِلاَفِ

٧٣٦٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنْ سَلاَّمِ بْنِ أَبِي مُطِيعٍ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْبَجَلِيِّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ» .

قال أبو عَبْد اللَّه : سَمِعَ عَبْدُالرَّحْمَنِ سَلاَّمًا . [راجع: ٥٠٦٠ . أخرجه مسلم: ٢٦٦٧].

باب-۲۶ ناخوشایندی اختلاف[1]

٧٣٦٤- از عبدالرحمن بن مهدی از سلام بن ابی مُطیع، از ابو عمران جَونی از جُندَب بن عبدالله بَجَلی روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن را بخوانید تا دلهای شما (به معانی و تفسیر آن) موافقت داشته باشد. پس اگر در آن اختلاف کردید (اندک زمانی) خواندن آن را بس کنید». ابوعبدالله (امام بخاری گفت: عبدالرحمن این را از سلام (بن ابی مطیع) شنیده است.[2]

---

۱ - پس از حدیث ۷۳۶۳، در پس و پیش آوردن ابواب و احادیث مربوطهٔ آن، در نسخه‌های «صحیح البخاری» اندکی اختلاف به نظر می‌رسد.

۲ - مقصود از این کلام آن است که در زنجیرهٔ حدیث، روایت عبدالرحمن بن مهدی را از سلام بن ابی مُطیع به طور عنعنه (به لفظ) عَن آورده است. برای اینکه اشتباه تدلیس رفع شود. در آخر گفته است که عبدالرحمن از

٧٣٦٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ الْجَوْنِيُّ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ» .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، عَنْ هَارُونَ الأَعْوَرِ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ ، عَنْ جُنْدَبٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
[راجع : ٥٠٦٠ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٧].

٧٣٦٥- از هَمّام، از ابوعِمران جَونی، از جُندَب بن عبدالله روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن را بخوانید تا دلهای شما بر آن موافقت داشته باشد. پس اگر در قرآن اختلاف کردید از (سر قرآن) برخیزید»
ابوعبدالله گفت: یزید بن هارون این را گفته و از هارون اَعور از ابوعِمران، از جُندَب از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٧٣٦٦- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : لَمَّا حُضِرَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، قَالَ : «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» . قَالَ عُمَرُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ ، وَعِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ ، فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ . وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ ، وَاخْتَصَمُوا : فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَالاخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «قُومُوا عَنِّي» .

قال عُبَيْدُاللَّهِ : فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ : إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ ، مِنِ اخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ . [راجع ١١٤ أخرجه مسلم : ١٦٣٧].

٧٣٦٦- از ابراهیم بن موسی، از هِشام، از مَعمَر از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت است که گفت: آنگاه که مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرارسید، در آن خانه مردانی بودند که عمر بن خطّاب در میان آنها بود. آن حضرت فرمود: «بیایید تا نامه‌ای برای شما بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید!» عمر گفت: درد بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و سلم شدت کرده و نزد شما قرآن موجود است، پس کتاب خدا ما را بسنده است. اهل خانه اختلاف کردند و به مناقشه پرداختند. در آن زمره کسانی بودند که می‌گفتند: نوشت‌افزار را نزدیک بیاورید تا رسول الله صلی الله علیه و سلم برای شما نامهٔ بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید و در آن میان کسانی بودند که آنچه عمر گفته بود، می‌گفتند. چون نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت، فرمود: «از نزد من برخیزید!»
عبیدالله گفت: ابن عباس می‌گفت: همانا مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول الله

سلام شنیده است، تا سماع وی ثابت شود.

صلی الله علیه و سلم و میان آنچه برایشان این نامه را می‌نوشت حایل گشت، و این از سبب اختلاف و سر و صدایشان بود.

٢٧- باب : نَهْيِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى التَّحْرِيمِ إِلا مَا تُعْرَفُ إِبَاحَتُهُ ،

وَكَذَلِكَ أَمْرُهُ . نَحْوَ قَوْلِهِ حِينَ أَحَلُّوا : « أَصِيبُوا مِنَ النِّسَاءِ » .

وَقَالَ جَابِرٌ : وَلَمْ يَعْزِمْ عَلَيْهِمْ ، وَلَكِنْ أَحَلَّهُنَّ لَهُمْ . [راجع : ٧٣٦٧]

وَقَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ : نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا .

٧٣٦٧- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : قَالَ عَطَاءٌ : قَالَ جَابِرٌ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ الْبُرْسَانِيُّ ، عن ابْنُ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ في أُنَاسٍ مَعَهُ قال : أَهْلَلْنَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ في الْحَجِّ خَالِصًا لَيْسَ مَعَهُ عُمْرَةٌ .

قال عَطَاءٌ : قَالَ جَابِرٌ : فَقَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ صُبْحَ رَابِعَةٍ مَضَتْ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَحِلَّ ، وَقَالَ : « أَحِلُّوا وَأَصِيبُوا مِنَ النِّسَاءِ » .

قال عَطَاءٌ : قَالَ جَابِرٌ : وَلَمْ يَعْزِمْ عَلَيْهِمْ ، وَلَكِنْ أَحَلَّهُنَّ لَهُمْ ، فَبَلَغَهُ أَنَّا نَقُولُ : لَمَّا لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَرَفَةَ إِلا خَمْسٌ ، أَمَرَنَا أَنْ نَحِلَّ إِلَى نِسَائِنَا ، فَنَأْتِي عَرَفَةَ تَقْطُرُ مَذَاكِيرُنَا الْمَذْيَ .

باب-۲۷

منع کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم بر اساس تحریم، مگر آنچه اباحت آن شناخته شده است[1].

و همچنان است امر او. مانند این گفته‌اش آنگاه که از احرام برآمدند: «با زنان خویش جماع کنید!» و جابر گفت: آن حضرت (جماع با زنان را در آن حالت) لازمی نکرد، بلکه بر ایشان حلال گردانید.

و اُمّ عَطِیّه گفت: آن حضرت ما را از همراهی جنازه منع کرد ولی بر ما (این کار را) واجب نکرد.

۷۳۶۷- از مَکّی بن ابراهیم، از ابن جُرَیج، از عطاء، از جابر.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: محمد بن بَکر بُرسانی، گفته که ابن جُرَیح گفت: عطاء مرا خبر داده که گفت: از جابر بن عبدالله که در میان گروهی از همراهان خود بود، شنیدم که گفت: ما اصحاب رسول الله علیه و سلم خالص برای حج اِحرام گرفتیم که در آن عمره‌ای شامل نبود.

عطاء گفته است که جابر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، صبح روز چهارم ذی الحجهٔ (به مکه) رسید. چون (به مکه) رسیدیم، پیامبر

---

۱ - زیرا همهٔ آنچه را پیامبر صلی الله علیه و سلم منع کرده، جنبه تحریمی دارد و همهٔ آنچه را امر کرده، جنبه وجوبی ندارد. چنانکه پاره‌هایی از احادیث را که امام بخاری در باب مذکور آورده این امر را روشن می‌کند. «مترجم»

قال : وَيَقُولُ جَابِرٌ بِيَدِهِ هٰكَذَا ، وَحَرَّكَهَا ، فَقَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَقَالَ : «قَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَتْقَاكُمْ لِلّٰهِ ، وَأَصْدَقُكُمْ وَأَبَرُّكُمْ ، وَلَوْلَا هَدْيِي لَحَلَلْتُ كَمَا تَحِلُّونَ ، فَحِلُّوا ، فَلَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ». فَحَلَلْنَا وَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [راجع ١٥٥٧ . اخرجه مسلم : ١٢١٦].

صلی الله علیه و سلم به ما امر کرد که حلال شویم (از احرام بیرون آییم) و فرمود: «حلال شوید و به زنان خود برسید!»

عطاء گفته است که جابر گفت: آن حضرت (جماع را) برایشان واجب نکرد، ولی بر آنها حلال کرد. سپس به آن حضرت خبر رسید که می‌گفتیم: در حالی که میان ما و روز عرفات بجز پنج روز نمانده، آن حضرت امر کرده که حلال شویم و با زنان خود جماع کنیم، چون به عرفات برویم از آلتهای مان مذی می‌چکد.

عطا گفت: و جابر به اشارهٔ دست خود چنین می‌گفت و دست خود را حرکت می‌داد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم به خطبه ایستاد و گفت: «همانا شما می‌دانید که من ترسنده‌ترین شما از خدا هستم و راست‌ترین شما و پرهیزگارترین شما می‌باشم، اگر هَدی (قربانی) با خود نیاورده بودم، من هم از احرام بیرون می‌آمدم، چنانکه شما از احرام بیرون آمدید و اگر پیش از این از کار خود آگاه می‌بودم آنچه پس از آن آگاه شدم، با خود هَدی (قربانی) نمی‌آوردم»

جابر می‌گوید: پس ما از احرام بیرون آمدیم و شنیدیم و اطاعت کردیم.

۷۳۶۸- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ الْمُزَنِيُّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «صَلُّوا قَبْلَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ» . قَالَ فِي الثَّالِثَةِ : «لِمَنْ شَاءَ» ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً . [راجع ١١٨٣].

۷۳۶۸- از حسین (ابن ذکوان) از ابن بُرَیدَه از عبدالله بن مُزَنی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «نماز بگزارید (دو رکعت نفل) پیش از نماز شام» برای بار سوم فرمود: «برای کسی که بخواهد». آن حضرت ناخوش داشت که آن دو رکعت را مردم سنت بگیرند.

۲۸- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ﴾

[الشورى : ۳۸] . ﴿ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ ﴾ [آل عمران : ۱۵۹] .

وَأَنَّ الْمُشَاوَرَةَ قَبْلَ الْعَزْمِ وَالتَّبَيُّنِ ، لِقَوْلِهِ : ﴿ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ ﴾ [آل عمران : ۱۵۹] : فَإِذَا عَزَمَ الرَّسُولُ ﷺ لَمْ يَكُنْ لِبَشَرٍ التَّقَدُّمُ عَلَى اللهِ وَرَسُولِهِ .

وَشَاوَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ يَوْمَ أُحُدٍ فِي الْمُقَامِ وَالْخُرُوجِ ، فَرَأَوْا لَهُ الْخُرُوجَ فَلَمَّا لَبِسَ لأْمَتَهُ وَعَزَمَ قَالُوا : أَقِمْ ، فَلَمْ يَمِلْ إِلَيْهِمْ بَعْدَ الْعَزْمِ وَقَالَ : « لا يَنْبَغِي لِنَبِيٍّ يَلْبَسُ لأْمَتَهُ فَيَضَعُهَا ، حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ » .

وَشَاوَرَ عَلِيّاً وَأُسَامَةَ فِيمَا رَمَى بِهِ أَهْلُ الإِفْكِ عَائِشَةَ فَسَمِعَ مِنْهُمَا حَتَّى نَزَلَ الْقُرْآنُ ، فَجَلَدَ الرَّامِينَ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى تَنَازُعِهِمْ ، وَلَكِنْ حَكَمَ بِمَا أَمَرَهُ اللهُ .[راجع : ۷۳۶۹].

وَكَانَتِ الأَئِمَّةُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ يَسْتَشِيرُونَ الأُمَنَاءَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فِي الأُمُورِ الْمُبَاحَةِ لِيَأْخُذُوا بِأَسْهَلِهَا ، فَإِذَا وَضَحَ الْكِتَابُ أَوِ السُّنَّةُ لَمْ يَتَعَدَّوْهُ إِلَى غَيْرِهِ ، اقْتِدَاءً بِالنَّبِيِّ ﷺ .

وَرَأَى أَبُو بَكْرٍ قِتَالَ مَنْ مَنَعَ الزَّكَاةَ ، فَقَالَ عُمَرُ : كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : « أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لا إِلَهَ إِلا اللهُ ، فَإِذَا قَالُوا لا إِلَهَ إِلا اللهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ » . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَاللهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ مَا جَمَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ، ثُمَّ تَابَعَهُ بَعْدُ عُمَرُ .[راجع : ۱۳۹۹] .

فَلَمْ يَلْتَفِتْ أَبُو بَكْرٍ إِلَى مَشُورَةٍ ، إِذْ كَانَ عِنْدَهُ حُكْمُ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي الَّذِينَ فَرَّقُوا بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ ، وَأَرَادُوا تَبْدِيلَ الدِّينِ وَأَحْكَامِهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ » .[راجع : ۳۰۱۷].

وَكَانَ الْقُرَّاءُ أَصْحَابَ مَشُورَةِ عُمَرَ ، كُهُولاً أَوْ شُبَّاناً ،

باب-۲۸ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و کارشان در میانشان مشورت است» (الشوری:۳۸)

«و در کار[ها] با آنان مشورت کن» (آل عمران:۱۵۹)

و مشورت کردن، پیش از تصمیم گرفتن و روشن شدن قضیه است. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» (آل عمران:۱۵۹). پس اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم تصمیم گرفت، هیچ بشری نیست که بر تصمیم خدا و رسول او درنگ کند. پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز (جنگ) اُحُد درمورد اینکه (در مدینه) بماند و یا (به ملاقات دشمن) بیرون برآید، با اصحاب خود مشورت کرد. آنان در بیرون آمدن (از مدینه) مشورت دادند و چون آن حضرت زره خود را پوشید و قصد بیرون آمدن کرد، گفتند: (در مدینه) بمانید. آنحضرت پس از آنکه تصمیم گرفت، به سخنشان اعتنا نکرد و گفت: «شایسته نیست به پیامبری که زره خود را بپوشد و سپس آن را از تن برکشد، تا آنکه خدا حکم کند.»

و آن حضرت درمورد تهمتگران که بر عایشه بهتان کرده بودند با علی و اُسامه مشورت کرد، و به سخنانشان گوش فراداد تا آنکه (آیات) قرآن نازل شد. سپس تهمتگران را تازیانه زد و به نظراتشان اعتنا نکرد، ولی به آنچه خدا به وی امر کرده بود حکم کرد. و ائمهٔ بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم در اموری که مباح می‌بود، با مردم امین که اهل علم بودند مشورت

وَكَانَ وَقَّافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. [راجع: ٤٦٤٢].

می‌کردند تا آسان‌ترین امور را بگیرند پس اگر کتاب (قرآن) و سنّت وضاحت می‌داشت به غیر از آنها رجوع نمی‌کردند و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی می‌کردند. و ابوبکر دربارهٔ کسانی که از دادن زکات خودداری کرده بودند به جنگ با ایشان نظر داد. عمر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی و همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است: «مأمور شدم تا زمانی با مردم بجنگم که بگویند: لا اله الا الله، و چون لا اله الا الله، گفتند، خونها و مالهای خویش را از من نگاه می‌دارند. مگر به حق آن (که قصاص یا دیت است) و سر و کارشان با خداست» ابوبکر گفت: به خدا سوگند با کسانی می‌جنگم که میان آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع کرده است. جدایی آورند (بگویند که نماز فرض است و زکات فرض نیست) سپس عمر (از نظرش) پیروی کرد.

ابوبکر به مشوره (عمر) توجهی نکرد، زیرا حکم رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ کسانی که میان نماز و زکات فرق گذاشته بودند، نزدش موجود بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اگر کسی دین خود را تغییر دهد، او را بکشید».

و قُرّاء (علمای دینی) که مشاورین عمر بودند، شامل پیران و جوانان بودند، و در مورد (احکام) کتاب خدای عزّ و جل مُتأنّی و محتاط بودند.

٧٣٦٩- حَدَّثَنَا الأُوَيْسِيُّ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ، وَابْنُ الْمُسَيَّبِ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ، وَعُبَيْدُاللَّهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا، قَالَتْ: وَدَعَا

٧٣٦٩- از اُوَیسی، از ابراهیم بن سعد، از صالح، از ابن شهاب روایت است که گفت: حدیث کردند به من، عروه و ابن مُسَیَّب، و عَلقَمه بن وقّاص و عبیدالله، از عایشه رضی

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِب وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْد رضي الله عنهما حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْأَلُهُمَا وَهُوَ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ ، فَأَمَّا أُسَامَةُ : فَأَشَارَ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ ، وَأَمَّا عَلِيٌّ فَقَالَ : لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ . فَقَالَ : « هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيبُكِ » . قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ أَمْرًا أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أَهْلِهَا ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلا خَيْرًا » . فَذَكَرَ بَرَاءَةَ عَائِشَةَ . [راجع : ۲۵۹۳، وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة، باب: ۲۸ . أخرجه مسلم ۲۷۷۰ مطولاً].

الله عنها، آنگاه که تهمتگران به وی گفته بودند آنچه گفته بودند، که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی بن ابی طالب و اسامه بن زید رضی الله عنهما را فراخواند، و آنگاه بود که نزول وحی (پس از ماجرای تهمت بر من) به تعویق افتاده بود. آن حضرت از آنان پرسید و در مورد جدایی از زن خود از ایشان مشورت خواست. اما اُسامه، به آنچه از بی‌گناهی زن وی می‌دانست، اشارت کرد. و اما علی گفت: خداوند بر تو تنگ نگرفته است، بجز از وی زنان زیاداند. و از کنیز وی بپرس تا سخن راست به تو بگوید. آن حضرت از (کنیز من بَریره پرسید) و گفت: «آیا چیزی دیده‌ای که تو را در شک اندازد؟» وی گفت: من چیزی بیش از این ندیده‌ام بجز آنکه وی دختری کم سن و سال است که از خمیر خانهٔ خود به خواب می‌رود (غفلت می‌ورزد) و گوسفند (های خانگی) آمده آن را می‌خورد. آنگاه آن حضرت بر منبر ایستاد و گفت: «ای گروه مسلمانان، کیست که مرا در برابر مردی که (با تهمت زدن) به همسرم آزار رسانیده کمک کند، و به خدا سوگند که در مورد همسر خود بجز نیکویی نمی‌دانم» و آن حضرت آیات برائت عایشه را یاد کرد.

۷۳۷۰- وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَكَرِيَّا الْغَسَّانِيُّ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَقَالَ : « مَا تُشِيرُونَ عَلَيَّ فِي قَوْمٍ يَسُبُّونَ أَهْلِي ، مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُوءٍ قَطُّ » .

وَعَنْ عُرْوَةَ قَالَ : لَمَّا أُخْبِرَتْ عَائِشَةُ بِالأَمْرِ قَالَتْ : يَا

۷۳۷۰- از هِشام، از عُروه روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به مردم خطبه خواند، خدای را حمد گفت و ستود و سپس گفت: «دربارهٔ گروهی که به همسر من سخنان بد نسبت می‌دهند به من چه مشورت می‌دهید؟ من هرگز از همسران خود

رَسُولَ اللَّه ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَنْطَلِقَ إِلَى أَهْلِي ؟ فَأَذِنَ لَهَا وَأَرْسَلَ مَعَهَا الْغُلامَ . وَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : سُبْحَانَكَ ، مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا ، سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ . [راجع : ۲۵۹۳ . اخرجه مسلم : ۲۷۷۰] .

بدی ندانسته‌ام»

و از عُروه روایت است که گفت: آنگاه که عایشه از موضوع (بهتان بر خود) خبر شد گفت: یا رسول الله، آیا اجازه می‌دهی که به نزد خانوادهٔ خود بروم؟ آن حضرت به وی اجازه داد، و غلامی را با او همراه کرد. و مردی از انصار گفت: سُبحَانَکَ (پاکی تو راست پروردگارا) ما را نسزد که در این مورد حرفی بر زبان آوریم، پاکی توراست، این یک تهمتی بزرگ است.

۹۷- كِتَابُ التَّوْحِيدِ

۱- باب : مَا جَاءَ فِي دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ أُمَّتَهُ إِلَى تَوْحِيدِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

۷۳۷۱- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ صَيْفِيٍّ ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ . [راجع : ۱۳۹۵ . أخرجه مسلم : ۱۹ مطولاً]

۷۳۷۲- وحَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا الْفَضْلُ ابْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَيْفِيٍّ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا مَعْبَدٍ ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، يَقُولُ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : لَمَّا بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ مُعَاذَ ابْنَ جَبَلٍ إِلَى نَحْوِ أَهْلِ الْيَمَنِ ، قَالَ لَهُ : «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَى أَنْ يُوَحِّدُوا اللهَ تَعَالَى ، فَإِذَا عَرَفُوا ذَلِكَ ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ ، فَإِذَا صَلَّوْا ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ زَكَاةً فِي أَمْوَالِهِمْ ، تُؤْخَذُ مِنْ غَنِيِّهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فَقِيرِهِمْ ، فَإِذَا أَقَرُّوا بِذَلِكَ فَخُذْ مِنْهُمْ ، وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ» . [راجع : ۱۳۹۵ . أخرجه مسلم : ۱۹].

۹۷- کتاب توحید[1]

باب-۱

آنچـه دربارۀ فراخواندن پیامبر صلی الله علیه و سلم امتش را به توحید (یکتا پرستی) الله تبارک و تعالی آمده است.

۷۳۷۱- از زکریّا بن اسحاق؛ از یحیی بن محمد بن عبدالله صَیفی، از ابو مَعبد روایت اسـت که ابن عباس رضـی الله عنهما گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم مُعاذ را به یَمَن فرستاد.

۷۳۷۲- از اسماعیل بن اُمَیّه، از یحیی بن محمد بن صَیفـی، از ابومَعبَد مَولی ابن عباس روایت اسـت که می‌گفـت: از ابن عباس شـنیدم که می‌گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سـلم مُعاذ بن جَبَل را به سـوی مردم یمن فرستاد، به او گفت:«همانا تو به سوی گروهی از اهل کتاب می‌روی، آنچه نخسـت می‌کنی، آنان را دعوت می‌کنی که الله تعالی را به یگانگی بشناسند، اگر آن را شـناختند، آنان را آگاه کن که همانا خدا در شبانه روزی پنج نماز را برایشان فرض کرده اسـت چون نماز گزاردند، آنان را آگاه کن که خدا بر اموالشان زکات را فرض کرده است. که

---

۱ - در تیسیرالقاری گفته شده که عنوان این کتاب در برخی از نسخه‌های بخاری چنین آمده: «کتاب الرّد علی الجَهمِیّة و غیرهم التّوحید» یعنی رد کردن گروه جهمیه که قایل به توحید نبودند. جهمیه منسوب به جهم بن صفوان‌اند که در زمان هشام بن الملک در مَرو کشته شده است. مذهب اینها آنست که بنده را در فعل خود نه قدرت است چنانکه معتزله بدان قایل‌اند و نه بنده را کسب است چنانکه اهل سنت و جماعت می‌گویند و اینها را جبریه گویند.

از توانگرانشان گرفته می‌شود و به نیازمندانشان داده می‌شود، و چون بدین توافق کردند، از ایشان (زکات) بستان و از آن بپرهیز که بهترین اموال مردم را (در زکات) بستانی»

٧٣٧٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ وَالأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ: سَمِعَا الأَسْوَدَ بْنَ هِلالٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا مُعَاذُ أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، أَتَدْرِي مَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمْ». [راجع: ٢٨٥٦. اخرجه مسلم: ٣٠ مطولاً]

۷۳۷۳- از شُعبَه، از ابو حُصَین و اَشعَث بن سُلَیم روایت است که آنان از اسود بن هِلال شنیده‌اند که مُعاذ بن جَبَل گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای معاذ، حق خدا بر بندگان چیست» معاذ گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «اینکه خدا را بپرستند و به او چیزی شریک نیاورند؛ و آیا می‌دانی که حق بندگان بر خدا چیست؟» گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «اینکه آنها را عذاب نکند».

٧٣٧٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّ رَجُلًا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. يُرَدِّدُهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَ لَهُ ذَلِكَ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».

زَادَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: أَخْبَرَنِي أَخِي قَتَادَةُ بْنُ النُّعْمَانِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٥٠١٣]

۷۳۷٤- از مالک، از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صَعصَعَه، از پدرش، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: مردی شنید که مردی «قُل هُوَاللهُ اَحَدٌ» «بگو او خدایی است یکتا» می‌خواند و آن (سوره) را به تکرار تلاوت می‌کرد، چون صبح فرارسید، (مردی که از وی شنیده بود) نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و این موضوع را به آن حضرت یاد کرد، و گویی این مرد، خواندن این سوره را (به تنهایی) اندک می‌پنداشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، همانا این سوره برابر با سوم حصه از قرآن است»

اسماعیل بن جعفر، از مالک، از عبدالرحمن، از پدرش، از ابوسعید، افزوده است که ابوسعید گفت: برادر قَتَاده بن نُعمان، از پیامبر صلی الله

علیه و سلم روایت کرده است.

۷۳۷۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ ابْنِ أَبِي هِلالٍ : أَنَّ أَبَا الرِّجَالِ مُحَمَّدَ ابْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ حَدَّثَهُ ، عَنْ أُمِّهِ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَكَانَتْ فِي حَجْرِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلاً عَلَى سَرِيَّةٍ ، وَكَانَ يَقْرَأُ لأَصْحَابِهِ فِي صَلاتِهِمْ فَيَخْتِمُ : ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ . فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «سَلُوهُ لأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ». فَسَأَلُوهُ فَقَالَ : لأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ ، وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ» . [انظر في فضائل القرآن ، باب ۷ . أخرجه مسلم: ۸۱۳].

۷۳۷۵- از ابو هِلال روایت است که ابورجال محمد ابن عبدالرحمن به وی از مادر خود عَمرَه بنت عبدالرحمن که در دامان تربیت عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده، روایت کرده است که: عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را بر سَرِیَّه (لشکری کوچک) که فرستاده بود، فرماندار تعیین کرد. وی که به یاران خود امامت نماز می‌داد با (سورهٔ) «قُل هُوَالله اَحَدٌ» قرائت را خاتمه می‌داد. چون (از آن (سفر) بازگشتند، از موضوع به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردند. فرمود: از وی بپرسید که این کار را برای چه می‌کند» از وی پرسیدند، گفت: زیرا این سوره صفت خدای رحمان است و من دوست می‌دارم که (در نماز خود) آن را بخوانم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به او خبر دهید که خدا او را دوست می‌دارد»

۲- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى :

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الإسراء: ۱۱۰] .

باب-۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نامهای نیکوتر است» (الاسراء:۱۱۰)

۷۳۷۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ وَأَبِي ظَبْيَانَ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لا يَرْحَمُ النَّاسَ» . [راجع: ۶۰۱۳ . أخرجه مسلم ۲۳۱۹]

۷۳۷۶- از اَعمَش، از زید بن وَهب و ابو ظَبیان، از جَریر بن عبدالله روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا بر کسی که بر مردم رحم نمی‌کند، رحم نمی‌کند»

۷۳۷۷- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَاصِمٍ الأَحْوَلِ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ

۷۳۷۷- از حَمّاد بن زَید، از عاصِم اَحوَل، از ابو عثمان نَهدِی، از اُسامه بن زید روایت است

زَيْدٍ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَسُولُ إِحْدَى بَنَاتِهِ يَدْعُوهُ إِلَى ابْنِهَا فِي الْمَوْتِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ارْجِعْ ، فَأَخْبِرْهَا أَنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى ، فَمُرْهَا فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ » . فَأَعَادَتِ الرَّسُولَ أَنَّهَا قَدْ أَقْسَمَتْ لَتَأْتِيَنَّهَا ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَقَامَ مَعَهُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ ، فَدُفِعَ الصَّبِيُّ إِلَيْهِ وَنَفْسُهُ تَقَعْقَعُ كَأَنَّهَا فِي شَنٍّ ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا ؟ قَالَ : « هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ » . [راجع ـ ١٢٨٤ . أخرجه مسلم ـ ٩٢٣].

که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم، که ناگاه قاصد یکی از دختران وی آمد و آن حضرت را به سوی پسرش که در حال مرگ بود فرا می‌خواند. پیامبر صلی الله علیه و سلم (به قاصد) گفت: «بازگرد، و به وی خبر ده که از آنِ خداست، آنچه را می‌گیرد و آنچه را می‌دهد و هر چیز به نزد او برای مدتی معین است. به او بگو که صبر کند و به امید ثواب باشد» آن قاصد بازگشت و گفت که وی سوگند داده که باید نزد وی برود. پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست و سَعد بن عُباده و مُعاذ بن جَبَل او را همراهی کردند (چون به آنجا رسیدند) آن کودک نزد آن حضرت آورده شد در حالی که جان وی در اضطراب بود که گویی در مَشک است. از چشمان آن حضرت اشک ریخت. سعد به آن حضرت گفت: یا رسول الله، این (اشک ریختن) چیست؟ فرمود«این رحمتی است که خدا آن را در دلهای بندگان خود نهاده است و همانا خدا بر بندگانی رحم می‌کند که آنها رحم می‌کنند»

٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾ [الذاريات:٥٨]

٧٣٧٨ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا أَحَدٌ أَصْبَرُ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ ، يَدَّعُونَ لَهُ الْوَلَدَ ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ » . [راجع ـ ٦٠٩٩]

باب-۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«همانا خدا، روزی بخش نیرومند استوار است» (الذّاریات:۵۸)

۷۳۷۸- از اَعمَش، از سعید بن جُبَیر، از ابی عبدارحمن سَلَمی از ابوموسی اشعری روایت است که گفته‌است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی بر آزاری که آن را شنیده است، از خدا شکیباتر نیست، که به وی فرزند

نسبت می‌دهند، و خدا آنان را عافیت و روزی می‌دهد»

٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ٢٦]

وَ : ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ٣٤].

وَ : ﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ﴾ [النساء: ١٦٦].

﴿وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلا تَضَعُ إِلا بِعِلْمِهِ﴾ [فاطر: ١١].

﴿إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [فصلت: ٤٧].

قال يَحْيَى : الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ، وَالْبَاطِنُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.

باب-۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند» (الجن:۲٦)
«در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست» (لقمان:٣٤)
«و آن را به علم خویش نازل کرده است» (النّساء:١٦٦)
«و هیچ مادینه‌ای بار نمی‌گیرد و بار نمی‌نهد مگر به علم او» (فاطر:١١)
«دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست» (فصلت:٤٧)
یحیی گفت: خدا بر ظاهر هر چیز علم دارد و بر باطن هر چیز علم دارد.

٧٣٧٩- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ ، لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ ، لا يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي الْمَطَرُ أَحَدٌ إِلا اللَّهُ ، وَلا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلا اللَّهُ» . [راجع : ١٠٣٩].

٧٣٧٩-از سُلیمان بن بلال از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « کلیدهای (امور) غیب پنج است که بجز خدا کسی نمی‌داند: کس نمی‌داند آنچه رحمها کم و زیاد می‌کنند (یا سقط می‌کنند)، بجز خدا، و جز خدا کسی نمی‌داند که در فردا چه خواهد بود (شد) و کس نمی‌داند که کی باران می‌آید بجز خدا و کسی نمی‌داند که به کدام سرزمین می‌میرد بجز خدا، و کس نمی‌داند که قیامت چه زمانی برپا می‌شود بجز خدا».

٧٣٨٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ

٧٣٨٠- از شَعبی، از مَسرُوق روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: کسی که به تو

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ كَذَبَ ، وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ﴾ . وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ الْغَيْبَ فَقَدْ كَذَبَ ، وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ﴾ . [راجع : ۳۲۳٤ . اخرجه مسلم : ۱۷۷ مطولاً]

بگوید که محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را دیده است همانا دروغ گفته است. در حالی که خدا می‌فرماید: «چشمها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است» (الانعام:۱۰۳) و کسی که به تو بگوید که آن حضرت علم غیب می‌داند، به تحقیق که دروغ گفته است، و خدا می‌گوید: «غیب را بجز خدا کسی نمی‌داند»

٥- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ ﴾ [الحشر : ۲۳]

باب-۵ فرمودۀ خدای تعالی:

۷۳۸۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ : حَدَّثَنَا شَقِيقُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : كُنَّا نُصَلِّي خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ فَنَقُولُ : السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ ، وَلَكِنْ قُولُوا : التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ ، وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ » . [راجع : ۸۳۱ . اخرجه مسلم : ٤۰۲ بزيادة]

«السَّلام المؤمِنُ» (الحشر:۲۳) «فرمانروای سلامت [بخش] مُؤمن [به حقیقت حقۀ خود]»

۷۳۸۱- از زُهَیر، از مُغیره، از شَقیق بن سَلَمَه، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت: «ما به عقب پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می‌گزاردیم و می‌گفتیم: سلام بر خدا، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا خود سلام است. و لیکن بگویید: اَلتَّحیّاتُ لِلّهِ والصَّلَواتُ والطَّیِّباتُ، السَّلامُ عَلَیکَ أَیُّها النَّبیُّ وَ رَحمَةُ اللهِ و برکاتُهُ، السَّلامُ عَلَینا و عَلی عبادالله الصّالحینَ، اَشهَدُ اَن لا اله الا اللهُ و اَشهدُ اَنَّ محمداً عَبدُه وَ رَسُولُهُ»[1]

٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ مَلِكِ النَّاسِ ﴾ [الناس : ۲]

فِيهِ ابْنُ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤۷۱۲] .

باب-۶ فرمودۀ خدای تعالی:

«مَلِکِ النّاسِ» [الناس:۲] «پادشاه مردم»

و در آن ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و سلم

۱ - یعنی «سزاوار تمام تعظیمها و عبادات و خوبیها خداوند است، سلام بر تو ای پیامبر و رحمت خداوند و برکات وی بر تو باد، سلام بر ما و بنده‌های نیکوکار خدا. گواهی می‌دهم که نیست معبودی بر حق بجز خدا و گواهی می‌دهم اینکه محمد بندۀ خدا و فرستادۀ اوست».

۷۳۸۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ » .

وَقَالَ شُعَيْبٌ : وَالزُّبَيْدِيُّ ، وَابْنُ مُسَافِرٍ ، وَإِسْحَاقُ ابْنُ يَحْيَى ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، مِثْلَهُ . [راجع : ۴۸۱۲ . أخرجه مسلم: ۲۷۸۷].

روایت کرده است.

۷۳۸۲- از ابن شهاب، از سعید، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا در روز قیامت زمین را محکم می‌گیرد و آسمان را در دست راست خود می‌پیچاند، سپس می‌گوید: منم پادشاه، پادشاهان زمین کجا هستند؟»

و شعیب گفت: و زُبَیدی و ابن مسافر و اسحاق ابن یحیی از زُهری، از ابوسَلَمه به مثل این حدیث روایت کرده‌اند.

۷- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

﴿ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ ﴾ [الصافات : ۱۸۰] .

﴿ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ ﴾ [المنافقون : ۸] .

وَمَنْ حَلَفَ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ .

وَقَالَ أَنَسٌ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : « تَقُولُ جَهَنَّمُ : قَطْ قَطْ وَعِزَّتِكَ » . [راجع : ۴۸۴۸] .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « يَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولاً الْجَنَّةَ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا » . [راجع : ۶۵۷۳] .

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ » .

وَقَالَ أَيُّوبُ : « وَعِزَّتِكَ ، لا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ » . [راجع : ۲۷۹] .

باب-۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ» «واوست ارجمند حکیم» (ابراهیم:٤)

(سُبحَانَ رَبِّکَ رَبِّ العِزَّةِ) «مُنَزَّه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند» «وَ لِلهِ العِزَّةِ وَ لِرَسُولِهِ» «و عـزّت از آنِ خدا و از آنِ پیامبر اوست» (المنافقون:۸) و کسی که به عزّت خدا و صفات او سوگند یاد کند.

و اَنَس گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «(خدا در روز قیامت، پای خود را بر دوزخ می‌نهد) و دوزخ می‌گوید (قَط قَط) بس است بس است، به عزّت تو» (حدیث:۴۸۴۸)

و ابوهریره گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی میان بهشت و دوزخ باقی می‌ماند و او آخرین کس از دوزخیان است که وارد بهشت می‌شود. وی می‌گوید: ای پروردگار من، روی مرا از آتش (دوزخ) بگردان، نِی، و به عزت تو سوگند که بجز از این، از تو

چیزی نخواهم خواست.» (حدیث:۶۵۷۳) ابوسعید گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای عَزّ و جَلّ می‌گوید: این از برای توست و همچنان ده چند مثل آن» (حدیث:۶۵۷۴)

و ایُوب گفت: «و به عزّت تو سوگند که مرا از برکت تو بی‌نیازی نیست» (حدیث:۲۷۹)

۷۳۸۳- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْمُعَلِّمُ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : « أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الَّذِي لا يَمُوتُ ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ » . [انظر في الأيمان والنذور ، باب ۱۲ أخرجه مسلم : ۲۷۱۷ زيادة] .

۷۳۸۳- از عبدالله بن بُرَیده، از یَحیی بن یَعمَر روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرمود: «به عزّت تو پناه می‌برم، ذاتی که جز تو خدایی نیست، ذاتی که نمی‌میرد و جن و انس می‌میرند»

۷۳۸٤- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا حَرَمِيٌّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا يَزَالُ يُلْقَى فِي النَّارِ » . [أخرجه مسلم : ۲۸٤۸] .

وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ .

وَعَنْ مُعْتَمِرٍ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا يَزَالُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ : هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ، حَتَّى يَضَعَ فِيهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَدَمَهُ ، فَيَنْزَوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ، ثُمَّ تَقُولُ : قَدْ ، قَدْ ، بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ ، وَلا تَزَالُ الْجَنَّةُ تَفْضُلُ ، حَتَّى يُنْشِئَ اللَّهُ لَهَا خَلْقًا ، فَيُسْكِنَهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ » .

۷۳۸٤- از شُعبه، از قَتادَه، از اَنَس روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همیشه در دوزخ انداخته می‌شود» و خلیفه به من گفت: روایت است از یزید بن زُرَیع، از سعید، از قَتادَه از انس. و روایت است از مُعتمِر که گفت: از پدر خود شنیدم که از قَتاده از انس روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «(مردم) پیوسته به دوزخ افکنده می‌شوند، دوزخ می‌گوید: آیا از این بیشتر هم است؟ تا آنکه پروردگار عالمیان پای خود را بر دوزخ می‌نهد، و بخشی از آن در بخشی دیگر می‌درآید. سپس دوزخ می‌گوید: قَدقَد (بس بس) به عزّت تو و کَرَم تو، و پیوسته بهشت جای زیادتی دارد تا آنکه خدا برای آن مردم را می‌آفریند و آنان را در جاهای زیادتی بهشت جای می‌دهد.

﴿ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ ﴾ [الأنعام ۷۳]

۷۳۸۵- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُو مِنَ اللَّيْلِ : «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ ، لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ ، قَوْلُكَ الْحَقُّ ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ ، وَبِكَ خَاصَمْتُ ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ ، أَنْتَ إِلٰهِي ، لا إِلٰهَ لِي غَيْرُكَ» .

حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بِهٰذَا ، وَقَالَ : «أَنْتَ الْحَقُّ ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ» . [راجع : ۱۱۲۰ . اخرجه مسلم : ۷۶۹]

باب-۸ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید» (انعام:۷۳)

۷۳۸۵- از ابـن جُرَیح، از سُـلیمان، از طاوُس از ابن عباس رضی الله عنهما روایت اسـت که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم (در نماز) شب دعا می‌کرد: «اللّهُمَّ لَکَ الحمدُ، اَنتَ رَبُّ السَّموَاتِ والاَرضِ، لَکَالحَمدُ، اَنتَ قَیِّمُ السَّمواتِ والأرضِ و مَن فِیهِـنَّ، لَک الحَمـدُ اَنتَ نُورُالسَّـمَوَاتِ وَالاَرضِ، قَولُکَ الحَقُّ، و لقاؤک حق و وَعدُکَ الحـقُّ، والجَنَّةُ حَقٌّ، والنَّارُ حَقٌّ، والسَّـاعَةُ حَقٌّ، اللّهُـمَّ لَـکَ اَسـلَمتُ، و بکَ آمَنـتُ، وَ عَلَیک تَوَکَّلتُ، و اِلَیکَ اَنبتُ، و بکَ خَاصَمتُ، و اِلَیک حاکَمـتُ، فاغفرلِـی مَا قَدَّمتُ و مـا اَخرتُ، و اَسرَرتُ و اَعلَنتُ، اَنتَ اِلَهی، لا اِلَه لِی غَیرُکَ[۱]»

روایت اسـت از ثابت بن محمد، از سفیان که همین را روایت کرده و گفته است آن حضرت چنین فرمود: «اَنتَ الحَقُّ و قَولُکَ الحَقُّ»

۹- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾ [النساء : ۱۳٤]

وَقَالَ الأَعْمَشُ ، عَنْ تَمِيمٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الأَصْوَاتَ ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ : ﴿ قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا ﴾ . [المجادلة : ۱] .

باب-۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و خدا شنوای بیناست» (النّساء:۱۳٤)

و اَعمَش گفت: از تَمیم، از عُروه روایت اسـت

---

۱ - ترجمهٔ دعاء: «بارالها، سپاس و ستایش تو راست، تو پروردگار آسمانها و زمین هستی، سپاس و ستایش تو راست، تو بر پادارندهٔ آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست می‌باشی، سپاس و ستایش تو راست، تو نور آسمانها و زمین هستی. گفتار تو حق، و وعدهٔ تو حق و دیدار تو حق و بهشت حق و دوزخ حق و قیامت حق است. بارالها، خودم را به تو تسلیم کردم و به تو ایمان آوردم و به تو توکل کردم و به تو رجوع کردم و بخاطر تو (با کفار) خصومت کردم و تو را داور گرفتم، پس از تقصیرات گذشته و آینده‌ام و آنچه از من پنهان یا پیدا سرزده درگذر تویی خدای من و بجز تو مرا خدایی نیست.

که عایشه گفت: سپاس و ستایش خدایی را که توان شـنیدن همه آوازهـا را دارد، پس خدای تعالـی بر پیامبر خـود نازل کـرد: «خدا گفتار [زنی] را که دربارهٔ شـوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید» [المجادله:۱]

۷۳۸۶- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكُنَّا إِذَا عَلَوْنَا كَبَّرْنَا ، فَقَالَ : «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا ، تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا قَرِيبًا» . ثُمَّ أَتَى عَلَيَّ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَقَالَ لِي : «يَا عَبْدَاللَّهِ ابْنَ قَيْسٍ ، قُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَإِنَّهَا كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ» . أَوْ قَالَ : «أَلَا أَدُلُّكَ» . بِهِ . [راجع ۲۹۹۲ أخرجه مسلم : ۲۷۰۵].

۷۳۸۶- از ایـوب، از ابو عثمان، از ابوموسـی روایت است که گفت: ما در سفری پیامبر صلی الله علیه و سـلم را همراهی می‌کردیم، و چون به بلندی می‌برآمدیم تکبیر (الله اکبر) می‌گفتیم. آن حضرت فرمود: «بر خود آسان بگیرید، شما شخص کر (ناشنوا) و غایبی را فرا نمی‌خوانید، و شنوای بینای نزدیک را فرامی‌خوانید»

سـپس آن حضرت نزد من آمـد، و من در دل خود می‌گفتم: لا حَولَ وَ لَا قوَّةَ الاّ بِالله[۱]، فرمود: «ای عبدالله بن قیس (ابوموسی) بگوی: لا حَولَ وَ لَا قـوَّةَ الاّ بِالله، زیـرا آن گنجی از گنجهای بهشـت اسـت» یا چنین گفت: «تو را بدان راه ننمایم؟»

۷۳۸۷ ، ۷۳۸۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي . قَالَ : «قُلِ : اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا ، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ، فَاغْفِرْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَغْفِرَةً ، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» . [راجع : ۸۳۴ . أخرجه مسلم : ۲۷۰۵].

۷۳۸۸و۷۳۸۷- از یزید، از ابوالخیر روایت است که از عبدالله بن عَمرو شنیده که گفت:

ابوبکـر صدیق به پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفت: یا رسـول الله، دعایی به من بیاموز که آن را در نمـاز خود بخوانـم. آن حضرت فرمود: «بگوی: اَللّهُمَّ اِنّی ظَلَمتُ نَفسِی ظُلماً کَثِیراً وَ لا یَغفِرُ الذُّنُوبَ الا اَنتَ فَاغفِرلِی مِن عِندِکَ مَغفِرَةً، اِنَّکَ اَنتَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ» «بارالها، بر نفس خود بسـیار سـتم کرده‌ام و گناهان را بجز تو کسی نمی‌بخشـد، پس بیامرز مرا آمرزشی از بارگاه خود، همانا تویی آمرزندهٔ مهربان»

---

۱ - نیست نیرو و قدرتی بجز از آن خدا.

۷۳۸۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَادَانِي قَالَ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ» . [راجع : ۳۲۳۱ . اخرجه مسلم : ۱۷۹۵ مطولاً].

۱۰- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ﴾ [الأنعام : ٦٥]

۷۳۹۰- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الْمَوَالِي قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ يُحَدِّثُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ السَّلَمِيُّ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُ أَصْحَابَهُ الِاسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا ، كَمَا يُعَلِّمُهُمُ السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ ، يَقُولُ : «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ، ثُمَّ لِيَقُلْ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ ، وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ - ثُمَّ تُسَمِّيهِ بِعَيْنِهِ - خَيْرًا لِي فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - قَالَ : أَوْ فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ ، اللَّهُمَّ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قَالَ : فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاصْرِفْنِي عَنْهُ ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ» . [راجع : ۱۱۶۲].

۷۳۸۹- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها به وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «جبرئیل علیه السلام مرا ندا کرد و گفت: همانا خداوند گفتار قوم تو و آنچه را در پاسخ تو گفته‌اند، شنیده است.»

باب-۱۰ فرمودۀ خدای تعالی:

«قُل هُوَ القَادِرُ» «بگو: او تواناست» (الانعام:۶۵)

۷۳۹۰- از محمد بن مُنکَدِر، از عبدالله بن حسن روایت است که می‌گفت: جابر بن عبدالله سَلَمی به من خبر داده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم برای اصحاب خود (نماز و دعاء) استخاره[۱] را در همۀ امور تعلیم می‌داد چنانکه سوره‌ای از قرآن را به ایشان تعلیم می‌داد و می‌فرمود:

«اگر هر یک از شما به کاری قصد کند باید دو رکعت نماز به غیر از نماز فرض بگزارد و پس (از نماز) بگوید: «اللَّهُمَّ اِنّی استَخیرُکَ بِعِلمِکَ، و أستَقدِرُکَ بِقُدرَتِکَ، و اَسأَلُکَ مِن فَضلِکَ، فَانَّکَ تَقدِرُ وَ لااَقدِرُ، وَ تَعلَمُ وَ لا اَعلَمُ، وَ اَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ. اللَّهُمَّ فَاِن کُنتَ تَعلَمُ هَذا الامرَ- سپس قصد خود بگونۀ مشخص بگوید- خیراً لِی فِی عاجِلِ اَمرِی وَ آجِلِه- گفت: أو فی دِینِی و مَعاشِی و عاقِبَةِ اَمرِی فَاقدُرهُ لِی وَ یَسِّرهُ لِی، ثم بَارِک لی فِیهِ. اللَّهُمَّ وَ ان کُنتَ تَعلَمُ اَنَّهُ شَرٌّ لِی فی دِینِی و مَعاشِی و عاقِبَةِ اَمرِی- یا چنین

[۱] – استخاره نمازی است که نمازگزار در کاری که قصد اجرای آن دارد، به خدا رجوع می‌کند تا او را به راه راست راهنمایی کند (ترجمه انگلیسی بخاری)

گفت: فِـی عاجِلِ اَمری و آجِله- فَاصرِفنِی عَنهُ وَاقدُرلِیَ الخَیرَ حَیثُ کَانَ ثُمَّ رَضِّنِی بِهِ[1]»

۱۱- باب : مُقَلِّبِ القُلُوبِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ ﴾ [الأنعام: ۱۱۰].

۷۳۹۱- حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : أَكْثَرُ مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْلِفُ : « لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ » . [راجع : ۶۶۱۷]

باب-۱۱ مُقَلِّبِ القُلُوبِ (برگرداننده دلها)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «دلها و دیدگانشـان را بر می‌گردانیم» (الانعام:۱۱۰)

۷۳۹۱- از ابـن مُبارک، از مُوسـی بن عُقبَه، از سـالم، از عبـدالله (بن عمر) روایت اسـت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم بیشتر چنین و سـوگند می‌خورد: «لا و مُقَلِّبِ القُلُوبِ» «نِی، و سوگند به برگردانندهٔ دلها»

۱۲- باب : إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ اسْمٍ إِلاَّ وَاحِدًا

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ ذُو الْجَلَالِ ﴾ [الرحمن : ۲۷] : الْعَظَمَةِ . ﴿ الْبَرُّ ﴾ [الطور : ۲۸] : اللَّطِيفُ .

۷۳۹۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا ، مِائَةً إِلا وَاحِدًا ، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . [راجع : ۲۷۳۶ . أخرجه مسلم : ۲۶۷۷] . «احصيناه» (يس:۱۲) حفظناه

باب-۱۲ خدا را، یک کم صد اسم است (نود و نه)[2]

ابـن عباس گفـت: «ذُوالجَـلالِ (الرحمن:۲۷) یعنی: صاحب عَظَمَت «البَرُّ» (الطور:۲۸) یعنی: لطیف

۷۳۹۲- از ابوالزِناد، از اَعرَج از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا را نود و نه اسـم است، یک

---

۱ - ترجمهٔ دعای استخاره: «بارالها، از تو به سبب علم تو نیکویی می‌طلبم و از تو به سبب قدرت تو توانایی می‌طلبم و از فضل تو مسألت می‌کنم، همانا تو قدرت داری و من ناتوانم و تو دانایی و من نادانم و تویی آگاه از غیب. بارالها، تو خود می‌دانی که اگر این کار (از قصد خویش بگونهٔ مشخص نام برد) برای من در حال من و آیندهٔ من خیر است یا در دین من و زندگی و معیشت و فرجام کارم، آن را به من ارزانی کن و آن را برای من آسان گردان و سپس برایم در آن برکت نه. بارلها و اگر میدانی که این کار در دین من و زندگی من و عاقبت کارم به شرّ من است، یا گفت: در حال من و آیندهٔ من، آن را از من دور کن و توانایی کار نیک بده هر کجا باشد، سپس مرا بدان راضی بگردان»

۲ - حدیثی را که نود و نه اسم الله تعالی در آن آمده و در ترمِذی موجود است، امام بخاری به تحقیق از آن آگهی دارد ولی وی آن حدیث را بدان سبب در «صحیح البخاری» نیاورده که با شرایط وی در اخذ و قبول حدیث برابر نیست.

کم صد، کسی که آن را بشمارد (احصاها) وارد بهشت می‌شود[1] «أحصَيناهُ» «آن را برشمرده‌ایم» یعنی: آن را حفظ کرده‌ایم.

۱۳- باب: السُّؤالِ بِأسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالَى وَالاسْتِعَاذَةِ بِهَا

۷۳۹۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أبِي سَعِيدٍ المَقْبُرِيِّ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إذَا جَاءَ أحَدُكُمْ فِرَاشَهُ فَلْيَنْفُضْهُ بِصَنِفَةِ ثَوْبِهِ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، وَلْيَقُلْ بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أرْفَعُهُ، إنْ أمْسَكْتَ نَفْسِي فَاغْفِرْ لَهَا، وَإنْ أرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

تَابَعَهُ يَحْيَى وَبِشْرُ بْنُ المُفَضَّلِ، عَنْ عُبَيْدِاللّٰهِ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَزَادَ زُهَيْرٌ وَأبُو ضَمْرَةَ وَإسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ عُبَيْدِاللّٰهِ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أبِيهِ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَرَوَاهُ ابْنُ عَجْلانَ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۶۳۲۰. أخرجه مسلم: ۲۷۱۴ بزيادة].

باب-۱۳ مسألت کردن به اسماء الله تعالی و پناه جستن به آنها

۷۳۹۳- از مالـک، از سـعید مَقبُری ازابوهریره روایت اسـت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه یکی از شما به بستر خواب خود می‌آید، آن را با کنار جامهٔ خود سه بار گرد افشـانی کند (تا گرد و خاک آن زدوده شـود) و بگوید: باسـمکَ رَبِّ وَضَعـتُ جَنبِی وَ بکَ اَرفَعُهُ، اِن اَمسَکتَ نَفسِی فَاغفِرلَهَا، و اِن اَرسَلتَهَا فَاحفَظها بِما تَحفَظُ بِهِ عِبادَکَ الصَّالِحِینَ»

«به اسم تو ای پروردگار (در بستر) پهلو می‌نهم و (به اسـم تو) از آن بلند می‌شـوم، اگر نفس مرا برگرفتی، او را بیامرز و اگر رهایش کردی، نگاهش بدار چنانکه (نفسهای) بندگان نیکوکار را با آن نگاه میداری»

متابعـت کرده‌اند (راوی را) یَحیی و بِشـر بن مُفَضَّل، از عبیدالله از سعید، از ابوهریره، ازپیامبر صلی الله علیه و سلم. و افزوده است (٦) زُهَیر و ابوضَمرَه و اسماعیل بن زَکَرِیَّاء از عبیدالله، از سعید، از پدرش، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم و روایت کرده است آن را عَجلان، از سـعید، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه

---

۱ – هر چند دربارهٔ شمار اسماء الله تعالی، بیش از نود و نه هم در احادیث آمده ولی شمار یا حفظ کردن این اسماء که موجب دخول بهشت گفته شده به اعمال نیک بنده در رابطه به کار برد اسماء مذکور بستگی دارد، نه اینکه به مجرد حفظ آن، موجب دخول هر بدعملی گردد.
«اقتباس از ترجمهٔ انگلیسی بخاری و تیسیرالقاری»

و سلم.

٧٣٩٤- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ المَلِكِ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَأَمُوتُ». وَإِذَا أَصْبَحَ قَالَ: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». [راجع: ٦٣١٢].

٧٣٩٤- از شُعبه، از عبدالملک، از ربعی روایت است که حُذَیفه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم چون در بستر خود جای می‌گرفت، می‌گفت: «اللَّهُمَّ بِاسمِکَ أحیـا وَ أمُوتُ» «بارالها، به اسم تو می‌میرم و زنده می‌شوم» و چون صبح می‌کرد، می‌گفت: «الحَمدُلِلهِ الَّذی اَحیَانا بَعدَ ما اَماتَنَا وَ اِلَیهِ النُّشورُ» «سپاس و ستایش خدایی را که ما را زنده کرد پس از آنکه ما را میرانده بود و زنده شدن پس از مرگ ما به سوی اوست.»

٧٣٩٥- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ، عَنْ خَرَشَةَ بْنِ الحُرِّ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ: «بِاسْمِكَ نَمُوتُ وَنَحْيَا». فَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». [راجع: ٦٣٢٥].

٧٣٩٥- از شَیبان، از منصور، از ربِعی بن حِراش از خَرَشَـهٔ بن حُر، از اَبو ذَر روایت اسـت که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم چون شبانگاه جای خواب خود را گرفت، گفت: «بِاسـمِکَ نَمُوتُ وَ نَحیَا» «به اسـم تو می‌میریم و زنده می‌شویم» و چون بیدار شد، گفت: «اَلحَمدُ لِلهِ الَّذی اَحیَانَا بَعدَ ما اَمَاتَنَا و اِلَیهِ النُّشُـورُ» «سـپاس و ستایش خدایـی را که ما را زنده کـرد، پس از آنکه ما را میرانده بود و زنده شـدن پس از مرگ ما به سوی اوست»

٧٣٩٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ فَقَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرْ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا». [راجع: ١٤١. اخرجه مسلم: ١٤٣٤].

٧٣٩٦- از مَنصُـور، از سـالِم، از کُرَیب روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر یکی از شـما چون می‌خواهد که (به قصد جماع) بر زن خود درآید. بگوید: «بِاسـمِ اللهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبنَا الشَّـیطانَ، وَ جَنِّبِ الشَّـیطانَ مَا رَزَقتَنَا» «به نام خدا، بارالها، ما را از شیطان دور بدار، و شیطان را از آنچـه به ما روزی دادی (از فرزندان) دور

دارا! پس اگر میان آن دو (زن و شوهر) فرزندی در آن حالت مقدر شـده باشد، شیطان هرگز به وی زیانی نمی‌زند»

۷۳۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا فُضَيْلٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قال : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ قُلْتُ : أُرْسِلُ كِلَابِي الْمُعَلَّمَةَ ، قال : « إِذَا أَرْسَلْتَ كِلَابَكَ الْمُعَلَّمَةَ ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ ، فَأَمْسَكْنَ فَكُلْ ، وَإِذَا رَمَيْتَ بِالْمِعْرَاضِ فَخَزَقَ فَكُلْ » .
[راجع : ۱۷۵ . أخرجه مسلم : ۱۹۲۹].

۷۳۹۷- از ابراهیـم، از هَمّام، از عَدی بن حاتِم روایت اسـت که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کردم و گفتم: سگهای تعلیم دادهٔ خود را (برای شـکار) می‌فرسـتم. آن حضرت فرمود: «اگر سگهای تعلیم داده‌ات را فرستادی و اسم خدا را بر آن بردی، و شکار را نگهداشتند (و خود از آن نخوردند) شـکار را بخور. و اگر شـکار را با مِعراض (نوعی وسیلهٔ شکار) زدی و آن را زخمی کرد، آن را بخور»

۷۳۹۸- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو خَالِدٍ الْأَحْمَرُ قال : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ عُرْوَةَ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ هَا هُنَا أَقْوَامًا حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِشِرْكٍ ، يَأْتُونَا بِلُحْمَانٍ ، لا نَدْرِي : يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا أَمْ لا ؟ قال : « اذْكُرُوا أَنْتُمُ اسْمَ اللَّهِ وَكُلُوا » .
تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، وَأُسَامَةُ ابْنُ حَفْصٍ . [راجع : ۲۰۵۷].

۷۳۹۸- از ابوخالِد اَحمَر روایت است که گفت: از هِشام بن عُروه شنیدم که از پدر خود حدیث می‌کرد که عایشـه گفت: گفتند: یا رسـول الله، همانا در اینجا اقوامی‌اند که به روزگار شـرک نزدیک‌اند (نو مسلمان شده‌اند) برای ما گوشت می‌آورنـد که مـا نمی‌دانیم آیا اسـم الله را (به هنگام ذبـح) بر آن (حیـوان) گرفته‌اند، یا نه؟ آن حضرت فرمود: «شما اسـم خدا را بگیرید و بخورید»
متابعـت کـرده اسـت (راوی را) محمـد بن عبدالرحمن و دراوَردی و اسامه ابن حَفص.

۷۳۹۹- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قال : ضَحَّى النَّبِيُّ ﷺ بِكَبْشَيْنِ ، يُسَمِّي وَيُكَبِّرُ . [راجع : ۵۵۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۹۶۶ بزيادة].

۷۳۹۹- از هِشـام، از قَتاده از انس روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم دو قوچ قربانی را ذبح کرد در حالی که تسـمیه و تکبیر می‌گفت (بسم الله، والله اکبر)

۷۴۰۰- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ جُنْدَبٍ : أَنَّهُ شَهِدَ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ صَلَّى ثُمَّ خَطَبَ ، فَقَالَ : « مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ

۷۴۰۰- از شُـعبه، از اَسوَد بن قَیس، از جُندَب روایت اسـت که گفت: وی حاضر بوده است که پیامبـر صلی الله علیه و سـلم در روز نحر

فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى ، وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ». [راجع: ٩٨٥. أخرجه مسلم: ١٩٦٠].

(عیـد قربان) نماز گزارد، سـپس خطبه خواند و گفت: «کسـی که قبل از اینکـه نماز بگزارد (حیـوان قربانی) را ذبح کـرده، باید به عوض آن (حیوان دیگری) ذبح کند و کسـی که ذبح نکرده است باید به اسم الله ذبح کند[1]»

٧٤٠١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما قال : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ ، وَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ» .

۷۴۰۱- از وَرقـاء، از عبدالله بـن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «سـوگند به پـدران خود نخورید و کسـی که سـوگند می‌خورد، باید به الله، سوگند بخورد»

١٤- باب : مَا يُذْكَرُ فِي الذَّاتِ وَالنُّعُوتِ وَأَسَامِي اللَّهِ

باب-۱۴ آنچه دربارهٔ ذات و صفات و اسماء خدای تعالی یاد شده است

وَقَالَ خُبَيْبٌ : وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإِلَهِ ، فَذَكَرَ الذَّاتَ بِاسْمِهِ تَعَالَى .

و خُبَیب گفت: و این در ذات خداست، و ذات را، اسم الله تعالی نامید.

٧٤٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ أَسِيدِ بْنِ جَارِيَةَ الثَّقَفِيُّ ، حَلِيفٌ لِبَنِي زُهْرَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةً ، مِنْهُمْ خُبَيْبٌ الأَنْصَارِيُّ ، فَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عِيَاضٍ : أَنَّ ابْنَةَ الْحَارِثِ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهُمْ حِينَ اجْتَمَعُوا اسْتَعَارَ مِنْهَا مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا ، فَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ قَالَ خُبَيْبٌ الأَنْصَارِيُّ :

وَلَسْتُ أُبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا عَلَى أَيِّ شِقٍّ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإِلَهِ وَإِنْ يَشَأْ يُبَارِكْ عَلَى أَوْصَالِ شِلْوٍ مُمَزَّعِ

فَقَتَلَهُ ابْنُ الْحَارِثِ ، فَأَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ خَبَرَهُمْ يَوْمَ أُصِيبُوا . [راجع: ٣٠٤٥].

۷۴۰۲- از زُهـری، از عَمرو بن ابی سُـفیان بن اَسید بن جاریه ثَقَفی، هم پیمان بنی زهره که از اصحاب ابوهریره بوده، روایت اسـت که همانا ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم ده کس را (برای اطلاع از حالت دشـمن) فرستاد که یکی از ایشان خُبَیب انصاری بود.
(زهری می‌گوید) عبیـدالله بن عیاض مرا خبر داده کـه همانا دختـر حـارث او را خبر داده است:
آنگاه (که خبیب به اسـارت دشـمن درامد) و

---

۱ - کرمانی (شارح بخاری) گفته است که از این حدیث معلوم می‌شود. که خوردن گوشت حیوانی که به وقت ذبح بر آن بسم الله ترک شده است رواست. صاحب تیسیرالقاری می‌گوید: پوشیده نماند که اگر خوردن گوشت حیوان که بر آن نام خدا گرفته نشده (متروک الاسم) روا می‌بود، عایشه چرا چنین گفت و آن حضرت برای چه فرمود آنچه فرمود؟ عجب است که از احادیث دیگر که دربارهٔ تسمیه صریح است اغماض کرده و به این حدیث استدلال کرده است «اقتباس از تیسیرالقاری»

برادران حارث (برای کشتن وی) جمع شدند) وی از دختـر حارث تیغی طلبید تا موهای زیر نـاف خود را بسـترد (هر چند تیـغ را گرفت و کـودک دختر حارث را کـه در کنارش بود می‌توانسـت بکشـد ولـی ایـن کار را نکرد) هنگامی که خبیب را برای کشتن از حَرَم (مکه) بیرون آوردند، وی این شعر را خواند:

باکی ندارم که کشته شوم درحالی که مسلمانم
بر هر پهلویی که کشته شوم برای خداست
و این در ذات خداست و اگر بخواهد
او براندام از هم گسیخته من برکت می‌دهد

سپس پسـر حارث، خبیب را کشـت و پیامبر صلی الله علیه و سـلم خبر کشته شدن آنان را در همان روزی که کشـته شدند، به یاران خود داد.

١٥- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ﴾ [آل عمران : ٢٨]

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ﴾ [المائدة : ١١٦] .

٧٤٠٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ، وَمَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ » . [راجع : ٤٦٣٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٦٠ بزيادة]

باب-۱۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند» (آل عمران:۲۸)

و فرمودهٔ خداوند جَلَّ ذِکرَهُ: «آنچه در نفس من اسـت تو می‌دانی و آنچه در ذات توسـت من نمی‌دانم» (المائده:۱۱٦)

٧٤٠٣- از اَعمـش، از شَـقیق، از عبـدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «هیچ یکی غیرتمندتـر از خدا نیسـت بدین سـبب که او فواحش (گناهان شـرم‌آور) را حرام سـاخت و هیچ کسـی، سـتودن را بیش از خدا دوست ندارد.»

٧٤٠٤- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْخَلْقَ ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ ، وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ ، وَهُوَ وَضْعٌ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ : إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي » . [راجع : ٣١٩٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٥١].

۷۴۰۴- از اَعمَش، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که خدا هستی را آفرید، در کتاب خود نوشت، و او بر ذات خود می‌نویسد و آن در نزد او بر عرش نهاده است اینکه: رحمت من بر خشم من غالب آمده است»

٧٤٠٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَقُولُ اللهُ تَعَالَى : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي ، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي ، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا ، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً » . [انظر : ٧٥٠٥، ٧٥٣٧، أخرجه مسلم : ٢٦٧٥].

۷۴۰۵- از اَعمَش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « خدای تعالی می‌گوید: من نزد بنده‌ام چنانم که به من گمان می‌کند، و چون از من یاد کند، من با وی هستم، و اگر در نفس خود مرا یاد کند، در نفس خود او را یاری می‌کنم، و اگر مرا در جمعی یاد کند، او را در جمعی یاد می‌کنم که از آن بهتر باشد، و اگر به اندازهٔ یک وجب به من نزدیک شود، به اندازهٔ یک گز به او نزدیک می‌شوم و اگر به اندازهٔ یک گز به من نزدیک شود، به اندازهٔ دو گز به وی نزدیک می‌شوم، و اگر پیاده (آهسته) نزد من بیاید، من دویده نزد وی می‌روم»

١٦- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾ [القصص : ٨٨]

باب-۱۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«جز ذات او همه چیز نابود شونده است» (القصص:۸۸)

٧٤٠٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ ﴾ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . فَقَالَ : ﴿ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ﴾ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . قَالَ : ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا ﴾ . فَقَالَ النَّبِيُّ

۷۴۰۶- از حَمّاد بن زَید، از عَمرو، از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: چون این آیه نازل شد: «بگو: او تواناست که از بالای سرتان عذابی بر شما بفرستد» پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به روی تو پناه می‌جویم» (ادامهٔ آیه را) گفت: «یا از زیر پاهایتان» پیامبر

ﷺ: «هَذَا أَيْسَرُ». [راجع: ٤٦٢٨].

صلی الله علیه و سلم فرمود: «به روی تو پناه می‌جویم» (ادامه آیه را) گفت: «یا شما را گروه گروه به هم اندازد» (الانعام:٦٥) پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این آسان‌تر است»

١٧- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾ [طه: ٣٩]: تُغَذَّى. وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾ [القمر: ١٤].

باب-١٧ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و تا زیر نظرم پرورش یابی» (طه:٣٩) یعنی: تغذیه شوی. و فرمودهٔ خدای جَلَّ ذِكْرُهُ: «[کشتی] زیر نظر ما روان بود» (القمر:١٤)

٧٤٠٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: ذُكِرَ الدَّجَّالُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَيْنِهِ - وَإِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ». [راجع: ٣٠٥٧. اخرجه مسلم: ١٦٩ في الفتن (١٠٠)].

٧٤٠٧- از جُوَیریَه، از نافع روایت است که عبدالله (ابن عمر) گفت: از دَجّال نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد شد، فرمود: «همانا خدا بر شما پوشیده نیست، و همانا خدا کور یک چشم نیست- آن حضرت با دست خود به چشم خود اشارت کرد- و همانا مسیح دجال، چشم راستش کور است، گویی چشم او چون دانهٔ انگور است»

٧٤٠٨- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا قَتَادَةُ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَ قَوْمَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ، إِنَّهُ أَعْوَرُ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ». [راجع: ٧١٣١. اخرجه مسلم: ٢٩٣٣].

٧٤٠٨- از شُعبه، از قَتادَه روایت است که گفت: از اَنَس رضی الله عنه روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه قوم او را از آن کور یک چشم دروغگو بر حذر داشته است. همانا وی (دجال) کور یک چشم است، و همانا پروردگار شما کور یک چشم نیست، میان دو چشم دجال نوشته شده که کافر است»

١٨- باب: [قَوْلِ اللهِ]: ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾ [الحشر: ٢٤]

باب-١٨ [فرمودهٔ خدای تعالی]

«هُوَاللهُ الخالِقُ الباریُ المُصَوِّرُ» (الحشر:٢٤)

«اوست خدای خالِق نوساز صورتگر»

۷۴۰۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَفَّانُ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا مُوسَى ، هُوَ ابْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ : أَنَّهُمْ أَصَابُوا سَبَايَا ، فَأَرَادُوا أَنْ يَسْتَمْتِعُوا بِهِنَّ وَلا يَحْمِلْنَ ، فَسَأَلُوا النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْعَزْلِ ، فَقَالَ : «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ مَنْ هُوَ خَالِقٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ، عَنْ قَزَعَةَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ فَقَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَيْسَتْ نَفْسٌ مَخْلُوقَةٌ إِلا اللَّهُ خَالِقُهَا» .

[راجع : ۲۲۲۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۳۸ باختلاف] .

۷۴۰۹- از محمد بن یَحیی بن حَبّان، از ابن مُحَیریز روایت است که ابوسعید خُدری گفت:

مسلمانان در غزوهٔ بنی المصطلق به کنیزانی دست یافتند و می‌خواستند که از ایشان بهره‌مند گردند بدون آنکه آنها حمل بگیرند. آنان از پیامبر صلی الله علیه و سلم دربارهٔ عَزل (منی افکندن در خارج فرج) سؤال کردند. آن حضرت فرمود: «شما را چه می‌شود هر گاه این کار را نکنید؛ زیرا کسی را که خدا آفریدنش را نوشته (مقدر) کرده باشد تا روز قیامت آفریده می‌شود»

و مجاهِد از قَزَعَه روایت کرده که وی گفت: از ابوسعید شنیده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نیست نفسی که پیدایش آن مقدر شده باشد، مگر آنکه خدا آن را می‌آفریند»

۱۹- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ﴾ [ص : ۷۵]

باب-۱۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

«ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم، سجده آوری؟» (ص:۷۵)

۷۴۱۰- حَدَّثَنِي مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يَجْمَعُ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا .

فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ : يَا آدَمُ ، أَمَا تَرَى النَّاسَ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَأَسْجَدَ لَكَ مَلائِكَتَهُ ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا ، فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكَ ، وَيَذْكُرُ لَهُمْ خَطِيئَتَهُ الَّتِي

۷۴۱۰- از هِشام، از قَتاده، از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«خدا در روز قیامت مردم را جمع می‌کند، همچنین (که در دنیا جمع می‌شوند) و می‌گویند: کاش کسی از ما به نزد پروردگار ما شفاعت کند تا از این حالتی که در اینجا داریم، آرام شویم.

آنها نزد آدم می‌روند و می‌گویند: ای آدم، آیا

أَصَابَ ، وَلَكِنِ ائْتُوا نُوحًا ، فَإِنَّهُ أَوَّلُ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ .

فَيَأْتُونَ نُوحًا ، فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ ، وَلَكِنِ ائْتُوا إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ .

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ لَهُمْ خَطَايَاهُ الَّتِي أَصَابَهَا ، وَلَكِنِ ائْتُوا مُوسَى ، عَبْدًا آتَاهُ اللَّهُ التَّوْرَاةَ وَكَلَّمَهُ تَكْلِيمًا .

فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ لَهُمْ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ ، وَلَكِنِ ائْتُوا عِيسَى ، عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ ، وَكَلِمَتَهُ وَرُوحَهُ .

فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَلَكِنِ ائْتُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، عَبْدًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ .

فَيَأْتُونِي فَأَنْطَلِقُ فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ ، إِذَا رَأَيْتُ رَبِّي وَقَعْتُ لَهُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي .

ثُمَّ يُقَالُ لِي : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَحْمَدُ رَبِّي بِمَحَامِدَ عَلَّمَنِيهَا ، ثُمَّ أَشْفَعُ ، فَيَحُدُّ لِي حَدًّا فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَرْجِعُ فَإِذَا رَأَيْتُ رَبِّي وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي .

ثُمَّ يُقَالُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَحْمَدُ رَبِّي بِمَحَامِدَ عَلَّمَنِيهَا رَبِّي ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَرْجِعُ ، فَإِذَا رَأَيْتُ رَبِّي وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي .

ثُمَّ يُقَالُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، قُلْ يُسْمَعْ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ،

نمی‌بینی که مردم در چه حال‌اند، خدا تو را به دست خود آفریده و فرشتگان وی به تو سجده کرده‌اند و اسمهای همه چیزها را به تو آموخت، پس شفاعت ما را نزد پروردگار ما بکن تا از این حالتی که در اینجا داریم، آرام شویم. آدم می‌گوید: من اهل این کار نیستم. و آدم از خطایی که کرده یاد می‌کند. (سپس می‌گوید) بهتر است که نزد نوح بروید، زیرا وی نخستین رسولی است که خدا او را به مردم زمین فرستاده است. انها نزد نوح می‌روند و نوح می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم و از خطاهایی که از وی سر زده بدیشان یاد می‌کند، ولیکن بهتر است نزد ابراهیم خلیل‌الرحمن بروید. آنها نزد ابراهیم می‌روند ابراهیم می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم و از خطاهایی که از وی سر زده یاد می‌کند.

ولیکن نزد موسی بروید، بنده‌ای به او تورات داده و با وی بدون واسطه سخن گفته است.

آنها نزد موسی می‌آیند، موسی می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم، و از خطاهایی که از وی سرزده بدیشان یاد می‌کند، ولیکن نزد عیسی بروید که بندهٔ خدا و رسول اوست و کلمهٔ اوست و روح اوست.

آنها نزد عیسی می‌آیند، عیسی می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم ولیکن نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید، بندهٔ که خدا گناهان پیشین و پسین او را بخشیده است.

(آن حضرت می‌گوید:) انها نزد من می‌آیند، من می‌روم و از پروردگار خود اجازه می‌خواهم و در امر شفاعت به من اجازه داده می‌شود، آنگاه که پروردگار خود را می‌بینم، در پیشگاه وی به سجده می‌افتم و او مرا به همان حالت می‌گذارد

وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَحْمَدُ رَبِّي بِمَحَامِدَ عَلَّمَنِيهَا ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدّاً فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَرْجِعُ فَأَقُولُ : يَا رَبِّ مَا بَقِيَ فِي النَّارِ إِلا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ ، وَوَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ» .

قالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ شَعِيرَةً ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ بُرَّةً ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وكَانَ فِي قَلْبِهِ مَا يَزِنُ مِنَ الْخَيْرِ ذَرَّةً» . [راجع ٤٤ أخرجه مسلم : ١٩٣]

تا زمانی کـه خدا بخواهد که بگذارد. سـپس خداوند به من می‌گوید: سر خود را بلند کن ای محمد، و بگوی که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شـوی، و شفاعت کن که شفاعت کرده می‌شـوی. من پروردگار را می‌سـتایم به همان ستودنی که به من آموخته است. سپس شفاعت می‌کنم، خدا برایم اجازه می‌دهد و شمار معینی (از مردم) را به بهشت درمی‌آورم.

سـپس باز می‌گـردم و چـون پـروردگار خود را می‌بینم، به سـجده می‌افتم، و او مرا به همان حالت می‌گذارد تا آنکه خدا می‌خواهد که بگذارد. سپس به من می‌گوید: سـر خود را بلند کن ای محمد، و بگو که شـنیده می‌شوی، و بخواه که داده می‌شوی و شـفاعت کن که شـفاعت کرده می‌شوی، سپس پروردگارم را می‌ستایم، به همان ستودنی که به من آموخته است. سپس شفاعت می‌کنم و برایم شمار معینی را اجازه می‌دهد و من آنها را به بهشـت در می‌آورم.

سـپس باز می‌گردم، و چـون پـروردگار خود را می‌بینـم، به سـجده می‌افتم و مرا بـه همان حالت می‌گذارد تا آنکه خدا می‌خواهد که بگذارد.

سـپس می‌گوید: سـر خود را بلند کن ای محمد، بگو که شنیده می شـوی، بخواه که داده می‌شوی، و شـفاعت کن که شـفاعت کرده می‌شـوی. من پروردگار خود رامی‌ستایم. به همان ستودنی که به من آموخته است، سپس شـفاعت می‌کنم و شمار معینی را به من اجازه می‌دهد و آنها را به بهشت در می‌آورم. سپس باز می‌گردم و می‌گویم؛ پروردگارا، در دوزخ کسـی نمانده مگر آنانـی را که قرآن در آنجا نگهداشـته است و جاودانگی برایشان واجب

است.» پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: از دوزخ بیرون آورده می‌شود: کسی که لا اله الا الله گفته و در دل وی به اندازهٔ جَوی از نیکویی بوده باشد، سپس از دوزخ بیرون آورده می‌شود: کسی که لا اله الا الله گفته و در دل وی به اندازهٔ ذرّه‌ای از نیکویی بوده باشد»

۷۴۱۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «يَدُ اللَّهِ مَلأَى لا يَغِيضُهَا نَفَقَةٌ ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ . وَقَالَ : أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ . وَقَالَ : وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ، وَبِيَدِهِ الأُخْرَى الْمِيزَانُ ، يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ» . [راجع : ٤٦٨٤ . أخرجه مسلم : ٩٩٣ بدون الميزان] .

۷۴۱۱- از ابوزِناد، از اَعرج روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دست قدرت خدا پر است و شب روز (مخلوقات را روزی دادن) از آن نمی‌کاهد، و گفت: آیا می‌بینید که از آنگاه که (خدا) آسمان و زمین را آفریده، هرگز از دست قدرت او چیزی کم نشده است و گفت: عرش (تخت) او بر آب است و ترازو (میزان) در دست دیگرش است که آن را پایین و بلند می‌کند»

۷۴۱۲- حَدَّثَنَا مُقَدَّمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى قَالَ : حَدَّثَنِي عَمِّي الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ يَقْبِضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الأَرْضَ ، وَتَكُونُ السَّمَوَاتُ بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ» .

۷۴۱۲- از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا در روز قیامت زمین را به چنگ می‌گیرد و آسمان در دست راستش است، سپس می‌گوید: منم پادشاه»
این را سعید از مالک روایت کرده است.

۷۴۱۳- وَقَالَ عُمَرُ بْنُ حَمْزَةَ : سَمِعْتُ سَالِمًا : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا .

وَقَالَ أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ» . [راجع: ٤٨١٢ أخرجه مسلم ٢٧٨٧ بزيادة] .

۷۴۱۳- و عُمر بن حَمزه گفت: از سالم شنیدم که گفت: از ابن عمر شنیدم که همین را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.
و ابوالیمان گفت: روایت است از شعیب،ز ابُو سَلَمَه که ابوهریره گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا زمین را به چنگ می‌گیرد»

۷۴۱۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : سَمِعَ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ وَسُلَيْمَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ

۷۴۱۴- از سُفیان، از منصور و سُلیمان، از ابراهیم، از عُبیدهٔ از عبدالله (ابن مسعود) روایت

عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ يَهُودِيّاً جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْخَلاَئِقَ عَلَى إِصْبَعٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ . فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ .

قال يَحْيَى بْنُ سَعِيد : وَزَادَ فيه فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَعَجُّباً وَتَصْدِيقاً لَهُ . [راجع ۴۸۱۱ . أخرجه مسلم : ۲۷۸۶] .

است که گفت:
مردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد همانا خدا آسمانها را بر یک انگشت و درختان را بر یک انگشت و آفریدگان را بر یک انگشت می‌گیرد، سپس می‌گوید: منم پادشاه.
رسول الله صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه همه دندانهایش نمودار شد سپس (این آیه را) خواند: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند» (الزُّمَر:٦٧)
یحیی بن سعید گفت: و در آن فُضَیل بن عِیاض، از مَنصور از ابراهیم، از عبیده، از عبدالله این را افزوده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم از روی تعجب خندید و او را تصدیق کرد.

۷۴۱۵- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : سَمِعْتُ عَلْقَمَةَ يَقُولُ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَقَالَ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالشَّجَرَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْخَلاَئِقَ عَلَى إِصْبَعٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْمَلِكُ . فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ . [راجع : ۴۸۱۱ . أخرجه مسلم : ۲۷۸۶]

۷۴۱۵- از اعمش، از ابراهیم روایت است که گفت: از عبدالله (ابن مسعود) شنیدم که می‌گفت:
مردی از اهل کتاب نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای ابوالقاسم همانا خداوند آسمانها را بر یک انگشت و زمینها را بر یک انگشت و درختان و خاک را بر یک انگشت، و آفریدگان را بر یک انگشت می‌گیرد، سپس می‌گوید: منم پادشاه، منم پادشاه. پیامبر صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه همه دندانهایش نمودار شد، سپس خواند: «خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند»

۲۰- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «لا شَخْصَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ»

باب-۲۰ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم

«هیچ شخصی غیرتمندتر از خدا نیست»

٧٤١٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ ، عَنْ وَرَّادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : لَوْ رَأَيْتُ رَجُلاً مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصْفَحٍ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ ، وَاللَّهِ لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي ، وَمِنْ أَجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ، وَلَا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللَّهِ ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُبَشِّرِينَ وَالْمُنْذِرِينَ ، وَلَا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ الْجَنَّةَ » . [راجع : ٦٨٤٦ . اخرجه مسلم : ١٤٩٩] .

٧٤١٦- از عبدالملک، از وَرّاد کاتب مُغیره روایت است که مُغیره گفت: سعد بن عُبادَه گفت: اگر مردی را با زن خود (در حال زنا) ببینم، او را با تیزی شمشیر خود می‌زنم. این خبر که به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید، فرمود: «آیا از غیرت سعد تعجب می‌کنید، به خدا سوگند من از وی غیرتمندترم و خدا از من غیرتمندتر است، و به خاطر همین غیرت خداست که فواحش (زناکاری) را چه آشکار و چه پنهان حرام کرده است،و هیچ یکی نیست که عذرخواهی (و توبه) را بیشتر از خدا دوست داشته باشد و به همین خاطر است که مژده دهندگان و ترسانندگان را فرستاده است، و هیچ یکی نیست که ستودن را بیش از خدا دوست داشته باشد و به همین خاطر است که بهشت را وعده کرده است»

٢١- باب :

﴿ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ ﴾ [الأنعام : ١٩] فَسَمَّى اللَّهُ تَعَالَى نَفْسَهُ شَيْئًا . وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الْقُرْآنَ شَيْئًا ، وَهُوَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ . وَقَالَ : ﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾ [القصص : ٨٨]

٧٤١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِرَجُلٍ : « أَمَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ » . قَالَ : نَعَمْ سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا ، لِسُوَرٍ سَمَّاهَا . [راجع : ٢٣١٠ . اخرجه مسلم : ١٤٢٥ مطولاً] .

باب-۲۱

«بگو گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو (گواهی) خدا» (الانعام:۱۹) پس خدای تعالی خودش را شیئ نامیده و آن صفتی از صفات خداست. و خدا گفته است: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ الا وَجهَهُ» (القصص:۸۸) «هر چیز نابود شونده است جز ذات او»

٧٤١٧- از مالک، از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردی گفت: «آیا چیزی از قرآن همراه داری؟» وی گفت: آری، سورهٔ چنین و چنان و آن حضرت آنها را سوره نامید

۲۲- باب:

﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ [هود: ۷]

﴿وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [التوبة: ۱۲۹]

قال أبو العالية: ﴿اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ﴾ [الاعراف ۵۴]: ارتفع.

﴿فَسَوَّاهُنَّ﴾ [البقرة: ۲۹]: خلقهن.

وقال مجاهد: ﴿اسْتَوَى﴾ علا ﴿عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴].

وقال ابن عباس: ﴿الْمَجِيدُ﴾ [البروج: ۱۵]: الكريم و ﴿الْوَدُودُ﴾ [البروج: ۱۴]: الحبيب، يقال: حميدٌ مجيدٌ، كأنه فعيل من ماجد، محمودٌ من حمد.

باب-۲۲

«و عرش او بر آب بود» (هود:۷)

«و او پروردگار عرش بزرگ است» (التوبه:۱۲۹)

ابوالعالیه گفت: «اِستَوَی اِلَی السَّماءِ[1]» [الاعراف:۵٤] «بر عرش (جهانداری) استیلا یافت» یعنی: بلند کرد.

«فَسَوّاهُنَّ» (البقره:۲۹) آنها را آفرید. و مجاهد گفته است: «اِستَوَی» یعنی: برآمد «عَلَی العَرشِ» یعنی: «بر عرش» (الاعراف:۵٤)

و ابن عباس گفته است: «اَلمَجیدُ» (البروج:۱۵) یعنی:کریم (ارجمند، بخشاینده، با مروت).

و «الوَدُودُ» (البروج:۱٤) یعنی: اَلحَبیبُ (دوستدار) گفته می‌شود: «حَمیدٌ مَجیدٌ» گویی از باب فعیل است مَجید از مَاجِد گرفته شده: (شریف نیکوکار) محمود از حَمِدَ مأخوذ است یعنی (ستوده شده).

۷٤۱۸- حدثنا عبدان، عن أبي حمزة، عن الأعمش، عن جامع بن شداد، عن صفوان بن محرز، عن عمران بن حصين قال: إني عند النبي ﷺ إذ جاءه قومٌ من بني تميم، فقال: «اقبلوا البشرى يا بني تميم». قالوا: بشرتنا فأعطنا، فدخل ناسٌ من أهل اليمن، فقال: «اقبلوا البشرى يا أهل اليمن، إذ لم يقبلها بنو تميم». قالوا: قبلنا، جئناك لنتفقه في الدين، ولنسألك عن أول هذا الأمر ما كان، قال: «كان الله ولم يكن شيءٌ قبله، وكان عرشه على الماء، ثم خلق السموات والأرض، وكتب في الذكر كل شيء». ثم أتاني رجلٌ فقال: يا عمران أدرك ناقتك فقد ذهبت، فانطلقت أطلبها، فإذا السراب ينقطع دونها، وايم الله لوددت أنها قد ذهبت

۷٤۱۸- از اَعمَش، از جامع بن شَدّاد، از صَفوان بن مُحرِز از عِمران بن حُصَین روایت است که گفت:

من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم که گروهی از قبیلهٔ بنی تمیم نزد آن حضرت آمدند. وی خطاب به آنان فرمود: «بشارت پذیرید ای بنی تمیم» آنان گفتند: ما را بشارت دادی، (چیزی مال به ما بده). سپس گروهی از مردم یمن درآمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت پذیرید ای اهل یمن بشارتی که بنی تمیم آن را نپذیرفتند»

---

۱ - استوی علی السَّماء، لفظ آیه نیست بلکه «اَستَوَی علی العرش» است.

وَلَمْ أَقُمْ . [راجع: ۳۱۹۰].

گفتند: ما پذیرفتیم و نزد تو آمدیم تا دین را بیاموزیم و از تو می‌پرسیم که اول این کار (آفرینش) چگونه بوده است؟
آن حضرت فرمود: «خدا بود و هیچ چیز قبل از وی نبود و عرش وی بر آب بود، سپس آسمانها و زمین را آفرید و همه چیز را در ذِکر (لوح محفوظ) نوشت»
(عمران راوی می‌گوید:) سپس مردی نزدم آمد و گفت: ای عمران، شترت را دریاب که گریخته است، من راهی‌ام که آن را پیدا کنم، ولی دیدم که سراب آن را از نظر ناپدید می‌کند، و به خدا سوگند دوست داشتم که شتر می‌رفت و من (از مجلس آن حضرت) برنمی‌خاستم.

۷٤۱۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ : حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ يَمِينَ اللَّهِ مَلأَى لاَ يَغِيضُهَا نَفَقَةٌ ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ، أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مَا فِي يَمِينِهِ ، وَعَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ، وَبِيَدِهِ الأُخْرَى الْفَيْضُ ، أَوِ الْقَبْضُ يَرْفَعُ وَيَخْفِضُ » . [راجع: ٤٦٨٤ أخرجه مسلم: ۹۹۳].

۷٤۱۹- از مَعمَر، از هَمّام، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا (دست) راست خدا پر است و خرج کردن از آن نمی‌کاهد، خرج کردن شب و روز، آیا نمی‌بینید که از آنگاه که زمین و آسمان را آفریده، چه اندازه خرج کرده است و همهٔ آن از (دست) راست وی چیزی نکاسته است و عرش او بر آب است و در دست دیگرش فیض (بخشش) یا قبض (روح) است (مردم را) بر می‌دارد و فرو می‌برد»

۷٤۲۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : جَاءَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ يَشْكُو ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «اتَّقِ اللَّهَ ، وَأَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ » .

قَالَ أَنَسٌ : لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَاتِمًا شَيْئًا لَكَتَمَ هَذِهِ .

قَالَ : فَكَانَتْ زَيْنَبُ تَفْخَرُ عَلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ تَقُولُ :

۷٤۲۰- از حَمّاد بن زَید، از ثابت روایت است که انس گفت: زید بن حارثه (نزد آن حضرت) آمد (در حالی که از زن خود (زینب بنت جَحش) شکایت می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته می‌رفت: «از خدا بترس و زن خود را نزد خود نگاهدار»
انس گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم

زَوَّجَكُنَّ أَهَالِيكُنَّ ، وَزَوَّجَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ .

چیزی (از وحی را پنهان می‌کرد، همین (آیه) را پنهان می‌کرد.
انس گفت: زینب بر (سائر) زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم فخر و مباهات می‌کرد و می‌گفت: شما را خانواده‌های شما در ازدواج (آن حضرت) درآورده‌اند و مرا خدای تعالی از فراز هفت آسمان به ازدواج وی درآورده است.
و از ثابت روایت شده که گفت: آیهٔ «و آنچه را که خدا آشکارکننده بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی» (الاحزاب:۳۷) در شأن زینب و زید بن حارثه، نازل شده است[۱].

۷۴۲۱- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ طَهْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : نَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ فِي زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَأَطْعَمَ عَلَيْهَا يَوْمَئِذٍ خُبْزًا وَلَحْمًا ، وَكَانَتْ تَفْخَرُ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ أَنْكَحَنِي فِي السَّمَاءِ . [راجع ۴۷۹۱ أخرجه مسلم ۱۴۲۸ في النكاح ۸۹ ، بدون قطعة الفخر]

۷۴۲۱- از خَلّاد بن یحیی از عیسی بن طهمان روایت است که گفت: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: آیهٔ حجاب دربارهٔ زَینب بنت جحش نازل شده است و آن حضرت در روز (ازدواج با وی) مردم را نان و گوشت خورانید و زینب بر زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم افتخار می‌کرد و می‌گفت: خدا مرا در آسمان (با آن حضرت) نکاح کرده است.

۷۴۲۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَضَى الْخَلْقَ ، كَتَبَ عِنْدَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ : إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي » . [أخرجه مسلم ۲۷۵۱]

۷۴۲۲- از ابوزِناد، از اَعرَج، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «آنگاه که خدا آفرینش را به انجام رساند، بر فراز عرش خود نزد خود نوشت: همانا رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است»

۷۴۲۳- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنِي هِلَالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ ، وَصَامَ رَمَضَانَ ، كَانَ حَقًّا

۷۴۲۳- از هِلال، از عطاء بن یسار، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود:

۱ – در ذیل حدیث ۴۷۸۷، جلد پنجم در این باره به تفصیل بیان شده است.

عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، هَاجَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلَا نُنَبِّئُ النَّاسَ بِذَلِكَ ؟ قَالَ : « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ ، كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ » . [راجع ٢٧٩٠] .

«کسی که به خدا و رسول او ایمان بیاورد و نماز بپا دارد و رمضان را روزه بگیرد، حقی بر خداست که او را به بهشت درآورد، چه در راه خدا هجرت کند و چه در سرزمینی که زاده شده، اقامت کند»
اصحاب گفتند: یا رسول الله، آیا مردم را از این خبر نکنیم؟
آن حضرت فرمود: «همانا در بهشت صد درجه است که خدا آن درجات را برای مجاهدین در راه خدا آماده کرده است، که مسافت میان هر دو درجه به اندازهٔ مسافت میان زمین و آسمان است، پس اگر از خدا (بهشت) می‌طلبید، فردوس (برین) را بخواهید و آن در میان بهشت است و بلندترین بهشت است و بلندتر از آن عرش رحمن است و نهرهای بهشت از آنجا سرازیر می‌شود»

٧٤٢٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ : دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ قَالَ : « يَا أَبَا ذَرٍّ ، هَلْ تَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ هَذِهِ » . قَالَ : قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : « فَإِنَّهَا تَذْهَبُ تَسْتَأْذِنُ فِي السُّجُودِ فَيُؤْذَنُ لَهَا ، وَكَأَنَّهَا قَدْ قِيلَ لَهَا : ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، ثُمَّ قَرَأَ : ذَلِكَ مُسْتَقَرٌّ لَهَا » . فِي قِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ . [راجع : ٣١٩٩ أخرجه مسلم : ١٥٩] .

٧٤٢٤- از اَعمش، از ابراهیم تَیمی، از پدرش روایت است که ابو ذر گفت: به مسجد درآمدم در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنجا نشسته بود. چون آفتاب غروب کرد، فرمود: «ای ابوذر، آیا می‌دانی که این (خورشید) کجا می‌رود؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «می‌رود و اجازهٔ سجود می‌طلبد، به وی اجازه داده می‌شود و گویا (روزی) به آن گفته شده: از همانجا که آمده ای بازگرد پس آفتاب از مغرب طلوع می‌کند. سپس آن حضرت خواند: و خورشید [به سوی] قرارگاه ویژهٔ خود روان است-» در قرائت عبدالله (ابن مسعود)[1].

٧٤٢٥- حَدَّثَنَا مُوسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ .

٧٤٢٥- از موسی، از ابراهیم، از ابن شهاب از

۱ - قراءت عبدالله ابن مسعود چنین است: «ذٰلکَ مُستَقَرٌّ لَهَا» قراءت مشهور چنین است: «لِمُستَقَرٍّ لَهَا»

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِد ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ قَالَ : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ ، فَتَتَبَّعْتُ الْقُرْآنَ ، حَتَّى وَجَدْتُ آخِرَ سُورَةِ التَّوْبَةِ مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ ، لَمْ أَجِدْهَا مَعَ أَحَدٍ غَيْرِهِ : ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴾ . حَتَّى خَاتِمَةِ ﴿ بَرَاءَةٌ ﴾ . [راجع : ٢٨٠٧] .

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ بِهَذَا ، وَقَالَ : مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ .

عبید بن سَبّاق روایت است که زید بن ثابت گفت:

و لیث گفت: روایت است از عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب، از ابن سَبّاق که زید بن ثابت به او گفت: ابوبکر قاصدی نزد من فرستاد، من قرآن را جمع کردم، تا آنکه (آیات) آخر سورة التوبه (براءة) را همراه ابو خَزیمهٔ انصاری یافتم و آن را نزد هیچ یک بجز وی یافته نتوانستم (که اینها اند) «لَقَد جَاءَکُم رسولٌ مِن اَنفُسِکُم» تا خاتمهٔ سوره براءة (التوبه). روایت است از یحیی بن بُکَیر، از لَیث، از یُونُس، به همین حدیث. و گفت: همراه ابوخزیمهٔ انصاری.

٧٤٢٦- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » . [راجع : ٦٣٤٥ . أخرجه مسلم : ٢٧٣٠] .

٧٤٢٦- از سعید، از قَتاده، از ابوالعالیه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم به هنگام رنج و اندوه می‌گفت: «لا اله الا اللهُ العَلیمُ الحَلیمُ، لا اله الا اللهُ رَبُّ العَرشِ العَظیم ، لا اله الا الله، رَبُّ السَّمَواتِ وَ رَبُّ الارضِ رَبُّ العَرشِ الکَریم»

٧٤٢٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ » . [راجع : ٢٤١٢ . أخرجه مسلم: ٢٣٧٤ مطولاً] .

٧٤٢٧- از سُفیان، از عمرو بن یحیی از پدرش از ابوسعید خُدری روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردم در روز قیامت بیهوش می‌گردند، ناگاه موسی را می‌بینم که وی یکی از پایه‌های عرش را گرفته است.

٧٤٢٨- وَقَالَ الْمَاجِشُونُ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْفَضْلِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ بُعِثَ ، فَإِذَا مُوسَى آخِذٌ بِالْعَرْشِ » . [راجع : ٢٤١١. أخرجه مسلم : ٢٣٧٣ مطولاً] .

٧٤٢٨- و ماجِشُون گفت: از عبدالله بن فضل، از ابوسَلَمه، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: « من نخستین کسی‌ام که (در روز قیامت) به هوش می‌آیم. ناگاه موسی را می‌بینم که از عرش گرفته

است.

٢٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ ﴾ [المعارج: ٤]

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ﴾ [فاطر: ١٠].

وَقَالَ أَبُو جَمْرَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِأَخِيهِ: اعْلَمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ، الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ الْعَمَلُ الصَّالِحُ ﴾ [فاطر: ١٠]: يَرْفَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ. يُقَالُ: ﴿ ذِي الْمَعَارِجِ ﴾ [المعارج: ٣] الْمَلَائِكَةُ تَعْرُجُ إِلَى اللَّهِ.

باب-۲۳ فرمودۀ خدای تعالی:

«فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند» (المعارج : ٤)

و فرمودۀ خدا جل ذکره: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود» (فاطر:۱۰)

و ابوجَمره گفت: ابن عباس گفت: خبر مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و سلم که به ابوذَر رسید، به برادر خود گفت: از علم آن مردی که ادعا می‌کند که از آسمان خبر به وی می‌آید (برو) و مرا آگاه گردان.

و مجاهد گفته است: «و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد» (فاطر:۱۰)

سخنان پاکیزه بالا می‌رود. گفته می‌شود «ذی المعارج» (المعارج: ۳)

«صاحب درجات» فرشتگانی که به سوی خدا بالا می‌روند.

٧٤٢٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ: مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ وَصَلَاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ، فَيَقُولُ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ». [راجع: ٥٥٥. أخرجه مسلم: ٦٣٢].

۷۴۲۹- از مالک، از ابو زِناد، از اَعرَج، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرشتگان به نوبت نزد شما می‌آیند، فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز. و هر دو گروه از انها در نماز عصر و نماز صبح جمع می‌شوند. سپس آن گروه که شب با شما بودند (به آسمان) بالا می‌روند، خدا از ایشان می‌پرسد، هر چند او داناترست از آنان، پس می‌گوید: در چه حالتی بندگان مرا ترک کردید؟ آنها می‌گویند: آنها را در حالی ترک کردیم که نماز می‌گزاردند و

چون نزدشان رفته بودیم، نماز می‌گزاردند»

۷۴۳۰- وَقَالَ خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا الطَّيِّبُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فُلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ».

وَرَوَاهُ وَرْقَاءُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا الطَّيِّبُ». [راجع: ۱۴۱۰. أخرجه مسلم: ۱۰۱۴، بنحوه].

۷۴۳۰- و خالِد بن مَخلِد گفت: از سلیمان از عبدالله بن دینار، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به اندازهٔ خرمایی که از راه پاک (حلال) بدست آورده صدقه بدهد، و به سوی خدا بالا نمی‌رود مگر (صدقه از مال) پاک، و آنگاه است که خدا آن را با (دست) راست خود می‌پذیرد، سپس آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد، چنانکه هر یک از شما کُرّهٔ اسپ را پرورش می‌دهد تا بسان کوه (بزرگ) می‌شود» این حدیث را وَرَقاء، از عبدالله بن دینار، از سعید بن یسار، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده: «و به سوی خدا بالا نمی‌رود مگر پاک»

۷۴۳۱- حَدَّثَنَا عَبْدُالْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو بِهِنَّ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». [راجع: ۶۳۴۵. أخرجه مسلم: ۲۷۳۰].

۷۴۳۱- از سعید، از قَتاده، از ابوالعالیه از ابن عباس روایت است که ابن عباس گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم به هنگام رنج و اندوه این کلمات را می‌خواند:

«لا اله الا اللهُ العَظِیمُ الحَلِیم، لا اله الا اللهُ رَبُّ العَرشِ العَظِیم، لا اله الا اللهُ رَبُّ السَّمٰواتِ و رَبُّ العَرشِ الکَرِیم»

«نیست معبودی بر حق بجز الله صاحب عظمت و حِلم، نیست معبودی بر حق بجز الله، پروردگار عرش عظیم. نیست معبودی برحق بجز الله، پروردگار آسمانها و پروردگار عرش ارجمند»

۷۴۳۲- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ، أَوْ أَبِي نُعْمٍ - شَكَّ قَبِيصَةُ - عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: بُعِثَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِذُهَيْبَةٍ فَقَسَمَهَا بَيْنَ

۷۴۳۲- از قَبیصَه، از سُفیان، از پدرش، از ابن ابی نُعم، یا ابی نُعم - قبیصه (در این دو نام) شک کرده است- از ابوسعید خُدری روایت

أربَعَة.

وحدَّثني إسحاقُ بنُ نصرٍ: حدثنا عبدُالرزاق: أخبرنا سُفيانُ: عن أبيه، عن ابن أبي نُعْم، عن أبي سعيد الخُدْريِّ قال: بعثَ عليٌّ، وهو باليمن، إلى النبيِّ ﷺ بِذُهَيبةٍ في تُربتها، فقسَمها بين الأقرع بن حابسٍ الحنظليِّ، ثمَّ أحد بني مُجاشعٍ، وبين عُيَينةَ بن بدرٍ الفزاريِّ، وبين علقمةَ بن عُلاثةَ العامريِّ، ثمَّ أحد بني كلابٍ، وبين زيد الخيل الطائيِّ، ثمَّ أحد بني نبهان، فتغيَّظت قريشٌ والأنصارُ، فقالوا: يُعطيه صناديدَ أهل نجدٍ ويدَعُنا، قال: «إنَّما أتألَّفهم». فأقبلَ رجلٌ غائرُ العينين، ناتئُ الجبين، كثُّ اللحية، مُشرفُ الوجنتين، محلوقُ الرأس، فقال: يا محمدُ اتَّقِ الله، فقال النبيُّ ﷺ: «فمن يُطيعُ الله إذا عصيتُه، فيأمنُني على أهل الأرض، ولا تأمنوني». فسأل رجلٌ من القوم قتلَه - أُراه خالدَ بنَ الوليد - فمنعه النبيُّ ﷺ، فلمَّا ولَّى قال النبيُّ ﷺ: «إنَّ من ضِئضِئ هذا قومًا يقرؤون القرآن، لا يُجاوزُ حناجرَهم، يمرُقون من الإسلام مروقَ السهم من الرميَّة، يقتلون أهلَ الإسلام، ويدَعون أهلَ الأوثان، لئن أدركتُهم لأقتلنَّهم قتلَ عادٍ». [راجع: ۳۳۴٤. أخرجه مسلم: ۱۰٦٤].

است که گفت: پاره‌ای طلا، بـه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرسـتاده شد. آن حضرت، آن را میان چهار کس تقسـیم کرد. و از اسحاق بن نَضر، از عبدالرزاق. از سُفیان، از ابن ابی نُعم از ابوسـعید خُدری روایت اسـت که گفت: علی (بن ابـی طالب) که در یمن بـود، پاره‌ای طلا را کـه با خاک آن مخلـوط بود، به پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستاد، آن حضرت آن را میان اَقرَع بن حابس حَنظَلی که سـپس یکی از بنی مُجاشـع گردید، و میان عُیَینَه بن بَدر فزاری، و میان عَلقَمَه بن عُلاثهٔ عامری که سـپس یکی از بنی کِلاب گردید، و میان زَید الخَیل الطّائی که سپس یکی از بنی نُبهان گردید، تقسیم کرد. قریش و انصار خشـمگین شـدند و گفتند: به بزرگان مـردم نَجد می‌دهد و ما را وامی‌گذارد. آنحضرت فرمـود: «همانا بـرای الفت گرفتن (دلهایشـان به اسلام) است» مردی جلو آمد که دارای چشمهای فرو رفته، پیشانی بلند، رخسار گوشتی و موی سر تراشیده بود. وی گفت: ای محمد از خدا بترس. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «پس کیست که از خدا اطاعت کند، اگر من از وی سرکشـی کنم، او مرا بر مردم زمین امین گردانیده و شما مرا امین نمی‌گردانید» مردی از ان گروه از آن حضرت اجازه خواست تا آن مرد معترض را بکشد- می‌پندارم که خالد بن ولید بود- پیامبر صلی الله علیه و سلم او را از این کار منع کرد. چون آن مرد معترض پشت گردانید (و راهی شد) پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا از نسـل وی قومی پدید خواهد آمد که قرآن می‌خوانند ولی از حنجره‌هایشـان

برتر نمی‌رود. از اسلام چنان می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد، مردم مسلمان را می‌کشند و بت پرستان را وامی‌گذارند، پس اگر آنها را دریابید بکشید مانند کشتن (یکبارگی) قوم عاد»

٧٤٣٣- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ : ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾ . قَالَ : « مُسْتَقَرُّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ » . [راجع: ٣١٩٩ . أخرجه مسلم : ١٥٩ مطولاً] .

۷۴۳۳- از اَعمَش از ابراهیم تَیمی، از پدرش روایت است که ابو ذر گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم درمورد این آیه پرسیدم: «و خورشید به سوی قرارگاه ویژهٔ خود روان است» (یس:۳۸) فرمود: «قرارگاه ویژهٔ آن، زیر عرش است»

٢٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ . إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ . [القيامة : ٢٢-٢٣]

باب - ۲۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«در آن روز چهره‌هایی شادابند، به سوی پروردگار خود می‌نگرند» (القیامه:۲۳-۲۲)

٧٤٣٤- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ وَهُشَيْمٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، إِذْ نَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، قَالَ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ ، لا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ ، وَصَلاةٍ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ ، فَافْعَلُوا » . [راجع: ٥٥٤ . أخرجه مسلم : ٦٣٣] .

٤٧٣٤- از خالد و هُشَیم، از اسماعیل از قَیس روایت است که جَریر گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم. آن حضرت ناگاه به سوی ماه شب چهاردهم دید، فرمود: «همانا شما پروردگار خود را می‌بینید، چنانکه همین ماه را می‌بینید که در دیدن آن زحمتی نمی‌بینید. اگر بتوانید که مغلوب نمازی قبل از طلوع آفتاب (نماز صبح) و نمازی قبل از غروب آفتاب (نماز عصر) نشوید، این کار را بکنید».

٧٤٣٥- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ يُوسُفَ الْيَرْبُوعِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ عِيَانًا » . [راجع: ٥٥٤ . أخرجه مسلم : ٦٣٣ بأطول منه] .

۷۴۳۵- از ابوشهاب، ز اسماعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم از جریر بن عبدالله روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا شما پروردگار خود را با چشمان خود می‌بینید»

۷۴۳۶- حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْجُعْفِيُّ، عَنْ زَائِدَةَ : حَدَّثَنَا بَيَانُ بْنُ بِشْرٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، فَقَالَ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا ، لا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ » . [راجع : ۵۵۴ . أخرجه مسلم : ۶۳۳ بأطول] .

۷۴۳۶- از بیان بن بِشر، از قیس بن ابی حازم روایت است که جریر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب مهتابی چهاردهم، نزد ما برآمد و گفت: «همانا شما پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینید، چنانکه همین (ماه) را می‌بینید، که در دیدن آن ازدحام (شلوغ) نمی‌کنید».

۷۴۳۷- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ :

أَنَّ النَّاسَ قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ » . قَالُوا : لا يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : « فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ » . قَالُوا : لا يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : « فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ ، يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُ : مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتْبَعْهُ ، فَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الشَّمْسَ الشَّمْسَ ، وَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْقَمَرَ الْقَمَرَ ، وَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الطَّوَاغِيتَ الطَّوَاغِيتَ .

وَتَبْقَى هَذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا شَافِعُوهَا ، أَوْ مُنَافِقُوهَا - شَكَّ إِبْرَاهِيمُ - فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا ، فَإِذَا جَاءَنَا رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ ، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي يَعْرِفُونَ ، فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : أَنْتَ رَبُّنَا فَيَتْبَعُونَهُ .

وَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَيْ جَهَنَّمَ ، فَأَكُونُ أَنَا وَأُمَّتِي أَوَّلَ مَنْ يُجِيزُهَا ، وَلا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ إِلا الرُّسُلُ ، وَدَعْوَى الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ : اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ .

وَفِي جَهَنَّمَ كَلالِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ ، هَلْ رَأَيْتُمْ

۷۴۳۷- از عبدالعزیز بن عبدالله ، از ابراهیم بن سعد از ابن شهاب، از عطاء بن یزید لَیثی روایت است که ابوهریره گفت: مردم گفتند: یا رسول الله، آیا ما پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما در دین ماه شب چهاردهم زحمتی می‌بینید؟ گفتند: نی، یا رسول الله. فرمود: آیا در دیدن آفتاب که ابر آن را نپوشانده باشد، زحمتی می‌بینید؟» گفتند: نی، یا رسول الله. فرمود: «پس شما خدا را همچنین می‌بینید، خداوند مردم را در روز قیامت جمع می‌کند و می‌گوید: هر کس هر چیزی را می‌پرستید به دنبال آن برود، کسی که آفتاب را می‌پرستید در پی آفتاب می‌رود و کسی که ماه را می‌پرستید در پی ماه می‌رود و کسی که بتان را می‌پرستید به دنبال بتان می‌رود، و همین امت با مخالفان/ نیکان[1] یا منافقان خود می‌ماند. ابراهیم (راوی در این دو کلمه) شک کرده است. خدا نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. ایشان می‌گویند: جای ما همین جاست تا آنکه پروردگار ما بیاید و چون پروردگار ما بیاید، او را می‌شناسیم. سپس خداوند در صورتی که

۱ - لفظ شافعوها، در تیسیرالقاری، مخالفان، و در ترجمهٔ انگلیسی بخاری، نیکان ترجمه شده است.

السَّعْدَانَ» . قَالُوا : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا قَدْرُ عِظَمِهَا إِلَّا اللَّهُ ، تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ ، فَمِنْهُمُ الْمُوبَقُ بَقِيَ بِعَمَلِهِ ، أَوِ الْمُوثَقُ بِعَمَلِهِ ، وَمِنْهُمُ الْمُخَرْدَلُ ، أَوِ الْمُجَازَى ، أَوْ نَحْوُهُ .

ثُمَّ يَتَجَلَّى ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ ، وَأَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ بِرَحْمَتِهِ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا ، مِمَّنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَرْحَمَهُ ، مِمَّنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .

فَيَعْرِفُونَهُمْ فِي النَّارِ بِأَثَرِ السُّجُودِ ، تَأْكُلُ النَّارُ ابْنَ آدَمَ إِلَّا أَثَرَ السُّجُودِ ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ .

فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتُحِشُوا ، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ ، فَيَنْبُتُونَ تَحْتَهُ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ .

ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ ، وَيَبْقَى رَجُلٌ مِنْهُمْ مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ عَلَى النَّارِ ، هُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولًا الْجَنَّةَ ، فَيَقُولُ : أَيْ رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، فَإِنَّهُ قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا ، وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا ، فَيَدْعُو اللَّهَ بِمَا شَاءَ أَنْ يَدْعُوَهُ .

ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ : هَلْ عَسَيْتَ إِنْ أَعْطَيْتُكَ ذَلِكَ أَنْ تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ ، فَيَقُولُ : لَا وَعِزَّتِكَ لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ ، وَيُعْطِي رَبَّهُ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ مَا شَاءَ .

فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ .

فَإِذَا أَقْبَلَ عَلَى الْجَنَّةِ وَرَآهَا سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ .

ثُمَّ يَقُولُ : أَيْ رَبِّ قَدِّمْنِي إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ : أَلَسْتَ قَدْ أَعْطَيْتَ عُهُودَكَ وَمَوَاثِيقَكَ أَنْ لَا

او را می‌شناسد؛ نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. آنگاه می‌گویند: تو پروردگار ما هستی و از وی پیروی میکنند و بر پشت دوزخ پل زده می‌شود، من و امت من نخستین کسانی می‌باشیم که از آن می‌گذریم، و دران روز بجز رسولان سخن نمی‌گویند و دعای رسولان در آن روز این است: بارالها، سلامت بدار، سلامت بدار.

و در دوزخ (یا بر روی پل) چنگکهایی‌اند مانند خار سَعدان، آیا خار سعدان را دیده‌اید؟ گفتند: آری یا رسول الله. آن حضرت فرمود: آن چنگکها مانند خار سعدان‌اند، بجز آنکه اندازهٔ بزرگی آن را نمی‌داند. مردم را نظر به اعمالشان می‌رباید، از میان آنها کسانی‌اند که نظر به عمل (بد) خود در دوزخ باقی می‌مانند یا نظر به عمل خود نگهداشته می‌شوند و از میان آنها کسانی است که پاره پاره می‌شوند یا کسانی‌اند (که پس از مجازات) نجات می‌یابند، یا مانند آن. پس از آن خدا تجلی می‌کند، تا آنکه از حکم کردن میان بندگان خود فارغ گردد، و می‌خواهد به رحمت خود کسانی را از دوزخ بیرون بیاورد. پس به فرشتگان خود امر می‌کند که کسانی را که به خدا شریک نیاورده‌اند، از دوزخ بیرون بیاورند، از ان کسانی که خدا می‌خواهد بر ایشان رحم کند، از آن کسانی که شهادت لا اله الا الله داده‌اند. فرشتگان ایشان را از اثر سجده در میان آتش می‌شناسند. آتش پسر آدم را می‌خورد، بجز اثر سجده کردن را، که خداوند خوردن اثر سجده را بر آتش حرام گردانیده است.

تَسْأَلَنِي غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ أَبَدًا ، وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ .

فَيَقُولُ : أَيْ رَبِّ ، وَيَدْعُو اللَّهَ ، حَتَّى يَقُولَ : هَلْ عَسَيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَهُ .

فَيَقُولُ : لَا وَعِزَّتِكَ لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ ، وَيُعْطِي مَا شَاءَ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ ، فَيُقَدِّمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ .

فَإِذَا قَامَ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ انْفَهَقَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ، فَرَأَى مَا فِيهَا مِنَ الْحَبْرَةِ وَالسُّرُورِ ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ .

ثُمَّ يَقُولُ : أَيْ رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ ، فَيَقُولُ اللَّهُ : أَلَسْتَ قَدْ أَعْطَيْتَ عُهُودَكَ وَمَوَاثِيقَكَ أَنْ لَا تَسْأَلَ غَيْرَ مَا أُعْطِيتَ .

فَيَقُولُ : وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ .

فَيَقُولُ : أَيْ رَبِّ لَا أَكُونَنَّ أَشْقَى خَلْقِكَ .

فَلَا يَزَالُ يَدْعُو حَتَّى يَضْحَكَ اللَّهُ مِنْهُ ، فَإِذَا ضَحِكَ مِنْهُ ، قَالَ لَهُ : ادْخُلِ الْجَنَّةَ ، فَإِذَا دَخَلَهَا قَالَ : اللَّهُ لَهُ : تَمَنَّهْ ، فَسَأَلَ رَبَّهُ وَتَمَنَّى ، حَتَّى إِنَّ اللَّهَ لَيُذَكِّرُهُ ، يَقُولُ : كَذَا وَكَذَا ، حَتَّى انْقَطَعَتْ بِهِ الْأَمَانِيُّ ، قَالَ اللَّهُ : ذَلِكَ لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» . [راجع : ۸۰٦ . اخرجه مسلم : ۱۸۲]

آنهـا در حالی که سـوخته شـده‌اند، از دوزخ بیرون آورده می‌شـوند و بر آنان آب زندگانی ریخته می‌شود و از زیر آب چنان می‌رویند که دانه در گِلِ سیلاب می‌روید.

سـپس خدا از حکم کردن میـان بندگان خود فارغ می‌شـود و از میان ایشـان مردی می‌ماند که روی او به سـوی دوزخ است. وی واپسین مردی از اهل دوزخ اسـت که (سزاوار) دخول به بهشـت اسـت. وی می‌گوید: ای پروردگار مـن، روی مرا از دوزخ بگـردان، زیرا بوی آن مرا آزار می‌رسـاند، و شعلهٔ آن مرا می‌سوزاند، و به خدا دعا می‌کند به آنچه خدا خواسـته که دعا کند.

سـپس خدا می‌گوید: اگر این به تو داده شود، از من چیزی دیگر نمی‌خواهی؟ وی می‌گوید: نـی، و به عزت تو که غیـر از آن چیزی از تو نمی‌خواهم. وی عهد و پیمانهایی را که خدا از وی خواسـته می‌دهد. آنگاه خدا روی او را از آتش بر می‌گرداند.

چون به سوی بهشت رو می‌کند و آن را می‌بیند، خامـوش می‌ماند تا آنگاه که خدا خواسـته که خاموش بماند.

سپس می‌گوید: ای پروردگار من، مرا تا نزدیک دروازهٔ بهشت برسـان. خدا به او می‌گوید: آیا بـه من عهد و پیمان نـدادی که غیر از آنچه به تو دادم، هرگز چیزی دیگر از من نمی‌خواهی، وای بر تو ای پسـر آدم، تا چه حد پیمان شکن هستی.

وی می‌گوید: ای پـروردگار من و به خدا دعا می‌کند تـا آنکه خدا می‌گوید: آیـا اگر این به

تو داده شــود، غیر از این چیزی نمی‌خواهی؟
وی می‌گویــد: نی، و به عزت تو که غیر از این چیــزی نمی‌خواهم و عهد و پیمانهایی که خدا از وی خواسته می‌دهد، خــدا او را به دروازهٔ بهشت نزدیک می‌کند.
چون به دروازهٔ بهشت می‌ایستد. دروازهٔ بهشت گشــوده می‌شــود و وی در آن از آنچه نعمتها و خوشــیها است مشــاهده می‌کند، و خاموش می‌مانــد تا آنگاه که خدا خواســته که خاموش بماند. ســپس می‌گوید: ای پروردگار من، مرابه بهشــت درآور. خدا می‌گوید: آیا عهد و پیمان نــداده بودی که غیــر از انچه من بــه تو دادم، چیزی دیگر نخواهی؟
و خدا می‌گوید: ای پســر آدم تا چه حد پیمان شکن هستی؟
وی می‌گویــد: ای پروردگار مــن، مرا بدبخت ترین آفریدگان خود نگردان. وی پیوســته دعا می‌کند، تــا آنکه خدا بــه وی می‌خندد، چون بــه وی می‌خنــدد بــه او می‌گوید: به بهشــت درآی. چــون به بهشــت می‌درآیــد، خدا به او یــاد می‌دهد و می‌گوید: چنیــن و چنان بخواه تا آنکه خواسته‌هایش تمام می‌شود. آنگاه خدا می‌گوید: این برای توست و مانند آن به اضافهٔ آن.»

۷۴۳۸- قال عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ : وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ ، لا يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ حَدِيثِهِ شَيْئًا ، حَتَّى إِذَا حَدَّثَ أَبُو هُرَيْرَةَ : أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ : «ذَلِكَ لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ : «وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ مَعَهُ» . يَا أَبَا هُرَيْرَةَ !؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : مَا حَفِظْتُ إِلا قَوْلَهُ : «ذَلِكَ لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ : أَشْهَدُ أَنِّي حَفِظْتُ

۷۳۴۸- عطاء بن یزید گفت: ابوســعید خدری همــراه ابوهریــره بــود (که ابوهریــره حدیث فوق را می‌گفت) و ابوســعید چیزی از ســخن ابوهریــره را رد نکرد تا آنکه ابوهریره گفت که خدای تبارک و تعالی گفت: «این برای توست و مانند آن به علاوهٔ آن». آنگاه ابوسعید خدری

مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَوْلَهُ : «ذَلِكَ لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَذَلِكَ الرَّجُلُ آخِرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً الْجَنَّةَ. [راجع : ۲۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۳ مطولاً].

گفت: «و ده چند آن به علاوهٔ آن» ای ابوهریره.
ابوهریره گفت: من بیاد ندارم مگر اینکه گفت: «این برای توست و مانند آن به علاوه آن»
ابوسعید خُدری گفت: من شهادت می‌دهم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم به یاد دارم که فرمود: «این برای توست و ده چند آن به علاوهٔ آن.»
ابوهریره گفت: این مرد واپسین مردی از اهل بهشت است که وارد بهشت می‌شود.

۷۴۳۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ ، عَنْ زَيْدٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟

قَالَ : «هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ إِذَا كَانَتْ صَحْوًا» . قُلْنَا : لَا .

قَالَ : «فَإِنَّكُمْ لَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ يَوْمَئِذٍ إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَتِهِمَا» .

ثُمَّ قَالَ : «يُنَادِي مُنَادٍ : لِيَذْهَبْ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ، فَيَذْهَبُ أَصْحَابُ الصَّلِيبِ مَعَ صَلِيبِهِمْ ، وَأَصْحَابُ الْأَوْثَانِ مَعَ أَوْثَانِهِمْ ، وَأَصْحَابُ كُلِّ آلِهَةٍ مَعَ آلِهَتِهِمْ ، حَتَّى يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ ، مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ ، وَغُبَّرَاتٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ .

ثُمَّ يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ تُعْرَضُ كَأَنَّهَا سَرَابٌ ، فَيُقَالُ لِلْيَهُودِ : مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ؟ قَالُوا : كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللَّهِ ، فَيُقَالُ : كَذَبْتُمْ ، لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ صَاحِبَةٌ وَلَا وَلَدٌ ، فَمَا تُرِيدُونَ ؟ قَالُوا : نُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَنَا ، فَيُقَالُ : اشْرَبُوا ، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي جَهَنَّمَ .

ثُمَّ يُقَالُ لِلنَّصَارَى : مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ؟ فَيَقُولُونَ : كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ ، فَيُقَالُ : كَذَبْتُمْ ، لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ

۷۴۳۹- از یحیی بن بُکَیر، از لیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابی هلال، از زید، از عطاء بن یسار، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: گفتیم: یا رسول الله، آیا ما در روز قیامت پروردگار خود را می‌بینیم؟ فرمود: «آیا در دیدن خورشید و ماه اگر آسمان صاف باشد ازدحام (شلوغ می‌کنید؟ گفتیم: نی.
فرمود: «پس شما در آن روز در دیدن پروردگار خود زحمتی نمی‌بینید چنانکه در دیدن آن دو (خورشید و ماه) زحمتی نمی‌بینید»
سپس فرمود: «منادی بانگ می‌زند: هر قومی (ملتی) به سوی آنچه می‌پرستید برود، اصحاب صلیب (نصارا) همراه صلیب خود می‌روند و بت‌پرستان همراه بتان خود می‌روند و اصحاب هر یک از معبودان دروغین همراه معبودان خود می‌روند، تا آنکه باقی مانند، کسانی که خدا را می‌پرستند، از نیک و بد و کسانی از اهل کتاب.
سپس دوزخ آورده می‌شود، و چون سراب نموده می‌شود. سپس به یهود گفته می‌شود: شما چه را می‌پرستیدید؟ می‌گویند: ما عزیر پسر خدا را می‌پرستیدیم، به ایشان گفته می‌شود : دروغ

صَاحِبَةٌ وَلا وَلَدٌ ، فَمَا تُرِيدُونَ ؟ فَيَقُولُونَ : نُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَنَا ، فَيُقَالُ : اشْرَبُوا ، فَيَتَسَاقَطُونَ .

حَتَّى يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ ، مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : مَا يَحْبِسُكُمْ وَقَدْ ذَهَبَ النَّاسُ ؟ فَيَقُولُونَ : فَارَقْنَاهُمْ وَنَحْنُ أَحْوَجُ مِنَّا إِلَيْهِ الْيَوْمَ ، وَإِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي : لِيَلْحَقْ كُلُّ قَوْمٍ بِمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ، وَإِنَّمَا نَنْتَظِرُ رَبَّنَا .

قال : فَيَأْتِيهِمُ الْجَبَّارُ فِي صُورَةٍ غَيْرِ صُورَتِهِ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ . فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : أَنْتَ رَبُّنَا ، فَلا يُكَلِّمُهُ إِلا الأَنْبِيَاءُ .

فَيَقُولُ : هَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ آيَةٌ تَعْرِفُونَهُ ، فَيَقُولُونَ : السَّاقُ ، فَيَكْشِفُ عَنْ سَاقِهِ ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ ، وَيَبْقَى مَنْ كَانَ يَسْجُدُ لِلَّهِ رِيَاءً وَسُمْعَةً ، فَيَذْهَبُ كَيْمَا يَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا .

ثُمَّ يُؤْتَى بِالْجَسْرِ فَيُجْعَلُ بَيْنَ ظَهْرَيْ جَهَنَّمَ» . قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَا الْجَسْرُ ؟

قال : «مَدْحَضَةٌ مَزِلَّةٌ ، عَلَيْهِ خَطَاطِيفُ وَكَلالِيبُ ، وَحَسَكَةٌ مُفَلْطَحَةٌ لَهَا شَوْكَةٌ عَقِيفَةٌ ، تَكُونُ بِنَجْدٍ ، يُقَالُ لَهَا : السَّعْدَانُ ، الْمُؤْمِنُ عَلَيْهَا كَالطَّرْفِ وَكَالْبَرْقِ وَكَالرِّيحِ ، وَكَأَجَاوِيدِ الْخَيْلِ وَالرِّكَابِ ، فَنَاجٍ مُسَلَّمٌ وَنَاجٍ مَخْدُوشٌ ، وَمَكْدُوسٌ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، حَتَّى يَمُرَّ آخِرُهُمْ يُسْحَبُ سَحْبًا ، فَمَا أَنْتُمْ بِأَشَدَّ لِي مُنَاشَدَةً فِي الْحَقِّ ، قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِ يَوْمَئِذٍ لِلْجَبَّارِ .

وَإِذَا رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ نَجَوْا ، فِي إِخْوَانِهِمْ ، يَقُولُونَ : رَبَّنَا إِخْوَانُنَا ، كَانُوا يُصَلُّونَ مَعَنَا ، وَيَصُومُونَ مَعَنَا ، وَيَعْمَلُونَ مَعَنَا ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ دِينَارٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ ، وَيُحَرِّمُ اللَّهُ صُوَرَهُمْ عَلَى النَّارِ .

گفتید، خدا نه زن و نه فرزند دارد، حالا چه می‌خواهید؟ می‌گویند: می‌خواهیم که ما را آب بنوشانی. گفته می‌شود بنوشید (و در عوض) به دوزخ افکنده می‌شوند.

سپس به نصاری گفته می‌شود: شما چه چیز را می‌پرستیدید؟ می‌گویند: ما مسیح پسر خدا را می‌پرستیدیم. به ایشان گفته می‌شود: دروغ گفتید. خدا نه زن و نه فرزند دارد، حالا چه می‌خواهید؟ می‌گویند: می‌خواهیم که ما را آب بنوشانی. گفته می‌شود بنوشید (و در عوض) به دوزخ افکنده می‌شوند.

تا آنکه کسانی باقی می‌مانند که خدا را می‌پرستیدند، به شمول نیکوکار یا بدکردار. بدیشان گفته می‌شود: شما را چه چیز در اینجا ماندگار ساخته است، در حالی که مردم (همه به بهشت) رفته‌اند؟ می‌گویند: ما (در دنیا) از ایشان جدایی کردیم، در حالی که نسبت به امروز به ایشان نیازمندتر بودیم. همانا آواز منادی را شنیدیم که بانگ بر می‌آورد که: هر قومی به آنچه می‌پرستید بپیوندد، و همانا ما منتظر پروردگار خود هستیم. سپس (خدای) جبار به صورتی، غیر از صورتی که بار نخست او را دیده بودند نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. منم پروردگار شما. می‌گویند: تویی پروردگار ما، و هیچ کسی با او بجز پیامبران سخن نمی‌گوید.

سپس گفته می‌شود: آیا میان شما و میان او (خدا) نشانی هست که او را بشناسید؟ آنها می‌گویند: ساق. سپس خدا ساق خود را برهنه می‌کند، آنگاه هر مؤمنی او را سجده می‌کند، و

فَيَأْتُونَهُمْ وَبَعْضُهُمْ قَدْ غَابَ فِي النَّارِ إِلَى قَدَمِهِ، وَإِلَى أَنْصَافِ سَاقَيْهِ، فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا.

ثُمَّ يَعُودُونَ، فَيَقُولُ: اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ نِصْفِ دِينَارٍ فَأَخْرِجُوهُ، فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا.

ثُمَّ يَعُودُونَ، فَيَقُولُ: اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ، فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا».

قال أَبُو سَعِيد: فَإِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي فَاقْرَؤُوا: ﴿إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا﴾.

«فَيَشْفَعُ النَّبِيُّونَ وَالمَلائِكَةُ وَالمُؤْمِنُونَ، فَيَقُولُ الجَبَّارُ: بَقِيَتْ شَفَاعَتِي، فَيَقْبِضُ قَبْضَةً مِنَ النَّارِ، فَيُخْرِجُ أَقْوَامًا قَدِ امْتُحِشُوا، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرٍ بِأَفْوَاهِ الجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ: مَاءُ الحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ فِي حَافَتَيْهِ كَمَا تَنْبُتُ الحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، قَدْ رَأَيْتُمُوهَا إِلَى جَانِبِ الصَّخْرَةِ، وَإِلَى جَانِبِ الشَّجَرَةِ، فَمَا كَانَ إِلَى الشَّمْسِ مِنْهَا كَانَ أَخْضَرَ، وَمَا كَانَ مِنْهَا إِلَى الظِّلِّ كَانَ أَبْيَضَ.

فَيَخْرُجُونَ كَأَنَّهُمُ اللُّؤْلُؤُ، فَيُجْعَلُ فِي رِقَابِهِمُ الخَوَاتِيمُ، فَيَدْخُلُونَ الجَنَّةَ، فَيَقُولُ أَهْلُ الجَنَّةِ: هَؤُلاءِ عُتَقَاءُ الرَّحْمَنِ، أَدْخَلَهُمُ الجَنَّةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ عَمِلُوهُ، وَلا خَيْرٍ قَدَّمُوهُ، فَيُقَالُ لَهُمْ: لَكُمْ مَا رَأَيْتُمْ وَمِثْلَهُ مَعَهُ».

[راجع: ۲۲. أخرجه مسلم: ۱۸۳]

کسانی باقی می‌مانند که خدا را از روی تظاهر و ریا سجده می‌کردند، پس وقتی می‌خواهند سجده کنند، کمرهایشان چون چوب راست می‌ماند (خم نمی‌شود) سپس جَسر آورده می‌شود و بر بالای دوزخ زده می‌شود»

ما گفتیم: یا رسول الله جسر (پُل) چیست؟

آن حضرت فرمود: «(پلی است) لغزنده و فروافکننده که بر آن سیخهای کج آهنین و خارهای آهنین است که یک سوی آن گشاده و سوی دیگر آن تنگ است، مانند خارهای نَجد که بدان سعدان گفته می‌شود. مسلمانان چون چشم برهم زدن و چون برق و چون باد (به سرعت) از آن (پل) می‌گذرند، مانند اسپ تندرو و شتر دونده. کسانی به سلامت نجات می‌یابند و کسانی مجروح می‌شوند (و نجات می‌یابند) و کسانی در آتش دوزخ فرو می‌افتند تا آنکه آخرین نفر آنها از روی پل کشیده شده، می‌گذرد. پس شما (مسلمانان) در مطالبهٔ حق خود از من مصرتر نیستید. از آن مسلمانانی که برای شما بیان شد که در آن روز برایشان از خدای جبار (شفاعت می‌طلبم).

پس چون دیدند که ایشان خود نجات یافتند، درمورد برادران خود می‌گویند: پروردگارا برادران ما را (نجات بده)، آنها بودند که با ما نماز می‌گزاردند، و با ما روزه می‌گرفتند و با ما اعمال نیک انجام می‌دادند. آنگاه خدای تعالی می‌گوید: بروید و کسی را که در دل او به مقدار دیناری از ایمان بیابید، (از دوزخ) بیرون بیاورید و خدا سوختاندن صورتهای آنها را بر آتش حرام می‌کند. آنها نزد ایشان می‌آیند و

بعضی از ایشان را می‌یابند که تا قدمها و بعضی تا نیمهٔ ساقها در آتش فرورفته‌اند، و آنانی را که می‌شناسند از آنجا بیرون می‌آورند. آنها سپس باز می‌گردند، خدا به ایشان میگوید: بروید و کسی را که به وزن نصف دینار در دل او ایمان بیابید بیرون آورید. آنها کسانی را که می‌شناسند بیرون می‌آورند. سپس باز می‌گردند، خدا به ایشان می‌گوید: بروید و کسی را که به وزن ذرّه‌ای در دل او ایمان بیابید بیرون آورید. آنها کسانی راکه می‌شناسند، بیرون می‌آورند»

ابوسعید (راوی این حدیث) گفت: پس اگر مرا تصدیق نمی‌کنید، این آیه را بخوانید: «در حقیقت خدا، هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذرّه کار] نیک باشد دو چندانش می‌کند (النساء:٤٠)

سپس پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می‌کنند، و (خدای) جبار می‌گوید:شفاعتم باقی مانده است، سپس مشتی از آتش دوزخ را می‌گیرد و گروهی را که سوخته‌اند بیرون می‌آورد و در نهری که به دروازهٔ بهشت است و آن را آب حیات می‌گویند می‌افکند، آنها در کنارهٔ آن نهر می‌رویند چنانکه دانه در گِل سیلاب می‌روید، همانا شما دانه را دیده‌اید که به کنار سنگ و به کنار درخت می‌روید و چون همان سوی آن که به جانب آفتاب است سبز (و خرم) است و سوی دیگر آن که به جانب سایه است سفید می‌باشد.

سپس آنها (که از نهر حیات) بیرون می‌آیند چون مروارید (می‌درخشند) و در گردنهایشان، گردن‌آویز (طلا) است و به بهشت می‌درآیند.

بهشـتیان می‌گویند، اینها آزادشدگان (خدای) رحمن‌انـد که خـدا آنها را بـدون اینکه عمل (اسلامی) کرده باشـند و نه اینکه کار نیکی از پیش فرستاده باشند (فقط به خاطر ایمانشان) به بهشت درآورده است. و به ایشان گفته می‌شود: آنچه می‌بینید برای شماسـت و به علاوهٔ مانند آن.

۷۴۴۰- وَقَالَ حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يُحْبَسُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُهِمُّوا بِذَلِكَ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا فَيُرِيحُنَا مِنْ مَكَانِنَا .

فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ : أَنْتَ آدَمُ أَبُو النَّاسِ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَأَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ ، وَأَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ ، لِتَشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا . قَالَ : فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، قَالَ : وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ : أَكْلَهُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَقَدْ نُهِيَ عَنْهَا ، وَلَكِنِ ائْتُوا نُوحًا أَوَّلَ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ.

فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ : سُؤَالَهُ رَبَّهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ، وَلَكِنِ ائْتُوا إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ ، قَالَ :

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُ : إِنِّي لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ ثَلَاثَ كَلِمَاتٍ كَذَبَهُنَّ ، وَلَكِنِ ائْتُوا مُوسَى : عَبْدًا آتَاهُ اللَّهُ التَّوْرَاةَ وَكَلَّمَهُ وَقَرَّبَهُ نَجِيًّا .

قَالَ : فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُ : إِنِّي لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ : قَتْلَهُ النَّفْسَ ، وَلَكِنِ ائْتُوا عِيسَى عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ ، وَرُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ .

قَالَ : فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَلَكِنِ ائْتُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، عَبْدًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا

۷۴۴۰- و حَجّـاج بن مِنهال گفت: از هَمّام بن یحیـی از قَتاده، از انس رضـی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله و علیه و سـلم فرمود: «مؤمنان در روز قیامت، نگهداشـته می‌شوند تا آنکه در این مورد به گمـان می‌افتند و می‌گویند: کاش کسی را نزد پروردگار خود شفیع گردانیم تا از همین جایمان راحت شویم.

نـزد آدم می‌رونـد و می‌گویند، تـو آدم، پدر مردم هسـتی، خدا تـو را به دسـت (قدرت) خـود بیافرید و در بهشـت خود بـه تو جای داد و فرشـتگان خود را به سـجدهٔ تو امر کرد، و نامهـای هر چیز را به تـو آموخت پس نزد پـروردگار خود از ما شـفاعت کن تا از همین جای خـود راحت گردیـم. آدم می‌گوید: من کنندهٔ آن نیسـتم. و از خطای خود که مرتکب آن شده یاد می‌کند. خوردن از درختی که از آن منع شـده بود. (می‌گوید) پس نزد نوح بروید که نخستین پیامبری است که خدا او را به اهل زمین فرستاده است.

سـپس نزد نـوح می‌رونـد. وی می‌گوید: من کنندهٔ آن نیسـتم و از خطایی که مرتکب شده یاد می‌کنـد، یعنی بدون علم از پروردگار خود

تَأَخَّرَ .

فَيَأْتُونِي فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ فَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِداً ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي ، فَيَقُولُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، وَسَلْ تُعْطَ ، قال : فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأُثْنِي عَلَى رَبِّي بِثَنَاءٍ وَتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدّاً ، فَأَخْرُجُ فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

قال قَتَادَةُ : وَسَمِعْتُهُ أَيْضاً يَقُولُ : فَأَخْرُجُ فَأُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَعُودُ الثَّانِيَةَ فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ ، فَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِداً ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي ، ثُمَّ يَقُولُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، وَسَلْ تُعْطَ ، قال : فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأُثْنِي عَلَى رَبِّي بِثَنَاءٍ وَتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، قال : ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدّاً ، فَأَخْرُجُ فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

قال قَتَادَةُ : وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فَأَخْرُجُ فَأُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَعُودُ الثَّالِثَةَ ، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ فَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِداً ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي ، ثُمَّ يَقُولُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، قال : فَأَرْفَعُ رَأْسِي ، فَأُثْنِي عَلَى رَبِّي بِثَنَاءٍ وَتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، قال : ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدّاً ، فَأَخْرُجُ فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

قال قَتَادَةُ : وَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : فَأَخْرُجُ فَأُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

حَتَّى مَا يَبْقَى فِي النَّارِ إِلا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ » . أَيْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ .

قال : ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ

سؤال کردن. (می‌گوید) نزد ابراهیم خلیل الرحمن بروید. سپس نزد ابراهیم می‌روند. وی می‌گوید: من کنندهٔ این کار شما نیستم و از سه کلمه‌ای یاد می‌کند که با آن دروغ گفته است. (وی می‌گوید) نزد موسی بروید که بنده‌ای است که خدا به او تورات داده و با او سخن گفته و او را نزدیک گردانیده و با وی راز گفته است. سپس نزد موسی می‌روند. وی می‌گوید: من کنندهٔ این کار شما نیستم و از خطای خود یاد می‌کند که با ارتکاب آن کسی را کشته است و می‌گوید: نزد عیسی بروید که بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست و روح خدا و کلمهٔ اوست. سپس نزد عیسی می‌آیند. وی می‌گوید: من کنندهٔ این کار شما نیستم، ولی نزد محمد بروید، بنده‌ای که خدا گناهان پیشین و پسین او را بخشیده است.

سپس نزد من می‌آیند، من از پروردگار اجازه می‌گیرم که به (بارگاه) سرای او درآیم و به من اجازه می‌دهد. و چون پروردگارم را می‌بینم، به سجده می‌افتم، و مرا به همان حالت می‌گذارد تا آنگاه که خدا خواسته است که بگذارد. سپس می‌گوید: بلند شو محمد و بگو که شنیده می‌شود، و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود و بخواه که داده می‌شود. من سرم را از سجده بر می‌دارم و پروردگار خود را می‌ستایم، همان و ستودن و حمد گفتنی که مرا تعلیم داده است. سپس شفاعت می‌کنم. (ولی) برای من حد و اندازه‌ای تعیین می‌کند، من کسانی (معین) را بیرون آورده، به بهشت داخل می‌کنم.

قتاده (راوی) گفته است: همانا از انس شنیده‌ام

مَقَامًا مَحْمُودًا ﴾ قال : وَهَذَا الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي وُعِدَهُ نَبِيُّكُمْ ﷺ . [راجع : ٤٤ . اخرجه مسلم ١٩٣] .

که نیز می‌گفت: (آن حضرت فرمود) من بیرون مـی‌روم و آنان را از دوزخ بیرون می‌آورم و به بهشت وارد می‌کنم.

سپس برای بار دوم می‌روم و از پروردگار خود اجازه می‌خواهم که به (بارگاه) سرای او درآیم و برایـم اجازه می‌دهد. چـون او را می‌بینم به سـجده می‌افتم و مرا بـدان حالت می‌گذارد تا آنگاه که می‌خواهد که بگذارد، سپس می‌گوید: بلند شـو محمد، و بگو که شـنیده می‌شـود و شـفاعت کن که پذیرفته می‌شـود و بخواه که داده می‌شود. آنگاه (سر از سجده) بلند می‌کنم و پـروردگارم را به ثنـا و حمدی که مرا تعلیم داده، می‌ستایم سپس شـفاعت می‌کنم و برایم حد و انـدازه‌ای تعیین می‌کند (کسـانی معین را) بیـرون می‌کنم و به بهشـت داخل می‌کنم. قتاده گفته اسـت: از انس شنیدم (که می‌گفت: آنهـا را از دوزخ بیـرون می‌آورم و به بهشـت داخل می‌کنم سپس برای بار سوم می‌روم و از پروردگار خود اجازه می‌خواهم که به (بارگاه) سرای او درآیم، و برایم اجازه می‌دهد، و چون او را می‌بینـم بـه سـجده می‌افتم و مـرا بدان حالت می‌گذارد تا آنگاه که خدا می‌خواهد که بگذارد. سپس می‌گوید: بلند شو محمد، و بگو که شـنیده می‌شود و شـفاعت کن که پذیرفته می‌شـود و بخواه که داده می‌شـود. آنگاه سـر از سـجده بلند می‌کنم و پـروردگارم را به ثنا و حمدی که مرا تعلیم داده، می‌سـتایم. سپس شـفاعت می‌کنم و برایم حد و اندازه‌ای تعیین می‌کند (کسان معینی را) بیرون می‌اورم و وارد بهشـت می‌گردانم. قتاده گفته است: و همانا از

اَنَس شنیده‌ام که می‌گفت: (آن حضرت فرمود) من بیرون مــی‌روم، و آنهــا را از دوزخ بیرون می‌آورم و وارد بهشت می‌کنم.

تا آنکه کسانی در دوزخ می‌مانند که آنان را قرآن (در آنجا) نگهداشـته اسـت» یعنی جاودانگی دوزخ برایشان واجب گشته است.

سـپس (راوی) این آیه را تـلاوت کرد: «امید که پروردگارت تو را به مقامی سـتوده برساند» (الاسـراء:۷۹) راوی می‌گوید: این مقامی است که به پیامبر شـما صلی الله علیه و سـلم وعده داده شده است.

٧٤٤١- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنِي عَمِّي : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ وَقَالَ لَهُمْ : « اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، فَإِنِّي عَلَى الْحَوْضِ » . [راجع : ٣١٤٦ . اخرجه مسلم : ١٠٥٩ مطولاً] .

۷۴۴۱- از صالح، از ابن شـهاب روایت است که گفت: انـس بن مالک به مـن گفت: همانا رسـول الله صلی الله علیه و سـلم، قاصدی به سـوی انصار فرستاد و ایشان را در خیمهٔ جمع کرد و گفت: «صبر کنید تا آنکه خدا و رسول او را ملاقـات کنید و همانا من بر سـر حوض (کوثر) هستم»

٧٤٤٢- حَدَّثَنِي ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَهَجَّدَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ : « اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، أَنْتَ الْحَقُّ ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ ، وَلِقَاؤُكَ الْحَقُّ ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَإِلَيْكَ خَاصَمْتُ ، وَبِكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ » . [راجع : ١١٢٠

۷۴۴۲- از ابـن جُرَیـج، از سـلیمان اَحوَل، از طاوُس روایت اسـت که ابـن عباس رضی الله عنهما گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و سلم چون در شب نماز تهجد می‌گزارد، می‌گفت:

«اَللّهـمّ رَبَّنا لَکَ الحَمـدُ، اَنتَ قَیِّمُ السَّـمَوَاتِ وَالارضِ، وَ لَـکَ الحَمدُ، اَنتَ رَبُّ السَّـمَوَاتِ والارضِ وَ مَـن فِیهِـنَّ وَ لَکَ الحَمـدُ اَنتَ نُورُ السَّمَوَاتِ والارضِ وَ مَن فِیهِـنَّ، اَنتَ الحَقُّ وَ قَولُکَ الحَقُّ، وَ وَعـدُکَ الحَقُّ، وَ لِقاؤُکَ الحَقُّ، وَالجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنّارُ حَقٌّ، وَالسّاعَةُ حَقٌّ، اَللّهمَّ لَکَ اَسلَمتُ، وَ بِکَ آمَنتُ، وَ عَلَیکَ تَوکَّلتُ، وَ اِلَیک

أخرجه مسلم ٧٦٩]

قال أبو عبد الله : قال قيس بن سعد وأبو الزبير ، عن طاوس : «قيّام» .

وقال مجاهد : القيوم القائم على كل شيء .

وقرأ عمر : القيّام وكلاهما مدح .

خاصمتُ، وَ بکَ حاکمتُ، فاغفرلی ما قدّمتُ وَ مَا اَخّرتُ، و اَسررتُ وَ اَعلنتُ، وَ مَا انتَ اَعلمُ بِهِ مِنّی، لا اله الاّ اَنتَ»[1]

ابو عبدالله (امام بخاری) گفت: قیس بن سعد و ابو زبیر، از طاوس «قَیّامُ» (عوض «قَیّمُ») روایت کرده است. و مجاهد گفت: کلمهٔ القَیُّومُ (صیغهٔ مبالغه است) یعنی: بر هر چیزی قایم است. و عُمَر خوانده است: اَلقَیّامُ و هر دوی آنها ستایش است

٧٤٤٣- حدثنا يوسف بن موسى : حدثنا أبو أسامة : حدثني الأعمش ، عن خيثمة ، عن عدي بن حاتم قال : قال رسول الله ﷺ : «ما منكم من أحد إلا سيكلمه ربه ، ليس بينه وبينه ترجمان ، ولا حجاب يحجبه» . [راجع : ١٤١٣ . أخرجه مسلم : ١٠١٦ مطولاً]

٧٤٤٣- از اعمش، از خَیثَمه، از عَدی بن حاتِم روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی از شما نیست مگر اینکه پروردگار او با او سخن می‌گوید، و میان او و پروردگار او ترجمانی نیست و نه هم پرده‌ای است که خدا را (از نظر) بپوشاند»

٧٤٤٤- حدثنا علي بن عبد الله : حدثنا عبد العزيز بن عبد الصمد ، عن أبي عمران ، عن أبي بكر بن عبد الله بن قيس ، عن أبيه ، عن النبي ﷺ قال : «جنتان من فضة ، آنيتهما وما فيهما ، وجنتان من ذهب ، آنيتهما وما فيهما ، وما بين القوم وبين أن ينظروا إلى ربهم إلا رداء الكبر على وجهه في جنة عدن» . [راجع : ٤٨٧٨ . أخرجه مسلم : ١٨٠].

٧٤٤٤- از ابی بکر بن عبدالله بن قیس، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو بهشت‌اند که ظروف آنها و هر آنچه در آن هست از نقره است و دو بهشت‌اند که ظروف آنها و هر چه در آنها هست از طلاست، و میان مردم و نگریستن به سوی پروردگارشان جز ردای کبریایی بر روی وی، در بهشت عَدن (چیزی) نیست»

٧٤٤٥- حدثنا الحميدي : حدثنا سفيان : حدثنا عبد الملك بن أعين ، وجامع بن أبي راشد ، عن أبي وائل ، عن عبد الله ﷺ قال : قال رسول الله ﷺ : «من اقتطع مال امرئ مسلم بيمين كاذبة ، لقي الله وهو عليه غضبان» .

قال : عبد الله ثم قرأ رسول الله ﷺ مصداقه من كتاب الله جل ذكره : ﴿ إن الذين يشترون بعهد الله وأيمانهم

٧٤٤٥- از عبدالملک بن اَعیَن، و جامع بن ابی

---

[1] - ترجمهٔ دعا: «بارالها، پروردگارما ، سپاس و ستایش توراست، تویی برپادارندهٔ آسمانها و زمین و سپاس و ستایش توراست؛ تویی پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست. وسپاس و ستایش توراست، تویی نور آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، تویی حق، و گفتمات حق، و وعده‌ات حق، و دیدارت حق، و بهشت حق، و دوزخ حق، و قیامت حق است. بارالها، خودم را به تو سپردم و به تو ایمان آوردم وبه تو توکل کردم . و خصومت من (با دشمنان) به خاطر توست، و به داوری تو حکم می‌کنم، پس مرا بیامرز از آنچه پیش از این کرده‌ام و آنچه بعد از این خواهم کرد، انچه آشکار کردم و آنچه در پنهان و تو در آن نظر به من داناتری هیچ معبودی بجز تو نیست»

ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾ . الآيَةَ . [آل عمران : ٧٧] . [راجع: ٢٣٥٦ . أخرجه مسلم: ١٣٨].

راشد، از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که با سوگند دروغ مال مردی مسلمان را از آن خود بسازد، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است»

عبدالله گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم در صدق سخن خود، از کتاب خدا جَلَّ ذِكرهُ (این آیه را) خواند: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید» (آل عمران:۷۷)

٧٤٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ : رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ : لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَى وَهُوَ كَاذِبٌ ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ ، فَيَقُولُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ» . [راجع: ٢٣٥٨ . أخرجه مسلم: ١٠٨].

٧٤٤٦- از سُفیان از ابوصالح، از ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرموده است:

«سه کس‌اند که خدا در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید و به سوی آنان نمی‌نگرد: مردی که بر متاعی (که می‌فروشد) سوگند می‌خورد که (در خرید آن بهایی) بیش از آنچه (خریدار تقاضا می‌کند) داده است، در حالی که او دروغ می‌گوید. و مردی که پس از عصر (که خرید و فروش رو به اختتام است) سوگند دروغ می‌خورد تا با آن سوگند مال مرد مسلمانی را برباید. و مردی که آب زیادتی دارد و (مردم را از استفاده از آن) منع می‌کند. خدا در روز قیامت می‌گوید: امروز من فضل خود را از تو باز می‌دارم چنانکه تو زیادتی (آب) را که آن را دست تو حاصل نکرده (از مردم) بازداشتی»

٧٤٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا ، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ، ثَلاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ : ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحَجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا». قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ ، قال : « أَلَيْسَ ذَا الْحَجَّةِ » . قُلْنَا : بَلَى ، قال : « أَيُّ بَلَدٍ هَذَا » . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ ، قال : « أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ » . قُلْنَا : بَلَى ، قال : « فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا » . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ ، قال : «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ» . قُلْنَا : بَلَى ، قال : « فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ - قال مُحَمَّدٌ : وَأَحْسِبُهُ قال - وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا ، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ ، أَلا فَلا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلَّالاً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ ، أَلا لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يَبْلُغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ - فَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ قال : صَدَقَ النَّبِيُّ ﷺ - ثُمَّ قال : أَلا هَلْ بَلَّغْتُ ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ » . [راجع : ٦٧ أخرجه مسلم ١٦٧٩]

٧٤٤٧- از محمد، از ابن ابی بکره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «همانا زمان به حالت (اصلی) خود، حالتی که خدا زمین و آسمانها را آفریده، برگشته است[1] ، سال، دوازده ماه است که از آن، چهار ماه آن (ماه) حرام است، سه ماه (حرام) پیاپی‌اند: ذی‌قعده، و ذی حجّه و مُحَرَّم. و (ماه) رَجَب مُضَر که میان (ماه) جمادی و شعبان است. این ماه کدام است؟»

گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند، آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد آن را به غیر اسم آن بنامد. فرمود: «آیا ذی حجّه نیست؟» گفتیم: آری. فرمود: «این کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش ماند، تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد آن را به غیر اسم آن بنامد. فرمود: «آیا این اَلبَلَده (مکه) نیست؟» گفتیم: آری. فرمود: «پس امروز کدام روز است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد آن را به غیر اسم آن بنامد. فرمود: «آیا روز نحر (قربانی) نیست؟» گفتیم: آری. فرمود: «همانا خونهای شما و مالهای شما – محمد (راوی) گفت: می‌پندارم که آن حضرت فرمود– و آبروهای شما بر شما حرام است، مانند حرمت همین روز شما، در همین شهر شما، و در همین ماه شما. و پروردگار خویش را ملاقات خواهید کرد و از اعمال شما سؤال

---

۱ – مشرکان عهد جاهلیت در تشخیص ماههای حرام تغییر آورده بودندو گاه سال را به سیزده یا چهارده ماه تقسیم کرده بودند، که اسلام آن را ملغی ساخت و به حالت اصلی آن برگردانید «پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری»

می‌کند، آگاه باشید که پس از من گمراه نشوید که بعضی از شما گردنهای بعضی دیگر را بزنند. آگاه باشید که باید (این پیام را) حاضر به غایب برساند و شاید کسی که (این پیام) به وی می‌رسد از کسی که آن را (از من) شنیده است دریابنده‌تر (و در عمل بدان پایبندتر) باشد.»
محمد (بن مُثَنّی) چون این حدیث را ذکر کرد، گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم راست گفته است. (و گفت) سپس آن حضرت فرمود: «آگاه باشید آیا به شما ابلاغ کردم، آگاه باشید آیا به شما ابلاغ کردم؟!»

٢٥- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف ٥٦]

باب-۲۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

« همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» (الاعراف:۵٦)

٧٤٤٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ قَالَ: كَانَ ابْنٌ لِبَعْضِ بَنَاتِ النَّبِيِّ ﷺ يَقْضِي، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَهَا، فَأَرْسَلَ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ، وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلٌّ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ، فَأَقْسَمَتْ عَلَيْهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقُمْتُ مَعَهُ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ وَعُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ، فَلَمَّا دَخَلْنَا، نَاوَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الصَّبِيَّ، وَنَفْسُهُ تَقَلْقَلُ فِي صَدْرِهِ، حَسِبْتُهُ قَالَ: كَأَنَّهَا شَنَّةٌ، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: أَتَبْكِي؟ فَقَالَ: «إِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». [راجع: ١٢٨٤. أخرجه مسلم ٩٢٣ بدون ذكر أبي وعبادة وبذكر سعد].

٧٤٤٨- روایت است از عاصِم، از ابو عثمان که اُسامه (بن زید گفت:
یکی از دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم که پسرش در حال مرگ بود، قاصدی نزد آن حضرت فرستاد که نزد وی بیاید، آن حضرت به او پیغام فرستاد و گفت: « همانا از آنِ خداست آنچه را می گیرد و از آنِ اوست آنچه را می دهد و هر چیز برای مدتی معین است، پس صبر کن و به امید ثواب باش»
سپس دختر آن حضرت قاصدی فرستاد و آن حضرت را قَسَم داد. (تا نزدش برود). رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و من و مُعاذ بن جَبَل و اُبی بن کعب و عُبادهٔ بن صامت او را همراهی کردیم. چون در آمدیم، کودک را به

رسول الله صلی الله علیه و سلم دادند در حالی که نَفَس کودک در سینه اش در اضطراب بود، (راوی می گوید) گمان می کنم که (اُسامه) گفت: گویی آن کودک به سان مَشک کوچکی از آب بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم گریست سعد بن عُباده گفت:آیا می گریی؟ فرمود: « همانا خدا بر بندگان رحم کنندهٔ خود رحم می کند.»

۷۴۴۹- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ سَعْد بْنِ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « اخْتَصَمَتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ إِلَى رَبِّهِمَا ، فَقَالَتِ : الْجَنَّةُ يَا رَبِّ ، مَا لَهَا لا يَدْخُلُهَا إِلا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ ، وَقَالَت : النَّارُ - يَعْنِي - أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْجَنَّة : أَنْتِ رَحْمَتِي ، وَقَالَ لِلنَّار : أَنْت عَذَابِي أُصِيبُ بِك مَنْ أَشَاءُ ، وَلِكُلٍّ وَاحِدَة مِنْكُمَا مِلْؤُهَا ، قال : فَأَمَّا الْجَنَّةُ ، فَإِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِنْ خَلْقِه أَحَداً ، وَإِنَّهُ يُنْشِئُ لِلنَّار مَنْ يَشَاءُ ، فَيُلْقَوْنَ فِيهَا ، فَتَقُولُ : هَلْ مِنْ مَزِيد ، ثَلاثًا ، حَتَّى يَضَعَ فِيهَا قَدَمَهُ فَتَمْتَلِئُ ، وَيُرَدُّ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ، وَتَقُولُ : قَطْ قَطْ قَطْ ». [راجع ۴۸۴۹ أخرجه مسلم ۲۸۴۶].

۷۴۴۹- از صالح بن کَیسان از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت و دوزخ دعوی خود را نزد پروردگار خود بردند. بهشت گفت: پروردگارا آن را (مرا) چه حالتی است که بجز ناتوانان و فروافتادگان بر من نمی درآیند و دوزخ می گوید: من برای متکبران آماده شده ام. آنگاه خدای تعالی به بهشت می گوید: تو رحمت من هستی و به دوزخ می گوید: تو عذاب من هستی، کسی را که بخواهم به تو می رسانم. و هر یک از شما را پر خواهم کرد. (آن حضرت) فرمود: و اما بهشت. خدا از آفرینش او بر هیچ کسی ظلم نمی کند (که مستحق آن به آن وارد نکند) و برای دوزخ هر که را بخواهد می آفریند و در آن می افکند. آنگاه دوزخ می گوید: آیا از این زیادتر نیست، و سه بار می گوید. تا آنکه خدا بر آن پای می نهد و پر می شود و بخشی از آن بخش دیگر را می خورد و می گوید: قط قط قط (بس بس بس)

۷۴۵۰- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَيُصِيبَنَّ أَقْوَامًا

۷۴۵۰- از حَفصَ بن عمر، از هشام، از قَتاده از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر

سَفْعٌ مِنَ النَّارِ ، بِذُنُوبٍ أَصَابُوهَا عُقُوبَةً ، ثُمَّ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ ، يُقَالُ لَهُمْ : الْجَهَنَّمِيُّونَ ». [راجع ٦٥٥٩].

وَقَالَ هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ

صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوزندگی آتش دوزخ به گروه هایی می رسد، و این به خاطر مجازات گناهانشان است. سپس خداوند آنها را به فضل و رحمت خود به بهشت در می آورد و بدیشان گفته می شود: دوزخیان.

هَمام گفت: قَتاده، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین حدیث را روایت کرده است.

٢٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ أَنْ تَزُولاَ ﴾ [فاطر:٤١]

٧٤٥١- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : جَاءَ حَبْرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ يَضَعُ السَّمَاءَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالأَرْضَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالشَّجَرَ وَالأَنْهَارَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إِصْبَعٍ ، ثُمَّ يَقُولُ بِيَدِهِ : أَنَا الْمَلِكُ ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ : ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ . [راجع : ٤٨١١ . أخرجه مسلم : ٢٧٨٦].

باب-۲۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند» (فاطر:٤١)

٧٤٥١- از اَعمَش، از ابراهیم روایت است که گفت:

دانشمندی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد، همانا خدا آسمان را بر انگشت و زمین را بر انگشت و کوهها را بر انگشت و درختان و نهرها را بر انگشت و سائر آفریدگان را بر انگشت خود می نهد، سپس با اشاره به دست خود می گوید: پادشاه من هستم. رسول الله صلی الله علیه و سلم خندید و گفت: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند» (الزُّمَر:٦٧)

٢٧- باب : مَا جَاءَ فِي تَخْلِيقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْخَلاَئِقِ

وَهُوَ فِعْلُ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَمْرُهُ ، فَالرَّبُّ بِصِفَاتِهِ وَفِعْلِهِ وَأَمْرِهِ ، وَكَلاَمِهِ وَهُوَ الْخَالِقُ الْمُكَوِّنُ ، غَيْرُ

باب-۲۷

آنچه دربارهٔ آفرینش آسمانها و زمین و سایر آفریدگان آمده است و آن فعل پروردگار تبارک و تعالی و امر اوست. پس او به صفات خود و

مَخْلُوق. وَمَا كَانَ بِفِعْلِهِ وَأَمْرِهِ وَتَخْلِيقِهِ وَتَكْوِينِهِ، فَهُوَ مَفْعُولٌ مَخْلُوقٌ مُكَوَّنٌ.

فعل خود و امر خود و سخن خود، پروردگار است و او آفرینندهٔ سازنده ای است که کس او را نیافریده و هر آنچه به فعل او و امر او و آفرینش او و سازندگی او می باشد. کرده شده آفریده شدهٔ، ساخته شدهٔ، است.

۷٤٥٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بِتُّ فِي بَيْتِ مَيْمُونَةَ لَيْلَةً، وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا، لأَنْظُرَ كَيْفَ صَلاةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّيْلِ، فَتَحَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَهْلِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَقَدَ، فَلَمَّا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، أَوْ بَعْضُهُ، قَعَدَ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَرَأَ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ -إِلَى قَوْلِهِ- لأُولِي الأَلْبَابِ﴾. [آل عمران: ١٩٠].

ثُمَّ قَامَ فَتَوَضَّأَ وَاسْتَنَّ، ثُمَّ صَلَّى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ أَذَّنَ بِلالٌ بِالصَّلاةِ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى لِلنَّاسِ الصُّبْحَ. [راجع: ١١٧. أخرجه مسلم: ٧٦٣]

۷٤٥٢- از شریک بن عبدالله بن ابی نَمِر، از کُرَیب روایت است که ابن عباس گفت:
شبی در خانهٔ خالهٔ خود میمونه (همسر آن حضرت) بسر بردم در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد وی بود تا چگونگی نماز شب (تهجد) رسول الله صلی الله علیه و سلم را ببینم. پیامبر صلی الله علیه و سلم ساعتی با همسر خود صحبت کرد، سپس خوابید و چون سوم حصهٔ آخر شب فرا رسید یا بخشی از آن گذشت آن حضرت نشست و سوی آسمان نگریست و (این آیه را) خواند: «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است» (آل عمران:۱۹۰)
آن حضرت سپس برخاست و وضو کرد و مسواک کرد، سپس یازده رکعت نماز گزارد، سپس بلال اذان صبح را داد. آن حضرت دو رکعت (سنت صبح) گزارد، سپس بیرون آمد و برای مردم نماز صبح گزارد.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾ [الصافات: ١٧١].

باب-۲۸ [فرمودهٔ خدای تعالی]

«و قطعاً فرمان ما دربارهٔ بندگان فرستادهٔ ما از پیش [چنین] رفته است» (الصافات:۱۷۱)

۷٤٥٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي

۷٤٥٣- از ابو زِناد، از اَعرَج روایت است که

الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الخَلْقَ، كَتَبَ عِنْدَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي». [راجع: ٣١٩٤. أخرجه مسلم: ٢٧٥١].

٧٤٥٤- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ ﷺ يَقُولُ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ المَصْدُوقُ: «أَنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يُبْعَثُ إِلَيْهِ المَلَكُ، فَيُؤْذَنُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: فَيَكْتُبُ: رِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ، وَعَمَلَهُ، وَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الجَنَّةِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُ النَّارَ. وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الكِتَابُ، فَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا». [راجع: ٣٢٠٨. أخرجه مسلم: ٢٦٤٣].

ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که خداوند آفرینش را آفرید، برای خود برفراز عرش خود نوشت: همانا رحمت من بر غَضَب من پیشی گرفته است.»

۷۴۵۴- از اَعمَش، از زَید بن وَهب روایت است که گفت: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه شنیدم که می گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم که اوست راستگو و راستگو شمرده شده، به ما گفت: همانا آفرینش هر یک از شما چنان است که به مدت چهل روز و چهل شب (مادهٔ خلقت شما) در شکم مادر شما جمع می شود، سپس به حالت عَلَقَه (آویخته) به همین مدت (چهل شبانه روز) می باشد، سپس به حالت مُضغَه (گوشتپاره) به همین مدت می باشد، سپس به سوی او فرشته ای فرستاده می شود و به وی اجازه داده می شود که چهار کلمه را بنویسد. پس روزی او و مدت عمر او را عمل او را و اینکه آیا بدبخت است یا نیک بخت، می نویسد، سپس در وی روح می دمد، بنابراین یکی از شما عمل می‌کند که عمل اهل بهشت انجام می‌دهد حتی میان او و میان بهشت مسافت یک دست (گز) می ماند، پس آنچه نوشته شده، بر وی پیشی می گیرد و عملی می کند که عمل اهل دوزخ است و به دوزخ می درآید. و همانا یکی از شما عملی می کند که عمل اهل دوزخ است تا آنکه میان او و میان دوزخ مسافت یک دست (گز) می ماند، آنگاه همان نوشته (مقدر شده) بر وی پیشی می گیرد و عملی می کند که عمل اهل بهشت است و به بهشت می درآید.

٧٤٥٥- حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « يَا جِبْرِيلُ ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا » . فَنَزَلَتْ : ﴿ وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ . قال : كَانَ هَذَا الجَوَابَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ . [راجع : ٣٢١٨] .

٧٤٥٥- از ذَر، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « ای جبرئیل، تو را چه باز میدارد که به دیدار ما بیایی، بیش از آنچه به دیدار ما می آیی؟» پس (این آیه) نازل شد: « و ما [فرشتگان] جز به فرمان پروردگار نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دوست [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است» (مریم:٦٤)

٧٤٥٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَرْثٍ بِالمَدِينَةِ ، وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَسِيبٍ ، فَمَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ اليَهُودِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لا تَسْأَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، فَسَأَلُوهُ ، فَقَامَ مُتَوَكِّئًا عَلَى العَسِيبِ ، وَأَنَا خَلْفَهُ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، فَقَالَ : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ العِلْمِ إِلا قَلِيلاً ﴾ [الإسراء : ٨٥]. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : قَدْ قُلْنَا لَكُمْ لا تَسْأَلُوهُ . [راجع : ١٢٥. أخرجه مسلم : ٢٧٩٤] .

٧٤٥٦- از اَعمَش، از ابراهیم، از عَلقَمَه، از عبدالله (بن مسعود) روایت است که گفت:

من در یکی از کشتزارهای مدینه، پیامبر صلی الله علیه و سلم را همراهی می کردم و آن حضرت (در رفتن) چوبی در دست داشت. از کنار گروهی از یهود گذشت، بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: دربارهٔ روح از وی سؤال کنید. و بعضی دیگر گفتند: دربارهٔ روح از وی سؤال مکنید. آنها سؤال کردند، آن حضرت بر چوب دست خود تکیه کرده بود و من در عقب وی بودم و گمان کردم بر وی وحی می آید. آن جضرت گفت: « و دربارهٔ روح از تو می پرسند. بگو: روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است» (الاسراء:٨٥) سپس بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند: به شما نگفته بودیم که از او سؤال مکنید.

٧٤٥٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « تَكَفَّلَ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ، لا يُخْرِجُهُ إِلا

٧٤٥٧- از مالک، از ابو الزناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند

الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ وَتَصْدِيقُ كَلِمَاتِهِ ، بِأَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ ، مَعَ مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ » . [راجع : ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٧٦ مطولاً] .

کسی را که در راه او جهاد می کند و هیچ چیز دیگـر او را (از خانه اش) بجز جهاد در راه او بیرون نیاورده و سـخنان او را تصدیق می کند، تضمین می کند که او را به بهشـت در آورد، یا او را به مسکن وی که از آنجا برآمده با آنچه به ثواب و غنیمت نایل شده، بر می گرداند.»

٧٤٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : الرَّجُلُ يُقَاتِلُ حَمِيَّةً ، وَيُقَاتِلُ شَجَاعَةً ، وَيُقَاتِلُ رِيَاءً ، فَأَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ قَالَ : «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» . [راجع : ١٢٣ . أخرجه مسلم : ١٩٠٤] .

٧٤٥٨- از سُفیان، از اعمش، از ابو وائل روایت است که ابوموسی گفت:

مـردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمد و گفـت: مردی برای اظهار غیـرت می جنگد و مردی برای ابراز شـجاعت می جنگد و مردی برای خود نمایـی می جنگد، پس کدام یک از آنان در راه خدا می جنگد؟ آن حضرت فرمود: « کســی که برای بلندی کلمهٔ خدا (اسلام) می جنگد، همان کس در راه خدا می جنگد».

٢٩- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ ﴾ [النحل : ٤٠]

باب-۲۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

« ما وقتی چیـزی اراده کنیم، همین قدر به آن می گوییم: «باش» بی درنگ موجود می شـود» (النّحل:٤٠)

٧٤٥٩- حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لاَ يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي قَوْمٌ ظَاهِرِينَ عَلَى النَّاسِ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ » . [راجع: ٣٦٤٠ . أخرجه مسلم : ١٩٢١] .

٧٤٥٩- از اسـماعیل، از قیس روایت است که مُغیره بن شُـعبه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شنیدم که می فرمود: « گروهی از امّت من پیوسـته (در حجت و بیان) بر مردم غالب و چیـره می باشـند تا آنکه ایشـان را امر خدا ((قیامت) می آید.»

٧٤٦٠- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جَابِرٍ : حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ هَانِئٍ : أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لاَ يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ

٧٤٦٠- روایت اسـت از ابن جابر، از عُمَیر بن هانِی که وی از مُعاویه شنیده است که گفت: از پیامبر صلی اله علیه و سـلم شـنیدم که می

قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ ، مَا يَضُرُّهُمْ مَنْ كَذَّبَهُمْ ، وَلا مَنْ خَالَفَهُمْ ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ» .

فَقَالَ مَالِكُ بْنُ يُخَامِرَ : سَمِعْتُ مُعَاذًا يَقُولُ : وَهُمْ بِالشَّامِ ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : هَذَا مَالِكٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاذًا يَقُولُ : وَهُمْ بِالشَّامِ . [راجع : ٧١ . اخرجه مسلم : ١٠٣٧ وفي الزكاة : ١٠٠ ، بقطعة لم ترد و اخرجه بهذا السياق في الإمارة ١٧٤] .

فرمـود: « در میان اُمّت من گروهی هسـتند که پیوسته به (اجرای) امر خدا استوار هستند کسی که ایشـان را تکذیب کند و کسی که با ایشان مخالفت کند، به ایشـان زیان زده نمی تواند تا آنکـه امر خدا (قیامت) می آید، و آنها بر همان منوال می باشند»

مالـک بن یُخامر گفت: از مُعاذ شـنیدم که می گفت: و آنها در شام بوده اند که معاویه گفت: مُعاویـه (بن ابی سـفیان) گفت: این مالک (بن یُخامِر) اسـت کـه وی از مُعاذ شـنیده که می گفت: و آنها در شام بوده اند.

٧٤٦١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : وَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ : «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ » . [راجع : ٣٦٢٠ . أخرجه مسلم : ٢٢٧٣ مطولاً] .

٧٤٦١- از عبدالله، ابن ابی حُسـین، از نافع بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مُسیلَمَة (کذّاب) کـه در میـان یاران خود بود، ایسـتاد و به وی گفــت: « اگر همین قطعه (شـاخه خرما) را از من بخواهی به تـو نمی دهم، از آنچه امر خدا در (تقدیـر) تو رفته در نمـی گذری، و اگر به (اسـلام) پشـت گردانی، خدا تـو را نابود می کند».

٧٤٦٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَبْدِالْوَاحِدِ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ حَرْثِ الْمَدِينَةِ ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ ، فَمَرَرْنَا عَلَى نَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لا تَسْأَلُوهُ أَنْ يَجِيءَ فِيهِ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَنَسْأَلَنَّهُ ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، مَا الرُّوحُ ؟ فَسَكَتَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، فَقَالَ : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتُوا مِنَ الْعِلْمِ إِلا قَلِيلاً ﴾ [الإسراء:

٧٤٦٢- روایت است از اَعمش، از ابراهیم، از عَلقه که ابن مسعود گفت:

در حالـی کـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم را در بعضی از کشـتزارهای مدینـه همراهی می کردم و آن حضرت بر چوب دستی که با خود داشت تکیه کنان روان بود، بر تنی چند از یهود گذشتیم. بعضی از آنها به بعضی دیگر گفتند: دربارهٔ روح از وی سؤال کنید. بعضی از ایشان گفتند: از وی سـؤال مکنید، زیرا چیزی به شما خواهد گفت که شـما را ناخوش خواهد کرد.

۸۵].
قَالَ الأَعْمَشُ: هَكَذَا فِي قِرَاءَتِنَا. [راجع: ۱۲۵. أخرجه مسلم: ۲۷۹٤].

و بعضـی گفتند: البته از وی سـؤال می کنیم. مردی از ایشـان به سوی آن حضرت ایستاد و گفت: ای ابوالقاسم، روح چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و سـلم خاموش ماند و من دانستم که بـه وی وحی می شـود. آن حضـرت گفت: « و دربـاره روح از تو می پرسـند، بگو: روح از [سـنخ] فرمان پروردگار من اسـت و از دانش بجز اندکی داده نشده‌اید» (الاِسراء:۸۵)
اَعمَش گفت: همچنین اسـت در قرائت ما (به لفظ «أوتُوا» آمده اسـت، نه «اُوتِیتُم» که قراءت مشهور است)

۳۰- بَابُ: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ [الكهف: ۱۰۹]. ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾. [لقمان: ۲۷]. ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ٥٤].

﴿سَخَّرَ﴾ [الرعد: ۲]: ذَلَّلَ.

باب-۳۰ فرمودهٔ خدای تعالی:

« بگو: اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شـود، پیش از آنکه کلمات پـروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می یابد، هر چند نظیرش را به مدد [آن] بیاوریم» (الکهف:۱۰۹)
« و اگر آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. اوسـت که شکسـت ناپذیر حکیم است» (لقمان:۲۷)
« در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسـمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش [جهانداری] اسـتیلا یافت. روز را به شب -که شتابان آن را می طلبد- می پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم خلق و اَمر از آن اوست. فرخنده خدایی است، پروردگار جهانیان» (الاعراف:٥٤)

«سَخَّرَ» [الرعد:۲] ذَلَّلَ است. یعنی: رام و منقاد ساخت.

۷٤٦٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «تَكَفَّلَ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ، لا يُخْرِجُهُ مِنْ بَيْتِهِ إِلا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ وَتَصْدِيقُ كَلِمَتِهِ ، أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرُدَّهُ إِلَى مَسْكَنِهِ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ». [راجع: ۳٦ . أخرجه مسلم: ۱۸۷٦ مطولاً].

۷٤٦٣- از مالـک، از ابـو الزنـاد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که گفت:

رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا ضمانت کرده است به کسی که در راه او جهاد کرده اسـت و او را بجز جهاد در راه او، چیزی از خانه بیرون نیاورده باشـد، و سـخن خدا را تصدیق کرده باشـد، اینکه او را به بهشـت در آورد یا او را بـه آنچه از ثواب یا غنیمت بدان نایل شده، به مسکن وی برساند»

۳۱- باب : فِي الْمَشِيئَةِ وَالإِرَادَةِ

﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [التكوير: ۲۹]. [الإنسان: ۳۰].

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۲٦] . ﴿وَلا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الكهف: ۲۳].

﴿إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ٥٦].

قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ : نَزَلَتْ فِي أَبِي طَالِبٍ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸٥].

باب-۳۱ درخواست و اراده (خدا):

« و تا خدا پروردگار جهانیان نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست» (التکویر:۲۹)

و فرمـودهٔ خـدای تعالی: «هـر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی» (آل عمران:۲٦)

«و زنهـار در مورد چیـزی مگوی که من آن را فـردا انجام خواهم داد مگر آنکه خدا بخواهد» (الکهف:۲٤-۲۳)

«در حقیقـت، تـو هـر کـه را دوسـت داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداسـت، هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند» (القصص:٥٦)

سعید بن مسـیَّب از پدر خود روایت کرده که گفـت: این آیت دربـارهٔ ابوطالب نازل شـده است:

«خدا برای شـما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد» (البقره:۱۸٥)

۷٤٦٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِذَا دَعَوْتُمُ اللَّهَ فَاعْزِمُوا فِي الدُّعَاءِ ، وَلا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ : إِنْ شِئْتَ فَأَعْطِنِي ، فَإِنَّ اللَّهَ لا مُسْتَكْرِهَ لَهُ» . [راجع: ٦۳۳۸. أخرجه مسلم: ۲٦۷۸].

۷۴۶۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي أَخِي عَبْدُالْحَمِيدِ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ: أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً، فَقَالَ لَهُمْ: «أَلا تُصَلُّونَ». قَالَ عَلِيٌّ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا، فَانْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ قُلْتُ ذَلِكَ، وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُدْبِرٌ، يَضْرِبُ فَخِذَهُ، وَيَقُولُ: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾. [راجع: ۱۱۲۷، أخرجه مسلم: ۷۷۵].

۷۴۶۴- از عبدالعزیز، از انس روایت است که گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آنـگاه که شـما در دعای خـود از خدا چیزی می‌خواهید، به اسـتواری و قاطعیت بخواهید و هیچ یک از شما نگوید: (خدایا) اگر می‌خواهی به من بده، زیرا کسـی خدا را مجبور سـاخته نمی‌تواند»

۷۴۶۵- از شـعیب از زُهـری روایت اسـت. از محمـد بن ابی عتیق از ابن شـهاب از علی بن حسین، از حسـین بن علی علیهما السَّلام روایت است که گفت: علی بن ابی طالب او را خبر داده است که:

رسـول الله صلی الله علیه و سلم شبی نزد او و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و به ایشان گفت: «آیا نماز (تهجد) نمی‌گزارید؟» علی می‌گوید: گفتم: یا رسول الله، همانا نفسهای ما در دست (قدرت) خداست. اگر بخواهد که مـا را برخیزاند، ما را بـر می‌خیزاند. آنگاه که این را گفتم، رسـول الله صلی الله علیه و سـلم برگشت و در پاسـخم چیزی نگفت: سپس از وی شنیدم در حالی که پشت گردانیده بود، که بر ران خود می‌زد و می‌گفت: «ولی انسان پیش از هر چیز سر جدال دارد» (الکهف:۵٤)

۷۴۶۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ: حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ خَامَةِ الزَّرْعِ، يَفِيءُ وَرَقُهُ مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ تُكَفِّئُهَا، فَإِذَا سَكَنَتِ اعْتَدَلَتْ، وَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ يُكَفَّأُ بِالْبَلاءِ. وَمَثَلُ الْكَافِرِ كَمَثَلِ الأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». [راجع: ٥٦٤٤]

۷۴۶۶- از هِلال بن علی، از عطاء بن یسـار، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مثال مؤمن، مثال شـاخهٔ تازهٔ سـبز زراعت اسـت کـه از هر جهـت که باد بـوزد، آن را به همان جهت می‌خماند، و چون باد آرام شـود، راست می‌گردد، همچنان اسـت شـباهت مؤمن به آن

که در مصیبت خمیده (منحرف) می‌شود (ولی چون شاخهٔ تازه به زودی به حالت اصلی خود برمی‌گردد) ولی مثال کافر، مثال درخت صنوبر است، که سخت و استوار است، تا خدا، هر گاه که بخواهد، آن را از پای درآورد»

٧٤٦٧- حَدَّثَنَا الحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى المِنْبَرِ يَقُولُ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ، كَمَا بَيْنَ صَلَاةِ العَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُعْطِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ، فَعَمِلُوا بِهَا حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ ثُمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُعْطِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا بِهِ حَتَّى صَلَاةِ العَصْرِ ثُمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُعْطِيتُمُ القُرْآنَ، فَعَمِلْتُمْ بِهِ حَتَّى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَأُعْطِيتُمْ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ. قَالَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَقَلُّ عَمَلًا وَأَكْثَرُ أَجْرًا؟ قَالَ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالُوا: لَا، فَقَالَ: فَذَلِكَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». [راجع: ٥٥٧]

٧٤٦٧- از شُعَیب، از زُهری، از سالم بن عبدالله از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بر منبر ایستاده بود، شنیدم که می‌گفت: «همانا بقیهٔ (زمان حیات) شما (مسلمانان) در میان امتهایی که قبل از شما گذشته‌اند، مانند (زمان) میان نماز عصر و غروب آفتاب است. به اهل تورات، تورات داده شد و تا نیمهٔ روز بدان عمل کردند، سپس از عمل بدان عاجز آمدند، پس هر یک (برای کار نیمه روزهٔ خود) یک قیراط دریافت نمودند. سپس به اهل انجیل، انجیل داده شد آنها تا نماز عصر بدان عمل کردند، سپس عاجز آمدند، پس هر یک (برای کار خود از نیمهٔ روز تا نماز عصر) یک یک قیراط دریافت کردند. سپس برای شما قرآن داده شد و شما بدان تا غروب آفتاب عمل کردید، پس برای هر یک از شما دو دو قیراط داده شد. اهل تورات گفتند: پروردگارا اینها (مسلمانان) کار کمتر کردند و مزد بیشتر دریافتند. خدا گفت: آیا در (مقدار) مزد شما، چیزی ستم (بر شما) روا داشته‌ام؟ گفتند: نی، خدا گفت: این فضل من است، به هر که بخواهم می‌دهم»

٧٤٦٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ المُسْنَدِيُّ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ، فَقَالَ:

٧٤٦٨- از مَعمَر، از زُهری، از ابو ادریس، از عُبادهٔ بن صامت روایت است که گفت:
من در جمعی با رسول الله صلی الله علیه و سلم

«أبايعكم على أن لا تشركوا بالله شيئا، ولا تسرقوا، ولا تزنوا، ولا تقتلوا أولادكم، ولا تأتوا ببهتان تفترونه بين أيديكم وأرجلكم، ولا تعصوني في معروف فمن وفى منكم فأجره على الله، ومن أصاب من ذلك شيئا فأخذ به في الدنيا فهو له كفارة وطهور، ومن ستره الله فذلك إلى الله: إن شاء عذبه وإن شاء غفر له». [راجع: ١٨ - أخرجه مسلم: ١٧٠٩].

بیعت کـردم. آن حضرت فرمود: «بیعت شـما را بـر این می‌گیرم که: به خدا چیزی شـریک میاوریـد و دزدی نکنید و زنا نکنید و فرزندان خود را نکشـید و دروغـی را که از پیش خود افتـرا کرده‌اید، نیاورید و در امر معروف از من نافرمانی نکنید، پس هـر که از بیعت وفا کرد، پاداش وی با خداسـت، و کسـی که مرتکب چیـزی از این گناهان شـد و در دنیا مجازات شـد، همان مجازات، کفارهٔ (گنـاه) او و پاکی اوسـت. و کسـی را که خدا گناه او را پوشید، اگـر بخواهد او را عذاب می‌کند و اگر بخواهد او را می‌آمرزد.»

٧٤٦٩- حدثنا معلى بن أسد: حدثنا وهيب، عن أيوب، عن محمد، عن أبي هريرة: «أن نبي الله سليمان عليه السلام كان له ستون امرأة، فقال: لأطوفن الليلة على نسائي فلتحملن كل امرأة، ولتلدن فارسا يقاتل في سبيل الله، فطاف على نسائه، فما ولدت منهن إلا امرأة، ولدت شق غلام». قال نبي الله ﷺ: «لو كان سليمان استثنى لحملت كل امرأة منهن، فولدت فارسا يقاتل في سبيل الله». [راجع: ٣٤٢٤. أخرجه مسلم: ١٦٥٤].

٧٤٦٩- از وُهَیـب، از اَیّوب، از محمد روایت اسـت که ابوهریره گفت: «پیامبر خدا، سلیمان علیه السلام شصت زن داشت. وی گفت: امشب بر همهٔ زنان خود می‌گردم و هر یکشان باردار می‌شـوند و (پسـرانی می‌زایند) که سـوارکار می‌شـوند و در راه خدا می‌جنگند. وی بر زنان خود گشـت. هیچ یک از زنان وی نزایید مگر زنی که فرزنـدی نیمه‌تن (ناقص) زایید. پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «اگر سُـلیمان اِن شاء الله، می‌گفت، هر زنی از آنان باردار می‌شد و پسـری می‌زایید که سوارکار می‌شد و در راه خدا می‌جنگید»

٧٤٧٠- حدثنا محمد: حدثنا عبد الوهاب الثقفي: حدثنا خالد الحذاء، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنهما: أن رسول الله ﷺ دخل على أعرابي يعوده، فقال: «لا بأس عليك، طهور إن شاء الله». قال: قال الأعرابي: طهور؟ بل هي حمى تفور، على شيخ كبير، تزيره القبور، قال النبي ﷺ: «فنعم إذا». [راجع: ٣٦١٦].

٧٤٧٠- از خالد الحَذّاء، از عِکرَمه، روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از بادیه نشینی عیادت کرد و فرمود: «باکی بر تو نیست، پاک کنندهٔ گناهان است اِن شاء الله» بادیه نشین گفت: پاک کننده اسـت؟ لیکن این تبی اسـت که (درون) پیری

کهنسـال را می‌سـوزاند و او را به دیدار قبرها می‌رسـاند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آری، چنین است»

۷۴۷۱- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : حِينَ نَامُوا عَنِ الصَّلَاةِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ وَرَدَّهَا حِينَ شَاءَ » . فَقَضَوْا حَوَائِجَهُمْ ، وَتَوَضَّؤُوا إِلَى أَنْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَضَّتْ ، فَقَامَ فَصَلَّى . [راجع : ۵۹۵ . أخرجه مسلم : ۶۸۱ مطولاً] .

۷۴۷۱- از حُصَین، از عبـدالله بن ابی قَتَادَه، از پدرش روایت اسـت: آنگاه کـه مردم (به نماز صبح بیدار نشـدند) و به خـواب رفتند، پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «همانا خدا هر زمـان که خواسـت روحهایشـان را گرفت و هـر زمان که خواسـت آن را (به بدنهایشـان) بازگردانید» سـپس مردم قضای حاجت کردند و بعـد وضو کردند تا آنکه آفتاب طلوع کرد و سپید شـد، آنگاه آن حضرت برخاست و نماز گزارد.

۷۴۷۲- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ ... وَحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : اسْتَبَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ ، فَقَالَ الْمُسْلِمُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ ، فِي قَسَمٍ يُقْسِمُ بِهِ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ ، وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ الْيَهُودِيَّ ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ بِجَانِبِ الْعَرْشِ ، فَلَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي ، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ » . [مسلم : ۲۳۷۳] .

۷۴۷۲- از ابراهیم، از ابن شهاب، از ابوسَلَمَه و اَعرَج روایت است:

و نیز از محمد بن ابی عتیق، از ابن شـهاب، از ابی سَـلَمَةَ بن عبدالرحمن و سـعید بن مسیَّب روایت است که ابوهریره گفت: مردی مسلمان و مـردی یهـودی یکدیگـر را دشـنام دادند. مسـلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد را بر عالمیان برگزید، در سـوگندی که بدان سوگند می‌خورنـد، یهودی گفت: سـوگند به ذاتی که موسی را بر عالمیان برگزید. مسلمان با شنیدن آن دسـت خود را بلند کرد و یهودی را سیلی زد. یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفـت و از آنچه میان او و میان مسـلمان رفته بود، به آن حضرت خبر داد.

پیامبـر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «مرا بر موسی برتری ندهید، همانا مردم در روز قیامت بیهوش می‌شوند و نخستین کسی که به هوش

می‌آید من هستم. پس ناگاه موسی را می‌بینم که ایستاده و کنار عرش را گرفته است. نمی‌دانم وی در میان کسانی بوده که قبل از من بهوش آمده یا او را خدا استثنا کرده است»

۷۴۷۳- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ أَبِي عِيسَى: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمَدِينَةُ يَأْتِيهَا الدَّجَّالُ، فَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ يَحْرُسُونَهَا، فَلَا يَقْرَبُهَا الدَّجَّالُ وَلَا الطَّاعُونُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». [راجع: ۱۸۸۱. اخرجه مسلم: ۲۹۴۳].

۷۴۷۳- از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دجال چون می‌خواهد به مدینه بیاید، فرشتگان را می‌یابد که از آن پاسداری می‌کنند. دَجّال به مدینه نزدیک نمی‌شود و نه (مرض) طاعون در آن سرایت می‌کند اِن شاء الله»

۷۴۷٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ، فَأُرِيدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَخْتَبِيَ دَعْوَتِي، شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [راجع: ۶۳۰۴. اخرجه مسلم: ۱۹۸، ۱۹۹].

۷۴۷٤- از شعیب، از زُهری، از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر پیامبری را دعایی است (که مستجاب می‌شود) و من می‌خواهم، ان شاءالله، دعای خود را برای شفاعت امّت خود در روز قیامت نگاه دارم».

۷۴۷۵- حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ بْنِ جَمِيلٍ اللَّخْمِيُّ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُنِي عَلَى قَلِيبٍ، فَنَزَعْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَنْزِعَ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ حَوْلَهُ بِعَطَنٍ». [اخرجه مسلم: ۲۳۹۲].

۷۴۷۵- از زُهری، از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را بر سرِ چاهی دیدم. از چاه آب کشیدم آنچه خدا خواسته بود که آب بکشم. سپس (دلو چاه را ابوبکر) پسر ابی قحافه گرفت و یک یا دو دلو آب کشید، که در آب کشیدنش سستی دیده می‌شد، خدا او را بیامرزد، سپس (دلو چاه را) عمر گرفت و دلو به صورت دلوی بس بزرگ درآمد و من هیچ کس را در میان مردم که چون او نیرومندانه و موفقانه عمل کند، ندیده‌ام تا آنکه مردم سیراب شدند و پیرامون آن به شتران خود آبشخور ساختند.

٧٤٧٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَتَاهُ السَّائِلُ ، وَرُبَّمَا قال : جَاءَهُ السَّائِلُ أَوْ صَاحِبُ الْحَاجَةِ ، قال : « اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا ، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ مَا شَاءَ » . [راجع : ١٤٣٢. اخرجه مسلم : ٢٦٢٧]

٧٤٧٦- از ابو اسامه، از بُرَید، از ابو برده از ابوموسی روایت است که گفت: اگر سائلی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌آمد. و شاید (راوی چنین) گفت: سائل یا نیازمندی نزد وی می‌آمد. آن حضرت (به اصحاب خود) می‌گفت: «به وی کمک کنید که ثواب حاصل کنید، و هر آنچه خدا بخواهد بر زبان رسول خود جاری می‌سازد»

٧٤٧٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ ، ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ ، ارْزُقْنِي إِنْ شِئْتَ ، وَلْيَعْزِمْ مَسْأَلَتَهُ ، إِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ، لَا مُكْرِهَ لَهُ » . [راجع : ٦٣٣٩. اخرجه مسلم : ٢٦٧٩] .

٧٤٧٧- از مَعمَر، از هَمَّام روایت است که از ابوهریره شنیده که از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد که فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: بارالها، اگر بخواهی مرا بیامرز، اگر بخواهی بر من رحمت کن، اگر بخواهی بر من روزی برسان بلکه باید به جدیت و قاطعیت از خدا بخواهد. البته خدا آنچه بخواهد می‌کند و کسی او را مجبور ساخته نمی‌تواند»

٧٤٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ عَمْرٌو : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : أَنَّهُ تَمَارَى هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِيُّ فِي صَاحِبِ مُوسَى : أَهُوَ خَضِرٌ ؟ فَمَرَّ بِهِمَا أُبَيُّ ابْنُ كَعْبٍ الْأَنْصَارِيُّ ، فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ : إِنِّي تَمَارَيْتُ أَنَا وَصَاحِبِي هَذَا فِي صَاحِبِ مُوسَى الَّذِي سَأَلَ السَّبِيلَ إِلَى لُقِيِّهِ ، هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَذْكُرُ شَأْنَهُ ؟ قال : نَعَمْ ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « بَيْنَا مُوسَى فِي مَلَإٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ ، فَقَالَ : هَلْ تَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنْكَ ؟ فَقَالَ مُوسَى : لَا ، فَأُوحِيَ إِلَى مُوسَى : بَلَى ، عَبْدُنَا خَضِرٌ ، فَسَأَلَ مُوسَى السَّبِيلَ إِلَى لُقِيِّهِ ، فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ الْحُوتَ آيَةً ، وَقِيلَ لَهُ : إِذَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَارْجِعْ فَإِنَّكَ سَتَلْقَاهُ ، فَكَانَ مُوسَى يَتْبَعُ أَثَرَ

٧٤٧٨- از اوزاعی، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه بن مسعود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: وی با حُر بن قَیس بن حِصنِ فَزاری دربارهٔ مصاحب موسی که آیا وی خضر بوده است (یا کسی دیگر) اختلاف نظر پیدا کرد. اُبَی بن کعب بر آنان گذشت، ابن عباس او را فراخواند و گفت: همانا من و همین دوست من دربارهٔ صاحب موسی، همان کسی که موسی راه رسیدن به او را (از خدا) خواسته است، اختلاف کردیم. آیا تو در مورد وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچه اظهار داشته است، شنیده‌ای؟ اُبَی بن کعب گفت: آری. همانا من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌گفت: «در حالی

الْحُوتَ فِي الْبَحْرِ ، فَقَالَ فَتَى مُوسَى لِمُوسَى : أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ ؟ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ ، وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ، قال مُوسَى : ﴿ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴾ فَوَجَدَا خَضِرًا ، وَكَانَ مِنْ شَأْنِهِمَا مَا قَصَّ اللَّهُ » . [راجع : ٧٤] .

که موسی در میان جمعی از بنی اسرائیل بود، ناگاه مردی آمد و گفت: آیا کسی را از خود داناتر سراغ داری؟ موسی گفت: نِی. پس بر موسی وحی آمد: آری، بندهٔ ما خضر (از تو داناتر است) موسی راه ملاقات با او را سؤال کرد. خدا ماهی را برای وی نشانه تعیین کرد و گفت: هرگاه ماهی را گم کردی (از آنجا) بازگرد، همانا او را ملاقات خواهی کرد. موسی اثر ماهی را در دریا می‌جست. خدمتگار جوان (که همراه موسی بود) به وی گفت: آیا به خاطر داری آنگاه که در پناه سنگ جا گرفتیم (چه رخ داد؟) همانا من ماهی را فراموش کردم و بجز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد که آن را به یاد آورم. موسی گفت: «این همان بود که ما می‌جستیم، پس جستجو کنان ردپای خود را گرفتند و برگشتند» (الکهف:٦٤) و خضر را یافتند و این درمورد آن دو نفر است، آنچه خدا بیان کرده است»

٧٤٧٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال : «نَنْزِلُ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ» . يُرِيدُ الْمُحَصَّبَ . [راجع : ١٥٨٩ ، اخرجه مسلم : ١٣١٤] .

٧٤٧٩- از شُعَیب، از زُهری و احمد بن صالح روایت است که گفت: از یونُس،، از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فردا ان شاء الله در خِیف بَنی کنانه فرود می‌آییم، جایی که (مشرکان) سوگند کفر (در برابر من) یاد کردند» آن حضرت (موضع) المُحصَب، را مراد می‌داشت.

٧٤٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : حَاصَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَهْلَ الطَّائِفِ فَلَمْ يَفْتَحْهَا ، فَقَالَ : «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» . فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ : نَقْفُلُ وَلَمْ

٧٤٨٠- از عَمرو، از ابوالعباس روایت است که عبدالله بن عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردم طائف را محاصره کرد ولی آن را فتح نکرد و فرمود: «همانا فردا (به خانهٔ خویش) باز

نَفتَحْ ، قال : «فَاغْدُوا عَلَى القِتَالِ» . فَغَدَوْا فَأَصَابَتْهُمْ جِرَاحَاتٌ ، قال النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّا قَافِلُونَ غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ» . فَكَأَنَّ ذَلِكَ أَعْجَبَهُمْ ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع ٤٣٢٥. أخرجه مسلم : ١٧٧٨] .

می‌گردیم، ان شـاء الله» این سخن آن حضرت، ایشان را خوش آمد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسم کرد.

٣٢- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَلا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ

إِلا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الحَقَّ وَهُوَ العَلِيُّ الكَبِيرُ﴾ [سبأ : ٢٣] .

وَلَمْ يَقُلْ : مَاذَا خَلَقَ رَبُّكُمْ .

وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة : ٢٥٥] .

وَقَالَ مَسْرُوقٌ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ : إِذَا تَكَلَّمَ اللَّهُ بِالوَحْيِ سَمِعَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ شَيْئاً ، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَسَكَنَ الصَّوْتُ ، عَرَفُوا أَنَّهُ الحَقُّ وَنَادَوْا : ﴿مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الحَقَّ﴾ .

وَيُذْكَرُ عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُنَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يَحْشُرُ اللَّهُ العِبَادَ ، فَيُنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعُدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرُبَ : أَنَا المَلِكُ أَنَا الدَّيَّانُ» .

باب-۳۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

« و شـفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد. تا چون هراس از دلهایشـان برطرف شـود، می‌گویند: پروردگارتـان چه گفت؟ می‌گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبهٔ بزرگ» (سَبَاء:۲۳)

و خـدا نمی‌گویـد: پروردگاتان چـه آفرید[1]؟ (بلکه گفته اسـت: پروردگارتـان چه گفت) و خداوند جَلَّ ذِکرهُ گفته است: «کیست آن کس که جز به اذن او در پیشـگاهش شـفاعت کند» (البقره:۲۵۵)

و مسروق از ابن مسعود روایت کرده که گفت: آنـگاه کـه خدا سـخن وحی را بگویـد، اهل آسمانها چیزی می‌شنوند (و ترس بر آنها چیره می‌گـردد) و چون ترس از دلهایشـان برود و آواز (خدا که برای شنواندن اهل آسمانها خلق کرده) آرام گیرد، آنگاه اسـت کـه می‌دانند که گویندهٔ آن خداست و بانگ می‌زنند «پروردگار شما چه گفت؟ می‌گویند: حقیقت.» (سباء:۲۳)

و از جابر یاد شده که عبدالله بن اُنَیس گفت: از

---

۱ – معتزله بر این باورند که چون خدای تعالی متکلم است، خالق کلام در لوح محفوظ است، چون قرآن در لوح محفوظ است، پس مخلوق خداست، لیکن دانشمندان سه قرن اولیه، از آن جمله امام بخاری بدین عقیده‌اند که قرآن یکی از صفات خدا، چون دیدن و شنیدن و دانستن است و مخلوق نیست بلکه قدیم است و این آیه را دلیل می‌آورد که خدا می‌گوید: «پروردگار شما چه گفت» و نگفته است: که چه آفرید یا چه خلق کرد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «خدا (در قیامت) بندگان را جمع می‌کند و آنها را با آوازی ندا می‌کند که آنانی که دورند چنان می‌شنوند که نزدیکان می‌شنوند: منم پادشاه، منم دیّان (داور اعمال بندگان)

٧٤٨١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ : يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قال : « إِذَا قَضَى اللَّهُ الأمْرَ فِي السَّمَاءِ ، ضَرَبَتِ المَلائِكَةُ بِأجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ ، كَأنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ - قال عَلِيٌّ : وَقَالَ غَيْرُهُ : صَفْوَانٍ يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا : ﴿ فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾ ».

قال عَلِيٌّ : وَحَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ، بِهَذَا .

قال سُفْيَانُ : قال عَمْرٌو : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ : حَدَّثَنَا أبُو هُرَيْرَةَ .

قال عَلِيٌّ : قُلْتُ لِسُفْيَانَ قال : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ قال : سَمِعْتُ أبَا هُرَيْرَةَ ؟ قال : نَعَمْ ، قُلْتُ لِسُفْيَانَ : إِنَّ إِنْسَانًا رَوَى عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ يَرْفَعُهُ : أنَّهُ قَرَأ : ﴿ فُرِّغَ ﴾ . قال سُفْيَانُ : هَكَذَا قَرَأ عَمْرٌو ، فَلا أدْرِي سَمِعَهُ هَكَذَا أمْ لا ؟ قال سُفْيَانُ : وَهِيَ قِرَاءَتُنَا .

[راجع : ٤٧٠١].

٧٤٨١- از علی بن عبدالله، از سُفیان، از عَمرو، از عِکرَمه، از ابوهریره روایت است که این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساند که فرمود: «آنگاه که خدا امری را در آسمان حکم می‌کند، فرشتگان فروتنانه برای اطاعت از قول او بال می‌زنند و این بال زدن گویی آواز زنجیری است که بر سنگ هموار کشیده می‌شود - علی (راوی) گفت: غیر از سُفیان به اضافهٔ این (گفته است) آن امر را (خدا) برایشان نافذ می‌کند، آنگاه است که: «چون هراس از دلهایشان برطرف شود، می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبهٔ بزرگ» (سَباء:۲۳)

علی (بن عبدالله) گفت: و حدیث کرد ما را سُفیان، از عَمرو از عِکرَمه، از ابوهریره، همین حدیث را. سُفیان گفته است: عَمرو گفت، که از عِکرَمه شنیدم که ابوهریره به آنها حدیث کرده است.

علی (بن عبدالله) می‌گوید: آیا (عَمرو) گفته است، از عِکرَمه شنیدم و عکرمه گفت: از ابوهریره شنیدم؟ سفیان گفت: آری (عمرو چنین گفته است) (سپس) به سُفیان گفتم: همانا کسی این حدیث را از عَمرو، از عِکرَمه از ابوهریره روایت کرده که وی این حدیث را رفع کرده (از آن حضرت روایت کرده) همانا

ابوهریره (لفظ قرآنی-فُـزِّعَ-را) «فُرِّغَ» خوانده است. سُـفیان گفت: عَمرو همچنـان خوانده است. اما نمی‌دانم که عَمرو، از عِکرَمَه همچنان شـنیده است یا نه؟ و همین است در قراءت ما «فُزِّعَ»

٧٤٨٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ » . وَقَالَ صَاحِبٌ لَهُ : يُرِيدُ أَنْ يَجْهَرَ بِهِ . [راجع : ٥٠٢٣ . أخرجه مسلم : ٧٩٢] .

٧٤٨٢- از عُقَیل، از ابن شـهاب، از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت است که همانا وی می‌گفت:

رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خدا به چیـزی اجازه نـداده مانند آنچه بـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم اجازه داده که قرآن را به آواز خـوش بـخواند» و رفیق ابوهریره گفت: مرادش آن است که قرآن را بلند بـخواند.

٧٤٨٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَقُولُ اللَّهُ : يَا آدَمُ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ، فَيُنَادَى بِصَوْتٍ : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ » . [راجع : ٣٣٤٨ . أخرجه مسلم : ٢٢٢] .

٧٤٨٣- از اَعمَـش، از ابوصالـح، از ابوسـعید خُدری رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبـر صلـی الله علیه و سـلم فرمـود: «خدا می‌گویـد: ای آدم، وی می‌گویـد: لَبَّیـکَ و سَعدَیکَ (گوش بفرمانم و منتظر امر تو) سپس بـه آواز بلند ندا می‌شـود: همانا خدا به تو امر می‌کند که از فرزندان خود گروهی را به سوی دوزخ بیرون بیاور»

٧٤٨٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ ، وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَبُّهُ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ . [راجع : ٣٣٤٨ . أخرجه مسلم : ٢٤٣٤ مختصراً] .

٧٤٨٤- از ابواسامه، از هِشـام، از پـدرش از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت:

بـر هیچ زنی رشـک نبـرده‌ام، آن رشـکی که برخدیجـه بـرده‌ام، و همانـا پـروردگار او به آن حضـرت امر کرده کـه او را به خانه‌ای در بهشت، بشارت دهد.

٣٣- باب : كَلامِ الرَّبِّ مَعَ جِبْرِيلَ ، وَنِدَاءِ اللَّهِ الْمَلَائِكَةَ

باب-٢٣ سـخن پروردگار بـا جبریل و ندای خدا بر فرشتگان

وَقَالَ مَعْمَرٌ : ﴿ وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ ﴾ [النمل : ٦] : أيْ يُلْقَى عَلَيْكَ وَتَلَقَّاهُ أَنْتَ ، أيْ : تَأْخُذُهُ عَنْهُمْ .

وَمِثْلُهُ : ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ﴾ [البقرة : ٣٧].

و مَعمـر گفت: «و همانا تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می‌داری» (اَلنمل:٦) یعنی: قرآن به تو داده می‌شود و تو آن را می‌گیری. یعنی: از آنها (فرشتگان) می‌گیری.

و مانند آن: «سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت کرد» (البقره:۳۷)

٧٤٨٥- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلانًا فَأَحِبَّهُ ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ، ثُمَّ يُنَادِي جِبْرِيلُ فِي السَّمَاءِ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلانًا فَأَحِبُّوهُ ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ، وَيُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الأَرْضِ». [راجع : ٣٢٠٩ . اخرجه مسلم : ٢٦٣٧ بزيادة]

۷۴۸۵- از عبدالله بن دِینار، از ابوصالح، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدای تبارک و تعالی اگر بنده‌ای را دوست بدارد، به جبریل ندا می‌کند: همانا خدا فلان کس را دوست می‌دارد پس تو او را دوست بدار. جبریل او را دوست می‌دارد، سپس جبریل در آسمان ندا می‌کند: همانا خدا فلان کس را دوست می‌دارد، پس او را دوست بدارید، پس اهل آسمان او را دوست می‌دارند و او مورد قبول اهل زمین قرار می‌گیرد»

٧٤٨٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ : مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاةِ الْعَصْرِ وَصَلاةِ الْفَجْرِ ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ ، فَيَسْأَلُهُمْ ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ ، كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي ؟ فَيَقُولُونَ : تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ » . [راجع : ٥٥٥ . اخرجه مسلم : ٦٣٢]

۷۴۸۶- از مالک از ابوالزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرشتگان پیهم بر شما در شب و در روز می‌آیند و هر دو گروه در نماز عصر و نماز صبح جمع می‌شوند. سپس گروه فرشتگانی که شبانگاه با شما بودند، بالا می‌روند و خدا از ایشان می‌پرسد، در حالی که به حالشان داناتر است، که بندگان مرا چگونه یافتید؟ می‌گویند: آنگاه که از نزدشان آمدیم، آنها در حال نماز بودند و آنگاه که نزدشان رفتیم، در حال نماز بودند.»

٧٤٨٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاصِلٍ عَنِ الْمَعْرُورِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَتَانِي جِبْرِيلُ فَبَشَّرَنِي : أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . قُلْتُ : وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى؟ قَالَ : « وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى » . [راجع : ١٢٣٧ . أخرجه مسلم ٩٤ ، وأخرجه مطولاً في كتاب الزكاة ٣٢].

۷۴۸۷- از شُعبه، از واصِل، از مَعرُور روایت است که گفت: از ابوذر شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «جبریل بر من آمد و (چنین) بشارت داد: کسی که بمیرد و به خدا چیزی شریک نیاورده باشد، به بهشت می‌درآید» من گفتم: و اگرچه دزدی کرده باشد و اگرچه زنا کرده باشد؟ فرمود: «و اگرچه دزدی کرده باشد و اگرچه زنا کرده باشد.»

٣٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلائِكَةُ يَشْهَدُونَ ﴾ [النساء : ١٦٦]

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ ﴾ [الطلاق ١٢] : بَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالأَرْضِ السَّابِعَةِ .

باب-۳۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«لیکن خدا به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد و [او] آن را به علم خویش نازل کرده است، و فرشتگان [نیز] گواهی می‌دهند» (النّساء:١٦٦)

مجاهد گفته است: «فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید.» (الطلاق:١٢) یعنی: بین آسمان هفتم و زمین هفتم.

٧٤٨٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا فُلانُ ، إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَقُلْ : اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ ، فَإِنَّكَ إِنْ مُتَّ فِي لَيْلَتِكَ مُتَّ عَلَى الْفِطْرَةِ ، وَإِنْ أَصْبَحْتَ أَصَبْتَ أَجْرًا » . [راجع : ٢٤٧ . أخرجه مسلم : ٢٧١٠].

۷۴۸۸- از ابو اَحوَص، از ابو اسحاق همدانی از براء بن عازب رضی الله عنهما روایت است که گفت:

رسول الله علیه و سلم فرمود: «ای فلان، آنگاه که بر بستر خواب خود جای گرفتی، بگو: اَللّهمَّ اَسلَمتُ نَفسی اِلَیکَ، وَ وَجَّهتُ وجهی اِلَیکَ، وَ فَوَّضتُ امری اِلَیکَ، و اَلجَاْتُ ظَهری اِلَیکَ، رَغبةً و رَهبَةً اِلَیکَ، لا مَلجَأَ وَ لا مَنجَا منکَ الا اِلَیکَ. آمَنتُ بکِتابِکَ الَّذی اَنزلتَ وَ بِنَبِیِّکَ الَّذی أرسَلتَ- پس اگر تو در همان شب خود بمیری، به فطرت (اسلام) می‌میری و اگر شب

را صبح کنی به ثواب بزرگ می‌رسی»[1]

۷٤٨٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ : « اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اهْزِمِ الأَحْزَابَ وَزَلْزِلْ بِهِمْ » . [راجع : ٢٨١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤٢]

زَادَ الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي خَالِدٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ .

۷٤٨٩- از سُفیان، از اسماعیل بن ابی خالد، از عبدالله بن ابی اَوفَی روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز (جنگ) احزاب گفت: «بارالها! ای نازل کنندهٔ کتاب و زود گیرندهٔ حساب، احزاب (مشرکین) را منهزم و متزلزل بگردان.»

حُمَیدی افزود: روایت است از سُفیان که حدیث کرد ما را ابن ابی خالد که از عبدالله (بن ابی اوفی) شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که گفت[2].

۷٤٩٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ هُشَيْمٍ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . قَالَ : أُنْزِلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَوَارٍ بِمَكَّةَ ، فَكَانَ إِذَا رَفَعَ صَوْتَهُ سَمِعَ الْمُشْرِكُونَ ، فَسَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . ﴿ لَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ ﴾ حَتَّى يَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ ﴿ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ ﴿ وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴾ أَسْمِعْهُمْ وَلَا تَجْهَرْ ، حَتَّى يَأْخُذُوا عَنْكَ الْقُرْآنَ . [راجع : ٤٧٢٢ . أخرجه مسلم : ٤٤٦]

۷٤٩٠- از ابو بِشر، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیت را خواند:

«و نمازت را بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن» (الاسراء:۱۱۰) (و در تفسیر آن) گفت: آیهٔ مذکور زمانی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکه پنهان بود، و چون آواز خود را (به قراءت قرآن) بلند می‌کرد، مشرکان می‌شنیدند و قرآن و کسی را که آن را نازل کرده و کسی را که به او نازل شده است، دشنام می‌دادند، همان بود که خدای تعالی فرمود: «و نمازت را بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن»

---

۱ - ترجمهٔ دعا: «بار خدایا، به تو مطیع و منقاد شده‌ام و به تو روی آورده‌ام و سر و کارم را به تو سپرده‌ام و به فضل و کرم تو اتکاء کرده‌ام به امید ثواب و ترس از عقاب تو. هیچ پناهی نیست به جز پناه تو و هیچ رستگاری نیست به جز به سوی تو. ایمان آوردم به کتاب تو که آن را فرود آوردی و به نبی تو که او را فرستادی.»

۲ - در اِسناد اول، روایت به صورت عنعنه (یعنی با لفظ عَن) آمده و روایت اِسناد بعدی که از حُمیدی است به لفظ «حَدَّثَنَا» که سماع، یا شنیدن راوی دیگر می‌رساند آمده است که در قوت خود بیش از لفظ عنعنه است.

«نمازت را بلند مخوان» تا مشرکان آن را بشنوند. «و بسیار آهسته‌اش مکن» یعنی از اصحاب خود که آنها نشنوند. «و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی» (الاسراء:۱۱۰)» یعنی: اصحاب خود را بشنوان و بلندش مکن، تا از تو فراگیرند.

٣٥- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ﴾ [الفتح : ١٥]

﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾ : حَقٌّ ﴿وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾ [الطارق ١٣-١٤] : بِاللَّعِبِ.

٧٤٩١- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ ، يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ ، بِيَدِي الْأَمْرُ ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» . [راجع : ٤٨٢٦ . أخرجه مسلم : ٢٢٤٦].

٧٤٩٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ ، يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَأَكْلَهُ وَشُرْبَهُ مِنْ أَجْلِي ، وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ ، وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ : فَرْحَةٌ حِينَ يُفْطِرُ ، وَفَرْحَةٌ حِينَ يَلْقَى رَبَّهُ ، وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ» . [راجع : ١٨٩٤ . أخرجه مسلم : ١١٥١].

باب-۳۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«[این گونه] می‌خواهند دستور خدا را دگرگون کنند» (الفتح:۱۵) «در حقیقت، قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است» یعنی: حق است. «و آن شوخی نیست» یعنی بازی نیست (الطارق:۱٤-۱۳)

۷٤۹۱- از سُفیان، از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب از ابوهریره روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای تعالی می‌گوید: پسر آدم آزارم می‌دهد، دَهر (زمانه) را دشنام می‌دهد و من دَهرم؛ همهٔ امور در دست (قدرت) من است و روز و شب را می‌گردانم»

۷٤۹۲- از اعمش، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
«خدای عَزَّ و جَلَّ می‌گوید: روزه برای من است و من در برابر آن پاداش می‌دهم. (زیرا بنده‌ام) از شهوت و خوردو نوش خود به خاطر من در می‌گذرد و روزه سپری (از آتش دوزخ) است. و برای روزه‌دار دو فرحت و خوشی است: فرحت و خوشی وی به هنگام افطار (روزه) است. و فرحت و خوشی دیگر، آنگاه

است که پروردگار خود را ملاقات می‌کند. و بوی دهن روزه‌دار به نزد خدا، از بوی مشک خوشبوتر است.»

٧٤٩٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « بَيْنَمَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا ، خَرَّ عَلَيْهِ رِجْلُ جَرَادٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَجَعَلَ يَحْثِي فِي ثَوْبِهِ ، فَنَادَى رَبُّهُ : يَا أَيُّوبُ ، أَلَمْ أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى ؟ قَالَ : بَلَى يَا رَبِّ ، وَلَكِنْ لَا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ » . [راجع : ٢٧٩] .

٧٤٩٣- از مَعمَر، از هَمّام، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که ایُّوب برهنه غسل می‌کرد، انبوهی از ملخهای طلایی بر وی افتاد. ایوب آنها را در جامهٔ خود می‌افکند. پروردگار وی بر وی بانگ زد: ای ایُّوب، آیا تو را از آنچه می‌بینی، بی‌نیاز نکرده‌ام؟ گفت: آری پروردگارا. ولیکن من از برکت تو بی‌نیاز نیستم؟

٧٤٩٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الْأَغَرِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ : « يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ ، فَيَقُولُ : مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ ، مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ » . [راجع : ١١٤٥ . أخرجه مسلم : ٧٥٨] .

٧٤٩٤- از مالک از ابن شهاب، از عبدالله اَغَر از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پروردگار ما تبارک و تعالی هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید، و آن زمانی است که سوم حصهٔ آخر شب باقی مانده است و می گوید: کیست که به من دعا کند، تا دعایش را قبول کنم؟ کیست که از من بخواهد تا به وی ارزانی کنم؟ کیست که از من آمرزش بخواهد تا او را بیامرزم؟»

٧٤٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ : أَنَّ الْأَعْرَجَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ : « نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٢٣٨ . أخرجه مسلم : ٨٥٥] .

٧٤٩٥- از ابو زِناد، از اَعرَج روایت است که از ابوهریره شنیده که وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «ما واپسینان پیشینیان در روز قیامت هستیم[1]»

٧٤٩٦- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ : « قَالَ اللهُ : أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ » . [راجع : ٤٦٨٤ . أخرجه مسلم : ٩٩٣ مطولاً] .

٧٤٩٦- وبه همین اِسناد (آمده است) «خدا گفته است، انفاق کن که بر تو انفاق شود»

٧٤٩٧- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ فَقَالَ : هَذِهِ خَدِيجَةُ أَتَتْكَ بِإِنَاءٍ فِيهِ طَعَامٌ ، أَوْ إِنَاءٍ فِيهِ شَرَابٌ ، فَأَقْرِئْهَا

٧٤٩٧- از عُماره، از ابو زُرعه، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه

---

۱ - یعنی اگرچه ما امتی هستیم که پس از سائر امتها آمده‌ایم، ولی در رفتن به بهشت پیشاپیش سائر امتها می‌باشیم.

مِنْ رَبِّهَا السَّلامَ ، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ ، لا صَخَبَ فِيهِ وَلا نَصَبَ . [راجع : ۳۸۲۰ . اخرجه مسلم : ۲۴۳۲] .

و سلم فرمود که جبریل گفت[1]: این خدیجه است که با ظرفی از غذا، یا ظرفی از آب نزد تو می‌آید، از جانب پروردگارش به وی سلام برسان و به او داشتن خانه‌ای از مروارید یاقوت نشان را (در بهشت) بشارت ده که در آن نه رنجی است و نه اندوهی.

۷۴۹۸- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « قَالَ اللَّهُ : أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ : مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ » . [راجع : ۳۲۴۴ . اخرجه مسلم : ۲۸۲۴].

۷۴۹۸- از مَعمَر، از هَمّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند گفته است: آنچه را بر بندگان نیکوکار خود آماده کرده‌ام، نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و نه در دل بشری گذر کرده است.»

۷۴۹۹- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ الأَحْوَلُ : أَنَّ طَاوُسًا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَهَجَّدَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ : « اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، أَنْتَ الْحَقُّ ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ، وَلِقَاؤُكَ الْحَقُّ ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ ، وَبِكَ خَاصَمْتُ ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ ، أَنْتَ إِلَهِي ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ » . [راجع : ۱۱۲۰ . اخرجه مسلم : ۷۶۹].

۷۴۹۹- از ابن جُرَیج، از سلیمان اَحول، از طاوُس روایت است که گفته است: از ابن عباس شنیده است که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم آنگاه که نماز تهجّدِ شب را می‌خواند (این دعا را) می‌خواند:

«اَللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ، اَنتَ نُورُ السَّمواتِ وَالاَرضِ، و لَکَ الحَمدُ اَنتَ قَیِّمُ السَّمواتِ وَ الاَرضِ، وَ لَکَ الحَمدُ، اَنتَ رَبُّ السَّمواتِ و الارضِ و مَن فیهِنَّ، اَنتَ الحَقُّ. و وَعدُکَ الحقُّ، و قَولُکَ الحَقُّ وَ لِقاؤکَ الحَقُّ وَ الجَنَّةُ حقٌّ. وَ النّار حَقٌّ، والنَّبِیُّونَ حَقٌّ وَ السّاعَةُ حقٌّ. اللّهُمَّ لَکَ اَسلَمتُ وَ بِکَ آمَنتُ، وَ عَلَیکَ تَوَکَّلتُ، و اِلَیکَ اَنَبتُ و بِکَ خاصَمتُ وَ اِلَیکَ حاکَمتُ، فَاغفِرلی مَا قَدَّمتُ و مَا اَخَّرتُ و ما اَسرَرتُ وَ ما اَعلَنتُ، اَنتَ اِلهی لا اله الا اَنتَ[2]»

---

۱ - این حدیث، سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را آورده، ولی اِسناد آن، روایت از پیامبر صلی الله علیه و سلم را فاقد است. در حدیث شماره (۳۸۲۰) جلد چهارم. اسناد آن کامل است.

۲ - در ترجمهٔ دعا به حدیث شماره (۱۱۲۰) و شماره (۷۴۴۲) مراجعه شود.

٧٥٠٠- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ الأَيْلِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ : لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا ، وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ الَّذِي حَدَّثَنِي ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : وَلَكِنِّي وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ فِي بَرَاءَتِي وَحْيًا يُتْلَى ، وَلَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحْقَرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ يُتْلَى ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ بِهَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ ﴾ الْعَشْرَ الآيَاتِ [النور : ١١-٢٠] . [راجع : ٢٥٩٣ أخرجه مسلم : ٢٧٧٠ مطولاً] .

٧٥٠٠- از زُهری روایت است که گفت: از عُروه بن زُبَیر و سعید بم مُسَیَّب، و عَلقَمَهٔ بن وقّاص، و عُبَیدالله بن عبدالله در مورد حدیث عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم، آنگاه که تهمتگران گفتند آنچه گفتند، و خدا عایشه را از آنچه گفته بودند، برائت داد. و هر یک از این راویان پارهٔ از این حدیث را به من حدیث کرده‌اند.

عایشه گفت: ولی من، به خدا سوگند، من چنین نمی‌پنداشتم که خدا در براءت من وحیی نازل کند که (در قرآن) تلاوت شود و شأن نفس من حقیرتر از آن بود که خدا درمورد من سخن بگوید که (در قرآن) خوانده شود، ولی من امید می‌داشتم که رسول الله صلی الله علیه و سلم خوابی ببیند که در آن خدا مرا برائت دهد.

سپس خدای تعالی وحی نازل کرد:

«در حقیقت، کسانی که آن بُهتان [داستان اِفک] را [در میان] آوردند» (النّور:۱۱-۲۰) ده آیت (در این باره نازل شد)

٧٥٠١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَقُولُ اللَّهُ : إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَلَا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا ، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا بِمِثْلِهَا ، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجْلِي فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً ، فَلَمْ يَعْمَلْهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً ، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ » . [أخرجه مسلم : ١٢٨] .

٧٥٠١- از مُغیرهٔ بن عبدالرحمن، از ابو الزِناد از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا می‌گوید: هر گاه بندهٔ من بخواهد که کار بدی کند. (به مجرد ارادهٔ آن) بر وی نوشته نمی‌شود تا آنکه آن کار را بکند و چون آن کار را بکند (گناه آن) مانند آن نوشته می‌شود، و اگر آن کار بد را به خاطر من ترک کند، برای وی نیکویی نوشته می‌شود. و هر گاه بخواهد کار نیکی بکند، ده چند تا هفتصد چند آن برایش (نیکی) نوشته می‌شود.

٧٥٠٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلال ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي مُزَرِّدٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ قَامَتِ الرَّحِمُ ، فَقَالَ : مَهْ ، قَالَتْ : هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ ، فَقَالَ : أَلا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ ؟ قَالَتْ : بَلَى يَا رَبِّ ، قَالَ : فَذَلِكِ لَكِ » .

٧٥٠٢- از مُعاویه بن ابی مُزَرِّد، از سعید بن ابی یسار از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: خدا، هسـتی را آفرید و چون از آفرینش فارغ شـد، رَحِم (زهدان، قرابت خویشـاوندی) ایسـتاد. خدا به او گفت: باز ایسـت (چه می‌خواهی؟) رَحِم گفت: این جایگاه کسـی است که از قطع (صلـه رحِم) به تو پنـاه می‌جوید. خدا گفت: آیـا راضی نمی‌شـوی که بپیوندم با کسـی که با تو می‌بپیوندد و بگسـلانم از کسـی که از تو می‌گسـلاند؟ رحم گفت: آری پروردگارا. خدا گفت: این از برای توسـت.» سـپس ابوهریره گفـت: «پـس [ای منافقان] آیا امید بسـتید که چون [از خدا] برگشـتید [یا سرپرسـت مردم شدید] در زمین فسـاد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید» (محمد:۲۲)

٧٥٠٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ : مُطِرَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «قَالَ اللَّهُ : أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي كَافِرٌ بِي وَمُؤْمِنٌ بِي» .
[راجع: ٨٤٦ . اخرجه مسلم : ٧١ مطولاً]

٧٥٠٣- از صالح، از عبیـدالله، از زید بن خالد روایت اسـت که گفت: بـرای پیامبر صلی الله علیه و سـلم (که دعا کرده بود) باران داده شد. آن حضـرت فرمود: «صبـح کردند (بعضی) از بنـدگان من در حالی که کافر بودند نسـبت به من، و مؤمن بودند نسـبت به من.» (به حدیث ٨٤٦ مراجعه شود)

٧٥٠٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « قَالَ اللَّهُ : إِذَا أَحَبَّ عَبْدِي لِقَائِي أَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ ، وَإِذَا كَرِهَ لِقَائِي كَرِهْتُ لِقَاءَهُ » .

٧٥٠٤- از مالـک، از ابـو الزنـاد، از اَعـرَج از ابوهریره روایت اسـت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:
«خداوند فرموده اسـت: اگر بنـده‌ام دیدار مرا (در قیامت) دوسـت بدارد، دیدار او را دوست مـی‌دارم. و اگر دیدار مرا ناخوش بدارد، دیدار او را ناخوش می‌دارم.»

۷۵۰۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «قَالَ اللَّهُ : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي» . [راجع : ۷۴۰۵. اخرجه مسلم : ۲۶۷۵ زیادة] .

۷۵۰۵- از ابو الزِناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«خدا فرمود: من در پندار بنده‌ام چنانم که می‌پندارد (با وی بدان‌گونه عمل می‌کنم که او نسبت به من گمان می‌کند)

۷۵۰۶- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «قَالَ رَجُلٌ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ : فَإِذَا مَاتَ فَحَرِّقُوهُ ، وَاذْرُوا نِصْفَهُ فِي الْبَرِّ وَنِصْفَهُ فِي الْبَحْرِ ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَيُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا لَا يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْبَحْرَ فَجَمَعَ مَا فِيهِ ، وَأَمَرَ الْبَرَّ فَجَمَعَ مَا فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ : لِمَ فَعَلْتَ ؟ قَالَ : مِنْ خَشْيَتِكَ ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ ، فَغَفَرَ لَهُ» . [راجع : ۳۴۸۱. اخرجه مسلم : ۲۷۵۶] .

۷۵۰۶- از مالک، از ابو الزِناد، از اعرج از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«مردی که هرگز کار نیکی نمی‌کرد، گفته بود که چون بمیرد او را بسوزانند و نیمهٔ خاکسترش را در خشکه و نیمهٔ دیگرش را در دریا بپراکنند، زیرا به خدا سوگند که اگر خدا بر وی قدرت یابد، او را عذابی خواهد کرد که هیچ یک از عالمیان را نکرده است. (آنگاه که وی مرد) خدا به دریا امر کرد که هر آنچه (از خاکسترش) در آن است جمع کند و به خشکه امر کرد که هر چه در آن است، جمع کند (و به وی حیات بخشید) سپس خدا به او گفت: چرا چنین (وصیت) کرده بودی؟ گفت از ترس تو و تو (به حال من) بهتر می‌دانی. پس خدا او را بخشید»

۷۵۰۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي عَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا ، وَرُبَّمَا قَالَ : أَذْنَبَ ذَنْبًا ، فَقَالَ : رَبِّ أَذْنَبْتُ ، وَرُبَّمَا قَالَ : أَصَبْتُ ، فَاغْفِرْ لِي ، فَقَالَ رَبُّهُ : أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ، ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا ، أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ، فَقَالَ : رَبِّ

۷۵۰۷- از هَمّام، از اسحاق بن عبدالله، از ابو عبدالرحمن بن ابی عَمره روایت است که گفت: از ابوهریره شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: «همانا بنده‌ای را گناهی رسیده بود یا گناهی مرتکب شده بود و گفت: پروردگارا، گناهی کرده‌ام یا گفت: گناهی به من رسیده است. پس مرا بیامرز. پروردگارش می‌گوید: آیا بنده‌ام می‌داند

أذْنَبْتُ - أوْ أصَبْتُ - آخَرَ فَاغْفِرْهُ؟ فَقَالَ: أعَلِمَ عَبْدِي أنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أذْنَبَ ذَنْبًا، وَرُبَّمَا قَالَ: أصَابَ ذَنْبًا، قَالَ: قَالَ: رَبِّ أصَبْتُ - أوْ قَالَ: أذْنَبْتُ - آخَرَ فَاغْفِرْهُ لِي، فَقَالَ: أعَلِمَ عَبْدِي أنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثَلاثًا فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ».

[أخرجه مسلم: ۲۷۵۸].

که پروردگاری دارد که گناه را میآمرزد و به گناه می‌گیرد؟ (گناهان) بنده‌ام را بخشیدم. سپس آن بنده برای مدتی آنچه خواستهٔ خداست گناهی نمی‌کند، بعد مرتکب گناه می‌شود و شاید (راوی) گفت: او را گناهی میرسد. وی می‌گوید: پروردگارا. گناه کرده‌ام. یا گناهی به من رسیده است گناهی دیگر، پس (بنده‌ات را) بیامرز – خدا می‌گوید: آیا بنده‌ام می‌داند که او را پروردگاری است که گناه را می‌آمرزد و به گناه می‌گیرد؟ بنده‌ام را آمرزیدم. سپس برای مدتی آنچه خواستهٔ خداست گناه نمی‌کند سپس گناه می‌کند و شاید (راوی) گفت: او را گناه می‌رسد. وی می‌گوید: پروردگارا، مرا گناه رسیده–یا می‌گوید: گناه کرده‌ام، گناهی دیگر، پس آن را بر من ببخش. خدا می‌گوید: آیا بنده‌ام می‌داند که پروردگاری دارد که گناه را می‌آمرزد و به گناه می‌گیرد؟ بنده‌ام را بخشیدم، و این را سه بار تکرار می‌فرماید. هر آنچه می‌خواهد بکند.»

۷۵۰۸– حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أبِي الأسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ أبِي: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَبْدِالْغَافِرِ، عَنْ أبِي سَعِيدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أنَّهُ ذَكَرَ رَجُلاً فِيمَنْ سَلَفَ، أوْ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَالَ - كَلِمَةً: يَعْنِي - أعْطَاهُ اللَّهُ مَالاً وَوَلَدًا، فَلَمَّا حَضَرَتِ الْوَفَاةُ، قَالَ: لِبَنِيهِ أيَّ أبٍ كُنْتُ لَكُمْ؟ قَالُوا: خَيْرَ أبٍ، قَالَ: فَإنَّهُ لَمْ يَبْتَئِرْ، أوْ لَمْ يَبْتَئِزْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا، وَإنْ يَقْدِرِ اللَّهُ عَلَيْهِ يُعَذِّبْهُ، فَانْظُرُوا إذَا مُتُّ فَأحْرِقُونِي، حَتَّى إذَا صِرْتُ فَحْمًا فَاسْحَقُونِي، أوْ قَالَ: فَاسْحَكُونِي، فَإذَا كَانَ يَوْمُ رِيحٍ عَاصِفٍ فَأذْرُونِي فِيهَا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: فَأخَذَ مَوَاثِيقَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَرَبِّي، فَفَعَلُوا ثُمَّ أذْرَوْهُ فِي يَوْمٍ

۷۵۰۸– از عبدالله بن ابی اسود، از معتَمر از پدرش از قتاده، از عُقبَه بن عبدالغافر، از ابوسعید، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «آن حضرت از مردی یاد کرد که در میان پیشینیان بود، یا (گفت) در میان آنانی بود که قبل از شما بودند. آن حضرت کلمه‌ای گفت، یعنی – خدا به وی مال و فرزند داده بود، آنگاه که مرگش فرارسید به پسران خود گفت: چگونه پدری برای شما بوده‌ام؟ گفتند: پدری نیکو بودی. وی گفت: همانا او نیکویی در پیشگاه خدا ذخیره نکرده است، پس

عَاصف ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : كُنْ ، فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ قَائِمٌ، قَال اللَّهُ : أيْ عَبْدِي مَا حَمَلَكَ عَلَى أنْ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ ؟ قَال : مَخَافَتُكَ ، أوْ : فَرَقٌ مِنْكَ ، قَال : فَمَا تَلافَاهُ أنْ رَحِمَهُ عِنْدَهَا» . وَقَالَ مَرَّةً أخْرَى : «فَمَا تَلافَاهُ غَيْرُهَا» .

فَحَدَّثْتُ بِهِ أبَا عُثْمَانَ فَقَالَ : سَمِعْتُ هَذَا مِنْ سَلْمَانَ، غَيْرَ أنَّهُ زَادَ فِيهِ : «أذْرُونِي فِي الْبَحْرِ» . أوْ كَمَا حَدَّثَ . [راجع : ۳٤۷۸ . أخرجه مسلم : ۲۷۵۷] .

حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ وَقَالَ : «لَمْ يَبْتَئِرْ» .

وَقَالَ خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ وَقَالَ : «لَمْ يَبْتَئِزْ» . فَسَّرَهُ قَتَادَةُ : لَمْ يَدَّخِرْ .

اگـر خدا بر وی قدرت یابـد، عذابش می‌کند، بنگریـد، هر زمانی که مُردم، مرا بسـوزانید، تا آنکه به ذغال بدل شـوم. سـپس مرا بسایید .و چون روزی فرارسد که بادی تند بوزد، خاکستر مرا در هوا بپراکنید. پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم افزود: وی به سوگند پروردگار، پیمان‌شان را به اجرای این کار گرفت. (آنگاه که وی مرد) فرزندانش چنـان کردند و خاکسـترش را در روزی کـه باد تندی می‌وزید در هوا بپراکندند. خدای عَزَّ و جَلّ گفت: بشو. ناگاه آن مرد (زنده شـد و) بایسـتاد. خدا گفت: ای بندهٔ من تو را چه واداشـت که چنـان کاری کنی که کردی؟ گفت: ترس از تو، یا: هراس از تو. (آن حضرت گفـت) جبران ننمـود آن را مگر آنکه او را در برابـر آن مـورد رحمت خویش قـرار داد. در روایت دیگری آمده که: « چیز دیگری جز آن، آن را جبـران نکرد» این حدیث را به ابوعثمان (عمرو بـن عاصم) گفتـم: وی گفت: من این را از سلمان شـنیده‌ام. بجز آنکه این را افزوده است: «خاکستر مرا در دریا بپراکنید» یا چنانکه گفته است

از موسـی روایت اسـت که معتمِر گفت: «لَم یبتَئِرُ» و خلیفه گفته است: این حدیث را خلیفه بـه ما روایت کرد و گفت: «لَـم یَبتَئِزُ» قتاده آن را لَم یَدَّخِر تفسـیر کرده اسـت، یعنی: «ذخیره نکرده است»

(حدیث ۷۵۰۸، سـطر ۸ «فَاخرقُونی» «مرا پاره کنید» آمده اسـت ولی در سـائر نسخ بخاری «فَاحرِقُونی» است که مطابق آن ترجمه شد.)

٣٦- باب: كَلامِ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَعَ الأَنْبِياءِ وَغَيْرِهِمْ

٧٥٠٩- حَدَّثَنا يُوسُفُ بْنُ راشِدٍ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِاللهِ: حَدَّثَنا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، عَنْ حُمَيْدٍ قالَ: سَمِعْتُ أَنَساً ﷺ قالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ شُفِّعْتُ، فَقُلْتُ: يا رَبِّ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ، فَيَدْخُلُونَ، ثُمَّ أَقُولُ: أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى شَيْءٍ».

فَقالَ أَنَسٌ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَصابِعِ رَسُولِ اللهِ ﷺ.

[راجع: ٤٤. أخرجه مسلم: ١٩٣ مطولاً].

٧٥١٠- حَدَّثَنا سُلَيْمانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنا مَعْبَدُ بْنُ هِلالٍ الْعَنَزِيُّ قالَ: اجْتَمَعْنا ناسٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَذَهَبْنا إِلَى أَنَسِ بْنِ مالِكٍ، وَذَهَبْنا مَعَنا بِثابِتٍ الْبُنانِيِّ إِلَيْهِ، يَسْأَلُهُ لَنا عَنْ حَدِيثِ الشَّفاعَةِ، فَإِذا هُوَ فِي قَصْرِهِ، فَوافَقْناهُ يُصَلِّي الضُّحَى، فَاسْتَأْذَنَّا فَأَذِنَ لَنا وَهُوَ قاعِدٌ عَلَى فِراشِهِ، فَقُلْنا لِثابِتٍ: لا تَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ أَوَّلَ مِنْ حَدِيثِ الشَّفاعَةِ، فَقالَ: يا أَبا حَمْزَةَ، هَؤُلاءِ إِخْوانُكَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، جاؤُوكَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ حَدِيثِ الشَّفاعَةِ.

فَقالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدٌ ﷺ قالَ: «إِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ ماجَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ.

فَيَأْتُونَ آدَمَ، فَيَقُولُونَ: اشْفَعْ لَنا إِلَى رَبِّكَ، فَيَقُولُ: لَسْتُ لَها، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِإِبْراهِيمَ فَإِنَّهُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ.

باب-۳۶ سخن پروردگار عَزّ و جلَّ در روز قیامت با پیامبران و غیر از ایشان

۷۵۰۹- از ابوبکر بن عَیّاش، از حُمَید روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: چون روز قیامت فرارسد، شفاعت به من داده می‌شود، من می‌گویم: پروردگارا، به بهشت درآور کسی را که در دلش به اندازهٔ سپندی (از ایمان) باشد، سپس به بهشت می‌درآورد. سپس می‌گویم: به بهشت درآر کسی را که در دلش اندک چیزی (از ایمان) باشد، سپس به بهشت در می‌آورد.

اَنَس گفت: گویی اکنون به سوی انگشتهای رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌نگرم (که با اشاره به سرِ انگشت خویش مقدار اندکی ایمان را نشان می‌داد)

۷۵۱۰- از سلیمان بن حَرب، از حَمّاد بن زید، از مَعبَد بن هِلال عَنَزی روایت است که گفت: ما گروهی از مردم بصره جمع شدیم و به سوی انس بن مالک راهی شدیم، ثابت بنانی را نیز همراه خود بردیم تا برای ما از او دربارهٔ حدیث شفاعت سؤال کند. ما او را در قصرش یافتیم در حالی که نماز ضحی (چاشت) را می‌گزارد. از وی اجازهٔ ورود خواستیم، به ما اجازه داد (و درآمدیم). وی بر بستر خود نشسته بود. به ثابت گفتیم: پیش از حدیث شفاعت، از وی چیزی مپرس، ثابت گفت: ای ابوحمزه، اینها برادران (مسلمان) تو از مردم بصره‌اند و نزد تو آمده‌اند تا از حدیث شفاعت بپرسند.

انس گفت: محمد صلی الله علیه و سلم به ما

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُوسَى فَإِنَّهُ كَلِيمُ اللَّهِ.

فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِعِيسَى فَإِنَّهُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ.

فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ﷺ.

فَيَأْتُونِي، فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لَا تَحْضُرُنِي الآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيُقَالُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ.

ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيُقَالُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى أَدْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ».

فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ أَنَسٍ، قُلْتُ لِبَعْضِ أَصْحَابِنَا: لَوْ مَرَرْنَا بِالْحَسَنِ، وَهُوَ مُتَوَارٍ فِي مَنْزِلِ أَبِي خَلِيفَةَ، فَحَدَّثْنَاهُ بِمَا حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، فَأَتَيْنَاهُ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَنَا.

فَقُلْنَا لَهُ: يَا أَبَا سَعِيدٍ، جِئْنَاكَ مِنْ عِنْدِ أَخِيكَ أَنَسِ بْنِ

گفته است: «آنگاه که روز قیامت فرارسد مردم چون موج یکی در دیگری می‌درآیند.

مردم نزد آدم می‌روند و می‌گویند: نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن. وی می‌گوید: من سزاوار این کار نیستم و بر شماست که نزد ابراهیم بروید که وی خلیل (خدای) رحمن است.

مردم نزد ابراهیم می‌روند، وی می‌گوید: من سزاوار این کار نیستم و بر شماست که نزد موسی بروید، زیرا وی کلیم الله است. مردم نزد موسی می‌روند. وی می‌گوید: من سزاوار این کار نیستم، ولی بر شماست که نزد عیسی بروید که وی روح خدا و کلمهٔ اوست.

مردم نزد عیسی می‌آیند. وی می‌گوید: من اهل این کار نیستم، بر شماست که نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید.

مردم نزد من می‌آیند و من می‌گویم: «من سزاوار شفاعت هستم، از پروردگارم اجازه می‌خواهم، به من اجازه می‌دهد، و محامد خود را به من الهام می‌کند که آن محامد را همین اکنون به خاطر ندارم. او را با همان محامد می‌ستایم و در پیشگاهش به سجده می‌افتم. خدا می‌گوید: ای محمد سر خود را بلند کن، و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی، و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پروردگارا، امّت من، امت من.

سپس گفته می‌شود: برو و از دوزخ بیرون آور کسی را که در دل او به اندازه جوی از ایمان باشد. من می‌روم و این کار را می‌کنم.

سپس باز می‌گردم و او را با همان محامد

مَالك ، فَلَمْ نَرَ مِثْلَ مَا حَدَّثَنَا فِي الشَّفَاعَة ، فَقَالَ: هِيهْ ، فَحَدَّثْنَاهُ بِالْحَدِيث ، فَانْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِع ، فَقَالَ : هِيهْ ، فَقُلْنَا : لَمْ يَزِدْ لَنَا عَلَى هَذَا .

فَقَالَ : لَقَدْ حَدَّثَنِي ، وَهُوَ جَمِيعٌ ، مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً ، فَلا أَدْرِي أَنَسِيَ أَمْ كَرِهَ أَنْ تَتَّكِلُوا .

قُلْنَا : يَا أَبَا سَعِيد فَحَدِّثْنَا .

فَضَحِكَ وَقَالَ : خُلِقَ الإِنْسَانُ عَجُولاً ، مَا ذَكَرْتُهُ إِلا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُحَدِّثَكُمْ ، حَدَّثَنِي كَمَا حَدَّثَكُمْ بِه ، قَال : «ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِد ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِداً ، فَيُقَالُ : يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ ائْذَنْ لِي فِيمَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَيَقُولُ : وَعِزَّتِي وَجَلالِي وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي لأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» . [راجع : ٤٤ . أخرجه مسلم : ١٩٣]

وی می‌ستایم، سپس در پیشگاهش به سجده می‌افتم.

سپس گفته می‌شود: ای محمد سرِ خود را بلند کن و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی، و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پروردگارا، امّت من، امت من.

سپس گفته می‌شود: برو و از دورخ بیرون آور، کسی را که در دل او به وزن ذرّه یا خردلی (سپندی) از ایمان باشد. من می‌روم و این کار را می‌کنم. سپس باز می‌گردم و او را با همان محامد می‌ستایم، سپس به پیشگاهش به سجده می‌افتم. می‌گوید: ای محمد، سر خود را بلند کن. و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پروردگارا، امت، من امت. به من می‌گوید: برو و بیرون آور و کسی را که در دل او اندک اندک اندک وزن دانهٔ خردلی از ایمان باشد، آنها را از آتش دوزخ بیرون آور. من می‌روم و این کار را می‌کنم.»

آنگاه که ما از نزد انس برآمدیم، به بعضی از اصحاب خود گفتم: بیایید که سری به حسن (بصری) بزنیم، و او (از ترس حجاج بن یوسف) در منزل ابوخَلیفه پنهان شده است، تا به او بگوییم آنچه را انس بن مالک به ما گفته است. نزد وی رفتیم و بر وی سلام کردیم، و به ما اجازهٔ ورود داد.

ما به او گفتیم: ای ابوسعید، ما از نزد برادر تو انس بن مالک آمدیم. وی آنچه را دربارهٔ شفاعت به ما حدیث کرده است، نشنیده بودیم.

حسن (بصری) گفت: بگویید. حدیث را به وی بیـان کردیم و گفتیم: انس در همین جا حدیث را پایـان داد. وی گفـت: بعد از آن چه گفت؟

گفتیم: چیزی بر آن نیفزود.

حسن گفت: انس بیسـت سال پیش که جوان بـود، این حدیث را به مـن گفته بود. نمی‌دانم وی فراموش کرده یا ناخوش داشته که شما بر آن اعتماد کنید.

گفتیم: ای ابوسعید، پس به ما بگوی.

حسـن خندید و گفت: انسـان شتابکار آفریده شـده، من آن را اظهار نکـرده بودم، و ام قصد دارم که به شما بگویم. وی به من حدیث کرده چنانکـه به شـما حدیث کرده اسـت، چنانکه گفت:

«سپس به پیشـگاه وی به سـجده افتادم. پس گفته شد: ای محمد سرِ خود را بلند کن، و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی و شـفاعت کن که شـفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: به من اجازه فرما تا درمورد کسی که: لا اله الا الله، (گفته اسـت شـفاعت کنم) و خداوند می‌گوید: و بـه عَزّتِ من و جلالِ من و کِبریایـی من و عَظَمَـت من، از دوزخ بیرون می‌آورم کسی را که لا اله الا الله، گفته است.»

۷۵۱۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ آخِرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً الْجَنَّةَ ، وَآخِرَ أَهْلِ النَّارِ خُرُوجًا مِنَ النَّارِ ، رَجُلٌ يَخْرُجُ حَبْوًا ، فَيَقُولُ لَهُ رَبُّهُ : ادْخُلِ الْجَنَّةَ ، فَيَقُولُ : رَبِّ الْجَنَّةُ مَلْأَى ، فَيَقُولُ لَهُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، فَكُلُّ ذَلِكَ يُعِيدُ عَلَيْهِ : الْجَنَّةُ مَلْأَى ، فَيَقُولُ : إِنَّ لَكَ

۷۵۱۱- از ابراهیـم، از عُبَیـده، از عبدالله (ابن مسـعود) روایت اسـت که گفت: رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم فرمـود: «آخرین کس از بهشـتیان که به بهشـت می‌درآید و آخرین کس از دوزخیان کـه از دوزخ می‌برآید مردی اسـت که خزیـده می‌برآید. پـروردگارش به او می‌گویـد، به بهشـت درآی. وی می‌گوید:

مثلَ الدُّنيا عَشرَ مرارٍ» . [راجع : ٦٥٧١ . اخرجه مسلم : ١٨٦ مطولاً] .

پروردگارا بهشت پر است، خدا سه بار به او همین سخن را می‌گوید، و او هر بار به پاسخ می‌گوید: «بهشت پر است. خدا می‌گوید: ده چند جهان از آن تو باشد.»

٧٥١٢- حدَّثَنا عَليُّ بنُ حُجرٍ : أخبَرَنا عيسى بنُ يُونُسَ، عَنِ الأعمَشِ ، عَنْ خَيثَمةَ ، عَنْ عَدِيِّ بنِ حاتمٍ قال : قال رَسُولُ اللهِ ﷺ : «ما منكُم أحدٌ إلا سيُكلِّمُهُ ربُّهُ ليسَ بَينَهُ وبَينَهُ تُرجُمانٌ ، فيَنظُرُ أيمَنَ منهُ فلا يرَى إلا ما قدَّمَ من عَمَلِه ، ويَنظُرُ أشأمَ منهُ فلا يرَى إلا ما قدَّمَ ، ويَنظُرُ بَينَ يدَيهِ فلا يرَى إلا النَّارَ تِلقاءَ وجهِه ، فاتَّقُوا النَّارَ ولَو بشِقِّ تمرةٍ» .

قال الأعمَشُ : وحدَّثَني عَمرُو بنُ مُرَّةَ ، عَنْ خَيثَمةَ : مثلَهُ . وزادَ فيه : «ولَو بكلِمةٍ طيِّبةٍ» . [راجع : ١٤١٣ . اخرجه مسلم : ١٠١٦] .

٧٥١٢- از اَعمَش، از خَیثَمَه از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه پروردگارش با وی سخن می‌گوید، که بین او و پروردگارش ترجمانی نیست. وی به سوی راست خود می‌نگرد، چیزی بجز عملی را که پیش فرستاده نمی‌بیند، و به سوی چپ خود می‌نگرد و چیزی، بجز آنچه پیش فرستاده نمی‌بیند، و به پیش روی خود می‌نگرد و بجز آتش (دوزخ) که در جلوی او قرار دارد نمی‌بیند. پس از آتش دوزخ (با دادن صدقه) بپرهیزید هر چند با نیمه‌ای از خرما باشد» اعمش گفت: عَمرو بن مُرّه، از خیثَمَه به مثل این حدیث روایت کرده و در آن این را افزوده (که آن حضرت فرمود: «هر چند با سخنی خوش باشد»

٧٥١٣- حدَّثَنا عُثمانُ بنُ أبي شَيبةَ : حدَّثَنا جَريرٌ ، عَنْ مَنصُورٍ ، عَنْ إبراهيمَ ، عَنْ عَبيدةَ ، عَنْ عَبدِاللهِ ﷺ قال : جاءَ حَبرٌ منَ اليَهُودِ فقالَ : إنَّهُ إذا كانَ يَومُ القِيامةِ ، جعَلَ اللهُ السَّمَواتِ علَى إصبَعٍ ، والأرَضينَ علَى إصبَعٍ ، والماءَ والثَّرَى علَى إصبَعٍ ، والخَلائِقَ علَى إصبَعٍ ، ثُمَّ يَهُزُّهُنَّ ، ثُمَّ يَقُولُ : أنا المَلِكُ أنا المَلِكُ ، فلَقَد رأيتُ النَّبيَّ ﷺ يَضحَكُ حتَّى بدَت نَواجِذُهُ ، تَعجُّبًا وتَصديقًا لقَولِه ، ثُمَّ قال النَّبيُّ ﷺ : ﴿وما قدَرُوا اللهَ حقَّ قَدرِه - إلَى قَولِه - يُشرِكُونَ﴾ . [راجع : ٤٨١١ . اخرجه مسلم : ٢٧٨٦] .

٥٧١٣- از منصور، از ابراهیم، از عُبَیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت:

مردی از علمای یهود آمد و گفت: آنگاه که روز قیامت فرا رسد، خدا آسمانها را به یک انگشت و زمینها را به یک انگشت و دریا و خشکه‌ها را به یک انگشت ، و آفریدگان را به یک انگشت می‌گیرد، سپس آنها را تکان می‌دهد و می‌گوید: منم پادشاه، منم پادشاه. (عبدالله ابن مسعود) می‌گوید همانا پیامبر

صلی الله علیه و سلم را دیدم (که از شنیدن سخنان عالم یهودی) چنان می‌خندید که همهٔ دندانهای وی نمودار شد، و این بیانگر تعجب و تصدیق سخن وی بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم خواند: « و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند، و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضهٔ [قدرت] اوست. و آسمانها در پیچیده به دست اوست، او مُنَزَّه است و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند» (الزُّمَر:٦٧)

٧٥١٤ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ : كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى ؟ قَالَ : « يَدْنُو أَحَدُكُمْ مِنْ رَبِّهِ حَتَّى يَضَعَ كَنَفَهُ عَلَيْهِ ، فَيَقُولُ : أَعَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، وَيَقُولُ : عَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، فَيُقَرِّرُهُ ثُمَّ يَقُولُ : إِنِّي سَتَرْتُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا ، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ » .

وَقَالَ آدَمُ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع: ٢٤٤١ . أخرجه مسلم : ٢٧٦٨].

٧٥١٤- از مُسَدَّد، از ابوعَوَانَه، از قتاده، از صفوان بن مُحرِز روایت است که گفت: مردی از ابن عمر پرسید: از رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ نَجوی (راز میان بنده و خدا) چه شنیده‌ای؟ (ابن عمر گفت:) آن حضرت فرمود: «هر یک از شما به پروردگار خود نزدیک می‌شود تا آنکه او را در کَنَف رحمت خود قرار می‌دهد و به او می‌گوید: آیا چنین و چنان کردی؟ می‌گوید: آری. و می‌گوید: چنین و چنان کردی؟ می‌گوید: آری. خدا او را به اقرار وا می‌دارد و سپس می‌گوید: «همانا من گناهان تو را در دنیا پوشیدم، و امروز گناهان تو را بر تو می‌بخشایم» و آدم گفت: از شَیبان، از قَتادَه، از صفوان، از ابن عمر روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام.

٣٧- باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴾ [النساء: ١٦٤]

باب-٣٧ فرمودهٔ خدای تعالی:

« و خدا با موسی آشکارا سخن گفت:» (النِّساء:١٦٤)

۷۵۱۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى ، فَقَالَ مُوسَى : أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجْتَ ذُرِّيَّتَكَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قَالَ آدَمُ : أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَاتِهِ وَكَلَامِهِ ، ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ؟ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» . [راجع : ۳۴۰۹ . أخرجه مسلم : ۲۶۵۲] .

۷۵۱۵- از عُقَیل، از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن، از ابوهریره روایت است که گفت:

همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدم و موسی با یکدیگر بحث کردند. موسی گفت: تو ای آدم، کسی هستی که نسل خود را از بهشت بیرون آوردی. آدم گفت: تو ای موسی، کسی هستی که خدا تو را به رسالتهای خود و سخن (آشکار) خود برگزید، سپس مرا بر امری که بر من قبل از آفرینش من مقدر شده ملامت کنی؟ پس آدم بر موسی غالب آمد»

۷۵۱۶- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يُجْمَعُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا فَيُرِيحُنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا ، فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ لَهُ : أَنْتَ آدَمُ أَبُو الْبَشَرِ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَأَسْجَدَ لَكَ الْمَلَائِكَةَ ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ ، فَاشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا ، فَيَقُولُ لَهُمْ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، فَيَذْكُرُ لَهُمْ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ» . [راجع : ۴۴ . أخرجه مسلم : ۱۹۳ مطولاً] .

۷۵۱۶- از هِشام، از قتاده از انس رضی اله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمانان در روز قیامت جمع آورده می‌شوند و می‌گویند: کاش کسی را به پروردگار خود شفیع آوریم تا از این جای خود راحت گردیم. نزد آدم می‌روند و به او می‌گویند: تویی آدم، پدر انسانها، خدا تو را به دست قدرت خود بیافریده و فرشتگان را به سجدهٔ تو امر کرده و نامهای هر چیز را به تو آموخته است، پس از ما به نزد پروردگار ما شفاعت کن تا راحت گردیم آدم به آنها می‌گوید: من سزاوار این کار شما نیستم و از خطایی که بدان دچار شده، به آنها یاد می‌کند.»

۷۵۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ : أَنَّهُ جَاءَهُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ ، وَهُوَ نَائِمٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ .

فَقَالَ أَوَّلُهُمْ : أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ : هُوَ

۷۵۱۷- از سلیمان، از شریک بن عبدالله روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام که می‌گفت:

شبی که پیامبر صلی الله علیه و سلم را از مسجد کعبه بردند، قبل از اینکه به وی وحی شود، سه نفر نزد وی که در مسجد الحرام خوابیده بود

خَيْرُهُمْ، فَقَالَ آخِرُهُمْ : خُذُوا خَيْرَهُمْ .

فَكَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى أَتَوْهُ لَيْلَةً أُخْرَى ، فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ ، وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلا يَنَامُ قَلْبُهُ ، وَكَذَلِكَ الأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ ، فَلَمْ يُكَلِّمُوهُ حَتَّى احْتَمَلُوهُ ، فَوَضَعُوهُ عِنْدَ بِئْرِ زَمْزَمَ ، فَتَوَلاهُ مِنْهُمْ جِبْرِيلُ .

فَشَقَّ جِبْرِيلُ مَا بَيْنَ نَحْرِهِ إِلَى لَبَّتِهِ ، حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَدْرِهِ وَجَوْفِهِ ، فَغَسَلَهُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ بِيَدِهِ ، حَتَّى أَنْقَى جَوْفَهُ ، ثُمَّ أُتِيَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ تَوْرٌ مِنْ ذَهَبٍ ، مَحْشُوًا إِيمَانًا وَحِكْمَةً ، فَحَشَا بِهِ صَدْرَهُ وَلَغَادِيدَهُ ، يَعْنِي عُرُوقَ حَلْقِهِ ، ثُمَّ أَطْبَقَهُ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، فَضَرَبَ بَابًا مِنْ أَبْوَابِهَا ، فَنَادَاهُ أَهْلُ السَّمَاءِ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : جِبْرِيلُ ، قَالُوا : وَمَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ : مَعِيَ مُحَمَّدٌ ، قَالَ : وَقَدْ بُعِثَ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالُوا : فَمَرْحَبًا بِهِ وَأَهْلاً فَيَسْتَبْشِرُ بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ ، لا يَعْلَمُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ فِي الأَرْضِ حَتَّى يُعْلِمَهُمْ .

فَوَجَدَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا آدَمَ ، فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ : هَذَا أَبُوكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ آدَمُ ، وَقَالَ : مَرْحَبًا وَأَهْلاً بِابْنِي ، نِعْمَ الابْنُ أَنْتَ ، فَإِذَا هُوَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِنَهَرَيْنِ يَطَّرِدَانِ ، فَقَالَ : مَا هَذَانِ النَّهَرَانِ يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : هَذَا النِّيلُ وَالْفُرَاتُ عُنْصُرُهُمَا .

ثُمَّ مَضَى بِهِ فِي السَّمَاءِ فَإِذَا هُوَ بِنَهَرٍ آخَرَ ، عَلَيْهِ قَصْرٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَزَبَرْجَدٍ ، فَضَرَبَ يَدَهُ فَإِذَا هُوَ مِسْكٌ أَذْفَرُ ، قَالَ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي خَبَأَ لَكَ رَبُّكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ ، فَقَالَتِ الْمَلائِكَةُ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَتْ لَهُ الأُولَى : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قَالُوا : وَمَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ : مُحَمَّدٌ ﷺ ، قَالُوا : وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالُوا : مَرْحَبًا بِهِ وَأَهْلاً .

(در خواب وی) آمدند.

نفر اولشان گفت: وی کدام یک (از آن سه نفر خوابیده) است[۱] نفر وسط (از فرشتگان) گفت: وی بهترین آنهاست. نفر آخر (از فرشتگان) گفت: بهترین ایشان را بگیرید. این واقعه در آن شب رخ داد. آن حضرت آن فرشتگان را ندید تا آنکه شب دیگر نزدش آمدند. دل آن حضرت ایشان را دید. چشم وی می‌خوابید و دل وی نمی‌خوابید، و پیامبران همین حالت را دارند که چشمانشان می‌خوابد و دلهایشان نمی‌خوابد. فرشتگان با آن حضرت سخن نگفتند تا او را برداشتند و نزدیک چاه زمزم گذاشتند، که سرپرست ایشان جبرئیل بود.

سپس جبرئیل میان گلو و سینه‌اش را شکافت تا آنکه از سینه و شکم او (دل) وی را بیرون آورد، سپس (جای) آن را با دست خویش با آب زمزم شست تا آنکه درون سینهٔ وی پاک گردید، سپس تشت طلایی که در آن ظرف طلایی مملو از ایمان و حکمت بود، آورده شد و با (ریختن) آن، سینه و گوشت گردن، یعنی رگهای گردن او را پر کرد.

سپس جبرئیل با آن حضرت به آسمان دنیا بالا برده شد و یکی از دروازه‌های آن را کوبید، اهل آسمان بر وی بانگ زدند، کیستی؟ گفت: جبرئیل است. گفتند: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد همراه من است. گفتند: آیا وی فراخوانده شده؟ گفت: آری. گفتند: مرحبا به او و خوش می‌آید و آمدنش بر اهل آسمان

۱ - پیامبر صلی الله علیه و سلم در ان شب میان دو نفر، حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب، خوابیده بود. اینکه فرشته می‌گوید: وی کدام یک از آن سه نفرِ خوابیده است، مراد آن حضرت است، «ترجمه انگلیسی بخاری»

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ ، وَقَالُوا لَهُ مِثْلَ مَا قَالَتِ الأُولَى وَالثَّانِيَةُ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى الرَّابِعَةِ ، فَقَالُوا لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ ، فَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ ، فَقَالُوا لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ، فَقَالُوا لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

كُلُّ سَمَاءٍ فِيهَا أَنْبِيَاءُ قَدْ سَمَّاهُمْ ، فَأَوْعَيْتُ مِنْهُمْ إِدْرِيسَ فِي الثَّانِيَةِ ، وَهَارُونَ فِي الرَّابِعَةِ ، وَآخَرَ فِي الْخَامِسَةِ لَمْ أَحْفَظِ اسْمَهُ ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّادِسَةِ ، وَمُوسَى فِي السَّابِعَةِ بِتَفْضِيلِ كَلامِ اللَّهِ .

فَقَالَ مُوسَى : رَبِّ لَمْ أَظُنَّ أَنْ تَرْفَعَ عَلَيَّ أَحَداً .

ثُمَّ عَلا بِهِ فَوْقَ ذَلِكَ بِمَا لا يَعْلَمُهُ إِلا اللَّهُ ، حَتَّى جَاءَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى ، وَدَنَا لِلْجَبَّارِ رَبِّ الْعِزَّةِ ، فَتَدَلَّى حَتَّى كَانَ مِنْهُ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، فَأَوْحَى اللَّهُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِ : خَمْسِينَ صَلاةً عَلَى أُمَّتِكَ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ .

ثُمَّ هَبَطَ حَتَّى بَلَغَ مُوسَى ، فَاحْتَبَسَهُ مُوسَى فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ مَاذَا عَهِدَ إِلَيْكَ رَبُّكَ ؟ قَالَ : « عَهِدَ إِلَيَّ خَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ » . قَالَ : إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ ، فَارْجِعْ فَلْيُخَفِّفْ عَنْكَ رَبُّكَ وَعَنْهُمْ .

فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جِبْرِيلَ كَأَنَّهُ يَسْتَشِيرُهُ فِي ذَلِكَ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ جِبْرِيلُ : أَنْ نَعَمْ إِنْ شِئْتَ ، فَعَلا بِهِ إِلَى الْجَبَّارِ ، فَقَالَ وَهُوَ مَكَانَهُ : « يَا رَبِّ خَفِّفْ عَنَّا ، فَإِنَّ أُمَّتِي لا تَسْتَطِيعُ هَذَا » . فَوَضَعَ عَنْهُ عَشْرَ صَلَوَاتٍ .

ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مُوسَى فَاحْتَبَسَهُ ، فَلَمْ يَزَلْ يُرَدِّدُهُ مُوسَى إِلَى رَبِّهِ حَتَّى صَارَتْ إِلَى خَمْسِ صَلَوَاتٍ .

ثُمَّ احْتَبَسَهُ مُوسَى عِنْدَ الْخَمْسِ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، وَاللَّهِ لَقَدْ رَاوَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَوْمِي عَلَى أَدْنَى مِنْ هَذَا

بشـــارت باشد. اهل آسمان نمی‌دانستند که خدا از وی در زمین چه می‌خواهد تا آنکه ایشان را آگاه گردانید.

آن حضرت در آسـمان دنیا آدم را دید. جبرئیل به آن حضرت گفت: این پدر توسـت. بر وی سـلام کن. آن حضرت بر او سـلام کرد و آدم سـلام او را پاسـخ داد و گفت: مرحبا به تو و خوش آمدی، ای پسرم، چه نیکو پسری هستی. وی در آسـمان دنیـا دو نهری دیـد که جاری بود. سـؤال کرد: این دو نهر برای چیسـت ای جبرئیل؟ جبرئیـل گفت: این دو، منبع نهرهای نیل و فرات‌اند.

سپس جبرئیل آن حضرت را به مشاهدهٔ آسمان بـرد و ناگاه نهری دیگر دیـد که بر آن قصری از مروارید و زبرجد ساخته شده بود و در آب آن دست فروبرد و گل آن را چون مشک اَذفَر یافت. گفت: این چیسـت ای جبرئیل؟ گفت: این همان کوثری اسـت که پروردگار تو به تو نگهداشـته است. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان دوم برد، فرشتگان به وی گفتند آنچه که در آسـمان اول گفته بودند: کیستی؟ گفت: جبرئیل اسـت. گفتند: کیست همراه تو؟ گفت: محمد صلی الله علیه و سـلم است. گفتند: آیا وی فراخوانده شـده است؟ گفت: آری گفتند: مرحبا به او و خوش می‌آید. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسـمان سـوم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان چهارم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سـپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان پنجم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سپس جبرئیل

فَضَعُفُوا فَتَرَكُوهُ ، فَأُمَّتُكَ أَضْعَفُ أَجْسَادًا وَقُلُوبًا وَأَبْدَانًا وَأَبْصَارًا وَأَسْمَاعًا ، فَارْجِعْ فَلْيُخَفِّفْ عَنْكَ رَبُّكَ .

كُلَّ ذَلِكَ يَلْتَفِتُ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جِبْرِيلَ لِيُشِيرَ عَلَيْهِ ، وَلا يَكْرَهُ ذَلِكَ جِبْرِيلُ ، فَرَفَعَهُ عِنْدَ الْخَامِسَةِ فَقَالَ : «يَا رَبِّ إِنَّ أُمَّتِي ضُعَفَاءُ ، أَجْسَادُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ وَأَسْمَاعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَأَبْدَانُهُمْ ، فَخَفِّفْ عَنَّا» .

فَقَالَ الْجَبَّارُ : يَا مُحَمَّدُ ، قَالَ : «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ» . قَالَ : إِنَّهُ لا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ ، كَمَا فَرَضْتُهُ عَلَيْكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ ، قَالَ : فَكُلُّ حَسَنَةٍ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا ، فَهِيَ خَمْسُونَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ ، وَهِيَ خَمْسٌ عَلَيْكَ .

فَرَجَعَ إِلَى مُوسَى فَقَالَ : كَيْفَ فَعَلْتَ : فَقَالَ : «خَفَّفَ عَنَّا ، أَعْطَانَا بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا» .

قَالَ مُوسَى : قَدْ وَاللَّهِ رَاوَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ فَتَرَكُوهُ ، ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَلْيُخَفِّفْ عَنْكَ أَيْضًا .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا مُوسَى ، قَدْ وَاللَّهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي مِمَّا اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ» . قَالَ : فَاهْبِطْ بِاسْمِ اللَّهِ ، قَالَ : وَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ . [راجع : ۳۵۷۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۲ مختصراً] .

آن حضرت را به آسمان ششم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان هفتم بالا برد و به وی مانند آن گفتند.

در هر آسمان پیامبرانی بودند که وی نام آنان را یاد کرد، از آن جمله به یاد دارم که اِدریس در آسمان دوم بود، و هارون در آسمان چهارم بود، و دیگری در آسمان پنجم بود که اسم او را به یاد ندارم، و ابراهیم در آسمان ششم بود و موسی در آسمان هفتم بود، نظر به فضیلت وی که با خدا (آشکار) سخن گفته بود. موسی (به خدا) گفت: پروردگارا، گمان نمی‌کردم که هیچ یک از من برتر برود.

سپس آن حضرت را از آن هم بالاتر برد که آن را بجز خدا نمی‌داند، تا آنکه به «سِدرةُ المُنتهی[1]» رسید و به خدای جبّار رب العزّت نزدیک گردید، آنگاه فرود آمد تا به مسافت دو کمان یا نزدیک‌تر از آن به آن حضرت رسید. سپس خدا از آنچه به وی وحی کرد (این است) پنجاه نماز در شبانه روز بر امت تو فرض گردید. سپس آن حضرت فرود آمد تا به موسی رسید، موسی او را نگهداشت و گفت: ای محمد، پروردگار تو چه چیز فرض گردانید؟ آن حضرت فرمود: «پنجاه نماز در شب و روز بر من فرض گردانید» موسی گفت: همانا امت تو توان آن را ندارد، پس بازگرد تا پروردگار تو بر تو و بر امت تو تخفیف بیاورد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی جبرئیل نگریست، گویی در این باره با وی مشوره

---

۱ – سِدرةُ المُنتَهَی، جایی است که رفتن از آن برتر، ممکن نیست. «ترجمه انگلیسی بخاری»

می‌کنـد. جبرئیـل بـه وی مشـوره داد: آری، اگر می‌خواهی، سـپس جبرئیل او را به سـوی (خدای) جبّار بالا برد و به او که در جای خود بـود، گفت: «پـروردگارا بر مـا تخفیف بیاور، همانا اُمّت من تـوان آن را ندارد» خدا ده نماز را از آن کم کرد.

سـپس آن حضرت به سـوی موسی بازگشت و موسـی او را نگهداشـت. موسی، پیوسته آن حضرت را به سـوی پروردگارش می‌فرستاد تا آنکه شمار نمازها به پنج نماز کاهش یافت.

سپس موسی، در حالی که نمازها به پنج کاهش یافته بود، آن حضرت را نگهداشـت و گفت: ای محمـد، به خدا سـوگند، من قوم خود بنی اسـرائیل را به کمتـر از این آزمون کردم و آنها ناتوانی خود را نشان دادند و آن را ترک کردند، در حالـی کـه امّت تو از نظر جسـمی و قلبی و بدنی و بینایی و شـنوایی، ضعیف‌تراند. پس بازگرد تا پروردگار تو در آن تخفیف بیاورد.

پیامبر صلی الله علیه و سـلم هر بار به سـوی جبرئیل می‌نگریسـت تا به وی مشوره بدهد و جبرئیل ایـن را بی‌لزوم ندید. پس آن حضرت را بـرای بار پنجم بالا بـرد. آن حضرت گفت: «پـروردگارا، همانا امت من از نظر جسـمی و قلبی و شنوایی و بینایی و بدنی ضعیف‌اند، پس بر ما تخفیف بیاور»

(خـدای) جَبّار گفـت: ای محمد. آن حضرت گفت: «لَبَّیکَ وَ سَـعدَیکَ» گفت: همانا سـخن مـن تغییرپذیر نیسـت، چنانکـه در اُمّ الکتاب (لوح محفوظ) بر تو فرض گردانیده‌ام. پس بر هر کار نیک، پاداش آن ده برابر آن اسـت، پس

در «اُمّ الکتـاب» پنجاه نماز اسـت و بر تو پنج نماز است.

آن حضرت به سـوی موسی بازگشت. موسی گفـت: چه کار کردی؟ آن حضرت گفت: خدا بر ما تخفیف آورد و به هر یک از کارهای نیک ما ده چند آن پاداش داد»

موسـی گفت: به خدا سوگند، من بنی اسرائیل را به کمتر از این آزمودم ولی آنها، این را ترک کردند. نزد پروردگار خود بازگرد تا همچنان بر تو تخفیف بیاورد.

رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم گفت: «ای موسی، به خدا سـوگند از پروردگار خود حیا می‌کنـم که این همه به سـوی وی آمد و شـد کنم.»

جبرئیـل گفـت: پس به نـام خدا فـرود آی. سـپس آن حضرت بیدار شد[1] در حالی که در مسجدالحرام (مکه) بود.

٣٨- باب: كَلامِ الرَّبِّ مَعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ

باب-۳۸ سخن پروردگار با بهشتیان

٧٥١٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لاَ نَرْضَى يَا رَبِّ، وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلاَ أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي، فَلاَ أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». [راجع: ٦٥٤٩ أخرجه مسلم: ٢٨٢٩].

۷۵۱۸- از مالـک، از زیـد بن اسـلم، از عطاء بن یَسـار، از ابوسـعید خُدری رضـی الله عنه روایت اسـت که گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا به بهشتیان می‌گوید: ای بهشـتیان! آنها می‌گویند: لَبَّیکَ پروردگار ما و سَـعدَیک و نیکویی در دسـت توست. خدا

1 - در تیسیرالقاری گفته شده است: این جزء حدیث نص است، در اینکه این همه گفت و گوی در خواب بوده است و چون خواب آن حضرت حکم بیداری دارد، در وجوب نمازها تفاوت نمی‌کند. کرمانی در تطبیق با روایات دیگر گفته که «اسراء» در بیداری بوده، ولی اگر به تعدد «اسراء» قایل شویم تطبیق ظاهر است ... معلوم نمی‌شود که آخر قصه که در خواب بوده است، آن را از کجا اعتبار کرده‌اند خالی از تکلف نیست و دور از فهم است.

می‌گوید: آیا شما راضی شدید؟ می‌گویند و ما چرا راضی نباشیم، ای پروردگار، و همانا تو به مـا چیزی داده‌ای که بـه هیچ یک از آفریدگان خـود نداده‌ای. فرمود: آیا به شـما بیش از این ندهـم؟ می‌گویند: ای پروردگار، و بیش از این کدام است؟ خدا می‌گوید: خشنودیم را بر شما حـلال گردانیـدم و پس از این هرگز بر شـما خشم نمی‌گیرم.»

۷۵۱۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ : «أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ ، فَقَالَ لَهُ : أَوَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ ، فَأَسْرَعَ وَبَذَرَ ، فَتَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتِوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ وَتَكْوِيرُهُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ ، فَإِنَّهُ لا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ» . فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لا تَجِدُ هَذَا إِلا قُرَشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ ، فَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ۲۳۸۴].

۷۵۱۹- از فُلَیح، از هِلال، از عطاء بن یَسـار، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی سخن می‌گفت در حالی که نزد وی یکی از بادیه‌نشـینان بود. آن حضرت فرمود: «مردی از بهشـتیان از پـروردگار خود اجازه گرفت تا کشاورزی کند، خدا به او گفت: آیا هر آنچه می‌خواهی در اختیار نداری؟ گفت: آری. ولـی من می‌خواهم که کشـاورزی کنم، (خدا به وی اجازه داد) وی شـتاب کرد و بذر افشـاند، و در یک چشـم به هم زدن نبات آن رویید و به پختگی رسید و درو شد و همچون کوهها خرمن گردید. خدای تعالی می‌گوید: ای پسـر آدم، بگیر که آماده است، همانا چیزی تو را سیر نمی‌کند» آن بادیه نشین گفت: یا رسول الله، آن مرد، قریشی یا انصاری بوده است. زیرا همینها اهل کشـاورزی‌اند، و ما زراعت پیشـه نیسـتیم. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم خندید.

۳۹- باب : ذِكْرِ اللَّهِ بِالأَمْرِ ، وَذِكْرِ الْعِبَادِ بِالدُّعَاءِ ، وَالتَّضَرُّعِ وَالرِّسَالَةِ وَالْبَلاغِ

باب-۳۹

یاد کردن خدا، بندگان خود را با امر کردن و یاد

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [البقرة: ١٥٢]. ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ. فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [يونس: ٧١-٧٢]

غُمَّةٌ: هَمٌّ وَضِيقٌ.

قَالَ مُجَاهِدٌ: اقْضُوا إِلَيَّ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ، يُقَالُ: افْرُقِ اقْضِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ٦]: إِنْسَانٌ يَأْتِيهِ فَيَسْتَمِعُ مَا يَقُولُ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ، فَهُوَ آمِنٌ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَيَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، وَحَتَّى يَبْلُغَ مَأْمَنَهُ حَيْثُ جَاءَهُ.

﴿النَّبَأُ الْعَظِيمُ﴾ [النبأ: ٢]: الْقُرْآنُ. ﴿صَوَابًا﴾ [النبأ: ٣٨]: حَقًّا فِي الدُّنْيَا، وَعَمَلٌ بِهِ.

کردن بندگان خدا را با دعاء و زاری و پخش کردن و رساندن پیام او.
به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» (البقره:۱۵۲)
«و خبر نوح را بر آنان بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر ماندن من [در میان شما] و اندرز دادن من به آیات خدا، بر شما گران آمده است، [بدانید که من] بر خدا توکل کرده‌ام. پس [در] کارتان با شریکان خود همداستان شوید، تا کارتان بر شما ملتبس ننماید سپس دربارهٔ من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید. و اگر روی گردانیدید، من مزدی از شما نمی‌طلبم. پاداش من جز بر عهدهٔ خدا نیست، و مأمورم که از گردن نهندگان باشم» (یُونس:۷۱-۷۲)
«غُمَّةٌ» (که در آیه آمده است) یعنی: انده و گرفتگی. مجاهد گفته است: «اقضُوا الَیَّ» «دربارهٔ من تصمیم بگیرید» هر چه در دل دارید. گفته می‌شود: اَفرُقِ اَقضِ.
و مجاهد گفت: «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود» (التوبه:٦)
کسی نزد وی می‌آید و آنچه را می‌گوید و آنچه را بر وی فرود آمده می‌شنود، پس وی در امن و امان است تا آنکه نزدش می‌آید و کلام خدا را می‌شنود و سپس به وطن خود از همانجایی که آمده بود می‌رسد.
«النَّبأ العَظِيمُ» (النَّبأ:۲) مراد از آن: قرآن است. «صَوَاباً» (النَّبأ:۳۸) یعنی: سخن حق در دنیاو عمل کردن به آن.

٤٠- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:

﴿فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ [البقرة: ٢٢]

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [فصلت: ٩].

وَقَوْلِهِ: ﴿وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ [الفرقان: ٦٨].

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الزمر: ٦٥-٦٦].

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [يوسف: ١٠٦].

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ﴾ [الزخرف: ٨٧].

وَ: ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ٩]. فَذَلِكَ إِيمَانُهُمْ، وَهُمْ يَعْبُدُونَ غَيْرَهُ.

وَمَا ذُكِرَ فِي خَلْقِ أَفْعَالِ الْعِبَادِ وَأَكْسَابِهِمْ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ٢]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿مَا تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ إِلا بِالْحَقِّ﴾ [الحجر: ٨]: بِالرِّسَالَةِ وَالْعَذَابِ. ﴿لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾ [الأحزاب: ٨]: الْمُبَلِّغِينَ الْمُؤَدِّينَ مِنَ الرُّسُلِ. ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ٩]: عِنْدَنَا. ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾: الْقُرْآنُ ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ [الزمر: ٣٣]: الْمُؤْمِنُ، يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: هَذَا الَّذِي أَعْطَيْتَنِي عَمِلْتُ بِمَا فِيهِ.

باب-۴۰ فرمودهٔ خدای تعالی:

«پس برای خدا همتایانی قرار ندهید» (البقره:۲۲)

و فرمودهٔ خدای تعالی جَلَّ ذکره: «و برای وی همتایانی قرار می‌دهید؟ این است پروردگار عالم‌ها» (فُصِّلت:۹)

و فرمودهٔ خدای تعالی: « وکسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند» (الفرقان:۶۸)

«و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد. بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش» (الزّمر:۶۵-۶۶)

و عِکرمه (در رابطه به این آیات) گفته است: «و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند» (یوسف:۱۰۶)

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنها را خلق کرده است» (الزخرُف:۸۷)

«و اگر از انان بپرسی: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، قطعاً خواهند گفت: آنها را همان خالق دانا آفریده است[1]» (الزخرف:۹)

(عکرمه می‌گوید) همین است ایمانشان (که آفریدگار خداست) ولی غیر او را می‌پرستند و آنچه در آفرینش بندگان و کسب ایشان یاد شده است: به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده، اندازه گیری کرده است» (الفرقان:۲)

---

۱ - متن آیت ۹ سورهٔ الزُخرُف، چنین است: «وَ مَن خَلَقَ السَّموَاتِ والارض لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ العَزِيزُ العَلِيمُ»

و مجاهد گفته است: «فرشتگان را جز به حق فرونمی‌فرستیم» (الحجر:۸) یعنی به رسالت (پیامبران) و عذاب (کافران) «تا راستان را (از صدقشان باز پرسد و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است» (الاحزاب:۸)
یعنی: پیامبرانی که اداکنندهٔ تبلیغ‌اند. «و قطعاً نگهدارندهٔ آن خواهیم بود« (الحجر:۹)
یعنی: نزد خود (آن را نگهدارنده‌ایم)
«وَ الَّذِی جَاءَ بِالصِّدقِ» « و آن کسی که به راستی آورد» مراد از «بِالصِّدقِ» «به راستی» قرآن است. «وَ صَدَّق بِهِ» (الزمر:۳۳) « و آن را باور نمود» مراد از آن: مؤمن، است. که در روز قیامت می‌گوید: این (قرآن) که به من داده بودی و من بدان عمل کردم.

۷۵۲۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ . قَالَ : « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ ، قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : « ثُمَّ أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ » . [راجع : ۴۴۷۷ . اخرجه مسلم : ۸۶]

۷۵۲۰- از منصور، از ابو وائل، از عَمرو بن شُرَحبیل، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت:
از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدم که کدام گناه نزد خدا بزرگتر است؟ فرمود: «اینکه به خدا شریک بیاوری در حالی که اوتو را آفریده است.» عبدالله گفت: همانا این گناهی بزرگ است. سپس کدام گناه است؟ فرمود: «سپس اینکه فرزند خود را بکشی، از بیم آنکه درخوراک تو شریک خواهد شد.» گفتم: سپس کدام است: فرمود: «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی»

۴۱- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ﴾

باب-۴۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و [شما] از اینکه مبادا گوش و دیدگان و

سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ [فصلت: ٢٢].

پوستتان بر ضد شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی‌داشتید لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را می‌کنید نمی‌داند» (فُصِّلَت:۲۲)

٧٥٢١- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ، أَوْ قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ، كَثِيرَةٌ شَحْمُ بُطُونِهِمْ، قَلِيلَةٌ فِقْهُ قُلُوبِهِمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتُرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ؟ قَالَ الآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا، وَلا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا، وَقَالَ الآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَإِنَّهُ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ ﴾. الآيَةَ. [راجع: ٤٨١٦. أخرجه مسلم: ٢٧٧٥].

۷۵۲۱- از منصور، از مُجاهد از ابو مَعمَر از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت:

دو نفر از بنی ثَقیف و یک نفر از قُریش یا دو نفر از قریش و یک نفر از بنی ثَقیف که چربوی شکمشان بسیار و دانایی دلشان اندک بود، نزدیک کعبه جمع گشتند. یکی از آنان گفت: آیا می‌بینید که هر چه بگوییم خدا می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر بلند بگوییم می‌شنود، به یقین که اگر آهسته بگوییم نیز می‌شنود. سپس خدای تعالی (این آیه را) نازل کرد: «و [شما] از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی‌داشتید» (فُصِّلَت:۲۲)

٤٢- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:

﴿ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴾ [الرحمن: ٢٩]

﴿ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ ﴾ [الأنبياء: ٢].

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴾ [الطلاق: ١].

وَأَنَّ حَدَثَهُ لا يُشْبِهُ حَدَثَ الْمَخْلُوقِينَ. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾ [الشورى: ١١].

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يُحْدِثُ مِنْ أَمْرِهِ مَا يَشَاءُ، وَإِنَّ مِمَّا أَحْدَثَ: أَنْ لا تَكَلَّمُوا فِي الصَّلاةِ».

باب-۴۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«هر زمان، او در کاری است» (الرحمن:۲۹)

«هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد، مگر اینکه بازی کنان آن را شنیدند» (الأنبیاء:۲)

«شاید خدا پس از این پیشامدی پدید آورد» (الطلاق:۱)

و آن پیشامد (چیز نو) که خدا پدید می‌آورد، با آنچه مخلوقات پدید می‌آورند شباهتی ندارد به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا» (الشّوری:۱۱)

و ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که آن حضرت فرمود: «همانا خدا هر آنچه از امر خود بخواهد پدید می‌آورد و یک از آنچه پدید آورده، این است که: در حال نماز سخن نگویید»

۷۵۲۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ : كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ كُتُبِهِمْ ، وَعِنْدَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ ، أَقْرَبُ الْكُتُبِ عَهْدًا بِاللَّهِ ، تَقْرَؤُونَهُ مَحْضًا لَمْ يُشَبْ . [راجع : ٢٦٨٥]

۷۵۲۲- از اَیّوب، از عِکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: چگونه از اهل کتاب دربارهٔ کتابهای شان سؤال می‌کنید، در حالی که کتاب خدا نزد شماست. که تازه‌ترین کتابی است که از جانب خدا نازل شده است، و آن را خالص و بدون تحریف می‌خوانید.

۷۵۲۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ قَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ ، وَكِتَابُكُمُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّكُمْ ﷺ أَحْدَثُ الْأَخْبَارِ بِاللَّهِ ، مَحْضًا لَمْ يُشَبْ ، وَقَدْ حَدَّثَكُمُ اللَّهُ : أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ بَدَّلُوا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ وَغَيَّرُوا ، فَكَتَبُوا بِأَيْدِيهِمْ ، قَالُوا : هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِذَلِكَ ثَمَنًا قَلِيلًا ، أَوَلَا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ؟ فَلَا وَاللَّهِ ، مَا رَأَيْنَا رَجُلًا مِنْهُمْ يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ . [راجع : ٢٦٨٥]

۷۵۲۳- از زُهری از عبیدالله بن عبدالله، از عبدالله بن عباس روایت است که گفت: ای گروه مسلمانان، چگونه از اهل کتاب چیزی می‌پرسید و کتاب شما کتابی است که خدا آن را بر پیامبر شما صلی الله علیه و سلم فرستاده است. خبرهایی نو از خدا دارد، و خالص و بدون تحریف است، و همانا خدا به شما بیان کرده که همانا اهل کتاب، کتابهای خدا را تبدیل و تغییر داده و با دستان خویش (چیزهایی) نوشتند و گفتند: این از جانب خداست تا آن را به بهای اندک بفروشند و آیا علمی که بشما آمده است، شما را از سؤال کردن از ایشان باز نخواهد داشت؟ و نی، به خدا سوگند، من مردی از اهل کتاب را ندیده‌ام که از آنچه بر شما نازل شده، از شما سؤال کند.

٤٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ ﴾ [القيامة : ١٦]

باب-۴۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«زبانت را زود به حرکت درنیاور» (القیامة:١٦)

وَفِعْلِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : أَنَا مَعَ عَبْدِي حَيْثُمَا ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَتْ بِي شَفَتَاهُ » .

و عمل پیامبر صلی الله علیه و سلم، انگاه که بر وی وحی نازل می‌شد. و ابوهریره گفته است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای تعالی گفته است: من با بندهٔ خود هستم. تا انگاه که مرا یاد کند و به یاد من لبهای خود را حرکت بدهد»

۷۵۲٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ ﴾ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً ، وَكَانَ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ .

فَقَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكَ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا .

فَقَالَ سَعِيدٌ : أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا ، فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ .

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ . إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴾ قَالَ : جَمْعُهُ فِي صَدْرِكَ ثُمَّ تَقْرَؤُهُ ، ﴿ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴾ قَالَ : فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ ، قَالَ : فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ اسْتَمَعَ ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا أَقْرَأَهُ . [راجع : ٥ . أخرجه مسلم : ٤٤٨] .

۷۵۲٤- از موسی بن ابی عایشه، از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت است که وی درباره این فرمودهٔ خدای تعالی که «زبانت را زود به حرکت درنیاور» گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در دریافت وحی با دشواری زیادی مواجه می‌شد، و (برای حفظ آیات) لبان خود را حرکت می‌داد.

(سعید بن جبیر می‌گوید:) ابن عباس به من گفت: من لبان خود را بدان گونه حرکت می‌دهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم لبان خود را حرکت می‌داد. سعید گفت: من لبان خود را همان گونه حرکت می‌دهم که ابن عباس لبان خود را حرکت می‌داد. سپس وی لبان خود را به حرکت درآورد. آنگاه خدای عَزّ و جَلّ (آیهٔ) نازل کرد:

«زبانت را [در هنگام وحی] زود به حرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی به خرج دهی، در حقیقت جمع کردن و خواندن آن بر [عهدهٔ] ماست.» [القیامهٔ:۱٦-۱۷] یعنی: جمع کردن قرآن در سینهٔ تو و سپس که آن را بخوانی.

«پس چون آن را برخواندیم [همان گونه] خواندن آن را دنبال کن» (القیامهٔ:۱۸) یعنی: به آن گوش فراده و خاموش باش، سپس بر

٤٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾ [الملك : ١٣-١٤] .

﴿ يَتَخَافَتُونَ ﴾ [طه : ١٠٣] و [القلم : ٢٣] : يَتَسَارُّونَ .

٧٥٢٥- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ ، عَنْ هُشَيْمٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . قَالَ : نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ ، فَكَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ . فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ ، سَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ ، فَقَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ ﴾ : أَيْ : بِقِرَاءَتِكَ فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ : ﴿ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ . ﴿ وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴾ . [راجع : ٤٧٢٢ . أخرجه مسلم : ٤٤٦] .

ماست که آن را بخوانی.

ابن عباس گفت: پس از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم، چون جبرئیل علیه السلام نزدش می آمد، گوش فرا می داد و چون جبرئیل می رفت،پیامبر صلی الله علیه و سلم (آیات را) همان گونه می خواند که جبرئیل خوانده بود.

باب-۴۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

و [اگر] سخن خود را پنهان دارید یا آشکارش نمایید، در حقیقت وی به راز دلها آگاه است. آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ با آنکه او خود باریک بین آگاه است.»

«یَتَخافَتُونَ» (طه:۱۰۳) و (القلم:۲۳) یعنی: پنهانی می گویند.

۷۵۲۵- روایت است از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر که ابن عباس رضی الله عنهما درباره این فرمودهٔ خدای تعالی: « و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن» (الاسراء:۱۱۰)

گفت: این آیت در حالی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم (از شرِّ مشرکین) در مکه پنهان شده بود. و چون به اصحاب خود نماز می‌گزارد، آواز خود را با خواندن قرآن بلند می کرد و آنگاه که مشرکین می شنیدند، قرآن را و کسی که آن را فرستاده و به کسی که به وی آمده است دشنام می دادند. سپس خدا به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم گفت: «نمازت را به آواز بلند مخوان» یعنی: قراءت خود را بدان گونه که مشرکان بشنوند (بلند مخوان) تا

دشنام بدهند.
«و بسیار آهسته اش مکن» یعنی: اینکه اصحاب خود را نشنوانی « و میان این (و آن) راهی میانه بجوی» (نه تا آن اندازه بلند و نه تا آن اندازه آهسته.)

٧٥٢٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ : نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . فِي الدُّعَاءِ . [راجع : ٤٧٢٣ . اخرجه مسلم : ٤٤٧] .

۷۵۲۶- از هِشام، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت:
این آیه: « و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن»،
درباره دُعاء نازل شده است.

٧٥٢٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : « لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ » . وَزَادَ غَيْرُهُ : « يَجْهَرُ بِهِ » .

۷۵۲۷- از ابن شهاب از ابوسلمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « از ما نیست کسی که قرآن را به غِناء (آواز خوش) نخواند» و غیر از این راوی، افزوده است: « آواز خود را با آن بلند کند».

٤٥- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « رَجُلٌ آتَاهُ اللهُ الْقُرْآنَ

فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ ، وَرَجُلٌ يَقُولُ : لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ هَذَا فَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ » .

فَبَيَّنَ اللهُ : أَنَّ قِيَامَهُ بِالْكِتَابِ هُوَ فِعْلُهُ .

وَقَالَ : ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ ﴾ [الروم : ٢٢] .

وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ [الحج : ٧٧] .

باب-۴۵ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم:
« مردی است که خدا به وی (علم) قرآن را داده است و او با تلاوت آن ساعاتی از شب و ساعاتی از روز را (به نماز) می ایستد، و مردی دیگر می گوید: اگر مانند آنچه به این مرد داده شده به من داده می شد، همان می کردم که او می کند»
پس خدا بیان کرد: همانا ایستادن او برای تلاوت کتاب (قرآن در نماز) عمل اوست.
و خدای تعالی فرمود: « و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست» (الرّوم:۲۲)
و خداوند جَلّ ذکره فرمود: « و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید» (الحج:۷۷)

٧٥٢٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لاَ تَحَاسُدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ ، فَهُوَ يَقُولُ : لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ هَذَا لَفَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَهُوَ يُنْفِقُهُ فِي حَقِّهِ ، فَيَقُولُ : لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ عَمِلْتُ فِيهِ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ» . [راجع : ٥٠٢٦] .

۷۵۲۸- از اعمش، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که به وی قرآن داده شده و او آن را در ساعاتی از شب و ساعاتی از روز تلاوت می کند، و کسی می گوید: اگر به من داده می شد، مانند آنچه به این مرد داده شده، همان کاری می کردم که او می کند. و مردی که خدا به وی مالی داده و او آن را در راه مشروع آن خرج می کند، و کسی می گوید: اگر به من داده می شد مانند آنچه به این مرد داده شده است، همان کاری را می کردم که او می کرد.»

٧٥٢٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لاَ حَسَدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَهُوَ يُنْفِقُهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ» .

سَمِعْتُ سُفْيَانَ مِرَاراً ، لَمْ أَسْمَعْهُ يَذْكُرُ الْخَبَرَ ، وَهُوَ مِنْ صَحِيحِ حَدِيثِهِ . [راجع : ٥٠٢٥ . أخرجه مسلم : ٨١٥] .

۷۵۲۹- از سُفیان، از زُهری، از پدرش (عبدالله) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود:

« رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که خدا به وی قرآن داده است و آن را در ساعاتی از شب و ساعاتی از روز تلاوت می کند، و مردی که خدا به وی مالی داده است و او آن را در ساعاتی از شب و ساعاتی از روز (در راه خدا) مصرف می کند»

(علی بن عبدالله) می گوید: از سفیان به تکرار شنیدم، و از وی نشنیدم که خبر را یاد کرده باشد و این از حدیث صحیح اوست.

٤٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالاتِهِ ﴾ [المائدة : ٦٧] .

باب-۴۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«ای پیامبر، آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیغامش را نرسانده ای» (المائده:٦٧)

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : مِنَ اللَّهِ الرِّسَالَةُ ، وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْبَلاغُ ، وَعَلَيْنَا التَّسْلِيمُ .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ ﴾ [الجن : ٢٨] .

وَقَالَ تَعَالَى : ﴿ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّي ﴾ [الأعراف : ٦٢ - ٦٨] .

وَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ ، حِينَ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : ﴿وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ﴾ [التوبة : ٩٤] . [راجع : ٤٦٧٧]

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : إِذَا أَعْجَبَكَ حُسْنُ عَمَلِ امْرِئٍ فَقُلْ : ﴿ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ﴾ [التوبة : ١٠٥] : وَلا يَسْتَخِفَّنَّكَ أَحَدٌ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ : ﴿ ذَلِكَ الْكِتَابُ ﴾ هَذَا الْقُرْآنُ ﴿ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ﴾ [البقرة : ٢] : بَيَانٌ وَدَلالَةٌ ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ ﴾ [الممتحنة : ١٠] : هَذَا حُكْمُ اللَّهِ . ﴿لا رَيْبَ ﴾ [البقرة : ٢] شَكٌّ . ﴿ تِلْكَ آيَاتُ ﴾ [لقمان : ٢]: يَعْنِي هَذِهِ أَعْلامُ الْقُرْآنِ ، وَمِثْلُهُ : ﴿ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ ﴾ [يونس : ٢٢] : يَعْنِي بِكُمْ .

وَقَالَ أَنَسٌ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالَهُ حَرَامًا إِلَى قَوْمِهِ وَقَالَ : أَتُؤْمِنُونِي أُبَلِّغُ رِسَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَجَعَلَ يُحَدِّثُهُمْ [راجع : ٤٠٩١] .

و زُهری گفت: پیغام از جانب خداست و ابلاغ (رساندن پیغام) بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم است و منقاد شدن برماست. و خدای تعالی فرموده است: « تا معلوم بدارد که پیغامهای پروردگار خود را رسانیده اند» (الجن:۲۸)

و خدای تعالی گفته است (که نوح گفت): « پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم» (الاعراف:۶۲)

و کعب بن مالک آنگاه که از امر پیامبر صلی الله علیه و سلم (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف کرد، خدای تعالی گفت: « و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید»

و عایشه گفت: چون کردار نیک کسی تو را به تحسین وا دارد، بگوی: « [هرکاری که می خواهید] بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست» (التوبه:۱۰۵)

و (کردار ظاهری خوب) کسی تو را کم نیاورد (که عجولانه از وی تحسین کنی) و مَعمَر گفت: «ذَلِکَ الکِتابُ» یعنی: این قرآن[1] « هُدًی للمُتَّقینَ» (البقره:۲) « هدایت است برای پرهیزگاران» یعنی: بیان می کند و دلالت بر عظمت آن است. مانند فرمودهٔ خدای تعالی: « ذَلِکُم حُکمُ اللهِ[2]» « این است حکمت خدا» «لارَیبَ» (البقره:۲) « شکی نیست.» « تِلکَ آیاتٌ» (لقمان:۲) یعنی: این نشانه های

۱ - «ذَلِکَ» اشارهٔ بعید برای مذکر است یعنی: «آن» در حالی که مراد از آن (هذا) یعنی: این، است. پس از چیز قریب به اشاره بعید یاد کردن نشانهٔ عظمت و بزرگی آن است.

۲ - «ذَلِکُم» در سورهٔ الممتحنه، آیهٔ ۱۰، اشارهٔ بعید است که به اشاره قریب آمده است، یعنی: این است حکم خدا.

قرآن است.[1] و همچنان است: « حَتَّی اِذا کُنتُم فِي الفُلکِ وَ جَرَین بِهِم» (یونس:۲۲) « تا زمانی که در کشتیها باشید، و کشتیها با سواران خود روان شوند» یعنی: شما روان شوید[2]

و انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مامای (خالوی) او را که حَرام نام داشت به سوی قوم او فرستاد. حرام به آنها گفت: آیا به من امان می دهید که پیام رسول الله صلی الله علیه و سلم را به شما ابلاغ کنم؟ گفتند: آری. و او بدیشان ابلاغ کرد.

۷۵۳۰- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدِاللهِ الثَّقَفِيُّ : حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْمُزَنِيُّ ، وَزِيَادُ ابْنُ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ : قَالَ الْمُغِيرَةُ : أَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ ، عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا : أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ . [راجع : ۳۱۵۹]

۷۵۳۰- روایت است از جُبَیر بن حَیَّه که مُغیره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از پیام پروردگار ما به ما خبر داده و فرمود:

«هر که از ما (مسلمانان در راه خدا) کشته شود، به بهشت می رود.»

۷۵۳۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَتَمَ شَيْئًا .

وَقَالَ مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِنَ الْوَحْيِ فَلَا تُصَدِّقْهُ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ﴾ . [راجع : ۳۲۳۴ . اخرجه مسلم : ۱۷۷ مطولاً]

۷۵۳۱- از سُفیان، از اسماعیل، از شَعبی، از مَسروق روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: هر که به تو بگوید که محمد صلی الله علیه و سلم. چیزی را پنهان کرده است.

همچنان از شُعبَه، از اسماعیل بن ابی خالد، از شَعبِی، از مسروق روایت است که عایشه گفت:

هر که به تو بگوید که پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی از وحی را پنهان کرده است. او را تصدیق مکن. زیرا خدای تعالی می گوید:

« ای پیامبر، آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیغامش را

---

۱ - «تلکَ» اشارهٔ بعید برای مؤنث است، معنای آن به اشارهٔ قریب است

۲ - یعنی عوض «بِکُم» که ضمیر جمع مخاطب است، «بِهِم» آورده که ضمیر جمع غایب است

٧٥٣٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «أَنْ تَدْعُوَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ» . قَالَ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : «ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» . قَالَ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَهَا : ﴿ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ ﴾ . الآيَةَ . [راجع: ٤٤٧٧ . أخرجه مسلم : ٨٦] .

نرساند ه ای» (المائده:٦٧)

٧٥٣٢- از اَعمَش، از ابو وائل، از عَمرو بن شُرَحبیل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت:

مردی گفت: یا رسول الله، کدام گناه نزد خدا بزرگتر است؟ فرمود: « اینکه به خدا همتا قرار دهی، در حالی که او تو را آفریده است» وی گفت: سپس کدام است؟ فرمود: « سپس اینکه فرزند خود را بکشی از ترس اینکه خوراک تو را بخورد.»

گفت: سپس کدام است؟ فرمود: « اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی.» سپس خدا در تصدیق فرمودهٔ آن حضرت (آیه) نازل کرد: « و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند، و هر کس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود.» (الفرقان:٦٨-٦٩)

٤٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا ﴾ [آل عمران : ٩٣]

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «أُعْطِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ فَعَمِلُوا بِهَا . . . . ، وَأُعْطِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ فَعَمِلُوا بِهِ . . . . ، وَأُعْطِيتُمُ الْقُرْآنَ فَعَمِلْتُمْ بِهِ» . [راجع : ٥٥٧] .

وَقَالَ أَبُو رَزِينٍ : ﴿ يَتْلُونَهُ ﴾ [البقرة : ١٢١] : يَتَّبِعُونَهُ وَيَعْمَلُونَ بِهِ حَقَّ عَمَلِهِ ، يُقَالُ : ﴿ يُتْلَى ﴾ [النساء . ١٢٧]: يُقْرَأُ ، حَسَنُ التِّلَاوَةِ : حَسَنُ الْقِرَاءَةِ لِلْقُرْآنِ . ﴿ لَا

باب-٤٧ فرمودهٔ خدای تعالی:

« بگو: [اگر جز این است] تورات را بیاورید و آن را بخوانید» (آل عمران:٩٣)

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم، به اهل تورات، تورات داده شد و بدان عمل کردند، ... و به اهل انجیل، انجیل داده شد و بدان عمل کردند... و به شما قرآن داده شد و بدان عمل کردید» و ابو رَزِین گفته است: «یَتلُونَهُ» (البقره:١٢١) « قرآن را می خوانند» یعنی از

يَمَسُّهُ﴾ [الواقعة: ٧٩]: لا يَجِدُ طَعْمَهُ وَنَفْعَهُ إلا مَنْ آمَنَ بِالقُرْآنِ، وَلا يَحْمِلُهُ بِحَقِّهِ إلا المُوقِنُ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ القَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي القَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الجمعة: ٥].

وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الإِسْلامَ وَالإِيمَانَ وَالصَّلاةَ عَمَلاً، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِبِلالٍ: «أَخْبِرْنِي بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتَهُ فِي الإِسْلامِ». قَالَ: مَا عَمِلْتُ عَمَلاً أَرْجَى عِنْدِي أَنِّي لَمْ أَتَطَهَّرْ إِلا صَلَّيْتُ.

وَسُئِلَ: أَيُّ العَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثُمَّ الجِهَادُ، ثُمَّ حَجٌّ مَبْرُورٌ».

آن پیروی می کنند و بدان عمل می نمایند به شیوه‌ای شایسته.

گفته میشود: «یُتلَی» (النساء:۱۲۷) «تلاوت می شود» یعنی: خوانده میشود به تلاوت نیک: تلاوت نیک برای قرآن.

«لایَمَسُّهُ» (الواقعه:۷۹) «آن را دست نزنند بجز پاک شدگان»

طعم آن و نفع آن را کس در نمی یابد، مگر کسی که به قرآن ایمان آورده است و کس (بار) آن را به شایستگی بر نمی دارد، مگر به یقین کننده به آن، به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «مَثَلِ کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند. همچون خری است که کتابهایی را بر پشت می کشد [وه] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند، و خدا مردم ستمگار را راه نمی نماید» (الجمعه:۵)

و پیامبر صلی الله علیه و سلم، اسلام و ایمان و نماز را عمل نامیده است. ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به بلال گفت: «از کاری که در اسلام کردی و به (ثواب) آن امیدوار هستی مرا آگاه کن» بلال گفت: «کاری نکرده ام مگر آنکه(هر زمان که) وضو گرفتم (دو رکعت) نماز گزاردم.

و ازآن حضرت سؤال شد: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: «ایمان به خدا و رسول او، سپس جهاد، سپس حج مبرور (مقبول)»

٧٥٣٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَنْ

۷۵۳۳- از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا

سَلَفَ مِنَ الأُمَمِ، كَمَا بَيْنَ صَلاةِ العَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ، فَعَمِلُوا بِهَا حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ ثُمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا بِهِ حَتَّى صُلِّيَتِ العَصْرُ ثُمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِيتُمُ القُرْآنَ، فَعَمِلْتُمْ بِهِ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأُعْطِيتُمْ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ أَهْلُ الكِتَابِ: هَؤُلاءِ أَقَلُّ مِنَّا عَمَلاً وَأَكْثَرُ أَجْرًا، قَالَ اللَّهُ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ شَيْئًا؟ قَالُوا: لا، قَالَ: فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ».
[راجع: ۵۵۷].

ماندن شما (در این دنیا) نظر به امتهای پیشین، مانند (فاصله ی زمانی) میان نماز عصر تا غروب آفتاب است. به اهل تورات، تورات داده شد، آنها تا نیمه روز بدان عمل کردند. سپس عاجز آمدند و به هر یک از آنها یک یک قیراط (پاداش) داده شد. سپس انجیل به اهل انجیل داده شد و آنها تا نماز عصر بدان عمل کردند، سپس عاجز آمدند و به هر یک از آنها یک یک قیراط (پاداش) داده شد. سپس به شماقرآن داده شد و شما تا غروب آفتاب بدان عمل کردید، به شما دو دو قیراط (پاداش) داده شد. اهل کتاب گفتند: اینها (مسلمانان) نظر به ما کم کار کردند و بیشتر پاداش گرفتند. خدا گفت: آیا چیزی به حق شما ظلم کردم؟ گفتند: نی. گفت: این از فضل من است که به هر کس بخواهم می‌دهم.»

۴۸- باب: وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الصَّلاةَ عَمَلاً،

وَقَالَ: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الكِتَابِ».
[راجع: ۷۵۶].

۷۵۳۴- حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الوَلِيدِ، وحَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ الأَسَدِيُّ: أَخْبَرَنَا عَبَّادُ بْنُ العَوَّامِ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنِ الوَلِيدِ بْنِ العَيْزَارِ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «الصَّلاةُ لِوَقْتِهَا، وَبِرُّ الوَالِدَيْنِ، ثُمَّ الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [راجع: ۵۲۷. أخرجه مسلم: ۸۵ مطولاً].

باب-۴۸ و پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز را عمل نامیده،

و فرمود: «نماز کسی که فاتحة الکتاب را نخواند، نماز نیست.»

۷۵۳۴- از شَیبانی، از ولید بن عَیزار، از ابو عَمرو شیبانی، از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کرد که کدام عملها بهتر است؟ فرمود: «نماز در وقت آن (به جماعت) و نیکویی به پدر و مادر و سپس جهاد در راه خدا.»

٤٩- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ إِنَّ الإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴾ [المعارج : ١٨- ٢٠] .

هَلُوعًا : ضَجُورًا .

٧٥٣٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنِ الْحَسَنِ ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ قَالَ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ مَالٌ ، فَأَعْطَى قَوْمًا وَمَنَعَ آخَرِينَ ، فَبَلَغَهُ أَنَّهُمْ عَتَبُوا ، فَقَالَ : «إِنِّي أُعْطِي الرَّجُلَ وَأَدَعُ الرَّجُلَ ، وَالَّذِي أَدَعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي ، أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْرِ ، مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ» . فَقَالَ عَمْرٌو : مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ . [راجع : ٩٢٣]

باب-۴۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

«به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است. چون صدمه‌ای به او رسد، عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد» (المعارج:۱۹-۲۱)

هَلُوعاً، یعنی: ضَجُوراً: نا آرام و بی‌تاب، ناله‌کنند.

۷۵۳۵- از جریر بن حازِم، از حَسَن، از عَمرو بن تَغلِب روایت است که گفت:

برای پیامبر صلی الله علیه و سلم مالی آورده شد. آن حضرت از آن مال به گروهی داد و گروهی دیگر را واگذارد. به آن حضرت خبر رسید که آنانی که برایشان مال نداده بود، اظهار ناخشنودی کرده‌اند. ان حضرت فرمود: «همانا من به مردی می‌دهم و مردی دیگر را وامی‌گذارم، و کسی را که واگذارم نزد من دوست داشتنی تر است، از کسی که به او می‌دهم. به گروههایی می‌دهم که در دلهایشان بی‌تابی و آزمندی است و وامی‌گذارم گروههایی را که خدا در دلهایشان بی‌نیازی و نیکی آورده است که از ان جمله است عَمرو بن تَغلِب.»

عمرو گفت: دوست ندارم که عوض این سخن رسول الله صلی الله علیه و سلم، شتران سرخ موی داشته باشم.

باب-۵۰

اظهار کردن و روایت کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود

۷۵۳۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ الْهَرَوِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ ، قَالَ : « إِذَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا ، وَإِذَا تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا ، وَإِذَا أَتَانِي مَشْيًا أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً » .

۷۵۳۶- از ابو زید سعید بن رَبیع هروی، از شُعبه از قتاده، از انس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که از پروردگار خود روایت می‌کرد و گفت: «اگر بنده به اندازهٔ یک وجب به من نزدیک شـود به وی به اندازهٔ یک دست (گز) نزدیک می‌شـوم و اگر (به اندازهٔ) یک دسـت به من نزدیک شـود، من به اندازهٔ دو دست به وی نزدیک می‌شوم و اگر پیاده به سوی من بیاید من دویده به سوی او می‌روم.»

۷۵۳۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنِ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ ، رُبَّمَا ذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « إِذَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ مِنِّي شِبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا ، وَإِذَا تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا ، أَوْ بُوعًا » . [راجع : ۷۴۰۵ . أخرجه مسلم : ۲۶۷۵ وفي كتاب الذكر (۲۰) بأطول منه]

وَقَالَ مُعْتَمِرٌ : سَمِعْتُ أَبِي : سَمِعْتُ أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

۷۵۳۷-از یحیـی، از تَیمی، از انس بن مالک از ابوهریره روایت اسـت که گفت: شـاید پیامبر صلی الله علیه و سـلم اظهار داشته است اینکه: «اگـر بنده یک وجب به من نزدیک شـود، من یک دسـت به وی نزدیک می‌گردم، و اگر یک دست به من نزدیک شود، من دو دست به وی نزدیک می‌گردم.»

و مُعتَمِر گفت: از پدرم شنیدم که گفت: از انس شنیدم که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده اسـت که از پروردگار خـود عَزَّ و جلّ روایت می‌کرد

۷۵۳۸- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّكُمْ ، قَالَ : « لِكُلِّ عَمَلٍ كَفَّارَةٌ ، وَالصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ ، وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ » . [راجع . ۱۸۹۴ . أخرجه مسلم : ۱۱۵۱] .

۷۵۳۸-از شعبه، از محمد بن زیاد روایت است که گفت: از ابوهریره شـنیدم که از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شـنیده که از پروردگار شـما روایت می‌کرد که فرمود: «هر عملی را کفاره‌ای است و روزه برای من است و من پاداش آن را می‌دهم و بوی دهن روزه‌دار به نزد خدا از بوی مشک خوشبوتر است.»

۷۵۳۹- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ .

و قَالَ لِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ

۷۵۳۹- حَفص بن عمر گفت، از شُعبه، از قَتادَه روایت اسـت. که خلیفه بـه من گفت: از یزید بن زُرَیع، از سـعید، از قتاده، از ابوالعالیه از ابن

عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ ، قَالَ : «لَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ : إِنَّهُ خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى» . وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ . [راجع : ۳۳۹۵ أخرجه مسلم : ۲۳۷۷]

عباس رضى الله عنهما از پيامبر صلى الله عليه و سلم روايت است از آنچه از پروردگار خود روايت كرده و فرمود: «نشايد بنده‌اى را كه بگويد: همانا وى از يونُس بن مَتّى بهتر است» و يونس را (در اين حديث) به پدرش نسبت كرده است.

۷۵۴۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي سُرَيْجٍ : أَخْبَرَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْفَتْحِ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ ، يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ ، أَوْ مِنْ سُورَةِ الْفَتْحِ ، قَالَ : فَرَجَّعَ فِيهَا ، قَالَ : ثُمَّ قَرَأَ مُعَاوِيَةُ يَحْكِي قِرَاءَةَ ابْنِ مُغَفَّلٍ ، وَقَالَ : لَوْلَا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ عَلَيْكُمْ لَرَجَّعْتُ كَمَا رَجَّعَ ابْنُ مُغَفَّلٍ ، يَحْكِي النَّبِيَّ ﷺ . فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ : كَيْفَ كَانَ تَرْجِيعُهُ ؟ قَالَ : آآآ ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ . [راجع : ۴۲۸۱ أخرجه مسلم : ۷۹۴ بدون قول شعبة]

۷۵۴۰- از شُعبه، از معاويه بن قُرَّه، از عبدالله بن مُغَفَّل مُزَنى روايت است كه گفت: رسول الله صلى الله عليه و سلم را در روز فتح (مكه) ديدم كه بر شتر خود سوار بود و سورهٔ «الفَتح»[1] را مى‌خواند يا (راوى) گفت: از سورهٔ «الفتح» مى‌خواند. و در آن ترجيع مى‌كرد (آواز را در گلو به لحن خوش مى‌گردانيد). شعبه گفت: سپس مُعاويه قراءت ابن مُغَفَّل را حكايت (تقليد) مى‌كرد و گفت: اگر مردم بر شما جمع نمى‌شدند، تر جيع مى‌كردم، چنانكه ابن مُغَفَّل ترجيع مى‌كرد و از پيامبر صلى الله عليه و سلم حكايت مى‌نمود. شُعبه مى‌گويد: به معاويه گفتم: ابن مُغَفَّل، چگونه ترجيع مى‌كرد؟ گفت: سه بار گفت: آ آ آ

۵۱- باب : مَا يَجُوزُ مِنْ تَفْسِيرِ التَّوْرَاةِ وَغَيْرِهَا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ ، بِالْعَرَبِيَّةِ وَغَيْرِهَا

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [آل عمران : ۹۳].

باب-۵۱

آنچه جايز است از تفسير تورات و غير آن از كتابهاى خدا به زبان عربى و غيره

به دليل فرمودهٔ خداى تعالى: «تورات را بياوريد و آن را بخوانيد، اگر راست مى‌گوييد» (آل عمران: ۹۳)

۱ - تطبيق حديث به ترجمه آن است كه آغاز سورهٔ «الفتح» با كلام خداى تعالى خطاب به پيامبر صلى الله عليه و سلم آغاز شده است: «إِنَّا فَتَحنَا لَكَ»

٧٥٤١- وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ : أَنَّ هِرَقْلَ دَعَا تَرْجُمَانَهُ ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَرَأَهُ : «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، إِلَى هِرَقْلَ وَ : ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ﴾ . الآيَةَ [آل عمران : ٦٤] . [راجع : ٧ . أخرجه مسلم: ١٧٧٣ مطولاً] .

٧٥٤١- و ابن عباس گفت: ابوسُفیان بن حَرب به من خبر داده که هِرَقل ترجمان خود را فراخواند. سپس نامهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را (که دریافت کرده بود) طلبید و آن را خواند: «بسم الله الرحمن الرحیم، از جانب محمد بندهٔ خدا و رسول او و به سوی هرَقل و : «ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم» (آل عمران:٦٤)

٧٥٤٢-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَؤُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُمْ ، وَقُولُوا : ﴿ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ ﴾ . الآيَةَ [آل عمران : ٨٤] . [راجع : ٤٤٨٥] .

٧٥٤٢- از یحیی بن کَثیر، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره گفت: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی می‌خواندند و آن را به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب کنید و بگویید: «به خدا و آنچه نازل شده ایمان آوردیم» (آل عمران:٨٤) »

٧٥٤٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ وَامْرَأَةٍ مِنَ الْيَهُودِ قَدْ زَنَيَا ، فَقَالَ لِلْيَهُودِ : «مَا تَصْنَعُونَ بِهِمَا» . قَالُوا : نُسَخِّمُ وُجُوهَهُمَا وَنُخْزِيهِمَا ، قَالَ : ﴿ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ فَجَاؤُوا ، فَقَالُوا لِرَجُلٍ مِمَّنْ يَرْضَوْنَ يَا أَعْوَرُ : اقْرَأْ ، فَقَرَأَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ، قَالَ : «ارْفَعْ يَدَكَ» . فَرَفَعَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهِ آيَةُ الرَّجْمِ تَلُوحُ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلَيْهِمَا الرَّجْمَ ، وَلَكِنَّا نُكَاتِمُهُ بَيْنَنَا ، فَأَمَرَ بِهِمَا فَرُجِمَا ، فَرَأَيْتُهُ يُجَانِئُ عَلَيْهَا الْحِجَارَةَ . [راجع : ١٣٢٩ . أخرجه مسلم: ١٦٩٩ مختلف]

٧٥٤٣- از أیّوب، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: زن و مردی یهودی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند. فرمود: «شما با این دو نفر چه عمل می‌کنید؟» گفتند: رویهای هر دو را سیاه می‌کنیم و (با وارونه سوار کردنشان بر خر) ایشان را رسوا می‌کنیم. آن حضرت (این آیه را) گفت «پس تورات را بیاورید و آن را بخوانید، اگر راستگو هستید.» آنها تورات را آوردند و به مردی از ایشان که یک چشم بود و می‌خواستند که آن آیه را بپوشد گفتند: ای یک چشم بخوان. وی خواند تا بدانجا رسید که (آیهٔ رجم بود). وی دست خود را بر آن نهاد. آن حضرت گفت: «دست خود را بلند

کن!» وی دست خود را بلند کرد و دیدند که آیت رجم (سنگسار) در آن هویداست. آن مرد گفت: ای محمد براین دو نفر رجم می‌باشد، ولی ما (حکم) آن را میان خود می‌پوشانیدیم. آن حضرت به سنگسارشان امر کرد و سنگسار شدند و آن مرد را دیدم که خودش را بر آن زن می‌افکند تا او را از ضربات سنگها محفوظ بدارد.

٥٢- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

« الْمَاهِرُ بِالْقُرْآنِ مَعَ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ »

وَ: « زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ » . [راجع : ٥٠٢٣]

باب-٥٢

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «ماهر بودن در (تلاوت و حفظ) قرآن، همراهی با بزرگان و نیکان (در آخرت) است» و فرمودهٔ آن حضرت: «قرآن را با آوازهای خویش زینت دهید»

٧٥٤٤- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِنَبِيٍّ حَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ » . [راجع : ٥٠٢٣ . أخرجه مسلم : ٧٩٢]

٧٥٤٤- از محمد بن ابراهیم، از ابوسَلَمه از ابوهریره روایت است که وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «خدا به چیزی اجازه نداده، آنگونه که به پیامبری خوش‌آواز اجازه داده که قرآن را با آواز خوش بلند می‌خواند.»

٧٥٤٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الْإِفْكِ مَا قَالُوا : وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، قَالَتْ : فَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي ، وَأَنَا حِينَئِذٍ أَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ ، وَأَنَّ اللَّهَ يُبَرِّئُنِي ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ فِي شَأْنِي وَحْيًا يُتْلَى ، وَلَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحْقَرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ يُتْلَى ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴾ . الْعَشْرَ الْآيَاتِ

٧٥٤٥- از ابن شهاب روایت است که گفت: عروه بن زبیر و سعید بن مُسَیَّب و عَلقَمَه بن وقّاص و عبیدالله بن عبدالله مرا از حدیث عایشه خبر داده‌اند، آنگاه که تهمتگران درباره‌اش گفتند آنچه گفتند و هر یک از این راویان حدیث را به من گفتند.

عایشه گفت: من بر بسترم پهلو نهادم و در آن وقت می‌دانستم که بی‌گناه می‌باشم، و خداوند بی‌گناهی مرا آشکار می‌کند. ولی به خدا سوگند گمان نمی‌کردم که خداوند دربارهٔ من

كُلَّهَا. [النور: ١١-٢٠]. [راجع. ٢٥٩٣. أخرجه مسلم: ٢٧٧٠ مطولاً].

وحیی نازل می‌کند که در قرآن خوانده شود، و من خـود، حقیرتر از آن بودم که خدا در مورد من سخنی بگوید که (در قرآن) تلاوت شود. و خدای عَزّ و جَلّ نازل کرد: «در حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند» ده آیت تمام [النور:۱۱-۲۰]

٧٥٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، أُرَاهُ عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْعِشَاءِ: ﴿وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ﴾ فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا أَوْ قِرَاءَةً مِنْهُ. [راجع: ٧٦٧. أخرجه مسلم: ٤٦٤].

۷۵۴۶- از مِسعَر، از عَدِی بن ثابت از براء روایت اسـت که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شـنیدم که در نماز خفتن می‌خوانـد: «والتِّینِ وَالزَّیتُونِ» من هرگـز آوازو قرائتی خوش‌تر از آواز و قرائت آن حضرت نشنیده بودیم.

٧٥٤٧- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مُتَوَارِيًا بِمَكَّةَ، وَكَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ، فَإِذَا سَمِعَ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾. [راجع: ٤٧٢٢. أخرجه مسلم: ٤٤٦].

۷۵۴۷- از ابو بِشـر، از سـعید بن جُبَیر، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت اسـت که گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سـلم در مکه (از شـرّ مشرکین) پنهان بود، و آواز خود را (با خواندن قرآن) بلند می‌کرد. چون مشـرکین می‌شنیدند، قـرآن و کسـی را که قرآن بر وی آمده اسـت دشنام می‌دادند. سپس خدای عَزّ و جَلّ به پیامبر خود صلی الله علیه و سـلم گفت: «و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسـیار آهسـته‌اش مکن» (الاسراء:۱۱۰)

٧٥٤٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: لَهُ إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ وَالْبَادِيَةَ، فَإِذَا كُنْتَ فِي غَنَمِكَ أَوْ بَادِيَتِكَ، فَأَذَّنْتَ لِلصَّلَاةِ، فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالنِّدَاءِ، فَإِنَّهُ: «لَا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلَا إِنْسٌ، وَلَا شَيْءٌ، إِلَّا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٦٠٩].

۷۵۴۸- از مالـک، از عبدالرحمـن از پـدرش عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صَعصَعَه روایت اسـت که گفت: ابوسعید خُدری رضی الله عنه به وی گفت: تو را می‌بینم که گوسفند و صحرا را دوست می‌داری، پس اگر در میان گوسفندان خود یا در صحرا می‌باشـی، بـرای نماز اذان بگـوی و بانگ اذان آواز خود را بلند کن؛ زیرا «آواز مؤذن را نه جن و نه انسان و نه چیز دیگر

نمی‌شـــنود، مگر آنکه در روز قیامت برای وی شهادت می‌دهد»

ابوســعید گفت: از رســول الله صلی الله علیه و سلم آن را شنیده‌ام

٧٥٤٩- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أُمِّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَرَأْسُهُ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ . [راجع : ٢٩٧ . أخرجه مسلم: ٣٠١].

۷۵۴۹- از سُفیان، از منصور، از مادرش روایت است که عایشــه گفت: پیامبر صلی الله علیه و ســلم قرآن می‌خواند در حالی که ســروی در کنار من بود و من حایض بودم.

٥٣- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ﴾ [المزمل : ٢٠]

باب-۵۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«هــر چه از قــرآن میســر می‌شــود، بخوانید» (المزمل:۲۰)

٧٥٥٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدٍالْقَارِيَّ حَدَّثَاهُ : أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلَاةِ ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ ، فَقُلْتُ : مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ ؟ قَالَ : أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : كَذَبْتَ ، أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا ، فَقَالَ : «أَرْسِلْهُ ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ» . فَقَرَأَ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ» . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَأْ يَا عُمَرُ» . فَقَرَأْتُ الَّتِي أَقْرَأَنِي . فَقَالَ : «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ» . [راجع : ٢٤١٩ . أخرجه مسلم : ٨١٨].

۷۵۵۰- از عُقَیل، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که گفت: مِسوَر بن مَخرَمَه و عبدالرحمن بــن عبدالقاری به او گفته‌اند: آن دو نفر از عمر بن خطاب شنیده‌اند که می‌گفت: در زمان حیات رســول الله صلی الله علیه و ســلم، از هِشام بن حکیم شنیدم که ســورهٔ «اَلفُرقان» را می‌خواند. بــه قراءت وی گــوش فرادادم نــاگاه دیدم که وی بر حروف بسیاری می‌خواند که رسول الله صلی الله علیه و سلم بدان گونه بر من نخوانده بود . نزدیک بــود که در حال نماز بر وی خیز بزنم، ولی صبر کردم تا نماز را سلام داد. آنگاه ردای او را بــه گردنش انداختم (و کشــیدم) و بــه او گفتم: این ســوره‌ای را که از تو شــنیدم که می‌خواندی، چه کسی بر تو خوانده است؟ گفت: رســول الله صلی الله علیه و ســلم برمن خوانده اســت. گفتم: دروغ گفتی، آن حضرت به غیر از آنچه تو خواندی بر من خوانده است.

او را کشـانده نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بردم و گفتم: از وی شـنیده‌ام که سورهٔ «الفرقـان» را به حروفی می‌خواند که تو بر من نخوانـده‌ای. آن حضرت فرمود: «او را رها کن ای هِشام بخوان!» وی همان قرائتی را که از وی شـنیده بودم خواند. رسول الله صلی الله علیه و سـلم گفت: «همچنین نازل شده است.» سپس رسـول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «بخوان ای عمـر» من همان قرائتی را که بر من خوانده بود خواندم. فرمود: «همچنین نازل شده است، همانا این قرآن بر هفت حرف نازل شده است، پس آنچه بر شما آسان است بخوانید»

٥٤- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ [القمر: ١٧]

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ». يُقَالُ: مُيَسَّرٌ مُهَيَّأٌ. [راجع: ٤١٤٩].

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ بِلِسَانِكَ، هَوَّنَّا قِرَاءَتَهُ عَلَيْكَ.

وَقَالَ مَطَرٌ الْوَرَّاقُ: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾. قَالَ: هَلْ مِنْ طَالِبِ عِلْمٍ فَيُعَانَ عَلَيْهِ.

باب-۵۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم» (القمر:۱۷)

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس را همان کار آسـان است که برایش مقدر شده است». گفته می‌شـود: میسر یعنی آماده شده و مجاهد گفت: معنای: قرآن را بر زبان تو آسـان کردیم، یعنی قرائت آن را بر تو آسان کردیم. و مَطَـرُ الورّاق گفت: آیهٔ «و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم، پس آیا پند گیرنده‌ای هسـت؟» یعنی: آیا دانشجویی هست که از آن بهره‌مند گردد.

٧٥٥١- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: قَالَ يَزِيدُ: حَدَّثَنِي مُطَرِّفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عِمْرَانَ قَالَ:

۷۵۵۱- از یزیـد، از مُطـرِّف بـن عبـدالله، از عمران روایت اسـت که گفته: گفتم: یا رسول

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِيمَا يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قال: «كُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ». [راجع: ٦٥٩٦ أخرجه مسلم ٢٦٤٩].

الله، چرا عمل کنندگان باید عمل (خوب) کنند (در صورتی که آنچه برایشان مقدر شده تغییر نمی‌کند). فرمود: «هر کس را همان کار آسان است که برایش مقدر شده است.»

٧٥٥٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأَعْمَشِ: سَمِعَا سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ فِي جِنَازَةٍ، فَأَخَذَ عُودًا، فَجَعَلَ يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ، فَقَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ أَوْ مِنَ الْجَنَّةِ». قَالُوا: أَلا نَتَّكِلُ؟ قال: «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ، ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ الآيَةَ». [راجع ١٣٦٢ أخرجه مسلم ٢٦٤٧]

٧٥٥٢- از سَعد بن عُبَیدَه، از ابو عبدالرحمن از علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که: آن حضرت در جنازه‌ای بود، سپس چوبی را گرفت و با آن بر زمین خط می‌کشید و گفت: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه جایگاهش در دوزخ یا بهشت نوشته شده است»

گفتند: آیا (بر تقدیر) اتکاء نکنیم؟ فرمود: «عمل (خوب) کنید که برای هر یک (آنچه مقدر است) آماده شده است. «اما آنکه {حق خدا را} داد و پرهیزکاری کرد» (الیل: ٥)

٥٥- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾ [البروج: ٢١، ٢٢]

﴿وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ﴾ [الطور: ١-٢]: قال قَتَادَةُ: مَكْتُوبٌ.

﴿يَسْطُرُونَ﴾ [القلم: ١]: يَخُطُّونَ.

﴿فِي أُمِّ الْكِتَابِ﴾ [الزخرف: ٤]: جُمْلَةِ الْكِتَابِ وَأَصْلِهِ.

﴿مَا يَلْفِظُ﴾ [ق: ١٨]: مَا يَتَكَلَّمُ مِنْ شَيْءٍ إِلا كُتِبَ عَلَيْهِ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يُكْتَبُ الْخَيْرُ وَالشَّرُّ.

﴿يُحَرِّفُونَ﴾ [النساء: ٤٦]: يُزِيلُونَ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُزِيلُ لَفْظَ كِتَابٍ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَكِنَّهُمْ يُحَرِّفُونَهُ. يَتَأَوَّلُونَهُ عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ.

باب-٥٥ فرمودهٔ خدای تعالی:

«بَل هُوَ قُرآنٌ مَجیدٌ فی لَوحٍ مَحفُوظٍ» (البروج:٢١-٢٢) «بلکه آن قرآنی ارجمند است. در لوحی محفوظ است»

«وَ الطُّورِ و کِتابٍ مَسطُورٍ» (الطور:١-٢) «سوگند به طور و کتاب نگاشته شده» قتاده گفت: «مَسطُور» یعنی: نگاشته شده. «یَسطُرُونَ» (القلم:١) یعنی: خط می‌نویسند. «فِی أُمِّ الکِتابِ» (الزخرف:٤) یعنی جملهٔ کتاب و اصل آن. «مَا یَلفِظُ» (ق:١٨) «به لفظ در نمی‌آورد» یعنی: از چیزی سخن نمی‌گوید، مگر آنکه بر وی (در لوح محفوظ) نوشته شده است. و ابن عباس گفت: خیر و شر نوشته می‌شود. «یُحَرِّفُونَ»

﴿دِرَاسَتُهُمْ﴾ [الأنعام: ١٥٦]: تلاوتهم. ﴿وَاعِيَةٌ﴾ [الحاقة: ١٢]: حافظة.

﴿وَتَعِيَهَا﴾ [الحاقة: ١٢]: تحفظها. ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ﴾ يعني أهل مكة ﴿وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ١٩]: هذا القرآن فهو له نذير.

(النّساء:٤٦) «تحریف می‌کنند» یعنی: زایل می‌کنند و هیچ یکی نیست که لفظ کتابی از کتاب خدای عَزّ و جَلّ را زایل کند ولیکن ایشان آن را تحریف می‌نمایند. یعنی آن را به غیر تأویل آن تأویل می‌کنند «دِراسَتُهُم» (الانعام:۱۵۶) «آموختن آنها» یعنی: تلاوت آنها «واعِيَةٌ» (الحاقه:۱۲) «نگاه دارنده»

«تَعِيَهَا» (الحاقه:۱۲) «نگاه دارد»

«وَ أُوحِىَ اِلَىَّ هَذاالقرآنُ لأُنذِركُم بِهِ» «و این قرآن به من وحی شده تا به وسیلهٔ آن شما را هشدار دهم» یعنی: اهل مکه را. «وَ مَن بَلَغَ» (الانعام:۱۹) «و هر کس که (این پیام) به او برسد» یعنی: همین قرآن برایش هشدار دهنده است.

٧٥٥٣- وقال لي خليفة بن خياط: حدثنا معتمر: سمعت أبي، عن قتادة، عن أبي رافع، عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ قال: «لما قضى الله الخلق، كتب كتابا عنده: غلبت - أو قال: سبقت - رحمتي غضبي، فهو عنده فوق العرش». [راجع: ٣١٩٤. أخرجه مسلم: ٢٧٥١].

٧٥٥٣- و خَلیفَه بن خَیّاط به من گفت: روایت است از معتمر که گفت: از پدرم شنیدم که از قَتادَه از ابو رافع، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«چون خدا، هستی را آفرید، کتابی نگاشت که در نزد وی است (و در آن نوشته شده) رحمت من بر خشم من چیره گردید یا پیشی گرفت و آن کتاب (لوح محفوظ) در بالای عرش نزد وی است»

٧٥٥٤- حدثني محمد بن أبي غالب: حدثنا محمد بن إسماعيل: حدثنا معتمر: سمعت أبي يقول: حدثنا قتادة: أن أبا رافع حدثه أنه سمع أبا هريرة ؓ يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «إن الله كتب كتابا قبل أن يخلق الخلق: إن رحمتي سبقت غضبي، فهو مكتوب عنده فوق العرش». [راجع: ٣١٩٤. أخرجه مسلم: ٢٧٥١]

٧٥٥٤- از محمد بن اسماعیل، از مُعتَمِر روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: قتاده گفت که ابو رافع به وی گفته که از ابوهریره شنیده که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «همانا خدا قبل از اینکه آفرینش را بیافریند در کتابی نوشت: همانا رحمت من بر خشم من پیشی گرفت. و

آن کتاب (لوح محفوظ) نزد وی نوشته شده بر بالای عرش است»

٥٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴾ [الصافات : ٩٦]

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾ [القمر : ٤٩] .

وَيُقَالُ لِلْمُصَوِّرِينَ : ﴿ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ ﴾ . [راجع : ٢١٠٥] .

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ [الأعراف : ٥٤] .

قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : بَيَّنَ اللَّهُ الْخَلْقَ مِنَ الْأَمْرِ ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ﴾ .

وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الْإِيمَانَ عَمَلاً ، قَالَ أَبُو ذَرٍّ وَأَبُو هُرَيْرَةَ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ : أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ ، قَالَ : «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» [راجع : ٢٦ ، ٢٥١٨] .

وَقَالَ ﴿ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ [السجدة : ١٧] .

وَقَالَ وَفْدُ عَبْدِ الْقَيْسِ لِلنَّبِيِّ ﷺ : مُرْنَا بِجُمَلٍ مِنَ الْأَمْرِ ، إِنْ عَمِلْنَا بِهَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ ، فَأَمَرَهُمْ بِالْإِيمَانِ وَالشَّهَادَةِ ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ . فَجَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ عَمَلاً .

باب-۵۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و خدا شما و آنچه را انجام می‌دهید، آفریده است» (الصّافات:٩٦)

«ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم» (القمر:٤٩)

و به صورتگران گفته می‌شود: «آنچه آفریده‌اید زنده گردانید»

«در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد می‌پوشاند، و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان» (اعراف:٥٤)

ابن عُیَینَه، گفت: خدا (تفاوت میان عالم) خلق و امر را بیان کرد. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «آگاه باش که (عالم) خلق و امر از آن اوست[1]

و پیامبر صلی الله علیه و سلم ایمان را عمل نامید.

و ابوذر و ابوهریره گفته‌اند: از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد: بهترین اعمال کدام‌اند؟ فرمود: «ایمان به خدا و جهاد در راه او» و گفتهٔ خدای تعالی: «به پاداش آنچه انجام می‌دادند»

---

۱ – یعنی خدا با عطف کردن امر بر خلق فرق گذاشت. امر قدیم است و خلق حادث. این حدیث دلیل است بر آنکه خلق، برای غیر خدا نیست. در گفتهٔ: «ألا له الخلقُ» (آگاه باش که او راست عالم خلق). به موجب حصری که از تقدیم خبر بر مبتدا دریافت می‌گردد.

(السجده:۱۷)

و نمایندگان اعزامی قبیلهٔ عبدالقیس به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند: ما را به اعمالی معین امر کن، که اگر آن را انجام دهیم، به بهشت درآییم. آن حضرت آنان را به ایمان داشتن (به خدا) و گواهی دادن به اینکه نیست معبودی بر حق بجز خدا ومحمد بنده و فرستاده اوست» و بپا داشتن نماز و دادن زکات امر کرد.

آن حضرت تمام آنها (به شمول ایمان) را عمل گردانید. (در مفهوم عمل شامل کرد)

۷۵۵۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ وَالقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ زَهْدَمٍ قال : كَانَ بَيْنَ هَذَا الحَيِّ مِنْ جُرْمٍ وَبَيْنَ الأَشْعَرِيِّينَ وُدٌّ وَإِخَاءٌ ، فَكُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ الطَّعَامُ فِيهِ لَحْمُ دَجَاجٍ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ ، كَأَنَّهُ مِنَ المَوَالِي ، فَدَعَاهُ إِلَيْهِ فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ : لا آكُلُهُ ، فَقَالَ : هَلُمَّ فَلأُحَدِّثْكَ عَنْ ذَاكَ ، إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ ، قال : «وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ» . فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِنَهْبِ إِبِلٍ فَسَأَلَ عَنَّا فَقَالَ : «أَيْنَ النَّفَرُ الأَشْعَرِيُّونَ» . فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، ثُمَّ انْطَلَقْنَا ، قُلْنَا : مَا صَنَعْنَا ؟ حَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ لا يَحْمِلَنَا ، وَمَا عِنْدَهُ مَا يَحْمِلُنَا ، ثُمَّ حَمَلَنَا ، تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ ، وَاللَّهِ لا نُفْلِحُ أَبَدًا ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا لَهُ ، فَقَالَ : «لَسْتُ أَنَا أَحْمِلُكُمْ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَتَحَلَّلْتُهَا» . [راجع: ۳۱۳۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۴۹] .

۷۵۵۵- از ایّوب، از ابو قِلابه و قاسم تَمیمی روایت است که زِهدَم گفت: میان این قبیله از جُرم، و میان اشعریها، رابطهٔ دوستی و برادری بود و ما نزد ابوموسی اشعری بودیم. به وی غذایی آورده شد که در آن گوشت مرغ بود و نزد ابوموسی مردی از قبیلهٔ بنی تَیم الله (نشسته) بود، گویی از جملهٔ موالیِ (غلامان آزاد شده) بود. ابوموسی او را (به خوردن غذا) فراخواند. وی گفت: همانا من مرغ را دیده‌ام که چیزی (پلید) می‌خورد، پس آن را ناخوش دانستم و سوگند خوردم که آن (گوشت مرغ) را نخورم.

ابوموسی گفت: پس نزدیک شو که در این مورد به تو قصّه کنم: من در میان چند کس از اشعریها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم تا از آن حضرت حیوان سواری تقاضا کنیم. فرمود: «به خدا سوگند که شما را سواره نمی‌گردانم و نزد من چیزی (حیوان سواری) نیست که شما را سواره گردانم» سپس برای پیامبرصلی الله علیه و سلم شترانی از مال غنیمت آورده شد و

آن حضرت سراغ ما را گرفت و گفت: «افراد اشعری کجا هستند؟» و دستور داد و پنج شتر بلند کوهان به ما دادند. سپس ما راهی شدیم، (ولی با خود) گفتیم: چه کاری کردیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند خورده بود که ما را سواره نگرداند و سپس ما را سواره گردانید. ما رسول الله صلی الله علیه و سلم را از سوگندش غافل ساختیم. به خدا سوگند که هیچ گاه رستگار نخواهیم شد. سپس نزد وی برگشتیم و ماجرا را به او گفتیم. فرمود: «من شما را سواره نگردانیدم و لیکن خدا شما را سواره گردانید، و همانا به خدا سوگند که من بر چیزی سوگند نمی‌خورم مگر چون غیر از آن را بهتر تشخیص دهم، همان را که بهتر است انتخاب می‌کنم و کفارهٔ سوگند می‌دهم.»

۷۵۵۶- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِد: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ الضُّبَعِيُّ: قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا: إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ مُضَرَ، وَإِنَّا لا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلا فِي أَشْهُرٍ حُرُمٍ، فَمُرْنَا بِجُمَلٍ مِنَ الأَمْرِ إِنْ عَمِلْنَا بِهِ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ، وَنَدْعُو إِلَيْهَا مَنْ وَرَاءَنَا، قَالَ: «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: آمُرُكُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ، شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَتُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: لا تَشْرَبُوا فِي الدُّبَّاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالظُّرُوفِ الْمُزَفَّتَةِ، وَالْحَنْتَمَةِ». [راجع: ۵۳. أخرجه مسلم: ۱۷ وأما قطعة الدباء في الأشربة ۳۹].

۷۵۵۶- از قُرَّة بن خالد روایت است که ابو جَمرهٔ ضُبِعی گفت: به ابن عباس گفتم: وی گفت:

نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: همانا میان ما و میان تو مشرکان قبیلهٔ مُضَر قرار دادند، و ما نزد تو آمده نمی‌توانیم بجز در ماههای حرام. پس ما را به کاری امر کن که با انجام آن به بهشت درآییم و کسانی را که در عقب ما هستند، بدان فراخوانیم. آن حضرت فرمود: «شما را به چهار چیز امر می‌کنم و از چهار چیز باز می‌دارم: شما را بـه ایمان به خدا امر می‌کنـم، و آیا می‌دانید که ایمان به خدا چیست، و بپا داشتن نماز و دادن زکات و دادن پنجم حصه از مال غنیمت. و شما را از چهار چیز باز می‌دارم: در ظروف

دبّـاء، و نَقِیـر و مُزَفت و حَنتَـمَ (که برای نبیذ افکندن استعمال می‌شود) ننوشید»

۷۵۵۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيُقَالُ لَهُمْ : أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ » . [راجع : ۲۱۰۵ . أخرجه مسلم : ۲۱۰۷ بزيادة] .

۷۵۵۷- از لیث، از نافع، از قاسم بن محمد از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همانا رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانـا صورتگران این صورتها در روز قیامت عذاب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید، زنده گردانید.»

۷۵۵۸- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيُقَالُ لَهُمْ : أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ » . [راجع : ۵۹۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۱۰۸] .

۷۵۵۸- از حَمّاد بن زید، از ایّوب، از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «همانا صورتگـران این صورتها در روز قیامت عذاب می‌شـوند و به ایشان گفته می‌شـود: «آنچه را آفریده‌اید زنده گردانید.»

۷۵۵۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي ، فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً ، أَوْ : لِيَخْلُقُوا حَبَّةً ، أَوْ شَعِيرَةً » . [راجع : ۵۹۵۳ . أخرجه مسلم : ۲۱۱۱] .

۷۵۵۹- از عُمَاره، از ابو زُرعه روایت اسـت که گفـت: از ابوهریره رضی الله عنه شـنیده‌ام که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «خدای عَزَّ و جلّ فرمود: کیسـت ستمگارتر از کسی که می‌خواهد چون آفریدن مـن بیافریند. پـس (اگر می‌توانـد) مورچه‌ای بیافریند، یا باید دانه‌ای یا دانهٔ جوی بیافرینند»

۵۷- باب : قِرَاءَةِ الْفَاجِرِ وَالْمُنَافِقِ ، وَأَصْوَاتُهُمْ وَتِلَاوَتُهُمْ لَا تُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ

باب-۵۷

قرائت (قرآن) توسـط فاجر و منافق که آوازها و تلاوتهایشان از گلوهایشان نمی‌گذرد (مورد قبول واقع نمی‌شود)

۷۵۶۰- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ؓ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَالْأُتْرُجَّةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَرِيحُهَا طَيِّبٌ ، وَالَّذِي لَا يَقْرَأُ كَالتَّمْرَةِ ، طَعْمُهَا

۷۵۶۰- از هَمّام، از قَتاده، از انس، از ابوموسـی رضـی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سـلم روایـت اسـت که فرمـود: مَثَلِ مسـلمانی که قـرآن می‌خواند مانند ترنج اسـت کـه دارای

طَيِّبٌ وَلا رِيحَ لَهَا ، وَمَثَلُ الْفَاجِرِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الرَّيْحَانَةِ ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ . وَمَثَلُ الْفَاجِرِ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ ، طَعْمُهَا مُرٌّ وَلا رِيحَ لَهَا ».

[راجع : ۵۰۲۰ . أخرجه مسلم : ۷۹۷] .

طعم خوش و بوی خوش است و مسلمانی که قرآن نمی‌خواند مانند خرماست که دارای طعم خوش است و بوی خوش ندارد. و مثل فاجری که قرآن می‌خواند مثل ریحان است که دارای بوی خوش است و طعمی تلخ دارد و مَثَل فاجری که قرآن نمی‌خواند مثل حَنظل (هندوانه ابوجهل) است که دارای طعم تلخ است و بویی ندارد.»

۷۵۶۱- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ ، حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَمِعَ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: سَأَلَ أُنَاسٌ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْكُهَّانِ ، فَقَالَ : « إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِشَيْءٍ». فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ بِالشَّيْءِ يَكُونُ حَقًّا؟ قال : فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ ، يَخْطَفُهَا الْجِنِّيُّ ، فَيُقَرْقِرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ كَقَرْقَرَةِ الدَّجَاجَةِ ، فَيَخْلِطُونَ فِيهِ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذْبَةٍ » .

[راجع: ۳۲۱۰ . أخرجه مسلم : ۲۲۲۸] .

۷۵٦۱- از مَعمَر از زُهری روایت است: همچنان از یُونُس، از ابن شهاب (زُهری) روایت است که گفت: یحیی بن عروه بن زبیر مرا خبر داده که وی از عُروه بن زُبیر شنیده است که عایشه رضی الله عنها گفت:

مردم از پیامبر صلی الله علیه و سلم دربارهٔ کاهنان سؤال کردند (که غیب گویی می‌کنند) آن حضرت فرمود: «اینها چیزی نیستند» گفتند: یا رسول الله اینها از چیزی سخن می‌گویند که راست می‌باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همان کلمه‌ای که راست است، آن را جن (از خبر آسمان) می‌رباید و در گوش دوست (کاهن) خود مانند آواز ماکیان فرومی‌ریزد و او (کاهن) بیش از صد دروغ به آن می‌آمیزد»

۷۵٦۲- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ سِيرِينَ يُحَدِّثُ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَخْرُجُ نَاسٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ ، وَيَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، ثُمَّ لا يَعُودُونَ فِيهِ حَتَّى يَعُودَ السَّهْمُ إِلَى فُوقِهِ » . قِيلَ : مَا سِيمَاهُمْ ؟ قَالَ : « سِيمَاهُمُ التَّحْلِيقُ » ، أَوْ قَالَ : « التَّسْبِيدُ » .

۷۵٦۲- از محمد بن سیرین، از مَعبَد بن سیرین از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردمانی از جانب مشرق بیرون می‌آیند و قرآن را می‌خوانند که از گلوهایشان نمی‌گذرد، از دین چنان می‌گریزند که تیر از شکار می‌گریزد، سپس به دین باز نمی‌گردند تا آنکه تیر به کمان

خود باز گردد (که امکان ندارد)»
از آن حضرت سؤال شد که چهره‌هایشان چگونه است؟ فرمود: «چهره‌هایشان، موی تراشیده است یا فرمود: موی برکنده است.»

٥٨- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴾ [الأنبياء : ٤٧] . وَأَنَّ أَعْمَالَ بَنِي آدَمَ وَقَوْلَهُمْ يُوزَنُ.

باب-۵۸ فرمودهٔ خدای تعالی:

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الْقُسْطَاسُ الْعَدْلُ بِالرُّومِيَّةِ ، وَيُقَالُ : الْقِسْطُ مَصْدَرُ الْمُقْسِطِ وَهُوَ الْعَادِلُ ، وَأَمَّا الْقَاسِطُ فَهُوَ الْجَائِرُ .

«و ترازوهای قسط (داد) را در روز قیامت می‌نهیم» (الانبیاء:۴۷)
اعمال بنی‌آدم و گفتارشان وزن می‌شود.
و مجاهد گفت: القُسطاسُ، به زبان رومی یعنی: عدل و داد است. و گفته می‌شود: القسط، مصدر مُقسِط است و آن به معنای عادل است و اما، القاسط، و آن به معنای جائر است (گرفتگی گلو)

٧٥٦٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِشْكَابَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ : سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ» . [راجع : ٦٤٠٦. أخرجه مسلم : ٢٦٩٤].

۷۵۶۳- از عُمَاره بن قَعقاع، از ابو زُرعَه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو کلمه است که در نزد خدای رحمان دوست داشتنی است، که بر زبان ادای آن سبک است ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد: سبحان الله و بِحَمدِه، سُبحانَ اللهِ العظیم»

اَلحَمدُ لله وَالصَّلوة والسلام علی رسول الله
ترجمه «صحیح البخاری» اَصَحُّ الکتب بعد کتاب الله که در سال ۱۹۹۵ آغاز یافته بود
به یاری خدای عزّ و جلّ به تاریخ ۲۱ می ۲۰۰۷ ساعت ۸:۲۰ صبح روز دوشنبه پایان پذیرفت
الهی، مقبول درگاه باد و حجابی از آتش.

فریمانت، کلیفورنیا
ایالات متحدهٔ امریکا